منبرها

(موضوعات: ۹۹۵)

پایگاه تخصصی منبرها

www.menbarha.com



مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، 1395

بسم الله الرحمن الرحیم

منبرها (موضوعات: ۹۹۵)

نویسنده:

پایگاه تخصصی منبرها

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

منبرها (موضوعات: ۹۹۵)

مشخصات کتاب

سرشناسه:پایگاه تخصصی منبرها،۱۳۹۵

عنوان و نام پدیدآور:منبرها (موضوعات: ۹۹۵)/ پایگاه تخصصی منبرها.

http://www.menbarha.com

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: منبر - تبلیغ

ص: ۱

مقدمه

بی تردید سخنرانی و منبر ،کارآمدترین و موثرترین روش تبلیغ دین در گذشته و حال بوده است.

اکثر مردم معارف و احکام دین را از سخنرانان مذهبی فراگرفته اند.آشنا کردن مردم به معارف و آموزه های دینی تنها از عهده منبری فاضل و آگاه بر می آید.

منبر واژه عربی و به معنای محل بلند و مرتفعی است، که خطیب یا واعظ بر بالای آن رفته و با مردم صحبت می نماید. تأسیس و شکل گیری منبر به صدر اسلام برمی گردد؛مکانی که پیامبر بر فراز آن می نشستند و وحی الهی رابه مردم ابلاغ می نمودند.

در خصوص این واژه، مؤلّف کتاب کبریت الاحمر چنین می نویسد: مِنبر به کسر میم از ادوات ارتقا و بلندی است؛ محلی است به غایت محترم؛ چه شرافت مکان و زمان تابع شرافت آن عملی است که در آن و بر آن واقع می شود و آن حالی که در آن حلول می کند، و معلوم است که خداوند خلق نفرموده افضل از آنچه در منابر باید به خلق برسد، و نیز در اسلام از برای افضل و اکمل مخلوقات گذارده شد.

در روایت آمده است: چون حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مسجد را بنا کردند، در حالت ایستاده ایراد خطبه می نمودند. خطبه های پیامبر گاهی طولانی می شد و این امر برای پیامبر مشقّت داشت، تا این که تنه درخت خرمای خشکی را آوردند که بر آن تکیه می نمودند. روزی شخصی از مدینه به مجلس وارد شد و به اطرافیان پیامبر پیشنهاد داد: اگر پیامبر بپذیرند، من چیزی خواهم ساخت که در هنگام خواندن خطبه، هم بشود ایستاد و هم بشود نشست. این مطلب به پیامبر منتقل شد. پیامبر قبول کردند. او منبری ساخت. وقتی پیامبر بر فراز آن در آمدند، ناله ای از درخت خرما بر آمد که پیامبر دست بر

آن کشید و ساکت شد.

رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای در دیدار با روحانیون و مبلغان در آستانه ماه محرم سال ۱۳۸۴ در اهمیت منبر فرمودند:

"من به منبر خیلی عقیده دارم. امروز اینترنت، ماهواره، تلویزیون و ابزارهای گوناگون ارتباطیِ فراوان هست، اما هیچ کدام از اینها منبر نیست؛ منبر یعنی روبه رو و نفس به نفس حرف زدن؛ این تأثیری مشخص و ممتاز دارد که در هیچ کدام از شیوه های دیگر، تأثیر مذکور وجود ندارد. "

از سوی دیگر با پیشرفت روزافزون در عرصه فن آوریهای نوین تغییرات چشم گیری در روش های تبلیغ دینی بوجود آمده است.از این رو استفاده از فن آوری اطلاعات و ارتباطات (ICT) در زمینه محتوای تبلیغ دینی بیش از پیش احساس نیاز می شود.

سایت تخصصی منبرها دستیابی آسان به منابع منبر و همچنین زمینه ایجاد منبری مناسب را برای مبلغین فراهم میسازد.

محتوای فعلی سایت منبرها (منبرهای مکتوب)که حاصل زحمات فاضل گرامی جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد علی عدالت است ، جهت استفاده طلاب و مبلغین انتشار یافته است.

شایان ذکر است که برخی سخنرانی ها از آیات عظام ، علما و اساتید منبر و کتب مرتبط (مقاتل و مناقب) نیز با ذکر نام منبع جهت استفاده مبلغین گرامی ارائه خواهد شد.

همچنین در آینده بخش های مختلف سایت شامل تاریخچه روضه و روضه خونی ، زندگی نامه معصومین،فرهنگ اصطلاحات منبر، معرفی منبریهای معروف، تقویم منبر ، کلیپ و ....در موضوعات مختلف بارگزاری خواهد شد.

اهداف سایت:

تولید و ارائه محتوای سخنرانی دینی در مناسبت های مختلف مذهبی

ایجاد زمینه مناسب جهت ارتقائ سطح علمی و کیفی منبر طلاب و مبلغان جوان

تسهیل در دستیابی به منابع و متون مورد نیاز منبری

ایجاد بانک جامع منابع منبر (متن ،صوت،فیلم)

ایجادروزشماردینی منبر (تقویم مذهبی)

ارائه کلیپ های موبایلی در راستای تبلیغ دین

جهت ارتقاء کیفی سایت لطفا نظرات ، پیشنهادات و انتقادات خود را از طریق ایمیل ، پیامک یا .... ارسال فرمایید.

علی نیکبخت

۰۹۱۲۲۵۱۳۱۲۷

anikbakht@gmail.com

توحید (۱۷)

معارف توحیدی در کلام امام حسین (ع)

معارف توحیدی در کلام امام حسین (ع)

توحید بزرگترین اصل دینی است که تمام شریعت بر پایه آن استوار است. از این رو به فردی که دینداراست، موحد می گویند.

در این بحث، به معنا و مفهوم توحید در کلام امام حسین (ع) می پردازیم.

عمدتاً وقتی کلمه "توحید" به گوش می رسد، اولین عبارتی که به ذهن متبادر می شود؛ خداشناسی است. یا در بسیاری موارد در پاسخ "توحید چیست" گفته می شود یعنی خدا یکی است.

اما آیا خدا چیزی است که باید توسط ما شناخته شود؟ شناختن خدا کار ماست؟ آیا نامعلومی است که باید بگردیم و جستجو کنیم یا فکر کنیم و تحقیق کنیم و معلومش کنیم؟ و یا در قرن ۲۱ و پس از پشت سر گذاشتن ۱۲۴هزار پیامبر که متذکر خداپرستی و رجوع به فطرت می شدند(۱)؛ کسی ادعایی دارد که خدا ۲ تا یا چند تاست که در صدد اثبات فقط یک خدا باشیم؟! پس اینها چه پاسخی است؟ آنچه از کلام معصوم درباره توحید به ما رسیده تفاوت فاحشی با این مفاهیم و معارف دارد.

۱- (۱) بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۱۱، ص: ۶۰ :قال اميرالمومنين ع: فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَه و وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِه وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِه

در این بحث سعی داریم با استفاده از سخنان امام حسین (ع) معارف توحیدی را بیشتر توضیح دهیم. در این راستا ابتدا بیان می کنیم توحید چیست و اهمیت آن را بررسی می کنیم سپس به دعای عرفه امام حسین (ع) و احادیث و خطبه های توحیدی ایشان مراجعه می کنیم.

در این مقاله، مطالب زیر مورد بررسی قرار می گیرد.

اهمیت توحید

اساس ادیان الهی از جمله اسلام بر پایه توحید بنا شده است(۱). همچنین در بسیاری از معارف اسلامی آمده که اصل دین اعتقادات است؛ در پرتو اعتقاد صحیح است که عملِ صالح و مقبول حاصل می شود. شیخ صدوق در کتاب شریف خود می گوید: نصف دین اعتقادات صحیح است و نصف دیگر آن عمل به این اعتقادات(۲). رسول خدا (ص) نیز فرمودند: توحید نصف دین است(۳). اهمیت توحید تا آنجاست که خدای متعال در حدیث قدسی می فرمایند: إِنَّ أَعْظَمَ الطَّاعَاتِ تَوْحِیدِی (۴). همانا برترینِ طاعات، توحیدِ من است.

۱- (۲) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴، ص: ۲۶۴ ــــ التوحید (للصدوق) باب معنی توحید و عدل، ص: ۹۶ ــــ معانی الأخبار، النص، ص: ۱۱ ـ قال الصَّادِقِ ع: إِنَّ أَسَاسَ الدِّینِ التَّوْحِیدُ وَ الْعَدْل

۲- (۳) توحید (للصدوق)، ص: ۶۸ : التوحید بشروطه من سائر الاعتقادات الحقه نصف الدین، و النصف الآخر العمل بما اقتضاه

التوحید.

۳- (۴) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص: ۳۵ _ توحید صدوق، ص: ۶۸ _ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۳، ص: ۳۱۶: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: التَّوْحِیدُ نِصْفُ الدِّینِ

۴- (۵) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۷، ص: ۹۶ _ التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص: ۴۲

البته اینکه بیاییم و درباره توحید بگوییم منظور این نیست که درباره کنه ذات خدا صحبت کنیم. چرا که اساساً هم از این موضوع نهی شده ایم. (۱)چنانچه امام موسی بن جعفر (ع) می فرمایند: در توحید از آنچه خدای متعال در کتاب خود گفته پا فراتر نگذار که هلاک می شوی. همچنین حضرت امیر (ع) در خطبه ای (که هفت روز پس از وفات پیامبر(ص) ایراد کردند) فرمودند: حمد مخصوص خداوندی است که ذهن ها از دست یافتن به کنه ذاتش بازداشته شده اند(۲). بنابراین چنانچه گفته شد، قصد ما از پرداختن به این موضوع تنها آشنایی با مفهوم توحید در کلام معصومین است.

توحید چیست؟

توحید اساسی ترین اصل از اصول دین است که همه ما بدان معترفیم؛ چرا که موحد خلق شدیم(۳). به سند کلام امام معصوم توحید یعنی: أَنْ لَا تَتَوَهَّمَهُ(۴)، خدا را توهم نکنی. چرا که خدایی که به وهم درآید یعنی ساخته ذهن من و مخلوق است.

ص: ۵

۱- (۶) التوحید (للصدوق)، ص: ۷۶ ــــ:قال مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ع: لَا تَتَجَاوَزْ فِی التَّوْحِیدِ مَا ذَکَرَهُ اللَّهُ تَعَالَی ذِکْرُهُ فِی کِتَابِهِ فَتَهْلِک

۲- (۷) التوحید (للصدوق)، ص: ۷۳؛ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع فِی خُطْبَهٍ خَطَبَهَا بَعْدَ مَوْتِ النَّبِیِّ ص بِسَبْعَهِ أَیَّامٍ وَ ذَلِکَ حِینَ فَرَغَ مِنْ جَمْعِ الْقُرْآنِ فَقَال الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَعْجَزَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ إِلَّا وُجُودَهُ وَ حَجَبَ الْعُقُولَ عَنْ أَنْ تَتَخَیَّلَ ذَاتَهُ فِی امْتِنَاعِهَا مِنَ الشَّبَهِ وَ الشَّکْلِ بَلْ هُوَ الَّذِی لَمْ یَتَفَاوَتْ فِی ذَاتِه.

۳- (۸) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳، ص: ۲۷۸ ــ کافی (ط - دار الحدیث)، ج ۳، ص: ۳۵ ؛ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها؟ قَالَ فَطَرَهُمْ جَمِیعاً عَلَی التَّوْحِید.

۴- (۹) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵، ص: ۵۸ ــ قَالَ الصَّادِق: التَّوْحِیدِ أَنْ لَا تَتَوَهَّمَهُ

در حـدیث ارزنـده دیگری از امیرمومنـان (ع) روایت شـده: التَّوْحِیـدُ أَنْ لَا تُجَوِّزَ عَلَی رَبِّکَ مَا جَازَ عَلَیْکَ(۱)، توحیـد یعنی هر صفتی که شایسـته مخلوقـات است؛ برای خـدا جـایز نیست و در یـک عبـارت بطور خلاـصه یعنی «هر آنچه که در خلق وجود دارد، در خالق یافت نمی شود»(۲). این نکته اساسـی ترین کلید معارف توحیدی است که بدانیم شـئونات خلق و خالق از یک سنخ نیست.

در عالِم مادی و انسانی هر چه که آدمی در ذهن خود می اندیشد و تصور می کند، فعلِ ذهنی است و مخلوقِ انسان است و به سبب اینکه ذهن من آن را ساخته و پرداخته، بـدان احاطه دارد. پس اگر من توهم و تصوری از خدا داشـته باشم، خدایم ذهنی است و خـدایی که من بر آن احاطه داشـته باشم دیگر خدا نیست. زیرا آن چیزی که محاطِ ذهن محدودِ من شود قطعاً محدود خواهد بود در حالیکه در ادعیه رجبیه می خوانیم: «یا حادّ کلِّ مَحدود»؛ و یا «لا یُحدُّ»، «لا حَدَّ لَه» خدایی که هیچ حدی برایش نیست.

۱- (۱۰) التوحید (للصدوق)، ص: ۹۶_ إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القدیمه)، النص، ص: ۲۹۱_ قَالَ علی بن ابیطالب ع: التَّوْحِیدُ أَنْ لَا تُجَوِّزَ عَلَی رَبِّکَ مَا جَازَ عَلَیْکَ

۲- (۱۱) توحید صدوق باب نفی تشبیه ص ۴۰ _ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴، ص: ۲۳۰ _ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۵۳ _ قـال الرضا ع : فَکُلُّ مَا فِی الْخَلْقِ لَا یُوجَـدُ فِی خَالِقِهِ وَ کُلُّ مَا یُمْکِنُ فِیهِ یَمْتَنِعُ مِنْ صَانِعِهِ. امام رضا (ع): آنچه در خلق است در خـالقش یافت نشود و آنچه در خلق ممکن است از صانعش ممتنع است. (یعنی محال است که در خالق یافت شود.)

آنچه که بسیار مهم است در باب توحید این است که اساساً خدا و ذاتش قابل درک و شناخت برای ما نیست و هیچ احاطه علمی، حسی و عقلی از سوی ما ممکن نیست، لذا محال بودن شناخت ذات الهی، موضوعی است عقلی که دین نیز آن را تایید کرده است.

چنانچه امام حسین (ع) فرمودند: هر چه که بندگان تصور کنند خدا برخلاف آن است (چیزی غیر از آن است)(۱). این موضوع به این دلیل است که ما چیزی را تصور می کنیم که مشابهی از آن داشته باشیم و این از صفات مخلوقین است و نه خالق. بنابراین هر آنچه درباره خدا گفته می شود، تنها معارفی است که توسط ائمه و از قِبَل خودِ خدا به ما رسیده است. نظیر: حواس از درک او عاجزند، وهم ها بر او قرار نمی گیرد، زبانها او را توصیف نمی کند، هرچیزی را که حواس حسّ کند یا دستها لمس کند آن چیز مخلوق است(۲)؛ عقلها نمی توانند او را اندازه گیرند و ذهن ها بر او احاطه پیدا نمی کنند(۳). چرا که هر آنچه را که عقل اندازه گیرد یا برایش نمونه ای در ذهن ساخته باشد، محدود است.

۱- (۱۲) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴، ص: ۳۰۱ _ تحف العقول، النص، ص: ۲۴۴ _ عن حسین بن علی ع: مَا تُصُوِّرَ فِی الْأَوْهَامِ فَهُوَ خِلَافُهُ لَیْسَ بِرَب

۲- (۱۳) التوحید (للصدوق)، ص: ۷۵___ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا یُحَسُّ وَ لَا یُجَسُّ وَ لَا یُمَسُّ وَ لَا یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ وَ لَا یَقَعُ عَلَیْهِ الْوَهْمُ وَ لَا تَصِفُهُ الْأَلْسُنُ وَ کُلُّ شَیْ ءٍ حَسَّتْهُ الْحَوَاسُّ أَوْ لَمَسَتْهُ الْأَیْدِی فَهُوَ مَخْلُوق.

۳- (۱۴) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴، ص: ۲۹۶___ قال مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ع: أَنَّهُ لَا تُقَدِّرُهُ الْعُقُولُ وَ لَا تَقَعُ عَلَیْهِ الْأَوْهَامُ وَ لَا تُحِیطُ بِهِ الْأَقْطَار

موضوع مهم دیگر درباره خـدا، نفی هرگونه تشبیه است. امام رضا (ع) می فرمایند: مَنْ شَـبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْـرِك (۱)، کسی که خدا را به خلقش تشبیه کند مشـرک است. در واقع مشرک شدن فقط این نیست که غیر از خدا چیز دیگری را بپرستد بلکه اگر صفتی که در مخلوقات است، به خدا نسبت دهد؛ گویی برای خدا شریک قرار داده و مشرک شده است.

بنابر آنچه گفته شـد توحیـد یعنی خارج کردن خداونـد از دو حد: حد تشبیه و حد تعطیل(۲). حـد تشبیه یعنی اینکه خدا را به چیزی تشـبیه نکنی و حـد تعطیـل یعنی بودنش را نمی توانی انکـار کنی. بطور خلاـصه یعنی نمی توانی بگویی خـدا نیست در عین حـال نمی تـوانی بگـویی خـدا چیست. تنهـا می یـابی که خـالقی داری که بایـد در مقـابلش خضوع و خشوع کنی و او را تسبیح کنی؛ یعنی او را از همه شئونات خلق منزه بداری.

«سبحان» که یکی از اسماء مهم خداوند است یعنی منزه کردن خدا از هر آنچه که شایسته خلق است.

پس دو نکته کلیـدی در بـاب توحیـد است: اول اینکه خـدا را توهم نکنی. دوم اینکه هر صـفتی در خلاـیق وجود دارد درباره خداوند قائل نشوی.

۱- (۱۵) التوحيد (للصدوق)، ص: ۶۹ _ بحـار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳، ص: ۲۹۴_ وسائل الشيعه، ج ۲۸، ص: ۳۴۴ _ قالَ عَلِيِّ بْنَ مُوسَـِى الرِّضَا ع: مَنْ شَـبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِك ___ سفينه البحار، ج ۶، ص: ۲۱۶ ،قال جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد ع : من شـبّهه بخلقه فقد اتّخذ مع اللّه شريكا

۲- (۱۶) الكـافی (ط - الإسـلاميه)، ج ۱، ص: ۸۲ _ التوحيـد (للصـدوق)، ص: ۱۰۷ _ قـال البـاقر ع: يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَـدَّيْنِ حَدِّ التَّعْطِيلِ وَ حَدِّ التَّشْبِيه

توحید و معرفت رب

معرفت رب برترینِ فرایض است که بر همه ما به عنوان مسلمان واجب است. اگر بخواهیم به کمترین مقدار از معرفت رب بهره ببریم، لازم است توحید بدانیم. به احادیث زیر توجه کنید:

از امام رضا (ع) پرسیدند، کمترین اندازه معرفت خدا چیست؟ فرمودند: اقرار به اینکه خدایی جز اللّه نیست، نه شبیه و نه نظیر دارد، و او قدیم (ازلی) و ثابت است (یعنی مانند مخلوقات نیست که تغییر کند) و هیچ چیز شبیه او نیست(۱).

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) روایت شده: إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَ أَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَ الْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ(۲). همانا برترینِ فرایض و واجبات بر انسان معرفت رب است و اقرار به بندگی او.

هم چنین حضرت علی بن موسی الرضا (ع) فرمودند: أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ وَ أَصْلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُه (۳) اولِ بندگی خداوند معرفتش است و اصلِ معرفت خدا توحید اوست.

ص: ۹

۱- (۱۷) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۳۳___ الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۸۶ سَأَلْتُهُ عَنْ علی بن موسی الرضا (ع) أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ فَقَالَ(ع) : الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَ لَا شَبِيهَ لَهُ وَ لَا نَظِيرَ لَهُ وَ أَنَّهُ مُثْبَتٌ قَدِيمٌ مَوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ وَ أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ

۲- (۱۸) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۶، ص: ۴۰۷ ___ بحار ج۴ ص ۵۵ قال الصادق ع : إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَ أَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَ الْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ وَ حَدُّ الْمَعْرِفَةِ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَ لَا شَبِيهَ لَهُ وَ لَا نَظِيرَ وَ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّهُ قَدِيمٌ مُثْبَت

۳- (۱۹) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۵۰ قال الرضا ع: أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ وَ أَصْلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُه

با تمام اوصافی که در باب اعتقادات و توحید ذکر شد؛ به نظر می رسد قدری در شناخت مبانی معارف توحیدی دین اسلام کوتاهی کردیم. در ادامه هر چند مختصر ولی به قدر بضاعت موضوع را کمی بسط خواهیم داد.

عارف توحیدی در دعای عرفه

حال که اهمیت توحید در دین روشن شد، به چند مورد از معارف توحیدی امام حسین (ع) اشاره می کنیم. در دعای عرفه امام حسین (ع) معارف توحیدی بسیار گسترده است و آنقدر عمیق که قطعاً پرداختن به آن شایسته ماهها و بلکه سالها تدبر و تعمق است، که در این مقال نمی گنجد. اما در ادامه به برخی از عبارات برجستهء دعای عرفه که معرفت رب را در کلام امام حسین (ع) روشن تر می کند می پردازیم.

سُبحانَکَ لا اِلهَ الّا اَنت...فَسُبحانَکَ سُبحانَکَ مِن مُبدِیٍ وَ مُعیدٍ...فَسُبحانَهُ سُبحانَه... منزهی تو و خدایی جز تو نیست...منزهی تو از اینکه آغاز و پایانی داشته باشی... منزه است منزه...

«سبحان» که در ادعیه مکرر وارد شده چیست؟ سبحان که یکی از اسماء مهم خداوند است یعنی منزه کردن خدا از هر آنچه که شایسته خلق است. چنانچه معصوم می فرمایند: سبحان یعنی: تَعْظِیمُ جَلَالِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ تَنْزِیهُهُ عَمَّا قَالَ فِیهِ کُلُّ مُشْرِك(۱). تعظیم خدای عزوجل و منزه کردن خدا از هر چه مشرکان درباره خدا می گویند؛ پیش تر گفته شد، مشرکان درباره خدا چه می گویند: مشرکان خدا را به خلقش تشبیه می کنند.(۲)

ص: ۱۰

۱- (۲۰) التوحید (للصدوق)، باب معنای سبحان الله ص: ۳۱۲ ___ معانی الأخبار، النص، ص: ۱۰ ___ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۰، ص: ۱۲۱___ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۵، ص: ۳۲۲ : فَدَخَلَ الرَّجُلُ فَإِذَا هُوَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع فَقَالَ یَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَفْسِیرُ سُبْحَانَ اللَّهِ قَالَ هُوَ تَعْظِیمُ جَلَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَنْزِیهُهُ عَمَّا قَالَ فِیهِ کُلُّ مُشْرِكٍ فَإِذَا قَالَهُ الْعَبْدُ صَلَّى عَلَیْهِ کُلُّ مَلَكٍ.

۲- (۲۱) التوحید (للصدوق)، ص: ۶۹ _ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳، ص: ۲۹۴_ وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص: ۳۴۴ _ قالَ عَلِیَّ بْنَ مُوسَی الرِّضَا ع: مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِک ___ سفینه البحار، ج ۶، ص: ۲۱۶ ،قال جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع : من شبّهه بخلقه فقد اتّخذ مع اللّه شریکا

سُبحانَ اللّهِ الواحِدِ الاَحَدِ الصَّمَد

منزه است خدایی که واحد و احد و صمد است کسی که نزاییده و زاده نشد و هیچ همتایی ندارد. مناسب است برای روشن شدن معنای «صمد»، به نامه امام حسین (ع) به اهالی بصره بپردازیم.

نامه امام حسین (ع) به اهل بصره

امام زین العابدین (ع) می فرمایند: مردم بصره به پدرم نامه نوشتند و از ایشان درباره «صمد» پرسیدند. امام حسین (ع) در پاسخ چنین نوشتند: خداوند، خود صمد را تفسیر کرده است: نزاده و زاده نشده و هیچ کس همتای او نیست، از چیزی به وجود نیامده، نه در چیزی است و نه بر روی چیزی، ابداع کننده و آفریننده و پدید آورنده همه اشیاء است. همه چیز را با قدرتِ خود خلق کرده؛ به اراده او آنچه برای فناپذیری آفریده، نابود می شود. به علم او آنچه برای بقا آفریده شده، باقی می ماند. ای ن خدای صمد است که زاییده نشده و از او زاییده نمی شود، آگاه به غیب و آشکار است، بزرگ و بلند مرتبه است و برای او هم کفو و هم شانی نیست(1).

ص: ۱۱

۱- (۲۲) التوحید (للصدوق)، ص: ۹۱ ___ ص: ۲۲۴ ___ سفینه البحار، ج ۵، ص: ۱۷۷ : أَنَّ أَهْلَ الْبَصْرَهِ كَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع يَسْأَلُونَهُ عَنِ الصَّمَدِ فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* ... إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدَ فَقَالَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ ثُمَّ فَسَّرَهُ فَقَالَ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ. وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ. بَلْ هُوَ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِى لَا مِنْ شَيْ ءٍ وَ لَا فِي شَيْ ءٍ وَ لَا عَلَى شَيْ ءٍ مُبْدِعُ الْأَشْيَاءِ وَ خَالِقُهَا وَ مُنْشِئُ الْأَشْيَاءِ بِقُدْرَتِهِ يَتَلَاشَى مَا خَلَقَ لِلْفَنَاءِ بِمَشِيَّتِهِ وَ يَبْقَى مَا خَلَقَ لِلْبَقَاءِ بِعِلْمِه فَذَلِكُمُ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِى لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَهِ الْكَبِيرُ الْمُتَعالِ- وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ.

صمد کسی است که میانِ خالی برای او نیست (جوف ندارد). صمد کسی است که آقایی اش به کمال باشد، صمد کسی است که نخورد و نیاشامد، صمد کسی است که نخوابد، کسی که همواره بوده و خواهد بود

الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَد... الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدا کسی که نه زاده و زاده نشده و هیچ کس همتای او نیست...حمد مخصوص خدایست که فرزند ندارد.

برای توضیح بیشتر این فرازِ دعا، به احادیث امام حسین (ع) درباره «لم یلد و لم یولد» مراجعه می کنیم.

حضرت سیدالشهدا (ع) در معنی آیه «لم یلد» اشاره می کند که یعنی از او چیزی مثل فرزند یا هرچیز دیگر بیرون نمی آید، او برتر از آن است که هرچیزی از او برون آید.

«ولم یولد» یعنی . از قبیل بیرون آمدن چیزی از چیز دیگر؛ مثل گیاهی از زمین یا آبی از چشمه یا میوه از درخت.

امام حسین (ع): هیچ ستاینده به کنه عظمتش نرسد، کبریا و بزرگی اش به هیچ قلبی خطور نکند زیرا که در اشیاء هیچ مانندی ندارد؛ علما با نیروی عقل نتوانند ذاتش را درک کنند، متفکران با فکرشان راه به جایی نبرند جز اینکه با تصدیق به قلب و ایمان به غیب او را دریابند، زیرا که او به صفات مخلوقین وصف نشود

همینطور خداوند مانند اجسام لطیف و غیرمادی نیست که از محلی سرچشمه می گیرند (مثل اشیاء لطیف که از منابع خود بیرون می آیند)، مثل دیدن از چشم، شنیدن از گوش، بوئیدن از بینی، چشیدن از دهان، سخن از زبان، شناختن و تمیز دادن از دل و آتش از سنگ. بلکه او خداست، خدای واحدِ احدی که صمد است(۱).

۱- (۲۴) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳، قال الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ ع: لَمْ یَلِدْ لَمْ یَخْرُجْ مِنْهُ شَیْ ءٌ کَثِیفٌ کَالْوَلَدِ وَ سَائِرِ الْأَشْیَاءِ الْکَثِیفَهِ الَّتِی تَخْرُجُ مِنَ الْمَخْلُوقِینَ وَ لَا شَیْ ءٌ لَطِیفٌ کَالنَّفْسِ وَ لَا یَتَشَعَّبُ مِنْهُ الْبَدَوَاتُ کَالسِّنَهِ وَ النَّوْمِ وَ الْخَطْرَهِ وَ الْهَمِّ وَ الْحَزَنِ وَ الْبَهْجَهِ وَ الضَّحِکِ وَ الْبُکَاءِ وَ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ وَ الرَّغْبَهِ وَ السَّأْمَهِ وَ الْجُوعِ وَ الشِّبَعِ تَعَالَی أَنْ یَخْرُجَ مِنْهُ شَیْ ءٌ وَ أَنْ یَتَوَلَّدَ مِنْهُ شَیْ ءٌ کَثِیفٌ أَوْ لَطِیفٌ- وَ لَمْ یُولَدْ لَمْ یَتَوَلَّدْ مِنْ شَیْ ءٍ وَ لَمْ یَخْرُجْ مِنْ شَیْ ءٍ کَمَا یَخْرُجُ الْأَشْیَاءُ الْکَثِیفَهُ مِنْ عَنَاصِرِهَا کَالشَّیْ ءِ مِنَ الشَّیْ ءِ وَ الدَّابَّهِ مِنَ الدَّابَّهِ وَ النَّبَاتِ مِنَ الْأَرْضِ وَ الْمَاءِ مِنَ الْیَنَابِیعِ وَ الثِّمَارِ مِنَ الْأَشْجَارِ وَ لَا کَمَا یَخْرُجُ الْأَشْیَاءُ اللَّطِیفَهُ مِنْ مَرَاکِزِهَا کَالْبَصَرِ مِنَ الْعَیْنِ وَ السَّمْعِ مِنَ الْأُذُنِ وَ الشَّمِّ مِنَ الْأَنْفِ وَ الذَّوْقِ مِنَ الْفَمِ وَ الْکَلَامِ مِنَ اللِّسَانِ وَ الْمَعْرِفَهِ وَ التَّمَیُّزِ مِنَ الْقَلْبِ وَ کَالنَّارِ مِنَ الْحَجَرِ لَا بَلْ هُوَ اللَّهُ الواحد الصَّمَد.

اَوجَبتَ عَلیَّ حُجّتَک بِاَن اَلهَمتَنی مَعرِفَتَک حجتت را بر من واجب کردی به این که معرفت خود را به من الهام فرمودی.

در این عبارت چند نکته نهفته است: اول اینکه معرفت از جانب خدا به مردم اعطا می شود. اگر خدا خودش را به ما معرفی نمی کرد، هیچ یک از آفریده ها راهی به سوی خدا نداشتند و قادر نبودند خدا را بشناسند. دوم اینکه خداوند همه خلایق را بر سرشت توحیدی خلق کرده است. یعنی همه را خداپرست آفریده است. سوم اینکه مخلوقات به خدا شناخته می شوند و نه اینکه خدا به وسیله مخلوقات(۱). چنانچه امام حسین (ع) می فرمایند: بِهِ تُعْرَفُ الْمَعَارِفُ لَا بِهَا یُعْرَف (۲). شناختنی ها را باید به وسیله خدا شناخت و نه اینکه خدا را به وسیله شناختنی ها بشناسیم.

لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ هیچ چیز شبیه او نیست

چنانچه از ابتدا ذکر شد، خدا شبیه هیچ چیز نیست و از صفات خلایق به دور است. برای توضیح بیشتر این عبارت که به کرّات در قران و دعاها وجود دارد، به سراغ خطبه مفصل امام حسین (ع) می رویم.

خطبه معروف امام حسین (ع) درباه منع تشبیه خدا به خلق

ص: ۱۳

۱- (۲۵) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۸۶ ___ التوحید (للصدوق)، ص: ۲۸۵___ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع إِنِّی نَاظَرْتُ قَوْماً فَقُلْتُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَجَلُّ وَ أَعَزُّ وَ أَکْرَمُ مِنْ أَنْ یُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْعِبَادُ یُعْرَفُونَ بِاللَّهِ فَقَالَ ع: رَحِمَکَ اللَّهُ.

۲- (۲۶) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴، ص: ۳۰۱ _ قال الحسین ع: بِهِ تُوصَفُ الصِّفَاتُ لَا بِهَا یُوصَفُ وَ بِهِ تُعْرَفُ الْمَعَارِفُ لَا بِهَا یُعْرَف

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا هَؤُلَاءِ الْمَارِقَةَ الَّذِينَ يُشَبِّهُونَ اللَّهَ بِأَنْفُسِهِمْ- يُضاهِؤُنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ بَلْ هُوَ اللَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ- لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِير

ای مردم! بر حذر باشید از «مارقین» که خدا را به خود تشبیه می کنند (اینان از دین خارج شده اند)، گفتار اینان همانند کافران اهل کتاب است، خدا مثل و مانند ندارد (شبیه هیچ چیز نیست). شنوا و بیناست، چشم ها او را نبیند، او دیدگان را ببیند، او لطیف (تیزبین) و آگاه است.

اِسْتَخْلَصَ الْوَحْدَانِيَّهَ وَ الْجَبَرُوتَ وَ أَمْضَى الْمَشِيئَهَ وَ الْإِرَادَهَ وَ الْقُدْرَهَ وَ الْعِلْمَ بِمَا هُوَ كَائِنٌ لَا مُنَازِعَ لَهُ فِي شَيْ ءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ لَا كُفْوَ لَهُ يُعَادِلُهُ وَ لَا ضِدَّ لَهُ يُنَازِعُهُ وَ لَا سَمِيَّ لَهُ يُشَابِهُهُ وَ لَا مِثْلَ لَهُ يُشَاكِلُهُ لَا تَتَدَاوَلُهُ الْأُمُورُ وَ لَا تَجْرِي عَلَيْهِ الْأَحْوَالُ وَ لَا تَنْزِلُ عَلَيْهِ الْأَحْدَاثُ

وحدانیت وجبروت مخصوص اوست؛ آنچه در مشیت بود را اجرا کرد، اراده، قدرت و علم به همه چیز در قبضهء قدرت اوست. در هیچ کار مخالف و منازعی ندارد، همتا و هماوردی ندارد؛ نه ضدِ ستیزه گری دارد، نه همنام و همانندی، و نه مثل و مانندی؛ دستخوش حوادث نگردد، تغییر حال نپذیرد، پدیده ها در وجودش راه نیابد.

وَ لَا يَقْدِرُ الْوَاصِفُونَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ وَ لَا يَخْطُرُ عَلَى الْقُلُوبِ مَبْلَغُ جَبَرُوتِهِ لِأَنَّهُ لَيْسَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ عَدِيلٌ وَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُلَمَاءُ بِأَلْبَابِهَا وَ لَا أَهْلُ التَّفْكِيرِ بِتَفْكِيرِهِمْ إِلَّا بِالتَّحْقِيقِ إِيقَاناً بِالْغَيْبِ لِأَنَّهُ لَا يُوصَفُ بِشَيْ ءٍ مِنْ صِفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ.

هیچ ستاینده به کنه عظمتش نرسد، کبریا و بزرگی اش به هیچ قلبی خطور نکند زیرا که در اشیاء هیچ مانندی ندارد؛ علما با نیروی عقل نتوانند ذاتش را درک کنند، متفکران با فکرشان راه به جایی نبرند جز اینکه با تصدیق به قلب و ایمان به غیب او را دریابند، زیرا که او به صفات مخلوقین وصف نشود (اشاره به همان نکته که خدا هیچ یک از صفات خلق را ندارد)، یگانه و صمد است.

ص: ۱۴

مَـا تُصُوِّرَ فِی الْأَوْهَام فَهُوَ خِلَافُهُ لَیْسَ بِرَبٍّ، مَنْ طُرِحَ تَحْتَ الْبَلَاغ وَ مَعْبُودٍ، مَنْ وُجِـدَ فِی هَوَاءٍ أَوْ غَیْرِ هَوَاءٍ، هُوَ فِی الْأَشْـیَاءِ کَائِنٌ لَا کَیْنُونَهَ مَحْظُورٍ بِهَا عَلَیْه وَ مِنَ الْأَشْیَاءِ بَائِنٌ لَا بَیْنُونَهَ غَائِبٍ عَنْهَا لَیْسَ بِقَادِرٍ مَنْ قَارَنَهُ ضِدٌّ أَو سَاوَاهُ نِدٌّ.

هر چـه در وهـم گنجـد خـدا غیر از او باشـد؛ آنچـه فکر بـه آن تعلـق گیرد خـدا نباشـد؛ آن که در دسـترس انـدیشه قرار گیرد پروردگار نخواهـد بود؛ آنچه در هوا و ماورای هوا یافت شود معبود نباشد. او در اشـیاء است نه بودنی که بوسـیله اشـیاء احاطه شود. از اشـیاء جـداست نه جـدا بودنی که از آنها غائب باشـد، آنکه ضـدی بخواهـد، قادر نیست با او قرین شود یا آنکه نِدّی (مشابهی) بخواهد نمی تواند با او برابری کند.

لَیْسَ عَنِ الدَّهْرِ قِدَمُهُ وَ لَا بِالنَّاحِیَهِ أَمَمُه، احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ کَمَا احْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصَارِ وَ عَمَّنْ فِی السَّمَاءِ احْتِجَابُهُ کَمَنْ (عَمَّنْ) فِی الْأَرْضِ قُرْبُهُ کَرَامَتُهُ وَ بُعْدُهُ إِهَانَتُهُ.

ازلیت اش را با زمان نتوان سـنجید، در سیطره مکان نیست و در ناحیه معینی نتوان به او رو آورد(برای خداوند نمی توان مکان خاصی در نظر گرفت)؛ از عقل ها محجوب است چنان که از دیده ها هم محجوب است، از آسمانیان مستور است چنان که از خاکیان هم مستور است؛ نزدیکی اش کرامت اوست و دوریَش اهانت اوست (نزدیکی و دوری مکانی ندارد).

لَا تَحُلُّهُ فِی وَ لَا تُوَقِّتُهُ إِذْ وَ لَا تُؤَامِرُهُ إِنْ عُلُوُّهُ مِنْ غَیْرِ تَوَقُّل وَ مَجِیئُهُ مِنْ غَیْرِ تَنَقُّلٍ، یُوجِدُ الْمَفْقُودَ وَ یُفْقِدُ الْمَوْجُودَ وَ لَا تَجْتَمِعُ لِغَیْرِهِ الصِّفَتَانِ

نه «در» (که نشـان ظرفیت و مکـان است) در سـاحت قدسـش راه دارد (که گوئی در کجاست؟) نه «گاه» (که رمز زمان است) محدودش سازد؛ نه «اگر» (که دلیل امکان و تعلیق است) در بارگاهش راه یابد. رفعتش نه چون برآمدن بر قله هاست؛ آمدنش مثل انتقال نیست، نیستی را هستی دهد و هستی را نابود کند و این دو صفت هرگز در غیر «خدا» نباشد.

ص: ۱۵

امام رضا (ع): نظام توحید الهی نفی صفتها از خداست. زیرا که عقلها گواهند که هر صفت و موصوفی مخلوق است و هر مخلوقی گواه آن است که آفریننده ای دارد که خودش صفت ندارد

فِي وَقْتٍ يُصِيبُ الْفِكْرُ مِنْهُ الْإِيمَانَ بِهِ مَوْجُوداً وَ وُجُودَ الْإِيمَانِ لَا وُجُودَ صِفَةٍ بِهِ تُوصَفُ الصِّفَاتُ لَا بِهَا يُوصَفُ وَ بِهِ تُعْرَفُ الْمَعَارِفُ لَا بِهَا يُعْرَفُ فَذَلِكَ اللَّهُ لَا سَمِيَّ لَهُ سُبْحَانَهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِير

فکر تنها تواند بودنش را دریابد، و به هستی اش اعتراف کند، اما از «وصف» ش، عاجز است که صفات را به او باید توصیف (و معرفی) کرد و نه او را به صفات، شناختنی ها را به او باید شناخت نه او را به شناختنی ها. این است خدائی که همنام ندارد، منزه است، همانندی ندارد. شنوا و بیناست(۱).

هُوَالسَّميعُ البَصيرُ الَّطيفُ الخَبير... هُوَالجَوادُ الواسِعُ... یااَرحَمَ الرّاحِمينَ... یارَحيمُ يارَحمنُ... الرِّئوفُ الرَّحيمُ...یاذَالجَلالِ وَالاِكرامِ

تمامی این عبارات و کلمات اسماء و صفتهای خداوند هستند. در اینجا لازم است توضیح مختصری درباره اسماء و صفات الهی ارائه کنیم.

اسماء و صفات الهی

اسم یعنی علامت و صفت یعنی نشانه، و البته معانی شان شبیه هم هست. اول اینکه اسامی خدا فعل خداست؛ نه اینکه این صفات چگونگی وصف ذاتش باشد و یا صفت عین ذاتش باشد (نعوذ باللّه). زیرا خودِ وصف شدن و وصف کردن از شئوناتِ خلق است، لذا نمی توان خدا را وصف کرد. (مطابق آنچه در ابتدای بحث ذکر شد). چنانکه امام صادق (ع) می فرمایند: خداوند بزرگتر از آن است که به وصف در آید(۲). بنابراین تنها وصف خدا «بی وصفی» است.

۱- (۲۷) تحف العقول، النص، ص: ۲۴۴

۲- (۲۸) وسائل الشیعه، ج ۷، ص: ۱۹۱ ___ الكافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۱۱۷___ التوحید (للصدوق)، ص: ۳۱۳___ عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفُ.

امام رضا (ع) نیز می فرمایند: نظام توحید الهی نفی صفتها از خداست. زیرا که عقلها گواهند که هر صفت و موصوفی مخلوق است و هر مخلوقی گواه آن است که آفریننده ای دارد که خودش صفت ندارد(۱).

خداوند هر مخلوقی را با صفت و ویژگی خاصی آفریده در حالیکه برای خداوند هیچ صفتی (که نشان از وصف ذاتش باشد) وجود ندارد. خودِ اسماء و صفات الهی نیز نشان می دهد که خدا لاموصوف است و هرگز وصف نمی شود.

ما از خودمان نمی توانیم برای خدا اسمی بگذاریم. زیرا آدمی چیزی را می تواند اسم گذاری کند که می شناسد و به آن احاطه دارد. با توجه به تمامی مواردی که گفته شد، برای خدا نمی توان اسم گذاشت و نمی توان وصف قائل شد. خدا برای خود اسمائی اختیار کرد تا زبان خلائق برای حمد و ثنا و مناجات با خدا باز شود(۲). پس این اسامی که با آن خدا را می خوانیم، از جانب حق تعالی به ما تعلیم داده شده است.

ص: ۱۷

۱- (۲۹) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۱۴۰ _ تحف العقول، النص، ص: ۶۱ ___ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۵۰ ___ التوحید (للصدوق)، باب نفی تشبیه ص: ۳۴ قال الرضا ع: نِظَامُ تَوْحِیدِ اللَّهِ تَعَالَی نَفْیُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَهِ الْعُقُولِ أَنَّ کُلَّ صِفَهٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ وَ شَهَادَهِ کُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّ لَهُ خَالِقاً لَیْسَ بِصِفَهٍ وَ لَا مَوْصُوفٍ وَ شَهَادَهِ کُلِّ صِفَهٍ وَ مَوْصُوفٍ بِالاقْتِرَانِ وَ شَهَادَهِ الِاقْتِرَانِ بِالْحُدُوثِ وَ شَهَادَهِ الْحُدُوثِ بِالامْتِنَاعِ مِنَ الْأَزَلِ الْمُمْتَنِعِ مِنَ الْحُدُوثِ فَلَیْسَ اللَّهَ (عَرَفَ) مَنْ عَرَفَ بِالتَّشْبِیهِ ذَاتَهُ وَ لَا إِیَّاهُ وَحَّدَهُ مَنِ اکْتَنَهَهُ وَ لَا حَقِیقَتَهُ

۲- (۳۰) المصباح للکفعمی (جنه الأمان الواقیه)، ص: ۳۱۲ عَنِ الرِّضَا ع أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ اسْماً یُدْعَی بِهَا .

نتیجه گیری و جمع بندی

پس بنابر آنچه در این مقاله موجز ارائه شد:

۱- توحید به معنی خداشناسی نیست بلکه نفی شئوناتِ خلق از خداست.

۲- خداوند خود را به همه مخلوقات معرفی کرده و خلایق فطرتاً خداپرست هستند.

۳- انسان به فطرت خود و به عقل خود می یابد که خدا دارد؛ ولی هیچ چیز دربارهء خدا نمی تواند بگوید، جز اینکه تسبیحش کند و دربرابرش خشوع کند.

در پایان ذکر این نکته ضروری است که یافتن حقیقتِ معارف حقیقی، منوط به رجوع به ثقلین یعنی قرآن و اهل بیت (ع) است. از این رو نه تنها باید به قرآن و احادیث ائمه اطهار (ع) رجوع کنیم، بلکه باید با توسل و تمسک به ساحت مقدس امام عصر (عج)، از ایشان بخواهیم ما را از انحرافات و پلیدی ها حفظ نماید و راه هدایت را بر ما روشن سازد.

تولی تام و تبری تام، شرط ایمان (شب هشتم محرم)

تولی تام و تبری تام، شرط ایمان (شب هشتم)

آنچه پیش رو دارید هشتمین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است.

ایشان در ابتدای بحث با اشاره به مفهوم توحید براساس معارف قرآنی آن را به شجره طیبه ای تمثیل کردند و تأکید نمودند که تلقی از توحید باید طبق آموزه های قرآنی تغییر کند. ایشان در ادامه با اشاره به آیاتی از سوره مبارکه توبه موانع همراهی با معصومین(ع) را برشمردند. یکی از موانع در همراهی با اولیای الهی، رضایت به حیات دنیاست که به تعبیر قرآن موجب سنگینی مؤمنین و مانع همراهی آنان با ولی خدا می شود. یکی از راه های نجات از این تعلق خاطر و رضایت به حیات دنیا، داشتن نگاه واسع و مقایسه متاع قلیل دنیا در مقابل حیات جاویدان آخرت است. قرآن کریم مؤمنین را نسبت به عواقب همراهی نکردن با ولی خدا هشدار داده و عاقبت این امر را جهنم قرار می دهد؛ ضمن اینکه خدای متعال برای رهایی انسان از رضایت به حیات دنیا، همواره آیات و نشانه هایی را می فرستد که غفلت از این نشانه ها نیز موجب گرفتار شدن و عذاب انسان به وسیله همان تعلقات و تکیه گاه های دنیایی او می شود. عامل دیگری که می تواند انسان را از رضایت به حیات دنیا رهایی بخشد، داشتن نگاه جامع به دنیاست؛ بدین ترتیب که انسان در کنار خوشی های دنیا، تلخکامی های آن را نیز ببیند و بدین ترتیب چشم از دنیا بردارد؛ این در حالی است که اگر انسان به دعوت خدای متعال توجه نکند خدای متعال او را تبدیل کرده و قوم دیگری را جایگزین می کند تا به این ترتیب دین و ولی خود را نصرت دهد. به عبارت دیگر خدای متعال و ولی او در سیر خود هیچ نیازی به مردم ندارند. عامل دیگری که صبر بر بلای معصوم(ع) را افزایش می دهد، حب و بغض فی الله

است؛ چنانچه گفته اند اگر کسی حب و بغضش در مسیر خدا نباشد، هرگز طعم ایمان را نمی چشد. عامل مهم دیگر درک نقش محوری معصومین(ع) در مسیر این ابتلاءی عظیم است. انسان باید بداند که همه بار این بلا بر دوش خود معصوم(ع) است، نه دیگران؛ پس انسان باید به مقام شفاعت و عصمت معصومین(ع) هم توجه داشته باشد.

ص: ۱۸

شناخت برخی موانع همراهی با مصومین(ع) بر مبنای سوره توبه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم.

قرآن کریم می فرماید: «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكمُ إِذَا قِيلَ لَكمُ انفِرُواْ فىِ سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلىَ الْأَرْضِ أَ رَضِيتُم بِالْحَيَوةِ الدُّنْيَا مِنَ الاْخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا فىِ الاْخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ * إِلَّا تَنفِرُواْ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيرْكُمْ وَ لَا تَضُرُّوهُ شَيًا وَ اللَّهُ عَلىَ كُلِّ شىَ‏ءٍ قَدِيرٌ»(توبه/۳۸-۳۹) اولیاءی خدا و معصومین(ع) ابتلاء و امتحان هایی را در مسیر بسط توحید در عالم پذیرفته اند؛ ما هم که به آن ها پیوند خورده ایم، طبیعتاً در بلای آن ها شریک می شویم و باید پای آن امتحان و ابتلاء بایستیم؛ البته انسان می تواند این مسیر را انتخاب نکند؛ ولی اگر آگاهانه انتخاب کرد، مجموعه ای از سختی ها و دشواری ها را پذیرفته است؛ قرآن و اهل بیت(ع) نکته ها و حقایقی را برای غلبه بر این دشواری ها و صبر انسان بر عهد با اولیاءی الهی بیان کرده اند؛ ایشان در حقیقت بصیرت هایی را به انسان داده اند که توجه به آن ها برای حرکت انسان ضروری است؛ بعضی از آن ها در جلسات قبل عرض شد که آخرین و مهم ترین آن ها تلقی صحیح از توحید بود؛ نقطه مقابل توحید هم کفر و شرک و الحاد و نفاق است که همه دعوت های انبیاء(ع) نیز دعوت به توحید و پرهیز از پرستش غیر است؛ همه بشارت های خدای متعال هم برای موحدین، و همه انذارها نیز نسبت به مشرکین و کفار و منافقین است؛ یعنی کسانی که در امر بندگی خدا کوتاهی می کنند.

گفته شد که درک از توحید باید تصحیح شود؛ بر این اساس حقیقت توحید یک شجره طیبه و یک وادی نورانی است که انسان باید وارد آن شده و با آن شجره طیبه پیوند بخورد تا موحد شود؛ به تعبیر قرآن حقیقت کفر و شرک هم وادی ظلمات و شجره خبیثه است که باید از آن ها تبری تام جست؛ این تولی تام و تبری تام، شرط ایمان است.

سوره مبارکه توبه با آیه «بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ» آغاز می شود که اعلام رسمی درگیری و برائت جبهه مشرکین و کفار است؛ با تشکیل این صف بندی و قرار گرفتن این دو صف در مقابل یکدیگر، دوران تقیه به پایان می رسد و این درگیری کاملاً آشکار می شود؛ در این تقابل هر یک از این دو صف لوازم و اقتضائاتی دارند؛ در این سوره، از اقتضائات این دو جریان و جریان سوم نفاق که در جبهه دشمن شکل می گیرد، پرده برداشته می شود؛ شاید بهترین سوره ای که می توان با رویکرد شناخت جریان کفر و نفاق آن را مرور کرد، سوره مبارکه برائت است؛ در این سوره برخی از موانع همراهی با اولیاءی خدا ذکر شده است؛ از سویی الزامات و توجهات لازم برای همراهی اولیاءی خدا و همراهی با جبهه نبی اکرم(ص) و نصرت این جبهه نیز بیان گردیده است. از موانعی که در این سوره مبارکه برای همراهی وجود مقدس نبی اکرم(ص) ذکر شده، آیاتی است که ظاهراً در جنگ تبوک نازل شده است.

رضایت به حیات دنیا، یکی از عوامل همراهی نکردن با ولی خدا

ص: ۲۰

مسلمان ها به تازگی از برخی جنگ ها فارغ شده بودند که مأمور شدند در سرزمینی دوردست به نام تبوک با دولت روم بجنگند؛ حضرت مردم مدینه را مهیا کردند و برای قبایل اطراف همراه با مأمور نامه هایی فرستادند؛ بخشی از آن ها هم آماده و تجهیز شدند، بخشی هم در مدینه و اطراف آن کوتاهی کردند؛ به همین مناسبت خدای متعال آیاتی نازل فرمود که آیات بسیار فوق العاده ای هستند؛ در این سوره شاید قریب به ده آیه با «یا ایها الذین آمنوا» شروع شده است؛ این بار خطاب به مؤمنین و کسانی است که به رسول الله(ص) ایمان آورده و ایشان را قبول کرده یا می خواهند حضرت را قبول کنند ولی موانعی در مسیر حرکتشان هست؛ خدای متعال به آن ها هشدار می دهد که این سستی و کندی آن ها چه عواقبی در پی خواهد داشت؛ خدای متعال در این آیات هم درد را بیان کرده، هم درمان آن را؛ نخستین توجهی که خدای متعال به مؤمنین می دهد این است که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انفِرُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ أَرَضِيتُم بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الآخِرَةِ إِلاَّ قَلِيلٌ» چه منفعتی می برید و چه بهره ای نصیب شما می شود که وقتی شما را دعوت می کنم تا در راه خدا کوچ کنید، سنگین می شوید و سبکبال نیستید؟! گویا نمی توانید از زمین برخیزید! چه نفع و چه تعلقی در وجود شما هست که مانع سبکبالی شما در اجابت دعوت خدا و رسول او می شود؟!

این دعوت برای یک جهاد بسیار بزرگ و سخت و دشوار در سرزمینی دوردست است که براساس آیات، سرزمین تبوک می باشد؛ سپس خدای متعال نقطه گرفتاری مؤمنی را که سبکبال نیست، نشان می دهد و می فرماید: آیا به حیات دنیا راضی شده اید؟ یعنی انسانی که درک او از حیات، در حد دنیاست، و نسبت به حیات برتر از دنیا درکی ندارد و نه فقط درک، بلکه تعلقی ندارد و طلبی در او شکل نگرفته است، چنین کسی میل به حیات برتر ندارد و راضی به حیات دنیاست و همین حد از احساس و ادراک و لذت و بجهت های حیات دنیا برای او کافی است؛ او به دنبال تأمین همین حد از لذت ها و بهجت هایی است که از حیات طبیعی به دست می آید؛ شاید حیات دنیا یک معنایش همین است؛ بنابراین اگر کسی به این حد قانع و راضی شد، سنگین می شود؛ حتی اگر خدا و رسول(ص) را هم دوست داشته باشد و وارد وادی ایمان هم شده باشد، این میل به دنیا مانع حرکت او می شود.

رضایت به حیات دنیا، یکی از عواملی است که مانع می شود انسان همراه اولیاءی خدا حرکت کند، آن ها را نصرت دهد و در کنار آن ها پایداری نماید؛ کسانی که به حیات دنیا راضی هستند، سنگین می شوند؛ معنای این رضایت به حیات دنیا هم این نیست که انسان نماز نمی خواند، روضه نمی گیرد و به حج نمی رود؛ بلکه انسان ممکن است طالب حیات دنیا بوده ولی همه این عبادات را هم داشته و مؤمن هم باشد؛ عده ای هر مقصدی آن ها را به حرکت در می آورد و به سمت دنیا و لذت ها و بهجت های دنیایی دعوتشان می کند؛ اینان همه عمر به سمت مقاصد دنیایی حرکت می کنند؛ ولی وقتی به آن ها می گویند به سمت خدا حرکت کنید، سنگین هستند.

ص: ۲۲

حیات دنیا در بعضی روایات به محیط ولایت ائمه جور تفسیر شده است؛ به همین دلیل است که رضایت به حیات دنیا مذموم است؛ وگرنه محیط ولایت ائمه حق(ع) محیط توحید و دارالآخره و دارالحیوان است؛ کسانی که در این دنیا وارد محیط ولایت امام(ع) می شوند در حقیقت وارد دارالحیوان شده اند؛ البته شاید معنای آیه این باشد که هر کس به لذت ها و بهجت های حیات طبیعی دنیا قانع است و لذت ها و ثروت و امکانات و خوشی های این دنیا برای او بس است، سنگین می شود. خدای متعال بعد از اینکه این نقطه ضعف را توضیح می دهد، می فرماید: متاع دنیا اندک است؛ یعنی راه نجات انسان را یافتن بصیرت و درک و تأمل از طریق وحی می داند تا آنجا که انسان از رضایت به حیات دنیا نجات پیدا کند؛ به همین دلیل هشدار می دهد که همه سرمایه ای که در حیات دنیا به کف می آید، نسبت به آخرت اندکی بیش نیست.

نگاه واسع به دنیا از عوامل ایستادگی و راضی نبودن به حیات دنیا

بنابراین دنیا برای انسان اندک است؛ گویا خدای متعال در انسان ظرفیتی بیشتر و طلبی قرار داده که اگر انسان بخواهد به سمت خدای متعال حرکت کند، باید طالب آن بیشترها باشد؛ اگر کسی بخواهد دعوت انبیاء(ص) را اجابت کند و پای دعوت آن ها بایستد، باید به این عالم نگاه واسع داشته باشد؛ یعنی باید دنیا را در دل همه عوالم ببیند؛ کسی که افق نگاهش در حد دنیاست، به همین دنیا راضی می شود؛ ولی اگر به همین دنیا راضی شد، کوچ به سمت خدا برای او سنگین و دشوار می شود؛ حتی خدا را هم قبول دارد ولی نمی تواند سبکبال حرکت کند؛ نگاه واسع به عالم، آن را به تمامه دیدن و دنیا را در دل تمام عوالم مشاهده کردن، موجب می شود که انسان دل از دنیا بردارد و سبکبال شود؛ بنابراین ابتدا باید نگاه واسعی به دنیا داشت.

ص: ۲۳

«إِلاَّ تَنفِرُواْ يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً وَ يَسْتَبْدِلِ قَوْماً غَيْرَكُمْ» اگر شما کوچ نکنید، دچار عذاب می شوید؛ وقتی می گویند در راه خدا حرکت کنید ولی دل به دنیا می بندید و سنگین و زمین گیر می شوید، دچار رنج و عذاب الیم می شوید؛ اگر انسان شکر کند، خدای متعال نعمت را برای او زیاد می کند؛ ولی اگر کفران نعمت کند، دچار عذاب می شود؛ خدای متعال می فرماید: اگر کوچ نکردید تصور نکنید بر سفره دنیا می نشینید و به خواسته های دنیایی خود می رسید؛ اگر به دنیا هم قانع باشید بدانید که به آن هم نمی رسید و بستر دنیا برایتان عذاب الیم می شود. در آیات دیگر گاهی همین مطلب را توضیح داده است؛ خدای متعال در سوره مبارکه یونس درباره عذابی که این افراد به آن گرفتار می شوند، توضیح داده و می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءنَا وَرَضُواْ بِالْحَياةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّواْ بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُوْلَئِكَ مَأْوَاهُمُ النُّارُ بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ»(یونس/۷-۸)؛ کسانی که راضی به حیات دنیا هستند به همین بیماری که در این آیه توضیح داده شده، گرفتارش شده اند؛ آن ها در کنار سفره دنیا آرام هستند؛ کسانی که از آیات ما غافل هستند، پناهگاهشان آتش است؛ البته خدای متعال عذاب مضاعف نمی دهد بلکه عذاب انسان همان عمل اوست؛ «إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» انسان بازتاب عمل خود را می بیند و عذاب او چیزی غیر از این نیست؛ جزای انسان همان عمل انسان است؛ بنابراین در این آیه شریفه خدای متعال می فرماید: عده ای راضی به حیات دنیا هستند و با آرامش بر سفره دنیا نشسته و بی قرار نیستند، ولی ما آیات خود را می فرستیم؛ ولی این ها از آیات هم اعراض می کنند. عده ای این آیات را چنین معنا کرده اند که زنگ خطرهای خدای متعال در این دنیا برای این است که ما بر سفره دنیا قرار نداشته باشیم؛ همین مطلب در آیات قرآن هم آمده است؛ گویا اگر انسان به تعلقات دنیا دل ببندد، خدای متعال این تعلقات را می گیرد و سفره دنیا را از مقابل انسان جمع می کند؛ انسان بر بساط دنیا می نشیند ولی خدا این بساط را از زیر پای انسان می کشد و نمی گذارد در دنیا آرام باشد. انسان وقتی بر سفره دنیا می نشیند، خدای متعال همواره به او هشدار می دهد و آیاتش را می فرستد؛ خدای متعال تعلقات انسان را می گیرد و بتکده های انسان را ویران می کند؛ «وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَ فَلا يَعْقِلُون»(یس/۶۸)؛ آخرین مرحله این است که خدای متعال آرام آرام هر چه را به انسان داده از او می گیرد؛ شخصی با جناب عزرائیل عهد بست که هر زمان قصد گرفتن جانش را داشت به او خبر بدهد؛ عزرائیل بعد از مدتی برای قبض روح او امد؛ شخص گفت: چرا طبق قرارمان خبر نکردی؟! گفت: سال هاست که خبرت می کنم؛ مگر موهایت سفید نشد؟ مگر قدت خمیده نشد؟ مگر دندان هایت نریخت؟ این ها همان آیات خدا هستند.

انسان بر سفره دنیا می نشیند و دل به مال و جاه و امکانات دنیا و سلامتی و جوانی و نشاط و زیبایی ها و تعلقاتش می بندد؛ ولی خدا این سفره را از مقابل او جمع می کند؛ او تکیه به دنیا می کند و خدای متعال تکیه گاه او را خراب می کند؛ این همان آیات خداست. اگر کسی متوجه این زنگ خطرها شود، نمی تواند بر سفره دنیا بنشیند؛ امیرالمؤمنین(ع) می فرمایند: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ»(۱)؛ اگر کسی این ندای رحیل کاروان را بشنود، بر می خیزد و از سفره دنیا دست می کشد؛ ولی اگر بر سفره دنیا نشسته و خیالش هم راحت باشد، هر قدر هم زنگ خطر بزنند و هر قدر هم آیات خدا بیاید، روی از آیات خدا هم بر می گرداند؛ «عن آیاتنا غافلون» امروزه تمدن غرب هم همین کار را کرده و موجب غفلت بشر شده است.

سفارش شده است که مؤمنین به شکل مستمر به زیارت اهل قبور بروند و در آنجا بگویند: «اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الدِّيارِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُسْلِمينَ وَ إنّا اِنْ شاء اللهُ بِكُمْ لاحِقُونَ»(۲)؛ یعنی شما پیشروان هستید ما هم ان شاء الله می آییم و به شما می رسیم. قبلاً گفتن این جمله برای بنده هم سخت بود؛ گویا انسان مشتاق مردن و رفتن است. ولی چرا سفارش شده است که به زیارت اهل قبور بروید و این گونه هم حرف بزنید؟ این همان زنگ خطر است؛ (هشدار) خدای متعال درباره همین متاع دنیاست که امروزه تمدن جدید دنبال می کند و چیزی غیر از این نیست؛ چند هزار سال قبل از زبان پیغمبر خدا(ص) توضیح می دهد که: «أَ تُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا ءَامِنِينَ * فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ * وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ»(شعراء/۱۴۶-۱۴۹)؛ مگر آمال بشر امروز غیر از رهایی و امنیت و امنیت در لذایذ مادی است؟ بعد هم دنبال کاخ هایی که در کوه ها از سنگ می تراشیدند، بروند؟! عبارت «ا تترکون» همان زنگ خطر است؛ خدای متعال مرتب زنگ خطرها را می فرستد؛ آن هایی که از سفره دنیا بلند شده و هوشیار می شوند، نجات پیدا می کنند؛ آن هایی که با وجود همه زنگ خطرها همچنان بر سفره دنیا می نشینند و دست از دنیا بر نمی دارند «أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُون»(یونس/۸) هستند؛ همین تکیه گاه های آن ها، آتش و جهنم آن ها می شود؛ یعنی پناهگاهشان جهنم می شود که مکتسبات خودشان است؛ خدای متعال به کسی ظلم نمی کند؛ مکتسبات انسانی که قانع و راضی به دنیاست و هشدار انبیاء(ع) را هم نمی شنود، زنگ خطرهای خدای متعال را هم به هیچ می گیرد، جز این نیست.

۱- (۱) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۳۲۱

۲- (۲) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۳، ص: ۲۲۹

داشتن نگاه جامع به دنیا، یکی دیگر از عوامل ایستادگی

خـدای متعال در سوره توبه خطاب به مؤمنین می فرمایـد: وقتی خـدای متعال و رسولش(ص) شـما را به سـفر و کوچ به سـمت خدا و برخاسـتن از سـفره دنیا دعوت می کنند، اگر می خواهید سـبکبال شوید، راضـی به حیات دنیا نباشـید که اگر راضـی به حیات دنیا شدیـد، بدانید که اولاً متاع دنیا اندک است؛ ثانیاً باید نگاه جامع به دنیا داشـته باشـید؛ اگر انسان یکی از چهره های دنیـا و به تعـبیری فقـط چهره شـیرین آن را دیـد، طبیعی است که روی به دنیـا می آورد؛ کم هسـتند اولیـاءئی که اگر همه دنیا بساط عیش باشـد، دست از دنیا می کشـند و به سـمت اولیاءی خـدا(ع) حرکت می کننـد؛ این امر از آنِ راه رفته هاست؛ وقتی امـام حسـین(ع) فرمودنـد: اوضاع تغییرکرده و هر کس می خواهـد، برود جمله ای را زهیر به امام حسـین(ع) عرض کرد؛ یعنی وقتی در میانه راه خبر شـهادت مسـلم(ع) رسـید حضـرت فرمودنـد: آن هایی که عازم رفتن هسـتند، بروند و آن هایی که برای قدرت و ثروت آمده اند مسـیر خود را جدا کنند؛ ما نمی خواهیم کسـی را با اشتباه و شبهه ببریم؛ وقتی حضرت این جملات را فرمودند، زهیر از اصـحاب اجازه گرفت و یک جمله به سیدالشـهداء(ع) عرض کرد که واقعاً جمله عجیبی است؛ او به حضـرت عرض کرد: اگر عیش در دنیا دائمی بود و زندگی آن سراسر عیش بود و تلخکامی و پیری و بیماری و زجر و رنجی نداشت و عمر در آن هم جـاودانه بـود و مرگی هم نبود، مـا شـهادت در رکـاب شـما را بر این عیش دائمی ترجیـح می دهیم. برخی این گونه هسـتند؛ ولی آن هایی که به این حـد نرسـیده انـد حـداقل باید بدانند که این دنیا باقی نیست، و با نگاه جامع به دنیا، باید تلخکامی ها و شیرینی های دنیا را با هم ببینند.

ص: ۲۶

دومین چیزی که می توانـد این بیمـاری را درمـان کنـد، نگـاه واسع و جـامعی است که قرآن به مـا تعلیم می کنـد؛ «إِلاّ تَنْفِرُوا یُعَذِّبْكُمْ عَذاباً أَلیماً وَ یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَكُمْ» اگر انسان فقط شـیرین کامی های دنیا را ببیند، طبیعی است که پای سـفره دنیا می نشـیند و راضی و قانع به دنیا می شود؛ ولی اگر در کنار شیرین کامی ها، تلخکامی ها را هم دید طبیعی است که بساط خود را جمع می کند.

هشدار دوم این است که اگر کوچ نکردید و بر سـفره دنیا نشستید و تعلق به دنیا شما را سنگین کرد و سبکبال نشدید و اجابت نکردیـد، بـا همین تعلقاتتـان عـذاب می شویـد؛ یعنی تعلقات انسان تبـدیل به رنـج و عـذاب برای او می شود. اگر انسان دل به موجودات فانی در حال زوال و فنا ببنـدد، طبیعی است فنای آن ها باعث رنج او می شود؛ خدای متعال به ما یاد می دهد که از ابتـدا بر سـفره دنیا ننشـینید و نگاهتان به دنیا نباشـد؛ زهدی که انبیاء(ع) به آن دعوت می کنند، همین است؛ می گویند فارغ از دنیـا باشـید؛ «فَأَمَّا الزَّاهِدُ فَقَدْ خَرَجَتِ الْأَحْزَانُ وَ الْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِهِ فَلَا یَفْرَحُ بِشَیْ ءٍ مِنَ الدُّنْیَا وَ لَا یَأْسَی عَلَی شَیْ ءٍ مِنْهَا فَاتَهُ فَهُوَ مُسْتَرِیح»(۱)؛ طبق روایات کافی و توحید صدوق، این تفسیر امیرالمؤمنین(ع) از زهد است؛ حضرت فرمودند: زاهد کسی است که آمد و شد دنیا، نه او را خوشحال می کند، نه غصه دار؛ او راحت و فارغ از دنیاست؛ این دعوت برای همین است.

ص: ۲۷

۱- (۳) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۴۵۶

ایستادگی نکردن در راه خدا باعث تبدیل شدن و جایگزینی انسان

خـدای متعال نکته دیگری را هم توضـیح می دهد که آن هم جزو هشدارهایی است که اگر به آن توجه کنیم موجب می شود تا بتوانیم همراه با خـدا و اولیاءی الهی کوچ کنیم؛ «وَ یَسْـتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ وَ لا تَضُـرُّوهُ شَـیْئا» اگر خدا و رسول(ص) شـما را به کوچ در راه خـدا دعوت می کنند، کوچ نکنید و پا به میدان نگذارید، خدای متعال شـما را تبدیل می کند؛ چون خدای متعال نصـرت دین خود و ولیّ خود را تعطیل نمی کند؛ خدای متعال ولیّ خود و دین خود را نصـرت می کند، با این تفاوت که شما را تبـدیل می کنـد؛ با سوختن یک چراغ، هرگز کل یک کارخانه را تعطیل نمی کننـد؛ بلکه آن چراغ را عوض می کنند. این چراغی که بایـد چراغ راه مردم و طریـق هـدایت مردم می بود، حالاـ دیگر طریق نیست؛ او بایـد به مقصـد می رسـید ولی نمی رسـد. خدا رحمت کند اسـتاد عزیز ما می گفت: دیده اید آب را برای آبیاری درخت در جوی می اندازند؟ اگر جوی سـربالا باشـد، یـک جوی دیگر حفر می کننـد؛ به همین دلیـل جوی اول آلوده می شود. اگر جوی، آب را به درخت برسانـد، طـبیعی است که خودش هم دائماً با نشاط و باطراوت و پاک خواهد بود؛ در غیر این صورت تبدیل به یک زباله دانی می شود.

اگر ما نخواهیم خـدا و رسولش را نصـرت کنیم، خدای متعال دینش را تعطیل نمی کند؛ بلکه ما را می برد و یک قوم دیگر را جایگزین می کنـد؛ «وَ یَسْـتَبْدِل قَوْمًا غَیْرکُمْ وَ لَا تَضُـرُّوهُ شَـیْئًا وَاَللّه عَلَی کُلّ شَـیْء قَدِیر * إِلَّا تَنصُـرُوهُ فَقَدْ نَصَـرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُواْ ثَانیِ َاثْنَیْنْ ِ إِذْ هُمَا فیِ الْغَار»(توبه/۴۰)؛ شـما نمی توانید به خدا ضرر بزنید؛ بودن یا نبودن شما برای حضرت حق تفاوتی نمی کنـد. شایـد خـدای متعال یک نکته لطیفی را می فرمایـد؛ آنجا که دو نفر بیشتر نبودنـد، دو نفر را اخراج کردنـد؛ دلیل اخراج کردن حضرت معلوم است؛ ولی چرا آن همراه را اخراج کرده بودند؟ یعنی آیه می فرماید آنجا که دو نفر بودند و یکی از آن دو نفر از خـود آن کفـار بود و آنجـا خـدا رسولش را یـاری کرد. یعنی آنجـا که رسو لتنهـا بود، و یـک نفر هم از دشـمن در کنارش ایسـتاده بود؛ خـدا رسول را یاری کرد؛ در آن شـرایط خـدا پیامبر(ص) را یاری کرد؛ بنابراین شـما باشـید یا نباشید، هیچ تفاوتی نمی کند؛ این همان جمله ای است که ما باید به آن توجه کنیم.

ص: ۲۸

سیدالشـهداء(ع) شب عاشورا به اصـحاب خود فرمودنـد: برخیزیـد و بروید. حبیب و زهیر و بریر و... که همه آرزوهای خود را پشت سـر گذاشـته بودنـد؛ حبیبی که به این شـکل آمـده از زمان امیرالمؤمنین(ع) خود را مهیا کرده است؛ طبق حـدیثی که در رجال کشّی آمده است؛ حبیب با میثم تمار نشسته بودند و از علم بلایا و منایا می گفتند؛ حبیب می گفت: می بینم کسی را در محبت امیرالمؤمنین(ع) در کوفه به دار زده انـد و دست و پای او را قطع کرده انـد؛ میثم می گفت: من می بینم سـری را بر نیزه وارد کوفه می کنند؛ حبیبی که در برخورد با مسـلم ابن عوسـجه گفت: مسلم کجا می روی؟ گفت: خواب دیدم وجود مقدس نبی اکرم(ص) به من فرمود: مسـلم! محاسنت را خضاب کن؛ می روم حنا بخرم و محاسنم را خضاب کنم. حبیب گفت: مسلم! چرا متوجه نیستی؟ تعبیر خواب این نیست؛ سیدالشـهداء(ع) نـامه فرسـتاده انـد بایـد به کربلاـ برویم؛ گفته انـد: حتی از خانواده هایشان هم خداحافظی نکردند و با وجود محاصـره شدید کوفه خود را به امام حسین(ع) رساندند؛ امام حسین(ع) شب عاشورا به این حبیب می فرمایند: برو؛ حضرت چرا این گونه برخورد می کنند؟ نکته این است که حبیب و زهیر و بریر و سایر اصحاب و حتی اهـل بیت(ع) هرگز تصور نکننـد که امـام حسـین(ع) محتـاج آن هـاست. فرمودنـد: من را بـا زنان و بچه ها بگذاریـد و برویـد؛ من خودم کار را تمام می کنم؛ واقعاً همین طور است؛ بنابراین همه بار عاشورا بر عهـده خود امام حسـین(ع) است؛ این حجت خـداست که بـا عبادت خود انسـداد تاریخی را گشوده و جریان ظلمات را با چراغ هـدایت خود برداشـته است؛ دیگران باشـند، یا نباشـند حضـرت کار خود را به سـرانجام می رسانند؛ کنار امام(ع) بودن فقط فوز و غنیمتی برای خود اصحاب است؛ حتی وجود مقدس قمر بنی هاشم(ع) که نگاهش انسان ساز است، اگر کنار سیدالشـهداء(ع) نباشد، حضـرت ضـرر نمی کنند؛ بنابراین بودن کنار سیدالشهداء(ع) صددرصد فوز است.

ص: ۲۹

منظور از آیه «یستبدل قوماً غیرکم» این است که ای مردم تصور نکنید اگر شما به سوی خدا کوچ نکردید و اولیاءی خدا را نصرت ندادید و در جنگ تبوک شرک ننمودید، خدای متعال دست از نصرت دین و ولی خود برمی دارد؛ بلکه شما را برمی دارد و یک قوم دیگر را جایگزین شما می کند و ذره ای هم به خدا و دین خدا ضرر نمی رسد. اگر این تلقی ها در انسان پیدا شد، می تواند اولیاءی خدا را همراهی کند.

ترجیح دادن دنیا به تحمل سختی همراهی با ولی خدا، باعث عقوبت الهی

در همین سوره نسبت به نکته دیگری هشدار داده شده که در تحمل سختی های راه و همراه شدن با بلای اولیاءی خدا مؤثر است. وقتی پا به وادی ولایت اهل بیت(ع) می گذاریم، قبول کرده ایم که شریک بلای آن ها باشیم. این سوره مبارکه صف بندی ها را روشن می کند و لوازم هر جبهه را توضیح می دهد. خدای متعال در این سوره یک هشدار بسیار سنگین داده است؛ مرحوم فیض در تفسیر این آیه می گوید: خدای متعال در این آیه خیلی سخت گیری کرده است و کمتر کسی است که از این بار سنگین موفق بیرون بیاید. خدای متعال می فرماید: «قُلْ إِنْ کانَ آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ وَ إِخْوانُکُمْ وَ أَزْواجُکُمْ وَ عَشیرَتُکُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَ مَساکِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فی سَبیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقینَ»(توبه/۲۴)؛ درگیر شدن انسان این لوازم را دارد.

ص: ۳۰

شأن نزول آیه این است که وقتی حضرت سوره برائت را به مکه بردند، قرار شد مشرکین در مکه رفت و آمد نکنند؛ به همین دلیل قریش نگران تجارت و وضع معیشت و زندگی خانواده خود شدند. صف بندی و درگیری این مشکلات را دارد؛ اگر درگیری هست، نقص در اموال و لوازم هم هست؛ بنابراین در قطع رابطه با مشرکین نگران بودند که اگر کفار به مسجد الحرام نیایند، داد و ستدها و تجارت ها تعطیل شود؛ خدای متعال این آیه را نازل کرد؛ آیا نزد شما پدرانتان، فرزندانتان، برادرانتان، همسرانتان، عشیره و فامیلتان و اموالی که به سختی کسب کرده اید و تجارتی که نگران کساد آن هستید، دوست داشتنی تر از خدا و رسول و جهاد در راه خدا هستند؟ در این صورت منتظر باشید تا امر خدا درباره شما صادر شود. مفسرین گفته اند: این یک تهدید است؛ مرحوم فیض می گوید: این عقوبت و تهدید به عقوبت است؛ لحن خدای متعال در اینجا بسیار تند است. اگر کسی می خواهد در این راه همراهی کند، منتظر سختی و کساد تجارت باشد؛ باید از عشیره و اموال و اهلش بگذرد؛ اگر آن ها را بیشتر از خدا و رسول(ص) دوست بدارد باید منتظر باشد که امر خدا درباره او و صادر شود؛ در روایتی فرمود: «لا یجد أحدکم طعم الإیمان، حتّی یحبّ فی اللّه و یبغض فی اللّه»(۱) یعنی کسی طعم ایمان را نمی چشد مگر اینکه حب و بغض او در راه خدا باشد. و یا در بعضی روایات تعابیر دیگری آمده است؛ «إِذَا تَخَلَّی الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْیَا سَمَا وَ وَجَدَ حَلَاوَهَ حُبِّ اللَّه»(۲)؛ در این حدیث می فرماید: چنین کسی اصلاً طعم ایمان را نمی چشد؛ خدای متعال هشدار می دهد که اگر کسی این مقدورات و امکانات را بیش از خدا و رسول(ص) و جهاد در راه خدا دوست بدارد، عقوبت می شود. پس این ها لازمه همراهی است.

ص: ۳۱

۱- (۴) تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۵، ص:۴۲۱

۲- (۵) وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص: ۱۳

در مجمع البیـان حـدیثی ذیـل آیه مبـارکه نساء نقل شـده است؛ «وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفیقاً»(نساء/۶۹)؛ اگر کسـی خدا را بندگی کرد و نسـبت به خدا و رسول(ص) مقام طوع پیـدا کرد و مطیع شد، در سـیر خود به سوی الله و در همه مراحل سـیر و در منزلگاه ها همراهانی خواهد داشت؛ آن ها با کسانی هسـتند که خدا به آن ها نعمت داده است. قرآن انسان ها را به سه دسته تقسیم می کند؛ «منعم علیهم»، «ضـالین» و «مغضوبین» که این کسـانی که نعمت داده شـده انـد انبیاء(ع) و صـدیقین و شـهداء هسـتند و اینها رفقای خوبی هم هستند.

مرحوم طبرسـی ذیل این آیه نقل کردند که وجود مقدس رسول الله(ص) یک غلام آزاد شده ای داشـتند که به حضرت علاقه فراوانی داشت؛ حضـرت یک روز دیدنـد این غلام لاغر و نحیف و ضـعیف شده است؛ فرمودند: چه شده است؟ گفت: چیزی نشـده است؛ محبت شـما من را بی قرار کرده است؛ یـک روز که شـما را نمی بینیم طاقت نمی آورم. چیزی که من را نگران و بیمـار کرده، این است؛ می بینم که این دنیـا تمـام می شود؛ در آخرت از دوری شـما چه کنم؟ شـما در درجـات عـالی بهشـت هستیـد و مـا یـا بیرون از بهشـتیم، یـا در مراتـب پـایین آن. بیرون از بهشت که دسـتمان از شـما کوتـاه است؛ داخـل بهشت هم درجات ما به شـما ربطی نـدارد. این گونه نیست که هر کسـی در بهشت در جوار اهل بیت(ع) باشـد؛ به یک معنا همه بهشـت مهمانخانه امیرالمؤمنین(ع) است؛ ولی همه مهمانان در این مهمانخانه نمی تواننـد امیرالمؤمنین(ع) را ببیننـد؛ بلکه هر چنـد صـد سـال گـاهی تجلیـات امام حسـین(ع) به عـده ای می رسـد. (در پاسـخ به آن غلام) این آیه نازل شـد: «وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولَئِکَ رَفِیقًا» اگر می خواهیـد با پیامبر(ص) باشـید، باید مقام طوع داشـته باشـید و مطیع باشـید تا معیت با حضـرت برای شما حاصل شود؛ آن ها با شما هستند، شما با آن ها هستید؛ رفقای خوبی هم برای شما هستند.

تحول در میل و رغبت های انسان، یکی دیگر از عوامل همراهی با معصومین(ع)

در این روایت فرموده انـد: منظور از انبیـاء(ع) در این آیه، نبی اکرم(ص) هم هسـتند؛ سـپس حضـرت فرمودنـد: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِناً حَتَّى أَكُونَ أَحَبَ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ مِنْ وُلْدِهِ وَ مَالِهِ وَ أَهْلِهِ»(۱)؛ کسـی قطعاً قدم به وادی ایمان نمی گذارد جز اینکه من را از خودش، پدرش، مادرش، فرزندانش، اهلش و از همه مردم بیشتر دوست بدارد. این حداقل وادی ایمان است؛ بنابراین علاوه بر همه بصیرت هایی که قرآن به انسان می دهد یکی از شرایط همراهی و ایستادن همراه با اولیاءی خدا، همان تحول در میل و رغبت های انسان است. انسان اگر راضـی به حیات دنیا باشد، سـفره دنیا برای او کافی است؛ اگر دنیا را داشته باشد، قانع است و هرگز از دنیا سـیر نمی شود؛ دنیا هرگز برای او کوچك نمی شود و در دنیا احساس تنگی نمی کنـد؛ یعنی احساس نمی کند دنیا برای او سجن است؛ چنین انسانی نمی تواند همراه ولی خدا باشد؛ انسانی که تعلقات دنیایی خود را بیش از خدای متعال و وجود مقدس نبی اکرم(ص) و جهاد در راه خدا دوست دارد، هرگز اهل همراهی نیست؛ بنابراین در کنار بصیرت های قرآنی، دومین تحولی که بایـد اتفاق بیفتـد ایجاد سـبکبالی و تحول در تعلقات و تمنیات و تمایلات انسان است؛ وگرنه همه آن درك ها و بصیرت ها هم برای حرکت کافی نیست؛ انسان باید بفهمد که همه آن فهم ها هم کفایت نمی کند.

۱- (۶) الأمالی(للصدوق)، النص، ص: ۳۳۴ – الأمالی (للطوسی)، النص، ص: ۴۱۶

درک نقش محوری معصومین(ع) در عهد بلای ایشان

در کنار همه بصیرت ها و عواملی که منتهی به تغییر تمایلات انسان می شود، نکته دیگری که کمک می کند بتوانیم این دشواری ها را تحمل کنیم، درک نقش ائمه(ع) در پذیرفتن بلاست؛ «وَ جَعَلْنا بَعْضَکُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُون»(فرقان/۲۰)؛ ایشان این ابتلاء را پذیرفته اند. انسان باید جایگاه ائمه(ع) را در این سیر و مسیر ابتلاء بفهمد؛ به هر حال در همراهی اهل بیت(ع) بلاهایی هست؛ به حضرت عرض کرد: شما را دوست دارم؛ فرمودند: راست می گویی، پس آماده بلا باش؛ چون محبت بلا می آورد. وقتی محبت انسان با معصوم(ع) بود، او «یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَ یَخَافُونَ لِخَوْفِنَا»(۱) می شود؛ امکان ندارد که انسان با معصوم(ع) باشد، ولی همراه غصه های معصوم(ع) و سختی های راه او نباشد؛ اگر انسان می خواهد سفره خود را در شادی ها و خوشی ها و امنیت و خوف خود از خدا و اولیاءی خدا و دین خدا جدا کند، نمی تواند با خدا و اولیاءی خدا همراهی کند؛ اگر انسان دوستی آن ها را پذیرفت باید به لوازمش هم پایبند شود.

بنابراین در این مسیر حتماً سختی هایی هست؛ تحمل سختی ها، رسیدن به بصیرت ها، تغییر تمنیات و تمایلات و تعلقات انسان، بزرگ تر شدن از دنیا، نگاه جامع به دنیا، نگاه واسع به دنیا همگی در کنار توجه به نقش اولیاءی خدا در این سیر ــ که همان مقام شفاعت آن ها و مقام عصمت ایشان است ــ به ما کمک می کند. «وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِیکَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبَادَکَ مِنَ الضَّلَالَهِ وَ الْجَهَالَهِ وَ الْعَمَی وَ الشَّکِّ وَ الِارْتِیَابِ إِلَی بَابِ الْهُدَی وَ الرَّشَاد»

۱- (۷) کامل الزیارات، النص، ص: ۱۰۱

منبع : (هیئت ثارالله قم – شب ششم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه) sarallahqom.ir

جایگاه ما در همراهی با معصوم(ع) ، درک نقش ایشان و نیت همراهی

در هر تحولی فرهنگ مانع بسیار مهمی است؛ موانع فیزیکی و سخت به راحتی قابل مشاهده هستند؛ الآن اگر بخواهیم به حرم برویم و راه مستقیم را انتخاب کنیم ممکن است به یک دیوار یا یک درب برخورد کنیم؛ باید برویم راه را انتخاب کنیم تا به مقصد برسیم؛ موانع فرهنگی هم همین طور هستند؛ ولی دارای ساختار نرم هستند و به راحتی دیده نمی شوند؛ به همین دلیل تغییر این فضای فرهنگی برای حرکت به سمت توحید بسیار دشوار است؛ چگونه می توان فرهنگ بت پرستی را به فرهنگ توحید تبدیل کرد؟ این گونه است که ابراهیم خلیل(ع) امت می باشد «إِنَّ إِبْراهیمَ کانَ أُمَّةً قانِتا»(نحل/۱۲۰)؛ این وجود مقدس به تنهایی برابر با یک امت عظیم تاریخی است؛ همه انبیاء و اولیاء(ع) ذیل این امت هستند. باید این سختی های راه را فهمید و دید که پیامبر(ص) بار هدایت عالم را به تنهایی به دوش کشیده و چیزی از آن سختی ها نصیب ما نشده است؛ آنچه روی دوش ماست، فقط تغییر توجهات ماست؛ وگرنه همان را هم خودشان بر می داشتند؛ شخصی به عالمی گفت: برای من یک استخاره بگیرید؛ گفت: چشم، قرآن بیاورید؛ گفت: خودتان قرآن دارید؛ گفت: نیت کنید؛ شخص گفت: شما نیت کنید؛ گفت: نیت استخاره دیگر با خودتان است؛ نمی شود که من برای استخاره شما نیت کنم!

ص: ۳۵

سختی ما همان نیت است؛ نمی شود آن را هم به عهده حضرت بگذاریم. اگر کسی به این امر توجه کرد که همه سختی راه روی دوش خود حضرت است و سیر عالم به سمت توحید را ایشان آسان کرده اند، امکان همراهی با آن ها و تحمل، فراهم می شود؛ درک این نکته که همراهی با اهل بیت(ع) فوز و غنیمت است و غرامت نیست، و اعتقاد به اینکه بار اصلی بلا را آن ها کشیده اند و ما هیچ باری بر عهده نداریم و مبتلاترین ما هم هیچ سهم جدی در این وادی ندارد، و مشاهده نقش شفاعت و عصمت و عهد ایشان، همگی از جمله عواملی هستند که کمک می کند تا انسان بتواند این بار را بردارد.

در ادامه به توضیح جایگاه سیدالشهداء(ع) در این میدان و چگونگی آسان کردن تحمل آن توسط حضرت می پردازیم. شیعه بودن واقعاً بسیار سخت است؛ شیعه ۱۴۰۰ سال همه محرومیت ها و سختی ها را تحمل کرده است؛ ولی با فرارسیدن ماه محرم، همه سختی ها سبک می شود و شیعه سبکبال و آرام به سمت خدا حرکت می کند؛ دستگاه شیطان و سقیفه یک سال تلاش می کنند تا ما را از امام حسین(ع) جدا کنند، ولی بار دیگر نسیم کربلا می وزد و همه تلاش آن ها را بی نتیجه می گذارد؛ بنابراین کار را خود حضرت انجام داده اند. عاشورا هر سال فورانی دارد؛ مثل خورشید که هر روز طلوع مجددی دارد؛ آن طلوع عاشورا هر سال مسیر را آسان می کند.

درجات توحید (شب هفتم محرم)

درجات توحید (شب هفتم محرم)

ص: ۳۶

آنچه پیش رو دارید هفتمین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است. ایشان در ابتدای بحث با اشاره به اینکه محور دعوت انبیاء(ع) و همه انذارها و تبشیرهای ایشان را دعوت به توحید و نهی از شرک عنوان کردند.

این توحید بنابر آیات قرآن شجره طیبه است که دارای اصل و فرع است. اصل آن معصومین(ع) و فرع آن ولایت ایشان است. لذا موحد شدن ما با ورود به محیط ولایت حضرت محقق می شود به نحوی که انسام فانی در حضرت می گردد؛ در نقطه مقابل توحید، مطرح می شود که در عمیق ترین لایه خود به ولایت اولیای طاغوت و توجه و محبت به آن ها تکیه دارد. هر یک از این دو در سه سطح ارتکاب، اشاعه و اقامه عمل می شوند. عمیق ترین سطح اعراض از شرک، اجتناب و تبری از اولیای طاغوت است. ضمن اینکه همه ضنک ها و تیرگی ها در نزدیکی به اولیای طاغوت گریبان گیر انسان می شود. از طرفی برای رسیدن به توحید باید عمل صالحی را انجام داد و از شرک دوری جست که این عمل صالح در قرآن ذکر شده است. به سخن دیگر برای نجات از شرک باید سعی کرد که با ولایت اهل بیت(ع) ولایت دیگری را اخذ نکرد. درجات ما در وادی توحید، متناسب با درجات ما در وادی ولایت و سیر در درجات قرآن است. موحد بودن مرتبه ظاهر و باطن دارد که درک حقیقت آن با ورود به ولایت امام علیه السلام ممکن می شود. بحث دیگر اینکه میل به توحید در فطت انسان ها وجود دارد. یعنی میل به توحید و ورود به وادی ولایت در وجود ما نهاده شده است. در واقه خدای متعال سه اصل را در فطرت انسان قرار داده که عبارت است از: شهادت به توحید، شهادت به نبوت رسول الله(ص) و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام. این بذر توحید در سرزمین دایر ولایت معصومین(ع) به دست انبیاء(ع) به رشد می رسد و استعدادهایش شکوفا می شود. خدای متعال اگر میل به توحید را در انسان ها قرار داده، راه رسیدن به آن را هم قرار داده است. با وجود توحید و شرک انسان دو راه پیش روی خود دارد؛ شکر بر نعمت و کفران نعمت. لذا توحید یعنی بذر وجود انسان در محیط امام علیه السلام قرار بگیرد و شرک هم یعنی بذر انسان در سرزمین بائر بیفتد. با این وصف ولایت معصومین(ع) به این دلیل نعمت خوانده شده است که انسان با رسیدن به آن بهشتی می شود. از سوی دیگر محیط ولایت طاغوت محیط موت و قبر است. خلاصه اینکه یکی دیگر از عوامل بصیرت ـ که به صبر در همراهی امام علیه السلام منتهی می شود ـ درک صحیح از توحید است که موجب ایستادگی ما و رسیدن به شفاعت حضرت می شود.

ص: ۳۷

ورود به وادی ولایت نبی اکرم(ص) شرط موحد شدن، و نجات از شرک و کفر

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم.

قرآن کریم می فرماید: «الر کِتابٌ أُحْکِمَتْ آیاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَکیمٍ خَبیر * أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ * وَأَنِ اسْتَغْفِرُواْ رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَیْهِ»(هود/۱-۴) عرض شد که عصاره دعوت همه انبیاءی الهی(ع) و همه انذارها و بشارت های ایشان در آیه «الا تعبدوا الا الله» جمع شده است. همه دعوت ها، دعوت به عبادت حضرت حق و همه نهی ها نیز نهی از عبادت غیر خداست. همه انذارها و هشدارهایی که انبیاء(ع) می دهند از عقوبت ها و رنج های دنیوی و اخروی است که ما را تهدید می کند و به دلیل خروج ما از وادی توحید و مبتلا شدن به غفلت و پرستش غیر خداست؛ همه بشارت های ایشان نیز ــ از ثواب ها و نعمت ها و توفیق های دنیایی گرفته تا نعمت های اخروی ــ مربوط به پرستش خدای متعال و توحید است.

حقیقت توحید شجره طیبه ای است که براساس روایات به وجود مقدس نبی اکرم(ص) و اهل بیت ایشان(ع) تفسیر شده است؛ هر انسانی برای موحد شدن باید به این شجره طیبه متمسک شود و تلاش کند تا با همه وجود برگی بر این درخت پاک بوده و همه رشد و رویش و تغذیه او در جهت معصوم علیه السلام و تعلق به ایشان باشد. توحیدی که ما به آن دعوت شده ایم، شعاع نور نبی اکرم(ص) است که از عوالم بالا تا عالم ما را نورانی کرده است و موحد شدن ما یعنی ورود ما به بیت النور نبی اکرم(ص) و سیر در این وادی نور تا رسیدن به سرچشمه نور. ما باید به این بیوت وارد شویم تا همه قوای ما فرع بر حضرت شود؛ به تعبیر دیگر براساس حدیث عقل و جهل، راه موحد شدن این است که همه قوای انسان ذیل قوای نبی اکرم(ص) قرار بگیرد و همه وجود او اعم از ظاهر و باطن و عقل و حس و روح ما متعلق به نبی اکرم(ص) شود؛ یعنی در پرتو اراده ایشان حرکت کند و متولی به ایشان باشد تا انوار حضرت در همه قوای او ظهور یابد؛ موحد کسی است که همه وجودش در نبی اکرم(ص) فانی است و نور حضرت در همه قوای او ظاهر است؛ موحد کسی است که به حیات طیبه نبی اکرم(ص) رسیده و صفات حضرت در او تجلی و تحقق یافته است؛ در نقطه مقابل نیز معنی شرک، نزدیک به بت پرستی است؛ انسان در گذشته سنگ و چوب را می پرستید که باید از آن نجات پیدا کرد؛ لایه عمیق تر شرک این است که انسان به غیر توجه کند، از غیر بخواهد، اضطرارهای خود را به غیر ارجاع دهد، از غیر بترسد، به غیر امیدوار باشد و غیر را دوست داشته باشد؛ این لایه عمیق تر شرک است.

ابلیس و اولیای طاغوت، محور شرک و کفر و اقامه آن

«وَ قالَ رَبُّكُمُ ادْعُونى أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتى سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرين»(غافر/۶۰)؛ در این آیه دعا به عنوان عبادت مطرح شده و ترک دعا نیز استکبار علی الله به حساب آمده است؛ درخواست از غیر، دعای از غیر، تعلق به غیر و غیر را خواندن شرک و بت پرستی است؛ این نیز لایه باطنی تری از شرک است؛ ولی عمیق ترین لایه شرک و کفر خود اولیای طاغوت و ولایت آن هاست؛ اگر کسی در محیط ولایت آن ها وارد شود او را وادار به بت پرستی می کنند. در بت پرستی و شرک نیز سه سطح و مرتبه وجود دارد که عبارتند از: ارتکاب، اشاعه و اقامه. ارتکاب یعنی کسی سنگ و چوب را می پرستد و در مقابل آن سجده کرده و به آن تکیه می کند. یکی از ائمه جور گفته بود: من در عمرم دو کار کردم که هر گاه به یاد می آورم یکی از آن ها مرا به خنده وا می دارد و برای دیگری می گریم؛ آنچه مرا به خنده می آورد این است که در گذشته هنگام شب برای محفوظ ماندن از خطر در بیابان، بتی از خرما درست می کردیم و بالای سر می گذاشتیم تا ما را از خطر حفظ کند؛ ولی صبح که به سلامت بیدار می شدیم، همان بت خرمایی را می خوردیم.

ارتکاب این است که انسان بت را عبادت کرده و به او تکیه می کند. حالت دوم این است که کسی بت پرستی را اشاعه بدهد؛ یعنی بتکده و میکده به پا کند؛ نقطه مقابلش این است که کسی نماز بخواند و فرد دیگری مسجد بسازد و نماز را اشاعه می دهد؛ مرحله سوم که از آن دو بالاتر است، اقامه شرک و کفر و بت پرستی است؛ یعنی رواج دادن فرهنگ بت پرستی تا جایی که مردم احساس کنند همه امورشان در دست این بت هاست و باید از این بت ها بخواهند و در مقابل آن ها سجده کنند، برای آن ها قربانی بدهند یا اگر بلایی نازل شد، از آن ها بترسند و از آن ها طلب مغفرت کنند؛ پس اقامه بت پرستی یعنی فرهنگ بت پرستی را رواج دادن؛ بنابراین کار اولیای طاغوت فقط ارتکاب و اشاعه نیست بلکه فرهنگ توجه به غیر و فرهنگ بت پرستی را اقامه می کنند؛ همچنان که کار معصوم علیه السلام هم فقط عبادت یا اشاعه توحید نیست، بلکه اقامه توحید است. ارکان توحید و دعائم دین هستند؛ (مصداق) بنا عبدالله و بنا عرف الله هستند؛ همه مقامات توحید را اقامه می کنند؛ اقامه، از ظاهری ترین سطح توحید تا عمیق ترین و باطنی ترین سطح توحید به دست وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله محقق می شود؛ پس برای اعراض از شرک و بت پرستی ـ که همه انذارهای قرآن به آن بر می گردد ـ یک قدم این است که انسان سنگ و چوب را نپرستد و در مقابل آن ها سجده نکند؛ یک قدم عمیق تر این است که به غیر تکیه نکند، از غیر نترسد و به غیر امیدوار نباشد؛ مرتبه عمیق تر این است که از ولایت اولیای طاغوت و ابلیس اجتناب کند؛ زیرا آن ها محور اقامه بت پرستی در عالم هستند. اگر امروز بت های چوبی را کنار گذاشته ایم به دلیل معارضه و مبارزه انبیاء(ع) بوده است؛ مردم به مرزی رسیده اند که سنگ و چوب را نمی پرستند؛ هر چند یک بت جدید به وسعت همه زندگی برایشان درست کرده اند و به شکل دیگری آن ها را مشغول می کنند؛ مانند جریان تجدد که جزو بزرگ ترین حجاب های توحید است؛ بتی به اندازه کل تمدن غرب درست کرده اند که مردم روز و شب بر آن سجده می کنند و کاری با خدا ندارند؛ از صبح مشغول به دنیا هستند، شب هم با فکر دنیا می خوابند و صبح هم با فکر دنیا برمی خیزند؛ این یک بت پرستی مدرن است.

پس اعراض از شرک هم مقاماتی دارد؛ «الا تعبدوا الا الله» یعنی خود را به نبی اکرم(ص) برسانید و همه وجودتان ذیل ایشان باشد و غیر را نپرستید و از اولیای طاغوت اعراض کنید. اگر کسی پیرو اولیای طاغوت شود، به شرک ــ شرک خفی تا شرک جلی ــ و بت پرستی مبتلا می شود. این نکته در قرآن با تعابیر گوناگون بیان شده است؛ «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلٰهُکُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً»(کهف/۱۱۰)؛ این وجود مقدس پیامبری است که بر او وحی می شود و خلاصه وحی او هم توحید است؛ اگر کسی می خواهد به مقام توحید و لقاء الله برسد و توحید را درک کند و همیشه مشغول با خدای متعال باشد و از غیر او فارغ گردد باید عمل صالحی انجام دهد و در عبادت پروردگار شرک نداشته باشد؛ این راه رسیدن به توحید و درک حقیقت اولوهیت حضرت حق است؛ درک «لا اله الا الله» مشروط به انجام آن عمل صالح و اعراض از شرک در عبادت است؛ اگر کسی این کار را انجام دهد حقیقت توحید بر او آشکار می شود و حقیقت لا اله الا الله را می فهمد و در این عالم با لا اله الا الله زندگی می کند.

عمل صالح و منقا شدن از شرک، شرط لقاءالله

از ظاهر آیه مشخص است که انسان باید اهل عمل صالح باشد و شرک در عبادت نداشته باشد؛ حتی شرک خفی که مورد مغفرت است و به تعبیر روایات حشرک مغفور است و تشخیصش از تشخیص اثر مورچه سیاه بر سنگ سیاه در شب تاریک دشوارتر است. در بیان معصومین علیهم السلام حتی این اندازه از شرک هم مانع لقاء الله بیان شده و حجاب توحید است؛ پس باید از همه شرک ها نجات پیدا کرد. این معنی ظاهر آیه است. حال براساس باطن آیه چگونه می توان از شرک نجات یافت؟ ذیل این آیه روایتی است که در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که فرمودند: «لَا یَتَّخِذْ مَعَ وَلَایَهِ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَایَهَ غَیْرِهِمْ- وَ وَلَایَتُهُمُ الْعَمَلُ الصَّالِحِ»(۱)؛ یعنی با ولایت آن ها ولایت غیر را اخذ نکنید. زیرا بدون آن عمل صالحی که شرط لقاء الله است، به لقاء الله نمی رسید. اخلاصی که ما را تا مقام لقاء الله و درک حقیقت توحید و لا اله الا الله پیش می برد ــ که از مقام لفظ عبور می کنیم به مقام حقیقت می رسیم ــ شریک قرار ندادن در مقام ولایت اهل بیت(ع) برای ایشان است. ظاهراً و باطناً همه قوای ما باید در محیط ولایت آن ها باشد؛ بعد فرمودند: اگر کسی در عبادت برای پروردگار شریک قرار می دهد و شرک در عبادت دارد ــ حتی شرک خفی ــ بدانید که او در ولایت ما شرک دارد که به شرک در توحید منتهی شده است.

ص: ۴۰

۱- (۱) تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۴۷

درجات توحید، همان درجات ولایت معصوم علیه السلام

پس راه رسیدن به توحید قرار گرفتن با همه وجود در وادی ولایت است. موحد شدن یعنی «کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» یعنی «ولایه علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» توحید یعنی وارد محیط ولایت شدن و در این محیط ماندن؛ با ورود به وادی توحید سیر در مقامات توحید آغاز می شود؛ درجات ما در این توحید به مرتبه درجات ما در ولایت بستگی دارد؛ همچنان که درجات ایمان ما به درجات تحقق قرآن در ما برمی گردد، روز قیامت هم درجات ما در بهشت متناسب با درجات ایمان و توحید ماست؛ مؤمنین به اندازه درجات ایمان خود درجاتی دارند، بهشت هم درجاتی دارد؛ این درجات ایمان به اندازه آیات قرآن است؛ درجات بهشت هم به اندازه آیات قران است؛ «فَيَقُولُ لِلْمُؤْمِنِ اقْرَأْ وَ ارْقَه»(۱)؛ به اندازه ای که نور قرآن در انسان محقق شده و حقیقت قرآن در انسان جاری شده است، به همان اندازه انسان از ایمان برخوردار است و به همان اندازه در وادی توحید درجه دارد؛ بنابراین سیر در مقامات توحید، سیر در مقامات قرآن و سیر به شفاعت قرآن است؛ آن روی سکه این است که «أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْض»(۲)؛ به عبارتی سیر در درجات توحید همان سیر در درجات ولایت است؛ «وَ هُمْ وَ اللَّهِ... دَرَجَاتٌ لِلْمُؤْمِنِين»(۳)؛ درجات ما در توحید درجات ما در وادی ولایت است؛ موحد کسی است که با تمام وجود دنبال نبی اکرم(ص) است؛ همه وجودش در بیت النور حضرت است؛ همه قوایش در وادی ولایت و حصن امیرالمؤمنین علیه السلام است. خیلی ها توحید را به گونه ای معنا می کنند که تصور می شود می توان دنبال هر کسی رفت و موحد هم بود؛ ولی این گونه نیست. توحید در قرآن و بیانات اهل بیت(ع) همان است که توضیح داده شد؛ مشرک بودن هم یعنی نزدیک شدن به اولیای طاغوت و دشمنان نبی اکرم(ص) و تحت ولایت آن ها قرار گرفتن؛ آن ها فرهنگ بت پرستی را در روح انسان اقامه می کنند؛ فقط شکل بت ها عوض می شود ولی همان بت پرستی است؛ حضرت فرمودند: بر منبر من بالا می روند و مردم را به قهقرا برمی گردانند؛ منظور این نیست که مردم دوباره چوب و سنگ می پرستند، بلکه شکل چوب و سنگ را عوض می کنند. در گذشته بت ها در حد چوب و سنگ بودند ولی بت امروز به وسعت یک تمدن است؛ ما را این گونه مشرک می کنند.

۱- (۲) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۶۰۱

۲- (۳) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۴۱۵

۳- (۴) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۴۳۰

بنـابراین همه عقوبت های دنیا و آخرت که قرآن ما را به آن تهدیـد می کنـد و همه رنـج ها، آلودگی ها و تیرگی هایی که با تعابیر مختلف در قرآن آمـده، و همه رجس ها، ناپاکی ها، عـذاب ها، رنج ها، ضـنک ها و ضـیق ها به دلیل نزدیکی با اولیای طاغوت و زندگی تحت ولایت آن ها و همراهی با آن هاست. از طرفی همه ثواب ها، درجات ایمان و توحید، درجات بهشـت و درجـات نعمت خـدای متعـال ورود به وادی ولایـت و بـا امـام علیه السـلام بـودن است؛ «وَ اَسبَغَ عَلَیکُم نِعَمَهُ ظـاهِرَهً وَ بـاطِنَه ً»(لقمان/۲۰)؛ خـدای متعـال نعمت هـای ظاهری و باطنی خود را بر شـما فرو ریخته و شـما غرق در نعمت های ظاهری و باطنی هستید. در روایات گاهی از نعمت ظاهری به امام علیه السـلام ظاهر تعبیر شده و از نعمت باطنی به امام غایب علیه السلام؛ ولی در بعضـی روایات فرمودند: نعمت ظاهری، توحید و نبوت است و نعمت باطنی، ولایت است. ممکن است کسی روایت را این گونه بفهمـد که گویـا ولایت امام علیه السـلام بالاتر از توحیـد است ولی معنایش این نیست؛ بلکه معنایش این است که موحد بودن مراتبی دارد؛ یک مرتبه ظاهر و یک مرتبه باطن؛ اگر کسـی بخواهد موحد حقیقی باشد و حقیقت توحید را درک کند و این حقیقت برایش مشهود و مکشوف شود باید به ولایت امام علیه السلام ورود پیدا کند؛ چرا که انسان از بدو ورود به ولایت امام علیه السـلام موحد می شود؛ سپس به باطن توحید که می رسد در درجات توحید سیر می کند. اگر انسان وارد این حصن شود، از شـرک نجات پیـدا کرده و از آفات شـرک، ناپاکی ها، رذالت ها، ظلمت ها، عقوبت ها و رنج ها رها می شود. از این مرحله به بعد باید در درجات قرب سیر داشته باشد.

ص: ۴۲

میل به توحید، میل فطری انسان

خـدای متعال فطرت ما را بر توحید آفریده است؛ «فطرت الله التی فطر الناس علیها»(روم/۳۰)؛ اگر در ما فطرت توحید قرار نمی داد، مـا میلی به خـداپرستی و اخلاـص و مقامـات بالاـی توحیـد نـداشتیم و دعوت او نیز وجهی نـداشت؛ اگر انبیاء(ع) ما را به بالاـترین درجات توحیـد دعوت می کننـد به دلیل این است که در فطرت و سـرشت ما میل به بالاترین درجات توحیـد و حتی میـل به لقـاء الله وجود دارد و مـا به این مقامات مشـتاقیم. اگر بالاترین درجه توحیـد، پرسـتش حبی است به این معنی است که همه وجود ما غرق در پرسـتش باشد؛ این پرستش هم از سر طمع یا خوف نباشد و از سر حب باشد؛ «وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبّاً لَه»(۱)؛ ریشه این عبادت حبی در وجود ما وجود دارد؛ ما مفطور به محبت خـداییم، نه به محبت خودمان و دیگران. وجود انسـان مثل یک بـذر دارای اسـتعداد رسـیدن به توحیـد است و در فطرتش توحیـد را قرار داده انـد. در فطرت ما میل به توحید گذاشـته انـد؛ توحیـد یعنی ورود به وادی ولاـیت، یعنی بـا همه وجود ذیـل ولاـیت نـبی اکرم(ص) قرار گرفتن و در بیت النور حضـرت بودن و با نور حضرت سیر کردن و با این حقیقت ذکر، به طرف خدا رفعت پیدا کردن؛ اگر حقیقت توحید این است، پس چنین میلی را در وجود ما گذاشـته انـد و این بذر وجود ماست؛ هم میل به توحید داریم، هم میل به رسالت؛ دوست داریم بـا این رسول حرکت کنیم؛ در فطرت مـا میل حرکت با امام علیه السـلام و در وادی ولایت ایشان هست؛ به همین دلیل در این روایت حضرت فطرت را معنا فرمودند و به عبارتی توحید را توضیح دادند؛ براساس روایات آنچه در فطرت ماست، توحید می باشد. در جای دیگر فرمودند: خدا در فطرت شما سه چیز قرار داده است: «هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللَّهِ إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيد»(۲)؛ این سه عهد در فطرت ما هست و تا اینجا توحید است.

۱- (۵) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۸۴

۲- (۶) تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۱۵۵

اگر گفته شده در فطرت شما توحید هست، تفصیل توحید همین است؛ میل ما به موحد بودن و حرکت ذیل نبی اکرم(ص) که صراط ماست، و حرکت در وادی توحید و صراط ولایت امام علیه السلام در فطرت ما گذاشته شده است. بذری که در زمین می افتد، استعداد رویش دارد؛ اگر باران مناسب ببارد، خورشید بتابد و زمین حاصلخیز باشد، و این بذر هم خود را به این سرزمین حاصلخیز برساند، خواهد رویید و همه استعدادهایش شکوفا خواهد شد؛ البته شکوفاشدن استعداد به اجابت خود بذر هم بستگی دارد. قرار گفتن در یک سرزمین حاصلخیز به تنهایی برای رویش دانه کافی نیست؛ انسان هم مانند بذر است؛ در فطرت ما بذر و میثاق توحید هست؛ «لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِه»(1)؛ سخن انبیاء(ع) با ما این است که به میثاق ها و عهدهایتان با خدا وفا کنید؛ «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِى آدَمَ»(یس/۶۰)؛ عهد توحید، عهد ولایت در وجود ماست. با حرکت در سبیل ولایت و به فعلیت رسیدن درک مقامات توحید همه قوای ظاهری و باطنی ما نورانی می شود؛ این میل در وجود ما هست و آن را در وجود ما گذاشته اند.

سبیل هدایت و انتخاب شکر یا کفران آن

انسان با ورود به عالم دنیا دو مسیر پیش روی خود دارد؛ «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً»(انسان/۳)؛ ما امام علیه السلام را نیز گذاشتیم. اگر استعداد رسیدن به خدا بود و صراطی وجود نداشت، همه استعدادها ضایع می شد؛ هیچ سؤال و جوابی هم نبود. اگر در ما میل به بندگی می گذاشتند و ما را طالب توحید و قرب و رضوان خلق می کردند ولی راه و صراطی قرار نمی دادند، هیچ سؤال و جوابی و هیچ شکر و کفری هم نبود. استعدادها را به ما داده اند؛ «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»(انسان/۲)؛ سپس راه رسیدن به خدا را گشودند؛ از اینجا به بعد ما باید در این سبیل حرکت کنیم؛ شکر و کفر هم از اینجا به میان می آید. شکر و کفر از آنجایی آغاز می شود که استعداد توحید را به ما داده و راه توحید را پیش روی ما قرار بدهند و ما را به این راه هدایت کنند؛ وگرنه ما به خودی خود نمی توانیم راه را پیدا کنیم. اگر عده ای معتقدند انسان خود باید پیغمبر را پیدا کند، عقیده نادرستی است. پیامبر(ص) می آید و خود را معرفی می کند؛ هم استعدد هست، هم سبیل هست، هم هدایت به سبیل.

۱- (۷) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۴۳

بعد از اینکه پیامبر(ص) آمد و سبیل الله و صراط مستقیم گشوده شد و ما هم به صراط دلالت شدیم، رشد ما چگونه خواهد بود؟ قرآن کریم می فرماید: «اما شاکرا و اما کفورا» این شکر و کفر، انسان ها را به دو دسته تقسیم می کند؛ یک دسته ابرار هستند و دسته دیگر کفار؛ «إِنّا أَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ سَلاسِلَ وَ أَغْلالاً وَ سَعِیراً * إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً»(انسان/۴-۵) ابرار ذیل شفاعت عبادالله (اهل بیت) قرار می گیرند، اگر وارد سبیل شویم ادامه راه با اوست؛ اگر دست خود را دادیم و شکر کردیم، عبادالله ما را شفاعت می کنند. سوره هل اتی سوره شفاعت عبادالله است که شفاعت این دنیایی ایشان _ که لقمه سفره خود را به مسکین و یتیم و اسیر می دهند _ و شفاعت اخروی ایشان را _ که چشمه ها را می جوشانند و ابرار را سیراب می کنند _ بیان فرموده است؛ پس اگر ما بخواهیم به توحید برسیم، همه چیز فراهم است؛ توحید یعنی بذر وجود و استعدادهای خود را در سرزمین ولایت حقه و صراط مستقیم قرار دهیم؛ توحید یک امر مبهم نیست. در این صورت شفاعت امام علیه السلام واقع می شود که با تعابیر گوناگونی در روایات و آیات آمده است.

محیط ولایت امام علیه السلام، وادی توحید و دار دائر

مرحوم کلینی و صدوق حدیثی نورانی از امام رضا علیه السلام در باب امامت نقل کرده اند که حضرت می فرمایند: «الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَ الْغَیْثُ الْهَاطِلُ وَ الشَّمْسُ الْمُضِیئَهُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِیلَهُ وَ الْأَرْضُ الْبَسِیطَهُ وَ الْعَیْنُ الْغَزِیرَهُ وَ الْغَدِیرُ وَ الرَّوْضَه»(۱)؛ امام علیه السلام ابر پرباران است، باران پربرکت است، خورشیدی است که می تابد، آسمانی است که سایه می اندازد و زمینی بسیط و واسع است؛ این ها تشبیه نیست بلکه حقیقت است. ولایت امام علیه السلام این گونه است. از یک سو ارض بسیطه است و اگر بذر وجود انسان در این سرزمین و در وادی ولایت امام علیه السلام قرار بگیرد آن گاه امام علیه السلام خورشیدی است که بر او می تابد، آسمانی است که بر او سایه می اندازد، ابری است که او را تحت اشراف خود می گیرد و باران پر برکتی است که بر او می بارد؛ آن گاه انسان در این وادی رشد می کند؛ این معنی توحید است؛ توحید یعنی انسان بر وادی ولایت و بر سفره امام علیه السلام بنشیند و از طعام ایشان استفاده کند؛ «فَلْیَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلی طَعامِهِ قَالَ قُلْتُ مَا طَعَامُهُ قَالَ عِلْمُهُ الَّذِی یَأْخُذُهُ عَمَّنْ یَأْخُذُهُ»(۲)؛ دقت کنید که علمتان را از چه کسی می گیرید!

۱- (۸) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۲۰۰

۲- (۹) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۵۰

شرک هم یعنی انسان بذر وجود خود را در سرزمین ولایت کفار بکارد؛ سرزمینی که البته حاصلخیز نیست و بایر است و هیچی رویشی ندارد؛ شرک یعنی ورود به وادی و سرزمین ولایت اولیای طاغوت و همان کسانی که اقامه شرک کردند؛ «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ»(ابراهیم/۲۸)؛ حضرت فرمودند: دلیل اینکه ولایت ما نعمت است و نعمت، ولایت ماست این است که کسی که به ما برسد، اهل بهشت و موحد است؛ «النَّعِیمُ نَحْنُ الَّذِینَ أَنْقَذَ اللَّهُ النَّاسَ بِنَا مِنَ الضَّلَالَهِ وَ بَصَّرَهُمْ بِنَا مِنَ الْعَمَی»(۱)؛ خدا مردم را با ما از کوری و جهالت و شرک نجات داده است؛ عده ای این نعمت را که امام علیه السلام و ولایت امام علیه السلام بود کنار گذاشتند و به کلمه کفر تبدیل کردند؛ مادامی که امام علیه السلام حاکم است، او «الْإِمَامُ کَالشَّمْسِ الطَّالِعَهِ الْمُجَلِّلَهِ بِنُورِهَا لِلْعَالَم»(۲) است و همه در فضای نور ایشان هستند؛ ولی وقتی امام معصوم علیه السلام کنار رفت و امام کفر آمد، وادی به وادی بایر تبدیل می شود؛ «اَلَم تَرَ اِلَی الَّذینَ بَدَّلوا نِعمَتَ اللهِ کُفرًا وَ اَحَلّوا قَومَهُم دارَ البَوارِ جهنم» مردم را به وادی بوار و دار بایر بردند و از همین جا آن ها را وارد جهنم کردند.

ورود به وادی ولایت معصوم علیه السلام، لقای بهشت در عالم دنیا

پس توحید یعنی انسان از همین دنیا وارد بهشت شود؛ از همین جا «ان الابرار لفی نعیم»(انفطار/۱۳) شود؛ شاید این مقام فقط موکول به قیامت نشود و در همین دنیا هم عده ای در نعیم و بهشت باشند؛ چنانچه فرمودند: نعیم، ولایت ما اهل بیت(ع) است. کسی که وارد وادی ولایت ایشان شود، در دارالحیوان و در بهشت است؛ «و ان الفجار لفی جحیم» کسی که وارد وادی ولایت ائمه جور شود در جهنم وارد شده که دار بایر است؛ بذر وجودی چنین کسی هرگز شکوفا نمی شود؛ خدای متعال ابتدا در قرآن می فرماید: «وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتَّی إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ کَذَلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتَی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»(اعراف/۵۷)؛ اوست که پیش روی باران رحمت، بادها را برای بشارت می فرستد؛ وقتی ابرهای سنگین باردار می شوند آن ها را به سوی شهرهای مرده می فرستیم. به وسیله این ابر، ماء را نازل می کنیم و آب را فرو می فرستیم و سرزمین مرده را زنده می کنیم؛ به نحوی که همه ثمرات از این سرزمین مرده می رویند؛ پس مرده ها را هم این گونه زنده می کنیم؛ این مطلب اشاره به معاد دارد. شاید یک معنای باطنی آن هم این باشد که سرزمین مرده ما زمانی زنده می شود که این سحاب الهی بر آن ببارد؛ «افمن کان میتا فاحیینا فرمود میتا عن ولایتنا فاحییناه»(۳)؛ کسی که به ولایت امام علیه السلام نرسیده، مرده است. مرده ای که روی زمین راه می رود، ولی مرده است. مرده ای است که الان واقعاً در قبر است؛ «وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُور»(فاطر/۲۲)؛ کسانی که در قبرهای خود راه می روند چه کسانی هستند؟ بسیاری از مرده های درون قبر، می شنوند؛ چون بعضی از قبرها ممکن است روضه من ریاض الجنه باشند. چنین مرده ای حتی از ما هم بهتر می شنود؛ ولی منظور از آن مردگان کسانی هستند که الان روی زمین راه می روند ولی در واقع درون قبر خود هستند؛ منظور از این قبر، محیط ولایت ائمه جور است؛ محیط موت است که اگر کسی وارد آن شود در قبر است؛ خدای متعال در ادامه می فرماید: «وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذی خَبُثَ لا یَخْرُجُ إِلاَّ نَکِدا»(اعراف/۵۸)؛ سرزمین ها دو گونه اند: یکی بلد طیب یا شهر پاک و دیگری شهر خبیث است؛ شهر پاک «یخرج نباته باذن ربه» است و گیاهانش به اذن پروردگار می رویند؛ ولی سرزمین خبیث یک سرزمین شوره زار و سنگلاخ است که «لایخرج الا نکدا» و جز اندکی، هیچ محصولی نمی دهد و خار و خاشاک در آن می روید؛ در آنجا باغستان و میوه و ثمرات نیست. در تفسیر علی بن ابراهیم، بلد طیب به امام علیه السلام تفسیر شده است که ثمراتش آشکار می شود؛ به عکس، بلد خبیث به نقطه مقابل بلد طیب تفسیر شده است.

۱- (۱۰) تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، ص: ۸۱۷

۲- (۱۱) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۲۰۰

۳- (۱۲) تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۲۱۵ - الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۱۸۵

بـذر وجود ما میل به توحیـد و همه شـئون توحید دارد. فطرت ما به همه فروع توحید که به انجام آن ملزم شده ایم تمایل دارد؛ در فطرت مـا نسبت بـه نمـاز، حـج، زکـات و... تمایـل هست و نسـبت به همه بـدی هـا و گناهـان نفرت؛ «فَأَلْهَمَهـا فُجُورَهـا وَ تَقْواها»(شمس/۸)؛ البته این طرف هم نفس وجود دارد؛ نفس ما را دعوت می کند و زینت می دهد. بدین ترتیب بذر وجود را می توان در دو سـرزمین برد؛ یکی سـرزمینی که بلد طیب است و دیگری سـرزمین خبیث؛ یکی شـهر و سرزمین دایر و دیگری سرزمین بایر. محیط ولایت امام علیه السـلام محیط ارض بسـیط و سرزمین واسع است؛ «الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ وَ الشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِيلَه» در آنجا امام علیه السـلام خود سایبان می شود، باران می شود، می بارد و می تابـد؛ بنابراین همه ظرفیت هـای انسـان بـا امام علیه السـلام به فعلیت می رسـد؛ این معنی شـفاعت است. در آن طرف هم اگر انسان در وادی ولایت ائمه جور وارد شد، آن ها انسان را از خدا دور می کنند. حقیقت شرک و توحید این گونه محقق می شود.

معصومین(ع) محور توحید همه عوالم

روایـات در این زمینه فراوان است؛ ماننـد روایـات باب مولـد النبی از کتاب شـریف کافی که ولادت حضـرت را توضـیح داده است. روایتی را از بحـار که به جابر بن یزیـد جوفی ختم می شود تقـدیم می کنم. این روایات از جمله روایت های فوق العاده است؛ جابر بن یزید جوفی از اصحاب سرّ امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده است و می گوید: بیست هزار روایت به من فرموده انـد که فقـط در نزد خودم بمانـد و نبایـد برای احـدی بـازگو کنم. البته امثـال او اهل سـرّ بوده انـد. شـخص دیگری به حضـرت عرض کرد: جـد شـما امیرالمؤمنین علیه السـلام از اخبـار غیب برای اصـحاب خود می گفتنـد؛ ولی شـما برای ما نمی فرماییـد؛ حضـرت فرمودنـد: آن ها حرف را نزد خود نگه می داشـتند و بازگو نمی کردنـد ولی شـما این گونه نیستید. بنابراین روایـاتی را که جزو اسـرار است نمی توان بـازگو کرد. جابربن یزیـد جوفی نیز جزو اهل سـرّ بود و روایت علم بلایا و منایا می دانست؛ به همین دلیل بسیاری از روایات را بازگو نکرده است. ولی روایاتی هم که نقل کرده، بسیار فوق العاده هستند؛

بخشی از روایتی که نقل کرده این است: «جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ الْجُعْفِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْبَاقِرُ ع یَا جَابِرُ کَانَ اللَّهُ وَ لَا شَیْ ءَ غَیْرُهُ وَ لَا مَعْلُومَ وَ لَا مَجْهُولَ فَأَوَّلُ مَا ابْتَدَأَ مِنْ خَلْقٍ خَلَقَهُ أَنْ خَلَقَ مُحَمَّداً ص وَ خَلَقَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ مَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَ عَظَمَتِهِ فَأَوْقَفَنَا أَظِلَّةً خَضْرَاءَ بَیْنَ یَدَیْهِ حَیْثُ لَا سَمَاءَ وَ لَا أَرْضَ وَ لَا مَکَانَ وَ لَا لَیْلَ وَ لَا نَهَارَ وَ لَا شَمْسَ وَ لَا قَمَرَ یَفْصِلُ نُورُنَا مِنْ نُورِ رَبِّنَا کَشُعَاعِ الشَّمْسِ مِنَ الشَّمْسِ نُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَی وَ نُقَدِّسُهُ وَ نَحْمَدُهُ وَ نَعْبُدُهُ حَقَّ عِبَادَتِه ... فَنَحْنُ أَوَّلُ خَلْقِ اللَّهِ وَ أَوَّلُ خَلْقٍ عَبَدَ اللَّهَ وَ سَبَّحَهُ وَ نَحْنُ سَبَبُ خَلْقِ الْخَلْقِ وَ سَبَبُ تَسْبِیحِهِمْ وَ عِبَادَتِهِمْ مِنَ الْمَلَائِکَهِ وَ الْآدَمِیِّینَ فَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وُحِّدَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ بِنَا أَکْرَمَ اللَّهُ مَنْ أَکْرَمَ مِنْ جَمِیعِ خَلْقِهِ وَ بِنَا أَثَابَ مَنْ أَثَابَ وَ بِنَا عَاقَبَ مَنْ عَاقَب»(۱) یعنی حضرت حق بوده و هیچ نبوده؛ نه معلومی و نه مجهولی؛ اولین چیزی که در خلقت مخلوقات آغاز کرد، ما اهل بیت با پیغمبر را از نور و عظمت خود آفرید؛ در پیش روی خدا ایستادیم در حالی که هیچ شب و روزی و ماه و خورشیدی و زمین و آسمانی نبود؛ آن گاه نور ما مثل نور خورشید که از خورشید می تابد از نور او بود؛ البته این فراز باید توضیح داده شود؛ قطعاً خدای متعال «لم یلد و لم یولد» است؛ یعنی هیچی چیزی از خدای متعال صادر نمی شود؛ منظور صادر شدن به معنی خارج شدن حتی به لطیف ترین شکل است؛ این حقیقت در این روایت باید معنا شود؛ می فرمایند: ما در محضر خدای متعال بودیم و نور ما شعاع نور الهی بود. آنجا فقط ما بودیم و حضرت حق؛ ما عبادت می کردیم و او معبود بود و ما عابد؛ ما خدای متعال را تسبیح و تحمید و تقدیس می کردیم، چنانچه حق عبادت اوست. روایت ادامه دارد تا اینجا که می فرمایند: ما اولین مخلوقاتی هستیم که خدا را عبادت و تسبیح کرده اند؛ البته معنای ادامه حدیث، منوط به جملات قبل است؛ خدای متعال همه خلقت را آفرید ولی هم سبب خلقت ما بودیم، هم علت غایی آن و هم واسطه فیض. اگر مخلوقات تسبیح می گویند، سبب تسبیح ایشان ما هستیم؛ سبب عبادتشان هم ما هستیم؛ حتی سبب تسبیح و عبادت ملائکه مقرب و انبیاءی مرسل(ع) هم ما هستیم؛ خدا به واسطه ما شناخته شده و توحید با ما محقق و درک گردیده و خدا به واسطه ما عبادت شده است. خدا هر خلقی را که اکرام کرد، به وسیله ما اکرام نمود و به مقام مکرمین رساند.

۱- (۱۳) بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج ۲۵، ص: ۲۰

پس مقام معصومین علیهم السلام چنین مقامی است و توحید یعنی با همه وجود دنبال امام علیه السلام حرکت کردن و شرک هم یعنی از امام علیه السلام فاصله گرفتن و به دنبال ائمه نار رفتن؛، انسان می تواند بذر وجود خود را در سبیل قرار دهد و شاکر شود؛ همچنین می تواند از این سبیل تخلف کند و کافر شود. پس از قرار گرفتن در سبیل به نقطه بعدی می رسد که به او کمک می کند تا در همراهی با اولیای خدا صبر کند.

برای اولیای خدا بلایی رقم خورده است؛ «وَ جَعَلْنا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُون»(فرقان/۲۰)؛ در روایت آمده است: جبرئیل آمد؛ حضرت در را بستند؛ پنج تن بودند؛ خدای متعال می فرماید: برای شما با دشمنانتان فتنه ای هست؛ آیا بر آن صبر می کنید؟ عرضه داشتند: بله. دوستان ایشان هم اگر وارد وادی ولایت ایشان شوند، به فتنه ایشان دچار و مبتلایمی شوند؛ البته با همین بلا رشد می کنند؛ همه سلوک با همین بلا محقق می شود.

درک صحیح از توحید، عامل استقامت در همراهی با معصوم علیه السلام

در بحث های گذشته برخی بصیرت هایی را که معصومین(ع) به ما می دهند تا صبر کنیم و بایستیم، بیان شد. یکی از این بصیرت ها، درک صحیح از توحید است؛ یعنی انسان بفهمد که توحید و شرک چیست. این درک موجب می شود که انسان در وادی ولایت امام علیه السلام بایستد. اگر وارد وادی ولایت امام علیه السلام شویم و در این سرزمین ورود کنیم، شفاعت ایشان شامل حال ما می شود؛ ایشان جز عبادت خدا کاری نمی کنند و چون عبد مطلق خدا هستند، همه کارهایشان خدایی است؛ چون عبد مطلق خدایند، معدن الرحمه و رحمت موصوله هستند؛ همه کارهای ایشان از سر لطف و محبت است؛ چون عبد مطلق خدایند، جز خیر از آن ها ساطع نمی شود؛ «إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاه»

منبع : (هیئت ثارالله قم – شب هفتم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه) sarallahqom.ir

انذارها و بشارت های قرآن (شب ششم محرم)

انذارها و بشارت های قرآن (شب ششم محرم)

آنچه پیش رو دارید ششمین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است. ایشان در ابتدای بحث با اشاره به انذارها و بشارت های قرآن، محور همه این انذارها و بشارت ها را توحید عنوان کردند.

در میان مخاطبین انبیاء(ع) عده ای با رضایت دادن به زندگی دنیا گوش خود را بر این انذارها و بشارت ها می بندند و خود را در جهنم وارد می نمایند؛ چرا که اینان دنیا را پناهگاه خود قرار داده اند و به آن پناه آورده اند در حالیکه همین پناهگاه موجب ورود آنان به جهنم خواهد شود. به همین دلیل انبیاء(ع) همواره بشر را به فرار از این تکیه گاه ها به سوی خدای متعال فرا خوانده اند. ایشان در ادامه به تعریف قرآن از توحید پرداختند و توحید را در یک جمله، سجده تام همه قوای انسان در برابر خدای متعال دانستند، نه فقط انجام مناسك و شریعت. از طرفی به این نکته اساسی اشاره کردند که عبودیت تام در همه عوالم فقط از آن نبی اکرم صلی الله علیه وآله است که البته برای عبادت خود دارای جنودی هستند که در حدیث عقل و جهل شرح آن آمده است. براساس این حدیث، صفات حمیده قوای بندگی حضرت هستند و صفات رذیله نیز قوای ابلیس در دشمنی با حضرت. در این میان انسان ها برای موحد شدن ناچار به تبعیت از نبی اکرم صلی الله علیه وآله و تولی به حضرت و از طرفی تبری از ابلیس و اولیای طاغوت و صفات رذیله هستند. لذا با تولی به حضرت و تبری از صفات رذیله و پاك شدن از آن ها، صفات حمیده در وجود آن ها جاری و محقق می شود. ایشان ادامه داده اند که توحید در قرآن به شجره طیبه تمثیل شده است که فقط یك لفظ نیست بلکه حقیقتاً شجره ای همراه با ریشه و شاخه و برگ است که اصل آن در سماوات و فرع آن در ارض است؛ در مقابل آن نیز به شجره خبیثه اشاره شده که همان شرك و کفر و محیط ولایت اولیای طاغوت و ابلیس است که شجره ای بدون ریشه می باشد. براساس روایات اصل شجره طیبه، معصومین(ع) و فرع آن نیز محیط ولایت ایشان است. به عبارت دیگر وادی توحید همان وادی ولایت اهل بیت(ع) است؛ این دو شجره طیبه و شجره خبیثه همواره در تقابل با یکدیگرند و می کوشند عالم را در بر بگیرند و با خود همراه کنند. با توجه به این درگیری که باطن و ظاهر عالم را در بر می گیرد، موحد شدن به نوعی ورود به این میدان درگیری است. در حقیقت جهاد اکبر و جهاد اصغر حضرت با ابلیس و اولیای طاغوت در همه عوالم جریان دارد که از آن جمله عالم باطن و ظاهر انسان هاست؛ پس جهاد انسان ها به نوعی شعاعی از جهاد نبی اکرم(ص) است.

ص: ۵۱

توحید، محور همه انذارها و بشارت های قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم.

قرآن کریم می فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * الَر کِتَابٌ أُحْکِمَتْ آیَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ * أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ»(هود/۱-۳) در مباحث گذشته عرض شد که عصاره دعوت همه انبیاءی الهی(ع) و دعوت خدای متعال در دو کلمه خلاصه می شود؛ «أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ» انذارها و بشارت های وجود مقدس نبی اکرم(ص) ــ که نذیر و بشیر در همه عوالم بوده و حامل خبر هستند و از سر خبر انذار می کنند و بشارت می دهند ــ در همین آیه خلاصه می شود. وقتی حضرت مأمور به دعوت علنی شدند عشیره خود را جمع کرده و فرمودند: آیا اگر بگویم دشمنی مهیا و مجهز در بیرون شهر کمین کرده و در انتظار شماست، سخن مرا باور می کنید؟ آن ها گفتند: بله. حضرت فرمودند: اگر اعلام خطر کنم من را امین و صادق می دانید و خودتان را مهیا می کنید؟ گفتند: بله. حضرت بار دیگر فرمودند: من حالا یک انذار بزرگ برای شما دارم؛ سپس آن ها را نسبت به امر توحید و شرک انذار دادند. معنای سخن حضرت این است که ایشان مخاطراتی که مردم را تهدید می کند می بینند؛ مانند یک دیده بان امین که کمین دشمن را می بیند و خبر می دهد تا از خطر با خبر شده و از غفلت بیرون بیایید و آماده شوید؛ پس انذارها و بشارت های حضرت این گونه هستند.

ص: ۵۲

همه انـذارها و بشارت های حضـرت در این آیه خلاصه می شود که می فرمایـد: «أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ» همه رسـالت من هم برای شـماست، نه علیه شـما؛ این رسـالتی که به نفـع شـماست از طرف خـود من نیست و من از پیش خود نیاورده ام که قیمتی نداشـته باشـد؛ بلکه من از طرف او آمـده ام تا انـذار کنم و بشارت دهم. همه بشارت های قرآن بشارت به توحید و همه انذارهای قرآن، بیم از پرسـتش غیر خداست؛ در سوره مبارکه ذاریات خدای متعال شبیه این مطلب را می فرماید و بعد از بیان سـرنوشت گذشـتگان و عقوبت هایی که دامن آن ها را گرفته، می فرماید: «فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذیرٌ مُبین * وَ لاـ تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَـذیرٌ مُبین»(ذاریات/۵۰-۵۱)؛ پس به سـمت خـدا فرار کنیـد و غیر خدا را عبادت نکنید. من شما را انذار می دهم تا سرنوشت دیگران را ببینید.

همه عقوبت ها و گرفتاری های انسان ناشـی از این است که سـر در دامن غیر گذاشـته و دعوت غیر را اجابت کرده است؛ پس به سوی خدا فرار کنید؛ من شـما را انذار می کنم، تک تک شما تهدید می شوید؛ فرار کنید. گویا خطر همه را محاصره کرده و در پناهگاه های ما وارد شـده است؛ به گونه ای که همین پناهگاه های ما، باعث خطر شـده اند؛ «إِنَّ الَّذینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیـاهِ الـدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ»(یونس/۷)؛ کسانی که به لقاء الله امیـد ندارند و خود را در حد دنیا می بینند و به سـفره دنیا راضـی بوده و بر آن آرام هسـتند، اگر دنیا را هم داشـته باشند بیش از دنیا را نمی خواهند؛ «الذین هم عن آیاتنـا غـافلون» مـا آیات خود را برای کسانی که با وجود آیات پیاپی همچنان بر سـفره دنیا نشسـته انـد و آرام و غافل، راضـی بـه سـفره دنیـا هسـتند، می فرسـتیم؛ هشـدارها را می فرسـتیم و زنـگ خطرهـا را بـه صـدا در می آوریم؛ ولی آن هـا با هشـدارهای ما هم بیدار نمی شوند؛ تک تک تعلقاتشان را می گیریم؛ مال و جوانی را می گیریم و هشدار می دهیم که این ها ماندنی نیسـتند. امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران خلافتشان هر شب در مسجد این نکته را بیان می فرمودند: «تَجَهَّزُوا رَحِمَکُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِیَ فِیکُمْ بِالرَّحِیل»[(۱)]؛ آوای کوچ داده شده است، آماده شوید؛ خدای متعال می فرماید: ما زنگ خطرها را به صدا در آورده ایم؛ نزدیکانتـان یـک به یـک رفتنـد؛ اگر بمانیـد و به کهن سـالی برسـید، همه قوایتان از دست می رود؛ ولی از این آیات هم غفلت کردند؛ کسانی که بر سـفره دنیا نشسته اند، راضی به دنیا هستند و بیش از دنیا را طلب نمی کنند و هشدارهای خدای متعال را هم نادیده می گیرند؛ «أُولئِکَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ»(یونس/۸)؛ پناهگاه آن ها جهنم است؛ دنیایی که به آن تکیه می کنند، عالم عقوبت آن ها خواد بود؛ مکتسبات خودشان است و هیچ کس مقصر نیست.

۱- (۱) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۳۲۱

پس همه هشدارها «ففروا الی الله» است؛ گویا این پناهگاه ها و این آلهه ما که به آن تکیه کرده ایم، برای ما خطرناک هستند و بایـد از همین ها فرار کنیم؛ مفسـرین «ففروا الی الله» را معنا کرده و گفته انـد: گناهانی که شـما را از خـدا دور می کنـد، عامل عقوبت شـما هسـتند؛ اگر می خواهیـد مثل اقوام گذشـته گرفتار نشویـد به سـمت خدا فرار کنید که من شـما را انذار می دهم؛ بعضـی مفسـرین بزرگوار هم آیه بعد را تفسـیر کرده و می گویند: «ولا تجعلوا مع الله الهاً آخر» یعنی از آله خود فرار کنید و با خدای متعال اله دیگری نگیرید که من منذر آشکاری هستم.

معنای توحید براساس معارف قرآن

در جلسه گذشـته اشاره شد که اله فقط یک لفظ نیست؛ اله وجود مقدسـی است که اسـمای حسـنای او در عالم جاری است و عالم با آن اسـما اداره می شود؛ مخلوقات خواه ناخواه به آن اسـما وابسته هستند و او می شود اله؛ بنابراین اگر در کنار او برای خود اله گرفتیم، همین آلهه مـا عامـل عقوبت مـا می شود؛ همین هـا جهنم ما هسـتند؛ به همین دلیل به ما می گوینـد: از این ها فرار کنید.

آیه «لاتعبـدوا الی الله» در قرآن توضـیح داده شده است؛ اصـلاً قرآن تفسـیر همین آیه است؛ لوازم پرسـتش خدای متعال و همه ثواب ها و نتایج خیری که در قرآن ذکر شده، لوازم توحید هسـتند. همه عقوبت ها، تلخکامی ها و شکست های دنیا و آخرت به دلیل پرسـتش غیر خدا و شـرک است. حالا توحید چیست و موحد شدن یعنی چه؟ قرآن توحید را توضـیح می دهد و ورود به وادی توحیـد و موحـد شـدن را در مواقف متعـددی معنا می کنـد؛ توحید یعنی همه مقامات وجودی انسان در مقابل خدای متعال ساجد و خاشع و متواضع باشد و سـجده محض کند؛ رفتار و افکار و حالات قلبی و سرّش همگی در مقابل خدای متعال ساجـد باشـند؛ «سَـجَدَ لَکَ سَوَادِی وَ خَیَالِی وَ آمَنَ بِکَ فُؤَادِی»(۱)؛ همه مقامـات وجودی من در مقابل تو ساجـد هسـتند؛ این توحیـد یعنی عبادت خدای متعال؛ یعنی از غیر خدا نخواسـتن علی الاطلاق و از او خواسـتن، به غیر او تکیه نکردن و به او تکیه کردن، از غیر او نترسـیدن و از او ترسـیدن؛ توحیـد یعنی همه اعمال انسان و اعتقادات و احوال قلبی انسان، اعمال صالح شوند؛ یعنی همه صـفات حمیده در انسان محقق شود؛ همه صفات رذیله از انسان دور شود؛ البته فقط این ها نیست؛ بعضـی از بزرگان می گوینـد: اگر این راه هـا را طی کردیـد تازه در ابتـدای وادی توحیـد هستیـد. توحیـد در بیان قرآن و اهل بیت(ع) یعنی همه مقامـات وجودی انسان در مقام بنـدگی باشـد؛ صـفاتش صـفات بنـدگی باشـد؛ احوالش احوال بنـدگی باشـد؛ افکارش افکار بندگی باشد.

۱- (۲) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۳، ص: ۳۲۴

عبودیت تام نبی اکرم(ص) با جنود صفات حمیده

در حدیث عقل و جهل این مطلب توضیح داده شده است. خدای متعال عقل را که مقامی از مقامات وجود مقدس ختمی مرتب صلی الله علیه و آله است، از نور از جانب راست عرش آفرید و به او فرمود: «أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ»(۱) خدای متعال هر چه به عقل فرمان داد، پذیرفت؛ چون همه طاعات ما در اقبال و ادبار است و از این دو حال خارج نیست؛ عقل تحت فرمان بود و خدای متعال او را تکریم کرد و ۷۵ لشکر برای او آفرید تا با این قوا بندگی کند؛ لشکر عقل همگی صفات حمیده هستند؛ مانند توکل، یقین، رضا، صبر، زهد، خشوع و... ؛ همه این ها قوای نورانی نبی اکرم(ص) هستند که با او عبادت می کنند؛ عبودیت یعنی همه قوای ایشان در مقابل خدا ساجد است و هیچ صفتی که ریشه در استکبار داشته باشد و منتهی به طغیان شود، در حضرت نیست؛ همه وجود حضرت و سرّ وجود ایشان ساجد است؛ خدای متعال هم برای این وجود مقدس صفاتی آفریده است؛ همه صفات قلبی، قوای نبی اکرم(ص) هستند و با این قوا در عالم بندگی می کنند؛ افکار و رفتارشان، هر شأنی که دارند، با همه مقاماتشان از عوالم قبل تا این دنیا، از عوالم بحار علوم و عوالم حجب و هر عالمی که تصور شود، و به تعبیری همه عوالم وجودی ایشان، در مقابل خدای متعال ساجد و در حال سجده هستند؛ ایشان به همه عوالمی که به تبع ایشان آفریده شده وارد شده و عبادت کرده اند و تسبیح گفته اند؛ بنابراین عبودیت یعنی همه عوالم وجود انسان، متواضع و ساجد باشد؛ یعنی همه شئون او متناسب با بندگی باشد. صفات رذیله اصلاً با بندگی تناسب ندارد؛ بالعکس صفات حمیده، قوای طاعت و بندگی و قوای نورانی هستند؛ پس همه وجود انسان باید سجده باشد.

ص: ۵۵

۱- (۳) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۲۱

تبعیت از نبی اکرم صلی الله علیه و آله تنها طریق عبودیت

سجده در مقابل خدای متعال چگونه حاصل می شود؟ آیا هر انسانی مستقل از دیگران، می تواند کاملاً راه خودش را به سوی خدا انتخاب کرده و پیش برود و بگوید من می خواهم خدا را طاعت کنم؛ یا این شدنی نیست؛ براساس معارف می توان فهمید که این کار ممکن نیست؛ یکی از پیامدهای سقیفه این است که هر کسی تصور می کند می تواند به خودی خود (به خدا برسد) و یک مناسک سلوکی برای خود درست می کند و در پایان هم به توحید برسد! هرگز این گونه نیست؛ براساس معارف، عبادت و حقیقت توحید در نبی اکرم و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین محقق شده است؛ آن ها حقیقت عبادت و عبد مطلق خدا هستند؛ مابقی اگر بخواهند عبادت کنند باید به این انوار مقدس ملحق شوند؛ همه حقایق توحید در تبعیت و مطابعت از ایشان حاصل می شود؛ معارف فراوانی این امر را اثبات می کند؛ قرآن هم مملو از این حقایق است؛ هر کسی نمی تواند مستقلاً به سمت خدای متعال حرکت کند؛ صراط مستقیم فقط یکی است و باید در آن یک راه حرکت کرد که آن هم مسیر نبی اکرم و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین است؛ بنابراین به اندازه ای که قوای ما در این صراط قرار گیرد، ما به حضرت متولّی و فانی و تابع و موحد می شویم؛ صفات حمیده نیز این گونه هستند؛ خدای متعال صفات حمیده را تنها به یک نفر یعنی نبی اکرم(ص) داده است و ما به اندازه ای که به ایشان تولّی پیدا کنیم و از دشمن فاصله بگیریم به توحید می رسیم؛ در این باره حدیث عقل و جهل را ملاحظه بفرمایید.

ص: ۵۶

تمثیل توحید به شجره طیبه براساس آیات قرآن کریم

خدای متعال توحید را در این آیه شریفه توضیح می دهد: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ * تُؤْتي أُكُلَها كُلَّ حينٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُون»(ابراهیم/۲۴-۲۵)؛ این ها مثل های قرآنی است؛ خدای متعال مثل را برای همه می گوید ولی پشت صحنه مثل را فقط اولوالاباب می فهمند. خدای متعال می فرماید: کلمه طیبه مثلی دارد که همان شجره طیبه است با اصل و ریشه ای ثابت که هرگز زائل نمی شود؛ فروع این شجره طیبه در آسمان هاست و میوه هایش همواره در دسترس می باشد؛ این کلمه طیبه چیست؟ روایات متعدد می گوید: کلمه طیبه همان کلمه «لا اله الا الله» و توحید است؛ از این آیه نورانی استفاده می شود که توحید فقط یک لفظ نیست؛ چرا که کلمه در اصطلاح قرآن هم فقط یک لفظ نیست؛ برای مثال کلمه طیبه، مثل درخت طیبه است و کلمه توحید شجره ای است که ریشه ثابت دارد، فروعی دارد و میوه می دهد؛ توحید حقیقتاً این گونه است. امام رضا ارواحنا له الفداء در حدیث نورانی سلسله الذهب می فرمایند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَهُ أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»(۱)؛ این کلمه، فقط یک لفظ نیست بلکه طبق این روایت یک حصن است که باید به آن ورود کرد.

اکنون سؤال این است که کلمه توحید چیست؟ کلمه «لا اله الا الله» همان شجره طیبه است که آیه آن ذکر شد. اصل و فرع و میوه این شجره طیبه چیست؟ در پاسخ به این سؤال باید از بیان معصوم(ع) استفاده کرد. در روایات فراوانی با اندکی اختلاف ــ این اختلافات معنی دار و همه قابل جمع هستند ــ آمده است: اصل ریشه این درخت وجود مقدس نبی اکرم(ص) هستند؛ ایشان اصل ثابت شجره توحید در عالم هستند و فرع آن امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ شاخه های آن ائمه علیهم السلام هستند و برگ های آن نیز شیعیان حضرت می باشند. منظور از شیعه نیز انبیاء(ع) است؛ «و عند من شیعته لابراهیم»(؟)؛ بنابراین یک شجره توحید در عالم هست که اصل این شجره توحید وجود نبی اکرم و فرعش امیرالمؤمنین و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین و برگ های آن نیز شیعیان حضرت ــ که همه انبیاء(ع) نیز جزو ایشانند ــ می باشند؛ بعد فرمودند: میوه های این شجره، علوم اهل بیت(ع) است.

۱- (۴) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۴

در روایت لطیف دیگری این شجره را جامع تر معرفی کرده و فرمودند: اصل شجره توحید، اهل بیت علیهم السلام هستند و فرع آن هم محیط ولایت ایشان است؛ فرعش فی السماء است و هر که بخواهد به اهل بیت(ع) برسد باید سماواتی شود؛ اگر انسان وارد محیط ولایت آن ها شود سماواتی است؛ آن گاه کسانی که در سماوات ولایت آنها، از ارض فاصله می گیرند، سماواتی و آسمانی می شوند و از تعلقات جدا می گردند؛ «تؤتی اکلها کل حین بإذن ربها» میوه های درخت ولایت و درخت توحید همواره در اختیار آن هاست و قلوبشان سرشار از حقایقی خواهد شد که ثمرات این درخت توحید هستند؛ علی الدوام میوه های درخت توحید و معارف و علوم اهل بیت(ع) و سماوات به قلب آن ها می رسد و این ها میوه های درخت آسمانی اند؛ وقتی انسان میوه ای را که می خورد، همه قوای او از آن تغذیه می کند؛ وقتی سماواتیان از میوه درخت بهشتی تناول می کنند، قلوب و قوایشان نورانی می شود؛ این اثر علوم اهل بیت علیهم السلام است؛پس توحید فقط یک لفظ نیست.

ورود به محیط ولایت معصومین(ع)، شرط موحد شدن

حال باید دید که موحد شدن چیست؟ موحد شدن یعنی به برگ های این درخت توحید تبدیل شدن؛ یعنی وارد محیط ولایت شدن؛ یعنی «لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصن امن من عذابی» یعنی ورود به وادی توحید. ورود به وادی توحید در معارف توضیح داده شده است. وادی توحید چیست؟ «وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها»(بقره/۱۸۹)؛ معصومین(ع) فرموده اند: ما باب توحید هستیم، اگر کسی می خواهد وارد وادی توحید شود باید از مدخل ولایت امام علیه السلام وارد شود؛ سبیل توحید ما هستیم؛ صراط توحید ما هستیم؛ وجه الله ما هستیم؛ مقامی بالاتر از این وجود ندارد. در کافی آمده است که امیرالمؤمنین ارواحنا فداه فرمودند: «لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلَنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ»(1)؛ خدای متعال اگر می خواست، خود را مستقیم و بی واسطه معرفی می کرد؛ ولی بر اساس حکمت ما را باب و صراط وسبیل و وجه خود قرار داده است؛ بنابراین باید از باب معصومین(ع) وارد وادی توحید شد و در ولایت امام علیه السلام سیر کرد تا به اصل صراط که خود حقیقت ولایت امام علیه السلام است دست یافت؛ چرا که ولایت امام علیه السلام فروعی دارد که برای رسیدن به حقیقت ولایت باید با آن سیر کرد و به وجه الله رسید؛ این همان معرفت الله است؛ معرفت الله ما معرفت به وجه است؛ زیرا کنه خدا در دسترس هیچکس قرار نمی گیرد؛ اکتناه به ذات ممکن نیست و ما فقط می توانیم وجه الله را بشناسیم؛ همه معرفت ما معرفت به وجه است؛ معصومین(ع) فرموده اند: خدای متعال ما را وجه خود قرار داده است.

۱- (۵) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۱۸۴

نسبت توحید با حقیقت کلمه طیبه و کلمه خبیثه

پس توحیـد شـجره ای است که اصـلش نبی اکرم(ص) است و در عالم یکی بیشتر نیست؛ بحث از درخت های توحیـد نیست؛ شجره توحید در عالم یکی است که اصلی دارد و فرعی؛ «السَّلامُ عَلَى الْأَصْلِ الْقَدیمِ، وَالْفَرْعِ الْکَریم»(1)؛ اصل و فرعش وجود مقدس نبی اکرم و امیرالمؤمنین صـلوت الله علیهما هسـتند؛ «کلمه لا اله الا الله حصنی» یا « وَلَایَهُ عَلِیِ بْنِ أَبِی طَالِبٍ حِصْنِی فَمَنْ دَخَلَ حِصْـنِی أَمِنَ مِنْ عَذَابِی»(2)؛ پس موحـد شـدن به حرف نیست بلکه بایـد با همه قوا وارد وادی توحیـد شد؛ البته ورود به وادی توحیـد امتحـان می خواهـد؛ در همـان ابتـدای ورود بایـد همه انانیت ها و انیت ها و خیلا و اسـتکبار از انسان جـدا شود؛ وگرنه به وادی توحید وارد نمی شود؛ امام علیه السلام «و الباب المبتلی به الناس»(3) هستند؛ یعنی همه به موضوع ولایت ایشان امتحان می شوند؛ اگر از امتحان سـربلند بیرون آمدند، وارد وادی توحید می شوند؛ در غیر این صورت وارد وادی توحید نمی شوند؛ «وَادْخُلُوا الْبَابَ سُـجَّدًا وَقُولُوا حِطَّهٌ نَّغْفِرْ لَکُمْ خَطَایَاکُمْ وَسَـنَزِیدُ الْمُحْسِـنِینَ»(بقره/58)؛ باید از این باب سـجّداً وارد وادی ولایت شـد؛ این همان سـجده بر آدم علیه السـلام است. سـجده ملائکه، عبادت حضـرت آدم علیه السـلام نبود؛ بلکه ملائکه با سجده بر ایشان، وارد وادی توحید شدند و مقامی از مقامات توحید برای آن ها گشوده شد. براساس خطبه قاصعه با این سجده خیلا و اسـتکبار از آن ها برداشـته شد؛ این سـجده، عبادت خدا از طریق سجده بر ولی الله و خلیفه الله است؛ با این سجده ورود اتفاق می افتـد؛ پس از این ورود، خدای متعال انسان را تطهیر می کند؛ آن گاه انسان در وادی طهارات، از شـرک و غیرخدا و خطا پاک می شود؛ انسان این سبیل و صـراط را باید طی کند تا به معدن العظمه برسد؛ این حقیقت با بیان های دیگری هم در آیه نور و آیات دیگر توضـیح داده شـده است؛ باید از بیت النور شـروع کرد و وارد مشـکات نور شد و از مشـکات به مثل نور رسید؛ در اینجا سیر در عوالم نور اتفاق می افتد.

1- (6) المزار الکبیر (لابن المشهدی)، ص: 217 – زیارت ششم علی ع در مفاتیح

2- (7) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص: 136

3- (8) من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص: 613

پس موحد شدن فقط یک لفظ نیست؛ البته نماز و روزه و حج و... در جای خود هستند؛ ولی این ها فرع توحیدند؛ موحد شدن یعنی وارد وادی توحید شدن؛ یعنی سجده تام در مقابل خدای متعال؛ سجده تام زمانی محقق می شود که همه شئون انسان به بندگی تبدیل شود. وقتی انسان به این شجره طیبه ای که اصل توحید است، پیوند بخورد و برگ این درخت شود، از این درخت تغذیه کند، با این درخت رشد و نمو کند، چیزی جز توحید در انسان پیدا نمی شود؛ اینجا وادی امن و ایمن است؛ ولی اگر کسی از این درخت فاصله بگیرد، دچار شرک و کفر می شود؛ پس «ففروا الی الله» یعنی وارد وادی توحید و وادی ولایت شوید و به این شجره طیبه گره بخورید؛ یعنی وارد «فی بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فيهَا اسْمُهُ»(نور/۳۶) شوید؛ یعنی وارد وادی ولایت و خانه نبی اکرم(ص) شوید که خدای متعال در آن خانه ها اجازه ذکر و بندگی داده است؛ ذکر خدا در آن خانه ها حاضر است؛ زیرا حقیقت ذکر، وجود مقدس نبی اکرم(ص) هستند. در تفسیر آیه «أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»(رعد/۲۸) فرمودند: «بِمُحَمَّدٍ ص تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَ هُوَ ذِكْرُ اللَّهِ وَ حِجَابُهُ»(۱)؛ خانه ای که شعاع حضرت در آن خانه است بیت النور می باشد؛ «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاهِ وَ إِيتَآءِ الزَّكَاه»(نور/۳۷)؛ (در این بیوت) همه زندگی مسجد می شود؛ بیت آن ها مسجد است؛ بازارشان مسجد است؛ هیچ چیزی آن ها را از خدا غافل نمی کند؛ از اینجاست که سیر انسان در وادی توحید آغاز می شود تا به مقامات بالاتر توحید برسد و حجاب ها کنار برود و موحد حقیقی شود؛ پس حقیقت توحید این است که مناسک زندگی انسان، مناسک شریعت نبی اکرم(ص) باشد و باطن و ظاهر او تابع و متولی به ایشان گردد تا بتواند با ایشان سیر کند و به سرچشمه توحید برسد.

۱- (۹) تفسیر العیاشی، ج ۲، ص: ۲۱۱

در طرف مقابل هم شرک و کفر هست؛ در وادی شرک و کفر هم بحث از جزایر مستقل نیست؛ بلکه کفر و شرک هم ائمه ای دارند که همان اولیای طاغوت هستند؛ اگر کسی به آن ها معتقد و مؤمن و خوشبین شود و دنبال آن ها حرکت کند، وارد وادی کفر و شرک شده است. تولّی به آن ها عین شرک است؛ «وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ»(ابراهیم/۲۶)؛ اگر آن طرف کلمه توحید و کلمه طیبه هست، این طرف هم کلمه شرک و کفر هست که آن کلمه هم یک شجره است. در زیارت امین الله بعد از عرض ارادت به امیرالمؤمنین علیه السلام این دعا آمده است: «وَ أَظْهِرْ كَلِمَةَ الْحَقِّ وَ اجْعَلْهَا الْعُلْيَا وَ أَدْحِضْ كَلِمَةَ الْبَاطِلِ وَ اجْعَلْهَا السُّفْلَى»(۱)؛ یعنی کلمه حق که امیرالمؤمنین علیه السلام است از حجاب بیرون بیاید و این ولایت ظاهر شود و کلمه باطل نیز که ولایت غیر و شجره خبیثه و شجره کفر و شرک است رسوا شود. در روایات آمده است: شجره خبیثه ریشه و قرار ندارد ولی شاخ و برگ دارد؛ یعنی با همه هیاهویی که قرن ها بر سرنوشت بشر داشته و بر آن ها حکومت کرده، یک شجره بی ریشه است؛ «مالها من قرار» ولی اگر قرار ندارد چرا مدت هاست که باقی مانده است؟ پاسخ این است که این عمر در نگاه محدود ما طولانی است ولی از نظر قرآن همه این عمر به اندازه کف روی آب و حبابی است که روی آب می آید و از بین می رود؛ «أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً»(رعد/۱۷)؛ حقیقت، چیز دیگری است و آن که می ماند، حقیقت ولایت است.

۱- (۱۰) کامل الزیارات، النص، ص: ۴۱ – زیارت امین الله

پس کفر و شرک یک شجره است؛ بنابراین دو شجره وجود دارد؛ یکی شجره طیبه و دیگری هم شجره خبیثه؛ یکی مشکات نور نبی اکرم(ص) است و دیگری وادی ظلمات؛ این دو جریان در عالم وجود دارند؛ موحد شدن یعنی ورود به بیت النور و مشرک شدن یعنی ورود به جبهه مقابل حضرت؛ موحد شدن یعنی فرع نبی اکرم و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین شدن، و مشرک و ملحد شدن یعنی در جبهه مقابل ایستادن. مذبذب شدن هم نفاق است؛ «مُّذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لاَ إِلَى هَؤُلاء وَلاَ إِلَى هَؤُلاء»(نساء/۱۴۳).

درگیری کلمه طیبه و کلمه خبیثه در عوالم گوناگون و ناگریزی انسان از این درگیری

براساس تعریفی که از توحید ارائه شد، شجره خبیثه می کوشد خود را بسط دهد و همه عالم را تسخیر کند؛ شیاطین انس و جن که با حضرت درگیر هستند، می کوشند همه را کافر کنند؛ حضرت فرمودند: بر منبر من بالا می روند و مردم را به قهقرا بر می گردانند؛ یعنی من روی مردم را از دنیا به سوی خدا بر گرداندم و این ها دوباره مردم را به طرف نفس و دنیا بر می گردانند و می کوشند تا مردم را به دنیا مشغول کنند؛ پس این دو جریان با هم درگیر هستند؛ ریشه این درگیری هم به شجره طیبه برنمی گردد؛ بلکه به شجره خبیثه بر می گردد که توضیح این نکته در حدیث عقل و جهل آمده است؛ ابلیس به خدای متعال عرضه داشت: من می خواهم به جنگ قوای عقل بروم؛ به من هم قوایی بده. خدای متعال هم براساس حکمت او را امداد کرد؛ البته ابتدا به او این انذار را داد که اگر درگیر شوی، از رحمت من طرد و لعن خواهی شد.

بـدین ترتیب این دو جریان، دو جریانِ درگیر با هم هسـتند؛ انسان با موحد شدن وارد این میدان درگیری عظیم نبی اکرم(ص) با ابلیس می شود؛ بنابراین موحـد شـدن با بی توجهی به این درگیری امکان ندارد؛ به همین دلیل است که فرمودند: شـیعیان ما مبتلاترین هسـتند؛ این همان ابتلائی است که درباره اش فرمودند: «وَ جَعَلْنا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُون»(فرقان/۲۰)؛ فرمودند: بله، صبر می کنیم. بنـابراین موحـد شـدن برابر بـا ورود به این میـدان درگیری است و کسـی نمی توانـد موحـد باشـد و از این درگیری کنار بکشد. شاید یک معنای جهاد اکبر همین باشد؛ چرا که این درگیری در باطن عالم است و به باطن ما هم کشیده شـده است. یـک سـو قـوای نـبی اکرم(ص) است و یـک طرف هم قـوای ابلیس و دشـمنان حضـرت؛ هر دو نیز می کوشـند تا مملکت وجود مـا را تسـخیر کننـد؛ به همین دلیل در مملکت وجود ما یک جنگ جـدی بر پاست. ابلیس می خواهـد از طریق نفس جنگ کنـد؛ چون نفس از قوای ابلیس و کنار ماست؛ حضـرت هم می خواهنـد مملکت وجود ما را فتـح کننـد و به خـدا تحویل بدهندتا ما عبد باشـیم؛ ابلیس هم می خواهد ما مسـتکبر علی الله و طاغی و خودپسـند و خودپرست باشـیم؛ حضرت می خواهند ما صـفات حمیده داشـته باشـیم؛ ابلیس می خواهد ما صفات رذیله داشته باشیم. این جنگ در باطن ما وجود دارد و ما نمی توانیم از این میدان جنگ فرار کنیم. میدان جهاد باطنی، میدان همین درگیری است. در سطحی دیگر این میدان درگیری به میـدان ظـاهر و جهاد اصـغر کشـیده می شود که هیـچ مؤمنی نمی توانـد نسـبت به آن بی تفاوت و از آن معاف باشـد؛ ما به محض ورود بـه ایـن دنیـا در مرکز این درگیری قرار می گیریم. البته راه دیگر این است که انسـان منـافق باشـد؛ «مُذَبْذَبینَ بَیْنَ ذلِکَ لا إِلی هؤُلاءِ وَ لا إِلی هؤُلاء»(نساء/۱۴۳)؛ البته نفاق هم برادر کفر و شرک می باشد.

ص: ۶۳

بنابراین توحید بدون درگیری اصلاً معنایی ندارد؛ موحدبودن با صلح کلی جمع نمی شود؛ مگر می توان دین اسلام را از آیات جهاد و نهی از منکر و شهادت جدا کرد؟! مگر می توان دین اسلام را طوری معنا کرد که تولّی و تبرّی در آن نباشد و نسبت به جریان کفر و نفاق در عالم بی تفاوت باشد؟!! مهم ترین جهاد اکبر ما تولّی و تبرّی است. حضرت ذیل حدیث عقل و جهل، خلقت آن دو را توضیح داده و می فرمایند: همه دوستان و شیعیان ما بعضی از صفات عقل را دارند؛ ولی مادامی که منقای از جهل نشوند و به تبرّی تام نرسند، همه قوای عقل و همه قوای نبی اکرم(ص) در آن ها ظهور نمی یابد؛ کمترین تعلقی به دستگاه ابلیس از اول تا انتهای آن، انسان را از حضرت جدا می کند؛ اینجاست که «وَلا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلَی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیَاهِ الدُّنْیا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَرِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَأَبْقَی»(طه/۱۳۱)؛ این شکوفه های دنیایی کفار همگی شکوفه درخت شجره زقوم هستند؛ اگر کسی از آن ها ارتزاق کند، در قیامت هم باید از شجره زقوم ارتزاق نماید؛ این سختی های ظاهری، رزق مؤمنین در وادی ولایت است؛ «وَ مَوَائِدَ الْمُسْتَطْعِمِینَ مُعَدَّهٌ وَ مَنَاهِلَ الظِّمَاءِ لَدَیْکَ مُتْرَعَه»(۱)

حقیقت حمد، اعلام افتقار به حضرت حق و درخواست از او

براساس حمدهای زیارت امین الله وقتی خدا را حمد می کنیم، انتهای نگاه ما درخواست لطف از خداست؛ زیرا فقیر نمی تواند نخواهد؛ با استفاده از برخی ادعیه می توان گفت: انتهای حمد، دعاست؛ وقتی می گوییم: خدایا تو مالکی؛ یعنی به ما هم بده؛ «فسبح بحمد ربک» یعنی خدا را تسبیح کنید و بگویید: «لا إلهَ إلّا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیی وَیُمِیتُ وَ هُوَ حَیّ لا یَمُوتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَ هُوَ عَلی کُلّ شَی ءٍ قَدِیرٌ»

۱- (۱۲) کامل الزیارات، النص، ص: ۴۰

منبع : (هیئت ثارالله قم – شب ششم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه) sarallahqom.ir

تولی و تبری تام شرط تحقق توحید در وجود انسان

پس اگر آن طرف «زهره الحیاه الدنیا» است، این طرف هم «موائد المستطعمین معده» هست؛ اگر کسی گوشه چشمش به دستگاه ابلیس داشته باشد، ایمانش کامل نمی شود و موحد کامل نخواهد بود؛ «فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله» هیچ خیری در دستگاه اولیای طاغوت نیست؛ خیرِ آن ها هم شرّ است، چه رسد به شرّشان. اگر کسی خیری در آنجا دید و دلش به آن طرف مایل شد و به آن ها اعتماد کرد و با آن ها به امنیت رسید، هرگز موحد نمی شود؛ «فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله» پس تولّی و تبرّی از مناسک و از ارکان توحید است؛ انسان باید نسبت به اصول و فروع اولیای طاغوت تبرّی داشته باشد تا همه صفات موحدین و صفات عقل و قوای نبی اکرم صلی الله علیه و آله در او ظهور پیدا کند و مؤمن کامل شود.

توحید از نظر قرآن یعنی وارد میدان درگیری شدن و تبری تام و تولی تام داشتن؛ یعنی وارد میدان جهاد اکبر و جهاد اصغر حضرت شدن؛ این همان انذارهای قرآن است؛ «أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ» یعنی از وادی ولایت نبی اکرم صلی الله علیه وآله جدا نشویم که هر جایی غیر از آن، سراسر خطر و شرک و پرستش غیر است؛ دست خود را از دست حضرت جدا نکنید و از معیت حضرت غافل نشوید؛ آن طرف، سراسر خطر است؛ همه انذارها همین است.

بنابراین ائمه ارکان دین، دعائم توحید، خیمه توحید و رکن توحید هستند و هیچ کس جز از طریق ایشان به وادی توحید راه نمی یابد. ابلیس هم می خواست این کار را انجام بدهد و می گفت: خودم می پرستم. باید از دستگاه ابلیس فرار کرد؛ یعنی باید از الهه ها و از غیر خدا فرار کرد. نپرستیدن غیر خدا یعنی از دستگاه ابلیس و دستگاه اولیای طاغوت فرار کردن؛ ابلیس پنجه انداخته و می خواهد شما را بگیرد؛ به سوی خدا فرار کنید؛ معنی فرار الی الله چیست؟ فرار الی الله یعنی ورود به وادی ولایت نبی اکرم(ص) و وادی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام؛ همه انذارها برای این است که به وادی ولایت غیر وارد نشویم و همه تبشیر ها نیز برای ورود ما به محیط ولایت نبی اکرم(ص) است؛ به سخن دیگر توحید یعنی «ولایت علی ابن ابیطالب حصنی» انذارها از کفر و نسبت به کفر مجسم است؛ زیرا کفر ارکانی دارد و شجره خبیثه و وادی ظلمات است.

ص: ۶۶

توحید، محور دعوت انبیای الهی(ع) (شب پنجم محرم)

توحید، محور دعوت انبیای الهی(ع)

آنچه پیش رو دارید پنجمین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است.

ایشان در ابتدای بحث اشاره می کنند که آیات قرآن دارای یک مرتبه اِحکام یا اجمال است. در مرتبه احکام، همه دعوت قرآن در توحید خلاصه می شود به نحوی که می توان گفت همه قرآن تفصیل و توضیح همین حقیقت می باشد. به عبارت دیگر همه دعوت انبیاء(ع) به صفات حمیده، معاد، عدل و... به حقیقت توحید بر می گردد. ایشان در ادامه بحث بیان کردند که اله حقیقی عالم کسی است که صاحب اسماء حسناست که این اسماء نیز در حقیقت تفصیل کلمه الله هستند. آن که صاحب اسماء حسناست در حقیقت دارای مقام اولوهیت بوده و همه عالم در برابر او خاضع و خاشع و متأله به اویند. اسماء حسنای او همه عالم را فرا گرفته و نسبت او به عالم، نسبت غنی به فقیر است. ضمن اینکه این قبیل نسبت ها بین اله و سایر موجودات همیشگی است. او واجد همه اسماء حسنی و ما فاقد آن اسماء هستیم و از آنجا که در فطرت خود طالب آن اسماء هستیم باید همواره از او طلب کنیم. لذا همواره به این امر سفارش شده ایم که تنها از او بخواهیم؛ زیرا غیر از او کسی دارا نیست و انسان را اجابت نمی کند. الله که صاحب این اسماء می باشد، کریمانه می دهد و با دادن خود انسان را ذلیل نکرده بلکه موجب عزت او می شود. تعریف توحید تا این سطح، مورد قبول همه است؛ ولی با تفصیل توحید در آیات قرآن، صف بندی ها و درگیری های تاریخی شکل می گیرد. بنابراین می توان دو نوع تفسیر از توحید ارائه داد که یکی به صلح کلی و دیگری به جنگ و قتال منتهی می شود. همه بصیرت هایی که انبیاء(ع) به انسان می دهند در نهایت به صف و قتال ختم می شود. تا آنجا که توحید، خود محور صف بندی های عظیم تاریخی می گردد. در این میان وصیت نامه سیدالشهدا(ع) به محمد حنفیه می تواند گواهی بر یک درگیری تاریخی بر مبنای توحید باشد.

ص: ۶۷

توحید، محور دعوت انبیای الهی(ع) و انذار و تبشیر قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم.

قرآن کریم فرموده است: «الَر کِتَابٌ أُحْکِمَتْ آیَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ * أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ»(هود/۱-۲) خدای متعال در آیات نورانی ابتدای سوره هود به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله خطاب فرمودند: این کتابی که بر شما نازل کردیم، کتابی است که همه آیاتش در یک مرحله اِحکام شده و سپس تفصیل پیدا کرده است؛ پس گویا آیات قرآن دارای دو مرتبه است؛ یکی مرحله احکام که شاید همان مرتبه اجمال قرآن است و دیگری مرتبه تفصیل که در آن حقایق به تفصیل بیان شده است. قرآنی که آیاتش تماماً آیات محکمات و نیز تفصیل آن آیات محکمات است، چیست؟

آنچه در این کتاب مجید هست شاید در همین آیه خلاصه شود که می فرماید: «أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلَّا اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ» این جمله کوتاه دارای چهار نکته است: اول اینکه غیر خدا را عبادت نکنید، دوم اینکه تنها خدای متعال را عبادت کنید، سومین نکته این آیه بشارت به کسانی است که فقط خدای متعال را عبادت می کنند، و چهارمین نکته هم انذار نسبت به کسانی است که غیر خدا را عبادت می کنند؛ تمام دعوت قرآن در همین چهار نکته خلاصه می شود و همه دعوت های دیگر تفصیل همین یک دعوت است. شاید مرحله احکام قرآن همین باشد و مابقی تفصیل همین آیه محکمه است. از طرفی همه بشارت های قرآن هم بشارت به بندگی خدا و توحید بوده و تمامی انذارهای قرآن هم انذار از عبادت غیر خداست. همه مخاطراتی که قرآن از آن ها انذار می دهد ــ اعم از عقوبت های دنیایی که گریبان انسان ها و جوامع را گرفته و می گیرد و عقوبت های عالم برزخ و قیامت ــ نسبت به همین موضوع است؛ یعنی غیر خدا را نپرستید که اگر غیر خدا را بپرستید، دچار عقوبت خواهید شد و در دنیا نیز به معیشت ضنک گرفتار می شوید؛ «مَن أعرَضَ عَن ذِکرِی فإنّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکاً»(طه/۱۲۴)؛ اگر غیر خدا را بپرستید زندگی دنیای شما هم نابسامان شده، گرفتار عذاب هایی می شوید که اقوام گذشته به آن مبتلا شدند؛ ضمن اینکه در آخرت هم در رنج خواهید بود.

آیـاتی که در مـورد جهنم و عقوبت اخروی آمـده است همگی به این یـک کلمه بر می گردد که همه عقوبت هـا، رنـج هـا و سختی هـا به دلیـل پرسـتش غیر خـدای متعال است؛ بالعکس همه بشارت هایی که انبیاء(ع) و قرآن مجیـد می دهنـد و بر همه کتب آسمانی مهیمن است، بشارت به امر توحید می باشد؛ اگر خدا را بپرستید، منتظر بشارت ها و ثواب دنیا و آخرت، و ثواب عاجل باشید.

الله، اله حقیقی عالم و صاحب اسماء حسنای الهی

آنچه انبیـاء(ع) به عنوان توحیـد مـا را به آن دعوت می کننـد و همه دعوتشـان به آن بر می گردد چیست؟ دعوت مـا به معـاد، دعوت به شـرایع و نماز و روزه و حج و جهاد، دعوت به صفات حمیده یا نهی ما از محرمات و صفات رذیله همگی چیزی جز دعوت به توحیـد نیست؛ یعنی چیزی غیر از «أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلَّا اللَّهَ» نیست؛ همه آن ها از فروع و شـئون و تفصـیل همین یک کلمه هسـتند؛ پس توحیدی که قرآن ما را به آن دعوت می کند، چیست؟ شـرک و پرستش غیری که قرآن ما را از آن پرهیز داده و نبی اکرم صـلی الله علیه و آله ما را به نسـبت به آن انـذار داده انـد، چیست؟ این توحید در قدم اول از خود کلمه «لا اله الا الله» فهم می شود؛ یعنی الهی جز حضرت حق نیست؛ حالا این اله چیست؟ چرا الهی جز الله تبارک و تعالی نیست؟

الـه از نظر قرآن، آن ذات مقدسـی است کـه دارای همـه اسـماء حسـناست؛ قرآن الله را توصـیف کرده و بیـان می کنـد که خصوصـیات این ذات مقـدس چیست؛ «اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یُحیطُونَ بِشَیْ ءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِما شاءَ وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا یَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظیمُ»(بقره/۲۵۵)؛ آیاتی از قرآن اسـماء حسنای خدای متعال را توضیح داده است که همگی تفصـیل کلمه الله است؛ الله یعنی آن که «من ذالذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و یحیطون بشیء من علمیه الا بما شاء». الله یعنی کسـی که «وسع کرسیه السموات و الارض و یوده حفظهما و هو العلی العظیم». الله یعنی «قل هو الله احد * الله الصـمد * لم یلد و لم یولد * و لم یکن له کفواً احد». الله یعنی این ها و سایر اوصافی که در قرآن برای حضـرت حق ذکر شده است؛ مانند: «هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی»(حشر/۲۴) یـا «هُوَ اللَّهُ الَّذی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّر»(حشـر/۲۳)؛ بنـابراین الله یک نام قراردادی نیست بلکه مقام الوهیت یعنی همین مقام است. اله آن حقیقتی است که همه این شـئون را دارد؛ وقتی این شئون را دارد اله عالم است و همه عالم بخواهند یا نخواهنـد، طوعاً او کرهاً، در مقابل او خاشع هسـتند و فرمان او را می برند؛ همه ذرات عالم بخواهند یا نخواهند، تحت فرمان او هسـتند. این اله الهی است که بـدیل ندارد؛ «وَ هُوَ الَّذی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِله»(زخرف/۸۴)؛ این آن الهی است که «لَوْ کانَ فیهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا»(انبیاء/۲۲)

نکته دیگری که در قرآن و بیانات نورانی معصومین علیهم السلام به آن توجه داده شده، پرداختن به دلیل اله بودن آن خدایی است که صاحب همه اسماء حسناست؛ اله آن موجودی است که همه در مقابل او تواضع و خشوع می کنند و متأله به او هستند؛ الله یعنی «الذی یتأله الیه کل مخلوق»(۱)؛ در تعبیر امام حسن عکسری(ع) که در توحید صدوق نقل شده، الله آن حقیقتی است که همه مخلوقات متأله به او هستند و در مقابل او خاشع می باشند که همه عبادات به همین تأله بر می گردد. عبادت یعنی او را اله گرفتن؛ بدین ترتیب خشوع و خضوع و تسلیم و تواضع و رضا و توکل همگی پرستش هستند. این ها صفات بنده هستند.

نسبت صاحب اسماء حسنی به مخلوقات، دلیل اله بودن او

حالا- چرا این موجودی که دارای اسماء حسناست و خالق و باری و رازق و سمیع و علیم و حکیم و بصیر و رحمن و رحیم است ــ این دو صفت خیلی مهم هستند ــ و رحمتش عالم را فرا گرفته باید اله باشد؟ چرا موجودات باید در مقابل او خضوع و تواضع و خشوع و دلدادگی و تسلیم داشته باشند؟ در پاسخ به این سؤال باید نسبت خدای متعال را با مخلوقات مشخص کرد؛ او خالق است و ما مخلوق؛ او رازق است و ما مرزوق؛ نسبت این موجودی که همه اسماء حسنی و کمالات را دارد با مخلوقات چیست؟ چه بدانیم، چه ندانیم که این ذات اقدس که دارای همه اسماء حسناست، نسبتش با عالم چیست، اسماء او همه عالم را پر کرده (و در بر گرفته) است؛ «وَ بِعَظَمَتِکَ الَّتِی مَلَأْتَ کُلَّ شَیْ ءٍ... وَ بِأَسْمَائِکَ الَّتِی غَلَبَتْ أَرْکَانَ کُلِّ شَیْ ء»(۲)؛ نسبت او با عالم این چنین است؛ نسبت او با عالم «لم یلد» است؛ یعنی عالم فرزند خدا نیست و خدای متعال فرزند ندارد و چیزی از او صادر نمی شود که از او جدا شود؛ در توحید صدوق روایتی از سید الشهدا علیه السلام نقل شده است که حضرت طی آن، «لم یلد» را توضیح داده اند؛ حتی لطیف ترین ایلاد ــ مانند شعاع نوری که از چشم خارج می شود تا انسان با آن ببیند ــ و زاد و ولدی در مورد خدای متعال مطرح نیست؛ عالم مولود خدا نیست؛ به همین دلیل است که عالم از خدا جدا نیست؛ اگر عالم مولود بود، از والدش جدا می شد ولی عالم مولود خدا و زائیده او نیست؛ هیچ جایی مخلوقی نیست که خدا آنجا نباشد؛ او هست که ما هستیم؛ «هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُم»(حدید/۴)؛ او با ماست که ما هستیم؛ اگر او با ما نبود، ما هم نبودیم.

۱- (۱) معانی الأخبار، النص، ص: ۴ – التوحید (للصدوق)، ص: ۲۳۱

۲- (۲) مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص: ۸۴۴ – دعای کمیل

بنابراین نسبت الله که صاحب این اسماء حسناست با عالم چنین نسبتی است؛ نسبت خالق و مخلوق است؛ نسبت رازق و مرزوق است؛ نسبت عـالم و جاهل است؛ اگر او عالم است یعنی غیر او جاهل هسـتند. «الله لا اله الا هو الحی القیوم» اگر می گوییم او حی است یعنی همه میت هسـتند. هرگز دو حی در عـالم نـداریم؛ دو حکیم، دو قـادر، دو قوی، دو علیم و دو مالـک در عـالم وجود نخواهـد داشت؛ «هو الله الخـالق البـاری المصور» «هو الله الملـک القـدوس السـلام المومن المهیمن العزیز الجبار المتکبر» فقط اوست که واجد اینهاست. پس دیگران چه هسـتند؟ امیرالمؤمنین(ع) در مناجات مسـجد کوفه می فرمایند: او حی هست و مـا میت؛ الان هم او حی است و ما میت؛ یعنی ازلاً و ابـداً او حی است و ما میت، نه اینکه ما میت بودیم و تو حی، و وقتی به ما حیات دادی ما هم حی می شویم؛ اگر ایلاد بود و ما از خـدا متولـد شده بودیم، خدا یکی بود و ما هم یکی؛ گاهی پدر از دنیا می رود ولی فرزنـد زنـده است؛ اگر رابطه ایلاد مطرح بود، بعد از اینکه متولد می شدیم می توانستیم بگوییم: «انت الحی و انا الحی»؛ در این صورت شـریک خـدا می شـدیم؛ ولی ازلاًـ و ابـداً خـدای متعال شـریک نـدارد؛ فطرت انسان هم به وضوح این حقیقت را می فهمـد که «انت الحی و انا المیت» واضـح است که ما میت هستیم؛ ما مدت ها پیش این حیات را نداشتیم، مدتی بعد هم نخواهیم داشت؛ پس در این میان ما حی نیستیم؛ بلکه «انت الحی و انا المیت»؛ الان هم «انت العالم و انا الجاهل» ما قبلاً جاهل بودیم، بعداً هم اگر در این دنیا بمانیم جاهل خواهیم بود؛ «وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْ لا یَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَیْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلیمٌ قَدیرٌ»(نحل/۷۰)؛ پس الان هم «انت العـالم و انا الجاهل»؛ ما قبلاً هیـچ چیزی نـداشتیم؛ «هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ حینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً»(انسان/۱) و اصـلاً قابـل ذکر نبـودیم؛ منظور مرحله قبـل از مرحله نطفه است؛ نطفه ای که هیـچ به حساب نمی آید؛ «لم یکن شیئاً مذکورا»؛ بعد از این است که «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَهٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِیهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِیعًا بَصِیرًا» آدم قبل از این اصلاً قابل ذکر نبود. قبل از آن که هیچ!

بنابراین ما فقیر هستیم و چیزی نداریم و هر چه داریم، از غیر می گیریم؛ فقیر یعنی کسی که همواره باید به او عطا کنند و اگر یک لحظه به او عطا نکنند، چیزی ندارد؛ «انت الغنی و انا الفقیر» الان که خدای متعال به ما این الطاف را کرده، رحمتش شامل حال ما شده و این حقایق را به ما داده است؛ حالا ما غنی شده ایم یا الان هم فقیر هستیم؟ ازلاً و ابداً «انت الغنی و انا الفقیر» و «انت القوی و انا الضعیف» ما واقعاً در گذشته هیچ قدرتی نداشتیم و نمی توانستیم حتی یک پشه را از خودمان دفع کنیم؛ پس الان هم این قوت متعلق به ما نیست و قوت از اوست و ما ضعیف هستیم. «انت الباقی و انا الفانی» خدای متعال باقی است و ما فانی و اگر یک لحظه به ما عنایت نکند، فانی هستیم؛ الان هم فانی هستیم و اگر باقی هستیم، به بقای او و به لطف اوست؛ «انت الدَائم و انا الزَائل» پس شما همه فقیر هستید؛ «یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمیدُ»(فاطر/۱۵)

انبیاء(ع) می گویند فقط این الله را عبادت کنید و دلدادگی و خضوع و خشوع و تواضع شما فقط در مقابل او باشد؛ امید و توکلتان به او باشد؛ فقط از او بترسید و فقط به او امیدوار باشید، و فقط از او بخواهید؛ این الله است که صاحب همه این اسماء حسناست و ما هم ازلاً و ابداً فاقد همه آن ها هستیم و او واجد؛ هر چه در ما هست از اوست. خدایی که همه چیز دارد، الله است و الوهیتش ازلاً و ابداً بوده و هست و خواهد بود. همه این اسماء حسنی را داشته و خواهد داشت؛ یعنی اسمائی که ما نداریم؛ حالا چرا ما باید در مقابل او تواضع و خشوع کنیم؟ چرا باید سجده کرده و اظهار فقر کنیم؟ چرا از او بخواهیم؟ ما چرا به او اعلام افتقار و عجز کنیم؟ چرا در مقابل او اعلام ذلت و تواضع کنیم؟ دارا بودن او چه ارتباطی با ما دارد؟ مثلاً ممکن است کسی ثروت فراوانی داشته باشد، ولی این چه ارتباطی به ما دارد و ما چرا باید در برابر او تواضع کنیم؟ گوارا و حلالش باشد؛ ولی چرا من تواضع کنم؟ به ما هم گفته اند که چشم از دست همه بردارید. در روایات آمده است: اگر می خواهید در نزد دیگران عزیز شوید، در آنچه نزد دیگران است طمع نکنید؛ وگرنه از عزت می افتید؛ اگر می خواهید در شما طمع نکنند، شما هم در آن ها طمع نکنید. هر کس هر چه دارد گوارایش باشد؛ ولی این نکته نسبت به خدای متعال عکس است؛ به همین دلیل فرمود: اگر می خواهید نزد خدای متعال عزیز شوید، در آنچه نزد اوست طمع کنید. در وصف اولیای خدا مانند قمر بنی هاشم(ع) ما باید «الرّاغِبُ فیما زَهِدَ فیهِ غَیْرُهُ مِنَ الثَّوابِ الْجَزیلِ وَالثَّناءِ الْجَمیلِ»(۱) باشیم. آنچه دیگران از آن غافل و در آن زاهد هستند، شما در آن رغبت دارید؛ دیگران از ثواب هایی که در نزد خداست غافل هستند و شما در آن رغبت دارید و آن را دنبال می کنید و می خواهید. اصلاً عزت ما در عالم به اندازه درخواستمان از خداست. «قُلْ مَا یَعْبَأُ بِكُمْ رَبّی لَوْلا دُعاؤُكُمْ»(فرقان/۷۷)

۱- (۳) إقبال الأعمال (ط – القدیمه)، ج ۱، ص: ۳۳۵

نیاز و طلب فطری عالم نسبت به اسماء حسنای الهی

چرا این گونه است و چرا باید بخواهیم؟ چرا نمی گوییم خدایا تو داری ولی داشتن تو چه ربطی به من دارد؟ خدایا به من چه ربطی دارد که تو غنی هستی! عالم هستی، باش؛ سمیع هستی، باش؛ حکیم هستی؛ باش. چرا با خدای متعال نمی شود این گونه برخورد کرد؟ انسان در فطرت خود طالب آن اسماء و صفات است؛ ما نمی توانیم از او نخواهیم؛ چون خدا ما را این گونه آفریده است. اگر ما را طوری آفریده بود که می توانستیم تعزز کنیم شاید جا داشت که بگوییم از او نمی خواهیم؛ ولی بنده نمی تواند از او نخواهد.

حضرت در دعای عرفه می فرمایند: «الهی کیف استعزّ و فی الذّله ارکزتنی»(۱)؛ خدایا من چگونه در مقابل تو طلب عزت کنم در حالی که تو من را در ذلت مرتکز کرده ای. ذلت یعنی نسبت به خدای متعال عبد هستیم؛ «عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ»(نحل/۷۵) و بعد ادامه می دهند «ام کیف لا ـ استعز و الیک نسبتنی» خدایا من در مقابل تو ذلیل ــ البته این ذلت عین عزت است ــ هستم؛ خدایا چگونه خودم را عزیز ندانم و طلب عزت نکنم در حالی که من را به خودت نسبت داده ای؛ وقتی به هیچ، همه چیز نسبت داده می شود او عزیز می شود؛ «اعتصمت بالله فعززت»(۲)؛ عزت معصوم(ع) عزتی است که همه عالم در او نفوذ نمی کند؛ از حضرت امیرالمؤمنین در همین زیارت نامه هست که: «لَا تَزِيدُنِي كَثْرَةُ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَ لَا تَفَرُّقُهُمْ عَنِّي وَحْشَه. وَ لَوْ أَسْلَمَنِي النَّاسُ جَمِيعاً لَمْ أَكُنْ مُتَضَرِّعا» اگر همه مردم گرد حضرت جمع شوند، بر عزت و قدرت و نفوذ ناپذیری ایشان اثر نمی گذارد و اگر همه پراکنده شوند، ذلیل نمی شود و وحشتی در او پدید نمی آید؛ اگر من را با دشمن تنها بگذارید و دشمن یک دنیا باشد و من یکی باشم، هرگز به حالت تضرع نمی افتم؛ چون «اعتصمت بالله فعززت» هر کسی به خدا معتصم شود، عزیز است و منهای حضرت حق، ذلیل؛ مخلوق است و ذلت؛ چیزی ندارد؛ مخلوق یعنی هیچ.

ص: ۷۳

۱- (۴) إقبال الأعمال (ط – القديمه)، ج ۱، ص: ۳۵۰

۲- (۵) المزار الكبير (لابن المشهدی)، ص: ۲۶۸

او الله است؛ یعنی صاحب همه اسماء حسناست و همه کمال و جمال از اوست؛ نسبت او با مخلوق، نسبت واجد و فاقد است؛ نسبت غنی و فقیر، حی و میت، عالم و جاهل، و مالک و مملوک است و... ؛ مالکیت ازلاً از اوست و مملوکیت هم ازلاً و ابداً از ماست؛ ما مملوک هستیم و هرگز مالک نمی شویم؛ عبد آن کسی است که از خودش خلع مالکیت می کند؛ در روایت عنوان بصری نخستین رکن عبودیت، خلع مالکیت از خویش است؛ «انت المالک و انا المملوک» اگر انسان بگوید: خدایا! تو مالکی و من هم مالکم، خود را شریک خدا خوانده است. عبد زمانی عبد است که خود را شریک خدا نداند؛ ممکن است کسی بگوید: حالا ـ او دارد ولی چرا ما آنچه را او دارد دنبال کنیم؟ مگر به ما نگفته اند چشم از دارایی دیگران بردارید؟ مخلوق هر چه دارد متعلق به خود اوست؛ شما در آن طمع نکنید؛ چرا؟ ولی آیا باید نسبت به حضرت حق هم همین گونه بود؟ تفاوت اینجاست که ما فقیر به مخلوق نیستیم؛ در حقیقت گفته اند: تو که فقیر (به مخلوق) نیستی، پس اعلام افتقار به مخلوق هم نکن؛ زیرا او هم مثل توست؛ «انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید» ولی نسبت به خدای متعال چه بخواهیم، چه نخواهیم همگی فقیر هستیم؛ کائنات چه بخواهند، چه نخواهند ذلیل فرمان خدا هستند؛ خدای متعال فرموده است: «ثُمَّ اسْتَوی إِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعِین»(فصلت/۱۱)؛ و همه ما این گونه ایم، نه فقط سماوات؛ تفاوت اینجاست که ما نسبت به دیگران فقیر نیستیم؛ پس انسان نباید در مقابل دیگران اعلام ذلت کند؛ حتی اگر همه عالم یک طرف بودند، انسان نباید به آن ها اعلام افتقارکند؛ باید عزیز باشد و نسبت به آنچه در دست دیگران است، اعلام فقر نکند؛ زیرا او فقیر به آن ها نیست. ضمن اینکه اعلام فقر خود نوعی عبادت است؛ «الدعا مخ العباده»(۱)؛ این اعلام فقر و از دست دیگری گرفتن، موجب محبت غیر و شریک قرار دادن او برای خدا می گردد؛ چشم دل را باید بر همه چیز جز خدای متعال بست و فقط به سوی خدا گشود.

۱- (۶) وسائل الشیعه، ج ۷، ص: ۲۷

حالا- چرا فقط بایـد چشم به سوی این خـدا داشت؟ به دو دلیـل بایـد فقط چشم به سوی خـدا داشت؛ نخست اینکه انسان چه بخواهد، چه نخواهد فقیر اوست و نمی تواند از او نخواهد. ما نمی توانیم حیات نخواهیم؛ هر قدر هم بگوییم که خدایا تو برای خودت داری ولی من حیات نمی خواهم، بی فایـده است؛ چون ما نمی توانیم بگوییم نمی خواهیم. با دست پس می زنیم و با پا پیش می کشیم؛ عبد نمی تواند حیات نخواهد؛ مگر می توانیم حیات نخواهیم؟! مگر می توانیم بقا نخواهیم؟! کسانی هم که گاهی خدای متعال عقوبتشان می کند و از خودشان نفرت پیدا می کنند و رگ حیات خود را می برند و خودکشی می کنند، وقتی با مرگ مواجه می شوند، می فهمند که چه اشتباهی کرده اند؛ نمی توان به طرف مرگ رفت؛ مرگ، نیستی است.

بنـابراین مـا نمی توانیم بگوییم خـدایا من دوام نمی خواهم یـا بقـا و علم و قـدرت و حکمت نمی خواهم؛ زیرا این طلب در ما هست. امـام رضوان الله تعالی علیه برهان فطرت را این طور معنا می کردنـد که اگر همه هفت اقلیم را به ما بدهنـد باز هم برای مـا کم است؛ چون اگر متعلق طلبی که در وجود ماست، این دنیا بود بایـد با رسـیدن به آن آرام می شـدیم. وقتی با رسـیدن به دنیـا می فهمیم که دنیـا هم بی فایـده است و بعـدی را طلب می کنیم، معلوم می شود طلـبی که در وجود انسـان است، این ها نیست و ما اشـتباه تعریفش می کنیم؛ ما دنبال بت ها می رویم و وقتی به آن ها می رسیم می فهمیم که این هم مطلوب ما نبوده است؛ سپس شیطان دوباره یک بت دیگر برای ما می سازد؛ خدای متعال این بتکده را ویران می کند و شیطان دوباره یک بت دیگر می سازد.

پس ما نمی توانیم نخواهیم چون مخلوقیم و خدای متعال ما را این گونه آفریده است؛ یعنی ما را طالب خود، محب خود و خاشع در مقابل خود آفریده است؛ «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها»(روم/۳۰)؛ یعنی ما چه بخواهیم، چه نخواهیم او را دوست داریم و این حب هم خشوع می آورد و از آن جنس است؛ از آن عشق های ظاهری که طلبکارانه است، نیست؛ ما در فطرت خود خشوع حب داریم؛ «إِنِّی أَسْأَلُکَ خُشُوعَ الْإِيمَانِ قَبْلَ خُشُوعِ الذُّلِّ فِی النَّار»(۱)؛ ما اگر طعم ایمان و خشوع ایمان را نچشیم و تبعیت نکنیم، وقتی وارد آتش شویم خاشع می شویم؛ سرهای همه گردنکشان در آنجا پایین می آید؛، آنچه در فطرت ماست خشوع حب است. ما خدا را می خواهیم؛ اسماء حسنای او را می خواهیم؛ چون نمی توانیم نخواهیم؛ ما مفتور به حب و تواضع و تذلل نسبت به این اسماء هستیم؛ آنچه انبیاء(ع) از ما می خواهند چیزی اضافه بر فطرت ما نیست؛ «لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَته»(۲)؛ ایشان می گویند: میثاق هایی را که در فطرت خود دارید به فعلیت برسانید. اگر این طلب ها در فطرت ما نبود آمدن ۲۴۰۰۰ پیامبر هم بی فایده است. آفتاب هر قدر هم به سنگی که استعداد رویش و گیاه شدن ندارد، بتابد هیچ گیاهی از آن نمی روید؛ پس ما نمی توانیم نسبت به طلبی که در وجود ماست بی تفاوت باشیم. هر قدر هم تجلد کنیم، باز تجلد است؛ ولی وقتی (مطلوب خود را) ببینیم، آن را می خواهیم؛ مگر ممکن است کسی بهشت را نخواهد؟! مگر می توان علم را نخواست؟! خدا یک جلوه از آن را در این دنیا به ما نشان داده، ما با سر دنبالش می دویم. کسانی که می گویند ما نمی خواهیم، پس چرا با سر به دنبال دنیا می دوند؟ چون این جلوه را دیده اند. خدای متعال در آن مجلس معروف جلوه ای به یوسف(ع) داد؛ یوسف(ع) که از خود چیزی ندارد؛ زنان مصر دستان خود را پاره کردند؛ «قطعن ایدیهن» اگر آن جلوه کمی ادامه پیدا می کرد، سرهای خود را هم می بریدند؛ خدای متعال اگر آن جمال را نشان دهد همه با اشتیاق به دنبال آن می روند؛ چون نمی توانند نخواهند؛ کسانی که دنیا را می بینند، با سر به دنبال دنیا می روند؛ آن ها که بهشت را می بینند، جان از بندشان جدا می شود که به بهشت برسند؛ «شوقاً الی الثواب» اشتیاق کسانی که مقام رضوان را می بینند قابل توصیف نیست؛ «و رضوان من الله اکبر» اشتیاق کسانی که قرب حضرت حق را درک می کنند یا محبین که قابل وصف نیست. موسای کلیم(ع) در یک وعده، چهل شب به کوه طور رفت و نه خوابید، نه خورد، نه تشنه شد و نه گرسنه! خیلی عجیب است!

۱- (۷) مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص: ۵۹۸ – دعای سحر ماه رمضان

۲- (۸) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۴۳

بنـابراین ما نمی توانیم نسـبت به این خـدا بی تفاوت باشـیم؛ آیا انسان می توانـد نخواهـد؟! هر جلوه ای که از جلوه های خـدا بیایـد، ما آن را می خواهیم؛ جز اینکه خـدای متعال بخواهد انسان را عذاب کند؛ در این صورت آدم گرفتار، نسـبت به خود و همه چیز بدبین می شود؛ تا جایی که رگ حیات خود را هم قطع می کند؛ هر چند بعد از آن باز هم پشیمان می شود که دیگر فایده ای ندارد.

تفاوت صاحب اسماء حسنی با دیگران

نکته لطیف تر در اینجا تفاوت خدا با دیگر دارندگان است؛ اولاً دارانـدگان دیگر مثل خود ما هستند؛ به استثنای معصومین(ع)؛ ما هر چه از خـدا می خواهیم بایـد از طریق اسـماء حسـنی طلب کنیم. ما از طریق اسـماء حسـنی فقیر الی الله هستیم؛ بخواهیم یا نخواهیم در فطرت ما تعلقی به اسماء حسنی (معصومین(ع)) وجود دارد؛ به جز معصومین(ع) هر کسی هر چه دارد، مثل ماست و از خود چیزی نـدارد. همه ما مثل هم هستیم؛ خدا می فرماید: از آن ها نخواهید چون چیزی ندارند؛ دیگران چه چیزی دارند که از آن هـا بخواهیم؟ قرآن دربـاره همه آلهه هـایی که مـا به دنبالشـان هستیم می فرمایـد: «إِنَّ الَّذینَ تَـدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ»(حج/۷۳)؛ شما چرا به دنبال دوست و آسمان و زمین و خورشـید و ماه و پدر و مادر و سـنگ و چوب و علم و قدرت و... می روید؟ آیا می خواهید خیری به شـما برسانند؟ در حالی که اگر همگی دست به دست هم بدهنـد حتی نمی تواننـد یک پشه خلق کننـد؛ می خواهیـد خطری را از شـما دفع کنند؟ اگر پشه چیزی را از آن ها بگیرد، نمی توانند از او پس بگیرند. پس برای چه به دنبال این ها می روید؟

ص: ۷۷

اگر به ما گفته می شود که به دنبال دیگران نروید به این دلیل است که کاری از دیگران بر نمی آید. قرآن در هر جایی که می گوید دنبال این ها نروید، همین دلیل را بیان می کند؛ حضرت ابراهیم(ع) می فرماید: آیا بت هایی که بر آن ها سجده می کنید، برای شما نفعی دارند؛ آیا می توانند به شما ضرری بزنند؟ می گویند: ابراهیم آیا از اینکه بتها را شکسته ای نمی ترسی؟ حضرت می فرماید: شما که به حضرت حق پشت کرده اید، نمی ترسید، چرا من از این چوب ها و سنگ ها بترسم؟ آیا می توانند به شما ضرر بزنند؟ آیا نفعی برای شما دارند؟ آیا می شنوند و می گویند؟ آیا اجابت می کنند؟

پس تفاوت در اینجاست. اگر ما باید در مقابل خدا تواضع و خشوع کنیم و به او دل ببندیدم و بر او توکل نماییم، به این دلیل است که او دارا و سمیع و مجیب می باشد و اجابت می کند؛ ولی دیگران ندارند و بدتر از خود ما هستند؛ ثانیاً دیگران اگر هم داشته باشند، چرا باید صدای من را بشنوند؛ در حقیقت این خداست که سمیع و مجیب است و ما تصور می کنیم که دیگران ما را اجابت می کنند؛ اگر طبیعت به ما گندم می دهد، در حقیقت این خداست که مجیب است؛ اگر طبیعت می فهمد که من می خواهم، در حقیقت اوست که می داند من باید سیر شوم و برایم می رویاند. طبیعت چه کاره است؟! اگر آسمان بر ما می بارد در حقیقت اوست که می باراند؛ آسمان چه کاره است؟! خدا مجیب است. اگر دوست من به من توجه می کند به این دلیل است که خدا مجیب است وگرنه هیچ دوستی به دوستی توجه ندارد؛ «وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبَابُ»(بقره/۱۶۶)؛ در روز قیامت که خدای متعال این روابط را قطع می کند، همه خود را از این روابط کنار می کشند؛ «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيه * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ»(عبس/۳۴-۳۵)؛ کسانی که به زبان فدای هم می شدند، آنجا از یکدیگر فرار می کنند؛ «الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»(زخرف/۶۷)؛ حتی دوست های صمیمی، دشمن یکدیگر می شوند؛ جز کسانی که در راه خدا دوست بوده اند.

«قُل لَوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحْمَهِ رَبِّی إِذًا لَّأَمْسَكْتُمْ خَشْیَهَ الإِنفَاقِ وَكَانَ الإنسَانُ قَتُورًا»(اسراء/۱۰۰)؛ اگر شما خزائن پرورگار را مالک می شدید، ذره ای به دیگران نمی دادید؛ آنچه دیگران الان می بخشند، در حقیقت از دست جود خداست؛ اگر مادر از آسایش خود می گذرد، چون از لشکریان خداست؛ خداست که «لله جنود السماوات و الارض» اگر فرزند را به مادر یا پدر واگذار کنند، حتی یک قدم هم برای فرزند بر نمی دارند.

پس نباید از دیگران بخواهید و در مقابل دیگران خشوع و خضوع کنید بلکه باید فقط از خدا بخواهید؛ چون دیگران ندارند و اگر هم داشته باشند، اعتنایی به شما ندارند؛ چون خودشان فقیر هستند؛ فقیر هر چه را دارد برای خودش جمع می کند؛ فقیر که نمی تواند ببخشد؛ مگر اینکه از غنای خدا سرشار شود. کسانی که از غنای حضرت حق سرشار می شوند، جان خود را هم می دهند. دیگران اگر داشته باشند و بدهند و در این داد و ستد طمع داشته باشند، به شما می دادند و شما را ذلیل می کردند؛ «وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَكَلَنِی إِلَیْهِ فَأَكْرَمَنِی وَ لَمْ یَكِلْنِی إِلَی النَّاسِ فَیُهِینُونِی»(۱)

ما خیال می کنیم خدا ما را واگذار کرده است؛ اگر ما را واگذار می کرد، زمین و آسمان و خورشید هم ما را بیچاره می کردند. خورشیدی که هر روز طلوع می کند و بی مهابا بخششی دارد که گویا اصلاً بی حساب و کتاب است، اگر فرمان خدا نباشد یک اشعه هم به ما نمی تاباند؛ روز قیامت اعضا و جوارح انسان علیه او شهادت می دهند؛ انسان می پرسد: شما چرا علیه من شهادت می دهید؟ شما که متعلق به من هستید! می گویند: ما تحت فرمان خدا هستیم؛ در دنیا هم به اذن خدا به فرمان تو بودیم درحالی که هرگز با تو نبودیم؛ «وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذی أَنْطَقَ كُلَّ شَیْ ء»(فصلت/۲۱)؛ خیال نکن ما در دنیا تحت فرمان تو بودیم؛ ما در دنیا هم تحت فرمان خدا بوده ایم؛ خدا به ما فرمود در اختیار تو باشیم، ما هم بودام؛ حالا می فرماید علیه تو شهادت بدهیم، شهادت می دهیم؛ ما هرگز بنده تو نبوده ایم که الان بنده تو باشیم. بنابراین دیگران اگر هم چیزی به انسان بدهند، او را ذلیل می کنند؛ ولی خدا اگر می دهد، از سر رحمت می دهد؛ فرموده اند وقتی لقمه در دهان می گذارید «بسم الله الرحمن الرحیم» بگویید و به خدایی تکیه کنید که رحمن و رحیم است؛ حتی در قدم برداشتن، درس خواندن، سلوک معنوی و ... با این خدا باشید.

۱- (۱۰) إقبال الأعمال (ط – القدیمه)، ج ۱، ص: ۳۴۹

پس اولاً الله یعنی آن که صاحب همه اسماء حسناست؛ ثانیاً اسماء حسنای او همه عالم را پر کرده است و همه چه بخواهند، چه نخواهند با اسماء او موجودند و در حرکت هستند؛ ثالثاً نسبت همه با آن اسما، نسبت فقیر به غنی است و نمی توانند آن را طلب نکنند و نخواهند؛ رابعاً الله، آن کسی که از او می خواهند، کریمانه می دهد؛ «ادعونی استجب لکم»(غافر/۶۰) یا «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَه الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیبُواْ لِی»(بقره/۱۸۶)؛ گویا خدای متعال در این آیه می فرماید: من را باور کنید، من کنار شما هستم؛ تفاوت خدای متعال با دیگران این است که هر کس به او متصل شود، عزیز خواهد شد؛ «وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنین»(منافقون/۸) یا «اعتصمت بالله فعززت»؛ وقتی آب قلیل به آب کر وصل می شود، معتصم می گردد و نه تنها اگر دست نجس با آن برخورد کند، متنجس نمی شود، بلکه دست را نیز پاک می کند؛ اگر کسی هم به خدای متعال وصل شد، معتصم می شود؛ «اعتصمت بالله» چنین کسی اگر همه عالم هم از سفره اش بخورند، کم نمی آورد؛ چون وصل است. همه عالم بیایند یا همه عالم بروند، نگران نمی شود؛ چون آن ها چیزی از او کم و به او اضافه نمی کنند؛ «مَا ذَا وَجِدَ مَنْ فَقَدَکَ وَ مَا الَّذِی فَقَدَ مَنْ وَجَدَک»(۱۰)؛ کسی که به خدا رسید به عزت می رسد، پس اگر گفته شده: «لا تعبدوا الاـ الله» ویا «الله لاـ اله الاـ هو» یا «هو الذی فی سماء اله و فی الارض اله» این ها قرارداد نیستند. موجود شایسته عبادت، چرا شایسته عبادت است؟ چون حقیقتاً الله صاحب مقام الوهیت است و همه اسماء حسنی ذیل اسم الله هستند؛ اله آن کسی است که همه این ها را دارد.

وقتی الله همه این ها را دارد، عالم خواه ناخواه فقیر اوست و بر سفره او مهمان است؛ او به قدری کریم است که حتی به کسانی هم که از او نمی خواهند از سر تحنن و محبت است عطا می کند؛ «يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تُحَنُّناً مِنْهُ وَ رَحْمَه»(۱) پس خواه ناخواه جز او الهی نیست؛ البته مابقی اسماء و لفظ و نام است؛ نام های ظاهری که هیچ واقعیتی پشت آن ها نیست؛ «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ»(نجم/۲۳)

تفصیل توحید و صف بندی های تاریخی بر محور توحید حقیقی

این توحید تا اینجا مورد قبول همه است و یک مفهوم مشترک می باشد؛ تا اینجا می توان با امیرالمؤمنین(ع) همراه نبود ولی موحد هم بود. هر کسی هم می توانند به خدا دعوت کند. توحید تا اینجا هیچ نزاع و جنگ و درگیری ندارد و صلح کلی است. تا اینجا این اعتقادی هست که همه می توانند در کنار هم جمع شوند؛ ولی توحیدی که قرآن و اسلام به آن دعوت می کند این گونه نیست؛ این توحید وقتی تفصیل می یابد، معنایی پیدا می کند که از درون آن صف بندی و موضع گیری و تبری و قتال و درگیری عظیم تاریخی شکل می گیرد. این همه در پس کلمه لا اله الا الله ایجاد می شود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله چرا می جنگیدند؟ برای «یقاتل علی التنزیل» امیرالمؤمنین(ع) چرا می جنگیدند؛ برای «یقاتل علی التأویل» بنابراین همه درگیری ها برای توحید است و دلیل دیگری ندارد.(۲)

۱- (۱۱) إقبال الأعمال (ط - القديمه)، ج ۲، ص: ۶۴۴

۲- (۱۲) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۵، ص: ۱۲ و بصائر الدرجات ج ۱، ص: ۳۱۰

سید الشـهداء(ع) در نامه ای که به محمد حنفیه نوشـتند، ابتدا فرمودند: « بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد أَنَّ الْحُسَیْنَ یَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیْبَ فِیها وَ أَنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ... أَنِّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَلَا بَطِراً وَلَا مُفْسِداً وَلَا ظَالِماً، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِی أُمَّهِ جَدِّی»(۱)؛ عده ای وصـیت حضرت را از وسط می خوانند؛ در حالی که بخش اول آن در حقیقت مرامنامه حضرت است؛ اگر «اشـهد ان لا اله الا الله» نباشـد حضـرت برای چه بایـد بجنگنـد؟ اگر دعوا برای توحیـد نباشـد، چه حقانیتی دارد؟ همه حقانیت عـاشورا این است که برای توحیـد است؛ نزاع برای رسـالت و جریان هـدایت نبی اکرم صـلی الله علیه و آله است؛ اینجاست که فسـاد و صـلاح و منکر و معروف معنـا می شـود؛ در غیر این صـورت اگر خـدا حـذف شـود، معروف و منکر و اخلاـقی وجود نخواهـد داشت. الاـن اروپـا گرفتـار بی خـدایی شـده و به دنبال آن دچار بی اخلاقی؛ وقتی روشـنایی هست، زشت و زیبا قابل تشـخیص و دیـدن است؛ خوب و بـد واضـح می شود، طلاـ و مس خودشان را نشان می دهنـد؛ ولی در تاریکی محض تفاوتی نیست؛ «الله نور السماوات و الارض»(نور/۳۵)؛ اگر نور نباشد، کار خوب و بد معنی نخواهد داشت؛ غرب خدا را کنار گذاشـته و در زنـدگی اجتمـاعی به بی خـدایی و بی اخلاـقی مبتلا شـده است؛ حالا می خواهنـد اخلاق خود را درست کننـد؛ تعـدادی فیلسوف ضـعیف الفهم نیز می خواهند بدون خدا، اخلاق درست کنند و به انسانیت انسان و ... تکیه می نمایند؛ به گفته نیچه: اگر خدا نباشد، حق با زور است؛ اگر انسان قدرت داشته باشد، چرا به حقوق دیگران تجاوز نکند؟!

۱- (۱۳) بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج ۴۴، ص: ۳۲۹

اگر خدا هست و ما فقیر او هستیم و اگر او غنی مطلق است و عدول از الوهیت او شر است، پس حرکت کردن ذیل خدایی او هم خیر است. در این صورت است که اخلاق معنی پیدا می کند؛ به تعبیری اخلاق، همان اخلاق بندگی است که تماماً محبت است؛ «إِنَّ اَللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ وَ إِنَّكَ لَعَلىَ خُلُقٍ عَظِيمٍ»(۱)؛ خدای متعال این پیامبر را با محبت خود تربیت کرد تا ایشان صاحب خلق عظیم و همه صفات کریمه و حب الله شود؛ بدین ترتیب اخلاق برای غیر معصوم، یعنی حب امیرالمؤمنین(ع)؛ شخصی شش جلد کتاب اخلاق نوشته و معتقد است، بودن یا نبودن حضرت امیر(ع) تفاوتی ندارد؛ این اخلاق نیست؛ بلکه بازی است. اخلاقی که غرب و فیلسوفان غرب مانند راسل و دیگران از آن بحث می کنند، اخلاق نیست؛ منهای خدا نمی توان خوب و بد را تعریف کرد؛ اگر خدا نباشد کار خوب و بد معنی ندارد؛ اگر خدا نباشد، ظلم چگونه می تواند بد باشد؟ اگر خدا نیست ظلم یعنی چه؟ حق یعنی چه؟ اگر خدا و اله ــ که خواه ناخواه ذلیل و عبد و فقیر او هستیم و او صاحب اسماء حسناست ــ و اسماء حسنای او و فقر را حذف کنید، چگونه می توان اخلاق را تعریف کرد؟ هر چه در این بحث هم پیش برویم، باتلاقش عمیق تر است؛ بدون خدا اخلاق درست نمی شود؛ اگر توحید را بردارید معروف و منکر، و فساد و صلاح بی معنی خواهند بود؛ اگر این گونه شد «أرید ان امر بالمعروف عنهی عن منکر» و «خرجت لطلب الاسلام» بی معنی خواهد بود؛ اگر خدا نباشد، فسادی اتفاق نمی افتد! ممکن است براساس مکاتب مادی نظام اقتصادی به نفع یک طبقه اجتماعی فاسد باشد؛ این نوعی طبقه پرستی است؛ ولی چه کسی گفته ما باید مدافع طبقه مخالف آن باشیم؛ بالاترین دلیل این مکتب جبر ماده است؛ اگر بتوانم از جبر ماده فرار می کنم ولی اگر نتوانم باز هم اخلاق در این مکتب بی معنی است؛ همه مجبور هستیم؛ پس بدون خدا اخلاق تعریف نمی شود؛ در چنین مکتبی برای چه هدفی باید جنگید؟ چرا باید از طبقه کارگر دفاع کرد؟ آیا من کشته شوم که طبقه کارگر باقی بماند؟! هرگز! اگر خدا را بردارید، ارزش ندارد حتی یک قطره از خون امام حسین(ع) بریزد؛ هرگز! مگر زمانی که «اشهد ان لا اله الا الله» مطرح می شود و حضرت ثار الله و وتر موتور باشد و «اشهد ان دمک سکن فی الخلق» محقق شود. اگر مفاهیمی که در زیارتنامه ها درباره امام حسین(ع) آمده، حذف شوند، تقدس امام حسین(ع) غیر ممکن است. اگر «ان الحسین اشهد ان لا ـ اله الا الله ...» از ابتدای وصیتنامه و مرامنامه ایشان حذف شود، قیام حضرت توجیهی نخواهد داشت؛ ولی با وجود «اشهد ان لا اله الا الله» تا عصر ظهور، صف بندی و قتال هست. همه اختلاف هم به دلیل همین یک کلمه است؛ امام زمان(ع) هم برای کلمه لا اله الا الله می جنگند. پس آن حد از لا اله الا الله که ابتدا شرح داده شد، مفسر این جنگ نیست.

۱- (۱۴) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۲۶۵

توحید مبنای همه بصیرت ها

همه بصیرت هایی که انبیاء(ع) می دهند که موجب بصیرت و صف و قتال می شود و ما را به استقامت و صبر می رساند، به درک از توحید برمی گردد؛ می توان توحید را طوری تعریف کرد که از آن به صلح کلی و دین رحمانی با تفسیرهای متعددی که از آن شده، رسید؛ از طرفی می توان توحید را طوری تفسیر کرد که از آن به آیات جهاد، غزوه های نبی اکرم صلی الله علیه و آله و بدر و حنین رسید؛ امیرالمؤمنین(ع) همان امام الموحدین است که دشمنان با صدای تکبیرش از ترس جان می دادند؛ این همان امام الموحدین است که وقتی حجت را تمام می کند، شمشیرش را می کشد و از یک جانب نهروانیان می رود و از آن طرف بیرون می آید؛ مهم این است که توحید را چگونه تعریف کنیم. امام زمان(ع) که امام الموحدین است و هر چه خوبان همه دارند او تنها دارد، وقتی می آید، ذوالفقار را از این طرف عالم می گذارد و از آن طرف عالم بیرون می کشد؛ با اینکه ایشان پیام رحمت دارد. همان خدایی که بهشت و جنت دارد، جهنم هم دارد. همان امیرالمؤمنینی که قاسم الجنه است، قاسم النار هم هست؛ همان امیرالمؤمنینی که نعمت الله علی الابرار است، نعمت الله علی الفجار هم هست.

پس درک و تلقی ما از توحید اگر درست شود، صف و قتال پدید می آید؛ اصلاً همه دعواها در عالم بر سر معبودهاست؛ اگر بنده پرستش نمی کرد و محتاج و فقیر نبود، چرا باید درگیر می شد و می جنگید؟ ما فقیر هستیم و اله انتخاب می کنیم و سپس بر سر اله با یکدیگر می جنگیم؛ اگر اله ما دنیا باشد، چون محدود است، تنازع بر سر آن دائمی خواهد شد؛ ولی اگر اله ما حضرت حق شد، همه موحدین با یکدیگر ید واحده می شوند و بر سر شرک و کفر صف بندی می کنند؛ مسئله همه انبیاء(ع) نیز همین است.

ص: ۸۴

در جلسات بعد این توحید را در یک مرتبه عمیق تر توضیح می دهیم تا ببینیم این توحید به چه چیزی تطبیق می شود که به عاشورا و بدر و حنین می رسد و از دل آن قیام امام زمان(ع) بیرون می آید؛ «یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً»(۱)؛ امتلای عالم از عدل نیازمند فداکاری و تلاش و زد و خورد و درگیری است. جبهه دشمن عالم را فرا گرفته است و حضرت می خواهد همه را تبدیل کند؛ بنابراین کار حضرت راحت نیست؛ البته همه کار حضرت هم توحید است؛ حتی عدل هم در عرض توحید نیست که بدون توحید بتوان عدالت را تعریف کرد؛ عدلی که حضرت بسط می دهند، تناسبات توحید است؛ حضرت می خواهند همه زندگی بشر موحدانه باشد؛ «حَتَّی تَکُونَ أَعْمَالِی وَ أَوْرَادِی کُلُّهَا وِرْداً وَاحِداً وَ حَالِی فِی خِدْمَتِکَ سَرْمَدا»(۲)؛ این یعنی عدل و خروج از آن، یعنی ظلم؛ با خروج از توحید هم رابطه انسان با خدا ظالمانه می شود، هم رابطه انسان با عالم ظالمانه می شود، هم رابطه انسان با ملکوت عالم ظالمانه می شود، هم رابطه انسان با دیگران ظالمانه می شود، و هم رابطه انسان با خودش ظالمانه می شود؛ انسان اگر از مدار بندگی خارج شد، مثل سلولی است که در بدن یک جاندار از مدار خود خارج شده است. السلام علیک یا اباعبدالله...

ص: ۸۵

۱- (۱۵) کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص: ۱۳۹

۲- (۱۶) مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص: ۸۴۹ – دعای کمیل منبع : (هیئت ثارالله قم - شب پنجم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه)sarallahqom.ir

یاد خدا و تاثیرات آن

یاد خدا و تاثیرات آن

أعوذ بـاللهِ من الشَّيطانِ الرَّجيم. بسم اللهِ الرَّحمن الرَّحيم. الحَمـدُ للهِ رَبِّ العالمين وَ لا حَولَ وَ لا قوَه إلا بالله العَليِّ العَظيم وَ الصَّلاه وَ السَّلام عَلى سَـيِّدِنا وَ نبیِّنا خاتم الأنبياء وَ المُرسَـلين أبِى القاسِم مُحمَّد وَ عَلى آلِهِ الطيبينَ الطاهِرينَ المَعصومين سِيَّما بَقيه اللهِ فِی الأرَضين أرواحُنا وَ أرواحُ العالمينَ لِتراب مَقدَمِهِ الفِداء وَ لعنه الله عَلى أعدائِهم أجمَعين إلى يَوم الدّين

در رابطه با بحثمان بایـد چند آیه را بخوانیم. در آیه ۱۰۶ سوره مبارکه نحل می‌فرمایـد: مَنْ كفرَ باللهِ مِنْ بَعْدِ إيمانِهِ هرکس بعد از اینکه ایمان آورده بود کفر بورزد، إلا مَنْ أُكرِهَ وَقلبُهُ مُطمَئِنٌ بالإيمان مگر کسی که مجبورش کرده اند تا کلمه ای از کفر را به زبان بیاورد، (این قسمت آیه در رابطه با عمار است. به قدری او را شکنجه کردند تا زیر فشار شکنجه حرفی به زبان آورد و بعد گریان نزد رسول خدا رفت و عرض کرد یا رسول الله من زیر شـکنجه چنین حرفی زده ام باید چه کار کنم؟ آیه نازل شـد کسـی که مجبور شده است ترسـی نداشـته باشد و ایرادی ندارد.) وَلكِنْ مَنْ شَـرَحَ بالك ـُفر صَدْرًا کسـی که در کفر به شـرح صـدر رسـیده است و سـینه‌اش مالامال از کفر است فعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللهِ غضب خدا بر آنها باد. وَلهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ و برای آنها عذاب بزرگی است.

در آیه بعـد می‌فرمایـد: ذلِكَ بأَنَّهُمُ اسْـتحَبُّوا الحَيَاهَ الـدُّنيَا عَلى الآخِرَهِ وأنَّ اللهَ لا يَهْدى القوْمَ الكَافِرينَ چرا این افراد اینگونه‌اند؟ زیرا حیـات دنیـا را بر حیـات آخرت ترجیـح داده‌انـد. چنین فردی کـافر است. وَأنَّ اللهَ لا يَهْـدِى القوْمَ الكَافِرينَ خـدا کافران را هدایت نمی‌کند.

ص: ۸۶

در گذشته نیز در این رابطه بحث کرده‌ایم. کسی که به کفر خودش دلخوش و دلبسته است و به بدی‌هایش بسته شده است، نجات ندارد. هیچگاه راهی برای هدایتش باز نمی‌شود. وَأَنَّ اللهَ لا یَهْدِی القَوْمَ الکَافِرِینَ

کافران چه کسانی هستند؟ در آیه بعد می‌فرماید: أولِئِکَ الذینَ طبَعَ اللهُ عَلی قـُلوبهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصارهِمْ اینها کسانی هستند که همه چیز برایشان تمام شده است. خدای متعال قلب و گوش و چشمشان را مهر کرده است. چه زمانی چیزی را مهر می... کنند؟ مثلا نامه را زمانی مهر می‌کنند که تمام حرف‌ها تمام شده و پایش را مهر می‌زنند. قلب نیز زمانی مهر می‌شود که تمام شده است و دیگر راه نجاتی برایش نیست. قرآن در این رابطه اصطلاحات متعدد دیگری مانند طبع و خط نیز دارد. در ادامه می‌فرماید: وَأولئِکَ هُمُ الغافِلونَ چنین افرادی به یک غفلت کامل می‌رسند. این غفلت چگونه است؟ به عنوان مثال اروپایی‌ها یک دائره المعارف اسلام نوشته اند. در یک دائره المعارفی که فرضا ده یا بیست جلد داشته باشد و مربوط به اسلام باشد قاعدتا بارها نام آخرت مطرح شده است. شخصی که آن مقاله را نوشته هم بارها این واژه در نظرش آمده. فرضا یک بار نوشته و چندبار هم تصحیح کرده و بارها این واژه برایش تکرار شده و از خاطرش گذشته است. آخرت در خاطر این افراد می آید اما از آنجاییکه آن را قبول ندارند برایشان ارزشی ندارد.

اگر چیزی از آخرت درون انسان بود فایده دارد. یعنی اگر خدایی نکرده دست شما به سمت گناه برود، با یادآوری قیامت و بلا و عذاب، می‌ترسی و دستت را عقب می‌کشی. این فایده دارد.

قلب مهر شده نوری در آن راه ندارد

أولئِکَ هُمُ الغافِلونَ بنابراین معنایش این نیست که اگر خدا و آخرت از خاطرش می گذرد، غافل نیست. هرکسی می‌تواند این مسائل را در ذهنش بیاورد. فرضا اگر در تابلوهای شهرداری در رابطه با آخرت مطلبی بنویسند، هرکس این زبان را بداند و آن را بخواند، این مطالب در ذهنش می آید. اما ممکن است باز هم نسبت به آنها غافل باشد. این گونه فکر و خطور ذهنی فایده ندارد. بلکه اگر این فکر منجر به عمل شود نشان‌دهنده آن است که آن شخص در غفلت نیست. ممکن است یاد آخرت در ذهن کسی باشد و در همان لحظه گناه کند. اما ممکن نیست یاد آخرت در دل کسی باشد و همان موقع گناه کند. بنابراین در اینجا غفلت چنین معنایی دارد.

کسی که خدا قلبش را مهر کرده باشد، هیچ نوری داخل آن نمی‌رود. گویی درب قلبش قفل است. بنابراین هیچ نور هدایتی به آن راه نمی یابد. گوشش قوه شنوایی دارد اما شنیدن این مسائل هیچ تاثیری بر او ندارد. گویی اصلا نمی شنود. خیال تاثیر گذاری ندارد. اگر مطلبی در رابطه با آخرت ببیند، تاثیر نمی‌پذیرد. اینها غافل هستند.

در آیه ۱۰۹ سوره مبارکه نحل می‌فرماید: لا جَرَمَ أن‍َّهُمْ فی الآخِرَهِ هُمُ الخاسِرونَ ناگزیر آنها در آخرت زیان‌کارانند. چرا زیان‌کارند؟ زیرا أولِئِکَ هُمُ الغافِلونَ مدار سود بخشی عمر انسان در آخرت و مدار خسران وی به این بازمی‌گردد که غافل است یا نه. تکرار می‌کنم غفلت عدم وجود چیزی در ذهن و خیال نیست. اگر آنچه به خیال و ذهن آدمی پا گذاشت به قلب او هم راه یافت نشان دهنده آن است که شخص غافل نیست. ترس و خوف و هراس و دغدغه‌ای در دل انسان پدید می‌آید. آن ذکر و یادی که در ذهن انسان ایجاد می‌شود باعث می‌شود اگر انسان به سمت خطا و گناه رفت دستش بلرزد. اگر من شب و روز ده هزار بار نام آخرت را ببرم ناگزیر معنای این لفظ در خیالم پدیدار می‌شود. اما این باز هم فایده ندارد. باز هم أولئِکَ هُمُ الغافِلونَ * لا جَرَمَ أن‍َّهُمْ فی الآخِرَهِ هُمُ الخاسِرونَ

ص: ۸۸

کسی که در غفلت باشد عمرش را می بازد. اگر به اندازه یک لحظه به یاد باشد، به اندازه همان یک لحظه برده است و اگر سراسر عمرش را به یاد باشد، سراسر عمر را برده است. این بحث را در گذشته نیز داشته ایم. مدار سود و زیان عمر آدمی به میزان یاد و غفلت اوست. توجه داشته باشید که منظور از یاد، خیال نیست. عرض کردم که ممکن است فردی به طور مطلق کافر باشد ولی بارها خیال قیامت را به ذهن بیاورد. ممکن است مستشرق یا اسلام شناس باشد. ممکن است یهودی یا مسیحی باشد، ممکن است لامذهب یا دشمن اسلام باشد و در رابطه با آخرت بحث دقیقی کند و بارها خیال آخرت را به ذهن بیاورد. اما از آنجاییکه این خیال تنها در ذهنش باقی می‌ماند و به جانش راه نمی یابد اثربخش نیست و هیچ سودی ندارد.

باز این مطلب را تکرار می‌کنم که سودبخشی عمر آدمی یا ضرر دادنش بستگی به میزان یاد و غفلت او دارد. فرمود: لا جَرَمَ أن ـّهُمْ فی الآخِرَهِ هُمُ الخاسِرونَ اینها غافلند و اگر غافلند حتم بدانید که خاسر نیز هستند و زیان کرده‌اند.

هر اطاعتی که شما می‌کنید، یاد است. البته اطاعت گاهی در عمل آدمی است و گاه در خیال اوست. اگر وقت تکبیر نماز، مادرت صدایت زد و تو تکبیر نگفتی جواب او را دادی، اطاعت محسوب می‌شود. اما اگر مادرت صدایت زد و تو شنیدی اما باز الله اکبر گفتی و نمازت را شروع کردی، این اطاعت نیست. اطاعتی که در خیال آدمی باشد ممکن است هیچ قیمتی نداشته باشد. هر اطاعتی یاد خدا نیست. یاد، از نوع عمل قیمت می‌یابد. هرچه که یاد و اطاعت خدا باشد، قیمت دارد.

ص: ۸۹

این مطلب را مکرر عرض کرده ام: اگر کسی اطاعت خدا را تمرین و تکرار کند، یاد او در جایگاهی قرار می گیرد که تا ابد برایش سودبخش است. اگر کسی کار خوبی را یک بار انجام دهد خوب است اما اگر آن را تکرار کند اثربخش تر خواهد بود. به شما گفته‌اند صبح نماز بخوان، ظهر نماز بخوان، عصر نماز بخوان، مغرب نماز بخوان، عشا نماز بخوان تا تکرار شود. اگر این تمرین تکرار شود به یادی در جان آدمی تبدیل می‌شود. اگر یاد در جان آدمی وارد شود، دیگر تمام لحظات عمرش سودبخش خواهد بود. غفلت دلیل خسران است و یاد، دلیل سودبخشی است. اگر این یاد به جان آدمی راه یابد تمام لحظات عمر سودبخش می‌شود.

حسرت در اهل بهشت راه ندارند

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیثی می‌فرمایند: إنَّ أهلَ الجنـّه لا یَندِمُونَ عَلی شَیءٍ مِن اُمُور الدّنیا اهل بهشت برای هیچ حادثه ای از حوادث دنیایشان حسرت نمی‌خوردند. برای هیچ حادثه ای. ببینید ما در این دنیا بر امور بسیاری حسرت می‌خوریم. مثلا من می گویم اگر آن روز من بودم و با شما رفته بودیم فلان اتفاق می افتاد. از این حسرت‌ها در زندگی ما بسیار است. زندگی، خانه، زن، بچه... فرض کنید همراه هر فردی صد حسرت وجود دارد. اما زمانی که به آن دنیا برویم هیچ یک از این حسرت‌ها باقی نمی‌ماند. تمام حسرت‌های این دنیا از بین می‌رود. تنها یک حسرت باقی می‌ماند. در ادامه حدیث می‌فرماید: إلـّا علی ساعَةٍ مَرَّت بهم فی الدّنیا لـَم یَذکـُر الله فیها یک ساعتی از عمرش گذشت که در آن ساعت به یاد خداوند نبود. اگر در آن دنیا می‌شد که کسی از حسرت بمیرد، از این حسرت می‌مرد. یک ساعتی به یاد خدا نبود. آن وقت برای خودش وای حسرت می کشد.

ص: ۹۰

بعد از اینکه انسان از این دنیا می‌رود، فقط حقیقت برایش می‌ماند. در این دنیا هزارن چیز بر انسان حکومت می کند. فرض کنید صد نفر به من می گویند بارک الله، من تا صبح خوابم نمی‌برد. خب چرا؟ فقط برای تحسین دیگران؟ فردا هم خلاف آن را می گویند. این مطلب کوچکی است و به عنوان مثال عرض کردم. از این قبیل مثال‌ها در زندگی ما فراوان است. اگر سردوشی‌ها و قبه‌های من سه تا باشد یا دوتا، من تغییر می کنم. اگر فردا یک درجه تحصیلی گرفتم، عوض می‌شوم. اما هیچ یک از این مسائل را با خود آن طرف نمی‌بریم. قبه های شانه را آن طرف نمی‌برند. ده تا برگه اجتهاد و دکتری داشته باشی آن دنیا نمی‌برند. این‌ها فقط به درد این دنیا می‌خورد. آن طرف تنها با حقیقت مواجهیم. حقیقت همین ساعتی است که انسان با یاد خدا گذرانده است.

یاد خدا در عمل من است

یاد خدا را از کجا شروع کنیم؟ از اطاعتی که می کنیم. اطاعت، یاد خدا در عمل من است. اگر من گناه می کنم این عمل من موجب غضب خداست و اگر اطاعت می کنم موجب رضای خداست. باید اطاعت کنیم تا این اطاعت به جانمان برود. اگر اطاعت به جان انسان برود آنگاه همه چیز انسان عبادت می‌شود. چطور می‌شود که مثلا غذا خوردن شما عبادت باشد؟ بدن شما به غذا نیاز دارد و شما غذا می‌خورید. این غذا خوردن به چه مناسبت عبادت محسوب می‌شود؟ این بسته به نیت شماست. به چه نیتی غذا می‌خورید؟ اگر نیت عبادت باشد غذا خوردن شما اطاعت می‌شود، رضایت می‌شود، عبادت می‌شود. غذا خوردن شما ذکر می‌شود. در گذشته حدیثی در این مورد برایتان خوانده ام. حضرت صادق (علیه السلام) می‌فرماید: پدرم در حال غذا خوردن هم دست از ذکر برنمی‌داشت. البته ما کیفیت و چگونگی اش را نمی‌دانیم. در این‌باره توضیحی نداده‌اند. یک آقایی بود که حدود دو سال پیش فوت کرد. ایشان در رابطه با پدرشان مطالب عجیبی می گفت. می گفت پدرم هر لقمه ای که برمی‌داشت بسم الله الرحمن الرحیم می گفت و هر لقمه‌اش که تمام می شد الحمد لله رب العالمین می گفت. خب حوصله انسان سر می‌رود. حال ما نمی‌دانیم که حضرت باقر (علیه السلام) چگونه عمل می کردند.

ص: ۹۱

ببینید کسی که خدا در درونش شکل گرفته است، دیگر زبانش از یاد او باز نمی ماند. مدام کار می کند و می‌داند که اگر یاد خدا در دلش باشد تجارتش مدام سود می کند. مدام کار می کند تا سود بیشتری ببرد. اگر انسان کمی قوی باشد می‌تواند همزمان سه کار را انجام دهد. ممکن است شما باور نکنید. بنده هم نمی‌توانم چنین کاری کنم. اما اگر انسان کمی قوت نفسانی پیدا کند می‌تواند سه کار را با هم انجام دهد که هر سه اطاعت خدا باشد. اصلش هم که در جانش وجود دارد. سودش چند برابر می‌شود؟ زمانی که ما از این عالم رفتیم متوجه می‌شویم که می‌توانستیم چنین کاری انجام دهیم. اگر انسان به موقع حرکت کند، می‌تواند به آن یادی که در جان انسان است، برسد و در عمل هم به خوبی کار کند. به طور همزمان هم دستش کار کند، هم زبانش کار کند و...

آقای بهجت می‌فرمودند که استاد ما از خدا خواسته بود تا آخر عمرش هر روز زیارت عاشورا بخواند. شوخی می‌فرمایید؟ روزی صد لعن و صد سلام. دو ساعت طول می کشد. این تنها یکی از کارهایشان بود. صد کار دیگر هم انجام می‌دادند.

شما خانه های قدیمی نجف را ندیده اید. یک خانه ۲۰ یا ۳۰ متری بود و آن استاد با چند بچه که از سر و کول پدر بالا می... رفتند و سر هم جیغ و داد می کردند می‌نشست و چیزی می‌نوشت. بعدها حاج آقا مجتبی تهرانی نوشته‌های ایشان را چاپ کردند. فرموده بودند ایشان حتی روی کاغذ سیگار هم نوشته بودند. هر کاغذی که می‌یافتند روی آن مطلب می‌نوشتند. ایشان شش جلد حاشیه بر کتاب کفایه نوشته‌اند. اصل کتاب کفایه دو جلد است. در این شش جلد ایشان در رابطه با کلام کتاب توضیح نوشته و یا آنها را نقد یا رد کرده است. انسان چطور می‌تواند با حضور چند بچه چنین چیزی را بنویسد؟ نمی... دانم. پسر بزرگشان دوست پدرم بود و سال‌هاست فوت کرده است. از همه بدتر این که آنها نان هم نداشتند که بخورند.

ص: ۹۲

استاد بزرگ دیگری همتای ایشان در نسل بعد بود. در آن زمان ۸۰۰ نفر پای درس ایشان می‌نشستند. فردی گفت من نزدیک ظهر به مهمانی می‌رفتم. دیدم ایشان در صف نانوایی ایستاده است. من به مهمانی رفتم و برگشتم و دیدم نوبت صف به ایشان رسیده است. ایشان پای پیشخوان رفت و گفت آقا چهار تا نان بدهید. نانوا گفت آقا حسابتان پر شده است. دیگر نمی توانم رسید بدهم. گفت باشد و برگشت. یک کلمه‌ی دیگر نگفت. تمام بزرگانِ بعد، با کم و زیاد شاگرد ایشان بودند. آنها با وجود چنین سختی‌هایی به اطاعت خدا می پرداختند.

هرگاه ما درست و به جا و صحیح نماز بخوانیم، این نماز ذکر خداست. یاد خداست. اگر این را تمرین و تکرار کنیم، این یاد به عمق جانمان نفوذ می کند. اگر یاد خدا به عمق جانمان نفوذ کرد همه چیز ما اطاعت می‌شود.

ببینید چقدر از نگاه های ما حرام است؟ آیا اگر با نگاهمان هیچ گناهی نکنیم، فرصت از دستمان می‌رود و نگاهی که می‌توانستیم بکنیم از دستمان می‌رود؟ آیا این نگاه هدر می‌رود؟ خیر فرصت ما برای نگاه کردن هدر نمی‌رود. هیچ چیز ما هدر نمی‌رود. تمامش به حسابمان می‌آید. زمانی که چنین فردی به آن دنیا می‌رود، بهشتی را می‌بیند که تک تک آجرها و درختان و گل‌ها و پرندگانش را خودش خلق کرده است. همه چیزش را خودش خلق کرده است. در قرآن می‌فرماید به بهشتی می‌رود که عرضش به اندازه تمام آسمان‌ها و زمین است. این آسمان و زمینی که می‌بینیم سر و ته ندارد تنها آسمان و زمین این دنیاست. هفت آسمان چقدر بزرگ می‌شود؟ بهشتش به این وسعت است.

ص: ۹۳

اما اگر انسان درگیر خورد و خوابش که پست‌ترین گناهان و شهوات است باشد، از یک لقمه هم نمی‌تواند بگذرد و چیزی به حساب آخرتش نمی‌ریزد.

منبع:.javedan.ir

جایگاه امام حسین(ع) در وادی توحید

اشاره

جایگاه امام حسین(ع) در وادی توحید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمدلله رب العالمین، و صل الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین.

«بسم الله الرحمن الرحیم، الر کتابٌ أحکمت آیاتُهُ، ثُمَّ فصّلت من لدن حکیم خبیر(۱) اَلّا تعبدوا الّا الله إننی لکم منه نذیر و بشیر(۲) وَ أن استَغفروا ربکم ثم توبوا الیه، یمتّعکم متاعاً حسنا الی اجلٍ مسمّی وَ یُوتِ کُلَّ ذی فضلٍ فضلَه وَ اِن تولّوا فَإِنّی أَخاف علیکم عذابَ یومٍ کبیر(۳) إِلیَ اللَّهِ مَرْجِعُکمُ وَ هُوَ عَلیَ کلُ شیَ ءٍ قَدِیرٌ(۴)»

دعوت انبیاء دعوت به کلمه توحید

عرض شد که دعوت انبیاء الهی و آنچه خداوند در قرآن بیان فرموده است، دعوت به کلمه توحید است و انذار نسبت به اینکه انسان از این محیط خارج شود. همه بشارتها هم به کسانی است که در محیط توحید استقرار پیدا کرده اند. خروج از محیط توحید، خروج از محیط نبی اکرم(ص) و اهل بیتشان(ع) است. که ولایت امیرالمومنین(ع)، کلمه توحید و کلمه لا اله الا الله است. اگرچه این ولایت اصلی دارد و فرعی. اصلش خود امام و فرعش ولایتشان است. و اگر کسی از فرع شروع کند به اصل راه پیدا می کند. خروج از محیط ولایت و ورود به محیط شرک که باطنش جهنم است، ورود به محیط ولایت دشمنان امیرالمومنین(ع) است که دار البوار و جهنم و محیط شرک و بت پرستی است. بنابراین اگر کسی بخواهد به بشارتهای قرآن راه پیدا کند، باید وارد محیط ولایه الله بشود. و در آن فضای نورانی مستقر شود. و مراقبه کند که از این محیط خارج نشود و تخلف نکند. و طبیعتاً اگر می خواهد از انذارهای قرآن در امان باشد باید از محیط ولایت دشمنان حضرت، پرهیز کند.

ص: ۹۴

۱- (۱) الکافی (ط - دارالحدیث)، ج ۴، ص: ۶۱۱

۲- (۲) کامل الزیارات، النص، ص: ۱۷۲

۳- (۳) تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، ص: ۲۱

۴- (۴) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۳۳

تمسک به قرآن، راه بهره مندی از حقیقت توحید

ورود به محیط توحید و بهره مندی از حقیقت توحید، چهره دیگری هم دارد و آن چهره، چهره تمسک به قرآن و بهره مندی از قرآن و زندگی در فضای نورانی قرآن است. آن قرآنی که ما ساده تلقی می کنیم. صرفاً این کلمات و الفاظ و آواها نیست بلکه یک رشته ای است بین ما و خدای متعال که هرچه ما با همه وجود دراین وادی سیر کنیم، و همه قوای ما فانی در قرآن بشود، با قرآن سیر کنیم، باز هم قرآن درجات دیگری دارد، مقاماتی دارد، مراتبی دارد. هر چه ما سیر کنیم، باز درقدم اول این وادی هستیم. لذا در روایت دارد که درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است و در روز قیامت خدای متعال می فرماید: «إقرَأ وَ ارقَ»(۱) قرآن را بخوان و به اندازه ای که قرآن در انسان محقق شده، درجه و رفعت دارد.

حدیثی در کتاب القرآن کتاب شریف کافی، در اولین حدیث واقع است. امام صادق (ع) فرمودند روز قیامت مردم در ۱۲۰ هزار صف در صحرای محشر می ایستند، ۸۰ هزار صف امت حضرت و ۴۰ هزار صف امتهای دیگر. فرمودند قرآن در قیافه بسیار نیکو و زیبا متمثل می شود. از صف مومنین عبور می کند، مومنین می گویند این هر که هست از ماست ولی از ما بالاتر است، لابد از شهدا است. از صف شهدا عبور می کند، شهدا می گویند از ماست لکن برتر از ماست، گویا از شهدای بحر و دریاست. فرمود از صف شهدای دریا عبور می کند می گویند این از ماست ولی بالاتر از ماست، شاید از انبیاء است. بر صف انبیاء هم عبور می کند، همه انبیاء می گویند از ماست ولی برتر از ماست. قرآن را نمی شناسند، نمی دانند که این کیست و کدام پیغمبر است. کدام شخص با جلالت است. محضر وجود مبارك رسول الله(ص) می آیند، از حضرت سوال می کنند که این شخص پر جلالت کیست؟ حضرت معرفی می کنند: قرآن ، کتاب الهی است.

ص: ۹۵

امیرالمومنین(ع) درسیمای یک بشر متمثل شدند. و الا امیرالمومنین(ع) که فقط این جسم نیست، اگراین ظاهر باشد که جلوه ای پشت سر او نمی آید. البته که ظاهر امیرالمومنین(ع) هم معزز است. اگر کسی ظاهرش را هم ببیند، متفاوت است. ولی آن کسی که جبرئیل و متوسمین از ملائکه هر کجا ظاهر می شود، دنبال حضرت می آیند، او ورای این ظاهر است.

قرآن، حقیقتی زنده

قرآن هم یک حقیقتی است که وقتی روز قیامت متمثل می شود، همه می گویند از ما بالاتر است. پس قرآن یک امر معمولی و عادی نیست. همانطور که می شود در بحر کمالات انبیاء غرق شد و فانی شد، در بحر حقایق قرآن هم می شود انسان فانی شود. قرآن چنین کتابی است. یعنی حقیقتی است زنده، حی و شفیع ماست، دستگیر ماست. در روایات آمده که هنگام نزول سوره انعام، ۷۰ هزار ملک او را تا عالم دنیا مشایعت کردند.

آیات نورانی سوره حمد، آیه الکرسی، آیه شهد الله و آیه ملک را وقتی خدای متعال می خواست نازل کند، تا از عالم بالا بیایند و در دسترس ما قرار بگیرند، در روایت فرمود این آیات نورانی به عرش الهی متعلق شدند. پیداست که موجودات زنده و حی و دارای درک هستند. به خدای متعال عرض کردند خدایا ما را می فرستی به سوی انسانهایی که اهل گناه هستند؟ ما باید برویم با آنها مأنوس شویم؟ خدای متعال فرمود شما بروید، من بندگانی دارم که اینها به شما متوسل و متمسک می شوند و بعد از نمازهایشان شما را تلاوت می کنند. اگر آنها متوسل بشوند و متمسک بشوند، من با عین مکنونه خود، آن دیده پنهان که از مردم مخفی است، هفتاد بار به آنها نظر رحمت می کنم، که در هر نظری عنایات خاصی به آنها می شود. قرآن چنین چیزی است. این آیات وقتی از عالم بالا می آیند و در دسترس ما قرار می گیرند، اگر ما متمسک به اینها شویم، راه ما به سوی عین مکنونه خدا، چشم مخفی خدا باز می شود. اگر مومنی، محب اهل بیتی بعد از نمازهایش متمسک به این آیات بود، خدای متعال ۷۰ بار با دیده رحمت خودش به این مومن نظر می کند و در هر نظری گناهانی از او پاک می شود. خیراتی به او می رسد، حقایقی به اومی رسد. قرآن یک حقیقت متعالی است. قرآن فوق این امری است که ما تلقی می کنیم. درک حقیقت قرآن، شناخت عظمت قرآن، کار اهل بیت(ع) است. خلاصه، قرآن، آن رزق و روزی است که خدای متعال در این عالم برای این پیغمبر بزرگ قرار داده است.

سه صورت تکلم خدای متعال با بشر

آیه ای در قرآن است که معنای آن به بحث کمک می کند. خداوند می فرماید: «وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَن یُکَلِّمَهُ اللهُ إلّا وَحیاً أَو مِن وَراء حجابٍ أو یُرسِلَ رَسولاً، فَیوحَی بِإِذنِهِ ما یَشآء. إِنّه علیٌ حکیمٌ»(شوری/۵۱) هیچ انسان و بشری نیست که خدا با او صحبت کند، الّا به یکی از این سه وجه. بهره ای که انسان از کلام الهی دارد، در همین سه قسم است. این خیلی مقام عظیمی است که خدای متعال با کسی صحبت کند. یا به او وحی می شود، پس وحی یک نوع تکلم خدا با بشر است. یا اینکه خدای متعال با این بشر صحبت می کند ولی کلام الهی از پشت یک حجاب و از وراء حجابی به این بشر می رسد، ولی باز هم تکلم است.

مثل موسای کلیم، که کلیم الله بود، خدای متعال با او صحبت کرد شاید اولین جایی که مخاطب شد و خدای متعال با او صحبت کرد، در کوه طور بود. حضرت موسی در آن شب تاریک، وقتی رفت برای همسرش شعله آتش بیاورد، مورد خطاب قرار گرفت. متوجه شد که نه، اینجا شعله آتش نیست. در آن وادی طور، خدای متعال از ورای شجره با موسای کلیم صحبت کرد. که یا موسی «إنّی أنا رَبُّک فاخلع نعلیک، إنّک بالواد المقدس طوی»(طه/۱۲) موسای کلیم من پروردگار تو هستم، دارم با تو حرف می زنم. کلام پروردگارش را می شنود و آن ابتهاج و نشاط و سرور و تحولاتی که در اشخاصی که اهل خطاب با خدای متعال هستند، برای او واقع می شود که دیگر توصیف ناکردنی است. این قسم از تکلم ممکن است برای غیر انبیاء هم اتفاق بیفتد. تکلم من وراء حجاب است. کلام الهی است ولی آنقدر با عظمت و جلالت است که مستقیم بر قلب این پیغمبر واقع نمی شود. از وراء حجابی نازل می شود. آن حقیقت تنزل پیدا می کند و می رسد به آن بشری که خدا با او تکلم می کند. مثل حضرت موسی در بعضی روایات، این حجاب به سیدالشهدا(ع) تفسیر شده است. که حضرت از وراء این حجاب با او صحبت کردند. اینکه در روایات داریم که اگر کسی سیدالشهدا(ع) را در عرفه زیارت کند، «کَمَن زار اللهُ فی عرشه»(۲) بعضی ها اینطور معنا کرده اند، یعنی آن حقایق و رحمتی که از طرف خدای متعال نازل می شود، آن هم در مقام عرش، یعنی رحمتی که مخصوص مقامات عرشی ها است، آن رحمت خاص از وراء حجاب امام حسین(ع) به زائر سید الشهدا(ع) می رسد. یعنی خدا را در فوق عرش زیارت می کنند. حال دیگر معنا کردنش خارج از عهده است که چه اتفاقی می افتد. یعنی می شود در زیارت سیدالشهدا(ع) به این مقام رسید. پس این هم نوع دوم تکلم.

«اَو یُرسِلَ رسولاً، فیوحی إلیه باذنه» نوع سوم یعنی یک فرستاده ای از طرف خدای متعال می آید و وحی الهی را برای این بشر می آورد. خیلی از وحی هایی که انبیاء الهی داشتند، از این جنس بوده است، یعنی فرستاده ای می آمده و پیام الهی را می آورده. حضرت جبرئیل سلام الله علیه، امین وحی الهی بود. بنابراین می شود خدای متعال با بشری تکلم کند، کلامی به آن بشر القا شود که آن کلام نه از وراء حجاب است نه به واسطه یک فرستاده و رسولی است. کلام الهی بدون حجاب به یک بشر القاء می شود.

وحی، تکلم بدون حجاب

در آیه بعد خدای متعال از وحی پیغمبرش صحبت می کند. «وَ کذلّکَ أوحینا إلیک روحاً مِن أمرنا، ما کُنتَ تدری ما الکتابُ و لاالایمان، ولکن جَعَلناهُ نوراً نهدی به مَن نشاءُ مِن عبادِنا»(شوری/۵۲) پیامبر ما، ما اینطور به شما وحی کردیم، غیر وحی با واسطه و من وراء حجاب. یعنی کلمه ای را بدون حجاب به پیامبر گرامی(ص) وحی کرده است. کلمه الهی که پیامبر بعد از اینکه قالب بشر پوشید و روی زمین آمد و پیغمبر ما شد، آنوقت خدای متعال بدون حجاب با او تکلم کرده است. آنقدر با عظمت بود که وقتی لباس بشر هم پوشیده بود، کلام الهی بدون حجاب و واسطه به این پیغمبر(ص) القاء شد، عطا شد.

آن کلمه ای که خدای متعال به این پیامبر وحی کرد و این پیامبر تلقی کردند، این است: «أوحینا إلیك روحاً من أمرنا»، روحی را از امر الهی (که حالا هر چه هست) به تو وحی کردیم. وحی تکلم بدون حجاب است. منظور از کلمه، روح است. این کلمه الهی به این پیامبر وحی شد، عطا شد، القاء شد. همه این تعابیر از باب ضیق تعبیر است. این کلمه الهی که خدای متعال به گل سر سبد کائنات، وقتی لباس بشر پوشید و در قالب بشر ظاهر شد عطا کرد و با او صحبت کرد، اینست که فرمود: «ما کنتَ تدری ما الکتاب و لا الایمان»، اگر این کلمه الهی به شما، آنموقع که در قالب بشر ظاهر شدید، عطا نمی شد، شما از کتاب الهی و حقایق ایمان خبری نداشتید.

ص: ۹۸

پس پیداست همه حقایق ایمان و همه کتاب الهی در همان کلمه ای که خدای متعال به این پیامبرش عطا کرد و بی حجاب این کلمه را به پیامبر(ص) وحی کرد، نهفته است. عرض شد بعد از اینکه لباس بشر پوشیدند. بحث از عوالم قبل این پیامبر نیست. ما این کلمه روح را که به شما القا کردیم، آن کلمه ای که شما از خدای متعال دریافت کردید، آن کلمه را نور قرار دادیم. گویا این کلمه اصلش حقیقتی است برتر. این کلمه را در سیمای نور جعل کردیم و به شما دادیم. همه مراتب کتاب و همه درجات انوار ایمان در این کلمه روح است. هم روح است، هم روحی است که جعل شده در قالب نور. هم نور الهی است، هم روح الهی است. خدای متعال این روح را جعل کرده است در نور. جعل یعنی حقیقتاً نور الهی است. «نهدی به مَن نشاءُ من عبادنا»، هر بنده ای را که بخواهیم هدایت کنیم، با این کلمه هدایت می کنیم. بنابراین این کتاب الهی که به پیامبر عطا شده، کلمه الهی است که در قالب روح و نور به این پیامبر عطا شده و هر کس هدایت می شود و جریان هدایت الهی به او می رسد، از طریق این کلمه روح است.

خلاصه اینکه خدای متعال با این پیامبر(ص) صحبتی کرده که این کلمه ای که به حضرت عطا شده، این صحبت خدا با پیامبرش، باب هدایت همه کائنات است. هر کس را بخواهند هدایت کنند، با این کلمه هدایت می کنند. این کلمه، قرآن است. پس قرآن فقط یک لفظ نیست و فقط یک معنا هم نیست. چیزی وراء اینها است. یکی از ارباب معرفت به یکی از علما فرموده بودند: شما نماز می خوانید، چگونه می خوانید؟ فرمود کلمات را با توجه قرائت می کنم و معانی را در نظر می گیرم. فرمودند پس کی نماز می خوانید؟ نماز اینها هست، ولی نماز اینها نیست. آن نمازی که معراج المومن است، انسان را عروج می دهد چیست؟ فرمودند: «نَحنُ الصَّلاه»(۳) یک وادی از ولایت امیرالمومنین(ع) است. باید در نماز باب آن وادی گشوده شود. انسان وارد وادی نور و ولایت شود و در آنجا سیر کند، به محضر حضرت حق برسد.

سیر در معارف بی انتهای قرآن

قرآن که فقط این کلمات و معانی نیست. یک حبلی است بین ما و خدای متعال. که اگر این رشته را بگیریم و با این رشته بالا برویم، هرچه برویم باز هم وادی توحید است. قرآن هیچ جا معارفش تمام نمی شود. حضرت فرمود عجائب قرآن و خزائنش بی پایان است. اینطور نیست که اگر کسی با قرآن سیر کرد، به آخر قرآن برسد. این قرآن آخر ندارد. قرآن محیط نور است. همه حقایق ایمان و مراتب ایمان دراین کلمه هست. آنهایی که به درجه دهم ایمان هم می رسند ، یک شعاعی از قرآن در قلبشان پیدا می شود که کلمه ای است که خدای متعال با پیامبر با این کلمه صحبت کرده است. پس همانطور که ولایت امیرالمومنین(ع) محیط کلمه توحید است و انسان باید وارد این محیط بشود، قرآن هم اینگونه است. فرمودند: «أنا مدینه العلم و علیٌ بابُها»(۴) «أنا مدینه الحکمه و علیٌ بابُها»(۱) وقتی کسی می خواهد وارد این خانه شود، باید «سجّداً» وارد شود. نمی شود سر را بالا گرفت و وارد شد. باید همه انانیت انسان بریزد. اگر انسان در وادی انانیّت خودش است، هیچ وقت بر امام وارد نمی شود. باید از خودش بیرون بیاید. «وَادخُلوا البابَ سُجداً و قولوا حطه نغفر لکم خطایاکم»(بقره/۵۸) آنوقت از خدا بخواهد که پاکش کند. همه خطایا پاک می شود و انسان مطهر وارد وادی ولایت می شود.

قرآن هم یک وادی نور است که مومن ممکن است با همه وجود وارد وادی نور شود. و اگر وارد وادی نور شد سیر در درجات نور شروع می شود. مثل کسیکه وارد مدینه الحکمه و مدینه العلم و بیت الحکمه وجود مقدس رسول الله(ص) می شود. اگر کسی از این باب وارد این مدینه شد، این شهر دیگر آخر ندارد.

۱- (۵) الأمالي(للصدوق)، النص، ص: ۵۲۶

قرآن و کلمه روح، علم امام(ع)

به حضرت صادق(ع) عرض کرد، آقا کسی نیست، می خواهم سوالی مهم بپرسم، حضرت به حسب ظاهر نگاهی کردند، فرمودند، نه. بعد به حضرت عرض کرد، آقا درست است که بابی از علم را نبی اکرم(ص) به روی امیرالمومنین(ع) باز کردند، که از این باب هزار باب دیگر باز می شد؟ حضرت فرمودند: بله، خیلی علم مهمی است، ولی علم ما این نیست. پرسید چه جور علمی است؟ علم جفر است؟ حضرت فرمودند: این هم خیلی مهم است، ولی این نیست. پرسید صحیفه فاطمیه است؟ فرمودند: این هم نیست. یکی یکی حضرت فرمودند، علم ما برای اینها است. آن قرآنی که خدای متعال به ائمه(ع) داده است، حقیقت قرآن در قلب ائمه(ع) نازل شده است. «بَل هُوَ آیاتٌ بَیِّنات فی صدور الذین اوتوا العلم»(عنکبوت/۴۹) در روایتی به امام صادق(ع) عرض کرد: آقا علوم شما از کجا است؟ فرمود علوم ما همین است، «کذلک اوحینا الیک روحاً من أمرنا»، آن کلمه الهی در وجود امام است. علم امام این است. همان قرآن و کلمه روح است که در وجود امام(ع) است.

ورود به وادی قرآن، ورود به وادی ولایت

اگر قرآن را اینطور در نظر بگیریم، دیگر انسان با همه قوای ظاهری و باطنی اش می تواند وارد وادی قرآن بشود، که فرمود جوانی که قرائت قرآن می کند، گوشت و پوستش آمیخته به قرآن می شود. انوار قرآن در جسمش می آید. خانه ای که در آن قرائت قرآن می شود، برای آسمانیها می درخشد، مثل ستاره برای زمینی ها. یعنی انوار قرآن در وجود این تالی قرآن، خواننده قرآن ظاهر می شود. مثل لامپ و چراغی روشن می شود، مثل ستاره روشن می شود. بعد این ستاره برای آسمانیها است. یعنی چراغی که در وجود مومن هنگام قرائت قرآن، روشن می شود، چراغی است بالا سر ملائکه. مومن وقتی قرآن می خواند، نورانی به نور قرآن می شود. بالا سر عالم ملائکه قرار می گیرد. ملائکه مثل ستاره از نور این مومن استفاده می کنند. انسان اینطور باید وارد وادی قرآن شود. همینطور که نور ولایت باید در قلب انسان وارد شود، نور قرآن هم همین است. اینست که امام و قرآن هیچوقت از هم جدا نمی شود.

ص: ۱۰۱

« إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدی لِلَّتی هِیَ أَقْوَم»(اسراء/۹) فرمود: «للّتی هی اقوم» کیست؟ فرمود: امام است، «أنتم الصراط الأقوم»(۱) کما اینکه امام هم دلالت به قرآن می کند. ذیل این آیه در روایتی از امام سجاد(ع) آمده که کسی گفت آقا شما چگونه معصوم هستید؟ چگونه گناه نمی کنید؟ فرمود: «الامام المعتصم بحبل الله»(۲) خدای متعال یک رشته خاصی بین خودش و امام قرار داده است. امام از آن رشته جدا نیست. این رشته الهی است که امام به این رشته متصل است. لذا هیچ تخلف از مشیت خدا نمی کند. گفت آقا حبل الله چیست؟ فرمودند: کتاب الله. کتاب الله یک رشته ای بین امام و خدا است. بعد فرمودند: قرآن همین را می گوید: «إنّ هذا القرآن یهدی للّتی هی اقوم»، یعنی قرآن با امام یکی است. وقتی قرآن با قلب امام یکی شد، پس ورود به وادی قرآن، ورود به وادی ولایت هم هست.

لذا نه به قرآن بدون امام می شود راه پیدا کرد و نه به امام بدون قرآن. پس آن اتفاقی که باید بیفتد اینست که ما باید به دامن قرآن، همین کتاب خدا پناه ببریم. «ففروا الی الله»، یعنی فرار کنید به سمت قرآن. وارد وادی قرآن شوید. این قرآن وادی توحید است. نوری است که وسیله هدایت شما است و بر قلب این پیامبر(ص) نازل شده است. کلمه ای است که خدا به پیامبرش عطا کرده است. بعد هم این کلمه در وجود ائمه(ع) است و سیرتان با این کلمه است پس همینطور که ما برای فرار از شرک و بت پرستی باید به سمت اهل بیت(ع) فرار کنیم، «ففروا الی الله» یعنی «ففروا الی الامام». با همه وجود به دامن خلیفه الله یعنی به امام پناه ببرید. این فرار الی الله است، از شرک، از ابلیس، از اولیاء طاغوت. و اگر هم به سوی امام فرار نکنید، شما در چنگ آنها هستید. اصلا راهی برای نجات از ابلیس نیست مگر فرار به سوی امام. تنها پناهگاهی که خدای متعال در این عالم قرار داده وادی حصن است. وقتی آدم آنجا رفت وادی حصن است. پناهگاه دیگری از شیاطین نیست. شیاطین دستشان به همه جا دراز است، الّا همان یک وادی. به آن وادی قدرت تعرض ندارند. محیط حصن الهی است. همانطور که باید به امام پناه ببرید، به قرآن هم باید پناه ببرید.

ص: ۱۰۲

۱- (۶) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص: ۶۱۳

۲- (۷) معانی الأخبار، النص، ص: ۱۳۲

پس همین طور که درجات ما درجات ولایت است، «هُم درجاتٌ للمومنین». درجات وجودی ما به اندازه سیرمان در صراط مستقیم و وادی ولایت است. پس فرار از بت پرستی یعنی فرار از راههای ضلال در دنیا به صراط مستقیم. همینطور که صراط مستقیم وجود امام است، راه ضلال هم وجود شیطان است. یعنی فرار به طرف بهشت از جهنم. همینطور که بهشت امام است، جهنم هم دشمن امام است. همینطور که ظلمت، وادی ولایت ائمه جور است، نور، وادی ولایت امام است. همینطور که ما باید به سوی بهشت و نور و جنت و دار حیاه و دار زندگی فرار کنیم، و از دار موت خارج شویم، باید فرار به سوی امام کنیم، فرار به سوی قرآن کنیم.

پناهگاه، این دو حقیقتی است که وجود مقدس نبی اکرم(ص) از عالم بالاـ به طرف پائین آوردند. شاید معنی این حدیث نورانی این باشد: «إنی تارك فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی، ما إن تمسکتم بهما لن تضلّوا ابداً»(۱) همه وجودتان متمسک به قرآن بشود، تمسک به قرآن یعنی همه وجود انسان یک دستی باشد که این دست آمیخته به این حبل الهی است. و با همه وجود سیر با قرآن کند.

سیر با اهل بیت(ص) و قرآن، سیر با نبی اکرم(ص)

«لا تعبدوا الا الله، اننی لکم منه نذیر و بشیر»، همه بشارتها مال کسانی است که سیر با قرآن می کنند و همه انذارها مال کسانی است که از وادی قرآن بیرون هستند. همه بشارتها مال کسانی است که سیر با اهل بیت(ع) می کنند، همه انذارها مال کسانی است که از این وادی بیرون هستند. پس همه بشارتها در یک کلمه خلاصه می شود، همه بشارتها برای کسانی است که سیر با نبی اکرم(ص) می کنند. لذا در روز قیامت کسانی که صفشان را جدا کردند، حرفشان این است: «یا لیتنی اتّخذتُ مع الرسول سبیلا»(فرقان/۲۷) ای کاش سبیلی که من در آن سیر کردم، سبیلی با پیامبر(ص) بود. این معیت، معیت قیومیه است. سبیلی که ما با پیغمبر(ص) داریم، یکی از شعب وجودی پیغمبر است که قوام وجود ما به اوست. وقتی ما با پیامبر سیر می کنیم، در واقع در سبیل پیامبر داریم حرکت می کنیم. مثل اینکه فرض کنید ما الان در جاذبه کره زمین هستیم. زمین دور خورشید می چرخد. ما هم که در جاذبه کره زمین قرار داریم، به تبع دور خورشید می چرخیم. زمین می چرخد، ما را هم دور خودش می چرخاند. و وقتی انسان همراه با زمین می چرخد که در جاذبه زمین باشد. در واقع جاذبه زمین در همه سلولهای بدن کسی که همراه زمین به دور خورشید می چرخد، وجود دارد. اگر کسی در جاذبه وجود نبی اکرم(ص) سیر کند. در دامن وجود نبی اکرم(ص) که صراط مستقیم است، سبلی است. مومن سبیلش با پیامبر(ص) است و با همه وجودش در این سبیل سیر می کند. و این سبیلی که همه وجودش، ظاهر و باطن و سرش در این سبیل است، نگهبان وجودش است. قوام وجود مومن به این سبیل است. نه اینکه چیزی در بیرون اوست. به طور مثال وقتی انسان در صفحه ذهن خودش یک شهری درست می کند، قوام این شهر به توجه او برمی گردد. اگر توجهش را بردارد، می پاشد. اگر مومنین سبیلی با پیامبر(ص) دارند، در واقع همراه پیامبر هستند. با این پیامبر(ص) سیر می کنند. این معیت، معیت قیومیه است. پیامبر(ص) در واقع باذن الله، قیوم وجود آنها می شود. و قوام وجودشان به این همراهی است. همراهی رسول را بر داری، وجودشان از بین می رود. همه نور مومن از پیغمبر است. پس «ففروا الی الله»، یعنی بیائید در دامن پیامبر(ص) و با پیامبر(ص) سیر کنید.

۱- (۸) الكافى (ط - دارالحديث)، ج ۲، ص: ۲۵

ختم همه سبل مومنین به صراط نبی اکرم(ص)

پیامبر(ص) به طرف خدا حرکت می کند، شما هم در دامن این پیامبر، یک سبیلی با ایشان پیدا کنید که سبیل شماست. مومن دیگر، سبیل دیگری دارد. و همه این سبیل ها به صراط نبی اکرم(ص) ختم می شود. باید قوام وجودتان به نبی اکرم(ص) باشد. مومن سر وجودش نبی اکرم(ص) است. وقتی این مطلب را می فهمد که اصلا چیزی جز این پیغمبر(ص) نیست، به مقام محبت می رسد. بنابراین مومن سیرش در این عالم مع الرسول است. مع الرسول نه اینکه پیامبر(ص) راه می رود، ما هم کنارش راه می رویم. نه این معیت بالاتر از آن معیت است. رسول می شود نگهبان انسان. همه قوای انسان می شود شعاع پیغمبر(ص). مومن از خودش هیچ چیزی ندارد. یک جلوه ای از پیامبر(ص) است. اینکه در روایت فرمود: «إن روح المومن لاشدّ اتصالاً بروح الله، من اتصال شعاع الشمس بالشمس»[(۱)] اتصال روح مومن به روح الله از اتصال شعاع خورشید به خورشید بیشتر است. مومن شعاع امیرالمومنین(ع) است. شعاع رسول الله(ص) است. «ففّروا الی الله» یعنی همراه با همه قوا به دامن پیامبر(ص) فرار کنید، وقتی هم فرار می کنید و می خواهید وارد وادی پیامبر(ص) شوید، از این در وارد شوید: «أنا مدینه العلم و علیٌ بابها». سجداً وارد شوید. هیچ چیزی از خودتان نماند. وقتی چیزی از خودتان نماند، همه وجودتان را پیغمبر(ص) پر می کند. آنوقت یک سبیلی با پیغمبر(ص) پیدا می کنید. همه وجودتان می شود سبیل. مومن همه انانیت و نفس را کنار می گذارد و با همه وجود تابع پیامبر می شود. وقتی تابع امیرالمومنین(ع) شد، با پیامبر(ص) سیر می کند. سبیلی پیدا می کند. این می شود سیر در وادی توحید. انبیاء همه اینطور هستند. مومنین همه اینطور هستند.

۱- (۹) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۱۶۶ منبع:mirbaqeri.ir

نبی اکرم(ص)، معلم توحید

رفتن به دامن قرآن و دامن امام، رفتن به دامن رسول و یک راهی با رسول پیدا کردن است. و این وادی با این پیغمبر(ص) طی می شود. این وجود مقدس معلم توحید است. همه کسانی که سیر می کنند تا لقاء الله، با این پیغمبر(ص) سیر می کنند. خدای متعال در قرآن می فرماید: «قُل إنّما أنا بشرٌ مِثلُکُم یوحی اِلَیَّ أنّما إلهکم الهٌ واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعباده ربّه احداً»(کهف/۱۱۰) این بشر است، ولی بشری که به او وحی می شود. توضیح وحی عرض شد یعنی خدای متعال بدون حجاب با او تکلم کرده است. روح خودش را به او القا کرده است. این روح، این کتاب، این نور، محیط توحید است. هر کس با این پیغمبر(ص) سیر کند به لقاء الله می رسد. همه حجابها را برمی دارد. انسان را از حجاب عبور می دهد و به حضرت حق می رساند. البته تا حدی که برای ما ممکن است. که عرض شد راه رسیدن ما به خدای متعال اینست که کنه نورانیت نبی اکرم(ص) را درک کنیم. کنه نورانیت امیرالمومنین(ع) را بدون حجاب درک کنیم. برسیم به اصل وجود نبی اکرم(ص) و امیرالمومنین(ع). معرفت به نورانیت می شود معرفه الله. و بعد فرمود اگر می خواهید به لقاء الله برسید، ولایت و معرفت ائمه(ع) را داشته باشید و بعد هم در ولایت شریک قرار ندهید. این می شود سیر با نبی اکرم(ص). سیر با قرآن و امام، سیر الی الله است. فرار الی الله است.

ص: ۱۰۵

راهی میان بُر جهت رسیدن به لقاءالله

حـال یـک راه میان بری است که آن راه را همه می داننـد. «ففروا الی الله» یعنی «ففروا الی الحـج». فرمود از آلهه خود به سوی خـدا فرار کنیـد، یعنی به حـج بروید. چون حج، فرار الی الامام است. چون پایان حج لقاء الامام است. و این در حالی است که زیـارت امام حسـین(ع) هفتاد هزار حـج است. زیارت امام رضا(ع) هفتاد هزار حـج است. «ففروا الی الله»، یعنی برویـد در دامن امام حسـین(ع). اگر کسی آنجا رفت، این فرار الی الله است. خلاصه همه صحبت های این ۱۰ روز همین یک کلمه است. «ألا تعبـدوا الّا الله» یعنی خودتـان را به امام حسـین(ع) برسانیـد. آنجا وادی توحیـد است. کسانی که خودشان را به امام حسـین(ع) رساندنـد حتی در لحظه آخر، موحد شدند. شدند حر. حر در لحظه آخر به هر کیفیتی بود خودش را به امام حسین(ع) رساند. زهیر خودش را رساند. «ففّروا» یعنی مثل زهیر و حر باشـید. خودتان را به ولی خدا برسانید. اگر رساندید بارتان بسـته می شود، و اگر در این دنیا نرسانیـد، بارتان روی زمین مانـده است. اَزهـد زهاد هم باشـید، در چنگ شـیطان هستیـد. همه انـذارها همین است. امـام آمـده در عـالم دنیـا، اگر خودتـان را به امـام رسانديـد بشارتها هست، نرسانديـد دیگر هلاکت و عقوبت، همه چیز هست. خـدای متعال راه دیگری، مأمن دیگری در عالم قرار نداده است. السـلام علی الحسـین(ع) و علی علی بن الحسـین(ع) و علی اولاد الحسین(ع) و علی اصحاب الحسین(ع).

ظاهر و باطن گناه

ظاهر و باطن گناه

اعوذ بـالله من الشـیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمـدلله رب العـالمین، و صـل الله علی محمـد و آله الطاهرین و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین.

ص: ۱۰۶

«بسم الله الرحمن الرحيم، الر كتابٌ أحكمت آياتُهُ، ثُمَّ فصّلت من لدن حكيم خبير(۱) اَلّا تعبدوا الّا الله إننی لکم منه نذیر و بشير(۲) وَ أن استَغفروا ربکم ثم توبوا اليه، يمتّعكم متاعاً حسنا الى اجلٍ مسمّى وَ يُوتِ كُلَّ ذى فضلٍ فضلَه وَ اِن تولّوا فَإنّى أَخاف عليكم عذابَ يومٍ كبير(۳) إِلىَ اللَّهِ مَرْجِعُكمُ وَ هُوَ عَلىَ كلُ شىَ ءٍ قَدِيرٌ(۴)»

خدای متعال در این آیات نورانی بیان فرموده که قرآن یک مرتبه احکام و یک مرتبه تفصیل دارد. که شاید مرتبه احکام قرآن که بعد تفصیل داده می شود، همان دعوت به توحید است. این کتابی که خدا بر پیغمبرش وحی کرده است، حاصل دعوتش این است: «أن لاـ تعبدوا إلا الله، إنّنی لکم منه نذیر و بشیر»، که من از جانب خدای متعال شما را انذار می کنم که اگر غیر خدای متعال را عبادت کردید، گرفتاری و رنج و عذاب به دنبالش هست، و بشارت می دهم که اگر خدا را عبادت کردید، ثواب و درجات هست. بعد می فرماید: «استغفروا ربَّکمُ ثُمَّ توبوا إلیه»، از پرستش غیر خدا استغفار کنید و بعد رو به خدا بیاورید. که اگر این کار را کردید، خدای متعال در همین دنیا شما را متمتع و برخوردار از نعمت ها می کند. متاع حسن به شما می دهد و آخرتتان هم تضمین می شود.

۱- ورود به بیوت نبی اکرم(ص) و وادی کلمه لا اله الا الله

ص: ۱۰۷

۱- (۱) التوحید (للصدوق)، ص: ۲۵

۲- (۲) تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۴۷

۳- (۳) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۶

۴- (۴) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۸، ص: ۲۴۳

اولین مورد این بود که عرض شد عبادت خدای متعال یعنی ورود به وادی کلمه توحید، کلمه لا اله الا الله. که این کلمه اصل و فرعی دارد. اصلش خود ائمه(ع) هستند و فرعش محیط ولایت آنها است. بنابراین پرستش خدای متعال یعنی ورود به محیط ولایت نبی اکرم(ص).

همین مطلب با بیان دیگری از قرآن عرض شد که پرستش خدای متعال وقتی واقع می شود که انسان وارد بیوت اهل بیت(ع) بشود. در اینصورت انسان همه زندگی اش می شود عبادت. و از شرک نجات پیدا می کند. دیگر زندگی اش تقسیم نمی شود بین خدای متعال و غیر خدای متعال. بازار و مسجدش یکی می شود. اگر وارد این خانه ها شد، تجارتش هم می شود نماز. خلاصه اینکه در این بیوت اخلاص در عبادت حاصل می شود. «کلمهُ لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی أمِنَ من عذابی»(۱) بنابراین اخلاص در عبادت وقتی حاصل می شود که انسان وارد این خانه ها بشود، وارد وادی توحید و کلمه طیبه بشود. باید وارد این کلمه شد. این کلمه لفظ نیست، اگر لفظ بود، داخل شدن در لفظ که معنا ندارد. این کلمه همان شجره توحید است، که اصل و فرع دارد. ما باید وارد فرعش بشویم که وادی ولایت است، بعد این را پیگیری کنیم که به اصل شجره توحید برسیم. وقتی به اصل شجره توحید رسیدیم، حقیقت اخلاص و حقیقت توحید درک می شود.

امیرالمومنین(ع) در آن حدیث نورانیت به سلمان فرمودند که حقیقت معرفه الله این است که من را در مقام کنه نورانیتم بشناسید. بنابراین پرستش خدای متعال، رسیدن به توحید و درک حقیقت بندگی خدای متعال است. ورود به وادی ولایت و کلمه توحید و ورود به خانه های نبی اکرم(ص) است. این یک نکته بود که توضیح دادیم.

ص: ۱۰۸

۲- منظور از «لا تعبدوا الا الله»

«لا تعبـدوا الا الله»، غیر را خدا را نپرستید، منظور فقط شـرک آشـکار نیست. بلکه شـرک های خفی را هم شامل می شود. مثل پرسـتش غیر خـدا، محبت غیر خدا، از غیر خواسـتن، به غیر امیدوار بودن، به غیر تکیه کردن. که همه اینها حتی اگر به صورت شرک خفی باشـد، رنـج و عـذاب به دنبال خودش می آورد. اینها شـرک مغفور و قابل مغفرت است ولی از آن هم بایـد پاک شد. بعد قرآن شرک جلی و شرک خفی را توضیح می دهد که تفصیل «لا تعبدوا» است. بنابراین باید تلاش کنیم شرک خفی هم در کار نباشد. پرسـتش غیر خدای متعال حتی اگر به اندازه رد پای مورچه سـیاه در شب تاریک بر سنگ سیاه هم در باطن انسان باشد، مانع لقاءالله می شود و موجب رنج و عذاب است. پس از این هم باید نجات پیدا کرد.

۳- سقیفه و اولیاء طاغوت، ریشه های شرک و بت پرستی

شرک در پرستش خدای متعال یعنی تعلق به دنیا، تعلق به نفس، تعلق به بت ها. ریشه همه اینها، از شرک آشکار گرفته که بت پرستی است تا شـرک خفی، در شـیطان، ابلیس و اولیاء طاغوت است. در جریان سـقیفه و دشمنان حضرت هست. همینطور که نبی اکرم(ص) و اهل بیتشان بیت توحیـد و خانه توحید هسـتند و هر کس بخواهد به اخلاص برسد باید با تمام وجود وارد این خانه ها بشود، طرف مقابل هم محیط کفر و بت پرستی و شـرک است. هیچ کس مبتلا به شـرک نمی شود حتی شـرک خفی، مگر آنکه در وادی آنها قـدم گذاشـته باشـد. در روایت آمـده است: «مَن أشـرک بعباده ربّه فقد أشـرک بولایتنا»(۲) هر کسی دیدیـد شـرک در بنـدگی دارد، بدانید شـرک در ولایت ما دارد. در یک جایی غیر ما را ولی خودش گرفته است. اگر با همه وجود، مثل سلمان در محیط ولایت ما وارد می شد، به درجه دهم ایمان می رسید. به اخلاص می رسید.

ص: ۱۰۹

۴– آغاز وادی دائر و وادی بائر از همین دنیا

همه انذارها از محیط ولایت اولیاء طاغوت و دشـمنان امیرالمومنین(ع) است که مفصل توضیح داده شد که جهنم در همین دنیا است، دار البوار همین جا است. آنهایی که وارد محیط ولایت دشـمنان می شوند از همین جا وارد دار البوار و جهنم می شوند. آنطرف هم توضیـح داده شـد که همه دعوتهای به بنـدگی، از اصل توحیـد تا فروعش که نماز و روزه و حج و اخلاص است، دعوت به محیط ولایت امیرالمومنین(ع) است. که عبارت است از دار آباد و بهشت و نور و رحمت و نعمت.

۵– شرایط شکوفا شدن بذر وجودی انسان

همه این دعوتهـا یعنی «لاـ تعبـدوا الا الله»، با تمام فروعش در فطرت ما هست. حال این بـذر وجود ما در این عالم یا در صـراط مسـتقیم قرار می گیرد یـا در راه غیر مسـتقیم. اگر در صـراط مسـتقیم قرار گرفت به نعمت ولایت و معرفت و محبت می رسـد. واگر در صـراط غیر مسـتقیم قرار گرفت به ضـلالت و غضب مبتلاـ می شود و جزو ضالین و مغضوبین می شود. این هم قرائتی دیگر از «لا تعبدوا الا الله» بود.

۶– استغفار و توبه

آیه بعد می فرماید: اگر خالص بودید که الحمد الله. ولی این اخلاص کامل مخصوص ۱۴ معصوم و بعد مخصوص انبیاء است. فرمود سه دسته هسـتند که به طور کامـل حقیقت توحیـد و ولاـیت را درک می کننـد: انبیـاء مرسـل، ملائکه مقرب و بنـدگان ممتحن مثل سـلمان و ابوذر. فرمود اما شـما استغفار کنید و به سوی پروردگارتان رجوع کنید. این استغفار، استغفار از شرک و پرسـتش غیر است. جز این از هیـچ چیزی انسان نباید اسـتغفار کند. همه محرماتی که خدای متعال ما را از آن منع کرده است، بـاطنش شـرک است. به طور مثال دروغ گفتن اگر به شـرک ختم نمی شود، چرا دروغ نگوییم؟ و یا اینکه اگر روزه گرفتن به توحید ختم نمی شود، چرا روزه بگیریم؟

ص: ۱۱۰

بعبارت دیگر ما جز توحید هیچ تکلیف دیگری نداریم. این طور نیست که خدای متعال به ما بگوید ایها الناس موحد باشید، و وقتی کامل موحد شدیم آنوقت بگوید روزه بگیرید، نماز بخوانید. این که معنی ندارد. در عرض توحید هیچ چیزی نیست. «لا تعبدوا الا الله» یک کلمه است که یک نفی دارد و یک اثبات. نفی اش این است که غیر خدا را نپرستید و اثباتش این است که خدا را بپرستید. عهد خدای متعال با ما همین دو کلمه است.

« أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»(یس/۶۰) نفی اش این است که اصلا غیر خدا را نپرستید. هر عبادت غیر خدا، عمقش عبادت شیطان است. عبادت اولیاء طاغوت است. بت پرستی و نفس پرستی هم ریشه اش آنجاست. اثباتش چیست؟ «و أَنِ اعبُدونی، هذا صراطٌ مُستقیم»، من را عبادت کنید در صراط مستقیم باشید، در صراط غیر مستقیم و انحرافی نباشید. پس عهد خدای متعال با ما ۲ چیز بیشتر نیست: غیر را عبادت نکنید، من را عبادت کنید. غیر این اصلا تکلیفی نیست. پس نماز بخوانید یعنی چه؟ نماز خواندن همان عباده الله است. دروغ گفتن چیست؟ دروغ گفتن پرستش شیطان است. همه محرمات و مکروهات باطنش شرک است.

۷- شرک در توحید، نتیجه شرک در ولایت

هر کجا شرک در توحید است، شرک در ولایت است. ما از هیچ چیزی نهی نشدیم الا شرک. که اصلش ولایت اولیاء طاغوت، ابلیس و سقیفه است. از او نهی شدیم. از آن طرف باطن همه واجبات و مستحبات و مباحات خدا پرستی است. که خدا پرستی هم به این موارد واقع می شود که: ۱- وارد بیت النور نبی اکرم(ص) شویم. ۲- وارد محیط لا اله الا الله و کلمه طیبه لا اله الا الله شویم که همان ولایت امیرالمومنین(ع)است. ۳- وارد صراط مستقیم شویم که این هم همان امیرالمومنین(ع) است. چیزی غیر این نیست. بنابراین قرآن می شود تفصیل شرک، شرک را معرفی می کند که اجتناب کنیم و تفصیل توحید که توحید را معرفی می کند تا موحد شویم.

ص: ۱۱۱

در قدم بعد همه عقوبتها و مجازاتهای دنیوی و اخروی و قبل از دنیا و بعد از دنیا می شود مجازات بر شرک. مجازات بر خروج از توحید، مجازات بر ولایت اولیاء طاغوت. جهنم تفصیل محیط ولایت اولیاء طاغوت است. عذابهایی که بوده همان عذابهایی است که نتیجه ولایت اولیاء طاغوت است. از آن طرف هم همه ثواب ها و رحمت ها تا بهشت همه تفصیل بشارت بر توحید و ولایت است. این اجمال بحثی بود که تا اینجا عرض شد.

ظاهر و باطن گناه

« قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَن»(اعراف/۳۳) پروردگار من فحشاء را حرام کرده است. البته فحشا ظاهر و باطن دارد. یا در آیه دیگر می فرماید: « وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَن»(انعام/۱۵۱) باز در آیه دیگری می فرماید: «ذَروُا ظاهِرَ الإثم و باطِنَهُ»(انعام/۱۲۰) اثم و گناه ظاهر و باطن دارد. هم از ظاهر گناه پرهیز کنید، هم از باطن گناه. حال منظور از ظاهر و باطن گناه چیست؟ در روایت اینطور آمده، فرمودند: قرآن ظاهر و باطن دارد. محرمات در ظاهر قرآن، گناهانی است مثل دروغ، غیبت، تهمت، ریا، حسد، بخل، حرام عملی، حرام اعتقادی، حرام اخلاقی. و در باطن قرآن حرام ولایت دشمن ما است. یعنی باطن همه این محرمات ولایت دشمن ما است.

هیچکس حسود نمی شود الا اینکه برود در محیط ولایت اصحاب سقیفه. هیچ کس رغبت به دنیا پیدا نمی کند، الّا اینکه در محیط ولایت ائمه جور وارد شود. آنها دعوت به دنیا می کنند. حسد و میل به دنیا و حرص به دنیا ایجاد می کنند. و هیچ کس از حسد و حرص به دنیا نجات پیدا نمی کند، الّا اینکه ولایتش را عوض کند و وارد ولایت امیرالمومنین(ع) شود. فرمود حلال در ظاهر قرآن صفات، اعمال و اعتقادات خوب و در باطن قرآن ولایت ما است.

ص: ۱۱۲

استغفار از تولی ولایت اولیاء طاغوت

همه استغفار ما باید از شرک باشد، استغفار از دروغ و ریا و غیبت و حسد و ... ، همه به استغفار از شرک برمی گردد. یک قدم جلوتر برویم به استغفار از ولایت اولیاء طاغوت برمی گردد، یعنی از شریک قرار دادن برای نبی اکرم(ص) و اهل بیتش. ما قرار بود با همه وجود زیر چتر نبی اکرم(ص) و اهل بیتش برویم. وارد این بیت النور شویم. اگر یک نگاهمان از این بیت النور بیرون رفت این نگاه می شود جهنم، می شود گناه. که خارج این بیت النور، ولایت اولیاء طاغوت است. وادی ایمن فقط همین جا است، بیرونش جهنم و عذاب است. «ولایه علی بن ابیطالب حصنی، فمن دخل حصنی أمن مِن عذابی»(۳) این است که در روایات متعدد داریم که حضرت فرمودند اگر همه مردم ولایت امیرالمومنین(ع) را قبول می کردند، خدا اصلا جهنم را خلق نمی کرد.

پس چرا دروغ گفتن بد است؟ چون باطن دروغ ولایت اولیاء طاغوت است، خروج از ولایت امیرالمومنین(ع) است. چرا خروج از ولایت ایشان بد است؟ چون خروج از توحید است. پس هیچ گناهی نداریم الا شرک. عقوبت ها چیست؟ عقوبتها هم بخاطر شرک است. عقوبت دروغ گفتن، عقوبت رفتن در محیط ولایت شیطان و اولیاء طاغوت، جهنم است. بیرون ولایت امیرالمومنین(ع) جهنم و دار البوار است. ولایت ایشان بهشت است، نعمت و دار آباد است. همه گناهها به شرک برمی گردد، اصلا غیر این گناهی نداریم. اگر کسی موحد بود، گناه برای او معنایی ندارد، از آن طرف هم عبادتی غیر از توحید نداریم. تفصیل توحید می شود عقائد حقه، اخلاق خوب، عبادات، واجبات، مستحبات و مباحات. تفصیل شرک می شود عقائد فاسد، صفات رذیله، محرمات، مکروهات، عقوبتهای دنیوی و اخروی. جهاد اکبر هم بین نبی اکرم(ص) و دشمن ایشان است. ما باید در این بین تکلیف خودمان را در باطن خود، روشن کنیم که آیا مملکت وجودی خود را به امیرالمومنین(ع) می سپاریم یا به شیطان و اصحاب سقیفه؟ اگر به دست اصحاب سقیفه سپردیم، نفس حاکم می شود که از جنود شیطان است. اگر به امیرالمومنین(ع) سپردیم، حقیقت آن سرّ مومن که شعاع امیرالمومنین(ع) است، حاکم می شود. فطرت ما شعاعی از رسول الله(ص) است. و همه جنگ ها بین نبی اکرم(ص) و شیطان است، عقل و جهل. جهاد اصغر هم همین است. «اِستَغفِروا ربکم»، استغفار از چیست؟ گناه عملی، غیبت، دروغ، تهمت. یک قدم جلوتر گناه اخلاقی، حسد، بخل، کبر، ریا، یک قدم جلوتر گناه اعتقادی، شرک در اعتقاد. ولی همه اینها ظاهر است. باطنش ولایت دشمنان امیرالمومنین(ع) است. کسی که دروغ می گوید، عیبش این است که شیطان یک ولایتی به او پیدا می کند به اندازه همان دروغ. و به همین اندازه از ولایت نبی اکرم(ص) بیرون می رود و آلوده می شود. «عَدُوُّنا أصل کلّ شر»(۴) هنگام انجام گناه آلوده به چه چیزی می شویم؟ آلوده به آنها. آنها عین النجاست هستند. کما اینکه نبی اکرم(ص) عین الطهاره است، « إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»(احزاب/۳۳)

اگر دروغ را دنبال کنی، می شود اجابت دعوت ابلیس، اجابت دعوت اولیاء طاغوت. یعنی شرک، بت پرستی. یعنی این دروغ که گفته شد رفت در دار البوار، هلاک شد، نمی ماند. کسی که نگاه حرام مرتکب شد، این نگاه حرام وارد دار البوار و جهنم می شود. مومن هم باشی باید پاک بشی، چون این نگاه در بهشت راه ندارد.

حال ما که دروغ گفتیم، نگاه حرام کردیم چه کنیم؟ استغفار کنید از اینکه ولایت شیطان را قبول کردید. استغفار، باطنش استغفار از شرک در ولایت و خروج از ولایت امیرالمومنین(ع) است. باید استغفار کنیم تا خدای متعال این آلودگی، این قذارت و ولایت شیطان که بر ما واقع شده است را پاک کند. لذا انسان یک دروغ که می گوید، واقعا به همان اندازه نجس می شود. « یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَس»(توبه/۲۸) شرک نجاست است. نجاست، چه کسی است؟ نجاست، ائمه کفر هستند. اصل نجاست آنجاست. کما اینکه وقتی کسی یک نماز می خواند، معطر می شود، عطر نبی اکرم(ص) است. «بنا عبد الله، بنا عُرِف الله». اگر کسی یک بخششی در راه خدا می کند، شعاع نور نبی اکرم(ص) است. در گناه، ابلیس نجاست خود را در قلب انسان می آورد. قرآن هم همین ها را در دنیا و آخرت تفصیل می دهد. روایات هم آیات قرآن را شرح می دهد.

تدارک گناه، با استغفار، تجدید عهد، صلوات و لعن

«الاستغفارُ کلمه العلّیین»، استغفار حرف شیعیان امیرالمومنین(ع) است. کسی که در وادی ولایت نباشد، استغفارش هم گناه است. در آن وادی به چه استغفار می کند؟ روایت از امیرالمومنین(ع): آخر شب خودتان را بررسی کنید. ببینید آیا ترک معصیت کرده اید؟ خدمت به یک مومنی کرده اید؟ اگر این کارها را کرده اید خدا را حمد کنید، اگر گناه بوده، چند کار انجام دهید تا خدا گناهتان را بیامرزد:

ص: ۱۱۴

۱- استغفار کنید. ۲- عهدتان را با امیرالمومنین(ع) تجدید کنید. دروغ گفتی یعنی عهدت را شکستی، تجدید کن. حتی ترک اولی هم شکستن عهد است.

۳- صلواتتان را تجدید کنید. صلوات مبدأ طهارت ما است، سرشت انسان پاک می شود. که ۴ خاصیت صلوات در زیارت جامعه آمده است. باطن صلوات خضوع در مقابل مقامات نبی اکرم(ص) و اهل بیتشان است. که باطن این خضوع سجده در مقابل خدای متعال است. مثل سجده ملائکه بر آدم که باطن این سجده عباده الله بود، کاری به آدم نداشتند، آدم خلیفه الله بود. عبادت خداوند از طریق سجده بر آدم واقع می شد. عبادت خدای متعال از طریق صلوات حاصل می شود. اگر می خواهید به محیط ولایه الله برگردید، باید به محیط صلوات برگردید. فرمود صلواتتان را تجدید کنید. یعنی دوباره نسبت به مقامات نبی اکرم(ص) و اهل بیت(ع) یک چیزی در شما واقع شده است که گناه کردید. اگر کسی نسبت به مقام نبی اکرم(ص) هیچ تردیدی نکند چرا گناه کند؟

۴- لعنتان را هم تجدید کنید. هنگام گناه کردن، در واقع از عهد برائت بیرون رفتید. شما قرار بود با دشمنان ما دست ندهید، پس چرا گناه کردید؟ اگر دست به شیطان ندادی چرا گناه کردی؟ فرمود: «النَّظَرُ سَهمٌ مَسمُوم مِن سَهام اَبلیس»(۱) او تیر را رها کرد تو هم اجازه دادی به قلبت بخورد. چرا؟ او دعوت کرد، تو هم اجابت کردی. روز قیامت می گوید من صدایت کردم، می خواستی نیایی. چه کسی گفت بیایی. مگر قرار نبود وقتی او صدا می زند، شما جواب ندهید؟ مگر قرار نبود وقتی اولیاء طاغوت و دشمنان امیرالمومنین(ع) شما را به محیط ولایت خودشان دعوت کردند، شما سرتان را زیر نیندازید و وارد ولایتشان نشوید؟ بنابراین آنجا عهد برائتتان را شکستید. دوباره تجدید کنید.

۱- (۵) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۰۱، ص: ۳۸ منبع:mirbaqeri.ir

پس فرمود: آخر شب اگر گناه کردی: ۱- استغفار کن ۲- عهد خود را با امیرالمومنین(ع) تجدید کن. ۳- صلوات خود را تجدید کن تا طهارت بیاید. ۴-لعن خود را تجدید کن تا رذالت و قذارت و نجاست آنها برود. نجاست شیطان و اولیاء طاغوت با لعن می رود. طهارت امیرالمومنین(ع) با صلوات می آید. هر وقت صلوات می فرستید مطهر می شوید به طهارت امیرالمومنین(ع). حتی اگر جایی دیدید نجاست و قذارت ظاهری است، برای اینکه پرش شما را نگیرد، راهش لعن است. هر وقت هم خواستید خوشبو و معطر بشوید، از عطر ظاهری تا باطنی، راهش صلوات است. لباس وقتی آلوده می شود، اول می شویید، بعد معطر می کنید. پس راه این است اول این لباس را بشوئید (لعن) و بعد معطر کنید (صلوات).

استغفار و توبه، رجوع به وادی ولایت

وقتی می خواهیم رو به خدا آوریم و توبه کنیم، چه کنیم؟ اصلش این است: رجوع کنید به وادی کلمه توحید. کلمه لا اله الا الله. از وادی شجره خبیثه و کلمه خبیثه، از دار البوار بیرون آمدید، حال بروید در وادی توحید. وادی توحید کجاست؟ کلمه لا اله الا الله، ولایت علی بن ابیطالب(ع). پس توبه می شود «رجوع الی ولایه». اینست که خدای متعال وقتی می خواست توبه آدم را بعد از ۲۰۰ سال گریه و استغفار قبول کند، «فَتَلَقّی آدم من ربّه کلمات»(بقره/۳۷) مقامات ۵ تن را به حضرت آدم عرضه کردند. حضرت آدم قبول کردند و این شد توبه. و اگر این توبه را نمی کرد آمرزیده نمی شد. خدای متعال به او رجوع نمی کرد. «فَتابَ علیه» حالا خدا به آدم رجوع کرد. پس توبه ما هم معنایش اینست: «استغفروا ربکم ثم توبوا الیه»، برگردید به وادی ولایت. عهدتان را با امیرالمومنین(ع) نو کنید، قبول کنید. قرآن تفصیل همین ها است.

ص: ۱۱۶

وادی دائر و وادی بائر

وادی دائر و وادی بائر

اعوذ بـالله من الشیـطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمـدلله رب العـالمین، و صـل الله علی محمـد و آله الطاهرین و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین.

«بسم الله الرحمن الرحیم، الر کتـابٌ أحکمت آیـاتُهُ، ثُمَّ فصّـِلت من لـدن حکیم خبیر(۱) اَلّا تعبـدوا الّا الله إننی لکم منه نـذیر و بشیر(۲) وَ أن استَغفروا ربکم ثم توبوا الیه، یمتّعکم متاعاً حسنا الی اجلٍ مسـمّی وَ یُوتِ کُلَّ ذی فضـلٍ فضـلَه وَ اِن تولَّوا فَإِنّی أَخاف علیکم عذابَ یومٍ کبیر(۳) إِلیَ اللَّهِ مَرْجِعُکمْ وَ هُوَ عَلیَ کلُ شیَ ءٍ قَدِیرٌ(۴)»

بذر دین فطری از درون و تابش رحمت الهی از بیرون

مرتبه احکام قرآن که بعـد تفصـیل داده می شود، شایـد دعوت به توحیـد است که نماز و روزه و جهاد و مابقی همه دعوت به توحیـد هسـتند، حتی همه اصـول دین هم به توحیـد برمی گردد. در توضـیح دین فطری در قرآن این طور آمـده است: « فَـأَقِمْ وَجْهَـکَ لِلـدِّینِ حَنیفـاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهـا»(روم/۳۰) ایـن دینی کـه مـا شـما را بـه آن دعـوت کردیـم و انبیـاء را فرسـتادیم، همان است که در فطرت شما گذاشتیم. یعنی از یک طرف انبیاء آمدند و مثل خورشید بر ما می تابند. که اگر انبیاء نبودنـد کسـی راه توحیـد و راه خـدا را نمی فهمیـد. آن چراغ هـدایتی که خداونـد روشن کرده است و نور هدایت خود را در وجود آنها قرار داده است، انبیاء الهی هسـتند. لذا در قرآن وقتی صحبت از نور الهی است مقصود از نور الهی، نبی اکرم(ص)، اهـل بیت(ع) و به تبع آن انبیاءالهی هسـتند. از طرفی اگر خداونـد در درون ما یک قابلیت و یک روح توحیـدی قرار نمی داد، فقط چراغی که از بیرون بر ما بتابـد، کفایت نمی کرد. درست مانند روئیدن بذر که هم باید خورشـید بتابد و باران ببارد و هم اینکه استعداد رشد کردن در آن بذر وجود داشته باشد.

۱- (۱) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۲۱۷

۲- (۲) تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۵ منبع:mirbaqeri.ir

خداونـد هم در بـاطن مـا دین خودش را قرار داده است و به مـا فرموده حنیف باشـید، «فَأَقم وجهـک للـدین حنیفاً». یعنی دائم مسـیرتان به طرف دین الهی باشد، و بعد فرموده است این دین را در فطرتتان قرار دادم و بعد انبیاء را فرستادم که شما را به این توحیـد دعوت کننـد تا بذر وجودی شـما شـکوفا شود. یعنی از یک طرف تابش نور انبیاء و بارش باران رحمت الهی است که همـان ولایت امیرالمومنین(ع) است، اینها از بیرون هست، از درون هم یک رشـته توحیـد در فطرتان قرار دادم. و این توحیـد تا جایی است که دستوری در بیرون نیست که انبیاء گفته باشند و در فطرت ما نباشد. همانطور که قرآن یک مرتبه احکام دارد و بعـد تفصـیل پیدا می کند، در فطرت ما هم یک اجمالی است، بعد همان اجمال، تفصـیل پیدا می کند. لذا در فطرت ما میل به همه دین و شـریعت گذاشـته شـده است. هر چیزی که در بیرون دسـتور به انجام آن دادنـد، در درون ما هم هست. گیاهی که سـبز می شود، همه خصوصـیات آن، در بـذر هم هست. گنـدمی که سبز می شود، اگر بـذرش آفت زده باشـد، خوشه اش هم آفت زده می شـود. ولی اگر مرغـوب باشـد، خـوشه اش هم مرغـوب است. دین در وجـود مـا هست، حـال اگر بـا انبیـاء همراه شدیم، دینی که در وجود ما هست شکوفا می شود، در غیر این صورت شکوفا نمی شود.

بطور کلی در عـالم دو محیـط است، یکی محیـط نورانیت انبیـاء و هـدایت انبیـاء الهی است و دیگری محیـط ظلمت و ولاـیت دشـمنان امیرالمـومنین(ع) اسـت. اگر وارد محیـط نـور شـویم، فطرت مـا بـاز می شـود و بـذر وجـود مـا زیر چـتر ولاـیت امیرالمومنین(ع) به گلستان توحید تبدیل می شود. خود مومن می شود یک درخت توحید. به هر کدام از افعالش که نگاه می کنی، خدای متعال وجود دارد. خود این مومن دائما میوه می دهد، شـجره اش پر بار است، دیگران هم از او اسـتفاده می کنند. همین است که در روایت داریم مومن راه رفتنش در بین مردم مفیـد است. مؤمن اگر بین مردم نفس بکشد، مردم بهره مند می شوند.

تعریف دین الهی

در روایت آمده که دین سه کلمه است : أشهد أن لا اله الله و أشهد أنّ محمداً رسول الله(ص) و أشهد أنّ علیاً ولی الله(ع). خدای متعال در فطرت ما میل به پرستش خدای متعال، میل به حرکت در مسیر رسالت نبی اکرم(ص) و میل در حرکت در پرتوی ولایت امیرالمومنین(ع) را قرار داده است. ما طالب همین مسیر هستیم. از درون متمایل به حرکت در این مسیر هستیم، و از برون هم هدایت و راه قرار داده شده است. اگر در این راه افتادیم، این دو هماهنگ می شوند. انسان هر یک قدم که جلو می رود، شکوفا می شود. انسان مومن خودش می شود یک شجره پاک. و اگر از این مسیر بیرون رفتیم، تمام این مطالبات فطری ما و آنچه که خداوند در وجود ما گذاشته است و ما طالب آن هستیم، همه خاموش می شود. اگر خدای متعال در انسان میل به بهشت را نمی گذاشت، نفرت از جهنم را قرار نمی داد، دیگر نه کسی از بهشت خوشش می آمد و نه از جهنم نفرت داشت. اینست که خدای متعال اینقدر به ما هشدار می دهد که این طرف بهشت و آنطرف جهنم است. و در درون ما هم میل به بهشت و نفرت از جهنم را قرار داده است. بهشت همان وادی توحید است. بهشت همان بیوت است که شرحش در سوره نور آمده است. جهنم هم محیط ولایت دشمنان امیرالمومنین(ع) است و آنجا تفصیل پیدا می کند.

تبدیل اعمال خیر به جنت

هر کار خیری انسان انجام می دهد، بذری است در محیط امیرالمومنین(ع). ایشان متکفل این بذر هستند. عالم ملائکه در اختیار حضرت است. فرمود ذکر سبحان الله که می گویید، این ذکر به شجره های بهشتی تبدیل می شود. هر ذکری که می گویید برایتان درختی می کارند و در وادی امیرالمومنین(ع) این یک ذکر تبدیل می شود به جنت، باغستان. «أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ»(ابراهیم/۲۴) فرع این درخت پاک و این درخت توحید که منظور امیرالمومنین(ع) هستند، در آسمان است. بهشت، فرع امیرالمومنین(ع) است. همه اعمال مومنین در این بهشت واقع می شود، آنوقت سبز می شود. حضرت کار می کنند. شاید یک معنایش این باشد: «تُوتی أُكُلَها كُلَّ حينٍ بِإِذْنِ رَبَها»، این درخت دائم میوه می دهد. اگر بذری در ولایت امیرالمومنین(ع) افتاد، گم نمی شود بلکه به درخت تبدیل می شود.

وادی دائر و وادی بائر

« أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوار»(ابراهیم/۲۸) پیغمبر ما، شما که می بینی که اینها چگونه نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند. و مردمشان را وارد دار البوار کردند. امیرالمومنین(ع) فرمود: «نحن النعمه»(۱) و منظور از کفر، رقبای امیرالمومنین(ع) می باشد، آنها کفر و فسوق و عصیان هستند. سرزمین بائر کجاست؟ محیط ولایت دیگران. یعنی سرزمینی که هیچ چیز در آن سبز نمی شود. و هرچه در آن بکاری می سوزد. این سرزمین بائر کجاست؟ وقتی امیرالمومنین(ع) می رود و دیگران می آیند، این فضا دیگر فضای دار البوار است، جهنم است. یعنی از همین الان مردم را در جهنم بردند. وقتی انسان به جهنم رفت، هیچ چیز در آن سبز نمی شود. به عکس، سرزمین ولایت امیرالمومنین(ع) سرزمین دائر است. بهشت است. حضرت رسول(ص) در معراج دیدند ملائکه مشغول کار هستند و خانه می سازند، یک خشت از طلا، یک خشت از نقره. گاهی مشغولند، گاهی دست برمی دارند. حضرت از جبرئیل سوال کردند که اینها چه می کنند؟ چرا اینگونه کار می کنند؟ جبرئیل پاسخ داد: وقتی از دنیا مصالح بیاید، اینها مشغول می شوند. فرمود مصالح چیست؟ جبرئیل گفت: «سبحان الله و الحمد الله و لا اله الا الله و الله اکبر» وقتی آنها مشغول به ذکر توحید باشند، مصالح می رسد.

کسی که وارد وادی ولایت می شود، وقتی زبانش به ذکر خدا مشغول می شود، در این وادی به خانه ای از طلا و نقره تبدیل می شود. گفتند: آقا پس ما خیلی بهشتمان آباد است؟ فرمودند: به شرطیکه آتش نفرستید. پس وادی ولایت امیرالمومنین(ع) می شود دار رویش فطرت انسان. خداوند در وجود انسان فطرت را گذاشته است. این فطرت مانند دانه گندم سربسته است. این خوشه ای که می بینید، همه نقش و نگارش در گندم هست. اگر این گندم در سرزمین بائر افتاد، می سوزد. اگر در سرزمین دائر افتاد، سبز می شود و به خوشه گندم تبدیل می شود. «أَ فَرَأَیْتُمْ ما تَحْرُثُونَ أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُون»(واقعه/۶۳) آیا شما زارعید؟ ما هستیم که این دانه را به یک خوشه تبدیل می کنیم.

ص: ۱۲۰

خداونـد به وسـیله جنودش، فطرت ما را که یک بـذر است، در این عالم خلق می کنـد. حال اگر این بذر وجود انسان در یک سرزمین خوبی افتـاد، هرچه سـرزمین خوبـتر باشـد، این بـذر بهتر بـار می دهـد. بهتر به آن بـاران می بـارد. این سـرزمین وجود مقدس امیرالمومنین(ع) است.

مقابل این آیه، آیه ای است که در بالا ذکر شـد. یعنی وقتی امیرالمومنین(ع) می رود و دیگری می آیـد، این فضا دیگر فضای دار البوار اسـت. ایـن دار البـوار، جهنـم است. از همین جـا شدنـد جهنم. این جهنمی که آنهـا را از الاـن وارد کردنـد، در روز قیامت، «یَصلَونَها»، آشـکار می شود. در روز قیامت آنها را به جهنم می برنـد و می گوینـد شـما محیطتان همین است، جهنمی هستید.

لـذا اگر بخواهیم آیه «لاـ تعبـدوا الّا الله» را معنی کنیم، یعنی به غیر از حرف نبی اکرم(ص)، به حرف دیگری گوش نکنیـد. از محیـط ولاـیت امیرالمومنین(ع) بیرون نیاییـد. اینجا محیط بهشت است. وادی دائر است. لـذا کلمه توحیـد وجود مقـدس رسول الله(ص) و امیرالمـومنین(ع) اسـت. ایـن طـور نیسـت کـه بهشـت اصـل باشـد، و امیرالمـومنین(ع) فرع. بلکـه بهشـت فرع بر امیرالمومنین(ع) است. وادی توحید یعنی این، بهشت هم چیزی غیر از این نیست. دائما هم این توحید شکوفاتر می شود.

مومن می خورد موحـدتر می شود، می خوابد موحدتر می شود، ازدواج می کند موحدتر می شود. حتی عمل نکاح که اینقدر به نظر مـا پست می آیـد، اگر در محیـط ولایت امیرالمومنین(ع) باشـد، هر قطره غسـلش تبـدیل می شود به ملائکه. برای همین لـذت، چون در محیط ولایت امیرالمومنین(ع) بوده و باعث غفلت نشـده است، در روز قیامت می بیند که چه باغسـتانی برایش درست کرده انـد. و یا در مورد نوشـیدن آب، در روایات داریم آب را سه جرعه کنیـد، با بسم الله و حمـد و جرعه سوم را سـه قسمت کنید با سه بسم الله و سه حمد. که در این صورت بهشت بر این شخص واجب می شود.

ص: ۱۲۱

این معنی کلمه توحید است. این معنی «لا تعبدوا الا الله» است. می خورد بهشت می برند، نکاح می کند بهشت می برند و ... . یعنی هرچه ما در دنیا انجام می دهیم، لذت می بریم، خوش هستیم، نورانی تر می شویم. مثل بهشت. این خاصیت محیط ولایت امیرالمومنین(ع) است. « مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فیها أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَیْرِ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّهٍ لِلشَّارِبین»(محمد/۱۵) یک طرف عسل مصفی و ... است و یک طرف آب جوشان و ... اگر کسی وارد محیط نعمه الله شد، یعنی محیط ولایت امیرالمومنین(ع) از الان در بهشت است. در دار دائر است. لذا باطن همه نعمت ها به ولایت تفسیر شده است. بزرگان در خواب یک جرعه از دست امیرالمومنین(ع) می گیرند، می شوند یک عالم، یک مرجع و ... و به مقام بندگی و مقام شب زنده داری می رسند.

بنابراین، این طرف بذر وجود مومن است، آنطرف هم سرزمین ولایت امیرالمومنین(ع) است. این دو که با هم همراه می شوند خود مومن می شود یک بهشتی. «فمن یَعمَل مِثقالَ ذَرهٍ خَیراً یَرَه»(زلزال/۷) در این آیه منظور از خیر عملی است که در محیط ولایت امیرالمومنین(ع) انجام می شود. عاقبتش هم می شود بهشت. نقطه مقابلش جهنم و آتش است. النار: ولایه عدو آل محمد(ص). دار البوار است، آب جوشان است: « وَ سُقُوا ماءً حَمیماً فَقَطَّعَ أَمْعاءَهُمْ». این قصه هم از همین دنیا آغاز می شود. «ان لا تعبدوا الا الله، انني لكم منه نذير و بشير»، غیر خدا را عبادت نکنید که اگر عبادت کردید انذارتان می کنم و اگر خدا را عبادت کردید، بشارت می دهم.

ص: ۱۲۲

ریشه بت پرستی و محبت به غیر خدا

در آیه «ففّروا الی الله»، این آلهه چه کسانی هستند که ما بایـد از آنها به سوی خـدا فرار کنیم؟ ظاهر آلهه چیست؟ این آلهه به ظاهر چوب و بت و سنگ است، کمی جلوتر که می روی فرش و خانه و شغل و محبت به غیر و ... . اینها می شوند آلهه. ولی آیا این سنگ و چوب و فرش و زمین، بت هستند؟ آن الهی که بت پرستهای قوم حضرت ابراهیم می پرستیدند، نمرود بود یا چوب و سنگ؟ ته خط، آنها اسیر نمرود بودند یا اسیر چوب و سنگ؟ واقعیت این است که آنها اسیر نمرود بودند. بتشان آنجا بود. و تا آن نمرود هست، این بتکده هم هست. و یا مردمی که گوساله سامری را می پرستیدند، آیا آنها گوساله را می پرستیدند یا سامری را؟ (در بعضی روایات اولی به گوساله تعبیر شده و دومی به سامری)

ریشه بت پرستی شیطان است یا چوب و سنگ؟

مثل دستگاه تمدن مادی، بت پرستی مدرن که همه را در جعبه دنیا محصور کرده است. انتهای دعوتش چیست؟ خوشگذرانی در دنیا. اسمش را هم «توسعه» می گذارند و به ما هم می گویند «عقب مانده». خوب اینها که توسعه یافته هستند، چه دارند؟ ۲۰۰ رقم ماست، ۲۰۰۰ مدل ماشین، زنانشان سالی ۲۵ جفت کفش می پوشند و... . آیا چیزی غیر از این هم دارند؟ آیا یک بار از دهانشان دعوت به خدا شنیده اید؟ با صدای بلند می گویند جای خدا پرستی در خانه و محیط خلوت است. زندگی اجتماعی جای خدا نیست. شوخی هم ندارند. اساس این تمدن همین است. ریشه تمدن غرب که الان همه ما را مشغول کرده است و متاسفانه دوستان امیرالمومنین(ع) هم کم و بیش ذائقه شان به آن مشغول شده است، ریشه این تمدن بت پرستی است. که همه رنجها هم به خاطر همین است. این بت می شکند، بت دیگری می گذارند.

طبق این آیه: « أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَ أَنِ اعْبُدُونِي هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ»(یس/۶۰) یک طرف شیطان است و یک طرف الله. انتهای جهنم، ولایت شیطان است. جهنمی یعنی بذر وجودیت را در سرزمین بائر می ریزی و الان می شود جهنم. خشک می شود. ولی اگر بذرت را در سرزمین دائر بریزی، الان شروع به سبز شدن می کند و در بهشت تحویلت می دهند. همین خورشید، بذری را که در سرزمین کویر افتاده، می سوزاند و بذری که در سرزمین آباد افتاده است را به درخت تبدیل می کند. پس آیا انتهای آلهه ما نفس و دنیا و فرش و میز است؟ خیر در واقع انتهای بت پرستی، ولایت شیطان است. اوست که فرش را برای من می کند خدا و زینت می دهد. دوست داشتن اینها، عبادت شیطان است. اوست که دنیا را جلوه می دهد، دعوت می کند، صدا می زند، خیال انگیزی می کند. شیطان فقط شیطان جنی است، یا شیطان انسی؟

« وَ كَذلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَياطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ»(انعام/۱۱۲) برای هر پیغمبری دشمنی قرار دادیم از شیاطین انسی و جنی. اینها حرفهای ظاهر فریب و پر زرق و برق به هم می گویند. مثل حرفهای امروز پرچم داران کفر: توسعه، پیشرفت، آزادی، عدالت. ته خطش هم جز بت پرستی چیز دیگری نیست. و کسی هم که آنجا می رود، ته خطش می شود یک آدم دنیا پرست تمام عیار. همه وجودش می شود در حد دهن و دامن و کیف کردن.

به طور کلی همه لذتهای حرام از ولایت شیطان است. ریشه لذتها صفات رذیله هستند. انسان بخیل از مال نگاه داشتن کیف می کند و انسان جواد وقتی می بخشد کیف می کند. جود مال امیرالمومنین(ع) و بخل مربوط به دشمن است. ریشه همه بت پرستی ها پرستش دشمن امیرالمومنین(ع) است.

«ففروا الی الله»، یعنی کجا برویم؟ به محیط ولایت امیرالمومنین(ع). از چه چیزی فرار کنیم؟ از آلهه. ته نگاه ما باید این باشد که کسی که این آلهه را ساخته، دشمن امیرالمومنین(ع) است. بت اصلی اوست و بتکده را هم آنها به پا کرده اند. در وادی ولایت، هر مومنی می شود شجره طیبه، در آن وادی هم هر کافری یک شجره زقوم است. در همین دنیا هم اینگونه است. مومن تلخی اش هم شیرینی است. با آدم دعوا هم می کند، انتهایش را که نگاه می کنی عسل است. کافر وقتی لبخند به آدم می زند، انتهایش را نگاه می کنی زقوم است. کسی که دنبال دنیا پرستی است وقتی به انسان دست می دهد و یا سلام می کند، لا مذهب انتهای این محبتش از جهنم هم تلخ تر است. خود این زقوم است. همه جهنمی ها زقوم هستند. و همه بهشتی ها الان شجره طوبی هستند. شاخ و برگش هستند. لذا «ففروا الی الله»، یعنی از این بت ها فرار کنید، منظور سقیفه و ادامه سقیفه است. اینها بت اصلی هستند.

شریک قرار دادن برای خدا

می فرماید: « وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْداداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللَّهِ»(بقره/۱۶۵) عده ای از مردم برای خدا شریک قرار می دهند و مثل خدا آنها را دوست می دارند. خوب این بتها چه کسانی هستند که اینها را شریک خدا قرار می دهند؟ چوب و سنگ است؟ فرمود: اولیاء فلان و فلان. یعنی ته بت پرستی اینجاست. همه بت پرستهای عالم از اول تا آخر زیر چتر همین بت هستند. کما اینکه همه موحدین عالم از ابتدا تا انتها زیر چتر ولایت امیرالمومنین(ع) و نبی اکرم(ص) هستند. بت پرستی یعنی این. پرستش آنها، به حرف آنها گوش دادن بت پرستی است. فراعنه تاریخ شاخ و برگ اینها هستند. پس «لا تعبدوا الّا الله» یعنی شیطان را نپرستید، یعنی اینها را نپرستید. اینست که حضرت فرمود: «ولایتُنا قطب القرآن»(۲) همه قرآن برمی گردد به بحث توحید و امیرالمومنین(ع). «کلمه لا اله الّا الله حصنی...» و «ولایه علی بن ابیطالب(ع) حصنی...»

دعا، پناه بردن به خدا و قطع تعلق از غیر

دعا، پناه بردن به خدا و قطع تعلق از غیر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمدلله رب العالمین، و صل الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین.

«بسم الله الرحمن الرحیم، الر کتابٌ أحکمت آیاتُهُ، ثُمَّ فصّلت من لدن حکیم خبیر(۱) اَلّا تعبدوا الّا الله إننی لکم منه نذیر و بشیر(۲) وَ أن استَغفروا ربکم ثم توبوا الیه، یمتّعکم متاعاً حسنا الی اجلٍ مسمّی وَ یُوتِ کُلَّ ذی فضلٍ فضلَه وَ اِن تولّوا فَإِنّی أَخاف علیکم عذابَ یومٍ کبیر(۳) إِلیَ اللَّهِ مَرْجِعُکمُ وَ هُوَ عَلیَ کلُ شیَ ءٍ قَدِیرٌ(۴)»

دعوت به توحید

حاصل دعوت همه انبیاء و خلاصه دعوت ایشان، دعوت به توحید است، «لا تعبدوا الّا الله». گویا سراسر زندگی ما عبادت است. به یک امر دل می بندیم، برای او فداکاری می کنیم. با بودن آن خوشحال و با از دست دادن او ناراحت می شویم. خدای متعال می فرماید: اله حقیقی در عالم یکی بیشتر نیست. مابقی اسماء هستند. نامگذاریهای شما است، آنها اله نیستند. اله شما اوست، چه بخواهید و چه نخواهید و اله دیگری هم در کار نیست. و بعد می فرماید: اگر غیر او را بپرستید، گرفتار می شوید و اگر او را می پرستیدید، طبیعتاً به راحتی و بهشت و درجات قرب و ثواب می رسید. این خلاصه ای بود از آنچه این آیه بیان فرموده است. و به تعبیر دیگر همه انذارها و بشارتها همین است، انذار از پرستش غیر خداست.

ص: ۱۲۶

۱- (۱) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۴، ص: ۵۵۱

۲- (۲) التوحید (للصدوق)، ص: ۲۳۱

۳- (۳) إقبال الأعمال (ط - القدیمه)، ج ۱، ص: ۳۴۹

۴- (۴) مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص: ۵۹۳

لا اله الّا الله دو قسمت دارد: لا اله، الّا الله. مثل الّا تعبدوا، الّا الله. همه بشارتهای قرآن مخصوص موحدین و همه انذارهای قرآن مخصوص مشرکین است. منتها گاهی این پرستش غیر خدا، پرستش آشکار است.

ما به همان اندازه که نور هدایت نبی اکرم(ص) به ما تابیده است، به همان اندازه از شرک نجات پیدا کردیم، «الحمد الله الذی استَنقَذَنا بک من الشرک و الضلال»(۱) هر نجاتی از شرک بوده به واسطه نور نبی اکرم(ص) بوده است. رجوع به وادی توحید هم در واقع رجوع به کلمه طیبه توحید است که وادی ولایت معصومین(ع) است. و رجوع به شعاع نور الهی و بیت النور نبی اکرم(ص) است.

دعا، پناه بردن به خدا و قطع تعلق از غیر

قرآن می فرماید کلاًـ از غیر، قطع تعلق بکنید. درست مثل یک غریق که در حال غرق شدن، همه امکانات از دستش رفته است. دیگر نه کشتی است نه کشتی بانی و نه خودش می تواند در مقابل موجها مقاومت کند. در آن لحظه ای که از همه مأیوس می شود و فقط خدا را می خواند، همیشه آن حالت را داشته باشید. «ف فَإِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّين»(عنکبوت/۶۵) قرآن می فرماید همیشه اینطور باشید.

شخصی به حضرت عرض کرد که آقا خدا را طوری به من معرفی کنید که بر حیرتم افزوده نشود و آرام بگیرم. حضرت فرمودند: سوار کشتی شدی. گفت بله. فرمودند: وقتی کشتی شکست یادت هست؟ گفت بله. فرمودند: از همه مأیوس شدی؟ عرض کرد: بله. فرمودند در آن حالت اعتماد به کسی پیدا کردی که او هست و تو را نجات می دهد؟ عرض کرد بله. حضرت فرمودند: همان خدای متعال است.

در روایات توحید صدوق حضرت فرمودند: الله تبارک و تعالی آن وجودی است که هر مخلوقی در شدائد، آنگاه که دیگر امیدش از اسباب قطع می شود به او روی می آورد. « فَقَالَ اللَّهُ هُوَ الَّذِی یَتَأَلَّهُ إِلَیْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ کُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ کُلِّ مَنْ هُوَ دُونَهُ وَ تَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ جَمِیعِ مَا سِوَاه»(۲) همه مخلوقات تأله به او پیدا می کنند. او را اله می گیرند، از او می خواهند. این تعلق همان خواستن و دعا کردن است.

دعا نکردن، استکبار از خدا

دعا کردن، اعلان فقر و عجز، مخ عبادت است. اعراضش هم استکبار از خدا و روی برگرداندن از توحید است. « وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرین»(غافر/۶۰) فرموده من را بخوانید و من شما را اجابت می کنم اگر من را صدا زدید. و اعراض از این دعا را هم به تعبیر روایت استکبار به حساب آورده است. دعا نکردن، درخواست نکردن، اعلام فقر نکردن، خدا را نخواندن، اینها استکبار نسبت به خدای متعال است. واقعیت این است که هیچ تکیه گاهی جز خدای متعال نداریم. پس نکته اول اینکه ما تکیه گاه می خواهیم، و دیگر اینکه تکیه گاهی جز خدای متعال نداریم. این درخواستی که هنگام اظهار عجز و فقر می کنیم، دینداری و عبادت به حساب آمده است. و نقطه مقابلش هم خواستن از دیگران در قرآن، علامت شرک محسوب می شود. در قرآن این مطلب مکرر آمده است؛ که «إنّ الذین تدعونَ من دون الله ...» آنهایی که از غیر خدا می خوانند....

در قرآن خود را فقیر به غیر خدا دیدن، شرک به حساب آمده است. بعد هم خدای متعال تعابیر مختلفی به کار برده است. از جمله اینکه: اینها کاری برای شما انجام نمی دهند، صدایتان را نمی شنوند و... و نقطه مقابلش خدا را خواندن است. این دعوت الهی و از خدا خواستن متن دین به حساب آمده است. وقتی حجابها کنار برود، حضور حق درک می شود. ما فقیر و مضطر هستیم.

معنای معیت قیومیه

فقیر اگر خودش را بکاود، حضرت حق را پیدا می کند. « هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُم»(حدید/۴) او با ماست که ما هستیم. نه این که ما هستیم و خدا کجاست؟ او هست. ما کجا هستیم؟ اصلا اگر او با ما نباشد، ما نیستیم. این معنای معیت قیومیه است. یعنی همراهی او قوام ما است. او نباشد، ما اصلا نیستیم. این روایت در توحید کافی است که یکی از ملحدین و زندیق ها به حضرت صادق(ع) عرض کرد: آقا این خدایی که شما از او صحبت می کنید، چرا خودش نیامده؟ چرا خودش را پشت پرده پنهان کرده و پیغمبر(ص) را فرستاده که بعد هم دعوا بشود، یکی بگوید این پیغمبر است، یکی بگوید نه، این از خودش حرف می زند و ... . حضرت جواب بسیار عجیبی دادند. فرمودند: تو کوری، چرا می گویی خدا پنهان شده است. حضرت ارجاعش دادند به باطن خودش و فرمودند: در درون خودت دقت کن، گرسنه ای، سیر می شوی. سیر هستی، گرسنه می شوی. خسته هستی، به آرامش می رسی. آرامی، خسته می شوی. غصه داری، به نشاط می رسی، نشاط داری به غصه می رسی. یکی یکی شمردند. گفتند چطور خدا خودش را به شما نشان نداده؟! او دائم در شما متصرف است. شما حواستان پرت است. شما رویتان را برمی گردانید، چرا می گوئید خدا پنهان است؟

در سوره یوسف طفلی که همه می خواستند ذلیل باشد، خدای متعال می خواهد عزیزش کند. خدا همه را از سر راه برمی دارد. بلکه کارهای آنها را وسیله ای قرار می دهد برای عزت یوسف. وقتی قرار شد با خدا درگیر بشوند، خدای متعال کار خودشان را علیه خودشان به کار گرفت. هیچ بخشی از ماجرای حضرت یوسف تصادفی نبود. تصادفا یعنی چه؟ چرا همه را می بینید جز خدا؟ «كَذٰلِكَ مَكَّنّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحاديثِ وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلى أَمْرِهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ»(یوسف/۲۱) خدای متعال به کار خودش مسلط است، ولی اکثر مردم همین یک کلمه را نمی فهمند. این گله خدا از ما است.

غفلت، نتیجه عدم وقوف به اضطرارها

چیزی که خدای متعال از ما می خواهد اینست که به اضطرارهای خود آگاهی داشته باشیم. ما بدانیم یا ندانیم مضطریم. یک مواقعی این اضطرارها برایمان آشکار می شود. مثلا آن زمانی که بیماری می آید و هیچ پزشک و دارویی هم نتیجه نمی دهد، آنجا اضطرار خود را می فهمیم. نکته اینجاست که الان هم که سالم هستیم، همان اضطرار هست، ولی ما از آن غافل هستیم. این است که در دعای عرفه می فرماید: «اوقفني على مراكز اضطراری»(۳) من را بر نقطه های اضطرار خودم واقف کن. وقتی گرسنه بشویم، وقتی وسط کویر گیر کنیم و غذا پیدا نشود، آنوقت می فهمیم مضطر به خدای متعال هستیم. قبل از آن یا اصلا اضطرار خود را نمی فهمیدیم و یا با سفره خودمان را سیر می کردیم و پا می شدیم. امام صادق(ع) به او فرمود سوار کشتی شده ای؟ آن کسی که وقتی پناهگاهت از دست رفت، یافتی و احساس کردی او هست و می تواند تو را حفظ کند، خداست. اگر ما این اضطرارهای خودمان را درک کنیم، آنوقت حضور حضرت حق را نیز با خود درک می کنیم. همین که حضرت به آن زندیق گفتند. تو گرسنه می شوی، تو که دلت نمی خواهد گرسنه شوی. سیر می شوی، تشنه می شوی، خسته می شوی و ... . در واقع کسی دارد در تو دست می برد، که از خودت هم در تو متصرف تر است.

او دائما با ما است، اگر آن حالت اضطرارمان را درک کردیم، حضور حضرت حق را با خودمان می بینیم و با او آرام می شویم.البته آغاز این راه همراه با خوف جدی است. حتما خوف می آید. همان حالتی که برای کسی که کشتی اش شکسته ایجاد می شود، ده برابر برای انسان پیدا می شود. انسانی که در اضطرار خودش تأمل می کند و از خدا می خواهد و خدای متعال اضطرارهایش را به او نشان می دهد، آغازش همراه با خوف است. در ابتدا همه پناهگاههای انسان می شکند. آدم فقیر محتاج مضطر می بیند هیچ کس نیست دستش را بگیرد. ما که خدا نیستیم. ما دائما آن حالت فقر در وجودمان هست.

پس چرا آن فقر را نمی فهمیم؟ چون برای خودمان تکیه گاه دیگری درست می کنیم. تکیه گاهی جز او نیست. ما برای خودمان یک تکیه گاهی دست و پا کرده ایم. خدای متعال گاهی اوقات برای اینکه ما را از این شرک نجات بدهد، ما را وسط دریا می برد. دریا را طوفانی می کند واین تکیه گاهها را می شکند. اگر هنگام شکستن تکیه گاه، انسان دست از عوامل بردارد که معمولا برمی دارد، آنوقت حضور حضرت حق را درک می کند. آنوقت اضطرار به او پیدا می کند. او را خدا می بیند و از او هم می خواهد. در این حالت شرکهای انسان می پرد ولی همراه با خوف جدی است. چون تکیه گاههایی که برای خودش درست کرده است، می شکند.

در نظر داشته باشید که آن حالت، فقط یک اضطرار انسان است که آشکار می شود. اضطرار دیگر وقتی آشکار می شود که انسان مریض می شود و خدای نکرده بیماری لاعلاج می گیرد و پزشکها هم می گویند کاری از دست ما ساخته نیست. این میشود اضطرار دوم. اگر وسط کویر گیر کند، آب و غذا گیرش نیاید و مشرف به موت باشد، این می شود، اضطرار سوم. و یا اگر خواب انسان را فرا نگیرد. خوابش نبرد، یک هفته انسان پشت سر هم نخوابد، اضطرار خودش را می فهمد. می فهمد که کس دیگری ما را راحت خواب می کرد. «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حينَ مَوْتِها وَ الَّتی لَمْ تَمُتْ فی مَنامِها»(زمر/۴۲) خدای متعال روح را توفی می کرد، در محضر خدا می رفتیم آرام می شدیم. انسان خیال می کند سر را می گذاری و می خوابی. اینطور نیست. انسان خسته با خود می گوید متکا که هست، من هم که خسته هستم، خوابم می برد. یک هفته خداوند خواب را از انسان بگیرد، مضطر می شود، التماس می کند. حاضر است همه چیزش را بدهد، تا ۵ دقیقه بخوابد.

این اضطرارها دائما هست. ما مضطر به خواب، غذا و نان و تکیه گاه و ... هستیم. یک هفته پشت هم پس لرزه بیاید، آنوقت می فهمیم که ما محتاج به یک مهد آرام هستیم که خدای متعال می فرماید: زمین را برای شما آرام کردم. ما همیشه مضطر هستیم. تا زلزله نشده است، این اضطرار را نمی فهمیم. حال ببینید ما چقدر اضطرار داریم. این رگ مغز انسان پاره بشود، رگ قلب انسان بند بیاید و ... اینها اضطرار های کوچک ما است.

احساس اضطرار و فقر دائمی، عین عبادت و توحید

اضطرارهای خیلی بزرگ تر از این ها هم هست، که اضطرارهای باطنی انسان است. خدای متعال گاهی به انسان یکی از آنها را نشان می دهد. وقتی نشان داد، انسان می فهمد که واقعا خودش مضطر است، و اینکه هیچ کس هم به دادش نمی رسد. فقط خود اوست. «ارحم فی هذه الدنیا غربتی»(۴)

وقتی انسان آن اضطرار را دید و متوجه شد هیچ تکیه گاهی نیست و در قدم بعد حضرت حق را دید، آنوقت دعا می کند. چرا نکند؟ آدم مضطری که تکیه گاه پیدا کرد، چرا چنگ نزند؟ فریاد می زند. این می شود همان حالت غریق: «فَإِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّين». این حالت عین عبادت و عین توحید است. همین فقر و اضطرار دائمی ما عین توحید است. ولی متاسفانه «فلمّا نجّیهم إلی البرّ إذا هم مشرکون»، وقتی پایشان را به ساحل می رسانیم دوباره مشرک می شوند. احساس می کنند زمین سفت است.

قرآن می فرماید همیشه آن حالت را داشته باشید. خوب طبیعی است اگر انسان بخواهد همیشه حالت مریضی را داشته باشد که همه دکترها جوابش کرده اند، حالت گرسنه ای که در کویر دارد از گرسنگی می میرد، حالت تشنه ای که دارد از تشنگی می میرد، حالت کسی که وسط دریا کشتی اش شکسته است، حالت کسی که همه آبرویش را یک جا می ریزند و هیچ کس نیست از آبرویش دفاع کند و ... ، در ابتدا خیلی وحشت آور است.

ص: ۱۳۲

علت ترس از مرگ

اینکه گفته اند در باب مرگ تأمل و تفکر کنید، اگر تفکر در این باب استمرار پیدا کرد، اولش یک وحشت سنگین می آید. این وحشت برای این است که انسان موت را لمس می کند. می فهمد مردنی است. تغافل نمی کند. این خوف مرگ است، که البته قدم بعدش می شود انس با مرگ و مرگ می شود شیرین ترین چیز. ولی اولش ترس است. علتش این است که وقتی انسان می میرد، در واقع این آلهه می میرند. علت اینکه ما از مرگ می ترسیم اینست که هنگام مرگ خداهای ما می میرند، نه خود ما. انسان اگر خودش بمیرد که خیلی چیز خوبی است. خدای من هست و من از این وادی می روم به وادی بعدی.

«الله یتوفی الانفس حین موتها»، خدای متعال من را در خلوت خانه خودش می برد. اینکه ترسی ندارد. من هستم و خدای خودم. موت یعنی همین. جانهای ما را توفی می کنند یعنی به تمام و کمال جان ما را می گیرد. این چه ترسی دارد؟ اشکال کار این است که ما خداهایمان می میرند. یعنی به زمین و آسمان و خورشید و رفیق و چشم و دست و قلب و مغز و ... وابسته ایم. هر کدام بروند می ترسیم. خوب طبیعی است که اگر همه با هم از دست بروند، می ترسیم. این می شود سکرات موت. آنهایی که بنده خدا هستند، آنها قبلا این موت برایشان حاصل شده است. قبلا خداهایشان مرده اند.

قبلا از این چشم و گوش و دست و زبان و پدر و مادر و همسر و دوست و زمین و آسمان اعلام استغنا کرده اند. لذا وقتی همه اینها می خواهند از او فاصله بگیرند، می گوید شما کی بودید که حالا می خواهید بروید؟ مگر شما هم بودید؟ لذا اصلا نگران نیست.

ص: ۱۳۳

یک تعبیری در زیارت غـدیریه است، خیلی تعبیر لطیفی است. از امیرالمومنین(ع) نقل می کنـد: «وَ أَنْتَ الْقَائِلُ: لَا تَزِیدُنِی کَثْرَهُ النَّاسِ حَوْلِی عِزَّهً، وَ لَما تَفَرُّقُهُمْ عَنِّی وَحْشَه»(۱) شـما فرمودیـد همه مردم دور من جمع شوند، بر عزتم اضافه نمی شود. احساس عزت و قـدرت و نفوذناپذیری نمی کنم. عزیز یعنی آن کسـی که نفوذناپذیر است. ارض عزیز به زمینی می گویند که آب در آن فرو نمی رود، محکم است. همه مردم هم بیایند من احساس عزت و قدرت نمی کنم که حالا خوب شد، دشـمن نمی تواند من را شکست بدهد، و به من رخنه کند. این طور نیست.

و اگر همه مردم از حول من متفرق بشونـد، من بمـانم و یک دنیا دشـمن، وحشتی در من ایجاد نمی شود. اگر من را با دشـمن تنها بگذارند به تضـرع نمی افتم. بعد امام هادی(ع) در زیارت غدیریه می فرمایند: چرا شـما این طور هستید؟ چون، «اِعتَصَمتَ بالله فَأَعزَزتَ». شما معتصم به خدا هستید، چنگ به خدا زدید.

اسـتادی اعتصـام بـالله را این طور معنا می کرد، می فرمود: در حمام قـدیم ظرفی بود که با آن آب برمی داشـتند، آن آب قلیل بود. برای آنکه متنجس نشود به خزینه وصـلش می کردنـد بـا یک روزنه ای به آب خزینه وصل می شـد. بعـد می گفتنـد این آب، آب معتصم است. چرا؟ چون به کر وصل است. اعتصام یعنی این. یعنی وصل بشوی، خودت هم کر می شوی. در روایت به آب چاه می گفتند آب معتصم، چون منبع دارد.

«اِعتَصَمتَ بالله»، شـما متعصم بالله هستیـد. هر کس که به خـدا وصل شـد به عزت خدا می رسد. کسـی که تکیه گاهش عزت خدا هست، دیگر مردم بروند و بیایند فرقی به حال او نمی کند. کسـی که خدا را پیدا کرد، قبل از اینکه او را بمیرانند، او مرده است. چون موت چیزی نیست الا اینکه از اسباب جدا می شوی و در دامن خدا می روی. خداوند این روح را پخش کرده بود، با زمین و خورشید و آسمان محشور بود، جمعش می کند. اتفاقی نمی افتد. این که گفتند: «موتوا قبلَ أن تموتوا»(۲) یعنی قبل از اینکه دستتان از اسباب کوتاه شود، تعلق تان را از این ها قطع کنید.

۱- (۵) زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص: ۴۶۹

۲- (۶) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۹، ص: ۵۹

عدم آرامش غریق، حتی هنگام رسیدن به ساحل

انسان وقتی به ساحل رسید، خیال می کند آرام است. تغافل می کند. این آرامش نیست. اضطراب وجود دارد. . انسان این اضطراب را به باطنش می فرستد. «وَ لَا تَسْکُنُ النُّفُوسُ إِلَّا عِنْدَ رُؤْيَاكَ»(۱) سکون نفس تنها وقتی پیدا می شود که حجابها کنار بروند و حضرت حق دیده شوند.

مثل حالت غریق. غریق ابتدا که اسباب شکست مضطرب می شود، ولی وقتی خدا را پیدا کرد، آرام آرام می شود. تا وقتی خودش را تسلیم نکرده و به بتهایش چسبیده است، هنگام جدا شدن از بت ها، مضطرب است و می ترسد. ولی وقتی تسلیم شد، و گفت اگر می خواهی همه را بگیر، آرام آرام می شود. آن انسانهایی که «موتوا قبل أن تموتوا» را رعایت می کنند، اینها در آرامش محض به سر می برند.

خوف و حزن، دو شکر الهی

آنهایی که خدا را پیدا می کنند و از دیگران می برند، می شوند اولیاء الهی که: «أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُون»(یونس/۶۲) این خوف و حزن دو لشکر خدا هستند. انسان را تعقیب می کنند تا تحویل خدا بدهند. وقتی تحویل دادند، خودشان رخت می بندند و می روند. گویا این طور است که انسان را دنبال می کنند، تا به سمت خدا فرار کند. وقتی به این تکیه گاه امن رسید، دیگر آنجا جای خوف نیست. چه خوفی با خدای متعال، چه حزنی؟ بله، یک خوف دیگری هست و آن خوف محبین و خوف اولیاء الهی است. خوف فراق است.

ص: ۱۳۵

۱- (۷) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۱، ص: ۱۵۱

پس وحشت این است که بخواهیم چشم و گوش و دوست و همسر و فرزند و ... را رها کنیم برویم. طبیعی است، اولش خیلی وحشت آور است. ولی بعدش یک آرامش مطلقی است که با حضور حضرت حق است. آن آرامش، آرامش حقیقی است. آن آرامشی که باید به دست آورد، همین آرامش است. قرآن یک جمله ای را از قول ابراهیم خلیل نقل می کند. حضرت رفت بتکده را ویران کرد. به او گفتند نمی ترسی؟ بیچاره ات می کنند. فرمود شما خودتان انصاف بدهید. چه کسی مستحق امنیت است؟ شمایی که مشرک به خدای واحد هستید، شما مستحق اضطراب و ناامنی هستید یا من؟ من بت ها را شکستم، شما می گویید بترس. شما که خدا را رها کردید، نمی ترسید؟

کسیکه خدا را اله گرفت، از هیچ چیز نمی ترسد. برای چنین کسی همه خوف ها رفع می شود. البته یک خوفی از حضرت حق دارد که چیز دیگری است. احساس می کند یک تکیه گاه محکم لایزال دارد. واگر به این حالت نرسید، الان که تکیه گاههایش هستند در خوف است، ولی آن را پنهان می کند. انسانی که به جوانی اش تکیه کرده، می داند که این جوانی می رود. جوانی که ماندنی نیست. تغافل می کند. نه اینکه واقعا با جوانی آرام است. و یا آدمی که به پولش تکیه کرده است، می داند که این پول ماندنی نیست. کسی که به زیبایی بهار تکیه می کند، در همان بهار مضطرب است. چون می داند این زیبایی می رود.

کسی که همسری را دنبال می کند و به وصال او می رسد، دل به او می بندد، در لحظه وصالش مضطرب است. چون می داند این جوانی و رفاقت ماندنی نیست. اگر از همه اینها برید و آن وجود مقدسی را که حی قیوم است، پیدا کرد و با او بود، آرام است. چون می داند: «هو معكم أين ما كنتم»، هر کجا باشد خدا با اوست. او با ماست که ما هستیم. او ما را رها نمی کند. و تا او با ماست، ما هم هستیم.

در زنـدگی ترس انسـان از چه چیزی است؟ می گویـد اگر این دست نباشـد، این آب نباشـد، ... ، من نابود می شوم. خیال می کنـد آنها او را نگه داشـته انـد. طبیعی است کسـی که حیاتش را از اینها می گیرد، باید هم از نابودیشان بترسد. اینها خداهایی هسـتند که نـابود می شونـد. خـوب معلـوم است که من مضـطرب می شوم. از اول هم که این بت هـا و خـداها هسـتند، انسـان مضـطرب است. چون می داند اینها نابود می شوند. ولی اگر اینطور نشد و خدا را پیدا کرد، دیگر نابودی در کار نیست. او که هست و اینکه او با من است. این معیت، قوام ما است و انسان آرام آرام می شود و دیگر هیچ نگرانی نیست.

معنای آزمایش الهی با خوف

از این ترس باید استقبال کرد. «وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ»(بقره/۱۵۵) یعنی شما باید در امنیت، خدا را پیدا می کردید، پیدا نکردید. من زیر پایتان را خالی می کنم، وقتی ترسیدید خدا را پیدا کنید.

صـابرین کسـانی هسـتند که در این خوف صبر می کننـد. « الَّذینَ إِذا أَصـابَتْهُمْ مُصـیبَهٌ قـالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُون * أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُون»(بقره/۱۵۶) کسانی که وقتی خوف می آیـد می گویند: انا لله و انا الیه راجعون. یعنی در امنیت خدا را پیدا نکرد، حالا که خوف می آید در خوف، خدا را پیدا می کند. صابر چنین کسـی است. آن کسـی که وقتی خوف هم می آیـد با بی خیالی می گذرانـد، صابر نیست. بایـد در خوف، خدا را پیدا کند و با خدا به آرامش برسد.

این است که خداونـد در آیه می فرمایـد: «لا تعبـدوا الّا الله»، غیر خدا را خدا نگیرید. همه انذار من همین یک کلمه است. اگر غیر خدا را خدا گرفتید، معذب می شوید. یعنی همان موقعی که این بت ها هستند، معذب هستید. تکیه گاهتان جهنمتان است. و خدا را بپرستید که همه بشارتها مخصوص موحدین است.

راه نجات از شرک

«استغفروا ربّکم ثم توبوا الیه»، از شـرکهایتان اسـتغفار کنید. این اسـتغفار فقط از گناه کبیره نیست. همانی است که در مناجات خمسه عشـر آمده است. امام سـجاد(ع) به ما تعلیم کردند که اینطور اسـتغفار کنید: «أ وَ أَسْـتَغْفِرُکَ مِنْ کُلِ لَذَّهٍ بِغَیْرِ ذِکْرِکَ، وَ مِنْ کُلِّ رَاحَهٍ بِغَیْرِ أُنْسِکَ، وَ مِنْ کُلِّ سُرُورٍ بِغَیْرِ قُرْبِکَ، وَ مِنْ کُلِّ شُغُلٍ بِغَیْرِ طَاعَتِک»(۱) خـدایا طلب مغفرت می کنم از هر لـذتی که بـدون ذکر و حضور تو بوده (این لـذت به معنای پرسـتش غیر خـدا است.)، از هر سـرور و نشاطی که بـدون حب تو بوده، از هر راحـتی که ریشه اش در انس تو نبوده و از هر اشـتغالی که ریشه اش در طـاعت تو نبوده است. این اسـتغفارها بـاید اتفـاق بیافتـد، از خـدا طلب مغفرت کنیـد و بعـد «توبوا الیه». بعـد از طلب مغفرت، رجوع به حضـرت حق کنیـد. در این حالت: «یُمَتّعکم متاعاً حَسـنا». نگران هم نباشـید که من از همه تعلقاتم ببرم، تنها می مانم. نه همانطور که در دنیا هستید محتاج هستید. خدای متعال شـما را اداره می کند. نگران نباشـید از اینکه اگر من از همه این ثروت و همسـر و عزیزانم چشم پوشـیدم و رو به خدا آوردم، چطور می شود. هیچ اتفاقی نمی افتد، خدای متعال شـما را متمتع می کند، آن هم متاع حسن به شما می دهد. این طور نیست که اگر انسـان از متـاع دنیا چشم پوشـید، رها می شود. نه او که هست، در این دنیا تأمینتان می کنـد. به متاع احتیاج دارید، به شما متاع می دهد.

۱- (۸) زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص: ۴۱۶ منبع:mirbaqeri.ir

معارف توحیدی در کلام امام حسین (ع)

معارف توحیدی در کلام امام حسین (ع)

توحید بزرگترین اصل دینی است که تمام شریعت بر پایه آن استوار است. از این رو به فردی که دینداراست، موحد می گویند.

در این بحث، به معنا و مفهوم توحید در کلام امام حسین (ع) می پردازیم.

عمدتاً وقتی کلمه "توحید" به گوش می رسد، اولین عبارتی که به ذهن متبادر می شود؛ خداشناسی است. یا در بسیاری موارد در پاسخ "توحید چیست" گفته می شود یعنی خدا یکی است.

اما آیا خدا چیزی است که باید توسط ما شناخته شود؟ شناختن خدا کار ماست؟ آیا نامعلومی است که باید بگردیم و جستجو کنیم یا فکر کنیم و تحقیق کنیم و معلومش کنیم؟ و یا در قرن ۲۱ و پس از پشت سر گذاشتن ۱۲۴هزار پیامبر که متذکر خداپرستی و رجوع به فطرت می شدند(۱)؛ کسی ادعایی دارد که خدا ۲ تا یا چند تاست که در صدد اثبات فقط یک خدا باشیم؟! پس اینها چه پاسخی است؟ آنچه از کلام معصوم درباره توحید به ما رسیده تفاوت فاحشی با این مفاهیم و معارف دارد.

در این بحث سعی داریم با استفاده از سخنان امام حسین (ع) معارف توحیدی را بیشتر توضیح دهیم. در این راستا ابتدا بیان می کنیم توحید چیست و اهمیت آن را بررسی می کنیم سپس به دعای عرفه امام حسین (ع) و احادیث و خطبه های توحیدی ایشان مراجعه می کنیم.

۱- (۱) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۱، ص: ۶۰ :قال امیرالمومنین ع: فَبَعَثَ فِیهِمْ رُسُلَه و وَاتَرَ إِلَیْهِمْ أَنْبِیَاءَهُ لِیَسْتَأْدُوهُمْ مِیثَاقَ فِطْرَتِه وَ یُذَکِّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِه

در این مقاله، مطالب زیر مورد بررسی قرار می گیرد.

اهمیت توحید

توحید چیست؟

توحید و معرفت رب

معارف توحیدی در دعای عرفه

نامه امام حسین (ع) به اهل بصره

خطبه معروف امام حسین (ع) درباه منع تشبیه خدا به خلق

اسماء و صفات الهی

نتیجه گیری و جمع بندی

اهمیت توحید

اساس ادیان الهی از جمله اسلام بر پایه توحید بنا شده است(۱). همچنین در بسیاری از معارف اسلامی آمده که اصل دین اعتقادات است؛ در پرتو اعتقاد صحیح است که عملِ صالح و مقبول حاصل می شود. شیخ صدوق در کتاب شریف خود می گوید: نصف دین اعتقادات صحیح است و نصف دیگر آن عمل به این اعتقادات(۲). رسول خدا (ص) نیز فرمودند: توحید نصف دین است(۳). اهمیت توحید تا آنجاست که خدای متعال در حدیث قدسی می فرمایند: إِنَّ أَعْظَمَ الطَّاعَاتِ تَوْحِيدِی (۴). همانا برترینِ طاعات، توحیدِ من است.

البته اینکه بیاییم و درباره توحید بگوییم منظور این نیست که درباره کنه ذات خدا صحبت کنیم. چرا که اساساً هم از این موضوع نهی شده ایم. (۵)چنانچه امام موسی بن جعفر (ع) می فرمایند: در توحید از آنچه خدای متعال در کتاب خود گفته پا فراتر نگذار که هلاک می شوی. همچنین حضرت امیر (ع) در خطبه ای (که هفت روز پس از وفات پیامبر(ص) ایراد کردند) فرمودند: حمد مخصوص خداوندی است که ذهن ها از دست یافتن به کنه ذاتش بازداشته شده اند(۶). بنابراین چنانچه گفته شد، قصد ما از پرداختن به این موضوع تنها آشنایی با مفهوم توحید در کلام معصومین است.

۱- (۲) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴، ص: ۲۶۴ ___ التوحید (للصدوق) باب معنی توحید و عدل، ص: ۹۶ ___ معانی

الأخبار، النص، ص: ۱۱ _ قال الصَّادِقِ ع: إِنَّ أَسَاسَ الدِّينِ التَّوْحِيدُ وَ الْعَدْل

۲- (۳) توحيد (للصدوق)، ص: ۶۸ : التوحيد بشروطه من سائر الاعتقادات الحقه نصف الدين، و النصف الآخر العمل بما اقتضاه التوحيد.

۳- (۴) عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص: ۳۵ _ توحيد صدوق، ص: ۶۸ _ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۷۳، ص: ۳۱۶: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: التَّوْحِيدُ نِصْفُ الدِّينِ

۴- (۵) بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۷، ص: ۹۶ _ التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكرى عليه السلام، ص: ۴۲

۵- (۶) التوحيد (للصدوق)، ص: ۷۶ ___:قال مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع: لَا تَتَجَاوَزْ فِي التَّوْحِيدِ مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِي كِتَابِهِ فَتَهْلِك

۶- (۷) التوحيد (للصدوق)، ص: ۷۳؛ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي خُطْبَةٍ خَطَبَهَا بَعْدَ مَوْتِ النَّبِيِّ ص بِسَبْعَةِ أَيَّام وَ ذَلِكَ حِينَ فَرَغَ مِنْ جَمْعِ الْقُرْآنِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْجَزَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ إِلَّا وُجُودَهُ وَ حَجَبَ الْعُقُولَ عَنْ أَنْ تَتَخَيَّلَ ذَاتَهُ فِي امْتِنَاعِهَا مِنَ الشَّبَهِ وَ الشَّكْلِ بَلْ هُوَ الَّذِي لَمْ يَتَفَاوَتْ فِي ذَاتِه.

توحید چیست؟

توحید اساسی ترین اصل از اصول دین است که همه ما بدان معترفیم؛ چرا که موحد خلق شدیم(۱). به سند کلام امام معصوم توحید یعنی: أَنْ لَا تَتَوَهَّمَهُ(۲)، خدا را توهم نکنی. چرا که خدایی که به وهم درآید یعنی ساخته ذهن من و مخلوق است.

در حدیث ارزنده دیگری از امیرمومنان (ع) روایت شده: التَّوْحِيدُ أَنْ لَا تُجَوِّزَ عَلَى رَبِّكَ مَا جَازَ عَلَيْكَ(۳)، توحید یعنی هر صفتی که شایسته مخلوقات است؛ برای خدا جایز نیست و در یک عبارت بطور خلاصه یعنی «هر آنچه که در خلق وجود دارد، در خالق یافت نمی شود»(۴). این نکته اساسی ترین کلید معارف توحیدی است که بدانیم شئونات خلق و خالق از یک سنخ نیست.

ص: ۱۴۱

۱- (۸) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳، ص: ۲۷۸ _ کافی (ط - دار الحدیث)، ج ۳، ص: ۳۵ ؛ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها؟ قَالَ فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ.

۲- (۹) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵، ص: ۵۸ _ قَالَ الصَّادِقُ: التَّوْحِيدِ أَنْ لَا تَتَوَهَّمَهُ

۳- (۱۰) التوحيد (للصدوق)، ص: ۹۶_ إعلام الورى بأعلام الهدى (ط - القديمه)، النص، ص: ۲۹۱_ قَالَ على بن ابيطالب ع: التَّوْحِيدُ أَنْ لَا تُجَوِّزَ عَلَى رَبِّكَ مَا جَازَ عَلَيْكَ

۴- (۱۱) توحید صدوق باب نفی تشبیه ص ۴۰ _ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴، ص: ۲۳۰ _ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص: ۱۵۳ _ قال الرضا ع : فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ وَ كُلُّ مَا يُمْكِنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ مِنْ صَانِعِهِ. امام رضا (ع): آنچه در خلق است در خالقش یافت نشود و آنچه در خلق ممکن است از صانعش ممتنع است. (یعنی محال است که در خالق یافت شود.)

در عالمِ مادی و انسانی هر چه که آدمی در ذهن خود می اندیشد و تصور می کند، فعلِ ذهنی است و مخلوقِ انسان است و به سبب اینکه ذهن من آن را ساخته و پرداخته، بـدان احاطه دارد. پس اگر من توهم و تصوری از خدا داشـته باشم، خدایم ذهنی است و خـدایی که من بر آن احاطه داشـته باشم دیگر خدا نیست. زیرا آن چیزی که محاطِ ذهن محدودِ من شود قطعاً محدود خواهد بود در حالیکه در ادعیه رجبیه می خوانیم: «یا حادّ کلِّ مَحدود»؛ و یا «لا یُحدُّ»، «لا حَدَّ لَه» خدایی که هیچ حدی برایش نیست.

آنچه که بسـیار مهم است در باب توحیـد این است که اساساً خـدا و ذاتش قابل درک و شـناخت برای ما نیست و هیـچ احاطه علمی، حسـی و عقلی از سـوی مـا ممکن نیست، لـذا محـال بـودن شـناخت ذات الهی، موضوعی است عقلی که دین نیز آن را تایید کرده است.

چنـانچه امـام حسـین (ع) فرمودنـد: هر چـه که بنـدگان تصـور کننـد خـدا برخلاـف آن است (چیزی غیر از آن است)(۱). این موضوع به این دلیـل است که مـا چیزی را تصور می کنیم که مشابهی از آن داشـته باشـیم و این از صـفات مخلوقین است و نه خالق. بنابراین هر آنچه درباره خدا گفته می شود، تنها معارفی است که توسط ائمه و از قِبَل خودِ خدا به ما رسـیده است. نظیر: حواس از درک او عاجزنـد، وهم هـا بر او قرار نمی گیرد، زبانها او را توصـیف نمی کنـد، هرچیزی را که حواس حسّ کنـد یا دسـتها لمس کند آن چیز مخلوق است(۲)؛ عقلها نمی تواننـد او را انـدازه گیرنـد و ذهن ها بر او احاطه پیدا نمی کنند(۳). چرا که هر آنچه را که عقل اندازه گیرد یا برایش نمونه ای در ذهن ساخته باشد، محدود است.

۱- (۱۲) بحـار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴، ص: ۳۰۱ ــ تحـف العقول، النص، ص: ۲۴۴ ــ عن حسـین بن علی ع: مَا تُصُوِّرَ فِی الْأَوْهَامِ فَهُوَ خِلَافُهُ لَیْسَ بِرَب

۲- (۱۳) التوحیـد (للصدوق)، ص: ۷۵ــــ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا یُحَسُّ وَ لَا یُجَسُّ وَ لَا یُمَسُّ وَ لَا یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ وَ لَا یَقَعُ عَلَیْهِ الْوَهْمُ وَ لَا تَصِفُهُ الْأَلْسُنُ وَ کُلُّ شَیْ ءٍ حَسَّتْهُ الْحَوَاسُّ أَوْ لَمَسَتْهُ الْأَیْدِی فَهُوَ مَخْلُوق.

۳- (۱۴) بحـار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴، ص: ۲۹۶ــــ قال مُوسَـی بْنِ جَعْفَرٍ ع: أَنَّهُ لَا تُقَـدِّرُهُ الْعُقُولُ وَ لَا تَقَعُ عَلَیْهِ الْأَوْهَامُ وَ لَا تُحِیطُ بِهِ الْأَقْطَار

موضوع مهم دیگر درباره خـدا، نفی هرگونه تشبیه است. امام رضا (ع) می فرمایند: مَنْ شَـبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْـرِك (۱)، کسی که خدا را به خلقش تشبیه کند مشـرک است. در واقع مشرک شدن فقط این نیست که غیر از خدا چیز دیگری را بپرستد بلکه اگر صفتی که در مخلوقات است، به خدا نسبت دهد؛ گویی برای خدا شریک قرار داده و مشرک شده است.

بنابر آنچه گفته شـد توحیـد یعنی خارج کردن خداونـد از دو حد: حد تشبیه و حد تعطیل(۲). حـد تشبیه یعنی اینکه خدا را به چیزی تشـبیه نکنی و حـد تعطیـل یعنی بودنش را نمی توانی انکـار کنی. بطور خلاـصه یعنی نمی توانی بگویی خـدا نیست در عین حـال نمی تـوانی بگـویی خـدا چیست. تنهـا می یـابی که خـالقی داری که بایـد در مقـابلش خضوع و خشوع کنی و او را تسبیح کنی؛ یعنی او را از همه شئونات خلق منزه بداری.

«سبحان» که یکی از اسماء مهم خداوند است یعنی منزه کردن خدا از هر آنچه که شایسته خلق است.

پس دو نکته کلیـدی در بـاب توحیـد است: اول اینکه خـدا را توهم نکنی. دوم اینکه هر صـفتی در خلاـیق وجود دارد درباره خداوند قائل نشوی.

ص: ۱۴۳

۱- (۱۵) التوحید (للصدوق)، ص: ۶۹ _ بحـار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳، ص: ۲۹۴_ وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص: ۳۴۴ _ قالَ عَلِیِّ بْنَ مُوسَـِی الرِّضَا ع: مَنْ شَـبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِك ___ سفینه البحار، ج ۶، ص: ۲۱۶ ،قال جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد ع : من شـبّهه بخلقه فقد اتّخذ مع اللّه شریکا

۲- (۱۶) الکـافی (ط - الإسـلامیه)، ج ۱، ص: ۸۲ _ التوحیـد (للصـدوق)، ص: ۱۰۷ _ قـال البـاقر ع: یُخْرِجُهُ مِنَ الْحَـدَّیْنِ حَدِّ التَّعْطِیلِ وَ حَدِّ التَّشْبِیه

توحید و معرفت رب

معرفت رب برترینِ فرایض است که بر همه ما به عنوان مسلمان واجب است. اگر بخواهیم به کمترین مقدار از معرفت رب بهره ببریم، لازم است توحید بدانیم. به احادیث زیر توجه کنید:

از امام رضا (ع) پرسیدند، کمترین اندازه معرفت خدا چیست؟ فرمودند: اقرار به اینکه خدایی جز اللّه نیست، نه شبیه و نه نظیر دارد، و او قدیم (ازلی) و ثابت است (یعنی مانند مخلوقات نیست که تغییر کند) و هیچ چیز شبیه او نیست(۱).

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) روایت شده: إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَ أَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَهُ الرَّبِّ وَ الْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّهِ(۲). همانا برترینِ فرایض و واجبات بر انسان معرفت رب است و اقرار به بندگی او.

هم چنین حضرت علی بن موسی الرضا (ع) فرمودند: أَوَّلُ عِبَادَهِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ وَ أَصْلُ مَعْرِفَهِ اللَّهِ تَوْحِيدُه (۳) اولِ بندگی خداوند معرفتش است و اصلِ معرفت خدا توحید اوست.

ص: ۱۴۴

۱- (۱۷) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۳۳___ الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۸۶ سَأَلْتُهُ عَنْ علی بن موسی الرضا (ع) أَدْنَى الْمَعْرِفَهِ قَالَ(ع) : الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَ لَا شَبِيهَ لَهُ وَ لَا نَظِيرَ لَهُ وَ أَنَّهُ مُثْبَتٌ قَدِيمٌ مَوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ وَ أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ

۲- (۱۸) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۶، ص: ۴۰۷ ___ بحار ج۴ ص ۵۵ قال الصادق ع : إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَ أَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَهُ الرَّبِّ وَ الْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّهِ وَ حَدُّ الْمَعْرِفَهِ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَ لَا شَبِيهَ لَهُ وَ لَا نَظِيرَ وَ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّهُ قَدِيمٌ مُثْبَت

۳- (۱۹) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۵۰ قال الرضا ع: أَوَّلُ عِبَادَهِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ وَ أَصْلُ مَعْرِفَهِ اللَّهِ تَوْحِيدُه

با تمام اوصافی که در باب اعتقادات و توحید ذکر شد؛ به نظر می رسد قدری در شناخت مبانی معارف توحیدی دین اسلام کوتاهی کردیم. در ادامه هر چند مختصر ولی به قدر بضاعت موضوع را کمی بسط خواهیم داد.

عارف توحیدی در دعای عرفه

حال که اهمیت توحید در دین روشن شد، به چند مورد از معارف توحیدی امام حسین (ع) اشاره می کنیم. در دعای عرفه امام حسین (ع) معارف توحیدی بسیار گسترده است و آنقدر عمیق که قطعاً پرداختن به آن شایسته ماهها و بلکه سالها تدبر و تعمق است، که در این مقال نمی گنجد. اما در ادامه به برخی از عبارات برجستهء دعای عرفه که معرفت رب را در کلام امام حسین (ع) روشن تر می کند می پردازیم.

سُبحانَکَ لا اِلهَ الّا اَنت...فَسُبحانَکَ سُبحانَکَ مِن مُبدِیٍ وَ مُعیدٍ...فَسُبحانَهُ سُبحانَه... منزهی تو و خدایی جز تو نیست...منزهی تو از اینکه آغاز و پایانی داشته باشی... منزه است منزه...

«سبحان» که در ادعیه مکرر وارد شده چیست؟ سبحان که یکی از اسماء مهم خداوند است یعنی منزه کردن خدا از هر آنچه که شایسته خلق است. چنانچه معصوم می فرمایند: سبحان یعنی: تَعْظِیمُ جَلَالِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ تَنْزِیهُهُ عَمَّا قَالَ فِیهِ کُلُّ مُشْرِك(۱). تعظیم خدای عزوجل و منزه کردن خدا از هر چه مشرکان درباره خدا می گویند؛ پیش تر گفته شد، مشرکان درباره خدا چه می گویند: مشرکان خدا را به خلقش تشبیه می کنند.(۲)

۱- (۲۰) التوحید (للصدوق)، باب معنای سبحان الله ص: ۳۱۲ ــــ معانی الأخبار، النص، ص: ۱۰ ــــ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۰، ص: ۱۲۱ــــ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۵، ص: ۳۲۲ : فَدَخَلَ الرَّجُلُ فَإِذَا هُوَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع فَقَالَ یَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَفْسِیرُ سُبْحَانَ اللَّهِ قَالَ هُوَ تَعْظِیمُ جَلَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَنْزِیهُهُ عَمَّا قَالَ فِیهِ کُلُّ مُشْرِكٍ فَإِذَا قَالَهُ الْعَبْدُ صَلَّى عَلَیْهِ کُلُّ مَلَكٍ.

۲- (۲۱) التوحید (للصدوق)، ص: ۶۹ ــ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳، ص: ۲۹۴ــ وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص: ۳۴۴ ــ قالَ عَلِیَّ بْنَ مُوسَی الرِّضَا ع: مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِك ــــ سفینه البحار، ج ۶، ص: ۲۱۶ ،قال جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع : من شبّهه بخلقه فقد اتّخذ مع اللّه شریکا

سُبحانَ اللّهِ الواحِدِ الاَحَدِ الصَّمَد

منزه است خدایی که واحد و احد و صمد است کسی که نزاییده و زاده نشد و هیچ همتایی ندارد. مناسب است برای روشن شدن معنای «صمد»، به نامه امام حسین (ع) به اهالی بصره بپردازیم.

نامه امام حسین (ع) به اهل بصره

امام زین العابدین (ع) می فرمایند: مردم بصره به پدرم نامه نوشتند و از ایشان درباره «صمد» پرسیدند. امام حسین (ع) در پاسخ چنین نوشتند: خداوند، خود صمد را تفسیر کرده است: نزاده و زاده نشده و هیچ کس همتای او نیست، از چیزی به وجود نیامده، نه در چیزی است و نه بر روی چیزی، ابداع کننده و آفریننده و پدید آورنده همه اشیاء است. همه چیز را با قدرتِ خود خلق کرده؛ به اراده‌ء او آنچه برای فناپذیری آفریده، نابود می شود. به علم او آنچه برای بقا آفریده شده، باقی می ماند. این خدای صمد است که زاییده نشده و از او زاییده نمی شود، آگاه به غیب و آشکار است، بزرگ و بلند مرتبه است و برای او هم کفو و هم شانی نیست(۱).

ص: ۱۴۶

۱- (۲۲) التوحید (للصدوق)، ص: ۹۱ ___ ص: ۲۲۴ ___ سفینه البحار، ج ۵، ص: ۱۷۷ : أَنَّ أَهْلَ الْبَصْرَهِ کَتَبُوا إِلَی الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ ع یَسْأَلُونَهُ عَنِ الصَّمَدِ فَکَتَبَ إِلَیْهِمْ- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ* ... إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدَ فَقَالَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ ثُمَّ فَسَّرَهُ فَقَالَ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ. وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ. بَلْ هُوَ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِی لَا مِنْ شَیْ ءٍ وَ لَا فِی شَیْ ءٍ وَ لَا عَلَی شَیْ ءٍ مُبْدِعُ الْأَشْیَاءِ وَ خَالِقُهَا وَ مُنْشِئُ الْأَشْیَاءِ بِقُدْرَتِهِ یَتَلَاشَی مَا خَلَقَ لِلْفَنَاءِ بِمَشِیَّتِهِ وَ یَبْقَی مَا خَلَقَ لِلْبَقَاءِ بِعِلْمِه فَذَلِکُمُ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ الْکَبِیرُ الْمُتَعالِ- وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ.

صمد کسی است که میانِ خالی برای او نیست (جوف ندارد). صمد کسی است که آقایی اش به کمال باشد، صمد کسی است که نخورد و نیاشامد، صمد کسی است که نخوابد، کسی که همواره بوده و خواهد بود

الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَد... الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدا کسی که نه زاده و زاده نشده و هیچ کس همتای او نیست...حمد مخصوص خدایست که فرزند ندارد.

برای توضیح بیشتر این فرازِ دعا، به احادیث امام حسین (ع) درباره «لم یلد و لم یولد» مراجعه می کنیم.

حضرت سیدالشهدا (ع) در معنی آیه «لم یلد» اشاره می کند که یعنی از او چیزی مثل فرزند یا هرچیز دیگر بیرون نمی آید، او برتر از آن است که هرچیزی از او برون آید.

«ولم یولد» یعنی . از قبیل بیرون آمدن چیزی از چیز دیگر؛ مثل گیاهی از زمین یا آبی از چشمه یا میوه از درخت.

امام حسین (ع): هیچ ستاینده به کنه عظمتش نرسد، کبریا و بزرگی اش به هیچ قلبی خطور نکند زیرا که در اشیاء هیچ مانندی ندارد؛ علما با نیروی عقل نتوانند ذاتش را درک کنند، متفکران با فکرشان راه به جایی نبرند جز اینکه با تصدیق به قلب و ایمان به غیب او را دریابند، زیرا که او به صفات مخلوقین وصف نشود

همینطور خداوند مانند اجسام لطیف و غیرمادی نیست که از محلی سرچشمه می گیرند (مثل اشیاء لطیف که از منابع خود بیرون می آیند)، مثل دیدن از چشم، شنیدن از گوش، بوئیدن از بینی، چشیدن از دهان، سخن از زبان، شناختن و تمییز دادن از دل و آتش از سنگ. بلکه او خداست، خدای واحدِ احدی که صمد است(۱).

۱- (۲۴) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳، قال الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ ع: لَمْ یَلِدْ لَمْ یَخْرُجْ مِنْهُ شَیْ ءٌ کَثِیفٌ کَالْوَلَدِ وَ سَائِرِ الْأَشْیَاءِ الْکَثِیفَهِ الَّتِی تَخْرُجُ مِنَ الْمَخْلُوقِینَ وَ لَا شَیْ ءٌ لَطِیفٌ کَالنَّفْسِ وَ لَا یَتَشَعَّبُ مِنْهُ الْبَدَوَاتُ کَالسِّنَهِ وَ النَّوْمِ وَ الْخَطْرَهِ وَ الْهَمِّ وَ الْحَزَنِ وَ الْبَهْجَهِ وَ الضَّحِکِ وَ الْبُکَاءِ وَ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ وَ الرَّغْبَهِ وَ السَّأْمَهِ وَ الْجُوعِ وَ الشِّبَعِ تَعَالَی أَنْ یَخْرُجَ مِنْهُ شَیْ ءٌ وَ أَنْ یَتَوَلَّدَ مِنْهُ شَیْ ءٌ کَثِیفٌ أَوْ لَطِیفٌ- وَ لَمْ یُولَدْ لَمْ یَتَوَلَّدْ مِنْ شَیْ ءٍ وَ لَمْ یَخْرُجْ مِنْ شَیْ ءٍ کَمَا یَخْرُجُ الْأَشْیَاءُ الْکَثِیفَهُ مِنْ عَنَاصِرِهَا کَالشَّیْ ءِ مِنَ الشَّیْ ءِ وَ الدَّابَّهِ مِنَ الدَّابَّهِ وَ النَّبَاتِ مِنَ الْأَرْضِ وَ الْمَاءِ مِنَ الْیَنَابِیعِ وَ الثِّمَارِ مِنَ الْأَشْجَارِ وَ لَا کَمَا یَخْرُجُ الْأَشْیَاءُ اللَّطِیفَهُ مِنْ مَرَاکِزِهَا کَالْبَصَرِ مِنَ الْعَیْنِ وَ السَّمْعِ مِنَ الْأُذُنِ وَ الشَّمِّ مِنَ الْأَنْفِ وَ الذَّوْقِ مِنَ الْفَمِ وَ الْکَلَامِ مِنَ اللِّسَانِ وَ الْمَعْرِفَهِ وَ التَّمَیُّزِ مِنَ الْقَلْبِ وَ کَالنَّارِ مِنَ الْحَجَرِ لَا بَلْ هُوَ اللَّهُ الواحد الصَّمَد.

اَوجَبتَ عَلیَّ حُجّتَک بِاَن اَلهَمتَنی مَعرِفَتَک حجتت را بر من واجب کردی به این که معرفت خود را به من الهام فرمودی.

در این عبارت چند نکته نهفته است: اول اینکه معرفت از جانب خدا به مردم اعطا می شود. اگر خدا خودش را به ما معرفی نمی کرد، هیچ یک از آفریده ها راهی به سوی خدا نداشتند و قادر نبودند خدا را بشناسند. دوم اینکه خداوند همه خلایق را بر سرشت توحیدی خلق کرده است. یعنی همه را خداپرست آفریده است. سوم اینکه مخلوقات به خدا شناخته می شوند و نه اینکه خدا به وسیله مخلوقات(۱). چنانچه امام حسین (ع) می فرمایند: بِهِ تُعْرَفُ الْمَعَارِفُ لَا بِهَا یُعْرَف (۲). شناختنی ها را باید به وسیله خدا شناخت و نه اینکه خدا را به وسیله شناختنی ها بشناسیم.

لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ هیچ چیز شبیه او نیست

چنانچه از ابتدا ذکر شد، خدا شبیه هیچ چیز نیست و از صفات خلایق به دور است. برای توضیح بیشتر این عبارت که به کرّات در قران و دعاها وجود دارد، به سراغ خطبه مفصل امام حسین (ع) می رویم.

خطبه معروف امام حسین (ع) درباه منع تشبیه خدا به خلق

ص: ۱۴۸

۱- (۲۵) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۸۶ ___ التوحید (للصدوق)، ص: ۲۸۵___ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع إِنِّی نَاظَرْتُ قَوْماً فَقُلْتُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَجَلُّ وَ أَعَزُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْعِبَادُ يُعْرَفُونَ بِاللَّهِ فَقَالَ ع: رَحِمَكَ اللَّهُ.

۲- (۲۶) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴، ص: ۳۰۱ _قال الحسین ع: بِهِ تُوصَفُ الصِّفَاتُ لَا بِهَا یُوصَفُ وَ بِهِ تُعْرَفُ الْمَعَارِفُ لَا بِهَا یُعْرَف

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا هَؤُلَاءِ الْمَارِقَهَ الَّذِينَ يُشَبِّهُونَ اللَّهَ بِأَنْفُسِهِمْ- يُضاهِؤُنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ بَلْ هُوَ اللَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ- لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِير

ای مردم! بر حذر باشید از «مارقین» که خدا را به خود تشبیه می کنند (اینان از دین خارج شده اند)، گفتار اینان همانند کافران اهل کتاب است، خدا مثل و مانند ندارد (شبیه هیچ چیز نیست). شنوا و بیناست، چشم ها او را نبیند، او دیدگان را ببیند، او لطیف (تیزبین) و آگاه است.

اِسْتَخْلَصَ الْوَحْدَانِیَّهَ وَ الْجَبَرُوتَ وَ أَمْضَی الْمَشِیئَهَ وَ الْإِرَادَهَ وَ الْقُدْرَهَ وَ الْعِلْمَ بِمَا هُوَ كَائِنٌ لَا مُنَازِعَ لَهُ فِی شَیْ ءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ لَا كُفْوَ لَهُ يُعَادِلُهُ وَ لَا ضِدَّ لَهُ يُنَازِعُهُ وَ لَا سَمِیَّ لَهُ يُشَابِهُهُ وَ لَا مِثْلَ لَهُ يُشَاكِلُهُ لَا تَتَدَاوَلُهُ الْأُمُورُ وَ لَا تَجْرِی عَلَيْهِ الْأَحْوَالُ وَ لَا تَنْزِلُ عَلَيْهِ الْأَحْدَاثُ

وحدانیت وجبروت مخصوص اوست؛ آنچه در مشیت بود را اجرا کرد، اراده، قدرت و علم به همه چیز در قبضهء قدرت اوست. در هیچ کار مخالف و منازعی ندارد، همتا و هماوردی ندارد؛ نه ضدِ ستیزه گری دارد، نه همنام و همانندی، و نه مثل و مانندی؛ دستخوش حوادث نگردد، تغییر حال نپذیرد، پدیده ها در وجودش راه نیابد.

وَ لَا يَقْدِرُ الْوَاصِفُونَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ وَ لَا يَخْطُرُ عَلَى الْقُلُوبِ مَبْلَغُ جَبَرُوتِهِ لِأَنَّهُ لَيْسَ لَهُ فِی الْأَشْيَاءِ عَدِيلٌ وَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُلَمَاءُ بِأَلْبَابِهَا وَ لَا أَهْلُ التَّفْكِيرِ بِتَفْكِيرِهِمْ إِلَّا بِالتَّحْقِيقِ إِيقَاناً بِالْغَيْبِ لِأَنَّهُ لَا يُوصَفُ بِشَیْ ءٍ مِنْ صِفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ.

هیچ ستاینده به کنه عظمتش نرسد، کبریا و بزرگی اش به هیچ قلبی خطور نکند زیرا که در اشیاء هیچ مانندی ندارد؛ علما با نیروی عقل نتوانند ذاتش را درک کنند، متفکران با فکرشان راه به جایی نبرند جز اینکه با تصدیق به قلب و ایمان به غیب او را دریابند، زیرا که او به صفات مخلوقین وصف نشود (اشاره به همان نکته که خدا هیچ یک از صفات خلق را ندارد)، یگانه و صمد است.

مَا تُصُوِّرَ فِی الْأَوْهَام فَهُوَ خِلَافُهُ لَیْسَ بِرَبٍّ، مَنْ طُرِحَ تَحْتَ الْبَلَاغِ وَ مَعْبُودٍ، مَنْ وُجِدَ فِی هَوَاءٍ أَوْ غَیْرِ هَوَاءٍ، هُوَ فِی الْأَشْیَاءِ کَائِنٌ لَا کَیْنُونَهَ مَحْظُورٍ بِهَا عَلَیْه وَ مِنَ الْأَشْیَاءِ بَائِنٌ لَا بَیْنُونَهَ غَائِبٍ عَنْهَا لَیْسَ بِقَادِرٍ مَنْ قَارَنَهُ ضِدٌّ أَو سَاوَاهُ نِدٌّ.

هر چه در وهم گنجد خدا غیر از او باشد؛ آنچه فکر به آن تعلق گیرد خدا نباشد؛ آن که در دسترس اندیشه قرار گیرد پروردگار نخواهد بود؛ آنچه در هوا و ماورای هوا یافت شود معبود نباشد. او در اشیاء است نه بودنی که بوسیله اشیاء احاطه شود. از اشیاء جداست نه جدا بودنی که از آنها غائب باشد، آنکه ضدی بخواهد، قادر نیست با او قرین شود یا آنکه نِدّی (مشابهی) بخواهد نمی تواند با او برابری کند.

لَیْسَ عَنِ الدَّهْرِ قِدَمُهُ وَ لَا بِالنَّاحِیَهِ أَمَمُه، احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ کَمَا احْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصَارِ وَ عَمَّنْ فِی السَّمَاءِ احْتِجَابُهُ کَمَنْ (عَمَّنْ) فِی الْأَرْضِ قُرْبُهُ کَرَامَتُهُ وَ بُعْدُهُ إِهَانَتُهُ.

ازلیت اش را با زمان نتوان سنجید، در سیطره مکان نیست و در ناحیه معینی نتوان به او رو آورد(برای خداوند نمی توان مکان خاصی در نظر گرفت)؛ از عقل ها محجوب است چنان که از دیده ها هم محجوب است، از آسمانیان مستور است چنان که از خاکیان هم مستور است؛ نزدیکی اش کرامت اوست و دوریَش اهانت اوست (نزدیکی و دوری مکانی ندارد).

لَا تَحُلُّهُ فِی وَ لَا تُوَقِّتُهُ إِذْ وَ لَا تُؤَامِرُهُ إِنْ عُلُوُّهُ مِنْ غَیْرِ تَوَقُّل وَ مَجِیئُهُ مِنْ غَیْرِ تَنَقُّلٍ، یُوجِدُ الْمَفْقُودَ وَ یُفْقِدُ الْمَوْجُودَ وَ لَا تَجْتَمِعُ لِغَیْرِهِ الصِّفَتَانِ

نه «در» (که نشان ظرفیت و مکان است) در ساحت قدسش راه دارد (که گوئی در کجاست؟) نه «گاه» (که رمز زمان است) محدودش سازد؛ نه «اگر» (که دلیل امکان و تعلیق است) در بارگاهش راه یابد. رفعتش نه چون برآمدن بر قله هاست؛ آمدنش مثل انتقال نیست، نیستی را هستی دهد و هستی را نابود کند و این دو صفت هرگز در غیر «خدا» نباشد.

امام رضا (ع): نظام توحید الهی نفی صفتها از خداست. زیرا که عقلها گواهند که هر صفت و موصوفی مخلوق است و هر مخلوقی گواه آن است که آفریننده ای دارد که خودش صفت ندارد

فِي وَقْتٍ يُصِيبُ الْفِكْرُ مِنْهُ الْإِيمَانَ بِهِ مَوْجُوداً وَ وُجُودَ الْإِيمَانِ لَا وُجُودَ صِفَةٍ بِهِ تُوصَفُ الصِّفَاتُ لَا بِهَا يُوصَفُ وَ بِهِ تُعْرَفُ الْمَعَارِفُ لَا بِهَا يُعْرَفُ فَذَلِكَ اللَّهُ لَا سَمِيَّ لَهُ سُبْحَانَهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِير

فکر تنها تواند بودنش را دریابد، و به هستی اش اعتراف کند، اما از «وصف» ش، عاجز است که صفات را به او باید توصیف (و معرفی) کرد و نه او را به صفات، شناختنی ها را به او باید شناخت نه او را به شناختنی ها. این است خدائی که همنام ندارد، منزه است، همانندی ندارد. شنوا و بیناست(۱).

هُوَالسَّميعُ البَصيرُ الَّطيفُ الخَبير... هُوَالجَوادُ الواسِعُ... ياأَرحَمَ الرّاحِمينَ... يارَحيمُ يارَحمنُ... الرِّئوفُ الرَّحيمُ...ياذَالجَلالِ وَالإِكرامِ

تمامی این عبارات و کلمات اسماء و صفتهای خداوند هستند. در اینجا لازم است توضیح مختصری درباره اسماء و صفات الهی ارائه کنیم.

اسماء و صفات الهی

اسم یعنی علامت و صفت یعنی نشانه، و البته معانی شان شبیه هم هست. اول اینکه اسامی خدا فعل خداست؛ نه اینکه این صفات چگونگی وصف ذاتش باشد و یا صفت عین ذاتش باشد (نعوذ باللّه). زیرا خودِ وصف شدن و وصف کردن از شئوناتِ خلق است، لذا نمی توان خدا را وصف کرد. (مطابق آنچه در ابتدای بحث ذکر شد). چنانکه امام صادق (ع) می فرمایند: خداوند بزرگتر از آن است که به وصف در آید(۲). بنابراین تنها وصف خدا «بی وصفی» است.

۱- (۲۷) تحف العقول، النص، ص: ۲۴۴

۲- (۲۸) وسائل الشیعه، ج ۷، ص: ۱۹۱ ___ الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۱۱۷___ التوحید (للصدوق)، ص: ۳۱۳___ عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفُ.

امام رضا (ع) نیز می فرمایند: نظام توحید الهی نفی صفتها از خداست. زیرا که عقلها گواهند که هر صفت و موصوفی مخلوق است و هر مخلوقی گواه آن است که آفریننده ای دارد که خودش صفت ندارد(۱).

خداوند هر مخلوقی را با صفت و ویژگی خاصی آفریده در حالیکه برای خداوند هیچ صفتی (که نشان از وصف ذاتش باشد) وجود ندارد. خودِ اسماء و صفات الهی نیز نشان می دهد که خدا لاموصوف است و هرگز وصف نمی شود.

ما از خودمان نمی توانیم برای خدا اسمی بگذاریم. زیرا آدمی چیزی را می تواند اسم گذاری کند که می شناسد و به آن احاطه دارد. با توجه به تمامی مواردی که گفته شد، برای خدا نمی توان اسم گذاشت و نمی توان وصف قائل شد. خدا برای خود اسمائی اختیار کرد تا زبان خلائق برای حمد و ثنا و مناجات با خدا باز شود(۲). پس این اسامی که با آن خدا را می خوانیم، از جانب حق تعالی به ما تعلیم داده شده است.

۱- (۲۹) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۱۴۰ _ تحف العقول، النص، ص: ۶۱ ___ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۵۰ ___ التوحید (للصدوق)، باب نفی تشبیه ص: ۳۴ قال الرضا ع: نِظَامُ تَوْحِیدِ اللَّهِ تَعَالَی نَفْیُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَهِ الْعُقُولِ أَنَّ کُلَّ صِفَهٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ وَ شَهَادَهِ کُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّ لَهُ خَالِقاً لَیْسَ بِصِفَهٍ وَ لَا مَوْصُوفٍ وَ شَهَادَهِ کُلِّ صِفَهٍ وَ مَوْصُوفٍ بِالاقْتِرَانِ وَ شَهَادَهِ الِاقْتِرَانِ بِالْحُدُوثِ وَ شَهَادَهِ الْحُدُوثِ بِالامْتِنَاعِ مِنَ الْأَزَلِ الْمُمْتَنِعِ مِنَ الْحُدُوثِ فَلَیْسَ اللَّهَ (عَرَفَ) مَنْ عَرَفَ بِالتَّشْبِیهِ ذَاتَهُ وَ لَا إِیَّاهُ وَحَّدَهُ مَنِ اکْتَنَهَهُ وَ لَا حَقِیقَتَهُ

۲- (۳۰) المصباح للکفعمی (جنه الأمان الواقیه)، ص: ۳۱۲ عَنِ الرِّضَا ع أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ اسْماً یُدْعَی بِهَا .

نتیجه گیری و جمع بندی

پس بنابر آنچه در این مقاله موجز ارائه شد:

۱- توحید به معنی خداشناسی نیست بلکه نفی شئوناتِ خلق از خداست.

۲- خداوند خود را به همه مخلوقات معرفی کرده و خلایق فطرتاً خداپرست هستند.

۳- انسان به فطرت خود و به عقل خود می یابد که خدا دارد؛ ولی هیچ چیز دربارهء خدا نمی تواند بگوید، جز اینکه تسبیحش کند و دربرابرش خشوع کند.

در پایان ذکر این نکته ضروری است که یافتن حقیقتِ معارف حقیقی، منوط به رجوع به ثقلین یعنی قرآن و اهل بیت (ع) است. از این رو نه تنها باید به قرآن و احادیث ائمه اطهار (ع) رجوع کنیم، بلکه باید با توسل و تمسک به ساحت مقدس امام عصر (عج)، از ایشان بخواهیم ما را از انحرافات و پلیدی ها حفظ نماید و راه هدایت را بر ما روشن سازد.

تولی تام و تبری تام، شرط ایمان (شب هشتم محرم)

تولی تام و تبری تام، شرط ایمان (شب هشتم)

آنچه پیش رو دارید هشتمین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است.

ایشان در ابتدای بحث با اشاره به مفهوم توحید براساس معارف قرآنی آن را به شجره طیبه ای تمثیل کردند و تأکید نمودند که تلقی از توحید باید طبق آموزه های قرآنی تغییر کند. ایشان در ادامه با اشاره به آیاتی از سوره مبارکه توبه موانع همراهی با معصومین(ع) را برشمردند. یکی از موانع در همراهی با اولیای الهی، رضایت به حیات دنیاست که به تعبیر قرآن موجب سنگینی مؤمنین و مانع همراهی آنان با ولی خدا می شود. یکی از راه های نجات از این تعلق خاطر و رضایت به حیات دنیا، داشتن نگاه واسع و مقایسه متاع قلیل دنیا در مقابل حیات جاویدان آخرت است. قرآن کریم مؤمنین را نسبت به عواقب همراهی نکردن با ولی خدا هشدار داده و عاقبت این امر را جهنم قرار می دهد؛ ضمن اینکه خدای متعال برای رهایی انسان از رضایت به حیات دنیا، همواره آیات و نشانه هایی را می فرستد که غفلت از این نشانه ها نیز موجب گرفتار شدن و عذاب انسان به وسیله همان تعلقات و تکیه گاه های دنیایی او می شود. عامل دیگری که می تواند انسان را از رضایت به حیات دنیا رهایی بخشد، داشتن نگاه جامع به دنیاست؛ بدین ترتیب که انسان در کنار خوشی های دنیا، تلخکامی های آن را نیز ببیند و بدین ترتیب چشم از دنیا بردارد؛ این در حالی است که اگر انسان به دعوت خدای متعال توجه نکند خدای متعال او را تبدیل کرده و قوم دیگری را جایگزین می کند تا به این ترتیب دین و ولی خود را نصرت دهد. به عبارت دیگر خدای متعال و ولی او در سیر خود هیچ نیازی به مردم ندارند. عامل دیگری که صبر بر بلای معصوم(ع) را افزایش می دهد، حب و بغض فی الله

است؛ چنانچه گفته انـد اگر کسـی حب و بغضـش در مسـیر خدا نباشد، هرگز طعم ایمان را نمی چشد. عامل مهم دیگر درک نقش محوری معصومین(ع) در مسـیر این ابتلاـءی عظیم است. انسـان بایـد بدانـد که همه بـار این بلا بر دوش خود معصوم(ع) است، نه دیگران؛ پس انسان باید به مقام شفاعت و عصمت معصومین(ع) هم توجه داشته باشد.

ص: ۱۵۳

شناخت برخی موانع همراهی با مصومین(ع) بر مبنای سوره توبه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم.

قرآن کریم می فرماید: «یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ مَا لَکمُ ْإِذَا قِیلَ لَکمُ ُانفِرُواْ فیِ سَبِیلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلیَ الْأَرْضِ أَ رَضِیتُم بِالْحَیَوهِ الدُّنْیَا مِنَ الاْخِرَهِ فَمَا مَتَاعُ الْحَیَوهِ الدُّنْیَا فیِ الاْخِرَهِ إِلَّا قَلِیلٌ * إِلَّا تَنفِرُواْ یُعَذِّبْکُمْ عَذَابًا أَلِیمًا وَ یَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَیرْکُمْ وَ لَا تَضُرُّوهُ شَیْا وَ اللَّهُ عَلیَ کُلّ ِ شیَ ءٍ قَدِیرٌ»(توبه/۳۸-۳۹) اولیاءی خدا و معصومین(ع) ابتلاء و امتحان هایی را در مسیر بسط توحید در عالم پذیرفته اند؛ ما هم که به آن ها پیوند خورده ایم، طبیعتاً در بلای آن ها شریک می شویم و باید پای آن امتحان و ابتلاء بایستیم؛ البته انسان می تواند این مسیر را انتخاب نکند؛ ولی اگر آگاهانه انتخاب کرد، مجموعه ای از سختی ها و دشواری ها را پذیرفته است؛ قرآن و اهل بیت(ع) نکته ها و حقایقی را برای غلبه بر این دشواری ها و صبر انسان بر عهد با اولیاءی الهی بیان کرده اند؛ ایشان در حقیقت بصیرت هایی را به انسان داده اند که توجه به آن ها برای حرکت انسان ضروری است؛ بعضی از آن ها در جلسات قبل عرض شد که آخرین و مهم ترین آن ها تلقی صحیح از توحید بود؛ نقطه مقابل توحید هم کفر و شرک و الحاد و نفاق است که همه دعوت های انبیاء(ع) نیز دعوت به توحید و پرهیز از پرستش غیر است؛ همه بشارت های خدای متعال هم برای موحدین، و همه انذارها نیز نسبت به مشرکین و کفار و منافقین است؛ یعنی کسانی که در امر بندگی خدا کوتاهی می کنند.

ص: ۱۵۴

گفته شد که درک از توحید باید تصحیح شود؛ بر این اساس حقیقت توحید یک شجره طیبه و یک وادی نورانی است که انسان باید وارد آن شده و با آن شجره طیبه پیوند بخورد تا موحد شود؛ به تعبیر قرآن حقیقت کفر و شرک هم وادی ظلمات و شجره خبیثه است که باید از آن ها تبری تام جست؛ این تولی تام و تبری تام، شرط ایمان است.

سوره مبارکه توبه با آیه «بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ» آغاز می شود که اعلام رسمی درگیری و برائت جبهه مشرکین و کفار است؛ با تشکیل این صف بندی و قرار گرفتن این دو صف در مقابل یکدیگر، دوران تقیه به پایان می رسد و این درگیری کاملاً آشکار می شود؛ در این تقابل هر یک از این دو صف لوازم و اقتضائاتی دارند؛ در این سوره، از اقتضائات این دو جریان و جریان سوم نفاق که در جبهه دشمن شکل می گیرد، پرده برداشته می شود؛ شاید بهترین سوره ای که می توان با رویکرد شناخت جریان کفر و نفاق آن را مرور کرد، سوره مبارکه برائت است؛ در این سوره برخی از موانع همراهی با اولیاءی خدا ذکر شده است؛ از سویی الزامات و توجهات لازم برای همراهی اولیاءی خدا و همراهی با جبهه نبی اکرم(ص) و نصرت این جبهه نیز بیان گردیده است. از موانعی که در این سوره مبارکه برای همراهی وجود مقدس نبی اکرم(ص) ذکر شده، آیاتی است که ظاهراً در جنگ تبوک نازل شده است.

رضایت به حیات دنیا، یکی از عوامل همراهی نکردن با ولی خدا

ص: ۱۵۵

مسلمان ها به تازگی از برخی جنگ ها فارغ شده بودند که مأمور شدند در سرزمینی دوردست به نام تبوک با دولت روم بجنگند؛ حضرت مردم مدینه را مهیا کردند و برای قبایل اطراف همراه با مأمور نامه هایی فرستادند؛ بخشی از آن ها هم آماده و تجهیز شدند، بخشی هم در مدینه و اطراف آن کوتاهی کردند؛ به همین مناسبت خدای متعال آیاتی نازل فرمود که آیات بسیار فوق العاده ای هستند؛ در این سوره شاید قریب به ده آیه با «یا ایها الذین آمنوا» شروع شده است؛ این بار خطاب به مؤمنین و کسانی است که به رسول الله(ص) ایمان آورده و ایشان را قبول کرده یا می خواهند حضرت را قبول کنند ولی موانعی در مسیر حرکتشان هست؛ خدای متعال به آن ها هشدار می دهد که این سستی و کندی آن ها چه عواقبی در پی خواهد داشت؛ خدای متعال در این آیات هم درد را بیان کرده، هم درمان آن را؛ نخستین توجهی که خدای متعال به مؤمنین می دهد این است که «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ مَا لَکُمْ إِذَا قِیلَ لَکُمُ انفِرُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَی الأَرْضِ أَرَضِیتُم بِالْحَیَاهِ الدُّنْیَا مِنَ الآخِرَهِ فَمَا مَتَاعُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا فِی الآخِرَهِ إِلاَّ قَلِیلٌ» چه منفعتی می برید و چه بهره ای نصیب شما می شود که وقتی شما را دعوت می کنم تا در راه خدا کوچ کنید، سنگین می شوید و سبکبال نیستید؟! گویا نمی توانید از زمین برخیزید! چه نفع و چه تعلقی در وجود شما هست که مانع سبکبالی شما در اجابت دعوت خدا و رسول او می شود؟!

ص: ۱۵۶

این دعوت برای یک جهاد بسیار بزرگ و سخت و دشوار در سرزمینی دوردست است که براساس آیات، سرزمین تبوک می باشد؛ سپس خدای متعال نقطه گرفتاری مؤمنی را که سبکبال نیست، نشان می دهد و می فرماید: آیا به حیات دنیا راضی شده اید؟ یعنی انسانی که درک او از حیات، در حد دنیاست، و نسبت به حیات برتر از دنیا درکی ندارد و نه فقط درک، بلکه تعلقی ندارد و طلبی در او شکل نگرفته است، چنین کسی میل به حیات برتر ندارد و راضی به حیات دنیاست و همین حد از احساس و ادراک و لذت و بجهت های حیات دنیا برای او کافی است؛ او به دنبال تأمین همین حد از لذت ها و بهجت هایی است که از حیات طبیعی به دست می آید؛ شاید حیات دنیا یک معنایش همین است؛ بنابراین اگر کسی به این حد قانع و راضی شد، سنگین می شود؛ حتی اگر خدا و رسول(ص) را هم دوست داشته باشد و وارد وادی ایمان هم شده باشد، این میل به دنیا مانع حرکت او می شود.

رضایت به حیات دنیا، یکی از عواملی است که مانع می شود انسان همراه اولیاءی خدا حرکت کند، آن ها را نصرت دهد و در کنار آن ها پایداری نماید؛ کسانی که به حیات دنیا راضی هستند، سنگین می شوند؛ معنای این رضایت به حیات دنیا هم این نیست که انسان نماز نمی خواند، روضه نمی گیرد و به حج نمی رود؛ بلکه انسان ممکن است طالب حیات دنیا بوده ولی همه این عبادات را هم داشته و مؤمن هم باشد؛ عده ای هر مقصدی آن ها را به حرکت در می آورد و به سمت دنیا و لذت ها و بهجت های دنیایی دعوتشان می کند؛ اینان همه عمر به سمت مقاصد دنیایی حرکت می کنند؛ ولی وقتی به آن ها می گویند به سمت خدا حرکت کنید، سنگین هستند.

حیات دنیا در بعضی روایات به محیط ولایت ائمه جور تفسیر شده است؛ به همین دلیل است که رضایت به حیات دنیا مذموم است؛ وگرنه محیط ولایت ائمه حق(ع) محیط توحید و دارالآخره و دارالحیوان است؛ کسانی که در این دنیا وارد محیط ولایت امام(ع) می شوند در حقیقت وارد دارالحیوان شده اند؛ البته شاید معنای آیه این باشد که هر کس به لذت ها و بهجت های حیات طبیعی دنیا قانع است و لذت ها و ثروت و امکانات و خوشی های این دنیا برای او بس است، سنگین می شود. خدای متعال بعد از اینکه این نقطه ضعف را توضیح می دهد، می فرماید: متاع دنیا اندک است؛ یعنی راه نجات انسان را یافتن بصیرت و درک و تأمل از طریق وحی می داند تا آنجا که انسان از رضایت به حیات دنیا نجات پیدا کند؛ به همین دلیل هشدار می دهد که همه سرمایه ای که در حیات دنیا به کف می آید، نسبت به آخرت اندکی بیش نیست.

نگاه واسع به دنیا از عوامل ایستادگی و راضی نبودن به حیات دنیا

بنابراین دنیا برای انسان اندک است؛ گویا خدای متعال در انسان ظرفیتی بیشتر و طلبی قرار داده که اگر انسان بخواهد به سمت خدای متعال حرکت کند، باید طالب آن بیشترها باشد؛ اگر کسی بخواهد دعوت انبیاء(ص) را اجابت کند و پای دعوت آن ها بایستد، باید به این عالم نگاه واسع داشته باشد؛ یعنی باید دنیا را در دل همه عوالم ببینند؛ کسی که افق نگاهش در حد دنیاست، به همین دنیا راضی می شود؛ ولی اگر به همین دنیا راضی شد، کوچ به سمت خدا برای او سنگین و دشوار می شود؛ حتی خدا را هم قبول دارد ولی نمی تواند سبکبال حرکت کند؛ نگاه واسع به عالم، آن را به تمامه دیدن و دنیا را در دل تمام عوالم مشاهده کردن، موجب می شود که انسان دل از دنیا بردارد و سبکبال شود؛ بنابراین ابتدا باید نگاه واسعی به دنیا داشت.

«إِلاَّ تَنفِرُواْ يُعَذِّبْكَمْ عَذَاباً أَلِيماً وَ يَسْتَبْدِل قَوْماً غَيْرَكُمْ» اگر شما کوچ نکنید، دچار عذاب می شوید؛ وقتی می گویند در راه خدا حرکت کنید ولی دل به دنیا می بندید و سنگین و زمین گیر می شوید، دچار رنج و عذاب الیم می شوید؛ اگر انسان شکر کند، خدای متعال نعمت را برای او زیاد می کند؛ ولی اگر کفران نعمت کند، دچار عذاب می شود؛ خدای متعال می فرماید: اگر کوچ نکردید تصور نکنید بر سفره دنیا می نشینید و به خواسته های دنیایی خود می رسید؛ اگر به دنیا هم قانع باشید بدانید که به آن هم نمی رسید و بستر دنیا برایتان عذاب الیم می شود. در آیات دیگر گاهی همین مطلب را توضیح داده است؛ خدای متعال در سوره مبارکه یونس درباره عذابی که این افراد به آن گرفتار می شوند، توضیح داده و می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءنَا وَرَضُواْ بِالْحَياةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّواْ بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُوْلَئِكَ مَأْوَاهُمُ النُّارُ بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ»(یونس/۷-۸)؛ کسانی که راضی به حیات دنیا هستند به همین بیماری که در این آیه توضیح داده شده، گرفتارش شده اند؛ آن ها در کنار سفره دنیا آرام هستند؛ کسانی که از آیات ما غافل هستند، پناهگاهشان آتش است؛ البته خدای متعال عذاب مضاعف نمی دهد بلکه عذاب انسان همان عمل اوست؛ «إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» انسان بازتاب عمل خود را می بیند و عذاب او چیزی غیر از این نیست؛ جزای انسان همان عمل انسان است؛ بنابراین در این آیه شریفه خدای متعال می فرماید: عده ای راضی به حیات دنیا هستند و با آرامش بر سفره دنیا نشسته و بی قرار نیستند، ولی ما آیات خود را می فرستیم؛ ولی این ها از آیات هم اعراض می کنند. عده ای این آیات را چنین معنا کرده اند که زنگ خطرهای خدای متعال در این دنیا برای این است که ما بر سفره دنیا قرار نداشته باشیم؛ همین مطلب در آیات قرآن هم آمده است؛ گویا اگر انسان به تعلقات دنیا دل ببندد، خدای متعال این تعلقات را می گیرد و سفره دنیا را از مقابل انسان جمع می کند؛ انسان بر بساط دنیا می نشیند ولی خدا این بساط را از زیر پای انسان می کشد و نمی گذارد در دنیا آرام باشد. انسان وقتی بر سفره دنیا می نشیند، خدای متعال همواره به او هشدار می دهد و آیاتش را می فرستد؛ خدای متعال تعلقات انسان را می گیرد و بتکده های انسان را ویران می کند؛ «وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَ فَلا يَعْقِلُون»(یس/۶۸)؛ آخرین مرحله این است که خدای متعال آرام آرام هر چه را به انسان داده از او می گیرد؛ شخصی با جناب عزرائیل عهد بست که هر زمان قصد گرفتن جانش را داشت به او خبر بدهد؛ عزرائیل بعد از مدتی برای قبض روح او امد؛ شخص گفت: چرا طبق قرارمان خبر نکردی؟! گفت: سال هاست که خبرت می کنم؛ مگر موهایت سفید نشد؟ مگر قدت خمیده نشد؟ مگر دندان هایت نریخت؟ این ها همان آیات خدا هستند.

انسان بر سفره دنیا می نشیند و دل به مال و جاه و امکانات دنیا و سلامتی و جوانی و نشاط و زیبایی ها و تعلقاتش می بندد؛ ولی خدا این سفره را از مقابل او جمع می کند؛ او تکیه به دنیا می کند و خدای متعال تکیه گاه او را خراب می کند؛ این همان آیات خداست. اگر کسی متوجه این زنگ خطرها شود، نمی تواند بر سفره دنیا بنشیند؛ امیرالمؤمنین(ع) می فرمایند: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ»(۱)؛ اگر کسی این ندای رحیل کاروان را بشنود، بر می خیزد و از سفره دنیا دست می کشد؛ ولی اگر بر سفره دنیا نشسته و خیالش هم راحت باشد، هر قدر هم زنگ خطر بزنند و هر قدر هم آیات خدا بیاید، روی از آیات خدا هم بر می گرداند؛ «عن آیاتنا غافلون» امروزه تمدن غرب هم همین کار را کرده و موجب غفلت بشر شده است.

سفارش شده است که مؤمنین به شکل مستمر به زیارت اهل قبور بروند و در آنجا بگویند: «اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الدِّيارِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُسْلِمينَ وَ إنّا اِنْ شاء اللهُ بِكُمْ لاحِقُونَ»(۲)؛ یعنی شما پیشروان هستید ما هم ان شاء الله می آییم و به شما می رسیم. قبلاً گفتن این جمله برای بنده هم سخت بود؛ گویا انسان مشتاق مردن و رفتن است. ولی چرا سفارش شده است که به زیارت اهل قبور بروید و این گونه هم حرف بزنید؟ این همان زنگ خطر است؛ (هشدار) خدای متعال درباره همین متاع دنیاست که امروزه تمدن جدید دنبال می کند و چیزی غیر از این نیست؛ چند هزار سال قبل از زبان پیغمبر خدا(ص) توضیح می دهد که: «أَ تُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا ءَامِنِينَ * فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ * وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ»(شعراء/۱۴۶-۱۴۹)؛ مگر آمال بشر امروز غیر از رهایی و امنیت و امنیت در لذایذ مادی است؟ بعد هم دنبال کاخ هایی که در کوه ها از سنگ می تراشیدند، بروند؟! عبارت «ا تترکون» همان زنگ خطر است؛ خدای متعال مرتب زنگ خطرها را می فرستد؛ آن هایی که از سفره دنیا بلند شده و هوشیار می شوند، نجات پیدا می کنند؛ آن هایی که با وجود همه زنگ خطرها همچنان بر سفره دنیا می نشینند و دست از دنیا بر نمی دارند «أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُون»(یونس/۸) هستند؛ همین تکیه گاه های آن ها، آتش و جهنم آن ها می شود؛ یعنی پناهگاهشان جهنم می شود که مکتسبات خودشان است؛ خدای متعال به کسی ظلم نمی کند؛ مکتسبات انسانی که قانع و راضی به دنیاست و هشدار انبیاء(ع) را هم نمی شنود، زنگ خطرهای خدای متعال را هم به هیچ می گیرد، جز این نیست.

۱- (۱) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۳۲۱

۲- (۲) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۳، ص: ۲۲۹

داشتن نگاه جامع به دنیا، یکی دیگر از عوامل ایستادگی

خـدای متعال در سوره توبه خطاب به مؤمنین می فرمایـد: وقتی خـدای متعال و رسولش(ص) شـما را به سـفر و کوچ به سـمت خدا و برخاسـتن از سـفره دنیا دعوت می کنند، اگر می خواهید سـبکبال شوید، راضـی به حیات دنیا نباشـید که اگر راضـی به حیات دنیا شدیـد، بدانید که اولاً متاع دنیا اندک است؛ ثانیاً باید نگاه جامع به دنیا داشـته باشـید؛ اگر انسان یکی از چهره های دنیـا و به تعـبیری فقـط چهره شـیرین آن را دیـد، طبیعی است که روی به دنیـا می آورد؛ کم هسـتند اولیـاءئی که اگر همه دنیا بساط عیش باشـد، دست از دنیا می کشـند و به سـمت اولیاءِی خـدا(ع) حرکت می کننـد؛ این امر از آنِ راه رفته هاست؛ وقتی امـام حسـین(ع) فرمودنـد: اوضاع تغییرکرده و هر کس می خواهـد، برود جمله ای را زهیر به امام حسـین(ع) عرض کرد؛ یعنی وقتی در میانه راه خبر شـهادت مسـلم(ع) رسـید حضـرت فرمودنـد: آن هایی که عازم رفتن هسـتند، بروند و آن هایی که برای قدرت و ثروت آمده اند مسـیر خود را جدا کنند؛ ما نمی خواهیم کسـی را با اشتباه و شبهه ببریم؛ وقتی حضرت این جملات را فرمودند، زهیر از اصـحاب اجازه گرفت و یک جمله به سیدالشـهداء(ع) عرض کرد که واقعاً جمله عجیبی است؛ او به حضرت عرض کرد: اگر عیش در دنیا دائمی بود و زندگی آن سراسر عیش بود و تلخکامی و پیری و بیماری و زجر و رنجی نداشت و عمر در آن هم جـاودانه بـود و مرگی هم نبود، مـا شـهادت در رکـاب شـما را بر این عیش دائمی ترجیـح می دهیم. برخی این گونه هسـتند؛ ولی آن هایی که به این حـد نرسـیده انـد حـداقل باید بدانند که این دنیا باقی نیست، و با نگاه جامع به دنیا، باید تلخکامی ها و شیرینی های دنیا را با هم ببینند.

دومین چیزی که می توانـد این بیمـاری را درمـان کنـد، نگـاه واسع و جـامعی است که قرآن به مـا تعلیم می کنـد؛ «إِلاّـ تَنْفِرُوا یُعَـذِّبْکُمْ عَـذاباً أَلیماً وَ یَسْـتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ» اگر انسان فقط شـیرین کامی های دنیا را ببیند، طبیعی است که پای سـفره دنیا می نشـیند و راضی و قانع به دنیا می شود؛ ولی اگر در کنار شیرین کامی ها، تلخکامی ها را هم دید طبیعی است که بساط خود را جمع می کند.

هشدار دوم این است که اگر کوچ نکردید و بر سـفره دنیا نشستید و تعلق به دنیا شما را سنگین کرد و سبکبال نشدید و اجابت نکردیـد، بـا همین تعلقاتتـان عـذاب می شویـد؛ یعنی تعلقات انسان تبـدیل به رنـج و عـذاب برای او می شود. اگر انسان دل به موجودات فانی در حال زوال و فنا ببنـدد، طبیعی است فنای آن ها باعث رنج او می شود؛ خدای متعال به ما یاد می دهد که از ابتـدا بر سـفره دنیا ننشـینید و نگاهتان به دنیا نباشـد؛ زهدی که انبیاء(ع) به آن دعوت می کنند، همین است؛ می گویند فارغ از دنیـا باشـید؛ «فَأَمَّا الزَّاهِـدُ فَقَـدْ خَرَجَتِ الْأَحْزَانُ وَ الْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِهِ فَلَا یَفْرَحُ بِشَـیْ ءٍ مِنَ الـدُّنْیَا وَ لَا یَأْسَـی عَلَی شَـیْ ءٍ مِنْهَا فَاتَهُ فَهُوَ مُسْتَرِیح»(1)؛ طبق روایات کافی و توحید صدوق، این تفسیر امیرالمؤمنین(ع) از زهد است؛ حضرت فرمودند: زاهد کسی است که آمد و شد دنیا، نه او را خوشحال می کند، نه غصه دار؛ او راحت و فارغ از دنیاست؛ این دعوت برای همین است.

۱- (۳) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۴۵۶

ایستادگی نکردن در راه خدا باعث تبدیل شدن و جایگزینی انسان

خـدای متعال نکته دیگری را هم توضـیح می دهد که آن هم جزو هشدارهایی است که اگر به آن توجه کنیم موجب می شود تا بتوانیم همراه با خـدا و اولیاءی الهی کوچ کنیم؛ «وَ یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ وَ لا تَضُرُّوهُ شَیْئا» اگر خدا و رسول(ص) شـما را به کوچ در راه خـدا دعوت می کنند، کوچ نکنید و پا به میدان نگذارید، خدای متعال شـما را تبدیل می کند؛ چون خدای متعال نصـرت دین خود و ولیّ خود را تعطیل نمی کند؛ خدای متعال ولیّ خود و دین خود را نصـرت می کند، با این تفاوت که شما را تبـدیل می کنـد؛ با سوختن یک چراغ، هرگز کل یک کارخانه را تعطیل نمی کننـد؛ بلکه آن چراغ را عوض می کنند. این چراغی که بایـد چراغ راه مردم و طریـق هـدایت مردم می بود، حالاـ دیگر طریق نیست؛ او بایـد به مقصـد می رسـید ولی نمی رسـد. خدا رحمت کند اسـتاد عزیز ما می گفت: دیده اید آب را برای آبیاری درخت در جوی می اندازند؟ اگر جوی سـربالا باشـد، یـک جوی دیگر حفر می کننـد؛ به همین دلیـل جوی اول آلوده می شود. اگر جوی، آب را به درخت برسانـد، طـبیعی است که خودش هم دائماً با نشاط و باطراوت و پاک خواهد بود؛ در غیر این صورت تبدیل به یک زباله دانی می شود.

اگر ما نخواهیم خـدا و رسولش را نصـرت کنیم، خدای متعال دینش را تعطیل نمی کند؛ بلکه ما را می برد و یک قوم دیگر را جایگزین می کنـد؛ «وَ یَسْتَبْدِل قَوْمًا غَیْرکُمْ وَ لَا تَضُرُّوهُ شَیْئًا وَاللَّه عَلَی کُلّ شَیْء قَدِیر * إلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِینَ كَفَرُواْ ثَانیِ ٱثْنَیْنْ إذْ هُمَا فیِ الْغَار»(توبه/۴۰)؛ شـما نمی توانید به خدا ضرر بزنید؛ بودن یا نبودن شما برای حضرت حق تفاوتی نمی کنـد. شایـد خـدای متعال یک نکته لطیفی را می فرمایـد؛ آنجا که دو نفر بیشتر نبودنـد، دو نفر را اخراج کردنـد؛ دلیل اخراج کردن حضرت معلوم است؛ ولی چرا آن همراه را اخراج کرده بودند؟ یعنی آیه می فرماید آنجا که دو نفر بودند و یکی از آن دو نفر از خـود آن کفـار بود و آنجـا خـدا رسولش را یـاری کرد. یعنی آنجـا که رسو لتنهـا بود، و یـک نفر هم از دشـمن در کنارش ایسـتاده بود؛ خـدا رسول را یاری کرد؛ در آن شـرایط خـدا پیامبر(ص) را یاری کرد؛ بنابراین شـما باشـید یا نباشید، هیچ تفاوتی نمی کند؛ این همان جمله ای است که ما باید به آن توجه کنیم.

ص: ۱۶۳

سیدالشـهداء(ع) شب عاشورا به اصـحاب خود فرمودنـد: برخیزیـد و بروید. حبیب و زهیر و بریر و... که همه آرزوهای خود را پشت سـر گذاشـته بودنـد؛ حبیبی که به این شـکل آمـده از زمان امیرالمؤمنین(ع) خود را مهیا کرده است؛ طبق حـدیثی که در رجال کشّی آمده است؛ حبیب با میثم تمار نشسته بودند و از علم بلایا و منایا می گفتند؛ حبیب می گفت: می بینم کسی را در محبت امیرالمؤمنین(ع) در کوفه به دار زده انـد و دست و پای او را قطع کرده انـد؛ میثم می گفت: من می بینم سـری را بر نیزه وارد کوفه می کنند؛ حبیبی که در برخورد با مسـلم ابن عوسـجه گفت: مسلم کجا می روی؟ گفت: خواب دیدم وجود مقدس نبی اکرم(ص) به من فرمود: مسـلم! محاسنت را خضاب کن؛ می روم حنا بخرم و محاسنم را خضاب کنم. حبیب گفت: مسلم! چرا متوجه نیستی؟ تعبیر خواب این نیست؛ سیدالشـهداء(ع) نـامه فرسـتاده انـد بایـد به کربلاـ برویم؛ گفته انـد: حتی از خانواده هایشان هم خداحافظی نکردند و با وجود محاصـره شدید کوفه خود را به امام حسین(ع) رساندند؛ امام حسین(ع) شب عاشورا به این حبیب می فرمایند: برو؛ حضرت چرا این گونه برخورد می کنند؟ نکته این است که حبیب و زهیر و بریر و سایر اصحاب و حتی اهـل بیت(ع) هرگز تصور نکننـد که امـام حسـین(ع) محتـاج آن هـاست. فرمودنـد: من را بـا زنان و بچه ها بگذاریـد و برویـد؛ من خودم کار را تمام می کنم؛ واقعاً همین طور است؛ بنابراین همه بار عاشورا بر عهـده خود امام حسـین(ع) است؛ این حجت خـداست که بـا عبادت خود انسـداد تاریخی را گشوده و جریان ظلمات را با چراغ هـدایت خود برداشـته است؛ دیگران باشـند، یا نباشـند حضـرت کار خود را به سـرانجام می رسانند؛ کنار امام(ع) بودن فقط فوز و غنیمتی برای خود اصحاب است؛ حتی وجود مقدس قمر بنی هاشم(ع) که نگاهش انسان ساز است، اگر کنار سیدالشـهداء(ع) نباشد، حضـرت ضـرر نمی کنند؛ بنابراین بودن کنار سیدالشهداء(ع) صددرصد فوز است.

منظور از آیه «یستبدل قوماً غیرکم» این است که ای مردم تصور نکنید اگر شما به سوی خدا کوچ نکردید و اولیاءی خدا را نصرت ندادید و در جنگ تبوک شرک ننمودید، خدای متعال دست از نصرت دین و ولی خود برمی دارد؛ بلکه شما را برمی دارد و یک قوم دیگر را جایگزین شما می کند و ذره ای هم به خدا و دین خدا ضرر نمی رسد. اگر این تلقی ها در انسان پیدا شد، می تواند اولیاءی خدا را همراهی کند.

ترجیح دادن دنیا به تحمل سختی همراهی با ولی خدا، باعث عقوبت الهی

در همین سوره نسبت به نکته دیگری هشدار داده شده که در تحمل سختی های راه و همراه شدن با بلای اولیاءی خدا مؤثر است. وقتی پا به وادی ولایت اهل بیت(ع) می گذاریم، قبول کرده ایم که شریک بلای آن ها باشیم. این سوره مبارکه صف بندی ها را روشن می کند و لوازم هر جبهه را توضیح می دهد. خدای متعال در این سوره یک هشدار بسیار سنگین داده است؛ مرحوم فیض در تفسیر این آیه می گوید: خدای متعال در این آیه خیلی سخت گیری کرده است و کمتر کسی است که از این بار سنگین موفق بیرون بیاید. خدای متعال می فرماید: «قُلْ إِنْ کانَ آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ وَ إِخْوانُکُمْ وَ أَزْواجُکُمْ وَ عَشیرَتُکُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَ مَساکِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فی سَبیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقینَ»(توبه/۲۴)؛ درگیر شدن انسان این لوازم را دارد.

شأن نزول آیه این است که وقتی حضرت سوره برائت را به مکه بردند، قرار شد مشرکین در مکه رفت و آمد نکنند؛ به همین دلیل قریش نگران تجارت و وضع معیشت و زندگی خانواده خود شدند. صف بندی و درگیری این مشکلات را دارد؛ اگر درگیری هست، نقص در اموال و لوازم هم هست؛ بنابراین در قطع رابطه با مشرکین نگران بودند که اگر کفار به مسجد الحرام نیایند، داد و ستدها و تجارت ها تعطیل شود؛ خدای متعال این آیه را نازل کرد؛ آیا نزد شما پدرانتان، فرزندانتان، برادرانتان، همسرانتان، عشیره و فامیلتان و اموالی که به سختی کسب کرده اید و تجارتی که نگران کساد آن هستید، دوست داشتنی تر از خدا و رسول و جهاد در راه خدا هستند؟ در این صورت منتظر باشید تا امر خدا درباره شما صادر شود. مفسرین گفته اند: این یک تهدید است؛ مرحوم فیض می گوید: این عقوبت و تهدید به عقوبت است؛ لحن خدای متعال در اینجا بسیار تند است. اگر کسی می خواهد در این راه همراهی کند، منتظر سختی و کساد تجارت باشد؛ باید از عشیره و اموال و اهلش بگذرد؛ اگر آن ها را بیشتر از خدا و رسول(ص) دوست بدارد باید منتظر باشد که امر خدا درباره او صادر شود؛ در روایتی فرمود: «لا یجد أحدکم طعم الإیمان، حتّی یحبّ فی اللّه و یبغض فی اللّه»(۱) یعنی کسی طعم ایمان را نمی چشد مگر اینکه حب و بغض او در راه خدا باشد. و یا در بعضی روایات تعابیر دیگری آمده است؛ «إِذَا تَخَلَّی الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْیَا سَمَا وَ وَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّه»(۲)؛ در این حدیث می فرماید: چنین کسی اصلاً طعم ایمان را نمی چشد؛ خدای متعال هشدار می دهد که اگر کسی این مقدورات و امکانات را بیش از خدا و رسول(ص) و جهاد در راه خدا دوست بدارد، عقوبت می شود. پس این ها لازمه همراهی است.

ص: ۱۶۶

۱- (۴) تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۵، ص:۴۲۱

۲- (۵) وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص: ۱۳

در مجمع البیان حدیثی ذیل آیه مبارکه نساء نقل شده است؛ «وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفیقاً»(نساء/۶۹)؛ اگر کسی خدا را بندگی کرد و نسبت به خدا و رسول(ص) مقام طوع پیدا کرد و مطیع شد، در سیر خود به سوی الله و در همه مراحل سیر و در منزلگاه ها همراهانی خواهد داشت؛ آن ها با کسانی هستند که خدا به آن ها نعمت داده است. قرآن انسان ها را به سه دسته تقسیم می کند؛ «منعم علیهم»، «ضالین» و «مغضوبین» که این کسانی که نعمت داده شده اند انبیاء(ع) و صدیقین و شهداء هستند و اینها رفقای خوبی هم هستند.

مرحوم طبرسی ذیل این آیه نقل کردند که وجود مقدس رسول الله(ص) یک غلام آزاد شده ای داشتند که به حضرت علاقه فراوانی داشت؛ حضرت یک روز دیدند این غلام لاغر و نحیف و ضعیف شده است؛ فرمودند: چه شده است؟ گفت: چیزی نشده است؛ محبت شما من را بی قرار کرده است؛ یک روز که شما را نمی بینیم طاقت نمی آورم. چیزی که من را نگران و بیمار کرده، این است؛ می بینم که این دنیا تمام می شود؛ در آخرت از دوری شما چه کنم؟ شما در درجات عالی بهشت هستید و ما یا بیرون از بهشتیم، یا در مراتب پایین آن. بیرون از بهشت که دستمان از شما کوتاه است؛ داخل بهشت هم درجات ما به شما ربطی ندارد. این گونه نیست که هر کسی در بهشت در جوار اهل بیت(ع) باشد؛ به یک معنا همه بهشت مهمانخانه امیرالمؤمنین(ع) است؛ ولی همه مهمانان در این مهمانخانه نمی توانند امیرالمؤمنین(ع) را ببینند؛ بلکه هر چند صد سال گاهی تجلیات امام حسین(ع) به عده ای می رسد. (در پاسخ به آن غلام) این آیه نازل شد: «وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولَئِکَ رَفِیقًا» اگر می خواهید با پیامبر(ص) باشید، باید مقام طوع داشته باشید و مطیع باشید تا معیت با حضرت برای شما حاصل شود؛ آن ها با شما هستند، شما با آن ها هستید؛ رفقای خوبی هم برای شما هستند.

تحول در میل و رغبت های انسان، یکی دیگر از عوامل همراهی با معصومین(ع)

در این روایت فرموده انـد: منظور از انبیـاء(ع) در این آیه، نبی اکرم(ص) هم هسـتند؛ سـپس حضـرت فرمودنـد: «لَا یَکُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِناً حَتَّی أَکُونَ أَحَبَ إِلَیْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ مِنْ وُلْدِهِ وَ مَالِهِ وَ أَهْلِهِ»(۱)؛ کسـی قطعاً قدم به وادی ایمان نمی گذارد جز اینکه من را از خودش، پدرش، مادرش، فرزندانش، اهلش و از همه مردم بیشتر دوست بدارد. این حداقل وادی ایمان است؛ بنابراین علاوه بر همه بصیرت هایی که قرآن به انسان می دهد یکی از شرایط همراهی و ایستادن همراه با اولیاءی خدا، همان تحول در میل و رغبت های انسان است. انسان اگر راضـی به حیات دنیا باشد، سـفره دنیا برای او کافی است؛ اگر دنیا را داشته باشد، قانع است و هرگز از دنیا سـیر نمی شود؛ دنیا هرگز برای او کوچک نمی شود و در دنیا احساس تنگی نمی کنـد؛ یعنی احساس نمی کند دنیا برای او سجن است؛ چنین انسانی نمی تواند همراه ولی خدا باشد؛ انسانی که تعلقات دنیایی خود را بیش از خدای متعال و وجود مقدس نبی اکرم(ص) و جهاد در راه خدا دوست دارد، هرگز اهل همراهی نیست؛ بنابراین در کنار بصیرت های قرآنی، دومین تحولی که بایـد اتفاق بیفتـد ایجاد سـبکبالی و تحول در تعلقات و تمنیات و تمایلات انسان است؛ وگرنه همه آن درک ها و بصیرت ها هم برای حرکت کافی نیست؛ انسان باید بفهمد که همه آن فهم ها هم کفایت نمی کند.

۱- (۶) الأمالی(للصدوق)، النص، ص: ۳۳۴ – الأمالی (للطوسی)، النص، ص: ۴۱۶

درک نقش محوری معصومین(ع) در عهد بلای ایشان

در کنار همه بصیرت ها و عواملی که منتهی به تغییر تمایلات انسان می شود، نکته دیگری که کمک می کند بتوانیم این دشواری ها را تحمل کنیم، درک نقش ائمه(ع) در پذیرفتن بلاست؛ «وَ جَعَلْنا بَعْضَکُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَهً أَ تَصْبِرُون»(فرقان/۲۰)؛ ایشان این ابتلاء را پذیرفته اند. انسان باید جایگاه ائمه(ع) را در این سیر و مسیر ابتلاء بفهمد؛ به هر حال در همراهی اهل بیت(ع) بلاهایی هست؛ به حضرت عرض کرد: شما را دوست دارم؛ فرمودند: راست می گویی، پس آماده بلا باش؛ چون محبت بلا می آورد. وقتی محبت انسان با معصوم(ع) بود، او «یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَ یَخَافُونَ لِخَوْفِنَا»(۱) می شود؛ امکان ندارد که انسان با معصوم(ع) باشد، ولی همراه غصه های معصوم(ع) و سختی های راه او نباشد؛ اگر انسان می خواهد سفره خود را در شادی ها و خوشی ها و امنیت و خوف خود از خدا و اولیاءی خدا و دین خدا جدا کند، نمی تواند با خدا و اولیاءی خدا همراهی کند؛ اگر انسان دوستی آن ها را پذیرفت باید به لوازمش هم پایبند شود.

بنابراین در این مسیر حتماً سختی هایی هست؛ تحمل سختی ها، رسیدن به بصیرت ها، تغییر تمنیات و تمایلات و تعلقات انسان، بزرگ تر شدن از دنیا، نگاه جامع به دنیا، نگاه واسع به دنیا همگی در کنار توجه به نقش اولیاءی خدا در این سیر ــ که همان مقام شفاعت آن ها و مقام عصمت ایشان است ــ به ما کمک می کند. «وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِیکَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبَادَکَ مِنَ الضَّلَالَهِ وَ الْجَهَالَهِ وَ الْعَمَی وَ الشَّکِّ وَ الِارْتِیَابِ إِلَی بَابِ الْهُدَی وَ الرَّشَاد»

۱- (۷) کامل الزیارات، النص، ص: ۱۰۱

منبع : (هیئت ثارالله قم – شب ششم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه) sarallahqom.ir

جایگاه ما در همراهی با معصوم(ع) ، درک نقش ایشان و نیت همراهی

در هر تحولی فرهنگ مانع بسیار مهمی است؛ موانع فیزیکی و سخت به راحتی قابل مشاهده هستند؛ الآن اگر بخواهیم به حرم برویم و راه مستقیم را انتخاب کنیم ممکن است به یک دیوار یا یک درب برخورد کنیم؛ باید برویم راه را انتخاب کنیم تا به مقصد برسیم؛ موانع فرهنگی هم همین طور هستند؛ ولی دارای ساختار نرم هستند و به راحتی دیده نمی شوند؛ به همین دلیل تغییر این فضای فرهنگی برای حرکت به سمت توحید بسیار دشوار است؛ چگونه می توان فرهنگ بت پرستی را به فرهنگ توحید تبدیل کرد؟ این گونه است که ابراهیم خلیل(ع) امت می باشد «إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتا»(نحل/۱۲۰)؛ این وجود مقدس به تنهایی برابر با یک امت عظیم تاریخی است؛ همه انبیاء و اولیاء(ع) ذیل این امت هستند. باید این سختی های راه را فهمید و دید که پیامبر(ص) بار هدایت عالم را به تنهایی به دوش کشیده و چیزی از آن سختی ها نصیب ما نشده است؛ آنچه روی دوش ماست، فقط تغییر توجهات ماست؛ وگرنه همان را هم خودشان بر می داشتند؛ شخصی به عالمی گفت: برای من یک استخاره بگیرید؛ گفت: چشم، قرآن بیاورید؛ گفت: خودتان قرآن دارید؛ گفت: نیت کنید؛ شخص گفت: شما نیت کنید؛ گفت: نیت استخاره دیگر با خودتان است؛ نمی شود که من برای استخاره شما نیت کنم!

ص: ۱۷۰

سختی ما همان نیت است؛ نمی شود آن را هم به عهده حضرت بگذاریم. اگر کسی به این امر توجه کرد که همه سختی راه روی دوش خود حضرت است و سیر عالم به سمت توحید را ایشان آسان کرده اند، امکان همراهی با آن ها و تحمل، فراهم می شود؛ درک این نکته که همراهی با اهل بیت(ع) فوز و غنیمت است و غرامت نیست، و اعتقاد به اینکه بار اصلی بلا را آن ها کشیده اند و ما هیچ باری بر عهده نداریم و مبتلاترین ما هم هیچ سهم جدی در این وادی ندارد، و مشاهده نقش شفاعت و عصمت و عهد ایشان، همگی از جمله عواملی هستند که کمک می کند تا انسان بتواند این بار را بردارد.

در ادامه به توضیح جایگاه سیدالشهداء(ع) در این میدان و چگونگی آسان کردن تحمل آن توسط حضرت می پردازیم. شیعه بودن واقعاً بسیار سخت است؛ شیعه ۱۴۰۰ سال همه محرومیت ها و سختی ها را تحمل کرده است؛ ولی با فرارسیدن ماه محرم، همه سختی ها سبک می شود و شیعه سبکبال و آرام به سمت خدا حرکت می کند؛ دستگاه شیطان و سقیفه یک سال تلاش می کنند تا ما را از امام حسین(ع) جدا کنند، ولی بار دیگر نسیم کربلا می وزد و همه تلاش آن ها را بی نتیجه می گذارد؛ بنابراین کار را خود حضرت انجام داده اند. عاشورا هر سال فورانی دارد؛ مثل خورشید که هر روز طلوع مجددی دارد؛ آن طلوع عاشورا هر سال مسیر را آسان می کند.

درجات توحید (شب هفتم محرم)

درجات توحید (شب هفتم محرم)

ص: ۱۷۱

آنچه پیش رو دارید هفتمین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است. ایشان در ابتدای بحث با اشاره به اینکه محور دعوت انبیاء(ع) و همه انذارها و تبشیرهای ایشان را دعوت به توحید و نهی از شرک عنوان کردند.

این توحید بنابر آیات قرآن شجره طیبه است که دارای اصل و فرع است. اصل آن معصومین(ع) و فرع آن ولایت ایشان است. لذا موحد شدن ما با ورود به محیط ولایت حضرت محقق می شود به نحوی که انسام فانی در حضرت می گردد؛ در نقطه مقابل توحید، مطرح می شود که در عمیق ترین لایه خود به ولایت اولیای طاغوت و توجه و محبت به آن ها تکیه دارد. هر یک از این دو در سه سطح ارتکاب، اشاعه و اقامه عمل می شوند. عمیق ترین سطح اعراض از شرک، اجتناب و تبری از اولیای طاغوت است. ضمن اینکه همه ضنک ها و تیرگی ها در نزدیکی به اولیای طاغوت گریبان گیر انسان می شود. از طرفی برای رسیدن به توحید باید عمل صالحی را انجام داد و از شرک دوری جست که این عمل صالح در قرآن ذکر شده است. به سخن دیگر برای نجات از شرک باید سعی کرد که با ولایت اهل بیت(ع) ولایت دیگری را اخذ نکرد. درجات ما در وادی توحید، متناسب با درجات ما در وادی ولایت و سیر در درجات قرآن است. موحد بودن مرتبه ظاهر و باطن دارد که درک حقیقت آن با ورود به ولایت امام علیه السلام ممکن می شود. بحث دیگر اینکه میل به توحید در فطت انسان ها وجود دارد. یعنی میل به توحید و ورود به وادی ولایت در وجود ما نهاده شده است. در واقه خدای متعال سه اصل را در فطرت انسان قرار داده که عبارت است از: شهادت به توحید، شهادت به نبوت رسول الله(ص) و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام. این بذر توحید در سرزمین دایر ولایت معصومین(ع) به دست انبیاء(ع) به رشد می رسد و استعدادهایش شکوفا می شود. خدای متعال اگر میل به توحید را در انسان ها قرار داده، راه رسیدن به آن را هم قرار داده است. با وجود توحید و شرک انسان دو راه پیش روی خود دارد؛ شکر بر نعمت و کفران نعمت. لذا توحید یعنی بذر وجود انسان در محیط امام علیه السلام قرار بگیرد و شرک هم یعنی بذر انسان در سرزمین بائر بیفتد. با این وصف ولایت معصومین(ع) به این دلیل نعمت خوانده شده است که انسان با رسیدن به آن بهشتی می شود. از سوی دیگر محیط ولایت طاغوت محیط موت و قبر است. خلاصه اینکه یکی دیگر از عوامل بصیرت ــ که به صبر در همراهی امام علیه السلام منتهی می شود ــ درک صحیح از توحید است که موجب ایستادگی ما و رسیدن به شفاعت حضرت می شود.

ورود به وادی ولایت نبی اکرم(ص) شرط موحد شدن، و نجات از شرک و کفر

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم.

قرآن کریم می فرماید: «الر کِتابٌ أُحْکِمَتْ آیاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَکیمٍ خَبیر * أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ * وَأَنِ اسْتَغْفِرُواْ رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَیْهِ»(هود/۱-۴) عرض شد که عصاره دعوت همه انبیاءی الهی(ع) و همه انذارها و بشارت های ایشان در آیه «الا تعبدوا الا الله» جمع شده است. همه دعوت ها، دعوت به عبادت حضرت حق و همه نهی ها نیز نهی از عبادت غیر خداست. همه انذارها و هشدارهایی که انبیاء(ع) می دهند از عقوبت ها و رنج های دنیوی و اخروی است که ما را تهدید می کند و به دلیل خروج ما از وادی توحید و مبتلا شدن به غفلت و پرستش غیر خداست؛ همه بشارت های ایشان نیز ــ از ثواب ها و نعمت ها و توفیق های دنیایی گرفته تا نعمت های اخروی ــ مربوط به پرستش خدای متعال و توحید است.

حقیقت توحید شجره طیبه ای است که براساس روایات به وجود مقدس نبی اکرم(ص) و اهل بیت ایشان(ع) تفسیر شده است؛ هر انسانی برای موحد شدن باید به این شجره طیبه متمسک شود و تلاش کند تا با همه وجود برگی بر این درخت پاک بوده و همه رشد و رویش و تغذیه او در جهت معصوم علیه السلام و تعلق به ایشان باشد. توحیدی که ما به آن دعوت شده ایم، شعاع نور نبی اکرم(ص) است که از عوالم بالا تا عالم ما را نورانی کرده است و موحد شدن ما یعنی ورود ما به بیت النور نبی اکرم(ص) و سیر در این وادی نور تا رسیدن به سرچشمه نور. ما باید به این بیوت وارد شویم تا همه قوای ما فرع بر حضرت شود؛ به تعبیر دیگر براساس حدیث عقل و جهل، راه موحد شدن این است که همه قوای انسان ذیل قوای نبی اکرم(ص) قرار بگیرد و همه وجود او اعم از ظاهر و باطن و عقل و حس و روح ما متعلق به نبی اکرم(ص) شود؛ یعنی در پرتو اراده ایشان حرکت کند و متولی به ایشان باشد تا انوار حضرت در همه قوای او ظهور یابد؛ موحد کسی است که همه وجودش در نبی اکرم(ص) فانی است و نور حضرت در همه قوای او ظاهر است؛ موحد کسی است که به حیات طیبه نبی اکرم(ص) رسیده و صفات حضرت در او تجلی و تحقق یافته است؛ در نقطه مقابل نیز معنی شرک، نزدیک به بت پرستی است؛ انسان در گذشته سنگ و چوب را می پرستید که باید از آن نجات پیدا کرد؛ لایه عمیق تر شرک این است که انسان به غیر توجه کند، از غیر بخواهد، اضطرارهای خود را به غیر ارجاع دهد، از غیر بترسد، به غیر امیدوار باشد و غیر را دوست داشته باشد؛ این لایه عمیق تر شرک است.

ابلیس و اولیای طاغوت، محور شرک و کفر و اقامه آن

«وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرین»(غافر/۶۰)؛ در این آیه دعا به عنوان عبادت مطرح شده و ترک دعا نیز استکبار علی الله به حساب آمده است؛ درخواست از غیر، دعای از غیر، تعلق به غیر و غیر را خواندن شرک و بت پرستی است؛ این نیز لایه باطنی تری از شرک است؛ ولی عمیق ترین لایه شرک و کفر خود اولیای طاغوت و ولایت آن هاست؛ اگر کسی در محیط ولایت آن ها وارد شود او را وادار به بت پرستی می کنند. در بت پرستی و شرک نیز سه سطح و مرتبه وجود دارد که عبارتند از: ارتکاب، اشاعه و اقامه. ارتکاب یعنی کسی سنگ و چوب را می پرستد و در مقابل آن سجده کرده و به آن تکیه می کند. یکی از ائمه جور گفته بود: من در عمرم دو کار کردم که هر گاه به یاد می آورم یکی از آن ها مرا به خنده وا می دارد و برای دیگری می گریم؛ آنچه مرا به خنده می آورد این است که در گذشته هنگام شب برای محفوظ ماندن از خطر در بیابان، بتی از خرما درست می کردیم و بالای سر می گذاشتیم تا ما را از خطر حفظ کند؛ ولی صبح که به سلامت بیدار می شدیم، همان بت خرمایی را می خوردیم.

ارتکاب این است که انسان بت را عبادت کرده و به او تکیه می کند. حالت دوم این است که کسی بت پرستی را اشاعه بدهد؛ یعنی بتکده و میکده به پا کند؛ نقطه مقابلش این است که کسی نماز بخواند و فرد دیگری مسجد بسازد و نماز را اشاعه می دهد؛ مرحله سوم که از آن دو بالاتر است، اقامه شرک و کفر و بت پرستی است؛ یعنی رواج دادن فرهنگ بت پرستی تا جایی که مردم احساس کنند همه امورشان در دست این بت هاست و باید از این بت ها بخواهند و در مقابل آن ها سجده کنند، برای آن ها قربانی بدهند یا اگر بلایی نازل شد، از آن ها بترسند و از آن ها طلب مغفرت کنند؛ پس اقامه بت پرستی یعنی فرهنگ بت پرستی را رواج دادن؛ بنابراین کار اولیای طاغوت فقط ارتکاب و اشاعه نیست بلکه فرهنگ توجه به غیر و فرهنگ بت پرستی را اقامه می کنند؛ همچنان که کار معصوم علیه السلام هم فقط عبادت یا اشاعه توحید نیست، بلکه اقامه توحید است. ارکان توحید و دعائم دین هستند؛ (مصداق) بنا عبدالله و بنا عرف الله هستند؛ همه مقامات توحید را اقامه می کنند؛ اقامه، از ظاهری ترین سطح توحید تا عمیق ترین و باطنی ترین سطح توحید به دست وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله محقق می شود؛ پس برای اعراض از شرک و بت پرستی ــ که همه انذارهای قرآن به آن بر می گردد ــ یک قدم این است که انسان سنگ و چوب را نپرستد و در مقابل آن ها سجده نکند؛ یک قدم عمیق تر این است که به غیر تکیه نکند، از غیر نترسد و به غیر امیدوار نباشد؛ مرتبه عمیق تر این است که از ولایت اولیای طاغوت و ابلیس اجتناب کند؛ زیرا آن ها محور اقامه بت پرستی در عالم هستند. اگر امروز بت های چوبی را کنار گذاشته ایم به دلیل معارضه و مبارزه انبیاء(ع) بوده است؛ مردم به مرزی رسیده اند که سنگ و چوب را نمی پرستند؛ هر چند یک بت جدید به وسعت همه زندگی برایشان درست کرده اند و به شکل دیگری آن ها را مشغول می کنند؛ مانند جریان تجدد که جزو بزرگ ترین حجاب های توحید است؛ بتی به اندازه کل تمدن غرب درست کرده اند که مردم روز و شب بر آن سجده می کنند و کاری با خدا ندارند؛ از صبح مشغول به دنیا هستند، شب هم با فکر دنیا می خوابند و صبح هم با فکر دنیا برمی خیزند؛ این یک بت پرستی مدرن است.

پس اعراض از شرک هم مقاماتی دارد؛ «الا تعبدوا الا الله» یعنی خود را به نبی اکرم(ص) برسانید و همه وجودتان ذیل ایشان باشد و غیر را نپرستید و از اولیای طاغوت اعراض کنید. اگر کسی پیرو اولیای طاغوت شود، به شرک ــ شرک خفی تا شرک جلی ــ و بت پرستی مبتلا می شود. این نکته در قرآن با تعابیر گوناگون بیان شده است؛ «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»(کهف/۱۱۰)؛ این وجود مقدس پیامبری است که بر او وحی می شود و خلاصه وحی او هم توحید است؛ اگر کسی می خواهد به مقام توحید و لقاء الله برسد و توحید را درک کند و همیشه مشغول با خدای متعال باشد و از غیر او فارغ گردد باید عمل صالحی انجام دهد و در عبادت پروردگار شرک نداشته باشد؛ این راه رسیدن به توحید و درک حقیقت اولوهیت حضرت حق است؛ درک «لا اله الا الله» مشروط به انجام آن عمل صالح و اعراض از شرک در عبادت است؛ اگر کسی این کار را انجام دهد حقیقت توحید بر او آشکار می شود و حقیقت لا اله الا الله را می فهمد و در این عالم با لا اله الا الله زندگی می کند.

عمل صالح و منقا شدن از شرک، شرط لقاءالله

از ظاهر آیه مشخص است که انسان باید اهل عمل صالح باشد و شرک در عبادت نداشته باشد؛ حتی شرک خفی که مورد مغفرت است و به تعبیر روایات حشرک مغفور است و تشخیصش از تشخیص اثر مورچه سیاه بر سنگ سیاه در شب تاریک دشوارتر است. در بیان معصومین علیهم السلام حتی این اندازه از شرک هم مانع لقاء الله بیان شده و حجاب توحید است؛ پس باید از همه شرک ها نجات پیدا کرد. این معنی ظاهر آیه است. حال براساس باطن آیه چگونه می توان از شرک نجات یافت؟ ذیل این آیه روایتی است که در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که فرمودند: «لَا يَتَّخِذْ مَعَ وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَايَةَ غَيْرِهِمْ- وَ وَلَايَتُهُمُ الْعَمَلُ الصَّالِحِ»(۱)؛ یعنی با ولایت آن ها ولایت غیر را اخذ نکنید. زیرا بدون آن عمل صالحی که شرط لقاء الله است، به لقاء الله نمی رسید. اخلاصی که ما را تا مقام لقاء الله و درک حقیقت توحید و لا اله الا الله پیش می برد ــ که از مقام لفظ عبور می کنیم به مقام حقیقت می رسیم ــ شریک قرار ندادن در مقام ولایت اهل بیت(ع) برای ایشان است. ظاهراً و باطناً همه قوای ما باید در محیط ولایت آن ها باشد؛ بعد فرمودند: اگر کسی در عبادت برای پروردگار شریک قرار می دهد و شرک در عبادت دارد ــ حتی شرک خفی ــ بدانید که او در ولایت ما شرک دارد که به شرک در توحید منتهی شده است.

۱- (۱) تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۴۷

درجات توحید، همان درجات ولایت معصوم علیه السلام

پس راه رسیدن به توحید قرار گرفتن با همه وجود در وادی ولایت است. موحد شدن یعنی «کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» یعنی «ولایه علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» توحید یعنی وارد محیط ولایت شدن و در این محیط ماندن؛ با ورود به وادی توحید سیر در مقامات توحید آغاز می شود؛ درجات ما در این توحید به مرتبه درجات ما در ولایت بستگی دارد؛ همچنان که درجات ایمان ما به درجات تحقق قرآن در ما برمی گردد، روز قیامت هم درجات ما در بهشت متناسب با درجات ایمان و توحید ماست؛ مؤمنین به اندازه درجات ایمان خود درجاتی دارند، بهشت هم درجاتی دارد؛ این درجات ایمان به اندازه آیات قرآن است؛ درجات بهشت هم به اندازه آیات قران است؛ «فَيَقُولُ لِلْمُؤْمِنِ اقْرَأْ وَ ارْقَه»(۱)؛ به اندازه ای که نور قرآن در انسان محقق شده و حقیقت قرآن در انسان جاری شده است، به همان اندازه انسان از ایمان برخوردار است و به همان اندازه در وادی توحید درجه دارد؛ بنابراین سیر در مقامات توحید، سیر در مقامات قرآن و سیر به شفاعت قرآن است؛ آن روی سکه این است که «أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْض»(۲)؛ به عبارتی سیر در درجات توحید همان سیر در درجات ولایت است؛ «وَ هُمْ وَ اللَّهِ... دَرَجَاتٌ لِلْمُؤْمِنِين»(۳)؛ درجات ما در توحید درجات ما در وادی ولایت است؛ موحد کسی است که با تمام وجود دنبال نبی اکرم(ص) است؛ همه وجودش در بیت النور حضرت است؛ همه قوایش در وادی ولایت و حصن امیرالمؤمنین علیه السلام است. خیلی ها توحید را به گونه ای معنا می کنند که تصور می شود می توان دنبال هر کسی رفت و موحد هم بود؛ ولی این گونه نیست. توحید در قرآن و بیانات اهل بیت(ع) همان است که توضیح داده شد؛ مشرک بودن هم یعنی نزدیک شدن به اولیای طاغوت و دشمنان نبی اکرم(ص) و تحت ولایت آن ها قرار گرفتن؛ آن ها فرهنگ بت پرستی را در روح انسان اقامه می کنند؛ فقط شکل بت ها عوض می شود ولی همان بت پرستی است؛ حضرت فرمودند: بر منبر من بالا می روند و مردم را به قهقرا برمی گردانند؛ منظور این نیست که مردم دوباره چوب و سنگ می پرستند، بلکه شکل چوب و سنگ را عوض می کنند. در گذشته بت ها در حد چوب و سنگ بودند ولی بت امروز به وسعت یک تمدن است؛ ما را این گونه مشرک می کنند.

۱- (۲) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۶۰۱

۲- (۳) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۴۱۵

۳- (۴) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۴۳۰

بنـابراین همه عقوبت های دنیا و آخرت که قرآن ما را به آن تهدیـد می کنـد و همه رنـج ها، آلودگی ها و تیرگی هایی که با تعابیر مختلف در قرآن آمـده، و همه رجس ها، ناپاکی ها، عـذاب ها، رنج ها، ضـنک ها و ضـیق ها به دلیل نزدیکی با اولیای طاغوت و زندگی تحت ولایت آن ها و همراهی با آن هاست. از طرفی همه ثواب ها، درجات ایمان و توحید، درجات بهشـت و درجـات نعمت خـدای متعـال ورود به وادی ولاـیت و بـا امـام علیه السـلام بـودن است؛ «وَ اَسبَغَ عَلَیکُم نِعَمَهُ ظـاهِرَهً وَ بـاطِنَه ً»(لقمان/۲۰)؛ خـدای متعـال نعمت هـای ظاهری و باطنی خود را بر شـما فرو ریخته و شـما غرق در نعمت های ظاهری و باطنی هستید. در روایات گاهی از نعمت ظاهری به امام علیه السـلام ظاهر تعبیر شده و از نعمت باطنی به امام غایب علیه السلام؛ ولی در بعضـی روایات فرمودند: نعمت ظاهری، توحید و نبوت است و نعمت باطنی، ولایت است. ممکن است کسی روایت را این گونه بفهمـد که گویـا ولایت امام علیه السـلام بالاتر از توحیـد است ولی معنایش این نیست؛ بلکه معنایش این است که موحد بودن مراتبی دارد؛ یک مرتبه ظاهر و یک مرتبه باطن؛ اگر کسـی بخواهد موحد حقیقی باشد و حقیقت توحید را درک کند و این حقیقت برایش مشهود و مکشوف شود باید به ولایت امام علیه السلام ورود پیدا کند؛ چرا که انسان از بدو ورود به ولایت امام علیه السـلام موحد می شود؛ سپس به باطن توحید که می رسد در درجات توحید سیر می کند. اگر انسان وارد این حصن شود، از شـرک نجات پیـدا کرده و از آفات شـرک، ناپاکی ها، رذالت ها، ظلمت ها، عقوبت ها و رنج ها رها می شود. از این مرحله به بعد باید در درجات قرب سیر داشته باشد.

میل به توحید، میل فطری انسان

خدای متعال فطرت ما را بر توحید آفریده است؛ «فطرت الله التی فطر الناس علیها»(روم/۳۰)؛ اگر در ما فطرت توحید قرار نمی داد، ما میلی به خداپرستی و اخلاص و مقامات بالای توحید نداشتیم و دعوت او نیز وجهی نداشت؛ اگر انبیاء(ع) ما را به بالاترین درجات توحید دعوت می کنند به دلیل این است که در فطرت و سرشت ما میل به بالاترین درجات توحید و حتی میل به لقاء الله وجود دارد و ما به این مقامات مشتاقیم. اگر بالاترین درجه توحید، پرستش حبی است به این معنی است که همه وجود ما غرق در پرستش باشد؛ این پرستش هم از سر طمع یا خوف نباشد و از سر حب باشد؛ «وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبّاً لَه»(۱)؛ ریشه این عبادت حبی در وجود ما وجود دارد؛ ما مفطور به محبت خداییم، نه به محبت خودمان و دیگران. وجود انسان مثل یک بذر دارای استعداد رسیدن به توحید است و در فطرتش توحید را قرار داده اند. در فطرت ما میل به توحید گذاشته اند؛ توحید یعنی ورود به وادی ولایت، یعنی با همه وجود ذیل ولایت نبی اکرم(ص) قرار گرفتن و در بیت النور حضرت بودن و با نور حضرت سیر کردن و با این حقیقت ذکر، به طرف خدا رفعت پیدا کردن؛ اگر حقیقت توحید این است، پس چنین میلی را در وجود ما گذاشته اند و این بذر وجود ماست؛ هم میل به توحید داریم، هم میل به رسالت؛ دوست داریم با این رسول حرکت کنیم؛ در فطرت ما میل حرکت با امام علیه السلام و در وادی ولایت ایشان هست؛ به همین دلیل در این روایت حضرت فطرت را معنا فرمودند و به عبارتی توحید را توضیح دادند؛ براساس روایات آنچه در فطرت ماست، توحید می باشد. در جای دیگر فرمودند: خدا در فطرت شما سه چیز قرار داده است: «هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللَّهِ إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيد»(۲)؛ این سه عهد در فطرت ما هست و تا اینجا توحید است.

۱- (۵) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۸۴

۲- (۶) تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۱۵۵

اگر گفته شده در فطرت شما توحید هست، تفصیل توحید همین است؛ میل ما به موحد بودن و حرکت ذیل نبی اکرم(ص) که صراط ماست، و حرکت در وادی توحید و صراط ولایت امام علیه السلام در فطرت ما گذاشته شده است. بذری که در زمین می افتد، استعداد رویش دارد؛ اگر باران مناسب ببارد، خورشید بتابد و زمین حاصلخیز باشد، و این بذر هم خود را به این سرزمین حاصلخیز برساند، خواهد رویید و همه استعدادهایش شکوفا خواهد شد؛ البته شکوفاشدن استعداد به اجابت خود بذر هم بستگی دارد. قرار گفتن در یک سرزمین حاصلخیز به تنهایی برای رویش دانه کافی نیست؛ انسان هم مانند بذر است؛ در فطرت ما بذر و میثاق توحید هست؛ «لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِه»(1)؛ سخن انبیاء(ع) با ما این است که به میثاق ها و عهدهایتان با خدا وفا کنید؛ «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنی آدَمَ»(یس/۶۰)؛ عهد توحید، عهد ولایت در وجود ماست. با حرکت در سبیل ولایت و به فعلیت رسیدن درک مقامات توحید همه قوای ظاهری و باطنی ما نورانی می شود؛ این میل در وجود ما هست و آن را در وجود ما گذاشته اند.

سبیل هدایت و انتخاب شکر یا کفران آن

انسان با ورود به عالم دنیا دو مسیر پیش روی خود دارد؛ «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً»(انسان/۳)؛ ما امام علیه السلام را نیز گذاشتیم. اگر استعداد رسیدن به خدا بود و صراطی وجود نداشت، همه استعدادها ضایع می شد؛ هیچ سؤال و جوابی هم نبود. اگر در ما میل به بندگی می گذاشتند و ما را طالب توحید و قرب و رضوان خلق می کردند ولی راه و صراطی قرار نمی دادند، هیچ سؤال و جوابی و هیچ شکر و کفری هم نبود. استعدادها را به ما داده اند؛ «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»(انسان/۲)؛ سپس راه رسیدن به خدا را گشودند؛ از اینجا به بعد ما باید در این سبیل حرکت کنیم؛ شکر و کفر هم از اینجا به میان می آید. شکر و کفر از آنجایی آغاز می شود که استعداد توحید را به ما داده و راه توحید را پیش روی ما قرار بدهند و ما را به این راه هدایت کنند؛ وگرنه ما به خودی خود نمی توانیم راه را پیدا کنیم. اگر عده ای معتقدند انسان خود باید پیغمبر را پیدا کند، عقیده نادرستی است. پیامبر(ص) می آید و خود را معرفی می کند؛ هم استعدد هست، هم سبیل هست، هم هدایت به سبیل.

۱- (۷) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۴۳

بعـد از اینکه پیامبر(ص) آمد و سبیل الله و صـراط مسـتقیم گشوده شد و ما هم به صـراط دلالت شدیم، رشد ما چگونه خواهد بود؟ قرآن کریم می فرماید: «اما شاکرا و اما کفورا» این شـکر و کفر، انسان ها را به دو دسـته تقسـیم می کند؛ یک دسـته ابرار هسـتند و دسـته دیگر کفـار؛ «إِنّـا أَعْتَـدْنا لِلْکـافِرِینَ سَـ لاسِلَ وَ أَغْلالاًـ وَ سَـ عیراً * إِنَّ الْـأَبْرارَ یَشْـرَبُونَ مِـنْ کَـأْسٍ کـانَ مِزاجُها کافُوراً»(انسان/۴-۵) ابرار ذیل شـفاعت عبادالله (اهل بیت) قرار می گیرنـد، اگر وارد سبیل شویم ادامه راه با اوست؛ اگر دسـت خود را دادیم و شـکر کردیم، عبادالله ما را شـفاعت می کنند. سوره هل اتی سوره شفاعت عبادالله است که شفاعت این دنیایی ایشان ــ که لقمه سفره خود را به مسکین و یتیم و اسیر می دهند ــ و شفاعت اخروی ایشان را ــ که چشمه ها را می جوشانند و ابرار را سیراب می کننـد ــ بیان فرموده است؛ پس اگر ما بخواهیم به توحیـد برسـیم، همه چیز فراهم است؛ توحید یعنی بذر وجود و اسـتعدادهای خود را در سـرزمین ولایت حقه و صـراط مستقیم قرار دهیم؛ توحید یک امر مبهم نیست. در این صورت شفاعت امام علیه السلام واقع می شود که با تعابیر گوناگونی در روایات و آیات آمده است.

محیط ولایت امام علیه السلام، وادی توحید و دار دائر

مرحوم کلینی و صـدوق حـدیثی نورانی از امام رضا علیه السـلام در باب امامت نقل کرده انـد که حضـرت می فرمایند: «الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَ الْغَیْثُ الْهَاطِلُ وَ الشَّمْسُ الْمُضِیئَهُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِیلَهُ وَ الْأَرْضُ الْبَسِیطَهُ وَ الْعَیْنُ الْغَزِیرَهُ وَ الْغَدِیرُ وَ الرَّوْضَه»(۱)؛ امام علیه السـلام ابر پربـاران است، باران پربرکت است، خورشیدی است که می تابـد، آسـمانی است که سایه می انـدازد و زمینی بسـیط و واسع است؛ این هـا تشبیه نیست بلکه حقیقت است. ولاـیت امـام علیه السـلام این گونه است. از یک سو ارض بسـیطه است و اگر بذر وجود انسان در این سـرزمین و در وادی ولایت امام علیه السلام قرار بگیرد آن گاه امام علیه السلام خورشیدی است که بر او می تابـد، آسـمانی است که بر او سـایه می انـدازد، ابری است که او را تحت اشـراف خـود می گیرد و بـاران پر برکتی است که بر او می بارد؛ آن گاه انسان در این وادی رشـد می کنـد؛ این معنی توحیـد است؛ توحیـد یعنی انسان بر وادی ولایت و بر سـفره امام علیه السـلام بنشـیند و از طعام ایشان اسـتفاده کند؛ «فَلْیَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلی طَعامِهِ قَالَ قُلْتُ مَا طَعَامُهُ قَالَ عِلْمُهُ الَّذِی یَأْخُذُهُ عَمَّنْ یَأْخُذُهُ»(۲)؛ دقت کنید که علمتان را از چه کسی می گیرید!

۱- (۸) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۲۰۰

۲- (۹) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۵۰

شرک هم یعنی انسان بذر وجود خود را در سرزمین ولایت کفار بکارد؛ سرزمینی که البته حاصلخیز نیست و بایر است و هیچی رویشی ندارد؛ شرک یعنی ورود به وادی و سرزمین ولایت اولیای طاغوت و همان کسانی که اقامه شرک کردند؛ «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ»(ابراهیم/۲۸)؛ حضرت فرمودند: دلیل اینکه ولایت ما نعمت است و نعمت، ولایت ماست این است که کسی که به ما برسد، اهل بهشت و موحد است؛ «النَّعِيمُ نَحْنُ الَّذِينَ أَنْقَذَ اللَّهُ النَّاسَ بِنَا مِنَ الضَّلَالَةِ وَ بَصَّرَهُمْ بِنَا مِنَ الْعَمَى»(۱)؛ خدا مردم را با ما از کوری و جهالت و شرک نجات داده است؛ عده ای این نعمت را که امام علیه السلام و ولایت امام علیه السلام بود کنار گذاشتند و به کلمه کفر تبدیل کردند؛ مادامی که امام علیه السلام حاکم است، او «الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلِّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ»(۲) است و همه در فضای نور ایشان هستند؛ ولی وقتی امام معصوم علیه السلام کنار رفت و امام کفر آمد، وادی به وادی بایر تبدیل می شود؛ «اَلَم تَرَ اِلَی الّذینَ بَدّلوا نِعمَتَ اللهِ کُفرًا وَ اَحَلّوا قَومَهُم دارَ البَوارِ جهنم» مردم را به وادی بوار و دار بایر بردند و از همین جا آن ها را وارد جهنم کردند.

ورود به وادی ولایت معصوم علیه السلام، لقای بهشت در عالم دنیا

پس توحید یعنی انسان از همین دنیا وارد بهشت شود؛ از همین جا «ان الابرار لفی نعیم»(انفطار/۱۳) شود؛ شاید این مقام فقط موکول به قیامت نشود و در همین دنیا هم عده ای در نعیم و بهشت باشند؛ چنانچه فرمودند: نعیم، ولایت ما اهل بیت(ع) است. کسی که وارد وادی ولایت ایشان شود، در دارالحیوان و در بهشت است؛ «و ان الفجار لفی جحیم» کسی که وارد وادی ولایت ائمه جور شود در جهنم وارد شده که دار بایر است؛ بذر وجودی چنین کسی هرگز شکوفا نمی شود؛ خدای متعال ابتدا در قرآن می فرماید: «وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»(اعراف/۵۷)؛ اوست که پیش روی باران رحمت، بادها را برای بشارت می فرستد؛ وقتی ابرهای سنگین باردار می شوند آن ها را به سوی شهرهای مرده می فرستیم. به وسیله این ابر، ماء را نازل می کنیم و آب را فرو می فرستیم و سرزمین مرده را زنده می کنیم؛ به نحوی که همه ثمرات از این سرزمین مرده می رویند؛ پس مرده ها را هم این گونه زنده می کنیم؛ این مطلب اشاره به معاد دارد. شاید یک معنای باطنی آن هم این باشد که سرزمین مرده ما زمانی زنده می شود که این سحاب الهی بر آن ببارد؛ «افمن کان میتا فاحیینا فرمود میتا عن ولایتنا فاحییناه»(۳)؛ کسی که به ولایت امام علیه السلام نرسیده، مرده است. مرده ای که روی زمین راه می رود، ولی مرده است. مرده ای است که الان واقعاً در قبر است؛ «وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُور»(فاطر/۲۲)؛ کسانی که در قبرهای خود راه می روند چه کسانی هستند؟ بسیاری از مرده های درون قبر، می شنوند؛ چون بعضی از قبرها ممکن است روضه من ریاض الجنه باشند. چنین مرده ای حتی از ما هم بهتر می شنود؛ ولی منظور از آن مردگان کسانی هستند که الان روی زمین راه می روند ولی در واقع درون قبر خود هستند؛ منظور از این قبر، محیط ولایت ائمه جور است؛ محیط موت است که اگر کسی وارد آن شود در قبر است؛ خدای متعال در ادامه می فرماید: «وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذى خَبُثَ لا يَخْرُجُ إِلاَّ نَكِدا»(اعراف/۵۸)؛ سرزمین ها دو گونه اند: یکی بلد طیب یا شهر پاک و دیگری شهر خبیث است؛ شهر پاک «یخرج نباته باذن ربه» است و گیاهانش به اذن پروردگار می رویند؛ ولی سرزمین خبیث یک سرزمین شوره زار و سنگلاخ است که «لایخرج الا نکدا» و جز اندکی، هیچ محصولی نمی دهد و خار و خاشاک در آن می روید؛ در آنجا باغستان و میوه و ثمرات نیست. در تفسیر علی بن ابراهیم، بلد طیب به امام علیه السلام تفسیر شده است که ثمراتش آشکار می شود؛ به عکس، بلد خبیث به نقطه مقابل بلد طیب تفسیر شده است.

۱- (۱۰) تأويل الآيات الظاهره فى فضائل العتره الطاهره، ص: ۸۱۷

۲- (۱۱) الكافى (ط - الإسلاميه)، ج ۱، ص: ۲۰۰

۳- (۱۲) تفسير القمى، ج ۱، ص: ۲۱۵ - الكافى (ط - الإسلاميه)، ج ۱، ص: ۱۸۵

بـذر وجود ما میل به توحیـد و همه شـئون توحید دارد. فطرت ما به همه فروع توحید که به انجام آن ملزم شده ایم تمایل دارد؛ در فطرت مـا نسبت بـه نمـاز، حـج، زکـات و... تمایـل هست و نسـبت به همه بـدی هـا و گناهـان نفرت؛ «فَأَلْهَمَهـا فُجُورَهـا وَ تَقْواها»(شمس/۸)؛ البته این طرف هم نفس وجود دارد؛ نفس ما را دعوت می کند و زینت می دهد. بدین ترتیب بذر وجود را می توان در دو سـرزمین برد؛ یکی سـرزمینی که بلد طیب است و دیگری سـرزمین خبیث؛ یکی شـهر و سرزمین دایر و دیگری سرزمین بایر. محیط ولایت امام علیه السـلام محیط ارض بسـیط و سرزمین واسع است؛ «الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ وَ الشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِيلَه» در آنجا امام علیه السـلام خود سایبان می شود، باران می شود، می بارد و می تابـد؛ بنابراین همه ظرفیت هـای انسـان بـا امام علیه السـلام به فعلیت می رسـد؛ این معنی شـفاعت است. در آن طرف هم اگر انسان در وادی ولایت ائمه جور وارد شد، آن ها انسان را از خدا دور می کنند. حقیقت شرک و توحید این گونه محقق می شود.

معصومین(ع) محور توحید همه عوالم

روایـات در این زمینه فراوان است؛ماننـد روایـات باب مولـد النبی از کتاب شـریف کافی که ولادت حضـرت را توضـیح داده است. روایتی را از بحـار که به جابر بن یزیـد جوفی ختم می شود تقـدیم می کنم. این روایات از جمله روایت های فوق العاده است؛ جابر بن یزید جوفی از اصحاب سرّ امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده است و می گوید: بیست هزار روایت به من فرموده انـد که فقـط در نزد خودم بمانـد و نبایـد برای احـدی بـازگو کنم. البته امثـال او اهل سـرّ بوده انـد. شـخص دیگری به حضـرت عرض کرد: جـد شـما امیرالمؤمنین علیه السـلام از اخبـار غیب برای اصـحاب خود می گفتنـد؛ ولی شـما برای ما نمی فرماییـد؛ حضـرت فرمودنـد: آن ها حرف را نزد خود نگه می داشـتند و بازگو نمی کردنـد ولی شـما این گونه نیستید. بنابراین روایـاتی را که جزو اسـرار است نمی توان بـازگو کرد. جابربن یزیـد جوفی نیز جزو اهل سـرّ بود و روایت علم بلایا و منایا می دانست؛ به همین دلیل بسیاری از روایات را بازگو نکرده است. ولی روایاتی هم که نقل کرده، بسیار فوق العاده هستند؛

بخشی از روایتی که نقل کرده این است: «جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ الْجُعْفِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْبَاقِرُ ع یَا جَابِرُ کَانَ اللَّهُ وَ لَا شَیْ ءَ غَیْرُهُ وَ لَا مَعْلُومَ وَ لَا مَجْهُولَ فَأَوَّلُ مَا ابْتَدَأَ مِنْ خَلْقٍ خَلَقَهُ أَنْ خَلَقَ مُحَمَّداً ص وَ خَلَقَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ مَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَ عَظَمَتِهِ فَأَوْقَفَنَا أَظِلَّةً خَضْرَاءَ بَیْنَ یَدَیْهِ حَیْثُ لَا سَمَاءَ وَ لَا أَرْضَ وَ لَا مَکَانَ وَ لَا لَیْلَ وَ لَا نَهَارَ وَ لَا شَمْسَ وَ لَا قَمَرَ یَفْصِلُ نُورُنَا مِنْ نُورِ رَبِّنَا کَشُعَاعِ الشَّمْسِ مِنَ الشَّمْسِ نُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَی وَ نُقَدِّسُهُ وَ نَحْمَدُهُ وَ نَعْبُدُهُ حَقَّ عِبَادَتِه ... فَنَحْنُ أَوَّلُ خَلْقِ اللَّهِ وَ أَوَّلُ خَلْقٍ عَبَدَ اللَّهَ وَ سَبَّحَهُ وَ نَحْنُ سَبَبُ خَلْقِ الْخَلْقِ وَ سَبَبُ تَسْبِیحِهِمْ وَ عِبَادَتِهِمْ مِنَ الْمَلَائِکَهِ وَ الْآدَمِیِّینَ فَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وُحِّدَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ بِنَا أَکْرَمَ اللَّهُ مَنْ أَکْرَمَ مِنْ جَمِیعِ خَلْقِهِ وَ بِنَا أَثَابَ مَنْ أَثَابَ وَ بِنَا عَاقَبَ مَنْ عَاقَب»(۱) یعنی حضرت حق بوده و هیچ نبوده؛ نه معلومی و نه مجهولی؛ اولین چیزی که در خلقت مخلوقات آغاز کرد، ما اهل بیت با پیغمبر را از نور و عظمت خود آفرید؛ در پیش روی خدا ایستادیم در حالی که هیچ شب و روزی و ماه و خورشیدی و زمین و آسمانی نبود؛ آن گاه نور ما مثل نور خورشید که از خورشید می تابد از نور او بود؛ البته این فراز باید توضیح داده شود؛ قطعاً خدای متعال «لم یلد و لم یولد» است؛ یعنی هیچی چیزی از خدای متعال صادر نمی شود؛ منظور صادر شدن به معنی خارج شدن حتی به لطیف ترین شکل است؛ این حقیقت در این روایت باید معنا شود؛ می فرمایند: ما در محضر خدای متعال بودیم و نور ما شعاع نور الهی بود. آنجا فقط ما بودیم و حضرت حق؛ ما عبادت می کردیم و او معبود بود و ما عابد؛ ما خدای متعال را تسبیح و تحمید و تقدیس می کردیم، چنانچه حق عبادت اوست. روایت ادامه دارد تا اینجا که می فرمایند: ما اولین مخلوقاتی هستیم که خدا را عبادت و تسبیح کرده اند؛ البته معنای ادامه حدیث، منوط به جملات قبل است؛ خدای متعال همه خلقت را آفرید ولی هم سبب خلقت ما بودیم، هم علت غایی آن و هم واسطه فیض. اگر مخلوقات تسبیح می گویند، سبب تسبیح ایشان ما هستیم؛ سبب عبادتشان هم ما هستیم؛ حتی سبب تسبیح و عبادت ملائکه مقرب و انبیاءی مرسل(ع) هم ما هستیم؛ خدا به واسطه ما شناخته شده و توحید با ما محقق و درک گردیده و خدا به واسطه ما عبادت شده است. خدا هر خلقی را که اکرام کرد، به وسیله ما اکرام نمود و به مقام مکرمین رساند.

۱- (۱۳) بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج ۲۵، ص: ۲۰

پس مقام معصومین علیهم السلام چنین مقامی است و توحید یعنی با همه وجود دنبال امام علیه السلام حرکت کردن و شرک هم یعنی از امام علیه السلام فاصله گرفتن و به دنبال ائمه نار رفتن؛ انسان می تواند بذر وجود خود را در سبیل قرار دهد و شاکر شود؛ همچنین می تواند از این سبیل تخلف کند و کافر شود. پس از قرار گرفتن در سبیل به نقطه بعدی می رسد که به او کمک می کند تا در همراهی با اولیای خدا صبر کند.

برای اولیای خدا بلایی رقم خورده است؛ «وَ جَعَلْنا بَعْضَکُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُون»(فرقان/۲۰)؛ در روایت آمده است: جبرئیل آمد؛ حضرت در را بستند؛ پنج تن بودند؛ خدای متعال می فرماید: برای شما با دشمنانتان فتنه ای هست؛ آیا بر آن صبر می کنید؟ عرضه داشتند: بله. دوستان ایشان هم اگر وارد وادی ولایت ایشان شوند، به فتنه ایشان دچار و مبتلایمی شوند؛ البته با همین بلا رشد می کنند؛ همه سلوک با همین بلا محقق می شود.

درک صحیح از توحید، عامل استقامت در همراهی با معصوم علیه السلام

در بحث های گذشته برخی بصیرت هایی را که معصومین(ع) به ما می دهند تا صبر کنیم و بایستیم، بیان شد. یکی از این بصیرت ها، درک صحیح از توحید است؛ یعنی انسان بفهمد که توحید و شرک چیست. این درک موجب می شود که انسان در وادی ولایت امام علیه السلام بایستد. اگر وارد وادی ولایت امام علیه السلام شویم و در این سرزمین ورود کنیم، شفاعت ایشان شامل حال ما می شود؛ ایشان جز عبادت خدا کاری نمی کنند و چون عبد مطلق خدا هستند، همه کارهایشان خدایی است؛ چون عبد مطلق خدایند، معدن الرحمه و رحمت موصوله هستند؛ همه کارهای ایشان از سر لطف و محبت است؛ چون عبد مطلق خدایند، جز خیر از آن ها ساطع نمی شود؛ «إِنْ ذُکِرَ الْخَیْرُ کُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاه»

منبع : (هیئت ثارالله قم – شب هفتم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه) sarallahqom.ir

انذارها و بشارت های قرآن (شب ششم محرم)

انذارها و بشارت های قرآن (شب ششم محرم)

آنچه پیش رو دارید ششمین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است. ایشان در ابتدای بحث با اشاره به انذارها و بشارت های قرآن، محور همه این انذارها و بشارت ها را توحید عنوان کردند.

در میان مخاطبین انبیاء(ع) عده ای با رضایت دادن به زندگی دنیا گوش خود را بر این انذارها و بشارت ها می بندند و خود را در جهنم وارد می نمایند؛ چرا که اینان دنیا را پناهگاه خود قرار داده اند و به آن پناه آورده اند در حالیکه همین پناهگاه موجب ورود آنان به جهنم خواهد شود. به همین دلیل انبیاء(ع) همواره بشر را به فرار از این تکیه گاه ها به سوی خدای متعال فرا خوانده اند. ایشان در ادامه به تعریف قرآن از توحید پرداختند و توحید را در یک جمله، سجده تام همه قوای انسان در برابر خدای متعال دانستند، نه فقط انجام مناسك و شریعت. از طرفی به این نکته اساسی اشاره کردند که عبودیت تام در همه عوالم فقط از آن نبی اکرم صلی الله علیه وآله است که البته برای عبادت خود دارای جنودی هستند که در حدیث عقل و جهل شرح آن آمده است. براساس این حدیث، صفات حمیده قوای بندگی حضرت هستند و صفات رذیله نیز قوای ابلیس در دشمنی با حضرت. در این میان انسان ها برای موحد شدن ناچار به تبعیت از نبی اکرم صلی الله علیه وآله و تولی به حضرت و از طرفی تبری از ابلیس و اولیای طاغوت و صفات رذیله هستند. لذا با تولی به حضرت و تبری از صفات رذیله و پاك شدن از آن ها، صفات حمیده در وجود آن ها جاری و محقق می شود. ایشان ادامه داده اند که توحید در قرآن به شجره طیبه تمثیل شده است که فقط یك لفظ نیست بلکه حقیقتاً شجره ای همراه با ریشه و شاخه و برگ است که اصل آن در سماوات و فرع آن در ارض است؛ در مقابل آن نیز به شجره خبیثه اشاره شده که همان شرك و کفر و محیط ولایت اولیای طاغوت و ابلیس است که شجره ای بدون ریشه می باشد. براساس روایات اصل شجره طیبه، معصومین(ع) و فرع آن نیز محیط ولایت ایشان است. به عبارت دیگر وادی توحید همان وادی ولایت اهل بیت(ع) است؛ این دو شجره طیبه و شجره خبیثه همواره در تقابل با یکدیگرند و می کوشند عالم را در بر بگیرند و با خود همراه کنند. با توجه به این درگیری که باطن و ظاهر عالم را در بر می گیرد، موحد شدن به نوعی ورود به این میدان درگیری است. در حقیقت جهاد اکبر و جهاد اصغر حضرت با ابلیس و اولیای طاغوت در همه عوالم جریان دارد که از آن جمله عالم باطن و ظاهر انسان هاست؛ پس جهاد انسان ها به نوعی شعاعی از جهاد نبی اکرم(ص) است.

ص: ۱۸۶

توحید، محور همه انذارها و بشارت های قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم.

قرآن کریم می فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * الَر کِتَابٌ أُحْکِمَتْ آیَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ * أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلَّا اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ»(هود/۱-۳) در مباحث گذشته عرض شد که عصاره دعوت همه انبیاءی الهی(ع) و دعوت خدای متعال در دو کلمه خلاصه می شود؛ «أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلَّا اللّهَ» انذارها و بشارت های وجود مقدس نبی اکرم(ص) _ که نذیر و بشیر در همه عوالم بوده و حامل خبر هستند و از سر خبر انذار می کنند و بشارت می دهند _ در همین آیه خلاصه می شود. وقتی حضرت مأمور به دعوت علنی شدند عشیره خود را جمع کرده و فرمودند: آیا اگر بگویم دشمنی مهیا و مجهز در بیرون شهر کمین کرده و در انتظار شماست، سخن مرا باور می کنید؟ آن ها گفتند: بله. حضرت فرمودند: اگر اعلام خطر کنم من را امین و صادق می دانید و خودتان را مهیا می کنید؟ گفتند: بله. حضرت بار دیگر فرمودند: من حالا یک انذار بزرگ برای شما دارم؛ سپس آن ها را نسبت به امر توحید و شرک انذار دادند. معنای سخن حضرت این است که ایشان مخاطراتی که مردم را تهدید می کند می بینند؛ مانند یک دیده بان امین که کمین دشمن را می بیند و خبر می دهد تا از خطر با خبر شده و از غفلت بیرون بیایید و آماده شوید؛ پس انذارها و بشارت های حضرت این گونه هستند.

ص: ۱۸۷

همه انـذارها و بشارت های حضـرت در این آیه خلاصه می شود که می فرمایـد: «أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِی لَکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ» همه رسـالت من هم برای شـماست، نه علیه شـما؛ این رسـالتی که به نفـع شـماست از طرف خـود من نیست و من از پیش خود نیاورده ام که قیمتی نداشـته باشـد؛ بلکه من از طرف او آمـده ام تا انـذار کنم و بشارت دهم. همه بشارت های قرآن بشارت به توحید و همه انذارهای قرآن، بیم از پرسـتش غیر خداست؛ در سوره مبارکه ذاریات خدای متعال شبیه این مطلب را می فرماید و بعد از بیان سـرنوشت گذشـتگان و عقوبت هایی که دامن آن ها را گرفته، می فرماید: «فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذیرٌ مُبین * وَ لا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذیرٌ مُبین»(ذاریات/۵۰-۵۱)؛ پس به سـمت خـدا فرار کنیـد و غیر خدا را عبادت نکنید. من شما را انذار می دهم تا سرنوشت دیگران را ببینید.

همه عقوبت ها و گرفتاری های انسان ناشـی از این است که سـر در دامن غیر گذاشـته و دعوت غیر را اجابت کرده است؛ پس به سوی خدا فرار کنید؛ من شـما را انذار می کنم، تک تک شما تهدید می شوید؛ فرار کنید. گویا خطر همه را محاصره کرده و در پناهگاه های ما وارد شـده است؛ به گونه ای که همین پناهگاه های ما، باعث خطر شـده اند؛ «إِنَّ الَّذینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیاهِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ»(یونس/۷)؛ کسانی که به لقاء الله امیـد ندارند و خود را در حد دنیا می بینند و به سـفره دنیا راضـی بوده و بر آن آرام هسـتند، اگر دنیا را هم داشـته باشند بیش از دنیا را نمی خواهند؛ «الذین هم عن آیاتنـا غـافلون» مـا آیات خود را برای کسانی که با وجود آیات پیاپی همچنان بر سـفره دنیا نشسـته انـد و آرام و غافل، راضـی بـه سـفره دنیـا هسـتند، می فرسـتیم؛ هشـدارها را می فرسـتیم و زنـگ خطرهـا را بـه صـدا در می آوریم؛ ولی آن هـا با هشـدارهای ما هم بیدار نمی شوند؛ تک تک تعلقاتشان را می گیریم؛ مال و جوانی را می گیریم و هشدار می دهیم که این ها ماندنی نیسـتند. امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران خلافتشان هر شب در مسجد این نکته را بیان می فرمودند: «تَجَهَّزُوا رَحِمَکُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِیَ فِیکُمْ بِالرَّحِیل»(۱)؛ آوای کوچ داده شده است، آماده شوید؛ خدای متعال می فرماید: ما زنگ خطرها را به صدا در آورده ایم؛ نزدیکانتـان یـک به یـک رفتنـد؛ اگر بمانیـد و به کهن سـالی برسـید، همه قوایتان از دست می رود؛ ولی از این آیات هم غفلت کردند؛ کسانی که بر سـفره دنیا نشسته اند، راضی به دنیا هستند و بیش از دنیا را طلب نمی کنند و هشدارهای خدای متعال را هم نادیده می گیرند؛ «أُولئِکَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ»(یونس/۸)؛ پناهگاه آن ها جهنم است؛ دنیایی که به آن تکیه می کنند، عالم عقوبت آن ها خواد بود؛ مکتسبات خودشان است و هیچ کس مقصر نیست.

۱- (۱) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۳۲۱

پس همه هشدارها «ففروا الی الله» است؛ گویا این پناهگاه ها و این آلهه ما که به آن تکیه کرده ایم، برای ما خطرناک هستند و بایـد از همین ها فرار کنیم؛ مفسـرین «ففروا الی الله» را معنا کرده و گفته انـد: گناهانی که شـما را از خـدا دور می کنـد، عامل عقوبت شـما هسـتند؛ اگر می خواهیـد مثل اقوام گذشـته گرفتار نشویـد به سـمت خدا فرار کنید که من شـما را انذار می دهم؛ بعضـی مفسـرین بزرگوار هم آیه بعد را تفسـیر کرده و می گویند: «ولا تجعلوا مع الله الهاً آخر» یعنی از آله خود فرار کنید و با خدای متعال اله دیگری نگیرید که من منذر آشکاری هستم.

معنای توحید براساس معارف قرآن

در جلسه گذشـته اشاره شد که اله فقط یک لفظ نیست؛ اله وجود مقدسـی است که اسـمای حسـنای او در عالم جاری است و عالم با آن اسـما اداره می شود؛ مخلوقات خواه ناخواه به آن اسـما وابسته هستند و او می شود اله؛ بنابراین اگر در کنار او برای خود اله گرفتیم، همین آلهه مـا عامـل عقوبت مـا می شود؛ همین هـا جهنم ما هسـتند؛ به همین دلیل به ما می گوینـد: از این ها فرار کنید.

آیه «لاتعبـدوا الی الله» در قرآن توضـیح داده شده است؛ اصـلاً قرآن تفسـیر همین آیه است؛ لوازم پرسـتش خدای متعال و همه ثواب ها و نتایج خیری که در قرآن ذکر شده، لوازم توحید هسـتند. همه عقوبت ها، تلخکامی ها و شکست های دنیا و آخرت به دلیل پرسـتش غیر خدا و شـرک است. حالا توحید چیست و موحد شدن یعنی چه؟ قرآن توحید را توضـیح می دهد و ورود به وادی توحیـد و موحـد شـدن را در مواقف متعـددی معنا می کنـد؛ توحید یعنی همه مقامات وجودی انسان در مقابل خدای متعال ساجد و خاشع و متواضع باشد و سـجده محض کند؛ رفتار و افکار و حالات قلبی و سرّش همگی در مقابل خدای متعال ساجـد باشـند؛ «سَـجَدَ لَکَ سَوَادِی وَ خَیَالِی وَ آمَنَ بِکَ فُؤَادِی»(۱)؛ همه مقامـات وجودی من در مقابل تو ساجـد هسـتند؛ این توحیـد یعنی عبادت خدای متعال؛ یعنی از غیر خدا نخواسـتن علی الاطلاق و از او خواسـتن، به غیر او تکیه نکردن و به او تکیه کردن، از غیر او نترسـیدن و از او ترسـیدن؛ توحیـد یعنی همه اعمال انسان و اعتقادات و احوال قلبی انسان، اعمال صالح شوند؛ یعنی همه صـفات حمیده در انسان محقق شود؛ همه صفات رذیله از انسان دور شود؛ البته فقط این ها نیست؛ بعضـی از بزرگان می گوینـد: اگر این راه هـا را طی کردیـد تازه در ابتـدای وادی توحیـد هستیـد. توحیـد در بیان قرآن و اهل بیت(ع) یعنی همه مقامـات وجودی انسان در مقام بنـدگی باشـد؛ صـفاتش صـفات بنـدگی باشـد؛ احوالش احوال بنـدگی باشـد؛ افکارش افکار بندگی باشد.

۱- (۲) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۳، ص: ۳۲۴

عبودیت تام نبی اکرم(ص) با جنود صفات حمیده

در حدیث عقل و جهل این مطلب توضیح داده شده است. خدای متعال عقل را که مقامی از مقامات وجود مقدس ختمی مرتب صلی الله علیه و آله است، از نور از جانب راست عرش آفرید و به او فرمود: «أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَر»(۱) خدای متعال هر چه به عقل فرمان داد، پذیرفت؛ چون همه طاعات ما در اقبال و ادبار است و از این دو حال خارج نیست؛ عقل تحت فرمان بود و خدای متعال او را تکریم کرد و ۷۵ لشکر برای او آفرید تا با این قوا بندگی کند؛ لشکر عقل همگی صفات حمیده هستند؛ مانند توکل، یقین، رضا، صبر، زهد، خشوع و... ؛ همه این ها قوای نورانی نبی اکرم(ص) هستند که با او عبادت می کنند؛ عبودیت یعنی همه قوای ایشان در مقابل خدا ساجد است و هیچ صفتی که ریشه در استکبار داشته باشد و منتهی به طغیان شود، در حضرت نیست؛ همه وجود حضرت و سرّ وجود ایشان ساجد است؛ خدای متعال هم برای این وجود مقدس صفاتی آفریده است؛ همه صفات قلبی، قوای نبی اکرم(ص) هستند و با این قوا در عالم بندگی می کنند؛ افکار و رفتارشان، هر شأنی که دارند، با همه مقاماتشان از عوالم قبل تا این دنیا، از عوالم بحار علوم و عوالم حجب و هر عالمی که تصور شود، و به تعبیری همه عوالم وجودی ایشان، در مقابل خدای متعال ساجد و در حال سجده هستند؛ ایشان به همه عوالمی که به تبع ایشان آفریده شده وارد شده و عبادت کرده اند و تسبیح گفته اند؛ بنابراین عبودیت یعنی همه عوالم وجود انسان، متواضع و ساجد باشد؛ یعنی همه شئون او متناسب با بندگی باشد. صفات رذیله اصلاً با بندگی تناسب ندارد؛ بالعکس صفات حمیده، قوای طاعت و بندگی و قوای نورانی هستند؛ پس همه وجود انسان باید سجده باشد.

۱- (۳) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۲۱

تبعیت از نبی اکرم صلی الله علیه و آله تنها طریق عبودیت

سجده در مقابل خدای متعال چگونه حاصل می شود؟ آیا هر انسانی مستقل از دیگران، می تواند کاملاً راه خودش را به سوی خدا انتخاب کرده و پیش برود و بگوید من می خواهم خدا را طاعت کنم؛ یا این شدنی نیست؛ براساس معارف می توان فهمید که این کار ممکن نیست؛ یکی از پیامدهای سقیفه این است که هر کسی تصور می کند می تواند به خودی خود (به خدا برسد) و یک مناسک سلوکی برای خود درست می کند و در پایان هم به توحید برسد! هرگز این گونه نیست؛ براساس معارف، عبادت و حقیقت توحید در نبی اکرم و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین محقق شده است؛ آن ها حقیقت عبادت و عبد مطلق خدا هستند؛ مابقی اگر بخواهند عبادت کنند باید به این انوار مقدس ملحق شوند؛ همه حقایق توحید در تبعیت و مطابعت از ایشان حاصل می شود؛ معارف فراوانی این امر را اثبات می کند؛ قرآن هم مملو از این حقایق است؛ هر کسی نمی تواند مستقلاً به سمت خدای متعال حرکت کند؛ صراط مستقیم فقط یکی است و باید در آن یک راه حرکت کرد که آن هم مسیر نبی اکرم و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین است؛ بنابراین به اندازه ای که قوای ما در این صراط قرار گیرد، ما به حضرت متولّی و فانی و تابع و موحد می شویم؛ صفات حمیده نیز این گونه هستند؛ خدای متعال صفات حمیده را تنها به یک نفر یعنی نبی اکرم(ص) داده است و ما به اندازه ای که به ایشان تولّی پیدا کنیم و از دشمن فاصله بگیریم به توحید می رسیم؛ در این باره حدیث عقل و جهل را ملاحظه بفرمایید.

تمثیل توحید به شجره طیبه براساس آیات قرآن کریم

خدای متعال توحید را در این آیه شریفه توضیح می دهد: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ * تُؤْتى أُكُلَها كُلَّ حينٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُون»(ابراهیم/۲۴-۲۵)؛ این ها مثل های قرآنی است؛ خدای متعال مثل را برای همه می گوید ولی پشت صحنه مثل را فقط اولوالاباب می فهمند. خدای متعال می فرماید: کلمه طیبه مثلی دارد که همان شجره طیبه است با اصل و ریشه ای ثابت که هرگز زائل نمی شود؛ فروع این شجره طیبه در آسمان هاست و میوه هایش همواره در دسترس می باشد؛ این کلمه طیبه چیست؟ روایات متعدد می گوید: کلمه طیبه همان کلمه «لا اله الا الله» و توحید است؛ از این آیه نورانی استفاده می شود که توحید فقط یک لفظ نیست؛ چرا که کلمه در اصطلاح قرآن هم فقط یک لفظ نیست؛ برای مثال کلمه طیبه، مثل درخت طیبه است و کلمه توحید شجره ای است که ریشه ثابت دارد، فروعی دارد و میوه می دهد؛ توحید حقیقتاً این گونه است. امام رضا ارواحنا له الفداء در حدیث نورانی سلسله الذهب می فرمایند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَهُ أَمِنَ مِنْ عَذَابِی»(۱)؛ این کلمه، فقط یک لفظ نیست بلکه طبق این روایت یک حصن است که باید به آن ورود کرد.

اکنون سؤال این است که کلمه توحید چیست؟ کلمه «لا اله الا الله» همان شجره طیبه است که آیه آن ذکر شد. اصل و فرع و میوه این شجره طیبه چیست؟ در پاسخ به این سؤال باید از بیان معصوم(ع) استفاده کرد. در روایات فراوانی با اندکی اختلاف ـ این اختلافات معنی دار و همه قابل جمع هستند ـ آمده است: اصل ریشه این درخت وجود مقدس نبی اکرم(ص) هستند؛ ایشان اصل ثابت شجره توحید در عالم هستند و فرع آن امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ شاخه های آن ائمه علیهم السلام هستند و برگ های آن نیز شیعیان حضرت می باشند. منظور از شیعه نیز انبیاء(ع) است؛ «و عند من شیعته لابراهیم»(؟)؛ بنابراین یک شجره توحید در عالم هست که اصل این شجره توحید وجود نبی اکرم و فرعش امیرالمؤمنین و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین و برگ های آن نیز شیعیان حضرت ـ که همه انبیاء(ع) نیز جزو ایشانند ـ می باشند؛ بعد فرمودند: میوه های این شجره، علوم اهل بیت(ع) است.

ص: ۱۹۲

۱- (۴) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۴

در روایت لطیف دیگری این شجره را جامع تر معرفی کرده و فرمودند: اصل شجره توحید، اهل بیت علیهم السلام هستند و فرع آن هم محیط ولایت ایشان است؛ فرعش فی السماء است و هر که بخواهد به اهل بیت(ع) برسد باید سماواتی شود؛ اگر انسان وارد محیط ولایت آن ها شود سماواتی است؛ آن گاه کسانی که در سماوات ولایت آنها، از ارض فاصله می گیرند، سماواتی و آسمانی می شوند و از تعلقات جدا می گردند؛ «تؤتی اکلها کل حین بإذن ربها» میوه های درخت ولایت و درخت توحید همواره در اختیار آن هاست و قلوبشان سرشار از حقایقی خواهد شد که ثمرات این درخت توحید هستند؛ علی الدوام میوه های درخت توحید و معارف و علوم اهل بیت(ع) و سماوات به قلب آن ها می رسد و این ها میوه های درخت آسمانی اند؛ وقتی انسان میوه ای را که می خورد، همه قوای او از آن تغذیه می کند؛ وقتی سماواتیان از میوه درخت بهشتی تناول می کنند، قلوب و قوایشان نورانی می شود؛ این اثر علوم اهل بیت علیهم السلام است؛پس توحید فقط یک لفظ نیست.

ورود به محیط ولایت معصومین(ع)، شرط موحد شدن

حال باید دید که موحد شدن چیست؟ موحد شدن یعنی به برگ های این درخت توحید تبدیل شدن؛ یعنی وارد محیط ولایت شدن؛ یعنی «لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصن امن من عذابی» یعنی ورود به وادی توحید. ورود به وادی توحید در معارف توضیح داده شده است. وادی توحید چیست؟ «وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها»(بقره/۱۸۹)؛ معصومین(ع) فرموده اند: ما باب توحید هستیم، اگر کسی می خواهد وارد وادی توحید شود باید از مدخل ولایت امام علیه السلام وارد شود؛ سبیل توحید ما هستیم؛ صراط توحید ما هستیم؛ وجه الله ما هستیم؛ مقامی بالاتر از این وجود ندارد. در کافی آمده است که امیرالمؤمنین ارواحنا فداه فرمودند: «لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلَنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ»(۱)؛ خدای متعال اگر می خواست، خود را مستقیم و بی واسطه معرفی می کرد؛ ولی بر اساس حکمت ما را باب و صراط وسبیل و وجه خود قرار داده است؛ بنابراین باید از باب معصومین(ع) وارد وادی توحید شد و در ولایت امام علیه السلام سیر کرد تا به اصل صراط که خود حقیقت ولایت امام علیه السلام است دست یافت؛ چرا که ولایت امام علیه السلام فروعی دارد که برای رسیدن به حقیقت ولایت باید با آن سیر کرد و به وجه الله رسید؛ این همان معرفت الله است؛ معرفت الله ما معرفت به وجه است؛ زیرا کنه خدا در دسترس هیچکس قرار نمی گیرد؛ اکتناه به ذات ممکن نیست و ما فقط می توانیم وجه الله را بشناسیم؛ همه معرفت ما معرفت به وجه است؛ معصومین(ع) فرموده اند: خدای متعال ما را وجه خود قرار داده است.

ص: ۱۹۳

۱- (۵) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۱۸۴

نسبت توحید با حقیقت کلمه طیبه و کلمه خبیثه

پس توحیـد شـجره ای است که اصـلش نبی اکرم(ص) است و در عالم یکی بیشتر نیست؛ بحث از درخت های توحیـد نیست؛ شجره توحید در عالم یکی است که اصلی دارد و فرعی؛ «السَّلامُ عَلَى الْأَصْلِ الْقَديمِ، وَالْفَرْعِ الْكَريمِ»(۱)؛ اصل و فرعش وجود مقدس نبی اکرم و امیرالمؤمنین صلوت الله علیهما هستند؛ «کلمه لا اله الا الله حصنی» یا « وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»(۲)؛ پس موحد شـدن به حرف نیست بلکه بایـد با همه قوا وارد وادی توحیـد شد؛ البته ورود به وادی توحیـد امتحـان می خواهـد؛ در همـان ابتـدای ورود بایـد همه انانیت ها و انیت ها و خیلا و اسـتکبار از انسان جـدا شود؛ وگرنه به وادی توحید وارد نمی شود؛ امام علیه السلام «و الباب المبتلی به الناس»(۳) هستند؛ یعنی همه به موضوع ولایت ایشان امتحان می شوند؛ اگر از امتحان سربلند بیرون آمدند، وارد وادی توحید می شوند؛ در غیر این صورت وارد وادی توحید نمی شوند؛ «وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»(بقره/۵۸)؛ باید از این باب سجّداً وارد وادی ولایت شـد؛ این همان سـجده بر آدم علیه السـلام است. سـجده ملائکه، عبادت حضـرت آدم علیه السلام نبود؛ بلکه ملائکه با سجده بر ایشان، وارد وادی توحید شدند و مقامی از مقامات توحید برای آن ها گشوده شد. براساس خطبه قاصعه با این سجده خیلا و استکبار از آن ها برداشته شد؛ این سجده، عبادت خدا از طریق سجده بر ولی الله و خلیفه الله است؛ با این سجده ورود اتفاق می افتـد؛ پس از این ورود، خدای متعال انسان را تطهیر می کند؛ آن گاه انسان در وادی طهارات، از شرک و غیرخدا و خطا پاک می شود؛ انسان این سبیل و صراط را باید طی کند تا به معدن العظمه برسد؛ این حقیقت با بیان های دیگری هم در آیه نور و آیات دیگر توضیح داده شده است؛ باید از بیت النور شروع کرد و وارد مشکات نور شد و از مشکات به مثل نور رسید؛ در اینجا سیر در عوالم نور اتفاق می افتد.

۱- (۶) المزار الکبیر (لابن المشهدی)، ص: ۲۱۷ – زیارت ششم علی ع در مفاتیح

۲- (۷) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۶

۳- (۸) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص: ۶۱۳

پس موحد شدن فقط یک لفظ نیست؛ البته نماز و روزه و حج و... در جای خود هستند؛ ولی این ها فرع توحیدند؛ موحد شدن یعنی وارد وادی توحید شدن؛ یعنی سجده تام در مقابل خدای متعال؛ سجده تام زمانی محقق می شود که همه شئون انسان به بندگی تبدیل شود. وقتی انسان به این شجره طیبه ای که اصل توحید است، پیوند بخورد و برگ این درخت شود، از این درخت تغذیه کند، با این درخت رشد و نمو کند، چیزی جز توحید در انسان پیدا نمی شود؛ اینجا وادی امن و ایمن است؛ ولی اگر کسی از این درخت فاصله بگیرد، دچار شرک و کفر می شود؛ پس «ففروا الی الله» یعنی وارد وادی توحید و وادی ولایت شوید و به این شجره طیبه گره بخورید؛ یعنی وارد «فی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فیهَا اسْمُهُ»(نور/۳۶) شوید؛ یعنی وارد وادی ولایت و خانه نبی اکرم(ص) شوید که خدای متعال در آن خانه ها اجازه ذکر و بندگی داده است؛ ذکر خدا در آن خانه ها حاضر است؛ زیرا حقیقت ذکر، وجود مقدس نبی اکرم(ص) هستند. در تفسیر آیه «أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»(رعد/۲۸) فرمودند: «بِمُحَمَّدٍ ص تَطْمَئِنُ الْقُلُوبُ وَ هُوَ ذِکْرُ اللَّهِ وَ حِجَابُهُ»(۱)؛ خانه ای که شعاع حضرت در آن خانه است بیت النور می باشد؛ «رِجَالٌ لَّا تُلْهِیهِمْ تِجَارَهٌ وَلَا بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاهِ وَ إِیتَآءِ الزَّکَاه»(نور/۳۷)؛ (در این بیوت) همه زندگی مسجد می شود؛ بیت آن ها مسجد است؛ بازارشان مسجد است؛ هیچ چیزی آن ها را از خدا غافل نمی کند؛ از اینجاست که سیر انسان در وادی توحید آغاز می شود تا به مقامات بالاتر توحید برسد و حجاب ها کنار برود و موحد حقیقی شود؛ پس حقیقت توحید این است که مناسک زندگی انسان، مناسک شریعت نبی اکرم(ص) باشد و باطن و ظاهر او تابع و متولی به ایشان گردد تا بتواند با ایشان سیر کند و به سرچشمه توحید برسد.

۱- (۹) تفسیر العیاشی، ج ۲، ص: ۲۱۱

در طرف مقابل هم شرک و کفر هست؛ در وادی شرک و کفر هم بحث از جزایر مستقل نیست؛ بلکه کفر و شرک هم ائمه ای دارند که همان اولیای طاغوت هستند؛ اگر کسی به آن ها معتقد و مؤمن و خوشبین شود و دنبال آن ها حرکت کند، وارد وادی کفر و شرک شده است. تولّی به آن ها عین شرک است؛ «وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرار»(ابراهیم/۲۶)؛ اگر آن طرف کلمه توحید و کلمه طیبه هست، این طرف هم کلمه شرک و کفر هست که آن کلمه هم یک شجره است. در زیارت امین الله بعد از عرض ارادت به امیرالمؤمنین علیه السلام این دعا آمده است: «وَ أَظْهِرْ كَلِمَةَ الْحَقِّ وَ اجْعَلْهَا الْعُلْيَا وَ أَدْحِضْ كَلِمَةَ الْبَاطِلِ وَ اجْعَلْهَا السُّفْلَى»(۱)؛ یعنی کلمه حق که امیرالمؤمنین علیه السلام است از حجاب بیرون بیاید و این ولایت ظاهر شود و کلمه باطل نیز که ولایت غیر و شجره خبیثه و شجره کفر و شرک است رسوا شود. در روایات آمده است: شجره خبیثه ریشه و قرار ندارد ولی شاخ و برگ دارد؛ یعنی با همه هیاهویی که قرن ها بر سرنوشت بشر داشته و بر آن ها حکومت کرده، یک شجره بی ریشه است؛ «مالها من قرار» ولی اگر قرار ندارد چرا مدت هاست که باقی مانده است؟ پاسخ این است که این عمر در نگاه محدود ما طولانی است ولی از نظر قرآن همه این عمر به اندازه کف روی آب و حبابی است که روی آب می آید و از بین می رود؛ «أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً»(رعد/۱۷)؛ حقیقت، چیز دیگری است و آن که می ماند، حقیقت ولایت است.

۱- (۱۰) کامل الزیارات، النص، ص: ۴۱ – زیارت امین الله

پس کفر و شرک یک شجره است؛ بنابراین دو شجره وجود دارد؛ یکی شجره طیبه و دیگری هم شجره خبیثه؛ یکی مشکات نور نبی اکرم(ص) است و دیگری وادی ظلمات؛ این دو جریان در عالم وجود دارند؛ موحد شدن یعنی ورود به بیت النور و مشرک شدن یعنی ورود به جبهه مقابل حضرت؛ موحد شدن یعنی فرع نبی اکرم و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین شدن، و مشرک و ملحد شدن یعنی در جبهه مقابل ایستادن. مذبذب شدن هم نفاق است؛ «مُّذَبْذَبِینَ بَیْنَ ذَلِکَ لاَ إِلَی هَؤُلاء وَلاَ إِلَی هَؤُلاء»(نساء/۱۴۳).

درگیری کلمه طیبه و کلمه خبیثه در عوالم گوناگون و ناگریزی انسان از این درگیری

براساس تعریفی که از توحید ارائه شد، شجره خبیثه می کوشد خود را بسط دهد و همه عالم را تسخیر کند؛ شیاطین انس و جن که با حضرت درگیر هستند، می کوشند همه را کافر کنند؛ حضرت فرمودند: بر منبر من بالا می روند و مردم را به قهقرا بر می گردانند؛ یعنی من روی مردم را از دنیا به سوی خدا بر گرداندم و این ها دوباره مردم را به طرف نفس و دنیا بر می گردانند و می کوشند تا مردم را به دنیا مشغول کنند؛ پس این دو جریان با هم درگیر هستند؛ ریشه این درگیری هم به شجره طیبه برنمی گردد؛ بلکه به شجره خبیثه بر می گردد که توضیح این نکته در حدیث عقل و جهل آمده است؛ ابلیس به خدای متعال عرضه داشت: من می خواهم به جنگ قوای عقل بروم؛ به من هم قوایی بده. خدای متعال هم براساس حکمت او را امداد کرد؛ البته ابتدا به او این انذار را داد که اگر درگیر شوی، از رحمت من طرد و لعن خواهی شد.

ص: ۱۹۷

بـدین ترتیب این دو جریان، دو جریانِ درگیر با هم هسـتند؛ انسان با موحد شدن وارد این میدان درگیری عظیم نبی اکرم(ص) با ابلیس می شود؛ بنابراین موحـد شـدن با بی توجهی به این درگیری امکان ندارد؛ به همین دلیل است که فرمودند: شـیعیان ما مبتلاترین هسـتند؛ این همان ابتلائی است که درباره اش فرمودند: «وَ جَعَلْنا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُون»(فرقان/۲۰)؛ فرمودند: بله، صبر می کنیم. بنـابراین موحـد شـدن برابر بـا ورود به این میـدان درگیری است و کسـی نمی توانـد موحـد باشـد و از این درگیری کنار بکشد. شاید یک معنای جهاد اکبر همین باشد؛ چرا که این درگیری در باطن عالم است و به باطن ما هم کشیده شـده است. یـک سـو قـوای نـبی اکرم(ص) است و یـک طرف هم قـوای ابلیس و دشـمنان حضـرت؛ هر دو نیز می کوشـند تا مملکت وجود مـا را تسـخیر کننـد؛ به همین دلیل در مملکت وجود ما یک جنگ جـدی بر پاست. ابلیس می خواهـد از طریق نفس جنگ کنـد؛ چون نفس از قوای ابلیس و کنار ماست؛ حضـرت هم می خواهنـد مملکت وجود ما را فتـح کننـد و به خـدا تحویل بدهندتا ما عبد باشـیم؛ ابلیس هم می خواهد ما مسـتکبر علی الله و طاغی و خودپسـند و خودپرست باشـیم؛ حضرت می خواهند ما صـفات حمیده داشـته باشـیم؛ ابلیس می خواهد ما صفات رذیله داشته باشیم. این جنگ در باطن ما وجود دارد و ما نمی توانیم از این میدان جنگ فرار کنیم. میدان جهاد باطنی، میدان همین درگیری است. در سطحی دیگر این میدان درگیری به میـدان ظـاهر و جهاد اصـغر کشـیده می شود که هیـچ مؤمنی نمی توانـد نسـبت به آن بی تفاوت و از آن معاف باشـد؛ ما به محض ورود بـه ایـن دنیـا در مرکز این درگیری قرار می گیریم. البته راه دیگر این است که انسـان منـافق باشـد؛ «مُذَبْذَبينَ بَيْنَ ذلِكَ لا إِلى هؤُلاءِ وَ لا إِلى هؤُلاء»(نساء/۱۴۳)؛ البته نفاق هم برادر کفر و شرک می باشد.

بنابراین توحید بدون درگیری اصلاً معنایی ندارد؛ موحدبودن با صلح کلی جمع نمی شود؛ مگر می توان دین اسلام را از آیات جهاد و نهی از منکر و شهادت جدا کرد؟! مگر می توان دین اسلام را طوری معنا کرد که تولّی و تبرّی در آن نباشد و نسبت به جریان کفر و نفاق در عالم بی تفاوت باشد؟!! مهم ترین جهاد اکبر ما تولّی و تبرّی است. حضرت ذیل حدیث عقل و جهل، خلقت آن دو را توضیح داده و می فرمایند: همه دوستان و شیعیان ما بعضی از صفات عقل را دارند؛ ولی مادامی که منقای از جهل نشوند و به تبرّی تام نرسند، همه قوای عقل و همه قوای نبی اکرم(ص) در آن ها ظهور نمی یابد؛ کمترین تعلقی به دستگاه ابلیس از اول تا انتهای آن، انسان را از حضرت جدا می کند؛ اینجاست که «وَلا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّکَ خَيْرٌ وَأَبْقَى»(طه/۱۳۱)؛ این شکوفه های دنیایی کفار همگی شکوفه درخت شجره زقوم هستند؛ اگر کسی از آن ها ارتزاق کند، در قیامت هم باید از شجره زقوم ارتزاق نماید؛ این سختی های ظاهری، رزق مؤمنین در وادی ولایت است؛ «وَ مَوَائِدَ الْمُسْتَطْعِمِينَ مُعَدَّةٌ وَ مَنَاهِلَ الظِّمَاءِ لَدَيْکَ مُتْرَعَه»(۱)

حقیقت حمد، اعلام افتقار به حضرت حق و درخواست از او

براساس حمدهای زیارت امین الله وقتی خدا را حمد می کنیم، انتهای نگاه ما درخواست لطف از خداست؛ زیرا فقیر نمی تواند نخواهد؛ با استفاده از برخی ادعیه می توان گفت: انتهای حمد، دعاست؛ وقتی می گوییم: خدایا تو مالکی؛ یعنی به ما هم بده؛ «فسبح بحمد ربک» یعنی خدا را تسبیح کنید و بگویید: «لا إلهَ إلّا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَريکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيى وَيُمِيتُ وَ هُوَ حَىّ لا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلى كُلّ شَى ءٍ قَدِيرٌ»

۱- (۱۲) کامل الزیارات، النص، ص: ۴۰

منبع : (هیئت ثارالله قم – شب ششم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه) sarallahqom.ir

تولی و تبری تام شرط تحقق توحید در وجود انسان

پس اگر آن طرف «زهره الحیاه الـدنیا» است، این طرف هم «موائـد المستطعمین معـده» هست؛ اگر کسـی گـوشه چشـمش به دسـتگاه ابلیس داشـته باشد، ایمانش کامل نمی شود و موحد کامل نخواهد بود؛ «فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله» هیچ خیری در دستگاه اولیای طاغوت نیست؛ خیرِ آن ها هم شرّ است، چه رسـد به شـرّشان. اگر کسـی خیری در آنجا دید و دلش به آن طرف مایـل شـد و به آن ها اعتماد کرد و با آن ها به امنیت رسـید، هرگز موحـد نمی شود؛ «فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله» پس تولّی و تبرّی از مناسـك و از ارکان توحیـد است؛ انسان بایـد نسـبت به اصول و فروع اولیای طاغوت تبرّی داشـته باشـد تا همه صفات موحدین و صفات عقل و قوای نبی اکرم صلی الله علیه و آله در او ظهور پیدا کند و مؤمن کامل شود.

توحیـد از نظر قرآن یعنی وارد میـدان درگیری شـدن و تبری تام و تولی تام داشـتن؛ یعنی وارد میدان جهاد اکبر و جهاد اصـغر حضـرت شـدن؛ این همان انـذارهای قرآن است؛ «أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِی لَكُم مِّنْهُ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ» یعنی از وادی ولایت نبی اکرم صلی الله علیـه وآلـه جـدا نشـویم که هر جـایی غیر از آن، سراسـر خطر و شـرك و پرسـتش غیر است؛ دست خـود را از دسـت حضرت جدا نکنید و از معیت حضرت غافل نشوید؛ آن طرف، سراسر خطر است؛ همه انذارها همین است.

بنابراین ائمه ارکان دین، دعائم توحیـد، خیمه توحیـد و رکن توحیـد هسـتند و هیچ کس جز از طریق ایشان به وادی توحید راه نمی یابـد. ابلیس هم می خواست این کار را انجام بدهد و می گفت: خودم می پرسـتم. باید از دسـتگاه ابلیس فرار کرد؛ یعنی بایـد از الهه ها و از غیر خـدا فرار کرد. نپرستیـدن غیر خدا یعنی از دسـتگاه ابلیس و دسـتگاه اولیای طاغوت فرار کردن؛ ابلیس پنجه انـداخته و می خواهـد شـما را بگیرد؛ به سوی خـدا فرار کنید؛ معنی فرار الی الله چیست؟ فرار الی الله یعنی ورود به وادی ولایت نبی اکرم(ص) و وادی ولایت امیرالمؤمنین علیه السـلام؛ همه انـذارها برای این است که به وادی ولایت غیر وارد نشویم و همه تبشـیر هـا نیز برای ورود مـا به محیـط ولایت نبی اکرم(ص) است؛ به سـخن دیگر توحیـد یعنی «ولایت علی ابن ابیطالب حصنی» انذارها از کفر و نسبت به کفر مجسم است؛ زیرا کفر ارکانی دارد و شجره خبیثه و وادی ظلمات است.

توحید، محور دعوت انبیای الهی(ع) (شب پنجم محرم)

توحید، محور دعوت انبیای الهی(ع)

آنچه پیش رو دارید پنجمین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است.

ایشان در ابتدای بحث اشاره می کنند که آیات قرآن دارای یک مرتبه اِحکام یا اجمال است. در مرتبه احکام، همه دعوت قرآن در توحید خلاصه می شود به نحوی که می توان گفت همه قرآن تفصیل و توضیح همین حقیقت می باشد. به عبارت دیگر همه دعوت انبیاء(ع) به صفات حمیده، معاد، عدل و... به حقیقت توحید بر می گردد. ایشان در ادامه بحث بیان کردند که اله حقیقی عالم کسی است که صاحب اسماء حسناست که این اسماء نیز در حقیقت تفصیل کلمه الله هستند. آن که صاحب اسماء حسناست در حقیقت دارای مقام اولوهیت بوده و همه عالم در برابر او خاضع و خاشع و متأله به اویند. اسماء حسنای او همه عالم را فرا گرفته و نسبت او به عالم، نسبت غنی به فقیر است. ضمن اینکه این قبیل نسبت ها بین اله و سایر موجودات همیشگی است. او واجد همه اسماء حسنی و ما فاقد آن اسماء هستیم و از آنجا که در فطرت خود طالب آن اسماء هستیم باید همواره از او طلب کنیم. لذا همواره به این امر سفارش شده ایم که تنها از او بخواهیم؛ زیرا غیر از او کسی دارا نیست و انسان را اجابت نمی کند. الله که صاحب این اسماء می باشد، کریمانه می دهد و با دادن خود انسان را ذلیل نکرده بلکه موجب عزت او می شود. تعریف توحید تا این سطح، مورد قبول همه است؛ ولی با تفصیل توحید در آیات قرآن، صف بندی ها و درگیری های تاریخی شکل می گیرد. بنابراین می توان دو نوع تفسیر از توحید ارائه داد که یکی به صلح کلی و دیگری به جنگ و قتال منتهی می شود. همه بصیرت هایی که انبیاء(ع) به انسان می دهند در نهایت به صف و قتال ختم می شود. تا آنجا که توحید، خود محور صف بندی های عظیم تاریخی می گردد. در این میان وصیت نامه سیدالشهدا(ع) به محمد حنفیه می تواند گواهی بر یک درگیری تاریخی بر مبنای توحید باشد.

ص: ۲۰۲

توحید، محور دعوت انبیای الهی(ع) و انذار و تبشیر قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم.

قرآن کریم فرموده است: «الَر کِتَابٌ أُحْکِمَتْ آیَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ * أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ»(هود/۱-۲) خدای متعال در آیات نورانی ابتدای سوره هود به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله خطاب فرمودند: این کتابی که بر شما نازل کردیم، کتابی است که همه آیاتش در یک مرحله اِحکام شده و سپس تفصیل پیدا کرده است؛ پس گویا آیات قرآن دارای دو مرتبه است؛ یکی مرحله احکام که شاید همان مرتبه اجمال قرآن است و دیگری مرتبه تفصیل که در آن حقایق به تفصیل بیان شده است. قرآنی که آیاتش تماماً آیات محکمات و نیز تفصیل آن آیات محکمات است، چیست؟

آنچه در این کتاب مجید هست شاید در همین آیه خلاصه شود که می فرماید: «أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلَّا اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ» این جمله کوتاه دارای چهار نکته است: اول اینکه غیر خدا را عبادت نکنید، دوم اینکه تنها خدای متعال را عبادت کنید، سومین نکته این آیه بشارت به کسانی است که فقط خدای متعال را عبادت می کنند، و چهارمین نکته هم انذار نسبت به کسانی است که غیر خدا را عبادت می کنند؛ تمام دعوت قرآن در همین چهار نکته خلاصه می شود و همه دعوت های دیگر تفصیل همین یک دعوت است. شاید مرحله احکام قرآن همین باشد و مابقی تفصیل همین آیه محکمه است. از طرفی همه بشارت های قرآن هم بشارت به بندگی خدا و توحید بوده و تمامی انذارهای قرآن هم انذار از عبادت غیر خداست. همه مخاطراتی که قرآن از آن ها انذار می دهد ــ اعم از عقوبت های دنیایی که گریبان انسان ها و جوامع را گرفته و می گیرد و عقوبت های عالم برزخ و قیامت ــ نسبت به همین موضوع است؛ یعنی غیر خدا را نپرستید که اگر غیر خدا را بپرستید، دچار عقوبت خواهید شد و در دنیا نیز به معیشت ضنک گرفتار می شوید؛ «مَن أعرَضَ عَن ذِکری فإنّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکاً»(طه/۱۲۴)؛ اگر غیر خدا را بپرستید زندگی دنیای شما هم نابسامان شده، گرفتار عذاب هایی می شوید که اقوام گذشته به آن مبتلا شدند؛ ضمن اینکه در آخرت هم در رنج خواهید بود.

آیـاتی که در مـورد جهنم و عقوبت اخروی آمـده است همگی به این یـک کلمه بر می گردد که همه عقوبت هـا، رنـج هـا و سختی هـا به دلیـل پرسـتش غیر خـدای متعال است؛ بالعکس همه بشارت هایی که انبیاء(ع) و قرآن مجیـد می دهنـد و بر همه کتب آسمانی مهیمن است، بشارت به امر توحید می باشد؛ اگر خدا را بپرستید، منتظر بشارت ها و ثواب دنیا و آخرت، و ثواب عاجل باشید.

الله، اله حقیقی عالم و صاحب اسماء حسنای الهی

آنچه انبیـاء(ع) به عنوان توحیـد مـا را به آن دعوت می کننـد و همه دعوتشـان به آن بر می گردد چیست؟ دعوت مـا به معـاد، دعوت به شرایع و نماز و روزه و حج و جهاد، دعوت به صفات حمیده یا نهی ما از محرمات و صفات رذیله همگی چیزی جز دعوت به توحیـد نیست؛ یعنی چیزی غیر از «أَلاَّ تَعْبُـدُواْ إِلاَّ اللّهَ» نیست؛ همه آن ها از فروع و شـئون و تفصـیل همین یک کلمه هسـتند؛ پس توحیدی که قرآن ما را به آن دعوت می کند، چیست؟ شـرک و پرستش غیری که قرآن ما را از آن پرهیز داده و نبی اکرم صـلی الله علیه و آله ما را به نسـبت به آن انـذار داده انـد، چیست؟ این توحید در قدم اول از خود کلمه «لا اله الا الله» فهم می شود؛ یعنی الهی جز حضرت حق نیست؛ حالا این اله چیست؟ چرا الهی جز الله تبارک و تعالی نیست؟

الـه از نظر قرآن، آن ذات مقدسـی است کـه دارای همـه اسـماء حسـناست؛ قرآن الله را توصـیف کرده و بیـان می کنـد که خصوصـیات این ذات مقـدس چیست؛ «اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لا تَأْخُـذُهُ سِـنَهٌ وَ لا نَوْمٌ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یُحیطُونَ بِشَیْ ءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِما شاءَ وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا یَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظیمُ»(بقره/۲۵۵)؛ آیاتی از قرآن اسـماء حسنای خدای متعال را توضیح داده است که همگی تفصـیل کلمه الله است؛ الله یعنی آن که «من ذالذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و یحیطون بشیء من علمیه الا بما شاء». الله یعنی کسـی که «وسع کرسیه السموات و الارض و یوده حفظهما و هو العلی العظیم». الله یعنی «قل هو الله احد * الله الصـمد * لم یلد و لم یولد * و لم یکن له کفواً احد». الله یعنی این ها و سایر اوصافی که در قرآن برای حضـرت حق ذکر شده است؛ مانند: «هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْـماءُ الْحُسْـنی»(حشر/۲۴) یـا «هُوَ اللَّهُ الَّذی لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ»(حشـر/۲۳)؛ بنـابراین الله یک نام قراردادی نیست بلکه مقام الوهیت یعنی همین مقام است. اله آن حقیقتی است که همه این شـئون را دارد؛ وقتی این شئون را دارد اله عالم است و همه عالم بخواهند یا نخواهنـد، طوعاً او کرهاً، در مقابل او خاشع هسـتند و فرمان او را می برند؛ همه ذرات عالم بخواهند یا نخواهند، تحت فرمان او هسـتند. این اله الهی است که بـدیل ندارد؛ «وَ هُوَ الَّذی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِله»(زخرف/۸۴)؛ این آن الهی است که «لَوْ کانَ فیهِما آلِهَهٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتا»(انبیاء/۲۲)

نکته دیگری که در قرآن و بیانات نورانی معصومین علیهم السلام به آن توجه داده شده، پرداختن به دلیل اله بودن آن خدایی است که صاحب همه اسماء حسناست؛ اله آن موجودی است که همه در مقابل او تواضع و خشوع می کنند و متأله به او هستند؛ الله یعنی «الذی یتأله الیه کل مخلوق»(۱)؛ در تعبیر امام حسن عکسری(ع) که در توحید صدوق نقل شده، الله آن حقیقتی است که همه مخلوقات متأله به او هستند و در مقابل او خاشع می باشند که همه عبادات به همین تأله بر می گردد. عبادت یعنی او را اله گرفتن؛ بدین ترتیب خشوع و خضوع و تسلیم و تواضع و رضا و توکل همگی پرستش هستند. این ها صفات بنده هستند.

نسبت صاحب اسماء حسنی به مخلوقات، دلیل اله بودن او

حالا ـ چرا این موجودی که دارای اسماء حسناست و خالق و باری و رازق و سمیع و علیم و حکیم و بصیر و رحمن و رحیم است ــ این دو صفت خیلی مهم هستند ــ و رحمتش عالم را فرا گرفته باید اله باشد؟ چرا موجودات باید در مقابل او خضوع و تواضع و خشوع و دلدادگی و تسلیم داشته باشند؟ در پاسخ به این سؤال باید نسبت خدای متعال را با مخلوقات مشخص کرد؛ او خالق است و ما مخلوق؛ او رازق است و ما مرزوق؛ نسبت این موجودی که همه اسماء حسنی و کمالات را دارد با مخلوقات چیست؟ چه بدانیم، چه ندانیم که این ذات اقدس که دارای همه اسماء حسناست، نسبتش با عالم چیست، اسماء او همه عالم را پر کرده (و در بر گرفته) است؛ «وَ بِعَظَمَتِکَ الَّتِی مَلَأْتَ کُلَّ شَیْ ءٍ... وَ بِأَسْمَائِکَ الَّتِی غَلَبَتْ أَرْکَانَ کُلِّ شَیْ ء»(۲)؛ نسبت او با عالم این چنین است؛ نسبت او با عالم «لم یلد» است؛ یعنی عالم فرزند خدا نیست و خدای متعال فرزند ندارد و چیزی از او صادر نمی شود که از او جدا شود؛ در توحید صدوق روایتی از سید الشهدا علیه السلام نقل شده است که حضرت طی آن، «لم یلد» را توضیح داده اند؛ حتی لطیف ترین ایلاد ــ مانند شعاع نوری که از چشم خارج می شود تا انسان با آن ببیند ــ و زاد و ولدی در مورد خدای متعال مطرح نیست؛ عالم مولود خدا نیست؛ به همین دلیل است که عالم از خدا جدا نیست؛ اگر عالم مولود بود، از والدش جدا می شد ولی عالم مولود خدا و زائیده او نیست؛ هیچ جایی مخلوقی نیست که خدا آنجا نباشد؛ او هست که ما هستیم؛ «هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُم»(حدید/۴)؛ او با ماست که ما هستیم؛ اگر او با ما نبود، ما هم نبودیم.

۱- (۱) معانی الأخبار، النص، ص: ۴ – التوحید (للصدوق)، ص: ۲۳۱

۲- (۲) مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص: ۸۴۴ – دعای کمیل

بنابراین نسبت الله که صاحب این اسماء حسناست با عالم چنین نسبتی است؛ نسبت خالق و مخلوق است؛ نسبت رازق و مرزوق است؛ نسبت عالم و جاهل است؛ اگر او عالم است یعنی غیر او جاهل هستند. «الله لا اله الا هو الحی القیوم» اگر می گوییم او حی است یعنی همه میت هستند. هرگز دو حی در عالم نداریم؛ دو حکیم، دو قادر، دو قوی، دو علیم و دو مالک در عالم وجود نخواهد داشت؛ «هو الله الخالق الباری المصور» «هو الله الملک القدوس السلام المومن المهیمن العزیز الجبار المتکبر» فقط اوست که واجد اینهاست. پس دیگران چه هستند؟ امیرالمؤمنین(ع) در مناجات مسجد کوفه می فرمایند: او حی هست و ما میت؛ الان هم او حی است و ما میت؛ یعنی ازلاً و ابداً او حی است و ما میت، نه اینکه ما میت بودیم و تو حی، و وقتی به ما حیات دادی ما هم حی می شویم؛ اگر ایلاد بود و ما از خدا متولد شده بودیم، خدا یکی بود و ما هم یکی؛ گاهی پدر از دنیا می رود ولی فرزند زنده است؛ اگر رابطه ایلاد مطرح بود، بعد از اینکه متولد می شدیم می توانستیم بگوییم: «انت الحی و انا الحی»؛ در این صورت شریک خدا می شدیم؛ ولی ازلاً ـ و ابداً خدای متعال شریک ندارد؛ فطرت انسان هم به وضوح این حقیقت را می فهمد که «انت الحی و انا المیت» واضح است که ما میت هستیم؛ ما مدت ها پیش این حیات را نداشتیم، مدتی بعد هم نخواهیم داشت؛ پس در این میان ما حی نیستیم؛ بلکه «انت الحی و انا المیت»؛ الان هم «انت العالم و انا الجاهل» ما قبلاً جاهل بودیم، بعداً هم اگر در این دنیا بمانیم جاهل خواهیم بود؛ «وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ»(نحل/۷۰)؛ پس الان هم «انت العالم و انا الجاهل»؛ ما قبلاً هیچ چیزی نداشتیم؛ «هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً»(انسان/۱) و اصلاً قابل ذکر نبودیم؛ منظور مرحله قبل از مرحله نطفه است؛ نطفه ای که هیچ به حساب نمی آید؛ «لم یکن شیئاً مذکورا»؛ بعد از این است که «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا» آدم قبل از این اصلاً قابل ذکر نبود. قبل از آن که هیچ!

بنابراین ما فقیر هستیم و چیزی نداریم و هر چه داریم، از غیر می گیریم؛ فقیر یعنی کسی که همواره باید به او عطا کنند و اگر یک لحظه به او عطا نکنند، چیزی ندارد؛ «انت الغنی و انا الفقیر» الان که خدای متعال به ما این الطاف را کرده، رحمتش شامل حال ما شده و این حقایق را به ما داده است؛ حالا ما غنی شده ایم یا الان هم فقیر هستیم؟ ازلاً و ابداً «انت الغنی و انا الفقیر» و «انت القوی و انا الضعیف» ما واقعاً در گذشته هیچ قدرتی نداشتیم و نمی توانستیم حتی یک پشه را از خودمان دفع کنیم؛ پس الان هم این قوت متعلق به ما نیست و قوت از اوست و ما ضعیف هستیم. «انت الباقی و انا الفانی» خدای متعال باقی است و ما فانی و اگر یک لحظه به ما عنایت نکند، فانی هستیم؛ الان هم فانی هستیم و اگر باقی هستیم، به بقای او و به لطف اوست؛ «انت الدّائم و انا الزّائل» پس شما همه فقیر هستید؛ «یا أَیُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمیدُ»(فاطر/۱۵)

انبیاء(ع) می گویند فقط این الله را عبادت کنید و دلدادگی و خضوع و خشوع و تواضع شما فقط در مقابل او باشد؛ امید و توکلتان به او باشد؛ فقط از او بترسید و فقط به او امیدوار باشید، و فقط از او بخواهید؛ این الله است که صاحب همه این اسماء حسناست و ما هم ازلاً و ابداً فاقد همه آن ها هستیم و او واجد؛ هر چه در ما هست از اوست. خدایی که همه چیز دارد، الله است و الوهیتش ازلاً و ابداً بوده و هست و خواهد بود. همه این اسماء حسنی را داشته و خواهد داشت؛ یعنی اسمائی که ما نداریم؛ حالا چرا ما باید در مقابل او تواضع و خشوع کنیم؟ چرا باید سجده کرده و اظهار فقر کنیم؟ چرا از او بخواهیم؟ ما چرا به او اعلام افتقار و عجز کنیم؟ چرا در مقابل او اعلام ذلت و تواضع کنیم؟ دارا بودن او چه ارتباطی با ما دارد؟ مثلاً ممکن است کسی ثروت فراوانی داشته باشد، ولی این چه ارتباطی به ما دارد و ما چرا باید در برابر او تواضع کنیم؟ گوارا و حلالش باشد؛ ولی چرا من تواضع کنم؟ به ما هم گفته اند که چشم از دست همه بردارید. در روایات آمده است: اگر می خواهید در نزد دیگران عزیز شوید، در آنچه نزد دیگران است طمع نکنید؛ وگرنه از عزت می افتید؛ اگر می خواهید در شما طمع نکنند، شما هم در آن ها طمع نکنید. هر کس هر چه دارد گوارایش باشد؛ ولی این نکته نسبت به خدای متعال عکس است؛ به همین دلیل فرمود: اگر می خواهید نزد خدای متعال عزیز شوید، در آنچه نزد اوست طمع کنید. در وصف اولیای خدا مانند قمر بنی هاشم(ع) ما باید «الرّاغِبُ فیما زَهِدَ فیهِ غَیْرُهُ مِنَ الثّوابِ الْجَزیلِ وَالثّناءِ الْجَمیلِ»(۱) باشیم. آنچه دیگران از آن غافل و در آن زاهد هستند، شما در آن رغبت دارید؛ دیگران از ثواب هایی که در نزد خداست غافل هستند و شما در آن رغبت دارید و آن را دنبال می کنید و می خواهید. اصلاً عزت ما در عالم به اندازه درخواستمان از خداست. «قُلْ مَا یَعْبَأُ بِکُمْ رَبّی لَوْلا دُعاکُمْ»(فرقان/۷۷)

۱- (۳) إقبال الأعمال (ط – القدیمه)، ج ۱، ص: ۳۳۵

نیاز و طلب فطری عالم نسبت به اسماء حسنای الهی

چرا این گونه است و چرا باید بخواهیم؟ چرا نمی گوییم خدایا تو داری ولی داشتن تو چه ربطی به من دارد؟ خدایا به من چه ربطی دارد که تو غنی هستی! عالم هستی، باش؛ سمیع هستی، باش؛ حکیم هستی؛ باش. چرا با خدای متعال نمی شود این گونه برخورد کرد؟ انسان در فطرت خود طالب آن اسماء و صفات است؛ ما نمی توانیم از او نخواهیم؛ چون خدا ما را این گونه آفریده است. اگر ما را طوری آفریده بود که می توانستیم تعزز کنیم شاید جا داشت که بگوییم از او نمی خواهیم؛ ولی بنده نمی تواند از او نخواهد.

حضرت در دعای عرفه می فرمایند: «الهی کیف استعزّ و فی الذّله ارکزتنی»(۱)؛ خدایا من چگونه در مقابل تو طلب عزت کنم در حالی که تو من را در ذلت مرتکز کرده ای. ذلت یعنی نسبت به خدای متعال عبد هستیم؛ «عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ»(نحل/۷۵) و بعد ادامه می دهند «ام کیف لا استعز و الیک نسبتنی» خدایا من در مقابل تو ذلیل ــ البته این ذلت عین عزت است ــ هستم؛ خدایا چگونه خودم را عزیز ندانم و طلب عزت نکنم در حالی که من را به خودت نسبت داده ای؛ وقتی به هیچ، همه چیز نسبت داده می شود او عزیز می شود؛ «اعتصمت بالله فعزت»(۲)؛ عزت معصوم(ع) عزتی است که همه عالم در او نفوذ نمی کند؛ از حضرت امیرالمؤمنین در همین زیارت نامه هست که: «لَا تَزِيدُنِي كَثْرَةُ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَ لَا تَفَرُّقُهُمْ عَنِّي وَحْشَه. وَ لَوْ أَسْلَمَنِي النَّاسُ جَمِيعاً لَمْ أَكُنْ مُتَضَرِّعا» اگر همه مردم گرد حضرت جمع شوند، بر عزت و قدرت و نفوذ ناپذیری ایشان اثر نمی گذارد و اگر همه پراکنده شوند، ذلیل نمی شود و وحشتی در او پدید نمی آید؛ اگر من را با دشمن تنها بگذارید و دشمن یک دنیا باشد و من یکی باشم، هرگز به حالت تضرع نمی افتم؛ چون «اعتصمت بالله فعزت» هر کسی به خدا معتصم شود، عزیز است و منهای حضرت حق، ذلیل؛ مخلوق است و ذلت؛ چیزی ندارد؛ مخلوق یعنی هیچ.

۱- (۴) إقبال الأعمال (ط – القدیمه)، ج ۱، ص: ۳۵۰

۲- (۵) المزار الکبیر (لابن المشهدی)، ص: ۲۶۸

او الله است؛ یعنی صاحب همه اسماء حسناست و همه کمال و جمال از اوست؛ نسبت او با مخلوق، نسبت واجد و فاقد است؛ نسبت غنی و فقیر، حی و میت، عالم و جاهل، و مالک و مملوک است و... ؛ مالکیت ازلاً از اوست و مملوکیت هم ازلاً و ابداً از ماست؛ ما مملوک هستیم و هرگز مالک نمی شویم؛ عبد آن کسی است که از خودش خلع مالکیت می کند؛ در روایت عنوان بصری نخستین رکن عبودیت، خلع مالکیت از خویش است؛ «انت المالک و انا المملوک» اگر انسان بگوید: خدایا! تو مالکی و من هم مالکم، خود را شریک خدا خوانده است. عبد زمانی عبد است که خود را شریک خدا نداند؛ ممکن است کسی بگوید: حالا ـ او دارد ولی چرا ما آنچه را او دارد دنبال کنیم؟ مگر به ما نگفته اند چشم از دارایی دیگران بردارید؟ مخلوق هر چه دارد متعلق به خود اوست؛ شما در آن طمع نکنید؛ چرا؟ ولی آیا باید نسبت به حضرت حق هم همین گونه بود؟ تفاوت اینجاست که ما فقیر به مخلوق نیستیم؛ در حقیقت گفته اند: تو که فقیر (به مخلوق) نیستی، پس اعلام افتقار به مخلوق هم نکن؛ زیرا او هم مثل توست؛ «انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید» ولی نسبت به خدای متعال چه بخواهیم، چه نخواهیم همگی فقیر هستیم؛ کائنات چه بخواهند، چه نخواهند ذلیل فرمان خدا هستند؛ خدای متعال فرموده است: «ثُمَّ اسْتَوی إِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعِین»(فصلت/۱۱)؛ و همه ما این گونه ایم، نه فقط سماوات؛ تفاوت اینجاست که ما نسبت به دیگران فقیر نیستیم؛ پس انسان نباید در مقابل دیگران اعلام ذلت کند؛ حتی اگر همه عالم یک طرف بودند، انسان نباید به آن ها اعلام افتقارکند؛ باید عزیز باشد و نسبت به آنچه در دست دیگران است، اعلام فقر نکند؛ زیرا او فقیر به آن ها نیست. ضمن اینکه اعلام فقر خود نوعی عبادت است؛ «الدعا مخ العباده»(۱)؛ این اعلام فقر و از دست دیگری گرفتن، موجب محبت غیر و شریک قرار دادن او برای خدا می گردد؛ چشم دل را باید بر همه چیز جز خدای متعال بست و فقط به سوی خدا گشود.

۱- (۶) وسائل الشیعه، ج ۷، ص: ۲۷

حالا- چرا فقط باید چشم به سوی این خدا داشت؟ به دو دلیل باید فقط چشم به سوی خدا داشت؛ نخست اینکه انسان چه بخواهد، چه نخواهد فقیر اوست و نمی تواند از او نخواهد. ما نمی توانیم حیات نخواهیم؛ هر قدر هم بگوییم که خدایا تو برای خودت داری ولی من حیات نمی خواهم، بی فایده است؛ چون ما نمی توانیم بگوییم نمی خواهیم. با دست پس می زنیم و با پا پیش می کشیم؛ عبد نمی تواند حیات نخواهد؛ مگر می توانیم حیات نخواهیم؟! مگر می توانیم بقا نخواهیم؟! کسانی هم که گاهی خدای متعال عقوبتشان می کند و از خودشان نفرت پیدا می کنند و رگ حیات خود را می برند و خودکشی می کنند، وقتی با مرگ مواجه می شوند، می فهمند که چه اشتباهی کرده اند؛ نمی توان به طرف مرگ رفت؛ مرگ، نیستی است.

بنابراین ما نمی توانیم بگوییم خدایا من دوام نمی خواهم یا بقا و علم و قدرت و حکمت نمی خواهم؛ زیرا این طلب در ما هست. امام رضوان الله تعالی علیه برهان فطرت را این طور معنا می کردند که اگر همه هفت اقلیم را به ما بدهند باز هم برای ما کم است؛ چون اگر متعلق طلبی که در وجود ماست، این دنیا بود باید با رسیدن به آن آرام می شدیم. وقتی با رسیدن به دنیا می فهمیم که دنیا هم بی فایده است و بعدی را طلب می کنیم، معلوم می شود طلبی که در وجود انسان است، این ها نیست و ما اشتباه تعریفش می کنیم؛ ما دنبال بت ها می رویم و وقتی به آن ها می رسیم می فهمیم که این هم مطلوب ما نبوده است؛ سپس شیطان دوباره یک بت دیگر برای ما می سازد؛ خدای متعال این بتکده را ویران می کند و شیطان دوباره یک بت دیگر می سازد.

پس ما نمی توانیم نخواهیم چون مخلوقیم و خدای متعال ما را این گونه آفریده است؛ یعنی ما را طالب خود، محب خود و خاشع در مقابل خود آفریده است؛ «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها»(روم/۳۰)؛ یعنی ما چه بخواهیم، چه نخواهیم او را دوست داریم و این حب هم خشوع می آورد و از آن جنس است؛ از آن عشق های ظاهری که طلبکارانه است، نیست؛ ما در فطرت خود خشوع حب داریم؛ «إِنِّی أَسْأَلُکَ خُشُوعَ الْإِیمَانِ قَبْلَ خُشُوعِ الذُّلِّ فِی النَّار»(۱)؛ ما اگر طعم ایمان و خشوع ایمان را نچشیم و تبعیت نکنیم، وقتی وارد آتش شویم خاشع می شویم؛ سرهای همه گردنکشان در آنجا پایین می آید؛، آنچه در فطرت ماست خشوع حب است. ما خدا را می خواهیم؛ اسماء حسنای او را می خواهیم؛ چون نمی توانیم نخواهیم؛ ما مفتور به حب و تواضع و تذلل نسبت به این اسماء هستیم؛ آنچه انبیاء(ع) از ما می خواهند چیزی اضافه بر فطرت ما نیست؛ «لِیَسْتَأْدُوهُمْ مِیثَاقَ فِطْرَته»(۲)؛ ایشان می گویند: میثاق هایی را که در فطرت خود دارید به فعلیت برسانید. اگر این طلب ها در فطرت ما نبود آمدن ۲۴۰۰۰ پیامبر هم بی فایده است. آفتاب هر قدر هم به سنگی که استعداد رویش و گیاه شدن ندارد، بتابد هیچ گیاهی از آن نمی روید؛ پس ما نمی توانیم نسبت به طلبی که در وجود ماست بی تفاوت باشیم. هر قدر هم تجلد کنیم، باز تجلد است؛ ولی وقتی (مطلوب خود را) ببینیم، آن را می خواهیم؛ مگر ممکن است کسی بهشت را نخواهد؟! مگر می توان علم را نخواست؟! خدا یک جلوه از آن را در این دنیا به ما نشان داده، ما با سر دنبالش می دویم. کسانی که می گویند ما نمی خواهیم، پس چرا با سر به دنبال دنیا می دوند؟ چون این جلوه را دیده اند. خدای متعال در آن مجلس معروف جلوه ای به یوسف(ع) داد؛ یوسف(ع) که از خود چیزی ندارد؛ زنان مصر دستان خود را پاره کردند؛ «قطعن ایدیهن» اگر آن جلوه کمی ادامه پیدا می کرد، سرهای خود را هم می بریدند؛ خدای متعال اگر آن جمال را نشان دهد همه با اشتیاق به دنبال آن می روند؛ چون نمی توانند نخواهند؛ کسانی که دنیا را می بینند، با سر به دنبال دنیا می روند؛ آن ها که بهشت را می بینند، جان از بندشان جدا می شود که به بهشت برسند؛ «شوقاً الی الثواب» اشتیاق کسانی که مقام رضوان را می بینند قابل توصیف نیست؛ «و رضوان من الله اکبر» اشتیاق کسانی که قرب حضرت حق را درک می کنند یا محبین که قابل وصف نیست. موسای کلیم(ع) در یک وعده، چهل شب به کوه طور رفت و نه خوابید، نه خورد، نه تشنه شد و نه گرسنه! خیلی عجیب است!

۱- (۷) مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص: ۵۹۸ – دعای سحر ماه رمضان

۲- (۸) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۴۳

بنـابراین ما نمی توانیم نسـبت به این خـدا بی تفاوت باشـیم؛ آیا انسان می توانـد نخواهـد؟! هر جلوه ای که از جلوه های خـدا بیایـد، ما آن را می خواهیم؛ جز اینکه خـدای متعال بخواهد انسان را عذاب کند؛ در این صورت آدم گرفتار، نسـبت به خود و همه چیز بدبین می شود؛ تا جایی که رگ حیات خود را هم قطع می کند؛ هر چند بعد از آن باز هم پشیمان می شود که دیگر فایده ای ندارد.

تفاوت صاحب اسماء حسنی با دیگران

نکته لطیف تر در اینجا تفاوت خدا با دیگر دارندگان است؛ اولاً دارانـدگان دیگر مثل خود ما هستند؛ به استثنای معصومین(ع)؛ ما هر چه از خـدا می خواهیم بایـد از طریق اسـماء حسـنی طلب کنیم. ما از طریق اسـماء حسـنی فقیر الی الله هستیم؛ بخواهیم یا نخواهیم در فطرت ما تعلقی به اسماء حسنی (معصومین(ع)) وجود دارد؛ به جز معصومین(ع) هر کسی هر چه دارد، مثل ماست و از خود چیزی نـدارد. همه ما مثل هم هستیم؛ خدا می فرماید: از آن ها نخواهید چون چیزی ندارند؛ دیگران چه چیزی دارند که از آن هـا بخواهیم؟ قرآن دربـاره همه آلهه هـایی که مـا به دنبالشـان هستیم می فرمایـد: «إِنَّ الَّذینَ تَـدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُه»(حج/۷۳)؛ شما چرا به دنبال دوست و آسمان و زمین و خورشـید و ماه و پدر و مادر و سـنگ و چوب و علم و قدرت و... می روید؟ آیا می خواهید خیری به شـما برسانند؟ در حالی که اگر همگی دست به دست هم بدهنـد حتی نمی تواننـد یک پشه خلق کننـد؛ می خواهیـد خطری را از شـما دفع کنند؟ اگر پشه چیزی را از آن ها بگیرد، نمی توانند از او پس بگیرند. پس برای چه به دنبال این ها می روید؟

اگر به ما گفته می شود که به دنبال دیگران نروید به این دلیل است که کاری از دیگران بر نمی آید. قرآن در هر جایی که می گوید دنبال این ها نروید، همین دلیل را بیان می کند؛ حضرت ابراهیم(ع) می فرماید: آیا بت هایی که بر آن ها سجده می کنید، برای شما نفعی دارند؛ آیا می توانند به شما ضرری بزنند؟ می گویند: ابراهیم آیا از اینکه بتها را شکسته ای نمی ترسی؟ حضرت می فرماید: شما که به حضرت حق پشت کرده اید، نمی ترسید، چرا من از این چوب ها و سنگ ها بترسم؟ آیا می توانند به شما ضرر بزنند؟ آیا نفعی برای شما دارند؟ آیا می شنوند و می گویند؟ آیا اجابت می کنند؟

پس تفاوت در اینجاست. اگر ما باید در مقابل خدا تواضع و خشوع کنیم و به او دل ببندیدم و بر او توکل نماییم، به این دلیل است که او دارا و سمیع و مجیب می باشد و اجابت می کند؛ ولی دیگران ندارند و بدتر از خود ما هستند؛ ثانیاً دیگران اگر هم داشته باشند، چرا باید صدای من را بشنوند؛ در حقیقت این خداست که سمیع و مجیب است و ما تصور می کنیم که دیگران ما را اجابت می کنند؛ اگر طبیعت به ما گندم می دهد، در حقیقت این خداست که مجیب است؛ اگر طبیعت می فهمد که من می خواهم، در حقیقت اوست که می داند من باید سیر شوم و برایم می رویاند. طبیعت چه کاره است؟! اگر آسمان بر ما می بارد در حقیقت اوست که می باراند؛ آسمان چه کاره است؟! خدا مجیب است. اگر دوست من به من توجه می کند به این دلیل است که خدا مجیب است وگرنه هیچ دوستی به دوستی توجه ندارد؛ «وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبَابُ»(بقره/۱۶۶)؛ در روز قیامت که خدای متعال این روابط را قطع می کند، همه خود را از این روابط کنار می کشند؛ «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيه * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ»(عبس/۳۴-۳۵)؛ کسانی که به زبان فدای هم می شدند، آنجا از یکدیگر فرار می کنند؛ «الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»(زخرف/۶۷)؛ حتی دوست های صمیمی، دشمن یکدیگر می شوند؛ جز کسانی که در راه خدا دوست بوده اند.

«قُل لَوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحْمَهِ رَبِّی إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْیَهَ الإِنفَاقِ وَكَانَ الإنسَانُ قَتُورًا»(اسراء/۱۰۰)؛ اگر شما خزائن پرورگار را مالك می شدید، ذره ای به دیگران نمی دادید؛ آنچه دیگران الان می بخشند، در حقیقت از دست جود خداست؛ اگر مادر از آسایش خود می گذرد، چون از لشکریان خداست؛ خداست که «لله جنود السماوات و الارض» اگر فرزند را به مادر یا پدر واگذار کنند، حتی یک قدم هم برای فرزند بر نمی دارند.

پس نباید از دیگران بخواهید و در مقابل دیگران خشوع و خضوع کنید بلکه باید فقط از خدا بخواهید؛ چون دیگران ندارند و اگر هم داشته باشند، اعتنایی به شما ندارند؛ چون خودشان فقیر هستند؛ فقیر هر چه را دارد برای خودش جمع می کند؛ فقیر که نمی تواند ببخشد؛ مگر اینکه از غنای خدا سرشار شود. کسانی که از غنای حضرت حق سرشار می شوند، جان خود را هم می دهند. دیگران اگر داشته باشند و بدهند و در این داد و ستد طمع داشته باشند، به شما می دادند و شما را ذلیل می کردند؛ «وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَكَلَنِی إِلَیْهِ فَأَكْرَمَنِی وَ لَمْ یَكِلْنِی إِلَی النَّاسِ فَیُهِینُونِی»(۱)

ما خیال می کنیم خدا ما را واگذار کرده است؛ اگر ما را واگذار می کرد، زمین و آسمان و خورشید هم ما را بیچاره می کردند. خورشیدی که هر روز طلوع می کند و بی مهابا بخششی دارد که گویا اصلاً بی حساب و کتاب است، اگر فرمان خدا نباشد یک اشعه هم به ما نمی تاباند؛ روز قیامت اعضا و جوارح انسان علیه او شهادت می دهند؛ انسان می پرسد: شما چرا علیه من شهادت می دهید؟ شما که متعلق به من هستید! می گویند: ما تحت فرمان خدا هستیم؛ در دنیا هم به اذن خدا به فرمان تو بودیم درحالی که هرگز با تو نبودیم؛ «وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذی أَنْطَقَ كُلَّ شَیْ ء»(فصلت/۲۱)؛ خیال نکن ما در دنیا تحت فرمان تو بودیم؛ ما در دنیا هم تحت فرمان خدا بوده ایم؛ خدا به ما فرمود در اختیار تو باشیم، ما هم بودام؛ حالا می فرماید علیه تو شهادت بدهیم، شهادت می دهیم؛ ما هرگز بنده تو نبوده ایم که الان بنده تو باشیم. بنابراین دیگران اگر هم چیزی به انسان بدهند، او را ذلیل می کنند؛ ولی خدا اگر می دهد، از سر رحمت می دهد؛ فرموده اند وقتی لقمه در دهان می گذارید «بسم الله الرحمن الرحیم» بگویید و به خدایی تکیه کنید که رحمن و رحیم است؛ حتی در قدم برداشتن، درس خواندن، سلوک معنوی و ... با این خدا باشید.

۱- (۱۰) إقبال الأعمال (ط – القدیمه)، ج ۱، ص: ۳۴۹

پس اولاً الله یعنی آن که صاحب همه اسماء حسناست؛ ثانیاً اسماء حسنای او همه عالم را پر کرده است و همه چه بخواهند، چه نخواهند با اسماء او موجودند و در حرکت هستند؛ ثالثاً نسبت همه با آن اسما، نسبت فقیر به غنی است و نمی توانند آن را طلب نکنند و نخواهند؛ رابعاً الله، آن کسی که از او می خواهند، کریمانه می دهد؛ «ادعونی استجب لکم»(غافر/۶۰) یا «وَإِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَه الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیبُواْ لِی»(بقره/۱۸۶)؛ گویا خدای متعال در این آیه می فرماید: من را باور کنید، من کنار شما هستم؛ تفاوت خدای متعال با دیگران این است که هر کس به او متصل شود، عزیز خواهد شد؛ «وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِین»(منافقون/۸) یا «اعتصمت بالله فعززت»؛ وقتی آب قلیل به آب کر وصل می شود، معتصم می گردد و نه تنها اگر دست نجس با آن برخورد کند، متنجس نمی شود، بلکه دست را نیز پاک می کند؛ اگر کسی هم به خدای متعال وصل شد، معتصم می شود؛ «اعتصمت بالله» چنین کسی اگر همه عالم هم از سفره اش بخورند، کم نمی آورد؛ چون وصل است. همه عالم بیایند یا همه عالم بروند، نگران نمی شود؛ چون آن ها چیزی از او کم و به او اضافه نمی کنند؛ «مَا ذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَکَ وَ مَا الَّذِی فَقَدَ مَنْ وَجَدَک»(۱۰)؛ کسی که به خدا رسید به عزت می رسد، پس اگر گفته شده: «لا تعبدوا الا ـ الله» و یا «الله لا ـ اله الا ـ هو» یا «هو الذی فی سماء اله و فی الارض اله» این ها قرارداد نیستند. موجود شایسته عبادت، چرا شایسته عبادت است؟ چون حقیقتاً الله صاحب مقام الوهیت است و همه اسماء حسنی ذیل اسم الله هستند؛ اله آن کسی است که همه این ها را دارد.

وقتی الله همه این ها را دارد، عالم خواه ناخواه فقیر اوست و بر سفره او مهمان است؛ او به قدری کریم است که حتی به کسانی هم که از او نمی خواهند از سر تحنن و محبت است عطا می کند؛ «یَا مَنْ یُعْطِی مَنْ سَأَلَهُ یَا مَنْ یُعْطِی مَنْ لَمْ یَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْهُ تُحَنُّناً مِنْهُ وَ رَحْمَه»(۱) پس خواه ناخواه جز او الهی نیست؛ البته مابقی اسماء و لفظ و نام است؛ نام های ظاهری که هیچ واقعیتی پشت آن ها نیست؛ «إِنْ هِیَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّیْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُکُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ»(نجم/۲۳)

تفصیل توحید و صف بندی های تاریخی بر محور توحید حقیقی

این توحید تا اینجا مورد قبول همه است و یک مفهوم مشترک می باشد؛ تا اینجا می توان با امیرالمؤمنین(ع) همراه نبود ولی موحد هم بود. هر کسی هم می تواند به خدا دعوت کند. توحید تا اینجا هیچ نزاع و جنگ و درگیری ندارد و صلح کلی است. تا اینجا این اعتقادی هست که همه می توانند در کنار هم جمع شوند؛ ولی توحیدی که قرآن و اسلام به آن دعوت می کند این گونه نیست؛ این توحید وقتی تفصیل می یابد، معنایی پیدا می کند که از درون آن صف بندی و موضع گیری و تبری و قتال و درگیری عظیم تاریخی شکل می گیرد. این همه در پس کلمه لا اله الا الله ایجاد می شود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله چرا می جنگیدند؟ برای «یقاتل علی التنزیل» امیرالمؤمنین(ع) چرا می جنگیدند؛ برای «یقاتل علی التأویل» بنابراین همه درگیری ها برای توحید است و دلیل دیگری ندارد.(۲)

۱- (۱۱) إقبال الأعمال (ط - القدیمه)، ج ۲، ص: ۶۴۴

۲- (۱۲) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۵، ص: ۱۲ و بصائر الدرجات ج ۱، ص: ۳۱۰

سید الشـهداء(ع) در نامه ای که به محمد حنفیه نوشـتند، ابتدا فرمودند: « بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد أَنَّ الْحُسَیْنَ یَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَ أَنَّ الْجَنَّهَ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ لا رَیْبَ فِیها وَ أَنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ... أَنِّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَلَا بَطِراً وَلَا مُفْسِداً وَلَا ظَالِماً، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِی أُمَّهِ جَدِّی»(۱)؛ عده ای وصیت حضرت را از وسط می خوانند؛ در حالی که بخش اول آن در حقیقت مرامنامه حضرت است؛ اگر «اشهد ان لا اله الا الله» نباشد حضرت برای چه باید بجنگند؟ اگر دعوا برای توحید نباشد، چه حقانیتی دارد؟ همه حقانیت عاشورا این است که برای توحید است؛ نزاع برای رسالت و جریان هدایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله است؛ اینجاست که فساد و صلاح و منکر و معروف معنا می شود؛ در غیر این صورت اگر خدا حذف شود، معروف و منکر و اخلاقی وجود نخواهد داشت. الان اروپا گرفتار بی خدایی شده و به دنبال آن دچار بی اخلاقی؛ وقتی روشنایی هست، زشت و زیبا قابل تشخیص و دیدن است؛ خوب و بد واضح می شود، طلا و مس خودشان را نشان می دهند؛ ولی در تاریکی محض تفاوتی نیست؛ «الله نور السماوات و الارض»(نور/۳۵)؛ اگر نور نباشد، کار خوب و بد معنی نخواهد داشت؛ غرب خدا را کنار گذاشته و در زندگی اجتماعی به بی خدایی و بی اخلاقی مبتلا شده است؛ حالا می خواهند اخلاق خود را درست کنند؛ تعدادی فیلسوف ضعیف الفهم نیز می خواهند بدون خدا، اخلاق درست کنند و به انسانیت انسان و ... تکیه می نمایند؛ به گفته نیچه: اگر خدا نباشد، حق با زور است؛ اگر انسان قدرت داشته باشد، چرا به حقوق دیگران تجاوز نکند؟!

۱- (۱۳) بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج ۴۴، ص: ۳۲۹

اگر خدا هست و ما فقیر او هستیم و اگر او غنی مطلق است و عدول از الوهیت او شر است، پس حرکت کردن ذیل خدایی او هم خیر است. در این صورت است که اخلاق معنی پیدا می کند؛ به تعبیری اخلاق، همان اخلاق بندگی است که تماماً محبت است؛ «إِنَّ اَللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ وَ إِنَّكَ لَعَلىَ خُلُقٍ عَظِيمٍ»(۱)؛ خدای متعال این پیامبر را با محبت خود تربیت کرد تا ایشان صاحب خلق عظیم و همه صفات کریمه و حب الله شود؛ بدین ترتیب اخلاق برای غیر معصوم، یعنی حب امیرالمؤمنین(ع)؛ شخصی شش جلد کتاب اخلاق نوشته و معتقد است، بودن یا نبودن حضرت امیر(ع) تفاوتی ندارد؛ این اخلاق نیست؛ بلکه بازی است. اخلاقی که غرب و فیلسوفان غرب مانند راسل و دیگران از آن بحث می کنند، اخلاق نیست؛ منهای خدا نمی توان خوب و بد را تعریف کرد؛ اگر خدا نباشد کار خوب و بد معنی ندارد؛ اگر خدا نباشد، ظلم چگونه می تواند بد باشد؟ اگر خدا نیست ظلم یعنی چه؟ حق یعنی چه؟ اگر خدا و اله _ که خواه ناخواه ذلیل و عبد و فقیر او هستیم و او صاحب اسماء حسناست _ و اسماء حسنای او و فقر را حذف کنید، چگونه می توان اخلاق را تعریف کرد؟ هر چه در این بحث هم پیش برویم، باتلاقش عمیق تر است؛ بدون خدا اخلاق درست نمی شود؛ اگر توحید را بردارید معروف و منکر، و فساد و صلاح بی معنی خواهند بود؛ اگر این گونه شد «أرید ان امر بالمعروف عنهی عن منکر» و «خرجت لطلب الاسلام» بی معنی خواهد بود؛ اگر خدا نباشد، فسادی اتفاق نمی افتد! ممکن است براساس مکاتب مادی نظام اقتصادی به نفع یک طبقه اجتماعی فاسد باشد؛ این نوعی طبقه پرستی است؛ ولی چه کسی گفته ما باید مدافع طبقه مخالف آن باشیم؛ بالاترین دلیل این مکتب جبر ماده است؛ اگر بتوانم از جبر ماده فرار می کنم ولی اگر نتوانم باز هم اخلاق در این مکتب بی معنی است؛ همه مجبور هستیم؛ پس بدون خدا اخلاق تعریف نمی شود؛ در چنین مکتبی برای چه هدفی باید جنگید؟ چرا باید از طبقه کارگر دفاع کرد؟ آیا من کشته شوم که طبقه کارگر باقی بماند؟! هرگز! اگر خدا را بردارید، ارزش ندارد حتی یک قطره از خون امام حسین(ع) بریزد؛ هرگز! مگر زمانی که «اشهد ان لا اله الا الله» مطرح می شود و حضرت ثار الله و وتر موتور باشد و «اشهد ان دمک سکن فی الخلق» محقق شود. اگر مفاهیمی که در زیارتنامه ها درباره امام حسین(ع) آمده، حذف شوند، تقدس امام حسین(ع) غیر ممکن است. اگر «ان الحسین اشهد ان لا اله الا الله...» از ابتدای وصیتنامه و مرامنامه ایشان حذف شود، قیام حضرت توجیهی نخواهد داشت؛ ولی با وجود «اشهد ان لا اله الا الله» تا عصر ظهور، صف بندی و قتال هست. همه اختلاف هم به دلیل همین یک کلمه است؛ امام زمان(ع) هم برای کلمه لا اله الا الله می جنگند. پس آن حد از لا اله الا الله که ابتدا شرح داده شد، مفسر این جنگ نیست.

۱- (۱۴) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۲۶۵

توحید مبنای همه بصیرت ها

همه بصیرت هایی که انبیاء(ع) می دهند که موجب بصیرت و صف و قتال می شود و ما را به استقامت و صبر می رساند، به درک از توحید برمی گردد؛ می توان توحید را طوری تعریف کرد که از آن به صلح کلی و دین رحمانی با تفسیرهای متعددی که از آن شده، رسید؛ از طرفی می توان توحید را طوری تفسیر کرد که از آن به آیات جهاد، غزوه های نبی اکرم صلی الله علیه و آله و بدر و حنین رسید؛ امیرالمؤمنین(ع) همان امام الموحدین است که دشمنان با صدای تکبیرش از ترس جان می دادند؛ این همان امام الموحدین است که وقتی حجت را تمام می کند، شمشیرش را می کشد و از یک جانب نهروانیان می رود و از آن طرف بیرون می آید؛ مهم این است که توحید را چگونه تعریف کنیم. امام زمان(ع) که امام الموحدین است و هر چه خوبان همه دارند او تنها دارد، وقتی می آید، ذوالفقار را از این طرف عالم می گذارد و از آن طرف عالم بیرون می کشد؛ با اینکه ایشان پیام رحمت دارد. همان خدایی که بهشت و جنت دارد، جهنم هم دارد. همان امیرالمؤمنینی که قاسم الجنه است، قاسم النار هم هست؛ همان امیرالمؤمنینی که نعمت الله علی الابرار است، نعمت الله علی الفجار هم هست.

پس درک و تلقی ما از توحید اگر درست شود، صف و قتال پدید می آید؛ اصلاً همه دعواها در عالم بر سر معبودهاست؛ اگر بنده پرستش نمی کرد و محتاج و فقیر نبود، چرا باید درگیر می شد و می جنگید؟ ما فقیر هستیم و اله انتخاب می کنیم و سپس بر سر اله با یکدیگر می جنگیم؛ اگر اله ما دنیا باشد، چون محدود است، تنازع بر سر آن دائمی خواهد شد؛ ولی اگر اله ما حضرت حق شد، همه موحدین با یکدیگر ید واحده می شوند و بر سر شرک و کفر صف بندی می کنند؛ مسئله همه انبیاء(ع) نیز همین است.

ص: ۲۱۹

در جلسات بعد این توحید را در یک مرتبه عمیق تر توضیح می دهیم تا ببینیم این توحید به چه چیزی تطبیق می شود که به عاشورا و بدر و حنین می رسد و از دل آن قیام امام زمان(ع) بیرون می آید؛ «یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً»(۱)؛ امتلای عالم از عدل نیازمند فداکاری و تلاش و زد و خورد و درگیری است. جبهه دشمن عالم را فرا گرفته است و حضرت می خواهد همه را تبدیل کند؛ بنابراین کار حضرت راحت نیست؛ البته همه کار حضرت هم توحید است؛ حتی عدل هم در عرض توحید نیست که بدون توحید بتوان عدالت را تعریف کرد؛ عدلی که حضرت بسط می دهند، تناسبات توحید است؛ حضرت می خواهند همه زندگی بشر موحدانه باشد؛ «حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْرَادِي كُلُّهَا وِرْداً وَاحِداً وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدا»(۲)؛ این یعنی عدل و خروج از آن، یعنی ظلم؛ با خروج از توحید هم رابطه انسان با خدا ظالمانه می شود، هم رابطه انسان با عالم ظالمانه می شود، هم رابطه انسان با ملکوت عالم ظالمانه می شود، هم رابطه انسان با دیگران ظالمانه می شود، و هم رابطه انسان با خودش ظالمانه می شود؛ انسان اگر از مدار بندگی خارج شد، مثل سلولی است که در بدن یک جاندار از مدار خود خارج شده است. السلام علیک یا اباعبدالله...

۱- (۱۵) کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص: ۱۳۹

۲- (۱۶) مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص: ۸۴۹ – دعای کمیل منبع : (هیئت ثارالله قم - شب پنجم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه) sarallahqom.ir

یاد خدا و تاثیرات آن

یاد خدا و تاثیرات آن

أعوذ بـاللهِ من الشَّیطانِ الرَّجیم. بسم اللهِ الرَّحمن الرَّحیم. الحَمـدُ للهِ رَبِّ العالمین وَ لا حَولَ وَ لا قوَه إلا بالله العَلیِّ العَظیم وَ الصَّلاه وَ السَّلام عَلی سَـیِّدِنا وَ نبیِّنا خاتم الأنبیاء وَ المُرسَـلین أبِی القاسِم مُحمَّد وَ عَلی آلِهِ الطیِبینَ الطاهِرینَ المَعصومین سِیَّما بَقیه اللهِ فِی الأرَضین أرواحُنا وَ أرواحُ العالمینَ لِتراب مَقدَمِهِ الفِداء وَ لعنه الله عَلی أعدائِهِم أجمَعین إلی یَوم الدّین

در رابطه با بحثمان بایـد چند آیه را بخوانیم. در آیه ۱۰۶ سوره مبارکه نحل می‌فرمایـد: مَنْ کفرَ باللهِ مِنْ بَعْدِ إیمانِهِ هرکس بعد از اینکه ایمان آورده بود کفر بورزد، إلا مَنْ أُکرهَ وَقلبُهُ مُطمَئِنٌ بالإیمان مگر کسی که مجبورش کرده اند تا کلمه ای از کفر را به زبان بیاورد، (این قسمت آیه در رابطه با عمار است. به قدری او را شکنجه کردند تا زیر فشار شکنجه حرفی به زبان آورد و بعد گریان نزد رسول خدا رفت و عرض کرد یا رسول الله من زیر شـکنجه چنین حرفی زده ام باید چه کار کنم؟ آیه نازل شـد کسـی که مجبور شده است ترسـی نداشـته باشد و ایرادی ندارد.) وَلکِنْ مَنْ شَـرَحَ بالکـ‌ُفر صَدْرًا کسـی که در کفر به شـرح صـدر رسـیده است و سـینه‌اش مالامال از کفر است فعَلیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللهِ غضب خدا بر آنها باد. وَلهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ و برای آنها عذاب بزرگی است.

در آیه بعـد می‌فرمایـد: ذلِکَ بأَنَّهُمُ اسْـتحَبُّوا الحَیاهَ الـدُّنیا عَلی الآخِرَهِ وأنَّ اللهَ لا یَهْدی القوْمَ الکَافِرینَ چرا این افراد اینگونه‌اند؟ زیرا حیـات دنیـا را بر حیـات آخرت ترجیـح داده‌انـد. چنین فردی کـافر است. وَأنَّ اللهَ لا یَهْـدِی القوْمَ الکَافِرینَ خـدا کافران را هدایت نمی‌کند.

ص: ۲۲۱

در گذشته نیز در این رابطه بحث کرده‌ایم. کسی که به کفر خودش دلخوش و دلبسته است و به بدی‌هایش بسته شده است، نجات ندارد. هیچگاه راهی برای هدایتش باز نمی‌شود. وَأَنَّ اللّهَ لا یَهْدِی القوْمَ الكَافِرِینَ

کافران چه کسانی هستند؟ در آیه بعد می‌فرماید: أولئِکَ الذینَ طبَعَ اللّهُ عَلی قـُلوبهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصارهِمْ اینها کسانی هستند که همه چیز برایشان تمام شده است. خدای متعال قلب و گوش و چشمشان را مهر کرده است. چه زمانی چیزی را مهر می‌کنند؟ مثلا نامه را زمانی مهر می‌کنند که تمام حرف‌ها تمام شده و پایش را مهر می‌زنند. قلب نیز زمانی مهر می‌شود که تمام شده است و دیگر راه نجاتی برایش نیست. قرآن در این رابطه اصطلاحات متعدد دیگری مانند طبع و خط نیز دارد. در ادامه می‌فرماید: وَأولئِکَ هُمُ الغافِلونَ چنین افرادی به یک غفلت کامل می‌رسند. این غفلت چگونه است؟ به عنوان مثال اروپایی‌ها یک دائره المعارف اسلام نوشته اند. در یک دائره المعارفی که فرضا ده یا بیست جلد داشته باشد و مربوط به اسلام باشد قاعدتا بارها نام آخرت مطرح شده است. شخصی که آن مقاله را نوشته هم بارها این واژه در نظرش آمده. فرضا یک بار نوشته و چندبار هم تصحیح کرده و بارها این واژه برایش تکرار شده و از خاطرش گذشته است. آخرت در خاطر این افراد می آید اما از آنجاییکه آن را قبول ندارند برایشان ارزشی ندارد.

اگر چیزی از آخرت درون انسان بود فایده دارد. یعنی اگر خدایی نکرده دست شما به سمت گناه برود، با یادآوری قیامت و بلا و عذاب، می‌ترسی و دستت را عقب می‌کشی. این فایده دارد.

قلب مهر شده نوری در آن راه ندارد

أولئِکَ هُمُ الغافِلونَ بنابراین معنایش این نیست که اگر خدا و آخرت از خاطرش می گذرد، غافل نیست. هرکسی می‌تواند این مسائل را در ذهنش بیاورد. فرضا اگر در تابلوهای شهرداری در رابطه با آخرت مطلبی بنویسند، هرکس این زبان را بداند و آن را بخواند، این مطالب در ذهنش می آید. اما ممکن است باز هم نسبت به آنها غافل باشد. این گونه فکر و خطور ذهنی فایده ندارد. بلکه اگر این فکر منجر به عمل شود نشان‌دهنده آن است که آن شخص در غفلت نیست. ممکن است یاد آخرت در ذهن کسی باشد و در همان لحظه گناه کند. اما ممکن نیست یاد آخرت در دل کسی باشد و همان موقع گناه کند. بنابراین در اینجا غفلت چنین معنایی دارد.

کسی که خدا قلبش را مهر کرده باشد، هیچ نوری داخل آن نمی‌رود. گویی درب قلبش قفل است. بنابراین هیچ نور هدایتی به آن راه نمی یابد. گوشش قوه شنوایی دارد اما شنیدن این مسائل هیچ تاثیری بر او ندارد. گویی اصلا نمی شنود. خیال تاثیر گذاری ندارد. اگر مطلبی در رابطه با آخرت ببیند، تاثیر نمی‌پذیرد. اینها غافل هستند.

در آیه ۱۰۹ سوره مبارکه نحل می‌فرماید: لا جَرَمَ أن ـّهُمْ فی الآخِرَهِ هُمُ الخاسِرونَ ناگزیر آنها در آخرت زیان‌کارانند. چرا زیان‌کارند؟ زیرا أولئِکَ هُمُ الغافِلونَ مدار سود بخشی عمر انسان در آخرت و مدار خسران وی به این بازمی‌گردد که غافل است یا نه. تکرار می‌کنم غفلت عدم وجود چیزی در ذهن و خیال نیست. اگر آنچه به خیال و ذهن آدمی پا گذاشت به قلب او هم راه یافت نشان دهنده آن است که شخص غافل نیست. ترس و خوف و هراس و دغدغه‌ای در دل انسان پدید می‌آید. آن ذکر و یادی که در ذهن انسان ایجاد می‌شود باعث می‌شود اگر انسان به سمت خطا و گناه رفت دستش بلرزد. اگر من شب و روز ده هزار بار نام آخرت را ببرم ناگزیر معنای این لفظ در خیالم پدیدار می‌شود. اما این باز هم فایده ندارد. باز هم أولئِکَ هُمُ الغافِلونَ * لا جَرَمَ أن ـّهُمْ فی الآخِرَهِ هُمُ الخاسِرونَ

ص: ۲۲۳

کسی که در غفلت باشد عمرش را می بازد. اگر به اندازه یک لحظه به یاد باشد، به اندازه همان یک لحظه برده است و اگر سراسر عمرش را به یاد باشد، سراسر عمر را برده است. این بحث را در گذشته نیز داشته ایم. مدار سود و زیان عمر آدمی به میزان یاد و غفلت اوست. توجه داشته باشید که منظور از یاد، خیال نیست. عرض کردم که ممکن است فردی به طور مطلق کافر باشد ولی بارها خیال قیامت را به ذهن بیاورد. ممکن است مستشرق یا اسلام شناس باشد. ممکن است یهودی یا مسیحی باشد، ممکن است لامذهب یا دشمن اسلام باشد و در رابطه با آخرت بحث دقیقی کند و بارها خیال آخرت را به ذهن بیاورد. اما از آنجاییکه این خیال تنها در ذهنش باقی می‌ماند و به جانش راه نمی یابد اثربخش نیست و هیچ سودی ندارد.

باز این مطلب را تکرار می‌کنم که سودبخشی عمر آدمی یا ضرر دادنش بستگی به میزان یاد و غفلت او دارد. فرمود: لا جَرَمَ أن ـّهُمْ فی الآخِرَهِ هُمُ الخاسِرونَ اینها غافلند و اگر غافلند حتم بدانید که خاسر نیز هستند و زیان کرده‌اند.

هر اطاعتی که شما می‌کنید، یاد است. البته اطاعت گاهی در عمل آدمی است و گاه در خیال اوست. اگر وقت تکبیر نماز، مادرت صدایت زد و تو تکبیر نگفتی جواب او را دادی، اطاعت محسوب می‌شود. اما اگر مادرت صدایت زد و تو شنیدی اما باز الله اکبر گفتی و نمازت را شروع کردی، این اطاعت نیست. اطاعتی که در خیال آدمی باشد ممکن است هیچ قیمتی نداشته باشد. هر اطاعتی یاد خدا نیست. یاد، از نوع عمل قیمت می‌یابد. هرچه که یاد و اطاعت خدا باشد، قیمت دارد.

این مطلب را مکرر عرض کرده ام: اگر کسی اطاعت خدا را تمرین و تکرار کند، یاد او در جایگاهی قرار می گیرد که تا ابد برایش سودبخش است. اگر کسی کار خوبی را یک بار انجام دهد خوب است اما اگر آن را تکرار کند اثربخش تر خواهد بود. به شما گفته‌اند صبح نماز بخوان، ظهر نماز بخوان، عصر نماز بخوان، مغرب نماز بخوان، عشا نماز بخوان تا تکرار شود. اگر این تمرین تکرار شود به یادی در جان آدمی تبدیل می‌شود. اگر یاد در جان آدمی وارد شود، دیگر تمام لحظات عمرش سودبخش خواهد بود. غفلت دلیل خسران است و یاد، دلیل سودبخشی است. اگر این یاد به جان آدمی راه یابد تمام لحظات عمر سودبخش می‌شود.

حسرت در اهل بهشت راه ندارند

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیثی می‌فرمایند: إنَّ أهلَ الجن ـّه لا یَندِمُونَ عَلی شَیءٍ مِن اُمُور الدّنیا اهل بهشت برای هیچ حادثه ای از حوادث دنیایشان حسرت نمی‌خوردند. برای هیچ حادثه ای. ببینید ما در این دنیا بر امور بسیاری حسرت می... خوریم. مثلا من می گویم اگر آن روز من بودم و با شما رفته بودیم فلان اتفاق می افتاد. از این حسرت‌ها در زندگی ما بسیار است. زندگی، خانه، زن، بچه... فرض کنید همراه هر فردی صد حسرت وجود دارد. اما زمانی که به آن دنیا برویم هیچ یک از این حسرت‌ها باقی نمی‌ماند. تمام حسرت‌های این دنیا از بین می‌رود. تنها یک حسرت باقی می‌ماند. در ادامه حدیث می... فرماید: إلـــّا علی ساعَهٍ مَرَّت بهم فی الدّنیا لـَم یَذکـُر اللهَ فیها یک ساعتی از عمرش گذشت که در آن ساعت به یاد خداوند نبود. اگر در آن دنیا می‌شد که کسی از حسرت بمیرد، از این حسرت می‌مرد. یک ساعتی به یاد خدا نبود. آن وقت برای خودش وای حسرت می کشد.

بعد از اینکه انسان از این دنیا می‌رود، فقط حقیقت برایش می‌ماند. در این دنیا هزارن چیز بر انسان حکومت می کند. فرض کنید صد نفر به من می گویند بارک الله، من تا صبح خوابم نمی‌برد. خب چرا؟ فقط برای تحسین دیگران؟ فردا هم خلاف آن را می گویند. این مطلب کوچکی است و به عنوان مثال عرض کردم. از این قبیل مثال‌ها در زندگی ما فراوان است. اگر سردوشی‌ها و قبه‌های من سه تا باشد یا دوتا، من تغییر می کنم. اگر فردا یک درجه تحصیلی گرفتم، عوض می‌شوم. اما هیچ یک از این مسائل را با خود آن طرف نمی‌بریم. قبه های شانه را آن طرف نمی‌برند. ده تا برگه اجتهاد و دکتری داشته باشی آن دنیا نمی‌برند. این‌ها فقط به درد این دنیا می‌خورد. آن طرف تنها با حقیقت مواجهیم. حقیقت همین ساعتی است که انسان با یاد خدا گذرانده است.

یاد خدا در عمل من است

یاد خدا را از کجا شروع کنیم؟ از اطاعتی که می کنیم. اطاعت، یاد خدا در عمل من است. اگر من گناه می کنم این عمل من موجب غضب خداست و اگر اطاعت می کنم موجب رضای خداست. باید اطاعت کنیم تا این اطاعت به جانمان برود. اگر اطاعت به جان انسان برود آنگاه همه چیز انسان عبادت می‌شود. چطور می‌شود که مثلا غذا خوردن شما عبادت باشد؟ بدن شما به غذا نیاز دارد و شما غذا می‌خورید. این غذا خوردن به چه مناسبت عبادت محسوب می‌شود؟ این بسته به نیت شماست. به چه نیتی غذا می‌خورید؟ اگر نیت عبادت باشد غذا خوردن شما اطاعت می‌شود، رضایت می‌شود، عبادت می‌شود. غذا خوردن شما ذکر می‌شود. در گذشته حدیثی در این مورد برایتان خوانده ام. حضرت صادق (علیه السلام) می‌فرماید: پدرم در حال غذا خوردن هم دست از ذکر برنمی‌داشت. البته ما کیفیت و چگونگی اش را نمی‌دانیم. در این‌باره توضیحی نداده‌اند. یک آقایی بود که حدود دو سال پیش فوت کرد. ایشان در رابطه با پدرشان مطالب عجیبی می گفت. می گفت پدرم هر لقمه ای که برمی‌داشت بسم الله الرحمن الرحیم می گفت و هر لقمه‌اش که تمام می شد الحمد لله رب العالمین می گفت. خب حوصله انسان سر می‌رود. حال ما نمی‌دانیم که حضرت باقر (علیه السلام) چگونه عمل می کردند.

ببینید کسی که خدا در درونش شکل گرفته است، دیگر زبانش از یاد او باز نمی ماند. مدام کار می کند و می‌داند که اگر یاد خدا در دلش باشد تجارتش مدام سود می کند. مدام کار می کند تا سود بیشتری ببرد. اگر انسان کمی قوی باشد می‌تواند همزمان سه کار را انجام دهد. ممکن است شما باور نکنید. بنده هم نمی‌توانم چنین کاری کنم. اما اگر انسان کمی قوت نفسانی پیدا کند می‌تواند سه کار را با هم انجام دهد که هر سه اطاعت خدا باشد. اصلش هم که در جانش وجود دارد. سودش چند برابر می‌شود؟ زمانی که ما از این عالم رفتیم متوجه می‌شویم که می‌توانستیم چنین کاری انجام دهیم. اگر انسان به موقع حرکت کند، می‌تواند به آن یادی که در جان انسان است، برسد و در عمل هم به خوبی کار کند. به طور همزمان هم دستش کار کند، هم زبانش کار کند و...

آقای بهجت می‌فرمودند که استاد ما از خدا خواسته بود تا آخر عمرش هر روز زیارت عاشورا بخواند. شوخی می‌فرمایید؟ روزی صد لعن و صد سلام. دو ساعت طول می کشد. این تنها یکی از کارهایشان بود. صد کار دیگر هم انجام می‌دادند.

شما خانه های قدیمی نجف را ندیده اید. یک خانه ۲۰ یا ۳۰ متری بود و آن استاد با چند بچه که از سر و کول پدر بالا می... رفتند و سر هم جیغ و داد می کردند می‌نشست و چیزی می‌نوشت. بعدها حاج آقا مجتبی تهرانی نوشته‌های ایشان را چاپ کردند. فرموده بودند ایشان حتی روی کاغذ سیگار هم نوشته بودند. هر کاغذی که می‌یافتند روی آن مطلب می‌نوشتند. ایشان شش جلد حاشیه بر کتاب کفایه نوشته‌اند. اصل کتاب کفایه دو جلد است. در این شش جلد ایشان در رابطه با کلام کتاب توضیح نوشته و یا آنها را نقد یا رد کرده است. انسان چطور می‌تواند با حضور چند بچه چنین چیزی را بنویسد؟ نمی... دانم. پسر بزرگشان دوست پدرم بود و سال‌هاست فوت کرده است. از همه بدتر این که آنها نان هم نداشتند که بخورند.

استاد بزرگ دیگری همتای ایشان در نسل بعد بود. در آن زمان ۸۰۰ نفر پای درس ایشان می‌نشستند. فردی گفت من نزدیک ظهر به مهمانی می‌رفتم. دیدم ایشان در صف نانوایی ایستاده است. من به مهمانی رفتم و برگشتم و دیدم نوبت صف به ایشان رسیده است. ایشان پای پیشخوان رفت و گفت آقا چهار تا نان بدهید. نانوا گفت آقا حسابتان پر شده است. دیگر نمی توانم رسید بدهم. گفت باشد و برگشت. یک کلمه‌ی دیگر نگفت. تمام بزرگانِ بعد، با کم و زیاد شاگرد ایشان بودند. آنها با وجود چنین سختی‌هایی به اطاعت خدا می پرداختند.

هرگاه ما درست و به جا و صحیح نماز بخوانیم، این نماز ذکر خداست. یاد خداست. اگر این را تمرین و تکرار کنیم، این یاد به عمق جانمان نفوذ می کند. اگر یاد خدا به عمق جانمان نفوذ کرد همه چیز ما اطاعت می‌شود.

ببینید چقدر از نگاه های ما حرام است؟ آیا اگر با نگاهمان هیچ گناهی نکنیم، فرصت از دستمان می‌رود و نگاهی که می... توانستیم بکنیم از دستمان می‌رود؟ آیا این نگاه هدر می‌رود؟ خیر فرصت ما برای نگاه کردن هدر نمی‌رود. هیچ چیز ما هدر نمی‌رود. تمامش به حسابمان می‌آید. زمانی که چنین فردی به آن دنیا می‌رود، بهشتی را می‌بیند که تک تک آجرها و درختان و گل‌ها و پرندگانش را خودش خلق کرده است. همه چیزش را خودش خلق کرده است. در قرآن می‌فرماید به بهشتی می‌رود که عرضش به اندازه تمام آسمان‌ها و زمین است. این آسمان و زمینی که می‌بینیم سر و ته ندارد تنها آسمان و زمین این دنیاست. هفت آسمان چقدر بزرگ می‌شود؟ بهشتش به این وسعت است.

اما اگر انسان درگیر خورد و خوابش که پست‌ترین گناهان و شهوات است باشد، از یک لقمه هم نمی‌تواند بگذرد و چیزی به حساب آخرتش نمی‌ریزد.

منبع:.javedan.ir

جایگاه امام حسین(ع) در وادی توحید

اشاره

جایگاه امام حسین(ع) در وادی توحید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمدلله رب العالمین، و صل الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین.

«بسم الله الرحمن الرحیم، الر کتابٌ أحکمت آیاتُهُ، ثُمَّ فصّلت من لدن حکیم خبیر(۱) اَلّا تعبدوا الّا الله إننی لکم منه نذیر و بشیر(۲) وَ أن استَغفروا ربکم ثم توبوا الیه، یمتّعکم متاعاً حسنا الی اجلٍ مسمّی وَ یُوتِ کُلَّ ذی فضلٍ فضلَه وَ اِن تولّوا فَإنّی أخاف علیکم عذابَ یومٍ کبیر(۳) إِلیَ اللَّهِ مَرْجِعُکمُ وَ هُوَ عَلیَ کلُ شیَ ءٍ قَدِیرٌ(۴)»

دعوت انبیاء دعوت به کلمه توحید

عرض شد که دعوت انبیاء الهی و آنچه خداوند در قرآن بیان فرموده است، دعوت به کلمه توحید است و انذار نسبت به اینکه انسان از این محیط خارج شود. همه بشارتها هم به کسانی است که در محیط توحید استقرار پیدا کرده اند. خروج از محیط توحید، خروج از محیط نبی اکرم(ص) و اهل بیتشان(ع) است. که ولایت امیرالمومنین(ع)، کلمه توحید و کلمه لا اله الا الله است. اگرچه این ولایت اصلی دارد و فرعی. اصلش خود امام و فرعش ولایتشان است. و اگر کسی از فرع شروع کند به اصل راه پیدا می کند. خروج از محیط ولایت و ورود به محیط شرک که باطنش جهنم است، ورود به محیط ولایت دشمنان امیرالمومنین(ع) است که دار البوار و جهنم و محیط شرک و بت پرستی است. بنابراین اگر کسی بخواهد به بشارتهای قرآن راه پیدا کند، باید وارد محیط ولایه الله بشود. و در آن فضای نورانی مستقر شود. و مراقبه کند که از این محیط خارج نشود و تخلف نکند. و طبیعتاً اگر می خواهد از انذارهای قرآن در امان باشد باید از محیط ولایت دشمنان حضرت، پرهیز کند.

ص: ۲۲۹

۱- (۱) الکافی (ط - دارالحدیث)، ج ۴، ص: ۶۱۱

۲- (۲) کامل الزیارات، النص، ص: ۱۷۲

۳- (۳) تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، ص: ۲۱

۴- (۴) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۳۳

تمسک به قرآن، راه بهره مندی از حقیقت توحید

ورود به محیط توحیـد و بهره منـدی از حقیقت توحید، چهره دیگری هم دارد و آن چهره، چهره تمسک به قرآن و بهره مندی از قرآن و زندگی در فضای نورانی قرآن است. آن قرآنی که ما ساده تلقی می کنیم. صـرفاً این کلمات و الفاظ و آواها نیست بلکه یک رشـته ای است بین ما و خـدای متعال که هرچه ما با همه وجود دراین وادی سـیر کنیم، و همه قوای ما فانی در قرآن بشود، بـا قرآن سـیر کنیم، بـاز هم قرآن درجات دیگری دارد، مقاماتی دارد، مراتبی دارد. هر چه ما سـیر کنیم، باز درقـدم اول این وادی هستیم. لـذا در روایت دارد که درجات بهشت به انـدازه آیات قرآن است و در روز قیامت خـدای متعال می فرمایـد: «إقرَأ وَ ارقَ»(۱) قرآن را بخوان و به اندازه ای که قرآن در انسان محقق شده، درجه و رفعت دارد.

حـدیثی در کتـاب القرآن کتاب شـریف کافی، در اولین حـدیث واقع است. امام صادق (ع) فرمودنـد روز قیامت مردم در ۱۲۰ هزار صف در صـحرای محشر می ایستند، ۸۰ هزار صف امت حضـرت و ۴۰ هزار صف امتهای دیگر. فرمودنـد قرآن در قیافه بسـیار نیکو و زیبا متمثل می شود. از صف مومنین عبور می کند، مومنین می گویند این هر که هست از ماست ولی از ما بالاتر است، لابد از شـهدا است. از صف شـهدا عبور می کند، شـهدا می گویند از ماست لکن برتر از ماست، گویا از شهدای بحر و دریاست. فرمود از صف شـهدای دریا عبور می کند می گویند این از ماست ولی بالاتر از ماست، شاید از انبیاء است. بر صف انبیـاء هم عبور می کنـد، همه انبیاء می گوینـد از ماست ولی برتر از ماست. قرآن را نمی شناسـند، نمی داننـد که این کیست و کدام پیغمبر است. کدام شـخص با جلالت است. محضر وجود مبارک رسول الله(ص) می آیند، از حضرت سوال می کنند که این شخص پر جلالت کیست؟ حضرت معرفی می کنند: قرآن ، کتاب الهی است.

ص: ۲۳۰

امیرالمومنین(ع) درسیمای یک بشر متمثل شدند. و الا امیرالمومنین(ع) که فقط این جسم نیست، اگراین ظاهر باشد که جلوه ای پشت سر او نمی آید. البته که ظاهر امیرالمومنین(ع) هم معزز است. اگر کسی ظاهرش را هم ببیند، متفاوت است. ولی آن کسی که جبرئیل و متوسمین از ملائکه هر کجا ظاهر می شود، دنبال حضرت می آیند، او ورای این ظاهر است.

قرآن، حقیقتی زنده

قرآن هم یک حقیقتی است که وقتی روز قیامت متمثل می شود، همه می گویند از ما بالاتر است. پس قرآن یک امر معمولی و عادی نیست. همانطور که می شود در بحر کمالات انبیاء غرق شد و فانی شد، در بحر حقایق قرآن هم می شود انسان فانی شود. قرآن چنین کتابی است. یعنی حقیقتی است زنده، حی و شفیع ماست، دستگیر ماست. در روایات آمده که هنگام نزول سوره انعام، ۷۰ هزار ملک او را تا عالم دنیا مشایعت کردند.

آیات نورانی سوره حمد، آیه الکرسی، آیه شهد الله و آیه ملک را وقتی خدای متعال می خواست نازل کند، تا از عالم بالا بیایند و در دسترس ما قرار بگیرند، در روایت فرمود این آیات نورانی به عرش الهی متعلق شدند. پیداست که موجودات زنده و حی و دارای درک هستند. به خدای متعال عرض کردند خدایا ما را می فرستی به سوی انسانهایی که اهل گناه هستند؟ ما باید برویم با آنها مأنوس شویم؟ خدای متعال فرمود شما بروید، من بندگانی دارم که اینها به شما متوسل و متمسک می شوند و بعد از نمازهایشان شما را تلاوت می کنند. اگر آنها متوسل بشوند و متمسک بشوند، من با عین مکنونه خود، آن دیده پنهان که از مردم مخفی است، هفتاد بار به آنها نظر رحمت می کنم، که در هر نظری عنایات خاصی به آنها می شود. قرآن چنین چیزی است. این آیات وقتی از عالم بالا می آیند و در دسترس ما قرار می گیرند، اگر ما متمسک به اینها شویم، راه ما به سوی عین مکنونه خدا، چشم مخفی خدا باز می شود. اگر مومنی، محب اهل بیتی بعد از نمازهایش متمسک به این آیات بود، خدای متعال ۷۰ بار با دیده رحمت خودش به این مومن نظر می کند و در هر نظری گناهانی از او پاک می شود. خیراتی به او می رسد، حقایقی به اومی رسد. قرآن یک حقیقت متعالی است. قرآن فوق این امری است که ما تلقی می کنیم. درک حقیقت قرآن، شناخت عظمت قرآن، کار اهل بیت(ع) است. خلاصه، قرآن، آن رزق و روزی است که خدای متعال در این عالم برای این پیغمبر بزرگ قرار داده است.

سه صورت تکلم خدای متعال با بشر

آیه ای در قرآن است که معنای آن به بحث کمک می کند. خداوند می فرماید: «وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَن یُکَلِّمَهُ اللهُ إلّا وَحیاً أَو مِن وَراء حجابٍ أو یُرسِلَ رَسولاً، فَیوحَی بِإِذنِهِ ما یَشآء. إِنّه علیٌ حکیمٌ»(شوری/۵۱) هیچ انسان و بشری نیست که خدا با او صحبت کند، الّا به یکی از این سه وجه. بهره ای که انسان از کلام الهی دارد، در همین سه قسم است. این خیلی مقام عظیمی است که خدای متعال با کسی صحبت کند. یا به او وحی می شود، پس وحی یک نوع تکلم خدا با بشر است. یا اینکه خدای متعال با این بشر صحبت می کند ولی کلام الهی از پشت یک حجاب و از وراء حجابی به این بشر می رسد، ولی باز هم تکلم است.

مثل موسای کلیم، که کلیم الله بود، خدای متعال با او صحبت کرد شاید اولین جایی که مخاطب شد و خدای متعال با او صحبت کرد، در کوه طور بود. حضرت موسی در آن شب تاریک، وقتی رفت برای همسرش شعله آتش بیاورد، مورد خطاب قرار گرفت. متوجه شد که نه، اینجا شعله آتش نیست. در آن وادی طور، خدای متعال از ورای شجره با موسای کلیم صحبت کرد. که یا موسی «إنّی أنا رَبُّک فاخلع نعلیک، إنّک بالواد المقدس طوی»(طه/۱۲) موسای کلیم من پروردگار تو هستم، دارم با تو حرف می زنم. کلام پروردگارش را می شنود و آن ابتهاج و نشاط و سرور و تحولاتی که در اشخاصی که اهل خطاب با خدای متعال هستند، برای او واقع می شود که دیگر توصیف ناکردنی است. این قسم از تکلم ممکن است برای غیر انبیاء هم اتفاق بیفتد. تکلم من وراء حجاب است. کلام الهی است ولی آنقدر با عظمت و جلالت است که مستقیم بر قلب این پیغمبر واقع نمی شود. از وراء حجابی نازل می شود. آن حقیقت تنزل پیدا می کند و می رسد به آن بشری که خدا با او تکلم می کند. مثل حضرت موسی در بعضی روایات، این حجاب به سیدالشهدا(ع) تفسیر شده است. که حضرت از وراء این حجاب با او صحبت کردند. اینکه در روایات داریم که اگر کسی سیدالشهدا(ع) را در عرفه زیارت کند، «کَمَن زار اللهُ فی عرشه»(۲) بعضی ها اینطور معنا کرده اند، یعنی آن حقایق و رحمتی که از طرف خدای متعال نازل می شود، آن هم در مقام عرش، یعنی رحمتی که مخصوص مقامات عرشی ها است، آن رحمت خاص از وراء حجاب امام حسین(ع) به زائر سید الشهدا(ع) می رسد. یعنی خدا را در فوق عرش زیارت می کنند. حال دیگر معنا کردنش خارج از عهده است که چه اتفاقی می افتد. یعنی می شود در زیارت سیدالشهدا(ع) به این مقام رسید. پس این هم نوع دوم تکلم.

«اَو یُرسِلَ رسولاً، فیوحی إلیه باذنه» نوع سوم یعنی یک فرستاده ای از طرف خدای متعال می آید و وحی الهی را برای این بشر می آورد. خیلی از وحی هایی که انبیاء الهی داشتند، از این جنس بوده است، یعنی فرستاده ای می آمده و پیام الهی را می آورده. حضرت جبرئیل سلام الله علیه، امین وحی الهی بود. بنابراین می شود خدای متعال با بشری تکلم کند، کلامی به آن بشر القا شود که آن کلام نه از وراء حجاب است نه به واسطه یک فرستاده و رسولی است. کلام الهی بدون حجاب به یک بشر القاء می شود.

وحی، تکلم بدون حجاب

در آیه بعد خدای متعال از وحی پیغمبرش صحبت می کند. «وَ کذلّکَ أوحینا إلیك روحاً مِن أمرنا، ما کُنتَ تدری ما الکتابُ و لاالایمان، ولکن جَعَلناهُ نوراً نهدی به مَن نشاءُ مِن عبادِنا»(شوری/۵۲) پیامبر ما، ما اینطور به شما وحی کردیم، غیر وحی با واسطه و من وراء حجاب. یعنی کلمه ای را بدون حجاب به پیامبر گرامی(ص) وحی کرده است. کلمه الهی که پیامبر بعد از اینکه قالب بشر پوشید و روی زمین آمد و پیغمبر ما شد، آنوقت خدای متعال بدون حجاب با او تکلم کرده است. آنقدر با عظمت بود که وقتی لباس بشر هم پوشیده بود، کلام الهی بدون حجاب و واسطه به این پیغمبر(ص) القاء شد، عطا شد.

آن کلمه ای که خدای متعال به این پیامبر وحی کرد و این پیامبر تلقی کردند، این است: «أوحینا إلیك روحاً من أمرنا»، روحی را از امر الهی (که حالا هر چه هست) به تو وحی کردیم. وحی تکلم بدون حجاب است. منظور از کلمه، روح است. این کلمه الهی به این پیامبر وحی شد، عطا شد، القاء شد. همه این تعابیر از باب ضیق تعبیر است. این کلمه الهی که خدای متعال به گل سر سبد کائنات، وقتی لباس بشر پوشید و در قالب بشر ظاهر شد عطا کرد و با او صحبت کرد، اینست که فرمود: «ما کنتَ تدری ما الکتاب و لا الایمان»، اگر این کلمه الهی به شما، آنموقع که در قالب بشر ظاهر شدید، عطا نمی شد، شما از کتاب الهی و حقایق ایمان خبری نداشتید.

ص: ۲۳۳

پس پیداست همه حقایق ایمان و همه کتاب الهی در همان کلمه ای که خدای متعال به این پیامبرش عطا کرد و بی حجاب این کلمه را به پیامبر(ص) وحی کرد، نهفته است. عرض شد بعد از اینکه لباس بشر پوشیدند. بحث از عوالم قبل این پیامبر نیست. ما این کلمه روح را که به شما القا کردیم، آن کلمه ای که شما از خدای متعال دریافت کردید، آن کلمه را نور قرار دادیم. گویا این کلمه اصلش حقیقتی است برتر. این کلمه را در سیمای نور جعل کردیم و به شما دادیم. همه مراتب کتاب و همه درجات انوار ایمان در این کلمه روح است. هم روح است، هم روحی است که جعل شده در قالب نور. هم نور الهی است، هم روح الهی است. خدای متعال این روح را جعل کرده است در نور. جعل یعنی حقیقتاً نور الهی است. «نهدی به مَن نشاءُ من عبادنا»، هر بنده ای را که بخواهیم هدایت کنیم، با این کلمه هدایت می کنیم. بنابراین این کتاب الهی که به پیامبر عطا شده، کلمه الهی است که در قالب روح و نور به این پیامبر عطا شده و هر کس هدایت می شود و جریان هدایت الهی به او می رسد، از طریق این کلمه روح است.

خلاصه اینکه خدای متعال با این پیامبر(ص) صحبتی کرده که این کلمه ای که به حضرت عطا شده، این صحبت خدا با پیامبرش، باب هدایت همه کائنات است. هر کس را بخواهند هدایت کنند، با این کلمه هدایت می کنند. این کلمه، قرآن است. پس قرآن فقط یک لفظ نیست و فقط یک معنا هم نیست. چیزی وراء اینها است. یکی از ارباب معرفت به یکی از علما فرموده بودند: شما نماز می خوانید، چگونه می خوانید؟ فرمود کلمات را با توجه قرائت می کنم و معانی را در نظر می گیرم. فرمودند پس کی نماز می خوانید؟ نماز اینها هست، ولی نماز اینها نیست. آن نمازی که معراج المومن است، انسان را عروج می دهد چیست؟ فرمودند: «نَحنُ الصَّلاه»(۳) یک وادی از ولایت امیرالمومنین(ع) است. باید در نماز باب آن وادی گشوده شود. انسان وارد وادی نور و ولایت شود و در آنجا سیر کند، به محضر حضرت حق برسد.

ص: ۲۳۴

سیر در معارف بی انتهای قرآن

قرآن که فقط این کلمات و معانی نیست. یک حبلی است بین ما و خدای متعال. که اگر این رشته را بگیریم و با این رشته بالا برویم، هرچه برویم باز هم وادی توحید است. قرآن هیچ جا معارفش تمام نمی شود. حضرت فرمود عجائب قرآن و خزائنش بی پایان است. اینطور نیست که اگر کسی با قرآن سیر کرد، به آخر قرآن برسد. این قرآن آخر ندارد. قرآن محیط نور است. همه حقایق ایمان و مراتب ایمان دراین کلمه هست. آنهایی که به درجه دهم ایمان هم می رسند ، یک شعاعی از قرآن در قلبشان پیدا می شود که کلمه ای است که خدای متعال با پیامبر با این کلمه صحبت کرده است. پس همانطور که ولایت امیرالمومنین(ع) محیط کلمه توحید است و انسان باید وارد این محیط بشود، قرآن هم اینگونه است. فرمودند: «أنا مدینه العلم و علیٌ بابُها»(۴) «أنا مدینه الحکمه و علیٌ بابُها»[(۱)](#) وقتی کسی می خواهد وارد این خانه شود، باید «سجّداً» وارد شود. نمی شود سر را بالا گرفت و وارد شد. باید همه انانیت انسان بریزد. اگر انسان در وادی انانیّت خودش است، هیچ وقت بر امام وارد نمی شود. باید از خودش بیرون بیاید. «وَادخُلوا البابَ سُجداً و قولوا حطه نغفر لکم خطایاکم»(بقره/۵۸) آنوقت از خدا بخواهد که پاکش کند. همه خطایا پاک می شود و انسان مطهر وارد وادی ولایت می شود.

قرآن هم یک وادی نور است که مومن ممکن است با همه وجود وارد وادی نور شود. و اگر وارد وادی نور شد سیر در درجات نور شروع می شود. مثل کسیکه وارد مدینه الحکمه و مدینه العلم و بیت الحکمه وجود مقدس رسول الله(ص) می شود. اگر کسی از این باب وارد این مدینه شد، این شهر دیگر آخر ندارد.

ص: ۲۳۵

۱- (۵) الأمالي(للصدوق)، النص، ص: ۵۲۶

قرآن و کلمه روح، علم امام(ع)

به حضرت صادق(ع) عرض کرد، آقا کسی نیست، می خواهم سوالی مهم بپرسم، حضرت به حسب ظاهر نگاهی کردند، فرمودند، نه. بعد به حضرت عرض کرد، آقا درست است که بابی از علم را نبی اکرم(ص) به روی امیرالمومنین(ع) باز کردند، که از این باب هزار باب دیگر باز می شد؟ حضرت فرمودند: بله، خیلی علم مهمی است، ولی علم ما این نیست. پرسید چه جور علمی است؟ علم جفر است؟ حضرت فرمودند: این هم خیلی مهم است، ولی این نیست. پرسید صحیفه فاطمیه است؟ فرمودند: این هم نیست. یکی یکی حضرت فرمودند، علم ما برای اینها است. آن قرآنی که خدای متعال به ائمه(ع) داده است، حقیقت قرآن در قلب ائمه(ع) نازل شده است. «بَل هُوَ آیاتٌ بَیِّنات فی صدور الذین اوتوا العلم»(عنکبوت/۴۹) در روایتی به امام صادق(ع) عرض کرد: آقا علوم شما از کجا است؟ فرمود علوم ما همین است، «کذلک اوحینا الیک روحاً من أمرنا»، آن کلمه الهی در وجود امام است. علم امام این است. همان قرآن و کلمه روح است که در وجود امام(ع) است.

ورود به وادی قرآن، ورود به وادی ولایت

اگر قرآن را اینطور در نظر بگیریم، دیگر انسان با همه قوای ظاهری و باطنی اش می تواند وارد وادی قرآن بشود، که فرمود جوانی که قرائت قرآن می کند، گوشت و پوستش آمیخته به قرآن می شود. انوار قرآن در جسمش می آید. خانه ای که در آن قرائت قرآن می شود، برای آسمانیها می درخشد، مثل ستاره برای زمینی ها. یعنی انوار قرآن در وجود این تالی قرآن، خواننده قرآن ظاهر می شود. مثل لامپ و چراغی روشن می شود، مثل ستاره روشن می شود. بعد این ستاره برای آسمانیها است. یعنی چراغی که در وجود مومن هنگام قرائت قرآن، روشن می شود، چراغی است بالا سر ملائکه. مومن وقتی قرآن می خواند، نورانی به نور قرآن می شود. بالا سر عالم ملائکه قرار می گیرد. ملائکه مثل ستاره از نور این مومن استفاده می کنند. انسان اینطور باید وارد وادی قرآن شود. همینطور که نور ولایت باید در قلب انسان وارد شود، نور قرآن هم همین است. اینست که امام و قرآن هیچوقت از هم جدا نمی شود.

ص: ۲۳۶

« إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدی لِلَّتی هِیَ أَقْوَم»(اسراء/۹) فرمود: «للّتی هی اقوم» کیست؟ فرمود: امام است، «أنتم الصراط الأقوم»(۱) کما اینکه امام هم دلالت به قرآن می کند. ذیل این آیه در روایتی از امام سجاد(ع) آمده که کسی گفت آقا شما چگونه معصوم هستید؟ چگونه گناه نمی کنید؟ فرمود: «الامام المعتصم بحبل الله»(۲) خدای متعال یک رشته خاصی بین خودش و امام قرار داده است. امام از آن رشته جدا نیست. این رشته الهی است که امام به این رشته متصل است. لذا هیچ تخلف از مشیت خدا نمی کند. گفت آقا حبل الله چیست؟ فرمودند: کتاب الله. کتاب الله یک رشته ای بین امام و خدا است. بعد فرمودند: قرآن همین را می گوید: «إنّ هذا القرآن یهدی للّتی هی اقوم»، یعنی قرآن با امام یکی است. وقتی قرآن با قلب امام یکی شد، پس ورود به وادی قرآن، ورود به وادی ولایت هم هست.

لذا نه به قرآن بدون امام می شود راه پیدا کرد و نه به امام بدون قرآن. پس آن اتفاقی که باید بیفتد اینست که ما باید به دامن قرآن، همین کتاب خدا پناه ببریم. «ففروا الی الله»، یعنی فرار کنید به سمت قرآن. وارد وادی قرآن شوید. این قرآن وادی توحید است. نوری است که وسیله هدایت شما است و بر قلب این پیامبر(ص) نازل شده است. کلمه ای است که خدا به پیامبرش عطا کرده است. بعد هم این کلمه در وجود ائمه(ع) است و سیرتان با این کلمه است پس همینطور که ما برای فرار از شرک و بت پرستی باید به سمت اهل بیت(ع) فرار کنیم، «ففروا الی الله» یعنی «ففروا الی الامام». با همه وجود به دامن خلیفه الله یعنی به امام پناه ببرید. این فرار الی الله است، از شرک، از ابلیس، از اولیاء طاغوت. و اگر هم به سوی امام فرار نکنید، شما در چنگ آنها هستید. اصلا راهی برای نجات از ابلیس نیست مگر فرار به سوی امام. تنها پناهگاهی که خدای متعال در این عالم قرار داده وادی حصن است. وقتی آدم آنجا رفت وادی حصن است. پناهگاه دیگری از شیاطین نیست. شیاطین دستشان به همه جا دراز است، الّا همان یک وادی. به آن وادی قدرت تعرض ندارند. محیط حصن الهی است. همانطور که باید به امام پناه ببرید، به قرآن هم باید پناه ببرید.

۱- (۶) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص: ۶۱۳

۲- (۷) معانی الأخبار، النص، ص: ۱۳۲

پس همین طور که درجات ما درجات ولایت است، «هُم درجاتٌ للمومنین». درجات وجودی ما به اندازه سیرمان در صراط مستقیم و وادی ولایت است. پس فرار از بت پرستی یعنی فرار از راههای ضلال در دنیا به صراط مستقیم. همینطور که صراط مستقیم وجود امام است، راه ضلال هم وجود شیطان است. یعنی فرار به طرف بهشت از جهنم. همینطور که بهشت امام است، جهنم هم دشمن امام است. همینطور که ظلمت، وادی ولایت ائمه جور است، نور، وادی ولایت امام است. همینطور که ما باید به سوی بهشت و نور و جنت و دار حیاه و دار زندگی فرار کنیم، و از دار موت خارج شویم، باید فرار به سوی امام کنیم، فرار به سوی قرآن کنیم.

پناهگاه، این دو حقیقتی است که وجود مقدس نبی اکرم(ص) از عالم بالاـ به طرف پائین آوردند. شاید معنی این حدیث نورانی این باشد: «إنی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی، ما إن تمسکتم بهما لن تضلّوا ابداً»(۱) همه وجودتان متمسک به قرآن بشود، تمسک به قرآن یعنی همه وجود انسان یک دستی باشد که این دست آمیخته به این حبل الهی است. و با همه وجود سیر با قرآن کند.

سیر با اهل بیت(ص) و قرآن، سیر با نبی اکرم(ص)

«لا تعبدوا الا الله، اننی لکم منه نذیر و بشیر»، همه بشارتها مال کسانی است که سیر با قرآن می کنند و همه انذارها مال کسانی است که از وادی قرآن بیرون هستند. همه بشارتها مال کسانی است که سیر با اهل بیت(ع) می کنند، همه انذارها مال کسانی است که از این وادی بیرون هستند. پس همه بشارتها در یک کلمه خلاصه می شود، همه بشارتها برای کسانی است که سیر با نبی اکرم(ص) می کنند. لذا در روز قیامت کسانی که صفشان را جدا کردند، حرفشان این است: «یا لیتنی اتّخذتُ مع الرسول سبیلا»(فرقان/۲۷) ای کاش سبیلی که من در آن سیر کردم، سبیلی با پیامبر(ص) بود. این معیت، معیت قیومیه است. سبیلی که ما با پیغمبر(ص) داریم، یکی از شعب وجودی پیغمبر است که قوام وجود ما به اوست. وقتی ما با پیامبر سیر می کنیم، در واقع در سبیل پیامبر داریم حرکت می کنیم. مثل اینکه فرض کنید ما الان در جاذبه کره زمین هستیم. زمین دور خورشید می چرخد. ما هم که در جاذبه کره زمین قرار داریم، به تبع دور خورشید می چرخیم. زمین می چرخد، ما را هم دور خودش می چرخاند. و وقتی انسان همراه با زمین می چرخد که در جاذبه زمین باشد. در واقع جاذبه زمین در همه سلولهای بدن کسی که همراه زمین به دور خورشید می چرخد، وجود دارد. اگر کسی در جاذبه وجود نبی اکرم(ص) سیر کند. در دامن وجود نبی اکرم(ص) که صراط مستقیم است، سبلی است. مومن سبیلش با پیامبر(ص) است و با همه وجودش در این سبیل سیر می کند. و این سبیلی که همه وجودش، ظاهر و باطن و سرش در این سبیل است، نگهبان وجودش است. قوام وجود مومن به این سبیل است. نه اینکه چیزی در بیرون اوست. به طور مثال وقتی انسان در صفحه ذهن خودش یک شهری درست می کند، قوام این شهر به توجه او برمی گردد. اگر توجهش را بردارد، می پاشد. اگر مومنین سبیلی با پیامبر(ص) دارند، در واقع همراه پیامبر هستند. با این پیامبر(ص) سیر می کنند. این معیت، معیت قیومیه است. پیامبر(ص) در واقع باذن الله، قیوم وجود آنها می شود. و قوام وجودشان به این همراهی است. همراهی رسول را بر داری، وجودشان از بین می رود. همه نور مومن از پیغمبر است. پس «ففروا الی الله»، یعنی بیائید در دامن پیامبر(ص) و با پیامبر(ص) سیر کنید.

١- (٨) الكافى (ط - دارالحديث)، ج ٢، ص: ٢۵

ختم همه سبل مومنین به صراط نبی اکرم(ص)

پیامبر(ص) به طرف خدا حرکت می کند، شما هم در دامن این پیامبر، یک سبیلی با ایشان پیدا کنید که سبیل شماست. مومن دیگر، سبیل دیگری دارد. و همه این سبیل ها به صراط نبی اکرم(ص) ختم می شود. باید قوام وجودتان به نبی اکرم(ص) باشد. مومن سر وجودش نبی اکرم(ص) است. وقتی این مطلب را می فهمد که اصلا چیزی جز این پیغمبر(ص) نیست، به مقام محبت می رسد. بنابراین مومن سیرش در این عالم مع الرسول است. مع الرسول نه اینکه پیامبر(ص) راه می رود، ما هم کنارش راه می رویم. نه این معیت بالاتر از آن معیت است. رسول می شود نگهبان انسان. همه قوای انسان می شود شعاع پیغمبر(ص). مومن از خودش هیچ چیزی ندارد. یک جلوه ای از پیامبر(ص) است. اینکه در روایت فرمود: «إن روح المومن لاشدّ اتصالاً بروح الله، من اتصال شعاع الشمس بالشمس»(۱) اتصال روح مومن به روح الله از اتصال شعاع خورشید به خورشید بیشتر است. مومن شعاع امیرالمومنین(ع) است. شعاع رسول الله(ص) است. «ففّروا الی الله» یعنی همراه با همه قوا به دامن پیامبر(ص) فرار کنید، وقتی هم فرار می کنید و می خواهید وارد وادی پیامبر(ص) شوید، از این در وارد شوید: «أنا مدینه العلم و علیٌّ بابها». سجداً وارد شوید. هیچ چیزی از خودتان نماند. وقتی چیزی از خودتان نماند، همه وجودتان را پیغمبر(ص) پر می کند. آنوقت یک سبیلی با پیغمبر(ص) پیدا می کنید. همه وجودتان می شود سبیل. مومن همه انانیت و نفس را کنار می گذارد و با همه وجود تابع پیامبر می شود. وقتی تابع امیرالمومنین(ع) شد، با پیامبر(ص) سیر می کند. سبیلی پیدا می کند. این می شود سیر در وادی توحید. انبیاء همه اینطور هستند. مومنین همه اینطور هستند.

ص: ۲۳۹

۱- (۹) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۱۶۶ منبع:mirbaqeri.ir

نبی اکرم(ص)، معلم توحید

رفتن به دامن قرآن و دامن امام، رفتن به دامن رسول و یک راهی با رسول پیدا کردن است. و این وادی با این پیغمبر(ص) طی می شود. این وجود مقدس معلم توحید است. همه کسانی که سیر می کنند تا لقاء الله، با این پیغمبر(ص) سیر می کنند. خدای متعال در قرآن می فرماید: «قُل إنّما أنا بشرٌ مِثْلُکُم یوحی اِلَیَّ أنّما إلهکم الهٌ واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعباده ربّه احداً»(کهف/۱۱۰) این بشر است، ولی بشری که به او وحی می شود. توضیح وحی عرض شد یعنی خدای متعال بدون حجاب با او تکلم کرده است. روح خودش را به او القا کرده است. این روح، این کتاب، این نور، محیط توحید است. هر کس با این پیغمبر(ص) سیر کند به لقاء الله می رسد. همه حجابها را برمی دارد. انسان را از حجاب عبور می دهد و به حضرت حق می رساند. البته تا حدی که برای ما ممکن است. که عرض شد راه رسیدن ما به خدای متعال اینست که کنه نورانیت نبی اکرم(ص) را درک کنیم. کنه نورانیت امیرالمومنین(ع) را بدون حجاب درک کنیم. برسیم به اصل وجود نبی اکرم(ص) و امیرالمومنین(ع). معرفت به نورانیت می شود معرفه الله. و بعد فرمود اگر می خواهید به لقاء الله برسید، ولایت و معرفت ائمه(ع) را داشته باشید و بعد هم در ولایت شریک قرار ندهید. این می شود سیر با نبی اکرم(ص). سیر با قرآن و امام، سیر الی الله است. فرار الی الله است.

ص: ۲۴۰

راهی میان بُر جهت رسیدن به لقاءالله

حـال یـک راه میان بری است که آن راه را همه می داننـد. «ففروا الی الله» یعنی «ففروا الی الحـج». فرمود از آلهه خود به سوی خـدا فرار کنیـد، یعنی به حـج بروید. چون حج، فرار الی الامام است. چون پایان حج لقاء الامام است. و این در حالی است که زیـارت امام حسین(ع) هفتاد هزار حـج است. زیارت امام رضا(ع) هفتاد هزار حـج است. «ففروا الی الله»، یعنی برویـد در دامن امام حسـین(ع). اگر کسی آنجا رفت، این فرار الی الله است. خلاصه همه صحبت های این ۱۰ روز همین یک کلمه است. «ألا تعبـدوا الّا الله» یعنی خودتـان را به امام حسـین(ع) برسانیـد. آنجا وادی توحیـد است. کسانی که خودشان را به امام حسـین(ع) رساندنـد حتی در لحظه آخر، موحد شدند. شدند حر. حر در لحظه آخر به هر کیفیتی بود خودش را به امام حسین(ع) رساند. زهیر خودش را رساند. «ففّروا» یعنی مثل زهیر و حر باشـید. خودتان را به ولی خدا برسانید. اگر رساندید بارتان بسـته می شود، و اگر در این دنیا نرسانیـد، بارتان روی زمین مانـده است. اَزهـد زهاد هم باشـید، در چنگ شـیطان هستیـد. همه انـذارها همین است. امـام آمـده در عـالم دنیـا، اگر خودتـان را به امـام رسانديـد بشارتها هست، نرسانديـد دیگر هلاکت و عقوبت، همه چیز هست. خـدای متعال راه دیگری، مأمن دیگری در عالم قرار نداده است. السـلام علی الحسـین(ع) و علی علی بن الحسـین(ع) و علی اولاد الحسین(ع) و علی اصحاب الحسین(ع).

ظاهر و باطن گناه

ظاهر و باطن گناه

اعوذ بـالله من الشـیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمـدلله رب العـالمین، و صـل الله علی محمـد و آله الطاهرین و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین.

ص: ۲۴۱

«بسم الله الرحمن الرحيم، الر كتابٌ أحكمت آياتُهُ، ثُمَّ فصّلت من لدن حكيم خبير(۱) اَلّا تعبدوا الّا الله إننی لکم منه نذیر و بشیر(۲) وَ أن استَغفروا ربکم ثم توبوا الیه، یمتّعکم متاعاً حسنا الی اجلٍ مسمّی وَ یُوتِ کُلَّ ذی فضلٍ فضلَه وَ اِن تولّوا فَإِنّی أَخاف علیکم عذابَ یومٍ کبیر(۳) إِلیَ اللَّهِ مَرْجِعُکمْ وَ هُوَ عَلیَ کلُ شیَ ءٍ قَدِیرٌ(۴)»

خدای متعال در این آیات نورانی بیان فرموده که قرآن یک مرتبه احکام و یک مرتبه تفصیل دارد. که شاید مرتبه احکام قرآن که بعد تفصیل داده می شود، همان دعوت به توحید است. این کتابی که خدا بر پیغمبرش وحی کرده است، حاصل دعوتش این است: «أن لاـ تعبدوا إلا الله، إنّنی لکم منه نذیر و بشیر»، که من از جانب خدای متعال شما را انذار می کنم که اگر غیر خدای متعال را عبادت کردید، گرفتاری و رنج و عذاب به دنبالش هست، و بشارت می دهم که اگر خدا را عبادت کردید، ثواب و درجات هست. بعد می فرماید: «استغفروا ربَّکمُ ثُمَّ توبوا إلیه»، از پرستش غیر خدا استغفار کنید و بعد رو به خدا بیاورید. که اگر این کار را کردید، خدای متعال در همین دنیا شما را متمتع و برخوردار از نعمت ها می کند. متاع حسن به شما می دهد و آخرتتان هم تضمین می شود.

۱- ورود به بیوت نبی اکرم(ص) و وادی کلمه لا اله الا الله

ص: ۲۴۲

۱- (۱) التوحید (للصدوق)، ص: ۲۵

۲- (۲) تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۴۷

۳- (۳) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۶

۴- (۴) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۸، ص: ۲۴۳

اولین مورد این بود که عرض شد عبادت خدای متعال یعنی ورود به وادی کلمه توحید، کلمه لا اله الا الله. که این کلمه اصل و فرعی دارد. اصلش خود ائمه(ع) هستند و فرعش محیط ولایت آنها است. بنابراین پرستش خدای متعال یعنی ورود به محیط ولایت نبی اکرم(ص).

همین مطلب با بیان دیگری از قرآن عرض شد که پرستش خدای متعال وقتی واقع می شود که انسان وارد بیوت اهل بیت(ع) بشود. در اینصورت انسان همه زندگی اش می شود عبادت. و از شرک نجات پیدا می کند. دیگر زندگی اش تقسیم نمی شود بین خدای متعال و غیر خدای متعال. بازار و مسجدش یکی می شود. اگر وارد این خانه ها شد، تجارتش هم می شود نماز. خلاصه اینکه در این بیوت اخلاص در عبادت حاصل می شود. «کلمهُ لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی أمِنَ من عذابی»(۱) بنابراین اخلاص در عبادت وقتی حاصل می شود که انسان وارد این خانه ها بشود، وارد وادی توحید و کلمه طیبه بشود. باید وارد این کلمه شد. این کلمه لفظ نیست، اگر لفظ بود، داخل شدن در لفظ که معنا ندارد. این کلمه همان شجره توحید است، که اصل و فرع دارد. ما باید وارد فرعش بشویم که وادی ولایت است، بعد این را پیگیری کنیم که به اصل شجره توحید برسیم. وقتی به اصل شجره توحید رسیدیم، حقیقت اخلاص و حقیقت توحید درک می شود.

امیرالمومنین(ع) در آن حدیث نورانیت به سلمان فرمودند که حقیقت معرفه الله این است که من را در مقام کنه نورانیتم بشناسید. بنابراین پرستش خدای متعال، رسیدن به توحید و درک حقیقت بندگی خدای متعال است. ورود به وادی ولایت و کلمه توحید و ورود به خانه های نبی اکرم(ص) است. این یک نکته بود که توضیح دادیم.

۲- منظور از «لا تعبدوا الا الله»

«لا تعبـدوا الا الله»، غیر را خدا را نپرستید، منظور فقط شـرک آشـکار نیست. بلکه شـرک های خفی را هم شامل می شود. مثل پرسـتش غیر خـدا، محبت غیر خدا، از غیر خواسـتن، به غیر امیدوار بودن، به غیر تکیه کردن. که همه اینها حتی اگر به صورت شرک خفی باشـد، رنـج و عـذاب به دنبال خودش می آورد. اینها شـرک مغفور و قابل مغفرت است ولی از آن هم بایـد پاک شد. بعد قرآن شرک جلی و شرک خفی را توضیح می دهد که تفصیل «لا تعبدوا» است. بنابراین باید تلاش کنیم شرک خفی هم در کار نباشد. پرسـتش غیر خدای متعال حتی اگر به اندازه رد پای مورچه سـیاه در شب تاریک بر سنگ سیاه هم در باطن انسان باشد، مانع لقاءالله می شود و موجب رنج و عذاب است. پس از این هم باید نجات پیدا کرد.

۳- سقیفه و اولیاء طاغوت، ریشه های شرک و بت پرستی

شرک در پرستش خدای متعال یعنی تعلق به دنیا، تعلق به نفس، تعلق به بت ها. ریشه همه اینها، از شرک آشکار گرفته که بت پرستی است تا شـرک خفی، در شـیطان، ابلیس و اولیاء طاغوت است. در جریان سـقیفه و دشمنان حضرت هست. همینطور که نبی اکرم(ص) و اهل بیتشان بیت توحیـد و خانه توحید هسـتند و هر کس بخواهد به اخلاص برسد باید با تمام وجود وارد این خانه ها بشود، طرف مقابل هم محیط کفر و بت پرستی و شـرک است. هیچ کس مبتلا به شـرک نمی شود حتی شـرک خفی، مگر آنکه در وادی آنها قـدم گذاشـته باشـد. در روایت آمـده است: «مَن أشـرک بعباده ربّه فقد أشـرک بولایتنا»(۲) هر کسی دیدیـد شـرک در بنـدگی دارد، بدانید شـرک در ولایت ما دارد. در یک جایی غیر ما را ولی خودش گرفته است. اگر با همه وجود، مثل سلمان در محیط ولایت ما وارد می شد، به درجه دهم ایمان می رسید. به اخلاص می رسید.

۴– آغاز وادی دائر و وادی بائر از همین دنیا

همه انذارها از محیط ولایت اولیاء طاغوت و دشـمنان امیرالمومنین(ع) است که مفصل توضیح داده شد که جهنم در همین دنیا است، دار البوار همین جا است. آنهایی که وارد محیط ولایت دشـمنان می شوند از همین جا وارد دار البوار و جهنم می شوند. آنطرف هم توضـیح داده شـد که همه دعوتهای به بنـدگی، از اصل توحیـد تا فروعش که نماز و روزه و حج و اخلاص است، دعوت به محیط ولایت امیرالمومنین(ع) است. که عبارت است از دار آباد و بهشت و نور و رحمت و نعمت.

۵– شرایط شکوفا شدن بذر وجودی انسان

همه این دعوتهـا یعنی «لاـ تعبـدوا الا الله»، با تمام فروعش در فطرت ما هست. حال این بـذر وجود ما در این عالم یا در صـراط مسـتقیم قرار می گیرد یـا در راه غیر مسـتقیم. اگر در صـراط مسـتقیم قرار گرفت به نعمت ولایت و معرفت و محبت می رسـد. واگر در صـراط غیر مسـتقیم قرار گرفت به ضـلالت و غضب مبتلاـ می شود و جزو ضالین و مغضوبین می شود. این هم قرائتی دیگر از «لا تعبدوا الا الله» بود.

۶– استغفار و توبه

آیه بعد می فرماید: اگر خالص بودید که الحمد الله. ولی این اخلاص کامل مخصوص ۱۴ معصوم و بعد مخصوص انبیاء است. فرمود سه دسـته هسـتند که به طور کامـل حقیقت توحیـد و ولاـیت را درک می کننـد: انبیـاء مرسـل، ملائکه مقرب و بنـدگان ممتحن مثل سـلمان و ابوذر. فرمود اما شـما استغفار کنید و به سوی پروردگارتان رجوع کنید. این استغفار، استغفار از شرک و پرسـتش غیر است. جز این از هیـچ چیزی انسان نباید اسـتغفار کند. همه محرماتی که خدای متعال ما را از آن منع کرده است، بـاطنش شـرک است. به طور مثال دروغ گفتن اگر به شـرک ختم نمی شود، چرا دروغ نگوییم؟ و یا اینکه اگر روزه گرفتن به توحید ختم نمی شود، چرا روزه بگیریم؟

بعبارت دیگر ما جز توحید هیچ تکلیف دیگری نداریم. این طور نیست که خدای متعال به ما بگوید ایها الناس موحد باشید، و وقتی کامل موحد شدیم آنوقت بگوید روزه بگیرید، نماز بخوانید. این که معنی ندارد. در عرض توحید هیچ چیزی نیست. «لا تعبدوا الا الله» یک کلمه است که یک نفی دارد و یک اثبات. نفی اش این است که غیر خدا را نپرستید و اثباتش این است که خدا را بپرستید. عهد خدای متعال با ما همین دو کلمه است.

« أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»(یس/۶۰) نفی اش این است که اصلا غیر خدا را نپرستید. هر عبادت غیر خدا، عمقش عبادت شیطان است. عبادت اولیاء طاغوت است. بت پرستی و نفس پرستی هم ریشه اش آنجاست. اثباتش چیست؟ «و أَنِ اعبُدونی، هذا صراطٌ مُستقیم»، من را عبادت کنید در صراط مسقتیم باشید، در صراط غیر مستقیم و انحرافی نباشید. پس عهد خدای متعال با ما ۲ چیز بیشتر نیست: غیر را عبادت نکنید، من را عبادت کنید. غیر این اصلا تکلیفی نیست. پس نماز بخوانید یعنی چه؟ نماز خواندن همان عباده الله است. دروغ گفتن چیست؟ دروغ گفتن پرستش شیطان است. همه محرمات و مکروهات باطنش شرک است.

۷- شرک در توحید، نتیجه شرک در ولایت

هر کجا شرک در توحید است، شرک در ولایت است. ما از هیچ چیزی نهی نشدیم الا شرک. که اصلش ولایت اولیاء طاغوت، ابلیس و سقیفه است. از او نهی شدیم. از آن طرف باطن همه واجبات و مستحبات و مباحات خدا پرستی است. که خدا پرستی هم به این موارد واقع می شود که: ۱- وارد بیت النور نبی اکرم(ص) شویم. ۲- وارد محیط لا اله الا الله و کلمه طیبه لا اله الا الله شویم که همان ولایت امیرالمومنین(ع)است. ۳- وارد صراط مستقیم شویم که این هم همان امیرالمومنین(ع) است. چیزی غیر این نیست. بنابراین قرآن می شود تفصیل شرک، شرک را معرفی می کند که اجتناب کنیم و تفصیل توحید که توحید را معرفی می کند تا موحد شویم.

در قدم بعد همه عقوبتها و مجازاتهای دنیوی و اخروی و قبل از دنیا و بعد از دنیا می شود مجازات بر شرک. مجازات بر خروج از توحید، مجازات بر ولایت اولیاء طاغوت. جهنم تفصیل محیط ولایت اولیاء طاغوت است. عذابهایی که بوده همان عذابهایی است که نتیجه ولایت اولیاء طاغوت است. از آن طرف هم همه ثواب ها و رحمت ها تا بهشت همه تفصیل بشارت بر توحید و ولایت است. این اجمال بحثی بود که تا اینجا عرض شد.

ظاهر و باطن گناه

« قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَن»(اعراف/۳۳) پروردگار من فحشاء را حرام کرده است. البته فحشا ظاهر و باطن دارد. یا در آیه دیگر می فرماید: « وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَن»(انعام/۱۵۱) باز در آیه دیگری می فرماید: «ذَروُا ظاهِرَ الإثم و باطِنَهُ»(انعام/۱۲۰) اثم و گناه ظاهر و باطن دارد. هم از ظاهر گناه پرهیز کنید، هم از باطن گناه. حال منظور از ظاهر و باطن گناه چیست؟ در روایت اینطور آمده، فرمودند: قرآن ظاهر و باطن دارد. محرمات در ظاهر قرآن، گناهانی است مثل دروغ، غیبت، تهمت، ریا، حسد، بخل، حرام عملی، حرام اعتقادی، حرام اخلاقی. و در باطن قرآن حرام ولایت دشمن ما است. یعنی باطن همه این محرمات ولایت دشمن ما است.

هیچکس حسود نمی شود الا اینکه برود در محیط ولایت اصحاب سقیفه. هیچ کس رغبت به دنیا پیدا نمی کند، الّا اینکه در محیط ولایت ائمه جور وارد شود. آنها دعوت به دنیا می کنند. حسد و میل به دنیا و حرص به دنیا ایجاد می کنند. و هیچ کس از حسد و حرص به دنیا نجات پیدا نمی کند، الّا اینکه ولایتش را عوض کند و وارد ولایت امیرالمومنین(ع) شود. فرمود حلال در ظاهر قرآن صفات، اعمال و اعتقادات خوب و در باطن قرآن ولایت ما است.

ص: ۲۴۷

استغفار از تولی ولایت اولیاء طاغوت

همه استغفار ما باید از شرک باشد، استغفار از دروغ و ریا و غیبت و حسد و ... ، همه به استغفار از شرک برمی گردد. یک قدم جلوتر برویم به استغفار از ولایت اولیاء طاغوت برمی گردد، یعنی از شریک قرار دادن برای نبی اکرم(ص) و اهل بیتش. ما قرار بود با همه وجود زیر چتر نبی اکرم(ص) و اهل بیتش برویم. وارد این بیت النور شویم. اگر یک نگاهمان از این بیت النور بیرون رفت این نگاه می شود جهنم، می شود گناه. که خارج این بیت النور، ولایت اولیاء طاغوت است. وادی ایمن فقط همین جا است، بیرونش جهنم و عذاب است. «ولایه علی بن ابیطالب حصنی، فمن دخل حصنی أمن مِن عذابی»(۳) این است که در روایات متعدد داریم که حضرت فرمودند اگر همه مردم ولایت امیرالمومنین(ع) را قبول می کردند، خدا اصلا جهنم را خلق نمی کرد.

پس چرا دروغ گفتن بد است؟ چون باطن دروغ ولایت اولیاء طاغوت است، خروج از ولایت امیرالمومنین(ع) است. چرا خروج از ولایت ایشان بد است؟ چون خروج از توحید است. پس هیچ گناهی نداریم الا شرک. عقوبت ها چیست؟ عقوبتها هم بخاطر شرک است. عقوبت دروغ گفتن، عقوبت رفتن در محیط ولایت شیطان و اولیاء طاغوت، جهنم است. بیرون ولایت امیرالمومنین(ع) جهنم و دار البوار است. ولایت ایشان بهشت است، نعمت و دار آباد است. همه گناهها به شرک برمی گردد، اصلا غیر این گناهی نداریم. اگر کسی موحد بود، گناه برای او معنایی ندارد، از آن طرف هم عبادتی غیر از توحید نداریم. تفصیل توحید می شود عقائد حقه، اخلاق خوب، عبادات، واجبات، مستحبات و مباحات. تفصیل شرک می شود عقائد فاسد، صفات رذیله، محرمات، مکروهات، عقوبتهای دنیوی و اخروی. جهاد اکبر هم بین نبی اکرم(ص) و دشمن ایشان است. ما باید در این بین تکلیف خودمان را در باطن خود، روشن کنیم که آیا مملکت وجودی خود را به امیرالمومنین(ع) می سپاریم یا به شیطان و اصحاب سقیفه؟ اگر به دست اصحاب سقیفه سپردیم، نفس حاکم می شود که از جنود شیطان است. اگر به امیرالمومنین(ع) سپردیم، حقیقت آن سرّ مومن که شعاع امیرالمومنین(ع) است، حاکم می شود. فطرت ما شعاعی از رسول الله(ص) است. و همه جنگ ها بین نبی اکرم(ص) و شیطان است، عقل و جهل. جهاد اصغر هم همین است. «اِستَغفِروا ربکم»، استغفار از چیست؟ گناه عملی، غیبت، دروغ، تهمت. یک قدم جلوتر گناه اخلاقی، حسد، بخل، کبر، ریا، یک قدم جلوتر گناه اعتقادی، شرک در اعتقاد. ولی همه اینها ظاهر است. باطنش ولایت دشمنان امیرالمومنین(ع) است. کسی که دروغ می گوید، عیبش این است که شیطان یک ولایتی به او پیدا می کند به اندازه همان دروغ. و به همین اندازه از ولایت نبی اکرم(ص) بیرون می رود و آلوده می شود. «عَدُوُّنا أصل کلّ شر»(۴) هنگام انجام گناه آلوده به چه چیزی می شویم؟ آلوده به آنها. آنها عین النجاست هستند. کما اینکه نبی اکرم(ص) عین الطهاره است، « إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا»(احزاب/۳۳)

اگر دروغ را دنبال کنی، می شود اجابت دعوت ابلیس، اجابت دعوت اولیاء طاغوت. یعنی شرک، بت پرستی. یعنی این دروغ که گفته شد رفت در دار البوار، هلاک شد، نمی ماند. کسی که نگاه حرام مرتکب شد، این نگاه حرام وارد دار البوار و جهنم می شود. مومن هم باشی باید پاک بشی، چون این نگاه در بهشت راه ندارد.

حال ما که دروغ گفتیم، نگاه حرام کردیم چه کنیم؟ استغفار کنید از اینکه ولایت شیطان را قبول کردید. استغفار، باطنش استغفار از شرک در ولایت و خروج از ولایت امیرالمومنین(ع) است. باید استغفار کنیم تا خدای متعال این آلودگی، این قذارت و ولایت شیطان که بر ما واقع شده است را پاک کند. لذا انسان یک دروغ که می گوید، واقعا به همان اندازه نجس می شود. « یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَس»(توبه/۲۸) شرک نجاست است. نجاست، چه کسی است؟ نجاست، ائمه کفر هستند. اصل نجاست آنجاست. کما اینکه وقتی کسی یک نماز می خواند، معطر می شود، عطر نبی اکرم(ص) است. «بنا عبد الله، بنا عُرِف الله». اگر کسی یک بخششی در راه خدا می کند، شعاع نور نبی اکرم(ص) است. در گناه، ابلیس نجاست خود را در قلب انسان می آورد. قرآن هم همین ها را در دنیا و آخرت تفصیل می دهد. روایات هم آیات قرآن را شرح می دهد.

تدارک گناه، با استغفار، تجدید عهد، صلوات و لعن

«الاستغفارُ کلمه العلّیین»، استغفار حرف شیعیان امیرالمومنین(ع) است. کسی که در وادی ولایت نباشد، استغفارش هم گناه است. در آن وادی به چه استغفار می کند؟ روایت از امیرالمومنین(ع): آخر شب خودتان را بررسی کنید. ببینید آیا ترک معصیت کرده اید؟ خدمت به یک مومنی کرده اید؟ اگر این کارها را کرده اید خدا را حمد کنید، اگر گناه بوده، چند کار انجام دهید تا خدا گناهتان را بیامرزد:

۱- استغفار کنید. ۲- عهدتان را با امیرالمومنین(ع) تجدید کنید. دروغ گفتی یعنی عهدت را شکستی، تجدید کن. حتی ترک اولی هم شکستن عهد است.

۳- صلواتتان را تجدید کنید. صلوات مبدأ طهارت ما است، سرشت انسان پاک می شود. که ۴ خاصیت صلوات در زیارت جامعه آمده است. باطن صلوات خضوع در مقابل مقامات نبی اکرم(ص) و اهل بیتشان است. که باطن این خضوع سجده در مقابل خدای متعال است. مثل سجده ملائکه بر آدم که باطن این سجده عباده الله بود، کاری به آدم نداشتند، آدم خلیفه الله بود. عبادت خداوند از طریق سجده بر آدم واقع می شد. عبادت خدای متعال از طریق صلوات حاصل می شود. اگر می خواهید به محیط ولایه الله برگردید، باید به محیط صلوات برگردید. فرمود صلواتتان را تجدید کنید. یعنی دوباره نسبت به مقامات نبی اکرم(ص) و اهل بیت(ع) یک چیزی در شما واقع شده است که گناه کردید. اگر کسی نسبت به مقام نبی اکرم(ص) هیچ تردیدی نکند چرا گناه کند؟

۴- لعنتان را هم تجدید کنید. هنگام گناه کردن، در واقع از عهد برائت بیرون رفتید. شما قرار بود با دشمنان ما دست ندهید، پس چرا گناه کردید؟ اگر دست به شیطان ندادی چرا گناه کردی؟ فرمود: «النَّظَرُ سَهمٌ مَسمُوم مِن سَهام اَبلیس»(۱) او تیر را رها کرد تو هم اجازه دادی به قلبت بخورد. چرا؟ او دعوت کرد، تو هم اجابت کردی. روز قیامت می گوید من صدایت کردم، می خواستی نیایی. چه کسی گفت بیایی. مگر قرار نبود وقتی او صدا می زند، شما جواب ندهید؟ مگر قرار نبود وقتی اولیاء طاغوت و دشمنان امیرالمومنین(ع) شما را به محیط ولایت خودشان دعوت کردند، شما سرتان را زیر نیندازید و وارد ولایتشان نشوید؟ بنابراین آنجا عهد برائتتان را شکستید. دوباره تجدید کنید.

ص: ۲۵۰

۱- (۵) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۰۱، ص: ۳۸ منبع:mirbaqeri.ir

پس فرمود: آخر شب اگر گناه کردی: ۱- استغفار کن ۲- عهد خود را با امیرالمومنین(ع) تجدید کن. ۳- صلوات خود را تجدید کن تا طهارت بیاید. ۴-لعن خود را تجدید کن تا رذالت و قذارت و نجاست آنها برود. نجاست شیطان و اولیاء طاغوت با لعن می رود. طهارت امیرالمومنین(ع) با صلوات می آید. هر وقت صلوات می فرستید مطهر می شوید به طهارت امیرالمومنین(ع). حتی اگر جایی دیدید نجاست و قذارت ظاهری است، برای اینکه پرش شما را نگیرد، راهش لعن است. هر وقت هم خواستید خوشبو و معطر بشوید، از عطر ظاهری تا باطنی، راهش صلوات است. لباس وقتی آلوده می شود، اول می شویید، بعد معطر می کنید. پس راه این است اول این لباس را بشوئید (لعن) و بعد معطر کنید (صلوات).

استغفار و توبه، رجوع به وادی ولایت

وقتی می خواهیم رو به خدا آوریم و توبه کنیم، چه کنیم؟ اصلش این است: رجوع کنید به وادی کلمه توحید. کلمه لا اله الا الله. از وادی شجره خبیثه و کلمه خبیثه، از دار البوار بیرون آمدید، حال بروید در وادی توحید. وادی توحید کجاست؟ کلمه لا اله الا الله، ولایت علی بن ابیطالب(ع). پس توبه می شود «رجوع الی ولایه». اینست که خدای متعال وقتی می خواست توبه آدم را بعد از ۲۰۰ سال گریه و استغفار قبول کند، «فَتَلَقّی آدم من ربّه کلمات»(بقره/۳۷) مقامات ۵ تن را به حضرت آدم عرضه کردند. حضرت آدم قبول کردند و این شد توبه. و اگر این توبه را نمی کرد آمرزیده نمی شد. خدای متعال به او رجوع نمی کرد. «فَتابَ علیه» حالا خدا به آدم رجوع کرد. پس توبه ما هم معنایش اینست: «استغفروا ربکم ثم توبوا الیه»، برگردید به وادی ولایت. عهدتان را با امیرالمومنین(ع) نو کنید، قبول کنید. قرآن تفصیل همین ها است.

وادی دائر و وادی بائر

وادی دائر و وادی بائر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمدلله رب العالمین، و صل الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین.

«بسم الله الرحمن الرحیم، الر کتابٌ أحکمت آیاتُهُ، ثُمَّ فصّلت من لدن حکیم خبیر(۱) اَلّا تعبدوا الّا الله إننی لکم منه نذیر و بشیر(۲) وَ أن استَغفروا ربکم ثم توبوا الیه، یمتّعکم متاعاً حسنا الی اجلٍ مسمّی وَ یُوتِ کُلَّ ذی فضلٍ فضلَه وَ اِن تولّوا فَإنّی أَخاف علیکم عذابَ یومٍ کبیر(۳) إِلیَ اللَّهِ مَرْجِعُکمُ وَ هُوَ عَلیَ کلُ شیَ ءٍ قَدِیرٌ(۴)»

بذر دین فطری از درون و تابش رحمت الهی از بیرون

مرتبه احکام قرآن که بعد تفصیل داده می شود، شاید دعوت به توحید است که نماز و روزه و جهاد و مابقی همه دعوت به توحید هستند، حتی همه اصول دین هم به توحید برمی گردد. در توضیح دین فطری در قرآن این طور آمده است: « فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها»(روم/۳۰) این دینی که ما شما را به آن دعوت کردیم و انبیاء را فرستادیم، همان است که در فطرت شما گذاشتیم. یعنی از یک طرف انبیاء آمدند و مثل خورشید بر ما می تابند. که اگر انبیاء نبودند کسی راه توحید و راه خدا را نمی فهمید. آن چراغ هدایتی که خداوند روشن کرده است و نور هدایت خود را در وجود آنها قرار داده است، انبیاء الهی هستند. لذا در قرآن وقتی صحبت از نور الهی است مقصود از نور الهی، نبی اکرم(ص)، اهل بیت(ع) و به تبع آن انبیاءالهی هستند. از طرفی اگر خداوند در درون ما یک قابلیت و یک روح توحیدی قرار نمی داد، فقط چراغی که از بیرون بر ما بتابد، کفایت نمی کرد. درست مانند روئیدن بذر که هم باید خورشید بتابد و باران ببارد و هم اینکه استعداد رشد کردن در آن بذر وجود داشته باشد.

۱- (۱) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۲۱۷

۲- (۲) تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۵ منبع:mirbaqeri.ir

خداونـد هم در بـاطن مـا دين خودش را قرار داده است و به مـا فرموده حنيف باشـيد، «فَأَقم وجهـك للـدين حنيفاً». يعنى دائم مسـيرتان به طرف دين الهى باشد، و بعد فرموده است اين دين را در فطرتتان قرار دادم و بعد انبياء را فرستادم كه شما را به اين توحيـد دعوت كننـد تا بذر وجودى شـما شـكوفا شود. يعنى از يك طرف تابش نور انبياء و بارش باران رحمت الهى است كه همـان ولايت اميرالمومنين(ع) است، اينها از بيرون هست، از درون هم يك رشـته توحيـد در فطرتان قرار دادم. و اين توحيـد تا جايى است كه دستورى در بيرون نيست كه انبياء گفته باشند و در فطرت ما نباشد. همانطور كه قرآن يك مرتبه احكام دارد و بعـد تفصـيل پيدا مى كند، در فطرت ما هم يك اجمالى است، بعد همان اجمال، تفصـيل پيدا مى كند. لذا در فطرت ما ميل به همه دين و شـريعت گذاشـته شـده است. هر چيزى كه در بيرون دسـتور به انجام آن دادنـد، در درون ما هم هست. گياهى كه سـبز مى شود، همه خصوصـيات آن، در بـذر هم هست. گنـدمى كه سبز مى شود، اگر بـذرش آفت زده باشـد، خوشه اش هم آفت زده مى شـود. ولى اگر مرغـوب باشـد، خـوشه اش هم مرغـوب است. دين در وجـود مـا هست، حـال اگر بـا انبيـاء همراه شديم، دينى كه در وجود ما هست شكوفا مى شود، در غير اين صورت شكوفا نمى شود.

بطور كلى در عـالم دو محيـط است، يكى محيط نورانيت انبيـاء و هـدايت انبيـاء الهى است و ديگرى محيـط ظلمت و ولايـت دشـمنان اميرالمـومنين(ع) اسـت. اگر وارد محيـط نـور شـويم، فطرت مـا بـاز مى شـود و بـذر وجـود مـا زير چـتر ولايـت اميرالمومنين(ع) به گلسـتان توحيد تبديل مى شود. خود مومن مى شود يك درخت توحيد. به هر كدام از افعالش كه نگاه مى كنى، خداى متعال وجود دارد. خود اين مومن دائما ميوه مى دهد، شـجره اش پر بار است، ديگران هم از او اسـتفاده مى كنند. همين است كه در روايت داريم مومن راه رفتنش در بين مردم مفيـد است. مؤمن اگر بين مردم نفس بكشد، مردم بهره مند مى شوند.

تعریف دین الهی

در روایت آمده که دین سه کلمه است : أشهد أن لا اله الله و أشهد أنّ محمداً رسول الله(ص) و أشهد أنّ علیاً ولی الله(ع). خدای متعال در فطرت ما میل به پرستش خدای متعال، میل به حرکت در مسیر رسالت نبی اکرم(ص) و میل در حرکت در پرتوی ولایت امیرالمومنین(ع) را قرار داده است. ما طالب همین مسیر هستیم. از درون متمایل به حرکت در این مسیر هستیم، و از برون هم هدایت و راه قرار داده شده است. اگر در این راه افتادیم، این دو هماهنگ می شوند. انسان هر یک قدم که جلو می رود، شکوفا می شود. انسان مومن خودش می شود یک شجره پاک. و اگر از این مسیر بیرون رفتیم، تمام این مطالبات فطری ما و آنچه که خداوند در وجود ما گذاشته است و ما طالب آن هستیم، همه خاموش می شود. اگر خدای متعال در انسان میل به بهشت را نمی گذاشت، نفرت از جهنم را قرار نمی داد، دیگر نه کسی از بهشت خوشش می آمد و نه از جهنم نفرت داشت. اینست که خدای متعال اینقدر به ما هشدار می دهد که این طرف بهشت و آنطرف جهنم است. و در درون ما هم میل به بهشت و نفرت از جهنم را قرار داده است. بهشت همان وادی توحید است. بهشت همان بیوت است که شرحش در سوره نور آمده است. جهنم هم محیط ولایت دشمنان امیرالمومنین(ع) است و آنجا تفصیل پیدا می کند.

تبدیل اعمال خیر به جنت

هر کار خیری انسان انجام می دهد، بذری است در محیط امیرالمومنین(ع). ایشان متکفل این بذر هستند. عالم ملائکه در اختیار حضرت است. فرمود ذکر سبحان الله که می گویید، این ذکر به شجره های بهشتی تبدیل می شود. هر ذکری که می گویید برایتان درختی می کارند و در وادی امیرالمومنین(ع) این یک ذکر تبدیل می شود به جنت، باغستان. «أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ»(ابراهیم/۲۴) فرع این درخت پاک و این درخت توحید که منظور امیرالمومنین(ع) هستند، در آسمان است. بهشت، فرع امیرالمومنین(ع) است. همه اعمال مومنین در این بهشت واقع می شود، آنوقت سبز می شود. حضرت کار می کنند. شاید یک معنایش این باشد: «تُوتی أُكُلَها كُلَّ حينٍ بِإِذْنِ رَبِها»، این درخت دائم میوه می دهد. اگر بذری در ولایت امیرالمومنین(ع) افتاد، گم نمی شود بلکه به درخت تبدیل می شود.

وادی دائر و وادی بائر

« أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوار»(ابراهیم/۲۸) پیغمبر ما، شما که می بینی که اینها چگونه نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند. و مردمشان را وارد دار البوار کردند. امیرالمومنین(ع) فرمود: «نحن النعمه»(۱) و منظور از کفر، رقبای امیرالمومنین(ع) می باشد، آنها کفر و فسوق و عصیان هستند. سرزمین بائر کجاست؟ محیط ولایت دیگران. یعنی سرزمینی که هیچ چیز در آن سبز نمی شود. و هرچه در آن بکاری می سوزد. این سرزمین بائر کجاست؟ وقتی امیرالمومنین(ع) می رود و دیگران می آیند، این فضا دیگر فضای دار البوار است، جهنم است. یعنی از همین الان مردم را در جهنم بردند. وقتی انسان به جهنم رفت، هیچ چیز در آن سبز نمی شود. به عکس، سرزمین ولایت امیرالمومنین(ع) سرزمین دائر است. بهشت است. حضرت رسول(ص) در معراج دیدند ملائکه مشغول کار هستند و خانه می سازند، یک خشت از طلا، یک خشت از نقره. گاهی مشغولند، گاهی دست برمی دارند. حضرت از جبرئیل سوال کردند که اینها چه می کنند؟ چرا اینگونه کار می کنند؟ جبرئیل پاسخ داد: وقتی از دنیا مصالح بیاید، اینها مشغول می شوند. فرمود مصالح چیست؟ جبرئیل گفت: «سبحان الله و الحمد الله و لا اله الا الله و الله اکبر» وقتی آنها مشغول به ذکر توحید باشند، مصالح می رسد.

کسی که وارد وادی ولایت می شود، وقتی زبانش به ذکر خدا مشغول می شود، در این وادی به خانه ای از طلا و نقره تبدیل می شود. گفتند: آقا پس ما خیلی بهشتمان آباد است؟ فرمودند: به شرطیکه آتش نفرستید. پس وادی ولایت امیرالمومنین(ع) می شود دار رویش فطرت انسان. خداوند در وجود انسان فطرت را گذاشته است. این فطرت مانند دانه گندم سربسته است. این خوشه ای که می بینید، همه نقش و نگارش در گندم هست. اگر این گندم در سرزمین بائر افتاد، می سوزد. اگر در سرزمین دائر افتاد، سبز می شود و به خوشه گندم تبدیل می شود. «أَ فَرَأَيْتُمْ ما تَحْرُثُونَ أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُون»(واقعه/۶۳) آیا شما زارعید؟ ما هستیم که این دانه را به یک خوشه تبدیل می کنیم.

خداونـد به وسـیله جنودش، فطرت ما را که یک بـذر است، در این عالم خلق می کنـد. حال اگر این بذر وجود انسان در یک سرزمین خوبی افتـاد، هرچه سـرزمین خوبـتر باشـد، این بـذر بهتر بـار می دهـد. بهتر به آن بـاران می بـارد. این سـرزمین وجود مقدس امیرالمومنین(ع) است.

مقابل این آیه، آیه ای است که در بالا ذکر شـد. یعنی وقتی امیرالمومنین(ع) می رود و دیگری می آیـد، این فضا دیگر فضای دار البوار اسـت. ایـن دار البـوار، جهنـم است. از همین جـا شدنـد جهنم. این جهنمی که آنهـا را از الاـن وارد کردنـد، در روز قیامت، «يَصلَونَها»، آشـکار می شود. در روز قیامت آنها را به جهنم می برنـد و می گوینـد شـما محیطتان همین است، جهنمی هستید.

لـذا اگر بخواهیم آیه «لاـ تعبـدوا الّا الله» را معنی کنیم، یعنی به غیر از حرف نبی اکرم(ص)، به حرف دیگری گوش نکنیـد. از محیـط ولاـیت امیرالمومنین(ع) بیرون نیاییـد. اینجا محیط بهشت است. وادی دائر است. لـذا کلمه توحیـد وجود مقـدس رسول الله(ص) و امیرالمـومنین(ع) اسـت. ایـن طـور نیسـت کـه بهشـت اصـل باشـد، و امیرالمـومنین(ع) فرع. بلکـه بهشـت فرع بر امیرالمومنین(ع) است. وادی توحید یعنی این، بهشت هم چیزی غیر از این نیست. دائما هم این توحید شکوفاتر می شود.

مومن می خورد موحـدتر می شود، می خوابد موحدتر می شود، ازدواج می کند موحدتر می شود. حتی عمل نکاح که اینقدر به نظر مـا پست می آیـد، اگر در محیـط ولایت امیرالمومنین(ع) باشـد، هر قطره غسـلش تبـدیل می شود به ملائکه. برای همین لـذت، چون در محیط ولایت امیرالمومنین(ع) بوده و باعث غفلت نشـده است، در روز قیامت می بیند که چه باغسـتانی برایش درست کرده انـد. و یا در مورد نوشـیدن آب، در روایات داریم آب را سه جرعه کنیـد، با بسم الله و حمـد و جرعه سوم را سـه قسمت کنید با سه بسم الله و سه حمد. که در این صورت بهشت بر این شخص واجب می شود.

این معنی کلمه توحید است. این معنی «لا تعبدوا الا الله» است. می خورد بهشت می برند، نکاح می کند بهشت می برند و ... . یعنی هرچه ما در دنیا انجام می دهیم، لذت می بریم، خوش هستیم، نورانی تر می شویم. مثل بهشت. این خاصیت محیط ولایت امیرالمومنین(ع) است. « مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فیها أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَیْرِ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّهٍ لِلشَّارِبین»(محمد/۱۵) یک طرف عسل مصفی و ... است و یک طرف آب جوشان و ... اگر کسی وارد محیط نعمه الله شد، یعنی محیط ولایت امیرالمومنین(ع) از الان در بهشت است. در دار دائر است. لذا باطن همه نعمت ها به ولایت تفسیر شده است. بزرگان در خواب یک جرعه از دست امیرالمومنین(ع) می گیرند، می شوند یک عالم، یک مرجع و ... و به مقام بندگی و مقام شب زنده داری می رسند.

بنابراین، این طرف بذر وجود مومن است، آنطرف هم سرزمین ولایت امیرالمومنین(ع) است. این دو که با هم همراه می شوند خود مومن می شود یک بهشتی. «فمن یَعمَل مِثقالَ ذَرهٍ خَیراً یَرَه»(زلزال/۷) در این آیه منظور از خیر عملی است که در محیط ولایت امیرالمومنین(ع) انجام می شود. عاقبتش هم می شود بهشت. نقطه مقابلش جهنم و آتش است. النار: ولایه عدو آل محمد(ص). دار البوار است، آب جوشان است: « وَ سُقُوا ماءً حَمیماً فَقَطَّعَ أَمْعاءَهُمْ». این قصه هم از همین دنیا آغاز می شود. «ان لا تعبدوا الا الله، اننی لکم منه نذیر و بشیر»، غیر خدا را عبادت نکنید که اگر عبادت کردید انذارتان می کنم و اگر خدا را عبادت کردید، بشارت می دهم.

ص: ۲۵۷

ریشه بت پرستی و محبت به غیر خدا

در آیه «ففّروا الی الله»، این آلهه چه کسانی هستند که ما بایـد از آنها به سوی خـدا فرار کنیم؟ ظاهر آلهه چیست؟ این آلهه به ظاهر چوب و بت و سنگ است، کمی جلوتر که می روی فرش و خانه و شغل و محبت به غیر و ... . اینها می شوند آلهه. ولی آیا این سنگ و چوب و فرش و زمین، بت هستند؟ آن الهی که بت پرستهای قوم حضرت ابراهیم می پرستیدند، نمرود بود یا چوب و سنگ؟ ته خط، آنها اسیر نمرود بودند یا اسیر چوب و سنگ؟ واقعیت این است که آنها اسیر نمرود بودند. بتشان آنجا بـود. و تـا آن نمرود هست، این بتکـده هم هست. و یـا مردمی که گوسـاله سـامری را می پرستیدنـد، آیـا آنهـا گوسـاله را می پرستیدند یا سامری را؟ (در بعضی روایات اولی به گوساله تعبیر شده و دومی به سامری)

ریشه بت پرستی شیطان است یا چوب و سنگ؟

مثل دستگاه تمدن مادی، بت پرستی مدرن که همه را در جعبه دنیا محصور کرده است. انتهای دعوتش چیست؟ خوشگذرانی در دنیا. اسـمش را هم «توسـعه» می گذارند و به ما هم می گویند «عقب مانده». خوب اینها که توسـعه یافته هستند، چه دارند؟ ۲۰۰ رقم ماست، ۲۰۰۰ مدل ماشین، زنانشان سالی ۲۵ جفت کفش می پوشـند و... . آیا چیزی غیر از این هم دارنـد؟ آیا یک بار از دهانشان دعوت به خـدا شـنیده ایـد؟ با صـدای بلنـد می گوینـد جای خدا پرستی در خانه و محیط خلوت است. زندگی اجتماعی جای خـدا نیست. شوخی هم ندارند. اساس این تمدن همین است. ریشه تمدن غرب که الان همه ما را مشـغول کرده است و متاسـفانه دوسـتان امیرالمومنین(ع) هم کم و بیش ذائقه شان به آن مشغول شده است، ریشه این تمدن بت پرستی است. که همه رنجها هم به خاطر همین است. این بت می شکند، بت دیگری می گذارند.

طبق این آیه: « أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَ أَنِ اعْبُدُونِي هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ»(یس/۶۰) یک طرف شیطان است و یک طرف الله. انتهای جهنم، ولایت شیطان است. جهنمی یعنی بذر وجودیت را در سرزمین بائر می ریزی و الان می شود جهنم. خشک می شود. ولی اگر بذرت را در سرزمین دائر بریزی، الان شروع به سبز شدن می کند و در بهشت تحویلت می دهند. همین خورشید، بذری را که در سرزمین کویر افتاده، می سوزاند و بذری که در سرزمین آباد افتاده است را به درخت تبدیل می کند. پس آیا انتهای آلهه ما نفس و دنیا و فرش و میز است؟ خیر در واقع انتهای بت پرستی، ولایت شیطان است. اوست که فرش را برای من می کند خدا و زینت می دهد. دوست داشتن اینها، عبادت شیطان است. اوست که دنیا را جلوه می دهد، دعوت می کند، صدا می زند، خیال انگیزی می کند. شیطان فقط شیطان جنی است، یا شیطان انسی؟

« وَ كَذلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَياطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ»(انعام/۱۱۲) برای هر پیغمبری دشمنی قرار دادیم از شیاطین انسی و جنی. اینها حرفهای ظاهر فریب و پر زرق و برق به هم می گویند. مثل حرفهای امروز پرچم داران کفر: توسعه، پیشرفت، آزادی، عدالت. ته خطش هم جز بت پرستی چیز دیگری نیست. و کسی هم که آنجا می رود، ته خطش می شود یک آدم دنیا پرست تمام عیار. همه وجودش می شود در حد دهن و دامن و کیف کردن.

به طور کلی همه لذتهای حرام از ولایت شیطان است. ریشه لذتها صفات رذیله هستند. انسان بخیل از مال نگاه داشتن کیف می کند و انسان جواد وقتی می بخشد کیف می کند. جود مال امیرالمومنین(ع) و بخل مربوط به دشمن است. ریشه همه بت پرستی ها پرستش دشمن امیرالمومنین(ع) است.

«ففروا الی الله»، یعنی کجا برویم؟ به محیط ولایت امیرالمومنین(ع). از چه چیزی فرار کنیم؟ از آلهه. ته نگاه ما باید این باشد که کسی که این آلهه را ساخته، دشمن امیرالمومنین(ع) است. بت اصلی اوست و بتکده را هم آنها به پا کرده اند. در وادی ولایت، هر مومنی می شود شجره طیبه، در آن وادی هم هر کافری یک شجره زقوم است. در همین دنیا هم اینگونه است. مومن تلخی اش هم شیرینی است. با آدم دعوا هم می کند، انتهایش را که نگاه می کنی عسل است. کافر وقتی لبخند به آدم می زند، انتهایش را نگاه می کنی زقوم است. کسی که دنبال دنیا پرستی است وقتی به انسان دست می دهد و یا سلام می کند، لا مذهب انتهای این محبتش از جهنم هم تلخ تر است. خود این زقوم است. همه جهنمی ها زقوم هستند. و همه بهشتی ها الان شجره طوبی هستند. شاخ و برگش هستند. لذا «ففروا الی الله»، یعنی از این بت ها فرار کنید، منظور سقیفه و ادامه سقیفه است. اینها بت اصلی هستند.

شریک قرار دادن برای خدا

می فرماید: « وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْداداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ»(بقره/۱۶۵) عده ای از مردم برای خدا شریک قرار می دهند و مثل خدا آنها را دوست می دارند. خوب این بتها چه کسانی هستند که اینها را شریک خدا قرار می دهند؟ چوب و سنگ است؟ فرمود: اولیاء فلان و فلان. یعنی ته بت پرستی اینجاست. همه بت پرستهای عالم از اول تا آخر زیر چتر همین بت هستند. کما اینکه همه موحدین عالم از ابتدا تا انتها زیر چتر ولایت امیرالمومنین(ع) و نبی اکرم(ص) هستند. بت پرستی یعنی این. پرستش آنها، به حرف آنها گوش دادن بت پرستی است. فراعنه تاریخ شاخ و برگ اینها هستند. پس «لا تعبدوا الّا الله» یعنی شیطان را نپرستید، یعنی اینها را نپرستید. اینست که حضرت فرمود: «ولایتُنا قطب القرآن»(۲) همه قرآن برمی گردد به بحث توحید و امیرالمومنین(ع). «کلمه لا اله الّا الله حصنی...» و «ولایه علی بن ابیطالب(ع) حصنی...»

دعا، پناه بردن به خدا و قطع تعلق از غیر

دعا، پناه بردن به خدا و قطع تعلق از غیر

اعوذ بـالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمـدلله رب العـالمین، و صـل الله علی محمـد و آله الطاهرین و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین.

«بسم الله الرحمن الرحیم، الر کتـابٌ أحکمت آیـاتُهُ، ثُمَّ فصّیلت من لـدن حکیم خبیر(۱) اَلّا تعبـدوا الّا الله إننی لکم منه نـذیر و بشیر(۲) وَ أن اسـتَغفروا ربکم ثم توبوا الیه، یمتّعکم متاعـاً حسـنا الی اجـلٍ مسـمّی وَ یُوتِ کُـلَّ ذی فضـلٍ فضـلَه وَ اِن تولَّوا فَإِنّی أَخاف علیکم عذابَ یومٍ کبیر(۳) إِلیَ اللَّهِ مَرْجِعُکمُ وَ هُوَ عَلیَ کلُ شیَ ءٍ قَدِیرٌ(۴)»

دعوت به توحید

حاصـل دعوت همه انبیـاء و خلاـصه دعوت ایشـان، دعوت به توحیـد است، «لا تعبـدوا الّا الله». گویا سراسـر زنـدگی ما عبادت است. به یـک امر دل می بنـدیم، برای او فـداکاری می کنیم. بـا بودن آن خوشـحال و بـا از دست دادن او نـاراحت می شویم. خدای متعال می فرماید: اله حقیقی در عالم یکی بیشتر نیست. مابقی اسـماء هستند. نامگذاریهای شما است، آنها اله نیستند. اله شما اوست، چه بخواهیـد و چه نخواهیـد و اله دیگری هم در کار نیست. و بعـد می فرمایـد: اگر غیر او را بپرستیـد، گرفتار می شویـد و اگر او را می پرستیدیـد، طبیعتاً به راحتی و بهشت و درجات قرب و ثواب می رسیـد. این خلاصه ای بود از آنچه این آیه بیان فرموده است. و به تعبیر دیگر همه انذارها و بشارتها همین است، انذار از پرستش غیر خداست.

ص: ۲۶۱

۱- (۱) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۴، ص: ۵۵۱

۲- (۲) التوحید (للصدوق)، ص: ۲۳۱

۳- (۳) إقبال الأعمال (ط - القدیمه)، ج ۱، ص: ۳۴۹

۴- (۴) مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص: ۵۹۳

لا اله الّا الله دو قسـمت دارد: لا اله، الّا الله. مثل الّا تعبدوا، الّا الله. همه بشارتهای قرآن مخصوص موحدین و همه انذارهای قرآن مخصوص مشرکین است. منتها گاهی این پرستش غیر خدا، پرستش آشکار است.

ما به همان انـدازه که نور هـدایت نبی اکرم(ص) به ما تابیـده است، به همان انـدازه از شـرک نجات پیـدا کردیم، «الحمـد الله الذی استَنقَذَنا بک من الشرک و الضلال»(۱) هر نجاتی از شـرک بوده به واسطه نور نبی اکرم(ص) بوده است. رجوع به وادی توحیـد هم در واقع رجـوع به کلمه طیبه توحیـد است که وادی ولاـیت معصـومین(ع) است. و رجوع به شـعاع نور الهی و بیت النور نبی اکرم(ص) است.

دعا، پناه بردن به خدا و قطع تعلق از غیر

قرآن می فرمایـد کلاًـ از غیر، قطع تعلق بکنیـد. درست مثـل یـک غریق که در حال غرق شـدن، همه امکانات از دسـتش رفته است. دیگر نه کشتی است نه کشتی بـانی و نه خودش می توانـد در مقابـل موجهـا مقـاومت کنـد. در آن لحظه ای که از همه مـأیوس می شود و فقط خـدا را می خوانـد، همیشه آن حالت را داشـته باشـید. «ف فَإِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِـينَ لَهُ الدِّين»(عنکبوت/۶۵) قرآن می فرماید همیشه اینطور باشید.

شخصـی بـه حضـرت عرض کرد که آقـا خـدا را طـوری به من معرفی کنیـد که بر حیرتم افزوده نشـود و آرام بگیرم. حضـرت فرمودند: سوار کشتی شدی. گفت بله. فرمودند: وقتی کشتی شـکست یادت هست؟ گفت بله. فرمودند: از همه مأیوس شدی؟ عرض کرد: بله. فرمودند در آن حالت اعتماد به کسی پیدا کردی که او هست و تو را نجات می دهد؟ عرض کرد بله. حضرت فرمودند: همان خدای متعال است.

در روایات توحید صدوق حضرت فرمودند: الله تبارک و تعالی آن وجودی است که هر مخلوقی در شدائد، آنگاه که دیگر امیدش از اسباب قطع می شود به او روی می آورد. « فَقَالَ اللَّهُ هُوَ الَّذِی یَتَأَلَّهُ إِلَیْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ کُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ کُلِّ مَنْ هُوَ دُونَهُ وَ تَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ جَمِیعِ مَا سِوَاه»(۲) همه مخلوقات تأله به او پیدا می کنند. او را اله می گیرند، از او می خواهند. این تعلق همان خواستن و دعا کردن است.

دعا نکردن، استکبار از خدا

دعا کردن، اعلان فقر و عجز، مخ عبادت است. اعراضش هم استکبار از خدا و روی برگرداندن از توحید است. « وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرین»(غافر/۶۰) فرموده من را بخوانید و من شما را اجابت می کنم اگر من را صدا زدید. و اعراض از این دعا را هم به تعبیر روایت استکبار به حساب آورده است. دعا نکردن، درخواست نکردن، اعلام فقر نکردن، خدا را نخواندن، اینها استکبار نسبت به خدای متعال است. واقعیت این است که هیچ تکیه گاهی جز خدای متعال نداریم. پس نکته اول اینکه ما تکیه گاه می خواهیم، و دیگر اینکه تکیه گاهی جز خدای متعال نداریم. این درخواستی که هنگام اظهار عجز و فقر می کنیم، دینداری و عبادت به حساب آمده است. و نقطه مقابلش هم خواستن از دیگران در قرآن، علامت شرک محسوب می شود. در قرآن این مطلب مکرر آمده است؛ که «إنّ الذین تدعونَ من دون الله ...» آنهایی که از غیر خدا می خوانند....

در قرآن خود را فقیر به غیر خدا دیدن، شرک به حساب آمده است. بعد هم خدای متعال تعابیر مختلفی به کار برده است. از جمله اینکه: اینها کاری برای شما انجام نمی دهند، صدایتان را نمی شنوند و... و نقطه مقابلش خدا را خواندن است. این دعوت الهی و از خدا خواستن متن دین به حساب آمده است. وقتی حجابها کنار برود، حضور حق درک می شود. ما فقیر و مضطر هستیم.

معنای معیت قیومیه

فقیر اگر خودش را بکاود، حضرت حق را پیدا می کند. « هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُم»(حدید/۴) او با ماست که ما هستیم. نه این که ما هستیم و خدا کجاست؟ او هست. ما کجا هستیم؟ اصلا اگر او با ما نباشد، ما نیستیم. این معنای معیت قیومیه است. یعنی همراهی او قوام ما است. او نباشد، ما اصلا نیستیم. این روایت در توحید کافی است که یکی از ملحدین و زندیق ها به حضرت صادق(ع) عرض کرد: آقا این خدایی که شما از او صحبت می کنید، چرا خودش نیامده؟ چرا خودش را پشت پرده پنهان کرده و پیغمبر(ص) را فرستاده که بعد هم دعوا بشود، یکی بگوید این پیغمبر است، یکی بگوید نه، این از خودش حرف می زند و ... . حضرت جواب بسیار عجیبی دادند. فرمودند: تو کوری، چرا می گویی خدا پنهان شده است. حضرت ارجاعش دادند به باطن خودش و فرمودند: در درون خودت دقت کن، گرسنه ای، سیر می شوی. سیر هستی، گرسنه می شوی. خسته هستی، به آرامش می رسی. آرامی، خسته می شوی. غصه داری، به نشاط می رسی، نشاط داری به غصه می رسی. یکی یکی شمردند. گفتند چطور خدا خودش را به شما نشان نداده؟! او دائم در شما متصرف است. شما حواستان پرت است. شما رویتان را برمی گردانید، چرا می گوئید خدا پنهان است؟

در سوره یوسف طفلی که همه می خواستند ذلیل باشد، خدای متعال می خواهد عزیزش کند. خدا همه را از سر راه برمی دارد. بلکه کارهای آنها را وسیله ای قرار می دهد برای عزت یوسف. وقتی قرار شد با خدا درگیر بشوند، خدای متعال کار خودشان را علیه خودشان به کار گرفت. هیچ بخشی از ماجرای حضرت یوسف تصادفی نبود. تصادفا یعنی چه؟ چرا همه را می بینید جز خدا؟ «کَذٰلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادیثِ وَ اللّهُ غالِبٌ عَلی أَمْرِهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ»(یوسف/۲۱) خدای متعال به کار خودش مسلط است، ولی اکثر مردم همین یک کلمه را نمی فهمند. این گله خدا از ما است.

غفلت، نتیجه عدم وقوف به اضطرارها

چیزی که خدای متعال از ما می خواهد اینست که به اضطرارهای خود آگاهی داشته باشیم. ما بدانیم یا ندانیم مضطریم. یک مواقعی این اضطرارها برایمان آشکار می شود. مثلا آن زمانی که بیماری می آید و هیچ پزشک و دارویی هم نتیجه نمی دهد، آنجا اضطرار خود را می فهمیم. نکته اینجاست که الان هم که سالم هستیم، همان اضطرار هست، ولی ما از آن غافل هستیم. این است که در دعای عرفه می فرماید: «اوقفنی علی مراکز اضطراری»(۳) من را بر نقطه های اضطرار خودم واقف کن. وقتی گرسنه بشویم، وقتی وسط کویر گیر کنیم و غذا پیدا نشود، آنوقت می فهمیم مضطر به خدای متعال هستیم. قبل از آن یا اصلا اضطرار خود را نمی فهمیدیم و یا با سفره خودمان را سیر می کردیم و پا می شدیم. امام صادق(ع) به او فرمود سوار کشتی شده ای؟ آن کسی که وقتی پناهگاهت از دست رفت، یافتی و احساس کردی او هست و می تواند تو را حفظ کند، خداست. اگر ما این اضطرارهای خودمان را درک کنیم، آنوقت حضور حضرت حق را نیز با خود درک می کنیم. همین که حضرت به آن زندیق گفتند. تو گرسنه می شوی، تو که دلت نمی خواهد گرسنه شوی. سیر می شوی، تشنه می شوی، خسته می شوی و ... . در واقع کسی دارد در تو دست می برد، که از خودت هم در تو متصرف تر است.

او دائما با ما است، اگر آن حالت اضطرارمان را درک کردیم، حضور حضرت حق را با خودمان می بینیم و با او آرام می شویم.البته آغاز این راه همراه با خوف جدی است. حتما خوف می آید. همان حالتی که برای کسی که کشتی اش شکسته ایجاد می شود، ده برابر برای انسان پیدا می شود. انسانی که در اضطرار خودش تأمل می کند و از خدا می خواهد و خدای متعال اضطرارهایش را به او نشان می دهد، آغازش همراه با خوف است. در ابتدا همه پناهگاههای انسان می شکند. آدم فقیر محتاج مضطر می بیند هیچ کس نیست دستش را بگیرد. ما که خدا نیستیم. ما دائما آن حالت فقر در وجودمان هست.

پس چرا آن فقر را نمی فهمیم؟ چون برای خودمان تکیه گاه دیگری درست می کنیم. تکیه گاهی جز او نیست. ما برای خودمان یک تکیه گاهی دست و پا کرده ایم. خدای متعال گاهی اوقات برای اینکه ما را از این شرک نجات بدهد، ما را وسط دریا می برد. دریا را طوفانی می کند واین تکیه گاهها را می شکند. اگر هنگام شکستن تکیه گاه، انسان دست از عوامل بردارد که معمولا برمی دارد، آنوقت حضور حضرت حق را درک می کند. آنوقت اضطرار به او پیدا می کند. او را خدا می بیند و از او هم می خواهد. در این حالت شرکهای انسان می پرد ولی همراه با خوف جدی است. چون تکیه گاههایی که برای خودش درست کرده است، می شکند.

در نظر داشته باشید که آن حالت، فقط یک اضطرار انسان است که آشکار می شود. اضطرار دیگر وقتی آشکار می شود که انسان مریض می شود و خدای نکرده بیماری لاعلاج می گیرد و پزشکها هم می گویند کاری از دست ما ساخته نیست. این میشود اضطرار دوم. اگر وسط کویر گیر کند، آب و غذا گیرش نیاید و مشرف به موت باشد، این می شود، اضطرار سوم. و یا اگر خواب انسان را فرا نگیرد. خوابش نبرد، یک هفته انسان پشت سر هم نخوابد، اضطرار خودش را می فهمد. می فهمد که کس دیگری ما را راحت خواب می کرد. «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حينَ مَوْتِها وَ الَّتی لَمْ تَمُتْ فی مَنامِها»(زمر/۴۲) خدای متعال روح را توفی می کرد، در محضر خدا می رفتیم آرام می شدیم. انسان خیال می کند سر را می گذاری و می خوابی. اینطور نیست. انسان خسته با خود می گوید متکا که هست، من هم که خسته هستم، خوابم می برد. یک هفته خداوند خواب را از انسان بگیرد، مضطر می شود، التماس می کند. حاضر است همه چیزش را بدهد، تا ۵ دقیقه بخوابد.

این اضـطرارها دائما هست. ما مضـطر به خواب، غـذا و نان و تکیه گاه و ... هستیم. یک هفته پشت هم پس لرزه بیاید، آنوقت می فهمیم که ما محتاج به یک مهـد آرام هستیم که خـدای متعال می فرمایـد: زمین را برای شـما آرام کردم. ما همیشه مضـطر هستیم. تا زلزله نشده است، این اضطرار را نمی فهمیم. حال ببینید ما چقدر اضطرار داریم. این رگ مغز انسان پاره بشود، رگ قلب انسان بند بیاید و ... اینها اضطرار های کوچک ما است.

احساس اضطرار و فقر دائمی، عین عبادت و توحید

اضـطرارهای خیلی بزرگ تر از این ها هم هست، که اضطرارهای باطنی انسان است. خدای متعال گاهی به انسان یکی از آنها را نشـان می دهـد. وقتی نشان داد، انسان می فهمـد که واقعا خودش مضـطر است، و اینکه هیـچ کس هم به دادش نمی رسـد. فقط خود اوست. «ارحم فی هذه الدنیا غربتی»(۴)

وقتی انسان آن اضطرار را دید و متوجه شد هیچ تکیه گاهی نیست و در قدم بعد حضرت حق را دید، آنوقت دعا می کند. چرا نکنـد؟ آدم مضـطری که تکیه گاه پیـدا کرد، چرا چنگ نزنـد؟ فریاد می زنـد. این می شود همان حالت غریق: «فَإِذا رَكِبُوا فِی الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّین». این حالت عین عبادت و عین توحید است. همین فقر و اضطرار دائمی ما عین توحید است. ولی متاسفانه «فلمّا نجّیهم إلی البرّ إذا هم مشرکون»، وقتی پایشان را به ساحل می رسانیم دوباره مشرک می شوند. احساس می کنند زمین سفت است.

قرآن می فرماید همیشه آن حالت را داشته باشـید. خوب طبیعی است اگر انسان بخواهد همیشه حالت مریضـی را داشـته باشد که همه دکترها جوابش کرده اند، حالت گرسنه ای که در کویر دارد از گرسنگی می میرد، حالت تشنه ای که دارد از تشنگی می میرد، حالت کسـی که وسط دریا کشتی اش شکسته است، حالت کسی که همه آبرویش را یک جا می ریزند و هیچ کس نیست از آبرویش دفاع کند و ... ، در ابتدا خیلی وحشت آور است.

ص: ۲۶۷

علت ترس از مرگ

اینکه گفته اند در باب مرگ تأمل و تفکر کنید، اگر تفکر در این باب استمرار پیدا کرد، اولش یک وحشت سنگین می آید. این وحشت برای این است که انسان موت را لمس می کند. می فهمد مردنی است. تغافل نمی کند. این خوف مرگ است، که البته قدم بعدش می شود انس با مرگ و مرگ می شود شیرین ترین چیز. ولی اولش ترس است. علتش این است که وقتی انسان می میرد، در واقع این آلهه می میرند. علت اینکه ما از مرگ می ترسیم اینست که هنگام مرگ خداهای ما می میرند، نه خود ما. انسان اگر خودش بمیرد که خیلی چیز خوبی است. خدای من هست و من از این وادی می روم به وادی بعدی.

«الله یتوفی الانفس حین موتها»، خدای متعال من را در خلوت خانه خودش می برد. اینکه ترسی ندارد. من هستم و خدای خودم. موت یعنی همین. جانهای ما را توفی می کنند یعنی به تمام و کمال جان ما را می گیرد. این چه ترسی دارد؟ اشکال کار این است که ما خداهایمان می میرند. یعنی به زمین و آسمان و خورشید و رفیق و چشم و دست و قلب و مغز و ... وابسته ایم. هر کدام بروند می ترسیم. خوب طبیعی است که اگر همه با هم از دست بروند، می ترسیم. این می شود سکرات موت. آنهایی که بنده خدا هستند، آنها قبلا این موت برایشان حاصل شده است. قبلا خداهایشان مرده اند.

قبلا از این چشم و گوش و دست و زبان و پدر و مادر و همسر و دوست و زمین و آسمان اعلام استغنا کرده اند. لذا وقتی همه اینها می خواهند از او فاصله بگیرند، می گوید شما کی بودید که حالا می خواهید بروید؟ مگر شما هم بودید؟ لذا اصلا نگران نیست.

ص: ۲۶۸

یک تعبیری در زیارت غـدیریه است، خیلی تعبیر لطیفی است. از امیرالمومنین(ع) نقل می کنـد: «وَ أَنْتَ الْقَائِلُ: لَا تَزِیدُنِی کَثْرَهُ النَّاسِ حَوْلِی عِزَّهً، وَ لَما تَفَرُّقُهُمْ عَنِّی وَحْشَه»(۱) شـما فرمودیـد همه مردم دور من جمع شوند، بر عزتم اضافه نمی شود. احساس عزت و قـدرت و نفوذناپذیری نمی کنم. عزیز یعنی آن کسـی که نفوذناپذیر است. ارض عزیز به زمینی می گویند که آب در آن فرو نمی رود، محکم است. همه مردم هم بیایند من احساس عزت و قدرت نمی کنم که حالا خوب شد، دشـمن نمی تواند من را شکست بدهد، و به من رخنه کند. این طور نیست.

و اگر همه مردم از حول من متفرق بشونـد، من بمـانم و یک دنیا دشـمن، وحشتی در من ایجاد نمی شود. اگر من را با دشـمن تنها بگذارند به تضـرع نمی افتم. بعد امام هادی(ع) در زیارت غدیریه می فرمایند: چرا شـما این طور هستید؟ چون، «اِعتَصَمتَ باللهِ فَأَعزَزتَ». شما معتصم به خدا هستید، چنگ به خدا زدید.

اسـتادی اعتصـام بـالله را این طور معنا می کرد، می فرمود: در حمام قـدیم ظرفی بود که با آن آب برمی داشـتند، آن آب قلیل بود. برای آنکه متنجس نشود به خزینه وصـلش می کردنـد بـا یک روزنه ای به آب خزینه وصل می شـد. بعـد می گفتنـد این آب، آب معتصم است. چرا؟ چون به کر وصل است. اعتصام یعنی این. یعنی وصل بشوی، خودت هم کر می شوی. در روایت به آب چاه می گفتند آب معتصم، چون منبع دارد.

«اِعتَصَمتَ بالله»، شـما متعصم بالله هستیـد. هر کس که به خـدا وصل شـد به عزت خدا می رسد. کسـی که تکیه گاهش عزت خدا هست، دیگر مردم بروند و بیایند فرقی به حال او نمی کند. کسـی که خدا را پیدا کرد، قبل از اینکه او را بمیرانند، او مرده است. چون موت چیزی نیست الا اینکه از اسباب جدا می شوی و در دامن خدا می روی. خداوند این روح را پخش کرده بود، با زمین و خورشید و آسمان محشور بود، جمعش می کند. اتفاقی نمی افتد. این که گفتند: «موتوا قبلَ أَن تموتوا»(۲) یعنی قبل از اینکه دستتان از اسباب کوتاه شود، تعلق تان را از این ها قطع کنید.

ص: ۲۶۹

۱- (۵) زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص: ۴۶۹

۲- (۶) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۹، ص: ۵۹

عدم آرامش غریق، حتی هنگام رسیدن به ساحل

انسان وقتی به ساحل رسید، خیال می کند آرام است. تغافل می کند. این آرامش نیست. اضطراب وجود دارد. . انسان این اضطراب را به باطنش می فرستد. «وَ لَا تَسْكُنُ النُّفُوسُ إِلَّا عِنْدَ رُؤْيَاكَ»(۱) سکون نفس تنها وقتی پیدا می شود که حجابها کنار بروند و حضرت حق دیده شوند.

مثل حالت غریق. غریق ابتدا که اسباب شکست مضطرب می شود، ولی وقتی خدا را پیدا کرد، آرام آرام می شود. تا وقتی خودش را تسلیم نکرده و به بتهایش چسبیده است، هنگام جدا شدن از بت ها، مضطرب است و می ترسد. ولی وقتی تسلیم شد، و گفت اگر می خواهی همه را بگیر، آرام آرام می شود. آن انسانهایی که «موتوا قبل أن تموتوا» را رعایت می کنند، اینها در آرامش محض به سر می برند.

خوف و حزن، دو شکر الهی

آنهایی که خدا را پیدا می کنند و از دیگران می برند، می شوند اولیاء الهی که: «أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُون»(یونس/۶۲) این خوف و حزن دو لشکر خدا هستند. انسان را تعقیب می کنند تا تحویل خدا بدهند. وقتی تحویل دادند، خودشان رخت می بندند و می روند. گویا این طور است که انسان را دنبال می کنند، تا به سمت خدا فرار کند. وقتی به این تکیه گاه امن رسید، دیگر آنجا جای خوف نیست. چه خوفی با خدای متعال، چه حزنی؟ بله، یک خوف دیگری هست و آن خوف محبین و خوف اولیاء الهی است. خوف فراق است.

۱- (۷) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۱، ص: ۱۵۱

پس وحشت این است که بخواهیم چشم و گوش و دوست و همسر و فرزند و ... را رها کنیم برویم. طبیعی است، اولش خیلی وحشت آور است. ولی بعدش یک آرامش مطلقی است که با حضور حضرت حق است. آن آرامش، آرامش حقیقی است. آن آرامشی که باید به دست آورد، همین آرامش است. قرآن یک جمله ای را از قول ابراهیم خلیل نقل می کند. حضرت رفت بتکده را ویران کرد. به او گفتند نمی ترسی؟ بیچاره ات می کنند. فرمود شما خودتان انصاف بدهید. چه کسی مستحق امنیت است؟ شمایی که مشرک به خدای واحد هستید، شما مستحق اضطراب و ناامنی هستید یا من؟ من بت ها را شکستم، شما می گویید بترس. شما که خدا را رها کردید، نمی ترسید؟

کسیکه خدا را اله گرفت، از هیچ چیز نمی ترسد. برای چنین کسی همه خوف ها رفع می شود. البته یک خوفی از حضرت حق دارد که چیز دیگری است. احساس می کند یک تکیه گاه محکم لایزال دارد. واگر به این حالت نرسید، الان که تکیه گاههایش هستند در خوف است، ولی آن را پنهان می کند. انسانی که به جوانی اش تکیه کرده، می داند که این جوانی می رود. جوانی که ماندنی نیست. تغافل می کند. نه اینکه واقعا با جوانی آرام است. و یا آدمی که به پولش تکیه کرده است، می داند که این پول ماندنی نیست. کسی که به زیبایی بهار تکیه می کند، در همان بهار مضطرب است. چون می داند این زیبایی می رود.

کسی که همسری را دنبال می کند و به وصال او می رسد، دل به او می بندد، در لحظه وصالش مضطرب است. چون می داند این جوانی و رفاقت ماندنی نیست. اگر از همه اینها برید و آن وجود مقدسی را که حی قیوم است، پیدا کرد و با او بود، آرام است. چون می داند: «هو معکم أین ما کنتم»، هر کجا باشد خدا با اوست. او با ماست که ما هستیم. او ما را رها نمی کند. و تا او با ماست، ما هم هستیم.

در زنـدگی ترس انسـان از چه چیزی است؟ می گویـد اگر این دست نباشـد، این آب نباشـد، ... ، من نابود می شوم. خیال می کنـد آنها او را نگه داشـته انـد. طبیعی است کسـی که حیاتش را از اینها می گیرد، باید هم از نابودیشان بترسد. اینها خداهایی هسـتند که نـابود می شونـد. خـوب معلـوم است که من مضـطرب می شوم. از اول هم که این بت هـا و خـداها هسـتند، انسـان مضـطرب است. چون می داند اینها نابود می شوند. ولی اگر اینطور نشد و خدا را پیدا کرد، دیگر نابودی در کار نیست. او که هست و اینکه او با من است. این معیت، قوام ما است و انسان آرام آرام می شود و دیگر هیچ نگرانی نیست.

معنای آزمایش الهی با خوف

از این ترس باید استقبال کرد. «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ ءٍ مِنَ الْخَوْف»(بقره/۱۵۵) یعنی شما باید در امنیت، خدا را پیدا می کردید، پیدا نکردید. من زیر پایتان را خالی می کنم، وقتی ترسیدید خدا را پیدا کنید.

صـابرین کسـانی هسـتند که در این خوف صبر می کننـد. « الَّذينَ إِذا أَصـابَتْهُمْ مُصـيبَةٌ قـالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون * أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَـلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُون»(بقره/۱۵۶) کسانی که وقتی خوف می آیـد می گویند: انا لله و انا الیه راجعون. یعنی در امنیت خدا را پیدا نکرد، حالا که خوف می آید در خوف، خدا را پیدا می کند. صابر چنین کسـی است. آن کسـی که وقتی خوف هم می آیـد با بی خیالی می گذرانـد، صابر نیست. بایـد در خوف، خدا را پیدا کند و با خدا به آرامش برسد.

این است که خداونـد در آیه می فرمایـد: «لا تعبـدوا الّا الله»، غیر خدا را خدا نگیرید. همه انذار من همین یک کلمه است. اگر غیر خدا را خدا گرفتید، معذب می شوید. یعنی همان موقعی که این بت ها هستند، معذب هستید. تکیه گاهتان جهنمتان است. و خدا را بپرستید که همه بشارتها مخصوص موحدین است.

راه نجات از شرک

«استغفروا ربّکم ثم توبوا الیه»، از شـرکهایتان اسـتغفار کنید. این اسـتغفار فقط از گناه کبیره نیست. همانی است که در مناجات خمسه عشـر آمده است. امام سـجاد(ع) به ما تعلیم کردند که اینطور اسـتغفار کنید: «أ وَ أَسْتَغْفِرُکَ مِنْ کُلِ لَذَّهٍ بِغَیْرِ ذِکْرِکَ، وَ مِنْ کُلِّ رَاحَهٍ بِغَیْرِ أُنْسِکَ، وَ مِنْ کُلِّ سُرُورٍ بِغَیْرِ قُرْبِکَ، وَ مِنْ کُلِّ شُغْلٍ بِغَیْرِ طَاعَتِک»(۱) خـدایا طلـب مغفرت می کنم از هر لـذتی که بـدون ذکر و حضور تو بوده (این لـذت به معنای پرسـتش غیر خـدا است.)، از هر سـرور و نشاطی که بـدون حب تو بوده، از هر راحـتی که ریشه اش در انس تو نبوده و از هر اشـتغالی که ریشه اش در طـاعت تو نبوده است. این اسـتغفارها بـاید اتفـاق بیافتـد، از خـدا طلب مغفرت کنیـد و بعـد «توبوا الیه». بعـد از طلب مغفرت، رجوع به حضـرت حق کنیـد. در این حالت: «یُمَتّعکم متاعاً حَسـنا». نگران هم نباشـید که من از همه تعلقاتم ببرم، تنها می مانم. نه همانطور که در دنیا هستید محتاج هستید. خدای متعال شـما را اداره می کند. نگران نباشـید از اینکه اگر من از همه این ثروت و همسـر و عزیزانم چشم پوشـیدم و رو به خدا آوردم، چطور می شود. هیچ اتفاقی نمی افتد، خدای متعال شـما را متمتع می کند، آن هم متاع حسن به شما می دهد. این طور نیست که اگر انسـان از متـاع دنیا چشم پوشـید، رها می شود. نه او که هست، در این دنیا تأمینتان می کنـد. به متاع احتیاج دارید، به شما متاع می دهد.

۱- (۸) زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص: ۴۱۶ منبع:mirbaqeri.ir

قرآن (۲۵)

پیوستگی زکات با نماز در روایات

پیوستگی زکات با نماز در روایات

در کلمات معصومان علیهم السلام ذکر زکات در کنار نماز و سخن از ارتباط میان آن دو، در پاره ای از روایات آمده است؛ البته این مسئله در احادیث مذکور با تعابیر مختلفی مطرح شده است که در این بخش برخی از آنها را مرور می کنیم:

۱ - در تفسیر علی بن ابراهیم(۱) (منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام) روایتی جامع و کامل در این موضوع آمده است که ترجمه آن را تقدیم می کنیم:

«...اما زکات؛ پس پیامبرصلی الله علیه وآله(درباره آن) فرمود: هر کس زکات (مال خود) را به مستحق بدهد و نماز را با حدود و شرایطش به جا آورد و به این دو (نماز و زکات) چیزی از گناهان که آن دو را باطل کند، ملحق نکند، در روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که تمام حاضرین در عرصات قیامت به حال او غبطه می خورند تا این که نسیم بهشتی او را تا بالاترین غرفه ها و تالارهای بهشت، به محضر محمد و خاندان طیبین و طاهرین آن حضرت - که این شخص آنها را دوست می داشته - بالا می برد.

هر کس که نسبت به زکات مالش بخل بورزد و (لی) نمازش را به جا آورد، نمازش نگاه داشته می شود و به آسمان نمی رود تا وقتی که زکات مالش بیاید، پس اگر زکات را داد، آن زکات، به صورت راهوارترین اسبها برای حمل نمازش در می آید و نماز را تا ساق عرش با خود می برد و حمل می کند؛ پس خداوند عزوجل (خطاب به آن شخص) می فرماید:

۱- ۲۸) تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۷۶، ح ۳۹.

در بهشت (با این مرکب) سیر کن و تا روز قیامت در آن بتاز پس تا هر کجا که تاختن تو به آن منتهی شد، همه آن و راست و چپ آن برای توست؛ پس آن اسب شروع به تاختن می کند به طوری که در هر روز در یک چشم به هم زدن با هر پَرش و جهش مسافت یک سال را طی می کند تا این که به جایی که خداوند تعالی می خواهد منتهی می شود.

پس همه آن مقدار طی شده و مثل آن مقدار از جهت راست آن و چپ آن و مقابل آن و پشت آن و بالای آن و زیر آن، برای آن شخص است. و (لی) اگر نسبت به زکاتش بخل بورزد و آن را پرداخت نکند، امر می شود (به ملائکه که نمازش را به او برگردانند)پس نماز به آن شخص برگردانده می شود و نمازش در هم پیچیده می شود همچنان که لباس کهنه را می پیچند و آن را به صورت آن فرد می زنند و (به او)گفته می شود: ای بنده خدا! این نماز بدون زکات به چه دردت می خورد!»

۲ – در پاره ای از روایات از نمازی که به همراهش زکات نباشد به نماز غیر مقبول یا ناقص تعبیر شده است که در اینجا به نقل چند روایت در این باره می پردازیم.

روایت اول: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«لا یَقبَلُ اللهُ عزوجلّ صلاهَ رجلٍ لا یُؤدّی الزکاه حتی یَجمَعَهُما فانّ الله عزوجل قد جَمعَهُما فلا تُفَرّقوا بینهما»(۱)

«خداوند عزوجل نماز کسی را که زکات ندهد قبول نمی کند تا وقتی که میان آن دو جمع کند؛ زیرا خداوند آن دو را جمع کرده است، پس میان آن دو جدایی میندازید.»

ص: ۲۷۵

۱– ۲۹) الصلاه، محمد محمدی ری شهری، ص ۱۳۷.

روایت دوم: امام رضاعلیه السلام فرمود:

«انّ الله عزوجل اَمَرَ بثلاثه مقرونٍ بها ثلاثهٌ اخری؛ أمَرَ بالصلاه و الزکاه، فَمن صلّی و لم یُزَکّ لم تُقبَل منه صلاته...»(۱)

«خـدای عزوجـل به سه چیز فرمـان داده که هر یـک از آنهـا با چیز دیگری پیوسـته و قرین است، به نماز و زکات (در کنار هم)فرمان داد پس کسی که نماز بخواند و زکات ندهد نمازش پذیرفته نیست...»

روایت سوم: امام صادق علیه السلام فرمود:

«لا صلاه لمَن لا زکاه له و لا زکاه لمَن لا ورعَ له»(۲)

«کسی که زکات ندهد نمازش بی حاصل است و کسی که ورع نداشته باشد زکاتش پذیرفته نیست.»

۳ – اخراج نمازگزار بی زکات از مسجد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«بینا رسول الله صـلی الله علیه وآله فی المسـجد اذ قال قُم یا فلان قُم یا فلان حتی أخرجَ خمسهَ نفر فقال: اخرجوا من مسـجدنا لا تُصَلّوا منه و انتم لا تزکّون»(۳)

«پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مسجد حضور داشت که خطاب به چند نفر فرمود: ای فلان بلند شو! ای فلان بلند شو! تا این که پنج نفر را از مسجد بیرون کرد. سپس فرمود: از مسجد ما بیرون روید و در آن نماز نخوانید؛ زیرا شما زکات نمی دهید.»

شایـد بتوان این اسـتفاده را از روایت کرد که نمازگزاری که اهل زکات نباشـد بایـد از اجتماعات مسـلمین طرد شود؛ زیرا این شخص دینی ناقص و روشی ناصحیح دارد و برای اجتماع مسلمین مضرّ است.

۱- ۳۰) جامع الاحادیث، ج ۸، ص ۶؛ میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۱۸۳.

۲- ۳۱) میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۱۸۳.

۳- ۳۲) جامع الاحادیث، ج ۸، ص ۷.

برآیند این پیوند

۱ – این که قرآن کریم زکات را عِدل و قرین نماز قرار داده است معلوم می شود که اگر نماز ستون دین است پس زکات هم ستون دین است؛ اگر نماز بهترین اعمال است، زکات هم چنین است و اگر نماز وسیله تقرب الی الله است زکات نیز سبب تقرب است.(۱)

۲ – پیوستگی نماز و زکات در آیات و روایات از ارتباط عمیق بین زندگی عبادی و زندگی اقتصادی در اسلام حکایت می کند و نیز حکایت از این دارد که انفاق و بخشش مال نقش والایی در تکامل روحی انسان دارد.(۲)

۳ – ارتباطی قوی و مستحکم بین تقرب الی الله و عبادت خدا و بذل مال به منظور نابودی فقر از جامعه وجود دارد. زندگی اسلامی زندگی یکپارچه ای است که اجزاء آن از همدیگر جدا نیست؛ از این رو است که نماز با زکات قبول می شود و ایمان و یقین با ادا کردن زکات شناخته می شود؛ پس ایمان به خدای تعالی، همچنان که مؤمنین را به خضوع در برابر پروردگار جهانیان با رکوع و سجود و تضرّع فرا می خواند، به همان گونه آنان را به مبارزه با فقر و رسیدگی به محرومین دعوت می کند.(۳)

۴ – نماز یک عبادت روحی و زکات یک عبادت مالی است و هر کس بتواند برای جلب رضایت خدا به پرداخت زکات موفق شود؛ از خود گذشتن در راه خدا برای او امری آسان خواهد بود.(۴)

۵ – تکیه بر دو رکن نماز و زکات، بیان این واقعیت است که مسلمان شایسته است هم با خدا ارتباطی عاشقانه و صمیمی داشته باشد و هم در رابطه با مردم بی تفاوت نبوده و وظایف واجب و مستحب مالی خود را انجام دهد و به فکر محرومان جامعه باشد.

ص: ۲۷۷

۱- ۳۳) ر.ک: الحیاه، ج ۶، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

۲- ۳۴) همان.

۳- ۳۵) همان.

۴- ۳۶) تفسیر کاشف، ج ۱، ص ۱۷۵.

در قرآن اقامه نماز و پرداخت زکات به عنوان محک ایمان و اخلاص برشمرده شده است و این دو در حقیقت اولین گام وفاداری به دین معرفی شده اند چنان که قرآن می فرماید:

«و أقیموا الصلاه و آتوا الزکوه و ارکعوا مع الراکعین»(۱) «نماز به پا دارید و زکات بپردازید و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید.»

پس روشن می شود که یاد خدا همراه با توجه به خلق خداست و پرواز روح همراه با امداد جسم است.

اگر کمک به محرومان همراه با نماز و رابطه با خدا باشد مفید است؛ وگرنه همراه با منت و استعمار خواهد بود و سر از برده کشی در خواهد آورد.(۲)

۶ – در «زکات» اسراری وجود دارد که در نماز هم موجود است، از جمله:

الف. در زکات به فقرا و محرومین کمک مادی می شود؛ در نماز برای آنان و همه مسلمین دعا می شود؛

ب. در زکات، مال انسان پاکیزه می شود؛ در نماز قلب او؛

ج. پرداخت زکات شکر مالی است؛ اقامه نماز، شکر جانی و بدنی است؛

د. با دادن زکات، صفت بخل از انسان دور می شود؛ با خواندن نماز صفت تکبّر سرکوب می شود؛

ه . زکات حافظ مال است؛ نماز حافظ همه اعمال است؛

و. زکات سرمایه فقیران است؛ نماز سرمایه عابدان است؛

ی. زکات دهنده دوست دارد مالش برکت کند و زیاد شود، نمازگزار هم به دنبال پاداشهای بسیار است.(۳)

۷ – برخی از مفسّران گفته اند که «الصلوه تبلغک باب الملک و الصدقه تدخلک علیه»؛ یعنی نماز تو را به باب مَلَک می رساند و زکات سبب وارد شدن بر مَلَک است.(۴)

ص: ۲۷۸

۱- ۳۷) سوره بقره (۲) آیه ۴۳.

۲- ۳۸) تفسیر نور، ج ۱، ص ۱۸۲.

۳- ۳۹) هزار و یک نکته درباره نماز، حسین دیلمی، ص ۱۶۰.

۴- ۴۰) تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، ابوالفضل رشید الدین المیبدی، ج ۱، ص ۲۵۲.

در جمع بندی باید گفت اگر چه زکات، عبادتی مالی است و در ظاهر جنبه مادی دارد اما از آنجا که با خود فوایدی همچون درمان صفت زشت بخل، تقرب الی الله و جلب رحمت الهی، فرو نشاندن غضب الهی و آمرزش گناهان، فراهم کردن زمینه استجابت دعا و خصوصاً قبولی نماز را به همراه دارد نشان دهنده این است که زکات در عین مادی بودن، نقش بسیار مهمی در تعالی روح مؤمن دارد.

از این رو در کنار نماز که یکی از مهم ترین پالایش کننده های روحی است می تواند نقش تکمیل کنندگی را به خوبی ایفا کند و بالعکس به راحتی می توان تصور کرد که بدون زکات به چه میزان روح یک مسلمان از رشد و تعالی باز خواهد ماند.

۸ - برترین نمازگزار زکات دهنده کیست؟

در تاریخ اسلام اگر بخواهیم از یک شخصیت به عنوان برترین نمازگزار زکات دهنده نام ببریم، باید از کسی نام ببریم که خداوند، زکات دادن او را ستود و او را ولیّ مؤمنین نامید؛ آری! امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بود که در رکوع نمازش از دادن زکات غفلت نکرد و با عمل خود پیوستگی همیشگی توجه به خالق و توجه به خلق را فریاد کرد؛ و این آیه در شأن حضرتش نازل گردید که:

«انما ولیّکم اللّهُ و رسولُه و الّذین آمنوا الذین یُقیمُون الصلوه و یؤتُون الزّکوه و هم راکعون»(۱)

«ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر او می باشد و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.»

پیام این آیه شریف این است که، کسانی که اهل نماز و زکات نیستند حق ولایت و رهبری بر مردم را ندارند؛(۲) و این که زکات هرگز از نماز جدا نیست.

ص: ۲۷۹

۱- ۴۱) سوره مائده (۵) آیه ۵۵.

۲- ۴۲) تفسیر نور، ج ۳، ص ۱۱۸.

۹ – بدترین نمازگزارن (اصحاب رِدّه).

در تاریخ اسلام می خوانیم که گروهی بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مرتد و به «اصحاب ردّه» معروف شدند. آنها جمعی از طوایف «بنی طیّ»، «غطفان» و «بنی اسد» بودند که از دادن زکات به مأموران و عاملین حکومت اسلامی خودداری کردند و با این عمل پرچم مخالفت برافراشتند.

آنها مخالف صد در صد حکومت نبودند، اما زکات را به عنوان حکمی از احکام اسلام قبول نداشتند و به مصداق آیه ۱۵۰ سوره نساء: «نؤمن ببعض و نکفُرُ ببعض»، می گفتند: «اما الصلاه فنصلّی و اما الزکوه فلا یُغصَب اموالنا» ؛ یعنی نماز می خوانیم ولی زکات نه، اجازه نمی دهیم اموالمان غصب گردد.

در پی این بدعت، مسلمانان که این عمل آنها را ارتداد می دانستند تصمیم گرفتند با این گروه مرتد به پیکار برخیزند و سرانجام با آنان جنگیدند و آنها را در هم کوبیدند.(۱)

شباهتهای زکات و نماز در قرآن

۱ – زکات همانند نماز، سیره پیامبران و اوصیاء الهی بوده است؛(۲)

۲ – زکات همانند نماز، در همه ادیان وجود داشته است؛(۳)

۳ – زکات همانند نماز، سبب آمرزش گناهان است؛(۴)

۴ – زکات همانند نماز، در پی دارنده اجر عظیم عندالله است؛(۵)

۵ – زکات همانند نماز، از نشانه های اهل یقین است؛(۶)

ص: ۲۸۰

۱– ۴۳) ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۱۷.

۲– ۴۴) ر.ک: سوره مائده (۵) آیه ۵۵ ؛ سوره بیّنه (۹۸) آیه ۵.

۳– ۴۵) ر.ک: سوره انبیاء (۲۱) آیه ۷۳.

۴– ۴۶) ر.ک: سوره مائده (۵) آیه ۱۲.

۵– ۴۷) ر.ک: سوره بقره (۲) آیات ۱۱۰ و ۲۷۷ ؛ سوره نساء (۴) آیه ۱۶۲.

۶– ۴۸) ر.ک: سوره لقمان (۳۱) آیه ۴.

۶ – زکات همانند نماز، از نشانه های مؤمنان راستین و سبب رستگاری است؛(۱)

۷ – زکات همانند نماز، شرط برادری و اخوّت دینی است.(۲)

شباهتهای زکات و نماز در روایات

۱ – زکات همانند نماز، از ارکان دین اسلام است. حضرت امام باقرعلیه السلام فرمود:

«بُنِیَ الاسلامُ علی خمسه اشیاء؛ علی الصّلاه و الزکوه و الحجّ و الصوم و الولایه»(۳)«اسلام بر پنج پایه استوار شده است؛ بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت.»

۲ – زکات همانند نماز، موجب آمرزش گناهان است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«الزّکوه تُذهبُ الذنوب»(۴) «زکات گناهان را از بین می برد.»

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه درباره نماز فرمود:

«انّها لَتَحَتُّ الذنوب حتّ الورق»(۵) «نماز گناهان را مانند ریزش برگ درختان فرو می ریزد.»

۳ – ترک زکات همانند ترک نماز، موجب کفر است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله فرمود:

«والّذی نفس محمّد بیده ما خان الله احد شیئاً من زکاه ماله الا مشرک بالله»(۶) «قسم به کسی که جان محمد به دست اوست هیچ کس در چیزی از زکات مالش به خداوند خیانت نکرد مگر مشرک به خدا.»

نیز فرمود:

«بین العبد و بین الکفر ترک الصلاه»(۷)«فاصله بین بنده و کفر، ترک نماز است.»

۴ – زکات همانند نماز، پالایش و پاکی روح را در پی دارد. در روایتی زیبا از حضرت زهراعلیها السلام آمده است:

۱- ۴۹) ر.ک: سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱ – ۴.

۲- ۵۰) ر.ک: سوره توبه (۹) آیات ۱۱ و ۷۱.

۳- ۵۱) بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۳۴.

۴- ۵۲) بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۳۲.

۵- ۵۳) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹.

۶- ۵۴) بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۹.

۷- ۵۵) بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۰۲.

«فَجَعَلَ الایمانَ تطهیراً لکم مِنَ الشّرک و الصلاه تنزیهاً من الکبر و الزکوه تزکیه للنفس و نماء فی الرّزق»(۱)

«پس خداوند ایمان را برای پاک شدن شما از شرک و نماز را برای دور شدن شما از تکبر و زکات را برای پاکیزگی روح و افزایش رزق قرار داد.»

۵ – ترک زکات همچون ترک نماز، در پی دارنده سوء عاقبت است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَن مَنَعَ قیراطاً مِن الزّکوه فَلیَمُت ان شاء یهودیّاً أو نصرانیاً»(۲)

«هر کس که به اندازه یک قیراط (تقریباً هم وزن ۴ عدد جو) زکات مالش را ندهد پس باید (بر دینی غیر از اسلام) بمیرد خواه (بر دین) یهود یا نصارا.»

در روایتی درباره نماز از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده است:

«مَن تَرَکَ صلوه لا یَرجوُ ثوابها و لا یخافُ عقابها فلا ابالی أیموتُ یهودیاً أو نصرانیاً أو مجوسیّاً» «کسی که نماز را ترک کند در حالی که نه امید به پاداش آن دارد و نه از عذاب آن می ترسد برای من اهمیت ندارد که او یهودی بمیرد یا نصرانی یا مجوسی.»

۶ – زکات همانند نماز، در ناامید کردن و نابودی شیطان مؤثر است. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده است:

«الصّلاهُ تَسوِدُّ وجهَ الشیطان و الصّدقهُ تکسرُ ظَهرَه» «نماز، شیطان را رو سیاه می کند و صدقه کمر او را می شکند.»

با توجه به این که یکی از مصادیق بارز صدقه، زکات است نقش زکات در نابودی و به عجز درآوردن شیطان در این روایت آشکار است.

۱– ۵۶) الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲– ۵۷) فروع کافی، ج ۳، ص ۵۰۵.

پیوند نماز و زکات در قرآن

پیوند نماز و زکات در قرآن

در قرآن کریم واژه زکات در ۳۲ آیه ذکر شده است و در بسیاری از روایات معصومان علیهم السلام از این واجب الهی سخن به میـان آمـده است که همگی حکایت از اهمیت حیاتی زکات در برنامه اقتصادی، فرهنگی و تربیتی اسـلام دارد.آنچه در این میان قابل دقت و توجه می باشد این است که در ۲۷ آیه از ۳۲ آیه یاد شده، واژه «زکات» در کنار واژه «صلاه» ذکر شده است و

در روایات نیز این پیوستگی دیده می شود.

در این گفتار بر آنیم که این پیوستگی را مورد بررسی و تحلیل اجمالی قرار دهیم و با کمک آیات و روایات، چگونگی پیوند زکات با نماز و حکمت آن را تبیین کنیم.

در آغاز لازم است به تاریخچه پیوستگی زکات با نماز در ادیان سابق اشاره ای کنیم.

پیوستگی زکات با نماز در ادیان سابق

تأکیـد بر پیوسـتگی زکـات بـا نماز، تنها در دین مبین اسـلام مطرح نبوده است، بلکه در ادیان سابق نیز بر این پیوسـتگی تأکید شده و فریضه زکات در کنار فریضه نماز، مطرح شده است. با نگاهی به آیات ذیل به خوبی این مدعا قابل اثبات است.

۱ – آیات ۷۱ تا ۷۳ سوره مبارک انبیاء:

«و نجّینـاه و لوطـاً الی الاـرض التی بارکنـا فیهـا للعـالمین و وَهبنا لهُ اسـحاق و یعقوب نافله و کُلًا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمه یهدون بأمرنا و أوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوه و ایتاء الزکوه و کانوا لنا عابدین»

«و او (ابراهیم) و لوط را (برای رفتن) به سوی آن سـرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهاده بودیم، رهانیـدیم و اسـحاق و یعقوب را (به عنوان نعمتی) افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و بر پا داشـتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.»

آیات فوق به این نکته اشاره دارد که زکات در کنار نماز از برنامه های هدایتی در برنامه پیامبران بزرگی چون لوط، ابراهیم، اسحاق، و یعقوب علیهم السلام بوده است و آنان از سوی خدا مأمور بوده اند که دستور الهی ادای زکات و اقامه نماز را به بندگان خدا ابلاغ نمایند.

۲ – آیات ۳۰ و ۳۱ سوره مبارک مریم:

«قال انّی عبدالله ءاتانیَ الکتاب و جَعَلَنی نبیّاً و جَعَلَنی مبارکاً أین ما کنتُ و أوصانی بالصّلوه و الزکوه ما دُمتُ حیّاً»

«(حضرت عیسی در گهواره) گفت: منم بنده خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است.»

۳ – آیات ۵۴ و ۵۵ سوره مبارک مریم:

«و اذکُر فی الکتاب اسماعیل انّه کانَ صادقَ الوعد و کان رسولاً نبیّاً و کان یأمُرُ أهله بالصّلوه و الزّکوه و کان عند ربّه مرضیّاً»

«و در این کتاب از اسماعیل یاد کن؛ زیرا که او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می داد و همواره نزد پروردگارش پسندیده (رفتار) بود.»(۱)۵) تفسیر تسنیم، آیت الله جوادی آملی، ج ۴، ص ۱۱۰ – ۱۱۳.(۲)

پیوستگی زکات با نماز در قرآن

در قرآن کریم چنان که گفته شد، ۲۷ آیه در این باره وجود دارد که در این جا پس از ذکر نشانی آیات، به شرح و تفسیر برخی از آنها خواهیم پرداخت.

۱– ۱) نیز ر.ک: سوره مائده

۲– آیه ۱۲ ؛ سوره بیّنه (۹۸) آیه ۵.

آیات یاد شـده عبارتند از: سوره بقره آیه ۴۳، ۸۳، ۱۱۰، ۱۷۷، ۲۷۷ ؛ سوره نساء آیه ۷۷، ۱۶۲ ؛ سوره مائده آیه ۱۲، ۵۵ ؛ سوره توبه آیه ۵، ۱۱، ۱۸، ۷۱ ؛ سـوره مریم آیه ۳۱، ۵۵ ؛ سوره انبیاء آیه ۷۳ ؛ سوره حج آیه ۴۱، ۷۸ ؛ سوره مؤمنون آیه ۴ ؛ سوره نور آیه ۳۷، ۵۶ ؛ سوره نمـل آیه ۳ ؛ سوره لقمـان آیه ۴ ؛ سـوره احزاب آیه ۳۳ ؛ سوره مجـادله آیه ۱۳ ؛ سوره مزمل آیه ۲۰ ؛ سوره بیّنه آیه ۵.

در هر یـک از این آیات شـریف واژه «زکات» در کنار واژه «صـلاه» آمـده است که دلالت بر وجود پیونـدی عمیق بین این دو رکن رکین دارد.

آیه نخست:

«و اقیموا الصّلوه و آتوا الزکوه و ما تُقدّموا لانفسکم مِن خیرٍ تجدوهُ عندالله انّ الله بما تعملون بصیرٌ»(۱)

«و نماز به پا داریـد و زکات بدهیـد؛ و هرگونه نیکی که برای خویش از پیش فرستیـد، آن را نزد خـدا باز خواهـد یافت، آری خدا به آنچه می کنید بیناست»

در تفسیر نمونه ذیل این آیه شریف آمده است:

«این آیه، به مؤمنان دو دسـتور مهم و سازنده می دهد؛ یکی در مورد نماز که رابطه محکمی بین انسان و خدا ایجاد می کند و دیگری زکات که رمز همبسـتگیهای اجتماعی است و این هر دو برای پیروز شدن بر دشمن (در کنار یکدیگر) لازم است؛ زیرا با این دو مهم، روح و جسم مؤمنان نیرومند می شود.»(۲)

۱- ۲) سوره بقره (۲) آیه ۱۱۰.

۲- ۳) تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۱۰.

آیه دوم:

«و اقیموا الصلوه و ءاتوُا الزکوه و ارکعوا مَعَ الراکعین»(۱)

«و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید.»

در تفسیر گران سنگ «تسنیم» ذیل آیه شریف فوق به چند نکته اشاره شده است:

«۱ - کاربرد عنوان "ایتاء" و تعبیر جمع "آتوُا" در امر به پرداخت زکات، برای تذکر به احیای این واجب اجتماعی و مرتفع ساختن فقر عمومی در سطح جامعه است. البته مقصود اصیل از ایجاب زکات، تحصیل طهارت روح و اعتلای جان بشری است و گرنه تأمین هزینه مستمندان، به خوبی مقدور خداست.

در این آیه، نخست به نماز که اولین جلوه عبادی ایمان و بهترین وسیله رابطه عبد و مولاست اشاره می کند: "و اقیموا الصلوه" و سپس به زکات که برترین واجب مالی و اجتماعی اسلام است و سبب رابطه عبد با خلق خدا می باشد امر می کند: "و ءاتوُا الزّکوه".

۲ - کمال واقعی انسان از منظر قرآن کریم، در جمع سالم بین حُسن فاعلی و حُسن فعلی است؛ یعنی روح، معتقد و متخلّق به اخلاق و بدن اشتغال به امتثال. از این جمع سالم، گاهی به «ایمان و عمل صالح» یاد می شود که در بسیاری از آیات به صورت شرط لازم برای رهایی از کیفر تلخ و نیل به پاداش شیرین معاد بیان شده است؛ و گاهی بعد از ذکر ایمان، از نماز و زکات که شاخص ترین نمونه عمل صالح است سخن به میان می آید.

آنچه در آیه مورد بحث مطرح است از همین سنخ است که پس از ترغیب به حُسن فاعلی؛ یعنی ایمان به معارف الهی و مآثر آسمانی - در آیه ۴۲ - تشویق به حُسن فعلی یعنی تحکیم پیوند عملی با خدا (نماز) و توثیق ارتباط اقتصادی با مستمندان (زکات) و حفظ وحدت و شکوه امت اسلامی در نماز جماعت و مانند آن دارد.(۵)

۱- ۴) سوره بقره (۲) آیه ۴۳.

۳ – فرمان به ادای زکات پس از فرمان به نماز از این روست که نماز گزاری که با برپایی نماز با خدای مُنعم ارتباط برقرار کرد و به او تقرب جست، از خلق خدا که «عیال الله» هستند غافل نمی شود؛ لازمه عدم غفلت از خلق، رفع مشکلات آنان و از جمله برطرف کردن فقر و نیازهای مادی و اقتصادی است که با پرداخت زکات و انفاقهای مالی رفع می شود.(۱)

۴ – در بحث روایی در این تفسیر شریف، روایتی مربوط به این آیه شریفه آمده است که در شرح روایت به خوبی پیوستگیِ زکات با نماز مورد بررسی قرار گرفته است:

«عن الرضاعلیه السلام: انّ الله عزوجل اَمَرَ بثلاثهٍ یقرنُ بها ثلاثه، اَمَرَ بالصّلوه و الزکوه فمن صلّی و لم یُزَکّ لم تُقبل صلاتُه...»(۲)

«خداوند عزوجل به سه چیز – که سه چیز دیگر قرین و عِدل آنهاست – امر فرموده است: امر به نماز و زکات کرده، پس هر کس نماز بخواند و زکات ندهد نمازش قبول نمی شود...»

توضیح این که اگر چه از لحاظ بحثهای جزیی و موردی هر کدام از نماز و زکات، واجب مستقل است و هیچ ارتباط وضعی از لحاظ صحت و فساد بین آنها برقرار نیست، ولی از نظر جامع نگری و وحدت مکتب اسلام و پیوند ناگسستنی بین عناصر محوری دین، بین نماز و زکات و سایر ارکان اصیل اسلامی ارتباط عمیق و عریق برقرار است؛ زیرا رسول اکرم صلی الله علیه وآله، اسلام را همچون بنیان مرصوصی دانست که دارای پایه های متعدد است و یکی از آن ارکان، نماز و دیگری زکات است: «بُنیَ الاسلامُ علی خَمس، شهاده ان لا اله الا اللّه و أنّ محمداً رسولُ الله و اقام الصّلوه و ایتاء الزّکوه و حجّ البیت و صومِ رمضان»(۳)؛

۱– ۶) همان، ص ۱۱۸.

۲– ۷) نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۴.

۳– ۸) همان، ص ۵۶۷.

«اسلام بر پنج پایه استوار شده است: گواهی دادن بر یگانگی الله و رسالت محمدصلی الله علیه وآله و اقامه نماز و دادن زکات و حج خانه خدا و روزه رمضان».

بنابر این ترک زکات به منزله ویران کردن یکی از پایه های اسلام است؛ در نتیجه تارک زکات، اسلام راستین را از دست داده و نماز چنین کسی مقبول کامل نیست.»(۱)

آیه سوم:

«ألم تَرَ الی الذین قیلَ لَهُم کُفُّوا أیدیَکم و أقیموا الصّلوه و ءاتوا الزّکاه فلمّا کُتبَ علیهمُ القتالُ اذا فریقٌ منهم یَخشَونَ النّاسَ کخشیه اللّه أو أشَدَّ خَشیَهً...»(۲)

«آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد: (فعلاً) دست (از جنگ) بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید، و (لی) همین که کارزار بر آنان مقرر شد، به ناگاه گروهی از آنان از مردم (= مشرکان مکه) ترسیدند مانند ترس از خدا یا ترسی سخت تر....»

در تفسیر نمونه ذیل این آیه شریف آمده است:

«درباره این آیه ممکن است این سئوال پیش آید که چرا از میان تمام دستورات اسلامی تنها مسئله نماز و زکات ذکر شده است در حالی که دستورات اسلام منحصر به اینها نیست؟

در پاسخ می گوییم که نماز رمز پیوند با خدا و زکات رمز پیوند با خلق خداست؛ بنابر این منظور این است که به مسلمانان دستور داده شده با برقراری پیوند محکم با خداوند و پیوند محکم با بندگان خدا، جسم و جان خود و اجتماع خویش را آماده برای جهاد کنند و به اصطلاح، خودسازی کنند و مسلماً هر جهادی بدون آمادگیهای روحی و جسمی افراد و بدون پیوندهای محکم اجتماعی محکوم به شکست است.

۱- ۹) تفسیر تسنیم، ج ۴، ص ۱۲۸.

۲- ۱۰) سوره نساء (۴) آیه ۷۷.

مسلمان در پرتو نماز و نیایش با خدا ایمان خود را محکم و روحیه خویش را پرورش می دهد و آماده هرگونه فداکاری و از خود گذشتگی می شود و با زکات شکافهای اجتماعی پر شده و تهیه نفرات آزموده و ابزار جنگی - که زکات یک پشتوانه اقتصادی برای تهیه آنها می باشد - بهبود می یابد و به هنگام صدور فرمان جهاد آمادگی کافی برای مبارزه با دشمن خواهند داشت.»(۱)

آیه چهارم:

«فاذا انسَلَخَ الاشهُرُ الحُرُم فاقتُلُوا المشرکین حیثُ وَجدتُموهم و خُذوهم و احصُرُوهُم و اقعُدوا لَهُم کلّ مَرصدٍ فان تابوا و أقاموا الصّلوه و ءاتُوا الزّکوه فخَلّوا سبیلهم انّ الله غفورٌ رحیمٌ»(۲)

«پس چون ماه های حرام سپری شد، مشرکان را هر کجا یافتید بکُشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید؛ پس اگر توبه کردند و نماز بر پا داشتند و زکات دادند، راه برایشان گشاده گردانید، که خداوند آمرزنده مهربان است.»

در تفسیر نمونه ذیل این آیه شریف این سئوال به مناسبت آیه مطرح شده است که آیا نماز و زکات شرط اسلام است؟ در پاسخ به این سئوال آمده است:

«از آیات فوق در ابتدای نظر چنین استفاده می شود که برای قبول توبه بت پرستان اداء نماز و زکات نیز لازم است و به همین دلیل برخی فقهای اهل سنت ترک نماز را دلیل بر کفر گرفته اند.

ولی حق این است که منظور از ذکر این دو دستور بزرگ اسلامی، آن باشد که در تمام مواردی که ادعای اسلام، مشکوک به نظر برسد - همان گونه که در مورد بت پرستان آن روز غالباً چنین بود - انجام این دو وظیفه بزرگ اسلامی را به عنوان نشانه برای اسلام آنها قرار دهند، و یا این که منظور این است که آنها نماز و زکات را به عنوان دو قانون الهی بپذیرند و به آن گردن نهند و به رسمیت بشناسند، هر چند از نظر عمل در کار آنها قصور باشد؛ زیرا دلایل فراوان داریم که تنها با ترک نماز و یا زکات انسان در صف کفار قرار نمی گیرد، هر چند اسلام او بسیار ناقص است.

۱- ۱۱) تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۵.

۲- ۱۲) سوره توبه (۹) آیه ۵.

البته اگر ترک زکات به عنوان قیام بر ضد حکومت اسلامی باشد سبب کفر خواهد بود.»(۱)

در تفسیر نور نیز پیام این آیه این گونه بیان شده است:

«توبه از شرک، ایمان است و نشانه توبه واقعی، نماز و زکات است.»(۲)

آیه پنجم:

«فان تابوا و أقاموا الصلوه و ءاتوا الزکوه فاخوانُکم فی الدین و نُفَصّل الایات لقوم یعلمون»(۳)

«پس اگر توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات دهند، در این صورت برادران دینی شما می باشند و ما آیات (خود) را برای گروهی که می دانند به تفصیل بیان می کنیم.»

در تفسیر «المیزان» در ذیل این آیه شریف آمده است:

«مراد از توبه، به دلالت سیاق، این است که به سوی ایمان به خدا و آیات او برگردند و به همین جهت به صرف توبه اکتفا نکرده و مسئله به پا داشتن نماز را که از روشن ترین مظاهر عبادت خدا و هم چنین زکات را که از قوی ترین ارکان جامعه دینی است به آن اضافه کرد و این دو را به عنوان نمونه و اشاره به همه وظایف دینی که در تمامیت ایمان به آیات خدا دخالت دارند ذکر کرد.»(۴)

در تفسیر نور نیز برای این آیه پیامهایی بیان شده است:

۱ - «آنان که تارک نماز و زکاتند، برادران دینی ما نیستند؛

۲ - شرط ورود به دایره اخوّت دینی، نماز و زکات است؛

۳ - آنان که تا دیروز واجب القتل بودند، در سایه توبه و نماز و زکات، حقوق برابر با مسلمانان می یابند.»(۵)

۱- ۱۳) تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۹۴.
۲- ۱۴) تفسیر نور، ج ۵، ص ۱۱.
۳- ۱۵) سوره توبه (۹) آیه ۱۱.
۴- ۱۶) تفسیر المیزان (مترجم)، ج ۹، ص ۲۴۳.
۵- ۱۷) تفسیر نور، ج ۵، ص ۱۶.

آیه ششم:

«انّما یعمُرُ مساجد الله مَن ءامَنَ بالله و الیوم الاخر و أقام الصّلوه و ءاتی الزّکوه و لم یخش الا الله فعسی أولئک أن یکونوا من المهتدین»(۱)

«مساجد خدا را تنها کسانی آباد می کنند که به خدا و روز واپسین ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده اند، پس امید است که اینان از راه یافتگان باشند.»

در تفسیر نمونه ذیل این آیه شریف آمده است:

«أقام الصلوه و آتی الزکوه در این آیه یعنی ایمان آن شخص به خدا و روز قیامت تنها در مرحله ادعا نباشد، بلکه با اعمال پاکش آن را تأیید کند؛ هم پیوندش با خدا محکم باشد و نماز را به درستی انجام دهد و هم پیوندش با خلق خدا و زکات را بپردازد.»(۲)

آیه هفتم:

«و المؤمنون و المؤمناتُ بعضُهم أولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهَون عن المنکر و یُقیمون الصلوه و یُؤتون الزّکوه و یُطیعون الله و رسوله أولئک سَیَرحَمُهُمُ الله ان الله عزیز حکیم»(۳)

«و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده وا می دارند، و از کارهای ناپسند باز می دارند و نماز را برپا می کنند و زکات می دهند و از خدا و پیامبرش فرمان می برند. آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد، که خدا توانا و حکیم است.»

در تفسیر نمونه آمده است:

«در این آیه به ذکر نشانه های مؤمنین در مقایسه با منافقان پرداخته و بیان می کند که مؤمنین بر خلاف منافقان که خدا را فراموش کرده بودند، "نماز را برپا می دارند" و بر خلاف منافقان که افرادی بخیل هستند، بخشی از اموال خویش را در راه خدا می دهند "و زکات اموال خویش را می پردازند".»(۴)

۱- ۱۸) سوره توبه (۹) آیه ۱۸.

۲- ۱۹) تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۵۱.

۳- ۲۰) سوره توبه (۹) آیه ۷۱.

۴- ۲۱) تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۳۷.

آیه هشتم:

«و جعلنی مُبارکاً أین ما کُنتُ و أوصانی بالصّلوه و الزّکوه ما دُمتُ حیّاً»(۱)

«و (حضرت عیسی در گهواره فرمود:) هر جا که باشم (خدا) مرا با برکت ساخته و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است.»

در تفسیر نمونه آمده است:

«در این آیه حضرت عیسی از میان تمام برنامه ها، بر توصیه پروردگار به نماز و زکات تکیه می کند و این به سبب اهمیت فوق العاده این دو برنامه است که این دو رمز ارتباط با خالق و خلق است و از یک نظر همه برنامه های مذهبی را می توان در آن خلاصه کرد؛ چرا که بخشی از آنها پیوند انسان را با خلق و بخشی پیوند انسان را با خالق مشخص می کند.»(۲)

آیه نهم:

«رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکرِ الله و اقامِ الصّلوه و ایتاء الزّکوه یخافون یوماً تتقلّبُ فیه القلوبُ و الابصار»(۳)

«مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و دادن زکات، به خود مشغول نمی دارد، و از روزی که دلها و دیده ها در آن زیر و رو می شود می هراسند.»

علامه طباطبایی در ذیل این آیه شریف نوشته است:

«مراد از اقامه نماز و ایتاء زکات، آوردن همه اعمال صالحه است که خدای تعالی بندگان را به آنها مأمور کرده که در زندگی دنیایشان انجام دهند؛ اقامه نماز، وظایف عبودیت برای خدای سبحان را ممثّل می کند و ایتاء زکات وظایف او را نسبت به خلق ممثّل می سازد؛ چون نماز و زکات هر یک در باب خود رکنی هستند.»(۴)

۱- ۲۲) سوره مریم (۱۹) آیه ۳۱.

۲- ۲۳) تفسیر نمونه،ج ۱۳، ص ۵۵.

۳- ۲۴) سوره نور (۲۴) آیه ۳۷.

۴- ۲۵) ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص ۱۸۰.

آیه دهم:

«و أقیموا الصّلوه و ءاتوا الزّکوه و أطیعوا الرّسول لعلّکم تُرحمون»(۱)

«و نماز را برپا کنید و زکات را بدهید و پیامبر (خدا) را فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید.»

علامه طباطبایی درباره این آیه نوشته است:

«اگر از میان همه وظایف (تکالیف) تنها نماز و زکات را یادآوری کرده برای این است که این دو تکلیف در میان تکالیف راجعه به خدا و خلق به منزله رکن است.»(۲)

اشاره

با توجه به آنچه در تفسیر این آیات ذکر شد معلوم گردید که اولاً بین نماز و زکات رابطه ای عمیق وجود دارد؛ ثانیاً به تناسب موضوع و شأن نزول هر آیه، بُعدی از همبستگی بین این دو فریضه و ویژگی ای از ویژگیهای هر کدام قابل استفاده و نتیجه گیری است.

منبع:سایت ستاد اقامه نماز

زکات چیست؟

زکات چیست؟

زکات چیست؟ و چرا در قرآن بیشتر به زکات تأکید شده تا به خمس؟

چرا در قرآن بیشتر به زکات تأکید شده تا به خمس؟

زکات به چه معنا است؟ چرا در قرآن بیشتر به زکات تأکید شده تا به خمس که شرایط عمومی تری دارد؟ آیا به این دلیل است که معنای زکات چیزی غیر از آن است که تا به حال می دانستیم؟ آیا دلیل دیگری دارد؟ اگر بگوییم در آن زمان، زکات نسبت به خمس عمومی تر بوده، پس این حقیقت که آیات قرآن برای تمامی دوران ها است از بین می رود! آیا اگر در قرآن بیان می شود «مؤمن واقعی کسی است که در حال رکوع زکات می دهد، پس کسانی که در حال رکوع زکات نمی دهند»؛ یعنی همه به جز حضرت علی(ع) مؤمن نیستند؟ از کجا مشخص می شود که آن انگشتر اهدایی همان مالی بوده که زکات نام گرفته در حالی که زکات به آن معنایی که ما می شناسیم، باید محاسبه و بعد پرداخت شود، پس چطور دقیقاً همان انگشتر، زکات مال شده است؟ چرا خمس یا قسمتی از آن نشده است؟ لطفاً با دلیل و مدرک و مرجع پاسخ دهید.

۱- ۲۶) سوره نور (۲۴) آیه ۵۶.

۲- ۲۷) ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص ۲۲۳.

پاسخ:

اصل کلمه «زکاه» به معنای رشد و نموّی است که از برکت الهی در چیزهای دنیوی و اخروی حاصل می شود.(۱) کلمه «زکات» به سهم الهی که انسان مؤمن از مال خود خارج می کند و به فقرا می دهد، اطلاق می شود. به این دلیل است که در پرداخت آن، امید رشد و افزایش مال همراه با خیرات و برکات دارد، یا موجب تزکیه و پاکی روح پرداخت کننده می شود و یا از هر دو جنبه است؛ زیرا هر دو فایده در پرداخت زکات وجود دارد.(۲) بنابراین، «زکات» در لغت، به دو معنا آمده است: یکی رشد و نموّ و دیگری پاکی.(۳)

بر اساس معنای لغوی و عام، هر چیزی زکاتی دارد. امام علی(ع) می فرماید: «زکات بدن؛ جهاد و روزه گرفتن است. زکات جاه و مقام؛ بذل و بخشش، زکات جمال و زیبایی؛ عفت و عصمت خواهد بود. زکات سلطه و قدرت؛ نجات افراد اندوهگین، زکات شجاعت؛ جهاد فی سبیل اللّه است. زکات صحت و سلامتی؛ کوشش در اطاعت پروردگار و زکات پیروزی؛ احسان خواهد بود. زکات علم آن است که آن را نشر دهی و خود را به انجام آن وادار کنی ... زکات قدرت؛ انصاف است...».(۴)

ص: ۲۹۴

۱- (۱). راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: داودی، صفوان عدنان، ص ۳۸۰، دارالعلم، الدار الشامیه، دمشق، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

۲- (۲). همان، ص ۳۸۱.

۳- (۳). ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۵۸، دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.

۴- (۴). محدث نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۷، ص ۴۶، مؤسسه آل البیت(ع)، قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ق؛ ر.ک: لیثی واسطی، علی، عیون الحکم و المواعظ، محقق و مصحح: حسنی بیرجندی، حسین، ص ۲۷۵، دار الحدیث، قم، چاپ اول، ۱۳۷۶ش.

زکات در قرآن

در قرآن کریم؛ آمـدن «زکات» در کنار «صـلاه» نشان آن است که رابطه با خداونـد متعال از طریق نماز حاصل شده و رابطه با مخلوق خداونـد از راه ادای زکـات برقرار می شود. همراهی این دو به جهت اهمیت ویژه آنهـا است؛ زیرا نمـاز در آیات قرآن کریم و روایات اسـلامی از جایگاه خاصـی برخوردار است و زکات نیز در دین اسـلام در بُعد اقتصادی و اجتماعی و ... بسـیار اهمیت دارد و ذکر زکات در کنار نماز نشانه جامعیت اسلام و همه جانبه نگری دین مقدس اسلام است.

اما بایـد توجه داشت آیاتی که درباره زکات در قرآن کریم آمـده، همه مربوط به زکات واجب اصـطلاحی فقهی نیست؛ بلکه زکـات بـا معـانی متفاوت و همراه با عناوین مختلف ذکر شـده است؛ ماننـد زکات واجب،(۱) زکـات به معنای انفاق و صـدقه مستحبی،(۲) زکـات به معنـای پـاکی.(۳) اگرچـه اکـثر آیــات مربـوط بـه زکــات در مـورد زکــات مـال - اعـم از واجـب یا مستحب-(۴) است.

ص: ۲۹۵

۱- (۵). بقره، ۱۷۷: «نیکی (و نیکوکار) کسـی است که به خدا، و روز رسـتاخیز، و فرشـتگان، و کتاب (آسـمانی)، و پیامبران، ایمـان آورده و مـال (خـود) را، بـا همه علاـقه ای که به آن دارد، به خویشاونـدان و یتیمـان و مسـکینان و وامانـدگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می کنـد نماز را برپا می دارد و زکات را می پردازد و (همچنین) کسانی که به عهد خود -به هنگامی که عهـد بسـتند- وفا می کنند و در برابر محرومیت ها و بیماری ها و در میدان جنگ، اسـتقامت به خرج می دهند اینها کسانی هسـتند که راست می گویند و (گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است) و اینها هسـتند پرهیزکاران!»؛ توبه، ۱۰۳: «از اموال آنها صـدقه ای(به عنوان زکـات) بگیر، تا به وسـیلۀ آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی! و(به هنگام گرفتن زکات،) به آنها دعا کن؛ که دعای تو، مایۀ آرامش آنهاست؛ و خداوند شنوا و داناست!».

۲- (۶). روم، ۳۹: «آنچه را به عنوان زکات می پردازیـد و تنها رضای خـدا را می طلبید (مایه برکت است و) کسانی که چنین می کننـد دارای پـاداش مضاعفنـد». منظور از زکـات در این آیه هر گونه صـدقه ای را شامـل می شود؛ طباطبایی، سـید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۱۸۵، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.

۳- (۷). کهف، ۸۱: «از این رو، خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزنـدی پاک تر و بامحبت تر به آن دو بدهـد!»؛ مریم، ۱۳: «و رحمت و محبّتی از ناحیه خود به او بخشیدیم، و پاکی (دل و جان)! و او پرهیزگار بود».

۴- (۸). ر.ک: «موارد تعلّق زکات واجب و مستحب»، سؤال ۹۴۲۲.

همچنین بایـد در نظر داشت که در صـدر اسـلام «زکـات» در معنـای لغوی (انفـاق مال) به کار می رفته، نه در خصوص زکات واجب. علامـه طباطبـایی(ره) در ذیل آیه شـریفه «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ»؛(۱) (بر اساس روایات متعـددی از منابع شـیعه و منابع اهل تسـنن، این آیه شـریفه در شأن امام علی(ع) نازل شـده است)، می گویـد: «اگر می بینیـد امروز وقتی زکات گفته می شود ذهن منصـرف به زکات واجب شـده و صـدقه به ذهن نمی آیـد، نه از این جهت است که بر حسب لغت عرب صدقه، زکات نباشد، بلکه از این جهت است که در مدت هزار و چند سال گذشـته از عمر اسـلام، متشرعه و مسـلمانان زکات را در واجب به کار برده اند، و گرنه در صدر اسلام زکات به همان معنای لغوی خود بوده است. و معنای لغوی زکات، اعم است از معنای مصطلح آن (زکات واجب فقهی)، و صدقه و انفاق مستحبی.

در حقیقت زکـات در لغت، مخصوصـاً اگر در کنـار نماز قرار گیرد، به معنای انفاق مال در راه خـدا و مرادف آن است، همان طور که همین مطلب از آیاتی که احوال پیامبران گذشـته را حکایت می کننـد به خوبی اسـتفاده می شود، مانند این آیه که در بـاره حضـرت ابراهیم و اسـحاق و یعقوب می فرمایـد:«وَ أَوْحَيْنـا إِلَيْهِمْ فِعْـلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ»(۲) و راجع به حضـرت اسـماعیل می فرمایـد:«وَ كـانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ وَ كانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا»(۳) و درباره حضـرت عیسـی(ع) در گهواره می فرماید: «وَ أَوْصانِي بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ ما دُمْتُ حَيًّا».(۴) ناگفته پیداست که در شریعت ابراهیم و یعقوب و اسماعیل و عیسی(ع) زکات به آن معنایی که در اسلام است نبود.(۵)

۱- (۹). مائده، ۵۵: «سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند».

۲- (۱۰). انبیاء، ۷۳: «ما وحی کردیم به آنان کارهای نیک و نماز خواندن و زکات دادن را».

۳- (۱۱). مریم، ۵۵: «اسـماعیل چنـان بود که همواره اهل خود را به نماز و زکات توصـیه می کرد و در نزد خداونـد پسـندیده بود».

۴- (۱۲). مریم، ۳۱: «و خدای من به من دستور داد که تا زنده ام نماز و زکات را ترک نکنم».

۵- (۱۳). طباطبـایی، سـید محمـد حسـین، المیزان فی تفسـیر القرآن، ج ۶، ص ۱۰، دفتر انتشـارات اسـلامی، قم، چـاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.

همچنین در قرآن می خوانیم: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكّی وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّی»،(۱) و «الَّذِينَ لا يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ»،(۲) و «وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكاةِ فاعِلُونَ»(۳) و آیات دیگری که در سوره های مکی و مخصوصاً سوره هایی که در اوایل بعثت نازل شده مانند سوره «حم سجده» و امثال آن. چه این سوره ها وقتی نازل شدند که اصولاً زکات به معنای معروف و مصطلح فقهی هنوز واجب نشده بود، و لابد مسلمانان آن روز از کلمه زکاتی که در این آیات است، چیزی می فهمیده اند، بلکه این آیه مربوط به زکات: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ»(۴) دلالت دارد بر این که زکات مصطلح یکی از مصادیق صدقه است، و از این جهت آن را زکات گفته اند که صدقه است، و چون صدقه پاک کننده است، زکات هم از تزکیه و به معنای پاک کردن است.(۵)

در قرآن کریم با این که پرداخت زکات به عنوان یک واجب مالی مورد تأکید قرار گرفته، اما به طور مشخص موارد وجوب آن معیّن نشده است و موارد وجوب آن در روایات بیان شده است.

مقایسه زکات با خمس

پرداخت زکات و خمس و دیگر انفاق های واجب و مستحب، از تکالیف اقتصادی مسلمانان است. ادای این وظایف مالی، افزون بر آثار سازنده اخلاقی، نقش مهمی در توزیع و تعدیل ثروت میان افراد جامعه و برقراری عدالت اجتماعی دارند. اما هر کدام از خمس و زکات از جهت موارد تعلّق، شرایط وجوب و مصرف با هم تفاوت دارند.

۱- (۱۴). اعلی، ۱۵: «به تحقیق رستگاری یافت آن که تزکیه کرده و به یاد خدایش افتاده نماز گزارد».

۲- (۱۵). فصلت، ۷: «آنان که زکات را نمی پردازند، و آخرت را منکرند».

۳- (۱۶). مؤمنون، ۴: «آنهایی که دستور زکات را انجام می دهند».

۴- (۱۷). توبه، ۱۰۳.

۵- (۱۸). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۰ – ۱۱.

در فقه اسلامی؛ «خمس» عبارت است از یک پنجم اموال انسان که باید از درآمد و مازاد بر مخارج خود با شروط خاصی که در فقه بیان شده، پرداخت شود و آن حقّی است که خداوند برای پیامبر اکرم(ص) و امام معصوم(ع) قرار داده تا مستمندان از خاندان آن بزرگواران به جای زکات مصرف و نیازمندی های خود را با آن تأمین کنند. خمس به دو قسم تقسیم می شود: نیمی از آن، سهم امام(ع) است که باید توسط حاکم اسلامی در مصالح اسلام و مسلمانان هزینه گردد و نیم دیگر آن، سهم سادات است.(۱) خمس به مواردی با شرایط ویژه تعلّق می گیرد.(۲)

در فقه اسلامی، زکات عبارت است از: حقّ واجبی که به بخشی از اموال برخی افراد غنیّ و ثروت مند جامعه تعلق می گیرد و باید به نفع فقرا برای صرف در مصالح عمومی پرداخت شود.(۳) اغنیا با دادن زکات، از صفات زشتی مانند حرص و بخل (تا اندازه ای) پاک می گردند و اموالشان نیز با خیر و برکت دنیوی و اخروی، رشد و نموّ خواهد کرد. همچنین از دیدگاه فقها، اصل وجوب زکات از ضروریات و ارکان دین مقدس اسلام است.(۴)

ص: ۲۹۸

۱- (۱۹). ر.ک: «سهم امام(ع)»، سؤال ۸۴۱۹؛ «پرداخت خمس و اجازۀ مراجع»، سؤال ۶۹۰.

۲- (۲۰). ر.ک: «چیستی خمس و موارد تعلق آن»، سؤال ۱۹۶۶۴.

۳- (۲۱). ر.ک: مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه، ص ۲۸۰ – ۲۸۱، بی جا، بی نا، بی تا.

۴- (۲۲). علامه حلّی، حسن بن یوسف، تذکره الفقهاء، ج ۵، ص ۷ – ۸، مؤسسه آل البیت(ع)، قم، چاپ اول، بی تا؛ محدث بحرانی، یوسف بن احمد، الحدائق الناضره فی أحکام العتره الطاهره، محقق و مصحح: ایروانی، محمد تقی، مقرم، سید عبد الرزاق، ج ۱۲، ص ۸، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ق؛ امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۱۱، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم، چاپ اول، بی تا؛ حسینی سیستانی، سید علی، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۳۵۱، انتشارات دفتر حضرت آیه الله سیستانی، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.

آثار زکات

زکـات دارای آثار زیادی است؛ ماننـد این که امام علی(ع) به نقل از پیامبر اکرم(ص) می فرمایـد: «زکات، پُل اسـلام است هر کس آن را بپردازد از پُل عبور کرده و هر کس آن را نپردازد در زیر آن پُل زنـدانی می شود، و زکات خشم پروردگار را فرو می نشاند».(۱)

نتیجه

۱. معنای زکات به کار رفته در آیات کریمه قرآن گسترده است،

در حالی که معنای خمس یک چیز بیشتر نیست. اما هرکدام از این دو منبع اقتصادی و عبادی جامعه اسلامی جایگاه خویش را دارند و بر اساس مصلحت ها و منفعت هایی در مواردی واجب و در مواردی مستحب هستند.

۲. درباره علت کثرت آیات زکات

—واجب و مسـتحب- نسـبت به خمس، می توان گفت: موارد مصـرف زکات نسبت به خمس بیشتر است؛ لذا تأکید بیشتری بر مسـئله زکات و پرداخت آن شده است؛ زیرا زکات، حکمی است که دایره مصـرف آن، شامل تمام افراد جامعه اسلامی (و در برخی از موارد غیر مسـلمانان) است و حتی انفاق و صدقات مستحبی شامل سادات هم می شود،(۲۴) ولی دایره شمول مصرف خمس محـدودتر است و شامـل همه افراد جـامعه اسـلامی نمی شود، بلکه در مقابل زکات واجب که برای بنی هاشم حرام می باشد و آنها حق استفاده از آن را ندارند، بخشی از آن برای فقرا و مستمندان آنان اختصاص دارد و نیز سهمی از آن مخصوص امام(ع) است که در عصـر غیبت فقیه جامع شـرایط در رفع احتیاجات جامعه و هر کمک اقتصادی که رضایت امام مهدی(عج) در آن است، مصرف می کند.

۱- (۲۳). «الزَّکـاهُ قَنْطَرَهُ الْاسْـلام فَمَنْ ادَّاهـا جـازَ الْقَنْطَرَهَ وَ مَنْ مَنَعَهـا احْتَبَسَ دُوْنَهـا وَ هِیَ تُطْفِی ءُ غَضَبَ الرَّبِّ»؛ شـیخ طوسـی، الامالی، ص ۵۲۲، دار الثقافه، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

درباره بخش مربوط به زکات دادن امام علی(ع) «زکات دادن حضرت علی(ع) در حال نماز»، سؤال ۹۳۱ را مطالعه کنید.

منبع:islamquest.net

پیامبر اکرم و قرآن

پیامبر اکرم و قرآن

از عایشه پرسیدند: اخلاق پیامبر چگونه بود؟

پاسخ داد:

«خلق و خوی پیامبر(ص)، قرآن بود.» شخصیت جامع و چند بعدی پیامبر اسلام و کمال و عظمت معرفتی، اخلاقی و وجودی آن بزرگوار، قرآن مجسم و ناطق است که به عنوان نماد مطلق و تام «انسان کامل» در میان آدمیان، حجت و الگویی ماندگار می باشد.

اگر قرآن کریم، کلام تشریعی حضرت حق است، پیامبر اکرم (ص) کلمه الله الاعظم و کلام تکوینی خدا است. اگر قرآن کتابی است با حقایق جاودانه و همیشگی، پیامبر اکرم (ص) نیز حقیقتی عینی و جاودانه است. اگر قرآن بطون و لایه های معنایی و مصداقی عمیق و گسترده ای دارد که تلاش برای کشف آن حقایق باید استمرار داشته باشد، پیامبر اکرم (ص) نیز ذخیره ای تمام نشدنی و حقیقتی است عینی و انسانی، که شناخت ابعاد مختلف شخصیت ایشان و دستیابی به عمق سیره، سلوک و سنت آن حضرت به جهاد و اجتهادی مستمر نیازمند است. اگر نیاز بشریت به قرآن هرگز پایان نمی یابد و تکامل علمی و اجتماعی انسان، نیاز او را به حقایق قرآن کریم نه تنها کاهش نمی دهد که روزافزون می سازد، نیاز انسان امروز و فردا به پیامبر اکرم(ص) و درس ها و آموزه های ایشان پایان ناپذیر است و اگر اسلام خاتم ادیان و قرآن خاتم کتب آسمانی است، پیامبر اکرم (ص) خاتم النبیاء و قله رفیع کمال انسانی است. او خلیفه الله الاعظم و واسطه ابدی نزول فیض الهی است که: «و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین». قرآن کریم نسخه مکتوب حقیقت نور محمدی (ص) است و پیامبر اکرم (ص) آینه تمام نمای صفات حسنای حق و نور مطلق خداوند متعال بر عالم و آدم.

ص: ۳۰۰

قرآن و عترت، دو ظهور از یک حقیقت

اشاره

نویسنده:علی مهدوی

قرآن و عترت، دو ظهور از یک حقیقت

قرآن کریم و امـام معصوم (ع)، دو چهره ی یـک واقعیت و دو ظهور یـک حقیقتنـد که تفکیـک و جـدایی آنهـا از هم، فرض صحیحی نـدارد. انسـان کامـل، قرآن ممثّل است و قرآن کریم، انسان کامل مـدوَّن. امام معصوم، قرآنِ ناطق است و قرآن، امامِ صامت. نه قرآن بـدون امام، قرآن حقیقی است و نه امام بدون قرآن، امام واقعی است. اتحاد و یگانگی میان قرآن کریم و امام معصوم، که مستفاد از حدیث معروف ثقلین «إنی تارک فیکم الثقلین ما إن تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی... لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض» است، بـدین معنـاست که تمـام مردم تـا روز قیـامت، نیازمنـد رهبری و رهنمود قرآن و عترت پیـامبر هسـتند. این اتحاد و یگانگی، مسـتلزم وجود یک سلسـله صـفات مشترک میان آن دو می باشد. در آسـتانه ولادت حضرت جوادالائمه امام محمد

تقی (ع)، با نیم نگاهی به زیارتنامه آن حضرت، به برخی از این اوصاف و ویژگی های مشترک اشاره می نماییم.

۱– نور:

خداونـد متعال در برخی از آیات کریمه، قرآن را نور و کتابِ روشن معرفی کرده است: «قـد جائکم من الله نور و کتاب مبین* یهـدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمـات إلی النور بـإذنه؛ (فرسـتاده ما) از ناحیه خـدا برایتان نوری و کتابی روشن گر آورده است. نور و کتابی که خدا بوسیله آن پیروان خویش را به طرق سـلامت، هدایت می کند و آنان را به اذن خود از ظلمت ها به سوی نور خارج ساخته و به سوی صراط مستقیم هدایت می کند»(مائده/۱۵ و۱۶). در آیه دیگری می فرمایـد: «و أنزلنا إلیکم نوراً مبیناً؛ ما نور مبین و روشن کننـده ای برای شـما نازل کردیم»(نساء/۱۷۴). خصوصیت نور آن است که در ذات و گـوهر خـود ظـاهر و روشن باشـد و از نظر اثر بیرونی هم، مُظهِر و روشن کننـده غیرش باشـد. قرآن کریم نـوری است که انسان را از ظلمات طبیعت و انیّت بیرون می آورد و به سوی نور پروردگارش هدایت می کند. ائمه معصومین (ع) نیز همانند قرآن، نورند که در پرتو روشنگری و نورانیت آنها می توان مسیر سعادت ابدی را پیمود. در زیارتنامه امام جواد (ع) نیز به این ویژگی اشاره شده است: «السـلام علیک یا نور الله فی ظلمات الأرض»، «السلام علیک أیها النور الساطع»، «نوراً تخرق به الظلم؛ نوری که با آن تاریکیها و ظلمات از بین رود».

۲– هدایت:

خدای سبحان در آیات بسیاری، قرآن کریم را کتاب هدایت معرفی کرده است. در برخی آیات، قرآن به عنوان کتاب هدایت همه مردم معرفی شده است: «هدی للناس»(بقره/۱۸۵) در کنار این آیات، دسته ای دیگر از آیات وجود دارد که قرآن را کتاب هدایت برخی از مردم معرفی کرده است. در آیه ای آن را اختصاص به مسلمین می دهد: «و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شی ء و هدی و رحمه و بشری للمسلمین»(نحل/۸۹) در آیه دیگری آن را برای مومنین «و انّه لهدی و رحمه للمومنین» و در مواردی آن را برای متقین معرفی می کند: «ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین»(بقره/ ۲). سرّ تفاوت این آیات، در تعدد هدایت قرآن یا انحای آن است، بدین معنا که هدایت تشریعی قرآن برای همه مردم است و هدایت تکوینی آن برای مومنین، مسلمین و متقین. در زیارتنامه امام جواد (ع) هنگام صلوات بر آن حضرت، این ویژگی با عنوان «هادی الأمه؛ هدایت کننده امت» ذکر شده است: «اللهم صلّ علی محمد بن علی الزکی التقی ... هادی الأمه و وارث الأئمه». در فراز دیگری، پیروان آن امام همام، سالک طریق حق و هدایت، و مخالفان ایشان، بر سبیل ضلالت و هلاکت، معرفی شده اند: «أشهد أنّ من اتبعک علی الحق و الهدی و أنّ مَن أنکرک و نصبَ لک العداوه علی الضلاله و الرّدی؛ گواهی می دهم هر که از تو پیروی کند بر حق و هدایت است، و هر که تو را انکار کرده و با تو طرح دشمنی افکند، بر گمراهی و هلاکت است». همچنین درباره آن حضرت آمده است: «قدوه تدرک بها الهدایه»یعنی: مقتدا و پیشوایی که هدایت بواسطه او بدست آید.

۳– مطهّر:

خداونـد، قرآن کریم را بـا وصف مطهَّر و پـاکیزه و بـدور از انحراف و گرایش به باطل معرفی کرده است: «رسول من الله یتلوا صحفاً مطهّره؛ پیامبر، فرستاده ای از طرف خـداست که صـحف مطهر و پاکیزه را تلاوت می کنـد»(بیّنه/۲) و نیز می فرمایـد: «قرآنـاً عربیاً غیر ذی عوج؛ قرآنی عربی است که اصـلاً کژی و انحراف در آن وجود نـدارد»(زمر/۲۸). در زیارتنامه امام جواد (ع) نیز چنین آمـده است: «السـلام علیـک أیهـا الطیّب من الطیبین، السـلام علیک أیها الطاهر من المطهرین، السـلام علیک أیها المُطهَّر من الزلات». با توجه به آیه تطهیر: «إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یُطهِّرکم تطهیراً»(احزاب/۳۳) که در شأن اهل بیت (ع) نازل شده و دلالت بر استمرار اراده الهی بر تطهیر حضرات معصومین (ع) دارد (به قرینه فعل مضارع یرید و یطهر)، مراد از عبارت «الطاهر من المطهرین» و «المطهَّر من الزلات؛ پاکیزه شده از لغزش ها»، کاملاً روشن و واضح می شود.

۴– رحمت:

خدای سبحان، قرآن کریم را کتاب رحمت معرفی نموده است: «ننزّل من القرآن ما هو شـفاء و رحمه للمومنین؛ نازل می کنیم از قرآن، چیزی را که برای مومنان، شـفا و رحمت است»(اسراء/۸۲) که از جانب خـدای رحمان و رحیم، نازل می شود: «تنزیل من الرحمن الرحیم»(فصّلت/۲) و معلّم آن، خدای رحمان است: «الرحمن* علّم القرآن»(الرحمن/۱ و۲). در زیارتنامه امام جواد (ع)، آن حضرت نیز، با همین وصف، ستوده شده است: «السلام علیك یا رحمه الله»، «خازن الرحمه؛ خزانه دار رحمت».

۵– حکمت:

قرآن کریم از مبـداء حکیم تنزّل یافته است: «تنزیل من حکیم حمیـد»(فصّـلت/۴۲) بـدین لحاظ از چنان حکمت و اسـتحکامی برخوردار اسـت کـه تنـدباد و طوفـان هیـچ شـبهه و منـاقشه ای آن را از پـا درنمی آورد: «یس* و القرآن الحکیم»(یس/۱ و۲) «کتابٌ أحکمت آیاته»(هود/۱). عنوان «ینبوع الحکمه؛ چشمه جوشان حکمت» که در زیارتنامه امام

جواد (ع) آمده است، اشاره به همین وصف دارد.

۶– بیان:

قرآن کریم، چون تبیین کننده احکام و حدود الهی است، «بیان» نامیده شده است: «هذا بیانٌ للناس»(آل عمران/۱۳۸) ، «فقد جائکم بیّنه من ربکم؛ همانا بیّنه ای از جانب خدا برای شما آمد»(انعام/۱۵۷). ائمه اطهار (ع) نیز، تبیین کننده احکام الهی هستند: «بیّنتم فرائضه؛ شما واجبات الهی را بیان کردید». «السلام علی ... المظهرین لأمر الله و نهیه؛ سلام بر آشکارکنندگان امر و نهی خدا». در زیارتنامه امام جواد (ع) آمده است: «أشهد أنک قد أقمت الصلوه و آتیت الزکاه و أمرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و تلوت الکتاب حق تلاوته و جاهدت فی الله حق جهاده». روشن است که مراد از «امر به معروف و نهی از منکر» و «تلاوت کتاب خدا»، تبیین احکام و دستورات الهی و نمایاندن اوامر و نواهی حق تعالی است.

۷– شفاعت:

در قرآن کریم آمده است: «و هدی و رحمه و بشری للمسلمین؛ قرآن هدایت و رحمت و بشارت است برای مسلمانان»(نحل/۸۶) مطابق این آیه شریفه، قرآن کتاب رحمت است و هر کس با قرآن باشد و به قرآن عمل کند، مورد رحمت خدا قرار می گیرد. از طرف دیگر، در قرآن آمده است: «یوم لا ـ یغنی مولی عن مولی شیئاً و لا هم ینصرون* الا من رحم الله؛ روز قیامت روزی است که هیچ صاحب آشنایی و دوستی نمی تواند از آشنا و دوست خود دستگیری نماید و ابداً آنان مورد کمک و نصرت واقع نمی شوند، مگر کسی که مشمول رحمت خدا باشد»(دخان/۴۱ و۴۲). از این آیه معلوم می شود که کسی را که خداوند مورد رحمت خود قرار دهد، مورد شفاعت قرار می گیرد. از ضمیمه نمودن آیه اول به این آیه، بدست می آید که: قرآن رحمت است و برای عاملین به آن، شفیع و دستگیر در روز قیامت است. در زیارتنامه امام جواد (ع) نیز از آن حضرت با عنوان «شفیع» یاد شده است: «و شفیعاً تنال به الجنه؛ شفاعت کننده ای که با واسطه او می توان به بهشت رسید».

ص: ۳۰۴

باید توجه داشت که این ویژگی ها درباره همه ائمه (ع) قابل انطباق است؛ چراکه «کلهم نور واحد». در زیارت جامعه کبیره به این اوصاف اشاره شده است.

منابع:

آیت الله محمد حسین حسینی طهرانی، معادشناسی، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، ج۹

آیت الله جوادی آملی، ادب فنای مقربان، قم، نشر اسراء، ج ۲

همان، قرآن در قرآن، قم، نشر اسراء

در آستانه ماه مبارک رمضان

در آستانه ماه مبارک رمضان

بسم الله الرحمن الرحیم

«الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی»

عزیزان بحث را زمانی گوش می دهند که در آستانه ی رمضان ۹۳ هستیم. ماه رمضان هم ماه قرآن است. مطالبی را می خواهم بگویم، به امید اینکه اگر خدا نظر کند لطف خدا شامل حال ما شود، موضوع تبلیغات ما قرآنی، نهج البلاغه ای و روایی شود و اگر هم بناست سخنرانی کنیم، حداقل یک آیه را توضیح بدهیم.

اول اینکه عظمت رمضان به روزه است یا قرآن؟ به قرآن. چون در قرآن داریم: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآن» (بقره/۱۸۵) نمی گوید: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی کتب علیکم الصیام». می گوید: ماه رمضانی که قرآن آمد. نمی گوید: ماه رمضانی که روزه آمد. پیداست که اهمیت رمضان به قرآن است. به ما هم گفتند: هروقت در فتنه ها و اختلافات گیج شدید، از قرآن نور بگیرید. قرآن نور است و این نور خیلی برای ما مهم است.

۱– قرآن و اهل بیت، اسباب نجات در ظلمات

در قرآن یک آیه داریم، این آیه را برای شما معنا کنم به نظرم برای شما شیرین باشد. می فرماید:«کَظُلُماتٍ» یعنی تاریکی، «فی بَحْرٍ» دریا، «لُجِّی» چرا گفته «کَظُلُماتٍ فی بَحْر» تاریکی در دریا با تاریکی در زمین فرق می کند. تاریکی در زمین فقط چراغ می خواهیم. تاریکی در دریا هم چراغ می خواهیم، هم کشتی می خواهیم. حالا۔ با نورافکن در دریا نور انداختیم، باز کافی نیست. در دریا آدم هم نور می خواهد، هم کشتی می خواهد. لذا حدیث داریم «ان الحسین مصباح الهدی» امام حسین چراغ است. بعد می گوید: «و سفینه النجاه» سفینه نجات است. «کَظُلُماتٍ فی بَحْر» تاریکی در دریا نور کافی نیست، هم نور می خواهیم، هم کشتی. نور می خواهید، امام حسین، کشتی هم می خواهید امام حسین.«مصباح الهدی» یعنی امام حسین هم نور است، هم کشتی است.

اولیای خدا مردم را شفاعت می کنند، اما این شفاعت شامل حال همه نمی شود. قرآن می گوید: «فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ» (مدثر/۴۸) شفاعت بود، اما شامل حال ما نشد. امام صادق فرمود: اگر کسی نماز را ضایع کند و سبک شمرد، ما شفاعتش را نمی کنیم. یک جایی می گویند: ما شفاعت نمی کنیم، اما راجع به قرآن حضرت امیر در نهج البلاغه می فرماید: «شَافِعٌ مُشَفَّع» (شرح نهج البلاغه/ج۱۰/ص۱۸)یعنی شفاعت قرآن حتمی است. شفاعت اهل بیت شاید کسی را گرفت و شاید کسی را نگرفت.

آیه ای هست اخیراً نکاتی از این آیه به چشم من رسیده که من تقاضا می کنم این نکات را اگر کسی بنویسد، چیزهای مهمی در این آیه است. من سالها این آیه را خواندم و تفسیرش را هم نوشتم. اما برخورد نکردم که چه خبر است! آدم گاهی وقت ها از کنار یک چیزی رد می شود فکر می کند این ساده است. یک پله است، بعد می بیند اوه! خیلی عمقش زیاد است.

۲- شکایت پیامبر از مسلمانان در قیامت

آیه ای که در آستانه ماه رمضان باید بگویم و تقاضا هم می کنم که همه به خصوص عزیزان طلبه و معلمین و مسؤولین هم گوش بدهند، این آیه است. «وَ قالَ الرَّسُولُ» رسول می گوید. «یا رَبِّ»پروردگار، ای خدا! «إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً» (فرقان/۳۰) یعنی پیغمبر روز قیامت شکایت می کند که این مردم قرآن را رها کردند. اول اینکه «قال» فعل ماضی است، باید بگوید: «یقول» روز قیامت هنوز نیامده است. باید بگوید: روز قیامت پیغمبر شکایت خواهد کرد. اما می گوید: شکایت کرد! این به دلیل این است که یک چیزی که برای آینده است، اگر صد در صد قطعی باشد، دیگر به آینده نمی گویند. به گذشته می گویند. مثل بچه ای که همینطور دارد پشت پشت می رود. مادرش می گوید: افتاد! این هنوز نیافتاده است، اما چون اینطور که می رود افتادنش قطعی است، نمی گویند: می افتد، می گویند: افتاد!

یک آدم مال مردم خور می آید نسیه می کند، می گویند: به ایشان نسیه دادی؟ خورد و یک آب هم رویش! ممکن است نخورده، ولی چون این از هرکس نسیه کرده خورده است، دیگر می گوید: خورده است. پس از «قال» یک نکته می فهمیم. شکایت قطعی است. این برای «قال» است. شوخی نیست و صد در صد شکایت است. بعد هم می گوید: «وَ قالَ الرَّسُولُ» رسول یک آدم عادی نیست که عصبانی شود و جوش بیاورد. رسول رحمه للعالمین است. آن کسی که رحمتش شامل همه هستی می شود، شکایت می کند. یکوقت یک کسی آدم عادی است، می گوییم: این خلقش تنگ می شود، جوش می آورد. رسول است یعنی منبع رحمت است. منشأ رحمت است. منبع رحمت شکایت می کند. نزد چه کسی؟ نزد خدا شکایت می کند. چه وقت شکایت می کند؟ روز خطر، روز قیامت شکایت می کند. چطور شکایت می کند. می گوید: «یا رَبِّ» با کلمه «یا ربّ». چون داریم اگر کسی «یا ربّ» بگوید، حتی اگر ده تا «یا ربّ» بگوید، خدا لبیک می گوید. دعا با کلمه ی «یا ربّ» استجابت می شود. بعد می گوید: «إِنَّ» قطعی است. شک نکنید، شکایت قطعی است. «قَوْمِی» بعد می گوید: «اتَّخَذُوا هـذَا الْقُرْآنَ» یکوقت می گویند: قرآن زیر پایت رفت. می گویی: نفهمیدم، پایم را روی کلمه ای گذاشتم که روزنامه بود و آیه قرآن در آن بود. نفهمیدم. یکوقت می گویند: قرآن زیر پایت رفت. یکوقت می گویم: پایت را با توجه روی قرآن گذاشتی. «اتخاذ» یعنی تو فهمیدی و به قرآن بی اعتنایی کردی. نمی گوید: «کان القرآن عندهم مَهْجُوراً» نمی گوید: قرآن نزد امت من مهجور بود. می گوید: «اتخذوا».

۳- عمل بر خلاف قرآن، نشانه مهجوریت قرآن

کشورهای عرب همسایه ی ما، قارون ها و مزدورها، اینها نمی دانند که رابطه با اسرائیل نهی قرآن است و با اسرائیل گپ می زنند. می فهمد اسرائیل است، می فهمد دشمن مسلمان ها است. می فهمد باز هم با او رفیق می شود. مگر ما مسلمان نیستیم؟ قرآن می گوید: به کسی که می گوید: مسلمان هستم، حق نداری بگویی: دروغ می گویی. «وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِنا» (نساء/۹۴) کسی که می گوید: من مسلمان هستم، حق نداری بگویی: مسلمان نیستی. خوب بالاخره شیعه می گوید: «اشهد ان لا اله الا الله» و «اشهد ان محمداً رسول الله» (صلوات حضار)

ص: ۳۰۷

کسی که «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله» می گوید، این مسلمان است. قرآن هم گفته کسی که «اشهد ان لا ـ اله الا الله» می گوید، حق نداری بگویی مسلمان نیستی. پس چرا تکفیری ها شیعه کشتن را لازم و واجب می دانند. می فهمند که ما «اشهد ان لا اله الا الله» می گوییم. صدای اذان ما پخش می شود. یکوقت می گفتند: قرآن شیعه ها با قرآن سنی ها فرق می کند. اینقدر این قاری ها رفتند و آمدند و در مجالس عمومی قرآن خواندند، گفتند: نخیر! قرآن شیعه و سنی یک نقطه و واوش فرق نمی کند. اول می گفتند: قرآن!

بعد گفتند: شما نماز که می خوانید، بعد از «السلام علیکم و رحمه الله و برکاته» که سه بار الله اکبر می گوییم. گفتند: شیعه ها می گویند: «خان الامین، خان الامین، خان الامین»! یعنی جبرئیل امین خیانت کرد. باید وحی را به علی بدهد، دروغی و دزدکی به پیغمبر داد. ما چه وقت چنین حرفی زدیم. ما بعد از«السلام علیکم» می گوییم: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر! خیلی به ما تهمت زدند. آخرین تهمتشان هم تکفیر است. اینها مسلمان نیستند و فقط خودشان مسلمان هستند. «اتخذوا» یعنی می فهمند، لج می کنند. خواست آمریکا است. خواست یهود است. صلواتی بفرستید. (صلوات حضار)

بعد هم می گوید: «مهجورا» نمی گوید: «متروکا». فرق بین متروک و مهجور چیست؟ متروک می گویند: زمین متروکه است. یعنی از گردونه خارج شده است. مثل سماور زغالی که دیگر الآن متروک است. هرکس دارد در انبار گذاشته است. اما مهجور یعنی هست، به آن بی احترامی می کنیم. مثل گربه که الآن در خانه ها هست، در کوچه ها هست، اما مورد عنایت نیست. این خیلی مهم است. شکایت قطعی است. کسی شکایت می کند که محبوب ترین فرد هستی است. کسی شکایت می کند که رحمتش به همه هستی گسترده شده است. با کلمه «یا ربّ» شکایت می کند. با کلمه «انّ» شکایت می کند. «اتخذوا» یعنی می فهمند، لج می کنند. نه اینکه غافل هستند و حواسشان پرت است. «مهجورا» یعنی قرآن می خواند ولی به آن عنایت نمی شود. ما سر سفره هفت سینمان قرآن است. روی کیف عروسمان هست. بالای سر مسافرمان هست. خانه نو قرآن و آینه می بریم. قرآن در بورس است. قسم می خوریم. شب قدر قرآن سر می گیریم و «بک یا الله» می گوییم. قرآن را جایی پرت نکردیم. هست، اما به آن توجه نمی شود مگر قرآن نمی گوید: کسی که ربا بخورد با خدا جنگ کرده است؟ متن قرآن است. «فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ»(بقره/۲۷۹) یعنی رباخوار با خدا می جنگد. پس چرا شما می گویی: اینقدر می دهم، میلیونی اینقدر بده! می خوانیم، عمل نمی کنیم. در همسرداری، در بچه داری، در اقتصاد، در سیاست، در موضع گیری.

۴– رمضان، ماه تدبر در قرآن

ماشین هایی که هوا گرفته است، راننده ها در سرازیری هُل می دهند، روشن می شود. سرازیری قرآن ماه رمضان است. الحمدلله تلاوت قرآن و حفظ قرآن و تجوید قرآن تکان خوبی خورده است. ولی تدبر در قرآن، فهم قرآن، هنوز ... سر سفره قرآن ننشسته ایم و ببینیم قرآن برای ما چه می گوید؟

حالاـ برای اینکه من نمونه برای شما بگویم و خیلی هم لفت ندهیم، ظرف چند دقیقه یک قصه ای را برای شما بگویم. در سوره بقره آیه ... یک صلوات بفرستید. (صلوات حضار)

این یک ورق قرآن است. پانزده سطر این طرف است، پانزده سطر آن طرف است. ما می توانیم سی سطر قرآن را در ده دقیقه تفسیر بگوییم. برای مردم، خودمان ممکن است تحقیق کنیم، مثل مادر، مادر خودش انواع غذاها را می خورد، اما آنچه به بچه اش می دهد شیر است. ما نباید هرچه در کتاب ها است بیاییم به مردم بگوییم. خودت مطالعه عمیق کن اما یک تفسیر روان بگوییم.

بسم الله الرحمن الرحیم، قصه این است، حضرت موسی با فرعون درگیر شدند، خداوند فرعون را غرق کرد. بعد یک فرعون دیگر، یک طاغوت دیگر پیدا شد. آن شاه رفت و یک شاه دیگر آمد. مردم راهپیمایی کردند، در خانه پیغمبرشان رفتند، منتهی او پیغمبر بعد از موسی بود. گفتند: موسی با فرعون درگیر شد، فرعون غرق شد. یک طاغوت دیگر پیدا شده، شما یک فرمانده نظامی برای ما تعیین کن، ما به رهبری او برویم با این طاغوت نو بجنگیم. پیغمبر گفت: شما مرد جنگ نیستید. گفتند: اِ... چرا شما سوء ظن دارید. جنگ، جنگ تا پیروزی، جنگ جنگ تا... اینها در چهار مرحله ریزش کردند. من برای اینکه این آیه را به ذهن شما نزدیک کنم، فرض می کنیم ده هزار نفر راهپیمایی کردند، در خانه پیغمبر آمدند، فرمانده نظامی خواستند، که به دستور فرمانده نظامی با طاغوت جدید بجنگند. تا دستور جهاد آمد، از این ده هزار تا اکثرشان ریختند و گفتند: ما نیستیم. اکثر ده هزار تا شش هزار تا می شود. فرمان جبهه که آمد شش هزار تا ریزش کردند. چقدر ماند؟ چهار هزار نفر. گفت: خیلی خوب چه می خواهید؟ گفتند: فرمانده! گفت: بسم الله جناب آقای طالوت تو از امروز فرمانده هستی. گفتند: این فرمانده ما شد؟ فرمانده نظامی باید مخ داشته باشد برای طراحی، مغز داشته باشد، بازویش هم قوی باشد. «وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ» (بقره/۲۴۷) گفتند: نه، جیب این خالی است. گفت: خدا گفته، گفتند: نخیر، ما این رهبری را قبول نداریم. پیغمبر گفت: می خواهید یک دلیلی بیاورم که خدا گفته: این رهبر و فرمانده نظامی باشد. «وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ» (بقره/۲۴۸) علامتی که خدا گفت: این فرمانده باشد، این است که آن تابوتی که مدت هاست گم شده امروز برای شما می آید.

۵– آثار اولیای خدا، مایه آرامش مردم

حضرت موسی وقتی متولد شد، چون فرعون پسرها را می کشت، گفته بودند: امسال پسری به دنیا می آید، کاخ تو را زیر و رو می کند، دستور داد هر زنی پسر زایید بکشید. مادر موسی پسر زایید وحشت کرد. خدا به او وحی کرد، این را شیر بدهد در جعبه بگذارد و در دریا بیاندازد. آن جعبه چون جان موسی را نجات داده بود، به آن جعبه تابوت می گویند. تابوت به معنی صندوق چوبی است. این جعبه نزد یهودی ها عزیز بود. هرجا می رفتند با خودشان جعبه را می بردند. مثل هیأت های ما که علامت می بریم. این جعبه را یک نفر دزدیده بود. پیغمبر گفت: آن جعبه ای که فرض کنید دهها سال است دزدیدند، امروز فرشته ها این جعبه را می آورند و اینجا می گذارند. این علامت این است که خدا گفته است آقای طالوت فرمانده باشد. حالا- این تابوت چیست؟ قرآن می گوید: «فیهِ سَکینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ» در این تابوت یک آرامشی است. تابوت که کنار شماست، شما دلتان آرام است. «وَ بَقِیَّةٌ مِمَّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَ آلُ هارُونَ»یادگارهای موسی و هارون در آن است. ما اینجا جواب وهابی ها را هم می دهیم. وهابی ها دستشان برسد، قبر امام حسین را هم خراب می کنند، قبر پیغمبر را هم خراب می کنند، ما می گوییم: مگر شما نمی گویید مسلمان هستیم؟ قرآن می گوید: اگر یک جعبه ای یادگار موسی و هارون در آن باشد، آرام بخش است. «فیهِ سَکینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ» سکینه به معنی آرامش است. «وَ بَقِیَّةٌ مِمَّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَ آلُ هارُونَ»اگر یک صندوقی یادگار موسی و هارون در آن بود، آرام بخش است. خوب حضرت معصومه یادگار موسی بن جعفر است. امام حسین یادگار پیغمبر است، چطور شد اگر در صندوق یادگار موسی و هارون باشد، ارزش دارد. در صندوق و ضریحی یادگار محمد و علی باشد، ارزش ندارد؟ (صلوات حضار)

ص: ۳۱۰

۶- ریزش ها و رویش ها در سختی ها و مشکلات

از ده هزار تا، فرمان جنگ که آمـد، شـش هزار تا ریختنـد. فرض کنید هزار نفر هم به رهبری طالوت نق زدند. برای اینکه این رهبر در جیبش پول نـدارد، گفتند: ما نمی خواهیم. هرچه پیغمبر گفت: رهبری مغز و بازو می خواهد، گفتند: نه، جیبش خالی است. چند نفر ماندند؟ سه هزار نفر! این سه هزار نفر گفتند: ما جبهه می رویم. منتهی در راه که می روید، یک نهر آب است، نخوریـد. خـدا می خواهـد یک امتحان اقتصادی کنـد، نخوریـد. البته اگر خیلی تشـنه هستیـد، با مشت بخورید. اما سـر به آب نگذاریـد. باز به آب رسـیدند، دیدنـد نمی شود از این آب گـذشت. قرآن می گویـد: از این سه هزار تا هم اکثرشان خوردند. اکثر سه هزار تا، دو هزار نفر خوردند. هزار نفر گفتند: جنگ جنگ تا پیروزی! «لا طاقَةَ لَنا» (بقره/۲۴۹)ما طاقت این جمعیت را نـداریم، اینها خیلی هسـتند. باز از این هزار نفر، نهصـد نفرشان رفت، صـد نفر ماند. آن صد نفر گفتند: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَليلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثيرَه» (بقره/۲۴۹) گاهی صد نفر جلوی ده هزار نفر می ایستد. حمله کردند، در این صد نفر یک پسر شانزده، هفده ساله به نام داود بود که بعـد پیغمبر شد. این پسـر شانزده ساله مثل حسـین فهمیده ما در انقلاب، رهبر کفر را کشت. خدا می گوید: ناز شصـتت! من هم به تو حکومت می دهم، هم علم می دهم، هم حکمت می دهم. این ماجرایش است. «أَ لَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَني إِسْرائيلَ» (آل عمران/۴۹) نمی بینی جمعیتی از بنی اسـرائیل بعـد از موسـی «مِنْ بَعْدِ مُوسى إِذْ قالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ» به پیغمبرشان گفتنـد: یـک طـاغوت پیـدا شـده، «ابْعَثْ لَنا مَلِكاً» یک فرمانـده نظامی برای ما تعیین کن، که به رهبری او «نُقاتِلْ في سَبيلِ اللَّهِ» بجنگیم. پیغمبرشان فرمود: «هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ أَلَّا تُقاتِلُوا» من نگرانم فرمان جهاد بیاید، شـما مرد جنگ نباشـید. «قالُوا وَ ما لَنا أَلَّا نُقاتِلَ» چرا مرد جنگ نباشـیم؟ «أُخْرِجْنا مِنْ دِيارِنا» این طاغوت خانه های ما را گرفته است.«أَبْنائِنا» بچه های ما را گرفته است. حتماً جنگ جنگ تا پیروزی! تا خون در رگ ماست، تو هستی رهبر ما! می گوید: خیلی خوب حالا معلوم می شود. «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ» تا فرمان جنگ آمد، «تَوَلَّوْا إِلاَّ قَليلاً» از این ده هزار نفر، شـش هزار نفر پایین آمدند. «وَ اللَّهُ عَليمٌ بِالظَّالِمينَ» خـدا ظالمـان را می شـناسد. ظالم کیست؟ کسـی که شـعار می دهـد، عمل نمی کنـد. «وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ» پیغمبرشان گفت: خیلی خوب، شـما چهار هزار نفر می خواهیـد جنگ کنیـد، بسم الله! «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً» خداونـد جناب طـالوت را برای شـما فرمانـده تعیین کرده است. گفتنـد: «قالُواْ أَنىَ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ» این به درد فرمانـدهی نمی خورد. «وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ» خودمـان بهـتر هسـتیم. «وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ» این از نظر مـالی جیبش پر نیست. گفت: چه کـار به جیبش دارید؟ «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَئهُ» خدا انتخابش کرده است.«وَ زَادَهُ بَسْطَةً فىِ الْعِلْمِ» از نظر علمی بالا است، علمش زیاد است. «وَ الْجِسْمِ» بازویش خوب است. فرمانده نظامی باید مغز و بازو داشـته باشد. شما می گویید: این چوپان است. «وَ اللَّهُ يُؤْتىِ مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ» خدا خواسـته یک نفر گمنام بیاید فرمانده نظامی شود، مگر طوری است؟ «وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» خدا که لطفش را در انحصار یک قبیله خاصـی نگذاشـته است. «وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ ءَايَةَ مُلْكِهِ» (بقره/۲۴۹)نشانه اینکه طالوت فرمانـده است، «أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ» آن تابوتی که دهها سال پیش دزدیدند و شـما ناراحت هستید، آن تابوت امروز می آید. در این تابوت چیست؟ «فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ» از طرف خدا یک آرام بخشی است «وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسىَ وَ ءَالُ هَرُونَ» یادگارهای موسی و هارون در آن است. آن تابوتی که آرام بخش است و یادگار موسی و هارون در آن است، «تحْمِلُهُ الْمَلَئكَةُ» امروز فرشته ها این تابوت را می آورند و اینجا می گذارند. این هم علامت است.

«فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ» این سه چهار هزار نفری که ماندند، رهبرشان طالوت گفت: جبهه برویم. از شهر فاصله بگیرید. «قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِیكُم بِنَهَرٍ» خدا شما را با نهر ابی آزمایش می کند. «فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنیّ» کسی بخورد از ما نیست. «وَ مَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنیّ» اگر نخورید از ما است. یک تحریم اقتصادی، ببینیم چه کسی شکمو است و چه کسی شکمو نیست. البته اگر خیلی به شما فشار آمد، «إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَهَ بِيَدِهِ» با مشت بخورید اما سر به آب نگذارید. قرآن می گوید: تا آب را دیدند، «فَشَرِبُواْ مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا» باز از این سه هزار نفر، دو هزار نفر سراغ آب رفتند. این هزار نفری که ماندند، گفتند: ما از امتحان مکتبی قبول شدیم، فرمان جبهه آمد، پذیرفتیم، رهبری طالوت و آب نخوردن را هم پذیرفتیم. در هر امتحانی روی سفید برگشتند. جبهه رفتند، تا جمعیت را دیدند، گفتند: «لَا طَاقَةَ لَنَا» ما کم هستیم. فرار کنیم. چند نفری باقی ماندند، اینها گفتند: «كَم مِّن فِئَهٍ قَلِيلَهٍ غَلَبَتْ فِئَهً كَثِيرَهَ» بیست بر دویست پیروز است. قرآن یک آیه دارد، می گوید: بیست، بر دویست پیروز است. «عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ» (انفال/۶۵) وقتی به امام گفتند: آمریکا دویست میلیون جمعیت دارد، فرمود: ما یک لشگر بیست میلیونی بسیج درست می کنیم، بیست بر دویست پیروز است. اینها گفتند: ما، مرد جنگ هستیم. حمله کردند. تا حمله کردند،، قرآن می فرماید: یک دعا هم کردند. «رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْرا»(بقره/۲۵۰) پس معلوم می شود دعا در جبهه هم هست. نمی شود در خانه نشست و دعا کرد. در جبهه امتحان مکتبی، «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ» بجنگید، چشم! رهبر را قبول کنید، چشم! آب نخورید، چشم! در امتحان مکتبی، در امتحان سیاسی، قبول رهبری، در امتحان اقتصادی، نخوردن آب همه قبول شدند. در امتحان روانی ترسیدند. خودشان را باختند. ولی یک عده دعا کردند و رفتند تار و مار کردند.

۷– مقایسه حضرت علی علیه السلام و حضرت داود

یک چیزی می گویم، خوب گوش بدهید. چیزی که تا به حال شاید نشنیده باشید. من خودم تازه شنیدم. قرآن می گوید: «وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوت» (بقره/۲۵۱) در این ده، بیست نفری که ماندند، پسر و جوانی به نام داود بود. «وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوت» این پسر شانزده، هفده ساله جالوت رهبر کفر را کشت. خدا می گوید:بارک الله! سه چیز به تو می دهم، ۱- «وَ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْک» حکومت برای توست. حکومت برای کسی است که رهبر کفر را بکشد. حکمت هم برای توست. بینش و بصیرت، «وَ الْحِکْمَةَ وَ عَلَّمَه» علم هم برای توست. در جنگ خندق علی بن ابی طالب، عمروبن عبدود را کشت. همانطور که در آن ماجرا داود، جالوت را کشت. خدا به او گفت: سه چیز به تو می دهم. علم، حکمت، حکومت! در خندق هم که حضرت علی دشمن را کشت، باید علم به حضرت علی داده شود. حکومت به حضرت علی داده شود، حکمت هم به حضرت علی داده شود. مگر خدا پارتی بازی می کند؟ در یک ماجرا که داود شیرین کاری کرده، این حکومت و حکمت و علم، این کار را حضرت علی هم کرد. پس به همان دلیلی که حکومت حق داود است، حکومت حق علی است. حکمت حق داود است، حکمت حق علی است. علم حق داود است، علم حق علی است. اینها مثل هم هستند.

من دو صفحه از قرآن گفتم، تو را به حضرت عباس، یک خرده از خواب و شعر و قصه کم کنید، از منبری ها بخواهید، قرآن را باز کنیم و بخوانیم، ببینیم خدا چه می گوید؟ یا روایات و نهج البلاغه و حدیث چه می گوید. اگر جلسات ما پربار باشد، مردم جای دیگر نمی روند. می گویند: نیم ساعت می نشینیم، پنج مطلب یاد می گیریم، اما اگر روی منبر چیزی گیر ما نیاید، فیلم ها و سریال ها نمی گذارند مردم مسجد بیایند. باید بجنبیم. یکوقتی رقیب ما مرشدها بودند. با پرده کنار خیابان می خواندند. الآن رقیب شما فیلم ها و سریال هاست. مسایلی هم که می گوییم آیات را انتخاب کنیم. الآن مثلاً آیه طلاق را نگوییم. جوان می گوید: من هنوز داماد نشدم، تو برای من طلاق را می گویی؟ یا می گوید: ما با زنمان رفیق هستیم و زندگی می کنیم، نمی خواهم طلاق بدهم تو برای من از طلاق می گویی. الآن نگاه کنیم با مشکلی که مردم دارند، آیه ای را انتخاب کنیم که نیاز امروز اینها باشد. من فکر می کنم ماه قرآن باید یک نهضت قرآنی شود. الحمدلله تلاوت و تجوید و حفظ راه افتاده است، باید تدبر هم راه بیافتد. البته کار هرکسی نیست. کسانی که بالای ده سال درس خواندند باید تفسیر بگویند، آن هم با احتیاط و از روی تفسیرهای معتبر باشد.

خدایا ما را مورد این شکایت که پیغمبر روز قیامت بگوید: مردم قرآن را رها کردند، ما را مورد شکایت قرار نده. مزه ی قرآن را به ما بچشان و توفیق بده به دیگران بچشانیم. ما را از آنهایی قرار بده که در قرآن از آنها ستایش کرده ای. هرجا می گوییم: قرآن مراد ما قرآن و اهل بیت است. چون قرآن و اهل بیت لحظه ای از هم جدا نیستند.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

محبت به پیامبر و اهل بیت از دیدگاه قرآن و روایات

اشاره

نویسنده:عین الله خادمی

محبت به پیامبر و اهل بیت از دیدگاه قرآن و روایات

مقدمه

در نظام تربیت دینی، محور و کانون همه محبت ها، حب و مهرورزی به حضرت حق است و سایر محبت ها بایـد بر محور این کانون بگردنـد.به تعبیر دقیق تر، بر اساس تربیت دینی، در نظام هستی محبت با لذات مختص حضرت حق است و جایز نیست که انسان نسبت به موجودات دیگر، در عرض محبت خدا، مهر بورزد.بلکه محبت نسبت به اشخاص و امور دیگر در صورتی مقبول است که در طول محبت خدا باشد و این محبت به نوعی از سوی حضرت حق مورد تأیید قرار گرفته باشد.زیرا لازمه محبت حقیقی، گشودن سفره دل فقط در محضر محبوب است. بر این اساس، کسی که خداوند را محبوب بالذات خویش قرار داده است، باید دقت کند، سفره دل خویش را در مواضع نامناسب نگستراند.بدین خاطر است که مولای متقیان علی(ع)فرمود: «مبادا محبت و دوستی ات را در غیر محل خود به کاربری!» (۱)

انسان بایـد سفره دل خویش را در محضر محبوب هایی بگشایـد که خیرخواه و دوستدار رسیدن او به کمال حقیقی هستند. پیامبر و اهل بیت او در زمره کامل ترین مصداق های چنین محبوب هایی هستند.در این بحث، درباره محبت به پیامبر و اهل بیت او، از چند جهت سخن می گوییم.

ص: ۳۱۴

الف)اهمیت و ضرورت محبت به پیامبر و اهل بیت او

همان طور که بیان کردیم، محبت به پیامبر الهی و خانـدانش، محبتی در عرض مهرورزی نسبت به خـدا نیست، بلکه در طول حب به خداونـد است.پیـامبر(ص) در کلاـم گهربـارش متـذکر این امر شـده و به مؤمنـان دسـتور داده است، مرا دوست داشـته باشـید، منتها بایـد دقت داشـته باشـید، دوستی من در عرض دوستی خـدا نباشـد، بلکه مرا از آن جهت که مطیع و مجری فرمان های الهی و محبوب او هسـتم، دوست بداریـد(مرا به خاطر خـدا دوست داشـته باشـید).در ادامه می فرمایـد:اهل بیت مرا از آن جهت که ادامه دهنـده راه من و محبوب من هسـتند، دوست بدارید (اهل بیت مرا به خاطر محبت به من دوست داشـته باشـید.) (۲)

انسان باید نسبت به پیامبر الهی، از آن جهت که حلقه رابطه میان انسان و خداست و پیام های نجات بخش و کمال آفرین را از سوی حضـرت حق به انسـان هـا تقـدیم می کنـد، مهر بورزد.در واقع این محبت مؤیـد ایمان فرد است، چون نمی توان مـدعی محبت کسی شد، اما نسبت به فرستاده او مهر نورزید.بر این اساس است که پیامبر گرامی اسلام(ص)فرمود:«هیچ یک از شما به مرحله ایمانی نمی رسد، جز این که مرا از فرزند، پدر و مادرش و همه مردم بیش تر دوست بدارد.» (۳)

و در حـدیث دیگری فرمود:«سوگنـد به کسـی که جانم در اختیار اوست، هیچ یک از شـما به مرحله ایمان نمی رسد، مگر آن که محبت او نسبت به من، از پدر و فرزندش بیش تر باشد و در واقع، من محبوب ترین مردم نزد او باشم.» (۴)

از حضـرت علی(ع)سؤال شد، دوستی شما نسبت به رسول خدا(ص)چگونه بود؟فرمود:«به خدا سوگند، او نزد ما از تمام مال و ثروتمان، فرزندان، مادران، پدرانمان و از آب سرد گوارا در حال تشنگی، محبوب تر بود.» (۵)

محبت اهـل بیت نیز مورد تأییـد خـداست، زیرا بنـابر فرمایش مولای متقیان علی(ع)، آن ها ویژگی هایی دارنـد که مورد تأیید حضرت حق است:«اهل بیت پیامبر(ص) ستون های اسلام و پناهگاه چنگ زنندگان به دامانشان هستند.به واسطه آن هاست که حق در مـدار خود قرار می گیرد و باطـل از جـایش ریشه کن و زبـانش از بیـخ قطع می شود.آنان کسانی هسـتند که دین را از روی نگه داشـتن و به گوش دل گرفتن یافته انـد، نه از روی شـنیدن و روایت کردن.آنان گنج های ایمان و معدن های احسان هستند. اگر داوری کنند، به عدالت باشد و اگر دلیل و برهان آورند، مورد دشمنی قرار گیرند.» (۶)

بر اسـاس فرمایش امیر مؤمنان(ع)در نهـج البلاغه:«راز پیامبر بـدان ها(اهل بیت)سپرده شـده است و هر که آنان را پناه گیرد، به حق راه برده است.مخزن علم پیامبرند و احکام شـریعت او را بیانگر، قرآن و سـنت نزد آنان در امان. چون کوه افراشته، دین را نگهبان.پشت اسلام بدان ها راست و ثابت و پابرجاست.» (۷)

بر اسـاس فرمـایش علی(ع)، اهـل بیت دارای برترین مقـام و معیار، و ملاك حقانیت هسـتند:«و از این امت کسـی را با خانـدان رسـالت همپـایه نتوان پنـداشت، و هرگز نمی توان پرورده نعمت ایشـان را در رتبت آنان داشت که آل محمـد(ص)پایه دین و ستون یقینند.هر که از حد در گذرد، به آنان بازگردد و آن که وامانده، بدیشان پیوندد. حق ولایت خاص ایشان است و میراث پیامبر مخصوص آنان.» (۸)

در موضع دیگر نهج البلاغه، حضـرت علی(ع)درباره منزلت والای اهل بیت می فرماید:«ما خاصـگان و یاران و گنجوران نبوت و درهای رسالتیم.در خانه ها جز از درهای آن ها نتوان وارد شد و آن که جز از در خانه درآید،

کسی که خداوند را محبوب بالّذات خویش قرار داده است، باید دقت کند، سفره دل خویش را در مواضع نامناسب نگستراند. بدین خاطر است که مولای متقیان علی(ع)فرمود: «مبادا محبت و دوستی ات را در غیر محل خود به کاربری»

به دزدی سمر شود(دزد نامیده شود).» (۹)

ب) آثار محبت به اهل بیت

محبت مؤمنان به اهل بیت، آثار مثبت فراوانی برای محبان دارد.ما در این نوشتار به برخی از مهم ترین آن ها اشاره می کنیم:

۱.اتحاد ارواح مؤمنان محب با ارواح اهل بیت

انسان های مؤمن هر چه بیش تر خویش را از ناپاکی ها و گناهان دور نگه دارند و زنگارهای غفلت زا را از آینه دل خویش بزدایند و در راه مستقیم هدایت گام بردارند، هم محبت آن ها به اهل بیت بیش تر می شود و هم آثار این محبت فزون تر می گردد.چون محبت انسان نسبت به محبوب در گام نخستین انسان را به سوی مشابهت و همشکلی با محبوب سوق می دهد و انسان سعی می کند، گفتار و کردارش مشابه و هم سنخ با گفتار و کردار محبوبش باشد.افزایش مشابهت و همشکلی ارواح مؤمنان با اهل بیت کم کم آن ها را به سوی انجذاب و اتحاد با ارواح اهل بیت، سوق می دهد.این انجذاب و اتحاد باعث می شود که مؤمنان از آثار و برکات ارواح مطهر آن ها بهره مند شوند.

اگر بخواهیم این معنا را در قالب تمثیلی بیان کنیم، می توانیم بگوییم:ارواح مؤمنان مثل نور ضعیفی است که درجه و شدت روشنایی آن خیلی کم و از تیرگی های زیادی برخوردار است.در حالی که ارواح اهل بیت مثل نور واحدی، بسیار روشن و کامل است و هیچ گونه ضعف و تیرگی در آن نیست.حال هرچه قدر این نور ضعیف به نور کامل نزدیک تر شود و آن وحدت بیش تر یابد و در آن مستغرق باشد، به هر اندازه که غلبه و احاطه نور کامل به آن بیش تر باشد، نور ضعیف از روشنی نور کامل بیش تر برخوردار خواهد شد. (۱۰)

نمونه هایی از این اتحاد ارواح مؤمنان به اهل بیت را می توانیم، در رفتار محبان علی(ع)مشاهده کنیم.یکی از این محبان عدیّ بن حاتم طائی است.او و فرزندانش از سربازان ایثارگر و عاشق مولای متقیان علی(ع)بودند. سه پسر والا مقام او با نام های طرفه، طریف و طارف، به خاطر اعتلای حق و نابودی باطل، جان شیرینشان را در جنگ صفین تقدیم راه خدا کردند.عدی پس از گذشت سال ها از شهادت فرزندانش، روزی با معاویه برخورد می کند.معاویه برای آزار رساندن به او می پرسد: «این الطرفات؟»(طرفه ها، یعنی فرزندانت کجا هستند؟)

عدی پاسخ می دهد:«در جنگ صفین، پیش روی حضرت علی(ع)به شهادت رسیدند.»

-علی در مورد تو انصاف را رعایت نکرد؟

-چرا؟

-زیرا فرزندان تو کشته شدند، اما فرزندان خود او باقی ماندند.

عدی پاسخ جانانه ای می دهد و می گوید:«من انصاف را در مورد علی(ع)رعایت نکردم.»

معاویه از این پاسخ متحیر می شود و می پرسد:«چرا؟»

عدی که تمام شخصیت او محو در خصال مولای متقیان است، عاشقانه می گوید:«زیرا علی به شهادت رسید، اما من هنوز زنده ام.»

در پاسخ به این سؤال که در فراق او چگونه ای، می گوید:«چون مادری که جگرگوشه اش را در دامانش سربریده باشند.»(۱۱)

تذکر این نکته ضروری است که در صورتی ارواح انسان ها نسبت به ارواح اهل بیت اتحاد پیدا می کنند که میان محب و محبوب تناسبی وجود داشته باشد.زیرا غرض از محبت صفت خاصی در محبوب است که با مثل خودش در محب مطابقت دارد و محب را بر آن محبت وا می دارد.محبت میان دو شخص، یا به خاطر احسانی است که از محبوب به محب باز می گردد، یا به خاطر کمالات ذاتی محبوب است.

پیامبر گرامی اسلام(ص)در مورد محبت امور همجنس و همنوع چنین فرموده است:«جان ها سپاهیان گوناگونی هستند. آن ها که همدیگر را بشناسند، با یکدیگر الفت می گیرند و آن ها که همدیگر را نشناسند، از یکدیگر جدا می شوند.» (۱۲)

در این حدیث مقصود از سپاهیان گوناگون انواع و اشکال مختلف جان ها هستند و مراد از آشنایی جان ها با یکدیگر، مناسبت و هماهنگی آن ها با یکدیگر است. جان ها و ارواحی که از یک نوع باشند، با هم الفت می گیرند، و ارواحی که از یک نوع نباشند، از هم جدا می شوند؛زیرا در صورت اختلاف و تفاوت ارواح، میان آن ها مناسبت و الفتی برقرار نمی شود.به همین خاطر است که مشاهده می کنیم، هر نوع جانوری به همنوع خود تمایل پیدا می کند و هر صنفی از مردم، به همنوع خود گرایش دارند؛مثل گرایش:عالم به عالم و جاهل به جاهل، شاه با شاه و رعیت با رعیت، کبوتر با کبوتر، باز با باز و...

گاهی مناسبتی در امور عرضی و جانبی سبب الفت میان ارواح انسان ها می شود؛مثل الفت:غریب با غریب، بیمار با بیمار، غمگین با غمگین و عاشق با عاشق.

آورده اند که کلاغی به کبوتری الفت فراوان داشت.با آن می پرید و با آن دانه می چید.از این عمل تعجب کردند که علت الفت این دو پرنده غیر همنوع چیست.بعد از بررسی مشخص شد که هر دو پرنده لنگ هستند.یعنی یک عامل عرضی آن ها را به یکدیگر پیوند داده است.

عرفا بر این باور هستند که اگر عامل الفت، امر ذاتی و جوهری باشد، الفت میان محب و محبوب استمرار می یابد، اما اگر عرضی و جانبی باشد، این رابطه زود از هم می گسلد و این امر عینا در مورد دشمنی نیز صادق است.به همین خاطر گفته اند:هیچ صداقتی ثابت تر از صداقت جوهرها و هیچ عداوتی شدیدتر از عداوت و اختلاف جوهرها نیست. (۱۳)

بر همین اساس، هر قـدر که انسان مؤمن تر شود و به فضایل و کمالات اخلاقی بیش تر متصف شود، روح او با ارواح اهل بیت سنخیت بیش تری می یابـد و با آن ارواح مقـدسه اتحاد پیدا می کند و در ظل وجود پرفروغ آن ها، از کمالات بیش تری بهره مند می شود.

۲.هدایت مردم به سوی خدا(قرب به خدا)

خداوند به صورت صـریح، پاداش رسالت پیامبر گرامی اسـلام را«موده فی القربی»معرفی کرده است و می فرماید: «ذلک الذی یبشـر الله عباده الذین ءامنوا و عملوا الصالحات قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی و من یقترف حسنه نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور» (۱۴)

این همان چیزی است که خداوند بندگانش را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، به آن نوید می دهد: «بگو من هیچ پاداشـی از شـما برای رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم.و هر کس عمل نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزاییم؛چرا که خداوند آمرزنده و شکر گذار است.»

شأن نزول

شأن نزول آیات ۲۳ تا ۲۶ سوره شوری در تفسـیر مجمع البیان چنین ذکر شـده است:بعـد از ورود پیامبر به مدینه و تحکیم پایه های اسـلام، انصار خـدمت پیامبر رسـیدند و گفتنـد:در صورت بروز مشـکلات مالی، ما اموال خویش را بدون قید و شـرط در اختیـار تو قرار می دهیم.هنگـامی که این سـخن را خـدمت پیـامبر عرض کردنـد، آیـات ۲۳ تا ۲۶ سـوره شوری که آیه«قـل لا اسـئلکم علیـه اجرا الاـ المـوده فی القربی»جزو آن هـاست، نـازل شـد.پیامبر ایـن آیـات را بر آن هـا تلاـوت کرد و سـپس فرمود:«نزدیکان مرا بعد از من دوست بدارید.»آن ها با خوشحالی از محضر پیامبر بیرون آمدند، اما منافقان گفتند:«با این سخن او بر خدا افترا بست و هدفش این است که ما را بعد از خود در برابر خویشاوندانش ذلیل کند.پس در آیه بعد، یعنی آیه ۲۴(ام یقولون افتری علی الله کـذبا...)به آن هـا پاسـخ گفته شـد. پیـامبر به سـراغ آنان فرسـتاد و آیه را بر آن ها تلاوت کرد. گروهی پشـیمان شدند.گریه کردند و سخت ناراحت گشتند.پس از این جریان، آیه ۲۵ شوری(و هو الذی یقبل التوبه عن عباده...)نازل شد و باز پیامبر به سراغ آن ها فرستاد و آن ها را بشارت داد که توبه خالصانه آنان مقبول درگاه خداست. (۱۵)

برای فهم این مطلب که امر رسالت متوقف بر «الموده فی القربی»است، بایـد آیـات دیگر قرآن را که درباره اجر و مزد رسالت پیامبران سخن گفته است، نیز در نظر داشت.تا بتوان از مجموعه این آیات، تصور درستی از مطلب به دست آورد.

آیاتی را که درباره اجر و مزد در رسالت پیامبران سخن می گوید، از یک جهت می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف)

آیاتی را که درباره اجر و مزد رسالت پیامبران سخن می گویند.قرآن در بسیاری از آیات این معنا را تکرار کرده است.پیامبران در برابر مخاطبان خویش که آن ها را

عرفا بر این بـاور هسـتند که اگر عامـل الفت، امر ذاتی و جوهری باشـد، الفت میان محب و محبوب اسـتمرار می یابـد، اما اگر عرضی و جانبی باشد، این رابطه زود از هم می گسلد و این امر عینا در مورد دشمنی نیز صادق است.

به همین خاطر گفته اند: هیچ صداقتی ثابت تر از صداقت جوهرها و هیچ عداوتی شدیدتر از عداوت و اختلاف جوهرها نیست

به سوی خـدا دعوت می کردنـد، می فرمودنـد:«و ما اسئلکم علیه من اجران اجری الاعلی رب العالمین» (۱۶) :از شما به خاطر زحمـاتی برای رسـالت متحمـل می شویم، اجر و پاداشـی نمی خواهیم.پـاداش مـا تنهـا بر عهـده خداونـدی است که مربی همه جهانیان است.

ب)

آیاتی که درباره پاداش رسالت پیامبر اسـلام(ص) سـخن می گوینـد.اگر ما در این دسـته آیات تأمل کنیم، مشاهـده می کنیم، خداوند درباره اجر و مزد رسالت پیامبران سه تعبیر متفاوت دارد:

۱.در یک موضع قرآن می فرماید:«قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله» (۱۷) :ای پیامبر بگو:هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام، برای خود شماست.اجر من تنها بر خداوند است.

در این آیه، درباره«فهو لکم»دو تفسیر وجود دارد:

تفسیر اول این است که به طور مطلق، هیچ اجری نمی خواهم.مثل این که ما می گوییم:«ما هر چه از تو خواسته ام، مال خودت»؛کنایه از این که چیزی از تو نخواسته ام.شاهد این سخن، جمله بعد از آن است که می گوید:«ان اجری الا علی الله.»

بر اساس تفسیر دوم، اجر و پاداشی که از شما می خواهم، در واقع به خود شما بازگشت می کند.

۲.در موضع دیگری، قرآن درباره پاداش رسالت پیامبر(ص)می فرماید، «قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی.» (۱۸) در این مورد نیز در واقع سود به خود شما می رسد، زیرا که مودت ذوی القربی به مسأله امامت و ولایت برمی گردد که تداوم خط نبوت است و برای هدایت شما ضرورت دارد.شاهد این سخن شأن نزولی است که بعضی در این جا نقل کرده اند و گفته اند، وقتی آیه«قل لا ـ اسئلکم علیه اجرا الا ـ الموده فی القربی»نازل شد، پیامبر(ص)به مشرکان مکه فرمود:خویشاوندان مرا ناراحت نکنید.آن ها نیز این پیشنهاد را پذیرفتند.اما هنگامی که پیامبر از بت های آن ها بدگویی کرد، گفتند: محمد منصفانه با ما رفتار نمی کند.از یک سو از ما می خواهد خویشاوندانش را آزار ندهیم، ولی از سوی دیگر با بدگویی از خدایانمان ما را آزار می دهد.

در این جا آیه«قل ما سألتکم من اجر فهو لکم»نازل شد که در آن آمده است:به آن ها بگو، آنچه من در این باره از شما خواستم، به نفع خود شما بود.حال می خواهید آن ها را آزار بکنید یا نکنید.»و در پایان آیه می فرماید:«و هو علی کل شی شهید.»یعنی اگر من پاداشم را از او می خواهم، به خاطر آن است که او از همه اعمال و نیات من آگاه است.

۳.در جای دیگری، قرآن درباره اجر و مزد رسالت پیامبر(ص)چنین می فرماید:«قل ما اسئلکم علیه من اجر الا من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا.» (۱۹) یعنی:ای پیامبر بگو: من در برابر ابلاغ این آئین هیچ گونه پاداشی از شما مطالبه نمی کنم.تنها اجری که می خواهم این است که مردم راهی به سوی پروردگارشان برگزینند.یعنی تنها اجر و پاداش من هدایت شماست؛آن هم از روی اراده و اختیار، نه اکراه و اجبار.این تعبیر جالبی است که نهایت لطف و محبت پیامبر را نسبت به پیروانش می رساند.چرا که اجر و پاداش خود را سعادت و خوشبختی آن ها و رهنمون کردنشان به سوی خدا می شمرد.

اگر در این آیات تأمل کنیم، درمی یابیم که میان این تعبیرهای گوناگون ناسازگاری وجود ندارد.در برخی مواضع، قرآن به طور کلی تقاضای اجر و پاداش از بشر را نفی می کند و می فرماید:«پاداش رسالت پیامبران به عهده حضرت حق است.»در جای دیگری نیز می فرماید:«من تنها از کسی پاداش می خواهم که راهی به سوی خدا می جوید.»در آیه دیگری می فرماید:«پاداشی را که از شما خواسته ام، برای خود شماست.»بالاخره در آیه «قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی»می فرماید: «مودت در قربی پاداش رسالت من است:یعنی من پاداشی از شما خواسته ام که نفعش عاید من نمی شود، بلکه صد درصد به خود شما برمی گردد و اسباب هدایت شما به سوی خدا و قرب به او را فراهم می کند. (۲۰)

۱.معرفت نسبت به اهل بیت

اولین و مهم ترین راه ابراز محبت به اهل بیت، آگاهی از معرفت و کمالات و فضایل وجودی شخصیت آن هاست.زیرا محبتی که از طریق شناخت و معرفت به دست نیاید، یک محبت احساسی محض است.این نوع محبت، همان گونه که ممکن است خیلی سریع در قلب ایجاد شود، به همان ترتیب ممکن است خیلی سریع نیز از قلب زایل شود.به همین دلیل در روایات، یکی از وظایف مهم امت در برابر امام، معرفت نسبت به شخصیت امام است و گفته اند، اگر کسی از دنیا برود، در حالی که نسبت به امام زمانش معرفت نداشته باشد، به سان کسی است که در زمان جاهلیت از دنیا رفته است؛ (۳۸) یعنی قلبش به نور اسلام منور نشده است.

حال این پرسش مطرح می شود که:از چه راه هایی می توانیم نسبت به اهل بیت معرفت پیدا کنیم؟

اولین راه معرفت نسبت به سیره اهل بیت آن است که یک بار تاریخ پرفراز و نشیب حیات اهل بیت را مطالعه کنیم تا از مواضع مختلف آن ها در جنگ ها و صلح ها، پیروزی ها و شکست ها، غم ها و شادی ها، هنگام فقر و ثروت، در اوج حاکمیت ظاهری و در هنگام اسارت و زندان، و از رابطه عاشقانه آن ها با خدا و روابط محبت آمیز با همسران و فرزندان و با مردان و زنان مؤمن، آگاه شویم.

راه دیگر، تأمل و تفکر درباره گفتار حکمت آمیز آن ها در زمینه های گوناگون است.

۲.اطاعت از اهل بیت

طریق دیگر ابزار محبت به اهـل بیت آن است که به فرمـان هـای آن هـا گوش جـان بسـپاریم و به فرمان هایی که برای اعتلای دین حق و تکامل روحمان صادر شده است، به صورت دقیق عمل کنیم و هنگامی که ما را از انجام برخی اعمال برحذر داشته انـد به طور کامـل از آن ها(محرمات) بپرهیزیم.زیرا نمی توان ادعای محبت کسـی را کرد، اما به فرمان ها و نهی های او وقعی ننهاد.بزرگ ترین نشانه صدق ادعای محب آن است که عملی خلاف رضای محبوبش انجام ندهد.

یکی از راه هـایی که می توانـد برای اطـاعت بیش تر مـا از اهـل بیت مؤثر باشـد، این است که بـدانیم اهـل بیت چه عنایـات و تفضـلات خاصی نسبت به محبان خویش دارند و متّصف به چه فضایل و سجایای اخلاقی هستند.این نکته در روایات متعدد به شکل های متفاوت بازگو شده است.

امام سـجاد(ع)می فرماینـد:«نام های پیروان ما و اسامی پدرانشان ثبت شده و شـناخته شده اند.خداوند از ما و آنان پیمان گرفته است، هرجا که ما وارد می شویم، آنان نیز وارد شوند.» (۳۹)

امام صادق(ع)می فرماید:«ما هرجا که باشیم، شیعیانمان با ما هستند.» (۴۰)

بر همین اسـاس است که امـام صـادق(ع)در ادامه آیه «ان الینـا ایـابهم ثم ان علینا حسابهم» ۴۱ می فرمایـد:«چون روز قیامت فرا رسد، خداوند حسابرسی شیعیان ما را بر عهده ما می گذارد.» ۴۲

و در حدیث دیگری نیز می فرماید:«ما برای پیروان خویش شفاعت می کنیم و خداوند هم شفاعت ما را رد نمی کند.» ۴۳

البته عنایات اهل بیت نسبت به پیروان خویش فقط به زندگی اخروی آن ها محدود نیست، بلکه بر اساس آنچه از معارف الهی به دست ما رسـیده است، نقش و فایده وجودی اهل بیت حتی تنها شـیعیان و پیروان آن ها نیست، بلکه آن ها واسطه فیض بین حضـرت حق و همه مخلوقات او هستند.این معنا به صورت بسیار زیبایی در زیارت «جامعه کبیره»چنین بیان شده است:«خداوند به واسـطه شـما عالم آفرینش را آغاز کرد و به وسیله کتاب، آفرینش را ختم می کند و به خاطر شما باران و ابر می فرستد و به سبب شـما آسـمان را نگه می دارد که جز با اذن او بر زمین نیفتـد و به واسـطه شـما غم، انـدوه و رنـج ها از دل ها برطرف می شود...» ۴۴

در فراز دیگر این دعـا اهـل بیت، طریق و پل برای رسـیدن به معرفت و برکت اصـلی و معادن حکمت، همچنین حافظان اسـرار الهی و حاملان کتاب عرشی معرفی می شوند:«درود بر شما که دل هایتان محل معرفت خدا، مسکن برکت حق، معدن حکمت الهی و حافظ اسرار الهی و حامل کتاب الهی است.» ۴۵

در همین دعا، درباره فضایل و سـجایای اخلاقی اهل بیت و واسـطه فیض الهی بودن آن ها چنین می خوانیم: «درود بر شـما ای خانـدان نبوت، و موضع و دایع رسالت، و محل نزول ملائک، و هبوط انوار ولی خـدا، و معـدن رحمت حق و گنج های علم و معرفت الهی، و صاحبـان منتهـای علم و اصول صـفات کریمه و پیشوای امم، و ولی نعمت هـای روحانی، و ارکان بزرگواری و نیکوکاری، و عماد نیکویان عالم، و بزرگ و قائد بندگان، و سـتون های محکم شهر علم، و درهای ایمان، و امین اسرار خدای رحمان...» ۴۶

و درباره نقش ائمه در هدایتگری چنین می خوانیم: «درود بر شـما امامان و راهنمایان راه حق و چراغ های تاریکی های امت و پرچمداران علم و تقوا و خردمندان بزرگ...و صاحب دعوت به سوی مهمترین کمال.» ۴۷

در فراز دیگر این دعا، نقش اصـلاحگری ائمه در امور دینی و اجتماعی چنین تبیین می شود:«پـدر و مادر و جانم فدای شـما.به واسـطه ولاـیت و پیشوایی شـما، خـدا نشـانه هـای دینمـان را به ما آموخت و آنچه از دنیایمان تباه شـده بود، اصـلاح کرد و به واسطه پیشوایی شما سخن تمام شد و نعمت عظمت یافت و تفرقه ها به همدلی گرایید....» ۴۸

۳.نجات از گمراهی

یکی از آثـار مهم محبت اهـل بیت، نجات از گمراهی است.پیامبر(ص)این معنا را در نصیحت های خود به ابوذر، خیلی خوب تبیین کرده است.ابوالاسود دوئلی می گوید:«هنگامی که ابوذر در تبعیدگاه خود در ربذه به سـرمی برد، به خدمت او رسیدم و او روایتی را برایم نقل کرد.ابوذر گفت صـبحگاهی در مسـجد به رسول خدا (ص)وارد شدم، ایشان نشسـته بودند و کسـی جز علی در کنارشان نبود.خلوت مسـجد را غنیمت شمردم و به پیامبر(ص)عرض کردم، پدر و مادرم فدایت باد، مرا نصیحتی کنید که به سـبب آن، خداونـد به من نفع رسانـد. پیـامبر(ص)فرمود:فقـال(ص)نعم و اکرم بـک یـا ابـاذر انـک من اهـل البیت و انّی موصـیک بوصـیه فاحفظهـا، فانها جامعه لطرق الخیر فانک ان حفظتها کان بها کفلان...» (۲۱) (ای ابا ذر خداونـد به تو کرامت عطـا فرمایـد.به تحقیـق، تو از اهـل بیت هسـتی.به عنوان وصـیت نکته ای را به تو گوشـزد می کنم، تلاـش کن که آن را حفظ نمایی، زیرا همه راه ها و شـیوه های خیر را دربردارد.اگر به این وصـیت عمل کنی و آن را در مقام عمل حفظ نمایی، خداوند به تو خیر دنیا و آخرت عطا می فرماید.)

ص: ۳۲۳

«یا اباذر، اعبد الله کانک تراه فان کنت لا تراه فانه یراک و اعلم ان اول عباده الله المعرفه به...» (۲۲) وصیت اول پیامبر به ابوذر این است که ای اباذر، آن چنان خدا را عبادت کن که انگار او را می بینی و در حضور او به عبادتش مشغول هستی.به این مطلب توجه داشته باش که اگر تو او را نمی بینی، او به تحقیق تو را می بیند.ای اباذر، آگاه باش که اولین گام در عبادت حضرت حق، شناخت پیدا کردن نسبت به اوست.

«ثم حب اهل بیتی، الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهّرهم تطهیرا.و اعلم یا اباذر، ان الله عز و جل جعل اهل بیتی فی امتی کسفینه نوح من رکبها نجا و من رغب عنها غرق و مثل باب حطه فی بنی اسرائیل من دخلها کان آمنا...» (۲۳)

وصیت دیگر پیامبر(ص)به اباذر این است که اهل بیت مرا دوست داشته باش، زیرا آن ها کسانی هستند که خداوند هرگونه پلیدی را از ایشان دور و کاملا پاک و مطهرشان گردانید.ای اباذر، آگاه باش به تحقیق خداوند بزرگ و بلندمرتبه موقعیت اهل بیتم را در میان امتم مثل کشتی حضرت نوح قرار داد.هر کس سوار این کشتی شود، نجات یابد و هر کس از آن روی گرداند و بر آن سوار نشود، غرق می شود.

پیامبر(ص)در ادامه می افزاید:«مثل اهل بیت من، مثل باب حطه در بنی اسرائیل است.وقتی بنی اسرائیل بر اثر ظلم و گناه بی شمار به غضب الهی مبتلا-و چهل سال در بیابان«تیه»سرگردان شدند، بر اثر توبه و انابه، بار دیگر خدا به آن ها لطف کرد و باب توبه را که حطّه خوانده می شود، بر آنان گشود.»

قرآن در این باره می فرماید:«و اذ قلنا ادخلو هذه القریه فکلوا منها حیث شئتم رغدا و ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطه نغفر لکم خطایاکم و سنزید المحسنین.» (۲۴) یعنی:و هنگامی که گفتیم:به این شهر(بیت المقدس)درآیید و از نعمت های آن، هر جا که خواهید به فراوانی بخورید و به دروازه شهر سجده کنان وارد شوید و بگویید:خدایا از گناه ما در گذر تا خطاهای شما را بیامرزیم و زودا که (پاداش)نیکوکاران را بیفزایم.

بر اساس فرمایش قرآن، هر کسی از بنی اسرائیل که از باب حطه وارد می شد، علاوه بر این که عزت و سیادت یافت، گناهانش نیز آمرزیده می شد.پیامبر در نصیحت خویش به اباذر می فرماید:موقعیت اهل بیت من بسان کشتی حضرت نوح و باب حطه بنی اسرائیل است.یعنی اگر کسی می خواهد در گرداب موج های سهمگین از گمراهی مصون بماند، چاره ای ندارد جز این که سوار این کشتی شود و اگر هم گمراه شد، باید به خانه اهل بیت پناه ببرد تا از گمراهی نجات یابد و در امنیت کامل به سر ببرد.

پیامبر گرامی اسلام(ص)در احادیث متعدد دیگری نیز این معنا را به تعبیرهای متفاوت بازگو کرده است.ایشان درباره اثر محبت اهل بیت در تکمیل ایمان انسان می فرماید:«هر کس در حالی که دوستدار اهل بیت است، از دنیا برود، مثل کسی است که مؤمن است و ایمانش در اثر محبت به اهل بیت کامل شده است.» (۲۵)

بنابر فرمایش پیامبر، تأثیری که محبت اهل بیت در تکمیل ایمان مؤمنان و رهایی از عوامل ضلالت بخش دارد، آن ها را به جایگاه رفیعی می رساند که فقط شهیدان راه حق و حقیقت از آن برخوردارند. (۲۶)

از نظر پیامبر گرامی اسلام(ص)، همان طور که محبت اهل بیت در تکمیل ایمان انسان و نجات او از گمراهی تأثیر فراوانی دارد، میزان دشمنی نسبت به اهل بیت نیز در پیمودن سیر قهقرایی و گمراهی تأثیر سترگی دارد و اگر فردی به این دشمنی ادامه دهد.و با همین حال از دنیا برود مثل کسی است که کافر از دنیا رفته است. (۲۷) .

ص: ۳۲۵

۴.آثار اخروی محبت به اهل بیت

محبت به اهل بیت، علاوه بر آثاری که ذکر شد، آثار اخروی متعددی دارد.پیامبر گرامی اسلام در حدیث های متعدد، آثار مثبت اخروی محبت به اهل بیت را به مسلمانان گوشزد کرده است.بر اساس فرمایش ایشان، یکی از آثار اخروی محبت به اهل بیت این است که هر کس بر حب آل محمد از دنیا برود، خداوند گناهان او را می بخشد و عفو می کند. (۲۸)

پیامبر در حدیثی دیگر می فرماید:«هر کس که دوستدار اهل بیت باشد و در چنین موقعیتی از دنیا برود، مثل کسی است که از گناهان خویش توبه کرده است.» (۲۹)

پیامبر گرامی اسلام همین معنا را در حدیثی دیگر و با تعبیری دیگر بیان فرموده است:«هر کس دوستدار علی(ع)باشد، این محبت به علی باعث می شود که گناهانش بلعیده شوند و از بین بروند؛همان طور که آتش هیزم را می بلعد.» (۳۰)

به قول مولوی:

هر که را جامه ز عشقی چاک شد   او ز حرص و عیب کلی پاک شد

از دیدگاه پیامبر، از آثار دیگر محبت اهل بیت و بعد از آن، این است که اگر کسی با محبت اهل بیت از دنیا برود، در هنگام مرگ ملک الموت به او بشارت می دهد که تو وارد بهشت می شوی.بعد از آن، دو فرشته نکیر و منکر نیز به او رفتن به بهشت را بشارت می دهند. (۳۱)

بر اساس فرمایش پیامبر، یکی از آثار محبت به اهل بیت هنگام قرار گرفتن انسان در قبر این است که اگر در قلب کسی نسبت به اهل بیت دوستی وجود داشته باشد، خداوند قبرش را محل زیارت ملائکه رحمت خویش قرار می دهد. (۳۲) بر اساس حدیث دیگری، خداوند در قبرش دو در به سوی بهشت می گشاید. (۳۳)

پیامبر درباره اثر محبت به اهل بیت در روز قیامت می فرماید:«کسی که محبت اهل بیت در آشیانه قلبش رسوخ کرده باشد.روز قیامت او را با عزت و احترام فراوان به سوی بهشت می برند؛همان طور که عروس را با عزت و ناز فراوان از خانه پدرش به خانه شوهرش می برند.» (۳۴)

پیامبر(ص)در حدیث دیگری به طور خلاصه می فرماید:«محبت امتم نسبت به من و اهل بیتم، در هفت موضع بسیار مهم برای آن با مفید است.این مواضع هفتگانه عبارتند از:هنگام وفات، داخل قبر، هنگام برانگیخته شدن از قبر، نزد کتاب و هنگام حسابرسی به اعمال و نزد میزان در پل صراط.» (۳۴)

همان طور که محبت به اهل بیت آثار اخروی مثبت و فراوانی دارد، دشمنی نسبت به اهل بیت نیز آثار اخروی منفی دارد.پیامبر(ص)فرموده استک«هر کس نسبت به اهل بیت من دشمنی داشته باشد و با همان حالت از دنیا برود، روز قیامت از قباحت و زشتی این کارش آگاه می شود و با تمام وجود از رحمت واسعه الهی ناامید می شود.» (۳۵)

در حدیث دیگری از پیامبر(ص)می خوانیم:«اگر کسی با نفرت و دشمنی نسبت به اهل بیت از دنیا برود، هرگز بوی بهشت را استشمام نمی کند.» (۳۶)

از آثار متعدد مثبت اخروی محبت به اهل بیت نباید تعجب کرد، زیرا چگونه ممکن است خداوندی که حتی محبت انسان ظالمی نسبت به یک حیوان را بی پاسخ نمی گذارد و در عالم برزخ عذاب را از او رفع می کند (۳۷) ، محبت به اهل بیت را که منشأ کمالات و فضایل متعدد هستند، فراموش کند؟

ج)راه های ابراز محبت نسبت به اهل بیت

بعد از آن که با اهمیت و آثار محبت به اهل بیت آشنا شدیم، این سؤال مطرح می شود که ما از چه راه هایی می توانیم، نسبت به شخصیت والامقام اهل بیت ابراز محبت کنیم؟

هر فردی می توانـد از راه هـای متفـاوتی به مقـام شامـخ اهـل بیت احـترام بگـذارد و محبت صادقـانه خویش را به آن هـا ابراز کند.در این جا به برخی از این راه ها اشاره می کنیم:

۳.ذکر فضایل اهل بیت

یکی دیگر از راه های ابراز محبت به اهل بیت آن است که در زمان ولادت آن ها و در ایام شـهادتشان، مراسـمی برگزار کنیم و فضایـل و سـجایای اخلاـقی و کلمـات حکمت آمیز آن هـا را بازگو کنیم و از آن ها به عنوان الگوهایی راستین؛در زنـدگی خویش بهره گیریم.

ص: ۳۳۰

امام صادق(ع)درباره تأثیر یاد خدا و ذکر فضایل اهل بیت در زندگی اخروی انسان می فرماید:«هر گروهی که در مجلسی جمع شوند، و خدا و ما را یاد نکنند، آن مجلس در روز قیامت مایه حسرت آنان خواهد شد.» ۴۹

امام رضا(ع)می فرمایند:ذکر فضایل اهل بیت باعث آشنایی بیش تر مردم با اهل بیت و در نهایت، پیروی آن ها از ایشان می شود.فرمایش امام چنین است:«اگر مردم خوبی های حرف ها و تعالیم ما را بشناسند، از ما پیروی می کنند. ۵۰

بیان این نکته خالی از لطف نیست که از یک جهت می توان فضایل اهل بیت را به دو دسته تقسیم کرد:

۱.دسته ای از فضایل مربوط به خلقت و سرشت متعالی و نور خدایی آن هاست.این فضایل جزو الطاف خاص حضرت حق نسبت به اهل بیت است و افراد دیگر هرچه تلاش کنند، نمی توانند به این قسم از فضایل دست یابند.در این دسته از فضایل، جنبه عملی و سرمشق گیری وجود ندارد.

۲.فضایل دیگری در ائمه وجود دارد که افراد دیگر می توانند به اندازه سعه وجودی خویش خود را به این فضایل متصف کنند.به بیان دیگر، امکان تأسی به این فضایل، برای غیر اهل بیت وجود دارد.

ذکر قسم اول فضایل، شاید در همه محافل مناسب نباشد.افرادی هستند که به هر دلیلی ظرفیت شنیدن این فضایل را ندارند و حتی ممکن است، منکر آن ها باشند. ذکر این فضایل بدون ایجاد زمینه مناسب، حتی ممکن است باعث فاصله گرفتن آن ها از اهل بیت شود. بدین دلیل توصیه می شود، بر فضایل دسته دوم بیش تر تأکید شود و در صورت مستعد بودن افراد یا ایجاد زمینه مناسب در مخاطبان، فضایل قسم اول بیان شوند.

امـام صادق(ع)همین معنا را برای یکی از صـحابه خویش به نام مـدرک بن هزهاز چنین بیان فرمود:«رحمت خـدا بر کسـی که مودت مردم را به سوی ما بکشـد، به آنان سـخنانی از ما بگوید که آن ها را می شناسـند و می پذیرند و آنچه را حالت انکار و عدم پذیرش دارد، نگوید.» ۵۱

اگر در بیان این فضایل از تکنیک های متفاوت هنری نیز اسـتفاده شود، قطعا برای مخاطبان جذابیت بیش تری خواهد داشت و بیش تر آن ها را به سوی تأسی از اهل بیت سوق می دهد.

۴.تعظیم و تکریم در برابر ذکر نام اهل بیت

یکی از راه هـای ابراز محبت به ائمه آن است که نام آن ها را با تکریم و احترام یاد کنیم و همراه با ذکر نام های آن ها، درود و صـلوات بفرستیم، و در هنگام ذکر نام امام زمان(عج)از جا برخیزیم و دست بر سـر نهیم.در احادیث مؤکدا توصیه شده است که هنگـام شـنیدن نـام پیـامبر گرامی اسـلام(ص)بر او درود بفرستیـد.خود ائمه نیز بـا شـوق و احـترام از پیـامبر(ص)و حضـرت فـاطمه(س) و اهـل بیـت یـاد می کردنـد و ایـن شـیوه را بـه مخاطبانشـان می آموختنـد.رسول خـدا(ص)دست حضـرت فـاطمه زهرا(س)را می بوسید، به احترام او برمی خاست، او را در جای خودش می نشاند، بر دستان و دهان او بوسه می زد و بارها می فرمود:«پدرت به فدایت، پدر و مادرم به فدایت.» ۵۲

از امام صادق(ع)درباره حضـرت قائم(عج)پرسیدند که آیا او متولد شده است؟حضرت فرمودند:«نه، ولی اگر من او را دریابم، در طول حیاتم خدمتگزار او خواهم بود.» ۵۳

سکونی در دیدار با امام صادق(ع)وقتی به آن حضرت خبر داد که خداوند به او دختری عطا کرده است، حضرت پرسید:«او را چه نامیده ای؟»

گفت:«فاطمه»

امام فرمود:«آه، آه.»

سپس دست بر پیشانی نهاد و به او توصیه کرد:«حال که نامش را فاطمه نهاده ای، به او ناسزا مگو و او را مزن.»۵۴

۵.نامگذاری فرزندان خویش با نام های اهل بیت

یکی از راه های ابراز محبت به اهل بیت، این است که مسلمانان نام فرزندان خود را از نام اهل بیت اقتباس کنند تا از این طریق، نام پرخیر و برکت اهل بیت را جاودانه نگه دارند.

شخصی به نام ربعی بن عبد الله به حضور امام صادق(ع)رسید و پرسید:«من نام فرزندانم را از نام شما و پدران شما اقتباس و نامگذاری می کنم.آیا از این کار سودی می برم؟»امام صادق(ع)در پاسخ فرمود:«آری، سوگند به خدا، دین چیزی جز دوستی با آل محمد نیست.» ۵۵

۶.رابطه داشتن با اهل بیت

یکی دیگر از راه های ابراز محبت به اهل بیت، رابطه داشتن با آن هاست.از جمله راه های ارتباط با اهل بیت، زیارت مرقد مطهر آنان است.به همین دلیل است که در روایت ها برای زیارت مرقد اهل بیت ثواب بسیار ذکر شده است.از طریق زیارت، یک رابطه قلبی میان مؤمنان و اهل بیت ایجاد می شود و با استمرار آن، ارتباط قلبی قوی تر می شود.به همین خاطر، پیامبر گرامی اسلام فرموده است:«زیارت باعث افزایش و توسعه مودت میان اهل بیت می شود.» ۵۶

مصاحبه با قرآن درباره امام زمان علیه السلام

مصاحبه با قرآن درباره امام زمان علیه السلام

کنار بیت خدایی به یاد ماهم باش	به مروه یا به صفایی به یاد ماهم باش

در استلام حجر نیز یادی از ما کن	همین که گرم دعایی به یاد ماهم باش

ص: ۳۳۳

چو دور کعبه طواف آوری به کعبه قسم تو کعبهٔ دل مایی به یاد ماهم باش

به ما که رو نگشودی ، به ما نگاهی کن زما اگر که جدایی به یاد ما هم باش

کنار زمزم اگر یاد کام خشک حسین نظر به آب نمایی به یاد ماهم باش

کنار حجر همان لحظه ای که اشک فشان به سید الشهدایی به یاد ماهم باش

دمی که از در باب السلام اشک فشان به سوی بیت می آیی به یاد ماهم باش

کنار قبر رسول خدا کنار بقیع مقیم کرب و بلایی به یاد ماهم باش

مقیم شهر نجف کاظمین سامرا کنار قبر رضایی به یاد ماهم باش

چنان که گرم دعایی به ما دعایی کن همین که یاد خدایی به یاد ماهم باش

شعر از حاج غلامرضا سازگار(میثم)

یک تشرف:

ملا محمدتقی مجلسی اصفهانی مشهور به مجلسی اول، پدر بزرگوار علامه محمدباقر مجلسی و از دانشمندان بزرگ شیعه عصر صفوی است.

ایشان خود می فرماید:

«من در اوائل بلوغ سخت در طلب رضای خداوند بودم به طوری که آرامش نداشتم و همواره مشغول ذکر او بودم تا اینکه وقتی در میان خواب و بیداری دیدم حضرت صاحب الزمان «صلوات اللّه علیه» در جامع قدیم اصفهان نزدیک درب طنبی که اکنون مدرسه است ایستاده اند.

من سلام کردم و خواستم پای او را ببوسم. حضرت مرا گرفته و مانع شدند. پس دستشان را بوسیدم و مسائلی را که بر من مشکل شده بود از وی پرسیدم. از جمله اینکه چون من در نمازهایم دچار این وسوسه شده بودم که این نمازها آن چنان که از من خواسته شده نیست، لذا نمازهایم را قضا می کردم و ازاین رو به نماز شب نمی رسیدم از حضرت حجّت علیه السّلام پرسیدم: نماز شب بخوانم؟ فرمود: بخوان ولی نه آنچنان که تاکنون می کردی.

آقاجان ما که لیاقت تشرف به محضرتان نداریم اما چه میشود حداقل یک وعده در عالم رؤیا ما را به دیدار خودتان دعوت بفرمایید

ریاضت کش به بادامی بسازد   دل عاشق به پیغامی بسازد

برای سلامتی امام زمان صلوات ختم بفرمایید

در رابطه با امام زمان علیه السلام سئوالات زیادی مطرح است که در این مجلس چند سئوال را به قرآن کریم عرضه مینماییم و از قرآن پاسخ طلب میکنیم

سؤال اول:

دلیل و آیه ای بر وجود امام زمان علیه السلام را بیان فرمایید.

پاسخ قرآن کریم:

۱- در سوره قدر خداوند می فرماید:

«تنزل الملائکه والروح فیها بإذن ربهم من کل أمر.»سوره قدرآیه۴

تنزل فعل مضارع است و دلالت بر استمرار می نماید. یعنی در هر سال، شب قدر ملائک و روح به زمین نزول می فرمایند. در دوران رسول الله صلی الله علیه وآله به شخص پیامبر نازل می شدند. و در هر عصری باید کسی هم شأن پیامبر باشد تا بر او نازل شوند. و الان تنها شخصی که هم شأن پیامبر صلی الله علیه وآله است امام زمان علیه السلام) است.

۲- خداوند در قرآن درباره مزد و اجر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

«قل لا أسئلکم أجرا إلا الموده فی القربی». سوره شوری آیه ۲۳

به دلیل عقلی، دادن اجر رسالت پیامبر در همه زمانها بر همه واجب است. پس چون مزد رسالت پیامبر «موده فی القربی» است پس باید «فی القربی»رسول الله صلی الله علیه وآله در هر عصری باشند تا مردم با مودت به ایشان اجر رسالت را بدهند. و «فی القربی» الان امام زمان علیه السلام می باشند.

سؤال دوم:

چگونه زنده ماندن امام زمان علیه السلام تاکنون امکان دارد؟

پاسخ قرآن کریم:

۱- خداوند در مورد حضرت یونس علیه السلام می فرماید:

«فلولا أنه كان من المسبحين للبث فى بطنه الى يوم يبعثون.»سوره صافات آیه ۱۴۳

اگر یونس از تسبیح کنندگان نبود در شکم ماهی تا قیامت می ماند. وقتی خداوند می تواند یونس را تا قیامت در شکم ماهی زنده نگه دارد، زنده نگهداشتن امام زمانعلیه السلام) نیز برای او امری ممکن است.

۲- اصحاب کهف سیصد و نه سال در غار زنده ماندند

«و لبثوا فى كهفهم ثلاث مأته سنين و أزدادوا تسعا.»سوره کهف آیه ۲۵

سؤال سوم:

وظیفه ما در قبال امام زمان علیه السلام چیست؟

پاسخ قرآن کریم:

خداوند می فرماید:

«قل لا أسئلكم أجرا إلا الموده فى القربى.»سوره شوری آیه ۲۳

برای مزد رسالت به «فی القربی» (که امام زمان علیه السلام است) مودت کنید. مودت نیاز به معرفت دارد و مودت یعنی محبت همراه با اطاعت. پس الان در قبال امام زمان علیه السلام باید هم معرفت کسب کرده و آن حضرت را بشناسیم و هم از آن حضرت اطاعت کنیم.

در دوران رسول الله صلی الله علیه وآله به شخص پیامبر نازل می شدند. و در هر عصری باید کسی هم شأن پیامبر باشد تا بر او نازل شوند. و الان تنها شخصی که هم شأن پیامبر صلی الله علیه وآله است امام زمان علیه السلام) است

سؤال چهارم:

آیا امام زمان علیه السلام از ما خبر دارد؟

پاسخ قرآن کریم:

بله، به تمام اعمال شما نظارت داشته و اعمال شما را می بیند. خداوند می فرماید:

«و قل إعملوا فسیری الله أعمالکم و رسوله و المؤمنون و ستردون إلی عالم الغیب و الشهاده فینبئکم بما کنتم تعملون.»سوره توبه آیه ۱۰۵

سؤال پنجم:

چگونه می توان یار امام زمان شد؟

پاسخ قرآن کریم:

بـا تقوا، چون بهترین و بالاترین معیار که به انسان ارزش می دهـد و انسان لیاقت یاوری امام زمان علیه السـلام را پیـدا می کند تقواست:

«إن أکرمکم عندالله أتقیکم.»سوره حجرات آیه ۱۳

تقوا سبب بزرگی انسان شده و امکان می دهد که انسان تکیه بر جای بزرگان زند.

سؤال ششم:

چند نمونه از نیازهای یاران امام زمان علیه السلام را بیان کرده و چگونه باید کسب کرد؟

پاسخ قرآن کریم:

الف–

دانش و بینش: یار امام زمان علیه السـلام بایـد دانش و بینش الهی داشـته باشـد تا در تصـمیم گیریها و عمل دچار خطا نشود. حق را از باطل تشـخیص دهـد. و این را با تقوا بدست خواهد آورد، زیرا با تقوا موانع فهم و درک و علم و دانش را کنار زده و با دانش درونی و باطنی نگاه می کند. خداوند می فرماید:

«إتقوا الله و یعلمکم الله.»سوره بقره آیه ۲۸۲

ب)

بصیرت و بینش: بصـیرتی که با چشم باطن ببینـد و با گوش باطن بشـنود. با ملائک الهی در ارتباط باشد. اهل حق و باطل را بشناسد تا دچار انحطاط فکری و اخلاقی و روحی نشود. و این بصیرت نیز با تقوا بدست می آید. خداوند می فرماید:

«إن تتقوا الله يجعل لکم فرقانا ».سوره انفال آيه ۲۹

فرقان يعنی نيرو و توانی که با آن حق را از باطل جدا کنيد. به برکت اين تقوا انسان، شيطان شناس نيز می شود. دشمن را هم می شناسد.

ج)

بيداری: هوشياری و بيداری؛ تا هروقت شياطين برای گول زدن آمدند، بيدار شود، دام ابليس را بشناسد و از شيطان فرار کند. چون انسان خواب و چشم بسته سريع در چاه می افتد. و اين هم با تقوا ممکن است.

«إن الذين التقوا إذا مسهم طائف من الشيطان تذکروا فإذاهم مبصرون » (سوره اعراف آيه ۲۰۱) .

سؤال هفتم:

چگونه بعد از ظهور و در حکومت مهدوی برکات زياد می شود، محصولات رونق می يابد، مشکلات مردم حل می شود و...؟

پاسخ قرآن کريم:

چون حکومت امام زمان عليه السلام حکومت تقوا است، آثار تقوی هم ظاهر می شود. و من جمله آثار تقوا نزول برکات از آسمان و باز شدن درهای برکت از زمين و آسمان است که حل مشکلات مردم و روزی فراوان نيز بدنبال آن است

«و لو أن أهل القری آمنوا و التقوا لفتحنا عليهم برکات من السماء و الأرض » (سوره اعراف آيه ۹۶) ،

«و من يتق الله يجعل له مخرجا و يرزقه من حيث لا يحتسب »(سوره طلاق آيه ۳) ،

«و من يتق الله يجعل له من أمره يسرا »(سوره طلاق آيه ۴) .

سؤال هشتم:

ويژگی های ياران امام زمان عليه السلام چيست؟

پاسخ قرآن کريم:

ص: ۳۳۸

خداوند می فرماید:

«إن الأرض یرثها عبادی الصالحون ».

یعنی زمین را بنـدگان صالح من به ارث می برند. پس وارثان زمین که امام زمان علیه السـلام و یاران ایشان هسـتند دو ویژگی دارند:

۱–عبادالله اند

۲– صالحین اند.

حال به ویژگی های بندگان صالح خدا اشاره می کنیم:

۱– موحدند و غیر خدا را نمی خوانند،

«لا یدعون مع الله الها آخر »

۲– اهل اعتدالند،

«إذا أنفقوا لم تسرفوا و لم یقتروا »

۳– بنده خدای متعال هستند و امور خود را واگذار به خدای متعال می نمایند، بنده شهرت و پول و زر و زور و دنیا نیستند،

« ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله »

۴– متواضع اند:

«عباد الرحمن الذین یمشون علی الأرض هونا»

۵– در کار خیر از همدیگر سبقت می گیرند،

« و یسارعون فی الخیرات و أولئک من الصالحین »

۶– شیطان را به زانو در آورده اند،

« و لأغوینهم أجمعین إلا عبادک منهم المخلصین»

۷– ویژگی های صالحین را دارند یعنی صددرصد اعمالشان صالح است،

« و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لندخلنهم فی الصالحین»

۸- به جان انسانها ارزش قائلند

«و لا یقتلون النفس التی حرم الله إلا بالحق »

۹- پاکدامنند،

« و لایزنون »

۱۰- به دنبال خودسازی اند و در خویش مینگرند تا عمل صالح انجام دهند،

« و من تاب و عمل صالحا »

۱۱- جبران کننده عقب ماندگی ها و پرکننده خلأ ها هستند،

ص: ۳۳۹

« إلا من تاب و آمن و عمل صالحا »

۱۲- حتی مرتکب مقدمات گناه هم نمی شوند و در مجالس گناه هم شرکت نمی کنند،

« و إذا مروا باللغو مروا کراما »

۱۳- به گزین اند. کلام را گوش می دهند و از بهترین آن پیروی می نمایند،

« فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه »

۱۴- اهل بیهوده گویی نیستند،

« و إذا مروا باللغو مروا کراما »

۱۵- پرورش دهنده نسل سالم و مفیدند،

«هب لنا من أزواجنا و ذریاتنا قره أعین »

سؤال نهم:

ویژگی های امام زمان علیه السلام در قرآن چیست؟

پاسخ قرآن کریم:

۱- از هر گونه گناه و اشتباه معصوم است،

« إنما یریدالله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا»

۲- اطاعت از ایشان مانند اطاعت از خدا و رسول خدا است

« أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم»

۳- اطاعت از ایشان، راه خداست،

« قل ما أسئلکم علیه من أجر إلا من شاء أن یتخذ الی ربه سبیلا»

« قل ما أسئلکم أجرا إلا الموده فی القربی».

از جمع دو آیه معلوم می شود «سبیل رب» همان « موده فی القربی» است.

۴- کلام ایشان مانند کلام پیامبر، کلام خدا است و بر اساس علم الهی می باشد

« لا ینطق عن الهوی ان هو وحی یوحی »

سؤال دهم:

آیا ما هم می توانیم در ظهور امام زمان تاثیر گذار باشیم؟و اگر می شود چگونه؟

ص: ۳۴۰

پاسخ قرآن کریم:

بله شما می توانید در ظهور امام خود تاثیرگذار باشید

« ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم »(سوره رعد آیه ۱۱)

یعنی خداوند با آن همه مهربانی به خلق حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانیکه خود آن قوم حالشان را تغییر دهند.

و اگر می خواهید که ظهور ایشان به جلو افتد دعا کنید و از خدا بخواهید که با دعا کردن به درگاه الهی خواسته ها اجابت می شود

«قل ما یعبوا بکم ربی لولا دعاوکم »(سوره فرقان آیه ۷۷)

یعنی ای رسول به امت بگو که اگر دعا و ناله وزاری شما نبود خدا به شما چه توجه و اعتنایی داشت؟

ذکر مصیبت:

سیدی باز آ که پیغمبر صدایت می زند — مادرت صدیقهٔ اطهر صدایت می زند

بازوی مجروح زهرا چشم گریان حسن — دست های بستهٔ حیدر صدایت می زند

چارده قرن است کز قلب مزاری گم شده — پهلوی بشکستهٔ مادر صدایت می زند

زخم یاسین، قلب طاها، سینهٔ مجروح نور — آیه های سورهٔ کوثر صدایت می زند

جد مظلومت علی سر برده در آغوش چاه — با دل خونین و چشم تر صدایت می زند

تیر باران پیکر مجروح عمّویت حسن — از کنار قبر پیغمبر صدایت می زند

قامت خم گشتهٔ جدت کنار علقمه — بازوی عباس نام آور صدایت می زند

قبر ثارالله را بنگر که از پایین پا — جسم صد چاك علی اکبر صدایت می زند

بر فراز دست خونینِ حسین بن علی — حلق خونین علی اصغر صدایت می زند

با صدای زخمی خود «میثم» دل سوخته — تا که دارد روح در پیکر صدایت می زند

هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام بین حجرالاسود و مقام ابراهیم ظهور می کند، صدای خود را بلند کرده می فرماید:

«أَلا یا أهْلَ الْعالَمِ اَنا الامامُ القائمُ الثانی عَشَرَ

أَلا یا أهْلَ الْعالَمِ اَنا الصّمْصامُ المُنْتَقِم

أَلا یا أهْلَ الْعالَمِ اَنَّ جَدّیَ الْحُسَیْن قَتَلوهُ عَطْشاناً

أَلا یا أهْلَ الْعالَمِ اَنَّ جَدّیَ الْحُسَیْن طَرَحوهُ عُریاناً

أَلا یا أهْلَ الْعالَمِ اَنَّ جَدّیَ الْحُسَیْن سَحَقوهُ عُدواناً:

ای مردم جهان! من امام قائم هستم، ای مردم جهان من شمشیر بران انتقام گیرنده هستم.

ای مردم جهان! جدم حسین علیه السلام را بعد از کشته شدن برهنه بر زمین انداختند.

ای مردم جهان! پیکر جدم حسین علیه السلام را پس از کشته شدن، از روی دشمنی، پامال سم اسبان و ستوران قرار دادند.»

قابل ذکر است که واژه (سحق) در فارسی به معنی له کردن می آید.

حضرت در این فرازها از سه مصیبت جانسوز امام حسین علیه السلام یاد کرده است که عبارتند از:

تشنگی او،

و برهنه انداختن بدن او ،

و پایمال نمودن پیکر نازنین او

الا لعنت الله علی القوم الظالمین

سیره پیامبر اسلام (ص)، روش تبلیغ (۲)

سیره پیامبر اسلام (ص)، روش تبلیغ (۲)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد الله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و علی اهل بیته.

روش تبلیغ پیامبر

بحث مـا دربـاره سـیره پیغمبر بود. پیغمبر اکرم(ص) چگونه زنـد گی می کرد؟ چگونه تبلیغ می کرد؟ چگونه جنـگ می کرد؟ چگونه می نشست؟ چگونه پا می شد؟ تو خانه چطوری بود؟ توی مسجد چطوری بوده؟

ص: ۳۴۲

می خواهیم ببینیم پیغمبر چطوری بوده است؟ و ما هم از آن یاد بگیریم «لَقَدْ کانَ لَکَمْ فی رَسُولِ اللَّهِ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ»(احزاب/۲۱) قرآن می گوید: از پیغمبر الگو بگیرید، یاد بگیرید که آن چطوری بوده. مسئله دیگر اینست که اگر در همه ابعاد مطیع نیستند، باز هم آنان را رها نکنید! این مسئله خیلی مهم است.

در جمهوری ما هم همه ما گیر این مسئله هستیم، گاهی به یک کسی می گوییم؛ آقا می آیی با هم این کار را بکنیم یا نه، شما می گویی فلانی و فلانی مثل ما نیستند، خوب بابا! در همه ابعاد مطیع شما نیست و مثل شما نیست، اما خوب در بعضی ابعاد که مثل شما هست. ما اینطوری هستیم، به قدری تنگ نظر هستیم که خیلی از ما یا بعضی از ما، که اگر یک کسی تمام افکارش مثل ما نباشد او را قبول. . . می گوییم ولش کن، ایشان مثل ما نیست. ایشان جزء دار و دسته ما نیست، خدایمان که یکی است. همه خدا را قبول دارید! پیغمبر و معاد و قبله و قرآن را هم که قبول داریم، استقلال هم که همه قبول داریم، آزادی را هم معتقد هستیم، جمهوری اسلامی را هم متعقد هستیم و به ولایت فقیه هم معتقد هستیم. خوب این اصول دین و فروع دین و اصول انقلاب ما.

حالا مسئله؟ فرض کنید ایشان اینطور فکر می کند، ما این طور می گوییم. نه آقا، چون زیر آب اینها را یکی یکی می زنیم، با چشم با ابرو، با نیش پدرش را در می آوریم و حالا لازم است که همه مرید تو باشند. لازم است که همه تو را بپسندند، نه. . . در مشتراک، آدم اخلاق پیغمبر و اولیاء دین را که می بیند، می بیند که الله اکبر آنها چطوری بوده اند! ما یک مشترکاتی داریم که باید در این مشترکات با هم باشیم.

پیغمبر ما دعوت کرد از مسیحیان و فرمود: که بیائید مسلمان شوید و مسیحیان گوش ندادند. گفت: خوب حالا گوش نمی دهید، بیائید در مشترکات با هم یکی باشیم، یک چیزهایی مشترک داریم که خدا را همه قبول داریم، معاد را همه قبول داریم، «تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ»(آل عمران/۱۶۴) آیه قرآن اینست، پیغمبر فرمود که: «تَعالَوْا» یعنی بیائید «تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍ» بیائید بسوی منطقی که کلمه ای که «سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ» قالوا بچه های حزب اللهی باشید، زیاد این تکیه را گوش دهند و اگر کسی همه حرفها و افکار شما را نمی پسندد، نباید دورش انداخت، همه کارهای شما را نمی پسندند، خوب باید دکش کرد.

این جزء باند ما نیست، جزء ما نیست، جزء حزب ما نیست، جزء دار و دسته ما نیست، جزء تیپ ما نیست، جزء لباس ما نیست، بابا اسلام به مسیحیان می گوید: یه کلماتی هست که بین ما و بین شما آن کلمات مساوی است. یعنی همه ما قبولش داریم، اول دعوت می کنیم که بیاد مطیع شود و اما اگر مطیع نشد باز آن را رها نمی کنیم. خیلی بزرگ نظری اسلام است. خیلی بلند نظری اسلام است. شما حساب کن این را نگاه می کنید.

امام باقر(ع) درس می داد، یک کسی می آمد درس امام باقر. بهش گفت: آقا من درس تو را دوست دارم، اما خودت را دوست ندارم. من بخاطر درست می آیم تا از درست استفاده می کنم. اما خودت را دوست ندارم. امام باقر هیچ نگفت که این را بیرونش کنید، چه مانعی دارد که یک کسی شما را دوست نداشته باشد اما خودش آدم خوبی باشد؟ تمام شد و رفت. یکی از مشکلات این است که خیال می کنیم که عرض کنم که اگر یک کسی فلان فرماندار، فلان استاندارد را دوست نداشت، اون حتما دارد دولت را تضعیف می کند.

نه آقاجون من کی دولت را تضعیف کردم، من توی بخشدار را دوست ندارم، یا من توی امام جمعه را دوست ندارم، ما خیال می کنیم هر کس این امام جمعه را دوست نداشت حتما ضد دین هست و ضد آخوند هست و ضد ولایت فقیه، می گوئیم مرگ بر ضد ولایت فقیه، این پیشنماز را دوست ندارد یا همه اعضای دولت را دوست دارد این بخشدار، این فرماندار، احیانا این امام جمعه، این استاندار، خدای ناکرده، اگر کسی یک نفر را دوست ندارد، معنی اش این نیست که کل جامعه را دوست ندارد. منتهی ما خیال می کنیم ما همه هستیم هر که من را دوست نداشت روحانیت را دوست ندارد.

هر که من را دوست نداشت، ضد انقلاب است هر کس وضعش مثل من نبود حتما طاغوتی است. یعنی خودمان خیال می کنیم، عصاره جمهوری اسلامی هستیم، و لذا می گوئیم فلانی تندرو است. یعنی چه؟ یعنی از من تندتر می رود و فلانی کندرو است، یعنی چه؟ یعنی از من دیرتر می رود، یعنی خیال می کنم، صراط مستقیم بنده هستم! هر که از من یکخورده تند می رود، می گوئیم ایشان افراطی است، هر کسی یکخورده عقب بماند می گوییم این حال ندارد، کی گفت که تو صراط مستقیم هستی؟

فقط صراط مستقیم این است!

خدا به پیغمبر می گوید «إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ»(هود/۵۶) خدا در راه مستقیم است و بعد هم می گوید «إِنَّکَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ»(زخرف/۴۳) خدا وپیغمبر در راه مستقیم است. بنابراین وقتی بررسی می کنیم که می گویند فلانی تندرو است و فلانی کندرو است می گوییم چه کسی میانه رو است؟ مترما چه کسی است؟ خدا و پیغمبر متر ما هستند؟ ولی هر کس خودش را میزان اسلام می داند، بعد می گوید چون با من بد است، پس با روحانیت بد است. پس با دوست بد است.

پس با انقلاب بد است، نه اینطور نیست یکخورده باید از قرآن یاد بگیریم، «تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ»(آل عمران/۶۴) یک قصه ای هست که می گویند: زیرش را بگیر، می گویند یک آخوندی هر کجا می رفت که عقد بخواند کله قند می گرفت و کله قندهایی بود سابق که حالا هم هست. این خادم آخوند، خادم این آقا داماد شد، به این آقا گفت که ما که داماد می شویم این کله قند را از ما نگیر و بالاخره ما خادم تو هستیم و راننده تو هستیم مثلا این کله قند را از ما نگیر، آقا گفت: من اگر کله قند را از تو نگیرم دیگران هم می گویند ما همسایه تو هستیم و اون هم می گوید ما همشهری تو هستیم، نرخ به همه می خورد.

شما کله قند را باید بدهی، منتهی حالا چون من و تو با هم رفیق هستیم این ته ته را قند بگذار، آنوقت یکمی را که آمدی بالا خالی بگیر، یعنی قیافه، قیافه کله قند باشد منتهی این پائینش قند باشد بالاش دیگر تو خالی باشد، گفت: باشد ایشان یک کله قند اینطوری درست کرد و بعد عقد را که خواند کله قند را گذاشت توی سینی و آمد پیش آقا که عقد را خوانده بود. رفت بگیرد، دید تو می رود، گفت قند توش نیست، گفت آقا پائین ترش را بگیر اینجاش را گرفت دید تو میرود گفت: آقا یکخورده پائین ترش را بگیر خلاصه گفت: آقا زیرش را بگیر.

یعنی همش خالی فقط زیرش، بالاخره ما اگر دیدیم همش قند نیست اگر باز مقداریش قند بود «تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ» تا می توانیم نباید کسی را دفع کنیم، مسئله ایست دیگر(آل عمران ۶۴) البته آیه بعد از آن است که اسلام را نپذیرفتند، ما اگر دیدیم یک کسی هست که حجاب اسلامی را صد در صد رعایت می کند، البته نوبت نیست به کسانی که حجاب را نیمه مراعات می کنند، این هست تا جوان نمره شانزده داشته باشیم، غلط است از جوان نمره پانزده استفاده کنیم. اما اگر نه نمره شانزده گیرم نمی آید، نمره پانزده دور انداختنی نیست. بعد سنت های خوب را تعقیب کند، سنتهای غلط را بکوبد.

ص: ۳۴۶

سیزده روش تبلیغی کـار خوب نیاکان، تعقیب «فَبِهُـداهُمُ اقْتَـدِهْ»(انعام/۹۰) خـدا به پیغمبرش می گویـد«فَبِهُـداهُمُ» یعنی به همان هـدایت انبیاء قبل «اقْتَـدِهْ» اقتداء کن و خیال نکن که حالا یک پیغمبر هستی، باید هر چه پیغمبران قبل کردند همه را درو کنی. آقا مدیر کل نو هستی، خیلی خوب بیا! معاونین قبلی اگر می شود از آنها استفاده کن. می نویسی همه حرفهایت نو باشد، بنده مولف، نویسنده هستم، یک کتاب می نویسم خوب! وقتی کتاب معادی می نویسم کتابهای دیگران را مطالعه کنم راه و روش. . . بگم، نه، من می خوام یک کتاب بنویسم که بی نظیر باشد خوب چرا آثار علمای قبلی را نادیده می گیری؟ سیره علمای ما این است. مثلا مرحوم سید محمد کاظم یزدی رحمه الله علیه، عروه الوثقی می نویسد که بقیه علما می آیند همان راه را می روند، منتهی اگر اشکالی دارند، نقطه نظری دارند کنارش، حاشیه اش می نویسند.

مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله علیه،

رساله می نویسد و آقایون دیگر توضیح المسائل همه آنها می آیند توضیح المسائل. نه چون آقای بروجردی توضیح المسائل نوشته ما بیائیم یک اسم نو رویش بگذاریم. این نوگرایی درست نیست اگر راه، راه خوبی است، اگر عبادت، عبادت خوبی است، کتاب، کتاب خوبی است؛ شما هم آن را قبول کن، بگو آقا همه آقایون را قبول دارم و همه راه را قبول دارم، منتهی اینطور نیست که حالا اگر یک پروژه ای است دست استانداری، فرمانداری، شهرداری، یک کسی دارد یک کاری می کند، وسط کار مرد، ترور شد، شهید شد، عوض شد، ازل و نسب شد، دیگری بیاد و بگوید آقا همه اینها بیخود است و نکنید این کار را «فَبِهُـداهُمُ اقْتَـدِهْ» یعنی خوب دیگران را، بعضی می ایـد فوری مدارک را عوض می کند چرا؟ آقا این مدرسه، مدرسه ابوعلی سینا بوده.

قبل از ما آمدند اسم مدرسه را بوعلی سینا گذاشته اند حالا شما آمده اید یک عمل انقلابی کنید، یا بوعلی سینا را بردارید و مدرسه شهید فلان، آقاجون شهید فلان قدمش روی چشم اما یک خیابان نو، یک مدرسه نو، حالا دیگه بوعلی سینا را چرا حذفش می کنی؟ ما نباید اگر یک کاری خوب است کار خوب را برداریم، ولو خوب تر بگذاریم خوب های خوبترها جای دیگه، ما این همه ساختمان نو داریم، در دست اقدام است در دست تعمیر است اینهمه چیزهایی که نو است اسم نو را روی چیز نو بگذاریم، اینطور نباشد که، نه، هر کاری آنها کردند غلط است «فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ» بسیاری از قانونها هست مثلا فرض کنید ما می خواهیم در نهضت سواد آموزی همین هفته گذشته که خدمت آقای خامنه ای رفتیم، ایشان فرمود: یک سمیناری تشکیل دهید که از تمام مغزهایی که از رژیم قبل در مبارزه با بی سوادی بودند دعوت کنید و همچنین از کسانی که در جمهوری اسلامی در نهضت سواد آموزی بودند و مبارزه با بی سوادی آن رژیم و نهضت سواد آموزی در این رژیم همه مغزها را دعوت کنید، شاید، یک تجربه ای آنها داشته باشند و ما از آن ها. . . جناب آقای خامنه ای فرمود: از تجربیات آنها استفاده کنید، نه این که این طاغوتی است، بابا طاغوتی است و اما ممکن است در مبارزه با بی سوادی زمان خودش یک راهی را رفته که نهضت سواد آموزی توجه به آن راه نکرده.

اینطور نیست حالا که ما انقلابی هستیم، هیچکش هیچی نمی فهمد «فبهدهم» به هدایت آنها اقتدا کن «فبهدهم اقتده» اگر کار خوبی دارند تعقیب کن، اگر کار بدی دارند و کار بد نیاکان را تغییر بده، بعضی وقتها نیاکان ما یک غلطی داشتند، سیزده نحس است، غلط کرد که گفت: سیزده نحس است.

ص: ۳۴۸

کی گفت که نحس است، نمی دونم؟ فرض کنید چهارشنبه سوری خوب! بیخود گفتند: چهارشنبه سوری، عطسه می کنی، صبر کن، کی گفت عطسه کردی صبر کن؟ یک سری خرافات در جامعه ما هست! قیچی را می خواهید به هم بدهید، سرش را بزن زمین، بعد بده به آن. چاقو را سرش را بزن زمین بعد بده به آن، خوب اگر کسی قیچی را بدهد دست دیگری طوری می شود که وقتی قیچی می خواهند بدهند سرش را می زنند زمین بعد می دهد که چی؟ هزارها خرافه است.

اینها را باید تغییر داد، یکی از خرافات را برایتان بگویم؛ زن پسر را نمی شود گرفت، یعنی الان پدر من نمی تواند همسر من را بگیرد. زن پسر را نمی شود گرفت، اما این درست است. اما زن پسر خوانده را هم می گفتند نمی شود گرفت، این دیگر خرافی بود، یعنی اگر یک کسی بچه ای را آورد توی خانه و بزرگش کرد، پسر خوانده بود و زن پسر خوانده را خیال می کردند نمی شود گرفت. این عقیده غلطی بود و خدا در این قرآن عزیز می گوید: این یک سنت غلطی است که تو زن زیدی را که پسر خوانده است بعد از طلاق، زن زید را بگیر تا این سنت غلط را بشکنی، پس گاهی انسان باید سنت پذیر باشد «فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ»، گاهی باشد سنت شکن باشد «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم».

در مدیریت اصل این است که مدیر سنت پذیر باشد،

یا اصل اینست که سنت شکن باشد، جواب چیست؟ بارک الله هر دو، یعنی گاهی سنت شکن باشد و گاهی سنت پذیر، اگر راه قدیمی ها خوب بود، ولو طاغوتی، حالا ـ اگر طاغوتی یک کارش خوب بود، خوب ما قبول می کنیم، بابا سگ نجس است، اما حدیث داریم که وفا را از سگ یاد بگیرید، مانعی ندارد، سگ نجس، یک خصلت خوبی داشته باشد. طاغوتی نجس این کارش خوب است، خوب! این کارش را یاد می گیریم. یک کار خوب که او دارد، ما یاد می گیریم. نه تا کار خوب را هم از حزب اللهی خوب یاد می گیریم، می شود چند؟ ده تا کار.

اگر کارشان خوب است، آن کسانی را که خدا به پیغمبرش می گوید: اقتدا کن، آنها طاغوتی نبودند، و گرنه، اینطور نیست که خدا به پیغمبرش بگوید: به طاغوتی ها اقتدا کن، نه یعنی به پیشینیانی که خوب بودند، خلاصه حتی طاغوتی ها هم اگر نقطه مثبت داشتند ما باید از آنها یاد بگیریم و لذا داریم به پیغمبر ما گفتند که: فلان گروه کافر یکجور مخصوصی می جنگند، فوری پیغمبر ما فرمود: ده نفر مسلمان بروند و روش جنگ آنها را یاد بگیرند و بیایند یاد بچه مسلمانها بدهند.

و الان هم جمهوری اسلامی طرفدار این است که دانشجویان بروند کشورها و علوم دیگران را یاد بگیرند. پس اینکه می گویند: شرقی ضد است و غربی ضد است، درست است. شرق زده بد است غرب زده بد است اما استفاده از شرق و غرب طوری نیست، مثل یخ زده بد است اما استفاده از یخ طوری نیست، گرمازده بد است اما استفاده از گرما طوری نیست. خیلی خوب مسئله دیگر در تبلیغات؛ اگر خواستیم سعی کنیم عادی و معمولی جلوه دهیم، اگر خواستیم یک کسی را تربیت کنیم سعی کنیم حرفی که به او می زنیم، بگوید این حرف حرف تازه ای نیست و همین حرفهاست که دیگران هم زده اند و حرف عادی است.

این حرف معمولی است و یعنی مسئله را آسانش کنید، مثلا قرآن می فرماید که: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِى أَوْحَيْنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى»(شوری/۱۳) یعنی ما وصیتی که به تو می کنیم، همان وصیتی است که قبلا به حضرت نوح و عیسی و موسی هم. . . یعنی ای مردم، خیال نکنید که محمد(ص) یک چیز تازه آورده است! آنچه من آورده ام، عادی و معمولی است و قبل از ما، دیگران وصی به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی خدا مسائل را. . . . یا مثلا می خواهد، بگوید: روزه بگیرید.

ص: ۳۵۰

وقتی می گویـد: روزه بگیریـد، می گویـد: روزه بگیریـد، اما خیال نکنید روزه یک چیز مهمی است «کما کُتِبَ عَلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ»(بقره/۱۸۳) یعنی قبـل از شـما دین هـای دیگر روزه داشـته انـد، سـعی کنیـد مسائـل را عادی جلوه دهیـد، همچنین کنید اگر نمونه هایی داشته باشیم، قصه ها خیلی آسان می شود، چون انسان همین که دید که یکجای آب سرد است، آدم میگه برم توش سـرما می خورم؟ سرما نمی خورم؟ چه جوری است؟ چه جوری نیست؟ اما همینکه گفتند آقا! یک ساعت پیش فلانی هم بود، دیروز فلانی هم رفت، ده دقیقه پیش فلانی هم رفت، هی وقتی گفتنـد دیگران هم رفتنـد دیگه قصه عادی می شود.

یکی دیگر اینکه از تـذکرات تبلیغی اینست که دعـوت، به تملق نکشـد. این هم یـک اصـلی است، «پـانزده» نحوه تبلیغ، تبلیغ و دعوت به تملق نکشـد. تبلیغ بکن، دعوت هم بکن، اما ناز نکش، تو را به خدا، الهی برات بمیرم، نه، نه، اصـلا یک آیه نداریم و یک حدیث نداریم که اولیاء دین بروند به یک نفر گفته باشـند: که الهی برات بمیرم! بیا مسلمان شو، نه، قرآن می گوید: «وَ اعْبُدُوا»(حج/۷۷) خیلی می گویـد: عبادت کنیـد «تِجارَهٍ تُنْجیکُمْ مِنْ عَذابٍ أَلیم»(صف/۱۰) می خواهید تجارت کنید، که شـما را از جهنم نجات دهیم، ایمان بیاوریـد «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِـدُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِـکُمْ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»(صف/۱۱) «واعبدوا» دارد، اما گاهی هم تملق نمی گوید.

می گویـد: «إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمیعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ حَمیدٌ»(ابراهیم/۸) اگر همه شما کافر شوید، خداوند نیازی به شما ندارد. برای خودت خوب است، دعوت به تملق نکشد. دعوت بکن، اما سعی کن دعوت به تملق نکشد، مسئله دیگر یعنی مسئله شانزده این است که تبلیغ تـدریجی باشـد. چگونه پیغمبر تبلیغ می کرد؟ تـذکر شانزده: تـدریجی، آموزش باید تدریجی باشـد. یک حـدیث داریم که بچه را سه سال کاری نداشـته باش و بگـذار آزاد باشـد. بعد از سه سال اولین کلمه ای که یادش می دهی بگو: «لا اله الا الله» یادش بده، بعد حدیث می فرماید: هفت ماه و بیست روز صبر کن.

سه سال و هفت ماه و بیست روزش که شد یادش بده: «محمد رسول الله(ص)» چهار سال اش که شد، وقتی نماز می خوانی، بنشانش نماز بخواند، پنج سالش که شد، صورتش هم را بشوید و یک ذره یک ذره حدیث داریم بچه را وقتی می خواهی روزه یادش بدهی به او بگو: ببین الان روزه هستی، بعد گرسنه اش می شود بگو حالا افطار کن دو مرتبه مثلا ساعت ۹ یک چای می خوره. آن وقت بگو حالا روزه باش دو مرتبه ساعت ده می گوید مامان، بابا آب می خواهم.

بگو خوب حالا افطار کن و یعنی هی بگو روزه، هی بگو افطار، قرآن در این زمینه می فرماید: «وَ قرآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَی النَّاسِ عَلی مُکْثٍ»(اسراء/۱۰۶) یعنی قرآن را جوری فرستادیم که ذره، ذره بگوئید، یعنی یک دختر بی حجاب را یکمرتبه چادر سیاه برایش نبر، بگویید خانم شلوار پا کن، روسری هم سر کن، یک ذره، یک ذره، یک مرتبه دعای کمیل و دعای ندبه، بهشت زهرا و همچین یکجوری نگید که و. . . . اگر به یک کسی رسیدید که مبطلا به موسیقی است، یک مرتبه یک نوار آهنگران را به او ندهید این را فعلا یک نوار گل و بلبل بده، یکخورده گل و بلبل جلوی موسیقی را می گیرد، بعد یک ذره، یک ذره سرودهای خوب. همینطور یک ذره و یک ذره ببرش توی سخنرانی و فلان، شما یک مرتبه نوار هرزه را از آن می گیرید نوار موسیقی تند را ازش می گیری و یک نوار مثلا عزاداری را به او می دهی.

خوب! این نمی خورد به هم، اسفناج و گلابی که بهم پیوند نمی خورد که این باید یک جوری شود که برسد، هلو و گلابی بهم پیوند می خورند، اسفناج و گلابی بهم قابل پیوند نیست، اگر یه کسی معتاد به هروئین است اگر کسی معتاد به سیگار است، ذره، ذره. . . . پیغمبر ما وقتی مبعوث شد، دید در همه خانه ها شراب است و عین اینکه الان در همه خانه ها یا مرباست یا ترشی، در همه خانه ها شراب بود، این قرآن را می بینید، ذره ذره حرام کرد، اول فرمود: که از انگور یک چیزی درست می کنند، یک چیز بدی هم درست می کنند، یک چیزی درست می کنند و یک چیزی خوبی، «تتخذون منه سخر و رزق حسنا» یعنی یک چیز خوبی درست می کنند و یک چیزی درست می کنند که مست می شود. اما نگفت: آنکه مست می کند خوب است یا بد. فقط گوشه زد که آنی که مست می کند، خوب نیست.

بعـد یک مدتی که پیغمبر از پیغمبریش گذشت، فرمود: سر نماز مست نباشـید! بعد فرمود: هیچ وقت مست نباشـید و یعنی کم کم، تدریجی باشد. یک حدیثی داریم که یک کافری مسلمان شد. همسایه مسلمانش صبح بردش نماز، و بعد گفت بنشین دعا بخوان و بعـد گفت یکبارگی صبر کن نماز ظهر هم بخوانیم و نماز ظهر را که خوانـد، بعد گفت: بنشینیم و یکخورده دعا بخوانیم، یک ذره، یک ذره نماز عصر هم بخوانیم و یک بیست و چهار ساعت یک عکس العملی به او نشان داد که گفت اگر مسلمانی اینست ما حال نداری. م بگذار همان دین خودمان خوب باشد، هنوز هستند هزاران زن که از شوهرشان بخاطر اینکه زیاد مذهبی است، راضی نیستند.

خدا رحمت کند مرحوم آیت الله عظمی شاهرودی را از مراجع تقلید بود.

رفتنـد خدمت ایشـان و گفتنـد فلانی خیلی آدم خوبی است، تا گفتنـد خیلی آدم خوبی است، گفت: من از اینهایی که خیلی خوب انـد می ترسم، اگر خوب است من حرفی نـدارم و امـا اگر خیلی خوب است من می ترسم. مرحوم آقای شاهرودی هر کس را که می گفتند: خیلی خوب است، می ترسید. خیلی خوب نباشید، معمولی باشید، می گویند: یک کسی کلاه سبز سر گرفت، لباس سبز، پیرهن سبز، جوراب سبز، و بعد ریش هایش را هم سبز کرد، گفتنـد: دیگه چرا ریش هایت را سبز کردی؟ گفت: من می خواهم چهارده معصوم باشم، من می خوام زیادی آدم خوبی باشم و سعی کنید که تدریجی، در نقل داستانها، تکیه روی مسائل اساسی باشد.

شانزدهم؛ تکیه روی مسائل اساسی قرآن. دویست و شصت و هشت تا قصه دارد که در هفته گذشته من امتیاز قصه های قرآن را برایتان گفتم. گفتم که قصه های قرآن واقع شناسی است، نه خاطره نگاری، قصه های قرآن فشرده است، خلاصه است در یک صفحه، قصه های قرآن حقیقت دارد، خیال نیست، قصه های قرآن سازنده است، قصه های قرآن مفهوم است، همه می فهمند که چه دارد می گوید. قصه های قرآن امید بخش است، حرکت می دهد. قصه های قرآن پشتوانه علمی و منطقی و استدلالی دارد، قصه های قرآن هر چه زمان بگذرد و هر چه تاریخ از آن بگذرد، کهنه نمی شود.

قصه های متنوع قرآنی

قصه های قرآن متنوع است، قصه های قرآن مطلق است، یعنی مربوط به یک منطقه و نژاد خاصی نیست. قصه های قرآن هم با مغز کار می کند و هم با دل کار می کند، اینها امتیازات قصه های قرآن. ولی قصه های قرآن روی مسائل اساسی تکیه می کند، وقتی قصه فرعون را میگوید، نمی گوید که فرعون چند کیلو بود، موسی چند متر بود، آخه گاهی وقت ها یک کسی قصه می گوید که از خواب پا شدم بلبلی چهچه ای زد، از این شاخه بلند شد و روی بام نشست، و از روی بام روی دیوار نشست، پس رفت روی گل نشست، چه می گویی؟

اینقدر کتابهای رمان ما چرت و پرت است، یعنی عمر آدم را تلف می کند. خلاصه حرفت چیست؟ گاهی وقتها حتی یک چیزی را اینقدر طولش می دهند و میلیونها تومان خرج می کنند، که بالاخره یک نتیجه می خواهند بگیرند. البته بعضی میگویند آدم هر چه جان بکند، تا بفهمد، در عوض، در روحش بیشتر تأثیر دارد. ولی من نمی دانم چطور در مسائل غذا خیلی خلاصه اش می کنند و می گویند: نه، بری عدس پاک کنی، سبزی پاک کنی، طول می کشد.

همین طور یک ساندویچ بگیر، بخور، این که توی بازار و خیابان ساندویچ فروشی زیاد است، می گویند آدم نباید وقتش را صرف شکمش کند و زود یک چیزی بگیر و بخور! چطور شد که برای شکم صرفه جویی زمانی هست، اما برای مغز، این مغزی که در دو ساعت می تواند سی تا مطلب را یاد بگیرد، چرا در دو ماه یک مطلب را یاد می گیرد! و من معتقدم در بسیاری از رشته ها می شود خیلی حرفها را خلاصه کرد.

ص: ۳۵۴

قرآن می فرمایـد: «لَقَدْ کانَ فی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ»(یوسف/۱۱۱) یعنی مـن در قصـه آن مقـدارش را می گـویم که درست است و قرآن قصه موسـی و عیسی را می گوید، اما آنجایش را می گوید که درس است، وقتی می گوید به رود رسیدند، نمی گویند: رود نیـل، از شـمال شـرقی به کجـا حرکت می کنـد و از جنوب غربی به کجـا کشـیده می شود. ساخت این رود چقـدر است، عرضـش چقـدر است، چنـد هزار، چنـد میلیون لیتر آب می گیرد این ها به ما چه؟ بحث این است که قهر خدا آمد، قلدر غرق شد، لطف خدا آمد، طرفدارهای خدا کمک شدند.

حرف حسـابی دو کلمه است، گـاهی وقت هـا در قصه نگـاری ها و قلم فرسایی ها خیلی طولش می دهنـد وای کاش این همه مجله که الان در جمهوری اسـلامی هست، همه مجله هـا شـیره اش بیست صـفحه بیشتر حرف حسابی نیست، یعنی اگر کسـی خواسته باشد تمام مجله ها را خلاصه حرفهای حسابیش را بنویسد، بیست، سی صفحه بیشتر نمی شود. اما ما پنجاه، شصت رقم مجله، هر مجله پنجاه، شـصت صفحه کاغذ! البته یک سری مجله ها که علمی است، آنها را من کار ندارم، اما یک سری مجله ها، هی، با عکس و نمی دانم جملات تکراری.

سخنرانی ها هم همین طور است، این که افرادی چهار ساعت توی مسـجد می نشـینند، پنجاه سال پای منبر می نشـینند و چیزی یاد نمی گیرنـد، به خاطر این است که حرف حسابی کم است، حالا باز در جمهوری اسـلامی یکخورده سـخنرانی ها کم شده وگر نه سـخنرانی هـای قبلی چقـدر عبـارت پرداز می بـود، این است فضـیلت، اینست شـرافت، اینست انسـانیت، اینست فتـوت، اینست. . . . اینها همه یکی است.

خوب! بگو آدم خوبی است؟ شـصت، شـصت یعنی دو تا سـی، شـص یعنی سه تا بیست، شصت یعنی پنجاه و ده، بابا همه اینها یعنی شـصت! دیگه عبـارت پردازی و جمله نگـاری برای چه، خلاصه اش اینکه اگر دانشـگاه حرفهای زایـد را کم کنـد و اگر مساجد حرفهای زاید را کم کند، اگر مجله ها و روزنامه ها حرفهای زاید را کم کنند و به عبرتش بیندیشـند، مثل قرآن میشود. قرآن بـا اینکه کوچک است، میلیونها مطلب در آن است، قصه موسـی و هارون، یک وقت یک زمانی یک جایی، یک کسـی تاریخ اسلام را می گفت و ما هم به مناسب وارد آن شهر شدی.

ص: ۳۵۵

م رفتیم پای سخنرانی آن شخص نشستیم و تاریخ اسلام را می شنیدیم. بعد رسید به اینکه فلان اصحاب پیغمبر چند تا ریش هایش پرپشت بود و یا نه تک ریش داشت، قدش چه جور بود، رنگش چه جور بود، چند تا دختر داشت، چند تا داماد داشت، به من چه؟ به من چه؟ در تبلیغ طرف را خسته نکنید، نامه های پیغمبر ببینید چیست؟ نامه هایی که پیغمبر می نوشت برای دعوت به مردم خیلی کم و خلاصه بود، بسیار خوب! پشتکار، یکی از روش تبلیغ این است که پشتکار داشته باشید و گاهی وقت ها طرف با یکدفعه گفتن، فایده ندارد و باید دو مرتبه گفت.

قند سفت را اینقدر قند شکن می زنند و چوب سفت را اینقدر تبر می زنند تا بشکند و گاهی وقت ها ممکن است شما در تبلیغت یک بار، دو بار می گویی، فایده ندارد، ده بار بگویی، شانزده بار می گویی فایده ندارد، باید هفده بار بگویی. قرآن به پیغمبرش می گوید: «وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها»(طه/۱۳۲) به زن و بچه ات سفارش بکن، اما صبر کن، نگو: آقا من دو دفعه به او گفتم، اما گوش نداده. دیگه من نمی گویم.

«وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ» بگو به زن و بچه ات اما «وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها» خیلی هم باید پشتکار داشته باشی. یا می فرماید: «فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ»(شوری/۱۵) دعوت بکن، تبلیغ بکن، اما «وَ اسْتَقِمْ» ولی پشتکار داشته باش، نوح پیغمبر، این همه تبلیغ کرد ولی در عین حال در آستانه غرق شدن گفت: «يا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنا»(هود/۴۲) مسئله دیگر این است که به روح طرف هم ضربه نزنی، شما حقی و طرف هم باطل، گاهی وقت ها آدم می خواهد که تبلیغ کند، چگونه تبلیغ کنیم؟ طرف حق، طرف باطل است، و شما هم حق.

اما نگو: بیا، بیا الان برایت ثابت کنم که خرابی، بیا به تو بفهمانم، که چقدر خرابی! پیغمبر به کافرها نمی گوید: بیا به تو بفهمانم کۀ چقدر خراب، ی میگویند بنشین «وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلى هُدىً أَوْ في ضَلالٍ مُبينٍ»(سبأ/ ۲۴) یا ما، یا شما. یا ما، یا شما، یکدام یا حق می گوییم یا باطل میگوییم، تمام شد و رفت، هیچ وقت نمی گوید: بنشین ثابت کنم که خراب هستی و برای اینکه به روح طرف ضربه می خورد.

در تبلیغ به روح کسی ضربه نزنید و با محبت تبلیغ کنید.

احساس کنند که شما آنها را دوست دارید، احساس کنند که دل شما برای آنها می سوزد، برایش الگو معرفی کن، بگو ببین فلانی، فلانی چطور شد، در روش تبلیغی نگو، بکن، نکن، بگو یکخورده افرادی که این راه را رفتند و به نتیجه رسیدند، نشان دادن الگو خیلی جالب است. قرآن یکی از روشهای تبلیغیش اینست که وقتی دستور می دهد؛ که این کار را بکن و این کار را نکن.

میگوید: ببین فلان زن به کجا رسید، زن فرعون، زن فرعون در کاخ بود، طلاها داشت، پولها داشت، زن شاه بود آن هم چه شاهی که ادعای خدای می کرد، اما در عین آن در مرکز فساد، چطور خودش را نجات داد. ببین اگر زن اراده کند حتی کاخ و طلای فرعون نمی تواند آن را گول بزند. نمونه می گوید و حتی به مردها می گوید که از این زن یاد بگیرید.

گاهی زن به جایی میرسد که تمام مردها باید از این زن یاد بگیرند «وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ»(تحریم/۱۱) تمام مردهای تاریخ باید از زن فرعون یاد بگیرند. زن بود نگوید: آقا ما زن ها ضعیف هستیم! نه خیر! زن خیلی هم قوی است، ما که سر سفره این نشستیم باید بله قربان گو باشیم، نه خیر، زن فرعون سر سفره فرعون می نشست ولی بله قربان گو هم نبود، در محیط کفر مجبور بودیم کافر شویم، آلوده بود، ما را هم آلوده کرد، نه خیر، دستگاه فرعون آلوده بود ولی این زن آلوده نشد. انسان یک اراده دارد که در مقابل فرعون، پول، فرعون و کاخ فرعون و سفره فرعون تهدید و فشار فرعون.

ص: ۳۵۷

اما یک اراده دارد و می توانـد خودش را نجات دهـد. یعنی مثل اینکه تمام لوله کشـی ها آب دارد اما اگر شـما سـفت شـیر را ببندی. . . ناگهان همه جا یخ بسـته، یک لباس زمسـتانی بپوشـی، با همه سـرما مبارزه می کنی، پوشش لباس در مقابل یخبندی ها، بستن شیر در مقابل همه لوله هایی که آب دارد، اراده قوی در مقابل وضع فاسد، بنابراین امکان اصلاح هست. البته مشکل است، اما اجرش بیشتر است. خوب دیگر! یکخورده لحن عاطفی است.

من در یـک دقیقه خلاـصه حرفهایم را می گـویم، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم» از بیست و پنـج تا شب جمعه مانـده به ماه رمضان تصمیم گرفتیم زندگی پیغمبر را بررسی کنیم، تا در ماه رمضان اگر عمری باقی ماند زندگی بقیه انبیاء را بررسی کنیم. منتها نه اینکه پیغمبر جـدش که بود بچه اش که بود؟ کی داماد گرفت، چقـدر مهریه و. . . کلیات زنـدگی پیغمبر را می گویم. این هم فقـط از قرآن! چنـد تـا شب جمعه بحث کردیم، دو تـا شب جمعه در مورد اینکه پیغمـبر چگونه تبلیغ می کرد، شب جمعه قبل گفتیم که پیغمبر برای خـدا «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ»(علق/۱) بود بـا زبان مردم «بِلِسانِ قَوْمِهِ»(ابراهیم/۴) بود، ساده گویی به «وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقرآن لِلذِّکْرِ»(قمر/۱۷) بود، تبلیغ؛ پیغمبر با زبان ساده صحبت می کرد، نرم بود که در قرآن «قَوْلاً لَیِّناً»(طه/۴۴) با هر کسـی به مقدار فهمش صـحبت می کرد، که حدیث داریم ما پیغمبر ها با هر کسـی به مقدار عقلش با او صحبت می کنیم. حرفهـای پیغمبر بین خوف و رجـاء بود، یعنی نه لوس بـار می آورد و نه مـایوس می کرد. خود پیغمبر در روش تبلیغی حرکت می کرد. نمی گفت: بگویید هر که درد دارد، بیاید نزد من. خود پیغمبر بلند می شد و راه می افتاد، از خودش و زن و بچه اش شروع کرد و بعد مردم شهر و بعد مردم جای دیگر.

پیامبر در روش تبلیغی زیاد ضرب المثل در حرفهایش بود. پیغمبر منطق دیگران را قبول میکرد، حرف حسابی دیگران را قبول می کرد، گفت: من تورات و انجیل را قبول دارم. اما انتقاد هم می کرد. می گفت: این تورات و انجیل فعلی تحریف شده است. پیغمبر مسیحیان را دعوت کرد، بیایند و مسلمان شوند. اما وقتی دید گوش نمی دهند، گفت: حالا که بناست مسلمان نشوید لااقل بیائید در مشترکات با هم شریک شویم، اگر در همه ابعاد مطیع تو نیستند، باز آنها را رها نکن در یک مشترکات با هم هستید در آنها با هم باشید.

خدا به پیغمبر می گوید: «فبهدهم اقتده» هدایت آنها را اقتدا کن، یعنی نگو که من پیغمبر نو هستم و همه کارهایم باید نوگرائی باشد. نوگرایی اصل نیست، خوب گرائی اصل است. گاهی دیگران کارشان خوب بوده، از آنها تقلید می کنیم «فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ»(انعام/۹۰) اگر کار بدی داشتند، آدم سنت باید بشکند. پس مبلغ خوب، مربی خوب، هم باید در موارد خوب سنت پذیر باشد و در موارد بد سنت شکن باشد. آیه داریم «فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ» آیه هم داریم در قرآن که زن زید را بگیر، تا این که بفهماند؛ «زن پسر خوانده گرفتن، حرام است» خرافی است. سعی کنیم مسائلی که به مردم می گوئیم، خیال نکنند که یک چیز مهمی است.

«شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهیمَ وَ مُوسی وَ عیسی»(شوری/۱۳) می گوید: این دینی که به شما گفتیم و سفارشاتی که در اسلام آمده، همه این سفارشات را به موسی گفتیم، به عیسی گفتیم، به ابراهیم گفتیم، یعنی سعی کنید مسائل را عادی و معمولی جلوه دهید. نگو آقا یک چیزی می گویم که در عمرت نشنیدی! یه چیزی می گویم، که به فکر احدی نرسیده! ما یکوقت معلمی داشتیم، وقتی می خواست درس بدهد، همچین می کرد «و غایت ما یتحقق فیه کل متحقق»، یعنی یه چیزی می گویم که توی کره زمین هیچ کس نفهمیده! بابا، این چه خبر است! نه آقا، حرفهای خدا به این مهمی است، می گوید این حرفها، همان حرفهایی است که «ما وَصَّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهیمَ وَ مُوسی وَ عیسی»

ببینید ادب فقهای ما را، یک کسی که رساله می نویسد، زیر و رو نمی کنند و می آیند همان راه را می روند. منتها جاهایی که نقطه نظر دارند، می آیند در حاشیه می نویسند و سعی کنند مسائل را وصی ما وصی به نوح و ابراهیم عادی و معمولی جلوه دهند. تبلیغ و دعوت بکن. بگو «وَ اعْبُدُوا» ولی هیچ وقت به تملق نکشد. تملق نگو، قرآن می گوید: عبادت کنید، و دعوت می کند. اما گاهی یه جایی می گوید: نخواهید «إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»(ابراهیم/۸) همه مردم کره زمین کافر بشوند «فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» خدا غنی است.

تبلیغ تدریجی باشد و یک مرتبه یک بی حجاب را زیر چادر سیاه و. . . یک مرتبه، یک هروئینی را هم بگوئیم چای هم بهت نمی دهیم، یعنی ذره، ذره، باید باشد و چه جوری پیغمبر مشروبات الکلی را ذره ذره برداشت. چه جوری پیغمبر ربا را در چهار مرحله برداشت. همه مردم رباخوار بودند، ذره ذره و تدریجی باشد.

تکیه روی مسائل اساسی، قرآن دویست و شصت و هشت تا قصه دارد

اما وقتی می خواهد بگوید فرعون غرق شد، قهر خدا مهم است. روی قهر خدا تکیه می کند، روی اینکه رودخانه نیل چند لیتر آب داشت مساحت از شمال شرقی به جنوب غربی و. . . حرفهای اضافه را نمی گوید و گفتم ما اگر یک مقدار زوایدی را که لازم نیست حذف کنیم و یک انسانی که بیست سال درس بخواند هم می تواند آیت الله شود.

و هم می تواند دکتر شود، علت اینکه دیر آیت الله می شود و بعضی دیر دکتر برای اینکه یک سری حرفهای غیر ضروری هم متاسفانه در کتابها نوشته می شود و کلیات لازم و ضروری را نمی خواند. بسیاری از عمر ما ها در بسیاری از چیزها حل می شود و یکوقت می بینیم در یک مقاله حرف حسابیش ده سطر بیشتر نیست، در یک سخنرانی حرف حسابیش یک ربع بیشتر نیست، اگر یک خورده فشرده گویی و ساده گویی باب شود زودتر انسان به نتیجه می رسد.

از اینکه حوصله کردید و بحث را شنیدید تشکر می کنم انشاءالله نماز جمعه یادتان نرود و امروز در خدمت خواهران و برادرانی هستید که عرض کنم که استعدادهایشان را کشف کردند. گاهی وقتها انسان غافل می شود که چقدر توان دارد و خیال می کند که یک آدم بیخودی است.

بعد وقتی می اید تحت حمایت و هدایت افراد نیکوکار دلسوز مخلصی، خواهرها و برادران را جمع می کنند می بینی نه این دختری که خیال میکرد هیچ هنری ندارد، قالی می بافد متری ۵ هزار تومان، متری چهار هزار تومان! این دختری که خیال می کرد فقط می تواند، بغیر دور دستش بپیچد بگردوند! می بینی نه آقا این ماشین نویسی هم بلد است! یکوقت می بینی ما میلوینها دختر و پسر داریم و هزارها دختر و پسر داریم که خیال میکنند الاف هستند و بی عرضه و ناتوان، اگر افراد دلسوز هر شهر و منطقه ای جمع شوند و اینها را هنر یا دهند می بینید که خیلی هنرمند داریم. مکانیک محله تصمیم بگیرد که جوانهای محله را مکانیک کند، نجار محله دلش برای جوانهای هرزه و غیر هرزه بسوزد، لازم نیست هرزه باشد بچه های سالم، بچه های غیر سالم، هر آدمی که خودش هم من ممکمن است.

خودم فکر کنم آدم هرزه ای هستم، اما وقتی من را آوردند تحت حمایت و هدایت می بینی نه آقا نبوغ دارم خطاط هستم، و باب شعر دارم بافنده هستم، نویسنده هستم عرض کنم نقاش هستند، فیلمبردار هستم، راننده هستم، بسیاری از جوانها و دخترها و پسرها که خیال می کنند که نبوغ ندارند و استعداد ندارند، اگر اینها هدایت وحمایت صحیح بشوند، هم نبوغ دارند و هم استعداد ما نمی دانیم که ارزشمان زیاد است چون غافل می شویم از استعدادمان محروم می شویم.

امیـدوارم خداونـد تحت رهبری، رهبر عزیز انقلاب همه اسـتعدادهای ما را شـکوفا کند و ما بتوانیم هر چه کمبود داریم جبران کنیم، خداوند انشاءالله به کسانی که در جامعه خدمت می کنند و استعدادها را شکوفا میکنند در دانشگاه، در دبیرستان، حوزه، جاهای دیگه خداوند انشاءالله همه انها را کمک کند. یک انسان خیلی می تواند ارزش داشته باشد.

دیروز یکی از برادرهـا به من گفت یـک معلم نهضت سوادآمـوزی که کلاسـش در یـک روسـتایی است مریض می شود می افتـد، می خوابـد، و چنـد روز بیمار می شود بعـد این آموزشـیار، معلم نهضت سواد آموزی می گویـد: من دلتنگ شاگردهایم شـده ام، زن هـای روسـتایی که کلاس من می آمدنـد زنان خوبی بودنـد هر چه برایشان می گفتم از وضو و تیمم اصول دین، قصه، خوانـدن، نوشـتن شاگردهـای خوبی داشـته دلتنـگ شـاگرداش می شود می گویـد: من می خوام بروم شاگردام را ببینم، پسـرش می گویـد: آخه تو مریض شـده ای می گویـد: در عین حال که مریض شدم چون مدتی هست ندیدمشان دلتنگ شده ام، در عین حـال قـاطری می گیرنـد و این معلم خـانم معلم را سوار قاطر می کنـد و پسـرش هم دنبالش می رود که خودش را برساند به روستا و شاگردهایش را ببیند.

تو راهی که برف می ایـد خواهر حـالش به هم می خورد و پـدر فوری پالتوش را می انـدازد روی برف و خواهر معلم نهضـت سواد آموزی را روی برف می نشانـد و بعـد حـالش بهتر می شود و بعـد همـان وسط برفها معلم می میرد و ببینیـد انسان گاهی وقت ها نگاه می کند یک معلم نهضت سواد آموزی برای گرفتن چون برای گرفتن اگر باشد آدم این کار را نمی کند با اینکه حقوقش ماهی هزار تومان است در روسـتایی اسـتان خراسان دلتنگ شاگردهایش می شود و انسان اینقدر استعداد دارد. این را بگذارید پهلوی دکترای حقوق که نشسـتند در بین الملل و حق فلسـطین و افغانسـتان له می شود و هیچ سوزی، سوز یک معلم رشـد یـافته در جمهـوری اسـلامی آدم خوب است این هـا را نمـایش کنـد یعنی بی غیرتی دکـترای حقوق که این همه ظلم به مستضـعفین می شود هیچ نشانی از خودشان پیدا نیست، بی غیرتی متخصصین غیر مکتبی، آن را آدم نگاه می کند و سوز یک آموزشیار توی روستایی که وسط برفها جان می دهد و می گوید من دلتنگ شاگردهایم هستم.

انسان خیلی می تواند به خدا نزدیک شود. انسان خیلی می تواند ایثار کند!

خدا! به حق محمد آل محمد به ما توفیق دهد آنچه در درون داریم شکوفا و در راه رضای خدا صرف شود

خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دارد.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

قلب سلیم

منظور از قلب سلیم چیست؟

پاسخ اجمالی :

واژه "سلیم" از "سلم" و "سلامت" به معنای دور بودن از آفات ظاهری و باطنی است.

امام صادق (ع) در بیان منظور از این واژه فرمود: قلب سلیم، قلبی است که خدا را ملاقات کند، در حالی که هیچ کس جز او در آن نباشد.

مفسران قرآن برای "قلب سلیم" تفسیرهای متعددی بیان کرده اند که هر کدام از آنها به یکی از ابعاد این مسئله اشاره دارد؛ نظیر این که: قلب سلیم، قلبی است که پاک از شرک باشد. یا قلبی است که خالص از معاصی و کینه و نفاق باشد. و یا قلبی، که از عشق دنیا تهی باشد که حب دنیا سرچشمه همه خطاها است. و بالاخره قلبی، که جز خدا در آن نباشد!

پاسخ تفصیلی:

یکی از واژه های قرآن کریم "قلب سلیم" است که بسیار زیبا و با محتوا است. واژه سلیم از "سلم" و "سلامت" به معنای دور بودن از آفات ظاهری و باطنی است.(۱)

جالب ترین تفسیر برای "قلب سلیم" را امام صادق (ع) بیان فرمود، آن جا که می فرماید: "الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يلْقَى رَبَّهُ وَ لَيسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ"؛ (۲) قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند، در حالی که هیچ کس جز او در آن نباشد.

۱- (۱) راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن کریم، ماده "سلم".

۲- (۲) کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۶، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۸ش.

نیز در روایت دیگری از همان امام همام (ع) آمده است: "صاحِبُ النِّیهِ الصّادِقَهِ صاحِبُ الْقَلْبِ السَّلِیم، لِأَنَّ سَلامَهُ الْقَلْبِ مِنْ هَواجِسِ الْمَحْذُوراتِ بِتَخْلِیصِ النِّیهَ لِلّهِ فِی الاُمُورِ کُلِّها"؛(۱) کسی که نیت صادقی دارد، صاحب قلب سلیم است؛ چرا که سلامت قلب از شرک و شک، نیت را در همه چیز خالص می کند. بنابراین، امام صادق (ع)، صاحبان نیت پاک و خالص را، صاحب قلب سلیم می داند.

درباره اهمیت قلب سلیم همین بس که قرآن مجید آن را تنها سرمایه نجات روز قیامت شمرده، چنان که در سوره "شعراء" می خوانیم: "یوْمَ لا ینْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ* إِلاَّ مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ"؛(۲)

منبع: islamquest.net

قلب سلیم

پرسش : منظور از قلب سلیم چیست؟

پاسخ:

«سلیم» که از ماده «سلامت» است مفهوم روشنی دارد یعنی قلبی که از هر گونه بیماری و انحراف اخلاقی و اعتقادی، دور باشد.

مگر نه این است که: قرآن درباره منافقان می گوید: فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً: «در دل های آنها یک نوع بیماری است و بر اثر لجاجتشان خدا بر این بیماری می افزاید»!.(۳)

در چند حدیث پر معنی «قلب سلیم» به خوبی معرفی شده:

الف ــ در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) در ذیل آیه مورد بحث، می خوانیم: وَ کُلُّ قَلْب فِیهِ شِرْکٌ أَوْ شَکٌّ فَهُوَ ساقِطٌ: «هر قلبی که در آن شرک و شکی است آن قلب سقوط می کند و بی ارزش است».

۱- (۳) مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۱۰، موسسه الوفاء، بیروت، ۲۴۰۴ ق.

۲- (۴) شعراء، ۸۸، ۸۹.

۳- بقره، آیه ۱۰.۲ ــ ملک، آیه ۲۲.۳- تفسیر نمونه، جلد ۱۵، صفحه ۲۹۸.*

ب ــ از سوئی دیگر، می دانیم علائق شدید مادی، و دنیا پرستی، انسان را به هر انحراف و گناه می کشاند; چرا که: حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطِیْئَه: «عشق به دنیا سرچشمه هر گناهی است».

و لذا قلب سلیم، قلبی است که خالی از «حب دنیا» باشد، همان گونه که امام صادق(علیه السلام)در حدیث دیگری در ذیل همین آیه فرمود: هُوَ الْقَلْبُ الَّذِی سَلِمَ مِنْ حُبِّ الدُّنْیا: «این قلبی است که از عشق دنیا سالم باشد».

با توجه به آیه ۱۹۷ سوره «بقره»: وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی: «توشه برگیرید که بهترین توشه برای آن جهان پرهیزگاری است» روشن می شود: قلب سلیم قلبی است که بر اثر سلامت سرچشمه تقوای الهی گردد.

ج ــ آخرین سخن این که: قلب سلیم قلبی است که جز خدا در آن نباشد، آنگونه که امام صادق(علیه السلام) در پاسخ سؤالی پیرامون این آیه، فرمود:

الْقَلْبُ السَّلِیمُ الَّذِی یَلْقَی رَبَّهُ وَ لَیْسَ فِیهِ أَحَدٌ سِوَاهُ: «قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که غیر از او در آن نباشد».

ناگفته پیدا است

منظور از «قلب» در این گونه موارد روح و جان آدمی است.

در روایات اسلامی پیرامون قلب و سلامت آن، و آفاتی که بر آن وارد می شود و راه مبارزه با این آفات، مطالب فراوانی آمده است که از مجموع آنها این منطق اسلامی کاملاً آشکار است که: اسلام قبل از هر چیز، به زیر بنای فکری، عقیدتی و اخلاقی اهمیت می دهد; چرا که تمامی برنامه های عملی انسان بازتابی از آن است.

ص: ۳۶۵

همـان گونه که سـلامت قلب ظاهری، عامل سـلامت جسم، و بیماری آن، سـبب بیماری همه اعضاء است; چرا که تغـذیه تمام سلـول هـای بـدن به وسـیله خـونی انجـام می گیرد که به کمـک قلب به تمـام نقـاط کشور تن فرسـتاده می شود، همین گونه، سلامت و فساد برنامه های زندگی انسان جلوه و بازتابی است از سلامت و فساد عقیده و اخلاق.

این بحث را با سخنی از امام باقر(علیه السلام) پایان می دهیم

آنجا که فرمود: قلب ها چهار گونه است:۱- قلبی که در آن نفاق و ایمان است.۲- قلبی که وارونه است.۳- قلبی که مُهر بر آن خورده، هیچ حقی بر آن وارد نمی شود.۴- و قلبی که نورانی است و خالی (از غیر خدا).

سپس افزود: قلب نورانی قلب مؤمن است، هر گاه خدا نعمتی به او بخشد شـکر می گوید، و هر گاه مصیبتی به او رسد، صبر و شکیبائی می کند، اما قلب وارونه قلب مشـرکان است همان گونه که خداوند فرموده: أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبّاً عَلى وَجْهِهِ أَهْدى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيّاً عَلى صِراط مُسْتَقِيم:

«آیـا کسـی که به صـورت بر زمین راه می رود هـدایت یـافته تر است یـا کسـی که راست قـامت بر صـراط مسـتقیم گـام برمی دارد»؟!(۲)

اما قلبی که در آن ایمان و نفاق است قلب کسانی است که در برابر حق و باطل بی تفاوتند، اگر در محیط حق قرار گیرند، تابع حق می شوند و اگر در محیط باطل باشند گرایش به باطل پیدا می کنند.

و اما قلب مُهر خورده، قلب منافقان است».(۳)

پی نوشت:

منبع: makarem.ir روزی که نه مال سود می دهد و نه فرزندان، مگر آن کس که با قلبی رسته از شرک نزد خدا بیاید.

مفسران قرآن نیز برای "قلب سلیم" تفسیرهای متعددی بیان کرده اند که هر کدام به یکی از ابعاد این مسئله اشاره دارد:

۱. قلب سلیم، قلبی است که پاک از شرک باشد.

۲. قلبی است که خالص از معاصی و کینه و نفاق باشد.

۳. قلبی، که از عشق دنیا تهی باشد که حب دنیا سرچشمه همه خطاها است.

۴. و بالاخره قلبی، که جز خدا در آن نباشد!

همان گونه که بیان شد، "سلیم" از ماده "سلامت" است، و هنگامی که سلامت به طور مطلق مطرح می شود، سلامتی از هر گونه بیماری اخلاقی و اعتقادی را شامل می شود.

بنابراین، صاحب قلب سلیم در این دنیا نیز قلبش از امور غیر خدایی خالی است؛ چراکه اموری؛ نظیر هوای نفس، قدرت طلبی، زیاده خواهی، ناهنجاری های اخلاقی و ... هیچ گونه تناسبی با قلب سلیم ندارد.

خلاصه این که قلب سلیم قلبی است که جمیع وابستگی های غیر خدایی را از خود دور ساخته و در دنیا کانون توجه و تمرکز خود را بر خدای تبارک و تعالی قرار داده است، آن گونه که در دعا می خوانیم: "الهی هب لی کمال الانقطاع الیک"؛ خدایا کمال بریدن و گسستن به سوی خودت را به من عطا فرما.

برای آشنایی بیشتر به کتاب قلب سلیم، اثر شهید دستغیب مراجعه کنید.

پیامبر اکرم (صلوات الله علیه) (۴۲)

خصوصیات منحصر به فرد پیامبر(ص) (۱۵)

وظایف ما در برابر پیامبر اسلام(صل الله علیه و آله وسلّم)

وظایف ما در برابر پیامبر اسلام(صل الله علیه و آله وسلّم)

ص: ۵۵۵

بسم الله الرحمن الرحیم

«الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی»

انبیاء یک صفات عمومی دارند. مثلاً همه آنها معصوم هستند. همه آنها بهترین فرد زمان خود هستند، یک کمالاتی برای همه انبیاء است. اما یک چیزهایی پیغمبر ما خصوصی دارد. در این جلسه می خواهیم وظیفه ما نسبت به پیغمبر را هم بگوییم.

۱- ویژگی ها و امتیازات پیامبر اسلام

پیغمبری که نام و نشانش در تورات و انجیل آمده است. «مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجیل» (اعراف/۱۵۷)، پیغمبری که آخرین پیغمبر است. «خاتَمَ النَّبِیِّین» (احزاب/۴۰)، پیغمبری که به معراج رفت، «أَسْرى بِعَبْدِه» (اسرا/۱)، پیغمبری که خدا به او می گوید: «فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظيماً» (نساء/۱۱۳) فضل خدا نسبت به تو بزرگ است. این کلمه را برای پیغمبرهای دیگر نگفته است. پیغمبری که خدا به او می گوید:«وَ إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظيم» (قلم/۴) درباره هیچ پیغمبری این تعبیر را نکرده است. تنها پیغمبری است که می گوید: «ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى، فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى» (نجم/۸ و۹) نزدیک ترین مقام قرب را به خداوند دارد.

تنها پیغمبری است که خدا به او می گوید: «وَ رَفَعْنا لَكَ ذِكْرَكَ» (شرح/۴) تنها پیغمبری است که می گوید: مکتب تو کره ی زمین را فرا خواهد گرفت. خداوند سه مرتبه در قرآن، سفارش کرده، فرمود: اسلام کره ی زمین را خواهد گرفت. اسلام کره ی زمین را خواهد گرفت. اسلام کره ی زمین را خواهد گرفت. «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّه» (توبه/۳۳) این تعبیر را برای هیچ پیغمبری نگفته است.

تنها پیغمبری است که خداوند دائماً و فرشته ها دائماً بر او صلوات می فرستند. «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» (احزاب/۵۶) خدا و فرشته ها، «يُصَلُّون» فعل مضارع است. صَلّی، يُصَلّی، فعل مضارع برای استمرار است. خدا و فرشته ها دائماً «يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» بعد بخشنامه کرده که «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا» شما هم «صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْليماً» (صلوات حضار)

تنها پیغمبری است که عضو عضوش معصوم است. چشم پیغمبر معصوم است. «ما زاغَ الْبَصَر» (نجم/۱۷)، زبان پیغمبر معصوم است. «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی» (نجم/۳)، قلب پیغمبر معصوم است «ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی» (نجم/۱۱)، تنها پیغمبری است که عضو عضوش در قرآن آمده است. «وَجْهَک»، «أَقِمْ وَجْهَک» (یونس/۱۰۵) صورتت، «أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ» (شرح/۱) سینه ی تو، «الَّذی أَنْقَضَ ظَهْرَکَ» (شرح/۳) کمر تو، «وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ» (اسرا/۲۹) دست تو، «لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ» (حجر/۸۸) چشم های تو، «بِلِسانِک» (مریم/۹۷) زبان تو، «عُنُقِک» (اسرا/۲۹) گردن تو، «ثِیابَک» (مدثر/۴) لباس تو، «قَرْیَتِکَ» (محمد/۱۳)، «نِساءکَ»، «بَناتِک» (احزاب/۵۹) کل هستی را خدا یک «رب» خرجش کرده است. «بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِب» (معارج/۴۰) به شخص پیغمبر که می رسد، بیش از ۲۴۰ بار می گوید: «رَبُّکَ» کل مشارق و مغارب یک رب دارد. «بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِب» ولی به شخص پیغمبر بیش از ۲۴۰ بار می گوید: «رَبُّکَ». من پروردگار تو هستم.

تنها پیغمبری است که می گوید: «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبیناً» (فتح/۱)

اما امروز در این جلسه می خواهیم چه بگوییم. موضوع بحث این است. وظیفه ی ما در برابر پیغمبر.

۲- ایمان به پیامبر و تسلیم بودن در برابر دستوراتش

اول ایمان،

هرچه پیغمبرفرمود باید اطاعت کنیم. گاهی وقت ها می پرسند که این حکم دینی را کجای قرآن نوشته است. اصلاً در قرآن ننوشته باشد. وقتی خدا در قرآن گفته، «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ»، «ما» آنچه، «آتاکُمْ» برای شما آورده است. «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ»، هرچه رسول برای شما آورده، «فَخُذُوهُ» بگیرید. چانه هم نزنید. «وَ ما نَهاکُمْ» هرچه را پیغمبر نهی کرده، «وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر/۷) هرچه گفته انجام ندهید، انجام ندهید. هرچه گفته انجام بدهید، انجام بدهید. خلاص! و لذا خیلی چیزها در قرآن نیست ولی در سخن پیامبر هست.

آمد گفت: اسم علی کجای قرآن است؟ به او گفتم: اسم ابوبکر کجای قرآن است؟ بنا نیست اسم باشد. می گوید: رهبر شما همان است که در رکوع انگشتر داد. برو ببین چه کسی داد! اگر رهبر معظم گفت: به فلانی رأی بدهید. این خیلی جالب نیست. باید بگوید: به کسی رأی بدهید که چنین است، چنین است، چنین است. خودت برو پیدا کن. معیار بدهیم خود مردم بروند انتخاب کنند. «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» (مائده/۵۵)، «اِنَّما» یعنی فط، فقط ولی شما آن کسی است که در رکوع انگشتر داد. بروید ببینید چه کسی داد. لازم نیست اسم باشد.

کجای قرآن نوشته نماز صبح دو رکعت است؟ کجای قرآن نوشته طواف هفت مرتبه؟ قرآن یک کلیاتی را گفته است. ده ها هزار حدیث ذیل آیات است. به پزشک مراجعه کنید. اما دیگر پزشک چه کسی باشد؟ پزشک چه نسخه ای بدهد؟ چطور با این نسخه برخورد کنیم؟ آنها را دیگر... وظیفه ی ما ایمان به پیامبر است.

بعد هم می گوید اگر ایمان هست، باید تسلیم باشد. آخر گاهی وقت ها آدم ایمان دارد ولی تسلیم نیست. می گوید: خیلی خوب، باشد. دیگر حالا چاره چیست؟ نه، «وَ يُسَلِّمُوا تَسْليماً» (نساء/۶۵) یعنی ایمان عاشقانه، آگاهانه، متواضعانه، و الا دو نفر سر کشاورزی دعوا کردند، گفتند: نزد پیغمبر برویم. رفتند گفتند: ما دو تا دعوایمان شده، حق با چه کسی است؟ پیغمبر حرف ها را گوش داد و فرمود: حق با ایشان است. طرف دیگر گفت: بله، باید بگویی حق با ایشان است. فامیل تو است! پیغمبر خیلی ناراحت شد. گفت: یعنی من پارتی بازی کردم. فامیل بازی کردم. آیه نازل شد، «فَلا وَ رَبِّك»، «فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُون» (نساء/۶۵) این آیه ی قرآن است. «فَلا وَ رَبِّكَ» به خدا قسم، به پروردگار قسم، «لا يُؤْمِنُون» اینها ایمان ندارند، «لا يُؤْمِنُون» ایمان ندارند کسانی که «يُحَكِّمُوك» تو را حکم و داور قرار می دهند، اما آنوقتی که تو می گویی: حق با کیه، نق می زنند. نباید نق بزنیم. «يُسَلِّمُوا» هم کافی نیست. «وَ يُسَلِّمُوا تَسْليما» یعنی با علاقه. نه زورکی! وگرنه قرآن می گوید: بعضی ها زورکی نماز می خوانند. در حال کسالت، «وَ هُمْ كُسالى» (توبه/۵۴) زکات می هند، «وَ هُمْ كارِهُونَ» (توبه/۵۴) نماز با کسالت، زکات با کراهت، مهم نیست. تسلیم باشیم، خدا گفته چشم! ایمان به خدا و رسول.

آنهایی که به حرف پیغمبر گوش نمی دهند، ایمان به پیغمبر ندارند، قوانین پیغمبر را عمل نمی کنند، قانون چه کسی را عمل می کنند؟ ما کشوری در اروپا داریم که ۱۱۹ بار تا حالا قانون اساسی اش عوض شده است. خود آمریکا تا به حال ۲۵ بار قانون اساسی اش عوض شده است. ما خودمان می بینیم مثلاً صبح می گویند: اینجا یک طرفه است. عصر می گویند: نه دو طرفه است. خودمان می بینیم گاهی یک جایی را خراب می کنند، دومرتبه می سازند. دومرتبه... خود مجلس دیدید، بهارستان اول خانه برای نماینده ها ساختند، چند سال شده و نشده دوباره خراب کردند. انسان، انسان است دیگر. هرکس می خواهد باشد. آخر ما دستمان را در دست انسانی می گذاریم که او هم مثل ما پشیمان می شود. دستمان را در دست خدا بگذاریم که دست پیغمبر معصوم است. اصلاً گذاردن دست بشر، در دست غیر معصوم جنایت بر بشر است.

۳- بهره مندی از هدایت معصومان، حق طبیعی انسان

ببینید، همه ی هستی برای بشر است. ابر و باد و مه و خورشید و فلک... «خَلَقَ لَكُم» (بقره/۲۹)، «سَخَّرَ لَكُم» (ابراهیم/۳۲) هستی برای بشر... خوب حالا، بشر می خواهیم چه کنیم؟ بشر برای رشد، خوب برای رشد چه کنیم؟ می گوید: دستت را در دست فاسق بگذار. این رشدت می دهد. این جنایت نیست؟ کل هستی برای ما آفریده شده است. آنوقت بشر که بنا است «لِيَعْبُدُون» (ذاریات/۵۶) رشد کند، رشد معنوی، انتخابی آزادانه، بگوییم: تو رهبرت یک آدم فاسق باشد. دست بشر در دست غیر معصوم ظلم به بشریت است. ظلم به خورشید است. چون می گوید: «سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْس» (ابراهیم/۳۳) خورشید برای من است. خوب برای اینکه دستم در دست فاسق باشد؟ «وَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ جَميعا» (جاثیه/۱۳) همه ی موجودات زمین برای تو است. آنوقت دست من در دست فاسق باشد؟ «سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ» (ابراهیم/۳۳)، «سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْك» (ابراهیم/۳۲)، «سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْس»، «سَخَّرَ لَكُمُ القمر» همه را می گوید. ابر و باد و مه و خورشید، برای تو است ولی رهبر تو یک آدم جنایتکار باشد، فاسق باشد. این ظلم به بشریت نیست؟

بیشتر شما آموزش و پرورشی هستید. آزمایشگاه، زمین ورزش، دبیر، استاد، گزینش، انتخاب، تقدیر، اضافه کار، آموزش ضمن خدمت، همه اینها را درست کنیم برای اینکه یک بچه درس بخواند، آنوقت یک خل را سر کلاس بفرستیم. این ظلم به بودجه آموزش و پرورش نیست. همه بودجه را خرج کنیم که این بچه درس بخواند، ولی سر کلاس یک معلم خلی باشد. اگر دست ما در دست غیر معصوم باشد، ظلم به بشریت است.

وظیفه دوم،

یاری پیامبر است «یَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» (حشر/۸) پیغمبر را باید یاری کرد. ایمان خالی فایده ندارد. ما در قرآن سه تا ایمان داریم. «آمَنُوا بِه» (اعراف/۱۵۷)، «آمنوا له»، «آمَنُوا مَعَهُ» (بقره/۲۱۴). «به» یعنی به پیغمبر، «له» یعنی به نفع پیغمبر، «معه» یعنی فدای پیغمبر، «آمنوا به»، «آمنوا له»، «وَ الَّذینَ مَعَه» (اعراف/۶۴)، «معه» یعنی فقط، وگرنه هم ما به کوه هیمالیا ایمان داریم. همه ما می دانیم... مسافت ما با خورشید چقدر است؟ خوب بعدش چی؟ بله پیغمبر را یاری کنید. «یَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»

۴- دفاع از پیامبر در برابر گفتار و رفتار دشمنان

وظیفه سوم،

دفاع کنید. «تُعَزِّرُوهُ» (فتح/۹)، از پیغمبر دفاع کنیم. خدا از پیغمبر دفاع می کند. به پیغمبر مجنون گفتند. خدا گفت: «وَ ما صاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» (تکویر/۲۲) تا به پیغمبر گفتند: مجنون، خدا گفت: صاحب شما مجنون نیست. به پیغمبر گفتند: ابتر! خدا فرمود: «إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (کوثر/۳) خودش ابتر است. «إِنَّ اللَّهَ یُدافِعُ عَنِ الَّذینَ آمَنُوا» (حج/۳۸) خدا دفاع می کند. ما اگر ایمان داریم باید دفاع کنیم.

اگر کسی به پیغمبر جسارت کرد، لازم نیست از مرجع تقلید اجازه بگیرید. می شود همان جا او را کشت. این مهم است. اینطور نیست که آزادی نیست. معنای آزادی این نیست که شما به پیامبر جسارت کنی. قرآن به ما گفته: به بت پرست ها جسارت نکنید. «لا تَسُبُّوا» (انعام/۱۰۸) به بت پرست ها فحش ندهید. استدلال کن.

در یکی از جبهه ها، یکی از یاران امیرالمؤمنین یک فحش به دشمن داد. حضرت فرمود: چرا فحش دادی؟ گفت: آقا اینها مخالف شما هستند. گفت: خوب مخالف باشند. چرا فحش؟ «إِنِّی أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِين» (شرح نهج البلاغه/ج۱۱/ص۲۱) من ناراحت هستم که شما فحش می دهید. ما منطق داریم. آدمی که منطق دارد چرا فحش می دهید؟ معنای آزادی این نیست که کسی با لباس شنا سر کلاس فیزیک بنشیند. بگوید: آزادی است. خوب آزادی معنا دارد.

یک کفتر پرانی بود می رفت پشت بام سراغ کفترهایش، صاحبخانه های همسایه گفتند: آقا «يَا اللَّهُ» بگو. گفت: لازم نیست یا الله بگویم. خانه ی خودمان است، پشت بام خانه ی خودمان است، کفترهای خانه ی خودمان است.گفت: خیلی خوب. آن همسایه هم یک طبل و یک چوب برداشت و پشت بام خانه ی خودش رفت. هروقت کفترها جمع می شدند می زد این کفترها را، گفت: آقا چرا نمی گذاری کفترها بنشینند؟ گفت: خانه ی خودم است،طبل خودم است و چماق خودم!

زمان جنگ بود، مدینه بودیم. یک دعا می کنم... خدایا همه ی اینهایی که سفر حج هستند، همه را حج مقبول قسمتشان کن و زیارتشان مبارک کن و سالم به وطن برگردان.

سالهای قبل بود، زمان جنگ بود، مکه بودم. صدام پیشنهاد کرده بود صلح کنیم. این عرب ها هم در مدینه هی می گفتند: مقصر امام است. صدام که می گوید: بیا صلح کنیم. چرا امام قبول نمی کند صلح شود؟ این ایرانی ها نمی دانستند به این عرب چه بگویند. ما آمدیم رد شویم، گفتند: حاج آقا بیا ببین این چه می گوید؟ گفتم: چه می گویی؟ گفت: صدام می گوید: بیا صلح کنیم. چرا امام قبول نمی کند؟ خوب صلح کنید. من به یکی از این ایرانی ها گفتم: یک طاقه از این پارچه ها را بردار و بیرون برو. فرار نکنی که بگویند: دزد هستی. همینطور بردار و بیرون برو. این هم یک طاقه پارچه را برداشت و بیرون رفت. گفت: کجا بردی؟ گفتم: بیا صلح کنیم. گفت: اِ... صلح کنیم، صلح صلح! گفت: پارچه... گفتم: ما هم همین را می گوییم. زمین هایی را که گرفته پس بدهد، بعد صلح کنیم. تو می گویی: طاقه ی پارچه را برگردانیم...

حالاـ گـاهی وقت هـا بایـد مقـابله به مثل کرد. دو نفر گفتنـد: بیاییـد دروغ بگوییم. منتها دروغ شاخـدار! بزرگ ترین دروغ را بگوییم. فکر کنیـد. هرکـدام یک مـدتی فکر کردنـد و آمدنـد، برای اینکه بزرگترین دروغ تاریـخ را بگوینـد. یک نفر گفت: بابای من یک طویله دارد، اسب که از این طرف طویله می خواهـد آن طرف طویله برود، چنـد بار حامله می شد و می زایید و آخرش هم به آخر طویله نمی رسید. گفت: یعنی اینقدر طویله ی پدر تو دراز بود؟ گفت: حالا تو بگو. گفت: حالا دروغ من. بابـای من هم یک چوب بلنـدی داشت، هروقت ابر می شـد، با چوبش ابرها را جابجا می کرد. گفت: خوب وقتی ابر نبود، این چوب را کجا می گذاشت؟ گفت: می گذاشت در طویله ی پدر تو! (خنده حضار)

۵– غیرت دینی در برابر بی حرمتی های دشمنان

گـاهی وقت هـا بایـد مقابله به مثل کرد. یاری کنیم پیغمبر را. همین حماسه ها یاری است. ما بایـد حساس باشـیم، غیرت دینی داشته باشیم.

شاه گفت: اسم امام را نبرید. ما گفتیم: حالا که شاه گفت اسم امام را نبرید، ما اسم امام را می بردیم، سه صـلوات می فرستیم. برای پیغمبر یکی می فرسـتادیم، چون شاه روی پیغمبر حساس نبود، روی امام حساس بود. گفتیم: حالا به کوری چشم تو برای امام سه تا صلوات می فرستیم.

معـاویه بخش نـامه کرد، اسم علی روی بچه هایتان نگذاریـد. امام حسـین فرمود: همه بچه هایم را علی می گـذارم. علی اکبر، علی اوسط...

وقتی آمریکا یا اسرائیل یا هر جنایتکار دیگر می خواهد به پیغمبر ما جسارت کند، ما باید مثلاً امسال سال ۹۱، حالا من پیشنهاد می کنم. سال ۹۱، ۹۲، هر زنی پسر زایید اسمش را محمد بگذارد. (صلوات حضار)

ص: ۵۶۲

نیم میلیون محمد داشته باشیم. چون آنها، گاهی وقت ها می خواستند حضرت علی را مسخره کنند، یک مناطقی مثلاً می گفتند: علی وَرجه! که علی را... عَلی یُک، کوچه ی علی چَم... چه؟ علی چَم... علی چَم، علی وَرجه، اینها را خوب روی نقشه بود. در مقابل اینها روستاییان ایران سعی می کردند، اسم هم جا را علی آباد بگذارند. ما مثلاً در لغت نامه دهخدا سه هزار تا علی آباد داریم. وقتی او می گوید: علی ورجه، ما باید بگوییم: علی آباد. وقتی او برای پیغمبر کاریکاتور می کشد، هر زنی پسر زایید، این هم ذخیره ی قیامت، حالا نگو برادرم محمد است، پسر برادرم محمد است. هرچه باشد. در همه خانه ها باشد.

یکی از کارهایی که سابقه هم دارد.من این را قبلاً در تلویزیون گفتم. امام سجاد پسری به نام زید داشت. او را کشتند. زید هم پسری به نام یحیی داشت،او را هم کشتند. زن های خراسان گفتند: به کوری چشم بنی امیه که امام حسین که شهید شد، امام سجاد شهید، امام زید شهید، یحیی شهید، امسال در استان خراسان، هر زنی پسر زایید اسمش را یحیی می گذاریم. سال ۹۱ هر زنی پسر زایید اسمش را محمد بگذارد. (صلوات حضار)

در قرآن هروقت به پیغمبر، حالا ـ هروقت می ترسم یک وقت خلاف باشد. بسیاری از وقت هایی که یک نیشی به پیغمبر می زدند، فوری خدا از پیغمبر دفاع می کند. «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّه» (توبه/۴۰) شما حمایتش نمی کنید، خدا او را حمایت می کند.

۶– لزوم احترام به پیامبر و نام مبارکش

وظیفه چهارم،

احترام پیامبر، «تُوَقِّرُوه» (فتح/۹) احترام بگذارید. نمی شود دست بی وضو را روی اسم پیغمبر گذاشت. کسانی که پیشانی بند دارند، یا زنجیری گردن کردند، اگر اسم الله، علی، اسم یکی از چهارده معصوم باشد، بدنشان با وضو نباشد، دائماً در حال گناه هستند. یک مسأله ی فقهی، زنجیر الله است. می گوییم آقا تو که وضو نداری، دائماً با وضو نیستی. خوب این الله به بدن تو می چسبد، تو به اسم الله داری ضد الله راه می روی. یا در پلاستیک بگذار، یا در نایلون بگذار، یا روی زیر پیراهنی بگذار که به بدنتان نچسبد. احترام کردن، خدا به پیغمبرش احترام می گذارد. «یا أَيُّهَا النَّبِی»، «یا أَيُّهَا الرَّسُول» (مائده/۴۱). اصلاً دو جای قرآن می گوید: فقط به خاطر گل روی تو این کار را کردم. قبله را عوض کردم، «فَلَنُوَلِّيَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها» (بقره/۱۴۴) قبله را عوض کردم که تو راضی باشی. «وَ لَسَوْفَ يُعْطيكَ رَبُّکَ فَتَرْضى» (ضحی/۵) مقامی به تو می دهم، شفاعت کنی که تو راضی باشی. وظیفه پنجم، بیعت کردن. حالا ـ وقتی پیغمبر نیست، با جانشین پیغمبر بیعت می کنیم. قرآن یک آیه دارد می گوید: «إِنَّ الَّذینَ يُبايِعُونَکَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ» (فتح/۱۰) کسانی که با پیغمبر بیعت می کنند، با خدا بیعت می کنند. «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّه» (نساء/۸۰) اطاعت از رسول، اطاعت از خداست.

حضرت مهدی(ع) به ما پیغام داد، به شیعه پیغام داد. فرمود: زمانی که دست شما به امام نمی رسد، امام زمان(ع) غایب است. مجتهد عادل بی هوس، مجتهد جامع الشرایط، جامع الشرایط یعنی چه؟ یکی از شرایط عدالت، یکی هم نداشتن هوس، فقیه عادل بی هوس.

وظیفه ششم،

الگو پذیری، «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَه» (احزاب/۲۱) دوبار کلمه ی اسوه در قرآن آمده است. یکی راجع به ابراهیم، یکی راجع به... منتها ابراهیم مقید است. ابراهیم و اینهایی که با ابراهیم هستند اسوه هستند، در چه؟ در اینکه در مقابل مشرکین قد علم کردند. اسوه بودن، الگو بودن ابراهیم در قاطعیت، در مقابل شرک است. با شرک کوتاه نمی آییم. محکم ایستادند در مقابل شرک و مشرک. ولی پیغمبر، «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَه» هردو اسوه هستند، ابراهیم اسوه هست، پیغمبر هم اسوه هست. منتها خصوصیات دارد. یکی کلمه ی «لَ» دارد، «و لَقَد» این «لَ» یعنی حتماً. این تأکید در اسوه بودن ابراهیم نیست. باز کلمه ی «قَد»، «قَد» یعنی به تحقیق، یعنی حتماً، «و لَقَد» لام یعنی حتماً، «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَه» اسوه بودنش زمان بردار هم نیست. در یک موضوع خاص هم اسوه نیست. در همه چیز اسوه است. «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَه»

وظیفه بعدی،

رجوع به پیغمبر، قرآن یک آیه دارد می گوید: هر وقت اختلاف دارید، «فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُول» (نساء/۵۹) اگر اختلاف دارید که حق با چه کسی است، ببینید رسول چه می گوید؟ هرچه رسول گفت. داور باید او باشد. ما بعد از پیغمبر سراغ چه کسی برویم. ببینیم رسول چه گفته است؟ در غدیر خم رسول اکرم، چه کسی را معرفی کرده؟ «فَإِنْ تَنازَعْتُمْ» اگر نزاع دارید، در اینکه بعد از پیغمبر چه کسی است، چه باید بکنیم، ببینید پیغمبر چه گفته است؟ آیه قرآن است. «فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُول».

۷– پرداخت خمس، برای حمایت مالی از دین پیامبر

حمایت مالی، پرداخت خمس، حالا بگذارید من اینجا بگویم. برادرها و خواهرها، اولاً من سید نیستم که بگویید خمس را برای خودش می خواهد. دوم اینکه فقیر هم نیستم. خمس را هم بدهند برنمی دارم. سوم اینکه از هیچ مرجعی اجازه ی گرفتن خمس ندارم. وکیل هیچ مرجعی نیستم. چهارم اینکه خودم هم خمس می دهم. ولی خمس را جدی بگیرید. با مال خمس نداده تجارت نکنید. دود می شود. دود می شود. میلیاردر هم شوید، خیرش را نمی بینید. برکت را خدا برمی دارد. همه امام رضا را قبول داریم. سال تحویل می رویم آنجا، در طول سال دوست داریم برای زیارتش برویم. امام رضا فرمود: کسانی که خمس نمی دهند، ما اهل بیت به آنها دعا نمی کنیم و به حال خودشان رها می کنیم. امام جواد فرمود: به شیعیان بگویید، من ضامن هستم خمس بدهید مال شما کم نشود. مثل درخت انگور، شاخه هایش را بزنی، انگورش بهتر می شود. خمس هم مشکلی نیست. خیلی چیزها اصلاً خمس ندارد. خانه، ماشین، تلفن، نیازهای زندگی، او می خواهد عروس شود، جهازیه تهیه کند. او می خواهد داماد شود مسکن تهیه کند. ماشین بخرد، اینها خمس ندارد. چیزی نمی ماند، ولی خوب است آدم حساب و کتاب داشته باشد. من که حالا خدا یک میلیون به من داده، دویست هزار تومانش را خمس بدهم. خمس هم باید به دست مرجع تقلید برسد. مرجع تقلید را هم خودت انتخاب کن. گاهی آدم به یک آخوندی دلش نمی چسبد خمس بدهد، مجبور نیستی به این آخوندی که دلت نمی چسبد خمس بدهی. برو یک آخوندی که دلت می چسبد، خمس بدهد. منتها باید خمس را داد.

ص: ۵۶۵

اگر یک مورد خاصی است، به آقا بگو: آقا، من خمس بدهکار هستم، اما فلانی و فلانی یک مشکل حادی دارند.شما به من اجازه بدهید خمس را خرج او کنم. اجازه ی آقا را بگیر و برو خرج آن جا که می خواهی بکن. منتها باید با اجازه باشد. معلوم باشد که این پول ها برای امام زمان(ع) است.

اگر کسی خمس ندهد در ردیف کسانی است که فدک را خوردند، او هم خمس را می خورد. فدک برای حضرت زهرا بود، خمس برای پسر زهراست، امام زمان(ع). چه فرقی می کند؟ مسأله ی خمس و حمایت مالی از پیغمبر. اگر مردم خمس بدهند، فقیری نمی ماند. یک زمانی امام می فرمود: خمس بازار بغداد، برای همه فقرا کافی است. معاملات می کنند، میلیاردی، ولی خمس نمی دهند. معتقد هم هستند، مسلمان هستند، ولی همت نمی کنند. «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْض» (اعراف/۱۷۶) قرآن می گوید: بعضی ها به زمین چسبیدند. بعضی ها هم اول زندگی شان می گویند: «إِنْ شاءَ اللَّه» رشد کنم خمس خواهم داد. رشد که می کنند، دل نمی کنند.

در قرآن یک آیه داریم خیلی آیه ی تندی است. می گوید: یک کسی کشاورزی داشت، نزد پیغمبر آمد. مثل اینکه صعلبه بود. گفت: یا رسول الله من کشاورزی دارم، دعا کن وضع من خوب شود. حضرت فرمود: همین مقدار که هستی برایت بس است. گفت: نه من می خواهم ترقی کنم. گفت: بس است الآن زندگی تو روی فرم است. بس است! گفت: نه می خواهم ترقی کنم. گفت: به نفع تو نیست. گفت: شما دعا کن. اصرار کرد که من می خواهم ترقی کنم. خوب ایشان ترقی کرد. دیگر مدینه برای کشاورزی و دامداری تنگ بود. بیرون مدینه رفت. توسعه در توسعه، حضرت فرستاد یک کسی را که زکات بدهد. گفت: من زکات نمی دهم. عربی هایی که می خوانم قرآن است. «لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ» اگر خدا از فضلش به ما کمک کند، وضع من خوب شود، «لَنَصَّدَّقَنَّ» (توبه/۷۵) حتماً صدقه می دهم و زکات می دهم. «فَلَمَّا ءَاتَئهُم مِّن فَضْلِهِ بخَلُوا» (توبه/۷۶) وقتی به او دادیم، «بَخِلوا» بخل کرد و نداد. قرآن می گوید: می دانید با او چه کردیم؟ «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبهِم» (توبه/۷۷) بذر و تخم نفاق را در قلبش کاشتیم. یعنی انسان سر از نفاق درمی آورد.

ص: ۵۶۶

یکبار پیغمبر در مسجد آمد و به مسجدی ها نگاه کرد. «قُم» بلند شو بیرون برو. «قُم»، «قُم» چند نفری را بیرون کرد و گفتند: یا رسول الله چرا اینها را بیرون می کنی؟ فرمود: اینها نماز می خوانند و زکات نمی دهند. ما که عاشق امام زمان هستیم باید امام زمان را یاری کنیم. کمک به امام زمان، کمک به اسلام شناسان متقی است. از صد کشور در قم طلبه جمع شده است. بیست هزار طلبه از صد کشور، بالاخره این حرکت باید امکانات داشته باشد، رشد کند و اسلام را معرفی کند. ما خیلی در تبلیغ عقب هستیم. این قرآن ما به چهل، پنجاه زبان ترجمه شده است. کتاب مسیحی ها به دو هزار زبان ترجمه شده است. ما عقب هستیم. ما در تبلیغ عقب هستیم.

این را خیلی زمان های قبل شنیدم. شاید بیست، سی سال پیش شنیدم. از آیت الله مکارم که می فرمود: یک رفیقی داشتیم تاجر بود، پولدار بود، پسرهایش هم پولدار بودند. مریض شد. آن زمان هم مثل الآن نبود. بعد از انقلاب پزشکی در ایران خیلی رد کرده است. ولی آن زمان پزشکی ایران متوسط بود. خیلی از دکترهای ما هم در روستاها، پاکستانی و اینها بودند. می گفت: چون این پولدار بود، بچه هایش او را خارج بردند، بهترین بیمارستان، بهترین اتاق، بهترین و بهترین. پیرمرد را خواباندند. پیرمرد از خواب بیدار شد دید بالای سر او نوشته است، بیمار ایرانی چنانچه از خواب بیدار شدی، شماره را بگیر با شما صحبت می کنیم. شماره را گرفت. گفت: ایرانی هستی؟ گفتم: بله. گفت: بیدار شدی؟ گفتم: بله. گفت: مشکلی داری؟ گفتم: نه! شما نگفتی اگر بیدار شدی و مشکلی داشتی، گفتی اگر بیدار شدی، زنگ بزن، من هم بیدار شدم و زنگ زدم. گفت: وقت داری با شما صحبت کنم. نمی دانستم می خواهد چه بگوید. گفتم: صحبت کن. گفت: چقدر؟ باز نمی دانستم می خواهد چه بگوید. گفتم: پنج دقیقه. می گفت: در پنج دقیقه، یک شعر خواند و یک جوک گفت و دو دقیقه هم از مسیحیت تبلیغ کرد. می دانید چه می گویم؟ یعنی دنیای مسیحی، برای پیرمرد ایرانی که دو بعد از نصف شب از خواب بپرد، پنج دقیقه وقت داشته باشد از این پنج دقیقه ها استفاده می کند. ولی ما چه؟ ما از همه امکانات استفاده کردیم؟

دیگر بس است می گویند: وقت تمام شد. دعای من بحث من باشد. همین بحثی که کردم دعا کنم.

خدایا تو را به حق محمد و آل محمد ما را نسبت به پیغمبر اعلی درجه ی ایمان، قوی ترین یاری، قوی ترین دفاع، قوی ترین احترام، قوی ترین همکاری، قوی ترین پیروی، قوی ترین الگو بودن، قوی ترین رجوع در نزاع ها و اختلاف ها، قوی ترین حمایت مالی، قوی ترین نوع تسلیم را نسبت به پیغمبر به همه ما مرحمت بفرما و ما را امت خوبی برای پیغمبر قرار بده.

جنایتکارانی که با انواع برنامه ها پیغمبر اسلام را نشانه کردند، «فَأَرادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَسْفَلِينَ» (صافات/۹۸) قرآن می گوید: خواستند پیغمبر را نابود کنند، ابراهیم را خواستند نابود کنند، در آتش بسوزانند، آتش برای او گلستان شد. آنها هرچه بر علیه اسلام تیراندازی می کنند اسلام شکوفاتر می شود.

نمی دانم من در تلویزیون گفتم یا در سخنرانی های دیگر، من بعد از ماجرای دانمارک که کاریکاتور برای پیغمبر کشیدند رفتم دانمارک. رفتم خانه امام جمعه ی دانمارک. گفتم: وضع چطور است؟ گفت: قبلاً سالی چهار پنج نفر مسلمان می شدند. بعد از آنکه توهین به پیغمبر کردند سالی صد نفر مسلمان می شوند. عدو شود سبب خیر، هرچه بیشتر جسارت کنند، عصمت پیغمبر، مظلومیت پیغمبر و حمایت های مردمی بیشتر پرده از اسلام برمی دارد. «يَدْخُلُونَ فی دينِ اللَّهِ أَفْواجاً» (نصر/۲) به کوری چشم دشمن.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

پیامبر اسلام در قرآن با چه ویژگی هایی معرفی شده است؟

پیامبر اسلام در قرآن با چه ویژگی هایی معرفی شده است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نظر قرآن موصوف به صفات حمیده فراوانی است که در آیات مختلف به آنها اشاره شده است. ازجمله می توان به آیه ۱۵۷ سوره اعراف اشاره کرد:

«الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُون»همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امّی» پیروی می کنند پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند آنها را به معروف دستور می دهد، و از منکر باز می دارد أشیاء پاکیزه را برای آنها حلال می شمرد، و ناپاکی ها را تحریم می کند و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) بر می دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاریش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند.(۱)

در این آیه صفات و ویژگی های گوناگون پیامبر را می توان ملاحظه کرد:

۱. رسول و نبی

اولین خصوصیتی که پیامبر اسلام را از سایر انسان ها متمایز می کند، رسالت و نبوت آن بزرگوار است. البته رسالت با نبوت متفاوت است. نبوت مقام آگاهی و اتصال به عالم بالاست که این اتصال سبب اخذ وحی می شود. ولی مقام رسالت مقام پیام رسانی و تبلیغ وحی است.

۲. امّی

سومین وصفی که این آیه برای پیامبر بیان می کند، امی بودن اوست. امی به معنای بی سواد و مکتب نرفته و درس نخوانده است. این واژه در واقع منسوب به ام یعنی مادر است؛ یعنی کسی که به همان حالت مادرزادی و تعلیم نیافته باقی مانده است. پیامبر اسلام فردی تعلیم نیافته از جانب بشر بوده است؛ یعنی بشری او را تعلیم نداده است؛ ولی این مانع آن نیست که در مکتب الهی بر حقایق جهان دست یافته و از آنها آگاهی یافته باشد. علت اینکه او به وسیله بشری تعلیم ندیده بود، این است که اگر چنین کاری صورت می گرفت ،مخالفان می توانستند او را متهم کنند که تعالیمش را از استادانش فراگرفته است.

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد

۳. موعود تورات و انجیل

چهارمین ویژگی آن حضرت این است که کتب آسمانی تورات و انجیل، رسالت آن حضرت را مژده داده اند.

۴. آمر به معروف و ناهی از منکر

پیامبر گرامی اسلام(ص) برای اکمال رسالت خود اقدام به امر به معروف و نهی از منکر نمود و دلیل و فلسفه این کار را نجات جامعه از هلاکت معرفی نمود.

۵. طیبات را حلال و خبائث را حرام می گرداند.

آموزه های اسلام مطابق با فطرت الهی انسان است و پیامبر بر اساس دستور خالق متعال طیبات را حلال و خبائث را حرام اعلام نمود. مطابق فطرت الهی انسان، نفس پاک بودن و طیب بودن، علت حلال بودن چیزی و نفس خبث چیزی، علت حرام بودن آن خواهد بود.

۶. بارهای سنگین را از دوش انسان بر می دارد.

یکی دیگر از ویژگی های پیامبر طبق این آیه سبکبار کردن انسان است. مثلا در میان بنی اسرائیل، کار کردن در روز شنبه حرام بود و هنگامی که لباسشان نجس می شد باید آنرا قیچی می کردند و وظائف دیگری هم داشتندکه انجام آنها بسیار مشکل بود و بر دوش آنها سنگینی می کرد. پیامبر اسلام آمد و آن وظائف و بارهای سنگین را از دوش آنها برداشت و اعلام کرد: بعثت علی الشریعه السمحه و السهله و علی الشریعه السمحه الحنفیه البیضاء. یعنی دین اسلام، دین راحتی و آسانی و کرامت و بزرگواری است.

۷. زنجیر ها را از دست و پای اندیشه و فکر بشربازمی کند.

اسلام دینی است که زنجیرهای عقاید خرافی و بی اساس را از دست و پای عقل انسان باز می کند و گستره عقلانیت و معنویت را در پیش دیدگان انسان می گشاید و او را به حیات معقول رهنمون می شود. در اینجا می توان به چند نمونه از برخورد قاطع پیامبر با مظاهر خرافی اشاره کرد:

۱.در سن دو سالگی حلیمه براساس عقیده جاهلی گردنبندی را به گردن محمد(ص) آویخت تا او را از خطرات حفظ کند. اما محمد(ص) آنرا دور انداخت و گفت نگهبان من خدای من است.

۲. در زمان فوت ابراهیم، فرزند پیامبر کسوف یا خسوف پیش آمد و مردم این حادثه را به دلیل ناراحتی پیامبر از فوت فرزندش دانستند. پیامبر(ص) وقتی این خبر را شنید بسیار ناراحت شد و فرمود که خسوف و کسوف سنت های الهی و ماه و خورشید آفریده خداست و این پدیده با درگذشت ابراهیم و سوگواری من ارتباط ندارد.(۲)

۸. همراه او نوری نازل شده است.

مقصود از نوری که همراه پیامبر نازل شده، قرآن کریم است و با این تعبیر خواسته بفهماند که قرآن کریم نوری است که راهی را که انسان باید برای رسیدن به کمال بپیماید روشن می سازد.(۳)

در آیات دیگر قرآن نیز ویژگی های دیگری برای آن حضرت بیان شده که به دلیل حفظ اختصار تنها آنها را لیست می کنیم:

۹. عصمت:

«وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ. لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثمُ َّلَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ. فَمَا مِنكمُ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِين»(۴)

۱۰. شفاعت:

«وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسی أَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً»(۵)

۱۱. داشتن کوثر

(خیر کثیر) و منظور از آن اولاد است که در سوره کوثر به این موضوع پرداخته شده است.

۱۲. خاتم بودن:

«ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ کانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَيْ ءٍ عَليماً»(۶). (۷)

بیت المال و سیره رسول اکرم در اداره و محافظت از آن

بیت المال و سیره رسول اکرم در اداره و محافظت از آن

معنای بیت المال

کلمه بیت المـال مرکب از دو واژه «بیت » و «مـال » ، به معنـای خـانه دارایی و خزینه مـال است . و در اصـطلاح به دو معنا می آیـد: گـاهی به معنای اموال عمومی و حکومتی و هر آنچه که مردم به نحوی در آن حق دارنـد، اسـتعمال می شود و گاهی به معنای مکانی که اموال عمومی در آن نگهداری می شود . معنای اول قائم به اموال است و معنای دوم قائم به مکان است.

با نگاهی در منابع روایی و تاریخی به دست می آید که لفظ بیت المال و اسـتعمال آن در زمان پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله وسـلم وجود نداشـته است . بلکه این اصـطلاح در چنـد دهه بعـد از وفـات آن حضـرت، خصوصـا در زمان حکومت علی علیه السـلام رواج یـافته است . بنابراین اگر این اصـطلاح در زمان حاضـر در مورد اموال عمومی در زمان پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله وسـلم به کـار برده می شود، از بـاب حکـایت از معنـای آن خصوصـا معنـای اول آن است، نه این که این لفـظ در گفتار پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم و صحابه در زمان حکومت آن حضرت استعمال شده باشد (۱)

۱- ۱ - المنجد و لغت نامه دهخدا، واژه بیت المال; دائره المعارف تشیع، ج ۳، ص ۵۵۳، احمد صدر حاج سید جوادی و ... ، مؤسسه ی دائره المعارف تشیع، ۱۳۶۹، ۴ جلـدی و دائره المعارف الاسـلامیه، ج ۴، ص ۳۷۹، محمـد ثابت الفندی، انتشارات جهان، تهران

سیره پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم در اداره بیت المال

گرچه دوران حکومت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم و به تبع آن، اداره امور بیت المال از ناحیه آن حضرت، محدود به ده سال بود و از طرفی منابع تامین کننده بیت المال و مصارف آن محدود به مدینه و اطراف آن بوده است، ولی با این حال شیوه آن حضرت در گردآوری، حفظ و نگهداری، تقسیم و مصرف آن در موارد خاص خود دارای جایگاه خاصی است . چه این که سیره علمی و عملی آن حضرت نشان از حضور قطعی قدرت سیاسی و مدیریتی وی در اداره امور مالی مسلمانان می باشد . و این می تواند سرمشق مناسبی برای تمام مدیران بیت المال باشد . همان طور که حضرت علی علیه السلام خود را ملزم به تبعیت از آن حضرت در مدیریت بیت المال می داند و سیره آن حضرت را سرمشق رفتارهای خود قرار می دهد; چنانچه می فرماید:

«و انی حاملکم علی منهج نبیکم صلی الله علیه وآله وسلم و منفذ فیکم ما امرت به ان استقمتم لی و بالله المستعان الا ان موضعی من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد وفاته کموضعی منه ایام حیاته فامضوا لما تؤمرون و قفوا عند ما تنهون عنه (۱) ; من شما را به راه و روش پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خواهم برد و به آنچه فرمان داده شده ام درباره ی شما عمل خواهم کرد . اگر به آنچه می خواهم (تن سپردید و) مستقیم شدید و (البته) از خدا باید یاری جست . بدانید که موضع من نسبت به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس از رحلت او همچون موضع من در دوران زندگی اوست . پس نسبت به آنچه امر می شوید، ملتزم و نسبت به آنچه نهی می شوید، متوقف شوید .»

۱- ۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۳۶، دارالاحیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ه . ق .

و نیز می فرماید: «کان خلیلی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یحبس شیئا لغد و کان ابوبکر یفعل و قد رای عمربن الخطاب فی ذلک ان دون الدواوین و اخر المال من سنه الی سنه و اما انا فاصنع کما صنع خلیلی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ; (۱) دوستم رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم چیزی را برای فردا نگه نمی داشت و ابوبکر این کار را می کرد و (اما) عمر بن خطاب در این کار نظر کرده و دفاتر حقوق و عطایا را تدوین کرد و مال را از این سال تا آن سال به تاخیر انداخته (و انبار می کرد) و اما من همان کاری را می کنم که دوست من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می کردند .»

و باز می فرماید: «محوت دواوین العطایا و اعطیت کما کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یعطی بالسویه و لم اجعلها دوله بین الاغنیاء (۲) ; دفاتر حقوق و عطایا را (که به دستور عمر طبق ملاک های طبقاتی تعیین شده بود) از بین بردم . و مانند رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم که به طور مساوی تقسیم می کرد، آن را به مساوات تقسیم کردم و آن را در دست توانگران قرار ندادم . »

امام صادق علیه السلام نیز بر تاسی از سیره پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم تاکید می کند، شیوه آن حضرت را به عنوان حکم خداوند مطرح می کند . نمونه اش جواب از سؤالی درباره نحوه تقسیم بیت المال است که می فرماید: «هذا هو فعل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی بدو امره (۳) ; این (تساوی در حقوق) همان شیوه رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در (همان) ابتدای حکومتش است » .

۱- ۳ - الغارات، ج ۱، ص ۴۷، ابواسحاق کوفی، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴ ش .

۲- ۴ - فروع الکافی، ج ۸، ص ۵۱، محمد بن یعقوب کلینی، دارالاضواء، بیروت .

۳- ۵ - وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸، شیخ حر عاملی، مکتبه الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳ ش، ۲۰ جلدی .

از جمله اوصاف مهدی علیه السلام نیز اداره امور بیت المال به شیوه پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم ذکر شده است . عبدالله بن مسعود از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم در مورد اوصاف آن حضرت نقل می کند که: «یقسم المال بالسویه و یجعل الله الغنی فی قلوب هذه الامه; (۱) (مهدی (عج)) مال را طبق مساوات تقسیم می کند و خداوند قلب های این امت را لبریز از بی نیازی خواهد کرد .»

منابع مالی بیت المال

۱ – انفال

«انفال » عبارت است از هر مالی که اختصاص به مقام نبوت و ولایت امر دارد . (۲) «یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله وللرسول » ; (۳) «ای پیامبر! از تو در مورد انفال سؤال می کنند، بگو: انفال مال خدا و رسول اوست .»

زمین های بایر، سواحل دریاها، جنگل ها، کوه ها، اموال پادشاهان، غنائم برجسته و مال بی وارث از مصادیق انفال هستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم طبق مصلحت اسلام و مسلمین، از آن ها بهره برداری و به مصرف می رساند . (۴)

۲ – خمس

«خمس » عبارت است از یک پنجم درآمد سالانه و بعضی اموال دیگر که به حاکم اسلامی تحویل داده می شود .

۱- ۶ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۴، محمد باقر مجلسی، داراحیاء التراث العربیه، بیروت .
۲- ۷ - جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۱۱۶، شیخ محمد حسن نجفی، داراحیاء التراث العربی و مستمسک العروه الوثقی، ج ۹، ص ۵۹۶ .
۳- ۸ - انفال/۱ .
۴- ۹ - جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۱۱۷ و تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۳۶۸، امام خمینی رحمه الله .

«واعلموا انما غنمتم من شیی ء فان لله خمسه و للرسول ...» ; (۱) «ای مؤمنان بدانید که هر چه به شما غنیمت رسد خمس آن، مال خدا و رسول اوست » .

منفعت کسب، معدن، گنج، مال حلال مخلوط به حرام، غواصی، غنیمت جنگی و زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد، از مواردی است که خمس به آن تعلق می گیرد . (۲) بله در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم طبق تصریح مورخان و مفسران و فقهاء، خمس اختصاص به غنیمت های جنگی داشته است و در غیر آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از مردم خمس نگرفته است . گرچه بعضی از عالمان گفته اند که خمس در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم اختصاصی به غنایم جنگی نداشته بلکه از مطلق درآمد بوده است، و مستند خود را نامه های آن حضرت به قبایل و عاملان خود در نقاط مختلف محدوده حکومت اسلام قرار داده اند و گفته اند بدون آن که جنگی میان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و قبیله ای باشد و یا قبیله ای به اذن آن حضرت جهادی کرده باشد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از آن ها مطالبه خمس کرده است، که یک نمونه اش عبارت است از:

نمایندگان اعزامی قبیله «عبد قیس » به پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم عرض کرند: میان ما و شما، مشرکان قبیله «مضر» قرار دارند و ما جز ماه های حرام وقت دیگری نمی توانیم به خدمت تو برسیم; به ما دستوری بده که اگر به آن عمل کردیم، داخل هشت شویم و دیگران را نیز به آن دعوت کنیم . پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در پاسخ آن ها فرمود: شما را به چهار چیز امر و از چهار چیز نهی می کنم ; شما را امر می کنم به این که به خدا ایمان بیاورید . و سپس در مقام توضیح به آن ها فرمود: شهادت به وحدانیت خدا و این که محمد فرستاده اوست، اقامه نماز، دادن زکات و دیگر این که یک پنجم آنچه به دست شما می رسد بپردازید .

۱- ۱۰ - انفال/۴۱ .

۲- ۱۱ - تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۵۶ .

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از فرزندان عبد قیس نمی خواست خمس غنایم جنگی را بپردازند; زیرا آن ها جهاد نکرده بودند تا غنیمت های جنگی به دست آورند، حتی از ترس مشرکان قبیله «مضر» قادر نبودند جز در ماه های حرام از منطقه ی خود خارج شوند . بنابراین منظور از غنیمت در این گونه از روایات نبوی صلی الله علیه وآله وسلم همان مطلق درآمد است . (۱)

به هر حال خمس در زمان آن حضرت، اختصاص به غنیمت ها داشته است و یا به مطلق در آمد تعلق می گرفته، از منابع مهم مالی بیت المال محسوب می شده است . چه این که در طول ده سال حکومت آن حضرت، ده ها جنگ با مشرکان و اهل کتاب اتفاق افتاد که در بیشتر آن ها غنیمت های فراوانی به دست آمد و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم خمس آن غنیمت ها را به نفع حکومت اسلامی از جنگجویان اخذ می کرد .

۳ – زکات

«زکات » نیز یکی از منابع مالی تامین بیت المال در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بوده است که بر گاو ، گوسفند، شتر، خرما، گندم، جو، کشمش، طلا و نقره ی سکه دار تعلق می گیرد . (۲)

۴ – جزیه

«جزیه » یک نوع مالیاتی است که از اهل کتاب در برابر مسئولیتی که دولت اسلامی به منظور تامین امنیت جانی، عرضی و مالی آن ها را به عهده می گیرد، دریافت می شود و طبق مصالحی که حاکم اسلامی معین می کند، مصرف می شود . «قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الاخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیه عن ید و هم صاغرون » (۳) ; «ای اهل ایمان، با هر که از اهل کتاب که ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده است و آنچه را خدا و رسولش حرام کرده، حرام نمی داند و به دین حق نمی گرود، کارزار کنید تا آن گاه که با ذلت و تواضع به اسلام جزیه دهند» .

۱– ۱۲ – مبانی حکومت اسلامی، ص ۶۸۹، جعفر سبحانی، انتشارات توحید، قم .

۲– ۱۳ – وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۴ .

۳– ۱۴ – توبه/۲۹ .

۵ – خراج

«خراج » در اصطلاح فقهی عبارت است از مال الاجاره ای که حاکم اسلامی از طریق اجاره دادن اراضی مفتوح عنوه وصول می کند .

اراضی مفتوح عنوه به زمین هایی گفته می شود که مسلمانان به امر معصوم علیه السلام و به وسیله ی جنگ از کفار می گیرند که شامل باغ ها، تاسیسات و ساختمان های موجود در آن اراضی نیز می شود . (۱)

سرزمین خیبر از این قبیل است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بعد از فتح و گرفتن آن از دست یهودیان ساکن در سال هفتم هجری بنابر پیشنهاد یهودیان، آن سرزمین را در اختیار یهودیان قرار داد و در عوض، آن ها می باید نیمی از درآمد حاصل از زمین ها و باغ های آن سالانه به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بپردازند . (۲)

«عبدالله رواحه » که بعدها در جنگ موته به شهادت رسید، هر سال از طرف پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم برای ارزیابی محصول خیبر و تنصیف آن، به آن جا سفر می کرد و او پس از تخمین محصول، سهمیه ی مسلمانان را جدا و به مدینه انتقال می داد . (۳)

در مقابل زمین مفتوح عنوه، زمین های طوع یا فیی ء است زمین هایی است که بدون آن که جنگی در گرفته باشد ساکنان کافر آن زمین ها، آن را رها کرده و یا به میل خود، در اختیار مسلمانان قرار داده باشند . این زمین ها جزو «انفال » و در اختیار امام مسلمین است . (۴)

ص: ۵۷۸

۱- ۱۵ – زمین در فقه اسلامی، ص ۹۹ .

۲- ۱۶ – فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، دفتر تبلیغات اسلبامی، قم، ج ۲، ص ۲۶۳ .

۳- ۱۷ – همان، ص ۲۶۴ .

۴- ۱۸ – جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۱۱۶ .

زمین هـای قبیله ی یهودی بنی نضـیر که بـدون جنگ با مسـلمین و از ترس آنان، به دست مسـلمانان افتاد از این قبیل است که طبق آیه قرآن کریم متعلق به شخص پیامبر است و او هر گونه صلاح بداند، در مصالح اسلام صرف کند .

«و مـا افـاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب ولکن الله یسـلط رسـله علی من یشاء و الله علی کل شـی ء قدیر . ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول ...» (۱)

«و آنچه را که خدا از مال آن ها (یهودیان بنی نضـیر) بازگشت داد متعلق به رسول اوست که شـما سپاهیان اسـلام بر آن هیچ اسب و استری نتاختید و لکن خدا، رسولانش را بر هر که بخواهد مسلط می گرداند و خدا بر هر چیز تواناست . و آنچه خدا از اموال کافران دیار به رسول خود غنیمت داد، آن متعلق به خدا و رسول اوست ...» .

سرزمین فدك نیز از همین قبیل است که «یوشع بن نون » رئیس آن سرزمین، آن را به عهده داشت، بدون جنگ و خون ریزی آن جـا را تسـلیم پیامبر نمود . و طبق فرمان الهی «و آت ذالقربی حقه ... .» (۲) پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم آن را به حضرت فاطمه علیها السلام واگذار نمود . (۳)

گردآوری اموال بیت المال

پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله وسـلم با تدابیر خاص و مدیریت شایسته ی خود، از راه های مختلف به جمع آوری و استحصال اموال بیت المـال از منـابع آن اقـدام می کرد که از جمله ی این راه هـا، تشویق مردم به رعایت حقوق بیت المال و ادای حقوق آن و نصب اسـتانداری و مسـئولان لایق و کارآمـد بوده است و علاوه بر آن، عاملان فراوانی از انصار و مهاجران برای جمع آوری زکـات، خمس، خراج و جزیه ی بلاد مختلـف گسـیل می داشت; مثـل علی علیه السـلام که به سـوی نجران، علاء بن حضرمی به بحرین، زیادبن لبید به حضرموت، ابن ابی امیه به صنعا، مالك بن نویره به بنی حنظله، بازان به یمن، عدی بن حاتم به طی و بنی اسد، خالد بن سـعید به صنعا، مهاجربن امیه به کنده، ابوموسی اشعری به زبید و عدن و ساحل و ... . گسیل داشت . (۴) . که به آن ها «مستوفی » نیز می گفتند . (۵)

۱- ۱۹ - حشر/۶ و ۷ .

۲- ۲۰ - اسراء/۲۶ .

۳- ۲۱ - فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۷۲ .

۴- ۲۲ - عبقریه الاسلام فی اصول الحکم، ص ۴۳ و ۴۴، منیر عجلایی، دارالنفائس ، بیروت .

۵- ۲۳ - التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۴۱۰، عبدالحی کتابی، دارالکتب العربی، بیروت .

آن حضرت علاوه بر ارسال کارگزاران برای جمع آوری اموال، مردم را نیز تشویق می کرد تا با آن ها همکاری داشته باشند و در بسیاری از موارد، خود مردم اموال را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم تحویل می دادند . (۱)

شیوه های پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم در اداره بیت المال

۱ – عدم ذخیره سازی

اموالی که به دست آن حضرت می رسید اگر حق جنگ جویان و یا فقیران و امثال آن هابود، در اسرع وقت بین آن ها تقسیم می کرد و سعی داشت چیزی از اموال عمومی نزد آن حضرت باقی نماند . غنیمت های جنگی را در همان میدان جنگ تقسیم می کرد ; در جنگ خیبر بعد از انجام جنگ، دستور داد تا غنیمت ها را در همان جا گرد آورده و تقسیم کنند . (۲) بله گاهی صلاح مسلمانان در آن بود که بعد از خروج از میدان جنگ و در محل دیگر، غنیمت ها را تقسیم کنند . نمونه اش جنگ بدر است که آن حضرت با نخستین اختلاف یاران خود در نحوه ی تقسیم غنیمت ها روبه رو گردید، چرا که هر کسی خود را سزاوارتر از دیگری می دانست; کسانی که از جان پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم حفاظت کرده بودند عمل خود را مهم تر از عمل دیگری می دانستند و کسانی که در میدان جنگ بودند خود را بر دیگران در استحقاق غنیمت ها مقدم می پنداشتند . در این وقت پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم برای رفع اختلاف و عدم دو دستگی، تمام غنیمت ها را به عبدالله بن کعب سپرد و عده ای را مامور نگهداری و حمل و نقل آن اموال نمود تا این که در نزدیکی مدینه آن ها را به طور مساوی بین رزمندگان تقسیم کرد . (۳)

۱- ۲۴ – عبقریه الاسلام ... ، ص ۴۴، و فتوح البلدان، ص ۸۱ .

۲- ۲۵ – فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۶۱،

۳- ۲۶ – الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۸، محمد بن سعد، دارالصادر، بیروت .

آخرین پولی که به دست آن حضرت رسید ۸۰۰/۰۰۰ درهم بود که از بحرین برای ایشان آوردند و آن حضرت از جای برنخاست تا این که همه آن اموال را بین مسلمانان تقسیم کرد . (۱)

۲ – مساوات در تقسیم

آن حضرت در تقسیم غنیمت ها و سایر اموال بیت المال، قانون عدل و انصاف را رعایت می کرد و به همه مردم به طور یکسان سهم می داد ; امتیازات شخصی، قبیله ای، سنی، سبقت در قبول اسلام، شرکت در جنگ بدر، سفید و سیاه، آزاد و برده و امثال آن ها را در کسب سهم از اموال بیت المال، دخالت نمی داد . (۲) بدین وسیله، دیدگاه طبقاتی و مناسبات ستمگرانه ی برخاسته از آن را، باطل اعلام کرد و انسان ها را کنار هم و در یک صف متحد قرار داد .

سعد بن ابی وقاص در تقسیم غنائم بدر به پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم اعتراض کرد و گفت: آیا مرا که از اشراف بنی زهره ام، با این آبکش ها و باغبان های یثرب، یکسان می بینی؟ آن حضرت از شنیدن این سخن، سخت آزرده گردید و فرمود: هدف من از این جنگ، حمایت از بیچارگان در برابر زورمندان است . من برای این برانگیخته شدم که تمام تبعیضات و امتیازات موهوم را ریشه کن سازم و تساوی در برابر حقوق را، در میان مردم جای گزین آن نمایم .(۳)

۱– ۲۷ – المواعظ و الاعتبار، ج ۱، ص ۱۴۸، احمد مقریزی، دارالصادر، بیروت .
۲– ۲۸ – فروغ ولایت، ص ۳۴۸، جعفر سبحانی، انتشارات صحیفه، ۱۳۶۸ ش .
۳– ۲۹ – فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۵۱۴ .

۳ – محافظت از بیت المال

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم برای حفاظت از بیت المال خصوصا در جنبه ی احقاق حقوق و رعایت حریم آن توسط مردم، شیوه های تبلیغاتی و عملی مختلفی به کار می برد، از جمله:

الف . ابلاغ

آن حضرت برای آن که مردم حقوق بیت المال را رعایت کنند، آنان را با وظایف خود در خصوص بیت المال آشنا می کرد . گاه اصل حکم شرعی را ابلاغ می کرد و گاه تفصیل و جزئیات حکم شرعی را بیان می کرد . (۱) و در بعضی اوقات با نامه نگاری به تعلیم احکام و وظائف مردم نسبت به بیت المال می پرداخت، مثل ارسال نامه به سوی سعد هذیم – والی جذام – که در آن احکام زکات تشریح شده و به مردم دستور داده شده است که زکات و خمس را به فرستاده آن حضرت تحویل دهند . (۲)

ب . تبشیر و انذار

یکی دیگر از شیوه های آن حضرت در حفاظت از حریم بیت المال و احقاق حقوق آن، بشارت به ثواب و ذکر آثار خوب ادای حقوق بیت المال مثل خمس، زکات و امثال آن است و گاه انذار مسلمانان از تمرد و سرپیچی از انجام وظائف خود نسبت به حقوق بیت المال و ذکر آثار سوء عدم ادای حقوق آن است .(۳) پیامبر بعد از فتح خیبر و بعد از جمع آوری غنیمت ها در نقطه ی خاصی، به یکی از رزمندگان دستور داد که بگو: بر هر مسلمانی که غنیمت به دست آورده و اگر چه نخ و سوزنی باشد باید آن را تحویل دهد زیرا خیانت، مایه ننگ در دنیاست و در روز قیامت آتش بر جانش می شود . (۴)

۱- ۳۰ – وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۳ .

۲- ۳۱ – الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۷۰ .

۳- ۳۲ – وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۱۳ .

۴- ۳۳ – سیره ی ابن هشام، ج ۳، ص ۳۷۳ .

روز حرکت از سرزمین خیبر، ناگهان بر غلامی که مامور بستن کجاوه های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بود، تیری اصابت کرد و همان دم جان سپرد . ماموران به جستجو پرداختند، تحقیقات آن ها به جایی نرسید، همگی گفتند: بهشت بر او گوارا باشد . ولی پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من با شما در این جریان، هم عقیده نیستم، زیرا عبایی که بر تن اوست از غنیمت ها بوده و او آن را به خیانت برده و روز قیامت به صورت آتش او را احاطه خواهد کرد . در این لحظه یک نفر از سربازان پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم گفت: من دو بند کفش از غنیمت ها بدون اجازه برداشته ام . حضرت فرمود: آن را برگردان و گرنه روز قیامت به صورت آتش در پای تو قرار می گیرد . (۱)

و نیز فرمود: «لا تزال امتی بخیر مالم یتخاونوا و ادوا الامانه و اتوا الزکاه و اذا لم یفعلوا ذلک ابتلوا بالقحط و السنین؛ (۲) امت من هیچ وقت از خیر و برکت جدا نمی شوند مادامی که به یکدیگر خیانت نکنند و امانت را ادا کنند و زکات (اموالشان را) ادا نمایند و اگر چنین نکردند به قحطی و خشکسالی مبتلا خواهند شد» .

و باز فرمود: «خمسه لعنتهم - و کل نبی مجاب - الزائد فی کتاب الله و التارک لسنتی و المکذب بقدر الله و المستحل من عترتی ما حرم الله والمستاثر بالفیء المستحل له (۳) ؛ پنج کس اند که من و هر پیامبر مستجاب الدعوه ای آن ها را لعنت کرده ایم: آن کس که در کتاب خدا آیه ای را زیاد گرداند؛ کسی که سنت و روش مرا رها کند؛ کسی که قضا و قدر خدا را تکذیب کند؛ کسی که حرمت اهل بیت ما را نگه ندارد و کسی که اموال عمومی را به خود منحصر سازد و (تصرف) در آن را به نفع خود حلال شمارد» .

۱- ۳۴ - فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۶۱ .

۲- ۳۵ - وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۱۳ .

۳- ۳۶ - همان، ج ۱۱، ص ۳۴۱ .

ج . توبیخ و مجازات

آن حضرت متجاوزان به بیت المال را به صورت های مختلف لفظی و عملی، توبیخ و مجازات می کرد .

پیامبراکرم صلی الله علیه وآله وسلم مردی از قبیله ازد - که او را ابن لیثیه نیز می گفتند - برای گرفتن زکات طایفه ای از مسلمانان مامور کرد، او ماموریت را انجام داده و اموال را به مدینه نزد پیامبر آورد و به دروغ عرض کرد: این زکات اموال است و این یکی هدیه ای است که به خود من داده اند . پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم به منبر رفت و پس از حمد خداوند، فرمود: همانا من کسی را برای کاری می فرستم و او می آید و می گوید این، زکات و آن دیگر، هدیه ای است که به من داده اند! پس چرا در خانه ی پدر و مادر خود نمی نشینند تا ببینند آیا هدیه ای برای او می آورند؟ به خدایی که جان من در دست قدرت اوست، کسی که چیزی از زکات را بردارد روز قیامت بر گردن او (به صورت آتش) پیچیده می شود . (۱)

آن حضرت پنج نفر را از مسجد بیرون کرد و فرمود: «اخرجوا من مسجدنا لا تصلوا فیه و انتم لا تزکون; (۲) از مسجد ما خارج شوید و در آن نماز نخوانید چون شما زکات نمی دهید» .

د . طرد افراد نالایق از مسئولیت بیت المال

۱- ۳۷ - ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۵۹، محمدتقی سپهر، مکتبه الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳ ش، ۶ جلدی .

۲- ۳۸ - وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۱۲ .

یکی از یاران آن حضرت عرض کرد: آیا یکی از پست ها را به من واگذار می کنی؟ آن حضرت دست بر شانه او زد و فرمود: «انک ضعیف و انها امانه (و الامانه ثقیله) و انها یوم القیامه خزی و ندامه الا من اخذها بحقها و ادی الذی علیه فیها (۱) ; تو ضعیفی و «مسئولیت » ، امانت است (و بار امانت سنگین است) و آن مسئولیت، روز قیامت بدبختی و پشیمانی است مگر آن که به حق گرفته شود و حق آن ادا شود» .

۵ . ثبت اموال

آن حضرت برای حفاظت از حریم بیت المال، به ثبت اموال می پرداخت . زبیر و جهم بن صلت را مامور ثبت ورود و خروج زکات کرد همان طور که معیقب بن ابی فاطمه را مامور ثبت اموال غنیمت های جنگی نمود . (۲) و نیز اگر قطعه زمین یا چشمه و دیگر اموال غیر منقول را به فرد یا گروهی واگذار می کرد، علاوه بر ثبت آن ها، به آن ها سندی که مجوزی بر حق تصرف آن ها بود، نیز عطا می کرد . (۳) که این عمل نشانگر دقت و تدبیر آن حضرت در اداره امور بیت المال و نظم محوری ایشان و اهمیت به حقوق بیت المال می باشد . و گاه ثبت اموال به وسیله علامت گذاری و نشانه گذاشتن بوده است . و آن حضرت شتر و ستوران دیگر را که جزو بیت المال بودند یا خود به وسیله آهن، داغ می زدند و یا با نظارت خود دستور می داد آن ها را داغ بزنند تا از سایر حیوانات که جزو بیت المال نبودند، قابل تشخیص باشند و آن ها را در چراگاه های مخصوص نزدیک بقیع در محلی به نام «حمی » (قرق گاه)، نگاه می داشت تا به مصرف جنگ و یا حقوق ماموران وصول زکات و فقراء و مانند آن برساند . (۴)

ص: ۵۸۵

۱- ۳۹ - صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۳۴، مسلم بن حجاج نیشابوری، دارالفکر، بیروت .

۲- ۴۰ - مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۲۱ و ۲۲ .

۳- ۴۱ - تاریخ سیاسی اسلام، ص ۱۶، رسول جعفریان .

۴- ۴۲ - تاریخ تمدن اسلام، ج ۲، ص ۲۱۹، جرجی زیدان، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹ ش، ۵ جلدی .

و . نصب ماموران حفاظتی

آن حضرت در موارد متعدد، افرادی را مامور حفاظت از اموال بیت المال می نمود . نمونه آن، عبدالله بن کعب و همکاران او هستند که در جنگ بدر و بعد از آن، مامور حفاظت از اموال غنیمتی و خمس بودند . (۱)

ز . مبارزه با زمین خواری

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم راه دیگری را نیز برای حفاظت از حریم بیت المال پیمود و آن، وضع قوانین جامع و روشن در بهره برداری عموم مردم و قطع دست سودجویان فرصت طلب و زورمداران از دامن بیت المال - خصوصا در بخش انفال - است . آن حضرت اعلام کرد که همه ی مردم در سه چیز شریکند: آب، مرتع و آتش . (۲) و باز فرمود: «من احیی ارضا مواتا فهی له ; (۳) هر کسی زمین بایری را آباد کند، مال خود اوست » . میزان بهره برداری هر کس را بر ملاک استعداد و توانایی او در تولید و فایده رسانی و ارائه خدمات به جامعه قرار داد . و با قانون لغو «حمی » دست زمین خواران را از حریم انفال کوتاه کرد و فرمود: «لا حمی الا لله و لرسوله (۴) ; هیچ حمایی نیست مگر برای خداوند و رسولش .»

«حمی » اصطلاحا به این معناست که یک بخشی از زمین یا مرتع را بدون آن که احیائش کنند و یا سایر شرایط ملکیت را دارا باشند، آن را در قرق خود قرار دهند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، با قانون مذکور، از اختصاص انفال به گروه خاصی همانند زورمداران جلوگیری کرد و آن را در اختیار همه مردم قرار داد . (۵)

۱- ۴۳ - التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۴۱۱ .

۲- ۴۴ - مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۱۱۴، آل البیت .

۳- ۴۵ - تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۵۲، دارالکتب الاسلامیه .

۴- ۴۶ - مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۸، دارالصادر، بیروت .

۵- ۴۷ - الاحکام السلطانیه، ج ۲، ص ۲۲۲، محمد بن حسین فراء، دفتر تبلیغات اسلامی، قم .

ح . نظارت عمومی

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با ایجاد حس مسئولیت در وجود اقشار مختلف مردم، یک نوع نظارت غیر مستقیم و دائم و همه گیر را ایجاد نمود و فرمود: «کلکم راع و کلکم مسئول ...» (۱) ; همه شما دیده بان و نگهبان و همه شما مورد سؤال هستید ...»

«نظارت » از ارکان مدیریت به شمار می آید چرا که به وسیله آن، دستگاه ها - از جمله بیت المال - از انحراف و فساد به دور خواهند بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با نظارت مستقیم و غیر مستقیم، از حریم بیت المال حفاظت نموده، فساد و انحراف را از آن دور کردند .

مصرف بیت المال

اموالی که بیت المال و اموال عمومی محسوب می شود گاهی مورد مصرف آن مشخص است ; مانند غنیمت جنگی که مالک آن بعد از جدا کردن خمس آن، رزمندگان اسلام اند و بایستی بین آن ها تقسیم شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بعد از پایان یافتن جنگ ها، این کار را انجام می داد .

و گاهی مورد مصرف آن عام است; مثل خمس که مالک آن مقام نبوت است و در مواردی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مصلحت اسلام و مسلمین را در آن ببیند، هزینه می شود; همانند هزینه برای امور زیربنایی، کمک به نیازمندان جامعه و امثال آن ها .

آن حضرت قسمتی از اموال به دست آمده از قبیله بنی نضیر را در جهت تجهیز رزمندگان به اسب و سلاح جنگی، مصرف می کرد . (۲) و قسمت دیگری از آن را در جهت فقر زدایی بین مهاجرانی که در مضیقه بودند، تقسیم می کرد . (۳)

۱- ۴۸ - صحیح بخاری، ج ۳، باب النکاح .

۲- ۴۹ - ر . ك: لغه الاداریه العامه فی صدرالاسلام، عبدالسمیع سالم الهراوی، مصر، ۱۹۸۶ م .

۳- ۵۰ - فتوح البلدان، ص ۳۲ .

وگاه از خمس همچون زکات، برای تالیف قلوب و محبت تازه مسلمانان استفاده می کرد . همان طور که خمس غنیمت های به دست آمده از جنگ طائف را میان سران قریش که تازه مسلمان شده بودند، تقسیم کرد از قبیل ابوسفیان، معاویه، حکیم بن حزام، حارث بن حارث، حارث بن هشام، سهیل بن عمرو و عده ی دیگری که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم طبق شان هر کدام تعدادی شتر به آن ها عطا کرد . (۱)

به طور کلی احتیاجات عمومی در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بر دو گونه بود: یکی مخارج برنامه های حکومت اسلامی و دیگری بالا ـ بردن سطح زندگی همه مردم که نتیجه آن، ایجاد تعادل و توازن اجتماعی بود . آن حضرت با هزینه صحیح و دقیق بیت المال، عقب ماندگی شدید اقتصادی را که مانع پیشرفت و تحقق اهداف مقدس اسلامی بود، مرتفع ساخت . از این رو نیمی از محصول اراضی خیبر را جهت فقرزدایی و نیمی دیگر را برای هزینه های حکومتی از قبیل تجهیز سپاه و هیات های نمایندگی و دیگر مخارج حکومتی به کار برد .

آن حضرت بیت المال را جهت تامین اجتماعی اقشار بی بضاعت به کار برد و اعلام کرد:

«من ترک ضیاعا فعلی ضیاعه و من ترک دینا فعلی دینه (۲) ; هر کس کشتزاری بر جای نهد، محافظت از آن به عهده من است و هر کس مدیون بمیرد، ادای دینش وظیفه من است .»

۱- ۵۱ - البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۳۶۲ .
۲- ۵۲ - وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۹۲ .

و باز می فرماید: «هر بدهکاری که نزد والی یی از والیان مسلمین برود و برای والی یی روشن شود که او در ادای دینش ناتوان است، در این جا بر والی مسلمین است که دین او را از اموال مسلمین اداکند .» (۱)

همین طور برای فراهم کردن مقدمات ازدواج جوانان، از بیت المال استفاده می کرد مثلا- پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم از اموال خمس - که در اختیار حضرت بود - هزینه ازدواج عبدالمطلب بن ربیعه و فضل بن عباس را پرداخت کرد . (۲)

مسئولین بیت المال

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مسئولین بیت المال را بر اساس دارا بودن تقوا انتخاب می کرد; از این رو هنگام ابلاغ حکم مسئولیت به آن ها بر حفظ تقوا در تمام موارد، تاکید می کرد . همان طور که در عهد نامه خود به عمرو بن حزم، هنگام گسیل داشتن وی به استانداری یمن و مدیریت بیت المال، او را به رعایت تقوا در انجام وظایفش سفارش می کند . (۳) و زهد و پاکدامنی از طمع را که زمینه رعایت حقوق بیت المال و صاحبان حق است، شرط مسئولین بیت المال می داند .

بر شایسته سالاری که از اصولی ترین شرایط برای انتخاب عاملان و کارگزاران است، تاکید فراوان می کند . چنانچه در سیره آن حضرت آمده است که از میان تمام مسلمان ها جوان بیست ساله ای را به نام عتاب بن اسید برای فرمانداری مکه برگزید و فرمانی برایش صادر کرد و به او فرمود: «یا عتاب تدری علی من استعملتك؟ علی اهل الله عزو جل و لو اعلم لهم خیرا منك استعملته علیهم (۴) ; ای عتاب! آیا می دانی تو را فرماندار کدام گروه قرا دهم؟ بر اهل الله عزوجل (تو را بر اهل حرم خدا و ساکنان مکه والی نمودم . و اگر در میان مسلمانان کسی را برای این مقام شایسته تر از تو می یافتم این کار را به او می سپردم .»

---

۱ - ۵۳ - الشئون الاقتصادیه فی نصوص الکتاب و السنه، ص ۵۰۲، جعفر هادی، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، اصفهان .

۲- ۵۴ - تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۸۵ .

۳- ۵۵ - فتوح البلدان، ص ۸۱ .

۴- ۵۶ - اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۵۸، ابن اثیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت .

همان طور که می فرماید: «من استعمل عاملا من المسلمین و هو یعلم ان فیهم من هو اولی بذلک منه و اعلم بکتاب الله و سنه نبیه، خان الله و رسوله و جمیع المسلمین ; (۱) هر کس کارگزاری از مسلمین را به کار بگیرد و حال آن که می داند در بین مسلمانان کسی هست که از او شایسته تر و داناتر به کتاب خدا و سنت رسولش است، به خداوند و رسول او و تمام مسلمانان خیانت کرده است .»

کسانی که پیامبر رحمت، آنان را لعن کرده است

کسانی که پیامبر رحمت، آنان را لعن کرده است

قرآن کریم، رسول خدا (ص) را رحمت للعالمین می نامد و او را اسوه ای برای مردم معرفی می کند. رسول خدا (ص)، علاوه بر رحمت و ابراز محبت به عالمیان، خط مشی خود را با دشمنان دین مشخص می کردند و بیزاری خود را از راه آنان ابراز می نمودند. چنان که در طول حیات خویش، افراد مختلفی را به جهت رفتارشان لعنت کردند.

این بحث، مرتبط با پرونده «دورماندگان از رحمت خداوند؛ پرونده بررسی لعن در مکتب شیعه» است.

یکی از مواردی که همواره در دینداری مورد توجه افراد قرار می گیرد محبت خدای متعال است؛ لذا خداوند در قرآن کریم مطرح می کند که چه کسانی در زمرهٔ محبوبین خدا قرار می گیرند:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُ الْمُحْسِنينَ (۲)

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُ التَّوَّابينَ وَ يُحِبُ الْمُتَطَهِّرينَ (۳)

فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُ الْمُتَّقينَ (۴)

---

۱ – ۵۷ – الغدیر، ج ۸، ص ۲۹۱، عبد الحسین امینی، دارالکتب العربی، بیروت و سنن کبری، احمد بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱۸، دارالفکر، بیروت .

۲- (۱) بقره ۱۹۵

۳- (۲) . بقره ۲۲۲

۴- (۳) . آل عمران ۷۶

وَ اللّٰهُ یُحِبُ الصَّابِرِین (۱)

إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلینَ (۲)

إِنَّ اللّهَ یُحِبُ الْمُقْسِطینَ (۳)

وَ اللّهُ یُحِبُ الْمُطَّهِّرینَ (۴)

در برخی آیات هم آمده است که خدای متعال چه کسانی را دوست نمی دارد. مثلا:

فَإِنَّ اللّهَ لا یُحِبُ الْکافِرینَ (۵)

اللّهُ لا یُحِبُ الظّالِمینَ (۶)

برای محبوب خداوند شدن، برخی به دنبال این بودند که مورد محبت رسولان الهی قرار بگیرند؛ لذا آیه نازل شد که:

اگر خداوند را دوست می دارید، از من (پیامبر) پیروی کنید تا محبوب خدای متعال واقع شوید. (۷)

پس از شنیدن این دسته از آیات الهی این سؤال به وجود می آید که تبعیت از رسول الهی چگونه است؟

تبعیت و پیروی از رسول اکرم (ص) موارد متعددی دارد که در این نوشتار به دو مثال آن می پردازیم.

پیامبر اکرم (ص) افراد محبوب شان را معرفی کرده اند؛ اگر ما حقیقتا به دنبال پیروی از ایشان باشیم، یکی از موارد این است که بدانیم ایشان به چه کسانی محبت داشته اند تا ما نیز در مهر ورزیدن به آن افراد از آن حضرت تبعیت کنیم.

مثلا در ماجرای جنگ خیبر که جنگ میان مسلمانان و یهودیان بود پیامبر اکرم در شأن امیرالمومنین (ع) جمله ای فرمودند که در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت همچون چراغی می درخشد. ایشان در گرماگرم نبرد وقتی پرچم داران مختلف از جنگ با یهودیان درمانده و ناتوان شده بودند فرمودند:

۱- (۴) . آل عمران ۱۴۶

۲- (۵) . آل عمران ۱۵۹

۳- (۶) . مائده ۴۲

۴- (۷) . توبه ۱۰۸

۵- (۸) . آل عمران ۳۲

۶- (۹) . آل عمران ۵۷

۷- (۱۰) . قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونى يُحْبِبْكَمُ اللَّه آل عمران:۳۱

فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسول را دوست داشته باشد و خدا و رسول هم وی را دوست داشته باشند. او مردی است بسیار حمله کننده و هرگز فرار ننموده است. سپس آن مرد باز نخواهد گشت، تا اینکه خدا فتح و پیروزی را نصیب وی نماید. (۱)

مورد اتفاق همگان است که آن شخص کسی نبود جز امیرالمومنین (ع) که فتح به دست ایشان اتفاق افتاد.

یکی از وجوه تبعیت از رسول اکرم (ص) این است که بدانیم چه کسانی محبوب ایشان هستند تا ما نیز آنها را در دل خود محبوب بداریم.

پیامبر (ص) مکررا می فرمودند: حسین از من و من از حسین هستم؛ کسی که حسین را دوست بدارد، خدا او را دوست دارد. (۲)

فلذا یکی از وقایعی که در واقعهٔ عاشورا بسیار اتفاق می افتاد این بود که سیدالشهدا (ع) خود را معرفی می فرمودند تا مردم به یاد آورند که هرکس ایشان را دوست بدارد خدای متعال او را دوست دارد.

دانستیم که یکی از وجوه تبعیت از رسول اکرم (ص) این است که بدانیم چه کسانی محبوب ایشان هستند تا ما نیز آنها را در دل خود محبوب بداریم.

اما در کنار محبت و اظهار مهر، برائت و اظهار لعن نیز از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ به طوری که در برخی از زیارات، این دو در کنار هم آمده اند. به عنوان مثال در زیارت مطلقهٔ چهارم سیدالشهدا (ع) که بسیار کوتاه است این گونه می خوانیم:

۱- (۱۱) . لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَداً رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ كَرَّاراً غَيْرَ فَرَّارٍ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْه بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۱، ص: ۳

۲- (۱۲) . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنا كامل الزيارات، النص، ص: ۵۲

السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ رَحِمَکَ اللَّهُ یَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ شَرِکَ فِی دَمِکَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ بَلَغَهُ ذَلِکَ فَرَضِیَ بِهِ إِنَّا إِلَی اللَّهِ مِنْ ذَلِکَ بَرِی ءٌ.(۱)

یعنی بلافاصله پس از سلام به آن حضرت که نوعی ابراز محبت است، قاتل آن حضرت را لعن می کنیم. حتی آن کسانی را که شریک این کار شدند را نیز لعن می کنیم و از آنها برائت می جوئیم.

در زیارتی که ۷ عبارت دارد، ۳ عبارت آن به لعن و یک عبارت به برائت از ملعونین اختصاص دارد. این نکته نشانگر اهمیت این موضوع است.

فلذا ما برای تبعیت از پیامبر اکرم (ص) یکی دیگر از وجوهی که می توانیم دنبال کنیم، این است که ببینیم آن حضرت چه کسانی را لعن کرده اند.

لعن در منابع لغوی و روایی ما به معنای راندن و دور کردن آمده است (رجوع شود به مفردات/۱/ ۷۴۱) و با اندک بررسی در روایات می توان آن را در کلمات رسول اکرم (ص) این گونه دسته بندی کرد.

کسانی که در روایات مورد لعن رسول خدا (ص) قرار گرفته اند:

۱. کسی که بر سفره ای حاضر شود که شرب خمر در آن می شود.(۲)

۲. کسی که بندهٔ دینار و درهم باشد.(۳)

ص: ۵۹۳

۱- (۱۳) . کامل الزیارات، النص، ص: ۲۰۵

۲- (۱۴) . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَلْعُونٌ مَنْ جَلَسَ عَلَی مَائِدَهٍ یُشْرَبُ عَلَیْهَا الْخَمْر الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۶، ص: ۲۶۸

۳- (۱۵) . وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَلْعُونٌ مَنْ عَبَدَ الدِّینَارَ وَ الدِّرْهَم بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۷، ص: ۲۲۷

۳. مردانی که خود را به صورت زنان در می آورند و بالعکس.(۱)

۴. کسی که والدین خود را لعنت کند. (۲)

۵. کسی که به خاطر غیر خدا ذبح کند.(۳)

۶. ربا دهنده و ربا گیرنده و شاهدان آنان.(۴)

برای تبعیت از پیامبر اکرم (ص) یکی دیگر از وجوهی که می توانیم دنبال کنیم، این است که ببینیم آن حضرت چه کسانی را لعن کرده اند.

۷. مانع زکات.(۵)

۸. کسانی که در دین خدا مجادله کنند.(۶)

۹. کسی که از پیوستن به لشکر اسامه سر باز زنند.(۷)

۱۰. کسی که با امیرالمومنین (ع) دشمنی کند (در خطبهٔ غدیر)(۸)

همان طور که اشاره شد کسانی محبوب رسول خدا هستند و از سوی دیگر کسانی هم ملعون نزد آن حضرت هستند. همان گونه که عده ای محبوب خدای متعال هستند و عده ای را هم خدای متعال مورد لعن خود قرار می دهد. در ۳۶ آیهٔ قرآن کریم به این گونه افراد اشاره شده است. به عنوان مثال می فرماید:

۱- (۱۶) . عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ الْمُتَشَبِّهِینَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَ الْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَال الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۵، ص: ۵۵۰

۲- (۱۷) . أن رسول الله قال: و لعن الله من لعن والدیه البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۶۳۲

۳- (۱۸) . و لعن من ذبح لغیر الله البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۶۳۲

۴- (۱۹) . لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ الرِّبَا وَ آکِلَهُ وَ مُؤْکِلَهُ وَ بَائِعَهُ وَ مُشْتَرِیَهُ وَ کَاتِبَهُ وَ شَاهِدَیْهِ. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص: ۲۷۴

۵- (۲۰) . عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ لَعَنَ مَانِعَ الزَّکَاه بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۳، ص: ۲۹

۶- (۲۱) . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَعَنَ اللَّهُ الْمُجَادِلِینَ فِی دِینِ اللَّه بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۶، ص: ۲۲۷

۷- (۲۲) . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَیْش أُسَامَه بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۰، ص: ۴۳۲

۸- (۲۳) . مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَه... بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۷، ص: ۲۰۷

أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمینَ (۱)

خطاب به ابلیس:

وَ إِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتی إِلی یَوْمِ الدِّین (۲)

پس می بینیم که خدای متعال در موارد متعدد لعن خود را شامل حال افراد یا گروه های خاصی کرده است. این اصولا با رحمت او منافاتی ندارد؛ چرا که او همان کسی است که امامان هدی (ع) که غیر از حق نمی گویند دربارهٔ او فرموده اند: سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَه (۳)

پس در مورد رسول اکرم (ص) نیز اینکه تعدادی نزد ایشان از ملعونین باشند با رحمت ایشان منافاتی ندارد؛ همانگونه که در قرآن کریم آمده است: و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم. (۴)

ایشان همواره برای عالمیان رحمت هستند و بر اساس آنچه در روایات آمده است، اصل جنبهٔ رحمت ایشان در روز قیامت هویدا می شود؛ آنگاه که مقام محمود که همان مقام شفاعت عظمی است به ایشان داده می شود و ایشان به محبت امیرالمومنین (ع) و حضرت صدیقه (س) و فرزندانشان، محبینشان و محبین محبینشان را نیز وارد بهشت می کنند.(۵) ان شاء الله که در زمرهٔ شفاعت شوندگان ایشان قرار بگیریم.

ودیعه پیامبر (ص): کتاب خدا و عترت

ودیعه پیامبر (ص): کتاب خدا و عترت

حضرت فاطمه سلام الله علیها می فرمایند: من از پدرم در حالیکه دربستر بیماری بودند و اصحاب در کنار بستر ایشان بودند، شنیدم که فرمودند: به زودی من از میان شما می روم، آنچه را که باید بیان کنم گفته ام تا عذری باقی نماند. من در بین شما دو چیز را به ودیعه می گذارم: کتاب خدا و اهل بیت (ع). بعد دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفتند و فرمودند: قرآن باعلی است و علی با قرآن است. یعنی کتاب را با معلمش معرفی کردند و ما را با هر دوی آنها معرفی کردند. فرمودند: این دو از هم جدا نمیشوند تا اینکه در قیامت کنار حوض کوثر به من وارد می شوند. حوض کوثر جایی در صحرای قیامت است که اگر کسی از این آبیکه در این حوض است به او داده شد رستگار می شود.

۱- (۲۴) . اعراف۴۴

۲- (۲۵) . سورهٔ ص۷۸

۳- (۲۶) دعای روز عرفه

۴- (۲۷) . وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعالَمین انبیاء:۱۰۷

۵- (۲۸) . بحارالانوار/۸ / ۵۲

من در کنار حوض کوثر از همگان سوال می کنم که با این دو چه کرده اید؟ اگر جواب درست باشد از حوض کوثر چشیده می شوند. پس همگان را به کتاب خدا و عترت توصیه کردند و می خواستند بفرمایند قرآن معلمی دارد و آن هم علی بن ابیطالب علیه السلام است.

بعد هم فرمودند: من در کنار حوض کوثر راجع به این دو از همه امتم سوال می کنم. آنچه را که امروز می خواهم بحث کنم اینست که پیامبر صلی الله علیه و آله ما را به ارتباط با اهل بیتشان توصیه کرده اند. ارتباط با اهل بیت علیهم السلام، فرع بر شناخت اهل بیت علیهم السلام است. شناخت اهل بیت علیهم السلام منافعی دارد.

معرفت و شناخت اهل بیت پیامبر (ص)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خدا اگر بر سر کسی منت بگذارد، این منت به سبب ولایت و شناخت اهل بیت من می باشد و منتی از ناحیه خدا است. بعد می فرمایند: اگر کسی اهل بیت من را به ولایت شناخت و پذیرفت تمام خیردنیا و آخرت را این شخص به دست آورده است.

روایت دوم در اهمیت معرفت از امام صادق علیه السلام است که میفرمایند: مردم را لازم نیست مگر شناخت ما اهل بیت. مردم در عدم شناخت ما معذورنیستند و نمی توانند در قیامت برای خدا دلیل بیاورند. ضروری ترین دستور شناختاهل بیت علیهم السلام است و عدم شناخت به هیچ وجه نزد خداوند موجه نیست.

چرا این شناخت این قدر مهم است؟ در سوره مبارکه ذاریات آیه ۵۶ می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» خدا جنس و انس را خلق نکردم مگر اینکه به مقام عبودیت و بندگی برسند. سوال ایناست که چگونه به این مقام برسیم؟

پس ما را خلق کرده اند تا به مقام بندگی برسیم. سوال اول این است که چگونه به این مقام برسیم؟ سوال بعدی این است که اصلا مراد از بندگی چیست؟ اینکه مارا خلق کرده اند که بنده خدا بشویم یعنی باید چه کنیم؟

مراد از بندگی در لسان دین این است که بندگی برای هر فردی بالاترین مقام است. چون ما را به عالی ترین مقام می رساند. اگر کسی بخواهد به عالی ترین مقام برسد، راهش بندگی است. در سوره مبارکه کهف آیه ۱۱۰ می فرماید: «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًاصالِحاً» هر کسی که می خواهد و امید دارد به لقاء حضرت حق برسد باید بندگی داشته باشد و به همین دلیل بندگی عالیترین مقام است. بندگی پیامبر صلی الله علیه و آله از رسالت ایشان در نزد خداوند مهم تر است. به دلیل اینکه در فقرات تشهد می گوییم: « اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمِّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ » به مقام بندگی رسول خدا اشاره می کنیم و بعد به مقام رسالت. یعنی بندگی از رسالت مهم تر و عالی تر است. دلیلش این است که ما را به لقاء خدا میرساند.

به چه کسی بنده می گویند؟

ما چه کار کنیم به مقام بندگی برسیم؟ جواب در یک جمله است: بندگی یعنی اینکه فرد در مقابل خدا، خود را صاحب اراده نداند و برای خود مالکیتی قائل نباشد. این بندگی یک ظاهری دارد و یک واقعی دارد. ظاهرش عباداتی است که ما انجام می دهیم ولی واقعش این است که نماز و روزه و خمس باید ما را به اینجا برساند که برای خودمان در مقابل خدا اراده ای قائل نباشیم. یعنی به توحید افعالی برسیم و در تعامل خودمان با خدا مالکیتی قائل نباشیم. وقتی انسان مالک نباشد، معترض هم نیست. اینکه ما همه اش سوال می کنیم خدایا چرا دیر دادی یا کم دادی، برای این است که ما هنوز به مقام بندگی وارد نشده ایم. بنده برای خودش هیچ مالکیتی ندارد. لذا هیچ اعتراضی هم ندارد. در لسان فقه هم در باب عتق (یعنی بردگان) بیانشان این است:بنده و آنچه که او دارد همه اش برای صاحبش است.

ص: ۵۹۷

با چه چیزی به بندگی می رسیم؟

راه رسیدن به بندگی را باید از زبان بندگان مخلص خدا بشنویم که چطور باید به آن برسیم؟ امام رضا علیه السلام می فرمایند: «أَوَّلُ عِبَادَهِ اللّهِ تَعَالَی مَعْرِفَتُهُ» اولین گام برای بندگی خدا، شناخت خدا است. ما را برای اینکه به عبادت و عبودیت برسیم و حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: اولین گام برای بودن در مسیر عبودیت شناخت خدا است.

حضرت صادق علیه السلام بندگی خدا را ضروری ترین و واجب ترین فریضه میداند. « إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَ أَوْجَبَهَا عَلَی الْإِنْسَانِ مَعْرِفَهُ الرَّبِّ وَ الْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِیَّهِ» بافضیلت ترین و ضروری ترین واجب الهی بر انسان شناخت پروردگار و مقر بودن به بندگی به ساحت مقدسش است. یعنی بندگی ای به درد می خورد که مترتب شناخت باشد. آنگاه حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «بِنا عُبِدَالله. وَبِنا عُرِفَ اللهُ. وَ بِنا وُحِدَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی» به واسطه ما اهل بیت، خدا شناخته شد و به واسطه ما اهل بیت خدا پرستیده شد. به واسطه ما اهل بیت، توحید خدا محقق شد. آنچه که از مجرای ما حاصل شود شما را به شناخت می رساند.

مودت، اولین مرحله ارتباط با اهل بیت (ع)

ارتباط با اهل بیت علیهم السلام به سه مرحله است. اگر در مرحله اول هستیم باید خودمان را به مراحل دوم و سوم برسانیم و اگر در مرحله دوم هستیم باید خودمان را به مرحله سوم برسانیم. چرا که امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: اگر کسی دو روزش مثل هم باشد آن شخص ضرر کرده است. چون ما را خلق کرده اند که از انسان عادی بودن به انسان عالی بودن برسیم تا در روز قیامت دچار حسرت نشویم. یعنی برای آدم هایی هم که در مسیر بودند حسرت وجود دارد. آنهایی که در مسیر نبودند حسرت می خورند که چرا آدم نبودند. آنهایی که در مسیر بودند حسرت می خورند که چرا کامل نبودند. حسرت آن روز ابدی است و دیگر در آنجا ارتقایی وجود ندارد.

ص: ۵۹۸

مرحله اول ارتباط با اهل بیت علیهم السلام در لسان آیه قرآن: لزوم عشق و ورزیدن و محبت به ساحت مقدس اهل بیت علیهم السلام در آیه شریفه ۲۳ سوره مبارکه شوری است که می فرماید: پیامبر ما به این مردم بگو: « قُل لا أَسئَلُکُم عَلَیهِ أَجراً إِلاّ المَوَدَّهَ فِی القُربی» من از شما هیچ اجر و مزدی در مقابل رسالتم نمی خواهم مگر عشق ورزیدن و محبت داشتن به ذوی القربی من.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند و پایه های دین اسلام مستحکم شد وضعیت مالی شدیدا تنگ و سخت شد. مردم از طرفی استحکام دین را می دیدند و از طرفی فقر را در آن سال می دیدند. با خودشان گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله کارش گرفته است و بهترین چیز را هم برای ما آورده است، در مقابل این رسالتش چه چیزی از ما می خواهد؟ یک عده ای آمدند و به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کردند: یا رسول الله وضع مالی تنگ شده است ولی شما غمی نداشته باشید تمام اموال ما بدون قید و شرط در اختیار شما است، آب در دلتان تکان نخورد. خداوند برای آن توهمی که آنها داشتند که چه چیزی در مقابل رسالت می خواهند آیه نازل کرد که چیزی نمی خواهد مگر مودت ذوی القربی ایشان.

از منابع اهل سنت اگر سوال کنید که این ذوی القربی چه کسانی هستند آنها در مصادیق آیه تطهیر اختلاف دارند. ما می گوییم مصداق آیه تطهیر فقط و فقط اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و آنها می گویند زنان پیامبر صلی الله علیه و آله هم هستند. اما آیا چنین اختلافی را در ذوی القربی هم دارند. به کتاب آنها که رجوع کنیم می بینیم معنای ذوی القربی را به وضوح برای ما بیان کرده اند. یکی از آنها احمد بن حنبل است. احمد صاحب یک کتاب و مسلک است. از قضا متعصب ترین فرقه است. کسانیکه در این دوره داعش هستند تمام افکار عقیدتی شان را از احمد بن حنبل گرفته اند. احمد بن حنبل از سعید بن جبیر ذیل این آیه نقل می کند: منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از ذوی القربی: امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت زهرا سلام الله علیها، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام هستند.

ص: ۵۹۹

ابن عبـاس از روات و شـاگردان پیامبر صـلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السـلام در ذیل این آیه بیانش اینست که: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودنـد: حق مرا در مورد اهل بیتم مراعات کنید. آنها را به سـبب من دوست داشـته باشـید. مراد از مودت یعنی دوست داشـتن و رعـایت حق و حقوق پیـامبر صـلی الله علیه و آله وخانـدانشان. پس مراد از مودت معلوم شـد. اما ممکن است کسـی سوال کنـد که در سوره هود از زبان حضـرت نوح علیه السـلام آمـده است که من از شـما در مقابل رسالتم مزدی نمی خواهم.

در سوره مبـارکه شـعرا از زبـان چهـار پیـامبر در چهـار آیه می گویـد که آنهـا در مقابـل رسالتشان از کسـی اجر و مزدی نمی خواهنـد و اجر و مزدشـان در مقابـل پروردگـار است. چطور است که پیـامبر صـلی الله علیه و آله که آقـای همه انبیاء است می فرمایند: من مودت می خواهم.

جواب این پرسش در سوره مبارکه سبا آیه ۴۷ آمده است. پیامبر ما به این مردم بگو آن چیزی را که من به عنوان مزد از شـما خواسته ام به نفع خودتان است. هرکسی این مودت را داشته باشد خودش سود می برد. سودش چیست؟

سوال شـد پنج پیامبر زبان حالشان این بود که اجر و مزدی نمی خواهند و پیامبر ما با اینکه مقامشان بالاتر بود فرمودند: من مزد می خـواهم و مودت فی القربی است. سوره سـبا فرمود: آن چیزی که به عنوان اجر به من می دهیـد در جیب من نمی رود همه اش برای خودتـان است. اگر کسـی اهـل بیت پیـامبر را دوست داشت درست است که مزد رسـالت پیـامبر صـلی الله علیه و آله است ولی منفعتش تماما برای آن کسی است که دوست دارد و محب است.

اجرمحبت به پیامبر گرامی اسلام

روایت اهل سنت است که زمخشری نقل کرده است:

«مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِیداً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَکمِلَ الْإِیمَانِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَک الْمَوْتِ بِالْجَنَّهِ ثُمَّ مُنْکرٌ وَ نَکیرٌ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ یزَفُّ إِلَی الْجَنَّهِ کمَا تُزَفُّ الْعَرُوسُ إِلَی بَیتِ زَوْجِهَا أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ص فُتِحَ لَهُ فِیقَبْرِهِ بَابَانِ إِلَی الْجَنَّهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِکهِ الرَّحْمَهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَی السُّنَّهِ وَ الْجَمَاعَهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ یوْمَ الْقِیامَهِ مَکتُوبٌ بَینَ عَینَیهِ آیسٌ مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ کافِراً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ یشَمَّ رَائِحَهَ الْجَنَّه»

هر کسی بر رویه محبت رسول گرامی صلی الله علیه و آله از دنیا برود شهید محسوب می شود و با ایمان کامل از دنیا رفته است. او را با تمام احترامات به سوی بهشت می برند و محل زیارت ملائکه خواهد شد. سنی واقعی کسی است که با محبت محمد و آل محمد از دنیا رفته باشد.

بعد پیامبر صلی الله علیه و آله اضافه می کند که کسیکه بغض خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را داشته باشد بین دو چشم او نوشته اند که او کسی است که مأیوس از رحمت خداست. کسیکه بغض پیامبر صلی الله و علیه و آله را داشته باشد حتی اگر نماز بخواند و روزه بگیرد از نظر پیامبر صلی الله علیه و آله کافر است. کسی که به بغض پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانشان از دنیا برود بوی بهشت را استشمام نمی کند.

اولین مرحله ارتباط با خانـدان پیامبر صـلی الله علیه و آله بحث محبت است که علائمی دارد. ابی سـعید خـدری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل میکند که حضـرت می فرمایند: هر کسیکه محبت خاندان مرا داشته باشد تمام خیر دنیا را به دست می آورد. هیـچ تردیـدی نیست که این هـا در بهشت هسـتند. محبین اهل بیت علیهم السـلام ۲۰ نشانه دارند. حضـرت فرمودند: ده خصوصیت در دنیا دارند و ده خصوصیت درآخرت دارند.

ده خصوصـیت دنیا را محب اهل بیت علیهم السـلام دارد: اهل تجملات نیست، نسبت به اعمال صالحه حریص است، اهل ورع در دین است. (ورع یعنی توقف در مقابـل شـبهات)، بـا نشاط و با رغبت به سوی بنـدگی رفتن. برای خوانـدن نماز شب تمایل دارد، از آنچه در دست مردم است نـا امیـد است، حافظ اطـاعت خـدا و نواهی خـدا است، بـا دنیـا هیـچ میانه ای نـدارد و اهل بخشنـدگی است. این ده خصوصـیت برای کسـی است که محب اهـل بیت علیهم السـلام باشـد. محب اهل بیت علیهم السـلام بودن اولین قدم برای ارتباط با اهل بیت علیهم السلام است.

منبع :fares.ir

عظمت و اخلاص وجود مقدس رسول الله(ص)

عظمت و اخلاص وجود مقدس رسول الله(ص)

این متن سـخنرانی حجت الاسـلام و المسلمین میرباقری در دهه ی آخر ماه صفر سال ۹۲ می باشـد که به تاریخ ۷ دی ماه سال ۹۲ در هیـاتی در قم برگزار شـده است. ایشان در این جلسه با ارائه توضـیحاتی راجع به حـدیث قرب نوافل فرمودنـد که وجود مقـدس رسول الله(ص) که ظرف مشـیت خـدا و واسـطه کائنـات هسـتند، به مقام محبت خـدا رسـیده انـد و مصـداق کامل این حدیث هسـتند. سـپس با اشاره به دو روایت از فضیلت و مقام فوق العاده پیامبر فرمودند که خدای متعال از سر رحمت خودش چنین پیـامبری را فرسـتاد و دو چیز بـا ارزش از خزانه غیب خـودش همراه او کرد یکی قرآن و دیگری امیرالمـؤمنین و ائمه(ع). ایشان افزودند که ولایت امیرالمؤمنین بر همه ولایتها غالب می شود و بساط ابلیس و اصـحاب سـقیفه و شـیطنت کفر در جهان امروز در حال غروب کردن است و حقیقت پیامبر در وجود مقدس امام زمان ارواحنا فداه تجلی خواهد کرد و ایشان نور پیامبر را در عالم ساطع می کنند.

ص: ۶۰۲

عظمت و اخلاص وجود مقدس رسول الله(ص)، عبد مطلق خدای متعال

در حدیث نورانی عنوان خدای متعال فرموده است: «فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِی یُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِی یَنْطِقُ بِهِ وَ یَدَهُ الَّتِی یَبْطِشُ بِهَا»(۱) این حدیث قرب نوافل را فریقین، سنی و شیعه نقل کرده اند که بنده در اثر واجبات به خدای متعال نزدیک می شود. اگر همه قرب فرائض را به دست آورد، آنگاه نوبت به نوافل می رسد. اگر با نوافل و مستحبات هم به خدای متعال نزدیک شد، کار به جایی می رسد که من او را دوست می دارم و محبوب من می شود و اگر خدای متعال بنده ای را دوست داشت و محبت الهی در وجود او جاری شد، دیگر از خودش خالی می شود و همه وجودش تحت اراده و مشیت خدای متعال قرار می گیرد. این گوش، دیگر گوش او نیست؛ زبان، دیگر زبان او نیست؛ البته این معنایش این نیست که خدای متعال در بنده حلول می کند اینطور نیست، ولی عبد در مقامی قرار می گیرد که تحت ولایت است، همه کارهایش کارهای خدایی است. «فاذا احبنی احببت» وقتی او به مقام محبت من رسید من هم او را دوست می دارم و چشم و زبان و گوش و دست او می شوم. اگر یک نفر این مقام را به دست آورده باشد وجود مقدس رسول الله(ص) است که عبد مطلق خداست. هیچ فریضه و هیچ نافله ای نیست که از این وجود مقدس فوت شده باشد.

ص: ۶۰۳

۱- (۱) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۳۵۲

در روایت عـالمی یهـودی از امیرالمـومنین(ع) اینطـور سوال کرد که برخی از پیـامبران بنی اسـرائیل در یـک مقـامی بودنـد که خداوند درباره آنها می فرماید: «وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ معه»(انبیاء/۷۹) ما کوه ها را برای حضـرت داود مسخر کرده بودیم، بطوریکه همراه تسبیح حضـرت داوود تسبیح می گفتند؛ خدا به پیامبر شما چه داده است؟ حضرت فرمودند قابل مقایسه نیست، پیـامبر مـا بـدون اینکه ترک اولاـ کرده باشـد طوری خـدا را عبـادت می کرد که خـدای متعـال می فرمود: «طه مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»(طه/۲) ما قرآن را بر شما نازل نکردیم تا خودتان را اینقدر به زحمت بیندازید. فرمود پیامبر ده سال شب ها روی پنجه های خودش می ایستاد و عبادت می کرد، وقتی به او گفتنـد آقا شـما که دیگر مامون از عقوبت هستیـد، زمام و اختیـار بهشت و جهنم در دست شـماست، فرمود: «أَ فَلَا أَكُونُ عَبْداً شَكُورا»(۱) آیا بنـده شاکر خـدا نباشم؟ این وجود مقـدس اینطور عبادت می کردند و طبیعی است که به مقامی برسد که همه کائنات با او تسبیح بگویند: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ»(جمعه/۱) یعنی اگر همه کائنـات تسبیـح می گوینـد، بـا تسـبیح نـبی اکرم(ص) است، او معلم کـل است، معلم انبیا است. طبق روایت اگر عالم ملائکه تسبیـح را از پیامبر یاد گرفته انـد، دیگر حساب جماد و نبات پاک است. همه عالم به تبع او تسبیح می گویند: «بنا عبد الله بنا عرف الله» اگر خدای متعال شناخته شده به واسطه اوست، اگر خدای متعال بندگی می شود با فیض بنـدگی این وجود مقـدس است. بنده اگر محبوب خدا شد خدای متعال در همه قوای او حضور پیدا می کند و دیگر این قـوا از او نیسـت: «کنـت ســمع الــذی یســمع بـه ...». لـذادر قرآن اینطـور تعـبیر می شـود: « وَ مـا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ رَمى»(انفال/۱۷) آن موقعی که شـما دشـمن را طرد می کردید و در جنگ سنگ ریزه ها را به طرف دشمن پرتاب می کردید، شمـا این کـار را انجـام نمی دادیـد، بلکه خـدا انجام می داد: «و لكن الله رمی». پیامبر(ص) در چنین مقامی است، همه کارهای ریز و درشت این وجود مقـدس از این مقوله است: خوابیـدن، غـذا خوردن، خوابیـدن، معاشـرت و ... و دیگر تحت اراده خود نیسـتند. این است که نکته مشیت الهی است و همه مشیت الهی که در روایات هست که هفت چیز در مسیر خلقت موجودات است مشیت، قدر، قضا و علم و .... اول همه مشیت است. این وجود مقدس ظرف مشیت خداست و به همین جهت وقتی همه عالم خلق می شود از مسـیر این وجود مقـدس خلق می شود، محل مشـیت خـدای متعال است که سـرآغاز خلقت همه کائنات، اولین مرحله خلقت هر موجودی، مشیتش است. اراده و مشیت الهی تعلق می گیرد. لذا واسطه همه کائنات است.

ص: ۶۰۴

۱- (۲) الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص: ۲۲۰

روایتی در فضیلت پیامبر(ص)، محل مشیت الهی

به یک روایت از امیرالمومنین(ع) در فضیلت پیامبر(ص) فقط اشاره می کنم، خیلی از این روایات بی مقدمه خواندنی نیست، شرح این روایت را بزرگان بدهند، فقط از باب اینکه فضایی باز بشود. در بحار نقل شده که امیر المؤمنین فرمودند: «فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ص بَقِيَ أَلْفَ عَامٍ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَاقِفاً يُسَبِّحُهُ وَ يَحْمَدُهُ وَ الْحَقُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ يَقُولُ يَا عَبْدِي أَنْتَ الْمُرَادُ وَ الْمُرِيدُ وَ أَنْتَ خِيَرَتِي مِنْ خَلْقِي وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ مَنْ أَحَبَّكَ أَحْبَبْتُهُ وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضْتُهُ فَتَلَأْلَأَ نُورُهُ وَ ارْتَفَعَ شُعَاعُهُ فَخَلَقَ اللَّهُ مِنْهُ اثْنَيْ عَشَرَ حِجَاباً» یعنی خدای متعال این پیامبر را از نور خودش آفرید (در این زمینه روایات زیاد داریم که این وجود مقدس بدون حجاب از نور الهی آفریده شده است ولی در این حدیث نکات لطیفی است) و این نور رسول الله(ص) هزار سال ایستاده بود که مقصود از این هزار سال زمانهایی که ما تصور می کنیم نیست. و خدا را تسبیح و حمد می کرد، خدا را عبادت می کرد. و خدای متعال در این حال به او نظر می کرد، وقتی عبادت می کرد می فرمود: «انت المراد و المرید» مراد الهی تو هستی، معنی «لولاک لما خلقت الافلاک» نیز همین است. حال چطور می شود پیامبر مراد خدای متعال باشد؟! «انت المراد و المرید» هم اراده الهی فقط به تو تعلق گرفته و هم اینکه تو سرچشمه اراده خدا است. یعنی هرچه بعد از این است از مسیر اراده شماست، این همان معنی محل مشیت است. از همه مخلوقات برگزیده من تو هستی، به عزت و جلال خودم اگر تو نبودی کائنات را نمی آفریدم. اینها برای تو آفریده شده اند مثل اینکه خدای متعال چشم و گوش و زبان و دست و این میلیاردها موجودات زنده ای که در بدن ما تلاش می کنند را برای ما آفریده و اگر این روح نبود خدای متعال این جسم را خلق نمی کرد. اگر شما هم نبودید کائنات آفریده نمی شد. کائنات پیکره ای است برای شما. «من احبک احببته» هر که تو را دوست بدارد من او را دوست می دارم. این مطلب از بیانات دیگر هم استفاده می شود که حبیب حضرت حق جز نبی اکرم(ص) نیست، او حبیب خداست و مابقی موجودات به اندازه ای که این پیامبر را دوست می دارند خدا آنها را دوست می دارد و محبوب خدا می شوند. «و من ابغضک ابغضته» هر که تو را مبغوض بدارد من او را مبغوض می دارم، این وجود مقدس مدار حب و بغض الهی است. بعد ادامه میدهد که وقتی خدای متعال حضرت را مورد عنایت خودش قرار داد نور حضرت تجلی کرد و شعاع نور حضرت ارتفاع پیدا کرد.

خدای متعال از نور وجود مقدس ایشان ۱۲ حجاب آفرید که حجابهایی است که بین حضرت حق و مخلوقات است و تنها کسی که همه این عوالم و حجب را سیر کرده خود این وجود مقدس است. سپس حجابها را نام می برد: حجاب قدرت، عظمت، عزت، هیبت، جبروت، رحمت، نبوت، کبریا، منزلت و بعد حجاب رفعت، سعادت و شفاعت. بعد فرمود خدای متعال به حضرت دستور داد که به تک تک این عوالم که من خلق کرده ام وارد شو و سیر کن. حضرت در حجاب اول ۱۲ هزار سال، در حجاب دوم ۱۲ هزار سال و ... توقف کرده اند و در این حجب الهی سیر کردند؛ بعد حضرت فرمودند خدای متعال از نور این پیامبر ۲۰ دریا(بحر) آفرید که در هر بحری علومی بود که جز خدای متعال نمی دانست، علوم الهی در این دریاها و بحار جاری شد و به این پیامبر دستور داد که در این دریاها نازل بشود. در یک یک اینها حضرت فرود آمدند و بار انداختند و سیری در این بحار علوم داشتند. البته از فهم ما بیرون است که اینها چه بوده است، این مطالب را امیرالمومنین(ع) می فرمایند، وقتی ایشان بحث می کنند همیشه اینطور است. مثل ما مثل کسی است که یک معماری یک بنای عظیمی را ساخته، زیر و بم این بنا را می داند و ما هم یک آدم های نابینا کنار این بنا ایستاده ایم. وقتی شروع به حرف زدن می کند آنجا جای شرح دادن این حرف ها نیست، آنجا فقط باید القاء سمع کنیم و ببینیم جه می گوید بعد کم کم دستت را می گیرند. اگر خوب گوش دادی می برند این در و دیوار را لمس می کنی و کم کم یک چراغی را روشن می کنند که انسان ساختمان و بنا را می بیند. ما هم نسبت به صحبتهای امیرالمومنین(ع) اینطور هستیم، خیلی نمی شود حرف حضرت را شرح داد، باید خوب القاء سمع کرد. حضرت می بیند و حرف می زند باید القاء سمع کرد بعد کم کم انسان را می برند فضاها را لمس می کند، بعد کم کم چشم انسان باز می شود و آن حقایقی که بیان فرموده اند را می بیند.

در این روایت هم اینگونه است. مـا نمی فهمیم حضـرت از چه سـخن گفته انـد، خلاـصه حضـرت وارد این بحار شدنـد از این دریاها بیرون آمدند سپس خدای متعال او را مورد خطاب قرار داد: «فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ آخِرِ الْأَبْحُرِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی یَا حَبِیبِی وَ یَا سَیِّدَ رُسُلِی وَ یَا أَوَّلَ مَخْلُوقَاتِی وَ یَا آخِرَ رُسُلِی أَنْتَ الشَّفِیعُ یَوْمَ الْمَحْشَرِ فَخَرَّ النُّورُ سَاجِداً ثُمَّ قَامَ فَقَطَرَتْ مِنْهُ قَطَرَاتٌ کَانَ عَدَدُهَا مِائَهَ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَهً وَ عِشْرِینَ أَلْفَ قَطْرَهٍ فَخَلَقَ اللَّهُ تَعَالَی مِنْ کُلِّ قَطْرَهٍ مِنْ نُورِهِ نَبِیّاً مِنَ الْأَنْبِیَاءِ فَلَمَّا تَکَامَلَتِ الْأَنْوَارُ صَارَتْ تَطُوفُ حَوْلَ نُورِ مُحَمَّدٍ ص کَمَا تَطُوفُ الْحُجَّاجُ حَوْلَ بَیْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ»(۱) یعنی ای اول و آخر همه انبیـاء، همه عالم روز قیامت به دست تو نجات پیـدا می کننـد و با دست تو وارد بهشت و وادی توحید می شوند. همین طور که در دنیا و عوالم دیگر شـما معلم توحید بودیـد، در قیـامت هم درهـای بهشت و مقامـات توحیـدی بـا شـما گشوده می شود. این وجود مقـدس در مقابل خـدای متعال تواضع کرد و سجده تام انجام داد. وقتی خدای متعال این مقامات را به حضرت عطا کرد که سید رسل من هستی، اول و آخر انبیـاء و شـفیع انبیـا هستی، ایشان سـجده تام کردنـد. فرق حضـرت با ما در این است که وقتی کمترین نعمتی را به ما می دهند مغرور به نعمت و مشغول به نعمت می شویم ولی خداونـد کائنات را زیر دست حضـرت گذاشـتند و او در مقابل خدای متعال سجده کرد. سجده طوری بـود که حضـرت وقـتی از سـجده برخاسـتند قطراتی از وجـود مقـدس ایشـان مترشـح شـد که این نشاندهنـده سـنگینی عبادت است. در روایات آمده که وقتی وحی به حضـرت می آمد حضـرت عرق سـنگینی می کردند، این سجـده هم آنقـدر با شـکوه بود که قطراتیماننـد اشک یا عرق از وجود مقدس حضـرت جاری شد که ۱۲۴ هزار قطره از این وجود مقـدس مترشـح شد. و از هر قطره از نور این وجود مقدس پیامبری را آفرید؛ نکته لطیف تر این است که وقتی این انوار به کمـال خودشـان رسـیدند همـان طور که حجـاج حول بیت الله می چرخنـد، نور ۱۲۴ هزار پیـامبر دور این پیـامبر طـواف می کردند. این است معنی آن روایاتی که فرمود: خدای متعال نور انبیا را از جسم ما آفرید و لذا متمایل به ما هستند.

۱- (۳) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۵، ص: ۲۸

اصولاـ این کعبه ای که ما مامور هستیم دور آن بچرخیم، جسم است و روح این کعبه چیز دیگری است. در غیر اینصورت دور سنگ چرخیدن معنایی ندارد. همه مقاماتی که هست به احترام حضرت است. امام سجاد(ع) فرمود: «أَنَا ابْنُ مَکَّهَ وَ مِنًی أَنَا ابْنُ مَرْوَهَ وَ الصَّفَا»(۱) باطن مکه شعاع نبی اکرم است والاـ برای چه مردم بروند مکه؟ باطن کعبه نبی اکرم(ص) است در غیر اینصورت چه وجهی داشت مردم مکه بروند و دور کعبه طواف کنند؟! اول و آخر اوست. در روایتی اینطور آمده، عرض کرد چرا کعبه ۴ ضلعی است و ۴ گوشه دارد؟ حضرت فرمود این شعاعی از بیت المعمور است. گویا بیت المعمور روح و کعبه جسد است. جسد و روح باید با هم تناسب داشته باشند، مثل اینکه جسم آدم، آدم است و جسم حیوانات، حیوان است و هر حیوانی از جمله خزندگان، چرندگان و درندگان جسمشان متناسب با روحشان است. لذا روح هایی که روح های فاسد می شوند در قیامت جسمشان عوض می شود. فرمود اینها در قیامت در قالب حیوانات می آیند. ذیل این آیه: «یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجاً»(نبأ/۱۸) در روایت فرمود ده دسته از امت من در محشر می آیند و هر کدام در قیافه یکی از حیوانات هستند. آنهایی که اهل این گناه هستند در قیافه فلان حیوان ظاهر می شوند چون جسم انسان با روحش تناسب دارد لذا اگر روح فاسد شد، خدای متعال جسم هم عوض می کند، لذا جسمی که انسان در قیامت دارد نعوذ بالله جسم حیوانات است.

ص: ۶۰۸

۱- (۴) مناقب آل أبی طالب علیهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج ۴، ص: ۱۶۸

کعبه هم یک روحی دارد، روحش بیت المعمور است که ملائکه آنجا طواف می کنند، کعبه ملائکه است. گفت آقا بیت المعمور چرا چهار ضلعی است؟ البته ضلع بیت المعمور مثل ضلع های کعبه گوشه هایش این طور نیست، مثل روح انسان که متناسب با جسمش است و ابعاد و قوایی دارد، یکی از این قوا به مغز و یکی به قلب و به دست و پا و چشم و ... تعلق می گیرد. گفت بیت المعمور چرا چهارضلعی است و ابعاد چهارگانه دارد که وقتی جسد می شود به کعبه تبدیل می شود؟ حضرت فرمودند بیت المعمور هم خودش جسم است و یک روح بالاتری وجود دارد. بیت المعمور محاذی عرش است، چون عرش الهی چهار بعدی است، بیت المعمور هم جسم برای آن عرش است. پس ملائکه دور جسم عرش یعنی به دور بیت المعمور می چرخند و ما دور جسمِ جسم عرش یعنی دور کعبه می چرخیم. عرض کرد چرا عرش چهار ضلعی است؟ فرمود چون ارکان الهی چهار تا است و عرش الهی حامل چهار رکن توحید است: «سبحان الله و الحمد الله و لا اله الا الله و الله اکبر». که در روایات ارکان توحید و اسلام به خلق نبی اکرم(ص) تعبیر شده است، «انک لعلی خلق عظیم» فرمود خلق عظیم اسلام است، اسلام خلق نبی اکرم(ص) است و ارکان اسلام چهار تا است و عرش چهار ضلعی است؛ یعنی روح عرش خلق عظیم نبی اکرم(ص) است. پس انبیا در عالم خودشان دور نور پیامبر طواف می کردند ما در این عالم باید دور کعبه طواف کنیم، کعبه جسم جسم جسم پیامبر است، عرش به منزله جسم حضرت است و بیت المعمور جسم عرش است؛ کعبه هم جسم بیت المعمور است. ما در این زمین که آمدیم اینقدر فرود آمدیم، وقتی فرود آمدیم پیامبر هم فرود آمده شده کعبه ما باید دور کعبه طواف کنیم. انبیا دور نور پیامبر طواف می کردند و ملائکه دور بیت المعمور که جسم جسم پیامبر است طواف می کنند.

ارسال پیامبر(ص) همراه با دو گوهر از خزانه غیب خدا

«ارسل رسوله» خدای متعال این وجود مقدس و این پیامبر را فرستاده است اولا کار، کار اوست؛ دست، دست اوست و این پیامبر هیچ از خودش ندارد بلکه عبد مطلق است. «ارسل رسوله بالهدی و دین الحق» خدای متعال به این عبد مطلق ماموریت داده است، خداوند این پیامبر و این رسولی که رسول به همه انبیا و به همه عالم است را فرستاده و او را مرسل کرده است. حال این پیامبر را برای چه فرستاده و چه چیزی همراه او کرده است؟ خیلی نکته مهمی است، خداوند پیامبر با این عظمت را فرستاده تا سراغ بنده ها بیاید. این نشاندهنده محبت و رحمت خداست، کار خود اوست یعنی همه کاره خود خدای متعال است، از رحمت خودش چنین پیامبری را فرستاد و دو چیز همراه او کرد، یکی «هدی» و دیگری «دین الحق»، یک کتاب که قرآن است و یک دین الحق که امیرالمومنین(ع) و ائمه(ع) می باشد. این دو گوهر را با این پیامبر(ص) فرستاد و این گوهرها هم برای خزانه غیب خدا بودند، نه قرآن از جنس این دنیاست و نه امیرالمومنین(ع). اصلا این دو از جنس این عالم نیستند، در روایت فرمود وقتی خدای متعال بعضی از آیات قرآن را می خواست بفرستد، به عرش الهی متعلق شدند که خدایا ما را کجا می فرستی؟ جای ما در عالم دنیا نیست، برویم با اهل معصیت همنشین بشویم؟ قرآن یک موجود زنده است وقتی حضرت تطورات قرآن در روز قیامت را بیان می کند، می فرماید قرآن در صورت های مختلفی می آید، در صورت مومنین می آید، در صورت شهدا می آید، افضل از همه شهدا؛ در صورت انبیا می آید، افضل از همه انبیا؛ بعد می آید پای عرش الهی شفاعت می کند. قرآن یک موجود حقیقی زنده است و از سنخ ما نیست که با ما در این دنیا همنشین شود، خدای متعال آن را با این پیغمبر فرستاد. تنها چیزی که موجب می شود این قرآن در این دنیا بیاید، اینست که پیامبر آمده و اگر این پیامبر نمی آمد این دُر خزانه غیب خدا در دنیا نمی آمد؛ اگر این پیامبر نمی آمد که امیر المومنین در دنیا نمی آمد، دلخوشی امیرالمومنین به این پیامبر است. پیامبر این وجود مقدس را با خودش آورد بعد هم درهای ولایتش را در روز غدیر به روی عالم باز کرد و فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» خداوند این دو گوهر را با این پیامبر همراه کرد و عجیب اینست که پیامبر این دو گوهر را باقی گذاشت: «إنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما إن تمسکتم بهما لن تزلوا ابدا» اگر دست از این دو گوهر برندارید، لحظه ای گمراه نمی شوید. هر گمراهی هست بیرون از وادی قرآن و امیرالمومنین(ع) است. وادی امیرالمومنین و وادی قرآن، وادی نور و هدایت و رحمت خدا است.

بعـد هم فرمود که این گوهری که من به این پیـامبر دادم، گوهری است که همه رقبـا را از میـدان به در می کنـد: «لیظهره علی الدین کله». نگران نباشـید ولایت امیرالمومنین(ع) بر همه ولایت ها غالب می شود. درست است سقیفه و اولیاء طاغوت و ادامه آنها این بساط شـیطنت و کفری که شـما امروز در جهان می بینیـد با همه پیچیدگی هایش هیچ نیست، یک جولانی است: «ان للباطل جوله و للحق دوله» معنای این جمله که در خطبه قاصعه آمـده که حضـرت فرمود وقتی وجود مقـدس نبی اکرم مبعوث شدند من در غار حراء بودم، «سـمعت رنه الشـیطان» وقتی جبرئیل آمد و وحی آورد فریاد شیطان بلند شد، شیطان خیلی موجود عجیبی است، چیز ساده ای نیست شـش هزار سـال عبـادتی که معلوم نیست زمـانش دنیایی است یا آخرتی، دو رکعت نمازش چهار هزار سال طول کشـیده است؛ اینها چیزهای عادی نیست. شیطان خیلی قوا دارد، عرش و فرشی دارد، خیلی چیزها دستش هست البته در عین حـال هیـچ چیز دسـتش نیست. فرمود شب قـدر که عالم ملکوت بر امام نازل می شود و ملائکه و روح فوج فوج محضـر حضـرت می آینـد، شیاطین هم آن شب گرد ابلیس جمع می شونـد، شـیطان برای خودش حسـاب و کتابی دارد. آنقدر می آیند و می روند و خبر می آورند و می برند که فرمود شـیطان خیال می کند که خودش محور کاملی است تا با امام مواجه نشود نمی فهمد که هیچ چیز دسـتش نیست، وقتی با آن حقیقت مواجه شد می فهمد که چیزی دستش نیست. نقل شده است که زمان علامه طباطبایی مرتاضـی از هندوسـتان آمده بود و شـروع کرده بود فریب ایجاد کردن، روزی گذرش به علامه افتاد کاری سـرش آوردنـد که بساطش را جمع کرد و فرار کرد. ابلیس خیال می کند واقعا چیزی دارد و بندگان خدا را اغفال می کنـد. فرمود شـیطان آن شب آنقدر رفت و آمد می کند که خیال می کند واقعا کاره ای است تا به امام برخورد نکند واقعا خودش هم باورش می آید. شـیطان دسـتگاهی دارد حضـرت فرمود: «سـمعت رنه الشیطان» من صدای ناله شیطان را شنیدم؛ به حضـرت عرض کردم این چه بود؟ پیامبر فرمودند من هر چه می شنوم می شنوی و هر چه من می بینم تو می بینی «إِنَّکَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَی مَا أَرَی إِلَّا أَنَّکَ لَسْتَ بِنَبِی»(۱) خیلی مقام عجیبی است. فقط پیامبر نیست و نبوت ندارد. بعد فرمود این صدای ناله شـیطان بود، وقتی من مبعوث شـدم دیگر مایوس شد کسـی را بپرسـتد فریادش بلند شد که کار تمام شد. حال اینجا سؤالی است که پس الان چه خبر است، اینها چه غوغایی است؟ اینها همه اش سـر و صدا است و شـیطان در حال غروب کردن است. خودش هم می دانـد این پیـامبر که طلوع کرد دیگر او بایـد برود، بسـاطش جمع شـده است. در حال حاضـر ۱۴۰۰ سال از آن زمان می گذرد. کسـیکه شـش هزار سال عبادت داشـته و دو رکعت نمازش چهار هزار سال طول کشیده دیگر ۱۴۰۰ سال و این زمانها چیزی به حساب نمی آید. پیامبر(ص) فرمود من که آمدم شـیطان دیگر مایوس شد، می داند کسی او را نمی پرستد و اینها دیگر تلاشهای آخر ابلیس است.

۱- (۵) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۳۰۱

«لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون» باید حقیقت این پیامبر در عالم تجلی کند و تجلی هم می کند. حقیقت این پیامبر در امام زمان تجلی میکند و امام زمان نور حضرت را در عالم ساطع می کند. این مضمون آیات قرآن است: «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّيهَا»(شمس/۳) وقتی حضرت ظهور می کنند نور این وجود مقدس و این شمس حقیقی را در عالم تجلی می دهد و تا آن زمان انسان نمی فهمد این پیامبر که بود و با خودش چه آورد. حتی سلمان هم باید برگردد و در دوره رجعت بفهمد این پیامبر چه آوردند. وقتی وجود مقدس نبی اکرم در وجود مقدس امام زمان اروحنا فداه تجلی پیدا می کند عالم روشن می شود آنوقت حضرت سلمان هم برمی گردد. الان دین در پرده و حجاب است و ما اصلا نمی فهمیم این پیامبر چه آورده و خدا به او چه داده و برای چه آمده است. زمان ظهور آنهایی که اهل راه بودند هم برمی گردند چون در این زمان است که می فهمند این پیامبر چه آورده است. «لیظهره علی الدین کله» وقتی این دین و این ولایتی که حضرت با خودش آورده ظاهر شد، یک عالم را مطهر می کند. در روایات این آیات مکرر به رجعت حضرت تفسیر شده است: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنذِرْ وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ * وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ * وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ * وَ لَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ»(مدثر/۱) پیامبر ما برخیزید، فرمود منظور قیام در رجعت است. انذار کن و پروردگارت را تکبیر کن یعنی کبریای الهی را در قلوب مردم بنشان و گردی از آن معرفت خودت را بر این دلها بپاش؛ امتت را تطهیر کن و آلودگی ها را دور کن. حضرت وقتی می آید شرک ها را پاک می کند و سران شرک (اصحاب سقیفه) را دور می کند. آنوقت منتش بر همه عالم جاری می شود همه عالم تحت پوشش ایشان قرار می گیرد. البته الان هم هستند ولی در آن زمان ظهور پیدا می کند.

القاب پیامبر گرامی اسلام

القاب پیامبر گرامی اسلام

الف) عبد بودن

از القاب و عناوینی که در قرآن به پیامبر نسبت داده شده است عبد بودن است.

(سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله)

عبد به چه مفهوم است؟ در زمان حیات پیامبر (ص) عبد به چه کسانی اطلاق می شد؟

چرا خداوند پیامبر را با واژه عبد خطاب می کند؟ اگر به ما عبد به همان مفهوم رایج در زمان نبی اکرم (ص) بگویند غرور ما جریحه دار نمی شود؟ این موضوع قابل تعمق و بررسی است. مرحوم علامه طباطبایی در کتاب سنن النبی روایت معتبری را در حالات و اخلاق پیامبر نقل می کند که برخورد ایشان با مردم عبد گونه بوده است. آیا شأنیت و کفویت برای پیامبر مطرح نبوده است؟ می بینم مادر پنج یا شش امام معصوم (ع) شیعیان کنیز بوده اند.)آیا کنیز در آن زمان به مفهوم کلفت بوده یا خیر؟ معلوم نیست زیرا کلفت مالک نفسش است ولی کنیز اینگونه نیست(. معاذ الله آیا شأنیت و کفویت برای امامان مطرح نبوده است؟

آیا این اخلاق در حیطه فعالیت ما حل شده است؟

اگر بتوانیم از بندهای شیطان درونی رهایی یابیم و در فضای باز و آزاد قرار گیریم شاید ما هم چنین خصوصیتی پیدا کنیم.

ممکن است این سئوال مطرح باشد که این ویژگی، مخصوص پیامبر اکرم (ص) است چه ارتباطی با ما دارد؟ باید گفت: پیامبر اسوه است)لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه(به خصوص برای ما که مبلغیم. همانگونه که پیامبر مبلغ بود)و ما علی الرسول الا البلاغ(.

ص: ۶۱۳

کونوا دعاه النّاسِ بغَیر السنتکم. رساندن پیام تنها با گفتار نیست بلکه رفتار ما باید مؤید گفتارمان باشد.

وقتی قال الصادق(ع) می گوئیم مردم به رفتار ما در گذشته و حال توجه دارند و نحوه زندگی ما در محیط اداری و خانوادگی به ذهنشان خطور می کند. لذا داشتن القاب پیامبر (ص) که در قرآن و روایات ذکر شده، ضروری است. به خصوص قرآن که قطعی الصدور است. توجه نمائیم که پیامبر (ص) چه خصوصیاتی داشته که با دارا بودن آنها، مبلغ خوبی بوده است.

ب) سراج بودن

پیامبر سراج است)سراجاً منیراً(. بنده فرصت مراجعه نداشتم ببینم مگر سراج غیر منیر هم است. منیر صفت سراج است یعنی خود می سوزد و روشنایی می بخشد. ما که می خواهیم سراج باشیم آیا می سوزیم و روشنایی می دهیم!.

ذکر نکته ای برای شما لازم است که بدانیم اخیراً شخصی از نیروهای مسلح نامه ای خدمت مقام معظم رهبری نوشته و به بعضی ها هم به عنوان گیرنده فرستاده است از جمله مسجد جمکران (چاه عریضه).

در انتهای نامه خود را بنده خدا معرفی کرده است. قسمتی از عباراتش را برای شما می خوانم. در صورتی که عقیدتی سیاسی به جای نظارت بر چنین اعمالی و مکتبی نمودن واقعی به فکر رفاقت با مقامات و گرفتن شغل با محل سرتیپی به بالاـ بر روحانیون افتاده است و آنها هم جز به رتبه ۱۷ به چیز دیگری نمی اندیشند... در آخر نامه نوشته است: آقا، من نگرانم که اگر خدای ناخواسته دشمن این کشور را مورد حمله قرار دهد با این شرایط چه فکر می کنید؟. تمام نامه را در جلسات رؤسای سا.ع برای آقایان قرائت خواهم کرد. توصیف رسول خدا (ص) به سراج بدین خاطر است که پیامبر (ص) وقتی به رسالت مبعوث می شود تمام اموال حضرت خدیجه را مصرف می کند و مقید است زندگی خود را با پایین ترین قشر جامعه از نظر رفاهی تنظیم کند. رسول اکرم (ص) بعضاً از شدت گرسنگی به بدن مبارکش سنگ می بست که معده فشرده و گرسنگی را خیلی احساس نکند. بدین خاطر است که مالک ابن انس می گفت:

«روزها می گـذشت و دود از مطبـخ خانه پیامبر (ص) بلند نمی شد». یعنی غذا پختن در منزل ایشان نبود. چرا پیامبر برای اینکه مبلغ خوبی باشد باید این گونه باشد؟

چرا آن آقا خدمت امام صادق (ع) می رسد و سـئوال می کند یا بن رسول الله، امیرالمؤمنین علی(ع) آن گونه زندگی می کرد و شما اینچنین! حضرت در جواب (به همین مضامین) عرضه می دارد:

«امیر مؤمنان علی (ع) مسئولیت حکومت داشتند».

آیا ما مسئولیت حکومت نداریم؟ آیا رفتار ما شبیه امیرعلی (ع) است؟

ج) تهجّد

از القاب مذکوره در قرآن برای پیامبر، تهجّد است، شخصیتی مثل پیامبر چه نیازی به تهجد دارد؟ امام خمینی رضوان الله تعالی علیه و مقام معظم رهبری از زمانی که بحث رهبری ایشان مطرح است، تهجد را جزء واجبات می دانند. چرا؟

مثالی بزنم (عذر می خواهم)، باطری موتور سیکلت، مقدار معینی برق می خواهد و حال اینکه باطری هواپیمای غول پیکر برق قوی می خواهد. باید شارژ شود. ما می خواهیم معنویت مردم را در دست کنیم چقدر باید شارژ شویم. پیامبر اکرم (ص) چون مبلغ است لذا خداوند متعال تحجد را برایشان واجب کرده است.

س) ذاکر بودن

همانگونه که اهل ذکر بیان داشته اند دو نوع ذکر داریم: ۱) ذکر زبانی ۲) ذکر قلبی

ذکر قلبی مهم است. در هیچ شرایطی نباید خداوند را فراموش کنیم.

در مجموعه ای روحانی جدید الورود، سـربازی را به دلیل اشـتباه در وضو گرفتن سیلی زد. سرباز گفت چرا می زنی؟ روحانی گفت: زبان درازی می کنی! سیلی دیگری زد.)البته عذرش را خواستند(آقا شما ذاکر هستید!

کجا رسول (ص) برای اشـتباه در وضو گرفتن یا قرائت حمد و سوره سیلی به گوش مردم می زد. آیا شما آن لحظه در یاد خدا بودید؟!

ص: ۶۱۵

ش) مذکّر بودن

از القاب دیگر رسول خدا (ص) مذکّر بودن است. انما انت مذکر لیست علیهم بمصیطر.

مذکر یعنی مذکر فعلی. آیا رسول خدا (ص) صرفاً با قولش مذکّر بود؟ یا با فعلش هم مذکر بود. اگر اسراف و تبذیر را مطرح می کنیم مردم توجه دارند که بنده در مقام عمل هم مذکر هستم یا خیر؟

در یکی از سفرهای خود به مجموعه ای از نیروهای مسلح، در اتاق کار یکی از اعزه روحانی حضور یافتیم رایانه ای که قطعاتش باز شده بود روی میز مشاهده کردم، ابتدا خوشحال شدیم از وی پرسیدم. از رایانه استفاده می کنید؟ در پاسخ گفت: بلد نیستم در این مجموعه تعدادی آورده اند و در اتاق من هم گذاشته اند.

گفتم: شنیده ام وقتی از عمر رایانه ها سپری می شود قیمت آن تنزل می یابد. سپس ادامه دادم آیا به نظر شما نگهداری این رایانه اسراف نیست. مضاف بر اینکه سربازی هم باید برای تمیز کردن هر روز آن بکار گیرید. با این اوصاف می توان به مردم گفت اسراف نکنید!

ص) مبشّر بودن

در قرآن صفت بشیر ابتدا ذکر شده و سپس نذیر. احتمال می دهم کلمه بشیر بیش از منذر در قرآن استعمال شده است. ما مبلغان فرهنگ اسلام باید مبشر و منذر باشیم بهشت و نعمت هایش را توصیف کنیم و همانطور جهنم. به راستی ما در این خصوص چگونه عمل کرده ایم.

ض) مامور بودن

فاستقم کما امرت

پیامبر مامور است که میدان را خالی نگذارد. امام حسین (ع) میدان را نباید خالی کند گرچه با هفتاد و دو تن در مقابل لشکر سی هزار نفری قرار گیرد.

ص: ۶۱۶

آقا اباعبدالله الحسین در شب عاشورا، چراغ را خاموش می کند و به یارانش می فرمایند: اگر می خواهید بروید من یک تنه می ایستم، قرآن مجسم را در امام حسین (ع) می بینید. ما چگونه این روح شهامت و شجاعت را در سخنرانی ها القاء می کنیم.

ط) خلیق بودن

از جمله القاب دیگر پیامبر (ص) خلیق است. انک علی خلق عظیم. رسول گرامی (ص) عقل کل است. وارد منزل می شود و به همسرش (عایشه) می فرماید: کلمّینی حمیرا، بیا با هم حرف بزنیم، پیامبر (ص) از تفکر همسرش استفاده می نماید. علامه طباطبایی می نویسد: روزی زن مسلمان فرزندش را خدمت پیامبر (ص) حاضر نمود تا کسب برکت نماید.

کودکی که بر زانوی پیامبر نشسته بود ادرار کرد. مادر بر سر فرزند فریاد کشید. رسول خدا (ص) گفت: چرا فریاد می زنی؟ کودک است. هنگامی که کودک با آرامش ادرارش تمام شد پیامبر او را نوازش کرد و سپس برای او دعا کرد و بعد از آن پای مبارکش را آب می کشد.

پیرزنی سالخورده خدمت حضرت می رسد و سئوال می نماید و جواب را نمی فهمد پیامبر (ص) به طور مکرر برای او پاسخ را توضیح می دهد. انک علی خلق عظیم. اخلاق پیامبر باید این گونه باشد. اگر با تندی برخورد می کرد مردم از اطراف او پراکنده می شدند و لو کنت فظاً ...

پی نوشتها:

۱.نجران نام قسمتی از سرزمین سرسبز حجاز بود که در نزدیکیهای مرز یمن قرار داشته و شامل بیش از پنجاه دهکده بود و سالها پیش از ظهور اسلام به دین نصرانیت درآمده بودند.

۲.در برخی از تواریخ آمده که هدایایی هم برای آن حضرت آورده بودند که پیغمبر در ابتدا قبول نکرد و بعدا از ایشان پذیرفت.

۳.آیه ۵۹.

۴.آیه ۶۱.

۵.در بسیاری از تواریخ آمده که رسول خدا جایی را در خارج شهر مدینه تعیین کرده بود و گروه زیادی از مهاجر و انصار برای مشاهده جریان مباهله بدانجا آمده بودند .

۶.سوره الاحزاب،آیه ۳۳.

اهداف بعثت پیامبر اکرم (ص)

اشاره

نویسنده:سیدابراهیم حسنی

اهداف بعثت پیامبر اکرم (ص)

۱. هدایت عامه

هدف اصلی بعثت پیامبراکرم(ص) و همه انبیا هدایت و تزکیه نفوس عامه است که این محور اصلی یعنی همان هدایت نمودن جامعه و بازداشتن آنها از گمراهی و ضلالت می باشد، پیرامون بعثت همه انبیاء صادق است. چنانچه خداوند تعالی نیز در بیان اشتراک هدف و خطوط اصلی بعثت انبیا می فرماید: «کل(۱) آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لانفرق بین احد من رسله»(۲)

همه انبیاء ایمان به خدا و ملائکه و کتب آسمانی و رُسُل و رسالت دارند و مافرقی (در اصل رسالت و هدف) بین آنها قائل نشد. همه بر محور ایمان به خدا مبعوث شدند و هدفی جز هدایت جامعه بر اساس خاستگاه اجتماعی و مقتضیات زمان ندارند. بنابراین راه و هدف و مسیر آنها مشترک است و این همان محور هدایت است جز آنکه در زمان های مختلف ظهورهای مختلفی داشته است. انسان ها در همه اعصار تاریخ مرهون تلاش های انبیا و مدیون عنایت بعثت انبیا از جانب خداوند هستند چراکه بدون آنها همه در راستای ضلالت و گمراهی قدم برمی داشتند. و لذا باید نتیجه گرفت که انذار و تبشیر و ارشاد انبیا همه در راه هدایت عامه بوده است. و این اصل بر مبنای هدف کلی بعثت و انحاء مختلف آن در هر زمان و مکتبی قابل بحث می باشد. «و لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم»(۳) و خداوند بر مؤمنین منت گذاشت آنگاه که از جنس خودشان رسولی فرستاد تا بر آنها آیات الهی را بخواند و آنها را تزکیه و تعلیم و هدایت نماید. از همه مهمتر و بیشتر مورد تأکید خداوند منت رسالت و بعثت خاتم الانبیاء محمدمصطفی(ص) بر مسلمانان و بلکه بر تمام عالم بشریت است که به عنوان آخرین پیامبر و مبشر رحمت و آورنده اکمل الادیان برای همه زمان و اعصار و سراسر گیتی مبعوث شده است.

۱- ۱. سوره جمعه آیه ۲.

۲- ۲. سوره بقره آیه ۲۸۵.

۳- ۳. سوره آل عمران آیه ۱۶۴

۲. تکمیل ایمان و تقوی

کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و ایمان به آنچه بر محمد(ص) نازل شد آوردند (بدانند) که این همان حق از جانب خداست دو محور اصلی هدف بعثت ختمی مرتبت محمد(ص) ایجاد ایمان و اعتقاد راسخ در قلوب مردم بوده است.

آن حضرت با تلاوت آیات، ارائه طریق و بیان لیّن و تبیین صراط مستقیم الهی بر همگان ایمان را در قلوب بشر ایجاد کرده است که این همان هدف والای بعثت آسمانی آن حضرت می باشد.

طبق آیه فوق و غالباً در همه آیاتی که به ایمان اشاره شده بلافاصله عمل صالح نیز ذکر و تأکید شده است. و عمل صالح و تقوی در گفتار و کردار بعد از مرحله ایمان و لازمه ایمان راسخ است. بین ایمان و تقوی التزام عملی وجود دارد که از هم جداناشدنی است و اگر ایمان بیاورید و تقوای الهی پیشه کنید پس برای شما اجر والایی خواهد بود. انبیا عظام به ویژه رسول اکرم(ص) در راه ایجاد تقوی در میان مردم و ایمان در قلوبشان تلاش های بسیاری نمودند و از خودگذشتگی بسیار کردند. ای قوم عبادت خدا نمایید شما را چه می شود که معبودی غیر خدا دارید آیا تقوی ندارید. مشاهده می فرمایید که این اصل ایمان و تقوی از همان ابتدا در کنار هم بوده و انبیا در راستای ایجاد و نفوذ آن در جامعه و قلوب مردم به عنوان مسؤولیتی بزرگ اهتمام بسیار ورزیدند.

۳. تعلیم و تربیت جامعه

طبق آیه ابتدای بحث و بسیاری دیگر از آیات قرآن کریم تعلیم و تربیت غالباً در کنار بیان اهداف و وظایف انبیا بیان شده است. «یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین»(۱) این خود مبیّن اهمیت مسأله تعلیم و تربیت در مکتب آسمانی اسلام به عنوان هدف والای بعثت پیامبر بوده و در یک کلام باید گفت، تشویق جامعه و تلاش در راستای گسترش علم و معرفت در کنار پرورش روحی و فکری بشر به عنوان هدف بزرگ بعثت نبوی می باشد. پیامبر گرامی اسلام(ص) در این راستا می فرماید: «انه لم یکن شی قبله الاکان حقاً علی ان یدک امنه علی خیر ما یعلمه لهم و ینذرهم مایعلمه لهم»(۲) یعنی «این حق بر نبی است که بر امت خویش به آنچه از خیر که نمی دانند دلالت و راهنمایی و هدایت فرماید و از آنچه از شر که نمی دانند انذار فرماید». بنابراین تعلیم و تربیت و ارایه طریق و فرادهی راه حق به افراد جامعه در کنار جداسازی حق از باطل و خیر از شر از وظایف انبیا بویژه رسول مکرم اسلام(ص) بوده است که این همان تعلیم مردم به علم الکتاب و علم اولین و آخرین و علم هدایت است که در قرآن بسیار مورد تأکید قرارگرفته است. «یرفع الله الذین آمنوا و الذین اوتوالعلم درجات»(۳) خداوند کسانی از شما را که ایمان آوردند رفعت و مقام والایی عطا می کند و کسانی که کسب علم کردند درجات والاتری دربر خواهند داشت.

۱- ۸.سوره جمعه آیه ۲

۲- ۹. سوره مجادله آیه ۱۱

۳- ۱۰. سوره نحل آیه ۳۶

۴. تزکیه نفوس

«و لقد بعثنا فی کل امه رسولاً ان اعبدوالله و اجتنبوا الطاغوت»(۱) و به تحقیق در هر امتی رسولی فرستادیم تا عبادت خدا نمایند و از طواغیت اجتناب ورزند. پس یکی دیگر از اهداف اصلی و والای بعثت انبیا مسأله تزکیه نفوس مردم و اجتناب آنها از طواغیت جن و انس و شیاطین درون و برون و زدودن دل ها از تعلقات مادی است که در آیات بعثت همواره تزکیه قبل از تعلیم بیان شده و این به جهت اهمیت امر تزکیه به عنوان مقدمه اصلی در راستای عمل و تقوی و نیز پاکسازی درون از آلایش غیرخدایی و آلودگی های مادی و آرایش آن با تصویر و نمای حق و مظاهر آن هدف واقعی بعثت پیامبر ما می باشد. چنانچه در قرآن نیز بارها در کنار امر رسالت انبیا، تأکید بر زدودن دل از آلودگی ها، امر به تزکیه و پاک سازی درون انسان ها شده است.

۵. بیداری فطرت و عقول بشر

اصل بازگشت به وجدان و بیداری فطرت بشر در طریق هدایت و بعثت انبیا بعنوان یکی دیگر از اهداف والای آن می باشد. هدف انبیا طبق قرآن کریم اول بیداری فطرت بشر و آنگاه برانگیختن خرد و عقل نهفته در اوست که این دو کانون مهم یعنی همان فطرت و عقل روشنی بخش زندگی انسان ها و چراغ هدایت آنها می باشد. آدمی از نگاه دین برای هدایت ناچار به طی سه مرحله اساسی می باشد.

اول شناخت کامل نسبت به خود

دوم شناخت خداوند که این دو به یکدیگر مرتبط اند. بنابراین شناخت خود مقدمه شناخت خدا و از این جهت مقدم بر آن می باشد.

۱- ۱۱. سوره نحل آیه ۳۶

سوم یافتن راه درست هدایت و فراگیری طریق حق و علم نسبت به حلال و حرام الهی و در آخر پرستش و بندگی خدا و عمل به فرامین الهی از اصول هـدایت می باشـد. از آنجا که القای دین و عقیـده بر افراد بطور تحمیلی ممکن نیست، لذا راه صـحیح هدایت را انبیا با بیداری فطرت و تحرک عقل بشر و تعلیم آنها در پیش گرفتند، «لااکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی»(۱): یعنی هیـچ اکراه و اجباری در عقایـد و باور دینی نیست و بلکه تبین راه رشد از انحراف در آن وجود دارد. بنابراین هدف مهم انبیا بیـداری بشـر و تبیین و ارایه طریق به آنها در راسـتای پذیرش فطرت پاکشان می باشد. چنانچه علی بن ابیطالب(ع) در بیان هدف بعثت انبیا می فرماید: «لیتروالهم و فائن العقول و یذکروا لهم میثاق فطره»(۲) تا آن که بر آنها (بشر) زمینه ها و گنج های پنهانی عقلشان را بشکافند و به بشر تذکر و بیداری فطری دهند و از آنها میثاق و عهد ازلی بگیرند.

۶. تکمیل اخلاق بشر

«لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسـنه»(۳) همانا برای شـما رسول الله اسوه نیکوی اخلاقی و عملی می باشـد. فرادهی مکارم اخلاـق و الگوی عملی اخلاـق برای جـامعه بودن به هـدف سـاخت و ساز اخلاقی و تحول درونی بشـر از مهمترین اقـدامات و اهـداف انبیـا بـوده اسـت. چنـانچه پیـامبر اکرم(ص) به صـراحت در بیـان هـدف بعثتش می فرمایـد: «انمـا بعثت لاـتمم مکـارم الاخلاق»(۴) انمـا از اداه حصـر و دالّ بر اهمیت و تقـدم والاـی اخلاـق بر سـایر امور است. یعنی همانا به تحقیق من برای اتمام مکـارم اخلاـق مبعوث شـده ام. طبق آیه ای که ذکر شـده پیـامبر اکرم(ص) در کنـار تئوری اخلاق برای تکمیل مکارم اخلاق جـامعه به اخلاـق عملی نیز متمسـک بود و این خود برترین اسوه اخلاـقی برای جـامعه بود. و لابـد برای یک جامعه که سالیان دراز در ضـلالت و گمراهی بسـر می برد رهبر و مرشدی وارسته نیاز بود. رهبری که خود الگوی عملی آنها در راستای اخلاق و رفتار و کردار و منش در همه شـرایط و آنات زنـدگی باشد تا آنها را از درون معتقد ببار آورد و خود پیش روی آنها راه را برای عمل آنها نشان دهـد و این رسول خاتم که صـلوات خـدا بر او باد از حیث مکارم اخلاقی در کمال خویش رسـیده بود و بعنوان الگوی برتر برای همه عـالم به تکمیـل اخلاق بشـر می پرداخت. چنانچه از جانب خداونـد چنین خطاب می شود: «انک لعلی خُلُق عظیم»(۵) همانـا تو ای رسول مـا در اوج اعلاـی اخلاق هستی «فیما رحمه من الله کنت لهم و لوکنت فظاغلیظ القلب لانفضوا من حولک»(۶) یعنی تو ای پیامبر آیه رحمت الهی بر بشـر هستی و رسول رحمت عالمیانی که اگر تو شدیـد و عبوس و سـخت بودی همه از تو می گریختند و این همان تأثیر شگرف اخلاق پیغمبر(ص) بود که اعراب بادیه نشین عصر جاهلیت را به دور خود جمع می کرد و به آنهـا دین عرضه می نمود و به بیـداری و هوشـیاری آنهـا می پرداخته و آنهـا را از چاه ضـلالت بیرون می کشید و به راه هدایت الهی رهنمون می شد.

۱- ۱۳. سوره احزاب آیه ۲۱

۲- ۱۴.

۳- ۱۵. سوره قلم آیه ۴

۴- ۱۶. سوره آل عمران آیه ۱۵۱

۵- ۱۷. سوره فتح آیه ۸

۶- ۱۸. سوره بقره آیه ۲۱۳

۷. انذار و تبشیر عالم

«و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیراً و نذیراً»(۱) و ما ای رسول تو را فرستادیم جز کافی و وافی برای مردم و بشارت دهنده و انزارکننده آنها. یکی از اهداف والای بعثت انبیا و ارسال رسل بویژه رسالت رسول اکرم(ص) همانا انذار و تبشیر انسان هاست. و این دو اصل از برای هدایت عالم کافی است چنانچه فرمود: «کافه للناس» برای هر قومی از جانب خدا بشیر و نذیر بود واین خود اصل هدف انبیا بوده است، آنجا که خداوند می فرماید: «انه کان الناس امه و احده فیعث الله النبیین مبشرین و منذرین»(۲) یعنی همه مردم بسان امت واحدی هستند آنگاه که خداوند بر آنها انبیا را به عنوان مبشر و منذر فرستاده است و آنها حجت خدا بر زمین و دلیل و هدایت کننده بشر هستند که با برانگیختن و مبعوث نمودن آنها نعمت بر همه تمام شده است. «رسلاً مبشرین و منذرین لئلایکون للناس علی الله حجه»(۳) با ارسال آنها دیگر حجتی از برای مردم بر خدا باقی نمی ماند و اکمال دین و اتمام نعمت بر همگان شده است. «و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً»(۴) و ما عذاب نمی کنیم قومی را جز آنکه بر آنها رسولی را از قبل مبعوث می نماییم. تا آنها را انذار و هدایت نماید که چنانچه از او تبعیت نکردند و آگاهانه به ضلالت و گمراهی کشیده شدند دلیل و حجتی بر عذاب نداشته باشند.

۸. اشراف و شهادت بر مردم

«یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً و داعیاً الی الله سراجاً و منیرا»(۵) و ما تو را ای نبی ما فرستادیم تا شاهد بر اعمال امت و بشارت دهنده و انذار کننده باشی و آنها را به سوی خدا دعوت کنی و چراغ هدایت و روشنایی برای آنها باشی. انبیا در ظاهر و باطن امر شاهد اعمال و کردار و رفتار امت اند «و یوم نبعث فی کل امه شهیداً علیهم من انفسهم و جئنابک شهیداً علی هؤلاء»(۶) و روزی که ما در میان هر امتی از جنسشان شاهدی مبعوث می کنیم و ای پیامبر ما تو را نیز شاهد بر اعمال و کردار مردم فرستادیم. انبیا شهود مردم و مشرف بر آنهایند و دین به جهت قدرت علم درونی و اشراف آنهاست که خداوند از برای اصلاح امت به آنها عطا کرده است. اشراف آنها بر نیات و باطن افراد راه را برای هدایت و ارشاد خلق بر آنها باز می کند و بهترین طریق را برای سازندگی روحی و روانی و عملی افراد در پیش پای آنها می گذارد و این لازمه هدایت و ارشاد مردم برای انبیا است. «کذلک جعلناکم امه و سطالتکونوا شهداء علی الناس»(۷)

۱- ۱۹. سوره نساء آیه ۱۶۵

۲- ۲۰. سوره اسراء آیه ۱۵

۳- ۲۱.سوره احزاب آیه ۴۵ و ۴۶

۴- ۲۲. سوره نحل آیه ۸۹

۵- ۲۳.سوره بقره آیه ۱۴۳

۶- ۲۴. سوره نساء آیه ۶۹

۷- ۲۵.سوره نساء آیه ۶۴

و این چنین ما شما انبیا را امت میانه و متعادلی قرار دادیم تا بر مردم شاهد بر اعمال آنها مشرف و آگاه باشید.

۹. دعوت عامه به تبعیت از رسالت

«و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و شهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً»(۱)

«و ما ارسلنا من رسول الالیطاع باذن الله»(۲) و ما رسولی را نفرستادیم جز برای آنکه به اذن خدا مورد تبعیت افراد قرار بگیرند. از اهداف عالی بعثت انبیا همین اصل دعوت عام به تبعیت از خدا و رسول که کاملاً با همه اهداف دیگر مرتبط است و تحقق اهداف عالیه دیگر به این اصل گره خورده و با آن قرین می باشد. تبعیت از پیامبر(ص) عامل تقرب به خدا می گردد و در قدم اول اگر تبعیت از رسول اعظم(ص) نباشد هدایت یابی و تبعیت از سایر آثار و اهداف بعثت ممکن نمی گردد. «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله»(۲۸) ای پیامبر به مردم بگو که اگر خدا را دوست دارید پس از من تبعیت کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد.

والسلام

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، واسطه ی فیض الهی

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، واسطه ی فیض الهی

«وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً (۳)» یکی از مقاماتی که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و معصومین ثابت است مقام شفاعت می باشد. شفاعت به مفهوم عام واسطه شدن برای فیض خدا است. مقام شفاعت مقام وساطت برای رساندن خیر و برکاتی است که از طرف خدای متعال به همه ی مخلوقات عنایت می شود. در روایات بیان شده که همه ی خوبی ها و برکاتی که به عالم می رسد به واسطه ی نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است؛ حتی طبق برخی از سخنان معصومین علیه السلام فیوضاتی که به امامان معصوم علیهم السلام می رسد نیز به واسطه ی این وجود مقدس و نورانی است. هر خیری که نازل می شود خدا ابتدا آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عنایت می کند، این برکات به واسطه ی ایشان به امامان معصوم و انبیا و از طریق آنها به امت های مختلف می رسد. معنای عام شفاعت و وساطت در فیض این است: «لا یَمْلِکُونَ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ(۴)» این شفاعتی است که بدون اذن خدا اتفاق نمی افتد و بدون اِذن او احدی نمی تواند خیری به دیگری برساند.

ص: ۶۲۳

۱- ۲۶. سوره نساء آیه ۶۹

۲- ۲۷.سوره آل عمران آیه ۳۱

۳- (۱) . الاسراء : ۷۹

۴- (۲) . مریم : ۸۷

دریـافت فیوضـات الهی به تناسب ظرفیت انسان کسانی که از طرف خـدا فیوضات را می رساننـد این افراد پاکنـد «هـذا عَطاؤُنا فَـامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ(۱)» خـدای متعـال ملـك را به آنـان عنـایت نموده و اجازه داده به هر کیفیتی که بخواهنـد از آن ببخشـند. موسـی بن عشم می گویـد: شخصـی از امـام صادق علیه السـلام در مورد آیه ای سوالی نمود و حضـرت جواب او را دادند. طولی نکشـید شخص دیگری آمد و همین آیه را سوال کرد، حضرت جواب دیگری دادند. من خیلی نگران شدم که ما از شـام آمـدیم و آنجـا قتـاده را رهـا کردیم که « لَا يُخْطِئُ فِي الْوَاو(۲)» به انـدازه ی حرفی هم اشـتباه نمی کنـد، امـا این آقا به راحتی یـک آیه را در فاصـله ی زمانی کوتاهی متفاوت جواب می دهنـد. خیلی مضـطرب شـدم. نفر سوم آمـد و همین آیه ی نورانی را سوال کرد، حضرت جواب سومی دادند. من کمی آرام شدم و متوجه شدم مسئله غفلت و فراموشی نیست. وقتی این افراد رفتنـد حضـرت بـه مـن رو نمـوده و فرمودنـد: خـدای متعـال بـه سلیمان می فرمایـد: «هـذا عَطاؤُنـا فَـامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ(۳)» این ملـك را به تو دادیم و با آن هر کار کنی حساب و کتابی از تو نمی کشـیم. خـدای متعال بالاتر از این مرتبه را به پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم عنـایت فرموده است: « وَ مـا آتـاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مـا نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا(۴)» آنچه پیامبر امر می کنـد انجام دهیـد و آنچه نهی می کند انجام ندهید. حضـرت فرمودند: آنچه خدا به نبی اکرم عنایت فرموده به ما نیز عنایت شده است. « وَ عِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَ هَبَطَت(۵)» بنابراین ما با هرکس به تناسب ظرفیت او سخن می گوییم.

۱- (۳) . ص : ۳۹

۲- (۴) . الکافی، ثقه الاسلام کلینی، ۱ / ۲۶۵

۳- (۵) . ص : ۳۹

۴- (۶) . الحشر : ۷

۵- (۷) . مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، واسطه ی استقامت دیگران

« أَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَ طَهُرَت (۱)» همه ی معصومین علیه السلام یک حقیقت و یک مقام دارند و سرشت، نور، طینت و روحشان یک حقیقت است. اما در عالم کثرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم واسطه ی فیض برای معصومین نیز هستند و این امر به عالم دنیا اختصاص ندارد و در آخرت نیز این گونه است. امامان فرموده اند که در عالم آخرت «إِنَّ شِيعَتَنَا يَأْخُذُونَ بِحُجَزِنَا وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْزَةِ نَبِيِّنَا وَ نَبِيُّنَا آخِذٌ بِحُجْزَةِ اللَّهِ(۲)» ما دست به دامن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، شیعیان دست به دامن ما و پیامبر نیز به خدای متعال متوسل هستند. این شفاعت، شفاعت عامّی است که نسبت به همه ی مخلوقات است. این شفاعت نسبت به عالم انسانی و سرپرستی اختیار و اراده ی انسان است. پیامبر واسطه ی هدایت است و پس از رسیدن هدایت، استقامت در راه نیز به واسطه و شفاعت پیامبر اتفاق می افتد. خدا به حضرت می فرمایند: «فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَكَ(۳)» تو و کسانی که با تو به خدا روی آورده اند باید در راه خدا بر اساس مأموریت خودتان استقامت کنید. خدای متعال استقامت همراهان پیامبر را نیز از ایشان طلب نمودند، پس حضرت باید به نحوی استقامت کنند که همراهان را با خودشان به طرف خدای متعال ببرند. صبر و پایداری نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم واسطه ی استقامت دیگران در راه است. اگر ایشان کمترین سستی و حتی ترک اولایی داشته باشند دیگران از ادامه راه و استقامت در راه خدا محروم می شوند.

ص: ۶۲۵

۱- (۸) . همان

۲- (۹) . بحار الانوار، علامه مجلسی، ۲۷ / ۱۲۲

۳- (۱۰) . هود : ۱۱۲

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، شفاعت کننده ی استقامت

روایت: «شیّبتنی سورت هود» سوره ی هود مرا پیر کرده به خاطر آیه ی «فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَکَ(۱)». امام خمینی در تفسیر این روایت می فرمودند: عبارت (فاستقم کما امرت) در آیات دیگر قرآن هم وجود دارد که به پیامبر امر می شود شما باید طبق مأموریتتان استقامت کنید؛ اما آنچه در سوره ی هود اضافه شده این عبارت است «و من تاب معک» یعنی خدا استقامت کسانی که رو به خدا آورده و با پیامبر همراه گشته اند را نیز از ایشان خواستند و این چیزی است که برای حضرت بسیار سخت است. این کار هم نوعی شفاعت است. پس از اینکه هدایت های عام که برای همه بوده در هر مرحله به واسطه ی ایشان نازل می شود برای امت خودشان هر کسی که در این راه قدم بر می دارد استقامت و پایمردیش با شفاعت نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم حاصل می شود.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، شفاعت کننده ی تطهیر ظاهری و باطنی

کسانی که در مسیر، آلودگی پیدا کرده اند (حتی به شرک خفی) پیامبر آنها را شفاعت و تطهیر می کنند. این طهارت و شفاعت شامل شفاعت ظاهری و باطنی است. لغزش هم در اعمال و هم در حالات و صفات اتفاق می افتد. گاهی لغزش های باطنی سرچشمه ی لغزش های ظاهری هستند و تا آنها اصلاح نشوند امکان تطهیر ظاهر و عمل فراهم نمی شود؛ پیامبر این لغزش ها را نیز شفاعت می کنند. اهل راه پس از هدایت به راه می آیند و صبر و استقامت می کنند، اما لمم و لغزش هایی دارند و قرآن فرموده مومن به لمم مبتلا می شود. خدای متعال می فرماید: «وَ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ لِیَجْزِیَ الَّذینَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ یَجْزِیَ الَّذینَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَی(۲)» خدا می فرماید: کسانی را که اهل احسان بوده اند به نیکی پاداش می دهد. در آیات دیگر خدای متعال می فرماید: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُون وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاَّ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُون(۳)» آنهایی که با خود حسنه بیاورند « مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ (۴)» منظور حسنه و نیکی خاصی است که با الف و لام ذکر شده و هر کس که آن حسنه را بیاورد برای او بهتر از آن در نظر گرفته ایم و از سختی روز قیامت نیز در امان است، اما کسی که سیئه بیاورد « فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ(۵)» به رو در آتش جهنم می افتد و این پاداش عمل خود اوست.

ص: ۶۲۶

۱- (۱۱) . هود : ۱۱۲

۲- (۱۲) . النجم : ۳۱

۳- (۱۳) . النمل : ۸۹ و ۹۰

۴- (۱۴) . النمل : ۸۹

۵- (۱۵) . النمل : ۹۰

منظور از حسنه و سیئه چیست؟

در کافی از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمودند: «الْحَسَنَهُ مَعْرِفَهُ الْوَلَایَهِ وَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ وَ السَّیِّئَهُ إِنْکَارُ الْوَلَایَهِ وَ بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَیْت(۱)» حسنه شناخت مقام امامت و ولایت و محبت ماست و سیئه نیز انکار ما و دشمنی و بغض ماست. پس کسانی که حقیقت ولایت را دارند دارای این احسان هستند و خدای متعال آنها را به نیکی پاداش می دهد.

ولایت مانع لغزش است

خدا در آیه ی بعدی در سوره ی نجم، الذین احسنوا را توضیح میدهد و می فرماید: « الَّذینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلاَّ اللَّمَمَ (۲)» می فرماید: « الَّذینَ أَحْسَنُوا (۳)» آنهایی که اهل احسان هستند کسانی هستند که از گناهان کبیره و فحشاء اجتناب می کنند « إِلاَّ اللَّمَمَ(۴)» لمم یعنی لغزش و گناهی که به طبیعت فرد بازنمی گردد. کسی که طبیعتش نافرمانی خدای متعال است مورد مغفرت قرار نمی گیرد. کسانی مورد مغفرت و شفاعت قرار می گیرند که حتی اگر گناه کبیره دارند این گناه جزو لمم است. در روایات متعدد آمده کسی که به حقیقت ولایت دست پیدا کرده ممکن است لغزش داشته باشد (حتی از نوع کبیره)، ولی این لغزش سلیقه و طبیعت و پسند انسان نیست. « وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَیْکُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَایَتِکُم(۵)» ولایتی که خدا در فطرت و سرشت ما قرار داده است مبدأ چهار چیز است: طیب خلق، طهارت نفس، تزکیه و کفاره ی گناهان.

ص: ۶۲۷

۱- (۱۶) . الکافی، ثقه الاسلام کلینی، ۱ / ۱۸۵

۲- (۱۷) . النجم : ۳۲

۳- (۱۸) . النجم : ۳۱

۴- (۱۹) . النجم : ۳۲

۵- (۲۰) . مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره

اعتقا به ولایت، مانع از ارتکاب گناه

به این دلیل ولایت کفاره ی گناهان است که اگر مومن به نور ایمان و حقیقت ولایت نورانی باشد طبیعتش دیگر گناه نیست، چون از ولایت امیرالمومنین که ولایت نور است گناهی ناشی نمی شود. پس اگر مومن گناهی نیز مرتکب شود در حین گناه نادم و نگران است و از عمق وجود گناه نمی کند و خود این ولایت که ندامت می آورد عین توبه وکفاره ی گناهان است. اگر کسی نسبت به گناه بی تفاوت شد از دایره ی ایمان خارج شده است. شخصی به امام موسی کاظم علیه السلام عرض کرد برخی شیعیان شما لغزش های تندی دارند و آنها را نام برد و گفت آیا ما از آنها تبرّی بجوییم؟ حضرت فرمود: نه، اگر شیعه ی ماست از خودش تبری نجویید، ولی از عملش تبری بجویید که عملش از ما نیست. عرض کرد: آیا بگوییم فاسق هستند و آنها را فاسق بدانیم؟ حضرت فرمود: بگویید فاسق العملند ولی طیب الروحند. اگر مومن اند سرشتشان با ماست، سرشتشان پاک است، ولی عملشان فسق است. این تفکیک، تفکیک بسیار دقیقی است. عمل آنها را فسق است ولی خودشان فاسق نیستند.

تفاوت لغزش و طغیان

ممکن است کسی مومن باشد، اما بلغزد «إِلَّا اللَّمَمَ(۱)» در بعضی روایات آمده که اگر شما نبودید که گناه کنید خدای متعال امتی را خلق می کرد که گناه کنند و توبه نمایند. یک معنای روایت این است که خدا مخلوقاتی دارد و آنها معصومند، اما موجود غیر معصوم می تواند گناه نکند، ولی به طور طبیعی لغزش دارد. خدای متعال این دسته را خلق کرده و اگر اینها تواب باشند «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (۲)» محبوب خدای متعال هستند. اگر شما هم جزو طبقه ی معصومین بودید خدا این طبقه ی متوسط را نیز خلق می نمود. بنابراین لغزشی وجود دارد که سلیقه و طبیعت است و تمرد از عمق وجود انسان سر می زند و انسان بر خدا طغیان می کند که این تمرد قابل بخشش نیست.

۱- (۲۱) . النجم : ۳۲

۲- (۲۲) . البقره : ۲۲۲

تمردی که از عمق وجود انسان سر نزده و لغزش است باید تطهیر شود (باید توجه نمود که شیطان و شیاطین جن و انس بنا دارند «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقيم(۱)» همه را جهنمی کنند.) تطهیر این لغزش ها به واسطه ی شفاعت است. لغزش ها ممکن است در حد یک ترک اولی، گناه صغیره و یا غفلت باشند. همه ی خوبان عالم به شفاعت نیاز دارند و پاک شدن از شفاعت جز با رجوع به ولایت واقع نمی شود. «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ فَتابَ عَلَيْه(۲)» همان گونه که باطن گناه خروج از عهد ولایت است تطهیر از گناه نیز بازگشت به عهد ولایت است. تا زمانی که آدم علیه السلام به مقام پنج تن معرفت پیدا نکرد خدا به او رجوع ننمود. وقتی خدای متعال می خواست او را بپذیرد اول حقیقتی از مقامات معصومین را به ایشان القا کرد «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ (۳)» و انوار معصومین را در اطراف عرش به ایشان عرضه کرد و ایشان نیز پذیرفت؛ وقتی پذیرفت «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ فَتابَ عَلَيْه(۴)» خدا نیز توبه ی او را قبول نمود. در سفینه البحار آمده که امیرالمومنین علیه السلام دستور به محاسبه می دهند که هر روز خودتان را محاسبه کنید. بعد توضیح می دهند که محاسبه چگونه باشد و در پایان می فرمایند یا انسان موفق بوده که در این صورت خدا را شکر نماید و از او درخواست توفیق بیشتر کند و یا اینکه موفق نبوده و خطایی از او سرزده که حضرت فرمود: استغفار کنید. بعد از استغفار سه دستور دیگر داده اند، فرمودند: عهدتان را با امیرالمومنین نو کنید که هر گناهی خروج از عهدی است که ما با ولی خدا داشته ایم، به نبی اکرم و اهل بیتش صلوات مجدد بفرستید که این تجدید همان صلواتی است که در فطرت ماست. در آخر نیز دشمنان امیرالمومنین را لعن کنید. با هر گناهی که از انسان سر می زند عهد ولایت و صلوات و تبری نقض می شود. اگر تبری انسان تام باشد، محال است صغیره نیز از انسان سر بزند. امام صادق علیه السلام به مفضل می فرمایند: محال است کسی تبری از دشمنان ما بجوید و گناه کند و محال است کسی متولی به ولایت ما باشد و ترک عبادت کند. با هر تمرد و خطایی انسان از عهد ولایت یعنی عهد توحید و عهد صلوات و تبری دور می گردد. در زیارت جامعه ی کبیره انسانی که اهل زیارت است و زیارت را می فهمد و می خواند در پایانش عرضه می دارد: «يَا وَلِيَّ اللَّهِ إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ذُنُوباً لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُم(۵)» به جز انبیای اولوا العزم همه محتاج شفاعت معصومین علیهم السلام و پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم متناسب با درجه ی خودشان هستند. ترک اولی با بازگشت به عهد ولایت تصحیح می شود.

۱- (۲۳) . الاعراف : ۱۶

۲- (۲۴) . البقره : ۳۷

۳- (۲۵) . البقره : ۳۷

۴- (۲۶) . همان

۵- (۲۷) . مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره

نیاز به شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در آخرت

در عالم آخرت منازلی است که انسان باید آنها را پشت سر بگذارد و در هر منزل از عیوبی تطهیر شود. توقف گاه های پنجاه گانه ی قیامت همگی مربوط به عمل نیستند، بلکه بسیاری از آنها مربوط به نیات و اخلاق انسان است. انسان در همه این توقف گاه ها نیاز به تطهیر دارد تا به درجات بهشت برسد. علامه مجلسی در باب شفاعت بحارالانوار نقل کرده اند که یکی از همسران امام سجاد علیه السلام غلامی داشت که اهل عمل و تقوی بود و در خانه ی امام رفت و آمد داشت. به امام باقر علیه السلام عرض کرد: « تُغْرُونَ النَّاسَ(۱)» چرا اینقدر مردم را مغرور می کنید؟ «و تَقُولُونَ شَفَاعَةُ مُحَمَّد(۲)» و دائما از شفاعت پیامبر صحبت می کنید؟ مردم خودشان باید عمل کنند. حضرت نارحت شدند به طوری که رنگشان تغییر کرد و فرمودند: «أَغَرَّكَ أَنْ عَفَّ بَطْنُكَ وَ فَرْجُكَ (۳)» حضرت شهادت می دهند به اینکه اگر تو دهان و دامنت را تطهیر کردی و زحمت کشیدی فکر می کنی کار تمام شده است؟ سپس فرمودند: « لَوْ قَدْ رَأَيْتَ أَفْزَاعَ الْقِيَامَه(۴)» اگر سختی های روز قیامت را می دیدی می فهمیدی که همه نیازمند شفاعت نبی اکرم هستیم. حتی مومنی که حق شفاعت دارد و به او اجازه ی شفاعت می دهند نیز به دستگیری نبی اکرم نیاز دارد. واسطه ی فیض نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است.

ص: ۶۳۰

۱- (۲۸) . بحار الانوار، علامه مجلسی، ۸ / ۳۸

۲- (۲۹) . بحار الانوار، علامه مجلسی، ۸ / ۳۸

۳- (۳۰) . همان

۴- (۳۱) . همان

مقام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در قیامت

رسانـدن به نعمت های فوق العاده ی قیامت و درجات قرب و لقا جز با شـفاعت پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم حاصـل نمی شود. «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نـافِلَةً لَـکَ عَسـی أَنْ يَبْعَثَـکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً(۱)» مقـام محمود همین مقام شـفاعت است. امیرالمومنین علیه السـلام در مورد مقام پیامبر در محشر می فرمایند: «فَيَحْمَدُهُ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ(۲)» همه آسمانی ها و زمینی هـا به خاطر این مقام پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم را حمـد می کننـد. مقام محمود مقامی است که لوای حمـد در دست پیـامبر است، او خـدا را حمـد می کنـد و همه ی نعمت ها به ایشان می رسـد و همه این صاحب لواء را حمـد می کننـد. پیـامبر واسـطه ی رسـیدن نعمت است. علامـه طباطبایی می فرماینـد این مقام محمود در اینجا مطلق است. یعنی همه تو را حمد می کننـد، حمد در مقابل نعمت است؛ یعنی آن مقام در قیامت واسـطه ای برای رسـیدن نعمت ها، طهارت ها، درجات باطنی، مقامات حیات طیبه، ایمان، یقین و درجات اهل بهشت است. امام صادق علیه السـلام فرمودند که در روز قیامت اهل محشـر به آدم رجوع می کنند، ایشان می فرمایند نه سـراغ نوح بروید و این سلسـله ادامه می یابد تا حضـرت عیسـی آن را به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله وسـلم ارجاع می دهند؛ یعنی همه ی امت ها به ایشان ارجاع می شوند. ایشان به مقابل باب الرحمن بهشـت (که درِ رحمت عام خدای متعال است) آمده و به سـجده می افتند. خدای متعال می فرمایند: سر از سجده بردار. «سل تعطه» هر چه سوال کنی پاسـخ داده می شود و اگر شـفاعت کنی شـفاعت تو پـذیرفته می شود. امام صادق می فرمایند: مقام محمود این مقـام است. مقـام محمود، مقامی است که همه ی امت ها متناسب با خودشان در رسـیدن به درجات بهشت محتاج به شـفاعت ایشان هستند.

ص: ۶۳۱

۱- (۳۲) . الاسراء : ۷۹

۲- (۳۳) . بحار الانوار، علامه مجلسی، ۷ / ۱۱۹

عبادات و بلاهای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سبب شفاعت او هستند

بسیاری از بلاها و عباداتی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم تحمل نمودند برای مقام شفاعتشان بوده است. « وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَهً لَکَ (۱)» می فرماید: در شب نافله ایست مخصوص تو که باید آن را انجام بدهی. این نافله، نافله ی شب است که بر پیامبر واجب است. در سوره ی اسرا پس از نمازهای پنج گانه این آیه آمده است. «عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماًمَحْمُوداً(۲)» بسیاری از عبادات حضرت برای مقام شفاعت و دستگیری از دیگران و تطهیر دیگران بوده است. عبادات حضرت، واسطه ی نزول خیرات و برکات و طهارت و توحید و قدس و معنویت برای همه ی خوبان عالم است «من الاولین و الآخرین.» بسیاری از بلاهایی که حضرت تحمل کردند نیز برای تطهیر بود (از جمله بلای مصیبت صدیقه طاهره و سیدالشهدا سلام الله علیهما.) در روایات آمده که حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم ده سال روی پنجه ی پایشان می ایستادند و شبانه عبادت می کردند. که خدا فرمود: «ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی(۳)» این عبادات برای این بود که به مقام محمود و مقام شفاعت عامی که دستگیری از همه ی امم است راه پیدا شود. «ما أوذی نبی مثل ما أوذیت(۴)» مصیبت هایی که کسی مانند پیامبر این گونه اذیت نشد برای همین است. برای این است که دست همه را در حرکت به سوی خدای متعال بگیرند و همه را به سوی او هدایت کنند و خدا نیز در مقابل آن عبادات و فداکاری ها و ابتلائات این مقام محمود را به ایشان عنایت کرده است؛ که مقام حمد مطلق است. قرآن می فرماید: «وَ لَسَوْفَ یُعْطیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی(۵)» آنقدر خدای متعال به احترام نبی اکرم می بخشد که حضرت راضی می شوند.

۱- (۳۴) . الاسراء : ۷۹

۲- (۳۵) . همان

۳- (۳۶) . طه : ۲

۴- (۳۷) . کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، ۲/ ۵۳۷

۵- (۳۸) . الضحی : ۵

فاطمه ی زهرا علیها السلام، از واسطه ها ی شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

از جمله واسطه های شفاعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم دختر ایشان فاطمه زهرا علیها السلام هستند. در روایات آمده است که در محشر ایشان را در محاصره ی ملائکه در حالیکه زمام ناقه شان در دست جبرئیل است وارد محشر می کنند؛ منادی به همه ی اهل محشر ندا می دهد: غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ(۱)؛ چشم ها را فرو بخوابانید. «حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وسلم(۲)» تا فاطمه علیها السلام از محشر عبور کند. هیچ نبی و شهیدی باقی نمی ماند، مگر اینکه چشم ها را به احترام فاطمه علیها السلام فرو می خواباند تا ایشان از صحنه ی محشر عبور می کنند و پای عرش الهی آمده و آنجا شکایت و شفاعت می کنند. ایشان آنقدر شفاعت می کنند که همه آرزو می کنند ای کاش فاطمی بودند. حتی اگر کسی در محبت حضرت جرعه ی آبی به دست دیگری داده باشد او را شفاعت می کنند، این شفاعت همان شفاعت نبی اکرم و مقام محمود ایشان است؛ به واسطه ی بلایی که صدیقه ی طاهره در مسیر نبی اکرم تحمل نمودند.

ذکر مصیبت بانوی پهلو شکسته

امیرالمومنین علیه السلام مشغول مراسم تشییع پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود که عده ای در سقیفه ی بنی ساعده جمع شدند تا مسئله ی خلافت را برای خودشان حل و فصل نمایند. طولی نکشید که به سراغ امیرالمومنین علیه السلام آمدند. (حضرت فاطمه علیها السلام در فراق پدر آنقدر گریه نمودند که اهل مدینه به حضرت علی علیه السلام شکایت کردند که بگویید فاطمه یا شب گریه کند و یا روز.) در حالی که این خانواده عزادار بودند عده ای پشت در خانه آمدند و خواهان بیعت امیرالمومنین علیه السلام شدند.. فاطمه زهرا علیها السلام پشت در آمد و او عرض کرد چرا شما آمدید؟ مگر در خانه مرد نبود. فاطمه فرمود: کسی که می تواند در مقابل طغیان تو بایستد و ماموریت دارد من هستم. (مصداق آیه ی نور در مقابل مصداق آیه ی ظلمات) گفت: اگر علی نیاید خانه را با اهلش به آتش می کشیم. «أیُذرم النار بباب دارها و آیتٌ نور علی منارها» می خواهند خانه ای را که آیه ی نور از آن می درخشد و تجلی آیه ی نور است به آتش بکشند «و بابها باب نبی الرحمه و باب ابواب النجات الامه» همه ائمه باب الله اند و همه آن باب ها به خانه ی فاطمه ی زهرا باز می گردد. «بل بابها باب علی الاعلی اذ سم وجه الله قد تجلی» خانه ای که تجلی گاه خدا و باب الله است و تنها باب نجات امت نیست. پشت در خانه ای آمدند که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ماه ها می آمد و دست به چارچوب این در می گرفت و می فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ الصَّلَاهَ يَرْحَمُكُمُ اللَّه(۳)» و «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً(۴)» خانه ای که پیامبر برای ورود به آن اجازه می گرفتند و اگر اجازه نمی آمد باز می گشتند. درب چنین خانه ای را به آتش کشیدند، در حالی که فاطمه ی زهرا علیها السلام پشت در بود و آمده بود از کار آنها جلوگیری کند. در آتش گرفت و سوخت. فاطمه از پشت در کنار نرفت و ایستاده بود و مقاومت می نمود و شعله های آتش حضرت را مورد هجوم قرار داده بود. آن گاه حضرت را بین درب و دیوار قرار دادند که ندای حضرت بلند شد: «یا رسول الله اها کذا یفعل بنتک و حبیبتک و سفیتک» سپس فرمود: «یا فضت خذینی والله لقد قتل ما فی احشائی» مرحوم مجلسی نقل کرده اند که فاطمه ی زهرا با همین حال برخاسته بود و مقاومت می کرد و فرمود فضه مرا به علی برسان. کمربند امیرالمومنین را گرفت و از بردن ایشان به مسجد جلوگیری نمود. در مقابل چشم امیرالمومنین به صورت دسته جمعی به فاطمه علیها السلام هجوم بردند، به حدی که امام مجتبی علیه السلام در آن مجلس به مغیره فرمود: (انت الذی ضربت امی حتی ادمیتها) کاری کرد که

دست فاطمه از کمربند امیرالمومنین جدا شد. بالاخره فاطمه خود را به مسجد رسانید و دید شمشیری بالای سر امیرالمومنین گرفته اند. فرمود: «خلبن امّی» اگر دست برندارید سر قبر پدرم نفرینتان می کنم. نقل شده امیرالمومنین فرمودند: سلمان فاطمه را دریاب. بگو علی می فرماید: مبادا نفرین کنی که شما دختر نبی رحمت هستی. در هر صورت امیرالمومنین علیه السلام را از زیر برق شمشیر دشمن نجات داد ... اما وقتی فاطمه به کنار گودی قتلگاه آمد از همه طرف به حسینش هجوم می آوردند. ناگهان شمر وارد گودی قتلگاه شد. «وَ شِمْرٌ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ مُولِغٌ سَيْفَهُ فِي نَحْرِكَ قَابِضٌ شَيْبَتَكَ بِيَدِهِ

۱- (۳۹) . بحار الانوار، علامه مجلسی، ۸ / ۵۴

۲- (۴۰) . همان

۳- (۴۱) . بحار الانوار، علامه مجلسی، ۲۵ / ۲۲۰

۴- (۴۲) . الاحزاب : ۳۳

منبع: (پژوهه تبلیغ)http://rcb.ir

گستره شفاعت پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

گستره شفاعت پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

بسم الله الرحمن الرحیم

بشر بن شریح بصری از امام باقر علیه السلام سؤال می کند: کدام آیه امیدآفرین ترین آیه در کتاب خداست؟ حضرت فرمود: نظر شما در این باره چیست؟ گفت: آنان (اهل سنت)می گویند: این آیه است:

«قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ اَسْرَفُوا عَلی اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ اِنَّ اللّهَ یَغْفِرُالـذُّنُوبَ جَمیعا اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ»؛(۱) بگو: «ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است».

حضرت فرمود: لکن اهل بیت چنین نظری ندارند. می گوید: به حضرت گفتم: پس نظر آنان در این باره چیست؟ حضرت فرمودند: ما می گوییم: امیدوارکننده ترین آیه این است:

«وَ لَسَوْفَ یُعْطیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی»؛(۲)و به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا خواهد کرد که خشنود شوی» و آن شفاعت است. به خدا سوگند شفاعت است، به خدا سوگند شفاعت است.(۳)

خداوند به پیغمبرش وعده داده است که آن قدر به تو می بخشم تا راضی شوی؛ یعنی خدا اندازه ای نگذاشته است. مگر پیامبر رحمت به این سادگی ها راضی می شود! حضرت نوح می خواست پسرش را شفاعت کند، به او اجازه ندادند: «فَلا تَسْأَلْنِ مالَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ اِنّی اَعِظُکَ اَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلینَ»؛(۴)آنچه را آگاه نیستی از من مخواه! من به تو اندرز می دهم تا از جاهلان نباشی.

۱- (۱)سوره زمر، آیه ۵۳.

۲- (۲)سوره ضحی، آیه ۵.

۳- (۳)بحارالانوار، ج ۸، ص۵۷، ح ۷۲؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۹۵، ح ۱۲.

۴- (۴)سوره هود، آیه ۴۶.

اما پیامبر ما میلیاردها میلیارد شفاعت می کند. خدا هم تأیید کرده و فرموده است: آن قدر می بخشم تا راضی شوی! یک آدم معمولی حاضر نیست کسی که با او دوست است و به او علاقه دارد، در آتش بیفتد و در زندان باشد.

عظمت و فضیلت حدیث کسا

روی بخش های آخر حدیث کسا بسیار پافشاری شده است. همه از رحمت و محبت و امید سخن می گوید. حضرت امیر علیه السلام از پیامبر خدا می پرسد: این مجلسی که در آن جمع شده ایم، چه فایده ای دارد و فضیلتش چیست؟ پیامبر درباره فضیلت آن چیزی بیان نکردند، شاید مصلحت نبوده است، ولی فرمودند:

«وَالَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ نَبِیّا وَاصْطَفانی بِالرِّسالَهِ نَجِیّا ما ذُکِرَ خَبَرُنا هذا فی مَحْفِلٍ مِنْ مَحافِلِ اَهْلِ الْاَرْضِ وَ فیهِ جَمْعٌ مِنْ شیعَتِنا وَ مُحِبّینا اِلاّ وَ نَزَلَتْ عَلَیْهِمُ الرَّحْمَهُ وَ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلائِکَهُ واسْتَغْفَرَتْ لَهُمْ اِلی اَنْ یَتَفَرَّقوا»؛ سوگند به آن خدایی که کسی که مشکلی دارد و با اعتقاد حدیث کسا را یک مرتبه بخواند، کارش درست می شود. چون هم پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و هم امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره قسم یاد کرده اند. پیامبر خدا برای بار دوم فرمودند:

«یا عَلِیُّ وَالَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ نَبِیّا وَاصْطَفانی بِالرِّسالهِ نَجِیّا ما ذُکِرَ خَبَرُنا هذا فی مَحْفِلٍ مِنْ مَحافِلِ اَهْلِ الْاَرْضِ وَ فیهِ جَمْعٌ مِنْ شیعَتِنا وَ مُحِبّینا وَ فیهِمْ مَهْمُومٌ اِلاّ وَ فَرَّجَ اللّهُ هَمَّهُ وَ لا مَغمُومٌ اِلاّ وَ کَشَفَ اللّهُ غَمَّهُ وَ لا طالِبُ حاجَهٍ اِلاّ وَ قَضَی اللّهُ حاجَتَهُ»؛ ای علی، سوگند به آن خدایی که مرا به حق، به پیغمبری برگزید و به رسالت مبعوث کرد به خدا سوگند رستگار شدیم و سعادت یافتیم و همچنین شیعیان ما رستگار شدند و سعادت یافتند، در دنیا و آخرت؛ قسم به پروردگار کعبه.

اگر انسان این حدیث را با اعتقاد بخواند، از گردنه مشکلات رد می شود؛ یعنی یا مشکل او برطرف می شود، یا آن مشکل دیگر برای او مشکل نیست؛ بی اهمیت می شود. خدا آیت اللّه بهاءالدینی را رحمت کند! شب های جمعه معمولاً صحبت های اخلاقی می فرمودند.گاهی به جای صحبت می فرمودند: حدیث کسا بخوانید، و می خواندند. آیت اللّه بهجت فرموده بودند: جملات حدیث کسا معجزه است؛ چون حضرت زهرا علیها السلام مستقیم از خدا و جبرئیل خبر داده است. چقدر بشارت در این حدیث خوابیده است! چقدر قسم خورده اند تا ما باور کنیم! دائره شفاعت پیامبر بسیار گسترده است. پیامبرِ رحمت است!

قیامت و منزلت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم

خداوند در قرآن می فرماید:

«وَجِی ءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یَوْمَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الْاءِنْسانُ وَ اَنّی لَهُ الذِّکْری»؛(۱) و در آن روز جهنم را حاضر می کنند؛(آری) در آن روز انسان متذکر می شود، اما این تذکر چه سودی برای او دارد!

در ذیل این آیه مبارکه آمده است: جبرئیل به پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم عرض کرد: یا رسول اللّه، به شما بشارت دهم که شما در آن روز رتبه ای داری که هیچ پیامبری ندارد. روز قیامت وقتی جهنم ظاهر می شود و در معرض دید مردم قرار می گیرد، تمام مردم به زانو می افتند و وانفسایشان بلند می شود. در روایت دیگر آمده است:حضرت یعقوب علیه السلام یوسف خود را فراموش می کند، یعقوبی که چهل سال برای یوسف گریه کرد، موهایش سفید شد، قدش خمیده گشت و چشمانش کور شد. حضرت ابراهیم علیه السلام فرزندش اسحاق را فراموش می کند.

ص: ۶۳۶

۱- (۵)سوره فجر، آیه ۲۳.

«یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخیهِ وَ اُمِّهِ وَ اَبیهِ وَ صاحِبَـتِهِ وَ بَنیهِ لِکُلِّ امْرِی ءٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنیهِ»؛ (1)در آن روز انسان از برادر خود می گریزد و از مادر و پـدرش و از همسر و فرزنـدانش. در آن روز هر کـدام وضـعی دارد که او را کاملاً به خود مشـغول می دارد.

یکی از آقایان می گفت : سال ۱۳۵۴ ه.ش که در منا آتش سوزی شـد، خیمه ها می سوخت و مردم فرار می کردند. کسـی به فکر پول و ساک و بچه و رفیق و روحانی نبود. شبیه قیامت شـده بود. همین طور خیمه ها پشت سـر هم می سوخت و به طرف حاجی ها حمله ور می شد.برخی از مواقع خداوند می خواهد از میهمانانش این گونه پذیرایی کند. بالاخره صاحبخانه است.

جـالب است که در حـج هر چقـدر هم وسائـل رفاه فراهم باشـد، باز حاجی ها در فشار و زحمت انـد. گاهی خداونـد از انبیا و اولیایش به وسـیله بلا و فشار و زحمت پـذیرایی می کند. می گفت: در آن سانحه آتش سوزی یک مهندس جوان در کاروان مـا بود که یـک کیف هم همراه داشت. با هم دیگر در حال فرار بودیم. یک خانم هنـدی را دیـدیم که یک بچه روی کولش بود و فرار می کرد. آن قدر به فکر نجات جان خودش بود که بچه از روی کول او افتاد و او نفهمید.

این مهنـدس جوان کیفش را رها کرد و بچه را گرفت و با شـتاب به منطقه ای که دور از آتش بود، رفتیم. دیدیم که همان زن هندی آنجاست و به سرش می زند که بچه من چه شد؟ مهندس بچه را به آن زن داد. دیدیم یک نفر هم آمد و کیف مهندس را به او داد. گفت:من دیـدم این بچه را برداشـتی، من هم کیف تو را برداشـتم. بالاـخره خیر، خیر می آورد و رحمت، رحمت. این مهندس رحم کرد، رحم آن شخص هم طلوع کرد.

ص: ۶۳۷

۱- (۶)سوره عبس، آیه ۳۴ _ ۳۷.

«اِنَّ زَلْزَلَهَ السّاعَهِ شَیْ ءٌ عَظیمٌ؛(۱)زلزله روز قیامت چیز بزرگی است!» کسی به فکر کسی نیست. در آن روز حتی ابراهیم فرزندش را فراموش می کند. جبرئیل درباره آن روز به پیامبر چنین خبر داد:

«فَما خَلَقَ اللّهُ عَبْدا مِنْ عِبادِاللّهِ مَلَکا وَ لا نَبِیّا اِلاّ یُنادی رَبِّ نَفْسی نَفْسی وَ اَنْتَ یا نَبِیَّ اللّهِ تُنادی اُمَّتی اُمَّتی»؛(۲) خداوند هیچ بنده ای از بندگانش و هیچ فرشته و پیامبری را خلق نکرد، جز اینکه در آن روز ندا می دهد که پروردگارا، مرا دریاب، مرا دریاب! و تو ای پیامبر خدا، ندا سر می دهی که امتم را دریاب، امتم را دریاب!

بهترین آیه در قرآن

علی علیه السلام در باره بهترین آیه در قرآن از پیامبر خدا چنین نقل می فرماید:

«خَیْرُ ءایَهٍ فی کِتابِ اللّهِ هذِهِ الْآیَهُ »؛ بهترین آیه در کتاب خدا، این آیه است : «وَ ما اَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ اَیْدیکُم وَ یَعْفُوا عَنْ کَثیرٍ»؛(۳) هر مصیبتی به شما رسد، به خاطر عملی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند.

بعد این گونه بیان می فرمایند: «یا عَلِیُّ ما مِنْ خَدْشِ عُودٍ وَ لا نَکْبَهِ قَدَمٍ اِلاّ بِذَنْبٍ وَ ما عَفَی اللّهُ عَنْهُ فِی الدُّنْیا فَهُوَ اَکْرَمُ مِنْ اَنْ یَعودَ فیهِ وَ ما عاقَبَ عَلَیْهِ فِی الدُّنیا فَهُوَ اَعْدَلُ مِنْ اَنْ یُثَنِّیَ عَلی عَبْدِهِ»؛(۴) یا علی، انسان خراشی به بدنش وارد نمی شود و زخمی به پایش اصابت نمی کند، جز به خاطر گناهی که مرتکب شده است. و خداوند بزرگوارتر از آن است که گناهی را که در دنیا از آن گذشته و بخشیده است، حسابرسی کند. و عادل تر از آن است که گناهی را که در دنیا عقاب فرموده است، دوباره به حساب بیاورد.

۱- (۷)سوره حج، آیه ۱ .

۲- (۸)تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۷۵.

۳- (۹)سوره شوری، آیه ۳۰.

۴- (۱۰)تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۸۱، ح ۱۰۰ ؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۱۶.

بنـابراین گرفتـاری هایی که برای ما پیش می آیـد، به خاطر عمل خود ماست. کار خلاف کرده ایم، چوبش را هم می خوریم. تازه خداونـد بیشتر گناهان را می بخشـد و عقاب نمی کنـد. یعنی نود و نه درصـد را می بخشد. چون خداوند «اَظْهَرَ الْجَمیل وَ سَتَرَ الْقَبیـح» است؛ زیبایی ها را ظاهر می کنـد و زشتی ها را می پوشاند.«وَ لَمْ یُؤاخِذْ بِالْجَریرَهِ»؛(۱) نگاه نمی کند و نشنیده می گیرد.

گاهی برای گوش مالی و توجه دادن گیر می دهد تا در همین دنیا پاکمان کند.وقتی خداوند اکثر گناهان را ببخشد و کمی از آن ها را با مصیبت هایی که برای ما به واسطه آن گناهان پدید می آید پاک کند، شسته و رفته و دست نخورده وارد آخرت می شویم؛ بِکرِ بِکر. در روایت آمـده است که مؤمن در بهشت بکر است؛ یعنی دست نخورده و بدون هیچ آلودگی است. مثل روز اولی که خدا او را خلق کرده است. این قدر بکر و دست نخورده و آکبند است!یعنی گناهان در او هیچ اثر نکرده است.

یکی از بزرگـان می فرمـود: من ضـمانت می کنم که آتش جهنم اهـل ولاـیت را نمی سوزانـد. یعنی اگر در روح و قلب شـما محبت باشد، آتش جهنم نمی تواند در شما اثر بگذارد.آتش جهنم غلط می کند دلی که در آن محبت اهل بیت علیهم السلام است بسوزانـد. مگر اینکه انسان از اهل بیت علیهم السـلام فاصـله بگیرد. جهنم نمی تواند محب و دوست اهل بیت را بسوزاند. اصلاً اگر نزدیک او بیاید خاموش می شود. در حدیثی از قول پیامبر گرامی اسلام چنین آمده است که در روز قیامت جهنم به مؤمن می گوید: «جُزْ یا مُؤْمِنُ فَقَدْ اَطْفَأَ نُورُکَ لَهْبی»؛(۲) ای مؤمن، زود بگذر که نور تو آتش مرا خاموش کرد.

۱- (۱۱)کافی، ج ۲، ص ۵۷۸؛ بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۱۹۸ و ج ۹۲، ص ۳۵۲ .

۲- (۱۲)بحارالانوار، ج ۸، ص۲۴۹ ؛ تفسیر صافی، ج ۳، ص ۲۸۹ .

رحمت و مغفرت واسعه خداوند

فرمود: گرفتاری ها به خاطر پاک شدن از گناهان است. و بسیاری از گناهان را هم می بخشد؛ یعنی پاک پاک می شوید. حساب ها صاف می شود. بنابراین در این آیه خیر و بشارت و امیدواری فراوانی است. اگر دعاها را مطالعه کنیم، می بینیم که بسیاری از آن ها از رحمت و آمرزش خداوند می گوید. در دعاهایی که به عنوان تعقیب بعد از نمازها آمده است، این دعای زیبا از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل شده است:

«اَللّهُمَّ اِنَّ مَغْفِرَتَکَ اَرْجی مِنْ عَمَلی وَ اِنَّ رَحْمَتَکَ اَوْسَعُ مِنْ ذَنْبی. اَللّهُمَّ اِنْ کانَ ذَنْبی عِنْدَکَ عَظیما فَعَفْوُکَ اَعْظَمُ مِنْ ذَنْبی اَللّهُمَّ اِنْ لَمْ اَکُنْ اَهْلاً اَنْ اَبْلُغَ رَحْمَتَکَ فَرَحْمَتُکَ اَهْلٌ اَنْ تَبْلُغَنی وَ تَسَعَنی لِاَنَّها وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ.بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ».(۱)

ببین پیامبر خدا چقدر قشنگ استدلال می کند. همه درهای جهنم را بسته است.می گوید: اگر گناه من بزرگ است، تو بزرگ تری. پس باید گناه مرا ببخشی. اگر من مستحق رحمت تو نیستم، رحمت تو آن قدر وسیع و گسترده است که هر شی ء و همه چیز را فرا می گیرد و من هم شی ء هستم. بنابراین اگر ما از امید و رحمت می گوییم به جاست.

خدا حاج آقای دولابی را رحمت کند ! همیشه از رحمت خدا می گفت. می فرمود:من آن قدر به خِنِسی خورده ام تا الآن که به جاده رجا و امید و رحمت افتاده ام. می فرمودند: ما اول کاسب و کشاورز بودیم. با اهل دنیا می نشستیم. اهل دنیا هر کجا می نشست، آیه یأس می خواند. می گفت:

۱- (۱۳) مفاتیح الجنان، تعقیبات مشترک نمازها.

وضع خراب است؛ گرانی، مالیات. امسال زراعت نشده است. بارندگی کم بوده است.مشکلات زیاد است. کار درست نمی شود.

آمدیم با اهل عبادت و تقدس نشستیم. گفتند: آقا کار خیلی مشکل است. خدا این قدر مار و عقرب و فشار قبر و جهنم دارد که نمی دانی! اگر یک خطا بکنی، چهل سال عذاب است. پدرت را در می آورند! با اهل سیر و سلوک نشستیم، گفتند: آدم شدن محال است. برو، تو آدم بشو نیستی. هفتاد سال باید پوست بکنی تا یک صفت تو را عوض کنند. آن هم آیا بشود یا نشود. و آیه یأس. همه آیه یأس می خوانند؛ هم اهل دنیا، هم اهل عبادت و تقدس و هم اهل سیر و سلوک.

گفتیم: بیاییم این طلسم را بشکنیم. هفتاد سال دروغی گفتیم: عجب خدای خوبی است! کار دنیا و آخرت ما را درست می کند. خودمان را درست می کند. پاکمان می کند. دروغی گفتیم، ولی یکی از آن ها هم دروغ نبود، همه راست بود. هفتاد سال گفتیم: عجب خدای خوبی داریم، از قضا همه راست بود؛ چون در واقع خدای خوبی بود. خدای رحیمی بود. ما باورمان نشده بود.

خداوند متعال به ما توفیق رحمت گسترده خودش را عطا کند. رحمت خدا خیلی گسترده است. باید بخورش را پیدا کنی تا این لقمه های رحمت و محبت را بردارد.

معراج رسول اکرم (ص) (۷)

اتفاقات شب معراج در آسمانها

اتفاقات شب معراج در آسمانها

قرنها پیش، پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم در چنین شبی به سفری دور و دراز دعوت شد و از زمین و زمینیان فاصله گرفت و آنقدر بالا رفت تا به سعادت هم صحبتی با خدای متعال آن هم با فاصله ی بسیار نزدیکی رسید.یکی از زیباترین شبهای عالم هستی. شب معراج.

ص: ۷۲۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ البَصِیرُ

منزّه است آن (خدایی) که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد تااز نشانه های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست.

آیه یک ؛ سوره ی مبارکه اسراء

در روایات آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در شب هفدهم ماه مبارک رمضان سال دهم بعثت، در شهر مکّه و در خانه ی "امّ هانی"، دختر عموی خود)دختر ابی طالب و خواهر امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام(بود و از آنجا به معراج رفت و مجموع مدتی که آن حضرت به سرزمین بیت المقدس و مسجدالاقصی و آسمانها رفت و بازگشت، از یک شب بیشتر طول نکشید. به طوری که صبح ِ آن شب را در همان خانه بود و در "تفسیر عیاشی" از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمودند:"رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم نماز عشاء و نماز صبح را در مکّه خواند" ؛ یعنی اسراء و معراج در این فاصله اتفاق افتاد.

شرح ماوقع:

از پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم نقل است که فرمودند:

"در شب معراج جبرئیل نزد من آمد و گفت:ای محمّد! برخیز.

برخاستم و کنار در رفتم. ناگاه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را در آنجا دیدم. جبرئیل، مَرکَبی به نام "بُراق" نزد من آورد و به من گفت: سوار شو.

ص: ۷۲۸

"بُراق" از الاغ بزرگتر و از قاطر کوچکتر بود. دارای دو بال بود و هر گام که بر می داشت، تا جائی را که چشم می دید، می پیمود. "بُراق" صورتی چون صورت آدمی و پاهایش مانند پای شتر بود و سرعت این مَرکَب همانند سرعت برق و نور بوده است.

رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم بر آن سوار شده و به سوی بیت المقدس حرکت کرد و در راه در چند نقطه ایستاد و نماز گذارد.

اول: درمدینه و هجرتگاهی که سالهای بعد رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم به آنجا هجرت فرمود.

دوم: مسجد کوفه.

سوم: در طور سیناء و بیت اللحم (زادگاه حضرت عیسی علیه السلام).

چهارم: در مسجد الاقصی وارد شد و در آنجا نماز گذارده و سپس از آنجا به آسمان رفت.

در آن شب "دنیا"، به صورت زنی زیبا و آرایش کرده خود را بر پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم عرضه کرد ولی رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم به وی توجهی نکرده از او در گذشت.

سپس به "آسمانِ دنیا" صعود کرد و در آنجا حضرت آدم علیه السلام را دید.

آسمان اول:

آنگاه فرشتگان دسته دسته به استقبال پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم آمده و با روی خندان بر آن حضرت سلام کرده و تهنیت و تبریک گفتند. در روایات نقل است که رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم فرمودند:

"فرشته ای را در آنجا دیدم که بزرگتر از او ندیده بودم و برخلاف دیگران چهره ای درهم و خشمناك داشت و مانند دیگران تبریك گفت ولی خنده بر لب نداشت و چون نامش را از جبرئیل پرسیدم گفت:

ص: ۷۲۹

"این مالک دوزخ است و هرگز نخندیده است و پیوسته خشمش بر دشمنان خدا و گنهکاران افزوده می شود".

بر او سلام کردم و پس از اینکه جواب سلام مرا داد از جبرئیل خواستم دستور دهد تا دوزخ را به من نشان دهد و چون سرپوش را برداشت، لهیبی از آن برخاست که فضا را فرا گرفت و من گمان کردم ما را فرا خواهد گرفت، پس از وی خواستم آن را به حال خود برگرداند".

پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم در آن شب "ملک الموت" را نیز مشاهده کرد که لوحی از نور در دست او بود و پس از گفتگوئی که با آن حضرت داشت عرض کرد:

"همگی دنیا در دست من همچون دِرْهَم و سکّه ای است که در دست مردی باشد و آن را پشت و رو کند و هیچ خانه ای نیست جز آنکه من در هر روز پنج بار بدان سرکشی می کنم و چون برمرده ای گریه می کنند به آنها می گویم:گریه نکنید! که من باز هم پیش شما خواهم آمد و پس از آن نیز بارها می آیم تا آنکه یکی از شما باقی نماند".

در اینجا رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم فرمودند:"به راستی که مرگ بالاترین مصیبت و سخت ترین حادثه است" و جبرئیل در پاسخ گفت:"حوادث پس از مرگ سخت تر از آن است".

پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم در ادامه فرمودند که:

از آنجا بر گروهی گذشتم که پیش روی آنها ظرف هائی ازگوشت پاک و گوشت ناپاک بود و آنها ناپاک را می خوردند و پاک را می گذاردند. از جبرئیل پرسیدم:"اینها چه کسانی هستند؟"

ص: ۷۳۰

گفت:"افرادی از امّت تو هستند که مال حرام می خورند و مال حلال را وا می گذارند".

سپس مردمی را دیدم که لبانی چون لبان شتران داشتند و گوشت های پهلویشان را بریده و در دهانشان می گذاردند. پرسیدم:"اینها کیانند؟"

گفت:"اینها کسانی هستند که از مردمان عیب جوئی می کنند"؛ و مردمان دیگری را دیدم که سرشان را با سنگ می کوفتند و چون حال آنها را پرسیدم پاسخ داد:"اینان کسانی هستند که نماز شامگاه و عشاء را نمی خوانده و می خفتند" و مردمی را دیدم که آتش در دهانشان می ریختند و از نشیمن گاهشان بیرون می آمد و چون وضع آنها را پرسیدم گفت:"اینان کسانی هستند که اموال یتیمان را به ستم می خورند" و گروهی را دیدم که شکم های بزرگی داشتند و نمی توانستند از جا برخیزند. گفتم:"ای جبرئیل! اینها کیانند؟"

گفت:"کسانی هستند که ربا می خورند"؛

و زنانی را دیدم که به عذاب های بسیاری دچار بودند.

زنی را به موی سرش آویزان دیدم که مغز سرش جوش آمده بود و زنی را به زبان آویزان دیدم که از حمیم(آب جوشان) جهنم در حلق او می ریختند و زنی را از سینه هایش آویزان دیدم و زنی را دیدم که گوشت تنش را می خورد و آتش از زیر او فروزان بود و زنی را دیدم که پاهایش را به دستهایش بسته بودند و مارها و عقرب ها بر سرش ریخته بودند و زنی را کور و کر و گنگ در تابوتی از آتش مشاهده کردم که مُخ سرش از بینی او خارج می شد و بدنش را خورده و پیسی فرا گرفته بود و زنی را به پاهایش آویزان در تنوری از آتش دیدم و زنی را دیدم که گوشت تنش را از پائین تا بالا با مقراض(قیچی) آتشین می بریدند و زنی را دیدم که صورت و دست هایش سوخته بود و امعاء خود را می خورد و زنی را دیدم که سرش سر خوک و بدنش بدن الاغ و به هزار هزار نوع عذاب گرفتار بود و زنی را به صورت سگ دیدم که آتش از پائین، در شکمش می ریختند و از دهانش بیرون می آمد و فرشتگان با گرزهای آهنین به سر و بدنشان می کوفتند.

ص: ۷۳۱

پرسیدم:"این زنان چه گناهی مرتکب شده اند که خداوند چنین عذابی برایشان مقرّر داشته است؟" گفت:"آن زنی که به موی سر آویزان شده بود زنی بود که موی سر خود را از مردان نامحرم نمی پوشانید و اما آنکه به زبان آویزان بود زنی بود که با زبان، شوهر خود را می آزرد و آنکه از سینه آویزان بود زنی بود که از شوهر خود در بستر اطاعت نمی کرد و زنی که به پاها آویزان بود زنی بود که بی اجازه شوهر از خانه بیرون می رفت و اما آنکه گوشت بدنش را می خورد آن زنی بود که بدن خود را برای نامحرم آرایش می کرد و اما زنی که دست هایش را به پاها بسته بودند و مار و عقرب ها بر او مسلّط گشته زنی بود که به طهارت بدن و لباس خود اهمیّت نداده و نظافت نداشت و نسبت به نماز خود بی اهمّیت بود؛ و امّا آنکه کور و کر و گنگ بود آن زنی بود که از زنا فرزنددار شده و آن را به گردن شوهرش انداخته و آن که گوشت تنش را با مقراض می بریدند آن زنی بود که خود را در معرض مردان قرار می داد و آنکه صورت و بدنش سوخته و از امعاء خود می خورد زنی بود که وسائل زنا برای دیگران فراهم می کرد و آنکه سرش سر خوک و بدنش بدن الاغ بود، زن سخن چین دِروغگو بود و آنکه صورتش صورت سگ بود و آتش در دلش می ریختند، زنان خواننده و نوازنده بودند".

آسمان دوم:

روایت است از پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم که فرمودند:

"از آنجا به آسمان دوم رفتیم و در آنجا دو مرد را شبیه به یکدیگر دیدم.

از جبرئیل پرسیدم:" اینان کیانند؟"

گفت:"آن دو، پسر خاله ی یکدیگر یحیی و عیسی علیه السلام هستند".

بر آنها سلام کردم. پاسخ داده، تهنیت ورود به من گفتند. سپس فرشتگان زیادی را دیدم که به تسبیح پروردگار مشغول بودند و از آنجا به آسمان سوم بالا رفتیم".

آسمان سوم:

در آنجا مرد زیبائی را که زیبائی او نسبت به دیگران همچون ماه شب چهارده نسبت به ستارگان بود، مشاهده کردم و چون نامش را پرسیدم جبرئیل گفت:"این برادرت یوسف است".

بر او سلام کردم و پاسخ داد و تهنیت و تبریک گفت و فرشتگان بسیاری را نیز در آنجا دیدم.

آسمان چهارم:

از آنجا به آسمان چهارم بالا رفتیم و مردی را دیدم و چون از جبرئیل پرسیدم گفت:"او ادریس پیامبر است که خدا وی را به اینجا آورده".

بر او سلام کرده، پاسخ داد و برای من آمرزش خواست و فرشتگان بسیاری را مانند آسمان های پیشین مشاهده کردم و همگی برای من و امّت من مژده ی خیر دادند.

آسمان پنجم:

سپس به آسمان پنجم رفتیم و در آنجا مردی را به سنّ کهولت دیدم که دورش را گروهی از امّتش گرفته بودند و چون پرسیدم کیست؟ جبرئیل گفت:"هارون بن عمران است".

بر او سلام کردم و پاسخ داد و فرشتگان بسیاری را مانند آسمان های دیگر مشاهده کردم.

آسمان ششم:

آنگاه به آسمان ششم بالا رفتیم و در آنجا مردی گندمگون و بلند قامت را دیدم که می گفت:

"بنی اسرائیل پندارند من گرامی ترین فرزندان آدم در پیشگاه خدا هستم ولی این مرد، از من نزد خدا گرامی تر است".

و چون از جبرئیل پرسیدم:"کیست؟" گفت:"برادرت موسی بن عمران است".

بر او سلام کردم؛ جواب داد و همانند آسمان های دیگر فرشتگان بسیاری را در حال خشوع دیدم.

آسمان هفتم:

سپس به آسمان هفتم رفتیم و در آنجا به فرشته ای برخورد نکردم جز آنکه گفت:

"ای محمّد! حجامت کن و به امّت خود نیز سفارش حجامت را بکن".

در آنجا مردی را که موی سر و صورتش، سیاه و سفید بود و روی تختی نشسته بود دیدم.

جبرئیل گفت:"او پدرت ابراهیم است".

بر او سلام کرده، جواب داد و تهنیت و تبریک گفت و نیز فرمود:

"ای محمّد! امّت خود را از جانب من سلام برسان و به آنها بگو بهشت، آبش گوارا و خاکش پاک و پاکیزه و دشت های بسیاری خالی از درخت دارد و با ذکر هر جمله سبحان الله ، الحمدلله ، لا اله الا الله ، الله اکبر و لاحول ولا قوه الا بالله درختی در آن دشت ها غرس می گردد، امّت خود را دستور بده تا درخت در آن زمین ها زیاد غرس کنند".

در آسمان هفتم نیز فرشتگانی را دیدم که درآسمان های پیشین دیده بودم.

سپس دریاهائی از نور که از درخشندگی، چشم را خیره می کرد و دریاهائی از ظلمت و تاریکی و دریاهائی از برف و یخ لرزان دیدم و چون بیمناک شدم جبرئیل گفت:"این قسمتی از مخلوقات خدا است".

سپس به "حجاب های نور" رسیدم. جبرئیل از حرکت ایستاد و به من گفت: برو!

گفتم:"ای جبرئیل! در چنین جائی مرا تنها می گذاری و از من مفارقت می کنی؟"

گفت:"ای محمّد! اینجا آخرین نقطه ای است که صعود به آن را خدای عزّوجل برای من مقرّر فرموده و اگر از اینجا بالاتر آیم پر و بالم می سوزد".

آنگاه با من وداع کرده و من پیش رفتم تا جایی که به "دریای نور" رسیدم و امواج مرا از نور به ظلمت و از ظلمت به نور وارد می کرد تا جائی که خدای تعالی می خواست مرا متوقف کند و نگه دارد؛ آنگاه مرا مخاطب ساخته و فرمود:

"ای محمّد! چه کسی را در زمین میان امّتت به جای خود گذاشتی؟"

در حالی که می دانستم خدای متعال خود بدان آگاه تر است عرض کردم:"پروردگارا! برادرم را".

فرمود:"ای محمّد! علی بن ابی طالب را؟"

عرض کردم:"بلی ای خدای من!"

فرمود:"ای محمّد! من ابتدا از مقام ربوبیّت نظری بر زمین افکندم و تو را از آن اختیار کردم. هیچ گاه یادی از من نمی شود مگر اینکه تو نیز با من یاد کرده شوی. من خود محمودم و تو محمّد. سپس نظری دیگر بر زمین افکندم و از آن، علی بن ابی طالب را برگزیدم و او را وصّی تو قرار دادم.

ای محمّد! من؛ علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان را از یک نور آفریدم؛ سپس ولایت ایشان را بر فرشتگان عرضه داشتم. هر که آن را پذیرفت از مقرّبین گردید و هر که آن را رد نمود به کافران پیوست.

ای محمد! اگر بنده ای از بندگانم مرا چندان پرستش کند تا رشته حیاتش از هم بگسلد و پس از آن در حالی که منکر ولایت آنان است با من رو به رو شود، او را در آتش دوزخ خواهم افکند".

ص: ۷۳۵

سپس فرمود:"ای محمّد! آیا مایلی آنان را ببینی؟"

عرض کردم:"بلی!"

فرمود:"قدمی پیش گذار".

من قدمی جلو نهادم.

ناگاه دیدم علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و حسن بن علی آنجا بودند و حجّت قائم همانند ستاره ای درخشان در میان آنان بود.

پس عرض کردم:"پروردگار من! اینان چه کسانی اند؟"

فرمود:"اینان امامان هستند و این)اشاره به حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه شریف(نیز قائم است که حلال کننده ی حلال من و حرام دارنده ی حرام من است و از دشمنان من انتقام خواهد گرفت. ای محمّد! او را دوست بدار که من او را دوست می دارم و هر کس را که او را دوست بدارد نیز دوست می دارم".

پس از اتمام مناجات باخدای تعالی، بازگشتم و از همان دریاهای نور و ظلمت گذشته در "حجاب های نور" به جبرئیل رسیدم و به همراه او باز گشتم.

پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم هنگام بازگشت، در بیت المقدس فرود آمد و از آنجا راه مکّه را در پیش گرفت. ایشان در میانه ی راه به کاروان بازرگانی قریش برخورد کرد. در حالی که آنان شتری را گم کرده بودند و در پی آن می گشتند.

پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم از آبی که در میان ظرف آنان بود، قدری نوشید و سپس پیش از طلوع فجر در خانه "امّ هانی" از "بُراق" فرود آمد.

معراج پیامبر (ص)

معراج، جریان عروج پیامبر(ص) به آسمان است که تعدادی از آیات قرآن، آن را بازگو کرده است. براساس آیه نخست سوره اسرأ ، خداوند پیامبر(ص) را در شب هنگام، از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی در بیت المقدس حرکت داده و آنگاه به همراهی جبرئیل به آسمان عروج کرده است.

از احادیث و آیات استفاده می شود که هدف از معراج پیامبر(ص) سه چیز بوده است:

۱. بزرگداشت فرشتگان ;

۲. دیدن عجایب و اسرار آفرینش ;

۳. بازگو کردن آن برای مردم.

حضرت امام صادق می فرمایند: "همانا خداوند هرگز دارای مکان و زمان نیست; ولی خدا می خواست فرشتگان و ساکنان آسمانهایش را با گام نهادن پیامبر(ص) به میان آنها ، مورد احترام و تجلیل قرار دهد، و نیز می خواست شگفتی های عظمتش را به پیامبرش نشان دهد تا او پس از بازگشت برای مردم بازگو کند"

(سیمای معراج پیامبر، محمد محمدی اشتهاردی و آن از تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۰۰.)

نکته قابل توجه این است که:

جریان معراج تازگی نداشته; بلکه در مورد بعضی از پیامبران پیشین البته به صورت محدود نیز این امر واقع شده است; مانند: معراج حضرت عیسی ع (نسأ، ۱۵۸).

در معراج پیامبر گرامی، درسهای بسیار آموزنده ای وجود دارد

که ذکر آنها در این مختصر نمی گنجد و می توانید، در این زمینه، به کتابهای تفسیر المیزان، ج ۱۳، ابتدای سوره اسرأ; حیوه القلوب، تألیف علامه مجلسی، ج ۲ ، بحث معراج و همچنین کتاب سیمای معراج پیامبر(ص)، تألیف محمد محمدی اشتهاردی مراجعه کنید.

درباره تاریخ معراج پیامبر(ص) اقوال مختلفی وجود دارد،

بعضـی گفته اند در شب هفدهم یا بیست و یکم ماه مبارک رمضان شش ماه پیش از هجرت واقع شده، برخی گفته اند که در ماه ربیع الاول دو سال بعد از بعثت بوده است، بعضی هم بیست و هفتم ماه رجب سال دوم هجرت ذکر کرده اند و...

از ظـاهر روایات روشن می شود که آن حضـرت چنـدین مرتبه معراج داشـته است.(ر.ک: حیوه القلوب، علامه مجلسـی، ج ۳، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۷۰۰، انتشارات سرور.)

چنـان که ظاهر آیه ۱۳ سـوره نجـم "وَ لَقَدْ رَءَاه ُنَزْلَه ً أُخْرَی ٰ" آن است که معراج آن حضـرت یـک مرتبه نبـوده است، بلکه)حداقل(دو مرتبه معراج داشته است.(ر.ک: المیزان، علامه طباطبایی؛ ج ۱۳، ص ۳۱، منشوارت جماعه المدرسین.)

دربـاره یکی از معراج های پیامبر در روایت آمـده است که سال پنجم بعثت بوده و در خانه ام هانی خواهر حضـرت علی فرود آمده است.(روضه الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۵۹، انتشارات رضی.)

پیامبر اکرم در شبی بعد از نماز از شهر مکه (منزل ام هانی) به سمت آسمان معراجی را آغاز کردند که در ابتدای راه همراه با فرشته وحی جبرئیل امین بودنـد و با او همراهی داشـته انـد و مواردی را در معراج درک کردنـد من جمله دوزخ و بهشت را و جایگاه افراد در آن جا و کیفیات موجود را و نیز افراد و حالات افراد را در آن مکان.

مقـام و جایگـاه آقـا علی (ع) را انواع ملائـک و کارهـای آنها را و مسائلی مافوق این ها و این معراج از مکه شـروع شـده و به سمت مسـجد الاقصی در فلسطین ادامه یافته و بعد از آن جا معراج اصلی آغاز شده که پیامبر تمام وقایع موجود در سفر را بیان کرده بعد از آمدن و فرود آمدن، من جمله وقایعی که انجام شده بوده از مسافت بین مسجد الحرام و و مسجد الاقصی چه برای خود اتفـاق افتـاده و چه برای کـاروان های موجود در آن زمان(که این مسئله مـدتها بعـد از این معراج وقتی کاروان ها از راه رسیدند و به مسجد الحرام آمدند باصحت روبه رو شد).

و سپس حضرت به این مقامات را رسیده و بعد به جایی رسیدند که بعد از آن مقام ملک آنجا را اقتضا نمی کنند و مقداری از راه را خود به تنهایی سیر می کنند که سدره المنتهی، قاب قوسین، اوادنی که می رسند به مقاماتی که محازی با خداست و تمامی خاصه های بین بنده و خدا فرو می ریزد. که شرح آن در کتب موجود است.

معراج و هدف آن

اشاره

نویسنده:آمنه اسفندیاری

اهداف معراج پیامبر (صلی الله علیه و آله)

معراج چیست؟

آیا پیامبران دیگری به جز حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) هم به معراج رفته اند؟

معراج در لغت عربی به معنای وسیله ای است که با کمک آن، می توان به بالا صعود نمود، اما در روایات و تفاسیر، این واژه در مورد مسافرت جسمانی پیامبر (صلی الله علیه و اله) از مکه به بیت المقدس و از آن جا به آسمان ها و سپس مراجعت به وطن خویش به کار برده می شود.

آنچه از روایات اسلامی بر می آید، آن است که معراجی با این خصوصیت، تنها توسط رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) و آن هم یک بار انجام شده، هر چند که مشابه برخی مراحل معراج، توسط پیامبران دیگری؛ مانند سلیمان و ادریس و عیسی (علیه السلام)، نیز انجام پذیرفته است و هر چند که ممکن است معراج های دیگری با خصوصیات دیگر، بارها برای پیامبر (صلی الله علیه و اله) نیز تکرار شده باشد.

از طرفی، هر چند روایات مختلفی در ارتباط با زمان معراج پیامبر (صلی الله علیه و اله) وجود دارد، اما نمی توان به صورت قطعی اعلام نمود که کدامشان صحیح است. البته ندانستن تاریخ دقیق؛ مانند بسیاری موارد مشابه ضرری را متوجه قطعیت اصل ماجرا نخواهد نمود.

ص: ۷۳۹

پیامبر (صلی الله علیه و اله) بعد از معراج، مستقیما به مکه بازگشته و خبر این واقعه مهم را به اطلاع قریش رسانده و شواهدی قطعی برای اثبات این موضوع در اختیار آنان قرار دادند. همچنین، ایشان در طول نبوت خود، آن مقدار از مشاهدات خود را در معراج که قابل بازگو کردن بود، با زبانی ساده در اختیار مردم قرار دادند که بسیاری از این موارد، در کتب روایی و تفسیری، قابل بازیابی است.

(به آسمان بردن آن حضرت دلیل نیست که خداوند مکانی دارد بلکه) آن حضرت را به آسمان برد تا عوالم ملکوتی را به او نشان دهد، و شگفتی های آفرینش و صنعت الهی را به چشم سر مشاهده نماید

فلسفه معراج فلسفه معراج رفتن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) چیست؟ چرا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به معراج رفت؟ مگر خداوند همه جا نیست؟

قبل از پرداختن به پرسش یادآور می شویم که هدف از معراج، تنها قرب الهی نیست، بلکه اهداف دیگری نیز در این سفر مورد نظر بوده که در ادامه به آن می پردازیم. اما توجه به این نکته نیز لازم است که اگر چه خدا همه جا حضور دارد، اما در برخی موقعیت ها می توان ارتباط قوی تری با او برقرار کرد که مشابه چنین وضعیتی را می توان در حج نیز شاهد بود.

اما هدف معراج چنان که در برخی تفاسیر آمده این بود که روح بزرگ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) با مشاهده اسرار عظمت خدا در سراسر جهان هستی، مخصوصاً عالم بالا، درک و دید تازه ای برای هدایت و رهبری انسان ها بیابد. این هدف صریحاً در ابتدای سوره اسراء و آیه ۱۸ سوره نجم آمده است.(۱)

ص: ۷۴۰

۱- (۱). ر.ک: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۷

این واژه در مورد مسافرت جسمانی پیامبر (صلی الله علیه و اله) از مکه به بیت المقدس و از آن جا به آسمان ها و سپس مراجعت به وطن خویش به کار برده می شود

در منابع روایی نیز به برخی از اهداف معراج پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره شده است؛ از جمله:

۱ـ یونس بن عبد الرحمن می گوید: از امام کاظم (علیه السلام) پرسیدم: به چه علت خدا پیامبرش را به سوی آسمان بالا برد و از آن به سوی سدره المنتهی و از آن به سوی حجاب های نور برد و با او گفت وگو و نجوا کرد، در حالی که خداوند به مکان وصف نمی شود؟

امام (علیه السلام) فرمود: «خدای متعال به مکان وصف نمی شود و زمان بر او جاری نمی گردد ولی خداوند عزت مند و بزرگ، خواست که فرشتگان و ساکنان آسمان های خود را با مشاهده پیامبر بنوازد و شگفتی های خلقت را به رسول خود (صلی الله علیه و آله) نشان دهد تا پس از برگشت از معراج به مردم خبر دهد و این مسئله به گونه ای که فرقه مشبهه می گویند نیست.(۱) خدا، پاک و برتر است از آنچه وصف می کنند».(۲)

۱- (۲). فرقه مجسّمه و مشبّهه، بنابر ظاهر برخی روایات، می پندارند خدا را ظاهری چون آدمی است؛ دارای رخساری مانند رخسار انسان، چشم و گوش، و جسمی با دست و پا و ... می باشد. همچنین می پندارند که کمال معرفت به ذات مقدّس الهی در این است که انسان معتقد شود که خدای متعال در بالای همه مخلوقات و بر روی عرش و کرسی قرار گرفته است. به همین دلیل است که در مورد مخالفان خود اشتباه می اندیشند. آنجا که آنها می گویند: «خداوند جا و مکان خاص ندارد و در همه جا هست»، پیروان مجسّمه و مشبّهه می پندارند که مراد همان جسم مادّی مورد پذیرش ایشان می باشد؛ در حالی که مخالفان آنها می گویند: خداوند جسم نیست که در جایی باشد. ر.ک: عسکری، سید مرتضی، نقش ائمه در احیای دین، ج ۲، ص ۳۵۳

۲- (۳). شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۳۲

۲ـ ثابت دینار می گوید: از امام زین العابدین (علیه السلام) پرسیدم: آیا خداوند مکانی (مخصوص و معین) دارد که در آن جا باشد؟ امام (علیه السلام) فرمود: «خداوند منزه است از این (که بتوان مکانی مخصوص و معین برایش تصور کرد)»، پرسیدم: پس چرا خدا، حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله) را به آسمان برد؟! آن حضرت فرمود: «(به آسمان بردن آن حضرت دلیل نیست که خداوند مکانی دارد بلکه) آن حضرت را به آسمان برد تا عوالم ملکوتی را به او نشان دهد، و شگفتی های آفرینش و صنعت الهی را به چشم سر مشاهده نماید.(۱)

در مورد معراج رسول اکرم

در مورد معراج رسول اکرم

۱. معنای معراج چیست و چگونه این واژه در متون اسلامی به کار گرفته شده است؟

۲. آیا پیامبران دیگری؛ جز رسول اکرم (ص) نیز به معراج رفته اند، یا این موضوع تنها از ویژگی های پیامبر اسلام (ص) بوده است؟

۳. موضوع معراج، چند بار برای پیامبر (ص)، اتفاق افتاده است؟

۴. معراج دقیقا در چه تاریخی صورت پذیرفته است؟

۵. پیامبر (ص) در معراج، چه اموری را مشاهده نمود؟

۶. پیامبر (ص) چگونه از معراج برگشتند و بعد از آن، چه کارهایی را انجام دادند؟

اکنون به همین ترتیب، به بررسی بخش های بیان شده، خواهیم پرداخت:

۱. معنای لغوی "معراج" در زبان عرب، وسیله ای است که با کمک آن، انسان به بلندی، صعود می نماید و در همین راستا، در آن زبان، به نردبان نیز "معراج" گفته می شود. (۲)

۱- (۴). همان، ص ۱۳۱ – ۱۳۲.

۲- (۱) ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۳۲۲.

قرآن کریم، در آیه اول سوره اسراء، اعلام نموده که پیامبر اکرم (ص) به صورت اعجاز آمیزی، فاصله طولانی میان مسجد الحرام و مکه را تا بیت المقدس و مسجد الاقصی؛ با یاری خداوند طی یک شب پیموده که این مسافرتشان، زمینه ای برای مسافرتی طولانی تر؛ یعنی گردش در آسمان ها و دیدن آیات و نشانه های الاهی گشته است. بخش دوم این مسافرت نیز در آیات اولیه سوره نجم به تصویر کشیده شده است.

با این وجود، باید دانست که در قرآن کریم از واژه "معراج" استفاده نشده، بلکه در روایات و تفاسیر آیات فوق، این شب، به "لیله المعراج" یا شب معراج نامیده شده است و شاید دلیل این نام گذاری، استفاده پیامبر (ص) از مرکبی به نام "براق" باشد (۱) که مسافرت ایشان و صعود به آسمان ها، با سواری بر این مرکب انجام پذیرفته است.

به هر حال، اکنون هرگاه که این واژه را می شنویم، ماجرای آن مسافرت زیبا و معجزه گونه پیامبر (ص) را در ذهنمان تصور خواهیم نمود. (۲)

۲. اما در ارتباط با انحصار این معجزه به پیامبر اکرم (ص) و یا فقدان چنین انحصاری، باید گفت که از لحاظ عقل و موازین دینی، هیچ ایرادی وجود ندارد که دیگر پیامبران نیز، با یاری خداوند، با سرعتی اعجاز آمیز در زمین و آسمان ها به گردش پرداخته و نشانه های خداوند را مشاهده نمایند، اما آنچه از آیات قرآن کریم و نیز روایات معتبر، می توان استنباط نمود این است که معراجی با این کیفیت که طی آن، پیامبری، بعد از عروج به آسمان ها، به میان مردم خویش بازگشته، و به تبلیغ خود ادامه داده و مشاهدات خود را در اختیار آنان قرار داده، در ارتباط با هیچ پیامبر دیگری گزارش نشده است.

۱- (۲) حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۵۷، ح ۶۴۸۳، مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۰۹ ق.

۲- (۳) پرسش ۲۴۱۴ (سایت: ۲۸۹۷) این سایت نیز در ارتباط با حادثه معراج است که در صورت تمایل، آن را نیز مطالعه فرمایید.

البته، آیاتی وجود دارند که سرعت اعجاب انگیز حضرت سلیمان (ع) را در مسافرت به نقاط مختلف زمین و با استفاده از نیروی باد بیان نموده، (۱) و یا این که عروج پیامبرانی؛ مانند ادریس (ع) (۲) و عیسی (ع) (۳) را به آسمان ها اعلام می دارد، اما همان گونه که بیان شد، هیچ کدام از آنها مشابهت کاملی با آنچه در معراج پیامبر (ص) اتفاق افتاده ندارد؛ زیرا که مسافرت سلیمان نبی (ع)، تنها در زمین انجام می شده و عروج ادریس و عیسی (ع) به آسمان ها نیز، بدون بازگشت بوده است؛ به دلیل آن که بر اساس روایات شیعه، ادریس (ع) در آسمان ها وفات نموده (۴) و حضرت عیسی (ع) نیز هنوز در آسمان ها و در انتظار ظهور حضرت مهدی (عج) و یاری رساندن به آن حضرت است. (۵)

۳. با آن که معتقدیم، خداوندی که توانایی در اختیار گذاشتن چنین اعجازی را به بنده و رسول خود دارد، می تواند آن را بارها و بارها تکرار نماید، اما آنچه از آیات قرآن و تقریبا تمام روایات موجود در ارتباط با حادثه معراج می توان دریافت، آن است که معراجی با تمام خصوصیات یاد شده، تنها یک بار در زندگی پیامبر (ص) اتفاق افتاده است.

اما از طرفی، روایاتی نیز وجود دارند که بیانگر تکرار حادثه معراج اند که از جمله آنها، می توان به روایتی اشاره نمود که بر اساس آن، پیامبر اکرم (ص)، دو مرتبه به معراج رفته اند، (۶) و روایت دیگری که تعداد معراج های ایشان را به ۱۲۰ مرتبه نیز رسانده است. (۷)

ص: ۷۴۴

۱- (۴) انبیاء، ۸۱؛ سبأ، ۱۲؛ ص، ۳۶،"فسخرنا له الریح تجری بأمره رخاء حیث أصاب".

۲- (۵) مریم، ۵۷، "و رفعناه مکانا علیا".

۳- (۶) نساء، ۱۵۸، "بل رفعه الله إلیه".

۴- (۷) کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۳، ص ۲۵۰، ح ۲۶، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ش.

۵- (۸) همان، ج ۸، ص ۴۹، ح ۱۰.

۶- (۹) کافی، ج ۱، ص ۴۴۲، ح ۱۳.

۷- (۱۰) شیخ صدوق، خصال، ج ۲، ص ۶۰۱- ۶۰۰، ح ۳، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ ق.

در ارتباط با این روایات باید گفت؛

اولاً: تعداد این روایات اندک بوده و در مقابل روایات بی شماری که به طور ضمنی و یا حتی صریح، معراج ایشان را یک بار می دانند، توانایی مقابله ندارند.

ثانیاً: این روایات اندک نیز از سند چندان معتبری برخوردار نیستند. به عنوان نمونه، در سلسله سند روایت اول، علی بن ابی حمزه، ضعیف بوده، (۱۱) و قاسم بن محمد نیز واقفی است. (۱۲) در سلسله سند روایت دوم نیز، فردی همانند سلمه بن الخطاب وجود دارد که دانشمندان علم رجال، او را در نقل روایت، ضعیف شمرده اند. (۱۳)

ثالثاً: با این حال، می توان معتقد بود که پیامبر (ص)، تنها یک بار معراج جسمانی داشته، اما معراج روحانی، به دفعات مختلف برای ایشان رخ داده باشد و روایاتی که ناظر به تکرار معراج اند، به این معراج های روحانی اشاره نموده اند که حتی ممکن است در درجات پایین تر برای افرادی غیر از پیامبران نیز رخ دهد، و می دانیم که روایاتی وجود دارند که نماز را همانند معراجی برای افراد با ایمان در نظر می گیرند. (۱۴)

۴. باید توجه داشت که در بسیاری از حوادث تاریخی، دقت در خود حادثه و آموزه ها و عبرت های آن، بسیار مهم تر از دانستن زمان دقیق حادثه است و توجه بیش از حد به جزئیاتی؛ از قبیل زمان و مکان، نوعی انحراف از اصل ماجرا به شمار می آید و شاید به همین دلیل باشد که خداوند، با آن که نام بسیاری از پیامبران و داستان زندگی آنان را در قرآن ذکر نموده، اما به زمان دقیق میلاد و بعثت و وفات هیچ کدام از آنان اشاره ننموده و جز یک مورد، (۱) مدت پیامبری هیچ یک از آنان را نیز اعلام ننموده است!

۱- (۱۵) عنکبوت، ۱۴، در ارتباط با حضرت نوح (ع).

از طرفی، معراج در زمانی اتفاق افتاد که هنوز پایه های اسلام مستحکم نشده و تاریخ نویسی اسلامی نیز مرسوم نبوده است و به همین دلیل "در تاریخ وقوع معراج در میان مورخان اسلامی اختلاف نظر است، بعضی آن را در سال دهم بعثت شب بیست و هفتم ماه رجب دانسته، و بعضی آن را در سال دوازدهم شب ۱۷ ماه رمضان، و بعضی آن را در اوائل بعثت ذکر کرده اند" (۱) . به همین دلیل، اگر تصمیم داشته باشید که یادبود و یا جشنی به مناسبت معراج برگذار نمایید، هیچ ایرادی نخواهد داشت که یکی از این تاریخ ها و یا حتی زمان دیگری را بدین منظور انتخاب نموده و در آن، به بررسی و تحلیل ماجرای معراج بپردازید، هر چند که در واقع، معراج در تاریخ دیگری رخ داده باشد.

۵. بر اساس آیه اول سوره اسراء، هدف از معراج، معرفی آیات و نشانه های الاهی به پیامبر(ص) بود. از طرفی، می دانیم که به تصریح قرآن کریم، تمام آنچه در آسمان ها و زمین وجود دارد و از جمله، خود انسان ها، همه و همه، نشانه و آیه ای از طرف خداوند هستند. (۲) براین اساس، بدیهی است که خداوند در معراج، تنها در صدد معرفی نشانه های عادی نبوده، بلکه بدین وسیله خواسته تا نشانه هایی بس بزرگ را که تنها فردی همچون پیامبر (ص)، توانایی درک آنها را دارد، به او نشان دهد. نشانه هایی که خداوند از آن به نشانه های بزرگ خود و یا "آیات ربه الکبری" تعبیر نموده است! (۳)

۱- (۱۶) مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۴، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۲- (۱۷) ذاریات، ۲۱-۲۰؛ بقره، ۱۶۴؛ آل عمران، ۱۹۰ و دهها آیه دیگر.

۳- (۱۸) نجم، ۱۸.

یقینا، تمام آنچه در آن حادثه بر پیامبر (ص) گـذشت، قابل بازگو کردن نبوده و ما توانایی درک آن را نداریم، اما در روایات فراوانی، به گوشه ای از آنچه در آن شب اتفـاق افتـاده، اشاره شـده است. البته متأسـفانه و به دلیل وقفه نابجایی که در نگارش احادیث به وجود آمده بود، علی رغم قبول قطعی اصل ماجرای معراج توسط تمام مسـلمانان، روایات مختلف و گاه متعارضـی را در این زمینه مشاهده می نماییم. به همین دلیل، شـیخ طبرسی، روایات نقل شده در این ارتباط را به چهار دسته اصلی تقسیم نموده و برای هر کـدام نیز نمونه ای ذکر کرده و بیان داشـته که بایـد نسـبت به هر گروه از آنان، چه دیـدگاهی داشـته باشـیم، بدین ترتیب که:

دسته اول:

روایـاتی هسـتند که متواتر بوده و یقین به درسـتی آنهـا داریم؛ ماننـد روایـاتی که اصـل معراج پیـامبر (ص) را بیـان نموده و به جزئیات دیگر نمی پردازند. طبیعتا، این گونه روایات را باید پذیرفت.

دسته دوم:

روایـات دیگری که برخی جزئیـاتی از معراج را بیـان نموده که با عقل و موازین اولیه دینی، منافاتی ندارنـد؛ نظیر آن که پیامبر (ص) در آسـمان ها گردش نموده و با پیامبران دیگر ملاقات کرده و عرش و سدره المنتهی و بهشت و جهنم را مشاهده نموده است، که این موارد را نیز می پـذیریم و آنهـا را مرتبـط بـا زمـان بیـداری پیـامبر (ص) می دانیم، نه آن که (ماننـد برخی افراد) بگوییم که این قضایا در خواب ایشان اتفاق افتاده است.

دسته سوم:

روایـاتی که ظاهرشـان بـا برخی دانسـته هـای قبلی مـا منافـات دارد، اما می توان با توجیهاتی، این تنافی را برطرف نمود؛ مانند روایاتی که بیان می دارد آن حضـرت، گروهی را متنعم در بهشت و گروه دیگری را معـذب در دوزخ مشاهـده نموده اند (که این پرسـش پدیـدار می شود که قیـامت هنوز محقق نشـده، پس چگونه افرادی در بهشت و دوزخ وجود دارنـد؟ که در توجیه آن، می توان گفت که یـا بهشت و دوزخ برزخی بوده و یـا این که خود آن افراد وجود نداشـته انـد، بلکه اسـما و صـفات و یا جسم مثالی شان در آن جا بوده است). چنین روایاتی را نیز، با تأویلاتی باید پذیرفت.

ص: ۷۴۷

دسته چهارم:

روایاتی هستند که ظاهرشان صحیح و منطبق بر موازین نبوده و تأویلشان نیز بسیار دشوار است؛ مانند آن که پیامبر (ص) به همراه خداوند بر روی یک تخت سلطنتی نشستند! و ... که سزاوار است، چنین احادیثی را مردود بدانیم. (۱۹)

بنابراین و با توجه به روایات بی شماری که در این موضوع وجود دارد، نمی توان در این مختصر، به نقل و بررسی تمام آنها پرداخت، اما در صورت تمایل می توانید به کتاب ها و مقالاتی که در این زمینه نگاشته شده، مراجعه فرمایید، (۱) و یا اگر روایت خاصی برایتان مبهم بود، مجددا پرسش خود را در زمینه همان روایت ارسال نموده، تا با یاری خداوند، پاسخ گویتان باشیم.

۶. و در نهایت، در ارتباط با این که پیامبر (ص) چگونه از معراج بازگشته و بعد از آن، چه کارهایی را انجام داد، باید گفت: بر اساس برخی روایات، ایشان مستقیما از آسمان ها به شهر مکه بازگشته و با ابوطالب که نگران حال ایشان بود، ملاقات نمودند. (۲) سپس خبر معراج را به اطلاع قریش رسانده و به پرسش های تردید آمیز آنان در این مورد پاسخ دادند. به عنوان نمونه، آنان پرسش هایی را در ارتباط با ویژگی های شهر بیت المقدس (۳) و نیز کاروانی از قریش که در این مسیر قرار داشت، (۴) مطرح نموده و پاسخ مناسب را از جانب پیامبر (ص)دریافت کردند.

روایاتی وجود دارد که بیانگر آن است که رسول خدا (ص)بعدها و حسب مورد، برخی از آنچه را که در معراج مشاهده نموده بودند، به اطلاع عموم می رساندند. در این روایات، تعابیری؛ مانند " اسری بی" یا "عرج بی" وجود دارد که با جست و جوی این تعابیر در نرم افزارهای علوم اسلامی، می توانید به تعداد بسیار زیادی از احادیث معراج دست یابید.

۱- (۲۰) به عنوان نمونه ، در مجلدات ۱۲ و ۲۲ تفسیر نمونه، مطالب مفیدی را در ارتباط با معراج می توانید مورد مطالعه قرار دهید.

۲- (۲۱) بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۸۳.

۳- (۲۲) همان، ص ۳۰۹.

۴- (۲۳) همان، ص ۳۳۵.

معراج رسول اکرم:

معراج رسول اکرم:

پیامبر(ص) فرمود: من در مکه بودم که جبرییل نزد من آمد و گفت: «ای محمد! برخیز». برخاستم و کنار در رفتم. ناگاه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را در آنجا دیدم. جبرئیل، مرکبی به نام «براق» نزد من آورد و به من گفت: «سوار شو». بر براق سوار شدم و از مکه بیرون رفتم. به بیت المقدس رسیدم. هنگامی که به بیت المقدس رسیدم، فرشتگان از آسمان نزد من به زمین فرود آمدند و مرا به داشتن مقام و منزلت ارجمند در پیشگاه خداوند مژده دادند. آنگاه در بیت المقدس نماز خواندم...

یکی از معجزات علمی و عملی پیامبر اعظم(ص) که به تصریح قرآن کریم در سایه عبودیت آن حضرت رخ داده، «معراج» است که در اولین آیه سوره اسرا و آیات هشتم تا هجدهم سوره نجم می توان اشاراتی را درباره آن مشاهده کرد. آغاز ماجرا در سوره اسرا چنین آمده است:

پاک و منزه است خدایی که بنده اش را در یک شب از مسجدالحرام به مسجد الاقصی برد که گرداگردش را پربرکت ساختیم، تا نشانه های خود را به او نشان دهیم. او شنوا و بیناست.

البته آن گونه که از روایات برمی آید معراج ضمن دو مرحله انجام شده است در مرحله اول همان گونه که در آیه فوق مشاهده کردیم ایشان را شبانه از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی سیر می دهند و پس از آن تا آسمان هفتم و تا جایی صعود می کنند که احدی جز خداوند متعال حضور نداشته است و تمام این ماجرا در بیداری بوده و بنابر نظر اکثر علمای شیعه با همین بدن جسمانی اتفاق افتاده و نه در خواب یا با روح زیرا معراج صرفاً روحانی فضیلت چندانی را برای ایشان اثبات نمی کند و چنان عظمتی را که مورد تأکید و روایات است بر نمی تابد.

مرحله دوم معراج در سوره نجم چنین توصیف شده است:

سپس (پیامبر(ص) در شب معراج) نزدیک و نزدیک تر شد، تا آنکه فاصله او (با مقام قرب خاص خدا) به اندازه طول دو کمان یا کمتر بود. در اینجا، خداوند آنچه را وحی کردنی بود، به بنده اش وحی کرد. آنچه را دید، انکار نکرد. آیا با او درباره آنچه دید، مجادله و ستیز می کنید؟ و بار دیگر نیز او را نزدیک سدرهالمنتهی که بهشت جاویدان در آنجاست، دیده است. در آن هنگام که چیزی (شکوه و نور خیره کننده ای) سدرهالمنتهی را پوشانده بود. چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان نکرد. (آنچه را دید، واقعیت بود) او در شب معراج، برخی نشانه های بزرگ پروردگارش را دید.

هر چند روایات درباره معراج آنقدر متعدد است که به حد تواتر رسیده و مورد قبول همگان می باشد لیکن راجع به زمان، مکان و تعداد دفعات وقوع آن میان محدثان، مورخان و مفسران اختلاف نظر وجود دارد:

ـ زمان اولین معراج را بهتر است نه ماه یا دوسال پیش از ولادت حضرت زهرا(س) بدانیم زیرا حضرت محمد(ص) روزی در جواب یکی از همسران خود که از شدت محبت به فرزندشان گله کرده بود، تشکیل نطفه ایشان را در آسمان و شب معراج خوانده اند.۳

ـ مکان آن نیز خانه حضرت خدیجه(س) خانه ام هانی خواهر حضرت علی(ع)، شعب ابی طالب، و مسجدالحرام در کنار کعبه گفته شده است.

ـ آن گونه که از ظاهر روایات برمی آید، احتمالاًـ معراج بیش از دو مرتبه و طی دفعات متعدد اتفاق افتاده که یکی از آنها بسیار شاخص و معروف شده که گفته شده این معراج در شب هفدهم ماه رمضان سال دهم بعثت اتفاق افتاده است.۴

معراج در یک نگاه روشنایی روز از صحنه گیتی رخت بر بسته و تاریکی شب، همه جا را فرا گرفته بود. مردم از کار و تلاش روزانه، دست کشیده و در خانه خود آرمیده بودند. پیامبر اسلام نیز می خواست پس از ادای فریضه، برای رفع خستگی در بستر آرام بگیرد. ناگهان صدای آشنای جبرئیل امین را شنید: «ای محمد! برخیز! با ما همسفر شو؛ زیرا سفری دور و دراز در پیش داریم».

جبرئیل امین، مرکب فضاپیمایی به نام «براق» را پیش آورد. محمد(ص) این سفر با شکوه و بی سابقه را از خانه ام هانی یا مسجدالحرام آغاز کرد، ولی با همان مرکب به سوی بیت المقدس روانه شد و در مدت بسیار کوتاهی در آن محل فرود آمد. در مسجدالاقصی (بیت المقدس) با حضور ارواح پیامبران بزرگ مانند ابراهیم(ع)، موسی(ع) و عیسی(ع) نماز گزارد. امام جماعت نیز پیامبر اکرم(ص) بود. سپس از مسجدالاقصی، «بیت اللحم» ــ زادگاه حضرت مسیح(ع) ــ و خانه های پیامبران دیدن کرد. پیامبر در برخی جایگاه ها به شکرانه چنین سفری و تحیت محل های متبرکه، دو رکعت نماز شکر به جای آورد.

آن گاه مرحله دوم سفر خود را که حرکت به سوی آسمان های هفت گانه بود، آغاز کرد. پیامبر همه آسمان ها را یکی پس از دیگری پیمود و ساختار جهان بالاـ و ستارگان را دید. ولی در هر آسمان به صحنه های تازه ای برمی خورد و با ارواح پیامبران و فرشتگان سخن می گفت. او در بعضی آسمان ها با دوزخ و دوزخیان و در بعضی آسمان های دیگر با بهشت و بهشتیان برخورد کرد و از مراکز رحمت و عذاب پروردگار بازدید به عمل آورد. ایشان، درجه های بهشتیان و اشباح دوزخیان را از نزدیک مشاهده کرد.

سرانجام به «سدره المنتهی» در آسمان هفتم و «جنهالمأوی» (بهشت برین) رسید و در آنجا، آثار شکوه پروردگار هستی را دید. وی چنان اوج گرفت و به جایی رسید که جز خدا، هیچ موجودی به آنجا راه نداشت. حتی جبرئیل از حرکت باز ایستاد و گفت: «به یقین، اگر به اندازه سرانگشتی بالاتر آیم، خواهم سوخت».۵

آنگاه حضرت محمد(ص) در آن جهان سراسر نور و روشنایی، به اوج شهود باطنی و قرب الی الله و مقام «قاب قوسین أو أدنی» رسید. خداوند در این سفر، دستورها و سفارش های بسیار مهمی به پیامبر فرمود. بدین صورت، معراج که از بیت الحرام ــ و به گفته بعضی، از خانه ام هانی، دختر عموی آن حضرت و خواهر امیرالمؤمنین علی(ع) ــ آغاز گشته بود، در سدرهالمنتهی پایان پذیرفت. سپس به پیامبر دستور داده شد از همان راهی که عروج کرده است، باز گردد.

پیامبر هنگام بازگشت، در بیت المقدس فرود آمد و از آنجا راه مکه را در پیش گرفت. ایشان در میانه راه به کاروان بازرگانی قریش برخورد کرد، در حالی که آنان شتری را گم کرده بودند و در پی آن می گشتند. پیامبر از آبی که در میان ظرف آنان بود، قدری نوشید و باقی مانده آن را به زمین ریخت و بنابر روایتی، روی آن، سرپوش گذارد. حضرت محمد(ص) پیش از طلوع فجر در خانه «ام هانی» از مرکب فضاپیمای خود فرود آمد.۶

مشاهدات زمینی رسول خدا(ص) با توجه به آنکه معراج در نوبت های متعددی انجام شده و در هر کدام از این سفرها پیامبر(ص) مشاهدات متفاوتی داشته اند، لذا در هر فرصتی که پیش می آمده به فراخور شرایط صحنه ای از آن ماجراها را برای اصحاب و اطرافیان خویش ترسیم و تصویر می کرده اند.

حضرت محمد(ص) در خانه ام هانی، برای نخستین بار، راز سفر خود را با دختر عمویش، ام هانی در میان گذاشت. سپس هنگامی که روز آغاز گشت، قریش و مردم مکه را از این جریان باخبر ساخت. داستان معراج و فضانوردی شگفت انگیز پیامبر در آن مدت کوتاه که به نظر قریش، امری ناممکن بود، همه جا پخش شد. سران قریش بیش از پیش بر محمد(ص) خشم گرفتند و بنابر عادت همیشگی خود، به تکذیب او برخاستند. از ایشان خواستند که وضع ظاهری ساختمان بیت المقدس را بیان کند. آنان گفتند: کسانی در مکه هستند که بیت المقدس را دیده اند. اگر راست می گویی، آنجا را تشریح کن تا ما تو را در این خبر شگفت انگیز، تصدیق کنیم.

پیامبر بزرگوار اسلام، وضع ظاهری ساختمان بیت المقدس را برای آنان بازگو کرد. افزون بر آن، حوادثی را که در میانه راه مکه و بیت المقدس و هنگام بازگشت از معراج رخ داده بود، بیان کرد. ایشان گفت: «در میان راه، به کاروان فلان قبیله برخوردم که شتری از آنها گم شده بود. در میان اثاثیه آنان، ظرف آبی بود که من از آن نوشیدم. سپس آن را پوشاندم. در جای دیگر به گروهی برخوردم که شتری از آنها رمیده و دست آن شکسته بود.» قریش گفتند: از کاروان قریش خبر ده. پیامبر فرمود: «آنان را در «تنعیم» (در ابتدای حرم) دیدم که شتری خاکستری رنگ در پیشاپیش آنان حرکت می کرد. آنان کجاوه ای روی شتر گذارده بودند و اکنون به شهر مکه وارد می شوند».

قریش از این خبرهای قطعی، سخت ناراحت شدند و گفتند: اکنون صدق و کذب گفتار او برای ما آشکار می شود. همه انتظار می کشیدند که کاروان چه زمانی وارد شهر می شود. ناگهان پیشگامان کاروان وارد شهر شدند. اهل کاروان، شرح قضیه را همانگونه که رسول اکرم(ص) بازگفته بود، تصدیق کردند.۷

ص: ۷۵۳

معراج از زبان پیامبر اعظم(ص) پیامبر(ص) فرمود:

من در مکه بودم که جبرییل نزد من آمد و گفت: «ای محمد! برخیز». برخاستم و کنار در رفتم. ناگاه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را در آنجا دیدم. جبرئیل، مرکبی به نام «براق» نزد من آورد و به من گفت: «سوار شو». بر براق سوار شدم و از مکه بیرون رفتم. به بیت المقدس رسیدم. هنگامی که به بیت المقدس رسیدم، فرشتگان از آسمان نزد من به زمین فرود آمدند و مرا به داشتن مقام و منزلت ارجمند در پیشگاه خداوند مژده دادند. آنگاه در بیت المقدس نماز خواندم.۸

در روایت دیگر آمده است که پیامبر اعظم(ص) فرمود:

ابراهیم خلیل(ع) به همراه گروهی از پیامبران پیش من آمدند و مرا بشارت دادند. سپس موسی و عیسی(ع) آمدند. پس از آن، جبرییل دستم را گرفت و مرا بالای صخره (سنگی در بیت المقدس) برد و بر روی آن نشاند. ناگاه ماجرای معراج را پیش خود دیدم که مانند آن را در شکوه و جلال، هرگز ندیده بودم. از آنجا به آسمان دنیا (آسمان اول) صعود کردم. آنان به من سلام می کردند.

سپس جبرئیل مرا به آسمان ششم برد. در آنجا، انبوه آفریدگان و کروبیان (مجردات و فرشتگان و ارواح) را دیدم. سپس همراه جبرئیل به آسمان هفتم صعود کردم. در آنجا با آفریدگان خدا و فرشتگان بسیار دیدار کردم.۹

حدیث معراج از جمله روایات مشهوری که به ماجرای معراج می پردازد روایت اخلاقی مفصلی است که سخنان خداوند متعال را خطاب به حبیب خود محمد مصطفی(ص) در بر می گیرد. در واقع پیام های خداوند و سوغات رسول او(ص) از این سفر برای مسلمانان و پیروان ایشان در همه اعصار و دوران ها بوده و با توجه به اهمیتی که داشته شرح های متعددی بر آن نوشته شده است.۱۰

ص: ۷۵۴

در این روایت مفصل از برترین کردار، شایستگان محبت خداوند، پارساترین مردمان، ویژگی دنیازدگان، ویژگی اهل آخرت، پاداش زاهـدان، پرهیزکاری زینت مؤمن، ارزش سکوت، اهمیت رزق حلال، جایگاه و اثر روزه و ویژگی عابدان و مسائلی از این دست سخن به میان آمده است.

مشاهدات پیامبر اعظم(ص) در آسـمان ضمن روایت فوق و دیگر روایاتی که به نقل ماجرای معراج می پردازند، گزارش هایی از مشاهدات حضـرت محمد(ص) از آسمان ها، اهل بهشت و اهل جهنم و ملائکه آمده که به نحوی هر کدام سعی در تکمیل روایات بالا با ارائه شواهد و نمونه هایی از آثار اعمال دارند.۱۱

همراهـان رسول اکرم(ص) در معراج در بعضـی از احـادیثی که از ائمه معصومین(ع) درباره معراج آمـده، از رسول خـدا(ص) نقل کرده اند که فرمود:

من وقتی همه مراحل را طی کرده و از آسـمان ها گذشتم و به بیت المعمور و نزدیک سدرهالمنتهی رسیدم، بعضی از اصحابم مرا همراهی می کردنـد. آنها که لباس نو در بر داشـتند وارد شدنـد و آنها که نداشـتند ماندند. عده ای را به همراه خود بردم و عده ای به همراهم آمدند.۱۲

که ظـاهراً اشـاره به معصومین(ع) و آن دسـته از مؤمنانی است که به دنبال ایشان آن مقام را طی کردنـد و در آینـده در ضـمن نماز که ره آورد این معراج است، خواهند کرد.۱۱

موعود(ع) در معراج اصلی ترین مشاهده پیامبر اعظم(ص) در شب معراج را باید شهود انوار مقدسه ائمه(ع) بدانیم که اصحاب متعددی روایت ذیل یا مشابه آن را از آن حضرت نقل کرده اند و همان طور که خواهیم دید در میان دوازده امام(ع)، حضرت مهدی(ع) جایگاهی ویژه و ممتاز دارند. ضمن این روایات نقل شده است که رسول خدا(ص) فرمود:

همانا خـدای عزوجل در آن شب که به گردشـی شـبانه برده شدم (معراج) به من وحی فرمود: ای محمد چه کسـی را در زمین میان امتت به جای خود گـذاشتی؟ _ در حالی که خدا خود بدان آگاه تر بود _ عرض کردم: پروردگارا، برادرم را فرمود: ای محمـد، علی ابـن ابی طـالب را؟ عرض کردم: بلی ای خـدای مـن، فرمـود: ای محمـد من ابتـدا از مقـام ربـوبیت نظری بر زمین افکنـدم و تو را از آن اختیـار کردم. هیـچ گاه یادی از من نمی شود مگر اینکه تو نیز با من یاد کرده شوی. من خود محمودم و تو محمد؛ سـپس نظری دیگر بر زمین افکندم و از آن علی بن ابی طالب را برگزیدم و او را وصـی تو قرار دادم، پس تو سـرور پیامبران و علی از نام های من است و «علی» (مشتق آن) نام اوست. ای محمد، من، علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان را از یک نور آفریـدم؛ سـپس ولایت ایشان را بر فرشـتگان عرضه داشـتم، هر که آن را پذیرفت از مقربین گردید و هر که آن را رد نمود به کافران پیوست. ای محمد، اگر بنده ای از بندگانم مرا چندان پرسـتش کند تا رشـته حیاتش از هم بگسلد و پس از آن در حالی که منکر ولایت آنان است با من روبه رو شود، او را در آتش دوزخ خواهم افکند سپس فرمود: ای محمد، آیا مایلی آنـان را بـبینی؟ عرض کردم: بلی. فرمود: قـدمی پیش گـذار. من قـدمی جلو نهـادم. ناگـاه دیـدم علی بن ابی طـالب و حسن و حسـین و علی بن الحسـین و محمـد بن علی و جعفربن محمـد و موسـی بن جعفر و علی بن موسـی و محمـد بن علی و علی بن محمـد و حسن بن علی آنجا بودند و حجت قائم همانند سـتاره ای درخشان در میان آنان بود، پس عرض کردم: پروردگار من اینـان چه کسـانی انـد؟ فرمود: اینان امامان هسـتند و این یک نیز قائم است که حلال کننـده حلال من و حرام دارنـده حرام من است، و از دشـمنان من انتقام خواهـد گرفت. ای محمـد، او را دوست بدار که من او را دوست می دارم و هر کس را که او را دوست بدارد نیز دوست می دارم.۱۴

داستان معراج رسول خدا (ص)

اشاره

حجه الاسلام و المسلمین رسولی محلاتی

در داستان معراج رسول خداصلی الله علیه و آله نیز همانند داستان شق القمر موضوعات مختلفی مورد بحث قرار گرفته که ما نیز به خواست خدای تعالی باید در چند بخش آنرا مورد بحث قراردهیم:

۱- اسراء و معراج

نخستین مطلبی که باید مورد توجه در این داستان قرار گیرد آن است که داستان معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله دو است ،

قسمت نخست آن که از مسجد الحرام در شهر مکه تا مسجد الاقصی در سرزمین فلسطین و بالعکس انجام شده ، و رسول خداصلی الله علیه و اله این مسیر را در یکی از شبها در سالهای توقف خود در مکه از طریق اعجاز طی کرده،که این قسمت را اصطلاحا در کتابها و تواریخ «اسراء»می نامند

و قسمت دوم که از مسجد الاقصی به آسمانها انجام شده و طبق روایات با انبیاءالهی دیدار و گفتگو کرده و بهشت و جهنم و آیات بزرگ دیگری از آیات الهی را مشاهده نموده است که این قسمت را اصطلاحا«معراج »می نامند.

که البته دلیل هر یک از این دو قسمت در قرآن و حدیث ازیکدیگر جدا است و اختلافی هم که در گفتار اهل حدیث وتاریخ دیده میشود و همچنین اعتراضها و رد و ایرادهائی که درداستان معراج شده و پاسخهائی که داده یا میدهند هر کدام مربوط به یکی از این دو قسمت است که متاسفانه در پاره ای ازکتابها و کلمات برخی از بزرگان بخاطر مخلوط شدن این دوقسمت،بحثها نیز به یکدیگر مخلوط شده و موجب ابهام و اشکال گردیده است.

ص: ۷۵۷

۲- معراج در چه سالی اتفاق افتاد

در اینکه اسراء و معراج رسول خداصلی الله علیه و اله درچه سالی ازسالهای بعثت اتفاق افتاده اختلاف است،و اجمالا وقوع آن درمکه و قبل از هجرت ظاهرا قطعی است.بدلیل اینکه آیه ای هم که در سوره اسراء در این باره آمده و آیات سوره نجم نیز همگی در مکه نازل شده،و اما در اینکه در چه سالی از سالهای قبل ازهجرت بوده اختلاف است.

الف- از ابن عباس نقل شده که گفته است در سال دوم بعثت بوده،چنانچه برخی گفته اند: شانزده ماه بعد از بعثت آنحضرت انجام شده .(۱)

ب- از کتاب خرائج راوندی از امیر المومنین علیه السلام روایت شده که در سال سوم اتفاق افتاده .(۲)

ج- اقوال دیگری هم وجود دارد ، مانند قول به وقوع آن درسال پنجم یا ششم یا دهم یا دوازدهم و یا اینکه گفته اند:یک سال و پنج ماه قبل از هجرت یا یک سال و ششماه و یا ششماه قبل از آن..(۳)

ولی بنظر می رسد که از روی هم رفته روایات در این باره استفاده می شود که معراج آنحضرت-برخلاف آنچه برخی پنداشته اند-قبل از وفات ابو طالب و خدیجه بوده و بنابر این ظاهرآن است که معراج قبل از سال دهم انجام شده است.و الله اعلم.

چنانچه در ماه و شب آن نیز اختلاف زیادی است زیرابرخی گفته اند:در شب هفدهم ماه مبارک رمضان بوده و قول دیگر آنکه در شب هفدهم ربیع الاول و یا شب دوم آن ماه و یا درشب بیست و هفتم رجب انجام شده و یا شب جمعه اول ماه رجب بوده (۴)...

ص: ۷۵۸

و به هر صورت به گفته مرحوم علامه طباطبائی این بحث برای ما چندان مهم نیست که در تاریخ سال و روز و ماه وقوع معراج غور کرده و وقت خود را بگیریم،و مهم برای ما بحث های آینـده است،و البته تـذکر این مطلب لازم است که از روی هم رفته روایات اسـتفاده میشود که معراج و اسـراء رسول خداصلی الله علیه و اله دو بار و یا بیشتر اتفاق افتاده چنانچه در فصلهای آینده روی آن مشروحا بحث خواهیم کرد-ان شاء الله تعالی-.

۳- اسراء از کجا انجام شد؟

همـانگونه که در تاریـخ مـاه و سال و شب اسـراء اختلاف دیـده می شود در جا و مکانی هم که آنحضـرت از آن جا به اسـراء رفت اختلاـف است که برخی گفته انـد از شـعب ابی طالب اسـراء انجام شـده و در برخی از روایات آمـده که از خانه ام هانی دختر ابوطالب آنحضـرت به اسراء رفت و آیه شـریفه «سـبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام...»را به همه شهر مکه تاویـل کرده و گفته انـد:مراد از«مسـجد الحرام »همه حرام مکه است.و برخی هم گفته انـد:تاویـل و حمـل لفظ بر مجاز خلاف ظاهر است واسراء از خود مسجد الحرام انجام شده.

ولی بـا تـذکری که در بخش قبلی دادیم که اسـراء بیش ازیکبـار انجـام شـده میتوان میـان این روایات را اینگونه جمع کرد که یکبار از مسجد الحرام بوده و دفعات دیگر از خانه ام هانی و یاشعب ابی طالب.

اگر چه قول آخر یعنی انجام آن از شـعب ابی طالب بعید بنظر میرسد زیرا بر طبق برخی از روایات هنگامی که ابو طالب درآن شب از غیبت آنحضـرت اطلاـع یافت بنی هاشم را درمسـجد الحرام گرد آورد و شمشـیرش را برهنه کرده قریش را تهدیـد به جنـگ کرد ، و چون صـبح شـد و رسول خداصـلی الله علیه و اله بـازگشت ، به مسـجد الحرام آمـده و آنچه را دیـده بود برای قریش نقل کرد و ازکاروانی که در راه دیده بود خبر داد ، وخبرهای دیگر،که بابودن آنحضـرت در شـعب و سالهای محاصـره قریش مناسب نیست. و احتمال دیگر نیز آنست که از خانه ام هانی و یا شعب ابی طالب خارج شده و به مسجد الحرام آمده و از آنجا به اسراء رفته باشد.

۴- اسراء چگونه انجام شد؟

شاید بیشترین اختلاف نظرها و رد و ایرادها در ماجرای اسراءو معراج رسول خداصدر این بخش از داستان مزبور باشد که هر کس برای خود نظری ارائه کرده تا آنجا که عایشه-با اینکه در هنگام اسراء رسول خداصلی الله علیه و اله پیوندی با آنحضرت نداشته و سالها بعد از آن بعنوان همسر بخانه آنحضرت آمده و اساسا چندسال اندك از عمر او بیش نگذشته بود-و یا اصلا بدنیا نیامده بوده (۵) در اینجا اظهار نظر کرده و گفته است:

«ما فقد (۶) جسد رسول الله صلی الله علیه و اله و لکن الله اسری بروحه (۷)

جسم رسول خدا صلی الله علیه و اله مفقود نشد یا آنرا ناپدید نیافتم ولی خدا روح آنحضرت را به اسراء برد. و یا معاویه ای که در آنروزگار بچه ای بیش نبوده و درکوچه های مکه بدنبال پدرش ابو سفیان سرگرم توطئه و آزار رسول خداصلی الله علیه و اله شب و روزش را سپری می کرده و تا پایان عمر هم دردشمنی خود با بنی هاشم و خاندان آنحضرت و از بین بردن فضائل و محو نام و آوازه آنها لحظه ای دریغ نکرده و از این گونه معارف بوئی نبرده در اینجا به اظهار عقیده پرداخته و درباره اسراء گفته است: انها رویه صادقه(۸) . رویای صادق و خواب درستی بوده؟

و قبل از آنکه نظرات و عقاید دیگران را بیان داریم برای روشن شدن ذهن خوانندگان محترم باید بگوئیم اینگونه نظرها مخالف اجماع دانشمندان و صریح آیات قرآنی است،که اسراءرسول خداصلی الله علیه و اله با روح و جسم هر دو بوده،زیرا آیه شریفه سوره اسراء اینگونه است:

ص: ۷۶۰

سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی(۹)

منزه است آن خدائی که سیر شبانه داد بنده خود را از مسجد الحرام به مسجداقصی.

و با توجه به اینکه آیه شریفه در مقام امتنان و منت گذاری بررسول خدا است و این داستان را بعنوان یک معجزه وامر خارق العاده ای که از قدرت و عظمت بی انتهای خدای عز و جل سرچشمه گرفته است بیان می دارد،و آنرا نشانه ای از عظمت خود میداند...

و علت آنرا نیز نشان دادن آیات و نشانه های عظمت خودبه پیامبر بزرگوارش ذکر کرده و بدنبال آن می فرماید: لنریه من آیاتنا(۱۰). یعنی-تا به او نشان دهیم آیات و نشانه های خود را.

بدیهی است که این تعبیرات با خواب دیدن و سیر شبانه درخواب هیچگونه تناسبی ندارد،و این خواب را همه کس میتواند به بیند چه صالح و چه غیر صالح،و بگفته مرحوم علامه طباطبائی چه بسا افراد غیر صالح و گناهکار خوابهائی بهتر و جالب تر ازمردمان مومن و با تقوی ببینند،و خواب در نزد عموم مردم جز نوعی از تخیل و خیال پردازی نیست که نمی تواند نشانه قدرت وعظمت خدای تعالی باشد...

و نیز با توجه به اینکه «عبد»که در آیه آمده به جسم و روح هر دو اطلاق میشود،چنانچه در جاهای دیگر قرآن هست.

و بهر صورت اصل این مطلب که اسراء رسول خداصلی الله علیه و اله باجسم و روح بوده با توجه به مدلول آیه شریفه و تواتر روایات وارده و اجماع و اتفاق کلمات دانشمندان اسلامی قابل انکار نیست (۱۱) ، تنها در مورد معراج رسول خداصلی الله علیه و اله از بیت المقدس به آسمانها وبازگشت آنحضرت و مشاهدات او در آسمانها و دیدار و گفتگو با پیمبران الهی ، بحث و مناقشه بسیار شده که اجمالی از آن ذیلا از نظر شما می گذرد:

مرحوم طبرسی در کتاب مجمع البیان

پس از ذکر اصل داستان اسراء میگوید:

تمامی روایاتی که در داستان اسراء ومعراج رسیده به چهار دسته تقسیم میشود:

۱- آندسته از روایاتی که صحت آنها مقطوع است بخاطر تواتر اخبار در این باره و گواهی علم و دانش به صحت آن.

۲- آنچه در روایات آمده و عقول مردم صدور آنرا تجویز نموده و اصول اسلامی نیز از قبول آنها ابائی ندارد و می پذیرد،که ماهم آنها را می پذیریم و میدانیم که آنها در بیداری بوده نه در خواب.

۳- روایاتی که ظاهر آنها مخالف با بعضی از اصول اسلامی است ولی تاویل آنها بنحوی که با اصول عقلی موافق باشدممکن است که ما اینگونه روایات را بهمین نحو تاویل می کنیم.

۴- روایاتی که نه ظاهر آنها صحیح است و نه قابل تاویل است مگر با سختی و دشواری شدید که در اینگونه روایات بهترآنست که آنها را نپذیرفته و کنار بزنیم.

مرحوم طبرسی پس از این تقسیم بندی می فرماید:

اما دسته اول

که مقطوع است همان اصل اسراء و معراج آنحضرت است بطور اجمال.

و اما دسته دوم

مانند روایاتی است که آنحضرت در آسمانها گردش کرده و پیمبران را دیده و عرش و سدره المنتهی و بهشت ودوزخ را مشاهده نموده و امثال اینها.

و اما دسته سوم

مانند آنچه روایت شده که آنحضرت مردمی را در بهشت مشاهده نمود که به نعمتهای الهی متنعم بودند وجمعی را در دوزخ دید که در آن معذب بودند که اینگونه روایات حمل میشود بر اینکه اوصاف و نامهای ایشان را دیده نه خودشان را.

و اما دسته چهارم

که قابل پذیرش نیست مانند آن روایاتی که رسول خداصلی الله علیه و اله با خدای تعالی رو در رو سخن گفت و او رادیده و با او بر تخت نشست و امثال اینگونه روایاتی که ظاهرآنها موجب تشبیه خدا و جسمانیت او است که خدای تعالی ازآنها منزه است و هم چنین روایاتی که میگوید:در آن شب شکم آنحضرت را شکافته و شستشو دادند (۱۲) که اینها را نمی توان پذیرفت زیرا آن بزرگوار از عیب و زشتی مبرا است و چگونه ممکن است دل و معتقدات آنرا با آب شستشو داد(۱۳)

و مرحوم علامه طباطبائی رحمه الله در تفسیر المیزان پس از ذکر کلام طبرسی میگوید:

تقسیم مزبور به جا است،جز اینکه بیشتر مثالهائی که آورده مورد اشکال است،مثلا گردش در آسمانها و دیدن انبیاء و امثال آن و همچنین شکافتن سینه رسول خداصلی الله علیه و آله وشستشوی آن را از دسته چهارم شمرده و حال آنکه از نظر عقل هیچ اشکالی ندارد.زیرا می توان گفت همه آنها از باب تمثلات برزخی و یا روحی بوده است،و روایات معراج پر است از این نوع تمثلات،مانند مجسم شدن دنیا در هیات زنی که همه رقم زیور دنیائی به خود بسته و تمثل دعوت یهودیت و نصرانیت ودیدن انواع نعمت ها و عذابها برای بهشتیان و دوزخیان و امثال اینها.

و از جمله مویداتی که گفتار ما را تایید می کند اختلاف لحن اخبار این باب است در بیان یک مطلب،مثلا در بعضی از آنها درباره صعود رسول خدا به آسمان می گوید که به وسیله براق صورت گرفته و در بعضی دیگر بال جبرئیل آمده و در بعضی نردبانی که یکسرش روی صخره بیت المقدس و سر دیگرش به بام فلک و آسمانها رفته است،و از این قبیل اختلاف تعبیر دربیان یک حقیقت بسیار است که اگر کسی بخواهد دقت کند درخلال این روایات این باب بسیار خواهد دید.

بنـابر این از همین جا می توان حـدس زد که منظور از این بیانات مجسم ساختن امری غیر جسـمی و غیر مادی است به صورت امری مادی به نحو تمثیل و یا تمثل روحی و وقوع اینگونه تمثیلات در ظواهر کتاب و سـنت امری است واضـح که به هیچ وجه نمی شود انکارش کرد(۱۴)

و مرحوم ابن شهر آشوب در مناقب گوید:

مردم در معراج اختلاف کرده انـد،خـوارج آن را انکـار کرده وفرقه جهمیه گفته انـد معراج، روحـانی و به صـورت رویـا بوده اسـت،ولی فرقـه امـامیه و زیـدیه و معـتزله گفتـه انـد تـا بیـت المقـدس روحـانی و جسـمانی بـوده ، چـون آیـه شـریفه دارد:«تا مسجداقصـی ». عـده ای دیگر گفته انـد: از اول تـا به آخر حتی آسـمانها را هم با جسـد و روح خود معراج کرده است ، و این معنی ازابن عباس و ابن مسعود ، و جابر و حذیفه و انس و عایشه و ام هانی روایت شده است.

و ما در صورتی که ادله مذکور دلالت کند آن را انکارنمی کنیم،و چگونه انکار کنیم با اینکه سابقه آن در دست هست،و آن معراج موسـی بن عمران علیه السـلام است که خدای تعالی او را با جسد و روحش تا طور سـینا برد،و در قرآن درخصوص آن فرمود:«و ما کنت بجانب الطور»

«تـو در جـانب طور نبودی »،و نیز ابراهیم را تـا آسـمان دنیـا برده در قرآن فرموده:«و کـذلک نری ابراهیم...»«اینچنین به ابراهیم نشان دادیم...»،وعیسـی را تا آسـمان چهارم برده در قرآن فرموده:«و رفعناه مکاناعلیا»«او را تا جایی بلند عروج دادیم »و در باره رسول خداصـلی الله علیه و آله فرموده:«فکان قاب قوسـین » «پس تا اندازه دو تیر کمان رسـید»و معلوم است که این بخاطر علو همت آن حضرت بود،واین بود گفتار صاحب مناقب(۱۵)

و مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان پس از نقل کلام ابن شهر آشوب گوید:

ولی آنچه سزاوار است در این خصوص گفته شود این است که اصل «اسراء» و «معراج » از مسائلی است که هیچ راهی به انکار آن نیست چون قرآن درباره آن به تفصیل بیان کرده،واخبار متواتره از رسول خداصلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت بر طبق آن رسیده است.

و اما درباره چگونگی جزئیات آن،ظاهر آیه و روایات محفوف به قرائنی است که آیه را دارای ظهور نسبت به آن جزئیات می کنند.ظهوری که به هیچ وجه قابل دفع نیست،و با در نظر داشتن آن قرائن از آیه و روایات چنین استفاده می شود که آنجناب با روح و جسدش از مسجد الحرام تا مسجد اقصی رفته،واما عروجش به آسمانها،از ظاهر آیات سوره نجم و صریح روایات بسیار زیادی که بر می آید که این عروج واقع شده و به هیچ وجه نمی توان آن را انکار نمود،چیزی که هست ممکن است بگوئیم که این عروج با روح مقدسش بوده است.

ولیکن نه آنطور که قائلین به معراج روحانی معتقدند که به صورت رویای صادقه بوده است، چه اگر صرف رویا می بود دیگر جا نداشت آیات قرآنی اینقدر درباره آن اهمیت داده وسخن بگوید،و در مقام اثبات کرامت درباره آنجناب بر آید.

و همچنین دیگر جا نداشت قریش وقتی که آنجناب قصه را برایشان نقل کرد آنطور به شدت انکار نمایند و نیز مشاهداتی که آنجناب در بین راه دیده و نقل فرموده با رویا بودن معراج نمی سازد،و معنای معقولی برایش تصور نمی شود.

بلکه مقصود از روحانی بودن آن این است که روح مقدس آنجناب به ماورای این عالم مادی یعنی آنجائی که ملائکه مکرمین منزل دارند و اعمال بندگان بدانجا منتهی شده ومقدرات از آنجا صادر می شود عروج نموده و آن آیات کبرای پروردگارش را مشاهده و حقایق اشیاء و نتایج اعمال برایش مجسم شده،ارواح انبیای عظام را ملاقات و با آنان گفتگو کرده است،ملائکه کرام را دیده و با آنان صحبت نموده است و آیاتی از آیات الهی را دیده که جز با عباراتی امثال «عرش »«حجب »«سرادقات »تعبیر از آنها ممکن نبوده است.

این است معنای معراج روحانی ولی آقایان چون قائل به اصالت وجود مادی بوده و در عالم به غیر از خدا هیچ موجود مجردی را قائل نیستند و از سوی دیگر که کتاب و سنت دروصف امور غیر محسوسه اوصافی را بر می شمارد که محسوس ومادی است مانند ملائکه کرام و عرش و کرسی و لوح و قلم وحجب و سرادقات ناگزیر شده این امور را حمل کنند بر اجسام مادیه ای که محسوس آدمی واقع نمی شوند و احکام ماده راندارند، و نیز تمثیلاتی که در روایات در خصوص مقامات صالحین و معارج قرب آنان و بواطن صور معاصی از نتایج اعمال و امثال آن وارد شده بر نوعی از تشبیه و استعاره حمل نموده، درنتیجه خود را به ورطه سفسطه بیندازند حس را خطاکار دانسته قائل به روابطی جزافی و نامنظم در میان اعمال و نتایج آن شوند و محذورهای دیگری از این قبیل را ملتزم گردند.

و نیز به همین جهت بوده که وقتی یک عده از انسان ها معراج جسمانی رسول خدا را انکار کرده اند ناگزیر شده اند که بگویند معراج آن حضرت در خواب بوده چون رویا به نظر ایشان یک خاصیت مادی است برای روح مادی، و آنگاه ناچار شده اند آیات و روایاتی را که با این گفتارشان سازگاری نداشته تاویل کنند گو اینکه از آیات و روایات یکی هم با گفتار ایشان سازگارنیست (۱۶)

آیات سوره مبارکه نجم و داستان معراج

نگارنده گوید :پیش از اینکه به جمع بندی و نتیجه گیری ونقل اقوال بقیه علمای اسلام و دانشمندان بپردازیم لازم است آیات شریفه سوره نجم را نیز که بگفته عموم مفسرین مربوط به داستان معراج رسول خداصلی الله علیه و اله یعنی قسمت دوم از ماجرای اسراء و معراج است مورد بحث و تحقیق قرار داده و سپس به جمع بندی اقوال و نتیجه گیری آنها بپردازیم ، و در آغاز، متن این آیات را با ترجمه ساده آن برای شما میآوریم و سپس به تفسیر ومعنای آن میپردازیم خدای تعالی در این سوره چنین میفرماید:

و النّجم اذا هوی ، ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علّمه شدید القُوی ذو مره فاستوی و هو بالافق الاعلی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی ما کذب الفواد ما رای ا فتمارونه علی مایری و لقد راه نزله اخری عند سدره المنتهی عندها جنه الماوی اذ یغشی السدره ما یغشی ما زاغ البصر و ما طغی لقد رای من آیات ربه الکبری .

-قسم به آن ستاره هنگامیکه فرود آید،که این رفیقتان نه گمراه شده و نه از راه بدر رفته ، و نه از روی هوی سخن گوید ، این نیست جز وحیی که به او میشود، و فرشته پرقدرت به او تعلیم دهد،آن صاحب نیروئی که نمایان شد ، و او در افق بالا بود ، آنگاه که نزدیک شد و بدو آویخت ،که بفاصله دو کمان و یا نزدیکتر بود،و به بنده اش وحی کرد آنچه را وحی کرد ، ودلش تکذیب نکرد آنچه را دیده بود، آیا با او در آنچه دیده بود مجادله میکنید، یکبار دیگر نیز فرشته را دید، نزد درخت سدر آخرین ،که بهشت اقامتگاه نزدیک آنست ، آندم که درخت سدر آنچه را فرا گرفته بود فرا گرفته بود، دیده اش خیره نشد و طغیان نکرد، و شمه ای از نشانه های بزرگ پروردگارش را بدید.

البته همانطور که مشاهده میکنید این آیات شریفه مانند آیه کریمه سوره «اسراء»آن صراحت را ندارد ، و بخاطر افعال و ضمائر بسیار و واضح نبودن مرجع این ضمائر و فاعل افعال مذکوره قدری اجمال و ابهام دارد و همین اجمال و ابهام به تفسیر و معانی آنهاسرایت کرده و اختلافی در گفتار مفسران در تفسیر این آیات بچشم می خورد،که ما برای نمونه توجه شما را بموارد زیر جلب میکنیم،از آن جمله است این آیه:علّمَهُ شَدیدُ القُوی

که ضمیر«علمه »را برخی به رسول خدا برگردانده و برخی به قرآن. و مراد از «شدید القوی » نیز برخی گفته اند جبرئیل است و برخی گفته اند: خدای تعالی است.

و در آیه بعدی نیز در معنای «ذو مره فاستوی » برخی گفته اند: منظور از«ذو مره »جبرئیل است و برخی گفته اند: رسول خدا است.

چنانچه در فاعل «فاستوی »نیز همین دو قول وجود دارد.

و در مرجع ضمیر«هو»در آیه «و هو بالافق الاعلی » و فاعل «دنا»و«کان »نیز همین دو قول دیده میشود.

و در فاعل آیه «فاوحی الی عبده...» نیز اختلاف است که آیا جبرئیل است یا خدای تعالی.

و اختلافات دیگری که با مراجعه به تفسیرهای مختلف وگفتار مفسرین شیعه و اهل نت بوضوح دیده میشود.

و شاید بخاطر همین اجمال در این آیات بوده که مرحوم شیخ طوسی در داستان اسراء و معراج رسول خداصدر تبیان فرموده: و الذی یشهد به القرآن الاسراء من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی،و الثانی یعلم بالخبر(۱۷)

-یعنی آنچه قرآن بدان گواهی دهد همان اسراء از مسجد الحرام تا مسجداقصی است و قسمت بعدی آن یعنی ماجرای معراج رسول خداصاز روی اخبار معلوم شود.

و یا در کلام ابن شهر آشوب آمده بود که: قالت الامامیه و الزیدیه و المعتزله بل عرج بروحه و بجسمه الی بیت المقدس لقوله تعالی «الی المسجد الاقصی (۱۸).

اگر چه در انتساب این کلام به ابن شهر آشوب برخی تردیدکرده و آنرا از تصرفات و تحریفات کسانی دانسته اند که کتاب مناقب ابن شهر آشوب را مختصر کرده و اصل آنرا از بین برده اند (۱۹).

ولی با تمام این احوال شواهد و قرائنی در همین آیات شریفه هست که بخوبی شان نزول آنرا همانگونه که بسیاری از مفسران گفته اند و روایاتی هم در این باره رسیده درباره معراج رسول خداصلی الله علیه و اله تایید میکند ، مانند آیاتی که داستان رویت رسول خداصلی الله علیه و اله به لفظ ماضی یا مضارع آمده یعنی آیه ۱۰ تا ۱۸ که بخوبی روشن است که فاعل آنها رسول خدا است و این رویت هم بصورت معجزه و خرق عادت و در آسمانها و عوالم دیگری غیر از این دنیا صورت گرفته چنانچه برای اهل فن روشن است.

و سخن برخی نیز که سعی کرده اند این رویت را به رویت قلبی حمل کنند و نظیر حدیث «ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله و بعده و معه » بدانند خلاف ظاهر است،و اگر در موردی هم بخاطرمحال بودن متعلق رویت بناچار حمل بر معنائی شود دلیل برحمل جاهای دیگر نمی شود،که بر اهل فن پوشیده نیست،وبحث و توضیح بیشتر هم در این باره از بحث ما که یک بحث تاریخی است خارج بوده و شما را بجاهائی که در این باره بحث علمی و تفسیری بیشتری کرده اند حواله میدهیم ، و تنها در اینجاگفتار مرحوم مجلسی را نقل کرده و بدنبال نقل تاریخی خود بازمیگردیم:

ایشان پس از نقل گفتار فخر رازی از مفسران اهل سنت دراثبات معراج جسمانی و گفتار شیخ طبرسی ره از مفسران بزرگوارشیعه در این باره گوید:

بدانکه عروج رسول خداصلی الله علیه و اله به بیت المقدس و از آنجا به آسمان در یک شب با بدن شریف خود از مطالبی است که آیات و اخبار متواتر از طریق شیعه و اهل سنت بدان دلالت دارد و انکار امثال آنها یا تاویل آنها به معراج روحانی یا به اینکه این ماجرا در خواب بوده منشای جزقلت تتبع در آثار ائمه طاهرین،یا قلت تدین و ضعف یقین ، و یا تحت تاثیر قرار گرفتن تسویلات و سخنان فیلسوف مآبانه فیلسوف نمایان ندارد.و روایاتی که دراین باب رسیده گمان ندارم همانند آن در چیزی از اصول مذهب بدان اندازه رسیده باشد و بدین ترتیب من نمی دانم چه باعث شده که آن اصول را پذیرفته و ادعای علم و آگاهی آنرا کرده اند ولی در این مقصد عالی توقف نموده اند؟و براستی سزاوار است که بدانها گفته شود:

افتومنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض .

آیا به بعضی از کتاب ایمان آورده و به بعضی دیگر کفرمی ورزید.

و اینکه برای عدم پذیرفتن آن مسئله محال بودن خرق و التیام در افلاک را بهانه کرده اند بر اهل خرد پوشیده نیست که آنچه را در این باره بدان تمسک جسته اند جز از روی شبهات اوهام نیست،با اینکه دلیل آنها در این باره برفرض صحت مربوط است به آن فلک اعلی و فلک الافلاک که به همه اجسام محیط میباشد نه به افلاک زیرین و انجام معراج رسول خداص مستلزم خرق و التیام در آن نخواهدبود (۲۰) ،و اگر امثال این شکوک و شبهات بتواند مانع از قبول روایاتی گردد که تواتر آنها به اثبات رسیده در اینصورت میتوان در همه آنچه از ضروریات دین است توقف نمود! ومن براستی تعجب دارم از برخی از متاخرین اصحابمان که چگونه برای آنان در امثال این گونه امور سستی پیدا شده در صورتیکه مخالفین با اینکه در مقایسه با ایشان اخبارشان کمتر و آثارشان نادرتر و پای بندیشان کمتر است رد آنها را تجویز نکرده و اجازه تاویل آنها را نمی دهند،که اینان با اینکه از پیروان ائمه اطهار علیهم السلام هستند و چند برابر آنها احادیث صحیحه در دست دارند باز هم درجستجوی پیدا کردن آثار اندکی هستند که از سفهای آنان رسیده و گفتارشان را همراه گفتار شیعیان ذکرمیکنند(۲۱)

و البته با توجه بدانچه گفته شد که طبق روایات بسیار معراج رسول خداصلی الله علیه و اله چند بار اتفاق افتاده،چه از نظر تاریخ و چه ازنظر کیفیت و خصوصیات میتوان نوعی توافق میان اقوال مختلف برقرار نمود،و به اصطلاح با این ترتیب میان آنها را جمع کرد،به این نوع که برخی در سالهای اول بعثت و برخی در سالهای آخرو برخی در بیداری و با جسم و بدن و برخی در عالم رویاء و یا بصورت تمثیلات برزخی و غیر اینها بوده ، و هر یک از این اقوال ناظر به یکی از آنها بوده است و الله العالم.

و در پایان این بحث برخی از روایاتی را نیز که درباره اصل داستان اسراء و معراج رسول خداصلی الله علیه واله رسیده ذکر می گردد .

داستان معراج بر طبق روایات

معروف آن است که رسول خدا«صلی الله علیه و اله »در آنشب در خانه ام هانی دختر ابیطالب بود و از آنجا بمعراج رفت،و مجموع مدتی که آنحضرت به سرزمین بیت المقدس و مسجد اقصی و آسمانها رفت و بازگشت از یک شب بیشتر طول نکشید بطوری که صبح آنشب را در همان خانه بود،و در تفسیر عیاشی است که امام صادق علیه السلام فرمود:رسول خدا«صلی الله علیه و اله » نماز عشاء و نماز صبح را درمکه خواند،یعنی اسراء و معراج در این فاصله اتفاق افتاد،و درروایات به اختلاف عبارت از رسول خدا«صلی الله علیه و اله »و ائمه معصومین روایت شده که فرمودند:

جبرئیل در آنشب بر آنحضرت نازل شد و مرکبی را که نامش «براق(۲۲) بود برای او آورد و رسول خدا«صلی الله علیه و اله »بر آن سوارشده و بسوی بیت المقدس حرکت کرد،و در راه در چند نقطه ایستاد و نماز گذارد،یکی در مدینه و هجرتگاهی که سالهای بعد رسول خدا«صلی الله علیه و اله » بدانجا هجرت فرمود ، و یکی هم مسجدکوفه ، و دیگر در طور سیناء ، و بیت اللحم-زادگاه حضرت عیسی علیه السلام و سپس وارد مسجد اقصی شد و در آنجا نماز گذارده و از آنجا به آسمان رفت.

و بر طبق روایاتی که صدوقرهو دیگران نقل کرده اند ازجمله جاهائی را که آن آنحضرت در هنگام سیر بر بالای زمین مشاهده فرمود سرزمین قم بود که بصورت بقعه ای میدرخشید وچون از جبرئیل نام آن نقطه را پرسید پاسخ داد : اینجا سرزمین قم است که بندگان مومن و شیعیان اهل بیت تو در اینجا گرد میآیندو انتظار فرج دارند و سختیها و اندوهها بر آنها وارد خواهد شد.

و نیز در روایات آمـده کـه در آنشب دنیـا بصـورت زنی زیبـا وآرایش کرده خـود را بر آنحضــرت عرضـه کرد ولی رسـول خدا«صلی الله علیه و اله » بدو توجهی نکرده از وی در گذشت.

آسمان دنیا

سپس به آسـمان دنیا صـعود کرد و در آنجا آدم ابو البشر را دید ، آنگاه فرشتگان دسته دسته به استقبال آمده و با روی خندان برآنحضـرت سلام کرده و تهنیت و تبریک گفتند،و بر طبق روایتی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده رسولخدا«صـلی الله علیه و اله »فرمود: فرشـته ای را در آنجا دیدم که بزرگتر از اوندیده بودم وبر خلاف دیگران چهره ای در هم و خشـمناک داشت و مانند دیگران تبریک گفت ولی خنده بر لب نداشت وچون نامش را از جبرئیل پرسـیدم گفت: این مالک ،خازن دوزخ است و هرگز نخندیده است و پیوسته خشمش بر دشمنان خدا وگنهکاران افزوده میشود، بر او سلام کردم و پس از اینکه جواب سـلام مرا داد از جبرئیل خواسـتم دسـتور دهد تا دوزخ را بمن نشان دهد و چون سر پوش را برداشت لهیبی از آن برخـاست که فضا رافرا گرفت و من گمان کردم ما را فرا خواهـد گرفت،پس از وی خواسـتم آنرا به حال خود برگرداند(۲۳)

و بر طبـق همین روایت در آنجـا ملـک المـوت را نیز مشاهـده کرد که لـوحی از نور در دست او بود و پس از گفتگوئی که با آنحضـرت داشت عرض کرد: همگی دنیا در دست من همچون درهم و سـکه ای است که در دست مردی باشد و آنرا پشت و روکنـد ، و هیـچ خـانه ای نیسـت جز آنکـه مـن در هر روز پنـج بـار بـدان سرکشـی میکنم و چـون بر مرده ای گریه می کنند بـدانهامی گـویم :گریه نکنیـد که من بـاز هم پیش شـما خواهم آمـد و پس از آن نیز بارهـا میآیم تـا آنکه یکی از شـما بـاقی نمانـد،در اینجـا بودکه رسولخـدا«صـلی الله علیه و اله »فرمود: براستی که مرگ بالاـترین مصـیبت وسـخت ترین حادثه است، و جبرئیل در پاسخ گفت: حوادث پس از مرگ سخت تر از آن است.

و سپس فرمود: و از آنجا بگروهی گذشتم که پیش روی آنها ظرفهائی از گوشت پاك و گوشت ناپاك بود و آنها ناپاك را می خوردند و پاك رامیگذاردند ، از جبرئیل پرسیدم : اینها کیانند؟گفت:افرادی از امت تو هستند که مال حرام میخورند و مال حلال را وامیگذارند و مردمی را دیدم که لبانی چون لبان شتران داشتند و گوشتهای پهلوشان راچیده و در دهانشان میگذاردند،پرسیدم:اینها کیانند؟گفت: اینها کسانی هستند که از مردمان عیبجوئی می کنند. و مردمان دیگری را دیدم که سرشان را با سنگ میکوفتند و چون حال آنها را پرسیدم پاسخداد:اینان کسانی هستند که نماز شامگاه و عشاءرا نمیخوانده و میخفتند، و مردمی را دیدم که آتش در دهانشان میریختند و از نشیمنگاهشان بیرون می آمد و چون وضع آنها راپرسیدم،گفت:اینان کسانی هستند که اموال یتیمان را به ستم میخورند،و گروهی را دیدم که شکمهای بزرگی داشتند ونمی توانستند از جا برخیزند گفتم:ای جبرئیل اینها کیانند؟ گفت:کسانی هستند که ربا میخورند،و زنانی را دیدم که برپستان آویزانند،پرسیدم:اینها چه زنانی هستند؟گفت: زنان زناکاری هستند که فرزندان دیگران را بشوهران خود منسوب میدارند،و سپس بفرشتگانی برخوردم که تمام اجزاء بدنشان تسبیح خدا میکرد (۲۴)

و از آنجا به آسمان دوم رفتیم

و در آنجا دو مرد را شبیه بیکدیگر دیدم و از جبرئیل پرسیدم: اینان کیانند؟گفت:هر دوپسر خاله یکدیگر یحیی و عیسی علیهما السلام هستند،بر آنها سلام کردم و پاسخ داده تهنیت ورود به من گفتند،و فرشتگان زیادی را که به تسبیح پروردگار مشغول بودند در آنجا مشاهده کردم.

و از آنجا به آسمان سوم بالا رفتیم

و در آنجا مرد زیبائی راکه زیبائی او نسبت به دیگران همچون ماه شب چهارده نسبت بستارگان دیگر بود مشاهده کردم و چون نامش را پرسیدم جبرئیل گفت:این برادرت یوسف است،بر او سلام کردم و پاسخ داد وتهنیت و تبریك گفت،و فرشتگان بسیاری را نیز در آنجا دیدم.

از آنجا به آسمان چهارم بالا رفتیم

و مردی را دیدم و چون ازجبرئیل پرسیدم گفت:او ادریس است که خدا ویرا به اینجاآورده،بر او سلام کرده پاسخ داد و برای من آمرزش خواست، وفرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای پیشین مشاهده کردم وهمگی برای من و امت من مژده خیر دادند.

سپس به آسمان پنجم رفتیم

و در آنجا مردی را بسن کهولت دیدم که دورش را گروهی از امتش گرفته بودند و چون پرسیدم کیست؟جبرئیل گفت: هارون بن عمران است،بر او سلام کردم و پاسخ داد،و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای دیگرمشاهده کردم.

آنگاه به آسمان ششم بالا رفتیم

و در آنجا مردی گندمگون وبلند قامت را دیدم که می گفت: بنی اسرائیل پندارند من گرامی ترین فرزندان آدم در پیشگاه خدا هستم ولی این مرد از من نزد خدا گرامی تر است،و چون از جبرئیل پرسیدم:کیست؟ گفت:برادرت موسی بن عمران است،بر او سلام کردم جواب داد و همانند آسمانهای دیگر فرشتگان بسیاری را در حال خشوع دیدم.

سپس بآسمان هفتم رفتیم

و در آنجا بفرشته ای برخورد نکردم جز آنکه گفت:ای محمد حجامت کن و به امت خود نیزسفارش حجامت را بکن،و در آنجا مردی را که موی سر وصورتش سیاه و سفید بود و روی تختی نشسته بود دیدم و جبرئیل گفت:او پدرت ابراهیم است،بر او سلام کرده جواب داد وتهنیت و تبریک گفت،و مانند فرشتگانی را که در آسمانهای پیشین دیده بودم در آنجا دیدم،و سپس دریاهائی از نور که ازدرخشندگی چشم را خیره میکرد،و دریاهائی از ظلمت وتاریکی،و دریاهائی از برف و یخ لرزان دیدم و چون بیمناک شدم جبرئیل گفت:این قسمتی از مخلوقات خدا است.

و در حدیثی است که فرمود:چون به حجابهای نور رسیدم جبرئیل از حرکت ایستاد و بمن گفت:برو!

و در حدیث دیگری فرمود:از آنجا به سدره المنتهی رسیدم ودر آنجا جبرئیل ایستاد و مرا تنها گذارده گفت: برو! گفتم: ای جبرئیل در چنین جائی مرا تنها می گذاری و از من مفارقت میکنی؟گفت ای محمد اینجا آخرین نقطه ای است که صعود به آنراخدای عز و جل برای من مقرر فرموده و اگر از اینجا بالاتر آیم پر و بالم میسوزد (۲۵) ،آنگاه با من وداع کرده و من پیش رفتم تا آنگاه که در دریای نور افتادم و امواج مرا از نور به ظلمت و از ظلمت به نور وارد می کرد تا جائیکه خدای تعالی میخواست مرا متوقف کند و نگهدارد آنگاه مرا مخاطب ساخته با من سخنانی گفت.

و در اینکه آن سخنانی که خدا بآنحضرت وحی کرده چه بوده است در روایات بطور مختلف نقل شده و قرآن کریم بطور اجمال و سربسته میگوید«فاوحی الی عبده ما اوحی »- پس وحی کرد به بنده اش آنچه را وحی کرد-و از اینرو برخی گفته اند: مصلحت نیست در این باره بحث شود زیرا اگر مصلحت بود خدای تعالی خود میفرمود،و بعضی هم گفته اند:اگر روایت و دلیل معتبری از معصوم وارد شد و آنرا نقل کرد،مانعی در اظهار و نقل آن نیست.

و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که آن وحی مربوط بمسئله جانشینی و خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام و ذکر برخی از فضائل آنحضرت بوده ، و در حدیث دیگر است که آن وحی سه چیز بود:۱- وجوب نماز۲- خواتیم سوره بقره ۳- آمرزش گناهان ازجانب خدای تعالی غیر از شرک، و در حدیث کتاب بصائر است که خداوند نامهای بهشتیان و دوزخیان را باو داد.

و بهر صورت رسولخدا«صلی الله علیه و اله » فرمود:پس از اتمام مناجات باخدای تعالی باز گشتم و از همان دریاهای نور و ظلمت گذشته در سدره المنتهی بجبرئیل رسیدم و به همراه او باز گشتم.

روایت دیگری در این باره

درباره چیزهائیکه رسول خدا«صلی الله علیه و اله » آنشب در آسمانها و بهشت و دوزخ و بلکه روی زمین مشاهده کرد روایات زیاد دیگری نیز بطور پراکنده وارد شده که ما ذیلا قسمتی از آنها را انتخاب کرده و برای شما نقل می کنیم:

در احادیث زیادی که از طریق شیعه و اهل سنت از ابن عباس و دیگران نقل شده آمده است که رسولخدا«صلی الله علیه و اله »صورت علی بن ابیطالب را در آسمانها مشاهده کرد و یا فرشته ای رابصورت آنحضرت دید و چون از جبرئیل پرسید در جواب گفت: چون فرشتگان آسمان اشتیاق دیدار علی علیه السلام را داشتند خدای تعالی این فرشته را بصورت آنحضرت خلق فرمود و هر زمان که ما فرشتگان مشتاق دیدار علی بن ابیطالب میشویم به دیدن این فرشته میآئیم.

و در حدیث نیز آمده که صورت ائمه معصومین پس ازعلی علیه السلام را تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف درسمت راست عرش مشاهده کرد و چون پرسید گفتند: اینها حجتهای الهی پس از تو در روی زمین هستند.

و در حدیث دیگری است که رسول خدا«صلی الله علیه و اله »گوید:ابراهیم خلیل در آنشب فرمودند:-ای محمد امت خود را از جانب من سلام برسان و بآنها بگو: بهشت آبش گوارا و خاکش پاك وپاکیزه و دشتهای بسیاری خالی از درخت دارد و با ذکر جمله «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوه الا بالله » درختی در آن دشتها غرس میگردد، امت خود را دستور داده تادرخت در آن زمینها زیاد غرس کنند(۲۶).

شیخ طوسی ره در امالی از امام صادق علیه السلام از رسولخدا«صلی الله علیه و اله »روایت کرده که فرمود: در شب معراج چون داخل بهشت شدم قصری از یاقوت سرخ دیدم که از شدت درخشندگی و نوری که داشت درون آن از بیرون دیده میشد و دو قبه از در و زبر جد داشت از جبرئیل پرسیدم: این قصر ازکیست؟گفت:از آن کسی که سخن پاک و پاکیزه گوید، و روزه را ادامه دهدو پیوسته گیردو اطعام طعام کند،و در شب هنگامی که مردم در خوابند تهجد-و نماز شب-انجام دهد، علی علیه السلام گوید:من به آنحضرت عرضکردم:آیا در میان امت شما کسی هست که طاقت اینکار را داشته باشد؟فرمود:هیچ میدانی سخن پاک گفتن چیست؟عرض کردم:خدا و پیغمبرداناترند فرمود:کسی که بگوید:«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر»هیچ میدانی ادامه روزه چگونه است؟گفتم:خدا ورسولش داناترند،فرمود: ماه صبر-یعنی ماه رمضان-را روزه گیردو هیچ روز آنرا افطار نکند،و هیچ دانی اطعام طعام چیست؟ گفتم:خدا و رسولش داناترند، فرمود:کسی که برای عیال ونانخواران-خوداز راه مشروع خوراکی تهیه کند که آبروی ایشان را از مردم حفظ کند،و هیچ میدانی تهجد در شب که مردم خوابند چیست؟ عرضکردم:خدا و رسولش داناترند،فرمود: کسی که نخوابد تا نماز عشاء خود را بخواند-در آنوقتی که یهود و نصاری و مشرکین میخوابند.

این حدیث را نیز که متضمن فضیلتی از خدیجه-بانوی بزرگوار اسلام-میباشد بشنوید:

عیاشی در تفسیر خود از ابو سعید خدری روایت کرده که رسولخدا«صلی الله علیه و اله » فرمود:در آن شبی که جبرئیل مرا بمعراج برد چون بازگشتیم بدو گفتم :ای جبرئیل آیا حاجتی داری؟گفت: حاجت من آن است که خدیجه را از جانب خدای تعالی و ازطرف من سلام برسانی و رسولخدا«صلی الله علیه و اله »چون خدیجه را دیدارکرد سلام خداوند و جبرئیل را بخدیجه رسانید و او در جواب گفت: ان الله هو السلام و منه السلام و الیه السلام و علی جبرئیل السلام .

خبر دادن رسول خدا«صلی الله علیه و آله » از کاروان قریش ابن هشام در سیره در ذیل حدیث معراج از ام هانی روایت کرده که گوید:رسول خدا«صلی الله علیه و اله » آنشب را در خانه من بود و نمازعشاء را خواند و بخفت، ما هم با او بخواب رفتیم، نزدیکیهای صبح بود که ما را بیدار کرد و نماز صبح را خوانده ما هم با او نماز گزاردیم آنگاه رو به من کرده فرمود: ای ام هانی من امشب چنانچه دیدید نماز عشاء را با شما در این سرزمین خواندم سپس به بیت المقدس رفته و چند نماز هم در آنجا خواندم و چنانچه مشاهده میکنید نماز صبح را دوباره در اینجا خواندم.

این سخن را فرموده برخاست که برود من دست انداخته دامنش را گرفتم بطوری که جامه اش پس رفت و بدو گفتم: ای رسول خدا این سخن را که برای ما گفتی برای دیگران مگو که تو را تکذیب کرده و می آزارند ، فرمود: بخدا ! برای آنها نیز خواهم گفت!

ام هانی گوید: من به کنیزک خود که از اهل حبشه بود گفتم: بدنبال رسول خدا«صلی الله علیه و اله »برو ببین کارش با مردم بکجا میانجامد و گفتگوی آنها را برای من باز گوی.

کنیزک رفت و باز گشته گفت:چون رسول خدا«صلی الله علیه و اله »داستان خود را برای مردم تعریف کرد با تعجب پرسیدند: نشانه صدق گفتار تو چیست و ما از کجا بدانیم تو راست میگوئی؟فرمود: نشانه اش فلان کاروان است که من هنگام رفتن بشام در فلانجا دیدم و شترانشان از صدای حرکت براق رم کرده یکی از آنها فرارکرد و من جای آنرا به ایشان نشان دادم و هنگام بازگشت نیز درمنزل ضجنان۲۵ میلی مکهبفلان کاروان برخوردم که همگی خواب بودند و ظرف آبی بالای سر خود گذارده بودند و روی آنرا باسرپوش پوشانده بودند و کاروان مزبور هم اکنون از دره تنعیم وارد مکه خواهند شد،و نشانه اش آن است که پیشاپیش آنهاشتری خاکستری رنگ است و دو لنگه بار روی آن شتر است که یک لنگه آن سیاه می باشد.

و چون مردم این سخنان را شنیدند بسوی دره تنعیم رفته وکاروان را با همان نشانیها که فرموده بود مشاهده کردند که ازدره تنعیم وارد شد و چون آن کاروان دیگر بمکه آمد و داستان رم کردن شتران و گم شدن آن شتر را از آنها جویا شدند همه راتصدیق کردند.

محدثین شیعه رضوان الله علیهم نیز بهمین مضمون- با مختصراختلافی-روایاتی نقل کرده اند و در پایان برخی از آنها چنین است که چون صدق گفتار آنحضرت معلوم شد و راهی برای تکذیب و استهزاء باقی نماند آخرین حرفشان این بود که گفتند:

-این هم سحری دیگر از محمد!

معراج حضرت محمد(ص) از دیدگاه قرآن

اشاره

نویسنده: سیدحسین حر

معراج حضرت محمد(ص) از دیدگاه قرآن

یکی از حوادث زندگانی حضرت محمد(ص) مسأله معراج می باشد. سفر شبانه و عروج آسمانی به جهت نشان دادن بخشی از آیات عظمت الهی، به پیامبر(ص) انجام گرفته و با توجه به شایستگی های ایشان در ابعاد مختلف برای این سفر، از سوی حق تعالی، از مکه معظمه به مسجد الاقصی و از آنجا به آسمآن ها، انتخاب شدند.

حضرت رسول اکرم(ص) در جریان ابلاغ رسالت در مکه شکنجه های جسمی و روانی و سختی های زیادی را متحمل شدند، از جمله در سال هفتم بعثت سران قریش با یکدیگر پیمان محاصره اقتصادی علیه بنی هاشم را امضاء کردند و اهداف آن ها چیزی جز جلوگیری از گسترش اسلام و افزایش تعداد مسلمانان نبود و در حقیقت برای نابودی اسلام چنین برنامه ای را تدارک دیدند و به مدت سه سال رسول الله(ص) و مسلمانان در شعب ابوطالب بسر بردند و انواع و اقسام رنج ها را برای حفظ دین اسلام و وجود رسول خدا(ص) به جان خریدند. پس از خروج از شعب ابوطالب که با امدادهای الهی صورت گرفت، پیامبر(ص) دو یار باوفای خود را از دست دادند،

ص: ۷۷۹

حضرت ابوطالب و خدیجه دو پشتیبان نیرومند و با وفایی برای پیشرفت اسلام بودند. مرگ این عزیزان، به شدت پیامبر(ص) را غمگین کرد و قریش را در آسیب رساندن به ایشان بی باک ساخته،صدماتی را که تا آن روز به آن حضرت نزده بودند، وارد ساختند، تا جایی که خاک بر سر او می ریختند. پس از پایان یافتن ماجرای شعب ابوطالب، رسول الله(ص) برای یافتن پایگاهی عازم شهر طائف شدند و هدفشان دعوت قبیله ثقیف به اسلام بود، آنان نه تنها دعوت ایشان را نپذیرفتند، بلکه اراذل و اوباش را وادار کردند تا با دشنام دادن، پیامبر(ص) را سنگباران کنند و در نهایت ایشان را مجروح ساختند. پس از این همه سختی ها در راه پیشبرد اهداف عالیه اسلام، خداوند برای نشان دادن بخشی از آیات و عظمت دستگاه خلقت و رموز هستی، هدیه ای بزرگ به رسول گرامی اسلام(ص) داد و خدای متعال برای تسکین و آرامش آن حضرت، وی را به معراج برد. با توجه به اینکه حضرت رسول اکرم(ص) به مرحله بندگی و عبودیت کامل رسیده بودند، این سفر زمینی و عروج آسمانی زمینه را برای اطمینان کامل ایشان به قدرت عظیم الهی فراهم کرد.

معنای معراج:

معراج یعنی نردبان، پلکان، آن چه به وسیله آن بالا روند. یا به عبارتی بهتر، معراج یعنی سر به فلک کشیدن و از خاک سوی افلاک شدن است.

تاریخ معراج و مدت زمان آن:

برخی اسراء و معراج را ده سال بعد از بعثت(۲) و بعضی دوازده سال بعد از بعثت دانسته اند.(۳) رسول الله(ص) از خداوند مسألت کرد که بهشت و دوزخ را به او ارائه فرماید، چون شب شنبه هفدهم رمضان، هیجده ماه قبل از هجرت فرا رسید، در حالی که حضرت رسول اکرم(ص) در خانه خود خفته بودند،جبرئیل و میکائیل پیش او آمدند و گفتند برای دیدار آنچه از خداوند مسألت کرده بودی حرکت کن.(۴) آنگاه حضرت محمد(ص) سوار براق شدند و به سوی بیت المقدس حرکت کردند و در چند نقطه نماز گزاردند، در مدینه، مسجد کوفه، طور سینا و بیت اللحم، سپس وارد مسجدالاقصی شدند و از آنجا به آسمآن ها رفتند. در این جا قسمت اول سفر پیامبر(ص) یعنی مسافرت زمینی خاتمه یافت و قسمت دوم یا مسافرت آسمانی از مسجد الاقصی واقع در بیت المقدس شروع شد. مدت زمان این واقعه بیش از یک شب نبود و رسول الله(ص) صبح همان شب به خانه امّ هانی دختر ابی طالب برگشتند. مورخین معتقدند حضرت رسول اکرم(ص) آن شب در خانه ام هانی بودند. پس به این نتیجه می رسیم که آن حضرت نماز عشاء و نماز صبح را در مکه خواندند.

کیفیت و چگونگی معراج حضرت رسول اکرم(ص):

«سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکناحوله لنریه من ایاتنا انه هوالسمیع البصیر.»

پاک ومنزه است خدایی که بنده اش را در یک شب از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که گرداگردش را پربرکت ساختیم، برد، تا آیات خود را به او نشان دهیم، او شنوا و بیناست. پیش از این که به مسافرت آسمانی حضرت رسول اکرم(ص) و مشاهدات ایشان که از مسجدالاقصی شروع شد، بپردازیم، به ذکر مشخصات این سفر شبانه اعجاز آمیز بااستناد به آیه اول از سوره اسراء می پردازیم، آنگاه مشاهدات پیامبر(ص) در لیله المعراج و در کهکشان ها را عنوان می کنیم.

مشخصات این سفر اعجاز امیز:

۱- کلمه«اسرا» نشان می دهد که این سفر شب هنگام واقع شد، زیرا«اسراء» در لغت عرب به معنی سفر شبانه است، در حالی که کلمه«سیر» به مسافرت در روز گفته می شود.

۲- کلمه لیلاًـ مفعول فیه است و بودنش در کلام، این معنا را افاده می کند که این سیر همه اش در شب انجام گرفت؛ هم رفتنش و هم برگشتنش.(۶) این سفر به طور کامل در یک شب واقع شد.

۳- کلمه«عبد» نشان می دهد که این افتخار و اکرام به خاطر مقام عبودیت و بندگی حضرت محمد(ص) بود، چرا که بالاترین مقام برای انسان است که بنده راستین خدا باشد.

۴- هم چنین تعبیر به«عبد» نشان می دهد که این سفر در بیداری واقع شده و این سیر جسمانی بوده است نه روحانی، زیرا سیر روحانی معنی معقولی جز مسأله خواب یا حالتی شبیه به خواب ندارد، ولی کلمه عبد نشان می دهد که جسم و جان پیامبر(ص) در این سفر شرکت داشته، منتها کسانی که نتوانستند این اعجاز را درست درک کنند، احتمال روحانی بودن را به عنوان توجیهی برای آیه ذکر کرده اند،در حالی که می دانیم اگر کسی به دیگری بگوید من فلان شخص را به فلان نقطه بردم مفهومش این نیست که در عالم خواب یا خیال بوده یا تفکر اندیشه او به چنین سیری پرداخته است.

ص: ۷۸۱

۵- مراد از«مسـجد الاقصـی» به قرینه جملهٔ«الـذی بارکنـا حوله» بیت المقـدس است و کلمهٔ«اقصـی» از مـادهٔ«قصو» و این ماده به معنای دوری است، واگر مسجد بیت المقدس را مسجد الاقصی نامیده، بدین جهت است که این مسجد نسبت به محل زندگی رسول خـدا(ص) و مخـاطبینی که بـا او هسـتند از مسـجد الحرام خیلی دور است، زیرا محل زنـدگی ایشان شـهر مکه است که مسجد الحرام در همان جا است.(۷)

۶- هـدف از این سـیر، مشاهـده آیـات عظمت الهی بوده، همانگونه که دنباله این سـیر در آسـمآن ها نیز به همین منظور انجام گرفته است تـا روح پر عظمت پیـامبر(ص) در پرتـو مشاهـده آیـات و بینـات، عظمت بیشـتری یابـد، و آمـادگی فزونـتری برای هـدایت انسآن ها پیدا کند، نه آن گونه که کوته فکران می پندارند که رسول الله(ص) به معراج رفت تا خدا را ببیند! به گمان اینکه خدا محلی در آسـمآن ها دارد!! به هر حال رسول الله(ص) گرچه عظمت خدا را شـناخته بود، و از عظمت آفرینش او نیز آگاه بود،«ولی شـنیدن کی بودماننـد دیـدن»، در آیات سوره نجم که به دنباله این سـفر، یعنی معراج در آسـمآن ها اشاره می کند نیز می خوانیم«لقد رای من آیات ربه الکبری» او در این سفر آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد.

۷- جمله«بارکنـا حـوله» بیـانگر این مطلب است که مسجدالاقصـی علاوه بر اینکه خود سـرزمینی مقـدس است، اطراف آن نیز سرزمین مبـارک و پربرکـتی است و این ممکن است اشـاره به برکـات ظـاهری آن بـوده باشـد، چرا که می دانیم در منطقه ای سرسبز و خرم و مملو از درختان مقـدس در طول تاریـخ کانون پیامبران بزرگ خـدا، و خاسـتگاه نور توحیـد وخداپرستی بوده است.

۸- جمله«انه هوالسمیع البصیر» همان گونه که گفتیم اشاره به این است که بخشش این موهبت به پیامبر(ص) بی حساب نبوده، بلکه به خاطر شایستگی هایی بوده که بر اثر گفتار و گردارش پیدا شد وخداوند از آن به خوبی آگاه است.

۹- ضمناً کلمه «سبحان» دلیلی است بر اینکه این برنامه پیامبر(ص) خود نشآن های برپاك و منزه بودن خداوند از هر عیب و نقص است.

۱۰- کلمه«من» در«من آیاتنا» نشان می دهد که آیات عظمت خداوند، آنقدر زیاد است که رسول الله(ص) در این سفر پرعظمت تنها گوشه ای از آن رامشاهده کرده است.

نگاهی کوتاه به مشاهدات پیامبر اسلام(ص) در آسمان ها:

از جمله ضروریات دین مقدس اسلام، معراج جسمانی حضرت ختمی مرتبت است که مطابق نص صریح قرآن مجید می باشد و در نخستین آیه از سوره اسراء و در سوره نجم به این مهم اشاره شده است و مورد اتفاق همه فرقه های اسلامی است. طبق برخی از روایات معتبر، پیامبر(ص) در اثناء راه به اتفاق جبرئیل در سرزمین مدینه نزول کرد و در آنجا نماز گذارد و نیز در مسجدالاقصی با حضور ارواح انبیای بزرگ مانند ابراهیم و موسی وعیسی نماز گذارد وامام جماعت پیامبر(ص) بود، سپس از آنجا سفر آسمانی رسول الله(ص) شروع شد و آسمآن های هفتگانه را یکی پس از دیگری پیمود، در هر آسمان با صحنه های تازه ای روبرو شد، با پیامبران و فرشتگان و در برخی از آسمآن ها با دوزخ یا دوزخیان و در بعضی با بهشت و بهشتیان برخورد کرد، و پیامبر از هر یک از آن ها خاطره های پرارزش و بسیار آموزنده در روح پاك خود ذخیره فرمود و عجائبی مشاهده کرد که هر کدام رمزی و سری از اسرار عالم هستی بود. و پس از بازگشت این ها را با صراحت، ولی با زبان کنایه و مثال، برای آگاهی امت در فرصت های مناسب شرح می داد، و برای تعلیم و تربیت از آن استفاده فراوان می نمود. این امر نشان می دهد که یکی از اهداف مهم این سفر آسمانی استفاده از نتایج عرفانی و تربیتی این مشاهدات گران بها بود، و تعبیر پرمعنی قرآن«لقد رای من آیات ربه الکبری» در آیات مورد بحث، می تواند اشاره اجمالی و سربسته ای به همه امور باشد. ذکر این نکته مهم است که بهشت و دوزخی را که پیامبر(ص) در سفر معراج مشاهده کرد، و کسانی را که در آن متنغم یا معذب دید، بهشت و دوزخ قیامت نبود، بلکه بهشت و دوزخ برزخی بود، زیرا طبق آیات قرآن، بهشت و دوزخ رستاخیز بعد از قیام قیامت و فراغت از حساب، نصیب نیکوکاران و بدکاران می شود. سرانجام به هفتمین آسمان رسید، و در آنجا حجاب هایی از نور مشاهده کرد، همانجا که«سدره المنتهی» وجنه المأوی» قرار داشت و پیامبر(ص) در آن جهان سراسر نور و روشنایی به اوج شهود باطنی و قرب الی الله و مقام«قاب قوسین اوادنی» رسید، وخداوند در این سفر او را مخاطب ساخته، و دستورات بسیار مهم و سخنان فراوانی به او فرمود و برخی احادیث قدسی در این سفر بر آن حضرت وارد شده است.(۹) همچنین نمازهای پنجگانه بر پیامبر(ص) واجب شد و جبرئیل آمد و همراه پیامبر نمازهای پنجگانه را انجام داد.(۱۰) و رهبری و ولایت علی(ع) مطرح شد. از امور دیگری که پیغمبر اکرم(ص) در بهشت مشاهده کرد، نور دخترش حبیبه خدا فاطمه زهرا(س) بود. نور زهرا در هر عالمی به نوعی ظهور داشته است. در لیله المعراج در بهشت برای رسول الله(ص) در ساق عرش طلوع کرد وقتی نظر فرمود، نور ائمه را دید، اولی نور علی(ع) بعد فاطمه تا برسد به حضرت حجت(عج) و در روایت است که فرمود مهدی(عج) را که وصی دوازدهم من است، دیدم مثل کوکب درّی است، و لذا برخی از بزرگان این حدیث را شاهد

گرفته اند که حجه بن الحسن(عج) پس از اصحاب کساء از همه اهل بیت افضل است.(۱۱)

ص: ۷۸۳

پیام ها و درس های معراج:

۱-معراج، لغو نیست بلکه اسراری قابل توجه دارد(سبحان الذی اسری....).

۲-معراج، اردوی خصوصی و بازدید علمی پیامبر(ص) بود وگرنه خداوند بی مکان است(سبحان الذی اسری....).

۳-عبودیت، مقدمه پرواز است وعروج، بی خروج از صفات رذیله ممکن نیست(اسری بعبده).

۴-انسان اگر هم به معراج برود، باز«عبد» است، پس در باره ی اولیای خدا غلّو نکنیم(اسری بعبده).

۵-عبودیت، از افتخارات پیامبر(ص) وزمینه دریافت های الهی اوست(بعبده).

۶-برای قرب به خدا، شب بهترین وقت است(اسرای......لیلاً).

۷-شب معراج، شب بسیار مهمی بوده است(لیلاً).

۸-اگر استعداد و شایستگی باشد، پرواز یک شبه انجام می گیرد(اسری بعبد و لیلاً).

۹-مسجد بهترین سکوی پرواز معنوی مؤمن است(من المسجد).

۱۰-مسجد باید محور کارهای ما باشد(من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی).

۱۱-حرکت های مقدس، باید از راه ها و جایگاه های مقدس باشد(اسری.....من المسجد).

۱۲-سرسبزی و برکات، باید بر محور مسجد و پیرامون آن باشد(المسجد .....بارکنا حوله).

۱۳-بیت المقدس و حوالی آن، محل نزول برکات آسمانی، مقر پیامبران و فرودگاه فرشتگان در تاریخ بوده است(بارکنا حوله).

۱۴-ظرفیت علمی انسان، از دانستنی های زمین بیشتر و شگفتی های آسمان نیز از زمین بیشتر است(اسری....لنریه من آیاتنا).

۱۵-هدف معراج، کسب معرفت و رشد معنوی بود(لنریه من آیاتنا).

۱۶-آیات الهی آن قدر بی انتهاست که رسول خدا(ص) نیز توان دستیابی به همه آن ها را ندارند(من آیاتنا).

۱۷-خداوند به مخالفان هشدار می دهد که آنان را می بیند و سخنانشان را می شنود(۱۲)(السمیع البصیر).

واکنش قریش در مقابل معراج حضرت رسول اکرم(ص):

در پیش گفته شد که وجود مقدس پیامبر(ص) هنگام مراجعت از معراج در بیت المقدس فرود آمدند و راه مکه و وطن را پیش گرفتند، و در بین راه به کاروان تجارتی قریش برخوردند، در حالی که آنان شتری را گم کرده بودند و به دنبال آن می گشتند. رسول الله(ص) از مرکب فضاپیمای خود در خانه«ام هانی» پیش از طلوع فجر پائین آمدند و برای اولین بار راز خود را به او گفتند.(۱۳) ام هانی از ایشان خواست این ماجرا را برای کسی تعریف نکنند، زیرا ممکن است آزاری به پیامبر(ص) برسانند و ایشان را تکذیب نمایند. اما حضرت رسول اکرم(ص) که تمام اعمال وافعالشان در جهت رضای خدا و عمل به دستور حق تعالی بود، فرموده باشند به خدا سوگند برای آن ها خواهم گفت و چون این خبر را به آنان دادند، تعجب کردند وگفتند هرگز چنین چیزی نشنیده ایم. قریش به عادت دیرینه خود به تکذیب ایشان برخاستند و گفتند اکنون در مکه کسانی هستند که بیت المقدس را دیده اند، اگر راست می گوئی، کیفیت ساختمان آنجا را تشریح کن. ابوجهل گفت: بپرسید بیت المقدس چند استوانه داشت و چند قندیل دارد؟ پس جبرئیل صورت بیت المقدس را در برابر آن حضرت بازداشت که آن چه پرسیدند جواب فرمود. رسول خدا(ص) حوادثی را که در میان مکه و بیت المقدس رخ داده بود بازگو نمود و گفت در میان راه به کاروان فلان قبیله برخوردم و شتری از آن ها گم شده بود. قریش گفتند: از کاروان قریش خبر ده، گفت آن ها را در تنعیم(ابتدای حرم است) دیدم و شتر خاکستری رنگی در پیشاپیش آن ها حرکت می کرد، و کجاوه ای روی آن گذارده بودند و اکنون وارد شهر مکه می شوند، قریش از این خبرهای قطعی سخت عصبانی شدند، گفتند اکنون صدق و کذب گفتار او برای ما معلوم می شود، ولی چیزی نگذشت طلیعه کاروان ابوسفیان پدیدار شد و مسافرین جزئیات گزارش های آن حضرت را نقل نمودند. چون از کاروان علاماتی که حضرت فرموده مشاهده کردند، گفتند والله که ما مانند این ندیدیم و نشنیدیم«ان هذا الاسحر مبین» این سحر روشن است«به جهت فرط جهالت و غوایت قریش بود که حقتعالی اول فرمود که من محمد را به مسجد اقصی بردم و نگفت که به آسمان بردم، چه اگر در اول بار چنین گفتی تعجب ایشان بیشتر بودی و در تکذیب بیشتر مبالغه کردندی پس او گفت در این سوره که او را به مسجد اقصی بردم و چون به امارت و علامات مذکور تجویز آن کردند، حدیث معراج و بردن او را به آسمان و به عرش نزدیک گردانیدن او را در سوره النجم بیان فرموده فی قوله«فکان قاب قوسین أوأدنی»

پی نوشت ها:

۱-حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید، ص ۱۱۳۸.

۲-ابن کثیر، السیره النبوه، ج ۲، ص ۹۳.

۳-محمدبن سعد کاتب واقدی، طبقات، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ج ۱، ص ۲۱۰.

۴-همان منبع ص ۲۱۰.

۵-جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۸ تا ۱۰.

۶-علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۸.

۷-همان منبع، ج ۱۳، ص ۸.

۸-دکتر اصغر منتظرالقائم، تاریخ صدر اسلام، ص ۹۱.

۹-تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۰۶.

۱۰-طبقات، ج ۱، ص ۲۱۰.

۱۱-معراج، آیت ا... شهید دستغیب، ص ۶۰.

۱۲-محسن قرائتی، تفسیر سوره اسراء، ص ۱۳ تا ۱۵.

۱۳-استاد جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۳۰۶.

۱۴-علامه مجلسی، حیوه القلوب، ج ۳، ص ۷۴۳.

۱۵-ملا فتح ا... کاشانی، تفسیر کبیر منهج الصادقین، ج ۵، ص ۲۵۲-۲۵۳

امام علی (علیه السلام) (۴۳)

زیباترین ازدواج دنیا

زیباترین ازدواج دنیا

درس های زندگی حضرت علی (ع) و فاطمه (س)

فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله

پس زنان صالح و درستکار (در قبال همسرانشان) مطیع و متواضع و همچنین در غیاب (همسرانشان) در قبال آن چه خدا برای آنان قرار داده است. حفظ کننده خودشان و اسرار و اموال شوهرشان هستند. نساء آیه ۳۴

ازدواج دو نور الهی و دو بنده ی برگزیده ویژگیهایی دارد که مشخص می کند انسانهای متعالی چگونه در زندگی شان رفتار می کنند.

درس هایی که برای زندگی همه ی ما لازم و ضروری است. نسل جوان و خانواده هایشان با اطلاع از نحوه ی ازدواج این دو بزرگوار می توانند در بسیاری از توقعات و آداب و رسوم اشتباه و دست و پاگیرشان بازنگری کرده و زندگی آنها را الگو قرار دهند.

ص: ۷۸۵

مراسم عروسی آنها ساده و پر از صمیمیت بود.

پس از تهیه جهیزیه برای حضرت زهرا (س)، پیامبر(ص) خطبه ی عقد علی (ع) و فاطمه (س) را در مسجد در حضور مردم خوانده و پیامبر(ص) از علی (ع) خواست سخن بگوید، حضرت علی (ع) به پا خاست و پس از یاد و سپاس خدا به امر او سخن گفت و رضایت خود را از این ازدواج اعلام نمود.

پیامبر از عایشه و ام سلمه خواست تا حضرت فاطمه (س) را برای عروسی آماده کنند، و از عمار خواست عطر خوبی تهیه کند. ۱

پیامبر(ص) با خیل فرشتگان با تکبیر عروس را به خانه شوهر بدرقه کرده و فاطمه (س) در راه لباس خود را به فقیر بخشید . علی (ع) ولیمه ای به میمنت عروسی با حضرت زهرا (س) تهیه و با کمک پیامبر (ص) مردم را اطعام کردند. ۲

درس های عملی که می تواند به مراسم عروسی جوانان ما رنگ و بویی دیگر بخشد:

* سادگی مراسم و در حد وسع مادی داماد

* ذکر خدا و دوری از هر گونه معصیت و گناه

* زینت و آرایش عروس در حد وسع عروس است .

اما شروع زندگی زیبا اگر بر پایه ی اعتقادات صحیح باشد به همان زیبایی ادامه خواهد یافت ، بانویی که زیور آلات دنیا برایش کم اهمیت است و به وظایف انسانی و شرعی خود عالم است در زندگی شایسته عمل خواهد کرد.

شوهر داری حضرت زهرا (س) یک الگوی کامل برای بانوان مسلمان است.

حضرت زهرا (س) در مدت نه سال خانه داری، بهترین الگوی شوهرداری را برای بشریت ارائه داد؛ زندگانی نه ساله پربرکت او برای همه ی رهروانش بهترین الگو همسرداری است. تا دنیا و آخرت به سعادت واقعی دست یابد. این مقاله در حد بضاعت خود پاره ای از زندگانی زناشویی حضرتش را ترسیم کرده، امید است با الگو گرفتن و عمل کردن به آنها در دنیا به آرامش و در آخرت در زمره پیروانش قرار بگیریم و از شفاعت او برخوردار شویم. آمین رب العالمین.

ص: ۷۸۶

زن مخلوقی عاطفی و احساسی است، و همواره دوست دارد معشوق شوهر خود قرار گیرد و حس عاطفی او را به نحو احسن ارضاء کند.

اطاعت کردن از شوهر

اطاعت از شوهر از صفات زنان صالحه و درستکار است که قرآن آنها را به صفت اطاعت همراه با تواضع نسبت به شوهر ستوده است (قانتات). ۳

مصداق کامل این آیه به شهادت همسر بزرگوارش حضرت علی (ع)، حضرت زهرا اینچنین بوده است:

« (فاطمه) او هیچ گاه مرا به خشم نیاورد و در هیچ کاری نافرمانی مرا نکرد و براستی هر وقت به او نگاه می کردم غم و اندوه هایم بر طرف می شد». ۴

احترام به شوهر

حضرت فاطمه (س) همواره به حضرت علی (ع) احترام فراوان می گذاشت همواره او را با لقب «ابا الحسن» صدا می زد؛

حضرت فاطمه (س) شوهرش را برای یکی از اهالی مدینه اینچنین معرفی می کند:

«علی(ع) امامی ربانی و الهی، و اندامی نورانی و مرکز توجه همه ی عارفان و خداپرستان و فرزندی پاکان، گوینده ی به حق و روا...» ۵

خانه داری و خدمت شوهر کردن

جهاد زن به فرمایش پیامبر اسلام (ص)، «خوب شوهرداری است».

خانه داری و خدمت شوهر کردن و فراهم نمودن آسایش او، مصداق بزرگ «خوب شوهرداری» است . فاطمه (س) تمامی کارهای منزل را انجام می داد به گونه ای که علی علیه السلام نحوه ی کار کردن او را در منزل اینگونه بیان می کند:

«یا رسول الله، فاطمه آنقدر آب آورده که بند مشک در سینه اش اثر گذاشته، آن قدر آسیا گردانیده است که دست هایش آبله کرده، آنقدر در نظافت خانه کوشیده که لباس هایش گرد آلود و کثیف شده و آنقدر آتش زیر دیگ روشن کرده که جامعه اش، به سیاهی گراییده است»۶

قناعت ورزیدن و از همسر تقاضا نکردن

قناعت از صفات ممتاز اخلاقی به شمار می آید، علی علیه السلام آن را پاک ترین زندگی می داند:

عن علی علیه السلام: اطیب العیش القناعه پاک ترین زندگی، قناعت است. ۷

و در جای دیگر علی (ع) تفسیر «حیات طیب» قرآن را قناعت بر می شمرد:

از علی (ع) راجع به آیه «پس قطعا او را با زندگی پاکیزه ای حیات بخشیم» (نحل ۹۷) پرسیدند فرمود: حیات طیبه و پاکیزه، قناعت است» ۸

زهرا (س) با تمام وجودش همسرش را در امور دینوی و اخروی یاری و مدد کردند. و لحظه به لحظه زندگانی نه ساله اش یاری و کمک روحی و معنوی علی(ع) بوده به گونه ای که شوهرش او را «رکن زندگی خود می داند»

روزی حضرت علی (ع) به خانه تشریف آوردند و به حضرت فاطمه (س) فرمودند: آیا نزد تو طعامی هست؟

فاطمه (س) فرمود: به حق آن خداوندی که پدرم را گرامی داشته است به پیغمبری و تو را گرامی داشته به وصایت، که در این بامداد نزد من هیچ غذایی نیست که برای تو حاضر کنم. دو روز بود که غذایی نداشتم به غیر آنچه نزد تو می آوردم، از خود و فرزندان خود باز می گرفتم و تو را بر خود و ایشان اختیار کردم.

حضرت فرمود: ای فاطمه! چرا در این دو روز مرا خبر نمی کردی که طعام در خانه نیست تا از برای شما طعامی طلب کنم.

فاطمه (س) فرمود: ای ابوالحسن! من شرم می کنم از خدا که تو را تکلیف کنم بر چیزی که قادر بر آن نیستی.

کمک کردن به شوهر در کارهای دنیا و آخرت

امام صادق در مورد صفات زن خوب می فرمایند:«... همسرش را در کار دنیا و آخرتش یاری می رساند و روزگار را بر او سخت نمی کند...» ۹

زهرا (س) با تمام وجودش همسرش را در امور دینوی و اخروی یاری و مدد کردند.

و لحظه به لحظه زندگانی نه ساله اش یاری و کمک روحی و معنوی علی(ع) بوده به گونه ای که شوهرش او را «رکن زندگی خود می داند»

وقتی علی (ع) از مسجد برگشت و چشم حضرت زهرا (س) به او افتاد بر شانه های آن حضرت تکیه کرد و فرمود:

«روحم فدای روح تو و جانم سپر بلای تو باد ای ابوالحسن! اگر در شرایط خوب باشی من با تو هستم و اگر در شرایط بدی باشی من نیز با تو هستم.» ۱۰

جمله ی زیبای حضرت علی نسبت به ایشان که می فرمود: «... هرگاه به او نگاه می کردم غم و اندوه هایم برطرف می شد» ۱۱

اما تنها این فاطمه (س) نبود که همسر داری شایسته ای می کرد ،بلکه همسرداری حضرت علی علیه السلام نیز سرشار از درس هایی است که می تواند برای آقایان بهترین الگو باشد.

علی علیه السلام امام و پیشوای متقین، الگو و اسوه ی تمام بشریت است. او که دارای شخصیت های گوناگون و منضاد بود؛ آنکه شجاعان از شنیدن نام او در هراس بودند و تاب مقاومت در مقابل شمشیر او را نداشتند ولی در منزل همسری نرم و مهربان بود

ارضای عاطفی همسر

زن مخلوقی عاطفی و احساسی است، و همواره دوست دارد معشوق شوهر خود قرار گیرد و حس عاطفی او را به نحو احسن ارضاء کند.

علی علیه السلام رابطه ی عاطفی خود را با حضرت زهرا (س) تشبیه به یک جفت کبوتر می کند و می فرماید:

کنّا کزوج حمامه فی ایکه متمتعین بصحبه و شباب

ما همانند دو کبوتر در یک آشیانه بودیم که از نشاط، سلامت و جوانی برخوردار بودیم. ۱۲

کمک در خانه موجب جلب محبت بیشتر همسر و رضایت الهی است علی علیه السلام در منزل به حضرت زهرا (س) کمک می کردند و بعضی از کارهای خانه را مانند جارو کردن، دسّاس کردن گندم و ... انجام می داد

کمک و یاری به همسر

کمک در خانه موجب جلب محبت بیشتر همسر و رضایت الهی است .علی علیه السلام در منزل به حضرت زهرا (س) کمک می کردند و بعضی از کارهای خانه را مانند جارو کردن، دسّاس کردن گندم و ... انجام می داد.

روزی پیامبر(ص) وارد خانه ی علی (ع) گردید. ملاحظه نمود که آن حضرت به همراه فاطمه (س) مشغول آسیا کردن می باشند. پرسید: کدام یک از شما بیشتر خسته می باشید؟ علی (ع) عرض کرد: ای رسول خدا! فاطمه خسته تر است.

به فاطمه (س) فرمود: بلند شو دخترم.فاطمه (س) بلند شد و حضرت جای او نشسته، با علی (ع) مشغول به آرد کردن دانه ها شد.

این دو بزرگوار در مشکلات و سختی ها در کنار یکدیگر بودند و رضای خداوند را در زندگی بر همه چیز ترجیح می دادند .هرچند عمر زندگی شان کوتاه بود اما سرشار از عشق و علاقه و صمیمیت و فداکاری بوده و می تواند تا آخر تاریخ یک الگوی کامل باشد. حیف است که ما شیعه ی این بزرگواران باشیم اما زندگی مان هر روز از منش و عادات رفتاری آنها دور شود.

ص: ۷۹۰

منبع: www.tebyan.net

ازدواج حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س)

ازدواج حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س)

بی شک یکی از مهم ترین اتفاقات تاریخ شیعه ازدواج بانوی دوعالم حضرت فاطمه (سلام الله علیها) و امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) است که ثمره این پیوند میارک و سراسر مملو از عشق و محبت ، درخت گهربار امامت است.

تاریخ ازدواج امام علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه (سلام الله علیها)

درباه تاریخ این ازدواج فرخنده اتفاق چندانی میان مورخان و سیره نگاران نیست.تاریخ هایی که گاه بیان گر زمان صیغه خواندن می باشد و گاه بیانگر زمان عروسی و رفتن حضرت زهرا(سلام الله علیها) به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. این تاریخ ها عبارت اند از:

۱- روز اول ذی حجه عقد فاطمه (ع) و روز سه شنبه ششم همان ماه، ازدواج حضرت بوده است.(۱)

۲- در ماه شوال پس از بازگشت حضرت علی (ع) از جنگ بدر بوده است.(۲)

۳- بنابر روایت امام صادق (ع): عقد علی و فاطمه (ع) در ماه رمضان، و ازدواج آنها در ذی حجّه سال دوم هجری بوده است.(۳)

۴- زفاف فاطمه در شب پنج شنبه، بیست و یکم ماه محرم سال سوم هجرت بوده است...(۴)

۵- برخی بر این عقیده اند که: عقد حضرت فاطمه (ع) در اواخر ماه صفر و ازدواج در ماه ذی حجه بوده است.(۵)

۶- عده ای نیز گفته اند که عقد در ماه ربیع الأول بوده و در همان ماه ازدواج صورت پذیرفته است.(۶)

۷- ابن سعد روایت کرده است که ازدواج فاطمه (ع) با علی (ع) پنج ماه پس از ورود پیغمبر (ص) به مدینه در ماه رجب صورت پذیرفت و پس از بازگشت از بدر او را به خانه علی (ع) فرستاد.(۷)

سن ازدواج هرکدام از بزرگواران

علمای شیعه در تعیین سن حضرت فاطمه به هنگام ازدواج از چهارده سال بیشتر نگفته انـد.(۸)اکثر عالمان شیعه معتقدند که، سن حضرت در زمان ازدواج، ۹ یا ۱۰ یا حداکثر ۱۱ سال بوده است.(۹)همچنین سن امیر مؤمنـان (ع) ۲۱ سال و ۵ ماه بوده است.(۱۰)

خواستگاران حضرت زهرا علیهاالسلام

آنچه مسلّم است،این است که حضرت زهرا(سلام الله علیها)خواهان بسیار داشته اند.زیرا از طرفی پدر ایشان چه قبل و چه بعد از بعثت از مردان شـریف و بزرگ عرب و قریش بـوده انـد و از طرف دیگر شخصیت خـود حضـرت زهرا(سلام الله علیهـا) شخصیتی بسیار والا و بزرگ بود.

پیش از حضرت علی علیه السلام افرادی مانند ابوبکر و عمر آمادگی خود را برای ازدواج با دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعلام کرده بودند و هر دو از پیامبر یک پاسخ شنیده بودند و آن این که درباره ازدواج زهرا منتظر وحی الهی است.(۱۱)

ابن شهر آشوب در از دیگر خواستگاران حضرت اسم می برد.او می نویسد: عبدالرحمان بن عوف و عثمان بن عفان که هر دو از ثروتمنـدان بزرگ بودنـد برای خواسـتگاری، خـدمت رسول خـدا رسـیدند. عبـدالرحمان عرض کرد یـا رسول الله! اگر فـاطمه(علیهاالسلام) را به من تزویـج کنی، حاضـرم یکصـد شتر سـیاه آبی چشم که بارهایشان پارچههای کتان اعلای مصـری باشـد و ده هزار دینار، مهریهاش کنم.عثمان نیز اظهار داشت: یا رسول الله من هم به همین مهر حاضـرم و بر عبدالرحمان برتری دارم زیرا زودتر مسلمان شدهام. پیغمبر از سـخن آنان سـخت خشـمناک شد و برای آن که بفهماند به مال آنها علاقه ندارد و داسـتان ازدواج، داسـتان خریـد و فروش و مبادلهی ثروت نیست، مشتی سـنگ ریزه برگرفت و به جانب عبـدالرحمان پاشـید و فرمود: تو خیـال میکنی من بنـدهی پول و ثروتم و بوسـیلهی ثروت خودت بر من فخر و مباهـات می کنی و می خواهی بوسـیله پول ازدواج را بر من تحمیل کنی؟(۱۲)

در جـایی دیگر آمـده است :دختر پیغمبر(ص) خواسـتگارانی داشت؛ امّـا پـدرش از میـان همه پسـر عموهای خود، علیّ بن ابی طـالب(ع) را برای شـوهری او برگزیـد و به دخترشـان فرمودنـد:«تـو را به کسـی به زنی می دهم که از همه نیکو خوی تر و در مسلمانی پیش قدم تر است.»(۱۳)

خواستگاری حضرت علی (ع) از حضرت زهرا (س)

حضرت علی (ع) شایسته ترین خلق خدا برا حضرت زهرا(ع)

حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) روایت می کنند: یغمبر اکرم صَلِّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِّم به من فرمود:یا علی! گروهی از مردان قریش راجع به فـاطمه ی زهراء سـلام الله علیهـا مرا مـورد عتـاب قرار دادنـد و گفتنـد:مـا خواسـتگار فـاطمه بـودیم و تو نپذیرفتی، اکنون او را به علی بن ابیطالب دادی.

من گفتم:به خدا قسم، من فاطمه را از شـما رد نکردم و او را تزویج ننمودم، بلکه خدا خواستگاری شما را نپذیرفت و فاطمه را برای علی تزویج کرد؛ زیرا جبرئیل بر من نازل شد و گفت،خدای تعالی می فرماید:اگر من علی را خلق نمی کردم از حضـرت آدم به بعد شوهری که شایسته ی فاطمه باشد در روی زمین نبود.(۱۴)

تشویق امیرالمؤمنین(ع) توسط اصحاب رسول خدا(ص) برای رفتن به خواستگاری حضرت زهرا(س)

در روایات شیعه و سنی آمده است که عمر و ابوبکر که از ازدواج با حضرت زهرا نومید شده بودند، امیرالمومنین را گفتند: تو به خواستگاری او برو!(۱۵)

در جـایی دیگر روایت شـده اصـحاب و انصـار رسول خـدا(ص) بـا سـعد معاذ رئیس قبیله اوس به گفتگو پرداختنـد و آگاهانه دریافتند که جز حضـرت علی علیه السـلام کسـی شایسـتگی ازدواج با حضـرت زهرا علیهاالسلام را ندارد و نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم نیز به غیر او نیست. از این رو دسته جمعی در پی حضرت علی علیه السلام رفتند و سرانجام او را در باغ یکی از انصـار یافتنـد که بـا شتر خود مشـغول آبیاری نخل ها بود. آنان روی به علی کردنـد و گفتنـد: اشـراف قریش از دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم خواسـتگاری کرده انـد و پیـامبر در پاسـخ آنان گفته است که کار زهرا منوط به اذن خـداست و ما امیـدواریم که اگر تو (با سوابق درخشان و فضایلی که داری) از فاطمه خواسـتگاری کنی پاسخ موافق بشـنوی و اگر دارایی تو اندک باشد ما حاضریم تو را یاری کنیم.(۱۶)

حضرت علی (ع) به خواستگاری حضرت زهرا (س) می رود

ضحاك بن مزاحم نقل می کند،از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که در مورد مراسم خواستگاری از حضرت زهرا(س) می فرمود:موقعی که من نزد پیامبر خدا صَلِّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِّم رفتم و آن بزرگوار مرا دید خندید و فرمود: یا اباالحسن! آیا برای حاجتی که داری نزد من آمدی؟ من قرابت و سبقت در اسلام و یاری کردن خود را از آن حضرت و جهادهایی که در راه خدا کرده بودم، برای آن حضرت شرح دادم. پیغمبر اکرم صَلِّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِّم فرمود: یا علی راست می گویی، مقام تو بالاتر از این است که تذکّر دادی، گفتم: یا رسول الله فاطمه ی زهراء را برایم تزویج نما. فرمود: یا علی! قبل از تو چند نفر از مردان، این تقاضا را داشتند، ولی هر گاه من به فاطمه می گفتم اظهار بی میلی می کرد، شما چند لحظه ای صبر کن تا من نزد او بروم و بر گردم.(۱۷)

رضایت حضرت زهرا(س) تنها شرط رسول خدا(ص) برای ازدواج

پیامبرخدا،نزد فاطمه علیها السلام رفت.فاطمه علیها السلام از جا برخاست و ردای پدر را گرفت و کفش هایش را درآورد و آبْ دست برایش آورد و دست و پای او را شُست و سپس نشست . پس پیامبر خدا به او فرمود: «ای فاطمه!» . پاسخ داد: بلی ، چه می خواهی ، ای پیامبر خدا؟ فرمود : «علی بن ابی طالب ، کسی است که خویشاوندی و فضیلت و اسلامش را می شناسی و من از خدا خواسته ام که تو را به ازدواج بهترینِ آفریدگانش و محبوب ترینِ آنان در نزدش درآورد و علی از تو خواستگاری کرده است . چه نظری داری؟» . فاطمه علیها السلام ساکت ماند و صورتش را برنگرداند و پیامبر خدا ، کراهتی در چهره اش ندید . پس برخاست ، در حالی که می گفت: «اللّه اکبر! سکوت او (نشانه)رضایت اوست». پس جبرئیل علیه السلام نزدش آمد و گفت: ای محمّد! او را به ازدواج علی بن ابی طالب درآور که خداوند ، این دو را برای هم پسندیده است .(۱۸)

دعای رسول خدا(ص) در حق این دو بزرگواران

امیرالمؤمنین علی(ع) می فرمایند: پس از آنکه پیامبر(ص) فاطمه را به همسری من دادند. پیش من آمدند و دستم را گرفتند و فرمودند: «به نام خدا برخیز و بر برکت خدا بگو: ماشاء اللّٰه لا حول و لا قوه الا باللّٰه و توکّلت علی اللّٰه.» سپس دستم را گرفتند و در کنار خود نشاندند و آنگاه فرمودند: «بار خدایا! این دو محبوب ترین مخلوقات در نزد من هستند. پس تو هم این دو را دوست بدار و در نسل آنها برکت قرار ده و از جانب خودت نگاهبانی بر آنان بگمار. این دو و فرزندانشان را از شر شیطان مصون بدار.(۱۹)»

مهریه حضرت زهرا (س)

دارایی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

رسول اکرم (ص) پس ازکسب اجازه از حضرت زهرا (س) به نزد امیرالمؤمنین علی (ع) آمدند و با لبی خندان گفتند: یا علی! آیا برای عروسی چیزی داری؟ پاسخ داد: یا رسول الله پدر و مادرم قربانت، شما از وضع من کاملاً اطلاع دارید. تمام ثروت من عبارت است از یک شمشیر، یک زره و یک شتر. فرمود: تو مرد جنگ و جهادی و بدون شمشیر نمی توانی در راه خدا جهاد کنی، شمشیر از لوازم و احتیاجات ضروری تو است. شتر نیز از ضروریات زندگی تو محسوب می شود، باید به وسیله آن آبکشی کنی و امور اقتصادی خود و خانواده ات را تأمین کنی و برای اهل و عیالت کسب روزی نمایی و در مسافرت بارت را بر آن حمل کنی، تنها چیزی که می توانی از آن صرف نظر کنی همان زره است. منهم به تو سخت نمی گیرم و به همان زره اکتفا می نمایم.(۲۰)

ص: ۷۹۵

مهریه حضرت زهرا (س)

در روایات دو نوع مهریه برای حضرت زهرا (س) مشخص شده است:

مهریه عادی یا به تعبیری مهریه ی زمینی که همه زنان مسلمان دارند و دو نوع روایت در این مورد نقل می شود:

مهریه ی حضرت فاطمه زره ای بود از نوع بسیار محکم که آن را زره شمشیرشکن می گویند و آن از پوست دبّاغی نشده ی قوچ و یا پوست بُز ساخته می شود و ارزش این زره چهارصد و به نقلی پانصد درهم بوده است.(۲۱)

مهریه حضرت زهرا(س) طبق روایات اسلامی پانصد درهم بوده است.(۲۲)

البته این دو روایت قابل جمع هستند و می توان گفت در حقیقت مهر حضرت فاطمه(س) همان زره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که آن را به پانصد درهم فروختند.

مهریه آسمانی :رسول الله(ص) فرمودند:مهریه ی فاطمه سلام الله علیها در آسمان یک پنجم زمین تعیین شده، پس کسی که با بغض فاطمه و فرزندانش، تا قیامت روی زمین راه برود حرام است.(۲۳) در روایتی دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود مهریه ی فاطمه ی اطهر یک پنجم دنیا، یک سوّم بهشت، چهار نهر که عبارتند از:نهر فرات،نیل در مصر،نهروان و نهر بلخ.(۲۴)

مهریه حضرت زهرا (س) کجاها خرج شد

امیر مومنان به دستور پیامبر زره را فروخت و پول آن را به آن بزرگوار تقدیم داشت و پیامبر آن پول را به سه بخش تقسیم کرده، بخشی از آن را برای خریدن وسایل زندگی به عنوان جهیزیه، و بخش دیگر آن را برای تهیه عطریات عروسی قرار داد و سومین بخش آن را نزد «ام سلمه» سپرد تا به هنگام فرارسیدن شب عروسی آن را به امیر مومنان باز گرداند تا بتواند از میهمانان خویش پذیرایی کند.(۲۵)

ص: ۷۹۶

خواندن خطبه عقد در مسجد

پیغمبر صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین فرمودند: یا علی تو زودتر به مسجد برو و من نیز از عقب تو می آیم، تا در حضور مردم مراسم عقد را برگزار کنیم و خطبه بخوانیم.

علی (ع) مسرور و خوشحال به جانب مسجد حرکت نمود. ابوبکر و عمر را در بین راه ملاقات کرد، آنها از جریان کار جویا شدند، گفت: رسول خدا دخترش را به من تزویج کرد، هم اکنون پیامبر در راه است تا در حضور جمعیت، مراسم عقد و خطبه خوانی را انجام دهد.

پیغمبر (ص) در حالی که صورتش از سرور و شادمانی می درخشید به مسجد تشریف برد، و به بلال حبشی فرمودند: مهاجر و انصار را در مسجد جمع کن.

هنگامی که مردم جمع شدند، بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای فرمود: ای مردم آگاه باشید که جبرئیل بر من نازل شد و از جانب خدا پیام آورد که مراسم عقد ازدواج علی و فاطمه علیها السلام در عالم بالا و در حضور فرشتگان برگزار شده و دستور داده که در زمین نیز آن مراسم را انجام دهم، و شما را بر آن گواه بگیرم. علی علیه السلام را خواست و فرمود یا علی پروردگار مرا امر فرموده که فاطمه را برای تو عقد کنم به پانصد مثقال نقره آیا راضی هستی؟ عرض کرد: یا رسول اللِّه راضی هستم همه حضار مبارک باد گفتند سپس رسول خدا (ص) به منبر رفت خطبه عقد را ایراد فرمود.

پس از آن علی علیه السلام برخاست خطبه ای ایراد کرد و فرمود: ای مردم! رسول خدا فاطمه را به عقد من در آورد و زره ام را از بابت مهر قبول کرد. از آن حضرت بپرسید و گواه باشید.

ص: ۷۹۷

مسلمانان به پیغمبر (ص) عرض کردند: یا رسول الله! فاطمه را با علی کابین بسته ای؟

رسول خدا پاسخ داد: آری. پس تمام حضار دست به دعا برداشته گفتند: خدا این ازدواج را بر شما مبارک گرداند و در میانتان دوستی و محبت افکند.

شادی مسلمانان از این پیوند مقدس

در پایان مجلس، رسول خدا به زنان خود امر فرمود تا به خوشحالی این جشن شادمانی کنند و بساط سرور بگسترند.

جهزیه حضرت زهرا(س)

خرید جهزیه با مهریه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به من فرمود: برخیز و زره خود را بفروش! برخاستم و زره را فروختم و پول آن را گرفته نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) آوردم و آنها را در مقابل او نهادم؛ آن حضرت از من نپرسید که آن پولها چه مقدار است و من نیز چیزی در این باره به آن حضرت نگفتم، سپس بلال را صدا کرد و مشتی از آن پولها را به وی داد و گفت: این پولها را بگیر و با آنها برای فاطمه (علیهاالسلام) عطر خریداری کن!

و بعد از او ابوبکر و عمار بن یاسر را احضار نمود و دو مشت از آن پولها را به او داده و گفت: با این پولها، برای فاطمه (علیهاالسلام) لباس و اثاثیه ی منزل خریداری کن. و آنگاه عمار یاسر و گروه آنها وارد بازار شدند و هر چیزی را که لازم می دانستند در نظر گرفتند و آن را خریداری می نمودند.(۲۶)

صورت جهزیه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

از صورت جهیزیه حضرت زهرا سلام الله علیها می توان به وضع زندگی بانوی بزرگوار اسلام به خوبی پی برد. فرستادگان پیامبر صلی الله علیه و آله از بازار بازگشت و آن چه باری حضرت زهرا سلام الله علیها تهیه کرده بودند به قرار زیر بود:

۱- یک پیراهن به قیمت هفت درهم

۲- روبنده ای به قیمت چهار درهم، شاید منظور از «خمار» روسری، مقنعه یا چادر باشد.

۳- یک قطیفه ی مشکی خیبری

۴- تختی که وسط آن را با لیف خرما بافته بودند.

۵- دو عدد تشک با روکشی از کتان مصری که یکی از آنها با لیف خرما و دیگری با پشم گوسفند پر شده بود.

۶- چهار بالش- یا متکا، یا پشتی- با رویه ای از پوست حیوانات طائف که درون آنها از علف

۷- پرده ای از جنس پشم

۸- حصیری بافت یمن

۹- یک آسیای دستی

۱۰- طشت مسی

۱۱- مشک آبی از جنس پوست

۱۲- ظرف مخصوص شیر- که از جنس چوب می تراشیدند.

۱۳- ظرفی برای آبخوری

۱۴- آفتابه ای قیراندود

۱۵- سبویی سبز رنگ- که در آن روغن، آرد یا چیزهایی دیگر نگهداری می کردند.

۱۶- دو کوزه ی کوچک سفالی

هنگامی که که خرید آنها کامل شد، مقداری از اثاثیه را ابوبکر و باقی را سایر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حمل کرده به خانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند.هنگامی که لوازم خریداری شده به رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم نشان داده شد، پیامبر آنها را زیر و رو کرده و گفت: خدا اینها را برای اهل بیت مبارک کند.(۲۷)

ص: ۷۹۹

خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام)

خانه حضرت علی (علیه السلام) در کنار مسجد، خانه ساده ای داشت که مجموع آن از یک اتاق خشت و گلی ، که در کف آن اتاق ، ماسه نرم ریخته شده بود خلاصه می شد. آن اتاق با پوست گوسفند، فرش شده بود و یک عدد متکا که لایه آن از لیف خرما بود، در آن دیده می شد.

این خانه برای شب زفاف مناسب نبود، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: در همین نزدیکی ، خانه ای را فراهم کن (اجاره کن) تا همسرت را به تو تحویل دهم .

حضرت علی (علیه السلام) عرص کرد: در این نزدیکی جز منزل حارثه بن نعمان منزلی نیست.پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خانه های حارثه را برای مهاجران بی خانه گرفته ایم ، و اکنون شرم می کنیم که باز از او تقاضای منزل کنیم!

حارثه این سخن را شنید و به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و متواضعانه عرض کرد: من و اموالم به خدا و رسولش تعلق دارد. پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای او دعا کرد، به این ترتیب خانه حارثه آماده شد و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) عروسی به آن جا رفت .

پس از مدتی حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) به خانه قبلی علی (علیه السلام) باز گشتند، و فرزندان زهرا (سلام الله علیها) در همان خانه ساده چشم به جهان گشودند و بزرگ شدند. این خانه در کنار مسجد النبی بود که محل آن اکنون به نام خانه زهرا (سلام الله علیها) معروف است.(۲۸)

ص: ۸۰۰

آماده سازی خانه برای زندگی

از عایشه و ام سلمه روایت شده است که هر دو گفتند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ما را فرمود که فاطمه (سلام الله علیها) را آماده کنیم تا بر علی (علیه السلام) داخل شود. ما به سرای آن دو رفته و با خاک نرم بیابان آن را فرش کردیم . آن گاه دو متکا را از لیف خرما پر کرده ، با دستمان لی فها را از هم جدا نمودیم . سپس به آنان غذایی از خرما و کشمش و آبی گوارا بدادیم . و تیرکی از چوپ را در نزدیکی سرایشان برافراشتیم تا لباسها و مشک آب را بر آن بیاویزند. ما ازدواجی بهتر از ازدواج فاطمه (سلام الله علیها) ندیدیم(۲۹)

مراسم عروسی

گرفتن اجازه از رسول خدا(ص) برای بردن عروس به خانه داماد

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:به مدت یک ماه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز می خواندم و بدون اینکه درباره ی فاطمه علیهاالسلام چیزی به آن حضرت بگویم به منزل خود بازمی گشتم.(۳۰)ولی گاهی که خلوت می شد می فرمود: یا علی چه همسر نیکو و زیبائی نصیبت شد؟ بهترین زنان عالم را تزویج تو کردم.

وساطت زنان رسول خدا(ص)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:روزی زنان پیامبر به من گفتند: آیا می خواهی که ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخواهیم تا فاطمه را به خانه ات بیاورد و شما زندگی مشترکتان را شروع کنید؟ گفتم: بله. وقتی آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتند ام ایمن گفت: ای رسول خدا! اگر خدیجه علیهاالسلام زنده بود چشمانش در اشتیاق دیدار ازدواج حضرت فاطمه علیهاالسلام روشن می شد، همانا علی علیه السلام دوست دارد که فاطمه را به خانه اش ببرد، پس چشم آنها را دیدار یکدیگر روشن نما تا چشمهای ما نیز روشن شود.

ص: ۸۰۱

رسول خدا فرمود: چرا علی همسر خود را از من مطالبه نمی کند و شما را واسطه کرده است، در حالی که ما از خود او انتظار این کار را داشتیم. علی علیه السلام گفت: من گفتم: ای رسول خدا! من از شما خجالت کشیدم و حیا مانع از این امر می شد. (۳۱)

آماده سازی مقدمات عروسی

پیامبر در این حال خطاب به همسران خود فرمود: کدام یک از شما حاضر(به کمک)هستید؟ ام سلمه گفت: من ام سلمه و این زینب و این فلان کس و فلان کس. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یکی از حجره های خانه را برای دخترم فاطمه و پسر عمویم علی آماده کنید. ام سلمه گفت: ای رسول خدا! کدام حجره را؟ پیامبر فرمود: حجره ی خودت را، و سپس به زنان خویش دستور داد تا فاطمه علیهاالسلام را زینت کنند و لوازم عروسی او را فراهم نمایند.

ام سلمه گوید: به فاطمه گفتم: آیا عطری برای خودت ذخیره نموده ای؟ گفت: آری. و یک شیشه عطر آورد و مقداری از آن را در میان دست من ریخت، چنان بویی از آن برخاست که تا آن زمان استشمام نکرده بودم!(۳۲)

بخشیدن پیراهن عروس

پیامبر خدا برای شب عروسی دخت فرزانه اش، فاطمه علیهاالسلام پیراهنی آماده ساخت و ایشان پیراهن دیگری نیز داشت که پوشیده و اصلاح شده بود.شب عروسی او بود که بی نوایی در خانه ی پیامبر آمد و از ایشان لباس طلبید. دخت گرانمایه ی پیامبر برخاست و نخست پیراهن اصلاح شده ی خویش را در بسته ای نهاد تا در راه خدا به او انفاق کند اما ناگهان آیه ی شریفه ی قرآن را به خاطر آورد که: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون.»

ص: ۸۰۲

«شما به اوج نیکی و نیکوکاری نخواهید رسید مگر آنکه از آنچه دوست می دارید در راه خدا انفاق نمایید.»

و درست همین جا بود که «فاطمه(س)» بازگشت و پیراهن عروسی خویش را از تن درآورد و به آن زن بینوا انفاق کرد و خود همان جامه ی عادی خویش را پوشید.هنگامی که خواستند عروس گرانمایه را به خانه ی امیر مومنان ببرند، فرشته ی وحی فرود آمد و پس از سلام بر پیامبر گفت: ای پیامبر خدا! پروردگارت درود نثارت می کند و به من دستور داده است که سلام و درودی گرم نثار «فاطمه» نمایم و به همراه من ارمغانی از لباسهای بهشت نیز که از دیبای سبز تهیه شده است برای او فرستاده است.(۳۳)

ولیمه عروسی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من گفت: ای علی! غذای فراوانی برای عروسی و خانواده ات تدارک کن. و سپس فرمود: گوشت و نان را من می دهم، خرما و روغن به عهده ی تو. من خرما و روغن فراهم کردم و نزد پیامبر بردم، آن حضرت آستینهای لباسش را بالا زد و خرما را تمیز کرده در روغن ریخت و غذایی درست کرد که آن را «حیس» می گفتند، و گوسفند فربهی ذبح کرد، و نان فراوانی تدارک نمود، سپس به من گفت: هر کس را که دوست داری دعوت کن.(۳۴)

دعوت از مهمانان

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:پس وارد مسجد شدم و دیدم که مسجد پر از صحابه ی پیامبر است، حیا کردم که در میان آن جمع عده ای را دعوت کنم و عده ای را دعوت ننمایم، پس بر یک بلندی قرار گرفتم و خطاب به همه گفتم: همه ی شما را به صرف ولیمه ی عروسی فاطمه (علیهاالسلام) دعوت می کنم. آنان پذیرفتند و گروه گروه به طرف خانه ی پیامبر حرکت کردند و من از کثرت جمعیت و قلت غذا خجالت می کشیدم، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنچه که در ذهن من می گذشت مطلع گردید، گفت: ای علی! من دعا می کنم که خدا به غذای شما برکت بدهد. علی علیه السلام گفت: آن جمعیت که تعداد آنها بیش از چهار هزار نفر بود همگی از غذا و آبی که فراهم کرده بودیم خوردند و نوشیدند و و سیر شدند ولی از غذا چیزی کم نشد.(۳۵)

فرستادن غذا برای عروس و داماد

سپس پیامبر دستور داد تا کاسه هایی را پر از غذا کردند و آنها را برای زنان خویش فرستاد و کاسه ای نیز پر از غذا کرد و فرمود: این کاسه نیز برای علی و فاطمه بماند.(۳۶)

کاروان عروسی دخت بهشت

در سینه ی مغرب ،پیامبر(ص) گرامی دخت پاک و پرمعنویت خویش و داماد ارجمندش را فراخواند. «فاطمه» در حالی که لباس بلندی بر تن داشت و دامان آن به زمین کشیده می شد، به پیشگاه پدر آمد اما دنیایی وقار و شکوهو عظمت را مجسم می ساخت و از شدت حیاء عرق می ریخت.

پیامبر خدا نیز در این اندیشه بود که دخت بهشتی اش احساس بی مادری نکند به همین جهت و روی مصالح دیگری دستور داد مرکب خاص خویش را آوردند و پارچه ای زیبا بر روی آن افکند و از دخت عزیزش خواست که بر مرکب بنشیند.هنگامی که دخت گرانمایه ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام را به خانه ی علی می بردند، پیامبر گرامی پیشاپیش مرکب او و فرشته ی وحی سمت راست و «میکائیل» طرف چپ و هفتاد هزار فرشته از پی او حرکت می کردند.(۳۷)

آنگاه به «سلمان» دستور داد تا زمام آن مرکب را برگیرد و خود آن بزرگوار نیز به همراه آنان حرکت کرد.و نیز مردان «هاشمی» همگی در رکاب بانوی بانوان بودند و پیامبر دستور داد دختران «عبدالمطلب» و بانوان مهاجر و انصار به همراه عروس بهشت، حرکت کنند و همسران پیامبر نیز پیشاپیش قافله و مرکب عروس اشعاری پرمحتوا می خواندند و شادی می کردند.(۳۸)

ص: ۸۰۴

توصیه های رسول خدا(ص) به حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س)

هنگـامی که کـاروان عروس به خـانه رسـید، پیامبر، امیر مومنان را فراخوانـد و پس از آمـدن او دخت سـرفرازش را خواست و دستش را گرفت و در دست علی علیه السلام نهاد و فرمود: «علی جان! خداوند دخت پیامبر را به تو مبارک سازد.»

و افزود:یا علی! هذه «فاطمه» ودیعتی عندک!یا علی! نعم الزوجه «فاطمه»! و یا «فاطمه»! نعم البعل علی!!

علی جان! این فاطمه است و امانت من نزد توست!فاطمه شایسته ترین همسر برای توست.

و آنگاه فرمود: ای «فاطمه» علی شایسـته ترین شوهر است. و دسـتهای مقدس را بسوی آسـمان گشود و نیایشـگرانه زمزمه کرد که:

بار خدایا! نیکی ها و برکات خویش را بر این دو فرود فرست، و در فرزندان و نسل پاکشان برکت قرار ده!

بار خدایا! این دو تن محبوب ترین انسانها نزد من هسـتند، پس تو نیز آنان را دوست بدار و از سوی خویش حافظ و نگهبان بر آنان بگمار. بار خدایا! من این دو تن را با نسل پاکشان، از شیطان رانده شده و شرور و وسوسه های آن، به تو پناه می دهم.

آنگاه آبی خواست و جرعه ای از آن را به سـبک خاصـی متبرک ساخت و از آن قطراتی بر سر و سینه و میان شانه های دخت گرانقدر و داماد ارجمندش افشاند.

و دستور داد بانوان، عروس و داماد را در سرای جدیدشان به خدا سپارند و بروند.

عبادت در شب زفاف

در شب ازدواج امام علی (علیه السلام) فاطمه زهرا(سلام الله علیها) را نگران و گریان دید، فرمود: چرا ناراحتی ؟ پاسخ داد: در پیرامون حال و رفتار خویش فکر کردم ، به یاد پایان عمر خویش و منزلگاه دیگر به نام قبر افتادم که امروز از خانه پدر به خانه شما منتقل شـدم و روزی دیگر از این جا به طرف قبر و قیامت خواهم رفت ، در این آغازین لحظه های زنـدگی ، تو را به خدا سوگند می دهم که بیا تا به نماز بایستیم تا باهم در این شب خدا را عبادت کنیم (۳۹)

ص: ۸۰۵

ثمره این ازدواج

ثمره این ازدواج مبارك درخت گهربار امامت است . از این ازدواج مبارک این دو عزیز، چهار فرزند والاگُهر دیده به جهان گشودند، که به ترتیب سن عبارتند از: امام حسن مجتبی علیه السلام، امام حسین علیه السلام، زینب کبری سلام الله علیها، ام کلثوم سلام الله علیها و البته حضرت محسن علیه السلام نیز پیش از تولد بر اثر ضربات دشمنان اسلام در رحم مادرش به شهادت رسید.(۴۰)

پانویس

۱- بن شهرآشوب، المناقب، ج ۳، ص ۳۵۷، قم، ۱۳۷۹ ق

۲- شیخ طوسی، الأمالی، ص ۴۳، دار الثقافه، قم، ۱۴۱۴ق.

۳- إربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۶۴، مکتبه بنی هاشم، تبریز، ۱۳۸۱ق

۴- سید بن طاوس، إقبال ص ۵۸۴، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ش

۵- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۹۲-۱۹۳، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق

۶- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۹۲-۱۹۳، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق

۷- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۸، دار الکتب العلمیه، ط الأولی، ۱۹۹۰/۱۴۱۰.

۸- امین، سید محسن ، أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۱۳، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶ ق

۹-انصاری، اسماعیل،الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء،ج ۴،ص ۲۱، دلیل ما، قم، ۱۴۲۸ق

۱۰-ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب ، ج ۴، ص ۱۸۹۳، بیروت، دار الجیل، ط الأولی، ۱۹۹۲/۱۴۱۲.

۱۱- ابن سعد، طبقات، ج ۸، ص ۱۱،در سنن نسائی آمده است:پیغمبر(ص) در پاسخ آنان گفت: «فاطمه خردسال است» و چون علی(ع) او را از وی خواستگاری کرد، پذیرفت.(نسائی، سنن، ج ۶، ص ۶۲؛ فاطمـه الزّهراء، ص ۲۵، ج ۲)،الصواعق المحرّقه، ص ۱۶۲ و رجوع به انساب الاشراف، ص ۴۰۲ شود،بحار، ص ۹۲ و نک: فصل «گزیده ای از شعرای عربی ».

ص: ۸۰۶

۱۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج۳، ص ۳۴۵/ تذکره الخواص، ص ۳۰۶.

۱۳- نسائی، سنن، ج ۲، ص ۳۱.

۱۴- علامه محمدباقر مجلسی،ترجمه جلد ۴۳ بحارالنوار،ص ۲۸۸

۱۵- الریاض النضر، ج ۲، ص ۱۸۲؛ الغدیر، ج ۳، ص ۲۰

۱۶-علامه محمد باقر مجلسی (ره) ،ترجمه جلد ۴۳ بحارالنوار ۴۳ ، ۴۴۱

۱۷- الأمالی للطوسی : ص ۳۹ ح ۴۴ ، بشاره المصطفی : ص ۲۶۱

۱۸- الأمالی للطوسی : ص ۳۹ ح ۴۴ ، بشاره المصطفی : ص ۲۶۱

۱۹- همان ص ۴۴

۲۰- علامه محمد باقر مجلسی ، ترجمه ۴۳ بحارالنوار ، ص ۴۰۹

۲۱- همان ۳۵۸

۲۲- قاضی نورالله تستری، احقاق الحق، ج ۸، ص ۳۵۱.

۲۳- زندگانی حضرت زهرا (سلام الله علیها) (ترجمه جلد ۴۳ بحارالانوار)، ص ۳۵۸

۲۴-زندگانی حضرت زهرا (سلام الله علیها) (ترجمه جلد ۴۳ بحارالانوار)، ص ۳۵۸

۲۵- محمد کاظم قزوینی ، فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت ، ص ۱۸۹

۲۶- علامه محمد باقر مجلسی ،زندگانی حضرت زهرا(س)(ترجمه جلد ۴۳ بحار) ، ص ۳۶۱

۲۷- همان ، ۳۶۱

۲۸- ریاحین الشریعه ، ج ۱، ص ۹۲.

۲۹- چهل حدیث در فضایل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، ص ۵۰.

۳۰- علامه محمد باقر مجلسی ،زندگانی حضرت زهرا(س)(ترجمه جلد ۴۳ بحار) ، ص ۳۶۱

۳۱- همان ، ۳۶۳

۳۲- همان ، ۳۶۳

۳۳- محمد کاظم قزوینی ، فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت ، ص ۱۹۹-۲۰۰

ص: ۸۰۷

۳۴- همان ، ۳۶۴

۳۵- همان ، ۳۶۴ و ۳۶۵

۳۶- همان ، ۳۶۵

۳۷- وسائل الشیعه ، ج ۱، ص ۶۲.

۳۸- محمد کاظم قزوینی ، فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت،۲۰۵

۳۹- نهج الحیاه ، فرهنگ سخنان فاطمه زهرا(سلام الله علیها)، ص ۳۵.

۴۰- الارشاد (شیخ مفید)، ص ۳۴۲.

شب بیست و سوم

شب بیست و سوم

بسم الله الرحمن الرحیم

در میان این که شب قدر شب نوزدهم است یا بیست و یکم یا شب بیست و سوم، احتمال بیست و یکم و بیست و سوم بیشتر از شب نوزدهم است. در میان بیست و یکم و بیست و سوم احتمال بیست و سوم بیشتر است.

شب قدر چه شبی است؟ شبی است که قرآن نازل شد. «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» قدر/۱.

شب قدر بلا‌تشبیه بلاتشبیه هزار بار بلاتشبیه مثل روزی است که رئیس جمهور لایحه بودجه را می دهد به مجلس یا تصویب می کند مجلس.

چون آن زمان همه ی وزراء به معاونین شان می گویند در این ایام حق مرخصی ندارید چون در مجلس دارند بودجه یک یک سال را اندازه گیری می کنند. اگر یک وقت وزیر و معاونینش نجنبند یک وقت می بینی بودجه اش کم و زیاد می شود در غیابش یک تصمیم می گیرند و لذا با تمام وجود وزیر و معاونینش حضور فعال دارد که یک وقت نمایندگان مجلس بودجه اش و سهمیه اش را کم نکند.

شب قدر آنچه بنا است در یک سال به آدم برسد، شب بیست و سوم امضاء می شود.

همه ی فرشته ها می آیند زمین «تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ» قدر/۴ شب قدر فرشته ها می آیند زمین خدمت حضرت مهدی(عج) می رسند.

امام به ما فرمود: شما از سوره ی قدر می توانید ثابت کنید حضرت مهدی(عج) را.

چه طور؟

شب قدر مال یک سال است یا هر سال؟ شب قدر مال هر سال است.

هر سال یک شب قدری دارد. و در هر سال شب قدر فرشته ها نازل می شوند.

زمانی که پیامبر بود فرشته ها خدمت پیامبر می رسیدند. بعد از پیامبر خدمت صدام باید برسند؟

پهلوی چه کسی بروند؟

باید در هر زمان شخصی باشد مثل پیامبر و دارای کمالات و صفات پیامبر که لیاقت داشته باشد. که فرشته ها خدمت او برسند. یعنی در هر زمانی ما یک امام معصومی می خواهیم که تمام کمالات پیامبر را داشته باشد. شب قدر مال هر سال است. آمدن فرشته ها مال هر سال است. فرشته ها پهلوی هر کس و ناکسی هم وارد نمی شوند.

در زمان پیامبر خدمت پیامبر می رسیدند بعد از پیامبر هم باید امامی باشد عین پیامبر در تمام کمالات که لیاقت داشته باشد میزبان فرشته ها باشد.

حالا که به احتمال شب بیست و سوم شب قدر است. حساسیت امشب باید بیشتر باشد گرچه در میان دولت و حکومت و مردم ما، شب بیست و یکم بها داده می شود بیشتر و مسجدها شب بیست و یکم شلوغتر است و آن شب به خاطر شهادت حضرت علی امیرمومنان(ع) است اما از نظر دعا شب بیست و سوم خیلی مهمتر از شب بیست و یکم است و لذا اعمالش هم بیشتر است شب قدر یک غسل دارد شب بیست و سوم یک غسل اول غروب دارد یک غسل بعد از نصف شب. شب بیست و سوم خواندن سوره های روم و عنکبوت هم دارد.

مسجدهایی که حال قرائت ندارند یک کسی سوره ی عنکبوت را می خواند آدم های باسواد و بی سواد باهم همراهش می خوانند. که سوره ی عنکبوت و روم خوانده شود.

شب بیست و سوم خیلی شب مهمی است. بنابراین. من سراغ دارم از افرادی که خمس شان را شب بیست و سوم می دهند چون «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» قدر/۳. یک تومان در شب قدر مثل هزار تومان می ماند.

می گوید من که سی هزار تومان می خواهم خمس بدهم شب بیست و سوم می دهم که هزار تا سی هزار تومان حساب شود.

سراغ دارم که بعضی ها شب بیست و سوم افطاری می دهند چون یک نفر را که افطاری دهی مثل این است که هزار نفر را افطاری دادی.

هر چیزی شب بیست و سوم ضربدر هزار می شود.

پس من یک دعا کنم بعد بحثم را شروع کنم.

خدایا ترا به آبروی میهمانان امشب، فرشته ها، و تو را به آبروی میزبان امشب حضرت مهدی(عج) و تو را به آبروی مائده ی آسمانی شب قدر قرآن کریم و تو را به آبروی همه ی اشک های مقدس و نفس های مقدس و مکان های مقدس و افراد مقدس، آن چه در شب قدر برای بندگان خوبت مقدر می کنی، همه ی آن ها را برای همه ی ما از فضل و کرمت مقدر بفرما. و ما را از خاسرین این شب ها و از اهل حسرت در قیامت قرار نده. الهی آمین.

اما بحث.

به مناسبت این که شب دعا هست آیه ی «وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادي» خیلی آیه ی خوبی است یعنی همه ی آیه ها خوب است ولی علامه ی طباطبایی می فرماید: در قرآن آیه ای شیرین تر از این نیست.

می فرماید شیرین ترین و لطیف ترین آیه در قرآن این آیه است.

«وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادی عَنِّی فَإِنِّی قَریبٌ أُجیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجیبُوا لی وَ لْیُؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ» بقره/۱۸۶.

در این آیه خداونـد هفت مرتبه می فرمایـد: خودم، خودم، خودم، خودم، خودم، خودم، خودم و لذا علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می فرماید لطیف ترین و شیرین تری آیات است.

اگر سوال کردنـد بنـدگان خـودم از خودم. خودم نزدیـک شـان هسـتم. خودم اجـابت می کنم بیاینـد سـراغ خودم، اسـتجابت بخواهنـد از خودم، ایمـان بیاورنـد به خودم. و یـک آیه در قرآن داریم که هفت بـار می گویـد خودم، خودم، چه قـدر لطیف است. آیه ای که هفت مرتبه می گوید خودم، خودم، خودم.

اصلاً انگار خدا التماس می کند برویم در خانه اش هر چه گناه می کنیم می پوشاند.

در دعای ابوحمزه می گویـد «حَتَّی كَأَنَّكَ اسْتَحْیَیْتَنِی»(مصـباح المتهجد، ص ۵۸۷) من گنـاه می کنم تو می پوشـانی. انگار تو خجالت می کشی.

عوض این که من خجالت بکشم تو خجالت می کشی.

مثـل بچه ای که خـانه را به هم می ریزد و مادر به هم ریخته ها را می پوشانـد که میهمان که می آیـد نبینـد خانه به هم ریخته. بچه خراب می کند ولی انگار بچه خجالت می کشد.

می گویـد خدایا من هر چه گناه می کنم تو می پوشانی و به روی خودت نمی آوری انگار تو از من خجالت می کشـی. شـب بیست و سوم است. بسم الله کسانی که با خدا قهرید.

کسانی که پارسال تا حالا اشکی نریخته اید. در ماه رمضان دارد بسته می شود.

یک دری باز شد فتح بابا ای خدا بابی را فتح کردی. دری را باز کردی گفتی بسم الله.

ص: ۸۱۱

این دوره رمضان است. بسم الله وارد شوید.

سمیته توبه اسمش را گذاشتی توبه یک دری را باز کردی گفتی این در، در توبه است.

«فَمَا عُـذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْـدَ فَتْحِهِ»(بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۲). دیگر وقتی در باز بود وقتی یک ماه در باز بود و یک کسی نیامد.

گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست.

لازم نیست آدم برود مسجدی که مسجد محله اش است ممکن است کسی هست برود مسجدی که نشناسندش با لباس مبدل برود. برود در یک تاریکی بنشیند با خداوند خلوت کند.

حرف زدن با خدا شیرین است اگر کسی شیرینی دعا و نماز را نچشید پیداست مریض است.

چون تمام اولیاء ما گفته اند مناجات شیرین است و بعد گفته اند اگر کسی شیرینی را نچشید معلوم است مریضی دارد یک مرضی دارد.

دعا شرائطی دارد. حالا که آیه، آیه ی شریفی است یک بار دیگر بشنوید.

«وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادی عَنِّی فَإِنِّی قَریبٌ أُجیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجیبُوا لی وَ لْیُؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ» بقره/۱۸۶.

آمد پهلوی امام گفت: من اشکال دارم به خدا، به قرآن.

گفت: چه اشکالی داری؟

گفت: قرآن گفته «ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» غافر/۶۰. دعا کنید من متسجاب می کنم.

ما که هر چه دعا کردیم نشد.

امام فرمود: دعا مستجاب می شود اما یک شرط هایی هم دارد.

شما اگر خواستی کسی تلفن کند به کسی ارتباط چند تا شرط دارد.

شرائط ارتباط:

شما اگر خواستی به کسی تلفن کنی اول باید زمان را بدانی. (آشنایی با زمان)

«وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ» ذاریات/۱۸.

برکات ماه رمضان

یکی از برکات ماه رمضان این است که انسان در طول سال خیلی ها که سحر خوابند ماه رمضان سحر بیدارند(زمان را بدانیم) مکان را بدانیم.

حدیث داریم مسجدهایی که مردم نمی روند در آن نماز بخوانند روز قیامت شکایت می کند.

می گوید خدایا من در بین مردم بودم ولی مردم به ما محل نمی گذاشتند.

عالمی که سراغش نروند قرآنی که تلاوت نشود مسجدی که در آن آمد و شد نشود.

«إِنَّما يَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ» توبه/۱۸. معنایش این نیست که معنایش را کاشی کنی معنایش این است که بروید. مسجد بی منار که پر از جمعیت باشد خداوند راضی است مسجد ضار قیمتی که آدم در آن نباشد خداوند از این مردم محله راضی نیست.

از تزئینات کم کنیم به افراد اضافه کنیم.

افطاری را ساده بگیریم ولی تعداد میهمانی ها را بیشتر کنیم.

شماره را باید بداند. یک کسی که می خواهد به کسی. . . شماره را باید بداند. با چه کدی. باید تلفن خراب نباشد.

اگر تلفن خراب باشد اگر ماشین خراب باشد هر چه بنزین بریزی در آن موتور خراب است. قلب باید سالم باشد. تلفن باید سالم باشد سیم باد وصل باشد. باید صدا روی صدا نیفتد. می گوید «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصينَ» غافر/۱۴. مخلصین یعنی صدا روی صدا نیفتد بگویی هم خدا هم خرما. واقعاً درست.

خط روی خط نباید بیفتد. بعضی ها صدا روی صدا می اندازند. صدا ریو صدا نباید بیفتد. باید آن کس به شنیدن صدای شما علاقه داشته باشد. گاهی وقت ها ما به کسی تلفن می کنیم آن طرف نمی خواهد ما گوشی را برداریم می گوید بگو نیشش بگو نیستش. یا دو شاخ را بکش یا گوشی را برندار اصلاً وقتی به خیلی ها زنگ می زنیم این طرف نمی خواهد با او تماس بگیریم ولی خدا می خواهد می گوید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابين» بقره/۲۲۲. تماس بگیرید دوستتان دارم.

تو بیا دوستت دارم.

و لذا می گویند یکی از کلماتی که خیلی مفید است همین کلمه است «یا اله العالمین». ای خدای گناه کارها. امام سجاد یک جلمه می گوید به خدا که یکی از علما می گفت من نمی دانم خداوند جواب امام سجاد را چه می گوید. یعنی امام سجاد خداوند را گذاشته در منگنه می گوید چه می خواهی بکنی. یا مرا عذاب می کنی و می سوزانی و جهنم می بری یا مرا می بخشی اگر مرا جهنم می بری شیطان خوشحال می شود که یک نفر بیشتر گمراه کرد اگر مرا ببخشی پیامبرت خوشحال می شود که امتش بخشیده شد. کیف خودت است می خواهی پیامبر را خوشحال کنی یا شیطان را. و خدا مجبور است که پیامبر را خوشحال کند. یعنی حرف زدن با خدا فرمول می خواهد.

آدم باید بلد باشد چه جور حرف بزند.

اصلاً وجود ماه رمضان مال اولیاء خدا که نیست اولیاء خدا همیشه ماه رمضان شان است.

این را خداوند به همه داده که همه باید بیایند.

خدایا شب بیست و سوم قرآن فرستادی یک

فرشته فرستادی دو در توبه را باز کردی سه

دیگر حالا کسی نیامد چی؟

خداوند وعده داده. «وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ» حج/۴۷. خداوند خلف وعد نمی کند.

وعده داده گفته دعا کنید من مستجاب می کنم.

اگر می خواهید بدانید چه جور دعا کنیم بعد نمونه هم آورده آن قدر در قرآن داریم «فَاسْتَجَبْنا لَهُ» انبیاء/۷۶.

سوره ی انبیاء همه اش می گوید دعا کرد «فَاسْتَجَبْنا لَهُ».

یعنی آن قدر نمونه آورده که دعاهای فلانی را مستجاب کردم آن قدر دعا مستجاب کرده که کسی نمی گوید خوب درست است خدا گفته دعا کنید ما مستجاب می کنیم اما معلوم نیست به قولش عمل کند. هم «لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ» هم خدا به قولش عمل می کند هم نمونه های عملیش را نشان داده.

چه قدر دعاها مستجاب شده. بعضی از دعاهایی که مستجاب نشده حدیث داریم آمد گفت دعا کردم، مستجاب نشد فرمود: غذای شما حرام است. آب بریزی در ماشین راه نمی رود لقمه ی حرام دعا مستجاب نمی شود.

آمد گفت: دعا کردم مستجاب نشد.

فرمود: دعای شما دعا نبوده چون دعا طلب خیر است خیلی چیزهایی که شما می خواهید خیر نیست.

خیال می کنید خیر است مثل بچه ای که به بابایش می گوید می خواهم عسل بخورم و بابا می داند که مثلاً ایشان خربزه خورده، وعسل صلاحش نیست.

آدم نمی داند چه چیزی خیرش است.

گاهی آدم نمی فهمد خیرش در چیست.

وقتی می خواهید دعا کنید شرائطی دارد:

اول این که از خدا تجلیل کنید.

شما وقت می خواهید از کسی چیزی بگیرید تجلیل می کنید مثلاً وقتی دعا می کنید بگوید خدایا تو این نعمت را دادی این نعمت را دادی نعمت های خدا را بر شمارید. نمی توانید بشمارید اما باز هم بشمارید.

امام حسین(ع) در دعای عرفه شروع می کند خدایا هیچی بودم مواد غذایی زمین شد گندم(حالا این ها را من می گویم) از اول شروع می کند بعد گندم شد. اسپر تک سلول و نطفه بعد در آن تاریکی های شکم مادر. «فی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ» زمر/۶ در سه تا پرده تاریکی انسان کامل. جامد همه چیز را برای من شرایط حساس در چه زمانی به دنیا آمدیم اگر قبلاً به دنیا می آمدیم چه می دیدیم. احمد شاه مظفرالدین شاه ناصرالدین شاه نادر شاه هر چه می دیدیم آن ها را می دیدیم.

در چه زمانی به دنیا آمدیم، در زمانی به دنیا آمدیم که بالاخره نسل نو امام می بینند یک مجتهد عادل می بینند اکثر مسئولین را راحت می شود پشت سرشان نماز خواند عادل قطعی هستند.

در چه مکانی بـدنیا آمدیم. در ایران بدنیا آمدیم اگر در عراق بودیم، متولد می شویم الآن صدام بر ما حکومت می کرد. و در ترکیه کجا و در کجا، کجا.

چه مکانی، چه زمانی به دنیا آمـدیم. چه مکتبی داریم. مسئله بت پرستی خیال نکنیـد برافتاده. صـدها میلیون بت پرست همین الآن وجود دارد. بسیاری از کشورها بت خانه دارند و من خودم آن جا رفتم.

می روم در بت خانه ها نگاه می کنم البته با لباس مبدل.

می روم می بینم این ها می آیند راست یک مجسمه زارزار گریه می کنند. بت پرستی ورنیفتاده.

در یک دانشگاه یک کشور رفتم هشت هزار تا دانشجو صبح به صبح می آمدند بت خانه کرنش می کردند بعد می رفتند سر کلاس.

در چه مکانی، در چه زمانی.

وقتی می خواهید دعا کنید اول از خدا تجلیل کنید لازم نیست به عربی باشد حالا فارسی.

خدایا، خدایا، . . . نعمت های خدا را بشماریم.

یکی از علما گفت: امام(بنیان گذار جمهوری اسلامی) فرمود: خدا یک روز حافظه را از من گرفت.

آن عالم می گفت: اگر امام نبود باور نمی کردم و چون امام بود گفتم حتماً.

امـام فرمود: خداونـد یک روز حافظه را از من گرفت و هر چه بلـد بودم از یادم رفت وقتی اسم خودم هم یادم رفت که اسـم روح الله است.

خدایا هر چه داریم از تو داریم.

یکی از نماینـدگان مجلس می گفت: من یک بار «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» فاتحه/۴ گفتم «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعينُ» فاتحه/۵ یادم رفت.

هر چه داریم از او داریم یک لحظه عقل را از ما بگیرد زشت ترین کارها و بدترین حرف ها را می زنیم.

بچه به دنیا می اید مکیدن بلد نیست تمام اساتید دانشگاه و هنرمندان و استاتید حوزه را بیاورید بگویید خانمی زاییده بچه اش نمی تواند بمکد پستان را و فوت می کند. حالا با چه فرمولی می خواهید مکیدن را به بچه یاد دهید.

ما چیزی نیستیم نعمت های خدا را بشمارید اگر می خواهید دعا کنید.

اگرنعمت های خدا را بشمارید حب و عشقت به خدا بیشتر می شود.

بعد شکر کن بگو الحمدلله. الحمدلله که می گویید نگویید الحمدلله.

امام حسین(ع) یک بچه کوچول داشت دختر سه ساله در کاخ یزید گفت «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَ الْحَصَی»(اللهوف، ص ۱۴۹) به عدد همه ی دانه ای شن الحمدلله. وقتی می خواهیم بگوییم الحمدلله. بگوییم به دد هر سلولی و اتمی الحمدلله.

اصلاً وقتی می خواهیم بگوییم خدایا کسی را بیامرز همان یک نفر را نگو بگو خدایا ایشان و همه ی دوستانش را بیامرز اگر لامپی داریم چرا در خانه ی دو متری بزنیم کنار یک فلکه بزنیم که همه از آن استفاده کنند. وسیع دعا کنیم. پس شرائط دعا: حدیث داریم اگر می خواهید دعایتان مستجاب شود چند تا کار باید کنید.

یک: اول دست را بیاورید مقابل صورت تان مقل قنوت. حدیث داریم دست که برای دعا آمد مقابل صورت خداوند می فرماید: دستی که آمد بالا من حیا می کنم محروم برگردانم.

حدیث داریم اگر می خواهید دعای تان مستجاب شود ده مرتبه بگویید یا الله، یا الله.

بعد حدیث داریم اگر می خواهید دعای تان مستجاب شود نعمت ای خدا را برشمارید.

عیب های داریم که اگر پدر و مادر می فهمیدند از خانه بیرون می کردند عیب های داریم که اگر دوست می فهمید فتوکپی می کرد و آبرویم می ریخت.

تا آن جا که می توانید نعمت های خدا را بشمارید بعد شکر کیند بعد صلوات بفرستید بعد عیب های خودتان را بگویید ولی عیب ها را یواش بگویید بعد که عیب هایتان را گفتید از خداوند عذرخواهی کنید و دعا کنید.

پس چند تا شدم؟ شش تا.

شرائط و آداب دعا:

شب بیست و سوم آخرین شبی است که به احتمال قوی شب قدر است.

آداب دعا در حدیث: یک شمردن صفات خدا

دو شکر خدا

سه درود بر پیامبر

چهار شمردن عیب های خودمان

پنج عذرخواهی از خدا

بعد از این مراحل دعا مستجاب می شود. این ها آداب دعا است.

به دیگران اول دعا کنید حدیث داریم: اگر اول به دیگران دعا کنید اگر به چهل نفر دعا کنید دعای خودتان هم مستجاب می شود.

اگر می خواهید دعای تان مستجاب شود به کسانی که به شما ظلم کردند آن ها را ببخشید.

حالا کسی یک سیلی به شما زده یک کسی هم دو تا فحش به تو داده دیگران را نبخشید بعد هم بگویید خدای هر کس به گردن من حق دارد، بخشیدم او را تو هم به دل ها القاء کن که هر کس آن ها به گردن من حق دارند، آن ها را ببخش.

در مسجدی که می رویم فقط به مسجدی نرویم که شلوغ باشد هر جا حال داری برو.

بعضی وقت ها افرادی می روند مسجد که پسرعمه، پسرخاله، دوستان آن جا باشند.

یک جایی بروید ناشناس که یک ساعتی که می روید با خدا دیگر آن یک ساعت تکه و پاره نشود یک جایی بروید که نشناسند شما را. بعضی افراد برای احوالپرسی و دید و بازدید می روند به مسجد و چیزی به خدا نمی رسد مثل گوسفندها قربانی است. رانش برای کدام فامیل آن قسمتش برای فلانی و فلان و چیزیش قربه الی الله نشد خورده حساب هایش را تصفیه کردند در این گوشت قربانی.

یک جایی برویم گمنام، با حال خودمان را آماده کنیم.

خدایا شب بیست و سوم شب قدر است. شبی است که برای یک سال سعادت ها امضاء می شود.

شقاوت ها امضا می شود.

به آبروی همه ی آبرومندان درگاهت. خدایا، حال دعا و حال انابه و حال توبه و حال احیاء و حال عبادت و حال دریافت همه ی فضائل امشب را برای همه امت ما مرحمت بفرما الهی آمین.

خدایا منت گذاشتی خودت را به ما معرفی کردی صدها میلیون آدم تو را نمی شناسند همه منحرف و کافر

خدایا تو که منت گذاشتی ما تو را می شناسیم همه ی کفار را وسیله ی هدایت شان را فراهم کن. الهی آمین.

خدایا تو بر ما منت گذاشتی از امت پیامبرت هستیم صدها میلیون آدم رهبرشان کس دیگر است خدایا پیامبرت و اهل بیت پیامبرت را به آن هایی که ناآگاه هستند معرفی کن. الهی آمین.

خدایا منت گذاشتی بر ما یک رهبر عادل دادی تمام دنیا رهبرانشان فاسق هستند همه جا طاغوت حاکم است خدایی که طاغوت را در ایران شکستی و به جایش یک رهبر عادل دادی رهبر عادل جهان حضرت مهدی(عج) را به جهان عرضه کن. الهی آمین.

خدایا حالا که فرشته ها می آیند و خدمت حضرت مهدی(عج) می رسند قلب حضرت مهدی(عج) را برای همیشه از ما خشنود بفرما. الهی آمین.

خدایا یک جوری ما را با خودت آشتی کن که مسجد آمدن فقط برای شب قدر نباشد. خدایا هفته ای یک بار دو بار ماهی چند بار پای ما را با مسجد زبان ما را با ذکر خودت چشم ما را با قرآن زبان ما را به حق دل ما را به معرفت منور بفرما. الهی آمین.

ص: ۸۱۹

شب بیست و سوم را دقیقه هایش، دقیقه های مهمی است حتی یک دقیقه اش را از دست ندهید.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

۴۰ آیه از فضائل امیرالمؤمنین در قرآن

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

آیات نازل شده در مورد امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام یا فضائل علی علیه السلام در قرآن

۱.

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶ حمد) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلاَ الضَّآلِّينَ (حمد ۷)

ما را به راه راست هدایت کن... (۶) راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی; نه کسانی که بر آنان غضب کرده ای; و نه گمراهان. (۷)

از رسول خدا ، امام باقر و امام صادق روایت شده است که علی علیه السلام صراط مستقیم است . (بحار الانوار ۳۵/۳۷۳) همچنین از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل شده است که پیامبر به علی فرمود تو راه روشن خدا و صراط مستقیم و رهبر دین هستی (بحار الانوار ۳۸/۹۲ همچنین در تفسیر المیزان علامه طباطبایی و مجمع الیان علامه طبرسی و تفسیر عیاشی و در کتاب معانی الاخبار ص ۳۲ نیز این حدیث آمده است)

۲.

از ابو بصیر از امام صادق درباره سخن خداوند «ذلِکَ الکِتابُ لا رَیبَ فیه هدی للمتقین» نقل شده است که فرمود مقصود از کتاب علی است که هیچ شکی در آن نیست که راهنمای پرهیزگاران است . ونیز منظور از متقین تنها شیعیان علی هستند. (بقره آیه ۲) (تفسیر عیاشی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۱/۳۰ و شواهد التنزیل ۱/۶۷)

.۳

« الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاهَ وَمِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ » (بقره ۳)

«(پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب ایمان می آورند; و نماز را برپا می دارند; و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. »

پیرامون تفسیر این آیه گفته اند منظور از غیب ، رجعت و قیامت و قیام قائم آل محمد است . یعنی اعتقاد داشتن به اینها . (تفسیر برهان ۱/۱۲۴)

.۴

« أُولئِکَ عَلَی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » (بقره ۵) « آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند; و آنان رستگارانند. »

حافظ حاکم حسکانی که حنفی مسلک است در شواهد التنزیل به استناد فرمایش حضرت علی علیه السلام می گوید که مولا فرمودند: روزی سلمان با من به سخن نشست که یا ابا الحسن کمتر موردی پیش می آمد که من و تو با هم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شویم و حضرت نفرماید: ای سلمان این مرد (علی علیه السلام) و حزبش رستگاران روز قیامت اند. (شواهد التنزیل ۱/۶۸ ، ما نزل من القرآن فی علی ، تاریخ دمشق ۲/۳۴۶)

.۵

« یُخادِعُونَ اللّهَ وَالَّذِینَ آمَنُوا وَمَا یَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَمَا یَشْعُرُونَ » (بقره ۹) « می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند; در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند; (اما) نمی فهمند.»

امام صادق در تفسیر این آیه فرمود منظور از کسانی که ایمان آوردند آنهایی هستند که آقا و مولایشان امیرالمومنین است . (تفسیر منسوب به امام عسکری ص ۱۱۳ ، بحار الانوار ۶/۵۱)

.۶

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ » (بقره ۱۳)

حافظ حاکم حسکانی که حنفی مسلک است در شواهد التنزیل استناد به حرف ابن عباس کرده و در این آیه می گوید: منظور از آمن الناس علی بن ابی طالب، جعفر طیار، حمزه، سلمان، ابوذز، مقداد و حذیفه بن الیمان و دیگران می باشد.

صاحب کتاب علی فی القرآن پس از نقل این مطلب می نویسد: مقصود از کلمه ی ناس این افراد می باشد.

.۷

« وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوْا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ » (بقره۱۴)

« و هنگامی که افراد باایمان را ملاقات می کنند، و می گویند: «ما ایمان آورده ایم!» (ولی) هنگامی که با شیطانهای خود خلوت می کنند، می گویند: «ما با شمائیم! ما فقط (آنها را) مسخره می کنیم!»

حاکم حسکانی از محمد بن حنفیه نقل نموده که گوید چون علی و سلمان و عمار و صهیب و مقداد و ابوذر داخل مدینه شدند و عبدالله ابی منافق و یاران او و آن حضرت را مشاهده کردند ، عبدالله ابی نزدیک امیرالمومنین آمد و گفت مرحبا آقا و سید بنی هاشم کسی که پدر حسن و حسین و برادر و داماد و جانشین پیامبر است و جان و مال خود را برای او می دهد . پس امیرالمومنین در پاسخ او فرمود وای بر تو ای عبدالله ابی تو منافقی و من بر نفاق تو شهادت می دهم .

عبدالله ابی گفت چگونه چنین نسبتی به من می دهی در حالی که به خدا سوگند من هم مثل شما و اصحاب شما اهل ایمان هستم . امیرالمومنین فرمود مادرت به عزای تو بنشیند تو جز منافق نیستی . و چون علی خدمت رسول خدا آمد وقصه خود را با عبدالله ابی منافق بیان نمود آیات بالا از طرف خداوند نازل شد . یعنی چون عبدالله ابی علی را (که مومن بود) ملاقات نمود گفت ما ایمان به خدا و رسول و قرآن آورده ایم و چون با شیطانهایی مانند خود از منافقان خلوت نمود به آنها گفت ما در کفر و شرک با شما هستیم و تنها می خواهیم علی و یاران او را مسخره کنیم و خداوند آنها را سرزنش می کند و می گوید خداوند آنها را استهزا ء می کند یعنی خداوند در قیامت آنها را به جهت مسخره کردن علی و یاران او عقوبت خواهد کرد . (احقاق الحق ۳/۵۳۵)

.۸

« وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » (بقره ۲۵)

« به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، بشارت ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست »

در تفسیر فرات کوفی آمده است که منظور از کسانی که ایمان آورده اند امیرالمومنین و اوصیای بعد از ایشان و شیعیان ایشان هستند .(تفسیر فرات کوفی ص ۵۳ ، شواهد التنزیل ۱/۷۴)

.۹

« الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِهِ وَیَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَیُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُوْلئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ » (بقره ۲۷)

« فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را، پس از محکم ساختن آن، میشکنند; و پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع نموده، و در روی زمین فساد میکنند; اینها زیانکارانند»

در بحار الانوار از امام باقر آمده است که مقصود از عهد الله عهدی است که برای خداوند به ربوبیت ، برای رسول او به نبوت و برای علی به امامت و برای شیعیان آنها به دوستی و کرامت گرفته شده و منظور از یفسدون فی الارض کسانی اند که انکار امامت علی و اولاد او را کرده اند .(بحار ۲۴/۳۸۹)

.۱۰

« وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلاَئِکَهِ فَقالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْمَاءِ هؤُلاَءِ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ » (بقره ۳۱)

« سپس علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید»

ص: ۸۲۳

امام صادق در تفسیر این آیه فرمود به خدا سوگند ما اسماء الحسنی و نامهای نیک خداوند هستیم و خداوند هیچ عملی را از بندگان خود نمی پذیرد مگر با معرفت و ولایت ما . (بحار الانوار ۲۵/۵)

.۱۱

« فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَ اتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ » (بقره ۳۷) « سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت; (و با آنها توبه کرد.) و خداوند توبه او را پذیرفت; چرا که خداوند توبه پذیر و مهربان است. »

از ابن عباس نقل است که گفت از رسول خدا روایت شد که آدم با چه کلماتی خدا را خواند و توبه کرد ؟ رسول خدا فرمود ادم خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین خواند و از او در خواست توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد .(غایه المرام ۱/۳۹۴ ، فردوس الاخبار ۳/۱۵۱ و در المنثور ۱/۱۴۷)

.۱۲

« قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ » (بقره ۳۸)

« گفتیم: «همگی از آن، فرود آیید! هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند.»

امام باقر در تفسیر این آیه فرمودند منظور از هدی در این آیه علی بن ابی طالب علیه السلام است .(تفسیر فرات ص ۵۸ ، بحار الانوار ۳۶/۱۲۹)

.۱۳

« وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » (بقره ۳۹) « و کسانی که کافر شدند، و آیات ما را دروغ پنداشتند اهل دوزخند; و همیشه در آن خواهند بود. »

درتفسیر برهان ذیل این آیه آمده است که مقصود از آیات در این آیه دلایل صدق پیامبر نسبت به گفته هایی است که در مورد پیشینیان فرموده اند و نسبت به فضائلی است که نسبت به مولی امیر المومنین و امامان از فرزندان ایشان بیان کرده اند . (تفسیر برهان ۱/۹۰)

.۱۴

علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از سماعه از امام صادق نقل کرده که آن حضرت درباره خداوند « وَأَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّایَ فَارْهَبُونِ » فرمود به ولایت امیرالمومنین وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم یعنی برای شما به بهشت وفا کنم . (بقره ۴۰) (تفسیر برهان ۱/۲۰۰)

.۱۵

« وَآمِنُوْا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُمْ » (بقره ۴۱) « و به آنچه نازل کرده ام ایمان بیاورید! که نشانه های آن، با آنچه در کتابهای شماست، مطابقت دارد »

در تفسیر برهان آمده است که منظور از « به آنچه نازل کردم » آن چیزی است که نازل شده در مورد ذکر نبوت پیامبر و خبر دادن به امامت حضرت علی و عترت ایشان است .

.۱۶

« وَأَقِيمُوا الْصَّلاَةَ وَآتُوا الْزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الْرَّاكِعِينَ » (سوره بقره آیه ۴۳). « و نماز را بپا دارید، و زکات را بپردازید، و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید »

موفق بن احمد و ابو نعیم اصفهانی باسناد خود از ابن عباس نقل کرده اند که این آیه در خصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده و آنها اول کسی بودند که نماز گزاردند و رکوع کردند . (غایه المرام باب ۱۷۶ و همچنین در کتب شواهد التنزیل ۱/۸۵ ، مناقب ابن شهر آشوب ۲/۱۳ و خصایص الوحی المبین ص ۲۳۹ هم این نقل آمده است).

.۱۷

« وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ » (بقره ۴۵) « از صبر و نماز یاری جوئید; و این کار، جز برای خاشعان، گران است. »

روایت شده است که در این آیه منظور از صبر رسول الله هست و مقصود از نماز اقامه ولایت امیرالمومنین است که حمل کردن آن به جز برای خاشعان سخت است و خاشعان شیعیان آن حضرت هستند ، (اگر دقت شود در آیه ضمیر مفرد آمده است نه ضمیر مثنی . یعنی فقط نماز که باطن آن همان اقامه کردن ولایت است سخت است به جز برای خاشعان)(اهل بیت فی القرآن الکریم ص ۸۳)

.۱۸

« الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُلاَقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » (بقره ۴۶) « آنها کسانی هستند که می دانند دیدارکننده پروردگار خویشند، و به سوی اوبازمی گردند. »

از ابن عباس روایت شده است که مقصود از دیدارکنندگان با پروردگار امیرالمومنین و اصحاب ایشان (عثمان بن مظعون و عمار) هستند .(شواهد التنزیل ۱/۴۴، ما نزل من القرآن فی اهل بیت ص ۴۶)

.۱۹

« وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ » (بقره ۵۰) « و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم; و شما را نجات دادیم »

در روایات آمده است که خداوند به محمد و آل محمد بنی اسرائیل را نجات داد ، یعنی حضرت موسی خدا را به محمد و آل محمد قسم داد و خداوند هم آنان را از فرعون نجات داد . (تفسیر برهان ۱/۲۱۳، تاویل الآیات ص۶۱)

.۲۰

و نیز در مورد آیه « ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ » « سپس شما را بعد از آن بخشیدیم; شاید شکر (این نعمت را) بجا آورید. » (بقره ۵۲) آمده است که خداوند آنها را بخشید به خاطر اینکه آنها خدا را به محمد و آل محمد خواندند و ولایت رسول الله و امیرالمومنین و اهل بیت ایشان را تجدید کردند آنگاه خداوند هم آنها را بخشید . (تفسیر برهان ۱/۹۸)

.۲۱

« وَمَا ظَلَمُونَا وَلكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ » (بقره ۵۷) « آنها به ما ستم نکردند; بلکه به خود ستم می نمایند »

امام صادق فرمود خداوند به رسول الله می فرماید که آنها با ترک ولایت اهل بیت تو ، به ما ظلم نکردند بلکه به خودشان ظلم کردند .(شرح الاخبار ۱/۲۴۴) و در حدیث دیگری از امام باقر نقل شده است که خداوند بزرگتر از آن است که به او ظلم شود ، در واقع ظلم به ما اهل بیت ظلم به خداست . (ینابیع الموده ۳/۱۰۴)

.۲۲

« وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ » (بقره ۵۸) « و از در با خضوع و خشوع وارد گردید! و بگویید: «خداوندا! گناهان ما را بریز!» تا خطاهای شما را ببخشیم»

روایات در این مورد که اهل بیت باب حطه (و واسطه آمرزش گناهان امت هستند) بسیار زیاد است که این احادیث را فریقین نقل کرده اند . مثلا در حدیث بسیار زیبایی از قول رسول الله نقل شده است که فرمود : مردم چه کسی از خداوند راستگو تر است ، ای مردم همانا پروردگار شما به من امر کرد که علی را به شما معرفی کنم به شما عنوان پرچم (هدایت) ، امام ، خلیفه و وصی ، و اینکه او برادر و وزیر (من) است . ای مردم همانا علی در هدایت بعد از من و دعوت کننده به سوی پروردگار است . همانا او صالح مومنین است ، چه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: «من از مسلمانانم» . ای مردم همانا علی از من است ، فرزند او فرزند من است و او همسر حبیب من است . فرمان او فرمان من است و نهی او نهی من ، ای مردم بر شما باد به اطاعت از او و دوری از نافرمانی او همانا اطاعت از او اطاعت از من است و نافرمانی او نافرمانی من است . ای مردم همانا علی صدیق این امت و جدا کننده (حق و باطل) است . تا جایی که فرمود همانا او باب حطه و کشتی نجات و طالوت و ذو القرنین این امت است .... (امالی شیخ صدوق ص ۳۱ مجلس هشتم ، بحار الانوار ۳۸/۹۳ ، در همین مضمون در کتب بسیاری حدیث نقل شده است از جمله تفسیر در المنثور ۱/۷۱، شواهد التنزیل ۱/۳۶۰ ، ینابیع الموده ۲/۲۷۴ و ...)

.۲۳

« فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَیْرَ الَّذِی قِیلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنا عَلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِمَا کَانُوا یَفْسُقُونَ » (بقره ۵۹)

« اما افراد ستمگر، این سخن را که به آنها گفته شده بود، تغییر دادند; (و به جای آن، جمله استهزاآمیزی گفتند;) لذا بر ستمگران، در برابر این نافرمانی ، عذابی از آسمان فرستادیم. »

از امام باقر در مورد این آیه نقل شده است که فرموده اند منظور از آن قولی که ظالمین آنرا تغییر دادند حق آل محمد است و آن نافرمانی هم اشاره به همین غصب حق آل محمد دارد. (تفسیر عیاشی ۱/۴۵)

.۲۴

از محمد ابن فضیل از ابوالحسن نقل شده که آن حضرت در باره «وَلَولا فَضلُ الله عَلَیکُم وَ رَحمَتُهُ لَکُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِینَ » (اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود از زیانکاران بودید) فرمود فضل خدا پیامبر و رحمتش امیر مومنان است . (بقره آیه ۶۴)

.۲۵

« وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولئِکَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ » (بقره ۸۲) « و آنها که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، آنان اهل بهشتند; و همیشه در آن خواهند ماند. »

از ابن عباس روایت شده است که گفت این آیه برای علی بن ابی طالب نازل شده است و او اولین مومن است و اولین کسی که بعد از پیامبر نماز خواند . (بحار الانوار ۳۸/۲۰۲ ، شواهد التنزیل ۱/۱۱۷)

.۲۶

در احادیث متعددی آمده است که منظور از « وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَاناً » (بقره ۸۳) رسول الله و امیرالمومنین هستند و آن دو پدران این امت هستند . (صراط مستقیم ۱/۲۴۲ ، تفسیر برهان ۱/۲۶۲ ، مناقب آل ابی طالب ۳/۱۰۵ و ...)

.۲۷

« أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقاً تَقْتُلُونَ » (بقره ۸۷)

« آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید)؛ پس عده ای را تکذیب کرده، و جمعی را به قتل رساندید »

امام باقر علیه السلام فرمود در این آیه ، مثل موسی و پیامبران بعد از او و حضرت عیسی برای امت محمد زده شد ، همانا رسول الله چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد به ولایت علی علیه السلام پس عده ای از آل محمد را تکذیب کرده و عده ای را کشتید . (تفسیر عیاشی ۱/۴۹ ، تفسیر صافی ۱/۱۵۸)

.۲۸

« وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ » (بقره ۸۹)

« و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می دادند (که با کمک آن، بر دشمنان پیروز گردند.) آری هنگامی که همان چیزی را که می شناختند نزد آنها آمد، به او کافر شدند؛ لعنت خدا بر کافران باد! »

جابر می گوید از امام باقر راجع به تفسیر سخن خداوند که فرمود « هنگامی که همان چیزی را که می شناختند برایشان آمد به آن کافر شدند » پرسیدم ، ایشان فرمود باطن این آیه علی علیه السلام است . یعنی مقصود از آن چیزی که می شناختند علی است که به آن کافر شدند . (تفسیر برهان ۱/۲۷۷)

.۲۹

« بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُروا بِمَا أَنْزَلَ اللّهُ بَغْياً » (بقره ۹۰) « ولی آنها در مقابل بهای بدی، خود را فروختند; که به ناروا، به آیاتی که خدا فرستاده بود، کافر شدند »

امام سجاد در مورد این آیه فرمودند که منظور ولایت امیرالمومنین علی بن ابی طالب و اوصیای او هستند .(بحار الانوار ۲۳/۳۵۴)

.۳۰

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَهُمْ » (بقره ۹۱) «و هنگامی که به آنها گفته شود: «به آنچه خداوند نازل فرموده، ایمان بیاورید!»می گویند: «ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده است.» و به غیر آن، کافر می شوند; در حالی که حق است; و آیاتی را که بر آنها نازل شده، تصدیق می کند »

امام باقر فرمودند آنچه خداوند نازل فرموده در مورد علی ، بنی امیه می گویند ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده است ، یعنی در قلوب ماست و به غیر آن کافر می شوند یعنی به آنچه در مورد علی علیه السلام نازل شده است . بعد فرمودند « وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَهُمْ » یعنی علی علیه السلام .(بحار الانوار ۳۶/۹۸ ، تفسیر نور الثقلین ۱/۱۰۲)

.۳۱

از حماد نقل شده است که گفت امام رضا از پدران بزرگوارش نقل می کند که امام صادق در تفسیر آیه شریفه ی « يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ » « هر که را بخواهد به رحمت خود مخصوص گرداند » (بقره ۱۰۵) فرمود : برگزیدگان به رحمت حق پیامبر خدا، جانشین او و عترت آن دو بزرگوار هستند . به راستی که برای خداوند صد رحمت است که نود و نه مورد آن برای محمد ، علی و عترت آن دو بزرگوار ذخیره شده و یک مورد بر سایر یکتا پرستان پخش گردیده است . (تفسیر برهان ۱/۱۴۰)

ص: ۸۳۰

.۳۲

« وَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ » (بقره ۱۱۰)

« و نماز را بخوانید و زکات را بپردازید »

از امام باقر روایت شده است که فرمود نماز و زکات حضرت علی علیه السلام است .

و نیز از امام صادق روایت شده است که به یکی از صحابه خود فرمودند در کتاب خدا (منظور از) نماز ما هستیم ، و ما زکات و روزه و حج و ماه حرام و سرزمین حرام (که حرمت آن باید نگاه داشته شود) هستیم و ما کعبه الله و قبله خدا و وجه الله هستیم (یعنی به وسیله ما مردم به خدا متوجه می شوند). (تفسیر برهان ۱/۲۲ ، بحار الانوار ۲۴/۳۰۳ ، تاویل الایات ص ۲۱)

.۳۳

« وَلِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ » (بقره ۱۱۵)« مشرق و مغرب، از آن خداست! و به هر سو رو کنید، آنجا وجه خداست ، خداوند بی نیاز و داناست! »

از امام صادق روایت شده است که به یکی از صحابه خود فرمودند در کتاب خدا (منظور از) نماز ما هستیم ، و ما زکات و روزه و حج و ماه حرام و سرزمین حرام (که حرمت آن باید نگاه داشته شود) هستیم و ما کعبه الله و قبله خدا و وجه الله هستیم (یعنی به وسیله ما مردم به خدا متوجه می شوند) . همانا خداوند فرمود و به هر سو رو کنید، آنجا وجه خداست و ما آیات (خدا) هستیم و ما دلیل (راه) هستیم ، ودشمن ما در کتاب خدا فحشا و زشتی و ظلم و سرکشی و قمار و سنگهای نصب شده (برای قربانی که به آنها تبرک می جویند) و تیرهای قمار و بتها و جبت و طاغوت و مردار و خون و گوشت خوک هستند . سپس فرمود همانا خداوند ما را خلق کرد و خلق ما را بزرگ داشت و به ما فضیلت داد و ما را امین خود و حافظان و نگهبانان بر آنچه در آسمان و زمین است قرار داد ، تا جایی که فرمود پس اسم ما در کتاب او هست و اسم ما به بهترین اسماء هست و .... . (تفسیر برهان ۱/۲۲)

.۳۴

ابی ولاـد می گویـد از امام صادق راجعه به این آیه « الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاَوَتِهِ أُولئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ » (بقره ۱۲۱) « کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده ایم آن را چنان که شایسته آن است می خوانند; آنها به قرآن ایمان می آورند » پرسیدم فرمود آنها ائمه هستند .

.۳۵

امیرالمومنین در نامه ای به معاویه نوشت ای معاویه .... ما آل پیامبر هستیم .... ما اولو الارحام هستیم .... ما اهل بیت هستیم . خداوند ما را اختیار کرد و برگزید و نبوت را در ما قرار داد و کتاب برای ماست و حکمت و علم و ایمان و بیت الله و مسکن اسماعیل و مقام ابراهیم مال ماست . تا آنجا که فرمود ما امه مسلمه (یعنی کسانی که همیشه تسلیم فرمان خدا هستند) هستیم . که این جمله برگرفته شده است از آیه ۱۲۸ سوره بقره . (بحار الانوار ۳۳/۱۳۳)

.۳۶

همچنین در احادیث آمده است که منظور از مله ابراهیم که همان آیین حضرت ابراهیم است ائمه هستند که خداوند در سوره بقره آیه ۱۳۰ می فرمایند « جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم، (با آن پاکی و درخشندگی،) روی گردان خواهد شد » (تفسیر عیاشی ۱/۵۷)

.۳۷

همچنین از امام باقر در مورد آیه « .... إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی لَکُمُ الدِّینَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إَلاَّ وَأَنْتُم مُسْلِمُونَ » (بقره ۱۳۲) « و ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را به این آیین، وصیت کردند; (و گفتند) «فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است; پس مبادا جز در حالی که تسلیم و فرمانبردار او باشید از دنیا بروید!» روایت شده است که ایشان فرمودند تسلیم به ولایت علی باشند . (بحار الانوار ۳۵/۳۴۱)

.۳۸

« قُولُوا آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ و .... * فَإِن آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهتَدَوا وَّإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِی شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » (بقره ۱۳۶ و۱۳۷)

« بگویید: «ما به خدا ایمان آورده ایم؛ و به آنچه بر ما نازل شده؛ و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید ، و (همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است، و در میان هیچ یک از آنها جدایی قائل نمی شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم؛ » * اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند، هدایت یافته اند؛ و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده اند و خداوند، شر آنها را از تو دفع می کند؛ و او شنونده و داناست.»

از امام باقر روایت شده است که در مورد این قسمت از آیه « آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا » « ما به خدا ایمان آورده ایم؛ و به آنچه بر ما نازل شده » فرمود همانا آنها امیرالمومنین و امام حسن و امام حسین و فاطمه و ائمه بعد از آنها هستند. سپس فرمود، « فَإِن آمَنُوا » « اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند » یعنی مردم ، « بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ » یعنی به آنچه که علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بعد از ایشان ایمان آوردند « فَقَدِ اهتَدَوا وَّإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِی شِقَاقٍ » « هدایت یافته اند؛ و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده اند» ، در واقع یعنی اگر مردم به آنچه که شما (اهل بیت) ایمان آورده اید ایمان بیاورند هدایت یافته اند و اگر سرپیچی کنند از حق جدا شده اند.(تفسیر عیاشی۱/۶۱ ، تفسیر صافی ۱/۱۹۲)

.۳۹

« صِبْغَةَ اللّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ » (بقره ۱۳۸) « رنگ خدایی (بپذیرید) و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟! و ما تنها او را عبادت می کنیم. »

روایات متعددی به این مضمون رسیده است که صبغه الهی گرفتن یعنی ولایت امیرالمومنین و اهل بیت را داشتن .(تفسیر فرات کوفی ص ۶۱ ، بحار الانوار ۲۳/۳۶۶، کافی ۱/۴۲۲، تفسیر برهان ۱/۳۸۸ ، تفسیر نور الثقلین ۱/۱۳۲)

.۴۰

« وَکَذلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَهَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیْهَا إِلاَّ لِنَعْلَمَ مِن یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ عَلَی عَقِبَیْهِ .... » (بقره ۱۴۳)

« همان گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه ای قرار دادیم. تا بر مردم گواه باشید; و پیامبر هم بر شما گواه است. و ما، آن قبله ای را که قبلا بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند، از آنها که به جاهلیت بازمی گردند، مشخص شوند. ......»

از امام باقر نقل شده است که فرمود مقصود از « شاهد براعمال مردم » ما هستیم .

نیز از برخی علمای اهل سنت روایت شده است که این آیه در مورد امیر المومنین آمده است . (تفسیر نور الثقلین ۱/۱۱۳ ، تفسیر صافی ۱/۱۹۷ ، بحار الانوار ۲۲/۴۴۱ ، در شواهد التنزیل ۱/۱۲۹ از امیرالمومنین روایت شده است که ما گواهان و شاهدان بر مردم هستیم و ما حجت خدا بر روی زمین هستیم و مقصود خداوند از آیه "و کذلک جعلناکم امه وسطا " ما هستیم)

همچنین در مورد این قسمت « وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیْهَا » در روایات آمده است که علی علیه السلام اولین کسی بود که خدا او را با پیامبر هدایت کرد . (شواهد التنزیل ۱/۱۲۰)

منبع:hagheali.blogfa.com

پرتوی از فضایل امیرالمومنین از منظر اهل سنت

پرتوی از فضایل امیرالمومنین از منظر اهل سنت

ابن ابی الحدید، دانشمند سنی مذهب و شارح نهج البلاغه در توصیف امیرالمومنین(ع) می نویسد: چه گویم درباره مردی که حتی دشمنان و ستیزگران با او هم ، سر به آستان فضائلش فرود آورده اند و انکار مناقب و کتمان فضائل او را تاب نیاوردند.

وی می افزاید: و تو دانستی که بنی امیه (و به ویژه معاویه) چون به حکومت اسلامی در شرق و غرب زمین چیره شدند، به هر نیرنگی در خاموش کردن نورعلی بن ابی طالب کوشیدند و حقایق را برعلیه او تحریف کردند، عیب هایی برای او جعل و بر روی منابر لعنش کردند، مدح گویان او را تهدید کردند، به حبس کشیدند ، کشتند و از نقل روایاتی که حاوی فضائل و مایه بلند آوازگی او می شد جلوگیری نمودند، تا آنجا که اجازه نمی دادند نام او بر کسی نهاده شود، اما این حیله ها جز بر والایی و سرافرازی او نیفزود، همچون مشک که هر چه بر آن سرپوش نهند، بویش بپیچد و چنان خورشید که چهره اش با کف دستی پوشیده نگردد و چون روز روشن که اگر چشم برآن ببندی، دیدگان بسیاری آن را می بیند.(۱)

معاویه یکی از یاران نزدیک امیرالمومنین (ع) را به حضور خواست و از او خواست تا علی(ع) را توصیف کند. آن شخص که " ضراره بن ضمره " نام داشت، در حضور دشمن کینه توز امیرالمومنین (ع) در وصف آن حضرت چنین گفت:" به خدا سوگند که او بسیار دوراندیش و نیرومند بود، به عدالت سخن می گفت و با قاطعیت کارها را به سرانجام می رساند. علم از جوانب وجودش می جوشید و حکمت از زبانش فرو می ریخت . از زرق و برق دنیا وحشت داشت و با شب و تنهایی آن مانوس بود. بسیاراشک می ریخت و فراوان می اندیشید. لباس زبر و سخت و غذای فقیرانه را می پسندید، در میان ما همچون یکی از ما بود. اگر چیزی درخواست می کردیم می پذیرفت و اگراز او دعوتی می نمودیم قدم رنجه می نمود. با این همه که به ما نزدیک بود و ما را به خود نزدیک می ساخت ، چندان باهیبت بود که در حضورش جرات سخن گفتن نداشتیم.

۱- ۱- شرح نهج البلاغه،۱/۱۷.

آن بزرگوار، اهـل دیانت را بزرگ می شـمرد و بینوایان را به خود نزدیک می ساخت. نه نیرومنـد به باطل در او طمع داشت و نه ناتوان از عـدالتش نومیـد بود. به خـدا سوگنـد یک شب به چشم خود دیـدم که به عبادت ایستاده بود و در تاریکی فراگیر شـب ، دست به محـاسن گرفته و چـون مارگزیـده به خـود می پیچیـد و چـون مصیبت زده می گریست و می گفت: ای دنیـا، دیگری را بفریـب. آیـا بـه مـن رو کرده ای؟ هیهـات کـه من سه طلاـقه ات کرده ام و بـازگشتی در آن نیست. عمرت کوتـاه ، خطرت بزرگ و عیشت ناچیز است، آه از توشه اندک و سـفر دراز و راه ترسـناک."(سـفینه البحار۲/۶۵۷، ماده وصف) سخن که بدینجا رسـید اشک در چشمان معاویه حلقه زد... اما همین معاویه که فضائل امیرالمومنین (ع) را می شنید و می شناخت به کینه های بـدر و احـد و به طمع قدرت ، چنان با آن حضـرت دشـمنی می ورزید که لعن او را در خطابه ها و منابر، در سراسـر کشور بزرگ اسـلامی ، لازم الاجرا ساخت و طی بخشـنامه ای به امرای خود، نسبت به هر کس که فضیلتی درباره علی بن ابی طـالب(ع) نقل کنـد از خود سـلب مسوولیت نمود. (بـدین معنا که حاکمان مناطق مختلف می توانسـتند هر بلایی بر سـر چنین شخصی درآورند).

اکنون شـمه ای از فضائل نقل شـده امیرالمومنین(ع) را تماماً از کتب برادران اهل سـنت می آوریم تا ملاحظه کنیـد که چگونه خداوند نور خود را تمام می کند و فضائل شخصـیتی را که شـصت سال در سـرزمین اسلام به دستور معاویه بن ابی سفیان لعن او در هر جا واجب شمرده می شد، منتشر ساخته است.

۱- قرآن کریم در سوره بقره، پس از توصیف پرهیزگاران می فرماید:" آنان بر هدایتی از جانب خداوند قرار دارند و آنان رستگارانند، پیامبر اکرم(ص) به علی بن ابی طالب اشاره نموده وبه سلمان فرمود: " ای سلمان این مرد و حزب او در قیامت رستگارند ." (۱)

۲- هنگامی که در شب هجرت رسول اکرم(ص) امیرالمومنین (ع) در جای آن حضرت خوابید، خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:" از مردم کسانی هستند که جان خود را در راه جلب رضایت خداوند تقدیم می دارند و خداوند به بندگان خود رئوف است." (بقره /۲۰۷)

از ابن عباس نقل شده که شان نزول این آیه را در مورد آن حضرت دانسته و می افزاید: خداوند در آن شب ، جبرئیل و میکائیل را فرمان داد تا به نزد علی(ع) فرود آیند. آنگاه جبرئیل گفت: ای پسر ابوطالب چه کسی مانند تو است؟ خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباهات می ورزد.(۲)

۳- در آیه ۸۲ سوره "طه" خداوند متعال می فرماید: " و من قطعاً نسبت به کسی که به سوی من بازگشت کند و ایمان آورد وعمل صالح انجام دهد، سپس هدایت یابد ، آمرزنده هستم." با اندک تاملی در متن آیه شریفه، این سوال به ذهن متبادر می شود که این چگونه شرطی برای دست یافتن به مغفرت الهی وآمرزش است؟ ایمان، عمل صالح و سپس هدایت یافتگی! مگرپس از ایمان و عمل صالح، هدایت کامل نگردیده که خداوند آن را به عنوان شرطی مستقل و پس از ایمان وعمل صالح می افزاید؟

ص: ۸۳۷

۱- ۴- شواهد التنزیل ، ج ۱، صص ۳۷۵-۳۷۷/ الصواعق المحرقه ۹۱ چاپ مصر- ینابیع الموده باب ، ج ۳۶، ص ۱۱۰.

۲- ۳- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲/ تاریخ دمشق، ج ۱، ص۱۳۸- تفسیر فخر رازی – تفسیر طبری – تفسیر قرطبی- احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۲۳۸.

پاسخ در تبیین پیامبر اکرم(ص) نهفته است که آیه را چنین توضیح فرمودند: هر کس ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس با ولایت علی بن ابی طالب هدایت یابد.(۴)

۴- خداوند متعال در سوره " یس" می فرماید:" همه چیز را در امام مبین به شماره در آورده ایم" یعنی علوم همه چیز را در آن جمع کرده ایم. اصحاب از رسول خدا(ص) پرسیدند: آیا منظور تورات، انجیل یا قرآن کریم است؟ حضرت به علی بن ابیطالب اشاره نموده و فرمودند: خیر، امامی که خداوند علم همه چیز را در وجود او نهاده این شخص است.(۱)

۵- درسوره "تکاثر"، خداوند متعال پس از آنکه زیاده طلبی انسان تا دم مرگ را به او گوشزد می کند، با لحنی شدید ، مرگ را به یاد می آورد و هشدار می دهد" هرگز چنین نیست اگر به علم یقینی می دانستید، قطعاً و به یقین درآن روز از نعمت سوال خواهید شد." در تفسیر آیه آخر چنین نقل شده که نعمت مورد سوال ، ولایت علی بن ابی طالب است.(۲)

۶- از پیامبر اکرم نقل شده که فرمودند:" هنگامی که خداوند اولین و آخرین را جمع کند و صراط بر جهنم نصب گردد، هیچکس از آن عبور نخواهد کرد مگر آن کس که براتی حاکی از ولایت علی بن ابی طالب همراه دارد." (۳)

ص: ۸۳۸

۱- ۵- ینابیع الموده باب ۱۴، صص ۷۶-۷۷.

۲- ۶- شواهد التنزیل ، ج ۲، ص ۳۶۸/ ینابیع الموده ۱۱۱ و ۱۱۲.

۳- ۷- مناقب ابن مغازلی ۴۲ / لسان المیزان ابن حجر عقلانی ، ج ۱، ص ۵۱/ میزان الاعتدال ذهبی،ج ۱، ص۲۸/ الصواعق المحرقه ، ص ۷۵/ الریاض النضره محب طبری ، ج ۳، ص ۱۶۷.

۷- در آخرین آیه از سوره "رعـد"، خدا به پیامبرش تسـلی می دهد که اگر کافران می گویند تو پیامبر نیستی، به آنان بگو دو شاهد دارم که مرا کفایت می کنند، الله و کسـی که علم الکتاب در نزد اوست. روایات شـیعه و بسـیاری از روایات اهل سنت ، دلالت دارد که شاهد دوم یعنی آن کسی که صاحب علم الکتاب است، امیرالمومنین علی بن ابی طالب است.(۱)

تـوجه فرماییـد که امیرالمومنین (ع) در این آیه صـاحب علم کتـاب معرفی شـده و این در حـالی است که قرآن کریم در سوره نمل شخصـی از یاران سـلیمان پیامبر (ع) را به عنوان صاحب جزئی از علم کتاب معرفی نموده و بیان می دارد که وی توانست تخت سـلطنتی ملکه سبا را در یک چشم بر هم زدن از یمن به بیت المقـدس بیاورد و علی بن ابی طالب صاحب تمام این علم است.

آیه مورد بحث ، شمه ای از ولایت تکوینی به معنای قدرت تصرف در عالم وجود است که ائمه معصومین (ع) دارای آن بوده اند.

سئوالات صعصعهابن صوحان

سئوالات صعصعهابن صوحان

در لحظات احتضار حضرت علی (ع) شـیعیانی در دور بستر ایشان جمع شدنـد یکی از انها صعصـعه بن صوحان بود که وی از رجال بزرگ شـیعه و از خطباء معروف کوفه و از روات بزرگی است که علاوه بر علمای شـیعه کبار علمای اهل تسنن نیز حتی صاحبـان صــحاح روایـت هـای او را از حضــرت علی (ع) و ابـن عبـاس (حـبرامه) نقـل کرده انـد و ایشـان از اصـحاب خـاص امیرمومنان بوده است .

---

۱ - ۸- شواهد التنزیل ، ج۱، صص ۳۰۷-۳۱۰/ الاتقان سیوطی ، ج ۱، ص ۱۳/ ینابیع الموده ، ص ۱۰۲/ تفسیر قرطبی – تفسیر روح المعانی – تفسیر طبری – الله المنثور – تفسیر خازن) منبع:پایگاه استاد حسین انصاریان

صعصعه عرض کرد:

اخبرنی انت افضل ام آدم (ع)

مرا خبر دهید شما افضل هستید یا آدم ؟ حضرت فرمودند:

تزکیه المره لنفسه قبیح-

یعنی قبیح است که مرد خود را تعریف و تزکیه بنماید و لکن از باب«و اما بنعمه ربک فحدث» (نعمت های خداداده ی خود را نقل کن) می گویم:

انا افضل من آدم

من از آدم افضل هستم، عرض کرد :

ولم ذلک یا امیر المومنین

به چه دلیل افضل از ادم هستی؟حضرت بیاناتی فرمودند که خلاصه اش این می شود:برای آدم همه قسم وسایل رحمت و راحت و نعمت در بهشت فراهم بود فقط از یک شجره گندم منع گردید و او از آن شجره ی منهیه خورد و از بهشت و جوار حضرت حق خارج شد.

ولی خداوند مرا از خوردن گندم منع ننمود و من به میل و اراده ی خود چون دنیا را قابل توجه نمی دانستم از گندم نخوردم.

عرض کرد

انت افضل ام نوح (ع)،قال انا افضل من نوح –

شما از نوح افضل هستید؟ فرمودند :بله به علت انکه نوح قوم خود را دعوت کرد به سوی خدا اما اطاعت نکردند به علاوه اذیت و ازار بسیار به ان بزرگوار رساندند تا درباره ی انها نفرین کرد:

«ربِّ لا تذر علی الارض من الکافرین دیّارا»

اما من بعد از خاتم انبیا (ص) با ان همه صدمات و اذیت های بسیار فراوانی که از این امت دیدم ابدا درباره ی انها نفرین نکردم و کاملا صبر نمودم (چنانچه حضرت در خطبه ی شقشقیه میفرمایند :

صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی)

کنایه از انکه هرکس صبرش بر مصائب بیشتر باشد نزدیکتر به خداوند متعال است.

عرض کرد

انت افضل ام ابراهیم (ع):قال:انا افضل من ابراهیم

–شما افضل هستید یا ابراهیم ؟فرمودند من افضل هستم عرض کرد لم ذلك؟چرا شما افضل هستید؟فرمودند:ابراهیم عرض کرد

« رب ارنی کیف تحی الموتی،قال اولم تومن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی »(سوره ی بقره ایه ی ۲۶۲)

پروردگارا به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد خداوند فرمود ایا باور نداری عرض کرد اری باور دارم اما میخواهم به مشاهده ی ان دلم آرام گیرد- ولی ایمان من به جایی رسیده که گفتم (لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً) اگر پرده ها کنار روند و کشف حجاب گردد یقین من زیاد نخواهد شد .

عرض کرد

انت افضل ام موسی (ع)؟

فرمودند :من از موسی افضل هستم زیرا:وقتی خداوند او را مامور کرد به دعوت فرعون که به مصر برود عرض کرد

«رب انی قتلت منهم نفساً فاخاف ان یقتلون و اخی هارون هو افصح منی لسانا فارسله معی رداً یصدقنی انی اخاف ان یکذبون » ایه ی ۳۳ سوره ی قصص

اما وقتی رسول خدا (ص) از جانب پروردگار متعال مرا مامور کردند که در مکه ی معظمه بالای بام کعبه بروم و آیات اول سوره ی برائت را بر کفار قریش قرائت نمایم با انکه کمتر کسی بود که برادر یا پدر یا عمو یا دایی یا یکی از اقارب و خویشانش به دست من کشته نشده باشند با همه ی اینها هیچ خوف نکردم ،اطاعت امر نموده تنها رفتم و ماموریت خود را انجام دادم ایات سوره ی برائت را بر انها خواندم و مراجعت نمودم.

کنایه از انکه فضیلت شخص با توکل به خداست و هر کس توکلش بیشتر در نزد خداوند با فضیلت تر است.

عرض کرد

انت افضل ام عیسی (ع) قال :انا افضل من عیسی

گفت شما افضل هستید یا عیسی پاسخ فرمودند که من زیرا:پس از انکه مریم بواسطه ی دمیدن جبرئیل در گریبان او به قدرت خداوند حامله شد همین که موقع وضع حمل رسید وحی شد به مریم که:

اخرجی عن البیت فانّ هذه بیت العباده لا بیت الولاده

از خانه ی بیت المقدس بیرون شو زیرا :که این خانه محل عبادت است نه زایشگاه و محل ولادت و زائیدن فلذا از بیت المقدس بیرون رفت در میان صحرا پای نخله ی خشکیده عیسی به دنیا آمد.

اما من وقتی مادرم فاطمه بنت اسد را درد زائیدن گرفت در حالتی که وسط مسجدالحرام بود به صاحب کعبه متمسک گردیده و عرض کرد :الهی به حق این خانه و به حق آن کسی که این خانه را بنا کرده این درد زائیدن را بر من آسان گردان ، همان ساعت دیوار کعبه شکافته شد مادرم فاطمه را با ندای غیبی دعوت به داخل خانه نمودند که ای فاطمه داخل در خانه ی کعبه شو و مادرم وارد شد و من در همان جا متولد شدم .

منبع:forum.roq.ir

کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به اصبغ بن نباته

کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به اصبغ بن نباته

کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به اصبغ بن نباته در واپسین لحظات عمر شریفشان

در کتاب «فضائل ابن شاذان» و همچنین «الروضه» آمده است :

ص: ۸۴۲

اصبغ بن نباته رحمه الله گوید: در واپسین لحظات امیرمومنان علی علیه السلام - که فرق مبارکش از شمشیر کین ابن ملجم لعین شکافته شده بود - به عیادت مولایم رفته بودم، آن حضرت علیه السلام به من فرمود:

ای اصبغ! بنشین و حدیثی از من بشنو که پس از این روز ، دیگر از من سخن نخواهی شنید. بدان ای اصبغ! من نیز - همچنان که تو هم اکنون به عیادت من آمده ای - به عیادت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفته بودم، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمود:

ای اباالحسن! برخیز به مردم بگو: برای نماز جماعت در مسجد حاضر شوند، آنگاه بر فراز منبر برو و یک پله از مقام من پایین تر بنشین و به مردم بگو:

ألا من عقّ والديه فلعنه اللَّه عليه ، ألا من أبق من مواليه فلعنه اللَّه عليه ، ألا من ظلم أجيراً اُجرته فلعنه اللَّه عليه .

آگاه باشید! هر که بر والدین خود جفا کند، لعنت خدا بر او باد.

آگاه باشید! هر بنده ای که از مولایش بگریزد، لعنت خدا بر او باد.

آگاه باشید! هر که در مزد و اُجرتِ کارگری ستم کند، لعنت خدا بر او باد.

ای اصبغ! من فرمان حبیبم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را انجام دادم. در این هنگام مردی از گوشه مسجد برخاست و گفت: ای اباالحسن! آنچه گفتی سه عبارت مختصر بود آنها را شرح داده و توضیح بده .

من پاسخ او را ندادم، تا این که خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شرفیاب شدم، و آنچه آن مرد گفته بود به استحضار حضرتش رساندم.

اصبغ گوید : در این هنگام ، علی علیه السلام دست مرا گرفت و فرمود :

ای اصبغ! دست خود را بگشا!

من دستم را گشودم، حضرت یکی از انگشتان مرا گرفت و فرمود:

ای اصبغ! همان گونه که من انگشت تو را گرفتم، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم انگشت مرا گرفت، آنگاه فرمود:

یا أباالحسن ! ألا وإنّی وأنت أبوا هـذه الاُمّه فمن عقّنا فلعنه اللّه علیه ، ألا وإنّی وأنت مولیا هذه الاُمّه فعلی من أبق عنّا لعنه اللّه ، ألا وإنّی وأنت أجیرا هذه الاُمّه ، فمن ظلمنا اُجرتنا فلعنه اللّه علیه .

ای اباالحسن! به راستی که من و تو پدران این اُمّت هستیم، هر که به ما جفا کند، لعنت خدا بر او باد.

به راستی که من و تو مولای این اُمّت هستیم هر که از ما بگریزد، لعنت خدا بر او باد.

به راستی که من و تو ، دو اجیر این اُمّت هستیم هر که در پاداش ما ستم نماید، لعنت خدا بر او باد .

آنگاه فرمود : آمین .

اصبغ گوید: حضرت این سخن بگفت و بیهوش شد، سپس به هوش آمد، فرمود:

ای اصبغ! هنوز نشسته ای!

عرض کردم: آری، ای مولای من!

فرمود: می خواهی حدیث دیگری اضافه کنم؟

عرض کردم: آری، خداوند، از خیرات فراوانش بر تو بیفزاید.

فرمود: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در یکی از کوچه های مدینه با من دیدار کرد، من غمگین بودم به گونه ای که آثار حزن و اندوه از چهره ام پیدا بود.

آن حضرت رو به من کرد و فرمود: ای ابا الحسن! تو را غمگین می بینم، آیا می خواهی حدیثی برای تو بگویم که هرگز محزون نشوی؟

عرض کردم: آری.

فرمود: وقتی روز قیامت فرا می رسد، خداوند منبری بلندتر از منبر پیامبران و شهیدان برای من قرار می دهد، آنگاه به من دستور می دهد تا بر فراز آن بالا روم، سپس به تو دستور می دهد که یک پله پایین تر از من صعود کنی. آنگاه به دو فرشته امر می کند که یک پله پایین تر از تو بنشینند، موقعی که همه بالای آن منبر قرار گرفتیم هیچ کس از پیشینیان و آخرین نمی ماند جز آنکه همه در پیرامون آن حاضر می شوند

یکی از فرشتگانی که پایین تر از تو نشسته فریاد می زند:

ای مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد، و هر که مرا نمی شناسد اینک خودم را معرّفی می نمایم. من رضوان، خازن بهشت هستم، آگاه باشید! خداوند به احسان، کرم، فضل و جلالش به من دستور فرمود تا کلیدهای بهشت را به حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم واگذار نمایم، و حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم به من دستور داد تا آنها را در اختیار علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دهم، پس شما در این امر گواهی داده و شاهد باشید.

آنگاه فرشته ای که پایین تر از او بوده بر می خیزد و چنان فریاد می زند که همه جمعیّت صدای او را می شنوند، و می گوید:

ای مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد، و هر که مرا نمی شناسد من هم اکنون خودم را معرّفی می نمایم، من مالك، خازن دوزخ می باشم، آگاه باشید! همانا خداوند به احسان، کرم، فضل و جلالش به من دستور فرمود تا کلیدهای دوزخ را به حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم واگذار نمایم ، و حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم به من دستور داد تا آنها را در اختیار علیّ بن ابی طالب علیه السلام قرار دهم، پس شما در این امر گواهی داده و شاهد باشید.

در این هنگام علی علیه السلام کلیدهای بهشت و دوزخ را می گیرد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای علی! پس از آن تو از دامن من، و خاندانت از دامان تو و شیعیانت از دامان خاندانت می گیرند.

علی علیه السلام می فرماید: من دستانم را بر هم زدم و گفتم: ای رسول خدا ! به سوی بهشت می رویم!

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آری، سوگند به پروردگار کعبه!

(اصبغ گوید: من در آن حال از مولایم جز این دو حدیث را نشنیدم، حضرت صلوات اللّٰه علیه این سخنان زیبا و دلنشین را فرمود و آنگاه روحش به سوی معبودش پر کشید) .(۱)

آخرین روزهای حیات علی علیه السلام

آخرین روزهای حیات علی علیه السلام

آخرین ماه مبارک رمضانی که بر علی علیه السلام گذشت یک ماه رمضان دیگری بود و صفای دیگری داشت. برای خاندان علی این ماه رمضان از همان روز اول توأم با دلهره و اضطراب بود، چون روش علی در این ماه با همه ی ماه رمضان های دیگر تفاوت داشت.

باز یکی از همان خصلتهای قهرمانی او را- که در نهج البلاغه هست- در مقدمه ی این قسمت از عرایضم عرض می کنم. علی علیه السلام می فرماید:

۱- ۱) الروضه : ۲۲ و ۲۳ ، بحار الأنوار : ۴۴/۴۰ ح ۸۲ و ۲۰۴/۴۲ ح ۸ . نظیر این روایت را شیخ طوسی رحمه الله در امالی خود : ۱۲۳ ح۴ مجلس ۵ ، و شیخ مفید رحمه الله نیز در امالی خویش : ۳۵۱ ح۳ نقل کرده اند . منبع: قطره ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام ج ۲ ص ۴۰۲ منبع:almonji.com

لَمّا اَنْزَلَ اللّه سُبْحانَهُ قَوْلَهُ:

«الم. ٭أَ حَسِبَ اَلنّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ» (١)

عَلِمْتُ اَنَّ الْفِتْنَهَ لاتَنْزِلُ بِنا وَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بَيْنَ اَظْهُرِنا

وقتی این آیه نازل شد، فهمیدم که بعد از پیغمبر فتنه ها و آزمایشهای بزرگی برای این امت پیش می آید.

فَقُلْتُ: يا رَسولَ اللّه، ما هذِهِ الْفِتْنَهُ الَّتی اَخْبَرَكَ اللّهُ تَعالی بِها؟

در عین حال سؤال کردم: یا رسول اللّه! مقصود از فتنه ای که در این آیه آمده است چیست؟ فرمود: یا عَلِیُّ اِنَّ اُمَّتی سَیُفْتَنونَ مِنْ بَعْدی

بعد از من امت من مورد امتحان و آزمایش قرار می گیرند.

فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللّهِ! اَوَ لَيْسَ قَدْ قُلْتَ لی يَوْمَ اُحُدٍ حَيْثُ اسْتُشْهِدَ مَنِ اسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمينَ وَ حيزَتْ عَنِّی الشَّهادَهُ، فَشَقَّ ذلِكَ عَلَیَّ. . . .

وقتی علی علیه السلام شنید که پیغمبر صلی الله علیه و آله می میرد و بعد از پیغمبر امتحانها و آزمایشها پیش می آید، به یاد امری در گذشته افتاد، فرمود: یا رسول اللّه! آن روزی که در احد شهید شد آن که شهید شد (هفتاد نفر از مسلمین شهید شدند که در رأس (مجموعه آثار شهید مطهری . ج۲۳، ص: ۱۲۶)

آنها جناب حمزه بن عبدالمطّلب قرار داشت و علی علیه السلام جزء قهرمانهای احد بود) و به فیض شهادت نائل شدند آنها که نائل شدند،

وَ حيزَتْ عَنِّی الشَّهادهُ

ص: ۸۴۷

١- (١) عنکبوت/١ و ٢ (آیا مردم گمان کرده اند رها شده اند که بگویند ایمان آوردیم و مورد آزمایش قرار نگیرند؟)

و شـهادت از من دور شد و از این فیض محروم ماندم و خیلی ناراحت شدم، به شما عرض کردم یا رسول اللّه! چرا این فیض از من گرفته شد (۱)؟ فرمودید:

اَبْشِرْ فَاِنَّ الشَّهادَهَ مِنْ وَرائِکَ

اگر در اینجا شهید نشدی، عاقبت امر در راه خدا شهید خواهی شد. سپس پیامبر فرمود:

اِنَّ ذلِکَ لَکَذلِکَ، فَکَیْفَ صَبْرُکَ اِذَنْ؟

(به تحقیق که اینچنین است، پس) صبر تو در شهادت چگونه خواهد بود؟ عرض کرد:

لَیْسَ هذا مِنْ مَواطِنِ الصَّبْرِ وَ لکِنْ مِنْ مَواطِنِ الْبُشْری وَ الشُّکْرِ(۲)

یا رسول اللّه! نفرمایید که چگونه صبر می کنی، بفرمایید چگونه سپاسگزار هستی؛ آنجا که جای صبر نیست، جای شکر است.

در اثر خبرهـایی که پیغمبر اکرم داده بود و علائمی که خود علی علیه السـلام می دانست و گـاهی اظهـار می کرد، ناراحتی و اضـطراب در میـان اهـل بیت و اصـحاب نزدیکش پیـدا شـده بود. چیزهـای عجیـبی می گفت. در این مـاه رمضـان در خـانه ی فرزندانش افطار می کرد (۳). هرشب مهمان یکی از فرزندان بود؛ یک شب مهمان امام حسن و یک شب مهمان امام حسین و یـک شب مهمان دخترش زینب که زن عبـداللّه بن جعفر بود، و از همیشه کمتر غـذا می خورد. بچه ها دلشان به حال این پـدر می سوخت و واقعاً رقّت می کردنـد. گاهی می پرسیدند: پـدرجان! چرا اینقـدر کم غذا می خوری؟ می فرمود: می خواهم در حالی خدای خود را ملاقات کنم که شکمم گرسنه باشد.

ص: ۸۴۸

۱- (۲) علی علیه السلام در احد یک جوان بیست و پنج ساله است؛ تازه با زهرا (علیهاالسلام) ازدواج کرده است و یک فرزند بیشتر نـدارد که امام حسن علیه السـلام است. (معمولاً) یک خانـدان جوان همه ی آرزویشان این است که زنـدگیشان کم کم پیش برود، ولی علی را ببینید که آرزوی بزرگش این است که در راه خدا شهید شود.

۲- (۳) نهج البلاغه ، خطبه ی ۱۵۴

۳- (۴) شاید در ماه رمضان های دیگری هم همین طور بوده است.

می فهمیدند که علی در یک حالت انتظاری است. گاهی به آسمان نگاه می کرد و می گفت: حبیبم پیغمبر که به من خبر داده است راست گفته است، سخن او دروغ نیست، نزدیک است، نزدیک است. روز سیزدهم ماه رمضان موضوعی را گفت که از همه وقت بیشتر ناراحتی ایجاد کرد. ظاهراً روز جمعه ای بود که خطبه می خواند.

(در اثنای خطبه فرمود:) (۱)فرزندم حسین! از این ماه چند روز باقی مانده است؟ (مجموعه آثار شهید مطهری . ج۲۳، ص: ۱۲۷)

(پاسخ داد) پدرجان! هفده روز. فرمود: آری، نزدیک است که این محاسن به خون این سر رنگین شود، زمان رنگین شدن این محاسن نزدیک است. شب نوزدهم فرا رسید. بچه ها پاسی از شب را خدمت علی بودند. امام حسن به خانه ی خودشان رفتند. علی علیه السلام هم در مصلّای خود بود (۲). هنوز صبح طلوع نکرده بود که امام حسن- به خاطر ناراحتی و یا اینکه هرشب این طور بوده است- بار دیگر به مصلّای پدر رفت. امیرالمؤمنین برای امام حسن و امام حسین که از اولاد زهرا بودند احترام خاصی قائل بود و احترام پیغمبر و زهرا را در احترام به اینها (می دانست.) به فرزندش فرمود:

مَلَکَتْنی عَیْنی وَ اَ نَا جالِسٌ فَسَنَحَ لی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَقُلْتُ: یا رَسولَ اللّهِ ما ذا لَقیتُ مِنْ اُمَّتِکَ مِنَ الْاَوَدِ وَ اللَّدَدِ! فَقالَ: اُدْعُ عَلَیْهِمْ. فَقُلْتُ: اَبْدَلَنِی اللّهُ بِهِمْ خَیراً مِنْهُمْ وَ اَبْدَلَهُمْ بی شَرّاً لَهُمْ مِنّی (۳).

ص: ۸۴۹

۱- (۵) (افتادگی از نوار است.)

۲- (۶) مستحب است هرکسی در خانه اش برای عبادت محل مشخصی داشته باشد و علی علیه السلام هم چون خلیفه بود و در دارالاماره زندگی می کرد، در آنجا یک مصلّی داشت. شبها را معمولاً نمی خوابید و وقتی که از کارهای زندگی و اجتماع و مسئولیتها فارغ می شد، به خلوت عبادت می رفت.

۳- (۷) نهج البلاغه ، خطبه ی ۶۸

پسرجان! یکدفعه در عالم رؤیا پیغمبر در برابرم ظاهر و مجسم شد. تا پیغمبر را دیدم، عرض کردم: یا رسول اللّه! من از دست این امت تو چه خون دلی خوردم! واقعاً ناهماهنگی مردم با علی و آماده نبودن آنها برای راهی که علی پیش پای آنها گذاشته بود عجیب است. چه خون دل هایی که خورد! آن اصحاب عایشه و آن نقض بیعتشان، و آن معاویه و آن نیرنگها و جنایتها! معاویه یکی از دُهات عالم است، یعنی یکی از آن زیرکهای دنیاست؛ می فهمید چه چیزهایی دل علی را آتش می زند، مخصوصاً همان کارها را می کرد. در آخر کار هم، این خوارج و خشکه مقدس ها بودند که از روی کمال عقیده و ایمان و خلوص، علی علیه السلام را تکفیر و تفسیق می کردند. نمی دانید اینها با علی چه کردند! واقعاً انسان وقتی مصائب امیرالمؤمنین را می بیند، حیرت می کند. یک کوه هم طاقت ندارد این مقدار مصیبت را (تحمل کند.) درد دل خود را با که بگوید؟ حال که پیغمبر را در عالم رؤیا می بیند، می گوید:

(مجموعه آثار شهید مطهری . ج۲۳، ص: ۱۲۸)

یا رَسولَ اللّهِ ما ذا لَقیتُ مِنْ اُمَّتِکَ مِنَ الْاَوَدِ وَ اللَّدَدِ!

چقدر این امت تو خون به دل من کردند! چه کنم با اینها؟ بعد به امام حسن فرمود: پسرجان! جدت به من دستوری داد، گفت: علی به اینها نفرین کن. من هم در عالم رؤیا نفرین کردم؛ نفرینم این بود:

اَبْدَلَنِی اللّهُ بِهِمْ خَیراً مِنْهُمْ وَ اَبْدَلَهُمْ بی شَرّاً لَهُمْ مِنّی

ص: ۸۵۰

خدا هرچه زودتر مرگ مرا برساند و بر اینها همان کسی را مسلط کند که شایسته ی او هستند.

معلوم است که با این جمله چقدر دلهره و اضطراب رخ می دهد. علی علیه السلام بیرون می آید. مرغابیها صدا می کنند. می گوید:

دَعوهُنَّ فَاِنَّهُنَّ صَوائِحُ تَتْبَعُها نَوائِحُ (۱)

الآن صدای صیحه ی مرغ است، ولی طولی نمی کشد که صدای نوحه گری انسانها در همین جا بلند می شود. فرزندان آمدند جلو امیرالمؤمنین را گرفتند، گفتند: پدرجان! نمی گذاریم به مسجد بروی، حتماً باید یک نفر دیگر را به نیابت بفرستی. اول فرمود:

خواهرزاده ام جُعده بن هُبیره را بگویید برود با مردم نماز جماعت بخواند. بعد فوراً خودش نقض کرد، فرمود: نه، خودم می روم. گفتند: اجازه بدهید کسی شما را همراهی کند. فرمود: خیر، نمی خواهم کسی مرا همراهی کند.

برای او شب باصفایی بود. خدا می داند او چه هیجانی دارد! البته خودش می گوید من خیلی کوشش کردم که راز مطلب را کشف کنم، ولی اجمالاً می داند که حوادث بزرگی (در انتظار اوست.) از نهج البلاغه چنین استفاده می شود:

کَمْ اَطْرَدْتُ الْاَیّامَ اَبْحَثُها عَنْ مَکْنونِ هذَا الْاَمْرِ فَاَبَی اللّهُ اِلاّ اِخْفائَهُ (۲)

خیلی کوشش کردم که سرّ و باطن این کار را به دست آورم، ولی خدا ابا کرد جز اینکه آن را اخفا کند.

خودش اذان صبح را می گفت. نزدیک طلوع صبح بود که بالای مأذن رفت و ندای اللّه اکبررا بلند کرد. اذان را که گفت، با سپیده دم خداحافظی کرد. گفت: ای صبح! ای سپیده دم! ای فجر! از روزی که علی چشم به این دنیا گشوده، آیا روزی بوده است که تو بدمی و چشم علی در خواب باشد؟ یعنی دیگر بعد از این، چشم علی برای همیشه خواب خواهد رفت. وقتی از مأذن پایین می آید، می گوید:

۱- (۸) کشف الغمّه ، ج ۱/ص ۴۳۷ و منتهی الآمال ، ص ۱۷۲

۲- (۹) نهج البلاغه ، خطبه ی ۱۴۷

خَلَّوْا سَبیلَ الْمُؤْمِنِ الْمُجاهِدِ فِی اللّه ذِی الْکُتُبِ وَ ذِی الْمَشاهِدِ فِی اللّه لایَعْبُدُ غَیْرَ الْواحِدِ وَ یوقِظُ النّاسَ اِلَی الْمَساجِدِ (۱) (مجموعه آثار شهید مطهری . ج۲۳، ص: ۱۲۹)

راه این مؤمن مجاهد را باز کنید (خودش را به عنوان یک مؤمن مجاهد توصیف می کند) .

اهل بیتش اجازه ندارند از جای خود حرکت کنند. علی گفته بود که پشت سر این صیحه ها نوحه هایی هست. علی القاعده زینب، ام کلثوم و بقیه ی اهل بیت، همه بیدار ولی نگران و ناراحت که امشب چه پیش خواهد آمد؟ یک وقت فریادی همه را متوجه خود کرد و صدایی در همه جا پیچید:

تَهَدَّمَتْ وَ اللّهِ اَرْکانُ الْهُدی وَ انْطَمَسَتْ اَعْلامُ التُّقی وَ انْفَصَمَتِ الْعُرْوَهُ الْوُثْقی ، قُتِلَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفی ، قُتِلَ الْوَصِیُّ الْمُجْتَبی ، قُتِلَ عَلِیٌّ الْمُرْتَضی ، قَتَلَهُ اَشْقَی الْاَشْقِیاءِ.

و لا حول و لا قوّه الّا باللّه العلی العظیم

ذکر مصیبت شب نوزدهم

ذکر مصیبت شب نوزدهم

ذکر مصیبت امیرالمومنین علی علیه السلام با موضوع شب نوزدهم، شب ضربت خوردن امیرالمؤمنین(ع)

شب نوزدهم، شب ضربت خوردن امیرالمؤمنین(ع)

شب نوزدهم ماه رمضان هست و طبق نقل مورخین وارد شده که شب ضربت خوردن وجود مقدس امیرالمومنینعلیه السلام) است. حضرت تمام عهد خودشان را در این ماه و در دوران حیاتشان با خدای متعال عمل کرد. در زیارت امین الله آمده: «السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَمِینَ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَ حُجَّتَهُ عَلَی عِبَادِهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا مَوْلَایَ أَشْهَدُ أَنَّکَ جَاهَدْتَ فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ عَمِلْتَ بِکِتَابِهِ وَ اتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِیِّهِ(صلّی الله علیه و آله و سلّم)».(۲) شما هر چه کردید، عمل به کتاب بود. دنباله روی از سنّت نبی اکرم(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود. «حَتَّی دَعَاکَ اللَّهُ إِلَی جِوَارِه»،(۳)

۱- (۱۰) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳/ص ۳۱۰ منبع:www.imamalinet.net

۲- (۱). مفاتیح الجنان، شیخ قمی، زیارت امین الله.

۳- (۲). همان.

آن لحظه حضرت همه بارهای خودشان را بستند و به همه عهدهایشان عمل کردند. وقتی بار را بستند، آماده شهادت می شوند. در روایت آمده، ائمهعلیه السلام) تا مأموریتی که برایشان معین شده انجام ندهند، از دنیا نمی روند. در روایات هست، نوع شهادتشان را هم خودشان انتخاب می کنند. این هم برای اتمام مأموریتشان است.

لذا، در نقل دارد که وجود مقدس امیرالمومنینعلیه السلام) در همین شب ها، به دختر بزرگوارشان فرمودند: دخترم دیگر ایام مصاحبت ما رو به پایان است و ایام ما دیگر کوتاه شده؛ چون وجود مقدس رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در رویا فرمودند: یا علی جان! همه کارها را انجام بده. مأموریت هایت انجام شده. دیگر دوره مصاحبت ما رو به پایان هست. لذا در نقل دارد که امیرالمومنینعلیه السلام) از اوائل این ماه به خصوص در مسجد به نحو عمومی و مکرر با عزیزان و فرزندانشان مسئله شهادت خودشان را در میان می گذاشتند.

در مسجد می فرمود: حسن جان! چقدر از ماه گذشته؟ چقدر از یک ماه ماند؟ امام حسینعلیه السلام) فرمودند: «عندک». نزدیک شده. نزدیک است که محاسنم به خون سرم خضاب شود.

«یا اباالحسن یا امیرالمومنین یا علی بن ابی طالب یا حجه الله علی خلقه یا سیدنا و مولانا انا توجهنا واستشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیه عندالله اشفع لنا عندالله(۱). وَ مُقَدِّمُکُمْ أَمَامَ طَلِبَتِی وَ حَوَائِجِی وَ إِرَادَتِی فِی کُلِّ أَحْوَالِی وَ أُمُورِی مُؤْمِنٌ».(۲)

امشب شب قدر است. ما به اندازه شب قدر از خدا می خواهیم؛ یا امیرالمومنین(علیه السلام). از اول ماه نوشتند که شب ها مهمان خانه فرزندانش بود. شبی خانه امام مجتبیعلیه السلام) می رفت و شبی خانه امام حسین(علیه السلام). نقل کردند: حضرت در این ماه رمضان موقع افطار دو سه لقمه بیشتر تناول نمی فرمود و می فرمود: می خواهم وقتی خدا را ملاقات می کنم، درونم تهی باشد. مثل امشبی مهمان دخترش بود. دختر بزرگ امیرالمومنینعلیه السلام) است. امشب مهمان بودند. سفره ای که برای حضرت انداخته، نان جو و نمک و شیر است.

۱- (۳). مفاتیح الجنان، شیخ قمی، دعای توسل.

۲- (۴). مفاتیح الجنان، شیخ قمی، زیارت جامعه کبیره.

حضـرت فرمود: دخترم کی دیـدی سر سـفره پدرت دو جور خورش باشد؟ یکی از دو خورش را بردار. رفت نمک را بردارد، قسم داد و فرمود: شیر را بردار. چنـد لقمه نـان و نمـک تنـاول فرمود. مشـغول عبـادت شـد و از حجره بیرون می آمـد. نگاه به آسـمان می کرد و می فرمـود: آری امشب همـان شب اسـت. حضـرت زینب(سـلام الله علیهـا) متـوجه شـد کـه حضـرت امیرالمومنینعلیه السلام) حالتشان با شب های دیگر متفاوت است. نگران بود و فرمود: آقا امشب مسجد نروید. فرمود: نمی شود و رفت. حتی نقل شده مرغابی ها آمدند جلوی حضرت و حلقه در کمربند حضرت امیرالمومنینعلیه السلام) را گرفت و کمر را محکم بست. فرمود: علی، آماده باش. آمد مسـجد و اذان گفت و در محراب عبادت قرار گرفت. طولی نکشـید که جبرئیل ندا داد: «تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَى وَ انْطَمَسَتْ وَ اللَّهِ أَعْلَامُ التُّقَى قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى قُتِلَ عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى قَتَلَهُ أَشْقَى الْأَشْقِيَاءِ».(۱) دیدنـد خـاک هـای محراب را برمی دارد و روی زخم هـا می پاشـد؛ «فزت و رب الکعبه». در ملکوت عالم غوغا شده.

آن لحظه ای که امام حسینعلیه السلام) از اسب سرنگون شد؛ فقط اینجا ابن ملجم را دستگیر کردند و حضرت را به منزل بردند ولی در کربلا کسـی نبود مانع دشـمن بشود. «فرقه بسـیوف و فرقه بالرماء و فرقه بالحجاره»؛ فقط حضرت زینب(سلام الله علیها) بود که آمـده بود بالای بلنـدی و خودش را به عمر سـعد رسانیـد. «و انت تنظر الیک»، رویش را برگردانید. خطاب به شـمر که برو کار را تمام کن. دیگر حضـرت زینب(سـلام الله علیها) بیچاره شده بود. دیدند دست هایش را روی سر گذاشته و صدا می زند:

ص: ۸۵۴

۱- (۵). بحار الانوار، علامه مجلسی/ ۴۲/۲۸۶، باب ۱۲۷، کیفیه شهادته ع و وصیه و غسله و الصلاه علیه و دفنه...، ص: ۱۹۹.

«وامحمدا وا عليا واحسينا أ ما فيكم مسلم».(۱) «الحمد الله رب العالمين و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين...».

شب نوزدهم ماه مبارک رمضان

شب نوزدهم ماه مبارک رمضان

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليک يا ابالحسن يا اميرالمؤمنين.

درباره شب نوزدهم بحثی داريم. شب نوزدهم شب قدر است و شب ضربت خوردن حضرت امير(ع) است. شب دعا و احيا است و می خواهم چند نکته لطيفی را بگويم.

قرآن درباره شب قدر می فرمايد: هر چيزی را به اندازه قرار داديم. برای هر چيزی قدری قرار داديم.

«إِنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَيْلَهِ الْقَدْرِ»(قدر/۱) ما قرآن را در شب قدر نازل کرديم. شب قدر در ماه رمضان است.

از کجا می دانيم که شب قدر در ماه رمضان است؟

دو آيه قرآن را که کنار هم بگذاريم، معلوم می شود شب قدر در ماه رمضان است.

يک آيه سوره بقره که می گويد: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فيهِ الْقُرْآن»(بقره/۱۸۵)، قرآن در ماه رمضان آمد.

يک آيه هم می گويد: قرآن در شب قدر آمد. پس دو آيه داريم.

يک آيه می گويد: قرآن در شب قدر نازل شده است. يک آيه می گويد: قرآن در ماه رمضان نازل شده است.

اگر دو آيه را کنار هم بگذاريم، معلوم می شود شب قدر در ماه رمضان است.

در اين که شب قدر کدام شب از ماه رمضان است، شب نوزدهم، بيست و يکم، بيست و سوم را گفته اند. يعنی سه شب را گفته اند ولی مهمترين آن شب بيست و سوم است.

۱- (۶) - الارشاد /شيخ مفيد/۲/۱۱۲/ فصل ...ص:۷۱

یک سؤال:

سوال این است قرآن می گوید: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم، با این که می دانیم قرآن در طول بیست و سه سال نازل شده است. پیغمبر چهل سالگی به پیغمبری رسید، اولین آیه که نازل شد «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ»(علق/۱) از چهل سالگی تا شصت و سه سالگی بود. یعنی قرآن در طول ۲۳ سال نازل شد. پس این که می گوید: قرآن در شب قدر نازل شد چیست؟

دو مثال بزنم.

به این مثالها گوش بدهید و دقت کنید. یک کاسبی یا تاجری ۱۰۰ هزار تومان پول در بانک می گذارد. بعد ده هزار تومان، ده هزارتومان حواله می دهد. خدا هم همین کار را کرد. یک باره تمام قرآن را نازل کرد. تمام قرآن یکجا با هم نازل شد، یعنی یکجا و یکباره تمام اجناس وارد انبار شد. بعد تدریجا به مغازه منتقل شد. یکجا پول به صندوق و بانک واریز شد. بعد حواله¬های هزارتومان، هزار تومان صادر شد. بعد جبرئیل پنج آیه، شانزده آیه، سه آیه، یک آیه، بیست آیه حواله می آورد. یعنی اول همه قرآن یکجا بر روح مبارک پیغمبر نازل شد و بعد جبرئیل تدریجی می آورد.

مثال دیگری بزنم؛

جنسی با کشتی وارد مرز می شود، می گویند: جنس وارد شد، بعد وارد استان می شود، می گویند: وارد استان شد. وارد شهر می شود. می گویند: جنس وارد شهر شد. وارد انبار می شود. می گویند: وارد انبار شد. وارد مغازه می شود می گویند: وارد مغازه شد. به همه اینها می گویند وارد شد. از وقتی جنس را کشتی در مملکت می آورد، می گویند: وارد شد، تا وقتی که در مغازه می آید، می گویند: وارد شد. به هر مرحله ای می گویند: وارد شد.

ص: ۸۵۶

پس ببینید قرآن هم نازل شد. مثل این که می گوییم: جنس وارد شد.

چند نوع نزول داریم.

یک باره همه ی قرآن به روح پیغمبر نازل شـد. این یک مرتبه نزول و ورود آن است. «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ»، ما قرآن را در شب قـدر نـازل کردیم. شب قـدر چه شـبی است. در آیه ی دیگری می فرمایـد: شب قـدر شـبی است که «فیهـا یُفْرَقُ کُـلُّ أَمْرٍ حَکیمٍ»(دخان/۴)،

شب قدر همه کارها برنامه ریزی می شود.

شب قدر برنامه یکسال تنظیم می شود و لذا شب بسـیار مهمی است. در مجلس شورای اسـلامی روزی که بودجه سال تصویب می شـود روز مهمی است. نخست وزیر آن روز به مجلس می رود. نخست وزیر سـالی یـک مرتبه بیشـتر به مجلس نمی رود و آن روزی است که می خواهـد بودجه یکسـال را از مجلس بگیرد. چون آن روزی که بودجه یکسـال دولت تصویب می شود، روز حساسـی است. وزارتخـانه هـا روزی که در کمیسـیون بودجه بحث بودجه آنهـاست، وزیر یا معاونانش حاضـر می شونـد، چون می خواهند از مجلس پول بگیرند.

یک شب برنامه یکسال تنظیم می شود،

که امسال تا سال دیگر چه کسـی می میرد وچه کسـی زنـده است؟ چه کسـی خوش می شود؟ چه کسـی سـختی می بیند؟ چه کسـی به کربلا می رود؟ چه کسـی بچه دار می شود؟ چه کسـی ازدواج می کند؟ حادثه های تلخ و حادثه های شـیرین معلوم می شود. «فیهـا یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکیمٍ»، آیه قرآن است یعنی در شب قـدر تمام برنامه هایتان برنامه ریزی می شود. «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَـدْرِ»، ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم «وَ ما أَدْراکَ ما لَیْلَهُ الْقَدْرِ لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَـهْرٍ»(قدر/۳-۲)، نمی دانی شب قـدر چه شبی است؟ پیغمبر هستی. خیلی مهمی اما تو هم که پیغمبری نمی دانی شب قدر چه شبی است؟ «وَ ما أَدْراکَ ما لَیْلَهُ الْقَدْرِ» یعنی تو هم با همه اهمیتی که داری نمی دانی شب قدر چیست؟

بعـد می فرمایـد «لَیْلَهُ الْقَـدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَـهْرٍ»، شب قـدر از هزار مـاه بهتر است. هزار ماه، هشـتادو سه سال و چهارده ماه می شود. یـک شبی است که ارزشـش از هشـتاد و سه سـال و چهـارده ماه بیشتر است. شب قـدر خیلی شب مهمی است. عبادتش، عبـادت هزار مـاه است. خرج کردنش، خرج کردن هزار مـاه است. چقـدر خوب است خوب است که اسم این هفته را هفته ی کمک رسانی بگذاریم. وقتی قرآن گفته «لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَـهْرٍ» یعنی شب قدر از هزار ماه بهتر است. یک رکعت نماز در شب قدر از هزار رکعت در غیر شب قدر بهتر است. مثلا شما می خواهید ده تومان در صندوق صدقه بیاندازید، می خواهی هزار تومـان به جهـازیه کمـک کنی، می خواهی دو هزار تومـان به سـیل زده هـا، زلزله زدگان و مجروحان و آوارگان کمک کنی، اگر قرار است انسـان در طول سال یک پولی حالا یا کم یا زیاد خرج کنـد، یکوقت می خواهـد پنـج هزار تومان بدهـد، یکوقت می خواهـد صـد هزار تومان بدهد. چقدر خوب است که انسان شب قدر این پول را کنار بگذارد. چون عمل در شب قدر بهتر از هزار ماه است. «لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَـهْرٍ» من کسـی را سـراغ دارم که آنچه را که می خواهد انجام بدهد، شب قـدر کنار می گـذارد. مثلا می گویـد: این هفت هزار تومان یا این صد هزار تومان برای کارهای خیر باشد. در شب قدر، برای انجام کار خیر کنار می گـذارد و بعـد در طول سال هر وقت پول می خواهـد بدهـد، از همان پولی می دهد که شب قدر کنار گذاشته است. خوب، یکباره شب قدر این کار را بکنید.

ص: ۸۵۸

«إِنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَـدْرِ»، ما قرآن را در شب قـدر نازل کردیم. قرآن یکباره در شب قـدر نازل شـد. بعد تدریجا هم نازل شد. مثل این که یکباره جنس وارد می شود، بعد کارتن کارتن وارد می شود. یکباره یک میلیون پول را در بانک می گذارند. بعد حواله صـد تومان صـد تومان، بیست تومان بیست تومان می دهنـد. شب قـدر چه شبی است؟ شبی که قرآن نازل شد. شبی که عبـادت در آن بهتر از عبـادت در هشـتاد و سه سـال است. آدم یـک شب قـدر عبادت کنـد یا هشـتاد و سه سال عبادت کنـد؟ عبـادت یـک شب قـدر از عبادت هشـتاد و سه سال عبادت بهتر است. ثواب عبادت یک شب قـدر از عبادت هشـتاد و سه سال بیشتر است. «لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»،

دیگر چه خبر است؟

«تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ»(قدر/۴)، شب قـدر شبی است که فرشـته هـا به زمین تشـریف می آورنـد. «تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ»، فرشـته ها نزول می کنند و به زمین تشـریف می آورند. بر چه کسـی نازل می شوند؟ زمان پیغمبر، فرشـته ها خدمت پیغمبر وارد می شدند. بعد از پیغمبر باید خدمت کسی برسند که در خصلتها و صفات مثل پیغمبر باشد و آن جز امامان معصوم نمی تواند باشد. همینطور که در زمان پیغمبر فرشـته ها بر شـخص پیامبر نازل می شدنـد، بعـد از پیامبر هم فرشـته ها که در شب قـدر نازل می شوند، باید بر کسی نازل بشوند که اخلاق و صفاتش مثل پیغمبر باشد. یعنی فرشته ها خدمت حضرت مهدی می رسند

«سَلامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ»(فجر/۵)، شب قـدر شب سـلامتی است. شـبی بـا برکت است، شبی است که بسـیار خیر دارد. این درباره اهمیت شب قـدر بود. از شب قـدر اسـتفاده بشود. حیف است که انسان شب قـدر را به بطالت بگذرانـد. اعمال ویژه ای دارد، اعمال خصوصـی دارد، غسل دارد، صـد رکعت نماز دارد، آدم نماز غـذا بخواند. صد رکعت نماز، شـش شـبانه روز می شود. شش دقیقه و حدود صد رکعت است. قرآن سر گرفتن دارد.

ما قرآن را که سر می گیریم می گوییم

«بِـکَ یَـا اللَّهُ» این «بِـکَ یَـا اللَّهُ» را معنـا کنم، یعنی خـدایا تو را به حق خودت قسم می دهیم. مـا داریم به چهـارده معصوم می گوییم: به محمـد، یعنی خـدایا تو را به حق محمـد، به فاطمه اما «بِکَ یَا اللَّهُ» یعنی چه؟ یعنی خـدایا تو را بحق خودت قسم می دهیم. قرآن را سر می گیریم از «بِکَ یَا اللَّهُ» شروع می کنیم و اگر هم کسی مریض است یا به مسجد می رود و می بیند که جا نیست یا به مسـجد می رود و می بیند که قرآن سرگرفتن، تمام شد. یا وارد شد می بیند وسط قرآن سر گرفتن است، نمی رسد که قرآن سـر بگیرد، قرآن سـر گرفتن کاری نـدارد، شـما خودت قرآن را بردار و روی سـرت بگـذار. بگو: خـدایا تو را به حق خـودت، تـو را به حـق خـودت، تـو را به حق خودت، بعـد هم تو را به حق پیغمـبرت، تو را به حق امیر المؤمنینت، تو را به حق فاطمه، هر یک از چهارده معصوم را ده بار بگو و بعد هم دعا کن.

من چند نکته می خواهم بگویم.

یکی این که امیر المـؤمنین شب نـوزدهم ضـربت خـورد. می خواهم برای قاتـل یـک جمله بگویم، برای مقتول هم یـک جمله دارم.

ما در شب نوزدهم برای قاتل یک جمله می گوییم

«اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَهَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِين» یـک سؤال می کنم بـا هم بگوییـد. حضـرت علی را یکنفر ضـربت زد یـا یـک گروهی ضـربت زدنـد؟ بـا هم بگوییـد: یک نفر بود و ابن ملجم نام داشت. پس چرا ما می گوییم: خـدا لعنت کنـد(قتلت). قتلت به معنی گروه قاتلاـن است. مگر نه اینکه بایـد بگوییم: «اللهم العن قاتـل علی بن ابیطـالب» خـدا لعنت کن قاتل را، یعنی یک نفر را، ولی می گـوییم «اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَهَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِين» بـا این که قاتـل یکی است ولی نفرین مـا در شب نـوزدهم به یکی نیست بلکه به جمع است. چرا؟ یک چیزی می خواهـد بگویـد. می خواهـد بگویـد: ابن ملجم یک نفر نبود، یک خط بود. جرقه نبود، جریان بود. فرد نبود، بانـد بود، گروه بود. یعنی یـک تفکری بود که نماینـده این تفکر جنـاب ابن ملجم بود. می گوینـد: چرا خداونـد می گویـد «تَبَّتْ يَدا أَبی لَهَبٍ وَ تَبَّ»(مسد/۱) ابی لهب یـک نفر است. به یـک نفر که زشت است خـدا بگویـد «تَبَّتْ يَدا»، خـدا دسـتش را قطع کنـد، می گوییم: درست است که ابی لهب یکنفر بود امـا نماینـده یـک گروه بود. وقتی یک نفر نماینـده یک گروه است، بر گروه نفرین می شود. شتر صالـح را یـک نفر کشت. قرآن بایـد بگویـد: عقر، یعنی یـک نفر شتر را کشت. ولی می گوید: «فَعَقَرُوا النَّاقَهَ»(اعراف/۷۷)، یعنی آن یکنفر نماینـده بود. این برای قاتل بود که قاتل ابن ملجم بود، خـدا لعنتش کند اما چون یکنفر بود ولی نماینده جمع بود ما به جمع نفرین می کنیم.

ص: ۸۶۰

اما مقتول را برایتان بگویم.

امیر المؤمنین مقتول این ماجرا است و شهید شد اما شهادت برای حضرت امیر افتخار است. می فرماید: من این قدر به شهادت علاقه دارم که بیش از علاقه ای است که طفل به پستان مادرش دارد. عاشق شهادت بود. یکجا می گوید: اگر هزار بار در جبهه شهید بشوم شیرین تر از آن است که در رختخواب بمیرم. شهادت آرزویش بود و لذا شهید شد، گفت: «فزت و رب الکعبه» فزت از کلمه فوز است، فوز یعنی چه؟ من قبلاً توجه داشتم، امروز یکبار دیگر مطالعه کردم. یکبار آیات فوز را آوردم. در قرآن بیست کمال آمده است. خدا به این بیست کمال فوز می گوید. وقتی حضرت علی(ع) شمشیر خورد فرمود: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَه»(خصائص الأئمه، ص ۶۳)، «فُزْتُ» یعنی به فوز رسیدم و رستگار شدم. حالا قرآن به چه چیز فوز می گوید؟ سوره آل عمران، احزاب، مائده، توبه، یونس، غافر، دخان، جاثیه، حدید، بروج، نور، مومنون، حشر، توبه که در تمام این سوره ها کلمه فوز است. به چه کاری فوز گفته می شود؟ «فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ»(آل عمران/۱۸)، هرکس از جهنم برهد و وارد بهشت بشود به او فوز می گویند. «وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِيماً»(احزاب/۷۱)، کسی که پیرو قرآن و رسول باشد، «فَقَدْ فازَ»، فوز است. «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»(مائده/۱۱۹)، هرکس خدا از او راضی باشد و او هم از خدا راضی باشد، این فوز عظیم است. «فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُون»(توبه/۱۱۱)، هرکس در راه خدا بجنگد و در راه خدا کشته شود این هم فوز است. «وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقْهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ»(نور/۵۲)، هرکس تقوا داشته باشد فوز است. «فَضْلاً مِنْ رَبِّكَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»(دخان/۵۷)، هرکس مورد لطف خدا قرار بگیرد فوز است. «فَسَيُدْخِلُهُمْ فى رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ»(نساء/۱۷۵)، هرکس را خدا وارد رحمت خودش کند، فوز است. «يَسْعى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»(حدید/۱۲)، هر کس روز قیامت پیش چشمش نور باشد و با نور خودش حرکت کند، فوز است. «الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فى سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ»(توبه/۲۰). ایمان، هجرت، جهاد، فوز است. هرکس از خدا بترسد فوز است. «أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفائِزُونَ»(حشر/۲۰)، اهل بهشت فائز هستند. «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرى تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»(توبه/۱۰۰) آن که در ایمان و جهاد سبقت دارد و از همه جلوتر است، فائز است. خدا به این گروه ها فوز گفته است. اهل بهشت پیرو پیغمبر هستند و از خدا راضی هستند و خدا نیز از ایشان راضی است، می جنگد دشمن را می کشد، خودش کشته می شود، تقوا دارد، زیر نظر لطف خاص خداست، نور پیش رویش می رود، ایمان دارد، هجرت دارد، جهاد دارد، مقاومت دارد، سابقه دارد، پیشگام است، خدا به این آدم ها اهل فوز گفته است و حضرت امیر تا ضربت می خورد می گوید: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ»(خصائص الأئمه، ص ۶۳) یعنی به خدا قسم که رستگار شدم. قرآن در سوره ها و آیه های مختلف به هر کاری فوز نمی گوید. به یکسری کارها فوز می گوید. حضرت امیر همینکه ضربت می خورد می گوید: «فُزْتُ» یعنی من در ایمان جلو هستم، نورم در قیامت پیش رویم است. تقوا دارم، مقاوم هستم. «آمَنُوا» هستم. «جاهَدُوا» هستم. «هاجَرُوا» هستم. «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» از خدا راضی هستم. خدا از من راضی است. وقتی می گوید: «فُزْتُ» یعنی از همه این پله ها گذشتم این «فُزْتُ» شناسنامه شصت و سه سال عمر امیر المومنین است. تا یک شمشیر خورد گفت: «فُزْتُ» یک جمله نیست. «فُزْتُ» پلاکارد است. شما وقتی یک تابلو بر می داری و با پلاکارد مرگ بر آمریکا حرکت می کنی، یعنی این یک جمله نیست، مرگ بر آمریکا سه حرف است اما این سه حرف عصاره شعار یک امت است. گاهی وقتها جمله، یک جمله است. اما این «فُزْتُ» عصاره شصت و سه سال حرکت است. این هم ضربت خوردن که برای فوز بود.

خدایا، تو را به آبروی کسی که تا ضربت خورد گفت: «فُزْتُ» ما را هم از فائزین قرار بده.

می خواهم یک نکته بگویم.

ما همه بسیجی شده ایم. بیایید شب قدر همه برای دعا بسیج بشویم. بسیج بشویم و به مسجد برویم. اما یکخورده جدی داخل برویم. اول بگذارید قدرت خدا را بگویم. یک عصاست. یکجا به موسی می گوید: «اضْرِبْ» یعنی بزن، «اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً»(بقره/۶۰)، یکجا می گوید «فَأَوْحَيْنا إِلى مُوسى أَنِ اضْرِبْ بِعَصاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ»(شعراء/۶۳). موسی، عصا را به سنگ بزن، آب در می آید. موسی عصایش را به سنگ زد، آب در آمد. یک جا می گوید: موسی عصایت را به آب بزن خشک می شود. اینجا می گوید: عصا را به سنگ بزن آب در می آید. «فَانْفَجَرَتْ»، آب جوشید. یک موقع می گوید: عصا را به دریا زد «فَانْفَلَقَ» آب خشک شد. خیلی مهم است. اگر خدا خواسته باشد می تواند هر کاری بکند.

هر چیزی باید یک دلیل، یک علت و یک معلول داشته باشد. این گچ را که کشیدم یا باید سفید کند یا باید سیاه کند اما اگر همین گچ را یکجا می کشم سفید است، یکجا می کشم سیاه است، این باید یک چیز دیگر باشد و نباید یک علت و یک معلول بیشتر داشته باشد. ذغال باید سیاه کند، اگر ذغال را می کشم سفید می کند این بسیار تعجب انگیز است. یک موسی و یک عصاست. عصا را به سنگ می زند آب در می آید، به آب می زند خشک می شود. هر دویش هم آیه قرآن است. از این چه می فهمیم؟ از این می فهمیم که خدا هر کاری بخواهد بکند، می کند. حالا که خدا هر کاری بخواهد بکند، می کند. ماجرای طوفان شن در طبس را به یاد می آورید که چه طور وحشت را به جان طاغوتیان افکند؟ خدا هر کاری بخواهد بکند، می کند. در خانه خدا برویم، خدایی که با یک موسی و یک عصا چنین کاری می کند و لذا می گویند که خدا سبب ساز است و خدا سبب سوز است. آتش سبب سوختن است اما ابراهیم که در آتش می افتد، خدا این سبب را می سوزاند، یعنی جلوی سوزاندن آتش را می گیرد. اینجا سبب سوز است. یک چیزی سبب ساز است، شن به درد هلیکوپتر نمی خورد اما خدا شنهای طبس را به جان هلیکوپتر سبب قرار می دهد. پس گاهی آتشی که می سوزاند جلوی سوزاندنش را می گیرد، گاهی شنی که به درد نمی خورد، سه کیلویش روی یک بیل هوا می رود. هم سبب ساز است هم سبب سوز است. هم عصا را به خشکی می زند آب بیرون می آید و هم وقتی که به دریا می زند، خشک می شود. خدا، خداست.

مساله دیگر دعا هایی است که مستجاب نمی شود:

علت اول این است که یکسری دعـا هـا اگر زود مسـتجاب بشود ما رشـد نمی کنیم. ما اگر سال اول می گفتیم: خـدایا صـدام نابود بشود، نابود می شد، ما پنج هزار بسیجی بیشتر در ایران نداشتیم، هرچه طول می کشد مثل گلابی که هرچه بزرگتر باشد، شیرین تر می شود. مثل چیزی که هرچه جوش می آید مایه دارتر می شود. طول کشیدن یک ضررهایی دارد، عزیزانمان را از دست می دهیم امـا یـک خوبیهـایی هم دارد، اگر یـک روز آفتـاب بتابـد یک چنـد توت بیشتر نمی رسـد اما هرچه تابش این آفتاب بیشتر باشد، توت های نارس هم کم کم می رسند. باید در این جریان باشیم. این خودش یک نکته ای است. گاهی هم یـک اشـکالاتی از مـا است. آقا جان شـما که به مسـجد می روی، پاک باش و به مسـجد برو. پاک باشم یعنی چه؟ یعنی قلبت پاک باشد، آخر با کینه نمی شود که به مسجد رفت.

بگذار من یک آیه بخوانم،

قرآن می گویـد: «وَ لْیَعْفُـوا وَ لْیَصْفَحُوا أَ لاـ تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ»(نور/۲۲)، بیاییـد همدیگر را عفو کنیم. همین امشب که مثلا می خواهید به مسـجد بروید، شب نوزدهم است. خدایا یک کسانی به من فحش دادند، همه را بخشـیدم. یک کسانی غیبتم را کردنـد، همه را بخشـیدم. یک کسانی به من تهمت زدند، همه را بخشـیدم. «وَ لْیَعْفُوا»، عفو کنید، بعد می گویـد «وَ لْیَصْفَحُوا» بیاییـد عیب همـدیگر را نبینیـد. بعـد در ادامه می گویـد: «أَ لاـ تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ»، «أَ لا تُحِبُّونَ»، آیا خوشت نمی آیـد؟ آیا دوست نـداری؟ «أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ»، آیا دوست نـداری خـدا تو را ببخشد؟ آخر نمی شود من از او نمی گـذرم. بعـد به مسـجد می رود و می گویـد: خدایا از سـر تقصـیرات من بگذر. می گوید: نخیر من هم از تو نمی گذرم. آخر اینقدر کینه داری که دیگر نمی شود تو را بخشـید. کینه اصلا چیز خوبی نیست. حالا یک چیزی گفت. تو از او بگذر. تو او را عفو کن. تو نادیـده بگیر. نمی خواهی خدا تو را ببخشد؟ اگر می خواهی خدا تو را ببخشد، تو هم لغزش دیگران را ببخش. «وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ»(نور/ آیه ۲۲) پس یکی از راههایی که خدا ما را بخشید، این است که ما همـدیگر را عفو کنیم. اگر کسـی خطایی کرد ما خطای او را نادیـده بگیریم. بالاخره هرکسـی عصبانی می شود و فحش و ناسزایی می گوید. ظرفیتها کم است. شما ببخشید.

راه دوم برای آدمی که می خواهد به مسجد یا حسینیه برود تا دعا کند و دعایش مستجاب بشود. اگر خواستیم هواپیما پرواز کند باید به او بنزین بزنیم. نمی شود که در هواپیما آب ریخت. اگر در هواپیما به جای بنزین، آب بریزی، هر چه خلبان، خلبان خوبی باشد باز هم راه نمی رود. آب در آن است. اگر در ماشین آب بریزی حرکت نمی کند. در شکم شما لقمه حرام است. اگر لقمه حرام باشد، دعا مستجاب نمی شود. ماشین باید بنزین داشته باشد تا راه بیافتد.

حدیث داریم اگر می خواهید دعایتان مستجاب بشود

فکر لقمه هایتان باشید. بعضی جنسها یک در و دروازه هم می خواهد. «أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» بگو: آقا مرا اذیت می کند. در قرآن سه جمیل داریم. خیلی لطیف است. می گوید: «فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِيلاً»(معارج/۵)، یک جا می گوید: «وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً»(مزمل/۱۰)، یکجا هم می گوید: «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ»(حجر/۸۵) چه کتاب قشنگی است. چه دین خوبی است. قرآن می گوید: تو را ناراحت کردند؟ صبر کن، صبر جمیل داشته باش. فحش نده، نفرین نکن. صبر کن. اگر هم با او قهر کردی، مثل پدری که با بچه اش قهر می کند، قهر بکن اما باز هم به سراغ او برو. (هجرا جمیلا) نخواستند که بگذار برود. امیدوارم لاشه اش را برایم بیاورند. تکه تکه بشود. چه شده است؟ اگر هم ناراحت هستی «هَجْراً جَمِيلاً»، طردش کن. با او قهر کن اما قهر کردنت هم جمیل باشد. صبرت جمیل باشد. صفحت جمیل باشد. این جمیل برای مخالف است. این سه آیه برای مخالفین است. اگر هم کسی با تو خوب است و تو با او خوب نیستی، مشکل داریم. باید آدم باشیم. این طور نباشد که ما خواسته باشیم به قیمت نابودی اش تمام بشود.

ص: ۸۶۴

علی بن ابیطالب ضربت می خورد،

ابن ملجم قاتل او است. او را دستگیر می کننـد. او را به خانه می آورنـد و در خانه حبس می کنند. برای علی بن ابیطالب شیر می آورنـد. حضـرت امیر می فرمایـد: مقـداری از شـیر را به قاتل بدهیـد، آقا قاتل است، بله قاتل است و زنـدانی شده است اما انسان با زنـدانی اش هم باید جمیل رفتار کند. اگر زن و شوهر با هم قهر هسـتند، نباید شوهر به او خرجی ندهد. قهر هم هستی به او خرجی بـده. اصـلا تو زنت را طلاق هم دادی باید خرجی اش را بدهی. زیبایی، شـرف، انسانیت حسابش جداست. ما که اینقـدر با صـدام بد هستیم، به خاطر این که جنگ او هم جنگ نیست، وحشـیانه می جنگد. برای چه با بمب شـیمیایی یکمرتبه چنـد هزار بزرگ و کودک را می کشد؟ خوب است جنگ هم شـریف باشد. خوب است جنگ هم جمیل باشد. خوب اسـت جنگ هم شـرافتمندانه باشد. من درباره ی حضرت امیر چه بگویم؟ گریه هایش را بگویم. شب جمعه دعای کمیل را بخوانید. نقـل شـده است که یکی از اساتیـد حوزه علمیه قم فرمود: که حضـرت علی دعـای کمیـل را در سـجده اش می خوانـد. ما اگر نشسـته هم بخوانیم، خسته می شویم. البته من خلبانی هم سراغ دارم که سرهنگ خلبانی بود. هم سرهنگ بود و هم خلبان بود. ایشـان هم در سـجده دعـای کمیـل را می خوانـد، در جمهوری اسـلامی یـک چنین خلبانهـایی هم داریم. علی بن ابیطـالب در سجـده دعـای کمیـل را می خوانـد. علی بن ابیطالب مرد کار بود. حالا روز کارگر است. ما روز معلم و روز کارگر را چه می کنیم؟

سال هشـتم هجری بود، دوازده هزار نفر قسم خوردند که اگر ما یک کودتا کنیم، دو نفر را بکشـیم، بساط اسـلام بر چیده می شـود. دوازده هزار نفر هم قسم، شدنـد که در کودتـا فقـط دو نفر را بکشـند. که یکی از آنهـا رسـول اکرم و دیگری حضـرت علی(ع) بود. گفتنـد: تمـام سـر و صـدا ها برای این دو نفر است. اگر ما بتوانیم هم قسم بشویم که این دو را ترور کنیم، اسـلام تمام می شود. دوازده هزار نفر هم قسم شدند، پیغمبر متوجه شد و فوری به مسجد رفت. روی منبر رفت و به مردم گفت: مردم دوازده هزار نفر قسـم خـورده انـد کـه مرا بکشـند. می خـواهیم برویـم جلـوی ایـن دوازده هزار نفر را بگیریـم. چهـار هزار نفر داوطلب پیـدا شـد و به به فرمانـدهی یک نفر فرسـتاد و گفت: به جنگ با اینها برویـد. رفتنـد و موفق نشدند، برگشـتند. سه بار رفتنـد که یـک بـار عمر و عـاص فرمانـده بود. یـک بـار هم بعضـی از خلفا بودنـد. سه نفر رفتنـد و دسـته گل به آب دادنـد و برگشـتند. پیغمبر فرمود: یـا علی تو فرمانـدهی را قبول کن. حضـرت امیر به خـانه آمـد. به فاطمه زهرا گفت: یک پارچه به من بـده. یـک پـارچه گرفت، از این پـارچه هـایی هست که این بسـیجی ها به پیشانی شان می بندنـد. حضـرت امیر به فاطمه زهرا گفت: یک پارچه به من بـده. پارچه را بست و با خانمش خـداحافظی کرد. حضـرت امیر مرد بود. در ماه رمضان می جنگیـد. امام حسن مجتبی نیمه ماه رمضان به دنیا آمد، وقتی امام حسن به دنیا آمد، حضرت امیر در جبهه بود. خیال نکنیم که شوهرش در جبهه بوده و بچه دار شـده است. تازه مثل امام حسن مجتبی شده است. شوهرش در جبهه بود، فتح مکه در ماه رمضان بود. حالاـ به جبهه می رویم و روزه مـان را می خوریم. مگر پیغمبر روزه اش را نخورد؟ طوری نیست که آدم برای جنگ روزه اش را بخورد. دهم مـاه رمضان حرکت کرد و بیستم ماه رمضان به مکه رسـید. ده روز بین راه بود و بین مکه و مـدینه حرکت می کرد. روزه اش را هم خورد برای این که مکه را پیروز کنـد و بتها را بشـکند. بت شکسـتن عبادت اصـلی است. بنابراین ممکن است روز قیامت بگوییم: خـدایا تمام روزه هایی که ما گرفتیم را به این آقای بسـیجی بـده. ثواب روزه خوردن این بسـیجی در جبهه را به من بـده. ممکن است روز قیـامت همه مـا معـامله کنیم، بگوییم: همه مـا روزه دارها، روزه مان را به این بسـیجی می دهیم و این بسیجی که در جبهه به خاطر سفر، روزه اش را خورده است، ثواب روزه خوردن او را به ما بده. امیر المؤمنین شبانه

لشکر را برداشت. آن سه نفر که رفتند شکست خوردند از مسیر عادی رفتند ولی حضرت امیر از یک مسیر دیگر رفت. رفت و نزدیک دشمن فرمان داد که پوزه اسبها را ببندید، که شیهه اسبها دشمن را متوجه نکند. از لابلای کوهستانها رفتند. صبح شد. نماز صبح را خواند و یک دفعه یورش کرد. تا یورش کرد، تار و مار شدند. جبرئیل خبر بشارت دارد.

ص: ۸۶۵

توجه توجه،

علی بن ابیطالب در جبهه پیروز شد. سوره «وَ الْعادِیاتِ» نازل شد. «وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً»(عادیات/۱)، قسم به اسبهایی که در جبهه به فرماندهی علی رسیدند، «فَالْمُورِیاتِ قَدْحاً»(عادیات/۲)، قسم به آن جرقه سم اسبهایی که در جبهه پیروز شدند. حضرت امیر در نماز صبح ایستاده است و نماز می خواند، جمعیت هم پشت سر او است «غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لاَ الضَّالِّینَ»(فاتحه/۷)، تا اینجا مردم همه می دانستند سوره حمد است. یک دفعه «وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً»، «فَالْمُورِیاتِ قَدْحاً»، مردم پشت سر پیغمبر گفتند: این چیست که او دارد می خواند؟ چون تا آن زمان سوره عادیات را مردم گوش نداده بودند. نماز که تمام شد دور پیغمبر ریختند و گفتند: یا رسول الله، به جای قل هو الله این چه بود که خواندی؟ گفت: علی بن ابیطالب در جبهه پیروز شد. جبرئیل این سوره را آورد.

علی بن ابیطالب مرد کار بود،

نه در جبهه، در خانه اش هم علف پاک می کرد. کفش را وصله می کرد. زن بیوه ای را دید که از خانواده های محروم است و مشک آب را برای یتیمها می کشد. برای مشک آب کمک کرد. یعنی خدمات اجتماعی انجام می داد. کارهای شخصی را انجام می داد. کفشش را وصله می کرد. در کارهای خانه کمک می کرد. عدس پاک می کرد. در جبهه آنطور است مرد کار است. اگر قرار است بگویند: روز کار و کارگر یعنی روز علی است و او مرد علم و عمل است. اگر قرار است روز معلم بگوییم: «من علمنی حرفا فقد سیرنی عبدا» چه کلمه ای در برابر ارزش معلم اینطور است؟ نگاه نکن معلمین ما حقوقشان کم است. بله حقوق کم است، ممکن است هرکسی هر شغلی داشته باشد، در آمدش از معلمی بیشتر باشد، اما شرف کار را بنگرید. امیر المؤمنین به معلمین در روز معلم فرمود: «من علمنی حرفا» یعنی هرکس یک حرف به من یاد بدهد، «فقد سیرنی عبدا» من تا ابد عبد او هستم. شاگرد باید دست معلم را ببوسد و بوسیدن کم است. حضرت علی طبق این نقل که از او شده است، می گوید: بنده معلم هستم و این معنای احترام معلم و روز معلم است. حضرت علی می گوید: هرکس یک حرف به من یاد بدهد، من بنده او هستم. چقدر معلمین ما یاد ما داده اند؟ هرکس یک حرف به من یاد بدهد، تا ابد من بنده او هستم. خلاصه چه بگوییم؟ علی فوز می خواهید، علی اشک می خواهید.

ص: ۸۶۶

نهج البلاغه ابن ابی الحدید را برایتان بخوانم.

جلـد یـازده نهـج البلاغه یک خطبه دارد و ابن بی الحدیـد این خطبه را که نقل می کنـد: «و أقسم بمن تقسم الأمم کلها به لقد قرأت هذه الخطبه منذ خمسـین سنه و إلی الآن أکثر من ألف مره ما قرأتها قط إلا و أحدثت عندی روعه و خوفا و عظه و أثرت فی قلبی وجیبا و فی أعضائی رعده و لا تأملتها إلا و ذکرت الموتی من أهلی و أقاربی و أرباب ودی»(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳) همه چیزهایی که همه امتها به آن قسم می خورند، یعنی اگر کلیمیها به موسـی قسم می خورند، اگر مسـیحیها به عیسـی قسم می خورند، اگر آتش پرستها به آتش قسم می خورند، ابن ابی الحدید از علمای درجه یک اهل سنت است، می گویـد: قسم به آنچه که هر کسـی به هر چیزی قسم می خورد. «لقـد قرأت هذه الخطبه منذ خمسـین سـنه و إلی الآن أکثر من ألف مره» این خطبه نهـج البلاـغه را در پنجـاه سال عمرم بیش از هزار بار خوانـده ام. هر دفعه ای که خوانـده ام، گیج شده ام و این چه خطبه ای است؟ بعد می گوید: تمام سـخن شناسان جمع بشوند این خطبه علی را گوش بدهند، همه به سجده بیافتند و اگر از کسـی پرسـیدند که چرا سـجده می کنی؟ نهج البلاغه چیست؟ و همه سخن شناسان باید سجده کنند. این اقرار ابن بی الحدید درجلد یازدهم است.

علی را کشتند. سهمیه یتیمها قطع شد. مغز مبارک شکافت. یا مظلوم یا علی بن ابیطالب. برای دعا بسیج شویم. قبل از آن که به خودتان دعا کنید، به دیگران دعا کنید که حدیث داریم اگر چهل مومن را دعا کنی، دعای خودت هم مستجاب می شود.

«السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَبَا الْحَسَنِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِین» «یَا أَبَا الْحَسَنِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ یَا عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ یَا حُجَّهَ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ یَا سَیِّدَنَا وَ مَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِکَ إِلَی اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاکَ بَیْنَ یَدَیْ حَاجَاتِنَا یَا وَجِیهاً عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ»(بحارالأنوار، ج ۹۹، ص ۲۴۷)

در ظلمت شب نور جلی را کشتند در مسلخ عاشقی ولی را کشتند

در لوح قدر نوشته با خط جلیلی از فرط عدالتش علی را کشتند(۲)

چرا یا رب مسحر قدّش خمیده سحر را کس بدین حالت ندیده

مگر صبح قیامت گشت بر پا که رنگ از چهره عالم پریده

فضای مرگبار شهر کوفه چنین صبح غم آلودی ندیده

چه خبر است، در و دیوار کوفه می زند داد شب قدر است و معراج عقیده

به محراب عبادت رادمردی به شمشیر ستم فرقش دریده

بعد از لحظاتی که مردم کوفه صدای اذان علی را شنیدند، یک وقت دیدند یک منادی بین زمین و آسمان ندا می کند، (الا یا اهل العالم) «قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَی قُتِلَ عَلِیٌّ الْمُرْتَضَی»

ندای قد قتل اید زهر سو که ای مستضعفین رنجدیده

ز شمشیر ستم پور مرادی عدالت را به خاک و خون کشیده

بنازم بر علی و اجتهادش که آخر کشت او را عدل و دادش

ایام عزای شیعه است. گاه ضربت خوردن امیرالمومنین است. بار دیگر خدا را به حق علی سوگند می دهیم و علی را در خانه خدا واسطه می کنیم « یَا وَجِیهاً عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ».

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

حضرت زهرا (سلام الله علیها) (۸۲)

فدک (۱۴)

شرح خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها جلسه هفدهم

شرح خطبه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

جلسه هفدهم ؛ ۷۴/۹/۲۲

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محّمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

اتمام حجّت حضرت زهرا(س) با مردم

حضرت زهرا(س) که دید ابوبکر همهٔ تقصیرها را به گردن مردم انداخته است رو به حاضران می کند و می فرماید:

* فَالْتَفَتَتْ فاطِمَةُ(س) إلَی النّاسِ وَ قالَتْ: مَعاشِرَ النّاسَ الْمُسْرِعَهِ إلی قیلِ الْباطِلِ الْمُغْضِیَهِ عَلَی الْفِعْلِ الْقَبیحِ الْخاسِرِ أفَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها(۱) کَلا بَلْ رانَ عَلی قلوبِکُم ما أَسَأْتُم مِنْ أَعْمالِکُمْ فَأَخَذَ بِسَمْعِکُمْ وَ أَبْصارِکُمْ وَ لَبِئْسَ ما تَأَوَّلْتُمْ وَ ساءَ ما بِهِ أَشَرْتُمْ وَ شَرَّ ما مِنْهُ اعْتَضْتُمْ لَتَجِدُنَّ وَ اللّهِ مَحْمِلَهُ ثَقیلًا وَ غِبَّهُ وَبیلًا إذا کُشِفَ لَکُمْ الْغِطاءُ وَ بانَ ماوَراءَهُ الضَّراءُ وَ بَدالَکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَحْتَسِبُونَ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبْطِلُونَ(۲)

پس حضرت فاطمه(س) رو کرد به مردم و فرمود: ای مسلمانانی که خیلی سریع به طرف گفته های باطل رفتید و در مقابل کار زشتی که زیان بار است، چشم خود را بر هم گذاشتند، آیا در قران تدبّر نمی کنید یا آن که بر دلهای شما قفل زده شده؟ بلکه این کارهای زشت شماست که سبب شد دلهای شما را زنگار بگیرد چشم و گوش شما بسته شود. تأویل بدی کردید و آنچه در عوض گرفتید شرّ است. بخدا سوگند بار سنگینی را به دوش گرفتید و عاقبت آن وخیم است زمانی که پرده ها کنار رود، آن وقت سختیهای پشت پرده ظاهر می شود و از ناحیهٔ پروردگار چیزهایی بر شما روی می کند که گمانش را هم نمی بردید

در آنجاست که زیان کار آنهایی بودند که راه باطل را طی کردند.

ص: ۱۲۰۵

۱- (۱). محمّد /۲۴.

۲- (۲). غافر /۷۸.

با توجه به این که ابوبکر توپ را به زمین مردم انـداخت و در آن مجلس هم کسـی انکار نکرد و همه سـکوت کردنـد پس جا داشت که حضرت مخاطب خود را مردم قرار دهد و به آنها خطاب کند.

در این قسـمت حضـرت زهرا(س) به چنـد نکته اشـاره می فرماینـد. اوّل آنکه چـون ابـوبکر مردم و نظر مردم را دلیـل و عـامل غصب خلافت و فدك مطرح کرد حضـرت به مردم رو می کند و می گوید این شخص دارد گناه را به گردن شما می اندازد، پس شـما مردم تهمتی باطل را که به پـدر من زد قبول کردیـد و اعتراض نکردیـد و سـپس از آیهٔ قرآن اسـتفاده می کند و می فرمایـد آیـا در قرآن تـدبّر و دقّت نمی کنیـد یا این که دقّت می کنیـد امّا چیزی نمی فهمیـد؟ یعنی یا تو به خورشـید نگاه نمی کنی یا این که کور هستی که نور روشن آن را نمی بینی. ببینید چقدر مسـتدل بحث می کند و می گوید یا شما به قرآن توجه نکرده ایـد که مقصّـِرید یـا این که تـوجّه کرده ایـد و درنمی یابیـد پس بـاز هم مقصّـِرید، راه سوّمی هم نیست، این روش هم منطقی است هم مسـتند به آیات قرآن. در تاریخ آمده که همین حضـرت زهرا(س) در پاسخ به سؤالات فضّه نیز تماماً از آیات قرآن اسـتفاده کرد و این نتیجهٔ نفوذ کلام الهی در پیکرهٔ ایشان است. به هر حال حضـرت مردم را در حصر قرار می دهد که یا اصـلاً در قرآن تدبّر نمی کنید و یا بر قلبهای شما قفل زده شده و نتیجهٔ هر دو وضع روشن است، یعنی اگر در قرآن تدبر کرده بودید که تکلیف خلافت و ارث هر دو برای شما روشن می شد. بعد خود حضرت از قرآن کریم پاسخ می دهد که شما همان دومی هستید یعنی اعمال زشت شـما باعث شده که گوش و چشم شـما حرف حق را نمی پذیرد و از هم تشـخیص نمی دهد و قلبهای شـما را زنگار گرفته است، و این اشاره به آثار وضعی گناه در باطن انسان است. این یک مسئلهٔ مهم است و خدا نیاورد آن روز را که مسـلمانی قرآن بخوانـد امّا از معارف آن بی بهره بماند، یا نعوذ بالله در جهت مخالف قرآن حرکت کند. سـپس حضـرت می فرماید شـما مردم کار بدی کردید که به نام اسـلام، اسلام را کوبیدید و آن را از مسیر اصلی اش منحرف کردید. آنچه شـما کردیـد بـد است و بـد بادا آنچه شـما به آن اشاره کردیـد. یعنی عاقبت کار شـما به بـد جایی منتهی شـده که به نام اسـلام، اسـلام را از مسـیر خود منحرف کردن و دین را از بین بردن است. منظور حضـرت از اشارهٔ مردم همان سکوت آنها در مجلس است که ای مردم شـما با همین سـکوتتان و هیـچ نگفتنتان عملاً حرفهای این گروه غاصب را تأیید می کنید، امّا بدانید آنچه در عوض این سـکوت و قبولتان گرفتیـد بـد است. یعنی شـما در مقابل این سـکوتتان این حق السّـِکوت را گرفته ایـد که زندگی تان راحت و بی دردسـر باشد چون راه دفاع از حق مبارزه دارد، زخم جراحت و کشته شدن دارد، از بین رفتن زندگی دارد امّا شـما زنـدگی راحت را در مقابل سـکوتتان گرفتیـد ولی بخـدا که بار سـنگینی بر دوش خود نهادیـد، باری که عاقبت وخیمی در قیامت دارد، امّا این حقیقت روزی بر شما فاش می شود که پرده ها کنار رود و سختی های پشت پرده بر شما ظاهر گردد. و چیزهـایی از ناحیه خـدا بر شـما وارد شود که اصـلاً گمان نمی کردیـد و احتمال نمی دادیـد و در آنجا فقط صاحبان باطل زیان می کننـد. آنجا خواهید فهمید که این زندگی چند روزه و چند لحظه ای دنیا ارزش آن را نداشت که حق را پایمال کنید و مسیر شیطانی را به جای مسیر الهی برای خود و همگان انتخاب کنید، می فهمید که این راحت طلبی ها ارزش نداشت.

ص: ۱۲۰۶

بازگشت حضرت(س) به خانه و گفتگو با علی(ع)

پس از اتمام این سخنان حضرت زهرا(س) به خانه بازگشت در روایت آمده است:

* ثُمَّ انْكَفَأَتْ(س) وَ أَميرُالْمُؤمِنينَ(ع) يَتَوَقَّعُ رُجُوعَها إِلَيْهِ

سپس حضرت زهرا(س) به خانه بازگشت در حالی که امیرالمؤمنین(ع) انتظار بازگشت او را می کشید.

* وَ يَتَطَلَّعُ طُلُوعَها عَلَيْهِ

و علی(ع) چشم به راه حضرت بود. تطلّع یعنی سرکشیدن یعنی حضرت علی(ع) دائماً از در خانه سرمی کشید تا ببیند زهرا(س) کی می آید یعنی دلواپس بود، شاید هم نگران بود که نکند این جماعت دوباره صدمه ای به زهرا(س) بزنند.

* فَلَمَّا اسْتَقَرَّتْ بِهَا الدّارُ قالَتْ لِأميرِ الْمُؤْمِنينَ(ع): يَابْنَ أَبى طالِبٍ: اشْتَمَلْتَ شِمْلَةَ الْجَنينِ وَ قَعَدْتَ حُجْرَةَ الظَّنينِ

وقتی حضرت زهرا وارد خانه شد رو به علی(ع) کرد و گفت آیا مانند یک طفل در رحم، کُنجی نشسته ای و مثل افراد متّهم در یک گوشه جای گرفته ای؟

شاید این تشبیه حضرت زهرا(س) به این جهت باشد که وقتی وارد خانه شده دیده که علی(ع) گوشۀ خانه نشسته و زانوی غم بغل گرفته مثل بچه ای که در رَحِم مادر است. شاید حضرت(س) می خواهد بگوید تو همان بچۀ اسلام هستی که همین طور باید بنشینی و هیچ تکان هم نخوری چون اگر تکان بخوری رحم پاره می شود و به مادر لطمه می خورد یعنی ناچاری که صبر کنی تا اسلام صدمه نبیند.

* نَقَضْتَ قادِمَةَ الْأَجْدَلِ فَخانَكَ رِيشُ الْأَعْزَلِ

تو کسی بودی که بالهای باز شکاری را درهم می کوبیدی، حالا این کسانی که بی سلاح هم هستند به تو خیانت می کنند. قادمه آن پر جلوی باز شکاری است که خیلی هم قوی است. اجدل هم باز شکاری را می گویند. اعزل هم به شخص بی سلاح می گویند.

حضرت زهرا(س) می فرماید تو کسی بودی که قهرمانان عرب مثل عمرو بن عبدودها را از بین بردی، حال کار به جایی رسیده چند آدم ضعیف با هو و جنجال به تو خیانت می کنند.

* هذَا ابْنُ أبی قُحافَهَ، یَبْتَزُّنی نَحیلَهَ أبی وَ بُلْغَهَ ابْنَی لَقَدْ أَجْهَدَ(۱) فی خِصامی وَ اَلْفَیْتُهُ أَلَدَّ فی کَلامی حَتّی حَبَسَتْنی قَیْلَهُ نَصْرَها وَ الْمُهاجِرَهُ وَصْلَها وَ غَضَّتِ الْجَماعَهُ دُونی طَرْفَها فَلا دافِعَ وَ لا مانِعَ خَرَجْتُ کاظِمَهً وَ عُدْتُ راغِمَهً أَضْرَعْتَ خَدَّکَ یَوْمَ أَضَعْتَ حَدَّکَ وَ افْتَرَسْتَ الذِئابِ وَ افْتَرَشْتَ التُّرابَ ماکَفَفْتَ قائِلًا وَ لاأَغْنَیْتَ قائِلًا أَوْ باطِلًا وَ لاخِیارَ لی! لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هُنَیَّتی

این پسر ابوقحافه است که عطیهٔ پدرم و وسیلهٔ فرزندانم را از من ربود، کوشش کرد با من دشمنی کند و او را در مکالمه ای که با من داشت دشمن ترین و لجبازترین دشمنانم یافتم تا جایی که فرزندان قیله یعنی انصار از حمایت من دریغ کردند و مهاجرین هم خویشاوندی و کمکشان را از من بازداشتند و دیگران هم چشم خود را بستند، نه کسی از من دفاع کرد و نه کسی مانع از ظلم شد. از خانه که بیرون رفتم بغض گلویم را گرفته بود وقتی از مسجد بازگشتم خوار برگشتم. ای علی(ع) از روزی که تندی شمشیرت را از بین بردی صورت خودت را هم ذلیل کردی تو کسی بودی که گرگها را از هم می دریدی حالا خاک نشین شده ای(۲)، تو چرا جلوی این حرفهای باطل را نمی گیری و هیچ کار مؤثری برای دفع فتنه انجام نمی دهی، و من اختیاری از خود ندارم. کاش قبل از این مرده بودم و وضع تو را نمی دیدم. در اینجا لحن حضرت زهرا(س) عوض می شود زیرا می بیند دل علی(ع) را به درد آورده است می فرماید:

ص: ۱۲۰۸

۱- (۳). نسخهٔ دیگر: اجهر.

۲- (۴). در برخی از نسخه ها آمده است: وَ افْتَرَسْتَ الذِئابَ وَ افْتَرَسَکَ الذُبابَ یعنی تو گرگها را می دریدی و امروز مگسها تو را می درند www.mojtabatehrani.ir

* عَذیری اللّهُ مِنْهُ عادِیاً وَ مِنْکَ حامِیاً، وَیْلای فی کُلِّ شارِقٍ وَیْلای فی کُلِّ غارِبٍ

خدایا عذر مرا بپذیر که علی در مواردی ظلمها را از من دور کرده و از من حمایت کرده، وای بر زهرا در هر صبحدمی و وای بر من در هر شبانگاهی، این اوج مظلومیت حضرت زهرا(س) را می رساند.

* ماتَ الْعَمَدُ وَ وَهَنَ الْعَضُدُ

تکیه گاه ما مُرد و بازوی ما سُست شد.

در برخی نسخه ها عُمُد جمع عمود به معنی تکیه گاه آمده است.

* شَکْوای إِلیٰ أَبی وَ عَدْوای إِلی رَبّی

شکایتم را به پدرم و عرض حالم را به پروردگارم ارائه می دهم.

* اَللّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ حَوْلاً

پروردگارا تو از نظر قدرت از اینها نیرومندتر و قوی تر هستی.

* وَ أَشَدُّ بَأْسا وَ تَنْکیلاً

و عذاب و انتقام تو از دیگران شدیدتر است.

تسلّی دادن حضرت علی(ع) به حضرت زهرا(س)

* فَقالَ أَميرُالْمُؤمنينَ(ع): لاوَيْلَ لَكِ بَلِ الْوَيْلُ لِشانِئِكِ. ثُمَّ نَهْنِهی عَنْ وَجْدِكِ يَا ابْنَةَ الصَّفْوَةِ وَ بَقِيَّةِ النُّبُوَّةِ، فَمٰا وَنَيْتُ عَنْ دينی وَ لا أَخْطَأْتُ مَقْدُوری فَإنْ كُنْتِ تُريدينَ الْبُلْغَةَ فَرِزْقُكِ مَضْمُونٌ وَ كَفيلُكِ مَأْمُونٌ وَ ما اُعِدَّ لَكِ أفْضَلُ مِمّٰا قُطِعَ عَنْكِ، فَاحْتَسِبِی اللّهَ

امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود: وای بر تو نیست بلکه وای بر کسی است که به تو بغض دارد و با تو به بدی رفتار می کند. خود را از خشم باز دار، ای دختر پیغمبر برگزیده و ای یادگار نبوّت. در دینم عجز نشان ندادم و از آنچه بر آن توانایی داشتم کوتاهی نکردم، اگر به اندازهٔ کفاف می خواهی روزی تو ضمانت شده است و متکفّل آن هم امین است و آنچه برای تو مهیّا شده بهتر از آن است که از تو منع شده. پس به حساب خدا قرار ده.

* فَقالَتْ(س): «حَسْبِی اللّهُ» وَ اَمْسَکَتْ.

در اینجا حضرت(س) فرمود: خدا برای من کافی است. و دیگر چیزی نگفت. در روایت است که ضمن صحبتهای زهرا(س) صدای مؤذن بلند شد که در مسجد پیغمبر(ص) اذان می گفت و شهادت به وحدانیت و بعد شهادت به رسالت محمد(ص) در اینجا بود که علی(ع) سرش را بلند کرد و به چهرهٔ زهرا(س) نگاه کرد و گفت من فرق نکرده ام من همان هستم که در جبهه های جنگ مبارزه می کرد امّا آیا دلت می خواهد دیگر این شهادت به رسالت پیغمبر را نه تو بشنوی و نه دیگران در طول تاریخ بشنوند؟ یعنی اگر من قیام کنم اسلام ضربه می خورد و چیزی از آن باقی نمی ماند. من باید حساب کار را تا قیامت بکنم و مصلحت اسلام را در نظر بگیرم. اینجا بود که حضرت زهرا گفت: حالا دیگر من هم صبر می کنم برای اینکه اسلام و رسالت پیامبر در طول تاریخ باقی بماند پس ما اهل بیت با همهٔ این فشارها باز هم صبر می کنیم.

این نکته را هم اینجا بگویم که بعضی افراد که مطلب را درست نفهمیده اند فکر می کنند حضرت زهرا(س) نعوذ باللّه به علی(ع) تندی کرد. اصلاً این طور نیست بلکه حضرت زهرا که می داند در طول تاریخ این نوع سؤالات مطرح است این مسائل را مطرح می کند تا پاسخ شوهرش بیان شود و در طول تاریخ برای من و تو سؤالی باقی نماند نه اینکه حضرت زهرا(س) نسبت به صبر و سکوت حضرت علی(ع) اشکال و شبه ه ای داشته باشد.

* * *

بحمداللّه شرح مختصر خطبهٔ حضرت زهرا(س) به پایان رسید، هر چند بسیاری از مطالب آن ناگفته ماند یا به طور مختصر گفته شد. امّا نکتهٔ آخری که باید تذکر دهم این است که همهٔ این مباحث مقدمه ای است برای نیل انسان به هدف از خلقت یعنی آدم شدن، مکتب آدم ساز، تنها مکتب اهل بیت است و غیر از راه آنان راهی نیست، والا چند متر زمین و حتّی خلافت هم فی نفسه برای آنان پوچ است، اصلاً ساحت مقدّس آنان بری و منزّه است از این که به فکر این چیزها باشند، امّا مسئله چیز دیگری بود. اگر خلافت غصب نمی شد و اسلام در مسیر صحیح خود که خدا تعیین کرده بود پیش می رفت بشریت در رسیدن به هدف خلقت موفق می شد. امّا با این انحرافات، راه بشر به سوی خدا گرفته شد زیرا بدون علی و آل علی(ع) کسی به خدا نمی رسد و این حقیقت را حضرت زهرا(س) می دانست که چنین از حق و حقیقت دفاع کرد و حقایق را برای ثبت در تاریخ در این خطبه بیان فرمود.

ص: ۱۲۱۰

و صلّی اللّه علی محمّد و آل محمّد.

شرح خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها جلسه شانزدهم

شرح خطبه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

جلسه شانزدهم ؛ ۷۴/۹/۸

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محّمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

پاسخ حضرت زهرا(س) به ابوبکر

حال حضرت زهرا(س) شروع می کند به پاسخ دادن و می فرماید:

* سُبْحانَ اللّهِ، مّا کانَ أَبی رَسُولُ اللّهِ(ص) عَنْ کِتابِ اللّهِ صادِفاً وَ لا لِأَحْکامِهِ مُخالِفاً.

سُبْحانَ اللّه، هیچ گاه پدر من از کتاب خدا اعراض نکرد و با احکام قرآن مخالفت نکرد.

حضرت با گفتن سبحان اللّه تعجب خود را از حرفهای ابوبکر نشان می دهد، بعد می فرماید: من احکام قرآن را برایت گفتم تو حدیث جعلی می آوری که من از پدر تو اطاعت کردم و با این حیله به پدر من نسبت می دهی که با قرآن مخالفت کرده است وقتی قرآن می گوید: وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ(۱) یعنی پیامبران ارث می گذارند، بعد تو حدیث می آوری که پدر من گفته پیامبران ارث نمی گذارند. یعنی درد دیگری هم بر من اضافه کردی و آن این که به پدر من تهمت می زنی که در حدیث، خلاف قرآن سخن گفته حال آنکه پدر من هرگز مخالفت با قرآن نکرد.

بَلْ کانَ یَتَّبِعُ أَثَرَهُ وَ یَقْفُو سُورَهُ، اَفَتَجْمَعُونَ اِلَی الْغَدْرِ اعْتِلالاً عَلَیْهِ بِالزُّورِ وَ الْبُهْتانِ

بلکه همواره از احکام قرآن تبعیت می کرد و دنباله رو سوره های قرآنی بود. یعنی از همان آیه ها که برای تو خواندم هم پیروی کرد. آیا شما همگی مجتمع شده اید برای خیانت؟ بعد هم برای خیانتتان دروغ و بهتان به پدر من نسبت می دهید؟ حضرت(س) در این عبارت ابتدا می گوید پدر من که همواره تابع و مطیع همهٔ قرآن بود امّا آمدید اجماع کردید علیه قرآن و بعد هم با جعل حدیث و دروغگویی پدر مرا به مخالفت به قرآن متهم کردید.

۱- (۱). نمل /۱۶.

حجّیت و محدودهٔ اجماع

در اینجا یک مسئلهٔ دیگر هم مطرح می شود که اجماع تا کجا حجّیت دارد و اصلاً در چه مواردی است. مثلاً در قرآن کریم آمده است:

اَلزّانِیَهُ وَ الزّانی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما(۱)

زانی و زانیه را حد بزنید.

حال فرض کنید گروهی یک انتخابات راه انداختند و رأی گیری کردند بعد گفتند اکثریت مسلمین گفتند زنا اشکال ندارد. آیا این رأی و اجماع معتبر است؟ یا مثلاً در مورد دزدی و حد آن رأی گیری کنند بگویند با رأی گیری و اجماع آیهٔ فَاقْطَعُوا اَیْدِیَهُما(۲) یعنی دست دزد را قطع کنید را کنار می گذاریم. آیا اصلاً چنین اجماعی صحیح است؟ پاسخ روشن است، نه اجماع و اکثریت که حتّی خود پیغمبر اکرم(ص) هم حق ندارد با کتاب خدا مخالفت کند و بر خلاف احکام آن عمل کند. فقهای شیعه اجماع را تنها بعنوان این که کاشف از قول معصوم است معتبر می دانند و حتّی قول معصوم هم تا آنجا حجّیّت دارد که با کتاب خدا مخالفت و تعارض نداشته باشد. در روایات هم آمده که اگر دیدید روایتی با آیهٔ قرآن مخالف است آن روایت را اِضْرِبْهُ عَلَی الْجِدارِ به دیوار بزن و به آن روایت عمل نکن. بنابراین با اجماع مسلمین و اکثریت و این قبیل مسائل که نمی توان احکام خدا را کنار گذاشت. لذا حضرت(س) می گوید شما اجماع در خیانت کردید بعد هم بجای این که مثلاً حدیثی جعل کنید که حداقل ظاهراً مخالف صریح قرآن نباشد آمده اید حدیثی جعل کرده اید درست مخالف قرآن و آن را به پدر من نسبت داده اید، یعنی یک حرف باطل و تهمت را به پیغمبر اکرم(ص) نسبت دادید و این خیانت دیگری است که شما غیر از آن جعل حدیث مرتکب شدید.

۱- (۲). نور /۲.

۲- (۳). مائده /۳۸.

افشای سوابق خیانت غاصبان

* وَ هٰذا بَعْدَ وَفاتِهِ شَبيهٌ بِما بُغِى لَهُ مِنَ الْغَوائِلِ فى حَيٰاتِهِ

و این عمل خیانتی که شما بعد از وفات پیغمبر(ص) کردید نظیر همان غائله هایی است که در زمان حیات آن حضرت انجام دادید. این عبارت حضرت(س) روشن می کند که این کارها تازگی ندارد و این گروه قبلاً هم غائله می کردند، غائله نوعی از توطئه است یعنی شما قبلاً هم توطئه می کردید یعنی شما سابقه دار هستید و من شما را از قبل می شناسم. می دانید توطئه های بسیاری علیه پیغمبر(ص) صورت گرفت شاید آخرین آنها هم رم دادن مرکب ایشان بود که برخی در آن دست داشتند. بعد از اینکه حضرت پس از اشاره به این که شما را خوب می شناسم به پاسخ مطالب ابوبکر می پردازد و می فرماید:

* هٰذا كِتابُ اللّهِ حَكَماً عَدْلاً وَ ناطِقاً فَصْلاً يَقُولُ «يَرِثُنى وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»(۱) «وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ»(۲)

این کتاب خداست که داوری عادلانه می کند و حق و باطل را از هم جدا می سازد. قرآن می فرماید: حضرت زکریا از خدا خواست فرزندی به من عطا کن که از من و آل یعقوب ارث ببرد و خداوند یحیی را عنایت کرد و در آیهٔ دیگر می فرماید: و سلیمان از داود ارث برد.

تا اینجا حضرت(س) مسئلهٔ میراث بردن فرزندان انبیاء از انبیاء را مطرح فرمود.

* فَبَيَّنَ عَزَّ وَ جَلَّ فيما وَزَّعَ عَلَيْهِ مِنَ الْأَقْساطِ وَ شَرَّعَ مِنَ الْفَرائِضِ وَ الْميراثِ وَ أباحَ مِنْ حَظِّ الذُّكْرانِ وَ الاناثِ ما أزاحَ بِهِ عِلَّةَ الْمُبْطِلينَ

و خداوند در قرآن ارث را توزیع و واجبات ارث و حدود میراث و سهم پسر و دختر را بیان فرموده است.

۱- (۴). مریم /۶.

۲- (۵). نمل /۱۶.

* وَ أزالَ التَّظَنّی وَ الشُّبُهاتِ فِی الْغابِرینَ

به طوری هم بیان فرموده که گمانها و شبهات افراد بیهوده گو و دروغ گو را از بین برده است.

اشاره به اینکه آیات ارث به قدری واضح و بیان آن رساست که جایی برای ابهام باقی نگذاشته است و همین، کار شما را در جعل حدیث افشا می کند و جایی برای فتنه باقی نمی گذارد.

حضرت می فرماید: من از قرآن شاهد می آورم قرآن هم که صریحاً احکام را بیان کرده و شبهات کسانی مثل شما را که در آینده بخواهند در ذهنها ایجاد کنند زائل کرده است. بنابراین چرا با خیانت و جعل دروغ منکر قرآن شده اید. البته دلیلش روشن است و علت یک چیز بیشتر نیست:

دلیل اصلی مخالفت با قرآن

* کَلاّ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ اَنْفُسُکُمْ اَمْراً

نه چنین است که می گویند، بلکه هواهای نفسانی بر شما غالب شده است.

* فَصَبْرٌ جَمیلٌ

پس باید صبر پسندیده پیشه کرد.

ببینید حضرت(س) چقدر زیبا ضمن استفاده از آیات سورهٔ یوسف می فرماید شما که دست بردار نیستید پس ما باید صبر کنیم تا نزد خدا پسندیده باشد، طوری که نه ضربه به اسلام بخورد و نه ما کوتاه آمده باشیم. یعنی طوری صبر می کنیم که طبق وظیفهٔ شرعی مان عمل کرده باشیم. اشاره به اینکه اوّلاً منشاء عمل شما دین و دلسوزی برای مسلمین و مصلحت آنان نبود بلکه حبّ جاه و ریاست طلبی شما بود.

ثانیاً شما دست بردار نیستید و قرآن هم در شما اثر ندارد.

ثالثاً ما هم به شما مقابله نمی کنیم و صبر پسندیده پیشه می کنیم.

ص: ۱۲۱۴

رابعاً ما از تهمتی که به پیامبر می زنید و توجیهات شیطانی شما، به خداوند پناه می بریم.

* وَ اللّٰهُ الْمُسْتَعانُ عَلیٰ ما تَصِفُونَ(۱)

و خداوند در مقابل آنچه شما توصیف کردید به ما کمک کننده است.

در اینجا حضرت زهرا(س) می گوید شما نه تنها ظلم کردید بلکه تهمت هم می زنید آن هم نه فقط به پدرم که به من هم تهمت می زنید، زیرا به من می گویید چیزی را در اختیار داشته ام که غصب بوده و ارث پدرم نبوده است و این آنجایی است که فقط خدا باید در مقابل این خیانتها و تهمتهای شما به ما کمک کند. آیه ای را هم که حضرت(س) تلاوت می کند مربوط به حضرت یوسف است که نه تنها مظلوم واقع شد بلکه مورد تهمت هم قرار گرفت. حضرت زهرا(س) هم می گوید شما زیر پوشش دین و مقدّس بازی حق را پایمال می کنید و بعلاوه به من هم تهمت می زنید. امان از هنگامی که خلاف شرع را در قالب شرع جلوه دهند و متشرّع را خلافکار و برعکس، خلافکار را متشرّع جلوه دهند که در این صورت وَ عَلَی الإسْلامِ السَّلام.

سخن مجدّد ابوبکر

فَقالَ أَبُوبَکرٍ: صَدَقَ اللّٰهُ وَ رَسولُهُ(۲) وَ صَدَقَتْ اِبْنَتَهُ وَ أَنْتِ مَعْدَنُ الْحِکْمَهِ وَ مَوْطِنُ الْهُدیٰ وَ الرَّحْمَهِ وَ رُکْنُ الدِّینِ وَ عَیْنُ الْحُجَّهِ لاأَبْعَدُ صَوابِکِ وَ لاأَنْکِرُ خِطابِکِ

سپس ابوبکر گفت خدا و پیغمبرش راست گفتند و دختر پیغمبر هم راست گفت و تو ای دختر پیغمبر کانون حکمت، پایگاه هدایت، رکن دین و پیکرهٔ حجّت خدایی. من نمی خواهم حق تو را از تو دور کنم و خطابه ات را هم منکر نیستم.

ص: ۱۲۱۵

۱- (۶). یوسف /۱۹.

۲- (۷). نسخهٔ دیگر: و صدق رسول.

چگونه می شود با مطالبی که بین حضرت(س) و ابوبکر مبادله شد این جمله را معنا کرد.

امّا گفتهٔ الهی را حضرت(س) مطرح کرد و آن این که فرزندان انبیاء از انبیاء ارث می برند و به طور کلّی منسوبین مؤمنین از یکدیگر ارث می برند و امّا آنچه را ابوبکر به پیغمبر(ص) نسبت داد حدیثی بود که فرزندان انبیاء از انبیاء ارث نمی برند و امّا آنچه حضرت(س) گفت همان چیزی بود که در کتاب اللّه یعنی قرآن بود. حال چطور ابوبکر می گوید هم خدا راست گفت هم پیغمبر(ص) و هم حضرت زهرا(س)؟ چون اگر خداوند راست می گوید که فرزندان انبیاء ارث می برند پس طبق نقل ابوبکر در آن حدیث مجعول پیغمبر(ص) نعوذ باللّه دروغ گفته که فرزندان انبیاء ارث نمی برند، و اگر آنچه را که ابوبکر از پیغمبر(ص) نقل کرده است راست است پس کتاب خدا نعوذ باللّه دروغ است و اگر حضرت زهرا(س) که فرموده من هم ارث می برم راست گفته پس آنچه ابوبکر به پیغمبر نسبت داده دروغ است.

بنابراین در هر صورت ثابت می شود که این ابوبکر است که دروغ می گوید نه خداوند و نه پیغمبر(ص) و نه حضرت زهرا(س). و از جمله همین جملهٔ ابوبکر که می گوید صَدَقَ اللّهُ وَ رَسولُهُ(۱) وَ صَدَقَتْ اِبْنَتَهُ دروغ است. چون اجزای آن بنا بر ادعاهای خود ابوبکر با هم سازگار نیستند پس معلوم می شود ابوبکر به همین جملهٔ خودش هم باور نداشته و دروغ گفته است.

دقت کنید اولاً ابوبکر باز هم نمی تواند کوچکترین خدشه ای به شخصیت و سخنان حضرت(س) وارد کند، زیرا شخصیت حضرت زهرا(س) آن قدر عظیم بود که کسی جرأت نداشت او را انکار کند، از طرفی هم ابوبکر گیر کرده که چه کار کند؟ نه می تواند بصراحت منکر قرآن شود نه می تواند جواب استدلالهای حضرت(س) را بدهد. بنابراین سعی می کند راه گریزی پیدا کند و می گوید:

۱- (۸). نسخهٔ دیگر: و صدق رسول.

* هؤُلاءِ الْمُسْلِمُونَ بَیْنی وَ بَیْنَکَ، قَلَّدُونی ما تَقَلَّدْتُ وَ بِاتِّفاقٍ مِنْهُمْ أَخَذْتُ ما أَخَذْتُ غَیْرَ مُکابِرٍ وَ لاْمُسْتَبِدٍّ وَ لامُسْتَأثِرٍ وَ هُمْ بِذلِکَ شُهُودٌ

ابوبکر می گوید: این مسلمانها حَکَم باشند بین من و تو و شاهد میان ما باشند. اینها آمدند قلادهٔ خلافت را به گردن من افکندند. و با اتّفاق مردم گرفتم آنچه را گرفتم نه از روی خودبزرگ بینی و تکبّر و استبداد و حبّ جاه و هوای نفس و مقدّم داشتن خود بر دیگران و خود این مردم هم بر این مطلب شاهدند. در اینجا دو نکته قابل تأمل است:

اوّل ــ بحث ابوبکر با حضرت زهرا(س) در مورد فدک بود. اجماع مسلمین هم که در مورد غصب فدک نبود، پس ابوبکر در واقع می گوید مسلمین در خلافت من اجماع کردند، پیغمبر هم گفته است هر کس خلیفه است باید اموال خلیفهٔ بعدی را در دست بگیرد پس من هم فدک را گرفتم و لذا اجماع مسلمین در مسئلهٔ خلافت را با واسطه قرار دادن آن حدیث مجعول به مسئلهٔ فدک سرایت داده و با یک استدلال ظاهری غصب فدک را به اجماع مسلمین نسبت داده است. در حالی که همان حدیث که واسطه در این استدلال است مورد انکار حضرت زهرا(س) قرار گرفت و این نتیجه گیری ابوبکر خود مغلطه ای بیش نیست.

دوّم ــ در اینجا باز هم ابوبکر میان دعوا نرخ تعیین می کند و می خواهد پایهٔ خلافت خودش را محکم کند. در این عبارت ابوبکر سعی می کند به آن جملهٔ حضرت زهرا(س) که از آیهٔ سورهٔ یوسف استفاده کرد و گفت بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ اَنْفُسُکُمْ یعنی نفس تان شما را گمراه کرد پاسخ دهد، لذا می گوید من که دنبال جاه طلبی نبودم، این مردم خلافت را گردن من گذاشتند و من با نظر و اتّفاق آنان فدک یا خلافت را گرفتم. در اینجا او از روشی استفاده می کند که امروز هم رایج است، یعنی گاه بعضی می خواهند خلاف حکم خدا و حکم کتاب خدا عمل کنند به اصطلاح امروزی توپ را از زمین خود خارج می کنند و به زمین مردم می اندازند و می گویند مردم این طور خواستند یا رأی مردم بود. ما بر اساس دمکراسی عمل کردیم و مردم هم رأی دادند که خلاف حکم خدا اجرا شود! اینجا هم ابوبکر می گوید من قبول دارم سخنان تو همه درست است، امّا چون مردم از من خواستند و حکومت را گردن من گذاشتند من هم عمل کردم. البته این حرف او هم صادقانه نیست زیرا مردم هرگز رأی به او ندادند بلکه فقط پنج نفر در سقیفه جمع شدند و در مورد همه چیز تصمیم گیری کردند بعد هم با تهدید و تطمیع و... از مردم بیعت گرفتند.

شرح خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها جلسه پانزدهم

شرح خطبه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

جلسه پانزدهم ؛ ۷۴/۹/۱

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محّمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

پاسخ ابوبکر

* فَأَجابَها اَبُوبَكْرٍ عَبْدُاللّهِ بْنُ عُثْمانَ

سپس ابوبکر شروع کرد به پاسخ دادن. نام ابوبکر عبداللّه و نام پدرش عثمان بوده.

اوّلاً باید توجه کرد که چرا ابوبکر پاسخ می دهد؟ همان طور که در ابتدای خطبه گفته شد حضرت زهرا(س) پس از اینکه به مجلس وارد شدند و نشستند ابتدا حمد الهی کردند اَلْحَمْدُلِلّهِ عَلی ما اَنْعَمَ و سپس ذکر شهادت و توحید و نبوت و معاد و بعد مسئلهٔ رحلت پیامبر اکرم(ص) و تا آخر خطبه و در هیچ جای خطبه هم خطاب ایشان به شخص خاصی نبود و در روایت هم آمده بود که ثُمَّ الْتَفَتَتْ(س) إلی اَهْلِ الْمجْلِسِ یعنی سپس به حضار مجلس توجه کردند و در جای دیگر هم در ضمن خطبه حضرت فرمود أَنْتُمْ عِبادَ اللّهِ یعنی باز هم مخاطب را جمع قرار دادند، امّا چرا ابوبکر پاسخ می دهد. علّت پاسخگویی ابوبکر این است که اولاً حضرت(س) مسئلهٔ غصب فدک را مطرح کرد و ضمیر هم مرجع خودش را پیدا می کند، ثانیاً حضرت(س) مسئلهٔ غصب خلافت را مطرح کرد و در هر دو مورد اصلاً اشاره و کنایه هم در کار نبود بلکه صراحت داشت که منظور کیست، ضمن آنکه حضرت اشاره هم داشت که اینها از مهاجرین بودند که چنین کردند نه از انصار، پس معلوم می شود که چرا ابوبکر اقدام به پاسخ می کند.

* یا بِنْتَ رَسُولِ اللّهِ لَقَدْ کانَ أَبُوکَ بِالْمُؤْمِنِینَ عَطُوفاً کَریماً رَؤوفاً رَحیماً وَ عَلَی الْکافِرِینَ عَذاباً أَلیماً وَ عِقاباً عَظیماً

ابوبکر گفت: ای دختر پیغمبر، پدر تو نسبت به مؤمنین با عطوفت و بزرگی و رأفت و مهربانی برخورد می کرد و فقط در مقابل کفّار بود که به منزلهٔ عذاب دردناک و کیفری بزرگ بود.

گفتار ابوبکر اشاره داشت که تو هم باید مثل پدرت رئوف و مهربان باشی و با ما مهربانانه برخورد کنی.

عوام فریبی پاسخگو

در اینجا توجه کنید که ابوبکر چه شیوه ای را برای پاسخ انتخاب کرده است. همان طور که در طول خطبه دیدید حضرت زهرا(س) بحث استدلالی عقلی و شرعی حساب شده و ضمناً با حالت تهاجم به مردم که چرا نسبت به پایمال شدن حق بی تفاوت هستید ارائه کرد. طبیعی است کسی که در مقابل چنین حملهٔ محکم و استدلالی قرار بگیرد سعی می کند از موضعی ظاهراً اخلاقی وارد بحث شود و با این شیوه حضرت را خلع سلاح کند. ابوبکر این حرفها را زد تا در میان اجتماع، سخنان حضرت زهرا(س) را بی اثر کند یعنی برای پایمال کردن حق وارد شیوه ای می شود که من نامش را عوام مالی گذاشته ام. امروز هم با این شیوه روبرو هستیم. گاه کسی حق دیگری را ضایع و به او تعدّی و تجاوز می کند و بعد عده ای می آیند به مظلوم که می خواهد حقش را طلب کند می گویند «آقا از شما بعید است، این برخوردها شایستهٔ شما نیست. حالا این نفهمی کرده شما چرا این طور تند برخورد می کنید» با همین دو کلمه حق مظلوم را پایمال می کنند و تمام. یادم آمد زمانی مرحوم آقای مطهری رضوان الله تعالی علیه برای من نقل کرد که در یکی از روستاها یک سیّد عالمی بود، وقتی که این سیّد فوت کرد پسر او که به موازین شرعی هم وارد بود امّا ملبّس به لباس روحانیت نبود در امور ده گانه همکاری می کرد. مثلاً اگر در تقسیم آب یا امور دیگر اختلافی پیش می آمد این پسر سیّد وارد می شد و می ایستاد تا حق به صاحب حق برسد. مردم هم احترام سادات را داشتند. پس از مدتی برخی از این شیطانهای ده پیش خود فکر کردند که این طور که نمی شود که این پسر همیشه مزاحم ما باشد، نقشه کشیدند که او را ملبّس به لباس روحانیت می کنیم تا دیگر از این کارها نکند. بالاخره مجلسی گرفتند و با ذکر خدا پدر شما را رحمت کند و شما یادگار او هستی و ما هم غیر از شما کسی از اهل علم را نداریم به او لباس روحانیت پوشاندند و او هم در همان مسجد یا حسینیهٔ ده نماز جماعت می خواند. تا این که یک شب بعد از نماز که داشت برای مردم مسئلهٔ شرعی می گفت بچه ای آمد در گوشش چیزی گفت، یکدفعه مردم دیدند او بلند شد عبا و قبا و عمامه را گزاش زمین و بیل را برداشت و دوید. پرسیدند آقا کجا می روید؟ گفت فلانی دارد آب دیگری را می دزد. و بالاخره تسلیم این عوام مالی ها نشد. یعنی دید می گویند آقا این برخوردها شایستهٔ شما و لباس شما نیست. بلافاصله لباس را کنار گذاشت و اقدام کرد و فریب نخورد. به هر حال اینکه برخی از افراد وارد برخی مسائل می شوند و با یک موضع ظاهراً اخلاقی مانع احقاق حق می شوند از آن مصیبتهای روزگار است. مثلاً در باب نهی از منکر هم موضع اخلاقی و عوام مالی می گیرند حال آنکه نهی از منکر که تعارف بردار نیست.

ص: ۱۲۱۹

در آن مجلس هم کسی که به پاسخ گویی حضرت زهرا(س) اقدام کرد این روش را انتخاب کرد یعنی شروع کرد از یک موضع نرم که شما دختر پیغمبر هستید، او مهربان بود، تندی نداشت و تنها با کفّار تندی داشت نه با مؤمنین. این کلام خود نوعی تعرّض به بیانات حضرت(س) است زیرا آن شخص می خواهد بگوید پیغمبر فقط به کفّار تندی داشت امّا حضرت(س) به مؤمنین تندی می کند. در حالی که ما هرگز اجازه نداریم به خاطر مسائل به ظاهر اخلاقی بگذاریم حق پایمال شود. تازه این مسائل در واقع اخلاقی هم نیست بلکه فریبهای شیطانی است. کجا اخلاق حقیقی اجازه می دهد ظلم شود یا حق قطعی و مسلّم پایمال شود یا معصیت صورت گیرد. پس بدانید آن کسی که با دستاویز قرار دادن مسائل اخلاقی می خواهد جلوی احقاق حق و نهی از منکر گرفته شود در واقع اهل اخلاق هم نیست بلکه یا فریب خورده است یا فریب دهنده.

ابوبکر در ادامه می گوید:

* إِذا عَزَوْناهُ وَجَدْناهُ أَبْاكِ دُونَ النِّساءِ وَ أَخاً لِبَعْلِكِ دُونَ الْاخِلاِ آثَرَهُ عَلی کُلِّ حَمیمٍ وَ ساعَدَهُ عَلی الامرِ جَسیمٍ لا حِبُّکُمْ اِلا سَعیدٌ وَ لاْیُغِضُکُمْ اِلا شَقِی وَ أَنْتُمْ عِتْرَهُ رَسُولِ اللّهِ الطَّیِّبُونَ وَ خِیَرَتُهُ الْمُنْتَجَبُونَ عَلَی الْخَیْرِ اَدِلَّتُنا وَ إِلَی الْجَنَّهِ مَسالِکُنا وَ أَنْتِ یا خِیَرَهَ النِّساءِ وَ ابْنَهَ خَیْرِ الْأَنْبیاءِ صادِقَهٌ فی قَوْلِکِ سابِقَهٌ فی وُفُورِ عَقْلِکِ

اگر بخواهیم سنّت پدرت را جستجو کنیم، می بینیم که او پدر توست نه پدر زنهای دیگر، و او برادر شوهر توست نه سایر دوستان. پیامبر شوهر تو را بر همهٔ بستگان مقدّم می داشت و با او در هر امر بزرگی همراهی می کرد. دوست نمی دارد شما را مگر سعادتمند، و دشمن نمی دارد شما را مگر شقاوتمند. شما عترت پاک پیغمبر و برگزیدهٔ خدا هستید. شما راهنمایان ما بر خوبیها هستید و شما راهنمایی هستید برای ما بسوی بهشت. و تو ای بهترین زنان و دختر بهترین پیامبران، تو در گفتارت صادق هستی و در عقل و درایت از سابقین هستی.

ص: ۱۲۲۰

اگر در سخنان ابوبکر دقّت کنید چند مسئله معلوم می شود. اوّلاً از آنجا که حضرت زهرا(س) در بیاناتشان گفته بودند مگر من دختر پیغمبر شما نیستم؟ مگر غیر از من کسی از او باقی مانده است و مگر غیر از شوهر من کسی همراه و همرزم پیغمبر بود؟ و مگر شما به وسیلهٔ ما اهل بیت از جاهلیت کبری و دوران ذلّت بیرون نیامدید؟ و... لذا ابوبکر همهٔ این مطالب را تأیید می کند و این نیز شیوهٔ دیگری برای پایمال کردن حق است. فرض کنید دو نفر با هم دعوا کنند یک طرف با تندی و درشتی برخورد کند امّا طرف دوّم که ظالم است بجای تندی شروع کند به اینکه هر چه شما می گویید درست است ما که حرفی نداریم، امّا در ظاهر و فقط برای شعار و عوام فریبی و به این صورت گویی آب سردی بر همهٔ حرارت و تندی طرف مظلوم می ریزد و مسائل را به نفع خودش مطرح می کند. در این شیوهٔ شیطانی، ظالم معمولاً از میان ادعاهای مظلوم چند ادعا را که قابل انکار نیست و مهم نیست انتخاب می کند و به آنها اقرار می کند بعد هم آرام آرام مسائل اصلی را به حاشیه می برد. این سیاست شیطانی در هر عصری روی می دهد. یعنی ظالم همیشه همهٔ حقایق را انکار نمی کند چون در این صورت هر آدم معمولی هم می فهمد که او باطل است و در نتیجه او را از صحنه بیرون می کنند پس می آید چند مسئلهٔ حق را که در درجهٔ اوّل اهمیت هم نیست مطرح می کند، برای اینکه یک حق را که خیلی اهمیت دارد پایمال کند. این شیوه یعنی ابتدا جوّ را آرام کردن و در دست گرفتن بعد برای هدف خودش با اقرار به برخی مطالب صحیح یک مطلب باطل را جا انداختن و یک حق را پایمال کردن. معمولاً بازیگران سیاسی و شیطان صفتها از این شیوه استفاده می کنند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه وقتی به این عبارت می رسد می گوید: «خودم از علی بن فارقی که مدرّس مدرسهٔ غربی در بغداد بود پرسیدم: آیا فاطمه در آنچه می گفته است، راستگو بوده است؟ گفت: آری. گفتم: چرا ابوبکر فدک را به او که راست می گفته است، تسلیم نکرده است؟ خندید و جواب بسیار لطیفی داد که با حرمت و شخصیت و کمی شوخی کردن او سازگار بود. گفت: اگر آن روز به مجرّد ادّعای فاطمه فدک را به او می داد، فردای آن روز می آمد و خلافت را برای همسر خویش مدّعی می شد و ابوبکر را از مقامش برکنار می کرد و دیگر هیچ بهانه ای برای ابوبکر امکان نداشت، زیرا او را صادق دانسته بود و بدون هیچ دلیل و گواهی فدک را تسلیم کرده بود. و این سخن درستی است»(۱) البته این نظر ابن ابی الحدید یا آن استاد است امّا اگر از من بپرسید می گویم اینطور نیست زیرا بحث امروز و فردا نبود. حضرت(س) در همان روز بصراحت خلافت را هم مطرح کرد و اصلاً از نظر حضرت(س) فدک و خلافت به هم مربوط و متصل بودند نه جداجدا. بلکه علت اصلی برخورد ابوبکر و سخنان به ظاهر نرم او و آن سیاست فریبکارانه بود تا جوّ را کنترل سازد و بتواند حکومت کند. در باب حکومت در روایتی آمده است که اگر کسی بخواهد حق محض را حاکم کند برای ذائقه بعضی ها تلخ است و اگر کسی بخواهد باطل محض را حاکم کند باز هم تلخ است، یعنی فطرت بشر باطل محض را نمی پذیرد پس ناچار باید اموری را با آن باطل توأم کنی تا فطرت بشر آن را بپذیرد. یکی از دوستان اهل علم روایتی را از امام محمدباقر(ع) برای من نقل کرد که احتمالاً ـ در کتاب سیّد نعمه اللّه جزایری (رض) است که از حضرت سؤال می کنند چه شد که امیرالمؤمنین علی(ع) که حکومت حقّه بود در عرض چهار سال و چند ماه که حاکم بود این همه جنگ کرد آن هم نه با کفّار بلکه با مسلمین با اینکه همین مسلمانها علیه عثمان هم قیام کرده بودند. امام باقر(ع) فرمود: علت این بود که علی(ع) از نظر حکومتی حق محض بود و می خواست مُرّ و حقیقت خالص و صریح را عمل کند و حضرت باطل را قاطی حق نمی کرد، امّا عثمان چنین نبود و در حکومت عثمان باطل محض حاکم بود و حاضر نبود حتی مقداری حق هم داخل کند، امّا در حکومت آن دو نفر اوّل حق و باطل به هم آمیخته بود و لذا به ظاهر با ذائقهٔ بشر هم هماهنگ بود و آنها حکومت کردند.

۱- (۱). عبارت ابن ابی الحدید در جلد ۱۶ شرح نهج البلاغه ـ چ مصر، صفحهٔ ۲۸۴ چنین است: «و سألت علی بن الفارقی مدرّس المدرسه الغربیه ببغداد، فقلت له: أکانت فاطمه صادقه؟ قال: نعم، قلت: فلم لم یدفع إلیها أبوبکر فَدَک و هی عنده صادقه؟ فتبسّم، ثمّ قال کلاما لطیفا مستحسنا مع ناموسه و حُرمته و قلّه دعابته. قال: لو أعطاها الیوم فَدَک بمجرّد دعواها لجاءت إلیه غداً وادّعت لزوجها الخلافه، و زحزحته عن مقامه، و لم یکن یمکنه الاعتذار و الموافقه بشی ء؛ لأنه یکون قد أسجل علی نفسه أنّها صادقه فیما تدّعی کائنا ما کان من غیر حاجه إلی بیّنه و لاشهود؛ و هذا کلام صحیح.»

به هر حال صریح بگویم من از روایت این طور برداشت کردم که مردم نه حق محض می خواهند نه باطل محض. در باب حکومت مردم اینها را مخلوط با هم می خواهند چون با ذائقه شان جور درمی آید.

به هر حال ابوبکر بعد از اینکه کمی جوّ را آرام کرده می گوید:

* غَیْرُ مَرْدُودَهٍ عَنْ حَقِّکِ وَ لامَصْدُودَهٍ عَنْ صِدْقِکِ

یعنی تو نباید از حقّت منع بشوی و هیچکس هم نباید حرفهای تو را رد کند.

ببینید این حرفها همه توخالی و شعار محض است، همین طور شعار ردیف می کند تا بعداً کار خودش را در غصب فدک توجیه کند. خدا شاهد است که هر وقت عبارات این افراد را می خوانم کسل می شوم، گویی ظلمتی به سراغم می آید. اصلاً صمیمیت و صفای باطن آدمی با این عبارات ظاهراً زیبا و باطناً شیطانی از بین می رود. آدم متأثر می شود که چه شد که آن حکومت اسلامی با این ظلمتها آمیخته شد و کار حکومتها به بازیگری و بنداندازی و... کشید؟

اهمیت تقوای الهی و رسوخ ایمان در قلب

البته علّت روشن است و آن رسوخ نکردن ایمان در قلب است. یعنی این عبارات همه لقلقهٔ زبان است. اُوصیکُمْ عِبادَاللّهِ بِتَقْوَی اللّهِ بدانید وقتی تقوای الهی نباشد، وقتی این تصدیقها به دل آدمی وارد نشود، وقتی دل انسان به روی خدا باز نشود روزگار آدم چنین می شود. ممکن است کسی یک عمر نماز بخواند، روزه بگیرد، ظواهر را رعایت کند، اما قلب و دل او بی خبر باشد، آن وقت اگر صحنهٔ آزمایشی پیش آمد و حادثه ای روی داد می بینید عجب مُهری در دل داشت که او را غافل کرده بود. بنابراین آدمی باید کوشش کند که این عبادات و طاعاتش را وارد دل کند و دل صفا و جلاء بگیرد نه اینکه موجب کدورت شود. امّا به شما بگویم آن چیزی هم که ما را به صفای قلب و دل می رساند، توسّل به اولیای خداست، وابستگی به آنهاست و اینکه انسان در خلوتش با خدا با صفا باشد.

توجیه ابوبکر در غصب فدک

بازگردیم به بحث خودمان. ابوبکر پس از استفاده از آن شیوه وارد ادعاهای خودش می شود و می گوید:

* وَاللّهِ ما عَدَوْتُ رَأْی رَسُولِ اللّهِ وَ لاعَمِلْتُ اِلا بِإِذْنِهِ وَ أَنَّ الرّائِدُ لایَکْذِبُ أَهْلَهُ وَ إِنّی أُشْهِدُ اللّهَ وَ کَفی بِهِ شَهیداً أَنّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ(ص) یَقُولُ: «نَحْنُ مَعاشِرَ الْأَنْبیاءِ لانُوَرِّثُ ذَهَبا وَ لافِضَّةً وَ لا داراً وَ لاعِقاراً وَ اِنَّما نُوَرِّثُ الْکُتُبَ(۱) وَ الْحِکْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ ما کانَ لَنا مِنْ طُعْمَةٍ فَلِوِلِی الْأَمْرِ بَعْدَنا إنْ یَحْکُمَ فیهِ بِحُکْمِهِ

ابوبکر می گوید: به خدا سوگند که من از رأی پیغمبر اکرم(ص) تجاوز نکردم و عمل نکردم مگر به اذن و اجازهٔ آن حضرت (اشاره به این که کار من با اجازهٔ پدرت بود) و پیشرو هیچوقت به اهل خودش دروغ نمی گوید (یعنی من پیشروی شما هستم در راهبری، جالب است که ابوبکر وسط دعوا نرخ هم تعیین می کند) و من خدا را گواه می گیرم و گواهی خداوند کافی است که من شنیدم پیغمبر(ص) می فرمود: ما گروه پیامبران، طلا و خانه و زمین و وسایل زندگی برای کسی به ارث نمی گذاریم و ما کتاب و حکمت و علم و نبوّت را به ارث می گذاریم و آنچه را که از وسایل زندگی داریم بعد از ما از آنِ ولی امر مسلمین است در صورتی که احکام او احکام الهی باشد.

عِقار به معنی ملك ثابت و طُعمِه عبارت از آن چیزهایی است که در زندگی از آن استفاده می کنند یعنی وسائل زندگی.

وقتی انسان در این سخنان ابوبکر دقت می کند می بیند او بعد از آن شیوه که قبلًا گفتم در اینجا به پیغمبر آن حدیث جعلی را نسبت می دهد و می گوید من به رأی پیغمبر عمل کردم. ضمناً در وسط دعوا نرخ هم تعیین می کند که زمامدار که به اهلش دروغ نمی گوید که اشاره ای هم به خودش دارد و می گوید خلیفهٔ مسلمین که دروغ نمی گوید! یعنی ادعا و دلیلش یکی است! در اینجا چند نکته معلوم می شود:

۱- (۲). در نسخهٔ دیگر: الکتاب.

اوّل ـ

ابوبکر می خواهد به آن جمله که حضرت(س) به او فرمودند که «با این که فرزندان پیامبران ارث می برند و همهٔ فرزندان مسلمین هم از پدرشان ارث می برند، چطور شد که تو از پدرت ارث ببری ولی من نبرم؟» پاسخ دهد امّا نتوانست از قرآن پاسخی به حضرت(س) بدهد لذا به حدیث جعلی متوسّل شد و گفت من سر خود این کار را نکردم و رفت به سراغ پیغمبر(ص) چون دید استدلال قرآنی حضرت زهرا(س) دندان شکن است لذا حدیث را جعل کرد. امّا چرا می گوییم حدیث را جعل کرد؟ زیرا حضرت زهرا(س) بعداً به ابوبکر می فرماید تو به پدر من نسبت دروغ دادی.

دوّم ـ

اگر این حدیث از پیغمبر باشد باید دیگران بخصوص اهل بیت آن را شنیده باشند و حتماً به اهل بیت گوشزد شده باشد زیرا به آنان مربوط می شود. امّا چطور شد که این حدیث را ابوبکر شنیده بود امّا پیغمبر به یگانه دخترش که تنها میراث بَرِ نَسَبی او بود نگفته بود؟ از تعبیر خودِ ابوبکر هم جعلی بودن حدیث معلوم می شود. زیرا ابوبکر اوّل می گوید من دروغ نمی گویم، پس معلوم می شود قصد جعل داشته است و بعد هم قسم می خورد و خدا را گواه می گیرد، پس معلوم می شود در تنگنای بدی قرار گرفته بود.

سوّم ـ

بر فرض که پیغمبر اکرم(ص) چنین چیزی فرموده بود، آیا ابوبکر به خانهٔ دخترش و دختر عمربن خطاب رفت تا وسایل و کاسه و بشقاب آنها را بگیرد و بالاتر از آن آیا لباس آنها را که جزو نفقه بود و بعد از مرگ زوج جزو ماترک و میراث می شود از تن آنها درآورد؟

ص: ۱۲۲۵

چهارم ـ

ابوبکر در اینجا مطلبی را که حضرت(س) فرمودند به حسب روایات با مطلب دیگری که خود ابوبکر گفته بود خلط و مغالطه کرد. پیامبر اکرم(ص) فرموده بود که انبیاء مثل زمامداران دنیا نیستند که اموال بیت المال را بردارند و به نام خودشان کنند و وقتی از دنیا رفتند ثروت انباشته ای از اموال مردم برای ورثهٔ خود بگذارند و اگر کسی چنین کند آن حاکم بعدی اگر عادل باشد این اموال را باید مصادره کند. یعنی بحث در تفاوت مشی انبیاء و زمامداران است نه اینکه انبیاء برای فرزندانشان خانه و وسایل خانه به ارث نمی گذارند و بعد در مورد امّت تأکید بر این است که آنچه انبیاء برای امّت باقی می گذارند امور معنوی و کتاب و حکمت است، یعنی پیامبران برای امت خود مال و دارایی به ارث نمی گذارند، بلکه معنویت و علم و حکمت باقی می گذارند. اینجا باز هم مغالطهٔ ابوبکر مشخص شد که چگونه از این مطالب برداشت می کند که ما هر چه از پیغمبر باقی ماند مصادره می کنیم.

لذا پیامبر اکرم(ص) با دیدی که داشتند در حیات خودشان فدک را به حضرت زهرا(س) بخشیدند تا فدک جزء ماترک محسوب نشود.

پنجم ـ

ابوبکر خودش را لو داد و مُشت خودش را باز کرد که اگر ما این کار را نمی کردیم نمی توانستیم به مَرکب خلافت سوار شویم چون می گوید آنچه باقی می ماند برای ولی امر بعد است. اشاره به این که ما بایستی این کار را می کردیم تا جلوی خلافت شوهر تو را بگیریم و فدک را پشتوانهٔ خلافت خودمان قرار دهیم.

ششم ـ

ابوبکر با زیرکی در میانهٔ دعوا نرخ هم تعیین می کند و می گوید من ولی امر مسلمین هستم و می گوید وَ مٰا کٰانَ لَنٰا مِنْ طُعْمَةٍ فَلِوَلِی الْأَمْرِ... و دارد پایهٔ خلافت خودش را هم ضمناً محکم می کند. در اینجا بدون اینکه صریحاً بگوید در واقع پشتوانهٔ حکومت اهل بیت را از آنها گرفته است و برای تطهیر خودش ادعای تازه ای مطرح می کند و می گوید:

ص: ۱۲۲۶

ادعای اجماع مسلمین در غصب فدک

* وَ قَدْ جَعَلْنا ما حاوَلْتِه فِی الْکُراعِ وَ السِّلاحِ یُقاتِلُ بِهِ الْمُسْلِمُونَ وَ یُجاهِدُونَ الْکُفّارَ وَ یُجادِلُونَ الْمَرَدَهَ الْفُجّارَ وَ ذلِکَ بِإجماعٍ مِنَ الْمُسْلِمینَ لَمْ أَتَفَرَّدْ بِهِ وَحْدی وَ لَمْ أَسْتَبِدَّ بِما کانَ الرَّأْی عِنْدی(۱)

ابوبکر می گوید: ما این فدک را که از شما گرفتیم برای تهیّهٔ اسلحه و اسب قرار دادیم تا مسلمین را مجهّز کنیم تا با کفّار جهاد کنند و متجاوزین را سر جای خود بنشانند. و من این کار را هم سر خود که نکردم بلکه به اجماع مسلمین عمل کردم.

در این قسمت هم چند نکته واضح است. اوّل اینکه برای عوام فریبی می گوید ما فدک را پشتوانهٔ جهاد اسلامی قرار دادیم. این را می گوید تا مردم دچار اشتباه شوند و به غاصبان حق بدهند. دوّم اینکه می گوید من این کار را به اجماع مسلمین کردم. جالب است حضرت زهرا(س) به قرآن و احکام الهی استناد کرد امّا ابوبکر در پاسخ قبلاً گفت به حدیثی که از پیغمبر شنیدم عمل کردم، اینجا می گوید به اجماع مسلمین عمل کردم، در حالی که اولاً حضرت زهرا(س) گفت مستند قرآنی عمل تو چیست؟ با اجماع مسلمین که نمی شود حکم قرآن را زیر پا گذاشت ضمن آنکه در تاریخ اصلاً ذکری از این که برای گرفتن فدک اجماعی و جلسه ای بوده نیامده است رأیی هم از کسی گرفته نشده. مگر این که منظور از اجماع همان اجماع از نوع سقیفه ای باشد. بله در سقیفه هم پنج نفر نشستند و رأی به او دادند، بعد هم شمشیر کشیدند و از مردم و اصحاب خواستند که بیعت کنید و گرنه گردنتان را می زنیم. امروز حداقل زمامداران دنیا یک انتخاباتی ظاهری برگزار می کنند بعد با تبلیغات مردم را می کشانند تا رأی بدهند، امّا اسلحه که به گیجگاه مردم نمی گذارند که بیایید رأی دهید و الا شما را می کشیم. یعنی به هر حال نوعی اجماع عمومی حاصل می کنند، امّا در سقیفه که این طور هم عمل نکردند بلکه با زور شمشیر و سرنیزه از مردم بیعت گرفتند. البته برای غصب فدک حتی همین پنج نفر هم رأی ندادند بلکه فقط ابوبکر بوده و یکی دو نفر از همکارانش، آن وقت در این جلسه ادعای اجماع مسلمین می کند. اگر این عوام فریبی نیست پس چیست؟ آیا جز این است که دروغگو کم حافظه می شود؟ امّا به همینها هم قناعت نمی کند و به حضرت زهرا(س) می گوید:

۱- (۳). نسخهٔ دیگر: بما کان الرأی فیه عندی. www.mojtabatehrani.ir

هذه حالی و مالی هی لک و بین یدیک لانزوی عنک و لاندّخر دونک

این موجودی من و وضع من است و هر چه دارم پیشکش شما باشد. من مالم را از شما دریغ نمی کنم و نمی خواهم آن را برای غیر شما ذخیره کنم. با این نوع حرفها مردم عوام همیشه گول می خورند و فریب ظاهر را می خورند، در حالی که آداب اسلامی و اخلاقی آن گاه پسندیده است که حقوق اسلامی رعایت شود یعنی حق شرعی دیگران ادا شود نه این که حق کسی به ظلم گرفته شود بعد مظلوم را با توصیه های اخلاقی و انسانی از پیگیری طلب حق مشروعش بازدارند. مثل این است که کسی واجباتش را ترک کند، نمازهای یومیه را نخواند بعد شب بلند شود بگوید یا قُدّوس اِرحَم، این یعنی تضییع کردن احکام الزامی زیر پوشش احکام غیرالزامی. و این همان عوام مالی است که قبلاً توضیح داده شد. ابوبکر سپس می گوید:

* وَ أَنْتِ سَيِّدَةُ اُمَّهِ أَبيكِ وَ الشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِبَنيكِ لايَدْفَعُ ما لَكِ مِنْ فَضْلِكِ وَ لايُوضَعُ مِنْ فَرْعِكِ وَ أَصْلِكِ حُكْمُكِ نافِذٌ فيما مَلَكَتْ يَداى فَهَلْ تَرينَ أَنْ أَخالِفَ فى ذلِكَ أَباكِ؟

و تو سرور امّت پدرت و درخت پاک فرزندانت می باشی، کسی منکر فضیلت شما نیست و من از اصل و فرع شما نمی گذرم (یعنی احترامت را نگه می دارم) حکم شما نافذ است امّا فقط نسبت به آنچه من در دست خود دارم. حال آیا شما می بینی که من در مورد این امر فدک با پدر شما مخالفت کردم؟

دقت کنید اولاً باز هم همان ظاهرسازی و احترام های بی پشتوانهٔ دروغین تکرار می شود و چگونه با تعارفات توخالی نسبت به اموال خودش می خواهد مسئله را ماست مالی کند. ثانیاً حضرت زهرا(س) گفت تو مخالفت با خدا و کتاب خدا کردی امّا باز هم ابوبکر در پاسخ مسئله را به شخص پیغمبر(ص) برمی گرداند و می گوید آیا من با پدر تو مخالفت کرده ام؟

شرح خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها جلسه چهاردهم

شرح خطبه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

جلسه چهاردهم ؛ ۷۴/۸/۱۸

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محّمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

حضرت زهرا(س) در ادامه می فرمایند:

* بُؤْساً لِقَوْمٍ نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ

بدا به حال گروهی که پیمانها یا قسم های خود را شکستند پس از آنکه پیمان بسته بودند.

* وَ هَمُّوا بِاِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدؤُوکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ اَلا تُقاتِلُونَ...

تصمیم گرفتند که پیغمبر را از مدینه بیرون کنند و اینان توطئه را علیه شما آغاز کردند.

* أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّهُ اَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ(۱)

آیا از آنها می ترسید حال آنکه خداوند سزاوارتر است که از او بیمناک شوید اگر مؤمن باشید. این عبارت حضرت عیناً آیهٔ قرآن کریم است. حضرت به خوبی مسئلهٔ خیانت یهود را بر جریان سقیفه تطبیق می دهند و این خیانت سردمداران سقیفه را نظیر همان خیانت اهل یهود مدینه می دانند. یهود می خواستند پیغمبر را از مدینه بیرون کنند اینها هم می خواهند پیغمبر را از صحنه خارج کنند، بحث شخص حضرت علی(ع) و شوهر من نیست، بحث عدم اطاعت از کسی است که پیغمبر او را از ناحیهٔ خدا برای خلافت معرفی کرده بود. پس علی(ع) را از خلافت دور کردن در واقع حضرت رسول اکرم(ص) را از صحنه خارج کردن است.

گرایش به راحت طلبی، علّت اصلی عدم حمایت از حق

* أَلا وَ قَدْ أَری أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَی الْخَفْضِ

۱- (۱). توبه /۱۳.

همانا می بینم که شما در راحت طلبی و خوشگذرانی فرو رفته اید. یعنی حالت روحی شما عوض شده و رفاه طلب شده اید. حضرت(س) در اینجا به آن مسئلهٔ اصلی که باعث عقب نشینی این گروه شده اشاره می کند. یعنی شما جنگاوران مسیر را عوض کردید و حالتان تغییر یافته است، رو به راحت طلبی آورده اید، جاذبه های دنیایی شما را به خود جذب کرده است و از فداکاری در راه حق دست برداشته اید. همیشه همین طور است. در روزگار خود ما هم بسیار بودند مخلصان و متدینینی که از اوّل با انقلاب بودند امّا پس از مدتی آن روحیه ها را از دست دادند و یکسر به دنبال مسائل مادّی رفتند و تسلیم نفس شدند.

* وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ وَ أَغْواهُمْ عَلَيْهِ

و شما دور کردید آن که را که سزاوار به امر و نهی بود. بسط به معنای امر، و قبض به معنای نهی است. یعنی شما کسی را که اوّلاً توانایی در حکومت اسلام داشت و ثانیاً آشنا به موازین اسلام و احکام الهی بود و ثالثاً از طرف خدا منصوب بود از صحنه دور کردید. این کلمه اَحَقُّ در اینجا به معنای صفت تفضیلی نیست، یعنی این طور نیست که دیگران هم سزاوار بودند و او سزاوارتر بود، بلکه به معنای مطلقاً سزاوار است. یعنی فقط او سزاوار بود نه هیچ کس دیگری، و آنها که سر کار آمدند صلاحیت کار ندارند.

* وَ خَلَوْتُمْ بِالدِّعَهِ وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضِّيقِ بِالسَّعَهِ(۱)

شما با راحت طلبی خلوت کردید و نجات دادید خودتان را از تنگی و مضیقه به سوی وسعت و آسایش و راحتی. یعنی راحت طلبی و بی تفاوتی شما زمینه ساز این خیانت شد. شما دیدید که پای اقامهٔ حق ایستادن رنج کشیدن دارد، مکافات و درگیری دارد پس تصمیم گرفتید که خودتان را از این تنگنا نجات دهید و به راحتی و خوشگذرانی خودتان برسید. بنا بر نقل متن یعنی طرفداری از حق درگیری و فشار دارد شما از این تنگنا به سوی وسعت و راحت طلبی پناه بردید، و بنا بر نقل احتجاج مراد از ضیق باطل، و مراد از سعه حق است.

ص: ۱۲۳۰

۱- (۲). در احتجاج طبرسی: و نجوتم بالضّیق من السّعه.

* فَمَحَجْتُمُ الَّذی وَعَیْتُمْ وَ دَسَعْتُمُ الَّذی تَسَوَّغْتُمْ

پس آنچه را که حفظ می کردید دور انداختید و آنچه مثل غذای گوارا خورده بودید بالا آوردید. یعنی حقیقت را پذیرفته بودید امّا شکم روح شما طاقت این حقیقت را نداشت چون حفظ آن همراه با تحمّل سختیهای جسمی بود لذا آن را بیرون آوردید و دور انداختید.

چقدر تعبیرات زیباست. حضرت می فرماید روح شما ایمان به حق را پذیرفته بود و ایمان در شما مثل غذای گوارایی تعبیه شده بود امّا با این کارتان آن را استفراغ کردید و بیرون انداختید. اما بدانید که:

* فَإِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمیعاً فَإِنَّ اللّٰهَ لَغَنی حَمیدٌ(۱)

اگر شما و هر چه انسان روی زمین است همه با هم کافر شوید، خدا از همه بی نیاز و ستایش شده است.

حضرت از ابتدای خطبه از خلقت و مبدأ آن شروع کرد و یکی یکی مسائل اعتقادی و مسئلۀ ظهور اسلام و... را مطرح کرد و گفت شما دست از حمایت حق کشیده اید با این که امکانات و نیروی انسانی هم دارید. حال ممکن است کسی سؤال کند آیا حضرت می دانست که این جماعت با این خطبه و این سخنان هم تکانی نمی خورند یا نمی دانست؟ عبارت بعدی حضرت دقیقاً نشان می دهد که حضرت تا چه اندازه نسبت به این مردم و اعمالشان و آینده شناخت دارد.

* أَلا وَ قَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ هذا عَلی مَعْرِفَهٍ مِنّی بِالْخَذْلَهِ الَّتی خامَرَتْکُمْ وَ الْغَدْرَهِ الَّتِی اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُکُمْ

من گفتم آنچه گفتم در حالی که شناخت داشتم که یاری نکردن با شما آمیخته شده و می دانستم که سخنان من در شما اثر ندارد چون شما را می شناسم که نسبت به ارزشهای معنوی بی تفاوت شده و در رفاه مادّی فرو رفته اید و بی وفایی همچون لباس، دلهای شما را در خود جای داده است. شعار به لباس چسبیده به تن می گویند. حضرت می فرماید ترک وفا شعار شما شده و سویدای درون شما گردیده و شما اهل کمک کردن به حق نیستید و بی وفایی مثل لباس زیر که به تن می چسبد به روح شما چسبیده است. حال سؤال اینجاست که اگر حضرت می دانستند این سخنان تأثیری در آن مردم ندارد پس چرا این همه سخن و این مجلس باعظمت؟ حضرت(س) در پاسخ به این سؤال می فرماید:

۱- (۳). ابراهیم /۸. البته در آیه إن تکفروا آمده است.

* وَ لكِنَّها فَيْضَهُ النَّفْسِ وَ نَفْثَهُ الْغَيْظِ وَ خَوَرُ الْقَناهِ

امّا اینها را گفتم بخاطر جوشش روحم، بخاطر سوزش دل من و برای کُند شدن و از کار افتادن سرنیزه.

خَور یعنی شکستگی، ضعف و کندی. اشاره به این که اگر انسان عملاً ـ نتواند از حق دفاع کند و از دستش کاری برنیاید آنجاست که باید با زبان گویایش حق را آشکارا مطرح کند گر چه توان به پا داشتن آن را نداشته باشد و نباید ساکت بنشیند و تماشاگر باشد. بنابراین حضرت می گوید دستم از مبارزه با ظالم و طرفداری از حق خالی بود ولی زبانم که از کار نیفتاده است. این مطلب به مراتب نهی از منکر هم اشاره دارد که مؤمن حداقل به صورت زبانی باید اقدام به نهی از منکر کند هر چند از نظر عملی نتواند کاری انجام دهد.

* و بثّه الصّدر(۱)

و چون دیدم غصّه سینه ام را دارد می ترکاند. دقت کنید علی(ع) هم همین طور بود سر در چاه می کرد و درد دل می گفت. حضرت زهرا(س) می گوید آمدم در میان مهاجر و انصار حرفهایم را زدم. پس حضرت دو مسئله را مطرح می کند اوّل از جنبهٔ روانی که درد دل است و دوّم:

* وَ تَقْدِمَهُ الْحُجَّهِ

و گفتم تا اتمام حجّت کرده باشم، یعنی ثانیا برای اینکه اگر عملاً نتوانستم اقامهٔ حق کنم، حجّت را به صورت زبانی بر شما تمام کردم.

در اینجا به صورت خلاصه مطالب حضرت(س) را مرور می کنم:

۱ـ این حرفها را زدم تا کسی عذر نیاورد که نمی دانستم،

۱- (۴). در برخی نسخه ها: صدور.

۲ـ شنوندگان هم قادر بودند که از ظلم و خیانت جلوگیری کنند هم از نظر عِدّه و هم عُدّه ،

۳ـ از آنان هم خواسته شد که کمک کنند،

۴ـ راحت طلبی و دنیاطلبی آنان مانع آنان در دفاع از حق شد،

۵ـ من با این که توان عملی برای جلوگیری از ظلم نداشتم ولی با زبان طرفداری از حق کردم که آخرین حربهٔ من بود.

نتیجه:

ای موجودین و ای آیندگان در تاریخ بدانید و ثبت کنید که زهرا آنی از حق غفلت نکرد و از طرفداری نسبت به حق کوتاهی نداشت.

عاقبت غصب فدک و ثمرهٔ کوتاهی دونان و راحت طلبان

* فَدُونَکُمُوها فَاحْتَقِبُوها

حال این فدک. طنابش را محکم ببندید. یعنی فدک را می خواستید حال آن را محکم نگه دارید که عواقب و پیامدهای دنیوی و اخروی و معنوی به دنبال دارد. حقبْ طنابی است که زیر شکم شتر و روی بار می بندند و در فارسی به آن تنگ می گویند.

* دَبَرَهَ الظَّهْرِ نَقِبَهِ الْخُفِّ

پُشت این مَرکب مجروح و پای آن لنگ است. یعنی آن طور که می خواهید به شما سواری نخواهد داد، کنایه از این که شما به آن اهدافی که دارید نخواهید رسید.

* باقِیَهَ الْعارِ

و ننگ و عار آن باقی می ماند. یعنی شما نمی توانید روی این مطلب که آن را به زور غصب کرده اید سرپوش بگذارید و این خیانت شما در طول تاریخ باقی می ماند و این طور نیست که آیندگان همگی خیانت شما را درنیابند. این از نظر دنیا امّا از نظر آخرت هم:

* مَوْسُومَهً بِغَضَبِ اللّهِ الْجَبّارِ

و داغ غضب الهی هم همواره بر اوست. یعنی علاوه بر اینکه در طول تاریخ بر شما ننگ می ماند غضب الهی هم از ناحیهٔ غصب آن بر شما روی می نماید. داغ غضب خدا را، این فدک یا خلافت، بر خود دارد و پاک کردنی نیست.

* وَ شَنارِ الْأَبَدِ

و بعلاوه ننگ ابدی هم به همراه دارد.

* مَوْصُولَهً بِنارِ اللّهِ الْمُوقَدَهِ الَّتی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَهِ(۱)

و شما را می رساند به آتشی که خداوند روشن کرده و طلوع بر دلها می کند یا دلها از آن آگاه می شود. یعنی آتشی که دل سوز است نه پیکرسوز. بدین ترتیب حضرت علاوه بر آثار دنیوی، آثار اخروی این عمل آن گروه را هم بیان می کند.

* فَبِعَیْنِ اللّهِ ماتَفْعَلُونَ

پس بدانید شما در دیدگاه خدا دارید عمل می کنید. یعنی خدا همهٔ افعال شما را زیر نظر دارد.

* وَسَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَ مُنْقَلِبٍ یَنْقَلِبُونَ(۲)

و ستمکاران بزودی می فهمند که چه عاقبتی دارند. چقدر این تعبیرات و استفاده ها از قرآن کریم در خطبهٔ حضرت زیباست، و از معجزات آن حضرت به شمار می رود. حضرت بصراحت می گوید شما ظالم و ستمکارید و آنها را به عذاب الهی تهدید می کند نه اینکه تجویزی باشد برای کارهایشان، یعنی بروید تا عذاب کارهایتان را بچشید.

* وَ أَنَا ابْنَهُ نَذیرٍ لَکُمْ بَیْنَ یَدَی عَذابٍ شَدیدٍ

و من دختر پیامبر شما هستم که برای انذار شما از عذاب شدید، آمده بود.

اشاره به این که من همان کاری را که پدرم در انذار شما کرد با شما می کنم یعنی شما را انذار می دهم.

ص: ۱۲۳۴

۱- (۵). همزه /۶ و ۷.

۲- (۶). شعرا /۲۲۷.

* فَاعْمَلُوا اِنّا عامِلُونَ(۱)

پس هر کاری می خواهید بکنید ما هم آنچه وظیفه داریم انجام می دهیم. دقت کنید حضرت می فرماید اِنّا یعنی ما اهل بیت، نمی گوید اَنَا که فقط معنی اش خود حضرت باشد، بلکه اشاره می کند که همهٔ ما اهل بیت به وظیفهٔ الهی مان عمل می کنیم. علی(ع) هم که ۲۵ سال سکوت کرد به وظیفه اش در حفظ اصل اسلام عمل کرد. پس حضرت می فرماید شما به کارهای شیطانی تان مشغول باشید ما هم کار رحمانی مان را می کنیم.

* وَ انْتَظِروا اِنّا مُنْتَظِرونَ(۲)

و شما منتظر باشید ما هم منتظر می مانیم. یعنی هر عملی عکس العملی و نتیجه ای در دنیا و آخرت دارد. پس صبر می کنیم تا ببینیم نتیجهٔ عمل شما چه خواهد بود و نتیجهٔ عمل ما چه.

در اینجا خطبهٔ حضرت زهرا(س) تمام می شود امّا ابن ابی قحافه برمی خیزد که به سخنان حضرت زهرا(س) پاسخ بدهد.

شرح خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها جلسه سیزدهم

شرح خطبه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

جلسه سیزدهم ؛ ۷۴/۸/۱۷

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محّمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

حضرت زهرا(س) در ادامه می فرمایند:

* فَتِلْکَ وَ اللّهِ النّازِلَهُ الْکُبْری وَ الْمُصیبَهُ العُظمی لامِثْلَها نازِلَهٌ وَ لا بائِقَهٌ عاجِلَهٌ

بخدا قسم مثل این حادثه ها، پیشامدهای بزرگی بود که هیچ مصیبتی مانند او نیست و هیچ نظیر نداشت.

* أَعْلَنَ بِها کِتابُ اللّهِ جَلَّ ثَنائُهُ فی أَفْنِیَتِکُمْ فی مُمْساکُمْ وَ مُصْبَحِکُمْ هِتافاً وَ صُراخاً وَ تِلاوَهً وَ إلْحاناً

۱- (۷). هود /۱۲۱.

۲- (۸). هود /۱۲۲.

این مصیبت را کتاب خداوند جل ثنائه در آستانهٔ خانه های شما و در شامگاهان و صبحگاهان خبر داده بود آن هم با صدای بلند، با ندا و فریاد و خواندن یعنی با تلاوت و با نغمه. یعنی هر کس قرآن را به یک نحو در شبانه روز می خواند و از مضامین آن اطلاع دارد که یک مضمون آن هم رحلت پیغمبر اکرم(ص) است. حضرت در این عبارت اشاره دارد که رحلت پیامبر(ص) که امری غیرمترقّبه نبود که بگویید این حادثه برای ما غیرقابل پیش بینی بود پس می دانستید که پیغمبر وفات می کند.

* وَ لَقَبْلَهُ ما حَلَّتْ بِأَنْبِیاءِ اللّهِ وَ رُسُلِهِ

و قرآن خبر داده از آنچه که به انبیاء الهی و فرستادگان خداوند در گذشته رسیده. یعنی مگر این نبود که انبیاء آمدند و به وظیفه و رسالت خود عمل کردند و رفتند؟ حضرت بعداً آیهٔ مورد استناد خود را نیز قرائت می کند. به هر حال وقتی رحلت پیغمبر امری قابل پیش بینی بود پس قطعاً باید کسی جایگزین وی در رأس حکومت شود.

* حُکْمٌ فَصْلٌ وَ قَضاءٌ حَتْمٌ

این مرگ حکم قطعی و قضای الهی برای همه کس است.

* وَ ما مُحَمَّدٌ اِلا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللّهُ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللّهُ الشّاکِرینَ(۱)

یعنی خداوند می فرماید: محمّد نیست مگر رسول خدا که قبل از او هم پیامبرانی آمدند حال اگر این پیغمبر رحلت کند یا کشته شود شما عقب گرد می کنید؟

به هر حال همهٔ پیامبران قبلی هم وفات کردند و این مرگ هم یک حکم الهی و قضای حتمی است.

۱- (۱). آل عمران /۱۴۴.

كُلُّ مَنْ عَلَيها فانٍ وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّك(۱)

همه می میرنـد و فقط خداوند است که باقی می ماند. پس همهٔ شـما می دانستید که پیغمبر هم می میرد چون هر روز آیه های قرآن در برابر شـما بود. پس در فکر هم بودید که کسی باید پس از وی زمام امور را به دست گیرد. به نظر من حضرت از این آیه اسـتفاده می کنـد که پس از رحلت رسول اکرم(ص) گروهی به قهقرا برمی گردند و به رسوم جاهلیت عرب قبل از اسـلام رجوع می کنند، زیرا آیه هم به صورت سؤال می گوید إنْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ حضرت می فرماید آیا شما مرتجع می شوید و به جاهلیت برمی گردید؟ این مسئله عقبگرد در قرآن، نهج البلاغه و در روایات خاصّه و حتی روایات عامّه هم آمده است در کنز العمّال و صـحیح بخاری هم آمده است که از پیغمبر نقل شده که فرمودند: وقتی من وفات کنم عده ای از شـما به همان عادت جاهلیت خودشان عقبگرد می کنند. در خطبهٔ ۱۵۰نهج البلاغه آمده است:

حَتّى إذا قَبَضَ اللّهُ رَسُولَهُ(ص) رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقابِ

یعنی وقتی پیغمبر اکرم(ص) قبض روح شد عده ای به قهقرا بر گشتند.

وَ غالَتْهُمُ السُّبُلُ

و آن راهها آنها را به هلاکت انداخت.

وَ اتَّكَلُوا عَلَى الْوَلائِجِ

و آنها بر آراء نادرست اعتماد کردند. در روایات دیگر هم دارد که إرتدّ النّاسَ بَعْدَ النَّبِی إِلاّ ثَلاث و در بعضی جاها اربع.

یعنی بعد از رحلت رسول اکرم(ص) مردم مرتد شدند غیر از سه نفر و در بعضـی نسخه ها چهار نفر. در کنز العمّال هم روایتی است که به چنـد صورت از عامّه نقل شـده است و خلاصهٔ آن چنین است که روز قیامت پیغمبر اکرم(ص) می بیند که عده ای از اصحابشان را به سمت شمال یعنی به طرف جهنم می برند، دست به دعا برداشته می فرمایند:

۱- (۲). رحمن /۲۶ و ۲۷.

یا رَبِّ اُصَیْحابی

خدایا این اصحاب من را نجات بده اینها را دارند به جهنم می برند، در روایت دیگری نقل می کند که:

فَأَقُول یا رَبِّ اُمَّتی

یعنی عرض می کند ای خدا امّت مرا چرا به جهنم می برند؟ خطاب می شود به پیغمبر که:

فَتُقال: إنَّکَ لاتَدْری ما أحْدَثُوا بَعْدَکَ

یعنی تو نمی دانی که اینها بعد از تو چه کردند و چه حادثه ای آفریدند.

مُرْتَدّین عَلی اَعْقابِهِمْ

اینها به دوران جاهلیتشان برگشتند.

در یک روایت دیگر هم دارد که پیغمبر در پاسخ می گوید:

کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهیداً مّادُمْتُ فیهِمْ فَلَمّا تَوَفَّیْتَنی کُنْتَ اَنْتَ الرَّقیبُ عَلَیهِمْ

خدایا من گواه اینان بودم تا وقتی که بین اینها بودم ولی وقتی که مرا از دنیا بردی دیگر تو بودی که بر رفتار آنها ناظر و مراقب بودی. یعنی اینها تا زمانی که من در میانشان بودم من گواه بر آنها بودم و بعد از آن دیگر خودت می دانی که چه کردند. در روایتی در صحیح بخاری آمده است پیغمبر می فرماید:

إنّی عَلَی الْحَوْضِ اَنْتَظِرُ مَنْ یَرِدُ عَلَی مِنْکُمْ

در قیامت من منتظرم که چه کسی بر من وارد می شود.

فَوَ اللّهِ لَیَقْتَطِعَنَّ دُونی رِجالٌ فَلأَقُولَنَّ أی رَبِّ مِنّی وَ مِنْ اُمَّتی، فَیَقُول

امّا به خدا سوگند می بینم که از آمدن عده ای مانع می شوند، آنجا من به خدا عرض می کنم اینها از من و امّت من هستند پس به من می گوید:

إنَّکَ لاتَدْری ما عَمِلُوا بَعْدَکَ ما زالُوا یَرْجِعُونَ عَلی أَعْقابِهِمْ

تو نبودی که به ظاهر ببینی اینها بعد از تو چه کردند و به دوران جاهلیتشان عقب گرد کردند. دقت کنید این روایت را که خواندم خود عامه نقل می کنند و نظیر این معنا در روایات بسیار است به هر حال حضرت در همین عبارت اخیر به آیهٔ دیگری از قرآن هم استشهاد می کنند.

* وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقَبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللّهُ الشّاکِرِینَ(۱)

امّا بدانید با عقب گرد کردن و برگشتن برخی به جاهلیت گذشته ضربه ای به خدا نمی رسد و جزای خدا برای آنهاست که پا برجا ماندند و شاکر بودند. یعنی گمان نشود با عقب نشینی بعضی به خدا لطمه می خورد، نه، این ضربه به خود آنهاست و زیان هم به خود آنها می رسد.

* أَیُّها بَنی قَیْلَهَ

ای فرزندان قیله، گفته می شود قیله نام زنی بوده است که اوس و خزرج یعنی گروههایی که انصار از آنها تشکیل شده بود از فرزندان او هستند. به نظر من اینجا حضرت(ص) خواسته آنها را نکوهش کند و بگوید شما کسانی هستید که خود استقلال فکری ندارید و در حوادث راه گریز را پیش می گیرید. گویی حضرت فاطمه(س) به اصطلاح امروزی به آنها می گوید شما بچه ننه هستید یعنی هنوز کودکید و از خود استقلال ندارید.

* أَأُهْضَمُ تُراثَ أَبی وَ أَنْتُمْ بِمَرْأی مِنِّی وَ مَسْمَعٍ و مُنْتَدًی(۲) وَ مَجْمَعٍ

آیا من خُرد شوم از میراث پدرم در حالی که شما مرا می بینید و صدای مرا می شنوید و صدای شما را می شنوم و در یک اجتماع هستیم. حضرت(س) در اینجا تمام راههای عذر آنان را می بندد می گوید نمی توانید بعداً بگویید ما نبودیم چرا که هستید، مرا هم می بینید که مورد ظلم قرار گرفته ام من هم شما را می بینم، صدای همدیگر را می شنویم من هم که دارم می گویم و از شما تقاضای قیام و حمایت از حق می کنم، پس دیگر عذری ندارید و ندای مظلومیت مرا می شنوید. یعنی اگر دور بودید و یکدیگر را نمی دیدیم و صدای هم را نمی شنیدیم عذر داشتید ولی حال این طور نیست و هیچ عذری ندارید.

۱- (۳). آل عمران /۱۴۴.

۲- (۴). در نسخهٔ دیگر مبتدء.

* تَلْبَسُكَمُ الدَّعْوَهُ وَ تَشْمِلُكَمُ الْخَبْرَهُ

همهٔ شما زیر پوشش دعوت من بودید و همه شما هم از خبرها آگاه شدید. یعنی ندای من به همهٔ شما می رسد و عذر ندارید و نمی توانید ادعا کنید که جریان را نمی دانید. اشارهٔ حضرت(س) به این است که مگر من و شوهرم بعد از رحلت پیغمبر(ص) راه نیفتادیم شبانه در خانهٔ همهٔ شما و مگر درخواست نکردیم؟ مگر اصرار نکردیم؟ ببینید اینجا معلوم می شود حضرت قبلاً هم اینها را دعوت کرده است.

* أَنْتُمْ ذو عَدَدٍ وَ الْعُدَّهِ وَ الْأَداهِ وَ الْقُوَّهُ

و این در حالی است که شما نیروی انسانی و ابزار و توان هم دارید. در هر مبارزه ای به حسب ظاهر دو چیز لازم است یکی نیروی انسانی و دیگری تجهیزات و وسائل مبارزه، حضرت(س) می فرماید شما که هر دوی اینها را دارید.

* وَ عِنْدَکُمُ السِّلاحُ وَ الْجَنَّهُ

و سلاح و سپر هم نزد شما موجود است. البته می توان سلاح و سپر معمولی را تصور کرد یا هر آنچه برای مبارزه و دفاع از خود لازم است. یعنی از هر نظر مجهّزید.

* تُوافیکُمُ الدَّعْوَهُ فَلا تُجیبُونَ وَ تَأْتیکُمُ الصَّرْخَهُ فَلا تُغیثُونَ

مکرّراً دعوت من به شما می رسد امّا پاسخ نمی گویید، صدای فریاد و استغاثهٔ من به شما رسید ولی جواب نمی دهید. توجه کنید گاهی کسی دیگران را به طور عادی صدا می زند امّا گاه با یک حالت ناله و سوختن، این صدا کردن با ناله و تضرّع را استغاثه می گویند. حضرت(س) می فرماید من این طور در خانه های شما آمدم و تقاضای کمک کردم، امّا شما پاسخ ندادید.

ص: ۱۲۴۰

* وَ أَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكِفاحِ مَعرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَ الصَّلاحِ وَ نُخبَهُ اللّهِ الَّتِی انْتُخِبَتْ وَ الْخِیَرَهُ الَّتِی اخْتُیِرَتْ لَنا أَهْلَ الْبَیْتِ

و شما که به جنگ آوری و خیر و صلاح معروف هستید و آن نخبه هایی بودید که انتخاب شدید، شما مردمان خیّری هستید که برای ما اهل بیت انتخاب شدید، شما همانها هستید که با عرب جنگیدید و سختیها و مشقّتها را تحمل کردید و با گروههای مختلف و با افراد بی منطق مبارزه کردید. اشاره به این که انصار امتیازی نسبت به دیگران داشتند چون حمایت از پیغمبر اکرم(ص) و اهل بیت کرده بودند.

* قاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَ تَحَمَّلْتُمُ الْکَدَّ وَ التَّعَبَ ناطَحْتُمُ الْاُمَمَ وَ کافَحْتُمُ الْبُهَمَ

حضرت در این عبارات به سوابق انصار اشاره می کند و می گوید شما برای دفاع از پیامبر(ص) و دین خدا مبارزه ها کردید، با سران عرب جنگیدید و سختی ها و رنجها را تحمّل کردید و با ملّتها و افراد بُهم مبارزه کردید. بُهم به تعبیر من یعنی آدمی که عقل ندارد و بی منطق است.

* لانَبْرَحُ وَ تَبْرَحُونَ نَأْمُرُکُمْ فَتَأْتَمِرُونَ

ما و شما که زایل نشده ایم ما و شما چنان بودیم که ما امر می کردیم و شما هم اجابت و عمل می کردید.

* حَتّی إِذا دارَتْ بِنا رَحَی الإسْلامِ

تا اینکه به وسیله ما چرخ اسلام به گردش درآمد یعنی دین حق پیروز شد.

* وَ دَرَّ حَلَبُ الْأیّامِ

و برکات روزگار مثل شیر خوردنی جریان پیدا کرد و زیاد شد. یعنی اسلام موجب بهره برداری شما شد حضرت می خواهد بگوید آیا اینها غیر از نتایج رهبری پدر من و جنگاوری شوهر من بود؟ این نعمتها همه از ناحیهٔ ما بود.

* وَ خَضَعَتْ نُعَرَهُ الشِّرْكِ (یا ثَغَرَهُ الشِّرْكِ)

و بینی شرک (یا سینهٔ شرک) به خاک مالیده شد و به ذلّت درآمد.

* وَ سَكَنَتْ فَوْرَهُ الإفْكِ وَ هَدَأَتْ دَعْوَهُ الْهَرْجِ وَ اسْتَوْسَقَ نِظامُ الدِّینِ

و طغیان فریب و دروغ ساکت شد و آتشهای کفر خاموش گردید. موج فتنه آرام گرفت و نظام حکومت الهی برقرار شد. همهٔ اینها به واسطهٔ ما اهل بیت بود، اشاره به این که حکومت به دست پدر و شوهرم به پا شد.

* فَأَنّیٰ جُرْتُمْ (یا حُرْتُمْ) بَعْدَ الْبیانِ

بعد از همهٔ اینها حال چه شد که مجرم هستید یعنی بعد از این که حق روشن شد چرا این همه جُرم می کنید (یا متحیرید یعنی از چه چیز متحیر شده اید)؟ با تلاشهای پیغمبر(ص) و تحمل سختی ها توسط علی(ع) اسلام استقرار یافت، شما هم که حامی آن بودید، حال پیغمبر(ص) وفات کرده است، پس چه شد که شما دست از دین و حمایت از حق برداشتید؟

در مورد این که دلیل این عقب نشینی انصار چه بود می توان در یک کلمه گفت فقط راحت طلبی و حبّ نفس. بنابراین دقت کنید، نکند ما هم در یک مرتبه مصداق فرمایشات حضرت زهرا(س) باشیم؟ زیرا آنچه حضرت می فرماید که فقط اختصاص به آن گروه ندارد. نکند ما هم گاه حالی به حالی می شویم و پایداری نمی کنیم و همین که کمی از آرامش و رفاه جانی و مالی ما ساییده شود دست از حق و حقیقت برمی داریم و به سراغ راحت طلبی می رویم؟ آیا ما حاضریم برای اسلام، پیغمبر اکرم(ص)، علی(ع)، زهرا(س) و... بایستیم و مقاومت کنیم یا این که به محض اینکه یک ذرّه به امور مادّی و شکمی مان لطمه بخورد همه چیز یادمان می رود؟ آیا حاضریم کمی به شهوت و رفاه و امور دنیوی مان لطمه بخورد امّا در راه دفاع از نظام حکومت اسلامی ایستادگی کنیم؟

ص: ۱۲۴۲

گروهی کـه مخـاطب حضـرت(س) در آن مجلس بودنـد بـه حکـومت اسـلامی حقیقی پُشـت کرده بودنـد. آن هم برای لطمه نخوردن به منافع شخصـی و رفاه دنیوی، به هر حال هر یک از ما بایـد بیندیشـد که وضـعش چگونه است و تا چه حد مصداق فرمایشات حضرت(س) است.

* وَ أَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الإعْلانِ وَ نَكَصْتُمْ بَعْدَ الإقْدامِ وَ أَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الإيمانِ

و شـما بعـد از اعلان حق آن را پنهان کردیـد و بعـد از اقـدام، به گذشـته خود رجوع کردیـد و بعد از ایمان آوردنتان مشـرک شدیـد. حضـرت همچنـان به مسـئله عقب نشـینی انصـار از حق اشـاره می کنـد و می گویـد شـما که قبلاً به طور علنی خلافت علی(ع) را در غـدیر پـذیرفته بودیـد و بیعت کردیـد، پس چرا الآـن پنهـان کاری می کنیـد و می پوشانیـد و چرا بعـد از ایمان، دوباره مشرک شدید. در مورد شرک لازم است توضیحی داده شود. در معارف اسلامی یک اصل عقلی داریم که انسان سلطهٔ هیـچ موجودی غیر از خـدا را نبایـد بپـذیرد، یعنی فقط بایـد مطیع خداونـد باشد که خالق انسان است و این اصل عقلی و قانون است که چون خداونـد بر انسان مالکیت حقیقیه دارد انسان باید صـرفاً مطیع او باشد، حال اگر خداوند به انسان امر کرد که از شخص خاصّی اطاعت کن در اینجا انسان باید از آن شـخص اطاعت کند، امّا در واقع اینجا هم اطاعت از خداست و امر او، نه اطاعت از شخص. لذا در مورد اطاعت از انبیاء و اولیاء می گوییم اطاعت انسان از اینان همان اطاعت از خداست و بس.

* مَنْ اَطاعَكُمْ فَقَدْ اَطاعَ اللّه

هر که از شما انبیاء و اولیاء اطاعت کند همانا از خداوند اطاعت کرده است.

ص: ۱۲۴۳

حال اگر انسان مطیع خدا در اطاعت بود نام آن را توحید در اطاعت می گذاریم یعنی توحید در سلطه پذیری. همان طور که توحید در ذات و صفات و عبادت هم داریم. حال در توحید در اطاعت اگر انسان خودش را در سلطهٔ غیرخدا و غیر آن که خدا به اطاعت او امر کرده قرار داد، این انسان مشرک است به این معنا که شرک در اطاعت دارد. این شرک در ذات و صفات نیست بلکه معنای خاصی از شرک است که همان شرک در اطاعت است. حضرت زهرا(س) می فرماید شما در غدیرخم به امر الهی سلطه و ولایت و خلافت علی(ع) بعد از پیغمبر(ص) را پذیرفتید. پیغمبر(ص) هم از ناحیهٔ خداوند مأمور بود که شما را رهبری کند و شما هم موظف بودید که به حکم اَطیعُوا اللّهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ(۱) از او اطاعت کنید. بعد خداوند به پیغمبر(ص) فرمود که علی(ع) را معرفی کن تا بعد از تو، از او اطاعت کنند و شما هم در غدیرخم پذیرفتید. حال چون عهد خود را شکستید پس دچار شرک در اطاعت خدا شده اید و این همان معنای اَشْرَکْتُمْ بَعْدَ الإِیمان است نه آن شرک اصطلاحی که معمولاً همراه با کفر مطرح می شود و عبارت بعد حضرت نیز اشاره به همین معنا دارد.

شرح خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها جلسه دوازدهم

شرح خطبه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

جلسه دوازدهم ؛ ۷۴/۸/۱۰

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محّمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

۱- (۵). آل عمران /۳۲.

حضرت استدلال خویش را ادامه می دهد:

* أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبی وَ ابْنِ عَمّی؟

آیا شما نسبت به عام و خاص قرآن از پدر و پسرعمویم داناتر هستید؟ یعنی مگر بر آیات روشن قرآن در مورد ارث تخصیص یا استثنایی وارد شده که شما خبر دارید امّا پیغمبر خدا و پسرعمویم علی(ع) از آن خبر ندارند. حضرت اشاره به حدیث مجعول می کند و می فرماید آیا با آن حدیث به قرآن تخصیص خورده است و شما از آن حدیث خبر دارید ولی پدرم و پسرعموی من علی(ع) از آن تخصیص خبر ندارد؟ در اینجا حضرت بالملازمه مطلب دیگری را هم مطرح می کند و آن اعلم بودن علی(ع) نسبت به بقیه مردم در مورد قرآن است. چون هیچ کس منکر اعلمیت علی(ع) بعد از پیغمبر اکرم(ص) نبود و علی(ع) از نظر علمی از پیغمبر چیزی کم ندارد؛ در این عبارت باز حضرت عطف می کند ابن عمّ را به پدر در علم به قرآن.

* فَدُونَکَها مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً تَلْقاك یَوْمَ حَشْرِكَ

اکنون ای ابن ابی قحافه این فدك را در حالی که افسار و جهاز او آماده است بگیر تا در روز حشر تو را ملاقات کند. خِطام به معنی افسار، و مَرْحُولَه به معنی جهاز شده است. حضرت(س) فدك را به شتری که برای سوار شدن مهیاست تشبیه کرده اند. شاید هم اشاره به این که اگر فدك در دستت نباشد نمی توانی بر مرکب حکومت سوار شوی. یعنی بیا این را بگیر و بر خر مرادت سوار شو. در ضمن هم اشاره دارد به این که من روی فدك کار کرده ام و آن را به بهره برداری اقتصادی رسانده ام، حال بگیر و برو تا روز قیامت برسد. بالاخره قیامتی که در کار هست.

ص: ۱۲۴۵

* فَنِعْمَ الْحَكَمُ اللّهُ وَ الزَّعیمُ[(۱)] مُحَمَّدٌ وَ الْمَوْعِدُ الْقِیامَهُ

خداونـد داور خوبی است و پیغمبر هم رهبر خوب ما در قیامت است و قیامت هم خوب وعـده گاهی است. یعنی درست اسـت که فعلاًـ توانستی رهبری امّت را غصب کنی امّا در قیامت که دیگر تو رهبر نیستی بلکه رهبر واقعی پیغمبر است. و اگر وَالْغَریمْ باشـد یعنی طلب کننـده اوست، در قیامت دیگر من طرف تو نیسـتم بلکه پیغمبر طرف توست. به او بایـد پاسخ دهی وقتی از تو می پرسـد چرا عطیـهٔ مرا به زور گرفتی؟ چرا آنچه من بخشـیده بودم غصب کردی؟ پس قرار مـا به قیـامت، به حکومت الهی و مطالبهٔ پیغمبر، طرف دعوی هم اوست.

* وَ عِنْدَ السّاعَهِ ما تُخْسِرُونَ (یا یَخْسَرُ الْمِبْطِلُونَ)

و هنگام قیامت است که زیان کارها وضـعشان آشـکار می شود، یا زیانِ رونـدگان راه باطل روشن می شود، یعنی کجروان در قیامت زیانکارانند.

* وَ لاْیَنْفَعُکُمْ إذْ تَنْدَمُونَ

و دیگر در آن روز اظهار پشیمانی سودی برای شما ندارد. یعنی روزی می آید که پشیمان می شوی امّا راه برگشت دیگر بسته است.

* وَ لِکُلِّ نَبَاءٍ مُسْتَقَرٌّ[(۲)] فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مِنْ یَأْتِیهِ عَذابٌ یُخْزیهِ[(۳)]

و برای هر خبری وعده گاهی است و بزودی می فهمید بر چه کسـی عذاب خوارکننده نازل می شود. از این سـخنان معلوم می شود گویـا حضـرت(س) نسـبت به اعتقـاد اینهـا به قیامت هم شک داشـته و در این عبارت از آیات مختلف سورهٔ انعام و سورهٔ هود اسـتفاده می کنـد. آیات سورهٔ هود اشاره دارد به قوم نوح که در طوفان عـذاب الهی غرق شدند و دچار عذاب دنیوی هم شدنـد. برخی از مفسّـرین می گوینـد چه بسا منظور حضـرت(س) این باشد که بدانید حتی از نظر دنیوی هم عزّت شـما از بین خواهـد رفت و همین طور در قیامت عـذاب خواهید دید. در این عبارت خطاب حضـرت به جمع است بر خلاف جملات قبلی که به شـخص ابن ابی قحـافه بود در اینجـا همه را مورد خطـاب قرار داده می فرمایـد بزودی خواهیـد فهمیـد چه کسـی عـذاب خوارکننـده خواهـد دیـد. و این اشاره به ذلّتی است که در طول تاریخ بر مسـلمین آمد. این ذلّت که امروز بیش از یک میلیارد مسلمان دنیا توسری خور هستند نتیجهٔ همان اعمال شیطانی است که مسیر اسلام را منحرف کردند. این هم از معجزات حضرت زهرا(س) است که به این خوبی آینده را پیش بینی کرده است.

ص: ۱۲۴۶

۱- (۱). در نسخه دیگر: والغریم.

۲- (۲). انعام /۶۷.

۳- (۳). هود /۳۹ و ۴۰.

* وَ یَحِلَّ عَلَیْهِ عَذابٌ مُقیمٌ(۱)

و بزودی می فهمید که بر چه کسی عذاب پایدار حلول می کند. یعنی تازه عذاب پایدار و دائمی تان در قیامت نازل می شود.

سخن حضرت(س) با انصار

* ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِها نَحْوَ الْأَنْصارِ فَقالَتْ: یا مَعْشَرَ الْفِتْیهِ(۲) وَ أَعْضادَ الْمِلَّهِ

سپس حضرت نگاهشان را به طرف انصار انداختند و فرمودند: ای جماعت جوانمردان (یا ای باقیمانده و بازماندهٔ گذشتگان) و ای بازوان دین و شریعت. تعبیر بازوان شریعت یعنی این انصار بودند که اسلام را یاری دادند این عبارت نشان می دهد که در مسجد، انصار در یک قسمت جدا از مهاجرین و دیگران نشسته بودند. چون سردمداران سقیفه و غاصبان خلافت از مهاجرین بودند نه از انصار، لذا حضرت(س) حساب انصار را از مهاجرین جدا می کند، البته انصار هم مقصّر بودند امّا آن جرم بزرگ متوجّه مهاجران است، زیرا سردمداران غصب خلافت و فدک از مهاجرین بودند نه از انصار.

* وَ حَضَنَهً الإسْلامِ(۳)

و شمایی که از اسلام محافظت می کردید. اگر حِصْنِه باشد یعنی شما حافظ اسلام بودید و اگر حَضَنَهَ باشد یعنی یاری دهندهٔ اسلام بودید. اشارهٔ حضرت به زمانی است که پیغمبر اکرم(ص) به مدینه مهاجرت کرد و انصار از وی حمایت کردند و اسلام گسترش یافت. چه بسا اشاره به این باشد که پیغمبر اکرم(ص) پیکرهٔ اسلام بود و شما او را پناه دادید و حفظ کردید.

* ما هذِهِ الْغَمیزَهُ فی حَقّی؟

پس چه شده که در شما نسبت به حقّ خودم سستی می بینم؟

ص: ۱۲۴۷

۱- (۴). هود /۴۰.

۲- (۵). در نسخهٔ دیگر: وقالت یا معشر النقیبه البقیه

۳- (۶). در نسخهٔ دیگر: و حضنه الاسلام.

* وَ السِّنَهُ عَنْ ظُلامَتی؟

و آیا خوابتان برده در این ظلمی که به من شده؟ آیا چرتتان گرفته است آیا خوابیده اید؟

* أَمّا کانَ رَسُولُ اللّهِ(ص) أَبی یَقُولُ: اَلْمَرْءُ یُحْفَظُ فی وُلْدِهِ

آیا پدرم پیغمبر اکرم(ص) نفرمودند که: احترام هر شخص را با احترام به فرزندانش حفظ می کنند؟ آیا نفرمودند احترام به فرزند احترام به پدر است؟

* سَرْعانَ ما أَحْدَثْتُمْ وَ عَجْلانِ ذا إِهالَهً

امّا چه زود حادثه آفریدید و چه زود چربی ها از بینی های شما خارج شد. دقت کنید اینجا کنایه است. حضرت(س) به انصار می فرماید شما دست روی دست گذاشتید تماشاگر شدید و به تعبیری عملاًـ آنچه واقع شد را پذیرفتید، از طرفی شما که سوابقتان خوب بود و در گسترش اسلام نقش داشتید، پس از دو حال خارج نیست یا از آن مسیری که در آن حرکت می کردید بکلّی منحرف شده اید و صد و هشتاد درجه تغییر مسیر داده اید و دیگر حمایت و حفاظت از حق نمی کنید یا این که نیروی تان را از دست داده اید، یعنی می خواهید حمایت از حق کنید امّا نمی توانید، یعنی مشی شما هنوز عوض نشده امّا قدرت و توانایی دفاع از حق را از دست داده اید. چقدر حضرت(س) زیبا بیان کردند، در عرب ضرب المثلی است که می گویند کسی بزی داشته که دائماً آب از دماغش بیرون می آمده و لاغراندام هم بوده و راجع به بز می گفتند این چربی هایش است که از دماغش بیرون می آید و بعد هم آرام آرام می میرد. یعنی جانش از دماغش بیرون می آید. حضرت(س) به انصار می گوید، آیا شما هم مثل کسی شده اید که جانش را دارد آرام آرام از دست می دهد؟

ص: ۱۲۴۸

* وَ لَكَمْ طاقَةٌ بِمٰا أُحٰاوِلُ وَ قُوَّةٌ ما أَطْلُبُ وَ أُزٰاوِلُ

و حال آن که شما به آنچه من از شما می خواهم توانایی دارید و توانایی شما از بین نرفته است. همان طور که ملاحظه می کنید حضرت(س) در اینجا در واقع انصار را به قیام علیه ظلم دعوت می کند، آن هم بصراحت زیرا می گوید شما حرکت کنید، نیرو دارید دست روی دست نگذارید و بر علیه ظلم اقدام کنید. اگر حضرت علی(ع) می خواست تنها حرکت کند یک داماد بود و بعدش هم آن آثار سوء، امّا حضرت زهرا(س) برای اینکه برخی نگویند اگر حق بود چرا دختر پیغمبر ساکت نشسته است این چنین وارد صحنه شده و ضمن تبیین حق، انصار را به قیام علیه ظلم و حمایت از حق دعوت می کند و این حرکت حضرت تا قیامت در تاریخ بشریت ثبت می شود.

حضرت(س) هر راه عقلایی را مطرح کردند یعنی اگر همگان قیام می کردند دیگر ضرر و زیانی برای اسلام در بر نداشت. ضمناً این خود اتمام حجّت است که اگر بگویند چرا از انصار حمایت نخواستید پاسخ این است که حضرت(س) از انصار طلب قیام کرد امّا آنها اقدامی نکردند.

* أَتَقُولُونَ مٰاتَ مُحَمَّدٌ(ص)

آیا می گویید پیغمبر مُرد و تمام شد. یعنی آیا از نظر شما حرکت علیه ظلم و حمایت از حق فقط تا زمان حیات رسول اکرم(ص) بوده است، و دیگر وظیفه ای ندارید؟

* فَخَطْبٌ جَليلٌ، إِسْتَوْسَعَ وَهْيُهُ(۱) وَاسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ وَانْفَتَقَ رَتْقَهُ

آری رحلت پیغمبر(ص) مصیبت بزرگی بود و سستی یا شکاف پهناور بر اثر این مصیبت به وجود آمد و آن همبستگی را از بین برد. یعنی تا پیغمبر(ص) زنده بود مسلمین ید واحده بودند، همبستگی داشتند امّا همین که او رحلت کرد در میان مردم شکاف افتاد و آن اتّحاد و همبستگی از بین رفت و مسلمین در طول تاریخ آسیب پذیر شدند و شکافهای وسیع مسلمین را به فرقه های مختلف تقسیم کرد. این هم از معجزات حضرت(ص) است که می فرماید جریان سقیفه و انحراف رهبری و امامت، و دور کردن اهل بیت از خلافت، سرآغاز تشتّت و گروه بندی ها شد و روزی می رسد که شاخه های فراوان در مسلمین پیدا می شود و همه هم می گویند ما مسلمانیم.

۱- (۷). در نسخهٔ دیگر: وهنه

* وَ أُظْلِمَتِ الْأَرْضُ لِغَيْبَتِهِ وَ كُسِفَتِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ(۱)

و زمین بواسطه رحلت پیامبر تاریک شد و خورشید و ماه رو به تاریکی نهادند. این عبارت کنایه از این است که حضرت رسول تا زنده بود می درخشید و عالم خاکی به نور او روشن بود.

* وَ أَكْدَتِ الْآمالُ

و آرزوها به ناامیدی کشیده شد. منظور این نیست که حضرت آرزوهایی داشت که به آنها نرسید بلکه منظور این است که رجاء و امید این بود که اسلام عالمگیر شود امّا این آرزوها با رحلت پیامبر اکرم(ص) و عملکرد زشت شما از بین رفت.

* وَ خَشَعَتِ الْجِبالُ

و کوهها همه خاشع شدند. در این عبارت دو احتمال وجود دارد، اوّل اینکه در اثر مصیبت رحلت رسول اکرم(ص) خاشع شدند، دوّم اینکه کوهها از حرکت زشتی که شما کردید می خواستند از جای خود کنده شوند.

* وَ أُضيعَ الْحَريمُ

و حریم پیامبر ضایع شد. یعنی شما حرمت پیغمبر را شکستید. هیچ کس جرأت نداشت به حریم رسول اکرم(ص) تعدّی کند امّا شما حرمت شکنی کردید و این حرمت شکنی باب شد و ادامه پیدا کرد.

* وَ أُذيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَماتِهِ

و حرمت پیغمبر را هنگام مرگش زایل کردید و از بین بردید. به نظر من می رسد در این عبارت اشاره به دو واقعه شده است اوّل آن که وقتی پیغمبر در بستر مرگ بود شما دور او جمع شدید فرمود بروید کاغذ بیاورید تا چیزی بگویم و بنویسید که هیچگاه به گمراهی نیفتید. امّا شما سردمداران سقیفه گفتید اَلرَّجُلَ لَیَحْجُرْ. نعوذ باللّه گفتید این سخن قابل قبول نیست پس احترام پیغمبرتان را زایل کردید. و دوّم هنوز جنازهٔ رسول خدا(ص) روی زمین بود که آمدید درب خانه دخترش را آتش زدید و حرمت پیغمبر را شکستید.

ص: ۱۲۵۰

۱- (۸). در نسخهٔ دیگر: وکسفت النجوم و انتثرت النجوم.

شرح خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها جلسه یازدهم

شرح خطبه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

جلسه یازدهم ؛ ۷۴/۸/۳

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محّمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

حضرت زهرا(س) در ادامه می فرمایند:

* وَ أَنْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنْ لا إِرْثَ لَنا(۱)

و شما گمان می کنید که ما از پیامبر اکرم(ص) ارث نمی بریم.

* أَفَحُكْمُ الْجاهِلِيَّهِ تَبْغُونَ؟ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ. أَفَلا تَعْلَمُونَ؟

آیا شما حکم زمان جاهلیت را انتخاب کرده اید؟ چه کسی بهتر از خدا حکم می کند در نظر آنان که اهل یقین اند؟ آیا شما نمی دانید؟

در اینجا چند مطلب باید ذکر شود،

اوّل

آن که فدک بر طبق آنچه عامّه و خاصّه نقل کرده اند منطقه ای بود یهودی نشین و با زور و جنگ فتح نشده بود که مثل غنائم جنگی احکام خاصّی داشته باشد، یعنی از غنائم جنگی نبود و خود یهودیان بدون درگیری و جنگ این زمین را به پیغمبر اکرم(ص) دادند؛ لذا فدک اصلاً جزو فتوحات اسلامی نیست بلکه از اموال شخصی آن حضرت بود و مربوط به مسلمانان نمی شد.

دوّم

این که عامّه و خاصّه نوشته اند که وقتی آیهٔ وَ اٰتِ ذَا القُرْبیٰ حَقَّهُ(۲) نازل شد که به خویشاوندانت حقشان را بده، پیغمبر اکرم(ص) در زمان حیاتشان حضرت زهرا(س) را خواستند و فدک را تقدیم ایشان کردند. هیچ کس هم این را انکار نکرد و لذا زمانی که پیغمبر رحلت کردند این زمین در تصرّف حضرت زهرا(س) بود و کارگرهای ایشان روی آن زمین کار می کردند و پس از غصب فدک، سردمداران سقیفه کارگران حضرت(س) را از فدک بیرون کردند. پس فدک نِحْلِه یا عطیه و بخششی بود که پیغمبر اکرم(ص) به دخترش هدیه کرد و بر اساس آیهٔ شریفه صورت گرفته است. بنابراین صرفاً بر اساس

عواطف و محبت پـدری نبود بلکه به فرمـان الهی بود. حـتی خود حضـرت زهرا(س) وقتی پس از ایراد این خطبه به منزل برمی گردد و با امیرالمؤمنین علی(ع) صحبت می کند می گوید هٰذَا ابنُ أَبی قُحافَهَ یَبْتَزُّنی نِحْلَهُ أَبی(۳) یعنی این پسر ابی قحافه است که عطیه پدرم را از من می ستاند.

۱- (۱). نسخهٔ دیگر: و انتم الان تزعمون ان لا ارث لنا.

امّا چه شد که فدک را غصب کردند با این که حضرت علی(ع)، ام ایمن و بعضی از موالی پیغمبر(ص) هم به عطیه بودن فدک شهادت دادند؟ پاسخ این که پس از سقیفه احساس کردند فدک حکم پشتوانهٔ مالی برای اهل بیت را دارد، از طرفی هم نمی توانستند آیهٔ قرآن را انکار کنند، پس اوّل متوسّل شدند به اینکه گفتند این ملک پیامبر بوده امّا ایشان آن را بخشش و هبه نکرده است بعد دیدند که اگر این ملک ارث پیامبر باشد، باز هم به حضرت زهرا(س) می رسد زیرا بنابر فرض سردمداران سقیفه و از آنجا که زوجات از زمین مزروعی ارث نمی برند پس باز هم این زمین به عنوان ارث باید به یگانه وارث پیغمبر یعنی حضرت زهرا(س) داده شود، پس آمدند حدیثی از پیامبر(ص) جعل کردند و گفتند در حدیث است که نَحْنُ مَعاشِرَ الْأَنْبِیاءِ لا نُوَرِّثُ وَ ما تَرَکْناهُ صَدَقَةٌ یعنی ما گروه انبیاء چیزی را به ارث نمی گذاریم و آنچه از ما باقی بماند صدقه است. پس از جعل این حدیث گفتند اگر این زمین ملک پیامبر هم بوده طبق این حدیث به ارث نمی رسد و ریختند و کارگرهای حضرت(س) را از فدک بیرون کردند و لذا حضرت زهرا(س) دقیقاً و جزء به جزء همهٔ مسائل را بازگو می کند تا هیچ چیز در تاریخ مبهم نماند و مشت این گروه را باز کند و جعل حدیث کردنشان را نشان دهد.

توجه کنید که بحث حضرت زهرا(س) با ابوبکر یک مجادله است یعنی حضرت می گوید به فرض که طبق نظر شما فدک بخشش نباشد پس ارث است لذا با قانون ارث با شما بحث می کنم و در ادامه حضرت به قوانین ارث در قرآن استدلال می کند.

ص: ۱۲۵۲

* بَلی قَدْ تَجَلّی لَکَمْ کَالشَّمْسِ الضّاحِیَهِ أَنّی ابْنَتُهُ

آری برای همه شما مثل خورشید روشن است که من دختر پیغمبر هستم. یعنی این را که نمی توانید انکار کنید که من یگانه وارث او هستم.

* اَیُّهَا الْمُسْلِمُونَ أَاُغْلِبَ عَلی إرْثی؟

ای مسلمانان آیا من مغلوب شوم بر ارثم؟

* یَابْنَ أَبی قُحافَهَ أَفی کِتابِ اللّهِ أَنْ تَرِثَ أَباکَ وَ لاأَرِثَ أَبی؟

ای پسر ابی قحافه آیا در قرآن آمده که تو از پدرت ارث ببری ولی من از پدرم ارث نبرم؟ حضرت(س) می فرماید ما باید احکام و قوانین الهی را از قرآن اخذ کنیم. حال آیا قرآن تفاوتی بین من و شما در ارث بردن قائل شده؟ یعنی اگر ملاک کتاب خداست که فرقی در ارث بردن من و شما قائل نشده است و هر فرزندی از پدر ارث می برد. در اینجا ممکن است ابوبکر بگوید من بنابر حدیث پیغمبر عمل کردم. حضرت(س) همین جا پاسخ این حرف ابوبکر را هم می دهد. حضرت(س) توجّه به آن حدیث جعلی دارد لذا ابتدا از نظر قرآنی بحث می کند؛ امّا چون ممکن است آنها به آن حدیث ساختگی متوسّل شوند بلافاصله می فرماید:

* لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً فَرِیّاً(۱)

همانا یک سخن دروغی را نسبت دادی. فری یعنی دروغ واضح و آشکار. یعنی شما آن حدیث جعلی را مطرح کردید.

* أَفَعَلی عَمْدٍ تَرَکْتُمْ کِتابَ اللّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ؟

آیا شما عمدا کتاب خدا را ترک کردید و پشت سر انداختید؟ احتمال هم دارد که منظور این باشد که این کار شما ناشی از بی شعوری و بی اطلاعی تان نسبت به احکام قرآن است که آمده اید حدیثی ساخته اید ضدّ قرآن! یعنی یا آیات قرآن را می دانستید آن وقت این حدیث را جعل کرده اید؟ یا اصلاً به آیات توجّه نداشتید و این کار را کردید.

۱- (۴). مریم /۲۷.

* إِذْ يَقُولُ: «وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ»(۱)

آنجا که قرآن می گوید سلیمان از داود ارث برد. یعنی خدا که در قرآن تصریح کرد که داود از سلیمان ارث برد سپس چطور ممکن است پیغمبر(ص) حدیثی بگوید برخلاف قرآن؟

* وَ قالَ فیما قَصَّ(۲) مِنْ خَبَرِ یَحْیی بْنَ زَکَرِیّا إِذْ قالَ: «رَبِّ... فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ»(۳)

و آنچه حکایت کرده از داستان یحیی که زکریا به خداوند گفت: پروردگار من از جانب خودت به من ببخش جانشین و ولیی که از من ارث ببرد. ولی کسی است که پشت سر می آید و ولی میّت یعنی کسی که از بازماندگان میّت است. حضرت(س) بدین ترتیب دو نمونه از ارث پیامبران در قرآن را شاهد می آورد و می گوید پس چرا من که پیغمبرزاده هستم نباید ارث ببرم؟ ضمن آن که قبلاً هم اشاره کرد که از نظر قانون ارث هم در قرآن فرقی بین من و شماها نیست. از نظر پیغمبرزاده بودن و ارث پیامبران هم که معلوم شد آن حدیث ساختهٔ شما بوده است؛ و بعد آیهٔ دیگری می آورند برای ارث که به طور کلّی در قرآن آمده است و کسی از آن استثناء نشده است.

* وَ قالَ: «أُولُو الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللّهِ»(۴)

و خویشاوندان بعضی به بعضی دیگر در کتاب خدا سزاوارترند.

* وَ قالَ: «یُوصِیکُمُ اللّهُ فی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ»(۵)

و سفارش می کند خداوند شما را که برای پسران دو سهم دختران را قرار دهید.

۱- (۵). نمل /۱۶.

۲- (۶). در نسخه های دیگر: مع ما اقتصّ، فیما اقتصّ.

۳- (۷). مریم /۵ و ۶.

۴- (۸). انفال /۷۵.

۵- (۹). نساء /۱۱.

* وَ قالَ: «إِنْ تَرَکَ خَیْراً لِوَصیَّهُ لِلْوالِدَینِ وَ الْأَقْرَبینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقینَ»(۱)

و می گوید انسان همین که نشانه های مرگ را در خود دید اگر چیزی دارد باید برای والدین و خویشاوندان به نیکی وصیت کند این حقی است بر متّقین.

تا اینجا حضرت(س) یکی یکی آیات قرآن را قرائت کرده و از آنها نتیجه گرفت که حرف آن گروه در مورد ارث نبردن از پیامبران خلاف قرآن است. تا اینجا حضرت به دو دسته از آیات استناد کردند: اوّل آیات خاص که مربوط است به ارث در میان پیامبران و فرزندانشان. دوّم آیات عام که طبق قرآن کریم هر کسی از مؤمنین از پدرش ارث می برد که آیۀ آخر اشاره دارد به اینکه پیغمبر هم می خواست به اموال شخصی خودش وصیت کند برخلاف حدیث جعلی شما. حال می فرماید:

* فَزَعَمْتُمْ أَنْ لاحَظْوَهَ لی وَ لا إِرْثَ لی مِنْ أَبی وَ لاْرَحِمَ بَیْنَنا

شما گمان کردید که من بهره ندارم و من از پدرم ارث نمی برم و یا بین من و پدرم نسبتی نیست؟ همه از پدرانشان ارث می برند الّا من؟ همه پیغمبرزاده ها ارث می برند الّا من؟ حضرت(س) آنها را در دوراهی قرار می دهد به قول طلبه ها یا باید از ناحیۀ حکم وارد شوید یا موضوع. می فرماید یا باید بگویید این حکم ارث برای من نیست، یا باید بگویید تو فرزند پیغمبر نیستی. راه سومی ندارید. از طرفی همۀ شما که قبول دارید من دختر پیغمبر هستم. آیات قرآن هم که استثنایی در مورد حکم ارث ندارد بلکه تصریح دارد که همۀ فرزندان حتی پیغمبرزاده ها ارث می برند.

۱- (۱۰). بقره /۱۸۰.

* أَفَخَصَّكَمُ اللّهُ بِآيَهٍ أَخْرَجَ أَبى مِنْها؟(۱)

آیا خداوند آیه ای دارد که اختصاص به شما دارد و پدر من از آن استثناء شده؟ یعنی کدام آیه ای است که می فرماید شما از پدرانتان ارث می برید امّا پدر من نمی تواند برای فرزندش ارث بگذارد؟ در اینجا حضرت به یک مطلب دیگر اشاره می کند تا آن گروه را رسوا کند. می دانید که قانونی در فقه داریم که لا یَرِثُ الْکافِرُ مِنَ الْمُسْلِمِ یعنی فرزند اگر کافر بود از پدر مسلمان ارث نمی برد. حضرت می فرماید:

* أَمْ تَقُولُونَ إنَّ أَهْلَ مِلَّتَیْنِ لایَتَوارَثانَ؟

آیا می گویید که اگر دو نفر از دو دین بودند از یکدیگر ارث نمی برند. این مطلب را من هم قبول دارم امّا:

* أَوَلَسْتُ أَنَا وَ أَبی مِنْ أهْلِ مِلَّهٍ واحِدَهٍ؟

مگر من و پدرم از یک دین نیستیم. یعنی آیا شما مرا مسلمان نمی دانید؟ ببینید حضرت زهرا چقدر استدلالی بحث کرد فرمود قرآن که ارث را برای همه مطرح کرده است، نسبت من هم که با پیغمبر ثابت و روشن است فقط یک راه دارید آن هم این که بگویید تو مسلمان نیستی.

موقعیت جغرافیایی و سابقه تاریخی فدک (۲۲ ربیع الاول سالروز اعطاء فدک)

موقعیت جغرافیایی و سابقه تاریخی فدک

وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا(اسراء:۲۶)

موقعیت فدک

فدک از جمله قراء و قصبات حجاز و حوالی خیبر است که با مدینه منوره دو یا سه روز طی مسافت فاصله دارد که به مقیاس زمان ما به ۱۳۰ کیلومتر می رسد. سرزمینی بوده آباد و به لحاظ داشتن آب کافی، از نخلستانهای فراوان و محصول برخوردار بوده است. اشتغال مردم این سرزمین را امر کشاورزی و کارهای دستی تشکیل می داده و خرمای آن مشهور بوده و از بافته های فدک در کتب تاریخی سخن به میان آمده است.

۱- (۱۱). در نسخه دیگر: اخرج محمداً.

فـدک بـا پیشـینه تـاریخی منزلگـاه طـایفه «بنو مُرّه» از قبیله بزرگ و مشـهور عرب «غطفان» است. به گفته طبری مادر نعمان بن منذر پادشاه حیره از اهالی فدک بوده که سـند معتبری در قدمت تاریخی سرزمین فدک به شمار می رود. (مدینه شناسی، سیّد محمّـد باقر نجفی، ج ۲، ص ۴۸۹)و به گفته برخی دیگر: فـدک نام پسـر حام بن نوح بوده و این قریه به نام وی موسوم گشـته است. فـدک بـا خیـبر ده کیلومتر فاصـله دارد و به لحـاظ این که خیبر مرکز عمـده یهودیـان بوده، مردم آن از نظر اجتمـاعی و مذهبی تابع یهودیان خیبر بوده اند. قلعه مشـهور قدیمی فدک به «الشـمروخ» شـهرت داشـته که در حقیقت حصن و قلعه فدک بوده است. (مـدینه شناسـی، سیّد محمّد باقر نجفی، ج ۲، ص ۴۹۰)بنـا به نوشـته مؤلّف کتاب مـدینه شناسـی که خود از محلّ فـدک دیدن کرده است، این منطقه امروزه به «الحائط» موسوم است که تابع امارت «حائل» است و در مغرب «الحُلیفه» و جنوب «ضـرغد» قرار دارد. دقیقـاً در مرز شـرقی خیبر دارای موقعیّت مشخّصـی است. به گفته مؤلّف فوق الـذکر، تـا پایـان سال ۱۹۷۵ میلادی، این منطقه شامل ۲۱ روستا و دارای ۱۱۰۰۰ نفر جمعیت بوده و سـکنه «الحائط» بیش از ۱۴۰۰ نفر نبوده است. (مدینه شناسی، ج ۲، ص ۴۹۲)

فـدک به لحـاظ امکانـات کشـاورزی، سـرزمینی بـود پر محصـول و رطب آن شـهرت بسـیار داشت. در خصوص حجم درآمد کشاورزی و نخلسـتان های فدک، پس از آنکه در تصرف پیامبر قرار گرفت، گزارش هایی به ثبت رسیده است. برخی گویند: نخلستان هایش در قرن ششم هجری معادل نخلستان های کوفه بوده است. (فدک در تاریخ، ص ۲۷)

ص: ۱۲۵۷

ابن ابی الحدید می نویسد: وقتی عمر بر نیمی از فدک با یهودیان مصالحه کرد از مال عراق پنجاه هزار درهم به آنان داد. (شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۸)

سیّد بن طاووس در کشف المحجّه گفتاری دارد که درآمد فدک را بیش از این تخمین زده است. وی می گوید: درآمد فدک به روایت شیخ عبدالله بن حماد انصاری سالانه بالغ بر هفتاد هزار دینار بوده است. (بیت الاحزان، ص ۸۲)

از اینجا می توان علّت واگذاری این سرزمین پرحاصل به فاطمه زهرا علیها السلام از طرف پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله و به امر پروردگار متعال در آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه» را استنباط کرد. بدیهی است با زندگی زاهدانه ای که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله داشتند آنان را برای اداره معیشت شخصی به این مبلغ نیازی نبوده و حکمت دیگری در این امر مهمّ باید باشد که شاید بتوان گفت: هدف از این واگذاری داشتن بنیه مالی و توان اقتصادی جهت اداره حکومت اسلامی بوده که می بایست در خاندان پیامبر مستقر می شد. همانگونه که تصرّف فدک و خارج ساختن آن از دست اهل بیت به وسیله دستگاه خلافت را در همین نکته باید جستجو کرد که به شرح آن خواهیم رسید.

دلیل بخشش

بر طبق اخبار و احادیثی که به ما رسیده پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فدک را به حضرت زهرا واگذار نموده است. از باب نمونه:

ابوسعید خدری روایت کرده که وقتی آیه «وَ آتِ ذَاالْقُرْبی حَقَهُ» نازل شد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به فاطمه فرمود: فدک مال تو باشد.

ص: ۱۲۵۸

عطیه روایت کرده که وقتی آیه «وَ آتِ ذَاالْقُرْبی حَقَهُ» نازل شد رسول خدا فاطمه علیها السلام را نزد خویش طلبید و فدک را به او واگذار کرد.

علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فدک را به حضرت فاطمه واگذار نمود. (کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۲) .

حضرت صادق علیه السلام فرمود: وقتی که آیه «وَ آتِ ذَاالْقُرْبی حَقَهُ وَالْمِسْکینَ» (سوره اسراء آیه ۲۶) نازل شد پیغمبر اکرم به جبرئیل فرمود: مسکین را می شناسم ذوی القربی چه کسانی هستند؟ عرض کرد: اقارب تو می باشند. پس رسول خدا امام حسن و امام حسین و فاطمه علیهم السلام را به نزد خویش خواند و فرمود: خدا به من دستور داده که حق شما را بدهم. بدین جهت فدک را به شما واگذار کردم.

ابان بن تغلب می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا رسول خدا فدک را به فاطمه داده بود؟ فرمود: فدک از جانب خدا برای فاطمه تعیین شده بود.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: فاطمه علیها السلام به نزد ابوبکر آمد و فدک را مطالبه نمود.

ابوبکر گفت: باید برای مدعای خودت شاهد بیاوری. ام ایمن برای ادای شهادت حاضر شد. ابوبکر به او گفت: به چه شهادت می دهی؟ گفت: شهادت می دهم که جبرئیل نزد محمد آمد و عرض کرد: خدا می فرماید: «وَ آتِ ذَاالْقُرْبی حَقَهُ»پیامبر به جبرئیل فرمود: ازخدا سئوال کن ذوی القربی چه کسانی هستند؟ عرض کرد: فاطمه ذوی القربی است. پس رسول خدا فدک را به فاطمه واگذار نمود. (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۷.)

ابن عباس روایت کرده که وقتی آیه «وَ آتِ ذَاالْقُرْبی حَقَهُ» نازل شد رسول خدا فدك را به فاطمه علیها السلام واگذار کرد. (در المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷) از این قبیل احادیث که در شأن نزول آیه وارد شده استفاده می شود که رسول خدا از جانب پروردگار جهان مأموریت داشته که فدك را به عنوان حق ذوی القربی در اختیار فاطمه زهرا قرار دهد و بدین وسیله بنیان اقتصادی خانواده حضرت علی علیه السلام را که در راه اسلام آن همه جهاد و فداکاری نمود تقویت نماید.

اعطای فدک به فاطمه به دستور خداوند و توسط پیامبر

پس از فتح فدك، آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» نازل شد، یعنی «حق خویشان را به آنان بده». پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید: منظور چه کسانی هستند و این حق کدام است؟ جبرئیل از طرف خداوند عرضه داشت: «فدك را به فاطمه عطا کن».

پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت زهرا علیها السلام را فراخواند و فرمود: خداوند فدك را برای پدرت فتح کرد، و چون لشکر اسلام آنجا را فتح نکرده اند مخصوص من است و تعلقی به مسلمانان ندارد و هر تصمیمی بخواهم درباره آن می گیرم. دستور خداوند نیز بر عطای آن به تو نازل شده است. از سوی دیگر مهریه مادرت خدیجه بر عهده پدرت مانده است، و پدرت در قبال مهریه مادرت و به دستور خداوند فدك را به تو عطا می کند. آن را برای خود و فرزندانت بردار و مالك آن باش.

حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: تا شما زنده هستید من نمی خواهم تصرفی در آن داشته باشم. شما بر جان و مال من صاحب اختیار هستید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ترس آن دارم که نااهلان، تصرف نکردن تو در زمان حیاتم را بهانه ای قرار دهند و بعد از من آن را از تو منع کنند. عرض کرد: آنگونه که صلاح می دانید عمل کنید. (بحار الانوار، ج ۲۱، ص۲۲_۲۵؛ ج۲۹، ص۱۰۵)

فتح و اعطای فدک به فاطمه

«فدک» سرزمینی آباد در سراشیبی خیبر با چشمه ای پر آب و منطقه وسیع کشاورزی و قلعه ای مهم بود و نخلستان هایش از خیبر بیشتر بود. ساکنان آن عده ای از یهود بودند که با اهل خیبر در ارتباط بودند و رئیس آنان در روز فتح آنجا مردی بنام یوشع بن نون بود. نام این سرزمین هم به اسم «فدک بن هام» اول کسی است که در آنجا سکونت یافته است. (معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۸.) این باغها در شمال مدینه واقع شده بود و هم اکنون نیز باقی است و فاصله آن تا مدینه حدود ۱۰۰ کیلومتر است.

فتح فدک به دست پیامبر و امیرالمؤمنین

پس از فتح خیبر در سال هفتم هجرت و حدود چهار سال قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل نازل شد و از جانب خداوند دستور فتح فدک را آورد. در این فرمان تصریح شده بود که این اقدام می بایست توسط شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام انجام شود، و مسلمانان در آن شرکت نکنند.

آن دو بزرگوار، اسلحه لازم را برداشتند و اسبهای خود را آماده کردند و در تاریکی شب از لشکر جدا شدند و از خیبر حرکت کردند تا به سرزمین فدک رسیدند و کنار قلعه آن آمدند. فتح یک قلعه توسط دو نفر کاری بود استثنایی و می بایست حساب شده انجام شود، و پشتیبانی خداوند که همیشه بدرقه راه پیامبر صلی الله علیه و آله بود مسیر ماجرا را به سوی پیروزی پیش می برد.

ص: ۱۲۶۱

مردم فـدک که پیگیر اخبار فتـح خیبر بودنـد و روز قبل خبر فتـح آن قلعه عظیم را دریافته بودنـد، از وحشت به قلعه پناه برده و درهای آن را محکم بسته بودند و شبی سراسر اضطراب را می گذراندند.

در چنین شـرایطی که بر داخل قلعه حکم فرما بود، پیامبر صـلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السـلام به پای قلعه رسیدند و به صورت عـادی هیـچ راهی برای نفوذ به قلعه وجود نـداشت. از سوی دیگر نبایـد افراد داخـل قلعه وجود کسـی را بیرون قلعه احسـاس می کردنـد. تصـمیم بر آن شـد که مخفیـانه از دیوار قلعه بالا رونـد و بر فراز آن با صـدای بلنـد اذان بگوینـد. در این صورت اهل قلعه خود را در محاصـره دیـده و قلعه را فتح شده خواهند پنداشت. آنگاه است که تصـمیم بر فرار می گیرند و به راحتی می توان اقدامی بزرگ را به انجام رساند.

امیرالمؤمنین علیه السـلام بر کتف پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و سپس حضرت برخاست و او را با خود بلند کرد، و با معجزه الهی امیرالمـؤمنین علیه السـلام از دیوار قلعه فـدک بالاـ رفت. آنگـاه که بر فراز دیوار قرار گرفت، رو به اهـل قلعه اذان گفت و صدای تکبیر بلند نمود.

مردم قلعه فدک که گمان می کردند سـربازان مسـلمان بر فراز قلعه هستند، فرار کنان رو به سوی درب قلعه نهادند و آن را باز کردنـد و خارج شدنـد تا در زمین های بیرون قلعه پراکنـده شونـد. امیرالمؤمنین علیه السـلام از دیوار قلعه پایین آمد و با پیامبر صلی الله علیه و آله که بیرون قلعه منتظر بود در مقابل آنان قرار گرفتنـد و با آنان درگیر شدنـد و هیجده نفر از بزرگان آنان به دست امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل رسیدند و در نتیجه بقیه تسلیم شدند.

ص: ۱۲۶۲

پیامبر صلی الله علیه و آله خود و فرزندان آنان را اسیر نمود و غنائم را همراه آنان به مدینه آورد.

فدک، ملک شخصی پیامبر

یهودیان فدک از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کردند خودشان را آزاد کند و اموال را به تناسب نصف با آنان مصالحه کند. حضرت این پیشنهاد را قبول کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستاد و با ضمانت حفظ خونشان با آنان مصالحه کرد و قرار بر این شد که «هر کس از اهل فدک مسلمان شود خمس اموال او را بگیرند و هر کس بر دین خود باقی بماند همه اموالش را بگیرند».

این قرارداد بین پیامبر صلی الله علیه و آله و یهود فدک به امضاء درآمد و به دست آنان داده شد تا به عنوان همیشه تاریخ بدان عمل شود.

این درباره جان و اموال شخصی آنان بود، و سرزمین فدک بعنوان ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد و قرار شد سالیانه یکصد و بیست هزار دینار (سکه) طلا بعنوان درآمد فدک ارسال نمایند.

ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله شدن فدک بر اساس حکم صریح قرآن است، زیرا این سرزمین بدون لشکرکشی مسلمانان و بدون کوچکترین دخالت آنان فتح شد. خداوند در قرآن می فرماید: «ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ اَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبی... فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَ لا رِکابٍ، وَلکِنَّ اللَّهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یَشاءُ...» (سوره حشر) طبق این آیه صریح قرآن سرزمین هایی که بدون لشکرکشی مسلمانان فتح شود، حتی اگر اهل آنجا خودشان به عنوان تسلیم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بیایند، این مناطق و غنائم و اسرای آن ملک خاص حضرت است، و مسلمانان هیچ حقی در آن نخواهند داشت و حضرت به عنوان اموال شخصی خود هر تصمیمی بخواهد می تواند درباره آنها بگیرد.

ص: ۱۲۶۳

لذا سرزمین فدک به صورت یکپارچه از آن پیامبر صلی الله علیه و آله شد که می بایست مردم فدک در آن کار می کردند و درآمد آن را به حضرت تسلیم می نمودند و فقط اجرت دریافت می کردند. (بحار الانوار، ج ۲۱، ص۲۲؛ ج۲۹، ص۱۱۰؛ تهذیب الاحکام، ج۱، ص۴۲۴؛ الخرائج، ج۱،)

سند و شاهد بر ملکیت فدک

پیامبر صلی الله علیه و آله ورقه ای خواست و امیرالمؤمنین علیه السلام را فراخواند و فرمود: «سند فدک را به عنوان بخشوده و اعطایی پیامبر بنویس و ثبت کن». امیرالمؤمنین علیه السلام آن را نوشت، و خود حضرت با ام ایمن بر آن شهادت دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا فرمود: «ام ایمن زنی از اهل بهشت است». حضرت زهرا علیها السلام این نوشته را تحویل گرفت، و هنگام غصب فدک آن را عیناً نزد ابوبکر آورد و بعنوان مدرک ارائه فرمود. (بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۳) .

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در منزل حضرت زهرا علیها السلام جمع نمودند و به آنان خبر دادند که فدک از آن فاطمه علیها السلام است، و در همانجا از درآمد آن بعنوان اعطایی فاطمه علیها السلام بین مردم تقسیم کردند، و بدین صورت تصرف مالکانه فاطمه علیها السلام در فدک را به آنان نشان دادند.

واگذاری فدک به حضرت فاطمه

مهم ترین موضوعی که بین حضرت زهرا و ابوبکر مورد نزاع واقع شد فدک بود. حضرت فاطمه علیها السلام مدعی بود رسول خدا در زمان حیاتش فدک را به وی بخشیده لیکن ابوبکر منکر بود. نزاع مذکور در ابتدا یک مرافعه عادی، بود لیکن بعداً به صورت یکی از حوادث حساس تاریخ درآمد که آثار و نتایجش سالیان دراز دامنگیر جامعه مسلمین بوده و هست. برای این که حق روشن گردد باید چند مطلب بررسی شود.

مطلب اول: آیا پیغمبر اکرم شـرعاً حق داشـته مقداری از اراضـی دولتی را به دخترش ببخشد یا نه؟ ممکن است کسی بگوید: غنائم و اموال دولتی به عموم ملت تعلق دارد. زمین های دولتی بایـد به ملک دولت باقی بماند و عوائد آنها در احداث امور خیریه عام المنفعه به مصـرف برسـد. بنابراین، برای پیغمبری که از هر گونه خطا و لغزش مصونیت دارد ممکن نیست فدک را که یک ملک خالصه بوده به دخترش واگذار کند.

در پاسـخ این مطلب می توان گفت: بحث انفـال و اموال دولت اسـلامی یک بحث دامنه دار و دشواری است که در این اوراق کوتـاه نمی توانـد به طور عمیق مورد بررسـی قرار گیرد. لیکن به طور اختصار و نتیجه گیری می توان گفت که: گرچه فـدک یکی از غنائم و اموال عمومی بود و به مقام نبوت و امامت یعنی حاکم شـرعی اسـلام تعلق داشت لیکن چنان که قبلاً گفته شد بـدون توسل به جنگ برای مسـلمانان مفتوح شد و بر طبق نصوص اسـلامی و سـیره پیغمبر اکرم صـلّی اللَّه علیه و آله این گونه اموال جزء اموال خالصه پیغمبر محسوب می شود. البته املاک خالصه ملک شخصـی نیست و به مقام حاکم شرعی اسلام تعلق دارد ولی بـا سـایر اموال عمومی فرق دارد. اختیـار آنهـا در دست پیغمبر است اما در مورد مصـرف محـدودیتی نـدارد و دارای اختیـارات وسـیع و دامنه داری است. مصـرف آنهـا به صـلاحدید و مصـلحت اندیشـی او واگـذار شـده است. حتی اگر مصالح عمومی اقتضا کرد می تواند قطعه یا قطعاتی از آن را به شـخص یا اشـخاص معینی واگذار کند که از منافع آن بهره مند شوند. این قبیل تصـرفات در اسـلام بی سابقه نیست. رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله قطعاتی از اراضی خالصه را به اشخاصی واگذار نموده که اصطلاحاً اقطاع نامیده می شود.

ص: ۱۲۶۵

بلاذری می نویسد: رسول خدا قطعاتی از زمین های بنی نضـیر را به «ابوبکر» و «عبدالرحمان بن عوف» و «ابودجانه» و غیر اینها واگذار نمود.

باز هم بلاذری می نویسد: رسول خدا یک قطعه از زمین های بنی نضیر را با درختان خرما به «زبیر بن عوام» واگذار کرد.

همو می نویسد: رسول خدا یک قطعه زمین را که دارای کوه و معدن بود به «بلال» واگذار نمود.

و می نویسد: رسول خدا چهار قطعه زمین به علی بن ابی طالب علیه السلام واگذار کرد. (فتوح البلدان، ص ۲۷_۳۴) .

پس نباید در این جهت تردید نمود که حاکم شرعی اسلام حق دارد مقداری از اراضی خالصه را به شخص معینی واگذار کند که از منافع آن استفاده نماید. پیغمبر اسلام نسبت به بعضی از افراد این عمل را انجام داده است. علی بن ابی طالب علیه السلام و ابوبکر و عمر و عثمان نیز از این قبیل بخشش ها داشته اند.

بنابراین، از لحاظ قوانین شرع مانع ندارد که رسول خدا اراضی فدک را به فاطمه زهرا علیها السلام واگذار نموده باشد لیکن اثبات آن محتاج به دلیل است.

دست کاشته های پیامبر در فدک

در سرزمین فدک یازده درخت خرما بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به دست مبارک خود آنها را کاشته بودند. در زمانهایی که فدک در دست فرزندان زهرا علیها السلام بود در ایام حج میوه های آن یازده درخت را جداگانه می چیدند و بعنوان هدیه ای گرانقدر به حاجیان تقدیم می کردند. متقابلاً حجاج با دریافت این تبرک، هدایا و اموال قابل توجهی به آنان می دادند.

متوکل، فدک را از دست بنی فاطمه خارج ساخت و آن را به شخصی بنام «مازیار» داد. مازیار شخصی را از بصره فرستاد تا آنها را بریدند و یادگارهای پیامبر صلی الله علیه و آله را از بین بردند. همین شخص وقتی به بصره بازگشت مبتلا به فلج شد. (شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۱۰۷) .

بدین صورت غصب های متوالی بر سر ملک شخصی فاطمه علیها السلام در تاریخ تکرار شد و اگر در مواردی باز پس داده شد به دست ائمه علیهم السلام ندادند، بلکه به یکی از سادات می سپردند.

روضه:

فاطمه سلام الله علیها بعد از پدر

بعد از آنکه ملائکه از خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آمدند، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست، و به کسانی که در حجره بودند فرمود: از نزد من بیرون روید، و به ام سلمه دستور داد کنار درب حجره قرار گیرد تا کسی نزدیک نیاید، و ام سلمه همین کار را کرد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! نزدیک من بیا. علی علیه السلام نزدیک آمد

بعد دست فاطمه علیها السلام را گرفت و به مدت طولانی بر سینه اش گذارد، و با دست دیگر دست علی علیه السلام را گرفت. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله خواست سخن بگوید گریه بر او غلبه کرد و نتوانست سخن بگوید و با گریه پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه سخت گریه کرد و همچنین علی و حسن و حسین علیهم السلام گریستند.

ص: ۱۲۶۷

فاطمه علیها السلام فرمود: یا رسول الله! با گریه قلب مرا پاره کردی و جگرم را سوزاندی. ای سرور و سید پیامبران از اولین و آخرین و ای امین و پیامبر و حبیب و نبی پروردگار! بعد از تو حال فرزندانم چگونه خواهد شد با آن ذلت و خواری که بعد از تو به من می رسد؟ چه کسی به حال برادرت و ناصر دینت علی علیه السلام می رسد؟ چه کسی وحی خدا را یاری می کند؟

سپس فاطمه علیها السلام گریست و خود را روی پیامبر صلی الله علیه و آله انداخت و او را بوسید. بعد علی و حسن و حسین علیهم السلام خودشان را روی پیامبر صلی الله علیه و آله انداختند.

حضرت سرش را به سوی آنان بلند کرد، در حالیکه دست فاطمه علیها السلام در دستش بود، پیامبر صلی الله علیه و آله دست فاطمه علیها السلام را در دست علی علیه السلام گذارد، و فرمود: یا اباالحسن! این امانت خدا و امانت رسول خدا نزد توست. درباره او خدا را و مرا در نظر داشته باش. و تو این کار را می کنی.

یا علی! این فاطمه به خدا قسم سرور و بانوی زنان اهل بهشت از اولین و آخرین است. به خدا قسم این مریم کبری است. بدان به خدا قسم تا جانم به اینجا (یعنی حلقومم) برسد برای او و تو دعا می کنم، و آنچه از خدا خواسته ام به من عطا کرده است.

یا علی! آنچه فاطمه به تو امر می کند انجام بده چون من چیزهایی را به او دستور داده ام که جبرئیل به آنها دستور داده بود. بدان یا علی من راضی هستم از کسی که دخترم فاطمه از او راضی باشد و نیز پروردگارم و فرشتگان از او راضی باشند.

ص: ۱۲۶۸

یا علی! وای بر کسی که به او ستم کند. وای بر کسی که حق او را از بین ببرد. وای بر کسی که حرمت او را هتک کند. وای بر کسی که در خانه او را بسوزاند. وای بر کسی که همسر او را آزار دهد. وای بر کسی که به او سخت بگیرد و او را از خانه بیرون آورد. بارالها! من از آنان بیزارم و آنان از من بیزارند.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را نام برد، و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام را به خود چسبانید، و فرمود: بارالها! من با آنان و با کسانی که پیرو آنانند در سلم و صفا هستم، و اذعان دارم که آنان داخل بهشت می شوند، و در جنگ هستم با کسانی که آنان را دشمن بدارند و به آنها ستم کنند و از آنان جلو بیفتند و یا از آنان و شیعیانشان عقب بمانند.

اذعان دارم که آنان داخل آتش جهنم می شوند. والله یا فاطمه! من راضی نمی شوم تا تو راضی شوی. نه به خدا قسم من راضی نمی شوم تا تو راضی شوی. نه به خدا قسم راضی نمی شوم تا تو راضی شوی. (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۴)

منبع: sedighe.ir

بررسی آموزه های تفسیری خطبه فدکیه (۶)

بررسی آموزه های تفسیری خطبه فدکیه (۶)

عن الصدیقه الطّاهِرَه علیها السلام: وَ أَطْلَعَ الشَّیْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هَاتِفاً بِکُمْ، فَأَلْفَاکُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِیبِینَ. (۱)

مقدمه

سخنان و کلمات زهرای مرضیه علیها السلام که در فرصت کوتاهی پس از رحلت پدرش در طی ملاقاتهای خصوصی و عمومی صورت پذیرفته، حاوی یک دنیا مطلب است.حضرت با این سخنان، علل انحراف و نقاط ضعف مردم و جامعهٔ پس از رسول خدا را بیان کرده است. یکی از این خطبه ها در جمع زنان مهاجر و انصار و دیگری در مسجد، حول مسألهٔ فدک ایراد گردید. گفت و گوهای نسبتاً طولانی با محمود بن لبید و ام سلمه دارد که اگر این مجموعه را جمع کنیم، می بینیم که حضرت در این دو سه ماه آخر عمر تلاش های فراوانی انجام داد تا به مردم بفهماند که نقاط ضعف جامعه در چیست، و چرا امام نور (امیرالؤمنین) کنار زده شد. زمانی که به خانهٔ حضرت حمله شد، فرمود: «أَهَذِهِ الْجُرْأَةُ عَلَى اللهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ؟» چطور جرأت کردید که به خدا و پیغمبر بتازید؟ این رفتار شما جرأت بر خدا و پیغمبر است و در ادامه فرمود: «تُرِیدُ أَنْ تُطْفِیَ نُورَ الله»؛(۲) شما می خواهید نور خدا روشن نباشد و آن را خاموش کنید. در طی تلاش های این دو سه ماه، حادثه آفرینان بعد از رسول خدا را افشا و برملا کرد. در ادامه بحث با توجه به سخنان حضرت، منشأ انحرافِ بعد از پیامبر را پی می گیریم.

ص: ۱۲۶۹

۱- (۱).بحارالانوار، ج۲۹، ص ۲۲۳؛ احتجاج، ج۱، ص ۱۰۰.

۲- (۲).تُرِیدُ أَنْ تَقْطَعَ نَسْلَهُ مِنَ الدُّنْیَا وَ تُفْنِیَهُ وَ تُطْفِیَ نُورَ الله؟ (بحارالانوار، ج۵۳، ص۱۸، الوافی، ج۲، ص ۱۸؛ ارشاد القلوب

دیلمی، ص ۱۷۶).

علت انحطاط مسلمین بعد از رسول خدا

پیروی از شیطان

حضرت زهرا در خطبه اش، یکی از نقاط ضعف جامعهٔ مسلمانان را پیروی از شیطان می داند و می فرماید: «وَ أَطْلَعَ الشَّیْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ». حضرت شیطان را به لاک پشت تشبیه کرده است. لاک پشت زمانی که خطری او را تهدید می کند، می رود در لاک خودش قرار می گیرد، پس از اینکه در میانهٔ لاک خود مقداری صبر می کند، آهسته آهسته سرش را بیرون می آورد، اگر دید خطری نیست به راه می افتد، در غیر این صورت دوباره سرش را میان لاک خودش فرو می برد.

حضرت زهرا شیطان را تشبیه به لاک پشت کرده و خطاب به مردم می فرماید: تا پیغمبر زنده بود شیطان در لاک خودش بود و جرأت نمی کرد از آن بیرون بیاید، زیرا برای شیطنت میدان پیدا نمی کرد؛ اما پیغمبر که از دنیا رفت، شیطان سرش را از لاک بیرون آورد «هَاتِفاً بِکُمْ»؛ شماها را صدا کرد و دید شرایط فراهم است «فَأَلْفَاکُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِیبُونَ لِهُتَافِ الشَّیْطَانِ الْغَوِیِّ»؛ شما پاسخگوی ندای شیطان بودید.

بنابراین، حضرت یکی از مشکلاتی که در جامعهٔ پس از رسول خدا حاکم می گردد را پیروی از شیطان می دانست، که «جُثَّتُهُمْ جُثَّهُ الْآدَمِیِّینَ وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّیَاطِین»؛(1) دارای قلب شیطانی اند در حالی که چهرهٔ انسانی دارند.

حربه های شیطان

شیطان، حربه ها و سلاح هایی برای انحراف انسان دارد که قرآن مجید می فرماید: از گام ها و حربه های شیطان پیروی نکنید، «لاَ تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ».(2)شیطان هفت گام، سلاح و حربه دارد و ما باید طبق دستور قرآن از آنها پرهیز کنیم.«خطوات»جمع «خطوه» به معنی گام است. بنابراین طبق آموزهٔ قرآنی باید پایمان را جای پای شیطان نگذاریم.

ص: ۱۲۷۰

۱- (۳).مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص ۳۷۲.

۲- (۴).بقره،۱۶۸.

شیطان بر کسی مسلط نیست و بشر اختیار دارد و می تواند انتخاب کند؛ «لَیْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذینَ آمَنُوا»؛(۱) بر کسانی که ایمان دارند او نمی تواند سلطه داشته باشد. به ترتیب این هفت حربهٔ شیطان را بر می شمارم با این توضیح که این هفت حربه در کسانی که با حضرت زهرا در افتادند یکجا مورد استفاده قرار گرفت.

گام نخست: ایجاد کینه و بعض

براساس آموزهٔ قرآن مجید اولین حربهٔ شیطان، ایجاد کینه و نفرت است «یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء»(۲) وقتی کینه را شیطان القاء کرد پس از آن حوادث آفریده می شود، لذا در روایات نیز داریم که اگر تمام صفات رذیله را جمع کنید، مادرشان «کینه»است،«اَلاُمُّ الخُلق الحِقدُ»(۳)و «رأسُ العُیُوبِ الحِقدُ».(۴)در قرآن نداریم «تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِینَ آمَنُوا» خدایا! به ما کینهٔ مؤمن بده، بلکه داریم «لا تَجْعَل»(۵) به ما کینه مؤمن نده. انتقام خوب است، اما برای دشمن.متأسفانه چقدر در بین ما کینه وجود دارد و باعث شده که قلب های ما از هم دور گردد و به خاطر کینه اختلاف ایجاد شود.

دوازده ویژگی علی دارد، یکی آنکه محل تولدش کعبه است، دیگری اینکه ازدواج علی در آسمان رقم خورد. سوم اینکه زوجه اش فاطمهٔ زهراست. همچنین لیله المبیت، حدیث منزلت، حدیث غدیر، ردُّ الشمس، ابلاغ سورهٔ برائت و... از ویژگی های امیرالمؤمنین است. اگر یکی از این ویژگی ها در آل خطاب بود، ما دنیا را کنار می گذاشتیم و همواره به خودمان می بالیدیم. از این سخن به خوبی می توان دانست که دشمنان علی علیه السلام ایشان را می شناختند.

۱- (۵).نحل، ۹۹.

۲- (۶).مائده،۹۱.

۳- (۷).غررالحکم، ش ۶۷۶۸.

۴- (۸).غررالحکم، ش ۶۷۷.

۵- (۹).حشر، ۱۰.

شخصـی به نام «رأس الجالوت» فردی است مسـیحی که از سـرزمین خودش بلند شد و آمد تا دربارهٔ اسلام تحقیق کند – (این اواخر پیغمبر نـامه نوشـته بود برای دانایان ملل که بیاینـد و درباره اسـلام تحقیق کننـد. منتها وقتی برخی از آنها آمدنـد دیـدند رسول خدا از دنیا رفته است – رأس الجالوت وارد مسجد شد، و دنبال این بود که ببیند خلیفهٔ پیغمبر کیست. «ابی بکر» را به او معرفی کردنـد.رفت جلوی او نشـست و گفت: سؤالاتی دارم، اگر سؤالاتم را جواب بدهیـد، مسـلمان می شوم.چند سؤال بدین مضـمون کرد، که اصـحاب اخـدود چه کسانی هسـتند؟ حاکمشان چه کسـی بود؟ جریانشان چه بوده است؟ سؤالاتش را یکی یکی مطرح کرد اما خلیفه نتوانست جواب بدهد. تا اینکه رأس الجالوت را خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستادند؛ زیرا آنها به خوبی فضائل علی را می دانستند، منتها بغض آنها نمی گذاشت تا آنها حق را مراعات کنند.

کینه، اولین صـفت رذیله ای است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم بسیاری از مخالفت های با حضرت براساس آن بـود. روزی ابوجهـل در میـان کـوچه هـای مکـه رسـول خـدا صـلی الله علیـه وآلـه وسـلّم را در آغـوش گرفت، بعـد کنـار آمد.گفتنـد: این چه کاری بود که کردی؟ گفت: دست خودم نبود، اصـلاً یک مرتبه به طرفش جـذب شـدم، بعد گفت: «إِنِّی لَأَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ» من می دانم که او راستگوست و حق با اوست، منتها «مَتَی کُنَّا تَبَعاً لِعَبْدِ مَنَاف» ما نمی توانیم تابع اینها باشیم و نمی توانیم زیر بار اینها برویم.(۱۰(

چرا امام جواد علیه السـلام شـهید شـد؟ به خاطر کینـهٔ کسانی بود که گفتنـد: آقا! چرا حکم ایشان در بریـدن دست دزد مقـدم شده. امام کاظم علیه السـلام چرا شـهید شد؟ پسر برادر او «محمد ابن اسماعیل»آمد سعایت کرد و بعضی عوامل دیگر دست به دست هم دادند تا امام به شهادت رسید.

ص: ۱۲۷۲

قرآن دربارهٔ پیامبر می فرماید: «یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمُ»(۱) همان طور که بچه هایشان را می شناختند پیغمبر را می شناختند. فکر می کنید آیا پیغمبر خدا را نمی شناختند و او را آزار می دادند؟ و یا امام حسین را نمی شناختند و او را کشتند؟ حضرت در روز عاشورا فرمود: چرا با من می جنگید؟ مگر من حقی را از بین بردم، سنّتی را کنار گذاشتم، تغییری در دین ایجاد کردم؟ می گفتند: نه، «بُغْضَاً لِأَبیك»؛ به خاطر کینه ای که از بابایت علی داریم با تو می جنگیم!

گام دوم: غفلت و فراموشی یاد خدا

و اما گام دوم شیطان تا این سخن فاطمه روشن شود «وَ أَطْلَعَ الشَّیْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرِزِهِ»؛(۲) فراموشی یاد خدا گام دوم شیطان به شمار می رود «اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِکْرَ اللَّهِ»(۳) یکی از حربه هایی که شیطان برای انحراف جامعه از آن بهره می گیرد به فراموشی کشاندن یاد خداست.

بی تردید اگر یاد خدا در زندگی از بین برود و کم رنگ شود، انسان آسیب پذیر می شود. و از همین ناحیه است که سایر انحرافات شروع می گردد. جامعهٔ پس از رسول خدا، دومین مشکلش فراموشی یاد خدا بود. به تعبیر حضرت زهرا علیها السلام «کَلاّ بَل رانَ عَلی قُلُوبِکَمْ»؛ «ران» به معنی زنگار و گرد زردی است که گاهی روی آهن می نشیند. مردم! قلب های شما را زنگار گرفته است. به همین دلیل است که دل های شما از واقعیت پذیری بازمانده و لذا این حوادث را آفرید «اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِکْرَ اللَّهِ» (۴)

ص: ۱۲۷۳

۱- (۱۱).انعام، ۲۰.

۲- (۱۲).بحارالانوار، ج۲۹، ص ۲۲۳؛ احتجاج، ج۱، ص ۱۰۰.

۳- (۱۳).مجادله، ۱۹.

۴- (۱۴).مجادله، ۱۹.

نشانه های تنبه و بیداری

در حـدیثی رسول گرامی اسـلام دارد که «علامهُ الاِنتباهِ خَمْسٌ»؛ انسان های آگاه پنج علامت دارند. شـما نیز این علامت ها را داشـته باشـید و در مسـیر آنها گام نهید. یکی از علامات آن ها «إذا ذَکَرَ المولی إفتَخَر»؛ وقتی به یاد خدا می افتند به بندگی او افتخار می کننـد. دیگری این است که «إذا ذَکَرَ نَفْسَهُ إِفتَقَر»؛ زمانی که به یاد خودشان می افتنـد، احساس فقر می کنند. ائمهٔ ما نیز چنین بودند. دعای عرفهٔ امام حسین، صحیفهٔ سجادیه و کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام را ببینید که چگونه افتخار می کنند از اینکه خدا رب آن هاست.

شکر نعمت

ابوهاشم جعفری خدمت وجود مقدس امام هادی علیه السـلام آمد تا شـکایت کند، زیرا وضع مالی اش مناسب نبود. همین که نشـست، امـام به او فرمود: ابوهـاشم شـکر نعمت هایی که داری به جا آورده ای که حالا آمـدی از نداشـته هایت شـکایت می کنی؟ گفت:آقا چه نعمتی؟ امام فرمود: نعمت سـلامت و امنیت. انسان وقتی به نعمت ها و نیازهای خودش توجه کنـد احساس فقر می کند.(۱)و دیگر اینکه «إِذا ذَکَرَ الدُّنیا اِعتَبَر»، آنها به یاد دنیا که می افتند عبرت می گیرند و باید بدانیم که عبرت گیری غیر از چسبیدن است.

هارون الرشـید نامه نوشت برای امام کاظم علیه السلام که من را موعظه کن؟ امام برایش نوشت: هارون! هر چه در اطرافت می بینی موعظه و عبرت است.

روایت داریم، وقتی جنازه ای را تشـییع می کنند خوب است بروید آن را مشایعت کنید. البته بعضـی ها عادت دارند در تشـییع شرکت کنند، بعد با خودشان می گویند چند قدم حضور داشـته باشـیم خوب است. اما ببینیم امام صادق علیه السلام چه وظیفه ای را در امر تشـییع جنـازه به گردن ما نهاده است و می فرمایـد: «إِذَا حَمَلْتَ جَنَازَهً فَکُنْ کَأَنَّکَ أَنْتَ الْمَحْمُولُ»؛ وقتی جنازه ای را دارنـد حمل می کننـد، فرض کنید بدنی که روی تابوت حمل می شود شـما هستید! «إِذاً کَأَنَّکَ سَأَلْتَ رَبَّکَ الرُّجُوعَ»؛ گویا اینکه از خدا خواسته ای که تو را برگرداند، و حالا خدا تو را به دنیا برگردانیده؛ پس ببین چه کار باید انجام دهی.(۲)

۱- (۱۵).در آخر دستور داد صد دینار به او بدهند (امالی صدوق، ص ۴۱۳).

۲- (۱۶).بحارالانوار، ج۶۸، ص ۲۶۶؛ الزهد، ص ۷۷).

قرآن در این راستا می فرماید: فردای قیامت برخی از افراد وقتی وارد صحرای محشر می شوند، خواهند گفت: «رَبَّنا أَبْصَرْنا وَ سَمِعْنا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً»؛(۱)خدایا! ما را برگردان تا عمل صالح انجام دهیم، بعضی ها نور دارند اما اینها در تاریکی اند بعضی ها راحت می روند؛ اما اینها نمی توانند بروند، بعد به کسانی که نور دارند خطاب می کنند: «انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُم»(۲) بایستید تا ما از نور شما استفاده کنیم.

بنابراین، آرزوی برخی در جهان آخرت این است که خدایا! ما را به دنیا برگردان تا عمل صالح انجام دهیم. اما دیگر دیر شده و امکانش نیست. حال امام صادق علیه السلام می فرماید: شما در دنیا برای خودتان یک چنین فرضی را درست کنید. تابوتی را که دیدید، فرض کنید در آن بدن شما قرار دارد.

از علائم انسان های آگاه این است «وَ اِذا ذَكَرَ رَبَّهُ اِسْتَغْفَرَ» زمانی که به یاد خداوند افتند طلب غفران و بخشش می کنند و «إذا ذَكَرَ الاخِرَهَ اِسْتَبْشَرَ»؛(۳) زمانی که به یاد آخرت می افتند به خود بشارت می دهند.

گام سوم: توجیه کردن گناه

گام سوم شیطان به تعبیر قرآن این است که با توجیه گناه را در نظر انسان زینت می بخشد. با این توضیح که وقتی کسی گناهی می کند. بعد از آن می پذیرد که بد بوده و گناه انجام داده است. وقتی دروغ می گوید به او می گویند. دروغ گفتی، گاهی او می پذیرد و توبه می کند؛ و گاهی نیز توجیه می کند که به این دلیل دروغ نبود. همین طور غیبت، زنا، دزدی و... به عنوان مثال: می گوید من غیبتی که کردم دلیلش این است که او واجب الغیبه است. توجیه گناه بدتر از گناه است.

۱- (۱۷).سجده، ۱۲.

۲- (۱۸).حدید، ۱۳.

۳- (۱۹).مواعظ العددیه، ص ۴۱۳.

گام چهارم: زینت دادن گناه

بنابراین، شیطان یکی از کارهایش «لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ»؛(۱) زینت دادن گناه در دیده انسان است.

حارثه ابن زید می گوید: رفتم کنار خانهٔ خدا، دیدم خلیفهٔ دوم آنجا ایستاده و دارد چیزی با خودش زمزمه می کند، دیدم می گوید: خدایا! تو به سرّ و آشکار دانایی و از همه چیز آگاهی، من امروز می خواهم مطلبی را سرّی با تو در میان بگذارم، «فَلَمَّا رَآنِي أَمْسَكَ»؛ همین که نگاهش به من افتاد دیگر حرفی نزد. آمدم به او گفتم: چه می خواستی بگویی؟ چرا دست نگه داشتی؟ گفت:کار نداشته باش! بعد آمدم مدینه تا اینکه او ضربه خورد و به بستر افتاد. بیست و ششم ذی الحجه، رفتم کنار بسترش، گفتم: دیگر به بستر افتاده ای و پزشک ها نیز ناامیدت کرده اند، حال بگو آن روز کنار خانهٔ خدا چه می خواستی بگویی؟ گفت: یک روز خانهٔ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم رفتم، دیدم فضل ابن عباس و علی ابن ابیطالب علیه السلام هم نشسته اند؛ اما نکتهٔ قابل ملاحظه این بود که سر امیرالمؤمنین علیه السلام روی سینهٔ رسول خدا بود. حضرت رسول داشت گریه می کرد، گفتم: یا رسول الله! چرا گریه می کنید؟ فرمود: «ضَغَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ»:؛ کینه هایی در دل بعضی از شماها وجود دارد، که وقتی من از دنیا رفتم آنها را آشکار خواهید کرد. گفتم: یا رسول الله!خلیفهٔ پس از شما کیست؟ فرمود: علی امام، خلیفه و وصی من است. دوست دار او مؤمن و مبغض او کافر و منافق است.

زید می گوید: گفتم: واقعاً تو این را می دانی و خودت شنیدی؟ گفت: آری. به او گفتم: پس چرا این حوادث را آفریدی و مسیر خلافت را عوض کردی؟ گفت:«الْمُلْكُ عَقِيمٌ»؛ ملک و سلطنت عقیم است .(۲) اما آیا این توجیه درست است؟ بنابراین تزیین گناه یکی از حربه های شیطان است.

ص: ۱۲۷۶

۱- (۲۰).حجر، ۳۹.

۲- (۲۱).بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۲۱؛ الفضائل، ص ۱۲۳.

برادران عزیز و خواهران محترمه! قرآن می فرماید: شیطان سعی می کند تا شما را از چهار طریق به مسیر خودش بکشد. حضرت زهرا نیز در خطبه اش در این باره می فرماید: «وَ أَطْلَعَ الشَّیْطانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هَاتِفاً بِکُمْ، فَأَلْفاکُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِیبِینَ»(۱) وقتی پیغمبر خدا از دنیا رفت، شیطان ندا داد و دور و برش را دید که افراد زیادی فرا گرفته است؛ چون دید حرفش پذیرنده دارد دست به کار شد.

به این آیه از قرآن توجه کنید که می فرماید: شیطان را در راه مستقیم پیدایش کنید «لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ»،(۲) زمانی که می خواهی نماز و دعا بخوانی شیطان به سراغت می آید. امام سجاد به خدا شکوه می کند و می گوید: خدایا! همان موقع که احساس می کنم الان دارم نماز مناسبی می خوانم، مناجات مناسب دارم «القیت عَلَیَّ نُعاسا»یک باره خستگی و سستی عارضم می شود. آری، شیطان در کنار صراط مستقیم می-نشیند و به تعبیر قرآن «لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ * ثُمَّ لآتِیَنَّهُم مِّن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَیْمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ»(۳) از جلو، پشت سر، سمت راست، سمت چپ و از چهار طریق شما را به انحراف می کشاند.

علامه طباطبایی در «تفسیر المیزان» روایتی را از امام باقر علیه السلام نقل می کند که امام فرمود: منظور از «مِنْ بَیْنِ أَیْدیهِمْ» قیامت و معاد است؛ یعنی معاد را برای شما سبک جلوه می دهد؛ «أُهَوِّنُ عَلَیْهِم».(۴)

ص: ۱۲۷۷

۱- (۲۲).بحارالانوار، ج۲۹، ص ۲۲۳ و ۲۷۱؛ احتجاج، ج۱، ص ۱۰۰.

۲- (۲۳).اعراف،۱۶.

۳- (۲۴).اعراف،۱۶ — ۱۷.

۴- (۲۵).امام باقر فرمود: از پیش رو به سراغشان می روم، یعنی آخرت را در نظرشان بی ارزش می کنم و از پشت سر، یعنی آنها را به جمع ثروتمندان و ندادن حقوق واجب آن فرمان می دهم تا برای وارثان باقی بماند و از سمت راست، یعنی دینشان را با زینت گمراهی و خوب جلوه دادن شبهات خراب می کنم و از سمت چپ، یعنی لذت های دنیا را دوست داشتنی می کنم و شهوت را بر دلهایشان غالب می کنم. (المیزان، ج۸، ص۳۲).

برادران عزیز! هر قـدر اعتقاد انسان به معاد ضـعیف باشد هر اندازه باور انسان به قیامت ضـعیف باشد، آسـیب پذیری انسان در مقابل گناه بیشتر می گردد.

اعتقاد به معاد

یـک فرد یهودی در مـدینه انگشترش را گم کرد و مسـلمانی این انگشتر را یافت.انگشترش، گران قیمت بود و مسـلمان پرسان پرسـان یهودی را پیـدا کرد. گفت: آقـا! این انگشتر مـال شـماست؟ یهودی گفت: بله، در حـالی که انگشتر را تحویل می داد، یهودی گفت: چنـد سؤال دارم، نخست اینکه آیـا می دانسـتی این انگشتر قیمتش چقـدر است؟ گفت: بله، انگشتر گران قیمتی است. دوّم اینکه آیـا می دانستی من یهودی ام؟ گفت:بله، سوّم اینکه آیـا نیـاز مالی نـداشتی؟ گفت: اتفاقاً وضع چنـدان خوبی ندارم. یهودی گفت چرا این را برای خودت نفروختی؟ فرد مسـلمان گفت: اتفاقاً در این فکر هم بودم، زمانی که در مسـیر می آمـدم در این فکر هم بودم که آن را بفروشم و پولش را برای خودم بردارم؛ اما یک وقت به ذهنم افتاد فردای قیامت وقتی که موسـی بن عمران یک طرف می نشـیند و رسول خـدا نیز حضور دارد وقتی من و تو را می آورند و رو به روی آن دو بزرگوار قرار می دهند، اگر حضـرت موسـی رو کند به پیغمبر آخرالزمان و بگوید این مسلمان و پیرو شما بود، انگشتر یک یهودی پیرو مرا پیدا کرد، چرا این را برداشت و اسـتفاده کرد؟ پیغمبر باید سرش را پایین اندازد. نخواستم فردای قیامت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم به خاطر این عمل من در مقابل موسی علیه السلام سرش را پایین اندازد و نتواند پاسخ گو باشد.

عرضه اعمال بر ائمه علیهم السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: اعمال شما در چند مرحله پیش ما می آید؛ در روزهای دوشنبه و پنجشنبه، آغاز هر ماه، نیمهٔ شعبان هر سال.(۱) البته زمانی که امام صادق این حدیث را فرموده نیمهٔ شعبان عنوان فعلی را نداشت که میلاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد، خود نیمهٔ شعبان یک تعیین ویژه ای داشته است.

بنابراین کاری کنیم که وقتی اعمال ما فراروی امام قرار می گیرد، او را ناراحت نکند. «داوود بن کثیر»می گوید: خدمت وجود مقدس امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم وقتی خدمت ایشان رسیدم، دیدم آقا خوشحال است، گفتم: یابن رسول الله! علت خرسندی و نشاط شما چیست؟ حضرت فرمود: داوود! این هفته که اعمالت را به من عرضه کردند، و دیدم رفتی به پسر عمویت سرزدی، صدقه وصله نیز به او دادی از این عملت خوشحال شدم(۲)باید بدانیم که مسأله تا این حد دقیق است.

ص: ۱۲۷۹

۱- (۲۶).عن أبی عبدالله علیه السلام: إِنَّ الْاعْمَالَ تُعْرَضُ عَلَیَّ فِی کُلِّ خَمِیسٍ فَإِذَا کَانَ الْهِلَالُ أُکْمِلَتْ فَإِذَا کَانَ النِّصْفُ مِنْ شَعْبَانَ عُرِضَتْ عَلَی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وآله وسلّم وَ عَلَی عَلِیٍّ (بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۴۳). تُعرَضُ الأَعمالُ یَومَ الاثنَینِ وَالخَمیسِ؛ فَمِن مُستَغفِرٍ فَیُغفَرُ لَهُ، ومِن تائِبٍ فَیُتابُ عَلَیهِ، ویُرَدُّ أهلُ الضَّغائِنِ لِضَغائِنِهِم حَتّی یَتوبوا (الترقیب و الترهیب، ج۳، ص ۴۵۸، ح۱۷؛ حکم النبی الاعظم، ج۵، ص ۱۵۲). قَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ: فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً، قَالَ: نَزَلَتْ فِی أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه وآله وسلّم خَاصَّهً فِی کُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِنَّا شَاهِدٌ عَلَیْهِمْ وَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه وآله وسلّم شَاهِدٌ عَلَیْنَا (بحارالانوار، ج ۲۸۳، ص ۲۷۷).

۲- (۲۷).الامام الصادق، لداود الرقی مُبْتَدَءاً: یَا دَاوُدُ لَقَدْ عُرِضَتْ عَلَیَّ أَعْمَالُکُمْ یَوْمَ الْخَمِیسِ فَرَأَیْتُ فِیمَا عُرِضَ عَلَیَّ مِنْ عَمَلِکَ صِلَتَکَ لِابْنِ عَمِّکَ فُلَانٍ فَسَرَّنِی ذَلِکَ إِنِّی عَلِمْتُ أَنَّ صِلَتَکَ لَهُ أَسْرَعُ لِفَنَاءِ عُمُرِهِ وَقَطْعِ أَجَلِهِ قَالَ دَاوُدُ وَ کَانَ لِیَ ابْنُ عَمٍّ مُعَانِدٍ خَبِیثٍ بَلَغَنِی عَنْهُ وَ عَنْ عِیَالِهِ سُوءُ حَالِهِ فَصَکَکْتُ لَهُ نَفَقَهً قَبْلَ خُرُوجِی إِلَی مَکَّهَ فَلَمَّا صِرْتُ بِالْمَدِینَهِ أَخْبَرَنِی أَبُو عَبْدِاللهِ علیه السلام بِذَلِکَ (وسائل الشیعه، ج۱۶، ص ۱۱۱؛ امالی شیخ طوسی، ۴۱۳ – ۹۲۹).

امام باقر علیه السلام می فرماید: «مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ»؛ یعنی معاد و «مِنْ خَلْفِهِمْ»؛ یعنی از راه مطامع مالی انسان ها را شیطان به انحراف می کشاند. به عبارتی مقصود از سمت راست «دین» و مقصود از سمت چپ «دنیا» است؛ پس گام های شیطان را بشناسیم و از این فرمان قرآن «لاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ»(۱)پیروی کنیم.

شناخت بیماری مهم تر از درمانش است. امام سجاد علیه السلام می فرماید: «مَنْ لَمْ یَعْرِفْ دَاءَهُ أَفْسَدَهُ دَوَاؤُهُ»(۲) هر که دردش را نشناسد، دارو را در حقیقت فاسد می کند نکتهٔ قابل ملاحظه این است که شر را آدم باید بشناسد.امام صادق علیه السلام فرمود: همهٔ علم ها در چهار کلمه جمع و خلاصه می شوند: شناخت خدا، شناخت خود، وظیفه شناسی و عواملی که فرد را بی دین می کند.(۳) کشاورز خوب کسی است که نه تنها درخت، بذر و زمان آبیاری را بشناسد، بلکه باید آسیب ها را نیز بشناسد.

گام های دیگر شیطان را به صورت فشرده خدمت شما عرض می کنم.

گام پنجم: عجب و غرور

«وَمَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطَانُ إِلاَّ غُرُورًا»(۴) عُجب، غرور و تکبر هم حربهٔ شیطان است. موسی بن عمران از شیطان سؤالی کرد که پرسش و پاسخ قشنگی است. موسی گفت: شیطان! آدمی چه می کند که تو بر او مسلط می شوی؟ «أَخْبِرْنِی بِالذَّنْبِ الَّذِی إِذَا أَذْنَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذْتَ عَلَیْهِ؟» این سؤال برای من و شما نیز مطرح است. عزیزان! وای بر آن زمانی که عمر انسان مَرتَع شیطان گردد. می دانید امام سجاد در این باره چه می گوید؟ می گوید: خدایا! هر وقت عمر من مرتع شیطان شد، آن را قیچی اش کن! فوراً همان جا و در دم آن را از من بگیر! «عَمِّرْنِی مَا کَانَ عُمُرِی بِذْلَةً فِی طَاعَتِکَ، فَإِذاَ کَانَ عُمُرِی مَرْتَعاً لِلشَّیْطَانِ فَاقْبِضْنِی إِلَیْکَ».(۵)

۱- (۲۸).بقره،۱۶۸.

۲- (۲۹).بحار، ج۷۸، ص ۱۶۰ – ۲۱.

۳- (۳۰).قال أبو عبدالله:وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ کُلَّهُ فِی أَرْبَعٍ، أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّکَ وَ الثَّانِی أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِکَ وَ الثَّلِثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْکَ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ مَا یُخْرِجُکَ مِنْ دِینِکَ (کافی، ج۱، ص ۵۰).

۴- (۳۱).اسراء،۶۴.

۵- (۳۲).بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۶۱؛ صحیفه سجادیه، دعای ۲۰، ص ۹۲.

شیطان در جواب حضرت موسی گفت: «إِذَا أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ»؛ وقتی عجب و غرور او را بگیرد «وَ اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ»؛ و عملش را زیاد ببیند، «وَ صَغُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُه»،(۱) و هر گاه گناهش را کوچک بشمارد، من به او استیلا پیدا می کنم.

داستان

رسول خدا از میان یکی از کوچه های مدینه عبور می کرد – کوچهٔ هم باریک بود – خانمی جلوی پیغمبر را گرفت و راه را بست بود. حضرت خواست رد شود، دید نمی شود! آمد از این طرف برود، دید آن خانم این طرف آمد و این رفتار تکرار شد و از هر طرف که حضرت می خواست برود راه بسته می شد. اصحاب به آن زن گفتند: برو کنار، چرا راه را بسته ای؟ گفت: «إِنَّ الطَّرِيقَ لَمُعْرَضٌ»، کوچه باز است پیغمبر می تواند از آن طرف برود. می خواست خودش نشان بدهد. رسول گرامی اسلام جمله ای فرمود که خیلی زیبا است، امروز روانشناسان دنیا این جمله را می پذیرند، فرمود: «دَعُوهَا فَإِنَّهَا جَبَّارَةٌ» رهایش کنید! این زن می خواهد خودش را نشان بدهد، آدم متکبری است.(۲)

چند سال پیش در روزنامه می خواندم که شخصی کلیسایی را در یکی از کشورها آتش زده بود. به او گفته بودند چرا کلیسا را به آتش کشیدی؟ در جواب می گوید:من خواستم اسمم در روزنامه ها مطرح شود، دیدم هر کاری که می کنم اسمم مطرح نمی شود؛ ولی الان به عنوان یک شخصیت ولو منفی، اسمم مطرح می شود.

حضرت فرمود: رهایش کنید! این می خواهد تکبّر بورزد. من این قصّه را که دیدم به حدیثی از امیرالمؤمنین برخوردم که حضرت می فرماید: «مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِذِلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِه»؛ آدم متکبر حقیر است و ذلّت درونی دارد. به همین علت می خواهد حقارت درونی خودش را جبران کند.(۳)

۱- (۳۳).کلفی، ج۲، ص ۳۱۴.

۲- (۳۴).کافی، ج۲، ص ۳۰۹.

۳- (۳۵).کافی، ج۲، ص ۳۱۲.

گام ششم: آمال و آرزو

گام ششم شیطان به تعبیر قرآن آمال و آرزوست «یَعِدُهُمْ وَ یُمَنِّیهِمْ»(۱) به این شواهد قرآنی دقت بفرمایید! وعده و آمال و آرزو از خطوات و حربه های شیطانی است. البته به شما عرض کنم که آرزو بد نیست؛ زیرا اگر آرزو نبود، نه کسی درس می خواند و نه کسی درس می داد، و نه کسی درخت می کاشت، و بسیاری از کارهای دیگر تعطیل می شد. پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود: «الْأَمَلُ رَحْمَهٌ لِأُمَّتِی»(۲) آرزو خوب است، اما آرزوهای طولانی و دراز کشنده است.

آن شنیدستی که در صحرای غور بار سالاری بیفتاد از ستور گفت چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور

سیری و خواسته ها حدِّ یَقف ندارند و آرزوهای دست نیافتنی فراوان است.

گام هفتم: ایجاد اختلاف

یکی از گام های شیطان ایجاد تفرقه و اختلاف است، قرآن در این باره می فرماید: «إِنَّ الشَّیْطَانَ یَنزَغُ بَیْنَهُمْ»؛(۳) شیطان است که بین شما اختلاف می اندازد.

نامۀ امام زمان به شیخ مفید

از آنجا که صبح جمعه است و متعلق به وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، این جمله را بیان می کنم. امام زمان برای شیخ مفید نامه ای نوشته اند – معروف به توقیع امام زمان به شیخ مفید – امام زمان خطاب به مرحوم مفید می نویسند: «أَیُّهَا الْأَخُ الْوَلِی» برادر عزیزم! اگر شیعه های ما دو ویژگی داشتند، این قدر بین ما و آنها فاصله نمی افتاد. «وَ لَوْ أَنَّ أَشْیَاعَنَا وَ فَّقَهُمُ اللهُ لِطَاعَتِهِ عَلَی اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوب»؛ یکی اینکه قلب هایشان با هم بود و اختلاف نمی داشتند.

۱- (۳۶).نساء، ۱۲۰.

۲- (۳۷).قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم: إنَّمَا الأَمَلُ رَحمَهٌ مِنَ اللهِ لِامَّتی، لَولا الأَمَلُ ما أرضَعَت امٌّ وَلَدا، ولا غَرَسَ غارِسٌ شَجَرا (بحارالانوار، ج۴۴، ص۱۷۵؛ الحکم النبی الاعظم، ج۱، ص ۱۷۸).

۳- (۳۸).اسراء، ۵۳.

آقـا! اختلاف جامعه را بیچاره می کنـد. آیه ۱۰۰ سورهٔ یوسف را نگاه کنیـد، حضـرت یوسف جمله ای دارد که خیلی قشـنگ است، می گوید: شیطان میان من و برادرانم اختلاف انداخت؛ «أَنْ نَزَغَ الشَّیْطانُ بَیْنی وَ بَیْنَ إِخْوَتی» علت اینکه من و برادرانم از هم جدا شدیم اختلافی بود که شیطان میان ما برانداخت.

امام در این نامه می نویسـند: «فِی الْوَفَاءِ بِالْعَهْـدِ عَلَیْهِمْ»؛ اگر شـیعیان ما به عهـد و پیمان هایشان عمل می کردند «لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الْیُمْنُ بِلِقَائِنَا»، این گونه با ما فاصـله پیدا نمی کردند.(۱) جسم هـا را راحت می شود جمع کرد امـا کنـار هم قرار دادن روح ها کار دشواری است.

خدایا! به عظمت کریمهٔ اهل بیت فاطمهٔ معصومه و زهرای مرضیه علیها السلام قلب های ما را به هم مهربان بگردان.

چکیده سخن

به مناسـبت این سخن از حضرت زهرا علیها السلام که فرمود: «وَ أَطْلَعَ الشَّیْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ»، گام های شیطان را برشمردیم؛ البته از این جهت که از آنهـا پرهیز کنیم. آنچه گفته شـد از بـاب آسـیب شناسـی و شرشناسـی بود. گام های شـیطان به ترتیب عبارتنـد از: ایجاد تنفر و کینه، و به فراموشـی کشاندن یاد خدا، توجیه گناه، زینت دادن گناه، عُجب، اختلاف در میان جامعه و زنده کردن آمال و آرزوهای پوچ و بی حاصل در روح و جان ما.

روضه

السّلام علیکِ یَا بِنت رَسُول الله!

امشب شـهادت بانویی است که فرزندانش هر وقت به یادش می افتادند اشک می ریختند. امام جواد علیه السـلام در سن چهار سالگی به یاد مصائب مادر اشک ریخت؛ امام صادق علیه السـلام همین که نام مادر را می شـنید اشکش جاری می گشت؛(۲) امـام باقر علیه السـلام تب نموده بود وقتی آب به سـر و رو می ریخت به یاد مادر می افتاد؛ امام سـجاد علیه السـلام بر فراز منبر شام به وجود زهرا افتخار می کند، و امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای به معاویه می نویسد: «لِیَ الفَخر بِفاطمه».

ص: ۱۲۸۳

۱- (۳۹).سید جعفر رفیعی، امام زمان و شیخ مفید، ص ۱۷ و ۱۸.

۲- (۴۰).کافی، ج۶، ص ۴۹.

مصیبت فاطمه مثل قبرش مخفی است. مصیبت ها زیاد است، شاید مثل همین روزهایی امیرالمؤمنین کنار بستر فاطمه نشسته است و زهرا در حال وصیت به اوست.تعبیر تاریخ این است: «أَخْرَجَ مَنْ کَانَ فِی الْبَیْت»(۱) حضرت به همهٔ کسانی که در خانه بودند فرمودند: بیرون بروید. بعد دو به دو، مظلوم و مظلومه کنار هم نشستند. زهرا دارد یکی یکی وصیت می کند؛ علی جان! «لا تُعْلِمْ أَحِداً قَبْرِی»؛(۲) کسی را از محل قبرم باخبر نکن!بگذاز قبرم مخفی باشد. این یک مبارزهٔ منفی است که زهرای مرضیه تا قیامت می خواهد دوام داشته باشد. اینکه مردم دنیا بدانند یگانه دختر پیغمبر قبرش مخفی است.

علی جان! «لا تُصَلِّ عَلَی أَحِدٌ مِنْهُم»(۳) آن هایی که دَرِ خانه ام را آتش زدند و در سقیفه جمع شدند، نمی خواهم بر بدنم نماز بخوانند. خودت – و چند نفری که نام برد– نیمه شب برایم نماز بخوانید.

علی جان! وقتی مرا به خاک سپردی «اجْلِسْ عِنْدَ رَأْسِی»؛ بالای سرم بنشین، «فَإِنَّهَا سَاعَه یَحْتَاجُ الْمَیِّتُ فِیهَا إِلَی أُنْسِ الْأَحْیَاء»؛(۴) شب اول قبر من را تنها نگذار!کنار قبرم بنشین، «فَأَکْثِرْ مِنْ تِلَاوَهِ الْقُرْآنِ»؛ برایم قرآن بخوان. صدای قرائت قرآنت مرا در قبر آرام خواهد کرد. علی جان! برایم دعا بخوان زیرا این کارت مرا آرام می کند.علی جان! کنار قبرم بنشین با من سخن بگو.

«إِبْکِنِی وَ ابْکِ لِلْیَتَامَی وَ لَا تَنْسَ قَتِیلَ الْعِدَی بِطَفِّ الْعِرَاق»(۵)

برایم گریه کن، اگر دلت گرفت برایم اشک بریز؛ اما بچه های یتیمم را فراموش نکن، بچه های یتیمم مبادا تنها بمانند! برای آن ها نیز اشک بریز.

۱- (۴۱).بحارالانوار، ج۴۳، ص ۱۹۱.

۲- (۴۲).دلائل الامامه، ص ۴۳؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۱۰؛ صحیح بخاری، ج۵، ص ۱۳۹.

۳- (۴۳).بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۱.

۴- (۴۴).بحارالانوار، ج۷۹، ص ۲۷.

۵- (۴۵).بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۸.

علی جان! سفارش دیگری نیز برایت دارم که حسینم را فراموش نکن.

علی جان! جلوی بچه ها کاری نکن که آن ها احساس غربت کنند. زیاد جلوی آنها اندوه خودت را نشان نده.

پیراهن خود در غم من پاک مکن جز نیمهٔ شب جسم مرا خاک مکن

علی جان!

از فاطمه یادگار اگر می خواهی؟ خون های مرا ز روی در پاک مکن

هر کسی یادگاری از خودش به جای می گذارد، اگر از من یادگار می خواهی «البابُ وَالجِدارُ وَالدِّماءُ شهودُ صِدق ما بِهِ خفاءٌ»؛ سه تا یادگاری دارم یکی در، دیگری دیوار، و سومی هم خون های روی آن دو است. علی جان! خواهش دیگری نیز دارم.

مرا غسل چو نیمه شب به پیش کودکان دهی مباد سینهٔ مرا به زینبم نشان دهی

نگذار زینبم جراحت سینهٔ مرا ببیند. امیرالمؤمنین خیلی احتیاط کرد تا زینب سینهٔ مادر را نبیند، روزی هم که با فرق شکافته علی علیه السلام را به خانه آوردند، همین که طبیب خواست دستمال را باز کند، حضرت به زینب اشاره کرد از اتاق بیرون رود.

طبیبا وا مکن زخم سرم را مسوزان قلب زینب دخترم را

اما روزی که آمد کنار بدن قطعه قطعهٔ حسین، آنجا دیگر کسی نبود مانع گردد، بدن را برداشت، حسینم! برادرم! «بأبی العطشان حتّی مضی، بأبی من شیبَتُهُ تَقطُرُ بِالدِّماء». راوی می گوید: زینب چنان جان سوز عزاداری می کرد، به خدا قسم دیدم دوست و دشمن دارند گریه می کنند،(۱) یک وقت هم خم شد لب ها را گذاشت روی گلوی پرخون؛ «فَوَجَدَنِی جُثَّةً بِلارَأْس».

ص: ۱۲۸۵

۱- (۴۶).بحارالانوار، ج۴۵، ص ۵۹؛ اللهوف، ص ۱۳۰

«لا حولَ وَ لا قوه الّا بِاللهِ العَلیِّ العظیم»

بررسی آموزه های تفسیری خطبهٔ فدکیه (۵)

بررسی آموزه های تفسیری خطبهٔ فدکیه (۵)

«قَالَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعَالَی: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ.»(۱)

مقدمه

بحث ما در این روزها در این مجلس نورانی، در رابطه با خطبهٔ فدکیه حضرت زهرا علیها السلام بود. عرض شد که در این اثر گرانسنگ و ارزشمند، حضرت با استناد به آیات قرآن، استدلال هایی را بیان فرموده اند و به مسئلهٔ ولایت، امامت و انحراف هایی که در جامعهٔ آن روز پیش آمده، اشاره کرده اند.

حضرت زهرا در همهٔ زندگی اش با قرآن مأنوس بود در حدی که یکی از وصیت هایش این بود که یا علی! وقتی مرا به خاک می سپاری برایم قرآن بخوان!(۲)

اکنون بررسی آیاتی را که حضرت در این خطبه، به کار گرفته اند پی می گیریم.

تفسیر آیه ۵۰ سورهٔ مائده

امروز به آیه ای از قرآن اشاره می کنم که آن را حضرت زهرا در مسجد در مقابل زن و مردی که در یک جَوِّ خاصی آمده بودند، قرائت فرمودند: «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ».(۳) معنای آیه این است که ای مردم! آیا شما براساس احکام جاهلیت حکم می کنید؟ ببینید عزیزان! کلمهٔ جاهلیت از جهل در مقابل علم گرفته شده است. جاهلیت به چه می گویند؟ آقایان مورّخی مثل آقای دکتر «جواد علی»کتابی دارد به نام «المفصل فی التاریخ العرب» ایشان در این کتاب ۱۰۰ یا ۱۵۰ سال قبل از اسلام را جاهلیت می نامد.

۱- (۱).توبه،۱۱۹.

۲- (۲).بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۷.

۳- (۳).مائده، ۵۰.

قبـل از اسـلام ویژگی هـایی در جـامعه رواج داشـت و مردم اعتقـاداتی نیز داشـتند. اسـاس و هسـتهٔ این اعتقـاد «وَمَـا یُهْلِکَنَـا إِلَّا الدَّهْرُ»(۱) بود. بـدین معنی که قیـامتی در کـار نیست و مـا به دنیا می آییم و از دنیا می رویم، سـرشت روزگار این طور مقـدر شده است. عقیدهٔ عده ای از آنها بت پرستی بود و خرافات عجیبی در جامعه پیش از اسـلام وجود داشت که هنوز متأسـفانه در جوامع گـاهی دیـده می شود که همـان ها حاکمیت دارد. به طور مثال آن ها وقتی می خواسـتند باران ببارد، چوبی را به دنبال گـاو می بسـتند و آن را آتش می زدنـد و حیوان نعره می زد و فرار می کرد، وقتی حیوان می دویـد آتش جرقه می زد؛ آن ها می گفتند این نعره و جرقه را ما به فال نیک می گیریم که باران می آید.

کارهای نیکی که انجام می دادند و نوع قربانی ها و نوع برخوردهایشان خرافاتی بود بالاخره از نظر اعتقادی این طور بودند.

از نظر رسوم و عادت، رفتارهای غلطی در بینشان رایـج بود. تعصـبات عجیبی داشـتند؛ مثلاً می گفتند: بهترین داماد قبر است و وقتی دختر را دفن می کنی این بهتر از آن است که بزرگش کنی و به شوهر بـدهی! اینکه بهترین دامـاد قبر است ضـرب المثل بود در میـان اعراب جـاهلی. نگاهشان به زن کاملاً منفی بود، نه حق رأی برای او قائل بود، نه در آمار آنها را جزء زنـدگان به شمار می آوردند، نه علم به آنها یاد می دادند و نه تعداد زوجات حد و اندازه داشت.

۱- (۴).جاثیه،۲۴.

ویژگی های چهارگانه جاهلیت

قرآن به چهار ویژگی در فضای زندگی جاهلی اشاره دارد، یکی «حَمِیَّهَ الْجَاهِلِیَّه»؛ تعصب های جاهلی است و دیگری «ظَنَّ الْجاهِلِیَّهِ»؛ گمان های جاهلی و سوم «فَحُکْمَ الْجاهِلِیَّه»؛ احکام جاهلی و در نهایت«تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّه»است.بنابراین، چهار مرتبه در قرآن پیشوند لفظ جاهلیت آمده است. من این چهار کاربرد قرآنی را برایتان معنا می کنم و بعد خواهم گفت که چرا حضرت زهرا این آیه را انتخاب کرد و آن را آن روز در میان گذاشت.

یکی از ویژگی های جاهلیت به تعبیر قرآن «تعصب»است. «إِذْ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّهَ حَمِیَّهَ الْجَاهِلِیَّهِ»؛(۱)«حمیه»به معنای تعصب جاهلی است. عرب را بر غیر عرب ترجیح می دادند؛ همشهری را بر غیر همشهری ترجیح می دادند.البته باید بدانیم که عیبی ندارد کسی همسرش را دوست داشته باشد، و یا هم وطنش را دوست داشته باشد. تعصب جاهلی این طور نبود. از امام سجاد علیه السلام روایت داریم که تعصب این است که کسی آدم های بد شهرش را بر آدم های خوب شهرهای دیگر ترجیح دهد.(۲)

به فلانی رأی می دهم چون ملیت و نژادش از ماست این تعصب می شود: یعنی اینکه انسان بی مبنا و بدون دلیل عقلانی از چیزی دفاع کند. مثلاً بگوید چون بابای من این را گفته درست است. در مجمع البیان آمده است که برخی از پدران دست بچه هایشان را می گرفتند و پیش نوح پیغمبر علیه السلام می آوردند؛ به بچه هایشان می گفتند وصیت می کنم به حرف های این آدمی که می بینید گوش فرا ندهید او آدم خطرناکی است. باید دانست که این تعصب است.

۱- (۵).فتح، ۲۶.

۲- (۶).عَنِ الزُّهْرِیِّ قَالَ: سُئِلَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام عَنِ الْعَصَبِیَّهِ فَقَالَ الْعَصَبِیَّهُ الَّتِی یَأْثَمُ عَلَیْهَا صَاحِبُهَا أَنْ یَرَی الرَّجُلُ شِرَارَ قَوْمِهِ خَیْراً مِنْ خِیَارِ قَوْمٍ آخَرِینَ وَ لَیْسَ مِنَ الْعَصَبِیَّهِ أَنْ یُحِبُّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَ لَکِنْ مِنَ الْعَصَبِیَّهِ أَنْ یُعِینَ قَوْمَهُ عَلَی الظُّلْمِ (کافی، ج۲، ص ۳۰۸).

«اسعد بن زراره»به مکه آمد تا طواف کند، به او می گفتند: پنبه در میان گوش هایت بگذار تا حرف های پیغمبر را نشنوی! نوح پیغمبر سخن می گفت «جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ »؛ انگشتانشان را می گذاشتند در گوش هایشان که حرف های او را نشنوند، «اسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ»(۱)؛ روی صورتشان پارچه می کشیدند تا نوح را نبینند.

نفی تعصب

در صدر اسلام کسانی را داشتیم که این تعصب را شکستند؛ مثل«زید بن حارثه»، او سال ها خدمت پیغمبر خدا بود – غلام حضرت خدیجه بود – روزی بابا و عمویش که مشرک بودند آمدند خدمت پیغمبر و گفتند: یا رسول الله! ما مدتی این بچه را گم کرده بودیم و دنبالش می گشتیم، فکر کردیم که از بین رفته است، حالا که فهمیدیم خدمت شماست، اجازه بدهید او را ببریم. حضرت فرمود: عیب ندارد، اختیار با خودش است. زید با اینکه از هشت سالگی پیش خدیجه کبری و پیغمبر بزرگ شده بود پس از مقداری تأمل عرضه داشت: من از پیغمبر خدا چیزهایی دیده ام که نمی توانم رهایش کنم. پدر زید به او گفت: اگر با ما نیایی اعلام می کنم که بچهٔ من نیستی، اعلام نفی ولد می کنم، زید از فرمان پدر سرباز زد و پدر زید اعلام کرد که او از من نیست. پیغمبر هم بلافاصله اعلان کرد، زید غصه نخورد من بابایت(۲)هستم. با وجود اینکه قرآن تأکید دارد پیغمبر بابای کسی نیست. زید با پیامبر بود تا اینکه در جنگ موته به شهادت رسید تنها شهید موته زید بن حارثه است.(۳)

۱- (۷).نوح، ۷.

۲- (۸).یعنی فرزند خواندهٔ پیامبر.

۳- (۹).منتهی الامال، ص ۱۷۰.

«عروه بن مسعود»که از مشرکین طائف بود، از طائف آمد و مسلمان شد. گفت: بت پرستان اشتباه می کنند، چرا با پیغمبر مخالفت می کنند. اتفاقاً قبیله اش سرش ریختند و ان قدر او را زدند تا شهید شد. رسول خدا فرمود: مَثَل عُروَه، مَثَل مؤمن آل یاسین است که مردم او را کشتند.(۱) وقتی می فرمود «اتبعوا»، مردم! حرف پیغمبر را گوش دهید «وَجَاء مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَهِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ* اتَّبِعُوا مَن لاَّ يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُم مُّهْتَدُونَ»،(۲) مردم ریختند او را زدند و کشتند و به سخنش نیز گوش نکردند.

در تاریخ افرادی داشتیم که تعصب را شکستند، ولی اینها استثناء هستند. پدر و چهار تا برادران «ابان بن سعید» مشرک بودند و در جنگ بدر با پیغمبر جنگیدند که دو تا از برادرانش در این جنگ کشته شدند؛ اما خودش تصمیم گرفت تا راجع به اسلام تحقیق کند، از راهبی هم سؤال کرد، گفت: یک کسی بین ما امده و می گوید: من پیغمبرم.ویژگی هایش نیز این است. راهب گفت: این هایی که تو می گویی نشان می دهد که همان پیغمبر آخرالزمان است. قرآن می فرماید: یهودی ها پیغمبر را می شناختند، پیغمبر گرامی اسلام همان است که در تورات و انجیل به مردم وعده داده شده بود. ابان آمد و مسلمان شد، پیغمبر هم او را به عنوان استاندار بحرین گماشت.

بعد از رحلت پیغمبر، یکی از کسانی که در مقابل سقیفه ایستاد ابان بن سعید بود. او با خلیفهٔ اول بیعت نکرد و از امیرالمؤمنین علیه السلام تا آخر دفاع کرد.(۳)

۱- (۱۰).پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۲۷۶.

۲- (۱۱).یس، ۲۰ و ۲۱.

۳- (۱۲).پیغمبر و یاران، ج ۱، ص ۶.

نخستین ویژگی تعصب ناپسند

جامعه جاهلی جامعه ای است که تعصب بی خود دارد. آدمی بایـد نسبت به دین، حجاب و عفافش تعصب داشته باشـد؛ اما تعصب هـای نـادرست و نـاروا مثـل اینکه بابـام مشـرک است، بنابراین من هم می خواهم مشـرک باشم، برادرم مال فلان قبیله است، من هم می خواهم به قبیله او رأی بدهم، این کار در بینش دینی طبق آیه ۲۶ سوره فتح، حمیّت جاهلی است.

بدحجابی و تعصب

دومین اخلاق جاهلی طبق آیه ۳۳ سورهٔ احزاب «تبرج»است «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»، زن هـا در دوران جـاهلیت روسری را طور خاصی روی سرشان می انداختند، طوری که روسری پشت گوش می رفت و سینه ها و گردن پیدا می شد، لذا حجاب زن هـا در جاهلیت به همین میزان بوده است. قرآن اسم این رفتار زنانه را «تبرج جاهلیت»گذاشته است. تبرج به معنای بروز و آرایش است. کتاب خـدا می فرمایـد: زن های پیغمبر! زن های مسـلمان! شـما مثل زن های دوران جاهلیت بیرون نیایید «لا تَبَرَّجْنَ»جاهای خاص بدنتان را نشان ندهید و خود را در دهن مردها نیندازید، مثل زن های جاهلیت که سـینه و گلویشان را مردها می دیدند.اسـلام سـفارش دارد که «خمار»اسـتفاده کنید. خمار؛ روسری بلندی است که روی سینه، گردن و دست ها را می گیرد. و «جلباب»استفاده کنید؛ جلباب لباس بلندی است که تمام بدن را می پوشاند.

حضـرت زهرا علیهـا السـلام پیش از اینکه به مسـجد بیایـد این دو را پوشـید. در تاریـخ دارد که «لاثَتْ خِمَارَهَا عَلَى رَأْسِهَا وَ اشْتَمَلَتْ بِجِلْبَابِهَا»(۱) این روسری هـای کوچـک به تعبیر قرآن مال جاهلیت پیش از اسـلام است که برای بروز دادن خودشان، زن ها آن را روی سرمی انداختند تا زمینهٔ فحشا، زنا، گول زدن مردها را فراهم آورند.

۱- (۱۳).بحارالانوار، ج۲۹، ص ۲۱۶؛ احتجاج، ج۱، ص ۹۷.

تعصب پسندیده

اما تعصب پسندیده؛ دوست داشتن امام و دین پسندیده است. امام صادق علیه السلام از جایی می گذشت دید مردی روی زمین افتاده و ناله می زند. امام به یکی از اصحاب فرمود: برو ببین چه شده است. او آمد و دید فردی که روی زمین افتاده تشنه و گرسنه است. آمد عرضه داشت: یابن رسول الله! از گرسنگی و تشنگی دارد می نالد، اما من او را می شناسم او یهودی است؛ بیایید برویم. امام صادق علیه السلام عرضه داشت:«اَوَلَمْ یَکُنْ اِنْسانَاً»؛ مگر انسان نیست، یهودی باشد؛ این چه حرفی است که تو می زنی. امام بلافاصله فرمود آب و غذا برایش ببرید.(۱)

اینجا جای تعصب نیست، اینکه چون یهودی است آب و غذا به او نمی رسانم این درست نیست. ظله بنی ساعده، مُعَلّی بن خُنَیس می گوید: گفتم آقا! اینها که شیعه نیستند و اصلاً شما را قبول ندارند. امام فرمودند: من نان می برم چون او زن و بچه دارد.

لذا اسلام حسابی را روی انسانیت انسان ها باز کرده است و یک حساب دیگری هم روی مذهب دارد. اما در ابتدا نگاه نمی کند که این یهودی است یا مسلمان چون دارد می میرد و تشنه است باید به آنها آب داد «إِذْ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّهَ حَمِیَّهَ الْجَاهِلِیَّهِ»(۲) و «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الْأُولَی».

سوءظن ویژگی دیگر جاهلیت

دربارهٔ ظن و گمان جاهلی، قرآن می فرماید: گمان جاهلی نداشته باشید. آیه در حال و هوای «حد»نازل شده است. بعضی ها گمان می برند «یَظُنُّونَ بِاللّهِ غَیْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِیَّهِ»(۳) ظن جاهلیت، یعنی اینکه انسان نسبت به دیگران بدگمان باشد. در جنگ احد به ظاهر مسلمانان شکست خوردند، ولی چون خدا با آن ها بود پیروز خواهند شد.(۴) پیامبر در صلح حدیبیه می فرمود: درست است که نگذاشته اند ما به مکه برویم؛ ولی در آینده می رویم و پیروزی با ماست، اما منافقین گمان بد می ورزیدند. این را گمان جاهلیت می گویند. لذا اسلام می گوید گمان اسلامی این است که تا می توانی کار مردم را حمل بر صحت کن. کسی نباید به پیغمبر گمان بد بورزد، حتی به مردم عادی می فرماید: «ضَعْ أَمْرَ أَخِیکَ عَلَی أَحْسَنِه»(۵) تا می توانی کار مردم را حمل بر صحت کن.

۱- (۱۴).پند تاریخ، ج۴، ص ۱۱۱؛ به نقل از فروع کافی، ج۴، ص ۹.

۲- (۱۵).فتح، ۲۶.

۳- (۱۶).آل عمران،۱۵۴.

۴- (۱۷).آل عمران،۱۵۴.

۵- (۱۸).تفسیر نمونه، ج۳، ص ۱۵۵.

احکام جاهلیت

اما چهارمین موردی که حضرت زهرا در خطبهٔ فدک آیه اش را بر زبان جاری کرده است. روزهای قبل گفتم، استشهادهای قرآن حضرت زهرا خود به صورت مستقل موضوع یک رساله تحقیقی است. زیرا در آن بیش از ۲۰ آیه و نیز حدود ۴۰ مورد از حرف های حضرت اقتباس از قرآن است. به هر حال اگر محقق، دانشجو و یا محصلی روی آن کار کند، جا دارد.اینکه بیاید دیدگاه های قرآنی حضرت زهرا را استخراج کند؛ چرا حضرت این آیات را ذکر کرده است و چرا آیات مشابه آن را ذکر نکرده است.

براساس این آیه، حضرت می خواهد بگوید ای کسانی که در مسجد جمع شده اید، و کسانی که علی را کنار زدید، براساس جاهلیت قبل از اسلام دارید حکم می کنید.

مگر جاهلیت قبل از اسلام چه می کردند؟ در تاریخ دارد که احکام جاهلی قبل از اسلام سیّار بوده است؛ بدین معنی که مثلاً وقتی فردی کشته می شد نگاه می کردند که آیا او از یک قبیله مهمی است یا نه؟ اگر از قبیلهٔ مهمی بود قاتلش را قصاص می کردند؛ اما اگر مقتول یک آدم ضعیفی بود قاتلش را قصاص نمی کردند. حکم ها را روی افراد می گذاشتند نه روی یک قانون کلی. شأن دیه ثابت نبود فرمانده و سرباز دیه اش با هم فرق می کرد. رئیس قبیله با کارگر عادی دیه اش فرق می کرد. بنابراین احکام جاهلی با نوع افراد متفاوت می شد. اگر یک کسی از دنیا می رفت ارث را برادری که زورش بیشتر بود می برد و به پسر دیگرش ارث نمی رسید. در قرآن آمده است: «لَکُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیَاةٌ یَاْ أُولِیْ الأَلْبَابِ»(۱)؛ در قصاص حیات وجود دارد. اگر سرتیپ سربازش را عمداً بکشد، او باید اعدام گردد خواه سرتیپ باشد یا رئیس کارخانه فرق نمی کند باید اعدامش کرد؛ «الحُرُّ بِالحُرِّ»(۲)قصاص، آدم مقابل آدم است. یک انسان چه بچهٔ پنج – شش ساله چه مرد هفتاد– هشتاد ساله، چه مسئول باشد و چه رعیت فرق نمی کند دیه اش ثابت است.

۱- (۱۹).بقره،۱۷۹.

۲- (۲۰).بقره،۱۷۹.

حال حضرت زهرا به کسانی که در سقیفه اند می فرماید: شما به حکم جاهلیت برگشتید، می گویید ما از علی علیه السلام به این دلیل و به فلان توجیه خوشمان نمی‌آید، پس با یکی دیگر بیعت می‌کنیم! ما احساس می کردیم فدک یک جای پر درآمدی است و الان هم حکومت نیاز به مال دارد حالا آن را می گیریم. این منطق و حکم جاهلیت است «أَفَحُكْمَ الْجاهِلِيَّهِ يَبْغُونَ»(۱) شما مثل جاهلیت دارید حکم می کنید. خودتان نشستید و دوختید و بریدید که «النُّبُوَّهُ و الامامَهُ لا تَجْتَمِعانِ فی بَيْت واحده»؛ نمی شود پیغمبری و امامت از یک خانواده باشد.

نمی شود امیرالمؤمنین خلیفه باشد زیرا سنش کم است، نمی شود فدک مال زهرا باشد زیرا او یک نفر است و جامعه بیشتر است. ما می دانیم مالک تو هستی؛ ولی ما تصمیم گرفتیم آن را بگیریم این حکم جاهلیت است و اسلام آن را اجازه نمی دهد.

پیغمبر خدا در جنگ خیبر به چوپان یهودی فرمود: می خواهی مسلمان شوی، مسلمان شو؛ ولی این گوسفندان امانت است، برو آنها را به یهودی صاحب مال بده. درست است که ما در خیبر داریم با یهودی ها می جنگیم؛ اما گوسفندانشان امانت است و آنها را تصاحب نمی کنیم، برو گوسفندان را به صاحب آنها برگردان و بعد بیا.(۲)

حضرت رسول، کلید خانهٔ کعبه را به عثمان بن طلحه برگرداند و فرمود: تو کلیددار خانهٔ خدایی، و کلیدداری را در قانون دینی برای او بیان می کند.

خدایا! به همهٔ ما توفیق شناخت فاطمه و گام برداشتن در مسیرش را عنایت بفرما!

۱- (۲۱).مائده، ۵۰.

۲- (۲۲).هزار و یک حکایت اخلاقی، ص ۳۲۶.

روضه

«السّلام علیک یا فاطمه الزهراء، یا بنت رسول الله، یا قره عین النبی المصطفی.»

بنابر نقل هفتاد و پنج روز مثل چنین روزی، ما بین نماز مغرب و عشاء زهرای مرضیه جان به جان آفرین تسلیم کرد. در حالی که قرآن می خواند و زبانش به ذکر و ثناء مشغول بود. مرحوم حاج شیخ عباس تعبیرش این است:بعد از نماز مغرب زهرای مرضیه در چنین روزی به شهادت رسید.

لذا اگر روایت اول فاطمیه درست باشد، امشب شب دفن زهرای مرضیه علیها السلام است. خطبه ۲۲ نهج البلاغه در بیان این مصیبت است. وقتی بدن را امشب برداشتند، کجا به خاک سپردند؛ نمی دانم در خانه، مسجد و یا بقیع، اما امیرالؤمنین علیه السلام تنها آمد عزیزش را در میان خاک نهان کند، خیلی بر آقا سخت گذشت. زهرایی که همه جا یار و همدمش بود، مخصوصاً که می بیند در دفاع از علی به شهادت رسید. در این دفاع بازویش متورم شد. لذا امشب وقتی آمد زهرایش را ب خاک بسپارد، صدا زد: یا رسول الله، خودت کمکم کن. خدا! خودت کمکم کن. من چگونه این گُلم را میان خاک بگذارم. «اللَّهُمَّ إِنَّهَا أَمَتُکَ»؛ خدایا! این زهرای توست «وَ بِنْتُ رَسُولِکَ»؛ و دختر پیغمبر توست «اللَّهُمَّ وَ اجْمَعْ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ أَبِيهَا»(۱) خدایا! امشب مهمان توست، شب اول قبر اوست.

زهرایش را میان خاک گذاشت، یک وقت رو کرد به قبر رسول الله: «السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا رَسُولَ اللهِ عَنِّی وَ عَنِ ابْنَتِکَ النَّازِلَهِ فِی جِوَارِکَ»(۲) یا رسول الله! بلند شو ببین علی تنها مانده است. «أَمَّا حُزْنِی فَسَرْمَدٌ وَ أَمَّا لَيْلِی فَمُسَهَّدٌ»، فاطمه جان! دیگر خواب ندارم، دیگر حزنم تمام شدنی نیست.«لَوْ لَا غَلَبَهُ الْمُسْتَوْلِينَ عَلَيْنَا لَجَعَلْتُ الْمُقَام» لذا اگر نبود حرف و سخن و خطر دشمن، دیگر از کنار قبرت نمی رفتم و همین جا می ماندم و مقیم می شدم. یا رسول الله! یادت است که شب عروسی دست زهرا را در دستم گذاشتی فرمودی این امانت من است.

۱- (۲۳).مستدرک الوسائل، ج۲، ص ۱۹۹؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۰۹.

۲- (۲۴).بحارالانوار، ج۴۳، ص ۱۹۰؛ بیت الاحزان، ص ۲۵۴.

یـا رسـول الله! هنگـامی که جـان می دادی دوبـاره این جمله را تأکیـد کردی علی جـان! فـاطمه امـانت است «یَـا رسُـولَ الله قَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِیعَه»، من امانت را برگرداندم.(۱)

یا امیرالمؤمنین روحی فداك آسـمان را دفن کردی زیر خاك نماز و قرآن خواند، بعد هم خم شد صورتش را روی خاك قبر زهرا گذاشت.

خیز و از داغ غم رهایم کن خیز و باز ابن عم صدایم کن

«وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ.»(۲)

امام حسن (علیه السلام) (۲۳)

گریزها و ذکر مصیبت امام مجتبی علیه السلام

گریزها و ذکر مصیبت امام مجتبی علیه السلام

همسری داشت حسین همچو رباب بود عمری ز غمش در تب و تاب

لیک دلها همه غم پرور تو که بود قاتل تو همسر تو

داد این گنبد وارونه ی پست دو زن خائنه را دست به دست

آن یک از زهر جفا قلب تو سوخت وین به تابوت تن پاك تو دوخت

من دل خسته غریب وطنم پاره ی قلب پیمبر حسنم

نگذارید بداند زینب زچه گلگون شده رنگ کفنم

تیر هم گر بدنم را بدرید ببریدم ولی آهسته برید

مرحوم آیت الله مجتبی تهرانی

جناده میگویـد همینطور گوش میکردم. یکوقت دیـدم نفس آقا قطع شـد. چهره را نگاه کردم و دیدم رنگشان زرد شد و دیگر نمیتوانـد حرف بزنـد. جناده میگوید: وقتی وارد شده بودم دیدم تشتی جلوی آقا است و لختههای خون در این تشت میریزد. به آقـا عرض کردم: چرا خودتـان را معـالجه نمیکنیـد؟ رو کرد به من و گفت: ای جناده! مرگ را به چه چیز میتوان معالجه کرد؟ میگوید در این هنگام بود که یکوقت دیدم برادرش حسـین (علیه السّلام) وارد شد و همراهش اسودبن ابی الأوسد است. وقتی چشـم برادر بـه برادر افتـاد، از جـا حرکـت کرد و برادر را در آغـوش کشـید. حسـین(علیهالسّـلام) بیـن دو دیـدگان امـام حسن(علیهالسّـلام) را بوسید، در کنـار برادر نشـست و بـا هم راز میگفتنـد. ظـاهراً وصایـایی بود که امـام حسن به امام حسین

میکرد. یکوقت دیدم که اسودبن ابی الأوسد صدایش بلند شد: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»، لحظات آخر امام حسن(علیهالسّلام) است...

ص: ۱۳۸۷

۱- (۲۵).کافی، ج۱، ص ۴۵۸؛ بحارالانوار، ج ۴۳: ص ۱۹۳؛ منتهی الامال، ص ۱۹۵ – ۱۹۴.

۲- (۲۶).شعراء،۲۲۷

حجه الاسلام و المسلمین فرحزاد

امام حسن مجتبی کریم اهل بیت علیهم السلام است. تجربه نشان داده است کسانی که به این امام توسل پیدامی کنند حاجتشان سریع برآورده می شود. یکی از دوستان می گفت: خانمی بچه دار نمی شدند. سال ها دکتر می رفتند و انواع درمان ها را انجام داده بود اما مشکلش رفع نمی شد. در ایام نیمه مبارک ماه رمضان با ناراحتی نشسته بود و تلویزیون برنامه ای درباره امام حسن مجتبی علیه السلام نشان می داد. دل این خانم می شکند و توسل به این امام می کند و از خدا فرزند صالح و سالمی درخواست می کند. فردای آن روز همسایه ای در خانه اش را می زند و می گوید: دیشب خواب آقا امام حسن مجتبی علیه السلام را دیدم که به خانه شما آمده اند و در خانه شما را کوبیدند و یک جفت کفش برای شما آوردند. حضرت توسل این زن را قبول کرده بود و بعد از چند روز آن خانم حامله شدند و خدا به آن ها فرزندی داد. این توسلات خیلی کارساز است.

امام حسین علیه السلام به خواهرشان حضرت زینب می فرماید: برادرم حسن از من بهتر بود«وَأَخِی خَیْرٌ مِنِّی»۱ روایت داریم که برادر بزرگ تر، حکم پدر انسان را دارد. امام حسن ده سال امامت بر امام حسین کرده بود. امام بعدی باید تابع امام قبلی باشد.

اشک امام حسین علیه السلام بر غربت و مظلومی امام حسن علیه السلام

همه عالم برای غربت آقا اباعبدالله اشک می ریزند اما امام حسین علیه السلام بر غربت و مظلومی برادرش اشک می ریزد. خیلی از بزرگان ما معتقد بودند مظلومیت امام حسن علیه السلام حتی از امام حسین علیه السلام هم بالاتر بوده است. امام حسین علیه السلام بالاخره یک یارانی باوفایی داشتند اما امام مجتبی علیه السلام کنار اصحاب و یارانشان زره می پوشیدند. در نماز سجاده را از زیر پای آقا کشیدند و آقا را به زمین انداختند و به آقا حمله کردند و به بدن آقا خنجر زدند. آقا اباعبدالله علیه السلام همسرهایی داشتند که یکی از دیگری بهتر بود. حضرت رباب علیها سلام یک سال زیر آفتاب ماند و گفت: چون آقا اباعبدالله را با لب های تشنه و زیر آفتاب کربلا به شهادت رساندند؛ من هم باید بنشینم برایش عزاداری کنم. اما همسر امام مجتبی قاتلش بود و در خانه هم غریب بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چشمی که برای حسنم اشک بریزد کور وارد صحرای محشر نمی شود. آن قدم هایی که برای زیارت حسنم برود بر پل صراط نمی لرزد. یک عمر خون دل خورد و مصائب فراوان دید. از دوست و دشمن و نزدیکان صدمه دید. امام توسط جعده نانجیب مسموم می شود. صدا می زند برایم تشتی بیاورید. خواهر برادرها خوشحال شدند که آقا سم ها را برمی گرداند و حالش خوب می شود. اما دیدند لخته های خون در تشت ریخت. اینجا هم یک تشت بود که دل اهل بیت علیهم السلام را آتش زد. در شام و در مجلس یزید هم یک تشت بود که دل اهل بیت علیهم السلام را آتش زد. همه جا به قاری قرآن احترام می گذارند. به خانواده شهید احترام می کنند. اما پیش روی بچه ها و عزیزان امام حسین علیه السلام آن نانجیب چوب خیزرانش را برداشت و به سر بریده امام زد.

ص: ۱۳۸۸

امـام جماعت مسـجد شـیعه های مـدینه،شـیخ امری(ره)،ایشون،به نقل از مرحوم پـدرشون،فرمودنـد:موقعی که این،قبور رو می خواسـتن تخریب کنند،مفتی اون زمان دسـتور داد،حکومتم اجرا کرد که باید این قبور به دست شیعه ها خراب بشه،گفت:شیعه ها رو آوردند،ایشون کسانی که رفتند، مدینه،شـیخ امری رو می شناسـند ،یه مسـجد شیعه تو مدینه هست،که حالا،یه جای دور به این شیعه های مظلوم دادند،این شیخ امری بزرگوار اونجا نماز می خونده،خودش گاهی پسرش،ایشون می فرمودند که شیعه ها رو آوردنـد،که باید قبرهارو شـما خراب کنید،خوب دیدید حتماً بارگاهی بوده،الان عکس اون بارگاه هم چاپ شده،تقریباً شصت یـا هفتـاد سال پیش،گفت:شـیعه ها گفتنـد که اگر،تک تک مارو گردن بزنیـد ما همچین کاری رو نمی کنیم،مامورین گفتنـد ایرادی نداره،از اولین نفر شـروع می کنیم،جلاد رو آوردند،اولین نفر رو اومد گردن بزنه،جلاد حالش بد شد افتاد،اینها فهمیدنـد یه سرّی هست،نبایـد الان به این مسـئله زیاد پافشاری کننـد، البته از حرفشون پایین نیومدند،ایشون می فرمود: بزرگ شیعه هـا اون موقع خواب آقـامون امـام مجتبی علیه السـلام رو دیدنـد:آقـا در عـالم رویا فرمودنـد:فلانی،شـما این کار رو قبول کنیـد،خودتون بـا دست خودتون خراب کنیـد،ایشون میگه:عرض کردم آقـا جان قربونت برم،اگه همه ی مارو تو این راه،قطعه قطعه بکنند،ما همچین جسارتی نمیکنیم،آقا فرمودند:صـحبت همین جاست،اگه بدست غیر از شماها،این کار انجام بشه،اینها به قـبر مـاهم جسـارت میکننــد،لــذا میگفتنــد:شـیعه هـا جمـع شدنــد،بـا اشـک چشــمشون ایـن قبرهـارو یکـی یکـی ،آجرهـارو برمیداشـتند،خراب میکردند،باشه ان شاءالله دوباره با اشکهای چشـممون این قبرها ساختنه بشه،خدایا به حق حضرت زهراسلام الله علیها این قدم هارو مدینه و کربلا با هم برسان.

بی خـود نبـود شب عـاشورا دل زینب گرفت،عرض کرد:حسـین جـان این اصـحابت رو امتحـان کردی؟فرمـود:زینب جـان این اصحابم تا آخرین قطره ی خون پای من ایستادن،چرا این سئوال رو میکنی؟آخه از حسنم خاطراتی دارم.

ص: ۱۳۸۹

به علامه ی طباطبایی گفتند:چرا صلح کرد امام حسن؟فرمود:امام حسین هفتاد و دو تا یار داشت، امام حسن نداشت. امام حسین اومد نماز بخونه،حبیب،سعید ایستادند،یکی هیفده تیر،یکی سیزده تیر خورد،خم به ابرو نیاوردند،امام حسن تو خیمه ی فرماندهی مشغول نماز بود،سجاده رو از زیر پاش کشیدند،چنان به ران مبارک خنجر زدند استخوان معلوم شد،بمیرم برا غریبیت آقاجان.

چرا امام حسن (ع) همانند امام حسین (ع) قیام نکردند؟

چرا امام حسن (ع) همانند امام حسین (ع) قیام نکردند؟

اساساً اسلام دین رحمت و صلح و صفاست، تاریخ اسلام و زندگی پیامبر (ص) و ائمه (ع) بیانگر همین معناست، مگر در مواردی که پیامبر (ص) و یا ائمه (ع) مجبور به جنگ و نبرد می شدند که آن هم جنبه دفاعی داشت. امام حسن (ع) هم آن گاه که به خلافت رسیدند، با مخالفت و لشکر کشی معاو یه روبرو شدند و از این جهت لشکری را تجهیز نمودند، تا به دفاع و مقابله برخیزند، اما در ادامه، شرایطی فراهم شد که امام مجبور شدند، از اسلام به گونه ای دیگر دفاع نمایند.(۱) اما درباره علت صلح امام حسن (ع) و قیام امام حسین (ع) باید گفت: اینها دو حادثه تاریخی هستند که معلول شرایط و اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان خود هستند و این دو واقعه را باید با در نظر گرفتن اوضاع و احوال زمان خودشان بررسی نمود.

از نگاه ما امام حسن (ع) و امام حسین (ع) هر دو امام و معصوم از خطا و اشتباه اند. سرّ صلح و قیام هریک از این دو بزرگوار، در متفاوت بودن شرایط سیاسی ــ اجتماعی زمان آن دو حضرت، نهفته است که در ادامه به پاره ای از آن اشاره می شود:

ص: ۱۳۹۰

۱. آنچه در تاریخ مسلم است، این است که معاویه شخص حیله گری بود، ظاهر احکام اسلامی را تا حدودی مراعات می کرد. بر خلاف یزید که نه تنها دشمنی با اسلام را در نهاد خود _ مانند پدرش _ داشت، بلکه این دشمنی را ابراز و آشکار می کرد و به هیچ یک از مقدسات اسلامی پایبند نبود.(۲) به همین جهت بود که امام حسین (ع) در زمان حیات معاویه با آن که نامه هایی از اهل عراق برای دعوت به قیام علیه معاویه داشتند، دست به این کار نزدند و فرمودند، "امروز، روز قیام نیست، خداوند شما را مورد رحمت قرار دهد، تا زمانی که معاویه زنده است کاری نکنید و در خانه ها مخفی شوید".(۳)

۲. پیدا شدن نیروهای خوارج و نبود یاران مخلص و فرمانده هان فداکار(۴) و ضعف داخلی، توان و قدرت نظامی امام حسن (ع) را ضعیف کرده بود، مضافاً بر این کراهت مردم از شرکت در نبرد با معاویه،(۵) از دلایل صلح آن حضرت است که خود می فرماید: " دیدم بیشتر مردم خواستار صلح اند و از جنگ بیزارند، دوست نداشتم آنان را بر آنچه که نمی پسندیدند وادار کنم. پس به خاطر حفظ جان _ عده کمی از_ شیعیانم، صلح کردم".(۶)

۳. امام حسن (ع) در مقام خلیفه مسلمانان بودند و درگیری آن حضرت با معاویه و کشته شدن او به دست لشکر معاویه، شکست مرکز خلافت مسلمانان بوده و به گفته استاد مطهری، این چیزی بود که حتی امام حسین (ع) هم از این نوع کشته شدن پرهیز داشتند که کسی در جای پیامبر (ص) و در مسند خلافت کشته شود(۷) و به همین جهت بود که امام حسین (ع) حاضر نبودند در مکه کشته شوند؛ چرا که احترام مکه ازبین می رفت. بنابراین، شرایط این چنینی به هیچ وجه اقتضای جنگ و نبرد را نداشت، و صلح یک تاکتیک مهم بود، برای سامان دادن به وضعیت مردم مسلمان و تثبیت پایه های حکومت اسلامی.

ص: ۱۳۹۱

لذاست که ما معتقدیم: اگر امام حسین (ع) به جای امام حسن(ع) بودند، همین کار را می کردند.

گواه ما آن است که بعد از صلح امام حسن (ع) عده ای خدمت امام حسین (ع) رسیدند و گفتند ما صلح را قبول نداریم آیا با تو بیعت کنیم ؟

حضرت امام حسین (ع) فرمودند: "نه هر چه برادرم حسن (ع) کرده من تابع همان هستم". (۸)

اما به دلایل زیر شرایط زمان امام حسین (ع) درست برعکس شرایط امام حسن (ع) بود:

۱. اولین تفاوت اساسی شرایط امام حسین (ع) با زمان امام حسن (ع) که سبب قیام امام حسین (ع) شد، این بود که یزید از آن حضرت تقاضای بیعت کرده بود و بیعت امام حسین (ع) با یزید _ که به هیچ یک از احکام و ظوا هر اسلامی پایبند نبود؛ یعنی به رسمیت شناختن ظلم، ستم، فساد و .... و این مساوی بود با از بین رفتن اسلام و مقدسات دینی. در حالی که معاویه از امام حسن (ع) تقاضای بیعت نکرده بود و یکی از موارد صلح نامه همین عدم تقاضای بیعت بود.

۲. همان مردمی که در زمان امام حسن (ع) تمایلی به نبرد با معاویه نداشتند،(۹) در مدت بیست سال حکومت معاویه از ظلم و ستم امویان به ستوه آمده بودند و کوفه تقریباً یک شهر آماده برای تشکیل حکومت از طرف امام حسین (ع) بود و این حجتی بود بر امام حسین (ع) و می بایست به آن ترتیب اثر می دادند.(۱۰)

۳. مهم ترین عامل قیام امام حسین (ع)، عامل امر به معروف و نهی از منکر بود.

ص: ۱۳۹۲

معاویه در مدت بیست سال حکومتش، بر خلاف اسلام عمل کرده، ظلم و ستم نموده، احکام اسلام را تغییر داده، بیت المال را حیف و میل کرده، خون های مردم را به ناحق ریخته و به مفاد صلح نامه و به کتاب خدا و سنت پیامبر عمل نکرده بود، همچنین بعد از خودش پسر شراب خوار و سگ بازش را به عنوان جانشین معرفی کرده و ... این همه باعث گردید که امام حسین (ع) به عنوان وظیفه قیام نموده و امر به معروف و نهی از منکر کند. در حالی که این وضعیت معاویه در زمان امام حسن (ع) برای مردم بر ملا نشده بود و شاید به همین جهت باشد که می گویند: صلح امام حسن (ع) زمینه ساز قیام امام حسین (ع) شد؛یعنی با مفادی که در صلح امام حسن (ع) بوسیله آن حضرت گنجانده شده بود، راه هرگونه فریب و نیرنگ را بر معاویه بست، اگر چه معاویه بعداً به مفاد صلح نامه وفا دار نماند، ولی این چیزی جز رسوایی برای او و در جامعه اسلامی و زمینه سازی برای قیام امام حسین (ع) بر ضد فرزندش را به ارمغان نیاورد.

برخی از مفاد صلح نامه امام حسن (ع) از این قرار است:

۱. معاویه به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کند.

۲. امر خلافت بعد از وی به امام حسن (ع) برسد و در صورت بروز هر حادثه ای به امام حسین (ع) تفویض شود.

۳. سب و دشنام علی (ع) در منابر و نمازها منع شود.

۴. از بیت المال کوفه که موجودی آن پنج میلیون درهم است چشم پوشی شود.

ص: ۱۳۹۳

۵. مسلمانان و شیعیان در امان باشند.

از مفـاد این صـلح نـامه به خوبی اسـتفاده می شود که امـام حسن (ع) هرگز در صـدد تثبیت خلافـت معاویه نبوده، بلکه تنها به جهت مصالح اسلام و مسلمانان و با توجه به اقتضای زمان و شرایط جامعه اسلامی تن به چنین کاری داد.

بنابراین، با توجه به شـرایطی که در زمان امام حسن (ع) بر جامعه اسلامی حاکم بود و امام در مسند خلافت بود با معاویه صلح کرد؛ چرا که شـرایط مختلف بوده و با هم تفاوت داشت، لذا شـرایط زمان امام حسن (ع) اقتضای صلح و زمان امام حسین (ع) اقتضای قیام داشت.

برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به کتاب سیری در سیره ائمه اطهار، اثر استاد مطهری، ص ۵۱ _ ۹۷.

منبع:islamquest.net

چرا جنازه امام حسن(ع) را تیر باران کردند؟

چرا جنازه امام حسن(ع) را تیر باران کردند؟

داسـتان جـان گـداز تیرباران کردن جنازه ی امام حسن(ع) در میان شـیعه معروف است و بسـیاری از بزرگان آن را ذکر کرده اند. برای اولین بار ابن شـهر آشوب مازندرانی به نقل ازکتاب ربیع الابرار زمخشری که از اهل سنت بوده، روایت کرده است. وی می نویسد:«و رموا بالنبال جنازته حتی سل منها سبعون نبلا»؛(۱) جنازه ی آن حضرت را تیرباران کردند، تا جایی که هفتاد چوبه ی تیر به تابوت آویخته شـد. - البته ما در ربیع الابرار چاپ جدید آن را نیافتیم در حالی که در روض الجنان که خلاصـه آن کتاب است این عبارت موجود می باشـد، پس احتمالا در چاپ های بعدی آن را حذف کرده اند- این عبارت را ابن شـهر آشوب به دنبال عبارتی که دیگران، از جمله شیخ مفید در باره وصیت آن حضرت ذکر کرده اند، آورده است، ولی خود مفید آن را ذکر نکرده است. شـیخ عبّـاس قمی نیز از صـاحب منـاقب(ابن شـهر آشـوب) نقـل می کنـد که: جنـازه امـام حسن(ع) را تیرباران کردنـد و هنگام دفن هفتاد چوبه تیر از آن بیرون آوردند.(۲) علامه مجلسـی نیز به دنبال نقل کلام شیخ مفید آن را از قول ابن شهر آشوب بیان کرده، ولی در باره آن اظهار نظری نکرده است.(۳)

ص: ۱۳۹۴

اکنون برای روشن شدن این موضوع به وصیت امام حسن(ع) مبنی بر دفن آن حضرت کنار رسول خدا(ص) که آن را اساس و بهانه این جسارت دانسته اند می پردازیم. در تاریخ نقل شده است، امام حسن مجتبی(ع) در وصیت خود به امام حسین(ع) فرمودند؛ جنازه مرا کنار قبر پیامبر دفن کنید؛ چون من سزاوارتر هستم از کسانی که بدون اجازه وارد شدند...، ولی اگر مشکلی پیش آمد، راضی به خون ریزی نیستم، بلکه جنازه مرا به بقیع ببرید و کنار مادر بزرگم(فاطمه بنت اسد) دفن نمایید. این مطلب در بیشتر منابع اهل سنت آمده است از آن جمله؛ الاستیعاب،(۴) انساب الاشراف،(۵) تاریخ یعقوبی،(۶) و ابن اعثم کوفی در الفتوح.(۷) در کتب شیعه هم برای اولین بار در امالی شیخ طوسی، نقل شده است که آن حضرت به امام حسین(ع) در ضمن وصیت خود فرمود:«...وَ أَنْ تَدْفِنَنِی مَعَ جَدِّی رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ) فَإِنِّی أَحَقُّ بِهِ وَ بِبَیتِهِ مِمَّنْ أُدْخِلَ بَیتَهُ بِغَیرِ إِذْنِهِ»؛(۸) مرا کنار جدم رسول خدا به خاک بسپارید؛ زیرا من به او و خانه اش سزاوارترم از کسانی که بدون اجازه او وارد خانه اش شدند.

پس از شیخ طوسی دیگر کتب شیعه مثل بشاره المصطفی(۹) و ... به نقل از وی آن را ذکر کرده اند، ولی در کتبی مثل ارشاد مفید بیانی از این قسمت از وصیت نیامده است و حتی در کافی از قول امام باقر(ع) نقل شده است که امام حسن(ع) وصیت کرده بود که فقط برای تجدید عهد با پیامبر اکرم(ص) جنازه اش را کنار مرقد پیامبر ببرند نه برای دفن، و در دنباله روایت کافی آمده است که امام حسین(ع) در جواب عائشه فرمود تو هتک حرمت خانه پیامبر کردی و پدرت و کسی را که پیامبر او را دوست نداشت آن جا وارد کردی و باید در پیشگاه خداوند جواب گو باشی ... و بدان که برادرم به من امر کرده که برای تجدید عهد او را پیش رسول خدا ببرم و او آگاه تر از همه به کتاب خدا است که فرمود: «لا تَدْخُلُوا بُیوتَ النَّبِی إِلَّا أَنْ یؤْذَنَ لَکُم»؛(۱۰) بدون اجازه وارد اطاق های پیامبر نشوید. ... و ای عائشه تو کنار پیامبر (برای دفن پدرت و عمر) صدای کلنگ را بلند کردی در صورتی که خداوند از بلند کردن صدا کنار پیامبر نهی کرده بود. ... و اگر دفن جایز بود دفن می کردیم تا بدانی که چیزی نیستی ... .(۱۱)

مجلسی در مرآه العقول،(۱۲) در بیان این روایت می فرماید: شاید این کلام بنابر مصـلحت گفته شده باشد و بیان بدی کار دفن آن دو بـدون اذن پیامبر را بیان نمایـد، و گرنه امام حسن(ع) در حال حیات پیامبر مأذون در دخول بود و بعد از آن نیز... وی در تأیید کلام خود روایت امالی طوسی را که دلالت بر وصیت بر دفن می کرد، ذکر می کند.

همچنین در ارشاد مفید در بیان وصیت آن حضرت آمده است: «هر گاه من از دنیا رفتم چشم مرا بپوشان، مرا غسل ده، کفن نما و بر تختخه ای (تابوتی) گذارده، کنار مزار جدم رسول خدا(ص) ببر، تا تجدید عهدی کنم. سپس مرا به سوی قبر جده ام فاطمه بنت اسد(مادر امیرالمؤمنین) منتقل کن و در آن جا به خاک بسپار.

سپس آن حضرت فرمود: به زودی خواهی دید جمعی به این گمان که می خواهی مرا در کنار قبر جدم به خاک بسپاری، برای جلوگیری گرد هم می آیند و مقابلتان می ایستند. اکنون به تو سفارش می کنم برای خدا سعی کن در پای جنازه من، خونی ریخته نشود. ... مروان و سایر بنی امیه که جزو دار و دسته او بودند یقین کردند که مردم مشایعت کننده قصد دارند بدن مطهر را در کنار رسول خدا به خاک بسپارند؛ از این رو خود را مجهز به تجهیزات نبرد کردند و با اجتماع خود راه را بر کاروان عزادار بستند. همین که امام حسین بدن مبارک را به سوی مزار شریف پیامبر حرکت دادند تا تجدید عهدی با جدش رسول خدا کرده باشد؛ طرف مقابل (پیروان سقیفه) در قالب جماعتی در مقابلشان صف آرایی کردند و مانع آنها شدند. عائشه هم سوار بر قاطری به جمع آنها ملحق شد؛ در حالی که می گفت: ما را با شما چه کار؟! می خواهید کسی را وارد خانه من کنید که من محبت و ارادتی نسبت به او ندارم؟

ص: ۱۳۹۶

مروان نوکر معاویه که زمینه را برای عقـده گشایی مناسب دید دهان باز کرد و گفت: عثمان در دورترین نقطه مدینه دفن شود و حسن در کنار پیامبر؟! چنین چیزی نشدنی است.

و بعد با جمله «وَ أَنَا أَحْمِلُ السَّيْفَ» تشیع کنندگان را تهدید به جنگ و برخورد شدید کرد.

نزدیـک بـود فتنه ای به پـا شـود که ابن عبـاس جلو رفت و خطـاب به مروان گفت:« ارْجِعْ يَا مَرْوَانُ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ » برگرد به همان جایی که بودی؛ ما قصـد نـداریم این بـدن مطهر را در کنار رسول خـدا به خاک بسـپاریم؛ تنها قصـدمان این است که با زیـارت دادن این بـدن مبارک، تجدیـد عهـدی با رسول خـدا شـده باشـد و بعـد از آن به سـمت بقیع رفته و او را بنابر وصـیت حضرتش در کنار قبر مادربزرگش فاطمه (بنت اسد) به خاک می سپاریم.

مطمئن باش اگر وصـیت کرده بود که بـدن مطهرش را کنار رسول خدا دفن کنیم تو کوچک تر از آن بودی که بتوانی مانع ما شوی، و لکن آن حضـرت به خدا و رسولش و نیز حرمت قبر شریفش بیش از دیگران عالم است و می دانست که نباید خرابی در آن پدید آید، چنانچه این کار را دیگران کردند و بدون اذن آن حضرت(ص) به خانه اش وارد شدند ... .

و باز در ارشاد آمده است:

ابن عبـاس پیش آمـد و خطـاب به عـائشه گفت: این چه رسوائی است؟ عـایشه! روزی بر استر و روزی بر شتر! (اشاره به جنگ جمل) می خواهی نور خدا را خاموش کنی و با دوسـتان خدا بجنگی؟ بازگرد! و از آنچه می ترسـیدی خیالت راحت باشد که ما طبق وصـیت، بـدن مطهر را این جا دفن نمی کنیم خوشـحال باش که تو به هدفت رسـیدی، ولی خدا هر گاه که باشد انتقام اهل بیت عصمت را از دشمنان شان خواهد گرفت.

ص: ۱۳۹۷

«وَ قَالَ الْحُسَيْنُ وَ اللَّهِ لَوْ لَا عَهْدُ الْحَسَنِ إِلَيَّ بِحَقْنِ الدِّمَاءِ وَ أَنْ لَا أُهَرِيقَ فِي أَمْرِهِ مِحْجَمَةَ دَمٍ لَعَلِمْتُمْ كَيْفَ تَأْخُذُ سُيُوفُ اللَّهِ مِنْكُمْ مَأْخَذَهَا وَ قَدْ نَقَضْتُمُ الْعَهْدَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ وَ أَبْطَلْتُمْ مَا اشْتَرَطْنَا عَلَيْكُمْ لِأَنْفُسِنَا»؛ و امام حسین(ع) فرمود به خدا سوگند! اگر برادرم با من پیمان نبسته بود که خونی ریخته نشود، می دیدید که چگونه شمشیرها جان شما را می ستاند، شما همان روسیاهانی هستید که عهد میان ما و خودتان را شکستید و شرایط آن را باطل ساختید.

آن گاه جنازه امام حسن مظلوم (ع) را به طرف بقیع برده و در کنار قبر جده اش فاطمه بنت اسد به خاک سپردند.(۱۳)

این عبارت شیخ مفید بود که استاد این فن است، ولی در آن بحث از وصیت بر دفن نیامده بود، به هر جهت، امام حسین(ع) بنابر وصیت برادر، جنازه را به سمت بقیع برد و در آن جا دفن نمود. در این زمینه کتب اهل سنت مثل تاریخ ابن عساکر(۱۴) نیز این موضوع را بیان کرده اند، همچنین نقل شده است که هر دو طرف لباس جنگ پوشیده و میان آنان تیر اندازی شد.(۱۵)

اکنون با توجه به آنجه از این دو کتاب معتبر شیعه نقل کردیم در چند بند به نتیجه گیری و جواب از سؤال مربوط می پردازیم:

۱. اصل وصیت آن حضرت مبنی بر دفن کنار پیامبر اکرم(ص)، دلیل محکمی ندارد، حتی بنابر روایت کافی شخص دیگری هم چنین قصدی را نداشته است، و کار ناصوابی محسوب می شده است.

۲. پس از آگاه شدن از عدم قصد، همان طور که خود امام مجتبی(ع) پیش بینی کرده بود بهانه ای بر چنین قصد شومی نبود، گرچه از بنی امیه و کینه های آنان هر آنچه بگوئی بر می آمد.

۳. عملی کردن چنین تهدیدی برای عائشه که در جنگ جمل بی آبرو شده بود، هم پیامد خوبی نداشت با توجه به آنچه مردم مدینه از امام مجتبی(ع)سراغ داشتند جوری که مروان با آن همه خباثت در تشیع جنازه شرکت کرد و از حلم و بزرگواری آن حضرت صحبت نمود.

۴. بنابر این، اصل تهدید مسلّم است، ولی عملی شدن آن قطعی نیست، و گرنه بنی هاشم هم آرام نمی نشستند و لا اقل در اشعار و یا صحبت های آنها بعدها، بیش از این بیان می شد.

۵. کشیدن تیر از تابوت قطعا ملازم با برخورد با جنازه و خونی شدن کفن نیست، چون چه بسا به چوبه تابوت برخورد کرده و به جنازه شریف نرسیده باشد؛ لذا ذکری از تعویض کفن در تاریخ نیامده است.

۶. در منابع اهل سنت راجع به تیراندازی غیر از آنچه ابن شهر آشوب از زمخشری نقل کرده و الآن در کتاب او نیافتیم چیزی بیان نشده است. بله وصیت به دفن را بسیاری از آنها نقل نموده بودند.

منبع:islamquest.net

امام حسن مجتبی(ع) که بود؟ و چه فضائل و مناقبی داشت؟

امام حسن مجتبی(ع) که بود؟ و چه فضائل و مناقبی داشت؟

امام حسن، فرزند علی بن ابی طالب(ع)، سرور جوانان بهشت است.(۱)

بنا به روایت مشهور بین شیعه(۲) و اهل سنت،(۳) امام حسن(ع) در شب نیمه ماه مبارک رمضان، سال سوم هجرت در شهر مدینه دیده به جهان گشود. البته نقل های ضعیفی هم وجود دارد که یکی از آنها زمان ولادت آن حضرت را ماه شعبان ذکر می کند.(۴) شاید این تاریخ با تاریخ ولادت امام حسین اشتباه شده باشد.

۱- (۱). شیخ طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۹، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.

۲- (۲). شیخ مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۵، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق؛ طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۰۲، قم، مؤسسه آل البیت(ع)، چاپ اول، ۱۴۱۷ق؛ آل یاسین، شیخ راضی، صلح الحسن(ع)، ص ۲۵، بیروت، اعلمی، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ق.

۳- (۳). ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۶۰، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق؛ ابن سعد کاتب واقدی، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۲۲۶، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۱۸ق؛ سبط بن جوزی، تذکره الخواص من الأمه فی ذکر خصائص الأئمه، ص ۱۷۶، قم، منشورات الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

۴- (۴). ابن حجر عسقلانی این قول را چنین نقل کرده است: «و قیل فی شعبان منها»؛ الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۶۰.

کنیه اش ابو محمد است.(۱) برخی گفته اند: این کنیه را پیامبر اکرم(ص) به امام حسن(ع) داد.(۲) در هفتمین روز ولادتش حضرت فاطمه(س) قنداقه امام حسن را – در پارچه ای از حریر بهشتی که جبرئیل برای پیامبر آورده بود – خدمت پدر آورد و پیامبر(ص) نام حسن را بر وی نهاد.(۳)

لقب های آن حضرت عبارتند از: سیّد، زکی، مجتبی و تقی.(۴)

هنگام ارتحال ملکوتی پیامبر(ص)، امام حسن(ع) هفت سال و چند ماه، یا هشت سال داشت. زمانی که امامت بعد از علی(ع) به ایشان رسید، ۳۷ ساله بود.(۵)

شیخ مفید در کتاب ارشاد می گوید: «زمان بیعت (امامت) امام مجتبی روز جمعه ۲۱ رمضان سال چهل هجری بود».(۶)

مدت امامت آن حضرت شش ماه و سه روز به طول انجامید و در سال ۴۱ ه‍.ق بین او و معاویه صلح نامه امضا شد.(۷) پس از اجرای صلح، امام حسن(ع) به مدینه مراجعت نمود و مدت ده سال آخر عمر شریفش را در آن جا ساکن بود.(۸)

درباره تاریخ شهادت امام حسن مجتبی(ع) در منابع اسلامی اختلاف نظر دیده می شود؛ پنجم ربیع الاول،(۹) و ۲۸ صفر سال پنجاه هجری(۱۰) که مشهور همان قول دوم است.

۱- (۵). الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۵.

۲- (۶). امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۷، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۳ق.

۳- (۷). الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۵.

۴- (۸). ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل أبی طالب(ع)، ج ۴، ص ۲۹، قم، انتشارات علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ق.

۵- (۹). إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۰۲.

۶- (۱۰). الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۹.

۷- (۱۱). إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۰۲.

۸- (۱۲). همان، ص ۴۰۳.

۹- (۱۳). الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۳۵۴؛ شبراوی، جمال الدین، الإتحاف بحب الأشراف، ص ۱۱۵، قم، دار الکتاب، چاپ اوّل، ۱۴۲۳ق.

۱۰- (۱۴). طبرسی، فضل بن حسن، تاج الموالید، ص ۸۲، بیروت، دار القاری، چاپ اول، ۱۴۲۲ق؛ طبری آملی صغیر، محمد بن جریر، دلائل الامامه، ص ۱۵۹، قم، بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق؛ محدث اربلی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۱، ص ۴۸۶، قم، منشورات الرضی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق؛ أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۶.

امام حسن(ع) به دست همسرش جعده (دختر اشعث کندی) از طریق سم به شهادت رسید.(۱) این حادثه با دسیسه و نیرنگ معاویه و وعده ازدواج با پسرش یزید بن معاویه صورت پذیرفت. سرانجام امام(ع) با نوشیدن زهر به دست همسرش به دیدار حق شتافت و امام حسین(ع) پس از مراسم غسل و کفن، برادرش را در کنار مقبره مادر بزرگشان فاطمه بنت اسد در قبرستان بقیع به خاک سپرد.(۲)

فضائل و مناقب امام حسن(ع)

تاریخ نویسان درباره امام حسن مجتبی(ع) فضایل و مناقبی را ذکر کرده اند که برخی از آنها چنین است:

۱. نام گذاری امام حسن از سوی خداوند جابر بن عبدالله می گوید: هنگامی که حضرت زهرا امام حسن(ع) را به دنیا آورد، به امام علی(ع) گفت: «برایش نام انتخاب کن». علی(ع) فرمود: «من در نام گذاری این فرزند بر پیامبر خدا پیش نمی گیرم». قنداقه امام حسن را خدمت رسول الله(ص) آوردند و گفتند: یا رسول الله! برایش نام انتخاب کن. پیامبر فرمود: «در این نام گذاری بر خدای متعال سبقت نمی گیرم». پس خدای متعال به جبرئیل وحی فرستاد که محمد(ص) صاحب فرزند شد، به جانب وی برو، تبریک بگو، و به او بگو که علی نسبت به تو مثل هارون نسبت به موسی است، پس نام فرزند هارون را بر وی بگذار. جبرئیل بر پیامبر(ص) فرود آمد، تولد فرزند را از جانب خداوند بر وی تبریک گفت و گفت: خدای متعال فرمود: «نام مولود فاطمه را به اسم پسر هارون نام گذاری کن». پیامبر فرمود: «نام پسر هارون چیست؟» جبرئیل گفت: شبر. پیامبر(ص) فرمود: «زبان ما عربی است!» پس جبرئیل در جواب گفت: «او را حسن نام بگذار» و پیامبر نام حسن را برایش برگزید.(۱۷)

ص: ۱۴۰۱

۱- (۱۵). ر.ک: «امام حسن(ع) و جعده»، سؤال ۴۷۳۳.

۲- (۱۶). إعلام الورى بأعلام الهدى، ج ۱، ص ۴۱۴.

۲. امام حسن؛ سرور جوانان بهشت

جابر از پیامبر خدا(ص) نقل می کند: «هر کس خواست سرور جوانان بهشت را ببیند، پس به چهره حسن بن علی نگاه کند».(۱)

۳. هیبت و ابهت امام حسن، هیبت رسول خدا

ابن علی رافعی از پدرش، از جده اش زینب دختر ابی رافع، نقل می کند: حضرت فاطمه با دو پسرش حسن و حسین(ع) خدمت رسول خدا(ص) رسید ... و فرمود: «این دو پسرانت هستند، پس چیزی به ارث و یادگار آن دو را بیاموز»، پیامبر(ص) چنین درباره آنها فرمود: «حسن، هیبت و ابهت مرا دارد. اما حسین دارای جود و بخشش و شجاعت من است». مؤیّد این روایت، روایتی است که محمد بن اسحاق نقل کرده است؛ کسی در شرافت بعد از رسول خدا(ص) به حسن بن علی نرسیده است. وی می گوید من در مسیر مکه خود شاهد بودم که امام حسن از مَرکبش پایین آمد و پیاده می رفت از همراهانش کسی نماند، مگر این که او نیز از مرکبش پیاده شد، حتی سعد بن ابی وقاص هم پیاده شد و در کنار حضرت راه می رفت.(۲)

۴. امام مجتبی؛ شبیه ترین مردم به رسول خدا

از انس بن مالک نقل شده است: کسی در شباهت به رسول الله مانند حسن بن علی نبود.(۳)

۵. شدیدترین ابراز محبت های رسول خدا نسبت به امام مجتبی

اسامه بن زید گوید: شبی از شب ها به خاطر حاجتی، در خانه رسول خدا(ص) را کوبیدم، آن حضرت از خانه بیرون آمد، نیازم را گفتم و پیامبر حاجتم را برآورده ساخت؛ در آن حال حضرتش را دیدم چیزی بر خود پیچیده بود که نام آن را نمی دانستم! گفتم: یا رسول الله! این لباس چه نام دارد؟ رسول خدا(ص) لباس خود را باز کرد، دیدم حسن و حسین را در بغل داشت، سپس فرمود: «این دو فرزند، فرزند من و فرزند دخترم می باشند! خدایا! من آنها را دوست می دارم و تو دوست بدار هرکسی که آنها را دوست داشته باشد».(۴)

ص: ۱۴۰۲

۱- (۱۸). همان.

۲- (۱۹). همان، ص ۴۱۲.

۳- (۲۰). مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۸، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

۴- (۲۱). مناقب آل أبی طالب(ع)، ج ۳، ص ۳۸۲؛ ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶ – ۶۵۷، مصر، شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبی، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.

در روایتی دیگر از بَراء بن عازب آمده است؛ من دیدم که حسن بر دوش رسول الله بود، در حالی که می فرمود: «خدایا! من او (حسن) را دوست می دارم، تو نیز او را دوست بدار».(۱)

۶. زهد و عبادت امام حسن

امام حسن مجتبی(ع)؛ عابدترین، زاهدترین و با فضیلت ترین مردم زمانش بود و زمانی که عازم حج می شد، با پای پیاده می رفت و گاهی هم پا برهنه. امام حسن زمانی که یاد مرگ می کرد می گریست و هنگامی که به یاد قبر و قیامت می افتاد، اشک از چشمانش سرازیر می شد.(۲)

۷. بذل و بخشش در راه خدا

امام مجتبی(ع) اهل جود و بخشش بود و در میان مردم به این خصلت معروف بود. روایات فراوان در این باره آمده است؛ علامه مجلسی صاحب کتاب «بحار الانوار» از «حلیه الاولیاء» نقل می کند: «امام حسن(ع) دو بار تمام زندگی اش را در راه خدا بین مستمندان تقسیم کرد».(۳)

۸. تواضع و محبت نسبت به فقرا

ابن شهر آشوب از کتاب «الفنون» از احمد مؤدّب و کتاب «نزهه الابصار» از ابن مهدی نقل می کند: امام حسن(ع) در حال گذر از جایی بود، دید عده ای از فقرا بر زمین نشسته اند و مقداری نانِ خشکِ خورد شده در سفره آنها است و مشغول خوردن هستند، از حضرت دعوت کردند از آن نان خشک میل کند، حضرت از مرکب پیاده شد در کنارشان نشست و از آن نان میل کرد، به برکت وجود امام نان آن قدر زیاد شد که همه از آن خوردند و سیر شدند، پس از غذا امام مجتبی(ع) از آنها دعوت کرد و در منزل خود از آنان پذیرایی نمود.(۴)

۱- (۲۲). قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، المسند الصحیح المختصر بنقل العدل عن العدل إلی رسول الله(ص)(صحیح مسلم)، ج ۴، ص ۱۸۸۳، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، بی تا.

۲- (۲۳). شیخ صدوق، محمد بن علی، الأمالی، ص ۱۷۸، تهران، کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش.

۳- (۲۴). بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۹.

۴- (۲۵). مناقب آل أبی طالب(ع)، ج ۴، ص ۲۳.

مشابه این گونه روایات و ده ها آیه قرآن که درباره فضایل و مناقب اهل بیت و امام مجتبی وارد شده، فراوان است(۱) و به همین مقدار درباره آن حضرت اکتفا می کنیم. درباره فضیلت و شخصیت امام حسن(ع) همین مقدار بس که آن حضرت از اهل بیت(ع) است، کسانی که خداوند پلیدی را از آنان دور کرده و آنان را پاک و مطهر گردانید،(۲) و از کسانی است که رسول خدا(ص) به اتفاق آنان با نصارای نجران مباهله کرد.

منبع:islamquest.net

شرح چگونگی شهادت، تشییع و دفن پیکر مطهر امام حسن مجتبی (ع)

شرح چگونگی شهادت، تشییع و دفن پیکر مطهر امام حسن مجتبی (ع)

بنا به قول های معتبر، امام حسن(ع) روز بیست و هشتم ماه صفر سال ۴۹ هجری در سن ۴۷ سالگی به خاطر خوردن زهر و مسمومیت ناشی از آن به شهادت رسید و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

«شیخ کلینی» از دانشمندان بزرگ شیعی که کتاب هایی در باب معرفی امامان دوازدهگانه شیعه دارد، از «ابوبکر حضرمی» نقل می کند که؛ «جعده» دختر «اشعثبن قیس کندی»، امام حسن(ع) را با زهر مسموم کرد. و نیز یکی از کنیزان آن حضرت را زهر داد و مسموم کرد، زهر را برگردانید، ولی آن زهر در درون جان امام حسن(ع) جای گرفت و مجروح کرد و آن حضرت بر اثر آن، شهید شد.»

هنگامی که امام حسن(ع) به شهادت رسید، امام حسین(ع) او را غسل داد و کفن کرد و جنازه او را درون تابوت گذاشت و به محلی که رسول خدا(ص) در آنجا بر جنازه ها نماز می خواند، حرکت داد، و بر جنازه نماز خواند. اما این اقدام ها همراه با فشارهای افراد منسوب به بنی امیه بود، به نحوی که آنها اجازه ندادند تا امام حسن(ع) در خانه حضرت رسول(ص) دفن شود و جسم پاک او را در قبرستان بقیع به خاک سپردند. اما این کار نیز بدون حاشیه ها نبود و ایادی دنیاطلب معاویه، با شقاوت و بی رحمی اقدام به تیرباران جسد فرزند رسول خدا(ص) کردند؛ در حالی که خود را مسلمانان واقعی می نامیدند.

۱- (۲۶). دراین باره به این کتاب مراجعه کنید: فیروزآبادی، سید مرتضی، فضائل الخمسه من الصحاح السته، تهران، اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۲ق.

۲- (۲۷). احزاب، ۳۳؛ و نیز ر.ک: «آیه تطهیر»، سؤال ۱۵۰۴.

با این حال، تاریخ اسلام گواه است که یکی از جنایات هولناک معاویه در طول حکومت خود، به شهادت رساندن امام حسن مجتبی(ع) بود و ردپای این جنایت هولناک در تاریخ، به طور آشکار دیده می شود. جنایت به این صورت شکل گرفت که معاویه ضمن توطئه ای خائنانه و با بهره گیری از دختر «اشعثبن قیس» (همسر امام حسن) او را مسموم و به شهادت رسانید. چهره شیطانی و پیمان شکن، و دورویی و نفاق معاویه که در طول حیات سیاسیاش فراوان خود را نشان می داد در ضمن این جنایت نیز روشن تر از همیشه در معرض دید همگان قرار گرفت.

تاریخ، این مطلب را با قوت هرچه بیشتر به اثبات رسانده است. با این حال افراد متعصبی چون «ابنخلدون» که از آبشخور آلوده بنی امیه سیراب می شد، جریان را بی پایه و ضعیف قلمداد کرده می نویسد: «آنچه درباره مسموم شدن حسنبن علی(ع) به وسیله معاویه نقل شده، روایتی است که شیعه آن را ساخته و پرداخته است.» البته این نظر خاص، ناشی از گرایشات خاص دینی «ابنخلدون» است که او برای دفاع از چهره ای مرموز و نامطلوب همچون معاویه مفاد تاریخ اسلام را عوض کرده است.

مظلومیت امام در جریان دفن آن حضرت بیشتر جلب توجه می کند. هنگامی که اهل بیت(ع) می خواستند طبق وصیت آن حضرت، او را کنار قبر پیامبر(ص) دفن کنند، قداره داران بنی امیه به مخالفت برخاستند. در این میان «مروانبن حکم» از میان آشوب گران فریاد برآورد: «در حالی که عثمان در دورترین نقطه بقیع به خاک سپرده شد، گمان می کنید که اجازه می دهم حسنبن علی(ع) در خانه رسول خدا(ص) دفن شود؟!» پیشتاز آشوب، سوار بر مرکبی، ادعای مالکیت خانه را از طریق ارث کرده و ممانعت خود را تا پای جان از دفن امام در آرامگاه رسول خدا(ص) اعلان داشت.

ص: ۱۴۰۵

حتی کار از این بالاتر گرفت و در نهایت شقاوت و سبعیت، جنازه امام را تیرباران کردند، تا جایی که کفن آلوده به خون شد و مشایعت کنندگان مجبور به تعویض کفن شدند. سرانجام پس از این کشمکش ها، شهید مظلوم را در بقیع به خاک سپردند.

در سوگ این ریحانه رسول خدا(ص) طبق روایاتی که رسیده، مردم مدینه ــ که بیشتر آنها از فرزندان انصار بودند ــ به ماتم نشسته و بازارهای مدینه را بستند. عمربن بشیر همدانی می گوید: «از اسحاق پرسیدم: متی ذل الناس؟ چه موقع مردم ذلیل شدند؟ پاسخ داد: حین مات الحسن و ادّعی زیاد و قتل حجربن عدی؛ پس از شهادت امام حسن (ع) و استلحاق زیاد و قتل حجربن عدی.»

منبع:farsnews.com

علت شهادت امام مجتبی علیه السلام

علت شهادت امام مجتبی علیه السلام

درباره علّت وچگونگی رحلت آن حضرت سه قول مطرح شده که عبارتند از:

۱. فوت به مرگ طبیعی؛

دکترحسن ابراهیم از مورخان معاصر می نویسد: امام حسن علیه السلام چهل روز بعد از بازگشت از عراق به مدینه، با مرگ طبیعی از دنیا رفت.این قول نادرست است؛ زیرا بر اساس شواهد تاریخی، امام علیه السلام حداقل دو سال تمام بعد از بازگشت از عراق، در مدینه سکونت داشت.

۲. فوت بر اثر ابتلا به بیماری سل؛

ورنلدس، شرق پژوه معاصر، درباره علت فوت امام حسن علیه السلام چنین نگاشته است: به بیماری سل مبتلا شد و در سن چهل و پنج سالگی از دنیا رفت.سند این قول، گزارشی از بلاذری یکی از مورخان اهل سنت است؛ در حالی که خود بلاذری این خبر را بدون سند و تنها به عنوان یک قول ضعیف ذکر کرده که قابل استناد نمی باشد.

ص: ۱۴۰۶

۳. فوت بر اثر مسمومیت به دستور معاویه؛

این قول مستند به منابع تاریخی ـ حدیثی متعددی است که جمع آوری همه آنها مستلزم نگارش یک کتاب می باشد و ما در این جا تنها به برخی از این نقل ها اشاره می کنیم:

الف. شیخ مفید چنین نوشته است: معاویه فردی را نزد جعده، دختر اشعث بن قیس فرستاد که من تو را به همسری پسرم یزید درخواهم آورد؛ به شرط آن که تو حسن را زهر دهی و صد هزار درهم نیزبرای او فرستاد و آن زن این کار را انجام داد وبه امام حسن علیه السلام زهر داد. معاویه، پول را به او داد؛ ولی او را به همسری یزید در نیاورد و او پس از رحلت امام علیه السلام با مردی از خاندان طلحه ازدواج کرد و فرزندانی برای او آورد و هر گاه میان آن فرزندان و سایر قبایل قریش سخنی و گفت وگویی پیش می آمد، قریش آنان را سرزنش کرده، می گفتند: ای پسران آن زنی که به شوهرش زهر می خوراند!

ب. علامه طبرسی چنین آورده است: معاویه به منظور قتل امام حسن علیه السلام، زهری برای جعده دختر اشعث که همسر امام علیه السلام بود، فرستاد و به او مژده ازدواج با پسرش یزید را داد و گفت: چون این زهر را به خورد حسن بن علی علیهما السلام دهی، من تو را به عقد یزید، پسر خود در آورده، ملکه جهان گردانم و چون آن ملعون امام حسن علیه السلام را زهر خورانید و امام علیه السلام به شهادت رسید، به شام رفت و گفت: من به عهدم وفا کردم و اینک وقت احسان توست. معاویه گفت: از پیش من دور شو؛ زنی که با مثل حسن بن علی علیه السلام نسازد، به یقین با پسرم هم سازش نخواهد کرد؛ زیرا که شرافت و کرامت نسب با حسن علیه السلام بود و تو که با فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله سازش نکردی، با پسر من سازش نخواهی کرد.

ج. بلاذری نیز چنین نوشته است: گفته شده که معاویه توطئه ای کرد و توسط جعده دختر قیس، حسن بن علی (علیهماالسلام) را مسموم کرد.وی همچنین تصـریح کرده که امام حسن علیه السلام را چهار بار مسموم کردند و آن حضرت در آخرین بار فوت کرد.بنابراین، با توجه به شواهد و دلایل فراوان، مسـئله شهادت امام حسن علیه السلام را بایستی از موضوعاتی دانست که از نظر تاریخی کوچک ترین تردیدی در صحت آن وجود ندارد. علاوه بر این امام حسن علیه السلام از نحوه رحلت خود خبر داده است.

امام حسن علیه السلام به خاندان خود فرمود:

من به وسیله زهر، شهید می شوم همان طور که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله شهید شد. گفتند: چه کسی تو را مسموم می نماید؟ فرمود: جعده، دختر اشعث بن قیس؛ زیرا معاویه وی را تحریک می کند و این دستور را به او می دهد. گفتند: پس جعده را از خانه ات خارج و از خودت دور کن! فرمود: چگونه او را خارج کنم؛ در صورتی که هنوز عملی انجام نداده است. اگر من وی را خارج کنم، باز هم مرا می کشد! و علاوه بر این نزد مردم عذری خواهد داشت.باید توجه داشت که هر چند خداوند متعال برخی از اخبار غیب را در اختیار معصومان علیهم السلام قرار داده، اما آنان در زندگی شخصی و دیگر امور از علم غیب استفاده نمی کنند و همانند سایر مردم زندگی می کنند و مورد آزمایش وسختی های دنیایی قرار می گیرند.

زمان و مکان شهادت

درباره سال، ماه وروز شهادت امام علیه السلام نقل های متعددی در منابع تاریخی - حدیثی ذکر شده، اما اغلب منابع به یکی از سال های۴۱، ۵۰ یا ۵۱ تصریح کرده اند. کلینی، شیخ مفید و شیخ طوسی، تاریخ شهادت را ماه صفرسال ۴۹ دانسته اند که این قول، مورد اعتماد علما قرار گرفته است. محل شهادت امام را نیزبدون اختلاف، مدینه و قبرستان بقیع ذکر شده است.

ص: ۱۴۰۸

لحظات پایانی عمر امام حسن علیه السلام

شیخ صدوق چنین نقل کرده است: موقعی که زمان شـهادت امام حسن علیه الســلام نزدیک شد، آن حضرت شروع به گریه کرد. به آن بزرگوار گفته شد: آیا گریه می کنی؛ در صورتی که مقام و منزلتی بزرگ نزد پیغمبر خدا صـلی الله علیه وآله داری؟ شـما بیست حج با پای پیاده به جای آورده ایـد و سه مرتبه مال خود (حتی نعلین خود را) با خدا تقسـیم نموده ای. .. آن حضـرت فرمود: من برای دو موضوع گریه می کنم؛ یکی هول (وحشت) موقع حساب و دیگری فراق دوستان.

منبع: پرسمان – بهمن ماه سال ۱۳۹۰ شماره ۱۰۹ به نقل از حوزه نت

عبرت های عاشورا

اشاره

نویسنده:عبدی، محمدناصر

عبرت های عاشورا

مقام معظم رهبری،

با اندیشه ای ژرف و دانشی وسیع، درس ها، پیام ها و عبرت هایی از مدرسه ی عاشورا مطرح نموده و جان تشنه ی شنوندگان را از درس هـای سازنـده و الهـام آفرین عاشورا سـیراب می نمایـد. نوآوری، طراوت بیان، خلوص، عامل بودن و زمان آگاهی سبب گشته، دُرهای صـید شده از آموزه های عاشورایی زیر نور خورشـید آگاهی بدرخشند، چشم ها را خیره کرده و از جان برآمده بر جان نشینند.

در دوران سـیاه ستم شاهی، که اختناق یزیدی نفس ها را در سینه ها حبس کرده بود و ضرورت مبارزه ای حسینی از هر جهت احسـاس می شـد، در مراسم تاسوعا و عاشورای حسـینی از سویی غبار تحریف از چهره ی مکتب عاشورا می زدایـد و از دیگر سو پیام عاشورا را چنان ترسـیم می نمایـد که راه مبارزه را روشن و فروخفتگان را بیدار و عاشـقان کربلا را به آنجا می برد که چون یاران امام حسین علیه السلام نه از خیل دشمن می ترسند و نه از قساوت قساوت پیشگان هراسی به خود راه می دهند.

ص: ۱۴۰۹

پس از به بارنشستن آموزه های حسینی در مقطعی از زمان و پیروزی اعجاب برانگیز انقلاب اسلامی ایران، این آموزه ها و درس ها در قالبی دیگر، به صورتی متین و راه گشا مطرح می شوند و راه زیستن را به پیروان نهضت حسینی، با تکیه بر آموزه های عاشورا می آموزد. در طول جنگ تحمیلی که درس های عاشورا و نهضت حسینی اوج یافته و الهام بخش ملتی بزرگ و حماسه آفرین می گردد، در خطابه ها و تحلیل هایی استوار، درس ایمان، فداکاری، ایثار، شهادت طلبی، بصیرت، دشمن شناسی، مقاومت و صبر را فرا روی نسل انقلاب ایران می گشاید. این درس ها اثری شگرف در مردان و زنان این مرز و بوم به جای می نهد که خود از آن چنین می گویند: در شب هفتم یکی از برادران شهید در اهواز شرکت کردم. میان این جوان ها حتی مردان میان سال، وقتی نگاه بر چهره ی آنها می کردم با همه ی دل احساس می کردم که دارم شهدای کربلا را زنده در مقابل خود می بینم. این حماسه آفرینان جهان امروز، این کسانی که حاضرند گرسنگی بکشند و مقاومت بکنند و اما آنچه را که به نظرشان خلاف رضای خداست انجام ندهند.(۱)

و مشاهدات خود از شهادت طلبی، بزرگ ترین درس عاشورا در آن شرایط سرنوشت ساز، را این گونه ترسیم می کند: وقتی ملتی حرفی ندارد که شهید بدهد و شهید بشود، هیچ قدرتی در مقابل او تاب مقاومت نخواهد آورد.(۲) ملت ایران با فراگرفتن همین درس ها، در صحنه های گوناگون مبارزه، در جبهه های مقاومت و ایثار و در سایر میدان ها، حماسه آفریدند و صحنه هایی افتخارآمیز و ماندنی در تاریخ شکوهمند ایران اسلامی ایجاد نمودند. سرانجام در پرتو این مقاومت ها، رشادت ها، ایثارها و جان فشانی ها، نظام مقدس جمهوری اسلامی به درختی تنومند و سترگ، که از بادها و طوفان ها باکی نداشت، تبدیل گردید. همه ی این ها به برکت درس های به یادماندنی و مکرر عاشورا بود که در ایران زمزمه گردیده و به الگوی بی نظیر مقاومت بدل شد. در شرایط کنونی و در سالی که با درایت رهبر معظم انقلاب به نام عزّت و افتخار حسینی نامیده شده، عبرت های عاشورا سازنده ترین گزینه است که ره آوردی گران سنگ را در پی دارد. با توجه به عبرت هاست که می توان از تکرار تاریخ و سلطه ی جباران و منافقان جلوگیری کرد. بدین روی به تبیین این بخش از رهنمودهای رهبر فرزانه ی انقلاب می پردازیم.

ص: ۱۴۱۰

عبرت نخست لازم است که مفهوم عبرت را توضیح دهیم. عبرت اسم نوع از مصدر عبور، به معنای گذر از آب و مانند آن و یا اسم مصدر از اعتبار است. کاربرد عبرت در جایی است که از امر قابل مشاهده ای، به امری غیرقابل مشاهده دست یابیم،(۳) به گونه ای که بتوانیم برای شناخت آن به امر مشاهده استدلال کنیم. عبرت از حوادث تاریخی یعنی عبور از ظاهر آنها و دست یافتن به پیامی که در درونشان نهفته است و رسیدن به سنت های حاکم بر تاریخ و به کار بستن آنها، به عبارت دیگر عبرت یعنی تجربه ی تاریخ و دست یافتن به آگاهی هایی که حوادث تاریخ از آن حکایت می کند. گرچه جوامع بشری در ادوار مختلف و اقوام گوناگون ویژگی هایی مختص به خود را دارند، ولی در اصول کلی و بنیادی به نقاط مشترکی می رسند که از آن به سنن تاریخی و قوانین حاکم بر آن یاد می شود. خداوند در قرآن به همین قوانین اشاره می نماید: «قد خلت من قبلکم سُنَنٌ فسیروُا فِی الأرض فانظروُا کیف کان عاقبه المکذبینَ»(۴) پیش از شما ملت هایی با روش ها و طریقه هایی بوده اند؛ در زمین گردش کنید، بنگرید سرانجام آنها که وعده های خدا را تکذیب کردند چه شد؟

و به عبرت و پند گرفتن از تاریخ و تأمل در زندگی پیشینیان برای کشف سنن حاکم بر تاریخ ارشاد می فرماید: «لقد کان فی قصصهم عبره لأُولِی الألباب»(۵) در سرگذشت ایشان برای صاحبان خرد(خردمندان) عبرت است. مقام معظم رهبری به همین تأکید و سفارش می نماید: «قرآن به ما می گوید که از گذشته تاریخ درس بگیرید. حالا ممکن است بعضی ها بنشینند، فلسفه بافی کنند که گذشته برای امروز نمی تواند سرمشق باشد. این حرف ها را بعضی ها می گویند. می خواهند این ها را با شیوه های فلسفی ــ به خیال خودشان ــ درست کنند، نمی توانند! کاری به آنها نداریم. قرآن صادق مصّدق است و ما را به عبرت گرفتن از تاریخ دعوت می کند.»(۶) در خصوص حادثه ی کربلاـ و نهضت امام حسین علیه السلام عبرت گیری به چه معنا است؟

ص: ۱۴۱۱

رهبر انقلاب معنای عبرت گیری از عاشورا را چنین تصویر می نماید:

«عاشورا به غیر از درس، یک صحنه عبرت است.

باید انسان در این صحنه نگاه کند تا عبرت بگیرد. یعنی چه عبرت بگیرد؟ یعنی خود را با آن وضعیت مقایسه کند، بفهمد در چه حال و وضعیتی است. چه چیز او را تهدید می کند و چه چیز برای او لازم است. این را عبرت می گویند. یعنی شما از جاده ای عبور کردید، یک اتومبیلی را دیدید که واژگون شده یا تصادف کرده و آسیب دیده است، مچاله شده و سرنشینانش نابود شده اند، می ایستید و نگاه می کنید، برای اینکه عبرت بگیرید. معلوم شود که چه جور سرعت و حرکتی، چه جور رانندگی ای به این وضعیت منتهی می شود. این هم نوع دیگری درس است. اما درس از راه عبرت گیری.»(۷) این رویکرد به عاشورا بیشتر وقتی ثمر بخش است که حاکمیت اسلامی در جامعه به وجود آمده باشد و عوامل قهقرایی که به صورت سلول های فاسد و مفسد در آمده اند از درون جامعه شروع به فعالیت کنند. هدف این است که چهره ی این عوامل ترسیم شود تا نحوه ی عملکرد آنها شناخته شود و برای جلوگیری از تکرار تاریخ و از میان رفتن ثمره ی مجاهدت ها، فعالیت آنها در نطفه خفه شود.

رهبر انقلاب عبرت ها را در همین راستا ارزیابی می فرمایند:

«در مباحث مربوط به عاشورا سه بحث عمده وجود دارد: یکی بحث علل و انگیزه های قیام امام حسین علیه السلام است... بحث دوم بحث درس های عاشورا است... بحث سوم درباره عبرت های عاشورا است، که چند سال قبل از این، ما این مسأله را مطرح کردیم که عاشورا غیر از درس ها، عبرت هایی هم دارد. بحث عبرت های عاشورا مخصوص زمانی است که اسلام حاکمیت داشته باشد. حداقل این است که بگوییم عمده ی این بحث مخصوص به این زمان است، یعنی زمان ما و کشور ما، که عبرت بگیریم.»(۸) پندآموزی و عبرت گیری از هر حادثه ای به میزان اهمیت آن حادثه و آثار آن در حیات اجتماعی انسان، در طول تاریخ، بستگی دارد. بعد از واقعه ی بعثت خاتم پیغمبران، حادثه ای به عظمت و آثار عاشورا در جهت احیای بعثت و در نتیجه تأثیر در زندگی بشر پدید نیامده.

ص: ۱۴۱۲

اولاً حادثه را بایـد فهمید که چقدر بزرگ است، تا دنبال عللش بگردیم. کسـی نگوید که حادثه ی عاشورا، بالاخره کشـتاری بـود و چنـد نفر را کشـتند. همـان طور کـه همـه ی مـا در زیـارت عـاشورا می خـوانیم: «لقـد عظمـت الرزیّه و جلت و عظمت المصـیبه»؛ مصـیبت خیلی بزرگ است. «رزیّه»، یعنی حـادثه ی بسـیار بزرگ. این حادثه، خیلی عظیم است. فاجعه، خیلی تکان دهنده و بی نظیر است.»(۹) عظمت حادثه را وقتی بهتر درک خواهیم کرد که شخصـیت امام حسین علیه السلام را بشناسیم. او در کودکی محبوب پیامبر بود و آن حضـرت او را سـید شباب اهل جنت نامید و در دوران جوانی مورد احترام همگان بود. در علم و فضیلت و بزرگواری، همچون برادرش امام حسن علیه السلام ، مانند خورشید، در میان مسلمانان، می درخشید.(۱۰)

عبرت های عاشورا

از مهم ترین آموزه هـا و تعـالیم عـاشورا، در طول سالیـان دراز و قرن هـای متمادی، عبرت آموزی این واقعه ی غم بار تاریخی است و بایـد اذعان داشت مهم تر از درس های عاشورا عبرت های عاشوراست.(۱۱) درس های عاشورا راه درمان را نشان می دهـد و عبرت هـا راه پیش گیری را، انـدیشه هـای فعّال و ذهن های هوشـیار از مشاهـده ی کربلا و پدیـد آمـدن این حادثه ی بزرگ و دردناک، در تاریخ صدر اسـلام، به عبرت ها و چرایی ایجاد آن می رسـند که برای انسان های کوتاه بین، گرفتار در قالب ها قابل دسترسـی نمی باشد، زیرا آنها حوادث را تا ریشه های آن نمی توانند پی جویی کنند. حضـرت آیه اللّه خامنه ای با طرح سؤالی ذهن ها را به عبرت های عاشورا و اعماق ریشه های آن می برد:

چرایی پیدایش حادثه ی عاشورا

«در بخش پیـدایش حـادثه ی عـاشورا، چرایی رخـداد حادثه مهم است. اتفاقی که افتاده است، در صـدر اسـلام است. من یک وقت گفتم(۱۲) که جـا دارد اگر ملت اسـلام فکر کنـد که چرا پنجاه سال بعـد از وفات پیغمبر صـلی الله علیه و آله کار کشور اسـلامی به جایی رسـیده باشد که همین مردم مسلمان، از وزیرشان، امیرشان، سردارشان، عالمشان، قاضی شان و قاری شان در کوفه و کربلاـ جمع بشونـد و جگر گوشه ی همین پیغمبر(ص) را با آن وضع فجیع به خاک و خون بکشـند!؟ آدم بایـد به فکر فرو برود که چرا این طور شـد؟(۱۳) از آنجـا که انقلاب اسـلامی ایران را در همه ی مراحل الگو گرفته از نهضت حسـینی می داننـد انگیزه ی طرح این سؤال را یک درس عملی معرّفی می نمایـد: «من می گویم چه شـد که کار به اینجا رسـید؟ چرا امت اسـلامی که آن قـدر نسبت به جزئیات احکام اسـلامی و آیات قرآنی دقت داشت، در یک چنین قضـیه ی واضـحی، این قـدر دچار غفلت و سستی و سهل انگاری بشود که چنین فاجعه ای به وجود بیاید؟

ص: ۱۴۱۳

این مسأله انسان را نگران می کند. مگر ما از جامعه ی زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین قرص تر و محکم تریم؟ چه کار کنیم که آن طور نشود؟»(۱۴) در عبرت های عاشورا سخن از ارتجاع جامعه است، سخن از انحرافی است که هدف بعثت را از میان می برد، سخن از سرنوشتی است که به سراغ همه ی ادیان گذشته و پیامبران آمد و کتاب آنها و آئین آنها را تحریف و از بی خاصیت و بلکه در جهت اهداف دشمنان نبوّت قرار داد. سخن از خطری است که قرآن از آن چنین یاد می کند: محمد صلی الله علیه و آله نیست مگر رسول و پیامبری. پیش از او نیز پیامبرانی بودند. آیا اگر او درگذشت یا شهید شد شما به عقب برگشته و به جاهلیت خود رجوع می کنید؟ هر که از مسیر برگردد به خدا ضرر نخواهد رسانید. خداوند جزای نیک به شاکران عطا خواهد کرد.(۱۵) سخن از سقوط ارزش هاست، سخن از گردابی است که همه چیز را به کام خود فرو می برد و فرزندان راستین انقلاب را به قتلگاه می برد. گرچه سبط پیامبر و سید شباب اهل جنت باشد. رهبر معظم انقلاب می فرماید: «حالا عبرت کجاست؟ عبرت این جاست که چه کار کنیم جامعه آن گونه نشود. ما باید بفهمیم که آنجا چه شد که جامعه به اینجا رسید.»(۱۶)

تغییراتی در خواص جامعه

در جستجوی ریشه ی ارتجاع جامعه و ماجراهای بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و ضعف تدریجی جامعه ی اسلامی، بار مسؤولیت این گناه نابخشودنی را بردوش آن دسته از نخبگان طرفدار حق و فرزندان انقلاب می یابند که در پی کسب امتیازات دنیوی برآمده اند و در لغزش گاه دنیاطلبی، شهوت پرستی، مقام خواهی و مظاهر زندگی دنیا و مادیات لغزیده اند و ساده لوحان ناآگاه را نیز به دنبال خود کشانده اند: «وقتی خواص طرفدار حق در یک جامعه ـ با اکثریت قاطعشان ـ آنچنان می شوند که دنیای خودشان برایشان اهمیت پیدا می کند، از ترس جان، از ترس از دست دادن مال و از دست دادن مقام و پست، از ترس منفور شدن و تنهاماندن، حاضر می شوند حاکمیت باطل را قبول بکنند و در مقابل باطل نمی ایستند و از حق طرفداری نمی کنند و جانشان را به خطر نمی اندازند ـ وقتی این طور شد ـ اوّلش با شهادت حسین بن علی با آن وضع آغاز می شود، آخرش هم به بنی امیه و شاخه ی مروانی و بعد بنی عباس و بعد از بنی عباس هم، سلسله ی سلاطین در دنیای اسلام تا امروز می رسد.»(۱۷)

منشأ انحراف جامعه، انحراف و سقوط گروه اندک اما تأثیرگذاری است که خواص نامیده می شوند. در معرفی چهره ی خواص که همان برگزیدگان و نقش آفرینان هستند چنین می فرمایند: «خواص کسانی هستند که از روی فکر و فهمیدگی و آگاهی تصمیم گیری می کنند، یک راهی را می شناسند و دنبال آن راه حرکت می کنند. وقتی عملی انجام می دهند، موضع گیری می کنند، راهی را انتخاب می کنند، از روی فکر و تحلیل است، می فهمند و تصمیم می گیرند و عمل می کنند.»(۱۸) دگردیسی فکری در عوام و چهره ی عوام، که پیروند و در پی انحراف نخبگان و خواص، آنها نیز به انحراف کشیده می شوند را چنین معرفی می نمایند: «عوام کسانی هستند که وقتی جو به یکی سمتی می رود اینها هم می روند، تحلیل ندارند. یک وقت مردم می گویند زنده باد، این هم نگاه می کند و می گوید زنده باد، یک وقتی مردم می گویند مرده باد. این ها دنبال این نیستند که ببینند چه راهی درست است، چه حرکتی صحیح است، بفهمند، بسنجند، تحلیل کنند، درک کنند.»(۱۹)

با برداشت از سوره ی مبارکه ی حمد، در تبیین صراط مستقیم و مصداقی که برای مغضوب و ضالّین آمده، ویژگی خواص و عوام را استفاده می کنند: کسانی که نعمت داده شده اند دو گونه اند: یک عده کسانی که وقتی نعمت الهی را دریافت کردند، نمی گذارند که خدای متعال بر آنها غضب کند، و نمی گذارند گمراه بشوند. این ها همان هایی هستند که شما می گویید خدایا ما را به راه این ها هدایت کن. «غیر المغضوب علیهم»، با تعبیر علمی و ادبیش، برای «الذّین انعمت علیهم» صفت است. صفت «الذّین» این است که «غیر المغضوب علیهم و لاالضالین»؛ آن کسانی که مورد نعمت قرار گرفتند امام دیگر مورد غضب قرار نگرفتند، «ولاالضالین»، گمراه هم نشوند. یک دسته هم کسانی هستند که خدا به آنها نعمت داد، اما نعمت خدا را تبدیل کردند و خراب نمودند، لذا مورد غضب قرار گرفتند، یا دنبال آنها راه افتادند، لذا گمراه شدند. البته در روایات ما دارد که «المغضوب علیهم» مراد یهودند، که این، بیان مصداق است، چون یهود تا زمان حضرت عیسی(ع)، یا حضرت موسی(ع) و جانشینانش، عالما و عامدا مبارزه کردند.

«ضالین» نصاری هستند، چون نصاری گمراه شدند. وضع مسیحیت این گونه بود که از اوّل گمراه شدند ــ حالا ـ لااقل اکثریتشان این طور بودند ــ اما مردم مسلمان نعمت پیدا کردند. این نعمت به سمت «المغضوب علیهم» و «الضّالین» می رفت. لذا وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «فلمّا ان قتل الحسین(صلوات اللّه علیه) اشتد غضب اللّه تعالی علی اهل الأرض؛ وقتی امام حسین(ع) کشته شد غضب خدا درباره مردم شدید شد».(۲۰) معصوم است دیگر، بنابراین، جامعه ی مورد نعمت الهی، به سمت غضب سیر می کند، این سیر را باید دید. خیلی مهم است، خیلی سخت است، خیلی دقت لازم دارد. حالا خواصی که گمراه شدند شاید «مغضوب علیهم» باشند، عوام شاید «الضالین» باشند.»(۲۱)

مسؤولیت خواص و عوام

ویژگی اثرپذیری عوام از خواص بار مسؤولیت خواص را سنگین تر می کند. این که در منابع اسلامی آمده که: «اذا فسد العالِم فسد العالَم»، آنگاه که عالِم فاسد شود، جهان فاسد می شود، معطوف به همین ویژگی است. «بزرگ ترین گناه انسان های ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آنها سر بزند این است که انحراف آنها موجب انحراف بسیاری از مردم می شود. وقتی دیدند سدها شکست، وقتی دیدند کارها بر خلاف آنچه که زبان ها می گوید، جریان دارد، و برخلاف آنچه که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می شود، رفتار می گردد، آنها هم آن طرف حرکت می کنند.(۲۲) سرنوشت عوام بستگی به شرایطی دارد که در آن زندگی می کنند و چون سرنوشت چیزی نیست که بتوان نسبت به آن بی تفاوت بود باید مواظب بود جزو عوام نباشیم: «یک عده عوام اند، تصمیم گیری ندارند. به شانس عوام بستگی دارد، اگر تصادفاً در زمانی قرار گرفت که امامی سرکار است ــ مثل امام امیرالمؤمنین علیه السلام، مثل امام راحل (ره) ما ــ که این ها را به سمت بهشت می برد، خوب، این هم به ضرب دست خوبان، رانده خواهد شد و ان شاءاللّه به بهشت می رود. اگر اتفاقاً طوری شد که در زمانی قرار گرفت که «وجعلناهم ائمه یدعون الی النار»، «الم تر الی الدین بدلوا نعمت اللّه کُفرا و احلّوا قومهم دارالبوار جهنّم یصلونها و بئس القرار»، اگر در یک چنین زمانی قرار گرفت، به سمت جهنم خواهد رفت. پس باید مواظب باشید جزو عوام نباشید».(۲۳)

ص: ۱۴۱۶

از دیدگاه مقام معظم رهبری معیار تمایز خواص از عوام، بصیرت است. آنچه سبب می شود انسان در این تقسیم بندی جزو خواص قرار بگیرد، روشن بینی، روشن دلی و بصیرت است. اگر این نبود جزو عوام خواهد بود: «نمی گویم جزو عوام نباشید یعنی باید حتماً بروید تحصیلات عالیه بکنید. نه! گفتم که معنای عوام این نیست. ای بسا کسانی که تحصیلات عالیه هم کردند و جزو عوامند، ای بسا کسانی تحصیلات دینی هم کردند و جزو عوامند، ای بسا کسانی که فقیرند یا غنی اند و جزو عوامند. عوام بودن، دست من و شماست. باید مواظب باشیم عوام نباشیم، یعنی هر کاری می کنیم از روی بصیرت باشد. آن کسی که از روی بصیرت کار نمی کند عوام است. لذا می بینید قرآن درباره ی پیغمبر(ص) می فرماید: «أدعو الی اللّه علی بصیره اَنَا وَ مَنِ ابتعنی» یعنی من و پیروانم با بصیرت عمل می کنیم و دعوت می کنیم و پیش می رویم. پس اوّل ببینید جزو آن گروه عوامید یا نه. اگر جزو گروه عوامید به سرعت خودتان را از گروه عوام خارج کنید. سعی کنید قدرت تحلیل پیدا کنید، تشخیص بدهید، معرفت پیدا کنید.»(۲۴)

عملکرد خواص در صدر اسلام

در بررسی زمینه های انحراف جامعه ی اسلامی، که سبب شد حادثه ی کربلا برای نجات اسلام پدید آید، به عملکرد خواص می رسیم. به حوادث بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله که نگاه می کنیم، از اوّلین حادثه که ماجرای سقیفه بود تا صف بندی سپاه کوفه در برابر امام حسین علیه السلام، می بینیم این قشر از جامعه که تحت عنوان اصحاب در صدر اسلام شناخته شدند، در عمل به وظایف خود، که بیان حقایق در مواقع لازم و طرفداری عملی از حق بود، کوتاهی کرده اند.

و اما ماجراهای بعد از رحلت پیامبر

چه شد که در این پنجاه سال جامعه ی اسلامی از آن حالت به این حالت برگشت؟ این اصل قضیه است، که متن تاریخ را هم بایستی در این جا نگاه کرد. البته بنایی که پیامبر(ص) گذاشته بود، بنایی نبود که به همین زودی خراب شود، لذا در اوایل بعد از رحلت پیامبر که شما نگاه می کنید همه چیز غیر از همین مسأله وصایت ــ سرجای خودش است، عدالت خوبی هست، ذکر خوبی هست، عبودیت خوبی هست. اگر کسی به ترکیب کلّی جامعه ی اسلامی در آن سال های اوّل نگاه کند، می بیند که علی الظاهر چیزی به قهقرا نرفته است. البته گاهی چیزهایی پیش می آمد، اما ظواهر، همان پایه گذاری و شالوده ریزی پیامبر(ص) را نشان می دهد. ولی این وضع باقی نمی ماند. هر چه بگذرد جامعه ی اسلامی به تدریج به طرف ضعف و تهی شدن پیش می رود.(۲۵)

آغاز سقوط خواص در تاریخ اسلام و خشت اوّل این بنای انحطاط با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله ی زیادی ندارد: «دوران لغزیدن خواصِ طرفدار حق، از حدود هفت، هشت سال بعد از رحلت پیغمبر(ص) شروع شد. اصلاً به مسأله ی خلافت کاری ندارم. مسأله ی خلافت جداست. کار به این جریان دارم. این جریان، جریان بسیار خطرناکی است! همه ی قضایا، از هفت، هشت سال بعد از رحلت پیغمبر شروع شد. اوّلش هم از اینجا شروع شد که گفتند: نمی شود که سابقه دارهای اسلام ــ کسانی که جنگ های زمان پیغمبر(ص) را کردند، صحابه و یاران پیغمبر(ص) ــ با مردم دیگر یکسان باشند! این ها باید یک امتیازاتی داشته باشند! به این ها امتیازات داده شد ــ امتیازات مالی از بیت المال ــ این، خشت اوّل بود. حرکت های انحرافی این طوری است، از نقطه ی کمی آغاز می شود، بعداً همین طور هر قدمی، قدم بعدی را سرعت بیشتری می بخشد. انحراف ها از همین جا شروع شد تا به دوران عثمان رسید ــ اواسط دوران عثمان ــ در دوران خلیفه ی سوّم، وضعیت این گونه شد که برجستگان صحابه ی پیغمبر، جزو بزرگ ترین سرمایه دارهای زمان خودشان شدند! توجه می کنید! یعنی همین صحابه ی عالی مقام که اسم هایشان معروف است ــ طلحه، زبیر، سعدبن ابی وقاص و امثال آنها ــ از بزرگان که هر کدامشان یک کتاب قطور سابقه ی افتخارات در بدر و حنین و جاهای دیگر داشتند، این ها جزو سرمایه دارهای درجه اوّل اسلام شدند.»(۲۶)

ص: ۱۴۱۸

عوامل سقوط خواص و عوام

مهم ترین مطلب در عبرت ها شناخت عوامل سقوط و لغزش خواص است. با توجه به جایگاه آنها در میان مردم، لغزش آنها سبب لغزش عوام خواهد شد. مقام معظم رهبری رؤس این عوامل را در چند چیز معرفی نمایند:

۱_ دور شدن از یاد خدا و پیروی از شهوات

«ما باید بفهمیم بر سر آن جامعه چه بلایی آمد که سر بریده حسین بن علی علیه السلام _ آقازاده ی اوّل شخص دنیای اسلام و پسر خلیفه ی مسلمین، پسر علی بن ابی طالب _ در همان شهری که پدر او بر مسند خلافت می نشسته است، گردانده بشود و آب از آب تکان نخورد! از همان شهر افرادی به کربلا بیایند، او و اصحابش را با لب تشنه به شهادت برسانند و حرم امیرالمؤمنین را به اسارت بگیرند! در این زمینه حرف زیاد است من یک آیه از قرآن را در پاسخ به این سؤال مطرح می کنم. قرآن جواب ما را داده است. آن درد را قرآن به مسلمین معرفی می کند. آن آیه این است که می فرماید: «فَخلف من بعد هم خلف اضاعُوا الصلوه و اتّبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا»(۲۷) عوامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی دو چیز است: یکی دور شدن از ذکر خدا که مظهر آن نماز است فراموش کردن خدا و معنویت، حساب معنویت را از زندگی جدا کردن، توجّه و ذکر و دعا و توسّل و طلب از خدای متعال و توکل به خدا و محاسبات خدایی را از زندگی کنار گذاشتن و دوم «واتّبعوا الشهوات» دنبال شهوت رانی ها رفتن، دنبال هوس ها رفتن و در یک جمله دنیاطلبی، به فکر جمع آوری ثروت، مال و التذاذ به شهوات دنیا افتادن. این ها را اصل دانستن و آرمان ها را فراموش کردن.»(۲۸)

۲_ دنیاطلبی

«یکی از چیزهـایی که عامـل اصـلی چنین قضـیه ای شـد، این بود که رواج دنیـاطلبی و فسـاد و فحشا، غیرت دینی و حساسـیت مسؤولیت ایمـان را گرفت. این که مـا روی مسـأله ی فسـاد و فحشـا و مبـارزه و نهی از منکر و این چیزهـا تکیه می کنیم، علت عمـده اش این است که جامعه را تخـدیر می کند. همان مدینه ای که اوّلین پایگاه تشـکیل حکومت اسـلامی بود بعد از اندک مـدتی، به مرکز بهترین موسـیقیدان هـا و آوازه خوان هـا و معروف ترین رقـاص ها تبـدیل می شود، تاجایی که وقتی در دربار شام می خواستند بهترین مغنیان را خبر بکنند، از مدینه آوازه خوان و نوازنده می آوردند.»(۲۹)

۳_ بی تفاوتی پیروان حق

بی توجهی و بی تفاوتی پیروان حق نسبت به سـرنوشت دنیای اسلام را عامل دیگر معرفی می فرمایند: «عامل دیگری که وضع را به آنجا رسانیـد و انسان در زندگی ائمه علیه السـلام این معنا را مشاهده می کند، این بود که پیروان حق که سـتون های آن اساس واقعی بنای ولایت و تشیع محسوب می شدند، از سرنوشت دنیای اسلام اعراض کردند و نسبت به آن، بی توجه شدند و به سـرنوشت دنیای اسـلام، اهمیت نمی دادنـد. بعضـی ها، مـدتی مقـداری تحمّس و شور نشان دادنـد که حکام سـخت گیری کردنـد، مثل قضـیه ی هجوم به مـدینه در زمان یزیـد که این ها علیه یزیـد سـر و صـدایی به راه انداختنـد، او هم آدم ظالمی را فرسـتاد و این ها را قتل عام کرد. این گروه هم، همه چیز را به کلی کنار گذاشـتند و مسائل را فراموش کردنـد... کار دو جناح حق و باطل که با هم مبارزه می کنند و به یکدیگر ضـربه می زنند، بدیهی است. همچنان که جناح حق به باطل ضربه می زند. باطـل هم به حق ضـربه می زنـد، این ضـربه تبادل پیـدا می کنـد و آن وقتی سـرنوشت معلوم می شود که یکی از این دو جناح خسته شود و هر که زودتر خسته شد، او شکست را قبول کرده است.»(۳۰)

ص: ۱۴۲۰

۴_ ترس

یکی از عوامل بازگشت انسان های ضعیف از مسیر حق ترس است. در واقعه ی کربلا همین عامل سبب شد که مسلم بن عقیل در کوفه تنها بماند. رهبر معظم انقلاب می فرماید: «کاری که ابن زیاد کرد، یک عده از همین خواص را بین مردم فرستاد که مردم را بترسانند، مادرها و پدرها را، تا بگویند با چه کسی می جنگید؟ چرا می جنگید؟ برگردید، پدرتان را در می آورند، این ها یزیدند، این ها ابن زیادند، این ها بنی امیه اند و این ها چه دارند، پول دارند، شمشیر دارند، تازیانه دارند، ولی آنها چیزی ندارند. مردم را ترساندند، به مرور همه متفرق شدند. آخر شب، وقت نماز عشا، هیچ کس همراه حضرت مسلم نبود، هیچ کس!»(۳۱)

نقش خواص در پیدایش حادثه ی کربلا

در تاریخ اسلام بدترین شکل عملکرد خواص را در حادثه ی عاشورا مشاهده می کنیم. آنها پس از مرگ معاویه، با علم به اینکه یزید لیاقت رهبری جامعه ی اسلامی را ندارد، از امام حسین علیه السلام برای بیعت دعوت کردند به کوفه بیاید تا در رکاب آن حضرت با یزیدیان نبرد کنند. در مرحله نخست به کمک آنها گروه زیادی از مردم کوفه با نماینده ی آن حضرت، مسلم بن عقیل، بیعت کردند. اما در پی توطئه های بنی امیه و احساس خطر از جانب شام و ترس و وحشتی که عبیداللّه زیاد به وجود آورد، صحنه را ترک کردند. رهبر معظم انقلاب در توضیح گوشه ای از عملکرد خواص در این برهه ی حساس از تاریخ اسلام چنین می فرماید: «خوب، چرا چنین شد؟! من که نگاه می کنم، می بینم خواص مقصرند! همین خواص طرفدار حق مقصرند! بعضی از این خواص طرفدار حق، در نهایت بدی عمل کردند! مثل شریح قاضی! شریح که جزو بنی امیه نبود. کسی بود که می فهمید حق باکیست! می فهمید اوضاع از چه قرار است! وقتی هانی بن عروه را به زندان انداختند و سر و رویش را مجروح کردند، سربازان و افراد قبیله اش اطراف قصر عبید اللّه زیاد را گرفتند. ابن زیاد ترسید! آنها می گفتند که هانی را کشتید. ابن زیاد به شریح قاضی گفت: برو ببین هانی زنده است، برو به این ها بگو زنده است. شریح آمد، دید که هانی بن عروه زنده است، اما مجروح است. هانی بن عروه گفت: ای مسلمان ها، این چه وضعی است!(خطاب به شریح) پس قوم من چه شدند؟ مردند؟ چرا سراغ من نیامدند؟ چرا نمی آیند مرا از این جا نجات بدهند؟! شریح قاضی گفت: می خواستم بروم و این حرف های هانی را به همین کسانی که اطراف دارالاماره را گرفته اند، بگویم، اما افسوس که جاسوس عبید اللّه، آنجا ایستاده بود! جرأت نکردم یعنی چه؟ یعنی همین که ما می گوییم ترجیح دنیا بر دین. شاید اگر شریح، همین یک کار را انجام می داد، تاریخ عوض می شد.»(۳۲)

کوتـاهی خواص سـبب شـد که تاریـخ به نفع بنی امیه رقم بخورد. حرکت نابجـای آنهـا به خاطر ترجیـح دنیا بر دین و ترس از کشـته شدن موجب شـهادت مسلم بن عقیل گردید: «اگر خواص مسـلم را تنها نمی گذاشتند مثلاً صد نفر می شدند، این صد نفر اطراف مسـلم را می گرفتند، به خانه ی یکی از آنها می آمدند و می ایستادند، دفاع می کردند، مسلم تنها هم که بود وقتی می خواسـتند او را دسـتگیر کنند، چندین ساعت طول کشـید! چندین بار حمله کردند مسلم به تنهایی همه ی سربازان ابن زیاد را ـ همان عـده ای که آمـده بودنـد ـ پس زد اگر صد نفر مرد با او بودند، مگر می توانسـتند او را بگیرند؟! باز هم اطرافشان جمع می شدند.»(۳۳) بـه همین جهت است که حـادثه ی عـاشورا، دست مـایه و ملقمه ای از عملکرد خـواص تلقی می گردد، چنـان که امـام حسـین علیه السـلام در مصـاحبه ها، بیانیه ها و خطابه های بین راه از مکه تا کربلا، به این نکات اشاره فرموده و پس از مشخص شدن کامل وضعیت، مسؤولیت امر را متوجه خواص ساخته است.

انقلاب اسلامی ایران و عبرت های عاشورا

هر تحلیـل گر منصـفی در ریشه یـابی انقلاب اسـلامی ایران، عنصـر فرهنگ دینی را اگر تنها انگیزه انقلاب مردم ایران معرّفی نکند، حداقل اساسـی ترین و پررنگ ترین خواهد دانست. رهبر انقلاب، که با اشاره او همه چیز رقم می خورد، مجتهد عارف و فقیه وارسـته ای بود که جز حرف دین و ایمان و اسـلام از او شـنیده نشد. کانون انقلاب مساجد، مظهر اسـلام و پرستش بود. شعارهای انحرافی یا اصلاً جایگاهی نداشت و یا بمحض این که عرض اندام می کرد در موج حرکت دینی و شعارهای مذهبی رنگ می باخت و محو می گردید. «واسـیلی توراجیف. کارشـناس سیاسـی نشـریه آسیا و آفریقایی(رموز) در کتابی که حاوی مقالات جمعی از متفکران روسـی پیرامون انقلاب اسلامی ایران است می نویسد: اعتقاد به دین الهی در کلیه برهه های انقلاب اسلامی ایران اصل برتری است که مانع ریشه دواندن خواسته های نفسانی در تغییرات اجتماعی جامعه اسلامی می گردد.(۳۴)

ص: ۱۴۲۲

این فرهنگ دینی که زیربنای انقلاب اسلامی ایران است، رنگ عاشورائی و حسینی دارد. از محرم شروع می شود و در قتلگاه جنگ تحمیلی و شهادت های حسینی وار، به اوج خود می رسد. شعار عاشورائی هیهات منا الذّله از سپیدم انقلاب تا امروز که با شعار ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند پیوند خورده پر معناترین و زیباترین شعار است که با فشارها و دشمنی های روزافزون استکبار جهانی روز به روز زنده تر و کارآتر می شود. «اگر ما پیام امام حسین(ع) را زنده نگه می داریم، اگر نام امام حسین علیه السلام را بزرگ می شماریم، اگر این نهضت را حادثه عظیم انسانی در طول تاریخ می دانیم و برای آن ارج می نهیم برای این است که یادآوری این حادثه به ما کمک خواهد کرد که حرکت کنیم و جلو برویم و انگشت اشاره امام حسین علیه السلام را تعقیب کنیم و به لطف خدا به آن هدف ها برسیم و ملت ایران انشاء اللّه خواهد رسید.»(۳۵)

انقلاب اسلامی ایران که سبب شد اسلام دوباره تجدید حیات یابد و ارزش های الهی در جامعه حاکم گردد در تداومش عبرت های عاشورا را فراروی خود دارد. «خیلی خوب اگر این ارزش ها را نگه داشتید، نظام امامت باقی می ماند. آن وقت امثال امام حسین بن علی علیه السلام دیگر به مذبح برده نمی شوند. اما اگر ارزش ها را از دست دادیم چه؟ اگر روحیه بسیجی را از دست دادیم چه؟ اگر به جای توجه به تکلیف و وظیفه و آرمان الهی، به فکر تجملات شخصی خودمان افتادیم چه؟ اگر جوان بسیجی، مؤمن و با اخلاص را ـ که هیچ نمی خواهد جز اینکه یک میدانی باشد که در راه خدا مجاهدت کند ـ در انزوا انداختیم و آن آدم پُر روِی افزون خواه پرتوقع بی صفایی معنویت را مسلط کردیم چه؟ همه چیز دگرگون خواهد شد. اگر در صدر اسلام بین رحلت نبی اکرم(ص) و شهادت جگرگوشه اش، پنجاه سال فاصله پیدا کرد، در روزگار ما ممکن است این فاصله خیلی سریع تر بشود و زودتر از این حرف ها فضیلت ها و صاحبان فضائل ما به مذبح بروند. باید نگذاریم. در مقابل انحرافی که ممکن است دشمن بر ما تحمیل بکند باید بایستیم. پس عبرت گیری از عاشورا این است. نگذاریم روح انقلاب و فرزندان انقلاب در جامعه منزوی بشود.»(۳۶)

ص: ۱۴۲۳

با تجربه از تاریخ صدر اسلام و عبرت های عاشورا راه کار پیش گیری از سقوط خواص و رمز بقای انقلاب در مسیر واقعی اش را چنین بیان می کنند: «تمسک به دین و تقوی و معنویت و اهمیت پرهیزگاری و پاکدامنی، اینجا معلوم می شود، اینکه ما مکرر در مکرر، به بهترین جوان های این روز گار که شما باشید، این همه سفارش و تأکید می کنیم که مواظب سیل گنداب فساد باشید به همین خاطر است. امروز چه کسی مثل جوان های پاسدار است؟ همین پاسدارها و بسیجی ها، واقعاً بهترین جوان هایند که در میدان علم و دین و جهاد، پیشرو هستند. در کجا چنین جوان هایی را سراغ داریم؟ نظیر این ها را خیلی کم داریم و در هیچ جای دنیا به این کثرت نیست بنابراین، باید مواظب موج فساد بود. امروز بحمدالله خدای متعال، قداست و معنویت این انقلاب را حفظ کرده. جوان ها پاک و طاهرند، اما بدانید زیور و عیش و شیرینی دنیا، چیز خطرناکی است و دل های سخت و انسان های قوی را می لرزاند. باید در مقابل این وسوسه ها، ایستادگی کرد. جهاد اکبری که فرمودند همین است.»(۳۷)

و سرانجام برای جلوگیری از تکرار تاریخ و از دست ندادن فرصت ها همواره باید عبرت گیری از کربلا برای فرزندان انقلاب درس اوّل باشد و هشدار رهبری مورد توجه: وقتی امام حسین علیه السلام کشته شد، وقتی فرزند پیغمبر از دست رفت، وقتی فاجعه اتفاق افتاد، وقتی حرکت تاریخ به سمت سراشیب آغاز شد، دیگر چه فائده؟... اگر خواص در هنگام خودش، کاری را که لازم است، تشخیص دادند و عمل کردند، تاریخ نجات پیدا می کند و حسین بن علی ها به کربلا کشانده نمی شوند. اگر خواص بد فهمیدند، دیر فهمیدند، یا نفهمیدند و با هم اختلاف کردند... معلوم است که در تاریخ کربلا تکرار خواهد شد. (۳۸)

منبع : پایگاه دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای , عبدی، محمدناصر

«نقش منبر در تبلیغ دین»

اشاره

نویسنده: حجت الاسلام و المسلمین عالی

«نقش منبر در تبلیغ دین»

با توجه به فرارسیدن ماه محرم الحرام، حجت الاسـلام مسعود عالی در گفت وگو با مجله خیمه به بررسی «نقش منبر در تبلیغ دین» پرداخته است.

*** با توجه به نفوذ و گسترش رسانه های عمومی و دسترسی**

مردم به همه جور برنامه و مجلس، یک منبر خوب باید چه ویژگی هایی داشته باشد تا مردم پای آن بنشینند؟

شما در هیـچ دین و مـذهب اسـلامی و غیر اسـلامی، چنین موقعیتی(منبر) را پیـدا نمی کنیـد که بتوان به صورت چهره به چهره جلساتی برگزار شود و مردم و جوانان به صورت خودجوش چنین مجالسـی را فراهم کنند و این حضور بدون هیچ بخشنامه ای صورت گیرد؛ از این رو این کار بسیار مهم است؛ زیرا مردم در و پنجره معنویت شان را به سوی سخنران و مداح باز کرده اند،

بنابراین، فرصت را از دست دادن جفاست. زیرا جوان امروز با رسانه های جذاب روبه رو است و به دنبال تنوع است، اگر منبر، منبر خسـته کننـده ای باشـد، چون جوان جسور و بـا اسـتعداد شـده است و آن ملاحظـات را که زمـانی داشت را هم نـدارد، به محض این که ابتدای کلام متوجه شد که منبر به درد بخور نیست؛ آن را رها خواهد کرد.

باید دانست امروز مخاطبان ما جهانی هستند، منبرها محلی، منطقه ای و کشوری هم نیستند، منبرها جهانی هستند، این مطلب را از روی علم و تحقیق می گویم، زیرا برخی جلسات سخنرانی در دورترین کشوری که اصلا گمان نمی کنید به صورت زنده و آنلاین پخش می شود و حتی کسانی که الزاما شیعه و مسلمان نیستند پای این منبرها می نشینند.

ص: ۱۴۲۵

یک موقع خدمت رهبر معظم انقلاب بودیم، ایشان یک تمجید کلی از منبرهای این زمان داشتند و می فرمودند یک زمانی منبری هر چیزی را در منبر بیان می کرد این که متناسب با نیازها بود یا نه، به آن کاری نداشت؛ اما چیزی که امروز رخ داده، کامل است. مساله مهم در سخنرانی متناسب با تقاضا و گاهی برخی تقاضاهای پنهان، سخن گفتن است. امروز مخاطب درد خودش را نمی داند، یا دقیق نمی داند. مثل بیماری که چشمش درد می کند، اما زمانی که نزد پزشک می رود؛ پزشک تشخیص می دهد که درد از معده اوست. بنابراین سخنران هم باید چنین ویژگی را داشته باشد که بیماری را خوب تشخیص بدهد و متناسب با آن نیازها سخنرانی کند. از این رو نتیجه می گیریم که یک منبر خوب افزون بر تنوع و جذابیت باید متناسب با نیازهای روز و مخاطب باشد.

*** شما به عنوان یک سخنران محبوب و پرطرفدار یک جلسه سخنرانی خود را چگونه طرح ریزی و تقسیم بندی می کنید؟**

بنده معتقد هستم از جهت محتوای باید یک سخنران متکی به یک پشتیبانی معارفی از قبل باشد، نه اینکه سخنران فقط برای یک سخنرانی مطالعاتی داشته باشد و مبانی و منابع معرفتی و ذخیره معارفی نداشته باشد، زیرا این فرد نمی تواند در سخنرانی ها خیلی عمق داشته باشد، مثل کسی است که فقط شب امتحان بخواهد درسی را بخواند و روز بعد بیاید سر جلسه امتحان حاضر شود تا به سؤالات پاسخ بدهد، این سخنران اگر تیری به هدف بزند، اتفاقی است. ولی اگر بخواهد پشتیبانی معارفی داشته باشد لازمه آن این است که مطالعاتی از قبل داشته باشد. البته شکی نیست که برای هر مجلس باید مطالعه ویژه ای داشت؛ اما سخنران باید یک عمق معارفی برای خودش فراهم کند. یعنی در دوران قبل از ورود به میدان سخنرانی و منبر یک ذخیره معارفی داشته باشد. آن وقت به تناسب موقعیت ها و مناسبت ها مطالعه ای داشته باشد. بنابراین بنده پشتیبانی معارفی را در این خصوص بسیار لازم می دانم.

ص: ۱۴۲۶

بـدون تعارف و بـدون این که آدم بخواهد کلیشه ای صـحبت کند، قطعاً تاثیر با خداست، این اعتقاد باید باشد، زیرا تأثیر روی دل و فکر است، شوخی نیست

*** شما موضوعات را چگونه برای سخنرانی خود انتخاب می کنید؟ چه چیزهایی در انتخاب موضوع برایتان مهم است؟**

اولین نکته در انتخاب موضوع این است که یک سخنران به منزله یک طبیب باید نیازهای فکری و روحی را رصد کند و ببینند آن بیمـاری هـایی را که جـامعه یا فرد به آن مبتلاست و یا در معرض ابتلاست چه چیزهایی است و متناسب با آن ها سـخنرانی کند.

از این رو سـخنران خوبی که از زمان خودش آگاهی داشـته باشد و اطلاعات معارفی خوبی داشته باشد، هم می تواند نیازها را بسـنجد و هم تاکیدات اهل بیت (ع) در معارف و قرآن را دنبال کند. ما معتقدیم قرآن و اهل بیت با عصـمت و علم بی نهایت خود یک بینش تاریخی داشـته انـد که مربوط به مقطع و زمان خودشان نبوده است، بنابراین اگر روی چیزی زیاد تاکید دارند، معلوم می شود این تاکیدات در همه مقطع و زمان ها راهگشا و کلیدی است. از این جهت است که ابتدا سـعی مان در انتخاب موضوع، یکی تشـخیص نیازهای بالفعل یا بالقوه است، دوم اولویت هایی که در قرآن و روایات به آن تاکید شده است. فرض کنیـد سـخنران یـک موضوع همچون توبه را برای سـخنرانی انتخـاب کرده است که این موضوع در آیـات و روایات هم مورد تاکیـد است و مورد نیاز زمان خودمان هم هست، یعنی راهگشاست و برخی را به دین بر می گرداند؛ اما اگر شـما این موضوع را خیلی عادی مطرح کنیـد. مثلا در ابتـدای سـخنرانی بگوييد؛ بسم الله الرحمن الرحيم، قال الله الحكيم فی كتاب الكريم؛ بحث ما درباره توبه است و به بیان این موضوع بپردازید، این نوع سخنرانی نمی تواند جذابیت لازم را داشته باشد.

ص: ۱۴۲۷

همان گونه که یک فیلمساز سعی اش بر این است به گونه ای فیلم بسازد که به صورت غیرمستقیم، مطلب خود را القاء کند تا نفوذش بیشتر شود، سخنران هم باید این شیوه را دنبال کند. چه بسا سخنران تا آخر کلامش، کلمه ای هم از توبه نگوید. البته اگر این موضوع را به صورت مستقیم بیان کند، اشکالی ندارد، ولی اگر رویکردش، رویکرد غیرمستقیم به موضوعات باشد، می تواند حتی برای تکراری ترین موضوع جذابیت لازم را فراهم کند. البته طبیعتا باید یک ورود و خروج زیبا و متناسب داشته باشد.

*** به نظر شما چه نکاتی در اثرگذاری یک سخنرانی اهمیت دارد؟ آیا فقط استفاده از تکنیک های سخنرانی کافی است؟**

این سؤال بسیار مهم است، چون بحث تاثیر است. بدون تعارف و بدون این که آدم بخواهد کلیشه ای صحبت کند، قطعا تاثیر با خداست، این اعتقاد باید باشد، زیرا تاثیر روی دل و فکر است، شوخی نیست که روی یک فکر و دل، تاثیر گذاشت. چه بسا عمق تاثیر گذاری در حد عوض کردن جهت زندگی فرد باشد، این کار یک کسی که خودش ضعیف و گاهی ضعیف تر از مخاطبش باشد، نیست.

از این جهت برای تاثیر گذاری یک سری فاکتورهای خاصی وجود دارد. اگر سخنران و مداح به قصد این که خودش را مطرح کند و حجاب خدا و اهل بیت (ع) باشد، نمی تواند در تاثیر گذاری موفق باشد. در زوایه های روحش باید این روحیه وجود داشته باشد که می خواهم دین خدا را جلو ببرم.

البته تاثیرگذاری در همه چیزها وجود دارد؛ شما از روی نوشته دیوار هم که نیت و قصد ندارد می توانید یک پند بگیرید، زیرا انسان می تواند از در و دیوار هم پند و موعظه بگیرد؛ اما آن تاثیرگذار عمیق نه اتفاقی، نیازمند این است که خود فرد خالصاً و مخلصاً برای دین خدا حرف بزند نه اینکه خود را بخواهد مطرح کند.

ص: ۱۴۲۸

اگر سخنران خودش عامل نیست، سعی اش این باشد که ان شاءالله خودم اول عمل کنم، اگر این جوری باشد، سخنران دو استفاده؛ گفتن و شنیدن را می برد، ولی مخاطب فقط استفاده شنیدن را می برد.

سخنران باید به مطالبی که مطرح می کند معتقد باشد، گاهی ممکن است انسان به مطلبی نرسیده باشد و تنها نقل قول کند که فردی چیزی را مطرح کرده من هم نقل می کنم، اما یک موقع است که انسان واقعا هر چیزی را که برای خودش حجت دارد، مطرح می کند، حتی ممکن است نقل قول از کسی باشد ولی حرف، حرف متینی است، حرفی است که با قرآن و معارف اهل بیت و قرآن سازگار است، بنابراین من هم می توانم از آن دفاع کنم، این فاکتور سوم است که علاوه بر اخلاص و عامل بودن خود فرد و یا سعی در عمل داشتن، جزو اعتقاداتش باشد. چهارمین نکته در تاثیرگذاری این است که سخنران به زبان، قومش صحبت کند. به قول یکی از دوستان، ما به زبان «قم مان» صحبت می کنیم نه به زبان قوم مان! ولی انبیاء به زبان قوم شان صحبت می کردند و این می تواند خیلی موثر باشد.

نکته دیگر این است که به غیر از برخی منبرها و سخنرانی های خاص، اگر شما بخواهید کتابی، کلیشه ای و خطابی صحبت کنید نمی توانید با مخاطب ارتباط برقرار کنید، اگر سخنران ساده و روان صحبت کند، خودش را به تکلف نیندازد می تواند تاثیرگذار باشد.

این که فرد به زبان قومش، ساده و روان صحبت کند، نشان دهنده هضم مطلب برای خود انسان است. بعضی فکر می کنند اگر انسان ساده صحبت کنند، نشانه سطحی بودن است، اتفاقا کسانی که ساده و روان صحبت می کنند (انبیاء الهی و امام راحل اینجوری بوده اند) این نشان می دهد فرد به مطلب اشراف دارد که خیلی راحت می تواند مطالب را بیان کند، بدون تکلف و اغراق. البته در یک سخنرانی و منبر خوب چیزهای دیگر هم دخیل است، حتی گاهی وقت ها فضا، صدا و تن صدا، بالابردن و پایین آوردن صدا، می تواند تاثیر گذار باشد؛ اما عوامل اصلی همان هایی است که عرض کردم.

ص: ۱۴۲۹

به جای اینکه همپوشانی فرهنگی و هماهنگی داشته باشیم، دچار چندگانگی فرهنگی شده ایم

*** چرا با توجه به رشد تعداد جلسات مذهبی**

و تعدد برنامه های مذهبی در صدا و سیما و سازمان ها و نهادهای دیگر، وضعیت اخلاقی و دینی جامعه خوب و مناسب نیست؟ مشکل را کجا می دانید؟

بله این مطلبی است که به نظرم به بررسی بسیار عمیقی نیاز دارد، این از دردها است. متاسفانه ما به تناسب زمان آن حجمی که باید در تبلیغ مان داشته باشیم از نظر کمیت و کیفیت نداریم، اما با این وجود و با همه این مقداری که داریم، یک موانعی در تاثیرگذاری تبلیغ وجود دارد، یکی از این موانع دوگانگی یا چندگانگی فرهنگی کشور است. این را یک موقعی در جمع کارشناسان صدا و سیما که رئیس صدا و سیما هم حضور داشتند، مطرح کردم.

ما به جای اینکه همپوشانی فرهنگی و هماهنگی داشته باشیم، دچار چندگانگی فرهنگی شده ایم. گاهی وقت ها منِ سخنران راجع به حجاب و عفاف صحبت می کنم، آن فیلمساز هم باید با فیلمش کمک کند، مجلس هم با قانونش کمک کند، نیروی انتظامی هم با عملش باید کمک کند، اما الان اصلا این جوری نیست. در حال حاضر دوگانگی یا چندگانگی فرهنگی است که کار همدیگر را خنثی می کند. پس ما هماهنگی و هم پوشانی فرهنگی نداریم؛ بلکه تا حدی تعارض و برخورد داریم. من یک جوری در کلام صحبت می کنم و الگو می دهم؛ او درون فیلمش که به مراتب جذاب تر و تاثیرگذارتر و گسترده بسیاری دارد یک جور دیگری پیام و الگو می دهد. البته نمی گویم تعمدی صورت گرفته، اما حداقل آن دغدغه هایی که مثلا یک عالم دینی دارد، او به این شکل ندارد.

ص: ۱۴۳۰

یـک بخش دیگر هم این است که گـاهی در جـامعه دینی و حکومت دینی، تنـاقض بین گفتـار و عمـل وجود دارد، یعنی الان عمل حاکمان تا حـدی معرف دین است ولی هر چقدر هم بگوییم آن آقایی که مسـئول فلان جا است اشـتباه کرده و ربطی به حکومت نـدارد ولی این به اسم دین و روحـانیت، تمـام می شود؛ طبیعتا وقتی شـما بخواهیـد صـحبت کنیـد، تأثیرش را خواهد گـذاشت. مثلاً درباره پاک دستی بودن، یک مرتبه مردم در ذهن شان می آید که یک موقع فلان مسئول در فلان جا اختلاس کرده است. این دوگانگی در عرصه عمل است که مانع از تاثیر گـذاری می شود، این ها جزو معضـلات کلان است که جلوی تاثیرگـذاری را می گیرد و آن بخش هم که مربـوط به خود حوزه هـای علمیه و سـخنرانان است این است که انصافا در حوزه کار لازم را نکرده ایم، واقعا بایـد حجتتش را پیش خـدا فراهم کنیم. واقعا در طول تاریـخ، شـیعیان امکاناتی که امروز دارند را نداشته اند، در حال حاضر امکانات جهانی داریم. شیعه چه زمانی این امکانات را داشت؟ امروز این امکانات را داریم و حجت تمـام است، امـا بـا این وجود زبان ما در درون کشور قاصـر است چه برسـد به خارج از کشور که عرصه های بسـیار گسترده و گوش هـای بـاز وجود دارد، ولی ما زبان نـداریم که به آن ها برسانیم. این به حوزه های علمیه بر می گردد که به تناسب زمان کمیت و کیفیت تبلیغ را پیش نبرده اند و این ها از جمله چیزهایی است که مانع تاثیر گذاری می شود.

اگر دعوت از غیر معممین یـک رونـد و روال قـالب شود، خطرناک است؛ نمی خواهم بگوییم لباس الزاما علم، معرفت و عمل می آورد، اما لباس معرّف برخی چیزهایی است که در پشت آن قرار دارد

ص: ۱۴۳۱

* این روزها

برخی از کسانی که منبر می رونـد روحانی و معمم نیسـتند و کت و شـلواری انـد و اتفاقا اسـتقبال خوبی هم از این ها می شود شما این مسئله را چگونه ارزیابی می کنید؟

یک بخش این است که ما به طور طبیعی خلاها را پر نمی کنیم، همه منتظر ما نمی نشینند، به هر حال آن خلا باید یک جوری پر بشود، چه بسا کت و شلواری ها جذاب، به روز و به زبان جوان صحبت می کنند و چه بسا که خیلی هایشان محتوای خیلی زیادی ندارند، البته من منکر این نیستم که شاید برخی افراد در حد اجتهاد در میان اینها داشته باشیم، ولی کسانی هم هستند که مبانی آن چنانی و عمیق ندارند و اشکالات عمده ای هم داشته باشند، ولی چون خلاء را پرنکرده ایم جوان و نوجوان، الان جسارت این را دارد که سراغ دیگران هم برود.

البته برخی با روحانیت دشمنی دارند و تعمد دارند که پای روحانی به منبر بسته شود، ما با این افراد اصلا کاری نداریم و آن ها را به حساب نمی آوریم. اما اگر دعوت از غیر معممین به یک رونـد و روال قالب تبدیل شود، خطرناک است. نمی خواهم بگوییم لباس الزاما علم، معرفت و عمل می آورد، اما لباس معرّف برخی چیزهایی است که در پشت آن قرار دارد. در فرهنگ دینی لباس روحانیت را کسی می پوشد که برخی صلاحیت ها را قبلا کسب کرده است. اگر این از دست برود دیگر معلوم نیست چه اتفاقاتی می افتد، آن وقت راهی برای مطالب التقاطی، بی سند، ضعیف و جذاب باز می شود و این یک تلنگر است. در عین حال عرض می کنم سخنرانی غیرمعمم به طور موردی هیچ اشکالی ندارد و همیشه وجود داشته است و نمی توان مانع آن شد؛ ولی اگر بخواهد یک روند بشود این می تواند خطرناک باشد.

ص: ۱۴۳۲

❊ به نظر می رسد چند سالی است که هیئت ها مداح محور شده اند

و سخنران به نوعی میهمان است و مردم بیشتر حول محور مداح جمع می شوند در حالی که در گذشته این شکل نبود و منبری جایگاه محوری داشت. نظر شما در این باره چیست و کدام شیوه را می پسندید؟

بدون تردید در عین حالی که مداحی ها باید موثر و طبق شرایط باشد اما محوریت نباید با مداح باشد، کما اینکه نمی گوییم حتی محوریت با منبری باشد. ما نه مداح محور و نه منبری محور هستیم. ما عالم دینی محور هستیم، یعنی علم دین باید محور واقع قرار بگیرد، عالم دینی از این باب که علم دینی را منتقل می کند. مداحی که می گوید ما امام حسین(ع) محور هستیم، این حرف ظاهرش خوب است اما روی دیگرش این است که کار دیگر در و پیکر ندارد، هر کسی می تواند بیاید این ادعا را کند، اما عالم دینی باید مبانی را گذارنده باشد و یک صلاحیت ها را طی کرده باشد. اینکه سخنران صرفا لباس روحانیت بر تن داشته باشد، کفایت نمی کند، ما صرفا لباس را کافی نمی دانیم، منبری باید عالم دینی باشد.

بنابراین مداحان بزرگوار اگر کار خودشان را کنند و نخواهند یک جریان فکری و کار فکری را انجام دهند، این کار شایسته ای است. مداح باید جنبه های عاطفی و احساسی را رشد دهد که بسیار مناسب است. زیرا اگر دین ما فقط فلسفه و عقل بود و جنبه های عاطفی رشد نمی کرد، کسی نمی رفت فداکاری کند و تا پای جان برای دینش بایستد. بنابراین آن کار بسیار ارزشمندی است که مداح دارد؛ ولی به شرطی که مداح کار خودش را کند و آن عاطفه و احساس را به طور درست و با سبک های درست با محتوای حق با فضای سازی های دقیق ترویج دهد، بدون این که وهنی برای اهل بیت باشد، این بالاترین کاری است که یک مداح می تواند انجام بدهد؛ اما اگر از مرز خودش خارج شد و در جایی که مربوط به او نیست، یعنی جایی که فکرها را باید جهت بدهد، روی فکرها محوریت داشته باشد، در حالی که خودش هنوز یک منظومه فکری منسجمی ندارد و آن صلاحیت های لازم را کسب نکرده است، این همان ضربه ای است که در برخی جاها اتفاق افتاده و نباید به آن اجازه پیش روی داد.

ص: ۱۴۳۳

❊ استفاده از تعریف خواب و کشف

و کرامات را در سخنرانی ها چقدر لازم می دانید؟ چون این شیوه از قدیم مشتری زیادی دارد.

بنده بحث خواب را با کشف و کرامات جدا می کنم، چون بحث خواب دو قسمت است، رویای صادق و رویا کاذب. همان طور که کرامت هم دو قسمت است. در قرآن و روایات مواردی از این دست نقل می شود که درست است که رویای انبیاء، رویایی صادقانه بوده است؛ اما رویایی عزیز مصر هم بوده که اتفاقا رویایی صادقانه بوده که تعبیر شده است. اصل بیان نقل رویا، کشف و کرامات برای اینکه دیگران بدانند ممنوع نیست، یعنی نقل کردن آن در جایی که می تواند مفید و موثر واقع باشد، اشکالی ندارد؛ زیرا در روایات هم این مسائل آمده است و می تواند مفید باشد. آن چیزی که در خواب و کرامات نقل کردنش مضر است، بی حد و حصر بودن و حدود و ثغور نداشتن است. یعنی ما بیاییم انبوهی از کشف و کرامات و خواب ها را نقل کنیم بدون این که هضم مخاطب را در نظر بگیریم که هاضمه اش چقدر است؟ می تواند این مطلب را هضم کند یا نه؟! اگر بدون اینکه بگوییم که مهم آن راهی است که آن فرد رفته و به آن کشف و کرامت رسیده و این محصول آن راه است و تنها به خود کرامت و کشف بپردازیم، بسیار مضر است.

بنابراین بیان برخی خواب ها و کشف و کرامات باعث می شود فردی با الگو گرفتن از آن، راهی را طی کند که راه درست نیست؛ مثلاـ چنین تصور می کند که با افراط در عبادت می تواند به این کشف و کرامت برسد و راهی را پیش می گیرد که در نهایت دچار تخیلات می شود. زیرا فرد بدون استاد و طی مبانی معلوم نیست به کجا می رسد و خیالات خود را مکاشفه می داند و این خطر بسیار بزرگی است که ممکن است برای انسان پیش بیاید. از این جهت است که نقل بهترین چیز از خواب، کشف و کرامات، نقل اخلاقیات است، یعنی عمل اخلاقی که فلان بزرگ انجام داد را بیان کنیم که فرد با توجه به برخی مشکلاتی که برای او پیش آمده با خدای خود معامله کرده و به چنین کرامات رسیده است و این می تواند الگو خوبی برای تاسی دیگران باشد.

ص: ۱۴۳۴

❋ صحبت پایانی خود را بفرمایید...

آن اوایل که می خواستم منبر بروم به یاد دارم که خدمت آیت الله مصلحی رسیدم(آقازاده مرحوم آیت الله اراکی که در درس اصول فقه خدمت ایشان بودم) به ایشان گفتم چنین عرصه ای وجود دارد و به هر حال تا حدی وقت درس و تدریس و کار علمی گرفته می شود؛ اما مخاطب های گسترده ای وجود دارد. ایشان این جوری گفت: یک زمانی بود که در یک روستایی دنبال این بودیم که یک نفر را گیر بیاوریم و بنشینیم دو کلمه قرآن یاد بدهیم و به بهانه قرآن مساله دین را یاد بدهیم، اما الان خودشان می آیند و امکاناتش و مجلس را فراهم می کنند و هزینه اش را تقبل و تمام امکانات را فراهم می کنند، ما دیگر حجتی نداریم.

در چنین موقعیتی اگر حوزه های علمیه همان کاری را بکنند که ۵۰ سال پیش انجام می دادند، تبلیغ ما اگر همان شکلی باشد که سال های قبل بوده، بی توجه به نیازها، بی توجه به این که جوان سطح طلب و مطالباتش بالا آمده است، در کار تبلیغ موفق نخواهیم بود.

امروز برای کار نکردن در عرصه تبلیغی حجتی نداریم، از این رو برایم غصه است که این عرصه ها را در اثر کم کاری و کوتاهی از دست بدهیم. همیشه این عرصه نمی ماند، وقتی ببینند آن غذای لازم نیامد، سراغ غذاهای مضر می روند؛ از این جهت باید یک نهضت تبلیغ راه بیفتد، البته معنایش این نیست که همه درس ها را رها کنند، نه آن به قوت خودش باقیست. ولی آن گروهی که استعداد لازم و علاقه لازم را دارند واقعا برای شان امکانات لازم را فراهم کنیم. درست است که ما مراکز تبلیغی داریم؛ ولی واقعا این مراکز کفایت نمی کند؛ از این جهت که از درون این مراکز تبلیغی افراد خیلی شاخص و برجسته در نیامده اند؛ البته این کار اول بوده و هنوز زمان می برد. قرن ها فقهای ما نشستند راجع به فروع، کتاب های مختلف نماز و روزه و زکات نوشته اند و کار کرده اند در علم کلام و فلسفه کار کرده اند، الان ما حجم انبوهی از اطلاعات و داده ها داریم که باید پردازش شود و به محصول تبدیل شود.

ص: ۱۴۳۵

در حال حاضر در صدا و سیما عرصه بسیار گسترده تبلیغی وجود دارد. تقاضا می کنند که فردی بیایید پاسخگوی مردم باشد و جذابیت لازم را داشته باشد. اینها از ما تقاضا می کنند؛ ولی تا یک مدتی، بعد از یک مدتی اگر نتوانستیم این عرصه را به طور مناسب پر کنیم، آن وقت سراغ افراد دیگری می روند، از این جهت نهضت تبلیغ به تناسب زمان در داخل و خارج کشور به زبان خودمان و زبان های دیگر به آن پرداخته شود و گرنه ما پیش خدا هیچ حجتی نداریم.

منبع: خبرگزاری فارس(farsnews.com)

کریم آل طاها

کریم آل طاها

امام حسن، فرزند علی بن ابی طالب(ع)، سرور جوانان بهشت است.(۱)

بنا به روایت مشهور بین شیعه(۲) و اهل سنت،(۳) امام حسن(ع) در شب نیمه ماه مبارک رمضان، سال سوم هجرت در شهر مدینه دیده به جهان گشود. البته نقل های ضعیفی هم وجود دارد که یکی از آنها زمان ولادت آن حضرت را ماه شعبان ذکر می کند.(۴) شاید این تاریخ با تاریخ ولادت امام حسین اشتباه شده باشد.

ص: ۱۴۳۶

۱- (۱). شیخ طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۹، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.

۲- (۲). شیخ مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۵، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق؛ طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۰۲، قم، مؤسسه آل البیت(ع)، چاپ اول، ۱۴۱۷ق؛ آل یاسین، شیخ راضی، صلح الحسن(ع)، ص ۲۵، بیروت، اعلمی، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ق.

۳- (۳). ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۶۰، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق؛ ابن سعد کاتب واقدی، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۲۲۶، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۱۸ق؛ سبط بن جوزی، تذکره الخواص من الأمه فی ذکر خصائص الأئمه، ص ۱۷۶، قم، منشورات الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

۴- (۴). ابن حجر عسقلانی این قول را چنین نقل کرده است: «و قیل فی شعبان منها»؛ الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۶۰.

کنیه اش ابو محمـد است.(۱) برخی گفته انـد: این کنیه را پیـامبر اکرم(ص) به امام حسن(ع) داد.(۲) در هفتمین روز ولادتش حضـرت فاطمه(س) قنـداقه امام حسن را – در پارچه ای از حریر بهشتی که جبرئیل برای پیامبر آورده بود – خدمت پدر آورد و پیامبر(ص) نام حسن را بر وی نهاد.(۳)

لقب های آن حضرت عبارتند از: سیّد، زکی، مجتبی و تقی.(۸)

هنگام ارتحال ملکوتی پیامبر(ص)، امام حسن(ع) هفت سال و چنـد ماه، یا هشت سال داشت. زمانی که امامت بعـد از علی(ع) به ایشان رسید، ۳۷ ساله بود.(۴)

شیخ مفید در کتاب ارشاد می گوید: «زمان بیعت (امامت) امام مجتبی روز جمعه ۲۱ رمضان سال چهل هجری بود».(۵)

مدت امامت آن حضرت شش ماه و سه روز به طول انجامید و در سال ۴۱ ه_.ق بین او و معاویه صلح نامه امضا شد.(۱۱) پس از اجرای صلح، امام حسن(ع) به مدینه مراجعت نمود و مدت ده سال آخر عمر شریفش را در آن جا ساکن بود.(۱۲)

درباره تاریخ شـهادت امام حسن مجتبی(ع) در منابع اسـلامی اختلاف نظر دیده می شود؛ پنجم ربیع الاول،(۶) و ۲۸ صفر سال پنجاه هجری(۷) که مشهور همان قول دوم است.

ص: ۱۴۳۷

۱- (۵). الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۵.

۲- (۶). امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۷، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۳ق.

۳- (۷). الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۵.

۴- (۹). إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۰۲.

۵- (۱۰). الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۹.

۶- (۱۳). الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۳۵۴؛ شبراوی، جمال الدین، الإتحاف بحب الأشراف، ص ۱۱۵، قم، دار الکتاب، چاپ اوّل، ۱۴۲۳ق.

۷- (۱۴). طبرسی، فضل بن حسن، تاج المواليد، ص ۸۲، بیروت، دار القاری، چاپ اول، ۱۴۲۲ق؛ طبری آملی صغیر، محمد بن جریر، دلائل الامامه، ص ۱۵۹، قم، بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق؛ محدث اربلی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۱، ص ۴۸۶، قم، منشورات الرضی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق؛ أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۶.

امام حسن(ع) به دست همسرش جعده (دختر اشعث کندی) از طریق سم به شهادت رسید.(۱) این حادثه با دسیسه و نیرنگ معاویه و وعده ازدواج با پسرش یزید بن معاویه صورت پذیرفت. سرانجام امام(ع) با نوشیدن زهر به دست همسرش به دیدار حق شتافت و امام حسین(ع) پس از مراسم غسل و کفن، برادرش را در کنار مقبره مادر بزرگشان فاطمه بنت اسد در قبرستان بقیع به خاک سپرد.(۲)

فضائل و مناقب امام حسن(ع)

تاریخ نویسان درباره امام حسن مجتبی(ع) فضایل و مناقبی را ذکر کرده اند که برخی از آنها چنین است:

۱. نام گذاری امام حسن از سوی خداوند

جابر بن عبدالله می گوید: هنگامی که حضرت زهرا امام حسن(ع) را به دنیا آورد، به امام علی(ع) گفت: «برایش نام انتخاب کن». علی(ع) فرمود: «من در نام گذاری این فرزند بر پیامبر خدا پیش نمی گیرم». قنداقه امام حسن را خدمت رسول الله(ص) آوردند و گفتند: یا رسول الله! برایش نام انتخاب کن. پیامبر فرمود: «در این نام گذاری بر خدای متعال سبقت نمی گیرم». پس خدای متعال به جبرئیل وحی فرستاد که محمد(ص) صاحب فرزند شد، به جانب وی برو، تبریک بگو، و به او بگو که علی نسبت به تو مثل هارون نسبت به موسی است، پس نام فرزند هارون را بر وی بگذار. جبرئیل بر پیامبر(ص) فرود آمد، تولد فرزند را از جانب خداوند بر وی تبریک گفت و گفت: خدای متعال فرمود: «نام مولود فاطمه را به اسم پسر هارون نام گذاری کن». پیامبر فرمود: «نام پسر هارون چیست؟» جبرئیل گفت: شبر. پیامبر(ص) فرمود: «زبان ما عربی است!» پس جبرئیل در جواب گفت: «او را حسن نام بگذار» و پیامبر نام حسن را برایش برگزید.(۳)

ص: ۱۴۳۸

۱- (۱۵). ر.ک: «امام حسن(ع) و جعده»، سؤال ۴۷۳۳.

۲- (۱۶). إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۱۴.

۳- (۱۷). همان، ص ۴۱۱.

۲. امام حسن؛ سرور جوانان بهشت

جابر از پیامبر خدا(ص) نقل می کند: «هر کس خواست سرور جوانان بهشت را ببیند، پس به چهره حسن بن علی نگاه کند».(۱)

۳. هیبت و ابهت امام حسن، هیبت رسول خدا

ابن علی رافعی از پدرش، از جده اش زینب دختر ابی رافع، نقل می کند: حضرت فاطمه با دو پسرش حسن و حسین(ع) خدمت رسول خدا(ص) رسید ... و فرمود: «این دو پسرانت هستند، پس چیزی به ارث و یادگار آن دو را بیاموز»، پیامبر(ص) چنین درباره آنها فرمود: «حسن، هیبت و ابهت مرا دارد. اما حسین دارای جود و بخشش و شجاعت من است». مؤیّد این روایت، روایتی است که محمد بن اسحاق نقل کرده است؛ کسی در شرافت بعد از رسول خدا(ص) به حسن بن علی نرسیده است. وی می گوید من در مسیر مکه خود شاهد بودم که امام حسن از مَرکبش پایین آمد و پیاده می رفت از همراهانش کسی نماند، مگر این که او نیز از مرکبش پیاده شد، حتی سعد بن ابی وقاص هم پیاده شد و در کنار حضرت راه می رفت.(۲)

۴. امام مجتبی؛ شبیه ترین مردم به رسول خدا

از انس بن مالک نقل شده است: کسی در شباهت به رسول الله مانند حسن بن علی نبود.(۳)

۵. شدیدترین ابراز محبت های رسول خدا نسبت به امام مجتبی

اسامه بن زید گوید: شبی از شب ها به خاطر حاجتی، در خانه رسول خدا(ص) را کوبیدم، آن حضرت از خانه بیرون آمد، نیازم را گفتم و پیامبر حاجتم را برآورده ساخت؛ در آن حال حضرتش را دیدم چیزی بر خود پیچیده بود که نام آن را نمی دانستم! گفتم: یا رسول الله! این لباس چه نام دارد؟ رسول خدا(ص) لباس خود را باز کرد، دیدم حسن و حسین را در بغل داشت، سپس فرمود: «این دو فرزند، فرزند من و فرزند دخترم می باشند! خدایا! من آنها را دوست می دارم و تو دوست بدار هرکسی که آنها را دوست داشته باشد».(۴)

۱- (۱۸). همان.

۲- (۱۹). همان، ص ۴۱۲.

۳- (۲۰). مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۸، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

۴- (۲۱). مناقب آل أبی طالب(ع)، ج ۳، ص ۳۸۲؛ ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶ – ۶۵۷، مصر، شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبی، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.

در روایتی دیگر از بَراء بن عازب آمده است؛ من دیدم که حسن بر دوش رسول الله بود، در حالی که می فرمود: «خدایا! من او (حسن) را دوست می دارم، تو نیز او را دوست بدار».(۱)

۶. زهد و عبادت امام حسن

امام حسن مجتبی(ع)؛ عابدترین، زاهدترین و با فضیلت ترین مردم زمانش بود و زمانی که عازم حج می شد، با پای پیاده می رفت و گاهی هم پا برهنه. امام حسن زمانی که یاد مرگ می کرد می گریست و هنگامی که به یاد قبر و قیامت می افتاد، اشک از چشمانش سرازیر می شد.(۲)

۷. بذل و بخشش در راه خدا

امام مجتبی(ع) اهل جود و بخشش بود و در میان مردم به این خصلت معروف بود. روایات فراوان در این باره آمده است؛ علامه مجلسی صاحب کتاب «بحار الانوار» از «حلیه الاولیاء» نقل می کند: «امام حسن(ع) دو بار تمام زندگی اش را در راه خدا بین مستمندان تقسیم کرد».(۳)

۸. تواضع و محبت نسبت به فقرا

ابن شهر آشوب از کتاب «الفنون» از احمد مؤدّب و کتاب «نزهه الابصار» از ابن مهدی نقل می کند: امام حسن(ع) در حال گذر از جایی بود، دید عده ای از فقرا بر زمین نشسته اند و مقداری نانِ خشکِ خورد شده در سفره آنها است و مشغول خوردن هستند، از حضرت دعوت کردند از آن نان خشک میل کند، حضرت از مرکب پیاده شد در کنارشان نشست و از آن نان میل کرد، به برکت وجود امام نان آن قدر زیاد شد که همه از آن خوردند و سیر شدند، پس از غذا امام مجتبی(ع) از آنها دعوت کرد و در منزل خود از آنان پذیرایی نمود.(۴)

ص: ۱۴۴۰

۱- (۲۲). قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، المسند الصحیح المختصر بنقل العدل عن العدل إلی رسول الله(ص)(صحیح مسلم)، ج ۴، ص ۱۸۸۳، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، بی تا.

۲- (۲۳). شیخ صدوق، محمد بن علی، الأمالی، ص ۱۷۸، تهران، کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش.

۳- (۲۴). بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۹.

۴- (۲۵). مناقب آل أبی طالب(ع)، ج ۴، ص ۲۳.

مشابه این گونه روایات و ده ها آیه قرآن که درباره فضایل و مناقب اهل بیت و امام مجتبی وارد شده، فراوان است(۱) و به همین مقدار درباره آن حضرت اکتفا می کنیم. درباره فضیلت و شخصیت امام حسن(ع) همین مقدار بس که آن حضرت از اهل بیت(ع) است، کسانی که خداوند پلیدی را از آنان دور کرده و آنان را پاک و مطهر گردانید،(۲) و از کسانی است که رسول خدا(ص) به اتفاق آنان با نصارای نجران مباهله کرد.

مطالبی زیبا از امام حسن مجتبی علیه السلام،

چند سخن از سخنان امام حسن مجتبی علیه السلام، پیرامون قرآن

۱- سفارش به فراگیری قرآن و عمل به آن

امام حسن علیه السّلام فرمود: از کتابهای آسمانی جز قرآن، بقیه تحریف شده و از میان رفته اند، پس آن را راهبر خود قرار دهید و تنها اوست که شما را به راه درست می برد. بهترین مردم کسی است که به احکام قرآن عمل کند، اگر چه آیاتش را از بر ننماید و بدترین مردم کسی است که به قرآن عمل نکند، اگر چه آیاتش را بخواند.

آن امام همام در ادامه از تفسیر به رأی اینگونه نهی می فرماید:

هر کس قرآن را به نظر خود تفسیر نماید و بعد معلوم شود که درست گفته، باز هم خطایی بزرگ مرتکب شده است، زیرا قرآن در روز قیامت حاضر می شود و کسانی را که حلالش را حرام و حرامش را حرام دانسته و به متشابهش ایمان داشته اند، به بهشت می برد و کسانی را که حدودش را تباه نموده و حرامش را حلال و حلالش را حرام دانسته اند، به دوزخ می برد. (إرشاد القلوب دیلمی ج ۱ ص ۷۹ باب نوزدهم: در قرائت قرآن مجید).

۱- (۲۶). دراین باره به این کتاب مراجعه کنید: فیروزآبادی، سید مرتضی، فضائل الخمسه من الصحاح السته، تهران، اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۲ق.

۲- (۲۷). احزاب، ۳۳؛ و نیز ر.ک: «آیه تطهیر»، سؤال ۱۵۰۴. منبع: www.islamquest.net

۲- شرافت به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

در یکی از نـامه هـایی که امـام حسن علیه السـلام پس از فوت حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام (در آن وقتی که مردم با آن بزرگوار بیعت کرده بودند) برای معاویه نوشت چنین آمده است:

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم از عبد اللّه حسن بن امیر المؤمنین بسوی معاویه بن صخر. اما بعد:

خدا حضـرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله را به جهت اینکه برای مردم عالم رحمتی باشد مبعوث کرد، حق به وسیله آن حضرت ظاهر و باطل را برطرف نمود، اهل شـرک را به واسطه آن بزرگوار ذلیل و عرب را عموما عزیز کرد هر کسی را که خواست به وسـیله آن حضرت شرافت بخشید، چنان که (در آیه ۴۴ سوره زخرف) می فرمایـد: «وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ/ آن برای ذکر تو و قوم تو می باشد». (کشف الغمه فی معرفه الأئمه ج ۱ ص ۵۷۰).

۳- آگاهی پیامبر و ائمه علیهم السلام از علوم مخفی

ابن عباس روایت می کند که: امام حسن مجتبی علیه السّـلام به ماده گاوی که قصاب می خواست آن را ذبح کند مرور کرد و فرمود: این گاو به گوساله ماده ای حامله است که سفیدی در میان پیشانی آن است و سر دمش هم سفید می باشد. ما با قصاب به راه افتادیم، وقتی قصاب آن گاو را ذبـح نمود دیـدیم گوساله اش به همان اوصافی است که امام حسن فرموده بود. ما به آن حضرت گفتیم: آیا نه چنین است که خداوند می فرماید:

«وَ يَعْلَمُ ما فِي الْأَرْحامِ/ خدا آنچه را که در رحم ها می باشد می داند»؟ (لقمان/ ۳۴) پس تو چگونه این مطلب را دانستی؟ فرمود: علوم مخزون و پوشیده و قطعی و مخفی را هیچ ملك مقرب و هیچ پیغمبر مرسلی از آنها اطلاع ندارند مگر محمّد و ذریّه آن حضرت. (بحار الأنوار چاپ بیروت ج ۴۳ ص ۳۲۸ باب ۱۵ معجزات امام حسن علیه السلام).

۴- شهیدان زنده اند

نجوم از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: گروهی به حضور حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام آمدند و گفتند:

از آن معجزات و عجائبی که پدرت حضرت امیر علیه السلام به ما نشان می داد تو نیز نشان بده! فرمود: اگر از من معجزه ببینید ایمان می آورید؟ گفتند: آری، به خدا قسم که ایمان می اوریم. فرمود: آیا نه چنین است که شما پدرم را می شناسید؟ گفتند: چرا. وقتی امام حسن علیه السلام یک گوشه پرده را بالا کرد دیدند حضرت امیر علیه السلام در آنجا نشسته است. فرمود: او را می شناسید؟ همگی گفتند:

آری، این امیر المؤمنین علیه السلام است. اکنون ما شهادت می دهیم که تو ولی خدا و بعد از آن حضرت امام می باشی. تو پدرت حضرت امیر علیه السلام را همان طور به ما نشان دادی که پدرت، رسول خدا صلی الله علیه و آله را بعد از رحلتش در مسجد قبا به ابو بکر نشان داد.

امام حسن علیه السلام فرمود: آیا نشنیده اید که خداوند می فرماید: «وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فی سَبیلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْیاءٌ وَ لکِنْ لا تَشْعُرُون/ آن افرادی را که در راه خدا کشته شده اند مگوئید مرده اند، بلکه زنده اند، ولی شما تشخیص نمی دهید» (بقره/ ۱۵۴) اکنون که این آیه در باره این گونه افراد که در راه خدا کشته شده اند نازل شده باشد پس در باره ما امامان چه می گوئید؟

ص: ۱۴۴۳

گفتند: ایمان آوردیم و تصدیق نمودیم یا ابن رسول اللّٰه. (بحار الأنوار چاپ بیروت ج ۴۳ ص ۳۲۸ باب ۱۵ معجزات امام حسن علیه السلام).

۵- لزوم مودت به آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم

حسن بن زید از پدر خود از جدش نقل کرد که پس از شهادت حضرت علی علیه السّلام، امام حسن علیه السّلام در ضمن سخنرانی خود فرمود: ما از همان خانواده ای هستیم که محبت و مودت آنها بر هر مسلمانی به صریح این آیه واجب شده: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً/ بگو: از شما (در برابر ابلاغ رسالتم) هیچ پاداشی جز مودّت نزدیکان (یعنی اهل بیتم) را نمی خواهم. و هر کس کار نیکی کند، بر نیکی اش می افزاییم» (شوری/ ۲۳) فرمود: «اقتراف حسنه»، مودت ما خانواده است. (بحار الأنوار چاپ بیروت ج ۲۳ ص ۲۵۱ باب ۱۳).

۶- کَفّار و عنید کیست؟

در روایتی فضل می گوید: از امام حسن علیه السّلام پرسیدم: منظور از کَفّار در آیه «و أَلْقِيا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ/ در جهنم بیفکنید هر کافر خود خواه متکبر و لجوجی را» (ق/ ۲۴) کیانند: فرمود: کسی که کافر به جدم رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم باشد.

عرض کردم عنید کیست؟ فرمود: منکر حق علی بن ابی طالب علیه السّلام. (بحار الأنوار چاپ بیروت ج ۴۷ ص ۳۵۸ باب ۱۱).

۷- به چه اندازه به دیگران انفاق و کمک کنیم؟

امام حسن علیه السلام در تفسیر آیه «وَ كانَ بَيْنَ ذلِكَ قَواماً/ و (انفاقشان) همواره میان این دو در حدّ اعتدال است» (فرقان/ ۶۷) فرمود: «قوام» یعنی: کار نیک (کمک به دیگران). «عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ/ توانگر به اندازه توانایی خود و تنگدست به اندازه توانایی خود» (بقره/ ۲۳۶)، همچنین هزینه کردن بر عائله و فراهم آوردن روزی (و امکانات زندگی) ایشان، به قدری که برای خود او و آنان شایسته و مناسب است «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها/ و خداوند هیچ کس را بیش از آنچه به وی داده است مکلّف نمی سازد» (طلاق/۷). (کافی چاپ إسلامیه ج ۴ ص ۵۶ باب کراهت اسراف و...).

ص: ۱۴۴۴

۸- اجر بدون حساب به صبر کنندگان

امام حسن مجتبی علیه السّلام از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت می کند که آن حضرت فرمود: «در بهشت درختی است که به آن درخت ابتلاء می گویند و آن در روز قیامت به اهل بلا و مصیبت داده می شود و هیچ گونه محکمه و میزانی جهت بررسی اعمال آنها تشکیل نمی شود و مانند باران بر آنها ثواب و پاداش فرو می ریزند. سپس امام حسن مجتبی علیه السّلام این آیه را خواند: «إِنَّما یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ/ فقط شکیبایان پاداششان را کامل و بدون حساب دریافت خواهند کرد» (زمر/ ۱۰). (مسکن الفؤاد عند فقد الأحبه و الأولاد ص ۴۳ باب دوم: در صبر).

۹- تلافی و جبران هدیه دیگران

در روایتی انس می گوید: کنیزی زر خرید، یک شاخه ریحان به عنوان هدیه برای امام حسن علیه السلام آورد و آن بزرگوار او را در راه خدا آزاد نمود. من به آن حضرت گفتم: برای یک شاخه ریحان او را آزاد نمودی؟

فرمود: «وَ إِذا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّهٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها/ هر گاه چیزی به شما به عنوان هدیه دادند شما نیکوتر از آن یا همان مقدار را تلافی کنید» (نساء/ ۸۶) جزای نیکوی این زن این بود که او را در راه خدا آزاد نمایم.

این اشعار از امام حسن علیه السلام است:

إِنَّ السَّخَاءَ عَلَی الْعِبَادِ فَرِیضَهٌ لِلَّهِ یُقْرَأُ فِی کِتَابٍ مُحْکَمٍ

وَعَدَ الْعِبَادَ الْأَسْخِیَاءَ جِنَانَهُ وَ أَعَدَّ لِلْبُخَلَاءِ نَارَ جَهَنَّمَ

مَنْ کَانَ لَا تُنْدِی یَدَاهُ بِنَائِلٍ الرَّاغِبِینَ فَلَیْسَ ذَاکَ بِمُسْلِمٍ.

ص: ۱۴۴۵

ترجمه:

بذل و بخشش برای بندگان خدا یک امر لازمی است که در قرآن کریم خوانده می شود.

خدا بهشت خود را به بندگان بخشنده وعده داده و جهنم را برای افراد بخیل مقرر فرموده است.

کسی که دستهایش برای بی نوایان بخشنده نباشد او مسلمان نخواهد بود.

(بحار الأنوار چاپ بیروت ج ۴۳ ص ۳۴۳ باب ۱۵ معجزات امام حسن علیه السلام).

۱۰- از چه کسانی حاجت خود را بخواهید؟

در روایتی می خوانیم که حسن بن علی علیهما السّلام فرمود: اگر نیازهایی را درخواست کردید از اهل آن درخواست کنید. پرسیده شد: ای فرزند پیامبر خدا، اهل آن چه کسانی اند؟

امام حسن بن علی علیهما السّلام فرمود: آنان که خدا در کتابش داستانشان را نقل کرده و از آنان یاد نموده و فرموده است: «إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْباب/ تنها صاحبدلان، پند پذیرند» (زمر/ ۹) فرمود: آنان خردمندانند. (کافی چاپ إسلامیه ج ۱ ص ۱۹ کتاب عقل و الجهل).

امام حسین (علیه السلام) (۱۸۲)

چرا امام حسن (ع) همانند امام حسین (ع) قیام نکردند؟

چرا امام حسن (ع) همانند امام حسین (ع) قیام نکردند؟

اساساً اسلام دین رحمت و صلح و صفاست، تاریخ اسلام و زندگی پیامبر (ص) و ائمه (ع) بیانگر همین معناست، مگر در مواردی که پیامبر (ص) و یا ائمه (ع) مجبور به جنگ و نبرد می شدند که آن هم جنبه دفاعی داشت. امام حسن (ع) هم آن گاه که به خلافت رسیدند، با مخالفت و لشکر کشی معاو یه روبرو شدند و از این جهت لشکری را تجهیز نمودند، تا به دفاع و مقابله برخیزند، اما در ادامه، شرایطی فراهم شد که امام مجبور شدند، از اسلام به گونه ای دیگر دفاع نمایند.(۱) اما درباره علت صلح امام حسن (ع) و قیام امام حسین (ع) باید گفت: اینها دو حادثه تاریخی هستند که معلول شرایط و اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان خود هستند و این دو واقعه را باید با در نظر گرفتن اوضاع و احوال زمان خودشان بررسی نمود.

از نگاه ما امام حسن (ع) و امام حسین (ع) هر دو امام و معصوم از خطا و اشتباه اند. سرّ صلح و قیام هریک از این دو بزرگوار، در متفاوت بودن شرایط سیاسی _ اجتماعی زمان آن دو حضرت، نهفته است که در ادامه به پاره ای از آن اشاره می شود:

۱. آنچه در تاریخ مسلم است، این است که معاویه شخص حیله گری بود، ظاهر احکام اسلامی را تا حدودی مراعات می کرد. بر خلاف یزید که نه تنها دشمنی با اسلام را در نهاد خود _ مانند پدرش _ داشت، بلکه این دشمنی را ابراز و آشکار می کرد و به هیچ یک از مقدسات اسلامی پایبند نبود.(۲) به همین جهت بود که امام حسین (ع) در زمان حیات معاویه با آن که نامه هایی از اهل عراق برای دعوت به قیام علیه معاویه داشتند، دست به این کار نزدند و فرمودند، "امروز، روز قیام نیست، خداوند شما را مورد رحمت قرار دهد، تا زمانی که معاویه زنده است کاری نکنید و در خانه ها مخفی شوید".(۳)

۲. پیدا شدن نیروهای خوارج و نبود یاران مخلص و فرمانده هان فداکار(۴) و ضعف داخلی، توان و قدرت نظامی امام حسن (ع) را ضعیف کرده بود، مضافاً بر این کراهت مردم از شرکت در نبرد با معاویه،(۵) از دلایل صلح آن حضرت است که خود می فرماید: " دیدم بیشتر مردم خواستار صلح اند و از جنگ بیزارند، دوست نداشتم آنان را بر آنچه که نمی پسندیدند وادار کنم. پس به خاطر حفظ جان _ عده کمی از_ شیعیانم، صلح کردم".(۶)

۳. امام حسن (ع) در مقام خلیفه مسلمانان بودند و درگیری آن حضرت با معاویه و کشته شدن او به دست لشکر معاویه، شکست مرکز خلافت مسلمانان بوده و به گفته استاد مطهری، این چیزی بود که حتی امام حسین (ع) هم از این نوع کشته شدن پرهیز داشتند که کسی در جای پیامبر (ص) و در مسند خلافت کشته شود(۷) و به همین جهت بود که امام حسین (ع) حاضر نبودند در مکه کشته شوند؛ چرا که احترام مکه ازبین می رفت. بنابراین، شرایط این چنینی به هیچ وجه اقتضای جنگ و نبرد را نداشت، و صلح یک تاکتیک مهم بود، برای سامان دادن به وضعیت مردم مسلمان و تثبیت پایه های حکومت اسلامی.

لذاست که ما معتقدیم: اگر امام حسین (ع) به جای امام حسن(ع) بودند، همین کار را می کردند.

گواه ما آن است که بعد از صلح امام حسن (ع) عده ای خدمت امام حسین (ع) رسیدند و گفتند ما صلح را قبول نداریم آیا با تو بیعت کنیم ؟

حضرت امام حسین (ع) فرمودند: "نه هر چه برادرم حسن (ع) کرده من تابع همان هستم". (۸)

اما به دلایل زیر شرایط زمان امام حسین (ع) درست برعکس شرایط امام حسن (ع) بود:

۱. اولین تفاوت اساسی شرایط امام حسین (ع) با زمان امام حسن (ع) که سبب قیام امام حسین (ع) شد، این بود که یزید از آن حضرت تقاضای بیعت کرده بود و بیعت امام حسین (ع) با یزید ــ که به هیچ یک از احکام و ظوا هر اسلامی پایبند نبود؛ یعنی به رسمیت شناختن ظلم، ستم، فساد و .... و این مساوی بود با از بین رفتن اسلام و مقدسات دینی. در حالی که معاویه از امام حسن (ع) تقاضای بیعت نکرده بود و یکی از موارد صلح نامه همین عدم تقاضای بیعت بود.

ص: ۱۵۶۸

۲. همان مردمی که در زمان امام حسن (ع) تمایلی به نبرد با معاویه نداشتند،(۹) در مدت بیست سال حکومت معاویه از ظلم و ستم امویان به ستوه آمده بودند و کوفه تقریباً یک شهر آماده برای تشکیل حکومت از طرف امام حسین (ع) بود و این حجتی بود بر امام حسین (ع) و می بایست به آن ترتیب اثر می دادند.(۱۰)

۳. مهم ترین عامل قیام امام حسین (ع)، عامل امر به معروف و نهی از منکر بود.

معاویه در مدت بیست سال حکومتش، بر خلاف اسلام عمل کرده، ظلم و ستم نموده، احکام اسلام را تغییر داده، بیت المال را حیف و میل کرده، خون های مردم را به ناحق ریخته و به مفاد صلح نامه و به کتاب خدا و سنت پیامبر عمل نکرده بود، همچنین بعد از خودش پسر شراب خوار و سگ بازش را به عنوان جانشین معرفی کرده و ... این همه باعث گردید که امام حسین (ع) به عنوان وظیفه قیام نموده و امر به معروف و نهی از منکر کند. در حالی که این وضعیت معاویه در زمان امام حسن (ع) برای مردم بر ملا نشده بود و شاید به همین جهت باشد که می گویند: صلح امام حسن (ع) زمینه ساز قیام امام حسین (ع) شد؛یعنی با مفادی که در صلح امام حسن (ع) بوسیله آن حضرت گنجانده شده بود، راه هرگونه فریب و نیرنگ را بر معاویه بست، اگر چه معاویه بعداً به مفاد صلح نامه وفا دار نماند، ولی این چیزی جز رسوایی برای او در جامعه اسلامی و زمینه سازی برای قیام امام حسین (ع) بر ضد فرزندش را به ارمغان نیاورد.

ص: ۱۵۶۹

برخی از مفاد صلح نامه امام حسن (ع) از این قرار است:

۱. معاویه به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کند.

۲. امر خلافت بعد از وی به امام حسن (ع) برسد و در صورت بروز هر حادثه ای به امام حسین (ع) تفویض شود.

۳. سب و دشنام علی (ع) در منابر و نمازها منع شود.

۴. از بیت المال کوفه که موجودی آن پنج میلیون درهم است چشم پوشی شود.

۵. مسلمانان و شیعیان در امان باشند.

از مفاد این صلح نامه به خوبی استفاده می شود که امام حسن (ع) هرگز در صدد تثبیت خلافت معاویه نبوده، بلکه تنها به جهت مصالح اسلام و مسلمانان و با توجه به اقتضای زمان و شرایط جامعه اسلامی تن به چنین کاری داد.

بنابراین، با توجه به شرایطی که در زمان امام حسن (ع) بر جامعه اسلامی حاکم بود و امام در مسند خلافت بود با معاویه صلح کرد؛ چرا که شرایط مختلف بوده و با هم تفاوت داشت، لذا شرایط زمان امام حسن (ع) اقتضای صلح و زمان امام حسین (ع) اقتضای قیام داشت.

برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به کتاب سیری در سیره ائمه اطهار، اثر استاد مطهری، ص ۵۱ ــ ۹۷.

منبع:islamquest.net

آخرین لحظات عمر سید الشهداء علیه السلام

آخرین لحظات عمر سید الشهداء علیه السلام

امام اصحاب وفادار خود را صدا می زند

بعد از شهادت یاران باوفا، امام حسین علیه السلام پیوسته به راست و چپ می نگریست و هیچ یک از اصحاب و یاران خود را ندید جز آنان که پیشانی به خاک ساییده و صدایی از آنها به گوش نمی رسید، پس ندا داد:

ص: ۱۵۷۰

«یـا مُسْـلِمَ بْنَ عَقیلٍ، وَ یا هانِیَ بْنَ عُرْوَهَ، وَ یا حَبیبَ بْنَ مَظاهِرَ، وَ یا زُهَیْرَ بْنَ الْقَیْنِ، وَ یا یَزیـدَ بْنَ مَظاهِرَ، وَ یا یَحْیَی بْنَ کَثیرٍ، وَ یا هِلالَ بْنَ نافِعٍ، وَ یا إِبْراهِیمَ بْنَ الْحصَیْنِ، وَ یا عُمَیْرَ بْنَ الْمُطاعِ، وَ یا أَسَدُ الْکَلْبِیُّ، وَ یا عَبْدَاللّهِ بْنَ عَقیلٍ، وَ یا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَهَ، وَ یا داوُدَ بْنَ الطِّرِمَّاحِ، وَ یـا حُرُّ الرِّیـاحِیُّ، وَ یـا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَـیْنِ، وَ یا أَبْطالَ الصَّفا، وَ یا فُرْسانَ الْهَیْجاءِ، مالی أُنادیکُمْ فَلا تُجیبُونی، وَ أَدْعُوکُمْ فَلا تَسْمَعُونی؟! أَنْتُمْ نِیامٌ أَرْجُوکُمْ تَنْتَبِهُونَ؟

أَمْ حـالَتْ مَوَدَّتُکُمْ عَنْ إِمـامِکُمْ فَلاـ تَنْصُـرُونَهُ؟ فَهـذِهِ نِسـاءُ الرَّسُولِ صـلی الله علیه و آله لِفَقْـدِکُمْ قَـدْ عَلاهُنَّ النُّحُولُ، فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِکُمْ، أَیُّهَا الْکِرامُ، وَ ادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغاهَ اللِّئامَ، وَ لکِنْ صَـرَعَکُمْ وَاللّهِ رَیْبُ الْمَنُونِ وَ غَـدَرَ بِکُمُ الدَّهْرُ الخَؤُونُ، وَ إِلّا لَما کُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتی تَقْصُرُونَ، وَلا عَنْ نُصْرَتی تَحْتَجِبُونَ، فَها نَحْنُ عَلَیْکُمْ مُفْتَجِعُونَ، وَ بِکُمْ لاحِقُونَ، فَإِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ».

ای مسـلم بن عقیل! ای هانی بن عروه! ای حبیب بن مظاهر! ای زهیر بن قین! ای یزید بن مظاهر! ای یحیی بن کثیر! ای هلال بن نافع! ای ابراهیم بن حُصَین! ای عمیر بن مطاع! ای اسد کلبی! ای عبداللّه بن عقیل! ای مسلم بن عوسجه! ای داود بن طرمّاح! ای حرّ ریـاحی! ای علی بن الحسـین! ای دلاـورمردان خـالص! و ای سواران میـدان نبرد! چه شـده است شـما را صـدا می زنم ولی پاسـخم را نمی دهیـد؟ و شـما را می خوانم ولی دیگر سـخنم را نمی شـنوید؟ آیا به خواب رفته ایـد که به بیداری تان امیدوار باشم؟ یا از محبّت امامتان دست کشیده اید که او را یاری نمی کنید؟

ص: ۱۵۷۱

این بانوان از خاندان پیامبرند که از فقدانتان ناتوان گشته اند. از خوابتان برخیزید، ای بزرگواران! و از حرم رسول خدا در برابر طغیانگران پست، دفاع کنید.

ولی به خدا سوگند! مرگ، شما را به خاک افکنده، و روزگار خیانت پیشه با شما وفا نکرده، وگرنه هرگز از اجابت دعوتم کوتاهی نمی کردید، و از یاریم دست نمی کشیدید، آگاه باشید، ما در فراق شما سوگواریم و به شما ملحق می شویم، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ». (معالی السبطین، ج ۲ ص ۱۷)

امام حسین علیه السلام فرمود: سلامم را به شیعیانم برسان

در روایتی آمده است: هنگامی که امام حسین علیه السلام تنها شد به خیمه های برادرانش سر کشید، آنجا را خالی دید. آنگاه به خیمه های فرزندان عقیل نگاهی انداخت، کسی را در آنجا نیز ندید؛ سپس به خیمه های یارانش نگریست کسی را ندید، امام در آن حال ذکر «لَا حَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» را فراوان بر زبان جاری می ساخت.

آنگاه به خیمه های زنان روانه شد و به خیمه فرزندش امام زین العابدین علیه السلام رفت.

او را دید که بر روی پوست خشنی خوابیده و عمّه اش زینب علیهاالسلام از او پرستاری می کند. چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام نگاهش به پدر افتاد خواست از جا برخیزد، ولی از شدّت بیماری نتوانست، پس به عمّه اش زینب گفت: «کمکم کن تا بنشینم چرا که پسر پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است» زینب علیهاالسلام وی را به سینه اش تکیه داد و امام حسین علیه السلام از حال فرزندش پرسید: او حمد الهی را بجا آورد و گفت:

«یا أَبَتاهُ ما صَنَعْتَ الْيَوْمَ مَعَ هؤُلاءِ الْمُنافِقِينَ؟؛ پدر جان! امروز با این گروه منافق چه کرده ای؟».

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«یا وَلَدِی قَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطانُ فَانْساهُمْ ذِکْرَ اللَّهِ، وَ قَدْ شُبَّ الْقِتالُ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ حَتّی فاضَتِ الْأَرْضُ بِالدَّمِ مِنّا وَ مِنْهُمْ؛

فرزندم شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است و جنگ بین ما و آنان چنان شعله ور شد که زمین از خون ما و آنان رنگین شده است!».

حضرت سجّاد علیه السلام عرض کرد:

«یا أَبَتاهُ أَیْنَ عَمِّیَ الْعَبّاسُ؟» پدر جان! عمویم عبّاس کجاست؟

در این هنگام اشک بر چشمان زینب حلقه زد و به برادرش نگریست که چگونه پاسخ می دهد- چرا که امام علیه السلام خبر شهادت عبّاس را به وی نداده بود.

امام علیه السلام پاسخ داد:

«یا بُنَیَّ إِنَّ عَمَّکَ قَدْ قُتِلَ، وَ قَطَعُوا یَدَیْهِ عَلی شاطِی ءِ الْفُراتِ» پسر جان! عمویت کشته شد و دستانش کنار فرات از پیکر جدا شد!

علی بن الحسین علیه السلام آن چنان گریست که بی حال شد. چون به حال آمد از دیگر عموهایش پرسید و امام پاسخ می داد: «همه شهید شدند».

آنگاه پرسید:

«وَ أَیْنَ أَخی عَلِیٌّ، وَ حَبیبُ بْنُ مَظاهِرَ، وَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَهَ، وَ زُهَیْرُ بْنُ الْقَیْنِ؟»

برادرم علی اکبر، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین کجایند؟

امام علیه السلام پاسخ داد:

«یا بُنَیَّ إِعْلَمْ أَنَّهُ لَیْسَ فی الْخِیامِ رَجُلٌ إِلّا أَنَا وَ أَنْتَ، وَ أَمّا هؤُلاءِ الَّذینَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ فَکُلُّهُمْ صَرْعی عَلی وَجْهِ الثَّری»

فرزندم! همین قدر بدان که در این خیمه ها مردی جز من و تو نمانده است، همه آنان به خاک افتاده و شهید شده اند.

پس علی بن الحسین علیه السلام سخت گریست. آنگاه به عمّه اش زینب علیهاالسلام گفت: «یا عَمَّتاهُ عَلَیَّ بِالسَّیْفِ وَ الْعَصا» عمّه جان! شمشیر و عصایم را حاضر کن.

پدرش فرمود: «وَ ما تَصْنَعُ بِهِما» می خواهی چه کنی؟

عرض کرد: «أَمَّا الْعَصا فَأَتَوَکَّأُ عَلَیْها، وَ أَمَّا السَّیْفُ فَأَذُبُّ بِهِ بَیْنَ یَدَیْ إِبْنِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَإِنَّهُ لَاخَیْرَ فِی الْحَیاهِ بَعْدَهُ»

بر عصا تکیه کنم و با شمشیرم از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع نمایم، چرا که زندگانی پس از او ارزش ندارد.

امام حسین علیه السلام او را باز داشت و به سینه چسباند و فرمود: «یا وَلَدی أَنْتَ أَطْیَبُ ذُرِّیَّتی، وَ أَفْضَلُ عِتْرَتی، وَ أَنْتَ خَلیفَتی عَلی هؤُلاءِ الْعِیالِ وَ الْأَطْفالِ، فَإِنَّهُمْ غُرَباءٌ مَخْذُولُونَ، قَدْ شَمِلَتْهُمُ الذِّلَّهُ وَ الْیُتْمُ وَ شَماتَهُ الْأَعْداءِ وَ نَوائِبُ الزَّمانِ سَکِّتْهُمْ إِذا صَرَخُوا، وَ آنِسْهُمْ اذَا اسْتَوْحَشُوا، وَ سَلِّ خَواطِرَهُمْ بِلَیْنِ الْکَلامِ، فَإِنَّهُمْ ما بَقِیَ مِنْ رِجالِهِمْ مَنْ یَسْتَأْنِسُونَ بِهِ غَیْرُکَ، وَ لا أَحَدٌ عِنْدَهُمْ یَشْکُونَ إِلَیْهِ حُزْنَهُمْ سِواکَ، دَعْهُمْ یَشُمُّوکَ وَ تَشُمُّهُمْ، وَ یَبْکُوا عَلَیْکَ وَ تَبْکی عَلَیْهِمْ»

فرزندم! تو پاک ترین ذریّه و برترین عترت منی و تو جانشین من بر این بانوان و کودکانی.

آنان غریب و بی کس اند که تنهایی و یتیمی و سرزنش دشمنان و سختی های دوران آنان را فرا گرفته است.

هر گاه که ناله سر دادند آنان را آرام کن، و چون هراسان شدند مونسشان باش و با سخنان نرم و نیکو، خاطرشان را تسلّی بخش. چرا که کسی از مردانشان جز تو نمانده است تا مونسشان باشد و غم هایشان را به وی باز گویند. بگذار آنان تو را ببویند و تو آنان را ببویی و آنان بر تو گریه کنند و تو بر آنان.

ص: ۱۵۷۴

آنگاه امام علیه السلام دست فرزندش را گرفت و با صدای رسا فرمود: «یا زَیْنَبُ وَ یا امَّ کُلْثُومِ وَ یا سَکینَهُ وَ یا رُقَیَّهُ وَ یا فاطِمَهُ، اسْمَعْنَ کَلامی وَ اعْلَمْنَ أَنَّ ابْنی هذا خَلیفَتی عَلَیْکُمْ، وَ هُوَ إِمامٌ مُفْتَرِضُ الطّاعَهِ»

ای زینب! ای امّ کلثوم! ای سکینه! ای رقیّه! و ای فاطمه! سخنم را بشنوید و بدانید که این فرزندم جانشین من بر شماست و او امامی است که پیروی از او واجب است.

سپس به فرزندش فرمود:

«یا وَلَدی بَلِّغْ شیعَتی عَنِّیَ السَّلامَ فَقُلْ لَهُمْ: إِنَّ أَبی ماتَ غَریباً فَانْدُبُوهُ وَ مَضی شَهیداً فَابْکُوهُ؛ فرزندم! سلامم را به شیعیانم برسان و به آنان بگو: پدرم غریبانه به شهادت رسید پس بر او اشک بریزید.

امام علیه السلام لباس کهنه به تن کرد

هنگامی که امام حسین علیه السلام عزم میدان کرد، فرمود: «ائْتُونی بِثَوْبٍ لا یُرْغَبُ فیهِ، الْبِسُهُ غَیْرَ ثِیابِی، لا اجَرَّدُ، فَانِّی مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ»

برایم جامه کهنه ای بیاورید که کسی به آن رغبت نکند تا آن را زیر لباسهایم بپوشم و بعد از شهادتم مرا برهنه نکنند، زیرا می دانم پس از شهادت لباسهایم ربوده خواهد شد.

لباس تنگ و کوتاهی آوردند ولی امام علیه السلام آن را نپوشید و فرمود: «هذا لِباسُ أَهْلِ الذِّمَّهِ» این لباس اهل ذمّه (کفّار اهل کتاب) است.

لباس بلندتری آوردند. امام علیه السلام آن را پوشید سپس با بانوان حرم خداحافظی کرد.

در روایت دیگری آمده است هنگامی که لباس کهنه آوردند، چند جایش را پاره کرد (تا ارزشی برای بیرون آوردن نداشته باشد) و آن را زیر لباس هایش پوشید؛ ولی پس از شهادت امام (دشمن ناجوانمرد پست) آن را نیز از بدنش بیرون آوردند. (تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴ ص ۲۲۱)

ص: ۱۵۷۵

گریه سکینه برای امام علیه السلام

در آن هنگام حضرت سکینه گریه سر داد. امام وی را به سینه چسبانید و فرمود:

سَیَطُولُ بَعْدی یا سَکینَهُ فَاعْلَمی   مِنْکِ الْبُکاءُ إِذَا الْحَمامُ دَهانِی

لا تُحْرِقی قَلْبِی بِدَمْعِکِ حَسْرَهً   مادامَ مِنّی الرُّوحُ فی جُثمانی

وَ إِذا قُتِلْتُ فَانْتَ اوْلی بِالَّذِی   تَأْتینَهُ یا خَیْرَهَ النِّسْوانِ

سکینه! بـدان پس از شـهادتم گریه هـای طولانـی خواهی داشت. تا جان در بـدن دارم با اشک حسـرتت دلم را آتش مزن. ای بهترین زنان! هنگامی که شهید شدم پس تو از هر کس به سوگواری سزاوارتری. (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۱۱۹)

گفتگوی امام با زنان و بانوان حرم

امام حسین علیه السلام به سوی خیمه رفت و ندا داد:

«یا سَکینَهُ! یا فاطِمَهُ! یا زَیْنَبُ! یا امَّ کُلْثُومِ! عَلَیْکُنَّ مِنِّی السَّلامُ»

ای سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای امّ کلثوم! خداحافظ من هم رفتم.

سکینه فریاد برآورد: پدرجان! آیا تسلیم مرگ شده ای؟! امام پاسخ داد:

«کَیْفَ لا یَسْتَسْلِمُ مَنْ لا ناصِرَ لَهُ وَ لا مُعینَ؟» چگونه تسلیم نشود کسی که یار و یاوری برای او نمانده است؟.

سکینه گفت: پدر جان! (حال که چنین است) ما را به حرم جدّمان برگردان!

«هَیْهاتَ، لَوْ تُرِکَ الْقَطا لَنامَ» هیهات! اگر مرغ قطا را رها می کردنـد در آشـیانه اش آرام می گرفت. (اشاره به این که ما را رها نخواهند کرد).

صدای گریه بانوان برخاست، امام آنان را آرام کرد و به سوی دشمن حمله ور شد. (بحارالانوار ج ۴۵ ص ۴۷)

موعظه امام به لشکر عمر سعد

امام حسین علیه السلام به دشمنان نزدیک شد و خطاب به آنان فرمود:

«یا وَیْلَکَمْ أَتَقْتُلُونِی عَلی سُنَّهٍ بَدَّلْتُها؟ أَمْ عَلی شَریعَهٍ غَیَّرْتُها، أَمْ عَلی جُرْمٍ فَعَلْتُهُ، أَمْ عَلی حَقٍّ تَرَکْتُهُ؟»

وای بر شما! چرا با من می جنگید؟ آیا سنّتی را تغییر داده ام؟ یا شریعتی را دگرگون ساخته ام؟ یا جرمی مرتکب شده ام؟ و یا حقّی را ترک کرده ام؟.

گفتند: «إِنَّا نَقْتُلُکَ بُغْضاً لِأَبِیکَ» به خاطر کینه ای که از پدرت به دل داریم، با تو می جنگیم و تو را می کشیم. (ینابیع الموده، ج ۳ ص ۷۹)

مرگ بهتر از زندگی ننگین است!

امام علیه السلام به میدان آمد و مبارز طلبید، هر کس از پهلوانان سپاه دشمن پیش آمد او را به خاک افکند، تا آنجا که بسیاری از آنان را به هلاکت رساند آنگاه به میمنه (به جانب راست سپاه) حمله کرد و فرمود: «الْمَوْتُ خَیْرٌ مِنْ رُکُوبِ الْعارِ» مرگ بهتر از زندگی ننگین است.

سپس به میسره (جانب چپ سپاه) یورش برد و فرمود:

أَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیِّ آلَیْتُ أَنْ لا أَنْثَنی

أَحْمی عِیالاتِ أَبی أَمْضی عَلی دینِ النَّبِیِ

منم حسین بن علی علیه السلام، سوگند یاد کردم که (در برابر دشمن) سر فرود نیاورم، از خاندان پدرم حمایت می کنم و بر دین پیامبر رهسپارم. (بحارالانوار، ج ۴۵ ص ۴۹)

و در روایت دیگر آمده است، امام علیه السلام فرمود: «مَوْتٌ فی عِزٍّ خَیْرٌ مِنْ حَیاهٍ فی ذُلٍّ» مرگ با عزّت بهتر از زندگی با ذلّت است. (بحارالانوار، ج ۴۵ ص ۱۹۲)

اگر دین ندارید آزاد مرد باشید!

امام علیه السلام به هر سو یورش برد و گروه عظیمی را به خاک افکند.

عمر سعد فریاد برآورد: آیا می دانید با چه کس می جنگید؟ او فرزند همان دلاور میدان ها و قهرمانان عرب است، از هر سو به وی هجوم آورید.

بعد از این فرمان چهار هزار تیرانداز از هر سو امام علیه السلام را هدف قرار دادند و از سوی دیگر به جانب خیمه ها حمله ور شدند و میان آن حضرت و خیامش فاصله انداختند.

امام علیه السلام فریاد برآورد:

«وَیْحَکُمْ یا شیعَهَ آلِ أَبی سُفْیانَ! إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دینٌ، وَ کُنْتُمْ لا تَخافُونَ الْمَعادَ، فَکُونُوا أَحْراراً فی دُنْیاکُمْ هـذِهِ، وَارْجِعُوا إِلی أَحْسابِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ عَرَباً کَما تَزْعُمُونَ»

وای بر شما! ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از حسابرسی روز قیامت نمی ترسید لااقل در دنیای خود آزاده باشید، و اگر خود را عرب می دانید به خلق و خوی عربی خویش پایبند باشید.

شمر صدا زد: ای پسر فاطمه! چه می گویی؟ امام علیه السلام فرمود: «أَنَا الَّذی أُقاتِلُکُمْ، وَ تُقاتِلُونی، وَ النِّساءُ لَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ، فَامْنَعُوا عُتاتَکُمْ وَ طُغاتَکُمْ وَ جُهّالَکُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمی ما دُمْتُ حَیّاً»

من با شما جنگ دارم و شما با من، ولی زنان که گناهی ندارند، پس تا زمانی که زنده هستم، سپاهیان طغیانگر و نادان خود را از تعرّض به حرم من باز دارید.

شمر گفت: راست می گوید. آنگاه به لشکریان خویش رو کرد و گفت: «از حرم او دست بردارید و به خودش حمله کنید که به جانم سوگند هماوردی است بزرگوار!

سپاه دشمن از هر طرف به سوی امام علیه السلام حمله ور شدند و امام در جستجوی آب به سوی فرات رفت ولی سپاهیان همگی هجوم آوردند و مانع شدند.

مناجات با خدا و نفرین به دشمن

در روز عاشورا امام حسین علیه السلام به سوی فرات روانه شد که شمر گفت: به خدا سوگند! به آن نخواهی رسید تا در آتش درآیی!

شخص دیگری گفت: یا حسین! آیا آب فرات را نمی بینی که مثل شکم ماهی می درخشد؟! به خدا سوگند! از آن نخواهی چشید تا آن که با لب تشنه از جهان چشم بپوشی!

امام علیه السلام گفت: «اللَّهُمَّ أَمِتْهُ عَطَشاً» خدایا! او را تشنه بمیران.

راوی می گوید: به خدا سوگند پس از نفرین امام آن شخص به مرض عطش گرفتار شد، به گونه ای که پیوسته می گفت: به من آب دهید! آبش می دادند تا آنجا که آب از دهانش می ریخت ولی همچنان می گفت: آبم دهید که تشنگی مرا کشت! پیوسته این چنین بود تا آن که به هلاکت رسید!

تیری به پیشانی امام اصابت کرد

آنگاه مردی از سپاه دشمن به نام «ابوالحتوف جعفی» تیری به سوی امام رها کرد.

تیر به پیشانی امام اصابت کرد. آن را بیرون کشید، خون بر چهره و محاسن امام جاری شد، عرض کرد: «اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَری ما أَنَا فیهِ مِنْ عِبادِکَ هؤُلاءِ الْعُصاهِ، اللَّهُمَّ أَحِصَّهُمْ عَدَداً، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَداً، وَ لا تَذَرْ عَلی وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَداً، وَ لا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَداً»

خدایا! تو شاهدی که از این مردم سرکش به من چه می رسد. خدایا! جمعیّت آنان را اندک کن و آنان را با بیچارگی و بدبختی بمیران، و از آنان کسی را بر روی زمین مگذار و هرگز آنان را نیامرز.

سپس به آنان حمله کرد، و به هر کس که می رسید او را با شمشیرش بر خاک می افکند، این در حالی بود که تیرها از هر سو می بارید و بر بدن امام علیه السلام می نشست و می فرمود:

«یا أَمَّهَ السُّوءِ! بِئْسَـما خَلَّفْتُمْ مُحَمَّداً فی عِتْرَتِهِ، أَما إِنَّکَمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدی عَبْداً مِنْ عِبادِ اللَّهِ فَتُهابُوا قَتْلَهُ، بَلْ یُهَوِّنُ عَلَیْکَمْ عِنْدَ قَتْلِکَمْ إِیَّایَ، وَ ایْمُ اللَّهِ إِنّی لَأَرْجُوا أَنْ یُکْرِمَنِی رَبِّی بِالشَّهادَهِ بِهَوانِکُمْ، ثُمَّ یَنْتَقِمُ لی مِنْکُمْ مِنْ حَیْثُ لا تَشْعُرُونَ»

ای بدسیرتان! شـما در مورد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بد عمل کردید. آری! شما پس از کشتن من از کشتن هیچ بنده ای از بندگان خدا هراسی ندارید، چرا که با کشتن من قتل هر کس برایتان آسان خواهد بود. به خدا سوگند! من امیدوارم که پروردگارم شما را خوار و مرا به شهادت (در راهش) گرامی بدارد. آنگاه از جایی که گمان نمی برید انتقام مرا از شما بگیرد.

حصین بن مالک سکونی فریاد برآورد و گفت: «ای پسر فاطمه! چگونه خداوند انتقام تو را از ما بگیرد؟

امام علیه السلام فرمود: «یُلْقی بَأْسُکُمْ بَیْنَکُمْ وَ یَسْفِکُ دِماءَکُمْ، ثُمَّ یَصُبُّ عَلَیْکُمُ الْعَذابَ الْأَلیمَ»

نزاع و اختلاف در میانتان می افکند و خونتان را می ریزد آنگاه شما را به عذاب دردناک گرفتار می سازد.

امام علیه السـلام همچنان می جنگید تا آن که زخم های بسیاری بر بدن مبارکش وارد شد. (مقتل الحسین خوارزمی، ج ۴ ص ۳۴ ؛ بحارالانوار ج ۴۵ ص ۵۱)

تیری به گلوی امام اصابت کرد

در روایتی آمده است: هنگامی که دشمنان، امام را آماج تیرها قرار دادند تیر به گلوی امام اصابت کرد و فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إِلّا بِاللَّهِ، وَ هذا قَتیلٌ فی رِضَی اللَّهِ»

بـه نـام خداونـد و هیـچ حرکت و نیرویی جز از جـانب خـدا نیست و این شـهیدی است در راه رضـای خـدا! (منـاقب ابن شـهر آشوب، ج ۴ ص ۱۲۰)

اصابت سنگ به پیشانی امام و زدن تیر سه شعبه بر سینه ایشان

امام علیه السلام خسته شد، خواست اندکی بیاساید که ناگاه سنگی آمد و به پیشانی امام رسید، خون جاری شد.

امـام دامن پیراهنش را بالاـ زد تـا خون از چهره اش پاک کنـد که تیر سه شـعبه مسـمومی آمـد و به سـینه امام علیه السـلام فرو نشست.

امام (دعای قربانی خواند و) فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلی مِلِّهِ رَسُولِ اللَّهِ» به نام خدا و به یاری خدا و بر آیین رسول خدا.

آنگـاه سـرش را به آسـمان بلنـد کرد و عرض کرد: «إِلهی إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ یَقْتُلُونَ رَجُلًا لَیْسَ عَلی وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِیٍّ غَیْرَهُ» خدای من! تو آگاهی که اینان کسی را می کشند که در روی زمین پسر پیامبری جز وی نیست.

سپس تیر را بیرون کشـید. خون همچون نـاودان جـاری شـد. دسـتش را بر محلّ زخم گـذاشت، چون از خون پر شـد آن را به آسمان پاشید و قطره ای از آن به زمین بازنگشت!

بار دیگر دست را از خون پر کرد و آن را به سر و صورت کشید و فرمود:

«هکَذا وَاللَّهِ أَکُونُ حَتّی أَلْقی جَدّی رَسُولَ اللَّهِ وَ أَنَا مَخْضُوبٌ بِدَمی، وَ أَقُولُ: یا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلَنی فُلانٌ وَ فُلانٌ»

آری، به خدا سوگند! می خواهم با همین چهره خونین به دیدار جدّم رسول خدا صـلی الله علیه و آله بروم و بگویم: ای رسول خدا فلان و فلان مرا شهید کردند. (مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲ ص ۳۴ ؛ بحارالانوار ج ۴۵ ص ۵۳)

عرش خدا از اسب به زمین افتاد

امام علیه السلام بر اثر زخم های فراوان از اسب به زمین افتاد، ولی برخاست.

خواهرش زینب علیهاالسلام از خیمه ها بیرون آمد و با ناله ای جانسوز می گفت: «لَيْتَ السَّماءُ إِنْطَبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ» کاش آسمان بر زمین فرو می افتاد.

عمر بن سعد را دید که نزدیک امام علیه السلام ایستاده است. فرمود: «أَيُقْتَلُ ابُوعَبْدِاللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟» ای عمر بن سعد! اباعبداللَّه علیه السلام را شهید می کنند و تو نظاره می کنی؟!

اشک از دیدگان عمر سعد (دیدند) جاری شد و صورتش را برگرداند و چیزی نگفت. (کامل ابن اثیر، ج ۳ ص ۷۸)

حضرت زینب علیهاالسلام فریاد زد: «وَيْلَكُمْ، أما فِيكُمْ مُسْلِمٌ» وای بر شما! آیا در میان شما مسلمان نیست؟

سکوت مرگباری همه را فرا گرفته بود و کسی پاسخی نداد. (اعیان الشیعه، ج ۱ ص ۶۰۹)

امام علیه السلام ردایی به تن کرده و عمامه به سر داشت. و با آن که پیاده و زخمی بود چون سواران دلاور می جنگید، نگاهی به تیراندازان و نگاهی به حرم خود داشت و می گفت:

«أَعَلى قَتْلى تَجْتَمِعُونَ، أَما وَاللَّهِ لا تَقْتُلُونَ بَعْدى عَبْداً مِنْ عِبادِاللَّهِ، اللَّهُ أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ لِقَتْلِهِ مِنِّى؛ وَ ايْمُ اللَّهِ إِنّى لَأَرْجُوا أَنْ يُكْرِمَنِى اللَّهَ بِهَوانِكُمْ، ثُمَّ يَنْتَقِمُ لى مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لا تَشْعُرُونَ. أَما وَاللَّهِ لَوْ قَتَلْتُمُونى لَأَلْقَى اللَّهَ بَاْسَكُمْ بَيْنَكُمْ وَ سَفَكَ دِمائَكُمْ ثُمَّ لا يَرْضى حَتّى يُضاعِفَ لَكُمُ الْعَذابَ الْأَليمَ»

آیا بر کشتن من با هم متّحد شده اید؟ هان! به خدا سوگند! پس از من بنده ای از بندگان خدا را نمی کشید که خداوند را بیش از کشتن من به خشم آورد.

به خدا سوگند! من امیدوارم خداوند مرا با خواری شما گرامی بدارد و انتقام مرا از آنجا که گمان نمی برید از شما بگیرد.

هان! به خـدا سو گنـد! اگر مرا به قتل برسانیـد، خداوند شـما را گرفتار نزاعی در میان خودتان می سازد و خونتان را می ریزد و (هرگز) از شما راضی نگردد تا عذاب سنگین و دردناکی به شما بچشاند. (اعیان الشیعه، ج ۱ ص ۶۰۹)

آخرین مناجات های امام علیه السلام

امام حسین علیه السلام در آخرین لحظات عمر گرانبهایش با خدای خود چنین مناجات می کرد:

«اللّهُمَّ! مُتَعـالِیَ الْمَکـانِ، عَظیمَ الْجَبَرُوتِ، شَدیـدَ المِحـالِ، غَنِیٌّ عَنِ الْخَلا ئِقِ، عَریضُ الْکِبْرِیـاءِ، قادِرٌ عَلی ما تَشاءُ، قَریبُ الرَّحْمَهِ، صـادِقُ الْوَعْـدِ، سـابِغُ النِّعْمَهِ، حَسَنُ الْبَلاءِ، قَریبٌ إِذا دُعیتَ، مُحیطٌ بِما خَلَقْتَ، قابِلُ التَّوْبَهِ لِمَنْ تابَ إِلَیْکَ، قادِرٌ عَلی ما أَرَدْتَ، وَ مُدْرِکٌ ما طَلَبْتَ، وَ شَکُورٌ إِذا شُکِرْتَ، وَ ذَکُورٌ إِذا ذُکِرْتَ، أَدْعُوکَ مُحْتاجاً، وَ أَرْغَبُ إِلَیْکَ فَقیراً، وَ أَفْزَعُ إِلَیْکَ خائِفاً، وَ أَبْکی إِلَیْکَ مَکْرُوباً، وَ اسْتَعینُ بِکَ ضَعیفاً، وَ أَتَوَکَّلُ عَلَیْکَ کافِیاً، أُحْکُمْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا، فَإِنَّهُمْ غَرُّونا وَ خَدَعُونا وَ خَذَلُونا وَ غَدَرُوا بِنا وَ قَتَلُونا، وَ نَحْنُ عِتْرَهُ نَبِیِّکَ، وَ وَلَدُ حَبیبِکَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّهِ، الَّذی اصْطَفَیْتَهُ بِالرِّسالَهِ وَ ائْتَمَنْتَهُ عَلی وَحْیِکَ، فَاجْعَلْ لَنا مِنْ أَمْرِنا فَرَجاً وَ مَخْرَجاً بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمینَ».

خدایا! ای بلند جایگاه! بزرگ جبروت! سخت توانمند (در کیفر و انتقام)! بی نیاز از مخلوقات! صاحب کبریایی گسترده! بر هر چه خواهی قادری! رحمتت نزدیک! پیمانت درست! دارای نعمت سرشار! بلایت نیکو!

هر گـاه تو را بخواننـد نزدیکی! بر آفریـده ها احاطه داری! توبه پـذیر توبه کننـدگانی! بر هر چه اراده کنی توانایی! و به هر چه بخوانی می رسی!

چون سپاست گویند سپاسگزاری! و چون یادت کنند یادشان می کنی!

حاجتمنـدانه تـو را می خـوانم و نیازمنـدانه به تو مشـتاقم و هراسـانه به تو پنـاه می برم و بـا حـال حزن به درگـاه تو می گریم و ناتوانمندانه از تو یاری می طلبم تنها بر تو توکّل می کنم، میان ما و این قوم حکم فرما!

اینان به ما نیرنگ زدند، ما را تنها گذارده، بی وفایی کردند و به کشتن ما برخاستند.

ما خاندان پیامبر و فرزندان حبیب تو محمّد بن عبداللَّه صلی الله علیه و آله هستیم، همو که او را به پیامبری برگزیدی و بر وحی ات امین ساختی. پس در کار ما گشایش و برون رفتی قرار ده، به مهربانیت ای مهربانترین مهربانان.

آنگاه افزود: «صَبْراً عَلی قَضائِکَ یا رَبِّ لا إلهَ سِواکَ، یا غِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ، مالِیَ رَبٌّ سِواکَ، وَ لا مَعْبُودٌ غَیْرُکَ، صَبْراً عَلی حُکْمِکَ یا غِیاثَ مَنْ لا غِیاثَ لَهُ، یا دائِماً لا نَفادَ لَهُ، یا مُحْیِیَ الْمَوْتی، یا قائِماً عَلی کُلِّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ، احْکُمْ بَیْنی وَ بَیْنَهُمْ وَ أَنْتَ خَیْرُ الْحاکِمینَ»

پروردگارا! بر قضا و قدرت شکیبایی می ورزم، معبودی جز تو نیست، ای فریادرس دادخواهان! پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو برای من نیست.

بر حکم تو صبر می کنم ای فریادرس کسی که فریاد رسی ندارد! ای همیشه ای که پایان ناپذیر است! ای زنده کننده مردگان! ای برپا دارنده هر کس با آنچه که به دست آورده! میان ما و اینان داوری کن که تو بهترین داورانی. (مقتل الحسین مقرم، ص ۲۸۲)

لحظات شهادت سالار و سرور شهیدان عالم

راوی می گوید: «کنار قتلگاه ایستاده بودم و جان دادن امام علیه السلام را نظاره می کردم. بخدا سوگند! هرگز به خون آغشته ای را ندیده بودم که خون بدنش رفته باشد ولی این چنین زیبا و درخشنده باشد. آنچنان نور چهره اش خیره کننده بود که اندیشه شهادت او از یادم رفت.

حسین علیه السلام در آن حال شربتی آب می خواست. شنیدم مردی سنگدل و بی ایمان پاسخ داد: آب نیاشامی تا بر آتش درآئی (نعوذ باللَّه) و از حمیم آن بنوشی. (وَاللَّهِ لا تَذُوقُ الْماءَ حَتَّی تَرِدَ الْحامِیَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمیمِها)

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «إِنَّما أَرِدُ عَلی جَدِّی رَسُولِ اللَّهِ وَأَسْکَنُ مَعَهُ فِی دارِهِ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلیکٍ مُقْتَدِرٍ وَأَشْکو إِلَیْهِ ما ارْتَکَبْتُمْ مِنِّی وَفَعَلْتُمْ بِی»

بلکه من بر جدم رسول خدا وارد می شوم و در خانه اش در بهشت جایگاه صدق و در جوار قرب خدای مقتدر ساکن می شوم و از جنایاتی که نسبت به من روا داشتید به او شکایت می برم.

سپاه ابن سعد با شنیدن این سخن چنان به خشم آمدند که گویا خداوند در دل آنها هیچ رحمی قرار نداده بود. (مقتل الحسین مقرم، ص ۲۸۲؛ بحارالانوار ج ۴۵ ص ۵۷)

شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا

هنگام مصیبت عظمی فرا رسیده بود. حالت ضعف بر امام علیه السلام مستولی شده بود، هر کس با هر وسیله ای که در اختیار داشت به آن حضرت ضربه می زد، ولی هر کس به قصد کشتن نزدیک آن بزرگوار می شد، لرزه بر اندامش می افتاد و به عقب بر می گشت.

«مالک بن نمیر» نزدیک رفت و شمشیری بر فرق مبارکش زد که خون از سر آن حضرت جاری شد. امام علیه السلام فرمود: «هرگز با آن دست، غذا و آب نخوری و خدا تو را با ظالمان محشور گرداند». در تواریخ آمده است که او پس از آن چون بیچارگان در نهایت فقر و تنگدستی به سر می برد و دستانش از کار افتاد. (انساب الاشراف، ج ۳ ص ۴۰۷)

«زُرعه بن شریک» ضربه ای بر دست چپ آن حضرت وارد ساخت.

«سنان بن انس» با دو سلاح نیزه و شمشیر ضرباتی بر حضرت وارد ساخت، و به آن افتخار می کرد!

زمان به کندی می گذشت و جهان در انتظار حادثه ای عظیم بود. عمر سعد می خواست که کار سریعتر تمام شود و انتظار به پایان رسد. به خولی بن یزید که در کنارش بود دستور داد که کار حسین علیه السلام را تمام کند. وی پیش رفت تا سر از بدن آن حضرت جدا سازد ولی لرزه بر اندامش افتاد و به عقب برگشت.

«سنان بن انس»- بنا به نقلی- جلو رفت و شمشیری را حواله گلوی مبارک امام کرد و گفت: «ترا می کشم و سر از بدنت جدا می کنم در حالی که می دانم تو پسر رسول خدایی و پدر و مادرت بهترین خلق خدایند!» پس سر مبارک امام را از بدن جدا کرد. (کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۷۸ ؛ انساب الاشراف، ج۳ ص ۴۰۹)

در روایت دیگر، شمر بن ذی الجوشن در خشم شد و روی سینه مبارک امام علیه السلام نشست و محاسن آن حضرت را به دست گرفت و چون خواست امام را به قتل برساند، آن حضرت لبخندی زد و فرمود: آیا مرا می کشی در حالی که می دانی من کیستم؟

شمر گفت: آری، تو را خوب می شناسم، مادرت فاطمه زهرا و پدرت علی مرتضی و جدت محمد مصطفی است، تو را می کشم و باکی ندارم! پس با دوازده ضربه سر مبارک امام علیه السلام را از بدن جدا ساخت. (بحارالانوار ج ۴۵ ، ص۵۶)

دگرگونی عالَم طبیعت پس از شهادت امام علیه السلام

طبق نقل تواریخ بعد از شهادت آن حضرت، دگرگونی هایی در عالم تکوین رخ داد که خبر از وقوع حادثه عظیمی می داد. روایات مربوط به دگرگونی های عالم را، شیعه و اهل سنت متفقاً نقل کرده اند از جمله:

بنا به نقل سید بن طاووس در لهوف: در آن وقت غبار شدید توأم با تاریکی و طوفان سرخ فام آسمان کربلا و اطراف را فرا گرفت، سپاه ابن سعد وحشت کردند و گمان نمودند بر آنها عذاب نازل شده است. (عاشورا ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها، آیت الله مکارم شیرازی و همکاران، ص ۵۰۰)

«وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُون» آنها که ستم کردند به زودی می دانند که بازگشتشان به کجاست! (سوره شعرا / ۲۲۷)

شب یازدهم –شام غریبان –انگیزه امام حسین(ع) از قیام

انگیزه های امام حسین(ع) از قیام

اعوذُ بالله مِن الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم. لا حول و لا قوّه الّا بالله العلی العظیم اَلْحَمدُ لِلّهِ الّذی جَعَلَ الحَمْدَ مِفْتاحاً لِذِکْرِه و سَبباً مِنْ مَزید مِنْ فَضْلِه و دلیلاً عَلی آلائِه و عَظَمَتِه ثُمَّ الصَّلوه و السَّلام علی حَبیبه و خِیَرتِهِ حافِظِ سرِه و مُبَلغِ رسالاتِه سَیِّدِنا و نَبِّنا اباالقاسم محمد علی آلِهِ الطّیبین الطّاهرین المُنْتَجَبین سیَّما بقیه الله فِی الْاَرَضین.

قال الله تبارک و تعالی: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَکُونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ(توبه/۱۱۹)

شام غریبان حضرت ابا عبدالله الحسین و اصحاب و فرزندان و یاران باوفای اوست. خدا را شاکریم در این شب عزا و حزن و اندوه به ما توفیق داد در کنار حرم آن بانوی بزرگ حضرت فاطمه ی معصومه(س) عرض ارادت و تسلیتی خدمت آن بانوی بزرگوار داشته باشیم و از خدا می خواهیم در چنین ایامی زیارت قبر ابا عبدالله(ع) و مضجع شریف حسینی را نصیب همه ی این جمع و علاقه مندان به آن حضرت بگرداند. حادثه ی عاشورا در ساعاتی محدود، در سرزمین تفتیده عراق و در آوردگاه و نبردی نابرابر بین دو جبهه ی عزت و ذلّت، دو جبهه ی ارزش و ضد ارزش به وقوع پیوست. از آن حادثه، روزگاران زیادی سپری شده است. هر کسی این حادثه را که از نظر زمان کوتاه، اما از نظر پیام بلند و نامحدود است، حادثه ای که در سرزمینی کوچک، اما گسترده در همه ی عالم رخ داد را براساس دیدگاه خود تحلیل کرده و به نقد و بررسی آن پرداخته است.

ص: ۱۵۸۷

بهترین راه برای شناخت اهداف امام حسین(ع)، انگیزه ابا عبدالله و جریاناتی که منجر به این حادثه خونین و ماندگار شد، کلمات سالار شهیدان، امام حسین(ع) است. قبل از شنیدن نظرات و تحلیل های دیگران می توانیم با مراجعه به سخنان ابا عبد الله(ع)، تحلیل قیام و تحلیل این حادثه را از امام(ع) دریافت کنیم. در این جا، به پنج انگیزه ی مهم ابا عبد الله، با ذکر پنج شاهد مثال از کلمات امام حسین یا کلمات ائمه معصومین پرداخته خواهد شد.

چرا ابا عبد الله قیام نمود؟

۱-انگیزه ی دینی:

انگیزه ی دینی یعنی اقامه دین؛ حفظ دین که حفظ دین در رأس همه امور است. امیرالمؤمنین می فرمود: ای مردم مواظب باشید دین و آئین تان را حفظ کنید. اگر هر کس متدین باشد، جامعه دیندار می شود و اگر خطایی هم در آن جامعه صورت بگیرد، بهتر از آن جامعه ای است که بی دین باشند، اما به ظاهر کارهای خوب انجام دهند، زیرا که دین و آئین و اعتقادات باید در همه ی جامعه و در همه ی ابعاد، جریان داشته باشد. نخستین انگیزه ی ابا عبد الله، انگیزه دینی بود. شاهد آن، همان جمله ای است که امام حسین(ع) در نامه ای به مردم بصره، به پنج تن از سران آن جا نوشته بود. من کاری به عکس العمل رؤسای قبائل بصره ندارم زیرا که عکس العمل خوبی نشان ندادند و آن گونه که باید پاسخ مثبتی ندادند. کار اصلی من با پیام این نامه است. نخستین انگیزه امام، انگیزه دینی است و نشانه آن همین نامه است.« فإنَّ السُنَّه قَدْ اُمیتَتْ و اِنَّ البِدْعِهَ قَدْ اُحْیِیت» » نامه دو سطر بیشتر نبود.

مردم بصره، مردم دنیا، دو اتفاق در عالم افتاده:

۱-سنت پیامبر(ص) زیرپا گذاشته شده

ص: ۱۵۸۸

۲-در دین بـدعت گذاشـته شده است و خطری از این بالاتر نیست. پیامبری که خودش فرمود: مردم سـنت مرا حفظ کنید. امیر المؤمنین در نهج البلاغه می فرماید: ای مردم! سـتون و اسـتوانه ی سـنت و کتاب خدا را حفظ کنید. سنتی که بیست و سه سال بعد از بعثت، پیامبر(ص) برایش زحمت کشـید و این همه روایات، احادیث، کلمات و ... امام(ع) می فرماید: سنت پیامبر(ص) زیر پا گذاشته شده است. مگر سـنت پیامبر(ص) چه بود؟ یکی از سـنت های پیامبر(ص) این است، که حاکم باید عادل باشـد حاکمی که حکومت می کند، یزید است که بسـیار ظالم است. یکی دیگر از سنت های پیامبر(ص)، محبت اهل بیت است؛ که فرمود: مزد رسالت من مودّت فامیل و قربی و بسـتگان و اهل بیت من است. این چه محبتی است که اباعبد الله را در بیابان های حجاز و کوفه این گونه با خانواده می چرخاننـد و به خاندان اباعبد الله جسارت می کنند؟ آیا بهتر از این هم می شود سـنت را زیر پا گـذاشت؟ بعد از جریان شـهادت اباعبد الله از انس بن مالك پرسـیدند: چه قدر از سـنت پیامبر(ص) مانده است؟ گفت: من بـا پیـامبر(ص) سالهـا محشور بودم فقـط همین نمـازی که مردم می خواننـد و شـهادت ان لا اله الّا الله دیگر هر چه نگاه می کنم، سـنت پیامبر(ص) را نمی بینم. سنت پیامبر(ص) محبت اهل بیت بود. حکومت عدالت بود. سنت پیامبر(ص) چیزی نیست که اکنون در جامعه وجود دارد که هنوز نیم قرن از رحلت آن حضـرت گذشـته این همه ظلم و تعدی و شـرابخواری و جنایت باشد.

امام فرمود: ای مردم بصره، دواتفاق افتاده است:

۱-سنت پیامبر(ص) از بین رفته

۲-بدعت در دین به وجود آمده.

ص: ۱۵۸۹

ای برادران عزیز و خواهران گرامی بدعت چیست؟ هر چیزی که خداوند نفرموده و پیامبر(ص) به آن اشاره نکرده، در دین نیست و اگر کسی چنین چیزی را به اسم دین به مردم بدهد این بدعت است. گاهی کسی به طور ذوقی مطلبی را بیان می کند. و می گوید این ذوق خود من است و ممکن است در قالب یک شعر، یک نکته، یک مطلب، یا یک برداشت باشد اما اگر کسی چیزی را که جزو دین نیست وارد دین کند و به آن بیفزاید به آن بدعت می گویند. ما در طول تاریخ با بدعت های زیادی مواجه بوده ایم در زمان رحلت پیامبر اکرم حتی پیش از آن، پیامبر(ص) گاهی دستهایشان را بالا می بردند، آن قدر بالا می بردند که نوشته اند زیر بغل های مبارکش پیدا می شد می فرمود: ای مردم، عده ای در مورد من سخنان باطل می گویند و هر کس در مورد من سخنان باطل و دروغ بگوید جایگاهش در آتش است. پیامبر اکرم مرتب این خطر را متذکر می شدند. چه قدر روایت به نام پیامبر(ص) جعل کردند. چه قدر تفسیر آیات قرآن را جا به جا کردند. روزی شخصی نزد معاویه آمد و از او پولی گرفت، آیه ای را که در شأن علی بن ابیطالب است می گوید این آیه در شأن ابن ملجم نازل شده است. چه قدر فضائل امیرالمومنین را پنهان کردند و برای دیگران فضائل و منقبت های فراوان درست کردند. همین چیزها بدعت است. امروز هم فرقی با گذشته ندارد. اگر کسی سنت پیامبر(ص) را زیر پا گذاشت، در دین بدعت ایجاد کرده است. خرافه در دین به وجود آورد و از خودش چیزی اختراع کرد و به اسم دین به خورد جامعه داد همین پیام امام حسین(ع) شامل حالش می شود. ما در دین، تابع قرآن و سنت هستیم. عالم دینی، مرجع تقلید، مفسر کتاب و قرآن هم اگر چیزی بر ما ابلاغ می کنند؛ مستندش این آیه، یا این حدیث است.

ص: ۱۵۹۰

مردم دنیا، دو اتفاق افتاده است:

۱-سنت پیامبر(ص) زیر پا گذاشته شده

۲-بدعت در دین به وجود آمده است.

راه حل این مشکل چیست؟ ای مردم، یک راه چاره بیشتر وجود ندارد.« و إن تسمعوا قَولی و تطیعوا أمری اَهدِکُم سبیل الرَّشاد » اگر دنبال من بیایید و حرف نوه ی پیامبر(ص) را گوش کنید؛ من شما را به سمت رشد و راه صحیح هدایت می کنم. شبیه همین جمله را اباعبدالله در خطبه ای که در منی خوانده بود هم فرمودند: انگیزه امام حسین از آمدن به کربلا چه بود؟ نخستین انگیزه، انگیزه ی دینی است، یعنی سنت احیا شود و بدعت کنار رود. البته شما می دانید ما یک عمل به وظیفه داریم و دیگری دریافت نتیجه است. مؤمن وظیفه اش را انجام می دهد. نتیجه دست ما نیست. باید به خدا توکل کرد. اباعبدالله، تکلیف را انجام داد و نتیجه این بود که در جامعه بیداری هایی به وجود بیاورد. قیام هایی رخ داد. حکومت بنی امیه، که معاویه چهل سال برای استقرارش تلاش کرده بود، بعد از شهادت امام حسین(ع) از هم پاشید. مدتی از این حادثه نگذشته بود که قیام حرّه، در مدینه و قیام توابین و قیام مختار شروع شد. من در مقام تأیید کردن یا تحلیل یا نفی این قیام ها نیستم اما سخن من این است؛ حتی بعضی از صاحب نظران گفته اند که در عصر عاشورا افرادی در کربلا فریاد زدند و گفتند: خون حسین، خون مظلوم بود. باید برای اعاده و انتقام از خون مظلوم قیام کرد. مردم کوفه به دور سلیمان بن صُرد خُزاعی گرد آمدند. این آیه را، وقتی بنی اسرائیل موسی را تنها گذاشتند و رفتند، به دنبال گوساله سامری برای آن ها خواند. قرآن می فرماید: موسی بن عمران به آنها گفت:«ظَلَمْتُم اَنْفُسَکُم بِاتِّخاذِکُم العِجْل » شما به خودتان ظلم کردید چون خدا را رها کردید و بت پرست شدید. سلیمان بن صُرَد خُزاعی این آیه را در جمع مردم توّابین کوفه خواند و گفت ما بد اشتباه کردیم که امام حسین(ع) را تنها گذاشتیم. و به عده ای اجازه ندادیم که با او همراه شوند و عده ای دیگر هم کوتاهی کردند. گفت:« ظَلَمْتُم اَنْفُسَکُم فَتوبوا إلی بارِئکُم » ای مردم! توبه کنید. شاید علت اینکه به آن ها توابین می گویند این باشد که:« تُوبُوا إلی بارِئکُم»، لذا نوشته اند: آن ها آمدند و کنار قبر اباعبدالله، گریه کردند و اشک ریختند و عزاداری کردند و از همین جا بود که قیام توابین شکل گرفت. البته بیشتر این نهضت ها به نتیجه مطلوب نرسیده است؛ اما انگیزه، انگیزه ای دینی بود.

ص: ۱۵۹۱

دومین انگیزه ی امام، انگیزه ی اجتماعی بود.

اگر جامعه دچار انحراف شد، امام باید در جامعه این انحراف را ریشه کن کند و جامعه را به سمت راه راست هدایت کند. دومین انگیزه اباعبدالله از قیام طبق نقل مشهوری که در نامه ایشان به محمد حنیفه آمده: اصلاح جامعه است. امام به محمد حنیفه نوشته اند:« إنَّما اخرجْتُ لِطَلَبِ الْاصلاح » من قیام کردم تا اصلاحات را ایجاد کنم. برادرن عزیز و خواهران گرامی انسان اصلاح را کجا به کار می برد؟ جایی که چیزی خراب باشد می گویند اصلاح... ! آیا اگر ساختمانی خراب بود، آن را از ریشه در آورند و دوباره بسازند به آن اصلاح می گویند؟ همانا اگر جایی اصلاح شده بود آن را خراب کردیم دیگر به آن اصلاح نمی گویند. اصلاح هر چیزی بر حسب ویژگی های همان چیز است. اصلاح یک ساختمان به این است که پایه هایی و سقفی محکم داشته باشد. دیوارهای آن استوار باشند. معنای اصلاح این است. به مطلبی که عرض می کنم خوب به آن دقت فرمایید. گاهی رابطه ما با خدا هم در هم می پیچد. ما باید این رابطه را اصلاح کنیم. روایاتی در این زمینه وجود دارد، از جمله:« مَنْ اَصْلَحَ ما بَیْنَه و بین الله اَصْلَحَ اللهُ ما بَیْنَه و بَیْنَ النّاس» هر کس رابطه خودش را با خدا اصلاح کند خدا رابطه اش را با مردم اصلاح می کند، یعنی چه؟ یعنی کاری می کند که نزد مردم، محبوب شود. خداوند متعال می فرماید: رابطه تان را با من اصلاح کنید. اگر این رابطه اصلاح شد« إنَّ الّذین آمنوا و عَمِلوا الصّالحات سَیَجْعَلْ لَهُمُ الرَّحمنَ وُدّا » من (خدا) شما را محبوب جامعه قرار می دهم. در حادثه عاشورا این همه تلاش شد، زینب کبری-سلام الله علیها- رو به دشمن کرد و فرمود: « کِد کیْدَک» هر کاری بکنید، نمی توانید محبت ما را از دل مردم بیرون بکنید و همین طور هم شد.

امام سجاد(ع) بر منبر شام فرمودند: ما چندین خصوصیت داریم.

یکی از آن خصوصیت ها این است که« اَلْمَحَبَّةُ فی قُلوب المؤمنین» محبت ما در دلهای مردم است. یکی از خلفای بنی عباس به کنار قبر امام هادی(ع) رفته بود، وزیرش گفت: قربان قبر پدرش اینجاست و همانا تخریب شده است، از شنیدن این سخن به هم ریخت، اما قبر امام شیعیان و مسلمانان با اینکه بودجه ی خاصی برای آن در نظر گرفته نشده بود چقدر زیبا و شکیل است به چه علت این گونه است؟ گفت: برای اینکه اینها در دل مردم جا دارند. مردم از زندگی خود برای ضریح امام حسین(ع) هزینه می کنند. برای اصلاح رابطه شان با خدا، هزینه می کنند. وقتی امام کاظم(ع) با هارون الرشید در مکه ملاقات کرد به هارون گفتند: این آقا کیست؟ گفت:« هُوَ إمامُ القُلوب» این آقا جایش در دل مردم است. محبت را که نمی شود از دل بیرون راند. شما ببینید امروز در دنیا با این تهدهایی که وجود دارد و در مورد عزاداری و سوگواری اباعبدالله به هر حال صحبت هایی وجود دارد. ولی با همه، در پاکستان، هندوستان، انگلستان، عراق و در همه دنیا عزاداری اباعبدالله برپاست! کدام جریان سیاسی مردم را به این عزاداری ها می کشاند؟ کدام جریان منسجم مردم را به کوچه و خیابان می کشاند؟ واقعاً مردم از جان خود مایه گذاشتند. این همان است که زینب کبری(س) فرمود: «كِدْ كَيْدَكَ» هر کاری می خواهید بکنید. امام سجاد(ع) فرمود: این محبت در دلهاست، نمی توانید آن را أخذ کنید. عزیزان! دومین انگیزه، انگیزه اجتماعی است. یعنی اصلاح. گاهی رابطه آدم با خدا دچار خرابی و نقص می گردد، این رابطه را باید اصلاح کرد.

ص: ۱۵۹۳

این شب ها، شب توبه است. شب محبت است. شب انابه است. شب خواندن نماز با حضور قلب است. از خدا توفیق حضور قلب در نماز خواستن است. این پدیده یک نوع اصلاح است. گاهی رابطه انسان با مردم به هم می ریزد. به این می گویند: اِصلاحُ ذَاتِ البَینْ. امیرالمؤمنین(ع) می فرماید: اگر رابطه تان را با مردم، آشنا، فامیل، دوست و همسایه که به هم ریخته را اصلاح کنید و برقرار کنید از یک عمر عبادت و بعضی گفته اند از یک سال عبادت بهتر است.«اِصلاحُ ذَاتِ البَینْ اَفْضَلَ مِنْ عامَهِ صلاهِ و صیام.» یعنی اگر بتوانید رابطه دو نفر را بهبود بخشید و اصلاح کنید بهتر از یک سال یا یک عمر عبادت، نماز و روزه است. برادران عزیز و خواهران گرامی! این پیام عاشورا است. بیایید رابطه ها را با هم اصلاح کنیم. اگر کینه ای، کدورتی، اختلافی هست. کنار بگذاریم! این یک نوع اصلاح است. اصلاح رابطه با مردم. نظام حاکم بر جامعه باید نظام اصلاح شده باشد! نظام حاکم باید نظام دینی باشد. اباعبدالله(ع)فرمود: من خارج شدم «لِطَلَبِ إصْلاح فی اُمَّهِ جَدّی محمد(ص)». چرا ما از خود امام حسین(ع) دلیل قیام را نخواهیم؟ خیلی از افراد تحلیل کرده اند آقا برای حکومت آمد! باید به این افراد بگوییم: خیر! امام حسین(ع) برای تکلیف آمد! برای عدم بیعت یزید آمد. خیلی ها در این زمینه کتاب نوشته اند از مسلمان ها، از غیر مسلمان ها، شیعیان، غیر شیعیان ولی بهترین منبع و مأخذ برای پی بردن به انگیزه امام، کلام خود ایشان و خطبه های اباعبدالله است.

سوم انگیزه فرهنگی؛ گاهی جامعه دچار جهل می شود.

دچار نادانی می شود و قدرت تشخیص آن را هم ندارد! بنابراین باید جامعه را بیدار کرد. شما زیارت اربعین را بخوانید. امام صادق(ع) می فرماید: حسین جان تو جان دادی«

لِيَسْـتَنْقِذَ عِبادَک مِنَ الْجَهالَه و حَيْرهِ الضَـ لالَه.» ديده ايد وقتی کســـی در دريا در حال غرق شدن است و نجات غريق ها می آيند او را نجات می دهند و از گرداب بيرون می آورند چه قدر خوشحال می شود؟! امام صادق(ع) جامعه را به گرداب جهل تعبير کرده و کسانی را که در اين گرداب هســـتند به آن کســـی که دارد غرق می شود تشبيه می کند و امام حسين(ع) را به فرد امدادرسان و نجات غريق! فرمود: جد ما قيام کرد تا مثل کســـی که غريق را از آب نجات می دهد جامعه را از گرداب جهل نجات دهد! وقتی ابوالعباس ســـفاح به قدرت رسيد بعضی ها نزد او آمده گفتند: ما فاميلی برای پيامبر(ص) غير از بنی اميه نمی شناختيم! ببينيد تا چه حد تبليغات کرده بودند! اميرالمؤمنين(ع) در جنگ صفين ديد جوانی در حال کارزار و جنگيدن قرآن می خواند. جلو آمد فرمود چه می خوانی؟ جوان گفت: يا ابَـا الْحسن دارم سوره نَبَـأ می خوانم. بسم الله الرحمن الرحيم عمَّ يَتَسائَلونَ عَنِ النَّبَاء العظيم. مردم از نباء عظيم مورد سوال واقع می شونـــد! معنايش اين است بايد در مورد نباء عظيم پاسخ دهيد. نباء عظيم يعنی خبر بزرگ. خبرهای بزرگ زياد است. يکی از آن ها خبر قيامت و معاد است، يک مصداق نباء عظيم که در زيارت نامه ی حضـــرت اميرالمؤمنين و حتی در مفاتيح هم آمده، حضرت اميرالمؤمنين است. امام علی(ع) فرمود: أنا نَبَاءالعظيم؛ من خبر عظيم هستم! تو داری با مصداق اين آيه می جنگی و قرآن هم می خوانی؟ اين جهل و دروغ است. اين امر را بايد از جامعه زدود و پاک کرد. جهل زدايی يک وظيفه است. آگاهی دادن به جامعه و مردم يک وظيفه است! مردم بايد بدانند اثرات دينداری، تقوا،حجاب و روابط صـــحيح چيست. مشـــکلی که ما اکنون در جامعه داريم عليرغم همه پيشرفت ها، مطالعات و تحصـــيلات عالی گاهی جوان ها و نوجوان های ما نســـبت به برخی از ارزش های دينی بی توجه اند. من آماری از يکی از اســـتان های کشور را در قالب يک پايان نامه ديدم که چرا جامعه آماری جوان و نوجوان در آن اســـتان نسبت به برخی از مسائل دينی سست و بی تفاوت اند؟ بسياری از علت هايی که بيان شده بود به جهل جوانان و نوجوانان در مورد دين برمی گشت.

ص: ۱۵۹۵

خیلی ها گفته بودنـد مگر خـدا به عبادت ما نیاز دارد. ما نماز بخوانیم یا نخوانیم او خداست نیازی به نماز ما ندارد. اگر تمامی کائنات کافر و بی دین باشـند مگر بر عظمت و کبریای او گردی می نشـیند؟ برای چه بخوانیم چه نیازی به این سجده و رکوع مـاست؟ این ندانسـتن و جهـل است! ارتبـاط و وصل رودخانه به دریا دلیل نیاز دریا نیست! بلکه نیاز رودخانه است! اگر وصـل شـد مانـدگار می شود. عبـد اگر به خالق وصل شد«وَ مَا خَلَقْتُ الجِنَّ والْاِنس إلّا لِیَعبُدون» خودش را بالا برده. وصلِ باقی، فانی را ماندگار می کند. وصل به خدای غفور، رفیق، شـفیق و مهربان به انسان رفق و مهربانی و شـفقت می دهد. درست است خدا اصـلاً نیازی به عبادات بندگانش ندارد اما تو باید از این زاویه وارد شوی که من نیاز دارم! رودخانه یا جوی باید به دریا وصل شود! غالباً گفته بودنـد مـا به این دلیـل توجه نمی کنیم. متأسـفانه یکی از مشـکلات حاد در جامعه ما معضل بـدحجابی است. خیلی از همین دوستان عزیز، دانشجویان، جوان ها و نوجوان هایی که حجاب را رعایت نمی کنند، گاهی که با آن ها صحبت و گفتگو می شود و سؤال می شود.،می بینیـد اعتقـادات خوبی دارنـد! الزامـاً هر بـدحجابی در مسـیر فساد نیست. اتفاقاً غیورن! خانواده هایی دارند که مقیدند. اما این مسـئله به صورت یک فرهنگ و یک ساختار شده. می گوید خانواده ما این گونه است یـا در فامیـل مـا رسم اینطور است یـا اینکه در زنـدگی و ساختار خانواده ی ما، رابطه دخترخاله و پسـرخاله مثل رابطه خواهر و برادر است و یکـدیگر را نـامحرم نمی دانیم. مگر دخـتر خـاله هم مثـل خـواهر است؟ درست است از نظر ارزش و احـترام مثل خـواهر است ولی اسـلام در این بین حریم گذاشـته و همه ملزم به رعـایت آن حریم هسـتیم! مرز شـکنی ممنوع است! بسـیاری اوقات این امر ناشـی از عدم داشـتن اطلاع کافی است. من گاهی با پدران و همسـران این افراد صحبت کرده ام از آن ها سوال کرده ام: آیا راضـی هستید دختر و یا همسر شما با این وضع در کوچه و خیابان توجه های زیادی را به خودش جلب کند؟ می گوینـد: خیر! خیلی وقت هـا هم می بینیـد حسـاس است، غیرت دارد. می گویم: شـما بخواهیـد یا نخواهیـد بخشـی از این بهره مندی را در اختیار مردم و جوان مجرد قرار داده اید. بالاخره این پوشـش محرک است. این لباس تحریک کننده است. اگر در عطر باز شد نمی شود به بوی عطر بگویی بیرون نیا و یا بگویی بمان، پس باید در عطر را مسدود نمایی! تو اگر درّ و صدف را از محـل حفـاظت، در محـل رو بـاز گـذاشتی جلوی هزار دزد را که نمی توانی بگیری! اما خودت می توانی حفاظ برای دُرّت ایجـاد کنی! تو نمی توانی در خیابـان به همه بگویی نگـاه نکن ولی می توانی خـانواده ات را بـا حجاب بیرون بیاوری پس این یک ارزش است.

ص: ۱۵۹۶

امشب طبق نقـل، وقتی زینب کبری(س) آمـد کنـار آن دختر بچه ای که داغ دیـده و پـدرش را از دست داده، گرسـنه و تشـنه است، در بیابان مسیر را گم کرده تا عمه بالای سرش می آید، می گوید: عمه جان یک قطعه پارچه بده من سرم را بپوشانم! با این که شایـد این بچه تکلیفی هم نـدارد. آن طـور که مشـهور است کنـار بـدن اباعبـدالله گر چه اعتقـاد خود من این است که حجـاب زینب کبری(س) و اهـل بیت، روز عـاشورا و حتی بعـد از آن کنار نرفته و کسـی نتوانسـته است چهره و موی آن ها را ببیند. اما با این فرض ببینید دختر اباعبدالله گله و شکوه و درد و دلش با پدر این است که بعضی ها متعرّض حجاب آن ها شده انـد! برادران عزیز خواهران گرامی و بیننـدگانی که امشب برنامه را از کنار حرم کریمه ی اهل بیت فاطمه ی معصومه مشاهـده می کنیـد سـفره ی دهه ی محرم تمام شد! خوشا به حال آن کسانی که حُرّ وار فرصت یاب بودند و نه مانند عبیدالله حر جعفی فرصت سوز و نه مثل عمرسـعدها فرصت طلب. تاریـخ می گـذرد. امروز نه عمرسـعد در جامعه است نه عبیدالله حر جعفی و نه حرّ بن یزیـد ریـاحی. چرا مـا این هـا را به سه شـاخه تقسـیم می کنیم؟ چرا می گوییم حرّ فرصت یـاب بود. عبیـدالله حر جعفی فرصت سوز بود و عمرسـعد فرصت طلب بود؟ چون حرّ از مرکب عـاشورا برای هـدایت خود اسـتفاده کرد. عبیـدالله حر جعفی مرکب عاشورا را سوار نشد و آن گونه از کاروان عقب ماند. عمرسعد خواست از این مرکب به ری برسد و نرسید! مولای ما و شما اباعبدالله فرمود: هرکس بخواهد از گناه به هدف و خواسته ی خود برسد بداند که کوچه ی گناه بن بست است! عمرسعد از کوچه ی گنـاه به ری نرسید. خولی از کوچه ی گنـاه به ثروت نرسـید! شـبث بن ربعی از کوچه ی گنـاه به قـدرت نرسـید. تاریـخ را ببینید. صدام چه قدر خیانت کرد؟ چقدر عالم و مسـلمان و متدین و بی گناه را به قتل و شـهادت رساند؟ عاقبتش چه شـد؟ درست است که صـبر خـدا زیـاد است و گـاهی طـول می کشـد. امـا عـاقبت این کوچه بن بست است. سومین انگیزه ی اباعبـدالله، انگیزه ی فرهنگی به معنای جهل زدایی است. جوان ما اگر بدانـد اثر گناه و بـدحجابی چیست؟ اثر عبادت چیست؟ بـدان مسائل علاقه منـد می شود. ما بایـد این آثار را برای جوان تبیین کنیم. قرآن هم هرچه توصـیه می کند بلافاصـله اثرش را هم بیان می کند. مثلاً«أَقِمِ الصّلوه لِذِکْری» نماز را بخوانیدتا یادِ من بیفتید. روزه بگیرید تقوایتان زیاد می شود. زکات و خمس بدهید مالتان پاکیزه می شود. همدیگر را مسخره نکنید، غیبت نکنید، تهمت نزنید، جامعه تان سالم می ماند! خود قرآن آثار را شمرده اسـت:«اللّهـمّ اغْفِرلی الـذّنوب الّتی تُحبسُ الـدُّعا». بسـیار دقـت کنیـد که گناهـانی هسـتند که بـاعث می شـود دعایتـان مسـتجاب نشود و یـا نعمت بر شـما فرود نیایـد. این جهـل هـا بایـد زدوده شود. جـامعه ی زمـان امام حسـین(ع) گرفتار ترس و دنیـازدگی است. جامعه ی زمان امام حسـین(ع) گرفتار جهل است. خیلی از آن هایی که به سـرزمین کربلا آمـده بودنـد واقعاً قضایا را نمی دانسـتند، قـدرت تحلیل هم نداشـتند. مردم شام واقعاً تصورشان این بود که بایـد ورود اهل بیت را جشن بگیرنـد. چون افرادی که علیه حکومت برحق (به زعم آن ها) قیام کرده اند، کشـته شده اند. اما خطبه ی امام سـجاد(ع) و سخنان زینب کبری(س) جهل زدایی کرد.

انگیزه ی چهارم اباعبدالله، انگیزه ی سیاسی است.

یعنی جامعه باید امام را بشناسند و بدانند که هر کسی نمی تواند جامعه را اداره کند. امام فرمود: ثمره ی عملی تمام فقه، حکومت اسلامی است. فرمود حکومت اسلامی و ولایت فقیه تصورش، تصدیق می آورد. روشن است جامعه ی اسلامی چگونه باید اداره شود. با قوانین اسلامی. قوانین اسلام را چه کسی می داند؟ پیامبر خدا، ائمه بعد از ائمه و کارشناسان دینی. اگر خواستند یک بیمارستان را با قوانین پزشکی اداره کنند یک مهندس مثلاً مهندس نفت را به عنوان رئیس بیمارستان به کار نمی گمارند. اگر خواستند یک بیمارستان را از نظر مهندسی پی ریزی کنند که یک جامعه شناس و تاریخ دان را مهندس ناظر ساختمان قرار نمی دهند! باید کسی باشد که در رشته ی عمران تحصیل کرده و کارشناس باشد! این امری بدیهی و مشخص است. عجیب است همه جا دنبال متخصص اند؛ اما در دین همه متخصص می شوند. در مسائل شرعی همه متخصّص می شوند. در مسائل شرعی همه صاحب نظر می شوند. چه طور شما برای ساختمان رشته ی عمران را دنبال می کنید. برای برق دنبال مهندس الکترونیک می روید برای پزشکی دنبال متخصص می روید ولی دین آن قدر مظلوم است که باید یزید متخصص دین شود؟! معاویه متخصص دین شود؟! کعب الاحبار مفسر قرآن شود؟! نه، جایی که امام صادق(ع) هست چرا دیگران باید اظهار نظر کنند؟ جایی که اباعبدالله هست چرا آن ها به خود اجازه ی این گونه گستاخی ها را می دهند؟ انگیزه ی چهارم، انگیزه ی سیاسی است. نامه ای که امام(ع) به مردم کوفه نوشت مردم کوفه،« فَلَعَمْری! لیس الامام العامل بالکتاب» قسم به جان منِ حسین، امام کسی است که قرآن شناس باشد و قرآن شناس اهل بیت هستند. برای تفسیر قرآن باید به درِ خانه ی ما بیایید! این انگیزه ی چهارم امام بود.

ص: ۱۵۹۸

انگیزه ی پنجم، انگیزه ی شخصی است.

گفتند امام خروج کرده! به تعبیر آن ها از مسیر خارج شده است. اباعبدالله باید به دنیا بگوید من کیستم؟ می دانید چرا روز عاشورا این قدر خطبه خوانده؟ چرا محاجّه کرده؟ گاهی می فرمود: بروید از اصحاب بپرسید. از اباسعید، از جابر بپرسید. من کیستم، چرا خون مرا می ریزید؟ گاهی می فرمود: در تمام دنیا اکنون پسر پیامبری غیر از حسین وجود دارد؟ آیا پسر پیامبری غیر از امام حسین(ع) در حادثه ی ۶۱ کربلا- و واقعه ی طف که از فاطمه ی زهرا باشد آن زمان بود؟ امام حسن(ع) که به شهادت رسیده بود. بقیه هم از حضرت زهرا(س) به پیامبر(ص) نمی رسیدند. می فرمود: آیا روی این کره ی خاکی پسر پیامبری غیر از من هست؟ چرا اباعبدالله این قدر تأکید و اصرار می کند؟ این انگیزه ی شخصی است که خود او را بشناسند. کسی نباشد که یک برداشت و تحلیل از حادثه ی کربلا و از حضور امام حسین(ع) داشته باشد که کاملاً شبیه به برداشت های نادرست بنی امیه شود! این پنج محوری بود که خیلی خلاصه عرض کردم. و تبعاً هر کدام از این محورها یک سخنرانی جداگانه می طلبد که من در این جا فقط رئوس را گفتم.

سؤال:

انگیزه ی اباعبدالله از آمدن به کربلا چه بود؟ قبل از هر مکاشفه و تحلیلی سراغ کلام خود ایشان بیایید: انگیزه ی دینی! نامه به مردم بصره، می خواهم سنت احیا شود. وبدعت زدوده شود.

دوم انگیزه ی اجتماعی خَرَجْتِ لِطَلَبِ الأصلاح می خواهم خرابی ها را اصلاح کنم.

سوم انگیزه ی فرهنگی لِیَسْتَنْقِذَ عِبادکَ مِنَ الْجهالَه می خواهم جهل از جامعه زدوده شود.

چهارم انگیزه ی سیاسی می خواهم مردم بدانند چه کسی باید حاکم شود. حاکم باید قرآن شناس باشد. حاکم باید آشنای دین باشد. و پنجم انگیزه ی شخصی. در این باره حداقل دیدگاهِ خودم را بیان کردم.

ص: ۱۵۹۹

البته این ها خیلی دوست داشتند قضیه کربلا همان جا بسته شود و دیگر چیزی از آن جا بیرون نرود. اما برادران، خواهران و عزیزانی که کنار حرم حضرت معصومه(س) هستید. همان سوگواری ها و عزاداری ها عاشورا را ترویج کرد. وقتی زینب کبری(س) در گودال قتلگاه روضه خواند دوست و دشمن گریه کردند! وقتی ام السلمه در مدینه واحسیناه گفت تمام افراد مدینه با واقعه ی کربلا آشنا شدند. وقتی کوفیان در دروازه ی کوفه اشک ریختند. وقتی سیدالساجدین بالای منبر شام فرمود:«أنا ابْنُ العَطشان بِکَربلا» پدر مرا با لب تشنه در کربلا کشتند! فرمود من پسر آن کسی هستم که بدنش را عریان کردند. منطقه ی شام غرق در عزا شد. نزدیک به سی و چهار یا سی و پنج سال امام سجاد هر افطار و غیر افطار اگر آب آوردند، غذا آوردند صدا زد« قُتِلَ ابْنُ رسول الله عَطْشانا». می فرمود: مردم دنیا، من با نگاه به آب به یاد لب های تشنه ی پدرم می افتم! با نگاه به غذا به یاد گرسنگی پدرم می افتم! با نگاه به اطفال صغیر، یاد غربت علی اصغر می افتم. این ها باعث شد فرهنگ کربلا ترویج و همه گیر شود. هدف امام حسین(ع)جای خود؛ اما خود عزاداری جزو اهداف است. خود گریه هدفمند است. چون نتیجه ی گریه بر اباعبدالله آشنایی با مکتب او است. چرا مردم گریه می کنند؟ یکی از دوستان اهل منبر ما گفت من در ایتالیا منبر بودم. جمعیت زیادی هم از عرب های لبنان و عراق پای منبر می آمدند. می گفت آن کسی که ما باشگاه را از او اجاره کردیم یک مسیحی بود. وی تمام ده شب مراسم می آمد و ما را تماشا می کرد. شب دهم بعد از سخنرانی و مداحی و وعظ و عزاداری مرا صدا زد و گفت: در این باشگاه چه خبر است؟ من این جا را برای جشن ها اجاره می دهم. برای برنامه هایی از این قبیل: میتینگ ها و ملاقات ها. چرا ده شب است می نشینند و گریه می کنند؟ تو به آن ها چه می گویی که این قدر گریه می کنند؟ چرا این قدر اشک می ریزند؟ بر سر و صورت خودشان می زنند؟ ایشان گفت با این که خسته بودم شروع کردم برای او از پیامبر اکرم گفتم. نبی ما رسول الله است. پیامبر ما دختری داشت به نام فاطمه که تنها یادگارش بود. این دختر دو تا پسر داشت به نام حسن(ع) و حسین(ع). پیامبر(ص) آن ها را روی شانه می نشاند. روی زانو می نشاند. صورتشان را می بوسید. لب هایشان را می بوسید. و به یاران خود سفارش آن ها را می کرد. نسبت به آن ها احترام و اهتمام و محبت داشت. پیامبر(ص) از دنیا رفت. حرمت دخترش را نگه نداشتند و او را مورد بی مهری واقع کردند. دختر پیامبر(ص) به شهادت رسید. حرمت امام حسن(ع) را نگه نداشتند. امام حسن(ع) شهید شد. فرزند دومش حسین(ع) را در کربلا محاصره کردند. می گفت: یک دوره مقتل را برای او گفتم، گفتم: آب را به رویش بستند. طفل شش ماهه اش را جلوی چشمش کشتند. جوانش را جلوی چشمش«إربـاً اربـا» نمودند. سم اسب بر بدنش دوانیدند. زن و فرزندش را چهل منزل در شهرها گرداندند. می گفت: نزدیک دو ساعت یک مقتل را برایش گفتم. آن قدر این آقای مسیحی گریه کرد که همسرش هم که آن جا حاضر بود گفت: من سی سال است با او زندگی می کنم تا به حال گریه کردن او را ندیده بودم. با او چه کردی؟ گفتم: از حسین برایش تعریف کردم. حسین قتیل العَبَرات است. فرمود من کشته ی اشک ها هستم«أنَا قَتیلُ العَبَرات». از اباعبدالله برایش گفتم. حسینی که گاهی پیامبر(ص) او را روی سینه می گذاشت. لب های خود را به گلویش می گذاشت و می گفت: یزید با حسین من چه کار داری؟ حسین که امیرالمؤمنین هر وقت نگاه به چهره اش می کرد اشک می ریخت. یا اباعبدالله شام غریبان شماست. دل ها را روانه ی کربلا کنید. کنار مضجع شریف اباعبدالله. خدا، امشب در کربلا چه خبر بود؟ امشب باید قاعدتاً روضه را از زینب کبری(س) خواند. چون بیش از همه امشب زینب سختی کشید. کشته ها روی زمین، بچه های شهدا گرسنه و تشنه، خیمه هایی نیم سوخته، سیدالساجدین با حال نامساعد... امشب گاهی عقیله ی بنی هاشم می آمد بچه ها را از روی کشته ها برمی داشت. در گوشه ای می آورد باز می رفتند. گاهی در بیابان ها می گشت بچه هایی که از ترس آتش به بیابان پناه آورده بودند پیدا می کرد. گاهی می آمد و سیدالساجدین را آرام می کرد. اما زینب خودش هم

داغدیـده بود. داغ جوان دیـده، داغ برادر دیده، داغ پسـر برادر دیده. امشب بسـیار بر زینب سـخت گذشت. جوان ها، برادران، خواهران با همه ی سختی، امشب نماز شبش را خواند. در دل شب بلند شد.

ص: ۱۶۰۰

شکسته دلی نشسته می خواند نماز!

نماز شبش را خواند. خدایا ای کاش فردا طلوع نکند. ای خدا چگونه فردا بچه ها را از کنار این بدن ها جدا کنیم؟ بالاخره فردا رسید. امام سجاد(ع) فرمودند: عمه جان، بچه ها را آماده ی حرکت کنید. بچه ها را بر مرکب ها سوار کردند. نانجیب ها سفارش هم کرده بوند این ها را از کنار قتلگاه و از کنار کشته ها عبور دهید! امام سجاد(ع) می فرماید: عمه ام زینب(س) کمک کرد یکی یکی بچه ها و زن ها و حتی خود سیدالساجدین سوار شوند. سادات! عمه تان زینب می خواست سوار شود ولی نتوانست. ناچاراً آمد به قتلگاه و گفت حسین! بلند شو ببین کسی نیست خواهرت را سوار کند. برادر، بلندشو ببین زینب روی زمین مانده! برادر، من در بقیع و کنار قبر پیامبر(ص) می خواستم سوار شوم، محرم ها دورم را گرفتند. برادر، روزی که در این سرزمین پیاده شدم، تو آمدی. عباس آمد. قاسم آمد. اکبر آمد. یک بار دیگر به قتلگاه آمد. نشست میان قتلگاه. نمی دانم قتلگاه رفته اید یا نه؟ من خودم کم تر طاقت رفتن به قتلگاه را دارم! اگر به کربلا رفتید و حال مساعد نداشتید به قتلگاه نروید. اگر حالتان مساعد بود بروید! این جا جای چندمعصوم بوده. این جا پیامبر(ص) گریه کرده. فاطمه اشک ریخته. این جا بدن پسر رسول الله روی زمین افتاده بود. زینب(س) آمد به قتلگاه و گفت: برادر، قربان لب های تشنه ات. قربان حلقوم بریده ات. نمی دانم چگونه روضه خواند. اما نوشته اند فَوَ الله بَکَتْ کُلِّ عَدُوٍّ و صِدیق یعنی به خدا تمام دوست و دشمن گریه کردند! صدا زد برادر نمی خواهم بروم ولی دارند با تازیانه مرا از کنار تو می برند.

نمی روم ولی مرا به تازیانه می برند!

ص: ۱۶۰۱

سَيَعْلَموا الّذينَ ظَلَموا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبون.

خدا امشب به حال زینب(س)، به آن جنازه های مطهری که امشب روی زمین کربلا افتاده. امام سجاد(ع) فرمود: عمه جان این ها ما را مسلمان نمی دانند! مگر بدن مسلمانان را دفن نمی کنند؟ خدایا به آن جنازه های مطهّر و بدن شهدایی که امشب روی زمین افتاده اند قسمت می دهم در ظهور حجه بن الحسن(عج) تعجیل بفرما! خدایا، منتقم خون حسین را به فریاد تمامی مسلمانان جهان برسان! خدایا این کشور و این نظام و تمامیت ارضی ما، رهبر عظیم الشأن و محبوب ما را در پناه ولی الله الأعظم محفوظ بدار! خدایا ریشه های فقر و فساد و تبعیض، ریشه های طلاق و گرانی و بدحجابی را از جامعه ی ما ریشه کن بگردان! خدایا! بیماران، بیماران افراد حاضر در این جمع، جوان ها و اطفال مریض همه را شفای عاجل عنایت بفرما! خدایا حشر و نشر و حیات و ممات ما و اولاد ما را با اهل بیت و قرآن قرار بده! خدایا جوان های ما را از خطرات محفوظ بدار! هر قلم و دست و کتابت و برنامه ریزی که برای انحراف جوان ها توسط هر گروه و شخصی صورت می گیرد شرشان را به خودشان برگردان! خدا به مقربان درگاهت فیض و بشارت، به روح شهدا، اموات، اموات این جمع، روح ملکوتی امام عائذ و واصل بفرما. بِالنّبیِ و آله...

شب عاشورا ،شب قدر مصیبت امام حسین (ع)

شب عاشورا ،شب قدر مصیبت امام حسین (ع)

بسم الله الرحمن الرحیم،الحمدلله رب العالمین،حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر

هیچ بلایی به عظمت و بزرگی عاشورا نیست.

صاحب این مصیبت عظیم وجود مقدس رسول خاتم(ص) است. این مصیبت بر حضرت وارد شده و این اعظم ابتلائات حضرت است.

ص: ۱۶۰۲

روایتی است که من مکرر خوانده ام. امشب هم شب عاشوراست، بد نیست روایت خوانده شود. در این روایت آمده است وقتی حضرت ابراهیم خلیل(ع) از عهده ی امتحان خدا، ذبح جوان رشیدش حضرت اسماعیل، برآمد و در منی برای خدا، کارد به حلقوم فرزندش گذاشت؛ خدا فرمود: تو خوب امتحان خود را پس دادی، خلیلعلیه السلام) به خدا عرضه داشت، خدایا! من در کجای این امتحان کوتاهی کردم؟ موفق نشدم فرزندم را با دست خودم در راه تو سر ببرم و قربانی بکنم تا در این قربانی کردن به ثواب اعظم مصیبت ها برسم، ثوابی که هیچ صاحب مصیبتی، به آن ثواب نمی رسد. از جانب خدای متعال پاسخ رسید که: ابراهیم! خودت را بیشتر دوست داری، یا پیغمبر آخرالزمان را؟ عرض کرد: پیغمبر آخرالزمان را، فرزندت اسماعیل را بیشتر دوست داری، یا فرزند آن پیامبر را؟ عرض کرد: فرزند پیامبر، سیدالشهدا را، از اسماعیل خودم بیشتر دوست دارم. خدای متعال پس از این اقرارها که از حضرت ابراهیم گرفت، دو مطلب را به حضرت فرمودند: یکی این بود که ابراهیم نه تو ظرف اعظم مصائبی، و نه بزرگترین مصیبت ها، سر بریدن اسماعیل به فرمان من در منی است. ظرف اعظم این مصائب این شخصیتی است که گفتی او را از خودت بیشتر دوست داری، یعنی نبی خاتم(ص) و اعظم مصیبت های آن بزرگوار همان فرزندی است، که گفتی او را از اسماعیل بیشتر دوست داری، اما مطلب دوم(نقل به معنا) در روایت این است که ای ابراهیم خودت انصاف بده، تو به دستور ما در راه محبت خدا و برای تقرب جستن به او آمادگی داشتی تا در منی و با دست خودت بنده ی ما، اسماعیل فرزند خودت را سر ببری این مصیبت سنگین تر است یا سر بریدن آن فرزند عُظمای پیامبر خاتم(ص) که با اسماعیل نیز قابل مقایسه نیست آن هم توسط امتش؛ یعنی، امت اسلام و البته به قصد قربت. امّا مطلب سوم: ای ابراهیم! اگر می خواهی، به ثواب اعظم مصائب برسی باید مصیبت سیدالشهدا را درک کنی اگر توانستی مصیبت زده بشوی، اگر بلای سیدالشهدا در دل تو غم انداخت آن وقت به ثواب اعظم مصائب می رسی.

ص: ۱۶۰۳

برخی معارف هستند که انسان را خالص می کنند. خدای متعال درباره ی جنگ احد می فرمایند:این جنگ سخت و سنگین برای این بود که ما قلبتان را خالص کنیم. و این میسر نیست مگر به این که محبت به غیر، از دلتان بیرون رود؛ بنابراین هیچ چیز به اندازه ی معرفت مصیبت سیدالشهدا(ع) و درک و فهم آن، انسان را خالص و پاک نمی کند. این همان چیزی است که در زیارت عاشورا از خداوند درخواست می کنیم که «اَسئلُ اللهَ بحقکم و بالشأنِ الذی لکم عندهُ اَنْ یُعطینی بمُصابی بکُم اَفضلَ ما یُعطی مُصاباً بمصیبهِ» به ما گفته اند، از خدا بخواهید سرآمدن آن چیزهایی که به صاحبان مصیبت می دهد، به شما بدهد. خود سیدالشهدا(ع) و ۱۴ معصوم به درجه ی خاصی از قرب و نزدیکی به خدا رسیدند که برای احدی قابل فهم نیست. هیچ کس نمی تواند باطن عاشورا را درک کند و بفهمد بین خدا و سیدالشهدا چه گذشته است! اما می شود وارد فضای عاشورا شد و به این میدان پا گذاشت. اگر کسی مَرد راه باشد، اگر کسی پای این حرف و لوازمش بایستد، اگر کسی بخواهد خود را در میدان مصیبت سیدالشهدا وارد کند، از جام بلای سیدالشهدا به انسان می دهند آن وقت انسان مبتلا به بلای سیدالشهدا می شود البته لوازم دارد باید پای لوازمش بایستی از لوازم ظاهری تا باطنی، از ادب ظاهری تا ادب باطنی.

شنیده اید که در کامل الزیارات آمده که وقتی زیارت عاشورا به جا می آورید، و یا به زیارت سیدالشهدا می روید، غصه دار محزون، مکروب، غبارآلود، گرسنه و تشنه بروید، چرا که در روایت است که امام حسین (ع) در نهایت محزون و غصه دار بود و گرسنه، تشنه و غبارآلود به شهادت رسید، شما نیز در نهایت آشفتگی و حزن و اندوه به زیارت آن بزرگوار بروید و یا در مجالس روضه شرکت کنید. یکی از اساتید من می گفت: در بین الطلوعین روز غدیر برای زیارت امیرالمؤمنین(ع) به حرم آن بزرگوار می رفتم، بیرون در ورودی حرم، دیدم که، مرحوم آقای فکور که از علمای بزرگ و فوق العاده و نیز صاحب مقامات معنوی بودند از حرم بیرون آمدند، نزدیک کفش داری به من برخورد کرد و در حین صحبت و احوال پرسی گفت: فلانی، سه روز است یک استکان چای بیشتر نخورده ام..... من با خودم گفتم یعنی چه؟ نخوردی که نخوردی، این چه حرفی است دَم دَر کفش داری ائمه به من می گویی؟ این که گفتن ندارد! رفتم مقابل حرم ایستادم و سه ساعت گریه کردم و زیارت غدیریه را با توجه و عنایت خواندم آمدم خانه، خسته شده بودم خوابید م، در خواب دیدم حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است من همان جا ایستاده ام و با همان حال خوش مشغول زیارت هستم، حرم هم خلوت است و چند نفری بیشتر نیستند. دیدم مرحوم آقای فکور بین زمین و آسمان عاشقانه با تمام وجود دارد زیارت می کند متوجه ی آن جمله ی ایشان شدم که یعنی چه؟ بله!اگر می خواهید زیارت بکنید باید از قبل آماده شوید.

انسان اگر می خواهد عاشورا را درک کند، باید قبل از محرم مهیا شود.

شنیدید مرحوم سیدبن طاووس رضوان الله تعالی علیه در اقبال می فرماید: از فردای پایان ماه رمضان مراقبه شان را شروع می کردند، یعنی از فردای عید فطر برای شب قدر آینده! پس از قبل باید برای عاشورا مهیا شد. لازم است بگویم هر چیزی بهار و شب قدری دارد که اگر نتوانستی شب قدر آن چیز را درک کنی دیگر بعید است که در طول سال بتوانی بدستش بیاوری.

می دانید هر، شبانه روز، یک سحر دارد، من تلقی خودم این است، اگر کسی سحر را از دست داد مثل این است که کره یِ مشک را از دست داده است. اگر دوغ هم بخورد خاصیت، این کره را ندارد. کسی که سحرش خراب است، روزش نیز خراب است. این دو به هم گره خورده اند. در هفته یک شب شب جمعه است، کسی که شب جمعه ی خوبی ندارد، هفته خوبی هم نخواهد داشت، در سال یک ماه، رمضان است کسی که رمضان و شب قدر خوبی ندارد، سال خوبی هم ندارد. شب قدر مصیبت امام حسین(ع) نیز عاشورا است، اگر کسی امشب که شب عاشورا است و فردا که عاشورا است، نتواند به فضای عاشورا وارد شود، دیگر بعید است، زمانی دیگر بتواند. در این زمان همه چیز آماده است برای این که انسان پرده ها را کنار بزند و به باطن عاشورا راه پیدا کند. عاشورا نه یک قطعه ی خاص زمین است و نه یک ظرف خاص از زمان و جغرافیا. جغرافیایی است که همه ی عوالم را طی کرده و از نظر زمان، به اندازه ی همه ی تاریخ است. اگر انسان بتواند حجاب را کنار بزند و به عاشورا وارد شود، به باطن عاشورا راه پیدا می کند. ورود به بلای سیدالشهدا، زمینه ی محبت و وفا را برای انسان فراهم می کند و انسان را پاک و خالص می کند.

مصیبت سیدالشهدا(ع) چند چیز برای انسان می آورد.

در زیارت عاشورا و دعای ندبه و برخی متون دیگر توضیح داده شده که درک مصیبت سیدالشهداء، ۳ چیز را در انسان ایجاد می کند. شناخت اولیای خدا، همراهی با اولیاا...، تا مرز خون خواهی و معـیت با آنان و سوم ثبات قدم.

همه ی شما زیارت عاشورا را خوانده اید. دیگر چیزهایی که یک انسان در زیارت عاشورا می خواهد، دنبال مصیبت سیدالشهداست، اگر کسی مصیبت را فهمید، «لَقَدْ عظمُتْ الرزیَه»، سیرش آغاز می شود و نوعی همراهی با جبهه ی حق پیدا می کند، به وفای به ولی ا... می رسد. و نوعی موضع گیری نسبت به جبهه ی باطل در او پیدا می شود. اگر انسان عمق عاشورا را بفهمد از لعن تا برائت تا درگیری«حربٌ لمن حاربَکُمْ» تا خون خواهی و حضور در لشکر ولی ا... و یک سلسله مواضع دیگری که در زیارت عاشورا آمده را نیز یکسره می فهمد. مطلب دوم هم هست.

این مطلب دوم، خیلی مهم است مهم تر از همه. هم انسان را به امام حسین(ع) گره می زند و هم او را از صف دشمن جدا می کند. این را محضر جوان های عزیز تقدیم می کنم. در فتنه های ننگین و غوغاهایی که شیطان به پا می کند و موج هایی که می فرستد، موج هایی که نجات غریق ها هم در آن غرق می شوند، امثال ما که هیچ، شیطان مردان راه را با خود غرق می کند، اگر کسی اهل توجه به عاشورا بود، در عاشورا ذوب شد، نگاهش را از عاشورا برنداشت، بصیرتی پیدا می کند،" انَّ الحُسَیْنْ مصباح الهُدی"و خیلی راحت حق و باطل را می فهمد و دیگر بالاترین و بزرگ ترین، شبهه ها پیش او رنگی ندارد.

ص: ۱۶۰۶

امروز شـما می بینیـد عده ای غرق در شـبهاتی هسـتند که شـما به حساب نمی آورید. اصـلاً، آن ها را لغو می بینید.« اَلَّذینَ هُم عَـنْ الغـوِ المعرضون» راحت از کنار آن شـبهه ها می گذرید. فتنه های آخرالزمان، بسـیار سنگین است بهترین چیزی که می تواند، شـبهه ها را کنار بزند عاشورا است. به میزانی که انسان در عاشورا ذوب شود چشمش را از عاشورا برندارد، نگوید، بس است؛ کجا بس است؟ مگر هنوز، کسی حق گریه ی بر امام حسین را ادا کرده است؟ مگر هنوز کسی توانسته برای امام حسین عزاداری کنـد؟ عزاداری امـام حسـین در محشـر هم هست. در عـالم برزخ هم هست. اگر بلاـ ما را تطهیر می کنـد به ما عنایت کرده اند. امام حسین(ع) بلاکشیده، نبی اکرم(ص) تحمل کردند ما می توانیم به آن بلا راه پیدا کنیم و با آن بلا ساکت شویم.

این بلا سه برکت برای ما دارد: ۱) شناخت جبهه ی حق و موضع گیری مثبت نسبت به آن، در طول تاریخ از اسلام تا همراهی تا خونخواهی، تا تسلیم بودن و بقیه ی آن چیزها، شناخت جبهه ی باطل با تمام شیطنت ها و تزویزهایش که چقدر فتنه هایش سنگین و ظلمانی بوده، و هست.«ابن ابی الحدید» به دنبال این است که ظلمت یعنی چه؟ نقل می کند در زمان بنی امیه ۷۰۰۰۰ هزار منبر در دنیـای اسـلام بوده و بر فراز این منبرهـا وجود مقـدس و نـازنین امیرالمؤمنین، امـام الموحـدین مورد سب قرار می گرفته علی(ع) را لعن می کردنـد. فضا چه قـدر بایـد تاریک باشـد، که خطیب جمعه نمازش را قضا می کنـد چون یادش رفته امیرالمؤمنین(ع) را در خطبه هـایش لعن کنـد. در این ظلمـات یـک چیز انسـان را نجـات می دهـد آن هم عاشوراست؛ عاشورا بـاعث می شـود جبهه ی دشـمن را بشناسـیم و از آن فاصـله بگیریم نه فقـط فاصـله بگیریم، بـا آن هـا درگیر بشویم«حربٌ لِمَن حاربَکـُمْ»، این موجب می شود برای لشـکر امام زمان(عـج) آماده بشوی.« لـَقـَدْ عـَظـُمَ مصابی بـِكْ فـَاَسـئلَ الله الـذی اَکـْرَم مقامَـكَ و اکرمَنی بکَ اَنْ یَرْزُقـــَنی طـَلـَبَ ثارکْ،» اگر مصـیبت سیدالشـهدا در دل انسان عظمت یافت انسان به خونخواهی امام حسین(ع) در رکاب امام زمان(عج) شرکت می کند، تردید هم نمی کند.

ص: ۱۶۰۷

عاشورا یک سکه دو رو

سومین و آخرین مرحله ای که انسان به آن می رسد یعنی همان انسانی که به بلای سیدالشهداء مبتلا شده و با آن بلاسوخته، قرب است. ضیافتی، چون عاشورا یک سکه ی دو رو است همیشه یک روی آن بلا و سختی و رنج است و روی دیگر آن ضیافت است و محبت...، سُرور و نشاط است و قرب الی ا...، همیشه همین طور است. آد م، وقتی که مریض می شود ظاهرش بیمار است. باطنش پاکی و طهارت و قرب و محبت و انزجار از گناه. اگر کسی همتش را داشت توانایی اش را داشت از خدا خواست، پای این مطلب ایستاد، مبتلا به بلای عاشورا شد به میزانی که مبتلا می شود آن روی سکه عاشورا را هم به او نشان می دهند. وارد فضای ضیافت و قرب و رضوان و محبت می شود. یک زمانی من خودم بلا می کشم بلای من به اندازه ی خودم است پاکی و محبت و خلوص هم که می آورد به اندازه ی خودم است اما یک وقت به من تشنه، عطش زده، خسته و بلا دیده اجازه می دهند کاسه ام را از آب دریا پر کنم و وجود عطش زده و خسته ی مرا به درون دریا می اندازند این دو خیلی با هم فرق دارند، اگر آدم را به دریا انداختند، دریایی می شود؛ اگر مرا به مصیبت امام حسین(ع) راه دادند، در اثر مبتلا شدن به مصیبت، آن روی سکه را به من نشان می دهند هر چه قدر هم کوچک باشم، دریا می شوم، دیگر هرچه بخواهی آنجا هست، کسی که در دریاست، جامش به دریا وصل است هر کسی از این جام بنوشد باز هم می شود بنوشد، اصلاً آنقدر به او می نوشانند و جامش را پیاپی پر می کنند که هر چه بنوشد، تمام نمی شود و این همه به برکت درک درست بلای امام حسین(ع) و به طَبَعَ آن محبت امام حسین(ع) و محبت خدای متعال است که در دلش ایجاد شده این همه از آن کسانی است که وارد بلای امام حسین می شوند آن هایی که مبتلا نمی شوند به ضیافت هم راه نمی یابند. و آنانی که از کنار این مصیبت عظیم به آسانی می گذرند و گاه حتی آن ایثارها و فداکاری ها و در نهایت شهادت را غیر ضروری می دانند جز ضرر و خسران نتیجه ای عایدشان نمی شود و بعید نیست که شریک بنی امیه باشند. این ها بودند، که روز عاشورا خوشحالی کردند و جشن گرفتند.

ص: ۱۶۰۸

بنابراین هیچ چیز به اندازه درک و اعتقاد به بلای امام حسین(ع) ظرف وجودی ما را بزرگ نمی کند در این زمانه اگر آدمی دلش بخواهد در لشکر حضرت صاحب الزمان (عج) باشد این آرزوی خیلی بزرگی است امّا برآورده شدن این آرزوی بزرگ به این است که وارد بلا شود، اگر وارد بلا شد، اگر مبتلا شد آن وقت به اندازه ی ظرفیت دلش باطن بلا را به او نشان می دهند، آنجاست که زیبایی کار خدا را می بیند. حضرت زینب(س) در آن هنگامه ی پر از بلا که آتش به جانش زد، و کمرش را از غم و اندوه خم و مویش را سپید کرد با این حال وقتی که ابن زیاد « لعنته ا... علیه» می گوید: دیدی خدا با برادرت چه کرد؟ حضرت زینب(س) پاسخ می دهند: "ما رأیتُ الاّ جمیلاً" من جز زیبایی ندیدم. این سخن کسی است که بعد از بلای امام حسین سوخته، یک روی سکه سوختن است، پیر شدن است، شکستن و عضه خوردن است و آن روی سکه قرب، ضیافت و مشاهده ی جمال است.

کسی می تواند به شهود جمال عاشورا برسد که بلای عاشورایی را لمس کند و وقتی بهتر از شب و روز عاشورا برای این نیست کسی که در این شب و روز نتواند به مصیبت وارد شود، گمان نمی کنم، تا سال آینده بتواند خود را از این جمال بهره مند کند. این است که امشب تا فرصت باقی است، به یاد امام (عج) التماس کنیم. اولیاء، خوبان و بزرگان را شریک عبادت خودمان کنیم، خوبان و بزرگوارانی که دوستدار بندگان خدا بودند و هستند و معرفتشان را با عشق به امام حسین(ع) سپری کردند و چه سال ها که خالصانه بر مصیبت امام حسین(ع) گریه کردند، از امام زمان (عج) درخواست کنیم ما را به مصیبت امام حسین وارد کنند. اگر انسان عمق این مصیبت را بفهمد، آن وقت به حمد خدا به بلا می رسد. دو حمد در آخر زیارت عاشورا آنجا که به سجده ی قرب می رسد وجود دارد.

ص: ۱۶۰۹

آن دو تا حمـد کدامنـد؟« اللّـهُمَ لَکَ الحـَمْدُ، حَمْدَ الشاکرین لـَکَ علی مُصابـِهْم» خدایا! تو را حمد می کنم آن حمد شـاکر بر آن مصـیبتی که بر ولی تو وارد شـده است، حمـد خـدا را می کنـد و می گویـد: « کار تو با امام حسـین زیبا بود» این خیلی بزرگی و جسارت می خواهـد، زیبایی کار خدا با امام حسـین(ع)» را کسـی می تواند لمس کند که وارد فضای مصیبت باشـد. دوم: « الحَمْدُلله علی عظیم رَزیتی؛ خدایا تو را حمد می کنم که مرا با مصیبت سیدالشـهدا آشـنا کردی و مبتلا نمودی.» چه نعمتی،از این بالاتر که خدا، به ما اجازه بدهد و شرایطی را برایمان فراهم نماید تا برای امام حسین(ع) گریه کنیم، این حال تصـادفی نیست. چه انسـان هایی که امشب بی خیال هسـتند، امّا به ما اجازه داده انـد بیائیم و با بلای امام حسـین به طرف خـدا حرکـت کنیـم، سالـک بشـویم و بـه مصـیبت سیدالشـهدا راه پیـدا کنیـم. اگر ایـن دو حمـد را داشتیـد آن وقـت می تـوانید بگوئید"الـّلهمَ رزقنی شـفاعه الحُسَـینْ یَومَ الورود" شفاعت حسین که به دنیا ختم نمی شود، شفاعت امام حسین در دنیا همین است، خونش را داده، دست مـا را گرفته و مـا را تـا اینجـا پیش می برد تـا اینجـا که«الـلّـهمَ اجْعـَل محیای محیا محمِّد و آل محمد و مماتی مماتَ محمدِ و آل محمد» اگر کسـی مصیبت امام حسین را درک کرد یک قدم، یک قدم می آید و می رسد به جایی که دیگر حیات و زنـدگی اش می شود زنـدگی و حیات آن ها، مرگش می شود مرگ آن ها، این می شود شـفاعت امام حسـین. اگر امام حسـین دست کسـی را گرفت« بذلو مهجم دون الحسـین(ع)»، اگر ما دست به دست امام حسین گذاشتیم وارد عاشورا و بلا شـدیم، به جایی می رسـیم، که حیات و مرگمان عوض می شود. یعنی حیات و مماتمان مثل امام حسـین(ع) می شود یعنی اینکه مثل آنها زنـدگی می کنیم، مثل آنها می میریم. این زنـدگی و مرگ فرقش با مرگ و زنـدگی عادی این است که برای خـدا زنـدگی می کنیم و برای خـدا می میریم. و این یعنی شـفاعت امـام حسـین(ع) در دنیا تا لحظه ی مرگ. و البته! بعد از این هم ما باید با امام حسـین حرکت کنیم. تا شـفاعت اخروی امام حسین(ع) نیز نصیبمان گردد؛ اما شفاعت بعدی امـام حسـین نصـیب چه کسـی می شـود؟ از این جـا مضـمون زیـارت عـاشورا عـوض می شود:« اِنَّ هـذا یومٌ تـبرکَت به بنوامیه فـَرِحَتْ به آل ٍزیادٍ و آل ٍمروان بقتلهمُ الحسین »، روز عاشورا بنی امیه جشن گرفتند و خوشحال بودند که امام حسین را از پـا در آوردنـد. آنگـاه در ادامه ی زیـارت صـد مرتبه به اولین ظـالم نسبت به حق محمـد(ص) و آل طاهرش(علیهم السـلام) و آخرین از حلقه ی ظالمین لعن می کنیم و سـپس لعن های اختصاصـی بر گروهی که با حسـین(ع) پیکار کردند و در کشتن او همراهی نمودنـد و بعـد از این صد مرتبه، به امام حسـین(ع) و اصـحابش سـلام می فرسـتند و در سـجده، بعد از دو حمدی که ذکرش رفت می گوییم« اللهم ارزقنی شـفاعه الحسـین یوم الورود» خـدایا حالاـ شـفاعت اخروی، امام حسـین را شامل حال من کن. این همـان چیزی است، که بـا ورود به مصـیبت امـام حسـین(ع) بایـد به آن برسـیم، به وفـای به امام حسـین، به همراهی با امام(ع) و به ثواب شـهدای امام حسین(ع). چه کسی است که روز عاشورا را ببیند و عاشق امام حسین(ع) نشود؟ گودی قتلگاه را ببیند، دلش برای امام حسین(ع) پر نزند.

چه کسی است که احسان امام حسین را ببیند و دلش برای امام حسین پر نزند؟ چگونه اصحاب و عزیزانش را مراقبت می کرد که زمین گیر نشوند. همین که صحنه ها سخت شد پا به میدان گذاشت، یک لحظه از جبهه ی خودش غفلت نمی کرد. به دشمن، احسان می کرد. شنیدید وقتی به لشکر حُر رسید، همه شان را آب داد. حیواناتشان را هم سیراب کرد. از فردا هم شروع کرد به اتمام حجت کردن با آن ها. چه لزومی داشت که امام حسین این قدر با این ها اتمام حجت کند؟ چه لزومی داشت، این قدر سخن بگوید؟ دلیلش این است که امام حسین(ع) نمی خواهد یک نفر هم به جهنم برود، دلش می سوزد که این ها به جهنم بروند. اگر کسی صحنه عاشورا را ورق بزند، هر صحنه ای دلش را می برد، چه کسی می تواند عاشورا را ببیند و دل داده ی امام حسین نشود؟ اگر می خواهیم به وفای امام حسین(ع) برسیم باید غرق در عاشورا بشویم. اگر می خواهیم از امام حسین جدا نشویم و خودمان را پیش روی امام حسین و امام زمان ببینیم چشممان را از عاشورا برنداریم. ذوب در عاشورا بشویم، صبح و شبمان با عاشورا باشد. اگر ضرر کردی؟ مرحوم(شاید منظور آقا جعفر مجتهدی کرمانی کفاش بوده) کفاش بود، تشرف های عجیب و غریبی داشتند؛ نقل شده، امام زمان(عج) به او فرمودند: اگر یک هفته ما را نبینی، چه می شود؟ گفت: آقا اگر نبینم می میرم، فرمودند: به همین دلیل هر هفته ما را خواهی دید.

شروع کار این بزرگوار بوده که می گویند: نبی اکرم(ص) در خواب به من فرمودند یک سال صبح و شب روضه ی امام حسین را بخوان. یک سال مداومت کردم. دستم رسید به دامن امام حسین(ع)، اگر کسی روز عاشورا از غصه بمیرد تعجبی ندارد. زمانی که حضرت امیرالمؤمنین(ع) داستان خلخال از پا درآوردن یک زن غیر مسلمان را که در پناه حکومت اسلام بود شنیدند، فرمودند: اگر کسی از اندوه این حادثه بمیرد سرزنش ندارد، پس چگونه بشنود که معجر از سر دختر امیرالمؤمنین برداشتند و نمیرد. یک خلخال از پای یک زن غیرمسلمان بیرون آوردن کجا، گوشواره از گوش دختران امام حسین بیرون آوردن کجا، این ها را غیر شب عاشورا نمی شود بخوانی، خدا کند این ها دروغ باشد، گوش دختری را به طمع گوشواره نبریده باشند جا ندارد انسان برای محاصره ی امام حسین(ع) جان بدهد؟ حلقه ی محاصره ی امام حسین(ع) روز تاسوعا تمام شد. دشمن تا روز تاسوعا که جنگ را به تأخیر انداخته بود، منتظر دو چیز بود. یکی این که اردوگاه خودش تکمیل شود و به اندازه کافی لشکر در اردوگاه جمع شود، دوم این که حلقه ی محاصره ی امام حسین (ع) را تنگ تر کند، تا مبادا از عراق و بصره و کوفه، کسی برای یاری امام حسین(ع) بیاید.

امام صادق(ع) می فرماید: امروز عمرسعد و لشکریانش خوشحال بودند چون لشکر آن ها تکمیل شده بود و حلقه ی محاصره ی امام حسین را تنگ کرده بودند. امروز دیگر مطمئن شدند کسی برای یاری امام حسین نمی آید و امام حسین تنهاست. امروز عصر دشمن وقتی مطمئن شد، حلقه ی محاصره تنگ شده و دیگر کسی به یاری امام نمی آید، اوست و این جمعیت اندک، به طرف اردوگاه امام حسین(ع) حمله ور شد. امام حسین سرشان را از روی زانوهایشان برداشتند و به برادرشان قمربنی هاشم فرمودند که: « بروید ببینید این ها چه می گویند.» قمر بنی هاشم تشریف آوردند وفرمودند: سخنتان چیست؟ گفتند: تکلیف را یکسره کنید، یا تسلیم شوید و یا برای جنگ آماده باشید. قمر بنی هاشم فرمودند: « اجازه بدهید من از خودم حرف ندارم باید بروم از امام حسین اجازه بگیرم» به محضر امام حسین رسید و واقعه را عرض نمود. در مقاتل آمده که حضرت فرمودند:« برو برادر، امشب را برای ما مهلت بگیر، که به نماز و دعا و استغفار مشغول باشیم. خدا می داند من از دیرباز، نماز و تلاوت قرآن، دعای طولانی و استغفار را دوست داشتم.» حضرت قمر بنی هاشم آمدند و به هر کیفیتی بود از لشکر دشمن، امشب را اجازه گرفت. من نمی دانم امام حسین امشب را برای چه اجازه گرفت، ظاهر این عبارت این است که حضرت می خواهد، به دعا و نماز و تلاوت قرآن و استغفار بپردازد،

ولی حضرت حداق_ل سه کار مهم در شب عاشورا انجام دادند،

یکی اینکه اجازه گرفت تا یاران خود را برای صحنه های بیقراری فردا آماده نماید، برای آن حرکت عظیم و پرواز ملکوتی

ص: ۱۶۱۲

دوم اینکه زینب کبری(س) را آماده کرد تا سرپرستی کاروان بازماندگان را به عهده بگیرد،

سوم اینکه همچنان که در بعضـــی مقاتل نوشته اند، در شب عاشورا ۳۲ نفر به اردوگاه امام حسین(ع)ملحق شدند، چه بسا شب عاشورا امــام حســین(ع) مهلت گرفت، چون چشم انتظار آن هایی است که در راه بودنـــد. این را من امشب به خودمان عرض می کنم ما می توانیم، امشب امام حسین را از چشم انتظاری در بیاوریم. خودمان را به اردوگاه امام حسین برسانیم. خودمان را از دنیا و شهوات و لذت های، پنجاه ساله و ســـی ساله ی عمر محدود دنیا نجات بدهیم. اگر حبیب و حُر .... مانده بودند و به پیشـــگاه امام حســین(ع) نیامده بودنـــد، مگر چه گیرشان می آمد، حالا چه گیرشان آمد؟ ببینیم ما می توانیم امشب از دنیامان فاصــله بگیریم امام حســین را از چشـــم انتظاری بیرون بیاوریم.

اردوگاه اصحاب و اردوگاه دشمن امام حسین علیه السلام

امشب دو اردوگاه مقابل هم هستند. یک اردوگاه، اصحاب امام حسین(ع) است که خودشان را برای فردا آماده می کنن، یک اردوگـاه هـم اردوگـاه دشـمن اسـت، مغرور، سـرمست، کـه مطمئن است به پیروزی می رسـد. امشب در دو اردوگـاه حرف و حدیث و گفتگو بسیار است، این که فردا چه اتفاقی می افتد! در لشـکر دشـمن عده ای حرفشان این است که می گویند: فردا امام حسـین(ع) با ابن زیاد صـلح می کند، چون بعضـی ها در سنگر دشمن بودند که دلشان، نمی خواست جنگ و درگیری به وجود آیـد، کسانی که مسـلمان بودند و بارها در گذشـته محبت رسول ا... (ص) را نسبت به امام حسـین(ع) با چشـمان خود دیـده بودنـد، ولی فردای آن شب جهنمی شدنـد، عده ای مثل خوارج که به خون امام حسـین(ع) تشـنه بودند، می گفتند: فردا آتش می سوزانیم و همه ی عزیزانش را از دم شمشـیر می گذرانیم، سر از پیکرش جدا می کنیم و با اسب بر بدنش می تازیم. بگـذار فردا بشـود اگر گـذاشتیم یـک قطره آب به بچه هـایش برسـد، بگـذار فردا بشـود خیمه هایشـان را به آتش می کشـیم، عزیزانش را به اسارت می بریم، خواهرش، دختر امیرالمؤمنین را اسیر می کنیم. و یک عده ای هم عقیده داشتند که فردا (زبانم لال) امـام حسـین را زنـده اسیر کرده و تحویـل ابن زیاد بدهنـد. این ها گفتگوهای اردوگاه دشـمن بود ولی در اردوگاه امام حسـین یک حرف بیشتر نبود همه می گفتند: تا ببینیم امر مولایمان چه خواهد بود، اگر دستور فرمایند صلح کنیم با تمام تلخی هایش می پذیریم و اگر بگویند، بجنگید، شمشـیرها و نیزه هایمان را در بدن دشـمن فرو می کنیم. در برخی مقاتل آمده است که امام حسین(ع) در اوایل شب همه ی اصحاب و بنی هاشم را زیر خیمه اش جمع کردند و یک خطبه ی شنیدنی و قابل تأمل ایراد فرمودنـد: خطبه ی خود را با حمد خدا آغاز کردند و به بهترین حمدهای ممکن، در سـختی و خوشـی ها به خدای متعال عرضه داشتند و پس از این حمدها خطاب به اصحاب و یاران ادامه دادند که من اصحابی بهتر و باوفاتر از اصحاب خودم سراغ ندارم. اهل بیتی که در پیوند با رحم از شما بهتر باشد سراغ ندارم، نیکوتر از شما سراغ ندارم. از شما گله مند نیستم، گمان من این است که کار ما با این دشمن به درگیری و جنگ می کشد. من هم اکنون بیعتم را از شما برداشتم، تاریکی شب را مرکب خود قرار دهیـد، شـما آزاد هستید که از این صـحرا بروید، دشـمن با شـما کاری ندارد؛ دشـمن من را می خواهد، اگر احساس کند شـما رفته اید و من مانده ام خوشـحال می شود. بعد تعبیری دارد که جانها را می سوزاند فرمودند:«هر کدام از شـما دست یکی از اصـحاب و مردان بنی هاشم را بگیرد و با خود ببرد.» تعبیر این است من را بگذاریـد و بروید، من با زن و فرزند خود به تنهـایی کار عاشورا را تمام می کنم، زن و فرزنـدم پیغام عاشورا را برای کوفه، شام و مـدینه می برنـد. پاسـخ هایی که یاران و صحـابه دادنـد چـه بـود؟ جـواب هـا بسیار شـنیدنی اسـت. اول از همه قمر بنی هـاشم برخـاست. عرض کرد که حسـین جـان، سیدالشـهدا! برای چه برویم؟ برویم که بعدش زنده بمانیم؟ خدا آن روز را به ما نشان ندهد که ما باشـیم و شـما نباشـید. ماهی

بدون آب زنده نمی ماند، عباس بدون امام حسین زنده می ماند؟ همین یک جمله کوتاه را گفتند که یک کتاب مطلب را در خود جای داده است، ما برویم که بعد شما، بعد از ولی خدا زنده بمانیم؟ ولی خدا از دنیا برود، شهید شود و بعد آدم زنده بماند. یک جمله هم از اصحاب نقل شده. به حضرت عرض کردند:« آقا ما جانمان را فدای شما می کنیم، ما دستمان را، پیشانی مان را، گودی گلویمان را سپر تیرهای دشمن نابکار می کنیم ولی تا هستیم نمی گذاریم دشمن به شما دست پیدا کند.» وقتی این گونه پیمان بستند، حضرت آماده شان کرد و مقام شان را در بهشت به آن ها نشان داد و برای تحمل سختی های فردا آماده شان کرد بعد به آنها فرمود:« بیایید بیرون خیمه، پشت خیمه، خیمه هایتان را به هم نزدیک کنید طناب خیمه ها را در هم ببرید، پشت خیمه، خندق بکنید و در آن هیزم بریزید که فردا صبح آتش بزنید تا دشمن نتواند از پشت سر حمله کند و فقط از یک طرف با دشمن روبه رو و درگیر بشوید. بعد شروع کرد به آماده کردن خواهرش...

ص: ۱۶۱۳

تاسوعا – عشق به اباالفضل(ع)، عامل تربیت روح

اشاره

نویسنده: حجت الاسلام والمسلمین ماندگاری

عشق به اباالفضل(ع)، عامل تربیت روح

امشب تاسوعاست، شب عزاست. در هر مجلس عزایی برای صاحب عزا دعا می کنند. امام زمان(عج) الان جلوی در ایستاده و به عزاداران عمویش عباس(ع) خوش آمد می گوید.

خدا را قسم می دهیم به عظمت امشب فرج صاحبمان را برساند. و با فرجش به مسلمین، شیعیان و بشریت و به همه ی منتظران حضرتش فرج عنایت بفرماید.

به آبروی اباالفضل عمر دشمنان را خاتمه بفرماید. حرم آقا امام حسین(ع) و اباالفضل(ع) از دست دشمنان نجات بفرماید.

تپش قلب محبان اهل بیت با اجازه ی خود آن بزرگواران است و گرنه در این مجالس بدون اجازه (صاحب مجلس)کسی نمی تواند وارد شود؛ پس هرگاه وارد این مجالس می شویم از این بزرگواران بخواهیم که دستمان را بگیرند و باعث تغییر در ما بشوند.

درحرم امام رضا(ع) که صحبت می کردیم چند تا جوان آمدند و گفتند آقا تو را به خدا دعا کنید که حضرت عباس(ع) دستمان را بگیرد و دیگر ول نکند. واقعا از حضرت عباس(ع) بخواهیم قسم به آن اشک های قشنگ سکینه، به آن اشک های قشنگ برادرت که اگر دست می داشتی قطعا اشک هایش را پاک می کردی، آقاجان آن قدر دوست داشتی که وقتی مادرت فاطمه کنار علقمه آمد بلند شوی و دست به سینه بایستی؛ باور کنید عباس(ع) خجالت کشیده که زهرا آمده است، چرا نمی توانم بلند شوم و برای مادرم دست به سینه بایستم؟ زهرا(س) آمده است. از عباس بخواهیم که دستمان را بگیرد تا در خواب غفلت نمانیم و از خواب غفلت بیدار شویم. ای جوان هایی که امشب مشتری عباس(ع) شده اید و عباس(ع) مشتری شما شده است. نگذارید که دیگران شما را بخرند. من بعضی وقت ها به امام زمان(عج) می گویم یاصاحب الزمان اگر این جوان ها را نخری دیگران می خرند. پس آقاجان ما را بخر با همه ی خرابیمان ما را بخر آقاجان یا کاشف الکرب عن وجه الحسین اکشف کروبنا بحق اخیک الحسین.

با آن مردانگی و صفا و قدرتی که خدا به عباس(ع) داده است.

واقعا امام سجاد(ع) فرمودند

که روز قیامت خدا مقامی به عمویم می دهد که تمام شهداء به او غبطه می خورند. مقام عباس(ع) چیست؟ می بینید که زهرا(س) وارد شد اسباب شفاعت زهرا(س) دو دست عباس(ع). این مقام مقام خیلی والایی است. از او بخواهیم که فقط شب عاشورا دستمان را نگیرد و بکشاند این جا. خیلی جاها در زندگی اگر عباس(ع) دستمان را نگیرد گم می شویم. خیلی جاها در زندگی اگر احساس کنیم که عباس دارد بر ما نظارت می کند حیا می کنیم و بعضی از کارهایی را که نباید انجام دهیم، انجام نمی دهیم. امشب همه جا به یاد عباس(ع)هستند. به یاد اهل بیت اند، ماشین ها یاحسین(ع) زده اند، در خیابان ها تکیه و چادر زده اند. آفرین بر این مردم! اگر بودند مگر می گذاشتند کسی این گونه بر عباس(ع) جسارت کند. این مردم اگر بودند اصلا نمی گذاشتند که کسی به عباس(ع) تیر بزند. این مردم نائب امام زمان(عج)(آقای امام خمینی ره) را داشتند این همه شهید دادند که نائب امام زمانشان ناراحت نباشد. این مردم اگر بودند می دانستند که با حرمله چه کنند. خدا لعنت کند حرمله را؛ پیش یزید آمد و گفت: یزید من سه تا تیر در کربلا زدم. در کربلا امشب بچه شیعه نباید آرام باشد شب عباس(ع)است.

حرمله گفت یک تیر به گلوی علی اصغر(ع) زدم، یک تیر کنار علقمه زدم به چشمان عباس(ع) و یک تیر هم زدم به سینه ی حسین(ع) اگر شما بودید که نمی گذاشتید. آن شب یک عبدا...با سن بسیار کم و کودک از امام حسن(ع)مانده بود خودش را انداخت روی بدن عمو. به خدا غصه می خوریم که ترکش گناه می خوریم، غصه می خوریم که شیطان ما را از عباس(ع) جدا می کند، ما غصه نمی خوریم، عباس(ع) غصه می خورد، امام زمانمان غصه می خورد. ما باید به عشق اباالفضل(ع) خودمان را تربیت کنیم که به درد مهدی فاطمه(س) بخوریم نباید مهدی فاطمه(س) غریب بماند. انشاءا...این شعر را که برای امام حسین(ع) خوانده شد برای امام زمان(عج) نخوانیم: «مسلمانان حسین(ع)یاور ندارد.»

ص: ۱۶۱۵

کاری کنیم که آن قدر یار برای مهدی زهرا تربیت کنیم که دنیا بداند که اگر حسین(ع) یاورش کم بود اگر امام حسین(ع)یاور نداشت و در کوچه های مدینه به او توهین می کردند. اگر علی(ع) یاور نداشت و بیست وپنج سال در گوشه خانه نشست، اگر فاطمه یاور نداشت و در کوچه به او جسارت کردند، اما م زمان ما یاور داشته باشد.

یک روز امام حسین(ع) به امام حسن(ع) گفت برادر چرا آن قدر گریه می کنی؟ امام حسن(ع) گفت حسین جان تو که در کوچه نبودی ببینی با مادرم چه کردند. اگر فاطمه(س) یاور می داشت این طور که نمی شد. اگر رقیه ی ۳ ساله یاور می داشت نمی گفت بابا آن دستی که به من سیلی زد از صورتم بزرگتر بود بابا. اگر رقیه یاور می داشت...

به نیابت از شهداء گریه کنید. زبان حال زینب(س) است: عباس جان،

چو مرا بی یاور دیدند به من و اشکم خندیدند زسرم معجر کشیدند

برادر چادر از سرم کشیدند خیلی سخت بود برادر.

خدایا امشب چه خبر است. با این دل ها چه کردی. خدایا به اشک چشمان زینب کنار علقمه. به اشک چشمان ابا عبدا... کنار دستان عباس(ع) که راوی می گوید که امام حسین(ع) هی خم می شد یک چیزی برمی داشت به گمانم قرآن پاره شده است روی زمین افتاده نگاه کردم دیدم دستان اباالفضل(ع) است.

به آن اشک ابی عبدا...(ع) در آن لحظه، تو را قسم می دهیم خدایا مابقی اهل بیت، امام زمان را به ما برسان. خدایا به سوز دل عباس(ع)، مهدی(ع) را به شیعه برسان. خدایا ما را برای فرج آماده بفرما. جهان را برای فرج آماده بفرما.

عوامل تعجیل در فرج

سه عامل است که می تواند فرج را به تعجیل اندازد:

۱ـ محوریت امامت و ولایت؛ همچنان که امشب زمین و زمان با محوریت ولایت این شکل زیبا را می گیرد. اگر امت شیعه و انسان شیعه، خانواده شیعه، امشب زیباترین نمایش تشیع در عالم است. اگر همه این نمایش را ادامه دهند(فرج نزدیک می شود.) امشب همه می خواهند کاری بکنند. امشب همه می خواهند که عباس(ع) خوشحال شود و دل عباس(ع)را به دست بیاورند. این محوریت امامت و ولایت است.

مگر عباس(ع) که برای ما عزیز است چه کرده است؟ عباس(ع) وجودی جدای از وجود حسین(ع) ندارد. محوریت امامت و ولایت یعنی این که من بدون امام هیچ هستم، بدون امام من اصلاً حیاتی ندارم، مرده ام. همین را در زندگی مان حفظ کنیم. در کار در زندگی در تمام برنامه ها تمام تلاش دشمن این است که محوریت امامت و ولایت را از ما بگیرد.

چه کسانی عباس(ع)را کشتند؟ مسلمان هایی که ولایت نداشتند. مسلمان هایی که ولایت ندارند امام کش می شوند. امروز هم اگر مسلمان ها بدون ولایت شوند، امام کشی راه می افتد.

مسلمانی که ولایت دارد مسلمانی که همه ی وجودش رابرای ولایت می دهد، مسلمانی که تمام مسیر زندگی خود را با ولایت تنظیم می کند، این مسلمان خودش و جانش را فدای ولایت می کند و در مقابل ولایت نمی ایستد. نگذاریم که دشمن محوریت امامت و ولایت را در وجودمان کمرنگ کند.

با پیروی از مکتب عاشورا واقعاً دنیا دارد می فهمد و متوجه می شود که عاشورا چه می کند. ابتکار قشنگی که تقریباً در سرتا سر دنیا اجرا شد همین است که با طفل شیرخواره امام حسین(ع)پیمان می بندند. این نقش عاشوراست، دنیا را تکان داده است. همین که طفل کوچکشان را بیاورند و بگویند همچنان که حسین(ع) طفل خودش را فدا کرد ما هم می خواهیم فدا کنیم.

ص: ۱۶۱۷

این را از چه کسی آموختند؟ عاشورا. این از درس های عاشورایی است.

پیروی از مکتب عاشورا با تمام عمقش و با تمام شئونش باید در تمام زندگی ما سرایت کند و پوشش داشته باشد. این است که شیعه را نگه می دارد: اعتقاد به مهدویت. نگذارید که دشمن اعتقاد به مهدویت را برای ما ظاهری و بی خاصیت کند. نگذارید که لقلقه ی زبانمان یابن الحسن(عج) باشد، متی ترانا و نراك باشد، اما حقیقت وجومان کس دیگری باشد.

این سه عامل قابلیت دارد که هم انقلاب درون و هم انقلاب برون ایجاد کند. الحمدالله خدا این توفیق را داد که ثمره ی انقلاب را در قاره ی امریکا هم دیدیم. اگر انقلاب درون را انجام ندهیم باخته ایم. جوان ها، من از یک چیز می ترسم.

باعث آشنایی مردم آزاده ی دنیا با عاشورا، با امام زمان(عج) کجا بود؟ همین انقلاب اسلامی ایران. می ترسم کسانی که در آن طرف دنیا با این سه عامل آشنا شدند از ما جلو بزنند. چون این را در روایات داریم.این ها بچه هایی بودند و هستند که در قاره ی امریکا تمام زمینه ی فساد برایشان باز است ولی دلشان برای مملکت اسلامی(جمهوری اسلامی) و مملکت شیعه تنگ می شود! آن وقت این طرف در مملکت اسلامی که تمام زمینه های رشد برایشان فراهم است، آرزوی یک جوان این باشد که برود امریکا! خیلی خجالت دارد. چنین شخصی روز قیامت چگونه می خواهد به صورت عباس(ع) نگاه کند؟ چگونه می خواهد جواب خدا را بدهد.

یکی از آن سر دنیا می گوید که دلم لک زده بروم مملکت اسلامی که حکومت ولایت را ببیند آن وقت تو دلت لک زده که بروی و حکومت کفر را ببینی. این که گفتم نگرانم می کند، این است که زمانی که امام زمان(عج) ظهور می کند بعضی از تازه مسلمان ها زودتر از سابقه دارها به امام زمان(عج)گرایش پیدا می کنند.(خدا نکند که ما جزو این ها باشیم) چون آن ها انقلاب درون و برون را با هم رفته اند و ما تنها انقلاب برون را انجام داده ایم و متأسفانه این شیطان درون و برون با هم دست به کار شده اند تا این انقلاب درون صورت نگیرد؛ زیرا که انقلاب درون که صورت بگیرد خود به خود انقلاب برون هم صورت می گیرد، یا به قول علوم سیاسی ها ترمیدور انقلاب ها اتفاق بیفتد؛ یعنی، انقلاب درون ما دور بخورد و سر جای اولش برگردد. انقلاب درون چه بود؟ این که من باید حاکم برفکر، تخیلات و شهوات خود باشم، شهوات پنج گانه ی من. بر غضب من باید حسین(ع) حاکم باشد، نه یزید. مگر نماینده ی حسین(ع) کیست؟ عقل. و نماینده ی یزید کیست؟نفس است. منطقیون می گویند که جمع متضادین محال است. آدم نمی تواند سیاه و سفید را با هم جمع کند. ولی متأسفانه بعضی ها دارند این کار را انجام می دهند هم حسین(ع) و هم یزید را با هم جمع می کنند. درونشان یزید است و بیرونشان حسین(ع)است. این خسارت بسیار بزرگی است که باید درست شود.

ص: ۱۶۱۸

مرحله ی بعد برای انقلاب برون عوض شدن دیدمان است. ما به یک عینک دو دید نیاز داریم. باید دیدمان به جای اینکه دنیایی باشد، آخرتی باشد. به جای این که ظاهری باشد، باطنی باشد. به جای این که مادی باشد، معنوی باشد.

آن وقت است که دایره ی تشخیص نیاز و رفتارم الهی می شود که به این جهان بینی الهی می گویند.

علامامت بندگی خدا

باید تمام زندگی ما بندگی شود بندگی همان زندگی به رنگ خداست.

علامت هم دارد:

۱) تمام اعمال من طهارت داشته باشد، هم طهارت ظاهری و هم طهارت باطنی. هم باوضو باشد، هم به حلال و حرام و نجس و پاکی آن توجه کنیم. همه ی اعمال من نیت خدایی داشته باشد. حتی می توان تفریح و ورزش را هم خدایی کرد چگونه؟ خدایا من به تفریح نیاز دارم نشاط رمز حیات است. وقتی که من بازی خود را با نیت خدایی انجام می دهم دیگر بازی حرام انجام نمی دهم.

ظاهرا بعضی از فقها این گونه فتوی داده اند که بیلیارد حرام است. کسی که نیت خدایی دارد کار حرام انجام نمی دهد. آیا می شود سر یک مظلوم را قربه الی الله برید؟ با خدا که وارد وادی حرام نمی شود رفت. ابن ملجم با خدا به وادی حرام رفت به قصد قربت رفتند و شمشیر به فرق علی(ع) زدند. ما که ابن ملجم نیستیم. اگر می خواهیم زندگی ما رنگ بندگی پیدا کند:

۱- طهارت ۲- نیت خدایی داشتن ۳- باید اعمالم، من را به خدا بکشاند، رو به قبله باشد، رنگ خدایی داشته باشد، باید آداب اسلام داشته باشد نه آداب غربی.

ص: ۱۶۱۹

پارک، تفریح، ورزش، خواب و خوراک را باید با آداب اسلامی جلو برد. این ویژگی یاران عاشورایی امام زمان(عج) است.

اگر زندگی با بندگی منطبق نباشد چه می شود؟ اکثر زندگی من خواب می شود خواب غفلت و شاید مقداری از آن بیداری باشد. حیف است که انسان از ۷۰ سال عمرش ۲ سالش را بیدار باشد اگر تمام وقت های نماز و روزه و عبادت ما را جمع کنند می شود ده سال. ما ده سال بندگی کرده ایم و ۶۰ سال غفلت. قرآن می فرماید:

«آدم وقتی که غافل باشد مقامش از حیوان هم پست تر است. توجه! اگر مقام من از حیوان هم پست تر شود چگونه در روز جزا بروم و به حضرت عباس(ع) بگویم که دستم را بگیرد.

یکی آمد محضر امام صادق(ع) و گفت: یابن رسول الله آیا روز قیامت ما را شفاعت می کنید؟ حضرت فرمود: همه ی شما را شفاعت می کنیم به شرطی که دستتان به ما برسد و ما شما را بشناسیم.

در آن وادی وانفسا اگر به شکل حیوان برویم چگونه می خواهیم شفاعت بگیریم؟ پس باید از غفلت بیرون برویم.

غفلت یعنی چه؟ ما حواس ظاهری و باطنی داریم. انسانی که غافل است فقط حواس ظاهری اش کار می کند، باطنی اش نه. برای بیداری از خواب غفلت باطن بینی لازم است.

امشب خوش به حال کسانی که زمزمه ی ملائکه را می شنوند. امشب خوش به حال کسانی که زمزمه ی همه را می شنوند. در زیارت عاشورا آمده است که لقد عظمت الرّزیه؛ بعضی جاها می گویی که امشب در آسمان و زمین برای امام حسین(ع) عزاداری است.

ص: ۱۶۲۰

شنوایی، بویایی، بینایی، چشایی و لامسه ی باطنی برای هر کدام مثالی:

مال حرام: آتش. باطن عبادت را ببینید. نماز: عشق بازی با خدا، طهارت: هیچ کس از طهارت فرار نمی کند، هیچ کس از حمام رفتن فرار نمی کند. چرا که پاکیزه می شود.

خداوند رودخانه ای گذاشته که روزی سه بار در آن شنا می کنیم و خودمان را می شوئیم. وقتی که بچه ای حمام می رود و خودش را خوب نمی شوید. به او می گویند خودت را گربه شوی کردی؟ بعضی ها در نماز این گونه اند، خودشان را گربه شوی می کنند. درست خودتان را شستشو بدهید.

شور بدون شعور در مباحث دینی– مذهبی

پیروی از مکتب عاشورا خیلی خاصیت دارد گاندی آتش پرست را هم متحول کرده است مکتب عاشورا مسیحی ها را، یهودی ها را و هر آزادمرد را متحول کرده است، ولی متأسفانه تأثیر آموزه های عاشورایی در شیعیان کم شده است.

خاصیت های عاشورا اگر در جامعه ی ما پررنگ شود معلوم می شود که ما فرزند عاشورائیم و منتظر ظهور.

عاشورا دو بعد دارد، یکی شور و دیگری شعور است. تمام تلاش دشن این است که شعور عاشورا را بگیرید. عاشورا اگر شور تنها داشته باشد هیچ خاصیتی ندارد. نمی گویم که شور بد است. شور خوب است وقتی که مقدمه ی شعور باشد.

سه مثال شور بدون شعور بیان می کنم: یکی از زیباترین جاهایی که شور دارند حج است دور خانه ی خدا لباس احرام می پوشند و دور خانه ی خدا می گردند.

لبیک می گویند، اللهم لبیک. در صحرای عرفات منا عجب حال قشنگی دارد! دعا می کنم خدا به جوان ها در جوانی نصیب کند شور قشنگی دارد.

ص: ۱۶۲۱

طبیعتاً کسی که از حج بر می گردد معرفتش باید بالا برود. باید نماز را به پا دارد. متأسفانه نمی دانم عمدی است یا سهوی این را نمی دانم. بخشی از پرواز برگشت حاجی ها سحر است، ساعتی که نه می توانند در جده نماز بخوانند، نه در ایران. نماز را باید در هواپیما بخوانند. چندین سال است که بنده شاهد بوده ام، بلندگو به دست گرفته ام در فرودگاه مکه حتی به شوخی هم گفته ام ای حاجی های از خدا برگشته، ای حاجی هایی که دور خانه ی خدا گشتید و ضجه زدید و خلاصه حال قشنگی داشتید اصل حج، نماز است،آموزه های دین است. ما باید نمازمان را در هواپیما بخوانیم.

لذا در فرودگاه جده وضو بگیرید باید در هواپیما نماز بخوانید؛ چون وقتی که هواپیما در ایران می نشیند نماز قضا شده است. هواپیما با سرعت ۷۰۰الی ۸۰۰کیلومتر به سمت خورشید، به سمت شرق می رود، مثل فرصت معمولی ۱/۵ساعت نیست. فرصت نماز به ۴۵دقیقه می رسد. چند روحانی بودیم که گلویمان را پاره کردیم و داد زدیم. باور کنید که در هواپیما از پانصد نفر شاید ۱۰۰یا ۱۵۰نفر بیشتر نماز نخواندند بقیه راحت گفتند که حاج آقا چرا شما آن قدر سخت می گیرید؟!

این مورد را می گویند که شور دارد ولی شعور ندارد.

امام حسین(ع)ظهر عاشورا وسط میدان برای نماز، سه شهید داده است.

نمونه ی دوم:

وسط میدان جنگ یکی از یاران امام علی(ع)به ایشان گفتند که وقت نماز است. یکی گفت: یا علی حالا تو هم وقت گیر آورده ای؟ داریم می جنگیم. حضرت گفت که ما فقط برای نماز می جنگیم و جهاد می کنیم.

شور بدون شعور استثناءاست ولی درد است. در فرودگاه مهر آباد هنوز پیاده نشدیم بعضی ها از همان جا و بعضی ها در ایران ریش هایشان را شش تیغه کردند، کراوات ها را گذاشتند و با تمام خانم هایی که به استقبالشان آمده بودند، مصافحه کردند! فقط مانده بود که روبوسی کنند.

ص: ۱۶۲۲

نمونه ی بعدی:

آمار سینه زنان ظهر عاشورا بیشتر است یا نماز خوان های صبح عاشورا ؟! در بعضی از مراسم دهه محرم حدود سه ساعت سینه می زدنند، ولی دریغ از نیم ساعت سخنرانی.CDعزاداری و نوحه میلیون میلیون تکثیر می شود ولیCD سخنرانی ده میلیون هم تکثیرنمی شود. این است شور بدون شعور. عاشورا، اگر شور بدون شعور داشته باشد هیچ چیز ندارد.

انسان عاشورایی، انسان معنوی است

انسانی که عاشورایی می شود زبانش معنوی می شود و دیگر مادی حرف نمی زند.

آیا آن قدر که فکر صورت خود هستید، به سیرت فکر می کنید؟ امام زمان(عج) از این مدل یاران می خواهد که دیدگاهشان باطنی، الهی و معنوی باشد. به آخرت، روح، خدا بیش از جسم و دنیا و خود اهمیت می دهد. جهان بینی باید الهی باشد. اول انقلاب، دیدگاه الهی شده بود، وضعیت و زندگی هم الهی شده بود. وقتی که دیدگاه الهی باشد بوی عطر خدایی جامعه را می گیرد. ولی اکنون دیدگاه مادی شده زندگی هم مادی شده است؛ دنیا بوی گند تعفن می دهد اگر مادی باشیم.

از چهره های عاشورایی، شهید حاج یونس زندآبادی که دعا می کرد مانند ابا عبدا... سر و دست از بدنش جدا شود که همین گونه هم شد.

وقتی که دیدگاه ما عوض شود دلسوزی ما هم عوض می شود، نیاز ما و رفتار ما عوض می شود.

شب عاشورا که امام حسین(ع) در حال خواندن خطبه بود قاسم بن حسن(ع) کنار شانه ی عمو نشست و او را می بوسید، مدام نگاه می کرد، آخرش که خطبه ی عمو تمام شد گفت: عمو جان من هم فردا کشته می شوم؟ آیا بچه ی ۱۳ساله از این حرف ها باید بزند؟این ۱۳ساله در کربلا بود، در انقلاب ما هم بهنام محمدی ۱۳ساله در خرمشهر غوغا می کند، بروید و ببینید که بهنام محمدی در خرمشهر چه کارها که نکرده است.

ص: ۱۶۲۳

امام حسین(ع) فرمود عمو جان تو دیدگاهت نسبت به مرگ چگونه است؟ چه قدر قشنگ امام حسین(ع) گزینش می کند، ای کسانی که می خواهید یاران امام زمان(عج) باشید، مرگ در نظر شما چگونه است؟ اگر توانستیم با تمام وجود بگوییم «احلا من العسل» یاران امام زمان(عج) هستیم، یاران عاشورایی امام زمان(عج).

در عملیات کربلای پنج که شب جمعه ۱۹دی ماه شروع شد، شب چهار شنبه ۱۷ دی ماه دعای توسل در سنگر برگزار شد. دعا که تمام شد دو نفر از بچه ها سرهایشان را گذاشتند روی شانه ی هم و با هم گریه می کردند. دو تا جوان یکی دیپلم ریاضی یکی دیپلم تجربی. جزو نفرات اول کنکور تجربی خیلی با هم رفیق بودند به حدی که بقیه بچه ها می گفتند که اینها اشکانیانند بس که گریه می کردند؛ هر دو غواص بودند مثل مارگزیده ها گریه می کردند. بچه ها به آن ها می گفتند چه خبرتان است که اینقدر گریه می کنید؟ یکی از آنها که کوچکتر بود یک جمله گفته بود که با دیدگاه مادی قابل فهم نیست این را جوانان مادی امروز نمی فهمند. گفته بود، شما دعا کنید که در عملیات شهید شوم دیگر گریه نمی کنم! جمله دوم که گفته بود این بود که، به خدا قسم نفس در سینه ام تنگی می کند؛ یعنی در این دنیا بیشتر از این نمی توانم نفس بکشم.

نمونه اش را در کربلا جستجو کنیم آنجا که عباس(ع) آمد. گفت برادر قبضات صوری نفس در سینه ام سنگینی می کند، این را که گفت بچه ها دوباره به گریه افتاده بودند.

شب چهارشنبه این ها را گفت و صبح جمعه جزو غواص هایی بود که بدنش سوراخ سوراخ شده بود جزو اولین شهدای عملیات بود. دوست بزرگتر آمد و دست گذاشت روی سینه اش این صحنه را شاهد بودم گفت رفیق بنا نبود تنها بروی بنا بود با هم برویم در کربلای هشت او هم رفت و دیگر نیامد.

دیـدمان را عوض کنیم وقتی که امـام زمان(عـج) می پرسـد مرگ در نظر شـما چگونه است؟ بگوییم «احلا من العسل». تا امام حسـین(ع) به قـاسم(ع) گفت عمو جـان تو هم شـهید می شوی، دیگر در پوست خود نمی گنجیـد. می گوینـد که قاسم(ع) تا صبـح در حـال راه رفتن بود و می گفت من شـهید می شوم من هم شـهید می شوم. روز عاشورا آمـد خـدمت عمو گفت عمو جـان بگـذار بروم. امـام حسـین(ع) ده سـال این امـانت را نگه داشـته اگر برود جواب برادرش امام حسن(ع) را چه بدهـد؟امام حسـین(ع) گفت: صـبر کن؛ و مـدام بهـانه می آورد. قـاسم(ع) به امـام حسـین(ع) گفت عمو جـان اگر اجـازه نـدهی دسـتخط برادرت را نشان شـما می دهم. زمانی که دست خط را نشان امام حسـین(ع) داد، امام حسـین(ع) بلنـد بلنـد گریه می کرد. امام حسن(ع) دو تا امانت نزد امام حسـین(ع) داشت، یکی قاسم دومی عبدالله. قاسم سیزده ساله و عبدالله ده سال. تا دست خط امام حسن(ع) را نشـان امام حسـین(ع) او را در بغل گرفت. فقط یک مورد اتفاق افتاده. امام حسـین(ع) در وداع علی اکبر(ع) غش نکرد ولی در وداع قـاسم(ع) غش کرد. اگر زینب(س) نمی آمـد شایـد حسـین(ع) آنجـا به هوش نمی آمـد. زینب(س) آمـده برادر داری چه کار می کنی؟ زره اندازه قاسم نبود کفن تن قاسم کردند، نوجوان سـیزده ساله به میدان رفت. رجز خواند، نبرد بسـیار زیبایی کرد به خیمه ها برمی گشت و می گفت عمو جان خوب است؟ عمو جان خوب دارم فدایت می شوم؟ عمو جان من به پـدرم قول دادم که فـدای تو بشوم ولی نمی دانم بعضـی ها نوشـته انـد که لشـگر به قاسم(ع) حمله کرد فقط یک جمله گفت صدا زد عمو جان به فریادم برس.

ص: ۱۶۲۵

نوبت به عبـدالله رسـید. عبـدالله را امـام حسـین(ع) سپرد به دست حضـرت زینب(س) و گفت خواهرم امـانت است نگـذاری از خیمه بیرون بیایـد. ولی عبـدالله دارد دق می کند و می گوید آیا می شود عمویم شـهید شود و من زنده بمانم؟ یک بچه ی ده ساله. در روایت است که یک لحظه فرصت پیدا کرد و از دست عمه در رفت. در میدان قتلگاه شمشیر است که دارد پایین می آید خودش را روی بدن عمو انداخت و گفت نامردها عمویم را نزنید. محل شهادت عبدالله(ع) را روی سینه ی امام حسین(ع) نوشته اند. دست های عبدالله قطع شد زیرا که هر شمشیر که می آمد دست هایش را می گرفت تا به عمو برخورد نکند.

شب عاشورا – بلای عظیم –

شب عاشورا محرم۱۳۹۳ بلای عظیم

اعوذ بالله من الشیطان العین الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین الصـلاه والسـلام علی سـید الانبیاء والمرسـلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد(صـلی الله علیه وآله و سلم) اطیبن الطاهرین المعصومین المکرمین و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

«اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فی هـذِهِ السّاعَهِ وَ فی کُلِّ ساعَهٍ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ قائِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً»

«إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ * وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ» ۱

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری(عج) واجداد طاهرینش صلوات جلیل ختم کنید.

هدیه به محضـر امام، شهدا، مراجع تقلید، علما و بزرگان و خیرین اساتید منسوبین به جمع حاضر گذشتگان خودتان گذشتگان از بانیـان و خـدمتگزاران این محفـل شـهدایی که خـانواده هایشان زینت بخش این محفل انـدو به جهت سـلامتی همه شـیعیان حضـرت مهدی(عج) سـلامتی مراجع و رهبر معظم انقلاب سـلامتی خودتان و خانواده شـریف تان و شفای مریض هایتان یک صلوات حسینی ختم کنید.

ص: ۱۶۲۶

قرآن می فرماید این بلا، بلای سنگینی بود، «إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ» واژه «مبین» برای جایی به کار برده می شود که خیلی از عظیم است خیلی بزرگ است خیلی سنگین هست. قرآن می فرماید بلا بلای خیلی سنگینی بود. به امام صادق (علیه السلام) گفتند کدام سنگین بود. حضرت فرمود بلایی که روز عاشورا بر جدم حسین وارد شد خیلی سنگین بود.

حالا امشب چند جهتش را برایتان می گویم که چرا قرآن می گوید بلا، بلای سنگینی بود.

دلیل اول

این است که در جاهلیت رسم بود اگر دو تا طایفه به هم حمله می کردند کاری به هم داشتند مردها با مردها می جنگیدند دیگه به زن و بچه نداشتند. می کشتند کارشان که تمام می شد می رفتند و می گفتند پیروز شد و تمام شد دیگه متعرض زن و بچه نمی شدند. اما کربلا کشتند و متعرض زن و بچه هم شدند این یک دلیل.

«إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ»

جهت دوم

در جاهلیت رسم بود وقتی دو تا طایفه به هم می رسیدند بزرگان قوم را اگر می کشتند غارتش نمی کردند می گفتند بزرگ قوم احترام دارد وسائلش خیلی گرون است مثلاً شما در جنگ امیر المؤمنین(علیه السلام) با عمرو بن عبدود وقتی که عمر را کشت خب سپر عمر به اندازه هزار تا سپر سرباز عادی هم قدرت داره هم قیمت داشت. کلاهخودش خیلی قیمتی است شمشیرش خیلی قیمتی است زره اش خیلی قیمتی است مرکبش خیلی باید چابک باشد. اما امیر المؤمنین(علیه السلام) وقتی که عمر را کشت کسانی تو سپاه بودند و گفتند آقا نمی برید؟ آقا فرمود نه. بزرگ قوم بود احترام دارد. وقتی که خواهرش بعد از جنگ آمد کنار بدنش یک نگاه کرد به بدن عمر دید غارت نشده. گفت کدام جوانمرد برادرم را کشته است؟ گفتند چطور؟ گفت کسی که برادرم را کشته خیلی جوانمرد بوده که دست به اموالش نزده. گفتند علی کشت؟ گفت اگر کسی غیر از علی کشته بود این بدن را غارت می کرد و من برای همین ناراحت نیستم و گریه ام نمی آید. اما در کربلا بزرگ را غارت کردند، «إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ» بلا خیلی سنگین است. چرا؟ برای اینکه در جاهلیت رسم بود جاهلیت وقتی دو تا طایفه به هم می رسیدند و جنگ می کردند بعد از کشتن حریف دیگه کاری به خود بدن نداشتند دیگه دست به بدن نمی زدند حتی شما نگاه کنید وقتی که وحشی بدن حمزه را پاره کرد جگر حمزه را بیرون آورد همسر ابوسفیان دستور داده بود و می دید. ابوسفیان اطلاع نداشت که این بدن را پاره کردند وقتی که جمع و جور کردند آمد کنار بدن حمزه یک نگاه به بدن حمزه کرد گفت کی این بدن را پاره پاره کرده؟ رسم نبوده در جاهلیت رسم نیست در بین ما بدن را پاره کند، بعد فهمید. بعد خطاب به مسلمانان کرد به پیغمبر گفت این خود اصحاب و یاران خودت این کار را انجام دادند که این قبیح را بیاندازند به گردن ما کار زشت را بیاندازند به گردن ما. بد می دانستند کسی دست قطع کند و انگشت قطع کند سر را از بدن جدا کنند بد می دانستند. اما کربلا این کار را انجام دادند. «إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ» بلا خیلی سنگین بود. چرا؟ برای اینکه در جاهلیت رسم نبود. اگر دو تا طایفه به هم می رسیدند و حریف را از پا در می آوردند و می کشتند دیگه دست به سر نمی زدند سر را از بدن جدا نمی کردند بالای نیزه بزنن. اولین کسی که این کار را کرد معاویه بود.

تاریخ معاویه علیه هاویه را بخوانید این کتاب را. اولین کسی که در اسلام سر را از بدن جدا کرد بر خلاف عمل جاهلیت حتی معاویه بود. سر عمر بن حمق خزاعی را از تن جدا کرد روی نیزه کرد اول سری که به نیزه کرد این سر بود و معاویه کرد و بعد امیر المؤمنین برایش نامه نوشت که برای رفتن به جهنم تو کشتن عمر بن حمق خزاعی کافی کافی است.

اما در کربلا کردند این کار را نه یک سر را ۱۸ سر را جدا کردند. ۱۸ سر را بالای نیزه کردند.حتی مثل فردا بعد از ظهر نزدیک غروب آفتاب از سر علی اصغر ابی عبدالله نگذشتند. آمدند نیزه می زدند به زمین چهار نفر آمده بودند جلو نیزه ها را می کوبیدند کجا این خاک تازه ریخته شده بعد هم موفق شدند بدن علی قنداقه علی را از خاک بیرون آوردند سر از بدن جدا کردند بالای این سر هم دعوا بود این چهار نفر با هم دعوا می کردند که کدام یک از ما پیدا کردیم بعد برای فرستادن این سر به سمت کوفه و شام دعوا بود آخر کار هم بعضی از تواریخ می نویسند سر را کنار سر مبارک سید الشهداء در طشت طلا گذاشتند. سر کوچک شش ماهه ابی عبد الله. رسم نبود. در جاهلیت رسم نبود اما اینها فردا کربلا این کار را کردند. «إِنَّ هـذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبينُ» بلا خیلی سنگین بود. چرا؟ برای اینکه در جاهلیت رسم بود اگر کسی با حریفش مقابله می کرد دیگه کاری با بچه هایش نداشت هیچ کاری نداشتند با بچه ها. پیروز می شدند، بشه. می جنگیدند با بزرگ ترهایی که شمشیر به دست داشتند کار داشتند. جاهلیت عرب با بچه کاری نداشت. رد می شدند و می رفتند از کنار بچه ها بچه گناهی ندارد اما مثل فردا اینها با بچه کاری داشتند. که وقتی ابی عبد الله دشمن خودش را دنبال کرد فریاد می زد که به دادم برسید که الآن حسین من را می کشه. ابی عبد الله گفت وایستا کارت دارم نمی خواهم بکشمت. چون امام حسین چند کار می کرد. ۱. کسی که فرار می کرد را هیچ کاری نداشت. اصلاً دنبال نمی کرد فراری ها را. امام سجاد(علیه السلام)می فرماید از کنار بعضی ها هم ردّ می شد شمشیرش را دفع می کرد اما نمی کشت آنها را چرا نمی کشت؟ آقا می فرماید برای اینکه در نسل اینها صاحبان هدایت را می دید. خودش به خاطر پول ابن زیاد یا به خاطر زور و قدرت و ترس آمده اما در میان نسل این شخص انسان های هدایت یافته را می دید کاری با اون نداشت می گذاشت بروند. امام حسین این را دنبال کرد و فرمود وایستا و ایستاد و گفت کاری با من نداشته باش آقا فرمود کاری ندارم اما شما که وقتی می خواستید از کوفه بیرون بیایید به دختر کوچکت قول ندادی یک جفت گوشواره از کربلا برایش ببری؟ گفت چرا. دخترم اومد دم در گفتم می آورم برایت. امام حسین(علیه السلام) دست کرد یک جفت گوشواره به او دارد و فرمود این گوشواره ها را بردار برای دختر ببر اما امروز بعد از کشته شدن من کاری با گوش بچه های من نداشته باش.

ص: ۱۶۲۸

إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ

«إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ» بلا خیلی سنگین بود چرا؟ برای اینکه در جاهلیت رسم بود اگر کسی می کشتند دیگه کاری به بیت و خانه اش نداشتند هیچ کاری نداشتند. طرف را می کشتند می رفتند دیگه خانه اش را آتش نمی زدند. اگر در آن طایفه چهار تا خیمه و ۱۰ چادر بود بود دیگه خیمه و چادرها را آتش نمی زدند اصلاً بد می دانستند. خب طرف را کشتیم دیگه آمد به تعرض کرد و تجاوز کرد ما هم کشتیمش. الآن پیروز میدان ما هستیم و خداحافظ می رفتند.

اما در کربلا این کار را نکردند. یک جا زینب کبری (سلام الله علیها) فریاد زد به خانم ها و بچه ها. حالا اگر دیگه برید اگر خلخالی به پا دارید اگر هر چیزی دارید همه اینها را از پا دربیاورید دیگه عباس کشته شد. ساعاتی که عباس روی زمین افتاد و سید الشهداء دست خالی برگشت زینب صدا زد واضیعتا یعنی از الآن به بعد امان از اسیری. حالا برید این وسائل تان هر چیزی هست بریزید چون الآن می آیند برای غارت و آتش زدن. آتش زدن سوزوندن مثل فردا شب تاریخ را ببینید زینب کبری (سلام الله علیها)اینها را در خیمه نیم سوخته نه خیمه سالم خیمه نیم سوخته اینها را جمع کرد.

إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ

«إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ» بلا خیلی سنگین بود. قرآن می گوید. چرا سنگین بود. چون در جاهلیت رسم بود اگر دو تا طایفه با هم می جنگیدند دیگه کسی کاری به آب نداشت. خب ما می خواهیم ضرب شمشیر را به هم نشان بدهیم دیگه کاری به خانه و خانواده و بچه و زن و بستن آب نباید داشته باشیم. می جنگیم با هم با تمام قدرت. اولین کسی آب را بست در سپاه صفین بود معاویه بود آب را بست. چون زودتر اینها رسیدن به نزدیکی فرات آب را بستند. تاریخ را بخوانید مرحوم علامه شوشتری و مرحوم شیخ عباس قمی هم در منتهی الآمال هم در کتاب های دیگر هم در ناسخ می نویسند ابی عبد الله چند جا مردم کوفه را آب داد یکی در صفین بود. حسین آب را آزاد کرد که وقتی خبر آزادی آب را به امیر المؤمنین رساندند امیر المؤمنین گریه کرد گفتند آقا آب را آزاد کرد خوشحال باش. آقا فرمودند می دانم کی آب را آزاد کرد گفتند حسین. آقا فرموند امروز حسین به مردم کوفه آب داد ولی یک روز بیاد این مردم کوفه به فرزندم حسین آب نمی دهند.

ص: ۱۶۲۹

مرحوم مجلسی در بحار داره وقتی که بارون نیامد خشکسالی شد باز هم ابی عبد الله با نماز و دعا برای مردم کوفه از خدا آب گرفت. باز هم امام حسین اینجا آب داد. لشکر حر بن یزید ریاحی وقتی رسید نزدیک های کربلا که راه سید الشهداء را ببندد از چند تا منزل قبل از یک منزل قبل که این سپاه حر برسد ابی عبدالله فرمود تمام مشک ها را پر از آب کنید تمام ظرف ها را پر از آب کنید. گفتند یابن رسول الله از این منزل تا منزل بعد راهی نیست همه مشک ها. فرمود همه مشک ها را پر کنید همه ظرف ها را پر کنید منتهی نمی دانستند چرا امام حسین(علیه السلام) این دستور را می دهد. وقتی که پر آب کردند میان این دو تا منزل سپاه حر رسید ابی عبد الله فرمود حالا اینها تشنه هستند به همه اینها آب بدهید. یک شخصی هست به نام علی بن طحان، علی بن طحان، حالا ـ همه اینها آب خورد تمام مشک هایی که پر آب کردند سپاه حر را ابی عبد الله آب داد همینطور وایستاده حر با سید الشهداء صحبت می کنه. علی بن طحان از کوفه یک نامه برداشت برای حر آورد.همان لحظه. یک نامه برداشته از عبیدالله برای حر آورد. تا رسید ابی عبدالله ایستاده بود اصلا وارفته بود علی بن طحان از بس که تشنه و خستگی کشیده بود از اسب افتاد پایین. اتفاقاً نزدیک این ظرف های آب و مشک ها افتاد. سید الشهداء از بالای مرکب بهش گفتند علی بن طحان «انخ الراویه» یعنی مرکبی که مخصوص شتری که مخصوص مشک هست افسارش کنارت هست بگیر بخوابان شتر را.منتهی علی بن طحان کوفی بود امام حسین(علیه السلام) حجازی سخن گفت. «انخ الراویه» حجازی ها می گویند. حضرت دید متوجه نشد فرمود «انخ الجمل» شتر را بخوابان. شتر را گرفت خوابانید. یک مشک را برداشت علی بن طحان. می خواست بخوره اما دستش می لرزید و نتوانست آب بخورد. دیدن وجود مقدس سید الشهداء از مرکب پیاده شد فرمود این مشک را بده به من دهانت را باز کن دستت را بگیر سید الشهداء شروع کردند آب ریختن تو دست علی بن طحان. علی بن طحان را آب دادند. خب اما تاریخ را ببینید حمید بن مسلم می گوید علی بن طحان روز عاشورا یک ظرف آبی برداشت ریخت روی زمین گفت حسین تو این فرات آب داریم و آب روی زمین هم می ریزیم اما به تو نمی دهیم.

ص: ۱۶۳۰

اصلاً جنگ یک جنگ نوینی بود که تا آن عصر از اول آدم ابوالبشر تا آن روز جنگی اینطور بر سر آب نداشتیم ما. همه تاریخ ها را بریزید به هم. تاریخ حجاز و عراق را بریز به هم ببینید حرفشان اصلاً مساله مساله آب بوده نقشه کشیده بودند که اینطوری بیایند سید الشهدا را شهید کنند. ابی عبد الله چند تا خطبه دارد. یک خطبه دارد ده تا قسم می دهد دشمن را «أَنْشُدُکُمُ اللَّه»۲ شما را به خدا قسم می دهم همه شما را به خدا قسم می دهم «هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّی رَسُولُ اللَّهِ»۳ می دانید که جد من پیغمبر است؟ «قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ»۴ خدا می داند که می دانیم که جد شما پیغمبر است.

ده تا قسم داره حالا چند تا را ببینید.

«أَنْشُدُکُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمِّی فَاطِمَهُ»۵ می دانید مادر من فاطمه است. «قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ».

«هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ» «قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ.۶

«هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِی خَدِیجَهُ» «قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ».۷

هی آقا قسم داد و هی اینها گفتند بله خدا می دانیم که جده ات خدیجه است. بعد اشاره کرد به نشانی ها. تا الآن آدرس داد به جدت و آبا.

اما حالا نشانی ها را: فرمود:

«هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَیْفُ رَسُولِ اللَّهِ»۸ می دانید این شمشیر پیغمبر است. آنهایی که می دانند این شمشیر را از پیغمبر نمی شناسند؟ این شمشیر مال پیغمبر است. شمشیری که مال پیغمبر است دست من است یعنی من پسر پیغمبر هستم. «قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ» بله می دانیم.

نشانی دوم:

«هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَهُ رَسُولِ اللَّهِ»۹ می دانید این عمامه پیغمبر است؟ « قَالُوا اللَّهُمَّ» می دانیم این عمامه پیغمبر است.

ص: ۱۶۳۱

ده تا قسم که سید الشهداء داد بعد این جمله را فرمودند: «قَالَ فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِی»۱۰ شما که می دانید جدم پیغمبر است پدرم علی اول مسلمان است مادرم زهراست دختر پیغمبره و جده ام خدیجه اول زن مسلمان است این عمامه پیغمبره این شمشیر و عبای پیامبر است چرا خون من را حلال کردید امروز؟

یک جمله گفت دقت کنید که می گویم ظرافت در مقتل را خیلی آدم با زیرکی دربیاورد این ظرافت هایی داره چرا خون من را حلال دانستید؟ گفتند «قَدْ عَلِمْنَا ذَلِکَ کُلَّهُ»۱۱ همه اینهایی که گفتی می دانیم. اما «وَ نَحْنُ غَیْرُ تَارِکِیکَ»۱۲ حسین ترکت نمی کنیم دست از شما بر نمی داریم «حَتَّی تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطَشاً»۱۳ یعنی چه؟ عرب جایی که ذره ذره طرف را از پا دربیاورد می گوید تذوق. ذره ذره می چشونه یعنی یک دفعه راحتش نمی کنه. ولت نمی کنیم «حَتَّی تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطَشاً» بعد ابی عبد الله وقتی که این جواب را شنید این خطبه را خواند.

مقتل سید بن طاووس را بخوانید

«فَلَمَّا خَطَبَ هَـذِهِ الْخُطْبَةَ»۱۴ سید الشهداء وقتی این خطبه را خواند اینها اینطوری جواب دادند که می خواهند با لب تشنه بکشیمت علامت این است که سه روز آب را بریدیم از شما و خیمه هایتان «فَلَمَّا خَطَبَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ وَ سَمِعَ بَنَاتُهُ»۱۵ بچه ها و دختران و اهل بیتش تو خیمه ها اینها را شنیدن «وَ أُخْتُهُ زَیْنَبُ» زینب هم شنید کلام حسین را «بَکَیْنَ» گریه کردند «وَ نَدَبْنَ» و اشک ریختن. جمله بعد سید این است که «وَ لَطَمْنَ» و به صورت هایشان زدند می زدند به خودشان «وَ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُنَّ» صدایشان به گریه بلند شد که آنی که شنیده بودیم از جدمان پیغمبر و بابایمان علی در رابطه با حسین حالا- اینها به زبان آوردند.«حَتَّی تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطَشاً» می خواهند امام حسین(علیه السلام) را اینطوری بکشند. ولذا وقتی که عباس (علیه السلام) آمد گفت اجازه بده برم، سید الشهداء اولین جمله ای که به عباس فرمود می دانید چه بود؟ گفت «اما تسمع صوت العطش» عباس نمی شنوی صدای العطش بچه ها بلند است. اگه بروی لشکرم شکست خورده صدای العطش اینها بلند است. درست. اینجا را داشته باشید در تاریخ بعد می گوید وقتی سید الشهدا در قتلگاه قرار گرفت یک جمله دیگه در رابطه با عطش. البته مرحوم شیخ جعفر شوشتری در خصائص داره آن وقتی که انسان تشنه می شود اول این لب هاخشک می شود بعد دهان خشک می شود بعد صورت زرد می شود بعد صورت از اینکه صورت زرد شد انسان بی حال می شود. مرحله بعدش زبان خشک می شود مرحله بعدش کبد خشکیده می شود. کبد که خشک شد چشم «کالدخان» عبارت مرحوم شیخ جعفر این است سید الشهداء وقتی نگاه می کرد دیگه همه جا را دیگه آخر کار که داشت می افتاد زمین همه جا را دود مانند می دید. فرمود یک یک جرعه آب به پسر زهرا بدهید. «قَدْ تَفَتَّتَ لَهَا کَبِدِی»۱۶ جگرم داره می سوزه. یک جرعه آب به من بدهید. کاری به آب نداشتند در جاهلیت اما اینجا تا آخر حسین واهلبیت سید الشهداء را اینطوری با لب تشنه.

ص: ۱۶۳۲

•

«إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ»۱۷ در جاهلیت رسم بود اگر دو تا طایفه به جان هم می افتادند دیگه زن و بچه را اسیر نمی بردند. اسارت اینطوری معنی نداشت. شما در تاریخ ببینید در کدام یک از جنگ ها اینطوری اسیر گرفتند، زن و بچه و با این مهمل ها و کجاوه ها و با کتک این همه راه از کربلا تا کوفه و شام. اما در کربلا این کار را کردند.

•

«إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ» بلا خیلی سنگین بود چرا برای اینکه در جاهلیت رسم بود بدن وقتی روی زمین می افتاد دیگه کسی کار بهش نداشت رد می شدند می رفتند. اما مثل فردا این چند نفر آمدند اسب هایشان را نعل تازه زدن بر بدن سید ا لشهداء.

•

«إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ» هر چه بخواهید بگویید بلا سنگین است باز هم در کربلا می شه براش گفت. خیلی بلا سنگین بوده خیلی بلاـ سنگین بوده که «لقد عجبت من صبره ملائکه السموات والارض» از صبر حسین ملائکه آسمان ها و زمین تعجب کردند یا از صبر زینب «لقد عجبت من صبرها ملائکه السماء» از صبر زینب ملائکه آسمان ها تعجب کرده خیلی بلا سنگین بوده. بلای عادی که تعجب ملائکه نداره.

•

«إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ» آیه بعدی را هم برایتان بخوانم «وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ»۱۸خیلی وقت زود تمام شد اما بشنوید خلاصه می کنم. «وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ» فدا شد به یک ذبح عظیم. آمد خدمت امام صادق(علیه السلام) گفت آقا «وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ» یعنی کی؟ یعنی چی؟

آقا فرمود به نظرت یعنی چی؟ گفت آقا همان قربانی که برای ابراهیم خلیل الرحمن از بهشت جبرئیل آورد همان قربانی ذبح عظیم نیست! آقا فرموند کی می شود که یک گوسفندی ذبح عظیمی بشود؟ گوسفند که ذبح عظیم نیست. ذبح بزرگ تر از گوسفند هم هست. گفت آقا «وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ» پس مال کی هست؟ امام صادق (علیه السلام) گریه کرد. گفت چرا گریه می کنید آقا؟ ترجمه و تفسیر این آیه را برایم بگویید. حضرت فرمود «وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ» ذبح عظیم جدم حسین (علیه السلام) است. بعد داستانش را شروع کرد شیخ طوسی داره که وقتی ابراهیم اسماعیل را خواباند که ذبحش کند اینجا ملائکه

صـدایشان بلنـد شـد این روایت شـنیدنی است خوب گوش کنید می خواهم روضه بخوانم. صدا زد آماده ای پسـرم، آماده ام. خواست ذبـح بشه صـدای ضـجه ملائکه بلنـد شـد خـدایا مگر تو نگفتی که فرزندان این اسـماعیل یک دسـته اش فرزندان آل پیغمبر هسـتند؟ مگر تو نگفتی اهل بیت از فرزندان این اسماعیل است چرا. این که دیگه قربانی می شود. اگر قربانی شود دیگه آنها روی زمین نمی آیـد. خطاب رسـید من اعلام کنیـد در میان ارواح انبیاء و اوصـیا و اولیا بگوییـد که اینجا یک فـدایی می خواهـد کی حاضـر است فـدایی بشه تا آن اهل بیت بیایـد؟اما این فـدایی هم بایـد همینطوری بیاید یک پیامبر گفت من گفت نمی خواهم یک پیغمبر گفت من با اموالم، گفت نمی خواهم. در آن عالم امام صادق (علیه السـلام) می فرمایـد: سـید الشهداء (علیه السلام) حاضر شد بیاید خودش اموالش فرزندانش خانواده و اهل بیتش را همه را فدایی کنه. قبول قبول.

ابی عبد الله که حاضر شد فدا بشود در آن عالم خدا فرمود حالا دست از اسماعیل بردارید یک گوسفندی از بهشت بیاورید تا به جایش قربانی کنه.

لذا شما در رابطه با عیسی بن مریم می خوانید که «قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ»۱۹ عیسی (علیه السلام) در گهواره می گوید من عبد الله هستم اما به امام حسین (علیه السلام) که می رسیم می گوییم یا ابا عبد الله» این عبد الله هست این ابا عبدالله هست چرا چون اگر حسین حاضر به فدا شدن نمی شد عیسی هم روی زمین نمی آمد. به پیغمبر در نماز می گوییم عبده ورسوله به حسین می گوییم یا ابا عبدالله. آنجایی که پیغمبر می فرماید حسین منی و انا من حسین من از حسینم یعنی این. یعنی اگر حسین حاضر به فدا شدن نمی شد منم روی زمین نمی آمدم.

روضه:

من یک جمله عرض کنم روضه را کوتاه می کنم.

زیارت عاشورا را داشته باشید اینجا هم سخن از سنگین تر از بلا و فدایی حسین است.

به من گوش کنید روایت از شیخ طوسی از امام صادق

وقتی که زهرا(سلام الله علیها)آمد آمدند گفتند آیا رسول الله فاطمه داره گریه می کنه؟ پیغمبر آمدند گفتند چرا گریه می کنید عرض کردند بابا این طفلی که در رحم دارم از صبح تا حالا داره برام روضه می خونه.

می گوید الشهید. باز روز دوم پیغمبر هم گریه کرد دخترش را آرام کرد روز دوم آمدند یا رسول الله داره گریه می کنه زهرا دوباره پیغمبر آمدند زهرا جان چرا گریه می کنید؟ عرض کرد بابا از صبح تا حالا این فرزند داره برام روضه می خواند می گه یا اما انا مظلوم. من مظلومم. روز سوم آمدندگفتند یا رسول الله گریه می کنه الآن هست که از بین برود. پیامبر وقتی که آمدند شنیدند گفت دخترم چرا گریه می کنی؟ گفت بابا از صبح تا حالا امانم را بریده می گه یا اما انا عطشان. عطشان. تا اینجا همه شما شنیدید. پیغمبر هم خیلی گریه کرد. دیگه پیغمبر آرام نمی شد. انا العطشان اینجا جبرئیل نازل شد یا رسول الله خدا می گوید صبر کن به فاطمه بگو صبر کن هر وقت این طفل در رحم برایت روضه خواند تو هم بگو السلام علیك یا ابا عبد الله. السلام علیك یابن رسول الله. السلام علیك یا خیره الله وابن خیره. این زیارت عاشورا را جبرئیل آورد به خاطر روضه عطش حسین.

ص: ۱۶۳۴

السلام علیک یا مظلوم یا ابا عبد الله. شب عاشوراست.

شبث وقتی جریان کربلا تمام شد و رفت مختار گفت پیدایش کنید هر جا هست بیاوریدش خیلی گشتند شبث را پیدا کردند و آوردند گفت من کاری نکردم گفت ملعون چه بگی چه نگی می کشم تو را بگو چه کار کردی؟ گفت حالاـ که می خواهی بکشی برایت می گویم چه کردم جگرت را آتش می زنم.

صدا زد مختار رفتم کنار گودال قتلگاه دیدم حسین صورت به خاک گذاشته می گوید الهی رضاً به قضائک، حسین را صدا زدم جوابم را نداد. باز حسین را صدا زدم. حسین باز هم جوابم را نداد. داره مناجات می کنه. برای مرحله سوم جوابم نداد. پایم را بلند کردم یک لگد به پهلوی حسین ... مختار غش کرد او را به هوشش آوردند گفت ملعون حسین را زدی حالا بگو ببینم چه کرد؟

نمی دانم طاقت داری بشنوی شب عاشورا. صدا زد امیر وقتی لگد را زدم حسین دستش را بلند کرد به پهلو گرفت صدا زد یا فاطمه. همگی بگید یا حسین.

•

تاسوعا – ایثار عباس (علیه السلام)–

ایثار عباس (علیه السلام)

اعوذ بالله من الشیطان العین الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین الصلاه والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد(صلی الله علیه وآله و سلم) اطیبن الطاهرین المعصومین المکرمین و اللعن دائم علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

«اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فی هـذِهِ السّاعَهِ وَ فی کُلِّ ساعَهٍ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ قائِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَک طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً»

ص: ۱۶۳۵

مهدیا آن صورت زیبای تو دیدن دارد سخن از لعل لبان تو شنیدن دارد

آقا چشم من هر سحر از هجر رخت خونبار است اشک من در غم تو شوق چکیدن دارد

یابن العسکری

قامتم خم شده از هجر قد و قامت تو بار دیدار جمال تو خمیدن دارد

یابن العسکری

آقا میشود جرعه ای از جام ولایت بچشم که می از جامه ولای تو چشیدن دارد

خودش به حاج محمد علی فشنگی فرمود: فردا در خیمه شما میآیم. چرا آقا فرمود برای اینکه مداح ذاکر فردا توی خیمه شما متوسل به عمویم عباس میشود. یعنی هر مجلسی که خیمه باشد و خیمه عباس امام زمان میآید. آقا اگر به مجلس آمدی خوش آمدی اگر نیامدی یک نگاهت را بده. دستم بگیر. جان زهرا مادرت دستم را بگیر. یابن الحسن یابن الحسن. به به این همه جمعیت.

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری و اجداد طاهرینش صلوات جلیل ختم کن.

هدیه به محضر امام، شهدا، مراجع تقلید، علما، بزرگان، خیرین، اساتید، منسوبین به جمع حاضر، گذشتگان خودتان و به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی(عج) سلامتی مراجع، رهبر معظم انقلاب، سلامتی خودتان و خوانواده شریفتان و شفای مریضهایتان یک صلوات حسینی ختم کنید.

لا یوم کیومک الحسین

هیچ روزی سخت تر از روز حسین نیست.

چرا؟ روزهایی که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله و سلم) برایش سخت بود.

یکش روزی بود که حمزه سید الشهداء (علیه السلام) به شهادت رسید. خیلی بر پیغمبر سخت بود اما آن روز دور و بر پیامبر اکرم بعد از شهادت حمزه، جعفر بود، علی بود، اصحابش بودند دور پیغمبر خالی نماند خیلی سخت بود شهادت حمزه خیلی هم گریه کرد پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله و سلم).

.

روزی که مالک اشتر کشته شد برای علی (علیه السلام) خیلی سخت بود اما دور و بر امیر المؤمنین خیلی ها بودند، امام مجتبی و امام حسین بود. میثم ها و مقدادها اینها بودند.

روزی که امام مجتبی (علیه السلام)

به شهادت رسید دور و بر سید الشهدا (علیه السلام) عباس بود، بنی هاشم بودند، اهل بیت بودند، همه بودند.

اینکه در این عبارت میفرماید هیچ روزی در عالم امکان سختتر از روز حسین نیست، برای اینکه وقتی ابی عبد الله (علیه السلام) عباس را از دست داد دیگه کسی را نداشت. کی بود دیگه؟ دو دونه شاهد شهید دیگر بود که یکیش علی اصغر بود و یکی هم عبد الله بن حسن بود دیگه کسی نمانده بود.

«و أَبْلَى بَلاءً حَسَنا» (۱) عبارت امام صادق (علیه السلام) را نگاه کنید آن آزمایشی که عباس (علیه السلام) داد یک بلای حسنی بود. این عبارت را شما در مقام هیچ شهیدی دیگر نمیبینید. بگردید زیارتنامه ها را که آزمایشی که پیاده کردی ردخور نداشت. از آن سرچشمه اش هم آرام آرام شروع شد.

چون یکی آمد خدمت پیامبر اکرم گفت

آقا نماز و روزه میگیرم خمس میدهم زکات میدهم حج میروم، خب حالا بفرمایید که چکار کنید که بهشت بروم؟

پیغمبر اکرم فرمود خب همه کارهایت آماده است یک کار مهم مانده برات، گفت آقا چکار کنم؟ فرمود تو دل خودت نگاه کن اگر من پیغمبر را بیشتر از خودت دوست داری و بچه های من پیغمبر را بیشتر از بچه های خودت دوست داری، مطمئن باش بهشتی هستی، تمام.

۱- (۱) بحار الانوار، ج۴۲، ص۱۰۰؛ در سوگ امیر آزادی، ص۲۵۴.

این ملاـک و معیـار را پیغمبر تـا ابـد برای ما مشـخص کرده که بخواهی بفهمی بهشتی هستی کثرت العمل فقط ملاک نیسـت بیست سفر مکه رفته ده سفر فلان زیارت رفته نه در دلخودت نگاه کن، ببین پیغمبر و بچه های پیغمبر را بیشتر از خودت و اهل بیتت دوست داری! گفت آقا همین طور هست شـما را بیشتر از خودم و بچه های شـما را بیشتر از بچه های خودم دوست دارم. پیغمبر فرمود بهشتی هستی. «وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» (۱) روز قیامت هم با خودم میایی توی بهشت.

یک تکه از تاریـخ قبل از اسـلام را شـنیده اید شـما. وقتی که عبدالمطلب از داخل چاه میخواست حجر الاسود و اجناس قیمتی کعبه را بیرون بیاورد پنهانش کرده بودند که غارت نشود.

وقتی که بیرون بیاورد یک پسر بیشتر نـداشت دست تنها بود. خسـته میشد. هر چه اهل مکه گفتند که اجازه بده بیاییم کمک کنیم اجازه نداد و گفت این کار من است.

من کلیـد دار و پرده دار کعبه هسـتم اصـلاً به شـما ارتباطی نـداره نبایـد هم جلو بیایید دست کس دیگری غیر از ماها نباید به حجر الاسود و این اجناس داخل کعبه برسد. برید کنار.

خیلی سـختی کشـید همان جا نذر کرد که اگر خدا چند تا پسر بهش داد یکی را فدا کند وقتی آنجا که آمد یادش آمد. بعد از چند پسـر پس از ده فرزند وقتی یادش آمد یکی را باید فدا کند. روز قرعه در مسجد الحرام مردم هم جمع شدند قرعه وقتی انداخت سه مرتبه قرعه انداختند به نام عبد الله افتاد.

۱- (۲) کافی، ج۲، ص۱۲۷.

همه شما شنیده اید، خب عبدالله هم قمر حرم است خیلی زیبا است قمر بدها که عبدالمناف است قمر بنی هاشم هم عباس (علیه السلام) است خیلی اصرار کردند که این را نکش، تاریخ را دیده اید آن کسی که جلو آمد و مانع شد عبدالمطلب عبدالله را فدا کند ابوطالب بود. ابوطالب جلو آمد گفت من نمیگذارم که این را فدایش کنی، اگر خیلی اصرار داری من آماده ام این هم گردن من. من را فدا کن اما دست به عبدالله نزن.

این جور که شد یک مقدار اختلاف افتاد. مردم گفتند خب حالا شترها را بیاورید وسط که شنیده اید بقیه را. ابو طالب حاضر شد جانش را فدای عبد الله بکند.

لیله المبیت

در آنجا امیر المؤمنین (علیه السلام)

حاضر میشود جانش را فدای خود پیغمبر بکند. همین امیر المؤمنین پیغمبر را بیشتر از خودش دوست دارد. بچه های فاطمه را هم بیشتر از بچه های خودش میخواهد.

عنایت داشته باشین روز صفین،

وقتی که چند مرتبه محمد حنفیه را فرستاد زد به قلب لشکر چند دفعه و برگشت محمد بزن به میسره لشکر، زد. محمد پسرم بزن به میمنه لشکر، زد. گفت پسرم بیا آماده اش کرد و گفت حالا بزن به قلب لشکر، قلب لشکر زدن خیلی سخته، آمد جلو گفت بابا چرا همش من، چرا من یک دفعه هم به حسن بگو امیر المؤمنین یک جمله داره.

صدا زد محمد حنفیه تو پسر من هستی حسن پسر پیغمبر است. تو برو دوباره در همین صفین هم معرفی میکند که من از همینجا هم باید ذخیره کنم برای فرزند پیغمبر. وقتی عباس رفت آن تعداد را کشت جانفشانی کرد شجاعتش را علی به رخ همه کشید که این فرزند علی هست، آنجا وقتی ابوشعثا و بچه هایش عند الکرب الکریب، کریب بن ابرهه را هم کشت وقتی که برگشت این لباس را که از قامت عباس بیرون آوردند شناختند تا الآن فکر میکردند این لباس علی بود به قامت عباس. وقتی لباس را بیرون آوردند گفتند آقا یک دو مرتبه دیگه عباس را بفرستید دیگه کارشان تمام است فرمود نه دیگه نمیفرستم عباس را «انه ذخر للحسین» ذخیره حسینم هست.

حالا- خود این عباس ببینید از پدر بزرگ شروع شده این جانفشانی و فدا شدن، خود این عباس حسین را بیشتر از خودش میخواست بچههای سید الشهداء را هم بیشتر از بچههای خودش میخواست. فرق هم دارد عباس با امیر المؤمنین و با ابو طالب چون ابو طالب اگر آمد جلو گفت نمیگذارم فدا کنی عبد الله را نکش و من را بکش دیگه فدا نشد، فدا شد ابو طالب که نشد. اگر امیر المؤمنین در بستر پیغمبر خوابید دیگه آن «لیله المبیت» علی فدا نشد اما اینجا که عباس آمد میدان چرا فدا شد. فدا شد.

حالا- ببین بچه های ابی عبدالله بیشتر از بچه های خودش، چطوری؟ خب عباس (علیه السلام) در روز عاشورا هم برادرانش را آورده بود و هم بچه هایش را. برادرانش یکی عثمان بود امیر المؤمنین به خاطر علاقه به عثمان بن مظعون اسم این پسر را گذاشته بود عثمان.

یکی جعفر بود که امیر المؤمنین به خاطر علاقه جعفر بن ابی طالب اسم این پسر را گذاشته بود جعفر.

یکی از برادرانش هم عبد الله بود این سه برادر با عبید الله با محمد با بچه های دیگرش را خیلی عجیب است که زینب کبری (سلام الله علیها) میگوید رفتم در خیمه برادرم دیدم حسین (علیه السلام) تنها نشسته و دارد قرآن میخواند. تنها. گفت از خیمه آمدم بیرون بروم به اصحاب سید الشهداء به عباس بگویم که حسین تنها نشسته تا آمدم بیرون دیدم عباس بچه هایش را جمع کرده برادرانش را جمع کرده داره سخنرانی میکنه اما سخنرانی که هم قراء است هم گریه دارد.

ص: ۱۶۴۰

میفرماید

که فرزندان من داداشهای من فردا باید کاری بکنید که حسین را خوشحال کنید. حسین را شاد کنید. فردا باید کاری بکنید که دل حسین خوشحال شود. نکنه بعداً بگویند در میان بنی هاشم اول بچههای حسین رفتند بعد شماها. فردا باید از خودتان کار نشان بدهید که سید الشهداء وقتی این سخن را شنید زینب میگوید دعا کرد عباس را «وجزاك الله خیر الجزاء» چطوری آمد وسط میخواد فداکاری کنی چطوری آمد. سه تا برادرش را فدا کرد سه برادرش را اول فدا کرد بعد عبید الله را فدا کردیعنی عباس (علیه السلام) هم خودش فدا شد هم بچه هایش فدای سید الشهداء شد. آن وقت این فداکاری که امام صادق (علیه السلام) که میفرماید: بهترین آزمایش یکی اینجاست که آقا این روایت این جمله، جمله عربی را در مقاتل میخوانید «فَذَکَرَ عَطَشَ الْحُسَیْنِ» (۳) همه شما شنیدهاید این «فَذَکَرَ عَطَشَ الْحُسَیْنِ» بحثش بعضیها فکر میکنن عباس آمد آب را بردارد و بخورد نه اینطوری نیست، نگید روی منبرها و پایین منبرها که عباس آمد آب بخورد. خدا رحمت کند حاج آقا مرتضی برقعی میفرمونند که عباس وقتی این آب را تو کف دست گرفت توبیخ میکرد آب را. نه اینکه بخوره یادش آمد از تشنگی مگر نمیدانست اصلاً برای همین آمده برای واعطشا بچه ها آمده نمیدانست. این آب را برداشت توبیخش کرد که تو مهریه مادرش زهرا باشی که تو اینجا باشی و حسین تشنه بماند. «فَذَکَرَ عَطَشَ الْحُسَیْنِ» یعنی این. این مقامش هست. «لا یوم کیومك الحسین» لذا شما نگاه کنید روز عاشورا از خیمه ها بیرون نریختند همه اهلبیت اما تو مقام عباس که شد چرا آمدند بیرون.

دو مرتبه دست روی سر گذاشت و نشست روی زمین. تاریخ فردا را از صبح تا بعد از ظهر ببینید. برای علی اکبر وقتی آمد کمربند نظامی حسین را گرفت با فشار بلند کند حسین را از کنار بدن حضرت علی اکبر اما در بحث عباس که رسید زینب نشست این دست را گذاشت روی سر و گفت «وا ضیعتا» داد میزد وا ضیعتا یعنی امان از اسیری، امان از اسیری. دو مرتبه نشسته و دست روی سر گذاشت و فریاد کشید یکی اینجا بود و دیگری وقتی که کنار گودال قتلگاه آمده بود دشمن زینب و حسین را محاصره کرده بود زینب محاصره دشمن است اینجا نشست دست گذاشت روی سر و گفت «وا محمدا وا علیا» تا وقتی عباس زنده بود غمی نبود برای زینب و اهل بیت. عباس مواظب بود. عباس را داشتند.

یک جمله دیگه بگویم برایتان ابی عبد الله کنار هر بدنی که میآمد یک جمله میگفت، یک جا میگفت «انت حرٌ» یک جا «صاح الحسین سبع المرات ولدی علی» «عَلَى الدُّنْيا بَعْدَكَ الْعَفا» (۱)کنار هر شهیدی که میآمد یک جمله میگفت و گریه هم میکرد.

اما وقتی سید الشهداء کنار بدن عباس آمد، روضه خواند، روضه خواند سید الشهداء اول روضه خوان عباس، حسین بود. اولاً وقتی که عباس رفت «بان الانکسار فی وجه الحسین» (۲) در صورت ابی عبد الله رنگ پرید، خودش فرمود «إِذَا مَضَيْتَ تَفَرَّقَ عَسْكَرِي» (۳) بری لشکرم شکست خورد، تو صورت سید الشهداء رنگ پریده، رنگ نمانده. تو کلامش هم میگوید انکسر ظهری نه انفسمع ان کسره با این فسمع فرق این است که وقتی که کسی کمر درد بگیره نتواند راه برود عرب میگوید انفسمع اما وقتی که کمر بشکنه میگوید انکسرت. آنی که کمر درد دارد با عصا میبرن زیر بازوانش را میگیره میبرند. اما این انکسرت شکست این خیلی فرق میکند با آن.

۱- (۴) بحار الانوار، ج۴۴، ص۴۵.

۲- (۵) کشف الاسرار فی شرح الاستبصار، ج۱، ص۴۳۱.

۳- (۶) بحار الانوار، ج۴۵، ۴۱.

یکی «بان الانکسار فی وجه الحسین»

یکی هم در زبان حسین یکی هم در عمل حسین این دست را بلند کرده کمر گرفته، کمرم شکست بعد نشست کنار بدن عباس، اول که تا از بالا مرکب بود نگاه کرد زمین دیدن ابی عبد الله خیره خیره به زمین نگاه میکنه به چی داره نگاه میکنه سید الشهداء!

«نظر الحسین الی الارض رای ایدی أخیه العباس مقطوعه» دو تا دستان بریده عباس را پایین دید هنوز به بدن عباس نرسیده هنوز به بدن نرسیده این قسمت علقمه وقتی نگاهش افتاد به زمین به دست عباس از همین جا پیاده شد، دیدن خم شد دست عباس را بلند کرد بوسید معصوم داره دست عباس را میبوسد.

عجب حالا آمده کنار بدن عباس داره خیره خیره به بدن عباس نگاه میکنه و اشک میریزد، مگر امیر المؤمنین چه فرموده بود که ابی عبد الله حالا داره فکر میکنه و خیره خیره نگاه میکنه کنار بستر زهیر بود.

زهیر آمد عباس را صدا کرد عباس بیا، آمد. خودش که کان عثمانیه تازه وارد خیمه ابی عبد الله شده بود. وقتی که عباس از خیمه آمد بیرون زهیر خیلی مقامش بالاست. السلام علی زهیر بن قین سلام امام زمان در زیارت ناحیه است اینها مشمول سلام ابدی امام زمان هستند اما به خیال خودش خواست عباس را نصیحت کند گفت ببین عباس من چیزی یادم آمد برات بگم فردا نکنه از حسین دست برداری.

حالا زهیر به عباس میگوید گفت چی یادت آمد بگو ببینم، گفت من بودم و عقیل بود و بابات علی، آن روز یادم هست که بابات علی به عقیل میگفت که یک خانمی میخواهم برایم انتخاب کنی گفت برای چی میخواهی و چطوری باشد؟ گفت یکی میخواهم که در کربلا- حسینم را یاری کنی. عباس آن تو هستی، علی آن روز روی تو سرمایه گذاری کرد. قمر بنی هاشم همینطور که سوار مرکب بود این پای مبارك را محکم زد به اسب و یك چرخی زد و گفت زهیر تو به من میگی!! تو به من میگی مواظب حسین باش فردا. من وقتی که کوچك بودم ابی عبد الله مریض میشد مادرم قنداقه من را دور سر حسین میچرخونده. من بلا گردان حسین هستم تو داری به من میگی؟ تو داری به من میگی وقتی بابام امیر المؤمنین تو بستر افتاده بود داشت از دنیا میرفت آنجا من را صدا زد و من آمدم. وقتی که آمدم صدا زد عباس جان دستت را بده به من، چهارده سالش هست دستت را بده بابا دستم را گرفت. صدا زد حسین جان تو هم بیا. زهیر من فکر کردم دست من چهارده پانزده ساله را بابام امیر المؤمنین گرفت که بگذارد تو دست حسین بگه مواظب عباس باش وقتی داداشم ابی عبد الله آمد کنار بستر بابام علی صدا زد حسین دستت را بده بابا، دستش را گرفت. دست حسین گرفت تو دست من گذاشت تو به من میگی!!

ص: ۱۶۴۳

لذا اینجا روضه خواند آمد کنار بدن هنوز عباس زنده است، اول یک جمله صدا زد حسین جان این خونها را از جلوی چشمم پاک کن تا یک دفعه دیگه جمالت را ببینم. بعد یک جمله صدا زد حسین تا من زنده هستم من را به خیمه نبر، لذا ما در تاریخ اسلام در کربلا ناامید نداریم یک دانه ناامید داریم اون هم عباس هست یک دانه نا امید داریم آن هم عباس است.

نشست کنار بدن گفت «احق الناس ان یبکا علیه» آن کسی که حق است که مردم بر او گریه کنن این داداش من عباس است که الآن اینجا جلوم افتاده مردم باید برای عباس گریه کنه.

یک جوانی که حسین کنار بدنش گریه کرد داره اینجا بکی بکاء شدیداً یا بکاءً عالیا بلند بلند بلند گریه میکند سید الشهداء داداشم عباس برادرم عباس.

ای امید یوسف زهرا ابوالفضل	هم تو سر داری و هم سقا ابوالفضل
آقا ای فرات از تو خجل تو از سکینه	آرزوی دست گلهای مدینه
هی میگفتند عمو عباس بره آب میاره	آرزوی دست گلهای مدینه

چند نفر بودند

وقتی خبر شهادت برادر شنیدن دست به کمر گرفتند وقتی خبر مرگ برادرشان را شنیدن دستشان را به کمر گرفتند.

یکی لقمان حکیم بود.

لقمان حکیم وقتی خبر مرگ برادرش را آوردند دستش را به کمر گرفت.

یکی موسی است

وقتی خبر مرگ هارون را برایش آوردند دست به کمر گرفت.

یکی امیر المؤمنین بود

پیغمبر نشسته بود. خبر شهادت جعفر را آورده بودند محضر پیغمبر همه داشتند گریه میکردند. منتظر بودند علی بیاد پیغمبر فرمود خودم خبرش را میدهم شماها چیزی نگویید. اما همین که وارد مجلس شد یک نگاه به جمعیت کرد صدا زد فکر میکنم داداشم جعفر کشتند شهید شده. پیغمبر بلند شد به تمام قامت علی را بغل گرفت میان پیشانیاش را بوسید و تسلیت گفت. یک وقتی دیدن علی دست به کمر گرفت دست را به کمر گرفت.

اما یکی هم حسین است.

حسین دست را به کمر گرفت اما این دست گرفتن همان وقتی برمیگشت بچه ها منتظر بودند حسین با برادرش عباس برگرده نگاه کردن دیدن ابی عبد الله داره میاد اما قد خمیده. دست به کمر گرفته همگی بگید یا حسین.

تاسوعا – عظمت عباس سلام الله علیه –

عظمت عباس سلام الله علیه

اعوذ بالله من الشیطان العین الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین الصلاه والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد(صلی الله علیه وآله و سلم) اطیبن الطاهرین المعصومین المکرمین و اللعن دائم علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

«اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فی هذِهِ السّاعَهِ وَ فی کُلِّ ساعَهٍ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ قائِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً»

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری(عج) واجداد طاهرینش صلوات جلیل ختم کنید.

هدیه به محضر امام، شهدا، مراجع تقلید، علما و بزرگان و خیرین، اساتید، منسوبین به جمع حاضر، گذشتگان خودتان، گذشتگان از بانیان و خدمتگزاران این محفل، به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی(عج) سلامتی مراجع، رهبر معظم انقلاب، سلامتی خودتان و خانواده شریفتان و شفای مریضهایتان یک صلوات حسینی ختم کنید.

شب تاسوعای قمر بنی هاشم است. وجود مقدس عباس (علیه السلام) یک فضائلی دارد شنیدنی. من این فضائل را از دو تا از زیارات منقول از امام صادق (علیه السلام) و امام سجاد (علیه السلام) قطعاتی از آن را برایتان میگویم.

ص: ۱۶۴۵

در این زیارت وجود مقدس امام صادق (علیه السلام) میفرماید:

عباس جان سلام الله وسلام «سَلَامُ اللَّهِ وَ سَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ» (۱) سلام خدا و ملائکه مقرب خدا نه همه ملائکه یک پله بیا بالا آنهایی که متصدی و مسئول و مدیر امراند. «سَلَامُ اللَّهِ وَ سَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَوَ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ» همه پیغمبران نه پیغمبرانی که مرسل هستند «وَ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ» به من گوش بدهید خیلی عجیب است این سلام امام صادق. تمام انبیاء از اول تا آخر گلچین کن مرسلها را و رسولهایشان را جدا کنید تمام ملائکه مقربینشان را جدا کن. عباد صالح خدا را از اول آدم تا قیام قیامت همه اینها را جدا کن. سلام اینها و جمیع شهداء همه شهدای از آدم تا بعد از ظهور امام زمان(عج) که تمام این مجموعه ذاکیات ذکی و طیبات پاکاند همه این مجموعه «عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِين» بر تو ای عباس پسر امیر المؤمنین (علیه السلام) .

شما در مجموعه این زیاراتی که برای شهدای کربلا نقل شده یک چنین سلامی را برای اصحاب دیگر امام حسین (علیه السلام) پیدا نمیکنید. تازه امام صادق (علیه السلام) میفرماید سلام این مجموعه نه فقط یک دفعه اولاً تا آخر قیامت بعد هم هر سال یک بار یک دفعه نه هر ماه یک دفعه نه هر هفته یک دفعه نه هر روز دو مرتبه «تَغْدُو وَ تَرُوحُ» هر صبح و شام سلام ملائکه سلام خدا ملائکه انبیاء شهداء صدیقین عباد الصالحین همه این مجموعه به تو یابن امیر المؤمنین.

اگر بخواهیم بفهمیم

که عباس کی هست از همین یک تیکه عبارت میتونید بفهمید. بیایید بریم در یک زیارت دیگر. شخصیتی که امام معصوم برایش شهادت بدهد خیلی شخصیت بالایی هست که امام صادق (علیه السلام) این وسط بیاید و بگوید من شهادت میدهم «أَشْهَدُ لَكَ» من امام صادق (علیه السلام) شهادت میدهم برای تو عباس. «لَكَ بِالتَّسْلِيم» تو تسلیم بودی. ما یک تسلیمی داریم تسلیم قولی هست تو اداره آن مرئوس به رئیس میگوید چشم قربان. اما در ذهنش مخالف این رئیس هست تسلیم فکری و ذهنی نیست. گاهی میره توی اطاق بغلی غرغر میکنه، پس تسلیم قولی هم نیست مجبور است تسلیم عملی باشد. چشم باشه انجام میدهم.

ص: ۱۶۴۶

گاهی به من میگویند خمس بده به خاطر اینکه میخواهم برم مکه خمسم را میدهم اما تو بیان غرغر میکنم تسلیم قولی ندارم تو ذهنم هم شبهه است خمس برای چی میدهم. برای کی، تسلیم فکری و عقلی و ذهنی هم نیستم.

اما وقتی امام صادق (علیه السلام)

«أَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِیمِ»(۲) یعنی در مقابل خدا رسول خدا امام عباس جان تسلیم قولی تسلیم فعلی تسلیم عقلی و فکری «أَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِیمِ وَ التَّصْدِیقِ وَ الْوَفَاءِ» گاهی میآید برای شما کار کنه اما کار شما را تصدیق نمیکنه در ذهنش. عباس وقتی میآید کار سید الشهداء را هم تصدیق زبانی میکنه هم تصدیق عملی میکنه هم تصدیق فکری. «أَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِیمِ وَ التَّصْدِیقِ وَ الْوَفَاءِوَ النَّصِیحَهِلِخَلَفِ النَّبِیِّ الْمُرْسَلِ»(۳) پشت سر پسر پسر فاطمه پسر پیغمبر دقیقاً مثال سید الشهداء و قمر بنی هاشم مثل سوره شمس است «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ * وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها * وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها» یعنی خورشید را دیدید شما این ماه اگر میخواهد روشن بماند باید قدم به قدم در این گردش مداری پایش را جای پای خورشید بگذارد منجمین میگوید از اول تأسیس عالم تا الآن در این پیروی کردن ماه از خورشید اگر یک میلیاردم درجه تخلف کرده بود الآن خاموش شده بود.

«وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها * وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها» شمس حسین «وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها» قسم به قمری که قدمهایش را جای پای سید الشهدا گذاشته است. برای همین کسب نور کرده هر کاری سید الشهدا میتونه بکنه قمر بنی هاشم هم میتواند انجم بدهد.

چهار پنج نفر نشسته بودند در نجف بحث میکردند که مقام عباس بالاتر است یا مقام سلمان! یکی محکم ایستاده بود و میگفت که مقام سلمان بالاتر است به خاطر اینکه سلمان صحابی پیغمبر است سلام فلان است چند تا دلیل برای خودش ردیف کرد شب آمد منزل خواب دید امیر المؤمنین را آقا بهش فرمود چی داری میگی تو گفت آقا هیچی ما گفتیم سلمان. آقا فرمود فقط بهت بگم اگر میخواهی بفهمی که عباس بالاتر است یا سلمان یک خم ابروی عباس من اشاره عباس من کل کره زمین را سلمان میکنه چی داری میگی تو.

«أَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِیمِ» یک عبارت دیگر براتون بگم. امام صادق (علیه السلام) میفرماید: میدانید عباس اسمش کجاست فکر میکنه عباس اسمش کربلا هست اسمش تو سینه و زبانهای شماست، بیا بالا «وَ رَفَعَ ذِکْرَکَ فِی عِلِّیِّینَ»(۱) امام صادق (علیه السلام) میفرماید ببین آقا اسم پیغمبران را خدا تو اعلی علیین ننوشته هر پیغمبری پیغمبر معصوم هست جایش خودش، تنها کسانی که اسامیشان در اعلی علیین ثبت و ضبط کرده با خط خوش اسامی چهارده معصوم است. اما امام صادق (علیه السلام) میفرماید تو کسی هستی که وقتی ملائکه به اعلی علیین نگاه میکنند وقتی نگاهشان بالا میافته کنار این اسامی ائمه نوشته «عباس» «وَ رَفَعَ ذِکْرَکَ فِی عِلِّیِّینَ» خیلی مقام است کی هست عباس.

یک زیارت دیگر هم براتون بگم،

در آن زیارتی که امام سجاد (علیه السلام) میفرماید «ان کان» باشد برای عباس (علیه السلام) «منزله» تو آسمانها و روز قیامت عباس یک منزلتی دارد که «یغبته جمیع الملائکه» تمام ملائکه «یغبته شهداء یوم القیامه» روز قیامت که میشود تمام شهداء از اول تا آخر همه نگاه میکنند چه مقامی به این شهید کربلا خدا عطا کرده که تمام شهداء از شهدای اول تا آخر شهدای بدر خیبر، حنین، بیا حتی شهدای کربلا خود شهدای کربلا وقتی نگاهشان به مقام عباس میافتد یغبته. چیه این مقام. ما خیلی باید بدویم تا تازه یه ظرف استکان تو دریای فضائل عباس بزنیم و این استکان را برداریم. آخه عباس دریاست اقیانوس است. من یک ساعت هم که حرف بزنم مثل این است که من یک قاشق چایخوری دستم است از کنار آب دریا اقیانوس فضائل عباس یک قاشق بردارم میگم بفرمایید.

۱- (۴). همان، ص۲۵۷.

اینها همگی اینطوری بودند. آقا داستان برگردانیم عقب زمانی که عبد المطلب آمد حجر الاسود را از توی چاله دربیاورد به من گوش بدهید جریان قشنگی هست.

شاید این تناسب را هیچ جا نشنیدهاید، حتی اگر بگویید ۴۰ سال است که پای منبر هستید. این تناسب را گوش بدهید.

نوار را برگردان زمان عبد المطلب این نکته یادگاری برای شما. عبد المطلب وقتی آمد حجر الاسود را از توی چاه بیرون بیاورد چون مکه را غارت کره بودند حجر الاسود و طلاها و جواهرات را در زمین پنهان کرده بودند یک پسر بیشتر نداشت تک و تنها بود هر که را گفت بیایید کمک گفت نه این کار خودم هست من پردهدار هستم من خانه دارم من کلید دار هستم کسی دیگری نباید بیاید کمکم کند. خودش با زجر و زحمت و مشقت بیرون آورد. در این اثنا نذر کرد که اگر خدا ده تا پسر به من داد یکی را فدا کنم. خدا ده تا پسر را بهش داد یک روز عهد یادش آمد باید یکیش فدایی بشه. مردم مکه جمع بشید آمدند در مسجد الحرام چه کار میخواهد بکند میخواهد یک پسرش را قربانی کند. عهد کرده. حالا کدام را فدایی کنیم گفت بچه ها حاضرید. گفتند بله حاضریم هر کدام را انتخاب کنید ما حاضریم. عهد کردی. خب کدام گفتند قرعه بینداز. قرعه انداختن به نام عبد الله افتاد.

مردم گفتند بابا حیف است قمر است یکی از کسانی که بهش قمر میگفتند عبد الله بود خیلی زیبا بود متین دوباره و سه باره قرعه انداخته عبد الله.

ص: ۱۶۴۹

ابوطالب جلو آمد، گوش بده ابو طالب جلو آمده گفت بابا من نمیگذارم فداش کنی. اگر میخواهی بکشی به جایش من را بکش، ابو طالب اینجا جلو آمد سفت وایستاد و گفت این گردن من و من را ذبح کن اما عبد الله را دست نزن. خب حالا مردم باعث شدن قرعه کشی بین شترها و عبد الله کردند بالاخره صد تا شتر در قرعه درآمد. کار نداریم ابو طالب اینجا میآید خودش را فدایی عبد الله میکنه داشته باشید. «لیله المبیت» فرزند این ابو طالب میآید در جای پیغمبر میخوابه کربلا نوه این ابو طالب خودش را فدای کی میکنه، حسین (علیه السلام) . گرفتی نکته از کجاست! این فدا شدن که امام صادق (علیه السلام) در زیارتش میگوید که فدای حسین (علیه السلام) شدی این سابقه دارد و ریشه دارد. فدایی شدی.خیلی مقام دارد عباس. شجاعتش واویلا است شما در احوالات قمر بنی هاشم ببینید در احوالات قمر بنی هاشم طریحی در منتخبش مینویسد «کالجبل الجسیم» مثل یک کوه بزرگ قدرتمند بود عباس، واقعاً نمیتوانیم بفهمیم یعنی چی، اولاً مثالی که میزند مثال جالبی است میگه مثل کوه میمونه. نمیگه مثل سنگ بزرگ مثل تپه مثل درخت نه چون کوه در مقابل شدیدترین طوفانها هم از سرجایش تکان نمیخورد این یک.

دو این کوه پناهگاهی است در خطرات برای موجودات. انسانها موجودات تو خطرات پناه میبرند در کوه. عباس هم پناهگاه همه بی پناههاست هر که وارد این کوه شد کوه نعماتی دارد از نعماتش استفاده میکند هر که با عباس شد عباس برکاتی دارد که از برکاتش استفاده میکند. هر که وارد کوه شد یک داروهای شفابخشی در کوه گیر میآید که بقیه جاها نیست عباس هم داروهای شفابخشی دارد که اشخاص دیگری ندارند. افراد دیگر ندارند. «کالجبل الجسیم» یا «کالجبل العظیم» خیلی مقام عباس بزرگ است. بعد میگوید «کالطور العظیم» طور ده مرتبه دو مرتبه در قرآن از واژه «طور» استفاده شده است هر دو مرتبهاش مال طور سینا و سینین است.

ص: ۱۶۵۰

در طور سینین یا سینا

چه کار میکرده موسی، با خدا سخن میگفته. قلب عباس محل عبادت خداست. قلب عباس طور است محل عبادت عباس محل سخن گفتن عباس با خداست. خیلی عبارته. بعد میفرماید: طریحی میگوید عباس از جهت شجاعت یک خصوصیتی داشت «کان جسوراً فی التعیین» تعیین یعنی نیزه یعنی خیلی جسور بود در نیزه زدن. به من خوب گوش بدهید این تیکه هم خیلی جالب است.

پدر بزرگ عباس یعنی

پدر فاطمه بنی کلاب یک هنری که در جنگ داشت این بود آن هم خیلی پهلوان و شجاع بوده چون امیر المؤمنین رفته با خانواده شجاعی وصلت کرده. پدر بزرگ عباس در جنگ هیچ کس حریفش نبود. بهش میگفتند ملاعب الاسنه یعنی با نیزه بازی میکرد، جلو حریف که میرفت این نیزه را سر دست میچرخوند نگاه به این نیزه میکرد یک دفعه با یک ضرب میکوبید به قلبش خودش هم باورش نمیشد که این نیزه داره اینطوری میچرخه اما یک دفعه میآید. در صفین ببینید با همین تکنیک عباس ابو شعسا و هفت تا بچهاش را به درک واصل کرد با همین تکنیک ملاعبه الاسنه. عند کرب الکریب، کریب ابرهه بن کریب که یل شام بود با همین تکنیک گفت سرت را بلند کن این تنه نیزه را چرخواند یک دفعه فرو کرد تو قلب ابرهه و افتاد. خیلی شجاع بوده عباس.

عمر سعد

هی نامه مینوشت میگفت بابا لشکر بفرست هی ۱۰۰۰ تا میفرستاد دو هزار تا هی سه هزار تا فرستاد بعد نامه نوشت گفت مگر اینها چند نفر هست. در جواب نامه عبید الله عمر سعد نوشت هفتاد و دو نفر هستند اما وفیهم عباس. هفتاد دو تا با عباس. مگر یادت رفته در صفین چه کرد عباس. مگر یادت رفته ابرهه را چطوری کشت؟ مگر یادت رفته این و داداشش آب را آزاد کردند یادت رفته؟! خیلی شجاع بوده عباس.

ص: ۱۶۵۱

ولـذا وقتی که آمـد خـدمت سـید الشـهداء اول این جمله را تا یادم نرفته بگم، امیر المؤمنین در شـجاعت عجیب بوده، عرب به کسـی که در دل لشـکر جلو قلب جلو نه سـمت چپ و راست وسط لشـکر هست اینکه جلودار است یعنی دو طرفش پشت سر این میآیـد این وسـطی را میگویند کبشٌ کتیبه این خیلی در معرض خطر است. خیلی هم باید شـجاع باشد کبشٌ کتیبهمال مکه کفـار طلحه بن ابی طلحه بوده که توسط امیر المؤمنین به درک واصل شـد. این کبشٌ کتیبه مکه ای هاست کبشٌ کتیبه مـدینه پیغمبر امیرالمؤمنین بوده، کبشٌ کتیبهسـپاه امیر المؤمنین تو صـفین مالک اشتر نخعی بوده، کبشٌ کتیبه امیر المؤمنین در جمل و نهروان امام مجتبی (علیه السلام) بوده، کبشٌ کتیبه سپاه ابی عبد الله کی بوده، قمر بنی هاشم بود.

خیلی نیرو داشـته عبـاس، آن وقت امیر المؤمنین یـک رگی توی این پیشانیاش بوده اینهایی که میگویم در کتابی ننوشـته، یک رگی در این پیشـانی مبارکش بود، این رگه وقتی غضب میکرد به دشـمن این رگ پر خون میشـد، فشار میآورد به این پیشانی آقا دست میکرد در جیبش یک دستمال زرد می بست به این پیشانی سفت که این رگه را فشار بده

دستمال زرد چون بستی به سر   دشمنت فریاد زد أین المفر

دشـمن میگفت فرار کنید که علی دسـتمال را بست. دیگه الآن علی غضب کرده دیگه کسـی جلوی علی وای نایسـته این رگه توی پیشانی عباس بود، عین همین رگ تو پیشانی عباس بود. حالا گوش کنید.

آمد خدمت سـید الشـهداء، سـید الشـهداء یک نگاه به عباس کرد دید وای این رگ باد کرده چشـمانش پر خون شده، بدن از بیتابی و ناآرامی فقط اجازه میخواهد، سیدی ومولای اجازه نمیدهی بروم، بگذار بروم و کارشان را یکسره کنم.

آقا یک جمله فرمود:

حالا میفهمی عباس یعنی چی؟ عباس یعنی این.

سید الشهداء فرمود عباس اگر بری تفرق عسکری لشکر من از هم میپاشد، مگر بعد از عباس کی مانده بود، علی اصغر و عبد الله بن حسن دو نفر مانده بود. اما سید الشهداء فرمود عسکری، لشکر من از هم میپاشد. اگر بری لشکر من از هم میپاشد نمیگذارم بروی. این شجاعت عباس بود. اما با این مقام شجاعت ببینید چه تعابیری و مضامین عالی وجود مقدس امام صادق (علیه السلام) برای عباس میآورد. این دلیل بر چیست؟ اما در این چند دقیقهای که میخواهم بگویم شجاعتش را اما میترسم از نکته اصلی بحث امشبم بمانم. یکی از مقاماتی که عباس داشت مقام عصمت عباس است. عباس (علیه السلام) معصوم بود، خرده نگیرید که معصوم ۱۴ نفر بود، بله ۱۴ نفر معصوم ذاتی و عرضی اما در مقام عرضی تنها معصوم دیگری هم داریم سلمان هم معصوم بود بله ولی ذاتی نه خدادادی نه خودش با کمال به دست آورده بود. علی اکبر دیشب گفتم زینب کبری را اگر یک شب وقت میداشتم برایتان میگفتم که این مقام را داشت.

فاطمه معصومه (سلام الله علیها) این مقام را دارد دلائلی هم در ذهنم هست اما امشب شب عباس است. عباس چرا معصوم است؟

چند تا دلیل را گوش کنید:

۱. دلیل اول

همین زیارتنامه ها است اگر کسی امام نباشد امام معصوم برایش زیارتنامه نمیگوید. اگر امامزاده باشد یکی از علما بر میدارد یک زیارت نامه مینویسد السلام علیک یا اولیاء الله و احباءه أیها العبد الصالح که در این زیارتنامه ها هست اگر معصوم باشد امام رضا (علیه السلام) میآید برایش زیارت میگوید فاطمه معصومه اگر معصوم باشد برایش میاید زیارت نامه میگوید امام صادق عباس بن علی، زیارتنامه اگر بخواهد امام معصوم بگوید باید این مقامش معصوم باشد. تعابیرش هم که دیدید سلام خدا و ملائکه و انبیاء و شهداء و این یک دلیل.

ص: ۱۶۵۳

۲.

دلیل دوم

وقتی که پیغمبر اکرم از دنیا رفت، یک نفر آب میآورد یک نفر هم بدن را میشست امیر المؤمنین را غسل میداد فضل بن عباس هم داشت آب میآورد. امیر المؤمنین فرمود فضل بن عباس الآن میخواهیم غسل دادن را شروع کنیم میخواهی آب بزنی ظرف آب دست من بدهی همین طور کنار دست من وایستادهای چشمت را باید ببندی چشم غیر معصوم به بدن معصوم نباید بیافتد. این دستمال را بگیر و چشمت را ببند، لذا فضل بن عباس چشمش بسته بود ظرف را میزد تو آب خدمت امیر المؤمنین وقتی که امیر المؤمنین (علیه السلام) از دنیا رفت و به شهادت رسید کی باید بدنش را غسل میداد امام حسن و امام حسین، کی آب میآورد عباس. عباس که آب آورد دیگه اینجا به عباس نگفتند که چشمت را ببند چون عباس مقامش چیست؟ مقام عصمت است نیازی نیست که چشمش را ببندد. دو تا دلیل.

۳. سومین دلیل

امام معصوم باید معصوم را دفن کند. امام سجاد (علیه السلام) وقتی آمد کربلا بنی اسد هم آمدند در دفن شهداء تمام بنی اسد امام سجاد را کمک کردند. یکی یکی شهداء را آوردند خدمت امام سجاد آقا دفن کرد دفن کرد دفن کرد تا رسید به سید الشهداء آقا این جمله را فرمود به من گوش بده فرمود برید کنار، برید از من فاصله بگیرید میخواهم بابام را دفن کنم. إِنَّ مَعِی مَنْ یُعِینُنِی من خودم باید دفن کنم یک نفر هم هست کمکم میده. کی کمک میده امام سجاد را؟ جبرئیل امین. جبرئیل باید امام معصوم را کمک کند در دفن امام. مردم نمیتوانند دست به بدن امام. إِنَّ مَعِی مَنْ یُعِینُنِی امام حسین را دفن کرد گریه هایش را کرد و از قبر آمد بیرون. گفتند تمام شد. آقا فرمود نه. یک بدن دیگر هم کنار نهر علقمه است. پشت سر آقا حرکت کردند آمدند و آمدند و آمدند فرمود حالا از من فاصله بگیرید اینجا هم إِنَّ مَعِی مَنْ یُعِینُنِی چه کسی را میتواند امام معصوم دفن کند جبرئیل هم با او باشد باید مقام عصمت داشته باشد عباس است. مقام عصمت است. دیگه یکی دیگر هم را بگویم بعد روضه بخوانم

ص: ۱۶۵۴

۴. دلیل بعدی گوش بدید.

سید الشهداء (علیه السلام) آنجایی که میفرماید بلند شو برو مهلت بگیر، چه جملهای دارد؟ میفرماید «بنفسی أنت یا أخی»(۵) یعنی چه، بنفسی انت یعنی فدات بشم، شما بگویید امام غلو میکنه؟! امام مغالطه میکند؟! قرآن میگوید «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی» (۶) امام لغو نمیگوید غلو نمیکنه، بزرگ نمایی نمیکند اگر کسی بزرگ نیست بیخودی امام بزرگش نمیکنه چرا امام حسین (علیه السلام) که معصوم است به عباس میگوید «بنفسی أنت» خدا من را فدات کنه؟ بنفسی أنت یا أخی پاشو برو مهلت بگیرد اینجا علما میگوید چون امام، امام معصوم و لغو نمیگوید معصوم به غیر معصوم نمیتواند بگوید خدا من را فدا ت کنه ماها باید به امام حسین بگیم خدایا «جعلنا فداک یابن رسول الله» خدا همه ما را فدات کنه پسر پیغمبر. اما معصوم نمیتونه به غیر معصوم بگه خدا من را فدات کنه. مقام عباس این است که امام حسین (علیه السلام) بهش میگه.

علما آمدند خدمت امام رضا (علیه السلام) گفتند یابن رسول الله! دلیل بر افضلیت بر علی چیست؟

شب تاسوعا است میطلبه باید هم برای عباس بیشتر صحبت کرد. به امام رضا (علیه السلام) گفتند یابن رسول الله! دلیل بر افضلیت بر علی چیست؟ آقا فرمود آیه مباهله. وقتی آمدند با مسیحیان نجران مباهله کنند «فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ»(۱)

علی نفس پیغمبر است نفس پیغمبر است درست، علی نفس پیغمبر است تو اینجا که سید الشهداء میگوید بنفسی انت معلوم میشود که عباس هم نفس کی هست، حسین است. گرفتی بحث را. علی نفس پیغمبر است عباس هم نفس حسین است. علی باب النبی است «انا مدینه العلم وعلی بابها» عباس هم باب الحسین است.

ص: ۱۶۵۵

۱- (۷). آل عمران / ۶۱.

مرحوم علامه طباطبایی (ره)

میفرمودند استاد ماست دریای قاضی فرمودند مکاشفهای شد در عالم مکاشفه دیدم حسین مظهر رحمت کلیه الهیه است یعنی هر چی خدا رحمت دارد داده به حسین و گفته حسین جان تو هر چی میخوای برای همین میگویید یا رحمت الله الواسعه هر چه خدا رحمت داره داده به حسین و گفته حسین جان تو تقسیم کن. من خالق این رحمت هستم من باید نتیجه این رحمت را به بندهها بدهم اما تقسیمش با شما. یا رحمت الله خودم دیدم حسین مظهر رحمت کلیه الهیه است و آنجا دیدم که عباس باب الحسین است. تمام این رحمتها باید از باب الحسین وارد شود.

خیلی مقام است خیلی مقام است چه مقامی دارد قمر بنی هاشم که تا وقتی عباس زنده بود اهل بیت بیرون نمیریختند. بخوانید بیرون نمیریختند سر و صدا کنندعباس زنده بود عباس زنده بود حالا من میخوانم روضه

هر چه بتوانیم انشاءالله یک مقدار هم سینه بزنیم در مجلس عباس شب تاسوعا است.

این تیکه نریختند بیرون اما این مقدار که ابی عبدالله آمد ببینید داره امام حسین (علیه السلام) وقتی آمد فلما نزل الحسین، ابی عبد الله وقتی آمد گرد و خاکی که شده بود امام حسین (علیه السلام) تا خودش را رساند آنها متفرق شدند گرد و خاک بود گرد و خاک که نشست فلما نزل الحسین الی العرض از روی مرکب یک نگاه به زمین کرد و رعا ایدی أخی العباس. یه نگاه کرد دید دست های جدا شده قمر بنی هاشم روی زمین است حالا چه کار کرد. أبی عبد الله از مرکب پیاده شد از مرکب پیاده شد خم شد سید الشهداء این دست برداشت معصوم فقط میتونه دست معصوم را ببوسه اگر غیر معصوم باشه که نمیشه دستش را بوسید. خم شد روی زمین این دست عباس را برداشت بوسید چهار امامی که تو را دیدهاند دست علمگیر تو بوسیدهاند آنها یک دفعه بوسیدن اما امام حسین دو مرتبه دست عباس را بوسید. یک وقت وقت تولد بود یک دفعه اینجا. اینجا بقیه نبوسیدن دست عباس را.

ص: ۱۶۵۶

وقـتی دست عبـاس را بوسـید تغییراتی صورت گرفت هم تو صورت حسـین بـان الإنکسـار فی الوجه الحسـین، یعنی چه؟ یعنی صورت ابی عبـد الله زرد شـد رنگ پریـده شـد بان الإنکسار فی الوجه الحسـین، هم تو صورتش تغییر ایجاد شد هم رو زبانش تغییر ایجاد شد، چرا؟ چون هی صدا زد وا اخا الآن انکسر الزهری، هم تو عمل حسین تغییر پیدا شد چه کار کرد دستش را برد و گذاشت روی کمرش صدا زد کمرم شکست. همگی بگید یا حسین.

هشتم محرم–علی اکبر (علیه السلام) الگوی جوانان–

علی اکبر (علیه السلام) الگوی جوانان

اعوذ بالله من الشیطان العین الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین الصـلاه والسـلام علی سـید الانبیاء والمرسـلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد(صـلی الله علیه وآله و سلم) الطیبن الطاهرین المعصومین المکرمین و لعن الدائم علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

«اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَـلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فی هـذِهِ السّاعَهِ وَ فی کُلِّ ساعَهٍ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ قائِـداً وَ ناصِـراً وَ دَلیلًا وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلًا»

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ»(آل عمران / ۳۳)

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری(عج) واجداد طاهرینش صلوات جلیل ختم کنید.

هـدیه به محضـر امـام، شـهدا، مراجع تقلیـد، علمـا و بزرگـان و خیرین، اساتیـد، منسوبین به جمع حاضـر، گذشـتگان خودتـان، گذشتگان از بانیان و خدمتگزاران این محفل، و به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی(عج) سلامتی مراجع، رهبر معظم انقلاب، سلامتی خودتان و خانواده شریفتان و شفای مریضهایتان یک صلوات حسینی ختم کنید.

ص: ۱۶۵۷

بهره مند شدیم از نوای گرم و صدای دلنشین برادر عزیزمان در شبی که متعلق به ساحت مقدس علی اکبر (علیه السلام) است.

علی اکبر سید الشهداء یک سری فضائلی دارد که این فضائل برای جوان های عزیز باید الگو باشد.

اولاً امام زمان (علیه السلام) در زیارت ناحیه مقدسه چند تا شهید است که خیلی خصوصی سلام میکند. بقیه شهدا یک سلام عادی دارد.

السلام علی حر بن یزید ریاحی، السلام علی مسلم بن عوسجه، السلام علی حبیب ابن مظاهر مثلاً.

اما به علی اکبر که میرسد سلام طور دیگری است السلام علیک و علی اهلبیتک الطیبین این طوری. «الَّذِینَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ» (کامل الزیاره، ص ۳۲۹) سلامی که امام زمان میدهد یکی از دلیلهایی اس که دلالت بر عصمت علی اکبر دارد. من امشب دو تا مدرک را از دو تا زیارت میگویم که دلالت بر معصوم بودن این جوان سید الشهداء دارد. فردا شب چهار تا دلیل یا بیشتر میگویم که دلالت بر عصمت عباس (علیه السلام) دارد.

در زیارت علی اکبر سید الشهداء

، زیارتی است که امام صادق (علیه السلام) دارد «صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ وَ عَلَی عِتْرَتِکَ وَ أَهْلِ بَیْتِکَ وَ آبَائِکَ وَ أَبْنَائِکَ وَ أُمَّهَاتِکَ الْأَخْیَارِ الْأَبْرَارِ الَّذِینَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ» (کامل الزیاره، ص ۳۲۹)زیارت خیلی خصوصی است سلام بر تو سلام بر اهل بیتت حالا- یا ۲۵سالش بود یا ۲۷ سالش بود یا ۲۸ سالش بود. امام زمان هم سلام به خودش میکنه هم به خانوادهاش و بعد آخر میگوید تو و اهلبیتی که خدا تمام ناپاکیها را از آنها دور کرده یعنی تو و اهلبیتت همتون پاک و مطهر هستید. این یک دلیل.

دلیل دوم

در زیـارت دیگری است این خیلی مهم است کلمـاتی که در این زیـارت خطـاب به یک جوان هست که الآن میگویم چرا این خیلی مهمتر است.

حضـرت میفرمایـد: «السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الصِّدِّیقصـدیق به کی میگوینـد به کسـی که به در گفتار در رفتار در کردار در عمل همش راست میگویـد یعنی در رفتـار هم دروغ نمیگویـد یعنی کی؟ یعنی معصوم. «السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ الطَّیِّبُ الطَّاهِرُ وَ الزَّکِیُّ الْحَبِیبُ الْمُقَرَّبُ وَ ابْنُ رَیْحَانَهِ رَسُولِ اللَّهِ» خـدا تو را اینطوری قرار داده و دوباره آن آیه را تکرار میکنـد «وَ جَعَلَکَ مِنْ أَهْلِ الْبَیْتِ الَّذِینَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِیراً» یک جوان مگر چه خصوصیاتی دارد که به این مقام میرسد.

عصمت ذاتی ندارد، عصمت ذاتی فقط ۱۴ معصوم دارد اما یک جوان یا یک شخص دیگر نمیتواند به عصمت عرضی برسد؟ چرا. میتونه با عبادت و تلاش و کوشش آن مقام عصمت را به دست بیاورد. مگر سلمان به دست نیاورد چرا،

خدا رحمت کند آقا سید احمد آقای خوانساری

در مسـجد حـاج سـید عزیز الله نمـاز میخوانـد یک کسـی به آیت الله العظمی مرعشـی نجفی گفته بود آقا، آقا سـید احمـد آقا مجتهد است؟ مرحوم آقای مرعشـی این عصا را برداشـته بود و گفته بود بزنم توی سـرت. ما در عصمت این آقا شک داریم تو توی اجتهادش تازه موندی؟ گاهی یک انسان میتواند به مقام عصـمت برسد و کسب کند یک جوان ۲۵ ساله. برای اینکه یک خصوصیاتی این جوان دارد که اگر سن بره بالا خیلی ثقیل میشود چند تا برات بگم:

ص: ۱۶۵۹

یک جوان رقیق القلب است.

رقیق القلب. شما ببینید جریان یوسف صدیق که انداختنش در چاه وقتی آمد بیرون رفت عزیز مصر شد برادران آمدن اگر یک انسان ۶۰ ساله بود مگر به این زودیها گذشت میکرد اما یک جوان برادران میآیند میگویند ببخش میگوید: «لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْم» (یوسف ۸۹) بابا به قول امروزیها بیخیال شید «یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ» (یوسف۸۹) خدا بخشید شما را. رقیق القلب است. امروز بهش بدی کنید فردا بگید بابا ندید بگیر میگه طوری نیست با هم رفیق هستیم. این رقت قلب هر چه آدم سنش بالاتر میرود از دست میرود. برای همین آمادگی خوبی دارد برای کسب کمال. این یک.

دوم: یک جوان جرأت دارد، جرأت یک جوان زیاد است شما ببینید اسامه ۱۸ سال دارد. اما فرمانده سپاه پیغمبر است.

این طوری نیست که هر کسی که سنش بالا- رفت مسئولیت باید بهش داد و هر که جوان باشد نه جوان دو چیز میخواهد مسئولیت و مقبولیت. چرا جوانان امروز از بزرگترها فراری هستند چون این این دو مقوله برایشان ایجاد نمیشود نه مسئولیت به او میدهید نه مقبولیت. هیچ کدام. هم مقبولیت بیاد علی اکبر (علیه السلام) فرمانده یک جناح سپاه سید الشهداء است این مسئولیت دارد. مسئولیت دارد دیگه از خصوصیاتی که یک جوان داره آمادگی پذیرش داره قدرت یک جوان است. در زمان شمعون یا یوشع هر دوتایشان در تفاسیر هست آمدند سراغ پیغمبر بنی اسرائیل گفتند این که ما در مقابل دشمن شکست میخوریم چون فرمانده خوبی نداریم. قرآن بخوانید این پیغمبر به خدا عرض کرد راست میگویند فرمانده درستی نداریم ما. بلافاصله آیه نازل شد جناب نبی پیغمبر یوشع شمعون خدا میفرماید طالوت فرمانده سپاه شود آیه قرآن این است است که: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طالُوتَ»(بقره ۲۴۷)طالوت چند سال داشت ۱۹ ساله بود، پول داشت نه، هر جوانی که پول دارد که به جایی نمیرسد خیلی از جوانان که شما میشناسید میلیاردر هست به هیچ جایی هم نرسیده، ۱۹ سالش هست شغل شریفش هم چوپانی است. چوپان است وقتی که خدا خطاب کرد طالوت باید فرمانده باشد چون من گفتم اینها اعتراض کردند بابا آخر یک نفر بیاور چوپان نباشد و این همه پولدارها را خدای تو رها کرده رفته چسبیده به طالوت چوپان.

را قرآن دارد که برای معرفی طالوت خدا در نظر گرفته است بعدش بخوانید که

•

«وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ»(بقره ۲۴۷) آقای طالوت پیغمبر دو تا خصوصیت دارد:

۱. علم دارد سواد دارد،

۲. قدرت دارد.

یک جوان بایـد همه اینها را داشـته باشـد یک جوان باید اهل تحصـیل باشد بله قرآن میگوید اگر دو تا بال داشـته باشـی پرواز میکنی جوان! دو تا بال برای پرواز میخواهی. پرنـده بی بال نمیتوانـد پرواز کند با یک بال هم نمیتواند. قرآن سوره مجادله آیه ۱۱«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم * يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ (بـال ایمـان) وَ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ (پرواز کن) دَرَجـاتٍ»برو بالاـ اگر یک بال داشـته باشـی علم ایمان باشد ایمان باشد علم نباشد ایمان باشه یک شبهه اینترنتی ماهواره ای چپه ات میکند چون علم نداری. اگر علم باشد ایمان نباشد تمام این علم مصرف میشود برای ساخت بمب اتم روی سر مردم هیروشیما.

هر کدام از این بالها را جوان نداشته باشد لنگ میزند. علی اکبر هم ایمان دارد و هم علم دارد. هر دو را.

«وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ»(بقره ۲۴۷) علی اکبر عالم است شاگرد دارد علی اکبر قدرت جسـمی دارد حالا بعد از منبر به من ایراد نگیرید که یک انسان اینقدر بکشد بخوانید تاریخ را

سه مرتبه حضـرت حمله کرده سه دفعه را تاریخ ها میگویند به من ایراد نگیرید. یک دفعه رفت هشـتاد تا کشت دفعه بعد ۱۲۰ تـا کشـت .این مرتبه ای که رفت و برنگشت گفت آب ۸۰تا را کشت مرحله بعدی که سـید الشـهداء چشم از او برداشت ۱۲۰ تای دیگر را کشت، قدرت دارد علی اکبر است فرزند حسین است:

«أنا عليّ بن حسين بن علی نحن و ربّ البیت اولی بالنّبی» (وقعه الطف ص ۲۴۲)

رجز میخوانـد، معلوم میشود که در ادبیات هم علی اکبر واویلا بوده. کسـی که شـعر میگویـد آن هم شـعر عربی معلوم است از جهت سواد ادبی هم علم دارد قدرت دارد. علم دارد ایمان دارد.

خوب رقیق القلب است جرأت دارد، قـدرت دارد، درست پـذیرش دارد، یک جوان ۱۷ ساله مالک ابن سعد ۱۷ سالش هست پیغمـبر اکرم ۱۵ دقیقه باهـاش حرف میزنـد میگه «اشـهد ان لاـ اله الاـ الله و اشـهد أنّ محمـد رسـول الله» مسـلمان می شود زود پذیرش دارد اما یکی ۵۰ ساله است هر چی پیغمبر دلیل برایش میآورد باز هم پـذیرش ندارد. من نمیگویم که همه اینهایی که سنش بالا است نمیپذیرفتند.

بله داریم سـلمان فارسـی که مسعودی در مروج الذهب مینویسد از معمرین تاریخ است سلمان کمترین عمری که برایش نوشته اند ۱۵۰ سـال است ۲۵۰ سال هم نوشـته مسـعودی هم میگویـد ۳۵۰ سـال عمر کرده. این آقـای سـلمان فارسـی عمرش خیلی طولاـنی است. زود هم پـذیرفته است. امـا من نسبی میگویم. شـما نگاه کنیـد ببین الآن در بازار مینشـینی یک جوان در کنارت نصـیحتش میکنی زود میپـذیره یا آقایی که ۵۰ یا ۶۰ سالش هست بایـد هی سـند و دلیل بیاورید. این یکی بلافاصـله حرف را میشنود با عقل و منطقش آنالیزش میکنه میگوید بله حق با شماست.

جوان نصیحت پذیر است

. جوان نصـیحت پـذیر است. نصـحیتهایی که لقمـان حکیم در قرآن کریم دارد «یـا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاـةَ وَ أْمُرْ بِـالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ» (لقمان ۱۷)

ص: ۱۶۶۲

«یا بنی لا ـ تأخر التوبه»، «ان الموت یاتی بغطه» تمام نصیحت های قرآن به جوانها را شما نگاه کنید. جوان وفادار هست چون شب علی اکبر است خصوصیات جوان را میگویم جوان وفادار است، وفاداری که جوانها دارد شما جبهه را نگاه کنید چند درصدش جوانها بودند، جوانهایی که در جبهه زراره از طرف امام صادق (علیه السلام) آمد بصره نماینده امام صادق (علیه السلام) .

زراره با جوانها خیلی دمخور بود امام صادق (علیه السلام) میفرماید آی مردم اگر میخواهید سرمایه گذاری کنید روی جوانهایتان برید سرمایه گذاری کنید. یک مبلغ امام صادق فرستاد جایی رفت و برگشت امام صادق (علیه السلام) فرمود چه خبر، گفت آقا هیچ کس نیامد رفتیم تو مسجد چند روز هم ماندیم هیچ کس نیامد یه سه چهار نفر. آقا فرمودند که با جوانان هم صحبتی داشتی؟ گفت نه. فرمود اشکال کارِ شما همین است که اصلاً با جوانان نشست و برخاست نداشتی. بعد امام صادق فرمود: «عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ»(وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۱۸۷) اگر میخواهید کاری انجام بدهید چه کار اقتصادی، عمرانی، فرهنگی، هر کاری که میخواهی انجام بدی برو سراغ جوانها. عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ نه یعنی فقط در دین. تو اقتصاد، تو سیاست، تو جنگ، توی همه موارد امام صادق میگوید سرمایه گذاری روی جوانها بکنید.

زراره چند نفر را جمع کرد از جوانها منتهی این جوانها خب تا بیان بعضیهایشان راه بیان طول میکشن بعضیهایشان مثلاً لات محل بوده حالا اومده چند تا کفتر باز بوده حالا اومده و چند نفر هم از این بزن بهادرها بوده حالا آمده منتهی همه را زراره بن اعین با آن هنر جذبش که داشت جذب کرد و آورد بزرگان نامه نوشتند به امام صادق یابن الرسول الله زراره آمده اینجا چند تا کفتر باز را دور خودش جمع کرده عین عبارت است کبوتر بازها را جمع کرده.

امام صادق این نامه را تا زد برگرداند به زراره چون میدانست زراره کیست، خودش حلش میکنه. وقتی نامه برگشت به زراره تمام بزرگانی که این نامه را نوشته بودند را جمع کرد گفت آقا یک مقدار پول میخواهیم جمع کنیم برای امام صادق بفرستیم. شما چقدر میدهید پشت گوشش را خاراند حالا- که نداریم تا انشاء الله جور بشه. آقا شما چقدر میدهیم گفت انشاءالله سر محصول که بشه سعی میکنم. آقا شما چقدر میدهید باشه من با داداشم صحبت کنم که انشاء الله خدا سی دور بین اینها چرخ زد همگی وعده سر خرمن دادند.

گفت حالا- بشینید به غلامش گفت بدو برو به این ده پانزده جوان کفتر باز به اصطلاح اینها بگو بیان. همگی آمدند وقتی آمدند زراره جلوی اینها گفت که امام صادق میخواهم مبلغ مالی برایش بفرستیم، اقا شما چقدر میدهید گفت الآن میرم پس اندازم را نگاه میکنم هر چقدر پس انداز داشتم همه را میآورم. آقا شما چقدر میدهید، گفت من امشب با پدرم صحبت میکنم فردا با دست پر میآیم. اینقدر پول پیشش دارم. فلانی شما چقدر میدهید. یکی یکی تمام اینها وعده ۲۴ ساعته هم نه فوری بیارن. امام صادق به اینها فرمود حالا دیدید این فرق بین جوان و شماها. تویی که چند سال هست که ایمان به امام صادق داری میگم پول بفرستیم پشت گوشت را میخارانی، اینی که من تازه تو راه امام صادق آوردم میگه چشم الآن میرم جور میکنم میارم.

جوان وفادار است،

جوانها خوب مشورت میدهند. آقا وقتی دشمن قرار شد حمله کنند به مدینه پیغمبر مشورت گرفت بزرگترها گفتند یا رسول الله بگذار دشمن بیاد تو مدینه توی کوچه های مدینه غافلگیر میکنیم راهش را میبندیم باباشون را در میآوریم. جوانان مدینه گفتند یا رسول الله ما بسیجیها به شما عرض میکنیم بیرون مدینه بجنگیم اینها را داخل شهر نکشانیم. پیغمبر فرمود حرف اینها درست است. و آن حمله را پیغمبر اکرم با مشورت جوانها بیرون از مدینه کنترل کرد. یک جوان خصوصیات جوان خیلی زیاد است من دلم میخواهم چند خصوصیت دیگر را بگویم اما یک سری بایدها میان جوانها باید باشد. خصوصیات زمینه مستعد اگر تو یک ساعت دیگه بگید من برایتون خصوصیات یک جوان را میگویم قلبش جسمش چشمش فیزیکش روحش تمام اینها را برایتان میگویم آماده کردم اما یک سری بایدها را این جوانها باید داشته باشند.

ص: ۱۶۶۴

اگر میخواهند مثل علی اکبر باشن. ببینید آقا یکی از خصوصیات علی اکبر نمازش است، شما میدانید که آن مداح شاعر ساخته میگوید «ای اذان گوی حرم واقعا علی اکبر اذان گو بود، علی اکبر امام حسین اذان گو بوده آن ساعتی که حر راه را بست بعد همه اینها وضو گرفتند نماز بخوانند لشکر حر هم آمد اقتدا کرد تاریخ را ببینید اذانش را علی اکبر گفت، صبح عاشورا اذانش را علی اکبر گفت یعنی در این مسیر اذان گو علی اکبر است کسی که اذان گو هست یعنی نمازش اول وقت می خواند.

یک جوان اگر میخواهد علی اکبری باشد

نمازش باید علی اکبری باشد، جوانان امام رضا داشت مینوشت صدای مؤذن بلند شد الله اکبر الله اکبر قلم را انداخت حالا یک دانشجو داره مینویسد یک طلبه ما داره مینویسه یک کارمند ما یک شیعه یک بازاری مینویسه داره اذان میگوید، میگه حالا بگذار این نوشته را تمام کنیم این خیلی واجب است. سوال نوشتار تو واجب است یا نوشتار امام رضا (علیه السلام) کدام؟ امام رضا قلم را انداخت صدای مؤذن که بلند شد بدو عایشه میگوید پیغمبر با من سخن میگفت تا صدای مؤذن بلند شد کأنه لم یعرفنی پا شد رفت اصلاً انگار من را نمیشناسه. امیر المؤمنین در صفین داره شمشیر میزنه هی نگاه به آسمان میکنه میگویند آقا چرا نگاه به آسمان میکنید؟ میفرماید ابن عباس میخواهم ببینیم وقت نماز شده! آقا نماز تو آسمان نگاه نکن شمشیر میخوری ها؟ آقا فرمود ابن عباس جنگ ما برای نماز است. اولین جمله اشهد انک قد اقمت الصلاه آیا جوانها فقط دهه محرم مسلمان نباشید فقط شبهای احیائ مسلمان نباشید. اولین جمله میگوید قد اقمت الصلاه اصلاً قیامش برای نماز است قیامش برای نماز است.

علی اکبر اهـل عبـادت بود اهـل تهجـد بود اهـل نماز اول وقت بود این یکی از معیارهای یک جوان است. خیلی دلم میخواهد این بحث نماز را بگویم اما دو سه تا معیار را باید بگویم.

دومین معیاری که باید یک جوان داشـــته باشد با آن زمینه ها و استعدادها «ادب» باید داشته باشد. گوش بدید. ادب در مقابل خدا، بله گاهی اوقات افراد در مقابل خدا بیادب هستند، در مقابل خدا بیادب هستند. «إِذْ قالَ الْحَوارِيُّونَ يا عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ» (مائده ۱۱۲) حواریون آمدند ســراغ عیسی، جناب عیسی خدات میتونه برای ما مائده بفرسته، خدای تو انگار خدای عیســی خدای اینها بله نیست. ادب داشـــته باش. ادب داشته باش. خدات مگر شک داری تو حواریونی ادب داشته باش در مقابل خـــدا. ادب در مقابل خدا ادب در مقابل ائمه، انسان ادب داشـــته باشه. خیلی عجیب هست حالا بحث بحث فردا شب است یکی از رموز موفقیت عبـــاس ادب در مقابـــل امام این برای فردا شب باشه. ادب در مقابل پیغمبر، ادب در مقابل امام، ادب در مقابل امام زمان (علیه السلام) ، وقتی میفهمی امام زمان تو را میبیند بی ادبی است که گناه کنی.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ النَّاظِرَةَ»(بحارالانوار جلـد ۹۷ ص ۳۰۵) سـلام بر تو ای چشم خـدا، چشم خـدا میبیند تو در مغازه ات باشی میبینه توی خونه باشی میبیند چشم خداست، توی آن زیارتنامه اش میخوانید «السلام علیک یا ناظره سدره المنتهی» سلام بر تو ای امام زمان که وقتی نگاه به آسـمان میکنی تا سدره المنتهی را میبینی. الله اکبر تا صدر المنتهی یعنی تا آسمان اول دوم هفتم عرش برو بالا ثم دنا فتدنی الله سدره المنتهی.

دبیر خانه وحی است مرکز مدیریت است عالم امکان است تا آنجا را میبینی.

ادب در مقابل امام زمان،

ادب در مقابل مردم، آقایی که فحش داد فحش نده ادب داشته باش. بد زبانی، بی ادبی است. اگر کسی فحاشی کند پیغمبر اکرم فرمود «الجنه لکل فحاش حرام» بعضیها مثل اینکه کارشان هست عادتشان هست سلام و احوالپرسی شان فحش است. این ور خیابان داره میرده آی فلان فلان شده چطوری؟ احوال پرسی شان هم فحش است گاهی شما می ترسی از جلو مغازه فلانی رد بشی؟ میگه چرا، میگی آقا بد زبان است. حرف زشت میزنه،

گاهی یک همسایه هست نمیشه بهش سلام کرد میگه اگر احوال پرسی کنی یعنی حرف می زنه زشتمون میکنه. پیغمبر میفرماید این انسانی که مردم از دست و زبان بیادبانه اش در امان نیستند روز قیامت مهر ناامیدی از رحمت خدا در پیشانیشان است. «آئس من رحمه الله»ادب در مقابل مردم. ادب در مقابل پدر و مادر.

آقا امام صادق داشت رد میشد با امام باقر (علیه السلام) دید یک جوانی بی ادبانه هی تکیه میزنه به باباش هی سبقت میگیره یک جور خیلی زشتی امام صادق میفرماید تا بابام زنده بود دیگه با این جوان حرف نزد. ادب در مقابل والدین. حالا من بحثم والدین نیست اما قرآن بخوانید سوره مبارکه بقره سوره اسراء «وَ قَضى رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً» (اسرا ۲۴) به والدین احسان کنید سه تا ادب داشته باشید به والدین ادب گفتاری «فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ» (اسرا ۲۴) ادب گفتاری داشته باش، حق نداری اف بگی، ادب گفتاری ادب رفتاری داشته باش، نشسته در مقابل والدینت پایت را دراز نکن پشت به مادرت نشین، چطور تو صندلی جلو ماشین میشینی چهار دفعه بر میگردی به پشت سریهایت میگویید آقا ببخشید پشتم به شماست، اما یک ساعت و نیم فوتبال نگاه میکنید پات را دراز کردی با زبان بیزبانی میگی ببخشید از این درازتر نمیشه درست بشین ادب داشته باش ادب رفتاری داشته باش.

ص: ۱۶۶۷

یک مصداق هم دارد امام صادق میفرماید یک مصداق ادب رفتاری این است که پدر و مادر نگفته کاری برایش انجام بده اگر آمدی خانه نون دستت باشه بیایی نه اینکه تا بیایی خونه مادرت نون گرفتی تو هم بگی مگر نوکر گیر آوردهای. امام صادق گفته نگفته انجام بده.

حیف که وقت نیست ادب رفتاری داشته باش. دستت را بلند نکن روی بابات. با این چشمهای خودم دیدم کسی که به چوب زده بود به پای باباش و پایش را شکسته بود بلافاصله اومده از این طرف خیابان برو اون طرف خیابان جفت پاهاش را قطع کرد خود شخص را من دیدم با چشم حالا نمیتوانم بگویم کدام شهر اسم شهر را بیاورم. چون نوار و صدای امشب فردا تو سایت هست از این مجلس شما از کشور چین و امریکا و این طرف و آن طرف تمام این حرفها را دانلود میکنند و میشنون مخاطب داریم از این مجلس از کشور چین امریکا اروپا مخاطب داریم تو سایت. اسم شهر را نمی آورم با این چشمهای خودم دیدم گفتم چرا بهش کمک نمیکنی؟ گفت حاج آقا این داستان داره بی ادبی نسبت به بابا کرد پنج ثانیه خدا طولش نداد اومد ماشین خاور بهش زد جفت پاهاش رفت.

از منبر اومدم پایین از مراکز یکی از استانها یک مادری آمد گفت حاج آقا به این جوانها بگو یک مقداری به مادر و پدر خوب باشند به خدا قسم جوونم زده چشم راستم را کور کرده.

ادب داری نسبت به مادر ادب قلبی داشته باش تو قلبت هم حتی نسبت به والدین ادب داشته باش حتی ۸۰ _ ۹۰ یا ۱۰۰ سال سن داشته باشد حق نداری. خدا میگوید حق نداری به من بگی خدایا عزرائیلت کجا رفته مرخصی رفته خب زود بفرست جونش را بگیره دیگه خسته شدیم خدا میگه حق نداری از خواستی در رابطه والدینت با من سخن بگی حق نداری تقاضای مرگش را بکنی فقط یک جمله حق داری بگی «وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیراً» (اسرا ۲۴) خدایا رحمشان کن این دو تا به من رحم کردن تربیتم کردن میدانید چقدر گرفتاریهایت با دعای مادرت حل میشود.

ص: ۱۶۶۸

جوان ها میدانید چقدر جوانی که به پیغمبر اکرم عرض کرد که آقا برام دعا کنید و مادرم از دنیا رفته نیست برام دعا کنه پا شد بره پیغمبر فرمود به بابات بگو برات دعا کنه من دعا نمیکنم .

اولاً پیغمبر فرهنگ سازی کرده فرهنگ سازی برای آیندهها که اگر یک جوانی چوب لای چرخ زندگی رفت متوسل به رمال و فال گیر و طلسم و سحر و جادو نشود، پیغمبر میفرماید برو به مادرت بگو برات دعا کنه کار حله. گفت آقا مادرم از دنیا رفته گفت برو به پدرت بگو برات دعا کنه. پیغمبر میتونست براش دعا کنه دعایش هم مستجاب میشد، اما پیغمبر میخواست به من و شما بعد از صدها سال بفهماند که شاه کلید حل مشکل دست مادر است نرو سراغ فال گیر نرو سراغ دعا نویس، دعا نویس اگه کاری از دستش بر میآمد یک دعا برای خودش مینوشت یک میلیارد تومن گیرش میاومد دعا نویس کاری ازش ساخته است؟ رفته بود ۵۰ هزار تومان به یک دعا نویس داده بود گفته بود که آقا مشکل ما کی حل میشه؟ گفته بود که برو یک هفته دیگه حله ولی بازش نکنی ها این دعا خیلی مهمه اگر بازش کنی کور میشه. گفت بعد از یک هفته ده روز حل نشد گفتیم وا کنیم ببینیم چی داخلش هست، باز کردم دیدیم نوشته بشه بشه به من چه نشه نشه به من چه.سراغ فال گیر برای چی میری؟ سراغ دعا نویس میری، پیغمبر میفرماید به مادرت بگو برات دعا کنه، ادب در مقابل مادر داشته باشد . ادب در مقابل پدر داشته باش. ادب.

ص: ۱۶۶۹

علی اکبر در مقابل مردم خیلی ادب داشت این را من نمیگویم پیغمبر میفرماید یک جمله امام حسین (علیه السلام) دارد که در رابطه با علی اکبر همه شما هم شنیده اید لب کلام مقام علی اکبر را در این سه تا کلمه میتوانی پیدا کنی

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِكَ» (لهوف ص ۱۱۳)

اصلاً همین سه تا کلمه

مقام علی اکبر کفایت میکند. کسی باشد خلقاً خُلقاً منطقاً،

خلقاً یعنی قیافه بخونید تاریخ را مردم مدینه میگفتند دلمان برای پیغمبر تنگ شده چه کارکنیم، میآمدند گروه گروه خانه علی اکبر مینشستند خیره خیره به آقا نگاه می کردند به به چقدر شبیه پیغمبر است. ولی از این قیافه سوء استفاده نکردند. چون بعضی وقتها جونی که یک مقدار خوشتیپ هست این خوشتیپی کلاه سرش میگذارد فکر میکنه همیشه می ماند. اگر خوشتیپی، خوشتیپی را ببر در مسیر عبادت خلقاً دیگه زیباتر از علی اکبر و پیغمبر که نیستی حالا ببین به کجا رسید مشمول سلام ابدی امام زمان به به. خلقا و خلقاً تمام تک تک اخلاقیاتش ادبش نمازش عبادش همه مسائلش شکل پیغمبر است. یعنی تو هم جوان خوبی اگر میخواهی باشی باید خُلقاً مثل پیغمبر باشی و منطقاً این ادب گفتاری یعنی سخن گفتنش هم شما در این تاریخ زندگی علی اکبر نگاه کنید خب خیلی جوان شجاعی است وقتی بعضی جونها یک مقدار کلاس فنی و حرفهای و ورزشی و چهار تا فن یاد میگیرند چهار تا ورزش یاد میگیرند دیگه خدا را بنده نیست اول قربه الله چهار تا فن روی باباش اجرا میکنه ببینه فن درست اجرا میشه اول میاد مادر ضعیفهاش را میزنه اول میاد برادرش را کتک میزنه چهار تا فن یاد گرفته شجاعت شما تاریخ علی اکبر را ببینید تو مدینه و کوفه یک دفعه شد که این آقا شری به پا کند؟ بیاد بگویند سید الشهداء علی اکبر تو شجاع است چون از شماست دیگه ولی ببین تو مدینه چه کار کرده با فلانی دعوا کرده؟یک دفعه اصلاً پیدا نمیکنید. شجاع است اما شجاعتش در مسیرش است.

ص: ۱۶۷۰

ادب علی اکبر شجاعت علی اکبر عصمت علی اکبر در هر دری که باز کنید مجموعه‌های از فضائل است علی اکبر است سید الشهداء بسم است دیگه.

شب عاشورا که شد یک سری آمد محضر عمه جانش زینب (سلام الله علیها) یک جمله گفت فردا هم عملی کرد. میدانید چی گفت صدا کرد عمه جان، بله عزیزم. فردا خودم اولین نفر میرم جانم را فدای بابام میکنم. اولٌ القتیل علی اکبر است. خیلی عجیب بود علی اکبر. کسی که سید الشهداء همه لباس رزمش را خودش براش بست این از مختصات علی اکبر است. کلاهخود خود سید الشهداء مال خودش داشت رو سر علی اکبر گذاشت. زرهی که مال خودش بود به علی اکبر پوشاند. یک مرکب خود سید الشهداء داشت فرمود علی جان میخواهی بری سوار این شو. تنها شهیدی که تنها جوانی که سید الشهداء اصلاً اصراری نکرد که بمان هیچ تا آمد صدا بابام میخوام برم آماده‌اش کرد مقام چه مقامی.

روضه:

پدر جاری ز مژگان اشک غم بهر پسر میکرد ولی زینب در آن دم گریه بر حال پدر میکرد

پدر عمری دلش میخواست لبهای پسر بوسد ولی چون شرم مانع بود از آن صرف نظر میکرد

الهی جوان از دست داده تو مجلس نباشه

از آن روزی که لب را بر لبش بنهاد دیدن داشت

همه آنهایی که روی زمین میافتادند ابی عبد الله با مرکب می آمد بالای سرشان، اما تنها کسی که ابی عبد الله نتوانست خودش را روی مرکب نگه داره چند قدم به بدن علی خود امام حسین روی زمین افتاد با این دست و زانوها آهسته خودش را روی زمین کشاند آمد به سمت علی،

ص: ۱۶۷۱

نفس بکش ستاره امیدم   کشان کشان کنار تو رسیدم

بابا چشمات را باز کن یک دفعه دیگه ببینمت یک جمله با بابات سخن بگو

بابا پاشو ببین دارن به ما میخندن   هله هله دارن میکنند بابا پاشو

پاشو ببین به ما دارن میخندن   انگار نه انگار پدر شهیدم

لقد صاح الحسین سبع المرات

هفت مرتبه

همه جا برای هر شهیدی داره میگیه بکَی الحسین، حسین گریه کرد.

بعضی جا میگویندبکی بُکاء شدیداً گریه زیادی کرد. اما برای علی اکبر میگوید صاحَ الحسین صیهه کشید نعره کشید هی میگفت ولدی علی ،ولدی علی، ولدی علی.

زینب خودش را رساند دید حسین خودش را روی بدن انداخته لشکر شام همه ایستاده به تماشای شه و شه زاده به روی نعش علی افتاده همه گفتند حسین جان داده. یک وقت دیدن زینب جلو آمد هر کاری میکند حسین را بلند کنه ابی عبد الله بلند نمیشود. یک وقتی دیدن زینب کمربند حسین را گرفت هی میگوید حسین پا شو. حسین من پا شو داداش بلند شو دید بلند نمیشه میدانید چه کرد. رویش را برگرداند طرف مدینه صدا زد مادر فاطمه پا شو بیا حسینت را بلند کن همگی بگید یا حسین.

صلی الله علیک یا مظلوم یا ابا عبد الله نسئلک وندعوک بسمک الاعظم یا الله یا الله

به حق علی اکبر همه ما را ببخش و بیامرز.

به حق زینب فرج مهدی را برسان.

مریض هایمان را شفا مرحمت فرما.

امام، شهدا، امواتمان را رحمت فرما.

کشور ما، ملت با کرامت ما، رهبر معظم ما، جوانها، نوامیس، خدمتگزاران، حضار محترم مجلس محافظت بفرما.

ص: ۱۶۷۲

باران و برکات و رحمتت را بر ما نازل فرما.

مریض ها، مریض های منظور، مریض های منظوره، آنهایی که در بستر بیمارستان ها و خانه ها خوابیده اند، همه شان را لباس عافیت بپوشان.

این قلیل توسلات از بانیان و خدمتگزاران و اهل مجلس به کرمت قبول بفرما.

برحمتك یا ارحم الراحمین.

عبادت و بندگی

اشاره

نویسنده:حجت الاسلام والمسلمین مومنی

عبادت و بندگی

بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ احمده و استعینه و استغفره و استهدیه واستنصره، و اومن به و اتوکل علیه و اصلی و اسلم علی خاتم انبیائه ، افضل السفراء حبیب الهنا و طبیب نفوسنا ابی القاسم محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) لاسیما بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین له الفداه و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین.

رب اشرح لی صدری ویسرلی امری واحلل عقده من لسانی یفقهوا قولی.

اَللّهُمَ سَرّحْنی عَنِ الهُمومِ وَالْغُمُومِ ووَحْشَةَ الصّدرِ و وَسْوَسَهِ الشِّیطان بِرَحمتِکَ یا ارحم الراحمین.

پیشگاه مقدسه و نورانی حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) صلواتی هدیه بفرمایید.

محضر امام عسکری (علیه السلام) والده ماجده امام عصر (علیه السلام) صلواتی هدیه بفرمایید.

همه گذشتگان و حق داران و پدر و مادر اجداد و اساتید بد وارثان و بی وارثان علمای گذشته شهداء امام و شهداء بهره مند از این محفل نورانی با ذکر صلواتی بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه وآله و سلم).

دو مقدمه به فضل الهی اگر وقت مقتضی باشد سه مقدمه کوتاه و در ذیل اشاره به یک روایتی از وجود مقدس خاتم انبیاء.

اما مقدمه اول

وجود مقدس خاتم انبیاء خطاب به اباذر فرمول عبادت و بندگی را در سه مطلب بیان میفرماید: که یا اباذر اگر میخواهی در مسیر بندگی خدا قرار بگیری حتماً میبایستی از این سه مطلب بهره ببری و در وادی عبودیت و بندگی و سیر این سه مطلب حائز اهمیت است.

۱. معرفت نسبت به خدا

۲. اقرار به من که بشیر و نذیر بر امتم و سراج منیرم باذن الله

۳. محبت اهلبیتم.

بعد خود پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) اهلبیتش را به دو مطلب تشبیه میفرماید: که مثل اهل بیت من میان امت من مثل کشتی نوح میماند. هر کسی سوار بر این کشتی شود نجات پیدا میکند و هر کسی که سوار بر این کشتی نشود غرق میشود و به هلاکت میافتد.

باز حضرت می فرماید مثل اهل بیت من میان امت من مثل باب حبطه در بنی اسرائیل است که بنی اسرائیل از این در که عبور کردند ایمن شدند، محبت اهل بیت (علیهم السلام) را در طریق عبودیت و بندگی به عنوان یک اصل مطرح میفرماید که اول معرفت نسبت به خدا دوم اقرار به پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) که بیشر و نذیرن بر امت و سوم محبت اهل بیت (علیهم السلام) .

نتیجه مقدمه اول:

محبت اهلبیت (علیهم السلام) در سیر الی الله و سروک الی الله شرطٌ و بدون این شرط امکان نیل به مقصود و مطلوب که سیر الی الله باشد وجود ندارد. این در بیان نورانی خاتم انبیاء است. در بیان پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) است.

ص: ۱۶۷۴

اما مقدمه دوم

وجود مقدس امام سجاد (علیه السلام) در شهر شام چند روز آینده خطبه ای ایراد می فرماید در صدر این خطبه بعد از حمد و ثنای الهی ویژگیها و خصائصی را برای اهلبیت (علیهم السلام) بیان میفرماید که این ویژگیها برای اهل بیت (علیهم السلام) است. «أُعْطِینَا سِتّاً وَ فُضِّلْنَا بِسَبْعٍ» (بحار، ج۴۵، ص۱۳۸) این سه تای اولی مورد نظر بنده است. یکیش خدا شش مطلب به ما داده به ما اهل بیت شش چیز ارزانی کرده و این منحصر به اهل بیت (علیهم السلام) است.

«أُعْطِینَا الْعِلْمَ (علم به ما عنایت کرده هر کدام از اینها توضیح دارد چون عرضم راجع به این نیست رد میشوم. دوم حلم سوم السماحه جوانمردی چهارم فصاحت در بیان پنجم شجاعت و ششم «وَ الْمَحَبَّةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ» این شاهد عرض بنده است.

خدا به ما علم داده است خدا به ما حلم ارزانی کرده خدا به ما جوانمردی داده فصاحت داده شجاعت داده و ششمین مورد میفرماید محبت در قلوب مؤمنین. به چه معنا؟ بدین معنا که اگر ایمان در قلب کسی رفته باشد مستحضرند اساتید خودم و فضلا در جلسه شرف حضور دارند درس پس میدهم که فرق بین الاسلام و الایمان. اسلام اقرار به زبان انسان شهادتین را جاری کند اما ایمان باور قلبی و درونی باور درونی بهش میگویند ایمان. اگر کسی مؤمن باشد یقیناً محبت اهل بیت (علیهم السلام) را در دل دارد و این خیلی حائز اهمیت است. که امام سجاد (علیه السلام) کنار این ویژگیهای بسیار مهم که منحصر به عترت است میفرماید: «والمحبت فی قلوب المؤمنین» ایمان در دل کسی رفته باشد یقیناً محبت ما را در دل دارد کنار این ایمان از لوازم این ایمان عبارتنداز از محبت اهلبیت (علیهم السلام) مفهوم این کلام نورانی مامن مؤمن امکان ندارد مؤمن باشد مگر اینکه محبت اهلبیت (علیهم السلام) در دل دارد. و اگر کسی محبت اهلبیت (علیهم السلام) را به دل نداشته باشد یقیناً در مسیر ایمان نیست و در این سیر باید تجدید نظر بکند.

ص: ۱۶۷۵

این دو تا مقدمه.

امام سجاد (علیه السلام) برای بیداری مردم شام این چند مورد را بیان میفرماید و بعد از آن این محبت را میفرماید و در ذیل اشاره به نکات معرفتی. سخن راجع به این محبت است. محبت اهلبیت (علیهم السلام) در قلوب مؤمنین این محبت فرع بر معرفت است. یعنی از رهگذر معرفت است که انسان به جایگاه والای محبت دست پیدا میکند و خود این محبت میشود یک علت برای یک امر بسیار مهم که ولایت باشد. یعنی فورمول سیر عبارت است از این:

۱. معرفت نسبت به این ذوات مقدسه

۲. محبت و از رهگذر این محبت انسان به ولایت میرسد. این ولایت خیلی اهمیت دارد که انسان ولایت حضرات معصومین (علیهم السلام) را بپذیرد و قبول بکند و نشانه تحقق معرفت و محبت و ولایت عبارت است از دو مطلب که موالات و برائت از اعداء باشد زیارت عاشورا میفرماید «یا ابا عبد الله انی اتقرب الی الله و الی رسوله و الی امیر المؤمنین و الی فاطمه و الی الحسن و علیک بموالاتک و برائت از اعداء این دو مطلب نشانه از تحقق معرفت و محبت و ولایت است. موالات و برائت از اعداء. محبت نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) راهگشاست. محبت نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) انسان را در طریق سیر قرار میدهد. سیر الی الله به واسطه اهل بیت (علیهم السلام) .

سوره مائده آیه ۳۵ «وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» برای تقرب به خدا متوسل به وسیله شوید برای سیر الی الله متوسل به وسیله شوید و این وسیله چیست؟ ذیل این آیه تفاسیر روایی ما میفرماید که «نحن الوسیله» این وسیله ارتباطی ماییم. «بناء بدالله، بناء رفع الله» وجود مقدسه حضرت زهرا (علیها السلام) میفرماید «نحن وسیله فی خلقه ونحن خاصته و محل قدسه» محل ارتباطی و وسیله ارتباطی مردم با خدا ماییم. زیارت نورانی جامعه کبیره «بِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَوَ بِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءَ بِكُمْ يُنَفِّسُ الْهَمَّ وَ يَكْشِفُ الضُّرَّ» یعنی اگر قرار باشه خیری به عباد برسد به امضای امام معصوم است و معصوم واسطه است در قوس نزولی ما میخواهیم سیر الی الله پیدا بکنیم قوس سعودی باز امضاء معصوم شرط تحقق این سیر است «يَا وَلِيَّ اللَّهِ إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ذُنُوبا لا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلا رِضَاكُمْ » بین من و خدا گناههایی رد و بدل شده من نمیتوانم سیر پیدا کنم مگر به امضای شما. محبت در سیر الی الله کمک انسان میکند و شرط سیر است محبت اهلبیت (علیهم السلام) چنگ زدن به ریسمان اهل بیت (علیهم السلام) شرط این سیر است. مقدمه طولانی شد عذر میخواهم.

ص: ۱۶۷۶

اما فی المقدمه روایت:

از پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) این روایت مشتمل بر سه قسمت است:

قسمت اول کوتاه، قسمت دوم و سوم یک مقداری مفصل است فقط قسمت دوم را متعرض میشوم به اندازهای که وقت مقتضی باشد.

پیامبر عظیم الشأن اسلام فرمودند «مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَئِمَّةِ» (خصال، ج۲، ص۵۱۵) اگر خدا محبت ائمه را به کسی عنایت کند «مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» چی دادن به ما چقدر شاکر این نعمت اند محبت حسین را به دل دارم محبت علی و زهرا را به دل دارم چه نعمت بزرگی خدا به ما ارزانی کرده در مصادر معتبر عامه آمده این روایت قلب و وجود انسان از بهجت و سرور مملو میشود. فرمود پیامبر عظیم الشأن اسلام میخواهید کسی را به شما نشان بدهم که صبح در میان شما فقیرترین آدم بود یک معامله ای با خدا کرد یک تجارتی کرد الآن ثروتمندترین آدم در میان شماست. کی است یا رسول الله؟ فرمود: همین مردی که دارد وارد مسجد میشود. ریختند دور و برش مرحبا بک حنیاً لک چه کار کردی پیغمبر خدا اینچنین میفرماید تو فقیرترین آدم میان ما بودی الآن ثروتمندترین آدمی؟ گفت کاری نکردم کارم خارکنی است هیزم شکنی است تبرم را گذاشتم روی دوشم بروم بیابان غمهای عالم آمد در دلم به دلم مراجعه کردم دیدم تو دلم یک انگیزه هست و یک نقطه امید بخشی هست آن هم عبارت است از محبت علی ابن ابی طالب (علیه السلام) دیدم تو دلم هست.

دیدم محبت علی ابن ابی طالب به دلم هست رفتم به در خانه علی نشستم امیر المؤمنین آمدند رد شدند یک نگاه به جمال علی کردم و رفتم کاری نکردم یک نگاه به جمال علی کردم و رفتم پیغمبر خدا از توی مسجد بلند فرمودند «این تجاره» چه تجارتی از این بالاتر؟ بر اساس محبت یک نگاه به جمال علی ابن ابی طالب کرده پیامبر اسلام میفرماید چه تجارت عظیمی.

ص: ۱۶۷۷

میفرمایـد پیغمبر خدا «مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَئِمَّهِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی فَقَدْ أَصَابَ خَیْرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ فَلَا یَشُکَّنَّ أَحَدٌ أَنَّهُ فِی الْجَنَّهِ» شـک نکنید که این در بهشت است «فِی حُبِّ أَهْلِ بَیْتِی عشـرون (عِشْـرِینَ) خَصْلَهً» در محبت اهلبیت هم بیست تا خصلت وجود دارد. ده تا توی دنیا و ده تا در آخرت.

من ده تـای دنیـا را فهرست وار میگویم و رد میشوم و ده تـای آخر طلبتـان یـک وقت دیگر. بعـد در ذیل خیلی کوتاه اشاره به شرط محبت اهلبیت میکنم خیلی کوتاه این ده مورد

از رهگذر محبت اهلبیت (علیهم السلام) ده خصلت در وجود انسان شکل میگیرد:

ببینیم این ده خصلت را دارم یا نه؟ اینها را عرض میکنم کسی که دارد بگوید الحمدلله شکرا لله و آنی که ندارد امشب، امشب شب جمعه آخر است تمام شـد محرم تمام شـد تا محرم آینـده کی زنـده کی مرده؟ در جوار کریمه اهل البیت فاطمه معصومه (علیها السـلام) عاجزانه از محضـرشان تمنا کنیم که این ده خصـلت همین الآن در دل ما بوجود بیایـد ما متصف به این اوصاف بشیم. ده خصلت:

۱. از زهد محبت اهلبیت (علیهم السلام) زهد بی رقبتی نسبت به دنیا. دل نبستن به دنیا، اندک توجهی نسبت به دنیا ندارد چون محبت اهلبیت به قدری در دل فرد سایه میاندازه او را غنی و مسـتغنی میکند من محبت علی را دارم، من محبت حسین را به دل دارم، محبت زهرا را به دل دارم، ثروتمنـدم غنیام. هیچی نداره اما خودش را به زمین و زمان میزند که اربعین خودش را برساند به کربلااین ثروتمندترین آدم است.

ص: ۱۶۷۸

۲. الحرص علی العمل: حریص در عمل است عمل برای خدا، عمل صالح. واجب که مفروغ عنه مسلم اعمال مستحبی، حریص است در کارهای خیر حریص است حرص اعمال خیر را دارد تلاش میکند.

۳. والورع فی الـدین: در دین باورع است یعنی پروا دارد پروا دارد، خوف از خدا در دل دارد ورع فی الدین یعنی این. تقوا در زندگی پیشهاش است. محبت اهلبیت (علیهم السلام) انسان را در مسیر دینداری قرار میدهد.

۴. والرغب فی العباده:

خیلی رغبت

و شاعقه در امـور عبـادی است. ذوق و شوق عبـادت در دلش قرار میگیرد. به برکت محبت ابی عبـد الله (علیه السـلام) محبت اهلبیت (علیهم السلام) این فرد رغبت در عبادت پیدا میکند. حسین (علیه السلام) شب عاشورا فرمود من نماز میخواهم بخوانم. من قرآن میخواهم بخوانم میخواهم دعا کنم و اسـتغفار کنم کسـی که محبت ابی عبد الله را به دل دارد شاعق نسبت به این امر است. محبت زینب کبری (علیها السلام) به دل دارد آره میشود کسی که محبت زینب را به دل دارم رغبت به نماز شب نداشته باشد یقیناً دارد.

۵. التوبه قبل الموت: قبل از اینکه بمیرد خـدا توفیق توبه به او میدهد. اگر محبت اهلبیت (علیهم السـلام) را به دل داشـته باشـید محبت یک لحظه چی شـد عرض کردم خـدمتتان چه اتفاق افتاد این مال چنـد روز آینـده است. گفت یزید این سـر بریده مال کیه؟ گفت مـال پسـر پیغمبر ماست حسـین بن علی. گفت شـما با سـر پسـر پیغمبر نوه پیغمبرتان اینطوری میکنیـد. یک نعلی از مرکب حضـرت عیسـی (علیه السـلام) در یکی از جزایر است ما احترام میکنیم شـما آن وقت با سـر بریـده نوه پیغمبرتان دارید اینطوری میکنید یقیناً شما باطلید و اینها حقاند گفت گردنش را بزنید خودش را انداخت روی سر بریده ابی عبد الله یک لحظه گفت اشـهد ان لا ـ الا ـ الله گردنش را زدن لبهای ابی عبـد الله شـروع کرد به حرکت «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (شعراء / ۲۲۷). توبه قبل از موت محبت به دل داشـته باشید کافی است. فقط بهشت گفت پاتو توی هیئت ما نگذار گفت چرا؟ گفت: آخر تو عرق خور هستی تو آدم لاوبـالی هستی خیلی دلش شـکست رفت خـانه گریه کرد دهه محرم پـایش را از خانه بیرون نگذاشت شد روز عاشورا، گفت حسین جان به دلم مراجعه میکنم دروغ نمیگویم دوستت دارم آقا. اینقدر گفت حسین، مرد. روز عاشورا علم را آوردنـد بیرون گفتنـد علم کش نـداریم. بیاییـد بریم ازش معـذرت خواهی کنیم برگردانیمش. آمدند دیدن افتاده مرده در حال عزا علم آوردن بیرون میگفتن حسینم وا حسینا زیر جنازه همین آدم هم میگفتند حسینم وا.

ص: ۱۶۷۹

۶. النشاط فی قیام اللیل: در شب زنده داری آدم بانشاطی است. ردّ میشوم.

۷. والیأس فی أی الناس: کسی که محبت اهلبیت (علیهم السلام) را به دل داشته باشد از دست مردم مأیوس است نگاهش به دست مردم نیست. من صاحب دارم من حسین دارم. سرمایه دار هستم محبت علی را به دل دارم سرمایه دارم، محبت زهرا را به دل دارم سرمایه دارم.

۸. والحفظ امر الله والنهی: نسبت به اوامر و نواهی خیلی مواظب هست.

۹. بغض دنیا: بغض دنیابغض دنیاآمده بود در مسجد ارگ به من میگفت نگو حرام است و حلال است خدا و دین یک چیزی بگو من این را بگذارم کنار بدم بیاد. گفتم چی. گفت من عرق خورم قمار بازم بگو بگذارم کنار. گفتم به ما میگویند عرقیات به یاد چی میافتیم. گفت چی. گفتم عمه امام زمان را آوردن در مجلسی سر بریده حسین هم در مقابل آن ملعون جام شراب به دستش بود کاری کرد جگر عمه ما را آتش زد. گفت به شرافتم قسم دیگه لب به عرق و شراب نمیزنم. گفتم راجع قمار بازی: سر بریده حسین را آن ملعون گذاشته تخته نرد گذاشته در مقابلش داره قمار میکنه گفت به شرافتم قسم دیگه سراغ قمار هم نمیروم. وقتی محبت اهل بیت (علیهم السلام) بیاید بغض دنیا در دل قرار میگیرد.

۱۰. السخا: محبت اهلبیت آدم باسخاوتی است.

حرف آخر یک کلمه.

شرط محبت امیر المؤمنین فرمودند: «فَمَنْ أَرَادَنَا فَلْیَأْخُذْ بِقَوْلِنَا وَ لْیَعْمَلْ بِعِلْمِنَا» (بحارالانوار، ج۸، ص۱۹) هر کس بخواهد با ما باشد شرطش این است به قول ما به اوامر ما عمل کند و عمل کند طبق آن چیزی که ما گفتیم. امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ أَحَبَّنَا فَهُوَ وَلِیُّنَا» (بحار الانوار، ج۷۵، ص۱۸۳) اگر کسی اطاعت امر خدا را بکند او دوست ماست. «وَ مَنْ عَصَی اللَّهَ لَمْ یَنْفَعْهُ حُبُّنَا» اگر کسی گناه کند محبت ما برایش مؤثر نیست به دلم مراجعه کنم ببینیم محبت را دارم یا ندارم.

ص: ۱۶۸۰

من خـاک کـف پـای همتون. از خودم میگویم حسـین جـان به خودم نگـاه میکنم میگویم محبت تو را دارم امـا این شـرایط را نـدارم. اما آقا جان تو نگاه به دل بعضـی ها کردی هر کجا حسـین خیمه میزد زهیر میرفت یک جای دیگر خیمه میزد. یک جا اتفاقی خیمه هایشان روبروی هم قرار گرفت. نشسـته داره غذا میخورد یک وقت دید یک پیکی آمد. زهیر میآیی. پسـر پیغمبر دنبالت فرسـتاده نرفت دوباره پیک آمـد زهیر میآیی، نرفت. خدا رحمت کند من خودم از لسان این بزرگوار شـنیدم نمیدانم از کجا ماه رمضان بود پای درس اخلاق حضـرت آیت الله میانجی بودم من از ایشان شنیدم و جایی هم ندیدم ولی مستقیم خودم شنیـدم رضوان خـدا بر ایشـان باد. ایشان میگفتنـد دفعه سوم خود حسـین آمـد زهیر میآیی، حالا همین اولی و دومی را بگیریم یعنی دو بار حسین پیک فرستاد. همسرش گفت حیا نمیکنی؟ می خواهم تحویل بگیرم شما هم من را تحویل بگیری. همسرش گفت حیـا نمیکنی؟ داشت میرفت دلش مملو و آکنـده از محبت به دنیـا بود. وقـتی برگشت به زنش گفت بیـا طلاـق تو را هم بدهم من دیگه حسینی شدم. اینها را برای چی گفتم برای این جمله گفتم.

حسـین جـان آقا جان زهیر از تو فراری بود تو پیک برایش فرسـتادی. آماده ای آقا جان ما با پای خودمان آمـده ایم چه میشود یک نگاهی که به او کردی به ما هم بکن.

من از کودکی عاشقت بوده ام

حرف شما را میزنم یا نه!

من از کودکی عاشقت بوده ام

قبولم نما گر

ص: ۱۶۸۱

آقا

به هنگام پیری مرانم از پیر

که صرف تو کردم جوانی خویش

بگذارید قسمش بدم

مبادا به رانی مرا از درت

به پهلوی بشکسته مادرت

کجا ببرم امشب دلهایتان را، من نام میبرم هر جا بیشتر نالهات بلند شد همونجا میشینم برات روضه میخوانم. آی بین الحرمین، یادش بخیر. حرم عباس، کف العباس، دلت هوای کجا را کرده آی ضریح شش گوشه، شب جمعه آخر است دلت با من است داری با محرم خداحافظی میکنه آی گودی قتلگاه. یک جا دیگه هم هست ببینم ناله ات بلند میشود آی بالای تل زینبیه. همان جایی که عمه جان امام زمان داره میبینه با من میآیی بریم توی گودی قتلگاه داره میبینه والشمر جالس علی صدر شمر با خنجر روی سینه حسین. همه ناله بزنید یا حسین.

امام سجاد (علیه السلام) (۸)

شهادت امام سجاد (علیه السلام)

اشاره

نویسنده:حجت الاسلام والمسلین مومنی

امام سجاد علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ احمده و استعینه و استغفره و استهدیه واستنصره، و اومن به و اتوکل علیه و اصلی و اسلم علی خاتم انبیائه ، افضل السفراء حبیب الهنا و طبیب نفوسنا ابی القاسم محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) لاسیما بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین له الفداه و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین.

رب اشرح لی صدری ویسرلی امری واحلل عقده من لسانی یفقهوا قولی.

اَللّهُمَ سَرّحْنی عَنِ الهُمومِ وَالْغُمُومِ ووَحْشَهَ الصّدرِ و وَسْوَسِهِ الشّیطان بِرَحمتِکَ یا ارحم الراحمین.

شام شهادت وجود مقدس امام سجاد (علیه السلام) عرض تسلیت به ساحت مقدس امام عصر (علیه السلام) عرض تسلیت به

ساحت مقدسه حضرت معصومه (سلام الله علیها) صلواتی هدیه بفرمایید.

ص: ۳۷۷۰

محضر امام عسکری (علیه السلام) والده ماجده امام عصر (علیه السلام) صلواتی هدیه بفرمایید.

همه گذشتگان و حق داران و پدر و مادر اجداد و اساتید بد وارثان و بی وارثان علمای گذشته شهداء امام و شهداء بهره مند از این محفل نورانی با ذکر صلواتی بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) .

حرکت وجود نازنین پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم)

در جامعه بشری انجام دادند و انقلاب و تحولی که اثر آن انقلاب الی زمان ماهذا باقی مانده و از طرفی هم مؤثر در تاریخ بشر بوده این انقلاب. اما با رحلت وجود نازننین خاتم انبیاء ما شاهد یک سری تغییر و تحولاتی هستیم که ارزشهای پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) را از بین ببرند. آن اموری که وجود نازنین خاتم انبیاء برای آن امور متحمل زجر و مصیبت فوق العاده ای شدند را از بین ببرن. ارزشها را ضد ارزش کنند. ضد ارزشها را ارزش بکنند. طبیعتاً در چنین زمانی حفظ دین و دستاوردهای حرکت وجود نازنین پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) از اوجب واجبات است.

همه باید فدای این جریان شوند دین باقی بماند به هر قیمتی که شده ارزشها و دستاوردهای پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) باید باقی بماند به هر قیمتی که شده. لذا در بقای دین پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) سه معصوم نقش آفرین بودند و نقش مؤثر:

۱. وجود نازنین امیر المؤمنین علی (علیه السلام) .

۲. وجود مقدسه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) .

۳. وجود مقدس امام مجتبی (علیه السلام) .

این سه معصوم در حفظ و حراست از دستاوردهای انقلاب خاتم انبیاء مؤثر بودند و تأثیر گذار. وسیله و حربه ای که این معصومین برای حفظ دستاوردها از آن بهره جستند عبارتنداز: از صبر و سکوت و تحمل.

صبر و سکوت

امیر المؤمنین صبر کرد و سکوت کرد خون دل خورد. وجود مقدسه زهرای مرضیه (سلام الله علیها) صبر کرد سکوت کرد خون دل خورد وجود نازنین امام مجتبی (علیه السلام) متحمل چه مصائب طاقت فرسایی چه غربت بالایی حتی وصیت میکنند حسین جان هر بلایی سر من آوردن راضی نیستم به اندازه حجامت خون ریخته شود. صبر کن و تحمل کن و متحمل مصائب فوق العاده ای شد وجود مقدس امام مجتبی (علیه السلام) .

نوبت میرسد به حرکت دوم با این دو ویژگی:

۱. مؤثر در تاریخ بشر.

۲. تأثیرگذار الی زمان حاضر.

این سه معصوم برای حفظ دستاوردهای انقلاب پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) با صبر و سکوت اما جریان حرکت دوم یعنی حرکت نورانی ابا عبد الله الحسین (علیه السلام) برای حفظ دستاوردهای انقلاب پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) با خون و شمشیر و جهاد و قیام امام حسین (علیه السلام) دیگه مأمور به صبر و سکوت نیست لذا انقلاب دوم را حضرت شکل داد با همین دو ویژگی که عرض کردم. اما یک حرکت مستقل و جدید و تازهای نیست. بیان نورانی خود ابی عبد الله (علیه السلام) من وارد این حرکت شدم در وصیت نامه اش به محمد حنفیه. من وارد این جریان شدم فی طلب اصلاح فی امت جدی. من اشر نیستم من بتر نیستم من قدرت طلب نیستم. من دنبال این نیستم که اسمم را سر زبان ها بیاندازم. انما خرجتُ لطلب الاصلاح فی امت جدی و اسیر به سیره جدی و ابی. طبیعیت میکنم از همان سیره چیز جدیدی ندارم حفظ آن دستاوردها با ریخته شدن خون ابی عبد الله (علیه السلام) لذا میگوید این دین پیغمبری الحدوث است واما حسینی البقاء است. روایت که در بحار مرحوم مجلسی به دو صورت آمده «حسین منی و انا من حسین» در یکی از نسخ مجلدات بحار دارد «انا من حسین و حسین منی» ما همان معروف و مشهور را بگیریم «حسین منی و انا من حسین» حسین از من است و من از حسین. ا ین چه معنی دارد یکی از اساتید و فضلا معانی متعدد و احتمالات و نکاتی که در این روایت هست را بیان کردند یکی از مواردش این است این دین علت حادث شدن و به وجود آمدنش وجود نازنین پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) است همین دین علت ؟؟؟ بقائش سید الشهداء (علیه السلام) است لذا این دین اصلش با پیغمبر اما استمرار و ادامهاش با سید الشهداء (علیه السلام) است. امام حسین (علیه السلام) با عده قلیل باید یک حرکت خون و شمشیر و قیامی در جامعه به وجود بیاورد برای دو هدف حرکت ابی عبدالله (علیه السلام) دو هدف عمده دارد:

۱. احیای عقول

تعطیل شـده مردم عقل یعنی چی؟ روایت میفرمایـد «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اکْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ» (کافی، ج۱، ص۱۱) مردم به جهت وابسته شـدن به دنیا دل بسـتگی به دنیا تعلق به دنیا که فرمود «النَّاسَ عَبِیدُ الدُّنْیا» (تحف العقول ، ص۲۴۵) و از طرفی به خاطر پرداختن به حرام «مُلِئَتْ بُطُونُکُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طُبِعَ عَلَی قُلُوبِکُمْ» (بحـار الانوار، ج۴۵، ص۸) و از طرفی بی توجهی به حق الناس فرمود «لا یقتل المعیه» با من کشـته نمیشود کسـی که دین به گردن او هست. اینها از امور بسیار مهمی است. عقول تعطیل شده سیـد الشـهداء (علیه السـلام) احیاء کرد نوری روشن کرد این نور نور هـدایت است این نور نور کمال است وقتی انسان عقلش بیدار شود زندگیش را و سرمایه اش را در مسیر عبودیت و بندگی قرار میدهد که امام حسین (علیه السلام) این نور هدایت را روشن کردند.

۲. هدف دوم

وفـای به عهـد بنـدگی شـان هست. درسـتاوردهایی جریـان کربلاـ دارد. احیای دین اقبال مردم به دین اقبال مردم به اهل البیت (علیهم السـلام) روشن کردن نور وقتی دشـمن دید حسـین عجب نوری با این خونش ایجاد کرد حسـین به شـهادت رسید چند روز آینده در ماه صـفر در خانه یزید در کاخ یزید بزم عزا میگیرند برای ابی عبد الله (علیه السلام) دشمن به هدفش نرسید دید فکر کرد حسین را اگر زیر سم اسبها قرار بدهد نام حسین را میتواند محو کند و اقبال به اهل البیت (علیهم السلام) میتواند نابود کند نشد به این هدفش نرسـید چون نرسـید آمد شـروع کرد به فعالیت چه کنیم که این اهداف حسـین را کمرنگ کنیم از بین ببریم تـا الآن دشـمن در صـدد این مطلب است چون دیـد هر کاری بکنـد در مقابل جریان ابی عبـد الله (علیه السـلام) نمیتواند بایسـتد. گفت بیاییـد برنامه ریزی کنیم چه کنیم اهداف حسـین را از بین ببریم عاشورا را تحریف کنیم آسـیب بهش بزنیم این موجبی داریم این موج بیداری عقول که در مردم به وجود آمده این را از بین ببریم اینجا کی باید نقش آفرین باشد رسیدیم به اصـل بحث وجود نـازنین امام سـجاد (علیه السـلام) . این نویسـنده ای که این کلمه را به کار برده معرفت نسبت به اهل بیت و مقـام ولاـیت نـدارد که میگویـد یا حسـینی رفتن یا زینبی ماندنـد. زینب (سـلام الله علیها) اگر مانـد و اگر تلاشـی زینب کبری (سـلام الله علیهـا) انجـام داد تحت اشـراف ولی خـدا امام سـجاد (علیه السـلام) است. نبایـد رنگ امامت را کمرنگ کرد سه تا روایت است «ارتد الناس بعد الحسـین علیه السـلام»یک روایت میفرماید إلّا سـبعه، یک روایت میفرماید إلّا خمسه، یک روایت میفرماید إلّاثلاثه» (کافی، ج۲، ص۳۸۰) چیزی از دین و دینـداری باقی نمانـد بعد از ابی عبدالله مگر هفت نفر پنج نفر سه نفر. آنی که توانست دین را ارزشها را این موج بیداری را نگه بدارد وجود نازنین امام سجاد (علیه السلام) بود.

من دو هدف عمده در حرکت نورانی امام سجاد (علیه السلام) تقدیم محضر میکنم.

هدف اول:

حفظ عقلانیت. عقلانیت زنده شده به برکت ابی عبدالله (علیه السلام) .

هدف دوم:

حفظ و هدایت و جهت دهی عواطف مؤمنین.

چون با این مصیبت قلب مؤمنین خیلی به سمت اهل بیت (علیهم السلام) مایل شد خیلی مایل شد. تو مجلس یزید است دید یک سر بریده مثل خورشید میدرخشد مسلمان نیست، بعد دید یزید چوب به دستش هست. یک بار میزند زدن در پارهای از موارد بهتر است. دیدید یک وقتی میگویند کاش می زد و این را نمیگفت. کاش می زد و این کار را نمیکرد. اما یک جسارتی بدتر از زدن کرده جگر اهلبیت را آتش زده یا حضرت معصومه عذر میخواهم بی بی جان این مال چند روز آینده است خیلی عذر میخواهم که بی مقدمه میگویم یا صاحب زمان عذر میخواهم خاک به دهن من خاک کربلا به چشمان شما با خزید با لبهای ابی عبدالله بازی میکرد که این لبها را بالا میبرد میگفت ببینید حسین چه دندانی دارد چه جیگری آتش زده از زینب. خب سفیر روم گفت یزید این کیست؟ تو داری باهاش اینطوری میکنی؟ یک جسارت دیگری هم شده که زبان قادر نیست. گفت این کیست؟ این سر بریده دختر پیغمبر ماست بهش میگویند حسین بن علی بن ابیطالب. گفت یقین کردم یزید شما باطلید و اینها حق است. ما یک نعلی یا بقیه الله یک نعلی از مرکب عیسی در یکی از جزایر هست ما کلی احترام میکنیم و آن وقت شما با سر رفتید کشتید حالا- سر بریده اش اینجاست اینطوری جسارت میکنید نوه پیغمبرتون است. یزید گفت آبرویمان را میبرد گردنش را بزنید. تا گفت گردن بزنید این خودش را انداخت روی سر بریده ابی عبدالله سر را به سینه چسباند گردنش را زدند یک وقت لبان حضرت شروع کرد به حرکت «وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (شعراء / ۲۲۷) عنایت فرمودید.

نوری ایجاد میکند و این نور باید حفظ شود. امام سجاد (علیه السلام) نقش آفرین بودند برای احیای این عقول حفظ این عقول و حفظ دستاوردها بعضی ها شروع کردن تحریف امام سجاد (علیه السلام) این دو هدف عمده را دارند. دوباره عرض کنم.

حفظ عقلانیت زنده شده از رهگذر ابی عبدالله و به برکت انقلاب ابی عبدالله

دو محفظ و هدایت و جهت دهی به عواطف مؤمنین.

وجود مقدس امام سجاد (علیه السلام) از پنج ابزار و پنج شیوه برای رسیدن به این دو هدف حفظ این موج و جهت دهی وجود مقدسشان بهره بردند:

۱. سخنرانی های متعدد

: وقتی میآید در شام حضرت خطبه میخوانند مردم در مسجد ضجه زدند اول کار وجود مقدسشان «اعطینا ستّا و فضّلنا بسبع» (سوگنامه امیر آزادی، ص۳۴۰) شروع کردن معرفی کردند سخنرانی کردن. میدانید مردم ما کی هستیم «اعطینا العلم و الحلم و السّماحه و الفصاحه و الشّجاعه و المحبّه فی قلوب المؤمنین» ما کسانی هستیم که خداوند محبت ما را در دل مؤمنین قرار داده مردم می دانید ما که هستیم «و فضّلنا بأنّ منّا النّبیّ المختار» پیغمبر از ماست « و منّا الصّدّیق، و منّا الطّیّار، و منّا اسد اللّه و اسد رسوله، و منّا سبطا هذه الامّه» اینها از ماست. سخنرانی افشاگری بیان نکات برای مردم به جهت حفظ دستاوردهای انقلاب سید الشهداء (علیه السلام) .

۲. دومین وسیله

و ابزار پاسخگویی به شبهات و روشنگری فردی شبهه زده آمد پیش امام سجاد (علیه السلام) نمیدانست که کیست؟ رو کرد به امام سجاد (علیه السلام) خدا را شکر که این بلا سر شما آمد و امیر را بر شما حاکم کرد. امام سجاد فرمود پیر مرد قرآن خواندی؟ واتوا ذوی القربی میدانید کیاند؟ پیغمبر را شناختی؟ شروع کرد چند آیه برایش خواندن بعد حضرت فرمود این ذوی القربی ما هستیم. اسم علی را شنیدی اسم پیغمبر را شنیدی اسم حسین را شنیدی من پسر آن حسین هستم پیر مرد به دست و پای حضرت افتاد پیوسته بوسه بر پای حضرت میزد آقا من را ببخش نفهمیدم. شروع کردن القاء شبهه خطیب معلون رفته داره شروع کرده به صحبت کردن و بد و بیراه و جسارت میکند به علی ابن ابیطالب یک نهیبی زد بیا پایین من برم بالا رفت و افشا گری کرد وجود مقدس حضرت. خیلی لازم است زمانی که فضای جامعه تیره و تاره در اثر شبهات روشنگری بیان مطالب ناب لازم است بر فرهیختگان.

ص: ۳۷۷۵

۳. سومین وسیله

و شیوه ای که امام اتخاذ کردن روشنگری اهداف قیام ابا عبدالله به بیانات حضرت مراجعه کنید به سخنان حضرت مراجعه کنید وجود مقدس حضرتشان صحبت میکند اهداف قیام ابی عبدالله را برای مردم بیان میکند بابای من برای این آمد آهای کوفیان مگر شما بابای من را دعوت نکردید بعد شروع میکنند به افشا گری.

۴. بیان وظایف مؤمنین:

ببینید رساله حقوق چه جامع حقوق افراد بیان شده در این رساله و بیانات دیگر امام سجاد (علیه السلام) در قالب نکات و مواعظ وجود مقدسشان با حربه دعا این هم خیلی حربه مهمی است با دعا و بیان مطالب ناب معرفتی در قالب دعا در صدد روشنگری بودند این صحیفه نورانی سجادیه را از یاد نبرید اینجا یک جمله در پرانتز (آی پدر و مادرها کسانی که عرض بنده را میشنوید یا تصویر ما را میبینید آی پدر و مادر یک دعایی در این صفحه سجادیه هست پدر و مادر برای اولاد بخوانند این را حتماً بخوانید برای بچه هایتان برای عاقبت بخیری جوانانتان خودتان اگر جوان نداری برای دیگری بخوان برای جوان دیگری بخوان این صحیفه نورانی سجادیه نباید ازش غفلت شود هدیه امام سجاد (علیه السلام) به همه ماست)این یک تکه جمله در پرانتز عرض کردم. با حربه دعا در صدد بودند قلوب و عواطف مردم را معطوف بکند و فراموش نکند مردم ارزشهای والای این حرکت و این انقلاب را. ناب ترین معارف را در صحیفه نورانی سجادیه میتوانید ببینید.

۵. گریه و بیان مصائب:

امام سجاد پیوسته گریه میکرد بعد گفتند آقا چرا اینقدر گریه میکنید این همه سال از کربلا گذشته؟ فرمود یعقوب یک پسر داشت به نام یوسف به علم پیغمبری میدانست پسرش زنده است میدانست چرا گریه نکنم میدانست زنده است وقتی معصوم این جمله را میفرماید ما باید چه کنیم. چطور من گریه نکنم که یک صبح تا عصر ۱۸ تا عزیزم را جلوی چشمم سر بریدند. چطور گریه نکنم. پیوسته گریه میکرد به خاندان عقیل میرسید گریه میکرد طفل میدید گریه می کرد پیر مرد می دید گریه میکرد. الله اکبر از بازار قصابها حضرت رد میشود دید قصابی گوسفندی را خوابانده سر میبرد. دوان دوان آمد گفت ای قصاب آبش دادید. عرض کرد آقا ما سبکمان این است مگر میشود آب ندهیم عمل میکنیم این را من اضافه میکنم قصاب نگفته آقا ما گوسفند را میخواهیم سر ببریم حتماً آبش میدهیم دست و پایش را میگیریم کارد را تیز میکنیم از زیر گلو سر را جدا میکنیم این را من عرض میکنم آقا به خدا قسم ما گوسفند را در مقابل گوسفند دیگر سر نمیبریم هیچ وقت گوسفند را با ضربه زدن سرش را از بدنش جدا نمیکنیم. میدانید چه میخواهم عرض کنم یا بقیه الله این را قصاب میتونست بگوید اما نگفته قصاب میتونست بگه آقا به خدا قسم ما هیچ وقت از پشت سر ذبحش نمیکنیم. آقا ما گوسفند را آب میدهیم حضرت نشست به گریه کردن آخ بابای من را آب نداده سر بریدند.

اما روضه امام سجاد (علیه السلام) روضه جیگر و قربت قبر و بقیع و اینها نیست روضه امام سجاد (علیه السلام) آن روضه ای است که قبل از زهر کار خودش را کرده آن روضه چه روضه ای است. از خود حضرت سؤال کنید کجا به شما سخت گذشت حضرت سه بار فرمود الشام امان از شام امان از شام امان از شام. شام شهادت است والا من جرأت نمیکردم شام شهادت امام سجاد و روضه امام سجاد این است که عرض میکنم یا بقیه الله ببخش یا امام زمان ببخش و امیدوارم که حقش را ادا کنید روضه امام سجاد (علیه السلام) این است ابتلای امام سجاد ابتلای بسیار ثقیل و سنگینی است با اذن و رخصت از امام زمان (علیه السلام) یکی دو تایش را عرض میکنم که چه مصیبتی بر امام سجاد گذشت حضرت ام کلثوم که یک مقدار زیور آلات که مانده بود در قافله اینها را جمع کرد داد به شمر فرمود شمر حالا که این بلا را سر ما آوردی بیا ما را از دروازه ای وارد شام بکن که کمتر این نامحرمان نگاه کنند. این ملعون هم آمد شلوغ ترین دروازه را انتخاب کرد که در دروازه ساعات بود یا بقیه الله ببخش آقا من بی مقدمه وارد میشوم شلوغ ترین دروازه را انتخاب کرد که هیچ دستور داد سرهای بریده را بالای نیزه ها بزنند میان کجاوه ها و محملها حرکت بدهند. امام سجاد (علیه السلام) میفرماید صبح علی الطلوع ما را از این دروازه وارد کردند میدانید کی رسیدیم به کاخ اموی یک نقل نزدیک ظهر رسیدم نیم ساعت راه است از دروازه ساعات تا کاخ اموی یک نقل است بعد از ظهر رسیدیم یک نقل است دم غروب رسیدیم دیگه ببینید چه گذشته به دل امام سجاد (علیه السلام) در این مسیر و در این راه. حضرت میفرماید یک وقتهایی شروع می کردند مردم سنگ زدن یک پیرزنی سنگی برداشت زد به سر بریده بابام حسین از بالای نیزه افتاد. امام سجاد میفرماید ما را تو محله مسیحیان بردند ای کاش یک جو از غیرت این قمها تو دل مردم شام بود. بی بی جان یا حضرت معصومه (سلام الله علیها) این قمیها وقتی شما وارد قم شدید بهترین محله تو شهر قم به شما جا دادند بگم ناله تان بلند تر شود مردم میدانید کثیف ترین نقطه در شهر شام خرابه شام بوده وارد شام کردند اهل بیت را آوردن تو خرابه شام امام سجاد (علیه السلام) میفرماید نه در دارد این خرابه نه سقف دارد دم غروب که میشد مردم شام می آمدن رد میشدند با انگشت ما را نشان میدادند دو تا جمله دیگه می گم باذن الله یا بقیه الله بی بی جان یا حضرت معصومه امام سجاد می فرماید ما را به بازار برده فروشان بردن و یک چیزی که جیگر امام سجاد را آتش زده این است که یک معلونی تو مجلس یزید آمد صدا زد یزید می شه این دختر حسین را به کنیزی ببرم.

السلام علیك یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائك علیك منی سلام الله ابداً ما بقیت وبقی اللیل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزیارتكم. السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین.

خطبه امام زین العابدین (علیه السلام)

خطبه امام زین العابدین (علیه السلام) مقدمه اهل بیت پیامبر(ص) در اول صفر سال ۶۱ هجری قمری در شرایطی وارد شهر شام شدند که حدود چهل سال در این شهر و اطراف آن بر ضد امیرالمؤمنین علی علیه السلام تبلیغات مسموم صورت گرفته بود.

معاویه تعدادی خطیب پول پرست را مأمور ساخته بود که به مقام و منزلت شامخ حضرت علی علیه السلام توهین و جسارت کنند و آن حضرت را مورد فحّاشی و بدگویی قرار دهند.

مردم شهر شام نیز از هنگامی که این شهر به قلمرو مسلمانان در آمده بود، تا عصر امام سجاد(ع) تنها حاکمان و فرمانروایان طائفه بنی امیه را در خود دیده بودند و لذا نه محضر پیامبر(ص) را درک کرده بودند و نه روش اصحاب صالح آن حضرت را.

شامیان در این مدت اسلام را در چهره امویان دیده بودند و تنها آنان را بازماندگان و خاندان پیامبر می دانستند و بر خلاف کوفیان تنها همین را می دانستند که فردی خارجی به نام «حسین» بر امیرالمؤمنین یزید!!! شوریده و توسط سپاه خلیفه به قتل رسیده و خاندان وی به اسارت گرفته شدند. از این رو به شکرانه این پیروزی و ورود کاروان اسرا شهر را آراسته و جشن گرفته بودند.

خطبه امام سجاد علیه السلام در مسجد شام یکی از حساس ترین سخنان امام سجاد علیه السلام که تحولی عظیم در بینش مردم نسبت به امویان ایجاد کرد و معادلات یزید را بر هم زد و خط مشی او را نسبت به اهل بیت علیهم السلام کاملاً تغییر داد خطبه ای است که آن حضرت در جمع مردم و رجال سیاسی و دینی شام ایراد کردند. این خطبه که در مسجد شام ایراد گردیده اوج موفقیت امام سجاد علیه السلام در ابلاغ رسالت و تبلیغ عاشورا و تداوم خط شهیدان کربلاست.

ص: ۳۷۷۸

در این مجلس یزید ملعون به یکی از خطیبان درگاهش دستور داد تا به مذمت علی علیه السلام و اولادش و به توجیه و تمجید فجایع عاشورا اقدام نماید. خطیب پس از اینکه بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد فوق العاده از حضرت علی(ع) و امام حسین(ع) غیبت و بدگوئی کرد و نسبت به بزرگداشت معاویه و یزید سخنانی طولانی گفت و آن ها را به هر عمل نیکوئی نسبت داد.

در این حال امام سجاد(ع) بر آن خطیب فریاد زد و فرمود: ای خطیب، وای بر تو! رضایت مخلوق را بوسیله غضب خالق خریدی. اینک جایگاه خود را در آتش شعله ور دوزخ آماده بنگر و خود را برای آنجا آماده ساز!

آنگاه حضرت به یزید فرمود:

آیا اجازه می دهی من هم با مردم سخن بگویم؟

اما یزید به دلیل ترسی که از افشاگری های امام و نفوذ کلام ایشان داشت به این کار رضایت نداد.

در این حال معاویه پسر یزید به پدرش گفت: خطبه این مرد چه تأثیری دارد؟ بگذار تا هر چه می خواهد، بگوید.

یزید در جواب پسرش گفت: شما قابلیت های این خاندان را نمی دانید، آنان علم و فصاحت را از هم به ارث می برند، از آن می ترسم که خطبه او در شهر فتنه بر انگیزد و وبال آن گریبان گیر ما گردد.

اما مردم شام با اصرار فراوان از یزید خواستند تا امام سجاد علیه السلام نیز به منبر برود.

یزید گفت: اگر او به منبر رود، فرود نخواهد آمد مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کرده باشد!

ص: ۳۷۷۹

به یزید گفته شد: این نوجوان چه می تواند بکند؟!

یزید گفت: او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علم برداشته اند.

بالاخره در اثر پافشاری شامیان، یزید موافقت کرد که امام علیه السلام به منبر برود.

حضرت سجاد علیه السلام پس از اینکه بر فراز منبر رفت به گونه ای سخنرانی نمود که چشم عموم مردم گریان و قلب آنان ترسان شد. ایشان پس از حمد و ثنای الهی فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ أُعْطِينَا سِتّاً وَ فُضِّلْنَا بِسَبْعٍ أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّمَاحَةَ وَ الْفَصَاحَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فُضِّلْنَا بِأَنَّ مِنَّا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّداً وَ مِنَّا الصِّدِّيقُ وَ مِنَّا الطَّيَّارُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ مِنَّا سِبْطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِي وَ نَسَبِي

ای مردم! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژگی بر دیگران فضیلت بخشیده است، به ما ارزانی داشت علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین را، و ما را بر دیگران برتری داد به اینکه پیامبر بزرگ اسلام، صدیق (امیر المؤمنین علی علیه السلام)، جعفر طیار، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله (حمزه)، و امام حسن و امام حسین علیه السلام دو فرزند بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از ما قرار داد. (با این معرفی کوتاه) هر کس مرا شناخت که شناخت، و برای آنان که مرا نشناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می شناسانم.

ص: ۳۷۸۰

أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا ابْنُ مَكَّهَ وَ مِنَى أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَ الصَّفَا أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَا أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنِ ائْتَزَرَ وَ ارْتَدَى أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنِ انْتَعَلَ وَ احْتَفَى أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنْ طَافَ وَ سَعَى أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنْ حَجَّ وَ لَبَّى أَنَا ابْنُ مَنْ حُمِلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الْهَوَاءِ أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَئِيلُ إِلَى سِدْرَهِ الْمُنْتَهَى أَنَا ابْنُ مَنْ دَنا فَتَدَلَّى فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَهِ السَّمَاءِ أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أَوْحَى أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

ای مردم! من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند کسی هستم که حجر الاسود را با ردای خود حمل و در جای خود نصب فرمود، من فرزند بهترین طواف و سعی کنندگانم، من فرزند بهترین حج کنندگان و تلبیه گویان هستم، من فرزند آنم که بر براق سوار شد، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر کرد، من فرزند آنم که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد و به مقام قرب ربوبی و نزدیکترین جایگاه مقام باری تعالی رسید، من فرزند آنم که با ملائکه آسمان نماز گزارد، من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد، من فرزند محمد مصطفی و علی مرتضایم، من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند.

ص: ۳۷۸۱

أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ وَ طَعَنَ بِرُمْحَيْنِ وَ هَاجَرَ الْهِجْرَتَيْنِ وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَ قَاتَلَ بِبَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ النَّبِيِّينَ وَ قَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَ يَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ وَ نُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ تَاجِ الْبَكَّائِينَ وَ أَصْبَرِ الصَّابِرِينَ وَ أَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَئِيلَ الْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَ قَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ وَ أَفْخَرِ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ وَ أَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوَّلِ السَّابِقِينَ وَ قَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ وَ مُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ وَ سَهْمٍ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ وَ لِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَ نَاصِرِ دِينِ اللَّهِ وَ وَلِيِّ أَمْرِ اللَّهِ وَ بُسْتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ عَيْبَةِ عِلْمِهِ

من پسر آن کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می رزمید، و دو بار هجرت و دو بار بیعت کرد، و در بدر و حنین با کافران جنگید، و به اندازه چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزید، من فرزند صالح مؤمنان و وارث انبیا و از بین برنده مشرکان و امیر مسلمانان و فروغ جهادگران و زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگانم، من فرزند بردبارترین بردباران و افضل نمازگزاران از اهل بیت پیامبر هستم، من پسر آنم که جبرئیل او را تأیید و میکائیل او را یاری کرد، من فرزند آنم که از حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد، من فرزند بهترین قریشم، من پسر اولین کسی هستم از مؤمنین که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت، من پسر اول سبقت گیرنده ای در ایمان و شکننده کمر متجاوزان و از میان برنده مشرکانم، من فرزند آنم که به مثابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عباد خداوند و یاری کننده دین خدا و ولی امر او، و بوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود.

سَمِحٌ سَخِیٌّ بَهِیٌّ بُهْلُولٌ زَکِیٌّ أَبْطَحِیٌّ رَضِیٌّ مِقْدَامٌ هُمَامٌ صَابِرٌ صَوَّامٌ مُهَذَّبٌ قَوَّامٌ قَاطِعُ الْأَصْلَابِ وَ مُفَرِّقُ الْأَحْزَابِ أَرْبَطُهُمْ عِنَاناً وَ أَثْبَتُهُمْ جَنَاناً وَ أَمْضَاهُمْ عَزِیمَةً وَ أَشَدُّهُمْ شَکِیمَةً أَسَدٌ بَاسِلٌ یَطْحَنُهُمْ فِی الْحُرُوبِ إِذَا ازْدَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ وَ قَرُبَتِ الْأَعِنَّةُ طَحْنَ الرَّحَی وَ یَذْرُوهُمْ فِیهَا ذَرْوَ الرِّیحِ الْهَشِیمَ لَیْثُ الْحِجَازِ وَ کَبْشُ الْعِرَاقِ مَکِّیٌّ مَدَنِیٌّ خَیْفِیٌّ عَقَبِیٌّ بَدْرِیٌّ أُحُدِیٌّ شَجَرِیٌّ مُهَاجِرِیٌّ مِنَ الْعَرَبِ سَیِّدُهَا وَ مِنَ الْوَغَی لَیْثُهَا وَارِثُ الْمَشْعَرَیْنِ وَ أَبُو السِّبْطَیْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ ذَاکَ جَدِّی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ثُمَّ قَالَ أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ أَنَا ابْنُ سَیِّدَةِ النِّسَاءِ

او جوانمرد، سخاوتمند، نیکوچهره، جامع خیرها، سید، بزرگوار، ابطحی، راضی به خواست خدا، پیشگام در مشکلات، شکیبا، دائما روزه دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود. او رشته اصلاب دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید. او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده ای محکم و استوار و عزمی راسخ بود وهمانند شیری شجاع که وقتی نیزه ها در جنگ به هم در می آمیخت آنها را همانند آسیا خرد و نرم و بسان باد آنها را پراکنده می ساخت. او شیر حجاز و آقا و بزرگ عراق است که مکی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احدی و شجری و مهاجری است، که در همه این صحنه ها حضور داشت.او سید عرب است و شیر میدان نبرد و وارث دو مشعر، و پدر دو فرزند: حسن و حسین. آری او، همان او (که این صفات و ویژگی های ارزنده مختص اوست) جدم علی بن ابی طالب است. آنگاه گفت: من فرزند فاطمه زهرا بانوی بانوان جهانم.

ص: ۳۷۸۳

حضـرت سـجاد علیه السـلام آنقـدر به این حماسه مفاخره آمیز ادامه داد تا اینکه صـدای مردم به ضـجه و گریه بلنـد شد. چون یزید ترسید مبادا فتنه بپا شود لذا دستور داد تا مؤذن شروع به اذان کرد و سخن امام سجاد را قطع نمود.

وقتی مؤذن گفت:

اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ

حضرت سجاد فرمود: چیزی از خدا بزرگتر نیست.

هنگامی که مؤذن گفت:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

علی بن الحسین فرمود: مو، پوست، گوشت و خون من به یگانگی خدا شهادت می دهند.

موقعی که گفت:

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ

در این حال امام سـجّاد علیه السلام عمامه خویش را از سر برداشت و خطاب به مؤذّن گفت: تو را به حقّ محمّد ساکت باش تا من سخنی بگویم. آنگاه از بالای منبر خطاب به یزید فرمودند:

ای یزیـد! این پیغمبر، جـد من است و یا جـد تو؟ اگر گویی جـد من است، همه می داننـد که دروغ می گویی، و اگر جـد من است پس چرا پدر مرا از روی ستم کشتی و مال او را تاراج کردی و اهل بیت او را به اسارت گرفتی؟! حضرت این جملات را گفت و دست برد و گریبان چاک زد و گریست و گفت:

به خـدا سوگنـد اگر در جهان کسـی باشـد که جـدش رسول خداست، آن منم، پس چرا این مرد، پدرم را کشت و ما را مانند رومیان اسـیر کرد؟! آنگاه فرمود: ای یزید! این جنایت را مرتکب شدی و باز می گویی: محمد رسول خداست؟! و روی به قبله می ایستی؟! وای بر تو! در روز قیامت جد و پدر من در آن روز دشمن تو هستند.

در این هنگام یزید فریاد زد که مؤذن اقامه بگوید! و آنگاه در میان مردم هیاهویی برخاست، بعضی نماز گزاردند و گروهی نماز نخوانده پراکنده شدند.

بازتاب خطبه امام سجاد علیه السلام هنگامی که امام سجاد علیه السلام آن خطبه رسا را ایراد فرمود، مردم حاضر در مسجد را سخت تحت تأثیر قرار داد و انگیزه بیداری را در آنان برانگیخت و به آنان جرأت و جسارت بخشید.

روایت شده است که یکی از دانشمندان یهود که در آن مجلس حضور داشت به یزید گفت:

این جوان کیست؟

یزید گفت: او علی بن الحسین است.

یهودی گفت: حسین کیست؟

یزید در جواب گفت: پسر علی بن ابی طالب می باشد.

عالم یهودی گفت: مادر حسین کیست؟

یزید گفت: فاطمه دختر محمّد.

یهودی گفت: سبحان اللّه!! این حسین پسر دختر پیامبر شما است و مع ذلک او را با این سرعت کشتید. چه بد با ذرّیه پیامبر خدا رفتار کردید!! بخدا قسم اگر حضرت موسی یک نوه از صلب خود در میان ما یهودیان به یادگار می نهاد ما او را پرستش می کردیم، ولی شما که دیروز پیغمبر خود را از دست داده اید امروز برجستید و پسر او را شهید کردید؟ اف بر شما، چه بد امتی هستید!

در این حال یزید عصبانی شد و فرمان داد تا او را بزنند.

در این هنگام آن یهودی برخاست و گفت:

اگر می خواهید مرا بزنید بزنید، می خواهید بکشید بکشید، رها می کنید رها کنید؛ در هر صورت من در تورات می نگرم که می گوید: هر کسی ذریه پیامبری را بکشد تا زنده باشد همیشه ملعون خواهد بود و هنگامی که بمیرد دچار آتش جهنم خواهد شد.

اشعار شبهای میلادیه شعبانیه

اشعار شبهای میلادیه شعبانیه(حاج غلامرضا سازگار)

الف :شعر شب ولادت امام حسین علیه السلام

امشب به بیت فاطمه رضوان گل افشانی کند	روح القدس مدحت گری ، حورا غزل خوانی کند

گیتی به تن پیراهن از ، انوار ربانی کند	شادی و غم با دل صفا پیدا و پنهانی کند

در سینه های سوخته آتش گلستانی کند	زیبد جهان هستی خود ، یکباره قربانی کند

ریحانه ختم رسل فرزند زهرا آمده	آری حسین بن علی (ع) امشب بدنیا آمده

امشب به روی دست خود ، قرآن گرفته فاطمه	امشب ز باغ آرزو ، ریحان گرفته فاطمه

امشب ز دریای ولا ، مرجان گرفته فاطمه	امشب ز داور گوهر ایمان گرفته فاطمه

امشب برای اهل دل ، جانان گرفته فاطمه	امشب حسینش را به بر چون جان گرفته فاطمه

ص: ۳۷۸۶

امشب در عاشورائیان بر پا شده شوری دگر از خانه زهرا رود بر آسمان نوری دگر

در سیر دریای ولا دل گوهرش را یافته یا جان بظلمات بلا روشنگرش را یافته

باطل شده سر در گم ، حق محورش را یافته بستان سرسبز ولا آب آورش را یافته

نخل امید فاطمه برگ و برش را یافته فطرس به پرواز آمده بال و پرش را یافته

از آسمان و از زمین آید به گوش این زمزمه ای عاصیان ای عاصیان آمد حسین فاطمه

شور آفرین عاشقان با شور عاشورا است این مشعل فروز بزم جان روشنگر دلهاست فاطمه

ریحانه ختم رسل دردانه زهراست این ماه امیرالمونین مهر جهان آراست این

توحید از سر تا بپا قرآن ز سر تا پاست این وجه خدا خون خدا عبد خدا سیماست این

گویم اگر در وصف او از انچه هست آگاهیم ترسم که هر کس بشنود خواند حسین اللهیم

ص: ۳۷۸۷

جان بحر و او در دانه اش دل باغ ، او ریحانه اش هستی همه دلداده اش عالم همه دیوانه اش

ایثار شمع محفلش خلقت همه پروانه اش خلق زمین و آسمان یکسر گدای خانه اش

سرمست از جام جنون دیوانه و فرزانه اش مرهون لطف و مرحمت هم خویش هم بیگانه اش

چشم همه دریای او قلب همه صحرای او هر جا شده کرب و بلا هر لحظه عاشورای او

فطرس بپا فطرس بیاشور حسینی ساز کن درد درون خویش را ابراز کن ابراز کن

حرف دل بشکسته را آغاز کن آغاز کن پروانه شو پروانه شو پرواز کن پرواز کن

بر گرد شمع روی او پرواز کن پرواز کن نازی بکش زان نازنین بر خلق عالم ناز کن

عین الحیوه عاشقان در عالمین است این پسر باب النجاه عاصیان یعنی حسین است این پسر

ص: ۳۷۸۸

آن سرو بستان قدم تازد در این عالم قدم ناورده حرفی بر زبان نگشوده چشم خود ز هم

دست گرفتاری گرفت از رحمت و لطف و کرم لبخند زن پرواز کن گردید گرد آن حرم

زد بوسه بر گهواره اش قنداقه اش بوسید ، هم این قصه دارد نکته ای یعنی گنه کاران چه غم ؟

من آمدم تا در یم عصیان بگیرم دستتان از جام عشق خود کنم دیوانه و سرمستتان

من آمدم با بذل جان دل مرده را احیا کنم من آمدم با ترک سر فرمان حق اجرا کنم

من آمدم هر فرد را آزاده در دنیا کنم من آمدم بند ستم از پای عالم وا کنم

من آمدم تا پرچم عدل و شرف برپا کنم من آمدم هر روز را اعلان عاشورا کنم

من آمدم تا رهنما در طی منزلها شوم با روی خونین تا ابد روشنگر دلها شوم

ص: ۳۷۸۹

حسن خدا روی خدا این حسن من این روی من   خلق نبی خوی نبی این خلق من این خوی من

رنگ جنان بوی جنان این رنگ من این بوی من   حبل المتین عاشقان این تار من این موی من

سعی و صفای عارفان این بیت من این کوی من   آلوده دامانید اگر این بحر من این جوی من

من بین دریای بلا فلک نجات امتم   من با لب عطشان خود آب حیات امتم

خونین گلان باغ دین نوشند اب از خون من   ایثار دامن گیر من آزادگی مرهون من

افروختن ، خود سوختن ، آموختن قانون من   مجد و جلال و عزت و عشق و وفا ممنون من

قلب همه کانون من ، چشم همه جیحون من   خونی که ریزد بر زمین ، از چهره گلگون من

هر قطره اش می جوشد و صد بحر غفران می شود   بحری که هر موجش فزون زین هفت ایوان می شود

تنها نه اینجا فطرسی روئیده شد بال و پرش   تا حشر هر افتاده را من همدمش ، من یاورش

هر کس به طوفان غرق شد ، من کشتی اش ، من لنگرش هر کس به صحرا گشت گم ، من هادی اش،من رهبرش

هر کس شهید دوست شد ، من سیدش ، من سرورش هر کس که مست یار شد من ساقی اش ، من ساغرش

لبیک گو امدادگر فریاد رس فردا من حتی اگر کافر زند دست ولا بر دامنم

من عاشق شیدای حق ، حق عاشق شیدای من پیمان خود را نشکنم ، گر بشکند اعضای من

صد ره ، اگر غلطد بخون هر لحظه سر تا پای من صد بار اگر گلگو ن شود از خون سر سیمای من

هر روز گردد زنده تر ، ز امروز من فردای من بر نسلها باشد یکی میلاد و عاشورای من

هر روز بر آزادگان میلاد جان ما بود در محفل دلدادگان "میثم" زبان ما بود

ب:شعر شب ولادت امام سجاد علیه السلام

امشب شب شادیّ شادی آفرین است امشب جهان را جلوهٔ حقّ الیقین است

امشب بهشت آسمانی ها زمین است امشب شب میلاد زین العابدین است

مولود پاکی که همه هست حسین است قرآن دیگر بر سر دست حسین است

امشب عروس فاطمه قرص قمر زاد طوبای ثارالله بشکفت و ثمر داد

در شهر شعبان شهربانو یک پسر زاد نه یک پسر بر عالم خلقت پدر زاد

این کیست مولانا امام السّاجدین است زیب عبادت بلکه زین العابدین است

ذکر خدا را عشقبازی با لب او روح دعا را نوش از شهد لب او

ایثار و صبر و علم و عرفان مکتب او مرغ سحر دلداده ای تاب و تب او

ص: ۳۷۹۱

ای شهربانو شهر بانوی وجودی تو مادر حمد و رکوعیّ و سجودی

لب در ثنای او حلاوت آفریده رخ ناز خاک مقدم او را کشیده

هان بشنوید ای اهل دل در این قصیده امشب به بیت وحی خورشیدی دمیده

کافتاده مه در استان خانه ی او یک اسمان انجم شده پروانه ی او

این جان شیرین جان شیرین حسین است این یوسف طاها و یاسین حسین است

این سرو بستان ریاحین حسین است این حامل فریاد خونین حسین است

صورت نهاده صبر در صّف نعالش ایّوب و یعقوبند مشتاق وصالش

کوه و در و دشتند مشتاق نیازش موسیقی روح ملایک سوز و سازش

هر شب خداوند است مشتاق نمازش دل برده از داود آوای حجازش

چون در نماز از خوف حق افتد به زاری نهری ز اشکش می شود در سجده جاری

تفسیر کلّ وحی در صورت دعایش دل برده از قرآن صدای دلربایش

یک نینوا صدق و صفا در هر نوایش روئیده نخلستان به آهنگ صدایش

ذکر مناجاتش به اوراق صحیفه اعجاز کرده همچو آیات شریفه

حسن و خط و خال آیه ی اللهُ واحد وجه خدا را گشته چون آیینه شاهد

یعقوب را ایّوب را در صبر قائد ذکر مناجاتش بود قرآن صاعد

با کام عطشان کام قرآن راست ساقی نسل حسین ابن علی از اوست باقی

یوسف خریدار جمال و جان، کلافش بیت الحرام دل مقام اعتکافش

در دیده ی ظاهر حرم آمد مطافش در چشم باطن کعبه سرگرم طوافش

با دیدنش آید ندا از چاه زمزم اهلاً و سهلاً مرحبا ای ماه زمزم

ای زلف حورالعین به زنجیر تو بسته پیش از ولادت مهر تو بر دل نشسته

جنّ و ملک زوّار کویت دسته دسته / ایّوب بر سنگ صبورت سرشکسته

تو کیستی، مشعر، منی، مروه، صفایی / حیدر، حسن، زهرا، حسینی مصطفایی

ای جلوه ات از جلوه ی معبود مشتق / ای عبد حق در بندگی ای حقّ مطلق

عالم اگر گردد فرزدق در فرزدق / مدح تو نتواند کسی جز حضرت حق

بگذار گویم کیستی ای بی قرینه / هم مکّه ای، هم کربلایی، هم مدینه

توکلّ قرآن، کلّ ایمان، کلّ دین / ممدوح حقّ با انت زین العابدینی

عین الله و عین الحیات عین الیقینی / مشهورتر در آسمان ها از زمینی

ای آسمانی نور ذات حیّ بیچون / جای تو در عرش است در فرش آمدی چون

گردون چو تو قرص قمر دارد ندارد / دریا بدین پاکی گهر دارد ندارد

سینا بدین قامت شجر دارد ندارد / طوبی بدین خوبی ثمر دارد ندارد

تو خوب تر از خوب ترهای جهانی / تو از زمین مشهورتر در آسمانی

خاصان عالم در هوای فیض عامت / روح القدس همچون کبوتر گردبامت

باریده باران با مناجات غلامت / زنجیرها هم صحبت بازار شامت

مرغ سحر تا صبح نجوا کرده با تو / ویرانه قدر کعبه پیدا کرده با تو

تو شام را در چشم دشمن شام کردی / در موج دشمن یاری اسلام کردی

تو فتح ثارالله را اعلام کردی / تو انقلاب کربلا در شام کردی

دین در اسیری از تو حرّیت گرفته / اشعار "میثم" از دمت زینت گرفته

ج:شعر شب ولادت قمر منیر بنی هاشم علیه السلام:

من کیم روی حقایق من کیم من پشت دینم / من کیم شمشیر خونریز خدا بازوی دینم

ص: ۳۷۹۳

من کیم سردار و سرباز امام راستینم		من کیم دست حسین ابن علی در آستینم

من کیم در جبههٔ شور و وفا فتح المبینم		من کیم عبّاس فرزند امیرالمؤمنینم

من کیم فرزند حیدر من کیم یار حسینم		من کیم از کودکی مشتاق دیدار حسینم

من کیم با جان شیرینم خریدار حسینم		من کیم استاد دانشگاه ایثار حسینم

من کیم ماه بنی هاشم چراغ راه دینم		من کیم عبّاس فرزند امیرالمؤمنینم

من کیم صدق و صفایم من کیم مهر و وفایم		من کیم باب المرادم من کیم مشکل گشایم

من کیم حسین ابن علی دست خدایم		من کیم فرمانده کلّ قوای کربلایم

من کیم صاحب لوای سبط خیر المرسلینم		من کیم عبّاس فرزند امیرالمؤمنینم

من کیم احمد خصالم من کیم حیدر مثالم		من کیم کوه جلالم من کیم بحر کمالم

من کیم سرباز قرآن من کیم سقّای آلم		من کیم یک کربلا ایثار و عشق و شور و حالم

من کیم فخر زمانم من کیم ماه زمینم		من کیم عبّاس فرزند امیرالمؤمنینم

من کیم شیر شجاعت من کیم مرد شهادت		من کیم عشق و ارادت من کیم زهد و عبادت

من کیم لطف و کرامت من کیم مجد و سعادت		من کیم نسل ولایت من کیم اصل عبادت

من کیم آنکو علی بوسیده دست نازنینم		من کیم عبّاس فرزند امیرالمؤمنینم

من کیم روح حقایق من کیم پشت حسینم		من کیم ماه بنی هاشم چراغ عالمینم

من کیم من چار عین الله را نور دو عینم		من کیم من دامن مولا علی را زیب و زینم

من کیم در مجمع اهل ولا شور آفرینم	من کیم عبّاس فرزند امیرالمؤمنینم
من کیم باب الحسینم من کیم ابن الامامم	من کیم بر آل هاشم در زمین ماه تمامم
من کیم خون خدا فرزند زهرا را غلامم	من کیم فرمانروای لشگر خون و قیامم
من کیم سجادهی عشاق را مهر جبینم	من کیم عبّاس فرزند امیرالمؤمنینم
من حسین بن علی را با تن تنها سپاهم	من به گرد خیمهٔ شمس ولایت قرص ماهم
من خلایق را چه در دنیا چه در عقبا پناهم	من فراتر از شهیدان در مقام و قدر و جاهم
من شفیع و یاور "میثم" به روز واپسینم	من کیم عبّاس فرزند امیرالمؤمنینم

منبر ده دقیقه ای از فضائل امام سجاد علیه السلام:

منبر ده دقیقه ای از فضائل امام سجاد علیه السلام:

پـیـشـوای چـهـارم، انـسانی کامل و برگزیده حق و در همه جهات اخلاقی، عبادی و علمی به اوج کـمـال رسـیـده و نمونه مجسم و عینی قرآن و رسول خدا(ص) بود. در دوران سیاه حکومت اموی که ارزشهای انسانی و فضائل اخلاقی به فراموشی سپرده شده و مردم به جای مشاهده زهد، ساده زیستی، تواضع، نوع دوستی، نرم خویی و رعیّت پروری از زمامداران خود به عنوان خلیفه پـیـامبر(ص)، شاهد دنیا طلبی، اشرافیّت، تجمّل گرایی، خود محوری و بزرگ بینی آنان بـودنـد، آن امـام هـُمـام، چـون خـورشـیـدی فـروزنـده درخـشـیـد و وجـودش مـجـمـع هـمـه فـضائل و ارزشهای فراموش شده گشت؛ چندانکه دوست و دشمن را به تحسین واداشت. (۱)

۱- (۱) رفیعی، علی، تاریخ اسلام در عصر امامت امام سجاد و امام باقر (ع)، صص ۲۱-۱۷، مرکز تحقیقات اسلامی، ۷۶.

محمـد بن طلحه شافعی می نویسـد: او، زینت عبادت کننـدگان، پیشوای زاهدان، سـرور پرهیزکاران و امام مؤمنان است، سـیره اش گواه آن اس__ت ك__ه وی فرزند صالح رسول خدا(ص) و سیمایش بیانگر مقام قرب او نزد پروردگار است... .(۱)

در این مجال جلوه ها و نمونه هایی از فضائل، سیره و مکارم اخلاقی آن حضرت در طول عمر با برکتشان، که حقیقتاً بهترین و کاملترین الگو برای جوامع بشری است را به تصویر می کشیم:

۱. فزونی عبادت :

نیایش امام چهارم (ع) در پیشگاه خدا به حدی بود که آن حضـرت سرور و زینت بخش عبادت کنندگان (سیّد العابدین، زین العابـدین) و بسیار سـجده کننده (سـجّاد) لقب یافت. وی در پیشـگاه حقّ به قدری پیشانی بر خاک می سایید که همه مواضع سجـده اش پینـه می بست و ه__ر س__ال دو ب__ار و ه__ر ب__ار پ__ن__ج ع__دد از پ__ینه هـا را می بریـد، از این رو، به آن حضرت (ذُو الثَّف__َن_ات) (ی__ع__ن__ی ص__اح__ب پ__ی__ن__ه ه__ا) م__ی گ__ف__ت__ن__د.(۲)

ام__ام س__ج__ّاد(ع) ه__ن__گ__ام__ی ك__ه وض__و م__ی گ__رف__ت رن__گ از چهره مبـارکش می پریـد. از علّت آن سؤال شد. فرمود: آیا می دانید می خواهم در برابر چه کسی بایستم؟!(۳)

امام باقر(ع) در مورد علت ملقّب شـدن پدر بزرگوارش به لقب (سجاد) می فرماید: او را س__ج__ّاد ن__امیدند، چون: هیچگاه نعمتی را به یاد نمی آورد مگر آن که سجده می کرد؛ هیچ وقت آی__ه ای از ق__رآن را ك__ه سجده (واجب یا مسـتحب) داشت نمی خوانـد مگر آن که سجده می کرد؛ خداونـد ه__ی__چ__گ__اه ب__دی و نـاگواری را از او دفع نکرد مگر آن که سجده کرد، هیچ زمان از نماز واجب فارغ ن__ش__د م__گ__ر آن__ ك__ه س__جده کرد، هیچگاه بین دو نفر را اصلاح نکرد مگر آن كـــه ســــجده کرد، (بر اثر ف__زون__ی ای__ن س__ج__ده ه__ا) آث__ار س__ج__ده در ت__م__ام__ی م__واض__ع س__ج__ود آن ح__ض__رت ن__م__ای__ان بود.(۴)

ص: ۳۷۹۶

۱- (۲) شـافعی، محمـد بن طلحه، مطالب السؤول، ص ۷۷. اقتباس از تاریخ اسـلام در عصـر امامت امام سـجاد و امام باقر (ع)، نوشته علی رفیعی.

۲- (۳) شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۳. نرم افزار جامع الاحادیث.

۳- (۴) همان، ص ۲۳۲. نرم افزار جامع الاحادیث.

۴- (۵) همان، ص ۲۳۳. نرم افزار جامع الاحادیث.

۲. عفو و گ_ذشت :

پاسخ بـدی را به نیکی دادن از دیگر خصـلتهای پیشوای چهارم (ع) بود. آن امام همام از این خوی برجسـته خود چنین یاد می کنـد: «ج_رع_ه ای ن_ن_وش_ی_دم ک_ه ن_زد م_ن م_ح_بوبتر از جرعه خشـمی باشـد که در مقام تلافی صاحب آن برنیایم.» (فرو بردن خشم برای من، گواراترین نوشیدنیها بود!) (۱)

روزی م_ردی ه_اشـمی به امام (ع) جسارت کرد. آن حضـرت سـخنی نگفت. پس از بازگشت آن مرد، امام (ع) به حاضـران فرمود: آن_چ_ه ای_ن م_رد گ_ف_ت، ش_ن_ی_دی_د؛ دوست دارم همراه من بیاییـد تـا نزد او برویم و پاسخ مرا نیز بشنوید.

امـام (ع) به راه افتـاد و این آیه را تلاوت می کرد: «پ_ره_ی_زکاران کسانی هسـتند که ... خشم خود را فرو می برنـد، و از خطای مردم در می گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست می دارد.» (۲)

ام_ام (ع) به در منزل آن مرد رسـید. وی _ که تصور می کرد امـام (ع) برای تلافی آمـده است _ در حالی که خود را آماده پاسـخ و برخورد کرده بود بیرون آمد. امام (ع) به وی فرمود: ای برادر! تو لحظاتی پیش نزد من آمدی و سـخنانی گفتی؛ آنچه گفتی اگر در من هست خداوند مرا بیامرزد، و اگر نیست خدا تو را بیامرزد.

آن مرد با دیـدن چنین واکنشـی از امام (ع) شـرمنده شد و بر پیشانی آن حضـرت بوسه زد و گفت: آنچه گفتم در شـما نبود و خود بدان سزاوارترم!(۳)

ص: ۳۷۹۷

۱- (۶) ما تَجَرَّعْتُ جُرْعَةً اَحَبَّ اِلَیَّ مِنْ جُرْعَهِ غَیْظٍ لا اُکافی بِها صاحِبَها، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۹. نرم افزار جامع الاحادیث.
۲- (۷) ...وَالْکاظِمینَ الْغَیْظَ، وَ الْعافینَ عَنِ النّاسِ وَاللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ؛ آل عمران، ۱۳۴.
۳- (۸) شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۱۴۶.

۳. ب_خ_ش_ش ب_ه ن_یازمندان :

رسیدگی به مشکلات آنان، خصلت فراگیر همه امامان معصوم علیهم السّلام بود که در زندگی هر یک از آن بزرگواران نمونه های فراوانی به چشم می خورد.

امام سجّاد(ع) زندگی تعداد زیادی از خانواده های مستمند را تأمین می کرد.(۱) و هر ش_ب ب_ا ان_ب_ان_ی انباشته از نان و خرما و ... به طور ناشناس به خانه های آنان می رفت. تا وق_ت_ی ک_ه آن حضرت زنده بود کسی نفهمید که نیازهای آنان را چه کسی تأمین می کند. پس از شهادت آن حضرت دریافتند که آن فرد ناشناس علی بن حسین (ع) بوده است.(۲)

پیشوای چهارم هیچ غذایی نمی خورد مگر آن که همانند آن را صدقه می داد و می فرمود: ه_رگ_ز ب_ه(ح_ق_ی_ق_ت)ن_ی_ک_وک_اری نمی رسید مگر آن که از آنچه دوست می دارید(در راه خدا)انفاق کنید.(۳)؛(۴)

روش ام_ام زی_ن ال_ع_اب_دی_ن (ع) در ان_ف_اق و ص_دق_ه دادن ای_ن ب_ود ک_ه ق_ب_ل از آن_ک_ه ص_دق_ه را ب_ه ن_ی_ازم_ن_د ب_ده_د آن را م_ی ب_وس_ی_د. وق_ت_ی از ع_لّت آن س_ؤال شد، فرمود: من دست سؤال کننده را نمی بوسم، بلکه دست پروردگارم را بوسه می زنم. صدقه پیش از آن که به دست نیازمند برسد به دست پروردگارم می رسد.(۵)

۱- (۹) در روای_ت_ی از ام_ام ب_اق_ر(ع) ت_ع_داد خ_ان_واده ه_ای ت_ح_ت تکفّل آن حضرت صد خانوار ذکر شده است (ر . ک: مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴ ، ص ۱۵۴). نرم افزار جامع الاحادیث.

۲- (۱۰) شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۵۸، اقتباس از تاریخ اسلام در عصر امامت امام سجاد و امام باقر (ع)، نوشته علی رفیعی.

۳- (۱۱) لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ، آل عمران، ۹۲.

۴- (۱۲) علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸۹. نرم افزار جامع الاحادیث.

۵- (۱۳) همان، ص ۷۴. نرم افزار جامع الاحادیث.

روش دیـگـر آن گـرامـی در صـدقـه، سـرّی انـجـام دادن آن بـود. آن بزرگوار در این باره می فرمود: صدقه پنهانی، (آتش) خشم پروردگار را خاموش می کند.(۱)

۴. شجاعت امـام چـهـارم :

هـمـچـون سـایر امامان علیهم السلام، شجاع، دلیر و ظلم ستیز بود. موضع سخت و سـخـنـان كـوبـنـده آن حـضـرت در بـرابـر ستمگران خودكامه ای همچون عبیداللّه، یزید و عبدالملك بهترین گواه قوّت روحی و شجاعت آن بزرگوار در جریان های بعد از واقعه كربلا و دوران امامت آن امام همام است.

در بـرابـر عـبـیـداللّه كـه آن حـضـرت را تـهـدیـد بـه قتل كرده بود فرمود: آیا مرا به كشتن تهدید می كنی؟ مگر نمی دانی كه كشته شدن (در راه خدا) روش ما و شهادت، كرامت ماست؟(۲)

در برابر یزید فرمود: ای پـسر معاویه و هند و صخر! تو می دانی كه جدّم علی بن ابی طالب (ع) در روز بدر، احد و احزاب پرچمدار اسلام بود؛ ولی پدر و جدّ تو پرچمدار كافران بودند.(۳)

در برابر عبدالملك كه آن حضرت را احضار كرد و گفت: من كه قاتل پدر شما نیستم، پس چرا با ما رفت و آمد نمی كنید؟:

امام فرمود: قـاتـل پـدرم هـر چند به زندگی دنیوی او خاتمه داد؛ لیكن آخرت خویش را با این جنایت، تباه ساخت؛ اگر تو هم دوست داری مانند او باشی باش!(۴)

۱- (۱۴) همان، ص ۸۸. نرم افزار جامع الاحادیث.

۲- (۱۵) اءبـِالْقـَتْلِ تُهَدِّدُنی؟ اَما عَلِمْتَ اَنَّ الْقَتْلَ لَنا عادَةٌ وَ كَرامَتُنا الشَّهادَةُ (ر . ك: اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۳).

۳- (۱۶) همان.

۴- (۱۷) بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۱. نرم افزار جامع الاحادیث

اتـّخـاذ چـنـیـن موضع قـاطع و بیـان چنین سـخنان عتـاب آمیز در برابر این حاکمـان قلـدر و مسـتبدّ، در کـاخ و محلّ حکومت آنان، شجاعتی فوق تصور می طلبد.

به علاوه خطبه آتشین آن حضـرت در کـاخ یزیـد که به افشـاگری جنـایت ها و ظلم و فساد دسـتگاه بنی امیه و خصوصاً یزید انجامید نیز نشان از اوج قدرت روحی و شجاعت آن حضرت دارد.

نتیجه آن که سیره اخلاقی و فضایل و کرامات اهل بیت (ع) کامل ترین و بی بدیل ترین سیره و فضایل اخلاقی است و منحصر به یـک دوره یـا مرحله ای از زنـدگی پربـار ایشـان نمی شـود و در لحظه لحظه زنـدگی ایشـان سـاری و جـاری است. امـا این روحیات و کمالات بسته به شرایط زمانی و مکانی و در برابر افراد و جریان ها متفاوت است.

گاهی در برابر مستضعفان و محرومان و ضعفای جامعه ... وَالْکاظِمینَ الْغَیْظَ، وَ الْعافینَ عَنِ النّاسِ اند و انفاق و محبت و گذشت از سرتاسـر وجودشان لبریز می شود، و گاهی نیز در برابر مسـتکبران و ظالمان و حاکمان جور و سـتم، شجاع ترین، دلیرترین و محکم ترین انسان ها برای ستاندن حق مظلوم از ظالم اند.

فضائل امام سجّاد سلام الله علیه

فضائل امام سجّاد (ع)

سیّد الساجدین، و امام العارفین، و زین العابدین، علیّ ابن الحسـین علیه السـلام، چهارمین پیشوای راستین پس از رسول گرامی اسلام است.

نام آن حضرت : علی

کنیه ایشان : ابو محمّد ، و ابو الحسن

لقب های ایشان: سجّاد، امین، زکیّ، زین العابدین، و سیّد الساجدین.

ص: ۳۸۰۰

نام پدر ایشان : امام حسین (ع)

نام مادر ایشان : شهربانو (معروف به شاه زنان)

تاریخ تولّد : نیمه جمادی الاولی (یا پنجم شعبان) سال ۳۸ هجری.

تاریخ شهادت: روز ۱۲ ماه محرّم سال ۹۵ هجری. (برخی از مورّخان هم روز شهادت ایشان را ۱۸ محرم یا ۲۵ محرم دانسته اند).

مدّت امامت ایشان: ۳۴ سال.

ویژگی های امام سجّاد

با بررسی حیات امام زین العابدین (ع)، به عمق شخصیّت و ژرفای تفکّرات آن حضرت پی می بریم که در پرتو خصال حمیده و صفات مجیده خود، با وجود محدودیّت ها و مظلومیّت ها، توانست موانع رشد جامعه را از میان بردارد و پیروان اهل بیت (علیهم السلام) را از یکی از سخت ترین تنگناهای سیاسی و اجتماعی عبور دهد.

فضائل حضرت سجاد علیه السلام در کلام دیگران:

در اینجا به منظور رعایت اختصار، به بیان برخی از سخنان دانشمندان معروف از مذاهب مختلف اسلامی در زمینه فضائل اخلاقی، زهد و عبادت، و علم و دانش آن حضرت، بسنده می کنیم:

محمّد ابن مسلم الزُهری،

از دانشمندان و فقهای معروف در حجاز و شام، در باره امام سجاد (ع) چنین می گوید:

"کان علی بن الحسین أفضل أهل زمانه، وأحسنهم طاعه". (تاریخ دمشق، جلد ۳۶). یعنی: علیّ ابن الحسین (ع)، فاضل ترین مردم در زمان خود بود، و بهترین آنان از جهت طاعت و عبادت".

سعید ابن مسیّب،

فقیه معروف شهر مدینه در باره آن حضرت چنین می نگارد:

"ما رأیت أودع و أورع من زین العابدین علی بن الحسین". (جمهره الاولیاء، جلد ۲". یعنی: فردی را امانت دار تر و پارسا تر از زین العابدین علیّ ابن الحسین، ندیده ام.

مالک ابن انس

نیز در باره آن حضرت چنین می گوید:

"لم یکن فی أهل البیت مثل علیّ بن الحسـین". (سیر أعلام النبلاء، جلد ۴).یعنی: در میان اهل بیت پیامبر، کسی مانند علیّ ابن الحسین نبوده است.

ابو حمزه ثمالی، در این زمینه چنین می گوید:

"ما سمعت بأحد من الناس کان أزهد من علی بن الحسین إلا ما بلغنی من علی بن أبی طالب". (سفینه البحار، جلد ۱).

یعنی: نشنیده ام کسی زاهد تر از علی ابن الحسین باشد، مگر آنچه در باره امام علیّ ابن أبی طالب به من رسیده است.

عمر ابن عبدالعزیز،

هنگامی که شنید امام سجاد از دنیا رفته اند، چنین گفت:

"ذهب سراج الدنیا، وجمال الإسلام، وزین العابدین". (تاریخ یعقوبی، جلد ۳). یعنی: روشنایی جهان، و زیبایی اسلام، و زینت پارسایان از دنیا رفت.

ابن عساکر،

مورّخ معروف، چنین می گوید:

"کان علی بن الحسین ثقه مأموناً، کثیر الحدیث، عالیاً رفیعاً ورعاً". (تاریخ دمشق، جلد ۳۶).

یعنی: علیّ ابن الحسین، فردی مورد وثوق، و امانتدار، و راوی بسیاری از احادیث، و والا مقام، و بلند مرتبه و پارسا بود.

ابن حجر عسقلانی،

در این زمینه چنین می گوید:

"علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب، زین العابدین، ثقه ثبت، عابد، فقیه، فاضل، مشهور، قال ابن عیینه عن الزهری: ما رأیت قرشیاً أفضل منه". (کتاب تقریب التهذیب، جلد ۲).

یعنی: علی ابن الحسـین ابن ابی طالب، زین العابدین، مورد وثوق و اعتماد بود، زاهد و فقیه و فاضل و معروف بود. ابن عیینه از زهری نقل کرده است که: هیچ کس را از طایفه قریش، بهتر از او ندیده.

یعقوبی،

مورّخ معروف نیز در باره آن حضرت چنین می گوید:

"کان أفضل الناس، وأشدهم عباده، وکان یسمی زین العابدین، وکان یسمی أیضاً ذا الثفنات، لما کان فی وجهه من أثر السجود". (تاریخ یعقوبی، جلد ۳).

یعنی: او بهترین و عابدترین مردم بود، او را زینت عبادت کنندگان نامیده اند. همچنین او را "ذا الثفنات" نامیدند، زیرا آثار سجده در پیشانی او هویدا بود.

جاحظ،

ادیب و سخن سرای نامدار، در باره امام سجاد (ع) چنین می نویسد:

"و أما علی بن الحسین فلم أر الخارجی فی أمره إلا کالشیعی، ولم أر الشیعی إلا کالمعتزلی، ولم أر المعتزلی إلا کالعامی ولم أر العامی إلا کالخاصی، ولم أجد أحداً یتماری فی تفضیله، ویشک فی تقدیمه". (کتاب عمده الطالب).

یعنی: امام علیّ ابن الحسین، دیدگاه همه طوایف مسلمان، اعمّ از خوارج، شیعیان، معتزله، عامه مردم، خواص و نخبگان، در باره او یکی است. ندیدم کسی را که در مورد افضلیّت و پیشگامی او بحث و یا شکّ کند.

"ابن تیمّیه"

که سر دمدار فرقه سلفیه است، در باره آن حضرت چنین می گوید:

"أما علی بن الحسین فمن کبار التابعین وساداتهم علماً ودیناً، و له من الخشوع و صدقه السر و غیر ذلک من الفضائل ما هو معروف". (کتاب منهاج السنّه، جلد ۲).

یعنی : اما علی ابن الحسین، او از بزرگان تابعین، و از گرامی ترین آنان از دیدگاه علم و دیانت بود. پرهیزکاری و بخشش وی به صورت مخفیانه به فقرا و تهیدستان، و دیگر فضائل او معروف است.

شافعی،

پیشوای یکی از چهار فرقه اهل سنّت، در این خصوص چنین می گوید:

"إن على بن الحسين أفقه أهل المدينه". (شرح نهج البلاغه، جلد ۱۵). يعنی: علیّ ابن الحسین، فقیه ترین مردم اهل مدینه بود.

سبط ابن الجوزی،

از دانشمندان حنفی، چنین می نگارد:

"هذا زین العابدین، وقدوه الزاهدین، وسید المتقین، وإمام المؤمنین، شیمته تشهد له أنه من سلاله رسول الله (صلی الله علیه وآله) وسمته یثبت مقام قربه من الله زلفی، وثفناته تسجل کثره صلاته وتهجده، وإعراضه عن متاع الدنیا ینطق بزهده". (تذکره الخواص).

یعنی: او زینت عبادت کنندگان، و اسوه زاهدان، و پیشوای پارسایان، و امام مؤمنان است. خلق و خوی او گواهی می دهد که از سلاله رسول خدا است، و نشانه های او مقام تقرّب او به خداوند را اثبات می نماید. آثار سجده در پیشانی او، دلیل بر کثرت نماز و تهجّد او، و روگردانی او از دنیا، گویای زهد و پرهیزکاری او است.

ابتکار های امام سجاد در تبلیغ و مبارزه

امام علیّ ابن الحسین (ع) ، در یکی از بحرانی ترین و دشوارترین دوره های تاریخ اسلام و تشیّع زندگی می کرد. دوران نوجوانی و جوانی ایشان با حادثه جانسوز کربلا همراه بود. او شهادت پدر، برادران، عموها، پسر عموها، پسر عمّه ها، برادر زادگان و دیگر بستگان و دوستان نزدیك خود را در جلو چشمانش مشاهده کرد. همچنین، پس از واقعه عاشورا، سفر طاقت فرسای اسارت از کربلا تا کوفه، و از کوفه تا شام، و از شام تا مدینه را تحمّل کرد.

پس از بازگشت به شهر مدینه، شاهد اختناق شدید و سرکوب شیعیان و پیروانش بود. حاکمان مستبدّ بنی امیّه و بنی مروان، جوّ سنگینی از وحشت و کشتار را بر جامعه اسلامی حکم فرما کرده بودند، و هرکس را به عنوان شیعه علی و یار وفادار اهل بیت (ع) می شناختند، سر می بریدند.

این وضعیّت دهشت بار، جرأت هرگونه حرکتی را در سرزمین پهناور اسلامی، از مردم سلب کرده بود. نهضت های محدودی هم که در عراق به وقوع پیوست، پس از مدّتی کوتاه به شکست انجامید. یکی از آنها قیام "توّابین" بود که توسط لشکر بنی امیّه سرکوب شد، و دیگری قیام مختار ابن یوسف سقفی بود که دیری نپایید و با هجوم لشکر زبیریان ، به تاریخ پیوست. نهضت دیگر هم قیام مردم مدینه بود که با کشتار وحشت ناک اهل آن شهر، به پایان رسید.

این در حالی بود که امام سجاد در شهر مدینه در نهایت غربت و تنهایی زندگی می کرد و از سرزمین عراق که بیشترین شیعیان را در بر می گرفت، منفصل گردیده بود.

اینک ببینیم آن پیشوای راستین در چنین برهه سهمگین تاریخ اسلام، با چه روشی توانست مجددا مکتب تشیّع را احیا کند و زمینه را برای رشد سریع این مذهب انسان ساز در دوره های بعد از خود (یعنی عصر امام باقر و امام صادق) فراهم سازد.

امام سجاد به منظور انجام رسالت خویش، دو استراتژی اساسی را متناسب با زمان و مکان، برگزید:

الف- ترویج معارف اسلامی از طریق نقل احادیث صحیح و نیایش

ب - مبارزه با ستمگران با شیوه های مقاومت منفی

از آنجا که امام سجاد (ع) تحت فشار حکومت جائر زمان قرار داشت و اجازه تشکیل حوزه درس و بحث به صورت آزاد را نداشت، و از سوی دیگر، وظیفه و مسئولیت تعلیم و آموزش معارف اسلامی و علوم دینی را بر دوش خود احساس می کرد، بنا بر این، در صدد بر آمد تا با حضور مستمرّ خود در مسجد و قرائت دعا، منظور خود را عملی سازد و حقایق شریعت را در قالب نیایش به مردم منتقل نماید. مجموعه ای از این دعاهای روحبخش، در کتاب شریف "صحیفه سجادیه" گرد آوری شده است.

به عنوان نمونه، بخشی از "مناجاه الذاکرین" را در آن صحیفه مبارکه، از نظر گرامی شما می گذرانیم:

"اِلـهی لَوْلاَ الْواجِبُ مِنْ قَبُولِ اَمْرِکَ لَنَزَّهْتُکَ مِنْ ذِکْری اِیّاکَ عَلی اَنَّ ذِکْری لَکَ بِقَدْری لا بِقَدْرِکَ، وَما عَسی اَنْ یَبْلُغَ مِقْداری حَتّی اُجْعَلَ مَحَلاًّ لِتَقْدیسِکَ.

وَمِنْ اَعْظَمِ النِّعَمِ عَلَیْنا جَرَیانُ ذِکْرِکَ عَلی اَلْسِنَتِنا، وَاِذْنُکَ لَنا بِدُعائِکَ وَتَنْزیهِکَ وَتَسْبیحِکَ، اِلـهی فَاَلْهِمْنا ذِکْرَکَ فِی الْخَلاءِ وَالْمَلاءِ وَاللَّیْلِ وَالنَّهارِ، وَالاِْعْلانِ وَالاِْسْرارِ، وَفِی السَّرّاءِ وَالضَّرّاءِ، وَآنِسْنا بِالذِّکْرِ الْخَفِیِّ، وَاسْتَعْمِلْنا بِالْعَمَلِ الزَّکِیِّ، وَالسَّعْیِ الْمَرْضِیِّ، وَجازِنا بِالْمیزانِ الْوَفِیِّ، اِلـهی بِکَ هامَتِ الْقُلُوبُ الْوالِهَهُ، وَعَلی مَعْرِفَتِکَ جُمِعَتِ الْعُقُولُ الْمُتَبایِنَهُ، فَلا تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ اِلاّ بِذِکْراکَ، وَلا تَسْکُنُ النُّفُوسُ اِلاّ عِنْدَ رُؤْیاکَ.

اَنْتَ الْمُسَبَّحُ فی کُلِّ مَکانٍ، وَالْمَعْبُودُ فی کُلِّ زَمانٍ، وَالْمَوْجُودُ فی کُلِّ اَوانٍ، وَالْمَدْعُوُّ بِکُلِّ لِسانٍ، وَالْمُعَظَّمُ فی کُلِّ جَنانٍ، وَاَسْتَغْفِرُکَ مِنْ کُلِّ لَذَّهٍ بِغَیْرِ ذِکْرِکَ، وَمِنْ کُلِّ راحَهٍ بِغَیْرِ اُنْسِکَ، وَمِنْ کُلِّ سُرُورٍ بِغَیْرِ قُرْبِکَ، وَمِنْ کُلِّ شُغْلٍ بِغَیْرِ طاعَتِکَ".

یعنی: خدایا، اگر پذیرش امر تو بر من واجب نبود، هرگز به خود اجازه نمی دادم که ذکر تو را بگویم، زیرا ذکر من به اندازه وسع من است، نه به اندازه عظمت تو. کجا مرا این قدر و منزلت است که در جایگاه رفیع تقدیس تو قرار گیرم.

یکی از برترین نعمت های تو بر ما، جاری شدن یاد تو بر زبان ما است، و اینکه به ما اجازه دادی ثنای تو را بگوییم و تو را تنزیه و تسبیح کنیم. خدایا، یاد خود را در خلوت و جلوت، و در شب و روز، و در پیدا و پنهان، و در آسایش و سختی، به ما الهام فرما، و ما را با ذکر پنهان خود، و کردار پاک، و تلاش پسندیده، انس و الفت ده، و با پیمانه سرشاری از اعمال شایسته بگذران. خدایا، دل های شیدا بر گرد محور وجود تو می گردند، و خردهای گوناگون بر معرفت تو مجتمع هستند، پس دل ها جز به یاد تو آرام نمی گیرند، و جان ها جز با مشاهده تو ساکن نمی گردند.

تو سزاوار تسبیح هستی در هر مکان، و مورد پرستش هستی در هر زمان، و موجود هستی در هر اوان، و فراخوانده شده هستی با هر زبان، و با شکوه هستی در همه دلها.

از تو طلب بخشایش می کنم از هر لـذّتی بجز یاد تو، و از هر راحتی بجز انس با تو، و از هر شادمانی بجز تقرّب به تو، و از هر شغلی بجز طاعت تو.

علاوه بر میراث ارزشمند معنوی و ارزش های اخلاقی امام سجاد علیه السلام، بسیاری از آثار گرانبهای علمی نیز، مانند "صحیفه سجادیه" و "رساله الحقوق" و انبوهی از روایات اسلامی ، بر جای مانده ، و بر غنای گنجینه دانش و فرهنگ اسلامی افزوده است.

نکته مهمّ دیگر اینکه آن پیشوای راستین، در کنار نشر معارف اسلامی، در زمینه مبارزه با حکومت جائر بنی امیّه و بنی مروان، یک لحظه غافل نگردید، و شیوه ای ابتکاری برای تضعیف استبدادگران بر گزید.

برای آشنایی بیشتر با شرایط زمان آن حضرت، شایسته است به حقایق تاریخی عصر بنی امیه و بنی مروان توجه داشته باشیم. همانگونه که قبلا اشاره شد، پس از واقعه هولناک کربلا، هاله ای از خوف و وحشت، جامعه اسلامی را فرا گرفت. بسیاری از کسانی که در دل، امام سجاد را دوست می داشتند، به دلیل ترس از هجوم وحشیانه خونخواران دوران، جرأت بروز افکار و اندیشه های خود را نداشتند و از یاری امام زین العابدین (ع) خود داری می کردند.

بر همین اساس، وقتی عبّاد بصری که درک صحیحی از وضعیت مردم نداشت از ایشان انتقاد کرد و گفت: شما جهاد را با سختی هایش ترک کرده اید و به حج که امری آسان است آمده اید، در حالی که قرآن می فرماید: "خدا جان های مؤمنان را و اموال آنان را خریدار است".

آن حضرت در پاسخ فرمود: "ادامه آن آیه را هم بخوان که فرموده است: "تائبان و عابدان و ستایشگران ..."، اگر گروهی از مبارزان را با این اوصاف می یافتم، هیچ چیز را بر جهاد و جنگ مسلحانه ترجیح نمی دادم".

از این سخن امام سجاد به خوبی روشن می گردد که آن حضرت با آگاهی از شرایط زمان و مکان، و فقدان یاران وفا دار و فداکار، و از سویی دیگر، آشنایی با قدرت و سیطره حکومت معاصر خود، قیام مسلّحانه را در آن برهه از زمان به صلاح جامعه شیعیان و مسلمانان نمی دانست و آن را محکوم به شکست می شمرد.

اما این امر باعث نشد که امام زین العابدین (ع) دست از مبارزه بردارد و در برابر ستمگران سکوت کند، بلکه در صدد بر آمد تا شیوه هایی جدید برای مبارزه برگزیند که می توان آن روش ها را مقاومت منفی نامید.

یکی از این شیوه ها، معرفی چهره واقعی اهل بیت (علیهم السلام) و پرده برداری از شرافت و کمالات آن پیشوایان راستین بود.

از اینرو، پس از حادثه عاشورا و به هنگام اسارت، آن حضرت در شهر شام و در حضور یزید و لشکریانش به سخنرانی پرداخت و با خطبه مؤثّر و جانسوز خود در مسجد اموی، به معرفی اهل بیت پیامبر پرداخت و ترفند شوم بنی امیه را در خدشه دار ساختن چهره امامان معصوم، نقش بر آب ساخت. این حرکت حساب شده، یزید را مصمّم ساخت تا در صدد قتل آن حضرت برآید، ولی با فداکاری و سخنان حضرت زینب (س) و جوّی که ایجاد شده بود، از این کار صرف نظر کرد.

ص: ۳۸۰۸

علاوه بر این، امام سجاد علیه السلام در دعاهای خود نیز، بر معرفی ائمّه هدا (ع) و حقّانیّت آنان و محکومیّت قاتلان آنها و نفرین به غاصبان حقوق آنان، پافشاری می کرد.

به عنوان نمونه، نظر شما را به بخشی از دعای چهل و هشتم در صحیفه سجادیه، جلب می کنیم:

"اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِکَ وَ أَصْفِيَائِکَ وَ مَوَاضِعَ أُمَنَائِکَ فِی الدَّرَجِهِ الرَّفِيعَهِ الَّتِی اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدِ ابْتَزُّوهَا، وَ أَنْتَ الْمُقَدِّرُ لِذَلِکَ، لَا يُغَالَبُ أَمْرُکَ، وَ لَا يُجَاوَزُ الْمَحْتُومُ مِنْ تَدْبِيرِکَ كَيْفَ شِئْتَ وَ أَنَّى شِئْتَ، وَ لِمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ غَيْرُ مُتَّهَمٍ عَلَى خَلْقِکَ وَ لَا لِإِرَادَتِکَ حَتَّى عَادَ صِفْوَتُکَ وَ خُلَفَاؤُکَ مَغْلُوبِينَ مَقْهُورِينَ مُبْتَزِّينَ، يَرَوْنَ حُكْمَکَ مُبَدَّلًا، وَ كِتَابَکَ مَنْبُوذاً، وَ فَرَائِضَکَ مُحَرَّفَهً عَنْ جِهَاتِ أَشْرَاعِکَ، وَ سُنَنَ نَبِيِّکَ مَتْرُوكَهً. اللَّهُمَّ الْعَنْ أَعْدَاءَهُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، وَ مَنْ رَضِيَ بِفِعَالِهِمْ وَ أَشْيَاعَهُمْ وَ أَتْبَاعَهُمْ".

یعنی: خدایا، این جایگاه، جای خلفای تو و برگزیدگان توست. و جایگاه بلند امینان تو است که آنان را بدان اختصاص داده ای و دیگران آن را ربودند. و این تقدیر توست و فرمان تو مغلوب نمی شود و از تدبیرمحتومت،به هر گونه که بخواهی و هر جا که بخواهی، هیچکس را یارای تعدّی و معارضه نیست و تو به هر کاری که می کنی داناتری و در آفرینش و اراده خود متهم نیستی. برگزیدگان و خلفای تو مغلوب و مقهور شدند وحق آنان به یغما رفت. اکنون می نگرند که احکامت دگرگون شده و کتابت به یک سو افتاده و فرایض تو بر خلاف خواست تو به جای آورده می شود و سنتهای پیامبرت متروک مانده است.

ص: ۳۸۰۹

بار خدایا، لعنت کن دشمنان ایشان را از اولین و آخرین، و لعنت کن هر کس را که به اعمال آنان رضایت دارد، و لعنت کن اتباع و پیروان ایشان را.

یکی از روش های دیگری که امام سجاد علیه السلام برای مبارزه با ستمگران به کار می برد، برپا ساختن مجالس عزاداری امام حسین به صورت مداوم در منزل خود بود. این حرکت حساب شده باعث می گردید که داغ شهیدان کربلا همواره تازه بماند، و پیام رهایی بخش امام حسین و یاران شهیدش پیوسته به گوش مردم برسد. امام زین العابدین در تمام عمر خود پس از واقعه عاشورا، در هر مناسبتی به یاد شهدای کربلا روضه خوانی می کرد و خود، مصیائب امام حسین را یاد آور می شد و با سوز و ناله می گریست و مردمی که در کنار او بودند را می گریاند.

امام صادق علیه السلام در این زمینه چنین می فرماید:

"لقد بکی علی أبیه الحسین علیه السلام عشرین سنه و ما وضع بین یدیه طعام إلا بکی حتی قال مولی له یا ابن رسول الله أما آن لحزنک أن ینقضی؟ فقال: له ویحک، أن یعقوب النبی علیه السلام کان له اثنا عشر ابنا فغیب الله عنه واحدا فابیضت عیناه من کثره بکائه علیه و شاب رأسه من الحزن و احدودب ظهره من الغم و کان ابنه حیا فی الدنیا، و أنا نظرت إلی أبی و أخی و عمی و سبعه عشر رجلا من أهل بیتی مقتولین حولی فکیف ینقضی حزنی".(کتاب خصال صدوق، و کتاب المناقب، نوشته ابن شهرآشوب، جلد ۴، و کتاب حلیه الألیاء، نوشته ابونعیم،جلد ۳).

ص: ۳۸۱۰

یعنی: امام سجاد، به مدّت بیست سال برای پدرش حسین (ع) گریست، هر گاه غذایی برای آن حضرت می آوردند گریه می کرد. یکی از خدمتگزاران او عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، آیا وقت آن نرسیده است که حزن و اندوه تو پایان یابد؟ آن حضرت فرمود: وای بر تو، یعقوب پیامبر دوازده فرزند داشت، و یکی از آنان را خداوند از دید وی پنهان ساخت، پس آنقدر گریست تا چشمانش از شدّت گریه به سفیدی گرایید، و موی او از کثرت غم سپید گشت، و کمرش از زیادی اندوه خم شد، و این در حالی بود که فرزندش زنده بود. اما من با چشم خود دیدم که پدرم و برادرانم و عموهایم و هیفده مرد از اهل بیتم در اطراف من کشته شده اند. چگونه اندوه من پایان پذیرد؟.

شاگردان امام سجاد

امام زین العابدین، علاوه بر اینکه آثار نوشتاری گرانبهایی از خود به جا گذاشت، جمعی از نخبگان و فرزانگان را در عرصه علم و عرفان در طول عمر پر برکت خود تربیت فرمود. شیخ طوسی در کتاب رجال خود، تعداد شاگردان آن حضرت را بالغ بر یکصد و هفتاد و سه نفر دانسته است.

برخی از اصحاب و شاگردان معروف آن حضرت عبارت بودند از :

ابو حمزه ثمالی، علی ابن رافع، قاسم ابن محمد ابن ابی بکر، فرزدق شامی، سعید ابن مسیّب، طاووس همدانی، ابان ابن تغلب، جابر ابن محمد، جابر ابن عبدالله انصاری، سدیر ابن حکیم

در پایان این گفتار، ابیاتی از شعر زیبای فرزدق را که در حضور هشام ابن عبدالملک، در مدح امام سجاد سروده است، از نظر گرامی شما می گذرانیم:

ص: ۳۸۱۱

يا سائلى أين حلّ الجودوالكرم عندى جواب إذا طلابها قدموا هذَا ابْنُ خَيْرِ عِبادِ اللَّهِ كُلِّهِمُ هذَا التَّقِىُّ النَّقِىُّ الطّاهِرُ الْعَلَمُ هذَا ابْنُ فاطِمَهَ إنْ كُنْتَ جاهِلَهُ بِجَدِّهِ أنْبِياءُ اللَّهِ قَدْ خُتِموا هذَا الَّذى تَعْرِفُ الْبَطْحاءُ وطْأَتَهُ و الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ و الْحِلُّ و الْحَرَمُ مَنْ جَدُّهُ دانَ فَضْلُ الْأَنْبِياءِ لَهُ و فَضْلُ أُمَّتِهِ دانَتْ لَهُ الْأُمَمُ وَلَيْسَ قَوْلُكَ مَنْ هذا بِضائِرِهِ أَلْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أنْكَرْتَ و الْعَجَمُ أَللَّهُ شَرَّفَهُ قِدْماً و فَضَّلَهُ جَرى بِذاكَ لَهُ فِى لَوْحِهِ القَلَمُ إذا رَأَتْهُ قُرَيْشٌ قالَ قائِلُها إِلى مَكارِمِ هذا يَنْتَهى الْكَرَمُ إنْ عُدَّ أَهْلُ التُّقى كانوا أَئِمَّتَهُمْ أَوْقِيلَ مَنْ خَيْرُأَهْلِ الْأَرْضِ قِيلَ هُمُ مُقَدَّمٌ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ ذِكْرُهُمُ فى كُلِّ بَدْءٍ و مَخْتومٍ بِهِ الْكَلِمُ

یاد آور می شود که پس از انشاء این ابیات، فرزدق را به فرمان حکومت بنی مروان، به تبعید گاه فرستادند، و این شاعر گرانمایه را به جرم حق گویی، مورد آزار و اذیّت قرار دادند.

شمه ای از فضائل و مناقب امام سجاد علیه السلام

شمه ای از فضائل و مناقب امام سجاد علیه السلام

در روز چهار شعبان، ۳۸ سال پس از هجرت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرزندی پاک از سلاله فاطمه زهرا علیها السلام در مدینه النبی به دنیا آمد و چشم شیعیان را روشن نمود . نام او «علی » بود که بعدها به «زین العابدین » و «سجاد» مشهور گشت . دو سال پس از تولد او، جدش امیر مؤمنان علی علیه السلام در محراب عبادت، به شهادت رسید و پس از آن به مدت ده سال، شاهد حوادث دوران امامت عمویش امام حسن علیه السلام بود . از سال پنجاه هجری، به مدت یازده سال در دوران پر فراز و نشیب امامت پدرش حسین بن علی علیهما السلام که با قدرت طلبی معاویه و پسرش یزید مصادف بود، در کنار او قرار داشت و پس از آن، در محرم الحرام سال ۶۱ هجری پس از قیام و شهادت پدر بزرگوارش در حادثه کربلا، امامت و زعامت جامعه اسلامی را عهده دار شد (۱) .

ص: ۳۸۱۲

۱- ۱) ر . ک: ارشاد شیخ مفید، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ص ۲۵۳; بحار الانوار، مجلسی، المکتبه الاسلامیه، ج ۴۶، ص ۱۲ .

این دوران که ۳۴ سال به طول انجامید، با حکومت عده ای از حاکمان مقارن بود که عبارتند از:

۱- یزید بن معاویه (۶۱- ۶۴ ه . ق)

۲- عبد الله بن زبیر (۶۱- ۷۳ که به صورت مستقل حاکم مکه بود)

۳- معاویه بن یزید (چند ماه از سال ۶۴)

۴- مروان بن حکم (نه ماه از سال ۶۵)

۵- عبد الملک بن مروان (۶۵- ۸۶)

۶- ولید بن عبد الملک (۸۶- ۹۶)

آن امام همام، در سال ۹۴ یا ۹۵ هجری در مدینه منوره رحلت نمود و در قبرستان بقیع در کنار قبر عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام به خاک سپرده شد (۱) .

حوادث تلخ دوران امامت حضرت:

دوران امامت آن حضرت، با یکی از سیاه ترین ادوار تاریخ اسلام همراه بود . بعد از حادثه دل خراش عاشورا و پس از انعکاس این خبر در سراسر کشور اسلامی، رعب و وحشت شدیدی بر جامعه حکم فرما شد و برای مردم مسلم گردید که یزید، پس از کشتن فرزند رسول خدا، که از قداست و عظمت بالایی برخوردار بود و به اسیری بردن زن و فرزندان او، از هیچ ظلم و جنایتی دریغ نخواهد کرد .

از دیگر حوادث تلخ این دوران، (واقعه حره) بود که بنا به نقل اکثر مورخین، لشکریان یزید، به فرماندهی مسلم بن عقبه، برای سرکوب مردم مدینه که در مقابل ظلم و جور حکومت بنی امیه به مخالفت پرداخته بودند، عازم آن شهر شدند و پس از حمله به مدینه، به دستور یزید، سه روز جان و مال و آبروی مردم مدینه مباح شد، از این رو عده زیادی از مردم بی گناه به قتل رسیدند (۲) و حدود هزاران زن بی شوهر، باردار شدند (۳) .

۱- ۲) ارشاد شیخ مفید، همان، ص ۲۵۴; بحار الانوار، همان .

۲- ۳) تاریخ طبری، مطبعه الاستقامه، ج ۴، ص ۳۷۴; مروج الذهب، مسعودی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۳، ص ۸۲; الکامل، ابن اثیر، دار صادر، ج ۴، ص ۱۱۱ .

۳- ۴) البدایه و النهایه، ابن کثیر، دار الکتب العلمیه، ج ۸، ص ۲۲۴ .

پس از آن واقعه، لشکریان یزید برای سرکوب عبد الله بن زبیر که در مقابل یزید، به مخالفت پرداخته بود عازم مکه شدند و پس از محاصره آن شهر، خانه خدا و حرم امن الهی را با منجنیق، سنگ باران کردند و بر آن آتش گشودند به طوری که پرده ها، و سقف آن که از چوب ساخته شده بود در آتش سوخت (۱) .

در این ایام، شیعیان در خفا و تقیه روزگار سختی را سپری می کردند و جرات هیچ گونه اظهار محبت به اهل بیت علیهم السلام را نداشتند و اگر چنین کاری می کردند، مورد شکنجه و آزار قرار می گرفتند و یا حتی به قتل می رسیدند، چنان که «یحیی بن ام طویل » از یاران با وفای امام سجاد علیه السلام به جرم دوستی و پیروی از اهل بیت علیهم السلام دستگیر، و دست ها و پاهای او قطع شد و سپس به شهادت رسید (۲) ، همچنین در زمان حاکمیت عبد الملك مروان، حدود ۱۲۰ هزار نفر از مردم بی گناه که بسیاری از آن ها شیعیان اهل بیت علیهم السلام بودند به دست حجاج بن یوسف که مردی سفاك و بی رحم بود، به قتل رسیدند (۳) .

---

۱ - ۵) همان، ص ۲۲۸; الکامل، ابن اثیر، دار احیاء التراث العربی، ج ۲، ص ۶۰۲; مروج الذهب، مسعودی، همان، ص ۸۴; تاریخ طبری، همان، ص ۳۸۳ .

۲- ۶) اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، شیخ طوسی، دانشگاه مشهد، ص ۱۲۳ .

۳- ۷) مروج الذهب، مسعودی، دار الاندلس، ج ۳، ص ۱۶۶، الوافی بالوفیات، ابن صفدی، النشرات الاسلامیه، ج ۱۱، ص ۳۰۸; تاریخ اسلام، ذهبی، دارالکتاب العربی، حوادث سنه ۸۱- ۱۰۰ .

قله های رفیع فضیلت :

معرفت و شناخت تمام جنبه های شخصیتی ائمه علیهم السلام برای ما انسان های عادی و محدود در عالم طبیعت غیر ممکن است، چرا که آن انوار قدسیه در بالاترین مراتب و بلندترین قله های فضیلت و کمال قرار داشته و غالب انسان ها توان رسیدن به آن قله های رفیع را ندارند و از درک آن عاجزند . امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «ولا یرقی الی الطیر; و مرغان (بلند پرواز اندیشه ها) نمی توانند به (بلندای ارزش) من پرواز کنند . (۱) »

عبد العزیز بن مسلم، یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام نقل می کند که ما در شهر «مرو» بودیم، روز جمعه در مسجد جامع آن شهر اجتماع کرده بودیم که از امامت سخن به میان آمد، پس از آن بر امام وارد شدم و در این رابطه از ایشان سؤال کردم، آن حضرت تبسمی کردند و فرمودند: «الامام واحد دهره، لا یدانیه احد ولا یعادله عالم ولایوجد منه بدل ولا له مثل ولا نظیر; امام یکتای زمان خویش است که احدی (در فضیلت) به او نزدیک نمی شود (به او نمی رسد) و هیچ دانشمندی با او برابری نمی کند و بدیل و مثل و نظیری ندارد .»

و در ادامه فرمودند: «فمن ذا الذی یبلغ معرفه الامام او یمکنه اختیاره، هیهات هیهات ضلت العقول; کیست که بتواند به حد شناخت امام برسد و یا بتواند او را برگزیند، هرگز، هرگز، عقول (از درک امام و شناخت او) عاجزند . (۲) »

۱- ۸) نهج البلاغه، خطبه ۳ .

۲- ۹) اصول کافی، کلینی، دار الاضواء، ج ۱، ص ۱۹۸ .

فضائل و مناقب امام سجاد علیه السلام :

بدیهی است که ما هرگز نمی توانیم مقام و منزلت واقعی امام سجاد علیه السلام را درک کنیم و تمام فضائل و مناقب او را به رشته تحریر در آوریم، ولی با غور در سیره رفتار آن حضرت، می توانیم گوشه ای از فضائل و منقبت های اخلاقی آن امام همام را برگیریم و وجود خود را از بوی خوش آن عطر آگین سازیم، از این رو شمه ای از آن ها را به اختصار بیان می نماییم .

علم حضرت:

از فضائل و مناقب بارز ائمه علیهم السلام علم گسترده آن ها است که از آن به «علم لدنی » تعبیر می شود، علمی که از منبع فیض و ذات حق سرچشمه می گیرد . امام باقر علیه السلام می فرماید: «ان لله عزوجل علمین: علم لا یعلمه الا هو وعلم علمه ملائکته ورسله فما علمه ملائکته ورسله فنحن نعلمه (۱) ; خداوند دو گونه علم دارد، یکی علمی که مخصوص اوست و دیگری علمی که به ملائکه و رسولانش تعلیم کرده است و ما (ائمه) از این علم که به ملائکه و رسولان آموخته است، بهره مندیم .»

از این رو یکی از ویژگی های ممتاز آن حضرت، احاطه علمی ایشان به اصول اعتقادی و احکام اسلامی بود، به گونه ای که در مقابل هر سؤالی که از او می شد، پاسخی دقیق و اعجاب انگیز، بیان می نمود . این ویژگی منحصر به فرد، دانشمندان دیگر مذاهب را به تحسین و اعجاب واداشته بود، چنان که زهری، از علمای دربار عبدالملك مروان که از مخالفین اهل بیت علیه السلام به شمار می رفت، درباره امام سجاد علیه السلام می گوید: «ما رایت احدا کان افقه منه (۲) ; احدی را فقیه تر و دانشمندتر از علی بن الحسین علیهما السلام ندیدم .»

۱- ۱۰) همان، ص ۲۵۶ .

۲- ۱۱) سیر اعلام النبلاء، ذهبی، مؤسسه الرساله، ج ۴، ص ۳۸۹ .

ولی جای بسی تعجب و تاسف است که چگونه آن حضرت با آن مقام و عظمت علمی، مورد بی مهری و بی توجهی مردم و حتی دانشمندان و عالمان قرار می گرفت و لذا در زمره شاگردان ایشان فقط نام معدود کسانی همچون: جابربن عبدالله انصاری، ابوحمزه ثمالی، یحیی بن ام طویل و محمد بن جبیر بن مطعم، دیده می شود (۱) .

برگی از کتاب علم امام علیه السلام:

کتاب شریف صحیفه سجادیه که حاوی ادعیه و مناجات های چهارمین پیشوای شیعیان است، یکی از بزرگترین و مهمترین گنجینه های حقایق و اسرار الهی به شمار می رود، به همین خاطر به القابی چون:«انجیل اهل بیت » و «زبور آل محمد» و «اخت القرآن » (۲)

مشهور گشته است و نظر به اهمیت و عظمت این کتاب، شرح های زیادی بر آن نوشته شده که صاحب کتاب «الذریعه » ، چهل و هفت شرح را نام برده است (۳) .

در سال ۱۳۵۳ ش آیت الله نجفی رحمه الله نسخه ای از صحیفه سجادیه را برای طنطاوی (مفتی اسکندریه) به مصر فرستاد، وی پس از تشکر از دریافت این هدیه گران بها، در پاسخ چنین نوشت: «این از محرومیت ما است که تا کنون بر این اثر گران بهای جاوید، که از مواریث نبوت است، دست نیافته بودیم، من هر چه در آن می نگرم آن را از گفتار مخلوق برتر و از کلام خالق پایین تر می یابم . (۴) »

ص: ۳۸۱۷

۱- ۱۲) فی رحاب ائمه اهل بیت، محسن امین عاملی، دار التعارف، ج ۳، ص ۲۱۳ .

۲- ۱۳) الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، المکتبه الاسلامیه، ج ۱۵، ص ۱۸ .

۳- ۱۴) همان، ج ۱۳، ص ۳۴۵- ۳۵۹ .

۴- ۱۵) سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ص ۲۷۱ به نقل از صحیفه سجادیه، ترجمه سید صدر الدین بلاغی، (مقدمه) ص ۳۷ .

دانشـمندان و علمـای بزرگ، پس از عمری تلاش و تعلیم و تعلم برای بیان کردن یا نوشـتن مطلبی، زمان زیادی را به مطالعه و کنکـاش می پردازنـد، ولی امـام سـجاد علیه السـلام این مضـامین بلنـد و مطالب عالی را در وقت مناجات با خالق خویش و در هنگـامی که تمـام توجه اش به معبود، معطوف بوده، نجوا می کرده است، و این نیست مگر جوششـی از چشـمه علم لـدنی آن امام معصوم .

علاوه بر صحیفه سجادیه، رساله گران بهایی از آن حضرت به یادگار مانده که همچون پرتویی از نور، روشنی بخش راه انسان هاست . در این اثر جاوید که «رساله الحقوق » نام دارد، ۵۱ حق و وظیفه برای انسان بیان شده که از حقوق خداوند بر انسان و سپس حقوق اعضاء و جوارح شروع و به حقوق اهل ذمه ختم شده است (۱) .

کثرت عبادت امام علیه السلام :

از مهم ترین عواملی که انسان را به سوی انجام عبادات بیشتر فرا می خوانـد، چشـیدن طعم شـیرین عبادت است و اگر انسان به مرتبه ای از کمـال برسـد که حلاـوت عبـادت را در اعمـاق وجـود خـود حس کنـد، هرگز وقت خود را در امور دیگر صـرف نخواهـد کرد، از این رو بایـد یکی از خواسته هـای ما از درگاه خداونـد، این باشـد که: «واذقنی حلاوه ذکرک; (پروردگارا) حلاوت و شیرینی یادت را به من بچشان .»

طبیعی است که امام سجاد علیه السلام با آن مقام بلند معنوی و غرق بودن در اقیانوس بی کران یاد خداوند و لبریز بودن وجود او از حلاوت ذکر حق، بیشتر وقت خود را به عبادت بپردازد . امام محمـد باقر علیه السـلام درباره عبادت پـدر خود می فرماید: «بلغ من العباده ما لم یبلغه احد وقد اصـفر لونه من السـهر ورمضت عیناه من البکاء ودبرت جبهته من السجود و ورمت قدماه من القیام فی الصلاه (۲) ; به حـدی عبـادت کرده بود که دیگران به آن حـد عبادت نمی کننـد و از شب زنـده داری رنگش زرد گشـته بود و از گریه چشـمانش سـرخ شده بود و از سـجده پیشانی اش برجسـته شده بود و از ایسـتادن برای نماز، پاهایش ورم کرده بود .»

ص: ۳۸۱۸

---

۱ – ۱۶) الامالی، شـیخ صـدوق، مجلس ۵۹، ص ۳۰۱– ۳۰۶; الخصال، شـیخ صـدوق، باب خمسـین و مافوقه، ص ۵۶۴– ۵۷۰; تحف العقول، حرانی، دارالکتب الاسلامیه، ص ۲۵۵ .

۲ – ۱۷) مناقب ابن شهر آشوب، دار الاضواء، ج ۴، ص ۱۶۲ .

این ویژگی امام سجاد علیه السلام چنان برجسته بود که علمای دیگر مذاهب زبان به تحسین او گشوده اند، چنان که مالک بن انس (رئیس مذهب مالکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت) می گوید: «ولقد بلغنی انه کان یصلی فی کل یوم ولیله الف رکعه الی ان مات

مجله:مبلغان-آبان ۱۳۸۱، شماره ۳۴

خشوع در عبادت امام زین العابدین علیه السلام:

به خاطر معرفت کامل و عشق وافری که به معبود خویش داشت، و مقام الوهیت را به خوبی درک نموده بود، در هنگام امور عبادی به پروردگار خود توجه کامل پیدا می نمود و نسبت به تمام امور اطراف خود بی توجه می گشت، آن چنان قلب او سرشار از یاد و ذکر خدا می شد که فضای دل را بر دیگر مخلوقات تنگ می نمود . ابو نعیم اصفهانی از علمای اهل سنت نقل می کند که: «کان علی بن الحسین اذا فرغ من وضوء الصلاه وصار بین وضوئه وصلاته اخذته رعده ونفضه، فقیل فی ذلک، فقال: ویحکم اتدرون الی من اقوم ومن ارید اناجی (۲۱) ; همواره پس از وضو گرفتن و قبل از اقامه نماز، علی بن الحسین را لرزه ای فرا می گرفت، از ایشان درباره این حالت سؤال شد، امام علیه السلام فرمودند: وای بر شما! آیا می دانید که به درگاه چه کسی می ایستم و با چه کسی می خواهم مناجات کنم؟»

همچنین ابی نوح انصاری نقل می کند، روزی در خانه ای بودیم که علی بن الحسین هم در آن جا حضور داشت و در حال عبادت کردن بود و به سجده رفته بود، ناگهان خانه دچار حریق شد، دوبار به آن حضرت گفتند: «یابن رسول الله! النار; ای پسر رسول خدا! آتش » ، ولی امام علیه السلام سر از سجده برنداشت تا آن که آتش خاموش شد، آن گاه به ایشان گفته شد: «ما الذی الهاک عنها; چه چیزی تو را از آتش غافل ساخت؟» آن حضرت در جواب فرمودند: «الهتنی عنها النار الاخری (۲۲) ; آتش آخرت مرا از آن غافل ساخت .»

ص: ۳۸۲۰

سیادت و عظمت امام علیه السلام:

حاکمان بنی امیه و تمام کسانی که از اهل بیت علیهم السلام بغض و کینه ای به دل داشتند، تمام سعی و تلاششان این بود که با تبلیغات سوء بر علیه این خاندان، آنان را به انزوا کشانده و محبت مردم را نسبت به آنان کم کنند و نور ولایت را خاموش سازند «یریدون لیطفؤوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولوکره المشرکون » (۲۳) ; «آن ها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خداوند نور خود را کامل می کند، هر چند کافران خوش نداشته باشند .»

ولی با همه این دسیسه ها و نیرنگ ها و تبلیغات سوء، این خاندان در بین مردم مقام و منزلت والایی داشتند و مورد احترام و تکریم واقع می شدند .

نقل شده که هشام بن عبدالملک از حکام بنی امیه، برای انجام فریضه حج عازم مکه شد، به هنگام طواف، وقتی می خواست حجر الاسود را استلام کند، به خاطر ازدحام جمعیت، موفق به این کار نشد، سپس منبری را در کنار حرم گذاشتند و هشام بر روی آن نشست و لشکریان دور او را گرفتند، در همین موقع امام سجاد علیه السلام وارد شد، در حالی که عبایی بر دوش مبارکش بود ; «احسن الناس وجها واطیبهم رائحه، بین عینیه سجاده; زیباترین مردم از نظر صورت و خوشبوترین مردم بود و در بین دو چشمش (محل سجده) علامت سجده نمایان بود .»

امام علیه السلام در حال طواف هنگامی که نزدیک حجر الاسود رسید، مردم به خاطر هیبت او و به نشانه تجلیل و احترام، کنار رفتند تا ایشان حجر الاسود را استلام کنند . هشام، از این موضوع خشمگین شد . یکی از اطرافیان هشام، پرسید: این شخص کیست که مردم این گونه احترامش می کنند؟ فرزدق (شاعر معروف عرب) که آن حضرت را شناخته بود گفت: من او را می شناسم و بالبداهه شروع به خواندن اشعاری نمود و ابیات زیادی را در فضائل امام علیه السلام بیان نمود که به چند بیت از آن اشاره می کنیم:

هـذا الـذی تعرف البطحـاء وطـاته والبیت یعرفه والحـل والحرم هـذا بن خیر عباد الله کلهم هـذا التقی النقی الطاهر العلم اذا راته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکرم

«ایـن کسـی اسـت کـه بطحـاء (نـام مکـانی در مکه معظمه) جـای پـایش را می شـناسد و خـانه کعبه و حرم و بیرون حرم بـا او آشناست .

این شخص، پسر بهترین تمام بندگان است و پرهیزگار، برگزیده، پاکیزه، نشانه و راهنما است .

هنگامی که قریش او را ببینند، گوینده آن ها می گوید: کرم و جود، به مکارم او ختم می شود .»

در این هنگام، هشام به شـدت عصـبانی شـد و دسـتور داد فرزدق را در مکانی به نام «عسـفان » بین مکه و مدینه، زندانی کنند . (۲۴)

تواضع امام علیه السلام:

چهـارمین اختر تابناک آسـمان امامت و ولایت، در میان مردم از جایگاه والایی برخوردار بود و فضائل اخلاقی، موقعیت علمی و قرابتی که با رسول خدا صـلی الله علیه و آله داشت، سبب شده بود که عامه و خاصه او را احترام و تعظیم کنند، ولی با وجود چنین برخوردی از طرف مردم، تواضع و فروتنی یکی از ویژگی های ممتاز اخلاقی آن حضرت به شمار می رفت، به حدی که در پاره ای از اوقات مورد اعتراض برخی از مسـلمانان واقع می شد، برای نمونه روزی امام علیه السـلام وارد مسـجد شد و پس از عبور از میان توده مردم، در کنار «زیدبن اسـلم » نشست . در این هنگام، نافع بن جبیر لب به اعتراض گشود و به آن حضرت عرض کرد: «غفر الله لک، انت سـید الناس، تاتی تتخطی حتی تجلس مع هـذا العبد; مغفرت و رحمت خدا بر تو باد، تو سـید و سرور مردم هستی، پس چرا این گونه می روی تا در کنار این عبد بنشـینی؟» حضـرت فرمودند: «العلم یبتغی ویؤتی ویطلب من حیث کان (۲۵) ; علم و دانش باید جستجو شود و داده شود و طلب می شود از هر جائی که باشد .»

آری، مردان بزرگ همیشه در اوج عظمت و بزرگی، فروتنی و تواضع را سیره خود قرار می دهند و خود را در مقابل عظمت پروردگار جهانیان کوچک و ناچیز می بینند، از این رو هرگز به خود اجازه نمی دهند که با دیگر بندگان با کبر و غرور رفتار کنند .

امام سجاد علیه السلام در رفتار با مردم آن چنان متواضع بودند که برخی اوقات سعی می کردند در میان مردم ناشناخته باشند تا بتوانند متواضعانه با مردم برخورد نمایند و به آن ها خدمت کنند . امام صادق علیه السلام می فرمایند: امام سجاد علیه السلام هنگامی که مسافرت می نمود با قافله ای حرکت می کرد که او را نمی شناختند و با اهل کاروان شرط می کرد که در طول سفر خدمت گذار آنان باشد . روزی بر همین منوال مسافرت نمود، از قضا مردی که امام را از قبل می شناخت، آن حضرت را مشاهده کرد، نزد کاروانیان رفت و به آنان گفت: آیا می دانید او کیست؟ گفتند: خیر، گفت: او علی بن الحسین علیهما السلام است، آن ها با شنیدن این سخن باسرعت به طرف امام علیه السلام رفتند و دست و پای او را بوسیدند و عرض کردند: ای پسر رسول خدا! آیا می خواهی که آتش جهنم ما را فرا بگیرد؟ اگر از جانب ما به شما بی احترامی صورت می گرفت، آیا تا ابد هلاک نمی شدیم؟ امام علیه السلام فرمود: روزی با گروهی مسافرت نمودم که آنان مرا می شناختند و به خاطر قرابتی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتم مرا بیش از حد مورد احترام قرار دادند، و چون ترسیدم شما نیز چنین کنید، خود را معرفی نکردم (۲۶) .

ص: ۳۸۲۳

دستگیری از ستمدیدگان و نیازمندان:

امـام زین العالـدین علیه السـلام همان طور که در عبادت های فردی زبان زد عام و خاص بود، در عبادات اجتماعی نیز، همه را به حیرت واداشـته و خـدمت به خلق، به خصوص دسـتگیری و دلجویی از نیازمندان را زینت بخش رفتار خود قرار داده بود، از این رو بسیاری از مورخین، با عبارت های گوناگون این موضوع را نقل کرده اند (۲۷) .

آن حضـرت نسـبت به بهبود وضع زنـدگی فقراء و محرومین، اهتمام فراوانی داشت و چنان بر این کار مـداومت می ورزید که آثار حمل طعام برای فقرا، بر روی جسم مبارکشان باقی مانده بود، به گونه ای که نقل شده: «لما مات علی بن الحسـین فغسلوه جعلوا ینظرون الی آثار سواد بظهره، فقالوا: ما هـذا؟ فقیل: کان یحمل جرب الدقیق لیلا علی ظهره یعطیه فقراء المدینه؛ هنگامی که علی بن الحسـین رحلت نمود و مسـلمانان بـدن مبارکش را غسل می دادند، آثار سـیاهی و کبودی را بر پشت آن حضـرت مشاهده نمودند، پرسـیدند: این آثار برای چیست؟ جواب داده شد که این اثر حمل کیسه های پر از طعام است که آن حضرت به فقراء مدینه اعطا می نمودند . (۲۸) »

همچنین سفیان بن عیینه می گوید: زهری، شبی سرد و بارانی، علی بن الحسین را مشاهده نمود که بر دوش خود چیزی راحمل می کرد، پرسـید: ای فرزنـد رسول خـدا، این چیست؟ امام علیه السـلام فرمود: «ارید سـفرا اعد له زادا، احمله الی موضع حریز؛ عـازم سـفری هسـتم و برای آن سـفر زاد و توشه فراهم می کنم وبه جـای امنی منتقـل می سازم .» زهری عرض کرد: بگـذارید غلاـم من آن را حمل کنـد، امام علیه السـلام قبول نکردنـد، زهری عرض کرد: پس بگذاریـد من آن را حمل کنم و شـما رااز حمل آن راحت نمایم . آن حضرت فرمود: من خود را از حمل چیزی که باعث نجاتم در سفر می شود، راحت نمی کنم .

ص: ۳۸۲۴

پس از گذشت چند روز، زهری آن حضرت رامشاهده نمود و گفت: ای فرزند رسول خدا از آن سفری که بیان فرمودید اثری نمی بینم . امام علیه السلام فرمود: «بلی یا زهری لیس ما ظننت ولکنه الموت وله کنت استعد، انما الاستعداد للموت، تجنب الحرام وبذل الندی فی الخیر (۲۹) ; آری ای زهری، آن سفری که تو گمان می کنی نیست، بلکه منظور من از سفر، سفر مرگ است که برای آن آماده می شوم، همانا آماده شدن برای مرگ، دوری جستن از حرام و بذل و بخشش چیزهای خوب در راه خیر است .»

اصلاح جامعه :

امامان معصوم علیهم السلام همانند پیامبران الهی، هر کدام بر حسب شرائط زمان خود، به گونه ای خاص، از کیان اسلام دفاع کرده و اصول و مبانی اعتقادی و احکام الهی را تبلیغ نموده اند .

در ابتدای این نوشتار، موقعیت تاریخی و شرایط ویژه زمان امام سجاد علیه السلام به اجمال بیان شد و روشن گردید که خلفای بنی امیه آشکارا قوانین اسلامی را زیر پا می گذاشتند و از هر گونه ظلم و ستم و اشاعه فحشا دریغ نمی کردند . این اوضاع سیاسی و جو فرهنگی، شیوه های مبارزاتی خاصی را می طلبید، از این رو آن حضرت، برای پیشبرد اهداف الهی و گسترش معارف اسلامی و مقابله باظلم و فساد دستگاه حکومتی بنی امیه، که در حال سرایت به تمام جامعه اسلامی بود، از شیوه های خاصی استفاده می کردند که در ادامه به سه نمونه از آن ها اشاره می کنیم .

ص: ۳۸۲۵

۱– زنده نگه داشتن یاد عاشورا:

در زمان حکومت خلفای بنی امیه، جامعه اسلامی چنان از مسیر خود منحرف شده بود که سنت های رسول خدا صلی الله علیه و آله علنا ترک، و بدعت های زیادی در دین گذاشته می شد و کسانی چون یزید، که همه فرقه های اسلامی بر فاسق بودن او اتفاق نظر دارند و ترک نماز و شرب خمر را به او نسبت می دهند (۳۰) ، در راس حاکمیت اسلامی قرار گرفتند، از این رو امام حسین علیه السلام با هدف مبارزه با ظلم و فساد عمال بنی امیه و احیاء سنت امر به معروف و نهی از منکر و باز گرداندن جامعه اسلامی به مسیر مستقیم، آن حماسه بزرگ تاریخ را رقم زد و با اهداء خون خود، نهال نوپای اسلام را زنده نگه داشت .

پس از واقعه جانسوز عاشورا، امام سجاد علیه السلام در هنگام اسارت در کوفه و شام، بدون هیچ ترس و واهمه ای از دستگاه جبار بنی امیه، با خطبه های آتشین خود به روشنگری جامعه نسبت به چنین واقعه اسفباری پرداخت و مردم را از عواقب شوم آن، آگاه ساخت . پس از آن نیز از هر فرصتی برای زنده نگه داشتن یاد و خاطره عاشورا و بیان نمودن آن قیام عظیم، استفاده می نمود . به عنوان نمونه آن حضرت در موقعیت های مختلف به یاد مظلومیت پدر و فرزندان و یاران با وفایش می گریست . از جمله در روایتی نقل شده که آن حضرت، هر زمان ظرف آبی را برای نوشیدن برمی داشت می گریست، از ایشان درباره علت این کار سؤال شد، فرمودند: «وکیف لا ابکی وقد منع ابی من الماء الذی کان مطلقا للسباع والوحوش (۳۱) ; چگونه گریه نکنم در حالی که آب برای استفاده وحوش و درندگان آزاد بود، ولی پدرم از آن منع شد .»

ص: ۳۸۲۶

بدون شک چنین کارهایی از طرف امام، اثر و نتیجه سیاسی مثبتی داشت; چون یادآوری مکرر فاجعه کربلا نمی گذاشت که ظلم و جنایت حکومت اموی از خاطره ها فراموش شود و از طرفی در افکار عمومی برای حکام اموی بسیار گران تمام می شد و مشروعیت آنان را زیر سؤال می برد .

۲- پند و ارشاد امت :

روش دیگر امام علیه السلام در حفظ کیان اسلام و تبلیغ معارف الهی و مبارزه با ظلم و فساد، همان روش عمومی اولیاء الهی و ائمه اطهار علیهم السلام بود، یعنی از راه موعظه و پند و ارشاد، مردم را با اندیشه های ناب اسلام، آشنا می نمود و همچون پدری دلسوز و مهربان، آنان را از گرفتار شدن در گرداب ظلمت و تباهی، بر حذر می داشت و همچون خورشیدی فروزان راه هدایت و رستگاری را بر مردم روشن می نمود . برخی از این مواعظ و بیانات، سخنانی است که هر روز جمعه در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله ایراد می فرمود (۳۲) . همچنین سخنان و مواعظ دیگری که آن حضرت در جمع شیعیان و پیروان خاص خود ایراد می کردند، از طریق یارانی چون ابو حمزه ثمالی نقل شده است .

علاوه بر این، امام علیه السلام به صورت حضوری یا در قالب نامه، فقها و محدثان و قضات درباری را مورد وعظ و پند قرار می دادند و آنان را به پیروی از حق، دعوت می نمودند . برای نمونه امام علیه السلام در نامه ای دلسوزانه به زهری از محدثان و فقیهان دربار عبد الملک بن مروان، او را از عاقبت کارش آگاه ساخت و از او خواست که از گمراهی دست کشیده و راه راست را در پیش گیرد . در فرازی از این نامه امام سجاد علیه السلام چنین می فرماید: «احذر فقد نبئت وبادر فقد اجلت انک تعامل من لا یجهل وان الذی یحفظ علیک لا یغفل، تجهز، فقد دنا منک سفر بعید وداو ذنبک فقد دخله سقم شدید (۳۳) ; بر حذر باش که به تو اعلام (خطر) شد و گام بردار و عمل کن که به تو مهلت داده شده، به درستی که با کسی معامله می کنی که نادان و جاهل نیست و آن کسی که حساب اعمال تو را نگه می دارد از تو غافل نمی شود، پس آماده سفر باش که سفری دور در پیش داری و گناهت را درمان کن که ت سخت بیمار شده است .»

امام علیه السلام با این شیوه حکیمانه، ضمن این که مردم را موعظه و نصیحت می کرد و تفکرات اصیل اسلامی را به آنان منتقل می نمود، از آن به عنوان شیوه ای سیاسی برای مقابله با ظلم و ستم دستگاه حاکم استفاده می نمود، و در عین حال ساسیت حکومت را بر نمی انگیخت . در نتیجه، آن حضرت می توانست در یک فضای مناسب، اهداف و آرمان های والای خود را عملی سازد .

۳- اصلاح در قالب دعا:

هر چه از حاکمیت خلفای بنی امیه می گذشت، انحطاط جامعه بیشتر می شد و اهل بیت علیهم السلام که کفو قرآن بودند، (۳۴) مورد بی توجهی و بی مهری بیشتری قرار می گرفتند . آنان بر منبرها لعن می شدند (۳۵) و حکام بنی امیه مورد ستایش قرار می گرفتند . کار به جایی رسیده بود که در جامعه ای که جهاد و شهادت و علم و تقوا ارزش بود، خنیاگران و آوازه خوان ها ارزش پیدا کردند، چنان که یکی از آوازه خوان های مشهور زن، وقتی وارد مکه شد، آن چنان مورد استقبال قرار گرفت که در مورد هیچ مفتی و فقیه و محدثی سابقه نداشت (۳۶) .

در چنین جامعه ای و با در نظر گرفتن محدودیت و فشار سیاسی، امام سجاد علیه السلام دعا و نیایش را به عنوان راه کاری مناسب برای مقابله با چنین وضعیتی انتخاب نمود و با این روش حکیمانه، جامعه ای را که در حالت رکود اخلاقی بود، تحرکی دوباره بخشید و نور ایمان را در دل های تیره و تار آنان زنده کرد . امام علیه السلام در این دعاها گذشته از مسائل اعتقادی و اخلاقی، به دو جنبه خاص توجه و اهتمام ویژه می ورزید:

ص: ۳۸۲۸

الف: امامت:

امام سجاد علیه السلام در بسیاری از ادعیه، به حق مسلم اهل بیت علیهم السلام که توسط بنی امیه غصب شده بود، تصریح می نمودند تا از این طریق مردم را از این موضوع آگاه سازند که حاکمان و جانشینان واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند . آن حضرت در فرازی از صحیفه سجادیه می فرمایند: «اللهم ان هذا المقام لخلفائک واصفیائک وموضع امنائک فی الدرجه الرفیعه التی اختصصتهم بها قد ابتزوها . . . حتی عاد صفوتک وخلفائک مغلوبین مقهورین مبتزین (۳۷) ; خداوندا! مقام خلافت برای خلفای توست و برگزیدگان از خلقت و جایگاه امانت های تو در درجات عالیه که تو آن مقام را به آن ها اختصاص دادی، ولی دیگران از آن ها گرفتند . . . تا جایی که برگزیدگان و خلفای تو در مقابل ستم ستمکاران، مغلوب و مقهور شده و حقشان از بین رفته است .»

ب) بیان فضیلت اهل بیت علیهم السلام:

آن حضرت در مقابل تبلیغات سوء دستگاه حاکم بر ضد اهل بیت علیهم السلام در موارد متعددی، صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او را با دیگر ادعیه، همراه می ساختند، تا از این طریق، علاوه بر این که اهل بیت علیهم السلام را جانشینان واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کنند، فضائل و مقام و منزلت والای آنان را نیز بیان نمایند . ایشان در ضمن یکی از ادعیه می فرمایند: «وصل علی محمد و آله الطیبین الطاهرین الاخیار الانجبین (۳۸) ; (خداوندا! درود رست بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او که انسان های نیکو سرشت و پاکیزه و بزرگوار و نجیب هستند .»

امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام :

اسم مبارک آن بزرگوار علی است و مشهورترین القاب آن حضرت زین العابدین و سجّاد است و مشهورترین کنیه او ابامحمد وابوالحسن است. مدّت عمر آن بزرگوار مثل پدر بزرگوارش پنجاه و هفت سال است زیرا پانزدهم جمادی الاول سال سی و هشت از هجرت به دنیا آمد. تولد آن بزرگوار دو سال قبل از شهادت امیرالمؤمنین (ع) است و تقریباً بیست و سه سال به پدر بزرگوار زندگی کرد. پس مدت امامت آن بزرگوار سی و چهار سال است.

حضرت سجّاد (ع) پدری چون حسین دارد و مادرش دختر یزدگرد پادشاه ایران است که دست عنایت حق بطور خارق العاده این دختر را به امام حسین می رساند. شرافت این زن آن است که مادر نه نفر از ائمه طاهرین می شود و چنانچه حسین (ع) اب الائمه است. این زن نیز ام الائمه است. و اما از نظر فضایل انسانی: امام سجّاد (ع) گرچه با اهل بیت علیهم السلام وجه اشتراک در همه فضایل دارند و هیچ فرقی میان آنان از نظر صفات و فضایل انسانی نیست، اما از نظر گفتار و کردار شباهت تامّی به جدشان امیرالمؤمنین علیه السلام دارد.

ایمان امام سجاد (ع)

امیرالمؤمنین (ع) در دعای صباح می گوید:

یا من دل علی ذاته بذاته. «ای کسی که برهان وجود خود هستی.»

حضرت سجّاد نیز در دعای ابوحمزه ثمالی می گوید:

بک عرفتک وانت دللتنی علیک وعوینی الیک ولولا ـ انت لم أدرما انت. «تو را به خودت شناختم و تو دلالت نمودی مرا بر خودت و دعوت نمودی به خودت و اگر نبودی، ترا نمی شناختم.»

ص: ۳۸۳۰

این گونه کمات منتهای ایمان را می رساند و این همان ایمان شهودی است که امیرالمؤمنین می فرماید:

لو کشفت لی الغطاء ما ازددت یقینا. «اگر بر فرض محال ممکن بود خدا را بر این چشم ظاهری دید و می دیدم بر یقین من که الآن به ذات مقدس حق دارم افزوده نمی شد.».

علم امام سجّاد (ع)

اگر امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: «از من بپرسید هرچه می خواهید که به خدا قسم تمام وقایع را تا روز قیامت می دانم، حضرت سجاد نیز می گوید: «اگر نمی ترسیدم که مردم در حق ما غلوّ کنند، وقایع را تا روز قیامت می گفتم.»

تقوای امام سجاد (ع)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود:

والله لو اعطیت الاقالیم السبعه وما تحت افلا کها علی ان اعصی فی نمله اسلبها جلب شعیره ما فعلت.

«به خدا قسم اگر تمام عالم هستی را به من دهند که به مورچه ای ظلم کنم و بیجهت پوست جوی را از دهان آن بگیرم، نمی کنم.»

حضرت سجّاد نیز می فرمود:

تعصی الاله وانت تظهر حبّه هذا لعمری فی الفعال بدیع لو کنت تظهر حبه لأطعته ان المحب لمن یحب مطیع

«خداوند را معصیت می کنی و ادعا می کنی که او را دوست داری. به جان من این ادعا از عجایب امور است. اگر راستی خدا را دوست داشتی او را اطاعت می کردی، زیرا محّب همیشه مطیع محبوب است.»

در این اشعار نیز امام سجاد می گوید محال است که خداوند را معصیت کنم، زیرا او را دوست دارم.

ص: ۳۸۳۱

عبادت امام سجاد (ع)

درباره امیرالمؤمنین گفته شده است که روزها به ایجاد باغ و قنات برای فقرا و محتاجین مشغول بود، و تا به صبح عبادت می کرد. حضرت سجّاد نیز چنین بود چه بسیار باغها و قنوات که به دست ایشان برای دیگران آباد یا ایجاد شد. عبادت و سجده او به حدی بود که به زین العابدین و سجّاد ملقّب شد.

از رسول اکرم روایت شده که روز قیامت خطاب می شود: «کجا است زین العابدین؟» و می بینم که فرزندم علی بن الحسین جواب می دهد و می آید. از امام باقر روایت شده که: «پدرم را می دیدم که از کثرت عبادت پاهای او ورم کرده، و صورت او زرد، و گونه های او مجروح، و محل سجده او پینه بسته بود.»

سخاوت، فتوت و رأفت امام سجّاد (ع)

در تاریخ است یکی از کارهای امیرالمؤمنین (ع) اداره کردن فقرا بطور مخفیانه بوده است. امیرالمؤمنین شبها خوراک، پوشاک و هیزم به خانه بینوایان می برد، و آن بینوایان حتی نمی دانستند که چه کسی آنها را اداره می کند. همچنین میان مورخین مشهور است که امام سجاد (ع) چنین بوده است.

راوی می گوید: در محضر امام صادق (ع) بودیم که از مناقب امیرالمؤمنین (ع) صحبت شد و گفته شد هیچ کس قدرت عمل امیرالمؤمنین را ندارد و شباهت هیچ کس به امیرالمؤمنین، بیشتر از علی بن الحسین نبوده است که صد خانواده را اداره می کرد. شبها گاهی هزار رکعت نماز می خواند.»

از طریق اهل تسنن روایت شده است که چون حضرت سجاد شهید گشت روشن شد که آن حضرت صد خانواده را بطور مخفی اداره می کرده است.

ص: ۳۸۳۲

زهد امام سجّاد (ع)

چنانچه امیرالمؤمنین (ع) زاهد به تمام معنی بوده است و دلبستگی به مالی و به کسی جز به خدای متعال نداشته است. همچنین بوده است امام سجاد (ع). لذا به اصحاب خود سفارش می فرمود:

اصحابی، اخوانی، علیکم بدار الآخره ولا اوصیکم بدار الدنیا فانکم علیها وبها متمسکون اما بلغکم ان عیسی علیه السلام قال للحواریین. الدنیا قنطره فاعبروها ولا تعمروها. وقال: من یبنی علی موج البحر داراً؟ تلکم الدار الدنیا ولا تتخذوها قراراً.

«ای یاران من، برادران من، مواظب خانه آخرت باشید من سفارش دنیا را به شما نمی کنم زیرا شما بر آن حریص هستید و به آن چنگ زده اید. آیا نشنیده اید که حضرت عیسی به حواریون می گفت: دنیا پل است، از روی آن بگذرید و به تعمیرش نپردازید! چه کسی روی موج آب خانه می سازد؟ موج دریا این دنیا است، به آن دلبستگی نداشته باشید.»

شجاعت امیرالمؤمنین (ع)

شجاعت امیرالمؤمنین (ع) زبانزد خاص و عام است. و اگر گفتار امام سجاد (ع) را در مجلس ابن زیاد و در مجلس یزید و مخصوصاً خطبه آن بزرگوار را در مسجد شام در نظر بگیریم شجاعت این بزرگوار نیز بر ما روشن می شود.

امیرالمؤمنین شجاعت خود را در میدان برای افرادی مثل عمروبن عبدود و مرحب خیبری به کار می برد و فرزند گرامی او امام سجّاد، شجاعت را در مجلس ابن زیاد و مجلس یزید و روی منبر در مسجد شام به کار برده است.

سیاست امام سجّاد (ع)

امیرالمؤمنین به اقرار همه مورخین از سنّی و شیعه پاسدار اسلام بود و رأی و تدبیر او فوق العاده مفید بود، چنانکه عمر بیشتر از هفتاد مورد گفته است: لولا علی لهک عمر، یعنی: «اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.»

امام سـجاد علیه السـلام در مدت سی و پنج سال پاسدار شیعه بود. مورخین معتقدند که تدبیر امام سجّاد، مدینه را و بسیاری از شیعیان را از دست کسانی چون یزید و عبدالملک مروان نجات داد.

حلم امام سجاد (ع)

درباره امیرالمؤمنین گفتاری نقل شده و ایشان فرمودند: «برآدم بیخردی گذشـتم که به من بد می گفت. از او صرف نظر کردم گویی که او حرفی نزده است.»

درباره امام سجاد نیز گفتاری نقل شده است و ایشان فرمودند:

«بر کسـی گذشـتم که به من بد می گفت. بدو گفتم که اگر راست می گویی خداوند متعال مرا رحمت کند، و اگر دروغ می گویی خدا تو را بیامرزد!»

تواضع امام سجاد (ع)

آن حضـرت بـا فقرا می نشـست، بـا آنـان غـذا می خورد، از آنان دلجویی می کرد، به آنان لطف داشت و پناه آنان بود، برای آنان کار می کرد و از آنان پذیرایی می نمود، و درباره آنان به دیگران سفارش می کرد.

تاریخ نویسان اقرار دارند که امام سـجاد (ع)، دوست داشت فقیران، یتیمان و بینوایان سـر سـفره اش باشند و با آنها بنشیند، غذا برای آنها آماده کند و حتی غذا در دهن آنان بگذارد.

فصاحت و بلاغت امام سجّاد (ع)

فصـاحت به معنی خوب سـخن گفتن، مجـاز، کنـایه، لطـایف و مثالهـا را به کـار بردن است. و بلاغت سـخن خوب گفتن، بجا سخن گفتن، از طول کلام بی فایـده پرهیز داشـتن است. فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین مورد اقرار همه است آنچنانکه درباره نهج البلاغه گفته شده: دون کلام الخالق وفوق کلام المخلوق.«پایین تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق است.»

ص: ۳۸۳۴

امام سجّاد صحیفه کامله سجادیه را به جهان عرضه داشت. صحیفه ای که چون آن نیامده و نخواهد آمد. صحیفه ای که در ضمن دعا، معارف اسلام، سیاست اسلام، اخلاق اسلام، اجتماعیات اسلام، حقانیت شیعه، حقانیت اهل بیت، انتقاد از ظلم و ظالم، سفارش به حق و حقیقت، و بالاخره یک دوره معارف اسلامی را آموزش می دهد. صحیفه ای که محققین اسم آن را اخت القرآن، انجیل اهل بیت، زبور آل محمد نهاده اند. صحیفه ای که ابلهی با فصاحت ادعا کرد که می تواند چون آن بیاورد چون قلم به دست گرفت و نتوانست، دق کرد و مرد.

جهاد امام سجاد (ع)

امیرالمؤمنین علیه السلام بزرگترین مجاهد اسلام است که توانست اسلام را از دست کفار و مشرکین نجات دهد. ولی فرزندش امام سجّاد گرچه در کربلا کشته نشد اما وجودش، بقایش و اسارتش عامل بقای اسلام بوده است. قیام ابی عبدالله الحسین (ع) درختی بود که در کربلا- کاشته شد و آبیاری و به ثمر رساندن و نگاهداری از آن به دست امام سجاد (ع) به دست زینب کبری انجام گرفت.

تدبیر امام سجاد در اسارت، گریه های امام سجاد در مدینه، نوحه خوانی و روضه خوانی های آن حضرت در مدت سی و پنج سال سخنرانیش، به موقع جهادی بود فوق العاده مفید و ثمربخش که تحلیل سیاسی تاریخ، این مطالب را نشان می دهد.

عفو و جوانمردی امام سجّاد (ع)

اگر تاریخ درباره امیرالمؤمنین (ع) می گوید که چگونه از ابن ملجم مواظبت کرد و هنگامی که ظرف شیری را برای حضرت می آوردند نیمی را می خورد و نیم دیگر را برای او می فرستاد، و درباره او وصیّت و سفارش فراوان نمود، درباره امام سجّاد نیز منقول است که: فرماندار مدینه که دل امام سجاد را خون کرده بود، از طرف عبدالملك مروان معزول شد و امر شد که او را به درختی ببندند و مردم بیایند و به او توهین کنند. امام سجاد (ع) اصحاب خود را خواست و سفارش فرمود که مبادا به او توهین شود! امام سجاد نزد او رفت و او را دلداری داد و نزد عبدالملك مروان وساطت او را کرد که از این خواری نجات یابد.

ص: ۳۸۳۵

آن فرماندار معزول می گفت از علی بن الحسین و یارانش ترس دارم زیرا به آنها ظلم بسیار کردم.

ابهت و شخصیت امام سجّاد (ع)

درباره امیرالمؤمنین (ع) گفته شده که بسیار متواضع بود، ولی بزرگی شخصیّت آن بزرگوار میان همه محفوظ بود. همچنین است فرزند عزیزش امام سجاد (ع).

در تاریخ ضبط است که هشام بن عبدالملک به حج آمده بود و کثرت جمعیت مانع شدکه حجر الاسود را استلام کند. پس در گوشه ای برای او فرشی انداخته و نشسته بود که امام سجّاد وارد طواف شد و وقتی به حجر الاسود رسید، مردم کنار رفتند و حضرت مکرّر استلام نمود. هشام فوق العاده ناراحت شد. یکی از اطرافیان پرسید: این مرد کیست که مردم چنین به او احترام دارند؟ هشام تجاهل کرد و گفت نمی دانم. فرزدق آنجا بود، فی البداهه قصیده مفصلی درباره امام سجاد سرود. ما چند بیت از آن قصیده را می آوریم: تمام قصیده در مناقب ابن شهر آشوب موجود است:

هذا الذی تعرف البطحاء وطاته والبیت یعرفه والحل والحرم ما قال لاقط الا فی تشهده لولا التشهد کانت لانه نعم یغضی حیاء ویغضی من مهابته فما یکلم الا حین یبتسم من معشر حبهم دین وبغضهم کفر وقربهم منجی ومقتصم مقدم بعد ذکر الله ذکرهم فی کل فرض ومختوم به الکلم

«این مردی است که حجاز، خانه خدا، حل، حرم او را می شناسند. نه، در کلامش نیست ــ حاجت سائل را همیشه برآورده می کند جز در تشهد ــ که لاـ اله الاـ الله می گوید. و اگر تشهد در نماز نبود، نه او، همیشه آری بود: هنگام برخورد با مردمان چشمها را فرو می بندد برای آنکه حیا دارد، و دیگران چشم فرو می بندد به جهت ابهتی که او دارد. و سخن با او نمی گویند مگر که آن بزرگوار تبسّم کند. روز قیامت حب آنها دین است و بغض آنها کفر است و قرب و نزدیکی به آنان پناه و نجات انسانها است. در نمازها یاد آنها و اسم آنها مقدم بر هر چیزی است بعد از اسم خدای متعال. و نمازها به اسم آنان تمام می شود ــ یعنی در نماز بعد از اسم خدا در اقامه، اسم اهل بیت است و آخر مطلب که در تشهد آخر گفته می شود باز اسم اهل بیت است.

گفته شده که فرزدق به این اشعار آمرزیده شده است و به گفته جامی اگر اهل عالم به این اشعار آمرزیده شوند جا دارد.

زندگی امام سجاد (ع)

می دانیم زندگی امیرالمؤمنین (ع) پر تلاطم بود در نهج البلاغه می فرماید: صبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی. یعنی: «صبر نمودم در مصایب نظیر کسی که خاری در چشم و استخوانی در گلو داشته باشد.» ولی زندگی امام سجّاد علیه السلام از زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار پرتلاطم تر بود. آن حضرت در بحبوحه جنگ صفین به دنیا آمد: در زمان معاویه و آن جنایاتش پرورش پیدا کرده. معاویه را با کشتارهای دسته جمعی شیعیان، با اشاعه سبّ امیرالمؤمنین در خطبه ها و بعد از نمازها دیده است. بعداً حماسه کربلا و اسارت، که هر روزی از آن چند بار مرگ است، مجلس ابن زیاد و مجلس یزید را با اهل بیت پدرش پشت سر نهاد. قضیه حره که ننگی است بر دامن مسلمانان را مشاهده کرد.

یزید سال دوم سلطنت، شخصی را با پنج هزار لشگر به مدینه فرستاد و دستور قتل عام داد و سه روز مدینه را برای لشگریان خود مباح اعلام نمود.

او شاهد قضیه عبدالله بن زبیر است ـ که همه بنی هاشم و من جمله محمد بن حنفیه را در شعب ابی طالب جمع نمود که بسوزاند و چون دشمن رسید موفق نشد ـ شاهد مروان بن حکم بود که دشمن سرسخت اهل بیت بود. شاهد حکومت عبدالملک مروان با فرماندارش حجاج بن یوسف ثقفی است. زندانی زندان حجاج بن یوسف است که در میان بیابانی، پنجاه هزار زندانی در آن زندان بود و دمیری در حیاه الحیوان می گوید خوراک آنها دو قرصه نان بود که بیشتر آن خاکستر بود. شاهد کشتار بیشتر از صد هزار نفر بود به جرم دوستی با اهل بیت. پنجاه و هفت سال در این دنیا زندگی کرد ولی هر روز از آن برای آن بزرگوار قتلگاهی بود.

ص: ۳۸۳۷

والسلام علیه یوم ولد ویوم استشهد ویوم یبعث حیاً.

ذکر مصیبت امام سجاد علیه السلام

ذکر مصیبت امام سجاد علیه السلام

امام سجاد طفل صغیر می دید گریه می کرد ، آب می آوردند وضو بگیرد گریه می کرد ، اگر اسیری می دید احترامش می کرد، اگر می دید گوسفندی را ذبح می کنند گریه می کرد ، می فرمود : آبش دادید یا نه ؟ آری آقا ، ما مسلمانیم با گریه می فرمود: عده ای هم در کربلا می گفتند ما مسلمانیم ولی بابای من لب تشنه کشتند.

هر وقت یاد شهر شام می افتاد گریه می کرد . آقا چرا اینقدر گریه می کنی ؟ (آقا شرح می داد) می فرمود: اول صبح بود وارد شهر شام شدیم ما را عصر رساندند به مجلس یزید ، آقا خیلی راه نیست چرا اینطور؟

فرمود : ما را سر هر کوچه و بازار نگه می داشتند تا این مردم ما را نظاره کنند ما را از محله یهودیان بردند آن ها به ما سنگ می زدند عزیزان پیغمبر را وارد مجلس نا محرم کردند ، ما را خرابه های شام جای دادند

تو این خرابه یکی از خواهران من آنقدر گریه کرد ، سراغ بابا را گرفت خواهر چشم انتظار من با لبان تشنه و شکم گرسنه جان داد.

هفت مصیبت:

امام سجاد (علیه السّلام) به نعمان بن منذر مدائنی فرمودند: در شام، هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا آخر، چنین مصیبتی بر ما وارد نشده بود.

ص: ۳۸۳۸

۱- ستمگران در شام، اطراف ما را با شمشیرهای برهنه و نیزه ها احاطه کردند و بر ما حمله نمودند و کعب نیزه به ما می زدند.

۲- سرهای شهدا را در میان هودج های زن های ما قرار دادند، سر پدرم و سر عمویم عباس (علیه السّلام) را در برابر چشم عمه هایم زینب (سلام الله علیها) و ام کلثوم (سلام الله علیها) نگه داشتند و سر برادرم علی اکبر (علیه السّلام) و پسر عمویم قاسم (علیه السّلام) را در برابر چشم سکینه و فاطمه (سلام الله علیها) (خواهرانم) می آوردند و با سرها بازی می کردند و گاهی سرها به زمین می افتاد و زیر سم ستوران قرار می گرفت.

۳- زن های شامی از بالای بام ها، آب و آتش بر سر ما می ریختند، آتش به عمامه ام افتاد، چون دست هایم را به گردن بسته بودند، نتوانستم آن را خاموش کنم، عمامه ام سوخت و آتش به سرم رسید و سرم را نیز سوزانید.

۴- از طلوع خورشید تا نزدیک غروب در کوچه و بازار با ساز و آواز ما را در برابر تماشای مردم در کوچه و بازار گردش دادند و می گفتند: ای مردم بکشید آن ها را که در اسلام هیچ گونه احترامی ندارند.

۵- ما را به یک ریسمان بستند و با این حال ما را از در خانه ی یهود و نصاری عبور دادند.

۶- ما را به بازار برده فروشان بردند و خواستند ما را به جای غلام و کنیز بفروشند ولی خداوند این موضوع را برای آنها مقدور نساخت.

۷- ما را در مکانی جای دادند که سقف نداشت و روزها از گرما و شب ها از سرما آرامش نداشتیم و از تشنگی و گرسنگی و خوف کشته شدن همواره در وحشت و اضطراب به سر می بردیم

دفن امام علیه السلام:

بدن امام چهارم را آوردند بقیع بخاک سپردند ، امام باقر وقتی که بدن بابا را غسل می داد اصحاب دیدند گردن مبارک امام چهارم کبود است سؤال کردند یابن رسول الله اثر کبودی گردن مبارک پدر بزرگوارتان چه است؟

فرمود : این کبودی اثر همان روزهایی است که در شام غل و زنجیر به گردن بابایم بوده ،آخر امام سجاد را از کربلا سوار یک ناقه برهنه کردند پاهای مبارکش را زیر شکم شتر با غل و زنجیر بستند.

تشییع جنازه با شکوهی شد مدینه ،آخر فرزند پیغمبر است ، فرزند زهرا ست باید تجلیل شود اما کربلا ، مگر ابی عبدالله فرزند پیغمبر نبود ، بگویم چطور تشییع شد ، ده ها نفر اسبهای خود را تازه نعل زدند وارد گودی قتلگاه شدند که وقتی خواهرش آمد برادرش را نشناخت.

روایت سهل ساعدی:

سهل ساعی گفت: دیدم مردم شام کف می زنند به یکدیگر می رسند تبریک می گویند ، شهر زینت کردند.

پرسیدم چه خبر است؟

گفتند اسیران خارجی می آورند.

از کدام دروازه ؟

از دروازه ی ساعات.

سهل ساعدی می گوید : وقتی طرف دروازه ساعات، دیدم جمعیت زیادی شادی می کنند ، کف می زنند تا نگاه کردم دیدم چند سر بریده روی نیزه ها ست یکی از سرها دارد قرآن می خواند ، سر ها که گذشت دیدم آقای بزرگواری را سوار بر شتر برهنه کردند آثار بزرگی از صورتش نمایان است ، جلو رفتم سلام کردم ، آقا فرمودند : خدا رحمتت کند کی هستی ؟ که مرا در این شهر سلام می کنی (یعنی اینجا به ما سنگ زدند زخم زبان می زنند).

گفتم : آقا من سهل ساعدی هستم از صحابه جدت رسول خدایم ، من از سفر بیت الله بر می گردم ، دارم بیت المقدس می روم . آقا این چه حالی است می بینم . فرمود : سهل ساعدی بابایم را کشتند ، عمویم را شهید کردند به حالش گریه کردم . آقا چه کنم ؟ فرمود سهل ، پارچه ای برایم بیاور زیر زنجیر گردنم بگذار . سهل گفت : تا زنجیر را از گردن آقا بلند کردم دیدم خون تازه از زیر حلقه های زنجیر جاری شد.

امام باقر (علیه السلام) (۷)

ولادت باسعادت ، امام محمد باقر (علیه السلام)

ولادت باسعادت ، امام محمد باقر (علیه السلام)

ولادت باسعادت فجر دانش ها و ارزش ها، امام محمدباقر علیه السلام ، پنجمین آفتاب امامت بر ره پویان عطر امامت مبارک باد؛ امامی که در روزگار حاکمیت بحران های فکری، بنیاد اندیشه دینی و معارف ناب محمدی را تحکیم بخشید، و بر ژرفای تفکّر و بینش افزود؛ امامی که همواره گام بر فرق ظلمت ها نهاد تا ارزش های مهجور و نهان شده را جان دوباره بخشد. درود خدا بر او و بر خاندان پاکش باد.

ازدواج مبارک وقتی که فاطمه دختر حسن بن علی علیه السلام به همسری علی بن حسین بن علی علیه السلام (امام سجّاد) درآمد، زیباترین و مبارک ترین ازدواجِ مدینه صورت گرفت. در سال ۵۷ ق اوّلین مولود در خاندان علویان، از رهگذر التقای دو دریای امامت تولّد یافت که هم از سوی مادر و هم پدر به امیرمؤمنان علیّ مرتضی علیه السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام نسبت می برد. این غنچه نو شکفته کسی نبود جز امام محمدباقر علیه السلام ، نهال نورسته باغ ولایت و امامت، که خود میراث دار این شجره طیبه است. میلاد امام باقر علیه السلام بر تمامی شیعیان فرخنده باد.

ص: ۳۸۴۱

ولادت امام باقر علیه السلام پنجمین امام و پیشوای شیعیان جهان است که در جمعه اوّل ماه پربرکت رجب سال ۵۷ ق در مدینه چشم به جهان گشود. در هنگام تولّد هاله ای از شکوه او را فرا گرفته بود. نسب امام باقر علیه السلام هم از سوی پدر و هم از سوی مادر به پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم می رسد. پیامبر بارها بشارت تولد فرزندی را که هم نام اوست و مانند او مظهر رحمت و برکت است، داده بود. میلاد بشارت مصطفی، امام محمدباقر علیه السلام ، خجسته باد.

شهادت امام گرامی، حضرت باقرالعلوم، در هفتم ذی حجه ۱۱۴ ق در ۵۷ سالگی در زمان خلیفه ستمگر اموی، هشام بن عبدالملک مسموم و شهید شد. در شامگاهِ وفات به فرزندش امام صادق علیه السلام فرمود: «من امشب جهان را بدرود خواهم گفت. هم اکنون پدرم را دیدم که شربتی گوارا نزد من آورد که آن را نوشیدم و مرا به سرای جاوید و دیدارحق بشارت داد». دیگر روز تن پاک آن دریای بی کران دانش خدایی را در بقیع، در کنار امام حسن و امام سجاد، علیهماالسلام ، به خاک سپردند. سلام خدا بر او باد.

پیش گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جابربن عبدالله انصاری می گوید: رسول خدا فرمود: «تو روزگار بلندی خواهی زیست تا آن که مردی از نسل مرا که شبیه ترین مردم به من و هم نام من است، خواهی دید. چون او را دیدی سلام مرا به او برسان». چون جابر به سن کهولت رسید و پایان عمر خود را نزدیک یافت، همواره چشم انتظار دیدار با امام باقر علیه السلام بود؛ تا این که سرانجام او را ملاقات کرد و سلام جدّش را به او ابلاغ فرمود.

ص: ۳۸۴۲

گفتاری از ابوبصیر ابوبصیر، از یاران امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام ، می گوید: روزی با امام باقر علیه السلام به مسجد مدینه وارد شدیم. مردم در رفت و آمد بودند. امام به من فرمود: «از مردم بپرس: آیا مرا می بینند؟» از هرکه پرسیدم که ابوجعفر را دیده ای، پاسخ منفی داد، در حالی که امام در کنار من بود. در این هنگام یکی از دوستان حقیقی آن حضرت، ابوهارون، که نابینا بود به مسجد آمد امام فرمود: «از او نیز سؤال کن». از وی پرسیدم: آیا ابوجعفر را دیدی؟ پاسخ داد:مگر کنار تو نایستاده است؟ گفتم: از کجا دریافتی؟ گفت: چگونه ندانم در حالی که او نور درخشانی است.

نفی روحیه بی اعتنایی و عافیت طلبی امام باقر علیه السلام در نکوهش عافیت طلبان و کسانی که امر به معروف و نهی از منکر را به مواردی منحصر کرده اند که زیان و خطری متوجّه آنان نسازد، می فرمایند: «در آخرالزمان مردمی می آیند که... امر به معروف و نهی از منکر را لازم نمی شمارند مگر زمانی که از زیان ایمن باشند؛ همواره در تلاشند تا برای اعمال و آرزوهای خود راه توجیه و بهانه پیدا کنند؛ از میان تکالیف دینی به نماز و روزه و اموری که خدشه ای به جان و مالشان وارد نیاورد روی می آورند و اگر نماز هم به دیگر اموراقتصادی و رفاهی ایشان آسیب رساند از آن دوری خواهند کرد». حضرت در ادامه فرموده اند: «خداوند به شعیب پیامبر وحی کرد من صد هزار نفر از قوم تو را عذاب خواهم کرد. چهل هزار نفر از ناصالحان و شصت هزار نفر از نیکان. نیکان از آن رو عذاب می شوند که در برابر گناه کاران نرمش نشان دادند و درپی خشم الهی بر اهل معصیت خشم نگرفتند».

ص: ۳۸۴۳

رسیدگی به محرومان هرگز شنیده نشد که نیازمندی نیازش را به امام باقر علیه السلام گفته باشد و با پاسخ منفی مواجه شده باشد. امام باقر علیه السلام همواره توصیه می کرد که وقتی نیازمندان به شما رو می آورند یا شما می خواهید آنان را صدا بزنید، بهترین نام ها را برای آنان به کار گیرید و با عناوین زشت و بی ارزش و با بی احترامی با ایشان برخورد نکنید. امام صادق علیه السلام فرموده اند: «پدرم با آن که از نظر مالی نسبت به سایر خویشان در سطح پایین ترین قرار داشت، هرجمعه به نیازمندان انفاق می کرد و می فرمود: انفاق در روز جمعه دارای ارجی فزون تر است».

لزوم دقّت در انتخاب معلّم هرچند تحصیل علم ارزشمند است، از آن جا که شخصیّت اخلاقی و معنوی معلّم در روح دانشجو تأثیر می گذارد، امام باقر علیه السلام سفارش فرموده است که در انتخاب معلّم باید دقّت کرد؛ زیرا علم غذای روح است و اگر غذا ناسالم باشد یا به شکل نادرستی تهیه شده باشد، روح را بیمار می کند. در محضر امام باقر علیه السلام این آیه از قرآن خوانده شد: «انسان باید در غذای خویش تأمّل کند و بیندیشد». شخصی از آن حضرت پرسید: منظور از غذا چیست؟ امام فرمودند: «منظور از از غذا همان علمی است که می آموزد. انسان باید توجّه کند که آن را از چه کسی فرا می گیرد».

برترین عبادت یکی از پرمخاطره ترین زمینه های لغزش انسان شکم و شهوت است. از این رو امام باقر علیه السلام می فرماید: «خداوند به چیزی برتر و شریف تر از عفّت شکم و شهوت پرستش نشد». ابوبصیر می گوید مردی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: «من مردی هستم که در عمل ضعیف می باشم، نمازها و روزه های (مستحبی) کمی دارم، ولی در تلاشم که جز حلال نخورم و جز حلال همسر نگیرم. امام باقر علیه السلام فرمود: «کدام جهاد از عفّت شکم و شهوت برتر است؟»

معاشرت های زیان بار امام باقر علیه السلام علاوه بر تشویق مؤمنان به برقراری روابط صمیمانه و عاطفی با سایر اعضای جامعه، خطرها و آفت های دوستان بد را نیز هشدار داده و مؤمنان را از روابط و معاشرت هایی که موجب انحراف و فساد می شود، منع کرده است. آن حضرت فرموده اند: «در مسیر حق گام بنه و از بیهودگی ها کناره بگیر. از دشمنت اجتناب کن (و با نزدیک شدن به وی خود را در معرض آسیب های او قرار مده). با گناه کار مصاحبت و رفاقت نکن و او را بر اسرار خویش آگاه مکن. در کارهایت با کسانی مشورت کن که از خدا بیم دارند».

کار و تلاش انسان های کوته اندیش گمان می کنند که لازمه زهد و تقوا این است که خرقه ای پشمینه بر دوش افکنند و گوشه خلوتی انتخاب کنند و روی از خلق بگردانند تا به خدا نزدیک شوند. اینان گمان می کنند که تلاش برای کسب روزی، مخالف زهد و توکّل است. ولی برنامه امامان غیر از این بوده است. آنان در اوج زهد و تقوا اهل کار و تلاش بوده اند. محمدبن منکدر ــ که از زهّاد معروف عصر امام باقر علیه السلام است ــ می گوید: در یکی از روزهای گرم تابستان بیرون از مدینه محمدبن علی علیه السلام را ملاقات کردم که با بدنی فربه مشغول کار بود. به وی گفتم: خداوند کارهایت را سامان دهد، چرا بزرگی چون شما در چنین مقامی در اندیشه دنیاست؟ به راستی اگر در چنین حالتی مرگ سراغ شما بیاید چه خواهید کرد؟ امام باقر علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، اگر در چنین حالتی مرگ به سراغم آید، به حق در حالت اطاعت از خداوند به سراغم آمده. این تلاش من خودْ اطاعت از خداست؛ زیرا با همین کارهاست که خود را از تو و دیگر مردم بی نیاز می کنم. من از آن بیمناکم که در هنگام معصیتِ خدا مرگم فرا رسد».

فرزندان امام باقر علیه السلام برای امام باقر علیه السلام هفت فرزند یاد کرده اند: پنج پسر و دو دختر؛ که گل سرسبد فرزندان امام باقر حضرت جعفر بن محمدصادق علیه السلام است. وی مشهورترین و ارجمندترین و با فضیلت ترین فرزند امام باقر علیه السلام است که از «امّ فروه» زاده شد و نسل امامت از طریق او استمرار یافت.

تضرّع به درگاه خدا از امام باقر علیه السلام روایت شده است: «هیچ چشمی از ترس و شکوهِ خدا نگرید مگر این که خداوند صورتِ آن گریه کننده را بر آتش حرام سازد، و چنانچه قطره های اشک بر گونه هایش جاری شود، بر صورتش درماندگی و ذلّت نقش نخواهد بست. هرچیز نزد خداوند پاداشی خاصّ دارد، جز گریه و قطره های اشک از بیم خدا (که پاداش آن نامحدود است). همانا خداوند به وسیله این قطره ها دریاهایی از گناه را می پوشاند و محو می سازد».

سخنان گهربار امام باقر علیه السلام سه چیز است که از مکارم دنیا و آخرت است: اول عفو کنی از کسی که بر تو ستم روا داشته است؛ دوم بپیوندی به کسی که با تو قطع رابطه کرده است؛ سوم بردباری کنی هرگاه از روی نادانی با تو رفتار شود.

صبر و شکیبایی بر دوگونه است: بردباری به هنگام ناگواری ها که البته نیک و ارزنده است، و مقاومت در برابر گناهان و پایمردی در مبارزه علیه شهوت ها و هوس ها.

مهم ترین اعمال سه چیز است: یاد خداوند در همه حال و همیشه؛ رعایت انصاف با مردم و یاری برادرمؤمن خویش در مسائل مالی اقتصادی.

ص: ۳۸۴۶

نیازمند بودن به مردم نوکیسه که به تازگی دارای مال و بضاعت شده اند، همانند درهمی است که در دهان افعی است؛ تو به آن درهم نیاز داری ولی به سبب آن افعی در خطر هلاکتی.

دروغ (مایه) خرابی ایمان است.

مؤمن، ترسو، حریص و بخیل نمی شود.

حریص بردنیا مانند کرم ابریشم است که هرچه بیشتر برخود پیله را بپیچد، بیرون آمدنش مشکل تر است.

از زخم زبان زدن به مؤمنان بپرهیزید.

برادر مسلمانت را دوست بدار و آنچه برای خود می خواهی برای او بخواه و آنچه برای خود نمی پسندی برای او نپسند.

همانا خداوند انسان باحیا و بردبار را دوست می دارد.

آن که خشمش را از مردم باز دارد، خداوند عذاب قیامت را از او باز دارد.

آنان که امر به معروف و نهی از منکر را عیب می دانند، بدمردمانی هستند.

همانا خداوند بنده ای را که دشمن، داخل خانه او شود و او با وی مبارزه نکند دشمن می دارد.

اسلام بر پنج پایه استوار است: نماز، زکات، حجّ، روزه و ولایت؛ و ولایت برترین آنان است؛ زیرا ولایت کلید نماز و زکات و حجّ و روزه است و صاحب ولایت (امام) کسی است که مردم را به سوی این اصول چهارگانه راه می نماید.

ای شیعیان، میانه روی کنید تا تندروان از تندروی خویش پشیمان شوند و از شما پیروی کنند و جویندگان راه حقیقت به شما بپیوندند.

کردار بدون شناخت پذیرفتنی نیست و شناخت بدون کردار بی ارزش است.

محبوب ترین عمل نزد خداوند عمل نیکی است که انسان برآن مداومت داشته باشد، هرچند اندک و کوچک باشد.

ص: ۳۸۴۷

گشادگی چهره و شادابی سیما وسیله مهمی برای جلب دوستی دیگران و تقرّب به خداوند است. چهره عبوس و گرفته مایه بیزاری و نفرت دیگران و دوری از خداست.

فرزندم، از کسالت و بی حوصلگی بپرهیز؛ زیرا این دو، کلید هر شرّند. اگر بی حال و سست باشی هیچ حقّی را ادا نخواهی کرد و اگر بی حوصله و کم طاقت باشی هیچ حقی را تاب نخواهی آورد.

منبع: مجله گلبرگ - شهریور ۱۳۸۱، شماره ۳۳ به نقل از حوزه نت

عصر ظهور در کلام امام باقر علیه السلام

عصر ظهور در کلام امام باقر علیه السلام

امامان معصوم علیهم السلام به جهت اهمیت مسئله مهدویت و غیبت دوازدهمین حجت الهی، در فرصت های مناسب از عصر ظهور سخن گفته و شیعیان را با نشانه ها، علائم و ویژگی های دولت کریمه حضرت قائم علیه السلام آشنا ساخته اند.

این آگاهی ها و اطلاع رسانی آن ستارگان هدایت موجب شده است که اهل ایمان و منتظران حکومت عدل حضرت مهدی علیه السلام بیش از پیش امیدوار و دلبسته آن عصر گشته، نسل های بعدی را نیز با این فرهنگ مأنوس کنند.

منتظران مژده باد:

امام باقر علیه السلام در گفتاری امیدآفرین و نشاط بخش به منتظران حقیقی آن حضرت مژده می دهد که:

«یَأْتِی عَلَی النّاسِ زَمانٌ یَغِیبُ عَنْهُمْ اِمامُهُمْ فَیاطُوبی لِلثّابِتِینَ عَلی اَمْرِنا فِی ذلِکَ الزَّمانِ اِنَّ اَدْنی ما یَکُونُ لَهُمْ مِنَ الثّوابِ اَنْ یُنادِیَهُمُ الْبارِی ءُ عَزَّ وَ جَلَّ عِبادِی آمَنْتُمْ بِسِرّی وَ صَدَّقْتُمْ بِغَیْبِی فَأَبْشِرُوا بِحُسْنِ الثَّوابِ مِنّی(۱) ؛

بر مردم زمانی می آید که امامشان از منظر آنان غایب می شود. خوشا به حال آنان که در آن زمان در امر (ولایت) ما اهل بیت ثابت قدم و استوار بمانند! کمترین پاداشی که به آنان می رسد، این است که خدای متعال خطابشان می کند و می فرماید: بندگان من! شما به حجت پنهان من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید. پس بر شما مژده باد که بهترین پاداش من در انتظارتان است.»

آن گاه امام باقر علیه السلام ادامه داد: «خداوند متعال به خاطر ارج گذاری به چنین منتظران راستینی به آنان می فرماید: شما مردان و زنان، بندگان حقیقی من هستید. رفتار نیک و شایسته تان را می پذیرم و از کردار ناپسندتان عفو می کنم و به خاطر شما سایر گنهکاران را می آمرزم و بندگانم را به خاطر شما با باران رحمت خود سیراب و از آنان بلا را دفع می کنم. ای عزیزترین بندگان من! اگر شما نبودید، عذاب دردناک خود را به مردم نافرمان نازل می کردم.»(۲)

یاران وفادار:

پیشوای پنجم علیه السلام در توصیف یاران حضرت مهدی علیه السلام که در زمان غیبت، خود را برای شرکت در قیام جهانی آن حضرت آماده می کنند، به ابو خالد کابلی فرمود: «من به گروهی می نگرم که در آستانه ظهور از طرف مشرق زمین به پا می خیزند. آنان به دنبال طلب حق و ایجاد حکومت الهی تلاش می کنند. بارها از متولیان حکومت اجراء حق را خواستار می شوند، امّا با بی اعتنایی مسئولین مواجه می شوند. وقتی که وضع را چنین ببینند، شمشیرهای خود را به دوش می نهند و با اقتدار و قاطعیت تمام در انجام خواسته شان اصرار می ورزند تا این که سردمداران حکومت نمی پذیرند و آن حق طلبانِ ثابت قدم، ناگزیر به قیام و انقلاب می گردند و کسی نمی تواند جلوگیرشان شود. این حق جویان وقتی که حکومت را به دست گرفتند، آن را به غیر از صاحب الامر علیه السلام به کس دیگری نمی سپارند. کشته های اینها همه از شهیدان راه حق محسوب می شوند.»

ص: ۳۸۴۹

در اینجا امام باقر علیه السلام به ابو خالد کابلی جمله ای زیبا فرمود که می تواند نصب العین همه منتظران لحظات ظهور باشد.

آن حضرت فرمود: «اَما اِنِّی لَوْ اَدْرَکْتُ ذلِکَ لَاَءَسْتَبْقَیْتُ نَفْسی لِصاحِبِ هذَا الْاَءَمْرِ(۳) ؛ مطمئنا بدان! اگر من آن روزگاران را درک کنم، جانم را برای فداکاری در رکاب حضرت صاحب الامر علیه السلام تقدیم می دارم.»

استقامت یاوران:

امام پنجم علیه السلام در مورد استقامت و استواری یاران حضرت مهدی علیه السلام به آیه ای از قرآن استناد کرد و در تفسیر آیه «فَاِذا جاءَ وَعْدُ اُوْلهُما بَعَثْنا عَلَیْکُم عِبادا لَنا اُولی بَأْسٍ شَدِیدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّیارِ وَ کانَ وَعْدا مَفْعُولاً»(۴) ؛ «هنگامی که نخستین وعده فرا رسد، گروهی از بندگان پیکارجویِ خود را بر ضد شما برمی انگیزیم (تا شما را سخت درهم کوبند و برای به دست آوردن مجرمان) خانه ها را جستجو می کنند و این وعده ای است قطعی.» فرمود: «این بندگان پیکارجو و مقاوم که به طرفداری از حق به پا می خیزند، همان حضرت قائم و یاران وفادار او هستند.»(۵)

چشم به راه ظهور:

از منظر امام باقر علیه السلام در عصر غیبت، چشم به راه ظهور حضرت مهدی علیه السلام بودن و انتظار حکومت آل محمد صلی الله علیه و آله را کشیدن از عبادات شایسته و برتر محسوب می شود. آن گرامی به نقل از وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«اَفْضَلُ الْعِبادَهِ انْتِظارُ الْفَرَجِ(۶)؛ انتظار (پیروزی و) فرج (آل محمد صلی الله علیه و آله) از برترین عبادات محسوب می شود.»

جهان در آستانه ظهور:

در آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام اوضاع جهان به بدترین وضع خود می رسد و ظلم و ناعدالتی، تبعیض، تضییع حقوق دیگران به بدترین وضع خود تبدیل شده و مردم از هر کس و حکومتی ناامید گردیده، به دنبال روزنه امید و ندای عدالتی می گردند که آنان را از آن منجلاب ستم و از چنگال زورمداران و مستکبران نجات بخشد. مردم چنان از دست دروغگویان فتنه انگیز و فرصت طلب به تنگ می آیند که شب و روز آرزوی قیام منادی عدالت را در سر می پرورانند. حضرت امام باقر علیه السلام فضای تاریک جهان قبل از ظهور را این گونه بیان می کند:

«لا یَقُومُ الْقائِمُ اِلاّ عَلی خَوْفٍ شَدیدٍ مِنَ النّاسِ وَ زَلازِلَ وَ فِتْنَهٍ وَ بَلاءٍ یُصیبُ النّاسَ وَ طاعُونٍ قَبْلَ ذلِکَ وَ سَیْفٍ قاطِعٍ بَیْنَ الْعَرَبِ وَاخْتِلافٍ شَدیدٍ بَیْنَ النّاسِ وَ تشْتیتٍ فی دینِهِمْ وَ تَغْییرٍ فی حالِهِمْ حَتّی یَتَمَنّی الْمُتَمَنّی الْمَوْتَ صَباحا وَ مَساءً مِنْ عِظَمِ ما یَری مِنْ کَلْبِ النّاسِ وَ اَکْلِ بَعْضِهِمْ بَعْضا(۷)؛

حضرت قائم علیه السلام قیام نمی کند، مگر در حال ترس شدید مردم و زلزله ها و فتنه و بلایی که بر مردم فرا رسد و قبل از آن، گرفتار طاعون می شوند. آن گاه شمشیر برنده میان اعراب حاکم می شود و اختلاف میان مردم و تفرقه در دین و دگرگونی احوالشان به اوج می رسد؛ به گونه ای که هر کس بر اثر مشاهده درنده خویی و گزندگی ای که در میان برخی از مردم نسبت به بعضی دیگر به وجود می آید، صبح و شام آرزوی مرگ می کند.» امام آن گاه افزود: «وقتی که یأس و ناامیدی تمام مردم را فرا گرفت و دیگر از هر جهت خود را در بن بست احساس کردند، امام غائب علیه السلام قیام می کند.»

ص: ۳۸۵۱

اقتدار حضرت مهدی علیه السلام:

برای اجراء عـدالت و گسترش مساوات در جامعه اسلامی لازم است که موانع عـدالت را از میان برداشت و راه آن را هموار کرد؛ زیرا اصحاب زر و زور و تزویر و کسانی که از در هم ریختگی جامعه در راه ترویج فساد و انحراف بهره می برند، هرگز از عـدالت و برنامه های عادلانه راضی نخواهند بود و با توسل به هر شیوه ای در مسیر احقاق حقوق مردم سنگ اندازی خواهند کرد. بنابراین، یکی از مهم ترین ویژگی های زمامداران عادل قاطعیت و صلابت در مقابله با دشمنان داخلی و خارجی است. امام زمان علیه السلام نیز با اقتدار کامل مخالفین اسلام و دشمنان عدالت را سرکوب خواهد کرد.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «لَيْسَ شَأْنُهُ اِلّا بِالسَّيْفِ(۸) ؛ آن حضرت (در سرکوب دشمنان قسم خورده اش) فقط شمشیر را می شناسد.»

او در قاطعیت همانند جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل خواهد کرد و به خیانتکاران، کافران و عوامل داخلی دشمن اجازه هیچ گونه توطئه ای نخواهد داد.

شباهت حضرت به پیامبران:

حضرت باقر علیه السلام درباره شباهت حضرت مهدی علیه السلام به پیامبران الهی مطالبی فرموده و درباره تشابه حضرت خاتم الاوصیاء به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

«وَ اَمّا مِنْ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَالْقِيامُ بِالسَّيْفِ وَ تَبْيينُ آثارِهِ ثُمَّ يَضَعُ سَيْفَهُ عَلى عاتِقِهِ ثَمانِيَهَ اَشْهُرٍ فَلا يَزالُ يَقْتُلُ اَعْداءَ اللّهِ حَتّى يَرْضَى اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ(۹)؛

و امّا (شباهت حضرت مهدی علیه السلام) به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قیام با شمشیر است (که دشمنان لجوج را از میان برمی دارد) و آثار آن حضرت را آشکار می کند. آن گاه هشت ماه به صورت مسلّح و آماده به سر می برد و همواره با دشمنان خدا مبارزه می کند تا این که خداوند راضی شود.»

ص: ۳۸۵۲

بانوان در دولت مهدوی:

بـدون تردید بانوانِ شایسـته و متعهد در دولت آن حضـرت جایگاه ارزشـمندی دارند. نقش زن در آن زمان همانند زنان صدر اسـلام، فراخور حال آنان و نسبت به موقعیت ویژه شان خواهد بود؛ یعنی همان رسالتی که یک زن مسلمان طبق آیین اسلام به دوش گرفتـه اسـت، در عصـر ظهـور نیز بـه آن پـای بنـد خواهـد بـود. آنچـه از روایـات بر می آیـد، آن اسـت کـه عـده ای از کارگزاران آن حضرت از بانوان ارجمند هستند. جابر بن یزید جعفی از یاران نزدیک امام محمد باقر علیه السلام به نقل از آن حضرت فرمود:

«وَ یَجِی ءُ وَاللّهِ ثَلاثُ مِائَهٍ وَ بِضْعَهَ عَشَرَ رَجُلًا فیهِمْ خَمْسُونَ امْرَأَهً یَجْتَمِعُونَ بِمَکَّهَ عَلی غَیْرِ میعادٍ(۱۰)؛

به خدا سوگند! ۳۱۳ نفر یاران مهدی علیه السـلام می آیند که پنجاه نفر از آنان زن می باشند و بدون هیچ گونه وعده قبلی در شهر مکه گرد هم جمع می شوند.»

روایت دیگری در این زمینه از ام سـلمه، همسـر رسول خدا صـلی الله علیه و آله از طریق اهل سنت نقل شده است که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله در آن گفتـار بـا اشـاره به عصـر ظهور و اجتماع یاران حضـرت مهـدی علیه السـلام در اطراف آن حضرت می فرماید:

«یَعُوذُ عائِذٌ فِی الْحَرَمِ فَیَجْتَمِعُ النّاسُ اِلَیْهِ کَالطَیْرِ الْوارِدِ الْمُتَفَرِّقَهِ حَتّی یَجْتَمِعَ اِلَیْهِ ثَلاثُ مِائَهٍ وَ اَرْبَعَهَ عَشَرَ رَجُلًا فِیهِ نِسْوَهٌ ...؛

(در زمـان ظهـور) پنـاه خـواهی به حرم خداونـد در مکه پناهنـده می شود. مردم هماننـد کبوتران از هر سو به جـانب او رو می آورند تا این که سـیصد و چهارده نفر که عده ای از آنان زن هسـتند، دور او را می گیرند.» و ادامه داد: «و از همان جا خروج می کننـد و بر تمـام سـتمگران و اعوان و انصارشان پیروز می گردنـد و عـدل را آن چنان در روی زمین برقرار می سازنـد که زندگان آرزو می کنند که ای کاش مرده هایشان نیز از طعم آن عدالت می چشیدند!»(۱۱)

ص: ۳۸۵۳

مخالفین دولت مهدوی:

سران جبهه باطل معمولاً افرادی خودخواه، متکبر، صاحب صفات ناپسند انسانی هستند که در مقابل حق خودنمایی می کنند. آنان چنان در منجلاب فساد و گناه غوطه ورند که انسان های حق طلب و جلوه های فضیلت را خطرناک ترین دشمنان خویش قلمداد می کنند. به همین جهت، تمام تلاش های خود را برای نابودی آیین حق و رهبران الهی به کار می گیرند. اما خداوند طبق سنت پایدار خود همواره حق را پیروز گردانیده و دشمنانش را مأیوس و مغلوب کرده است.

قرآن می فرماید:«یُرِیدُونَ أَن یُطْفِئُواْ نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلاَّ أَن یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْکَرِهَ الْکَـفِرُونَ»(۱۲)؛

«(مخالفین حق)می خواهند نور خدا را با دهان های خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی خواهد که نورش را کامل کند؛ هر چند کافران را خوش نیاید.»

در عصر ظهور، تلاش های زیادی صورت می گیرد تا از استقرار حکومت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله جلوگیری شود، اما آن حضرت به لطف و مدد الهی، تمام موانع را از میان برمی دارد. سفیانی یکی از دشمنان سرسخت حضرت مهدی علیه السلام است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در مورد جنایات وی به کوفیان فرمود: «بدا به حال کوفه! سفیانی چه جنایاتی در آنجا انجام می دهد! به حریم شما تجاوز می کند، کودکان را سر می برد و ناموس شما را هتک می کند.»(۱۳)

امام باقر علیه السلام درباره ویژگی های این دشمن سرسخت حضرت مهدی علیه السلام فرمود: «اگر سفیانی را مشاهده کنی، در واقع پلیدترین مردم را دیده ای. وی دارای رنگی بور و سرخ و کبود است. هرگز سر به بندگی خدا فرو نیاورده و مکه و مدینه را ندیده است.»(۱۴)

ص: ۳۸۵۴

امام باقر علیه السلام می فرماید: «گویا من سفیانی (سرکرده دشمنان حضرت امام عصر علیه السلام) را می بینم که در زمین های سرسبز شما در کوفه اقامت گزیده، ندا می دهد که هر کس سر یک تن از شیعیان علی علیه السلام را بیاورد، هزار درهم پاداش اوست. در این هنگام، همسایه به همسایه دیگر حمله می کند و می گوید: این شخص از شیعیان است. او را می کشد و هزار درهم جایزه می گیرد.»(۱۵)

شیصبانی نیز یکی دیگر از سران جبهه باطل در عصر ظهور است. او از دشمنان کینه توز اهل بیت علیهم السلام و حضرت مهدی علیه السلام می باشد. ریشه اش به بنی عباس می رسد و شخصی بدکردار، شیطان صفت و گمنام است. امام باقر علیه السلام به جابر جعفی فرمود: «سفیانی خروج نمی کند، مگر آن که قبل از او شیصبانی در سرزمین عراق خروج می کند. او همانند جوشیدن آب از زمین، یکباره پیدا می شود و فرستادگان شما را به قتل می رساند. بعد از آن در انتظار خروج سفیانی و ظهور قائم علیه السلام باشید.»(۱۶)

دجّال نیز فتنه گری کذّاب و فریبنده است که موجی از آشوب و فتنه به پا می کند و بسیاری را با دسیسه های شیطانی اش می فریبد. چشم راست او ناپیداست و نام اصلی اش صیف بن عائد است. او ادعای خدایی می کند. در سحر و جادو، زبردست و در فریب مردم، مهارت عجیبی دارد. شیطان صفتان به اطراف او گرد می آیند.

اما طبق مشیت الهی و سنت تغییرناپذیرش همچنان که در طول تاریخ همواره به اثبات رسیده است، اهل باطل همچون کف روی آب نابود شدنی هستند و حضرت مهدی علیه السلام نیز با غلبه بر سران کفر و فتنه و نفاق طومار زندگانی دشمنان فضیلت و کمال را درهم می پیچد و بساط عدل و داد و انسانیت را در روی زمین می گسترد.

ص: ۳۸۵۵

پی نوشت ها:

۱.کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۰.

۲.همان.

۳.غیبت نعمانی، ص ۲۷۳.

۴.اسراء / ۵.

۵.تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۱.

۶.بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵.

۷.همان، ص ۲۳۰.

۸.همان، ص ۳۵۴.

۹.کمال الدین، ص ۳۲۹.

۱۰.بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۲.

۱۱.معجم احادیث المهدی علیه السلام ، ج ۱، ص ۵۰۱/ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۳۳۴.

۱۲.توبه / ۳۲.

۱۳.یوم الخلاص، ص ۹۳.

۱۴.بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴.

۱۵.بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۵.

۱۶.غیبت نعمانی، ص ۳۰۲.

امام باقر علیه السلام مرزبان علوم نبوی

اشاره

امام باقر علیه السلام مرزبان علوم نبوی

امام محمد باقر علیه السلام در یک نگاه:

امام محمدباقر علیه السلام در شهر مدینه، در اول رجب سال ۵۷ ه.ق.، روز جمعه یا سه شنبه دیده به جهان گشود. (۱) او اولین فرزند در خاندان علوی بود که از نسل دو امام (حسن و حسین علیهماالسلام) متولد شد. پدرش امام سجاد علیه السلام و مادرش ام عبدالله (فاطمه) دختر امام حسن علیه السلام است. (۲) نامش محمد و لقبش باقر، شاکر، هادی، امین، شبیه (مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله) است. (۳) کنیه آن حضرت ابوجعفر (۴) بود.

آن حضرت دارای دو همسر؛ ام فروه دختر قاسم بن محمدبن ابی بکر (مادر امام صادق علیه السلام و عبدالله بن محمد) و ام حکیم دختر اسید بن ثقفی (مادر ابراهیم و عبدالله) بود و دو ام ولد هم داشت. علی، زینب و ام سلمه نام دیگر فرزندان آن حضرت است . (۵)

ص: ۳۸۵۶

آن حضرت بعد از شهادت پدرش امام سجاد علیه السلام در سال ۹۵ ه .ق.، کشتی هدایت امت را در میان طوفان های حوادث راهبری کرد و به مدت ۱۹ سال پیشوایی شیعیان را عهده دار شد. (محرم ۹۵ تا ذی حجه ۱۱۴) .

اوضاع علمی عصر امام علیه السلام:

سال های (۹۴ تا ۱۱۴ ه . ق) زمان آغاز مشرب های فقهی و اوج گیری روایت حدیث در رابطه با تفسیر است. از علمای اهل سنت افرادی مثل زهری، مکحول، قتاده، هشام بن عروه و ... در زمینه نقل حدیث و ارایه فتوی فعالیت می کردند و البته وابستگی اشخاصی مثل زهری، ابراهیم نخعی، ابوالزناد، رجاء ابن حیوه و ... به دستگاه حکومتی، ضرورت پرداختن امام علیه السلام به سنت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله را روشن می کرد . امام باقر علیه السلام به خوبی این خطر را احساس می کرد، در نامه ای به سعد الخیر، می فرماید: «فاعرف اشباه الاحبار والرهبان الذین ساروا بکتمان الکتاب و تحریفه فما ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین(۶)؛ همانند احبار و رهبان ها را بشناس. آنان که کتاب خدا را از مردم کتمان و تحریف کرده و (با تمام این احوال) سودی از کارشان نبرده و هدایت نشده بودند.»

در این دوره اساساً فقه نزد اهل سنت وارد مرحله تدوین خود شد. فروکش کردن تنش های سیاسی پس از حادثه کربلا و شکست ابن زبیر و یک پارچه شدن حاکمیت بنی امیه، بسیاری از علماء را از صحنه سیاست دور کرد و آنان به حوزه های دیگر مانند درس و حدیث روی آوردند. فرمان تدوین حدیث توسط عمر بن عبدالعزیز، در سال ۱۰۰ ه.ق به ابوبکر بن حزم، (۷) بهترین شاهد بر تکاپوی فرهنگی اهل سنت در آغاز قرن دوم، مقارن با دوران امامت امام باقر علیه السلام است. پیش از آن، فقه و حدیث در جامعه مورد بی اعتنایی کامل قرار گرفته بود و بی خبری مردم زمانی به اوج خود رسید که فتوحات اسلامی آغاز شد. در طول نیمه دوم قرن اول هجری، حتی مردم کیفیت اقامه نماز و حج را نیز نمی دانستند. (۸)

ص: ۳۸۵۷

اقدامات امام باقر علیه السلام:

در برابر یک دوره خاموش فقه و حدیث و خیزش علمی اهل سنت در مرحله بعد، امام باقر علیه السلام به دو کار عمده دست زد:

۱ .ایجاد جنبش علمی شیعی در فقه، تفسیر، حدیث، اخلاق و ... .

۲ .تلاش برای زدودن تحریف های ناشی از اقدامات علمی اهل سنت. (۹)

درخشش امام علیه السلام در هر دو جبهه احیای ارزش های نبوی، به گونه ای بود که:

عبدالله بن عطاء مکی می گفت:«ما رایت العلماء عند احد قط اصغر منهم عند ابی جعفر و لقد رایت الحکم بن عیینه مع جلالته فی القوم بین یدیه کانه صبی بین یدی معلمه(۱۰)؛

علماء را در محضر هیچ کس کوچک تر از آنها در حضور ابوجعفر علیه السلام ندیدم.

حکم بن عیینه با تمام عظمت علمی اش در میان مردم، در برابر او، مانند بچه ای مقابل معلم خود بود.»

و ابوزهره می نویسد: «امام باقر علیه السلام وارث امام سجاد علیه السلام در امامت و هدایت مردم بود. از این رو علمای تمام بلاد اسلامی از هر سو به محضر ایشان می شتافتند و کسی از مدینه دیدن نمی کرد، مگر این که به خدمت او شرفیاب شده و از علوم بی پایانش بهره ها می گرفت.» (۱۱)

الف: ایجاد جنبش علمی:

در مورد ایجاد جنبش عظیم علمی امام، همین قدر کافی است که بدانیم امام باقر علیه السلام و فرزندش امام صادق علیه السلام در سایه بحران های درونی نظام اموی که آنها را مشغول خود ساخته بود، به تاسیس حوزه های بزرگ درسی و علمی موفق شدند و بیشترین آرای فقهی، تفسیری و اخلاقی را از خود در کتب مربوطه به جای گذاشتند، به گونه ای که تنها یکی از شاگردان امام باقر علیه السلام یعنی محمد بن مسلم، ۳۰ هزار روایت از حضرت نقل می کند و شخصی مانند جابر جعفی هفتاد هزار روایت و شیخ طوسی شاگردان حضرت را ۴۶۲ نفر می داند. (۱۲)

ب: مبارزه با انحرافات:

برای روشن شدن مبارزه حضرت با انحرافات علمی و فقهی به وجود آمده در آن عصر تنها به بیان نمونه هایی از این مبارزات بسنده می کنیم .

۱-مبارزه با اندیشه خوارج:

فردی از خوارج مدعی بود که علی علیه السلام در جنگ نهروان به خاطر کشتن خوارج گرفتار ظلم شده است. وی می گفت: اگر بدانم کسی هست که برای من ظالم نبودن علی علیه السلام را اثبات کند به سویش می روم. امام باقر علیه السلام را به او معرفی کردند. او هم گروهی از یارانش را جمع کرد و به حضور امام رسید. بعد از سخنان امام و برشمردن فضائل حضرت علی علیه السلام توسط یاران امام، آن مرد برخاست و گفت: من بیش از این جمع به فضائل علی آگاهم، ولی اینها مربوط به زمانی است که حکمیت را نپذیرفته بود، و بعد از حکمیت کافر شد.

سخن در فضائل علی علیه السلام به حدیث خیبر رسید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «فردا پرچم را به فردی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. بر دشمن می تازد و هرگز از میدان نبرد نمی گریزد ...»

امام باقر علیه السلام فرمود: درباره این حدیث چه می گویی؟ گفت: حدیث درست است ولی کفر علی بعد از این بود. امام فرمودند: آیا آن روز که خدا علی را دوست می داشت، می دانست که او در آینده اهل نهروان را خواهد کشت یا نه؟ مرد گفت: اگر بگویم نمی دانست کافر می شوم، پس می دانست. حضرت فرمودند: آیا محبت خدا به علی علیه السلام از آن جهت بود که وی در خط اطاعت خدا حرکت می کرد یا به خاطر عصیان بود؟ مرد گفت: روشن است که دوستی خدا به خاطر بندگی و اطاعت علی بود. امام باقر علیه السلام فرمودند: اکنون تو در میدان مناظره مغلوب شدی، از جای برخیز و مجلس را ترک کن . زیرا محبت خدا به علی نشان می دهد که علی تا پایان عمر در راه اطاعت خدا گام برمی دارد و از مسیر رضای او خارج نمی شود و آنچه کرده طبق وظیفه الهی اش بوده است.»

مرد از جای برخاست و گفت: «الله اعلم حیث یجعل رسالته(۱۳) ؛ خدا داناتر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد.»

۲- مبارزه با دروغ پردازان و غالیان:

در روایتی از امام صادق علیه السلام، هفت نفر به عنوان افراد فرصت طلب و دروغگو معرفی شده اند. (مغیره بن سعید، بیان، صائد، حمزه بن عماره بربری، حارث شامی، عبدالله بن عمر بن حارث، و ابوالخطاب) (۱۴) امام باقر علیه السلام به افشاگری علیه آنان و لعن و نفرینشان می پرداخت.

امام علیه السلام می فرمودند: «مغیره مانند بلعم است که خداوند در حق او فرمود:«الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین»(۱۵)؛

مغیره قائل به جسم بودن خدا بود و سخنان غلوآمیز درباره امام علی علیه السلام می گفت.» همچنین امام باقر علیه السلام درباره بیان فرمودند: «خداوند لعنت کند بیان را زیرا بر پدرم دروغ می بست ... .» (۱۶)

وی به الوهیت امام علی و حسن و حسین علیهم السلام و محمد بن حنفیه و ابوهاشم (فرزند محمد بن حنفیه) قائل بود و خود را مصداق آیه «هذا بیان للناس» می دانست. (۱۷)

ابومنصور عجلی، از دیگر غالیان بود که پیروانی گرد آورد و امام باقر علیه السلام به طور رسمی او را طرد کرد. پیروان او با نام «منصوریه» یا «کسفیه» مشهور شدند. پس از وفات آن حضرت، وی ادعا کرد امامت به او منتقل شده است. (۱۸)

۳- مبارزه با بدعت گزاران:

امام باقر علیه السلام می فرمود: کسی که با گناه و ارتکاب کبائر به مبارزه با خدا برخاسته و از خود جرات نشان دهد، کافر است. کسی که روشی غیر از دین خدا پی نهد مشرک است.» (۱۹)

ص: ۳۸۶۰

آن حضرت همواره با بدعت ها مبارزه می کرد که نمونه ای را مرور می کنیم :

-جواز یا حرمت متعه

عبدالله معمر لیثی به امام باقر علیه السلام گفت: شنیده ام متعه را جایز می دانید. امام فرمودند: بلی! خداوند آن را جایز شمرده و سنت رسول خدا هم بر آن بوده و اصحاب هم عمل می کردند. عبدالله گفت: ولی عمربن خطاب آن را ممنوع کرد. حضرت فرمودند: بنابراین تو بر سخن رفیقت باش، من هم بر سخن و رای رسول خدا صلی الله علیه و آله استوار خواهم ماند .

عبدالله گفت: آیا شما خشنود می شوی وقتی ببینی شخصی با زنی از بستگان و خانواده شما متعه انجام دهد؟ امام علیه السلام فرمودند: ای بی خرد! چرا سخن از زنان به میان می آوری؟ آن خدایی که ازدواج موقت را حلال کرد، از تو و همه کسانی که به تکلف و اجبار متعه را حرام شمرده اند، غیرتمندتر است. آیا دوست داری که زنی از خانواده تو به همسری مردی درآید که تهیدست است؟ ...

عبدالله گفت: خیر .

امام علیه السلام فرمودند: چرا تو حلال خدا را حرام می شماری؟

عبدالله گفت: من حلال خدا را حرام نمی شمارم، ولی معتقدم مرد فقیر و بافنده تهیدست کفو و هم سطح ما نیست .

امام علیه السلام فرمودند: ولی برنامه خدا غیر از این است، زیرا اعمال نیک همین مرد را می پذیرد و حوریان بهشتی را به ازدواج او در می آورد، ولی تو از روی کبر و نخوت از خویشاوندی با مؤمنی که شایسته همسری حوریان بهشتی است، ناخشنود هستی .

عبدالله تسلیم شد و خندید و گفت: به راستی که سینه های شما محل رویش درختان تناور دانش است. میوه های درخت دانش از آن شماست و برگ هایش در اختیار مردم . (۲۰)

۴– مبارزه با انحرافات علماء:

در این دوره فقها به شدت فعال بودند و همین امر لزوم هوشیاری امام را می طلبید. حضرت در برابر فقهایی مثل ابوحنیفه به شدت ایستادگی می کرد. (۲۱)

از جمله درباره اهل قیاس به زراره فرمودند: «یا زراره ایاك و اصحاب القیاس فی الدین فانهم ترکوا علم ما وکلوا به و تکلفوا ما قد کفوه یتاولون الاخبار و یکذبون علی الله عزوجل(۲۲) ؛ ای زراره! از کسانی که در کار دین قیاس می کنند، بپرهیز؛ زیرا آنان علمی را که مکلف به آن بودند کنار گذاشته و به چیزی پرداخته اند که به آنها سپرده نشده است . خبرها را (به ذوق خود) تفسیر کرده و بر خدای بزرگ دروغ می بندند.

محمدبن طیار از اصحاب امام باقر علیه السلام می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمودند: آیا با مردم بحث می کنی؟ گفتم: آری. فرمودند: آیا هر چه می پرسند تو به هر حال پاسخی می دهی؟ گفتم آری! فرمودند: پس در چه زمینه سکوت کرده و علم و دانش واقعی را به اهلش ارجاع می دهی؟

امام علیه السلام با این سؤال به او فهماند که نحوه پاسخگویی او به پرسش های مردم غلط است و در مسائل دینی باید به مرجع اصلی آن که ائمه اطهار علیهم السلام هستند مراجعه کرد.

همچنین ابوحمزه ثمالی از گفتگوی امام با قتاده چنین یاد می کند: امام رو به آن مرد کرد و پرسید: تو کیستی؟ گفت: قتاده بن دعامه بصری. فرمود: تو فقیه اهل بصره ای؟ گفت: آری. فرمود: وای بر تو ای قتاده! خداوند بندگان شایسته ای را آفریده است تا حجت بر دیگران باشند. آنان اوتاد زمین و برپادارنده امر الهی و نخبگان علم خدایند، آنان را قبل از آفرینش دیگر بندگان برگزیده است .

ص: ۳۸۶۲

قتاده پس از سکوتی طولانی گفت: به خدا سوگند من تا کنون در برابر فقیهان بسیار و نیز پیش روی ابن عباس نشسته ام ولی آن گونه که در برابر شما مضطرب شده ام، در مقابل هیچ یک از آنان، اضطراب مرا فرا نگرفت. امام فرمود: تو می دانی کجا نشسته ای؟ در مقابل خاندانی هستی که خدا درباره اش فرموده است:

«فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال»(۲۳)

و فرموده است:

«رجال لا تلهیهم تجاره ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلاه و ایتاء الزکاه.»(۲۴)

پس جایگاه تو آن جاست که خود می دانی و ما آن خاندانیم که خدا توصیف کرده است. (۲۵)

۵- پاسخ به پرسشها و شبهات:

از مسئولیت های مهم امام باقر علیه السلام در راستای وظیفه پاسداری از ارزش ها، رد شبهات فکری بود. آن حضرت این مسئولیت را در قالب نامه، سخنرانی، مناظره و ... انجام می داد. نمونه هایی را در ذیل می خوانیم :

-از امام باقر علیه السلام سؤال شد: آیا درست است واژه شی ء بر خدا اطلاق شود؟ فرمودند: بلی! اطلاق لفظ شی ء بر خدا درست است، چون این اطلاق او را از حد تعطیل و تشبیه بیرون می آورد. (۲۶) (یعنی واژه شی ء بر هر چیزی اطلاق می شود که وجود دارد و اگر این واژه را به کار نبریم، لازم می آید درباره اش همیشه سکوت کنیم و راه اندیشه را تعطیل کنیم).

-فردی به امام باقر علیه السلام گفت: خدا از چه زمانی وجود داشت؟ آن حضرت فرمودند: وای بر تو! زمان برای موجودی است که سابقه نیستی دارد، اما خدا دارای وجود همیشگی است. (۲۷)

-از آن حضرت درباره تفسیر آیه

«یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی» (۲۸)

سؤال شد. آن حضرت فرمودند: «ید» در کلام عرب به معنای قوت و عظمت است. خداوند می فرماید: «والسماء بنیناها باید»(۲۹)؛ آسمان را با قدرت و نیرو افراشتیم.»

-مردی از خوارج به امام باقر علیه السلام گفت: چه چیز را می پرستی؟ فرمود: خدای متعال را . گفت: آیا او را دیده ای؟ فرمود: «چشم ها با مشاهده حسی او را ندیده اند، ولی قلب ها به حقیقت ایمان خدا را یافته اند. خدا را به وسیله مقایسه نمی توان شناخت و با حواس نمی توان درک کرد و شباهتی با آدمیان ندارد. خدا به وسیله نشانه ها و آیاتش، وصف و شناخته می شود و در حکم و داوری اش هرگز ستم نمی کند. این همان خدایی است که جز او معبودی نیست. (۳۰)

پی نوشت ها: ۱)اعلام الوری، ص ۲۶۴/ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۲۷ . در سال تولد حضرت چهار نظریه وجود دارد: سال ۵۶ و ۵۷ (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۲ و ...). ، سال ۵۸ (اثبات الوصیه، ص ۱۵۰ - ۱۵۳)، سال ۵۹ (بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۱۷)، و سال ۵۷ که با روایاتی که حضور امام را در سه سالگی در کربلا نشان می دهد، سازگارتر است .

در ماه تولد هم چهار نظر وجود دارد: سوم و پنجم صفر، جمعه اول رجب؛ دوشنبه یا شنبه اول رجب .

۲)اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۲ .

۳)دلایل الامامه، ص ۹۴۰/ تاج المواليد، ص ۳۹/ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۱۸/ تذکره الخواص، ج ۵، ص ۳۰۲/ احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۱۶۵/ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۲ .

۴)سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۱ .

۵)فصول المهمه، ص ۲۲۱/ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۷۲/ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۳۶/ تذکره الخواص، ص ۳۰۶ . برخی زینب و ام سلمه را نام یک نفر می دانند (اعلام الوری، ص ۲۶۵)

۶)کافی، الروضه، ص ۷۷ .

۷)المصنف، عبدالرزاق، ج ۹، ص ۳۳۷ .

۸)کشف القناع عن حجیه الاجماع، ص ۵۶، ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۶ .

۹)ر . ك . به: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ص ۲۰۸ تا ۲۱۴ .

۱۰)ارشاد مفید، ص ۲۸۰ .

۱۱)الامام الصادق، ابوزهره، ص ۲۲ .

۱۲)ائمتنا، ج ۱، ص ۳۳۲ .

۱۳)کافی، ج ۸، ص ۳۴۹/ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۶ .

۱۴)اختیار معرفه الرجال، جزء ۴، ص ۳۰۲، ح ۵۴۳ .

۱۵)اعراف/۱۷۵/ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۲۲ . (ترجمه آیه: آن کسی که آیات خود را به او دادیم/ ولی خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد.»

۱۶)اختیار معرفه الرجال، ص ۳۰۱ .

۱۷)طبری، ج ۵، ص ۴۵۷/ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۰۹ .

۱۸)فرق الشیعه، ص ۳۸ .

۱۹)بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۲۲ .

۲۰)کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۶۲/ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۶ .

۲۱)المجالس المفیده، ص ۳۹/ وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۹ .

۲۲)بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۰۴ و ۳۰۸/ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۵۹ و امالی مفید، ص ۵۱ .

۲۳)نور/۳۶ . «(این چراغ پرفروغ) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده آن را بالا برند؛ خانه هایی که نام خدا در

آنها برده می شود و صبح و شام در آنها تسبیح او می گویند.»

۲۴)نور/۳۷. «مردانی که نه تجارت و نه معامله ای آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند.»

ص: ۳۸۶۵

۲۵)اصول کافی، ج ۶، ص ۲۵۶/ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۸ .

۲۶)اصول کافی، باب اطلاق القول بانه شی ء، ج ۷ .

۲۷)همان، باب الکون والمکان، ج ۳ .

۲۸)ص/۷۵ . «ای ابلیس! چه چیزی تو را مانع شده است از این که برای آنچه با دست خود آفریدم، سجده کنی؟»

۲۹)سیره الائمه الاثنی عشر، ج ۳، ص ۲۱۳ .

۳۰)الاحتجاج، ص ۳۲۱ .

منبع: مجله مبلغان - شهریور و مهر ۱۳۸۲، شماره ۴۵ (به نقل از حوزه نت)

مبارزات فرهنگی امام باقر علیه السلام

اشاره

مبارزات فرهنگی امام باقر علیه السلام

مناظرات گسترده علمی:

از آنجا که عصر امام باقر علیه السلام، روزگار برخورد اندیشه های اسلامی و غیر اسلامی بود، مناظرات زیادی بین دانشمندان ادیان مختلف با امام از سوی دربار سازمان دهی شد و آخرین حکمرانان بنی امیه این سیاست کهنه و شکست خورده را بار دیگر از سر گرفتند. هر چند که تاریخ همواره از شکست دربار در این گونه مناظرات حکایت می کرد، پافشاری بر پندارهای خام، سبب آموزه پذیری آنها از تاریخ و عملکرد ناموفق نیاکان شان در این عرصه نشد. آنان همواره در کمین فرصتی بودند تا بتوانند چهره امام را مخدوش سازند.

به عنوان نمونه،

امام پیش از بازگشت از شهر دمشق و مسابقه تیراندازی ای که هشام ترتیب داده بود، هنگام بیرون آمدن از قصر هشام، با گروهی که در اطراف میدان مشرِف به قصر تجمع کرده بودند، برخورد کرد. امام پرسید: اینان کیستند؟ پاسخ گفتند: اینها راهبان و کشیشان مسیحی هستند که در مجمع بزرگ سالانه خود گرد هم آمده اند و در این مکان، نشست علمی دارند و در مورد مسائل گوناگون علمی خود بحث و تبادل نظر می کنند. امام علیه السلام عبای خود را به سر گرفت و به گونه ناشناس در آن مجمع شرکت کرد. امام صادق علیه السلام نیز که همراه پدرش بود، در گوشه ای نشست.

جاسوسـان حکومتی که امـام را زیر نظر داشـتند، بی درنـگ هشام را آگاه کردنـد. هشام که می پنـداشت فرصتی مناسب یافته است، به چنـد نفر از افراد خود دسـتور داد تـا از نزدیـک شاهـد ماجرا باشـند و لحظه به لحظه آن را گزارش کننـد. گروهی از مسـلمانان که امام را می شـناختند نیز در نشـست حاضـر شدند و کنار امام نشستند. در این هنگام، اسقف بزرگ مسیحیان وارد جمع شـد و همگـان به احـترام او برخاسـتند. او بسـیار سـالخورده بود و لباسـی از حریر زرد نیز بر تن داشت. آهسـته به سـمت جایگاه خود گام برداشت و نشست. نگاهی به حاضرین کرد، نگاهش بر چهره تابنده امام متوقف شد. پرسید: «آیا شما از مایید یا از امت مرحومه؛ امام پاسخ فرمود: از امت مرحومه. پرسید: «از دانشمندان شان هستی یا از نادانان؟» فرمود: «از نادانان نیستم.»

گونه ای تشویش بر اسقف حاکم شد. پرسید: «(نخست) من از شما سؤال کنم. (یا شما می پرسید؟)» امام فرمود: «شما بپرسید.» او گفت: «شـما مسـلمانان از کجا می گویید که بهشتیان می خورند و می آشامند، ولی نیاز به قضای حاجت ندارند؟ آیا دلیلی یا نمونه ای نظیر آن در این جهان سراغ دارید؟»

امام فرمود: «آری نمونه آن، جنینی است که در رحم مادرش تغـذیه می کنـد، ولی مـدفوعی ندارد و نیاز به قضای حاجت پیدا نمی کند.» اضطراب اسقف بیشتر شد و گفت: «شگفت انگیز است! شما که گفتید از دانشمندان نیستید؟» امام فرمود: «خیر، من گفتم از نادانان نیستم.»

اسـقف دوباره پرسید: «شما از کجا ادعا می کنید که نعمت ها و میوه های بهشتی کم نمی شوند و هر چه از آنها مصرف شود، باز به حال خود باقی می مانند و کاهش نمی یابند؟ آیا نمونه روشنی از پدیده های این جهان می توانید ذکر کنید؟»

امام فرمود: «آری، نمونه بارز آن در عالم محسوسات، آتش است. شما اگر از شعله شمعی صدها چراغ بیفروزید، از شعله آن کاسته نمی شود.»

باز هم بر شگفتی اسقف افزوده شد و پرسش های دیگری مطرح کرد و هر بار پاسخی قانع کننده می شنید. وقتی پرسش هایش به پایان رسید، با عصبانیّت از جایش برخاست و به حاضرین گفت: «شما دانشمندی بلند مرتبه تر از مرا آوردید و نزد من (برای مناظره) نشاندید تا مرا رسوا سازید و مسلمانان بدانند که از ما مسیحیان برترند و دانش بیشتری دارند. به خدا سوگند دیگر کلمه ای از من نخواهید شنید و اگر تا سال دیگر زنده ماندم، مرا در بین خود نخواهید یافت. این را گفت و رفت.

مجلس به هم خورد و همه پراکنده شدند. خبر به هشام رسید و از شنیدن آن بسیار برآشفت. او که می پنداشت امام در مناظره با اسقف مسیحی سر افکنده بیرون می آید، با شنیدن خبر پیروزی امام، بسیار بیمناک و مضطرب شد؛ از این رو، به فکر فرو رفت تا چاره ای بیندیشد و به این نتیجه رسید که باید پیروزی امام را با اتهام گرایش به مسیحیت، خدشه دار کند. او با ظاهر سازی، هدیه ای برای امام فرستاد و از او خواست که دمشق را ترک نکند و در این فرصت به فرماندار خود در شهر «مَدْیَن» که در مسیر حرکت امام به سوی مدینه بود، نگاشت: «محمد بن علی علیهماالسلام و فرزندش در آنچه از اسلام اذعان می دارند دروغگو هستند. آن دو نزد من بودند، وقتی من آنان را به قصد مدینه بازگردانیدم نزد کشیشان مسیحی رفتند و آنچه در دل خود از کفر مخفی کرده بودند نمایاندند و از اسلام به دین مسیحیان نزدیک شدند. من به خاطر خویشاوندی ای که با آنها داشتم نخواستم کیفرشان کنم ولی وقتی نامه ام به دستت رسید، مردم را از آن آگاه کن و ندا در ده که آن دو مرتد هستند و امیرالمؤمنین همگان را از معاشرت با آنها باز داشته است و دستور قتل آن دو و دوستان و پیشکارانشان را صادر کرده است... (۱)

ص: ۳۸۶۸

ولی تلاش های مذبوحانه هشام در سرپوش گذاشتن بر واقعیت بی نتیجه ماند و مردم که نخست تحت فشارهای تبلیغاتی هشام قرار گرفته بودنـد، به واقعیت پی بردنـد و جایگـاه امـام، بهـتر برای آنهـا تـبیین شـد و بر عکس، این حرکت هشـام بیشتر سـبب رسوایی او و حکّام منطقه گردید.

دفع شبهات دینی

امام باقر علیه السـلام در مقام بزرگْ پاسدار دین در مناظراتی با سران فرقه های مختلف، پوچی عقاید منحرفشان را آشکار می کرد و اسـتوارانه از پایگاه های فکری و عقیـدتی شـیعه دفاع می کرد. در اینجا، برخی از این مناظرات و موضع گیری ها از نظر خوانندگان می گذرد.

۱– فرقه مرجئه:

این فرقه در پایان نیمه اول قرن اول هجری پدیـد آمـد. آنان بر این باور بودند که مرتکب گناهان کبیره، همیشه در دوزخ نمی ماند، بلکه کار او را به خدا وا می گذاشـتند. به این دلیل آنان را مرجئه می خواندند که نیت را کافی می دانستند و بر این باور بودند که خدا نیز بر آن بسنده می کند و عذابشان نخواهد کرد.(۲)

پس از آن که در نبرد صـفین، سـپاهیان شام، سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام را به داوری کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره خلافت امام علی علیه السـلام یا معاویه مجبور کردنـد و علی علیه السـلام به ناچار حکمیت «ابو موسـی اشـعری» و «عمرو بن العـاص» را پـذیرفت و این دو داور، به خلع علی علیه السـلام از خلافت رأی دادنـد. خوارج، امام علی علیه السـلام و معاویه را مرتکب گناهی بزرگ (حکمیت در دین خـدا) دانسـتند و به دنبال این تهمت، این مسـئله پیش آمد که مرتکب گناه کبیره را حال چیست؟ آیا در آتش جهنم مخلّـد خواهـد بود؟ به دنباله این بحث، سـخن از ایمان و حـدود آن به میان آمـد که ایمان چیست و مؤمن کیست؟(۳)

این نزاع بستر سرکشی و فساد را برای حکمرانان مهیا کرد تا هر چه می خواهند بکنند و سرانجام کار را به خدا وا گذارند؛ زیرا که معصیت و گناه هیچ آسیبی به ایمان نمی رساند.(۴) از این رو، حکمرانان خلفای بنی امیه تلاش زیادی در تقویت پایگاه های اعتقادی مرجئه کردند که از آنان «حجاج بن یوسف ثقفی» را می توان نام برد.(۵) این فرقه از چهار گروه تشکیل شده که عبارت اند از: «یونسیه»، «عبدیه»، «فسانیه» و «ثوبانیه» که هر یک اعتقادات خاص خود را دارند.(۶) این فرقه در دوره امامت امام باقر علیه السلام نیز به فعالیت خود ادامه داد. امام با اتخاذ موضعی تند و آشکار با آنان مخالفت کرد و هر جا سخنی از آنان به میان می آمد، آنان را لعن و نفرین می کرد و می کوشید با بهره گیری از این شیوه، محدوده اعتقادی درست شیعه را در زمینه های مختلف از این فرقه جدا کند؛ زیرا آنان با افراشتن عَلم اعتقادات منحرف خود، سبب گمراهی پیروان اهل بیت علیهم السلام می شدند و این به دلیل معاشرت زیاد آنان با دیگر شیعیان بود. به عنوان نمونه، در گفتگوی «عبداللّه بن عطاء» با امام، سخن این گروه پیش می آید و عبداللّه اعتقاد آنان را در مورد وقت بر پا داشتن نماز ظهر بیان می دارد. امام با توضیح مسئله، نظر مرجئه را رد می کند و می فرماید: «پروردگارا، پیروان گروه مرجئه را از رحمت خود دور فرما که آنان دشمنان ما در دنیا و آخرت هستند.»(۷)

۲-فرقه های جبریه و قدریه:

جبریه بر این باورند که انسان از خویش هیچ گونه اختیاری ندارد و مجبور است. در مقابل آن، فرقه قدریه بر آنند که هر بنده ای به وجود آورنده فعل خود است و خدا، کار او را به خودش وانهاده و حتی در اسباب کار یا انگیزه آن هم مختار است(۸) و درست در مقابل جبریه قرار دارند.

این دو مسلک نیز در زمان خلافت امویان و در دوران حکمرانی معاویه به وجود آمدند و نزاع این دو، در تاریخ، پیشینه ای دراز دارد و در دوران حکمرانی «معاویه بن یزید» و «یزید بن ولید» به اوج خود رسید.(۹) امامیه، مشربی خلاف این دو نظر را پذیرفتند که توسط امامان شیعه تبیین شد.(۱۰) امام باقر علیه السلامنیز،در این زمینه بسیار کوشید و با پیروان این دو نظر به شدت برخورد کرد. ایشان در ردّ نظریه قدریه و جبریه فرمودند:

«پروردگار بر آفریدگان خود مهربان تر از آن است که آنان را به گناه وا دارد و سپس بر آن عذابشان نماید. (ردّ دیدگاه جبریه) و او عزیزتر از آن است که اراده انجام کاری را بکند و آن محقق نگردد.

(ردّ دیدگاه قدریه)

ایشان در پاسخ به این که آیا مشرب سومی هم وجود دارد، می فرمود: آری، گسترده تر از فاصله میان آسمان و زمین (و آن مشرب امرٌ بین الامرین است).»(۱۱)

شخصی از امام صادق علیه السلام درباره جبر و اختیار سؤال کرد که کدامیک از آن دو مورد تأیید امام است. امام در پاسخ فرمود: «لا جَبْرَ وَلا تَفْویضَ وَلکِنْ اَمْرٌ بَیْنَ الأَمْرَین؛ نه جبر و نه تفویض بلکه امری میان آن دو (مؤرد تأیید است)» فرد پرسش کننده دوباره پرسید: «امر بین امرین» چیست؟ امام برای روشن تر شدن مطلب، آن را در قالب مثالی برای او توضیح داد و فرمود: «مَثَلُ ذلِکَ رَجُلٌ رَأَیْتَهُ عَلی مَعْصِیَهٍ فَنَهَیْتَهُ فَلَمْ یَنْتَهِ فَتَرَکْتَهُ فَفَعَلَ تِلْکَ الْمَعْصِیَهَ فَلَیْسَ حَیْثُ لَمْ یَقْبَلْ مِنْکَ فَتَرَکْتَهُ کُنْتَ اَنْتَ الَّذی اَمَرْتَهُ بِالْمَعْصِیَهِ؛ مثل آن به کسی می ماند که می بینی به گناهی مشغول است و او را نهی می کنی اما او دست از گناه بر نمی دارد. پس او را رها می کنی و او نیز آن گناه را مرتکب می شود. پس چون او (نهی را) از تو نپذیرفته و تو نیز او را رها کردی (نمی توان گفت که) تو او را به گناه وا داشته ای.»(۱۲)

ص: ۳۸۷۱

۳–فرقه خوارج:

این گروه نیز پس از داوری بین امام علی علیه السلام و معاویه در جنگ صفین پدید آمد. هنگام بازگشت امام علی علیه السلام از صفین به کوفه، عده ای از لشکریان بر او شوریدند و حکمیت را بر خلاف اسلام دانستند و شعار «لا حکم الاّ للّه» سر دادند. آنان امام علی علیه السلام، معاویه، عثمان و حکمین را کافر شمردند؛ زیرا آنان، عملکرد امام علی و ... را گناه کبیره دانستند و مرتکب گناهان کبیره را کافر می دانستند و ریختن خونشان را مباح بر می شمردند. آنها دشمنان آشتی ناپذیر بنی امیه، زمین داران بزرگ و مخالف وجود املاک خصوصی بودند و با اصل «مخلوق بودن قرآن» به شدت مخالف بودند. از بزرگان آنان می توان از: «اشعث بن قیس کندی»، «مسعر بن فدکی تمیمی» و «زید بن حصین طائی(۱۳)» و از فرقه های منشعب از آن، می توان «محکمه»، «ازارقه»، «بیهسیه»، «عجارده»، «ثعالبه»، «اباضیه» و «صفریه» را نام برد.(۱۴)

آنان در طول تاریخ، رفتاری نابخردانه با امامان شیعه داشتند. در زمان امامت امام مجتبی علیه السلام، امام را به خاطر صلح با معاویه بسیار سرزنش کردند.(۱۵) در دوران امامت امام باقر علیه السلام نیز مناظراتی بین آنها و امام در گرفت. امام در ردّ مبانی و باورهای اعتقادی شان، آنان را «خُسران زده ترین آفریدگان خدا دانسته که دنیا و آخرت خود را تباه کرده اند(۱۶)» و به اصحاب خود می فرمود:

«به این پیمان گریزان (خوارج) بگویید: چگونه بر جدایی از علی علیه السلام گردن نهادید، با وجود این که خونتان را پیش تر در راه فرمان برداری از او ارزانی داشتید و در خشنود کردن خدا بر هم پیشی می گرفتید؟ و اگر به شما گفتند که ما بر حکم الهی گردن نهاده بودیم و شعار «لا حکم الا لله» سر دادند، در پاسخ بگویید: مگر خدا حکمیت را در دین خود نپذیرفته است؟ و مگر آن را به داوری دو نفر (در این آیه) وانگذارده که فرمود: «فَابعَثوا حَکَما مِن اَهلِهِ وَ حَکَما مَن اَهلِها اِن یُریدا اِصلاحا یُوَفِّقِ اللّه ُ بَینَهُما»(۱۷)؛ «هرگاه میان زن و شوهر اختلاف افتاد یک نفر از جانب شوهر و یک نفر از جانب زن (به عنوان) داور بر انگیزید تا اگر اصلاح را خواستند، خدای بین آنان وفاق ایجاد کند.»

ص: ۳۸۷۲

آیـا رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله در مـاجرای «بنی قریظه»، «سـعد بن معـاذ» را داور معرفی نکرد تـا بر آنچه مـورد پـذیرش خـداست، حکم کنـد. آیـا نمی دانیـد که امیرالمؤمنین علیه السـلام با این شـرط حکمیت را پـذیرفت که آن دو حَکَم بر اساس کتاب خـدا حکم کننـد و از آن فراتر نرونـد؟ آیا نگفت که اگر حکم آنها بر خلاف کتاب خـدا باشـد نخواهد پذیرفت؟ وقتی داوری به پایـان رسـید، به علی علیه السـلام گفتنـد: کسـی را داور خود سـاختی که بر ضـد تو حکم داد. آیـا امیرالمؤمنین علیه السـلام نفرمود: من به داوری کتاب خدا تن در دادم، نه داوری یک شخص؟ حال باید گفت، در کجای این حکمیت انحراف از حکم قرآن است؟ و این در حـالی است که امـام علی علیه السـلام فرموده بود که حکمی را که خلاـف قرآن باشـد نخواهد پذیرفت. اتهام آنان به امیرالمؤمنین علیه السلام پوچ و بی اساس است.»(۱۸)

در منـاظره دیگری نیز یکی از بزرگان خوارج که به برتری امیرالمؤمنین علیه السـلام اقرار داشت، او را به کفر پس از ایمان در فرمان برداری از خـدا و رسولش متهم کرد. امام باقر علیه السـلام به او فرمود: «آیا آن روز که خدا علی علیه السـلام را دوسـت داشت، نمی دانست که او روزی به دست یکی از اهـل نهروان (خوارج) کشـته می شود؟» مرد خـارجی پـذیرفت. امام پرسـید: «آیا محبت خـدا به علی علیه السـلام از روی فرمان برداری او از دسـتورهای خـدا بود یا به خاطر گناه و سرکشـی؟» مرد گفت: «پیـداست که از روی بنـدگی و اطـاعت علی علیه السـلام بوده.» امـام فرمود:«(پس حال که علی علیه السـلام از روی اطاعت و فرمان برداری مورد محبت خدا واقع شده و خدای او را دوست می داشته، واضح است که تمامی اعمالش مورد پسند خدا بوده است) اینک برخیز و برو!» مرد خارجی که در میدان بحث و مناظره با امام به سادگی شکست خورده بود، زیر لب گفت: «اللّهُ اَعلَم حَیثُ یَجعَلُ رِسالَتَهُ؛ خدای بهتر می داند که رسالت خود را کجا قرار دهد.»(۱۹)

۴- فرقه غلات:

غلات به معنای «گزافه گویان» است. ایشان فرقه ای از شیعه هستند که درباره امامان خود گزافه گویی کرده و آنان را تا سر حد خدایی رسانیده اند و یا قایل به حلول جوهر نورانی الهی در امامان خود شده اند یا به تناسخ قایل گردیده اند. آنان چند دسته شدند، برخی گفتند امام علی علیه السلام و بعضی از امامان شیعه، خدا هستند و برخی دیگر از آنان گفتند که ایشان پیغمبرند.(۲۰)

جای شگفتی ندارد که ریشه عقاید آنان را در مذاهب حلولیه و تناسخیه مثل یهود و نصارا و یا از خرّم دینی و مزدکی بدانیم؛ زیرا جزیره العرب و سرزمین بین النهرین و شامات پیش از ظهور اسلام، کانون قبیله های مختلف عرب و غیر عرب بوده و نیز برخوردگاه عقاید و ادیان گوناگون بوده است و نشانه های آشکاری از عقاید و دیدگاه های آنان در برخی فرق اسلامی دیده می شود.(۲۱) فرقه غلات مشتمل بر ده ها فرقه دیگر می شود که نام تمامی آنها در نوشته های ملل نویسان موجود است.

امامان شیعه، اندیشه آنان را به شدت طرد کردند و آنان را «یهود و نصارای» امت پیامبر صلی الله علیه و آله نامیدند تا عمق انحراف و کج روی اندیشه آنان بر مسلمانان آشکار شود.(۲۲)

امام باقر علیه السلام با اتخاذ موضعی صریح و شفاف به رویارویی با اندیشه های منحرف آنان پرداخت. روزی امام باقر علیه السلام در میان جمعی از شیعیان خود رو به آنها کرده و فرمود: «ای جماعت شیعه! میانه رو باشید تا تندروان (غلات) از تندروی خویش پشیمان شوند و به شما اقتدا کنند و جویندگان راه حقیقت به شما ملحق گردند.»

ص: ۳۸۷۴

در این لحظه مردی از میان جمعیت برخاست و پرسید: «تندروان کیانند؟» امام فرمود: «آنان کسانی هستند که به ما اوصاف و عناوینی را نسبت می دهند که ما خودمان آن را برای خویش قائل نشده ایم. آنان از ما نیستند و ما هم از ایشان نیستیم... به خدا سوگند ما از سوی خدا آزادی مطلق نداریم و بین ما و خدا خویشاوندی نیست و بر خداوند حجّتی بر ترک تکلیف نخواهیم داشت. ما به پروردگار، جز به وسیله اطاعت و بندگی او تقرب نمی جوئیم. هر یک از شما مطیع خداوند باشد، ولایت و محبت ما برای او سودمند است و کسی که اهل معصیت باشد، ولایت ما سودی به حالش ندارد. پس بر حذر باشید از فریفتن خویش و فریب خوردن از غلوّ کنندگان.»(۲۳)

از جمله سردمداران این گروه، فردی به نام «ابو منصور عجلی» بود که خود را پس از شهادت امام باقر علیه السلام جانشین ایشان معرفی کرد. او که در شهر کوفه خانه داشت و زادگاهش در بیابان های عراق بود، فردی بی سواد بود که حتی خواندن و نوشتن را نمی دانست. وی یاران خود را بر خفه کردن و قتل ناگهانی مخالفان خود دستور داده بود.(۲۴)

او بر این باور بود که نبوت ختم نشده است و ائمه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، از امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام باقر علیه السلام، از پیامبران الهی هستند و پس از آنان پیامبری به وی رسیده و تا شش پشت از فرزندان او همگی پیامبر خدایند و آخرین پیامبر، قائم آخر الزمان می باشد که ششمین فرزند اوست. در ذیل آیه شریفه «وَ اِنْ یَرَوْا کِسْفا مِنَ السَّماءِ ساقِطا یَقُولُوا سَحابٌ مَرْکُومٌ»(۲۵) می گفت: «علی علیه السلام همان ابری است که از آسمان فرو افتاده است.» و سپس آیه را در شأن خود دانست و گفت: «من همان پاره ابری هستم که خدا افتادن آن را از آسمان وعده داده است. پروردگار مرا به آسمان ها فراخواند و دست بر سر من کشید و گفت: فرزندم بر زمین نازل شو و پیام های مرا به مردم برسان و سپس من به زمین هبوط کردم.»(۲۶)

وی پس از چندی با برخورد شدید امام باقر علیه السلام روبرو شد و امام او را طرد کرد. وی از ادعای نبوت دست برداشت؛ اما داعیه امامت بلند کرد.(۲۷)

از دیگر چهره های منحرف و پیشوایان فرقه غلات «بیان تَبّان» (کاه فروش) است که امیرالمؤمنین علیه السلام را خدا می انگاشت و خود را مضمون آیه شریفه «هذا بَیانٌ للنّاس وَ هدیً وَ مَوْعِظَهٌ لِلْمُتَّقینَ»(۲۸) می انگاشت و می گفت: «در روز قیامت همه چیز از بین می رود به جز چهره خدا که مردی از نور است و او نیز متلاشی شده ولی صورتش باقی می ماند؛ زیرا خداوند فرموده است: «کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ اِلاّ وَجْهَهُ.»(۲۹) و نیز تفاسیر دگرگونه دیگری در مورد برخی دیگر از آیات قرآن داشت.(۳۰) او نامه ای توهین آمیز با این مضامین به امام باقر علیه السلام نوشت: «اسلام بیاور تا رستگار شوی و نجات یابی؛ چرا که تو نمی دانی خدا رسالت را در کجا و بر دوش چه کسی قرار داده است و منِ رسول خدا وظیفه ای جز ابلاغ پیام خدا ندارم و کسی که انذار کند همانا معذور است.(۳۱)»

امام باقر علیه السلام به شدت از او بیزاری جست و فرمود: «خداوند بیان تبّان را لعنت کند، زیرا وی بر پدرم دروغ می بست و من شهادت می دهم که پدرم بنده نیکوکار و صالح خدا بود.»(۳۲)

و در روایتی دیگر نیز آمده است که امام علیه السلام به درگاه خدای خویش عرض کرد: «پروردگارا! من از بیان تبّان به درگاه تو تبرّی و بیزاری می جویم.»(۳۳)

۵- فرقه مغیریه:

آنان پیروان «مغیره بن سعید عجلی» و فرقه ای از غلات بودند که اعتقاد به رؤیت و تجسیم و نیز امامت او پس از امام باقر علیه السلام داشتند و می گفتند او منجی آخرالزمان است؛ نمی میرد و ظهور خواهد کرد. هنگامی که مغیره به قتل رسید، در بین یاران و پیروانش اختلاف افتاد و دسته ای از آنان در پندار انتظار ظهور او و رجعتش باقی ماندند و دسته ای دیگر قائل به انتظار ظهور امام باقر علیه السلام شدند. او فتاوای عجیبی در احکام دین از خود صادر کرد. مغیره در ابتدا قائل به امامت امام باقر علیه السلام بود ولی پس از مدتی، به غلو روی آورد و به خداوندی امام باقر علیه السلام معتقد شد. گاه نیز به یارانش در مورد امام می گفت: «منتظر ظهور او باشید که او باز خواهد گشت و جبرئیل و میکائیل با او بین رکن و مقام بیعت خواهند نمود.»(۳۴)

امـام باقر علیه السـلام و دیگر امامان او را لعن و نفرین کردنـد. امام باقر علیه السـلام در روایات بسـیاری او را لعن کرده فرمود: «خدا و رسولش، مغیره بن سعید را از رحمت و دوستی خود دور گردانند که او دروغ های بسیاری بر ما اهل بیت بست.»(۳۵)

امام در سخنی دیگر او را به «بلعم» تشبیه کرد که خداوند به او دانش عطا فرموده بود، ولی او از نشانه های خدا روی گرداند و از شیطان پیروی کرد و گمراه شد.(۳۶)

امـام صـادق علیه السـلام نیز در مـورد او فرمود: «خـدا مغیره بن سـعید را لعنت کنـد! او بر پـدرم دروغ بست و خـدا نیز سـختی عـذابش را به او چشانـد. خـدا لعنت کنـد کسـی را که چیزی در مورد ما بگویـد که ما خود در مورد خویش نگفته ایم و خـدا لعنت کند کسی را که نسبت بندگی خدا را از ما دور کند.»(۳۷)

فرقه جارودیه:

«جارودیه» یکی از فرق «زیدیه» است که رهبری آن را «ابو الجارود زیاد بن منذر سرحوب» به عهده داشت. او از شاگردان امام باقر علیه السـلام بود. نابینای مادر زاد بود و لقب سرحوب را امام باقر علیه السلام به او داد که نام شیطانی نابیناست و در دریاها زنـدگی می کنـد. از این رو، نام دیگر این فرقه را «سـرحوبیه» نیز گفته انـد.(۳۸) آنان پس از شـهادت امام حسـین علیه السلام امامت را در فرزنـدان او و امام حسن علیه السـلام می دانند و هر که از فرزندان آن دو امام به پا خیزد و قیام کند، پیروی اش را در مقام امام، واجب می دانند.(۳۹)

ص: ۳۸۷۷

امام باقر علیه السلام در دوران زندگانی خود، هر گاه ابوالجارود را می دید او را ارشاد می کرد و شیعیان را از نزدیک شدن به او باز می داشت و می فرمود: «او شیطانی نابیناست. او کورچشم و کوردل است.»(۴۰) بین او و امام مناظره ای بر سر امامت فرزندان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در گرفت که تاریخ گویای آن است.(۴۱)

مبارزه با اندیشه های خطر آفرین یهود:

فتنه انگیزی یهودیان، سرسخت ترین دشمنان اسلام، از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز شد و سالیان متمادی به فتنه انگیزی خود به صورت پنهانی و آشکار ادامه دادند. آنان از حربه هایی مانند جعل احادیث استفاده ای جماعت شیعه! میانه رو باشید تا تندروان (غلات) از تندروی خویش پشیمان شوند و به شما اقتدا کنند و جویندگان راه حقیقت به شما ملحق گردند.

امام تلاش خود را بیشتر متوجه محافل علمی مسلمانان با حرکتی خزنده در فقه و کلام ادامه می دادند.

مبارزه با اندیشه خطر آفرین یهود و شناساندن خط توطئه ای که برای خدشه دار کردن اسلام ترسیم کرده بودند، یکی از تلاش های دراز مدت و گسترده امام باقر علیه السلام را به خود اختصاص داد. یهودیانی که در محیط زندگانی مسلمانان می زیستند، آنان که اسلامی ظاهری آورده بودند و یا هنوز بر آیین یهود پا می فشردند، تلاش می کردند تا قبله خود، بیت المقدس را برتر از قبله مسلمانان جلوه دهند و در این باره کوشش بسیار می کردند. زراره می گوید: «نزد امام باقر علیه السلام که رو به روی کعبه نشسته بود، نشسته بودم. فرمود: می دانستی که نگریستن به خانه خدا عبادت است؟ در این لحظه مردی از قبیله «بُجَلیه» به نام «عاصم بن عمر» وارد شد و به امام گفت: کعب الاحبار می گوید: کعبه هر صبح در برابر بیت المقدس سجده می آورد. امام فرمود: نظر تو در مورد سخن کعب الاحبار چیست؟ گفت: راست گفته است. امام فرمود: تو و کعب الاحبار هر دو دروغ می گویید. و امام خشمگین شد به گونه ای که راوی می گوید هرگز امام را به خاطر سخن کسی این قدر خشمگین ندیده بودم. امام فرمود: خداوند خانه ای به بلند مرتبگی این خانه (و به کعبه اشاره کرد) نیافریده و هیچ جایی را به سان آن گرامی نداشته است....»(۴۲)

پی نوشت ها: ۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۶، ص ۳۰۹، /ابو جعفر محمدبن جریر بن رستم الطبری، دلائل الامامه، نجف، منشورات مطبعه الحیدریه، ۱۳۶۹ ق، ص ۱۰۶ (با اندکی تفاوت).

۲. شیخ محمدحسین الاعلمی الحائری، دائره المعارف الشیعیّه العامّه، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۳ ق، چاپ دوم، ج ۱۷، ص ۷۳.

۳. معارف و معاریف، ج ۹، ص ۲۶۹.

۴. ابوالفتح الشهرستانی، موسوعه الملل و النحل، بیروت، مؤسسه ناصر للثقافه، ۱۹۸۱ م، چاپ اول، ص ۶۰.

۵. فرهنگ فرق اسلامی، ۱۳۶۸ ش، صص ۴۰۴ _ ۴۰۶.

۶. دایره المعارف الشیعیه العامه، ج ۱۷، ص ۷۳.

۷. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۱.

۸. موسوعه الملل و النحل، ص ۳۶/ دائره المعارف الشیعیه العامه، ج ۱۴، ص ۲۸۶/ معارف و معاریف، ج ۸، ص ۲۶۱.

۹. فرهنگ فرق اسلامی، ص۳۵۸.

۱۰. ن، ک: محمد بن یعقوب الکلینی، اصول کافی، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ۴۴۵.

۱۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۲.

۱۲. اصول کافی، محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی، قم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۳۷۲ ه . ش، ج۱، ص۴۵۶.

۱۳. محمدجواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ ش، ص ۱۸۶ _ ۱۸۸/ الملل و النحل، ص ۵۰/ معارف و معاریف، ج ۵، ص ۲۴۴.

۱۴. موسوعه الملل و النحل، ص ۵۰.

۱۵. ن. ک: بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۹۸.

۱۶. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۳.

۱۷. نساء/۳۵.

۱۸. ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، الاحتجاج، قم، دارالاسوه للطباعه و النشر، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص

.۱۷۴

ص: ۳۸۷۹

۱۹. بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۶.

۲۰. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۴۴.

۲۱. موسوعه الملل و النحل، ص ۸۱.

۲۲. ن. ک: بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵۰ و ج ۴، ص ۳۰۳ و ج ۲۵، ص ۱۳۴.

۲۳. اصول کافی، ج ۲، ص۷۵.

۲۴. فرهنگ فرق اسلامی، محمدجواد مشکور، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ ه . ش، ص ۴۲۸.

۲۵. طور/ ۴۴ «آنها (چنان لجوجند که) اگر ببینند قطعه سنگی از آسمان (برای عذابشان) سقوط می کند، می گویند: این ابر متراکمی است.»

۲۶. الملل و النحل، ابو الفتح الشهرستانی، بیروت، مؤسسه الناصر للثقافه، چاپ اول، ۱۹۸۱م، ص۷۶.

۲۷. قاموس الرجال، محمدتقی التستری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه . ق، ج ۱۱، ص۵۲۴.

۲۸. آل عمران/ ۱۳۹.

۲۹. قصص/ ۸۸.

۳۰. الملل و النحل، ص۶۵.

۳۱. همان، ص۶۶.

۳۲. اختیار معرفه الرجال، ابو جعفر الطوسی، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۴ ه . ق، ج ۱، ص۳۰۳.

۳۳. همان.

۳۴. موسوعه الملل و النحل، ص ۷۵ _ ۷۶.

۳۵. محمدتقی التستری، قاموس الرجال، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۵ ق، ج ۱۰، ص ۱۹۱.

۳۶. همان، ص ۱۹۰؛ ابو جعفر محمدبن حسن طوسی، اختیار معرفه الرجال، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۴۹۴.

۳۷. همان، ص ۱۸۸ و ۴۹۱.

۳۸. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفه الرجال، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، ۱۴۰۴ ق، ج ۳، ص ۴۹۵.

۳۹. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۲۷/ موسوعه الملل و النحل، ص ۶۸.

۴۰. اختیار معرفه الرجال، ج ۳، ص ۴۹۵.

۴۱. ن. ک: الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۷۵.

۴۲. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۳.

« باقر العلوم علیه السلام »

« باقر العلوم علیه السلام »

محمـد بن علی بن الحسـین علیهم السـلام ، پنجمین امـام شـیعیان است . مادر آن حضـرت ، فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام است و بدین ترتیب ، امام باقرعلیه السلام نخستین امامی است که پدرش از نسل امام حسین و مادرش از نسل امام حسن علیهما السلام می باشد.

امـام شـکافنده علوم امـام بـاقرعلیه السـلام ، علاوه بر « شاکر » و « هادی » به ویژه به « باقر » به معنای شـکافنده ملقب است ، و جابرن یزید جعفی در توضیح لقب اخیر گوید : آن حضرت علم را شکافت و رموز و دقائق آن را روشن ساخت . (۲)

یعقوبی نیز می نویسد : بدان سـبب باقر نامیده شد که علم را شکافت . (۳) راغب اصفهانی هم مانند این عبارت را گفته است . (۴)

ابن منظور در مورد کلمه « باقر» می گویـد : « تبقر » ، داشـتن علم و مال زیاد را گویند و به محمد بن علی بن حسـین بن علی علیه السـلام بدان جهت باقر گفته می شود که آن حضـرت علم را شـکافت واصول آن را مشخص و طرز استنباط فروع علم از اصول آن را بیان فرمود . (۵)

موقعیت علمی امام بی تردید چنان که بسـیاری از علمای اهل سـنت ، نیز گفته اند ، امام باقرعلیه السلام در زمان حیات خویش شهرت فروانی داشـته و همـواره محضـر او از دوست دارانش ، از تمـامی بلاـد و سـرزمینهای اسـلامی ، پر بوده است . موقعیت علمی ایشان ، به مثابه شخصـیتی عالم و فقیه ، به ویژه به عنوان نماینده علوم اهل بیت ، بسـیاری را وا می داشت تا از محضـر او بهره گیرند و حل اشکالات علمی و فقهی خود را از او بطلبند . در این میان ، اهل عراق که بسیاری از آنان شیعه بودند بیش از دیگران مفتون شخصیت آن حضرت شده بودند . (۶)

مراجعه کنندگان ، خضوعی خاص نسبت به شخصیت علمی امام داشتند چنان که عبدالله بن عطای مکی گوید : علما را در محضر هیچ کسی کوچکتر از زمان حضوردر محضر امام باقر علیه السلام ندیدم . حکم بن عینیه با تمام عظمت علمی اش در میان مردم ، در برابر آن حضرت مانند دانش آموزی در مقابل معلم خود به نظر می رسید . (۷)

شهرت علمی امام، در حد تعبیر ابن عنبه، مشهورتر از آن است که کسی بخواهد آن را بیان کند . (۸)

این شهرت در زمان خود ایشان ، نه تنها در حجاز که « کان سید فقهاء الحجاز » (۹) بلکه حتی در عراق و خراسان نیز به طور گسترده فراگیرشده بود . چنانکه راوی می گوید : دیدم که مردم خراسان دور حضرت حلقه زده و اشکالات علمی خود را از ایشان می پرسیدند. (۱۰)

ذهبی درباره امام باقر علیه السلام می نویسد : ایشان از کسانی است که بین علم و عمل ، سیادت و شرف و وثاقت و متانت جمع کرده و برای خلافت اهلیت داشت . (۱۱)

ابرش کلبی از هشام بن عبدالملك پرسید: این کیست که مردم عراق او را در میان گرفته و مشکلات علمی خود را از وی می پرسیدند ؟ هشام گفت: این پیامبر کوفه است ، خود را پسر رسول خدا و شکافنده علم و مفسر قرآن می داند . (۱۲)

در مکارم اخلاق حضرت مردی از اهل شام در مدینه ساکن بود که به خانه امام بسیار می آمد و به امام می گفت: « ... در روی زمین بغض و کینه کسی را بیش از تو در دل ندارم و با هیچ کس بیش از تو و خاندانت دشمن نیستم . و عقده ام آن است که اطاعت خدا و پیامبر و امیر مؤمنان در دشمنی با تو است ، اگر به خانه ات رفت و آمد دارم ، بدان جهت است که تو مردی سخنور ، ادیب و خوش بیان هستی . »

درعین حال امام باقر علیها السلام با او مدارا می فرمود و به نرمی سخن می گفت . چندی گذشت که مرد شامی بیمار شد و مرگ را رویاروی خویش دید پس از زندگی ناامید شد . وصیت کرد که چون در گذرد « امام باقر» بر او نماز گزارد .

شب به نیمه رسید و بستگانش او را مرده ، یافتند . بامداد وصی او به مسجد آمد و امام را دید که نماز صبح به پایان برده و به تعقیبات نماز نشسته است .

عرض کرد : آن مرد شامی به دیگر سرای شتافته و وصیت نموده که شما بر او نماز گزارید .

امام فرمود : او نمرده است... شتاب مکنید تا من بیایم.

پس برخاست ، دو رکعت نماز خواند و دستها را به دعا برداشت ، سپس به سجده رفت و تا طلوع خورشید ، در سجده ماند ، آنگاه به خانه شامی آمد ، بربالین او نشست ، او را صدا زد و پاسخ داد ، امام او را نشانید ، پشتش را بر دیوار تکیه داد و شربتی طلبیده ، به کام او ریخت و به بستگانش فرمود : غذاهای سرد به او بدهند و خود بازگشت .

پس از مدتی کوتاه ، مرد شامی شفا یافت ، به نزد امام آمد و عرض کرد : گواهی می دهم که تو حجت خدا بر مردمانی . (۱۳)

شاگردان و اصحاب نزدیک امام در مکتب امام ابو جعفر باقر العلوم علیه السلام ، شاگردانی نمونه و ممتاز پرورش یافتند که به معرفی برخی ازآنان اشاره می شود :

ص: ۳۸۸۳

۱-" ابـان بن تغلب " : او محضـر سه امـام - امـام زین العابـدین ، امام محمـد باقر و امام جعفر صادق علیهم السـلام - را درک نمود . ابان از شخصـیتهای علمی عصـر خود بود و در تفسـیر، حدیث ، فقه ، قرائت و لغت تسلط بسیاری داشت . والایی دانش ابان چنان بود که امام باقر علیه السـلام به او فرمود : در مسـجد مـدینه بنشـین وب رای مردم فتوا بـده ، زیرا دوست دارم ، مردم فردی چون تو را در میان شیعیان ما ببینند . (۱۴)

۲-" زراره " : دانشمندان شیعه از میان شاگردان امام باقر و امام صادق علیهما السلام ، شش تن را فقیه تر می شمرند که زراره یکی از آنها است . از امام صادق نقل است که فرمود : اگر " برید بن معویه " ، " ابوبصـیر" ، " محمد بن مسـلم" و " زراره " نبودند . آثار پیامبر (معارف شـیعه) از میان می رفت، آنان بر حلال و حرام خدا امین هستند . باز فرمود : برید ، زراره ، محمد بن مسلم و احول در زندگی و مرگ نزد من محبوبترین مردمان هستند . (۱۵)

۳-" کمیت اسـدی " : شاعری سـر آمد بود و زبان گویایش در دفاع از اهل بیت ، اشـعاری پر مغز می سـرود. اشـعارش چنان کوبنده و رسوا گر بود که پیوسته از طرف خلفای اموی تهدید به مرگ می شد .

۴-" محمـد بن مسـلم " : فقیه اهـل بیت و از یـاران راستین امـام باقر و امام صادق علیه السـلام بود . چنان که گفته شـد ، امام صادق او را یکی از آن چهار تن به شمار آورده که آثار پیامبر به وجودشان پا برجا و باقی است .

ص: ۳۸۸۴

شهادت نور ولایت امام باقر علیه السلام ، هفت ذیحجه سال ۱۱۴ هجری در پنجاه و هفت سالگی در زمان حاکم ستمگر اموی " هشام بن عبدالملک" مسموم گردیده و شهید شدند . در شامگاه شهادت به فرزند خویش امام صادق علیه السلام فرمود : " من امشب جهان را بدرود خواهم گفت ، هم اکنون پدرم را دیدم که شربتی گوارا نزد من آورد و نوشیدم ، او مرا به سرای جاوید و دیدار حق بشارت داد . "

بدن مطهر آن دریای بیکران دانش خدایی در خاک بقیع ، درکنار پدروجدش امام مجتبی و امام سجاد علیه السلام به خاک سپرده شده است.

اجتهاد در عصر امام باقر (ع)

اشاره

نویسنده:حجت الاسلام ابوالفضل هادی منش

اجتهاد در عصر امام باقر (ع)

اشاره

تردیدی نیست که بزرگ ترین رسالت مرجعیت دینی در عصر غیبت ولی عصر علیه السلام استخراج احکام شرعی از ادله و منابع دینی و قرار دادن آن در اختیار مسلمانان می باشد؛ اما در اینجا این پرسش به ذهن خطور می کند که نخستین بار، این تلاش علمی - به معنای مصطلح و امروزی آن - توسط چه کسی انجام شد؟ و در واقع چه کسی باب اجتهاد را گشود و با تمسک به اصول، آن را تبیین نمود و آیا در زمان باز بودن باب علم و حضور معصوم نیز اجتهاد صورت می گرفته است یا خیر؟ این نوشتار کوشیده است تا این پرسش را در چند بخش پاسخ دهد.

الف. پایه گذاری علم اصول

آن گونه که از تاریخچه تأسیس علم اصول برمی آید، تأسیس این علم و گردآوری قواعد آن در زمان امام باقر علیه السلام صورت گرفته است. اگر چه امیرالمؤمنین علیه السلام برخی از قواعد اجتهاد را بیان کرده بودند، اما دوران امامت امام باقر علیه السلام نقطه عطفی برای استفاده دانشمندان راستین اسلامی از محضر معادن علم الهی و چشمه های جوشان دانش و بینش وحیانی بود تا در این عرصه به کسب دانش و معرفت بپردازند. پیش از دوران امامت امام باقر علیه السلام اوضاع خفقان بار جامعه هرگز به پیشوایان معصوم علیهم السلام اجازه نمی داد که با آسودگی خاطر به پرورش استعدادهای نهفته در جامعه اسلامی بپردازند.

تزلزل در حکومت اموی در دوران امام باقر علیه السلام و ناتوانی حاکمان در پیاده کردن سیاستهای تجربه شده بنی امیه مبنی بر اعمال فشار بر شیعیان، موجب ایجاد بستر مناسب فرهنگی در این عصر گردید. اتخاذ سیاستهای دوگانه و کشمکشهای تمام نشدنی بر سر قدرت توسط حاکمان از یک سو، و ژرف نگری امام باقر علیه السلام از سوی دیگر، زمینه رشد و تعالی و بارورسازی ارزشها را در بین مسلمانان پایه ریزی کرد و تلاشهای بی پایان امام در این راستا، تشنگان زلال معرفت و اندیشه را بر آن داشت که با جاری کوثر امام باقر علیه السلام ، همراه شوند و هر چه بیشتر در معرض تعالیم انسان ساز آن امام همام قرار گیرند. این روند رشد، آن گونه در دانشمندان مختلف علوم دینی در زمینه های تفسیر، حدیث، کلام، فقه، اصول و... نهادینه شد که امروز کمتر کتابی از متون دینی اسلامی، خالی از کلمات تابناک آن حضرت می باشد.

از جمله تلاشهای گسترده امام در این عرصه تبیین شیوه های صحیح استنباط حکم شرعی از منابع دینی بود که بیش از پیش به اعتلا و توانمندی فقه شیعه غنا بخشید. امام باقر علیه السلام شخصا بر این امر مبادرت ورزید و با تدوین قواعد علم اصول و آموزش آن به شاگردان مکتب خویش، گام مهم و کارسازی در پیش برد اهداف بلند اجتهاد برداشت؛ به گونه ای که امروز شیعه می تواند با سربلندی اذعان دارد که میراث دار دانش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان او علیهم السلام در بهره گیری از منابع دینی در قالب اجتهاد و استنباط حکم شرعی می باشد.

مرحوم صدر در این باره می نویسد:

«به واقع، اولین کسی که دروازه علم اصول (و اجتهاد در احکام) را گشود و به تبیین و ترفیع قواعد آن پرداخت، امام ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام و پس از او، فرزند برومندش، ابوعبداللّه الصادق علیه السلام است. این دو بزرگوار با آموزش قواعد آن به بسیاری از شاگردان خود، و آنان نیز با جمع آوری و نگاشتن آن مسائل و قواعد، گام بزرگی در فقه و اصول شیعه برداشتند.(۱)

علامه سید محسن امین می نویسد:

«مسلما بیشترین قواعد اصولی که از امامان معصوم علیهم السلام روایت شده، از امام باقر علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام می باشد. سیوطی در (کتاب خود) «اوائل» بر این باور است که نخستین کسی که علم اصول را تصنیف کرد، امام شافعی بوده است. در پاسخ او می گوییم: نخستین کسی که پیش از شافعی علم اصول را گشود و مسائل آن را بیان کرد، امام محمد بن علی الباقر علیه السلام و فرزند (بزرگوار(ایشان جعفر الصادق علیه السلام است که برای اصحاب خویش مسائل مهم آن را تبیین نمودند... اولین کسی که در علم اصول سخن رانده و هشت قاعده در زمینه علوم قرآنی را باز گو کرده، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ همو بود که بیان کرد در قرآن ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، و عام و خاص وجود دارد. به گونه ای که این قاعده ها بیشتر مباحث اصولی فقه را در بر دارد؛ اما امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام پس از امیرالمؤمنین علیه السلام نخستین کسانی هستند که پیش از امام شافعی، مبانی گسترده علم اصول را تبیین نمودند و مسائل آن را برای (شاگردان و) یاران خود بیان فرمودند».(۲)

ص: ۳۸۸۷

ب. تبیین شیوه های صحیح اجتهاد

امام باقر علیه السلام به عنوان مبتکر و تدوین کننده علم اصول، در جایگاه برترین مرجع دینی شیعه در روزگار خویش، بر خود لازم می دانست با تبیین شیوه های صحیح اجتهاد، به نهادینه ساختن فرهنگ اجتهاد بین دانشمندان علوم اسلامی مبادرت ورزد.

از این رو، به آموزش اصحاب و شاگردان خود در راستای اجتهاد با بهره گیری از شیوه های صحیح اقدام نمود که در کتابهای اصولی، نمونه های فراوانی از آن به چشم می خورد؛ به مواردی در این زمینه توجه کنید:

۱. زراره می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: شما در مسح پا و سر، مسح تمام سر و پا را لازم نمی دانید، بلکه مسح مقداری از آن را کافی می دانید؛ آیا ممکن است بیان کنید که این حکم را چگونه و از کجا بیان می فرمایید؟ امام با تبسمی پاسخ دادند: این همان مطلبی است که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بدان تصریح دارد و در قرآن نیز آمده است؛ به درستی که خداوند می فرماید: «فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ»(۳)؛ «پس صورتهایتان را بشویید». از این جمله، فهمیده می شود که شستن صورت واجب است. پس خداوند شستن دستها را عطف بر صورت نمود و فرمود: «وَاَیْدِیَکُمْ اِلَی الْمَرافِقِ»؛ «و دستانتان را تا آرنج بشویید». بنابراین، خداوند شستن دو دست تا آرنج را به صورت متصل (و معطوف) بیان نمود. پس دانستیم که شستن تمام دست تا آرنج لازم است. پس خداوند این دو کلام (موردنظر و جمله بعد) را جدا می کند و جمله (بعد)، از ماقبل (خود(جدا می شود و با فعل جدیدی آغاز می گردد که: «وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِکُم»؛ «و سرهایتان را مسح کنید». پس می فهمیم هنگامی که فرمود: بِرُؤُوسِکُم، مقداری از مسح سر کافی است و (این مطلب(از مکان باء فهمیده می شود (که مراد مسح برخی از سر است؛ چرا که نفرموده وَامْسَحُوا رُؤُسَکم و آن را مانند فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُم وَاَیْدیکُم بدون باء نیاورده است و در واقع، امام باء را باء تبعیضیه گرفته اند). پس خداوند، رجلین را به رأس وصل (و عطف(نموده است؛ همان گونه که یدین را به وجه وصل (و عطف (نموده. و هنگامی که فرمود: «وَاَرْجُلَکُم الی الْکَعْبَیْنِ»؛ از اینکه رجلین را به رأس وصل کرده، می فهمیم که مسح بر برخی از قسمتهای پا نیز کافی است. (این همان چیزی است که) رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای مردم تفسیر کرده بودند، اما مردم سخن او را تباه ساختند.(۴)

ص: ۳۸۸

به خوبی آشکار است که امام با تأسی به دو نکته ادبی در تفسیر آیه شریفه (اول: عدم انشاء امر جدید برای شستن دستها و عطف ایدیکم به وجوهکم با یک صیغه امر فاغْسِلوا و دوم: تبعیضیه گرفتن باء جارّه در برؤسکم و عطف ارجلکم به آن) سعی در بازگو کردن چگونگی برداشت این حکم از آیه دارند. البته امام می توانستند بدون این کار، حکم شرعی را برای مخاطب روشن سازند، اما آشکار است که ایشان در آموزش شیوه های اجتهاد به فرد پرسش کننده تلاش کرده اند.

۲. در روایتی دیگر، زراره و محمد بن مسلم می گویند: از امام باقر علیه السلام پرسیدیم: نظر شما در مورد نماز مسافر چیست؟ امام فرمود: خداوند بلندمرتبه می فرماید: «وَاِذا ضَرَبْتُمْ فِی الاَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلوهِ»؛(۵)

«هنگامی که سفر می کنید، گناهی بر شما نیست که نماز خود را کوتاه کنید.» پس تقصیر در سفر واجب شده است، همانند وجوب تمام خواندن آن در «حَضَر».

به امام عرض کردیم: خداوند فقط فرموده بر شما «جناحی» نیست و نفرموده «افعلوا» (که ظهور در وجوب داشته باشد)، پس چگونه (از این آیه فهمیده می شود که) واجب گردانیده است؟ امام فرمود: آیا خداوند بلند مرتبه در (مورد) صفا و مروه نفرموده است: «فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ اَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیْهِ اَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما»؛(۶) «کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می دهند، مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند». آیا نمی بینید طواف آن دو واجب شده است؟ چون خداوند در کتاب خود آورده و پیامبر او صلی الله علیه و آله نیز بدان عمل کرده است. تقصیر در سفر نیز همین گونه است که پیامبر صلی الله علیه و آله بدان عمل کرده است و پروردگار تعالی نیز آن را در کتابش آورده است.(۷)

امـام خمینی رحمه الله دربـاره دلایل وجود اجتهاد در عصـر معصومان علیهم السـلام می نویسـند: «از جمله آن دلایل، روایاتی است که به چگـونگی حکم شـرعی از کتـاب خـدا اشـاره می کنـد و به عنوان نمونه، می توان به روایت زراره اشـاره نمود که چگونگی آموزش به زراره در راستای استنباط حکم شرعی از قرآن را بیان می کند.»(۸)

ج. دستور به فتوا دادن

گام مهم دیگری که امام باقر علیه السـلام در راسـتای تحکیم بنیادهای اجتهاد برداشـتند، این بود که به شاگردان برجسـته خود که از آشـنایی کامل به اصول و مبادی فقه و اجتهاد در آن برخوردار بودنـد، دسـتور به فتوا دادن فرمودنـد تا بـدین وسـیله، راه اجتهاد در فقه، هر چه بیشتر برای شیعه هموار گردد و از سویی، بستری مناسب برای مرجعیت یاران فقیه خود و نیز رجوع مردم که گاه دست رسی به امام ندارند، فراهم شود. از جمله افرادی که مستقیما از سوی امام باقر علیه السلام بر فتوا دادن برای مردم مأموریت یافت، «ابان بن تغلب» می باشد. امام باقر علیه السـلام آشـکارا به او فرمود: «در مسـجد مدینه بنشـین و برای مردم فتوا صادر کن. همانا که من دوست دارم بین شیعیانم مانند تو ببینم.»(۹)

از آنجا که ابان بن تغلب از شاگردان خاص و برجسـته امام در زمینه مسائل فقهی بوده است و نیز دسـتور مسـتقیم از سوی امام مبنی بر فتوا دادن داشته، می توان نتیجه گرفت که اجتهاد در آن دوره (حضورامام) نیز جریان داشته است.

د. مبارزه با شیوه های نادرست اجتهاد

در دوران امام باقر علیه السـلام برخی از عناصر فرصت طلب زمینه را برای آشفته سازی فرهنگ دینی مهیا دیدند و با اغراض و انگیزه های گوناگون، سـعی در سودجویی به قیمت خدشه دار نمودن تعالیم اسـلامی داشـتند. تلاش مهم امام باقر علیه السـلام در این زمینه، در دو جنبه شـکل گرفت: ابتدا به اصـحاب و یاران نزدیک خود، خطر آسیب پذیری اجتهاد به واسطه شیوه های نـادرست را گوشـزد نمودنـد و آنـان را از خطر افتادن در دام آن دور داشـتند و در گام دیگر، خود به مبارزه با این شـیوه های نادرست پرداختند.

ص: ۳۸۹۰

برخی از این شیوه ها که از سوی عناصر فرصت طلب سامان دهی و گاه از سوی حاکمیت جامعه نیز حمایت و تقویت می شد در قالب عناوینی چون «قیاس»، «استحسان»، «اجتهاد در مقابل نص» و برخی گونه های «اجماع» جلوه گر شد.(۱۰)

امام باقر علیه السلام در صف اول مبارزه، همواره اطرافیان خود را از افتادن در دام این گونه شیوه ها، برحذر می داشتند و آنان را حتی از مراوده با افرادی که در این عرصه گام می زنند و آن را دست مایه رسیدن به احکام شرعی می دانند، دور می داشتند. امام در گفتاری به زراره چنین یاد آور شدند: «ای زراره! بر تو باد از کسانی که در دین قیاس می کنند، دوری گزینی؛ زیرا آنان از قلمرو تکلیف خود، پا فراتر نهاده و آنچه را باید می آموختند، واپس نهاده اند. و به آنچه از آنان خواسته نشده، روی آورده و خود را به سختی انداخته اند. روایات و احادیث را بنابر ذوق خود معنی کرده (استحسان) و بر خدا نیز دروغ بسته اند (اجتهاد در برابر نص) و در نظر من به سان کسانی هستند که در مقابل شان، آنان را صدا می زنی، اما نمی شنوند و سرگردان در دین هستند.»(۱۱)

و نیز می فرمود: «سنت (و احکام شرعی (قیاس بردار نیست. چگونه می توان در سنت قیاس کرد، در حالی که زن حائض (پس از دوران حیض(می بایست روزه خود را قضا کند، ولی قضای نماز بر او واجب نیست!(۱۲)

آن حضرت فتوا دادن برای مردم را که برخاسته از عدم آگاهی و هدایت الهی باشد، به شدت مردود شمرده، می فرمودند: «هر کس برای مردم، بدون علم و هدایت الهی فتوا بدهد، فرشتگان رحمت و عذاب او را نفرین می کنند و گناه آنان که نظر خطای او را به کار بندند، بر عهده اوست.»(۱۳)

ص: ۳۸۹۱

امام در راستای این موضوع و جهت جلوگیری از خطر ابتلاء بـدان، راهکارهای مثبت و کارسازی را ارائه فرمودند که یکی از این راهکارها «توقف در شبهات» بود. از آنجایی که افراد گاه به طور ناخواسته گرفتار این دام می شدند، آن حضرت بهترین راه را احتیاط در مسائل پیچیده، و واگذاری آن به اهلش اعلام نمودند.(۱۴)

در همین راستا، «ابوحمزه ثمالی» روایت می کند که؛ روزی در مسجد الرسول صلی الله علیه و آله نشسته بودم که مردی داخل شد و سلام کرد و به من گفت: کیستی ای بنده خدا؟ گفتم: مردی از اهل کوفه، چه می خواهی؟ گفت: آیا اباجعفر محمد بن علی علیه السلام را می شناسی؟ گفتم: آری، با او چه کار داری؟ گفت: چهل پرسش و شبهه آماده کرده ام و می خواهم از او پاسخش را دریافت کنم تا آنچه را حق است، بدان حکم کنم و آنچه را باطل است، فرو گذارم. به او گفتم: آیا حق و باطل را به روشنی می شناسی؟ گفت: بله! گفتم: تو که حق و باطل را می شناسی، دیگر چه حاجتی به او (امام باقر علیه السلام) داری؟ گفت: شما کوفیان بی صبر و کم طاقت هستید.

هنوز صحبتم تمام نشده بود که ابوجعفر علیه السلام وارد مسجد شد، در حالی که جماعتی از اهل خراسان و دیگر بلاد او را همراهی می کردند و از او پرسشهایی راجع به حج می پرسیدند. رفت تا در جایگاه خود بنشیند. مرد دانشمند نیز نزدیک او نشست. من نیز در محلی نشستم که صدایشان را بشنوم. چند تن از دانشمندان نیز حضور داشتند.

ص: ۳۸۹۲

وقتی امام پرسشهای آنان را پاسخ داد، متوجه مرد شد و پرسید: کیستی؟ گفت: من قتاده بن دِعامه بصری هستم. امام پرسید: آیا همان فقیه اهل بصره نیستی؟ گفت: آری! ابوجعفر علیه السلام فرمود: وای بر تو ای قتاده! به درستی که خداوند بلندمرتبه و بزرگ دسته ای از آفریدگان خود را آفرید و آنان را حجت بر دیگر آفریدگان قرار داد. آنان «اوتاد» روی زمین هستند که برای پروردگارشان ثابت قدم اند و برگزیدگان علم الهی می باشند که خدا آنان را پیش از آفریدن انسانها برگزید و در سایه سار عرش خود جای داد. قتاده مدتی طولانی سکوت کرد و سر فرو افکند. سپس گفت:

پروردگار تو را آرامش بخشد! به خدا قسم که من پیش روی بسیاری از دانشمندان نشسته ام و حتی ابن عباس را هم درک کرده ام، ولی هرگز این گونه که در محضر شما مضطرب و پریشانم، نزد هیچ کدام آنها نبوده ام.

اباجعفر علیه السلام فرمود: وای بر تو! خیال می کنی کجا هستی و پیش روی چه کسی نشسته ای؟ تو در مقابل کسی نشسته ای که خداوند در مورد آنان فرموده: «فی بیُوتٍ أذِنَ اللّه اَنْ تُرْفَعَ ویُذکَرَ فیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فیها بِالْغُدُوِّ وَالْاصالِ رِجالٌ لاتُلْهیهِمْ تِجارةٌ وَلابَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّه وَاِقامِ الصَّلوهِ وَایتاءِ الزَّکوهِ(۱۵)». قتاده گفت: به خدا سوگند! راست گفتی، فدایت شوم! آن خانه ها از سنگ و گل نیست (و همان است که خود فرمودید). اکنون بفرمایید حکم پنیر چیست؟ امام باقر علیه السلام لبخندی زد و فرمود: سؤالت فقط همین بود؟ پاسخ داد: همه را اکنون فراموش کرده ام. امام فرمود: اشکالی ندارد.(۱۶)

ص: ۳۸۹۳

جایگاه خردورزی دینی از نگاه امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام جایگاه ویژه ای برای فقه و تعمیق در آن و به اصطلاح تفقه در دین قائل بودند و فقیه در دین را شخصیتی ممتاز و برجسته معرفی می کردند و می فرمودند: «مُتَفَقِّهٌ فِی الدّینِ اَشَدُّ عَلَی الشَّیْطانِ مِنْ عِبادَهِ أَلْفَ عابِدٍ؛(۱۷) وجود یک فقیه در دین برای شیطان از عبادت هزار عابد سخت تر است.»

ایشان ضمن تشویق و ترغیب دیگران به تفقه در دین می فرمودند: «تَفَقَّهُوا فِی الْحَلالِ وَالْحَرامِ وَ اِلاّ فَاَنْتُمْ اَعْرابٌ؛(۱۸) در حلال و حرام تفقه کنید تا از «اعراب» (بادیه نشین) نباشید.»

همچنان که خداوند متعال درباره نادانی و جهل اعراب بادیه نشینی که به سختی اسلام را می پذیرفتند، فرمود: «اَلْاَعْرابُ اَشَدُّ کُفْرا ونِفاقا»؛(۱۹) «اعراب (بادیه نشین) کفر و دورویی شان بیشتر است.»اگر چه روایت فوق به طور مستقیم دلالت بر اجتهاد ندارد، اما می توان گفت که به گونه ای تلویحی به ترغیب و تشویق مردم نسبت به آن می پردازد. از این رو، امام باقر علیه السلام نسبتا در این زمینه به اصحاب و نزدیکان خود سخت گیر به نظر می رسیدند و گاه با تهدید زمینه های تحریک آنان را برای دنبال کردن این سنت فراهم می آوردند و می فرمودند: «اگر جوانی از جوانان شیعه را نزد من آورند که دنبال تفقه در دین نباشد، او را تنبیه خواهم کرد.»(۲۰) که از این مطلب به خوبی حساسیت و اهمیت موضوع فهمیده می شود.

پی نوشت ها:

۱.همان.

۲.اعیان الشیعه، سید محسن امین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، بی تا، ج۱، ص۱۳۷.

۳.مائده/۶.

۴.وسائل الشیعه، محمد بن الحسن الحرّ العاملی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ پنجم، ۱۴۰۳ ق، ج۱، ص۲۹۰.

۵.نساء/ ۱۰۱.

۶.بقره/ ۱۵۸.

۷.بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۶۲ ش، ج۲، ص۲۷۶.

۸.الرسائل، روح اللّه خمینی، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۵ ق، ج۲، ص۱۲۸.

۹.قاموس الرجال، شیخ محمد التستری، قم، مؤسسه النشر الاسلامیّ التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق، ج۱، ص۹۷.

۱۰. به یاد داشته باشیم که اهل سنت هر گونه اجماع را معتبر می دانند که همه آنها در فقه شیعه معتبر نیست و فقط اجماعی که کاشف از قول معصوم باشد، در مواردی حجّیّت دارد. ر.ک: اجتهاد و تقلید، محمد دشتی، قم، نشر مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام ، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش، ص۱۱۹.

۱۱. وسائل الشیعه، ج۱۸، ص۳۹.

۱۲. بحارالانوار، ج۲، ص۳۰۸، عَن ابی جعفر علیه السلام قال: «اِنَّ السُّنَّهَ لاتُقاسُ، وکَیْفَ تُقاسُ السُّنَّهُ وَالْحائِضُ تَقْضِی الصِّیامَ وَلاتَقْضِی الصَّلاهَ.»

۱۳. بحارالانوار، ج۲، ص۱۱۸. عن ابی جعفر علیه السلام قال: «مَنْ أفْتَی النّاسَ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَلاهُدیً مِنَ اللّه لَعَنَتْهُ مَلائِکهُ الرَّحْمَهِ وَمَلائِکَهُ الْعَذابِ، وَلَحِقَهُ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِفُتْیاهُ.»

۱۴.به عنوان نمونه ر.ک: بحارالانوار، ج۲، ص۳۰۷.

۱۵. نور/۳۶ و ۳۷: «در خانه هایی که خداوند رخصت داده که (قدر و منزلت آنها) رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود. در آن (خانه ها) هر بامداد و شامگاه او را نیایش کنند، مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی دارد.»

۱۶.أنوار البهیه فی تواریخ الحجج الالهیه، شیخ عباس قمی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق، ص۱۳۶؛ بحارالانوار، ج۴۶، ص۳۵۸.

۱۷. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله ، ابوجعفر بن الحسین بن فرّوخ صفّار القمی، قم، منشورات مکتبه آیه اللّه العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق، ص۷.

۱۸.بحارالانوار، ج۱، ص۲۱۴.

۱۹.توبه/۹۸.

۲۰. بحارالانوار، ج۱، ص۲۱۴.

بررسی جایگاه علمی و تلاش های فرهنگی امام باقر (ع)

اشاره

نویسنده:حجت الاسلام ابوالفضل هادی منش

بررسی جایگاه علمی و تلاش های فرهنگی امام باقر (ع)

نگاهی به اوضاع فرهنگی – اجتماعی جامعه

امام باقر (ع) در دوره ای امامت خویش را آغاز کرد که جامعه اسلامی در وضع فرهنگی ناب سامانی به سر می برد و عرصه فرهنگی جامعه گرفتار چالش های عمیق عقیدتی و درگیری های مختلف فقهی میان فرق اسلامی شده بود. فروکش کردن تنش های سیاسی پس از واقعه عاشورای سال ۶۱ هجری، همچنین شکست برخی احزاب سیاسی مانند «عبداللّه بن زبیر» سبب یکپارچگی حاکمیت بنی امیه شده بود و ناگزیر، بسیاری از دانشمندان از صحنه سیاسی دور شده بودند و حرکت گسترده ای در زمینه های مختلف علمی با بحث و بررسی درباره مسایل گوناگون آغاز شده بود. این رویکرد گسترده به مسایل فقهی و بحث تبادل نظرهای علمی در این برهه و پیدایش مکتب ها و سبک های مختلف علمی پس از مدت ها رکود، رونق فراوانی به بازار علم بخشید و به واقع نقش درخشان امام در این دوره در روشن سازی افکار عمومی دانشمندان اسلامی و به ویژه خردورزان شیعه بسیار دارای اهمیت و برتری است. با ظهور امام باقر(ع)، گام مهم و به سزایی در راستای تبیین آراء شیعه برداشته شد و جنبش تحسین برانگیزی در میان دانشمندان شیعی پدید آمد.

از سوی دیگر، خطر افکـار آلوده یهود و سـیطره نظریـات فرقه مرجئه، جبریه، قـدریه، غلات و... حیات فکری شـیعه را با خطر روبه رو کرده بود که به راستی مرجعیت علمی شایسـته ای چون امـام بـاقر(ع)، تفکرات خطرنـاک این فرقه هـا را تـا حـد قابل توجهی منزوی سـاخت که آراء و نظرات آنهـا و نیز موضع گیری امام در برابر هر یک، به گونه ای گسترده تر بررسـی خواهد شد.

ترسیمی از چهره علمی امام

امام به سان خورشیدی گیتی فروز، بر سپهر دانش پرتو افکن بود و در بیان برتری و بزرگی این جایگاه، همین بس که بیشترین حدیث در بین جوامع حدیثی شیعه، از آن امام همام و فرزند برومند و خردمندش امام صادق(ع) است و این خود بزرگ ترین گواه در برجستگی شخصیت علمی ایشان به شمار می رود.

بسـیاری از دانشـمندان بزرگ اسـلامی دربـاره جایگـاه علمی امام، جمله های بسـیار زیبایی بر زبان رانـده و یا نگاشـته انـد که همچنان تاریخ، آن را در خاطر خود نگاهداری می کند. دانشـمندان بسـیاری چون «ابن مبارک»، «زهری»، «اوزاعی»، «مالک»، «شافعی»، «زیاد بن منـذر نهدی» و... درباره برجسـتگی علمی او سـخن رانده اند.(۱) دامنه گسترده روایـات امـام در زمینه های گونـاگون علمی، انـدیشوران اهل سـنت و محـدثین آنان را بر آن داشت تا از ایشان روایت کننـد و سـخنان وی را درج و نقل نمایند که از جمله آنها «ابوحنیفه» را می توان نام برد.

پایه گذاری نهضت بزرگ و پویای علمی

امـام بـاقر(ع) در دوران امـامت خویش، با وجود شـرایط نامساعـدی که بر عرصه فرهنگ اسـلامی سایه افکنـده بود، با تلاشـی جدّی و گسـترده نهضتی بزرگ را در زمینه علم و پیشـرفت هـای آن طراحی کرد. تـا جـایی که این جنبش دامنه دار به بنیـان گـذاری و تأسـیس یک دانشـگاه بزرگ و برجسـته اسـلامی انجامید که پویایی و عظمت آن در دوران امام صادق(ع)، به اوج خود رسید.

ص: ۳۸۹۷

امام با برقراری حوزه درس، با کج اندیشی ها، زدودن چالش های علمی، تحکیم مبانی معارف و اصول ناب اسلامی با تکیه بر آیات رهنمون گر قرآن مبارزه کرد و تمام ابواب فقهی و اعتقادی را از دیدگاه قرآن بررسی کرد و به پرورش دانشمندان و فرهیختگان عصر خود و جنبش بزرگ علمی کمر بست؛ به گونه ای که دانشمندی چون «جابر بن یزید جعفی» هر گاه می خواست سخنی در باب علم به میان آورد - با آن توشه ای که از دانش داشت - می گفت: «جانشین خدا و میراث دار دانش پیامبران محمد بن علی(ع) برایم این گونه گفت»(۲) و به دلیل ناچیز دیدن موقعیت علمی خود در برابر جایگاه امام، از خود نظری به میان نمی آورد.

«ابو اسحاق سبیعی» از دیگر فرهیختگان این دوره، آن قدر نظرات علمی امام را درست می پندارد که وقتی از او در مورد مسئله ای می پرسند، پاسخ را از زبان امام می گوید و می افزاید: «او دانشمندی است که هرگز کسی به سان او (در علم) ندیده ام».(۳)

«ابو زُرعه» نیز در این باره اقرار می کند: «او بزرگ ترینِ دانشمندان است».(۴)

تحکیم بنیادهای تفکر شیعی

در آن روزگار، بسیاری از شیعیان به مراتب عالی تشیع دست نیافته بودند و دسته ای از آنان در کنار استفاده از احادیث اهل سنت، علاقه زیادی به فراگیری و بهره مندی از دانش امام نیز نشان می دادند. آن گونه که از کتاب های رجالی فهمیده می شود، نام بسیاری از اشخاصی که رابطه تنگاتنگی با امام داشته اند، جزو اصحاب او نیست. همین موضوع می توانست تا اندازه ای اندیشه شیعه را سست کند؛ چه بسا امکان اختلاط آموزه های دیگری با آن قسمت از معارفی که آنان از امام می آموختند وجود داشت. امام باقر(ع) نیز مانند دیگر امامان شیعه، برای تحکیم پایه های اندیشه شیعه بسیار کوشید و امامت شیعه را به خوبی برای همگان معرفی کرد. او می فرمود: «فرزندان رسول خدا(ص) درهای دانش خداوندی و راه رسیدن به خشنودی او هستند. آنان دعوت کنندگان مردم به سوی بهشت و راهنمایان به سوی آنند».(۵)

امـام بـا تکیه بر قرآن، رهبری شـیعه و تقویت مبـانی پیروی از آن را معرفی می کرد و می کوشـید تا امامت را نیزماننـد نبوت، امری الهی و مبتنی بر قرآن تبیین کند. بازتاب دیدگاه امام در مورد رهبری شـیعه بر احادیث نبوی که بر شـباهت و قرابت میان پیـامبر(ص) و امیرالمؤمنین (ع) تأکیـد می کرده در بحث هـای کلامی ایشان انعکاس فراوانی دارد. او با بیان اینکه امام، دارای صفـاتی ذاتی - ماننـد عصـمت و علم - است، در نظر داشت رویکرد جـدّی تری به موضوع امامت داشـته باشـد. دیـدگاه های ایشان درباره این موضوع، تأثیر ویژه ای بر مردم گـذاشت و بسـیاری از تهدیدها و خطرات را از تفکر شـیعی دور کرد و سـبب شـد بـا وجود عقایـد گونـاگونی که در آن زمـان دربـاره مرجعیت وجود داشت، تعـداد گراینـدگان به این مکتب رو به فزونی گذارد.

در احادیث شیعی نیز توجه گسترده ای به این موضوع در سخنان امام باقر(ع) شده است.(۶)

پرورش فرهیختگان و دانشوران بسیار

امـام بـاقر(ع)، دانشـمندان برجسـته ای را در رشـته هـای گونـاگون معـارف چون فقه، حـدیث، تفسـیر و دیگر شاخه های علوم اسـلامی تربیت کرد که هر یک وزنه ای در دانش به شمار می رفتند. امام با درایت و هوشیاری تمام توانست شکافی را که در گـذر سـال هـای متمـادی بین قرآن و عترت در باورهـای دینی بخش عظیمی از مردم پدیـد آمـده بود، از میان بردارد. پیش از دوران امامت امام باقر(ع)، خفقان سیاسـی به انـدازه ای بود که در برخی از ادوار انتقال آموزه های ناب اسـلامی فقط از طریق دعا و نیایش و یا در قالب آموزش های دینی به چند پیشکار و خدمتگزار که با امام حشر و نشر داشتند، صورت می گرفت.

ص: ۳۸۹۹

در این میان، عصر امام باقر(ع) به دلیل وجود شرایط سیاسی خاص اوضاع حاکم، تا اندازه ای به امام اجازه برقراری مجامع علمی داد تا ایشان بتواند استعدادهای نهفته ای را که در جامعه اسلامی وجود داشت تربیت کند؛ با این همه، نباید تصور کرد که امام هیچ گونه محدودیتی در این راستا نداشته؛ بلکه با رعایت تقیه و پنهان کاری و عدم برانگیختن حساسیّت دستگاه، این معنا را عملی کرده و با وجود تنگناهای خاص سیاسی و فرهنگی توانست افراد زیادی - بالغ بر ۴۶۲ نفر - را با آموزش ها و تعالیم ناب خویش پرورش دهد که نام یکایک آنها در دست است.(۷) برجسته ترین آنها عبارت بودند از:

۱. زراره بن اعین

او از بزرگ ترین راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام و از ثقات آنهاست که بسیار مورد اطمینان اهل بیت علیهم السلام بوده و بارها از زبان آنان ستایش شده است. او پس از امام باقر(ع)، محضر فرزندان آن امام همام را نیز درک کرد و در زمان امامت آنان نیز از بهترین ها به شمار می آمد.

حتی نقل است که امام صادق(ع) روزی به او فرمود: «ای زراره، نامت در ردیف نام های بهشتیان است».(۸) و نیز می فرمود: «خدای رحمت کناد زراه بن اعین را که اگر او و تلاش های او نبود، احادیث و سخنان پدرم از بین می رفت».(۹) و نیز: «گروهی هستند که ایمان را به زینهار گرفته و برگردن می افکنند (از آن پاسداری می کنند) که در روز قیامت آنان را پاسداران (ایمان) نامند. بدانید که زراره بن اعین از آن گروه است».(۱۰)

ص: ۳۹۰۰

و احادیث بسیار دیگری که در ثنا و ستایش ایمان زراره از امامان وارد شده است.

۲. محمد بن مسلم ثقفی

او از بزرگـان و راویـان احادیث ائمه علیهم السـلام بود و احادیث بسـیاری از امام باقر(ع) روایت کرده است که در کتاب های معتبر حدیثی یافت می شود.(۱۱) در مورد او نیز ستایش های گوناگونی از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) وجود دارد.

«عبداللّه بن ابی یعفور» می گوید:

«نزد امـام صـادق(ع) رفتم و گفتم: مـا نمی توانیم هر سـاعت شـما را ملاقات نماییم و امکان دسترسـی به شـما (برای پاسـخ به پرسـش هـایی که داریم) برایمـان وجود نـدارد و گـاه برخی از من پرسـش هـایی می کننـد که پاسخ همه آنها را نمی دانم (تکلیف ما چیست؟) امام فرمود: چرا سـراغ محمد بن مسـلم ثقفی نمی روید؟ همانا او (احادیث) بسـیاری از پدرم شنیده و نزد او فردی قابل اطمینان و احترام بوده است».(۱۲)

امام باقر(ع) درباره اش می فرمود: «در شیعیان ما کسی فقیه تر از محمد بن مسلم نیست».(۱۳)

او مدت چهار سال در مدینه سـکنا گزید و همه روزه در محضر نورانی امام باقر(ع) حاضر می شد و پاسخ پرسش های خویش را می شنید و درس می آموخت.(۱۴) وی در مدت عمر خویش، سی هزار حدیث از امام باقر(ع) و شانزده هزار حدیث از امام صـادق(ع) شـنید و آنها را روایت کرد(۱۵) کـه قسـمتی از آنهـا به دست مـا رسـیده است. هم چنین او در بین مردم به عبـادت بسـیار، مشـهور بود و از پرسـتش گران راستین زمان خود به شمار می آمد.(۱۶) او به سـال ۱۵۰ هجری قمری در کوفه بـدرود حیات گفت.(۱۷)

ص: ۳۹۰۱

۳.ابوبصیر؛ لیث بن البَختَریّ مرادی

او نیز از نزدیکـان و شـاگردان امام باقر(ع) و امام صادق(ع) بود و سـخنان بسـیاری را نیز از آن دو بزرگوار نقل کرد. او کتابی نگاشت که بسیاری از دانشمندان آن را تأیید و از آن روایت کردند.(۱۸) «شعیب عقرقونی» می گوید:

«از امام صادق(ع) پرسـیدم: اگر احتیاج به پرسـش در مورد مسئله ای پیدا کردیم از چه کسی سؤال کنیم؟ امام پاسخ فرمود: از ابابصیر».(۱۹)

۴. بُرید بن معاویه عجلی

او از بزرگـان روزگـار خویش و فقیهی مـاهر بود و نزد امـام بـاقر(ع) جایگاهی ویژه داشت و نیز دارای کتابی بود که برخی از دانشمندان بعد از او، از آن روایت کرده اند.(۲۰)

«ابو عُبیده حِذاء» می گوید:

«از امام صادق شـنیدم که فرمود: زراره، ابو بصـیر، محمد بن مسلم و بُرید از کسانی هستند که خدای بزرگ در مورد آنان می فرماید: (وَالسّابِقونَ السابِقونَ اُولئِکَ المُقَرَبُونَ)(۲۱) (واقعه: ۱۰و۱۱)».

امام صادق(ع) در روایتی دیگر می فرماید:

«هیچ کس به اندازه زراره، ابوبصیر، محمد بن مسلم و برید بن معاویه یاد ما را زنده نگاه نداشت و احادیث پدرم را احیا نکرد. اگر اینهـا نبودنـد کسـی تعـالیم دین و مکتب پیامبر(ص) را گسترش نمی داد. اینان پاسـداران دین و امینان پـدرم بودنـد که بر پاسداری از حلال خدا و حرام او کمربستند. آنان هم در دنیا به ما نزدیک بودند و هم در آخرت با مایند».(۲۲)

او در دوران امامت امام صادق(ع) زندگی را فرو گذاشت و در خاک آرمید.(۲۳)

در این میـان، بزرگـان دیگری چون؛ «جـابر بن یزیـد جعفی»، «حمران بن اعین»، «هشـام بن سـالم»، «فضـیل بن یسـار»، «ابان بن تغلب»، و بسیاری دیگر از بزرگان و فرهیختگان(۲۴) این عصر را نیز می توان نام برد.

ص: ۳۹۰۲

پی ریزی تدوین حدیث

در پی انحرافات عمیقی که پس از رحلت رسول اکرم(ص) به وجود آمد، رخداد تأسف برانگیزی دامن گیر جهان اسلام شد و آن جلوگیری از تدوین احادیث اهل بیت علیهم السلام بود که آثار زیان بار آن سالیان دراز بر پیشانی فرهنگ دینی مردم باقی ماند. نزدیک به یک قرن از نگاشتن و محفوظ داشتن احادیث نبوی(ص) و سخنان تابناک اهل بیت: جلوگیری شدید به عمل آمد و به جای آن سیل عظیمی از تحریفات در زمینه احادیث نبوی(ص) و جعل آنها به فرهنگ و اعتقاد مردم روی آورد که به «اسرائیلیات» شهرت یافت؛ تا سال ۱۰۰ هجری که «عمر بن عبدالعزیز» فرمان تدوین احادیث را به «ابوبکر بن محمد انصاری» صادر کرد. او که از رجال و بزرگان تابعین به شمار می رفت و از اصحاب علی(ع) شمرده می شد، به بازگرداندن فدک به اهل بیت علیهم السلام و تدوین حدیث کمربست.(۲۵) امام باقر(ع) از این فرصت استثنایی کمال بهره را برد و بیان احادیث را آغاز کرد و راویان مختلف از ایشان ده ها هزار حدیث نقل کردند. در واقع، امام باقر(ع) نماینده مکتب اهل بیت علیهم السلام و نخستین سر و سامان دهنده احادیث تابناک معصومین علیهم السلام بود.

از این رو، بسیاری از محدثین وقت با دیدن تلاش های بی دریغ امام، کمر به نگاشتن و نگاهداری سخنان امام بستند و بدین سبب، بیشتر احادیث اهل بیت علیهم السلام، از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) است.

بنیان گذاری اجتهاد

یکی از شاخه های بزرگ علوم اسلام «علم اصول» است که با بهره گیری از آن احکام شرعی را از ادله شرعیه استخراج می کنند. از این رو، اجتهاد متوقف بر آن است و مجتهد برای استنباط احکام شرعی به آن نیاز مبرم دارد و ملکه اجتهاد برای او حاصل نمی شود، مگر اینکه به تمامی بحث های آن آشنایی کامل داشته باشد.

ص: ۳۹۰۳

تمامی دانشـمندان شـیعی بر این باورند که امام باقر(ع)، نخستین کسـی بود که این علم را تأسیس کرد و قواعد آن را به وجود آورد و بدین وسیله دروازه اجتهاد را به روی دانشمندان اسلامی گشود.(۲۶)

قواعدی را که امام تأسیس کرد به این نام ها در بین اصولیین شهرت یافت.

استصحاب، قاعده تجاوز، قاعده فراغ، قاعده نفی ضرر، علاج تعارض بین اخبار و...

تمامی این قواعد به همراه اخباری که از امام در مورد آنها وارد شده است، در کتاب های اصولی موجود است. به گونه ای که هر یـک از این روایات، درون مایه تأسـیس قاعـده ای بزرگ در اصول فقه قرار گرفت(۲۷) و آن را مبنای قواعـد اصولی قرار دادند.(۲۸)

مبارزه با شیوه های نادرست اجتهاد

امام باقر(ع) وقتی باب اجتهاد را به روی دانشـمندان گشود، عده ای با اتخاذ برخی شیوه های نادرست در اجتهاد، مانند «قیاس» و «اسـتحسان» اسـتنباط احکام شرعی را با خطری جدی روبه رو کردند. آنان با قوانینی این گونه، گاه به مخالفت با نصّ کتاب و سنّت و سیره رسول خدا(ص) برخاستند.(۲۹)

از این دانشـمندان، می توان از «نعمـان بن ثـابت» نام برد که به نام «ابو حنیفه» شـهرت یافت. او فتاوی عجیب و قیاساتی را وارد کرد و بر پایه گمان و سـلیقه خود فتواهایی داد که این فتاوی اکنون در دست است.(۳۰) از دیگر این افراد می توان از «سفیان بن سعید بن مسروق» مشهور به «سفیان ثوری» نام برد که برخی نیز او را از اطرافیان امام صادق(ع) ذکر کرده اند.(۳۱) از او نیز روایاتی در دست است که دلالت بر کژاندیشی او دارد. آنان گاه مورد لعن اهل بیت علیهم السلام نیز قرار می گرفتند.(۳۲)

ص: ۳۹۰۴

آنچه اهمیت دارد این است که این گونه برداشت های اشتباه و به کار گیری شیوه های نادرست در استنباط احکام، همواره مورد ذمّ اهل بیت علیهم السلام بوده و بخشی از تلاش های امام باقر(ع) را نیز در زمینه مبارزات فرهنگی به خود اختصاص می داده است. امام برای زدودن این شیوه و به کارگیری کارکردهای صحیح اجتهاد به اصحاب وارسته خود می فرمود:

«سنت رسول خدا قیاس بردار نیست. چگونه می توان قیاس را ملاک (استنباط حکم)قرار داد، در حالی که بر زن در دوران قاعدگی اش قضای روزه واجب است، ولی قضای نماز واجب نیست؟».(۳۳)

توسعه فرهنگ انتظار

تلاش های گسترده و عمیق امام باقر(ع) در نشر معارف اسلام ناب، سوق دادن امت به سوی فرهنگ انتظار امام آخرین (عج) بود. او در تبیین این فرهنگ بر آن بود تا با روشن کردن زوایای پنهان فرج آل محمد(ص) و پاسخ دادن به پرسش های گوناگون، غیبت و ظهور او را امری خدادادی و خارج از اختیار معرفی و نیز منتظران را به انتظار ظهور او ترغیب کند.

«ام هانی ثقفیه» می گوید:

«بامداد، خدمت سرورم محمد بن علی الباقر(ع) رسیدم و گفتم: سرورم! آیه ای از کتاب خدا بر دلم خطور کرده و مرا پریشان ساخته و خواب از چشمم در ربوده است. فرمود: بپرس ای امّ هانی. گفتم: (فَلا اُقسِم بِالخُنَّسِ الجَوار الکُنّسِ) (تکویر: ۱۵ و ۱۶) فرمود: ای امّ هانی، خوب مسئله ای پرسیدی. او مولودی در آخر الزمان است. او مهدی این دودمان است و برای او غیبتی خواهد بود که اقوامی در آن گمراه می شوند و گروهی نیز هدایت می یابند و خوشا بر تو اگر او را دریابی و خوشا به حال کسی که او را دریابد».(۳۴)

۱. بازیافت بهره گیری صحیح از قرآن

هر چند سیاست جلوگیری از تدوین احادیث نبوی(ص) با شعار «کافی بودن قرآن» پیش می رفت، اما از عمل به قرآن خبری نبود و فقط از آن به صورت ابزاری برای جلوگیری از نشر معارف اهل بیت علیهم السلام و زنده شدن نام آنها استفاده می شد. کتاب خدا به ابزاری برای دست یابی به اغراض سیاسی و سرکوبی پیروان اهل بیت علیهم السلام با تأویل و تفسیر به رأی، به ابزار سرکوبی مخالفین تبدیل شده و در واقع، قرآن در انزوای شدید بود.

امام باقر(ع) در جایگاه بهترین مفسِّر قرآن با بازگو کردن تفسیر درست آیات، بسیاری از ابهام ها را زدود و مشت مخالفین و سودجویان را باز کرد. او همواره برای به اثبات رسانیدن مدّعاهای خود از آیات قرآن بهره می جست و کلام خدا را گواه بر سخن خویش می گرفت و می فرمود:

«هر چه را می گویم از من سؤال کنید (این که گفتی) در کجای قرآن آمده تا آیه مربوط به آن را برایتان تلاوت نمایم».(۳۵)
امام به اندازه ای بر آیات قرآن تسلط داشت که «مالك بن اعین جهنی» شاعر هم عصر امام درباره او سرود:

«اگر مردم در صدد جست وجوی علوم قرآن بر آیند، باید بدانند که قریش بهترین دانای آن را دارد و اگر امام باقر(ع) در علوم قرآنی لب به سخن گشاید، فروع زیادی برای آن ترسیم خواهد نمود...»(۳۶)

شایان ذکر است که امام کتابی در تفسیر قرآن نگاشت که «زیاد بن منذر» و بسیاری از بزرگان چون «ابو بصیر» از آن روایت کردند.(۳۷)

ص: ۳۹۰۶

۲. مرجعیت فقهی و موقعیت پاسخگویی علمی

از دیگر تلاش های چشم گیر امام در راستای نشر تعالیم اسلامی، مرجعیت عملی امام در پاسخگویی به مسایل فقهی مردم بود. «ابو حمزه ثمالی» می گوید:

«نزد امام باقر(ع) در مسجد پیامبر(ص) نشسته بودم که مردی نزد من آمد و سلام کرد و پرسید: کیستی ای بنده خدا؟ گفتم: از کوفیان هستم، چه می خواهی؟ گفت: آیا ابا جعفر را می شناسی؟ گفتم: بله، کارت با او چیست؟ گفت: چهل مسئله آماده کرده ام و در پی جواب آنم تا بدانم به کدام باید عمل کنم... در این هنگام، امام وارد شد؛ در حالی که جماعتی از اهل خراسان و دیگر استان ها همراه وی بودند و در مورد مسایل حج از امام می پرسیدند. آن مرد نیز نزدیک امام نشست و پرسش های خود را مطرح کرد و پاسخ گرفت».(۳۸)

همچنین، بسیاری از دانشمندان چون «قتاده بن دعامه»، «طاووس یمانی» و «عاصم بن عمر»، هر گاه حضرت را می دیدند برای پاسخ گرفتن پرسش های خود از لحظات بهره می جستند و در هر حالی از امام سؤال می کردند. نمونه های زیادی از این گونه گفت وگوها و پرسش و پاسخ ها در تاریخ آمده است.(۳۹)

۳. شناساندن رهیافتی جایگاه امام

امام باقر(ع) تلاش فراوانی برای جلب دل ها به سوی دوستی اهل بیت علیهم السلام مبذول می داشت و در صدد بود تا با این شیوه، جایگاه امامت را به گونه ای روشن تر برای مردم ترسیم کند و وسیله نجات و رستگاری را به آنان بنمایاند. «حکم بن عتیبه» طی داستان تأثیر گذاری در این باره می گوید:

ص: ۳۹۰۷

«من کنار ابا جعفر(ع) در مجلس پر ازدحامی نشسته بودم که پیرمردی عصا زنان وارد مجلس شد. بر آستانه در ایستاد و گفت: درود و رحمت خدا بر تو ای پور پیامبر. امام پاسخ سلامش گفت. سپس رو به حاضرین کرد و به آنان نیز سلام نمود. پس پیش روی امام آمد و گفت: ای پسر فرستاده خدا، مرا نزدیک خود جای ده که جانم فدایت باد! به خدا سوگند که من شما (اهل بیت) را دوست می دارم و با هر که شما را دوست بدارد دوستم و به خدا سوگند که این دوستی با شما (اهل بیت) و دوستداران تان به خاطر مطامع دنیوی نیست. من از دشمنان شما بیزارم و سوگند که دشمنی ام با آنان به خاطر گمراهی و زبونی شان است. سوگند که حلال شما را حلال می دانم و حرامتان را حرام و دستورتان را بر چشم قرار داده ام. فدایت شوم، آیا بر من امیدی (از رستگاری)هست؟ امام به او فرمود: جلوتر بیا. و او را آنقدر به پیش خواند که پهلوی خود نشاند و فرمود: ای پیرمرد! مردی از پدرم علی بن الحسین(ع) همین را پرسید و پدرم پاسخ داد: آن گاه که از دنیا رخت بر بستی، نزد جدم رسول خدا(ص)، حسن(ع) و حسین(ع) و فرزندانش وارد می شوی. دلت سرور می یابد، خاطرت آسوده می گردد، چشمت (به دیدارشان) روشن می شود و به بهترین گونه نزد پروردگارت حاضر می شوی و آن گاه که جانت به اینجا رسید (و به گلوی پیرمرد اشاره فرمود) در بالاترین منزلگاه با ما خواهی بود و زندگانی آخرت، روشنی چشمت خواهد شد. پیرمرد از خرسندی پرسید: چگونه؟ امام باز هم برایش گفت. پیرمرد با شور و اشتیاقی بسیار گفت: اللّٰه اکبر! آیا به راستی آن گاه که بمیرم نزد پیامبر و خاندانش وارد می شوم و (از دیدارشان)دیده روشن می کنم؟ و...

اشک شوق بر رخسار پیرمرد تراوید، زانوانش سست شد، گریه اش بالا گرفت و بر زمین نشست. حاضرین نیز با دیدن این عشق بازی اشک شوقشان بیرون تراوید. امام اشک از چشمان پیرمرد پاک کرد. پیرمرد گفت: ای فرزند فرستاده خدا، فدایت گردم دستت را به من بده. دست امام را گرفت بوسید و بر صورت و چشمانش کشید. آن گاه گریبان گشود و دست امام را بر روی قلب خود گذاشت و گفت: سلام خدا بر شما (اهل بیت علیهم السلام) باد و رفت. امام به حاضرین رو کرد و فرمود: هر که دوست دارد مردی از اهل بهشت را ببیند به او نگاه کند. راوی می گوید: هرگز مجلسی را چنین حسرت زده ندیده بودم».(۴۰)

۴. نیایش؛ کانون ترویج آموزه های دینی

یکی از فعالیت های بارز امامان در زمینه نشر تعالیم دینی و آموزه های بلند عرفانی، بهره گیری از زبان نیایش برای اشاعه فرهنگ ارتباط با خدا در تمامی حالات زندگی است. آنان در هنگامی که جامعه را امواج متلاطم فساد و تباهی، زورگویی و زر سالاری و خفقان و اسلام ستیزی در نوردیده بود، با خدای خویش راز و نیاز می کردند و برای بیان بخشی از عقاید و فرهنگ اسلامی از دعا بهره می گرفتند و در سنگر دعا، مردم را به توجه بیشتر به پروردگار و مبارزه با زورگویان فرا می خواندند. هر چند مقصود اصلی آنان در این نیایش، بندگی و پرستش خدای بزرگ بود، با توجه به تعابیری که در نیایش آنها وجود دارد از لابه لای آن، مفاهیمی چون خلافت اهل بیت علیهم السلام، عدم سکوت در برابر ظلم و... را نیز می توان دریافت.

ص: ۳۹۰۹

در بیشتر ادعیه، جمله صلوات بر محمد و آل محمد(ص) به چشم می خورد و این در حالی است که دشنام به اهل بیت علیهم السلام به ویژه امیرالمؤمنین(ع) سکه رایج حکمرانان وقت شده و آیات خدا به دست فراموشی سپرده شده بود. امام باقر(ع) در نیایشی برای دریافت خواسته های خود از خدا، چنین می فرماید:

«... پروردگارا، تو را به تمامی نام هایت می خوانم که آنها را خود نامیدی و یا در کتابت فرو فرستادی و یا آنها را بر برخی از بندگانت فرا آموختی که بر محمد(ص) و خاندان او درود فرستی و قرآن را بهار قلبم قرار دهی و آن را نور چشمم و وسیله از بین بردن غم هایم قرار دهی...».(۴۱)

امام در دیگر دعاهای خود افزون بر این مسایل، اعتقادات درست اسلامی را در زمینه یگانه پرستی، خدا محوری، رسالت، بازگشت به سوی خدا، وسوسه های شیطان و... نیز بیان می کردند.(۴۲)

پاورقی ها:

۱) ابو جعفر محمد بن علی، ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، بی جا، انتشارات ذوی القربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق، ج ۴، ص ۲۱۱.

۲) محمد بن محمد نعمان شیخ مفید، الارشاد، قم، مؤسسه آل البیت، بی تا ، ج ۲، ص ۲۳۰.

۳) همان، ص ۲۳۱.

۴) مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۲۱؛ سید محسن امین، اعیان الشیعه، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، بی تا، ج ۱، ص ۶۵۱.

۵) محمد بن حسن، حرّ عاملی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۹ ق، وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹.

۶) ن. ک: محمد بن یعقوب الکلینی، اصول کافی، قم، انتشارات اسوه، ج ۲، کتاب الحجه.

۷) ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، نجف، مطبعه الحیدریه، ۱۳۸۱ ق، چاپ اول، صص ۱۰۲ – ۱۴۲.

۸) ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفه الرجال، قم مؤسسه آل البیت:، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۳۴۵.

۹) همان، ص ۳۴۸.

۱۰) همان، ص ۳۷۸.

۱۱) محمد جوهری، المفید من معجم رجال الحدیث، قم، مکتبه المحلاتی، ۱۴۱۷ ق، ص ۵۷۸.

۱۲) اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۳۸۳.

۱۳) همان، ص ۳۹۱.

۱۴) همان.

۱۵) همان، ص ۳۸۶، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۵۰.

۱۶) محمد بن النعمان العکبری البغدادی (شیخ مفید)، الإختصاص، قم، منشورات جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، ص ۵۱.

۱۷) ابوالعباس احمد بن علی بن نجاشی کوفی، رجال النجاشی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ ق، ص ۳۲۴.

۱۸) رجال النجاشی، ص ۳۲۱.

۱۹) اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۴۰۰.

۲۰) رجال النجاشی، ۱۱۲.

۲۱) اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۳۴۸.

۲۲) همان؛ الاختصاص، ص ۶۶.

۲۳) رجال النجاشی، ص ۱۱۲.

۲۴) رجال الطوسی، صص ۱۰۲ – ۱۰۴.

۲۵) قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۲۳۲؛ ابن عماد ابوالفلاح عبدالحی بن احمد بن محمد العکری الحنبلی، تذکرات الذهب فی

اخبار من ذهب، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۰۸ ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۹۰.

۲۶) باقر شریف قرشی، حیاه الامام محمد الباقر۷، نجف، مطبعه النعمان، (ع)۱۳۹ ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۲۲۶.

ص: ۳۹۱۱

۲۷) نک: وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۰۰۶، ابا جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی، تهذیب الاحکام، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۴۱۷ ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۴۴۶؛ ابا جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۶ ق، چاپ سوم، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲۸) روح اللّٰه خمینی، الاستصحاب، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۷ ق، چاپ اول، ص ۴۱؛ مرتضی انصاری، فرائد الاصول، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۶ ق، چاپ ششم، ج ۲، صص ۵۶۴ و ۶۹۷، ۷۳۷؛ محمد باقر صدر، دروس فی علم الاصول، قم، مرکز الابحاث و الدراسات التخصّصیه للشهید الصدر، ۱۴۲۱ ق، ج ۱، ص ۴۵۴.

۲۹) المفید من معجم رجال الحدیث، ص ۶۴۱.

۳۰) ن. ک، محمد تقی التستری، قاموس الرجال، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۵ ق، ج ۱۰، صص ۳۷۶ – ۳۸۶.

۳۱) المفید من معجم رجال الحدیث، ص ۲۵۵.

۳۲) محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۳۰۶.

۳۳) بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۰۷.

۳۴) ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بابویه القمی الصدوق، کمال الدین و تمام النعمه، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۰ ق، ج ۱، ص ۳۳۰.

۳۵) ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، الاحتجاج، قم، دارالاسوه للطباعه و النشر، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ق، ج ۲، ص ۱۶۹.

۳۶) سید جمال الدین احمد بن علی بن الحسنی معروف به ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، نجف، منشورات المطبعه الحیدریه، ۱۳۸۰ ق، چاپ دوم، ص ۱۹۵؛ علی بن محمد، ابن احمد مالکی، الفصول المهمه فی معرفه الأئمه، قم، مؤسسه دارالحدیث الثقافیه، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۸۷۹، الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۶.

ص: ۳۹۱۲

۳۷) المجمع العالمی لاهل البیت، اعلام الهدایه، قم، مرکز الطباعه و النشر للمجمع العالمی لأهل البیت، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق، ج ۷، ص ۲۱۵.

۳۸) بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۷.

۳۹) ن، ک: همان، صص ۳۴۹ - ۳۵۴.

۴۰) بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۶۱.

۴۱) ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، بیروت، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۴ ق، چاپ سوم، ص ۲۱۳.

۴۲) ن. ک: همان، صص ۲۱۲ - ۲۱۹ و ۳۵۷.

امام صادق (علیه السلام) (۳۸)

پرتویی از زندگانی امام صادق (علیه السلام)

اشاره

نویسنده:آیت الله سید محمد تقی مدرسی

پرتویی از زندگانی امام صادق (علیه السلام)

برخی بر این باورند که عصر امام صادق علیه السلام مناسب ترین و مساعدترین دوران ها بود. اگر امام دست به ایجاد یک انقلاب مذهبی حقی می زد که طی آن خلافت به کسی که شایستگی عهده داری آن را از نظر خدا و رسولش داشت، برمی گشت. چرا که این عصر، دوره تحوّل و بسیارحساسی در تاریخ اسلامی به حساب می آمد که در آن پرده هایی که زمان بر روی واقعیّتها و حقایق دینی کشیده بود کنار رفته بود، امّا واقعیّت غیراز این ادّعاست. واقعیّت آن است که امام صادق حتّی یک روز هم نتوانست در صحنه سیاسی دعوت خود را اظهار کند.

امویّان، چنان که گفتیم، از هیچ گونه جنایتی در راه خاموش ساختن آتش انقلاب مخالفانشان باک نداشتند در حالی که آن حضرت هرگز در راه حقّ به باطل پناه نبرد و برای اجرای عدل و داد از ظلم و ستم یاری نجست.

ص: ۳۹۱۳

بنی عبّاس هم نه خوش کردارتر از برادران اموی خود بودند و نه برای استحکام بخشیدن به پایه های حکومت خود از امویّان در خونریزی و نیرنگ بازی خوددارتر. از همین رو بود که آنان توانستند حکومت بنی امیّه را به سختی در هم بکوبند و بدین سان حکومت بنی امیّه با باطل درهم کوفته شد و میان این دو طایفه معارضه گردید.

همچنین، بنی عبّاس از هر حرکتی برای دعوت بنی هاشم سود جستندواز نارضایتی عمومی ای که طالبیون به وجود آورده بودند، بهره برداری کردند وپیوسته آرزوها و آرمانهای بزرگ مردم را در گوش آنان بازمی خواندند. از همین رو برپایی یک انقلاب شیعی امکان پذیر نبود.بخصوص انقلابی که در آن از ریختن خونهای بی گناهان و دریدن حرمتهای مقدّس، خود داری شود. یکی از دلایل نبود امکانات قیام درعصر عبّاسیان این است که طایفه ای از پسر عموهای امام چه در عصرایشان و چه بعد از آن، انقلاب کردند، امّا به موفقیّت دست نیافتند و سرنوشت آنان همان سر نوشتی بود که پدرانشان در عصر امویّان با آن رو به رو گشتند.

با وجود این موارد، امام صادق علیه السلام در اندیشه استحکام پایه های انقلابی فکری بود که به انقلابی سیاسی نیز ختم می شد. این مقصود با نشرو گسترش بی پرده و روشن حقایق دینی و تاریخی که منجر به ایجادفضایی شایسته برای کاشتن تخم انقلاب فکری و سیاسی می شد، به دست می آمد، تا آنجا که مطرح شد امام موسی بن جعفر علیه السلام، فرزند بزرگوار امام صادق، همان قائم آل محمّد است!! این مسأله در حقیقت تعبیری بود از باز گرداندن حکومت غصب شده وحقّ پایمال شده آل محمّدصلی الله علیه وآله به آنان، زیرا شیعه از رهگذر این امر از رعایتها و توجّهات گسترده ای که در دگرگون ساختن اوضاع سیاسی تأثیرات بزرگی داشت، بر خوردار گشتند، امّا هوا خواهان و پیروان نهضت شیعی با افشای این راز و این نقشه به نهضت خیانت کردند و نتیجه آن شد که امام کاظم علیه السلام را دستگیرکردند و برای سالهای بسیار در بند انداختند و بدترین شکنجه ها و مصیبتها را در حقّ شیعه روا داشتند.

ص: ۳۹۱۴

دوره امامت امام صادق علیه السلام

امّا روح انقلابی که امام صادق آفریده بود، همچنان تا پس از مرگ هارون الرشید، در زمان امام رضا نوه امام ششم، روشن و پاینده بود و به اعلان ولایت عهدی آن حضرت که در واقع راهی مستقیم برای باز گرداندن خلافت به فرزندان علی علیه السلام بود، منجر شد. ولی تقدیر آن بود که امام رضا پیش از مرگ مأمون به شهادت رسد.

به هر حال امام صادق در سالهایی که پس از پدرش امامت مسلمین راعهده دار شد، فضایی صالح و آماده برای انقلاب خلق کرد. از این روطبیعی بود که دستگاه حاکم اجازه ندهد که آن حضرت به آرامی نقشه خودرا عملی سازد وراهی را که می خواهد طی کند. اگر چه وی هیچ گاه مستقیماً با دستگاه حکومت به معارضه بر نمی خواست، زیرا قطع روابط امام با عبّاسیان هشداری بد برای آنان و برانگیزنده خشم سرشار و زور و قهر شدید آنان بر وی بود.

یک بار منصور از امام صادق خواست تا همچون ائمه جور، با او هم رکاب شود. وی به امام پیغام داد: چرا همچون دیگر مردمان دور و بر مارا نمی گیری؟ امام صادق به او پاسخ داد:

"ما چیزی نداریم که به خاطر آن از تو بترسیم و چیزی نزد تو نیست که ما را تمنّای آن باشد و تو نه در نعمتی هستی که تو را به خاطر آن تهنیت گوییم و نه در مصیبتی که به خاطر آن تو را تسلیّت دهیم. پس مانزد تو به چه کار آییم؟".

منصور به امام نوشت: با ما همراه شو تا نصیحتمان گویی.

ص: ۳۹۱۵

حضرت به او پاسخ داد:

"هر که دنیا را خواهد تو را نصیحت نمی گوید و هر که آخرت راخواهد با تو مصاحبت نمی جوید".

منصور با خوانـدن این پاسـخ گفت: به خـدا سوگند او تفاوت منازل دنیاخواهان و آخرت جویان را در نزد من بخوبی آشـکار ساخت.

اکنون که از توضـیح خطوط گسترده سیاست امام صادق در بر خورد باحکومتهای هم عصـرش فراغت یافتم، شایسـته می بینم که برخی از سـختیها و فشارهایی که از ناحیه دسـتگاه حاکمه بر حضرت یا بر برخی از یارانش،آن هم تنها به جرم حقّ خواهی و حقّ گویی آنان، وارد شد اشاره کنم.

– سـفاح، امـام صادق را از مـدینه به حیره انتقال داد تا در آنجا بتوانـد اورا به قتل برسانـد، امّا خداونـد امام را از شـر او آسوده ساخت.

– پس از سـفاح، زمـان منصور فرا رسـید. او دوازده سال به آزار و اذیت امام علیه السـلام پرداخت و او را هفت بار به مـدینه و ربذه و کوفه و بغداد انتقال داد، امّا هر بار منصور او را می طلبید و برای دلجویی حضـرت به ایراد عذرو بهانه می پرداخت و با خواری می رفت و امام صادق نیز به خوبی وخوشی باز می گشت.

در اینجا بی مناسبت نیست که برای آگاهی خوانندگان گرامی جزئیات برخی از این احضارها را که در اوایل و اواخر خلافت منصور انجام پذیرفته باز گو کنیم تا بخوبی شدّت اختلاف و کیفیّت آن، میان منصوروامام صادق روشن شود:

۱ – سید بن طاووس

به نقـل از ربیع، دربان منصور، آورده است که گفت: چون منصور حـج گزارد، احتمالاً در سال ۱۴۰ یا ۱۴۴ هجری، وبه مدینه رسـید، شبی را بیـدار ماند. آنگاه مرا طلبید و گفت: ای ربیع همین الآن به سـرعت و از کوتاه ترین راه برو و اگر می توانی تنها بروی، این کـاررا کن تـا نزد ابـو عبـداللّٰه جعفر بن محمّـد برسـی. به او بگو که پسـر عمویت به تو سـلام می رسانـد واز تو می خواهـد که همین حالاـ به سـویش آیی. پس اگراو)امـام صـادق علیه السـلام (اجـازه داد که بـا تو بیایـد، رخ بر زمین نه و اگر باآوردن عذر و بهانه از آمدن خود داری ورزید در این باره اختیار را به خود او واگذار، و اگر تو را فرمود که در آمدن به نزد او تأنی جویی آسان بگیر و کار را سخت مکن و قبول عفو کن و در گفتار وکردار تندی وخشونت به خرج مده.

ربیع گوید: من بر در سرای امام آمدم و آن حضرت را در خلوت خانه اش یافتم و بدون اذن ورود، درون خانه شدم. او را دیدم که گونه هایش را - به حال سجده - بر خاک گذارده.. وکف دست خود را به سوی آسمان برده، در حالی که آثار خاک بر چهره و دستان او نمایان بود.

شایسته ندیدم که لب به سخن بگشایم تا آنکه او از نماز و دعا فراغت یافت وچهره اش را برگرداند. گفتم: سلام بر تو ای ابو عبداللّه. فرمود:سلام بر تو برادرم. چرا اینجا آمدی؟

عرض کردم: پسر عمویت به تو سلام رساند و چنین و چنان گفت. اوبا شنیدن سخنان منصور فرمود:

وای بر تو ای ربیع!

)أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلاَ يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ(۱)).

"آیا هنگام آن فرا نرسید که مؤمنان دلهاشان به یاد خدا و آنچه از حقّ فروفرستاده، خاشع گردد و همچون کسانی که پیش از این کتاب داده شدندنباشند. پس مدّت بر آنان دراز شد و دلهایشان سخت گردید."

)أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتاً وَهُمْ نَائِمُونَ * أَوَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحىً وَهُمْ يَلْعَبُونَ * أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلاَ يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ(۲)).

"پس آیا مردم شهرها از آن ایمنند که شبانگاه که در خوابند عذاب ما آنها رافراگیرد؟ وآیا مردم شهرها از آن ایمنند که روز در حالی که به بازی مشغولندعذاب ما آنها را در بر گیرد؟ پس آیا از مکر خدا ایمن شدند؟! پس جز گروه زیانکاران از مکر خدا احساس امنیّت نمی کنند."

به خلیفه بگو السلام علیك و رحمه اللّه وبركاته.

آنگاه دو باره قصد نماز و توجّه كرد. عرض كردم: آیا پس از سلام عذر یا پاسخی هست؟

فرمود: آری. به او بگو:

)أَفَرَأَيْتَ الَّذِی تَوَلَّی * وَأَعْطَی قَلِيلاً وَأَكْدَی * أَعِندَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَی* أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِی صُحُفِ مُوسَی * وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِی وَفَّی * أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَأُخْرَی * وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَی * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَی(٣)).

"پس آیا دیدی كسی را كه پشت كرد و اندكی انفاق كرد و آنگاه بكلّی امساك كرد، آیا علم غیب نزد اوست و او بیناست یابد آنچه در صحف موسی است آگاهی نیافته و هم در صحف ابراهیم وفادار كه هیچ كس بار گناه دیگری را بر نمی كشد وبرای آدمی جز آنچه خود تلاش كرده، چیز دیگری نیست."

وما ای خلیفه به خدا سوگند از تو می ترسیم و زنانی كه تو آنان را بهترمی شناسی به خاطر ترس ما آنها هم می ترسند. پس از آزار ما دست بردارو گرنه نام تو را هر روز پنج بار به خداوند عرضه خواهیم كرد)یعنی درنمازهای پنجگانه با اخلاص تمام تو را نفرین می كنیم(.

و تو خود به واسطه پدرانت از رسول خداصلی الله علیه وآله برای ما حدیث نقل كردی كه آن حضرت فرمود: چهار دعاست كه از خداوند پوشیده نمی ماند دعای پدر در حقّ فرزندش و دعای برادر در حقّ برادرش، دعای پنهانی ودعای خالصانه.

ربیع گوید: هنوز گفتگو تمام نشده بود كه خبر گزاران منصور در پی من آمدند و از وجود من اطلاع یافتند. من نیز بازگشتم و سخنان ابوعبداللّه را برای منصور باز گفتم. منصور از شنیدن آن سخنان گریست وسپس گفت: به سوی او باز گرد و به او بگو كار ملاقات و نشستن با شما را به شما وا می گذارم و امّا زنانی كه از آنان یاد كردی بر ایشان درود بادوخداوند وحشت آنان را به امن مبدّل سازد واندوه آنان را بزداید.

ص: ٣٩١٨

ربیع گوید: من به نزد ابو عبدالله بازگشتم و او را از گفته منصور آگاه ساختم. پس او گفت: به او بگو صله رحم به جای آوردی و خداوند تو رابهترین پاداش دهد. سپس چشمانش پر از اشک شد تا آنجا که چند قطره نیز بر دامانش چکید.

۲ – از محمّد بن عبدالله اسکندری

یکی از ندیمان و یاران خاصّ منصورروایت شده است که گفت: روزی نزد منصور وارد شدم. او را دیدم که اندوهگین نشسته بود و آه سرد می کشید. گفتم: ای امیرالمؤمنین به چه می اندیشی؟

پاسخ داد: ای محمّد بیش از یک صد تن از اولاد فاطمه کشته شدند درحالی که سرور و پیشوایشان بر جای مانده است!

پرسیدم: او کیست؟

گفت: جعفر بن محمّد الصادق.

گفتم: ای امیرالمؤمنین! او مردی است که عبادت، پیکرش را فرسوده و لاغر ساخته و به جای طلب حکومت و خلافت، خود را به خداوندمشغول داشته است!

منصور گفت: ای محمّد البته من می دانم که تو به او و پیشوایی اش اعتقاد داری امّا بدان که حکومت و پادشاهی، عقیم است و من امشب برخودم سوگند یاد کرده ام که شب را سپری نکنم مگر آنکه از کار او فراغت یافته باشم.

محمّد گفت: به خدا زمین با همه وسعتش بر من تنگ شد. آنگاه منصور، سیّافی)جلّاد(را طلبید و به او گفت: چون ابو عبدالله الصادق رااحضار کردم وی را با گفتگو سر گرم می سازم و چون کلاهم را از سربرداشتم تو گردن او را بزن.

منصور، امام صادق را در آن ساعت فرا خواند. من با آن حضرت درخانه)منصور(بر خورد کردم. او لبهایش را می جنباند، امّا نفهمیدم چه می خواند. ناگهان دیدم قصر موج می زند، انگار که کشتی است در میان امواج دریاها، و دیدم که ابو جعفر منصور با پا و سر برهنه و در حالی که دندانهایش به هم می خورد و زانوانش می لرزید در برابر جعفر بن محمّدقدم می زد. او یک لحظه سرخ و لحظه ای دیگر زرد می شد. بازوی ابوعبدالله را گرفته بر تخت حکومتش بنشاند وخود همچون بنده ای دربرابر آقایش، فراروی آن حضرت نشست و گفت:

ص: ۳۹۱۹

ای پسر رسول خداصلی الله علیه وآله چرا در این ساعت بدین جای آمدی؟

امام فرمود: من برای اطاعت از خدا و پیامبرش و امیرالمؤمنین که سرافرازی اش مستدام باد، به نزد تو آمدم.

منصور گفت: من تو را فرانخوانده بودم و فرستاده اشتباه کرده است.

آنگاه گفت: هر حاجتی داری بگو؟

آن حضرت پاسخ داد: من از تو می خواهم که مرا بی جهت فرانخوانی.

منصور گفت: هر چه خواهی تو را باد.

آنگاه آن حضرت به سرعت بازگشت وخدای را بسیار سپاسگزاری کرد.

منصور لحاف و پوستین خواست و خوابید و تا نیمه شب از خواب بیدار نشد. چون بیدار شد من در آن هنگام بر بالین او بودم. منصور گفت:بیرون نرو تا قضای نمازم را که از من فوت شده به جای آورم که می خواهم سخنی با تو بگویم. چون قضای نمازش را به جای آورد به من روی کرد و از حوادث ترسناکی که به هنگام آمدن امام صادق علیه السلام برایش رخ داده بود، سخن گفت همین حوادث موجب شده بود که منصور از کشتن امام صادق دست باز دارد وآن حضرت را مورد تعظیم و احسان قرار دهد.

محمّد می گوید: به منصور گفتم: ای امیرالمؤمنین این امری شگفت نیست، زیرا ابو عبداللّه وارث علم پیامبرصلی الله علیه وآله است. جدّ او امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و اسما و دیگر دعاهایی پیش اوست که اگر بر شب بخواندشان درخشان خواهد شد و اگر بر روز بخواندشان دیگر تیره وتاریک نخواهد شد و اگر بر امواج دریاها بخواندشان، بر جای خودبی حرکت خواهند ایستاد.

بدین سان منصور هراز چند گاه امام را به نزد خود فرا می خواند تاآنکه بالاخره وی را با دادن زهر به شهادت رساند.

ص: ۳۹۲۰

مواضع تابان و نورانی امام صادق علیه السلام تنها در برابر منصور نبود. بلکه آن حضرت مشابه همین مواضع را با والیان منصور نیز داشت که از میان

آنها به دو نمونه زیر اشاره می کنیم:

۱ – یک بار امام صادق علیه السلام

نزد زیاد بن عبداللَّه بود. زیاد گفت: ای فرزندان فاطمه فضیلت شما بر مردمان چیست؟ تمام فاطمیون که درمجلس حضور داشتند از بیم جان خود لب از پاسخ فرو بستند.

آنگاه امام فرمود: "همانا از فضل ما بر مردم این است که ما دوست نداریم از خاندان دیگر جز خاندان خودمان باشیم در حالیکه کسی ازمردم نیست که دوست نداشته باشد از ما باشد"!

۲ – داوود بن علی، والی مدینه بود.

او به فرمانده نیروهایش دستورداد "معلی بن خنیس" یکی از سران برجسته شیعه و از یاران سخنور امام صادق علیه السلام را اعدام کند. فرمانده نیز فرمان والی را به اجرا گذاشت چون"معلی" به شهادت رسید، امام در حالی که نسبت به حکم صادر شده ازسوی والی بسیار خمشگین بود، رو به او کرد و فرمود: دوست مرا کشتی وچیزی را که از آنِ من بود گرفتی!! آیا نمی دانی که مرد ممکن است درسوگ و عزای فرزند خود آرام بنشیند، امّا در مقابل جنگ آرام نخواهدبود.

والی عذر آورد که او قاتل مستقیم "معلی" نبوده است.

آنگاه آن حضرت نزد فرمانده نیرو رفت. او به جُرم خود اعتراف کرد.دستور داد گردنش را بزنند. والی نیز او را به خاطر جُرمی که مرتکب شده بود، گردن زد.

منابع:

۱) سوره حدید، آیه ۱۶.

۲) سوره اعراف، آیه ۹۹ – ۹۷.

۳) سوره نجم، آیه ۴۰ – ۳۳.

نویسنده: آیت الله حاج سید محمد تقی مدرسی

مترجم: محمد صادق شریعت

منبع:sibtayn.com

پنجمین خورشید آسمان امامت

پنجمین خورشید آسمان امامت امام محمد باقر علیه السلام چهار سال پیش از واقعه عاشورا در سال ۵۷ هجری، از پدر و مادری علوی (امام سجاد و دختر امام حسن مجتبی علیهما السلام) در مدینه، چشم هستی را به جمال خویش روشن نمود.

درباره روز ولادت ایشان اختلاف است. برخی میلاد آن حضرت را سوم صفر و برخی اول رجب گفته اند.(۱)

موقعیت روائی امام در میان امامان پس از امیرمومنان علیه السلام ، بخش عمده ای از روایات به امام باقر و امام صادق علیهما السلام منتهی می گردد و این به دلیل موقعیت خاص سیاسی جامعه آن روز بود که این دو امام بیش از امامان دیگر فرصت نشر علوم آل محمد علیهم السلام را پیدا نمودند.

ابن شهر آشوب می نویسد: از فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام آنچه در زمینه تفسیر، کلام، فتوا و احکام حلال و حرام از آن حضرت صادر شده ،از کس دیگری صادر نشده است.(۲)

نشر این احادیث سبب شهرت عظیم علمی آن امام همام، در آن روزگار به عنوان عالم، امام، فقیه و محدث بوده است. ابوزهره از میان انبوه کسانی که به آن حضرت مراجعه و از محضر ایشان کسب علم کرده اند، به سفیان ثوری، سفیان بن عینیه(محدث مکه) و ابوحنیفه اشاره کرده است.(۳)

۱- ۲- قول اول در کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۶ و قول دوم در مسارالشیعه، ص ۳۳ آمده است.

۲- ۳- مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۲۷.

۳- ۴- الامام الصادق علیه السلام ، ص ۲۲.

ابرش کلبی از هشـام بن عبـدالملک پرسـید: این کیست که مردم عراق او را در میان گرفته و مشـکلات علمی خود را از او می پرسند؟ هشام گفت: این پیامبر کوفه است، خود را پسر رسول خدا و شکافنده علم و مفسر قرآن می داند.(۱)

روایت جابربن عبدالله انصاری جابربن عبدالله انصاری روایتی در فضیلت امام باقر علیه السلام نقل نموده که به نوشته ابن شهر آشوب ، فقهای مـدینه و عراق، همگی آن را روایت کرده اند . در این روایت جابر گوید(۲): رسول خدا مرا مورد خطاب قرار داد و فرمود: تو بعـد از من آنقـدر زنـده می مـانی که مردی از فرزنـدان مرا- که شبیه ترین مردم به من و نـامش مطابق نام من باشد- زیارت کنی، وقتی که او را دیدی، سلام مرا به او برسان و این سفارش مرا حتماً عمل کرده و سهل مگیر.

یعقوبی در ادامه حدیث چنین آورده است(۳) :

وقتی جابر به سـنین پیری رسـید و مرگ خود را نزدیک دیـد، پیوسـته می گفت، ای باقر ای باقر، کجایی. تا این که روزی آن حضـرت را دید و خود را به وی رسانید، در حالی که دست و پای حضرت را می بوسید و می گفت: پدر و مادرم فدای تو که شبیه پدرت رسول خدا هستی، رسول خدا بر تو سلام فرستاد.

ویژگیهـای اخلاقی امـام بـاقر علیه السـلام کسـی از جـانب پروردگار عهـده دار مقام امامت می شود که در تقوا، خداترسـی و اجلال او، تواضع و فروتنی و نشان دادن اخلاص در بندگی نمونه باشد ، تا برای دیگران الگو قرار گیرد.

ص: ۳۹۲۳

۱- ۵- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۵.

۲- ۶- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۴.

۳- ۷- تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰.

ما نیز به فراخور توان خویش پرتوهایی ازمؤلفه های اخلاقی امام باقر علیه السلام را که بر ما تابیده است را ذکر می نماییم.

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب در مورد امام باقرعلیه السلام می نویسد:

او راستگوترین و گشاده روترین و بخشنده ترین مردمان بود. در میان اهل بیت کمترین ثروت و درعین حال بیشترین هزینه را داشت. هر جمعه یک دینار صدقه می داد و می فرمود: صدقه روز جمعه به خاطر فضیلت این روز بردیگر روزها، دو چندان می شود. چون پیشامدی غم انگیز به او روی می نمود زنان و کودکان را جمع می کرد و آنگاه خود دعا می کرد و آنان آمین می گفتند. بسیار ذکر خدا می گفت. راه می رفت در حالی که ذکر خدا می گفت. غذا می خورد در حالی که ذکر خدا می گفت. با مردم سخن می گفت، اما این امر او را از ذکر خدا باز نمی داشت. فرزندانش را جمع می کرد و به آنان می فرمود تا طلوع آفتاب ذکر بگویند. هر کس از آنان را که می توانست قرآن بخواند به تلاوت قرآن و هر کس را که نمی توانست به گفتن ذکر، امر می فرمود. شیخ مفید نیز درباره آن حضرت می گوید: مراتب بخشندگی او در خاص و عام آشکار و بزرگواری اش در میان مردم مشهور و با وجود کثرت عیال و متوسط بودن وضع زندگی اش به تفضیل و احسان شناخته شده بود.

از سلیمان بن دمدم نقل شده است که گفت: آن حضرت از پانصد درهم تا ششصد و تا هزار درهم هدیه می داد و هیچ گاه از دادن صله به برادران و دیدار کنندگان و امیدواران و آرزومندانش به ستوه نمی آمد. هرگاه می خندید، می فرمود: خداوندا بر من خشم مگیر!

ص: ۳۹۲۴

أبی در کتاب نثر الدر می نویسد: هر گاه فرد دردمند و گرفتاری را می دید ، زیر لب استعاذه می گفت و هیچ گاه از اهل خانه اش شنیده نشد که به فقیر بگوید: ای فقیر خدا به تو برکت دهد و یا ای فقیر این را بگیر بلکه آن حضرت همواره می فرمود که فقیران را با بهترین نامهایشان صدا بزنند.(۱)

ابونعیم اصفهانی به هنگامی که از امام باقر در کتاب خود(حلیه الاولیاء) نام می برد او را با این صفات وصف می کند: حاضر، ذاکر، خاشع، صابر ابوجعفر محمد بن علی الباقر .(۲)

عبادت امام درباره خشوع فراوان آن امام در برابر خداوند، از افلح ، آزاد کرده ابوجعفر بشنویم که چه می گوید: با محمد بن علی به قصد حج بیرون شدم. چون به مسجد درآمد به خانه خدا نگریست با صدای بلند گریست. عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت مردم به شما می نگرند ای کاش اندکی صدای خود را پایین می آوردید. امام به من پاسخ داد: وای برتو ای افلح ! چرا نگریم ؟! شاید خدای تعالی در اثر این گریه بر من به مهربانی بنگرد و فردا در پیشگاهش سرفراز و رستگار شوم. افلح گوید: آنگاه امام طواف کرد و سپس آمد تا نزد مقام نماز گزارد. سپس سر از سجودش برداشت و دیدم که پیشانی آن حضرت از بسیاری اشک ، خیس شده است.

افلح می افزاید: آن حضرت هر گاه می خندید، می فرمود: خداوندا بر من خشم مگیر!(۳)

ص: ۳۹۲۵

۱- ۸- فی رحاب ائمه اهل البیت- سیره الباقر، ص ۶.

۲- ۹- حلیه الاولیاء ، ص ۲۸۹.

۳- ۱۰- همان، ص ۲۹۰.

فرزند بزرگوارش امام جعفر صادق علیه السلام در وصف اخلاص و عبادت پدرش چنین می فرماید:

پـدرم بسـیار ذکر خـدا می گفت. من با او می رفتم، و او ذکر خـدا می گفت. با او غذا می خوردم و او ذکر خدا می گفت. با مردم سـخن می گفت، اما این امر او را از ذکرخدا باز نمی داشت. زبانش را می دیدم که به کامش می چسبید و با این وصف پیوسته از گفتن ذکر لا اله الا الله باز نمی ایستاد. ما را جمع می کرد و به ما می فرمود که تا طلوع آفتاب ذکر خدا بگوییم و هر یک از ما را که می توانست بخواند به تلاوت قرآن فرمان می داد و هر که نمی توانست، می فرمود ذکر بگوید.(۱)

امام صادق (ع) در همین باره باز می فرماید:

من بستر پـدرم را می گستردم و انتظار می کشـیدم تا بیایـد. چون او به بسترش می آمد و می خوابید من نیز به سوی بستر خود می رفتـم. شـبی او دیر کرد و من به جسـتجویش به مسـجد رفتم . مردم همه در خـواب بودنـد . ناگهـان پـدرم را دیـدم که در مسـجد به حال سـجده است. در مسجد جز او کس دیگر نبود. ناله اش را می شنیدم که می گفت: پیراسته ای پرورگارا! تو، به حقیقت پروردگار منی . از روی تعبد وبندگی تو را سجده می کنم. معبودا! کردار من اندک است پس تو خود آن را برایم دو چندان کن. بارالها! مرا از شکنجه ات درروزی که بندگانت را بر می انگیزی، در امان نگاه دار و بر من نظر کن که توالبته توبه پذیر و مهربانی .(۲)

ص: ۳۹۲۶

۱- ۱۱- حلیه الاولیاء، ص ۲۹۸.

۲- ۱۲- همان، ص ۳۰۱.

عشق به قرآن آن حضرت بسیار به قرآن عشق می ورزید و بدان علاقه نشان می داد و تحت تأثیر آیات آن قرار می گرفت. ابان بن میمون قداح گوید: ابوجعفرعلیه السلام به من فرمود: قرآن بخوان؟ پرسیدم: از کدام سوه بخوانم؟ فرمود: از سوره نهم(توبه). ابان گوید: آمدم که حواس خودرا بر آن سوره متمرکز کنم آن حضرت فرمود: از سوره یونس بخوان. ابان گوید: این آیه را خواندم:

"لِلَّذینَ أَحْسَنُوا الحُسْنی وَ زِیادَهُ وَ لا یرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرُ وَلا ذِلَّهُ". (یونس /۲۶)

"برای کسانی که ایمان آوردند نیکوی و زیادت است و هرگز بر رخسارش گرد خجالت و ذلت ننشیند."

امام با شنیدن این آیه فرمود: بس است. آنگاه گفت : رسول خدا (ص) فرمود: در شگفتم که چطور وقتی قرآن می خوانم پیر نمی شوم.(۱)

تسلیم رضای خدا آن حضرت (ع) کاملاً به فرمان خداوند تسلیم بود. یکی از اصحابش روایت می کند که عده ای نزد ابوجعفر آمدند و دیدند که پسر آن حضرت بیمار و خود وی نیز ناراحت و اندوهگین است و آرام و قرار ندارد. دیدار کنندگان گفتند: به خدا قسم اگر به وی مصیبتی رسد، می ترسیم از او چیزی ببینیم که خوش نداریم. پس دیری نپایید که صدای شیون و زاری بر آن پسر بلند شد. در این لحظه امام باقرعلیه السلام با رویی گشاده و حالتی متفاوت با آنچه پیش از این داشت، بر دیدار کنندگان وارد شد . آنان عرض کردند: فدایت شویم، ما از حالتی که شما پیش از این داشتید، می ترسیدیم(با مرگ این کودک) حادثه ای پیش آید که موجب اندوه و ناراحتی ما شود! حضرت به آنان پاسخ داد: ما مایلیم کسانی که به آنان علاقه داریم، سالم بمانند و بهبود یابند. اما هنگامی که فرمان خدا جاری می شود به آنچه که او دوست می دارد گردن می نهیم.(۲)

ص: ۳۹۲۷

۱- ۱۳- حلیه الاولیاء ، ص ۳۰۳.

۲- ۱۴- همان، ص ۳۰۱.

انجام اعمال صالـح آن حضـرت از انجام هیچ کردار صالحی فروگذار نمی کرد. در این باره روایت جالبی از یکی از اصـحاب آن حضرت نقل شده است.

راوی می گویـد: ابوجعفر (ع) در تشـییع جنازه یکی از مردان قریش حاضـر شد. من نیز با آن حضـرت بودم. مردی به نام عطاء در میان تشـییع کنندگان بود. ناگاه زنی فریاد سـر داد. عطاء گفت: ای زن اگر ساکت نشوی ما باز می گردیم، اما زن خاموش نشد و در نتیجه عطاء بازگشت. راوی می گوید: به ابوجعفر گفتم: عطاء بازگشت. امام پرسید: چرا؟ گفتم:

این زن فریـاد سـر داد و عطـاء به او گفت: یا خاموش شو یا ما باز می گردیم و چون این زن دست از فریاد برنـداشت عطاء هم بازگشت.

امـام علیه السـلام فرمود: به راه خود ادامه دهیم. اگر مـا بـاطلی را بـا حق بـبینیم و حق را به باطـل واگـذاریم حق مسـلمان را ادا نکرده ایم. چون بر جنازه، نماز گزارده شـد، صاحب عزا به ابوجعفر عرض کرد: باز گرد که تو پاداش خود را گرفتی خـداوند تو را بیامرزد. تو نمی توانی راه بروی، اما آن حضرت از بازگشت امتناع ورزید . به آن حضرت عرض کردم: صاحب عزا به تو اجازه بازگشت داد و من حاجتی دارم که می خواهم آن را از شما درخواست کنم:

آن حضـرت پاسـخ داد: من بـا جنـازه می روم. مـا به اجازه او نرفتیم و به اجازه او هم باز نمی گردیم بلکه این فضل و پاداشـی است که ما آن را طلب کرده بودیم. انسان تا آن اندازه که به دنبال جنازه می رود، پاداش آن را دریافت می کند. (۱)

ص: ۳۹۲۸

۱- ۱۵- همان .

آداب معاشرت امام معاشرت آن حضرت با دیگران در نهایت ادب و بزگواری بود . به عنوان مثال ابوعبیده از ادب امام باقرعلیه السلام به هنگام سفر روایتی نقل کرده و گفته است: من رفیق راه ابوجعفر بودم. ابتدا من سوار می شدم و سپس آن حضرت . پس چون هر دو بر پشت مرکب سوار می شدیم، سلام می کرد و احوال می پرسید مانند کسی که انگار تا این لحظه دوستش را ندیده بود و با من مصافحه می کرد و به هنگام پایین آمدن، پیش از من فرود می آمد و چون هر دو قرار می یافتیم، سلام می داد و احوالپرسی می کرد چنان که گویی تازه دوستش را دیده است.

پس به او عرض کردم: ای فرزند رسول خدا کاری می کنی که پیشینیان ما چنین نکرده اند واگر حتی یک بار هم این کار را بکنند، بسیار است.

امام فرمود:" آیا نمی دانی در مصافحه چه چیزی (نهفته) است؟ دو مؤمن که با یکدیگر برخورد می کنند و یکی از آنها با دیگری مصافحه می کند گناهان آن دو فرو می ریزد چونان که برگ از درخت می ریزد و خداوند تا زمانی که آن دو ازهم جدا شوند به آن دو می نگرد.(۱)

سعه صدر امام امام در رفتار با مردم نکوکار و عفیف و پاکدامن بود. بدین سان از گناه دیگران تا آنجا که می توانست چشم می پوشید و همین بهترین اثر را در دل مردمان می گذاشت.

روزی مردی مسیحی(از روی طعنه) به آن حضرت گفت: تو بقری؟

۱- ۱۶- همان، ص ۲۸۹.

امام فرمود: نه من باقرم. باز مرد به قصد طعنه گفت: تو فرزند آشپزی؟

امام فرمود: آشپزی حرفه مادرم بود. مرد باز گفت: تو پسر آن زن سیاه چرده زنگی بد اخلاقی؟

حضرت پاسخ داد: اگر تو راست می گویی خداوند او را بیامرزد و اگرتو دروغ می گویی خداوند تو را بیامرزد!

مرد نصرانی از اخلاق امام باقرعلیه السلام مات و مبهوت ماند و همین امر او را واداشت تا به دست امام باقر(ع) به دین اسلام تشرف یابد.(۱)

استراتژی زیبای امام صادق علیه السلام(منبر ده دقیقه ای)

اشاره

استراتژی زیبای امام صادق علیه السلام امام جعفربن محمد علیهماالسلام در مواجهه با خلفای جور مخصوصا منصور عباسی دو نوع برخورد داشت که کاملا در مقابل هم بنظر می رسد.

۱- گاهی با لحن نرم و بطور ملایم با وی سخن گفته و در مقام تبرئه خویش برآمده.

۲- گاهی هم بی آنکه اقرار و اعترافی کند با شدت و تندی با آنان برخورد کرده است.

« امام در عین حالیکه در برخی موارد خیلی ملایم صحبت می کند؛ مثلا آنجا که به منصور می فرماید: به خدا سوگند من این کار را نکرده ام ؛ من پیر شده و ضعیف و ناتوان گشته ام؛ می خواهی مرا در برخی از زندانهایت باز داشت کن تا مرگ من فرا رسد که چندان دور نیست.

در مورد دیگر به منصور پیغام می فرستد: اگر دست از اذیت و آزار ما نکشی هر روز پنج نوبت تو را نفرین می کنم. ...» .

حقیقت این برخورد دوگانه آن هم از سوی امام معصوم با منصور چیست؟

۱- ۱۷- همان .

و وظیفه امروزِ شیعیان امام صادق باید کدام شیوه رفتاری از این دو باشد؟

در این بحث به قدر توان و فرصت به این نکته پرداخته شده است؛ هر چند برای پاسخ این سئوال مجالی بیش از این نیاز است.(۱)

الف. اصل تقیه

یکی از اصول مهم عقیدتی شیعه تقیه است.

شیخ مفید رحمه الله گوید:

«تقیّه، پنهان کردن حق و پوشاندن اعتقاد به حق و پنهانکاری با مخالفان حق و پشتیبانی کردن از آنان در آنچه ضرر دین و دنیا را در پی دارد. هرگاه به «ضرورت تقیّه» ظنّ قوی پیدا کنیم، تقیّه واجب است و هرگاه ندانیم یا ظنّ قوی نداشته باشیم که آشکار گردیدن و نمودن حق ضروری است، تقیّه واجب نیست.(۲)

«شیعه در مورد تقیه به ادله چهارگانه استناد دارد.

از قرآن به عنوان نمونه: لا یتخذالمومنون الکافرین أولیاء... إلّا أن تتقوا منهم تقه...

افراد با ایمان نباید بجای مومنان کافران رادوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد؛ مگر اینکه از آنها تقیه کنید(و بخاطر هدفهای مهمتری کتمان نمائید).(۳)

خدای تعالی مطابق این آیه اجازه می دهد که مومنان به هنگام خوف بر جان خود و در مورد تقیه و ترس از شر و آسیب کافران تظاهر به دوستی آنان کنند تا بدین وسیله از خطر برهند... عقل هم بطور قطع حکم می کند که انسان در مواقع خطر تا اندازه که می تواند باید جان و مالش را از خطر نابودی حفظ کند و خویشتن را از مهلکه نیندازد.» (۴)

ص: ۳۹۳۱

۱- ۱.صفحاتی از زندگانی امام جعفر صادق علیه السلام، علامه مظفر، ترجمه سید ابراهیم سیدعلوی،انتشارات قلم، چاپ اول، ص۱۸۹

۲- ۲.شرح عقائد الصدوق، شیخ مفید، ص ۲۴۱

۳- ۳.آیه ۲۸ سوره آل عمران، ترجمه آیت الله مکارم

۴- ۴.صفحاتی از زندگانی امام صادق، مظفر،ص۱۵۴ و۱۵۵

امـام جعفر صـادق علیه السـلام چون در فشـار سیاسـی عجیبی قرار داشـتند و زیر ذره بین مأمورین حکومتی بسـر می برنـد در بسیاری از زمانها مجبور به تقیه می شدند. «تقیه در عصر امام جعفر صادق علیه السلام شروع نشده بلکه در روزگاران پیشتر هم وجود داشته است. حضرت امیرالمومنین علیه السلام بخش اعظم عمر خود را در تقیه گذرانده است.» (۱)

امام نه تنها عملا خود این سـیره را داشـتند که به شـیعیان نیز توصـیه می نمودنـد تا در برابر دسـتگاه جور تقیه نماینـد. ایشان به یاران سفارش اکید داشتند که نه در گفتار و نه در رفتار عقیده خود را ابراز ننمایند.

صیانت از خود و عقائد خود:

«در دوران امـامت امـام صـادق علیه السـلام تنهـا در دهه سوم قرن هجری آزادی نسبی وجود داشت که حتی در همان دهه نیز فعـالیت هـای آن حضـرت و شـیعیان تحت کنترل بود، امـا پیش از آن در دوران امویـان و پس از آن به وسـیله منصور عباسـی شدیدترین فشارها علیه شـیعیان اعمال می شد به طوری که جرأت هر گونه ابراز وجودی از آنها سـلب شده بود...اصحاب امام به منظور صـیانت خود از گزنـد منصور مجبور بودنـد به طور کامـل تقیه نموده و مواظب باشـند تـا کوچکترین بی احتیاطی از آنـان سر نزنـد... تأکیـدهای مکرر امـام صادق علیه السـلام بر تقیه خود دلیل آشـکاری بر وجود چنین فشار سیاسـی بود. خطر هجوم بر شیعه چنان نزدیک بود که امام برای حفظ آنان ترک تقیه را مساوی ترک نماز اعلام فرمود؛ از جمله امام به معلّی بن خُنیس که به دست حاکمان زمان خود کشته شد؛ فرمود: یا معلّی! اکتم امرنا و لا تذعه...

۱- ۵.همان،ص ۱۵۶

ای معلا! اسرار ما را پنهان بدار و آن را به همه کس نگو خداوند کسی را که اسرار ما را پنهان داشته و آن را برملا نسازد، در دنیا عزیز می دارد. به هر حال روایاتی وجود دارد حاکی از این که شدت فشار به قدری بود که حتی شیعیان بدون اعتنا به همدیگر از کنار هم رد می شدند. در روایت دیگری درباره جاسوسان ابوجعفر منصور آمده: منصور در مدینه جاسوسانی داشت و آنها کسانی را که با شیعیان جعفر رفت و آمد داشتند گردن می زدند. (۱)

با توجه به نقل این روایات در جایی که حکومت وقت به شیعیان بلکه آنان که با شیعیان در ارتباط بودند هر چند خود شیعه نبودند اینگونه در خطر بودند تکلیف رهبر و امام شیعیان روشن است.

ب. عدم تعادل رفتاری خلفای جور با امام

این عدم تعادل روحی بویژه درمورد منصور وارد شده است.«منصور هر چند که به نام خلیفه و سلطان بر سرزمینهای اسلامی پنجه انداخته است ولی خود می داند که صاحب بر حق این مقام، حضرت جعفر صادق علیه السلام است که دارای هر نوع فضیلتی می باشد و نیز می داند که اگر امام جعفر صادق علیه السلام بخواهد برای به دست آوردن حکومت به پا خیزد، او را توان مقاومت و ایستادگی در برابر امام نیست، از این رو می بینیم گاهی از تندگوئی ها و طعنه های امام چشم می پوشد چون نمی خواهد به نزاع و مشاجره ادامه دهد تا سرانجام امام تصمیم به مقاومت و مبارزه جدی بگیرد. اما شدت علاقه منصور به حکومت و سلطنت که چشم او را کور و گوشش را کر کرده بود گاهی او را وا می داشت که نسبت به امام اهانت و اسائه ادب کند و حتی قصد ریختن خون آن حضرت را نماید. بنابراین هنگامی که امام احساس می کرد موقعیت نخستین است حق را به کمال و تمام آشکار می کرد. ولی موقعی که می دید منصور سر مست حکومت و جاه و مقام است برای دفع خطر و پیشگیری از تجاوزات او نرمش نشان می داد.» (۲)

ص: ۳۹۳۳

۱- ۶.حیات فکری و سیاسی امامان شیعه،صص۳۵۹ و ۳۶۰

۲- ۷.صفحاتی از زندگانی امام صادق، مظفر،ص۱۸۹ و ۱۹۰

مقتل الصادق علیه السلام

مقتل الصادق علیه السلام

سید ابن طاووس (ره) در کتاب شریف «مهج الدعوات» فصل «ادعیه امام صادق علیه السلام » چنین می نویسد:

منصور در دوران حکومتش هفت بـار امـام صـادق علیه السـلام را نزد خود احضـار کرده است؛ گاهی در مـدینه و در ربـذه به هنگام عزیمت حج و دیگر بار در کوفه و بغـداد ، و در همه این جریانات تصـمیم بر قتل امام داشت و در تمام این جریانات با امام بد رفتاری کرده و با وی سخن ناروا گفته است.

در اینجا یکی از این وقایع تأسف برانگیز را از کتاب شریف «منتهی الآمال» اثر مرحوم شیخ عباس قمی (ره) نقل می کنیم.

روزی منصور در قصـر خود نشـست و هر روز که در آن ق_ص_ر ش_وم می نشـست آن روز را «روز ذبح» می گفتند؛ زیرا که نمی نشـست در آن ع_م_ارت م_گ_ر برای قتـل و سـیاست.و در آن ایـام حضـرت صـادق علیه السـلام را از م_دی_نه طلبیـده بـود و آن حضـرت داخـل شـده بود. چون شب شـد و مقـداری از شب گـذشت ربیع را ط_لب_ی_د و گ_فت: ... ب_رو و ج_ع_ف_ر بن محمّـد را در هر حـالتی که یـافتی بیـاور و نگـذار که هیئت و حالت خود را تغییر دهـد. ربیع گفت: بیرون آمـدم و گفتم «اِنّا للّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راَجِعُونَ» هلاک شـدم ؛ زیرا که اگ_ر آن ح_ض_رت را در ای_ن وق_ت ب_ه نزد منصور بیاورم با این شدت و غضبی که او دارد البته آن حضرت را هلاک می کند و آخرت از دستم می رود و اگر نیاورم مرا می کشـد و نسل مرا بر می اندازد و مالهای مرا می گیرد، پس مردد شدم میان دنیا و آخرت و نفسم ب_ه دن_ی_ا م_ای_ل شد و دنیا را بر آخرت اختیار کردم.

ص: ۳۹۳۴

محمّـد پسـر ربیـع گفت کـه چون پـدرم بـه خـانـه آمـد مـرا طـلبـیـد و مـن از هـمـه پـسـرهـای او سـنـگـیـن دل تـر بـودم پس گفت برو بـه نزد جعفر بـن محمّـد و از دیـوار خـانه او بالا ـ برو و بی خبر بـه سـرای او داخـل شـو، بـه هـر حـالی کـه او را یـافـتی بـیـاور. پـس آخـر شـب بـه مـنـزل آن حـضـرت رسـیـدم و نـردبـانـی گـذاشـتـم و بـه خـانه او بی خبر درآمـدم دیـدم که پـیـراهـنـی پـوشـیـده و دسـتـمـالی بـر کـمـر بـسـتـه و مـشـغـول نـمـاز اسـت، چـون از نـمـاز فـارغ شـد گفتم بیا که خلیفه تو را می طلبـد، فرمود: بـگـذار که دعا بخوانم و جامه بپوشم ، گفتم نمی گذارم فرمود که بگـذار بروم و غسلی بکنـم و مهیـای مرگ گردم، گفتم اجـازه نـدارم و نمی گـذارم، پس آن مرد پیر ضـعیف را که بیشـتر از هـفـتـاد سـال از عـمـرش گـذشـته بود بـا یـک پیراهن و سـر و پـای برهنه از خانه بیرون آوردم، چون پاره ای راه آمد ضعف بر او غالب شد و من رحم کردم بر او و بر اسب خـود سـوار کـردم و چـون به در قصر خلیفه رسیدم شنیدم که با پدرم می گفت: وای بر تو ای ربیع ! دیر کرد و نیامد.

پس ربیع بیرون آمـد و چـون نظرش بر امـام علیـه السـلام افـتـاد و او را بـا ایـن حـالت مشاهـده کرد گریسـت! زیرا ربیع اخلاص زیادی خـدمت حضـرت داشت و آن بزرگوار را امام زمان می دانست. حضـرت فرمود: که ای ربیع! می دانم که تو به جانب مـا میـل داری ایـن قـدر مهلت بـده کـه دو رکعت نمـاز به جا بیـاورم و بـا پـروردگـار خـود مـنـاجـات نـمـایم، ربیع گفت: آنچه خواهی بکن، پس دو رکعت نـمـاز کـرد و زمـانی طولانی را بـا دانـای راز عرض نیاز کرد و چون فارغ شد ربیع دست آن حضرت را گرفت و داخل ایوان برد، پس در میان ایوان نیز دعایی خواند،

و چون امام عصر را بــه درون قصر برد و نگاه منصور بر آن حضرت افتاد از روی خشم گفت : ای جعفر! تــو تــرک نــمــی کــنــی حــســد و سرکشی خود را بر بنی عباس و هر چند سعی می کنی در خــرابــی حکومت ایــشــان فــایــده نــمــی بــخشد، حضرت فرمود: به خدا سوگند! اینها که می گــویــی هــیــچ یک را نکرده ام ، و تو می دانی که من در زمان بنی امیه که دشمن ترین خلق خــدا بــودنــد بــرای مــا و شــمــا، بــه آن آزارهــا کــه از ایــشــان بــر مــا و اهل بیت ما رسید چنین اراده ای نکردم و از من به ایشان بدی نرسید و نسبت به شما نیز این چنین اراده نکرده ام ... ، پس منصور ساعتی سر در زیــر افکند و در آن وقت بر بالشی تکیه کرده بود، او همیشه در زیر تخت خــود شمشیر می گذاشت ، سپس گفت: دروغ می گویی و دست در زیر تخت کــرد و نــامــه هــای بــسیار بیرون آورد و به نزدیک آن حضرت انداخت و گفت: این نامه های تــو اســت کــه بــه اهل خراسان نوشته ای که بیعت مرا بشکنند و با تو بیعت کنند، حضرت فــرمــود: بــه خــدا ســوگــنــد که اینها به من افترا است و من اینها را ننوشته ام و چنین اراده ای نــکــرده ام ...، ناگهان منصور شمشیر را به قدری از غلاف بیرون کشید، ربیع گفت: چون دیــدم کــه منصور دست به شمشیر برده است بر خود لرزیدم و یقین کردم که آن حضرت را شــهــیــد خــواهــد کــرد، ولی شــمشیر را در غلاف کرد و گفت : شرم نداری که در این سن می خــواهــی فتنه به پا کنی که خونها ریخته شود؟

ص: ۳۹۳۶

حضـرت فرمود: نه به خـدا سوگنـد که ایـن نـامـه هـا را مـن نـنـوشـته ام و خـط و مهر من در اینها نیست و بر من افترا بسـته اند . پس منصور باز آتش غضـبش مشتعل گردید و شمشیر را تمام از غلاف کشید، در حالی که آن حضرت نزد او ایسـتاده بود و مترصـد شـهادت بود ولی ناگهان منصور بار دیگر شـمشـیر را در غلاف کرد و ساعتی سـر به زیر افکند و سـر برداشت و گفت: راست می گویی، سـپس آن حضـرت را نزدیک خود طلبید و بر کنار خود نشاند و پس از اکرام بسیار ایشان را راهی منزل نمود.

ربـیـع گـفـت کـه مـن شـاد بـیـرون آمـدم و مـتـعـجـب بـودم از آنـچـه مـنـصـور اول در بـاب حـضـرت اراده داشـت و آنـچـه آخـر بـه عـمـل آورد، چـون بـه صـحـن قـصـر رسـیـدم گـفـتـم: یـابـن رسـول اللّـه! مـن مـتـعـجـبـم از آنـچـه او اول بـرای شـمـا در خـاطـر داشـت و آنـچـه آخـر در حـق شـمـا بـه عمـل آورد ....،و هر چـه منصـور اظهـار خشم مـی نـمود هیچ اثر ترس و اضطرابی در شما مشاهده نمی کردم ، حـضـرت فـرمـود: کـسـی کـه جـلالت و عـظـمـت خـداونـد ذوالجلال در دل او جلوه گر شده است ابهت و شوکت مخلوق در نظر او می نماید، و کسـی که از خدا می ترسد از بندگان پروا ندارد.

.... ربـیـع گـفـت به نزد خلیفه برگشتم و هنگامی که خلوت شد سبب آن رفتار عجیب را از منصور پرسیدم. گفت: ای ربیع ! در وقتی که او را طلبیدم بر قتل او مصرّ بودم و بر آنکه از او عذری قبول نکنم زیرا بودن او برای من، هر چند قیام به شمشیر نکنـد، گرانـتر اسـت از آنهـا که قیـام می کننـد؛ زیرا که می دانم او و پـدران او را مـردم امـام مـی دانـنـد و ایـشـان را واجـب الاطـاعه می شـمارند و از همـه خلـق، عـالـمـتـر و زاهـدتـر و خـوش اخـلاق تـرنـد و در زمـان بـنـی امـیـه مـن بـر احـوال ایـشـان مـطـلـع بـودم ، هنگـامی کـه در مـرتـبـه اول قـصـد قتل او کردم و شمشیر را مقداری از غلاف بیرون کشیدم دیدم که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله برای من متمثّل شـد و میـان من و او قرار گرفت و دسـتهایش را گشوده بود و آستینهای خود را بالا زده بـود و رویش را تـرش کـرده بـود و از روی خـشـم بـه سـوی مـن نظر می کرد مـن بـه آن سـبـب شـمـشـیـر را در غـلاف کردم. در مـرتـبـه دوم دیـدم کـه رسـول خـدا صـلی اللّـه علیـه و آلـه بـار دیگر نـزد مـن مـتـمـثّـل شـد، نـزدیـکـتـر از اول و خـشـمـش بسـیار بـود و چـنـان بـر مـن حـمـلـه کـرد کـه اگـر مـن قـصـد قـتـل جـعـفـر مـی کردم او قصـد قتـل مـن می کرد....، بـه این جهت از آن اراده برگشـتم و او را اکرام کردم. ایشان فرزندان فاطمه اند و به حق ایشان جاهل نمی باشد مگر کسی که بهره از دین نـداشـتـه بـاشـد.

همچنین از «مشکاه الانوار» ن__ق__ل ش__ده است که در آخرین لحظات عمر مبارک امام صادق علیه السلام یکی از اصحاب ایشان خدمت آن حضرت رسید، ولی آن حضرت را به سبب زهری که منصور دوانیقی به ایشان خورانیده بود، چندان لاغر و باریک دید که گویا هیچ چیز از آن بزرگوار نمانده جز سر نازنینش. پس آن مرد به گریه درآمد. حضرت فرمود: برای چه گریه می کنی؟ گ__ف__ت: گ__ری__ه ن__ک__نم با آنکه شما را به این حال می بینم ؟ فرمود: چنین مکن ، همانا مؤمن چ__ن__ان است که هرچه عارض او شود خیر او است، اگر بریده شود اعضای او برای او خیر است و اگر مشرق و مغرب را مالک شود برای او خیر است ...

امام موسی کاظم علیه السلام پدرش را پس از شهادت در میان دو تکه پارچه سفید که لباس احرام او بود به اضافه پیراهن و دستاری که یادگار جدش حضرت علی بن الحسین علیه السلام بود، پیچید و در قبرستان بقیع در کنار اجداد طاهرینش به خاک سپرد؛ امام کاظم علیه السلام ضمناً دستور داد، چراغ اطاقی را که پدرش در آن می زیست همچنان روشن نگاه دارند و این چراغ تا زمانی که امام کاظم در مدینه بود، همه شب روشن بود تا اینکه او به عراق احضار شد.

سفارش های امام صادق(ع) به عبدالله بن جندب

سفارش های امام صادق علیه السلام به عبدالله جندب:

سفارش های امام صادق(ع) به عبدالله بن جندب در بردارنده حکمت های بسیاری است و راه و رسم زندگی را به همه آن ها که خواهان سعادت اخروی هستند، می آموزد.

ص: ۳۹۳۸

امام صادق(ع) به آسیب شناسی اجتماعی می پردازد و هنجارها وناهنجارها را معرفی می کند.

منبر حاضر شرحی مختصر بر سخنان امام صادق(ع) است.

ابتدا دو مقدمه را تقدیم می نماییم:

۱- عبدالله بن جندب کیست؟

عبـدالله بن جنـدب از علمـای بزرگ شـیعه و راویان پارسا وموردداطمینان درسـده دوم هجری و از یاران امام صادق، امام کاظم وامام رضا علیهم السلام است. (۱) وی نزد ائمه علیهم السلام مقام و منزلت رفیعی داشت. (۲)

عبدالله بن جندب از امام رضا(ع)پرسید: آیا از من راضی هستید؟ آن حضرت فرمود: بله، قسم به خداوند! خدا و رسولش نیز از تو راضی هستند. (۳)

عشق و ارادت خالصانه عبـدالله بن جنـدب به اهل بیت علیهم السـلام و تلاش فراوان او برای ترویـج فرهنگ شـیعی سـبب شده است که نام اودر بین صـدها راوی حـدیث جاودانه بماند. روایت های فراوان او گواه این که وی در نقل و حفظ احادیث ائمه علیهم السلام نقش عمده ای داشته است.

۲- سند وصیت

قدیمی ترین منبع شیعی که سفارش های امام صادق(ع) به عبدالله بن جندب را نقل کرده، کتاب «تحف العقول»، (۴)

اثر دانشـمند وارسـته شـیعه، فقیه و محدث بزرگ، «ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی» است، که در قرن چهارم هجری و معاصر شیخ صدوق(متوفای ۳۱۸ ه .ق) می زیست.

او استاد شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه. ق) بود. عبدالله بن جندب نزد عالمان رجال، شخصیتی ستودنی دارد.

ابن شـعبه حرانی سـفارش های امام صادق(ع) به عبـدالله بن جنـدب را همانند سایر روایت های بدون ذکرنام راویان آن آورده است. او درمقـدمه تحف العقول به این نکته اشاره و دلیلش را این گونه بیان می کند: «به منظور سـبکی، اختصار و ایجاز و نیز باتوجه به محتوای احادیث که بیشتر درباره آداب، اخلاق، مواعظ و حکمت ها است، سندهای روایت ها را نیاوردم.» (۵)

علامه مجلسی(ره) در کتاب ارزشمند بحارالانوار، (۶) متن کامل سفارش های امام صادق(ع) به عبدالله بن جندب را به نقل از تحف العقول، با تفاوت های بسیار اندک آورده است.

با توجه به مقام والای مولف و محتوای احادیث که در باب اخلاق وآداب وسنن است. حذف سند حدیث ها خللی به وجود نخواهد آورد،زیرا تمام عالمان شیعه همواره از این کتاب پرارزش استفاده کرده اند و به آن اعتماد داشته اند.

هشدار به دوستان

امام صادق(ع) دراولین جمله از سفارش های سازنده خود، به دوستان خود هشدار می دهد و آن ها را از خطر دام های شیطان آگاه می سازد:

«یا عبدالله! لقد نصب ابلیس حبائله فی دارالغرور فما یقصد فیها الا اولیائنا»;

ای عبدالله! ابلیس دام هایش را در دنیای فریبنده فقط به قصد شکار دوستان ما پهن کرده است.

امام صادق(ع) به عبدالله بن جندب هشدار می دهد که مواظب شکارگاه ها و دام های شیطان باشد:

یا بن جندب! ان للشیطان مصائد یصطاد بها فتحاموا شباکه ومصائده.» ای پسر جندب! شیطان مکان هایی برای شکار دارد. مواظب دام ها وشکارگاههای او باشید!

عبدالله بن جندب می پرسد:

یا بن رسول الله(ص) و ما هی؟ ای پسر فرستاده خدا! آنها چیستند؟

«اما مصائده فصد عن بر الاخوان، و اما شباکه فنوم عن قضاء الصلوات التی فرض الله.» اما ابزار شکار او است شیطان ایجاد مانع در نیکی به برادران و دام های شیطان خفتن از انجام نمازهای واجب است.

فایده های نیکی به برادران

در رفتارها و روابط اجتماعی، که تشکیل دهنده بخش عظیمی اززندگی انسان ها، است، داشتن حس همیاری و روحیه نیکی به برادران دینی نشانده دهنده پویایی و سلامت جامعه است.

امـام صادق(ع) ازسویی بی توجهی به آن را شکارگاه شـیطان شـمرده و از سوی دیگر اهمیت و ارزش این خصـلت نیکو را با ذکر گوشه هایی از آثار وفوائد آن، این گونه بیان داشته است:

الف – عبادت خدا

هدف از آفرینش انسان در فرهنگ متعالی قرآن، بندگی و کرنش درمقابل آفریدگار است:

(و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون) (۷) ;«جن و انس را جز برای بندگی و عبادت نیافریدم.»

از جلوه های پرارزش این هدف، نیکویی به برادران و دیدار آنها است.

«امـا انه مـا یعبـدالله بمثل نقل الاقـدام الی بر الاخوان وزیارتهم»; آگاه باش! همانا خداونـد به چیزیماننـد گام برداشـتن در راه نیکی به برادران و دیدار آن ها بندگی نشده است.

ب – سعی بین صفا و مروه

دومین اثر نیکی به دیگران، داشتن ثواب سعی بین صفا و مروه است:

«یا بن جندب! الماشـی فی حاجه اخیه کالساعی بین الصـفا والمروه.» ای پسـر جندب! کسـی که برای بر طرف کردن نیاز برادر خود گام برمی دارد مانند کسی است که سعی بین صفا و مروه می کند.

ج – به خون غلطیدن در راه خدا

ارزش دیگری که نیکی به برادران دینی در پی دارد همانندی آن باکشته شدن در راه خدا است:

«و قاضی حاجته کالمتشحط بدمه فی سبیل الله یوم بدر واحد»; برطرف کننده نیاز برادر دینی همانند کسی است که روز بدر و احد در راه خدا به خون خود بغلطد.

د – همنشینی با حور

«یابن جندب! من سره ان یزوجه الله الحور العین و یتوجه بالنور فلیدخل علی اخیه المؤمن السرور»;

ای پسر جندب! هر که خوشحال می شود از این که خداوند او را به ازدواج حورالعین در آورد وتاج نور برسرش نهد باید دل برادر مومنش را شاد سازد .

عقوبت سستی دررفع نیاز برادران

جامعه ای که به مشکلات و گرفتاری های همنوعان خود بی توجه باشد ونسبت به حقوق نیازمندان سستی نماید زمینه عذاب سخت خداوند رافراهم آورده است:

«ما عذب الله امه الا عند استهانتهم بحقوق فقراء اخوانهم»; خداوند امتی را عذاب نخواهد کرد، مگر در وقتی که نسبت به حقوق برادران نیازمند خود سستی نمایند.

آسیب شناسی روابط اجتماعی

امام جعفر صادق(ع) چند مورد از آسیب های روابط اجتماعی را چنین بیان کرده است:

۱- غش: خیانت، نیرنگ وکلاه برداری.

۲- تحقیر: خوار و کوچک شمردن دیگران و بی توجهی به شخصیت آن ها.

۳- دشمنی: کینه توزی و درگیری.

۴- حسادت: ناراحت شدن از خوبی های دیگران و خیر دیگران را نخواستن.

«و من غش اخاه وحقره و ناواه جعل الله النار ماءواه، و من حسد مومنا انماث الایمان فی قلبه کما ینماث الملح فی الماء»;

هرکس به برادر مومنش نیرنگ زند و او را کوچک و خوار شمارد و با او درگیر شود، خداوند جایگاهش را آتش قرار دهد و هرکه به مومنی حسادت ورزد ایمان در دلش آب شود، همانند آب شدن نمک در آب.»

زیان های غفلت از نماز

«ویل للساهین عن الصلوات، النائمین فی الخلوات، المستهزئین بالله و آیاته فی الفترات، اولئک لاخلاق لهم فی الاخره و لایکلمهم الله و لا ینظر الیهم (۸) ، یوم القیمه و لایزکیهم و لهم عذاب الیم»;

وای برغفلت کنندگان از نماز، خواب رفته گان در خلوت ها و آن ها که در زمان ضعف دین، خدا و نشانه هایش را تمسخر می کنند. آن ها هیچ بهره ای درآخرت ندارند. خداوند در روز قیامت با آن ها سخن نمی گوید و به آن ها نگاه نمی کند و آن ها را نمی بخشد و برای آن ها عذابی دردناک است.

سفارش حضرت در مورد خواب:

امام صادق(ع) در ادامه سفارش هایش به عبدالله بن جندب فرمود:

«یابن جندب! اقل النوم بالليل و الكلام بالنهار فما فی الجسد شيی ء اقل شكرا من العين و اللسان، فان ام سليمان قالت لسليمان(ع) يا بنی اياك و النوم فانه يفقرك يوم يحتاج الناس الی اعمالهم»;

ای پسر جندب! در شب کم بخواب و در روز کم بگو، زیرا در جسم آدمی عضوی کم سپاس تر از چشم و زبان نیست. همانا مادر سلیمان به سلیمان گفت: پسرم! از خواب بپرهیز، زیرا تو را درروزی که مردم به اعمال و کردار خود نیازمندند، سخت محتاج می کند.

با توجه به نیاز طبیعی ولازم انسان به خواب، مذمت آن دراین سخنان مربوط به پرخوابی و خواب هایی است که انسان را از انجام وظایف دینی و دنیایی باز می دارد.

پی نوشتها:

۱- رجال شیخ طوسی، ص ۲۲۶، ۳۵۵ و ۳۷۹.

۲- رجال علامه حلی، ص ۱۰۵.

۳- رجال کشی، ص ۵۸۵.

۴- تحف العقول، ص ۳۱۱.

۵- همان، ص ۴.

۶- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۷۹، ح ۱۱۳.

۷- ذاریات، آیه ۵۶.

۸- جمله «ولاینظر الیهم» در نسخه تحف العقول نیست ولی دربحارالانوار آمده است.

فضایل و مناقب اخلاقی امام صادق علیه السلام از دیدگاه اهل سنت

فضایل و مناقب اخلاقی امام صادق علیه السلام از دیدگاه اهل سنت

حضرت صادق علیه السلام آنچنان به خلق وخوی روحانی و معنوی آراسته بود که همگان در همان برخورد اول شیفته و شیدای حضرت می شدند. اخلاق حضرت چنان وارسته و الهی بود که هر کس با وی در مجلسی برخورد می کرد، بدون اینکه حضرت سخن گوید، به عظمت حضرت پی می برد. ازاین رو، بزرگان اهل سنت از عمرو بن ابی مقدام نقل کرده اند که می گفت: «کُنتُ اِذا نَظَرْتُ إِلی جَعْفرَ الصّادِقِ رَضِیَ اللّه ُعَنْهُ عَلِمْتُ أَنَّهُ مِنْ سُلالَهِ النَّبیّینَ؛ چون به جعفر صادق علیه السلام نظر می کردم، متوجه می شدم که آن حضرت از سلاله پیامبران است».۱

حسن خلق

حسن خلق مهم ترین فضیلت برای پیشوایان دینی است و در جلب دل ها و رفعت مقام نزد خدا و مردم نقش بسزایی دارد.

اخلاق نیکوی حضرت همان اخلاق جدّش رسول اللّه صلی الله علیه و آله بود. او با مردم خوش اخلاق بود، در تشییع جنازه شرکت می جست و به عیادت بیماران می رفت و بدی ها را با خوبی پاسخ می داد.

ابو زهره مالکی می نویسد:

مالک گفت: من پیوسته به حضور جعفر بن محمد رفت و آمد داشتم. آن حضرت بذله گو بود و بیشتر تبسم می کرد، ولی وقتی نام رسول اللّه نزد او برده می شد، رنگ حضرت به زردی می گرایید.

درباره حسن خلق حضرت نقل کرده اند که مردی از حجاج وارد مدینه شده و خوابیده بود. چون بیدار شد، خیال کرد همیان او را دزدیده اند. پس بیرون آمد و امام صادق را دید. پس دست حضرت را گرفت و گفت: تو همیان مرا برداشته ای! حضرت بدون اینکه ناراحت شود، فرمود: چه چیزی داخل آن بود؟ آن مرد گفت: هزار دینار طلا در آن بود. حضرت آن مرد را به خانه برد و هزار دینار به او بخشید. پس آن مرد به خانه خود برگشت و همیان را در خانه خود یافت. آن گاه به سوی امام صادق علیه السلام برگشت و از حضرت عذرخواهی کرد و خواست هزار دینار را به حضرت برگرداند، ولی امام نپذیرفت و فرمود: ما چیزی را که داده ایم، پس نمی گیریم. پس آن مرد پرسید: این آقا کیست؟ گفتند: امام جعفر صادق.

امام نسبت به همه محبت داشت و با همگان اعم از سیاه و سفید و عرب و عجم، خوش برخورد و نسبت به دوستان وفادار بود. نقل شده که مردی سیاه چهره ملازم حضرت بود. امام مدتی ایشان را ندید. پس روزی در جمع دوستان از حال او پرس وجو کرد. مردی با حالت تمسخر گفت: «اِنَّهُ نَبَطِيٌّ؛ آن مرد نبطی۴ است!» پس امام صادق فرمود: اصل و شخصیت هر انسانی به عقل و حسب و دین و کرم و تقوای اوست و همه مردم (سیاه و سفید...) یکسان هستند. پس آن مرد شرمگین شد.

همچنین عالم معاصر اهل سنت، عبدالحلیم جندی درباره اخلاق نیک حضرت، می نویسد:

روزی امام، عابری را که بر ایشان سلام نکرد، برای خوردن غذا دعوت کرد. حاضران از او پرسیدند: آیا سنت این نبود که آن مرد نخست سلام گوید و سپس به غذا دعوت شود؟ حضرت پاسخ داد: این فقه تنگ نظرانه عراقی است... بنابراین، فقه امام «علوی» است که با بخشش شروع می شود و فقه عملی است؛ زیرا ابتکار عمل را در دست دارد و فقه اجتماعی است که فرد بخشنده به گیرنده توجه دارد و فقه اسلامی و انسانی است که سراسر آن احترام و بزرگواری است.

پرهیزگاری

عبادت و اطاعت خدا از معرفت برمی خیزد و معرفت هر که بیشتر باشد، عبادت و پرهیزش نیز بیشتر از دیگران است. آن حضرت که در علم و معرفت سرآمد همگان بود، در عبادت و اخلاص مانند نیاکان پاکش در اوج قله کمال بود.

مالک بن انس، فقیه و امام بزرگ اهل سنت در توصیف حضرت صادق علیه السلام می نویسد:

ص: ۳۹۴۵

من پیوسته به حضور حضرت صادق علیه السلام مشرف می شدم. بیشتر اوقات حضرت تبسم بر لب داشت، ولی چون نامی از رسول خدا صلی الله علیه و آله برده می شد، رنگش متغیر و کبود و گاهی زرد می شد. مدت زمان زیادی نزد او می رفتم و او را در یکی از سه حال می دیدم: یا در حال نماز بود یا روزه داشت و یا مشغول قرائت قرآن بود. هرگاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل می کرد، با طهارت بود. از زاهدان و عابدانی بود که خشیت از خدا وجودشان را فراگرفته بود... .

عبدالحلیم جندی از عالمان معاصر اهل سنت از مالک بن انس روایت می کند:

یک سال با او حج به جا آوردم. وقتی سوار بر مرکب، برای احرام مهیا شد، هرچند خواست لبیک بگوید، صدا در گلویش قطع شد و نزدیک بود از مرکب به زیر افتد. عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله (در احرام) ناگزیر نخست باید لبیک بگویی. فرمود: چگونه لبیک بگویم، می ترسم خدای عزوجل بفرماید:

«لا لَبَّیْکَ وَ لا سَعْدَیْکَ...».

پیوسته در طاعت خدا بود و عزت را در عبادت و طاعت خدای می جست. همواره این دعا را بر لب داشت که:

«اَللَّهُمَّ اَعِزَّنِی بِطاعَتِکَ؛

خدایا! مرا به طاعت خود عزیز گردان.»۹ همچنین به دیگران می فرمود: «هیچ زاد و توشه ای برتر از تقوا نیست و چیزی نیکوکارتر از سکوت و کم حرفی نیست».

آراستگی ظاهری

حضرت ظاهری آراسته داشت. قامتش نه کوتاه بود و نه بلند؛ چهره ای داشت که بسان ماه می درخشید. پوست او لطیف بود و موهایی مجعد و مشکین و پیشانی بلندی داشت. او لباس هایی را که مورد رضای جدش بود، می پوشید که پیامبر فرموده بود: «بدون اسراف و تکبر بخورید و بیاشامید و بپوشید».نقل شده است روزی سفیان ثوری، حضرت را دید که قبایی آراسته و زیبا پوشیده است. سفیان ثوری می گوید: با تعجب به حضرت می نگریستم. پس حضرت فرمود: ای ثوری! چه شده که چنین با تعجب نگاه می کنی؟ آیا از آنچه می بینی، تعجب می کنی؟ گفتم: ای فرزند رسول خدا! این لباس، لباس شما و پدرانت نیست. پس حضرت فرمود: ای ثوری! آن زمان، زمان فقر و نداری امت بود و آنان به اقتضای زمانشان لباس می پوشیدند، ولی این زمان، زمان نعمت است و نعمت به سوی امت روی آورده است .

سپس حضرت قبای رویین را کنار زد و قبای پشمی خشنی را که زیر لباس هایش پوشیده بود، نشان داد و فرمود: ما این لباس خشن را برای خدا پوشیده ایم و لباس رویین و آراسته را برای شما. پس هر آنچه برای خدا باشد، پوشیده می داریم و آنچه برای شما باشد، آشکارش می کنیم.

عبدالحلیم جندی می نویسد:

امام صادق علیه السلام می فرمود: «آن گاه که خداوند نعمتی را به کسی ارزانی می دارد، دوست دارد آن نعمت را نزد او ببیند؛ زیرا خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.» و می فرمود: «خداوند زیبایی و تجمل را دوست دارد و از فقر و فقرنمایی ناخرسند است». همچنین می فرمود: «مرد باید لباس خویش را پاکیزه نگه دارد و از بوی خوش استفاده کند و خانه خویش را گچ کاری کند و آستانه خود را پاکیزه سازد».

بخشندگی

هیاج بسطام می گوید:

«کانَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ یُطْعِمُ حَتّی لایَبْقی لِعِیالِهِ شَیْ ءٌ»؛

یعنی امام جعفر بن محمد چنان اطعام می فرمود که حتی برای اهل و عیالش چیزی باقی نمی ماند. امام در وصیت به فرزندش می فرمود: «ای فرزند! اگر کسی از تو چیزی خواست، به او احسان کن».

عبدالحلیم جندی در این باره می نویسد:

عین زیاد، نام مزرعه ای از آنِ امام صادق۷ بود. او به کارکنانش دستور می داد که راهی به داخل باغ باز کنند تا مردم به درون آن راه یابند و از میوه های آن بخورند. هر روز ده سفره می انداخت که بر سر هر یک، ده نفر می نشست. هر گاه ده نفر برمی خاستند، ده تن دیگر به جای آنها می نشستند. هر یک از همسایگان که به مزرعه نمی آمد، یک ظرف از آن خرماها را برایشان می فرستاد. زمان برداشت محصول که می رسید، پاداش کارگران را می داد. آنچه بر جای مانده بود، به دستور امام به مدینه برده می شد و میان مردم تقسیم می گردید و به هر یک در خور حال وی چیزی می رسید.

ابن ابی طیفور می نویسد:

میهمانی نزد امام صادق علیه السلام بود. روزی مهمان برخاست که کاری برای امام انجام دهد. حضرت نگذاشت و خود برخاست و کار را انجام داد و فرمود: «پیامبر از کار کردن مهمان جلوگیری می کرد».

فضل بن روزبهان، از علمای اهل سنت در شرح فرازی از صلوات مخصوص آن حضرت می نویسد:

آن حضرت، فریادرس و یاری کننده ضعیفان و عاجزان در پیش آمدها و بلاها بود و این به رحم و عطوفت آن حضرت بر عاجزان اشاره دارد؛ چنان که روایت کرده اند هرگاه برای کسی حادثه یا فقری پیش می آمد، به جوار لطف و احسان آن حضرت در مدینه پناه می برد و از خوان نعمت آن حضرت بهره می برد؛ انگار که شیعه اهل بیت است.

حضرت به همه احسان و محبت می کرد و گناه افراد سبب نمی شد حاجت او را روا نکند. می بخشید و موعظه می کرد. شقرانی۱۸ که فردی گناه کار و شراب خوار بود، می گوید: گرفتار بودم و شفیعی نداشتم. سرگردان بودم که ناگه جعفر بن محمد را دیدم. پس گفتم: فدایت شوم، من غلام شقرانی هستم و حاجت خود را اظهار کردم. پس حضرت به من عطایی کرد و سپس فرمود: ای شقرانی! نیکی از همه خوب است و از تو پسندیده تر و زشتی از همه بد است و از تو بدتر؛ به خاطر مکانی که نزد ما داری.

زمخشری پس از نقل این جریان می نویسد:

بنگرید امام چگونه احسان می کند و حاجت شقرانی را روا می کند و به او احترام می گذارد، با اینکه از حال او آگاه بود. بنگرید که چگونه او را موعظه می کند؛ این خلق و خو، همان خلق و خوی پیامبران است.

ص: ۳۹۴۸

بردباری

رویدادهای زندگی امام صادق علیه السلام بسان یک مدرسه است. او در برابر نعمت ها، شکور و در بلاها، صبور بود. هنگام پدید آمدن بلاها، یادآور نعمت بود و این همان صبر جمیل است که قرآن ما را بدان فرا می خواند.

در تاریخ آمده است حضرت صادق علیه السلام فرزندی داشت که پیش چشمان ایشان از دنیا رفت. پس حضرت گریست و در همان وقت نعمت های خداوندی را به یاد آورد و فرمود:

«لَئِنْ اَخَذْتَ لَقَدْ اَبْقَیْتَ وَ لَئِنْ اِبْتَلَیْتَ لَقَدْ عافَیْتَ؛

خداوندا! تو منزهی، اگر چیزی از ما گرفتی چیزهایی دیگر را برایمان نگه داشتی. اگر مصیبتی دادی، عافیت نیز بخشیدی».

سپس کودک را نزد زنان برد و آنها را سوگند داد که شیون نکنند. آن گاه فرزندش را برای خاک سپاری برد؛ در حالی که می گفت:

پاک و منزه است خدایی که فرزندانمان را از ما می ستاند، ولی دوستی و محبت او در دل ما فزونی می یابد. ما افرادی هستیم که آنچه را دوست داریم، از خدا می طلبیم و او به ما عنایت می کند. آن گاه که به یکی از عزیزانمان مصیبتی رسید، بدان رضایت می دهیم.۲۰

عفو و گذشت

احسان و کرم، سجیه و عادت اهل بیت پیامبر اسلام است. امام صادق علیه السلام نیز در این بیت رشد یافته و از همان کودکی، درس عفو و گذشت را از پدران بزرگوارش فراگرفته بود. ما در اینجا نمونه هایی از عفو و گذشت امام را که در کتاب های اهل سنت آمده است، ذکر می کنیم.

علامه یوسف بن محمد اندلسی در کتاب الف باء می نویسد:

روایت شده است حضرت کنیزی داشت که در ظرفی، آب بر دستان حضرت می ریخت. پس در این هنگام، ظرف به پیشانی امام خورد و به شدت درد گرفت. وقتی کنیز متوجه شد، گفت: ای مولای من «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظِ؛ مؤمنان کسانی هستند که در ناراحتی کظم غیظ می کنند» و حضرت فرمود: کظم غیظ کردم. پس گفت: «وَ الْعافِینَ عَنِ النّاس ؛ مؤمنان، اهل گذشت هستند». حضرت فرمود: تو را بخشیدم. کنیز گفت: خدا نیکوکاران را دوست دارد. حضرت فرمود: تو در راه خدا آزادی و هزار درهم نیز به تو بخشیدم.۲۱

عبدالحلیم جندی می نویسد:

آن حضرت اعضای خانواده اش را از رفتن روی بلندی بازمی داشت. روزی امام به خانه آمد. یکی از کنیزکانش که کودک او را نگه داری می کرد و با کودک بالای نردبان رفته بود، تا چشمش به حضرت افتاد، از خطایی که کرده بود، هول شد و بدنش لرزید و کودک از دستش به زمین افتاد و از دنیا رفت.

حضرت با چهره ای برافروخته بیرون رفت و هنگامی که سبب آن را از وی پرسیدند، فرمود: رنگ چهره ام به سبب مردن کودک نیست، بلکه بدین جهت است که کنیزک از آمدن من به وحشت افتاد. پس از آن به کنیز فرمود: تو در راه خدا آزادی و از تو گذشتم.

جوان مردی

شقیق بلخی از حضرت در زمینه فتوت و جوان مردی پرسید. حضرت فرمود: شما در مورد جوان مردی و فتوت چه نظری دارید؟ شقیق گفت: اگر بر ما عطا شود، شکر کنیم و اگر عطا نشود، صبر می کنیم. حضرت فرمود: سگان مدینه هم این گونه اند. پس شقیق گفت: ای پسر رسول خدا! پس فتوت نزد شما چیست؟ فرمود: «اگر بر ما عطا شود، ایثار می کنیم و می بخشیم و اگر عطا نشود، شکر می کنیم».

شجاعت

شجاعت فقط زور بازو و شمشیر زدن نیست. شجاعت، نیرویی درونی و قلبی است که مظاهر آن در اعضا و جوارح، گاه بر زبان و گاهی بر دست و بازو ظاهر می شود. اهل بیت پیامبر و از جمله امام صادق علیه السلام تمام مظاهر شجاعت را داشتند که در موقعیت های مختلف ظاهر می شد. در تاریخ آمده است روزی حضرت در حضور منصور دوانیقی بود. پس مگسی بر صورت منصور نشست. منصور مگس را می راند، ولی او بازمی گشت تا منصور آزرده خاطر شد. پس به امام صادق علیه السلام رو کرد و گفت: یا ابا عبداللّه! به چه علت و حکمتی خدا مگس را خلق کرده است؟ حضرت فرمود: «لِيُذِلَّ بِهِ الْجَبابِرَةَ؛ تا به وسیله آن متکبران و ستمگران را خوار کند». منصور چون سخن را شنید، ساکت شد و چیزی نگفت.

ذهبی می نویسد:

وقتی نزد حضرت صادق علیه السلام از بخل منصور سخن گفته شد، حضرت فرمود: حمد خدایی را که او را از دنیایش هم محروم ساخت و دینش را هم بر او باقی نگذارد.

وصیت به فرزندان

وصیت و نصیحت به فرزندان، سیره و سجیه ائمه معصومین علیهم السلام بوده است. این روش، درسی است از مکتب ائمه معصومین علیهم السلام برای شیعیانشان در بهتر تربیت کردن فرزندان. این سیره نشان می دهد که نصیحت و وصیت فرزندان از وظایف پدری است و پدران باید بدان توجه کنند.

یکی از اصحاب حضرت می گوید: به محضر امام صادق علیه السلام مشرف شدم. فرزندش موسی بن جعفر (امام هفتم) را در مقابل حضرت دیدم، در حالی که امام صادق این سخنان را به او وصیت می کرد و می فرمود:

فرزنـدم! وصـیت مرا حفـظ کن که اگر آن را به خـاطر داشـته باشـی، به سـعادت و بزرگی خواهی زیست و به درست کاری و خوبی خواهی مرد.

ای فرزنـدم! هر که به قسـمت خـدا قـانع شود، غنی خواهـد شـد. هر کس چشـمش به آنچه در دست دیگران است باشـد، فقیر خواهـد شد. هر کس به قسـمت خدا راضـی نباشد، خدا را در قضا و قدرش متهم ساخته است... هر کس عیب های دیگران را آشـکار سازد، رسوا خواهـد شـد و هر که شمشـیر سـتم پیشه کنـد، به همان کشـته خواهد شد و هر کس چاهی برای دوسـتش بکند، خود در آن گرفتار شود... .۲۶

توصیه به خلفای جور

ابوجعفر منصور دوانیقی از سـتم کاران زمان حضـرت بود، ولی امام حتی از توصـیه و نصـیحت وی نیز باز نمی ایستاد. منصور، خود را در رتبه و نسبت به رسول خدا با امام یکی می دانست و برخی نیز با منصور هم عقیده بودند. روزی منصور بی شـرمانه نزد حضـرت این اعتقاد را بیان کرد و گفت: ما و شـما نسـبت به رسول خدا در یک رتبه هستیم. حضـرت با فراست پاسخ داد: اگر رسول خـدا زنـده بود و همسـری از شـما برمی گزید، جایز بود، ولی بر پیامبر جایز نبود از خانواده ما همسـری برگزینند؛ به این دلیل که ما از پیامبر و او از ماست.۲۷

بلاذری در انساب الاشراف از ابن مسیب نقل می کند که :

منصور کسـی را خدمت امام صادق علیه السلام فرستاد و حضرت را خواست تا درباره مردم مدینه با ایشان مشورت کند. چون حضـرت تشـریف آورد، منصور گفت: همانـا من با مردم مـدینه چنـدین مرتبه مـدارا کردم و به آنان مهلت دادم، ولی می بینم آنـان از کارهـای خود (علیه مـا) دست برنمی دارنـد. می خواهم کسـی را به سوی آنـان بفرسـتم که نخـل هـای آنان را قطع و چشـمه هایشان را خراب کند... . حضـرت فرمود: «به سـلیمان نعمت داده شد و او شـکر کرد. ایوب گرفتار شد، ولی صبر پیشه سـاخت. یوسـف قدرتمنـد شـد و بخشـید. حـال، خـدا این خلافـت را به تو داده و علمی به تو عطـا کرده است. پس تو از همه سزاوارتر هستی به بخشش و عفو از خطاکاران.» در پی سخن امام، غضب منصور از میان رفت و آرام شد.

تعلیم دعا

سفیان ثوری آهنگ بیت اللّه داشت و مسافر کعبه بود. پیش از حرکت خدمت امام مشرف شد. حضرت به او فرمود: وقتی به بیت خدا رسیدی، دست بر دیوار بگذار و بگو: «ای خدایی که فراتر از فنا و فوتی و شنونده هر نجوایی هستی و ای خدایی که پس از مرگ، گوشت بر استخوان می رویانی». سپس هرچه خواستی دعا کن.

آن گاه سفیان از امام موعظه و تعلیم درخواست کرد. حضرت فرمود: «ای سفیان! چون چیزی را که می پسندی به تو روی آورد، بیشتر حمد خدا کن و چون چیزی که نمی پسندی، پیش آید، بیشتر بگو: «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إِلاّ بِاللّه ِ» و هرگاه رزقت کم شد، بیشتر استغفار کن».۲۹

حرز امام صادق علیه السلام

فضل بن روزبهان پس از ذکر ماجرایی که میان حضرت و منصور دوانیقی رخ داد و حضرت به برکت حرز و دعایی که با خود داشت، از دست منصور نجات یافت، می نویسد:

حرز مشهور آن حضرت را که به حرز امام جعفر مشهور است، اول آن چنین است:

«ماشاءَ اللّه ُ تَوَجُّها إلَی اللّه ِ، ماشاءَ اللّه ُ تَقَرُّبا إلَی اللّه ِ، تَلَطُّفا إلَی اللّه ِ، ماشاءَ اللّه ُ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إِلاّ بِاللّه ِ ...».

بحمدللّه تعالی این فقیر ضعیف آن را یاد دارم و از اوراد فقیر است که سال هاست بدان مواظبت می کنم و تمام عمر در پناه آن حرز «بِحَمْدِللّه ِ وَ حَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ» از شر دشمنان مصون و محروسم ان شاء اللّه تعالی. چون آن حرز بسیار مشهور است، در این مقام گفته شد. ان شاءاللّه هر کس بدان مواظبت کند، به یقین، از شر انس و جن در پناه حق تعالی خواهد بود.

ص: ۳۹۵۳

بنا بر نقل ذهبی، حضرت فرمود:

ای سفیان! اگر خدا نعمتی بر تو بخشید و تو بقا و دوام آن نعمت را دوست داشتی، بیشتر حمد و شکر خدا کن که همانا خدا فرموده است:

«لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ»

و هرگاه روزی ات کم شد، بیشتر استغفار کن که خدا فرموده است:

«اِسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کَانَ غَفّارا یُرسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُم مِدْرارًا و یُمْدِدْکُمْ بِأمْوالٍ...».

و هر گاه ناراحتی و غصه ای از سلطان و یا کس دیگری داشتی بیشتر بگو:

«لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إلاّ بِاللّه »

که همانا این ذکر، کلید گشایش و گنجی از گنج های بهشت است.

فضائل و مناقب و کرامات شیخ الائمه ، امام صادق (ع)

اشاره

فضائل و مناقب و کرامات شیخ الائمه ، امام صادق (ع) یکی از یاران امام صادق(ع) گفته با ایشان به سفر حج رفتم در بین راه زیر درخت خرمای خشکی نشسته بودیم. فرمود: ای نخل ما را از آنچه خداوند به عنوان روزی بندگانش در تو قرار داده است، بخوران! دیدم نخل پر از خرما شد و به طرف امام خم شد.

ابن طلحه می گوید: (1)

امام جعفر صادق(ع) از بزرگان و سادات اهل بیت(ع) است.

صاحب علوم کثیر، عبادت فراوان، اوراد دائم، زهد آشکار و تلاوت بسیار، معانی قرآن کریم را به دقت بررسی و از اقیانوس قرآن گوهرهای ارزنده را استخراج می کرد و نتایج شگفتی به دست می آورد

و اوقاتش را به انجام طاعات گوناگون تقسیم می کرد به گونه ای که از خود در آن باره حساب می کشید.

دیدنش انسان را به یاد آخرت می انداخت

و شنیدن سخنش باعث پارسایی در دنیا می شد.

نتیجه پیروی از رهنمودهایش بهشت بود،

نور جمالش گواهی می داد که او از سلاله نبوت است

و پاکیزگی اعمالش روشن می ساخت که او از دودمان رسالت است.

گروهی از بزرگان مذاهب و دانشمندان برجسته آنها مانند یحیی بن سعید انصاری، ابن جریح، مالك بن انس، ثوری، ابن عیینه، ابوحنیفه، شعبه، ایوب سجستانی و دیگران از او حدیث نقل کرده اند و از دانشش بهره جسته اند. می گوید: او چندین لقب دارد که مشهورتر از همه صادق است و از جمله آنها صابر، فاضل و طاهر می باشد.

مناقب حضرت:

اما مناقب و صفات آن حضرت بیش از حد شمار است و عقل و فهم شخص آگاه و بصیر درباره انواع مناقبش حیران است تا آن جا که علوم سرشاری که به خاطر تقوای زیاد بر قلبش جاری بود، همه احکامی را که علل آنها برای کسی قابل درک نیست و علومی را که عقول از احاطه به حکم آنها قاصر است به او نسبت داده و از وی روایت کرده اند.گویند کتاب جفری که در مغرب به پسران عبدالمؤمن به ارث رسیده، از جمله سخنان اوست. براستی که این خود منقبتی والا و در مقام فضایل، مرتبه بلندی است.

۱.روایتی از ابن ابی حازم :

من در خدمت جعفر بن محمّد(ع) بودم ناگاه دربانش آمد و گفت سفیان ثوری پشت در است، فرمود: بگو بیاید. سفیان وارد شد، جعفر بن محمّد(ع) فرمود: ای سفیان تو کسی هستی که پادشاه در جستجوی تو است و من از پادشاه بر حذرم، بلند شو و از منزل محترمانه بیرون برو. سفیان عرض کرد: یک حدیث بفرمایید تا بشنوم و برخیزم. جعفر بن محمّد(ع) فرمود: ((پدرم از قول جدم برای من نقل کرد که رسول خدا (ص) فرمود: کسی که خداوند به او نعمتی داده، باید خدا را حمد و سپاس گوید و هر که دیرتر روزی اش را رساند، باید از خداوند طلب آمرزشی کند و هر که به او اندوهی رسید، باید بگوید: ((لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم)). همین که سفیان بلند شد، جعفر بن محمّد فرمود: سفیان این سه را فراگیر که بسیار مهم است.

۲. سفیان می گوید:

بر جعفر بـن محمـد(ع) وارد شـدم در حـالی کـه جـامه ای از خز سـیاه بر تـن و عبـایی از خز بر دوش داشـت. بـا تعجب به آن حضرت نگاه می کردم ! فرمود: «ای ثوری ! چه شده است که به ما نگاه می کنی شاید تو از لباس ما در شگفتی؟ عرض کردم : یـابن رسـول الله این لبـاس شـما و پـدرانتان نیست، فرمود: ای ثوری ! آنهـا در زمـان تنگـدستی و نیازمنـدی بودنـد، به مقـدار تنگـدستی و نیازمنـدیشان عمـل می کردنـد و امروز هنگـام فراوانی نعمت است. آنگـاه آستین جـامه را پس زد، زیر آن جـامه پشـمینه سـفیدی نمودار شـد که دامن و آستینش از دامن و آستین لبـاس رویی کوتاهتر بود، فرمود: ای ثوری! این لباس زیر را برای خدای تعالی و این لباس رویی را برای شما پوشیده ایم. آنچه برای خداست پنهان داشته ایم و آنچه برای شماست آشکار کرده ایم.»

۳. هیاج بن بسطام می گوید:

جعفر بن محمـد(ع) بقدری دیگران را اطعام می کرد که برای خانواده خویش چیزی نمی ماند و همواره می فرمود: «کار نیك به کمال نمی رسد مگر به سه چیز: تأخیر نینداختن ، کوچك شمردن و پنهان داشتن.»(۲)

۴. از عمرو بن ابی مقدام نقل شده که می گوید:

من هر وقت به سیمای جعفر بن محمد(ع) می نگریستم، می فهمیدم که او از دودمان نبوت است.

۵. برذون بن شبیب نهدی که اسم اصلی اش جعفر بود می گوید:

از جعفر بن محمّـد(ع) شـنیدم که می فرمود: «درباره ما همان حقی را رعایت کنیـد که عبـد صالـح - حضـرت خضـر - درباره یتیمان رعایت کرد که پدر و مادرشان صالح بودند.»

ص: ۳۹۵۶

۶. از صالح بن اسود نقل شده که می گوید:

از جعفر بن محمـد(ع) شـنیدم که می گفت: «از من بپرسـید پیش از آن که مرا نیابید زیرا هیچ کس بعد از من برای شـما چون من حدیث نخواهد گفت .»

۷– رد و بدل شدن سخن:

میان جعفر بن محمد(ع) و عبدالله بن حسن در اول روز سـخنی رد و بدل شد و عبدالله بن حسن با امام به درشتی سـخن گفت. بعد که جدا شدند و راهی مسجد گشتند، جلو مسجد به هم رسیدند. ابوعبداللّه جعفر بن محمد(ع) رو به عبداللّه بن حسن کرد و فرمود: امروز را چگونه گذرانـدی ای ابا محمـد؟ وی مثل یک آدم عصـبانی جواب داد: خوب . فرمود: ای ابا محمّد! آیا می دانی که صـله رحم حساب را سـبک می کنـد؟ عبـداللّه گفت : تو همواره چیزی می گویی که من نمی فهمم ! فرمود: بنابراین برای تو قرآن می خوانم، گفت : آن را بگو! فرمود: بسیار خوب، گفت: پس بگو! این آیه را تلاوت کرد: « والذین یصلون مآ امر اللّه به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب»

عبداللّه پس از این سخنان عرض کرد: پس از این مرا نخواهی دید که قطع رحم کرده باشم .(۳)

۸– در ارشاد مفید – رحمه اللّه – آمده است که:

امام صادق، جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب(ع) از میان برادرانش، جانشین و وصی پدرش بود و پس از وی عهـده دار امامت شـد و بر همه آنها برتری داشت و از همگی پرآوازه تر و ارجمندتر و در نظر عامه و خاصه والامقام تر بود و مردم بقـدری از علوم آن حضـرت نقل کرده اند که از هر سو به نزد او می شـتافتند و آوازه اش در همه جا پیچیده بود و دانشـمندان به قدری که از آن حضـرت روایت کرده اند از هیچ یک از اهل بیت، روایت نکرده اند و از هیچ یک از عالمان و صاحبان آثار و ناقلان اخبار به انـدازه امام صادق (ع) حـدیث نقل نشـده است تا جایی که محدثان ، نام راویان مورد وثوقی را که از آن حضرت روایت کرده اند، بر شمرده و شمار آنان را از اهل آراء و عقاید گوناگون، چهار هزار تن بر آورد کرده اند. که این خود یکی از دلایل روشن امامت آن حضـرت است که عقلها را حیران ساخته و زبان مخالفان را از ایراد شبهات درباره امامتش لال کرده است .(۴)

ص: ۳۹۵۷

۹-. حافظ ابونعیم می گوید:

براستی که ابوعبـداللّه، جعفر بن محمّـد الصـادق(ع) به عبادت و خضوع در پیشـگاه خـدا رو آورده بود و کناره گیری از دنیا و خشوع را برگزیده و از ریاست و اجتماعات گریزان بود.(۵)

۱۰. بعضی گفته اند:

تصوف، بهره گرفتن از نسب و ترقی کردن به وسیله اسباب است .(۶)

۱۱. ابن جوزی می گوید:

جعفر بن محمّد(ع)از حب ریاست و روگردان و سرگرم عبادت بود.(۷)

۱۲. از ابن حمدون نقل شده است که:

منصور دوانیقی در نـامه ای به جعفر بن محمّـد(ع) نوشت : چرا شـما مثـل سایر مردم نزد ما رفت و آمـد نمی کنیـد؟ در پاسـخ نوشت: نه مـا کـاری کرده ایم که به خاطر آن از تو بیم داشـته باشـیم و نه تو از امور آخرت چیزی داری که به آن امیـد نزد تو آمـد و رفت کنیم و نه در نعمتی هستی که به تو گوارا باد بگوییم و نه مصـیبتی را می بینیم که تو را تسـلیت بدهیم پس نزد تو بیـاییم چه کنیم ؟ می گویـد: منصور بـا شـنیدن این پاسخ، نوشت، همراه مـا باش تا ما را نصـیحت کنی! جواب داد: کسـی که هدفش دنیا باشد تو را نصـیحت نمی کند و آن که هدفش آخرت است، همراه تو نمی شود. منصور گفت : به خدا سوگند که این سـخن، جایگاه مردمی را که هـدفشان دنیاست از مردمی که طالب آخرتنـد در نزد ما مشـخص کرد و براستی که جعفر بن محمّد(ع) خود طالب آخرت است نه طالب دنیا.(۸)

ص: ۳۹۵۸

کرامات

کرامت اول:

در«کشف الغمه» به نقـل از کتـاب ابن طلحه (۹) آمـده است که می گویـد: عبـداللّه بن فضل بن ربیع از پدرش نقل کرده، می گوید: منصور، در سال ۱۴۷ سـفر حج کرد و بعد به مدینه رفت و به ربیع گفت : کسـی را به دنبال جعفر بن محمّد(ع) بفرست تا او را با رنج و عذاب نزد ما بیاورد. خدا مرا بکشد، اگر من او را نکشم ! ربیع چنان وانمود کرد که فراموش کرده است.

دوباره منصور تکرار کرد و به ربیع گفت: کسی را بفرست تا او را با رنج و عذاب بیاورد، باز ربیع خود را به غفلت زد. این بار منصور نامه تندی به ربیع نوشت و در نامه به ربیع پرخاش کرد و فرمان داد که کسی را بفرستد تا جعفر بن محمّد(ع) را بیاورد. ربیع کسی را فرستاد، وقتی که حضرت را آوردند، ربیع عرض کرد: یا اباعبداللّه به خدا پناه ببر که منصور به گونه ای دنبال تو فرستاده که جز خدا کسی شرّ او را دفع نمی کند.

جعفر بن محمّـد(ع) گفت: «لاـ حول و لا قوه الا بالله» آنگاه ربیع حضور وی را به اطلاع منصور رسانـد. همین که امام(ع) وارد شـد، منصور شـروع به تهدید آن حضـرت کرد و سـخنان درشت به زبان آورد و گفت: ای دشـمن خدا! مردم عراق تو را رهبر خود دانسـته و زکات مالشان را برای تو می فرسـتند و تو از سـلطنت من سـرپیچی می کنی و در پی آشوب و غائله هستی، خدا مرا بکشـد که اگر من تو را نکشم ! امام(ع) پس از شـنیدن سـخنان منصور فرمود: یا امیرالمؤ منین! به سـلیمان نعمت داده شـد، سپاسگزاری کرد. ایوب مبتلا شد، صبر کرد، به یوسف ستم کردند، او بخشید و تو از آن قبیل هستی .

ص: ۳۹۵۹

چون منصور این سخنان را شنید گفت: ای ابوعبدالله، جلوتر بیا، ساحت شما در نزد ما از این چیزها پاک و از هر تهمتی مبراست و شما کم سر صدایید، خداوند به شما از طرف خویشاوندان بهترین پاداش را مرحمت کند! آنگاه دستش را گرفت و با خود روی فرش مخصوص نشاند. سپس دستور داد عطر بیاورند، مخلوطی از مواد خوشبو را آوردند شروع کرد با دست خود محاسن امام را معطر کردن به گونه ای که در پایان کار قطرات عطر از محاسن شریفش می چکید.

سپس گفت در پناه و حمایت خدا برخیزید. آنگاه به ربیع گفت: جایزه و خلعت ابوعبدالله را پشت سر ببرید. و رو به امام صادق(ع)کرد و گفت : در پناه و حمایت خدا بروید، آن حضرت رفت. ربیع می گوید: من پشت سر رفتم و عرض کردم: من پیش از شما وضعی را دیدم که شما ندیده بودید و بعد از شما هم وضعی را دیدم که شما ندیدید. شما موقع ورود چه فرمودید؟ فرمود: گفتم:

« اللهم احرسنی بعینک التی لاتنام و اکنفنی برکنک الذی لا یرام ، و اغفرلی بقدرتک علی و لا اهلک و انت رجائی اللهم انت اکبر و اجل مما اخاف و حذر، اللهم بک ادفع فی نحره و استعیذ بک من شره »

پس خداوند چنان کرد که دیدی.

کرامت دوم:

از جمله داستانی است که لیث بن سعید نقل کرده، می گوید: در سال ۱۱۳ به سفر حج رفتم و وارد مکه شدم . چون نماز عصر را خواندم ، بالای کوه ابوقبیس رفتم ، ناگاه مردی را دیدم ، نشسته و دعا می خواند، بقدری « یا ربّ یا ربّ » گفت که نفسش قطع شد. باز « ربّ، ربّ » گفت تا نفسش برید. سپس بقدری « یا اللّه یا اللّه» گفت تا نفسش قطع شد. باز «یا حیّ یا حیّ» گفت تا نفسش برید. آنگاه « یا رحیم یا رحیم » گفت تا نفسش قطع شد. سپس هفت نوبت « یا ارحم الراحمین » را بقدری گفت که نفسش برید. آنگاه گفت: «اللهم انی اشتهی من هذا العنب فأطعِمنیه ، اللهم بردیّ قد اخلقا» ؛(۱۰) لیث می گوید: به خدا سوگند هنوز سخن او تمام نشده بود که سبدی را پر از انگور در نزد وی دیدم در حالی که آن روز انگوری نبود و دو پارچه نو در برش دیدم، همین که خواست انگور میل کند، گفتم: من هم شریک هستم. فرمود: برای چه ؟ عرض کردم: شما دعا می کردید و من آمین می گفتم. فرمود: بیا و بخور ولی چیزی را پنهان نکن.

رفتم مقداری خوردم و هرگز چنان انگوری نخورده بودم؛ هیچ دانه نداشت. بقدری خوردم که سیر شدم ولی چیزی از سبد کم نشد. سپس فرمود: یکی از این دو پارچه را بر تنت کن ! عرض کردم : من نیازی ندارم . فرمود: پس دور شو تا من آنها را بپوشم، دور شدم؛ یکی از آنها را به کمر بست و یکی را به شانه انداخت سپس آن دو پارچه ای را که داشت به دستش گرفت و از کوه به زیر آمد من به دنبالش رفتم تا به محل سعی رسید، مردی او را دید و گفت: مرا بپوشان خدا تو را بپوشاند! آن دو پارچه را به او داد. من به آن مرد رسیدم و گفتم : این شخص کیست؟ گفت: جعفر بن محمّد، لیث می گوید: دنبالش رفتم تا از او حدیثی بشنوم دیگر او را نیافتم .(۱۱)

کرامت سوم:

علی بن عیسی – رحمه الله – می گوید:

حدیث لیث مشهور است و گروهی از راویان و ناقلان حدیث آن را نقل کرده اند و در داستان امام صادق(ع) با منصور نیز همین سخن را گفته، سپس از ارشاد مفید، قریب به این مطلب را با اضافاتی نقل کرده است.

از جمله می گوید: آورده اند که داوود بن علی بن عبداللّه ، معلی بن خنیس غلام جعفر بن محمد(ع) را کشته و مال او را برداشته بود. امام صادق(ع) در حالی که خشمناک بود بر داوود بن علی وارد شد و فرمود: تو غلام مرا می کشی و مال او را بر می داری مگر نمی دانی که مرد مصیبت عزیزش را مهم می شمارد در حالی که به جنگ و کارزار اهمیت نمی دهد. هان به خدا سوگند که در پیشگاه خدا بر تو نفرین می کنم. داوود بن علی گفت: مرا به نفرینت تهدید می کنی؟ این سخن را از روی تمسخر گفت. امام صادق(ع) به منزلش برگشت و تمام آن شب را در قیام و قعود بود تا سحر که شنیدند در مناجاتش می گفت:

« یا ذا القوه القویه ، و یا ذا المحال الشدید، و یا ذاالعزه التی کل خلقک لها ذلیل ، إ کفنی هذا الطاغیه ، و اءنتقم لی منه ؛»

ساعتی نگذشت که صدای ناله و شیون بلند شد. گفتند: داوود بن علی مرده است .(۱۲)

کرامت چهارم:

از جمله ابوبصیر نقل کرده ، می گوید:

وارد مدینه شدم، همراهم کنیزکی بود که با او همبستر شده بودم، بیرون شدم تا حمام بروم بین راه به گروهی از شیعه برخوردم که می خواستند خدمت ابوعبداللّه امام صادق(ع) برسند. ترسیدم که زودتر از من شرفیاب شوند و من نتوانم محضر امام را درک کنم. همراه آنها رفتم تا وارد منزل امام شدم، همین که با امام صادق(ع) روبرو شدم، نگاهی به من کرد و فرمود: ای ابوبصیر! مگر نمی دانی که به خانه پیامبران و پیغمبر زادگان کسی با حال جنایت وارد نمی شود؟ خجالت کشیدم و گفتم : یابن رسول اللّه من شیعیان را دیدم ترسیدم که نتوانم همراه آنها شرفیاب شوم ؛ دیگر هرگز چنین کاری را نخواهم کرد و از خانه آن حضرت بیرون شدم .(۱۳)

شیخ مفید می گوید:

روایات زیادی از آن حضرت نظیر کرامات و خبرهای غیبی که نقل کردیم که نقل شده که شمارش آنها به درازا می کشد.(۱۴)

کرامت پنجم :

از کتاب حمیری به نقل از عبداللّه بن یحیی کاهلی روایت کرده (۱۵)، می گوید:

امام صادق(ع) فرمود: وقتی که درنده ای را ببینی چه می گویی؟

عرض کردم : نمی دانم، فرمود: هرگاه درنده را دیدی، آیه الکرسی را در مقابل او بخوان و بعد بگو:

« عزمت علیک بعزیمه اللّه، و عزیمه محمّد رسول الله و عزیمه سلیمان بن داوود و عزیمه علی امیرالمؤ منین و الائمه من بعده ؛ »

او از تو منصرف خواهد شد.

عبدالله کاهلی می گوید:

بعدها به کوفه رفتم با پسر عمویم راهی روستایی شدیم ناگهان درنده ای پیدا شد و در بین راه مقابل ما قرار گرفت. من آیه الکرسی را در برابر او خواندم و گفتم :

« عزمت علیک بعزیمه اللّه و عزیمه محمّد رسول اللّه و عزیمه سلیمان بن داوود و عزیمه امیرالمؤ منین و الائمه من بعده الا تنحیت عن طریقنا فلم تؤذنا فانا لا نؤذیک»

این دعا را که خواندم نگاه کردم دیدم سرش را جلو انداخت و دمش را میان پاها جا داد و از راه منحرف شد و از راهی که آمده بود، برگشت.

پسر عمویم گفت: من هرگز سخنی زیباتر از سخن تو نشنیده بودم، گفتم: من هم این سخن را از جعفر بن محمّد(ع) شنیده ام . گفت : براستی گواهی می دهم که او امام « مفترض الطاعه» است، در حالی که پسر عموی من هیچ از کم و زیاد نمی دانست. سال بعد خدمت امام صادق(ع) رسیدم و قضیه را به عرض ایشان رساندم. فرمود: آیا تو تصور می کنی که من شاهد جریان شما نبودم ، این تصور بدی است، همانا مرا با هر یک از دوستان، گوش شنوا، چشم بینا و زبان گویایی است، سپس رو به من کرد و فرمود: ای عبداللّه بن یحیی، به خدا سوگند که من آن درنده را از شما منصرف کردم و نشانی این مطلب آن که شما ابتدا کنار رود بودید و نام پسر عموی تو نزد ما نوشته است و خداوند او را از دنیا نمی برد تا آن که عارف به امامت ما گردد. عبداللّه می گوید: چون به کوفه برگشتم سخنان امام صادق(ع) را برای پسر عمویم نقل کردم . او خوشحال شد و سخت شادمان گشت و همچنان مستبصر بود تا از دنیا رفت.

ص: ۳۹۶۳

کرامت ششم:

در همان کتاب به نقل از شعیب عقرقوفی آمده است که می گوید:

من به اتفاق علی بن ابی حمزه و ابوبصیر خدمت امام صادق(ع) شرفیاب شدیم . همراه من سیصد دینار بود. پولها را حضور امام(ع) گذاشتم، امام صادق(ع) مشتی از آنها را برای خودش برداشت و بقیه را به من بازگرداند و فرمود: شعیب ! این صد دینار را از همان جایی که گرفته ای به همان جا برگردان. شعیب می گوید: تمام نیازمندیهای خودمان را برآوردیم آن وقت ابوبصیر به من گفت : شعیب ! جریان آن پولهایی که امام(ع) به تو برگرداند چگونه است؟ گفتم: من آنها را از همیان برادرم بدون اطلاع او مخفیانه برداشته بودم. ابوبصیر گفت: شعیب! به خدا قسم امام صادق(ع) نشانه امامت را به تو مرحمت کرده. سپس ابوبصیر و علی بن حمزه به من گفتند: شعیب! این پولها را بشمار! من آنها را شمردم، دیدم بدون کم و زیاد، صد دینار است.(۱۶)

کرامت هفتم:

از جمله در همان کتاب به نقل از سماعه بن مهران آورده است که می گوید:

بر امام صادق(ع) وارد شدم، بدون مقدمه رو به من کرد و فرمود: سماعه ! آن چه بود که بین تو و ساربانت در میان راه اتفاق افتاد؟ زنهار که تو اهل دشنام، فریاد و لعن و نفرین باشی! عرض کردم: به خدا سوگند که چنان اتفاقی افتاد، به این خاطر که او همواره به من ستم می کرد. فرمود: او هر چند به تو ستم می کرد امّا تو نسبت به او افزونتر ستم کردی، براستی که این روش من نیست و شیعیانم را نیز به آن روش وانمی دارم . سپس امام(ع) فرمود: سماعه ! از آنچه اتفاق افتاده است طلب آمرزش کن و مبادا که هرگز آن را تکرار کنی. عرض کردم: من طلب آمرزش می کنم و دوبار چنان کاری از من سر نخواهد زد.(۱۷)

ص: ۳۹۶۴

کرامت هشتم:

همچنین به نقل از ابوبصیر آورده است می گوید:

روزی خدمت امام صادق(ع) نشسته بودم، ناگهان فرمود: ای ابومحمّد! آیا امام خودت را می شناسی؟ عرض کردم : آری به خدایی که جز او خدایی نیست، تویی آن امام، دستم را روی زانوی مقدس آن حضرت نهادم. فرمود: راست گفتی، می شناسی، از او جدا نشو! گفتم : مایلم نشانی امامت را به من مرحمت کنی، فرمود: ای ابومحمّد پس از شناخت، دیگر نشان لازم نیست. گفتم : برای این که به ایمان و یقینم افزوده شود. فرمود: ای ابومحمّد به کوفه که بر می گردی خداوند به تو فرزندی به نام عیسی می دهد و بعد از او پسری به نام محمّد و پس از او دو دختر خواهد داد؛ بدان که نام پسران تو در نزد ما در صحیفه جامعه با نام شیعیان ما و نام پدران، مادران، اجداد و نیکان و فرزندانشان تا روز قیامت نوشته شده است، پس امام صحیفه را در آورد، دیدم کاغذی زرد رنگ و مکتوب است.(۱۸)

کرامت نهم:

از جمله در همان کتاب به نقل از ابوبصیر آمده که می گوید:

بر امام صادق(ع) وارد شدم، فرمود: ای ابومحمّد، ابوحمزه ثمالی چه می کرد؟ عرض کردم : وقت آمدنم او تندرست بود. فرمود: وقتی که برگشتی سلام مرا به او برسان و به او بگو که در فلان ماه فلان روز از دنیا می رود. ابوبصیر گفت: مرا با او انسی است و او شیعه شماست. امام فرمود: ای ابومحمّد، راست می گویی و آنچه نزد ماست برای او خیر است، گفتم : آیا شیعیان شما با شما هستند؟ فرمود: آری، هرگاه شیعه، خداترس باشد و در کارهای خود خدا را در نظر داشته باشد و از گناهان بپرهیزد، با ما در یک مرتبه خواهد بود. ابوبصیر می گوید: همان سال ما برگشتیم ، طولی نکشید که ابوحمزه ثمالی از دنیا رفت .(۱۹)

کرامت دهم:

از جمله داستانی است از عبدالحمید بن ابی العلاء که وی دوست محمّد بن عبداللّه بن حسن و از خواص او بوده است ، منصور دوانیقی او را گرفت و مدتی در سیاهچالی زندانی کرد سپس موسم حج فرا رسید، چون روز عرفه شد، امام صادق(ع)او را در موقف ملاقات کرد، فرمود: محمّد، دوستت عبدالحمید چه شد؟ عرض کرد: او را منصور گرفته است و مدتی است که در زندان تنگی بازداشت کرده است. امام(ع) مدتی دستش را به طرف بالا بلند کرد سپس رو به محمّد بن عبداللّه کرد و فرمود: محمّد به خدا سوگند که رفیقت از زندان آزاد شد، محمّد می گوید: پس از مراجعت از عبدالحمید پرسیدم چه وقت منصور را آزاد کرد؟ گفت : روز عرفه، بعد از عصر بود که مرا از زندان آزاد کردند.(۲۰)

کرامت یازدهم:

از رزام بن مسلم غلام خالد بن عبداللّه قسری نقل شده می گوید:

منصور به دربانش گفت : هر وقت جعفر بن محمّد(ع) وارد شد پیش از این که به ما برسد او را بکش، امام صادق (ع) وارد شد و نشست، منصور به دنبال دربانش فرستاد و او را طلبید، وی آمد و نگاهی کرد، دید امام صادق(ع) کنار منصور نشسته است. رزام می گوید: آنگاه منصور به دربان گفت : به جای خودت برگرد! می گوید: منصور از ناراحتی دست بر روی دست می زد، همین که امام صادق(ع) بلند شد و از خانه بیرون رفت، منصور دربانش را طلبید و گفت: چه دستوری به تو دادم؟ جواب داد: به خدا قسم من موقع ورود و خروج او را ندیدم فقط دیدم نزد شما نشسته است.(۲۱)

ص: ۳۹۶۶

کرامت دوازدهم:

. از عبدالعزیز قزاز نقل کرده، می گوید:

به ربوبیت ائمه معصومین عقیده داشتم ، بر امام صادق(ع) وارد شدم، رو به من کرد و گفت : ای عبدالعزیز! برای من آب حاضر کن تا وضو بگیرم، آب آوردم، وقتی که امام وارد شد، با خود گفتم : این همان کسی است که من به ربوبیت او معتقد بودم، این که وضو می گیرد، چون بیرون رفت، گفت: ای عبدالعزیز روی یک ساختمان بیش از حد، بار نریز که خراب می شود، ما بندگان خدا و مخلوق او هستیم.(۲۲)

کرامت سیزدهم:

از جمله ، نقل شده است :

عبداللّه بن محمّد می خواست همراه زید قیام کند، امام صادق(ع) او را مانع شد، و این امر را بزرگ شمرد امّا وی تصمیم داشت که با زید قیام کند. امام فرمود:به خدا قسم که گویا تو را می بینم بعد از زید همچون زنان نقاب به صورت داری و تو را در کجاوه ای می برند و همچون زنان با تو رفتار می کنند. وقتی که جریان زید پیش آمد، شیعیان برای عبداللّه بن محمّد مبلغی جمع کردند و مرکبی کرایه گرفتند و چون او را بیابان رساندند در حالی که خود به دنبال او حرکت می کردند، او لبخندی زد. گفتند: چه چیز باعث خندیدن تو شد؟ گفت : به خدا سوگند من از رهبر شما در شگفتم، به خاطرم آمد که او مرا از قیام منع کرد ولی من اطاعت نکردم و به من این جریان را خبر داد و گفت: گویا من تو را می بینم که مثل زنان نقاب به صورتت زده اند و در کجاوه ای قرار داده اند! این خاطره تعجب من شد.(۲۳)

ص: ۳۹۶۷

کرامت چهاردهم:

از جمله به نقل از ابوحمزه ثمالی می گوید:

در سفری بین مکه و مدینه خدمت امام صادق(ع) بودم ، ناگاه به سمت چپش نگاهی کرد، سگ سیاهی را دید، فرمود: چه کرده ای که خدا تو را زشت رو گرداند! چقدر شتاب داری ؟ ناگاه سگ به صورت پرنده ای در آمد، فرمود: این عثم نامه رسان جن است. هم اکنون هشام از دنیا رفته او پرواز می کند تا خبر مرگ او را به همه جا برساند.(۲۴)

کرامت پانزدهم:

از آن جمله به نقل از مرازم می گوید:

امام صادق(ع) در مکه به من فرمود: مرازم ! اگر بشنوی کسی مرا دشنام می دهد، چه می کنی؟ عرض کردم: او را می کشم، فرمود: مرازم ! اگر شنیدی کسی مرا دشنام می دهد، کاری به او نداشته باش . مرازم می گوید: بعد از ظهر روز گرمی بود که از مکه بیرون شدم، گرما مرا ناگزیر ساخت تا به خیمه ای پناه ببرم که جمعی آن جا بودند، من هم پیاده شدم، در آن میان شنیدم که یکی از آنها امام صادق(ع) را دشنام می دهد، فرمایش امام را به یاد آوردم و چیزی نگفتم ، وگرنه، او را می کشتم.(۲۵)

کرامت شانزدهم:

از جمله، ابوبصیر می گوید:

من همسایه ای داشتم که از اطرافیان شاه (خلیفه عباسی) بود. پولی به دستش آمد، چندین غلام خرید و همیشه افرادی را جمع می کرد و بساط باده گساری می گسترد و باعث اذیت من می شد. چند بار به خودش گله کردم، ولی خودداری نکرد و چون سماجت کردم، گفت: فلانی، من مردی هستم گرفتار و تو فرد سالمی هستی. اگر مرا خدمت امامت معرفی کنی امیدوارم که خداوند مرا به وسیله تو از این گرفتاری نجات دهد. ابوبصیر می گوید: این سخن در دل من اثر کرد، وقتی که خدمت امام صادق(ع) رسیدم، جریان آن مرد را نقل کردم ، فرمود: وقتی که به کوفه برگشتی او نزد تو خواهد آمد، به او بگو: جعفر بن محمّد گفت: اگر تو این کارها را ترک کنی من در پیشگاه خدا برای تو بهشت را ضمانت می کنم .

کرامت هفدهم:

ابوبصیر می گوید:

وقتی که به کوفه برگشتم، آن مرد با جمعی نزد من آمدند، او را نگاه داشتم تا منزلم خلوت شد. گفتم : فلانی! من ماجرای تو را خدمت امام صادق(ع) عرض کردم، فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو: کارهایش را ترک کند، من هم نزد خدا بهشت را برای او ضمانت می کنم. آن مرد با شنیدن پیام امام گریست، سپس گفت: شما را به خدا آیا جعفر بن محمّد چنین سخنی گفت ؟ ابوبصیر می گوید: من قسم خوردم که آنچه به تو گفتم سخن آن حضرت بود. گفت : کافی است و از منزل بیرون رفت، پس از چند روزی به دنبال من فرستاد و مرا طلبید؛ او را پشت در منزلش برهنه یافتم. گفت : ابوبصیر! هیچ چیز در منزلم نمانده است. همه را انفاق کردم، من مانده ام با این وضعی که می بینی! پس از آن من نزد بعضی از دوستانم رفتم و مقداری پوشاک برای او جمع کردم، چند روزی نگذشته بود که دنبال من فرستاد (و پیام داد) من مریضم بیا! من نزد او رفت و آمد می کردم و به معالجه اش می پرداختم تا این که اجلش فرا رسید.

در حال جان دادن نزد او نشسته بودم تا این که از هوش رفت ، بعد که به هوش آمد، گفت: ای ابوبصیر! امام تو به قولش وفا کرد، سپس از دنیا رفت من به مکه رفتم و خدمت امام صادق(ع) رسیدم ، اجازه ورود خواستم، وقتی که وارد شدم، هنوز یک پای من در صحن منزل و پای دیگر در ایوان منزل بود که از داخل خانه فرمود: ابوبصیر! ما به عهدمان برای همسایه ات وفا کردیم.(۲۶)

ص: ۳۹۶۹

کرامت هجدهم:

. از جمله به نقل از هشام بن احمر، می گوید:

امام صادق(ع) نامه ای نوشته بود تا چیزهایی را که لازم داشتند خریداری کنم و من همین که نامه را خواندم، آن را پاره کردم و لوازم را خریدم، قطعات نامه را میان صندوقچه نهادم و با خود گفتم آن را برای تبرّک نگه می دارم. می گوید: خدمت امام(ع) رفتم، فرمود: هشام ! لوازم را خریدی؟ عرض کردم : آری ، فرمود: نامه را پاره کردی؟ عرض کردم : آن را میان صندوقچه گذاشتم و بر آن قفل زدم و قصد تبرّک دارم و این هم کلیدش که به کمربندم بسته ام. می گوید: امام(ع) گوشه جا نمازش را بلند کرد و نامه را از آنجا برداشت و به سمت من انداخت و فرمود: آن را پاره کن ، پس من پاره کردم و برگشتم آمدم صندوقچه را باز کردم چیزی داخل آن نیافتم.(۲۷)

کرامت نوزدهم:

. از جمله به نقل از اسحاق بن عمار آمده است که گفت :

به امام صادق(ع) عرض کردم : من سرمایه ای دارم، و با مردم داد و ستد می کنم و از آن بیم دارم که اتفاقی بیفتد و سرمایه ام پراکنده شود. فرمود: در ماه ربیع سرمایه ات را جمع آوری کن. علی بن اسماعیل می گوید: اسحاق بن عمار در ماه ربیع از دنیا رفت.(۲۸)

علی بن عیسی گوید: این بود آخرین بخش از کتاب « الدلائل » که می خواستم نقل کنم و به منظور رعایت اختصار از بسیاری از مطالب مشابه گذاشتم زیرا مشت نمونه خروار است .(۲۹)

کرامت بیستم:

از کتاب راوندی ضمن معجزات جعفر بن محمد الصادق(ع)به نقل از مفضل بن عمر آورده است که می گوید:

همراه امام صادق (ع) به مکه - یا به منی - می رفتم ناگاه به زنی رسیدیم که دختر بچه ای همراه داشت و ماده گاو مرده ای در مقابلش افتاده بود و آن دو به خاطر ماده گاو گریه می کردند، آن حضرت فرمود: قضیه چیست ؟ آن زن عرض کرد: من و بچه هایم با شیر این گاو زندگی می کردیم ، اکنون مرده است و من نمی دانم چه کنم ! حضرت فرمود: دوست دارید که خداوند آن را زنده کند؟ عرض کرد: یا مرا با چنین مصیبتی مسخره می کنید؟ فرمود: هرگز! من چنین قصدی نداشتم، سپس دعایی خواند پای خود را به پیکر بی جان گاو زد و گفت: برخیز! گاو، فورا از جا برخاست آن زن گفت : به پروردگار کعبه سوگند که این شخص عیسی بن مریم است ! آنگاه امام صادق(ع) به میان جمعیت رفت و آن زن وی را نشناخت.(۳۰)

کرامت بیست ویکم:

از جمله علی بن حمزه می گوید:

با امام صادق(ع)به سفر حج رفتم ، در بین راه زیر درخت خرمای خشکی نشسته بودیم . امام(ع) لبهایش را به خواندن دعایی حرکت می داد، من نفهمیدم چه می گفت، سپس فرمود: ای نخل ما را از آنچه خداوند به عنوان روزی بندگانش در تو قرار داده است، بخوران ! همین طور که به درخت خرما نگاه می کردم دیدم به طرف امام صادق(ع) خم شد در حالی که شاخه هایش خرما داشت. فرمود: نزدیک بیا، « بسم اللّه» بگو و بخور.

از آن خرما خوردیم، گواراترین و بهترین خرما بود. ناگهان دیـدم مرد عربی می گوید: تاکنون جادویی مهمتر از این را ندیده بودم ! امـام صـادق(ع) فرمود: مـا وارثان پیامبرانیم ما اهل سـحر و جادو نیستیم، ما از خـدا درخواست می کنیم و او اجابت می کند. آیا مایلی دعا کنیم که خداوند تو را به صورت سـگی در آورد، تا به منزلت بروی و بر اهل منزل وارد شوی در حالی که برای آنها دم می جنبانی؟ مرد صحرانشـین از روی نادانی گفت : آری بکن ! امام(ع) دعا کرد، فوری به صورت سـگی درآمد و راهش را گرفت و رفت .

امام صادق(ع) فرمود: به دنبال او برو، در پی او رفتم تا به محله اش رسـید و داخل منزل خود شد و شـروع کرد به دم جنبانیدن برای زن و بچه اش ، آنهـا چوبی برداشـتند و او را بیرون کردنـد من خـدمت امـام صادق(ع) برگشـتم و جریان را به عرضـشان رساندم در آن بین که من قضـیه را می گفتم آن سگ برگشت آمد و مقابل امام(ع) ایسـتاد در حالی که اشکهایش جاری بود و روی خاک می غلتید و زوزه می کشید.

امام(ع) ترحم کرد و دعا فرمود، مرد عرب دوباره به حال اول برگشت، امام صادق(ع) فرمود: ای اعرابی آیا ایمان آوردی یا نه ؟ عرض کرد: آری هزاران هزار مرتبه.(۳۱)

کرامت بیست و دوم:

. به نقل از یونس بن طبیان ، می گوید:

با گروهی خدمت امام صادق(ع) بودیم ، من از این فرموده خدا، به ابراهیم : «خذ اربعه من الطیر فصوهنّ الیک»

پرسیدم که آیا چهار پرنـده از جنسـهای مختلف بودنـد یا از یک جنس ؟ فرمود: ایا مایلید که نظیر آن رویداد را به شـما نشان دهم ؟ گفتم : آری ، فرمود: ای طـاووس ! ناگاه طاووسـی به حضور امام پرواز کرد. فرمود: ای کلاغ ! ناگاه کلاغی در حضور امام مشاهده کردیم. فرمود: ای باز! ناگاه بازی مقابل حضـرت حاضـر شد. سپس فرمود: ای کبوتر! ناگاه کبوتری جلو حضرت قرار گرفت.آنگاه دسـتور داد همه را سر ببرند و قطعه قطعه کرده و پرهایشان را بکنند و درهم مخلوط کنند، سرانجام دست برد و سر طاووسـی را برداشت، فرمود: ای طاووس! دیدیم گوشت، استخوان و پرهایش را از پیکر درهم آمیخته پرندگان جدا شد و به سر طاووس چسبید و زنده شد. آنگاه کلاغ را صدا زد، زنده شد و باز و کبوتر را صدا زد، همچنین به پا خاستند و همگی زنده شدند و در مقابل آن حضرت ایستادند.(۳۲)

کرامت بیست و سوم:

از جمله ، هشام بن حکم روایت کرده است که:

مردی از اهل جبل خـدمت امام صادق(ع) شـرفیاب شـد و ده هزار درهم عرضه داشت ، عرض کرد: با این پول منزلی برای من خریـداری کنیـد که پس از مراجعت بـا خـانواده در آنجـا فرود آیم.سـپس راهی مکه شـد، وقتی اعمـال حـج را به جـا آورد و مراجعـت کرد امـام صـادق(ع) او را در منزل خـود فرود آورد و فرمـود: مـن برای تـو در فردوس اعلی منزلی خریـدم که اولین حـدش به (خانه) رسول خدا(ص) و حد دومش به (خانه) علی(ع) و حد سوم به (خانه) حسن بن علی(ع) و حد چهارمش به (خـانه) امـام حسـین(ع) است و سـند آن را بـا همین حـدود نوشـته ام ، چون آن مرد سـخنان امام(ع) را شـنید عرض کرد: من راضی ام.

ص: ۳۹۷۳

پس امام صادق(ع) آن پولها را بین اولاد امام حسن و امام حسین(ع) تقسیم کرد و آن مرد برگشت، همین که به منزلش رسید، به مرض موت مبتلا شد و چون هنگام وفاتش فرا رسید تمام اعضای خانواده اش را جمع کرد و آنها را سوگند داد تا آن سند را به همراه جنازه اش میان قبر بگذارند.

آنها به وصیت او عمل کردند فردای آن روز که کنار قبر وی رفتند دیدند سند روی قبر افتاده است و پشت سند نوشته شده است: ولی خدا جعفر بن محمّد(ع) به وعده خود وفا کرد.(۳۳)

کرامت بیست و چهارم:

حماد بن عیسی از امام صادق(ع) درخواست کرد که دعا کند تا خداوند حج فراوان نصیب او کند و باغ و سرایی خوب و همسری از خانواده های سرشناس و فرزندان صالحی به او مرحمت فرماید.

امام(ع) گفت : «خداوندا به حماد بن عیسی پنجاه حج ، باغ و سرایی خوب و همسری شایسته از خاندانی بزرگوار و فرزندان صالح مرحمت کن .» یکی از حاضران می گوید: سالی در بصره به منزل حماد بن عیسی وارد شدم ، گفت : آیا به خاطر داری که امام صادق(ع) برای من دعا کرد؟ گفتم : آری گفت : این منزل من است که در این شهر بی نظیر است، و باغی دارم که بهترین باغها است و همسرم را از فامیل بزرگواری گرفته ام و فرزندانم را هم که می شناسی.

تاکنون چهل و هشت مرتبه حج نیز به جا آورده ام . می گوید: حماد پس از آن دو حج دیگر به جا آورد و چون برای پنجاه و یکمین بار عازم حج شد، به جحفه که رسید و خواست لباس احرام بپوشد، وارد رودخانه شد تا غسل کند، سیل او را برد، غلامانش دنبال او رفتند، ولی مرده او را از آب گرفتند، از این رو حمادّ را «غریق الجحفه» نامیدند.

پاورقی ها :

۱- « مطالب السؤول ، » ص ۸۱.

۲- تا این جا در « کشف الغمه» ص ۲۲۳ از « مطالب السؤ ول » و بقیه از جنابذی نقل شده است .

۳- تا اینجا در «کشف الغمه» ص ۲۲۴ از کتاب جنابذی نقل شده است . آیه مبارکه ، رعد، ص ۲۱: و آنها که پیوندهائی را که خداوند بدان امر کرده است برقرار می دارند و از پروردگارشان می ترسند و از بدی حساب (روز قیامت) بیم دارند.

۴- همان ماءخذ، ص ۲۵۳.

۵- همان ماءخذ، ص ۲۳۲.

۶- همان ماءخذ، همان ص .

۷- «تذکره الخواص ،» ص ۱۹۲ از چاپی که ضمیمه ((مطالب السؤ ول)) است .

۸- همان ماءخذ، ص ۲۴۰.

۹- همان ماءخذ، ص ۲۳۳ و « مطالب السؤ ول» ، ص ۸۲.

۱۰- خداوندا من از این انگور میل دارم ، به من بخوران و دو پارچه احرامم کهنه است .

۱۱- «کشف الغمه ،» ص ۲۲۴ حدیث لیث را محمّد بن طلحه در «مطالب السؤ ول» ص ۸۳ و سبط بن جوزی در «التذکره» نقل کرده است .

۱۲- ارشاد مفید، ص ۲۵۶.

۱۳- ارشاد مفید، ص ۲۵۶.

۱۴- همان ماءخذ، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

۱۵- «کشف الغمه ، » ص ۲۳۴.

۱۶- همان ماءخذ، همان ص .

۱۷- همان ماءخذ، همان ص .

۱۸- همان ماءخذ، همان ص .

۱۹- همان ماءخذ، همان ص .

۲۰- همان ماءخذ، ص ۲۳۵.

ص: ۳۹۷۵

۲۱- همان ماءخذ، همان ص .

۲۲- همان ماءخذ، همان ص .

۲۳- همان ماءخذ، همان ص .

۲۴- همان ماءخذ، همان ص .

۲۵- همان ماءخذ، همان ص .

۲۶- «کشف الغمه» ص ۲۳۶.

۲۷- همان ماءخذ، همان ص .

۲۸- همان ماءخذ، همان ص .

۲۹- در کتاب «کشف الغمه » آمده است : « این بود آخرین بخشی که از کتاب « الدلائل حمیری» می خواستم اثبات کنم » بقیه عبارت احتمالا سخن مرحوم فیض باشد، یا در نسخه ای که نزد ایشان بوده این اضافات وجود داشته است !.

۳۰- «خرائج و جرائح » ص ۱۹۸ چاپ ضمیمه به اربعین علامه مجلسی .

۳۱- همان ماءخذ، همان ص ، همان چاپ . ص ۱۹۸ چاپ ضمیمه اربعین علامه مجلسی .

۳۲- همان ماءخذ، همان ص ، همان چاپ .

۳۳- « الخرائج و الجرائح » ص ۲۰۰.

مذهب جعفری (سخنرانی ده دقیقه ای)

اشاره

نویسنده: سید جعفر شهیدی

مذهب جعفری (سخنرانی ده دقیقه ای) آنکه در اخبار فقه شیعه تتبع کند خواهد دید روایتهای رسیده از امام صادق (ع) در مسائل مختلف فقهی و کلامی مجموعه ای گسترده و متنوع است و برای همین است که مذهب شیعه را مذهب جعفری خوانده اند. گشایشی که در آغاز دهه سوم سده دوم هجری پدید آمد موجب شد مردم آزادانه تر به امام صادق (ع) روی آورند و گشودن مشکلات فقهی و غیر فقهی را از او بخواهند.

ابن حجر در باره حضرتش نوشته است:

مردم از علم او چنـدان نقل کردنـد که آوازه آن به همه شـهرها رسـید. امامان بزرگ چون یحیی بن سـعید، ابن جریح، مالک، سفیان بن عیینه، سفیان ثوری، ابو حنیفه، شعبه و ایوب سختیانی از او روایت کرده اند. (۱)

هیچ کس مانند امام صادق شاگرد نداشته:

دانشـمندان از هیـچ یک از اهل بیت رسول خـدا به مقـدار آنچه از ابو عبد الله روایت دارند نقل نکرده اند، و هیچ یک از آنان متعلمان و شاگردانی به اندازه شاگردان او نداشته اند، و روایات هیچ یک از آنان برابر با روایتهای رسیده از او نیست. اصحاب حدیث نام راویان از او را چهار هزار تن نوشـته اند. نشانه آشـکار امامت او خردها را حیران می کند و زبان مخالفان را از طعن و شبهت لال می سازد. (۲)

ذهبی از ابو حنیفه آورده است: فقیه تر از جعفر بن محمد ندیدم. (۳)

و چنان که نوشته شد، مالک گفته است از فضل و علم و پارسایی از اوبرتر ندیده است. سخن مالک بن انس که یکی از چهار پیشوای مـذهب هـای اهـل سـنت و جمـاعت است در باره امام صادق (ع) نوشـته شـد، ابو حنیفه را نیز با آن حضـرت دیـدار یا دیدارها بوده است.

زبیر بکار نویسد: ابو حنیفه را با امام صادق ملاقاتها دست داده است.

او در دادن فتوا بیشتر به رای و قیـاس عمـل می کرد و کمتر به روایت. و از عبـد الله بن شبرمه که در سـال ۱۲۰ هجری قضاوت کوفه داشت روایت کند: من و ابو حنیفه بر جعفر بن محمد (ع) در آمدیم. بر او سلام کردم و گفتم این مردی از عراق است و او را فقه و علمی است. جعفر گفت: گویا اوست که دین را به رای خود قیاس می کند. سپس رو به من کرد و گفت: او نعمان پسـر ثـابت است و من تا آن روز نام او را نمی دانسـتم. ابو حنیفه گفت: آری. جعفر بـدو گفت: از خـدا بترس و در دین قیاس مکن که نخست کس که قیاس کرد شـیطان بود. خـدا او را فرمود آدم را سـجده کن گفت من از او بهترم. مرا از آتش و او را از خاک آفریده ای. (۴)

سپس پرسید: قتل نفس مهمتر است یا زنا؟ -قتل نفس! -چرا قتل نفس با دو گواه ثابت می شود، زنا با چهار گواه؟ با قیاس چه می کنی؟ روزه نزد خدا بزرگتر است یا نماز؟ -نماز! -چرا زن چون عادت می بیند روزه را باید قضا کند و نماز را نه؟ ... بنده خدا از خدا بترس و قیاس مکن. (۵) آنچه متتبع از خواندن کتابهایی که در باره ابو حنیفه نوشته شده و در آن از امام صادق (ع) سخن به میان آمده در می یابد، این است که ابو حنیفه هر چند خود را فقیهی بزرگ می دانست، امام صادق را حرمت می داشته است و ظاهرا بلکه مطمئنا عبارتی را که مؤلف روضات الجنات از او آورده که «من داناتر از جعفر بن محمد هستم چرا که مردانی را دیدم و از آنان حدیث شنیدم و جعفر بن محمد صحفی است» (۶) سخن ابو حنیفه نیست و گفته عبد الله بن حسن پدر محمد نفس زکیه است. چنان که در روضه کافی آمده است:

عبد الله بن حسن کسی را نزد ابو عبد الله (ع) فرستاد و گفت: بدو بگو ابو محمد می گوید من از تو شجاع تر، بخشنده تر، و داناترم. امام به پیام آورنده گفت: اما شجاعت نه، چرا که هنوز حادثه ای پیش نیامده تا شجاعت یا ترس تو در آن معلوم شود. اما سخاوت او، از یک سو مال را می گیرد و در جایی که نباید مصرف می کند. اما علم، پدرت علی بن ابی طالب هزار بنده آزاد کرد نام پنج تن از آنان را بگو، پیام آورنده رفت و بازگشت و گفت: می گوید تو صحفی هستی (علم را از صحیفه های پدرانت در می آوری) . امام گفت: بدو بگو آری به خدا صحف ابراهیم و موسی و عیسی که از پدرانم به ارث برده ام. (۷)

سفر امام صادق به عراق:

امام صادق در آغاز حکومت عباسیان سفری به عراق کرده و روزی چند را در حیره به سر برده است محدث قمی در منتهی الآمال نوشته است این سفر در حکومت سفاح بوده است ولی از برخی سندها معلوم می شود او در خلافت منصور به عراق رفته است. و منصور خود او را به عراق خواسته است. در این سفر بوده است که امام صادق را با ابو حنیفه ملاقاتی دست داده؟ و یا هنگامی که ابو حنیفه به مدینه رفته است. می توان گفت ملاقات او با آن حضرت یک بار نبوده و در عراق و حجاز با او دیدار کرده است.

ابن شهر آشوب از حسن بن زیاد روایت کند از ابو حنیفه پرسیدند:

فقیه ترین کس که دیده ای کیست؟

جعفر بن محمد چون منصور او را خواست، پی من فرستاد و گفت: مردم فریفته جعفر بن محمد شده اند چند مسئله دشوار برای پرسش از او آماده کن. من چهل مسئله فراهم کردم. منصور جعفر بن محمد را که در حیره به سر می برد به مجلس خود خواست. من نزد منصور رفتم و جعفر را دیدم بر دست راست او نشسته است. هیبت او بیش از منصور بر دلم راه یافت منصور به من رخصت نشستن داد. پس گفت: این ابو حنیفه است! –او را می شناسم.

منصور گفت: مسائلی را که در خاطر داری به ابو عبد الله بگو.

من یک یک را می گفتم و او پاسخ می داد که شما چنین می گویید، مردم مدینه چنین می گویند و ما چنین می گوییم در مسائلی گفته شما را می پذیریم و در مسائلی گفته آنان را، و گاه رای ما مخالف شما و آنان است تا آنکه هر چهل مسئله را گفتم و او هیچ یک را بی پاسخ نگذاشت. سپس ابو حنیفه گفت: آیا داناترین مردم داناتر آنان به اختلاف (آراء) نیست؟ (۸)

هنگامی که امام صادق در حیره به سر می برده است، مردم چنان درخانه او گرد می آمده اند که ملاقات کننده را دیدار او دشوار بوده است. (۹)

و چون خواست به مدینه بازگردد، عده ای اهل فضل از مردم کوفه، او را مشایعت کردند و در جمله مشایعت کنندگان سفیان ثوری بود. (۱۰)

پی نوشتها:

۱. الصواعق المحرقه، ص ۲۰۱.

۲. کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۶.

۳. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۶.

۴. اعراف: ۱۲.

۵. الاخبار الموفقیات، ص ۷۷-۷۶، حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۷.

۶. ج ۸، ص ۱۶۹.

۷. روضه کافی، ص ۳۶۴-۳۶۳.

۷. مناقب، ج ۴، ص ۲۵۵.

۹. همان، ص ۲۳۸.

۱۰. همان، ج ۴، ص ۲۴۱.

کتاب: زندگانی امام صادق (ع)، ص ۶۱ ، نویسنده سید جعفر شهیدی

شهادت امام صادق (ع) - ۲

اشاره

نویسنده:سید جعفر شهیدی

شهادت امام صادق (ع) - ۲

تعابیر مختلف در شهادت حضرت:

در اصول کـافی، ارشـاد شـیخ مفیـد، کشف الغمه و برخی کتابهـای دیگر، از رحلت امام صادق (ع) به لفظ «مضـی » «مات » و «قبض » تعبیر شده است.

ظاهر این لفظها نشان می دهد امام به مرگ طبیعی جهان را بدرود گفته است،

اما در فصول المهمه و مصباح کفعمی (به نقل مجلسی در بحار) نیز در کتابهای دیگری آمده است: امام را زهر خوراندند. (۱)

خوراندن زهر:

ابن شـهر آشوب در مناقب نوشته است ابو جعفر منصور او را زهر خورانید (۲) و بایست چنین باشد، زیرا با کینه ای که منصور از او داشت و بیمی که از روی آوردن مردم بـدو در دل وی راه یـافته بود، آسوده نمی نشـست. آنان که با تاریـخ زنـدگی این مرد آشـنایند، می داننـد او به کسـانی که برای رسانـدنش به مسـند خلافت هر کوشـش را به کار بردنـد، رحم نکرد و از جمله آنـان ابو مسـلم بود که برپـایی دولت عباسـیان مرهون رنجهـایی است که او در این بـاره بر خود نهاد. گناه ابو مسـلم-چنان که ازاسـناد تـاریخی بر می آیـد، این است که هنگـام خلافت سـفاح، به منصور چنان که بایـد حرمت نمی نهاد، پس طبیعی اسـت کسـی را که از او می ترسد و از علاقه و احترام مردم بدو آگاه است آسوده نگذارد و تحمل نکند. ولی چنان که خواهیم دید، به ظاهر از رحلت آن امام بزرگوار دریغ می خورد.

ص: ۳۹۸۰

۱- ۱. ج ۴۷، ص ۲-۱.

۲- ۲. مناقب، ج ۴، ص ۲۸۰.

نامه والی مدینه و خبر شهادت امام صادق علیه السلام:

کلینی به اسناد خود از ابو ایوب روایت کند: نیم شبی منصور مرا خواست. چون بر او در آمدم، بر کرسی نشسته بود و شمعی پیش روی داشت و نامه ای می خواند و می گریست. بر او سلام کردم. نامه را به سوی من انداخت و گفت: از محمد بن سلیمان است. از مرگ جعفر بن محمد خبر می دهد و سه بار «انا لله و انا الیه راجعون » را بر زبان آورد و گفت: کجا مانند جعفر یافت می شود؟ سپس گفت: بنویس! در بالای نامه نوشتم اگر شخص معینی را وصی قرار داده گردن او را بزن. چون پاسخ نامه رسید، معلوم شد پنج تن را وصی خود کرده است: منصور، محمد بن سلیمان، عبد الله، موسی و حمیده. و در روایت دیگری به جای محمد بن سلیمان، محمد بن جعفر است و به جای حمیده، مولایی از موالی ابو عبد الله و اضافه دارد: منصور گفت اینان را نمی توان کشت(.

خبر دادن منصور از شهادت امام علیه السلام:

یعقوبی از اسماعیل بن علی بن عبد الله بن عباس روایت کند:

بر منصور در آمدم، دیدم ریش او از اشک چشمش نمناک است. سبب پرسیدم، گفت: نمی دانی به خاندان تو چه رسیده است.

-امیر مؤمنان چه شده؟ -سید و عالم و باقی مانده گزیدگان آنان درگذشت.

-امیر مؤمنان چه کسی؟

-جعفر بن محمد!

-خدا امیر مؤمنان را مزد دهد و او را برای ما باقی گذارد.

-جعفر از آنان بود که خدا در باره شان گفته است: ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا (۱)

ص: ۳۹۸۱

۱- ۴. سپس میراث دادیم کتاب را به کسانی که برگزیدیم از بندگانمان (فاطر: ۳۲) .

او از کسانی بود که خدایش گزید و از سابقان در خیرات بود(. (۵

تسلیت به ام حمیده:

ابن فضال روایت کند:

نزد ام حمیده رفتم تا او را به رحلت امام تعزیت دهم. گریست و من از گریه او به گریه در آمدم. پس گفت: اگر ابو عبد الله را هنگام مرگ می دیدی چیزی شگفت مشاهدت می کردی. چشم خود را گشود و گفت: هر کس را با من خویشاوندی دارد گرد آورید. همه را گرد آوردیم. بدانها نگریست و گفت: شفاعت ما به کسی نمی رسد که نماز را سبک بدارد. (۱)

کفن و دفن امام علیه السلام:

کلینی به روایت خود از امام موسی بن جعفر روایت کند: من پدرم را در دو جامه شطوی (۲) کفن کردم که آن دو، جامه احرام او بود و در جامه ای از جامه هایش و عمامه ای که از علی بن الحسین بود برای آنکه آن را به چهل دینار خریده بود. (۳)

وصیت امام صادق به فرزندش موسی ابن جعفر علیهماالسلام:

یکی از اصحاب آن حضرت گفته است: بر او در آمدم موسی بن جعفر پیش روی او نشسته بود و او وی را وصیت می کرد. آنچه از آن وصیت به یاد دارم این است:

پسرکم

وصیت مرا بپذیر و گفتارم را به خاطر سپار.

اگر آن را به خاطر سپاری خوشبخت زندگی خواهی کرد و ستوده خواهی مرد.

پسرکم!

آنکه بدانچه خدا بدو داده قناعت کند بی نیاز بود،

۱- ۶. ثواب الاعمال، ص ۲۰۵، بحار، ج ۴۷، ص ۲.

۲- ۷. دهی در مصر که در آن چنان پارچه را می بافتند.

۳- ۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۶.

و آنکه دیده به مال دیگری دوزد مستمند می میرد.

آنکه بدانچه خدای عز و جل بدو داده خرسندنباشد خدا را در قضای او متهم کرده است.

آنکه گناه خود را خرد داند گناه جز خود را بزرگ شمارد.

و آنکه گناه دیگری را خرد به حساب آرد، گناه خود رابزرگ انگارد.

آنکه پرده از عیب دیگری برگیرد، عیبهای درون خانه اش آشکار شود.

آنکه شمشیر ستم کشد، بدان کشته شود.

آنکه برای برادر خود چاهی کند، خود در آن بیفتد.

آنکه با سفیهان بیامیزد حقیر شود

و آنکه با علما نشیند وقار یابد.

آنکه در جای های بد در آید متهم شود.

پسرکم

حق را بگو! به سودت باشد یا به زیانت.

از سخن چینی بپرهیز که آن کینه را در دلهای مردم می کارد.

پسرکم!

اگر جستجوی بخشش می کنی به معدنهای آن روی آور. (۱)

شهادت امام صادق (ع) - ۱

اشاره

نویسنده:سید محسن امین

شهادت امام علیه السلام:

چون امام (ع) وفات یافت و به سوی قبرستان بقیع برده شد، ابو هریره عجلی این ابیات را سرود:

اقول و قدر احوا به يحملونه

على كاهل من حامليه و عاتق (٢)

ا تدرون ماذا تحملون الى الثرى!

ثبيرا ثوى من راس علياء شاهق((٢

ص: ٣٩٨٣

١- ٩. حليه الاولياء، ج ٣، ص ١٩۵، صفه الصفوه، ج ٢، ص ١٧٠. منبع: زندگانی امام صادق (ع) ، سيد جعفر شهيدی

٢- ١ - می گويم و حال آنكه او را می برند بر دوشهای كسانی كه او را گرفته بودند.

غداه حثا الحاثون فوق ضريحه

ترابا و اولی کان فوق المفارق (۱)

شیخ کلینی و دیگران از ابو ایوب جوزی نقل می کنند که گفت:

ابو جعفر منصور شبانه به سراغ من فرستاد. پس نزد او رفتم. منصور بر صندلی نشسته روبرویش شمعی قرار داشت و در دستش نامه ای بود. چون به او سلام گفتم نامه را به سویم افکند در حالی که می گریست گفت: این نامه محمد بن سلیمان، والی مدینه، است که در آن ما را خبر داده که جعفر بن محمد به درود حیات گفته است. آنگاه سه مرتبه گفت: «انا لله و انا الیه راجعون». دیگر مانند جعفر کجاست؟آنگاه به من گفت: بنویس. من در جای کتابت نشستم منصور گفت: بنویس اگر جعفر به کسی بعد از خود وصیت کرد او را پیش آر و گردنش را به شمشیر بزن. در پاسخ او نوشتند: جعفر بن محمد به پنج نفر وصیت کرده است: ابو جعفر منصور، محمد بن سلیمان، عبد الله و موسی از فرزندانش و حمیده. منصور با دیدن نام این افراد گفت: هیچ راهی برای کشتن اینها وجود ندارد.

ابوحمزه ثمالی خبر شهادت را شنید:

ابن شهر آشوب در مناقب از داود بن کثیر رقی، نقل کرده است که گفت: یکی از اعراب نزد ابو حمزه ثمالی آمد. ابو حمزه از او پرسید: چه خبری دارد؟گفت: جعفر صادق (ع) از دنیا رفت. ابو حمزه فریاد بلندی کشید و بی هوش افتاد. چون به حال آمد پرسید: آیا به کسی وصیت کرده است؟پاسخ داد: آری به عبد الله و موسی، فرزندانش، و به ابو جعفر منصور وصیت کرده است. پس ابو حمزه خندید و گفت: سپاس خدایی را که ما را به هدایت رهنمون شد و بیان کرد برای ما از کبیر و راهنمایی کرد ما را بر صغیر و امری عظیم را پوشیده داشت. چون از منظور وی پرسش کردند گفت: مقصود بیان کرد عیوب کبیر (بزرگ) را و بر صغیر (کوچک) دلالت کرد و صغیر (موسی) را به اوصیا اضافه کرد و او را از جمله آنان دانست و امر امامت را با وصیت به منصور نهان داشت برای آنکه اگر منصور از وصی پرسش کند به او گفته می شود وصی امام، تو هستی. عبد الله، اگر چه بزرگ ترین فرزند امام صادق (ع) بود، اما عیبی جسمانی داشت او افطح بود حال آنکه امام نباید نقصی و عیبی داشته باشد. معذلک وی نسبت به احکام دین هم آگاهی نداشت.

ص: ۳۹۸۴

---

۱ – ۳ – صبحگاهی خاك پاشندگان بر بالای ضریحش خاك ریزند حالی که و بهتر آن است که خاك بر سر ریزند منبع: سیره معصومان، ج ۵، سید محسن امین

دفن در بقیع:

مسعودی در مروج الذهب نویسد: در سال ۱۴۸ هجری ده سال از خلافت منصور گذشته بود که ابو عبد الله جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب وفات یافت وی در قبرستان بقیع و در کنار پدر و جدش به خاك سپرده شد. به هنگام وفات ۶۵ سال داشت و گفته شده که او را مسموم کرده بودند. در این قسمت از بقیع بر قبور آنان سنگ مرمری است که بر روی آن نوشته شده:

«بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله مبید الامم و محیی الرمم هذا قبر فاطمه بنت رسول الله (ع) و سیده نساء العالمین و قبر الحسن بن علی بن ابی طالب و علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام ».

در تذکره الخواص حکایت نوشته روی این مرمر از واقدی نقل شده است.

امام کاظم (علیه السلام) (۱۳)

شهادت امام کاظم علیه السلام

شهادت امام کاظم علیه السلام

درسهایی از قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

امروز چند خاطره از امام کاظم می گویم. چون حیف است که ما شیعیان از این خاطرات مطلع نباشیم.

زندگی موسی بن جعفر: مادرش کنیز بود. این خودش یک درس است که اگر خداوند به یک کنیز برکت بدهد مادر موسی بن جعفر می شود و همانگونه که مادر حضرت مهدی هم کنیز بود، همانگونه که مادر حضرت اسماعیل هم کنیز بود، مهم نیست که چه کسی کنیز است و چه کسی آزاد است. مهم این است که خدا به چه کسی نظر کند. اسم مادرش حمیده یعنی پسندیده بود. همینکه امام صادق او را دید فرمود: «حَمِیدَهُ مُصَفَّاهٌ مِنَ الْأَدْنَاسِ کَسَبِیکَهِ الذَّهَبِ»(کافی، ج ۱، ص ۴۷۷) زن پاکی بود. خوش قلب بود.

ص: ۴۲۰۱

اما اینکه می گویند امام کاظم چون «کاظم» یعنی «فرو دادن» امام خیلی از بنی عباس زجر کشیده و غصه خورده بود. حضرت سال ها در زندان بود، البته برای حق به زندان رفتن اشکال ندارد. شیر را به خاطر ارزش و قدرتش در قفس می اندازند. یک وقت انسان مجرم است و زندان می رود و یک وقت هم پاک است و به زندان می رود. یوسف هم زندان رفت. امام هم به جرم پاکی به زندان افتاد. خدا آیت الله مطهری را رحمت کند. بحثی دارد پیرامون کسانی که به جرم پاکی به زندان رفتند.

امام کاظم(ع) مدت زیادی از عمرش را در زندان بود. انگشتری داشت روی آن نوشته بود «حَسْبِيَ اللَّهُ» «نَقْشُ خَاتَمِ أَبِي الْحَسَنِ ع حَسْبِيَ اللَّهُ»(کافی، ج ۶، ص ۴۷۳) تنها خدا مرا کافیست. امامان ما روی انگشترانشان چیزی نوشته بودند که این کلمات رمز و اشاره بود. روی انگشتر حضرت کاظم تصویر یک ماه شب اول هم بود. ماه هلال رمز این است که بالاخره شما هر چقدر می خواهید ما را زندان کنید. روزگاری این هلال ماه، بدر خواهد شد. وقتی حضرت مهدی ظهور کند، یک گل ریز روی انگشترش خواهد بود. یعنی عاقبت و پیروزی با ماست. در زمان تقیه اسمها رمزی بود. مثلا نمی توانستند بگویند امام صالح فرموده است، بلکه می گفتند عبد صالح فرموده است.

ارتباط شیعیان با امام کاظم

در زمان امام کاظم بعضی از شیعه های خالص که می خواستند سؤال کنند، تحت عنوان خیار فروشی یک سبد خیار به سر گرفتند و زمانی که می دیدند مامورین نیستند، کنار زندان می آمدند و سوال می کردند و امام کاظم جواب ایشان را می داد. ایشان در عبادت شبها را تا صبح و صبح ها را تا طلوع فجر عبادت می کرد. ابو حنیفه که یکی از رهبران مهم اهل سنت است. می گوید وارد خانه امام ششم شدم. یک پسری را دیدم و از او سوال کردم. دیدم عجب جواب های علمی به من می دهد. گفتم تو چه کسی هستی؟ گفت من پسر امام صادق هستم. ابوحنیفه ازعلم امام کاظم تعجب کرد.

ص: ۴۲۰۲

یک روزهارون الرشید به امام کاظم گفت: می خواهی فدک را به تو بدهم؟ گفت: نه! هارون الرشید گفت: خواهش می کنم بیا فدک را پس بگیر. فدکی را که برای حضرت زهرا بود هارون الرشید می خواست پس بدهد. امام کاظم فرمود: اگر می خواهی پس بدهی باید با حدودش آنرا پس بدهی. گفت حدودش چیست؟ گفت تا سمرقند، تا آفریقا. یعنی تمام مناطق مسلمان نشین حدود فدک است. اگر بناست فدک را تحویل بدهی باید حکومت را رها کنی. هارون الرشید عصبانی شد و بلند شد و گفت: پس برای من چه گذاشتی؟ امام گفت: هیچ! اگر بنا است حکومت را پس بدهی، باید تمام حکومت را پس بدهی.

محدثین می گویند که گاهی امام کاظم در مدینه و در مسجد پیغمبر می آمد و سر به سجده می گذاشت و مناجات می کرد. یکی از جملات مناجاتش این است: «اللَّهُمَّ عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ يَا أَهْلَ التَّقْوَى وَ أَهْلَ الْمَغْفِرَه»(إقبال الأعمال، ص ۵۶) تا نیمه شب این جمله را تکرار می کرد. یعنی خدایا اگر گناه از طرف من بزرگ است عفو از طرف تو خوب است. بخشش تو از گناه من بیشتر است.

یک روز یک نفر خدمت امام کاظم آمد. امام فرمود: «سال آخر عمرت است، کمی عبادت کن و بیش تر به خودت توجه کن. ایشان ناراحت شد. امام فرمود: «نه! شما از شیعیان ما هستی و اهل بهشتی، اما یک خورده مواظب خودت باش. »

وارد سال شدیم. پارسال سال آخر عمر خیلی ها بود و امسال هم ممکن است سال آخر عمر خیلی ها باشد. شاعر می گوید: چه عروسی هایی که دارند آرایش می کنند که خانه شوهر ببرند، ولی همین عروس خانم کفنش را در کارخانه می بافند و خودش هم خبر ندارد. انسان خوب است همیشه برنامه هایش یک جوری باشد که نسبت به حق مردم و حقوق جامعه مراعات داشته باشد. یکی از دوستان نماینده می گفت که در پاکستان انسان مسلمانی را دیدم که گاری را به خودش گرفته بود و می کشید و روی گاری گاو بار کرده بودند. در دنیا میلیون ها گرسنه هستند. میلیون ها برهنه هستند.

ص: ۴۲۰۳

از خویش و قومهای عمر یک نفر با امام کاظم خیلی بد حرف می زد. بسیار بد صحبت می کرد. طرفداران امام کاظم گفتند: آقا این جسارت می کند، بگویید ما برویم خفه اش کنیم. امام فرمود: نه من ترتیب کار ایشان را می دهم. یک روز حضرت سوار الاغی شد و به سراغش رفت. آن آقا بیرون شهر کشاورزی می کرد. تا امام کاظم را دید گفت: نیا! نمی خواهم بیایی و کشاورزی ام را از بین بردی. امام کاظم به او گفت: چقدر می خواهی سود کنی؟ گفت: من دویست درهم سود می کنم. امام گفت: بیا آقا این سیصد درهم. حالا احوال شما خوب است؟ یک هجوم اخلاقی ببرید و کدور ت ها را از بین ببرید. از امام صادق پیام بگیرید. قرآن می گوید دعای مومنین این است که خدایا در دل ما کینه هیچ مسلمانی را قرار نده. حیف است درخت ها گل کنند و ما گل نکنیم.

یک مردی بود که هم سیاه بود و هم زشت. حدیث داریم هرکس یک کسی را مسخره کند نمی میرد تا اینکه کسی مسخره اش کند. سر به سر کسی نگذارید و دل کسی را نسوزانید. شخص سیاهی بود که هم سیاه بود هم زشت. کسی به او محل نمی گذاشت. امام کاظم رسید. سواره بود پیاده شد و نشست. گفت: حالت خوب است؟ کاری نداری؟ شخصی به امام گفت: اینها کی هستند؟ امام فرمود: «عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ اللَّهِ وَ أَخٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ جَارٌ فِي بِلَادِ اللَّهِ»(تحف العقول، ص ۴۱۳) بنده خداست. «وَ أَخٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ» برادر من است. «وَ جَارٌ فِي بِلَادِ اللَّهِ» همسایه ما است. دین ما یکی است. شاید هم فردا من به او نیاز داشتم. قرآن می گوید: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسى أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ»(حجرات/۱۱) مسخره نکنید شاید همانکه مسخره می کنید از تو بهتر است «وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ» خواهر شما هم مسخره نکن. شاید آن خواهر از تو بهتر باشد.

آزادی و بندگی

یـک روز امـام کاظم از مسـیری می رفت. دیـد در یک خانه خیلی بزن و بکوب است. یک کنیزی ایسـتاده بود. به امام گفت: صـاحب این خـانه بنـده آزاد است. امـام گفت: درست است آزاد است امـا اگر بنـده بود، یک مقـدار حیا می کرد. انگار هیچ قیـامت و حسـاب و کتـابی نیست. برو به او بگـو اگر برده بود هیـچ گـاه این کارهـا را نمی کرد. کنیز رفت و جمله امـا را به او گفت. تحت تـاثیر قرار گرفت. داخـل کـوچه دویـد و به امـام کـاظم گفت: معـذرت می خـواهم! همین الـان می روم و بسـاط عیاشـی را برمی چینم. چون پـابرهنه در کوچه دویـد و امـام کـاظم را دیـد. از آن وقت به بعـد همیشه پـابرهنه راه می رفت، به احترام اینکه آن چند مترپا برهنه او را از حالت عیاشـی نجات داده بود. با اینکه این آقا در شـهر بغداد به مرد عاقلی مشهور بود و آدم بـدی هم نبـود، آدم مهم متفکری بود. ولی چون پـابرهنه دویـد و امـام را پیـدا کرد و عـذرخواهی کرد. تـا آخر عمرش بابرهنه راه رفت.

(در جامعه بالاخره همه بایـد یک کاری بکنند، کشاورزی، کار فکری، کار بازویی، محصل باشد، معلم باشد و. . . کسانی اگر احسـاس می کننـد در مملکت نقشـی ندارنـد، اینها عمرشان را تلف کرده انـد) قرآن می گویـد: «إِنَّ الْخاسِرِینَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِیهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ»(زمر/۱۵) کسی که جوانی اش را می دهد و هیچ خطی را دنبال نمی کند، باخته است.

امـام کـاظم کشـاورزی می کرد، یـک روز گفتنـد: آقا شـما چرا کشاورزی می کنی؟ فرمود: من چه کسـی هسـتم؟ امام کاظم هسـتم؟ از من بهتر امیرالمومنین کشـاورزی می کرد. از امیرالمومنین بهتر رسول خـدا کشـاورزی می کرد. فـاطمه زهرا در خانه کار می کرد. و امام کاظم از پول خودش هزار برده را آزاد کرد. بارها پیاده به مکه رفت. امام کاظم سـحرها در خانه فقرا غـذا می داد. بعـد از شـهادت امام کاظم متوجه شدنـد که آن کسـی که در خانه ها را همچون امیرالمومنین می زد، امام کاظم بوده است. «کلهم نور واحد»

ص: ۴۲۰۵

ما کسانی را که حدیث نقل می کنند، باید معرفی کنیم. چون بعضی بد هستند و بعضی خوب هستند. ما حدود ۱۷، ۱۸ نفر داریم که اگر حرف از دهن این ها بیرون بیاید خود حرف ارزش دارد. گرچه ما نفهمیم این حرف از چه کسی و از کجاست. آخر گاهی وقت ها یک بچه می اید و می گوید: فردا تعطیل است. ما می گوییم چه کسی به تو گفته است؟ اما یک وقت رئیس جمهور و یا وزیر گفته که فردا تعطیل است. دیگر نمی گوییم: چه کسی به تو گفته است؟ ما در حدیث شناسان یک جمعی داریم که به آنها اصحاب اجماع می گویند. یعنی اینها اگر حرف بزنند دیگر لازم نیست بگوییم چه کسی گفته است. حرفشان سکه است. از این هایی که حرفشان سکه است، شش نفرشان شاگردان و تربیت شدگان امام کاظم هستند.

ولی بساط حکومت خیلی فریب می داد. همیشه در کنار هر چیز حقی یک چیز قلابی هم درست می کنند. اگر یک چیزی قلابی بود پیداست که حقیقی اش هم هست. مثلا چون آخوند خوب داریم، آخوند قلابی هم داریم. چون پول اصلی داریم پول قلابی هم درست می کنند. ما امام خوب داریم، اما حکومت امام را برداشت و برادر امام کاظم را به نام عبدالله افتح با سلام و صلوات خواست که امام کند. یک نفر بعد از شهادت امام صادق آمد و گفت: امام ما کیست؟ او را به خانه عبدالله افتح بردند. آن مرد هر چه سوال کرد، جوابی نشنید و بیرون آمد. در فکر فرو رفت که خدایا امام ما چه کسی است؟ من پستان خواستم، پستانک دهن من گذاشتند. امام حقیقی کیست؟ بالاخره یک مردی آمد و ترسید بگوید که امام حقیقی امام کاظم است. یک چشمک زد و آن مرد هم پشت سر او رفت. همینطور که رمزی می رفتند، یک جایی از او جدا شد. همینکه جدا شد یک کنیزی گفت: آقا بیا اینجا! خلاصه با یک تاک تیکی به خانه امام کاظم رفت و سوالاتش را کرد. گفت: بله امام تو هستی! چرا نمی گذارند که آشکار باشی؟ امام گفت: حکومت نمی تواند ما را تحمل کند. چون آنها دینی می خواهند که کاری با آ ن ها نداشته باشد. امام جمعه باید تسلیم باشد. اگر امام جمعه یک چیزی بگوید که بر میلشان نباشد، سریع هفته بعد او را عوض می کنند.

ص: ۴۲۰۶

یک لطیفه بگویم ولی شما نخندید. گفته بودند در میان افراد یک شخصی پیدا می شود به نام مهدی که او دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد. حکومت برداشت نام یکی از بچه هایش را مهدی گذاشت. بعد می گفت این مهدی را کمی پنهانش کنید تا مهدی غایب بشود. بعد گفت: من که پدرش هستم می زنم و می کوبم و زندان ها را پر می کنم. هم اموال را می گیرم و هم بی گناهان را می گیرم. بعد از من مهدی حاکم می شود. اموال را بر می گرداند زندانی ها را آزاد می کند. تا بگویند: مهدی غائب اوست. چند صد حدیث داریم که شخص رسول خدا فرمود: «رهبران واقعی شما دوازده نفر هستند» این ها برای اینکه امام کاظم و امام صادق را بردارند، آمدند از بنی امیه وارد کردند. ولی هرکاری می کنند با هیچ فرم ریاضی دوازده تا نمی شود.

حتماً قصه خربزه فروش را شنیده اید. ناصرالدین شاه هر سال به روحانیون افطاری می داد. یک سال یک غلطی کرده بود. روحانیون گفتند امسال اعتراض ما این است که به افطاری شاه نمی رویم. خواستند به ناصرالدین شاه بگویند، ترسیدند که ناراحت بشود و گفتند این زشت است که بگوییم آخوندها دعوت شما را نپذیرفتند. گفتند ما از آسمان ها هم باشد آخوند پیدا می کنیم. رفتند تعدادی عمامه درست کردند و سر یک عده گذاشتند. و فقط یک آیت لله می خواستند. یک خربزه فروش بود که هیکل درشت و ریش های سفیدی داشت. گفتند شما بیا یک عمامه روی سرت بگذار و یک ساعت بنشین. خربزه فروش هم پول را که دید قبول کرد. بالاخره آخوندها و آیت الله های قلابی آمدند و افطاری خوردند و به شاه گفتند که آقایون روحانی آمدند و افطار کردند و دارند می روند. شاه گفت: نه! بگو صبر کنند من می خواهم آن ها را ببینم. گفتند: نه! آقا صلاح نیست شما بیایی. ناصرالدین شاه با اصرار آمد و نشست. افطاری تمام شده بود. فقط یک خربزه مانده بود. ناصرالدین شاه خربزه را که خورد گفت: این خربزه ها بی مزه هستند. معلوم است که خربزه های خوبی برای علما تهیه نکرده اند. یک مرتبه آیت الله گفت: باید بیایند دکان خودم. یعنی وقتی آدم آیت الله قلابی درست کرد دیر یا زود لو می رود.

مقابله امام کاظم با خلفا

امام کاظم با خلفا در می افتاد. یک روز منصور دوانیقی آمـد پایش را روی زمین کوبیـد و گفت: از دست این امام صادق چه کار کنم؟ مثل یک استخوان است که در گلوی من گیر کرده است. نه می توانم قورتش بدهم و نه میتوانم بیرون بیاورمش.

دو برادر خدمت امام رضا آمدند و گفتند: ما مسافر هستیم، نماز ما درست است یا شکسته؟ به یکی فرمود: نماز تو درست و به دیگری گفت: نمـاز تو شکسـته است. گفتنـد مـا دو برادر هستیم که از یـک جا آمـده ایم. فرمود: تو آمـده ای زیارت من امام معصوم! ولی تو آمـدی زیـارت هارون الرشـید! اصـلاً سـفر تو سـفر حرام است و کسـی اگر سـفرش سـفر حرام باشـد، نمازش شکسته نیست.

امام کاظم به صـفوان گفت: شنیده ام شترهایت را به هارون الرشید اجاره داده ای؟ گفت: برای سفر مکه اجاره داده ام. فرمود: تو راضـی هستی که هـارون الرشـید زنـده بمانـد و تو اجاره شترهایت را از او بگیری؟ همین مقـداری که راضـی هستی هارون ظالم زنـده بمانـد، همین مقـدار گناهکارهستی. او هم رفت و همه شترهایش را فروخت. اگر آدم دید از اموالش سوء اسـتفاده می کننـد. خوب است از اول جلویش را بگیرنـد. کمک به ظلم نکند. اگر آدم می داند که این انگورش مشـروبات الکلی می شود، اگر آدم می داند وارثش تارک الصلوه است، بچه اش مارکسیم است، پس برای چه کسی جمع می کند؟

امام کاظم را در زنـدان شـهید کردند. در زندان آقا را شـکنجه می دادند. پول دادند به یک زن فاسدی که امام کاظم را گول بزند. وقتی وارد زندان شد عبادت امام را دید شـرمنده شد و برگشت. برای اینکه شیعه را شـناسایی کنند نگذاشتند جنازه امام کـاظم دفـن شـود. جنـازه امـام کـاظم را روی پـل بغـداد گذاشـتند تـا اینکه شـیعه را بشناسـند. و تحت شـکنجه قرار بدهنـد. و دکترهایی آوردند تا امضای قلابی بدهند و بگویند که امام به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.

ص: ۴۲۰۸

امام کاظم قبر مطهرش در کاظمین است. کاظمین در یک فرسخی بغداد است. رزمندگان ما اگر به بغداد برسند شاید اولین جایی که زیارت کنند کاظمین است. ما در سال ۱۳۶۶ هستیم. چند سال عید به خودشان وعده می دادند که انشاءالله امسال کربلا می رویم ولی نشده است. گرچه طول کشیدن جنگ برای ما تلخ بود و خیلی از عزیزان ما شهید شدند. در هر کجا می رویم شهید داده ایم، اما یک مسأله ای هست و آن اینکه اگر ما سال اول پیروز می شدیم، چند هزار بسیجی داشتیم؟ الان چقدر بسیجی داریم؟ اول جنگ ناشی بودیم، الان ناشی های ما متخصص می شوند. اول عزت نداشتیم، حالا در دنیا عزت داریم. خدایا! ترا به حق آبروی امام کاظم راه رزمندگان ما را باز کن.

چون شهادت امام کاظم است از برادر عزیزمان می خواهیم که مرثیه ای خوانده شود.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

امام کاظم و حوزه علمیه بغداد

امام کاظم و حوزه علمیه بغداد

دوره اول:

بعد از عصر امام صادق(ع) بیشتر ائمه به بغداد قدم گذارده و چندی در آنجا توقف کرده اند که البته امام کاظم و امام جواد - علیهما السلام - در همان جا نیز به شهادت رسیده و دفن گردیده اند.

با افزوده شدن بر سابقه تاریخی بغداد تجمع شیعیان در این شهر بیشتر گردید تا اینکه در قرن سوم و چهارم و پنجم هجری مرکز عمده شیعیان شد و دانشمندان آن سامان ریاست مطلق شیعیان را بر عهده گرفتند که «نواب اربعه » از آن جمله اند.

حضـرت امـام كـاظم(ع) بعـد از شـهادت پـدر گرامى شـان حضـرت امام صادق(ع) راه وى را ادامه داد و به نشـر معارف الهى پرداخت چنـانكه علمـا و دانشـمندان بزرگى از فقهـا محـدثان، متكلمـان و عرفا در مكتب موسوى(ع) درس دين آموختنـد و با قرآن و سنت آشنا گشتند استاد عزيز الله عطاردى رقم راويان حديث ايشان را ۶۳۸ نفر مى داند.

امام كاظم(ع) در عصرى مى زيست كه عقايد انحرافى ترويج مى شد و برخى از متكلمان در تفسير ايات قرآنى و صفات الهى به گمراهى افتاده بودند مساله تجسـيم، جبر و تفويض، انكار عذاب قبر و معاد جسـمانى از جمله مواردى بود كه در ميان مردم منتشـر شـده بود امام براى مقابله با انديشه هاى انحرافى با گفت و گوهاى علمى و مباحث عميق و برهانى خويش راه مبارزه را در پيش گرفتنـد و اين بـدان معنى نبود كه امام كاظم(ع) باب عقل را مسـدود نمايند و انسان را از تفكر و تعقل باز دارند بلكه روش امـام پيروى از روش قرآن كريم بود همـان گونه كه قرآن براى عقـل و عقلا و علم و علمـا احترام قايـل بود ايشان نيز با زبان قرآن و با سلوك قرآنى اصحاب خويش رابه تعقل و تفكر مى خواند وصاياى ايشان به هشام بن حكم سيره علمى و تفكر قرآنى آن حضـرت را روشن مى دارد ايشان مى فرماينـد: «خداوند تبارك و تعالى در قرآن اهل عقل و تفكر را بشارت داده و فرموده است آن بندگان مرا كه سخنان را گوش كنند و از بهترين آنها پيروى نماييد بشارت ده اينها كسانى هستند كه خداوند هدايتشان كرده و اينان خردمندان مى باشند.»

ص: ۴۲۱۰

امام کاظم(ع) علاوه بر سلوک علمی و ترغیب دانشجویان مکتبش به تعقل و تفکر آنان را با سلوک عملی نیز آشنا ی ساخت شناسایی مراحل سلوک عملی نیز با براهین قرآنی همراه است وی متواضع ترین مردم را خردمندترین آنها می شمارد و دنیا را به دریایی ژرف شبیه می کند که کشتی آن باید تقوی باشد و بارش ایمان، بادبانش توکل ناخدایش عقل، راهنمایش علم و سکانش صبر.»

امام کاظم(ع) به تربیت شیعیان و آموزش آنان اکتفا نمی کند و فقه و حدیث و کلام و تفسیر را به گونه ای خشک که تنها جنبه آموزشی داشته باشد نمی پذیرد لذا با سیره عملی خویش مسایل سیاسی را با سنت نبوی(ص) در می آمیزد و پاسخهای دندان شکنی به ائمه کفر می دهد تا در هدایت جامعه اسلامی کوتاهی نکرده باشد هرچند جانش با این روش مورد تهدید قرار گیرد.

دوره دوم دوره دوم حوزه علمیه بغداد از روزی شروع می شود که امام کاظم(ع) به دیار باقی شتافته است و برخی از راویان حدیث وی در آن شهر به تربیت شاگردان مشغولند و آن به گونه ای است که امام رضا(ع) از مدینه به خراسان رفته و حجاز و عراق از دیدار وی محروم گشته اند.

دوره سوم این دوره از عصر امامت امام جواد(ع) شروع می گردد و آن زمانی است که حاکم مدینه مامون را از نفوذ کلام امام شیعیان آگاهند و از گسترش تفکر شیعی و نهضت علوی بیم داده است و او نیز بقای خلافت خویش را در تبعید امام محمد تقی(ع) و تحت نظر گرفتن وی دانسته است.

دوره چهارم این دوره به عصر غیبت صغری اختصاص دارد و نواب چهارگانه امام مهدی(عج) با استفاده از عنصر تقیه به رشد و تعالی شیعه در این شهر پرداختند و در کمیت و کیفیت جامعه شیعه نشین بغداد نقش مؤثری ایفا نمودند به صورتی که حوزه علمیه بغداد پس از غیبت صغری ادامه یافت و دانشمندان بسیاری را در خود پرورد.

حوزه بغداد در این دوره از ادوار پنجگانه خویش از جهت مرجعیت و رهبری امت اسلامی نظرگاه تمامی شیعیان بود و این حوزه تنها حوزه ای است که عصر امامت غیبت صغری و کبری را درک کرده و رهبری شیعه در آن به سر می برده است.

بدین ترتیب «عثمان بن سعید»، «محمد بن عثمان »، «حسین بن روح »و «علی بن محمد سیمری » علاوه بر جوابگویی به ارجاعات فقهی و اخذ وجوهات شرعی رهبری شیعه را نیز بر عهده داشتند تا اینکه توقیعی از سوی حضرت امام عصر (عج) صادر شد که فرموده بود: «ای علی بن محمد سیمری خداوند بزرگ در مصیبت درگذشت تو به برادران دینی ات پاداش عظیم عنایت فرماید تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت. بنابراین امور زندگی خود را تمام کن (دفتر کار خویش را ببند) و هیچ کس را وصی و جانشین خویش قرار مده زیرا دوران غیبت کبری آغاز شده و امر ظهور موکول به اجازه خداوند بزرگ است که آن هم پس از غیبت طولانی قساوت دلهای مردم و دوری آنان از حقایق و فراگیر شدن ظلم و جور در دنیا خواهد بود.

بزودی افرادی به سوی شیعیان من آمده ادعای مشاهده (نیابت خاصه) مرا خواهند کرد آگاه باشید که هر کس قبل از خروج سفیانی و شنیدن صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند دروغگو است و بر خدا و رسول او افترا می بندد و تمام قدرتها و نیروها از آن خداوند متعال است.»

ص: ۴۲۱۲

و بـا روایت «و امـا الحوادث الواقعه فـارجعوا فیهـا الی رواه حـدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم » شـیعیان را پس از چهارمین نایب خاص به نواب عامه ارجاع فرمود.

دوره پنجم این دوره به غیبت کبری مربوط می شود که در آن فقها و دانشـمندان شـیعی بسـیاری در بغـداد به سـر می بردند از جمله «ابوالفرج اصفهانی » «شیخ مفید»، «کلینی رازی »، «سید رضی »و «شریف مرتضی ».

البته نباید از یاد برد که بغداد مرکز خلافت عباسی و مرکز علمی فرهنگی اهل سنت نیز بود و مشاهیری از اهل سنت نیز در آن حوزه به سـر می بردنـد ابوحنیفه نعمان بن ثابت ابو عبـد الله احمـد بن محمد بن حنبل و ابو جعفر محمد بن جریر طبری در این شمارند

دانشـمندان و علمای شـیعه در این حوزه تنها از فقها و ادبا نبودند بلکه درمیان آنان به شعرای اهل بیت(ع) و عرفای نامی نیز بر می خوریم.

نقابت علویان نقابت علویان از مواردی است که درحوزه علمیه بغداد به وجود آمد و موسـس این حکومت و تشـکیلات آن به «حسـین نسابه ابن احمد» می رسد که از حجاز به بغداد روی نمود وی زمانی به بغداد هجرت کرد که «مسـتعین بالله » حکومت می کرد و سال ۲۵۱ هجری بود او که از خانـدان زید شـهید فرزند امام زین العابدین(ع) بود به نزد خلیفه حاضـر شد و گفت: «از شما درخواست می نمایم که حاکمی برای طالبیین بگماری که مردی از آنان باشد و وی را اطاعت نماید.»

مستعین که در عصر تزلزل خلافتش به سر می برد با رای «حسین نسابه » موافقت کرد ومنصب نقابت را در جمعی از طالبیان به وی بخشید.

ص: ۴۲۱۳

پس از وی پسرش «یحیی » و سپس فرزند او «ابوالحسن الفارس، محمد بن یحیی » و بعد «ابو الحسن بن جعفر ملقب به قیراط » اوایل قرن چهارم به این منصب رسیدند و آن گاه: - ابوعبد الله محمد بن الداعی در سال ۳۴۸ - و ابو احمد حسین بن موسی الحسینی الموسوی پدر شریف رضی از سال ۳۵۴ تا ۳۶۹ به این مقام رسید تا آنکه عضد الدوله بویهی وی را در قلعه ای در فارس حبس کرد. - ابی الحسن علی بن احمد العمری - الشریف الرضی بن حسین - الشریف المرتضی - الشریف عدنان بن الشریف الرضی - ابوالغنائم العمر بن محمد - ابوالحسن ناصر بن مهدی بن حمزه نیز به منصب نقابت در بغداد رسیدند و کارهای سادات رسیدگی به امور سیاسی اقتصادی و حقوی آنان را برعهده گرفتند.

جنبش علمی حوزه علمیه بغداد به علت ضعف دستگاه حاکم عباسی و ظهور شخصیتهای بزرگی در فقه و حدیث و اصول و کلام در این دوره به اوج شکوفایی رسید و کتب اربعه شیعه در این حوزه به رشته تحریر درآمد.

۱ - «الکافی » نخستین کتاب از مجموعه مشهور مکتب تشیع است که «ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی » به تدوین آن همت گمارده است. جمع آوری این کتاب گرانقدر که به هشت جلد می رسد و حدود ۱۶۱۹۰ حدیث را در خود فراهم آورده است بیست سال به طول انجامید وی به سال ۳۲۸/۳۲۹ هجری وفات یافت ودر باب الکوفه بغداد به خاک سپرده شد.

۲ - «من لا یحضره الفقیه » دومین کتاب از کتب اربعه است که به همت فقیه و محدث عصر «ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی » تالیف گردیده است. تالیفات او از مرز سیصد جلد می گذرد و این کتاب مشهورترین آنهاست. شیخ صدوق در حوزه های علمی ری، نیشابور، خراسان و بخارا مقیم بود. به سال ۳۵۵ به حوزه علمیه بغداد رو نهاد و به تدریس پرداخت وی یکی از اساتید شیخ مفید است که در این حوزه به افاضه و استفاضه پرداخته است.

احادیث «من لا یحضره الفقیه » به ۵۹۶۳ رقم می رسد شیخ صدوق در سال ۳۸۱ هجری از دنیا رفت و در شهر ری به خاک سپرده شد.

۴ و ۳ «تهذیب الاحکام » و «الاستبصار فیما اختلف فیه من الاخبار» سومین و چهارمین کتاب از مجموعه کتب اربعه شیعه است که به وسیله «شیخ طوسی »تدوین یافته است کتاب تهذیب مشتمل بر ۱۳۵۹۰ و کتاب استبصار مشتمل بر ۵۵۱۱ حدیث می باشد. وی که دوازده سال آخر عمر خویش را در جوار مرقد مبارک حضرت مولی الموحدین علی(ع) سپری کرد در ۲۲ محرم سال ۴۶۰ هجری به جوار رحمت حق پیوست و در خانه اش مدفون شد.

بدین ترتیب «کتب اربعه » جانشین «اصول اربعماه » شد و مورد استفاده فقها در استنباط مسایل شرعی جزء متون درسی طلاب و دانشجویان قرار گرفت چنانکه «سید بن طاووس » به فرزندش توصیه نمود کتابهای شیخ طوسی را فراموش نسازد.

تاکید بر فلسفه سیاسی در این دوره از حوزه علمیه بغداد با وجود اندیشه مندان و فقهایی بسان شیخ مفید و سید مرتضی و حکومتهایی چون ال بویه، این اندیشه در جامعه رشد می کرد که شیعه باید خلافت و رهبری جامعه اسلامی را بر عهده گیرد و پیشتر نیز این حق بزرگ از آن امامان شیعه بوده است.

شیخ مفید با تالیف کتب و مناظراتی علمی جایگاه امامت در فلسفه سیاسی اسلام را روشن ساخت و سید مرتضی این روش را پیگیری و درفقه سیاسی نیز اصول عملی فلسفه سیاسی اسلام را تبین کرد و حضور ولی فقیه در جامعه را به مثابه سرپرست مسلمانان امری ضروری برشمرد.

ص: ۴۲۱۵

«شناخت امام و وجوب اطاعت از وی » وجوب پرداخت زکات به رسول خدا(ص) ائمه(ع) و در زمان غیبت به نواب خاص یا فقهای جامع الشرایط شیعه، «بحث شقاق و اختلاف زوجین و دستور بعث حکمین و تعیین آنان » و «اقامه حدود» از آنجمله مواردی است که شیخ مفید در فقه سیاسی از آنها نام برده جایگاه حکومت و حاکمیت فقیه رامشخص می نماید.

و شاید همین امور باعث گردیده که بنی عباس با برانگیختن برخی از مردم بغداد شیعه و مکتب تشیع را تضعیف کنند چه آنان در مقابل براهین قاطع متفکران شیعی پاسخ مناسبی نداشتند و تنها با منطق آشوبگری و نزاع در مقابل منطق قرآنی و استدلالی مکتب علوی، خودی نشان می دادند.

دانشمندان حوزه علمیه بغداد حوزه علمیه بغداد یکی از حوزه های غنی شیعه در علوم مختلف بوده که علاوه بر علوم اسلامی در علوم شیمی فیزیک نجوم پزشکی و دارو سازی نیز دانشمندانی را به خود دیده و از آنها بهره جسته است.

«حسن بن محمد بن عاصم محدث قمی » از جمله ستارشناسان حوزه علمیه بغداد تالیفاتی در علم نجوم دارد رازی در پزشکی به چنان مقام رفیعی نایل آمده بود که عضد الدوله دیلمی ریاست بیمارستان عضدی را به وی سپرده بود.

اینک به ذکر برخی دانشمندان مشهور شیعه در حوزه علمیه بغداد می پردازیم: ۱ - ابن اعلم بغدادی (۳۲۴ - ۳۷۵ ق.) ۲ - ابن مبشر (متوفی ۶۱۸ ق.) ۳ - بو علی بن مسکویه (۳۲۵ - ۴۲۱ ق.) ۴ - بدیع اسطرلابی ۵ - جعفر قطاع ۶ - زکریا رازی (۲۴۰/۲۵۰ - ۳۲۰ ق.) ۷ - کندی (۱۸۵۰ - ۲۶۰ ق.) ۸ - شیخ مفید (۳۳۶/۳۳۸ - ۴۱۳ق.) ۹ - سید مرتضی (۳۵۵ - ۶۳۴ ق.) ۱۰ - سید رضی (۳۵۹ - ۴۰۶ق)

ص: ۴۲۱۶

امام کاظم علیه السلام اسوه صلابت و ظلم ستیزی

امام کاظم علیه السلام اسوه صلابت و ظلم ستیزی

امامان معصوم علیهم السلام در طول زندگی پربار خویش برای احقاق حق و رهبری امت، از هیچ کوششی فروگذار نکرده اند. در این راستا، همه مشکلات و گرفتاریها را به جان خریده و تحمل کرده اند.

به همین جهت است که ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان الگوی صبر و پایداری در راه حق مطرح شده و سرمشق رهروان راه فضیلت گشته اند و از همین جاست که عارفان خداجوی این فراز از زیارت روح نواز جامعه ائمه المؤمنین را در خلوت و جلوت زمزمه می کنند که:

«اَشْهَدُ اَنَّکُمْ قَدْ وَفَیْتُمْ بِعَهْدِ اللّه ِ وَذِمَّتِهِ وَبِکُلِّ مَا اشْتَرَطَ عَلَیْکُمْ فی کِتابِهِ وَدَعَوْتُمْ اِلی سَبیلِهِ وَاَنْفَذْتُمْ طاقَتَکُمْ فی مَرْضاتِهِ وَحَمَلْتُمُ الْخَلائِقَ عَلی مِنْهاجِ النُّبُوَّهِ؛(۱)

من گواهی می دهم که شما (ائمه اهل بیت علیهم السلام) به عهد و ذمه خود با خداوند متعال وفا کردید و هرآنچه را که در کتاب خود بر شما شرط کرده بود، به نحو احسن انجام دادید. مردم را به راه خدا دعوت کردید و تمام تواناییهای خود را در راه کسب رضای الهی به کار گرفتید و مخلوقات را بر شیوه پیامبر صلی الله علیه و آله رهنمون شدید.»

پیشوای هفتم شیعیان، حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام که در هفتم صفر ۱۲۸ ه.ق در روستای ابواء، میان مدینه و مکه متولد شده بود، همانند دیگر امامان معصوم علیهم السلام برای احیای فرهنگ اسلام و گسترش ارزشهای الهی در طول امامت سی و پنج ساله خویش (۱۴۸ تا ۱۸۳ ه . ق(که با چهار تن از خلفای ستمگر عباسی (منصور، مهدی، هادی و هارون الرشید) هم زمان بود، تمام مشکلات و سختیها را به جان خرید و به فرهنگ صبر و مقاومت در راه اسلام معنای حقیقی بخشید.

۱- ۱. المزار، محمد بن المشهدی، ص۲۹۴؛ بحارالانوار، ج۹۹، ص۱۶۴.

آن حضـرت تمام توانائیهای خود را در این زمینه به کار گرفت و صـلابت و استواری در راه دفاع از فضیلتها و مبارزه با مفاسد اخلاقی و اجتماعی را به معنای تامّ کلمه مجسّم ساخت. در زیارت آن امام می خوانیم: «اَشْهَدُ اَنَّکَ... صَبَرْتَ عَلَی الْاَذی فی جَنْبِ اللّه ِ وَجاهَدْتَ فِی اللّه ِ حَقَّ جِهادِهِ؛(۱)شهادت می دهم که تو (ای امام هفتم) بر تمام آزارها در راه خدا صبر کردی و در راه خدا آن گونه که سزاوارش بود کوشیدی.»

بیست و پنجم ماه رجب، شاهد جانبازی آن رادمرد عالم اسلام و اسطوره صبر و پایداری در راه حق می باشد. آن حضرت بعد از تحمل بی رحمانه ترین آزارهای طاقت فرسای خلفا، بویژه هارون الرشید، استوار و مقاوم در برابر طاغوت و طاغوتیان به ملاقات پروردگارش شتافت. در صلوات مخصوصه آن حضرت آمده است: «اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَصِیِّ الْاَبْرارِ وَإمامِ الْاَخْیارِ... وَمَأْلِفِ الْبَلْوی والصَّبْرِ وَالْمُضطَهَدِ بالظُّلْمِ وَالْمَقْبُورِ بِالْجَوْرِ وَالْمُعَذَّبِ فی قَعْرِ السُّجُونِ وَظُلَمِ الْمَطامیرِ ذی السّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلقِ الْقُیُودِ؛(۲) خداوندا! بر موسی بن جعفر علیهماالسلام درود فرست! او که جانشین نیکان و پیشوای خوبان بود... آن آقای آشنا با بلاها و بردباری، در معرض ظلم و ستم، شکنجه شده در قعر زندانها و ظلمت سلولهای تنگ و تاریک، با پاهای ورم کرده ومجروح، و به بند کشیده شده با حلقه های زنجیر.»

آنچه در پیش رو دارید، فرازهایی از تلاشها، پیامها و گفتارهای امام کاظم علیه السلام در زمینه صبر، مقاومت، قاطعیت، صلابت و صراحت لهجه در مقابل ستمگران و دشمنان است.

۱- ۲. بحارالانوار، ج۹۹، ص۱۵.

۲- ۳. الانوار البهیه، ص۲۰۵.

تلفیق عرفان و مبارزه بی تردیـد برای اسـتواری و مقاومت در راه عقیده، پشـتوانه ای قوی و نیرومند لازم است. طبق آموزه های قرآنی بهترین پشـتوانه هر انسـان حقیقت طلبی، اتّکـا به حضـرت پروردگار است. و میانبرترین و نزدیک ترین راه در معرفت و قرب به حق، توجه به عبادت و معنویت است. خداونـد متعال می فرمایـد: «وَاسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلوهِ»؛(۱) «از صبر و نمـاز یاری بجویید.»(۲)

برخورد با صـلابت از آنجایی که اولیای خـدا به امـدادهای خداونـدی باور قطعی دارنـد، در برخوردهای خود با دنیاپرسـتان و طاغوتهای زمان بی واهمه و با قاطعیت و صـلابت رفتار می کنند و آنان با داشـتن سرمایه ایمان به غیر از خداوند متعال از هیچ قـدرت و نیرویی نمی هراسـند که: «فَمَنْ یُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا یَخافُ بَخْسا وَلا رَهَقا»؛(۳) «هر کس به پروردگـارش ایمان بیاورد، نه از نقصان می ترسد و نه از ظلم (و ظالم) هراسی دارد.»

پیشوای هفتم نمونه بارزی از این اولیای الهی است.

اینک به مواردی اشاره مینمائیم:

الف) سـخن امام به مهدی عباسـی مهدی، سومین خلیفه عباسـی، در یک اقدام عوام فریبانه اعلام کرد که هر کسی که حقوقی بر گردن نظام حکومتی دارد، می توانـد برای رسـیدن به حق خود اقـدام نماید. او در یک حرکت ظاهری مشـغول ادای حقوق مردم شـد. امـام کـاظم علیه السـلام نیز خواسـتار اعاده حقوق خود شـد. در آنجا گفتگوی ذیل میان خلیفه و پیشوای هفتم علیه السلام به وقوع پیوست:

ـ حقوق شما چیست؟

ـ فدک.

ـ محدوده فدک را مشخص کن تا به شما بازگردانم.

ص: ۴۲۱۹

۱- ۴. بقره/۴۵.

۲- ۵. الانوار البهیه، ص۲۰۵.

۳- ۶. جنّ/۱۳.

ـ حدّ اول آن، کوه احـد، حـدّ دوم عریش مصـر، حدّ سوم سـیف البحر(دریای خزر) و حدّ چهارمش دومه الجندل (سـرزمین عراق) است.

ـ همه اینها!

ـ آری!

خلیفه آن چنان ناراحت شـد که آثار غضب در چهره اش پدیدار گشت، و با ناراحتی شدید گفت که مقدار زیادی است، باید بینـدیشم. امـام کـاظم علیه السـلام با این سـخن به او فهمانـد که حکومت حق امام کاظم علیه السـلام است و زمام حکومت بر دنیای اسلام باید در دست اهل بیت علیهم السلام باشد.(۱)

ب) پیشوای دلها روزی در کنار کعبه، هارون الرشـید حضـرت کاظم علیه السـلام را ملاقات نمود و در ضـمن سـخنانی به امام علیه السلام گفت: آیا تو هستی که مردم مخفیانه با تو بیعت می کنند و تو را به رهبری خویش برمی گزینند؟ حضرت با کمال شهامت فرمود: «اَنَا اِمامُ الْقُلُوبِ وَاَنْتَ اِمامُ الْجُسُومِ؛ من بر دلهای مردم حکومت می کنم، و تو بر جسمهای آنان!»

ج) هشدار به متکبران هارون، سلطان گردنکش و متکبری بود که خود را از همه چیز و همه کس بالاتر می دانست و حتی در خیال باطل خود بر ابرها می بالید و به وسعت حکومت خویش می نازید که: ای ابرها! ببارید که هر کجا قطرات بارانتان ببارد، چه شرق و چه غرب بر زمینهای تحت حکومت من خواهد بارید و خراج و مالیات آن سرزمین را به نزد من خواهند آورد.

زمانی پیشوای هفتم علیه السلام به کاخ هارون رفته بود. هارون از او پرسید: این دنیا چیست؟ امام فرمود: این دنیا سرای فاسقان است. سپس با تلاوت آیه ۱۴۶ سوره اعراف به وی هشـدار داد که: «سَاَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَاِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لا یُؤْمِنُوا بِها وَاِنْ یَرَوْا سَبیلَ الرُّشْـدِ لا یَتَّخِذُوهُ سَبیلاً وَاِنْ یَرَوْا سَبیلَ الْغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبیلاً»؛(۲) «به زودی از آیات خـود دور خـواهم نمود کسـانی را که به نـاحق در روی زمین ادعـای بزرگی می کننـد و اگر آنـان هر آیه ای را ببیننـد، به آن ایمان نمی آورند و اگر راه رشد و کمال را ببینند، به سوی آن حرکت نمی کنند، ولی اگر راه ضـلالت و گمراهی را ببینند، به سوی آن خواهند رفت.»

ص: ۴۲۲۰

۱- ۷. رجوع شوه به اصول کافی، کتاب الحجه، باب الفئ والانفال.

۲- ۸. اعراف/۱۴۶.

هارون پرسید: دنیا خانه کیست؟ حضرت فرمود: دنیا برای شیعیان ما مایه آرامش و برای دیگران آزمایش است.

در آخر این گفتگو، هارون با درماندگی تمام پرسید: آیا ما کافریم؟ پیشوای هفتم علیه السلام پاسخ داد: نه، ولی چنان هستید که خداوند متعال فرموده است: «الَّذینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللّه ِ کُفْرا وَاَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ»؛(۱) «کسانی که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را در محل تباهی فرود آوردند.»(۲)

د) سلام بر تو ای پدر! هارون وارد مدینه شد و به همراه جمع کثیری به حرم پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. او در مقابل قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و با کمال افتخار چنین سلام داد: السَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ عَمٍّ؛ سلام بر تو ای پسر عمو! در این هنگام، حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام که در میان اهل مدینه حضور داشت، نزدیک آمد و برای تحقیر خلیفه غاصب چنین سلام داد: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللّه السَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبَه؛ سلام بر تو ای رسول خدا! سلام بر تو ای پدر!» در این حال، هارون از شدت خشم به خود پیچیده و دنیا در نظرش تیره و تار شد؛ چرا که حضرت کاظم علیه السلام به این وسیله شایستگی خود را برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و عدم لیاقت هارون بیان داشت.(۳)

ه) نامه ای از زندان حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام با اینکه مدتهای مدیدی را در زندانهای مختلف نظام طاغوتی هارون سپری کرد و در شکنجه گاههای مخوف، به دست شقی ترین مأموران سپرده شده بود، امّا از گفتن سخن حق و نشر حقایق الهی لحظه ای باز نایستاد.

۱- ۹. ابراهیم/۲۸.

۲- ۱۰. هدایتگران راه نور، ص ۷۰۰.

۳- ۱۱. بحارالانوار، ج۴۸، ص۱۳۵.

آن حضـرت در فرصـتهای منـاسب گفتارهای بیـدارگرانه و هشـدارآمیز خود را به گوش سـردمداران دنیاپرست نظام حکومتی رسانـده، به ایفـای نقش خطیر خویش در جـامعه اسـلامی پرداخت. امـام در یکی از نامه های حماسـی خویش که از زنـدان به کاخ هارون ارسال نمود، چنین نگاشت: «ای هارون! هیچ روز سخت و پر محنتی بر من نمی گذرد، مگر اینکه روزی از راحتی و آسایش و رفاه تو کم می گردد؛ اما بدان که هر دو، رهسپار روزی هستیم که پایان ندارد و در آن روز، مفسدان و تبهکاران زیانکار و بیچاره خواهند بود.»(۱)

سمع و نظر دیگران می رسانید؟

بررسـی اوضاع تاریخی آن عصـر نشان می دهـد که اکثر زنـدانبانان و مأمورین آن پیشوای الهی با انـدکی ارتباط و برخورد با ایشان، به حقیقت و معنویت امام پی برده و از هواخواهان و دلدادگان حضرتش می شدند و این مسئله سبب شده بود که گفته ها، نوشته ها و افکار و اندیشه و سیره حضرتش بر تاریخ پوشیده نماند.

داسـتان تحول روحی کنیز خوش سـیمای هـارون نمونه ای از این واقعیت است که در کتابهـای معتبر تـاریخی و روایی به طور مفصل آمده است.

ظلم ستیزی در رفتار فرازهایی از رفتارهای روشنگرانه و ظلم ستیزانه حضرتش را در این زمینه می خوانیم:

رخنه در درون نظـام امـام کـاظم علیه السـلام بـا تربیت افرادی شایسـته، و تأثیرگـذاری مثبت بر افکـار و انـدیشه های برخی از کارگزاران حکومتی، از وجود آنان در پیشبرد اهداف الهی خویش سود می جست. علی بن یقطین از جمله عوامل نفوذی امام در نظام حکومتی هارون بود که تا مقام نخست وزیری راه یافته بود. او به لطف خداوند و یاری رهنمودهای امام علیه السلام و بصیرت و تیزهوشی خویش، کارهای مهمی را به نفع شیعیان انجام می داد.

۱- ۱۲. تاریخ بغداد، ج۱۳، ص۳۲.

یادآوری نظرات حضرت کاظم علیه السلام به طور غیرمحسوس در جلسات داخلی هیأت حاکمه، گزارش اخبار داخلی و تصمیمات حکومت غاصب به امام هفتم علیه السلام ، ارسال کمکهای مالی به امام و شیعیان، تشکیل گروههای حجّ از شیعیان بی بضاعت، و خدمات اجتماعی و اداری به یاران امام هفتم علیه السلام ، برخی از دستاوردهای نفوذ علی بن یقطین در حکومت هارون بود.

مسیّب بن زهیر نیز از شیعیان مخلصی بود که در ظاهر، در سمت جانشین سندی بن شاهک، به فرماندهی نیروهای نظامی هارون منصوب شده بود. او علاوه بر رساندن پیامهای امام علیه السلام از داخل زندان به دوستان و شیعیان حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام معجزات و کراماتی نیز از آن حضرت نقل می کرد که در بیداری برخی افراد تأثیر داشته است.(۱) حاکم ری و برخی از کارگزاران حکومتی نیز در شبکه نفوذی حضرت کاظم علیه السلام انجام وظیفه می کردند.

حمایت از مبارزان راه حق حسین بن علی بن حسن المثنی بن الامام الحسن المجتبی علیه السلام معروف به «شهید فخّ» از افرادی است که در زمان امامت حضرت کاظم علیه السلام بر اثر ستمهای فرماندار مدینه به علویین به ستوه آمد و بر علیه حکومت هادی عباسی به قیام مسلحانه روی آورد.

حسین قبل از قیام پرشور خویش، شبانه به محضر امام هفتم علیه السلام آمد و امام ضمن سفارشاتی به وی فرمود: تو شهید خواهی شد، ضربه ها را محکم و نیکو بزن! این مردم فاسق اند، و در ظاهر ایمان دارند و در باطن خود نفاق و شک را پنهان می سازند، «اِنّا للّه ِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ».(۲)

۱- ۱۳. معجم رجال الحدیث، ج۱۹، ص۱۷۹.

۲- ۱۴. مقاتل الطالبین، ص۴۴۹.

روزه دار و آمر به معروف و ناهی از منکر بود.»

جلوگیری از همکاری با طاغوت

آن حضرت اگر احساس می کرد کسانی که به نظام حکومتی داخل می شوند، نمی توانند به نفع اهل حق و شیعیان عمل نمایند، آنان را از همکاری با طاغوت نهی کرده، از عواقب وخیم آن برحذر می داشت.

زیاد بن ابی سلمه از یاران امام کاظم علیه السلام بود، ولی بدون اطلاع آن حضرت در دستگاه خلافت عباسی مشغول به کار شده بود. او روزی به محضر امام هفتم علیه السلام آمد. حضرت از او پرسید: ای زیاد! آیا تو در امور دولتی اشتغال داری؟ گفت: بلی. امام فرمود: چرا با حکومت ستمگران همکاری می کنی و به شغل آزاد نمی پردازی؟ زیاد گفت: سرورم! مخارج من زیاد است؛ چرا که من فردی اجتماعی هستم و خانه ام پر رفت و آمد است و افراد تحت تکفل دارم و هیچ گونه پشتوانه اقتصادی هم ندارم. درآمد من منحصر به همین شغل دولتی است. امام کاظم علیه السلام فرمود: ای زیاد! اگر از کوه بلندی سقوط کنم و بدنم قطعه قطعه شود، در نزد من بهتر است از اینکه با ستمگران همراهی و همکاری نمایم، مگر اینکه غصه ای را از دل مؤمنی برطرف نموده، یا مؤمن گرفتاری را نجات داده، یا مؤمن بدهکاری را از زیر بار بدهی رها سازم.(1)

عمل حج در کار دیگری به کار گرفته نشوند.

امام فرمود: ای صفوان! آیا کرایه تو هنوز به عهده آنان هست یا پرداخته اند؟ گفتم: بلی، هنوز کرایه نگرفته ام. فرمود: صفوان! آیا دوست داری که هارون و یارانش تا زمانی که کرایه ات را نپرداخته اند، زنده بمانند تا برگشته و بدهی تو را بپردازند؟ گفتم: بلی. امام کاظم فرمود: «فَمَنْ أَحَبَّ بَقاءَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَمَنْ کانَ مِنْهُمْ کانَ وَرَدَ النّار؛(2) هر کس بقای ستمگران را (و لو چند روزی) دوست داشته باشد، از آنان محسوب می شود و هر کس از آنان محسوب شود، داخل آتش (جهنم) (خواهد شد.»

ص: ۴۲۲۴

۱- ۱۵. الکافی، ج۵، ص ۱۱۰.

۲- ۱۶. معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص۱۳۳.

رسوا سازی یاران طاغوت آن حضرت با اینکه بسیار صبور و بردبار بود و به خاطر کظم غیظ و فرو خوردن خشم خود به «کاظم» معروف شده بود، اما در مقابل افراد جسوری که می خواستند برای اربابان ستمگر خود خوش خدمتی کنند و پا را از گلیم خویش فراتر نهند و به حریم مقدس امامت و ولایت تعرض روا دارند، هیچ گونه امان نمی داد و با اراده قاطع و با صلابت کامل برخورد می کرد و هم فکران آنان را تا ابد پشیمان می نمود.

علی بن یقطین می گوید: هارون الرشید مرد ساحری را دعوت کرده بود تا در جلسه ای با حضور خلیفه و دیگران با کارهای سحرآمیز و خارق العاده خویش حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام را خوار و شرمنده سازد. هنگامی که غذا را آوردند، آن مرد ساحر با طرفند خاص خویش جادویی را به کار برد که وقتی خادم امام علیه السلام می خواست برای حضرت کاظم علیه السلام نان بردارد و نزد حضرتش بگذارد، نان از دست او می پرید و دور می شد. هارون از این عمل ساحر آن چنان خوشحال شده و به وجد آمده بود که در پوست خود نمی گنجید و به شدّت می خندید. امام وقتی احساس کرد که این نقشه برای اهانت به حجت خدا طراحی شده است، با صلابت و قاطعیت تمام سر مبارک خویش را بلند کرده و به عکس شیری که روی پرده کشیده شده بود اشاره نمود که: «یا اَسَدَ اللّه ِ خُذْ عَدُوَّ اللّهِ ؛ ای شیر خدا بگیر دشمن خدا را!»

آن تصویر به صورت شیر درنده ای مجسم شد و در یک لحظه آن مرد ساحر را درید و به کام مرگ فرستاد و سپس به جای خود برگشت. هارون نیز از ترس غش کرد و به رو افتاد. هنگامی که به هوش آمد از امام استدعا کرد که آن مرد را دوباره زنده کند و از شکم شیر بیرون آورد. امام فرمود: اگر عصای حضرت موسی علیه السلام ریسمانها و سایر لوازم ساحران را برگردانده بود، این تصویر نیز آن مرد را که بلعیده برمی گرداند.(۱)

ص: ۴۲۲۵

۱- ۱۷. المناقب، ج۴، ص ۳۰۰.

احیای فرهنگ عاشورا زنده نگه داشتن یاد و نام امام حسین علیه السلام و حماسه عاشورا به عنوان نماد مقاومت اهل بیت علیهم السلام در برابر جبهه کفر و نفاق و مقابله با طغیان و ستمگری، یکی از مهم ترین دغدغه های امامان معصوم علیهم السلام بوده است. آن بزرگواران می کوشیدند تا قیام جاویدان عاشورا زند بماند و پیام پایداری و استواری اهل حق در مقابل باطل در بلندای تاریخ با نام مقدس حضرت امام حسین علیه السلام طنین انداز شود.

از شیوه هایی که حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام برای رساندن پیام استواری و مقاومت از آن بهره می برد، تداوم بخشیدن و زنده نگه داشتن یاد و خاطره جدّ بزرگوارش حضرت سید الشهدا علیه السلام بود.

روایت ذیل بیانگر این حقیقت تاریخی است:

محدث نوری می نویسد: منصور دوانیقی در عید نوروز امام را مجبور کرد که در مجلس عمومی بنشیند و مردم برای عرض تبریک به محضرش بیایند و هدایا و تحفه ها را به حضور آن حضرت بیاورند.

امام به ناچار در آن مجلس نشست و فرمانداران و فرماندهان و امرای لشکری و کشوری و عموم مردم برای تهنیت می آمدند و هدایا و تحفه های فراوانی می آوردند و خادم منصور همه هدایا را ثبت می کرد. آخرین فردی که به حضور امام آمد، پیرمردی سالمند بود که به امام عرضه داشت: ای پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله ! من مرد فقیری هستم که از مال دنیا بی بهره ام، اما سه بیت شعری را که جدم در رثای جدّتان حضرت حسین بن علی علیهماالسلام سروده، به خدمتتان تقدیم می کنم:

عَجِبْتُ لِمَصْقُولٍ عَلاکَ فِرِنْدُهُ یَوْمَ الْهِیاجِ وَقَدْ عَلاکَ غُبارٌ یا ابا عبداللّه ! من (از دشمنان تو تعجب نمی کنم که چرا تو را کشتند، بلکه) تعجب می کنم از شمشیری که بر بدن نازنین تو در روز عاشورا فرود آمد، در حالی که غبار کربلا بر بدن تو نشسته بود.

وَلِاَسْهُمٍ نَفَذَتکَ دونَ حَرائِرَ یَدْعُونَ جَدَّکَ وَالدُّمُوعُ غِزارٌ من شگفت زده هستم از آن تیرهایی که بر بدنت فرورفتند، در حالی که خانواده ات با چشمان اشکبار قتل تو را نظاره کرده و جدّت را صدا می زدند.

اِلّا تَقَضْقَضَتِ السِّهامُ وَعاقَها عَنْ جِسْمِکَ الْاِجْلالُ وَالْاِکْبارُ یا ابا عبداللّه ! چرا بزرگی و جلالت تو مانع نشد از اینکه تیرها بر بدنت اصابت کنند و آن جسم پاک را مجروح نمایند!

امام فرمود: احسنت! بارک اللّه فیک! هدیه ات را پذیرفتم، بفرما بنشین! آن گاه به خادم گفت: از منصور بپرس در مورد این همه هدایا چه تصمیمی دارد؟ منصور گفت: همه آنها را به حضرت کاظم علیه السلام بخشیدم، هرطور دوست دارد مصرف کند. امام نیز تمام آن تحفه ها را به آن پیرمرد شیعی که زیباترین اشعار را در مرثیه امام حسین علیه السلام خوانده بود، بخشید و او را تشویق نمود.(1)

مقابله با منکرات امام هفتم علیه السلام افزون بر تلاشها و مقاومتهایی که در مقابل جبّاران و حاکمان ستمگر از خود نشان می داد، با صبر و بردباری تمام به منکرات و مفاسد اجتماعی در سطح جامعه نیز توجه داشت و با شیوه هایی مناسب با آنان مقابله می کرد. علامه حلّی در کتاب شریف منهاج الکرامه داستانی را نقل کرده است که نشانگر ایستادگی امام هفتم علیه السلام در برابر مفاسد رائج و ناهنجاریهای دینی و اخلاقی بوده است:

۱- ۱۸. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص۳۸۶.

«آن روز حضرت از کوچه های بغداد عبور می کرد و صدای موسیقی از منزل یکی از اشراف ساکن آنجا، تمام کوچه را پر کرده بود. در آن حال، یکی از خدمت گزاران همان خانه برای کاری به بیرون منزل آمد. امام کاظم علیه السلام از این وضعیت شدیدا ناراحت بود، آن خادم را صدا کرد و پرسید: آیا صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ او گفت: البته که آزاد است. امام فرمود: «لَوْ کانَ عَبْدا لَخافَ مِنْ مَوْلاهُ؛ (راست می گویی (اگر او بنده بود، از مولای خود واهمه داشت.»

خادم به خانه برگشت و صاحب منزل که بُشر بود و در کنار سفره شراب با رفقایش نشسته بود، پرسید: در بیرون منزل با که صحبت می کردی؟ و او سخنان امام را بیان کرد.

کلمات حیات بخش امام علیه السلام آن چنان در اعماق قلب بُشر تأثیر گذاشت که با پای برهنه بیرون دوید و خود را به امام رسانیده و از محضرش عذر خواسته، به دست آن حضرت توبه کرد و بعد از آن، به بُشر حافی موسوم شد و به مقامات عالی معنوی نائل گردید.»(۱)

صلابت و مدارا در سیره امام کاظم علیه السلام

صلابت و مدارا در سیره امام کاظم علیه السلام

یکی از بحثهایی که امروزه مورد توجه گروهی از افراد جامعه قرار گرفته، مساله تسامح و تساهل در دین است. این افراد دودسته اند:

الف– مغرضان، کج اندیشان

و التقاطی مذهبان که شناخت درستی ازدین نداشته، هرچه به نفع نیات پلید خود باشد، می پذیرند و باسلاح تسامح به جنگ دین می آیند.

۱- ۱۹. منهاج الکرامه، ص۶۵.

ب– متدينان ساده

و خوش باور که بدون تامل در گفته های دیگران، اسلام را دین سهل و سمح دانسته، ناخواسته آب در آسیاب دشمن می ریزند; اینان چون متحجران خوارجند که کاغذپاره های برسرنی را اساس قرآن دانستند و در مقابل قرآن ناطق ایستادند.

از آنجا که اگر اسلام از چشمه زلال اهل بیت به ما نرسد نه تنها،شفا بخش نبوده، بلکه سمی مهلک خواهد بود، به نظر می رسد در باره مساله تساهل و تسامح دینی نیز باید به پیشوایان معصوم علیهم السلام پناه برد تا ما را از زلال خویش سیراب سازند. بررسی ابعادمختلف سیره این بزرگواران حدو مرز تساهل و تسامح را به خوبی روشن می سازد. این نوشتار سیره امام موسی بن جعفر(ع)در این باره را به اختصار بررسی می کند.

دوران امامت این امام همام از سال ۱۴۸ ه .ق که حضرت امام صادق(ع)به شهادت رسید. آغاز شد. آن حضرت در این دوران با چهارخلیفه سفاک به مقابله پرداخت:

منصور دوانیقی، مهدی عباسی، هادی و هارون الرشید خلفای جلادبنی عباس در این عصر بودند.

سیره امام کاظم(ع)نشان می دهد آنجا که بحث دفاع از دین مطرح است امام تا مرز شهادت پیش می رود و ذره ای سیاسی کاری و تساهل وسازش در وجود مبارکش پیدا نمی شود. امام از دو سلاح تقیه و زندان برای دفاع از دین استفاده می کند و در جاهایی که مبسوط الید باشدبه ترویج و اقامه احکام دین می پردازد. آنچه به عنوان مدارا وتساهل در زندگی امام کاظم(ع)رخ داده است، به زندگی شخصی و گذشت و ایثار آن حضرت مربوط است. نمونه های زیر گوشه ای از برخوردقاطع امام کاظم(ع)در جهت عزت و صلابت دینی، اقامه عدل و برپایی حدود الهی است.

ص: ۴۲۲۹

الف- صلابت امام کاظم(ع)

۱- امام کاظم(ع)و قیام فخ

قیام و نهضت فخ که در نتیجه ستم بسیار دستگاه خلافت به علویان و شیعیان رخ داد. با روش پیشوای هفتم بی ارتباط نبود;

زیرا آن حضرت نه تنها از آغاز تا تشکیل نهضت از آن اطلاع داشت بلکه با رهبر آن(حسین شهید فخ)نیز در تماس و ارتباط بود. امام هنگامی که احساس کرد حسین در تصمیم خود برای مبارزه با دستگاه ستم پیشه استوار است، به او فرمود: «گرچه شهید خواهی شد ولی باز درجهاد و پیکار کوشا باش. این گروه(عباسیان)مردمی پلید وبدکارند که اظهار ایمان می کنند ولی در باطن ایمان و اعتقادی ندارند. من دراین راه پاداش شما را از خدای بزرگ می خواهم.» (۱)

هادی عباسی که می دانست قیام فخ بدون مشورت و چراغ سبز امام کاظم(ع)صورت نگرفته است، امام را به قتل تهدید کرد و گفت: به خدا سوگند، حسین به دستور موسی بن جعفر بر ضد من قیام و از اوپیروی کرده; زیرا پیشوای این خاندان، کسی جز موسی بن جعفرنیست. خدا مرابکشد، اگر او را زنده بگذارم (۲)

۲- صلابت در اجرای حدود

یکی از ویژگیهای مهم حکومت اسلامی، اجرای حدود بدون هیچ ملاحظه و مسامحه است. اگر در نظامی حدود برای توده مردم که دستشان به جایی نمی رسد. به شدیدترین وجه جاری شود ولی وقتی نوبت به دانه درشت ها می رسد، هزار و یک حیله برای تخفیف مجازات آنان به کار رود، آن نظام از اسلام دورشده است. امام کاظم(ع)در مورد اجرای حدود می فرماید: منفعت اقامه حد برای خداوند در روی زمین از بارش چهل روز باران بیشتراست. و این که در قرآن آمده است: (یحیی الارض بعد موتها)خداوندزمین مرده را زنده می کند. منظور زنده کردن به وسیله قطرات باران نیست، بلکه منظور این است که خداوند مردانی را در روی زمین بر می گزیند تا عدالت را بر پا دارند و با اقامه عدل زمین را زنده کنند. (۳)

ص: ۴۲۳۰

۱- ۱- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۹.

۲- ۲- همان، ص ۱۵۱.

۳- ۳- کافی، ج ۷، ص ۱۷۴.

اسحاق بن عمار می گوید: از امام موسی بن جعفر(ع)در موردچگونگی و کیفیت اجرای حد بر شخص زناکار پرسیدم; فرمود: شدیدترین نوع تازیانه بر او زده شود.

۳- ممنوعیت بازی با مقدسات

امام موسی بن جعفر(ع)می فرماید: اگر کسی نزد حاکم فاسقی برودو برای این که دنیایش آباد شود، آیاتی از قرآن را برایش بخواند، به خاطر هر حرفی که از دهانش خارج می شود، ده بار لعنت می گردد. (۱)

۴- عدم سازش بر سر اصول

روزی هارون الرشید به امام موسی بن جعفر(ع)عرض کرد: می خواهم فدک را به تو برگردانم. امام فرمود: من فدک را نمی خواهم مگر باحدود آن. هارون گفت: حدود آن رامشخص کن. امام فرمود: اگر حدودش را بگویم آن را به من نخواهی داد. هارون اصرار کرد و گفت; فدک را با حدودش به امام خواهد بخشید. امام فرمود: حد اول فدک، عدن است. هارون باشنیدن این جمله درهم کشیده شد. امام فرمود: حددوم آن سمرقند و حد سوم آن آفریقا و حد چهارم آن نواحی دریای خزر و ارمنستان است. هارون الرشید در حالی که به شدت عصبانی شده بود، گفت: با این حال چیزی برای ما باقی نمی ماند. امام فرمود: من از اول گفتم: اگر فدک را بخواهم با حدود آن است و توآن را به ما نخواهی داد. (۲)

این حدیث نشان می دهد که قضیه فدک رمز حکومت عدل است و امام با بیان این مطلب بر حکومت بنی عباس خط بطلان کشید.

۵- اقتدار دینی

ص: ۴۲۳۱

۱- ۵- اختصاص، ص ۲۶۲.

۲- ۶- بحار، ج ۴۸، ص ۱۴۴.

در یکی از سالها، هارون الرشید برای انجام اعمال حج به مکه رفت. اطرافیان خلیفه مسجدالحرام را خلوت کرده، مانع طواف دیگران شدند. در این هنگام، امام موسی بن جعفر(ع)در کسوت مردی که لباس اعراب بیابانی را به تن داشت، وارد شد و بدون توجه به امر و نهی اطرافیان خلیفه به طواف پرداخت و فرمود: اینجا مکانی است که خداوند بین همه مردم از خلیفه و غیر خلیفه تساوی برقرارکرده است. جالب توجه این که امام در طواف جلوتر از هارون قرارگرفت و هارون شت سر امام طواف به جای آورد. هنگام استلام حجرالاسود نیز امام قبل از هارون حجر را استلام کرد. بعد از تمام شدن اعمال، هارون که امام را نمی شناخت. گفت: این اعرابی رابیاورید تا علت کارهایش را بازگو کند. وقتی به امام عرض کردند; هارون او را خواسته است. امام فرمود: من با او کاری ندارم. اگراو کار دارد، پیش من بیاید. (۱)

۶- مبارزه با کاخ نشینی

روزی امام کاظم(ع)وارد یکی از کاخهای هارون در بغداد شد. هارون به قصر خود اشاره کرده و با نخوت وتکبر پرسید: این قصراز آن کیست؟(هدف او از این کار آن بود که شکوه و قدرت خود رابه رخ امام بکشد.)حضرت بدون آن که کوچکترین اهمیتی به کاخ پرزرق و برق او دهد، با کمال صراحت فرمود: این خانه، خانه فاسقان است; همان کسانی که خداوند در باره آنان می فرماید: «به زودی کسانی را که در زمین به ناحق کبر می ورزند و هرگاه آیات الهی راببینند، ایمان نمی آورند و اگر راه رشد و کمال را ببینند، آن رادر پیش نمی گیرند; ولی هرگاه راه گمراهی را ببینند، آن را طی می کنند، از آیات منصرف خواهم کرد; زیرا آنان آیات ما را تکذیب کرده، از آن غفلت ورزیده اند.» هارون الرشید از این پاسخ سخت ناراحت شد و در حالی که خشم خود را به سختی پنهان می کرد باالتهاب پرسید: پس این خانه از آن کیست؟ امام بی درنگ فرمود: این خانه ملک شیعیان و پیروان ماast، ولی دیگران آن را بازور تصاحب کرده اند. این خانه در حال عمران و آبادی از صاحب اصلی اش گرفته شده است و هر وقت بتواند آن را آباد سازد، پس خواهد گرفت. (۲)

۱- ۷- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ؟

۲- ۸- بحار، ج ۴۸، ص ۱۳۸.

۷- مبارزه با عوام فریبی هارون

یکی از شگردهای تبلیغاتی دستگاه خلافت، مساله انتساب هارون به خاندان رسالت بود و شخص هارون بر این مساله بسیار تکیه می کرد. او روزی وارد مدینه شد و سمت قبر پیامبر اکرم(ص)رهسپارگردید. هنگامی که به حرم رسید و انبوه جمعیت را دید، رو به قبرپیامبر کرد و گفت: درود بر تو ای پیامبر خدا، درود برتو ای پسرعمو. او این کلمات را با صدای بلند گفت تا مردم بدانندخلیفه پسرعموی پیامبر است. در این هنگام امام هفتم(ع)که در آن جمع حاضر و از هدف هارون آگاه شده بود. نزدیک قبر پیامبر رفت و باصدای بلند فرمود: درود بر تو ای پیامبرخدا(ص)، درود برتوای پدر. هارون از این سخن سخت ناراحت شد، رنگ صورتش تغییر یافت و بی اختیار گفت: واقعا این افتخار است. (۱)

هارون نه تنها کوشش می کرد انتساب خویش به مقام رسالت را به رخ مردم بکشد، بلکه به وسایلی می خواست پیامبرزادگی این پیشوایان بزرگ را نیز انکار کند. او روزی به امام کاظم(ع)گفت: شما چگونه ادعا می کنید فرزند پیامبرید در حالی که فرزندان علی(ع)هستید; زیرا هرکس به جد پدری خود منسوب می شود، نه جدمادری!؟ امام کاظم(ع)در پاسخ آیه ای را تلاوت فرمود که خداوندضمن آن می فرماید: «... و از نژاد ابراهیم، داوود، سلیمان،ایوب، زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را که همگی از نیکان وشایستگانند. هدایت کردیم.» آنگاه فرمود: در این آیه، عیسی ازفرزندان پیامبران پیشین شمرده شده است در صورتی که او پدرنداشت وتنها از طریق مادرش مریم نسبتش به پیامبران می رسید. پس به حکم این آیه، فرزندان دختری نیز فرزند شمرده می شوند. ما نیزبه واسطه مادرمان حضرت زهرا(س)فرزند پیامبریم. (۲)

ص: ۴۲۳۳

۱- ۹- سیره پیشوایان، ص ۴۳۱.

۲- ۱۰- همان، ص ۴۳۳.

در مناظره مشابه دیگری، امام در پاسخ به این پرسش که چرا شماخود را فرزندان رسول خدا(ص)می نامید؟ فرمود: ای هارون! اگرپیامبر زنده شود و دختر تو را برای خود خواستگاری کند، آیادخترت را به پیامبر تزویج می کنی؟ هارون گفت: نه تنها تزویج می کنم بلکه با این وصلت به تمام عرب و عجم افتخار می کنم.

امام فرمود: ولی این قضیه در مورد من صادق نیست. نه پیامبر(ص)دختر مرا خواستگاری می کند و نه من دخترم را به اوتزویج می کنم; زیرا من از نسل اویم و این ازدواج حرام است; ولی تو از نسل پیامبر نیستی. (۱)

۸- نتیجه توهین به مقام ولایت

هارون از ساحری خواست وقتی امام کاظم(ع)کنار سفره غذا نشست،کاری کند اهل مجلس به ایشان بخندند و امام کوچک شود. وقتی سفره حاضر شد خادم امام(ع)دست برد که نان را بردارد و نزد امام بگذارد، نان پرید و هارون و اهل مجلس خندیدند. در این لحظه،امام به تمثال شیری که بر پرده ای در اتاق نقاشی شده بود، اشاره کرده وفرمود: ای شیر خدا، دشمن خدا را بگیر. تمثال به صورت شیرواقعی در آمده و ساحر را پاره پاره کرد و بلعید. هارون واطرافیانش از دیدن این صحنه از هوش رفتند. چون به هوش آمدند،هارون عرض کرد: کاری کنید تا ساحر زنده شود. امام فرمود: اگرعصای موسی آنچه بلعیده بود، برگرداند، این تمثال شیر نیز چنین خواهد کرد. (۲)

در این قضیه اهمیت جایگاه امامت و ولایت به خوبی روشن می شود; زیرا امام در این مجلس به عنوان رهبری و امامت تشیع مورد اهانت قرار گرفت نه به عنوان شخص. به همین جهت نیز با قاطعیت به مقابله پرداخت.

ص: ۴۲۳۴

۱- ۱۱- همان، ص ۴۳۲.

۲- ۱۲- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۳۰.

۹– امام و مبارزه با ترویج افکار باطل

هشام بن سالم می گوید: من و ابوجعفر(مؤمن طاق)بعد از وفات امام صادق(ع)در مدینه بودیم؛ مردم می گفتند: بعد از امام صادق(ع)، عبدالله امام است، زیرا او پسر بزرگ است. ما برعبدالله وارد شدیم، دیدیم مردم گرد او جمع شده اند. ما چنان که قبلا از پدرش می پرسیدیم، در مورد زکات و مقدار آن از اوپرسیدیم، گفت: در دویست درهم، پنج درهم و در صد درهم، دو و نیم درهم. گفتیم: حتی مرجئه هم چنین حرفی نزده است، درحالی که حیران بودیم از نزد او بیرون آمدیم. من و ابوجعفر در کوچه های مدینه سرگردان بودیم و نمی دانستیم کجا برویم و از چه کسی بپرسیم. با خود گفتیم: آیا به سوی مرجئه رویم یا به سوی قدریه یا زیدیه یامعتزله و یا خوارج؟ در دریای این افکار غوطه وربودیم که پیرمردی به من اشاره کرد تا همراهش بروم. با نگرانی از این که مبادا این پیرمرد از اعوان و انصار دستگاه خلافت باشد، به دنبالش راه افتادم. پیرمرد مرا به خانه موسی بن جعفر(ع)هدایت کرد. حضرت خطاب به من فرمود: به سوی من بیا نه به سوی مرجئه و نه به سوی قدریه و نه زیدیه و نه معتزله و نه خوارج، به سوی من. (۱)

۱۰– امام کاظم و مبارزه با لهو ولعب

علامه حلی در کتاب «منهاج الکرامه » آورده است که روزی امام موسی بن جعفر(ع) از درخانه بشرحافی در بغداد می گذشت، صدای سازو آواز و غنا و نی و رقص از خانه بشر بلند بود. در این هنگام کنیزکی از خانه بیرون آمد تا خاکروبه بیرون بریزد. حضرت به اوفرمود: آیا صاحب این خانه آزاد است یابنده؟ کنیزک گفت: آزاداست. امام فرمود: راست گفتی، اگر بنده بود از مولایش می ترسید.

۱– ۱۳– همان، ص ۲۲۱.

کنیزک چون برگشت، بشر علت دیر آمدنش را پرسید. کنیز حکایت راباز گفت. بشر با پای برهنه بیرون دوید، خود را به حضرت رسانده،عذر خواست و به دست آن حضرت توبه کرد. بعد از آن هرگز کفش نپوشید و همیشه پا برهنه راه می رفت. (۱)

۱۱- امام و مبارزه با خرافات

ابن شهرآشوب می گوید: منصور دوانیقی در یکی از روزهای نوروزاز امام دعوت کرد تا به مناسبت عید نوروز در مجلس شرکت کند. امام فرمود: من در اخباری که از جدم رسول خدا(ص)وارد شده، سندی برای این عید نیافتم. این عید، سنت فارسیان است و اسلام آن رامحو کرده است. پناه می برم برخدا از آن که احیاکنم چیزی را که اسلام محو کرده باشد. (۲)

ب- نمونه هایی از مدارای امام موسی بن جعفر(ع) در مورد مدارای معصومان علیهم السلام با مخالفان، به ویژه کسانی که از روی نادانی و جهالت به آنان اسائه ادب می کردند،روایات متعددی رسیده است. در مورد امام کاظم(ع)نیز نگاهی به صفات او، همین مطلب را ثابت می کند. او را «کاظم » می گویند،زیرا در باره مسایل شخصی از کسی خشمگین نشد. در تاریخ آمده است که یکی از مخالفان امام را بسیار می آزرد و حتی به ایشان دشنام می داد. صبر یاران امام به سر آمد و به ایشان عرض کردند: اجازه دهید او را به سزای عملش برسانیم. امام از این کار نهی کردندونشانی آن مرد را پرسیده، سوار بر مرکبی شد و به سوی مزرعه وی در خارج از مدینه رهسپار گردید. به محض این که مرکب امام واردمزرعه شد، آن شخص شروع به فحاشی کرد که چرا وارد مزرعه من شده ای؟

۱- ۱۴- همان، ص ۲۱۴.

۲- ۱۵- همان، ص ۲۱۲.

امام(ع)فرمود: ارزش مزرعه ات چقدر است و امیدداری امسال چه مقدار سود ببری؟

گفت: روی هم دویست اشرفی. امام سیصد اشرفی به او داد و باروی گشاده چند کلمه ای با او صحبت کرد. آن شخص از رفتار زشت خویش پشیمان شد و از امام عذر خواست. روز بعد آن شخص را درمسجد نشسته یافتند. چون چشمش به امام افتاد، عرض کرد: «الله اعلم حیث یجعل رسالته » (۱)

خدا می داند رسالت خود را کجا و نزد چه کسی قرار دهد. (۲)

امام و حفظ آبروی دیگران

یکی از نزدیکان امام(ع)نقل می کند: شبی امام مشغول استراحت بود که ناگاه بلند شده، به سرعت از اتاق بیرون رفت. من دنبالش حرکت کردم. نزدیک دیوار حیاط شنیدم، دو نفر از غلامان امام ازپشت دیوار با دو نفر از کنیزها مشغول صحبت هستند. امام وقتی متوجه آمدن من شد، فرمود: آیا توهم حرفهای آنها را شنیدی؟ گفتم: آری.

صبح حضرت آن دو غلام را به شهری و کنیزها را به شهر دیگری فرستاد تا این راز مخفی بماند و آبروی آنان حفظ شود. (۳)

داستان هایی از زندگانی امام موسی کاظم(سلام الله علیه)

داستان هایی از زندگانی امام موسی کاظم(سلام الله علیه)

هفتمین اختر امامت

آن حضرت روز یک شنبه ، هفتم ماه صفر، سال ۱۲۸ هجری قمری (۲) در روستائی به نام أ بواء بین مکّه معظّمه و مدینه منوّره دیده به جهان گشود.

ص: ۴۲۳۷

۱- ۱۶- سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۲- ۱۷- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۱۱.

۳- ۱۸- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۱۹، ح ۳۸.

نام : موسی (۳) صلوات اللّه و سلامه علیه .

کنیه : ابوالحسن ، ابوالحسن اوّل ، ابوالحسن ماضی ، ابوابراهیم ، ابوعلیّ، ابواسماعیل ، ابواسحاق و... .

لقب : عبد صالح ، کاظم ، باب الحوائج ، صابر، رجل ، امین ، عالم ، زاهر، صالح ، شیخ ، وفیّ، نفس زکیّه ، زین المجتهدین و... .

نقش انگشتر: حضرت دارای دو انگشتر بود، که نقش هر کدام به ترتیب عبارتند از: ((حَسْبِیَاللّهُ))، ((المُلْکُ لِلّهِ وَحَدَهُ)).

پدر: امام جعفر، صادق آل محمّد صلوات اللّه علیهم .

مادر: حمیده مصفّاه اندلسی ، دختر صاعد بربری .

دربان : محمّد بن فضل ، مفضّل بن عمر را گفته اند.

مدّت امامت : حضرت روز دوشنبه ، ۲۵ شوّال ، سال ۱۴۸ هجری قمری ، پس از شهادت پدر بزرگوارش ، در بیست سالگی منصب امامت و زعامت جامعه اسلامی را به عهده گرفت و تا سال ۱۸۳ هجری ، امامت آن حضرت به طول انجامید.

مدّت عمر: آن حضرت مدّت بیست سال و بنابر نَقلی ۱۹ سال ، هم زمان با پدر بزرگوارش و مدّت ۳۵ سال پس از آن ادامه حیات داد که جمعا ۵۵ سال طبق مشهور، عمری با برکت و پر از مشقّت را سپری نمود، گرچه بعضی عمر آن حضرت را تا ۵۸ سال نیز گفته اند.

علّت زندانی شدن آن امام مظلوم صلوات اللّه و سلامه علیه را طبق آنچه گفته اند، چنین است :

در آن سالی که هارون الرّشید به سفر حجّ رفت و در کنار قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمعی از بنی هاشم و از آن جمله امام موسی کاظم علیه السلام را دید، که جهت زیارت قبر آن حضرت حضور دارند.

ص: ۴۲۳۸

هنگامی که هارون الرّشید نزدیک قبر مطهّر رسید، گفت : ((السّلام علیک یا رسول اللّه ! یا بنی عمّی !)) یعنی ؛ سلام بر تو ای رسول خدا!

ای پسر عمویم .

در همین حال ، امام موسی کاظم علیه السلام جلو آمد و هنگامی که نزدیک قبر مطهّر رسید؛ اظهار داشت : ((السّلام علیک یا أ به !))

یعنی ؛ سلام بر تو ای پدر.

هارون الرّشید با دیدن چنین صحنه ای ، چهره خود را درهم کشید و کینه و عداوت آن حضرت را بر دل گرفته و مصمّم بر تحقیر و قتل حضرت شد.

مضافا بر آن که سخن چینان دنیاپرست و ریاست طلب - که در هر زمان بوده و هستند - از موقعیّت سوء استفاده کرده و در هر فرصت مناسبی بر علیه آن حضرت نزد هارون بدگوئی و سخن چینی نموده و او را بر علیه حضرت ، تحریک می کردند.

تا آن که هارون به بغداد مراجعت کرده و دستور جلب آن حضرت را صادر کرد؛ و حضرتش را در بصره زندانی گرداند.

و چون مدّتی را در آن جا سپری نمود، به بغداد منتقل شده ؛ و در زندانی مخوف و وحشتناک تحت انواع شکنجه های جسمی و روحی محبوس گردید.

در این که حضرت سلام اللّه علیه در چند مرحله زندانی شد؛ و نیز جمعا چه مدّت زمانی را در زندان سپری نمود، بین مورّخین اختلاف است .

بنابر مشهور: حضرت توسّط سِنّدی بن شاهک ؛ و به دستور هارون الرّشید مسموم گردید؛ و در روز جمعه ، ۲۵ رجب ، سال ۱۸۳ هجری قمری (۴) در زندان بغداد به شهادت رسید؛ و جسد مطهّرش در قبرستان بنی هاشم کاظمین دفن گردید.

ص: ۴۲۳۹

خلفاء و سلاطین هم عصر آن حضرت : دوران امامت آن حضرت هم زمان بود با حکومت منصور دوانیقی ، محمّد مهدی عبّاسی ، هادی عبّاسی ، هارون الرّشید.

تعداد فرزندان : مرحوم سیّد محسن امین رحمه اللّه علیه تعداد ۱۸ پسر و ۱۹ دختر از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام را نام برده است ؛ ولی بعضی دیگر گفته اند: آن حضرت دارای ۳۷ دختر و ۲۳ پسر بوده است .

نماز آن حضرت : دو رکعت است ، در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد، دوازده مرتبه سوره توحید خوانده می شود.(۵)

و پس از پایان سلام نماز، تسبیحات حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام گفته می شود؛ و سپس حوائج و خواسته های مشروعه خویش را از درگاه خداوند متعال تقاضا نموده ، که ان شاء اللّه بر آورده خواهد شد.

امشب به راستی شبم از روز بهتر است   کاندر برابرم رخ فیروز دلبر است

در شب کسی ندیده عیان گردد آفتاب   جز آفتاب من که رخش مهر انور است

تنها نه بزم من ز جمالش فروغ یافت   کز نور روی او همه عالم منوّر است

پرسید عارفی که بگو کیست یار تو   کز عشق او تو را دل پر غم در آذر است

گفتم به او نشین و بشنو که یار من   نور خدا و مظهر حقّ، عین داور است

هم زاده نبیّ بود و بضعه بتول   سبط نبیّ، ولیّ خداوند اکبر است

سِرّ علیّ، مقام جلیّ، نور منجلی   هفتم امام ، حضرت موسی بن جعفر است

از آدم و مسیح به درگاه جود او   چشم امیدشان همه چون حلقه بر در است

ص: ۴۲۴۰

آدم طفیل و اصل وجود تو زین سبب | معلوم شد که علّت غائی مؤخّر است
شاها به غیر صادر اوّل که جدّ تو است | عالم تمام مشتقّ و ذات تو مصدر است
امروز روز شادی زهرای اطهر است | خرّم دل رسول خدا، قلب حیدر است
روز ولادت است و نشاط است و خرّمی | این روز با نشاط به عمری برابر است
از دامن حمیده برآمد مهین مهی | کز نور او سراسر عالم منوّر است
مسرور و شاد، صادق آل علیّ نگر | میلاد با سعادت موسی بن جعفر است (۶)

ظهور نور هدایت بین مکّه و مدینه

محدّثین و مورّخین و از آن جمله ابوبصیر حکایت کند:

امام جعفر صادق علیه السلام به همراه خانواده و بعضی از اصحاب که من نیز همراه ایشان بودم ، اعمال حجّ را انجام دادیم و سپس به سوی مدینه منوّره باز گشت نمودیم .

در بین راه ، به محلّی رسیدیم که ((اءبواء)) نام داشت ، حضرت دستور فرمود تا قافله پیاده شوند و استراحت نمایند.

خانواده حضرت نیز با فاصله کمی از اصحاب ، فرود آمد و همان جا منزل گرفت ، پس از گذشت لحظاتی که استراحت کردیم و غذا خوردیم ، شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمد و اظهار داشت : یاابن رسول اللّه ! همسرتان ، حمیده پیام داد که هر چه زودتر نزد او بروید؛ زیرا حالتی فوق العادّه برایش عارض گردیده است - یعنی ؛ در حال زایمان نوزاد می باشد -.

امام علیه السلام با شنیدن این خبر، سریع حرکت نموده و به سمت همسرش رفت ؛ و پس از گذشت مدّتی کوتاه مراجعت نمود و تمام افرادی که حضور داشتند، به احترام آن حضرت از جای خود برخاستند و گفتند:

یاابن رسول اللّه ! خداوند، شما را به خیر و سعادت بشارت دهد، چه خبر است و حمیده در چه حالتی به سر می برد؟

حضرت فرمود: خداوند متعال ، حمیده را به سلامت نگه داشت ، و به من ، نوزاد مبارکی را عطا نمود که در روی زمین بهتر از او نیست .

و سپس افزود: حمیده جریانی را برای من تعریف کرد و فکر می کرد که من آن را نمی دانم .

اصحاب گفتند: آن جریان چه بود؟!

حضرت فرمود: حمیده اظهار داشت : همین که نوزاد عزیز به دنیا آمد، دست های خود را بر زمین نهاد و سر به سمت آسمان بلند کرد و تسبیح و تحمید و تهلیل خداوند جلّ و علا را به جای آورد؛ و سپس بر رسول خدا صلوات و تحیّت فرستاد.

حضرت در ادامه فرمایشات خود افزود: من به حمیده گفتم : این حرکات ، مخصوص پیامبر خدا و امیرالمؤمنین و دیگر ائمّه اطهار می باشد، که هنگام ولادت دست خود را بر زمین قرار داده و سر به سمت آسمان بلند نموده و مشغول تسبیح و تحمید و تهلیل خداوند متعال می گردند.

و نیز بر پیغمبر خدا صلوات و درود می فرستند؛ و سپس با اقرار و اعتراف می گویند: بر یگانگی خداوند شهادت می دهم ؛ و این که خدائی جز او وجود ندارد.

و همین که چنین حرکات و جملاتی از ایشان صادر گردید، خداوند رحمان علوم اوّلین و آخرین را بر آن ها مقرّر می گرداند؛ و نیز ملک روح الا مین در شب های قدر به زیارت آن امام خواهد آمد.

ص: ۴۲۴۲

سپس ابوبصیر در پایان خبر فرخنده میلاد حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام گوید: ولادت آن حضرت در سال ۱۲۸ هجری قمری واقع گردید.

و چون کاروان حضرت به مدینه رسید، امام صادق علیه السلام به مدّت سه روز سفره انداخت و تمام افراد، بر سفره ولیمه امام موسی کاظم علیه السلام می نشستند و غذا می خوردند.(۷)

در گهواره و مسائل خانوادگی

یکی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام ، به نام یعقوب سرّاج حکایت کند:

روزی به قصد ملاقات و زیارت مولایم ، حضرت صادق آل محمّد علیهم السلام به منزل ایشان رفتم ، هنگامی که وارد شدم ، دیدم که آن امام بزرگوار کنار گهواره شیرخوارش ، حضرت ابوالحسن موسی کاظم علیه السلام ایستاده ؛ و جهت دل گرم کردن و آرام نمودن نوزاد، با او سخن می گوید.

مدّت زیادی بدین منوال طول کشید؛ و همچنان من در گوشه ای نشسته و نظاره گر آن ها بودم تا آن که سخن راز امام با نور دیده اش علیه السلام به پایان رسید.

آن گاه من از جای خود برخاستم و به سمت آن امام مهربان رفتم ، همین که نزدیک آن حضرت قرار گرفتم ، فرمود: آن نوزاد، بعد از من ، مولایت خواهد بود، نزد او برو و سلام کن .

پس اطاعت کردم و نزدیک آن نوزاد و نور الهی رفتم و سلام کردم ، با این که او کودکی شیرخواره در گهواره بود، خیلی زیبا و با بیانی شیوا جواب سلام مرا داد.

و سپس به من خطاب نمود و اظهار داشت : حرکت کن و به سوی منزل خود روانه شو و آن نام زشت و نامناسبی را که دیروز برای دخترت برگزیده ای تغییر بده ، چون خداوند متعال صاحب چنین نام و اسمی را دشمن داشته و غضب دارد و او مورد رحمت الهی قرار نخواهد گرفت .

یعقوب سرّاج در ادامه گوید:

یک روز قبل از آن که خدمت حضرت برسم ، خداوند متعال دختری به من عطا کرده بود، که نام او را حُمیراء نهاده بودیم ؛ و کسی هم آن حضرت را از این موضوع آگاه نکرده بود؛ و با این که آن حضرت ، طفلی شیرخوار در گهواره بود، به خوبی از درون مسائل خانوادگی ما آگاه بود.

و بعد از آن که چنین علم غیبی از آن طفل معصوم آشکار گشت و مرا در تغییر و انتخاب اسم مناسبی برای دخترم نصیحت فرمود، امام جعفر صادق علیه السلام مرا مورد خطاب قرار داده و اظهار نمود: ای سرّاج ! دستور و پیشنهاد مولایت را عمل کن ، که موجب سعادت و خوشبختی شما خواهد بود.

یعقوب گوید: من نیز اطاعت امر کردم و نام دخترم را به نام مناسبی تغییر دادم .(۸)

کودکی دردآشنا

مرحوم قطب الدّین راوندی و دیگر بزرگان به نقل از عیسی شَلمقانی آورده اند:

روزی بر محضر مبارک امام صادق علیه السلام وارد شدم و تصمیم داشتم که درباره شخصی به نام ابوالخطّاب سؤال کنم .

همین که داخل منزل حضرت رفتم و سلام کردم ، امام علیه السلام فرمود: ای عیسی ! چرا نزد فرزندم موسی - کاظم علیه السلام - نمی روی ، تا آنچه که می خواهی از او سؤ ال کنی ؟!

من دیگر سخنی نگفتم و برای یافتن حضرت موسی کاظم علیه السلام روانه گشتم ؛ و سرانجام او را در مکتب خانه یافتم ، که نشسته بود و مدادی در دست داشت .

چون چشم آن کودک معصوم بر من افتاد، اظهار داشت : ای عیسی ! خداوند متعال در روز اءزل از تمامی پیغمبران و خلایق ، بر نبوّت محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله ؛ و نیز خلافت و جانشینی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام عهد و میثاق گرفته است ؛ و همگان نسبت به آن وفادار و ثابت هستند.

ولیکن عـدّه ای از افراد، ایمانشان حقیقت و واقعیّت ندارد، بلکه ایمان آن ها عاریه و ظاهری است ، که ابوالخطّاب نیز از جمله همین افراد می باشد.

عیسی شـلمقانی گوید: چون از آن کودک ، چنین سـخنی عظیم را شـنیدم ، خصوصاً که از نیّت و قصد درونی من آگاه بود، بسیار خوشحال شدم ؛ و آن حضرت را در آغوش گرفته و پیشانی او را بوسیدم و اظهار داشتم :

ذرّیه رسول اللّه صلوات اللّه علیهم ، بعضی از بعضی ارث می برند و همگان یکی می باشند.

و پس از آن ، نزد امام صادق علیه السـلام بازگشتم و جریان را برایش بازگو کردم ؛ و افزودم بر این که همانا او حجّت خدا و خلیفه بر حقّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله است .

سپس امام صادق علیه السـلام فرمود: چنانچه هر مطلب و سؤالی که داشتی ، از این فرزنـدم - که او را مشاهده نمودی - سؤال می کردی ، تو را پاسخ کافی و کامل می داد.(۹)

آفرینش مافوق تصوّر مرحوم شیخ مفیدرحمه اللّه علیه آورده است :

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: همانا خداوند متعال دو جهان مرتبط با یکدیگر آفریده است ، که یکی از آن ها عُلیا و دیگری سُفلی می باشد.

ص: ۴۲۴۵

و آفرینش تشکیلاتی هر دو جهان را در انسان ایجاد نموده است ؛ همان طور که این جهان را کروی شکل آفریده است ، همچنین سر انسان را نیز چون گنبد، کروی شکل قرار داده و موهای سر انسان به منزله ستارگان ؛ و چشمانش او همانند خورشید و ماه ؛ و مجرای تنفّس او را چون شمال و جنوب ؛ و دو گوش انسان را چون مشرق و مغرب قرار داده است .

همچنین چشم بر هم زدن انسان ، مانند جرقّه و برق ، سخن و کلام او مانند رعد و صدای آسمانی ، راه رفتن او همچون حرکت ستارگان سیّاره است .

همچنین نشست و نگاه انسان همانند إ شراف ستارگان ؛ و خواب انسان مانند هبوط آن ها؛ و نیز مرگ او همانند فناء و نابودی آن ستارگان خواهد بود.

خداوند کریم در پشت انسان ۲۴ فقره و مهره استخوانی همانند ۲۴ ساعت شبانه روز، و درون او ۳۰ روده به تعداد روزهای ماه قرار داده است ؛ و بدن او را متشکّل از ۱۲ عضو به مقدار حدّ اکثر حمل او در شکم مادر آفریده است .

و درون انسان چهار نوع آب وجود دارد که عبارتند از:

آب شور در چشمانش تا در گرما و سرما محفوظ و سالم بماند.

آب تلخ در گوش هایش تا جلوگیری از ورود حشرات باشد.

آب مَنی در صلب و کمرش تا او را از فساد و دیگر عوارض مصون و سالم نگه دارد.

آب صاف در دهان و زبانش تا کمک در جهات مختلف دهان و درون باشد.

ص: ۴۲۴۶

و به همین جهت هنگامی که حضرت آدم علیه السلام لب به سخن گشود، شهادت به یگانگی خداوند سبحان داد.

همچنین خداوند حکیم انسان را از نفس و جسم و روح آفرید، که به وسیله نفس ، خواب های مختلف می بیند؛ و جسمش مورد انواع بلاها و امراض گوناگون قرار می گیرد، که در نهایت به خاک باز می گردد؛ و روح تا زمانی که جسم بر روی زمین باشد، با او است و پس از آن جدا خواهد شد.(۱۰)

واقعه ای حیرت انگیز در شش سالگی صفوان بن مهران حکایت کند:

روزی امام جعفر صادق علیه السلام دستور داد، شتری را که همیشه بر آن سوار می شد، آماده کنم .

همین که شتر را آماده کردم و جلوی منزل آوردم ، حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که در سنین شش سالگی بود، با عجله و شتاب از منزل خارج شد و در حالی که یک روپوش ایمنی روی شانه های خود انداخته بود، کنار شتر آمد و بر آن سوار شد و با سرعت حرکت کرد.

خواستم مانع حرکت او شوم ؛ ولی نتوانستم و از نظرم ناپدید گشت ، با خود گفتم : اگر مولایم ، حضرت صادق سؤال نماید که فرزندش موسی و نیز شتر چه شد؟ چه بگویم .

مدّت کوتاهی در این افکار غوطه ور بودم ، که ناگهان متوجّه شدم شتر جلوی منزل حضرت ، روی زمین قرار گرفت و از تمام بدنش عرق سرازیر بود، آن گاه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از آن فرود آمد و سریع وارد منزل شد.

در همین حال ، خادم امام صادق علیه السلام از منزل بیرون آمد و اظهار داشت : ای صفوان ! مولایت فرمود: جُل و پلاس شتر را بردار و آن را در جایگاه خودش بِبَر.

با خود گفتم : الحمدللّه ، امیدوارم امام صادق علیه السلام از سوار شدن بر شتر منصرف شده باشد، همین طور که با خود می اندیشیدم ناگهان مولایم از منزل بیرون آمد و فرمود: ای صفوان ! ناراحت نباش ، مقصود این بود که شتر برای فرزندم موسی آماده شود؛ و سپس افزود: آیا می دانی او در این مدّت کوتاه کجا رفت ؟

در جواب اظهار داشتم : سوگند به خدای یکتا، هیچ نمی دانم و خبر ندارم .

فرمود: همانا مسیری را که ذوالقرنین در مدّت زمانی طولانی پیمود، فرزندم موسی آن را در زمانی کوتاه طی کرد؛ و بلکه چندین برابر آن را در همین مدّت کوتاه پیمود و سلام مرا به تمام دوستان و شیعیانمان رسانید و سپس مراجعت نمود؛ و هم اکنون چنانچه مایل هستی ، نزد او برو تا تمام جریان را برایت تعریف نماید.

بعد از آن داخل منزل رفتم و چون خدمت حضرت موسی کاظم علیه السلام وارد شدم ، دیدم حضرت نشسته و مقداری میوه تازه که میوه آن فصل نبود و مشابه آن هم یافت نمی شد، جلویش قرار داشت ، وقتی متوجّه من شد فرمود:

ای صفوان ! هنگامی که سوار شتر شدم ، با خود گفتی : اگر مولایم امام صادق علیه السلام از فرزندش جویا شود، چه پاسخ دهم ؟

ص: ۴۲۴۸

و خواستی مانع حرکت من شوی ؛ لیکن نتوانستی و در همان افکار سرگردان بودی ، که بازگشتم و از شتر پائین آمدم ؛ و آن هنگام تو با خود گفتی : الحمدللّه ، و سپس پدرم از منزل بیرون شد و فرمود:

ای صفوان ! ناراحت مباش ، آیا فهمیدی فرزندم موسی در این زمان کوتاه کجا رفت و برگشت ؛ و تو گفتی نمی دانم .

بعد از آن ، پدرم فرمود: فرزندم موسی در این زمان کوتاه چند برابر آنچه را که ذوالقرنین در آن زمان طولانی پیموده بود، پیمود، و اگر مایل هستی وارد شو تا فرزندم تو را در جریان امر قرار دهد.

صفوان گوید: با شنیدن این سخنان حیرت انگیز به سجده افتادم و سپس گفتم : ای مولای من ! این میوه هائی که در حضور شما است ، از کجا آمده ، چون الا ن فصل آن ها نیست ، آیا این میوه ها فقط مخصوص شما می باشد، یا من هم می توانم از آن ها استفاده کنم ؟

فرمود: به منزل مراجعت کن ، سهم تو نیز فرستاده خواهد شد.

صفوان افزود: چون به منزل آمدم و نماز ظهر و عصر را خواندم حضرت طبقی از آن میوه ها را برایم فرستاد و آورنده گفت : مولایت سلام می رساند و می فرماید: تو دوست و شیعه ما هستی و در خوراکی های ما سهیم خواهی بود.(۱۱)

دو جریان بسیار عظیم و خواندنی مرحوم شیخ حرّ عاملی و راوندی و دیگران بزرگان آورده اند:

پس از آن که امام جعفر صادق علیه السلام به شهادت رسید، یکی از فرزندانش به نام عبداللّه - که بزرگ ترین فرزند حضرت بود - ادّعای امامت کرد.

ص: ۴۲۴۹

امـام موسـی کاظم علیه السـلام دسـتور داد تا مقـدار زیادی هیزم وسط حیاط منزلش جمع کننـد؛ و سـپس شخصـی را به دنبال برادرش عبداللّه فرستاد تا او را نزد حضرت احضار نماید.

چون عبداللّه وارد شد، دید که جمعی از اصحاب و شیعیان سرشناس نیز در آن مجلس حضور دارند.

و چون عبداللّه کنار برادر خود امام کاظم علیه السـلام نشـست ، حضرت دستور داد تا هیزم ها را آتش بزنند؛ و با سوختن هیزم ها، آتش زیادی تهیه گردید.

تمـامی افراد حاضـر در مجلس ، در حیرت و تعجّب فرو رفته بودنـد و از یکـدیگر می پرسـیدند که چرا امام موسـی کاظم علیه السلام چنین کاری را در آن محلّ و مجلس انجام می دهد.

آن گاه حضرت از جای خود برخاست و جلو آمد و در وسط آتش نشست ؛ و با افراد حاضر مشغول صحبت و مذاکره گردید.

پس از گـذشت ساعتی بلند شد و لباس های خود را تکان داد و آمد در جایگاه اوّلیه خود نشـست و به برادرش عبداللّه فرمود: اگر گمان داری بر این که تو بعـد از پـدرت امام جعفر صادق علیه السـلام امام و خلیفه هستی ، بلنـد شو و هماننـد من در میان آتش بنشین .

عبـداللّه چون چنان صـحنه ای را دیـد و چنین سـخنی را شـنید، رنگ چهره اش دگرگون شـد و بـدون آن که پاسـخی دهد با ناراحتی برخاست و مجلس را ترک کرد.(۱۲)

همچنین داود رقّی حکایت کند:

روزی به محضـر مبارک امام جعفر صادق علیه السـلام شـرفیاب شدم و پس از عرض سـلام در کناری نشستم ، سپس فرزندش حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شد و از شدّت سردی هوا، لباس های خویش را به دور خود پیچیده بود.

ص: ۴۲۵۰

همین که امام موسی کاظم علیه السلام نزد پدر آمد، امام صادق علیه السلام اظهار داشت : ای فرزندم ! در چه حالتی هستی ؟

پاسخ داد: در سایه رحمت و پناه خداوند متعال هستم ، و بعد از آن اظهار نمود: ای پدر! من اشتهای مقداری انگور و انار دارم ؟

داود رقّی گوید: من با خود گفتم : چگونه حضرت در این فصل زمستان و سرمای شدید اشتها و میل به تناول این نوع میوه ها را دارد، ولی حضرت از افکار درونی من آگاه شد و فرمود: خداوند متعال بر هر چیز و هر کاری قدرت دارد.

و سپس به من فرمود: ای داود! بلند شو و برو داخل حیاط منزل ببین چه خبر است ؛ و در باغ چه می بینی ؟

پس ، از جای خود برخاستم و به طرف حیاط حرکت کردم ، همین که وارد حیاط شدم ، با حالت تعجّب دیدم درخت انگور و انار پر از میوه است .

با دیدن این صحنه شگرف ، بر اعتقاد و ایمانم افزوده شد؛ و با خود گفتم : اکنون به اسرار و علوم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام آگاه گشتم و اعتقادم کامل گردید.

سپس مقداری از انگور و تعدادی انار چیدم و چون وارد اتاق شدم حضرت موسی کاظم علیه السلام آن ها را از من گرفت و شروع به تناول نمود؛ و در ضمن اظهار داشت :

این از فضل پروردگار است ، که ما خانواده عصمت و طهارت را بر آن اختصاص داده و گرامی داشته است .(۱۳)

ص: ۴۲۵۱

نجات شخصی سرگردان از اهالی طالقان

بعضی از تاریخ نویسان حکایت کرده اند:

روزی هارون الرّشید شخصی را به نام علیّ بن صالح طالقانی احضار کرد و به او گفت : شنیده ام که گفته ای از کشور چین به وسیله اَبْر سفر کرده ای و به دیار خود، طالقان رفته ای ؟!

علیّ بن صالح طالقانی پاسخ داد: بلی ، صحیح است .

هارون اظهار داشت : سرگذشت خود را باید برای ما بازگو کنی ، که چگونه و در چه وضعیّتی بوده است .

طالقانی گفت : در آن هنگامی که قصد سفر به دیار خود کردم ، سوار بر کشتی شدم ، در مسیر راه طوفان شدیدی رُخ داد؛ و کشتی در امواج دریا متلاشی و غرق گردید و من با استفاده یکی از تخته های کشتی توانستم خود را از غرق شدن نجات دهم .

ولی مدّت سه روز بدون آن که غذائی خورده باشم در بین امواج خروشان دریا قرار داشتم تا بالا خره امواج دریا مرا به ساحل رساند و نجات یافتم .

همین که نگاه کردم ، درخت ها و رودهائی را دیدم ، کنار یکی از درخت ها خوابیدم .

در عالم خواب صدای هولناکی را شنیدم ، پس وحشت زده از خواب بیدار شدم و دیدم که دو حیوان شکل اسب در حال نزاع و زد و خورد بودند.

هنگامی که متوجّه من شدند، سریع وارد دریا گشتند، در همین اثناء، پرنده عظیم الجثّه ای را دیدم که جلوی غاری در همان نزدیکی فرود آمد؛ و چون خواستم نزدیک آن پرنده بروم ، متوجّه من شد و پرواز کرد و رفت .

ص: ۴۲۵۲

سپس نزدیک آن غار رفتم و صدای تسبیح و اذکار و تلاوت قرآن از درون آن شنیدم ، وقتی نزدیک تر رفتم شخصی از درون غار مرا با اسم و نسب صدا نمود؛ و اظهار داشت : بیا داخل غار.

پس وقتی داخل آن غار رفتم و سلام کردم ، مردی قوی و تنومند را دیدم که جواب سلام داد و فرمود:

ای علیّ بن صالح طالقانی ! جریان تو چنین و چنان است و تمام داستان و ماوقع را برایم بازگو نمود .

و چون سخن وی پایان یافت ، گفتم : تو را به خدا سوگند! برایم بگو که چه کسی تو را از جریان من آگاه ساخته است ؟

در جواب اظهار نمود: خداوندی که عالِم به غیب است ؛ و تمام وقایع و امور به خواست او انجام می پذیرد؛ و سپس فرمود: تو گرسته و خسته هستی ، در همین لحظه زمزمه ای نمود، که متوجّه آن نشدم ، فقط دیدم که بلافاصله مقداری غذا و آب به همراه حوله ای حاضرت گردید.

بعد از آن فرمود: از این طعام میل کن ، که خداوند متعال آن را برای تو فرستاده است ، پس مشغول خوردن شدم ، و غذائی لذیذتر و گواراتر از آن ندیده بودم .

سپس آن شخص دو رکعت نماز به جای آورد و فرمود: آیا مایل هستی که به دیار خود باز گردی ؟

عرضه داشتم : من کجا و دیار من کجا؟!

در همین لحظه دعائی را خواند؛ و دست مبارک خود را به سمت آسمان بلند نمود و اظهار داشت : ((السّاعه ، السّاعه)) پس ناگهان ابری پدیدار شد و آن شخص را مخاطب قرار داد و گفت : ((سلام علیك ، یا ولیّ اللّه و حجّته !)).

و آن شخص پاسخ داد: ((علیکَ السّلام و رحمه اللّه و برکاته ، اءیّتها السّحابه السامعه المطیعه)).

و سپس فرمود: قصد چه منطقه ای را داری ؟

ابر پاسخ داد: به سمت طالقان می روم .

آن شخص فرمود: به اذن خداوند متعال کنار ما، بر زمین فرود آی ، پس ناگهان ابر فرود آمد؛ و آن شخص دست مرا گرفت و بر روی آن ابر نشانید.

پیش از آن که ابر پرواز نماید، آن شخص را به خداوند یکتا و به پیغمبر اکرم و اهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّه علیهم سوگند دادم ، که خود را معرّفی نماید؛ و نام خود را بگوید؟

پس فرمود: خداوند متعال هیچگاه زمین خود را از حجّت ظاهری یا حجّت باطنی رها و خالی نمی گذارد؛ و من حجّت ظاهری خداوند منّان هستم ، من موسی بن جعفر می باشم .

در همین حال من متذکّر امامت و ولایت آن حضرت شدم .

سپس ابر پرواز کرد و پس از گذشت لحظاتی کوتاه مرا در طالقان در خیابان و محلّه خودمان پیاده کرد.

راوی در ادامه حکایت افزود: پس از آن که هارون الرّشید داستان را به طور مشروح شنید، دستور داد تا شخص طالقانی را به قتل رسانند، تا مبادا دیگران بشنوند.(۱۴)

معرفت همسر خانم کبوتر علیّ بن ابوحمزه ثمالی حکایت نماید:

روزی یکی از دوستان حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام به دیدار آن حضرت آمد؛ و حضرتش را به میهمانی در منزل خود دعوت کرد.

امام علیه السلام دعوت دوست خود را پذیرفت و به همراه آن شخص حرکت کرد تا به منزل او رسید.

همین که حضرت وارد منزل شد، میزبان تختی را مهیّا نمود و امام کاظم علیه السلام بر آن تخت جلوس فرمود.

چون صاحب منزل به دنبال آوردن غذا رفت ، حضرت متوجّه شد که یک جفت کبوتر زیر تخت در حال بازی و معاشقه با یکدیگر می باشند.

وقتی صاحب منزل با ظرف غذا نزد حضرن وارد شد، امام علیه السلام در حال خنده و تبسّم مشاهده کرد، از روی تعجّب اظهار داشت : یاابن رسول اللّه ! این خنده و تبسّم برای چیست ؟

حضرت فرمود: برای این یک جفت کبوتری است ، که زیر تخت مشغول شوخی و بازی هستند، کبوتر نر به همسر خود می گوید: ای انیس و مونس من ، ای عروس زیبای من ! قسم به خداوند یکتا! بر روی زمین موجودی محبوبتر و زیباتر از تو نزد من نیست ؛ مگر این شخصیّتی که روی تخت نشسته است .

صاحب منزل با تعجّب عرضه داشت : آیا شما زبان حیوانات و سخن کبوتران را هم می فهمید؟

امام علیه السلام فرمود: بلی ، ما اهل بیت رسالت ، سخن حیوانات و پرندگان را می دانیم ؛ و بلکه تمام علوم اوّلین و آخرین به ما داده شده است .(۱۵)

زنده شدن گاو! علیّ بن مغیره - که یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام می باشد - حکایت کند:

روزی در مِنی و عرفات بودیم که امام موسی کاظم علیه السلام در مسیر راه به زنی برخورد کرد، که مشغول گریه و زاری بود؛ و نیز کودکان خردسالش در اطراف او گریان بودند.

امام کاظم علیه السلام به طور ناشناس نزدیک رفت و علّت گریه آنها را جویا شد؟

زن اظهار داشت : ای بنده خدا! من دارای فرزندانی خردسال هستم ؛ و تنها سرمایه زندگی برای امرار معاش ما یک گاو بود که ساعتی قبل مرد؛ به همین جهت ، گریان هستم چون دیگر وسیله امرار معاش نداریم .

حضرت فرمود: دوست داری آن را زنده کنم ؟

زن عرضه داشت : بلی .

پس حضرت کناری رفت و دو رکعت نماز خواند و دست خود را به سوی آسمان بالا برد و لبهای مبارک خود را حرکت داد و زمزمه ای نود، که من نفهمیدم چه دعائی را خواند.

پس از آن ، امام علیه السلام از جای بر خاست و به سمت گاو مرده آمد و با پای مبارک خود بر پهلوی گاو زد.

ناگهان گاو زنده گردید و بلند شد و سر پا ایستاد،

همین که زن چشمش به گاو افتاد - که زنده شده است - سراسیمه کنان فریاد کشید: این شخص ، عیسی بن مریم است .

و چون امام کاظم علیه السلام داد و فریاد آن زن را شنید، سریع حرکت نمود و خود را در بین جمعیّت پنهان کرد، تا کسی آن حضرت را نشناسد.(۱۶)

نشانه هائی از امامت ابوبصیر روایت کند:

روزی به محضر مبارک امام موسی کاظم علیه السلام وارد شدم و عرضه داشتم : فدایت گردم ، امام چگونه شناخته می شود و نشانه های امامت چیست ؟

حضرت فرمود: امات نشانه ها و علامتهای بسیاری دارد:

یکی آن بود که پدرم انجام داد جریان بینا شدن ابوبصیر توسّط امام صادق علیه السلام .

و از طرف خداوند متعال به وسیله حضرت رسول صلی الله علیه و آله منصوب و معرّفی شود، همانطور که امام علیّ علیه السلام را نصب نمود.

و دیگر آن که آنچه از او در هر موضوعی سئوال کنند، جواب آن را بداند و بتواند پاسخ دهد، و با مردم از هر قبیله و نژادی و صاحب هر لغتی که باشند، سخن گوید.

سپس افزود: ای ابوبصیر! هم اکنون نشانه ای از آن را مشاهده و ملاحظه خواهی نمود.

آن گاه لحظاتی گذشت ، ناگهان شخصی از اهالی خراسان وارد شد و با زبان عربی با حضرت سخن گفت ؛ ولی امام علیه السلام به فارسی و زبان محلّی با آن خراسانی صحبت می فرمود.

مرد خراسانی با حالت تعجّب گفت : یا ابن رسول اللّه ! من با شما به زبان عربی سخن می گویم ؛ لیکن شما به زبان فارسی صحبت می فرمائی ؟!

حضرت فرمود: اگر ما نتوانیم به زبان فارسی و محلّی با شما سخن گوئیم ؛ پس چه مزیّت و فضیلتی بر دیگران داریم .

پس از آن ، حضرت به من خطاب نمود و فرمود: ای ابوبصیر! امام به تمام لغات انسانها آشنا است ، و نیز زبان تمام حیوانات را می فهمد و با آنها سخن می گوید؛ و کسی که دارای این مزایا و اوصاف نباشد، امام نیست .(۱۷)

پرش نان و بلعیدن شیر علیّ بن یقطین - یکی از دوستان و اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام که وزیر هارون الرّشید نیز بود - حکایت کند:

روزی هارون الرّشید بعضی از نزدیکان خود و همچنین امام موسی کاظم علیه السلام را برای صرف طعام دعوت کرد؛ و یکی از افراد خود را دستور داد تا بر سر سفره کاری کند که حضرت موسی کاظم علیه السلام شرمنده و خجل شود.

حضرت به همراه یکی از خادمان خود تشریف آورد و در جایگاه خود جلوس فرمود، پس از لحظاتی سفره پهن و غذاها چیده و آماده شد و حاضران مشغول خوردن غذا شدند.

و خادم حضرت نیز کنار حضرتش قرار گرفته بود، مشغول خوردن شد و چون می خواست نانی بردارد با سحر و جادوئی که شده بود، نان پرواز می کرد و تمام حاضران می خندیدند و در ضمن حضرت را مسخره می کردند.

چون چند مرتبه این کار تکرار شد، حضرت به عکس شیری که بر یکی از پرده ها بود خطاب نمود و اظهار داشت : ای شیر خدا! دشمن خدا را برگیر.

ناگهان آن عکس تجسّم یافت و شیری بزرگ و غضبناک گردید؛ و سپس حمله ای نمود و آن شخص ساحر و جادوگر را بلعید.

تمامی افراد در آن مجلس ، با دیدن چنین صحنه ای هولناک ، از ترس و وحشت بیهوش گشته و روی زمین افتادند و شیر به حالت اوّلیّه خود برگشت .

پس از گذشت ساعتی که حاضران بهوش آمدند، هارون الرّشید به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرضه داشت : تو را سوگند می دهم به حقّی که بر گردنت دارم ، تقاضا نمائی که شیر آن مرد را بازگرداند.

حضرت فرمود: اگر عصای پیغمبر خدا، حضرت موسی علیه السلام آنچه را که در حضور فرعون بلعید، بازگردانید، این شیر هم آن شخص را باز می گرداند.(۱۸)

ص: ۴۲۵۸

احتجاج و غلبه بر رقیب مرحوم طبرسی در کتاب شریف خود به نام احتجاج آورده است :

روزی مهدی عبّاسی با حضور بعضی از علماء اهل سنّت و از آن جمله ابویوسف - که یکی از علماء برجسته دربار به حساب می آمد، جلسه ای تشکیل داد؛ و حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام را نیز در آن جلسه دعوت کرد.

امام کاظم علیه السلام پس از ورود، از ابویوسف مطلبی را پرسید؛ ولی او نتوانست جواب سئوال حضرت را بدهد.

پس از آن ، خطاب به حضرت کرده و اجازه گرفت تا سئوالی را مطرح کند؟

امام علیه السلام فرمود: آنچه مایل هستی سؤ ال و مطرح کن .

ابویوسف پرسید: درباره حاجی که در حال احرام باشد، آیا شرعاً می تواند از سایه بان استفاده کند؟

حضرت فرمود: خیر، صحیح نیست . پرسید: چنانچه خیمه ای را نصب کند و داخل آن رود، چه حکمی دارد؟

فرمود: در آن اشکالی نیست .

پرسید: چه فرقی بین آن دو وجود دارد؟!

حضرت فرمود: درباره زن حایض چه می گوئی ، آیا نمازهای خود را باید قضا کند یا خیر؟

جواب داد: خیر.

فرمود: آیا روزه های خود را باید قضا نماید؟

گفت : بلی .

فرمود: چه فرقی بین نماز و روزه می باشد؟

گفت : در شریعت اسلام حکم آن چنین وارد شده است .

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: درباره احکام شخص حاجی در حال احرام نیز چنان وارد شده است .

در این لحظه مهدی عبّاسی خطاب به ابویوسف کرد و گفت :

ای ابویوسف ! چه کردی ؟ کاری که نتوانستی انجام دهی ؟!

ابویوسف گفت : او یعنی ؛ امام کاظم علیه السلام - مرا با یک استدلال از پای درآورد.(۱۹)

مسافر آشنا همراه پاسخ دو نفر از شیعیان امام موسی کاظم علیه السلام حکایت کنند:

علیّ بن یقطین روزی مقداری اموال و اجناس ، به همراه چند نامه که مسائلی در آنها از حضرت سئوال شده بود، تحویل ما داد و گفت :

دو مرکب سواری تهیّه نمائید و این نامه ها و اموال را به مدینه ببرید و تحویل حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام دهید؛ و جواب نامه ها را دریافت کنید و بیاورید.

و سپس افزود: مواظب باشید کسی از این راز آگاه نشود و در طول مسیر کاملا با احتیاط حرکت کنید، که مبادا خطری متوجّه شما شود.

آن دو نفر گویند: به کوفه آمدیم و دو شتر خریداری کردیم و زاد و توشه ای تهیّه کرده و با آن اموال سوار شترها شدیم و از راه بصره به سوی مدینه منوّره حرکت نمودیم .

در مسیر راه بین کوفه و بصره به کاروان سرائی - که منزلگاه مسافرین بود - رسیدیم ، در آن جا فرود آمدیم و بارها را پائین آوردیم ، علوفه جلوی شترها ریختیم و در گوشه ای کنار بارها نشستیم تا پس از استراحت ، غذا بخوریم .

در همین بین سواری از دور نمایان شد؛ و بسمت ما آمد، چون نزدیک ما رسید، متوّجه شدیم که او حضرت ابوالحسن ، امام موسی کاظم علیه السلام می باشد.

لذا جهت احترام به آن حضرت ، از جای خود برخاستیم و سلام نمودیم .

امـام علیه السـلام پس از آن که جواب سـلام مـا را داد، بـا دست مبـارک خود نوشـته ای را تحویل ما داد و فرمود: این جواب مسئله های شما است ؛ و از همین جا بازگردید.

سپس آنچه مربوط به حضرت بود تقدیم حضرتش کردیم و عرضه داشتیم : یا ابن رسول اللّه ! زاد و توشه ما پایان یافته است ، اجازه فرمائیـد وارد مدینه شویم و ضـمن این که زیارت قبر حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله را انجام دهیم ، زاد و توشه ای نیز برای بازگشت تهیّه نمائیم ؟

حضرت فرمود: آنچه آذوقه برایتان باقی مانده است ، بیاورید؟

پس باقی مانده آذوقه ها را جلوی حضـرت نهادیم ، حضرت با دست پربرکت خود آنها را زیر و رو کرد و فرمود: اینها شما را تا کوفه می رساند و در آینده به زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نائل خواهید شد.(۲۰)

جزای بد گمانی بشوهر؛ و النگوی عروس در دریا سلیمان بن عبداللّه حکایت کند:

روزی با عدّه ای به منزل حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شدیم و در حضور آن حضرت نشستیم .

پس از لحظاتی ، زنی را که صورتش به عقب برگشته بود، آوردند و از حضرت خواستند که او را معالجه نماید.

امـام کـاظم علیه السـلام دست راست مبـارک خود را بر پیشـانی زن و دست چپ را پشت سـر او نهاد و سـر و صورت او را به حالت طبیعی برگرداند؛ و زن سالم شد.

ص: ۴۲۶۱

سپس حضرت زن را مخاطب قرار داد و فرمود: مواظب باش بعد از این مرتکب چنین خلافی نشوی .

افراد در مجلس سئوال کردند: یا ابن رسول اللّه ! این زن چه کار خلافی را انجام داده ، که دجار این عقاب شده است ؟

امام علیه السلام فرمود: نباید راز او فاش گردد، مگر آن که خودش مطرح کند.

هنگامی که از زن سئوال شد که چه عملی انجام داده بودی ؟

گفت : شوهرم غیر از من همسر دیگری دارد و هر دو در یک منزل هستیم ، در حالی که هووی من پشت سرم نشسته بود، من بلند شدم تا نماز بخوانم ؛ شوهرم حرکت کرد و رفت ، من گمان کردم پیش آن همسرش رفته است ، پس صورت خود را برگرداندم تا ببینم چه می کنند، هوویم را تنها دیدم و شوهرم حضور نداشت .

و چون چنین گمان خلافی را نسبت به شوهرم انجام دادم ، به آن مصیبت گرفتار شدم و به دست مبارک مولایم ، آن عقاب برطرف شد و توبه کردم .(۲۱)

همچنین به نقل از اسحق بن عمّار آورده اند:

هنگامی که امام موسی کاظم علیه السلام به سوی بصره رهسپار بود، من نیز همراه ایشان در کشتی سوار بودم ، پس چون نزدیک شهر مداین رسیدیم موج عظیمی دریا را فراگرفت و پشت سر ما کشتی دیگری بود که در آن جمعیّتی ، عروسی را به منزل شوهرش می بردند.

ناگهان فریادی به گوش رسید، حضرت فرمود: چه خبر است ؟

این سر و صداها و فریادها برای چیست ؟

ص: ۴۲۶۲

گفتند: در آن کشتی ، دختری را به عنوان عروس به منزل شوهرش می برند، عروس کنار کشتی رفته و خواسته که دستهایش را بشوید، ناگهان یکی از النگوهایش داخل آب دریا افتاده است .

حضرت فرمود: کشتی را متوقّف نمائید و ملوان و خدمه آماده کمک و برداشتن النگو باشند.

پس از آن ، حضرت به دیواره کشتی تکیه داد و دعائی را زمزمه نمود و سپس فرمود: ملوان ها سریع پائین روند و النگو را بردارند.

اسحاق گوید: در همان حال متوجّه شدیم که آب فروکش کرده و النگو روی زمین آشکار است .

بعد از آن ، حضرت افزود: النگو را بردارید و به صاحبش عروس تحویل دهید؛ و بگوئید که خداوند متعال را حمد و سپاس گوید.

و چون مقداری حرکت کردیم و از آن محلّ گذشتیم به حضرت عرض کردم : فدایت گردم ، اگر ممکن است دعائی را که خواندی ، به من تعلیم فرما؟

امام علیه السلام فرمود: بلی ، ممکن است ؛ مشروط بر آن که آن دعا را به کسی که اهلیّت ندارد، نیاموزی مگر به شیعیانی که مورد اعتماد باشند؛ و سپس حضرت آن دعا را املا نمود و من نوشتم .(۲۲)

احضار نامه از کوفه و صندوق مخفی علیّ بن احمد بزّار حکایت کند:

در دهه سوّم ماه مبارک رمضان در مسجد کوفه مشغول عبادت بودم ، ناگهان شخصی نامه ای را که مُهر شده بود و به اندازه چهار انگشت بیشتر نبود، به دستم داد و گفت : این نامه را حضرت ابوالحسن ، امام موسی کاظم علیه السلام برایت فرستاده است .

ص: ۴۲۶۳

همین که نامه را گشودم ، در آن چنین مرقوم فرموده بود:

به نام خداوند بخشنده مهربان . وقتی این نوشته را خواندی ، نامه ای که ضمیمه آن است ، برای خود در جائی امن و مناسب نگه دار و مواظب آن باش تا زمانی که آن را طلب نمایم .

پس نامه را برداشتم و روانه منزل شدم ؛ و یک راست به طرف صندوقخانه رفتم و نامه را در صندوقچه ای - که مخصوص اشیاء قیمتی و نفیس بود - قرار دادم و درب آن را قفل کردم و کسی غیر از خودم از پنهان کردن آن اطّلاعی نداشت .

چون هنگام مراسم حجّ فرا رسید، من نیز عازم مکّه معظّمه گردیدم ؛ و در ضمن برنامه هایم به محضر شریف امام کاظم علیه السلام شرفیاب شدم .

حضرت فرمود: ای علیّ! با آن نامه ای که تو را بر محافظت آن دستور دادم ، چه کردی ؟

عرض کردم : فدایت گردم ، نامه را در صندوقخانه منزلم ، به همراه دیگر وسائل و اشیاء قیمتی در صندوقچه ای قرار داده ام و درب آن را قفل زده ام و کسی غیر از خودم به آن آگاهی ندارد و کلید آن را نیز همراه آورده ام .

امام علیه السلام فرمود: چنانچه نامه را ببینی می شناسی ؟

گفتم : بلی .

پس سجّاده و جانماز خود را بلند نمود و نامه ای را که زیر آن موجود بود، برداشت و به من داد و فرمود: این همان نامه است ، بگیر و مواظب آن باش .

وقتی نامه را گرفتم دیدم ، همان نامه ای است که حضرت در مسجد کوفه برایم فرستاده بود.

لذا بسیار تعجّب کردم و با خود گفتم : چه کسی از آن اطّلاع داشته ، با این که کلید قفل صندوق همراه من بوده است ؟!

چگونه و به چه وسیله ای نامه همراه حضرت می باشد، با این که به کوفه نیامده است ؟!(۲۳)

آشنائی به کتابهای آسمانی و هدایت نصرانی یکی از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام - به نام یعقوب بن جعفر - حکایت نماید:

روزی در محضر مبارک آن حضرت بودم ، که مردی نصرانی وارد شد و اظهار داشت : من از دیاری دور دست ، با تحمّل سختی ها و مشقّت آمده ام .

وسپس افزود: نزدیک سی سال است ، که از خداوند خواسته ام تا مرا به بهترین و کاملترین ادیان راهنمائی نموده ؛ و نیز به برترین بندگان هدایتم فرماید.

تا آن که شبی در خواب شخصی را دیدم ، که بیان اوصاف و فضایل مردی را در حوالی شهر دمشق می کرد؛ پس چون از خواب بیدار شدم رهسپار دمشق گشتم ؛ و چون آن مرد را یافتم ، پس از صحبتهای مفصّل ، گفت : گمشده تو در یثرب - شهر مدینه - است ؛ و چون وارد یثرب شوی از شخصیّتی به عنوان موسی بن جعفر علیهما السلام سئوال کن که منزلش کجاست ؟

و چون او را یافتی به مقصود خویش خواهی رسید.

و اکنون به محضر شما آمده ام .

راوی گوید: مرد نصرانی در حالی جریان را تعریف می کرد، که ایستاده و بر عصای خود تکیه زده بود؛ و در پایان اظهار داشت : اگر اجازه بفرمائی دست به سینه بنشینم .

امام علیه السلام اظهار داشت : اجازه نشستن داری ولی بدون دست به سینه ، بلکه آزاد و راحت باش .

پس نشست و گفت : آن مردی که شما را به من معرّفی نمود سلام رساند، آیا جواب سلام او را نمی دهی ؟

امام کاظم علیه السلام فرمود: خداوند او را هدایت فرماید؛ تا زمانی که به دین اسلام نگرویده باشد جواب سلام ندارد.

نصرانی سئوال کرد: حم و الکتاب المبین إ نّا اءنزلناه فی لیله مبارکه إ نّا کنّا منذرین فیها یفرق کلّ اءمر حکیم ، تفسیرش چیست ؟

حضرت فرمود: امّا حم مقصود محمّد صلی الله علیه و آله می باشد، در کتابی که بر هود علیه السلام نازل شده ، موجود است ؛ و امّا الکتاب المبین امیر المؤمنین علیّ علیه السلام می باشد؛ و امّا لیله مبارکه حضرت فاطمه سلام اللّه علیها است ؛ و امّا فیها یفرق کلّ اءمر حکیم یعنی ؛ خیر کثیر از فاطمه سلام اللّه علیها خارج می شود، که همه آنها حکیم خواهند بود.

سپس امام کاظم صلوات اللّه علیه نصرانی را مخاطب قرار داد و فرمود: اسم مادر حضرت مریم سلام اللّه علیها چیست ؟ و در چه روزی روح حضرت عیسی علیه السلام دراو دمیده شد؟ و در چه روزی ، و چه زمانی به دنیا آمد؟

نصرانی گفت : نمی دانم .

امام علیه السلام فرمود: نام مادر حضرت مریم سلام اللّه علیها ((مرث)) بود، که در زبان عرب به معنای ((وهیبه)) است ؛ و در روز جمعه هنگام زوال ظهر آبستن شد، که خداوند این روز را گرامی داشت ؛ و نیز پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را به عنوان عید بزرگ مسلین معرّفی نمود.

ص: ۴۲۶۶

و حضرت عیسی علیه السلام قبل از ظهر، روز سه شنبه ، در کنار رود فرات به دنیا آمد.

سپس نصرانی پس از مطالبی ، به حضرت عرضه داشت : اسم مادر من به زبان سریانی و عربی چه بوده است ؟

حضرت فرمود: نام مادرت عنقالیّه ؛ ونام جدّه ات عُنقوره ؛ ونام پدرت عبدالمسیح بوده است .

نصرانی گفت : صحیح و درست بیان نمودی ، اکنون به فرما که اسم جدّم چه بوده است ؟

حضرت فرمود: نام جدّت جبرئیل بود، که عدّه ای از لشکریان شام او را غافلگیر کرده و به شهادتش رساندند.

نصرانی این بار سئوال کرد: اسم من چه می باشد؛ و اکنون چه نامی را برایم انتخاب می نمائی ؟

امام کاظم علیه السلام فرمود: نام تو عبدالصّلیب است ، که نام عبداللّه را برایت بر گزیده ام .

در این هنگام نصرانی اسلام را پذیرفت ؛ و شهادتین را به طور کامل و مشروح بر زبان جاری نمود؛ وصلیبی را که به گردن آویزان کرده بود در آورد؛ و اظهار داشت : دستور بفرمائید که صدقات و مبرّات خود را به چه کسی به پردازم .

حضرت فرمود: مدّتی قبل یک نفر از نصاری آمد و مسلمان شد که در رفاه و نعمت فراوانی بسر می برد، بروید و با هم زدگی نمائید.

شخص تازه مسلمان گفت : یا ابن رسول اللّه ! من یکی از ثروتمندان بزرگ و معروف هستم و اموال گوناگون بسیاری را در دیار خود رها کرده ام ، اکنون هر دستوری را صادر فرمائی آماده انجام آن هستم .

ص: ۴۲۶۷

در پایان امام کاظم علیه السلام او را موعظه و راهنمائی نمود، که یکی از مسلمانان خوب و متدیّن قرار گرفت .(۲۴)

جبران خسارت ملخها

پیرمردی کهن سال به نام عیسی فرزند محمّد قرطی - که در حدود نود سال عمر داشت ، حکایت کند:

در سالی از سالها داخل زمین کشاورزی خود خربزه و خیار کشت کرده بودم ؛ و کنار زمین چاهی به نام ((اُمّ عظام)) قرار داشت .

همین که کشت جوانه زد و رشد کرد، ناگهان ملخهای بسیاری هجوم آوردند و تمامی زراعت نابود کردند، که بیش از صد و بیست دینار بر من خسات وارد شد، بسیار ناراحت و افسرده خاطر گشتم .

روزی گوشه ای در همان زمین کشاورزی نشسته بودم ، ناگهان چشمم افتاد به جمال نورانی و مبارك حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام ، به احترام آن حضرت از بر خاستم .

حضرت بر من سبقت گرفت و سلام کرد و سپس فرمود: حالت چطور است ؟ و در چه وضعیّتی هستی ؟

عرض کردم : ملخها حمله کردند و تمامی زراعت و سرمایه مرا نابود ساختند.

فرمود: چه مقدار خسارت وارد شده است ؟

گفتم : صد و بیست دینار، غیر از آنچه زحمت کشیده ام .

فرمود: اگر یک صد و پنجاه دینار به تو داده شود، قانع هستی ؟

عرض کردم : دعا فرمائید تا خداوند برکت عنایت نماید.

پس از آن ، امام موسی کاظم علیه السلام دعائی را زمزمه نمود و آنگاه حرکت کرد و رفت .

وقتی امام موسی کاظم علیه السلام خداحافظی کرد و رفت ، من مشغول کشاورزی و آبیاری زمین شدم ؛ و بیش از آنچه امیدوار بودم ، خداوند متعال به برکت دعای حضرت ، عطا نمود، که بیش از دههزار دینار به دست آوردم .(۲۵)

شناخت دینار گمشده

مرحوم إ ربلی و دیگر بزرگان رضوان اللّه علیهم به نقل از اصبغ بن موسی آورده اند:

روزی به قصد زیارت ، امام موسی کاظم علیه السلام حرکت کردم ، یکی از آشنایان کیسه ای - که مقداری سکّه درون آن بود - تحویل من داد تا با مقدار وجهی که از خود داشتم ، تحویل حضرت دهم .

همین که وارد مدینه منوّره شدم ، خود را شستشو دادم ؛ و نیز سکّه هائی را که همراه داشتم شستم و با مشگ و عطر خوشبو نمودم ؛ و چون سکّه های دوستم را شمارش کردم ، ۹۹ عدد بود، لذا یکی از خودم بر آنها افزودم ؛ و سپس شبانه محضر مبارک آن حضرت شرفیاب شدم .

چون مقداری نشستم و صحبتهائی با حضرت انجام گرفت ، در نهایت عرض کردم : فدایت گردم ، هدیه ای تقدیم حضورتان می کنم ، امید وارم قبول فرمائید.

امام علیه السلام اظهار داشت : آنچه هست ، بیاور.

سکّه های خود را تقدیم حضرت کردم و سپس عرضه داشتم : فلانی - که از شیعیان و از دوستان شما است - نیز کیسه ای را برای شما فرستاده است .

حضرت فرمود: آن را هم بیاور، پس کیسه دوستم را نیز تحویل امام علیه السلام دادم .

حضرت کیسه را گرفت و آن را باز نمود و سکّه ها را روی زمین ریخت ؛ و با دست مبارک خود آنها را پخش کرد و سپس آن سکّه خودم را که درون کیسه انداخته بودم تا صد عدد کامل شود برداشت ، و به من داد و فرمود:

ص: ۴۲۶۹

فلانی سکّه ها را با وزن برای ما فرستاده است ، نه با عدد و همان ۹۹ عدد درست بوده است .(۲۶)

معرفت نجات بخش انسان است

بسیاری از بزرگان در کتابهای خود آورده اند:

شخصی به نام حسن بن عبداللّه ، فردی زاهد و عابد بود و مورد توجّه عامّ و خاصّ قرار داشت .

روزی وارد مسجد شد، امام موسی کاظم علیه السلام نیز در مسجد حضور داشت ، همین که حضرت او را دید فرمود: نزد من بیا.

چون حسن بن عبد اللّه خدمت امام علیه السلام آمد، حضرت به او فرمود: ای ابوعلیّ! حالتی که در تو هست ، آن را بسیار دوست دارم و مرا شادمان کرده است و تنها نقص تو آن ست که شناخت و معرفت نداری ، لازم است آن را جستجو کنی و بیابی .

حسن اظهار داشت : یاابن رسول اللّه ! فدایت گردم ، معرفت چیست و چگونه به دست می آید؟

فرمود: برو نسبت به مسائل دین فقیه شو و اهل حدیث باش .

حسن توضیح خواست که از چه کسی معرفت بیاموزم ؟

حضرت فرمود: از فقهاء و دانشمندان اهل مدینه بیاموز، و چون مطلبی را فراگرفتی ، آن را نزد من آور تا راهنمائیت کنم .

حسن بن عبداللّه حرکت نمود و مسائلی را از علماء فراگرفت و نزد حضرت باز گشت ، وقتی حضرت چنین حالتی را از او دید، فرمود: برو معرفت را فراگیر و آن را بشناس .

این حرکت چند بار تکرار شد، تا آن که روزی امام موسی کاظم علیه السلام در مزرعه اش بود، حسن با حضرت ملاقات کرد و گفت : فردای قیامت در پیشگاه خداوند بر علیه تو شکایت می کنم ، مگر آن که مرا بر شناسائی حقیقت معرفت ، هدایت و راهنمائی کنی ؟

ص: ۴۲۷۰

بعد از آن ، امام علیه السلام فرمود: اوّلین امام و خلیفه رسول اللّه امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام است ؛ و سپس امام حسن ، امام حسین ، امام علیّ ابن الحسین ، امام محمّد باقر، امام جعفر صادق (صلوات اللّه و سلامه علیهم). حسن گفت : یا ابن رسوال اللّه ! امام امروز کیست ؟

حضرت فرمود: من امام و حجّت خدا هستم .

گفت : آیا دلیل و نشانه ای داری که با آن استدلال کنم ؟

فرمود: نزد آن درخت برو، و بگو که موسی بن جعفر می گوید: حرکت کن و به سوی من بیا.

حسن گوید: به خداوند قسم ، چون نزدیک درخت آمدم ؛ و پیام حضرت را رساندم ، دیدم زمین شکافت و درخت به سوی حضرت حرکت کرد تا آن که جلوی آن بزرگوار آمد و ایستاد، سپس امام علیه السلام به درخت اشاره نمود: برگرد، پس آن درخت برگشت .(۲۷)

برخورد متفاوت با افراد محدّثین و مورّخین حکایت کرده اند:

روزی امام موسی بن جعفر علیهما السلام در حالی که سوار بر الاغی بود، وارد دربار خلیفه شد و دربان با عزّت و احترام با حضرت برخورد کرد، به طوری که تمام افراد حاضر نیز احترام شایانی از آن حضرت به جای آوردند.

یکی از افراد مخالف - به نام نفیع انصاری - به آن دربان - که عبدالعزیز نام داشت - گفت : چرا مردم نسبت به این مرد این همه احترام و تکریم می کنند، تصمیم دارم او را رسوا و شرمسار کنم .

عبدالعزیز گفت : از تصمیم خود منصرف شو؛ چون این افراد از خانواده ای هستند که همیشه جواب مناسب همراه دارند، آن وقت یک عمر در ننگ و عار خواهی ماند.

بـا این حـال همین که امام کاظم علیه السـلام از نزد خلیفه بیرون آمـد، نفیع انصاری افسار الاغ حضـرت را گرفت و پرسـید: تو کیستی ؟

امام علیه السلام فرمود: این چه سئوالی است ، که مطرح می کنی ؟!

و سـپس افزود: چنانچه نسب مرا بخواهی ، من فرزنـد محمّـد حبیب اللّه ، فرزنـد اسـماعیل ذبیح اللّه ، و فرزند ابراهیم خلیل اللّه هستم .

و اگر از شـهر و دیار من سـئوال می کنی ، شهر من همان جائی است که خداوند بر تو و بر همه مسلمین واجب گردانیده است که برای انجام مناسک حجّ به آن جا روند.

و اگر از جهت خانواده و قبیله ام جویا هستی ؛ پس سوگند به خدا، دوستان من نسبت به تو و هم کیشانت ناخورسند می باشند تـا جـائی که به حضـرت رسـول صـلی الله علیه و آله گفتنـد: هم کیشـان مـا را از قریش جـدا گردان و مـا نمی خواهیم بـا آنها زندگی کنیم .

و چنانچه از جهت شـهرت و مقام مرا می طلبی ؛ ما همان خانواده و اهل بیتی هستیم که خداونـد متعال دسـتور داده است که با این جملات : ((اللّهمّ صلّ علیّ محمّد و آل محمّد)) در هر نماز واجب ، یادی از ما شود.

و آنگاه فرمود: پس بدان ، که ما آل واهل بیت محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله هستیم ، اکنون الاغ را رها کن .

پس نفیع انصاری افسار الاغ را رها کرد؛ و با ذلّت و خواری تمام ، خود را عقب کشاند.(۲۸)

ص: ۴۲۷۲

برخورد با دشمن دوست نما فضل بن ربیع حکایت کند:

روزی هارون الرّشید با حالت غضب ، شمشیر به دست بر من وارد شد و گفت : همین الا ن باید این حجازی بعنی ؛ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را در هر حالتی که هست ، امانش ندهی و او را این جا حاضر کنی .

پس من به سوی محلّ سکونت حضرت حرکت کردم تا آن که به خانه ای که با حصیر و شاخه های درخت خرما درست شده بود، رسیدم ؛ غلام سیاهی در آن جا حضور داشت ، گفتم : اجازه ورود بر مولایت را می خواهم ؟

غلام گفت : مولای من حاجب و دربان و وزیر ندارد، بیا داخل ، چون وارد منزل شدم ، پس از عرض سلام ، گفتم : هارون الرّشید شما را طلب کرده است .

امام کاظم علیه السلام فرمود: مرا با هارون چه کار است ؟!

آیا با آن همه نعمت کفایت نمی کند؟

و پس از آن ، با سرعت حرکت نمود و اظهار داشت : اگر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرموده بود: تبعیّت از سلطان در حالت تقیّه واجب است ، هرگز نمی آمدم .

عرضه داشتم : یا ابن رسول اللّه ! آماده عقوبت و شکنجه هارون باشید، چون که بسیار غضبناك بود.

حضرت فرمود: همراه من کسی است که مالك تمام دنیا و آخرت است ، و هارون الرّشید امروز نمی تواند کمترین آسیبی را به من وارد نماید، انشاءاللّه تعالی .

و سپس دست مبارك خود را اطراف سر خود سه مرتبه چرخانید و زمزمه ای کرد که من متوجّه آن نشدم .

سپس حرکت کردیم و همین که جلوی دارالا- ماره رسیدیم حضرت بیرون ایستاد ومن بر هارون الرّشید وارد شدم ، دیدم همانند مادر بچّه مرده ناراحت و سرگردان است ؛ و چون چشمش بر من افتاد گفت : آیا پسر عمویم را آوردی ؟

گفتم : بلی .

اظهار داشت : آسیبی که به او نرسانده ای ؟

گفتم : خیر.

گفت : بگو: وارد شود.

چون حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شد، هارون از جای خود حرکت کرد و به استقبال حضرت رفت و او را در آغوش گرفت و با یکدیگر معانقه کردند.

سپس هارون الرّشید به حضرت خطاب کرد و گفت : ای پسر عمو! خوش آمدی ؛ و آن گاه حضرت را با احترام و تکریم کنار خود نشانید و اظهار داشت : چه شده است که با ما قطع رابطه کرده ای ؛ و به ملاقات ما نمی آئی ؟

امام علیه السلام فرمود: چون ریاست و نعمت تو فراوان گشته است و علاقه مند به دنیا گشته ای .

پس از آن ، هارون دستور داد تا هدایای متعدّد و ارزشمندی برای حضرتش آماده کنند؛ و سپس آن هدایا را تحویل امام کاظم علیه السلام داد.

حضرت فرمود: اگر نمی خواستم به جوانان بنی هاشم در امر ازدواجشان کمک کنم تا نسل آنها افزایش یابد، این هدایا را نمی پذیرفتم ؛ و سپس حرکت نمود و رفت .

فضل بن ربیع در ادامه این حکایت افزود: چون حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از دربار خلیفه خارج شد و رفت ، به هارون الرّشید گفتم : تو تصمیم تعذیب و جسارت داشتی ، ولی اکنون هدایائی گرانبها تقدیمش کردی ؛ و نیز با عزّت و احترام راهی منزل خویش گردید؟

ص: ۴۲۷۴

هـارون الرّشـید در جواب اظهـار داشت : همین که تو را به دنبـال او فرسـتادم ، چنـد نفر ناشـناس و مسلّح بر من وارد شدنـد و همگی گفتند: چنانچه آسیبی به موسـی بن جعفر علیهما السلام برسانی ، تمام کاخ و اهل آن را نابود می گردانیم ؛ پس سعی کن با او به نیکی و احسان برخورد نمائی .

فضل بن ربیع گویـد: پس از گـذشت چنـد صـباحی خـدمت امام موسـی کاظم علیه السـلام رفتم و عرضه داشـتم : چگونه شـرّ هارون الرّشید را از خودت دفع و برطرف نمودی ؛ و به حمد اللّه هیچ آسیبی به شما نرسید؟

امام علیه السـلام در جواب فرمود: دعای جـدّم حضـرت امیرالمؤمنین ، علیّ بن ابی طالب علیه السـلام را خوانـدم و خداوند مرا کفایت نمود.(۲۹)

نابودی یا کمک و کار با ظلمه صـفوان جمّال - که یکی از اصـحاب و دوسـتان امام موسـی کاظم علیه السلام است - حکایت کند:

روزی در محضـر مبـارک آن حضـرت بودم ، که یکی از مؤمنین به نـام زیـاد بن مروان عبـدی - که در دسـتگاه حکومت بنی العبّاس همکاری داشت - به مجلس آن حضرت وارد شد.

امام کاظم علیه السلام به او خطاب کرد و فرمود: آیا با آنها همکاری و هماهنگی در کارها دارید؟

زیاد گفت : آری ، ای مولا و سرورم !

امام علیه السلام فرمود: چرا چنین می کنی ؟!

گفت : ای سـرورم ! من مردی آبرودار و آبرومنـدم ، و نیز عـائله منـد می بـاشم ؛ و مال و ثروتی هم نـدارم که تاءمین معاش و زندگی کنم .

حضرت فرمود: ای زیاد! به خدای یکتا سوگند، چنانچه از آسمان به زمین بیفتم و قطعه قطعه گردم و گوشتهای بدنم را پرندگان جدا کنند، این برایم بهتر است تا آن که با این این ظالمان همکاری و معاشرت داشته باشم .

صفوان گوید: پرسیدم : یا ابن رسول اللّه ! پس در چه صورتی می توان با آنها همکاری نمود؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی می توان کنار آنها بود و با آنها همکاری نمود که برای نجات مؤمنی یا آزادی اسیری باشد، که در چنگال آنها گرفتار باشد.

و در غیر این صورت ، خداوند متعال به کمک دهندکانِ ظالمان وعده عذاب دردناک داده است .

بعد از آن ، امام علیه السلام افزود: پس مواظب باش ، که خداوند متعال شاهد و ناظر همه حالات و همه کارها است ؛ و آنچه را که اراده نماید، انجام می دهد.(۳۰)

مرگ گریه کننده قبل از مریض مرحوم راوندی رحمه اللّه علیه در کتاب شریف خود آورده است :

یکی از فرزندان حضرت ابوالحسن ، امام موسی بن جعفر علیهما السلام ، به نام حسن بن موسی گوید:

عمویم محمّد بن جعفر سخت مریض شد و در بستر مرگ قرار گرفت . خانواده اش و بعضی از دوستان و آشنایان ، اطراف بسترش حضور یافته بودند؛ و از آن جمله برادرش ، اسحاق بن جعفر بود که بسیار بی طاقتی می کرد و می گریست .

در همین بین ، پدرم ، امام موسی کاظم علیه السلام وارد شد و در گوشه ای از اتاق نزدیک بستر برادرش ، محمّد بن جعفر جلوس فرمود؛ و پس از دلجوئی افراد، لحظاتی به چهره مریض و دیگر حاضران نگریست و سپس برخاست و از اتاق خارج گشت .

حسن گوید: من نیز همراه آن حضرت حرکت کردم و در بین راه به وی گفتم : اهل منزل شما را سرزنش می کنند، که برادرت با این حالت در سکرات مرگ قرار گرفته است و آن وقت شما او را تنها رها می کنی و می روی ؟

امام علیه السلام فرمود: ای حسن ! آن که گریه می کرد و بسیار اظهار ناراحتی می نمود، قبل از مریض می میرد؛ و مریض خوب خواهد شد و در عزای برادرش ، اسحاق ناراحتی و گریه خواهد نمود.

حسن افزود: پس از گذشت یکی دو روز، عمویم محمّد بن جعفر خوب و سالم شد و برادرش ، اسحاق سخت مریض گردید و در بستر مرگ قرار گرفت .

بستگان و آشنایان گرد بستر او جمع شده و می گریستند و از آن جمله برادرش محمّد بود.

و در نهایت طبق فرمایش امام علیه السلام اسحاق در چنگال مرگ قرار گرفت و از دنیا رحلت نمود؛ و برادرش محمّد در ماتم و عزای او گریه می کرد.

و در حقیقت پیش گوئی امام موسی کاظم علیه السلام صحیح و درست در آمد.(۳۱)

انواع درد دندان و درمان آن مرحوم کلینی رحمه اللّه علیه ، به نقل یکی از راویان حدیث و اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام حکایت کند:

روزی در محضر شریف آن حضرت بودم که آن بزرگوار پیرامون ناراحتی لثّه ها و انواع درد دندان و داروی آن مطالبی بیان فرمود، اینکه : چنانچه دندانت خورده شده و توخالی باشد، چند دانه گندم را پوست می کنی ، سپس آنها را خیسانده و عصاره آنها را می گیری و چند قطره از آن عصاره را داخل آن دندانی که سوراخ شده است و درد می کند، می چکانی .

ص: ۴۲۷۷

و آنگاه پنبه ای را به آن آغشته می نمائی و درون همان دندان قرار می دهی و به مدّت سه شب این کار را انجام خواهی داد تا ان شاءاللّه درد آن برطرف گردد، ضمن آن که باید بر پشت بخوابی .

ولی اگر دندان خوردگی ندارد و فقط باد در آن افتاده است ، باید به مدّت سه شب ، دو یا سه قطره از همان عصاره گندم را داخل گوشی که سمت آن دندان دردناک قرار دارد بچکانی تا ان شاءاللّه به اذن خداوند بهبودی حاصل شود.

همچنین امام موسی کاظم درباره ناراحتی دهان و خونریزی لثّه ها و فشار خون فرمود:

یک عدد حنظله هندوانه ابوجهل که تازه زرد شده باشد، پیدا می کنی و آن را در قالب گِل قرار می دهی و سپس گوشه اش از آن را سوراخ و با چاقو درون آن را به آرامی می تراشی .

پس از آن ، مقداری سرکه خرمائی که زیاد ترش باشد با آن مخلوط کرده و روی آتش می گذاری تا خوب بجوشد و مانند شیره گردد.

به محض این که سرد شد، به اندازه یک انگشت از آن را برداشته و داخل دهان و لثه ها را خوب به وسیله آن ماساژ داده ؛ و سپس با سرکه مضمضه می نمائی .

و این روش را چندین مرتبه انجام می دهی تا ان شاءاللّه ناراحتی لثه ها و دهان برطرف گردد.(۳۲)

مناظره با هارون ؛ و فرق سادات هاشمی و عبّاسی مرحوم شیخ صدوق و شیخ مفید و دیگر بزرگان در کتابهای مختلف حکایت کرده اند:(۳۳)

حضرت ابو الحسن ، امام موسی بن جعفر علیهما السلام در جمع بعضی از اصحاب خاصّ، فرمود:

روزی هارون الرّشید مرا احضار کرد و چون بر او وارد شدم سلام کردم ، وی پس از آن که جواب سلام مرا داد؛ گفت : آیا ممکن است دو خلیفه از مردم مالیات دریافت نمایند؟!

گفتم : مواظب باش و تقوای الهی را رعایت نما، مبادا سخن بی محتوای دشمنان ما را بپذیری ، اگر صلاح می دانی حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بخوانم !

هارون گفت : مانعی نیست .

اظهار داشتم : پدرم از پدران بزرگوارش ، از جدّم رسول خدا صلوات اللّه علیهم نقل فرمود: همانا چنانچه بدن خویشان با یکدیگر تماس پیدا کنند، تحریك و آرامش به وجود می آورد؛ بنابر این دستت را در دست من قرار ده ؛ و سپس جلو رفتم و هارون دست مرا گرفت و کنار خود نشانید و گفت : دیگر وحشتی نداشته باش ، راست گفتی و نیز جدّت راست گفته است ، سکون و آرامش پیدا کردم و دوستی تو در دلم جای گرفت ، اکنون سئوال هایی را مطرح می کنم که کسی پاسخ آن ها را نمی داند، چنانچه جواب صحیحی دادی ، تو را آزاد می گذارم و پس از این ، سخن هیچ کسی را بر علیه تو اهمیّت نمی دهم .

گفتم : آنچه می خواهی سئوال کن ، اگر در امان بودم پاسخ می گویم .

هارون اظهار داشت : چناچه راست گفتی و جواب از روی تقیّه نبود در امان خواهی بود.

و سـپس گفت : به چه دلیلی شـما بر ما ترجیح داده شده اید؛ و بر ما برتری دارید؟ و حال آن که ما و شـما از نسل عبدالمطّلب هستیم و پسر عمو خواهیم بود.

در پاسـخ گفتم : به جهت آن است که عبداللّه و ابو طالب از یک پدر و مادر بوده اند؛ ولی عبّاس ، مادرش غیر از مادر آن دو نفر بود و فقط از جهت پدر یکی هستند.

سپس گفت : چگونه به خود اجازه می دهیـد که مردم شـما را پسـران حضـرت رسول بنی الرّسول نامنـد و حال آن که شـماها فرزندان علیّ بن ابی طالب علیه السلام هستید و انسان از ناحیه پدر به اجداد خود منسوب می شود و مادر نقشی ندارد؟

در جواب هارون چنین اظهار داشـتم : چنانچه رسول اللّه صـلی الله علیه و آله زنـده گردد و دختر تو را برای خود خواسـتگاری نماید، آیا قبول می کنی ؟

پاسخ داد: بلی .

گفتم : ولی چنانچه از من خواستگاری نماید، نمی پذیرم .

هارون گفت : چرا؟

جواب دادم : چون من توسّط او متولّد شده ام ، لیکن تو از دیگری به دنیا آمده ای .

پس از آن ، هارون الرّشـید پرسید: چگونه خود را ذرّیّه رسول اللّه می نامید؛ و حال آن که ذراری شخص به وسیله مرد شناخته می شود و شماها فرزندان دختر رسول اللّه می باشید؟

از او خواستم تا از جواب این سئوال مرا معذور دارد، ولی او نپذیرفت و اصرار ورزید تا پاسخ گویم ؛ و نیز افزود: شما فرزندان علیّ ابن ابی طالب علیه السـلام هستید؛ چرا خودتان را رئیس و رهبر مسـلمین و ذراری رسول اللّه - صـلوات اللّه علیه - معرّفی می کنید؟!

در جواب گفتم : به خدا پناه می برم از شرّ شیطان ، خداوند عیسی علیه السلام را از ذرّیّه حضرت ابراهیم و داود و موسی و سلیمان علیهم السلام معرّفی کرده است ، اکنون بگو که عیسی کیست ؟

هارون پاسخ داد: عیسی پدر نداشت .

گفتم : بنابر این از طریق مادرش ، مریم از ذراری انبیاء علیهم السلام قرار گرفته است .

و همچنین ما نیز از طرف مادر ذرّیّه پیغمبر خدا می باشیم ، آیا کفایت می کنی یا بیفزایم ؟

گفت : توضیح بیشتری بده ؟

گفتم : آن هنگامی که رسول خدا صلوات اللّه علیه خواست با نصاری مباهله نماید، اظهار داشت : فقط پسران و زنان و خودمان باشیم و درباره یکدیگر نفرین نمائیم ؛ و تنها امام حسن ، حسین ، علیّ و زهراء علیهم السلام را همراه برد؛ پس همانطور که امام حسن و حسین را فرزند خود نامید، ما هم فرزند و ذرّیّه او هستیم .

در پایان ، هارون الرّشید مرا تحسین کرد و گفت : مشکّلات و خواسته های خود را مطرح نما که برآورده خواهد شد.

گفتم : اوّلین خواسته من این است که اجازه دهی پسز عمویت به حرم جدّش ، کنار اهل عیالش باز گردد؟

در جواب اظهار داشت : بررسی کنیم .

در ادامه روایت گفته شده است که هارون دستور داد تا حضرت را نزد سندی بن شاهک محبوس نمایند.(۳۴)

ادرار کجا و گناه از کیست ؟

در کتابهای مختلفی وارد شده است :

در یکی از سالها ابوحنیفه - که رهبر و امام فرقه حنفی ها از اهل سنّت می باشد - در زمان امام جعفر صادق علیه السلام وارد مدینه طیّبه گردید و به قصد دیدار آن حضرت راهی منزلش شد؛ و در راهروی منزل حضرت به انتظار اجازه ورود، نشست .

در همین بین ، کودک خردسالی از منزل امام علیه السلام بیرون آمد، ابوحنیفه از او پرسید: در شهر شما شخصی غریب کجا می تواند ادرار و دفع حاجت کند؟

کودک کنار دیوار نشست و بر آن دیوار تکیه زد و سپس اظهار نمود: کنار نهر آب ، زیر درختان میوه دار، کنار دیوار مساجد، در مسیر و محلّ عبور اشخاص ، رو به قبله و پشت به قبله نباشد؛ و غیر از این موارد هر کجای دیگر باشد مانعی ندارد.

ابوحنیفه گوید: چنین جوابی از آن کودک برای من تعجّب آور بود، پرسیدم : نام تو چیست ؟

گفت : من موسی ، پسر جعفر، پسر محمّد، پسر علیّ، پسر حسین پسر، علیّ، پسر ابوطالب هستم .

گفتم : گناه از چه کسی است و چگونه سرچشمه می گیرد؟

فرمود: گناه و خطا یکی از این چند حالت را دارد:

یا از طرف خداوند باید باشد، که صحیح و سزاوار نیست که خداوند متعال سبب و باعث گناه بنده اش گردد؛ و سپس او را مورد عذاب قرار دهد.

یا آن که از طرف خداوند و بنده می باشد، که آن هم صحیح نیست چون که قبیح است شریکی مانند خداوند، شریک ضعیف خود را بر انجام گناه عذاب کند.

و یا آن که گناه و خطا از خود انسان سر می زند، که حقّ مطلب نیز همین است .

پس اگر خداوند عذاب نماید، حقّ دارد؛ و اگر عفو نماید و ببخشد از روی فضل و کرم و محبّت او نسبت به بنده اش می باشد.(۳۵)

ضرورت سبزی همراه غذا

شخصی به نام موّفق مداینی گوید:

روزی حضرت ابوالحسن ، امام موسی بن جعفر علیهما السلام ، جدّ مرا جهت صرف ناهار دعوت نمود.

جدّم گفت : چون موقع صرف غذا فرا رسید و سفره را پهن کردند، نشستیم که غذا بخوریم ، حضرت متوجّه شد که سبزی خوردن سر سفره نیست ، دست از خوردن غذا کشید و به غلام و پیش خدمت خود فرمود: آیا نمی دانستی سفره ای که در آن سبزی نباشد غذا نمی خورم ، سریع مقداری سبزی بیاور.

غلام حضرت رفت و پس از لحظه ای مقداری سبزی آورد و جلوی امام کاظم علیه السلام نهاد، و حضرت شروع نمود غذای خود را به همراه سبزی میل نماید.(۳۶)

برخورد با دشمن نادان ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیّین خود آورده است :

روش و اخلاق امام موسی کاظم علیه السلام چنین بود که اگر کسی پشت سر حضرتش حرفی زشتی می زد و بدگوئی می کرد، امام علیه السلام اظهار ناراحتی نمی کرد، بلکه هدیه ای برایش می فرستاد.

همچنین مورّخین در کتابهای مختلفی آورده اند:

یکی از فرزندان عمر بن خطّاب هرگاه امام کاظم علیه السلام را ملاقات می کرد، به امام علیّ علیه السلام دشنام و ناسزا می گفت و بدین شیوه حضرت را مورد آزار و اذیّت قرار می داد. و مرتّب دوستان و اطرافیان حضرت می گفتند: یا ابن رسول اللّه ! اجازه فرمائید تا او را مجازات و نابود کنیم ، و لیکن امام علیه السلام از این کار جلوگیری می نمود؛ و مانع مجازات او می گردید. روزی حضرت از دوستان خود پرسید: محلّ کار این شخص کجاست ؟ و چه می کند؟

عرضه داشتند: در اطراف مدینه مزرعه ای دارد، روزها در آنجا مشغول کشاورزی است . حضرت سوار مرکب الاغ خود شد و به سوی مزرعه آن شخص بد زبان ، رهسپار گشت ؛ و چون به مزرعه رسید، با الاغ وارد زراعتها و محصول او گردید.

آن شخص با دیدن چنین صحنه ای ، فریاد کشید: زراعت ما را لگدمال نکن ؛ ولی حضرت به راه خود ادامه داد تا نزدیک او رسید و سپس از الاغ پیاده شد و کنارش نشست و با او مشغول شوخی و مزاح گردید؛ و بعد از آن فرمود: چقدر برای این زراعت هزینه کرده ای ؟

گفت : صد دینار، حضرت فرمود: برای درآمد و سود از آن ، چه مقدار آرزو و امید داری که بهره ببری ؟

در پاسخ گفت : علم غیب نمی دانم ، حضرت فرمود: پرسیدم : چه مقدار آرزومندی ؟

آن شخص گفت : دویست دینار. امام علیه السلام سیصد دینار به او داد و با ملاطفت فرمود: درآمد زراعت هم مال خودت باشد. ناگاه آن شخص با مشاهده چنین برخورد، تعجّب کرده ؛ و پیشانی حضرت را بوسید و از جسارتهای گذشته خود عذرخواهی کرد.

و چون شب هنگام نماز فرا رسید و مردم به مسجد آمدند، دیدند آن شخص پشت سر امام علیه السلام نماز جماعت می خواند.

پس از آن ، حضرت به دوستان خود فرمود: حال این کار و روش صحیح بود، یا آنچه که شما پیشنهاد می دادید؟!(۳۷)

در مقابل خدمت و محبّت ، خیانت و جنایت ؟! روزی یحیی بن خالد برمکی ، برای یکی از برادرزادگان حضرت ابوالحسن ، امام موسی کاظم علیه السلام – به نام علیّ بن اسماعیل ، که امام علیه السلام با او ارتباط گرم و صمیمی داشت و به طور مرتّب او را به شیوه های مختلف کمک می فرمود – مقدار زیادی اموال و هدایا فرستاد و او را به سوی خود فرا خواند.

همین که حضرت متوجّه شیطنت یحیی برمکی شد، علیّ بن اسماعیل را به حضور خود دعوت نمود؛ و چون حضور یافت ، به او فرمود: ای برادرزاده ! شنیده ام قصد سفر داری ؟ کجا می روی ؟

گفت : قصد سفر به بغداد را دارم .

حضرت فرمود: به چه منظور به بغداد می روی ؟

گفت : به جهت آن که قرض بسیاری بر عهده دارم و از پرداخت آن ناتوانم ، حضرت فرمود: من تمام قرض های تو را پرداخت می کنم و نیز هر مشکلی داشته باشی ، برطرف می سازم .

علیّ بن اسماعیل پیشنهاد حضرت را نپذیرفت و گفت : من برای مسافرت به بغداد ناچار هستم .

حضرت اظهار نمود: اکنون که تصمیم رفتن به بغداد را داری مواظب باش که فرزندان مرا یتیم نکنی ؛ و سپس دستور داد تا مقدار چهار هزار درهم و سیصد دینار به برادرزاده اش بدهند.

چون علیّ بن اسماعیل بلند شد و رفت ، امام علیه السلام به افرادی که در آن مجلس حضور داشتند، فرمود: او در قتل من سعایت و سخن چینی می کند و فرزندانم را یتیم می گرداند.

افراد حاضر گفتند: یاابن رسول اللّه ! فدای تو گردیم ، با این که می دانی او چنین جنایتی را مرتکب می شود، چرا این چنین با ملایمت با او سخن می گفتی و در نهایت هم آن مقدار پول و درهم و دینار را به او عطا نمودی ؟!

حضرت فرمود: بلی ، ولیکن پدرم از پدران بزرگوار خود نقل می نمود، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است : چنانچه یکی از خویشاوندان قطع رحم نماید و تو سعی کنی که خویشاوندیتان با گرمی و صمیمیّت برقرار باشد، خداوند متعال او را مجازات و عقاب می نماید.

و هنگامی که علیّ بن اسماعیل وارد بغداد شد و نزد یحیی برمکی رفت ، یحیی برمکی نیز او را به حضور هارون الرّشید برد.

و هارون در رابطه با امام موسی کاظم علیه السلام مطالبی از علیّ ابن اسماعیل پرسید.

و او در جواب گفت : از تمام شهرها اموال بسیاری برای ابوالحسن ، موسی بن جعفر علیهما السلام می آورند، تا حدّی که چندین خانه در شهر مدینه خریداری کرده است ؛ و نیز به تازگی باغ گران قیمتی را خریداری و تهیّه نموده است .

و آن قدر نزد هارون بر علیه آن حضرت سخن چینی کرد و ناروا گفت تا آن که هارون الرّشید دستور جلب و زندانی شدن حضرت را صادر کرد.

و در نهایت امام موسی کاظم علیه السلام به دستور هارون الرّشید زندانی شد؛ و سپس مسموم و شهید گردید.(۳۸)

قبولی اعمال در رضایت ساربان

بسیاری از مورّخین و محدّثین حکایت کرده اند:

روزی یکی از مؤمنین به نام ابراهیم جمّال خواست نزد وزیر هارون الرّشید - یعنی ؛ علیّ بن یقطین - برود؛ ولیکن علیّ بن یقطین از پذیرش و ملاقات با ابراهیم امتناع ورزید.

پس از آن ، ایّام ذی الحجّه فرا رسید و علیّ بن یقطین جهت انجام مناسک حجّ، عازم مدینه منوّره و مکّه معظّمه گردید.

هنگامی که به مدینه رسید، خواست به زیارت و ملاقات حضرت ابوالحسن ، امام موسی کاظم علیه السلام شرفیاب شود، همین که جلوی منزل حضرت رسید و اجازه ورود خواست ، امام علیه السلام از پذیرش و ملاقات با او امتناع ورزید.

روز دوّم نیز علیّ بن یقطین آمد و اجازه ورود خواست ؛ ولی حضرت باز هم نپذیرفت .

پس به غلام حضرت گفت : به مولایم بگو که من از علاقه مندان مخلص شما هستم و این همه راه را برای زیارت شما آمده ام ، گناه و خلاف من چیست ، که مرا نمی پذیری ؟

هنگامی که غلام ، گفته علیّ بن یقطین را برای امام کاظم علیه السلام بازگو کرد، آن حضرت برایش چنین پیغام فرشتاد: چون ملاقات با ابراهیم جمّال شتر چران را نپذیرفتی ، و تو دل او را شکستی و ناامیدش کردی و او از تو آزرده خاطر بازگشت .

و باید بدانی که خداوند هم اعمال تو را مقبول درگاهش قرار نخواهد داد؛ مگر آن که ابراهیم جمّال از تو راضی و خوشنود گردد.

علیّ بن یقطین به غلام گفت : به مولایم بگو: در این موقعیّت چگونه ابراهیم را پیدا کنم ؟

من در شهر مدینه هستم و او در شهر کوفه می باشد.

و حضرت فرمود: هنگامی که شب فرا رسید، بدون آن که کسی مطّلع شود، تنها به قبرستان بقیع برو، آن جا شتری آماده است ، سوار آن شو و به کوفه برو.

علیّ بن یقطین طبق فرمان حضرت ، شبانه وارد قبرستان بقیع شد و سوار بر شتر گردید و عازم کوفه شد؛ و در یک لحظه با طیّالا رض به شهر کوفه رسید و خود را جلوی درب منزل ابراهیم جمّال دید، پس درب منزل را کوبید و گفت ، من علیّ بن یقطین هستم .

ص: ۴۲۸۷

ابراهیم جمّال از درون خانه گفت : علیّ بن یقطین را با من چه کار است ؟ و برای چه این جا آمده است ؟!

علیّ بن یقطین پاسخ داد: موضوع بسیار مهمّ است ، و آن قدر اصرار ورزید تا آن که ابراهیم آمد و درب منزل را گشود و علیّ، وارد منزل شد.

همین که علیّ بن یقطین وارد منزل ابراهیم گشت ، اظهار داشت : امام و مولا یم ، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از ملاقات با من خودداری نمود؛ مگر آن که تو از من راضی شوی و مرا مورد عفو و بخشش خود قرار بدهی .

ابراهیم ساربان گفت : خداوند از تو راضی باشد، علیّ پاسخ داد: رضایت خداوند نیز در خوشنودی تو است ، و سپس افزود:

اگر تو از من ناراحت نیستی و می خواهی خوشحال برگردم ، باید پای خود را بر صورت من بگذاری .

و با اصرار فراوان ابراهیم تقاضای او را پذیرفت ؛ و آن گاه علیّ روی زمین خوابید و ابراهیم پای خود را روی صورت او گذاشت ؛ سپس جانب دیگر صورتش بر خاک نهاد و گفت : طرف دیگر صورتم را نیز پایمال کن .

و چون ابراهیم پای خود را بر صورت علیّ بن یقطین نهاد، علیّ به طور مکرّر می گفت : خدایا، تو شاهد و گواه باش .

پس از آن ، از حضور ابراهیم خداحافظی نمود و چون به مدینه رسید و جلوی منزل امام موسی کاظم علیه السلام آمد، حضرت او را پذیرفت و به درون منزل راه یافت .(۳۹)

راهنمائی شخصیّتی مسافر و آگاه مورّخین شیعه و سنّی در کتاب های خود حکایت کرده اند:

شقیق بلخی در سال ۱۴۹ به قصد حجّ خانه خدا، عازم مکّه معظّمه گردید، هنگامی که به قادسیّه رسید جوانی را دید که تنها و بدون همراه به سوی مکّه رهسپار است ؛ ولی او را نشناخت .

شقیق گوید: با خود گفتم : این جوان از طایفه صوفیّه است ، که از مردم کناره گیری کرده تا او را نشناسند، من وظیفه خود می دانم که او را هدایت و راهنمائی کنم .

همین که نزدیک آن جوان رفتم ، بدون این که با او سخنی گفته باشم ، مرا مورد خطاب قرار داد و اظهار نمود:

ای شقیق ! خداوند در قرآن فرموده است : اجتنبوا کثیرا من الظّنّ إ نّ بعض الظنّ إ ثم (۴۰).

یعنی : از گمان بد نسبت به یکدیگر دوری نمائید، که بعضی از گمان ها، گناه محسوب می شود.

و سپس از چشم من ناپدید شد و دیگر او را ندیدم تا آن که به محلّ قاصبه رسیدم ؛ و دوباره چشمم بر آن جوان افتاد، در حالی که مشغول نماز بود؛ و مشاهده کردم که تمام اعضاء بدنش از خوف الهی می لرزید و قطرات اشک از چشمانش سرازیر بود.

نزد او رفتم تا از افکار خود عذرخواهی کنم ، چون نمازش پایان یافت و قبل از آن که من حرفی بزنم ، این آیه شریفه قرآن را تلاوت نمود: و إنّی لغفّار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثمّ اهتدی (۴۱).

یعنی : همانا من آمرزنده ام آن کسانی را که واقعا پشیمان شده و توبه کرده باشند و کردار ناپسندشان را با اعمال نیک جبران نمایند.

بعد از آن ، حضرت برخاست و به راه خود ادامه داد و رفت ، تا آن که بار دیگر در محلّی به نام زماله ، او را کنار چاهی دیدم که می خواست با طناب و دلو آب بکشد؛ ولی دلو داخل چاه افتاد.

پس دست دعا به سوی آسمان بلند نمود، ناگاه دیدم آب چاه بالا آمد تا جائی که با دست آب برداشت و وضوء گرفت و چهار رکعت نماز به جای آورد؛ و سپس مشتی از ریگ های کنار چاه را برداشت و درون چاه ریخت و قدری از آن آب آشامید.

جلو رفتم و گفتم : قدری از آنچه خداوند به شما روزی داده است به من هم عنایت فرما؟

اظهار داشت : ای شقیق ! نعمت های خداوند متعال در تمام حالات در اختیار ما بوده و خواهد بود، سعی کن همیشه نسبت به پروردگارت خوش بین و با معرفت باشی .

شقیق بلخی افزود: بعد از آن ، مقداری از آن ها را به من عطا نمود؛ و چون تناول کردم همچون آرد و شکر بسیار لذیذ و گوارا بود که تاکنون به آن گوارائی و خوشبوئی ندیده بودم و تا مدّتی احساس گرسنگی و تشنگی نکردم .

بعد از آن ، دیگر آن شخصیّت عظیم القدر را ندیدم تا به مکّه مکرّمه رسیدم و او را در جمع عدّه ای از دوستان و اصحابش مشاهده کردم ، پس نزد بعضی از اشخاص که احتمالاً از دوستان او بود، رفتم و پرسیدم که این جوان کیست ؟

ص: ۴۲۹۰

پاسخ داد: ابو ابراهیم ، عالم آل محمّد صلوات اللّه علیهم است .

گفتم : ابو ابراهیم چه کسی است ؟

جواب داد: او حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می باشد.(۴۲)

خبر از مرگ برادر جندب

و اموال نزد همسرش یکی از اصحاب و راویان حدیث ، به نام علیّ فرزند ابوحمزه ثمالی حکایت نماید:

روزی در خدمت حضرت ابوالحسن ، امام موسی کاظم علیه السلام نشسته بودم ، که شخصی از اهالی شهرری ، به نام جندب وارد شد و پس از سلام در گوشه ای روبروی حضرت نشست .

امام علیه السلام پس از جواب سلام و احوال پرسی فرمود: برادرت در چه وضعیّتی است ؟

جندب در پاسخ گفت : الحمدللّه ، در حال صحّت و سلامتی بود و به شما سلام رسانید.

حضرت اظهار نمود: خداوند به تو صبر عنایت کند، برادرت از دنیا رفته است .

عرض کردم : ای سرورم ! من فدای شما گردم ، سیزده روز پیش نامه برادرم به دستم رسید؛ و او صحیح و سالم بود.

حضرت فرمود: بلی ، می دانم ؛ لکن او دو روز بعد از فرستادن نامه فوت کرد و قبل از آن که بمیرد، به همسرش وصیّت نمود و اموالی را تحویل او داد که هر وقت بازگشتی آن اموال را تحویل تو دهد.

پس مواظب باش ، هنگامی که به منزل خود بازگشتی ، با زن برادرت با مهربانی و عطوفت برخورد کن ؛ و نسبت به او اظهار علاقه نما، تا آن اموال را تحویل تو دهد.

فرزند ابوحمزه ثمالی گوید

بعد از گذشت دو سال که جندب دو مرتبه به مدینه طیّبه جهت عزیمت به مکّه معظّمه آمده بود، جریان غیب گوئی امام موسی بن جعفر علیهما السلام را جویا شدم که تا چه اندازه ای واقعیّت و صحّت داشت ؟

در پاسخ اظهار داشت : سوگند به خدا! تمامی آنچه را که مولا و سرورم ، مطرح فرموده بود، صحّت داشت و هیچ خلافی و نقصی در آن نبود. (۴۳)

دلسوزی شیر برای زایمان همسر علیّ بن ابوحمزه بطائنی حکایت کند:

روزی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از شهر مدینه به سوی مزرعه اش خارج شد؛ حضرت سوار قاطر بود و من نیز سوار الاغ شدم و حضرت را همراهی کردم .

مقداری از شهر که دور شدیم ، ناگهان نرّه شیری سر راه ما را گرفت ، من بسیار ترسیدم ، ولیکن شیر به سوی حضرت نزدیک آمد و با حالت ذلّت و تضرّع مشغول همهمه ای شد.

امام موسی کاظم علیه السلام ایستاد و شیر دست های خود را بلند کرده و بر شانه های قاطر قرار داد.

من به گمان این که شیر قصد حمله دارد، برای جان آن حضرت وحشت کردم ؛ و سخت نگران شدم .

پس از لحظاتی ، شیر دست های خود را بر زمین نهاد و آرام ایستاد و آن گاه حضرت روی مبارک خود را به سمت قبله نمود و دعائی را زمزمه نمود، ولیکن من چیزی از آن را متوجّه نشدم .

پس از آن ، شیر همهمه ای کرد؛ و حضرت آمین فرمود.

ص: ۴۲۹۲

و سپس امام علیه السلام به شیر اشاره نمود: برو.

همین که شیر رفت ، حضرت نیز به راه خود ادامه داد و چون از آن محلّ دور شدیم ، به حضرت عرض کردم : یاابن رسول اللّه ! فدایت گردم ، شیر چه کاری داشت ؟! من بسیار برای جان شما و خودم ترسیدم ؛ و از این برخورد در تعجّب و حیرت هستم .

امام علیه السلام فرمود: آن شیر، همسر بارداری داشت که هنگام زایمانش فرا رسیده و درد سختی دچارش گشته بود.

لذا نزد من آمده بود که برایش دعا کنم تا به آسانی زایمان نماید و من هم در حقّش دعا کردم .

و بعد از آن که دعا به پایان رسید، به آن شیر گفتم : برو، اظهار داشت : خداوند هیچ درّنده ای را بر تو و ذرّیّه و شیعیانت مسلّط نگرداند؛ و من گفتم : آمین .(۴۴)

ارزش کار و کشاورزی

یکی از اصحاب و راویان حدیث ، به نام علیّ فرزند ابوحمزه بطائنی حکایت کند:

روزی از روزها جهت دیدار و ملاقات حضرت ابوالحسن ، امام موسی کاظم علیه السلام حرکت کردم ، حضرت را در زمین کشاورزی ، در حالتی یافتم که مشغول کار و تلاش بود و عرق از بدن مبارکش سرازیر گشته بود.

بسیار تعجّب کردم و اظهار داشتم : یاابن رسول اللّه ! من فدای شما گردم ، مردم کجا هستند تا مشاهده کنند، که شما این چنین در این گرمای سوزان مشغول کار هستی و تلاش و فعّالیّت می نمائی .

امام علیه السلام لب به سخن گشود و فرمود: ای علیّ! آن هائی که از من بهتر و برتر بوده اند، به طور مرتّب کوشش و تلاش داشته اند و هر کدام به نوعی کار می کرده اند.

عرض کردم : منظور شما چه کسانی هستند؟

حضرت در پاسخ فرمود: منظورم رسول اللّه ، امیرالمؤمنین و دیگر پدرانم صلوات اللّه علیهم اجمعین می باشند، که با دست خود کار و تلاش می کرده اند.

سپس امام موسی کاظم علیه السلام ضمن فرمایشات خود افزود:

و این نوع کار و تلاشی را که من مشغول انجام آن هستم و تو مشاهده می کنی ، پیامبران مُرسل الهی و نیز پیامبران غیر مرسل همه شان به آن اشتغال داشته اند و به وسیله آن تلاش و امرار معاش می کرده اند.

و همچنین بندگان صالح خداوند متعال همه در تلاش و کوشش می باشند.(۴۵)

خرید همسر به عنوان مادر

هشام بن احمر - که یکی از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام است ، حکایت کند:

روزی در محضر مبارك آن حضرت بودم ، به من فرمود: ای هشام ! آیا خبر داری که از شهرهای مغرب کسی آمده باشد؟

عرض کردم : خیر، بی اطّلاع هستم .

فرمود: بلی ، همین امروز عدّه ای آمده اند، بیا تا با یکدیگر برویم و سری به آن ها بزنیم .

پس سوار مَرکب های خود شدیم و حرکت کردیم تا به نزد مردی از اهالی مغرب رسیدیم ، که تعدادی کنیز و غلام جهت فروش آورده بود و آن ها را جهت فروش بر ما عرضه کرد.

کنیزان نُه نفر بودند، که همه آن ها را حضرت دید و نپسندید و سپس اظهار داشت : به این ها نیازی نیست و ما برای اینها نیامده ایم ؛ اگر کنیزی دیگر داری ، ارائه نما؟

مرد مغربی گفت : غیر از این ها دیگر ندارم .

امام علیه السلام فرمود: چرا، آنچه که داری در معرض قرار بده ؛ و در خفاء نگه ندار.

مرد مغربی گفت : به خدا قسم دیگر کنیزی ندارم ، مگر یک نفر که مریض حال است .

امام علیه السلام فرمود: چرا او را عرضه نمی کنی ؟

و سپس اظهار نمود: او را هم بیاور.

ولیکن مرد مغربی قبول نکرد؛ و ما بازگشتیم .

فردای آن روز، حضرت به من فرمود: ای هشام ! نزد آن مرد مغربی کنیز فروش برو و آن کنیز مریض را - که نشان نداد - به هر قیمتی که بود، خریداری کن و بیاور.

هشام گوید: نزد همان شخص رفتم و تقاضای خرید آن کنیز مریض را نمودم ؛ و او مبلغی را مطرح کرد، که من نیز به همان مبلغ آن کنیز را خریداری کردم .

بعد از آن که معامله تمام شد، مرد مغربی گفت : آن شخصیّتی که دیروز همراه تو بود، کیست ؟

گفتم : یک نفر از بنی هاشم می باشد، گفت : از چه خانواده ای ؟

پاسخ دادم : از پاکان و پرهیزکاران است .

گفت : بیش از این توضیح بده ؟

اظهار داشتم : بیش از این اطّلاعی ندارم .

آن گاه مغربی گفت : این کنیز جریانی دارد، که مهمّ است :

وقتی او را از دورترین نقاط مغرب خریدم ، زنی از اهل کتاب ، نزد من آمد و گفت : این کنیز را برای چه منظور خریده ای ؟

گفتم : او را برای خودم خریداری کرده ام .

زن اهل کتاب گفت : سزاوار نیست چنین کنیزی نزد شخصی چون تو و ما باشد؛ بلکه این کنیز باید نزد بهترین انسان های روی زمین باشد و در خدمت او قرار گیرد؛ زیرا که به همین زودی نوزادی از او به دنیا می آید، که شرق و غرب جهان را در سیطره ولایت خود قرار می دهد.

هشام گوید: سپس کنیز را نزد امام موسی کاظم علیه السلام آوردم که بعد از مدّتی روزی حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام از او تولّد یافت .(۴۶)

معرّفی جانشین خود

زکریّا بن آدم - که یکی از بزرگان شیعه و مورد توجّه خاصّ ائمّه اطهار علیهم السلام بوده است - به نقل از گفتار بعضی دوستانش حکایت نماید:

روزی در مدینه منوّره کنار قبر مطهّر رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه بعضی افراد نشسته بودیم ، که ناگهان متوجّه شدیم امام موسی کاظم سلام اللّه علیه دست فرزندش ، حضرت رضا علیه السلام را گرفته و به سمت ما می آمد، چون وارد مجلس ما گردید و فرمود: آیا می دانید من چه کسی هستم ؟

عرض کردیم : یاابن رسول اللّه ! شما موسی ، فرزند جعفر بن محمّد علیهما السلام هستی .

حضرت فرمود: این فرزند را می شناسید؟

گفتیم : بلی ، او علیّ، پسر موسی ، پسر جعفر صادق - صلوات اللّه علیهم می باشد.

آن گاه امام علیه السلام افزود: تمامی شما گواه و شاهد باشید، که من او را وکیل خود در زمان حیاتم ؛ و نیز وصیّ و جانشین خود پس از آن که از دنیا بروم ، قرار دادم .(۴۷)

همچنین علیّ بن جعفر حکایت کند:

روزی در محضر برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام بودم و او را حجّت خداوند متعال پس از پدرم ، در روی زمین می دانستم .

ناگهان فرزندش ، علیّ علیه السلام وارد شد و برادرم فرمود: این فرزندم ، علیّ صاحب و پیشوای تو خواهد بود؛ و همان طور که من جانشین پدرم هستم ، او نیز جانشین من می باشد، خداوند تو را ثابت قدم و پایدار نگه دارد.

من گریان شدم و با خود گفتم : برادرم با این سخنان ، خبر از مرگ و رحلت خود می دهد.

ناگاه امام علیه السلام اظهار نمود: برادرم علیّ! مقدّرات الهی باید انجام پذیرد، همانا حضرت رسول ، امیرالمؤمنین ، فاطمه ، حسن و حسین (صلوات اللّه علیهم اجمعین) الگوی تمام انسان ها بوده و هستند و من نیز تابع و پیرو ایشان خواهم بود.

علیّ بن جعفر افزود: این سخنان را برادرم ، امام موسی کاظم علیه السلام سه روز پیش از آن که هارون الرّشید در دوّمین مرحله او را به بغداد احضار نماید، بیان فرمود.(۴۸)

هلاکت سگ خلیفه به وسیله خرما

راویان حدیث و تاریخ نویسان آورده اند:

در آن زمانی که حضرت ابوالحسن ، امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه را از بصره به زندان بغداد منتقل کردند، حضرت به طور دائم مورد انواع شکنجه های روحی و جسمی قرار می گرفت .

و پس از مدّتی در اختیار سندی بن شاهک یهودی با بدترین و شدیدترین وضعیّت قرار گرفت .

تا آن که در نهایت هارون الرّشید با توجّه به فضائل و مناقب ؛ و نیز موقعیّت اجتماعی امام علیه السلام ، از روی حسادت و ترس ، به فکر مسموم کردن و قتل آن حضرت افتاد.

به همین جهت مقداری رطب و خرمای تازه را تهیّه کرده و یکی از آن ها را به وسیله نخ و سوزن درون آن را به طوری آغشته به زهر کرد، که یقین کرد خورنده خرما، سالم نمی ماند؛ و سپس در طَبَقی سینی و یا بشقاب گذاشت و روی خرماها را پوشاند.

پس از آن ، به یکی از ماءمورین خود دستور داد تا طبق خرما را نزد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام برده و بگوید: امیرالمؤمنین ، هارون الرّشید مقداری از آن ها را تناول کرده ؛ و نیز این مقدار را برای شما فرستاده است تا میل نمائید.

و افزود: مواظب باش که تمامی خرماها را میل کند و کسی دیگر حقّ خوردن از آن ها را ندارد.

هنگامی که ماءمور هارون ، خرماها را نزد امام کاظم علیه السلام آورد و پیام خلیفه را به حضرتش رسانید، حضرت یکی از خرماها را - که آغشته به زهر بود - برداشته و در دست گرفت ؛ و با دست دیگر مشغول خوردن بقیّه گردید.

در همین اثناء، سگ مخصوص هارون الرّشید - که هارون بیش از هر چیز و هرکس به آن علاقه مند بود و آن را به انواع جواهرات و زیورآلات زینت کرده بود - خود را رهانید و از جایگاه مخصوص خود بیرون شد و مستقیم داخل زندان امام علیه السلام گردید؛ و خواست که نزدیک آن حضرت برود و آن خرمای زهرآلود را دهن بزند و بخورد.

حضرت آن خرمای مسموم را که در دست خویش گرفته بود، در حضور غلام خلیفه ، نزد آن سگ انداخت و سگ هم سریع آن را خورد؛ و چندان زمانی نگذشت که سگ روی زمین افتاد و با سر و صدا، شروع به نالیدن کرد و مُرد.

سپس امـام علیه السـلام به ناچـار باقیمانـده خرماهـا را میـل نمود؛ و بعـد از آن ، مـاءمور خلیفه ، نزد هارون بازگشت و گفت : تمامی خرماها را آن شخص زندانی خورد.

هارون سؤال کرد: او را در چه حالتی دیدی ؟

پاسخ داد: در وضعیّتی خوب ، بدون آن که تغییری در بدن و جسم او ظاهر گردد.

و چون خبر مسـموم شدن و مردن سگ به هارون رسـید بسیار غمگین و اندوهناک شد و بر بالین لاشه سگ مرده آمد و بسیار افسوس خورد.

سپس بازگشت و ماءموری را که خرماها را نزد امام موسی کاظم علیهما السلام آورده بود، احضار کرد و شمشیر برهنه خود را دست گرفت و او را مخاطب قرار داد و گفت : چنانچه حقیقت را بیان نکنی تو را به قتل می رسانم .

ماءمور گفت : من رطب ها را نزد موسـی بن جعفر علیه السلام بردم و پیام شما را نیز به او رساندم و سپس بالای سر او ایستادم تا مشغول خوردن آن خرماها شد.

در همین بین ، که ناگهان سگ شما فرا رسید و خواست نزدیک آن شخص زندانی برود و از دستش خرمائی بگیرد.

و زنـدانی ناچار شد و خرمائی را که در دست داشت ، نزد سگ انداخت و سگ آن را خورد و درجا افتاد؛ و موسـی بن جعفر علیه السلام بقیّه خرماها را میل نمود.

هـارون الرّشـید با شـنیدن این خبر بسـیار افسـرده خاطر گشت و گفت : بهترین رطب را برای او تهیّه کردیم ، ولی حیف که به هدف خود نرسیدیم و بلکه سگ از دست ما رفت .

و سپس افزود: هر چه تلاش می کنیم تا از وجود موسی بن جعفر نجات یابیم ، ممکن نمی شود.

و در پایان با تهدید به غلام گفت : مواظب باش که این خبر در بین افراد منتشر نگردد.(۴۹)

خبر از شهادت در دوّمین مرحله

مرحوم کلینی ، علاّمه طبرسی و علاّمه مجلسی و دیگر بزرگان ، به نقل از ابوخالد زبالی حکایت کنند:

در آن زمانی که مهدی عبّاسی ، امام موسی کاظم علیه السلام را از مدینه به عراق احضار کرد، من در یکی از کاروان سراها به نام زباله بودم ، که حضرت به همراه تعدادی از ماءمورین خلیفه وارد کاروانسرا شد؛ و چون آن بزرگوار مرا دید خوشحال گردید و فرمود: مقداری لوازم ، برایش تهیّه و فراهم کنم .

عرض کردم : مولای من ! چرا شما را در این وضعیّت می بینم ؟!

این همه ماءمور، شما را به کجا می برند؟

و سپس افزودم : من از این طاغوت مهدی عبّاسی می ترسم و شما را در امان نمی بینم .

حضرت فرمود: ای ابوخالد! در این سفر به من آسیبی نخواهد رسید، ناراحت نباش ، در فلان ماه و تاریخ ، نزدیک غروب آفتاب منتظر من باش ، که ان شاءاللّه مراجعت می نمایم .

ابوخالد گوید: بعد از آن که ماءمورین حکومتی حضرت را بردند، من مرتّب در حال محاسبه ایّام و ساعات بودم ، که چه موقع زمان وعده حضرت فرا می رسد و مراجعت می فرماید.

پس چون آن روزی که امام علیه السلام وعده داده بود، فرا رسید، من تا غروب آفتاب منتظر قدوم مبارک آن حضرت نشستم ؛ ولی آن بزرگوار نیامد، تا هنگامی که هوا تاریک شد، ناگهان دیدم از آن دور یک سیاهی پدیدار گشت .

چون جلو رفتم ، امـام موسـی کـاظم علیه السـلام را سوار بر قاطر دیـدم ، بر حضـرتش سـلام کردم و از این که صـحیح و سالم مراجعت فرموده است ، بسیار خوشحال و مسرور گشتم .

آن گاه حضرت به من خطاب کرد و فرمود: ای ابوخالد! آیا هنوز هم ، در شکّ و تردید هستی ؟

گفتم : الحمدللّه ، که از شرّ این ستمگر ظالم نجات یافتی .

فرمـود: آری ، لیکن مرحله ای دیگر مرا احضـار خواهنـد کرد و در آن مرحله نجـات نمی یـابم ؛ و آنـان به هـدف شـوم خـود خواهند رسید.(۵۰)

خروج از زندان و طیّ الارض مرحوم شیخ صدوق و دیگر بزرگان آورده اند:

پس از آن که چون هارون الرّشـید حضـرت ابوالحسن ، امام موسـی کاظم علیه السـلام را از زنـدان بصـره به بغداد منتقل کرد، تحویل شخصی به نام سندی بن شاهک یهودی داده شد.

و در زندان بغداد، حضـرت بسـیار تحت کنترل و فشار بود؛ و زیر انواع شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفت ، تا جائی که حتّی دست و پا و گردن آن امام مظلوم علیه السلام را نیز به وسیله غل و زنجیر بستند.

امام حسن عسکری علیه السلام در این باره فرموده است :

جدّم ، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام سه روز پیش از شهادتش ، زندان بان خود – مسیّب – را طلبید و اظهار نمود:

من امشب به مدینه جدّم ، رسول خدا صـلی الله علیه و آله می روم تا با آن حضـرت تجدید عهد و میثاق نمایم و آثار امامت را تحویل امام بعد از خودم دهم .

ص: ۴۳۰۱

مسیّب عرض کرد: ای مولای من ! شما در میان این غل و زنجیر و آن همه ماءمورین اطراف زندان ، چگونه قصد چنین کاری را داری ؟

و من چگونه زنجیرها و درب های زندان را باز کنم ، در حالی که کلید قفل ها نزد من نیست ؟!

امام علیه السلام فرمود: ای مسیّب ! ایمان و اعتقاد تو نسبت به خداوند متعال و هچنین نسبت به ما اهل بیت عصمت و طهارت سُست است .

و سپس حضرت افزود: همین که مقدار یک سوّم از شب سپری گردید، منتظر باش که چگونه خارج خواهم شد.

مسیّب گوید: من آن شب را سعی کردم که بیدار بمانم و متوجّه حرکات امام موسی کاظم علیه السلام باشم ؛ ولی خسته شدم و خواب چشمانم را فرا گرفت ؛ و لحظه ای در حال نشسته ، خوابم برد.

ناگهان متوجّه شدم که حضرت با پای مبارکش مرا حرکت می دهد، پس سریع از جای خود برخاستم ؛ و هر چه نگاه کردم اثری از دیوار و ساختمان و زندان ندیدم ، بلکه خود را به همراه حضرت در زمینی هموار مشاهده نمودم .

و چون گمان کردم که آن حضرت مرا نیز به همراه خود از آن ساختمان ها بیرون آورده است ، گفتم : یاابن رسول اللّه ! مرا نیز از شرّ این ظالم نجات بده .

حضرت اظهار نمود: آیا می ترسی تو را به جهت من از بین ببرند و بکُشند؟

و سپس افزود: ای مسیّب ! در همین حالی که هستی ، آرام باش ، من پس از مدّتی کوتاه باز می گردم .

مسیّب با تعجّب سؤال کرد: یاابن رسول اللّه ! غل و زنجیری که بر دست و پای شما بود، چگونه گشودی ؟!

امـام علیه السـلام فرمود: خداونـد متعال به جهت ما اهل بیت ، آهن را برای حضـرت داود علیه السـلام ملایم و نرم کرد؛ و این کار برای ما نیز بسیار سهل و ساده است .

آن گاه حضرت از نظرم ناپدید گشت و با ناپدید شدنش دیوارها و ساختمان زندان با همان حالت قبل نمایان گردید.

و چون ساعتی گـذشت ناگهان دیـدم دیوارها و ساختمان زندان به حرکت درآمد و در همین حالت ، مولا و سـرورم حضـرت موسـی بن جعفر علیهما السـلام را دیدم که به زندان بازگشـته است و همانند قبل غل و زنجیر بر دست و پای مبارک حضـرت بسته می باشد.

از دیدن این معجزه ، بسیار تعجّب کردم و به سجده افتادم .

بعد از آن امام علیه السـلام به من فرمود: ای مسـیّب ! برخیز و بنشـین ؛ و ایمان خود را تقویت و کامل گردان ، و سـپس افزود: من سه روز دیگر از این دنیا و محنت های آن خلاص خواهم شد و به سوی خداوند متعال و مهربان رهسپار می گردم .(۵۱)

دستور خواب تا هنگام شهادت اکثر محدّثین و مورّخین در کتاب های مختلفی آورده اند:

هنگـامی که مـاءمورین حکومـتی خواسـتند امـام موسـی بن جعفر علیه السـلام را از مـدینه منوّره به سوی عراق حرکت دهنـد، حضـرت به فرزند خود، حضـرت رضا علیه السـلام دستور فرمود تا زمانی که خبر قتل و شهادت پدرش را نیاورده اند، هر شب رختخواب خود را جلوی اتاق آن حضرت پهن نماید و در آن بخوابد.

ص: ۴۳۰۳

خادم آن حضرت گوید: من هر شب رختخواب حضرت علیّ بن موسی الّرضا علیه السلام را جلوی اتاق امام موسی کاظم علیه السلام پهن می کردم و حضرت رضا سلام اللّه علیه می آمد و می خوابید.

و مدّت چهار سال به همین منوال سپری شد، تا آن که شبی از شب ها وقتی رختخواب را پهن کردم ، حضرت نیامد و تمام اهل منزل وحشت زده ؛ و غمگین شدیم و همگی در فکر فرو رفتیم که حضرت رضا علیه السلام کجا رفته ؛ و چه شده است ؟

چون صبح شد متوجّه شدیم که حضرت علیّ بن موسی الّرضا علیه السلام آمد و مستقیما نزد امّ احمد - یکی از همسران امام موسی کاظم علیه السلام رفت و فرمود: ای امّ احمد! آنچه پدرم نزد تو به ودیعه نهاده است ، تحویل من بده .

در این هنگام ، امّ احمد فریادی کشید و گریه کنان بر سر و صورت خود زد و گفت : مولا و سرورم شهید گشته است .

امام رضا علیه السلام فرمود: آرام باش و تا زمانی که خبر شهادت پدرم منتشر نشده است سکوت نما.

پس ، امّ احمد آرامش خود را حفظ کرد؛ و آن گاه صندوقچه ای را به همراه دو هزار دینار آورد و تحویل امام رضا علیه السلام داد و گفت : پدرت ، امام موسی کاظم علیه السلام این ها را به عنوان ودیعه نزد من نهاد و فرمود:

تا هنگامی که خبر شهادت مرا نشنیده ای ، از این اشیاء خوب مراقبت و نگه داری کن ؛ و چون خبر قتل مرا شنیدی ، فرزندم رضا - سلام اللّه علیه - نزد تو می آید و آن ها را مطالبه می نماید، پس همه را تحویل او بده ؛ و بدان که او بعد از من امام و حجّت خداوند متعال بر تمامی خلق می باشد.(۵۲)

ص: ۴۳۰۴

همچنین مرحوم شیخ صدوق و طبری و دیگر بزرگان ضمن حدیثی طولانی از حضرت ابومحمّد امام حسن عسکری علیه السلام آورده اند:

امام موسی کاظم علیه السلام سه شب مانده به آخر عمر شریفش ، به زندان بان خود - مسیّب - فرمود:

من سه روز دیگر به سوی پروردگار خود رحلت خواهم کرد و این شخص پلید و پست - سندی بن شاهک - ادّعا می کند که مراسم تجهیز کفن و دفن مرا انجام می دهد.

و سپس افزود: ای مسیّب ! بدان و آگاه باش که چنین کاری امکان پذیر نیست ؛ بلکه فرزندم ، علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام مرا تجهیز و تدفین می نماید.

و چون جنازه ام به قبرستان قریش منتقل گردید، درون قبر، لَحَدی برایم درست کنید؛ و هنگامی که درون لَحَد قرار گرفتم ، سعی کنید که قبرم را مرتفع نگردانید؛ و نیز از خاک قبر من جهت تبرّک استفاده نکنید؛ چون خوردن تمام خاک ها حرام است ، مگر تربت شریف جدّم ، امام حسین علیه السلام که خداوند تبارک و تعالی برای شیعیان و دوستان ، در آن تربت ، شفا قرار داده است .

مسیّب در ادامه روایت گوید: چون روز سوّم فرا رسید و لحظات شهادت حضرتش نزدیک شد، فرزند بزرگوارش حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام - که از قبل او را می شناختم - حضور یافت و من شاهد حضور آن حضرت تا پایان مراسم بودم .(۵۳)

و چون حضرت ابوالحسن ، امام موسی بن جعفر علیهما السلام در همان زندان بغداد به شهادت رسید - که بعد از مدّت ها، آن زندان تبدیل به مسجدی شد، که در بغداد در محلّ دروازه کوفه موجود می باشد - توسّط فرزندش امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام تجهیز شد و در قبرستان قریش ، در اتاقی که خود امام موسی کاظم علیه السلام خریداری کرده بود، دفن گردید.(۵۴)

ص: ۴۳۰۵

در سوگ و عزای هفتمین ستاره ولایت

سر شب تا به سحر گوشه زندان چه کنم　　دل آشفته چو گیسوی پریشان چه کنم

گاه پروانه صفت سوختم از هجر رضا　　گاه چون شمع مرا سینه سوزان چه کنم

آرزویم به جهان دیدن روی پسر است　　سوختم ، سوختم از آتش هجران چه کنم

کنج زندان ، بلا گشته ز هجران رضا　　تیره تر روز من از شام غریبان چه کنم

نه رفیقی به جز از دانه زنجیر مرا　　نه انیسی به جز از ناله و افغان چه کنم

به خدا دوری معصومه و هجران رضا　　می کُشد عاقبتم گوشه زندان چه کنم

از وطن کرده مرا دور، جفای هارون　　من دل خسته سرگشته و حیران چه کنم

گلی از خار ندید، این همه آزار که من　　دیدم از طعنه این مردم نادان چه کنم

سرنگون کاش شود خانه هارون پلید　　که چنین کرد مرا بی سر و سامان چه کنم

هر کجا مرغ اسیری است ، ز خود شاد کنید　　تا نمرده است ، ز کنج قفس آزاد کنید

مُرد اگر کنج قفس ، طایر بشکسته پری　　یاد از مردن زندانی بغداد کنید

چون به زندان ، به ملاقاتی محبوس روید　　از عزیز دل زهرا و علیّ یاد کنید

کُند و زنجیر گشائید، ز پایش دم مرگ　　زین ستمکاری هارون ، همه فریاد کنید

چار حمّال ، اگر نعش غریبی ببرند　　خاطر موسی جعفر، همه امداد کنید

تا دم مرگ ، مناجات و دعا کارش بود　　گوش بر زمزمه آن شه عبّاد کنید

ص: ۴۳۰۶

پسرش نیست ، که تا گریه کند بر پدرش / پس شما گریه بر آن کشته بیداد کنید

نگذارید که معصومه خبردار شود / رحم بر حال دل دختر ناشاد کنید(۵۵)

پنج درس آموزنده ارزشمند

۱ شخصی به نام مرازم گوید:

روزی جهت زیارت و ملاقات امام موسی کاظم علیه السلام به سوی مدینه طیّبه حرکت کردم و در مسافرخانه ای منزل گرفتم ، در این میان چشمم به زنی افتاد که مرا جلب توجّه نمود، خواستم با او رابطه زناشوئی برقرار کنم ؛ ولی او نپذیرفت که با من ازدواج نماید.

سپس به دنبال کار خویش رفتم ؛ و چون شب فرا رسید به مسافرخانه بازگشتم و دقّ الباب کردم ، پس از لحظه ای همان زن درب را گشود و من سریع دست خود را بر سینه اش نهادم ؛ ولی او با سرعت از من دور شد.

فردای آن شب ، چون بر مولا یم امام کاظم علیه السلام وارد شدم ، حضرت فرمود: ای مرازم ! کسی که در خلوت خلافی مرتکب شود و تقوای الهی نداشته باشد، شیعه و دوست ما نیست .(۵۶)

۲ در روایات آمده است بر این که شخصی به نام امیّه بن علیّ قیسی به همراه دوستش حمّاد بن عیسی بر حضرت ابوالحسن ، امام موسی کاظم علیه السلام وارد شد تا برای مسافرت ، از حضرتش خداحافظی نمایند.

امیّه گوید: همین که به محضر مبارک آن حضرت رسیدیم ، بدون آن که سخنی گفته باشیم ، امام علیه السلام فرمود: مسافرت خود را به تاءخیر بیندازید و فردا حرکت کنید.

وقتی از منزل آن حضرت بیرون آمـدیم ، حمّاد گفت : من حتما همین امروز می روم ؛ ولی من گفتم : چون حضـرت فرموده است که نروید، من مخالفت دستور امام خود را نمی کنم .

سپس حمّاد حرکت کرد و رفت و چون از شـهر مدینه خارج گردید، باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی به راه افتاد و حمّاد در سیلاب غرق شد و مُرد؛ و در همان محلّ به نام سیّاله دفن گردید.(۵۷)

۳ روزی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ، یکی از خادمان خود را به بازار فرستاد تا برایش تخم مرغ خریداری نماید.

غلام بعد از خرید، با یکی دو عدد از آن تخم مرغ ها با بعضی از افراد قماربازی کرد؛ و سپس آن ها را برای حضرت آورد.

بعد از آن که تخم مرغ ها پخته شد و امام علیه السـلام مقداری از آن ها را تناول نمود، یکی از غلامان گفت : با بعضی از آن ها قماربازی و برد و باخت شده است .

حضرت با شنیدن این سخن ، فوراً طشتی را درخواست نمود و آنچه خورده بود، در آن استفراغ کرد.(۵۸)

۴ روزی هارون الرّشـید طبقی از سـرگین الاغ تهیّه کرد و سرپوشی بر آن نهاد؛ و آن را توسّط یکی از افراد مورد اطمینان خود برای حضرت ابوالحسن ، امام موسی کاظم علیهما السلام فرستاد با این گمان که حضرت را مورد تحقیر و توهین قرار دهد.

هنگامی که آن شخص طبق را نزد حضرت آورد و سرپوش را برداشت ، دید خرماهای تازه و گوارائی در آن قرار دارد.

پس ، حضـرت تعـدادی از آن رطب هـا را تناول نمود و سـپس چنـد دانه به کسـی که طبق را آورده بود، داد و او نیز آن ها را خورد، بعد از آن باقی مانده آن ها را برای هارون فرستاد.

وقتی مـاءمور، طبق را نزد هـارون آورد و جریـان را تعریف کرد، هـارون یکی از آن خرماهـا را برداشت و چون در دهان خود نهاد، تبدیل به سرگین الاغ گشت .(۵۹)

۵ یونس بن عبدالرّحمان - که یکی از یاران صدیق و از وکلای امام صادق ، امام کاظم و امام رضا علیهم السـلام بود - روزی به مجلس پُر فیض حضرت ابوالحسن ، امام موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شد.

امام علیه السـلام پس از مذاکراتی ، ضـمن موعظه هائی گوناگون به او فرمود: ای یونس ! با مردم مدارا کن ؛ و هرکسـی را به اندازه معرفت و شعورش با وی صحبت کن .

یونس اظهار داشت : ای مولایم ! مردم مرا به عنوان بی دین و زندیق خطاب می کنند.

امـام علیه السـلام فرمود: گفتـار مردم نبایـد در روحیّه و افکـار تو تاءثیر بگـذارد، چنانچه در دسـتان تو جواهرات باشـد و مردم بگوینـد که سـنگ ریزه است ؛ و یا آن که در دست هایت سـنگ ریزه باشد و بگویند که جواهرات در دست دارد، این گفتار هیچ گونه سود و یا زیانی برای تو نخواهد داشت .(۶۰)

مدح و مناجات امام هفتم

هفتم امام شیعیان ، موسی بن جعفر زندانی آل نبیّ، سبط پیمبر

در کنج زندان ، با حیّ سبحان نالید و هر دم ، گفتا به افغان

إ نّا فتحنا لک فتحاً مبینا گفتا خدایا کُنج این زندان فکارم

از زهر هارون رفته از کف اختیارم در کنج زندان ، با حیّ سبحان

نالید و هر دم ، گفتا به افغان إنّا فتحنا لک فتحاً مبینا

جرمم بود حقّگوئی و ترویج دینم هستم رضا در راه حقّ گر این چنینم

در کنج زندان ، با حیّ سبحان نالید و هر دم ، گفتا به افغان

إ نّا فتحنا لک فتحاً مبینا پایم اگر در بند و زنجیر خسان است

در راه حقّ این شیوه آزادگان است در کنج زندان ، با حیّ سبحان

نالید و هر دم ، گفتا به افغان إنّا فتحنا لک فتحاً مبینا

یاربّ نجاتم دِه ، از این زندان هارون از ظلم و جور آن لعین ، گشته دلم خون

در کنج زندان ، با حیّ سبحان نالید و هر دم ، گفتا به افغان

إنّا فتحنا لک فتحاً مبینا(۶۱)

هفتم صفر ولادت امام موسی کاظم (علیه السلام) یا شهادت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

هفتم صفر ولادت امام موسی کاظم (علیه السلام) یا شهادت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

در تقویم رسمی کشور ، هفتم صفر به عنوان روز میلاد امام هفتم امام موسی کاظم(ع) اعلام شده، در حالی که بر اساس قول صحیح این روز مصادف با سالروز شهادت امام حسن مجتبی(ع) است که اصلاح تقویم ضروری است.

شیعیان از گذشته های دور هفتمین روز از ماه صفر را برای شهادت امام مجتبی (ع) عزادار بودند و در حوزه علمیه هزار ساله نجف نیز به احترام این روز؛ دروس تعطیل می شد و شیعیان برای شهادت امام دوم خود به عزاداری می پرداختند.

ص: ۴۳۱۰

در وقوع شـهادت سـبط اکبر پیامبر(ص) در ماه صفر، بین علمای شیعه اختلافی وجود ندارد و برای روز شهادت امام مجتبی(ع) علمای شیعه سه نقل را ذکر کرده اند.

سه قول علمای شیعه در خصوص روز شهادت امام مجتبی(ع)

یکی از این اقوال روز آخر ماه صـفر که قائل آن مرحوم شـیخ کلینی است؛ که این قول را تنها ایشان ذکر کرده و قول منفردی است که با تمام وجاهت و بزرگی وی، هیچ یک از علمای شیعه تا این زمان از او تبعیت نکرده اند.

قـول دوم روز ۲۸ صـفر است که اولین قائل آن شـیخ مفیـد در کتاب (مسارّ الشـیعه) است و این در حالی است که خود شـیخ مفیـد در کتـاب دیگرش بنام (الارشاد) از ذکراین روز به عنوان روز شـهادت امام مجتبی (ع) خودداری و تنهابه ذکر ماه صـفر اکتفا کرده است.

دومین قائل به این قول شیخ طوسی در کتاب (تهذیب الاحکام) است که البته قول بیست و هشتم صفر از سوی برخی مثل شیخ طبرسی و ابن شهرآشوب مازندرانی نیز مورد تأیید قرار گرفته است

•

اما قول سوم که هفتم صـفر را سالروز شـهادت امام مجتبی (ع) ذکر کرده انـد مشـهور تر است که یکی از کسانی که قائل بود شهادت سـبط اکبر پیامبر(ص) در هفتم ماه صـفر واقع شده، شهید اول است و مرحوم کفعمی نیز یکی دیگر از کسانی که قائل به شـهادت امام حسن مجتبی (ع) در هفتم ماه صـفر شـده، که این محـدث کبیر در کتاب شـریف (مصـباح) خود بدان اشاره کرده است.

یکی دیگر از بزرگانی که قائل به شهادت امام حسن مجتبی (ع) در هفتم صفر است مرحوم علامه شیخ حسین والد مکرم شیخ بهایی در کتاب (وصول الاخبار الی اصول الاخبار) و همچنین شـیخ بهایی و مرحوم شـیخ جعفر کاشف الغطاء و برخی دیگر از اعاظم فقها هستند.

ص: ۴۳۱۱

سنت علمای شیعه در خصوص سالروز شهادت امام حسن(ع)

سیره علمی علمای شیعه و سنت عملی آنها نیز این گونه بوده است که حضرات در روز هفتم ماه صفر، در کلیه بلاد شیعه اقامه عزا برای امام حسن (ع) می کردند؛ خصوصا این سنت در نجف اشرف و حوزه علمیه قم پس از ورود آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری به قم و تاسیس حوزه علیمه، دستور به تعطیلی بازار، حوزه علمیه و اقامه عزا کردند؛ و پس از ایشان این سنت سیره بزرگانی همچون آیات عظام بروجردی و گلپایگانی که هر کدام در زمان خود مسئولیت حوزه را به عهده داشته اند بوده است.

حجت الاسلام حبیب الله فرحزاد در گفتگو با خبرنگار مهر، با بیان اینکه در تقویم ها هفت صفر هم ولادت امام هفتم (ع) و هم شهادت امام حسن مجتبی(ع) عنوان شده اظهار داشت: در مورد ولادت پیامبراکرم (ص) که مهمترین شخصیت عالم است نیز بین علما اختلاف نظر وجود دارد.

وی بیان داشت: مرحوم کلینی ولادت پیامبر(ص) را روز دوازدهم ربیع الاول می داند و اینکه در مورد شهادت ها و تولد ها اختلاف نظر وجود داشته باشد یک امر طبیعی است.

استاد حوزه علمیه قم با بیان اینکه روایت معتبر داریم که ولادت امام هفتم(ع) در اواخر ذیحجه است، افزود: البته به یک قول نیز تولد ایشان هفتم صفر است.

وی ادامه داد: طبق نظر فقها و مراجع چون ما در ماه صفر قرار داریم و این ماه؛ زمان حزن و اندوه اهل بیت (ع) و اسارت آنها است، زیبنده جشن وشادی نیست.

ص: ۴۳۱۲

مسئولان فرهنگی تقویم را بر اساس نظر علما اصلاح کنند

مسئول ستاد احیاگران شهادت امام مجتبی(ع)، از کسانی که مسئولیت کارهای فرهنگی و تبلیغی دارند درخواست کرد با استفاده از نظر مراجع تقویم را اصلاح کنند و ولادت امام موسی کاظم(ع) را به قول صحیح آن که اواخر ذیحجه است انتقال دهند.

کارشناس برنامه به سمت خدا در رسانه ملی، با بیان اینکه در این ماه صفر نمی توان حق تولد امام موسی کاظم (ع) را به خوبی ادا کرد افزود: در دوازده منبع از کتاب های معتبر ما، شهادت امام حسن مجتبی(ع) در هفتم صفر است.

وی ادامه داد: طبق تحقیق مراجع و بزرگان قول معتبر تر از شهادت امام مجتبی (ع) مربوط به هفتم ماه صفر است.

حجت الاسلام فرحزاد، در ادامه با اشاره به سیره بزرگان در خصوص اینکه هفت صفر شهادت امام حسن مجتبی(ع) است افزود: از حدود هفتاد سال قبل، مرحوم حاج شیخ کریم حائری موسس حوزه علمیه ی قم بطور رسمی اعلام کردند که شهادت امام حسن مجتبی (ع) در روز هفتم صفر است.

وی با بیان اینکه هم اکنون نیز روز هفتم صفر در قم بازار و دروس مراع عظام تعطیل می شود گفت: در این روز در منازل و دفاتر مراجع برای شهادت امام مجتبی (ع) مجلس عزاداری گرفته می شود و در کشورهای حوزه خلیج فارس همانند عراق، کویت و عربستان نیز این روز را برای شهادت امام مجتبی (ع) عزاداری می کنند.

دهه اول ماه صفر به نام امام حسن مجتبی (ع) ثبت شود

ص: ۴۳۱۳

وی عنوان کرد: بـا توجه به اینکه وفـات پیـامبراکرم (ص) نیز در روز بیست و هشت صـفر است، شـهادت امام حسن(ع) تحت الشـعاع ایشان قرار می گیرد و چه خوب است که دهه ی اول ماه صـفر به نام امام حسن مجتبی (ع) ثبت شود چرا که مظلومیت امام حسن (ع) در میان پنج تن بی نظیر باشد.

حجت الاسـلام فرحزاد، با اشاره به عظمت شخصـیت امام حسن مجتبی (ع) گفت: همه ی عالم برای شـهادت امام حسـین (ع) اشک می ریزند؛ اما امام حسین (ع) برای غربت برادر خود گریه می کردند.

مسئول ستاد احیاگران شهادت امام مجتبی(ع)، افزود: روزی فردی نزد امام حسین(ع) آمد و خواست درخصوص امام حسن(ع) چیزی به ایشان بگوید که امام حسین (ع) فرمود؛ مراقب باش ایشان امام من است.

اسـتاد حوزه علمیه قم، اضـافه کرد: هیچگـاه امـام حسـین(ع) در مقابـل امـام حسن مجتبی (ع) قـدم برنـداشت، خطبه نخوانـد و صحبت نکرد و امام حسن(ع) ده سال پیشوای امام حسین(ع) بودند.

حجت الاسـلام فرحزاد، بیان داشت: امام حسـین(ع) در زمانی که امام حسن (ع) در قید حیات بودند فرمودند؛ واخی خیرر منی یعنی برادرمن بهتر از من است.

غربت و مظلومیت امام مجتبی (ع) فوق العاده است

وی در بخش دیگری از سـخنان خود بـا اشاره به غربت و مظلومیت امام مجتبی (ع) گفت: مظلومیت امام حسـین(ع)، حضـرت زهرا(س) و امیرالمومنین(ع) تا حدی برای همگان مشـخص است و امیرالمومنین(ع) اولین مظلوم عالم هسـتند اما همسری مانند حضـرت فاطمه (س) داشتند، اما امام حسن(ع) آنقدر مظلوم هستند که با قاتل خود زیر یـک سقف زندگی کردند و این مسئله را به هیچکس نگفتند.

ص: ۴۳۱۴

حجت الاسلام فرحزاد، با بیان اینکه امام حسین(ع) یاران بسیار باوفایی داشتند که درشب عاشورا فرمودند؛ من اصحاب و یارانی بهتراز شما سراغ ندارم افزود: اما یاران امام حسن(ع) سجاده را از زیر پای ایشان کشیدند و قصد داشتند ایشان را به شهادت برسانند و آنها به معاویه نامه نوشتند و گفتند که هروقت بگویید؛ ما امام حسن(ع) را دست بسته تحویل شما می دهیم و به همین دلایل حضرت مجبور شدند صلح کنند.

صلح امام حسن(ع) اگر بالاتر از قیام امام حسین (ع) نباشد کمتر از آن نیست

وی با بیان اینکه صلح امام حسن(ع) اگر بالاتر از قیام امام حسین (ع) نباشد کمتر از آن نیست بیان داشت: پیامبر فرمود؛ کسی که برای امام حسن (ع) اشک بریزد، کور وارد صحرای محشر نمی شود و کسی که دل او برای امام حسن (ع) غمگین شود روز قیامت شاد و مسرور خواهد بودو در روایت دیگر از پیامبر (ص) آمده است کسی که به زیارت قبر امام حسن (ع) برود پاهایش بر روی پل صراط نمی لرزد و به راحتی عبور کرده و به بهشت می رود.

وی با بیان اینکه خوب است که مراسم شهادت امام حسن(ع) را در روز هفتم صفر برگزار کرده و دل حضرت زهرا(س) و اهل بیت (ع) را شاد کنیم افزود: رسانه ها در این زمینه مسئولیت خطیری بر عهده دارند و تبلیغ این امر می تواند اثر گذار باشد.

حجت الاسلام فرحزاد، عنون کرد: در اوایل انقلاب اسلامی اعتکاف در مسجد جامع قم با حضور کمتر از ۲۵ نفر برگزار می شد اما به برکت انقلاب و تبلیغ این سنت حسنه شاهدیم که مراسمات اعتکاف نه تنها در قم بلکه در همه کشور و با حضور صدها نفر از جوانان و نوجوانان برگزار می شود.

ص: ۴۳۱۵

برای زدودن غبار مظلومیت امام مجتبی (ع) دهه حسنیه را در ابتدای ماه صفر احیا کنیم

استاد حوزه علمیه قم، با بیان اینکه برای زدودن غبار مظلومیت و غربت امام مجتبی (ع) باید دهه حسنیه را در ابتدای ماه صفر احیا کنیم افزود: آیت الله سبحانی که از مورخین، محققین و متفکرین دنیای اسلام و تشیع هستند و در زمین تاریخ اسلام صاحب نظرند تاکید دارند که هفت صفر روز شهادت امام حسن (ع) است.

وی با گلایه از رسانه ها در خصوص کوتاهی در این زمینه ابراز داشت:مردم ما دوستدار اهل بیت (ع) هستند و باید غربت و مظلومیت امام حسن (ع) را در بین مردم جا بیندازیم که در این صورت مردم نیز استقبال خواهند کرد.

حجت الاسلام فرحزاد، تصریح کرد: غربت امام مجتبی (ع) فوق العاده است و امروز شاهدیم که میلیون ها نفر خود را برای رساندن به کربلا در روز اربعین آماده می کنند در حالی که مزار امام حسن (ع) در قبرستان بقیع بی زائر است.

نامه آیت الله سبحانی به رئیس وقت رسانه ملی و شورای عالی انقلاب فرهنگی

آیت الله العظمی سبحانی از مراجع عظام تقلید که خود در زمینه مباحث تاریخی تبحر داشته و صاحب نظر است در نامه ای به رئیس وقت سازمان صدا وسیما و همچنین شورای عالی انقلاب فرهنگی در خصوص چگونگی عملکرد رسانه ملی در این روز آورده است که روز هفتم ماه صفر طبق برخی روایات میلاد امام کاظم (ع) و طبق برخی روایات شهادت امام مجتبی (ع) است و انسان در این روز از یک نظر می خندد و از یک نظر می گرید؛ ولی باید حزن و اندوه را بر سرور و شادی مقدم داشت به جهات زیر؛

ص: ۴۳۱۶

۱-ماه محرم و صفر ماه حزن و اندوه است و این ایجاب می کند که در طی این مدت آثار شادی در رسانه ها نباشد.

-۲مردم عراق و مراجع آنجا روز هفتم صفر را روز شهادت امام مجتبی (ع) تلقی می کنند و ارتباط بین این دو کشور از نظر فرهنگی و دینی ایجاب می کند که رسانه ها هماهنگ باشند.

-۳از زمان مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری موسس حوزه علمیه قم، روز هفتم صفر به عنوان روز شهادت امام مجتبی (ع) تلقی شده است، بازار قم تعطیل و در خانه آقایان مراجع، مجلس روضه برقرار است.

این جهات ایجاب می کند که شما هم روش را بر همین اساس قرار دهید ولی در عین حال از گفتن مناقب امام کاظم(ع) نیز خودداری نشود تا به گونه ای جمع بین الحقین گردد.

استفتاء از برخی مراجع معظم تقلید در خصوص هفتم صفر

نظر تعدادی از مراجع عظام تقلید در خصوص تکلیف شیعیان و خصوصا صدا و سیما در بر پایی عزاداری و یا جشن و سرور در روز هفت صفر که به نقلی ولادت امام کاظم (ع) و به نقل مشهورتر شهادت امام مجتبی (ع) است آمده است.

آیت الله العظمی فاضل لنکرانی

بسمه تعالی و له الحمد، در این که باید یک روز اختصاص به حضرت امام مجتبی (ع) داشته باشد تردیدی نیست و با توجه به اینکه روز ۲۸ صفر روز رحلت خاتم الانبیا (ص) هم هست و بدین لحاظ شهادت سبط اکبر (ع) تحت الشعاع قرار می گیرد، لذا خوب است که روز هفتم صفر را به این عنوان اختصاص دهند که مشهور هم همین است.

آیت الله العظمی میرزا جواد تبریزی

محرم و صفر ماه های حزن بر سیدالشهداء و خاندان اهل بیت (ع) است و باید به مجالس عزاداری روضه خوانی بگذرد.

آیت الله العظمی بهجت

بسمه تعالی، مناسب است در جمع بین دو قول (مشهور) در روز هفتم صفر به شهادت سبط اکبر امام مجتبی (علیه الالف التحیطه والثناء) و تولد امام موسی کاظم (علیه السلام) ترتیب مجالس برای هر دو امام بزرگوار به اینکه مصائب امام دوم (ع) و مناقب امام هفتم (ع) را متذکر و یاداور باشند و همین احتیاط حاصل می شود.

آیت الله العظمی وحید خراسانی

بسم الله الرحمن الرحیم، به آنچه فقیه محقق، موسس حوزه علمیه قدس سره فرموده اند، باید عمل شود.

آیت الله العظمی سیستانی

بسمه تعالی، بزرگداشت شهادت سبط اکبر امام حسن مجتبی (علیه السلام) و ترتیب مجالسی برای آن حضرت و ذکر مصائب و یادآوری مناقب آن امام از مصادیق تعظیم شعائر است.

آیت الله العظمی صافی گلپایگانی

برپائی مجلس میلاد ائمه (علیهم السلام) بسیار خوب و مناسب است اما چون هفتم صفر بنا بر بعضی اقوال مصادف با سالروز شهادت امام حسن مجتبی (علیه السلام) می باشد و از طرفی تمام ماه محرم و صفر ماههای حزن آل الله و کاروان داغدار و مصیبت زده حضرت سیدالشهداء (ع) است سزاوار است در این دوماه مجلس روضه وعزا برپا نموده و از مجالس جشن وسرور جدا اجتناب نمود. ان شاءالله مجمع مقدس شما عزیزان مورد توجه و عنایت خاصه حضرت بقیهالله ارواحنا فداه قرار بگیرد و همه از منتظران امر فرج آن حضرت بوده باشید.

ص: ۴۳۱۸

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

البته مشهور است طبق آنچه مرحوم کلینی (رحمه الله علیه) در کافی آورده است که شهادت آن حضرت در آخر ماه صفر است ولی با توجه به روایت دیگری که مربوط به هفتم ماه صفر است سزاوار است نسبت به آن روز نیز احترام رعایت شود. همیشه موفق باشید.

آیت الله العظمی سید صادق روحانی

باسمه جلت اسمائه، جماعتی از محققین و علما مانند شیخ مفید، شهید و کاشف الغطاء بعد از تحقیق، روز هفتم صفر را روز شهادت آن حضرت نوشته اند من هم موقعی که در این مورد تحقیق می کردم، تقریبا اطمینان به این پیدا کردم بنابراین مقتضای تعظیم شعائر، اقامه مجلس عزا، تعطیلی بازار، خروج دسته جات و عزاداری در این روز است، و وظیفه صدا و سیما بر پایی عزاداری است و تولد امام کاظم(علیه السلام) در این روز مانع نباید بشود.

آیت الله العظمی شبیری زنجانی

بسمه تعالی، عزاداری روز هفتم ماه صفر به عنوان سوگواری سبط (ع) و تعطیل بازار که سنت شیعیان بوده از شعائر دینی است که باید محفوظ بماند و با ذکر مناقب امام هفتم (ع) منافات ندارد.

منبع: خبرگزاری مهر وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی

امام موسی کاظم (سلام الله علیه)

اشاره

نویسنده: حجت الاسلام والمسلمین سید رضا حسینی نسب

امام موسی کاظم (سلام الله علیه) پیشوای دادگستر، زاده زهرای اطهر، امام موسی ابن جعفر (ع)، سمبل شهامت بود، و اسوه عدالت، و الگوی بردباری و مقاومت.

عمر شریف خود را به نشر دانش، و مبارزه با ستم، و خدمت به خلق، سپری فرمود؛ و در پرتو استقامت و پایداری در برابر نظام استبدادی بنی عباس، کاخ ظلم و بی عدالتی حاکمان جائر را به لرزه انداخت.

ص: ۴۳۱۹

نام آن حضرت : موسی

کنیه ایشان : ابو الحسن

لقب های ایشان : کاظم، صالح، صابر، امین، و باب الحوائج.

نام پدر ایشان : امام جعفر صادق (ع)

نام مادر ایشان : حمیده

تاریخ تولّد: روز هفتم ماه صفر، سال ۱۲۸ هجری.

تاریخ شهادت: روز ۲۵ ماه رجب، سال ۱۸۳ هجری.

مدّت امامت ایشان: ۳۵ سال.

امام کاظم از دیدگاه فرزانگان

بسیاری از دانشمندان، مورّخان، و اندیشمندان معروف از مذاهب گوناگون، در بیان مکارم اخلاق، کرامات کم نظیر، و دانش و پارسایی امام کاظم علیه السلام، قلم فرسایی کرده اند، که نمونه هایی از آن را از نظر گرامی شما می گذرانیم:

ابوعلی فضل ابن حسن طبرسی در کتاب معروف "اعلام الوری" چنین می نگارد:

"و قد اشتهر فی الناس أنّ أباالحسن موسی کان أجلّ ولد الصادق شأنا، و أعلاهم فی الدین مکانا، و أفصحهم لسانا، و کان أعبد أهل زمانه، و أعلمهم و أفقههم". (اعلام الوری، نوشته طبرسی).

یعنی : در میان مردم مشهور گردیده است که ابوالحسن موسی، جلیل ترین فرزندان امام صادق، و والاترین آنها در دین، و فصیح ترین آنها در سخنوری، و عابدترین اهل زمان، و دانشمند ترین و فقیه ترین آنان بوده است.

ابن ابی الحدید معتزلی نیز، چنین می گوید:

"جمع من الفقه و الدین و النسک و الحلم و الصبر". (شرح نهج البلاغه، جلد ۱۵).

یعنی: آن حضرت، جامع فقه، دین، عبادت، بردباری، و صبوری بود.

ذهبی، از دانشمندان علم رجال اهل سنّت هم چنین می نگارد:

"و قد کان موسی من أجواد الحکماء، و من العبّاد الأتقیاء". (میزان الاعتدال، نوشته ذهبی، جلد ۴).

یعنی: موسی (کاظم) ، از کریم ترین حکیمان، و از پارسایان پرهیزکار بود.

شیخ مفید، چنین می گوید:

"کـان أبوالحسن موسـی علیه السـلام أعبـد أهل زمانه و أفقههم و أسـخاهم کفّا و أکرمهم نفسا". (کتاب الارشاد، نوشـته شـیخ مفید).

یعنی: ابوالحسن موسـی (کاظم) علیه السـلام، عابدترین اهل زمان خود و فقیه ترین آنها و سخاوتمند ترین آنان و بزرگوارترین ایشان بود.

یعقوبی، تاریخ نگار معروف، چنین می نویسد:

"و کان موسی ابن جعفر من أشدّ الناس عباده". (تاریخ یعقوبی، جلد ۲).

یعنی: موسی ابن جعفر از جمله عابدترین مردم، قلمداد می گردید.

ابن العماد حنبلی، در باره آن حضرت چنین می گوید:

"کان صالحا عابدا جوادا حلیما کبیر القدر". (شذرات الذهب، جلد ۱).

یعنی: آن حضرت، نیکو کار، پارسا، سخاوتمند، بردبار و بزرگوار بود.

به خاطر این صفات زیبا بود که امام صادق علیه السلام به امام موسی ابن جعفر فرمود:

"الحمد لله الذی جعلک خلفا من الآباء، و سرورا من الأبناء، و عوضا عن الأصدقاء". (بحار الأنوار، جلد ۴۸).

یعنی: ستایش خداوندی را که تو را جانشین نیاکان، و مایه شادکامی فرزندان، و پاداش خیر برای دوستان قرار داد.

شخصیت امام کاظم (ع)

شخصـیت این پیشوای بزرگ شـیعه نیز، ماننـد سـایر رهبران الهی، دارای ابعـاد گونـاگون و جـامعیّت کم نظیری بوده است که برخی از آن موارد را از نظر شما می گذرانیم:

دانش امام کاظم

به منظور تبیین بُعد علمی آن حضرت، به سه نکته به شرح ذیل، اشاره می کنیم:

الف

تاریخ نگاران و نخبگان از مذاهب مختلف، به سیطره آن امام بزرگوار در زمینه علوم اسلامی اعتراف کرده اند. همانگونه که در بیان دیدگاه فرزانگان اشاره شد، طبرسی در زمینه دانش امام کاظم، ایشان را با عنوان "دانشمند ترین مردم زمان و فقیه ترین آنان" یاد نموده است. همچنین، ابن ابی الحدید، آن حضرت را جامع میان فقه و دین، قلمداد کرده است. ذهبی نیز، ایشان را به عنوان حکیمی بزرگوار، ملقّب نموده است.

از اینرو، امام جعفر صادق (ع) به یکی از اصحاب خود در خصوص امام کاظم، چنین می فرماید:

"إنّ ابنی هذا الذی رأیت، لو سألته عمّا بین دفّتی المصحف، لأجابک فیه بعلم". (بحار الأنوار، نوشته علامه مجلسی، جلد ۴۸).

یعنی: این فرزند من که تو او را مشاهده نمودی، اگر از آنچه در کلّ قرآن مجید وجود دارد سؤال کنی، همه را با علم و دانش، پاسخ خواهد داد.

این سخن، به خوبی بر تسلط امام کاظم (ع) بر دانش تفسیر قرآن، دلالت دارد.

ب

یکی از نشانه های دانش یک استاد، گستردگی دانش شاگردان و پرورش یافتگان مکتب علمی او می باشد. دانشمندان علم رجال مانند شیخ طوسی و نجاشی در کتب رجالی خود، بیش از سیصد نفر از مفاخر علمی جهان اسلام را نام برده اند که در مکتب پر فیض امام کاظم (ع)، کسب دانش نموده اند و به مدارج عالیه علمی نائل گردیده اند.

برخی از دانشجویان آن حضرت عبارتند از:

۱- محمّد ابن ابی عمیر ازدی، که بر اساس سخن نجاشی در کتاب رجال خود، نود و چهار کتاب در زمینه علوم و فنون گوناگون به رشته تحریر در آورده است.

۲- محمّد ابن سنان، که نویسنده کتب ارزشمند در علم حدیث است و بر اساس سخن علامه مجلسی در جلد ۴۸ بحار الأنوار، راویانی مانند عباس ابن معروف و صفوان و عبدالرحمن ابن حجاج از وی، روایت کرده اند.

۳- هشام ابن حکم بغدادی، که دانشمندی بزرگ در علم کلام بود و بر مبنای سخن "القرشی" در کتاب "حیاه الامام موسی ابن جعفر"، بیش از سی کتاب در این زمینه نوشته است.

۴- یونس ابن عبدالرحمن، که علمای رجال، او را از جمله "اصحاب اجماع" دانسته اند.

۵- صفوان ابن یحیی، که او نیز از "اصحاب اجماع" است.

یاد آور می شود، دانشمندان علم رجال مانند شیخ طوسی، شش نفر از اصحاب امام کاظم و امام رضا (علیهما السلام) را نام برده اند و آنان را از اصحاب اجماع دانسته اند. اصحاب اجماع به کسانی گفته می شود که آنچه را از علم حدیث، صحیح دانسته اند، همه دانشمندان شیعه نیز، صحیح می شمارند. این شش نفر عبارتند از: یونس ابن عبدالرحمن، صفوان ابن یحیی، محمّد ابن ابی عمیر، عبدالله ابن مغیره، حسن ابن محبوب سرّاد، و احمد ابن محمّد ابن ابی نصر. البته این تعداد از دانشمندا علم حدیث، بخشی از فهرست "اصحاب اجماع" می باشند و نام دیگر افراد این فهرست، در کتابهای مفصل علم رجال آمده است.

زهد امام کاظم

تاریخ نگاران، در تشریح بُعد عبادی و پارسایی آن پیشوای بزرگوار، سخنان زیبایی گفته اند که به نمونه ای از آن ها اشاره می کنیم:

فضل ابن حسن طبرسی در توصیف آن حضرت، چنین می نگارد:

"و کان (ع) أحفظ الناس بکتاب الله تعالی، و أحسنهم صوتا به، و کان إذا قرأ یحزن و یبکی السامعون لتلاوته، و کان الناس بالمدینه یسمّونه زین المجتهدین". (أعلام الوری بأعلام الهدی، نوشته طبرسی).

یعنی: آن حضرت، حافظ ترین مردم نسبت به کتاب خدا (قرآن)، و خوش صداترین تلاوت کنندگان بود. هرگاه به قرائت قرآن می پرداخت، شنوندگان بر اثر حزن و خشیت به خاطر تلاوت آیات قرآن مجید، می گریستند، و مردم مدینه، ایشان را "زینت مجتهدان" می نامیدند.

ص: ۴۳۲۳

آن حضرت، چهار مرتبه به صورت پیاده به سفر حج مشرّف گردید و به هنگام عبادت، سجده های طولانی به جا می آورد.

هنگامی که ایشان را به زنـدان افکندنـد، زنـدان بان آن حضـرت تلاش کرد تا سـخنان ایشان را در زندان شـنود کند و به مقام های بالای حکومت بنی عباس، گزارش دهد. نخستین جمله ای که آن شـخص برای والی و فرمانروای منطقه به نام عیسـی ابن جعفر فرستاد این بود که وقتی آن حضرت را در حبس جای دادیم، ایشان چنین با خدا مناجات نمود:

"اللهمّ إنّک تعلم أنّی کنت أسألک أن تفرّغنی لعبادتک، و قد فعلتَ، فلک الحمد". (بحار الأنوار، جلد ۴۸).

یعنی: خـدایا، تو می دانی که از تو می خواسـتم تـا زمینه ای برای من فراهم سازی تا با فراغت کامل به عبادت تو بپردازم، و تو این شرایط را فراهم ساختی، تو را سپاس می گویم.

شیخ مفید نیز در شرح حال آن حضرت، چنین می نگارد:

"همواره از خشیت الهی می گریست، تا آنکه محاسن او از اشک چشمانش تر می گشت. او بیش از همه مردم به خویشاوندان رسـیدگی می نمود، و به هنگام شب، مسـتمندان شـهر مـدینه را مورد تفقّـد قرار می داد، و زنبیلی از لوازم مورد نیاز فقرا مانند مواد غذایی را با خود حمل می کرد و در میان تهیدستان توزیع می فرمود، بدون اینکه آنان وی را بشناسند".

منش امام کاظم

یکی از ابعاد شخصیت آن حضرت، اخلاق زیبا و منش ولای ایشان در برخورد با دیگران بوده است. لقب "کاظم" هم به دلیل اینکه آن حضرت در زمینه کظم غیظ و فرونشاندن خشم، سرآمد روزگار خود بود، به ایشان داده شده است.

ص: ۴۳۲۴

خطیب بغـدادی در کتاب تاریـخ بغداد، و ابن اثیر در کتاب "البدایه و النهایه" ، حکایت هایی را آورده اند که امام کاظم علیه السـلام، بردگـان زیـادی را در طول حیات خود خریـداری کرد و آنان را در راه خـدا آزاد فرمود. (تاریـخ بغـداد، جلـد ۱۳؛ و البدایه و النهایه، جلد ۱۰).

علامه مجلسـی نیز در بحار الأنوار، به این نکته اشاره کرده است که آن حضـرت، یک خانواده کامل را که برده بودنـد (شامل پدر، مادر، و فرزندان) خریداری کرد و در راه خدا آزاد فرمود. (بحار الأنوار، جلد ۴۸).

این حکایات تاریخی، بر منش والا و اهتمام آن حضرت به آزادی انسانها از قید و بند بردگی دلالت دارد.

از اینرو، خطیب بغدادی در توصیف امام کاظم (ع) چنین می نویسد:

"کان سخیّا کریما و کان یبلغه عن الرجل أنّه یؤذیه فیبعث إلیه بصرّه فیها ألف دینار...". (تاریخ بغداد، جلد ۱۳).

یعنی: او سخاوتمند و بزرگوار بود، و گاهی به او خبر می رسید که شخصی شما را آزار می دهد، و آن حضرت برای وی یک کیسه اشرفی می فرستاد که در آن هزار دینار بود... .

به خاطر این خلق و خوی زیبا و گذشت از گناه دیگران، آن حضرت را "کاظم" یعنی فرو نشاننده خشم، لقب داده اند.

مبارزات سیاسی امام کاظم

پس از آنکه حکومت ننگین بنی امیه که از شـام بر سراسـر جهـان اسـلام فرمـانروایی می نمود، در سال ۱۳۲ هجری فروپاشید، طـایفه بنی عبـاس زمام امور سـرزمینهای اسـلامی را در دست خود گرفتنـد. اما آنان نیز، از همان آغاز حکومت خود، به سوی دیکتاتوری و پایمال کردن حقوق مردم گرایش پیدا کردند و با خاندان امیر المؤمنین (ع) و اولاد رسول خدا (ص) به مخالفت برخاستند.

بنا بر سخن ابوالفرج اصفهانی در کتاب "مقاتل الطالبیین"، دولت ستمگر بنی عباس، از آغاز فرمانروایی خود تا روز شهادت امام کاظم، تعداد سی و دو نفر از اولاد ابوطالب و گروه بزرگی از شیعیان آنان را به شهادت رساند.

امام کاظم علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش، امام صادق علیه السلام، امامت شیعیان را از سال ۱۴۸ هجری، بر عهده گرفت.

موضع گیری امام موسی ابن جعفر (ع) در برابر آن نظام استبدادی، از زمان منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) آغاز گردید و در زمان فرمانروایی مهدی عباسی و هادی عباسی و هارون الرشید، ادامه یافت.

در این برهه از زمان، نهضت های رهایی بخشی از جانب علویان در مناطق مختلف سرزمین های اسلامی سازماندهی شد، که مهمترین آنها قیام "فخّ" به رهبری حسین ابن علی ابن الحسن، و قیام دیگری به فرماندهی یحیی ابن عبدالله و برادرش ادریس بود.

قاطعیت امام کاظم (ع) در برابر حکومت ستمگر بنی عباس از این سخن آن حضرت معلوم می گردد که خطاب به زیاد ابن ابی سلمه فرمود:

"یا زیاد، لئن اسقط من شاهق، فأقطّع قطعه قطعه ، أحبّ إليّ من أن أتولّی لهم عملا، أو أطأ بساط رجل منهم". (کتاب الأئمّه الاثنا عشر، نوشته عادل الأدیب).

یعنی: ای زیاد، اگر من از مکانی بسیار بلند فرو افتم و قطعه قطعه شوم، برایم بهتر است از اینکه مسئولیتی را به نفع آنان (حاکمان جور) بر عهده بگیرم، و بساط آنان را بگسترانم.

مهدی عباسی برای نخستین بار، امام کاظم (ع) را در بغداد به زندان افکند، اما پس از مدّتی ایشان را آزاد کرد و آن حضرت به مدینه باز گشت.

ص: ۴۳۲۶

اوج مبارزات امام کاظم (ع) و بالا-ترین برخورد حکومت بنی عباس با آن حضرت، در زمان حکومت هارون الرشید بوده است.

هارون در طول تاریخ فرمانروایی خود، دو بار امام موسی ابن جعفر را به زندان انداخت، و در مرتبه دوم که چهار سال به طول انجامید، آن حضرت را به شهادت رساند.

چهل حدیث از امام موسی کاظم (سلام الله علیه)

چهل حدیث از امام موسی کاظم (سلام الله علیه)

قالَ الا مام موسی بن جعفر الکاظم صلوات اللّه علیه :

۱ وَجَدْتُ عِلْمَ النّاسِ فی ارْبَعٍ: اوَّلُها انْ تَعْرِفَ رَبَّکَ، وَالثّانِیَهُ انْ تَعْرِفَ ما صَنَعَ بِکَ، وَالثّالِثَهُ انْ تَعْرِفَ ما ارادَ مِنْکَ، وَالرّبِعَهُ انْ تَعْرِفَ ما یُخْرِجُکَ عَنْ دینِکَ.(۶۲)

فرمود: تمام علوم جامعه را در چهار مورد شناسائی کرده ام :

اوّلین آن ها این که پروردگار و آفریدگار خود را بشناسی و نسبت به او شناخت پیدا کنی .

دوّم ، این که بفهمی که از برای وجود تو و نیز برای بقا حیات تو چه کارها و تلاش هائی صورت گرفته است .

سوّم ، بدانی که برای چه آفریده شده ای و منظور چه بوده است .

چهارم ، معرفت پیدا کنی به آن چیزهائی که سبب می شود از دین و اعتقادات خود منحرف شوی یعنی راه خوشبختی و بدبختی خود را بشناسی و در جامعه چشم و گوش بسته حرکت نکنی -.

۲ قالَ علیه السلام : رَحِمَ اللّهُ عَبْدا تَفَقَّهَ، عَرَفَ النّاسَ وَلایَعْرِفُونَهُ.(۶۳)

فرمود: خداوند متعال رحمت کند بنده ای را که در مسائل دینی و اجتماعی و سیاسی و... فقیه و عالم باشد و نسبت به مردم شناخت پیدا کند، گرچه مردم او را نشناسند و قدر و منزلت او را ندانند.

۳ قالَ علیه السلام : ما قُسِّمَ بَیْنَ الْعِبادِ افْضَلُ مِنَ الْعَقْلِ، نَوْمُ الْعاقِلِ افْضَلُ مِنْ سَهَرِالْجاهِلِ.(۶۴)

فرمود: چیزی با فضیلت تر و بهتر از عقل ، بین بندگان توزیع نشده است ، تا جائی که خواب عاقل - هوشمند - افضل و بهتر از شب زنده داری جاهل بی خرد است .

۴ قالَ علیه السلام : إ نَّ اهْلَ الاْ رْضِ مَرْحُومُونَ ما یَخافُونَ، وَ ادُّوا الاْ مانَهَ، وَ عَمِلُوا بِالْحَقِّ.(۶۵)

فرمود: اهل زمین مورد رحمت - و برکت الهی - هستند، مادامی که خوف و ترس - از گناه و معصیت داشته باشند -، ادای امانت نمایند و حقّ را دریابند و مورد عمل قرار دهند.

۵ قالَ علیه السلام : بِئْسَ الْعَبْدُ یَکُونُ ذاوَجْهَیْنِ وَ ذالِسانَیْنِ.(۶۶)

فرمود: بد شخصی است آن که دارای دو چهره و دو زبان می باشد، - که در پیش رو چیزی گوید و پشت سر چیز دیگر -.

۶ قالَ علیه السلام : اَلْمَغْبُونُ مَنْ غَبِنَ عُمْرَهُ ساعَهً.(۶۷)

فرمود: خسارت دیده و ورشکسته کسی است که عُمْر خود را هر چند به مقدار یک ساعت هم که باشد بیهوده تلف کرده باشد.

۷ قال علیه السلام : مَنِ اسْتَشارَ لَمْ یَعْدِمْ عِنْدَ الصَّوابِ مادِحا، وَ عِنْدَالْخَطإ عاذِرا.(۶۸)

فرمود: کسی که در امور زندگی خود با اهل معرفت مشورت کند، چنانچه درست و صحیح عمل کرده باشد مورد تعریف و تمجید قرار می گیرد و اگر خطا و اشتباه کند عذرش پذیرفته است .

۸ قالَ علیه السلام : مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ واعِظٌ تَمَکَّنَ مِنْهُ عَدُوُّهُ یعنی الشّیطان .(۶۹)

فرمود: هر کسی عقل و تدبیرش را مورد استفاده قرار ندهد، دشمنش - یعنی ؛ شیاطین إ نسی و جنّی و نیز هواهای نفسانی - به راحتی او را می فریبند و منحرف می شود.

۹ قالَ علیه السلام : لایَخْلُو الْمُؤْمِنُ مِنْ خَمْسَهٍ: سِواکٍ، وَمِشْطٍ، و سَجّادَهٍ، وَ سَبْحَهٍ فیها ارْبَعٌ وَ ثَلاثُونَ حَبَّه ، وَ خاتَمُ عَقیقٍ.(۷۰)

فرمود: مؤمن همیشه همراه خود پنج چیز باید داشته باشد: مسواک ، شانه ، مهر و جانماز، تسبیح برای ذکر گفتن انگشتر عقیق به دست راست داشتن در حال نماز و دعا و...

۱۰ قالَ علیه السلام : لاتَدْخُلُواالْحَمّامَ عَلَی الرّیقِ، وَلاتَدْخُلُوهُ حَتّی تُطْعِمُوا شَیْئا.(۷۱)

فرمود: بعد از صبحانه ، بدون فاصله حمّام نروید؛ همچنین سعی شود با معده خالی داخل حمام نروید، بلکه حتّی الامکان قبل از رفتن به حمّام قدری غذا بخورید.

۱۱ قالَ علیه السلام : اِیّاکَ وَالْمِزاحَ، فَاِنَّهُ یَذْهَبُ بِنُورِ ایمانِکَ، وَیَسْتَخِفُّ مُرُوَّتَکَ.(۷۲)

فرمود: بر حذر باش از شوخی و مزاح بی جا چون که نور ایمان را از بین می برد و جوانمردی و آبرو را سبک و بی اهمیّت می گرداند.

۱۲ قالَ علیه السلام : اللَّحْمُ یُنْبِتُ اللَّحْمَ، وَالسَّمَکُ یُذیبُ الْجَسَدَ.(۷۳)

فرمود: خوردن گوشت ، موجب روئیدن گوشت در بدن و فربهی آن می گردد؛ ولی خوردن ماهی ، گوشت بدن را آب و جسم را لاغر می گرداند.

۱۳ قالَ علیه السلام : مَنْ صَدَقَ لِسانُهُ زَکی عَمَلُهُ، وَ مَنْ حَسُنَتْ نیَّتُهُ زیدَ فی رِزْقِهِ، وَ مَنْ حَسُنَ بِرُّهُ بِا خْوانِهِ وَ اهْلِهِ مُدَّ فی عُمْرِهِ.(۷۴)

فرمود: هر که زبانش صادق باشد اعمالش تزکیه است ، هر که فکر و نیّتش نیک باشد در روزیش توسعه خواهد بود، هر که به دوستان و آشنایانش نیکی و احسان کند، عمرش طولانی خواهد شد.

۱۴ قالَ علیه السلام : اِذا ماتَ الْمُؤْمِنُ بَکَتْ عَلَیْهِ الْمَلائِکَهُ وَ بُقاعُ الْارضِ.(۷۵)

فرمود: زمانی که - دانشمند - مؤمنی وفات یابد و بمیرد، ملائکه ها برای او گریه می کنند.

۱۵ قالَ علیه السلام : الْمُؤْمِنُ مِثْلُ کَفَّتَیِ الْمیزانِ کُلَّما زیدَ فی ایمانِهِ زیدَ فی بَلائِهِ.(۷۶)

فرمود: مؤمن همانند دو کفّه ترازو است ، که هر چه ایمانش افزوده شود بلاها و آزمایشاتش بیشتر می گردد.

۱۶ قالَ علیه السلام : مَنْ اَرادَ انْ یَکُونَ اقْویَ النّاسِ فَلْیَتَوَکَّلْ علَی اللّهِ.(۷۷)

فرمود: هرکس بخواهد (در هر جهتی) قوی ترینِ مردم باشد باید توکّل در همه امور، بر خداوند سبحان نماید.

۱۷ قالَ علیه السلام : اداُ الْاَمانَهِ وَالصِّدقُ یَجْلِبانِ الرِّزْقَ، وَالْخِیانَهُ وَالْکِذْبُ یَجْلِبانِ الْفَقْرَ وَالنِّفاقَ.(۷۸)

فرمود: امانت داری و راست گوئی ، هر دو موجب توسعه روزی می شوند؛ ولیکن خیانت در امانت و دروغ گوئی موجب فلاکت و بیچارگی و سبب تیرگی دل می باشد.

۱۸ قالَ علیه السلام : ابْلِغْ خَیْرا وَ قُلْ خَیْرا وَلاتَکُنْ إ مَّعَه .(۷۹)

فرمود: نسبت به هم نوع خود خیر و نیکی داشته باش ، و سخن خوب و مفید بگو، و خود را تابع بی تفاوت و بی مسئولیت قرار مده .

۱۹ قالَ علیه السلام : تَفَقَّهُوا فی دینَاللّهِ، فَاِنَّ الْفِقْهَ مِفْتاحُ الْبَصیرَهِ، وَ تَمامُ الْعِبادَهِ، وَ السَّبَبُ اِلَی الْمَنازِلِ الرَفیعَهِ وَالرُّتَبِ الْجَلیلَهِ فِی الدّینِ وَالدّنیا.(۸۰)

فرمود: مسائل و احکام اعتقادی و عملی دین را فرا گیرید، چون که شناخت احکام و معرفت نسبت به دستورات خداوند، کلید بینائی و بینش و اندیشه می باشد و موجب تمامیّت کمال عبادات و اعمال می گردد؛ و راه به سوی مقامات و منازل بلندمرتبه دنیا و آخرت است .

۲۰ قالَ علیه السلام : فَضْلُ الْفَقیهِ عَلَی العابِدِ کَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَی الْکَواکِبِ، وَ مَنْ لَمْ یَتَفَقَّهْ فی دینِهِ لَمْ یَرْضَ اللّهُ لَهُ عَمَلاً.(۸۱)

فرمود: ارزش وفضیلت فقیه بر عابد همانند فضیلت خورشید بر ستاره ها است.و کسی که در امور دین فقیه و عارف نباشد، خداوند نسبت به اعمال او راضی نخواهد بود.

۲۱ قالَ علیه السلام : عَظِّمِ العالِمَ لِعِلْمِهِ وَدَعْ مُنازَعَتَهُ، وَ صَغِّرِالْجاهِلَ لِجَهْلِهِ وَلاتَطْرُدْهُ وَلکِنْ قَرِّبْهُ وَ عَلِّمْهُ.(۸۲)

فرمود: عالم را به جهت عملش تعظیم و احترام کن و با او منازعه منما، و اعتنائی به جاهل مکن ولی طردش هم نگردان ، بلکه او را جذب نما و آنچه نمی داند تعلیمش بده .

۲۲ قالَ علیه السلام : صَلوهُ النّوافِلِ قُرْبانٌ اِلَی اللّهِ لِکُلِّ مُؤ مِنٍ.(۸۳)

فرمود: انجام نمازهای مستحبّی ، هر مؤمنی را به خداوند متعال نزدیک می نماید.

۲۳ قالَ علیه السلام : مَثَلُ الدّنیا مَثَلُ الْحَیَّهِ، مَسُّها لَیِّنٌ وَ فی جَوْفِهَا السَّمُّ الْقاتِلِ، یَحْذَرُهَاالرِّجالُ ذَوِی الْعُقُولِ وَ یَهْوی اِلَیْهَاالصِّبْیانُ بِاَیْدیهِمْ.(۸۴)

فرمود: مَثَل دنیا همانند مار است که پوست ظاهر آن نرم و لطیف و خوشرنگ ، ولی در درون آن سمّ کشنده ای است که مردان عاقل و هشیار از آن گریزانند و بچّه صفتان و بولهوسان به آن عشق می ورزند.

۲۴ قالَ علیه السلام : مَثَلُ الدُّنیا مَثَلُ ماءِالْبَحْرِ کُلَّما شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشانُ اِزْدادَ عَطَشا حَتّی یَقْتُلُهُ.(۸۵)

فرمود: مَثَل دنیا (و اموال و زیورآلات و تجمّلات آن) همانند آب دریا است که انسانِ تشنه ، هر چه از آن بیاشامد بیشتر تشنه می شود و آنقدر میل می کند تا هلاک شود.

۲۵ قالَ علیه السلام : لَیْسَ الْقَبْلَهُ عَلَی الْفَمِ اِلاّ لِلزَّوْجِهِ وَالْوَلَدِ الصَّغیرِ.(۸۶)

فرمود: بوسیدن لب ها و دهان برای یکدیگر در هر حالتی صحیح نیست مگر برای همسر و یا فرزند کوچک .

۲۶ قالَ علیه السلام : مَنْ نَظَرَ بِرَایِهِ هَلَکَ، وَ مَنْ تَرَکَ اهْلَ بَیْتِ نَبِیِّهِ ضَلَّ، وَمَنْ تَرَکَ کِتابَ اللّهِ وَ قَوْلَ نَبِیِّهِ کَفَرَ.(۸۷)

فرمود: هرکس به رای و سلیقه خود اهمیّت دهد و در مسائل دین به آن عمل کند هلاک می شود، و هرکس اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را رها کند گمراه می گردد، و هرکس قرآن و سنّت رسول خدا را ترک کند کافر می باشد.

۲۷ قالَ علیه السلام : إ نَّاللّهَ لَیُبْغِضُ الْعَبْدَ النَّوّامَ، إ نَّاللّهَ لَیُبْغِضُ الْعَبْدَالْفارِغَ.(۸۸)

فرمود: همانا خداوند دشمن دارد آن بنده ای را که زیاد بخوابد، و دشمن دارد آن بنده ای را که بیکار باشد.

۲۸ قالَ علیه السلام : التَّواضُعُ: انْ تُعْطِیَ النّاسَ ما تُحِبُّ انْ تُعْطاهُ.(۸۹)

فرمود: تواضع و فروتنی آن است که آن چه دوست داری ، دیگران درباره تو انجام دهند، تو هم همان را درباره دیگران انجام دهی .

۲۹ قالَ علیه السلام : یُسْتَحَبُّ غَرامَهُ الْغُلامِ فی صِغَرِهِ لِیَکُونَ حَلیما فی کِبَرِهِ وَ یَنْبَغی لِلرَّجُلِ انْ یُوَسِّعَ عَلی عَیالِهِ لِئَلاّ یَتَمَنَّوْا مَوْتَهَ.(۹۰)

فرمود: بهتر است پسر را در دوران کودکی به کارهای مختلف و سخت ، وادار نمائی تا در بزرگی حلیم و بردبار باشد؛ و بهتر است مرد نسبت به اهل منزل خود دست و دل باز باشد و در حدّ توان رفع نیاز کند تا آرزوی مرگش را ننمایند.(۹۱)

۳۰ قالَ علیه السلام : لَیْسَ مِنّا مَنْ لَمْ یُحاسِبْ نَفْسَهُ فی کُلِّ یَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَنا إ سْتَزادَ اللّهَ، وَ إ نْ عَمِلَ سَیِّئا إ سْتَغْفَرَاللّهَ وَ تابَ اِلَیْهِ.(۹۲)

فرمود: از شیعیان و دوستان ما نیست ، کسی که هر روز محاسبه نَفْس و بررسی اعمال خود را نداشته باشد، که اگر چنانچه اعمال و نیّاتش خوب بوده ، سعی کند بر آن ها بیفزاید و اگر زشت و ناپسند بوده است ، از خداوند طلب مغفرت و آمرزش کند و جبران نماید.

۳۱ قالَ علیه السلام : لِکُلِّ شَیْی ءٍ دَلیلٌ وَ دَلیلُ الْعاقِلِ التَّفَکُّر.(۹۳)

فرمود: برای هر چیزی ، دلیل و راهنمائی است و راهنمای شخص عاقل ، تفکّر و اندیشه می باشد.

۳۲ قالَ علیه السلام : ما فِی الْمیزانِ شَیْی ءٌاثْقَلُ مِنَ الصَّلاهِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ.(۹۴)

فرمود: در میزان الهی نیست عمل و چیزی ، سنگین تر از ذکر صلوات بر محمّد و اهل بیت ش (صلوات اللّه علیهم اجمعین).

۳۳ قالَ علیه السلام : قَلیلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعاقِلِ مَقْبُونٌ مُضاعَفٌ وَ کَثیرُالْعَمَلِ مِنْ اهْلِ الْهَوی وَالْجَهْلِ مَرْدُودٌ.(۹۵)

فرمود: اعمال شخص عاقل مقبول است و چند برابر اجر خواهد داشت گرچه قلیل باشد، ولی شخص نادان و هوسران گرچه زیادکار و خدمت و عبادت کند پذیرفته نخواهد بود.

۳۴ قالَ علیه السلام : وَشَعْرُالْجَسَدِ إ ذا طالَ قَطَعَ ماَ الصُّلْبِ، وَارْخَیَ الْمَفاصِلَ، وَ وَرِثَ الضَّعْفَ وَالسِّلَّ، وَ إ نَّ النُّورَهَ تَزیدُ فِی ماِالصُّلْبِ، وَ تُقَّوِی الْبَدَنَ، وَتَزیدُ فی شَحْمِ الْکُلْیَتَیْنِ، وَ تَسْمِنُ الْبَدَنَ.(۹۶)

فرمود: موهای بدن زیر بغل و اطراف عورت چنانچه بلند شود سبب قطع و کمبود آب کمر، سستی مفاصل استخوان و ضعف سینه و گلو خواهد شد، استعمال نوره سبب تقویت تمامی آن ها می باشد.

۳۵ قالَ علیه السلام : ثَلاثَهٌ یَجْلُونَ الْبَصَرَ: النَّظَرُ إ لَی الْخُضْرَهِ، وَالنَّظَرُ إ لَی الْماءِالْجاری ، وَالنَّظَرُ إ لَی الْوَجْهِ الْحَسَنِ.(۹۷)

فرمود: سه چیز بر نورانیّت چشم می افزاید: نگاه بر سبزه ، نگاه بر آب جاری و نگاه به صورت زیبا.

۳۶ قالَ علیه السلام : إ نَّ الاْ رْضَ لا تَخْلُو مِنْ حُجَّهٍ، وَ انَا وَاللّهِ ذلِکَ الْحُجَّهُ. (۹۸)

فرمود: همانا زمین در هیچ موقعیّتی خالی از حجّت خدا نیست و به خدا سوگند که من خلیفه و حجّت خداوند هستم .

۳۷ قالَ علیه السلام : سُرْعَهُالْمَشْیِ تَذْهَبُ بِبَهاءِالْمُؤْمِنِ.(۹۹)

فرمود: با سرعت و شتاب راه رفتن ، بها و موقعیّت مؤمن را می کاهد.

۳۸ قالَ علیه السلام : إ نَّما اٌمِرْتُمْ انْ تَسْئَلُوا، وَلَیْسَ عَلَیْنَاالْجَوابُ، إ نَّما ذلِکَ إ لَیْنا. (۱۰۰)

فرمود: شماها مامور شده اید که از ما اهل بیت رسول اللّه سؤال کنید، ولیکن جواب و پاسخ آن ها بر ما واجب نیست بلکه اگر مصلحت بود پاسخ می دهیم وگرنه ساکت می باشیم .

۳۹ قالَ علیه السلام : ماذِئْبانِ ضارِبانِ فی غَنَمٍ قَدْ غابَ عَنْهُ رُعاؤُها، بِاضَرَّ فی دینِ مُسْلِمٍ مِنْ حُبِّ الرِّیاسَهِ.(۱۰۱)

فرمود: خطر و ضرر علاقه به ریاست برای مسلمان بیش از دو گرگ درّنده ای است ، به گله گوسفندی که چوپان ندارند حمله کنند.

۴۰ قالَ علیه السلام : الا یمانُ فَوْقَ الاْ سْلامِ بِدَرَجَهٍ، وَالتَّقْوی فَوْقَ الا یمانِ بِدَرَجَهٍ، وَ الْیَقینُ فَوْقَ التَّقْوی بِدَرَجَهٍ، وَ ما قُسِّمَ فِی النّاسِ شَیْی ءٌاقَلُّ مِنَ الْیَقینِ. (۱۰۲)

فرمود: ایمان ، یک درجه از اسلام بالاتر است ؛ تقوی نیز، یک درجه از ایمان بالاتر؛ یقین ، یک درجه از تقوی بالاتر و برتر می باشد و درجه ای کمتر از مرحله یقین در بین مردم ثمره بخش نخواهد بود.

ص: ۴۳۳۴

ذکر مصیبت امام کاظم علیه السلام

ذکر مصیبت امام کاظم علیه السلام

دعای امام موسی کاظم(ع) برای خلاصی از زندان هارون

ای مولای من! مرا از زندان هارون و از دست او نجات عنایت فرما. ای آزاد کننده (رویاننده) درخت از بین شن و خاک و آب. و ای آزاد کننده (جاری کننده) شیر از بین سرگین و خون و ای آزاد کننده (به دنیا آورنده) فرزند از بین رحم و ای آزاد کننده آتش از بین آهن و سنگ و ای آزاد کننده روح از بین احشا و اعضای بدن! مرا از دست هارون نجات عنایت فرما!

«یَا سَیِّدِی نَجِّنِی مِنْ حَبْسِ هَارُونَ وَ خَلِّصْنِی مِنْ یَدِهِ یَا مُخَلِّصَ الشَّجَرِ مِنْ بَیْنِ رَمْلٍ وَ طِینٍ وَ مَاءٍ وَ یَا مُخَلِّصَ اللَّبَنِ مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ وَ یَا مُخَلِّصَ الْوَلَدِ مِنْ بَیْنِ مَشِیمَهٍ وَ رَحِمٍ وَ یَا مُخَلِّصَ النَّارِ مِنْ بَیْنِ الْحَدِیدِ وَ الْحَجَرِ وَ یَا مُخَلِّصَ الرُّوحِ مِنْ بَیْنِ الْأَحْشَاءِ وَ الْأَمْعَاءِ خَلِّصْنِی مِنْ یَدَیْ هَارُون» بحارالأنوار ج : ۴۸ ص : ۲۲۰

روضه اول:

چاه زندان قتلگاه یوسف زهرا شده — چشم یعقوب زمان در ماتمش دریا شده

اختران اشک جاری ز آسمان دیده گر — چون نهان ماه رخش در هالهٔ غم ها شده

بس که جانسوز است داغ آن امام عاشقان — در عزایش غرق ماتم خانهٔ دلها شده

ای طرفداران قرآن و شریعت بنگرید — موسی جعفر شهید مکتب تقوا شده

او نه تنها تازیانه خورده از دست ستم — صورتش نیلی ز سیلی چون رخ زهرا شده

ص: ۴۳۳۵

ابواسحاق اسماعیل بن قاسم بن سوید بن کیسان شناخته شده به ابوالعَتاهیه شاعر عربی گوی ایرانی در روزگار عباسیان بوده است .

ابوالعتاهیه مدتها در مجلس هارون الرشید حاضر نمی شد ، اما روزی باشاره هارون ، جعفر برمکی او را به مجلس هارون آورد از ابوالعتاهیه خواستند اشعاری بخواند ، اشعاری خواند اول هارون را به نشاط آورد ، بعد ابوالعتاهیه اشعار دیگری خواند هارون را بشدت متأ ثرساخت . گفتند : ابو العتاهیه چی می خواهی ؟

گفت : هارون نه مال می خواهم ، نه مقام می خواهم ، من آزادی امام موسی بن جعفر را می خواهم که سالها گوشهٔ زندان است هارون اجازه بده آقا را آزاد کنند ، بچه هایش در مدینه منتظرند ، برگهٔ آزادی موسی بن جعفر را گرفت خیلی خوشحال است . الحمد الله دل پیغمبر و زهرا را شاد کردم . فردای آن روز ابوالعتاهیه به طرف زندان می رفت دید جنازه ای را چهار نفر می آوردند ، پرسید این جنازه ی کیست ؟ گفتند : جنازهٔ موسی بن جعفر امام هفتم شیعیان است .

روضه دوم:

الا ای رحمت الله یگانه | برایت قلبها گردیده خانه

توئی موسی بن جعفر ای گل نور | خوشا آنکس که گردد با تو محشور

توئی موسی بن جعفر ای نگارم | به الطاف تو من امیدوارم

ترا با معرفت هر کس بخواند | گره در کار او هرگز نماند

نگاهت عقده از دل می گشاید | نه تنها عقده ، دل را می رباید

نگاهم کن که محتاج نگاهم | چرا چون من گرفتار گناهم

ص: ۴۳۳۶

هر آنکس با ولای تو بمیرد　　　خدای مهربان دستش بگیرد

ترا از زندگانی سیر کردند　　　ترا در کنج زندان پیر کردند

در زندان چو بر او باز می شد　　　بمیرم من کتک آغاز می شد

دو نفر مرگ خودشان را از طلب کردند ، یکی مادرش فاطمه بود ، هی می گفت : خدا دیگر مرگ زهرا را برسان . یکی هم میوهٔ دلش موسی بن جعفر ، آخر هر روز وقتی غروب می شد آنقدر سندی بن شاهک ، آقا را تازیانه و سیلی می زد دیگر روزهای آخر لحن مناجات امام تغییر کرد هی صدا می زد : خدا دیگر مرگ موسی بن جعفر را برسان . دعای امام مستجاب شد . اما وقتی که بدنش را از زندان غریبانه بیرون آوردند خواهرش نبود ببیند ، دخترش نبود ببیند ، کربلائی ها ، من بمیرم ، کربلا تو گودی قتلگاه زینب بدن بی سر برادر را دید ، سکینه بدن بی سر را دید ، بجای دلداری و تسلیت هم دختر را زدند ، کاری کردند که سکینه صدا می زند : بابا پاشو ببین عمه ام را دارند می زنند .

روضه سوم:

آقا بیا که روضه ی موسی بن جعفر است　　　چشمانمان ز داغ مصیباتشان تر است

جامه سیاه بر تن و بر جان شرار آه　　　دلها به یاد غصه او پر ز آذر است

افتاده است بی کس و تنها ، غریب وار　　　مردی که با تمامی خلقت برابر است

مرثیه خوان حضرت کاظم ، خود خداست　　　بانی روضه ،حضرت زهرای اطهر است

ص: ۴۳۳۷

زندان نگو ، که گرم مناجات با خداست		غار حرای حضرت موسی بن جعفر است

مرغی که در قفس ، نفسش تنگ آمده		از وی به جای مانده فقط یک بغل پر است

از تازیانه خوردن حضرت نگو دگر		ارثیه ای رسیده به ایشان ز مادر است

باشد همیشه ورد زبانم به هر نفس		لعنت به آن یهودی بی دین که کافر است

ای من فدای شال عزای شما شوم		آقا بیا که روضه موسی بن جعفر است

ثوبانی گفت: موسی بن جعفر علیه السّلام چهارده پانزده سال هر روز از سفیدی آفتاب تا هنگام ظهر به سجده میرفت. گاهی از اوقات هارون روی پشت بامی میرفت که درون زندان را از آن بالا میدید موسی بن جعفر را در حال سجده می دید. روزی به ربیع گفت: این جامه ای که هر روز میان زندان افتاده چیست؟ گفت: یا امیر المؤمنین جامه نیست او موسی بن جعفر(ع) است در حال سجده هر روز از طلوع آفتاب تا ظهر سر به سجده می گذارد. هارون گفت: او واقعا از راهب های بنی هاشم است. ربیع گفت: چرا پس این قدر به او سخت گرفته ای. هارون گفت افسوس که چاره ندارم

روضه چهارم:

فقط نه قلب زنِ زشت کاره میشِکند		که در غمم دلِ هر سنگ خاره میشِکند

چنان زده است که بعضی از استخوانهایم		ترک ترک شده با یک اشاره میشکند

کشیده خوردم و امروز خوب فهمیدم		میان گوش چرا گوشواره میشکند

من از شکنجه گرم راضی ام که میزندم		چرا که حرمت ما را نظاره میشکند

ص: ۴۳۳۸

فشار این غل و زنجیر ساق پایم را هنوز جوش نخورده دوباره میشکند

بگو به زهر بیاید که قفل این زندان از آتش جگر پاره پاره میشکند

یکی یکی همه ی میله های سخت قفس نفس بیافتد اگر در شماره میشکند

عاشقان اهل بیت ، سه تا بدن سه روز روی زمین بود ، قربان این سه بدن مطهر ، یکی بدن مطهر امام جواد الائمه بود اما کبوترها آمدند بال به بال یکدیگر دادند نازنین بدن امام جواد را سایه انداختند ،

یکی بدن مطهر موسی بن جعفر بود ، سه روز روی زمین بود اما سایبان دارد بعد سه روز کفن قیمتی بر بدن آقا کردند ، اما با چه عزّت و جلالی بدن تشییع کردند

اما قربان آن بدنی که سه روز برهنه روی زمین داغ کربلا ، وقتی امام سجاد آمد فرمود : بنی اسد بروید بوریا بیاورید بدن پاره پاره بابا را میان بوریا پیچید سرازیر قبر کرد بعد لبها را گذاشت بر آن رگهای بریده ، همه صدا بزنیم حسین .

روضه پنجم:

بر سر تخته پاره دریا رفت ناله از تخت سینه بالا رفت

چهار حمّال و آفتابِ فلک چه بساطیست اینکه با ما رفت

جبرئیل از فلک اذان سر داد عجّلوا عجّلوا که آقا رفت

شجر طور ساقه اش بشکست یا که بشکسته ساق،موسا رفت

یک تن و اینهمه کفن چه کند؟ ناله از بوریا به بالا رفت

همه شنیده اید که نگهبان زندان امام ، سندی بن شاهک یهودی بود ، هارون سفارش کرده بود هر چه می توانی این آقا را آزار و اذیت کن ، مولا روزها روزه می گرفتند ، شبها هنگام افطار با تازیانه آقا را پذیرایی می کرد امام رضا آمد بغداد گوشه زندان سر بابا ر به دامن گرفت ، آخر هر پدری آرزو دارد آن لحظه ی آخر میوهٔ دلش را ببیند .

اما قربان آن حسینی که در گودی قتلگاه افتاده بود کسی نبود سر عزیز فاطمه را به دامن بگیرد .یک وقت عزیز فاطمه احساس سنگینی کرد روی سینه مبارک ، تا چشم باز کند ببیند شمر با خنجر برهنه . همه صدا بزنید حسین ...

روضه ششم:

به شاخه ی گل احساس من لگد می زد ز روی دشمنی و کینه وحسد می زد

مرا به جرم خطایی که مرتکب نشدم هزار مرتبه با تازیانه حد می زد

درون سینه ی خود عقده ها ز خیبر داشت به استناد همان مدرک و سند می زد

همیشه موقع سیلی زدن، به لبخندی به اهلبیت نبی حرف های بد می زد

اگر اجل به سراغم نمی رسید آنجا گمان کنم که مرا تا الی الابد می زد

دلها را ببریم کاظمین ، کنار حرم با صفای مولا مون موسی بن جعفر ، خوشا به حال آنهایی که الان پروانه وار کنار حرم آقا موسی بن جعفرند از آن روزی که امام هفتم را دستگیر و زندانی کردند هر شب بستر امام رضا را در دهلیز خانه پهن می کردند ، این زن بچه ای که سالها بابا ندیدند جمال امام رضا را بجای بابا تماشا می کردند .

اما مثل امشب (۲۵ ماه رجب) بستر امام رضا در دهلیز خانه پهن کردند هر چه منتظربودند دیدند امام رضا نیامد ، شب نیمه شد حضرت رضا نیامد ، یک وقت خواهرش معصومه دید امام رضا وارد شد اما شال عزا بر گردن انداخته فوراً آمد مقابل برادر ، برادر کجا بودی ؟ دیر آمدی ؟ دیدند آقا مثل ابر بهار گریه می کند آقا مگر چه شده ؟ فرمود: خواهرم برو لباس عزا بتن کن دارم از گوشه زندان بغداد می آیم ، بابای غریب مان غریبانه گوشه زندان جان داد .

درب زندان را برویش غیرغم کس وا نکرد جز اجل در گوشه زندان کسی شادش نکرد

اما کربلا ، امام سجاد نتوانست بیاید گودی قتلگاه ، یک وقت نگاه کند ببیند سر بریده بابا بالای نیزه است .

گوشه ای از زندگانی امام موسی کاظم سلام الله علیه

گوشه ای از زندگانی امام موسی کاظم سلام الله علیه

ابو الحسن موسی بن جعفر(ع)، امام هفتم از ائمه اثنی عشر علیهم السلام و نهمین معصوم از چهارده معصوم(ع) است . آن حضرت در ابواء(منزلی میان مکه و مدینه) در روز یکشنبه هفتم صفر سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ ه.ق. متولد شد. به جهت کثرت زهد و عبادتش معروف به العبد الصالح و به جهت حلم و فرو خوردن خشم و صبر بر مشقات و آلام زمانه مشهور به الکاظم گردید.

کنیه آن حضرت ابو ابراهیم بوده ولی به ابو علی نیز معروف بوده اند.مادر آن حضرت حمیده کنیزی از اهل بربر(مغرب) یا از اهل اندلس(اسپانیا) بوده است و نام پدر این بانو را «صاعد بربری» گفته اند.حمیده به «حمیده البربریه» و «حمیده المصفاه» نیز معروف بوده است.برادران دیگر امام از این بانو اسحاق و محمد دیباج بوده اند.

امام موسی الکاظم(ع) هنوز کودک بود که فقهای مشهور مثل ابو حنیفه از او مسأله می پرسیدند و کسب علم می کردند.بعد از رحلت پدر بزرگوارش امام صادق(ع) (۱۴۸ ه.ق.) در بیست سالگی به امامت رسید و ۳۵ سال رهبری و ولایت شیعیان را بر عهده داشت.

قد متوسط و رنگ سبزه سیر و محاسن انبوه داشت. نقش نگینش «حسبی اللّه» و به روایتی «الملک للّه وحده» بود.

ص: ۴۳۴۱

اسماعیل پسر امام صادق

در زمان حیات امام صادق(ع) کسانی از اصحاب آن حضرت معتقد بودند پس از ایشان اسماعیل امام خواهد شد. اسماعیل در زمان حیات پدر از دنیا رفت ولی کسانی مرگ او را باور نکردند و او را همچنان امام دانستند. پس از وفات حضرت صادق(ع)عده ای از اینان چون از حیات اسماعیل مأیوس شدند، پسر او محمد بن اسماعیل را امام دانستند و اسماعیلیه امروز بر این عقیده هستند و پس از او پسر او را امام می دانند و سپس پسرش را و ... به تفصیلی که در کتب اسماعیلیه مذکور است.

عبدالله افطح:

پس از وفات حضرت صادق(ع) بزرگترین فرزند ایشان عبد اللّه نام داشت که بعضی او را عبد اللّه افطح می دانند. این عبد اللّه مقام و منزلت پسران دیگر حضرت صادق(ع)را نداشت و به قول شیخ مفید در ارشاد متهم بود که در اعتقادات با پدرش مخالف است و چون بزرگترین برادرانش از جهت سن و سال بود ادعای امامت کرد و برخی نیز از او پیروی کردند. اما چون ضعف دعوی و دانش او را دیدند روی از او برتافتند و فقط عده قلیلی از او پیروی کردند که به فطحیه موسوم هستند.

اسحاق برادر امام کاظم

اسحاق برادر دیگر امام موسی الکاظم(ع) به ورع و صلاح و اجتهاد معروف بود و امامت برادرش موسی کاظم(ع)را قبول داشت و از پدرش روایت می کرد که او تصریح بر امامت آن حضرت کرده است.

محمد ابن جعفر

برادر دیگر آن حضرت به نام محمد بن جعفر مردی سخی و شجاع و از زیدیه جارودیه بود و در زمان مأمون در خراسان وفات یافت.

ص: ۴۳۴۲

حضرت کاظم علیه السلام

اما جلالت قدر و علو شأن و مکارم اخلاق و دانش وسیع حضرت امام موسی کاظم(ع) به قدری بارز و روشن بود که اکثریت شیعه پس از وفات امام صادق(ع) به امامت او گرویدند و علاوه بر این بسیاری از شیوخ و خواص اصحاب حضرت صادق(ع)مانند مفضل بن عمر جعفی و معاذ بن کثیر و صفوان جمال و یعقوب سراج نص صریح امامت حضرت موسی الکاظم(ع)را از امام صادق(ع)روایت کرده اند و بدین ترتیب امامت ایشان در نظر اکثریت شیعه مسجل گردید.

حضرتش در علم و حلم و تواضع و مکارم اخلاق و کثرت صدقات و سخاوت و بخشندگی ضرب المثل بود. بدان و بد اندیشان را با عفو و احسان بی کران خویش تربیت می فرمود. شب ها به طور ناشناس در کوچه های مدینه می گشت و به مستمندان کمک می کرد. مبلغ دویست، سیصد و چهارصد دینار در کیسه ها می گذاشت و در مدینه میان نیازمندان قسمت می کرد. کیسه های موسی بن جعفر در مدینه معروف بود و اگر به کسی یک صره (کیسه) می رسید بی نیاز می گشت. مع ذلک در اتاقی که نماز می گزارد جز بوریا و مصحف و شمشیر چیزی نبود.

مهدی خلیفه عباسی امام را در بغداد بازداشت کرد اما بر اثر خوابی که دید و نیز تحت تأثیر شخصیت امام از او عذرخواهی نمود و به مدینه اش بازگرداند. گویند که مهدی از امام تعهد گرفت که بر او و فرزندانش خروج نکند. این روایت نشان می دهد که امام کاظم(ع)خروج و قیام را در آن زمان صلاح و شایسته نمی دانسته است.

ایشان با آن که از جهت کثرت عبادت و زهد به «العبد الصالح» معروف بوده اند به قدری در انظار مردم مقامی والا و ارجمند داشته اند که او را شایسته مقام خلافت و امامت ظاهری نیز می دانستند و همین امر موجب تشویش و اضطراب دستگاه خلافت گردیده و مهدی به حبس او فرمان داده است.

ص: ۴۳۴۳

حد فدک

زمخشری در ربیع الابرار آورده است که هارون فرزند مهدی در یکی از ملاقات ها به امام پیشنهاد نمود فدک را تحویل بگیرد و حضرت نپذیرفت، وقتی اصرار زیاد کرد فرمود می پذیرم به شرط آنکه تمام آن ملک را با حدودی که تعیین می کنم به من واگذاری. هارون گفت حدود آن چیست؟ امام فرمود یک حد آن به عدن است حد دیگرش به سمرقند و حد سومش به افریقیه و حد چهارمش کناره دریا تا ارمینیه و خزر است. هارون از شنیدن این سخن سخت برآشفت و گفت: پس برای ما چه چیز باقی می ماند؟ امام فرمود: می دانستم که اگر حدود فدک را تعیین کنم آن را به ما مسترد نخواهی کرد (یعنی خلافت و اداره سراسر کشور اسلام حق من است). از آن روز هارون کمر به قتل موسی بن جعفر(ع)بست.

هارون در سفرش به مدینه هنگام زیارت قبر رسول اللّه(ص) در حضور سران قریش و رؤسای قبایل و علما و قضات بلاد اسلام گفت: السلام علیک یا رسول اللّه، السلام علیک یا ابن عم، و این را از روی فخر فروشی به دیگران گفت. امام کاظم(ع) حاضر بود و فرمود: السلام علیک یا رسول اللّه، السلام علیک یا ابت (یعنی سلام بر تو ای پدر من). می گویند رنگ هارون دگرگون شد و خشم از چهره اش نمودار گردید.

حبس امام کاظم علیه السلام

درباره حبس امام موسی(ع)به دست هارون الرشید، شیخ مفید در ارشاد روایت می کند که علت گرفتاری و زندانی شدن امام، یحیی بن خالد بن برمک بوده است. زیرا هارون فرزند خود امین را به یکی از مقربان خود به نام جعفر بن محمد بن اشعث که مدتی هم والی خراسان بوده است سپرده بود و یحیی بن خالد بیم آن را داشت که اگر خلافت به امین برسد جعفر بن محمد بن اشعث را همه کاره دستگاه خلافت سازد و یحیی و برمکیان از مقام خود بیفتند. جعفر بن محمد بن اشعث شیعه بود و قائل به امامت امام موسی(ع)، و یحیی این معنی را به هارون اعلام می داشت. سرانجام یحیی بن خالد، پسر برادر امام را به نام علی بن اسماعیل بن جعفر از مدینه خواست تا به وسیله او از امام و جعفر نزد هارون بدگویی کند.

ص: ۴۳۴۴

می گویند امام هنگام حرکت علی بن اسماعیل از مدینه او را احضار کرد و از او خواست که از این سفر منصرف شود و اگر ناچار می خواهد برود از او سعایت نکند. علی قبول نکرد و نزد یحیی رفت و بوسیله او پیش هارون بار یافت و گفت از شرق و غرب ممالک اسلامی مال به او می دهند تا آنجا که ملکی را توانست به سی هزار دینار بخرد.

هارون در آن سال به حج رفت و در مدینه امام و جمعی از اشراف به استقبال او رفتند. اما هارون در کنار قبر حضرت رسول(ص) گفت یا رسول اللّه از تو پوزش می خواهم که موسی بن جعفر را به زندان می افکنم زیرا او می خواهد امت تو را بر هم زند و خونشان را بریزد. آن گاه دستور داد تا امام را از مسجد بیرون بردند و او را پوشیده به بصره نزد والی آن عیسی بن جعفر بن منصور فرستادند. عیسی پس از مدتی نامه ای به هارون نوشت و گفت که موسی بن جعفر در زندان جز عبادت و نماز کاری ندارد یا کسی بفرست که او را تحویل بگیرد و یا من او را آزاد خواهم کرد.

هارون امام را به بغداد آورد و به فضل بن ربیع سپرد و پس از مدتی از او خواست که امام را آزاری برساند اما فضل نپذیرفت و هارون او را به فضل بن یحیی بن خالد برمکی سپرد. چون امام در خانه فضل نیز به نماز و روزه و قرائت قرآن اشتغال داشت فضل بر او تنگ نگرفت و هارون از شنیدن این خبر در خشم شد و آخرالامر یحیی امام را به سندی بن شاهک سپرد و سندی آن حضرت را در زندان مسموم کرد. چون آن حضرت وفات یافت سندی جسد آن حضرت را به فقها و اعیان بغداد نشان داد که ببینند در بدن او اثر زخم یا خفگی نیست. بعد او را در باب التبن در موضعی به نام مقابر قریش دفن کردند.

فرزندان امام کاظم علیه السلام

بنا به گفته شیخ مفید در ارشاد امام موسی الکاظم(ع)سی و هفت فرزند پسر و دختر داشت که هجده تن از آنها پسر بودند و علی بن موسی الرضا(ع) امام هشتم افضل ایشان بود. از جمله فرزندان مشهور آن حضرت احمد بن موسی و محمد بن موسی و ابراهیم بن موسی بودند. یکی از دختران آن حضرت فاطمه معروف به معصومه سلام الله علیها است که قبرش در قم مزار شیعیان جهان است. عدد اولاد آن حضرت را کمتر و بیشتر نیز گفته اند. تاریخ وفات آن حضرت را جمعه هفتم صفر یا پنجم یا بیست و پنجم رجب سال ۱۸۳ ه.ق. در ۵۵ سالگی گفته اند.

امام هفتم(ع)با جمع روایات و احادیث و احکام و احیای سنن پدر گرامی و تعلیم و ارشاد شیعیان، اسلام راستین را که با تعالیم و مجاهدات پدرش جعفر بن محمد(ع)نظم و استحکام یافته بود حفظ و تقویت کرد و در راه انجام وظایف الهی تا آنجا پایداری نمود که جان خود را فدا ساخت.

گوشه ای از صفات امام کاظم علیه السلام

حضرت امام موسی کاظم(علیه السلام) عابدترین و زاهدترین، فقیه ترین، سخی ترین و کریمترین مردم زمان خود بود، هر گاه دو سوم از شب می گذشت نمازهای نافله را به جا می آورد و تا سپیده صبح به نماز خواندن ادامه می داد و هنگامی که وقت نماز صبح فرا می رسید، بعد از نماز شروع به دعا می کرد و از ترس خدا آن چنان گریه می کرد که تمام محاسن شریفش به اشک آمیخته می شد و هر گاه قرآن می خواند مردم پیرامونش جمع می شدند و از صدای خوش او لذّت می بردند.

ص: ۴۳۴۶

آن حضرت، صابر، صالح، امین و کاظم لقب یافته بود و به عبد صالح شناخته می شد، و به خاطر تسلّط بر نفس و فروبردن خشم، به کاظم مشهور گردید.

شیخ مفید درباره آن حضرت می گوید : " او عابدترین و فقیه ترین و بخشنده ترین و بزرگ منش ترین مردم زمان خود بود ، زیاد تضرع و ابتهال به درگاه خداوند متعال داشت . این جمله را زیاد تکرار می کرد : « اللهم انی أسألك الراحه عند الموت و العفو عند الحساب »

(خداوندا در آن زمان که مرگ به سراغم آید راحت و در آن هنگام که در برابر حساب اعمال حاضرم کنی عفو را به من ارزانی دار)".

امام موسی بن جعفر (ع) بسیار به سراغ فقرا می رفت . شب ها در ظرفی پول و آرد و خرما می ریخت و به وسایلی به فقرای مدینه می رساند ، در حالی که آن ها نمی دانستند از ناحیه چه کسی است . هیچکس مثل او حافظ قرآن نبود، با آواز خوشی قرآن می خواند ، قرآن خواندنش حزن و اندوه مطبوعی به دل می داد ، شنوندگان از شنیدن قرآنش می گریستند ، مردم مدینه به او لقب " زین المجتهدین " داده بودند . مردم مدینه روزی که از رفتن امام خود به عراق آگاه شدند ، شور و ولوله و غوغایی عجیب کردند . آن روزها فقرای مدینه دانستند چه کسی شب ها و روزها برای دلجویی به خانه آن ها می آمده است .

امام (ع) با آن کرم و بزرگواری و بخشندگی خود لباس خشن بر تن می کرد ، چنان که نقل کرده اند : " امام بسیار خشن پوش و روستایی لباس بود " و این خود نشان دیگری است از بلندی روح و صفای باطن و بی اعتنایی آن امام به زرق و برق های گول زننده دنیا .

ص: ۴۳۴۷

امام موسی کاظ م (ع) نسبت به زن و فرزندان و زیردستان بسیار با عاطفه و مهربان بود . همیشه در اندیشه فقرا و بیچارگان بود ، و پنهان و آشکار به آنها کمک می کرد .

کرامت امام کاظم علیه السلام حتی با دشمن

مردی از تبار عمر بن الخطاب در مدینه بود که او را می آزرد و علی(علیه السلام) را دشنام می داد. برخی از اطرافیان به حضرت گفتند: اجازه دهید تا او را بکشیم، ولی حضرت به شدّت از این کار نهی کرد و آنان را شدیداً سرزنش فرمود. روزی سراغ آن مرد را گرفت، گفتند: در اطراف مدینه، به کار زراعت مشغول است. حضرت سوار بر الاغ خود وارد مزرعه وی شد.

آن مرد فریاد برآورد: زراعت ما را خراب مکن، ولی امام به حرکت خود در مزرعه ادامه داد وقتی به او رسید، پیاده شد و نزد وی نشست و با او به شوخی پرداخت، آن گاه به او فرمود: چقدر در زراعت خود از این بابت زیان دیدی؟ گفت: صد دینار. فرمود: حال انتظار داری چه مبلغ از آن عایدت شود؟ گفت: من از غیب خبر ندارم. امام به او فرمود: پرسیدم چه مبلغ از آن عایدت شود؟ گفت: انتظار دارم دویست دینار عایدم شود. امام به او سیصد دینار داد و فرمود: زراعت تو هم سر جایش هست. آن مرد برخاست و سر حضرت را بوسید و رفت. امام به مسجد رفت و در آنجا آن مرد را دید که نشسته است.

وقتی آن حضرت را دید، گفت: خداوند می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد. یارانش گرد آمدند و به او گفتند: داستان از چه قرار است، تو که تا حال خلاف این را میگفتی. او نیز به دشنام آنها و به دعا برای امام موسی(علیه السلام) پرداخت. امام(علیه السلام) نیز به اطرافیان خود که قصد کشتن او را داشتند فرمود: آیا کاری که شما میخواستید بکنید بهتر بود یا کاری که من با این مبلغ کردم؟و بسیاری از این گونه روایات، که به اخلاق والا و سخاوت و شکیبایی آن حضرت بر سختیها و چشم پوشی ایشان از مال دنیا اشارت می کند، نشانگر کمال انسانی و نهایت عفو و گذشت آن حضرت است.

منابع:

- بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۸

- اعیان الشیعه، ج ۲

- الارشاد الی حجج الله علی العباد

- الکامل فی التاریخ(حوادث سال ۱۸۳)

- تاریخ بغداد، ج ۱۳

- سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۶.

امام رضا (علیه السلام) (۳۲)

گریزها و ذکر مصیبت حضرت رضا علیه السلام

گریزها و ذکر مصیبت حضرت رضا علیه السلام

ای لطف تمام یا رضا ادرکنی ای فیض مُدام یا رضا ادرکنی

بر محضر پاکت ای امام معصوم پیوسته سلام یا رضا ادرکنی

مقدمه:

السلام علیک یا اباالحسن، یا علی بن موسی ایهاالرضا یا بن رسول الله.

امام خمینی(ره) فرمودند: آستان قدس، پایتخت ایران است، افتخار ما این است در کشوری زندگی می کنیم که صاحب این کشور علی بن موسی الرضاست.قبر او مثل خورشید می درخشد و تلألؤ دارد. من در مدینه گاهی خدمت زائران این جمله را می گویم که امام رضا علیه السلام پنجاه و دو سال در مدینه و سه سال در ایران بود. ببینید چه قدر در ایران آثار دارد. هر کجا می روید می گویند این موقوفه ی امام رضاست. تقریباً ما در همه ی شهرهای ایران موقوفه داریم؛باغ،مِلک،خانه،آب،آب انبار،خلاصه هر چه مردم در توان شان بوده وقف کرده اند. قبر و بارگاه و دور و برش را تا جایی که مردم توانسته اند وسعت داده اند. گفتم ببینید امام رضا سه سال در ایران بود. مردم چه کرده اند؟! اما پنجاه و دو سال در مدینه بود حال مردم برایش چه کرده اند؟! می روی کنار قبر مادرش می بینی خرابه است. دور تا دورش یک دیواری کشیده اند و قبرش اصلاً معلوم نیست. اثری از خانه ی آقا نیست،معلوم نیست که کجا بوده؟ کجا درس می گفته؟ آثارش کجاست؟ واقعاً در مدینه مظلومیت می بارد. متأسفانه این تلاشی است که وهابیت در از بین بردن آثار داشته اند. مگر می شود شخصی نیم قرن در شهری زندگی کرده باشد و اثری از او نباشد؟ شخصی به علی بن موسی الرضا عرضه داشت:جایی بودم یکی از بستگان تان پشت سر شما

حرف می زد، می گفت: موسی بن جعفر آخرین امام است.{ظاهراً این شخص از واقفیه بوده است، از کسانی که به هفت امام بیشتر قائل نبودند}

ص: ۴۴۹۷

امام فرمود:آیا به پیغمبر عمویش ابولهب بدی نکرد؟ آیا سلمان از سرزمین ایران و از سرزمین عجم نیآمد و به پیامبر ایمان نیآورد؟ مگر صهیب از روم نیآمد؟ مگر بلال از حبشه نیآمد و ایمان نیاورد؟این افتخار بود برای بعضی هایی که از اطراف می آمدند و به پیغمبر ایمان می آوردند. ولی کسانی که در کنار پیغمبر بودند ایمان نیاوردند و پیغمبر را اذیت کردند. در روایت دارد که امام از عجم ها تعریف و تمجید کردند،جمله ای فرمودند که قرآن هم می فرماید: اگر ما پیغمبر را از غیر عرب انتخاب می کردیم و قرآن را به غیر عرب نازل می کردیم، ممکن بود بعضی ها از اعراب جاهلی با آن تعصب و لجاجت هایی که داشتند، مثل ابولهب و دیگران زیر بار نروند. این دل ها را روانه کنیم کنار مضجع شریف ثامن الائمه علی بن موسی الرضا، خداوند رحمت کند شیخ عباس قمی را کتابی دارد به نام« فوائد الرضویه» در آن کتاب معجزاتی را که بعد از شهادت امام رضا از قبر شریف او ساطع شده بیان کرده است. بعضی از این معجزات نسبت به غیر مسلمان هاست که به امام متوسل شده اند و بیمارشان شفا گرفت و یا گرفتاری شان رفع شده است. حالا از همین جا از کنار مضجع شریف حضرت معصومه، خواهری که به عشق برادر مدینه را ترک کرد اما موفق نشد امامش را زیارت کند و قبل از زیارت ِ امامش از دنیا رفت. دل ها را روانه کنیم خراسان.

روضه:

السَّلام علیک یا ابالحسن یا علی بن موسی ایهّا الرضا یابن رسول الله یا حجه الله علی خلقه یا سیدنا و مولانا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیهاً عندالله اشفع لنا عندالله.

ص: ۴۴۹۸

سَلامٌ عَلَی آلِ طاها وَ یاسین سَلامٌ عَلَی آلِ خَیْرِ النَّبیین سلامٌ عَلَی رَوْضَهِ حَلَّ فِیها امامٌ یُباهِی بِهِ المُلکَ و الدینُ

اباصلت می گوید:خدمت اقا بودم به من فرمود: اباصلت،منتظرم بمان اگر آمدم و دیدی عبا بر سر افکنده ام دیگر با من صحبت نکن بدان مرا مسموم کرده اند. بدان هدف شان را به نتیجه رسانده اند. اباصلت می گوید:آقا رفت من هم چشم به در گشودم. خدا کند آقا عبا به سر نیفکنده باشد، اما یک وقت دیدم در باز شد، امام عبا را به سرافکنده از خانه ی مأمون بیرون آمد، نمی دانم چه شده بود؟۱ اما بعد از هر چند قدمی یک لحظه می نشست، یک لحظه بلند می شد- اباصلت،جگرم پاره پاره شد. این سم چه کرد با بدن آقا؟! حضرت داخل منزل شد، در را بستم. آقا سئوال کرد:خدمتکارها غذا خورده اند؟! گفتم:نه یابن رسول الله، با این حالی که شما دارید مگر می شود غذا خورد. فرمود: بروید سفره بیندازید، همه را خبر کنید. اباصلت می گوید:سفره انداختیم، خدمت کارها و غلام ها سر سفره نشستند،زیر بغل های امام رضا را گرفتند و آوردند. از یک یک آن ها حالشان را پرسید. سفره را برچیدیم و خدمتکارها رفتند. لحظه ای بعد دیدم آقا ضعف کرد.۲ فرش ها را کنار زد و شکم را به زمین چسباند؛یَتَمَلْمَلُ تَمَلْمُلَ السَّلیم؛ مثل مار گزیده به خود می پیچد، دائماً به در نگاه می کرد و انتظار می کشید.یه وقت دیدم سرش روی زانوی جواد الائمه است،از مدینه آمده بود. خودش به آن شخص فرمود: من دارم می روم سر بابام را به دامن بگیرم، و ودایع امامت را تحویل بگیرم.

ص: ۴۴۹۹

یـا بقیهـالله،آقـا جواد الائمه علیه السـلام از مـدینه با طی الارض خودش را کنار بـدن بابا رسانـد. اما دل ها بسوزد برای آقا امام سجاد که نتوانست از خیمه ها بیایـد. مگر از خیمه ها چه قدر راه بود که امام سـجاد نتوانست سـر بابا را به دامن بگیرد؟! هرچه اباعبدالله منتظر ماند،خبری نشد کسـی نیست سرش را به دامن بگیرد. چه کرد؟ سرش را روی خاک های گرم کربلا گذاشت؛ فَوَضَعَ رأسَه عَلی الأرض ِ و التّراب؛ صورت را گذاشت روی خاک کربلا.

مدارک:

۱-منتهی الامال،ص۱۰۵۲؛ سوگنامه آل محمد،ص۱۲۳

۲-منتهی الامال،ص۱۰۵؛ سوگنامه آل محمد،ص۱۲۱

منبع کتاب مقتل" روضه های استاد رفیعی " ص۷۲-۶۹

آمد از راه و کشید آرام عبا روی سرش	یعنی امروزست روز ناله های آخرش
هر قدم رفت و نشست و دست بر پهلو گرفت	می کشد خود را به سوی خانه مثل مادرش
روی خاکِ کوچه دنبالش اگر دقت کنی	بنگری آثاری از خاکی ترین بال و پرش
او زمین می خورد و می خندید بر حالش عَدو	این هم ارثی بود که بُرده ز جَدِّه اطهرش
صحنه جان دادن او روضه مستوره شد	حُجره در بسته می داند چه آمد بر سرش
بار دیگر صورت خاکی و دست و پا زدند	خادمش دید و ولی هرگز نمی شد باورش
یک بُنَیَّ گفت و از کام پسر بوسه گرفت	از مدینه بهر یاری زود امد دلبرش
کربلا بابا رسید اما پسر افتاده بود	قلب شاعر آب شد در این دو بیت اخرش
هر چقدر اغوش خود وا کرد اکبر جا نشد	تا که اخر در عبا پیچید جسم اکبرش

تا قیامت هم نمی فهمند اهل معرفت		از چه آمد دست بر سر بین لشگر خواهرش

شاعر : قاسم نعمتی

شنیده اید امام رضا (علیه السّلام) وقتی از خانه ی مأمون بیرون آمد از شدت زهر جفا دائم میان کوچه روی زمین می نشست و پا می شدند،

این تنها جایی نبود که از اهل بیت یک نفر زمین می خورد، چند جای دیگر هم در تاریخ داریم:

یک مادری را می شناسم از خانه تا مسجد چند مرتبه زمین نشست و بلند شد.

یک آقایی را می شناسم که تا خبر جان دادن همسرش را شنید از مسجد تا خانه می دوید و زمین می نشست.

یک آقایی را می شناسم از خیمه گاه تا کنار بدن علی اکبرش می دوید و زمین می خورد. یک خواهری را می شناسم از خیمه تا گودال هی می دوید و زمین می خورد. از حرم تا قتلگه ... .

یک آقایی را می شناسم لحظه های آخر در یک قسمت کوتاه از شدت تیر و نیزه ها زمین خورد و بلند شد.

یک دختری را می شناسم نیمه شب تو بیابان ها زمین خورد بلند شد ... .

منبع:کتاب گلواژه های روضه

همه برای من بلند گریه کنید

السَّلام ُعَلی مَن اَمَر اَولادَهُ و عیالَهُ بِالنَّیاحَهِ عَلیهِ قَبلَ وُصُولِ القَتُلِ اِلَیهِ .

سلام بر آن مولایی که به فرزندان و عیال خود دستورداد قبل از اینکه شهید شود بر او گریه و زاری نمایند

همه بستگان را جمع کردند فرمودند : همه برای من بلند گریه کنید . گفتند آقاگریه دنبال مسافر میمنتی ندارد . فرموده باشد آری آن مسافری که امید به بازگشت داشته باشد من دیگر از این سفر برنمی گردم اما جد غریبش حسین ، روز عاشورا عازم میدان شد یک وقت دید ذوالجناح قدم از قدم برمی دارد دید دخترش سکینه آمده . چه کرد این وداع با قلب حضرت ، همین قدر بگویم ، دیدند حضرت اشک دختر پاک کرد فرمود : دخترم با اشکهایت دلم را مسوزان .

ص: ۴۵۰۱

ای رخت چشمهٔ خورشید رضا مهر تو مایهٔ امید رضا

نام تو ذکر مناجات من است حرمت قبلهٔ جانان من است

قبله اهل محبت حرمت کعبه عشق سیه پوش غمت

بازدر سینه شکسته است دلم در عزای تو نشسته است دلم

تو خریدار دل سوخته ای چونکه دلخون و جگر سو خته ای

هنگامی که امام رضا می خواست از مدینه حرکت کند دست جوادش را گرفت آورد کنار قبر جدش خاتم الانبیا ، عرضه داشت یا جداه مرا از جوارت دور می کنند اما جوادم را به تو می سپارم غلامی داشت به نام موفّق ، سفارش جوادش را به موفق هم کرد روزها دست جواد را می گرفت به باغستان های مدینه گردش می داد تا دوری پدر او را دلتنگ نکند موفق می گوید : یک روز از تو خانه بیرون آمدیم دیدم امام جواد ناراحت و غمگین است رسیدیم بالای یک بلندی ، یک وقت دیدم امام جواد رویش کرد به طرف خراسان سه مرتبه صدا زد : لبیک ، لبیک ، لبیک یک وقت دیدم جوادالائمه از نظر غایب شد هراسان و ناراحت شدم خدا اگر به خانه برگردم جواب مادرش را چه بدهم یک مرتبه دیدم آقا از دور نمایان شد ، دویدم خودم را به قدمهایش انداختم ، دیدم آقا شال عزا به گردن انداخته صدا می زند : موفق بخدا بابایم را کشتند ۱

۱. بلبل بوستان آل محمد (ص) ، عصر ظهور ، ص ۲۳۷ .

فضائل و کرامات امام رضا(ع)

فضائل و کرامات امام رضا(ع)

فضیلت زیارت امام رضا علیه السلام

ص: ۴۵۰۲

زیارت ائمه علیهم السلام مانند توبه از مکفرات است و مصداق: «ان الحسنات یذهبن السیئات» (هود: ۱۱۴) می باشد،

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«قال رسول اللّه - صلی الله علیه و آله - ستّد فَنُ بضعهٌ منی بخراسان مازارها مکروب الا نفس الله کربه و لا مذنب الا غفرالله ذنوبه» (۱)

بزودی پاره ای از بدن من در زمین خراسان دفن می شود، هیچ غمگینی او را زیارت نمی کند، مگر آن که خدا غمش را زایل می کند و هیچ گناهکاری او را زیارت نمی کند، مگر آن که خدا گناهانش را می آمرزد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلام را در وقتی فرموده که هنوز پدر و مادر امام هم به دنیا نیامده بودند.

امام جواد صلوات الله علیه به داوود صرمی فرمود:

«من زار ابی فله الجنه».(۲) هر که قبر پدرم را زیارت کند اجرش بهشت است.

«قال ابوجعفر محمد بن علی الرضا - علیه السلام - ضمنت لمن زار قبر ابی - علیه السلام - بطوس عارفاً بحقه الجّنهَ علی اللّه عزوجل» (۳).

فرمود: هر کس قبر پدرم را عارفاً بحقه زیارت کند ازطرف خدا بهشت او را ضمانت می کنم

سخنی گهربار

مؤمن واقعی

«قال الرضا علیه السلام لایکون الم□من م□مناً حتّی یکونَ فیه ثلاث خصالٍ: سنهٌ من ربه و سنه من نبیه و سنه من ولیّه، فاما السّنهُ من ربه فکتمان السر و اما السنه من نبیه فمداراه الناس و اما السنه من ولیّه فالصبر فی الباساء والضراء» تحف العقول: ص ۴۴۲.

۱- (۱) . وسائل الشیعه: ج ۱۰ ص ۴۳۳ و ۴۳۵.

۲- (۲) . وسائل الشیعه: ج ۱۰ ص ۴۳۳ و ۴۳۵.

۳- (۳) . وسائل الشیعه: ج ۱۰ ص ۴۳۳ و ۴۳۵.

ثامن الائمه صلوات الله علیه فرمود: م￼من، م￼من (واقعی) نمی شود مگر آن که در وی سه سنت (عادت و کار) باشد: سنتی از پروردگارش،سنتی از پیامبرش و سنتی از امامش. اما خصلتش از پروردگار آن است که اسرار مردم را مخفی بدارد و افشا نکند و اما خصلتش از پیامبر آن است که با مردم مدارا کند، و امام خصلتش از امام آن است که در ضررهای بدنی و مالی صبر و استقامت داشته باشد.

احسان

۱-مردی به محضر حضرت رضا علیه السلام آمد و گفت: به اندازه مروت خویش به من احسان کن، فرمود: نمی توانم (زیرا مروت امام خارج از حد بود). گفت: پس بقدر مروت من احسان کن، امام فرمود: آری، بعد به غلامش فرمود: دویست دینار به او بده.

۲-امام در روز عرفه در خراسان همه مالش (شاید نقدینه باشد) را احسان کرد و به اهل نیاز تقسیم فرمود. فضل بن سهل گفت: این غرامت و اسراف است. فرمود: نه، بلکه غنیمت است، آنچه را که در آن پاداش و کرامت هست، غرامت مشمار.(۱)

علی بن موسی عالم آل محمد

موسی بن جعفر صلوات الله علیه به پسرانش می فرمود: برادرتان علی بن موسی عالم آل محمد است، از او از دینتان بپرسید، آنچه می گوید حفظ کنید، من از پدرم امام صادق - علیه السلام - دفعات شنیدم می گفت:عالم آل محمد در صلب تو است ای کاش او را درک می کردم، او همنام امیرالم￼منین علی است..(۲)

امام صادق صلوات الله علیه در ۲۵ شوال ۸۳ هجری از دنیا رفت، امام رضا - علیه السلام - بعد از ۱۶ روز در ۱۱ ذوالقعده همان سال به دنیا آمد.

ص: ۴۵۰۴

۱- (۴) . بحارالانوار /۱۰۱/ ۱۰۰/ ۴۹.

۲- (۵) . بحارالانوار /۱۰۱/ ۱۰۰/ ۴۹.

تواضع

مردی از اهـل بلغ گویـد: در سـفر خراسـان در خـدمت امـام رضـا علیه السـلام بودم.روزی طعـام خواست، همه خـدمتکاران از سیاهـان و دیگران را کنـار سـفره جمع کرد، گفتم: فـدایت شوم،بهتر آن است که آنهـا در خوان دیگری بخورنـد. فرمود: آرام باش پروردگار همه یکی است، مادرمان حوا و پدرمان آدم یکی است، مجازات بسته به اعمال است

«فقال: مه ان الرّبّ تبارك و تعالی واحد، والام واحده والاب واحد و الجزاء بالاعمال» (۱).

بنده نوازی

امـام صـلوات الله علیـه به غلامـانش گفته بـود: در وقت طعـام خـوردن اگر بالاـی سـرتان هم بایسـتم قبـل از تمـام کردن طعـام برنخیزیـد، یاسر گویـد: گـاهی بعضـی از مـا را صـدا می کرد، می گفتنـد: مشـغول طعام خوردننـد، می فرمود: پس بگـذارید طعامشان را تمام کنند: «قال: ان قمت علی ر□وسکم و انتم تاکلون فلاتقوموا حتی تفرغوا». (۲)

فضائل و کرامات امام رضا «ع» از دیدگاه اهل سنت

اشاره

نویسنده: حاج ماموستا اقبال بهمنی(از علمای شافعی کردستان)

فضائل و کرامات حضرت رضا علیه السلام از دیدگاه اهل سنت

حضـرت علی بن موسـی بن الرضا علیه السـلام از نسل فرزند یگانه و دختر بی همتای حضـرت رسول الله و از ذریه امیر مومنان حضـرت علی، در زمره اهل بیت پیامبر به شـمار می رود و این فضـیلتی است که بسیاری از دانشـمندان اهل سـنت بـدان اشاره نموده اند.

یکی از این علمای اهل سنت

حافظ ابو عبدالله حاکم نیشابوری متولد ۳۲۱ قمری است. ایشان درباره حضرت رضا می نویسد:

ص: ۴۵۰۵

۱- (۶) . بحارالانوار /۱۰۱/ ۱۰۰/ ۴۹.

۲- (۷) . فروع کافی: ج ۶ ص ۲۹۸.

«سلطان اولیای خدا، برهان اهل تقوا، میراث بر دانش پیامبران، فرودگاه اسرار پروردگار جهان، ولی خدا و برگزیده او، پاره جگر رسول الله، پناگاه امت و اندوه زدای خاطره ها، در روز قیامت و درماندگی گناهکاران از برای رهایی و امتحان الهی و سنجش اعمال با میزان و ترازوی اخلاص هنگام انگیزش و کاوش از رازهای انسان ها _ آنگونه که خود آن حضرت وعده فرمود که در سه موقف : یکی در برابر میزان و دیگری به هنگام پراکنده شدن نامه اعمال و دیگری بر پل صراط سفره شفاعت و بخشندگی بگسترد.»

(به نقل از تاریخ نیشابوری ص ۳۰۷)

ابن طلحه شافعی نیز در باره آن حضرت می فرماید:

«او سومین علی از اهل بیت است و هر کس از سر انصاف درباره او بیندیشد و تامل کند می یابد که او وارث علی علیه السلام و سومین علی از اهل بیت رسول الله (ص) است که ایمانش بالنده، شانش بلند و مقامش رفیع، یارانش فراوان، برهانش آشکار و روشن، و مکنتش گسترده شده است و .... فضیلت هایش عالی بود، صفاتش بر طبق سنت پیامبر شکل گرفته بود، مکارم اخلاقش نبوی و خاتمی، خوی و طبیعتش اخزمی، اخلاقش عربی، نفس شریفش هاشمی، آن حضرت بزرگتر و فراتر از آن که مناقب و فضایل او توصیف گردد. اما فضیلت ها و صفات آن حضرت و عنایات خاص خداوند به ایشان و بلندی شأن و گرانی قدر آن حضرت به گونه ای بود که ... بسیاری از اطرافیان مامون را به وحشت انداخت.»

(مطالب السئول ص ۸۵)

استاد دکتر حسن ابراهیم حسن،

رئیس دانشگاه اسیوط و استاد تاریخ اسلام در دانشگاه قاهره ضمن تحلیل سیاسی رابطه آن حضرت با مامون و گزارش مشروحی از حادثه مهم ولایت عهدی ایشان نوشته است:

«علی بن موسی الرضا علیه السلام در سال ۱۴۸ ق متولد شد و دانش و تقوای او بسیار عظیم بود. به ابی نواس گفتند چرا در مدح و فضیلت های گوناگونی که یکجا در او جمع شده است شعر نمی سرایی؟ در پاسخ گفت: من از ستایش کسی که جبرائیل امین خادم پدر او بوده است ناتوانم و به خدا سوگند برای احترام و تعظیم او درباره اش شعر نسرودم . چه این که کسی مانند من چگونه می تواند کسی چون او را توصیف کند.»

وی افزوده است : «مردم خراسان به او عشق می ورزیدند و از سر اخلاص و صدق خود را مطیع او می دانستند .»

(تاریخ الاسلام جلد ۲ صحفه ۱۵۰ و ۱۵۵)

روایات نقل شده از آن حضرت توسط اهل سنت

دانشمندان اهل سنت روایاتی از امام رضا علیه السلام نقل نموده اند. از جمله حاکم نیشابوری نوشته: «چون امام رضا به نیشابور آمد بزرگان و دانشوران و عالمان، قلم و دوات با خود آورده بودند تا از گوهر جوشان ایشان بهره برند. آن حضرت فرمود:

التعظیم لامرالله و الشفقه علی خلق الله: بزرگداشت فرمان خدا و مهربانی با بندگان خدا.»

شرح حدیث بدین گونه است که مومنان باید فرمان ها و احکام خدا را کوچک نشمارند و فروتنانه به استقبال آن ها شتافته و در انجام آن ها بکوشند. اما باید توجه داشت که تعظیم، تسبیح و خشوع در مقابل خداوند لازم است اما کافی نیست بلکه باید با خلق خدا، اعم از انسان ها، حیوانات و حتی گیاهان مهربانی کرد. انسان مومن، موفق و کامل کسی است که در مقابل خدا خاشع و با مردم مهربان باشد و این دو بال پرواز به سوی خوشبختی است.

روایت دیگری

که از امام رضا علیه السلام نقل شده روایت «سلسله الذهب» است. امام در این روایت می فرماید:

«لا اله الا الله حصنی ، فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی اُمن من عذابی»

امام احمد بن حنبل، رحمه الله علیه، می فرماید: اگر این حدیث بر کسی که جنون داشته باشد خوانده شود شفا می یابد. (الصواعق المحرقه ص ۳۱۰ فضایل امام رضا)

در روایت دیگر امام رضا از رسول الله روایت می کند:

الایمان معرفه بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان . در این حدیث تعریفی از ایمان بیان گردیده که ایمان عبارت است از شناخت به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان آن می باشد.

(الصواعق المحرقه ص ۳۱۰ فضایل امام رضا)

کرامات امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در کتب اهل سنت

۱. عده زیادی از کفار و آتش پرستان و علمای ادیان دیگر مانند مسیحی و یهودی و زرتشتی به دست علی بن موسی الرضا علیه السلام به دین اسلام گرویده اند . یکی از انها حضرت شیخ معروف کرخی که یکی از سر سلسله طریقه قادریه می باشد .

۲. ابو اسماعیل سندی گفته است: روزی با علی بن موسی الرضا علیه السلام در حیاطی بودم با وی سخن می گفتم، ناگاه گنجشکی آمد و خود را پیش وی در زمین انداخت و بانگ می کرد و اضطراب می نمود علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود که میدانید که این گنجشک چه می گوید گفتم : الله اعلم و رسوله وابن رسوله فرمود که می گوید : در این خانه ماری دآمده است و می خواهد که فرزندان مرا بخورد. پس فرمود که برخیز و به این خانه درای و ان مار را بکش ، برخواستم و به آن خانه درامدم دیدم که ماری گرد ان خانه می گردد وی را بکشتم .

(شواهد النبوت ص ۱۸۷)

۳. ابواسـماعیل سندی می فرماید خاتون من حامله بود پیش علی بن موسی الرضا علیه السلام امدم ، و گفتم دعا کن که خدای تعالی وی را پسـری گردانـد فرمود : که خاتون تو به دو فرزند حامله است . چون برگشـتم در خاطر من افتاد که یکی را محمد نـام نهم دیگری را علی . مرا آواز داد که یکی را علی نـام کن و یکی را ام عمرو . چون ان فرزنـدان به زمین امدنـد یکی پسـر بود دیگری دختر ،علی و ام عمرو نـام کردم ، روز ی از مـادر خود پرسـیدم که ام عمرو چه نـام است ؟ گفت : نـام مادر من ام عمرو بوده است.

(شواهد النبوه ص ۱۸۸)

حکایات آموزنده از زندگانی امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

حکایات آموزنده از زندگانی امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

داستان اول :اسراف

روزی غلامان امام رضا (علیه السـلام) میوه می خوردند اما هنوز همه ی یک میوه را نخورده آن را می انداختند.حضرت به آن ها فرمود : سبحان الله ! اگر شـما نیازی ندارید انسانهایی هسـتند که نیاز دارند آنها را به نیازمندان بدهید. بحارالانوار جلد ۴۹ صفحه ۱۰۲

داستان دوم:گرامیداشت میهمان

مهمانی بر امام رضا (علیه السـلام) وارد شد ، حضرت نزد او نشسته بود و با وی صحبت می کرد به گونه ای که بخشی از شب را با یکدیگر می گذراندند ، در این هنگام چراغ روشـنایی دارای مشـکل و خرابی شد. مهمان امام (علیه السلام) که خرابی را مشاهـده می کرد دست برد تـا آن را اصـلاح کنـد.در این هنگـام حضـرت مانع کار او شـد و خود آن را درست کرد و سـپس فرمود : ما خاندانی هستیم که مهمانان خود را به خدمت نمی گیریم. بحارالانوار جلد ۴۹ صفحه ۱۰۲

داستان سوم:پاداش پوشاندن نیکی

یسع بن حمزه گوید : در مجلس امام رضا (علیه السلام) بودیم و با او صحبت می کردیم و جمع فراوانی از مردم در آن مجلس حضور داشتند و از حلال و حرام الهی از آن حضرت سئوال می کردند که مردی بلند قامت و گندمگون وارد مجلس شد و به امام (علیه السلام) عرض کرد : السلام علیك یا بن رسول الله. من مردی از دوستداران شما و پدران و اجداد شما هستم ، از سفر حج می آیم.پولم را گم کردم و چیزی ندارم تا به وطنم برسم .اگر امکان دارد کمک کنید و مرا به وطنم برسانید.خداوند مرا از نعمت هایش بهره مند کرده است وقتی به مقصد رسیدم آنچه به من داده اید را از طرف شما صدقه می دهم زیرا خود مستحق صدقه نیستم.امام رضا (علیه السلام) به او فرمود : بنشین خداوند تو را مورد رحمت خویش قرار دهد.آن گاه رو به مردم کرد و با آنان سخن می گفت تا همه ی آنها به تدریج از مجلس بیرون رفتند و تنها من و سلیمان جعفری و خیثمه و آن مرد مسافر در مجلس امام (علیه السلام) ماندیم.حضرت فرمود : آیا اجازه می دهید من به اندرون خانه وارد شوم ؟ سلیمان عرض کرد : خداوند امر شما را مقدم داشته است.حضرت برخاست و وارد اتاقی شد و پس از مدتی بازگشت و دست خود را از بالای در بیرون کرد و گفت : آن مرد مسافر خراسانی کجاست ؟ او در جواب گفت : من اینجا هستم.امام (علیه السلام) فرمود : این دینارها را بگیر و هزینه ی سفر کن و لازم نیست از طرف من صدقه دهی و برو که نه من تو را ببینم و نه تو مرا مشاهده کنی.مرد مسافر پول را گرفت و رفت.سلیمان به امام رضا (علیه السلام) فدایت شوم عطا کردی و مهربانی فرمودی اما چرا خود را به هنگام پول دادن نشان ندادی و از پشت در دست خود را بیرون کردی ؟ امام (علیه السلام) فرمود : ترسیدم ذلت و شرمندگی درخواست کردن را به هنگام برآوردن حاجتش در چهره ی او ببینم.آیا سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را شنیده ای که فرمود : پاداش کسی که کار نیکش را می پوشاند برابر هفتاد حج است و کسی که آشکارا گناه می کند ذلیل است و پوشاننده ی گناه مورد عفو قرار می گیرد. سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۴۱۸ و ۴۱۹

داستان چهارم:تواضع امام رضا علیه السلام در حمام

امام رضا (علیه السلام) وارد حمام عمومی شد ، شخصی در حمام بود که امام (علیه السلام) را نمی شناخت به او گفت : بدن مرا کیسه بکش.امام (علیه السلام) شروع کرد بدن وی را کیسه کشید ، که مردم او را شناختند و آن مرد از کاری که کرده بود شرمنده گردید و از آن حضرت معذرت خواهی می کرد.اما امام (علیه السلام) او را دلداری می داد و به کار خود ادامه می داد. بحارالانوار جلد ۴۹ صفحه ۹۹

داستان پنجم:ثواب تشییع جنازه

موسی بن سیّار گوید : من در مسافرت به طوس همراه امام رضا (علیه السلام) بودم.وقتی به دیوارهای شهر طوس رسیدیم شنیدیم صدای شیون بلند است.به دنبال آن رفتیم که ناگاه به جنازه ای برخوردیم.همین که چشمم به جنازه افتاد دیدم سیدم امام رضا (علیه السلام) از اسب پیاده شد و نزدیک جنازه رفت و او را بلند کرد و خود را به آن جنازه چسبانید آن چنان که نوزاد برّه ، خود را به مادرش می چسباند.آن گاه رو کرد به من و فرمود : ای موسی بن سیّار ! هرکه جنازه ی دوستی از دوستان ما را تشییع کند از گناهان خود بیرون شود آن گونه که از مادر تولد شده بود و گناهی نداشت.وقتی جنازه را نزدیک قبر بر زمین گذاردند دیدم حضرت به طرف میّت رفت و مردم را کنار زد تا این که خود را به جنازه رسانید.پس دست خود را به سینه ی او نهاد و فرمود : ای فلان بن فلان تو را به بهشت بشارت باد ، بعد از این ساعت دیگر وحشت و ترسی برای تو نیست.عرض کردم فدایت شوم آیا این میت را می شناسی در حالی که به خدا سوگند این سرزمین را تا به حال ندیده بودید و به آن سفر نکرده بودید.امام (علیه السلام) فرمود : ای موسی ! آیا نمی دانی که اعمال شیعیان ما در هر صبح و شام بر ما عرضه می شود ؟ پس اگر تقصیری در اعمال آنها دیدیم از خدا می خواهیم که عفو کند و اگر کاری خوبی دیدیم از خدا می خواهیم به او پاداش دهد. بحارالانوار جلد ۴۹ صفحه ۹۸

داستان ششم: هدیه گرفتن و حمد خدا گفتن

دعبل بن علی (شاعر و مداح معروف) خدمت امام رضا (علیه السلام) رسید. حضرت فرمود : به او هدیه ای دادند ، او گرفت ولی حمد خدا نکرد.امام (علیه السلام) به او فرمود چرا حمد خدا نکردی ؟ دعبل گوید بعد از آن به خدمت امام جواد (علیه السلام) رسیدم و آن حضرت دستور داد به من هدیه ای دادند ، من گرفتم و گفتم : (الْحَمْدُ للّه) حضرت فرمود : اکنون ادب شدی.(از تذکری که پدرم داد ادب شدی) اصول کافی ، مولد ابی جعفر محمد بن عليٍ الثانی (علیهما السلام)

فضیلت زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

فضیلت زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

فضیلت زیارت إمام الإِنس و الجنه المدفون بأرض الغربه بضعه سید الوری مولانا أبو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و علی آبائه و أولاده أئمه الهدی.

پس بیشتر از آن است که احصا شود و ما در اینجا تبرک می جوییم به ذکر چند خبر و نقل می کنیم اکثر آن را از تحفه الزائر:

اول

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: زود باشد که پاره ای از تن من در زمین خراسان مدفون گردد و هیچ مؤمنی زیارت نکند او را مگر آنکه حق تعالی بهشت را از برای او واجب گرداند و بدنش را بر آتش جهنم حرام گرداند: و در حدیث معتبر دیگر فرمود که: پاره ای از بدن من در خراسان مدفون خواهد شد هر غمناکی که او را زیارت کند البته حق تعالی غمش را زایل گرداند و هر گناهکاری که او را زیارت کند البته خدا گناهانش را بیامرزد.

ص: ۴۵۱۲

دوم

به سند معتبر منقول است

که حضـرت موسـی بن جعفر علیهمـا السـلام فرمود که: هر که زیارت کنـد قبر فرزنـد من علی را او را نزد خـدای تعالی ثواب هفتاد حـج مقبول بوده باشـد راوی اسـتبعاد کرد و گفت هفتاد حـج مقبول حضـرت فرمود که بلی هفتاد هزار حج گفت هفتاد هزار حج فرمود که چه بسـیار حجی باشد که مقبول نباشد هر که آن حضرت را زیارت کند یا یک شب نزد آن حضرت بماند چنـان باشـد که خـدا را در عرش زیـارت کرده باشـد گفت چنـانچه خـدا را در عرش زیارت کرده باشـد فرمود بلی چون روز قیـامت می شود بر عرش الهی چهـار کس از پیشـینیان و چهـار کس از پسـینیان خواهنـد بود امـا پیشـینیان پس نوح و ابراهیم و موسـی و عیسـی علیهم السـلام هسـتند و اما پسـینیان پس محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام هستند پس ریسمانی می کشـند در پای عرش پس می نشـیند با ما زیارت کننـدگان قبور ائمه و بدرستیکه زیارت کنندگان قبر فرزندم علی درجه ایشان از همه بلندتر و عطایشان از همه بیشتر خواهد بود.

سوم

از حضرت امام رضا علیه السلام

روایت است که فرمود: در خراسان بقعه ای هست که بر آن زمانی خواهـد آمد که محل رفتن و آمدن ملائکه خواهد بود پس پیوسـته فوجی از ملائکه از آسـمان فرود خواهنـد آمـد و فوجی بالا خواهنـد رفت تا در صور بدمنـد پرسـیدند یا ابن رسول الله کـدام بقعه است فرمود که آن در زمین طوس است و آن و الله باغی است از باغهای بهشت هر که مرا زیارت کنـد در آن بقعه چنان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کرده است و بنویسد حق تعالی از برای او بسبب آن زیارت ثواب هزار حج پسندیده و هزار عمره مقبوله و من و پدرانم شفیعان او باشیم در روز قیامت.

چهارم

به چندین سند صحیح

از ابن ابی نصـر منقول است که گفت: خواندم نامه امام رضا علیه السـلام را که نوشته بود که برسانید به شیعیان من که زیارت من نزد خـدا برابر است با هزار حـج پس من این حدیث را به خدمت امام محمد تقی علیه السـلام عرض کردم فرمود بلی و الله هزار هزار حج هست از برای کسی که آن حضرت را زیارت کند و حق او را شناسد.

پنجم به دو سند معتبر

منقول است که حضـرت امام رضا علیه السلام فرمود: هر که مرا زیارت کند با این دوری قبر من بیایم بنزد او در سه موطن روز قیـامت تـا او را خلاصـی بخشم از اهوال آنهـا در وقتی که نامه های نیکوکاران در دست راست ایشان و نامه های بـدکاران در دست چپ ایشان پرواز کند و نزد صراط و نزد ترازوی اعمال.

ششم

در حدیث معتبر دیگر

فرمود که: زود باشد که کشـته شوم به زهر با ظلم و ستم و مدفون شوم در پهلوی هارون الرشید و بگرداند خدا تربت مرا محل تردد شـیعیان و دوستان مـن پس هر کـه مرا در ایـن غربت زیـارت کنـد واجب شـود برای او که من او را زیـارت کنم در روز قیامت و سوگنـد می خورم به خدایی که محمد صـلی الله علیه و آله را گرامی داشـته است بر پیغمبری و برگزیده است او را بر جمیع خلایق که هر که از شـما شـیعیان نزد قبر من دو رکعت نماز کند البته مستحق شود آمرزش گناهان را از خداوند عالمیان در روز قیـامت و به حق آن خداونـدی که مـا را گرامی داشـته است بعـد از محمـد صـلی الله علیه و آله به امـامت و مخصوص گردانیـده است ما را به وصـیت آن حضـرت سوگند می خورم که زیارت کنندگان قبر من گرامی تر از هر گروهی اند بر خدا در روز قیامت و هر مؤمنی که مرا زیارت کنـد پس بر روی او قطره ای از باران برسـد البته حق تعالی جسد او را بر آتش جهنم حرام گرداند.

ص: ۴۵۱۴

هفتم

به سند معتبر منقول است

که محمد بن سلیمان از امام محمد تقی علیه السلام پرسید که: شخصی حج واجب خود را کرده است بعنوان حج تمتع پس به مدینه رفت و زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را کرد پس رفت به نجف و زیارت پدرت امیر المؤمنین علیه السلام را کرد و حق او را می شناخت و می دانست که او حجت خدا است بر خلق او و او درگاه خدا است که از آن در به خدا باید رسید پس سلام کرد بر آن حضرت پس رفت به کربلا و حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت کرد پس رفت به بغداد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را زیارت کرد پس به شهر خود برگشت و در این وقت خدا آنقدر مال به او روزی کرده است که به حج می تواند رفت کدام بهتر است از برای این مرد که حج واجب خود را کرده است که برگردد و باز حج بکند یا برود به خراسان و پدرت امام رضا علیه السلام را زیارت کند فرمود بلکه برود بر پدرم سلام کند افضل است و باید که در ماه رجب باشد و در این زمان مکنید که بر ما و شما از خلیفه خوف تشنیع هست.

هشتم

شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه

از حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده که فرمود: در میان دو کوه طوس قطعه ای از زمین است که از بهشت برداشته شده است هر که داخل شود در آن ایمن خواهد بود در روز قیامت از آتش.

ص: ۴۵۱۵

نهم و نیز از آن حضرت

روایت کرده که فرمود: من ضـامنم از جانب حق تعالی بهشت را از برای هر که زیارت کنـد قبر پـدرم را به طوس در حالی که عارف به حق آن حضرت باشد.

دهم

شیـخ صـدوق در عیون اخبـار الرضا روایت کرده که: مردی از صالحین دیـد در خواب حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله را عرض کرد به خدمت آن حضرت که یا رسول الله از فرزندان تو کدام یک را من زیارت کنم فرمود بعضی از فرزندان من زهر خورده آمـد نزد من و بعضـی کشـته شـده آمـد گفتم کـدام یـک از آنها را زیارت کنم با پراکنـده شـدن مشاهـد ایشان فرمود زیـارت کن آن کسـی را که به تو نزدیکتر است یعنی محل تو به قبر او نزدیکتر است و او مـدفون است به زمین غربت گفتم یا رسول الله از این فرمایش رضا را قصد کردید فرمود بگو صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ بگو صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ بگو صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ سه مرتبه این را فرمود مؤلف گوید که در وسایل و مستدرک ابوابی ذکر شده در استحباب تبرک به مشهد امام رضا علیه السلام و مشاهد ائمه علیهم السـلام و استحباب اختیـار زیارت حضـرت رضا بر زیارت امام حسـین علیهما السـلام و بر زیارت هر یک از ائمه علیهم السـلام و بر حـج منـدوب و عمره منـدوبه و چون این کتاب گنجایش تطویل ندارد ما به همین چند خبر که عشـره کامله اسـت اکتفا کردیم .

برگرفته از کتاب شریف مفاتیح الجنان (تألیف محدث عالیقدر حاج شیخ عباس قمی {رضوان الله تعالی علیه}

ص: ۴۵۱۶

به سند معتبر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده است که حضرت رسول (ص) فرمود : پاره ای از تن من در زمین خراسان مدفون خواهد شد ، هر مومنی که او را زیارت کند البته بهشت بر او واجب شود و بدنش بر آتش جهنم حرام گردد.
منتهی الآمال (حاج شیخ عباس قمی ره) جلد ۲ صفحه ۹۱۲

بزنطی می گوید : نامه حضرت رضا (علیه السلام) را که به خط مبارکش بود خواندم : به شیعیانم ابلاغ کن که ثواب زیارت من نزد خداوند مساوی است با ثواب هزار حج و هزار عُمره مقبوله ، من به حضرت جواد (علیه السلام) گفتم آیا با هزار حج ؟! فرمود : آری ، به خدا قسم و مساوی است با هزار هزار حج برای کسیکه او را زیارت کند و عارف به حق او باشد.
انوارالبهیه (شیخ عباس قمی ره) صفحه ۲۶۴

امام رضا (علیه السلام) فرمودند : کسی که زیارت کند مرا با وجود دوری خانه و آرامگاه من در روز قیامت سه هنگام نزد او می آیم تا او را از ترسها و خوفهای آن نجات دهم : ۱. در وقت رسیدن نامه های اعمال مردم به دست راست و چپ ۲. نزد پل صراط ۳. هنگام میزان اعمال (رسیدگی به اعمال).انوارالبهیه (شیخ عباس قمی ره) صفحه ۲۶۵

داستان شرفیاب شدن دعبل خزایی خدمت امام ابوالحسن الرضا (ع) و خواندن اشعار در مدح آنحضرت

داستان شرفیاب شدن دعبل خزایی خدمت امام ابوالحسن الرضا (علیه السلام) و خواندن اشعار در مدح آنحضرت

ص: ۴۵۱۷

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السلام» از عبدالسلام هروی نقل کرده است که گفت: دعبل خزاعی (۱) در مرو خدمت علیّ بن موسی الرضا علیه السلام رسید، عرض کرد : قصیده ای در مدح شما سروده ام و قسم یاد کرده ام که آن را برای کسی قبل از شما آن را نخوانم . امام علیه السلام اجازه فرمود که آن را بخواند .

دعبل شروع کرد به خواندن قصیده اش که متجاوز از ۱۲۰ بیت است که ترجمه بیت اوّل آن چنین است :

مدارس آیات خَلَتْ عن تلاوه ومَنزلُ وحی مُقْفِرُ العَرصات

محل تدریس آیات الهی که اکنون از تلاوت آیات بر کنار مانده است ، و محل نزول وحی پروردگار که از فعالیت بازمانده است .

چون به این شعر رسید :

أری فَیْئَهُم فی غیرهم متقسّماً وأیدیهم من فیئهم صفرات

غنیمتی که مال ایشان است در دست دیگران می بینم که بین خودشان تقسیم می کنند، در حالیکه دست خود ایشان از آن غنیمت خالی است.

حضرت رضا علیه السلام گریه کرد و فرمود: راست گفتی ای خزاعی . و چون به این شعر رسید :

إذا وتروا مدّوا إلی واتریهم أکفّاً عن الأوتار منقبضات

هنگامی که به آن ها ستم شود به ستمگر خود دست انتقام دراز نمی کنند بلکه بدی را با احسان مقابله می کنند و دستشان از انتقام خالی است.

حضرت رضا علیه السلام کف دستان خود را زیر و رو کرد و فرمود: بلی بخدا قسم خالی است، و چون به این شعر رسید :

لقد خفت فی الدنیا وأیّام سعیها   وإنّی لأرجو الأمن بعد وفاتی

هر آینه در دنیا زندگی من آمیخته با ترس و وحشت بود و همانا امیدوارم که بعد از مرگم از امن و امان برخوردار باشم .

حضرت رضا علیه السلام فرمود:آمنک اللّٰه تعالی یوم الفزع الأکبر .خداوند تو را امان دهد و ایمن گرداند روزی که هراس آن زیاد است .

و هنگامی که دعبل به این بیت رسید :

وقَبْرٌ ببغداد لِنَفْس زکیّه   تَضَمَّنَها الرَّحمان فِی الغُرُفاتِ

و قبری از شما در بغداد است برای آن وجود پاک ، و غرفه ای از غرفه های بهشت است که او را در بر گرفته است .

حضرت رضا علیه السلام به او فرمود:

آیا به این قسمت از قصیده ات اجازه می دهی دو بیت اضافه کنم که قصیده تو با آن کامل شود؟

وقبرٌ بطوس یالَها من مُصیبهٍ   توقّد فی الأحشاء بالحرقات

إلی الحشر حتّی یَبْعَثَ اللَّهُ قائماً   یُفرِّجُ عَنَّا الهَمَّ والکُرُباتِ

و قبری در طوس است که برای آن مصیبت هایی است که تا روز قیامت آتش از دل های سوخته شعله ور خواهد بود .

تا آنکه خدا قیام کننده و منتقم ما را برانگیزاند ، و غصّه ها و اندوه ما را برطرف سازد .

دعبل عرض کرد: من قبری از شما خانواده در طوس نمی شناسم، اینکه فرمودید قبر چه کسی است؟

فرمود: ذاک قبری ولاتنقضی الأیّام واللیالی حتّی یصیر طوس مختلف شیعتی وزوّاری. ألا ـ فمن زارنی فی غربتی بطوس کان معی فی درجتی یوم القیامه مغفوراً له.

آن قبر من است؛ روزها و شب ها به پایان نمی رسد که طوس محلّ رفت وآمد شیعیان و زائران من می گردد .

بدانید هر کس مرا در شهر طوس و در آن غربت زیارت کند فردای قیامت با من و در درجه من خواهد بود در حالی که گناهانش آمرزیده شده باشد.

بعد از آنکه دعبل قصیده اش را به پایان رسانید، حضرت رضا علیه السلام از جا برخاست، و به دعبل فرمود: جایی نرو ، و خود به اندرون خانه رفت.

پس از مدّتی صد دینار که به نام مبارک او سکّه زده بودند توسّط خادم برای او فرستاد و به او گفت: مولای تو می فرماید : این مبلغ را نفقه و خرجی خودت قرار بده .

دعبل گفت: بخدا قسم بخاطر دینار نیامدم و این قصیده را نگفته ام که دیناری به من برسد و کیسه را برگردانید، و جامه ای از جامه های آن حضرت درخواست نمود که به آن کسب برکت و شرافت کند .

حضرت جبّه یعنی لباس بلندی را که از پشم نرم و نازک تهیّه شده بود به همراه آن کیسه زر برایش فرستاد و به خادم فرمود :

به او بگو این دینارها را بگیر، زیرا روزی به آن احتیاج پیدا می کنی، و دوباره آن را برنگردان.

دعبل آن کیسه و جامه را گرفت و بیرون رفت و از مرو بهمراه قافله ای به راه افتاد، و چون در بین راه به محلّی بنام «میان قوهان» (میان قوهان : شهری بین هرات و نیشابور است) رسید، دزدها بر آن قافله هجوم آوردند . همه اهل قافله را گرفتند و شانه های آن ها را بستند و دعبل از کسانی بود که شانه هایش را بسته بودند، سپس همه اموال آن ها را مالک شدند و بین خودشان تقسیم کردند، یکی از آنها این شعر از قصیده دعبل را که مناسب بود با خود خواند :

ص: ۴۵۲۰

أری فيئهم فی غيرهم متقسّماً وأيديهم من فيئهم صفرات

می بينم اموال آنها را كه ديگران بين خود تقسيم می كنند ، و خود دستهايشان از آن اموال خالی است .

دعبل آن را شنيد و از آن خواننده پرسيد اين بيت شعر كه خواندی از كيست؟

گفت: مردی از اهل خزاعه كه نامش دعبل است .

دعبل گفت: من همان دعبل هستم كه آن قصيده را گفته و اين يک بيت از آن است.

آن شخص فوراً نزد رئيس گروه رفت، او در بالای تپّه مشغول نماز خواندن بود و مذهب شيعی داشت ، وقتی قضيّه را به او خبر داد از جا برخاست و خود به نزد دعبل آمد و به او گفت: تو دعبل هستی؟

گفت : بلی . گفت: قصيده ات را بخوان.

خواندن دعبل قصيده ای را كه برا ی امام رضا عليه السلام خوانده بود را برای اهل قم

وقتی آن قصيده را خواند شانه های او و همه اهل قافله را باز كرد، و آنچه از آنها سرقت كرده بودند به احترام دعبل به آنها برگرداند .

دعبل به راه خود ادامه داد تا به قم رسيد، اهل قم به استقبال او آمدند و از او درخواست كردند كه قصيده اش را بخواند، دستور داد كه همگی در مسجد جامع اجتماع كنند ، و چون جمع شدند بالای منبر رفت و

قصيده اش را برای آنها خواند، آنها هم به او مال و ثروت زياد و جامه های فراوانی به عنوان خلعت بخشيدند، خبر آن جبّه ای كه امام عليه السلام به او مرحمت فرموده به آنها رسيد، لذا از او در خواست كردند كه آن را به هزار دينار به آنها بفروشد و او خودداری كرد، به او گفتند مقداری از آن را به هزار دينار بفروشد امتناع ورزيد، و از شهر قم خارج شد.

پس همین که از روستای اطراف شهر گذشت جمعی از جوانهای عرب خود را به او رساندند و آن جبّه را از او گرفتند ، دعبل به قم بـازگشت و از آنهـا خواست که جبّه را برگرداننـد، جوانهـا از بازگردانـدن آن خودداری کردنـد و به توصـیه و سـفارش بزرگترها و پیرمردان هم توجّهی نکردند.

بـه دعبـل گفتنـد: جبّه دیگر به دست تـو نخواهـد رسـید قیمت آن را که هزار دینـار است بگیر تـا از دست تـو نرود ولی دعبل نپذیرفت، و وقتی از گرفتن جبّه ناامید شد از آنها خواست که مقداری از آن را به او برگردانند . آنها پذیرفتند، مقداری از جبّه را با هزار دینار به او دادند.

دعبـل آنهـا را گرفت و به راه خود ادامه داد تا به وطن و سـرزمین خودش رسـید، در آنجا مشاهـده کرد که دزدان به خانه اش هجوم برده و همه اموالش را دزدیـده انـد، وقتی چنین دیـد صد دیناری را که حضـرت رضا علیه السـلام به او به عنوان صـله و جایزه مرحمت فرموده بودنـد در معرض فروش قرار داد، و یکی از شـیعیان هر دینار آن را به صـد درهم خرید و او صاحب ده هزار درهم شد.

اینجا بود که فرمایش حضرت رضا علیه السلام به خاطرش آمد که فرموده بود : «به این دینارها احتیاج پیدا می کنی».

دعبل کنیزکی داشت که به او خیلی علاقمند بود، و او به چشم درد مبتلا گشـته بود، دکتر برای او حاضـر کرد و وقتی چشمان او را دید گفت: چشم راست او چاره ای ندارد و از دست رفته است، اما چشم چپ را ما معالجه می کنیم و سعی و تلاش خود را مبـذول می داریم و امیـدواریم که سالم بماند. این خبر دعبل را بسـیار اندوهناک نمود، و برای او بی تابی زیاد کرد ، بعد به خاطرش رسـید که پاره ای از آن جبّه نزد او است، آن را برداشت، و بر چشـمان کنیزک مالید، وقتی صـبح کرد دو چشم او را صحیح تر و سالم تر از پیش مشاهده کرد، و آن به برکت حضرت رضا علیه السلام بود.

ص: ۴۵۲۲

عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۶۹ - ۲۶۷/۲، بحار الأنوار : ۲۴۱ - ۲۳۹/۴۹، مناقب ابن شهراشوب: ۳۳۸/۴، إعلام الوری : ۳۲۹ ، اکمال الدین : ۳۷۳/۲، منتخب الأثر : ۲۲۱ ح۳، دلائل الإمامه : ۳۵۷ ح۴، اثبات الهداه : ۲۸۴/۳ ح ۱۰۲

مؤلّف رحمه الله گوید: شیخ عباس قمی رحمه الله نویسنده کتاب «سفینه البحار» گفته است: از علیّ بن دعبل روایت شده است که :

بعد از وفات پدرش ، او را در خواب دید، لباس سفیدی به تن و کلاه سفیدی به سر داشت، از حال او سؤال کرد .

جواب داد: بخاطر بعضی از اعمال نادرستی که در دنیا مرتکب شده بودم حال بدی داشتم تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را دیدار کردم در حالیکه جامه سفیدی پوشیده بود، به من فرمود: تو دعبل هستی؟

عرض کردم: بلی.

فرمود: از اشعارت که درباره فرزندان من سروده ای بخوان.

من این ابیات را خواندم :

لا أضحک اللّه سنّ الدهر إن ضحکت وآل أحمد مظلومون قد قُهروا

مشرَّدون نفوا عن عقر دارهم کأنّهم قد جنوا ما لیس یغتفر

خدا دهان روزگار را خندان نگرداند و چگونه خندان باشد ، در حالی که خاندان پیامبر مورد ظلم و ستم واقع شدند و دشمنان بر آنها چیره گشتند .

آواره شدند و از میان خانه هایشان دور گشتند ، گویا آنها جنایاتی کرده اند که قابل بخشش نیست .

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را تحسین نمود و فرمود: نیکو گفته ای و درباره اش شفاعت فرمود، و جامه خود را به او بخشید. سفینه البحار: ۱۷۷/۲، بحار الأنوار: ۲۴۱/۴۹ ح ۱۰ به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۷۰/۲ ح ۳۶ (با کمی اختلاف).

ص: ۴۵۲۳

ترجمه کتاب نفیس القطره جلد ۱ صفحه۶۲۳ الی ۶۲۹ (تألیف مرحوم آیت الله سید احمد مستنبط (ره))

(۱)- علّامه رحمه الله فرموده است : دِعبل فرزند علی خزاعی و کنیه اش ابو علی است ، او شاعری مشهور در میان شعرای شیعه است ، و به صلابت ایمان ، بلندی مرتبه ، عظمت شأن و مقام شهرت دارد . مامقانی رحمه الله شرح حال او را در کتاب «تنقیح المقال: ۴۱۷/۱» به نقل از کتاب «خلاصه تألیف علّامه ص ۷۰» ذکر کرده است .

فضائل و مناقب امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

فضائل و مناقب امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

حضرت رضا (علیه السلام) هر سه روز یک ختم قرآن انجام میدادند و میفرمود : اگر بخواهم در کمتر از سه روز هم می توانم یک قرآن ختم کنم ، ولیکن هنگامیکه به آیات شریفه می رسم تفکر و تدبر میکنم ، که این آیه در چه موضوعی فرود آمده و در چه وقتی نازل شده است ، و لذا قرآن را در هر سه روز یک دور قرائت میکنم. اعلام الوری با علام الهدی صفحه ۴۳۸

حاکم نیشابوری از ابوالصلت هروی روایت میکند که وی گفت: من داناتر از علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را ندیدم و هر دانشمندی هم که با وی مجالست میکرد این مطلب را تصدیق داشت، مأمون علماء ادیان و فقهاء شرایع را در مجلسی جمع کرد و حضرت رضا (علیه السلام) را دعوت کرد تا با آنان گفتگو کند، حضرت همه آنها را مُجاب کرد، و همگان فضل و دانش وی را ستودند و عجز و ناتوانی خود را ثابت کردند ، حضرت رضا (علیه السلام) میفرمود : من در مدینه در روضه حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله می نشستم و علماء هم در آنجا زیاد بودند، هر گاه آنان در مسأله ای در می ماندند به طرف من اشاره میکردند، و مسائل خود را از من سؤال می نمودند، و من هم به همه سؤالات آنها پاسخ میگفتم.

ص: ۴۵۲۴

اعلام الوری با علام الهدی صفحه ۴۳۹

ابو الصلت هروی گوید: حضرت رضا علیه السّلام با مردم به هر زبانی تکلم میکرد، به خداوند سوگند از هر کسی بزبانش آشناتر و فصیح تر بود، یکی از روزها خدمتش عرض کردم: یا ابن رسول اللّه من در تعجب هستم که شما چگونه همه زبان ها را میدانی، فرمود: ای ابا صلت من حجت خداوند در میان مردم هستم و خداوند در صورتی با مردم اتمام حجت کرده است که حجت وی همه زبانها را بداند، آیا نشنیده ای که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: به ما فصل الخطاب داده اند و فصل الخطاب هم شناختن لغات مختلف است.

اعلام الوری با علام الهدی صفحه ۴۴۰

از ریان بن الصلت روایت است که گفت : وقتی که اراده رفتن به عراق کرد و تصمیم خداحافظی با حضرت امام رضا (علیه السلام) را داشتم در خاطر خود گفتم هنگام وداع با او پیراهنی از لباس های تنش بخواهم و ازدرهم او که برای دخترانم انگشتر بسازم ، چون با حضرت خداحافظی کردم ، گریه و اندوه از فراق او بر من غلبه کرد و فراموش کردم که آن دو خواسته را از حضرت بخواهم ، چون بیرون آمدم حضرت صدایم کرد ، یا ریان بازگرد ، بازگشتم به من گفت آیا دوست نمی داری که دِرهمی چند به تو دهم تا برای دختران خود انگشتر بسازی ، آیا دوست نمیداری که پیراهنی از لباس های تن خود را به تو بدهم تا تو را در آن کفن کنند ، وقتی که عمرت به پایان رسید ، گفتم ای آقایم در خاطرم بود که از شما بخواهم اینها را و اندوه دوری شما بازداشت مرا از گفتن خواسته هایم ، پس پیراهنی آورد و به من داد و بلند کرد جانب مصلی را و درهمی چند بیرون آورد و به من داد ، شمردم سی دِرهم بود.

منتهی الآمال جلد ۲ صفحه ۸۷۴

عبداللّه بن مغیره گوید: من واقفی مذهب بودم که به حج رفتم ، چون به مکه رسیدم ، شکی (راجع به مذهبم) دلم را مشغول کرد، خودم را به ملتزم (دیوار مقابل در خانه کعبه که مستحب است سینه و شکم را به آنجا چسبانیده و دعا کنند) چسبانیدم و گفتم : بار خدایا تو خواست و اراده مرا میدانی ، مرا به بهترین دینها هدایت کن ، پس در دلم افتاد که خدمت حضرت رضا (علیه السلام) بروم.به مدینه آمدم و در خانه حضرت ایستادم و به غلامش گفتم : به آقایت بگو، مردی از اهل عراق بر در خانه است ، آنگاه صدای حضرت را شنیدم که میفرمود: بفرما ای عبداللّه بن مغیره ! بفرما ای عبداللّه بن مغیره ، چون مرا دید فرمود: خدا دعایت را اجابت کرد و به دین خودش هدایتت فرمود ، من عرض کردم : گواهی دهم که توئی حجت خدا و امین او بر خلقش .

اصول کافی جلد ۲ صفحه ۱۶۷

سعد بن سعد گوید : حضرت رضا(علیه السلام) به سوی مردی نگاه کردند و فرمودند : وصیت کنید ، و برای مرگ ، خود را آماده کنید ؛ این مرد پس از سه روز درگذشت.

اعلام الوری با علام الهدی صفحه ۴۳۲

یحیی بن محمد بن جعفر گوید : پدرم مرض سختی پیدا کرد ، حضرت رضا (علیه السلام) برای عیادت وی آمدند ، عمویم اسحاق نشسته بود و گریه میکرد ، حضرت به طرف او اشاره کردند و فرمودند : چرا عمویت گریه میکند ؟ گفتم : می ترسد پدرم از دنیا برود ، فرمود : شما غصه نخورید بلکه اسحاق زودتر از پدرت خواهد مُرد ، گوید بعد از چندی پدرم بهبودی یافت و عمویم اسحاق درگذشت.

اعلام الوری با علام الهدی صفحه ۴۳۲

شیخ طبرسی در کتاب اعلام الوری پس از ذکر بعضی از دلائل و معجزات حضرت رضا (علیه السلام) می نویسد : و اما آنچه بعد از وفات حضرت رضا (علیه السلام) در کنار مشهد مقدسش ظاهر شده و برکاتی که در آنجا به معرض ظهور رسیده و مردمان زیادی آن ها را به چشم خود دیده اند و خاصه و عامه به وی اعتراف دارند دوست و دشمن او را تصدیق کرده اند تا امروز زیاده از حد است، و چه بسیار امراض صعب العلاج که صاحبان آنها بهبودی یافته اند ، در مشهد مقدس آن حضرت دعاهای زیادی مستجاب شده و اندوه ها برطرف گردیده که خودمان بسیاری از آنها را مشاهده کرده ایم و در وقوع آن شکی نداریم و اگر بخواهیم در این باره چیزی بنویسیم کتاب به طول خواهد انجامید.

اعلام الوری با علام الهدی صفحه ۴۳۷

شیخ حر عاملی قدس سره در کتاب اثباه الهداه پس از نقل این کلام از کتاب اعلام الوری می نویسد : مولف این کتاب محمد بن الحسن الحر گوید : من بسیاری از این کرامات را چنانکه طبرسی مشاهده کرد و برای او یقین گردید در مدت مجاورت خود در مشهد حضرت رضا (علیه السلام) که بیست و شش سال بود دیدم و مشاهده کردم و یقین نمودم و در این باره اخباری شنیدم که متجاوز از تواتر است و به یاد ندارم که در این مشهد مقدس دعائی کرده باشم و به وسیله آن حضرت از خداوند حاجتی خواسته باشم مگر اینکه برآورده شد والحمد ا... و مجال را گنجایش تفصیل نیست و سخن در این باره بسیار است و به دین جهت به ذکر کرامتی به طور اجمال اکتفا کردم و آن کرامت این استکه دختری از همسایگان ما ، لال و از سخن گفتن عاجز بود روزی به زیارت قبر حضرت رضا (علیه السلام) مشرف گردید و نز قبر مردی خوش سیما که به گمان من حضرت رضا (علیه السلام) بوده مشاهده کرد ، آن مرد به او گفت چرا سخن نمی گویی ؟ ! سخن بگو ، تکلم کن ، در آن هنگام زبانش گشوده شد و لال بودن او به کلی برطرف شد و من در این معجزه این ابیات را سرودم :

یا کلیم الرضا علیه السلام   و علیک السلام و الاکرام

کلیمنی عسی اکون کلیما   لکلیم الرضا علیه السلام

مولف کتاب حاضر ، عباس بن محمد رضا القمی گوید : همانا من در مدت مجاورت خود در این مشهد مقدس مخصوصا در این تاریخ که ماه شوال ۱۳۴۳ میباشد دیدم و مشاهده کردم بسیاری از این قبیل معجزات را و یقین حاصل نمودم چنانکه آن دو عالم ربانی مشاهده کردند و به طوری علم و اطمینان یافتم که شک و تردید در آن راه ندارد و اگر بخواهم در بیان این قسمت وارد شوم از مقصود کتاب خارج خواهم شد و بسیار درست گفته شیخ حر عاملی در شعر خود که می گوید :

و ما بدا من برکات مشهده   فی کل یوم امسه مثل غده

و کشفاء العمی و المرضی به   اجابه الدعاء فی اعتابه

انوارالبهیه (شیخ عباس قمی ره) صفحه ۲۶۷ الی ۲۶۹

عیون أخبار الرِّضا عن أبی الصَّلتِ الهَرَویِّ :کانَ الرِّضا علیه السلام یُکَلِّمُ النّاسَ بِلُغاتِهِم ، و کانَ و اللّه ِ أفْصَحَ النّاسِ و أعلَمهم بکلِّ لسانٍ و لُغهٍ ، فقلتُ لَه یوما : یا بنَ رسولِ اللّه ِ ، إنّی لَأعجَبُ مِن معرفَتِکَ بهذهِ اللّغاتِ علی اختلافِها ! فقالَ : یا أبا الصَّلْتِ ، أنا حُجّهُ اللّه ِ علی خلقِهِ ، و ما کانَ اللّه ُ لِیتّخذَ حُجّهً علی قومٍ و هُو لا یَعرِفُ لغاتِهِم ، أ وَ ما بَلَغکَ قَولُ أمیرِ المؤمنینَ علیه السلام : اُوتِینا فَصْلَ الخِطابِ ؟! فهلْ فصلُ الخِطابِ إلاّ معرِفهُ اللّغاتِ ؟ عیون أخبار الرضا _ به نقل از ابا صلت هروی _ :

ص: ۴۵۲۸

امام رضا علیه السلام با مردم به زبان خودشان صحبت می کرد، و به خدا قسم به هر زبانی، از اهل آن زبان، داناتر بود و رساتر سخن می گفت. روزی به ایشان عرض کردم: یا بن رسول اللّه ! من از آشنایی شما به این زبانهای گوناگون در شگفتم. فرمود: ای ابا صلت! من حجّت خدا بر آفریدگان او هستم و خداوند حجّتی را برای مردم قرار نمی دهد که زبان آنها را نداند. آیا نشنیده ای که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: فصل الخطاب به ما عطا شده است، آیا فصل الخطاب چیزی جز دانستن زبانهاست؟

عیون أخبار الرضا : ۲ / ۲۲۸ / ۳ ، میزان الحکمه جلد ۱ صفحه ۳۵۴

عیون أخبار الرِّضا عن إبراهیمَ بنِ العبّاسِ :ما رَأیتُ أبا الحَسَنِ الرّضا علیه السلام جَفا أحَدا بِکَلِمَةٍ قَطُّ وَ لا رَأیتُهُ قَطَعَ عَلی أحَدٍ کَلامَهُ حَتَّی یَفرُغَ مِنهُ ، وَ ما رَدَّ أحَدا عَن حاجَةٍ یَقدِرُ عَلَیها وَ لا مَدَّ رِجلَهُ بَینَ یَدَی جَلیسٍ لَهُ قَطُّ وَ لا اتَّکی بَینَ یَدَی جَلیسٍ لَهُ قَطُّ ، وَ لا رَأیتُهُ شَتَمَ أحَدا مِن مَوالیهِ وَ مَمالیکِهِ قَطُّ ، وَ لا رَأیتُهُ تَفَلَ وَ لا رَأیتُهُ یُقَهقِهُ فی ضِحکِهِ قَطُّ ، بَل کانَ ضِحکُهُ التَّبَسُّمُ ، وَ کانَ إذا خَلا وَ نَصَبَ مائِدَتَهُ أجلَسَ مَعَهُ عَلی مائِدَتِهِ مَمالیکَهُ وَ مَوالیهِ حَتَّی البَوّابَ السّائِسَ. عیون أخبار الرضا ــ به نقل از ابراهیم بن العباس ــ : هرگز ندیدم که امام رضا علیه السلام به کسی سخن تندی بگوید ، و یا پیش از آن که کسی سخنش تمام شود سخن او را قطع کند . اگر می توانست حاجت کسی را برآورد ، هرگز او را دست خالی برنمی گرداند ؛ هیچ گاه در برابر کسی پای خود را دراز نمی کرد ، و چنانچه کسی در حضور او نشسته بود ، تکیه نمی کرد . هرگز ندیدم که به یکی از غلامان و خدمتکارانش ناسزا بگوید ؛ هرگز ندیدم که آب دهان بیندازد ، و یا هنگام خندیدن قهقهه سر دهد ، بلکه خنده اش تبسّم بود . هرگاه سفره اش را پهن می کرد غلامان و خدمتکاران خود و حتی دربان (و) مِهتر اسبان را با خود سر سفره می نشاند .

عیون أخبار الرضا : ۲ / ۱۸۴ / ۷ ، میزان الحکمه جلد ۱ صفحه ۳۵۵

شیخ صدوق قدس سره در کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السلام» از مفضّل نقل می کند که گفت : خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام رسیدم آن حضرت فرزندش علی علیه السلام را به دامن گرفته بود ، می بوسید و زبانش را می مکید ، گاهی بر شانه می گذاشت و گاهی در بر می گرفت و می فرمود :

بأبی أنت واُمّی ما أطیب ریحک، وأطهر خلقک، وأبین فضلک .

پدر و مادرم فدای تو ، چقدر نیکو و معطّر است بوی تو ، و چه پاکیزه است اخلاق تو ، و چه روشن و ظاهر است برتری و فضیلت تو .

عرض کردم : فدایت شوم ، به قدری این فرزندت را دوست دارم و محبّت او در دلم قرار گرفته است که هیچ کسی را جز خودت آن قدر دوست ندارم .

به من فرمود : ای مفضّل ! مقام و منزلت او نسبت به من مانند مقام و منزلت من نسبت به پدرم می باشد «ذُرِّیَّهٌ بَعْضُها مِنْ بَعْض وَاللَّه سَمیعٌ عَلیمٌ»(سوره آل عمران ، آیه ۳۴) «ذریّه ای هستند که بعضی از آنها از بعضی دیگر فضائل و کمالات را به ارث می برند ، و خداوند شنوا و دانا است» .

عرض کردم : آیا او بعد از شما امام و پیشوا و فرمانروا است ؟

فرمود : نعم ، من أطاعه رشد ومن عصاه کفر .

بلی ، هر که او را اطاعت کند راه را یافته و به سعادت رسیده است ، و هر که او را نافرمانی کند بی راهه رفته و کافر گشته است .

عیون اخبار الرضا علیه السـلام: ۲۶/۱ ح ۲۸، بحـار الأنوار : ۲۰/۴۹ ح ۲۶ ، ترجمه کتاب نفیس القطره جلـد ۱ صفحه ۶۰۸ الی ۶۰۹ (تألیف مرحوم آیت الله سید احمد مستنبط (ره))

کلینی رحمه الله در کتاب «کافی» از یَسع بن حمزه نقل کرده است که گفت :

من در مجلس حضـرت رضا علیه السـلام بودم و با آن حضرت گفتگو می کردم ، جمعیّت بسیاری در آنجا جمع شده بودند و از مسائل حلال و حرام از او می پرسند ، ناگهان مردی قد بلند و گندمگون وارد شد و به آن حضرت عرض کرد :

سلام بر تو ای فرزند رسول خدا ! یکی از دوستان شـما و دوسـتان پدران و اجداد شما هستم ، از سفر حجّ برگشته ام و خرجی خود را در بین راه گم کرده ام ، و اکنون توشه ای که مرا به منزل بعـدی برسانـد همراه نـدارم ، اگر عنایتی می کردید و مرا به شهر خودم روانه می ساختید به آنجا که رسـیدم همان مقدار از طرف شما صدقه می دادم ، زیرا خداوند به من نعمت داده و مستحقّ نیستم .

امام علیه السلام به او فرمود : بنشین خداوند تو را رحمت کند .

و رو کرد به مردم و با آنها به گفتگو پرداخت و سؤالات آنها را پاسـخ گفت تا اینکه همگی پراکنده شدند و فقط آن شـخص و سلیمان جعفری و خیثمه و من باقی مانده بودیم .

امام علیه السلام فرمود : آیا به من اجازه می دهید وارد آن حجره شوم ؟

سلیمان عرض کرد : «قدّم اللّٰه أمرک» ، خدا کار شما را پیش ببرد .

آنگاه برخاست و داخل آن اتاق شد ، پس از مدّتی خارج گردید و درِ اتاق را بست ، و از بالای در دست مبارک خود را دراز نمود و صدا زد : آن خراسانی کجاست ؟ او عرض کرد : من اینجا هستم ، فرمود :

این دویست دینار را بگیر ، و برای آذوقه و توشه راه از آن استفاده کن ، و آن مایه خیر و برکت است به آن برکت بجو و لازم نیست بجای آن از طرف من صدقه دهی ، و وقتی گرفتی بیرون برو که من تو را نبینم و تو مرا نبینی .

او هم دینارها را گرفت و خارج شد .

امام علیه السلام که تشریف آورد سلیمان عرض کرد : فدایت شوم ، به او مهربانی کردی و بخشش زیادی نمودی ، پس چرا چهره خود را از او پنهان کردی ؟ فرمود :

بخاطر اینکه مبادا ذلّت و خواری گدائی و درخواست را در چهره او ببینم ، آیا فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را نشنیده ای که فرمود :

المستتر بالحسنه تعدل سبعین حجّه، والمذیع بالسّیّئه مخذول والمستتر بها مغفور له .

کسی که کار نیک خود را پنهان کند ثواب هفتاد حجّ به او می دهند ، و کسی که بدی و کار زشت خود را انتشار دهد دچار سرافکندگی می شود و کسی که آن را پنهان کند خداوند آن را می پوشاند و می آمرزد .

ص: ۴۵۳۲

الکافی : ۲۳/۴ ح۳، مناقب ابن شهراشوب: ۳۶۰/۴، بحار الأنوار : ۱۰۱/۴۹ ح ۱۹ ، ترجمه کتاب نفیس القطره جلد ۱ صفحه ۶۰۹ الی ۶۱۱ (تألیف مرحوم آیت الله سید احمد مستنبط (ره))

کلینی رحمه الله در کتاب «کافی» از علیّ بن محمّد کاشانی نقل کرده است که گفت : بعضی از دوستانم به من خبر داد که مال قابل توجّهی را برای حضرت رضا علیه السلام بردم ولی آن حضرت به آن خشنود نگردید و اظهار شادمانی نکرد ، من بخاطر این جهت اندوهناک شدم و با خود گفتم : این همه مال و ثروت را برای او آورده ام و او هیچگونه اظهار خشنودی نکرد .

آنگاه امام علیه السلام فرمود : ای غلام ! طشت و آبی حاضر کن ، خودش روی صندلی نشست و به غلام اشاره فرمود که آب بریز ، آب که روی دست مبارک او می ریخت به صورت طلا ـ از میان انگشتان او سرازیر می شد ، سپس رو کرد به من و فرمود : من کان هکذا لایبالی بالّذی حمل إلیه.

کسی که چنین موقعیّتی دارد و اینگونه توانائی دارد به آنچه نزد او بیاورند توجّهی ندارد .

کشف الغمّه: ۳۰۳/۲ ، بحار الأنوار : ۶۳/۴۹ ضمن ح ۸۰ ، الکافی : ۴۹۱/۱ ح ۱۰، الوافی : ۸۱۸/۳ ح ۸ ، مناقب ابن شهراشوب : ۳۴۸/۴ ، إثبات الهداه : ۲۵۲/۳ ح ۲۰ به نقل از کافی و کشف الغمّه ، ترجمه کتاب نفیس القطره جلد ۱ صفحه ۶۱۱ (تألیف مرحوم آیت الله سید احمد مستنبط (ره))

برسی رحمه الله در کتاب «مشارق الأنوار» روایت می کند : مردی از واقفیّه مسائل مشکلی را در طوماری جمع آوری کرد و با خود گفت : اگر حضرت رضا علیه السلام معانی اینها را بفهمد امام و پیشوا و فرمانروا است ، پس همینکه درب خانه حضرت رضا علیه السلام رسید ، ایستاده بود که قدری مجلس خلوت شود ناگهان خادم در حالیکه در دست ورقه ای داشت که در آن جواب مسائل او بخطّ امام علیه السلام بود نزدش آمد و گفت : آن طومار کجاست ؟ او طومار را بیرون آورد .

خادم به او گفت : ولیّ خدا می فرماید : این جواب مسائلی است که در این طومار است .

مرد واقفی آن را گرفت و رفت . مشارق الأنوار: ۹۶، بحار الأنوار : ۷۱/۴۹ ح ۹۵. و در عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۲۸/۲ ح۱ از حسن بن علی وشاء (با کمی اختلاف) نقل شده است ، ترجمه کتاب نفیس القطره جلد ۱ صفحه ۶۱۱ الی ۶۱۲ (تألیف مرحوم آیت الله سید احمد مستنبط (ره))

قطب الدین راوندی رحمه الله در کتاب «الدعوات» از حضرت جواد علیه السلام نقل کرده است که فرمود : یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام مریض شد ، آن حضرت به عیادت او رفت و فرمود : تو را چگونه می یابم ، و در چه حالی هستی ؟

عرض کرد : مرگ را بعد از شما ملاقات کردم (مقصودش شدّت بیماری و سختی و درد و ناراحتی است) .

امام علیه السلام فرمود : مرگ را چگونه ملاقات کردی ؟

عرض کرد : سخت و دردناك .

فرمود : مرگ را ملاقات نکردی بلکه چیزی که تو را آگاه کند و بعضی از احوال مرگ را به تو نشان دهد دیدار کرده ای .

إنّما النّاس رجلان: مستریح بالموت، ومستراح منه(۱)فجدّد الإیمان باللّٰه وبالولایه تکن مستریحاً .

مردم نسبت به مرگ دو قسمند : گروهی با مردن راحت می شوند ، و گروهی با مردن آنها دیگران راحت می شوند . پس ایمان به پروردگار و ولایت ما اهل بیت را تازه کن تا از قسم اوّل باشی و راحت شوی .

ص: ۴۵۳۴

آن شخص به دستور امام علیه السلام عمل نمود سپس عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! اینها فرشتگان پروردگارند که با درود و احترام و هدایا آمده اند بر شما سلام می کنند و در حضورت ایستاده اند ، به آنها اجازه دهید که بنشینند.

امام رضا علیه السلام فرمود : ای فرشتگان پروردگار من بنشینید .

سپس به آن مریض فرمود : از این فرشتگان بپرس : آیا به آنها دستور داده شده است که در حضور من بایستند ؟ مریض گفت :

سألتهم فذكروا أنّه لو حضرك كلّ من خلقه اللّه من ملائكته لقاموا لك ولم يجلسوا حتّى تأذن لهم، هكذا أمرهم اللّه عزّوجلّ.

از آنها سؤال کردم ، جواب دادند که اگر همه فرشتگانی که خدا آفریده است در پیشگاه شما حاضر شوند همگی خواهند ایستاد و هرگز نمی نشینند تا به آنها اجازه دهی ، و اینگونه خدا به آنها دستور داده است .

بعد از آن چشمانش را روی هم گذاشت و عرض کرد : «السلام علیك یابن رسول اللّه» ، درود بر تو ای فرزند رسول خدا ، این شخص شما است که به همراه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و دیگر امامان معصوم علیهم السلام در نظرم مجسّم گشته اید ، و از دنیا رفت.

دعوات راوندی : ۲۴۸ ح ۶۹۸، بحار الأنوار : ۱۹۴/۶ ح ۴۵، و۷۲/۴۹، ترجمه کتاب نفیس القطره جلد ۱ صفحه ۶۱۲ الی ۶۱۳ (تألیف مرحوم آیت الله سید احمد مستنبط (ره))

شاعر فارسی زبان گفته است :

گر طبیبانه بیائی بسر بالینم　　　　بدو عالم ندهم لذّت بیماری را

ص: ۴۵۳۵

و شاعر دیگری گفته است :

زنده کدامست برِ هوشیار آن که دهد جان بسر کوی یار

۱- در کتاب «الدعائم : ۲۲۱/۱» از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده است که آن حضرت فرمود : «مستریح ومستراح منه، فأمّا المستریح: فالعبد الصالح استراح من غمّ الدنیا، وما کان فیه من العباده إلی الراحه ونعیم الآخره، وأمّا المستراح منه: فالفاجر یستریح منه ملکاه» ، مردم نسبت به مرگ دو قسمند : عدّه ای با مردن راحت می شوند و گروهی با مردن آنها دیگران راحت می شوند ، دسته اول بندگان صالح و نیکوکار هستند که با مرگ از غم و غصّه دنیا راحت می شوند و بر اثر عبادتهائی که انجام داده اند به نعمتهای همیشگی و آسایش دائمی می پیوندند ، دسته دوّم اشخاص تبه کار هستند که با مردن هر یک از ایشان آن دو فرشته ای که مأمور نوشتن اعمال آنها هستند راحت می شوند .

قطب الدین راوندی رحمه الله می گوید : روایت شده است که مردی از اهل کرمند (کرمند ؛ قریه و روستایی است در اطراف اصفهان) در سفری که امام رضا علیه السلام به خراسان می کرد شتربان آن حضرت بود ، هنگامی که وظیفه اش به پایان رسید و خواست برگردد به آن حضرت عرض کرد :

ای فرزند رسول خدا ! بزرگواری کن و مرا به خطّ شریف خود سرافراز نما تا به آن تبرّک جویم ، و آن شخص از عامّه و اهل سنّت بود .

امام هشتم علیه السلام به او نوشته ای مرحمت فرمود که صورت آن چنین است :

ص: ۴۵۳۶

کن محبّاً لآل محمّد وإن کنت فاسقاً، ومحبّاً لمحبّیهم وإن کانوا فاسقین .

آل محمّد علیهم السلام را دوست داشته باش گرچه خود فاسق باشی ، و دوستان آل محمّد علیهم السلام را دوست بدار گرچه آنها فاسق باشند .

و از شگفتی های این حدیث این است که هم اکنون آن نوشته نزد بعضی از اهل آن روستا (کرمند) مانده است .

دعوات راوندی: ۲۸ ح ۵۲، المستدرک: ۲۳۲/۱۲ ح۲، بحار الأنوار : ۲۵۳/۶۹ ، ترجمه کتاب نفیس القطره جلد ۱ صفحه ۶۱۴ الی ۶۱۵ (تألیف مرحوم آیت الله سید احمد مستنبط (ره))

در زیارت جوادیّه که از حضرت جواد برای پدر بزرگوارش سلام اللّٰه علیهما نقل شده اینگونه درود می فرستیم :

السلام علیک أیّها الإمام الرؤف . بحار الأنوار: ۵۵/۱۰۲ سطر ۷

و خداوند او را «رضا» نامیده است ؛ زیرا او برگزیده و پسندیده خداوند تبارک و تعالی در آسمانش ، و برگزیده رسول او و امامان بعد از او در زمینش می باشد و همگی از او خشنودند ، و به این لقب اختصاص یافته است چون همانطور که دوستانش از او خشنودند ، مخالفین او هم از آن حضرت راضی و خشنود بوده اند .

مناقب ابن شهراشوب: ۳۶۷/۴ سطر ۲، بحار الأنوار : ۱۰/۴۹ ، ترجمه کتاب نفیس القطره جلد ۱ صفحه۶۱۹ (تألیف مرحوم آیت الله سید احمد مستنبط (ره))

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» نقل کرده است :

روزی حضرت رضا علیه السلام وارد حمّام شد، مردی که آن حضرت را نمی شناخت به ایشان عرض کرد: مرا کیسه بکش! امام علیه السلام بدون هیچ گونه اکراه شروع به کیسه کشیدن او نمود.

در این میان دیگران به این شخص امام علیه السلام را معرّفی کردند، آن مرد که پیش خود احساس شرمندگی کرد از امام علیه السلام عذر خواهی نمود، ولی آن حضرت با دلداری دادن او به کار خود ادامه داد.

مناقب ابن شهراشوب : ۳۶۲/۴، بحار الأنوار : ۹۹/۴۹ ح ۱۶ ، ترجمه کتاب نفیس القطره جلد ۱ صفحه ۶۲۰ (تألیف مرحوم آیت الله سید احمد مستنبط (ره))

علامه مجلسی (رحمت الله علیه) در کتاب (بحارالانوار) نقل کرده است: حضرت رضا علیه السلام در یک روز عرفه تمام اموالش را بین مردم تقسیم کرد . فضل بن سهل به آن حضرت عرض کرد: این براستی غرامت و خسارت است!

امام علیه السلام فرمود: بل هو المغنم، لاتعدّنّ مغرماً ما اتبعت به أجراً وکرماً.

بلکه این غنیمت و دستاورد بدون زحمت است، آنچه را که در مقابلش پاداش و بزرگواری بدست می آوری خسارت نشمار.

مناقب ابن شهراشوب: ۳۶۱/۴، بحار الأنوار : ۱۰۰/۴۹ س۷ ، ترجمه کتاب نفیس القطره جلد ۱ صفحه ۶۲۱ (تألیف مرحوم آیت الله سید احمد مستنبط (ره))

محدّث نوری رحمه الله در کتاب «دار السلام» از ابو عبداللَّه حافظ نقل کرده است که گفت: من شب جمعه ای در حرم حضرت رضا علیه السلام به شب زنده داری و عبادت مشغول بودم، ساعتهای آخر شب خواب بر من چیره گشت، بین خواب و بیداری بودم که دیدم دو فرشته از آسمان فرود آمدند و با خط سبز رنگ بر دیوار آن قبه منوّره نوشتند:

إذا کنت تأمل أو ترتجی   من اللَّه فی حالتیک الرضا

ص: ۴۵۳۸

فلازم مودّه آل الرسول وجاور عليّ بن موسى الرضا (دار السلام: ۱۲۸/۲)

وقتی آرزو و امید داری که خداوند در هر دو حال (خوف و رجا) از تو خشنود باشد .

دوستی و ارادت خاندان پیامبر را همواره داشته باش و رها مکن ، و مجاورت با حضرت رضا علیه السلام را اختیار کن .

ترجمه کتاب نفیس القطره جلد ۱ صفحه۶۳۲ (تألیف مرحوم آیت الله سید احمد مستنبط (ره))

به سند معتبر ابن بابویه- علیه الرّحمه- روایت کرده است که: چون حضرت امام رضا علیه السلام به ده سرخ رسید- در وقتی که به نزد مأمون می رفت- گفتند: یا ابن رسول اللّه ظهر شده است نماز نمی کنید؟

پس فرود آمد و آب طلبید. گفتند که: آب همراه نداریم.

پس به دست مبارک خود زمین را کاوید، آنقدر آب جوشید که آن حضرت و هرکه با آن حضرت بود وضو ساختند؛ و اثرش تا امروز باقی است. و چون داخل سناباد شد، پشت مبارک را گذاشت به کوهی که دیگها از آن می تراشند، و فرمود که : خداوندا نفع ببخش به این کوه، و برکت ده در هرچه در ظرفی گذارند که از این کوه تراشند. و فرمود که برای آن حضرت دیگها از آن سنگ تراشیدند. و فرمود که طعام آن حضرت را نپزند مگر در آن دیگها. پس از آن روز مردم دیگها و ظرفها از آن تراشیدند و برکت یافتند. تحفه الزائر(از تألیفات علامه مجلسی ره) صفحه ۵۱۴ ، (ناشر انتشارات موسسه پیام امام هادی (علیه السلام))

خصوصیات فردی و فضائل اخلاقی امام رضا (علیه السلام)

خصوصیات فردی و فضائل اخلاقی امام رضا (علیه السلام)

ولادت

هشتمین امام شیعیان، حضرت علی بن موسی الرضا (ع)، روز پنجشنبه، یازدهم ذی قعده، سال ۱۴۸ هجری _ شانزده روز پس از شهادت جد بزرگوارش امام صادق (ع) _ در مدینه چشم به جهان گشود.(۱)

نام مبارکش را «علی» گذاشتند. کنیه اش «ابوالحسن» و القابش، رضا، صابر، رضی و وفی بود که مشهورترین آنها «رضا» است.(۲)

پدر آن حضرت، موسی بن جعفر (ع) و مادرش کنیزی به نام «نجمه» بود؛ «تکتم»، «سمانه» و «ام البنین» نیز خوانده می شد.(۳)

نجمه، کنیز «حمیده» مادر امام موسی کاظم (ع) بود و چون در عقل و دین دارای مرتبه ای والا بود و در اخلاق و رفتار بر دیگر زنان برتری داشت، او را به پسرش امام کاظم (ع) بخشید.(۴)

مادر امام رضا (ع) زن بسیار مؤدب، با فضیلت و عابدی بود. درباره ی ادب وی نوشته اند: «او نسبت به حمیده احترام فراوانی قائل بود، چندانکه در حضورش به احترام او نمی نشست.»(۵) در مقابل، حمیده هم برای او ارزش خاصی قائل بود و می گفت: «من هرگز کنیزی به برتری او ندیدم.»(۶)

علاقه ی «نجمه» به عبادت الهی به حدی بود که در دوران شیر خوارگی امام رضا (ع) اظهار کرد مرضعه ی دیگری تعیین کنند تا او را در شیر دادن به کودک خود یاری کند. پرسیدند: مگر شیر تو کم است؟ گفت: نه؛ ولی بر اثر اشتغال به شیر دادن از نوافل و ذکرهای مستحبی باز مانده ام؛ بدین جهت کمکی می خواهم تا بلکه مستحبات را ترک نکنم.(۷)

تعیین امامت

پیشوای هشتم (ع) پس از شهادت پدر بزرگوارش امام کاظم (ع) عهده دار مقام امامت شد. امامت آن بزرگوار همچون امامت دیگر پیشوایان علیهم السلام، از جانب خدا و به تعیین و تصریح پیامبر (ص) و معرفی پدر گرامی اش صورت پذیرفت. «داوود رقی» می گوید:

به امام کاظم (ع) عرض کردم: پدرم فدایت باد، پیرمرد شده ام و می ترسم حادثه ای برایم پیش آید که شما را دیگر ملاقات نکنم، بفرمایید که پیشوای پس از شما کیست؟ فرمود: فرزندم علی.(۸)

سلیمان بن حفص مروزی می گوید:

به حضور امام کاظم (ع) رسیدم تا از حجت خدا بر مردم پس از آن حضرت سؤال کنم. امام (ع) خود آغاز به سخن کرد و فرمود: ای سلیمان! همانا «علی» فرزند و وصی من و حجت خدا بر مردم پس از من است، و او برترین فرزندان من می باشد. اگر پس از من زنده ماندی نزد شیعیان و دوستان من به امامت او گواهی ده. (۹)

مکارم اخلاق

حضرت علی بن موسی الرضا (ع) مانند دیگر پیشوایان معصوم علیهم السلام به زیور فضایل اخلاقی و کمالات نفسانی آراسته و از هر گونه زشتی و پلیدی و رذایل اخلاقی منزه بود و در این راه گفتار و رفتارش الگو سرمشق دیگران بود. اینک بخشی از خصوصیات فردی و مکارم اخلاقی آن حضرت:

الف _ زهد و عبادت

پیشوای هشتم (ع) در زهد و پارسایی و پرستش پروردگار، یگانه ی عصر خود بود و زر و سیم دنیا و مناصب اجتماعی و حکومتی در برابر مقام عبودیت و پارسایی او هیچگونه ارزشی نداشت. «محمد بن عباد» درباره ی زهد و ساده زیستی امام (ع) می گوید:

حضرت رضا (ع) در تابستان بر روی حصیر می نشست و در زمستان بر روی گلیم، و لباسهایش زبر و خشن بود؛ و لی هنگامی که در میان مردم می رفت از لباسهای عادی مردم استفاده می کرد.(۱۰)

علی بن موسی الرضا (ع) با قرآن انس خاصی داشت و هر سه روز یک بار ختم قرآن می کرد و می فرمود:

اگر بخواهم در کمتر از سه روز هم می توانم یک قرآن ختم کنم؛ لیکن هیچ آیه ای را تلاوت نمی کنم مگر آنکه درباره ی آن آیه و موضوعی که فرود آمده و زمانی که نازل شده است، اندیشه می کنم.(۱۱)

امام (ع) کم می خوابید و شبها را بیشتربه شب زنده داری می گذرانید و گاهی اوقات تمام شب را تا صبح بیدار بود و بسیار روزه می گرفت و روزه اول، وسط و آخر ماه از او ترک نمی شد و می فرمود: «روزه داشتن در این سه روز مثل این است که انسان همیشه روزه است».(۱۲)

رجاء بن ابی ضحاک ــ مأمور مأمون برای بردن امام رضا (ع) از مدینه به خراسان ــ می گوید:

من از مدینه تا مرو همراه و مراقب امام (ع) بودم؛ سوگند به خدا، کسی را در پرهیزگاری و افزونی ذکر خدا در تمامی اوقات، و شدت خوف از حق تعالی مانند او ندیدم.

سپس به طور تفصیل برنامه ی عبادی آن حضرت را در طول شب و روز بیان می کند.(۱۳)

مأمون وقتی گزارش «رجاء» را شنید گفت:

ای پسر ابی ضحاک، آنچه که گفتی درست است، او (اشاره به امام رضا (ع)) از بهترین، داناترین و عابدترین مردم روی زمین است.

ص: ۴۵۴۲

سپس به وی توصیه کرد که مشاهدات خود را برای دیگران نقل نکند.(۱۴)

ب _ تواضع و فروتنی

پیشوای هشتم (ع) با آنکه مقام رفیع امامت را داشت و برگزیده ی خدا بود، در عین حال نه تنها برای خود هیچ گونه حریمی قائل نبود، بلکه در زندگی خویش با طبقات مختلف مردم حتی خدمتکاران و زیردستان با نهایت صمیمیت و فروتنی رفتار می کرد. کلینی از مردی بلخی روایت کرده است:

من در سفر خراسان همراه امام (ع) بودم، روزی هنگامی که سفره گسترده شد، امام (ع) از همه ی خدمتکاران خواست تا در کنار او بر سر سفره بنشینند. عرض کردم، فدایت شوم، بهتر بود سفره ی آنان را جدا می کردی؟ فرمود: ساکت باش! همانا پروردگار و پدر و مادر همه ما یکی است و پاداش هم به اعمال است.(۱۵)

روزی امام (ع) در حمام پس از تقاضای فردی که آن حضرت را نمی شناخت، تن او را کیسه کشید. هنگامی که دیگران امام (ع) را به او معرفی کردند، شرمنده شد و به عذرخواهی از آن حضرت پرداخت. امام (ع) در حالی که او را کیسه می کشید، دلداری اش داد و فرمود: عیبی ندارد.(۱۶)

«یاسر» غلام امام رضا (ع) نقل می کند:

امام (ع) به ما توصیه کرده بود که هر گاه بر شما وارد شدم و شما مشغول غذا خوردن بودید (به احترام من) بر نخیزید تا از غذا خوردن فارغ شوید. گاهی اوقات بعضی از ما را برای انجام کاری می خواند. به آن حضرت اطلاع می دادند که مشغول غذا خوردند. می فرمود: بگذارید تا از غذا خوردن فارغ شوند.(۱۷)

ص: ۴۵۴۳

ج _ جود و بخشش

پیشوای هشتم (ع) در جود و بخشش نیز سرآمد مردم زمان خود بود. ابن شهر آشوب می نویسد:

امام رضا (ع) در روز عرفه در خراسان، تمام اموال خود را در راه خدا بخشید «فضل بن سهل» گفت: این گونه بخشش زیان آور است. فرمود: نه، بلکه سودآور است. هرگز آنچه را که موجب اجر و پاداش اخروی است غرامت مشمار.(۱۸)

مردی خدمت امام رضا (ع) رسید و عرض کرد: به اندازه ی مروتت به من عطا فرما. فرمود: این مقدار برای من مقدور نیست. عرض کرد: پس به قدر جوانمردی من. فرمود: این ممکن است آنگاه به خدمتکار خود دستور داد دویست دینار به او بپردازد.(۱۹)

مرد دیگری به حضور آن گرامی رسید و عرض کرد: «من از دوستان شما خاندان هستم هم اکنون از سفر مکه باز می گردم و پولم را گم کرده ام. در صورتی که شما کمکی به من بفرمایید پس از بازگشت به وطنم آن مبلغ را از جانب شما صدقه خواهم داد.»

امام (ع) به اندرون رفت و پس از لحظاتی بازگشت و از بالای در، بدون آنکه در را بگشاید مبلغ دویست دینار به او داد و فرمود:

این مبلغ را بگیرد و برای خود مبارک بدان و از طرف من هم صدقه مده و فورا بیرون رو که نه من تو را ببینم و نه تو مرا.

پس از آنکه سائل بیرون رفت، یکی از حاضران که از سخنان و رفتار امام (ع) به شگفت آمده بود پرسید: با آنکه مبلغ زیادی به وی دادید چرا خودتان را به او نشان ندادید؟ فرمود:

برای آنکه نمی خواستم ذلت سؤال را در چهره ی او مشاهده کنم؛ مگر نشنیده ای که پیغمبر (ص) فرمود: کسی که پنهانی انفاق کند معادل با آن است که هفتاد حج انجام داده باشد؟...(۲۰)

د ـ بردباری

امام رضا (ع) خوی نیکوی حلم و بردباری را از پدر بزرگوار خود امام کاظم (ع) به ارث برده بود و در برابر افراد جاهل و گستاخ با بردباری مواجه می شد.

روزی یکی از خوارج که مقام ولایتعهدی را منافی با شؤون و حیثیت امام (ع) می دانست خنجری زهرآلود در استین خود پنهان کرد و گفت: می روم با او بحث کنم اگر بر پذیرش ولایتعهدی حجتی داشت چه بهتر وگرنه با این خنجر او را خواهم کشت.

چون به حضور امام (ع) رسید، بدون آنکه صحبتی کند حضرت از نیت پلید او آگاه شد و با بردباری با وی برخورد کرد و فرمود:

اگر در برابر شبهه ی خود پاسخ قانع کننده ای شنیدی آن خنجری را که در آستین پنهان کرده ای بشکن و به دور انداز.

فرد خارجی پس از شنیدن سخنان منطقی امام (ع) از کرده ی خود پشیمان شد. خنجر را شکست و دور انداخت و توبه کرد و گفت:

شهادت می دهم که تو فرزند پیامبری و در گفتارت راستگو هستی.(۲۱)

ه ـ ـ عزت نفس

یکی از اهداف شوم مأمون از مسأله ی ولایتعهدی امام رضا (ع) این بود که آن حضرت را با نزدیک کردن به دستگاه پر زرق و برق و برخوردار از لذائذ و نعمتهای مادی خود، به دنیاپرستی و جاه طلبی متهم کند؛(۲۲) ولی مناعت طبع و عزت نفس پیشوای هشتم (ع) نقشه مأمون را نقش بر آب ساخت.

ص: ۴۵۴۵

امـام (ع) پس از پـذیرش ولایتعهـدی نیز با بی اعتنایی تمام به تشـکیلات سـلطنتی مأمون، به زنـدگی ساده و بی آلایش دوران پیش از ولایتعهدی خود ادامه داد و حتی در برابر سیاست مأمون که سعی می کرد آن حضرت را وارد کارهای حکمتی بکند، فرمود:

این امر هرگز نعمتی برایم نیفزوده است، هنگـامی که در مـدینه بودم دست خطم در شـرق و غرب نفوذ داشت. در آن زمان بر استرم سوار می شـدم و (بـا اآرامی و آزادی) کوچه هـای مـدینه را می پیمودم و این حـالت از همه چیز برایم عزیزتر و مطلوبتر بود.(۲۳)

و ـ امر به معروف و نهی از منکر

پیشوای هشـتم (ع) رفتـار اطرافیـان، زیردسـتان و یـاران خود را زیر نظر داشت و در مواقع لازم، آنان را امر به معروف و نهی از منکر می کرد؛ حتی مأمون نیز بارها از نصایح و رهنمودهای آن حضرت بهره مند شد.

روزی امـام (ع) دیـد مـأمون وضو می گیرد ولی غلامـش آب را بر دست وی می ریزد. حضـرت فرمود: «کسـی را در عبـادت پروردگارت شریک قرار مده» مأمون آب را از دست غلام گرفت و خود مشغول وضو گرفتن شد.(۲۴)

یکی از خدمتکاران امام (ع) میوه ای را نیم خورده دور افکند. امام (ع) متوجه شد و با ناراحتی فرمود:

سبحان الله! اگر شما بدان نیاز ندارید، مردمی هستند که به خوردن آن نیازمندند.(۲۵)

اظهار نظر «ابراهیم بن عباس»

این بخش را بـا اظهـار نظر «ابراهیم بن عباس» یکی از یاران آن حضـرت درباره ی رفتار و اخلاق اجتماعی آن گرامی به پایان می بریم. وی می گوید:

هیچگاه ندیدم که امام رضا (ع) با سخنش کسی را بیازارد، و سخن کسی را پیش از تمام شدن قطع کند و نیازمندی را ــ که می توانست نیازش را برآورد ــ رد نماید و در حضور دیگران پاهایش را دراز کند و به کسی از غلامانش ناسزا بگوید، و به صورت قهقهه خنده کند. خنده او تبسم بود. چون سفره ی غذا گسترده می شد همه افراد خانه حتی دربان و خدمتگزار را نیز بر سر آن می نشاند...(۲۶)

معجزات و کرامات امام (ع)

پیشوایان معصوم علیهم السلام با توجه به مقام امامت و عصمتی که داشتند از ارتباط ویژه ای با خدای متعال و جهان غیب برخوردار بودند و مانند پیامبران الهی معجزات و کراماتی داشتند که در مواقع لازم نمونه هایی از آنها را بروز می دادند تا دلیلی آشکار بر حقانیتشان باشد و موجب پرورش و اطمینان خاطر پیروانشان گردد.

از پیشوای هشتم (ع) نیز معجزات و کرامات بسیاری بروز کرد که در کتب حدیث و تاریخ ثبت شده است. اینک چند نمونه:

۱- یکی از همراهان امام رضا (ع) در سفر خراسان می گوید:

در بین راه به بیابان خشک و بی آبی رسیدیم و نزدیک بود همه ی ما با چارپایانمان هلاک شویم. حضرت رضا (ع) فرمود: بروید در فلان محل، در آنجا آب خواهید یافت. ما بدانجا رفتیم و با چشمه ی آبی مواجه شدیم. همگی از آن آب نوشیدیم و حیواناتمان را نیز سیراب کردیم.

هنگام کوچ از آن منزل، امام (ع) فرمودند: بار دیگر کنار آن چشمه بروید. چون بدان سوی رفتیم اثری از چشمه ندیدیم.(۲۷)

ص: ۴۵۴۷

۲– «عبدالله بن مغیره» می گوید:

من واقفی بودم، در سفر مکه دست بر پرده ی «کعبه» آویختم و گفتم: بار خدایا! تو خواسته ی مرا می دانی، مرا به بهترین دینها راهنمایی کن.

پس از مراجعت به مدینه به ذهنم رسید که خدمت امام رضا (ع) برسم. وقتی به حضور آن حضرت رسیدم فرمود: خداوند خواسته ات را اجابت فرمود و تو را به دینش راهنمایی کرد. گفتم: گواهی می دهم که تو حجت و امین خدا بر بندگانش هستی.(۲۸)

۳– «احمد بن محمد بزنطی» نقل می کند:

من با سه نفر دیگر خدمت امام (ع) شرفیاب شدیم. هنگام بازگشت امام (ع) به من فرمود: ای احمد! تو بنشین... چون پاسی از شب گذشت خواستم مرخص شوم. فرمود: می روی یا می مانی؟ عرض کردم: بستگی به نظر شما دارد. فرمود: بمان و این هم رختخواب. آنگاه امام برخاست و به اتاق خود رفت. من از شوق به سجده افتادم و با خود گفتم: سپاس خدای را که حجت او و وارث علوم انبیاء از میان ما چند نفر به من تا این حد لطف و عنایت فرمود.

هنوز در سجده بودم که امام (ع) بازگشت، برخاستم. حضرت دست مرا گرفت و فشرد و فرمود: ای احمد! امیرمؤمنان به عیادت «صعصعه بن صوحان» رفت؛ به هنگام بازگشت فرمود: ای صعصعه! از اینکه به عیادت تو آمده ام به برادران خود افتخار مکن؛ از خدا بترس و پرهیزکار باش.(۲۹)

امام (ع) ضمن اعلام آگاهی از نیت احمد، به وی هشدار داد که این عنایت و لطف نباید وسیله ای برای فخر و مباهات و احساس برتری نسبت به دیگران گردد. بلکه آنچه عامل برتری انسان می گردد «تقوی» است.

ص: ۴۵۴۸

منبع:کتاب تاریخ اسلام در عصر امامت امام رضا و امام جواد علیهماالسلام /س

پیام امام رضا (علیه السلام) از طریق حضرت عبدالعظیم حسنی

پیام امام رضا (علیه السلام) از طریق حضرت عبدالعظیم حسنی

بسم الله الرحمن الرحیم الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی

من یک خرده راجع به عبدالعظیم حسنی می خواهم صحبت کنم. مهم تر از خودش یک پیامی امام رضا به حضرت عبدالعظیم داده است. فرموده این پیام را به شیعیان من بگو. پیامی است که نسخه ی شفابخش همین امروز ما است. پیام امام رضا است.

۱- درک محضر چهار امام بزرگوار (علیهم السلام)

ایشان در مدینه به دنیا آمد و به سامرا رفت و چهار امام را درک کرد. خدمت امام رضا (ع) رسید. که حالا پیام امام رضا را برای شما می خوانم. بعد از امام رضا خدمت امام جواد رسید. خدمت امام هادی رسید، خدمت امام عسگری هم رسید.

اینکه می گویند: عبدالعظیم حسنی چون از نسل امام حسن مجتبی است. و به قول مرحوم صدوق شهید شد، تحت تعقیب بود. غریب بود. هفت هشت امتیاز ایشان دارد. ۱- غریب بود. چون فراری بود. محرمانه کار می کرد. و پرچم دار مکتب اهلبیت بود.

بسیاری از علوم ما و روایات ما از طریق حضرت عبدالعظیم حسنی به ما رسیده است. یعنی واسطه ی فرهنگی و میراث فرهنگ ما است. عالم بود و محدث بود. این خصوصیات ایشان است. و کسی هم نمی شناخت ایشان چه کسی است. فقط وقتی رفتند بدنش را در خاک کنند، بعد از شهادت دست در کیسه اش کردند. یک کاغذی درآوردند. در کاغذ نوشته بود من چه کسی هستم. یعنی این رقمی در خفا مکتب را ترویج می کردند.

ص: ۴۵۴۹

یک نفر از شهر ری خدمت امام هادی رفت. پرسید از کجا آمدی؟ گفت: من شهر ری هستم. فرمود: شما که زیارت عبدالعظیم بکنی. ثواب زیارت کربلا دارد. برای هیچ امامزاده ای یک چنین ثوابی نشده است. بین امامزاده ها حضرت عبدالعظیم چه خصوصیتی دارد که ثواب زیارت عبدالعظیم ثواب زیارت کربلا دارد.

حضرت امام آن زمانی که جزء علما و مدرسین بود و هنوز مثلاً خیلی مشهور نبود ایامی که یکی از برنامه ها زیارت امام حسین است، مثلاً شب قدر یا شب نیمه شعبان، شب هایی که یکی از کارهایش زیارت امام حسین (ع) است حضرت عبدالعظیم می رفت.

یکی از دوستان ما که پیشنماز حضرت عبدالعظیم است آقای عظیما الآن هم امام جماعت است در مصلّای حضرت عبدالعظیم، از دوستان ما است. می گفت که یکی از بزرگان به من رسید گفت: یک خوابی برای تو دیدم. گفتم: چه خوابی دیدی؟ گفت: خواب دیدم شما پیش نماز حرم امام حسین شدی. می گفت: او نمی دانست که من پیش نماز حرم عبدالعظیم هستم. البته من عقیده به هر خوابی ندارم. اما بعضی خواب ها فتوکپی حدیث است. یعنی هرچه در حدیث آمده در خواب هم همان است.

۲- عرضه عقاید دینی بر امام هادی (علیه السلام)

می خواهم دو کار مهم را برای شما بگویم. یکی اینکه ایشان عقاید خودش را به امام هادی عرضه کرد.

حضرت عبدالعظیم حسنی. . . نزد امام دهم آمد. گفت: من عقیده ام راجع به خدا این است. راجع به پیغمبر، راجع به معاد، راجع به کتاب، یک دوره عقایدش را گفت. و حضرت فرمود که: «هَـٰذَا وَ اللَّهِ دِينُ اللَّه» والله قسم دین خدا همین است که تو گفتی. «الَّذِی ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ» آن دینی که خدا از مردم «وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دينا» (مائده/۳)آنچه خدا می خواهد همین است. «أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقّا» (بحارالانوار/ج /۳ص ۲۶۸)حقاً تو ولی ما هستی.

این خودش یک درس است. شما نگو: عقیده من این است. ممکن است عقیده ات غلط باشد. من فلانی را قبول دارم. باسمه تعالی بیخود قبولش داری. من از کسی پرسیدم تو مقلّد چه کسی هستی؟ گفت: مقلّد فلان آقا! گفتم: آدم مُلّایی است اما به چه دلیل ایشان مرجع است؟ آخر هیچ کس تقلیدش را نمی کند. گفت: من دوستش دارم. گفتم: ای بابا! در سفر حج یک خانمی را دیدم گفتیم: شما مقلّد چه کسی هستی؟ گفت: من تقلید نمی کنم. یک عارفی هست مرید او هستم. گفتم: تو اگر شیعه هستی، و مسلمان هستی نمی توانی دنبال یک عارف بروی. مگر آنکه آن عارف فقیه هم باشد. اگر فقیه است طوری نیست اما عارف بودن مبنا نیست. اینکه من دوستش دارم. حرف هایم را از این می گیرم.

افرادی به خود بنده گفتند: آقای قرائتی زنگ زده می گوید: هرچه تو بگویی من قبول می کنم. می گویم: آقا این یک مسأله ی فقهی است. باید به مرجعت مراجعه کنی. تو بیخود مرید من شدی. می گوید: من تو را قبول دارم. گفتم: باسمه تعالی بیخود من را قبول داری. من به عنوان معلم درس هایی از قرآن مخلص شما هستم. اما یک مسأله ی فقهی را باید ببینی مرجع تو چه می گوید. آقا من خودم تشخیص می دهم خمسم را به فلانی بدهم. سهم امام را هم به فلانی بدهم. من اصلاً کمک به فقرا می کنم. کاری به آخوندها ندارم. مثل اینکه کسی بگوید من کاری به آمپول زن ها ندارم. خودم آمپول را در بدنم می زنم. خوب کجا می زنی؟ اینکه انسان هر عقیده ای دارد باید عقیده اش مبنا داشته باشد. شما هندوانه را با کیلو وزن می کنی. هوا را با هواسنج، پارچه را با متر، بالاخره هر چیزی. . . پایه را با شاقول، خط را با خطکش. هرچیزی یک میزانی دارد. شما به چه دلیل این عقیده ات درست است؟ مقاومت هم روی عقیده ی خودش می کند. می گوید: نه من این را دوست دارم، حالا هم دوستش دارم. هرچه دلش می خواهد بگوید، بگوید. مبنا دارد. ممکن است آدم یک کسی را بیست سال دوستش داشته باشد، در یک لحظه باید قیچی کنیم.

۳– برخورد امام باقر (علیه السلام) با ناسزا به نامسلمان

امـام باقر (ع) دیـد یکی از یارانش به نوکرش فحش مادر داد. یکی از یاران امام باقر (ع) به نوکرش گفت: برو مادر فلان! امام بـاقر گفت: چه گفتی؟ ! گفت: آقـا این مـادرش مسـلمان نیست. من فحش مادر دادم اما این مادرش مسـلمان نیست. فرمود: تو حق داری به یک زن غیر مسـلمان فحش بدهی؟ بگویی: زنا کار! امام باقر فرمود: بیست سال است با تو رفیق هستم. الآن قیچی شـد. رفـاقت قیچی دارد. ممکن است آدم یـک رفیق چهـل ساله داشـته باشـد. در یک لحظه بایـد قیچی کنـد. بگذاریـد قرآن بخوانم. قرآن می گویـد: «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ» (توبه/۱۱۴) همین که روشن شـد که عموی ابراهیم کج می رود، گفت: من از تو جـدا هسـتم. اسـلام مرز دارد. تـا کجـا؟ قرآن یک آیه دارد می گویـد: «لا تَتَّخِذُوا آباءَكُمْ» (توبه/۲۳) بابـایت را هم اگر دیدی کج می رود. . . احسان به او بکن.

«وَبِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً» (بقره/۸۳) ولی اطاعت نکن. محبت بکن. روابط عاطفی، پدرت اگر کافر هم هست روابط عاطفی محفوظ باشـد، اما هرچه گفت نباید گوش بدهید. بابا منحرف است. مادر منحرف است. اینطور نیست که چون فامیل هستیم. با هم نان و نمـک خوردیم. از مـا توقع دارد. ایشـان صـلاحیت نـدارد به او رأی بدهیـد. رأی نـده. آخر از مـا دعوت کرده است. فـامیل هستیم. در دانشـگاه هم دوره بودیم. سـید است. شـیخ است. آخونـد است. همشـهری است. هم محله ای است. اینها هیچ کدام ملاـک نیست. ابو لهب عموی پیغمبراست. قرآن می گویـد: «تَبَّتْ يَدا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ» (مسـد/۱) ما باید عقایدمان معنا داشـته باشـد. این حضـرت عبـدالعظیم است که نزد امام هادی رفت. امام دهم، گفت: آقا من یک دوره عقایدم را می گویم عقاید را چک کنیـد. عقیـده ی من این است. عقیـده ی شـما مبنایش چیست؟ چه کسـی گفت: عقیده ات درست است؟ اسـتدلال شـما چیست؟ خوب. . .

ص: ۴۵۵۲

۴– پیام امام رضا (علیه السلام) به شیعیان

اما پیام امام رضا. خیلی پیام مهمی است. انگار این شفای دردهای امروز جامعه ی ما است.

بسم الله الرحمن الرحیم. امام رضا پیام می دهد. واسطه چه کسی است؟ عبدالعظیم حسنی.

«أَبْلِغْ عَنِّی أَوْلِیَائِیَ (السَّلَام) » سلام مرا به شیعیان و دوستان ما برسان.

«وَ قُلْ لَهُمْ» به آنها بگو «لَا یَجْعَلُوا لِلشَّیْطَانِ عَلَی أَنْفُسِهِمْ سَبِیلا» (مستدرک/ ج ۹/ ص ۱۰۲) راه شیطان را در خودشان باز نکنند. این ماهواره راه شیطان است. این سی دی راه شیطان است. این رفیق راه شیطان است. این کتابی که آمد راه شیطان است. این علایقی که با فلانی پیدا کردی این راه شیطان است.

«لَا یَجْعَلُوا لِلشَّیْطَانِ عَلَی أَنْفُسِهِمْ سَبِیلا» یعنی شیطان را در روحشان نفوذ ندهند.

از طریق علایق شخصی، کتاب، فیلم، مجله، دوست و غیره. مال حرام! یک درآمد حرام است. این درآمد حرام برای شیطان است. چون درآمد حرام هم خودت را خراب می کند، هم نسل تو را. «کَسْبُ الْحَرَامِ یَبِینُ فِی الذُّرِّیَّه یِ» (کافی/ ج ۵/ ص ۱۲۴) نگو: آقا یک راهی پیدا شده درآمد خوبی دارد. بله راهی پیدا شده، درآمد هم است، اما این درآمد حرام است.

«مُرْهُمْ بِالصِّدْقِ فِی الْحَدِیث» بگو: راست بگویند.

حرف که می زنند راست بگویند. این رنگش می رود یا نمی رود؟ بگو: رنگش می رود. یک مهمان منزل ما آمد. خدا همه ی اموات را رحمت کند. پدرم به او گفت: غذا خوردی؟ گفت: بله حاج آقا! آقای من گفت: راست می گویی یا دروغ؟ گفت: دروغ! راست بگویید. حرف می زنیم راست بگوییم. بازاری راست بگوید. بنا راست بگوید. نجار راست بگوید. معلم راست بگوید. همه بگویند: بلد نیستم. سؤال از من می کنی؟ راستش را می خواهی بلد نیستم. «قُلْ» به مردم بگو. «إِنْ أَدْرِی» (جن/۲۵) به پیغمبر می گوید: به مردم بگو: «إِنْ أَدْرِی» بلد نیستم. خدا به پیغمبر می گوید: بگو بلد نیستم. چه اشکالی دارد؟ آقا من این را نمی دانم. وارسی می کنم می بینم. «وَ أَدَاءِ الْأَمَانَه ی» امام رضا فرمود: به مردم بگو: خیانت به امانت نکنند.

ص: ۴۵۵۳

۵– وظیفه ی معلمان و اساتید در تربیت جوانان

آموزش پرورشی نمی تواند بگوید: من معلم هستم. یا دبیر هستم. باید بگوید: ۱۴ میلیون بچه در اختیار من است و اینها امانت هستند. اینها سرمایه هستند. سرمایه دار کسی نیست که سکه و برج وقالی دارد. سرمایه دار کسی نیست که مزرعه و خانه و ماشین دارد. سرمایه دار کسی است که مخ در اختیار دارد. الآن می دانید در ایران یکی از سرمایه دارها بنده هستم. چرا؟ برای اینکه شب جمعه وقتی حرف می زنم، میلیون ها، صدها هزار نفر مخ در اختیار حرف های من است. آن کسی که مغز مردم را دارد سرمایه دار است. نه آن کسی که طلا دارد. آموزش و پرورشی ها قدر خودشان را داشته باشند. اساتید دانشگاه، منبری ها،قلم به دست ها، فیلم سازها که با یک فیلم افرادی را پای تلویزیون می نشانند. هرکس مغز را در اختیار دارد، سرمایه، مغز مردم است. قالی که پشم است و ابریشم جماد است. طلاـ جماد است. جماد داشتن سرمایه نیست. انسان داشتن جماد است. یکوقت خودتان را با یک. . . آموزش و پرورشی ها خودشان را با اداره ی دخانیات مخلوط نکنند. اداره ی دخانیات دود را به ریه ها می رساند. آموزش و پرورش و دانشگاه علم به مغز می رساند. فرق است بین کاری که علم به مغز برسانیم یا دود به ریه برسانیم.

بله ممکن است شما اداره ی دخانیات باشی حقوقت بیشتر شود. باجناق من، برادر خانم من اداره ی دخانیات است حقوقش فلان بیشتر از من است. بله، خوب او چه می کند. تو چه می کنی؟

ص: ۴۵۵۴

امام رضا فرمود: عبدالعظیم به شیعیان من بگو:

۱- حرف هایشان راست باشد.

۲- امانت را خیانت نکنند.

۳- «مُرْهُمْ بِالسُّكُوتِ وَ تَرْكِ الْجِدَالِ فِيمَا لَا يَعْنِيهِم» بگو حرف نزنند.

مگر لازم است هرچه است در اینترنت بیاید؟ مگر لازم است هرچه هست بنویسیم. حرف نداری نزن. جدال نکنید. چیزهایی که اطلاعات شما عمیق نیست و بصیر نیست چانه نزنید. می نشینیم که آقا این سالن چند متر است؟ یکی می گوید: چهارصد متر! می گوییم: نه! سیصد متر هم نیست. بابا حالا! خانه ی فلانی چند می ارزد؟ چه کار داری که خانه ی مردم را قیمت می کنی؟

بگو که حرف هایی را که به دردشان نمی خورد، نگویند.

«وَ إِقْبَالِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ وَ الْمُزَاوَرَه ی» بگو دیدن همدیگر بروند. در جامعه قهر نکنند.

الآن جامعه ی ما تکه تکه شده است. خطهای سیاسی حتی افطاری ها سیاسی شده است. وقتی یک آقا افطاری می دهد، یکی از آن جناح دعوت نمی کند. آن جناح هم افطاری می دهد، یکی از آن جناح دعوت نمی کند. یعنی حتی خط سیاسی در خرما و شله زرد افطاری هم نفوذ کرده است. بگو دیدن همدیگر بروند. «مُزاوِره» زیارت کنند.

«فَإِنَّ ذَلِکَ قُرْبَه یٌ إِلَیّ» امام رضا فرمود: دیدن همدیگر که می روید، به من نزدیک می شوید.

ولو سلیقه های شما مختلف است. اما کنار هم می نشینید من لذت می برم. مثل بابایی که نگاه می کند می بیند بچّه هایش دارند با هم با محبت حرف می زنند. اصلاً اگر خواستید ببینید بهشتی هستید یا جهنمی، علامت بهشتی ها این است که به هم درود می گویند. «إِلَّا قيلاً سَلاماً سَلاماً» (واقعه/۲۶)سلام سلام سلام! همه با هم. اما اگر دیدید به هم فحش می دهند. قرآن می گوید: اینها جهنمی هستند.

ص: ۴۵۵۵

«کُلَّما دَخَلَتْ أَمَّه یٌ لَعَنَتْ أُخْتَها» (اعراف/۳۸) این به او لعنت می کند، او به او لعنت می کند. وقتی جامعه بد شد، اصلاً دیگر هر حرفی بزنی کسی گوش نمی دهد. همه ی حرف ها را تحلیل سیاسی می کنند. یک جمله هست من سی سال است قبل از سخنرانی هایم می گویم. برای من نیست برای امام زین العابدین است.

دعای مکارم الاخلاق است. می گوید: «الهی انطقنی بالهدی» یعنی نطق من هدایت شود. «و الهمنی التقوی» یک کسی گفت: می دانید این قرائتی برای چه می گوید «الهی انطقنی بالهدی» ؟ چون یکی از نوه هایش هدی است. یکی از نوه هایش هم الهام است. می گوید: «الهی انطقنی بالهدی و الهمنی» اسم نوه هایش را می برد. ای بی انصاف ها! آخر من چیزی که به ذهنم نیامده تحلیل می کنند. می دانی چرا دور او شلوغ است؟ می دانی چرا رأی آورد؟ می دانی چرا نمی دانم کاسبی او گرفت؟ می دانی چرا خانه اش گران شد؟ می دانی چرا شرکتش موفق شد؟ همینطور می نشینند. . . می دانی چرا فلانی خانه ی فلانی رفت؟ روحش خبر ندارد. همینطور می نشینند.

۶– دوری از تفرقه و تخریب شخصیت یکدیگر

امام رضا (ع) به عبدالعظیم حسنی فرمود: به شیعه ها بگو بروند دیدن همدیگر. «فَإِنَّ ذَلِکَ قُرْبَه یٌ إِلَی» اگر می خواهید به من نزدیک شوید، دیدن همدیگر بروید.

«وَ لَا یَشْغَلُوا أَنْفُسَهُمْ بِتَمْزِیقِ بَعْضِهِمْ بَعْضا» «تَمزیق» ، «کُلَّ مُمَزَّق» (سبا/۷) در قرآن است. «تمزیق» یعنی تخریب. «وَ لَا یَشْغَلُوا أَنْفُسَهُمْ بِتَمْزِیقِ بَعْضِهِمْ بَعْضا»

ص: ۴۵۵۶

همدیگر را خراب نکنید.

«وَ لَا یَشْغَلُوا» مشغول نکنید «تَمْزِیقِ بَعْضِهِمْ بَعْضا» او این را خراب می کند. این او را خراب می کند. همدیگر را خراب نکنید. اگر کسی به شما بگوید من شما را مکه می برم به شرطی که یک لجن به کعبه بمالید. هیچ کس حاضر نیست. امام صادق فرمود: کعبه عزیز هستی. بعد فرمود: آبروی مؤمن از تو هم عزیزتر است. چطور حاضر نیستی لجن به کعبه بمالی؟ خوب لجن به آبروی مردم هم نمال. هرچه دلت می خواهد بگویی.

هرکس هرچه می خواهد می گوید. من نه وزیر هستیم. نه وکیل هستم. نه سفیر هستم. یک معلم قرآنی هستم. منتها مشهور هستم. اینقدر کارخانه به من وصل می کنند که من ذره ای در آن شرکت ندارم. مزرعه، این برج برای فلانی است. این پاساژ، مرغداری، گاوداری، من همه چیز دارم خودم هم نمی دانم. حالا ـ اینکه طوری نیست. من چند تا زن دارم خودم نمی دانم. (خنده حضار) چون پلیس جلوی خانم را گرفته گفته: چرا یک طرفه می روی؟ می گوید: به شما ربطی ندارد. من خانم آقای قرائتی هستم. (خنده حضار) او را بگیرید. همینطور می گویند. حالا من اصلاً کسی نیستم. حالا خراب هم شوم در انتخابات اینکه رأی بخواهم. . . من یک معلم قرآن هستم. ولی مردم ول نمی کنند. هرچه دلشان بخواهد می گویند. هرچه دارم برای همه ی مردم جز خانه ای که در آن نشستم. همینطور می گویند: این کارخانه برای چه کسی است. نه که حالا ندارم. از اول عمرم تا حالا با کسی شریک نبودم. آخر ممکن است بگویند: تا دیروز شریک بوده فروخته،

در تلویزیون آمده می گوید: من شریک نیستم. نه از اول عمرم تا حالا با کسی هیچ شراکتی نداشتم. حالا از همه گذشته آبروی من دست تو نیست. فکر می کنی اگر غیبت بکنی من خراب می شوم؟ اتفاقاً هیچ طوری نمی شود. ۴۳ تا رادیو این همه تهمت زدند، طوری نیست. چون خدا قول داده می گوید: «إِنَّ اللَّهَ يُدافِعُ عَنِ الَّذينَ آمَنُوا» (حج/۳۸) خدا از مؤمن دفاع می کند. من اگر «الَّذينَ آمَنُوا» باشم خدا از من دفاع می کند. من کسی هم نیستم. ما چه مسئولین عزیزی در مملکت داشتیم، الکی الکی خراب شدند. بردند، خوردند. بیا ببینیم پرونده اش کجاست؟ پرونده اش کجاست؟ به چه دلیل می گویی برد؟ چه کسی ثابت کرده است؟ آبروی همدیگر را نبرید.

۷- نفرین امام رضا به خاطر ریختن آبروی مؤمن

«فَإِنِّی آلَيْتُ عَلَى نَفْسِی أَنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ وَ أَسْخَطَ وَلِيّاً مِنْ أَوْلِيَائِی دَعَوْتُ اللَّهَ لِيُعَذِّبَه»

امام رضا فرمود: من نفرین می کنم به کسی که آبروی شیعیان را بریزد. تعهد کردم.

که کسی که آبروی مؤمنی را بریزد، «دَعَوْتُ اللَّهَ» دعا می کنم، که چه؟ «لِيُعَذِّبَهُ فِی الدُّنْيَا أَشَدَّ الْعَذَاب» در دنیا به زندگی نکبتی گرفتار شود، «وَ كَانَ فِی الْآخِرَه ِ مِنَ الْخَاسِرِين» خیلی امام رضا دلش درد می آید.

امام رضا به عبدالعظیم حسنی فرمود: به شیعیان من بگو آبروی همدیگر را نریزید. من امام رضا نفرین کردم به کسی که آبروی کسی را بدون دلیل بریزد. تازه دلیل داری، شما حق نداری آبرویش را بریزی. باید به قوه ی قضاییه بگویی: بابا این پرونده! برد و خورد و هرچه دلیل داری از مسیرش اقدام کنید.

در اینترنت نمی شود گفت: بله! آقا در سایت ها آمده! باسمه تعالی سایت غلط کرده است. مگر سایت عادل است؟ آن کسی که این را وارد سایت می کند دروغ گفته است. دیروز گفتند: آقا در سایت راجع به فلان چیز چنین گفته است. من زنگ زدم. گفت: آقا اصلاً خریدی از ما نکرده است. فلان وزارت با فلان تأسیسات فلان معامله را کرده است. من به رییس هر دو زنگ زدم گفت: والله دروغ است. گفتیم: در سایت آمده است. گفت: خوب سایت دروغ می گوید. به رییس سایت زنگ زدم که آقا، دین داری یا نداری؟ چه چیز گیر تو از این تهمت ها می آید؟ امام رضا فرمود: من تعهد کردم نفرین می کنم به کسی که آبروی شیعه را بریزد. «وَ عَرِّفْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لِمُحْسِنِهِمْ وَ تَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئِهِمْ إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِه» خداوندخوب ها را می بخشد، از بدهای شیعیان بد هم می بخشد، مگر کسی که یا مشرک باشد، «أَوْ آذَى وَلِيّاً مِنْ أَوْلِيَائِي»

الله اکبر! امام رضا فرمود: خدا همه ی شیعیان را می بخشد جز دو رقم شیعه! شیعه ای که مشرک شود. شیعه ای که مؤمنی را اذیت کند. «آذَى وَلِيّاً مِنْ أَوْلِيَائِي» شب جمعه ای است که شب شهادت حضرت عبدالعظیم حسنی است. پیام از امام رضا دارد. امام رضا فرمود: خدا شیعه را می بخشد جز دو گروه! شیعه ای که مشرک شود، «أَشْرَكَ بِه» ، «أَوْ آذَى وَلِيّاً مِنْ أَوْلِيَائِي» ، «أَوْ أَضْمَرَ لَهُ سُوءا» یا در دلش بدخواه باشد. اصلاً دلش بخواهد فلانی خراب شود. یعنی در دلش بدخواه باشد. «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لَهُ حَتَّى يَرْجِع» خدا یک چنین آدمی را نمی بخشد، جز اینکه از اذیت کردن برگردد. «وَ إِلَّا نُزِعَ رُوحُ الْإِيمَانِ عَنْ قَلْبِهِ» کسی که مؤمنی را اذیت کند، مؤمنی را تخریب کند «نُزِعَ رُوحُ الْإِيمَانِ عَنْ قَلْبِهِ» خداوند روح ایمان را از قلبش می گیرد.

ص: ۴۵۵۹

کـار به آیت الله و فوق دیپلم و لیسـانس و دکتر نـدارد. کسـی که در دلش بـدخواه است. یعنی دوست دارد، قلباً دوست دارد فلانی خراب شود.

شمـا به من رسـیدی می گویی: آقـای قرائـتی من برنـامه هـای تو را گوش می دهم. بـاقی آخونـدها را گوش نمی دهم. تـا می گویی: باقی آخوندها را گوش نمی دهم اگر در دلم خوشم می آید معلوم می شود من دین ندارم. حالا تو برنامه ی مرا گوش می دهی، متشکرم! چرا باقی ها را می گویی، نه من باقی ها را خاموش می کنم. بگو: نه خوب باقی ها هم سواد دارند. باقی ها خیلی هایشـان سوادشان از من بیشتر است. سابقه ی انقلابی شان، علمی شان بیشتر است. حالا ممکن است من گاهی در حرف هایم یک چیزی می گویم، لبخندی می زنند. یا روی تخته سیاه می نویسم. حالا به یک دلیلی مثلاً چهار نفر پای بحث من می نشـینند، امـا اینکه فلانی را خاموش می کنی، و من از اینکه شـما به من می گویی آن را خاموش می کنم، خوشـحال می شوم. این خوشـحالی اش بـد است. مـدرسه ی تو خوب مـدرسه ای است. مدرسه های دیگر را ول کن. شـعر تو خوب است. باقی را ول کن. غـذای فلاـنی خوب است، بـاقی هـا را ول کن. یعنی کسـانی که لـذت می برنـد از اینکه دیگران سـقوط می کننـد. و خودشان مطرح می شوند «نُزِعَ رُوحُ الْإِیمَانِ عَنْ قَلْبِهِ» ، «وَ خَرَجَ عَنْ وَلَایَتِی»

امـام رضـا فرمود: اینهـا از ولاـیت اهلبیت بیرون هسـتند. «وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ نُصِـیبٌ فِی وَلَایَتِنَـا» در ولاـیت ما هیـچ نصـیب و بهره ای ندارند. «وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِکَ» پناه می برم که کسی به اینجا رسیده باشد. چطوری آدم از دین خارج می شود؟

ص: ۴۵۶۰

سؤال و جواب. چگونه از دین خارج می شویم؟ مشرک بشویم. مؤمنی را بدون دلیل خراب کنیم. خراب کردن مسلمان خروج از مدار ولایت است. امام رضا نفرین می کند. «لِيُعَذِّبَهُ فِي الدُّنْيَا أَشَدَّ الْعَذَاب» سخت ترین عذاب، یعنی در دنیا یک بلای بدی گرفتار می شود. اینها همه نتیجه ی تخریب است. آغاز سال است همدیگر را تخریب نکنیم. اگر یک چیزی شنیدیم بگوییم: آقا چرا به من می گویی؟ سند داری برو به دادگستری بگو. دادگاه بگو. سند نداری چرا در اتاق به من می گویی؟ حرف های شما یا با دلیل است، یا بی دلیل. اگر با دلیل است، چرا دادگستری نرفتی؟ اگر بی دلیل است، چرا در این اتاق می گویی؟ یک کسی آمد پهلوی یک کسی گفت: آقا فلان جا آش می پزند. گفت: خوب بپزند. به من چه؟ گفت: آخر برای تو می پزند. گفت: اگر برای من می پزند به تو چه! آش می پزند به من چه. برای من می پزند به تو چه! دلیل داری چرا در اتاق من می گویی؟ برو دادگستری بگو. دلیل نداری چرا باز به من می گویی؟ یک زنی را به یک شوهر کوری دادند، این خانم هر شب می نشست. می گفت: آقا نمی دانی من چقدر قشنگ هستم. اگر بدانی چه صورتی دارم. اگر بدانی من چه شکلی دارم.

این زن هر شب از زیبایی خودش برای این مرد می گفت. یک شب شوهرخسته شد. گفت: خانم چند ماه است هرشب که کنار من می نشینی از زیبایی های خودت می گویی. من که چشم ندارم ببینم. اما اگر تو اینقدر خوشگل بودی چشم دارها تو را برده بودند. همین که تو را برای من گذاشتند پیداست خوشگل نیستی.

حالا افرادی هستند می آیند مثلاً سر کلاس، معلم استاد دانشگاه است. یا در یک جلسه ای می آید می گوید: فلانی چه کرد و چه کرد و چه کرد. می گوییم: آقا ببین اگر تو واقعاً دلیل داری، خوب برو نزد قاضی این حرف ها را بگو. بگو: آقا پرونده اش این است. همین که به من می گویی پیداست خوشگل نیستی. همین که آمدی به من می گویی، خوب من نه قاضی هستم، نه دادستان، نه تو پرونده دستت است. پس پیداست حرف تو پایه ندارد. اگر حرف تو پایه دارد، قوه قضاییه است. اگر هم پایه ندارد، چرا به من می گویی؟ اصلاً دلیل اینکه این حرف ها را در سایت می نویسند به جای اینکه به قوه ی قضاییه بگویند: فلانی برد و خورد و فلان قرارداد، فلان معامله، همین که می گویند. به هر حال. . .

امام رضا پیغام داد، آبروی همدیگر را نریزید. آبروی همدیگر را بریزید، نفرینتان می کنند. از ولایت خدا دور هستید. در همین دنیا عذاب شدید می شوید. در آخرت نصیبی ندارید. آبرو ریختن خیلی خطر دارد. این نکته ای است که امام رضا فرمود از طریق عبدالعظیم حسنی.

خوب خدایا هرچه آبروی کسی را ریختیم گذشته ی ما را ببخش و بیامرز. یک تقوایی به ما بده که آبروی همدیگر را حفظ کنیم. آبرو ریختن مثل خوردن گوشت مرده است. گوشت زنده را بکنی جایش پر می شود. اما گوشت مرده جایش پر نمی شود. ولذا قرآن گفته: غیبت این است که گوشت مرده را بخوری. گوشت مرده از مرده بکنی، جایش پر نمی شود. آبرو هم که ریخت، پول گم شود جایش پیدا می شود. خانه خراب شود ساخته می شود. ولی آبرو که رفت دیگر جایش پر نمی شود. ولذا قرآن آبرو ریختن را مثل کندن گوشت مرده و خوردن گوشت مرده می داند. ما خیلی مرده خوری می کنیم. گرگ، گرگ را نمی خورد. اما آدم ها همدیگر را گاز می گیرند. مواظب باشیم بی خود دین فروشی نکنیم. هرکس دلیل دارد قوه ی قضاییه. هرکس دلیل ندارد، بگوید: آقا من چون دلیل نیست از اینکه حرف های شما را گوش بدهم معذور هستم. هر سایتی را نبینید. هر روزنامه ای را نخوانید. هر حرفی را گوش ندهید. قرآن می گوید: «إِنَّ السَّمْع» گوش، «وَ الْبَصَرَ» چشم، «وَ الْفُؤاد» قلب و روح، «كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً» (مؤمنون/۳۶) اینطور نیست که حالا گفت و ما شنیدیم. نباید بنشینیم. باید بلند شوی بروی. باید جلسه را به هم بزنی. حالا او گفت و ما هم شنیدیم. مگر می شود پای هر رادیویی نشست؟ مگر می شود پای هر اخباری نشست؟ اصلاً بعضی از کشورها نمی خواهند سر به تن جمهوری اسلامی باشد. دشمن ما هستند. دشمن ما. . . ما نمی گوییم عیب نداریم. هزار و یک عیب داریم. اما اینکه می گوید غرضش اصلاح نیست. آن غرضش این است که مردم را مأیوس کند. نا امید کند. نظام را تضعیف کند. مردم را از چشم همدیگر بیاندازد. او دشمن ما است. خدایا به ما بصیرتی مرحمت کن که آبروی همدیگر را بدون جهت نریزیم.

«والسلام علیکم و رحمه ی الله و برکاته»

منبع:qaraati.ir

جهاد علمی امام باقر علیه السلام

اشاره

جهاد علمی امام باقر علیه السلام

شکافنده علوم

لقب باقر و شکافنده علوم توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت باقر علیه السلام داده شده است. این مطلب در روایات بسیاری از طریق شیعه و سنی نقل شده است؛ در منابع شیعه در کتابهایی مانند: بحار الانوار، رجال کشی، کشف الغمه، امالی صدوق، امالی شیخ طوسی، اختصاص مفید، عیون الاخبار. و در منابع اهل سنت در کتابهای: مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان (ج ۵، ص ۷۸)، تاریخ ابن عساکر، غایه الاختصار (ص ۶۴)، تذکره الخواص ابن جوزی (ص ۳۳۷).

جابر بن عبدالّله انصاری می گوید:

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به من فرمود: "بعد از من شخصی از خاندان مرا خواهی دید که همنام من و شبیه من است

"وَیبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْراً؛ علم را می شکافد، شکافتنی (و او درهای دانش را به روی مردم خواهد گشود)."

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله زمانی این پیشگویی را کرد که هنوز حضرت باقرعلیه السلام چشم به جهان نگشوده بود.

می توان گفت بین مورخین از مسلّمات است که لقب باقر و شکافنده علوم توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به آن حضرت داده شده است. (۱)

جهاد علمی امام باقر علیه السلام حضرت باقر علیه السلام از فرصت پیش آمده بیشترین بهره را برد و جهاد علمی خویش را آغاز کرد. جهاد علمی حضرت در سه بخش قابل تبیین است:

ص: ۴۵۶۳

الف. تشویق به فراگیری علوم

پایه و اساس هر عمل و فعالیت و کاری، اندیشه سازی و سالم سازی فکر است. اگر بخواهد در جامعه، علم رواج پیدا کند، در گام اول باید درباره اهمیت فراگیری دانش، ارزش و عظمت علما، مراد از فراگیری علم، و آفات آن و... اندیشه سازی شود.

حضرت باقرعلیه السلام این گام اول را به خوبی با بیان احادیث برداشته و سخنان گهر بار و نورانی فراوانی در این زمینه بیان کرده است.

در مورد تشویق به فراگیری علم فرمود:

"اَلْکمالُ کلُّ الْکمالِ التَّفَقُّهُ فِی الدّینِ وَ الصَّبْرُ عَلَی النَّائِبَهِ وَ تَقْدیرُ الْمَعیشَهِ؛(۲) کمال تمام کمال (در سه چیز): فهمیدن دین، بردباری بر سختیها و اندازه گیری معیشت است."

آن حضرت درباره روش فراگیری علوم از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل فرمود:

"اَلْعِلْمُ خَزائِنُ وَ مِفْتاحُهَا السُّؤالُ فَاسْئَلُوا یرْحَمُکمُ اللَّهُ فَاِنَّهُ یؤْجَرُ فیهِ اَرْبَعَهٌ السَّائِلُ وَ الْمُعَلِّمُ وَ الْمُسْتَمِعُ وَالْمُجیبُ لَهُمْ؛(۳)

علم گنجینه هایی است و کلید آن پرسش است. پس سؤال کنید! خدا شما را مورد رحمتش قرار دهد؛ زیرا پرسش باعث می شود چهار کس اجر برد: پرسشگر، معلم، شنونده و کسی که جواب می دهد."

و در مورد جایگاه با ارزش علما و دانشمندان فرمود:

"عالِمٌ ینْتَفَعُ بِعِلْمِهِ اَفْضَلُ مِنْ اَلْفِ عابِدٍ؛(۴) عالمی که از علمش بهره برده شود، برتر از هزار عابد است."

و فرمود:

"وَاللَّهِ لَمَوْتُ عالِمٍ اَحَبُّ اِلی اِبْلیسَ مِنْ مَوْتِ سَبْعینَ عابِداً؛(۵) به خدا سوگند! مرگ یک عالم در نزد شیطان، محبوب تر از مرگ هفتاد عابد است."

ص: ۴۵۶۴

ب. نشر علوم

از نکاتی که حضرت باقر علیه السلام در مرحله اندیشه سازی بدان توجه داشته، توجه به نشر علوم و توسعه آن است. فقط فراگیری علوم کافی نیست؛ باید در راه نشر آن نیز سعی کرد. در این زمینه، حضرت سخنان نغز و دلکشی دارد که فقط به نمونه هایی اشاره می شود:

۱. "مَنْ عَلَّمَ بابَ هُدی فَلَهُ اَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَلا ینْقُصُ اُولئِك مِنْ اُجُورِهِمْ شَیئاً؛(۶)

کسی که باب هدایتی را تعلیم دهد، مانند اجر کسی را دارد که به آن عمل کرده است و از پاداش عمل کنندگان کاسته نمی شود."

۲. در جای دیگر فرمود: "تَذاکرُ الْعِلْمِ دِراسَةٌ وَالدِّراسَةُ صَلاةٌ حَسَنَةٌ؛(۷) مذاکره علمی، درس (و تعلیم) است و درس، نمازی است نیکو (پذیرفته شده)."

۳. و فرمود: "زَکاةُ الْعِلْمِ اَنْ تُعَلِّمَهُ عِبادَ اللّهِ؛(۸) زکات علم آن است که آن را به بندگان خدا تعلیم دهی."

۴. و فرمود: "رَحِمَ اللّهُ عَبْداً اَحْیا الْعِلْمَ... اَنْ یذاکرَ بِهِ اَهْلَ الدِّینِ وَ اَهْلَ الْوَرَعِ؛(۹) خدا رحمت کند بنده ای را که علم را زنده کند... و زنده کردن علم به این است که با اهل دین و افراد با ورع مذاکره کنی."

به راستی هر یک از نکات پیش گفته، درهای زیادی را بر روی انسان در فراگیری علم و ارائه آن باز می کند. حال اساسی ترین پرسش رخ می نماید و آن اینکه حالا ـ که متوجه شدیم علم پاداش فراوان و عالم منزلت والایی دارد، علم را از چه کسانی باید بگیریم؟ و برای فراگیری علوم اسلامی درِ خانه چه کسانی برویم؟ و زانوی ادب در خدمت چه کسانی بزنیم؟ در این بخش نیز امام باقر علیه السلام اندیشه سازی و راهنماییهایی دارد.

اولاً، علوم قرآن را تماماً مختص به اهل بیت علیهم السلام می داند و می فرماید:

"لَیسَ عِنْدَ اَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَلا صَوابٌ وَلا اَحَدٌ مِنَ النَّاسِ یقْضی بِقَضاءِ حَقٍّ اِلاَّ ما خَرَجَ مِنَّا اَهْلَ الْبَیتِ؛(۱۰)

در نزد هیچ کسی از مردم حق وجود ندارد، و (سخن) صواب و راست پیدا نمی شود و هیچ کسی از مردم به حق قضاوت نمی کند، مگر از ما اهل بیت باشد."

و در جای دیگر فرمود:

"ما یسْتَطیعُ اَحَدٌ اَنْ یدَّعِی اَنَّ عِنْدَهُ جَمیعُ الْقُرْآنِ کلِّهِ ظاهِرِهِ وَ باطِنِهِ غَیرُ الْاَوْصِیاءِ؛(۱۱)

هیچ کس توان ندارد ادعا کند که جمیع (علوم)قرآن، ظاهر و باطنش در نزد اوست، جز اوصیاء (پیامبر و امامان معصوم علیه السلام)."

و آن گاه صریحاً فرمود که اصل قرآن در نزد اهل بیت علیهم السلام است:

"اِنَّ الْعِلْمَ الَّذی نَزَلَ مَعَ آدَمَ علیه السلام لَمْ یرْفَعْ، وَالْعِلْمُ یتَوارَثُ وَ کانَ عَلِی علیه السلام عالِمَ هذِهِ الْاُمَّهِ وَ اِنَّهُ لَمْ یهْلَک مِنَّا عالِمٌ قَطُّ اِلّا خَلَفَهُ مِنْ اَهْلِهِ مِنْ مِثْلِ عِلْمِهِ اَوْ ما شاءَ اللَّهُ؛(۱۲)

به راستی علمی که با آدم علیه السلام نازل شد، برنگشته (و از بین نرفته)، بلکه به ارث گذاشته می شود و (آن علوم به علی علیه السلام رسیده اند و)علی علیه السلام عالم این امّت است و به راستی عالمی از ما از دنیا نمی رود، مگر اینکه کسی جانشین او می شود که مثل علم او را دارد و یا آنچه که خداوند بخواهد."

متأسفانه در جامعه اسلامی این اندیشه صحیح جا نیفتاد و الاّ مردم درِ خانه علی علیه السلام را رها نمی کردند تا جای دیگر روند و امام صادق علیه السلام را ترک نمی گفتند تا به دنبال امثال ابوحنیفه بروند.

امام باقر علیه السلام در کنار این اندیشه سازی، مذاهب منحرفی همچون: غلات و مرجئه و... را به شدت مورد انتقاد قرار داد و آنان را به مردم معرفی کرد که جای تفصیل(۱۳) آن فرصت دیگری می طلبد.

ج. تدوین کتب

حضرت در کنار فرهنگ سازی به تدوین کتب پرداخته اند که مواردی ذیلًا ذکر می شود:

۱. تفسیر القرآن، چنان که محمد بن اسحاق بن ندیم در "الفهرست" به آن تصریح نموده، می گوید: "تفسیر القرآن، کتاب محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام است که ابی الجارود زیاد بن منذر رئیس جارودیه از آن حضرت نقل کرده است" و سید حسن صدر می گوید: "جمعی از ثقات شیعه همچون ابو بصیر، یحیی بن القاسم الاسدی نیز نقل نموده اند و علی بن ابراهیم بن هاشم قمی در تفسیر خود آن را از طریق ابی بصیر نقل کرده است." (۱۴)

۲. نسخه احادیث؛ ۳. صحیفه احادیث؛ ۴. الرساله الی سعد الاسکاف؛ ۵. کتابی که زراره روایت کرده؛ و کتابی دیگر که عبدالمؤمن بن القاسم آن را نقل کرده است. (۱۵)

د. تربیت شاگردان

از مهم ترین انواع جهاد علمی حضرت باقرعلیه السلام، تأسیس دانشگاه علوم اسلامی و تربیت شاگردان فراوان در عرصه های مختلف است. تعداد شاگردان آن حضرت را ۴۶۵ نفر شمرده اند. (۱۶) هنگام صدور دستور عمر بن عبدالعزیز مبنی بر جمع آوری و تدوین حدیث، هر کدام از یاران و شاگردان برجسته حضرت باقرعلیه السلام، هزاران حدیث را حفظ داشتند و با فرصت پیش آمده، به تدوین و جمع آوری احادیث نیز می پرداختند .

۵ . مناظرات حضرت باقرعلیه السلام

نوع دیگر از جهـاد علمی امامـان مـا، از جمله بـاقر العلوم علیه السـلام منـاظراتی است که بـا افراد مختلف از مـذاهب گوناگون داشته اند و مجموع این مناظرات را مرحوم طبرسی در احتجاج گرد آورده است .

امام جواد (علیه السلام) (۲۰)

قرآن و عترت، دو ظهور از یک حقیقت

اشاره

نویسنده:علی مهدوی

قرآن و عترت، دو ظهور از یک حقیقت

قرآن کریم و امـام معصوم (ع)، دو چهره ی یـک واقعیت و دو ظهور یـک حقیقتنـد که تفکیـک و جـدایی آنهـا از هم، فرض صحیحی نـدارد. انسـان کامـل، قرآن ممثّل است و قرآن کریم، انسان کامل مـدوَّن. امام معصوم، قرآنِ ناطق است و قرآن، امامِ صامت. نه قرآن بـدون امام، قرآن حقیقی است و نه امام بدون قرآن، امام واقعی است. اتحاد و یگانگی میان قرآن کریم و امام معصوم، که مستفاد از حدیث معروف ثقلین «إنی تارک فیکم الثقلین ما إن تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی... لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض» است، بـدین معنـاست که تمـام مردم تـا روز قیـامت، نیازمنـد رهبری و رهنمود قرآن و عترت پیـامبر هسـتند. این اتحاد و یگانگی، مسـتلزم وجود یک سلسـله صـفات مشترک میان آن دو می باشد. در آسـتانه ولادت حضرت جوادالائمه امام محمد

تقی (ع)، با نیم نگاهی به زیارتنامه آن حضرت، به برخی از این اوصاف و ویژگی های مشترک اشاره می نماییم.

۱– نور:

خداونـد متعال در برخی از آیات کریمه، قرآن را نور و کتابِ روشن معرفی کرده است: «قـد جائکم من الله نور و کتاب مبین* یهـدی به الله من اتبع رضوانه سبل السـلام و یخرجهم من الظلمـات إلی النور بـإذنه؛ (فرسـتاده ما) از ناحیه خـدا برایتان نوری و کتابی روشن گر آورده است. نور و کتابی که خدا بوسـیله آن پیروان خویش را به طرق سـلامت، هدایت می کند و آنان را به اذن خود از ظلمت ها به سوی نور خارج ساخته و به سوی صـراط مستقیم هدایت می کند»(مائده/۱۵ و۱۶). در آیه دیگری می فرمایـد: «و أنزلنا إلیکم نوراً مبیناً؛ ما نور مبین و روشن کننـده ای برای شـما نازل کردیم»(نساء/۱۷۴). خصوصیت نور آن است که در ذات و گـوهر خـود ظـاهر و روشن باشـد و از نظر اثر بیرونی هم، مُظهِر و روشن کننـده غیرش باشـد. قرآن کریم نـوری است که انسان را از ظلمات طبیعت و انیّت بیرون می آورد و به سوی نور پروردگارش هدایت می کند. ائمه معصومین (ع) نیز همانند قرآن، نورند که در پرتو روشنگری و نورانیت آنها می توان مسیر سعادت ابدی را پیمود. در زیارتنامه امام جواد (ع) نیز به این ویژگی اشاره شده است: «السـلام علیک یا نور الله فی ظلمات الأرض»، «السلام علیک أیها النور الساطع»، «نوراً تخرق به

الظلم؛ نوری که با آن تاریکیها و ظلمات از بین رود».

ص: ۴۷۸۱

۲– هدایت:

خدای سبحان در آیات بسیاری، قرآن کریم را کتاب هدایت معرفی کرده است. در برخی آیات، قرآن به عنوان کتاب هدایت همه مردم معرفی شده است: «هدی للناس»(بقره/۱۸۵) در کنار این آیات، دسته ای دیگر از آیات وجود دارد که قرآن را کتاب هدایت برخی از مردم معرفی کرده است. در آیه ای آن را اختصاص به مسلمین می دهد: «و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شی ء و هدی و رحمه و بشری للمسلمین»(نحل/۸۹) در آیه دیگری آن را برای مومنین «و انّه لهدی و رحمه للمومنین» و در مواردی آن را برای متقین معرفی می کند: «ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین»(بقره/ ۲). سرّ تفاوت این آیات، در تعدد هدایت قرآن یا انحای آن است، بدین معنا که هدایت تشریعی قرآن برای همه مردم است و هدایت تکوینی آن برای مومنین، مسلمین و متقین. در زیارتنامه امام جواد (ع) هنگام صلوات بر آن حضرت، این ویژگی با عنوان «هادی الأمه؛ هدایت کننده امت» ذکر شده است: «اللهم صلّ علی محمد بن علی الزکی التقی ... هادی الأمه و وارث الأئمه». در فراز دیگری، پیروان آن امام همام، سالک طریق حق و هدایت، و مخالفان ایشان، بر سبیل ضلالت و هلاکت، معرفی شده اند: «أشهد أنّ من اتبعک علی الحق و الهدی و أنّ مَن أنکرک و نصبَ لک العداوه علی الضلاله و الرّدی؛ گواهی می دهم هر که از تو پیروی کند بر حق و هدایت است، و هر که تو را انکار کرده و با تو طرح دشمنی افکند، بر گمراهی و هلاکت است». همچنین درباره آن حضرت آمده است: «قدوه تدرک بها الهدایه»یعنی: مقتدا و پیشوایی که هدایت بواسطه او بدست آید.

۳– مطهّر:

خداونـد، قرآن کریم را بـا وصف مطهَّر و پـاکیزه و بـدور از انحراف و گرایش به باطل معرفی کرده است: «رسول من الله یتلوا صحفـاً مطهّره؛ پیـامبر، فرسـتاده ای از طرف خـداست که صـحف مطهر و پاکیزه را تلاوت می کنـد»(بیّنه/۲) و نیز می فرمایـد: «قرآنـاً عربیاً غیر ذی عوج؛ قرآنی عربی است که اصـلاً کژی و انحراف در آن وجود نـدارد»(زمر/۲۸). در زیارتنامه امام جواد (ع) نیز چنین آمـده است: «السـلام علیـک أیهـا الطیّب من الطیبین، السـلام علیک أیها الطاهر من المطهرین، السـلام علیک أیها المُطهَّر من الزلات». با توجه به آیه تطهیر: «إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یُطهِّرکم تطهیراً»(احزاب/۳۳) که در شأن اهل بیت (ع) نازل شده و دلالت بر اسـتمرار اراده الهی بر تطهیر حضرات معصومین (ع) دارد (به قرینه فعل مضارع یرید و یطهر)، مراد از عبارت «الطاهر من المطهرین» و «المطهَّر من الزلات؛ پاکیزه شده از لغزش ها»، کاملاً روشن و واضح می شود.

۴– رحمت:

خدای سبحان، قرآن کریم را کتاب رحمت معرفی نموده است: «ننزّل من القرآن ما هو شـفاء و رحمه للمومنین؛ نازل می کنیم از قرآن، چیزی را که برای مومنان، شـفا و رحمت است»(اسراء/۸۲) که از جانب خـدای رحمان و رحیم، نازل می شود: «تنزیل من الرحمن الرحیم»(فصّلت/۲) و معلّم آن، خدای رحمان است: «الرحمن* علّم القرآن»(الرحمن/۱ و۲). در زیارتنامه امام جواد (ع)، آن حضرت نیز، با همین وصف، ستوده شده است: «السلام علیك یا رحمه الله»، «خازن الرحمه؛ خزانه دار رحمت».

۵– حکمت:

قرآن کریم از مبـداء حکیم تنزّل یافته است: «تنزیل من حکیم حمیـد»(فصّـلت/۴۲) بـدین لحاظ از چنان حکمت و اسـتحکامی برخوردار اسـت کـه تنـدباد و طوفـان هیـچ شـبهه و منـاقشه ای آن را از پـا درنمی آورد: «یس* و القرآن الحکیم»(یس/۱ و۲) «کتابٌ أحکمت آیاته»(هود/۱). عنوان «ینبوع الحکمه؛ چشمه جوشان حکمت» که در زیارتنامه امام

ص: ۴۷۸۳

جواد (ع) آمده است، اشاره به همین وصف دارد.

۶- بیان:

قرآن کریم، چون تبیین کننده احکام و حدود الهی است، «بیان» نامیده شده است: «هذا بیانٌ للناس»(آل عمران/۱۳۸) ، «فقد جائکم بیّنه من ربکم؛ همانا بیّنه ای از جانب خدا برای شما آمد»(انعام/۱۵۷). ائمه اطهار (ع) نیز، تبیین کننده احکام الهی هستند: «بیّنتم فرائضه؛ شما واجبات الهی را بیان کردید». «السلام علی ... المظهرین لأمر الله و نهیه؛ سلام بر آشکارکنندگان امر و نهی خدا». در زیارتنامه امام جواد (ع) آمده است: «أشهد أنک قد أقمت الصلوه و آتیت الزکاه و أمرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و تلوت الکتاب حق تلاوته و جاهدت فی الله حق جهاده». روشن است که مراد از «امر به معروف و نهی از منکر» و «تلاوت کتاب خدا»، تبیین احکام و دستورات الهی و نمایاندن اوامر و نواهی حق تعالی است.

۷- شفاعت:

در قرآن کریم آمده است: «و هدی و رحمه و بشری للمسلمین؛ قرآن هدایت و رحمت و بشارت است برای مسلمانان»(نحل/۸۶) مطابق این آیه شریفه، قرآن کتاب رحمت است و هر کس با قرآن باشد و به قرآن عمل کند، مورد رحمت خدا قرار می گیرد. از طرف دیگر، در قرآن آمده است: «یوم لا ـ یغنی مولی عن مولی شیئاً و لا هم ینصرون* الا من رحم الله؛ روز قیامت روزی است که هیچ صاحب آشنایی و دوستی نمی تواند از آشنا و دوست خود دستگیری نماید و ابداً آنان مورد کمک و نصرت واقع نمی شوند، مگر کسی که مشمول رحمت خدا باشد»(دخان/۴۱ و۴۲). از این آیه معلوم می شود که کسی را که خداوند مورد رحمت خود قرار دهد، مورد شفاعت قرار می گیرد. از ضمیمه نمودن آیه اول به این آیه، بدست می آید که: قرآن رحمت است و برای عاملین به آن، شفیع و دستگیر در روز قیامت است. در زیارتنامه امام جواد (ع) نیز از آن حضرت با عنوان «شفیع» یاد شده است: «و شفیعاً تنال به الجنه؛ شفاعت کننده ای که با واسطه او می توان به بهشت رسید».

ص: ۴۷۸۴

باید توجه داشت که این ویژگی ها درباره همه ائمه (ع) قابل انطباق است؛ چراکه «کلهم نور واحد». در زیارت جامعه کبیره به این اوصاف اشاره شده است.

منابع:

آیت الله محمد حسین حسینی طهرانی، معادشناسی، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، ج۹

آیت الله جوادی آملی، ادب فنای مقربان، قم، نشر اسراء، ج ۲

همان، قرآن در قرآن، قم، نشر اسراء

سه روایت شهادت حضرت جواد علیه السلام

سه روایت شهادت حضرت جواد علیه السلام

در ت_اری_خ شهادت نهمین امام شیعه حضرت جوادالائمه علیه السلام روایات گوناکونی وارد شده است، چنانکه مسعودی، روز شهادت حضرت را در پنجم ذی الحجه سال ۲۱۹ ه.ق می داند،اما طبق مشهورترین روایات، عروج ملکوتی ایشان در آخر ماه ذی القعده سال ۲۲۰ هجری قمری بوده است، و در آن هنگام از سن شریفش تنها ۲۵ سال و چند ماه گذشته بود.

کیفیت شهادت آن امام م_ظلوم به اختلاف نقل شده است که مشهورترین آنها در پی می آید:

نقل اول

ابن شهر آشوب در کتاب " مناقب آل ابیطالب " نقل می کند:

پس از آن که مردم با معتصم بیعت کردند، به عبدالملک که والی مدینه بود نامه ای نوشت تا آن حضرت را همراه "ام فضل" روانه بغداد کند، هنگامی که حضرت وارد بغداد شد به ظاهر مورد احترام قرار گرفت، سپس معتصم به وسیله غلام خود "اشناس" شربتی برای امام فرستاد، شاید معتصم در یک روز سه بار به مسموم ساختن امام علیه السلام اقدام کرده است تا مطمئن شود به هدف خود می رسد.

وقتی اشناس شربت را به خدمت آن حضرت آورد، عرض کرد: این شربتی است که خلیفه برای خود ساخته است و پیش از شما خود و گروهی از بزرگان از آن نوشیده اند و امر کرده است شما هم آن را با یخ بنوشید. سپس یخ آورد و برای حضرت شربت آماده کرد. امام فرمود: در شب آن را می نوشم . اشناس گفت : باید خنک نوشیده شود وگرنه یخ آن آب می شود. هرقدر آن امام غریب مظلوم از آشامیدن امتناع نمود آن ملعون اصرار کرد و امام علیه السلام با علم به عمل آنان، آن شربت زهرآلود را نوشید.

استاد علامه سید جفر مرتضی عاملی می گوید:

« شاید معتصم در یک روز سه بار به مسموم ساختن امام علیه السلام اقدام کرده است تا مطمئن شود به هدف خود می رسد، چنانچه در روایت اشناس نیامده است که امام علیه السلام با نوشیدن آن شربت به شهادت رسید.»

نقل دوم

علامه محمد تقی مجلسی (ره) در کتاب " جلاء العیون " نقل می کند:

معتصم یکی از نویسندگان خود را مامور کرد تا ابوجعفر علیه السلام را به منزل خود دعوت کند و زهری در غذای آن حضرت بریزد. آن ملعون نیز چنین کرد ولی امام علیه السلام نپذیرفت و فرمود : تو می دانی که من در مجالس شما حاضر نمی شوم . آن شخص گفت : غرض إطعام شما است و متبرک شدن خانه ما به مقدم شریف شما، یکی از وزراء خلیفه نیز آرزوی ملاقات شما را دارد. پس آن امام مظلوم به اجبار آن شخص به منزل او رفت.

ص: ۴۷۸۶

شیعیان، اطراف خانه امام مظلوم خویش جمع شدند و چون معتصم درصدد بر آمده بود آنان را از تشییع جنازه آن حضرت باز دارد، شمشیرهایشان را آویخته، برای ایستادگی تا پای مرگ، هم پیمان شده بودند...

هنگامی که غذا تناول فرمود، اثر زهر را در گلوی خود احساس نمود. برخاست و اسب خود را طلبید. صاحب خانه از او خواست نرود، امام علیه السلام فرمود: بیرون رفتن من از خانه تو برای تو بهتر است! وقتی حضرت ب_ه م_ن_زل رس_ی_د اث_ر زه_ر در بدن شریفش ظاهر شد و در تمام آن روز و شب منقلب بود تا آنکه مرغ روح مقدسش ب_ه بال شهادت به اعلی درجات بهشت پرکشید.

نقل سوم

علامه محمد حسین مظفر (ره) در کتاب " تاریخ الشیعه " نقل می کند:

معتصم که از امام جواد علیه السلام حقد و کینه ای عمیق داشت، امام علیه السلام را به زندان افکند، اما سرانجام چاره ای ندید جز آنکه حضرت را از میان بردارد. به همین منظور امام علیه السلام را از زندان بیرون آورد و به همسر ایشان، "ام فضل" (دختر مامون) که انحرافش از آن حضرت برای معتصم آشکار بود، زهری داد و از او خواست آن زهر را به خورد امام علیه السلام بدهد. همسر امام خواسته او را اجابت کرد و امام علیه السلام با زهر معتصم مسموم گردید...

شیخ عباس قمی (ره) در کتاب شریف "منتهی الآمال" به نقل از " عیون المعجزات" می گوید:

ام الفضل انگور رازقی را زهرآلود کرد و به نزد آن امام مظلوم آورد. وقتی حضرت از آن انگور مسموم ت_ن_اول ن_م_ود، اثر زهر در بدن مبارکش ظاهر شد. در این هنگام آن ملعونه از کار خود پشیمان شد و گریه و زاری کرد، حضرت فرمود: اکنون که مرا کشتی گریه می کنی، به خدا سوگند که به بلایی مبتلا خواهی شد که درمان نشود...، و همان شد که امام علیه السلام فرموده بود و با مرضی هلاک شد که درمان پذیر نبود و درنهایت زیانکار دنیا وآخرت گردید.مسعودی در " اثبات الوصیه" می گوید: معتصم و جعفر بن ماءمون هر دو ام ف_ض_ل را واداشتند بر کشتن آن حضرت و جعفر بن مأمون به سزای این امر در حال مستی به چاه افتاد و او را مرده از چاه بیرون آوردند.

آن نونه_ال جویبار امامت در اول سن جوانی در حالی که تنها بیست وپنج بهار از عمر شریفش گذشته بود، از آت_ش کینه دشمنان از پا درآمد.شیعیان، اطراف خانه امام مظلوم خویش جمع شدند و چون معتصم درصدد بر آمده بود آنان را از تشییع جنازه آن حضرت باز دارد، شمشیرهایشان را آویخته، برای ایستادگی تا پای مرگ، هم پیمان شده بودند...

پیکر مطهر آن امام غریب را بعد از غسل و کفن آوردند و در مقابر قریش در پشت سر جد بزرگ_وارش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام دفن نمودند، و به حسب ظاهر"واثق باللّه" بر آن حضرت نماز خواند ولی در واقع حضرت امام علی النقی علیه السلام از مدینه به طی الا رض آمد و متصدی غسل و کفن و نماز و دفن پدر بزرگوارش شد.

منبع: تبیان

گلچین احادیث آموزنده از امام جواد (سلام الله علیه)

گلچین احادیث آموزنده از امام جواد (سلام الله علیه)

قالَ الإمام الجواد - علیه السلام - : ثَلاثُ خِصال تَجْتَلِبُ بِهِنَّ الْمَحَبَّهُ: الْاْنْصافُ فِی الْمُعاشَرَهِ، وَ الْمُواساهُ فِی الشِّدِّهِ، وَ الْاْنْطِواعُ وَ الرُّجُوعُ إلی قَلْب سَلیم.«کشف الغمّه، ج ۲، ص ۳۴۹»

امام جواد - علیه السلام - فرمود: سه خصلت جلب محبّت می کند: انصاف در معاشرت با مردم، همدردی در مشکلات آن ها، همراه و همدم شدن با معنویات.

قالَ الإمام الجواد - علیه السلام - : التَّوْبَهُ عَلی أرْبَع دَعائِم: نَدَمٌ بِالْقَلْبِ، وَاسْتِغْفارٌ بِاللِّسانِ، وَ عَمَلٌ بِالْجَوارِحِ، وَ عَزْمٌ أنْ لایَعُودَ.«ارشاد القلوب دیلمی، ص ۱۶۰»

امام جواد - علیه السلام - فرمود: شرایط پذیرش توبه چهار چیز است: پشیمانی قلبی، استغفار با زبان، جبران کردن گناه _ نسبت به همان گناه حقّ الله و یا حقّ النّاس _، تصمیم جدّی بر این که دیگر مرتکب آن گناه نشود.

قالَ الإمام الجواد – علیه السلام – : ثَلاثٌ مِنْ عَمَلِ الْاَبْرارِ: إقامَهُ الْفَرائِضِ، وَاجْتِنابُ الْمَحارِمِ، واحْتِراسٌ مِنَ الْغَفْلَهِ فِی الدّین.

امـام جواد – علیه السـلام – فرمود: سه چیز از کارهـای نیکـان است: انجـام واجبات الهی، ترک و دوری از گناهان، مواظبت و رعایت مسائل و احکام دین.

قـالَ الإمـام الجواد – علیه السـلام – : وَ حَقیقَهُ الْاَدَبِ: اِجْتِماعُ خِصالِ الْخیْرِ، وَ تَجافی خِصالِ الشَّرِ، وَ بِالْاَدَبِ یَبْلُغُ الرَّجُلُ الْمَکارِمَ الْاَخْلاقِ فِی الدُّنْیا وَ الْاخِرَهِ، وَ یَصِلُ بِهِ اِلَی الْجَنَّهِ.«ارشاد القلوب دیلمی، ص ۱۶۰»

امام جواد – علیه السـلام – فرمود: حقیقت ادب و تربیت عبارت است از: دارا بودن خصـلت های خوب، خالی بودن از صـفات زشت و ناپسـند. انسان به وسیله أدب – در دنیا و آخرت – به کمالات اخلاقی می رسد؛ و نیز با رعایت أدب نیل به بهشت می یابد.

قـالَ الإمـام الجواد – علیه السـلام – : إنَّ بَیْنَ جَبَلَی طُوس قَبْضَهٌ قُبِضَتْ مِنَ الْجَنَّهِ، مَنْ دَخَلَهـا کانَ آمِناً یَوْمَ الْقِیامَهِ مِنَ النّار.«عیون اخبارالرّضا – علیه السلام –، ج ۲، ص ۲۵۶، ح ۶»

امام جواد – علیه السلام – فرمود: همانا بین دو سمت شهر طوس قطعه ای می باشد که از بهشت گرفته شده است، هر که داخل آن شود ــ و با معرفت زیارت کند ــ، روز قیامت از آتش در أمان خواهد بود.

قالَ الإمام الجواد – علیه السلام – : مَنْ زارَ قَبْرَ عَمَّتی بِقُمْ، فَلَهُ الْجَنَّتهُ.«کامل الزیارات، ص ۵۳۶، ح ۸۲۷»

امـام جواد – علیه السـلام – فرمود: هرکس قبر عمّه ام ــ حضـرت معصومه سـلام الله علیها ــ را با علاقه و معرفت در قم زیارت کند، أهل بهشت خواهد بود.

قالَ الإمام الجواد – علیه السلام – : مَنْ زارَ قَبْرَ أخیهِ الْمُؤْمِنِ فَجَلَسَ عِنْدَ قَبْرِهِ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَهَ وَ وَضَعَ یَدَهُ عَلَی الْقَبْرِ وَقَرَءَ: «إنّاأنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» سَبْعَ مَرّات، أمِنَ مِنَ الْفَزَعِ الاْکْبَرِ.

«اختیار معرفه الرّجال، ص ۵۶۴، ح ۱۰۶۶»

امام جواد – علیه السلام – فرمود: هرکس بر بالین قبر مؤمنی حضور یابد و رو به قبله بنشیند و دست خود را روی قبر بگذارد و هفت مرتبه سوره مبارکه :«إنّا أنزلناه» را بخواند از شداید و سختیهای صحرای محشر در أمان قرار می گیرد.

قالَ الإمام الجواد – علیه السلام – : ثَلاثٌ یَبْلُغْنَ بِالْعَبْدِ رِضْوانَ اللّهِ: کَثْرَهُ الاْسْتِغْفارِ، وَ خَفْضِ الْجانِبِ، وَ کَثْرَهِ الصَّدَقَهَ.«کشف الغمّه، ج ۲، ص ۳۴۹»

امام جواد – علیه السلام – فرمود: سه چیز، سبب رسیدن به رضوان خدای متعال می باشد: نسبت به گناهان و خطاها، زیاد استغفار و اظهار ندامت کردن. اهل تواضع کردن و فروتن بودن. صدقه و کارهای خیر بسیار انجام دادن.

قالَ الإمام الجواد – علیه السلام – : الْعامِلُ بِالظُّلْمِ، وَالْمُعینُ لَهُ، وَالرّاضی بِهِ شُرَکاءٌ.«کشف الغمّه، ج ۲، ص ۳۴۸»

امام جواد – علیه السلام – فرمود: انجام دهنده ظلم، کمک دهنده ظلم و کسی که راضی به ظلم باشد، هر سه شریک خواهند بود.

قالَ الإمام الجواد – علیه السلام – : التَّواضُعُ زینَهُ الْحَسَبِ، وَالْفَصاحَهُ زینَهُ الْکَلامِ، وَ الْعَدْلُ زینَهُ الاْیمانِ، وَالسَّکینَهُ زینَهُ الْعِبادَهِ، وَالْحِفْظُ زینَهُ الرِّوایَهِ.«کشف الغمّه، ج ۲، ص ۳۴۷»

امام جواد – علیه السلام – فرمود: تواضع و فروتنی زینت بخش حسب و شرف، فصاحت زینت بخش کلام، عدالت زینت بخش ایمان و اعتقادات، وقار و ادب زینت بخش اعمال و عبادات; و دقّت در ضبط و حفظ آن، زینت بخش نقل روایت و سخن می باشد.

منبع:tebyan-zn.ir

۱۴ معجزه از حضرت جوادالائمه علیه السلام

معجزه از حضرت جوادالائمه علیه السلام

۱- شهادت عصا بر امامت :

قاضی یحیی بن اکثم که از دشمنان سرسخت اهل بیت و از گرفتاران در دام عجب علم و حریصان بر مقام و مال دنیا بود می گوید:

روزی داخل شدم که قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را زیارت کنم ، امام جواد علیه السلام را دیدم که با او راجع به مسائل گوناگونی مناظره کردم ، همه را پاسخ داد. به او گفتم : میخواهم چیزی از شما بپرسم ولی شرم دارم ، امام فرمود: من پاسخ آنرا بدون آنکه سؤ الت را بر زبان آوری می گویم ، تو می خواهی سؤ ال کنی ، امام کیست ؟

گفتم : آری به خدا سوگند سؤ الم همین است .

فرمود: منم

گفتم : نشانه یی بر این مدعا داری ؟

در این هنگام عصایی که در دست آن حضرت بود به سخن درآمد و گفت :

ان مؤلائی امام هذا الزمان و هو الحجه .همانا مولای من حجت خدا و امام این زمان است(۱).

۲- نجات همسایه :

علی جریر می گوید: در نزد امام جواد علیه السلام نشسته بودم ، گوسفندی از خانه امام گم شده بود یکی از همسایگان را به اتهام دزدی کشان کشان به پیش آن حضرت آوردند، فرمود: وای بر شما از همسایه ما دست بردارید، گوسفند را او ندزدیده الان گوسفند در فلان خانه است بروید و گوسفند را بگیرید. رفتند گوسفند را در همان خانه یافتند و صاحب خانه را گرفته ، زدند و لباسش را پاره کردند، اما او گوسفند یاد می کرد که گوسفند را ندزدیده است ، او را نزد امام آوردند. امام فرمود: وای بر شما بر این شخص ستم کرده اید، گوسفند خودش به خانه او وارد شده و او اطلاعی نداشته ، آنگاه امام علیه السلام آن مرد را به نزد فراخواندند و برای دلجویی و جبران خسارت لباشس مبلغی به او بخشیدند(۲)

ص: ۴۷۹۱

۳- کرامت و درخت سدر:

شیخ مفید رحمه الله در ارشاد نقل می کند، وقتی که حضرت جواد علیه السلام با همسرش فضل دختر ماءمون از بغداد به مدینه مراجعه می فرمود به کوفه تشریف آوردند مردم او را مشایعت می کردند. موقع غروب به خانه مسیب رسید در آنجا فرود آمد و داخل مسجد رفت . در صحن مسجد رفت سدری بود که هنوز میوه نیاورده بود، امام کوزه آبی خواست و در پای درخت وضو گرفت و برای مردم نماز مغرب خواند. در رکعت اول سوره حمد و اذا جاءنصرالله خواند و در رکعت دوم حمد و قول هوالله خواند و پیش از رکوع قنوت گرفت ، پس رکعت سوم را خواند و تشهد و سلام گفت ، بعد از نماز مدتی مغرب را به جای آورد و تعقیب خواند و دو سجده شکر به جای آورد و از مسجد بیرون آمد زمانیکه به کنار درخت سدر رسید مردم دیدند که آن درخت میوه داد و از این جریان شگفت زده شدند از میوه آن درخت خوردند، میوه اش هسته ندارد آنگاه امام علیه السلام را تودیع نمودند(۳)

۴- وقوع زلزله با دعای امام جواد علیه السلام :

قطب راوندی نقل کرده : معصتم امام جواد علیه السلام را به بغداد دعوت کرد و دنبال بهانه ای بود که آن حضرت را مورد شکنجه و آزار قرار دهد، روزی برخی از وزرا را خواست و گفت استشهادی تهیه کنید که محمد تقی علیه السلام قصد خروج و قیام دارد و اگر به دروغ هم باشد جمعی شهادت دهند و امضاء کنند، پرونده سازی شروع و استشهاد تنظیم گردید، وقتی به اصطلاح قضایی پرونده تکمیل و کیفر خواست صادر شد و قرار گذاشتند که امام را احضار کرده و به او بگویند شما قصد شورش داری چون انکار کرد شاهدان دروغین بیایند و شهادت دهند.

مراحل طی شد و پرونده ای ساختند که جمعی از مدینه و حجاز نوشته اند که محمد تقی ابن الرضا علیهماالسلام قصد خروج دارد و برای این کار سلاح و پول فراوانی تهیه کرده و تعدای از درباریان هم از ماجرای اطلاع دارند.

معصتم آن حضرت را خواست و گفت یا بن الرضا مگر تو قصد خروج و قیام داری ؟

امام فرمود: به خدا قسم این فکر هرگز در خاطرم خطور نکرده زیرا علم ما نشان می دهد که چنین زمانی نخواهد آمد و من هم چنین فکر نکرده ام معصتم گفت نامه ها و استشهادات هست و فلان و فلان هم شهادت می دهند فرمود: آنها را حاضر کنید معصتم پرونده سازان را حاضر ساخت و آنان با کمال گستاخی گفتند: آری نوشته ای که خروج می کنی و ما این نامه ها را از غلامان و بستگان تو گرفته ایم که سند قطعی در پرونده است .

راوای گوید: حضرت جواد علیه السلام در ایوان قصر نشسته بود یک طرف دیگر آن شاهدان دروغ پرداز و پرونده ساز قرار داشتند در این حال که نسبت دورغ به امام دادند حضرت جواد علیه السلام سر به آسمان بلند کرد دعائی خواند ناگهان گهواره زمین تکان می خورد و معتصم و وزرای او بر خود لرزیدند و به التماس افتادند هر یک از آنها می خواست فرار کند تا از جا برمی خاستند به رو می افتادند.

دیگر قدرت بلند شدن نداشتند همه حضار مضطرب شدند و پریشان ، معتصم خود در حیرت اضطراب بود گفت : یابن رسول الله من توبه کردم آنها را هم ببخش این واقع یک صحنه سازی بیش نبود دعا کن خداوند این جنبش و زلزله را ساکت و ساکن گرداند و این مردم نابخرد را هم ببخش و از تقصیر آنان بگذر. حضرت جواد علیه السلام سر به آسمان بلند کرد دعائی خواند عرض کرد پروردگارا، تو میدانی این طبقه ضاله دشمنان تو و دشمنان من هستند از اینها درگذر، پس زلزله فرو نشست .

ص: ۴۷۹۳

۵- آزاد شدن اباصلت از زندان :

اباصلت هروی می گوید: وقتی که در حضور حضرت رضا علیه السلام آماده به خدمت بودم فرمود:

ای باصلت : به قبه هارونیه وارد شو و از چهار گوشه گور هارون مشتی خاک بیاور، حسب الامر امام از چهار گوشه قبر وی خاک آوردم . امام علیه السلام خاک طرف در قبه را یعنی پشت سر هارون را گرفت ، بوکرد و ریخت ، فرمود: اگر بخواهند مرقد مرا پشت سر هارون حفر کنند سنگی ظاهر خواهد شد که اگر تمام کلنگداران خراسان جمع شوند نتوانند آنرا بکنند سپس خاک طرف بالا ـ سر و پایین پای گور را گرفت و بوئید همان سخن را فرمود، آنگاه خاک پیش روی او را گرفت و فرمود: تربت من در پیش قبر اوست و مرقد مرا در آنجا تهیه خواهند کرد هنگامیکه به حفر مرقد من پرداختند به آنها بگو به اندازه هفت پله مرقد مرا حفر نمایند، آنگاه زمین را بشکافند و اگر امتناع کردند و خواستند لحدی برای من ترتیب دهند بگو لحد مرا دو ذراع و یکجوجب قرار دهند که از آن پس خدا به اندازه ای که بخواهد آنرا وسیع گرداند. در آن موقع نمی از طرف بالا سر قبر من به چشمم می رسد! این دعائی که به تو می آموزم بخوان ابی جریان پیدا می کند چنانچه همه لحد را فرا می گیرد و ماهیان کوچکی در آن آب پیدا می شود بعد از آن نانی به که به تو می دهم ریز کرده در میان آن آب بریز ماهیان ریزه های نان را می خورند تا چیزی از آنها باقی نماند آنگاه ماهی بزرگی پیدا می شود و همه آن ماهیان کوچک را می بلعد چنانچه اثری از آن ماهیان باقی نمی ماند، آنگاه ماهی بزرگ از چشم ناپدید می شود در آن موقع دست بر روی آب گذارده دعائی دیگر که به تو می آموزم بخوان آب خشک می شود و اثری از تری آب در قبر مشاهده نمی شود. البته همه این دستورات را در حضور ماءمون انجام خواهی داد. پس از شهادت امام رضا علیه السلام به وصیت مذکور عمل شد.

ص: ۴۷۹۴

سپس ماءمون از اباصلت درخواست کرد که آن دعائی را که خواندی و آن همه آثار به ظهور رسید به من بیاموز اباصلت نقل می کند گفتم : به خدا سوگند پس از خواندن بلافاصله از خاطرم محو گردید، راست گفتم لیکن ماءمون باور نکرد، دستور داد مرا به زندان برده به زنجیر بستند(۴).

حضرت رضا علیه السلام دفن شد و من مدت یک سال در زندان بسر بردم .پس از یک سال از تنگنای زندان و بیدار خوابی شبها به ستوه آمدم ، دعائی خواندم و برای آزادی خویش به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم متوسل شدم و از خدا تمنا کردم به برکات آل محمد گشایش در کار من بدهد.

هنوز دعا تمام نشده بود، حضرت ابی جعفر علیه السلام منجی گرفتاران جهان وارد زندان شده فرمود: ای اباصلت از تنگنای زندان به ستوه آمده ای ؟

عرض کردم : به خدا سوگند سخت ناراحتم .

فرمود: برخیز، دست به زنجیرها زد از دست و پای من زنجیرها به زمین افتادند و بعد دست مرا گرفت از کنار ماءمون زندان عبور داد در حالیکه مرا می دیدند، لیکن یارای صحبت کردن با من را نداشتند و از محل خارج شدم ، فرمود برو در امان خدا که برای همیشه نه دست ماءمون به تو برسد و نه دست تو به او(۵).

۶- سرانجام گستاخی :

محمد بن زکریا می گوید: ماءمون هر نیرنگی که داشت برای امام جواد علیه السلام بکار برد(تا آن حضرت را آلوده و دنیاطلب نشان دهد) ولی چیزی دستگیرش نشد چون عاجز شد و خواست دخترش را برای زفاف حضرت فرستد - دستور داد - دویست دختر از زیباترین کنیزان را خواسته به هر یک از آنان جامی که در آن گوهری بود بدهند که حضرت در کرسی دامادی می نشیند در پیشش دارند - و چنانکه دستور داده بود کردند - لکن امام به آنها توجهی نکرد.

ص: ۴۷۹۵

مردی بود بنام مخارق که آوازه خوان ، تارزن و ضربگیر بود و ریش درازی داشت ماءمون او را دعوت کرد.

مخارق گفت : یا امیرالمؤمنین اگر امام جواد علیه السلام مشغول کاری از امور دنیا باشد همانطوریکه تو می خواهی او را به دنیا مشغول می کنم . سپس در برابر امام جواد علیه السلام نشست و آوازی شروع کرد که اهل خانه دورش جمع شدند و شروع کرد به ساز زدن و آواز خواندن ، ساعتی ادامه داد.

امام جواد علیه السلام به او اعتنایی نمی فرمودند و به راست و چپ هم نگان نمی کرد سپس سرش را به طرف او بلند کرد و فرمود:

ای دراز ریش از خدا بترس ، ناگهان ساز و ضرب از دستش افتاد و تا وقتی که مرد دستش کار نمی کرد.

ماءمون از حال او پرسید جواب داد:

چون امام جواد علیه السلام بر من فریاد زد دهشتی به من دست داد که هرگز از آن بهبود پیدا نمی کنم (۶).

۷- ایمن از شر مأمون :

صفوان بن یحیی می گوید: ابونصر همدانی به من گفت که حکیمه دختر ابی الحسن قرشی که از زنان نیکوکار بود به من گفت : وقتی امام جواد علیه السلام از دنیا رفتند برای عرض تسلیت به نزد ام فضل رفتم و به او تسلیت گفتم و او را بسیار غمگین یافتم که با گریه و ناله و بی تابی خودش را می کشت (کنایه از شدت ناراحیت) من نزد او نشستم تا مقداری ناراحتیش فرو نشست و ما مشغول سخن درباره کرم امام جواد و توصیف ایشان و بیان آنچه خداوند از عزت و اخلاص و شرافت و بزرگواری به ایشان عطا کرده بود شدیم .

ص: ۴۷۹۶

ناگاه دختر ماءمون (ام فضل) گفت : آیا به تو خبر دهم از ایشان چیز عجیبی را؟

گفتم : آن چیست ؟

گفت : من زیاد به ایشان غیرت می ورزیدم و همیشه مراقب او بودم و چه بسا از او چیزی می شنیدم و به پدرم شکایت می کردم پس می گفت : دخترم تحمل کن . پس همانا او (امام جواد علیه السلام) جگر گوشه رسول خداست روزی من نشسته بودم کنیزی وارد شد و سلام کرد.

گفتم تو کیستی ؟

گفت : من کنیزی از فرزندان عمار بن یاسر هستم و همسر ابی جعفر محمد بن علی علیهماالسلام همشر شما می باشم . پس به من مقداری حسد داخل شد که قادر به تحمل آن نبودم و تصمیم گرفتم خارج شوم و سر به بیابان بگذارم و نزدیک بود که شیطان مرا به بدی بر آن کنیز وادار نماید، پس خشم خود را فرو بردم و به او کمک کردم و لباس پوشانیدم پس زمانیکه از پیش من رفت نتوانستم بر خود مسلط شوم برخاستم و به پیش پدرم رفتم و موضوع را به او خبر دادم در حالیکه او مست لایعقل بود، پس گفت : ای غلام برای من شمشیری بیاور پس غلام شمشیر را آورد و او بر اسب سوار شد و گفت به خدا سوگند او (امام جواد علیه السلام) را قطعه قطعه

می کنم .من زمانیکه این وضعیت را مشاهده کردم ، گفتم : اناالله و اناالیه راجعون با خود و شوهرم چه کردم ؟! و به صورتم سیلی می زدم پس پدرم بر محضر او (امام جواد علیه السلام) داخل شد و همواره او را با شمشیر می زد تا قطعه قطعه کرد. سپس خارج شد و من دوان دوان پشت سر او بیرو آمدم و از اندوه و بیقراری شب را نخوابیدم .

ص: ۴۷۹۷

صبح شد و من پیش پدرم رفتم و گفتم می دانی دیشب چه کردی ؟ گفت : چه کردم ؟ گفتم ابن الرضا علیه السلام را کشتی چشمهایش اشک آلود شد و بیهوش گردید زمانیکه به هوش آمد گفت وای بر و چه می گویی ؟!

گفتم : بله به خدا سوگند پدر بر او وارد شدی و همواره وی را با شمشیر می زدی تا قطعه قطعه کردی پس از این خبر به شدت مضطرب و نگران شد.

پس گفت : یاسر خادم را به نزد من بیاورید.

پس زمانیکه آوردند به یاسر خادم گفت : این (ام فضل) چه می گوید:

یاسر گفت : ای امیرالمؤمنین راست می گوید.

پس پدرم با دستش به سینه و صورتش می زد و می گفت : اناالله و انااليه راجعون هلاك شديم ، به خدا نابود شديم ، و تا ابد رسوا شدیم .

وای بر تو برو و ببین ماجرا از چه قرار است و سریعا به من خبر بیاور که نزدیک است جانم از بدنم خارج شود.

پس یاسر خارج شد و من برگونه و صورتم می زدم پس خیلی زود برگشت و گفت مژده بده امیرالمؤمنین :

مأمون گفت : هر چه بخواهی مژدگانی می دهم - چه دیدی ؟ - گفت بر او وارد شدم دیدم نشسته و پیراهنی دارد که دست و پای ایشان را پوشانده به او سلام کردم و گفتم ای فرزند پیامبر دوست دارم این پیراهنت را به من هبه نمائی در آن نماز بخوانم و بوسیله آن متبرک شوم من می خواستم به بدن او نگاه کنم که آیا در آن زخم یا اثر شمشیر هست .

ص: ۴۷۹۸

پس فرمود: من ترا بـا بهتر از آن می پوشـانم گفتم : غیر از این نمی خواهم پس حضـرت آن را کنـد پس بـدن ایشـان را نگـاه کردم اثر شمشیر نبود پس ماءمون به شدت گریست و گفت : بعد از این چیزی نماند این عبرت برای اولین و آخرین است .

سپس مـاءمون گفت : ای یاسـر امـا سوار شـدنم برای رفتم به سوی او و وارد شـدنم بر او یـادم هست ، ولی از خارج شـدنم از محضـر ایشـان و آنچه بـا ایشـان کردم چیزی به یـادم نمی آیـد و یـادم نیست که چطور به مجلسم برگشـتم و رفتن و برگشـتنم چگونه بود خداوند لعنت کند این دختر را لعنتی سخت .

به نزد او (ام فضل) برو و به او بگو پـدرت می گویـد: اگر بعـد از این بیائی و از امام جواد علیه السـلام شـکایت کنی یا بدون اجازه ایشان از منزل خارج شوی از طرف او از تو انتقام می گیرم .

سپس به نزد امـام جواد علیه السـلام برو و از طرف من سـلام برسـان و ایشـان بیست هزار دینـار بـبر و اسبی را که دیشب به آن سوار بودم به او بده و به هاشمی ها و امرا دستور بده که نزد او روند و سلام کنند.

یاسـر گوید: به نزد هاشـمی ها و اوامر رفتم و این موضوع را به آنان اعلام کردم و مال و اسب را برداشـته و به سوی امام جواد علیه السـلام رفتم و به محضـر ایشان وارد شدم و سـلام ماءمون را ابلاغ کردم و بیست هزار دینار، را در برابر ایشان گذاشـتم و اسب را به ایشان عرضه کردم آن حضـرت مدتی به اسب نگاه کرد و تبسم فرمود و سپس فرمود: ای یاسر آیا عهد بین من و او چنین بود؟!

پس عرض کردم : ای مولای من عتاب را کنار گذار، به خدا و حق جدت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سوگند که ماءمون از کارش هیچ نفهمیده و نمی دانست که در کدام زمین خداست و هر آینه نذر کرده و سوگند خورده که هرگز مست نشود و این مطلب را شما به روی او نیاور و او را به خاطر آنچه از او سرزده عتاب مکن .

امام فرمود: عزم من هم چنین بود.

عرض کردم : عده ای از بنی هاشم و امرا در برابر در منتظر هستند، ماءمون آنها را فرستاده تا بر شما سلام کنند و وقتی که سواری می شوی به نزد وی بروی شما را همراهی نمایند و در رکابتان باشند.

امام فرمود: بنی هاشم و امرا را وارد کن مگر عبدالرحمن بن حسن . و حمزه بن حسب پس خارج شد م و آن ها را وارد کردم سلام کردند پس امام لباس خواست و پوشید و برخاست و سوار شد و بنی هاشم و امرا همراه او بودند تا به نزد ماءمون آمد.

پس زمانیکه ماءمون او را دید برخاست و به سوی او رفت و او را به سینه اش چسباند و به او خوشامد گفت و اجازه نداد کسی وارد شد و همینطور با او سخن می گفت .

وقتی این موضوع تمام شد. امام جواد علیه السلام فرمودند: ای امیرالمؤمنین ماءمون جواب داد: لبیک و سعدیک .

امام فرمود: نصیحتی بر تو دارم آنرا بپذیر.

ماءمون گفت : سپاسگزارم و از شما تشکر می کنم آن نصیحت چیست ؟

امام فرمود: شبانه از منزل خارج مشو که از این مردم منکوس واژگون شده بر شما ایمن نیستم ، در نزد من حرزی است که با آن خود را حفظ کن و از شرور و بلاها و ناخوشایندها و آفتها و عاهات در امان باش همانطورکه دیشب خدا مرا از تو نجات داد و اگر با آن حرز لشکریان روم یا بیش از آن را ملاقات نمایی یا اهل زمین بر علیه تو و برای شکست دادن به تو اجتماع نمایند با قدرت و جبروت الهی هیچ کاری نمی توانند بکنند و همینطور شیاطین جن و انس .

اگر دوست میداری بفرستم تا از جمیع آنچه گفتم و هرآنچه که از آن می ترسی در امان باشی ، این حرز بیش از حد مجرب اشت .

ماءمون گفت : آنرا با خط خودت بنویس وبرایم بفرست تا بازداشته شوم از آنچه ذکر کردی .

امام فرمود: از روی محبت و بزرگواری آنرا می فرستم .

سپس ماءمو گفت : عمویت به قربانت از آنچه از من سر زد درگذر و مرا ببخش .

امام فرمود: چیزی نبود، چیزی جز خیر نبود

پس ماءمون گفت : به خدا سوگند با خراج شرق و غرب به سوی خداوند تقرب می جویم و فردا که صبح می شود آنچه را مالك شده ام برای کفاره آنچه گذشت ، انفاق می کنم .

سپس ماءمون گفت : ای غلام آب و غذا بیاورید و بنی هاشم را وارد کن . پس بنی هاشم داخل شدم و با ماءمون غذا خوردند و به تناسب منزلت هر کدام از آنان امر کرد خلعت و جایزه دهند.

سپس به امر ابی جعفر علیه السلام گفت : در پناه خداوند برگرد و فردا آن حرز را برای من بفرست .

پس امام علیه السلام برخاست و سوار شد و ماءمون دستور داد امرا همراه او سوار شوند تا منزلش ببرند.

یاسر گوید: زمانیکه امام جواد علیه السلام صبح کرد کسی را به دنبال من فرستاد و مرا خواند و پوست آهوی نازکی از من خواست و سپس با خط خود آن حرز معروف را نوشت و فرمود: یاسر آنرا در بازویش ببندد وضوی کاملی بگیرد و چهار رکعت نماز بخواند در هر رکعت فاتحه الکتاب و هفت مرتبه ایه الکرسی(۷) و هفت مرتبه آیه شهدالله (۸) و هفت مرتبه والشمس و هفت مرتبه واللیل و هفت مرتبه قل هوالله احد و سپس آنرا به بازوی راستش ببندد با حول الهی و قوت او در هنگام بلایا از هر چیزی که می ترسی و دوری می کند سالم می ماند(۹).

ناگفته نماند که برخی در این خبر تشکیک کرده اند، لیکن مرحوم علامه مجلسی می فرمایند: به صرف استبعاد نمی توان همچون خبری که مکررا نقل شده را منع نمائیم.

از بس که کریمی و جوادی　　　　بر دشمن خویش حرز دادی

رفع یک شبهه :

شاید به ذهن خواننده محترم بیاید که چرا حضرت جواد علیه السلام به فردی چون ماءمون ستمگر حرز می دهند؟ باید توجه داشت که در اعمال حضرات معصومین علیهم السلام آنچه ملاک هست منافع اسلام و مسلمین بوده و هست و با توجه به شرایط زمان و مکان و ملاحظه نسبیت بین خلفا در تاریخ اسلام به اتخاذ مواضع شاهدیم روزی علی علیه السلام مشاورت خلفا را قبول می کند و روزی حضرت جواد علیه السلام حرز می دهد و اینها به معنای تاءیید این خلفا نمی باشد.

حرز حضرت جواد علیه السلام :

بسم الله الرحمن الرحیم ، لاحول ولاقوه الاباالله العلی العظیم ، اللهم رب الملائکه والروح و النبیین و المرسلین و قاهر من فی السموات و الارضین و خالق کل شی ء ومالکه ، کف عنی باءس اعدائنا و من ارادبنا سؤ ا من الجن و الانس فاعم الصارهم و قلوبهم واجعل بینی و بینهم حجابا و حرسا و مدفعا انک ربنا و لاحول و لاقوه الابالله علیه توکلنا و الیه انبنا و هوالعزیر الحکیم ربنا وعافنا من شر کل سوءو من شر کل دابه انت آخذ باصیتها و من شر ماسکن فی اللیل و النهار و من شر کل سؤ و من شر کل ذی شر یارب العالمین و اله المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین و خص محمدا و آله باتم ذلک ولاحول ولاقوه الا بالله العلی العظیم (۱۰).

حرز دیگر آن حضرت :

یا نور یا برهان یا مبین یا منیر یا رب یا اکفنی الشرور وافات الدهور واسئلک النجاه یوم ینفخ فی الصور(۱۱).

۸- طی الارض و آزادی زندانی :

شیخ مفید و طبرسی از محمد بن حسان و علی بن خالد روایت کرده اند که گفت : در آن زمان که در سامرا بودم گفتند: مردی مدعی نبوت را از شام آورده و زندانی کرده اند. شنیدن این موضوع بر من گران آمد، خواستم او را ببینم به همین خاطر به زندانبانان محبت کرده و با آن رابطه برقرار کردم تا اجازه دادند که نزد او بروم . وقتی او را دیدم بر خلاف شایعاتی که شنیده بودم وی را فردی عاقل و وارسته یافتم .

ص: ۴۸۰۳

گفتم : فلانی می گویند تو مدعی نبوت هستی و به این دلیل زندانی شده ای .

گفت : هرگز، من چنین ادعایی نکرده ام ، جریان من از این قرار است که : من در موضع معروف به راءس الحسین شام که سر مبارک امام حسین علیه السلام را در آنجا گذاشته یا نصب کرده بودند مشغول عبادت بودم .

ناگهان شخصی به نزد من آمد و گفت : برخیز برویم من بلند شدم و با او براه افتادم کمی راه رفتیم دیدم در مسجد کوفه هستم فرمود: اینجا را می شناسی ؟

گفتم : بله مسجد کوفه است او در آنجا نماز خواند و من هم نماز خواندم ، بعد با هم از آنجا بیرون آمدیم مقداری با او راه رفتم ناگاه مشاهده کردم که در مسجد مدینه هستیم .

او به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و نماز خواند و من هم با ایشان نماز خواندم بعد از آنجا خارج شدم ، مقداری قدم زدیم ناگاه دیدم که در مکه هستم کعبه را طواف کرد و من هم طواف کردم ؟ بنا به نقل کافی اعمال حج به جا آوردیم) بعد از آنجا خارج شدیم چند قدمی نرفته بودیم که دیدم در جای خودم که در شام به عبادت الهی مشغول بودم هستم آن مرد رفت و من در شگفتی غوطه ور بودم که خدایا او که بود و این چه کرامتی ؟! یک سال از این موضوع گذشت که دیدم باز ایشان آمد و از دیدن او شاد شدم از من خواست که با او بروم من با او رفتم همچون سال گذشته مرا به کوفه ، مدینه و مکه برد و به شام برگرداند.

ص: ۴۸۰۴

وقتی خواست برود گفتم ترا به آن خدایی که قدرت این کار را به تو داده سوگند میدهم بگو که تو کیستی ؟

فرمود: من محمد بن علی موسی بن جعفر هستم .

من این واقعه را به دوستان و آشنایان بیان کردم و ماجرا شایع شد تا اینکه مرا به اینجا آوردند و ادعای نبوت را به من نسبت دادند.

گفتم : جریان ترا به محمد بن عبدالملک زیات بیان کنم .

گفت : بگو.

من نامه ای به او که وزیر اعظم معتصم عباسی بود نوشتم و موضوع را به ایشان بازگو کردم ، او در زیر نامه من نوشته بود: نیازی به آزاد کردن ما نیست ، به آن کس که ترا از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکه بردو باز به شام برگرداند و همه این کارها را در یک شب انجام داد بگو تا از زندان آزادت نماید.

علی بن خالد می گوید: پس از مشاهده جواب نامه از نجات او ناامید شدم با خود گفتم : بروم و به ایشان دلداری دهم وقتی به زندان آمدم دیدم ماءموران زندان متحیر و سرگشته به این طرف و آن طرف می دوند.

پرسیدم : موضوع چیست ؟

گفتند: آن زندانی مدعی نبوت را که به زنجیر کشیده بودیم از دیشب نیست در حالیکه درها بسته و قفلها مهر و موم است . معلوم نیست به آسمان یا زیر زمین رفته یا مرغان هوا ایشان را ربوده اند.

علی بن خالد زیدی مذهب با مشاهده این واقعه به امامت معتقد و از اعتقادی خوب برخوردار شد(۱۲).

۹– صله شاعر ولائی :

جابربن یزید می گوید: روزی به خدمت امام جواد علیه السلام شرفیاب شدم و از حاجتم به او شکایت کردم .

فرمود: ای جابر در نزد ما درهمی نیست ، پس از فاصله کوتاهی کمیت (شاعر نامی اهل بیت) وارد شد و به امام جواد علیه السلام عرض کرد فدایت شوم آیا اجازه می فرمائید برای شما قصیده ای بخوانم ؟ امام علی علیه السلام فرمودند بخوان . کمیت قصیده اش را برای امام علیه السلام خواند.

امام علیه السلام فرمود:

ای غلام از آن اتاق بدره ای (کیسه ای حاوی ده هزار درهم) بیاور و به کمیت بده . غلام آورد و داد.

پس کمیت گفت : فدایت شوم اجازه می فرمائید قصیده ای دیگر بخوانم ؟

امام علیه السلام فرمود: بخوان . پس او قصیده دیگرش را خواند.

و امام علیه السلام فرمود: ای غلام از آن اتاق بدره ای بیاور و به کمیت بده ، غلام آورد و به کمیت داد.

کمیت گفت : فدایت شوم اجازه می فرمائید قصیده سوم را بخوانم ؟

امام علیه السلام فرمود: بخوان و او خواند.

امام علیه السلام به غلام دستور داد از آن اتاق بدره ای بیاور و به کمیت بده .

آنگاه کمیت گفت : به خدا سوگند برای خواسته دنیوی شما را مدح نکردم و برای این مدحم چیزی نمی خواهم ، مگر صله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را و آن حقی که خداوند بر شما واجب کرد.

ص: ۴۸۰۶

پس امام به کمیت دعا کرد و به غلام فرمود آن کیسه ها را به جایشان برگردان .

جابر می گوید: من در دلم چیزی احساس کردم که امام به من فرمود در نزد من درهمی نیست و امر کرد به کمیت سی هزار درهم دادند امام فرمود:

ای جابر برخیز و داخل خانه شو، بلند شدم و به خانه داخل شدم ، ولی در در آن چیزی نیافتم و به سوی امام علیه السلام آمدم ، و آنگاه امام علیه السلام به من فرمود: ای جابر آنچه که ما از شما مخفی می کنیم بیشتر از آن چیزی است که بر شما آشکار می سازیم . سپس دستم را گرفت مرا به خانه داخل کرد، پس از آن به پایش زد انبوهی از طلا پیدا شد(۱۳) فرمود: این جابر به این نگاه کن و به احدی مگر از افراد موثق از برادران دینی خود خبر مده ؛ همانا خداوند ما را بر آنچه اراده کنیم قادر ساخته است (۱۴).

۱۰- شفای چشم :

محمدبن میمون می گوید: من در مکه همره امام رضا علیه السلام بودم به حضرت عرض کردم : من می خواهم به مدینه بروم ، نامه ای بنویس به ابی جعفر علیه السلام ببرم امام رضا علیه السلام تبسم فرمود و نامه ای نوشت .

به مدینه رفتم و چشمهایم درد داشت (و درست نمی دید) به خانه امام رفتم نامه را دادم موفق - غلام امام - گفت سرنامه را بگشا و بازکن و در پیش روی امام بگیر (چنان کردم) سپس حضرت جواد علیه السلام به من فرمود: ای محمد حال چشمت چطور است ؟

عرض کردم یا ابن رسول الله بیمار است و نور چشمم رفته همانطور که مشاهده می فرمائید.

آنگاه دستش را دراز کرد و بر چشم من کشید بینائیم برگشت همانند سالمترین وضعیتی که بود شده بودم ، سپس دستها و پاهای حضرت را بوسیدم و برگشتم در حالیکه بینا شده بودم و حضرت جواد علیه السلام در این زمان کمتر از سه سال داشت .

۱۱- نقره از برگ زیتون :

ابوجعفر طبری از ابراهیم بن سعید روایت کرد که دیدم حضرت امام محمد تقی علیه السلام بر برگ درخت زیتون دست می زد، پس آن برگ نقره می گردید، من آنها را از آن حضرت گرفتم و بسیاری از آنها را در بازار خرج کردم و هرگز تغییری نکرد، یعنی نقره خالص شده بود.

۱۲- طلا شدن خاک:

اسماعیل بن عباس هاشمی می گوید: روز عیدی خدمت حضرت محمد جواد علیه السلام رفتم و به آن جناب از تنگی معاش شکایت کردم آن حضرت مصلای خود را بلند کرد و از خاک سبیکه ای از طلا- برگرفت یعنی خاک به برکت دست آن حضرت پاره طلای گداخته شد پس به من عطا کرد آنرا به بازار بردم شانزده مثقال بود(۱۵).

۱۳- جای انگشت بر سنگ :

در بعضی دلائل (امانت) آن حضرت است و نیز روایت کرده از عمر بن یزید که گفت دیدم امام محمد تقی علیه السلام را پس گفتم یابن رسول الله علامت امام چیست ؟ فرمود آن است که اینکار را به جا آورد پس دست خود را بر سنگی گذاشت و جای انگشتانش در آن سنگ ظاهر شد(۱۶).

ص: ۴۸۰۸

۱۴– نرم شدن آهن:

روای گفت : دیدم که حضرت جواد علیه السلام آهن را می کشید بدون آنکه آنرا در آتش بگذارد و سنگ را با خاتم خود نقش می کرد(۱۷).

جوادالائمه و جهاد فرهنگی

روسیاهی یحیی بن اکثم و عباسیان در مجلس عقد:

بنا به نقل مرحوم شیخ مفید از ریان بن شبیب وقتی که ماءمون می خواست دخترش ام فضل را به همسری امام جواد علیه السلام درآورد، قبول موضوع بر عباسیان بسی سنگین بود چرا که آنان نگران بودند که این امر باعث انتقال حکومت به علویان شود برای همین آنها به پیش ماءمون رفتند و گفتند تو را به خدا قسم می دهیم که از این تصمیم منصرف شو و بار دیگر ما را در غم انتقال قدرت از عباسیان به علویان مبتلا نکن ، در گذشته که علی بن موسی را ولیعهد کردی همه هراسان و نگران بودیم تا خدا ما را از آن کفایت نمود، حال برای نامزدی دخترت ام فضل یکی از عباسیان را اختیار کن .

ماءمون جواب داد: اما اختلاف میان شما و علویان ، سبب و باعث آن شما بوده اید اگر منصفانه رفتار می کردید آنها بر شما برتری داشتند، پیشینیان من که با علویان بدرفتاری کردند قطع رحم نمودند من از این کار به خدا پناه می برم ، از اینکه علی بن موسی را ولیعهد خویش کردم پشیمان نیستم ، از او خواستم که به جای من خلافت کند ولی قبول نکرد قضای حتمی خداوند جای خویش گرفت و کان امرالله مقدورا بدرستی که دانشمندترین ، سیاستمدارترین و فتنه جوترین خلیفه عباسی ماءمون علیه الهاویه است در محضر عباسیان که همگی از دسیسه های او مطلع و در واقع صحنه گردان فتنه بودند چنین خود را بیگانه و خیرخواه جلوه میدهد ببینید با مردم عوام بی چاره چه می کرد؟

اما اینکه ابوجعفر را به دامادی خویش برگزیده ام ؟ بخاطر اینکه او با وجود کمی سن در فضل و دانش و اعجوبه بودن برتر از همه است امیدوارم که زمینه ای فراهم شود تا دیگران نیز همچون من بر مراتب فضل و برتری ایشان مطلع شوند.

عباسیان بار دیگر کمی سن آن حضرت را بهانه کرده و گفتند: اگر چه رفتار این جوان و کمالاتش ترا به اعجاب واداشته ولی سن او کم است ، با معلومات فقهی آشنا نیست ، مدتی صبر کنید تا تحت تربیت قرار گیرد بعد عزم خویش را عملی نمائید.

ماءمون جواب داد: وای بر شما من به منزلت این جوان از شما داناتر هستم ، این جوان از اهل بیتی هست که دانش آنها از جانب خدا و الهامات الهی است . همواره پدرانش در دانش دین و ادب از رعیت بی نیاز بودند رعیتی که عملشان به کمال نرسیده است ، اگر او را قبول ندارید امتحانش کنید تا مراتب علم و کمالاتش روشن شود.

گفتند قبول داریم می آزمائیم .

اجازه دهید دانشمندی را بیاوریم تا در محضر شما از علم فقه و شریعت از او سؤ ال نماید اگر از عهده امتحان برآید برکار وی اعتراضی نداریم و فضل ایشان بر همه ما معلوم می شود وگرنه از پیامد ناخوشایند این کار ایمن خواهیم بود، ماءمون پذیرفت و جلسه به پایان رسید.

آنان پس از بازگشت از پیش ماءمون ، به شور نشسته و به توافق رسیدند که از قاضی نامی و مشهور یحیی بن اکثم دعوت نمایند تا در پیش ماءمون سئوالی از امام جواد علیه السلام بپرسد که عاجز شود و به او وعده دادند که پول کلانی خواهند داد لذا یحیی بن اکثم پذیرفت که این کار را انجام دهد. آنگاه به نزد ماءمون برگشته و آمادگی خویش را اعلان کردند.

در روز معین ، مجلس آماده شد، هر کس درجای خود قرار گرفت یحیی بن اکثم نیز آمد، ماءمون گفت برای ابوجعفر علیه السلام تشک و ساده ای (رختخواب) انداختند و دوتا متکا گذاشتند، حضرت جواد علیه السلام و ماءمون در کنار هم نشستند، یحیی بن اکثم نیز روبروی امام جواد نشست و مردم نیز طبق مقامشان هر یک در جای خویش قرار گرفته بودند.

یحیی ابن اکثم گفت : یا امیرالمؤمنین اجازه می فرمائید که از ابوجعفر سئوال بکنم ؟ گفت : از خودش اجازه بگیر.

یحیی به آن حضرت گفت : فدایت شوم اجازه می فرمائی مساءله ای بپرسم ؟

فرمود: اگر می خواهی بپرس .

یحیی گفت : خدا مرا فدایت گرداند اگر فردی در حال احرام شکاری را بکشد حکمش چیست ؟ (یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که این دانشمند معاند از روی عمد یک مساءله ای را انتخاب کرده بود که فروع متعدد دارد و اگر بعضی از فروع جواب داده شود می شود بحث را پیچانـد و فروعـات دیگر را طرح کرد، البته غافـل از اینکه این خانـدان علم بـا شـیر مـادر به جانشان ره یافته و با افاضات الهی از دانش دیگران بی نیاز و همواره بر ذروه کمال علمی درخشیده و خواهند درخشید.

امام جواد علیه السـلام فرمودند: در حل کشـته یا در حرم ؟ عالم به حرمت بوده یا جاهل ؟ از روی عمد کشـته یا اشـتباه ؟ آزاد بوده یـا غلام ؟ صـغیر بوده یـا کبیر؟ این اولین صـید او بوده یـا بیشتر؟ آن صـید از پرنـدگان بوده یا غیر آنها؟ کوچک بوده یا بزرگ ؟ شـخص محرم بر این عمل اصرار دارد یا پشیمان شده ؟ شب این عمل را انجام داده یا روز؟ احرام عمره بوده یا احرام حج ؟

یحیی از شـنیدن این فروع و مسائل متحیر و نشانه عجز و زبونی در قیافه اش آشـکار شد و زبانش به لکنت افتاد و امر برای اهل مجلس روشن شد که او حریف حضرت جواد علیه السلام نیست .

ماءمون گفت : خدای رابخاطر این نعمت و درستی تشـخیص خودم حمد می کنم ، آنگاه رو به عباسـیان کرد و گفت : اکنون آنچه را که منکر بودید بر شما روشن شد؟

آنگاه ماءمون از امام خواست که خطبه بخوانـد و امام خطبه خواند و عقد ام الفضل میان ایشان و ماءمون واقع گردید و صداق او را مبلغ پانصد درهم که با مهریه جده اش حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها برابر بود مقرر فرمود.

وقتی که عقد جاری شد خدمتگزاران و اطرافیان ماءمون آمدند و با غالیه (ماده خوشـبو) محاسن خواص اهل مجلس را خوشبو کردند سپس نزد سایر اهل مجلس رفتند و آنها را نیز معطر ساختند و بعد سفره و خوانهای طعام آوردند و مردم غذا خوردند و ماءمون مطابق شاءن هر گروهی جایزه داد و غیر از خواص بقیه مردم پراکنده شدند.

آنگاه ماءمون از حضرت جواد علیه السلام تقاضا کرد در صورتی که مایل باشید جواب مسائل شخص محرم را بفرمائی تا بهره مند شویم .

حضـرت فرمودنـد: اگر محرم صـیدی را در غیر حرم بکشد و آن از پرندگان بزرگ باشد یک گوسـفند کفاره آن خواهد بود که باید قربانی کند، اگر آن صـید در حرم باشد باید دو گوسـفند قربانی کند، اگر جوجه ای را در حل بشکد باید یک بره که از شـیر گرفته شـده قربانی نمایـد، ولی قیمت آن جوجه بر او واجب نیست ولیکن اگر جوجه را در حرم بکشـد کفاره اش یک گوسفند و قیمت جوجه است .

اگر صید از حیوانات وحشی مثل الاغ وحشی باشد باید یک گاو قربانی کند، اگر صیدی که کشته شترمرغ باشد باید یک شتر قربانی کند.

کفاره کشتن صید بر عالم و جاهل مساوی است . اگر عمدا صید را بکشد گناه کرده ، ولی چنانچه از روی اشتباه باشد چیزی بر او نیست .

کفاره فرد حر بر خودش واجب است و کفاره غلام بر مولای او واجب می شود برای صغیر کفاره نیست ، ولی بر کبیر کفاره واجب است .

شخصی که پشیمان شود بعد از کفاره عقاب آخرت ندارد ولی آنکه بر کشتن صید اصرار ورزد دچار عذاب آخرت نیز می شود.

ماءمون که از تبیین و تشریح احکام فروع این مسئله شوق زده شده بود گفت : احسنت یا اباجعفر خداوند برای تو خیر بخواهد اگر صلاح می دانید شما نیز سؤ الی از یحیی بن اکثم بپرسید؟

امام فرمود: سؤال بکنم ؟

یحیی (که حساب کار دستش آمده بود) گفت : فدایت شوم میل میل شماست اگر از من چیزی بپرسی چنانچه بلد بودم جواب می دهم و گرنه از خود شما یاد می گیرم .

امام فرمود: چه می گوئی درباره این مسئله که:

مردی در اول روز به زنی نگاه کرد که بر او حرام بود، چون آفتاب بلند شد آن زن بر او حلال گردید همین که ظهر شد بر او حرام گردید وقتی به موقع عصر فرا رسید حلال شد وقتی آفتاب غروب کرد حرام گشت ، در زمان عشا حلال شد وقتی نصف شب شد حرام گردید، چون فجر طلوع کرد بر او حلال شد این چطور زنی است ؟ به چه علت حلال و حرام گردید؟

یحیی که حسابی گیج شده بود، گفت : به خدا سوگند قسم که من جواب این مسئله را نمی دانم شما بفرمائید تا یاد بگیرم .

حضرت جواد علیه السلام فرمود: این زن کنیزی است و آن مرد اجنبی و نامحرم است .

اول صبح نگاه کردن آن مرد به آن زن (برای اینکه نامحرم بود) حرام بود.

چون آفتاب بلند شد آن کنیز را خرید بر آن مرد حلال شد. موقع ظهر آن کنیز را آزاد کرد حرام شد. وقت عصر آن زن را تزویج کرد حلال شد. موقع غروب به سبب ظهار (که شوهر به همسرش بگوید پشت تو نظیر پشت مادر من باشد) حرام شد زمان عشا چون کفاره ظهار را داد حلال گردید نصف شب آن زن را طلاق داد حرام شد، چون طلوع فجر فرا رسید رجوع کرد لذا آن زن بر آن مرد حلال شد.

آن گاه ماءمون به حاضران در مجلس روی کرد و گفت : در میان شما کسی هست که این مساءله چنین جواب دهد؟گفتند: نه والله امیرالمؤمنین به راءی خود داناتر است .

ماءمون گفت : وای بر شما، اهل بیت از نظر فضل و کمال درمیان مردم ممتازند و کمی سن مانع فضیلت ایشان نمی شود(۱۸).

بیان حد سارق و سرانجام حسد:

از زرقان دوست صمیمی و همنشین ابن ابی داود نقل شده که گفت : روزی ابن ابی داود از نزد معتصم برگشت در حالیکه اندوهگین بود درباره حزنش بااو سخن گفتم ، گفت : امروز دوست داشتم که بیست سال قبل مرده بودم . بدو گفتم : چرا؟ گفت بخاطر آنچه از این سیاه (بنا به نقلی چهره ایشان گندمگون بود) ابی جعفر محمد بن علی بن موسی علیه السلام در نزد امیرالمومنین ثابت شد.

گفتم آن چگونه بود؟

گفت : دزدی به سرقت اعتراف کرده بود و خلیفه از نحوه تطهیر آن دزد به سبب اجرای حد سوال کرد و برای همین موضوع فقها را در مجلس خود جمع کرد و محمد بن علی علیه السلام را هم احضار کرد از ما پرسید که قطع دست از کجای دست واجب است .

من گفتم : از مچ دست .

خلیفه گفت : دلیل آن چیست ؟

گفتم : برای اینکه دست همان انگشتان و کف دست تا مچ می باشد به خاطر این فرمایش خدای تعالی در تیمم که : فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم(۱۹) و با من عده ای در این فتوی اتفاق کردند. و دیگران گفتند: بلکه واجب است که از آرنج قطع شود.

خلیفه : گفت دلیل بر آن چیست ؟

گفتند: چون همانا خداوند فرموده : و ایدیکم الی المرافق(۲۰) و این دلالت دارد براینکه دست همان مرفق و آرنج است .

ابن ابی داوود گفت : سپس خلیفه روی کرد به امام جواد علیه السلام و گفت :ای اباجعفر در این موضوع چه می فرمائید.

امام جواد علیه السلام فرمود: ای امیرالمؤمنین قوم در این باره سخن گفتند خلیفه گفت : آنچه را آنها گفتند فروگذار راءی شما چیست ؟

امام علیه السلام فرمودند: ای امیرالمؤمنین مرا معاف دار.

خلیفه گفت : ترا به خدا سوگند می دهم که رأی و نظرت را بیان فرمائی .

- گفتنی است که شاید این همه اصرار آن خلیفه بد ذات برای تحریک حسد علمای دربار و مدعیان فقاهت بر علیه حضرت جواد علیه السلام بود - امام فرمودند: حال که سوگند دادی می گویم که همه آن ها اشتباه کردند در این مورد سنت است همانا واجب است که از پیوند استخوانهای انگشتان قطع و کف دست را رها نمایند.

خلیفه گفت : دلیل این حکم چیست ؟

امام جواد علیه السلام فرمود: این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: سجده بر هفت عضو هست ؟ صورت – دو دست – دو زانو – و دو پا، پس زمانیکه دستش از مچ دست بریده شود یا از آرنج برای این دزد دستی نمی ماند که بر آن سجده نماید و خدای متعال فرمود: و ان السماجد لله (۲۱) مسجدها از آن خداست یعنی این اعضای هفتگانه سجده مسجد از آن خدایند و آنچه از آن خداست قطع نمی شود.

ابن ابی داود گوید: معتصم از این حکم خوشش آمد و دستور داد که دست دزد از مفصل انگشتان دست قطع کنند نه کف دست .

ابن ابی داوود گوید: در آن لحظه من قیامتم برپا شد و آرزو می کردم که ای کاش زنده نبودم .

– حال ببینید سرانجام حسد این عالم بی عمل درباری را که با وجود یقین به صحت حکم امام برای آن که مبادا پذیرش و مقبولیت این چراغ هدایت برخوردار از علم لدنی بازار وی را کساد کند به چه جنایتی هولناک دست می زند و در لباس نصیحت و خیرخواهی خلیفه جائر معتصم عباسی را به قتل امام جواد علیه السلام تحریک می کند چه بدفرجامی که این بدبخت برای خود تدارک دید از شر حسد و شیطنت حسودان به خداوند پناه می بریم .

ابن ابی داود گفت : بعد از سه روز به نزد معتصم رفتم بدو گفتم : همانا خیرخواهی امیرالمؤمنین بر من واجب است چیزی را می گویم که می دانم به سبب آن به آتش داخل می شوم .

ص: ۴۸۱۶

خلیفه گفت : آن چیست ؟

گفتم : زمانیکه امیرالمؤمنین در مجلس خود فقیهان رعیتش و دانشمندان آنها را برای امری که از امور دین واقع شده جمع می کند و از آنان درباره حکم این مسئله سؤ ال می کند و آنان آنچه را که می دانند می گویند و در حالیکه در مجلس خلیفه اهل بیت او، فرماندهان ، وزراء و کاتبان هستند مردم از بیرون در آن را می شنوند سپس قول وفتوای همه آنها را کنار می گذارد به خاطر قول مردی که قسمتی از این امت به امامت او قائل هستند و ادعا می کنند که او (امام جواد علیه السلام) به مقام خلافت سزاوارتر از خلیفه است و سپس به حکم ایشان که برخلاف حکم فقهاست دستور می دهد؟! این چه عواقبی می تواند داشته باشد؟

ابن ابی داود گفت : رنگ خلیفه تغییر کرد و بدانچه تذکر دادم متوجه شد و گفت : خداوند به سبب این خیرخواهی به تو جزای خیر دهد.

وی گفت : در روز چهارم به فلانی از وزرایش دستور داد که امام جواد علیه السلام را به منزلش دعوت نماید پس او دعوت کرد امام علیه السلام اجابت نفرمود و گفت : من در مجالس شما حضر نمی شوم .

آن وزیر گفت : من شما را برای غذا دعوت می کنم و دوست دارم که بر فرش خانه ام قدم گذاشته و به منزلم وارد شوی و من بواسطه آن تبرک جویم و فلانی از وزرای خلیفه دوست دارد شما را ملاقات نماید و با اصرار به امام علیه السلام قبولاند و ایشان را مسموم کرد(۲۲).

پی نوشتها:

۱- فرازهایی از زیارت امام محمد تقی - مفاتیح الجنان ص ۸۸۰.

۲- شجاع الدین ابراهیمی .

۳- مؤ ید در ص ۲۰۵، مدایح و مراثی .

۴- اثبات الوصیه ، مسعودی ص ۲۱۰ - عیون المعجزات - اصول کافی ج ۱ ص ۳۲۰ - ارشاد ص ۳۱۸.

۵- اثبات الوصیه ، ص ۲۱۰.

۶- مناقب ابن شهرآشوب - ج ۴، ص ۳۷۷

۷- اثبات الوصیه ص ۲۱۰.

۸- بحارالانوار ج ۵۰، ص ۱۵.

۹- کافی ، ج ۱، ص ۴۹۲.

۱۰- روضه الواعظین مجلس ۲۶، مناقب ج ۴، ص ۳۷۹.

۱۱- مناقب ج ۴، ص ۳۷۹ - تهذیب الاحکام شیخ طوسی - ج ۶، ص ۹۰ باب ۳۷

۱۲- زندگانی حضرت امام جواد و جلوه های ولایت - مدرسی چهاردهی ص ۲۳ و ۲۲.

۱۳- تحفه الازهار فی نسب انبیاء الائمه الاطهار- دلائل الامامه ص ۲۰۹

۱۴- ارشاد مفید ص ۳۱۶.

۱۵- دلائل الامامه ص ۲۰۹.

۱۶- ثلاثه ائمه ، ص ۵۶، نورالابصار، ص ۲۸۲

۱۷- جنات الخلود، چاپ تهران .

۱۸- اصول کافی ، ج ۱ ص ۳۲۳، حدیث ۱۴

۱۹- انوارالبهیه ص ۱۲۴.

۲۰- اثبات الوصیه ص ۲۱۰.

۲۱- اصول کافی ج ۱، ص ۳۲۱، حدیث ۹ انوار البهیه ص ۱۲۵، اثبات الوصیه ۲۱۱.

۲۲- ارشاد ص ۳۱۸.

منبع :.mehrab.com

ارتباط حضرت جواد الائمه (علیه السلام)با نامه با ایرانیان

ارتباط حضرت جواد الائمه (علیه السلام) با ایرانیان

در منابع اسلامی درباره تعداد یاران امام جواد(ع) نام بیش از ۲۷۰ نفر به عنوان اصحاب آن حضرت آورده شده است.

ص: ۴۸۱۸

در این زمینه می توان از ابن سکیت یعقوب بن اسحاق اهوازی، علی بن مهزیار اهوازی، خیران خادم قراطیسی، احمدبن اسحاق اشعری قمی، اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، احمد بن محمد بن ابی نصر بُزَنطی، ابراهیم بن محمد هَمْدانی و زکریا بن آدم یاد کرد که همگی اصالتی ایرانی داشته و از جمله یاران امام رضا و امام جواد علیهما السلام بحساب می آیند.

در منابع تاریخی آمده است که ب_س_ی_اری از ش_یعیان نیز در مناطق مختلف ایران چون :

خراسان ، سیستان ، ری ، قم ، طبرستان ، ط_الق_ان و اه_واز زندگی می کردند. شیعیانی از این مناطق به حضور امام جواد(ع) می رسیدند.

ب_رای آن ح_ض_رت خ_م_س ارس_ال می کردند و یا وکلایی از جانب آن حضرت در این مناطق فعالیت داشته اند..(1).

س_ف_ر ام_ام ه_ش_ت_م (ع) ب_ه خ_راس_ان و ورود ع_ل_____وی_ان ب_ه ای_ران س_رآغ_از ت_ح_ول م_ه_م_ی در گ_س_ت_رش ت_شیع در ایران به حساب می آید. همچنین فعالیت های شاگردان و وک_لای ائم_ه و ام_ام ج_واد(ع) در م_ن_اطق و نواحی مختلف ایران در ترویج عقاید و فقه شیعه نقش ب_س_زای_ی داش_ت . ش_ای_د بتوان گفت ایران در دوران امام جواد(ع) از مهمترین مراکز تشیع بوده و شورش هایی که در مناطق مختلف ایران برعلیه حکومت عباسی رخ داده شاهدی بر این موضوع است.

هرچند دستگاه خلافت سعی داشت با ایجاد موانع برای امام (ع) رابطه آن حضرت را با ش_ی_ع_ی_ان م_ح_دود ن_م_ای_د ؛ ولی ام_ام ج_واد ع_لی_ه الس_لا_م در ش_رای_ط م_خ_ت_ل_ف ب_ه ط_ور م_س_ت_ق_ی_م ی_ا از طریق نصب وکلا و نمایندگان ، ارتباط خود را با شیعیان حفظ می کرد.

۱- ۱. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ، ج ۲، ص ۱۳۳

آن حـضـرت در سـراسـر سـرزمـیـنهای اسلامی نمایندگانی داشت که پاسخگوی سؤ الات دینی شـیـعیان بودند و وجوهات شرعی آنان را به امام (ع) می رساندند. از بررسی شواهدی که در ایـن بـاره در زنـدگانی امام جواد علیه السلام وجود دارد استفاده می شود که آن حضرت در شهرهای اهـواز، هـمدان ، سیستان ، ری ، بصره ، واسط، بغداد، کوفه و قم نمایندگانی داشته است.

ابـراهـیـم بن محمد همـدانی یکی از نمایندگان آن حضـرت در منطقه همـدان بود کـه امـام جـواد عـلـیـه الـسـلام در نامه ای به او نوشت : (در آن منطقه) وکیلی جز تو ندارم و به دوستانمان در همدان نوشته ام که از تو اطاعت کنند..(۱)

صـفـوان بـن یـحـیـی هم یکی از اصـحـاب بـزرگوار امام کاظم ، امام رضا و امام جواد علیهم السلام و وکـیـل پـیـشـوای نـهـم بـود..(۲) شـیـعـیـان وجـوه شـرعـی خود را به او می دادند تا تحویل امام دهد. معمربن خلّاد می گوید: غله هایی را که اسماعیل بن خطاب وصیت کرده بود که به صفوان بن یحیی داده شود خدمت امـام جـواد (ع) بـردم . آن حـضـرت فـرمـود: خـداونـد اسماعیل بن خطاب و صفوان را رحمت کند؛ زیرا آنان در حزب پدران من هستند و هر کس در حزب ما باشد خداوند او را در بهشت مأوی می دهد.

صفوان در سال ۲۱۰ هجری به دار باقی شتافت و امام جواد(ع) برای او حنوط و کفن فرستاد و به اسماعیل بن موسی بن جعفر(ع) فرمود تا بر او نماز گزارد..(۳)

ص: ۴۸۲۰

۱- ۲. بحار، ج ۵۰، ص ۱۰۹

۲- ۳. الامام الجواد، قزوینی ، ص۱۹۷

۳- ۴. مسندالامام الجواد، ص ۱۳۷

عـلی بــن مـهــزیــار اهــوازی شخصی جلیـل القـدر ، مورد اعتمـاد و از وکلای امـام جواد علیه السلام بــود. ایــن صــحــابــیِ گــرانــقــدر ســی و ســه کــتــاب در مــســائـل اســلامــی بــه رشــتــه تحریر درآورد و پاسخگوی شیعیان بود. او بیشتر سؤ الات را از طریق نامه می پرسید و نیز اطلاعات لازم را به آن حضرت می رساند. امــام جــواد(ع) در پــاســخ نــامــه عــلی بــن مــهــزیــار کــه دربــاره ، درگــیــری اهـل قم بـا عمـال حکومت گزارش داده بود نوشت: آنــچــه دربــاره اهــل قــم ذکر کرده بودی ، متوجه شدم . خداوند نجاتشان دهد و به آنان فرج عطـا کــنــد. مرا بـا گفتنیهـایت در ایـن بـاره مسـرور کردی . همـواره چنیـن کـن . امیـدوارم خداونـد بـا وعـده بهشـت شــادمــانــت کــند. و به جهت رضایت من از تو، از تو راضـی و خشنود گردد. از او عفو و راءفتش را امید دارم ، حَسْبُنا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ..(۱)

از ایــن نــامــه اســتــفــاده مــی شــود که وی نه تنها وکیل امام (ع) در منطقه خود بوده است؛ بلکه به عــنــوان نماینـده ویژه آن حضـرت مسائل قم را نیز پیگیری و گزارش می کرده است و امام (ع) از او می خواهد که به صورت نوبه ای به او گزارش کند.

نامه دیگر مربوط می شود به نامه امام جواد(ع) به والی سیستان در باره یکی از اهالی سیستان . امام (ع) در این نامه می نویسد: بسم الله الرحمن الرحیم؛ امـا بعـد، حامـل این نـامه به تو، نکته زیبـائی را یادآور شـد که تو به آئین پسـندیده ای گرایش داری! مطمئنـا تو در مقابل عمل نیک، پاداش نیکی خواهی داشت. به برادرانت احسان کن و بـدان خداونـد عزیز و جلال از ریزترین اعمال و رفتارت سؤال خواهد کرد.

۱- ۵. مسندالامام الجواد(ع) ، ص ۱۳۹

این مرد سیستانی می گوید: قبل از رسیدن من به سیستان، حسین بن عبدالله نیشابوری (فرماندار سیستان) از نامه امام باخبر شده بود و هنگامی که من به شهرم نزدیک می شدم، هنوز دو فرسخ مانده بود که به استقبالم آمد. نامه را به او دادم او آن را بوسیده و روی چشمانش گذاشت و به من گفت: چه می خواهی؟ گفتم: در دفتر محاسبات شما برای من مالیاتی نوشته اند که توان پرداخت آن را ندارم. دستور داد آن را برای من ببخشند و اضافه کرد: تا زمانی که من فرماندار شهر شما هستم، تو را از خراج و مالیات معاف کردم. سپس از خانواده ام پرسید و من وضعیت اقتصادی خود و خانواده ام را برایش شرح دادم. او دستور داد که در مورد مشکل معیشتی من اقداماتی انجام شود و مقداری هم اضافه به من کمک کرد. تا او زنده و در منصب فرمانداری سیستان بود، از من مالیات و خراج نگرفتند و احسان و عطایایش را تا آخر از من قطع نکرد. (۱)

میلاد حضرت امام محمدتقی جوادالائمه (علیه السلام)

میلاد حضرت امام محمدتقی جوادالائمه (علیه السلام)

تولّد

حضرت امام محمدتقی علیه السلام میوه دل ثامن الحجج علیه السلام در دهم رجب ۱۹۵ ق در مدینه منوّره زاده شد و بر شاخسار امامت شکوفا گشت. پدر بزرگوارش حضرت امام رضا علیه السلام و مادرش بانوی گرامی و بافضیلتی به نام «سبیکه» است که امام رضا علیه السلام او را «خیزران» نامید. حضرت همواره از ایشان به نیکی یاد کرده او را با تعابیری چون بانویی پاک دامن و بانوی بافضیلت نام می بردند.

ص: ۴۸۲۲

۱- ۶. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص

دوران امامت

از ماه رمضان سال ۲۰۲ یا آخر ماه صفر ۲۰۳ ه ، که امام رضا علیه السلام در توس به شهادت رسید، فرزند آن حضرت، امام محمدتقی علیه السلام به مقام امامت و پیشوایی امت مسلمان رسید.

امام جواد در سه سالگی

صفوان بن یحیی، از یاران مخلص امام رضا علیه السلام ، می گوید در مدینه به حضور آن حضرت شرف یاب شدم و عرض کردم: پیشی از آن که خداوند ابوجعفر (جواد) را به شما عنایت فرماید، درباره امام بعد از شما پرس وجو می کردیم و شما می فرمودید خداوند به من پسری عنایت خواهد فرمود. اکنون خداوند پسری به شما عنایت کرد و چشم ما به وجود وی روشن گردیده است. تکلیف ما پس از شما چیست و امام ما چه کسی خواهد بود؟

امام رضا در پاسخ به امام جواد که در مقابلش ایستاده بود اشاره نمود. من در جواب گفتم فدایت شوم او که بیش از سه سال ندارد؟! امام رضا علیه السلام فرمود: «کمی سن ایرادی ندارد؛ چون حضرت عیسی در حالی که کم تر از سه سال سن داشت به پیامبری رسید».

خلفای عصر امام

امام جواد علیه السلام در سال ۱۹۵ ه در مدینه چشم به جهان گشود. سه سال داشت که «محمد امین» فرزند هارون الرشید به دست برادرش در سال ۱۹۸ ه به قتل رسید و حاکمیت مأمون آغاز گشت. مأمون در سال ۲۱۸ ه درگذشت و معتصم عباسی در ماه شعبان ۲۱۸ ه به خلافت رسید. از این رو باید گفت امام جواد علیه السلام در زندگی کوتاه و پربار خویش با سه خلیفه عباسی هم عصر بوده است.

ص: ۴۸۲۳

تکریم امام جواد علیه السلام از سوی علی بن جعفر علیه السلام

روزی امام جواد علیه السلام وارد مسجد رسول خدا شد. علی بن جعفر عموی آن حضرت با دیدن امام جواد علیه السلام با عجله و بدون کفش و عبا حرکت کرد و به حضور امام رسید و دست او را بوسید و آن حضرت را فراوان تعظیم کرد. امام جواد علیه السلام به او فرمود: «عموجان، بنشین. خدا تو را مشمول رحمت خویش قرار دهد». علی بن جعفر گفت: «در حالی که شما ایستاده اید من چگونه بنشینم؟»

پس از آن که امام جواد علیه السلام رفت و علی بن جعفر به محل تدریس خود برگشت شاگردان او اعتراض کردند که: تو عموی ابوجعفر هستی، سن و سال بالایی داری، آن وقت در برابر (ابوجعفر جوان) این گونه تعظیم می کنی؟! علی بن جعفر در حالی که محاسن سفید خود را در دست گرفته بود گفت: ساکت باشید، اگر خداوند این ریش سفید را لایق امامت ندانست و این نوجوان را لایق مقام بلند امامت دانست و به او چنین عظمت و مقامی داد، من می توانم مقام و فضیلت او را نادیده بگیرم؟ از سخن شما به خدا پناه می برم، بلکه باید بگویم من بنده و چاکر او هستم.

مشعل تابان

امامت هدیه ای الهی برای همه آحاد امّت است تا به مدد آن در صراط مستقیم قرار گیرند. امام ضامن اجرای احکام قرآن، مشعل هدایت در شب های تیره و فروغ یقین افروز در پیچ و خم های شک و اضطراب است. امام جواد علیه السلام در دوران سیاه حکومت خلفای بنی عباس، به رغم عمر کوتاه خود توانست کشتی امت را به خوبی هدایت کند و برای مؤمنان مشعلی تابان در شب سیاه انحراف و کج اندیشی باشد. آن حضرت با بیان مسایل بنیادی دین، از پرچم همواره برافراشته اسلام پاسداری کرد.

ص: ۴۸۲۴

دریای فضایل

دریای فضایل امام جواد علیه السلام بی کرانه است. او برگزیده خداوند، قرآن ناطق، حقیقت مجسّم و هدایتگر توحید است. امام جواد علیه السلام ، در دوران کوتاه امامت خود، با کردار و گفتار خود معارف ناب را بر جان تشنه مؤمنان جاری می ساخت. میلاد فرخنده امام جواد علیه السلام بر تمام شیعیان خجسته باد.

پرداخت بدهی امام رضا علیه السلام

یکی از یاران امام رضا علیه السلام می گوید: حضرت رضا علیه السلام از دنیا رفت و من چهارهزار درهم از ایشان طلب داشتم و غیر از من کسی از آن خبر نداشت. امام جواد علیه السلام شخصی را درپی من فرستادند و فرمودند: «فردا به نزد من بیا». روز بعد به خدمت امام رفتم. فرمود: «ابوالحسن از دنیا رفت و به شما چهار هزار درهم بده کار بود». آن گاه از زیر فرشی که روی آن نشسته بودند مبلغی به من دادند که وقتی آن را شمردم چهار هزار درهم بود».

سفارش امام جواد علیه السلام درباره پرهیزکاری

گاه در زندگی، تمام درها به روی انسان بسته می شود، به گونه ای که هرطرف که روی می کند با مشکل یا مشکلاتی روبه رو می شود. این قبیل مواقع فرصت های خوبی برای بیدارشدن و بازگشت به سوی خداست. در این هنگام اگر انسان از روی اخلاص از ذات مقدس حضرت حقّ کمک بگیرد، امدادهای الهی به کمک او می آید و نسیم های رحمت پروردگار او را در بَر می گیرد و از راه هایی که هرگز باور نداشت، درهای بسته به رویش گشوده می شود. امام جواد علیه السلام در این باره می فرمایند: «اگر درهای آسمان و زمین به روی کسی بسته شود و او پرهیزکاری پیشه کند، خداوند در کار او گشایش می دهد».

ص: ۴۸۲۵

امام علی علیه السلام از نظر امام جواد علیه السلام

روزی فردی در محضـر امام جواد عرض کرد من حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله وسـلم و حضرت علی علیه السلام را آن قدر دوست دارم که اگر بدنم را قطعه قطعه کنند دست از محبّت آنان برنمی دارم.

امام جواد فرمودند: «در این صورت حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله وسـلم و حضرت علی علیه السلام نیز با تو همان گونه رفتار خواهنـد کرد؛ آنها نیز در روز قیامت برای تو چیزی را طلب می کنند که محبت تو در مقابل آن بسیار ناچیز خواهد بود؛ یعنی نتیجه و ثمره آن نجات در روز قیامت است».

سخنان پربار امام جواد علیه السلام

کسـی که بـا اتّکـاء به خـدا روی نیاز از مردم بگردانـد، مردم به او نیازمنـد می شونـد و هرکس پرهیزکاری پیشه سازد محبوب مردمان می گردد.

کمال آدمی در خردمندی است.

سرآغاز نامه ی عمل مسلمان، در قیامت، نیک خلقی اوست.

آن که کار زشتی را نیکو شمارد، در (کیفر) آن کار شریک است.

ستم کار و یاری کننده ستم کار و کسی که به کرده او خشنود باشد، همه در گناه او شریکند.

کمال مروّت آن است که انسان با هیچ کس چنان رفتار نکند که برخود نمی پسندد.

به کاری که وقتش نرسیده اقدام نکنید که پشیمان می شوید و آرزوهای دورودراز نداشـته باشید که موجب قساوت قلب می شود، و به ناتوانان خود رحم کنید و با نوازش آنان، رحمت خدای را بجویید.

کسـی که برادرمؤمن خود را پنهانی پند دهد، او را آراسـته و کسـی که آشکارا و در حضور دیگران او را نصیحت کند، چهره (اجتماعی) او را زشت ساخته است.

ص: ۴۸۲۶

روز دادخواهی برای ستمگر به مراتب سخت تر است از روز ستم برای ستم دیده.

هرکس به خدا اعتماد داشته باشد و بر او توکّل کند، خداوند او را از هر بدی نجات می بخشد و از هر دشمنی حفظ می کند.

خود را از کارهایی که موجب ننگ دنیا و عذاب آخرت است نگاه دار.

مبادا آشکارا دوست خدا باشی و در پنهان دشمن او.

در خائن بودن انسان همین بس که امین خیانت کاران باشد.

هرکس روش نیکویی را پایه گذاری کند و دیگران از آن پیروی کنند همان پاداش آنان به او عطا می شود بدون آن که از پاداش عمل کنندگان کم شود و هرکه سنّت ناپسند و ظالمانه ای را پایه گذارد که دیگران از آن تبعیت کنند، برابر کیفر اعمال آنان بر دوش او نیز خواهد بود بدون آن که از کیفر آنان چیزی کاسته شود.

کشتی دریای جود

کشتی دریای جود و رحمتی   نوح فیض و ناخدای قدرتی

تا زمام هر ولی در دست توست   هستی عالم همه از هست توست

خوان احسان تو، بی پایان بود   مهررویت دارووددرمان بود

پرچم دین از توجاویدان شده   از طفیلت خلقت انسان شده

هرکسی شهد لقایت نوش کرد   حلقه امر تو را در گوش کرد

نوگل بستان رضا

مژده که آمد به جهان نوگل بستان رضا   شد ز پس پرده عیان قدرت و آیات خدا

ص: ۴۸۲۷

آمده بر عالمیان رحمت و احسان و عطا گشت جهان به ز جنان از قدم شاه هدا

سبط نبی، نَجل علی، حجت حق، نور جلی کان کرم، پور ولی، آمده بر اهل ولا

نور نهم، رهبر دین، حافظِ قرآنِ مبین کرد تجلّی به زمین قبله ارباب صفا

بلبل گلزار نبیّ گشته ملقب به تقی سید و سالارِ وفیّ مظهر احسان و سخا

منبع: مجله گلبرگ – شهریور ۱۳۸۱، شماره ۳۳ به نقل از حوزه نت

حضرت جواد الائمه علیه السلام در زمان دوران معتصم(منبر کوتاه)

حضرت جواد الائمه علیه السلام در زمان دوران معتصم

پنجشنبه هفدهم رجب یا شعبان ۲۱۸ ه. ق. با مرگ مامون، برادرش معتصم، تاج خلافت را بر سر گذاشت.(۱) و پس از ثبات نسبی حکومتش سراغ امام جواد را گرفت. وی به محمد بن عبدالملک زیات – که وزیر معتصم در مدینه بود. – نوشت: ابوجعفر را همراه ام فضل از جانب من دعوت کن و با احترام به بغداد بفرست. او نیز نامه را به علی بن یقطین داد و او را مامور تجهیز امام علیه السلام ساخت (۲) و به این ترتیب امام علیه السلام آخرین سفر خویش را پیش روی دید.

اسماعیل بن مهران می گوید: «در اولین سفری که امام جواد از مدینه خارج می شد، گفتم: ای مولای من، قربانت گردم، من برای شما نگرانم! تکلیف ما چیست و امام بعد از تو کیست؟ امام لبخندی زد و فرمود: «لیس حیث ظننت فی هذه السنه؛ آنچه گمان داری در این سال نیست..» اما در سفر دوم که راهی بغداد بود، همین مطلب را گفتم. امام در پاسخ آن قدر گریه کرد که اشک چشمانش، محاسنش را خیس کرد و فرمود: این سفر خطرناکی است و امامت بعد از من بر عهده فرزندم علی است.»(۳)

آری این بـار نیز در ظـاهر امـام را با اکرام و تجلیل وارد شـهر کردنـد و در نزدیکی کاخ، در مکانی تحت نظر گرفتنـد. در این دوره نیز علم امـام علیه السـلام همه، حتی خلیفه را تحت تـاثیر قرار داده بود. از این جهت خواسـته یـا ناخواسـته تبلیغـات عملی منـاسبی به نفع امام علیه السـلام صورت گرفته بود. چنان که نگرانی از این جایگاه رفیع اجتماعی امام را بعـدها در سـخنان ابی داود می خوانیم. به هر صورت خلیفه جدیـد نیزماننـد مامون در جلسات علمی خود از نظرات امام سود می برد و این امر چون همیشه با غلبه نظرات امام همراه بود، موجب کینه هایی نیز علیه حضرت می شد.

عیاشی در تفسیر خود از زرقان روایت می کند:

«ابـن ابی داود از مجلس معتصـم غمگیـن به خـانه اش آمـد. از او دلیـل غصه اش را پرسـیدم. گفت: امروز از فرزنـد رضـا علیه السـلام در مجلس خلیفه چیزی صـادر شـد که موجب رسوایی مـا شـد. زیرا که دزدی را نزد خلیفه آوردنـد. خلیفه دسـتور داد دست او را قطع کنند. از من پرسـید که از کجا قطع شود؟ گفتم: از بند کف. جمعی هم با من هم نظر شدند و بعضی گفتند از مرفق. هر کـدام هم دلیلی آوردیم. خلیفه رو به ابن رضـا علیه السـلام کرد و گفت: تو چه می گویی؟ گفت: حاضـران گفتنـد. خلیفه پاسـخ داد: مرا بـا گفته ایشـان کـاری نیست. تو چه می گویی؟ بالاـخره بعـد از سوگنـد خلیفه، او پاسـخ داد: بایـد چهار انگشت او را قطع کننـد و کف او را برای عبـادت بـاقی بگذارنـد. دلاـیلی هم آورد که مـا نتوانستیم جواب دهیم. بر من حالتی عارض شد که گویا قیامت برپا شده است و آرزو کردم کاش بیست سال قبل مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم.

ابن ابی داود سه روز بعد نزد خلیفه رفت و گفت: خیرخواهی خلیفه بر من لازم است و امری که چند روز قبل روی داد، مناسب دولت خلیفه نبود. زیرا که خلیفه در مساله ای که بر او مشکل بود، علمای عصر را خواست و در حضور وزرا، نویسندگان، امرا و اکابر، نظرشان را پرسید. در چنین مجلسی از مردی که نصف اهل عالم او را امام، و خلیفه را غاصب حق او می دانند و او را اهل خلافت می دانند، سؤال کرد و نظرش را بر فتوای همه علما ترجیح داد. این در میان مردم منتشر شد و حجتی برای شیعیان شد.

در این هنگام بود که وسوسه های ابن ابی داود با کینه های عمیق بنی عباس که در دل تک تک خلفای جور علیه امامان مظلوم بود، پیوند خورد و خلیفه عباسی را در تصمیم خود مبنی بر کشتن امام، مصمم ترساخت. لذا با شنیدن این سخنان، رنگ صورتش سرخ شد و گفت: خدا تو را جزای خیر دهد که مرا آگاه گردانیدی بر امری که غافل بودم. در پی این واقعه بود که یکی از نویسندگان خود را خواست و دستور داد: امام را به خانه اش دعوت کند و در غذایش زهر بریزد. او نیز چنین کرد.

امام چون هرگز در مجالس چنین مردانی حاضر نمی شد، با اصرار زیاد حاضر شد و لقمه ای از غذای زهرآلود خورد. وقتی اثر زهر را در گلوی خود یافت، برخاست. آن ملعون اصرار کرد ولی امام فرمود: با کاری که تو کردی، به نفع تو نیست که در خانه ات بمانم و به این ترتیب حضرت به منزلش برگشت و در تمام آن روز و شب رنجور بود تا آن که به شهادت رسید.»(۴)

ص: ۴۸۳۰

قطب راوندی می نویسد: «حضرت امام محمدتقی در عصر آن شب که به شهادت رسید، فرمود: من امشب از دنیا خواهم رفت و فرمود: ما اهل بیت هرگاه خدا دنیا را برایمان نخواهد، ما را به جوار رحمت خود می برد.»(۵)

پیرامون نحوه شهادت امام نظرات دیگری نیز در کتب مختلف وجود دارد مانند:

۱- اخبـاری که دلالـت دارنـد، ام فضـل حضـرت را به شـهادت رسانـد. معتصم چون می دانست ام فضـل از امام جواد صاحب فرزندی نشده و دل خوشی از وی ندارد، او را تحریک کرد و او با انگور حضرت را مسموم و شهید کرد.(۶)

۲- اخباری نیز گویای این مطلب هستند که معتصم شربت زهرآلودی را به وسیله اشناس فرمانده ارتش خود به امام علیه السلام خوراند و هرچند امام علیه السلام نخورد، او اصرار و اجبار کرد و سرانجام حضرت را مسموم کرد.(۷)

۳- ابن بابویه و... نیز معتقدند که واثق بالله (بعد از معتصم) او را شهید کرد.(۸)

حضرت علی النقی بر بالین پدر:

در کتاب بصائر الـدرجات به نقل از شخصـی که همواره همراه امام علی النقی علیه السـلام بود می نویسد: «وقتی که امام جواد در بغداد بود، روزی نزد امام علی النقی علیه السـلام در مدینه نشسته بودیم. حضرت کودک بود و لوحی در پیش داشت و آن را می خواند. ناگاه تغییری در حال او ظاهر شد. برخاست و داخل خانه شد و ما ناگهان صدای شیون شنیدیم که از خانه بر می خیزد.

بعد از ساعتی امام نقی علیه السـلام بیرون آمد. از سبب اوضاع به وجود آمده پرسیدیم، فرمود: در این ساعت پدر بزرگوارم از دار فانی رحلت کرد. گفتم: یابن رسول الله! از کجا دانستید؟

ص: ۴۸۳۱

فرمود: از اجلال و تعظیم حق تعالی مرا حالتی عارض شد که پیش از این ندیده بودم، فهمیدم پدرم شهید شده و امامت به من منتقل شده است. پس از مدتی خبر رسید که امام جواد شهید شده است.»(۹)

در اخبار دیگر است که امام علی النقی علیه السلام با طی الارض به بغداد آمد و پدر را غسل داد. کفن کرد و به مدینه بر گشت.(۱۰)

امام جواد علیه السلام در یک نگاه

امام جواد علیه السلام در یک نگاه (۱)

حضرت امام محمد تقی، امام نهم شیعیان، کنیه اش «ابوجعفر» و لقب دیگر او «جواد» می باشد. در نیمه ماه رجب ۱۹۵ ه. ق، در حالی که سخت پدرش چشم انتظار فرزندی چون او بود، در مدینه منوره دیده به جهان گشود، و شهر مدینه و عالم را با نور خویش روشن نمود.

پدر بزرگوارش حضرت رضا علیه السلام و مادر ارجمندش بانوی مصری تباری به نام «سبیکه» است که از خاندان «ماریه قبطیه»، همسر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، به شمار می رود؛ بانویی که از نظر فضائل اخلاقی، در درجه والایی از انسانیت قرار داشت و برترین زنان زمان خود بود؛ به طوری که امام رضا علیه السلام از او به عنوان بانویی منزه و پاکدامن و با فضیلت یاد می کرد. «ریحانه» و «خیزران» از دیگر نامهای مادر امام جواد علیه السلام است.

حضرت در مجموع دوران امامت خود با دو خلیفه عباسی، یعنی مأمون (۱۹۳ _ ۲۱۸) و معتصم (۲۱۸ _ ۲۲۷) معاصر بوده است. (۲)

مراسم ولادت

حضـرت رضا علیه السلام پیشاپیش خبر ولادت فرزندش امام جواد علیه السلام را به اطرافیان داده بود، از جمله: شبی خواهرش حکیمه خاتون را احضار نمود و فرمود: «ای حکیمه! امشب فرزنـد با برکت خیزران متولد می شود که تو باید در نزد او حاضـر باشی..» آن گاه فرمود: «فَاِذا هِی وَلَدَتْ فَاَلْزِمیها سَبْعَةَ ایامٍ؛ (۳) هرگاه او (خیزران) زایمان نمود، هفت روز همراه او باش..»

حکیمه خاتون می گویـد: پاسـی از شب گذشت تا اینکه نوزاد رضا علیه السـلام در حالی که پرده نازک نورانی بر او پوشـیده بود، به دنیـا آمـد و نوری از او سـاطع بود که تمـام حجره را روشن نمود؛ به گونه ای که از نور چراغ بی نیاز شـدیم. آن نوزاد نورانی را در دامن خود گذاشـتم و پرده را از خورشـید جمـالش کنار زدم. (۴) حکیمه اضـافه می کنـد: در لحظه ای که امام جواد به دنیا آمـد، فرمود: «اَشْـهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اللّه وَاَنَّ مُحَمَّدا رَسُولُ اللّه (۵) ؛ گواهی می دهم که خـدایی غیر از خدای یگانه نیست، و به راستی محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است..»

و در روز سـوم ولاـدتش وقـتی عطسه کرد، فرمود: «اَلْحَمْـدُ للّه ِ وَصَـلّی اللّه عَلی مُحَمَّدٍ وَعَلَی الاَـئِمّهِ الرّاشِـدین (۶) ؛ سـتایش مخصوص خداست و درود خدا بر محمد و امامان هدایتگر باد..»

حکیمه وقتی این جملاـت را از امام جواد علیه السـلام شـنید با شـتاب نزد امام رضا علیه السـلام رفت و عرض کرد از این طفل عجـایبی دیـدم. حضـرت فرمـود: آن عجـایب چیست؟ حکیمه جملاـت لحظه ولاـدت و هنگـام عطسه حضـرت را بیـان نمـود. حضرت رضا فرمود: «یا حَکیمهُ، ماتَرَوْنَ مِنْ عَجائِبِه اَکْثَرُ (۸) ؛ ای حکیمه! (در آینده) عجایب بیشتری از او خواهید دید..»

امام جواد علیه السلام از دیدگاه دیگران

۱. محمـد بن طلحه شـافعی (م ــ ۶۵۲ ه.) می گویـد: «وَاِنْ کانَ صَـغیرَ السنِّ فَهُوَ کَبیر الْقَـدْرِ رَفیعُ الذِّکْرِ (۸) ؛ هرچنـد او (امام جواد) سن کمی داشت، ولی بزرگ مقدار و بلند آوازه بود..»

۲. ابن حجر میثمی می گویـد: «مـأمون او رابه دامادی انتخاب کرد، زیرا با وجود کمی سن از نظر علم و آگاهی و حلم بر همه دانشمندان برتری داشت..» (۹)

۳. ابـن جـوزی حنفی (م ــ ۶۵۴ ه.) می گویـد: «امـام محمـد ابوجعفر ثـانی در علم و تقوی و زهـد و بخشـش بر روش پـدران خویش بود... و از لقبهای او مرتضی و قانع است..» (۱۰)

به بهانه نیمه رجب سالروز ولادت آن حضرت، در این مقال برآنیم که راز «مولود با برکت» بودن حضرت را بیان داریم.

مولود با برکت

در خانواده امام هشـتم، و محافل شـیعیان، از حضـرت جواد علیه السـلام به عنوان مولودی با برکت یاد می شد و این شهرت نیز ریشه در کلام خود امام هشتم علیه السلام دارد که بارها این مسئله را یادآوری نموده اند که به نمونه هایی اشاره می شود:

۱. «ابویحیای صـنعانی» می گویـد: روزی در محضـر امام رضا علیه السـلام بودم، فرزندش ابوجعفر را که خردسال بود آوردند: حضـرت فرمود: «هـذَا الْمَوْلُودُ الَّذی لَمْ یولَدْ مُوْلُودٌ اَعْظَمُ بَرَکَهً عَلی شـیعَتِنا مِنْهُ (۱۱) ؛ این مولـودی است که بـا برکت تر از او برای شیعیان ما زاده نشده است..»

۲. «ابن اسـباط» و «عبّاد بن اسـماعیل» می گوینـد: خـدمت امـام رضـا علیه السـلام بودیم که ابوجعفر امام جواد علیه السـلام را آوردنـد، عرض کردیم: این همـان مولود پر خیر و برکت است؟ حضـرت فرمود: «بله! این همان مولودی است که در اسـلام با برکت تر از او زاده نشده است..» (۱۲)

۳. در مکه مکرمه نیز به عده ای فرمود: «این مولودی است که در اسلام، مانند او با برکت برای شیعیان ما زاده نشده است..» (۱۳)

بر اساس آنچه که شواهد و قرائن نشان می دهد، مقصود از با برکت بودن حضرت این است که تولد او در شرائط خاصی صورت گرفت که در آن زمان خیر و برکت خاص و ویژه ای برای شیعیان به ارمغان آورد؛ زیرا عصر امام رضا علیه السلام عصر ویژه ای بود و حضرت در تعیین جانشین خود و معرفی امام بعد، با مشکلاتی روبه رو بوده که در دوران امامان قبلی چنین مشکلاتی وجود نداشته است؛ به این دلیل که از یک سو، پس از شهادت امام کاظم علیه السلام گروهی که بعدها به «واقفیه» معروف شدند، بر اساس انگیزه های مادی، امامت حضرت رضا علیه السلام را انکار کردند و از سوی دیگر، حضرت رضا علیه السلام تا چهل و هفت سالگی دارای فرزند نشده و از سوی سوم، در احادیث فراوانی که از طریق اهل سنت و شیعیان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که امامان دوازده نفرند و نه نفر آنان از نسل امام حسین علیه السلام خواهند بود (۱۴)، فقدان فرزند برای حضرت رضا علیه السلام هم امامت خود آن حضرت را و هم تداوم امامت را زیر سؤال می برد. و واقفیه این موضوع را دستاویز قرار داده، امامت امام رضا علیه السلام را انکار می کردند.

گواه و شاهد این تحلیل، اعتراض «حسین بن قیاما واسطی» به امام در این مورد و پاسخ آن حضرت است. «ابن قیاما» که از سران واقفیه بوده است، طی نامه ای امام رضا علیه السلام را متهم به عقیمی کرد و نوشت: چگونه ممکن است امام باشی، در صورتی که فرزند نداری! حضرت در پاسخ نوشت: «از کجا می دانی که من دارای فرزندی نخواهم بود؟» در ادامه فرمود: «وَاللّه ِ لا تَمْضی الایامُ وَاللَّیالی حَتّی یرْزُقَنِی اللّه ُوَلَدا ذَکَرا یفْرُقُ بِهِ بَینَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ (۱۵) ؛ به خدا سوگند! بیش از چند روز و شب نمی گذرد که خداوند فرزند پسری روزی من می گرداند که به وسیله او بین حق و باطل جدایی می افتد..»

این سم پاشـی تبلیغی از طرف واقفیه، منحصـر به یک مورد نبوده است، بلکه به مناسـبتهای مختلف و موارد متعدد و گوناگون تکرار می شده است و امام هشـتم علیه السلام نیز به آنان جواب می داده، از جمله فرموده است: «واللّه ِ لاَتَمضی الایامُ وَاللَّیالی، حَتّی یولَدُ ذَکر مِنْ صُلْبی یقُومُ مِثْلَ مَقامی یحْیی الْحَقَّ وَیمْحی الْباطِلَ (۱۶) ؛ به خـدا سوگنـد! شب و روزهـایی نخـواهند گذشت مگر آنکه فرزندی از نسل من به دنیا می آیدو جای من قرار گرفته، حق را زنده و باطل را نابود می کند..»

به این جهت، امام هشـتم علیه السلام و شیعیان سخت در فشار دشمنان قرار داشتند تا آن روزی که حضرت جواد علیه السلام پا به دنیا گذاشت و با نور وجودش به تمام سم پاشیها و

تبلیغها خاتمه داد، و پیش بینیهای پدر بزرگوارش نیز به وقوع پیوست، و موضع امام هشـتم علیه السـلام و شیعیان که از این نظر در تنگنا بودند، تقویت گردید و وجهه تشیع بالا رفت..» (۱۷)

از اینرو، حضـرت رضـا علیه السـلام از همـان ابتـدا از جوّ به وجودآمـده به نفـع خـود بهره برداری نمـود، و پـایه هـای امـامت فرزندش، جواد الائمه علیهم السـلام رامحکم نمود و بارها به شـیعیان اعلام نمود که: «هذا اَبُو جَعْفَرٍ قَدْ اَجْلَسْتُهُ مَجْلِسی وَصَیرْتُهُ مَکانی (۱۸) ؛ این ابوجعفر (امام جواد) است که اورا جای خود نشاندم و جانشی ن خود قرار دادم..»

سم پاشیها

وسوسه ها و سم پاشیهای مخالفان خاندان امامت و واقفیه درباره حضرت رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام به حدّی بود که حتی پس از ولاـدت حضـرت جواد علیه السـلام که همه مخصوصـا واقفیه خلع سـلاح شـده بودنـد گروهی از خویشـان آن حضرت را وادار نمودند که ادعا کنند حضرت جواد علیه السلام فرزند علی بن موسی علیهماالسلام نیست.!

ص: ۴۸۳۶

آنـان در این تهمت نـاجوانمردانه و دور از اسـلام، شـبهه عوام فریبـانه عـدم شـباهت میـان پـدر و فرزنـد را از نظر رنگ مطرح نمودنـد، و گنـدمگونی صورت حضـرت جواد علیه السـلام را بهانه قرار داده، گفتند: در میان ما، امام گندمگون وجود نداشـته است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: «هُوَ اِبْنی؛ او فرزند من است..» آنان (بر خلاف واقع) گفتند: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با قیافه شناسی داوری کرده است، بایـد بین ما و تو قیافه شـناسان داوری کننـد! حضـرت (ناگزیر) فرمود: شـما در پی آنان بفرستید، ولی من این کار را نمی کنم، اما به آنان نگویید برای چه دعوتشان کرده اید.

یک روز بر اساس قرار قبلی، عموها، برادران و خواهران حضرت رضا علیه السـلام در باغی نشسـته و آن حضرت در حالی که جامه ای گشاده و پشـمین بر تن و کلاهی بر سـر و بیلی بر دوش داشت، در میان باغ به بیل زدن مشـغول شد؛ گویی که باغبان است و ارتباطی با حاضران ندارد.

آن گـاه حضـرت جـواد علیه السـلام را حاضـر کردنـد و از قیـافه شـناسان درخواست نمودنـد که پـدر وی را از میـان آن جمع شناسایی کننـد، آنان به اتفاق گفتنـد: پـدر این کودک در این جمع حضور ندارد؛ اما این شـخص، عموی پدرش و این عموی خود او و این هم عمه اوست. اگر پدرش نیز در اینجا باشد، باید آن شخصـی که در میان باغ بیل بر دوش گذاشته است، باشد؛ زیر ساق پاهای این دو به یک گونه است!

در این وقت امام رضا علیه السلام به جمع آنان پیوست، قیافه شناسان به اتفاق گفتند: پدر او، این است. در این هنگام، علی بن جعفر از جا برخاست و بر لبهای حضـرت جواد علیه السـلام بوسه زد و آب دهان حضـرت را مکید و عرض کرد: «اَشْـهَدُ اَنَّکَ اِمامی (۱۹) ؛ گواهی می دهم که تو امام من (بعد از پدرت) هستی..»

ص: ۴۸۳۷

بدین ترتیب، با وجود با برکت حضرت جواد علیه السلام این توطئه مخالفان امامت نیز منجر به شکست شد.

مناظرات با برکت

از آنجا که امام جواد علیه السلام نخستین امامی بود که در خردسالی به منصب امامت رسید (۲۰) ، حضرت مناظرات و گفتگوهایی داشته است که برخی از آنها بسیار مهم و مفید بوده است. راز وجودی این مناظرات این بود که از یک طرف امامت او به خاطر کمی سن برای بسیاری از شیعیان کاملا ثابت نشده بود (هرچند بزرگان و آگاهان شیعه در امامت او هیچ تردیدی نداشتند) ؛ از اینرو، برای اطمینان خاطر و به عنوان آزمایش سؤالات فراوانی از آن حضرت می کردند.

و از طرف دیگر، در آن دوران، قدرت «معتزله» افزایش یافت و مکتب اعتزال (افراطی گری در بهره وری از عقل) رونق یافته بود و حکومت وقت نیز از آنان پشتیبانی می کرد. از طرف این گروه سؤالات عقلی دشواری مطرح می شد تا به پندار خامشان، حضرت را در میدان رقابت علمی شکست دهند ((۲۱) .

ولی در همه این مناظرات علمی، حضرت با علم امامت که ناشی از علم خداوندی است، با پاسخهای قاطع و روشنگر، هرگونه شک و تردید را در مورد امامت خود از بین برد و امامت خویش و اصل امامت را تثبیت کرد. به همین جهت است که بعد از او در دوران امامت حضرت هادی علیه السلام که در کودکی به امامت رسید مشکلی ایجاد نشد؛ زیرا دیگر برای همه روشن شده بود که خردسالی مانع منصب امامت نمی شود.

مناظره او با یحیی بن اکثم و اثبات حقانیت حضرت، و ناتوانی یحیی، و مناظره او با ابن ابی داود، و قاضی القضات و غلبه حضرت بر آنها از این نمونه مناظرات است. (۲۲)

نتیجه ای که از سخنان پیش می توان گرفت، این است که دشمنان اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ یکی از حربه های مهمی که از آن استفاده برده اند، حربه تهمت و افترا است؛ منتها این حربه برای همیشه کارساز نیست و سرانجام روزی فرا می رسد که تمام تهمتها و افتراها رو می شود و حق آشکار و باطل رسوا می گردد.

در این زمان نیز یکی از حربه های دشمن همین است. ما باید با پای فشردن بر حق، از این دسیسه نترسیم و معتقد باشیم که با ماندن ما بر صراط حق، افتراهای دشمن نیز رنگ خود را خواهد باخت.

سخنان با برکت

حسن ختام مقال را با برخی سخنان زیبا و با برکت آن حضرت زینت می دهیم.

۱. سه عمل نیک:

حضرت فرمود:«ثَلاثٌ مِنْ عَمَلِ الاَبْرارِ: اِقامَهُ الْفَرائِضِ وَاجْتِنابُ الْمحارِمِ وَاحْتِراسٌ مِنَ الْغَفْلَهِ فِی الدِّینِ (۲۳) ؛

سه (چیز) از اعمال نیک انسان شمرده می شود: برپایی (انجام) واجبات، دوری از محرمات، و پرهیز از غفلت در دین..»

۲. سه نیازمندی مؤمن:

امام جواد علیه السلام فرمود:«اَلْمُؤْمِنُ یحْتاجُ اِلی ثَلاثِ خِصالٍ تَوْفیقٍ مِنَ اللّه ِ وواعظٍ مِنْ نَفْسِهِ وَقَبُولٍ مِمَّنْ ینْصَحُهُ (۲۴) ؛

مؤمن به سه چیز نیازمند است: توفیقی از خداوند، واعظی از درون، و پذیرش نصیحت از دیگران..»

۳. سه راه جذب دیگران:

حضرت جواد علیه السلام فرمود:«ثَلاثُ خِصالٍ تَجْتَلِبُ بِهِنَّ الْمَحَبَّةُ: اَلاِنْصافُ فِی الْمُعاشِرَهِ وَالْمُواساهُ فِی الشِّدَّهِ وَالاِنْطواعِ والرُّجوعُ علی قَلْبٍ سَلیمٍ (۲۵) ؛

با سه چیز می توانی جلب محبت دیگران کنی: انصاف داشتن در برخوردها، همدردی با دیگران در سختیها و راحتیها، و داشتن قلب سلیم..»

۴. نشانه کمال ایمان:

حضرت فرمود: «اَرْبَعٌ مَنْ کُنَّ فیهِ اِسْتَکْمَلَ الایمانَ؛ مَنْ اَعْطی للّه ِ وَمَنَعَ فی اللّه ِ وَاَحَبَّ للّه ِ وَاَبْغَضَ فیهِ (۲۶) ؛

چهار چیز در هر کس باشد، ایمانش کامل شده است: کسی که برای خدا عطا (و انفاق) کند و در راه خدا منع کند، و برای خدا دوست بدارد و در راه خدا بغض بورزد..»

پیشوای نهم،(منبر ۵ دقیقه ای)

پیشوای نهم

صدوق می فرماید: «سُمِّیَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الثَّانِی التَّقِیَّ لِاَنَّهُ اتَّقَی اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوَقَاهُ شَرَّ الْمَأْمُونِ لَمَّا دَخَلَ عَلَیْهِ بِاللَّیْلِ سَکْرَانَ فَضَرَبَهُ بِسَیْفِهِ حَتَّی ظَنَّ أَنَّهُ قَدْ قَتَلَهُ فَوَقَاهُ اللَّهُ شَرَّهُ؛ (۱) حضرت محمد بن علی علیه السلام را تقی خواندند؛ زیرا نسبت به حقّ عزّ و جلّ تقوی اختیار نمود، پس خداوند نیز شرّ مأمون را از او برطرف کرد، و آن هنگامی بود که مأمون شب، در حالی که مست بود بر آن حضرت وارد شد و با شمشیر ضربتی به جنابش زد تا اطمینان پیدا کرد آن حضرت را کشته است؛ ولی خدا آن حضرت را از آن ضربت محفوظ داشت.»

مشهورترین لقب آن گرامی «جواد» است که نشانگر خصلت سخاوت در وجود آن حضرت می باشد. (۲) آن رهبر فرزانه را به خاطر جود و عطای فراوانش به این نام خوانده اند که برگرفته از نامهای زیبای پروردگار متعال است. نام جواد یادآور جود و احسان پروردگار متعال است کن در وجود مقدس حضرت امام محمد تقی علیه السلام تجسم یافته و کرامت و احسان پدران بزگوارش را در اذهان زنده می کند.

در پرتو جود جواد علیه السلام

«محمـد بن حدیـد کوفی» در این مورد می گوید: «به همراه عده ای از شـیعیان برای زیارت و انجام مناسک حج به مکه رفتیم. هنگام برگشت راهزنان به ما حمله کرده و تمام دارایی هایمان را به غارت بردنـد. به زحمت خود را به مدینه رسانده و به منزل امام نهم علیه السـلام رفتیم. وقتی به محضـر ایشان مشرف شدم، بدون اینکه سـخن و یا گزارشـی از سفر و حوادث آن به زبان بیاورم، فرمود: ای علی بن حدید! راهزنان در منطقه عَرْج به شما حمله کرده و تمام هستی تان را به یغما بردند و شما سیزده نفر بودید. آنگاه امام علیه السـلام ما را یک به یک با نام خود و پدرانمان نام برد. گفتم: سـرورم! به خدا قسم همین طور است که شما اشاره کردید.

سپس امام علیه السـلام به خادمش دسـتور داد به ما لباسـهایی عطا کننـد و مبالغ زیادی دینار بیاورنـد و تأکیـد فرمودند: اینها را میان خود و یاران تقسـیم کن! که به مقدار آن چیزی است که از شما به غارت رفته علی بن حدید بعد از نقل این همه لطف و احسان امام علیه السـلام می گوید: من آن مبالغ اهدایی را میان دوسـتان و همسـفرانم تقسیم کردم و همان طور که امام فرموده بود، دقیقاً به اندازه داراییهایمان بود که قبل از حمله راهزنان داشتیم.» (۳)

امام هادی (علیه السلام) (۹)

امام هادی و شیعه نمای تفرقه افکن

اشاره

امـام هـادی و شـیعه نمـای تفرقه افکن امـام هادیعلیه السـلام) برای حفظ اتحاد جامعه، تفرقه افکنان را طرد و آنان را که دارای اندیشه های منحرف بودند، به جامعه معرفی می کرد.

محمد بن عیسـی می گوید: امام علی النقیعلیه السـلام) در نامه ای به من نوشت: خدا علی حسـکه قمی و قاسم یقطینی را لعنت کند! شیطان به نظر قاسم آمده و با القای سخنان فریبنده، او را مغرور کرده است.(۱)

در این نامه امام هادیعلیه السلام) این دو عنصر تفرقه افکن را لعن و طرد کرد؛ زیرا آنها با ادعاهای غلوّ آمیز و سخنان گزافه، به دنبال ایجاد تفرقه در میان شیعیان بودند.

ص: ۴۹۷۷

امام علی(علیه السلام) می فرماید:

«اِیّاکُمْ وَ الفُرْقَه اَلا مَنْ دَعا اِلی هذا الشِعار فَاقْتُلُوهُ وَ لَوْ کاَنَ تَحتَ عَمامَتی هذِهِ؛(۲)

از پراکندگی و اختلاف بپرهیزید. آگاه باشید! هر گاه کسی مردم را به تفرقه و جدایی و تکروی دعوت کند، او را بکشید؛ هر چند که زیر عمّامه من باشد».

حضرت هادیعلیه السلام) نیز به پیروی از علی(علیه السلام)، هر گاه می دید که ارشاد و نصیحت کارساز نیست، با کسانی که با سخنان واهی و تفرقه افکنانه خود، سعی در خدشه دار کردن یکپارچگی مسلمانان بودند، به شدت برخورد می کرد و حتی در برخی موارد، دستور نابودی برخی از آنان را صادر فرمود.

فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی در ابتدا از یاران نزدیک امام هادیعلیه السلام) و نماینده آن حضرت بود؛ اما بعدها هواهای نفسانی و حب ریاست و دنیاپرستی باعث خروج او از مسیر حقیقت شد و به ترویج بدعت و اعتقادات کفر آمیز و انحراف مردم از حق پرداخت و عملاً در صفوف شیعیان دو دستگی ایجاد کرد؛ زیرا مردم گمان می کردند که او هنوز در سلک یاران امام علی النقی(علیه السلام) باقی مانده و نماینده آن حضرت است.

در این میان ابراهیم بن محمد به امام هادیعلیه السلام) نامه ای نوشت و در مورد سخنان اختلاف انگیز وی پرسش کرد.

او نوشته بود:

«فدایت شوم! فارس قزوینی با علی بن جعفر یمانی در مسائل اسلامی اختلاف شدیدی دارند. آن دو چنان از هم متنفرند که از یکدیگر برائت می جویند. اگر صلاح می دانید، ما را به سوی حق رهنمون شوید و تکلیف ما را مشخص سازید که مسائل دین خود را از کدام یک بپرسیم و ما به رهنمایی بسیار نیازمندیم».

امام در پاسخ نوشت:

«اینجا جای شك و تردید و جای پرسش نیست. مقام علی بن جعفر یمانی بالاتر از این سخنان است که شما او را با فارس قزوینی مقایسه کنید. خداوند مقام او را بزرگ داشته است. شما هر مشکلی داشتید، از علی بن جعفر بپرسید و از فارس دوری کنید (مبادا با اعمال خود فارس را تقویت کنید) و اجازه ندهید او در کارهای دینی شما دخالت کند. ان شاء الله تو و تمام هم شهریانت که پیرو تو هستند، اطاعت خواهید کرد و من از نیرنگ های او به مردم آگاهم؛ هرگز به فارس اعتنا نکنید».(۳)

با وجود آنکه امام هادی(علیه السلام)، فارس قزوینی را از اعمال کفر آمیزش برحذر داشت، اما او جسارت را از حد گذرانید و همچنان وجوهات شرعیه را از مردم می گرفت و بر خلاف مصالح دین و بدون رضایت خواسته پیشوای دهم(علیه السلام)، در آن تصرف می کرد. یکی از مهم ترین عوامل لغزش فارس قزوینی، دنیا دوستی و ریاست طلبی بود که او را از امامت دور کرد و به سوی باطل کشانید. او در این مسیر چنان افراط کرد که حکم ارتداد و کفر وی از سوی امام(علیه السلام) صادر شد.

متن حکم حضرت امام هادی(علیه السلام)

در مورد این عنصر فتنه انگیز این گونه بود:

«هذا فارِسْ ــ لعنه الله ــ يَعْمَلُ مِنْ قِبَلی فتّاناً داعیاً اِلیَ اِلبدَعهِ وَ دَمُهُ هَدَرٌ لِکُلِّ مَنْ قَتَلَهُ، فَمَنْ هذا الذّی يُريحُنی مِنهُ يَقْتُلُهُ وَ اَنَاَ ضامنٌ لَهُ عَلیَ اللهِ الْجَنَّهَ؛

فارس بن حاتم ــ که خدا او را لعنت کند ــ خود را نماینده من می داند؛ در حالی که او شخصی فتنه ساز و تفرقه انداز است، مردم را به سوی بدعت می خواند. قتل او واجب است و هر کس او را بکشد و مرا از شرّ او راحت کند، بهشت را برایش ضمانت می کنم».

ص: ۴۹۷۹

مدتی از صدور این حکم گذشت و کسی موفق به قتل او نشد؛ تا اینکه امامعلیه السلام) یکی از یاران شجاع و متعهد خود را به نام جنید احضار کرد و به او فرمود: تو مأموریت داری آن مرد تفرقه افکن را به قتل برسانی و شیعیان را از سخنان تفرقه آمیز وی راحت کنی.

بعد مبلغی به وی داد تا سلاحی تهیه کند. جنید نیز وی را هنگامی که از مسجد خارج می شد، او را به سزای اعمال ننگینش رسانید و به برکت دعای امام، جنید مورد سوء ظن قرار نگرفت. آن حضرت جنید را که این عامل تفرقه افکن را از میان برداشته بود، مورد تفقد و تشویق قرار داد و جنید تا زمان رحلت امام عسکری(علیه السلام) زنده بود و از ائمهعلیه السلام) مستمری دریافت می کرد.(۴)

پی نوشت ها:

۱. رجال کشی، ص۵۱۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

۳. رجال کشی، ص۵۲۳؛ معجم رجال الحدیث، ج۱۴، ص۲۵۹؛ شاگردان مکتب ائمه(ع)، ج۲، ص۵.

۴. معجم رجال الحدیث، ج۱۴، ص۲۵۹؛ بحارالانوار، ج۵۰، ص۲۰۵.

مبارزات سیاسی امام هادی (ع)

اشاره

نویسنده: ابوالفضل هادی منش

مبارزات سیاسی امام هادی (ع)

چهره و عملکرد حکمرانان معاصر امام هادی _ علیه السلام _

با شش تن از خلفای عباسی، معاصر بود که به ترتیب عبارتند از : معتصم (برادر مأمون)؛ واثق (پسر معتصم)؛ متوکل (برادر معتصم)؛ منتصر (پسر متوکل)؛ مستعین (پسر عموی منتصر) و معتز (پسر متوکل).

معتصم در سال ۲۱۸ ه ق با مرگ مأمون به خلافت رسید و تا سال ۲۲۷ ه ق حکمرانی کرد. محمد بن عبد الملک تا پایان عمر وزیر او بود.(۱)

ص: ۴۹۸۰

۱- (۱). مروج الذهب و معادن الجوهر، ابو الحسن علی بن الحسین، ابو القاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ

چهارم، ۱۳۷۰ ش، ج ۲، ص ۴۵۹.

پس از درگذشت او، فرزندش، «الواثق بالله هارون بن ابی اسحاق» ــ که مادرش، کنیزی به نام «قراطین» بود ــ به خلافت دست یافت. او نیز در دوران خلافت خود به سان پدرش به ترکها اقتدار فراوان بخشید.(۱)

او در سنگدلی و بی رحمی، رویه مأمون و پدرش را پیش گرفته بود و جان افراد بسیاری را در مسئله حدوث یا قدم قرآن گرفت. بسیاری را شکنجه کرد یا به زندان افکند و سرانجام در سال ۲۳۲ ه ق درگذشت.(۲)

و برادرش «جعفر بن محمد بن هارون»، معروف به «المنتصر بالله» قدرت یافت که «احمد بن ابی داوود» او را «المتوکل علی الله» خواند.(۳)

متوکل بسیار تندخو و بی رحم بود که همگان را با تندی از خود می راند، تا اندازه ای که هرگز محبت او به کسی دیده نشد. او می گفت: «حیا موجب شکستگی است و مهربانی، زبونی و سخاوت، احمقی است». از این رو همواره همگان از او به بدی و بدنامی یاد می کردند.(۴)

او در دوران خلافت خود جنایتهای بسیاری انجام داد. این دوران، سخت ترین روزگار برای شیعیان وعلویان در دوره عباسی، بلکه در سراسر تاریخ تشیع به شمار می رود. او کینه وصف ناپذیری از خانواده پیامبر ــ صلّی الله علیه و آله ــ در دل داشت و این کینه سبب تجاوز و ستم به شیعیان آنان نیز شد؛ به گونه ای که همگی با به قدرت رسیدن او آواره و بی خانمان شدند. در دوران او، امام هادی ــ علیه السلام ــ به سامرا تبعید شد. یکی از اعمال ننگین او، ویران کردن مزار مطهر حضرت سید الشهداء ــ علیه السلام ــ در سال ۲۳۶ ه ق بود که خشم شیعیان را به شدت برانگیخت؛ به گونه ای که مردم بغداد؛ در و دیوار و مساجد را از شعار علیه او آکندند و شاعران در هجو او شعرها سرودند. زندگی ننگین او در سال ۲۴۷ ه ق پایان یافت و فرزندش محمد «المنتصر» به قدرت رسید. او بر خلاف نیاکان خود به کارهای شایسته رغبت نشان می داد و ستم روا نمی داشت و به علویان احسان می کرد.

۱- (۲) . تاریخ الیعقوبی، ابن ابی یعقوب، احمد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، ۱۹۷۷ م ، ج۲، ص ۵۱۰.

۲- (۳). همان، ص ۵۱۱.

۳- (۴). مروج الذهب، ج۲، ص۴۹۵.

۴- (۵). تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص ۵۱۳.

او برادران خود، معتز و مؤید را که در زمان خلافت پدرش، ولایت عهدی پذیرفته بودند، خلع کرد. او در نخستین اقدام حکومتی خود، «صالح بن علی» را که از ستمگران و کینه توزان به آل علی ــ علیه السلام ــ بود، از حکمرانی مدینه برکنار کرد و «علی بن الحسین» که فردی خوش رفتار با شیعیان بود، به جای او گمارد.

وی فدك را به فرزندان امام حسن و امام حسین ــ علیهما السلام ــ بازگردانید و آنچه را از ایشان به دست حاکمیت ضبط شده بود، به آنان برگرداند. هم چنین اموالی را برای بخشیدن به علویان در مدینه فرستاد و زیارت مرقد مطهر ابا عبد الله الحسین ــ علیه السلام ــ را که در زمان متوکل ممنوع بود، آزاد کرد. البته دوران حکومت او به درازا نیانجامید و او را پس از شش ماه خلافت، مسموم کردند و به قتل رساندند.(۱)

پس از او، «المستعین احمد بن محمد بن معتصم»، روی کار آمد که سخت شهوت پرست و اسراف کار بود و شیوه سخت گیریهای خلفای پیشین را از سر گرفت و فساد و عیاشی فراگیر شد.(۲)

دوران حکومت او نیز چندان به درازا نکشید و در سال ۲۵۲ ه . ق به دستور معتز در سامرا به قتل رسید.(۳)

معتز، خونخوار دیگری از این طایفه بود که دست خود را به خون امام علی النقی ــ علیه السلام ــ آغشت و وی را به شهادت رساند.

۱- (۶). تتمه المنتهی الی الوقایع ایام خلفاء، شیخ عباس قمی، تهران، کتابخانه مرکزی، ۱۳۲۵ ش، ج ۲، ص ۳۵۲.
۲- (۷). همان، ص ۳۵۳.
۳- (۸). مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۶۸.

اوضاع کلی سیاسی ـ اجتماعی عصر امام علیه السلام

۱. اوضاع داخلی دولت عباسی

دوران امام هادی ـ علیه السلام ـ ، فاصله انتقال میان دو عصر متفاوت از دوران حکومت عباسیان به حساب می آید. در این دوران، پدیده های بسیاری به چشم می خورد که پیش تر در زمامداری عباسیان دیده نشده بود. هیمنه و شکوهی که دستگاه حکومتی در دوره¬های پیش و خلفای پیشین داشت، از دست رفت و قدرت به گویی سرگردان در دست این و آن بدل شده بود. مدیریت ضعیف خلفای این دوره سبب شده بود تا برخی از استانداران که از نژادهای غیر عرب بودند، به گونه مستقل حکم رانی کنند. این تفاوت در دوران معتصم با نفوذ عناصر ترک، در دستگاه حاکمیت بیشتر شد. فرمانروایی مناطق گسترده ای به «اشناس» و «ایناخ تُرک» وانهاده شد. ترکان، بسیار جنگ طلب و خونریز بودند که برای دستیابی به قدرت، از هیچ تلاشی فروگذار نمی کردند. پایتخت عباسیان در این دوره از بغداد به سامرا و به مقری برای عصبیت جدید ترکی، بدل گشت. شاید علت اینکه خلفای این دوران به عناصر عرب تکیه نکردند، سلب اعتماد از حمایت آنان و نیز ناآرامیهایی بود که در دوران خلفای پیشین به بار آورده بودند و شاید علاقه خویشاوندی که بین معتصم و فامیل مادری او بود، وی را به این تصمیم وا داشت.

از این گذشته، ترکها از توان نظامی بالایی برخوردار بودند و ویژگیهای جسمانی و رفتاری که در جنگها از آنان دیده می شد، ای موضوع را تقویت می کرد.

خلفای جدید، این عصبیت رو به رشد را به خدمت گرفتند تا بتوانند به اهداف خود دست یابند. قدرت یافتن ترکان و سپس در دست گرفتن سامرا و محروم ماندن اعراب از فرماندهی و فرمانداری، سبب خشم عربها شد. در نتیجه، شورشهای مختلفی بر ضد ترکان در گرفت که از آن قبیل می توان به توطئه «عباس بن مأمون» و «عجیف بن عنبه» اشاره کرد.

ص: ۴۹۸۳

اگر چه قیام آنها به شدت سرکوب شد و تمامی اموالشان ضبط گردید و نامشان نیز از دیوان عطایا حذف شد، ولی موج نارضایتی در اعراب و شاهزادگان عرب باقی ماند و در دراز مدت خسارتهای جبران ناپذیری را برای عباسیان بر جای گذاشت و رفته رفته سبب تضعیف شدید آنان گردید؛ چه بسا تشکیل حکومتهای مستقل در گوشه و کنار از همین موضوع ریشه می گرفت.

این سیاست، مشکلات دیگری را نیز همراه داشت که موجب تضعیف عباسیان می شد، و آن، خطر اقتدار بیش از حد ترکان و خلق و خوی بدوی آنان بود. برخی از آنان با به دست آوردن اقتدار بیش از حد در دولت، کم کم به فکر جدایی طلبی و استقلال می افتادند.

آنان با سوء استفاده از قدرت و نفوذ خود در دربار، بر ضد خلفا دست به شورش گستردهای زدند و فرماندهان و فرمانروایان سرزمینهای دیگر را هم به شورش واداشتند که شورش «افشین ترک»، از فرماندهان بلند پایه عباسیان، از این دست است.(۱)

جنگ با رومیان:

از سوی دیگر، جنگ با رومیان(۲) به عنوان عامل خارجی، ضعف عباسیان را بیشتر می کرد. ترکان حتی در عزل و نصب خلفا نیز دخالت می کردند و در توطئه قتل برخی از آنان نیز شرکت می جستند. اعمال فشار ترکان بر خلفا به قدری بود که تنها مشغولیت ذهنی شان را خلاصی از سیطره ترکان تشکیل می داد. ترکان توقعات خود را بالا برده بودند و به ناآرامیها دامن می زدند و به خواسته های مالی خود می افزودند. در این دوران، معتز، بسیار ضعیف جلوه کرد و با اظهار ناتوانی در برابر آنان سبب شد ترکان جری شوند و با خلع او از خلافت، برادرش، مؤید را به خلافت برسانند. البته معتز، برادرش را مجبور کرد که خود را بر کنار سازد و سپس او را کشت. آنگاه برخی از رهبران ترک، مانند «وصیف» و «بُغا» را سرکوب کرد، به این اعتبار که آن دو، مسئول این جنگ خانگی میان او و پسر عمویش، مستعین بودند.(۳)

ص: ۴۹۸۴

۱- (۹). همان، ۵۰۰، مروج الذهب، ج۲، ص۴۷۵.

۲- (۱۰). همان.

۳- (۱۱). تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص ۵۳۶.

مستعین با به قدرت رسیدن معتز، به بصره تبعید شد، ولی ترکان که از زنده بودن او و احتمال شورش وی می ترسیدند، او را کشتند. روشن است که این دولت بی سر و سامان (با شرحی که گذشت)، تهی از هرگونه هیبت و وقار بود و جز کشمکش، آشوب و خواری در این دولت به چشم نمی خورد.

در این میان، این مردم پا برهنه و نیازمند بودند که در آتش این انتقال قدرتها می سوختند؛ چرا که حکمران جامعه اسلامی به سان مرغی دست آموز، گفته های دولتمردان حریص خود را اجرا می کرد.(۱)

۲. فساد، خوش گذرانی و ول خرجیهای دربار

همان گونه که گذشت، خلافت به سان گویی در دست خلفای سست عنصر عباسی در آمده بود که برای دست یافتن به آن، از ریختن خون یکدیگر باکی نداشتند. بیشتر وقتشان صرف عیاشی می شد و در دار الخلافه اسلامی، بزم شراب می آراستند، لباسهای زربفت می پوشیدند، کاخهای تجملاتی بنا می کردند و هزاران کنیز در حرمسرای خود داشتند.

در نتیجه، از امور زمامداری باز می ماندند. برپایی محافل بزم در دوران متوکل به اوج خود رسیده بود. او مبالغ گزافی را صرف مجلس آراییهای شبانه خود می کرد. متوکل بخش گسترده ای از بیت المال را به خوش گذرانیهای خود اختصاص داده بود و هیچ زمانی، مخارج و بذل و بخششهای بی حساب و کتاب، به اندازه دوران خلافت متوکل نبود.(۲)

آنان برای پر رونق کردن مهمانیهای خود، از آوازه خوانها بهره می جستند و آن قدر در این مسیر زیاده روی می کردند که بی عفتی در بین مردم کوچه و بازار نیز رخنه کرد.

ص: ۴۹۸۵

۱- (۱۲). مروج الذهب، ج۲، ص ۵۷۷.

۲- (۱۳). همان، ص۵۱۵.

۳. شکل گیری جنبشهای مخالف با حکومت

برخوردهـای اعتقـادی، منـاقشه هـای علمی، تبعیضـهای قـومی، فشارهـای اقتصـادی و سیاسـی و هرج و مرج گرایی دولتمردان عباسـی، قلمرو آنـان را به صـحنه درگیریهای مختلف گروه ها و احزاب مبـدل ساخت. هر یک از آنان به انگیزه¬ای دست به قیامهای مسلحانه زده و برای دست یابی به اهداف خود، به رویارویی با دسـتگاه خلافت می پرداختند. این جنبشـها را از حیث انگیزه دینی یا غیر دینی به دو دسته می توان تقسـیم کرد: آشوبهای با اهـداف توسـعه طلبانه و فتنه جویانه و نهضـتهایی که از سوی علویان به وقوع می پیوست و با انگیزه های حق گرایانه انجام می گرفت.

دوران امام هادی ــ علیه السـلام ــ به دلیل آشـفتگی فضای سیاسی، مقارن با آشوبها و فتنه گریهای قدرت طلبان گردید. آنان با دیدن این آشـفتگی، برای دست یابی به اهداف سیاسـی خود دست به حرکتهای مختلف می زدند که از جمله آنها می توان به شورش کولیها(۱)، حرکت مازیار(۲)، حرکت بابک خرّم دین(۳) و شورش ناراضیان در بغداد(۴) اشاره نمود.

۴. خفقان زدگی و ایجاد فضای وحشت

شیعه، خلافت و رهبری جـامعه اسـلامی را حق راستین خانـدان پیـامبر اکرم ــ صلّی الله علیه و آله ــ می دانست و حکومتهای ستمگری را که بر این اریکه تکیه زده بودند، غاصبان این حق می نامید. بر این اساس شـیعیان، به اندازه توان و شرایط مناسب در برابر حکومتهای غاصب قـد علم کرده و برای باز پس گیری این حق، دست به قیام می زدنـد. تاریـخ در موارد بی شـماری نشان می دهد که بسیاری از حرکتهای دیگر نیز با پیروی از قیام شیعه شکل گرفته است.

ص: ۴۹۸۶

۱- (۱۴). تاریخ طبری، ابا جعفر محمد بن جریر بن رستم، بیروت، روائع التراث العربی، بی¬تا، ج۹، ص۸.

۲- (۱۵). همان، ج۲، ص۵۰۲.

۳- (۱۶). همان.

۴- (۱۷). تاریخ الخلفا، ص ۴۰۸.

حکمرانان عباسی نیز با آگاهی از این روحیه ستم ستیزی و احیاگری که در شیعیان سراغ داشتند، همواره پیشوایان و رهبران آنان، از جمله امام هادی ـ علیه السلام ـ را تحت مراقبت شدید نظامی گرفته و تا جایی که در توان داشتند، پیروان آنان را زیر فشار قرار می دادند. نوشته اند:

«متوکل به خاندان ابو طالب ـ علیه السلام ـ بسیار سخت گیر و بدرفتار بود و با خشونت و تندی بسیار با آنان رفتار می کرد. او کینه ای سخت از آنان در دل داشت و همواره به آنان بدگمان بود و آنان را متهم می کرد. بدرفتاری او با شیعیان به اندازه ای بود که هیچ یک از خلفای عباسی چنین رفتاری با آنان نکرده بودند.(۱)

ترس و وحشتی که از شیعیان و نهضت آنان در دل خلفا بود، به آتش این دشمنی دامن می زد و در میان عباسیان، متوکل کینه توزتر از همه به شیعیان بود تا جایی که او خلفای پیشین خود را که بزرگ ترین جنایت پیشگان تاریخ به شمار رفته و دست به خون بهترین آفریدگان خدا آغشته بودند، متهم به دوستی و علاقه مندی نسبت به امیر مؤمنان علی ـ علیه السلام ـ و فرزندان او می کرد و از این رو، از آنان خشمگین بود.

ویران کردن قبر سیدالشهداء علیه السلام:

متوکل در سال ۲۳۶ ه ق مرقد مطهر حضرت سید الشهداء ـ علیه السلام ـ را ویران کرد؛ زیرا او آن مرقد تابناک را پایگاهی مهم در الهام گرفتن از انقلاب سید الشهداء ـ علیه السلام ـ می دانست. او فرمان داد که مردم در عرض سه روز آنجا را از سکنه خالی سازند. از آن پس هر کس را آنجا می یافتند، دستگیر و زندانی می کردند.(۲)

۱- (۱۸). مقاتل الطالبیین، الاصبهانی، ابو الفرج، نجف، مکتبه الحیدریه، چاپ دوم، ۱۹۶۵ م، ص۳۹۵.

۲- (۱۹). تتمه المنتهی، ج۲، ص۳۴۵.

او برای ایجاد تنگنای سیاسی، افرادی را که به دشمنی با آل ابی طالب مشهور بودند، جذب دستگاه حکومتی کرد تا بتواند از کینه توزی آنها در پیشبرد اهداف سرکوب گرانه خود بهره جوید. از جمله آنان، «عمر بن فرج رخجی» بود که متوکل او را فرماندار مکه و مدینه کرد.

او بر علویان بسیار سخت گرفت و از ارتباط آنان با دیگر مردم جلوگیری کرد. اگر به او گزارش می رسید که کسی به یک علوی کمک کرده، حتی اگر این کمک بسیار ناچیز بود، او را به شدت شکنجه می کرد و جریمه سنگینی بر او می بست.

وضع اقتصادی علویان در نتیجه این فشارها به قدری رقت بار شد که گاه چند علوی تنها با یک لباس زندگی می کردند و ناگزیر هنگام نماز، آن را به نوبت پوشیده و نماز می گزاردند.(۱) در آن روزگار بر علویان چنان سخت می گذشت که از فقر و تنگ دستی و برهنگی مجبور بودند در خانه های خود بمانند و با چرخ ریسی، روزگار سپری کنند.(۲)

متوکل، گاه بر نزدیکان خود که با علویان رابطه داشتند، یا به زیارت مرقد امامان آنان می رفتند، به شدت خشم می گرفت و آنان را زندانی و داراییهای آنان را مصادره می کرد.(۳)

این فشارها به قدری شیعیان و علویان را در تنگنا و انزوا قرار داد که مردم از ترس جان خود با آنان رابطه برقرار نمی ساختند. «ابراهیم بن مدبّر» روایت می کند: «محمد بن صالح حسنی که از علویان بود، نزد من آمد و از من خواست که نزد «عیسی بن موسی» بروم و از دخترش خواستگاری کنم. من نزد او رفتم تا واسطه ازدواج محمد با دختر عیسی شوم و از او خواستم تا پاسخ او را بدهد، ولی او روی برگرداند و گفت: به خدا سوگند که نمی خواهم خواسته ات را رد کنم که هیچ کس را بهتر، بزرگوارتر و مشهورتر از او برای داماد شدن خود نمی دانم؛ ولی من از کینه متوکل بر جان و مال خویش می ترسم...».(۴)

ص: ۴۹۸۸

۱- (۲۰). همان، ص ۳۹۶.

۲- (۲۱). همان، ص ۳۴۴.

۳- (۲۲). همان، ص ۳۴۵.

۴- (۲۳). مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۹.

نهضت علویان

روحیه تسلیم ناپذیری علویان در برابر ستم از یک سو و فشار بیش از حد عباسیان بر شیعیان و نسل کشی آنها از سوی دیگر، چهره های برجسته و ممتاز علوی را بر آن داشت تا برای احقاق حق امامان خود و پایان دادن بر اعمال ننگین دستگاه، دست به قیام بزنند. سردمداران این قیامها، خود از فرزندان ائمه اطهار ـ علیهم السلام ـ و نوادگان آنان بودند که به انگیزه براندازی نظام ستم پیشه عباسی با شعار «الرضا من آل محمد ـ علیهم السلام ـ» با شخص برگزیده ای از خاندان پیامبر، قیام خود را آغاز کردند. علت انتخاب این شعار، ابتدا زیر سؤال بردن مشروعیت خلافت عباسیان و غاصبانه بودن حکومت آنها و در گام دوم، حفظ جان امامشان که در آن زمان تحت مراقبت نظامی قرار داشت، بود؛ زیرا اگر آنها نام شخص خاصی را بر نهضت خود می گذاشتند، ـ که بی¬شک، آن شخص امام هادی ـ علیه السلام ـ بود ـ دستگاه به آسانی با از بین بردن آن فرد، قیام را سرکوب می کرد.

اگر چه نهضت علویان پیروزیهایی نسبی به دست آورد، ولی به طور کلی و در سطح کلان به دلایل زیر ناکام ماند.

۱. سرکوب گری شدید عباسیان

بهره گیری حکومت عباسی از شیوه های سرکوب گرانه و بکار گیری فرماندهان باتجربه در امور نظامی، عامل مهمی در شکست قیامهای علویان بود. آنان برای سرکوب علویان از تاکتیکهای پیشرفته نظامی، اطلاعاتی بهره می بردند و علویان را که تجربه و نیروی چندانی در برابر این شیوه ها نداشتند، وادار به شکست می کردند.

ص: ۴۹۸۹

فشار سنگین عباسیان سبب ترس بیش از اندازه مردم برای شرکت در حرکتهای مخالف حاکمیت شده بود؛ به گونه ای که دوران عباسی، به ویژه متوکل، با سخت گیری کلی بر مردم، به ویژه شیعه شناخته می شود.

شیعه، عنصری خطرناک برای عباسیان به شمار می رفت و آن گونه که گذشت، فشار دستگاه بر شیعیان تحمل ناپذیر بود. این وضع سبب شد تا بیشتر شیعیان راه تقیه را پیش گیرند و از ابراز اعتقاد خود دوری گزینند.

در فضای ترور و اختناقی که عباسیان ایجاد کرده بودند، کسی نمی توانست خود را دوستدار اهل بیت _ علیهم السلام _ معرفی کند. «صقر بن ابی دُلَف کرخی» در این زمینه می گوید:

«وقتی متوکل، امام هادی _ علیه السلام _ را به سامرا تبعید کرد، من بدانجا رفتم تا از وضعیت پیشوای خود آگاهی یابم. هنگامی که وارد شدم، «زرافی»، دربان متوکل از من پرسید: چه خبر ای صقر؟ گفتم: خیر و سلامتی. گفت: بنشین و برایم از گذشته و آینده بگو. با خود گفتم: عجب اشتباهی کردم که آمدم. پرسید: برای چه آمده ای؟ گفتم: برای امر خیری آمده ام. گفت: شاید برای جویا شدن از احوال مولایت آمده ای؟! گفتم: مولایم کیست؟ مولای من امیر المؤمنین (متوکل) است. گفت: بس کن! مولای حقیقی ات را می گویم. لازم نیست عقیده ات را از من مخفی داری؛ (زیرا من با تو، هم عقیده ام). گفتم: خدای را سپاس.

گفت: آیا می خواهی او را ببینی؟ گفتم: بله می خواهم. آن گاه پس از خارج شدن پیک حکومتی، نزد امام رفتیم...».(۱)

۱- (۲۴). بحار الانوار، المجلسی، محمد باقر، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه ق، ج ۵۰، ص۱۹۴.

خفقـان شدیـد حاکم، سـبب می شـد تا نیرو و وقت فراوانی برای شـناسایی و گردآوری شـیعیان زیر بیرق نهضت، تلف شود و رهبران نهضت نتوانند از توان واقعی شیعه در رسیدن به اهداف خود بهره برداری کنند.

۲ . نبود همه جانبه نگری در عاملان قیام

یکی از مشکلات اصلی علویان در قیام، نداشتن تیزبینی و تحلیل دقیق از شرایط حاکم وقت بود. فشارهای بیش از حد دستگاه، آنان را به شـدت برانگیخته بود که در مقابل حاکمیت قـد علم کننـد و به فشارها پایان دهند. این عصـبانیت و نارضایتی تا حد بسـیاری، ابتکـار عمـل را از آنـان سـتانده بود. آنان بـدون رایزنی کافی و مشورت با امام، خود را آماده حرکت نظامی بر ضـد عباسـیان می کردنـد. تنها توجیه آنان از مشاوره نکردن و انجام واکنش سـریع، مقابله جـدی با حکومت زورمدار وقت بود، در صورتی که اگر مشاوره صورت می گرفت و همه جوانب سنجیده می شد، شاید قیام علویان پایان مطلوب تری می یافت.

۳. کمبود نیروهای انقلابی

می توان گفت یکی از مهم ترین عوامل ناکامی و شـکست نهضـتهای اسـلامی در طول تاریخ، نبود یا کمبود نیروهای پایبند به اصول و مبانی اسـلامی و ارزشـهای آن است؛ زیرا وجود این افراد در برهه ای که دفاع از کیان و حریم اسلام لازم است و علم قیام برافراشـته شده، بسـیار ضـروری است تا قیام به اهداف عالی خود دست یابد. در این دوره از تاریخ شـیعه نیز این کمبود به چشم می خورد و ضربه بزرگی به قیام و کامیابی در اهداف آن وارد ساخت.

ص: ۴۹۹۱

۴. ناهماهنگی اعتقادی عناصر انقلابی

ناهماهنگی در باورهای شرکت کنندگان در هر حرکتی، سبب ایجاد شکاف، آشفتگی در عمل و انگیزه و سپس ناهماهنگی در اهداف میشود و موجب هدر رفتن نیروها و نبود یکپارچگی در رسیدن به هدف واحد می گردد. در تاریخ، سخن از حضور عناصر فرقه های مختلفی چون زیدیه، جارودیه و نیز معتزله در این قیامها به میان آمده است. این فرقه¬ها در موضوع امامت و مسائل کلامی برداشتهای متفاوتی نسبت به شیعیان داشتند. این برداشتهای گوناگون در مسئله امامت سبب می شد که در اهداف نیز ناسازگاری به وجود آید و این ناسازگاری تا حدی، ضعف آنان را در رویارویی با عباسیان تشدید می کرد.

موضع گیری امام هادی علیه السلام در برابر نهضت علویان اگر چه امام در شرایط بسیار سختی به سر می برد و به شدت تحت مراقبت بود، ولی به عنوان پناهگاه شیعیان، حرکت آنها را زیر نظر داشت، البته شرایط به ایشان اجازه نمی داد که در جریانها حضور مستقیم داشته باشند. با این حال، از اخبار رسیده از اوضاع اقتصادی و سیاسی رقت ئبار شیعیان، متأثر می شد و در فرصتهای مناسب با دلجویی از آنان، در صورت امکان، آنان را مورد تفقد و رأفت قرار می داد.

امام با انقلابیون به طور پنهانی در تماس بوده و از چند و چون حرکت آنان آگاهی می یافت.(۱) و اگر چه در آن خفقان شدید انقلابیون از رهبری کامل امام، برخوردار نبودند، ولی از برخی روایات بر می آید که پندهای روشنگرانه و راهنماییهای سودمند امام شامل حال آنها شده است.

ص: ۴۹۹۲

۱- (۲۵). اعلام الوری یا علائم المهدی(ع)، الطبرسی، فضل بن الحسن، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۹۹ ه ق، ص ۳۴۳

گوشه ای از کرامت ها و شگفتی های امام هادی علیه السلام

اشاره

گوشه ای از کرامت ها و شگفتی های امام هادی علیه السلام امامان معصوم علیهم السلام به جهت مقام عصمت و امامت ، از ارتباط ویژه با خدای متعال و جهان غیب برخوردار بوده اند و مانند پیامبران الهی معجزات و کراماتی داشته اند که مؤیّد مقام امامت و ارتباط آنان با خدا می بود. نمونه هایی از علم و قدرت الهی آن بزرگواران در موارد مناسب - باذن الله - بروز و ظهور می کرد، و موجب پرورش و تربیت پیروان و اطمینان خاطر آنان می شد و نیز حجت و دلیل آشکاری بر حقانیت آن گرامیان محسوب می گردید.

از امام هادی علیه السلام نیز کرامات و معجزات بسیاری مشاهده شد که چند نمونه را ذکر می کنیم .

آغاز امامت امام هادی علیه السلام پس از شهادت پدر گرامیش ، در سن هشت سالگی بر مسند امامت قرار گرفت و این خود از روشن ترین کرامات و معجزات است ؛ چرا که حیازت چنین مقام و مسئولیت خطیری که صرفا الهی است نه تنها از کودک که حتی از مردان عاقل و بالغ نیز ساخته نیست . با توجه به این که علما و محدثان شیعه پس از شهادت و درگذشت هر یک از ائمه در مسائل گوناگون به امام بعدی مراجعه می نمودند و حتی گاهی او را آزمایش می کردند.

همچنین بزرگان از علویان و اقوام امام که در سن کمال بودند به خانه امام رفت و آمد و با آن حضرت معاشرت داشتند؛ غیرممکن است جز به خواست و تایید خدا و جز در ارتباط با عصمت و علم و قدرت الهی ، کودکی بتواند این مقام و مسند را در دست بگیرد و به همه سوالات پاسخ صحیح دهد و در مشکلات رهبری کامل نماید.

ص: ۴۹۹۳

بدیهی است که حتی مردم عادی نیز کودک خردسال معمولی را از یک امام آگاه راهبر تمیز و تشخیص می دهند.

اجرای تقدیرات الهی خیران اسباطی می گوید: از عراق به مدینه رفتم و خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم . آن گرامی از من پرسید: واثق چگونه بود؟

عرض کردم : فدایت شوم در عافیت بود و من از دیگران اطلاع و آگاهی بیشتری دارم ، زیرا هم اکنون از راه می رسم .

فرمود: مردم می گویند: او مرده است .

چون این موضوع را فرمود، دریافتم منظور از مردم خود امام می باشد.

آن گاه به من فرمود: جعفر متوکّل چه کرد؟

عرض کردم : به بدترین وضعی در زندان بود.

فرمود: او خلیفه خواهد شد.

آنگاه فرمود: ابن زیّات چه کرد؟

عرض کردم : مردم با او بودند و امر، امر او بود.

فرمود: ریاست بر او شوم است .

سپس قدری سکوت کرد و فرمود: چاره ای جز اجرای تقدیرات و احکام الهی نیست . ای خیران ! بدان که واثق مرد، جعفر متوکّل بر جای او نشست و ابن زیّات کشته شد.

عرض کردم : فدایت شوم چه وقت ؟

فرمود: شش روز پس از بیرون آمدن تو.

هنوز بیش از چند روز نگذشته بود که قاصد متوکّل به مدینه رسید و جریان همان طور بود که امام هادی علیه السلام فرموده بود.(ارشاد مفید، ص ۳۰۹؛ الفصول المهمه ابن صباغ مالکی ، ص ۲۷۹، با اندکی تفاوت ؛ نورالابصار شبلنجی ، ص ۱۸۲.)

هنوز تو در معرفت ما در این پایه ای ؟!

کلینی و ابن شهرآشوب اینگونه نقل کرده اند:

صالح بن سعید می گوید: در سامرّا خدمت حضرت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم .

آن جناب را در ((خان الصعالیک)) فرود آورده بودند. آن محل ، نزول فقرا و غریبان بی نام و نشان بود. با تاثر شدید عرض کردم : قربانت گردم ! این ستمکاران در همه امور سعی در اطفای نور شما کردند تا آن که شما را در چنین جایی وارد نمودند.

فرمود: ای پسر سعید! هنوز تو در معرفت ما در این پایه ای ؟!

آنگاه حضرتش با دست مبارکش اشاره فرمود، بستان هایی را با انواع ریاحین و باغ های معطر به اقسام میوه هایی دیدم که نهرها جاری و قصرهای مرتفع و غلامان و حوریان خوشرو که تاکنون دیده نشده است . از مشاهده این احوال حیران و عقلم پریشان شد.

حضرت فرمود: ای پسر سعید! این از آنِ ماست .

رفتار متفاوت در کتاب ((مناقب)) آمده است :

سلیمه کاتب گوید: یکی از خطبای متوکّل ملقب به ((هریسه)) به متوکّل گفت : تو با هیچ کس آنگونه که در مورد علی بن محمد رفتار می نمایی ، رفتار نمی کنی . وقتی او وارد خانه تو می شود همه به او خدمت می نمایند و همواره برای ورود او پرده را کنار می زنند.

متوکّل به همه درباریان دستور داد که برای آن حضرت خدمتی نکرده و پرده را کنار نزنند.

کسی خبر داد که علی بن محمد علیهماالسلام وارد خانه می شود، پس کسی بر آن حضرت خدمت نکرده و پرده را در برابرش کنار نزد. وقتی امام هادی علیه السلام وارد شد، بادی وزید و پرده را کنار زد و حضرت وارد شد و موقع خروج هم ، چنین شد.

ص: ۴۹۹۵

متوکّل گفت : پس از این برای او پرده ها را کنار بزنید، دیگر نمی خواهم باد برای او پرده را کنار بزنند.

همراه با امام دهم در پادگان سامرّاء

اشاره

همراه با امام دهم در پادگان سامرّاء امام هادی علیه السلام هنگام شهادت امام جواد علیه السلام و بعد از آن در مدینه حضور داشتند تا اینکه متوکل عباسی آن حضرت را به سامراء منتقل کرد.

شیخ مفید(ره) سبب انتقال امام هادی علیه السلام به سامراء را اینگونه بیان می کند:

دلیل احضار حضرت ابوالحسن امام هادی علیه السلام به سامرا این بود: عبد اللّه بن محمد که در مدینه منوره امور جنگی و امامت جماعت را بر عهده داشت از امام هادی علیه السلام به متوکل شکایت و از ایشان بدگویی کرد و منظورش هم از این کار رساندن آزاری به آن حضرت بود.

امام هادی علیه السلام از بدگویی او با خبر شده نامه ای به متوکل مرقوم فرمود به این مضمون:

«نفس سرکش عبداللّه او را بر این داشته که از من بدگویی کند و آنچه نوشته همگی دروغ است».

متوکل پس از قرائت نامه امام علیه السلام ، عریضه ای تقدیم داشت و آن حضرت را با بهترین طرز ممکن به سامرا دعوت کرد.

این نامه که به حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام رسید اسباب سفر مهیا کرده به همراه یحیی بن هرثمه (فرستاده متوکل) به سمت سامرا عزیمت فرمود. وقتی حضرت وارد شهر سامرا شدند متوکل که خود، نامه دعوت برای امام علیه السلام فرستاده بود به جای اینکه به استقبال بیاید و سر راه آن جناب قربانی کند به یاد مهمان نوازی کوفیان افتاد و روز ورود آن حضرت خود را مخفی ساخت. امام علیه السلام به ناچار در کاروانسرایی که محل بی کسان بود و «خان الصعالیک» نامیده می شد رحل اقامت افکندند و یک روز در آنجا به سر بردند.

متوکل روز بعد شرمنده شده دستور داد تا منزلی برای آن حضرت محیا کردند و حضرت به آنجا تشریف برد.(۱)

مدتی که امام هادی علیه السلام در سامرا به سر می برد ظاهرا نگرانی نداشت و با احترام زندگی می کرد؛ اما این ظاهر کار بود چرا که در باطن کار، متوکل در تلاش بود تا شاید بتواند حیله ای کند و آن حضرت را از بین ببرد. ولی تا زنده بود به مقصود خود نائل نشد.

با «ایّام» دشمنی نکن صقر بن ابی دلف کرخی گفت وقتی متوکل مولایم ابو الحسن عسکری علیه السّلام را زندانی کرد آمدم که از آن جناب احوالپرسی کنم. زَرَافی که نگهبان بود نگاهی به من کرد و دستور داد تا مرا پیش او ببرند. وقتی پیش او رفتم از من پرسید: حالت چطور است. گفتم: خوب. گفت: بنشین. من نشستم؛ اما با خود گفتم که این چه کاری بود کردم؛ کاش نیامده بودم. در این موقع دستور داد مردم از اطرافش متفرق شوند آنگاه رو به من کرد و گفت: برای چه آمده ای؟ گفتم: کاری نداشتم. گفت: شاید آمده ای از حال مولایت بپرسی؟ گفتم: مولا کدام است؟! مولای من امیرالمؤمنین است. گفت: مولای تو مولای واقعی است از من نترس من هم اعتقاد تو را دارم. گفتم: الحمد للّٰه.

گفت: میل داری آن جناب را ببینی؟ گفتم: آری. گفت: صبر کن تا نامه رسان از خدمتش خارج شود. مدتی نشستم وقتی پیک خارج شد به غلام خود گفت: دست صقر را بگیر و او را داخل همان اطاق ببر که آن مرد علوی زندانی است و آن دو را تنها بگذار. غلام مرا نزدیک اطاقی برد و اشاره کرد داخل شو.

دیـدم امام علیه السّـلام روی حصـیری نشسـته و جلو آن جناب قبری را کنـده اند. سـلام کردم جواب داد و فرمود: بنشـین! بعد فرمود: برای چه آمده ای؟ عرض کردم:

آمـدم از حـال شـما مطلع شوم بـاز چشـمم که به قبر افتاد گریه ام گرفت. فرمود: صـقر گریه نکن آنها حالا آسـیبی به من نمی رسانند. گفتم: الحمداللّه.

بعـد عرض کردم: حـدیثی از پیامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و اله نقل کرده انـد که من معنی آن را نمیـدانم. فرمود: کدام حدیث؟ عرض کردم: اینکه پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله فرموده است:

«ایام را دشمن مدارید که با شما دشمنی خواهند ورزید»؛ معنی این جمله چیست؟ فرمود:

«آری ایـام ما هستیم تا آسـمان و زمین پایـدار است، شـنبه نام پیامبر صـلّی اللّه علیه و اله است و یکشـنبه اشاره به امیرالمؤمنین، دوشـنبه حسن و حسـین علیهماالسّـلام و سه شـنبه علی بن الحسـین علیه السـلام و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و چهارشـنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و من، و پنجشنبه پسرم حسن بن علی و جمعه پسر پسرم که گروه حق جویان معتقـد به او می شونـد و او زمین را پر از عـدل و داد می کنـد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد. این است معنی ایام؛ در دنیا با آنها دشـمنی نورزید که در آخرت با شما دشمنی خواهند کرد. بعد فرمود خداحافظی کن و برو که بر تو نگرانم و اینجا امن نیست.(۲)

در غم فراق بعـد از متوکـل، منتصـر و مسـتعین هم حکومت کردنـد و آنهـا هم به درک واصـل شدنـد. بعـد از مسـتعین، مُعـتز حکومت را به دست گرفت و به دست همین ملعون بود که امام هادی علیه السلام با زهر به شهادت رسید.

حضرت ابو الحسن مدت ده سال و اندی در سامرا زندگی کرد و هنگام شهادت چهل و یک سال داشتند.

طبق وصیت و سفارش مخصوص آن حضرت در منزل مسکونی اش واقع در محله عسکری شهر سامراء مدفون گردید(۳) و فرزند برومندش امام حسن عسکری علیه السلام پیش از آنکه خلیفه عباسی یا نمایندگان او برسند بر جنازه پدر در جاده ای که مقابل منزل موسی بن بغا قرار داشت نماز گزارد.(۴)

مسعودی صاحب کتاب مروج الذهب می نویسد:

بر پیکر (امام هادی علیه السلام)، احمد فرزند متوکل در شارع(خیابان) ابی احمد نماز گزارد(۵) و در منزل خود مدفون گردید.

در عزای امام هادی علیه السلام عموم اهل سامراء متأثر و گریان شدند؛ مخصوصا خاندان امامت که حالت فوق العاده ای داشتند. صاحب رجال کشی با اسانید معتبر خود نقل کرده است:

در روز رحلت امام هادی علیه السلام فرزند برومندش ابومحمد حسن عسکری علیه السلام با پیراهن چاک از منزل بیرون آمد. یکی از مخالفان اهل بیت به نام ابن عون ابرش به یکی از شیعیان نوشت کدام یک از پیشوایان را تاکنون شنیده یا دیده ای که در چنین مواردی پیراهن چاک کرده باشند ؟ امام در پاسخ گفتند: ای ناآشنا به مسائل! آیا نشنیده ای که موسای پیامبر علیه السلام در مرگ برادرش هارون پیراهن چاک نمود.(۶)

خلاصه ای از زندگانی حضرت امام هادی علیه السلام

خلاصه ای از زندگانی حضرت امام هادی علیه السلام

«امام ابوالحسن علی النقی الهادی» - علیه السلام - پیشوای دهم شیعیان، در نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ هجری در اطراف مدینه در محلی به نام «صریا» به دنیا آمد(۱). پدرش پیشوای نهم، امام جواد - علیه السلام - و مادرش بانوی گرامی «سمانه» است که کنیزی با فضیلت و تقوا بود (۲).

ص: ۴۹۹۹

مشهورترین القاب امام دهم، «نقی» و «هادی» است، و به آن حضرت «ابوالحسن الثالث» نیز می گویند (۳).

امام هادی - علیه السلام - در سال ۲۲۰ هجری پس از شهادت پدر گرامیش بر مسند امامت نشست و در این هنگام هشت ساله بود. مدت امامت آن بزرگوار ۳۳ سال و عمر شریفش ۴۱ سال و چند ماه بود و در سال ۲۵۴ در شهر سامراء به شهادت رسید.

خلفای معاصر حضرت

امام هادی در مدت امامت خود با چند تن از خلفای عباسی معاصر بود که به ترتیب زمان عبارتند از:

۱ - معتصم، برادر ماءمون (۲۱۷ - ۲۲۷) (۴) .

۲ - واثق، پسر معتصم (۲۲۷ - ۲۳۲).

۳ - متوکل، برادر واثق (۲۳۲ - ۲۴۸).

۴ - منتصر، پسر متوکل (۶ ماه).

۵ - مستعین، پسر عموی منتصر (۲۴۸ - ۲۵۲).

۶ - معتزّ، پسر دیگر متوکل (۲۵۲ - ۲۵۵).

امام هادی در زمان خلیفه اخیر مسموم گردید و به شهادت رسید و در خانه خود به خاک سپرده شد.

اوضاع سیاسی، اجتماعی عصر امام

این دوره از خلافت عباسی ویژگیهای دارد که آن را از دیگر دوره ها جدا می سازد ذیلاً به برخی از این ویژگیها اشاره می کنیم:

۱ - زوال هیبت و عظمت خلافت: خلافت، چه در دوره اموی و چه در دوره عباسی، برای خود هیبت و جلالی داشت، ولی در این دوره بر اثر تسلط ترکان و بردگان بر دستگاه خلافت، عظمت آن از بین رفت و خلافت همچون گویی به دست این عناصر افتاد که آن را به هر طرف می خواستند پرتاب می کردند، و خلیفه عملاً یک مقام تشریفاتی بود، ولی در عین حال هر موقع خطری از جانب مخالفان احساس می شد خلفا و اطرافیان و عموم کارمندان دستگاه خلافت، در سرکوبی آن خطر نظر واحدی داشتند.

۲ – خوش گذرانی و هوسرانی درباریان: خلفای عباسی در این دوره به خاطر خلاءی که بر دستگاه خلافت حکومت می کرد، به شب نشینی و خوش گذرانی و میگساری می پرداختند و دربار خلافت غرق در فساد و گناه بود. صفحات تاریخ اخبار شب نشینیهای افسانه ای آنان را ضبط نموده است.

۳ – گسترش ظلم و بیدادگری و خودکامگی: ظلم و جور و نیز غارت بیت المال و صرف آن در عیاشیها و خوشگذرانیها جان مردم را به لب آورده بود.

۴ – گسترش نهضتهای علوی: در این مقطع از تاریخ، کوشش دولت عباسی بر این بود که با ایجاد نفرت در جلامعه نسبت به علویان، آنها را تارو مارو سازد. هر موقع کوچکترین شبحی از نهضت علویان مشاهده می شود، برنامه سرکوبی بی رحمانه آنان آغاز می گشت، و علت شدت عمل نیز این بود که دستگاه خلافت با تمام اختناق و کنترلی که برقرار ساخته بود، خود را متزلزل و ناپایدار می دید و از این نوع نهضتها سخت بیمناک بود.

شیوه علویان در این مقطع زمانی این بود که از کسی نامی نبرند و مردم را به رهبری «شخص برگزیده ای از آل محمد» دعوت کنند، زیرا سران نهضت می دیدند که امامان معصوم آنان، در قلب پادگان نظامی «سامراء» تحت مراقبت و مواظبت می باشند و دعوت به شخص معین مایه قطع رشته حیات او می گردد. این نهضتها و انقلابها بازتاب گسترش ظلم و فشار بر جامعه اسلامی در آن عصر بود و نسبت مستقیمی با میزان فشار و اختناق داشت، به عنوان نمونه در دوران حکومت «منتصر» که تا حدی به خاندان نبوت و امامت علاقه مند بود و در زمان او کسی متعرض شیعیان و خاندان علوی نمی شد، قیامی صورت نگرفت.

ص: ۵۰۰۱

تواریخ، تنها در فاصله سال ۲۱۹ تا ۲۷۰ قمری، تعداد ۱۸ قیام ضبط کرده اند. این قیامها نوعاً با شکست روبرو شده و توسط حکومت عباسی سرکوب می گشتند.

علل شکست قیامها

علل شکست این نهضتها و قیامها را از یک سو باید در ضعف رهبری و فرماندهی این نهضتها جستجو کرد و از طرف دیگر در طرفداران و یاران این رهبران: رهبران نهضتها نوعاً دارای برنامه صحیح و کاملی نبودند و نابسامانیهایی در کار آنها وجود داشت و از طرف دیگر قیام آنها صدر در صد رنگ اسلامی نداشت و از این جهت معمولاً مورد تاءیید امامان زمان خود قرار نمی گرفتند.

البته گروهی از یاران و طرفداران این قیامها مردمی مخلص و شیعیان واقعی بودند که تا سر حد مرگ برای اهداف عالی اسلامی می جنگیدند، ولی تعداد این دسته کم بود و غالب مبارزین کسانی بودند که اهداف اسلامی روشنی نداشتند، بلکه در اثر ظلم و ستمی که بر آنان وارد می شد، ناراحت شده و در صدد تغییر اوضاع برآمده بودند. این گروه، در صورت احساس شکست و یا احتمال مرگ، رهبر خود را تنها گذاشته از اطراف او پراکنده می شدند.

چنانکه اشاره شد، اگر بسیاری از این انقلابها مورد تاءیید امامان قرار نمی گرفت، یا به این دلیل بود که صد در صد اسلامی نبودند و در اهداف آنها و رهبران آنها انحرافهایی مشاهده می شد و یا طراحی و برنامه ریزی آنها طوری بود که شکست آنها قابل پیش بینی بود، و لذا اگر امام آشکارا آنها را تاءیید می کرد، در صورت شکست قیام، اساس تشیع و امامت و هسته اصلی نیروهای شیعه در معرض خطر قرار می گرفت.

ص: ۵۰۰۲

فعالیتهای مخفی امام

آنگونه که جدول مدت حکومت خلفای عباسی نشان می دهد، از میان آنان متوکل از همه بیشتر با امام هادی معاصر بوده است؛ ازینرو موضعگیری او را در برابر امام ذیلاً توضیح می دهیم:

متوکل نسبت به بنی هاشم بد رفتاری و خشونت بسیار روا می داشت. او به آنان بدگمان بود و همواره آنان را متهم می نمود. وزیر او «عبدالله بن یحیی بن خاقان» نیز پیوسته از بنی هاشم نزد متوکل سعایت می نمود و او را تشویق به بد رفتاری با آنان می کرد. متوکل در خشونت واجحاف به خاندان علوی گوی سبقت را از تمامی خلفای بنی عباس ربوده بود (۵).

متوکل نسبت به علی - علیه السلام - و خاندانش کینه و عداوت عجیبی داشت و اگر آگاه می شد که کسی به آن حضرت علاقه مند است، مال او را مصادره می کرد و خود او را به هلاکت می رساند (۶).

بر اساس همین ملاحظات بود که حضرت هادی - علیه السلام -، بویژه در زمان متوکل، فعالیتهای خود را به صورت سرّی انجام می داد و در مناسبات خویش با شیعیان نهایت درجه پنهانکاری را رعایت می کرد. مؤید این معنا حادثه ای است که آن را مورخان چنین نقل کرده اند:

«محمد بن شرف» می گوید: همراه امام هادی - علیه السلام - در مدینه راه می رفتم. امام فرمود: آیا تو پسر شرف نیستی؟ عرض کردم: آری. آنگاه خواستم از حضرت پرسشی کنم، امام بر من پیشی گرفت و فرمود: «ما در حال گذر از شاهراهیم و این محل، برای طرح سؤال مناسب نیست»! (۷).

این حادثه شدت خفقان حاکم را نشان می دهد و میزان پنهانکاری اجباری امام را بخوبی روشن می سازد.

امام هادی – علیه السلام – در بر قراری ارتباط با شیعیان که در شهرها و مناطق گوناگون و دور و نزدیک سکونت داشتند، ناگزیر همین روش را رعایت می کرد و وجوه و هدایا و نذور ارسالی از طرف آنان را با نهایت پنهانکاری دریافت می کرد. یک نمونه از این قبیل برخورد، در کتب تاریخ و رجال چنین آمده است:

«محمد بن داود قمی» و «محمد طلحی» نقل می کنند: اموالی از «قم» و اطراف آن که شامل «خمس» و نذور و هدایا و جواهرات بود، برای امام ابوالحسن هادی حمل می کردیم. در راه، پیک اما در رسید و به ما خبر داد که باز گردیم، زیرا موقعیت برای تحویل این اموال مناسب نیست. ما باز گشتیم و آنچه نزدمان بود، همچنان نگه داشتیم تا آنکه پس از مدتی امام دستور داد اموال را بر شترانی که فرستاده بود بار کنیم و آنها را بدون ساربان به سوی او روانه کنیم. ما اموال را به همین کیفیت حمل کردیم و فرستادیم. بعد از مدتی که به حضور امام رسیدیم، فرمود: به اموالی که فرستاده اید، بنگرید! دیدیم در خانه امام، اموال به همان حال محفوظ است (۸).

گرچه روشن نیست که این جریان در زمان اقامت امام در مدینه اتفاق افتاده یا در سامراء (چون در سامراء کنترل و مراقبت، شدیدتر بود)، اما در هر حال نمونه بارزی از ارتباطهای محرمانه و دور از دید جاسوسان دربارخلافت به شمار می رود.

ص: ۵۰۰۴

شبکه ارتباطی وکالت

شرائط بحرانی ای که امامان شیعه در زمان عباسیان با آن روبرو بودند، آنان را واداشت تا ابزاری جدید برای برقراری ارتباط با پیروان خود جستجو کنند. این ابزار چیزی جر شبکه ارتباطی وکالت و تعیین نمایندگان و کارگزاران در مناطق مختلف توسط امام نبود.

هدف اصلی این سازمان جمع آوری خمس، زکات، نذور و هدایا از مناطق مختلف توسط وکلا، و تحویل آن به امام، و نیز پاسخگویی امام به سؤالات و مشکلات فقهی و عقیدتی شیعیان و توجیه سیاسی آنان توسط وکیل امام بود. این سازمان کاربرد مؤثری در پیشبرد مقاصد امامان داشت.

امام هادی - علیه السلام - که در سامراء تحت نظر و کنترل شدیدی قرار گرفته بود، برنامه تعیین کارگزاران و نمایندگان را که پدرش امام جواد - علیه السلام - اجرا کرده بود، ادامه داد و نمایندگان و وکلائی در مناطق و شهرهای مختلف منصوب کرد و بدین وسیله یک سازمان ارتباطی هدایت شده و هماهنگ به وجود آورد که هدفهای یاد شده را تاءمین می کرد.

فقدان تماس مستقیم بین امام و پیروانش، نقش مذهبی - سیاسی وکلا را افزایش داد، به نحوی که کارگزاران (وکلای) امام مسئولیت بیشتری در گردش امور یافتند. وکلای امام بتدریج تجربیات ارزنده ای را در سازماندهی شیعیان در واحدهای جداگانه به دست آوردند. گزارشهای تاریخی متعدد نشان می دهد که وکلا، شیعیان را بر مبنای نواحی گوناگون به چهار گروه تقسیم کرده بودند:

نخستین ناحیه، بغداد، مدائن و عراق (کوفه) را شامل می شد. ناحیه دوم، شامل بصره و اهواز بود. ناحیه سوم، قم و همدان، و بالاخره ناحیه چهارم، حجاز، یمن و مصر را در بر می گرفت. هر ناحیه به یک وکیل مستقل واگذار می شد که تحت نظر او کارگزاران محلی، منصوب می شدند. اقدامات سازمان وکالت را در دستور العملهای حضرت هادی - علیه السلام - به مدیریت این سازمان، می توان مشاهده کرد. نقل می شود که آن حضرت طی نامه ای در سال ۲۳۲ ه.ق، به «علی بن بلال»، وکیل محلی خود (در بغداد) نوشت:

«... من ابو علی (بن راشد) را به جای «علی بن حسین بن عبدربه» (۹) منصوب کردم. این مسئولیت را بدان جهت به او واگذار کردم که وی از صلاحیت لازم به حد کافی برخوردار است، به نحوی که هیچ کس بر او تقدم ندارد. می دانم که تو بزرگ ناحیه خود هستی، به همین جهت خواستم طی نامه جداگانه ای تو را از این موضوع آگاه کنم. در عین حال، لازم است از او پیروی کرده و وجوه جمع آوری شده را به وی بسپاری. پیروان دیگر ما را نیز به این کار سفارش کن و به آنان چنان آگاهی ده که وی را یاری کنند تا بتواند وظائف خود را انجام بدهد...»(۱۰).

امام هادی – علیه السلام – در نامه ای دیگر به وکلای خود در بغداد، مدائن، و کوفه نوشت:

«ای ایوب بن نوح! به موجب این فرمان از برخورد با «ابوعلی» خودداری کن، هر دو موظفید در ناحیه خاص خویش به وظائفی که بر عهده تان واگذار شده عمل کنید، در این صورت می توانید وظائف خود را بدون نیاز به مشاوره با من انجام دهید.

ای ایوب! بر اساس این دستور هیچ چیز از مردم بغداد و مدائن نپذیر، و به هیچ یک از آنان اجازه تماس با من رانده. اگر کسی وجوهی را از خارج از حوزه مسئولیت تو آورد، به او دستور بده به وکیل ناحیه خود بفرستد.

ای ابو علی! به تو نیز سفارش می کنم که آنچه را به ابو ایوب دستور دادم عیناً اجرا کنی» (۱۱).

همچنین امام نامه ای توسط «ابو علی بن راشد» به پیروان خود در «بغداد»، «مدائن»، «عراق» و اطراف آن فرستاد و طی آن نوشت:

«... من «ابو علی بن راشد» را به جای «حسین بن عبدربه» و وکلای قبلی خود برگزیدم، و اینک او نزد من به منزله حسین بن عبدربه است. اختیارات وکلای قبلی را نیز به ابوعلی بن راشد دادم تا وجوه مربوط به من را بگیرد و او را که فردی شایسته و مناسب است، برای اداره امور شما برگزیدم و بدین منصب گماشتم. شما - که رحمت خدا بر شما باد - برای پرداخت وجوه نزد او بروید. مبادا رابطه خود را با او تیره سازید، اندیشه مخالفت با او را از اذهان خود خارج سازید. به اطاعت خدا و پاک کردن اموالتان بشتابید. از ریختن خون یکدیگر خودداری کنید. یکدیگر را در راه نیکوکاری و تقوا یاری دهید و پرهیزگار باشید تا خدا شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد. همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید. من فرمانبرداری از او را همچون اطاعت از خودم لازم می دانم و نافرمانی نسبت به او را نافرمانی در برابر خود می دانم، پس بر همین شیوه باقی باشید که خداوند به شما پاداش می دهد و از فضل خود وضع شا را بهبود می بخشد. او از آنچه در خزانه خود دارد، بخشنده و کریم و نسبت به بندگان خود سخاوتمند و رحیم است. ما و شما در پناه او هستیم. این نامه را به خط خود نوشتم. سپاس و ستایش بسیار تنها شایسته خدا است» (۱۲).

«علی بن جعفر»، یکی دیگر از نمایندگان امام هادی - علیه السلام - و اهل «همینیا»، از قرای اطراف «بغداد»، بود. گزارش فعالیتهای او به متوکل رسیده بود، متوکل او را بازداشت و زندانی کرد. او پس از گذراندن دوران طولانی زندان، آزاد شد و به دستور امام هادی رهسپار مکه شد و در آن شهر اقامت گزید (۱۳).

ص: ۵۰۰۷

در شمار نمایندگان امام هادی همچنین باید از «ابراهیم بن محمد همدانی» نام برد. حضرت هادی طی نامه ای به او نوشت:

«وجوه ارسالی رسید، خدا از تو قبول فرماید و از شیعیان ما راضی باشد و آنان را در دنیا و آخرت همراه ما قرار دهد...» .

این نامه بروشنی نشان می دهد که ابراهیم از طرف امام مسئولیت مالی داشته و احتمالاً غیر از وظائف دیگر - موظف بوده وجوه جمع آوری شده از شیعیان را نزد امام بفرستد. امام در ادامه این نامه، در تقدیر از فعالیتها و تاءیید موقعیت وی نوشت:

«نامه ای به «نضر» (۱۴) نوشتم و به او سفارش کردم که معترض تو نشود و با تو مخالفت نکند و موقعیت تو را نزد خویش به وی اعلام کردم. به «ایوب» (۱۵) نیز عیناً همین را دستور دادم. همچنین به دوستداران خود در همدان نامه ای نوشته و به آنان تاءکید کردم که از تو پیروی نمایند و یادآوری نمودم که: «ماجز تو وکیلی در آن ناحیه نداریم» (۱۶).

در هر حال نقش سازمان وکالت، بویژه در زمان حکومت متوکل عباسی، نمایان بود. متوکل با جذب و استخدام نظامی افرادی که بینش ضد علوی داشتند، می کوشید تا ترتیب کار مخالفان خود را بدهد و فعالیتهای سازمان یافته زیر زمینی علویان بویژه امامیه، را نابود سازد. او دست به یک رشته عملیات نظامی جهت بازداشت و دستگیری شیعیان زد و این برنامه را با خشونت و شدت ادامه داد، به طوری که بعضی از وکلای امام در بغداد، مدائن، کوفه و سایر نقاط عراق زیر شکنجه در گذشتند و عده ای دیگر به زندان افتادند (۱۷). این اقدامات لطمه های جدّی بر پیکر شبکه وکالت وارد کرد، اماحضرت هادی - علیه السلام - با تلاش پخته خویش، این شبکه را همچنان فعال و پر ثمر نگه داشت.

انتقال امام از مدینه به سامراء

متوکل برای زیر نظر گرفتن امام هادی - علیه السلام - از روش نیاکان پلید خود استفاده می کرد و در صدد بود به هر وسیله ممکن فکر خود را از طرف حضرت راحت کند. روش ماءمون را در مورد کنترل فعالیتهای امام پیش از این دیدیم:

او از طریق وصلتی که با حضرت جواد - علیه السلام - برقرار کرد، توانست کنترل و سانسور را حتی در درون خانه امام بر قرار سازد و تمام حرکات و ملاقاتهای حضرت را زیر نظر داشته باشد. پس از شهادت امام جواد - علیه السلام - و جانشینی امام «هادی» به جای پدر، ضرورت اجرای چنین نقشه ای بر خلیفه وقت کاملاً روشن بود، زیرا اگر امام در مدینه اقامت می کرد و خلیفه به او دسترسی نمی داشت، قطعاً برای حکومت جابرانه او خطر جدی دربر می داشت. اینجابود که کوچکترین گزارشی درباره خطر احتمالی امام، خلیفه را بشدت نگران ساخت و منجر به انتقال امام به سامرا گشت. توضیح اینکه:

«عبدالله بن محمد هاشمی»، فرماندار وقت مدینه، طی نامه ای خلیفه را بشدت از فعالیتهای سیاسی امام نگران ساخت و پایگاه اجتماعی آن حضرت را برای متوکل تشریح کرد(۱۸)، ولی حضرت با ارسال نامه ای برای متوکل ادعاهای «عبدالله» را رد کرد و از او به متوکل شکایت کرد .

متوکل مانند اغلب سیاستمداران جهان، با یک حرکت مزورانه و دو پهلو، از یک طرف «عبدالله بن محمد» را از کار برکنار کرد و از طرف دیگر به کاتب دربار خویش دستور داد نامه ای به حضرت بنویسد که بر حسب ظاهر علاقه متوکل را نسبت به امام - علیه السلام - بیان می کرد، ولی در واقع دستور جلب محترمانه! حضرت بود و بعداً خواهیم دید که متوکل چه فشارها و تضییقاتی برای امام - علیه السلام - فراهم ساخت. نامه بدین مضمون بود:

ص: ۵۰۰۹

«بنام خدا، پس از حمد و ثنای خداوند، امیر المؤمنین شـما را خوب می شـناسد، شخصیت، بزرگواری و نسبت و قرابت شما را با رسول خدا۹ رعایت می کنـد، و تنها هدف او جلب رضایت و خشـنودی خداوند و شـما است. اکنون دسـتور دادند که طبق درخواست شـما فرمانده جنگ و امام جمعه شـهر، «عبدالله بن محمد»، که مرتکب خلاف اهانت به شما شده است، برکنار و به جـای او «محمـد بن فضـل» منصـوب شود. او دسـتور دارد در برابر امر شـما مطیع بوده در تکریم و تعظیم شـما نهـایت سـعی و کوشش را به عمل آورد تا بدان وسیله به خدا و رسول او و امیرالمؤمنین (متوکل) تقرب جوید.

امیر المؤمنین مشـتاق دیدار شـما است تا تجدید عهدی صورت گیرد، اگر مایل به زیارت خلیفه باشید و به آن علاقه دارید می توانید به اتفاق خانواده و دوستان و علاقه مندان حرکت کنید. برنامه سفر به اختیار خودتان است، هرجا خواستید توقف نمایید. در صورت تمایل، خدمتگزار خلیفه، «یحیی بن هرثمه»، ملازم رکاب خواهد بود و به خدمتگزاری شما مفتخر خواهد شد، زیرا شما نزد ما محترمید و ما شدیداً به شما علاقه مندیم. والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته (۱۹).

بدون تردید امام از سؤ نیت متوکل آگاه بود، ولی چاره ای جز رفتن به سامراء نداشت، زیرا قبول نکردن دعوت متوکل سندی در تاءییـد گفتـار سـعایت کننـدگان می شـد و بـاعث تحریک بیشتر متوکل می گردیـد و بهانه بیشتری به دست او می داد که تضـییقات و مشـکلات فراوانی را برای حضـرت فراهم کنـد. دلیل اینکه امام از نیت شوم متوکل آگاه بود و بناچار به این سـفر اقدام نمود، جملاتی است که امام بعدها در سامرّآ می فرمود: «مرا از مدینه با اکراه با سامراء آوردند»(۲۰).

ص: ۵۰۱۰

در هر حال امام نامه دعوت را دریافت داشت و ناگزیر همراه «یحیی بن هرثمه» عازم سامراء گردید (۲۱).

گزارش فرمانده دژخیمان متوکل

«یحیی بن هرثمه»، که ماءموریت داشت امام هادی - علیه السلام - را از مدینه به سامراء جلب نماید، ماجرای ماءموریت خود را چنین شرح می دهد:

وارد مدینه شدم، به سراغ منزل «علی» (النقی) رفتم. پس از ورود من به خانه او، و آگاه شدن مردم مدینه از جریان جلب او، اضطراب و ناراحتی عجیبی در شهر به وجود آمد و چنان فریاد و شیون برآوردند که تا آن روز مانند آن را ندیده بودم.

ابتداءا با قسم و سوگند تلاش کردم که آنان را آرام سازم، گفتم: هیچ قصد سوئی در کار نیست و من ماءمور اذیت و آزار او نیستم. آنگاه مشغول بازدید و جستجوی خانه و اثاثیه آن شدم. در اطاق مخصوص او جز تعدادی قرآن و کتاب دعا چیز دیگری نیافتم. چند نفر ماءمور، او را از منزل خارج کردند و خود خدمتگزاری او را از منزل تا شهر سامراء عهده دار گشتم.

پس از ورود به «بغداد» ابتداءا با «اسحاق بن ابراهیم طاهری»، فرماندار بغداد، روبرو شدم. وی به من گفت: یحیی! این آقا فرزند پیامبر است، اگر متوکل را در کشتن او تحریک و ترغیب نمایی بدان که خونخواه و دشمن تو، رسول خدا ۹ خواهد بود.

در پاسخ گفتم: به خدا قسم، تا به حال جز نیکی و خوبی چیز دیگری از او ندیده ام که به چنین کاری دست بزنم.

(آنگاه به سوی سامراء حرکت کردم) و پس از ورود به شهر سامراء جریان را برای «وصیف ترکی» (۲۲) نقل کردم، او نیز به من گفت: اگر یک مو از سر او کم شود، مسئول آن تو خواهی بود! از سخنان اسحاق بن ابراهیم و وصیف ترکی تعجب کردم و پس از ورود به دربار و دیدار با متوکل، گزارش سفر را به اطلاع او رساندم، دیدم متوکل نیز برای او احترام قائل است (۲۳).

ص: ۵۰۱۱

ورود امام به سامراء

طبق دستور «متوکل» روز ورود به سامراء به بهانه اینکه هنوز محل اقامت امام آمده نیست! حضرت را در محل پستی که به «خان الصعالیک» (کاروانسرای گدایان و مستمندان) معروف بود، وارد کردند و حضرت آن روز را در آنجا به سر برد. البته هدف از این کار تحقیر موذیانه و دیپلمات مآبانه حضرت بود!(۲۴)

روز بعد، منزلی برای سکونت امام معیّن کردند که در آنجا استقرار یافت (۲۵).

امام در این شهر ظاهراً آزاد بود ولی در حقیقت همانند یک زندانی به سر می برد، زیرا موقعیت محل طوری بود که امام همواره تحت نظر بود و رفت و آمدها و ملاقاتهای حضرت توسط ماءموران خلیفه کنترل می گردید.

«یزداد»، طبیب مسیحی و شاگرد «بختیشوع»، با اشاره به انتقال اجباری امام به سامراء می گفت: اگر شخصی علم غیب می داند، تنها اوست. او را به اینجا آورده اند تا از گرایش مردم به سوی او جلوگیری کنند، زیرا با وجود وی حکومت خود را در خطر می بینند(۲۶).

ترس و وحشت متوکل از نفوذ معنوی امام در میان مردم را می توان از انتخاب محل سکونت حضرت فهمید.

باری متوکل با همه این مراقبتها باز هم وجود حضرت را برای حکومت خود خطری جدی می دانست و می ترسید یاران و پیروان امام مخفیانه با او تماس گرفته برای قیام و شورش نقشه ای طرح کنند و برای زمینه سازی جهت این کار، پول و سلاح جمع آوری کرده افرادی را آموزش دهند.

اطرافیان خلیفه هم گاهی او را از احتمال شورش امام و یارانش بر حذر می داشتند. لذا متوکل هر چند وقت یک بار دستور می داد خانه امام به دقت مورد بازرسی قرار گیرد، و با آنکه ماءموران هر بار با دست خالی بر می گشتند، اما او باز نگران بود و احساس خطر می کرد. به یک نمونه از این موارد اشاره می کنیم:

بزم شراب درهم می ریزد

یک بار، باز هم از امام هادی نزد متوکل سعایت کردند که در منزل او اسلحه و نوشته ها و اشیای دیگری است که از شیعیان او در قم به او رسیده و او عزم شورش بر ضدّ دولت را دارد. متوکل گروهی را به منزل آن حضرت فرستاد و آنان شبانه به خانه امام هجوم بردند، ولی چیزی به دست نیاوردند، آنگاه امام را در اطاقی تنها دیدند که در به روی خود بسته و جامه پشمین بر تن دارد و بر زمینی مفروش از شن و ماسه نشسته و به عبادت خدا و تلاوت قرآن مشغول است .

امام را با همان حال نزد متوکل بردند و به او گفتند: در خانه اش چیزی نیافتیم و او را روبه قبله دیدیم که قرآن می خواند.

متوکل چون امام را دید، عظمت و هیبت امام او را فرا گرفت و بی اختیار حضرت را احترام کرد و در کنار خود نشاند و جام شرابی را که در دست داشت به آن حضرت تعارف کرد! امام سوگند یاد کرد و گفت: گوشت و خون من با چنین چیزی آمیخته نشده است، مرا معارف دار! او دست برداشت و گفت: شعری بخوان!

امام فرمود: من شعر کم از بردارم.

گفت: باید بخوانی؟

امام اشعاری خواند که ترجمه آن چنین است:

(زمامدارن جهانخوار و مقتدر) بر قله کوهسارها شب را به روز آوردند در حالی که مردان نیرومند از آنان پاسداری می کردند، ولی قله ها نتوانستند آنان را (از خطر مرگ) برهانند.

ص: ۵۰۱۳

آنـان پس از مـدتها عزت از جایگاههـای امن به زیر کشـیده شدنـد و در گودالها (گورها) جایشان دادنـد؛ چه منزل و آرامگاه ناپسندی!

پس از آنکه به خاک سپرده شدند، فریاد گری فریاد برآورد: کجاست آن دست بندها و تاجها و لباسهای فاخر؟

کجاست آن چهره های در ناز و نعمت پرورش یافته که به احترامشان پرده ها می آویختند (بارگاه و پرده و دربان داشتند)؟

گور به جای آنان پاسخ داد: اکنون کرمها بر سر خوردن آن چهره ها با هم می ستیزند!

آنان مدت درازی در دنیا خوردند و آشامیدند؛ ولی امروز آنان که خورنده همه چیز بودند، خود خوراک حشـرات و کرمهای گور شده اند!

چه خانه هایی ساختنـد تا آنان را از گزنـد روزگار حفظ کنـد، ولی سـرانجام پس از مـدتی، این خانه ها و خانواده ها را ترک گفته به خانه گور شتافتند!

چه اموال و ذخائری انبار کردند، ولی همه آنها را ترک گفته رفتند و آنها را برای دشمنان خود واگذاشتند!

خانه ها و کاخهای آباد آنان به ویرانه ها تبدیل شد و ساکنان آنها به سوی گورهای تاریک شتافتند!(۲۷).

تاءثیر کلام امام چندان بود که متوکل به سـختی گریست، چنانکه ریشـش تر شد. دیگر مجلسـیان نیز گریسـتند. متوکل دستور داد بساط شراب را جمع کنند و چهار هزار درهم به امام تقدیم کرد و آن حضرت را با احترام به منزل بازگرداند!(۲۸)

امام در زندان متوکل

متوکل کینه عجیبی از امام در دل داشت و همواره در صدد آزار و اذیب آن حضـرت بود و با آنکه امام در سامراء در حقیقت همانند یک زندانی به سر می برد، با این حال پس از احضار امام از مدینه به سامراء دستور داد مدتی حضرت را زندانی کنند.

«صقر بن ابی دلف» می گوید: هنگامی که امام هادی – علیه السلام – را به سامراء آوردند، رفتم تا از حال او جویا شوم. «زرّافی» دربان متوکل مرا دید و دستور داد وارد شوم. وارد شدم. پرسید: برای چه کار آمده ای؟

گفتم: خیر است.

گفت: بنشین! نشستم، ولی هراسان شدم و سخت در اندیشه فرو رفتم و با خود گفتم: اشتباه کردم (که به چنین کار خطرناکی اقدام کردم و برای دیدار امام آمدم).

«زرافی» کار مردم را انجام داد و آنها را مرخص کرد و چون خلوت شد، گفت چه کار داری و برای چه آمده ای؟

گفتم: برای کار خیری.

گفت: گویا آمده ای حال مولای خود خبر بگیری، گفتم: مولای من کیست؟ مولای من خلیفه است!

گفت: ساکت شو، مولای تو بر حق است، نترس که من نیز بر اعتقاد تو هستم و او را امام می دانم.

من خدا را سپاس گفتم. آنگاه گفت: آیا می خواهی او را ببینی؟ گفتم: آری.

گفت: قدری بنشین تا پستچتی (نامه رسان) بیرون رود. چون وی بیرون رفت، با اشاره به من، به غلامش گفت: این را به اتاقی که آن علوی در آن زندانی است، ببر و نزد او واگذار و برگرد.

چون به خدمت امام رسیدم، حضرت را دیدم روی حصیری نشسته و در برابرش قبر حفر شده ای قرار دارد، سلام کردم. فرمود: بنشین! نشستم! پرسید: برای چه آمده ای؟

عرض کردم: آمده ام از حال شما خبری بگیرم. در این هنگام بر قبر نظر کردم و گریستم. فرمود: گریان مباش که در این گرفتاری آسیبی به من نمی رسد.

من خدا را سپاس گفتم. آنگاه از معنای حدیثی پرسیدم، امام جواب گفت، و پس از جواب، فرمود: مرا واگذار و بیرون رو که بر تو ایمن نیستم و بیم آن است که آزاری به تو برسانند (۲۹).

این حادثه از یک سو خشونت و شدت عمل متوکل را در مورد امام هادی می رساند و از سوی دیگر بیانگر میزان نفوذ امام در میان درباریان و ماءموران ویژه خلیفه است.

متوکل در آخرین روزهای عمرش به پیشکار خود، «سعید بن حاجب»، دستور داد امام را به قتل برساند، ولی حضرت فرمود: بیش از دو روز نمی گذرد که متوکل کشته می شود، و همین جور هم شد! (۳۰)

جنایات و سختگیریهای متوکل در مورد شیعیان

متوکل یکی از جنایتکارترین خلفای عباسی بود. او در دشمن با امیر مؤمنان - علیه السلام - و خاندان و شیعیان او دلی پر کینه داشت و دوران حکومت او برای شیعیان و علویان یکی از سیاهترین دورانها بشمار می رود. از آنجا که همه جنایات او را نمی توان در این بحث فشرده بیان کرد، ناگزیر به برخی از جنایات او نمونه وار اشاره می کنیم:

۱ - در حکومت او گروهی از علویان زندانی یا تحت تعقیب و متواری شدند که از آن جمله می توان از «محمد بن صالح» (از نوادگان امام مجتبی - علیه السلام -) و «محمد بن جعفر» (یکی از مبلغان حسن بن زید که در طبرستان قیام کرده بود) نام برد (۳۱).

۲ - او در سال ۲۳۶ قمری دستور داد آرامگاه سرور شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین - علیه السلام - و بناهای اطراف آن ویران و زمین پیرامون آن کشت شود و نیز در اطراف آن پاسگاههایی بر قرار ساخت تا زا زیارت آن حضرت جلوگیری کند. گویا هیچ یک از مسلمانان حاضر به تخریب قبر امام حسین - علیه السلام - نبوده است، زیرا او این کار را توسط شخصی بنام «دیزج» انجام داد که یهودی الاءصل بود. متوکل اعلام کرد: رفتن به زیارت حسین بن علی ممنوع است و اگر کسی به زیارت او برود، مجازات خواهد شد (۳۲). او می ترسید قبر امام حسین - علیه السلام - پایگاهی بر ضد او گردد و مبارزات و شهادت آن شهید بزرگوار الهام بخش حرکت و قیام مردم در برابر ستمهای دربار خلافت شود. اما شیعیان و دوستداران سرور شهیدان در هیچ شرائطی از زیارت آن تربت پاک باز نایستادند و زائران، انواع صدمه ها و شکنجه ها را تحمل می کردند و باز به زیارت می رفتند. پس از قتل متوکل دوباره شیعیان با همکاری علویان قبر آن حضرت را باز سازی کردند (۳۳).

خراب کردن قبر امام حسین – علیه السلام – مسلمانان را بشدت خشمگین ساخت، به طوری که مردم «بغداد» شعارهایی بر ضد متوکل بر در و دیوارها و مساجد می نوشتند و شعرای مبارز و متعهد، با سرودن اشعاری، او را «هجو» می کردند. از جمله آن سروده ها، شعری است که ترجمه آن به قرار زیر است:

«به خدا قسم اگر بنی امیه، فرزند دختر پیامبرشان را به ستم کشتند، اینک کسانی که از دودمان پدر او هستند (بنی عباس) جنایتی مانند جنایت بنی امیه مرتکب شده اند. این قبر حسین است که به جان خودم سوگند (توسط عباسیان) ویران شده است. بنی عباس متاءسفند که در قتل حسین – علیه السلام – شرکت نداشته اند! و اینک با تجاوز به تربت حسین و ویران کردن قبر او، به جان استخوانهای او افتاده اند!» (۳۴).

۳ – او در زمان خلافت خود بزرگانی از مردم مسلمان و معتقد به اهل بیت را به شهادت رسانید که از جمله آنان «ابن سکّیت»، یار با وفای امام جواد و امام هادی و شاعر و ادیب نام آور شیعی، بود که متوکل به جرم دوستی علی – علیه السلام – او را به قتل رسانید (۳۵) روزی متوکل با اشاره به دو فرزند خود، از وی پرسید: این دو فرزند من نزد تو محبوبترند یا «حسن» و «حسین»؟

ابن سکّیت از این سخن و مقایسه بی موردسخت برآشفت و خونش به جوش آمد و بی درنگ گفت: «به خدا سوگند «قنبر» غلام علی – علیه السلام – در نظر من از تو و دو فرزندت بهتر است!»

ص: ۵۰۱۷

متوکل که مست قدرت و هوا و هوس بود، فرمان داد زبان او را از پشت سر بیرون کشیدند! (۳۶)

۴ - «خطیب بغدادی» درباره شکنجه و آزار طرفداران خاندان رسالت از سوی متوکل می نویسد: متوکل عباسی «نصر بن علی جهضمی» را به علت حدیثی که درباره منقبت و فضیلت علی - علیه السلام - و حضرت فاطمه - علیها السلام - و امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - نقل کرده بود «هزار» تازیانه زد و دست از او برنداشت تا آنکه شهادت دادند او از اهل سنت است! (۳۷)

۵ - او به شعرای مزدور و خود فروخته ای همچون «مروان بن ابی الجنوب» مبالغ هنگفتی صله می داد تا درباره مشروعیت حکومت بنی عباس و هجو بنی هاشم شعر بسرایند (۳۸).

۶ - او زمانی که به ایجاد ارتشی نوین موسوم به «شاکریه» دست زد، افرادی را از مناطقی که در بینش ضد علوی مشهور بودند، بویژه از سوریه، الجزیره، جبل، حجاز و عنبا استخدام کرد(۳۹) .

۷ - اوبه حاکم مصر دستور داد تا طالبیان را به عراق تبعید کند، حاکم مصر نیز چنین کرد. آنگاه در سال ۲۳۶ آنان را به مدینه منتقل کرد (۴۰).

۸ - او شیعیان را از دستگاه دولت اخراج می کرد و موقعیت آنان را در اذهان عمومی خدشه دار می ساخت. به عنوان نمونه، می توان از برکناری «اسحاق بن ابراهیم» یاد کرد که متوکل او را به جرم شیعه بودن از حکمرانی «سامراء» و «سیروان» در استان «جبل» برکنار کرد. افراد دیگری نیز به همین علت موقعیتهای خود را از دست دادند (۴۱).

متوکل با اِعمال این شیوه ها، از بروز هر گونه حرکتی از ناحیه شیعیان بر ضد رژیم خود جلوگیری کرد، لکن موفق نشد فعالیتهای پنهانی آنان را خاتمه بخشد و چنانکه قبلاً ـ گفتیم، گزارشهای تاریخی، حاکی از آن است که امام هادی – علیه السلام – ارتباطهای خود را با پیروانش در نهان ادامه می داد.

فشارهای اقتصادی بر شیعیان

متوکل به منظور تضعیف جبهه تشیع و نابود ساختن نیروهای مبارز شیعه، آنان را شدیداً در فشار اقتصادی قرار داده بود، به طوری که تا این حد فشار اقتصادی بر شیعیان تا آن تاریخ بی سابقه بود.

البته می دانیم که شیعه پس از رحلت پیامبر، همواره از نظر اقتصادی در فشار و مضیقه قرار داشت. در این زمینه، علاوه بر گرفتن «فدک» از فاطمه زهرا – سلام الله علیها که انگیزه سیاسی داشت و هدف از آن تضعیف بنیه اقتصادی جناح امیر مؤمنان – علیه السلام – و بنی هاشم بود، نمونه های فراوانی در تاریخ اسلام به چشم می خورد که یکی از آنهاروش معاویه با شیعیان، بویژه بنی هاشم، بود. یکی از تاکتیکهایی که معاویه به منظور اخذ بیعت از حسین بن علی – علیه السلام – برای ولیعهدی یزید به آن متوسل شد، خودداری وی از پرداخت هرگونه عطیه به بنی هاشم از بیت المال در جریان سفر به مدینه بود تا بدین وسیله امام را زیر فشار گذاشته وادار به بیعت کند (۴۲).

نمونه دیگر، فشار اقتصادی «ابو جعفر منصور دوانیقی» (دومین خلیفه عباسی) بود. منصور برنامه سیاه تحمیل گرسنگی و فلج سازی اقتصادی را در سطح وسیع و گسترده ای به اجرا می گذاشت و هدف او این بود که مردم، نیازمند و گرسنه و متکی به او باشند و در نتیجه همیشه در فکر سیر کردن شکم خود بوده مجال اندیشه در مسائل بزرگ اجتماعی را نداشته باشند. او روزی در حضور جمعی از خواص درباریان خویش با لحن زننده ای انگیزه خود را از گرسنه نگهداشتن مردم چنین بیان کرد: عرب های بادیه نشین در ضرب المثل خود، خوب گفته اند که: «سگ خود را گرسنه نگهدار تا به طمع نان دنبال تو بیاید»(۴۳)! این سخن ضمناً می رساند که امت اسلام در چشم بنی عباس، تا چه حد بی ارزش بوده اند؟!.

در این فشـار اقتصـادی سـهم شـیعیان و علویـان بیش از همه بود زیرا آنان همیشه پیشـگام و پیشاهنگ مبارزه با خلفای سـتمگر بودند.

دوران خلافت هارون نیز از این برنامه کلی مسـتثنا نبود، زیرا او با قبضه بیت المال مسـلمانان و صـرف آن در راه هوسـرانیها و بوالهوسـیها و تجمل پرستیهای خود و اطرافیانش، شـیعیان را از حقوق مشـروع خود محروم کرده بود و از این راه نیروهای آنان را تضـعیف می کرد. بنـابراین شـیعیان بـا این گونه فشارها آشـنا بودنـد، اما چنانکه اشاره شـد فشار اقتصادی زمان متوکل ابعاد گسترده تر و وحشتناکتری داشت که ذیلاً برخی از آنها را یاد آوری می کنیم:

۱ - او از نظر اقتصـادی به قـدری بر شـیعیان سـخت گرفت که می گوینـد: در آن زمان گروهی از بانوان علوی در مـدینه حتی یک دست لباس درست نداشـتند که در آن نماز بگزارنـد و فقط یک پیراهن منـدرس بر ایشان مانـده بود که به هنگام نماز به نوبت از آن اسـتفاده می کردنـد و نیز با چرخ ریسـی روزگار می گذراندنـد، و پیوسـته در چنین سـختی و تنگـدستی بودنـد تا متوکل به هلاکت رسید (۴۴).

۲ - متوکـل «عمر بن فرج رُخّجی» را فرمانروای مکه و مـدینه ساخت، و او مردمان را از نیکی و احسان به آل ابی طالب بار می داشت و سـخت دنبال این کار بود؛ چنانکه مردم از بیم جان، دست از رعایت و حمایت علویان برداشـتند و زنـدگی بر خاندان امیر مؤمنان - علیه السلام - سخت شد» (۴۵).

۳ - متوکـل دارایی علویـان را که ملک «فـدک» بود مصادره کرد (۴۶). نقل شـده است که درآمـد فدک در آن زمان بالغ بر ۲۴۰۰۰ دینار بوده است. متوکل فدک را به «عبدالله بن عمر بازیار» که از هواداران او بود، عطار کرد (۴۷).

۴ – او به حاکم خود در مصر دستور داد با علویان بر اساس قواعد زیر برخورد کند:

الف – به هیچ یک از علویان هیچ گونه ملکی داده نشود، نیز اجازه اسب سواری و حرکت از «فسطاط» به شهرهای دیگر داده نشود.

ب – به هیچ یک از علویان جواز داشتن بیش از یک برده داده نشود.

ج – چنانچه دعوائی مابین یک علوی و غیر علوی صورت گرفت، قاضی نخست به سخن غیر علوی گوش فرا دهد و پس از آن بدون گفتگو با علوی آن را بپذیرد! (۴۸)

کاخها و بزمهای پر تجمل

در کنار این فشارها و محدودیتهای جانکاه نسبت به شیعیان، متوکل در تاراج بیت المال و بنای کاخهای با شکوه وراه اندازی تشریفات پرخرج بیداد می کرد .

او کاخهای متعددی بنا کرد و اموال هنگفتی هزینه آنها نمود. از جمله، کاخهایی بنامهای: شاه، عروس، شبداز، بدیع، غریب و برج بنا کرد و یک میلیون و هفتصد هزار دینار فقط هزینه ساختن کاخ اخیر کرد!(۴۹). نیز قصر دیگری ساخت که به قصر «بُرکُواء» شهرت یافت. ساختمان این قصر که از بهترین و بزرگترین قصرهای وی بود، بیست میلیون درهم هزینه برداشت!(۵۰) قصرهای دیگری نیز بنامهای:جعفری، ملیح، غرو، مختار، حیر برای خوشگذرانی بنا کرده بود که هر کدام هزاران میلیون درهم خرج برداشته و مورخان بتفصیل از آنها یاد کرده اند(۵۱) .

متوکل تصمیم گرفت پسرش «عبدالله معتزّ» را ختنه کند و برای این منظور تشریفات بسیار پرخرج و سرسام آوری به راه انداخت که مورخان بتفصیل نوشته اند و ما به گوشه هایی از آن اشاره می کنیم:

ص: ۵۰۲۱

فرشی را که طول آن یکصد ذراع و عرض آن نیز پنجاه ذراع بود، برای تالار قصر که دارای همین ابعاد بود، تهیه کردند و برای پذیرایی از مدعوین چهار هزار صندلی از طلا و مرصع به جواهر در تالار قصر چیدند!

به فرمان متوکل بیست میلیون درهم که برای نثار آماده شده بود، بر سر زنان و خدام و حاشیه نشینان نثار کردند! و یک میلیون درهم که روی آنها عنوان جشن و مراسم ختنه کنان حک شده بود، بر سر آرایشگر و ختنه کننده و غلامان و پیشکاران مخصوص نثار گردید!

آن روز از ختنه کننده معتزّ پرسیدند که تا موقع صرف غذا، چه مبلغی عائد تو شده؟ گفت: هشتاد و چند هزار دینار غیر از اشیای زرین و انگشتری و جواهر! وقتی که صورت مخارج جشن «ختنه کنان» به متوکل تسلیم شد... بالغ بر هشتاد و شش میلیون درهم شده بود!!(۵۲)

اینها گوشه هایی از خوشگذرانیها و ولخرجیهای متوکل از محل بیت المال بود، و گرنه شرح بزمها و عیاشیهای او در این بحث فشرده نمی گنجد. تنها اینجا اضافه می کنیم که «سیوطی» می نویسد: او چهار هزار کنیز در کاخ خود داشت که از همه آنها کام جسته بود!(۵۳) «مسعودی»، مورخ نامدار، می گوید: در هیچ زمان و هیچ عصری مانند دوران حکومت متوکل، پول خرج نمی شد!(۵۴)

یک سند تاریخی

«ابوبکر خوارزمی»، نویسنده بزرگ عصر آل بویه (متوفی ۳۸۳ یا ۳۹۳)، طی نامه ای که در آن، سختگیریهای عباسیان نسبت به شیعیان و مظلومیت سادات و شیعیان را شرح می دهد، انگشت روی جنایتهای متوکل می گذارد و از این جشن ننگین نیز یاد می کند .

ص: ۵۰۲۲

پیشوایی از پیشوایـان هـدایت و سـیدی از سـادات خانـدان نبوت از دنیـا می رود، کسـی جنـازه او را تشـییع نمی کنـد و قـبر او گچکاری نمی شود، اما چون دلقک و مسـخره ای و بازیگری از آل عباس بمیرد تمام عدول (عدول دار القضاء) و قاضـیان در تشیع جنازه او حاضر می شوند و قائدان و والیان برای او مجلس عزاداری بپا می دارند! دهریان و سوفسطائیان از شرّ ایشان (آل عبـاس) در امانند، لیکن آنها هرکس را شـیعه بداننـد به قتل می رساننـد. هر کس نام پسـرش را «علی» بگـذارد، خونش را می ریزنـد. شاعر شـیعه چون در مناقب وصـی و معجزات نبی شـعر بگویـد، زبانش را می برنـد و دیوانش را پاره می کنند. هارون، پسر خیزران (مقصود واثق خلیفه است) و جعفر متوکل در صورتی به کسی عطا می کردند و بخشش می نمودند که به آل ابی طـالب دشـنام گویـد، ماننـد عبـدالله بن مُصـعَب زبیری و وهب بن وهب بُحتُری و مروان بن ابی حَفصَه اموی و عبـد الملک بن قُرَیْب اصـمعی و بکّار بن عبـدالله زبیری. مدت هزار ماه در منبرها به امیرالمؤمنین ناسـزا گفتند (مقصود مدت حکومت بنی امیه است) اما در وصایت او شک به خود راه ندادیم .

علویان را از یک وعده خوراک منع می کنند، در حالی که خراج مصـر و اهواز و صدقات حرمین شـریفین و حجاز به مصرف (خُنیاگرانی از قبیل) ابن ابی مریم مدنی و ابراهیم موصـلی وابن جامع سـهمی و زَلْزَلْ ضارب و بَرْصُوما زامر (سـرنا زن، نی زن) می رسـد. متوکل عباسـی دوازده هزار کنیز داشت! اما سـیدی از سادات اهل بیت، فقط یک کنیز (خـدمتکار) زنگی یا سـندی دارا بود. اموال خـالص و پـاکیزه خراج، به دلقکها و مهمانیهای مربوط به ختنه اطفال، به سـگبازان و بوزینه داران، به مخارق و علویه خنیاگر و به زرزر و عمرو بن بانه بازیگر، منحصـر شـده است! یک وعـده خوراک و یک جرعه آب را از اولاد فاطمه - علیها السـلام - دریغ می دارنـد. قومی که خمس بر آنان حلال و صـدقه حرام است و گرامی داشـتن و دوستی نسبت به ایشان واجب است، از فقر، مُشرِف به هلاـک هسـتند، یکی شمشـیر خود را گرو می گـذارد و دیگری جامه اش را می فروشـد. آنان گناهی ندارنـد جز اینکه جـدشان نبی و پـدرشان وصـی و مادرشان فاطمه و مادر مادرشان خـدیجه و مذهبشان ایمان به خدا و راهنمایشـان قرآن است. من چه بگویـم دربـاره قومی که تربت و قبر امام حسـین - علیه السـلام - را شـخم زدنـد و در محل آن زراعت کردند و زائران قبرش را به شهرها تبعید نمودند...(۵۵)

ص: ۵۰۲۳

قتل متوکل و خلافت منتصر

سرانجام متوکل، شبی که در بزم شراب در کاخ حکومت به مستی فرو رفته بود، با نقشه قبلی فرزندش «منتصر» و با همکاری ترکان، همراه وزیرش «فتح بن خاقان» کشته شد (شوال ۲۴۷) و منتصر به خلافت رسید(۵۶).

ماجرای قتل متوکل بدین ترتیب بود که وی ندیمی داشت بنام «عباده مخنّث». عباده در مجلس متوکل متکّایی روی شکم خود زیر لباسش می بست و سر خود را که موهایش ریخته بود، برهنه می کرد و در برابر متوکل به رقص می پرداخت و آوازه خوانان همصدا چنین می خواندند: «این مرد طاسِ شکم گنده آمده تا خلیفه مسلمانان شود» و مقصودشان از این جمله «علی» - علیه السلام - بود. متوکل نیز شراب می خورد و خنده مستانه سر می داد. در یکی از روزها که عباده طبق معمول به همین کیفیت مسخرگی می کرد، منتصر در مجلس حاضر بود. وی از دیدن این منظره ناراحت شد و با اشاره، عباده را تهدید کرد.

عباده از ترس ساکت شد. متوکل پرسید: چه شده؟ عباده برخاست و علت را بیان کرد. در این هنگام منتصر بپا خاست و گفت: ای امیر المؤمنین! آن کسی که این شخص ادای او را در می آورد و مردم می خندند، پسر عموی تو و بزرگ خاندان تو است و مایه افتخار تو محسوب می شود. اگر خود می خواهی گوشت او را بخوری بخور، ولی اجازه نده این سگ و امثال او از آن بخورند. متوکل با تمسخر، به آوازه خوانان دستور داد که همصدا این شعر را بخوانند:

غار الفتی لابن عمّه راءس الفتی فی حِرِ امّه این جوان به خاطر پسر عمویش به غیرت در آمد.

سر این جوان در... مادرش باد!(۵۷)

به دنبال این قضیه بود که منتصر با نقشه قبلی با همکاری ترکان پدر را به قتل رساند.

منتصر برخلاف پدر، دوستی با علی و خاندان او را آشکار ساخت و به مردم دستور داد به زیارت حسین بن علی – علیه السلام – بروند و به علویان که در زمان پدرش در بیم و وحشت به سر می بردند، ایمنی داد(۵۸).

از این گذشته، سه اقدام بزرگ را به مورد اجرا گذاشت:

۱ – فدک را به علویان پس داد.

۲ – موقوفات علویان را به آنان مسترد کرد.

۳ – والی مدینه بنام «صالح بن علی» را که با بنی هاشم بدرفتاری می کرد، بر کنار کرد و به جای او «علی بن الحسین» را به این سمت منصوب کرد و توصیه نمود که از نیکی و خدمت به بنی هاشم دریغ نورزد(۵۹).

ولی از آنجا که دوران خلافت منتصر کوتاه بود، پس از وی باز اختناق و فشار از سر گرفته شد.

امام هادی، رویاروی فقیهان درباری

با آنکه سیاست خلفای عباسی این بود که توجه مردم را به فقهای درباری جلب کنند و آراء و فتاوای آنان را به رسمیت بشناسند، اما در مدت اقامت امام هادی در سامراء چندین بار در میان فقهای وابسته به دربار اختلاف فتوا به وجود آمد و ناگزیر برای حل مشکل به امام مراجعه کردند و امام با دانش امامت و استدلال روشن، چنان مسئله را شکافت که فقها در برابر آن ناگزیر به تحسین شدند.

اینک دو نمونه از این گونه موارد را ذیلاً از نظر می گذرانیم:

۱ -

کیفر مسیحی زناکار

روزی یک نفر مسیحی را که با زن مسلمانی زنا کرده بود، نزد متوکل آوردند. متوکل خواست در مورد او حد شرعی اجرا شود، در این هنگام مسیحی اسلام آورد. «یحیی بن اکثم» قاضی القضات گفت: اسلام آوردن او، کفر و عملش را از میان برده و نباید حدّ در مورد او اجرا شود. برخی ار فقها گفتند باید سه بار در مورد او حد جاری شود. برخی دیگر به گونه ای دیگر فتوا دادند. وجود اختلاف آراء و فتاوا، متوکل را مجبور ساخت تا از امام هادی - علیه السلام - استفتا کند. مسئله را در محضر امام مطرح کردند. امام پاسخ داد: «آنقدر باید شلاق بخورد تا بمیرد».

فتوای امام با مخالفت شدید «یحیی بن اکثم» و سایر فقها روبرو گردید و گفتند: این فتوا در هیچ آیه و روایتی وجود ندارد و از متوکل خواستند که نامه ای به امام نوشته مدرک این فتوا را بپرسد. متوکل موضوع را به امام نوشت. امام در پاسخ پس از بسم الله نوشت: «فَلَمّا رَاءوْا بَاءسَنا آمَنّا بِاللهِ وَحْدَهُ وَ کَفَرْنا بِما کُنّا بِهِ مُشْرَکِینَ فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ ایْمانُهُمْ لَمّا رَاءوا بَاءسَنا سُنّه اللهِ الّتِی قِدْ خَلَتْ فِیْ عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبطَلُونَ»(۶۰).

«هنگامی که قهر و قدرت ما را دیدند، گفتند: به خدای یگانه ایمان آوردیم و به بتها و عناصری که آنها را شریک خدا قرار داده بودیم، کافر شدیم، ولی ایمانشان به هنگام دیدن قهر و قدرت ما، سودی ندارد. این سنت و حکم الهی است که در میان بندگان وی جاری است و پیروان باطل در چنین شرائطی زیانکار شدند.»

ص: ۵۰۲۶

متوکل، پاسخ مستدل امام را پذیرفت و دستور داد حد زناکار طبق فتوای امام اجرا شود(۶۱).

امام با ذکر این آیه شریفه، به آنان فهماند: همان طور که ایمان مشرکان، عذاب خدا را از آنها باز نداشت، اسلام آوردن این مسیحی نیز حد را ساقط نمی کند.

۲ -

نذر متوکل

روزی متوکل بیمار شد و نذر کرد که اگر شفا یابد، تعداد «کثیری» دینار (= سکه زر) در راه خدا صدقه بدهد. هنگامی که بهبود یافت، فقها را گرد آورد و پرسید چند دینار باید صدقه بدهم که «کثیر» محسوب شود؟ فقها در این باره فتاوای مختلف دادند متوکل ناگزیر مسئله را از امام هادی سؤال کرد. امام پاسخ داد که باید هشتاد و سه دینار بپردازی. فقها از این فتوا تعجب کردند و به متوکل گفتند از او بپرسید این فتوا را بر اساس چه مدرکی داده است؟

متوکل موضوع را با امام مطرح کرد. حضرت فرمود: خداوند در قرآن می فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِيْ مَواطِنَ كَثِيرَه»(۶۲): «خداوند شما (مسلمانان) را در موارد «کثیر» یاری کرده است»، و همه خاندان ما روایت کرده اند که جنگها و سریّه های زمان پیامبر(ص) اسلام هشتاد و سه جنگ است.(۶۳)

امام هادی و مکتبهای کلامی

در عصر امام هادی - علیه السلام - مکاتب عقیدتی متعددی همچون «معتزله» و «اشاعره» رواج یافته و آراء و نظریات کلامی فراوانی در جامعه اسلامی پدید آمده بود و بازار مباحثی همچون جبر، تفویض، امکان یا عدم امکان رؤیت خدا، جسمیت خدا، و امثال اینها بسیار داغ بود، از اینرو گاه امام در برابر سؤالهایی قرار می گرفت که پیدا بود از این گونه آراء و نظریات سرچشمه گرفته است. نفوذ آراء و نظریات باطل از این راه در محافل شیعه، ضرورت هدایت و رهبری فکری شیعیان را از سوی امام شدت می بخشید، از اینرو پیشوای دهم طی مناظرات و مکاتبات خود، بیپایگی مکاتب و آراء و نظریات باطل همچون جبرگرائی و جسمیت خدا و... را با استدلالهای روشن و قاطع اثبات می نمود و مکتب اصیل اسلام را پیراسته از هر گونه تحریف و تفکر باطل، به جامعه عرضه می کرد، و این یکی از جلوه های عظمت علمی آن بزرگوار بود(۶۴)

ص: ۵۰۲۷

مطالعه و بررسی حیات علمی امام نشان می دهد که اکثر مناظرات امام هادی - علیه السلام ' پیرامون این گونه موضوعات کلامی بوده و روایات متعددی از آن حضرت در این زمینه نقل شده است که برتری مبانی اعتقادی شیعه را بروشنی ثابت می کند. به عنوان نمونه می توان از نامه مفصل امام یاد کرد که در پاسخ سؤال مردم اهواز درباره موضوع «جبر» و «تفویض» نگاشته و طی آن با بیان روشن و استلال قاطع، نظریه درست را که نه جبر است و نه تفویض، اثبات کرده است(۶۵).

ولی چون این بحثها از موضوع این کتاب که بیشتر جنبه تاریخی دارد، خارج است، از توضیح و تفصیل آن صرفنظر می کنیم، و طالبین را به کتاب مربوطه ارجاع می دهیم.

مبارزه با غُلات

از جمله گروههای باطل و منحرفی که در دوران امامت امام هادی - علیه السلام - فعال بودند، گروه غلات را باید نام برد که افکار و عقاید پوچ و منحط و بی اساسی داشتند و خود را شیعه وانمود می کردند. آنان درباره امام غُلّو نموده برای او مقام اوهیّت قائل می شدند و گاهی نیز خود را منصوب از طرف امام قلمداد می کردند و بدین وسیله موجبات بدنامی شیعیان را در میان فرقه های دیگر فراهم می کردند. امام هادی از این گروه اظهار تبری نموده با آنان مبارزه می کرد و تلاش می نمود که با طرد آنان، اجازه ندهد لکه ننگی بر دامن تشیع بنشیند.

شاید بتوان گفت: علت پیدایش اعتقاد آنان به الوهیت امام، و سایر عقاید پوچ و بی اساس، امور زیر بوده است:

ص: ۵۰۲۸

الف – کرامتها، آگاهی غیبی و دیگر امور خارق العاده ای که از امام مشاهده می شد و این گروه که قادر به توجیه و تحلیل صحیح و پخته این گونه مسائل نبودند، آنها را دستاویز خرافات و بدعتها و حرکتهای ضد اسلامی قرار می دادند.

ب – این گروه منحرف می خواسند قیود و حدود و ضوابط اسلامی را زیر پا گذاشته طبق میلها و هوسهای خود رفتار کنند، از اینرو تمام محرمات اسلامی را حلال می شمردند.

ج – چشم طمع به اموال مردم دوخته بودند و می خواستند وجوهی را که شیعیان به ائمه می پداختند به چنگ آورند.

در هر حال غلات گروه خطرناك و گمراه کننده ای بودند که سران آنان افرادی همچون اشخاص زیر بودند:

۱ – علی بن حَسَکَه قمی.

۲ – قاسم یقطینی.

۳ – حسن بن محمد بن بابای قمی.

۴ – محمد بن نُصیر فهری.

۵– فارس بن حاتم.

به عنوان نمونه، عقیده علی بن حسکه بدین قرار بود:

الف – امام هادی – علیه السلام – خدا و خالق و مدبر جهان هستی است!

ب – ابن حسکه نبّی و فرستاده از جانب امام برای هدایت مردم است!

ج – هیچ کدام از فرائض اسلامی از قبیل زکات، حجّ، روزه و... واجب نیست!

محمد بن نصیر فهری نیز می گفت:

الف – امام هادی – علیه السلام – خالق و پرورگار جهان است!

ب – ازدواج با محارم از قبیل مادر، دختر، وخواهر، جایز است!

ج – لواط جایز، و یکی از راههای اعمال شهوت است که خداوند آن را حرام نکرده است!

د – ارواح مردگان در کالبد آیندگان حلول می کند (تناسخ)!

امام دهم طی نامه ها و پاسخهایی که به سؤالات شیعیان در این باره می داد، این گروه را منحرف و کافر معرفی می کرد و به شیعیان توصیه می نمود که از آنان دوری جویند.

امام در پاسخ یکی از شیعیان درباره «ابن حسکه» و عقاید باطل او، چنین نوشت:

«ابن حسکه – که لعنت خدا بر او باد ' دروغ گفته است، من او را از دوستان و پیروان خود نمی دانم، او را چه شده است؟ خدا لعنتش کند! سوگند به خدا، پروردگار، محمد۹ و پیامبران پیش از او را جز به آیین یکتا پرستی و امر به نماز و زکات و حج و ولایت نفرستاده و محمد۹ جز به سوی خدای یکتای بی همتا دعوت نکرده است. ما جانشینان او نیز بندگان خداییم و به او شرک نمی ورزیم. اگر او را اطاعت کنیم مشمول رحمت او خواهیم بود و چنانچه از فرمانش سرپیچی نماییم، گرفتار کیفرش خواهیم شد. ما بر خدا حجتی نداریم، بلکه خدا است که بر ما و بر تمامی آفریده هایش حجت دارد.

من از کسی که چنین سخنانی می گوید، بیزاری می جویم و از چنین گفتاری به خدا پناه می برم، شما نیز از آنان دوری گزینید و آنان را در فشار و سختی قرار دهید و چنانچه به یکی از آنها دسترسی پیدا کردید، سرش را با سنگ بشکنید(۶۶).

امام ضمن نامه ای به «عبیدی» از فهری و ابن بابای قمی نیز بیزاری چسته در باره آن دو چنین نوشت:

ص: ۵۰۳۰

من از فهری (محمد بن نصیر) و حسن بن محمد بن بابای قمی بیزاری می جویم و تو و تمام شیعیان را از فتنه او بر حذر می دارم و آنان را لعن می کنم. این دو تن، مال مردم را بنام ما می خورند و فتنه انگیز و مزاحم هستند. خداوند آنان را عذاب کند و گرفتار فتنه سازد.

«ابن بابا» گمان برده که من او را به نبوت برانگیخته ام و او «باب» من است! خداوند او را لعنت کند! شیطان بر او مسلط شده و او را گمراه ساخته است. اگر توانستی سر او را با سنگ بشکن! او مرا آزار داده است، خداوند در دنیا و آخرت او را معذب سازد(۶۷).

«فارس بن حاتم» نیز که گفتیم یکی از رهبران غُلات بود، از طرف امام مورد لعن و تکذیب قرار گرفت، و در اختلافی که بین او و «علی بن جعفر»(۶۸) پیش آمده بود، علی را مورد تاءیید قرار داد. انحرافها و بدعتها و گمارهسازیهای فارس به قدری زیاد بود که امام دستور قتل او را صادر نمود و بهشت را برای قاتل او تضمین کرد و نوشت:

«فارس» به اسم من دست به کارهایی می زند و مردم را فریب می دهد و آنان را به بدعت در دین فرا می خواند. خون او برای هر کس که او را بکشد، هدر است.

کیست که با کشتن او مرا راحت کند؟ من در مقابل، بهشت را برای او تضمین می کنم.

یکی از یاران امام بنام «جنید» فرمان آن حضرت را درباره او اجرا کرد و با قتل او جامعه اسلامی را از شرّ او راحت کرد(۶۹).

فتنه خلق قرآن

یکی از مهمترین و داغترین جریانهای فکری و عقیدتی در دوران امام هادی - علیه السلام - جنجال و کشمکش شدید بر سر مخلوق بودن یا مخلوق نبودن قرآن بود.

گروه «معتزله» که عقل گرای افراطی بودند و در مسائل عقیدتی کند و کاو عقلی بیش از حدی می کردند، مسئله «مخلوق» و «حادث» بودن قرآن را در ارتباط با صفات خدا مطرح کردند و با «قدیم» بودن قرآن که گروه «اشاعره» و اهل حدیث از آن جانبداری می کردند، به مخالفت برخاستند و درگیری بین طرفداران این دو بینش اعتقادی رخ داد.

به گفته اهل تحقیق، بحث پیرامون مخلوق بودن قرآن، از اواخر حکومت بنی امیه آغاز گردید (اوائل قرن دوم هجری) و نخستین کسی که این بحث را در محافل اسلامی مطرح کرد، «جَعْد بن درهم»، معلم «مروان بن محمد» آخرین خلیفه اموی، بود. او این فکر را از «ابان بن سمعان»، و «ابان» نیز از «طالوت بن اعصم» یهودی فرا گرفته بود.

«جَعْد» پس از طرح این بحث مورد تعقیب قرار گرفت و به کوفه فرار کرد و در آنجا این نظریه را به «جَهْم بن صفوان ترمذی» منتقل کرد(۷۰).

برخی بر این باورند که اعتقاد به قدیم بودن قرآن از مسیحیت به جامعه اسلامی نفوذ کرده بود، زیرا آنان «مسیح» را «کلمه الله» می دانستند و در نتیجه، کلام خدا - که از خداست - از نظر آنان «قدیم» شناخته می شد.

مؤید این نظریه این است که ماءمون در بخشنامه ای که در این مورد به «اسحاق بن ابراهیم» حاکم بغداد نوشت، «اشاعره» را متهم کرد که در مورد قرآن، همچون سخنان مسیحیان در مورد حضرت عیسی، سخن می گویند.

ص: ۵۰۳۲

در هر حال در زمان خلافت «هارون»، «بِشْر مَریسی»، که گفته می شود یهودی تبار بوده، این بحث را دنبال کرد و مدت چهل سال به ترویج فکر مخلوق بودن قرآن پرداخت و چون روزی شنید که هارون سخنان او را شنیده و وی را غیاباً به مرگ تهدید کرده است، متواری شد.

این بحث همچنـان بین دو گروه مطرح بود تـا آنکه «مـاءمون» به آن دامن زد و آتش اختلاف را شعله ورتر کرد. او که فردی دانشـمند و مطلع، آشـنا به فلسـفه و فقه و ادبیات عرب، و اهل بحث و مناظره و دقت علمی بود، از همان زمان جوانی به اعتزال گرایش داشت و از «مخلوق» بودن قرآن جانبداری می کرد. فقها و اهل حدیث می ترسـیدند مبادا وی خلیفه شود و این عقیده را ترویـج کنـد، به حدی که «فُضـیل بن عیاض» علناً می گفت: «من از خدا برای هارون طول عمر می خواهم تا از شـر خلافت ماءمون راحت باشم»! (۷۱)

حـدس آنان درست بود. ماءمون پس از رسـیدن به قـدرت، رسـماً از «معتزله» و در نتیجه از نظریه مخلوق بودن قرآن طرفداری کرد و آن را عقیـده رسـمی دولت اعلام نمـود و قـدرت دولت را جهت سـرکوبی مخالفـان این نظریه به کـار گرفت. و چـون مخالفـان که در آن زمـان اهل سـنت نامیـده می شدنـد، مقاومت نشان دادنـد، بحران به اوج خود رسـید و جریان از حـد بحث علمی و مذهبی خارج شد و به یک بحث جنجالی و حادّ عقیدتی - سیاسی تبدیل گردید و صحبت روز شد و همه جا حتی در میان عوام با حرارت مطرح گشت.

مـاءمون در سال ۲۱۸ قمری فرمـانی خطـاب به «اسـحاق بن ابراهیم»، حـاکم بغـداد، صادر کرد که بایـد تمام قضات و شـهود و محدثان و مقامات دولتی مورد آزمایش قرار گیرند، هر کس معتقد به خلق قرآن باشد، در کار خود ابقا شود و گرنه از کار بر کنار گردد (۷۲). این کار که در واقع نوعی تفتیش عقاید بود، در تاریخ، به عنوان «مِحنَهالْقُرْآن» (۷۳) مشهور شده است.

کسـی که مـاءمون - و پس از او معتصم و واثق عباسـی - را به این کـار تشویق می کرد، «ابن ابی دُؤاد»، قاضـی مشـهور دربار عباسـی بود که پس از برکناری «یحیی بن اکثم» قاضـی القضات شده بود. او که از شـهرت و آوازه بلند علمی برخوردار بود و در بـذل و بخشـش و میزان نفوذ و قدرت در دربار عباسـی با برامکه مقایسه می شد، در «مِحنَهُ القُرْآن» نقش مهمی داشت و از این رو برخی تصور کرده اند که بنیانگذار این نظریه او بوده است (که دیدیم چنین نیست).

در هر حال سـختگیری دولت عباسـی به جایی رسـید که مخالفان مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند و زندانهاپر از آنان گردید. «احمـد بن حنبـل» که در دفـاع از عقیـده خویش پافشاری می کرد، تازیانه خورد!(۷۴) و در زمـان حکومت «واثق»، «احمـد بن نصـر خزاعی» به قتل رسید و «یوسف بن یحیی بُرَیطی»، شاگرد شافعی، مورد شکنجه قرار گرفت و در زندان مصر در گذشت. «یعقوبی» در این باره داستان عجیبی نقل می کند. وی می نویسد:

«امپراتور روم به واثق خلیفه عباسـی نـامه نوشت و به او خبر داد که اسـیران بسـیاری از مسـلمانان در اختیار دارد، اگر خلیفه در مقابل آنها فدیه (سـربها) دهد، او حاضـر است اسـیران مسـلمان را آزاد کند. واثق این پیشـنهاد را پذیرفت و نمایندگانی به مرز فرسـتاد. نماینـدگان خلیفه اسـیران را که تحویـل می گرفتنـد و عقیـده آنـان را در باره مخلوق بودن قرآن می پرسـیدند، و تنها کسانی را که به این سؤال جواب مثبت می دادند، می پذیرفتند و لباس و پول در اختیارشان قرار می دادند!»(۷۵).

این سختگیریها سبب نفرت مردم از معتزله گردید، لذا وقتی که «متوکل عباسی» به خلافت رسید، جانب اهل حدیث را گرفت و به «محنه القرآن» خاتمه داد. ولی این بحث فوراً از رونق نیفتاد و تا مدتها در جامعه اسلامی مطرح بود (۷۶).

موضع امام هادی (ع)

امامان معصوم که رهبری اندیشه اصیل اسلامی را به عهده داشتند، سکوت در برابر چنین بحث و جدال فکری را ناروا شمرده، خطّ بطلان بر فکر انحرافی کشیده، اندیشه درست را مشخص می کردند و با تبیین موضع اصولی و هدایتگرانه خود، مسلمانان را از وارد شدن در چنین بحث و جدال بیهوده ای بر حذر می داشتند.

«ریّان بن صلت» به محضر امام رضا - علیه السلام - عرض کرد: نظر شما درباره قرآن چیست؟ فرمود: قرآن کلام خداست، همین! در این باره بیش از این بحث نکنید که گمراه می شوید.

سخنی که در این زمینه از امام هادی - علیه السلام - نقل شده نسبتاً گسترده و روشن است، امام در پاسخ یکی از شیعیان «بغداد» چنین نوشت (۷۷):

بسم الله الرحمن الرحیم. خداوند ما و تو را از دچار شدن به این فتنه حفظ کند که در این صورت بزرگترین نعمت را بر ما ارزانی داشته است، وگرنه هلاکت و گمراهی است. به نظر ما بحث و جدال درباره قرآن (که مخلوق است یا قدیم؟) بدعتی است که سؤال کننده و جواب دهنده در آن شریکند، زیرا پرسش کننده دنبال چیزی است که سزاوار او نیست وپاسخ دهنده نیز برای موضعی بی جهت خود را به زحمت و مشقت می افکند که در توان او نمی باشد.

ص: ۵۰۳۵

خالق، جز خدا نیست و بجز او همه مخلوقند، قرآن نیز کلام خداست، از پیش خود اسمی برای آن قرار مده که از گمراهان خواهی گشت. خداوند ما و تو را از مصادیق سخن خود قرار دهد که می فرماید: (متقیان) کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می ترسند و از روز جزا بیمناکند(۷۸).

این موضعگیری امامان باعث شد که شیعیان از این درگیریها بدور باشند و گرفتار بدعت و گمراهی نشوند.

شاگردان مکتب امام هادی (ع)

گرچه - به تفصیلی که گفتیم - عصر زندگی امام هادی عصر اختناق و استبداد بود امام، برای فعالیت فرهنگی در سطح گسترده آزادی عمل نداشت و از این نظر فضای جامعه با عصر امام باقر - علیه السلام - بویژه عصر امام صادق - علیه السلام - تفاوت فراوان داشت ؛ اما آن حضرت در همان شرائط نامساعد، علاوه بر فعالیتهای فرهنگی از طریق مناظرات، مکاتبات، پاسخگویی به سؤالها و شبهات، و تبیین بینش درست در برابر مکاتب کلامی منحرف، راویان و محدثان و بزرگانی از شیعه را تربیت کرد و علوم و معارف اسلامی را به آنان آموزش داد و آنان این میراث بزرگ فرهنگی را به نسلهای بعدی منتقل کردند.

شیخ طوسی، دانشمند نامدار اسلام، تعداد شاگردان آن حضرت در زمینه های مختلف علوم اسلامی را ۱۸۵ نفر می داند (۷۹).

در میان این گروه، چهره های درخشان علمی و معنوی و شخصیتهای برجسته ای مانند: فضل بن شاذان، حسین بن سعید اهوازی، ایوب بن نوح، ابوعلی (حسن بن راشد) حسن بن علی ناصر کبیر، عبدالعظیم حسنی (مدفون در شهر ری) و عثمان بن سعید اهوازی به چشم می خورند که برخی از آنان دارای آثار و تاءلیفات ارزشمند در زمینه های مختلف علوم اسلامی هستند و آثار و خدمات علمی و فرهنگی آنان در کتابهای رجال بیان شده است.

شهادت امام

امام هادی – علیه السلام – با آنکه در سامراء تحت کنترل و مراقبت قرار داشت، اما با وجود همه رنجها و محدودیتها هرگز به کمترین سازشی با ستمگران تن نداد. بدیهی است که شخصیت الهی و موقعیت اجتماعی امام و نیز مبارزه منفی و عدم همکاری او با خلفا، برای طاغوتهای زمان هراس آور و غیر قابل تحمل بود، و پیوسته از این موضوع رنج می بردند. سرانجام تنها راه را خاموش کردن نور خدا پنداشتند و در صدد قتل امام برآمدند و بدین ترتیب امام هادی نیز مانند امامان پیشین با مرگ طبیعی از دنیا نرفت، بلکه در زمان «معتزّ»، مسموم گردید (۸۰) و در رجب سال ۲۵۴ هجری به شهادت رسید و در سامراء، در خانه خویش به خاک سپرده شد (۸۱).

تلاش ها و مبارزات فرهنگی امام هادی (ع)

اشاره

نویسنده:ابوالفضل هادی منش

تلاش ها و مبارزات فرهنگی امام هادی (ع)

گذری بر اوضاع فرهنگی جامعه

دوران امامت امام علی النقی علیه السلام به دلیل گسترش فرهنگی در گرایش های اعتقادی و بحث های علمی که از برخورد میان مکتب های کلامی و تحولات فرهنگی مختلف ناشی شده بود از ویژگی خاصی برخوردار است. در این دوران، مکتب های عقیدتی گوناگونی چون «معتزله» و «اشاعره» گسترش یافته و پراکندگی آرای فراوانی در سطح فرهنگی جامعه پدید آمده بود. مباحثی کلان چون جبر و تفویض، ممکن یا ناممکن بودن رؤیت خداوند، تجسیم و مباحثی از این قبیل، افکار عمومی جامعه را دست خوش تاخت و تازهای فکری کرده بود. سرچشمه این تحولات فکری، در رویکرد دولت عباسی به مسائل علمی و فرهنگی و نیز هجوم فلسفه و کلام دیگر ملل به سوی جامعه مسلمانان خلاصه می شود. دستگاه حکومتی، کتاب های علمی دانشمندان ملل دیگر را به عربی ترجمه می کرد و در اختیار مسلمانان می گذاشت. این روند از زمان مأمون آغاز شد و به تدریج ادامه یافت و به اوج خود رسید. او تلاش فراوانی در ترجمه کتاب های دیگر ملل، به ویژه یونان داشت و بودجه بسیاری را در این راه هزینه کرد.

ص: ۵۰۳۷

«جرجی زیـدان» در این باره می نویسـد: «مأمون هم وزن کتاب های ترجمه شـده طلا می داد و به قدری به ترجمه کتابها توجه داشت که روی هر کتابی که به نام او ترجمه می شـد، از خود علامتی می گـذاشت و مردم را به خواندن و فرا گرفتن آن علوم تشویق می کرد. با دانشمندان خلوت می نمود و از معاشرت با آنان لذت می برد».(۱)

پس از آن، این روند تا آنجا ادامه یافت که ثروتمندان و بزرگان دوره عباسـی نیز به این کار مبادرت ورزیدند و دانشمندان را گرامی داشـتند. رفته رفته تعـداد کتاب فروشان و کاغـذ فروشان در بغـداد فزونی می یافت و انجمن های علمی و ادبی تشـکیل می شـد و مردم بیش از هر کار به مباحثات علمی و مطالعه می پرداختنـد. این رویه همچنان در دوره عباسـی رو به رشد نهاد و کتـاب هـای بسـیاری از زبـان هـای یونـانی، سـریانی، هنـدی، نبطی و لاتین ترجمه گردیـد.(۲) عباسـیان لحظـه ای دانشـمندان غیرمسـلمان را از خود دور نمی کردنـد. متوکل و مهتـدی، دانشـمندان را بر تخت می نشاندند و با آنان شـراب می نوشـیدند و امیران و وزیران خود را در برابر آنها ایسـتاده نگه می داشـتند، به گونه ای که هیـچ بزرگی در مقابل آنها حق نشسـتن نداشت.(۳) نزدیکی بیش از حد خلفا با غیر مسلمانان و احترام بیش از اندازه به آنها، عقاید شوم و ضد اسلامی آنها را به روشنی برملا می سـاخت. بـه خـوبی آشـکار است که این احـترام و صـرف آن همه بـودجه هـای هنگفت، صـرفاً جهت دانش پروری و علم دوستی نبوده است. آنـان بـا جمع آوری کتـاب های علمی گوناگون جایگاهی مناسب را در گسترش مناظره های علمی فراهم آوردند که اهداف مشخص و از پیش تعیین شده ای را در این موضوع دنبال می کرد.

ص: ۵۰۳۸

البته آنچه از بررسی زندگی علمی امام هادی علیه السلام در مناظره های علمی به دست می آید، برتری مبانی اعتقادی شیعه را در این برهه از زمان آشکار می سازد. گذشته از این مطالب، پیدایش این همه آرا و نظرات گوناگون، سبب آشفتگی در اوضاع فرهنگی و اجتماعی گردیده و حاصل این آشفتگی، در پیدایش گروه های گوناگونی چون: غلات، واقفیه، صوفیه، مجسّمه و... نمود یافت. حاکمیت نیز از این آشفتگی فرهنگی، برای دست یابی به اهداف خود بهره می جست. عباسیان می خواستند از این جریان ها به عنوان حربه ای برای تضعیف مبانی فکری و اعتقادی مسلمانان بهره برداری کنند.

در این میان، تیز بینی امام در شناخت خط توطئه و استحاله فرهنگی، نقشه های دین ستیزانه آنان را آشکار می ساخت. اگر چه مراقبت شدید از ایشان، اندکی آنان را در رسیدن به هدف ننگین شان یاری می داد و عدم دسترسی به امام، مشکلات جامعه اسلامی را افزون تر می کرد، ولی امام با نهایت درایت، در خنثی کردن این توطئه های فرهنگی می کوشید.

تلاش های گسترده امام در زمینه های فرهنگی

یکی از پر دامنه ترین تلاش های امام در دوران زندگی شان، فعالیت های ایشان در زمینه های فرهنگی بود که برخی از مهمترین آنها در قالب های ذیل انجام می پذیرفت؛

۱. مبارزه فرهنگی با گروه های منحرف عقیدتی

همان گونه که گفته شد، دوران امام هادی علیه السلام، اوج پیدایش مکتب های گوناگون عقیدتی بود که بستر آن با ایجاد فضای فکری از سوی حکومت عباسی فراهم شده بود. گردانندگان و نظریه پردازان این حرکت ها را نیز مشتی عناصر فریب خورده، فرصت طلب و سودجو تشکیل می دادند. این گروه ها عبارت بودند از:

ص: ۵۰۳۹

الف) غلات

«غلات»، انسان هایی تندرو، افراطی و بی منطق بودند که درباره امامت، مبالغه بیش از اندازه نموده و امام را تا سر حد الوهیت و پرستش بالا می بردند و با بهره گیری از عقاید انحرافی خویش، بسیاری از واجبات الهی را حرام و بسیاری از گناهان کبیره را بر خود حلال شمرده بودند.

گاه خود را از سوی امام، که خدا قلمداد شده بود، پیامبر معرفی کرده و بسیاری از موجبات بدنامی شیعه را در عصر گسترش فرهنگ ها فراهم می آوردند. آنان سعی داشتند تا وجوهاتی را که مردم ساده و بی آلایش به امام می پرداختند، به چنگ آورند و با تشریع بدعت های مختلف در دین، به امیال نفسانی خود رنگ شرعی و دینی بدهند اما امام به سختی با آنان مبارزه کرده، آنان را طرد می کرد.

سران این فرقه عبارت بودند از: «علی بن حسکه قمی»؛ «فارس بن حاتم»؛ «حسن بن محمد مشهور به ابن بابا قمی»؛ «قاسم یقطینی یا قاسم بن یقطین» و «محمد بن نصیر نمیری یا فهری».(۴) که هر کدام از این افراد، به گونه ای در تشریعات این گروه سهیم بودند. به عنوان نمونه علی بن حسکه قمی، امام هادی علیه السلام را پروردگار جهانیان می دانست و خود را از سوی ایشان پیامبر هدایت انسانها معرفی کرده بود. او تمامی واجبات و فروع دینی، مانند زکات، حج، روزه و... را به شدت زیر سؤال برد. محمد بن نصیر نمیری، بر بدعت های علی بن حسکه، جواز ازدواج با محارم (مادر، خواهر، دختر)، حلّیت لواط و اعتقاد به تناسخ(۵) را افزود.(۶)

امام با موضعی صریح و جدی، ضمن برائت و دوری جستن از آنان، حتی دستور قتل یکی از آنان را صادر کرد. ایشان برای نمایاندن چهره کریه آنان، در پاسخ شیعیانی که از عقاید منحرف علی بن حسکه پرسیده بودند، چنین نگاشت:

«ابن حسکه – که نفرین خدا بر او باد – دروغ گویی بیش نیست و من او را در شمار دوستان و شیعیان خود نمی پندارم. خدا او را لعنت کند. به خدا سوگند، پروردگار جهانیان، محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم و پیامبران پیشین او را مگر به آیین یکتا پرستی و دستور به بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات و انجام حج و دوستی و ولایت بر خلق نفرستاد. او نیز مردم را جز به سوی پرستش خداوند دعوت نکرده است. ما جانشینان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم و بندگان خدا هستیم که هرگز به او شرک نخواهیم ورزید. اگر اطاعتش کنیم، رحمت او شامل حالمان شده و اگر از فرمان او سرپیچی کنیم، گرفتار عذاب دردناک او خواهیم شد. ما نمی توانیم برای خدا نشانه ای بیاوریم، ولی خدا برای ما و همه آفریدگانش، نشانه و دلیل فرو فرستاده است. من از کسی که چنین سخنانی می گوید، بیزاری می جویم و از چنین گفته هایی به خدا پناه می برم. شما نیز از آنان برائت و بیزاری جویید و آنان را در فشار قرار دهید.»

در ادامه، امام، دستور قتل آنان را صادر می کند.(۷) گفتنی است امام به قتل فارس بن حاتم که از سران غلات بود نیز فرمان داد.(۸) که به محض صدور این فرمان یکی از شیعیان امام، او را از صحنه روزگار محو و دل امام را شاد کرد.

ب) صوفیه

از دیگر اندیشه های منحرفی که با رخنه در جامعه اسلامی، سبب بدنامی شیعه و تشویش افکار عمومی جامعه مسلمانان شده بود، «تصوف» بود. پیروان این مکتب، با نمایاندن چهره ای زاهد، عارف، خدا پرست، بی میل به دنیا و پاک و منزه از پستی ها و آلایش های دنیایی، مردم را گمراه می کردند. آنها نیز چون غلات از همگی این عنوان ها در راستای اهداف سود جویانه خود در زمینه های گونه گون بهره مند می شدند. آنها در اماکن مقدسی چون مسجد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم گرد هم می آمدند و به تلقین اذکار و اوراد با حالتی خاص می پرداختند، به گونه ای که مردم با دیدن حالت آنها می پنداشتند با پرهیزکارترین افراد رو به رو هستند و تحت تأثیر رفتارهای عوام فریبانه آنان قرار می گرفتند. امام هادی علیه السلام نیز با واکنش هایی سریع و به هنگام، این توطئه عقیدتی را کشف و خنثی ساخت. نگاشته اند روزی آن حضرت با گروهی از یاران صمیمی خود در مسجد مقدس پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم نشسته بودند. گروهی از صوفیه وارد مسجد النبی صلی اللّه علیه و آله و سلّم شده و گوشه ای از مسجد را برگزیده، دور هم حلقه می زنند و با حالتی ویژه، مشغول تهلیل می شوند. امام با دیدن اعمال فریب کارانه آنها، به یاران خود فرمود:

«به این جماعت حیله گر و دو رو توجهی نکنید. اینان هم نشینان شیاطین و ویران کنندگان پایه های استوار دینند. برای رسیدن به اهداف تن پرورانه و رفاه طلبانه خود، چهره ای زاهدانه از خود نشان می دهند و برای به دام انداختن مردم ساده دل، شب زنده داری می کنند. به راستی که اینان مدتی را به گرسنگی سر می کنند تا برای زین کردن، استری بیابند. اینها لا اله الا اللّه نمی گویند، مگر این که مردم را گول بزنند و کم نمی خورند مگر این که بتوانند کاسه های بزرگ خود را پر سازند و دل های ابلهان را به سوی خود جذب کنند. با مردم از دیدگاه و سلیقه خود درباره دوستی خدا سخن می گویند و آنان را رفته رفته و نهانی، در چاه گمراهی (که خود کنده اند) می اندازند. همه این وردهایشان، سماع و کف زدنشان و ذکرهایی که می خوانند، آوازه خوانی است و جز ابلهان و نابخردان، کسی از آنان پیروی نمی کند و به سوی آنان گرایش نمی یابد. هر کس به دیدار آنها برود، چه در زمان زندگانی او و چه پس از مرگ او، گویی به زیارت شیطان و همه بت پرستان رفته است و هر کس هم به آنان کمک کند، مانند این است که به پلیدانی چون یزید و معاویه و ابوسفیان یاری رسانده است».

وقتی سخنان امام به اینجا رسید، یکی از حاضران با انگیزه ای که امام از آن آگاهی داشت، پرسشی مطرح کرد که سبب ناراحتی ایشان شد. او پرسید: «آیا این گفته ها در حالی است که آنان به حقوق شما اقرار داشته باشند؟»

ص: ۵۰۴۲

امام با تندی به او نگریست و فرمود:

«دست بردار از این پرسش! بدان که هر کس به حقوق ما اعتراف داشته باشد، هرگز این چنین مشمول نفرین و طعن و لعن ما نمی شود. (آنان که این اعمال را انجام می دهند و به حقوق ما نیز اعتراف دارند) پست ترین طایفه صوفیانند؛ چرا که تمامی صوفیان با ما مخالفند و راهشان نیز از ما جداست. آنها یهودیان و نصرانیان امت اسلامند. همین ها هستند که سعی در خاموش کردن نور الهی دارند، ولی خداوند نورش را بر همگان به طور کامل خواهد تاباند هر چند که کافران ناخشنود باشند.»(۹)

ج) واقفیه

«واقفیه» از دیگر فرقه های دوران امامت امام هادی علیه السلام بودند که امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام را نپذیرفته و پس از شهادت پدر گرامی ایشان، امام موسی بن جعفر علیه السلام، متوقف در ولایت پذیری ائمه شده و در امامت و رهبری جامعه دچار ایستایی شدند. آنان با انکار امامان پس از امام کاظم علیه السلام و موضع گیری در مقابل امامان، حتی مردم را از پیروی ایشان منع کردند. امام هادی علیه السلام نیز برای اثبات جایگاه امامت و پیشوایی خود با آنان دست به رویارویی فرهنگی زد و آنان را نیز به سان غلات و صوفیان، مشمول لعن و نفرین خود کرد تا آنان را به مردم بشناساند. در این باره «ابراهیم بن عقبه» در نامه ای به امام هادی علیه السلام می نویسد: «فدایت شوم! من می دانم که ممطوره (واقفیه) از حق و حقیقت دوری می کنند، آیا اجازه دارم در قنوت نمازهایم آنان را نفرین کنم؟» امام با صراحت تمام پاسخ مثبت داد(۱۰) و این گونه بر اندیشه های گمراه کننده آنان خط بطلان کشیدند. سرکردگی این گروه را «علی بن ابی حمزه بطائنی» بر عهده داشت که از زمان امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پرداخت مالیات های اسلامی به امام خودداری کرده و به نشانه مخالفت و رد صلاحیت ایشان، به رفتارهایی از این قبیل دست می زد. آنها رویّه خود را هم چنان تا عصر امام هادی علیه السلام ادامه دادند. روزی امام یکی از آنان، به نام «ابوالحسن بصری» را دید و چون او را قابل هدایت و بیداری یافت، به او رو کرد و فقط در یک جمله به او فرمود: «آیا زمان آن نرسیده که به خود آیی؟» سخن روح فزای ایشان در وی اثری ژرف بر جای نهاد و سبب تغییر رویه و بیداری او گردید.(۱۱)

د) مجسّمیه

این گروه می پنداشتند خداوند جسم است. آنان برداشت هایی بسیار سطحی و ابتدایی از دین داشتند و از درک مجرّدات و چیزهایی که از سیطره جسم و ماده خارج است، بسیار ناتوان بودند. از این رو، همواره بسیاری از حقایق هستی را که خارج از دایره ماده بود، انکار می کردند یا آن را تا عالم مادّه پایین می کشیدند. کم کم آنها و اندیشه های بدوی و یکسویه شان در بین شیعیان رسوخ کرد و عقاید آنان را نیز تحت تأثیر سطحی نگری و کوته بینی خود قرار داد. خبر به امام هادی علیه السلام رسید و شیعیان از امام کسب تکلیف کردند. «ابراهیم بن همدانی» در نامه ای، عقاید منحرف آنان را به عرض امام رساند و از ایشان راهنمایی خواست. او به امام نوشت که در بین شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام افرادی پیدا شده اند که تحت تأثیر این عقاید پوچ قرار گرفته اند و می پندارند که خداوند جسم است. امام در پاسخ او برای روشن شدن پیام مکتب ناب اهل بیت علیهم السلام در این زمینه نگاشت: «پاک و منزه است آن خدایی که هیچ حد و مرزی ندارد! هرگز این گونه توصیف نمی شود، هیچ مثل و مانندی ندارد و او شنوای داناست».(۱۲)

ه) باورمندان به رؤیت

اشاعره گروهی بودند که می پنداشتند خداوند را در روز رستاخیز خواهند دید. حتی آنها بر این عقیده بودند که خداوند با همین چشم مادی قابل دیدن است. شیعیان درباره این گروه به امام نامه نوشته و توضیح خواستند. امام در پاسخ نوشت:

«پایبندی به این نظریه به هیچ وجه جایز نیست. مگر نه این است که باید بین چشم شما و شی ء انعکاسی صورت گیرد که حامل نور باشد و دیدن صورت پذیرد؟ حال اگر انعکاسی و نوری در میان نباشد و این ارتباط برقرار نشود، چگونه امکان دیدن آن شی ء وجود دارد؟ در این نظریه اشتباهی بزرگ وجود دارد؛ زیرا بیننده چیزی را می تواند با چشم خود ببیند که در جسم بودن، با خود او مساوی باشد و در صورت دیده شدن، هر دو بسان هم (جسم)خواهند بود و لازمه آن، جسم دانستن خداست؛ چرا که علت ها با معلول های خود رابطه ای جدایی ناپذیر دارند».(۱۳)

بدین ترتیب، امام تفکر مخدوش و منحرف این گروه را نیز باطل اعلام کرد.

۲. تحریر رساله کلامی

از جمله تلاش های علمی - فرهنگی امام علی النقی علیه السلام در گستره اعتقادات، نوشتن رساله کلامی است که آن را به انگیزه پاسخ گویی به مشکلات اعتقادی اهالی اهواز نگاشته است. امام در این رساله، با ایراد بحث های مستدل درباره قرآن و عترت و معرفی ثقلین و لزوم تمسک به آن، مبحث جبر و تفویض را که از پیچیده ترین مسائل کلامی است، با بیانی بسیار روشن و شیوا مطرح و نقد کرده و نظر امامیه را با عنوان «الأمرُ بینَ الأمرینِ» به اثبات رسانیده است. در بخشی از این رساله آمده است:

«در این باره به گفتار امام صادق علیه السلام آغاز می کنم که فرمود: نه جبر است و نه تفویض؛ بلکه مقامی است میان آن دو که عبارت است از: تندرستی، آزادی، مهلت کافی و توشه، مانند مرکب سواری و وسیله تحریک فاعلی بر کار خود.

پس این پنج چیز است که امام صادق علیه السلام به عنوان اسباب جمع کننده فضل گرد آمده است. پس اگر بنده ای یکی از آنها را نداشته باشد، به لحاظ آن کاستی و کمبود، تکلیف از او ساقط است... همچنین روایت شده که فرمود: مردم در عقیده به سه دسته تقسیم می شوند: دسته ای می پندارند که کار به آنها وانهاده شده است که آنان خدا را در سلطه و قدرتش سست دانسته و خود را به هلاک انداخته اند. دسته ای دیگر می پندارند که خدای عزوجل بندگان را به نافرمانی مجبور ساخته و آنان را به آنچه توان انجامش را ندارند، مکلف فرموده است. اینها نیز خداوند را ستمگر می انگارند که سبب هلاک خود را با این اندیشه فراهم آورده اند. دسته ای دیگر معتقدند که خداوند بندگان را به اندازه توانشان مکلف فرموده و تکلیفی بیش از توان بر دوش آنها ننهاده است. آنها چون کار نیک انجام دهند، خدا را بستایند و چون بد کنند، از او آمرزش بخواهند که اینان به حق رسیدگانند. پس امام صادق علیه السلام خبر داده که هر کس پیرو جبر و تفویض است و به آنها اعتقاد دارد، بر خلاف حق است و من آن جبری را که هر کس بدان معتقد باشد دچار خطاست، شرح دادم و بیان کردم که کسی که پیرو واگذاری است، دستخوش باطل است. پس نظر ما میان این دو نظریه است...»

سپس حضرت به بررسی بیشتر مسئله جبر و تفویض در قالب پنج مثال دیگر می پردازد که در تفسیر تندرستی، گشوده بودن راه، سنت مهلت، توشه و انگیزه بیان می دارند و با بهره گیری از آیات قرآن و استدلال های عقلانی و با نهایت دقت و حوصله، آن را از زوایای مختلف بررسی می کنند؛ به گونه ای که مطالب با بیانی بسیار ساده، مستند و عقلانی مطرح می شوند و در عین کامل و مبسوط بودن، جمله ای را تکراری، بدون غرض و خالی از بار محتوایی لازم نمی یابیم.(۱۴)

ص: ۵۰۴۶

۳. مناظره های علمی و اعتقادی

امامان معصوم علیهم السلام چشمه های جوشان معرفت و گنجینه های دانش الهی اند و چون چراغی پر فروغ و زوال ناپذیر، فراسوی علم را با پرتو افشانی خود روشن می کنند. آنان با بیان شیوا و روشنگر خود، تاریکی نادانی را از بین برده و در هر زمان، امید نور ستیزان را نومید می ساختند.

همان گونه که پیش تر نیز بدان اشاره شد، دولت عباسی، همواره به دنبال برپایی جلسه های مناظره و گفت گوی علمی بود که برقراری این گونه جلسه ها در زمان مأمون عباسی به اوج خود رسید و این روند تا دوران امامت امام هادی علیه السلام نیز ادامه یافت. برپایی این مجالس هدفدار برای در هم شکستن چهره علمی امامان و زیر سؤال بردن دانش و حتی امامت آنان تشکیل می شد. البته با این کار، آنان نه تنها به مقصود خویش نمی رسیدند، بلکه موجب رسوایی و فضاحت آنان نیز می شد؛ چرا که آن بزرگ پیشوایان دانش و معرفت، از این فرصت برای روشن کردن اذهان عمومی و نشر فرهنگ اصیل اسلامی بهره برداری می کردند. دولت عباسی می کوشید تا با زیر نظر گرفتن امام و کنترل شدید ملاقات های ایشان با شیعیان، از روشن شدن افکار مردمی جلوگیری کند و جلوی فیضان این سرچشمه بزرگ را بگیرد، ولی برپایی نشست های علمی در تناقض با این سیاست بر می آمد و تمام تلاش های عباسیان را بیهوده می ساخت. پی گیری این سیاست متناقض از سوی سردمداران نفاق، حاکی از کوته فکری، ناکارآمدی، نارسایی در چاره جویی و بن بست های فکری آنان در برابر اهداف معین خود بود.

ص: ۵۰۴۷

متوکل عباسی برای این منظور، دو تن از دانشمندان به نام های «یحیی بن اکثم» و «ابن سکّیت» را به خدمت خواند تا نشستی علمی با امام علی النقی علیه السلام ترتیب دهند. در نشستی که به این منظور ترتیب داده شده بود، متوکل از ابن سکّیت خواست تا پرسش های خود را مطرح کند. او نیز پرسید: «چرا موسی با عصا بر انگیخته شد، عیسی علیه السلام با شفای بیماران و زنده کردن مردگان و محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم با قرآن و شمشیر؟»

امام در پاسخ فرمود: «موسی علیه السلام با عصا و ید بیضا در دوره ای بر انگیخته شد که مردم تحت تأثیر جادو قرار گرفته بودند. او نیز به همین منظور برایشان معجزه ای آورد که جادویشان را از بین ببرد و حجت را برایشان تمام سازد. عیسی علیه السلام با شفای بیماران خاص و بدون درمان و با زنده کردن مردگان بر انگیخته شد، زیرا در آن زمان پزشکی و پیشرفت های آن، مردم را شگفت زده کرده بود و او به فرمان خدا، مردگان را زنده می کرد و بیماران بی درمان را شفا می داد. محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم با قرآن و شمشیر در دوره ای بر انگیخته شد که شعر و شمشیر بر اندیشه مردم حکمرانی می کرد. او نیز با قرآن تابنده و شمشیر برنده بر شعر و شمشیرشان چیره گشت و پیام خدا را به آنان رساند و حجت را بر آنها تمام فرمود».

پاسخ امام، بسیار روشن و قانع کننده بود. ابن سکیت از روی ناچاری پرسشی بی محتوا را بیان کرد و گفت: «اکنون حجت خدا چیست؟» امام نیز با کنایه، مهر خاموشی بر زبان دشمن زد و فرمود: «عقل که به خوبی در می یابد آن که به خدا دروغ بندد، رسوا می شود». شکست ابن سکیت در این گفت گوی کوتاه و آن هم فقط با یک پرسش ساده، خشم یحیی بن اکثم را بر انگیخت. او با ناراحتی گفت: «ابن سکیت را به مناظره چه کار؟! او هم نشین نحو و شعر و لغت است». سپس کاغذی بیرون آورد که در آن پرسش های پراکنده ای را مطرح کرده بود و پاسخ را از امام به طور مکتوب خواست.(۱۵) پرسش های او درباره تأویل و تفسیر برخی آیات قرآن، گواهی زن، احکام خنثی، دلیل بلند خواندن نماز صبح و مسائلی درباره عملکرد امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. امام با نهایت دقت، ظرافت و کمال به پرسش های وی پاسخ فرمود و افزون بر اثبات جایگاه علمی خود، سیزده پرسش پیچیده و مشکل را برای شیعیان پاسخ گفت و به صورت غیر مستقیم، معارف واقعی اسلام را در اختیار خواهندگان قرار داد. پاسخ های امام هادی علیه السلام آن چنان کوبنده و دقیق بود که یحیی بن اکثم در پایان این رویارویی به متوکل گفت: «پس از این جلسه و این پرسش ها دیگر سزاوار نیست که از او درباره مسئله دیگری پرسش شود؛ زیرا هیچ مسئله ای پیچیده تر از اینها وجود ندارد (و او از عهده پاسخ گویی به همه آنها بر آمد)و موجب آشکار شدن بیشتر مراتب علمی او، موجب تقویت شیعیان خواهد شد».(۱۶)

۴. رفع شبهه های دینی

افزون بر شبهه هـای خرد و کلانـی که از سـوی دانشـمندان مزدور و فرقه هـای مرجع آن دوران در حوزه دین مطرح می شـد، کشمکش های بزرگ بر سر مسائل بنیادین و زیر بنایی اسلام، هر از چند گاهی رخ می نمود که دامنه فتنه انگیزی آن، اندیشه قشـر گسترده ای از مسـلمانان و گـاه شـیعیان را در بر می گرفت. یکی از بزرگ ترین این فتنه جویی ها، موضوع مخلوق بودن قرآن بود که مـدت ها انـدیشه مسـلمانان را به خود مشـغول ساخته بود و چه بسـیار انسان هایی که به جهت عقیده به آن، جان خود را از دست دادنـد! خلفـای عباسـی بـا مطرح سـاختن این پرسـش و نیـافتن پاسـخ دلخواه خود، مخالفـان شان را به شـدت سرکوب می کردنـد. از این دسـته «احمـد بن نصـر خزاعی» را می توان نام برد که از مخالفان دولت عباسـی بود و یک بار هم نقشه قتل واثق، خلیفه عباسـی را کشـید، ولی نافرجام ماند. خلیفه نیز برای از میان برداشـتن او با طرح این پرسـش که آیا قرآن مخلوق است یـا نه، برنامه سـرکوب او را آغاز کرد و پس از بیان پرسـش های گوناگون در این زمینه و دیگر مسائل اعتقادی، بهـانه ای برای قتل وی به چنگ آورد و او را از میان برداشت.(۱۷) واثق، احمد بن نصـر را که معتقد به خلق قرآن نبود، دست بسته از بغـداد به سامرا آورد و از او درباره خلق قرآن پرسـید. هنگامی که از عقیـده او آگاهی یافت، گردن او را زد و دسـتور داد سـرش را در بغـداد و بـدنش را در سامرا آویزان کننـد و برگه ای به گوش او آویختند که بر آن نوشـته شده بود: «این سـر احمد بن نصر است که معتقد به خلق قرآن و نفی تشبیه خداوند نیست!»(۱۸)

ص: ۵۰۴۹

معتزله که گرایشی افراطی به عقل دارند، قرآن کریم را حادث و مخلوق می دانستند و آن را از صفات باری تعالی می شمردند، ولی در برابر آنها، اشاعره به مخالفت برخاسته و قرآن را قدیم و غیرمخلوق دانستند. جرقه های این کشمکش که برخاسته از نظریه جبر یا تفویض بود، از اواخر حکومت امویان آغاز گردید و با پیدایش این دو مکتب کلامی در عصر عباسیان به اوج خود رسید. تا پیش از مأمون، حکمرانان عباسی گرایش شدید و تعصب بسیاری بر نظر اشاعره و جبرگرایی داشتند و معتزلیان را به شدت شکنجه و سرکوب می کردند. با به حکومت رسیدن مأمون، ورق برگشت و مخالفان معتزله و نظریه خلق قرآن با حربه های گوناگون از صحنه روزگار پاک می شدند! پس از مأمون نیز خلفای عباسی از او پیروی کردند و کسانی را که به عقاید معتزله پایبند نبودند، شکنجه می کردند یا از میان برمی داشتند.

هنگامی که متوکل به حکومت دست یافت، دوباره به عقاید اشاعره پیوست و این بار قربانیان این ماجرا، معتزلیان بودند! در گیر و دار این آشوب زدگی های اعتقادی، امام هادی علیه السلام پیشوای اندیشه اسلامی، وارد عرصه شد و با بدعت شمردن این بحث ها، خط سیر مکتب ناب اسلامی را برای پیروان خود ترسیم کرد. ایشان برای تنویر اذهان پیروان خود در بغداد نوشت:

«به نام خداوند بخشایشگر مهرورز. پروردگار ما را از فتنه های این روزگار در پناه دارد که در این صورت بزرگ ترین مرحمت را در برابر ما به انجام رسانیده است که در غیر آن، چیزی جز نابودی و بدبختی دستاورد کسی نخواهد شد. نظر من درباره جدالی که بر سر (مخلوق بودن یا نبودن) قرآن در گرفته، این است که آن بدعتی بیش نیست که در گناه این بدعت پرسش کننده و پاسخ دهنده، هر دو یکسانند؛ چرا که برای پرسش کننده سودی در بر نخواهد داشت (و به واقع آن دست نمی یابد) و برای پاسخ دهنده نیز جز رنجی ناشی از طرح موضوعی که از فهم و درک او خارج است، باقی نخواهد ماند. همانا خالقی جز خدا وجود ندارد و جز او، همه آفریدگانش هستند. قرآن نیز کلام خداوند بزرگ است. پس از پیش خودتان بر آن نامی قرار ندهید که از گمراهان خواهید بود و خداوند شما و ما را در شمار افراد این آیه قرار دهد که فرمود: آنان کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می ترسند و از روز جزا سخت در وحشتند».(۱۹)

و این گونه شیعیان را از آشفتگی فکری بیرون آوردند.(۲۰) این پرسش پیش تر نیز از امامان پرسیده شده بود که از امام رضا علیه السلام پرسیدند و امام قاطعانه پاسخ داد: «قرآن کلام خداست، همین و بس!»(۲۱) بدین ترتیب، امام با تبیین موضعی اصولی و روشنگرانه در این بحث، شیعیان را از کاوش در این گونه بحث و جدل هایی که ثمره ای در بر ندارد، بر حذر داشته و نظر خود را بیان کرده اند.

پی نوشت ها:

۱) جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، تهران، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۳ ش، ج ۳، ص ۲۱۶.

۲) همان.

۳) همان، ص علیه السلام ۲۳۷.

۴) باقر شریف قرشی، حیاه الامام علی الهادی علیه السلام، بیروت، دار الاضواء، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق، ص ۴۶۸.

۵) حلول ارواح مردگان در کالبدی غیر از بدن مادی خود فرد.

۶) حیاهالامام علی الهادی علیه السلام، ص ۴۶۹؛ ابا جعفر محمد بن حسن الطوسی، رجال کشی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش، ص ۵۲۰.

۷) محمد بن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا، ج ۱۸، ص ۵۵۵.

۸) رجال کشی، ص ۵۱۸.

۹) شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۸.

۱۰) رجال کشی، ص ۴۶۰.

۱۱) سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث فی طبقات الرواه، منشورات آیه الله الخویی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۲۵۹.

۱۲) شیخ صدوق، التوحید، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۷۸ ه . ق، باب تجسیم و صوره، ص ۱۰۰.

۱۳) احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، الاحتجاج، قم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ق، ج ۲، ص ۴۸۶.

۱۴) ابن شعبه الحرّانی، تحف العقول، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۸۴ ق، ص ۴۹۶.

۱۵) محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۳ ق، ج ۵۰، ص ۱۶۴.

۱۶) همان.

۱۷) محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، بیروت، روائع التراث العربی، بی تا، ج ۹، ص ۱۳۴.

۱۸) جلال الدین السیوطی، تاریخ الخلفاء، بیروت، دار القلم، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق، ص ۳۸۴؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۳۴.

۱۹) انبیاء، ۴۹.

۲۰) التوحید، ص ۲۲۳.

۲۱) همان

عوامل تبعید امام هادی علیه السلام

اشاره

نویسنده:عباس کوثری

عوامل تبعید امام هادی علیه السلام

امام هادی پس از سپری کردن سیزده سال از دوران امامت خویش، از سوی متوکل به سامرا احضار شد و به ناچار بیست سال(۱) و به عقیده برخی یازده یا نوزده سال(۲) در سامرا اقامت گزید. اینکه چه عواملی سبب شد تا او به سامرا تبعید شود، موضوعی است که در این مقاله آن را بررسی می کنیم.

نفوذ اجتماعی امام(ع)

امامان در دوران انزوا و فشار، بر قلب ها حکومت می کردند و این خود عاملی بود که خلفای ستمگر همواره پایه های حکومت خود را متزلزل بدانند. روزی هارون، پیشوای هفتم امام موسی بن جعفر(ع) را کنار کعبه دید، به او گفت: تویی که مردم پنهانی با تو بیعت می کنند و تو را به پیشوایی برمی گزینند؟

امام فرمود: «اَنا امام القلوب و انت امام الجسوم؛ من بر دل های مردم حکومت می کنم و تو بر بدن ها».(۳)

جلوه هایی از نفوذ معنوی

صقر بن ابی دلف می گوید: هنگامی که امام هادی(ع) را به سامرا آوردند، تصمیم گرفتم به خدمت آن حضرت بروم و از

حال او جویا شوم. آن حضرت در نزد رزّاقی، دربان متوکل عباسی، محبوس بود. چون رزّاقی مرا دید، دستور داد وارد شوم. پرسید: برای چه کار آمده ای؟ گفتم: خیر است. مرا نشاند، ولی هراسان شدم. با خود گفتم: اشتباه کردم، ممکن است مرا دستگیر کند. پس از آنکه رزاقی کار مردم را انجام داد و مجلس خلوت شد، گفت: گویا آمده ای که خبر از امام خود بگیری. گفتم: مولای من کیست؟ مولای من خلیفه است. گفت: ساکت شو، مولای تو برحقّ است. نترس که من نیز بر اعتقاد تو هستم و او را امام می دانم. خدا را حمد و سپاس گفتم. سپس گفت: آیا می خواهی نزد او بروی؟ گفتم: بلی. به غلامش گفت که این فرد را نزد مرد علوی که در زندان است، بگذار و برگرد. چون به خدمت امام(ع) رسیدم، حضرت را دیدم که روی حصیری نشسته و در برابرش قبری حفر شده است. سلام کردم. فرمود: بنشین. نشستم. امام پرسید: برای چه آمده ای؟ گفتم: آمده ام از احوالت خبری بگیرم. چون نظر من بر قبر افتاد، گریان شدم. حضرت فرمود: گریان مباش که در این روزها از ایشان آسیبی به من نمی رسد. گفتم: الحمدلله. آن گاه از معنای حدیث «لاتعادوا الایّام فتعادیکم» پرسیدم. امام(ع) جواب گفت سپس فرمود: وداع کن و بیرون رو که بیم آن است که اذِیتی به تو برسانند.(۴)

یحیی بن هرثمه مأموریت داشت امام هادی(ع) را از مدینه به سامرا ببرد. وی می گوید: چون به مدینه وارد شدم، اهل مدینه بانگ و فریاد برداشتند؛ چنان که مانند آن را نشنیده بودم. برای آنان سوگند خوردم که من قصد صدمه زدن به حضرت ندارم و بدین طریق آنان را آرام کردم. از حضرت خواستم مقدمات حرکت به سامرا را آماده کنند. پس از آنکه به بغداد رسیدیم، در آغاز به دیدن اسحاق ابن ابراهیم طاطری رفتم. او والی بغداد بود. چون مرا دید، گفت: ای یحیی! این مرد (یعنی امام علی نقی(ع)) پسر پیامبر است. اگر متوکل را به کشتن او تحریک و ترغیب کنی، بدان که خونخواه و دشمن تو رسول خدا(ص) خواهد بود. در پاسخ گفتم: به خدا قسم، من جز نیکی و خوبی چیزی از او سراغ ندارم.

به سوی سامرا حرکت کردیم، پس از ورود به شهر سامرا جریان را برای وصیف ترکی، از درباریان با نفوذ متوکّل، نقل کردم. او نیز به من گفت: اگر یک مو از سر او کم شود، مسئول آن تو خواهی بود. از سخنان ابراهیم و وصیف ترکی تعجّب کردم. پس از ورود به دربار و دیدار با متوکل، گزارش سفر را به اطلاع او رساندم. دیدم متوکل نیز برای او احترام قائل است.(۵)

این حدیث بیانگر پایگاه مردمی امام(ع) در مدینه است؛ چنان که حدیث پیشین نشانگر میزان محبوبیت امام(ع) حتی در میان درباریان است.

نفوذ معنوی امام(ع) گستره ای فراتر از مرزهای عراق و مدینه داشت و شعاع نورانیت امام(ع) در همه قلب های پاک و مشتاق حضور داشت. محمد بن داود قمی و محمد طلحی می گویند: اموالی از قم و اطراف آن که شامل خمس و نذورات و هدایا و جواهرات بود، برای امام ابوالحسن هادی(ع) حمل می کردیم. در راه پیک امام رسید و به ما خبر داد که بازگردیم؛ زیرا موقعیّت برای تحویل این اموال مناسب نیست. به قم بازگشتیم و آنچه نزدمان بود، نگه داشتیم؛ تا آنکه پس از چند روز امام دستور داد اموال را بر شترانی که فرستاده بود، بار کنیم و آنها را بدون ساربان به سوی او روانه کنیم. ما اموال را به همین کیفیت حمل کردیم و فرستادیم. بعد از مدتی که به حضور امام(ع) رسیدیم، فرمود: به اموالی که فرستاده اید بنگرید. دیدم در خانه امام، اموال به همان حال محفوظ است.(۶)

گزارش کارگزاران متوکل

بریحه عباسی که مسئول نظارت بر اقامه نماز در حرم مدینه و مکه بود، در نامه ای به متوکل نوشت: اگر به مدینه و مکه نیاز داری، علی بن محمد را از آنجا بیرون ببر؛ زیرا او بیشتر مردم این ناحیه را مطیع فرمان خویش گردانیده است.(۷)

عبدالله ابن محّمد فرماندار مدینه، دیگر فردی است که نامه های زیادی علیه آن حضرت به متوکل نوشت؛ به گونه ای که سبب خشم و غضب متوکل گشت. از این رو، امام هادی(ع) به متوکل نامه ای مرقوم داشت که فرماندار مدینه به من اذیّت و آزار می رساند و آنچه درباره من نوشته، دروغ محض است.(۸)

آگاهی خلفا از جایگاه امامان

یکی از علل احضار امام به سامرا آگاهی خلفای بنی عباس از جایگاه ویژه امامان نزد شیعیان بود. آنان به خوبی می دانستند که طبق اعتقادات شیعه، امام نقش محوری دارد و نصّ امام قبلی و معجزات و احادیث رسیده از پیامبر(ص) این امر را اثبات و مشخص می سازد. همچنین آنان آگاه بودند که شیعیان، سخنان و مواضع امام را به جان و دل می خرند و چون آنان را به حکم تطهیر از هر گونه آلودگی مبرّا می دانند، خلافت کسانی جز معصومان را غاصبانه می دانند. بر این اساس، خلفا به جانشین امام قبل حسّاسیت خاصی داشتند. به عنوان مثال، ابن جوزی می گوید: نیمه شبی ابوجعفر دوانیقی مرا طلبید. چون رفتم، دیدم بر کرسی نشسته و شمعی در پیش او نهاده اند و نامه ای در دست دارد و می خواند. نامه را پیش من انداخت و گریست و گفت: این نامه محمد بن سلیمان است که خبر وفات امام جعفر صادق(ع) را نوشته است. سپس سه بار گفت:(اناالله و انا الیه راجعون) و آن گاه ادامه داد که: مثل جعفر کجا پیدا خواهد شد!؟ سپس گفت: بنویس که اگر او فرد خاصی را وصیّ کرده است، او را بطلب و گردن بزن. بعد از چند روز جواب نامه رسید که چندین نفر را وصی کرده است: خلیفه، محمد بن سلیمان، والی مدینه و دو پسر خود عبدالله و موسی و حمیده مادر موسی را. چون منصور نامه را خواند، گفت: اینها را نمی توان کشت.(۹)

ص: ۵۰۵۴

بدین جهت بود که خلفای غاصب برای مقابله با امامان، روش های مختلفی را پی می گرفتند: یا آنان را به زندان می افکندند، یا مثل امام رضا(ع) او را به مرکز خلافت فرامی خواندنـد و حتی او را ولایتعهـد خود قرار می دادند، یا همانند امام هادی(ع) و امام عسـکری(ع) آنان را به مرکز حکومت خود تبعیـد می کردنـد تا کاملاً تحت مراقبت قرار گیرند. در نهایت چون ناکام می ماندند، آنان را به شهادت می رساندند.

از این رو، متوکـل در ترفنـدی مکرآمیز نـامه ای به ظـاهر محترمانه به حضـرت می نویسـد و می خواهـد که آن بزرگوار راهی سامرّا شود. بخشی از نامه این چنین است:

«امیرالمؤمنین به منزلت شـما آگاه است، حق مراتب و خویشاوندی شما را رعایت می کند، طبق دستور شما فرمانده سپاه و امام جمعه شـهر، عبدالله ابن محمد، را که حق شما را پاس نداشته و گزارشی داده است که شما از آن مبرّا هستید، برکنار کردم... . اگر علاقه منـد به دیـدار خلیفه باشـید، می توانید به اتفاق خانواده و دوسـتان حرکت کنید. برنامه سـفر به اختیار خودتان است. اگر مایل باشید، یحیی بن هرثمه و مأمورین همراه وی در این سفر همراه شما باشند و آنان فرمان بردار شما خواهند بود».(۱۰)

یحیی بن هرثمه در آغـاز ورودش به مـدینه منزل امـام(ع) را تفتیش می کنـد و می گویـد: جز قرآن و دعا و کتاب های علمی چیزی دیگری نیـافتم. او سـپس همراهی بـا امـام(ع) را تـا بغـداد و از آنجـا به سوی سامرا عهـده دار می شود. البته امام با اکراه مـدینه را ترک می کنـد؛ چنـان که خود فرمود: «من بـا اکراه وارد سامرا شـدم».(۱۱) ملاقـات یحیی بن هرثمه با والی بغـداد و وصیف ترکی در همین سفر رخ داد که آن را نقل کردیم.

ص: ۵۰۵۵

تـا اینکه آن حضـرت وارد سـامرا می شونـد و برای اهـانت به او، ابتـدا آن بزرگوار را در کـاروان سـرای گـدایان و مسـتمندان معروف به «خان الصّیعالیک» جای می دهنـد. صالـح بن سـعید می گویـد: روزی داخل سامرا شـدم و به خدمت امام هادی(ع) رسیدم. گفتم: این ستمکاران در همه امور سعی در خاموش ساختن نور تو دارند؛ به گونه ای که شما را در چنین جایی مسکن دادند. حضـرت فرمود: ای پسر سعید! هنوز معرفت تو به منزلت ما در این پایه است؟! پس از آن، با دست مبارک خود به نقطه ای اشـاره کرد. چون نظر کردم، بسـتان هـایی دیـدم آراسته به انواع ریـاحین، و نهرهـا دیـدم که در میـان باغ ها جاری بود، و حوریـان و غلمـان بهشتی را مشاهـده کردم و از این منظره حیران شـدم. پس حضـرت فرمود: اینهـا برای ماست و ما در کاروان سرای گدایان نیستیم.(۱۲)

پس از آن امـام(ع) خانه ای را از «دلیل بن یعقوب نصـرانی» خریـد و با خانواده خود در آنجا اقامت کرد و مـدفن شـریفش نیز همان جا است.(۱۳)

پی نوشت ها:

۱ . بحارالانوار، ج ۵۰، ص۲۰۶.

۲ . منتهی الامال، ص ۳۸۴، ذکر شهادت امام هادی.

۳ . الصواعق المحرقه، ص ۲۰۴، ابن حجر هیتمی.

۴ . بحارالانوار، ج ۵۰، ص۱۹۴، نقل از معانی الاخبار، ص ۱۲۳.

۵ . همان، ج ۵۰، ص۲۰۷ و ۲۸۰؛ سیره پیشوایان، ص۵۱۸.

۶ . بحارالانوار، ج ۵۰، ص۱۸۵؛ سیره پیشوایان، ص۵۷۲.

۷ . اثبات الوصیه، ص۲۲۵؛ منتهی الامال ، ص ۳۷۷، فصل پنجم، در حرکت امام هادی از مدینه تا سامرا.

۸ . الارشاد، ص۳۱۳ و۳۱۴؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۰.

۹ . الکافی، ج۱، ص۳۱۰، باب الاشاره و النّص علی ابی الحسن موسی، ح۱۳.

۱۰ . همان، ج۱، ص۵۰۱؛ بحارالانوار، ج۵۰، ص۲۰۰ و۲۰۱.

۱۱ . همان، ج۵۰، ص۱۲۹.

۱۲ . همان، ج۵۰، ص۲۰۳.

۱۳ . حیاه الامام علیّ الهادی، ص۲۳۹.

نقش امام هادی (ع) در هدایت امت

اشاره

نویسنده:محمد جواد طبسی

نقش امام هادی (ع) در هدایت امت ❊

شرایط زمانی و مکانی هر امام معصومی یکی از القاب آنها را عینیت می بخشد؛ اگر چه همه آنها جامع تمام صفات کمال انسانی بوده اند.

از میان القاب فراوان امام دهم یک لقب از درخشش خاصی برخوردار بوده و آن هم لقب هادی است که به راستی او هادی امت، هادی گمراهان از ضلالت، و به گفته رسول خدا(ص)، هادی به سوی خدا بود(۱). حال باید به تاریخ حضور امام(ع) در مدینه برگردیم و علت اشتهار به این لقب را در آنجا ریشه یابی کنیم.

امام هادی(ع) دومین امامی است که در سن کودکی به امامت رسید. او در سال ۲۱۲ در اطراف مدینه در محلی به نام صریا(۲) چشم به جهان گشود و در پی شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام محمد تقی(ع) در سال ۲۲۰ هجری(۳) در هشت سالگی هدایت امت را بر عهده گرفت.

امامت آن حضرت بر دشمنان اهل بیت خاصه حاکمان عباسی بسیار سخت و گران آمد و بدین جهت، از همان روز های نخستین سعی در جدا سازی امام از امت داشتند.

امام و هدایت زندانبان

حاکمان بنی عباس چاره ای نداشتند، جز اینکه از دوران کودکی، امام هادی را در حصار آهنین قرار دهند و راه نفوذ در دل ها را از ایشان بگیرند. بدین جهت، از عالم ترین دانشمندان شهر مدینه کمک گرفتند تا به بهانه تعلیم و تربیت امام، او را در صریا زندانی کنند و مانع ارتباط مردم با او شوند، اما در اندک زمانی امام هادی آن چنان بر او اثر گذاشت که این عالم مدنی به نام عبدالله جنیدی، به عظمت او اعتراف کرد و در نهایت به امامت وی اعتقاد یافت.

مسعودی می نویسد: پس از رحلت امام جواد(ع)، عمر بن فرج رخّجی پس از ادای مناسک حج به مدینه آمده، عده ای از اهل مدینه و مخالفان و دشـمنان اهل بیت رسول خدا(ص) را جمع کرده، به آنها گفت: فردی که اهل کمال و ادب و دانش قرآنی او فراوان و عالم باشد، به من معرفی کنید. ضـمناً کسی باشد که ولایت اهل بیت را نیز نداشته باشد، تا این غلام را جهت تعلیم به او بسپرم و به این بهانه، تماس رافضه را با او قطع کنم.

آنان دانشمندی به نام عبدالله جنیدی را که در فضل و دانش بر اهل مدینه برتری خاصی داشت، به او معرفی کردند.

عمر بن الفرج او را احضار و حقوقی را از طرف سلطان برای او تعیین کرد و نیز به او فهماند که سلطان همانند او را برای چنین کاری انتخاب کرده است.

وی گویـد: جنیـدی پیوسـته ملازم و همراه امـام هادی(ع) در کاخی واقع در صـریا بود و شب هنگام درب را به روی امام می بست و کلید های آن را همراه خود می برد؛ به گونه ای که پیروان حضرت از شنیدن سخنان او محروم شده بودند.

محمد بن سـعید گوید: روز جمعه مرد جنیدی را دیدم. به او گفتم: آن غلام هاشـمی که تربیتش را به عهده گرفته ای، چه می گوید؟

او نگاه تنـدی به من کرد و گفت: کودک می گویی و شـیخ هاشـمی نمی گویی؟! تو را به خدا سوگند می دهم، آیا داناتر از من در مدینه سراغ داری؟ گفتم: نه.

گفت: به خدا سوگند، گاه سـخنی به او می گویم و به نظر خودم تلاش بسـیاری کرده ام، امّا به گونه ای به من پاسخ می دهد که از او استفاده می کنم. مردم نیز گمان می کنند که من به او می آموزم، در حالی که به خدا سوگند، من از او بهره می برم.

ص: ۵۰۵۸

محمد بن سعید گوید: سخن او را نشنیده گرفتم و در وقت دیگری او را ملاقات کردم و از حال آن حضرت پرسیدم و اظهار داشتم: حال آن جوان هاشمی چگونه است؟ در پاسخ به من گفت: از این سخن بگذر. سوگند به خدا که او بهترین فرد روی زمین است و او برترین کسی است که پروردگار آفریده است. او گوید: پس از گذشت چند روز بار دیگر جنیدی را در حالی ملاقات کردم که هدایت یافته و به امامت امام هادی(ع) اعتقاد پیدا کرده بود.(۴)

اگر در تمام زندگی امام هادی(ع) جز همین مورد اتفاق نیفتاده بود، همین واقعه به خوبی نقش هدایتگرانه امام همام را روشن می کند.

هشت سال تلاش در مدینه

شاید بسیاری از ناآگاهان از تاریخ اسلام باور نکنند که امام هادی(ع) در سال هایی که در مدینه منوره حضور داشت، چه تأثیری بر مردم گذاشته بود که دوست و دشمن را به حیرت واداشت.

امام به گونه ای بر دل های مردم حکومت می کرد که حسد حسودان را بر می انگیخت. از جمله کسانی که بر مقام امام هادی حسد ورزیدند، عبدالله بن محمد امام جماعت مسجد پیامبر(ص) بود که از نفوذ مردمی امام هادی(ع) به شدت خشمگین شده بود. او برای تحریک حاکم وقت تلاش وسیع و مستمری کرد و نامه ای برای متوکل نوشت و در آن از هیچ تهمتی علیه امام خودداری نورزید. امام که از جریان نوشتن نامه او با خبر شد، بی درنگ به متوکل نامه نوشت و به دفاع از خود پرداخت، اما متوکل کینه توز که نمی توانست موقعیت اجتماعی امام را در مدینه تحمل کند، یحیی بن هرثمه را به همراه سیصد نفر برای احضار امام هادی به سامرا به مدینه فرستاد.

سبط ابن جوزی از ماجرای حضور یحیی بن هرثمه در مـدینه چنین یاد می کند: یحیی می گوید: وقتی که به مدینه وارد شدم، مردم فریاد و ضجه ای زدند که هرگز مانند آن را تا آن روز کسی نشنیده بود و این فریاد و ضجّه چیزی جز برای ترس از جان امام هادی(ع) نبود. گویا آن روز قیامت بر پا شده بود.(۵)

مهم ترین پیام این جریان

بی تردید این جریان امر ساده ای نیست و باید دقت و تأمل بیشتری در آن بشود؛ چرا که متوکل عباسی با آن همه شرارتی که داشت، برای جدا کردن امام هادی(ع) از مردم مدینه بسیار محتاطانه و حیله گرانه عمل کرد؛ زیرا:

۱.در پاسخ نـامه امـام هادی(ع)، نامه ای به امام می نویسـد و با اعتراف به مقام والای آن حضـرت از او می خواهـد تا به شـهر سامرا سفر کند؛ چرا که امیرمؤمنان به شدت مشتاق دیدارش است.

۲. برای دلجویی امام(ع)، فوراً عبدالله بن محمد را که علیه امام هادی سعایت کرده بود، از منصب خویش بر کنار می کند.

۳. به محمد به فضل که جایگزین عبدالله شده بود، دستور می دهد تا به اکرام و احترام امام پردازد و فرمانبر او باشد.(۶)

۴. فرستادن سیصد نفر به همراه یحیی بن هرثمه.

اگر امـام این جایگاه را در مـدینه نـداشت، هرگز متوکل عباسـی این اقـدامات محتاطانه را انجام نمی داد و اگر ترس از درگیر شدن نیروهای طرف دار امام با نماینده اعزامی از سوی خلیفه نبود، هرگز سـیصد نفر را به همراه یحیی نمی فرستاد و این هزینه سنگین را متحمل نمی شد. در غیر این صورت، رساندن نامه به دست امام این همه نیرو نیاز نداشت.

اینها نشانه نقش هدایت امام هادی و نفوذ او در دل مردم مدینه است؛ در حالی که در شانزده سالگی آن چنان مردم شیفته اخلاق او شده بودند که دشمن را به وحشت انداخته بود.

خورشید در زندان

امام هادی(ع) از روزی که به اجبار در سامرا اقامت گزید، هجده سال تحت نظارت و مراقبت شدید مزدوران حکومت عباسی ها قرار گرفت. با وجود این کنترل شدید، او هرگز دست از هدایت امت اسلامی به ویژه پیروان و شیعیان برنداشت و نقش هدایت خود را با شدت بیشتری ایفا کرد. او بدین منظور، اقداماتی را انجام داد که در ذیل آنها را بر می شماریم.

۱. تعیین وکلا

کثرت و پراکندگی پیروان در شهر های دور و نزدیک و کثرت مراجعات و عدم دسترسی به امام به خاطر محدودیت ها و مراقبت ها علیه امام هادی(ع)، او را بر آن داشت تا در مراکز شیعه نمایندگان و وکلایی از طرف خود تعیین کند و مردم را از وجود چنیین وکلا و نمایندگانی با خبر سازد.

وکلایی که عمدتاً از چهره های محترم بودند، عبارت اند از: حسن بن راشد بغدادی(۷)، ایوب بن نوح(۸)، علی بن جعفر همانی(۹)، جعفر بن سهیل(۱۰)، عثمان بن سعید عمری(۱۱)، علی بن حسین بن عبد ربّه(۱۲)، علی بن مهزیار اهوازی(۱۳) و علی بن ریّان(۱۴).

رجال نویسان و تراجم نگاران در وثاقت هر یک از وکلا سخنانی را یادآور شده اند که به گفته شیخ طوسی و کشی و دیگران، اینان یا وکیل امام قبل بوده اند و یا وکالت از امام دیگر داشته اند، ضمن اینکه برخی از آنها، از یاران یک یا دو امام نیز بوده اند؛ مثلاً درباره حسن بن راشد گفته اند که وی از یاران امام جواد و امام صادق(ع)(۱۵) و نیز ایوب بن نوح که وکیل امام هادی و امام حسن عسکری بوده است(۱۶). درباره علی بن جعفر نیز چنین گفته اند(۱۷) و درباره جعفر بن سهیل آورده اند که وکیل امام هادی و امام عسکری و امام زمان(ع)(۱۸) و نیز عثمان بن سعید وکیل امام هادی و امام عسکری(ع) بوده اند.(۱۹)

از مطالعه و دقت در احکام وکلا و نمایندگان امام هادی(ع) نکات زیر به دست می آید:

یک: از وکلا می خواست تا هر یک در محدوده منطقه خویش عمل و از گرفتن اخذ وجوه از دیگر مناطق خودداری کنند؛

دو: از برخی نمایندگان خواست تا رابطه شان را با دیگر وکلا کاهش دهند؛

سه: پرداخت وجوه به نمایندگان تعیین شده؛

چهار: مراجعه به وکلا برای انجام کارهای شرعی حضوراً یا به وسیله مکاتبه.(۲۰)

۲. تقویت پایگاه های علمی

از دیگر نقش های محوری امام هادی(ع) در هدایت جامعه شیعی، تقویت مراکز علمی بود که در حقیقت هدایت و سرپرستی غیرمستقیم آن حضرت برای پیروان اهل بیت بود. حضرت گاهی درباره مقدس بودن یک سرزمین و گاهی درباره مردم آن و گاهی هم درباره علما و دانشمندان و لزوم پیروی از آنها، سخنان ارزشمندی را بیان می فرمودند؛ مثلاً درباره قم چند روایت از امام هادی(ع) نقل شده که بیانگر این مدعا است؛ اگر چه غیر مستقیم حضرت به موارد یاد شده اشاره فرموده است.

مفید در اختصاص نقل کرده که از علی بن محمد عسکری(ع) از پدر از جدش امیرمؤمنان از رسول خدا(ص) نقل شده که فرمود: وقتی که مرا به آسمان چهارم می بردند، نگاهم به گنبدی از لؤلؤ افتاد که چهار گوشه داشت و چهار درب را دیدم که همه اش از استبرق سبز بود.

به جبرئیل گفتم: این گنبد چیست که در آسمان چهارم چیزی بهتر از آن نیافتم؟

گفت: حبیب من، ای محمد! این صورت و نقش شهری است که به آن قم گفته می شود و در آن بندگان مؤمن به خدا جمع شوند و منتظر شفاعت محمد(ص) در قیامت هستند و پیوسته همّ و غم و اندوه پی در پی بر آنها جاری می شود.

گوید: از علی بن محمد عسکری پرسیدم: چه هنگام اینان منتظر فرج خواهند بود؟

امام فرمود: زمانی که آب بر آن سرزمین جاری شود.(۲۱)

در روایت دیگری از حضرت عبدالعظیم حسنی روایت شده: از علی بن محمد عسکری(ع) شنیدم که می فرمود: اهل قم و اهل آبه (آوه) آمرزیده شده هستند؛ زیرا به زیارت جدم علی بن موسی الرضا به طوس می روند.(۲۲)

امام هادی(ع) همانند امامان گذشته، به این شهر مقدس و این پایگاه عظیم تشیع عنایت خاصی داشتند و همین عنایت ویژه سبب شد که این پایگاه عظیم، بسیار رشد کند و از عصر امام صادق به بعد، به عنوان پایگاه علمی شیعه در جهان اسلام مطرح شود. وجود وکلای معصومان در این شهر و نیز علمای بزرگی که پیوسته مورد نظر معصومان بودند، به بعد علمی این شهر کمک فراوانی کرد.(۲۳)

۳. تأیید فقها و ارجاع به آنها

امام هادی(ع) با احترام و تکریم و تعظیم صحابه امامان پیش از خود که مورد وثوق بودند، مردم را به آنها ارجاع می داد؛ مانند نمونه های زیر:

ابوحماد رازی می گوید خدمت امام علی النقی(ع) رسیدم و از او درباره برخی از مسائل حلال و حرام پرسیدم. هنگام وداع، آن حضرت به من فرمود: ای حماد! در ناحیه ای که هستی، اگر چیزی در امر دینت بر تو مشکل شد، از عبدالعظیم حسنی بپرس و سلام مرا هم به او برسان.(۲۴)

شیخ عباس قمی می نویسد: از برخی روایات معلوم می شود که خیران خادم وکیل آن حضرت بوده و او به خیران فرموده: «اعمل فی ذلک برأیک فان رأیک رأیي و من أطاعک أطاعني؛ به رأی خودت عمل کن؛ چرا که رأی تو رأی من است و هر که تو را اطاعت کند، گویا از من اطاعت و پیروی کرده است».(۲۵)

همچنین درباره عثمان بن سعید عمری از امام هادی(ع) پرسیده شد که گاه نمی توانم به خدمت برسیم؛ در این صورت گفته چه کسی را بپذیریم و از چه کسی اطاعت کنیم؟

امام (ع) در پاسخ آنها فرمود: ابوعمرو که ثقه و امین است، هر چه به شما بگوید، از طرف من به شما می گوید.(۲۶)

۴. ملاقات حضوری

اگر چه امام علی النقی(ع) به سبب محصور بودن، نمی توانست آزادانه با هر فرد یا گروه ملاقات کند، اما در این هجده سالی که امام در سامرا بود، افراد زیادی که از شهرهای دور و نزدیک به ملاقات امام می آمدند، به حضور پذیرفته می شدند و در ضمن ملاقات، امام با تفقد از حاضرین و مردم آن سامان، به بیان مسائل مذهبی، پاسخ به پرسش ها، دریافت حقوق شرعی، صدور دستور های لازم را صادر می فرمود.

۵. ارتباط پنهانی با پیروان

گاهی این محاصره و کنترل علیه امام هادی آن قدر شدید بودکه او نمی توانست کسی را به حضور پذیرد و از سویی، برخی از کارها باید انجام می پذیرفت. در این موارد، امام گاهی از درون زندان با برخی از افراد تماس می گرفت و از خطری که در آینده نزدیک او را تهدید می کرد با خبر می ساخت(۲۷) و گاهی هم با به کار بردن کلمات غیر عربی پیام خود را می رساند.

علی بن مهزیار گوید: غلام خودم را به خدمت امام هادی(ع) برای کاری فرستادم. وقتی که او برگشت، دیدم بسیار شگفت زده شده، علت را پرسیدم. گفت: چگونه تعجب نکنم، در حالی که پیوسته با من با زبان خودم سخن می گفت به طوری که گویا یکی از ماست.(۲۸)

ابن شهر آشوب می گوید: علت آن، پنهان کردن گفته ها از دشمن بوده است.(۲۹)

گاهی امام هادی برای حفظ جان افراد، پنهانی نماینده ای می فرستاد تا نیایند، چرا که زمان مناسب نبود، چنان که محمد بن داود قمی و محمد طلحی، مقدار زیادی خمس و نذورات و هدایا از شهر قم خدمت امام هادی(ع) می بردند. نزدیک شهر سامرا، امام با فرستادن نماینده خود آنها را برگرداند تا از طرف دولت عباسی و متوکل آسیبی به آنها نرسد.(۳۰)

۶. نامه نگاری

نامه نگاری امام و پاسخ به پرسش های فقهی و اعتقادی مردم از مهم ترین نقش هدایتی امام هادی(ع) بود و آن حضرت بسیاری از معارف الهی را از همین طریق به شیفتگان رساند.

این گونه نامه های مردم بسیار است که در کتاب های حدیثی و فقهی نام نویسنده، متن نامه و پاسخ امام آمده است. در این نوشتار کوتاه، نام برخی از نویسندگان و به موضوع نامه شان اشاره می کنیم:

ـ ابراهیم بن محمد بن عبدالرحمن همدانی، درباره وضو پس از غسل جمعه؛(۳۱)

ـ سلمان بن حفص مروزی، درباره سجده شکر؛(۳۲)

ـ علی بن محمد بن سلیمان، درباره قضای نماز شخص بیهوش؛(۳۳)

ـ ایوب بن نوح، درباره همان مورد پیشین؛(۳۴)

ـ حسین بن علی بن کسان، درباره سجده بر پنبه و کتان؛(۳۵)

۷.موضع گیری در برابر انحرافات

جامعه شیعی گاهی به انحرافاتی مبتلا می شد که ضرورت داشت امام قاطعانه وارد عمل شود و با پیام های ویژه برای برخی افراد از گسترش آن جلوگیری فرماید.

از باب نمونه، امام در برابر افراد منحرف همانند علی بن حسکه قمی که مکتب غلات را ترویج می کرد، به احمد بن محمد عیسی در پاسخ نامه اش می نویسد: اینها از دین نیست؛ از او فاصله بگیر.(۳۶)

همچنین در پاسخ برخی فرموده: اینها را ترک کنید. خداوند لعنتشان کند و اگر یکی از اینها را در جای خلوتی پیدا کردید، سر او را با سنگ بشکنید.(۳۷)

درباره محمد بن نصیر نمیری که از غلات و دارای فساد عقیدتی و اخلاقی بود، دستور لعن و طرد او را از جامعه شیعی صادر فرمود.(۳۸)

همچنین دستور قتل فارس بن حاتم قزوینی را صادر فرمود.(۳۹)

امام هادی درباره یکی از مباحث مربوط به قرآن که مسئله سیاسی روز و تبدیل به دستاویزی برای زندانی یا کشتن افراد شده بود، طی نامه به محمد بن عیسی بن عبید یقطینی، از او خواست تا پیروان و شیعیان از این فتنه فاصله بگیرند.(۴۰)

امام درباره گروه صوفیه نیز موضع منفی داشت. از این رو، در مسجد پیامبر ضمن سخنان ارزشمندی به محمد بن الحسین بن ابی الخطاب فرمود: هرگز به این گروه فریب کار اعتنا نکنید؛ چرا که اینان جانشینان شیطان و خراب کننده پایه های دین هستند.(۴۱)

پی نوشت ها:

۱ . الإنصاف، ص۱۴۱.

۲ . منتهی الامال، ج۲، ص۳۶۱.

۳ . ارشاد، مفید، ص۲۹۷.

۴ . اثبات الوصیه، ص۲۲۲.

۵ . دلائل الامامه، ص۳۱۳.

۶ . همان.

۷ . رجال شیخ طوسی، ص۴۰۰.

۸ . رجال کشی، ص۵۰۲.

۹ . غیبه شیخ طوسی، ص۲۱۲.

۱۰ . رجال شیخ طوسی، ص۴۲۹.

۱۱ . همان، ص ۴۲۰.

۱۲ . رجال کشی، ص ۵۱۰.

۱۳ . رجال نجاشی، ص۱۷۷.

۱۴ . رجال علامه حلی، ص۹۹.

۱۵ . رجال شیخ طوسی، ص ۴۰۰ و۴۱۳.

۱۶ . غیبه شیخ طوسی، ص۲۱۲.

۱۷ . رجال شیخ طوسی، ص۴۱۸ و ۴۳۲.

۱۸ . جامع الرواه، ج۱، ص۱۵۲.

۱۹ . معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۱۲۰.

۲۰ . ر. ک: حیاه الامام الهادی، ص۱۴۱.

۲۱ . الاختصاص، ص۹۸.

۲۲ . عیون الاخبار الرضا، ج۲، ص۲۶۰.

۲۳ . برای اطلاع بیشتر درباره این پایگاه بزرگ شیعه به کتاب های مربوطه از جمله می توانید به کتاب قم عاصمه الحضاره الشیعیه مراجعه فرمایید.

۲۴ . منهاج التحرک عند الامام الهادی، ص۱۴۶.

۲۵ . منتهی الامال، ج۲، ص۳۹۰.

۲۶ . حیاه الامام الهادی، ص۱۴۸.

۲۷ . کافی، ج۱، ص۵۰۰.

۲۸ . بحارالانوار، ج۵۰، ص۱۸۱.

۲۹ . بصائر الدرجات، ص۳۳۳.

۳۰ . بحار الانوار، ج۵۰، ص۱۸۵.

۳۱ . استبصار ، ج ۱، ص۱۲۶.

۳۲ . کافی، ج۳،ص۳۱۵.

۳۳ . تهذیب الاحکام، ج۳،ص۳۰۳.

۳۴ . من لایحضره الفقیه، ج۱، ص۲۳۷.

۳۵ . تهذیب الحکام، ج۲، ص۳۰۸.

۳۶ . رجال کشی، ص۵۱۷.

۳۷ . همان، ص۴۳۷.

۳۸ . همان، ص۵۲۰.

۳۹ . همان، ص۵۲۷.

۴۰ . امالی صدوق، ص۴۴۹.

۴۱ . ذرایع البیان، ج۲، ص۳۷.

امام هادی (علیه السلام)

امام هادی (علیه السلام)

پیشوای دهم شیعیان حضرت امام هادی علیه السلام در سال ۲۱۲ ه.ق در شهر صریا (نزدیک مدینه) دیده به جهان گشود. پدر ایشان حضرت امام محمدتقی جوادالائمه علیه السلام و مادرشان بانویی فاضله و عفیفه به نام سمانه است. نام مبارک ایشان علی از القابشان نقی، هادی و نجیب؛ و کنیه شان ابوالحسن می باشد.

ص: ۵۰۶۷

مدت امامت ایشان حدود ۳۴ سال است یعنی از سال ۲۲۰ ه.ق (سال شهادت امام جواد علیه السلام) تا سال ۲۵۴ ه.ق که در شهر سامرا به شهادت رسیدند. پس از شهادت، امام حسن عسکری علیه السلام بر پیکر مطهر پدر خویش نماز گزارد و پس از تشیع جنازه، ایشان را در منزل خویش به خاک سپردند.

در مورد شهادت امام هادی علیه السلام و قاتل آن حضرت اختلاف است: برخی معتمد عباسی را قاتل آن حضرت میدانند (یعنی این واقعه در زمان خلافت معتمد رخ داده است) و به عقیده ی برخی دیگر معتز عباسی، فرمان قتل آن بزرگوار را صادر و معتمد آن را اجرا کرد. (یعنی این واقعه در زمان خلافت معتز روی داده است.)

اوضاع سیاسی زمان امام هادی علیه السلام

امام علی النقی الهادی علیه السلام در سال ۲۲۰ ه.ق به امامت رسیدند. در این زمان ایشان در مدینه بودند و در آنجا به مدت ۱۳ سال وظایف امامت خود را انجام می دادند؛ مردم از این سرچشمه ی حیات معنوی و علمی و فکری سیراب می شدند و ایشان نیز به همه ی امور شیعیان رسیدگی می کردند تا این که متوکل (خلیفه ی وقت) که در دشمنی با ائمه اطهار علیه السلام مشهور بود؛ به خاطر هراسی که از نفوذ و محبوبیت امام علیه السلام در جامعه داشت ایشان را از مدینه به سامرا فراخواند زیرا احساس می کرد که باید امام را از نزدیک تحت نظر بگیرد. پس از آمدن امام به سامرا، اگرچه ایشان ظاهرا آزاد بود اما «متوکل» منزلشان را طوری انتخاب کرده بود که همواره تحت نظر باشند. او به طور مرتب دستور تفتیش منزل ایشان را صادر می کرد و تمام دیدارها و رفت و آمدها توسط نیروهای حکومتی کنترل می شد.

ص: ۵۰۶۸

او جو بسیار خفقان آمیزی را بر جامعه حکمفرما کرده بود و سختگیری و فشار زیادی را بر شیعیان اعمال می کرد:

او علویان را در محاصره ی اقتصادی قرار داده بود. به شاعران درباری مال فراوانی می داد تا در اشعار خود به ائمه علیه السلام بی احترامی کنند. او اکثر سادات جلیل القدر آن زمان را دستگیر و زندانی کرده بود. از هولناکترین اقدامات او در دوره ی حکومتش، انهدام و تخریب مرقد امام حسین علیه السلام بود. اوضاع معیشتی مردم و خصوصا علویان در زمان خلفای عباسی مخصوصا متوکل و بقیه ی خلفای هم عصر امام هادی علیه السلام، بسیار دشوار بود زیرا آنان بیت المال مسلمین را صرف خوشگذرانی هایی می کردند که به گواهی تاریخ، هزینه های مربوط به آ نها بی سابقه بوده است.

فعالیت های امام علیه السلام

امام هادی علیه السلام با این که شدیدا تحت نظر بود، اما از پای ننشست و فعالیت های خود را به شیوه ای مطابق اوضاع زمان خویش به پیش برد. از مهمترین فعالیت های ایشان این بود که به مردم از راه های گوناگون آگاهی داده و منصب امامت و مقام علمی خود را در طی سخنان خویش و در مناظرات و پرسش و پاسخ های علمی، آشکار کرده و تثبیت کنند. همچنین عدم مشروعیت حکومت بنی عباس را تبیین می کردند. یکی دیگر از محورهای فعالیت امام، آماده کردن مردم و شیعیان نسبت به غیبت حضرت مهدی علیه السلام بود. البته ایشان با نهایت احتیاط و جلوگیری از حساس شدن حکومت، این موضوع را به طور سربسته در ضمن سخنان خویش ذکر می فرمودند.

ص: ۵۰۶۹

وضعیت علمی زمان امام علیه السلام

در حکومت بنی عباس از طرف خلفا به مسائل علمی و فرهنگی تمایل نشان داده می شد. در این زمان بسیاری از کتب سایر ملل به عربی ترجمه شد و همین امر موجب شد افکار مردم و اوضاع علمی جامعه متحول شود.

همچنین مکاتب کلامی مانند اشاعره و معتزله رونق گرفته بود و شبهاتی مانند جسمیت خداوند، جبرگرایی مطلق یا اختیار مطلق، حادث یا قدیم بودن قرآن و... مطرح می شد که موضع گیری امام هادی علیه السلام و پاسخ ایشان به چنین شبهاتی، اولا اصالت و حقانیت مواضع شیعه را نشان می داد و ثانیا مسلمین را از گرفتاری در دام چنین شبهاتی حفظ می کرد.

اصحاب امام هادی علیه السلام

فضل بن شاذان: از متکلمان بزرگ شیعه در قرن سوم هجری است که از اصحاب امام هادی علیه السلام به شمار می رود.

حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام: از سادات جلیل القدری است که نسب شریفش به امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد. او از نظر علمی و عقیدتی مورد تایید امام هادی علیه السلام بود.

زیارت جامعه ی کبیره

از امام هادی علیه السلام چندین دعا و زیارت نامه برجای مانده است که از مشهورترین آنها زیارت جامعه ی کبیره است. این زیارت دارای سند صحیح بوده و از نظر بلاغت نیز در بالاترین درجه قرار دارد. شروح متعددی به فارسی و عربی بر این زیارت نوشته شده است. زیارت جامعه ی کبیره متضمن مفاهیمی بسیار عالی و مطالبی بدیع است.

از دیگر زیارات بر جای مانده از امام هادی علیه السلام، زیارت غدیر است که در آن هم خصوصیات و ویژگی های حضرت علی علیه السلام و هم حادثه ی غدیر ذکر شده است.

برخی از سخنان امام هادی علیه السلام

«الـدُّنْیا سُوقٌ رَبِـحَ فیها قَوْمٌ وَ خَسِـرَ آخَرُونَ؛ دنیا هماننـد بازاری است که عـدّه ای در آن سود می برند و عدّه ای دیگر ضـرر و خسارت متحمّل می شوند».(۱(

«النّاسُ فِی الـدُّنْیا بِالاْـمْوالِ وَ فِی الاْخِرَهِ بِالاْعْمالِ؛ مردم در دنیا به وسـیله ثروت و تجملات شـهرت می یابنـد ولی در آخرت به وسیله اعمال محاسبه و پاداش داده خواهند شد». (۲(

«مَنْ رَضِیَ عَنْ نَفْسِهِ کَثُرَ السّاخِطُونَ عَلَیْهِ؛ هر که از خود راضی باشد بدگویان او زیاد خواهند شد». (۳(

«اِنّ اللّهَ جَعَـلَ الـدّنیا دارَ بَلْوی وَالاْـخِرَهَ دارَ عُقْبی، وَ جَعَلَ بَلْوی الـدّنیا لِثوابِ الاْخِرَهِ سَـبَباً وَ ثَوابَ الاْخِرَهِ مِنْ بَلْوَی الـدّنیا عِوَضا؛ همانـا خداونـد، دنیـا را جایگـاه بلاهـا و امتحانات و مشـکلات قرار داد؛ و آخرت را جایگاه نتیجه گیری زحمات، پس بلاها و زحمـات و سـختی هـای دنیـا را وسـیله رسـیدن به مقامـات آخرت قرار داد و اجر و پـاداش زحمـات دنیا را در آخرت عطا می فرماید».(۴(

«الْعُجْبُ صـارِفٌ عَنْ طلب الْعِلْمِ، داعٍ إلیَ الْغَمْـطِ وَالْجَهْـلِ؛ خودبینی و غرور، انسان را از تحصـیل علوم باز می دارد و به سـمت حقارت و نادانی می کشاند».(۵(

پانویس

↑ اعیان الشیعه، ج۲، ص ۳۹.

↑ همان.

↑ بحارالا نوار، ج ۶۹، ص ۳۱۶،ح ۲۴.

↑ تحف العقول، ص ۳۵۸.

↑ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۹، ح ۴.

منابع:

تحلیلی از تاریخ دوران دهمین خورشید امامت امام هادی علیه السلام، علی رفیعی، مرکز انتشارات حوزه علمیه قم دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۰.

چهل داستان و چهل حدیث از امام هادی علیه السلام، عبدالله صالحی، نشر مهدی یار، قم، ۱۳۸۶.

دایره المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی، کامران فانی و بهاءالدین خرمشاهی، نشرشهید سعید محبی، ۱۳۸۳.

زندگانی امام هادی علیه السلام، محمدباقر شریف القرشی، ترجمه غلامحسین انصاری، شرکت چاپ و نشر بین الملل، تهران، ۱۳۸۸.

زندگانی تحلیلی پیشوایان ما؛ ائمه دوازده گانه علیهم السلام، عادل ادیب، ترجمه اسدالله مبشری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۶.

سیره ی پیشوایان؛ نگرشی بر زندگانی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امامان معصوم علیهم السلام، مهدی پیشوایی، با مقدمه جعفر سبحانی، موسسه امام صادق علیه السلام، قم، ۱۳۷۲.

منبع : http://wiki.ahlolbait.com

امام عسکری (علیه السلام) (۸)

چهل داستان و چهل حدیث از امام حسن عسکری (علیه السلام)

اشاره

نویسنده: عبداللّه صالحی

چهل داستان و چهل حدیث از امام حسن عسکری (علیه السلام)

۸- چاک زدن یقه پیراهن در تشییع جنازه پدر و جواب ازاشکال ذهنی

۹- هدیه دادن قلم و شفای بدخوابی

۱۰- موضوع خبرچین زندان

۱۱- امام ، شرابخوار و لوطی را نمی پذیرد

۱۲- فرق بین شیعه و دوست

۱۳- مسافرت به گرگان و حضور در جمع دوستان

۱۴- حضور جنّ و إنس بر سفره امام علیه السلام

ص: ۵۰۷۲

۳۵- پنج کار خارق العاده و بی نظیر

۳۶- آینده نگری با نگاه به جمال همسر آینده

۳۷- خبری دلنشین برای عمّه با دادن افطاری

۳۸- توان شنیدن و تحمّل علوم اءئمّه علیهم السلام ؟!

۳۹- افتخار خدمت با حفظ اسرار

۴۰- خبر از مرگ خود و درون واقفی

۴۱- پیش بینی و اهمّیت تعیین امام

۴۲- نوشیدن آب رحیل و آخرین وضوء

۴۳- مصائب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

۴۴- پنج درس ارزشمند و آموزنده

ص: ۵۰۷۳

۴۵- مدح یازدهمین اختر فروزنده

۴۶- چهل حدیث گهربار منتخب

منبع: سایت آوینی aviny.com

چهل حدیث گهربار از امام حسن عسکری (علیه السلام)

چهل حدیث گهربار از امام حسن عسکری (علیه السلام)

۱ قالَ الا مامُ بُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَری صَلَواتُ اللّهِ وَسَلامُهُ عَلَیْهِ:

إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی بَیَّنَ حُجَّتَهُ مِنْ سائِرِ خَلْقِهِ بِکُلِّ شَیْءٍ، وَ یُعْطِیهِ اللُّغاتِ، وَمَعْرِفَهَ الاْ نْسابِ وَالاْجالِ وَالْحَوادِثِ، وَلَوْلا ذلِکَ لَمْ یَکُنْ بَیْنَ الْحُجَّهِ وَالْمَحْجُوحِ فَرْقٌ.(۶۸)

ترجمه :

فرمود: همانا خداوند متعال ، حجّت و خلیفه خود را برای بندگانش الگو و دلیلی روشن قرار داد، همچنین خداوند حجّت خود را ممتاز گرداند و به تمام لغت ها و اصطلاحات قبائل و اقوام آشنا ساخت و نساب همه را می شناسد و از نهایت عمر انسان ها و موجودات و نیز جریات و حادثه ها آگاهی کامل دارد و چنانچه این امتیاز وجود نمی داشت ، بین حجّت خدا و بین دیگران فرقی نبود.

۲ قالَ علیه السلام : عَلامَهُ الاْ یمانِ خَمْسٌ: التَّخَتُّمُ بِالْیَمینِ، وَ صَلاهُ الا حْدی وَ خَمْسینَ، وَالْجَهْرُ بِبِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم ، وَ تَعْفیرُ الْجَبین ، وَ زِیارَهُ الاْ رْبَعینَ.(۶۹)

ترجمه :

فرمود: علامت و نشانه ایمان پنج چیز است : انگشتر به دست راست داشتن ، خواندن پنجاه و یک رکعت نماز (واجب و مستحبّ)، خواندن

((بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

)) را (در نماز ظهر و عصر) با صدای بلند، پیشانی را در حال سجده روی خاک نهادن ، زیارت اربعین امام حسین علیه السلام انجام دادن .

۳ قالَ علیه السلام : لَیْسَتِ الْعِبادَهُ کَثْرَهُ الصّیامِ وَالصَّلاهِ، وَ إِنَّمَا الْعِبادَهُ کَثْرَهُ التَّفَکُّرِ فی مْرِ اللّهِ.(۷۰)

ترجمه :

فرمود: عبادت در زیاد انجام دادن نماز و روزه نیست ، بلکه عبادت با تفکّر و اندیشه در قدرت بی منتهای خداوند در امور مختلف می باشد.

۴ قالَ علیه السلام : خَصْلَتانِ لَیْسَ فَوْقَهُما شَیًّءٌ: الْاَ یمانُ بِاللّهِ، وَنَفْعُ الْاَ خْوانِ.(۷۱)

ترجمه :

فرمود: دو خصلت و حالتی که والاتر از آن دو چیز نمی باشد عبارتند از: ایمان و اعتقاد به خداوند، نفع رساندن به دوستان و آشنایان .

۵ قالَ علیه السلام : قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً، مُؤْمِنُهُمْ وَ مُخالِفُهُمْ، مَّا الْمُؤْمِنُونَ فَیَبْسِطُ لَهُمْ وَجْهَهُ، وَ مَّا الْمُخالِفُونَ فَیُکَلِّمُهُمْ بِالْمُداراهِ لِاجْتِذابِهِمْ إلَی الْاَ یمانِ.(۷۲)

ترجمه :

فرمود: با دوست و دشمن خوش گفتار و خوش برخورد باشید، امّا با دوستان مؤمن به عنوان یک وظیفه که باید همیشه نسبت به یکدیگر با چهره ای شاداب برخورد نمایند، امّا نسبت به مخالفین به جهت مدارا و جذب به اسلام و احکام آن .

۶ قالَ علیه السلام : اللِّحاقُ بِمَنْ تَرْجُو خَیْرٌ مِنَ المُقامِ مَعَ مَنْ لا تَأْمَّنُ شَرَّهُ.(۷۳)

ترجمه :

فرمود: تداوم دوستی و معاشرت با کسی که احتمال دارد سودی برایت داشته باشد، بهتر است از کسی که محتمل است شرّ جانی ، مالی ، دینی و... برایت داشته باشد.

۷ قالَ علیه السلام : إیّاکَ وَ الْاَ ذاعَهَ وَ طَلَبَ الرِّئاسَهِ، فَإنَّهُما یَدْعُوانِ إلَی الْهَلَکَهِ.(۷۴)

ترجمه :

فرمود: مواظب باش از این که بخواهی شایعه و سخن پراکنی نمائی و یا این که بخواهی دنبال مقام و ریاست باشی و تشنه آن گردی ، چون هر دوی آن ها انسان را هلاک خواهد نمود.

۸ قالَ علیه السلام : إنَّ مُداراهَ أَعْداءِاللّهِ مِنْ فْضَلِ صَدَقَهِالْمَرْءِ عَلی نَفْسِهِ و إخْوانِهِ .(۷۵)

ترجمه :

فرمود: مدارا و سازش با دشمنان خدا و دشمنان اهل بیت علیهم السلام در حال تقیّه بهتر است از هر نوع صدقه ای که انسان برای خود بپردازد.

۹ قالَ علیه السلام : حُسْنُ الصُّورَهِ جَمالٌ ظاهِرٌ، وَ حُسْنُ الْعَقْلِ جَمالٌ باطِنٌ.(۷۶)

ترجمه :

فرمود: نیکوئی شکل و قیافه ، یک نوع زیبائی و جمال در ظاهر انسان پدیدار است و نیکو بودن عقل و درایت ، یک نوع زیبائی و جمال درونی انسان می باشد.

۱۰ قالَ علیه السلام : مَنْ وَعَظَ خاهُ سِرّاً فَقَدْ زانَهُ، وَمَنْ وَعَظَهُ عَلانِیَهً فَقَدْ شانَهُ.(۷۷)

ترجمه :

فرمود: هرکس دوست و برادر خود را محرمانه موعظه کند، او را زینت بخشیده ؛ و چنانچه علنی باشد سبب ننگ و تضعیف او گشته است .

۱۱ قالَ علیه السلام : مَنْ لَمْ یَتَّقِ وُجُوهَ النّاسِ لَمْ یَتَّقِ اللّهَ.(۷۸)

ترجمه :

فرمود: کسی که در مقابل مردم بی باک باشد و رعایت مسائل اخلاقی و حقوق مردم را نکند، تقوای الهی را نیز رعایت نمی کند.

۱۲ قالَ علیه السلام : ما قْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ نْ تَکُونَ لَهُ رَغْبَهٌ تُذِلُّهُ.(۷۹)

ترجمه :

فرمود: قبیح ترین و زشت ترین حالت و خصلت برای مؤمن آن حالتی است که دارای آرزوئی باشد که سبب ذلّت و خواری او گردد.

۱۳ قالَ علیه السلام : خَیْرُ إخْوانِکَ مَنْ نَسَبَ ذَنْبَکَ إلَیْهِ.(۸۰)

ترجمه :

فرمود: بهترین دوست و برادر، آن فردی است که خطاهای تو را به عهده گیرد و خود را مقصّر بداند.

ص: ۵۰۷۶

۱۴ قالَ علیه السلام : ما تَرَکَ الْحَقَّ عَزیزٌ إلاّ ذَلَّ، وَلا خَذَ بِهِ ذَلیلٌ إ لاّعَزَّ.(۸۱)

ترجمه :

فرمود: حقّ و حقیقت را هیچ صاحب مقام و عزیزی ترک و رها نکرد مگر آن که ذلیل و خوار گردید، همچنین هیچ شخصی حقّ را به اجراء در نیاورد مگر آن که عزیز و سربلند شده است .

۱۵ قالَ علیه السلام : مِنَ الْفَواقِرِ الّتی تَقْصِمُ الظَّهْرَ جارٌ إنْ ری حَسَنَهً طْفَأ ها وَ إنْ رَی سَیِّئَهً فْشاها.(۸۲)

ترجمه :

فرمود: یکی از مصائب و ناراحتی های کمرشکن ، همسایه ای است که اگر به او احسان و خدمتی شود آن را پنهان و مخفی دارد و اگر ناراحتی و اذیّتی متوجّه اش گردد آن را علنی و آشکار سازد.

۱۶ قالَ علیه السلام لِشیعَتِهِ: وُصیکُمْ بِتَقْوَی اللّهِ وَالْوَرَعِ فی دینِکُمْ وَالاْ جْتِهادِ لِلّهِ، وَ صِدْقِ الْحَدیثِ، وَداءِ الاْ مانَهِ إلی مَنِ ائْتَمَنَکِمْ مِنْ بِرٍّ وْ فاجِرٍ، وِطُولِ السُّجُودِ، وَحُسْنِ الْجَوارِ.(۸۳)

ترجمه :

به شیعیان و دوستان خود فرمود: تقوای الهی را پیشه کنید و در امور دین ورع داشته باشید، در تقرّب به خداوند کوشا باشید و در صحبت ها صداقت نشان دهید، هرکس امانتی را نزد شما نهاد آن را سالم تحویلش دهید، سجده های خود را در مقابل خداوند طولانی کنید و به همسایگان خوش رفتاری و نیکی نمائید.

۱۷ قالَ علیه السلام : مَنْ تَواضَعَ فِی الدُّنْیا لاِ خْوانِهِ فَهُوَ عِنْدَ اللّهِ مِنْ الصِدّیقینَ، وَمِنْ شیعَهِ علیّ بْنِ بی طالِبٍ عَلَیْهِ السّلامُ حَقّاً.(۸۴)

ترجمه :

فرمود: هرکس در دنیا در مقابل دوستان و هم نوعان خود متواضع و فروتنی نماید، در پیشگاه خداوند در زُمره صِدّیقین و از شیعیان امام علیّ علیه السلام خواهد بود.

۱۸ قالَ علیه السلام : إنَّهُ یُکْتَبُ لِحُمَّی الرُّبْعِ عَلی وَرَقَهٍ، وَ یُعَلِّقُها عَلَی الْمَحْمُومِ:

((یا نارُکُونی بَرْداً

))، فَإنَّهُ یَبْرَءُ بِإذْنِ اللّهِ.(۸۵)

ترجمه :

فرمود: کسی که ناراحتی تب و لرز دارد، این آیه شریفه قرآن در

((سوره نبیاء، آیه ۶۹

)) را روی کاغذی بنویسید و بر گردن او آویزان نمائید تا با إذن خداوند متعال بهبود یابد.

۱۹ قالَ علیه السلام : کْثِرُوا ذِکْرَ اللّهِ وَ ذِکْرَ الْمَوْتِ، وَ تَلاوَهَ الْقُرْآنِ، وَالصَّلاهَ عَلی النَّبیِّ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَإنَّ الصَّلاهَ عَلی رَسُولِ اللّهِ عَشْرُ حَسَناتٍ.(۸۶)

ترجمه :

فرمود: ذکر و یاد خداوند متعال ، مرگ و حالات آن ، تلاوت و تدبّر قرآن ؛ و نیز صلوات و درود فرستاد بر حضرت رسول و اهل بیتش علیهم السلام را زیاد و به طور مکرّر انجام دهید، همانا پاداش صلوات بر آن ها، ده حسنه و ثواب می باشد.

۲۰ قالَ علیه السلام : إنَّکُمْ فی آجالِ مَنْقُوصَهٍ وَیّامٍ مَعْدُودَهٍ، وَالْمَوْتُ یَتی بَغْتَهً، مَنْ یَزْرَعُ شَرّاً یَحْصَدُ نِدامَهً.(۸۷)

ترجمه :

فرمود: همانا شما انسان ها در یک مدّت و مهلت کوتاهی به سر می برید که مدّت زمان آن حساب شده و معیّن می باشد و مرگ ، ناگهان و بدون اطلاع قبلی وارد می شود و شخص را می رباید، پس متوجّه باشید که هرکس هر مقدار در عبادت و بندگی و انجام کارهای نیک تلاش کند فردای قیامت غبطه می خورد که چرا بیشتر انجام نداده است و کسی که کار خلاف و گناه انجام دهد پشیمان و سرافکنده خواهد بود.

۲۱ قالَ علیه السلام : إنّ الْوُصُولَ إلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَفَرٌ لایُدْرَکُ إلّابِامْتِطا ءِ اللَّیْلِ.(۸۸)

ص: ۵۰۷۸

ترجمه :

فرمود: همانا رسیدن به خداوند متعال و مقامات عالیه یک نوع سفری است که حاصل نمی شود مگر با شب زنده داری و تلاش در عبادت و جلب رضایت او در امور مختلف .

۲۲ قالَ علیه السلام : الْمَقادیرُ الْغالِبَهِ لاتُدْفَعُ بِالْمُغالَبَهِ، وَالاْ رْزاقُ الْمَکْتُوبَهِ لاتُنالُ بِالشَّرَهِ، وَلاتُدْفَعُ بِالاْ مْساکِ عَنْها.(۸۹)

ترجمه :

فرمود: مقدّراتی که در انتظار ظهور می باشد با زرنگی و تلاش از بین نمی رود و آنچه مقدّر باشد خواهد رسید، همچنین رزق و روزی هرکس ، ثبت و تعیین شده است و با زیاده روی در مصرف به جائی نخواهد رسید؛ و نیز با نگهداری هم نمی توان آن را دفع کرد.

۲۳ قالَ علیه السلام : قَلْبُ الاْ حْمَقِ فی فَمِهِ، وَفَمُ الْحَکیمِ فی قَلْبِهِ.(۹۰)

ترجمه :

فرمود: اندیشه حمق در دهان اوست ، ولیکن دهان و سخن عاقل در درون او می باشد. (یعنی ؛ افراد حمق اوّل حرف می زنند و سپس در جهت سود و زیان آن فکر می کنند، بر خلاف عاقل که بدون فکر سخن نمی گوید).

۲۴ قالَ علیه السلام : الْمُؤْمِنُ بَرَکَهٌ عَلَی الْمؤْمِنِ وَ حُجَّهٌ عَلَی الْکافِرِ.(۹۱)

ترجمه :

فرمود: وجود شخص مؤمن برای دیگر مؤمنین برکت و سبب رحمت می باشد و نسبت به کفّار و مخالفین حجّت و دلیل است .

۲۵ قالَ علیه السلام : لا یَشْغَلُکَ رِزْقٌ مَضْمُونٌ عَنْ عَمَلٍ مَفْرُوضٍ.(۹۲)

ترجمه :

فرمود: مواظب باش که طلب روزی که از طرف خداوند متعال تضمین شده تو را از کار و اعمالِ واجب باز ندارد (یعنی ؛ مواظب باش که به جهت تلاش و کار بیش از حدّ نسبت به واجبات سُست و سهل انگار نباشی).

۲۶ قالَ علیه السلام : جُرْءُ الْوَلَدِ عَلی والِدِهِ فی صِغَرِهِ تَدْعُو إلَی الْعُقُوقِ فی کِبَرِهِ.(۹۳)

ترجمه :

فرمود: رو پیدا کردن و جرئ شدن فرزند هنگام طفولیّت در مقابل پدر، سبب می شود که در بزرگی مورد نفرین و غضب پدر قرار گیرد.

۲۷ قالَ علیه السلام : جْمِعْ بَیْنَ الصَّلاتَیْنِ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ، تَری ما تُحِبُّ.(۹۴)

ترجمه :

فرمود: نماز ظهر و عصر را دنباله هم در اوّل وقت انجام بده ، که در نتیجه آن فقر و تنگ دستی از بین می رود و به مقصود خود خواهی رسید.

۲۸ قالَ علیه السلام : وْرَعُ النّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْههِ، عْبَدُ النّاسِ مَنْ قامَ الْفَرائِضَ، زْهَدُ النّاس مَنْ تَرَکَ الْحَرامَ، شَدُّ النّاسِ اجْتِهاداً مَنْ تَرَکَ الذُّنُوبَ.(۹۵)

ترجمه :

فرمود: پارساترین مردم آن کسی است که از موارد گوناگون شبهه و مشکوک اجتناب و دوری نماید؛ عابدترین مردم آن شخصی است که قبل از هر چیز، واجبات الهی را انجام دهد؛ زاهدترین انسان ها آن فردی است که موارد حرام و خلاف را مرتکب نشود؛ قوی ترین اشخاص آن شخصی است که هر گناه و خطائی را در هر حالتی ترک نماید.

۲۹ قالَ علیه السلام : لا یَعْرِفُ النِّعْمَهَ إلاَّ الشّاکِرُ، وَلا یَشْکُرُ النِّعْمَهَ إلاَّ الْعارِفُ.(۹۶)

ترجمه :

فرمود: کسی قدر نعمتی را نمی داند مگر آن که شکرگزار باشد و کسی نمی تواند شکر نعمتی را انجام دهد مگر آن که اهل معرفت باشد.

۳۰ قالَ علیه السلام : مِنَ الذُّنُوبِ الَّتی لا یُغْفَرُ قَوْلُ الرَّجُلِ: لَیْتَنی لاأُؤ اخِذُ إلاّ بِهذا.(۹۷)

ترجمه :

فرمود: بعضـی از گناهانی که آمرزیده نمی شود: خلافی است که شخصـی انجام دهد و بگوید: ای کاش فقط به همین خلاف عِقاب می شدم ، یعنی ؛ گناه در نظرش ناچیز و ضعیف باشد.

۳۱ قالَ علیه السـلام : بِئْسَ الْعَبْـدُ عَبْـدٌ یَکُونُ ذا وَجْهَیْنِ وَ ذالِسانَیْنِ، یَطْری خاهُ شاهِـداً وَ یَکُلُهُ غائِباً، إنْ أُعْطِیَ حَسَدَهُ، وَ إنْ ابْتُلِیَ خَذَلَهُ.(۹۸)

ترجمه :

فرمود: بـد آدمی است آن که دارای دو چهره و دو زبـان می باشـد؛ دوست و برادرش را در حضور، تعریف و تمجیـد می کند ولی در غیاب و پشت سر، بدگوئی و مذمّت می نماید که همانند خوردن گوشت های بدن او محسوب می شود، چنین شخص دو چهره اگر دوستش در آسایش و رفاه باشد حسادت می ورزد و اگر در ناراحتی و سختی باشد زخم زبان می زند.

۳۲ قالَ علیه السلام : مِنَ التَّواضُعِ السَّلامُ عَلی کُلِّ مَنْ تَمُرُّ بِهِ، وَالْجُلُوسُ دُونَ شَرَفِ الْمَجْلِسِ.(۹۹)

ترجمه :

فرمود: یکی از نشـانه هـای تواضع و فروتنی آن است که به هرکس برخورد نمـائی سـلام کنی و در هنگـام ورود به مجلس هر کجا، جا بود بنشینی نه آن که به زور و زحمت برای دیگران جائی را برای خود باز کنی -.

۳۳ قـالَ علیه السـلام : مَنْ رَضِیَ بِدُونِ الشَّرَفِ مِنَ الْمَجْلِسِ لَمْ یَزَلِ اللّهُ وَ مَلائِکَتُهُ یُصَلُّونَ عَلَیْهِ حَتّی یَقُومَ، مِنَال تَّواضُعِ السَّلامُ عَلی کُلِّمَنْ تَمُرُّ بِهِ.(۱۰۰)

ترجمه :

فرمود: کسـی که متکبّر نباشد و موقع ورود به مجلس هر کجا جائی بود بنشـیند تا زمانی که حرکت نکرده باشد خدا و ملائکه هـایش بر او درود و رحمت می فرسـتند؛ از علائـم و نشـانه هـای تواضـع و فروتنی آن است که به هر شخصـی برخورد نمودی سلام کنی .

ص: ۵۰۸۱

۳۴ قالَ علیه السلام : لاتُمارِ فَیَذْهَبُ بَهاؤُکَ، وَ لا تُمازِحْ فَیُجْتَرَأَ عَلَیْکَ.(۱۰۱)

ترجمه :

فرمود: بـا کسـی جـدال و نزاع نکن که بهـاء و ارزش خود را از دست می دهی ، با کسـی شوخی و مزاح ناشایسـته و بی مورد نکن و گرنه افراد بر تو جری ء و چیره خواهند شد.

۳۵ قـالَ علیه السـلام : مَنْ آثَرَ طـاعَهَ بَوَیْ دینِهِ مُحَمَّدٍ وَ عَلی عَلَیْهِمَاالسَّلام عَلی طاعَهِ بَوَیْ نَسَـبِهِ، قالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِهُ: لَاُؤَ ثِرَنَّکَ کَما آثَرْتَنی ، وَلَاُشَرِّفَنَّکَ بِحَضْرَهِ أ بَوَیْ دینِکَ کَما شَرَّفْتَ نَفسَکَ بِإیثارِ حُبِّهِما عَلی حُبِّ بَوَیْ نَسَبِکَ.(۱۰۲)

ترجمه :

فرمود: کسـی که مقـدّم دارد طـاعت و پیروی پیغمبر اسـلام حضـرت محمّـد و امیرالمؤمنین امـام علیّ صـلوات اللّٰه علیهما را بر پیروی از پـدر و مادر جسـمانی خود، خداونـد متعال به او خطاب می نمایـد: همان طوری که دسـتورات مرا بر هر چیزی مقدّم داشتی ، تو را در خیرات و برکـات مقـدّم می دارم و تو را همنشـین پـدر و مـادر دینی یعنی حضـرت رسول و امـام علیّ علیهما السلام می گردانم ، همان طوری که علاقه و محبّت عملی و اعتقادی خود را نسبت به آن ها بر هر چیزی مقدّم داشتی .

۳۶ قالَ علیه السلام : لَیْسَ مِنَ الْا دَبِ إظْهارُ الْفَرَحِ عِنْدَ الْمَحْزُونِ.(۱۰۳)

ترجمه :

فرمود: از ادب و اخلاق انسانی و اسلامی نیست که در حضور شخص مصیبت دیده و غمگین ، اظهار شادی و سرور کند.

۳۷ قالَ علیه السلام : مَنْ کانَ الْوَرَعُ سَجّیَتَهُ، وَالْکَرَمُ طَبیعَتَهُ، وَالْحِلْمُ خُلَّتَهُ، کَثُرَ صدیقُهُ وَالثَّناءُ عَلَیْهِ.(۱۰۴)

ترجمه :

فرمود: هرکس ورع و احتیاط در روش زندگیش ، بزرگواری و سخاوت عادت برنامه اش و صبر و بردباری برنامه اش باشد؛ دوستانش زیاد و تعریف کنندگانش بسیار خواهند بود.

۳۸ قالَ علیه السلام : عْرَفُ النّاسِ بِحُقُوقِ إخْوانِهِ، وَشَدُّهُمْ قَضاءً لَها، عْظَمُهُمْ عِنْدَاللّهِ شَناً.(۱۰۵)

ترجمه :

فرمود: هرکس حقوق هم نوعان خود را بشناسد و رعایت کند و مشکلات و نیازمندی های آن ها را برطرف نماید، در پیشگاه خداوند دارای عظمت و موقعیّتی خاصّی خواهد بود.

۳۹ قالَ علیه السلام : اِتَّقُوا اللّهُ وَكُونُوا زَيْناً وَلاتَكُونُوا شَيْناً، جُرُّوا إلَيْنا كُلَّ مَوَّدَهٍ، وَادْفَعُوا عَنّا كُلُّ قَبيحٍ، فَإنَّهُ ما قيلَ فينا مِنْ حُسْنٍ فَنَحْنُ هْلُهُ، وَ ما قيلَ فينا مِنْ سُوءٍ فَما نَحْنُ كَذلِكَ.(۱۰۶)

ترجمه :

فرمود: تقوای الهی را در همه امور رعایت کنید، و زینت بخش ما باشید و مایه ننگ ما قرار نگیرید، سعی کنید افراد را به محبّت و علاقه ما جذب کنید و زشتی ها را از ما دور نمائید؛ درباره ما آنچه از خوبی ها بگویند صحیح است و ما از هر گونه عیب و نقصی مبّرا خواهیم بود.

۴۰ قالَ علیه السلام : يَتى عُلَماءُ شيعَتِنَا الْقَوّامُونَ لِضُعَفاءِ مُحِبّينا وَ هْلِ وِلايَتِنا يَوْمَ الْقِيامَهِ، وَالْ نْوارُ تَسْطَعُ مِنْ تيجانِهِمْ عَلى رَسِ كُلِّ واحِدٍ مِنْهُمْ تاجُ بَهاءٍ، قَدِ انْبَثَّتْ تِلْكَ الْ نْوارُ فى عَرَصاتِ الْقِيامَهِ وَ دُورِها مَسيرَهَ ثَلاثِمِائَهِ لْفِ سَنَهٍ.(۱۰۷)

ترجمه :

فرمود: آن دسته از علماء و دانشمندان شیعیان ما که در هدایت و رفع مشکلات دوستان و علاقه مندان ما، تلاش کرده اند، روز قیامت در حالتی وارد صحرای محشر می شوند که تاج کرامت بر سر نهاده و نور وی ، همه جا را روشنائی می بخشد و تمام اءهل محشر از آن نور بهره مند خواهند شد.

ص: ۵۰۸۳

پاورقی:

۶۸- اصول کافی : ج ۱، ص ۵۱۹، ح ۱۱.

۶۹- حدیقه الشّیعه : ج ۲، ص ۱۹۴، وافی : ج ۴، ص ۱۷۷، ح ۴۲.

۷۰- مستدرک الوسائل : ج ۱۱، ص ۱۸۳، ح ۱۲۶۹۰.

۷۱- تحف العقول : ص ۴۸۹، س ۱۳، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۶.

۷۲- مستدرک الوسائل : ج ۱۲، ص ۲۶۱، ح ۱۴۰۶۱.

۷۳- مستدرک الوسائل : ج ۸، ص ۳۵۱، ح ۵، بحارالا نوار: ج ۷۱، ص ۱۹۸، ح ۳۴.

۷۴- بحارالا نوار: ج ۵۰، ص ۲۹۶، ضمن ح ۷۰.

۷۵- مستدرک الوسائل : ج ۱۲، ص ۲۶۱،س ۱۵، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۴۰۱، ضمن ح ۴۲.

۷۶- بحارالا نوار: ج ۱، ص ۹۵، ح ۲۷.

۷۷- تحف العقول : ص ۴۸۹ س ۲۰، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۳۳.

۷۸- بحارالا نوار: ج ۶۸، ص ۳۳۶، س ۲۱، ضمن ح ۲۲.

۷۹- تحف العقول : ص ۴۹۸ س ۲۲، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۳۵.

۸۰- بحارالانوار: ج ۷۱، ص ۱۸۸، ح ۱۵.

۸۱- تحف العقول : ص ۴۸۹، س ۱۷، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۴.

۸۲- بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۲، ح ۱۱.

۸۳- اعیان الشّیعه : ج ۲، ص ۴۱، س ۳۰، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۲، ح ۱۲.

۸۴- احتجاج طبرسی : ج ۲، ص ۵۱۷، ح ۳۴۰، بحارالا نوار: ج ۴۱، ص ۵۵، ح ۵.

۸۵- طب الائمّه سیّد شبّر: ص ۳۳۱، س ۸.

۸۶- بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۲، س ۲۱، ضمن ح ۱۲.

۸۷- اعیان الشّیعه : ج ۲، ص ۴۲، س ۲، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۳، ح ۱۹.

۸۸- اعیان الشّیعه : ج ۲، ص ۴۲، س ۲۹، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۸۰، س ۱.

۸۹- اعلام الدّین : ص ۳۱۳، س ۳، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۹، س ۱۸.

۹۰- تحف العقول : ص ۴۸۹، س ۸، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۱.

۹۱- تحف العقول : ص ۴۸۹، س ۷، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۰.

۹۲- تحف العقول : ص ۴۸۹، س ۹، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۲.

۹۳- تحف العقول : ص ۴۸۹، س ۱۴، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۷.

۹۴- کافی : ج ۳، ص ۲۸۷، ح ۶.

۹۵- اعیان الشّیعه : ج ۲، ص ۴۲، س ۱، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۳، ح ۱۸.

۹۶- اعلام الدّین دیلمی : ص ۳۱۳، س ۳، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۸، س ۱۶.

۹۷- غیبه شیخ طوسی : ص ۲۰۷، ح ۱۷۶، بحارالا نوار: ج ۵۰، ص ۲۵۰، ح ۴.

۹۸- بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۳، ح ۱۴.

۹۹- بحارالا نوار: ج ۷۵ ص ۳۷۲ ح ۹.

۱۰۰- بحارالا نوار: ج ۷۸، ص ۴۶۶، ح ۱۲، به نقل از تحف العقول .

۱۰۱- اعیان الشّیعه : ج ۲، ص ۴۱، س ۲۳، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۰، ح ۱.

ص: ۵۰۸۵

۱۰۲- تفسیر الا مام العسکری علیه السلام : ص ۳۳۳، ح ۲۱۰.

۱۰۳- بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۸.

۱۰۴- علام الدّین : ص ۳۱۴، س ۷، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۹، س ۲۲.

۱۰۵- احتجاج طبرسی : ج ۲، ص ۵۱۷، ح ۳۴۰.

۱۰۶- بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۲، س ۱۸.

۱۰۷- تفسیر الا مام العسکری علیه السلام : ص ۳۴۵، ح ۲۲۶.

منبع:سایت شهید آوینی

فضائل امام عسکری علیه السلام

فضائل امام عسکری علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یازدهمین پیشوای شیعه است، رهبری که در تمام عمر کوتاه خویش (۲۸ سال) مدّتی را در پادگانی در سامرّا، به همراه پدرش امام هادی علیه السلام ،تحت مراقبت بسیار شدید دستگاه استبدادی خلفای بنی عبّاس قرار داشت،و بعد از شهادت پدر بزرگوارش، این حالت استمرار یافت و نیز بارها به زندان جبّاران زمان، گرفتار شد.

دوران امامت آن رهبر بزرگ الهی بیش از شش سال به درازا نکشید.

آن بزرگوار، همانند پدرانش به همه فضائل و خوبی ها آراسته و از همه بدی ها پیراسته بود. او آن چنان در قلّه شکوهمند کمال و فضیلت قرار داشت که نه تنها دوستان و پیروانش او را ستوده اند بلکه دشمنانِ کینه ورز و سرسخت، به مدح و ستایش او پرداخته اند. برای نشان دادن این حقیقت، به چند نمونه اشاره می شود.

تجلّی فضائل

احمد بن عبیداللّه بن خاقان ـ که پدرش از مهره های مهمّ دستگاه خلافتِ ستم پیشه بنی عبّاس و از وزیران آن به شمار می رفت و خود نیز از مخالفان و معاندانِ سرسخت امامان علیهم السلام بود و که در برهه ای، از طرف حکومت، مسئولیت گرفتن مالیات را در قم، به عهده داشت ـ می گ وید:من در سامرّا ندیدم و نشناختم مردی را در میان علویّان، همانند حسن بن علی.

وی از جهت وقـار، عفـاف، بزرگواری و بخشـندگی، در میـان علویّـان، فرمانـدهان ارشـد نظـامی، وزراء و همه مردم، «نمونه و الگو» بود. و با هر کس سخن می گفتی، او را می ستود و به نیکی یاد می کرد.*

روزی ابو محمّد بر پدرم عبید اللّه بن خاقان وارد شد، من او را نگریستم؛ آثار بزرگی و عزّت و جلالت از سیمای او پیدا بود. پـدرم، مقـدم او را گرامی داشت و او را بسیار تکریم کرد. من از این روش پـدرم، نـاراحت و عصـبانی شـدم، از او سـبب این بزرگداشت را پرسیدم، و خواستم که آن شخصیّت را به من معرّفی کند، پدرم گفت:

«او پیشوای شـیعیان و بزرگ خانـدان بنی هـاشم است. او کسـی است که شایسـتگی پیشوایی امّت را دارد، چون خصـلت های برجسته ای دارد؛ همچون: فضیلت، پاکی، وقار و متانت، صیانت نفس، زهد و بی رغبتی به دنیا، عبادت، اخلاق نیکو، صلاح و تقوا.»

آنگاه احمد بن عبیداللّه می افزاید:

ابومحمّد ابن الرّضا، در نهایت بزرگی و والائی بود.»(۱)

اخلاق وتحوّل آفرینی

حکومت ستمگر بنی عبّاس، امام عسکری علیه السلام را نزد شخصی به نام: علی بن نارمش ــ که یکی از عناصر جنایتکار و از دشـمنان سرسـخت آل ابوطالب بود ــ زندانی کرد. سـران بنی عبّاس به او گفتند: ابومحمّد ابن الرّضاء را تا توان داری، آزار و اذیّت ده و او را به قتـل برسـان. از زنـدان نمودن حضـرت، چنـد روزی نگـذشت، تـا اینکه دیدنـد علی بن نـارمش بـا آن همه دشـمنی و عداوت، در برابر امام سر به زیر افکنده و آن چنان جذبه و عظمت و خُلق و خوی حضرت عسکری در او تأثیر نهاده که به حضـرت نگاه نمی کنـد.وقتی امام عسـکری علیه السـلام از این زندان خلاص شد، علی بن نارمش آن چنان دچار تحوّل روحی و معنوی گردید که دیدگاهش درباره حضرت، تغییر یافت و در گروه شایستگان زمان قرار گرفت.(۲)

بار دیگر امام حسن عسکری علیه السلام را نزد صالح بن وصیف زندانی کردند، او نیز شخصی پلید و بی رحم بود. گروهی از جنایت پیشگان بنی عبّاس نزد صالح بن وصیف رفتند و درباره امام به گفت و گو پرداختند. زندانبان به آنان گفت: آخر من چه کار کنم؟ دو نفر از بدترین افراد را بر او گماشتم، بعد از گذشت چند روز، باشگفتی دیدم آن دو به نماز، عبادت و روزه روی آورده اند، به آنان گفتم: چه چیز اتفاق افتاده است؟ گفتند:

«ما چه گوییم در پیرامون مردی که روزها روزه و شب ها تا سحر نماز می خواند، کمتر سخن می گوید و به کارهای غیر ضروری نمی پردازد! ما هنگامی که به او می نگریستیم، بدنمان به لرزه می افتاد و توان استقامت در خود نمی دیدیم.»(۳)

سخاوت و بخشندگی

امام حسن عسکری علیه السلام بسان اجداد بزرگوارش در بخشندگی و کمک به مردم یگانه روزگار بود. شخصی به نام محمد بن علی همراه پدرش ــ که از خاندان علویان بودند؛ ولی از گروه واقفیّه به شمار می رفتند ــ در زندگی دچار بحران شدند و در مضیقه مالی سختی قرار گرفتند.

وی می گوید: پدرم گفت: برویم نزد این مرد ــ امام حسن عسکری ــ چون خصلت «بخشندگی» او را زیاد شنیده بودیم. در راه که می رفتیم، پدرم گفت: ای کاش آن حضرت برای برآورده شدن سه نیاز من، کمکم کند! من هم با خود گفتم: ای کاش به سه نیاز من توجّه و عنایت کند!

نزد آن حضرت رفتیم، از حال ما پرسید، پاسخ دادیم. هنگامی که با امام خداحافظی کرده و از خانه خارج شدیم، خادم حضرت آمد و به اندازه ای که نیاز داشتیم و آرزو کرده بودیم، کیسه هایی از اشرفی به ما داد.

آنان با آنکه از امام عسکری علیه السلام کرامت دیدند؛ ولی دست از مرام خود برنداشتند.(۴)

پاسداشتِ نماز

امام عسکری علیه السلام به نماز اوّل وقت بسیار اهتمام می داد و نماز را بزرگ می داشت. ابوهاشم جعفری که یکی از یاران خاصّ و ویژه آن بزرگوار بود، می گوید:

نزد آن امام معصوم بودم. حضرت در حال نوشتن نامه بود که وقت اداء نماز فرا رسید، آن بزرگوار نامه را به سوئی نهاد و برای خواندن نماز حرکت کرد. از نماز که فارغ شد، دوباره تشریف آورد و قلم را برداشت و شروع کرد به نوشتن نامه.(۵)

ترغیب به خدمت رسانی

ابوهاشم می گوید:روزی در محضر امام عسکری علیه السلام بودم، آن حضرت فرمود:

«یکی از درهای بهشت، «بابُ المعروف» است. از آن در کسی داخل بهشت نمی شود مگر اینکه در دنیا کارهای نیک انجام داده و به مردم کمک و خدمت نماید.»

تا این را از حضرت شنیدم، خدا را سپاس گفتم و بسی خشنود گردیدم؛ زیرا یکی از برنامه های زندگی من، خدمت رسانی به مردم و رفع نیاز پا برهنگان و محرومان بود. تا این مطلب در دلم گذشت، حضرت به من نگاه کرد و فرمود:

«بله، کسانی که در این جهان به مردم کمک می کنند، در جهان دیگر نیز سر بلند و جایگاه آنان برجسته است. ای ابوهاشم! خدا تو را از این گروه قرار دهد، خدای تو را رحمت کند.»(۶)

پی نوشت ها:

* ما رأیتُ و لا عرفتُ بسرّمن رأی، رجلاً من العلویه مثل الحسن بن علی فی هدیه و سکونه و عفافه و نبله و کرمه عند اهل بیته و بنی هاشم...

۱.اصول کافی،ج۱، ص ۵۰۳؛ مناقب آل ابی طالب(ع)، ج ۴، ص ۴۲۳؛ سیره الائمه، ج ۲، ص ۵۰۲.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۰۸.

۳. همان، ص ۵۱۲.

۴. همان، ص ۵۰۶.

۵ و ۶. انوارالبهیّه، شیخ عباس قمی، ص ۱۵۴.

پاسداری از حریم عقاید سیره امام حسن عسکری (علیه السلام)

پاسداری از حریم عقاید سیره امام حسن عسکری (علیه السلام) *

بسم الله الرحمن الرحیم

اشاره

بـدون تردیـد یکی از مسؤولیت هـا و وظـایف مهمّ بزرگـان و دانشـمندان متعهّـد، حفاظت از سـنگر عقایـد و معارف اسـلام از دسـتبرد تحریف و تغییر، و به تبع آن مبـارزه و ستیز با راهزنان فکر و انـدیشه اسـلامی است، چرا که سـکوت و تساهل در برابر آنها، علاوه بر این که موجب تزلزل انـدیشه مردم در اصول و ارکان دین و تحریف حقایق می گردد، نوعی کتمان حقیقت نیز در پی دارد و انسان را مشمول این آیه می سازد که:

«اِنَّ الّذینَ یَکْتُمُونَ ما اَنْزَلْنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَالْهُدی مِنْ بَعْدِ ما بَیِّنّاهُ للنّاسِ فِی الْکِتابِ اولئکَ یَلْعَنَهُمُ اللّهُ وَ یَلْعَنَهُمُ اللاّعِنُونَ؛(۱)

کسانی که دلایل روشن و وسیله هـدایتی را که نازل کرده ایم، بعـد از آن که در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کننـد، خدا آنها را لعنت می کند و همه لعنت کنندگان نیز آنها را لعن می کنند».

سیره امامان(ع) ابعاد گوناگونی دارد. یکی از ابعاد مهم زندگی آنها دفاع از حریم حرمت عقاید، معارف و فرهنگ اسلام ناب بوده. آنها در این رهگـذر کوشـش فراوان کردند، حتی در سـخت ترین اوضاع، در برابر تحریف گران و راهزنان طریق عقیده می ایسـتادند، و به عالمان شـیعه تأکید می ورزیدند که در حفظ مرزهای عقاید و فرهنگ اسلام سر از پا نشناسند، و تا آخرین توان بکوشند، تا آن جا که امام باقر(ع) فرمود:

ص: ۵۰۹۰

«عُلماءُ شیعَتِنا مُرابِطُونَ فِی الثَّغْرِ الّذی یَلِی اِبْلیسُ وَ عَفارِیتُهُ یَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلی ضُعَفاء شِیعَتِنا، وَ عَنْ اَنْ یَتَسَلَّطَ عَلَیهِمْ اِبْلیسُ وَ شِیعَتُهُ النَّواصِبُ، اَلا فَمَنْ اِنْتَصَبَ کانَ اَفْضَلُ مِمَّنْ جاهَدَ الرُّومَ والتُّرْکَ والْخَزَرَ اَلْفَ اَلْفَ مَرَّةٍ لاَنَّهُ یَدْفَعُ عَنْ ادیانِ مُحِبّینا وَ ذلِکَ یَدْفَعُ عَنْ ابْدانِهِمْ؛(۲)

دانشمندان پیروان ما همانند مرزدارانی هستند که در برابر ابلیس و لشکرهایش صف کشیده اند، و از حمله وری آنها به شیعیان ما که توانایی دفاع از خود را ندارند جلوگیری می کنند، و نیز از تسلّط ابلیس و پیروان ناصبی او بر آنها جلوگیری می نمایند. آگاه باشید ارزش آن دانشمندان شیعه که چنین خود را در معرض دفاع قرار داده اند، هزار هزار بار بالاتر از سپاهیانی است که در برابر هجوم دشمنان اسلام از کفّار و روم و ترک و خَزَر، پیکار می نمایند. زیرا دانشمندان شیعه نگهبانان عقاید و فرهنگ اسلام، و مدافع دین دوستان ما هستند، در حالی که مجاهدان، حافظ مرزهای جغرافیایی می باشند».

حفاظت از مرزهای معارف اسلام

امام حسن عسکری(ع) چه در عصر پدر، و چه در دوران شش ساله امامت خود (از سال ۲۵۴ تا ۲۶۰ هـ.ق) علاوه بر طاغوت ستیزی، همواره با فرقه هایی که به نام اسلام، اسلام ناب را تحریف می کردند _ مبارزه می کرد، و به طور مکرّر در مورد خطر آنها به شیعیان خود هشدار می داد. آن حضرت در این راستا، بسیار کوشید، و با موضع گیری های قاطع در برابر آنها، به افشاگری پرداخت و از گسترش افکار ناراستین آنها جلوگیری کرد، چرا که وجود آنها سدّ بزرگی فرا راه تعمیق و گسترش در رشد اسلام ناب بود، و از سوی دیگر باعث تقویت دشمنان و طاغوت ها می شد و در نتیجه آب به آسیاب دشمن می ریخت.

امـام حسن عسـکری(ع) بـا جـاذبه و دافعه نیرومنـد، دوسـتان خـالص و دانشـمندان کارآمـد را به سـوی خود جلب می کرد، و مخالفـان و منحرفان دوست نما را که بر ریشه معارف اسـلام تیشه می زدنـد به شـدّت دفع می نمود، برای دریافتن این مهم در سیره امام حسن عسکری(ع) نظر شما را به چند فراز جلب می کنیم:

۱ـ فـارس بن حـاتم، یکی از بـدعت گزاران بود. جمعی گرداگرد او را گرفته بودنـد، او بـا تحریف حقـایق، مطـالبی را به نـام معـارف اسـلام بـدانها می آموخت، وی به تـذکّرات امامـان و علمـای شـیعه اعتنا نکرده و از کار خود دست نکشـید. سـرانجام ابوجنید، به دستور محرمانه امام هادی(ع) او را به هلاکت رساند.

در پی این عمـل شـجاعانه، امـام هادی(ع) برای ابوجنیـد، حقوق ماهیانه تعیین کرد. پس از شـهادت امام هادی(ع)، امام حسـن عسـکری(ع) به خصوص دسـتور داد که حقوق ماهیانه او راماننـد سابق بپردازند، حتی در این مورد برای یکی از نمایندگانش نامه نوشت، به این ترتیب برای نابودی بدعت و بدعتگزار، جدّیّت می نمود.(۳)

۲ـ امام حسن عسـکری(ع) شـنید شخصی به نام «احمد بن هلال» با خودنمایی و الفاظ بازی فریبنده ای به عقیده صاف شیعیان می تازد و با صوفی بازی و کج اندیشی، عقیده مردم را متزلزل می کند، با این که بعضی می خواستند او را درستکار و پاکدل و پارسا معرّفی کنند و می گفتند: او ۵۴ بار پیاده برای انجام حجّ به مکّه رفته است و... امام حسن عسـکری(ع) با قاطعیّت برای نمایندگانش در عراق نوشت:

«اِحْذَروا الصُّوفِیَّ الْمُتَصَنِّعَ؛ از آن صوفی ساختگی و دروغین، دوری کنید».

ص: ۵۰۹۲

باز عدّه ای واسطه شدند تا بلکه فکر امام حسن(ع) را در مورد احمد بن هلال تغییر دهند، امام با کمال صراحت بدون هیچ گونه ابهام فرمود: «امر ما در مورد احمد بن هلال که خدایش او را نیامرزد، به شما رسید، خداوند گناهان او را نمی آمرزد، و لغزش او را پس نمی گیرد، او بدون کسب رضایت و نظریّه ما، با استبداد رأی در امور ما دخالت کرده است، و مطابق هوس های نفسانی خود رفتار می کند، خداوند اراده کرده که او را به دوزخ بفرستد، ما صبر می کنیم تا خداوند بر اثر نفرین ما، عمر او را کوتاه کند»(۴)

۳_ امام حسن(ع) در سرزنش صوفیان و صوفی مسلکان، آن چنان برخورد شدیدی می کرد که در ضمن گفتاری که به منزله بیانیه ای برای همه شیعیان در تمام اعصار بود، چنین نوشت:

«اَلا اِنَّهُمْ قُطّاعُ طَریقِ الْمُؤمِنینَ، وَالدُّعاةُ اِلی نِحْلَهِ الْمُلْحِدینَ، فَمَنْ اَدْرَکَهُمْ فَلْیَحْذَرْهُمْ، وَلْیَصُنْ دینَهُ وَ ایمانَهُ؛

آگاه باشید آنان راهزنان طریق مؤمنان هستند، و مردم را به راه ملحدان و منکران دین فرا می خوانند، هر کس که با آنها رو به رو شود، باید قطعا از آنها دوری کند، و دین و ایمان خود را از گزند آنان حفظ نماید». (۵)

موضع گیری در برابر منکران خدا و دوگانه پرستان

اسحاق کِنْدی، یکی از منکران اسلام و قرآن بود، و به عنوان دانشمند و فیلسوف عراق در بین مردم شهرت داشت، مخالفت او با اسلام به اندازه ای بود که تصمیم گرفت کتابی بر ضد قرآن بنویسد و به پندار خود تناقضات قرآن را در آن بیان کند.

ص: ۵۰۹۳

امام حسن عسکری (ع) از این موضوع اطلاع یافت. یکی از شیعیانش را که شاگرد اسحاق کندی در علوم ادبی و غیر مذهبی بود، به حضور طلبید، او به محضر امام آمد. امام حسن(ع) به طور محرمانه و خصوصی به او فرمود: «سخنی به تو می آموزم، نزد اسحاق کِنْدی برو و همین سخن را به او بگو، البتّه نه بدون مقدّمه، بلکه نزد او برو (با برنامه از پیش طرح شده) او را در کاری که بر ضد قرآن شروع کرده، کمک کن. وقتی که با او دوست خصوصی و مأنوس شدی، به او بگو سؤالی به نظرم آمده می خواهم آن را از شما بپرسم، او می گوید بپرس، آن گاه به او بگو: «اگر گوینده قرآن (خداوند) نزد تو آید، آیا ممکن است که بگوید مراد من از آیات قرآن، غیر از آن معنایی است که تو گمان کرده ای، بلکه منظور من معنای دیگری است»؟!

اسحاق می گوید: آری چنین امکانی دارد.

در این هنگام به او بگو: «تو چه می دانی، شاید منظور خداوند از آیات قرآن، غیر از آن معانی باشد که تو می پنداری».

شاگرد مطابق دستور امام حسن(ع) نزد اسحاق کِنْدی رفت، و مدّتی او را در کارش یاری رساند، به طوری که کاملاً با او مأنوس شد، تا این که در فرصتی به او گفت: «استاد! آیا ممکن است که خداوند غیر از این معنایی را که تو از آیات قرآن فهمیده ای اراده کرده باشد»؟

استاد فکری کرد و سپس گفت: سؤال خود را دوباره بیان کن. شاگرد سؤالش را تکرار کرد.

ص: ۵۰۹۴

استاد گفت: «آری ممکن است که خداوند اراده معانی دیگری غیر از معنای ظاهری که ما می فهمیم، کرده باشد».

سپس به شاگرد گفت: این سخن را چه کسی به تو یاد داده است؟ شاگرد پاسخ داد: به دلم افتاد، و از تو پرسیدم. استاد گفت: این کلام بسیار ارجمند و عمیقی است که بعید است از ناحیه تو باشد.

شاگرد گفت: این سخن از امام حسن عسکری(ع) است، استاد گفت: «اینک حقیقت را گفتی، چنین مسایلی جز از خاندان نبوّت شنیده نمی شود». آن گاه استاد درخواست آتش کرد، و تمام آنچه را که درباره وجود تناقض در قرآن، تألیف کرده بود سوزانید و نابود کرد. (۶)

در فراز دیگری از زندگی امام حسن عسکری(ع) می خوانیم: یکی از مسلمانان که پدرش دوگانه پرست بود، در ضمن نامه ای، از امام حسن(ع) خواست تا برای پدر و مادرش دعا کند. امام حسن(ع) در پاسخ او نوشت:

«رَحِمَ اللّهُ والِدَتِکَ، والتّاءُ مَنْقُوطَهُ؛ (۷)

خداوند مادرت را رحمت کناد، آگاه باش که تاء واژه والده دو نقطه دارد». یعنی خیال نکنی که به جای تا، یاء است و برای پدرت نیز دعا کرده ام نه، فقط برای مادرت دعا کردم، چرا که برای دو گانه پرستان دعا نمی کنم.

برخورد شدید با واقفیّه و غلات

واقفیّه فرقه ای بودند که به هفت امام اعتقاد داشتند و امامت امامان بعد از امام کاظم(ع) را قبول نداشتند. غُلات گروه دیگری از کژاندیشان و تندروها بودند که امامان را بیش از حدّ خود بالا می بردند، و در فکر و روش بر خلاف امامان(ع) حرکت می کردند. امام حسن(ع) با آنان برخورد شدید نمود، آنها را از خود طرد کرد، و شیعیان را از هرگونه گرایش و تمایل به آنها برحذر داشت، و با کمال صراحت از آنها بیزاری جست، در این رهگذر نظر شما را به دو حدیث زیر جلب می کنم:

یکی از شیعیان که در قسمت غرب ایران (کرمانشاه و اطراف آن) می زیست برای امام حسن(ع) در ضمن نامه ای چنین نوشت:

«نظر شما درباره واقفیّه چیست؟ آیا آنها را از خود می دانید، یا از آنها بیزاری می جویید»؟

امام حسن(ع) در پاسخ او چنین نوشت:

«آیا نسبت به عمویت (که از واقفیّه است) ترحّم می کنی؟ خدا او را رحمت نکناد، از او بیزاری بجوی. من در پیشگاه خدا از گروه واقفیّه بیزارم. آنها را به دوستی نگیر. از بیمارانشان عیادت نکن، و در تشییع جنازه آنها شرکت منمای، هرگز بر جنازه آنها نماز نخوان...». (۸)

و در سرزنش غلات و تندروها در ضمن نامه ای نوشت:

«من شما را افرادی افراطی می دانم که در پیشگاه خدا، دسته جدا کرده اید و در نتیجه در خسران و هلاکت افتاده اید. هلاکت و عذاب از آن کسی است که از اطاعت خداوند سرپیچی کند و نصیحت اولیای خدا را نپذیرد، با این که خداوند به شما فرمان داده که از خدا و رسول و اولی الامر، اطاعت کنید». (۹)

موضع گیری امام حسن (ع) در برابر طاغوت ها

امام حسن(ع) در مدّت شش سال امامت خود؛ یعنی از سال ۲۵۴ تا ۲۶۰ هـ.ق، با سه طاغوت رو به رو بود که عبارتند از: ۱ـ معتزّ عبّاسی؛ ۲ـ مهتدی؛ ۳ـ معتمد (سیزدهمین، چهاردهمین و پانزدهمین خلیفه عباسی)،

در این مدّت به سبب پاسداری از اساس تشیّع و ارکان اسلام، از گزند آن یاغیان خودکامه، همواره با آنها درگیر بود، از این رو، آن حضرت و یارانش همیشه در زندان های مختلف تحت شکنجه های طاقت سوز قرار داشتند، و در خطر و خفقان بسیار شدید بودند، به طوری که در مورد امام حسن عسکری(ع) نیز همچون جدّش امام کاظم(ع) گفته می شد:

«لا يَزالُ يَنْتَقِلُ مِنْ سِجْنٍ إلى سِجْنٍ؛ همواره از زندانی به زندان دیگر، منتقل می شد».

معتزّ عباسی رسما به مأمور جلّادش سعید حاجب، چنین فرمان داد:

«اُخْرُجْ اَبا مُحَمَّدٍ اِلَی الْکُوفَهِ ثُمَّ اضْرِبْ عُنُقَهُ فِی الطّریق؛ ابومحمد (حسن عسکری) را به سوی کوفه بیرون ببر و در مسیر راه (در جای خلوت) گردنش را بزن» (۱۰)

امام حسن(ع) در عصر خلافت معتمد عباسی (۲۵۶ _ ۲۷۹ ه_ ق) مدتی در زندان صالح بن وصیف بود، زمانی در زندان علی بن نارمش و زمانی دیگر در زندان نحریر به سر می برد، حتی در زندان جاسوسی را بر او گماشته بودند، تا گفتار و رفتار آن حضرت را گزارش دهد. ابوهاشم جعفری، یکی از یاران آن حضرت می گوید: با چند نفر در زندان بودم، ناگاه امام حسن(ع) را وارد زندان کردند، در این هنگام شخص بیگانه ای که از گروه «جمحی» بود، زندانی شده بود و ادّعا می کرد که از علویان است، امام حسن(ع) در غیاب او، به یارانش که در زندان بودند، فرمود: «این مرد جمحی از شما نیست، از او برحذر باشید، آنچه را گفته اید در نامه ای نوشته و آن را در میان لباس هایش پنهان کرده است تا آن را به خلیفه برساند». یکی از حاضران لباس های او را جستجو کرد، همان نامه را یافت که مطالب خطرناکی در مورد زندانیان در آن نوشته شده بود. (۱۱)

راز آن همه فشارها، و آن همه زندانی شدن ها و سرانجام مسموم شدن و شهادت امام(ع) چیزی جز این نبود که آن حضرت در حراست و حفظ اسلام از دستبرد تحریف ها و گزند طاغوت ها، تا آخرین توان خود می کوشید، و سرانجام جانش را در این راه فدای اسلام کرد. او برای حفظ این آرمان مقدّس، همواره با شیعیان تماس داشت، و در همه جا نمایندگانش حضور داشتند، و نامه های آن حضرت همواره به آنها می رسید. ارتباط شیعیان با نمایندگان مخفی او برقرار بود. از سوی دیگر مطابق روایات بسیار، همه مسلمانان می دانستند که حضرت قائم(عج) درهم کوبنده کاخ طاغوت ها، و احیاگر آیین ناب اسلام، از نسل آن حضرت است. از این رو، نسبت به او احساس خطر بیشتری می کردند. محدّث قمی در این باره می نویسد:

«سه نفر از خلفای عبّاسی تصمیم بر کشتن امام حسن(ع) گرفتند، زیرا به آنها خبر رسیده بود که حضرت مهدی(عج) از صلب او ظاهر می شود». (۱۲)

آری امامان(ع) این چنین برای حفظ کیان دین، پافشاری نموده و رنج ها و مرارت ها را تحمّل می کردند، ما نیز به پیروی از آنها باید در این راستا کوشا و جدّی باشیم، و هر گونه بی تفاوتی را از خود دور سازیم.

پی نوشت ها:

۱- بقره (۲) آیه ۱۵۹.

۲- ابی منصور، احمد بن علی ابن ابی طالب طبرسی، احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۵۵.

۳- شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ترجمه ارشاد، ج ۲، ص ۳۴۳.

۴- علاّمه محمد باقر مجلسی، بحار، ج ۵۰، ص ۲۱۸.

۵- محقق اردبیلی، حدیقه الشّیعه، ص ۵۹۲.

۶- شیخ عباس قمی، انوار البهیّه، ص ۳۴۹.

۷- شیخ حرّ عاملی، اثباه الهداه، ج ۳، ص ۳۱۲.

۸- علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّه، ج ۳، ص ۳۱۲.

۹- سیّد محمد کاظم قزوینی، الامام الحسن العسکری من المهد الی اللّحد، ص ۸۱.

۱۰- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۲.

۱۱- امین الاسلام طبرسی، اعلام الوری، ص ۳۵۴.

۱۲- محدّث قمی، انوار البهیّه، ص ۴۹۰.

پاسداری از حریم عقاید سیره امام حسن عسکری (علیه السلام)

اشاره

نویسنده: حجت الاسلام والمسلمین محمد محمدی اشتهاردی

بسم الله الرحمن الرحیم

پاسداری از حریم عقاید سیره امام حسن عسکری (علیه السلام) * اشاره بدون تردید یکی از مسؤولیت ها و وظایف مهمّ بزرگان و دانشمندان متعهّد، حفاظت از سنگر عقاید و معارف اسلام از دستبرد تحریف و تغییر، و به تبع آن مبارزه و ستیز با راهزنان فکر و اندیشه اسلامی است، چرا که سکوت و تساهل در برابر آنها، علاوه بر این که موجب تزلزل اندیشه مردم در اصول و ارکان دین و تحریف حقایق می گردد، نوعی کتمان حقیقت نیز در پی دارد و انسان را مشمول این آیه می سازد که:

ص: ۵۰۹۸

«اِنَّ الّذینَ یَکْتُمُونَ ما اَنْزَلْنا مِنَ الْبَیّناتِ وَالْهُدی مِنْ بَعْدِ ما بَیَّناهُ للنّاسِ فِی الْکِتابِ اولئکَ یَلْعَنَهُمُ اللّهُ وَ یَلْعَنَهُمُ اللاّعِنُونَ؛(۱)

کسانی که دلایل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آن که در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می کند و همه لعنت کنندگان نیز آنها را لعن می کنند».

سیره امامان(ع) ابعاد گوناگونی دارد. یکی از ابعاد مهم زندگی آنها دفاع از حریم حرمت عقاید، معارف و فرهنگ اسلام ناب بوده. آنها در این رهگذر کوشش فراوان کردند، حتی در سخت ترین اوضاع، در برابر تحریف گران و راهزنان طریق عقیده می ایستادند، و به عالمان شیعه تأکید می ورزیدند که در حفظ مرزهای عقاید و فرهنگ اسلام سر از پا نشناسند، و تا آخرین توان بکوشند، تا آن جا که امام باقر(ع) فرمود:

«عُلماءُ شیعَتِنا مُرابِطُونَ فِی الثَّغْرِ الّذی یَلِی اِبْلیسُ وَ عَفارِیتُهُ یَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُروُجِ عَلی ضُعَفاء شیعَتِنا، وَ عَنْ اَنْ یَتَسَلَّطَ عَلَیهِمْ اِبْلیسُ وَ شیعَتُهُ النَّواصِبُ، اَلا فَمَنْ اِنْتَصَبَ کانَ اَفْضَلُ مِمَّنْ جاهَدَ الرُّومَ والتُّرْکَ والْخَزَرَ اَلْفَ اَلْفَ مَرَّهٍ لاَنَّهُ یَدْفَعُ عَنْ ادیانِ مُحِبّینا وَ ذلِکَ یَدْفَعُ عَنْ ابْدانِهِمْ؛(۲)

دانشمندان پیروان ما همانند مرزدارانی هستند که در برابر ابلیس و لشکرهایش صف کشیده اند، و از حمله وری آنها به شیعیان ما که توانایی دفاع از خود را ندارند جلوگیری می کنند، و نیز از تسلّط ابلیس و پیروان ناصبی او بر آنها جلوگیری می نمایند. آگاه باشید ارزش آن دانشمندان شیعه که چنین خود را در معرض دفاع قرار داده اند، هزار هزار بار بالاتر از سپاهیانی است که در برابر هجوم دشمنان اسلام از کفّار و روم و ترک و خَزَر، پیکار می نمایند. زیرا دانشمندان شیعه نگهبانان عقاید و فرهنگ اسلام، و مدافع دین دوستان ما هستند، در حالی که مجاهدان، حافظ مرزهای جغرافیایی می باشند».

حفـاظت از مرزهای معارف اسـلام امام حسن عسـکری(ع) چه در عصـر پـدر، و چه در دوران شـش ساله امامت خود (از سال ۲۵۴ تا ۲۶۰ ه‍ـ.ق) علاوه بر طاغوت ستیزی، همواره با فرقه هایی که به نام اسـلام، اسـلام ناب را تحریف می کردند ـ مبارزه می کرد، و به طـور مکرّر در مـورد خطر آنهـا به شـیعیان خود هشـدار می داد. آن حضـرت در این راسـتا، بسـیار کوشـید، و با موضع گیری هـای قـاطع در برابر آنهـا، به افشـاگری پرداخت و از گسترش افکـار ناراستین آنها جلوگیری کرد، چرا که وجود آنها سدّ بزرگی فرا راه تعمیق و گسترش در رشد اسلام ناب بود، و از سوی دیگر باعث تقویت دشمنان و طاغوت ها می شد و در نتیجه آب به آسیاب دشمن می ریخت.

امـام حسن عسـکری(ع) بـا جـاذبه و دافعه نیرومنـد، دوسـتان خـالص و دانشـمندان کارآمـد را به سـوی خود جلب می کرد، و مخالفـان و منحرفان دوست نما را که بر ریشه معارف اسـلام تیشه می زدنـد به شـدّت دفع می نمود، برای دریافتن این مهم در سیره امام حسن عسکری(ع) نظر شما را به چند فراز جلب می کنیم:

۱ـ فـارس بن حـاتم، یکی از بـدعت گزاران بود. جمعی گرداگرد او را گرفته بودنـد، او بـا تحریف حقـایق، مطـالبی را به نـام معـارف اسـلام بـدانها می آموخت، وی به تـذکّرات امامـان و علمـای شـیعه اعتنا نکرده و از کار خود دست نکشید. سـرانجام ابوجنید، به دستور محرمانه امام هادی(ع) او را به هلاکت رساند.

در پی این عمـل شـجاعانه، امـام هادی(ع) برای ابوجنیـد، حقوق ماهیانه تعیین کرد. پس از شـهادت امام هادی(ع)، امام حسـن عسـکری(ع) به خصوص دسـتور داد که حقوق ماهیانه او راماننـد سابق بپردازند، حتی در این مورد برای یکی از نمایندگانش نامه نوشت، به این ترتیب برای نابودی بدعت و بدعتگزار، جدّیّت می نمود.(۳)

ص: ۵۱۰۰

۲ـ امام حسن عسکری(ع) شنید شخصی به نام «احمد بن هلال» با خودنمایی و الفاظ بازی فریبنده ای به عقیده صاف شیعیان می تازد و با صوفی بازی و کج اندیشی، عقیده مردم را متزلزل می کند، با این که بعضی می خواستند او را درستکار و پاکدل و پارسا معرّفی کنند و می گفتند: او ۵۴ بار پیاده برای انجام حجّ به مکّه رفته است و... امام حسن عسکری(ع) با قاطعیّت برای نمایندگانش در عراق نوشت:

«اِحْذَروا الصُّوفِیَّ الْمُتَصَنِّعَ؛ از آن صوفی ساختگی و دروغین، دوری کنید».

باز عدّه ای واسطه شدند تا بلکه فکر امام حسن(ع) را در مورد احمد بن هلال تغییر دهند، امام با کمال صراحت بدون هیچ گونه ابهام فرمود: «امر ما در مورد احمد بن هلال که خدایش او را نیامرزد، به شما رسید، خداوند گناهان او را نمی آمرزد، و لغزش او را پس نمی گیرد، او بدون کسب رضایت و نظریّه ما، با استبداد رأی در امور ما دخالت کرده است، و مطابق هوس های نفسانی خود رفتار می کند، خداوند اراده کرده که او را به دوزخ بفرستد، ما صبر می کنیم تا خداوند بر اثر نفرین ما، عمر او را کوتاه کند»(۴)

۳ـ امام حسن(ع) در سرزنش صوفیان و صوفی مسلکان، آن چنان برخورد شدیدی می کرد که در ضمن گفتاری که به منزله بیانیه ای برای همه شیعیان در تمام اعصار بود، چنین نوشت:

«اَلا اِنَّهُمْ قُطّاعُ طَریقِ الْمُؤمِنینَ، وَالدُّعاةُ اِلی نِحْلَهِ الْمُلْحِدینَ، فَمَنْ اَدْرَکَهُمْ فَلْیَحْذَرْهُمْ، وَلْیُصُنْ دینَهُ وَ ایمانَهُ؛

آگاه باشید آنان راهزنان طریق مؤمنان هستند، و مردم را به راه ملحدان و منکران دین فرا می خوانند، هر کس که با آنها رو به رو شود، باید قطعا از آنها دوری کند، و دین و ایمان خود را از گزند آنان حفظ نماید». (۵)

ص: ۵۱۰۱

موضع گیری در برابر منکران خدا و دوگانه پرستان اسحاق کِنْدی، یکی از منکران اسلام و قرآن بود، و به عنوان دانشمند و فیلسوف عراق در بین مردم شهرت داشت، مخالفت او با اسلام به اندازه ای بود که تصمیم گرفت کتابی بر ضد قرآن بنویسد و به پندار خود تناقضات قرآن را در آن بیان کند.

امام حسن عسکری (ع) از این موضوع اطلاع یافت. یکی از شیعیانش را که شاگرد اسحاق کندی در علوم ادبی و غیر مذهبی بود، به حضور طلبید، او به محضر امام آمد. امام حسن(ع) به طور محرمانه و خصوصی به او فرمود: «سخنی به تو می آموزم، نزد اسحاق کِنْدی برو و همین سخن را به او بگو، البتّه نه بدون مقدّمه، بلکه نزد او برو (با برنامه از پیش طرح شده) او را در کاری که بر ضد قرآن شروع کرده، کمک کن. وقتی که با او دوست خصوصی و مأنوس شدی، به او بگو سؤالی به نظرم آمده می خواهم آن را از شما بپرسم، او می گوید بپرس، آن گاه به او بگو: «اگر گوینده قرآن (خداوند) نزد تو آید، آیا ممکن است که بگوید مراد من از آیات قرآن، غیر از آن معنایی است که تو گمان کرده ای، بلکه منظور من معنای دیگری است»؟!

اسحاق می گوید: آری چنین امکانی دارد.

در این هنگام به او بگو: «تو چه می دانی، شاید منظور خداوند از آیات قرآن، غیر از آن معانی باشد که تو می پنداری».

شاگرد مطابق دستور امام حسن(ع) نزد اسحاق کِنْدی رفت، و مدّتی او را در کارش یاری رساند، به طوری که کاملاً با او مأنوس شد، تا این که در فرصتی به او گفت: «استاد! آیا ممکن است که خداوند غیر از این معنایی را که تو از آیات قرآن فهمیده ای اراده کرده باشد»؟

استاد فکری کرد و سپس گفت: سؤال خود را دوباره بیان کن. شاگرد سؤالش را تکرار کرد.

استاد گفت: «آری ممکن است که خداوند اراده معانی دیگری غیر از معنای ظاهری که ما می فهمیم، کرده باشد».

سپس به شاگرد گفت: این سخن را چه کسی به تو یاد داده است؟ شاگرد پاسخ داد: به دلم افتاد، و از تو پرسیدم. استاد گفت: این کلام بسیار ارجمند و عمیقی است که بعید است از ناحیه تو باشد.

شاگرد گفت: این سخن از امام حسن عسکری(ع) است، استاد گفت: «اینک حقیقت را گفتی، چنین مسایلی جز از خاندان نبوّت شنیده نمی شود». آن گاه استاد درخواست آتش کرد، و تمام آنچه را که درباره وجود تناقض در قرآن، تألیف کرده بود سوزانید و نابود کرد. (۶)

در فراز دیگری از زندگی امام حسن عسکری(ع) می خوانیم: یکی از مسلمانان که پدرش دوگانه پرست بود، در ضمن نامه ای، از امام حسن(ع) خواست تا برای پدر و مادرش دعا کند. امام حسن(ع) در پاسخ او نوشت:

«رَحِمَ اللّهُ والِدَتِکَ، والتّاءُ مَنْقُوطَهُ؛ (۷)

خداوند مادرت را رحمت کناد، آگاه باش که تاء واژه والده دو نقطه دارد». یعنی خیال نکنی که به جای تا، یاء است و برای پدرت نیز دعا کرده ام نه، فقط برای مادرت دعا کردم، چرا که برای دو گانه پرستان دعا نمی کنم.

برخورد شدید با واقفیّه و غلات واقفیّه فرقه ای بودند که به هفت امام اعتقاد داشتند و امامت امامان بعد از امام کاظم(ع) را قبول نداشتند. غُلات گروه دیگری از کژاندیشان و تندروها بودند که امامان را بیش از حدّ خود بالا می بردند، و در فکر و روش بر خلاف امامان(ع) حرکت می کردند. امام حسن(ع) با آنان برخورد شدید نمود، آنها را از خود طرد کرد، و شیعیان را از هرگونه گرایش و تمایل به آنها برحذر داشت، و با کمال صراحت از آنها بیزاری جست، در این رهگذر نظر شما را به دو حدیث زیر جلب می کنم:

یکی از شیعیان که در قسمت غرب ایران (کرمانشاه و اطراف آن) می زیست برای امام حسن(ع) در ضمن نامه ای چنین نوشت:

«نظر شما درباره واقفیّه چیست؟ آیا آنها را از خود می دانید، یا از آنها بیزاری می جویید»؟

امام حسن(ع) در پاسخ او چنین نوشت:

«آیا نسبت به عمویت (که از واقفیّه است) ترحّم می کنی؟ خدا او را رحمت نکناد، از او بیزاری بجوی. من در پیشگاه خدا از گروه واقفیّه بیزارم. آنها را به دوستی نگیر. از بیمارانشان عیادت نکن، و در تشییع جنازه آنها شرکت منمای، هرگز بر جنازه آنها نماز نخوان...». (۸)

و در سرزنش غلات و تندروها در ضمن نامه ای نوشت: «من شما را افرادی افراطی می دانم که در پیشگاه خدا، دسته جدا کرده اید و در نتیجه در خسران و هلاکت افتاده اید. هلاکت و عذاب از آن کسی است که از اطاعت خداوند سرپیچی کند و نصیحت اولیای خدا را نپذیرد، با این که خداوند به شما فرمان داده که از خدا و رسول و اولی الامر، اطاعت کنید». (۹)

موضع گیری امام حسن (ع) در برابر طاغوت ها امام حسن(ع) در مدّت شش سال امامت خود؛ یعنی از سال ۲۵۴ تا ۲۶۰ هـ.ق، با سه طاغوت رو به رو بود که عبارتند از: ۱ـ معتزّ عبّاسی؛ ۲ـ مهتدی؛ ۳ـ معتمد (سیزدهمین، چهاردهمین و پانزدهمین خلیفه عباسی)،

در این مدّت به سبب پاسداری از اساس تشیّع و ارکان اسلام، از گزند آن یاغیان خودکامه، همواره با آنها درگیر بود، از این رو، آن حضرت و یارانش همیشه در زندان های مختلف تحت شکنجه های طاقت سوز قرار داشتند، و در خطر و خفقان بسیار شدید بودند، به طوری که در مورد امام حسن عسکری(ع) نیز همچون جدّش امام کاظم(ع) گفته می شد:

ص: ۵۱۰۴

«لا يَزالُ يَنْتَقِلُ مِنْ سِجْنٍ إلی سِجْنٍ؛ همواره از زندانی به زندان دیگر، منتقل می شد».

معتزّ عباسی رسما به مأمور جلّادش سعید حاجب، چنین فرمان داد:

«اُخْرُجْ اَبا مُحَمَّدٍ اِلَی الْکُوفَهِ ثُمَّ اضْرِبْ عُنُقَهُ فِی الطَّریق؛ ابومحمد (حسن عسکری) را به سوی کوفه بیرون ببر و در مسیر راه (در جای خلوت) گردنش را بزن» (۱۰)

امام حسن(ع) در عصر خلافت معتمد عباسی (۲۵۶ ــ ۲۷۹ ه ــ ق) مدتی در زندان صالح بن وصیف بود، زمانی در زندان علی بن نارمش و زمانی دیگر در زندان نحریر به سر می برد، حتی در زندان جاسوسی را بر او گماشته بودند، تا گفتار و رفتار آن حضرت را گزارش دهد. ابوهاشم جعفری، یکی از یاران آن حضرت می گوید: با چند نفر در زندان بودم، ناگاه امام حسن(ع) را وارد زندان کردند، در این هنگام شخص بیگانه ای که از گروه «جمحی» بود، زندانی شده بود و ادّعا می کرد که از علویان است، امام حسن(ع) در غیاب او، به یارانش که در زندان بودند، فرمود: «این مرد جمحی از شما نیست، از او برحذر باشید، آنچه را گفته اید در نامه ای نوشته و آن را در میان لباس هایش پنهان کرده است تا آن را به خلیفه برساند». یکی از حاضران لباس های او را جستجو کرد، همان نامه را یافت که مطالب خطرناکی در مورد زندانیان در آن نوشته شده بود. (۱۱)

راز آن همه فشارها، و آن همه زندانی شدن ها و سرانجام مسموم شدن و شهادت امام(ع) چیزی جز این نبود که آن حضرت در حراست و حفظ اسلام از دستبرد تحریف ها و گزند طاغوت ها، تا آخرین توان خود می کوشید، و سرانجام جانش را در این راه فدای اسلام کرد. او برای حفظ این آرمان مقدّس، همواره با شیعیان تماس داشت، و در همه جا نمایندگانش حضور داشتند، و نامه های آن حضرت همواره به آنها می رسید. ارتباط شیعیان با نمایندگان مخفی او برقرار بود. از سوی دیگر مطابق روایات بسیار، همه مسلمانان می دانستند که حضرت قائم(عج) درهم کوبنده کاخ طاغوت ها، و احیاگر آیین ناب اسلام، از نسل آن حضرت است. از این رو، نسبت به او احساس خطر بیشتری می کردند. محدّث قمی در این باره می نویسد:

ص: ۵۱۰۵

«سه نفر از خلفای عبّاسی تصمیم بر کشتن امام حسن(ع) گرفتند، زیرا به آنها خبر رسیده بود که حضرت مهدی(عج) از صلب او ظاهر می شود». (۱۲)

آری امامان(ع) این چنین برای حفظ کیان دین، پافشاری نموده و رنج ها و مرارت ها را تحمّل می کردند، ما نیز به پیروی از آنها باید در این راستا کوشا و جدّی باشیم، و هرگونه بی تفاوتی را از خود دور سازیم.

پی نوشت ها: ۱- بقره (۲) آیه۱۵۹.

۲- ابی منصور، احمد بن علی ابن ابی طالب طبرسی، احتجاج طبرسی، ج۱، ص۱۵۵.

۳- شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ترجمه ارشاد، ج۲، ص۳۴۳.

۴- علّامه محمد باقر مجلسی، بحار، ج۵۰، ص۲۱۸.

۵- محقق اردبیلی، حدیقه الشّیعه، ص۵۹۲.

۶- شیخ عباس قمی، انوار البهیّه، ص۳۴۹.

۷- شیخ حرّ عاملی، اثباه الهداه، ج۳، ص۳۱۲.

۸- علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّه، ج۳، ص۳۱۲.

۹- سیّد محمد کاظم قزوینی، الامام الحسن العسکری من المهد الی اللّحد، ص۸۱.

۱۰- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج۴، ص۴۳۲.

۱۱- امین الاسلام طبرسی، اعلام الوری، ص۳۵۴.

۱۲- محدّث قمی، انوار البهیّه، ص۴۹۰.

انتظارات امام عسکری علیه السلام از شیعیان (۲)

بسم الله الرحمن الرحیم

انتظارات امام عسکری علیه السلام از شیعیان (منبر دوم) (ادامه بحث قبل)

۶- جزء بهترین ها باشید نه بدترین ها آن امام همام گاه به بیان افراد نمونه و برتر و همین طور افراد بدتر غیر مستقیم انتظار خویش را از شیعیان ابراز می دارد که جزء بهترین ها باشید، و آنان را این گونه معرّفی می نماید:

«اورع النّاس من وقف عند الشّبهه، اعبد النّاس من اقام على الفرائض، ازهد النّاس من ترک الحرام، اشدّ النّاس اجتهاداً من ترک الذّنوب(۱۹)؛

پارساترین مردم کسی است که در شبهات توقف کند، عابدترین مردم کسی است که واجبات را به جا آورد، زاهدترین مردم کسی است که از حرام دوری کند و کوشاترین مردم کسی است که گناهان را ترک کند.»

در مقابل بدترین ها را نیز معرّفی می کند تاشیعیان آگاهانه یا ناآگاهانه جزء آن افراد قرار نگیرند، در حدیثی آن حضرت فرمود:

«بِئسَ العَبدُ، عَبدٌ یَکون ذا وجهین وذالِسانین یَطری اَخاهُ شاهِداً وَ یأکُلُهُ غائِباً، اِن اُعطِیَ حَسَدَهُ وَ اِن ابتَلی خانَهُ(۲۰)

؛بدترین بندگان بنده ای است که دارای دو چهره و دو زبان باشد، در حضور برادرش او را می ستاید و پشت سر، او را می خورد(و غیبتش را گوید). اگر به او چیزی عطا شود، حسد می ورزد و اگر گرفتار گردد، به او خیانت می کند.»

۷- عزّت نفس و دوری از ذلّت انسان به عزّت نفس و تکریم شخصیت بیش از همه چیز نیازمند است انسان می تواند رنج گرسنگی و تشنگی را تحمّل کند و با فقر و نداری بسازد امّا تحقیر شخصیت و آزردگی روح و روان و پایمال شدن عزّت انسان بسادگی قابل رفع و جبران نیست، ممکن است تا پایان عمر انسان را آزار دهد، خداوند عزیز انسان را عزیز آفریده و هرگز به او اجازه تحقیر دیگران و یا شخصیت خودش را نداده. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«خداوند تمام امور مؤمن را به خود او واگذار نموده، ولی به او واگذار نکرده است (و اجازه نداده) که ذلیل باشد آیا سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: «عزّت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند، پس مؤمن همیشه عزیز است و ذلیل نمی باشد»(۲۱)

به همین جهت یکی از انتظارات مهم حضرت عسکری (علیه السلام) در دوران غیبت امام زمان (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) این است که شیعیان عزیز و با عزّت باشند و هرگز خود را ذلیل نکنند، در یکجا فرمود:

«ما اَقبَحُ بِالمُؤمِنِ اَن تکُونَ لَهُ رَغبَه تُذِلُّه؛(۲۲)

چه زشت است برای مؤمن (و شیعه) دل بستن به چیزی که وی را خوار می سازد».

و در جای دیگر دلسوزانه نصیحت نمود که: «لا تمار فیذهب بهاؤك و لا تمازح فیحقر علیك؛ جدال و کشمکش مکن زیرا ارزش و شخصیت تو را از بین می برد (و موجب خواری انسان می شود) و شوخی (بیش از حد) مکن تا مردم به تو جرأت جسارت پیدا نکنند.»(۲۳)

و گاه راهکارهای رسیدن به عزّت و دوری از ذلّت را به شیعیان ارائه می دهد و قاطعانه می فرماید:

«ما ترک الحقّ عزیزٌ الّا ذلّ و لا اخذ به ذلیلٌ الّا عزّ؛

هیچ عزیزی حق را رها نکرد مگر آنکه خوار و ذلیل شد، و هیچ ذلیل و خواری به حق عمل نکرد مگر آن که عزیز گردید»(۲۴)

۸ - افتخار ما باشید نه باعث سرشکستگی ما یکی دیگر از مهمترین انتظارات امامان مخصوصاً امام حسن عسکری(علیه السلام) از شیعیان این است که از نظر رفتاری و اخلاقی به گونه ای رفتار کنند که در بین جامعه بشری عموماً و در بین مسلمانان خصوصاً الگو و نمونه باشند تا آنجا که مردم بگویند این ها شیعیان علی(علیه السلام) و امامان معصوم هستند، و این ها تربیت یافتگان مکتب اهل بیت می باشند.

به همین جهت حضرت عسکری عاجزانه درخواست می فرماید:

«اِتَّقُوا اللّهَ وَ کُونُوا زَیناً وَلا تَکَونُو شَیناً، جَرّوا اِلَینا کُلَّ مَوَدَّهٍ، وَ ادفَعُوا عَنّا کُلَّ قَبِیحٍ، فَاِنَّهُ ما قیلَ فِینا مِن حَسَنٍ فَنَحنُ اَهلُهُ و ما قیل فینا مِن سوءٍ فَما نَحن کذلک...(۲۵)

از خدا پروا نمایید و زینت (و مایه سرافرازی ما) باشید نه مایه ملامت (و سرافکندگی) همه دوستی ها را به سوی ما جذب کنید و هر زشتی را از ما دور نمایید؛ زیرا هر خوبی که در حق ما گفته آید ما شایستگی آن را داریم و هر بدی که درباره ما بر زبان برآید ما چنان نیستیم...(چرا که) خداوند ما را پاک شمرده و هیچ کس غیر از ما نمی تواند ادّعای چنین مقامی را نماید مگر این که دروغ پرداز باشد.»

۹ - از ریاست طلبی پرهیز کنید از صفاتی که سخت گمراه کننده و خطرناک است مقام خواهی ها و ریاست طلبی ها است، بر کسی پوشیده نیست که ریاست طلبی ها چه ضربات شکننده ای بر پیکر اسلام وارد نموده و همین ریاست طلبی بود که خلافت را از مسیر اصلی خویش خارج نموده و پیش آمد آنچه که پیش آمد، و این فریاد فاطمه (سلام اللّه علیها) است از دست ریاست طلبی گروهی که خلافت را غصب نمودند، آنجا که فرمود: «امّا (افسوس) کسی را مقدم داشتند که خداوند او را کنار زده بود و کسی را کنار زدند که خداوند او را مقدّم داشت، تا آنجا که ره آورد بعثت را انکار کردند و به بدعت ها روی آوردند، آن ها هوا پرستی و شهوت (و ریاست طلبی) را برگزیدند و بر اساس رأی و نظر شخصی عمل کردند هلاک و نابودی بر آنان باد، آیا نشنیدند کلام خدا را که فرمود: «پروردگار تو آنچه را که می خواهد خلق می کند و هرچه را بخواهد اختیار می کند و برای آنان اختیاری نیست...(۲۶)».

افسوس (که سران سقیفه) آرزوها(و ریاست طلبی های) خود را در دنیا تحقق بخشیدند و از آینده غافل ماندند، خدا نابودشان گرداند و آنان را در کارهایشان گمراه کند...(۲۷)»

و امروز در جامعه خود نیز شاهد ریاست طلبی ها و مقام خواهی ها هستیم. خدا می داند که چه بودجه های کلانی در راه رسیدن به ریاست خرج شده و می شود. و از چه وسیله هایی که برای رسیدن به مقام استفاده شده است و می شود. عده ای برای رسیدن به مقام از آزادی های خلاف قانون و نامشروع نیز پشتیبانی کردند، و عده ای نیز برای رسیدن به ریاست از تخریب دیگران بهره جسته و یا اسلام و ارزشهای اسلامی را سپر ریاست طلبی های خویش قرار دادند و...

شرح این هجران و این خون جگر   این زمان بگذار تا وقت دگر

امام حسن عسکری(علیه السلام) با توجّه به این خطرها است که دردمندانه می فرماید:

«اِیّاکَ وَ اَلاذاعَهَ وَ طَلَبَ الرِّیاسَه فَاِنَّهُما یَدعُوانِ اِلَی الهَلَکَه؛

از افشای اسرار(ما اهلبیت(علیهم السلام) و ریاست خواهی دوری کن که این دو مایه هلاک و نابودی است.»(۲۸)

۱۰ - استواری بر دین و ولایت در دوران غیبت آخرین انتظاری که در این سطور بدان اشاره می شود، انتظار حضرت عسکری(علیه السلام) از شیعیان خویش است در دوران غیبت کبرای امام زمان(عجل اللّه تعالی فرجه الشریف)، چرا که یکی از دوران های بسیار سخت و طاقت فرسا که صبر و استواری فراوانی می طلبد همین دوره است، انتظار آن حضرت این است که مردم و شیعیان دوران غیبت را تحمّل کنند و از خود بردباری و استقامت بخرج دهند، و بر دین الهی و امامت و ولایت ثابت و استوار بمانند، و دائماً برای ظهور مهدی موعود (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) دعا نمایند، چرا که

«وَ اللّهِ لَيَغيبَنَّ غَيبَهً لايَنجُوا فيها مِن الهَلَكَهِ اِلّا مَن ثَبّته اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِاِمامَتِهِ وَ وَفّقَهُ لِلدّعاء بتَعجيل فَرَجِه؛

به خدا سوگند (حضرت مهدی) غیبت طولانی خواهد داشت که نجات پیدا نکند در آن دوران مگر کسانی که خداوند عزیز و جلیل بر قائل بودن (و اعتقاد) به امامت او استوارش نگهدارد، و توفیق دهد که برای فرج آن حضرت دعا نماید(۲۹)»، سخن را با اشعاری به یاد آن سفر کرده به پایان می بریم:

فکر بلبل همه این است که گل شد یارش — گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش

ای که از کوچه معشوقه ما می گذری — با خبر باش که سر می شکند دیوارش

اگر از وسوسه نفس و هوا دور شوی — به یقین ره ببری در حرم اسرارش

آن سفر کرده که صد قافله دل همره اوست — هرکجا هست خدایا به سلامت دارش

پی نوشت ها: ۱۹. همان، ص ۵۱۹ ح ۱۸، و انوار البهیّه، شیخ عباس قمی، ص ۳۱۸.

۲۰. تحف العقول (همان) ص ۵۱۸، ح ۱۴ و در چاپ انتشارات آل علی(ع)، ص ۸۹۲ روایت ۱۴.

۲۱. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۱۹۵۷.

۲۲. تحف العقول، ص ۵۲۰.

۲۳. بحارلانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۱، میزان الحکمه، ج ۹، ص ۱۳۵.

۲۴. تحف العقول، ص ۵۲۰ و در چاپ انتشارات آل علی (ع)، ص ۸۹۴، روایت ۳۵.

۲۵. همان، ص ۵۱۸ و در چاپ آل علی(ع)، ص ۸۹۰، روایت ۱۲.

۲۶. سوره قصص، آیه ۶۸.

۲۷. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار (بیروت، داراحیاء التراث)، ج ۳۶، ص ۳۵۳ و ر - ك احقاق الحق ج ۲۱، ص ۲۶.

۲۸. تحف العقول (انتشارات آل علی (ع)) ص ۸۸۸، روایت ۴.

۲۹. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۴.

انتظارات امام عسکری علیه السلام از شیعیان (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

انتظارات امام عسکری از شیعیان (منبر اول) مقدمه : امام حسن عسکری(ع) یازدهمین امام شیعیان، در روز جمعه هشتم ربیع الثانی، سال ۲۳۲ ه.ق (۱) در مدینه منوره دیده به جهان گشود،(۲) و عالم را با نور جمال خویش روشن نمود. پدر بزرگوار آن حضرت، امام هادی (ع) و مادرش بانویی پارسا و شایسته است که از او به نام های «حُدیثه»، «سلیل» و «سوسن» یاد شده است. این بانوی گرامی از زنان نیکوکار و دارای بینش اسلامی بوده در فضیلت او همین بس است که پس از شهادت امام حسن عسکری(علیه السلام) پناهگاه و نقطه اتکای شیعیان در آن دوره بحرانی و پراضطراب به شمار می رفت.(۳)

مدت امامت امام حسن عسکری(علیه السلام) شش سال، و با سه نفر از خلفای عباسی که هر یک از دیگری ستمگرتر بودند، معاصر بود: المعتز باللّه – المهتدی باللّه – و المعتمد باللّه.

امامت حضرت از سال ۲۵۴ شروع شد و در ۲۶۰ ه.ق با شهادت آن حضرت پایان یافت. به مناسبت سالروز شهادت آن امام همام، در این مجال نگاهی داریم به برخی «انتظارات حضرت» از شیعیان خویش، امید که ره توشته ای باشد برای همه آنهایی که بر خط امامت و ولایت سیر می کنند.

شیعه از دیدگاه امام حسن عسکری (علیه السلام) از دیدگاه امام یازدهم هر کس که بنام شیعه خوانده شود ولی اوصاف و ویژگیهای یک شیعه حقیقی و واقعی را دارا نباشد، شیعه شمرده نمی شود. شیعه واقعی کسانی هستند که همچون رهبران دینی خویش در نهضت خدمت رسانی به مردم و برادران دینی خویش فعّال و کوشا باشند و به دستورات و نواهی الهی پای بند باشند چنان که حضرت عسکری در کلام زیبا و دلنشین خود درباره تعریف شیعه می فرماید:

ص: ۵۱۱۲

«شیعه عَلّیٍ هُمُ الّذین یؤثِرُونَ اِخوانَهم عَلی اَنفُسِهِم وَ لَو کانَ بِهِم خصاصَهٌ وَ هُمُ الَّذینَ لایَراهُمُ اللّه حَیثُ نَهاهُم وَ لا یَفقَدُهُم حَیثُ اَمرَهُم، وَ شیعَهُ عَلِیٍّ هم الَّذینَ یَقتَدُون بِعَلیٍ فی اکرامِ اِخوانِهُم المُؤمِنین(۴)»؛

پیروان و شیعیان علی (علیه السلام) کسانی هستند که برادران (دینی) خود را بر خویش مقدم می دارند گرچه خودشان نیازمند باشند و شیعیان علی (علیه السلام) کسانی هستند که از آن چه خداوند نهی کرده دوری می کنند و به آنچه امر نموده عمل می کنند و آنان در تکریم و احترام برادران مؤمن خود به علی(علیه السلام) اقتدا می نمایند

و در جای دیگر درباره نشانه های شیعیان فرمود:

«علامات المؤمنین خمسٌ صلاه الاحدی و الخمسین و زیاره الاربعین و التختم فی الیمین و تعفیر الجبین و الجهر ببسم اللّه الرحمن الرحیم(۵)»،

نشانه های مؤمنان (شیعیان) پنج چیز است: خواندن پنجاه و یک رکعت نماز در هر روز (۱۷ رکعت واجب و ۳۴ رکعت نافله) زیارت اربعین امام حسین(علیه السلام) داشتن انگشتر در دست راست، و ساییدن پیشانی به خاک و بلند خواندن بسم اللّه الرحمن الرحیم (در نمازها).

انتظارات امام عسکری (علیه السلام) از شیعیان انتظارات و توقّعات امام حسن عسکری(علیه السلام) به عنوان آخرین امامی که در جامعه حضور عینی داشته، و بعد از او غیبت صغری و کبرا فرزندش مهدی موعود (علیه السلام) آغاز می گردد و برای مدّت مدیدی مردم و جامعه از درک حضور او محروم خواهند بود قابل اهمّیت و دقّت است، و می تواند رهنمودهای گرانبها و ارزشمندی باشد برای دوران غربت تشیّع و دورانی که غبار غم هجرت مولا و محبوبشان بر دلها و پیشانی آنها سایه افکنده است، اینک به گوشه هایی از انتظارات حضرتش می پردازیم.

ص: ۵۱۱۳

۱- اندیشه و تفکر اساس تمام پیشرفتهای مادّی و معنوی بشر در طول تاریخ، اندیشه و تفکر از یک طرف، و سعی و تلاش و عمل از طرف دیگر بوده است. اگر بشر قرن بیستم و بیست و یکم از نظر صنعتی و تکنولوژی به موفقیت های چشمگیری دست یافته، بر اثر اندیشه و تلاش بوده است؛ چنان که پیشرفت های معنوی جوامع و افراد نیز بر اثر بهره وری از توان عقل و تفکر و قدرت عمل و تلاش بوده است. پیامبران، امامان و بندگان صالح الهی همگی اهل فکر و تعقل بوده اند، در منزلت ابوذر امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«بیش ترین عبادت اباذر که رحمت خدا بر او باد، اندیشه و عبرت اندوزی بود(۶)»

قرآن این کتاب الهی و آسمانی برای اندیشه و تفکر، ارزش والا- و حیاتی قائل است و زیباترین و رساترین سخنان را درباره ارزش دانش و تعقل، و دقّت و تفقه بیان نموده است در قرآن بیش از هزار بار کلمه «علم» و مشتقات آن که نشانه باروری اندیشه است تکرار شده و افزون بر ۱۷ آیه به طور صریح انسان را دعوت به تفکر نموده، بیش از ۱۰ آیه با کلمه «اُنظُرُوا؛ دقت کنید» شروع شده است. بیش از پنجاه مورد کلمه عقل و مشتقات آن به کار رفته است و در چهار آیه نیز قاطعانه به تدبّر در قرآن امر شده است.(۷)

و همچنین از کلمه فقه و تفقه و امثال آن بهره جسته است.(۸)

با توجه به این اهمّیت اندیشه و تفکّر است که امام حسن عسکری (علیه السلام) از شیعیان خویش انتظار دارد، که اهل اندیشه و تفکر باشند. لذا فرمود:

«عَلیکَم بِالفِکرِ فَاِنَّهُ حَیاه قَلب البَصیر وَ مَفاتیحُ اَبوابِ الحِکمَهِ ؛

بر شما باد به اندیشیدن! پس به حقیقت، تفکر موجب حیات و زندگی دل آگاه و کلیدهای دربهای حکمت است.(۹)

انسانهایی که با عقل اندیشه نکنند و با چشم جانشان در دیدن حقایق دقّت بخرج ندهند در روز قیامت نابینا محشور می شوند.

امام حسن عسکری(علیه السلام) این حقیقت را با گوشزد کردن آیه ای از قرآن برای اسحاق بن اسماعیل نیشابوری در طیّ نامه ای چنین بیان می کند: «ای اسحاق! خداوند بر تو و امثال تو از آن هایی که مورد رحمت الهی قرار گرفته و همچون تو دارای بصیرت خدا دادی می باشند، نعمت خویش را تمام کرده است... پس به یقین بدان ای اسحاق که هرکس از دنیا نابینا بیرون رود، در آخرت هم نابینا و گمراه خواهد بود. ای اسحاق! چشمها نابینا نمی شوند، بلکه دلهایی که در سینه ها هستند نابینا می شوند. (بر اثر اندیشه نکردن) و این سخن خداوند در کتاب متقن خویش است آنجا که از زبان انسان ستم پیشه بیان می کند(۱۰):

«پروردگارا چرا مرا نابینا محشور نمودی با این که دارای چشم بودیم؟ (خداوند در جواب) می فرماید:

همان گونه که آیات ما برای تو آمد و تو آنها را فراموش کردی، امروز نیز تو فراموش خواهی شد.(۱۱)»

گاه امام حسن عسکری با گوشزد این خطر که عده ای در جامعه عبادت را منحصر در انجام نماز و خواندن نمازهای مستحبی و گرفتن روزه های واجب و مستحب می دانند، بدون آنکه در رمز و راز آن اندیشه کنند و یا در زمان و اوضاع آن تعقل نمایند، جایگاه ویژه اندیشه و تفکر را این گونه بیان می فرماید:

«لَیست العِبادَهُ کَثرَهَ الصِّیامِ وَ الصَّلوهِ وَ اِنّما العِبادَهُ کَثرَهُ التفکّرِ فی اَمرِ اللّه(۱۲)؛

عبادت به بسیاری نماز و روزه نیست، همانا عبادت تفکر بسیار در امر خداوند است».

۲- ایمان گرائی و سود رسانی: فکر و اندیشه، و یا تأمّل و تدبّر آن گاه ارزش حقیقی و عینی خویش را نشان می دهد که منجر به ایمان و عمل و تلاش شود وگرنه تفکری که بدنبالش ایمان و عمل نباشد مطلوب و کارساز نیست. به همین جهت آن حضرت تأکید فرمود که شیعیان به دو خصلت توجّه داشته باشند

«خِصلَتانِ لَیس فَوقَهُما شَی ءٌ الایمانُ بِاللّه، وَ نَفعُ الاِخوان(۱۳)؛

دو خصلت است که برتر از آن چیزی نیست، ایمان به خداوند و فایده رساندن به برادران (دینی)».

۳- به یاد خدا و قیامت بودن ایمان برگرفته از اندیشه بدنبال خود عمل و یاد خدا و همچنین انجام عبادت را در پی دارد، به همین جهت یکی دیگر از انتظارات حضرت عسکری (علیه السلام) از شیعیان این است که خداوند و قیامت و رسول را فراموش نکنند. چنان که فرمود:

«اَکثرُوا ذِکرُ اللّه و ذِکرَ المَوتِ وَ تِلاوَهَ القُرآن و الصَّلاهَ عَلی النَّبی؛

زیاد به یاد خداو مرگ باشید و همواره قرآن بخوانید و بر پیامبر(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) (و آل او) درود بفرستید.(۱۴)

و هوشمندترین و زیرکترین افراد کسی است که به یاد بعد از مرگ باشد و وجدان خویش را برای رسیدگی به اعمال قاضی قرار دهد.(۱۵)

۴- حسابرسی اعمال و پاسخگویی وجدان انتظار دیگری که امام حسن(علیه السلام) از شیعیان دارد، رسیدگی به اعمال و داشتن محاسبه در هر شبانه روز، و پاسخگویی وجدان اخلاقی است.

ص: ۵۱۱۶

لازم است انسان در ابتدای هر روز نسبت به اعمال نیک و دوری از گناه با خود «مشارطه» و قرار دادی داشته باشد، و در طول روز مواظبت و «مراقبه» داشته باشد. و در پایان روز «محاسبه» و حسابرسی، و پاسخگویی به وجدان درونی خویش.

آنهایی هم که مسئولیت های اجتماعی دارند، در مقابل مردم و جامعه مسئولند که باید پاسخگو باشند، علاوه بر این در مقابل خداوند متعال، پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و وجدان خویش نیز باید پاسخگو باشند.

ممکن است عده ای زرنگی را در آن بدانند که از حسابرسی، و پاسخگویی فرار کنند و به نوعی طفره روند، ولی باید بدانند که هرگز چنین رفتاری هوشمندی و زرنگی بحساب نمی آید، در همین زمینه است که حضرت عسکری (علیه السلام) خردمندانه می فرماید:

«اَکیَسُ الکیِسین مَن حاسب نَفسَه وَ عَمِلَ لما بَعدِ المَوت(۱۶)؛

زیرکترین زیرکان (و هوشمندترین افراد) کسی است که به حساب نفس خویش پردازد (و پاسخگوی خدا و وجدان خویش باشد) و برای پس از مرگ خویش تلاش نماید».

۵ - تقوا و پاکی راستی و امانتداری از مهم ترین و بارزترین ویژگی های مورد انتظار برای شیعیان و مؤمنان دو صفت نفسانی تقوا و ورع است که انسان را در مقابل انجام گناه و دوری از محرّمات حفظ و تقویت می کند، و در کنار آن دو، دو صفت والای امانتداری و راستگویی است که آنچنان اهمّیت دارد که اساس نظم و انسجام و آرامش هر جامعه ای را می توان با تقویت و ترویج این اوصاف در میان افراد جامعه پی ریزی نمود و مشکلات را حل و سعادت جوامع را تضمین نمود. امام حسن عسکری(علیه السلام) با تأکید بر اوصاف فوق و برخی اوصاف دیگر خطاب به شیعیان خود می فرماید:

«اُوصیکَم بِتَقوىَ اللّهِ وَ الوَرَعِ فی دِینِکم والاِجتهاد لِلّه و صِدقِ الحَدیثِ وَ اَداءِ الاَمانَهِ اِلی مَن اِئتَمَنَکم مِن بِرٍّ اَوفاجِرٍ وَ طُولِ السُّجُودِ وَ حُسنِ الجَوار فَبِهذا جاءَ مُحَمَّد (ص) صَلّوا فی عَشایِرِهِم وَ اَشهِدُوا جَنائِزَهُم وعُودُوا مرضاهُم، وَ اَدّوا حُقُوقَهُم، فَاِنَّ الرَّجُل مِنکم اِذا وَرِعَ فی دِینِهِ وَ صَدَقَ فی حَدیثِهِ وَ اَدّی الاَمانَهَ و حَسُنَ خُلقُه مَعَ النّاس قیلَ هذا شیعی فَیسرّنی ذلک؛(۱۷)

شما را سفارش می کنم به تقوای الهی و ورع در دین خود و کوشش در راه خدا، راستگویی و ردّ امانت به هرکه به شما امانت سپرد - خوب یا بد - و طولانی بودن سجده و خوب همسایه داری؛ چرا که محمد (ص) برای این ها آمده است. در گروه های آنها (مخالفان) نماز بخوانید (یعنی در نماز جماعت شرکت کنید) و در تشییع جنازه آنها حضور داشته باشید و بیمارانشان را عیادت، و حقوق آنان را ادا نمایید، زیرا اگر مردی (و فردی) از شما در دین خود ورع داشت و در سخنش راست گفت و امانت را رد کرد و اخلاقش با مردم خوب بود گفته می شود این شیعه است. پس من از این (گفته) شادمان می شوم.»

و در جای دیگر فرمود: «المُؤمِنُ بَرَکَهٌ عَلی المُؤمِنِ و حُجّهٌ عَلی الکافِر(۱۸)؛ مؤمن (و شیعه) برکتی برای مؤمن و (اتمام) حجّتی برای کافر است.

پی نوشت ها: ۱. مسعودی و علی بن عیسی اربلی تولد حضرت را در سال ۲۳۱ ق دانسته اند.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۳.

۳. شیخ عباس قمی، الانوار البهیه، ص ۱۵۱.

۴. محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۳۱.

۵. بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۴۸ و مصباح المتهجد، ص ۷۸۷، روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۹۵.

۶. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۳۱.

۷. سوره نحل، آیه ۴۴؛سوره آل عمران، آیه ۱۹۱ و سوره نحل، آیه ۶۹.

۸. آمار استخراج شده بر اساس اطلاعات کتاب «المعجم المفهرس» محمد فؤاد عبدالباقی (دارالحدیث القاهره) می باشد.

۹. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۱۵ و الحکم الزاهره، ج ۱، ص ۱۹.

۱۰. علی بن شعبه حرّانی، تحف العقول، ص ۵۱۳ و ۵۱۴.

۱۱. سوره طه، آیه ۱۲۶.

۱۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۲، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۵۳ ؛ اصول کافی، ج ۲ ص ۵۵ و تحف العقول، ص ۵۱۸، حدیث ۱۳.

۱۳. تحف العقول، ص ۵۱۸، حدیث ۱۴.

۱۴. همان، ص ۴۸۷.

۱۵. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۸.

۱۶. همان.

۱۷. همان، ج ۸، ص ۳۸۹، حدیث ۲ و تحف العقول، ص ۵۱۸، حدیث ۱۲ و میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۹۱.

۱۸. تحف العقول، ص ۵۱۹، حدیث ۲۰ و درچاپ انتشارات آل علی(ع) ص ۸۹۲، روایت ۲۰.

فضائل امام عسکری علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

فضائل امام عسکری علیه السلام حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یازدهمین پیشوای شیعه است، رهبری که در تمام عمر کوتاه خویش (۲۸ سال) مدّتی را در پادگانی در سامرّا، به همراه پدرش امام هادی علیه السلام ،تحت مراقبت بسیار شدید دستگاه استبدادی خلفای بنی عبّاس قرار داشت،و بعد از شهادت پدر بزرگوارش، این حالت استمرار یافت و نیز بارها به زندان جبّاران زمان، گرفتار شد.

دوران امامت آن رهبر بزرگ الهی بیش از شش سال به درازا نکشید.

آن بزرگوار، همانند پدرانش به همه فضائل و خوبی ها آراسته و از همه بدی ها پیراسته بود. او آن چنان در قلّه شکوهمند کمال و فضیلت قرار داشت که نه تنها دوستان و پیروانش او را ستوده اند بلکه دشمنانِ کینه ورز و سرسخت، به مدح و ستایش او پرداخته اند. برای نشان دادن این حقیقت، به چند نمونه اشاره می شود.

تجلّی فضائل احمد بن عبیداللّه بن خاقان ــ که پدرش از مهره های مهمّ دستگاه خلافتِ ستم پیشه بنی عبّاس و از وزیران آن به شمار می رفت و خود نیز از مخالفان و معاندانِ سرسخت امامان علیهم السلام بود و که در برهه ای، از طرف حکومت، مسئولیت گرفتن مالیات را در قم، به عهده داشت ــ می گوید:من در سامرّا ندیدم و نشناختم مردی را در میان علویّان، همانند حسن بن علی.

وی از جهت وقار، عفاف، بزرگواری و بخشندگی، در میان علویّان، فرماندهان ارشد نظامی، وزراء و همه مردم، «نمونه و الگو» بود. و با هر کس سخن می گفتی، او را می ستود و به نیکی یاد می کرد.*

روزی ابو محمّد بر پدرم عبید اللّه بن خاقان وارد شد، من او را نگریستم؛ آثار بزرگی و عزّت و جلالت از سیمای او پیدا بود. پدرم، مقدم او را گرامی داشت و او را بسیار تکریم کرد. من از این روش پدرم، ناراحت و عصبانی شدم، از او سبب این بزرگداشت را پرسیدم، و خواستم که آن شخصیّت را به من معرّفی کند، پدرم گفت:

«او پیشوای شیعیان و بزرگ خاندان بنی هاشم است. او کسی است که شایستگی پیشوایی امّت را دارد، چون خصلت های برجسته ای دارد؛ همچون: فضیلت، پاکی، وقار و متانت، صیانت نفس، زهد و بی رغبتی به دنیا، عبادت، اخلاق نیکو، صلاح و تقوا.»

آنگاه احمد بن عبیداللّه می افزاید:

ابومحمّد ابن الرّضا، در نهایت بزرگی و والائی بود.»(۱)

اخلاق وتحوّل آفرینی حکومت ستمگر بنی عبّاس، امام عسکری علیه السلام را نزد شخصی به نام: علی بن نارمش _ که یکی از عناصر جنایتکار و از دشمنان سرسخت آل ابوطالب بود _ زندانی کرد. سران بنی عبّاس به او گفتند: ابومحمّد ابن الرّضاء را تا توان داری، آزار و اذیّت ده و او را به قتل برسان. از زندان نمودن حضرت، چند روزی نگذشت، تا اینکه دیدند علی بن نارمش با آن همه دشمنی و عداوت، در برابر امام سر به زیر افکنده و آن چنان جذبه و عظمت و خُلق و خوی حضرت عسکری در او تأثیر نهاده که به حضرت نگاه نمی کند.وقتی امام عسکری علیه السلام از این زندان خلاص شد، علی بن نارمش آن چنان دچار تحوّل روحی و معنوی گردید که دیدگاهش درباره حضرت، تغییر یافت و در گروه شایستگان زمان قرار گرفت.(۲)

بار دیگر امام حسن عسکری علیه السلام را نزد صالح بن وصیف زندانی کردند، او نیز شخصی پلید و بی رحم بود. گروهی از جنایت پیشگان بنی عبّاس نزد صالح بن وصیف رفتند و درباره امام به گفت و گو پرداختند. زندانبان به آنان گفت: آخر من چه کار کنم؟ دو نفر از بدترین افراد را بر او گماشتم، بعد از گذشت چند روز، باشگفتی دیدم آن دو به نماز، عبادت و روزه روی آورده اند، به آنان گفتم: چه چیز اتفاق افتاده است؟ گفتند:

«ما چه گوییم در پیرامون مردی که روزها روزه و شب ها تا سحر نماز می خواند، کمتر سخن می گوید و به کارهای غیر ضروری نمی پردازد! ما هنگامی که به او می نگریستیم، بدنمان به لرزه می افتاد و توان استقامت در خود نمی دیدیم.»(۳)

سخاوت و بخشندگی امام حسن عسکری علیه السلام بسان اجداد بزرگوارش در بخشندگی و کمک به مردم یگانه روزگار بود. شخصی به نام محمد بن علی همراه پدرش _ که از خاندان علویان بودند؛ ولی از گروه واقفیّه به شمار می رفتند _ در زندگی دچار بحران شدند و در مضیقه مالی سختی قرار گرفتند.

وی می گوید: پدرم گفت: برویم نزد این مرد _ امام حسن عسکری _ چون خصلت «بخشندگی» او را زیاد شنیده بودیم. در راه که می رفتیم، پدرم گفت: ای کاش آن حضرت برای برآورده شدن سه نیاز من، کمکم کند! من هم با خود گفتم: ای کاش به سه نیاز من توجّه و عنایت کند!

نزد آن حضرت رفتیم، از حال ما پرسید، پاسخ دادیم. هنگامی که با امام خداحافظی کرده و از خانه خارج شدیم، خادم حضرت آمد و به اندازه ای که نیاز داشتیم و آرزو کرده بودیم، کیسه هایی از اشرفی به ما داد.

آنان با آنکه از امام عسکری علیه السلام کرامت دیدند؛ ولی دست از مرام خود برنداشتند.(۴)

پاسداشتِ نماز امام عسکری علیه السلام به نماز اوّل وقت بسیار اهتمام می داد و نماز را بزرگ می داشت. ابوهاشم جعفری که یکی از یاران خاصّ و ویژه آن بزرگوار بود، می گوید:

نزد آن امام معصوم بودم. حضرت در حال نوشتن نامه بود که وقت اداء نماز فرا رسید، آن بزرگوار نامه را به سوئی نهاد و برای خواندن نماز حرکت کرد. از نماز که فارغ شد، دوباره تشریف آورد و قلم را برداشت و شروع کرد به نوشتن نامه.(۵)

ترغیب به خدمت رسانی ابوهاشم می گوید:روزی در محضر امام عسکری علیه السلام بودم، آن حضرت فرمود:

«یکی از درهـای بهشت، «بـابُ المعروف» است. از آن در کسـی داخل بهشت نمی شود مگر اینکه در دنیا کارهای نیک انجام داده و به مردم کمک و خدمت نماید.»

تا این را از حضرت شنیدم، خدا را سپاس گفتم و بسی خشنود گردیدم؛ زیرا یکی از برنامه های زندگی من، خدمت رسانی به مردم و رفع نیاز پا برهنگان و محرومان بود. تا این مطلب در دلم گذشت، حضرت به من نگاه کرد و فرمود:

«بله، کسانی که در این جهان به مردم کمک می کننـد، در جهان دیگر نیز سـر بلند و جایگاه آنان برجسته است. ای ابوهاشم! خدا تو را از این گروه قرار دهد، خدای تو را رحمت کند.»(۶)

پی نوشت هـا: * مـا رأیتُ و لاـ عرفتُ بسـرّمن رأی، رجلاًـ من العلویه مثل الحسن بن علی فی هـدیه و سـکونه و عفافه و نبله و کرمه عند اهل بیته و بنی هاشم...

۱.اصول کافی،ج۱، ص ۵۰۳؛ مناقب آل ابی طالب(ع)، ج ۴، ص ۴۲۳؛ سیره الائمه، ج ۲، ص ۵۰۲.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۰۸.

۳. همان، ص ۵۱۲.

۴. همان، ص ۵۰۶.

۵ و ۶. انوارالبهیّه، شیخ عباس قمی، ص ۱۵۴.

امام زمان (علیه السلام) (۵۸)

هفتم محرم–امام زمان (سلام الله علیه) در کتب آسمانی–

امام زمان (سلام الله علیه) در کتب آسمانی

اعوذ بالله من الشیطان العین الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین الصـلاه والسـلام علی سـید الانبیاء والمرسـلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد(صـلی الله علیه وآله و سلم) الطیبن الطاهرین المعصومین المکرمین و لعن الدائم علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

«اللّهُمَّ كُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فی هذِهِ السّاعَهِ وَ فی کُلِّ ساعَهٍ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ قائِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً»

الا که نور خدایی		خدا کند که بیایی

تو سر غیبت نمایی		خدا کند که بیایی

به هر نفسی که توانم	تو را همیشه بخوانم

الا که هستی مایی		خدا کند که بیایی

تو احترام حریمی		تو افتخار کلیمی

تو یادگار منایی		خدا کند که بیایی

یابن العسکری		تو زمزمی عرفاتی

تو زمزمی تو فراتی		تو مشعری عرفاتی

تو رمز آب بقایی		خدا کند که بیایی

یه جمله دیگرش را بگم

تو را به عصمت زهرا		بیا زغیبت کبری

تو را به عصمت زهرا		بیا زغیبت کبری

دگر بس است جدایی		خدا کند که بیایی

یا صاحب الزمان یا صاحب الزمان

به به یا صاحب الزمان

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری(عج) واجداد طاهرینش صلوات جلیل ختم کنید.

هدیه به محضر امام، شهدا، مراجع تقلید، علما و بزرگان و خیرین، اساتید، منسوبین به جمع حاضر، گذشتگان خودتان، گذشتگان از بانیان و خدمتگزاران این محفل، و به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی(عج) سلامتی مراجع، رهبر معظم انقلاب، سلامتی خودتان و خانواده شریفتان و شفای مریضهایتان یک صلوات حسینی ختم کنید.

وعده کردیم روز جمعه بحثمان بحث امام زمان (علیه السلام) باشد، خیلی بده که انسان در هفته یک روزش را یک مقداری بیشتر به یاد امام زمان نباشد. هر روزمان باید اینطوری باشد.

خدا رحمت کند مرحوم حاج آقا رضا بهاءالدینی در قنوت نمازش دعای سلامتی را میخواند، گفتند آقا دعایت را عوض کردی؟ آقا فرمودند که در عرفات از خود آقا به من پیام رسید که حاج آقا رضا در قنوت نمازت «اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ...» را بخوان.

گاهی اوقات حتی تا یک ماه میشود که آدم به فکر امام زمان نیست، یک هفته میگذرد به فکر آقا نیست. توی این ده تا مجلس یک مجلسش را عیب ندارد.

اعتقاد به امام زمان در کتاب زبور

عقیده به امام زمان فقط مخصوص به شیعه نیست،ما شیعیان فکر میکنیم که مهدی صاحب الزمان فقط مال ماست، و ما فقط اعتقاد داریم، نه. در کتاب زبور به امام زمان میگویند قیدمو، در کتاب تورات به امام زمان یهودیان میگوید ماشع، مسیحیان هم به امام زمان اعتقاد دارندو در انجیلشان به امام زمان میگوید مسیح الزمان، در انجیل فرنگیان به امام زمان میگویند مهید آخر یعنی مهدی آخر. در کتاب زرتشت به امام زمان میگویند سروش ایزد در کتاب رومیان به امام زمان میگوید فردوس الاکبر، حتی هندوان آتش پرست آنهایی که کتاب مقدسی برای خودشان دارند آنها هم میگویند یک مصلحی باید بیاد یکی باید باید تام مردم را نجات بده اسمش را گذاشته اند لمپتارا.

پس اعتقاد به امام زمان مخصوص ماها نیست. اما بعضیها میگویند در کتابهای تورات و انجیل و زبور و همه کتب اسم همه امام زمان مصلح آمده توی قرآن ما کجاست؟ در قرآن بیش از ۲۳۰ آیه به من گوش بدید بیش از ۲۳۰ آیه یا بعضیها میگویند ۲۵۰ آیه مربوط به حجت ابن الحسن است یا اسمش را گفته یا از اصحابش گفته یا از حکومتش گفته. مربوط به امام زمان است. من فقط چند تا اسمش را بگویم که اگر بخواهم هر کدام از اینها را بگویم یک شب وقت میخواهد. یکی از اسامی امام زمان که همگی حفظید اواخر قرآن کریم «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ * وَ الْعَصْرِ» والعصر کی قسم میخورد؟ به خدا. به چی قسم میخورد عصر یعنی چه بعضی از تفاسیر را نگاه کنید بعضیها نوشته عصر یعنی عصاره روز چکیده روز نزدیک غروب آفتاب بعضیها میگویند عصر یعنی بعثت خاتم انبیاء محمد مصطفی(صلی الله علیه وآله و سلم)، بعضی ها میگویند عصر یعنی عصر برزخ، برخی میگویند عصر یعنی عصر قیامت، بعضیها میگویند عصر یعنی عصر ظهور امام زمان. سید هاشم بحرانی در کتاب برهانش عن الصادق «الْعَصْرُ: عَصْرُ خُرُوجِ الْقَائِمِ (علیه السلام) » (۱) عصر خروج امام زمان.

ص: ۵۱۲۵

خدا رحمت کند امام را میفرمود چرا عصر خروج، روایت هم داریم والعصر یعنی قسم به خود امام زمان.

روایتهایی هم امام دارد قسم به خود مهدی که عصاره همه انبیاء است اگر هیچ کس این عصر را متوجه نشود شما کاشانی ها چون در بحث گلاب و گلابگیری خوب متوجه هستید این واژه را خوب میفهمید عصاره گیری هر چه خوبان همه دارند تو هم تنها داری هم یکجا داری.

هر چه دارن انبیاء و اولیاء   در وجودش آفریده کبریا

امام زمان عصاره تمام انبیاء

عصاره تمام انبیاء امام زمان (علیه السلام) است. عصاره گیری تو کارگاه هایی که گلاب گیری میکنند خالص خالصش. والعصر امام میفرماید قسم به خود مهدی والعصر یعنی خودش که یکی از اسامی امام زمان عصر است. خدا به چیز بیخودی و عادی قسم نمیخورد باید مورد قسم خدا از آیات و نشانه ها باشد. چه آیه و نشانهای بالاتر از خود وجود امام زمان است. والعصر قسم به مهدی (علیه السلام) این یک اسم.

اسم دوم فجر، هم در سوره مبارکه فجر «وَ الْفَجْرِ * وَ لَيالٍ عَشْرٍ» که امام صادق فرمود فجر یعنی مهدی آل محمد(صلی الله علیه وآله و سلم). هم در سوره مبارکه قدر که همگی حفظ هستید «سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» امام صادق (علیه السلام) میفرماید سلام به فاطمه «حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» تا ظهور امام زمان. خب این هم یک اسم است فجر.

یک اسم نجم است، نجم یعنی ستاره، معراج پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله و سلم) دو تا سند قرآنی دارد ده تا سند روایی دارد. دو سند قرآنی یکی در سوره اسراء آیه اول «سُبْحانَ الَّذی أَسْری بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذی بارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّميعُ الْبَصيرُ». یکی در سوره نجم است «وَ النَّجْمِ إِذا هَوى» تا جایی که میگوید «فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى» این سند معراج پیغمبر است.

ص: ۵۱۲۶

حالا- پیغمبر اکرم شب معراج وقتی که رفت بالا- روایت را مرحوم مجلسی نقل میکند در سفینه هست در بحار هم هست. مرحوم حاج عباس قمی هم دارد. داستان معراج پیغمبر رفت بالا خطاب رسید میخواهی فرزندانت را ببینی اوصیاءت را ببینی؟ یکی یکی خدا اسامی فرزندان را بهش نشان داد در عرش اسامیشان را دید از امیر المؤمنین تا امام زمان همه را اسامی را نشان داد. میخواهی نورشان را ببینی بله میخواهم نورشان را نگاه کن. پیغمبر نگاه کرد دید ستارگان درخشندهای که در نمونه ندارند در آسمان دنیا نیست خیلی زیبا این ستاره است ستاره امیر المؤمنین این ستاره است ستاره حسن بن علی است همینطور آمد. پیغمبر میگوید زیباترین ستاره و قشنگ ترین ستاره و جذابترین ستاره گفتند این کیه خطاب رسید این مهدی آل محمد(صلی الله علیه وآله و سلم) است.

والنجم یعنی قسم به این ستاره. رسول ما میخواهی خودش را هم ببینی؟ که هنوز به دنیا نیامده اما اینجا نشانت میدهیم. پیغمبر اکرم میفرماید وقتی جواب دادم بله بلافاصله خطاب رسید رسول ما نگاه کن به یمین عرش، نگاه کردم دیدم فرزندم مهدی در حال نماز خواندن است. نمازش که تمام شد گفتم بنی الیه بیا جلو آمد جلو میان پیشانی فرزندم مهدی را بوسیدم که پیغمبر اکرم ذکر میکند خصوصیات امام زمان را چون خودش دیده. یکی از اسامی امام زمان بقیه الله است بقیه الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین.

خب بقیه الله یعنی این که خدا باقی گذاشته همه را کشتند این یکی را خدا باقی گذاشته حالا این آیه هم اسم امام زمان درش هست هم این آیه ای است که در آخر الزمان وقت خروج امام زمان و ظهورش همه مردم عالم از زبان جبرئیل میشنوند. از اینجای بحث را خوب دقت کنید.

ص: ۵۱۲۷

صیحه آسمانی

ما در عالم امکان از اول تا قیامت سه تا دانه صیحه آسمانی داریم از اول آدم برو تا قیامت. سه صیحه آسمانی داریم. اولین صیحه، صیحه یعنی چه؟ یعنی صدایی که تمام مردم روی زمین میشنوند و این صدا از آسمان میآید. این طرف زمین آن طرف زمین کسی که خوابیده و کسی که ایستاده حتی پیغمبر میفرماید کسی که خوابیده از شنیدن این صیحه یک دفعه بلند میشود و میشینه و کسی که بلند است یک دفعه مینشیند. اولین صیحه آسمانی، صیحه جبرئیل امین است، دومین صیحه آسمانی صیحه عزرائیل است وقت انقراض عالم که «موتوا بِإِذْنِ اللَّهِ» (۲) همه بمیرند این صدا را همه میشنون و همگی میمیرند صیحه آسمانی عزرائیل، صیحه آخر صیحه جناب اسرافیل است «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجاً» (۳) فوج فوج از زمین بیرون میآید «إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها * وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها» (۴) زمین دفینه هایش را میریزد بیرون و چیزی داخل خودش نگه نمیدارد.

پس اول جبرئیل بعد جناب عزرائیل سوم اسرافیل. آقای اسرافیل وقتی میدمد یک داستان دارد روایتش طولانی است که اگر بگویم وقت گرفته میشود و خیلی ها هم نشنیدهاید و برید ببینید و یک مقداری هم خودتان سرچ کنید.اسرافیل چه میکنه؟ قبل از دمیدن اولین کسی که زنده میشود کیه چطوری از قبر بیرون میآید بعدش کیه بعدش کیه اینها همگی داستان دارد روایت طولانی است یک ربع وقت میگیرد و نمیتوانم.

دومین صیحه که عزرائیل است که خوب همه بمیرید. موجودات زمین میمیرند ملائکه را هم قبض روح کن چشم همه قبض روح کی مانده اند سه تا ملک مقربین اینها را هم قبض روح کن اینها هم قبض روح میشوند خود عزرائیل هم قبض روح میشود. صیحه دوم هم مال عزرائیل انما الکلام توی این صیحه اول. جبرئیل امین روز ظهور امام زمان صیحه میزند از کجا میگوید قرآن «وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ» (۵) آن زمانی که منادی صیحه میزند از مکان نزدیک انگار کنار گوشت بشنو آن صیحه آسمانی را «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ» (۶) آن روز صیحه آسمانی به حق بلند میشود، چه خبر است «ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ» (۷) آن روز، روز خروج و ظهور مهدی آل محمد است.

ص: ۵۱۲۸

خب ما اینجا کاشان نشسته ایم انشاء الله همین امسال صیحه جناب جبرئیل امین را همگی بشنویم روز ظهور مهدی فاطمه را هم ببینیم انشاءالله.

چه اتفاقی می افتد؟ تمام مردم روی زمین صبح جمعه از شب جمعه تا نزدیکی اذان صبح که امام زمان در مسجد سهله هست صورت به خاک میگوید «أَمَّنْ يُجيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ» نزدیک اذان صبح که میشود آن شب خدا همه سیصد و سیزده نفر را در مسجد الحرام جمع میکند «فاستبقوا الخیرات» آی مردم در خیرات از هم سبقت بگیرید، «فاستبقوا الخيرات أينما تكونوا يأت بكم اللّه جميعا» (۸)هر جا باشید جمعتان میکند خدا.

به امام باقر گفت آقا کی را جمع میکند؟ کجا جمع میشوند؟

یاران امام زمان(عج)

آقا فرمود: آن سیصد و سیزده نفر یاران مهدی را آن شب جمعه ظهور خدا در مسجد الحرام جمع میکند مردم مکه نگاه به آنها میکنند اینها کسانی دیگری هستند و تا به حال ندیدن چه قیافه هایی عجب نورانی هستند چه زیبا هستند اینها کی هستند تا به حال اینجا ندیدیم. آقا فرمود همه شان شب جمعه ظهور آمادهاند جبرئیل میاد امام زمان را از مسجد سهله میآورد مسجد الحرام آماده اند اذان صبح نماز صبح بعد صیحه آسمانی را مردم میشنوند «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۹) تمام مردم عالم این شعار جبرئیل را میشنود. همه میشنوند،

«يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ» (۱۰) خب اینکه میگویند اول طلوع فجر اینجاست. جبرئیل میرود روی پشت بام کعبه معرفی میکند امام زمان را آقا کنار کعبه ایستاده ۳۱۳ نفر هم آماده.

ص: ۵۱۲۹

امـام صادق (علیه السـلام) میفرمایـد: «یُؤَیِّدُهُ بِثَلَاثَهِ أَجْنَادٍ» (۱۱) سه دسـته یـار دارد«بِالْمَلَائِکَهِ»ملائکه آماده است حالا اینها کی هسـتند خودش توضـیح دارد. ملائکهای که ابراهیم را از آتش نجات دادنـد آنها میآینـد ملائکه ای که در جنگ بدر پیغمبر را یاری کردنـد «یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَهِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِکَهِ مُسَوِّمینَ» (۱۲) ملائکه پیشانی بنـد دار و نشانه دار آنها می آینـد آن ملائـکه سـید بن طـاووس میگویـد آن چهار هزار ملکی که در کربلا آمدنـد امام حسـین را کمک کننـد آقا امام حسـین (علیه السلام) اجازه نداد آنها هم میآیند.

بالمؤمنین ۳۱۳ نفر، بالملائکه، ملائکه هم میآیند آماده خب و بالرعب با ترسـی که دل دل دشـمن میاندازد، ترس بیاید دشـمن زمینگیر میشود. خب حالا داشـته باشـید دو تا پیغمبر از آسـمان میآید پایین، یک پیغمبر هم از روی زمین این سه تا پیغمبر زنده میآینـد صاف در خـدمت امام زمان. آن دو پیغمبری که در آسـمانند یکی عیسـی بن مریم است، «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ» (۱۳) خدا برده بالا آماده کرده برای روز ظهور که وقتی ظهور کرد آلان بیشترین مشتری را کدام پیغمبر دارد، عیسی مسیح، خب عیسی مسیح نیازش داریم بگذاریـد در آسـمان باشـد وقتی که امام زمان آمد نیازش داریم بیاریدش پایین، همه مسـیحیان وقتی چشـمش به عیسی مسیح بیافتد ایمان بیاورد. عیسی مسیح از آسمان بیادی پایین در قرآن میگوید زنده است «وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ» (۱۴) نه کشته شد نه به صلیب کشیده شد «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ» بردنش بالا آماده برای یاری امام زمان.

خب دیگه جناب ادریس پیغمبر «وَ رَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیًّا» (۱۵) ادریس هم زنده است و در آسـمان چهارم، آن هم میآید این دو تا پیغمبر.

یک پیغمبر هم روی زمین هست اسمش جناب خضر است. خضر یک فصلی دارد در بحار مرحوم مجلسی آنجا «قصّه الخضر و المسکین الّذی باعه بأربعمائه درهم»(۱۶) آنجا داستانی دارد آنجا روایاتی از امام صادق (علیه السلام) نقل میکند میگوید خضر هر ۵۰۰ سال یک بار دندانهایش میریزد، مشکلات هم زیاد دارد و مشکلاتش را محضر امام زمان حل میکند. بعد روایات میگوید اما یک نکته امام صادق میگوید خیلی جالب. آقا میفرماید خدا خضر را زنده نگه داشته که شیعه حجت داشته باشد برای دیگران اگر کسی گفت مگر میشود امام زمان ۱۱۸۰ عمر کند بله که میشود تو مسیحی هستی عیسی زنده است. نیستی خضر زنده است، خضر معلم موسی بوده یا نه زنده است ۵۰۰ سال قبل از موسی به دنیا آمده زنده است الآن زنده است. این که میگویم خضر چون هر جا پاشو میگذارد سبز میشود.

جناب خضر میآید خب اینجا وقتی اینجا جمع میشوند جبرئیل فریاد میزند و امام زمان را معرفی میکند.

«الا یا اهل العالم هذا بقیه الله فاتبعوه» ازش تبعیت کنید «فلا تخالفوه» مخالفتش نکنید، صحبت جبرئیل که تمام شد اینجا نوبت خود امام زمان میرسد. امام زمان بلند میشود و خودش را معرفی میکند «أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ یَنْظُرَ إِلَی آدَمَ فَهَا أَنَا ذَا آدَمُ»، هر کس میخواهد آدم ابو البشر را ببیند من آدم ابو البشرم.

«أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ یَنْظُرَ إِلَی إِبْرَاهِیمَ فَهَا أَنَا ذَا إِبْرَاهِیمُ» من ابراهیم هستم.

«أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ یَنْظُرَ إِلَی نُوحٍ فَهَا أَنَا ذَا نُوحٌ» من نوح هستم.

«أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ یَنْظُرَ إِلَی مُوسَی وَ عِیسَی، فَهَا أَنَا ذَا مُوسَی وَ عِیسَی» من موسی کلیم هستم، من عیسی مسیح هستم.

«أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَهَا أَنَا ذَا مُحَمَّدٌ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»(١٧) هر که میخواهد به پیغمبر و علی نگاه کنه بیاد من را ببیند.

به به

معرفی میکند بعد جبرئیل اذان میگوید «الله اکبر الله اکبر» قرآن میگوید «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاةَ» (١٨) تا سلطنت پیدا میکند اول نماز میخواند، ا ول نماز هیئتیها، شب عاسوا و عاشورا سینه نزنید فردا نمازت قضا بشه تا سلطنت تا حکومت میآید نماز، جبرئیل اذان میگوید «الله اکبر الله اکبر» میکائیل اقامه میگوید تمام این جمعیت مؤمنان و ملائکه پشت سر مهدی فاطمه نماز میخواند. عجب نمازی عجب نمازی. ما چند تا نماز یادگاری داریم، یک نماز نمازی بود که پیغمبر اکرم در بیت المقدس برای انبیاء خواند دیگر هم تکرار نشد. یک نماز آن نمازی بود که پیغمبر اکرم در آسمانها برای ملائکه خواند پشت سرش تمام ملائکههای آسمانها صف بستند و اقتدا کردند و آن هم دیگر تکرار نشد. یک نماز نمازی امام زمان در مسجد الحرام است که دیگر هم تکرار نمیشود. اما یک نماز هم نماز حسین در کربلا روز عاشورا بود.

امام زمان (علیه السلام) نماز میخواند خب بعد بلند میشود پشت به کعبه دو تا جمله ذکر مصیبت جدش حسین را میخواند، آنجا از آنجا میآید مدینه کنار قبر پیغمبر زیارت میخواند قبر مادر را به بعضیها نشان میدهد اما اینطور نیست که بعضیها فکر کنند روز ظهور امام زمان، امام زمان قبر فاطمه را به همه نشان میدهد نه خیر، بعضیها فکر میکنه امام زمان وقتی که بیاد یکی از کارهایش این است که قبر حضرت زهرا(سلام الله علیها) را به همه نشان میدهد. میدانید چرا چون خود بی بی وصیت کرده که قبرم مخفی تا روز قیامت. به علی میگوید تا آن روز قبر من مخفی است. بعد محل حکومت امام زمان کوفه است. مسجد سهله نه مسجد کوفه. بسه دیگه حرف زیاد بود هی سر و ته حرفها بود مطالب را بریدیم که به این روضه برسیم.

اما شب هفتم خدا رحمت کند مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی اعلی الله مقامه الشریف یک مشکلی پیدا کرد از ناحیه حکومت هر کاری کردند حل نشد، مرحوم حاج عبدالکریم فرمود بلند شوید بروید مسجد جمکران هر طور شده حل مشکل را از امام زمان بگیرید.

چهار نفر بلند شدند آمدند مسجد جمکران حضرت آیت الله العظمی اراکی، آیت الله العظمی گلپایگانی، آیت الله العظمی بهاء الدینی، آیت الله بافقی آمدند جمکران شب جمعه تا صبح استغاثه کردند و کمک خواستند، صبح نماز صبح که خواندن خواندن مرحوم آقای بافقی گفتند که پاشید برید حاج شیخ من جواب را گرفتم، گفتن چی؟ گفتند که بریم پیش حاج شیخ اینجا نمیتوانم بگویم.

رفتند محضر حاج شیخ عبدالکریم حائری مرحوم آیت الله بافقی گریه کرد گفت آقا، آقا فرمودند که به شیخ بگویید حاج شیخ هم نه چون آن موقع بعضی وقتها کسی به مکه نمیروند بهش میگویند حاج آقا. فرمود به شیخ بگویید آقا فرمود درسته چون من درست نرفتم امام زمان فقط شیخ گفت. به شیخ بگویید اگر میخواهید مشکلتان حل شود همین امروز کنار قبر عمه جانم حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها)یک روزه علی اصغر بخوانید.

مرحوم حاج شیخ فرمود یا الله بگید تو حرم روضه بگیرید، آقا روضه گرفته همان روز مشکل حل شد. حاج شیخ فرمود نه فردا هم روضه علی اصغر بگیرید فردا هم گرفتند آقا فرمود روز سوم هم روضه علی اصغر بگیرید.

میرزای قمی هر وقت مشکل دار میشد میگفت برید یک مداح بیاورید برایم روضه علی اصغر بخواند.

آقایون هیأتیهای علی اصغر خوشا به سعادتون امسال زیر خیمه علی اصغر هستید یک سری خصوصیت داره که هیچ کس ندارد.

ص: ۵۱۳۳

چند تا بگم من ۱۵ تا نوشته بودم چهار پنج تا بگم وقت نمیشود.

۱. هیچ جا امام حسین جلو لشکر نایستاد بگوید بر من حسین منت بگذارید ، امام برای علی اصغر صدا زد لشکر “”منوا علی الحسین”” بیایید علی اصغر را ببرید سیرابش کنید برگردانید هیچ جا نبود.

۲. امام حسین به بدن هیچ کس نماز نخواند اما به بدن علی اصغر نماز خواند شش ماهه را گذاشت جلو ایستاد نماز خواند سید الشهداء.

بدن هیچ کس را سید الشهداء دفن نکرد اما بدن علی اصغر را امام حسین دفن کرد. الله اکبر شاید این تیکه را نشنیده باشید وقتی این خنجر را برداشت این قبر کوچک را خواند (من هنوز روضه نخواندم بعضیها گریه میکنه) این قبر کوچک را از خاک درآورد همین که خواست بچه را دفن کند این خونهای گلوی علی اصغر را گرفت به تمام قنداقه آغشته کرد گفت بگذار روز قیامت بشه علی با تمام بدن خون آلود بیاد وسط.

همینطور که عزیز دلم گفتن چند جا ابی عبدالله خجالت کشید یکیش دو مرتبه برای علی اصغر خجالت کرد یک دفعه از رو رباب یک دفعه از روی خود علی اصغر الله اکبر.

روضه

گرفت قنداقه را، گرفت قندقه علی اصغر را لباس پیغمبر تنش کرد عمامه پیغمبر روی سر گذاشت، عبای پیغمبر را دوش گرفت قنداقه را زیر عبا، عبا را طوری گرفته که آفتاب به صورت علی اصغر نتابد. کاش امش یه امشب یه بچه پنج شش ماهه دستم بود جگرتان را آتش میزدم یادم رفت بگم بچه بیارد بالای منبر. آی چند قدم راه میرود با این مرکب میایستد عبا را کنار میزند یه نگاه تو صورت علی میکنه یعنی علی زندهای بابا! باز یک چند قدم حرکت میکند باز میایستد یه نگاه میکنه ببیند علی زنده است یا نه علی جان! آی بمیرم برات حسین جان، این بدن را آورد مقابل لشکر قنداقه را بالا گرفت به من نگاه کنید آقا شیخ عباس قمی میگوید با این دست قنداقه را بلند کرده سر بالای دست، این دست پشت قنداقه است میگوید اگر میگویید اگر حسین آب را برای خودش میخواهد بیایید علی را بگیرید همینطور روی دست حسین است. هم همه افتاد تو لشکر عمر سعد دید دارن اختلاف میکنند الآن به هم میریزد گفت حرمله چرا جواب حسین را نمیدهی؟ آی بمیرم بعضی ها میگویند سر علی اصغر شل شد تو دست حسین نه نه بعضیها میگویند علی دست و پا زد علی که آب و شیری نخورده حالی نداره چی میگوید آقای شیخ عباس قمی تو چی میگی؟ میگوید میدانید چطور فهمید علی اصغر به شهادت رسید همین طور که علی را بالا گرفته بود یک دفعه خونهای گلوی علی «ودمه یجری علی صدر الحسین» آهای خونهای علی روی سینه ابی عبد الله، حالا میخواهد علی را بگرداند خجالت میکشد میدانید چرا چون رباب در خیمه به انتظار ایستاده هی میآید هی برمیگردد هی میآید هی بر میگردد.

ص: ۵۱۳۴

روضه را خواندم بگذارید یک مقدار از رباب بگویم.

بچه اش را کشتند دفنش کرد امام حسین از بعد شهادت امام حسین رباب دیگه گریه نمیکرد این روضه را خانمها میفهمند یعنی چه؟ رباب گریه نمیکنه برید کاری کنید، بغض بترکه گریه کنه الآن دق میکنند گریه نکرد گریه نکرد یک وقت دید رباب به گریه افتاد گفت چه خبر شد؟ گفت تا چشمش به قطرات آب افتاد داره گریه میکنه و یک چیزی هم داره میگوید آمدند جلو دید رباب داره فریاد میزند میگوید علی یک مقدار از این آب به تو ندادند. لا الا الاله تمام شد غروب عاشورا شام غریبان زینب داره میگرده این زن و بچه را جمع بکنه، زن و بچه را جمع کرد توی خیمه نیم سوخته یک وقت دیدن بی بی پریشان است صدا زد یکی از خانمها گم شده هر چه میگرده کی گم شده. زینب صدا زد رباب گم شده، رباب کجاست؟ هر چه گشتند پشت خیمه ها نیست کجاست یک وقت دیدند زینب آمد به سمت قتلگاه ای وای. آمد دید رباب کنار بدن ابی عبد الله نشسته صدا میزند حسین جان آن ساعتی که علی داشتم شیر نداشتم حالا که آب خوردم شیر دارم علی ندارم. علی اصغر من را چه کردی حسین. همه بگید یا حسین.

آخ علی من علی من   نمودی از پدر یاری عزیزم

الهی مادرت دورت بگرده   چه قبر کوچکی داری عزیزم

من جمله دیگه از علما شنیدم خودم ندیدم اما آن عالم مستند حرف میزنه. گفت میدانید وقتی طشت را آوردند جلوی یزید دو تا سر توی طشت بود یکی سر ابی عبد الله یکی هم سر کوچک علی اصغر. هی دیدند رباب به سر علی نگاه میکنه و گریه میکنه. ای حسین حسین حسین اللهم صل علی محمد وآل محمد

ص: ۵۱۳۵

صلی الله علیک یا مظلوم یا ابا عبد الله نسئلک وندعوک بسمک الاعظم یا الله یا الله

به حق علی اصغر همه ما را ببخش و بیامرز

به حق زینب فرج مهدی را برسان

مریض هایمان را شفا مرحمت فرما

امام، شهدا، امواتمان را غریق رحمتت فرما

کشور ما، ملت با کرامت ما، رهبر معظم ما، جوان ها، نوامیس، خدمت گزاران، حضار محترم مجلس محافظت بفرما

باران و برکات و رحمتت را بر ما نازل فرما

خدا شر دمشنان را به خودشان برگردان

پروردگارا در دنیا و آخرت دست ما را از دامان امام حسین کم و کوتاه مفرما.

خدا از نسل و ذریه ما دشمن برای ابی عبد الله قرار مده.

برحمتک یا ارحم الراحمین

نگاهی کوتاه به ادعیه و زیارات مربوط به حضرت مهدی علیه السلام

اشاره

نویسنده:خدامراد سلیمیان

نگاهی کوتاه به ادعیه و زیارات مربوط به حضرت مهدی علیه السلام

یکی از اموری که شیعه با توجه به سلوک ائمه اطهار علیهم السلام در زندگی خود بدان توجه دارد، دعاها و زیارت نامه هایی است که از ایشان به یادگار مانده است...

به انتظار و امیدی نشسته ام که بیایی بیایی و گره از کار بسته ام بگشایی

دلم گرفته از این جمعه های خلوت و غمگین دلم گرفته از این لحظه های تلخ جدایی

غبار آمدنت را ندیده قطره اشکی اشاره ای به ظهورت نکرده دست دعایی

بیا عصاره حیدر، بیا چکیده زهرا بیا که بوی رسولی، بیا که نور خدایی

شب غریبی مان می شود به یاد تو روشن   تویی که در همه شبها چراغ خانه مایی (۱)

ص: ۵۱۳۶

بی گمان شیعیان راستین، ائمه اطهار علیهم السلام را به عنوان الگوی زندگی در تمامی ابعاد و شئون زندگی خود برگزیده اند. یکی از اموری که شیعه با توجه به سلوک ائمه اطهار علیهم السلام در زندگی خود بدان توجه دارد، دعاها و زیارت نامه هایی است که از ایشان به یادگار مانده است. در این نوشتار کوتاه بر آن هستیم تا به معرفی هر چند کوتاه و اجمالی برخی آثار آخرین حجت الهی در این باره بپردازیم.

دعای افتتاح

یکی از دعاهای مشهور شبهای ماه مبارک رمضان «دعای افتتاح» است. این دعای شریف به وسیله شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری، نائب خاص حضرت مهدی علیه السلام صادر شده است؛ چنان که علامه مجلسی گفته است: «و به سند معتبر از حضرت صاحب الامر – عجل الله فرجه – منقول است که به شیعیان نوشتند: در هر شب ماه رمضان این دعا را بخوانید که دعای این ماه را ملائکه می شنوند و برای صاحبش استغفار می کنند...» (۲)

نام این دعای شریف از جمله اول آن: «اللهم انی افتتح الثناء بحمدک...» (۳) گرفته شده است.

مضامین عالی خداشناسی و حمد و ثنای الهی و بر شمردن صفات خداوند – به خصوص مهربانی کامل و بی نظیر هنگام عفو و گذشت، و شدت کیفر و عقوبت هنگام حساب رسی و نقمت – و بعضی از علل تاخیر استجابت دعا و بیان مهم ترین نعمتهای الهی، سرآغاز این دعای شریف است. پس درود و صلوات مخصوص بر پیامبر و آل او علیهم السلام با ذکر نام و القاب ایشان بیان می شود و آن گاه دعا برای قیام حضرت مهدی علیه السلام و اظهار اشتیاق برای برقراری دولت کریمه ای که اسلام و اهل اسلام در آن عزت یابند و نفاق و منافقان خوار و زبون گردند و اینکه ما از داعیان آن دولت باشیم که دیگران را به طاعت الهی فرا خوانیم و به راه خداوند رهبری کنیم. پایان دعا شکوه ای به درگاه خداوند است که با فقدان پیامبر و غیبت امام و بسیاری دشمن و کمی تعداد و فتنه های شدید، فتح و گشایش از او درخواست می شود.

ص: ۵۱۳۷

دعای عهد

از جمله دعاهای مشهور که خواندن آن در دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام فراوان مورد سفارش قرار گرفته «دعای عهد» است. این دعای شریف مشتمل بر درود خاص از طرف خواننده دعا و نیز از سوی تمامی مردان و زنان مؤمن - در شرق و غرب جهان و خشکی و دریا، و از پدر و مادر و فرزند - به پیشگاه حضرت مهدی علیه السلام است. خواننده در این دعا عهد و پیمان و بیعت خود را با آن حضرت تجدید می کند و پایداری بر این پیمان را تا روز قیامت اظهار می دارد.

آن گاه از خداوند درخواست می کند که اگر مرگ من فرا برسد، در حالی که امام زمان علیه السلام ظهور نکرده باشد، پس از ظهور او مرا از قبرم برآور و به یاری آن حضرت سعادتمند کن. بعد از این درخواست، دیدار امام با عبارت ظریفی بیان می شود و دعا برای تعجیل ظهور و فرج و برپایی حکومت حقه و سامان یافتن جهان و زنده شدن حقایق دین و اهل ایمان پایان بخش این دعای شریف است.

یاد کرد این نکته شایسته است که امام صادق علیه السلام درباره این دعا فرموده است: «من دعا الی الله اربعین صباحا بهذا العهد کان من انصار قائمنا وان مات اخرجه الله الیه من قبره واعطاه الله بکل کلمه الف حسنه ومحا عنه الف سیئه...؛ (۴) هر کس با این (دعای) عهد چهل صبح به سوی خدا دعا کند، از یاوران قائم ما خواهد بود و اگر بمیرد، خداوند او را از قبرش به سوی حضرت قائم علیه السلام خارج خواهد ساخت و در مقابل هر کلمه ای هزار حسنه به او می دهد و هزار گناه از او محو می کند.»

ص: ۵۱۳۸

دعای فرج

دعا کنید رسد آن زمان که یار بیاید	بهار باغ جهان، زینت بهار بیاید
دعا کنید دعایی که آفتاب درخشان	به سرپرستی گلهای روزگار بیاید
زند به گرده شب زخم گام توسن عزمش	چو از فراز زمان مهر شب شکار بیاید
قیامتی کند از قامتش قیام که تو گویی	معاد روشن انسان در این دیار بیاید
کتاب عشق گشائید، «وان یکاد» بخوانید	دعا کنید که آن یار غمگسار بیاید

کلمه «فرج» به معنای آسودگی از اندوه و غم و بیماری و آنچه نفوس از آن کراهت دارند، می باشد و نیز گشایش را گویند. «دعای فرج» دعایی است که حضرت ولی عصر علیه السلام آن را به یکی از شیعیان (محمد بن احمد بن ابی اللیث) آموختند. میرزا حسین نوری در کتاب نجم الثاقب به نقل از «کنوز النجاح» تالیف شیخ طبرسی آورده است: «این دعا را حضرت صاحب الزمان علیه السلام در خواب به ابی الحسن محمد بن ابی اللیث در شهر بغداد در مقابر قریش تعلیم نموده است.

ابی الحسن از ترس کشته شدن به مقابر قریش گریخته و پناه برده بود. پس به برکت خواندن این دعا از کشته شدن نجات یافت.» (۵)

دعای فرج این گونه آغاز می شود: «اللهم عظم البلاء وبرح الخفاء...» (۶) .

گفتنی است دعاهای دیگری نیز به عنوان «دعای فرج» موسوم است؛ چنان که مرحوم مجلسی در بحارالانوار، تحت عنوان «باب ادعیه الفرج» ۳۹ دعا آورده است. (۷)

دعای ندبه

یکی از دعاهای مربوط به حضرت مهدی علیه السلام دعای ندبه است. این دعا از جمله دعاهای بسیار مشهور است که مستحب است در چهار عید - روز جمعه، عید فطر، عید قربان و عید غدیر - خوانده شود. همواره بسیاری از مؤمنان، مشتاقان و منتظران ظهور دولت حق و حکومت جهانی اسلام و ارادتمندان درگاه حضرت مهدی علیه السلام خواندن آن را شعار خود قرار می دهند و به وسیله آن در مناسبتها و فرصتهای معین، با آن یار غائب از نظر به نجوا می پردازند.

«ندبه» به معنای فراخوانی و نیز گریه و ناله است و این دعای شریف مشتمل بر استغاثه و استمداد از حضرت مهدی علیه السلام و تاسف بر غیبت و گریه از فراق آن بزرگوار است. از اینرو، به این نام شهرت یافته است.

خواندن این دعا خواص زیادی دارد. از جمله، در هر مکانی و موضعی که با حضور قلب و اخلاص کامل خوانده شده، به مضامین عالی آن توجه شود، مورد عنایت حضرت مهدی علیه السلام قرار می گیرد. این دعای ارزشمند، با حمد و ثنای پروردگار و درود بر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام آغاز می گردد. سپس حکمت برگزیده شدن انبیا و اولیا و مورد قبول خداوند بود نشان بیان شده و به مهم ترین بخش زندگی هر یک از پیامبران اولواالعزم اشاره گردیده است.

همچنین تاکید می شود که برای هر یک از آنان وصی و جانشین از سوی خداوند تعیین گردیده تا اینکه حق پایدار بماند و باطل بر اهل حق چیره نشود و کسی بر خداوند عذری نیاورد که چرا پیامبر و فرستاده ای از سوی تو نیامد، و راهنمای هشدار دهنده ای نرسید تا از آیات تو پیروی کنیم؟! آن گاه به جانشینی مولای متقیان حضرت علی علیه السلام می پردازد و با بیان قسمتی از فضایل آن حضرت، سخن را به بی وفایی و شقاوتمندی دشمنان دین می کشاند که برخلاف دستور صریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن امام مبین را به شهادت رساندند و پس از آن حضرت، هدایتگران از فرزندانش را یکی پس از دیگری شهید کردند.

سپس با سوز و گداز به استغاثه و اظهار شوق نسبت به آخرین بازمانده معصوم خاندان رسالت می پردازد و با درود مخصوص بر پیامبر و آل او، با چند درخواست مهم برای تعجیل فرج و روی کار آمدن دولت حق و از بین رفتن دولت باطل و محکم شدن پیوند با امام زمان علیه السلام دعا خاتمه می یابد.

ص: ۵۱۴۰

زیارت آل یس

«زیارت آل یس» یکی از زیارتهای مشهور حضرت صاحب الامر علیه السلام است. راوی این زیارت، ابوجعفر محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری است که همه علمای رجال و حدیث از او به بزرگی و قداست یاد کرده اند. (۸) او صاحب کتابهای متعددی بوده که ظاهرا چیزی از آنها در دست نیست و چون در اواخر دوران غیبت صغری می زیسته، مکاتباتی با حضرت مهدی علیه السلام داشته و به افتخار این توقیع نائل آمده است.

این زیارت با ۲۳ سلام آغاز شده است: سلام اول به آل یس (عترت پاك پیامبر صلی الله علیه و آله) و سلامهای بعدی هر یك با القاب و عناوین خاص حضرت مهدی علیه السلام می باشد. سپس با اظهار و اقرار به اصول اعتقادی صحیح و گواه گرفتن امام بر آنها و تجدید عهد وفاداری نسبت به اولیای دین، زیارت به پایان می رسد.

این زیارت به تصریح برخی از علما، جامع و کامل و بهترین زیارت آن حضرت است و در همه اوقات می شود آن را خواند. سندهای این زیارت صحیح و معتبر بوده و در مجموعه های مهم حدیثی و دعا نقل گردیده است. (۹)

جمع کثیری از شیعیان به خواندن این زیارت و دعای بعد از آن مداومت دارند و جلسات خاصی برای خواندن آن به طور دسته جمعی در شهرهای مختلف شیعه نشین برگزار می گردد.

زیارت ناحیه مقدسه

زیارت نامه ای است که به امام زمان علیه السلام نسبت داده شده است. مضامین بلند و نیز تایید برخی از علمای شیعه، این نسبت را تقویت می کند. (۱۰) اگر چه برخی نیز به انتساب آن به حضرت ولی عصر علیه السلام تردید کرده، آن را از تالیفات سید مرتضی دانسته اند. (۱۱)

ص: ۵۱۴۱

و ممکن است گفته شود: اصل زیارت از حضرت مهدی علیه السلام نقل شده، اما سید مرتضی بخشهایی را به تناسب به آن افزوده است. (۱۲)

بنابراین، انتساب قطعی آن به حضرت مهدی علیه السلام محل تامل است.

متن زیارت، خطاب به سیدالشهداء و شهدای کربلاست و در آن نام یکایک آنان، اغلب با ذکر اوصاف و خصوصیاتشان و نیز اسامی قاتلان آن شهدا آمده است. آغاز زیارت این گونه است: «السلام علیك یا اول قتیل من نسل خیر سلیل...» (۱۳) اگر چه این زیارت در کتاب «مفاتیح الجنان» ذکر نشده، ولی این چیزی را از آن کم نکرده و همچنان مورد توجه بزرگان شیعه بوده است.

«زیارت ناحیه» عملکرد ظالمانه بنی امیه را به نحوی بازگو نموده که تمام مردم دنیا متوجه می شوند که چه جرم و جنایت بزرگی در کربلا نسبت به فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع شده است. هیچ زیارتی، عمق فاجعه کربلا را همانند زیارت ناحیه بیان نکرده است؛ مثلاـ در «زیارت عاشورا» فقط اشاره ای به عظمت مصائب امام حسین علیه السلام و فاجعه عاشورا شده است و همانند زیارت ناحیه نیست و در هیچ موردی مصیبت عاشورا آن گونه که بوده، جلوه داده نشده است.

زیارت ناحیه مقدسه، همانند زیارت عاشورا برای روز عاشورا وارد شده و در غیر عاشورا نیز خوانده می شود.

در انتظار نشستم خدا کند که بیاید　　　ز تار و پود گسستم خدا کند که بیاید

عبور ثانیه ها را که قطره قطره شمردم　　　و دانه دانه شکستم خدا کند که بیاید

میان این همه عاشق چنین صبور و شکسته　　　به انتظار که هستم؟ خدا کند که بیاید

ص: ۵۱۴۲

به شوق اینکه ببینم، سوار آمدنش را　　　　　کنار جاده نشستم خدا کند که بیاید (۱۴)

امام زمان مظهر مهر و محبت

امام زمان مظهر مهر و محبت

امام، مظهر اسمای حسنای الهی و تجلی رحمت واسع حق است: «السلام علیک أیها الرحمه الواسعه»(۱)

کسی که تربیت شده ی خدای رحمان باشد، مظهر رحمت بی کران الهی است:«ان رحمه ربکم وسعت کل شی و أنا تلک الرحمه»(۲)

در وسعت سینه ی او که دریاها هم به چشم نمی آید، کران، تا به کران عشق به همه ی انسان ها موج می زند:« و اکمل ذلک بابنه رحمه للعالمین»(۳)

امام، پدری مهربان، همدمی شفیق و همراهی خیر خواه است(۴):«و اشفق علیهم من آبائهم و أمّهاتهم»(۵)

دریغا! در گوش ما همواره، از قهر مهدی (علیه السّلام) گفته اند و ما را از شمشیر و جوی خون او ترسانده اند و از مِهر و عشق او به انسان ها و تلاش و فریادرسی او به عاشقان و منتظرانِ خود کم تر گفته اند! هیچ کس به ما نگفت که اگر او بیاید، فقیران را دستگیری، بی خانمان ها را سامان، بی کسان را همدم، غافلان را تذکّر، گم گشتگان را راه، دردمندان را درمان و در یک کلام، خاک نشینان عالم را تاک نشین خواهد کرد.

قهر او نیز جلوه ی محبت او است، چه این که قهر او بر جماعتی اندک و ناچیز از معاندان و نژاد پرستانی خواهد بود که علی رغم رشد فکری انسان ها در آن عصر، و هدایت ها و معجزات آن حضرت و نزول مسیح (علیه السّلام) از آسمان و اقتدایش به وی، باز هم به او کفر می ورزند و حکومت عدلش را گردن نمی گذارند و در زمین فساد می کنند، کسانی مانند صهیونیست ها که دشمن انسانیّت اند و جز زبان زور، هیچ زبانی نمی فهمند، و این، یعنی خارها را از سر راه انسان و انسانیت برداشتن و مهر در چهره ی قهر.

۱- ۱. مفاتیح الجنان، زیارت آل یاسین.

۲- ۲. بحار الأنوار، ج۵۳، ص۱۱.

۳- ۳. حدیث لوح از جابر بن عبدالله انصاری، کافی، ج ۱، ص ۵۲۸ - ۵۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۱۹۵؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۴۶ - ۱۴۳.

۴- ۴. تحف العقول، ص ۳۲۴.

۵- ۵. روزگار رهایی، ج ۱، ص ۱۲۹ (به نقل از الزام الناصب، ص ۱۰.

آری، چه سخت است مولای مهربانی را که رحمت واسع حق است و در دلش، عشق به انسان ها موج می زند، به چنین اتهام هایی خواندن و «میرِ مِهر» را، «میرِ قهر» نشان دادن!

جلوه هایی از مهر و محبت امام زمان (علیه السلام)

در اینجا، مروری داریم به گوشه هایی از جلوه های مهر و محبت امام رحمت آخرین ذخیره الهی، حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

۱. نامیدن (حضرت برخی از دوستدان خود را به اسم یاد می کرد)

نام هر کس، عاطفی ترین، شخصی ترین و مورد علاقه ترین نشانه ی هر کس است. آن گاه که نام ما را می خوانند، چه بسیار مایه ی شادمانی و سرور ما می گردد. هر چه، خواننده ی ما، محبوب تر و زیباتر، شنیدن صدای دل ربای او و شنیدن اسم و نام خود از زبان او دل پذیرتر و سرور انگیز تر.

مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) همه ی مردم و به ویژه شیعیان خود را نیک می شناسد و با نام تک تک آنان آشناست(۱) نامه ی اعمال ما، هر هفته، به خدمت حضرتش عرضه می شود. او، هرگز، یاد ما را از خاطر نمی برد (ولا ناسین لذکرکم). چه شعف انگیز است که در سرزمینی غریب، یکه و تنها آن جا که راه را گم کرده ای، ناگهان، کسی با زبان آشنا، تو را بخواند و با مهربانی، تو را در آغوش نگاه اش بنشاند.

۲. سلام (تحیّت و سلام امام بر دوستداران خود)

سلام، تحیت و برکت و رحمت و سلامتی است؛ نشانه ی محبت و صفا، اخلاص و یک رنگی است؛ رمز عاشق و معشوق، مرید و مراد است. سلام خدا و امام بر هر کس، مُهر تأییدی است بر کارنامه ی او.

۱- ۶. ر.ک: آیه ۱۰۵ از سوره ی توبه و روایت ذیل آن.

به راستی چه لذتی دارد سلام مولا!(۱)

«سلام علیك أیّها الناصر للحق، الداعی الی كلمه الصدق»(۲)

چون ثلث از راه را تقریباً (برگشتم) سیّد جلیلی را دیدم كه از طرف بغداد رو به من می آید. چون نزدیك شد، سلام كرد...(۳)

۳. معانقه و در آغوش گرفتن

در این موقع وارد مسجد سهله شدیم، در مسجد كسی نبود. ولی پدرم در وسط مسجد ایستاد كه نماز استغاثه بخواند. شخص از طرف مقام حجت (علیه السّلام) نزد او آمد. پدرم به او سلام كرد و با او مصافحه نمود. پدرم به من گفت: این كیست؟ گفتم: آیا حضرت حجت ـ علیه السّلام ـ است؟ فرمود: پس كیست؟!.(۴)

۴. نظارت (آگاهی از احوالات جامعه ی شیعه)

«فإنّا نحیط علماً بأنبائكم ولا یعزب عنّا شیء من أخباركم»: ما بر اخبار و احوال شما، آگاهیم و هیچ چیز از اوضاع شما، بر ما پوشیده و مخفی نمی ماند. «إنا غیر مهملین لمراعاتكم ولاناسین لذكركم و لولا ذلك لنزل بكم اللأواء و اصطلمكم الاعداء»: ما، در رسیدگی و سرپرستی شما، كوتاهی و اهمال نكرده ایم و یاد شما را از خاطر نبرده ایم، كه اگر جز این بود، دشواری ها و مصیبت ها، بر شما فرود می آمد و دشمنان، شما را ریشه كن می كردند. «صاحب هذا الأمر یتردد بینهم و یمشی فی أسواقهم و یطأ فرشهم...»؛

صاحب این امر، در میان آنان، راه می رود و در بازارهایشان رفت و آمد می كند، روی فرش هایشان گام برمی دارد ... .

۱- ۷. تفسیر نمونه، ج۲۷، ص۱۸۶.

۲- ۸. بحارالانوار، ج۵۳، ص۱۷۵ ـ ۱۷۶.

۳- ۹. مفاتیح الجنان در زیارت كاظمین.

۴- ۱۰. توجهات ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به علما و مراجع تقلید، عبدالرحمن باقر زاده بابلی، ص۸۴.

۵. شریک غم و شادی

در این مورد، دسته ای از روایات وجود دارد که صاحب مکیال المکارم آنها را متذکّر شده است.(۱) جدای از آنها از دیگر ائمه (علیهم السّلام) نیز در این مورد، روایات فراوانی به ما رسیده است:

امام امیر المؤمنین ــ علیه السّلام ــ می فرماید: «إنا لنفرح لفرحکم و نحزنُ لِحُزنکم...»(۲): ما، در شادمانی شما، شاد، و برای اندوه شما، اندوهگین می شویم...»

امام رضا (علیه السّلام) نیز می فرماید: «ما من احد من شیعتنا ولا یغتّم إلاّ اغتممنا لغمّه ولا یفرح إلاّ فرحنا لفرحه...»(۳): هیچ یک از شیعیان ما، غم زده نمی شود، مگر این که ما نیز در غم آنان، غمگین، و از شادی آنان، شادمانیم. و هیچ یک از آنان، در مشرق و مغرب زمین، از نظر ما، دور نیستند و هر یک از شیعیان ما که بدهی از او بماند (و نتوانسته باشد بپردازد) بر عهده ی ما است ... »

۶. دعا برای دوستداران خود

امام (علیه السّلام) همواره، بر دوستداران خود دعا می کند. صاحب مکیال المکارم در اثبات این مدعا، چنین می گوید: چون مقتضای شکرِ احسان، همین است. و دلیل بر آن، فرمایش مولی صاحب الزمان (علیه السّلام) در دعایی است که در مُهج الدعوات می باشد: «و کسانی که برای یاری دین تو، از من پیروی می کنند، نیرومند کن و آنان را جهادگر در راه خودت قرار ده، و بر بدخواهان من و ایشان، پیروزشان گردان....»(۴)

واضح است که دعا، از بهترین انواع نیکی است و اگر مؤمن، برای مولای خود، خالصانه دعا کند، مولایش هم برای او خالصانه دعا می کند، و دعای آن حضرت، کلید هر خیر و داس هر شرّ است.

۱- ۱۱. ترجمه ی مکیال المکارم، ج۱، ص۳۴۱ ــ ۳۴۲.

۲- ۱۲. مکیال المکارم، ج۲، ص۹۴ و ۵۳.

۳- ۱۳. همان، ج۱، ۴۵۴.

۴- ۱۴. مهج الدعوات، ص۳۰۲.

حضرت مهدی (علیه السّلام) شاهد همه ی دردها و آلام انسان ها است. دل او، دل بیداری است که همراه هر تازیانه و هر قطره ی خون و هر فریاد، حضور دارد و درد و رنج مرا از من بهتر و بیش تر احساس می کند و برای من بیش از خود من می سوزد، چرا که معرفت و محبت من، محدود و غریزی است، در حالی که معرفت او، حضوری و محبت او به وسعت وجودی او باز می گردد و تجلّی رحمت واسعه ی حق است.(۱)

شب نیمه شعبان شب برات

اشاره

نویسنده: عبدالحسین ترکی

شب نیمه شعبان شب برات

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن «شب قدر» که این تازه« براتم» دادند

«شعبان» ماه هشتم از ماه های قمری است که بعد از ماه رجب و قبل از ماه رمضان قراردارد. جمع آن« شعبانات» و« شعابین» است. این نام از ریشه «شعب» گرفته شده که هم بر جایی و افتراق و هم بر فراهم آمدن و اجتماع دلالت دارد. بعضی از اهل لغت گفته اند «این واژه از اضداد است» ولی دیگران آن را از باب اختلاف لغات دانسته اند .کلمه «شَعب» به معنی امت و قوم نیز از همین ریشه گرفته شده است. چنان که خداوند فرمود: «و جعلناکم شعوباً و قبائل و...؛(۱) شما را از امت ها و قبیله ها قرار دادیم».

وجه نام گذاری شعبان، طبق روایتی از پیامبر اکرم (ص) آن است که خیر بسیار(ماه رمضان) از آن منشعب می گردد(۲) و نیز گفته شده:« چون شعبه های رحمت خدا در آن بسیار است ،شعبانش نامند »یا به جهت آنکه روزی های بندگان خدا در این ماه بسیار منشعب می شود و حسنه مضاعف می گردد. اما عرب جاهلی چون در این ماه برای پیدا کردن آبشخور، یا به منظور غارتگری ،پراکنده و منشعب می شدند، این را وجه تسمیه شعبان پنداشتند. از جهت عظمت و اهمیت این ماه که در مقدمه ماه مبارک رمضان قراردارد، معمولا آن را« شعبان المعظم» تعبیر می کنند و اوصافی برای این ماه پر فضیلت نیز منقول است:

ص: ۵۱۴۷

۱- ۱۵. بحارالانوار، ج۵۳، ص ۱۱.

۱. «شهر الزینه »:به اعتبار آنکه ثواب حسنات در آن تا هفتاد برابر فزونی می یابد .

۲. «شهرالشفاعه»: زیرا هر کس این ماه را روزه بدارد و همچنین هر کس بر محمد و آل محمد (ص) بسیار صلوات بفرستد، پیامبر اکرم (ص) او را شفاعت می کند.

۳. «شهر الرسول»: در چند روایت آمده که این ماه به رسول خدا (ص) اختصاص دارد لذا آن را «شهر الرسول» نامیده اند.(۳)

مرحوم آیت الله شهید سید محمد تقی موسوی اصفهانی (فقیه احمد آبادی) صاحب «مکیال المکارم» در کتاب «ابواب الجنات» در وجه تسمیه و علت نام گذاری این ماه به« شهر الرسول» آورده اند:

«در نام گذاری این ماه و نسبت و اختصاص آن به پیامبر (ص)دو وجه به قلب :این بنده عاصی خطور می کند: ۱.وجه ظاهری ۲.وجه باطنی؛ اما وجه ظاهری آن است که حضرت رسول اکرم (ص) فرموده اند: «حسین منی و أنا من حسین؛ حسین(ع) از من است ومن نیز از حسینم» و چون ولادت امام حسین (ع) در سوم یا به قولی در پنجم این ماه واقع شده است (به همین خاطر) حضرت رسول آن را به خود نسبت داده و فرموده اند:« این ماه من است ».اما وجه باطنی چون شریعت مقدسه اسلام به منزله جان نفس پیغمبر است و غلبه اسلام و شوکت و استیلای آن بنا به وعده خداوند و به مقتضای این آیه شریفه« هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحقّ لیظهره علی الدّین کلّه و لو کره المشرکون»(۴) به ظهور وجود مبارک حضرت صاحب الزمان حاصل می شود، و از طرفی ولادت باسعادت آن حضرت در نیمه ماه شعبان واقع شده است، لذا حضرت ختمی مرتبت آن ماه را به وجود مبارک خود نسبت داده اند».(۵)

ص: ۵۱۴۸

سید بن طاووس(ره) در« اقبال الاعمال» روایتی را از« امالی »و «ثواب الاعمال» شیخ صدوق آورده که در بردارنده جمیع معانی بالا درباره شرافت و عظمت این ماه و علت نام گذاری آن به شعبان است.

او می نویسد اصحاب در محضر رسول خدا (ص)سخن از فضایل شعبان کردند، آن حضرت فرمود: «شعبان ماه شریفی است و آن، ماه من است و حاملان عرش(= فرشتگان) آن را بزرگ داشته، حق آن را می شناسند و آن ماهی است که روزی های مردم برای ماه رمضان در آن افزوده گشته، بهشت در آن آراسته می گردد و علت اینکه این ماه شعبان نامیده شده، آن است که روزی مومنان در آن گسترش می یابد و عمل نیک در آن هفتاد برابر می گردد و بدی های انسان در آن فروریخته، گناهان آمرزیده می گردد و اعمال نیک مورد پذیرش قرار می گیرد و خداوند جبار_ جل جلاله _ به بندگانش مباهات می کند و با نظر رحمت به روزه داران و شب زنده داران شعبان می نگرد و به وجود آنها بر حاملان عرش می بالد».(۶)

شب نیمه شعبان

نیمه شعبان در فرهنگ نامه ها و متون کهن، «شب برات» نامیده شده و این بدان خاطر است که بنا به روایات، خداوند در این شب «برات آزادی »از دوزخ را به بندگان خود می بخشد. و این شب برات در ادب فارسی و متون کهن _ نظم ونثر_ بازتاب هایی داشته که به چند مورد آن اشاره می رود: ابوریحان بیرونی در کتاب «التفهیم »در این باره چنین آورده: «و شب پانزدهم از ماه شعبان، بزرگوار است و او را «شب برات» خوانند و همی پندارم، این از قبیل آن است که هر که اندرو عبادت کند و نیکی به جای آورد، بیزاری یابد از دوزخ».(۷) رامپوری نیز در« غیاث اللغات» شب نیمه شعبان را« شب برات» دانسته می نویسد: «شب برات شب پانزدهم شعبان است که در آن شب ملائکه به حکم الهی حساب عمر و تقسیم رزق می کنند».(۸)

ص: ۵۱۴۹

حافظ، شب برات راشب قدر دانسته و در غزل معروف خود ،شب قدر و« شب برات» را هنرمندانه با هم آورده می سراید:

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن «شب قدر» که این تازه « براتم» دادند

برات:

اما اینکه« برات »به چه معناست و بن و ریشه این واژه چیست؟ در« حافظ نامه»این توضیحات آورده شده است:« برات» از «برائت »عربی است و آن: «نوشته ای است که بدان، دولت بر خزانه یا حکام ،حواله وجهی دهد».(فرهنگ معین) علامه قزوینی در حواشی خود بر «چهار مقاله» با استناد به «ذیل قوامیس عرب» به نقل از« دُزی» می نویسد:«(برات) را به «بروات» جمع بندند و این کلمه عربی است و در اصل «برائت» بوده و به معنای «بری ءالذمّه گردیدن از دَین» است و صواب آن در جمع «براءات» یا براوات است. گویندگان فارسی به اعتبار حواله مکتوب هر حواله یا وارد معنوی را نیز« برات» اصطلاح کرده اند».(۹)

لیله الصک:

شب برات را «لیله الصک» نیز گفته اند. صکّ، معرب چک فارسی و مترادف با برات است، آن روز چهاردهم و در واقع شب پانزدهم شعبان است. رامپوری در فرهنگ «غیاث اللغات »به نقل از« بهار عجم» و« سراج اللغات» آورده که :«شب چک به معنی شب برات است که در آن چراغانی و آتش بازی(= جشن و شادمانی)کنند».(۱۰)

اشارات شاعران

سخنوران و شاعران پارسی زبان در سرودهای خود به این مضمون که نیمه شعبان، شب برات، لیله الصک ،شب بیزاری و برائت از آتش دوزخ، همچنین شب عبادت و به تعبیری« شب قدر» است، اشاراتی داشته اند که در اینجا به اقتضای کلام اشاراتی می رود .بهترین شاهد در این مضمون، شعرشیرین و شورانگیز حافظ شیرازی است که در آغاز سخن بدان اشاره شد و توضیحاتی در پی آن آمد.عارف شیرازی «شب قدر» و« شب برات» را در کنار هم نشانده و با هم آورده است.

ص: ۵۱۵۰

آن« شب قدر» که آن «تازه براتم» دادند.

مولوی نیز در« دیوان شمس» شب برات را شب قدر دانسته، می گوید:

شب «قدر» است او ،دریاب او را   امان یابی چو برخوانی «براتش»(۱۱)

یا در غزل دیگری در همان دیوان می گوید:

آمد شعبان عمداً، از بهر «برات »ما   تا روزی و پیروزی از بخشش رب بیند(۱۲)

عارف غزنه، سنایی نیز روزان و شبان مقدس و گران ارج در یک بیت چنین آورده:

ازمان آمدند بهر ثنات   جمعه و بیض و قدر و عید برات(۱۳)

سعدی نیز شب برات را شب قدر دانسته، دروازه های هفت آسمان را در چنین شبی گشوده می بیند و آدمیان را به غنیمت شمردن آن لحظه ها هشدار می دهد.

شبی چنین، در هفت آسمان باز   زخویشتن نفسی ای پسر به حق پرداز

مگر زمدت عمر، آنچه مانده دریابی   که آنچه رفت به غفلت دگر نیاید باز

چه روزهات به شب رفت در هوا و هوس   شبی به روز کن آخر به ذکر و شکر و نماز(۱۴)

شاعران معاصر نیز از این مضمون غفلت نکرده و در اشعار خود به شب برات بودن نیمه شعبان تلمیح و اشاراتی داشته اند که ابیاتی از آنان نیز در ذیل می آید: میرزا سید مهدی قدسی -برادر ادیب الممالک فراهانی- می گوید:

ای امام زمان و مظهر ذات   مر خدا را جمال تو مرآت

شب میلاد توست آن شب قدر   که خدا نام آن گذاشت برات

تو مگر خضر راه ما باشی   ورنه ره گم کنیم در ظلمات

ص: ۵۱۵۱

چشم یاران و دوستان روشن		گل نرگس شکفت در گلشن(۱۵)

آزاد عراقی (اراکی)نیز می گوید :

چون میلاد پادشاه عقول و ذوات در نیمه این ماه پربرکات روی داده است ،خداوند این شب را برات نامیده است.

به ویژ ه نیمه شعبان ،مه خجسته صفات		مهی که نیمه آن هست و غره برکات پ

مهی که عرش ازو کسب می کند درجات		نهاد نام خداوند از آتش ،ماه برات

که شد تولد شاهنشه عقول و ذوات		امام قائم بالحق،ولی رب ودود(۱۶)

میرزا عبدالکریم ثاقب نیز چون دیگر شاعران ولایی ،پانزدهم شعبان را به خاطر میلاد مظهر ذات و صفات، شب قدر و روز برات می داند و می سراید :

ای مه شعبان ،شعب مکرمات		ای شب قدر من و روز برات

ای یم اثبات ،سفینه نجات		ای مه میلاد شه کائنات

در تو عیان ،مظهر ذات و صفات		حجّت حق، شاهد غیب و شهود(۱۷)

ابوالحسن خائف دزفولی نیز آن را شبی می داند که تقدیر و قضا و قدر در آن جاری است و از شب معراج بالاتر و برتر می باشد.

شبی مشهور تر اندر جهان از لیله الاسرا		که اندر ماه شعبان ،لیله خامس عشر آمد

چه شعبان ،آنکه باشد شهر رحمت ،ماه پیغمبر		که در این مه به گیتی ، آن خدیو دادگر آمد

شب قدر و براتش ،صادر از دیوان حق ،آری		که در حکمش قضا باشد ،به فرمانش قدر آمد(۱۸)

میرزا حسن ربّانی گرکانی نیز به شعبان خوش آمد گفته ، آن را شب غفران می داند و می گوید:

یک ساله ره سپرد مه شعبان		تا خیر و برکت آرد بر کیهان

سالی در انتظار به سر بردیم		اهلاً و مرحباً بک یا شعبان!

ماه پیمغبر است و شب و روزش		روز برات هست و شب غفران

فرخنده ساخت گویی شعبان را		میلاد شاه و رهبر انس و جان(۱۹)

شاعر ناشناس دیگری این گونه لطیف می سراید:

ای آنکه لب لعل توچون آب نبات است		امّا چه نباتی که به از آب حیات است

خطّ تو چو خضر و سر زلفت ظلمات است		امشب که شب نیمه شعبان و برات است (۲۰)

از او لطیف تر ،مرحوم حجّت الاسلام سیّد محمد باقر امامی از عالمان اهل ذوق معاصر و صاحب مثنوی «حقیقت نامه »می گوید:

ای مجلسیان مژده که این ماه برات است		یک بوسه مرا از لب آن ماه،برات است

در عالم اگر آب حیات در ظلمات است		زلفت ظلمات است و لبت آب حیات است(۲۱)

شب برات در تفاسیر

ابوالتفوح رازی ــ مفسّر شیعی ــ ضمن تقل روایتی از ابن عبّاس می نویسد که :«خدای تعالی حکم ها در نیمه شعبان ،فصل کند و در شب قدر به فرشتگان سپرد».(۲۲)

فخر رازی نیز در تفسیر کبیر خود آورده است: «طبق روایتی که عکرمه نقل کرده است ، شب قدر همان «لیله البرات »است.(۲۳) همچنین میبدی در «کشف الاسرار»به نقل از عکرمه آورده :«اللیله المبارکه :لیله النّصف من شعبان ؛خداوند جبرئیل را در آن شب به آسمان دنیا فرو فرستاد تا اینکه قرآن را بر کاتبان املا کند و آن را مبارکه نامیده ،زیرا که آن پرخیر و برکت است به خاطر آنچه که در آن از رحمت فرو فرستاده شده،دعا در آن به اجابت می رسد».(۲۴)

شور آبادی نیز در ذیل آیات اوّلیه سوره دخان آورده است :

«امّا بگفتیم این قرآن را و بفرستادیم جبرئیل را بـدین قرآن در شب برکت و آن شب قـدر است و گفته اند:«شب چک»(=نیمه شعبان)و بیشتر مفسّران بر آن انـد که آن شب قـدر است . شور آبادی همچنین درباره «الکتاب المبین »می نویسد:سوگند به نامه هویدا و آن قرآن است و گفته اند :«لوح محفوظ »و گفته اند آن نسختی است که شب قدر کنند و گفته اند :این نسخت به شب برات کنند و آن چهار گونه نسخت بُوَد :یکی نسخت احوال بود به دست جبرئیل و دیگر نسخت ارزاق بود به دست میکائیل ،دیگر نسخت آجل بود به دست عزرائیل ،چهارم نسخت اعمال بود به دست اسرافیل»(۲۵)

با این همه،بیشترین تعبیرات و توصیفات درباره لیله البرات و شب قدر بودن نیمه شعبان در «کشف الاسرار»میبدی آمده است . او می نویسد:«در آثار آمده که شب نیمه شعبان ،صحیفه عمر به دست عزرائیل دهند،هر که را در آن سال قبض روح بایدکرد ،نامش در آن صحیفه آورده ،یکی به عمارت مشغول گشته،یکی دل بر عروسی نهاده ،یکی با دیگری خصومت در گرفته ،هر کسی کاری و بازاری ساخته ،(در حالی که) نام ایشان در آن صحیفه ، اثبات (=ثبت)کرده».(۲۶)

غزّالی نیز در «کیمیای سعادت »این مضمون را اینگونه آورده است :

«و در اثر است که شب نیمه شعبان ؛صحیفه عمر به دست ملك الموت دهند. هر که را در این سال جان باید گرفت،نام وی در آن صحیفه نوشته بود...».(۲۷)

میبدی در نوبت ثالثه تفسیر خود ،که تأویل عرفانی آیات است ،در ذیل آیات نخستین سوره دخان می نویسد :«حم و الکتاب المبین ،انـا أنزلنـاه فی لیله المبـارکه »(۲۸)این شب مبـارک ،به قـول بیشـتر مفسّران ،شب «نیمه شـعبان »است و آن را «مبـارک »خواننـد از بهر آنکـه پرخیر و برکـت است همـه شـب ،داعیـان را اجـابت اسـت ،سائلان را عطیّت اسـت، عاصـیان را اقـالت (=گـذشت)است ،محبّان را کرامت است .همه ی شب ،درهای آسـمان گشاده ،جنّات عدن وفرادیس اعلی (=بهشت های برین)درهـا بـاز نهاده ،ساکنان جنّات الخلـد بر کنگره ها نشسـته ،ارواح انبیا و اولیا فراطرب آمـده و از دوست خطاب آیـد :«هل من سائـل فـأعطیته ؟هل من مستغفر فأغفر له ؛آیا خواهنـده ای هست تا به او ببخشم ؟آیا اسـتغفار کننـد ه ای است او را بیامرزم»؟!(۲۹)

نام های شب نیمه شعبان

میبـدی در «کشف الاسـرار »نام های ذیل را که هر کدام به جنبه ای از عظمت این شب اشارت دارد ،بر می شـمارد: «شب نیمه شعبـان را نـام هاست :شب برات گوینـد و شب نسـخت ،شب فرق و شب عرض ؛هر که در این شب تا دیگر سال از دنیا رفتنی است نسـخت آن از لوح محفوظ بردارنـد و به عزرائیل دهنـد. گویند:«این شـغل تو است تادیگر سال ». هر چه خسف(=کمبوو نقصان)و مسخ (=برگردانیدن صورت کسـی یا چیزی) بُوَد و سیاست و بلیّات و انواع عذاب ،نسخت کنند و به جبرئیل دهند و گوینـد :«این کار تو است تا دیگر سال هر چه نعمت و راحت و روزی بنـدگان بود ،نسـخت کننـد و به میکائیل دهند و هر چه عز و مرتبت و اقبال و دولت بود، نسخت کنند و به اسرافیل دهند.(۳۰)

«صلوه الخیر» در شب نیمه شعبان

یکی از اعمال و آدابی که پیشـینیان ،از همه فرقه ها ،در شب نیمه شـعبان بدان اهتمام داشـته اند . «صلوه الخیر»یا «نماز هزار قل هو الله »است. و این نشان دهنده این مطلب می باشد که همه فرق مذهبی از شیعه و سنّی این شب را عظیم و شریف دانسته و بر اساس روایات رسـیده از پیامبر و خانـدان او ،آن را همتای شب قدر می دانسـته و آن را تا به صـبح ،به احیا وشب زنده داری و نذر و نیاز و اطعام می پرداخته اند.

عالم بزرگوار سیّد بن طاووس (ره)در کتاب شـریف «اقبال »یکی از اعمال و آداب این شب را اقامه نماز صد رکتعی نوشـته و درکیفیت آن می نویسد:

ص: ۵۱۵۵

در روایتی درباره فضیلت صد رکعت نماز ــ در هر رکعت سوره حمد یک مرتبه و سوره توحید ده مرتبه ــ آمده است ک از رسول خدا (ص)نقل شده :«هر کس این نماز را در این شب بخواند ،خداوند هفتاد بار به او نظر رحمت می کند و در هر نظر ،هفتاد حاجت او ا بر آورده می کند که کمترین آنها ،آمرزش اوست...».(۳۱)

غزّالی در «احیاء علوم الدّین »پس از ذکر کیفیت این نماز می آورد:

«سلف(=پیشینیان)این نماز را اقامت نمودندی و «صلوه الخیر»خواندندی و بر آن جمع شدندی و بسی بودی که به جماعت گزاردندی و حسن (بصری)گفت: «از سی کس از اصحاب پیغامبر شنیدم که هر که در این شب نماز کند، حق تعالی در وی هفتاد نظر رحمت فرماید که به هرنظری ،هفتاد حاجت وی را روا کند و کمتر آن آمرزش است».(۳۰)

«ابن بطوطه»ــ جهانگرد مسلمان ــ از اهتمام مکّیان به این نماز در شب نیمه شعبان و احیای این شب شریف این گونه گزارش می دهد :

«شب نیمه شعبان و از لیالی متبرکّه است . مردم مکّه این شب را به طواف و نماز و عمره می گذرانند. هر دسته پشت سر پیش نماز در مسجد الحرام گرد آمده ،چراغ ها و مشعله ها می فروزند. از اعمال این شب ،صد رکعت نماز است... ».(۳۱)«ابن جبیر»ــ دیگر جهانگرد مسلمان ــ نیز از عنایت مکّیان به این شب و آداب و آیین آن این گونه می نویسد:«این شب مبارک ،نزد اهل مکّه ، به سبب روایتی شریف که درباره آن رسیده ،بسیار بزرگ است . آنان در این شب به اعمال خیر و عبادات از عمره و طواف نماز فرادا و جماعت می پردازند و به چند گونه این اعمال را به جا می آورند . ما ،شب شنبه که همان نیمه شعبان بود به راستی مراسمی بزرگ و اجتماعی سُترگ در حرم مقدّس ، پس از نماز مغرب دیدیم . مردم ،گروه گروه به خواندن نماز های نافله می پرداختند....هر گروهی را پیش نماز ی بود. حصیرها گسترده و شمع ها افروخته و دل ها از شوق سوخته ....مردم در آن خجسته شب به چند دسته تقسیم شده بودند ،بیشتر آنان «مالکی مذهب»بودند. آن شب از شب های نامداری بود که امید می رود از زبده شب های تقرّب باشد».(۳۲)

ص: ۵۱۵۶

«ابن بطوطه» یکی از آیین و آداب مصریان را در این شب ،حضور در زیارت گاه ها می داند و از مشاهدات خود می نویسد که :«مردم مصر شب نیمه شعبان را در گورستان ها (و زیارت گاه ها)به سر می برند».(۳۳)شمس الدّین دمشقی نیز از آیین بزرگداشت این شب در دمشق این گونه روایت می کند:«دمشق شهری است از روزگار قوم عاد و بس کهن ...در این شهر مسجد جامعی است که غرق در زیبایی ،نکویی ،کمال و جمال است و از شگفتی های گیتی است. شب نیمه شعبان در این مسجد دوازده هزار قندیل با پنجاه قنطار دمشقی ،روغن چراغ زیتون در آن شعله ور می شود،البته این مقدار جز قندیل هایی است که در مسجد های دیگر ،گورستان ها ،خانقا ه ها ،کاروانسراها و بیمارستان های این شهر برافروخته می گردد.»(۳۴)البته شمس الدّین دمشقی ذکر نمی کند که چرا دمشقیان در این شب خاص ،این همه قندیل در اماکن مذهبی بر می افروخته اند ؟! ناگفته پیداست که آنان نیز مانند دیگر مسلمانان ،برای این شب شریف،شکوه و شرافتی ویژه و ارج و مرتبتی والا قائل بوده اند و آن را به احیا،عبادت و شب زنده داری می گذرانده اند.

مقصود از آوردن این شواهد از متون کهن ،آن هم از برادران اهل سنّت و جماعت بدین خاطر بود که بدانیم آنان نیز بر اساس روایات رسیده از پیامبر خاتم (ص)مانند دیگر برادران مسلمان خود ،برای این شب ،عظمتی خاصّ قائل بوده و آن را شب قدر یا همتا و هم ردیف با آن می دانسته اند ،به همین جهت در تعظیم و تکریم آن می کوشیده اند.

ص: ۵۱۵۷

شب قدر

عـالم عامـل ربّانی و مؤیّد به تأییـدات سبحانی ،مرحوم سیّد بن طـاووس (ره)در کتـاب «اقبال »در والایی این شب ،این گونه آورده است :«جـدّم ابوجعفر طوسـی (شـیخ طوسـی)به نقـل از ابویحیی آورده که ،امـام صـادق (ع)فرمودنـد :از پـدرم امام باقر (ع)درباره فضـیلت شب نیمه شـعبان پرسـیده شـد ،فرمودنـد :«این شب برترین شب بعد از شب قدر است . خداونددر این شـب ،نعمـت هـای افزون خـود را به بنـدگانش ارزانی می دارد و به منّت خـود می آمرزد ،در این شب در تقرّب به درگـاه خـداوند متعـال بکوشـید،زیرا این شبی است که خداونـد عزّ و جل برخود سوگنـد یاد کرده که هیـچ خواهنـده و سائلی را ،تا زمانی که معصـیتی را نطلبـد،ردّ نکند . (همچنین)این شبی است که خداوند آن را در برابر شب قدر ، که برای پیامبر اکرم (ص)قرار داده ، برای ما (اهل بیت)قرار داده است . پس در دعا و ثنا به درگاه خدای متعال بکوشید».(۳۶)

روایت سید:

سیّد ،همچنین در فضل و فضـیلت این شب شـریف ،روایتی معروف را که در آن سرآمد عمر آدمیان و تقسیم روزی همگان و رویـدادهای سال آینـده ،تقـدیر می گردد، آورده و آن را با روایت مشـهوری که همه رخـدادهای بالا در شب قدر رمضان هر سال اتّفاق می افتد ،سـنجیده ،آن را به خوبی تأویل و توجیه می نماید که به خاطر اهمیّت آن ،سخنان سیّد را به طور کامل می آوریم :«در برخی از کتاب های دعا آمـده است که ،رسول خـدا (ص)فرمودنـد :در شب نیمه شـعبان خوابیده بودم که جبرئیل آمـد و گفت :ای محمّد !آیا در این شب می خوابی ؟گفتم :مگر امشب چه شبی است ؟گفت :نیمه شـعبان !برخیز!پس مرا این سان بیدار کرد و با خود به بقیع برد و گفت :سـرت را بلند کن که امشب ،درهای آسمان گشوده می گردد و در نتیجه درهای رحمت،خشـنودی ،آمرزش ،تفضّل ،توبه ،نعمت ،بخشش و نیکی در آن گشاده می گردد وخداوند در آن به شماره مو و پشم چارپایان ،بنـدگان را آتش جهنّم آزاد می کنـد و سـر آمد عمر انسان ها را در آن اسـتوار می سازد و روزی های همگان را تا سال آینده تعمیم می کند و همه رخدادهای سال آینده در این شب نازل می گردد...».(۳۵)

ص: ۵۱۵۸

سیّد می نویسد :اگر گفته شود ،تأویل و توجیه روایت بالا با این معنا که در احادیث فراوانی آمده که سرآمد عمر آدمیان و تقسیم روزی ها در شب قدری که در ماه رمضان واقع است ،چیست؟در پاسخ می گویم:

۱_ شاید مراد این باشد که تعیین سرآمد عمر آدمیان و روزی همگان که در شب نیمه شعبان صورت می گیرد ،امکان «محو و اثبات»در آن وجود دارد امّا آنچه در شب قدر ،رمضان مشخّص می گردد،حتمی است.

۲_ شاید مقصود این باشد که آن تقسیم و تقدیر در علم الهی ،در شب نیمه شعبان در لوح محفوظ مشخّص و تقسیم می شود.

۳_ احتمال دیگر آنکه در شب نیمه شعبان در لوح محفوظ مشخّص می شود و در شب قدر میان بندگان تقسیم می گردد.

۴_ احتمال دیگر این است که در شب نیمه شعبان ،وعده تعیین عمر آدمیان و تقسیم روزی همگان در شب قدر داده شود . در نتیجه در شب نیمه شعبان وعده تعیین و تقسیم داده می شود یا اینکه در شب نیمه شعبان تقدیرمی گردد و سرانجام در شب قدر ،تقسیم می گردد؛چنان که پادشاهی در شب نیمه شعبان وعده بدهد که در شب قدر اموالی را به کسی خواهد بخشید. بدین ترتیب روشن شد که درست است اگر در مورد هر دو شب گفته شود در آنها ،سرآمد عمر انسان ها تعیین و روزی همگان تقسیم و تقدیر می گردد .»(۳۶)مرحوم آیت الله میرزاجواد آقا ملکی تبریزی (ره)این اشکال را در مراقبات این گونه پاسخ می دهد که :«تقدیر،مراتب و مراحل گوناگونی دارد».(۳۷)

در باب ۳۵فتوحات مکیه روایاتی را که در اختلاف لیله القدر مروی است که در نیمه شعبان است، یا درشهر رمضان بدین وجه جمع کرده است که :«نیمه شعبان ،لیله القدرفرقانی است ولیلهالقدر رمضان ،لیله القدر قرآنی است »و این کلامی سخت استوار است.

شب نیمه شعبان و پیامبر اعظم (ص)

شب نیمه شعبان و پیامبر اعظم (ص)

نیمه شعبان در اذهان شیعیان و محبان اهل بیت علیهم السلام، به عنوان روز میلاد نجات بخش موعود معنا و مفهوم می یابد. روز میلاد بزرگ مردی که انسانیت، ظهور او را به انتظار نشسته و عدالت برای پای بوس قدمش لحظه شماری میکند.

نیمه شعبان اگر چه شرافتش را وامدار مولود خجسته ای است که در این روز زمین را با قدوم خویش متبرك ساخته است، اما همه عظمت آن در این خلاصه نشده و در تقویم عبادی اهل ایمان نیز از جایگاه و مرتبه والایی برخوردار است.

در روایاتی که از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده فضیلت های بسیاری برای عبادت و راز نیاز در شب و روز خجسته نیمه شعبان بر شمرده شده است و این خود تمثیل زیبایی است از این موضوع که برای رسیدن به صبح وصال موعود باید شب وصل با خدا را پشت سرگذاشت، و تا زمانی که منتظر، عمر خویش را در طریق کسب صلاح طی نکند نمی تواند شاهد ظهور مصلح موعود باشد.

با توجه به اهمیت فراوانی که در روایات به شب نیمه شعبان داده شده و حتی آن را هم پایه شب قدر شمرده اند، در این مجال برخی از روایت هایی را که در بیان مقام و منزلت این شب روحانی وارد شده اند مورد بررسی قرار می دهیم. باشد تا خداوند ما را به عظمت این شب مقدس واقف گرداند و توفیق بهره برداری از برکات آن را عطا فرماید:

ص: ۵۱۶۰

از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، در زمینه موضوع محل بحث روایت های بسیاری نقل شده که یکی از آنها به این شرح است:

« شب نیمه شعبان در خواب بودم که جبرییل به بالین من آمد و گفت: ای محمد! چگونه در این شب خوابیده ای؟ پرسیدم: ای جبرییل! مگر امشب چه شبی است؟ گفت: شب نیمه شعبان است. برخیز ای محمد! پس مرا از جایم بلند کرد و به سوی بقیع برد، در آن حال گفت: سرت را بلند کن! امشب درهای آسمان گشوده می شوند، درهای رحمت باز می گردند و همه درهای خشنودی، آمرزش، بخشش، بازگشت، روزی، نیکی و بخشایش نیز گشوده می شوند. خداوند در این شب به تعداد موها و پشم های چارپایان - بندگانش را از آتش جهنم- آزاد می کند. امشب خداوند زمان های مرگ را ثبت و روزی های یک سال را تقسیم می کند و همه آنچه را که در طول سال واقع می شود نازل می سازد. ای محمد! هر کس امشب را با منزه داشتن خداوند (تسبیح)، ذکر یگانگی او (تهلیل)، یاد بزرگی او (تکبیر)، راز و نیاز با او (دعا)، نماز، خواندن قرآن، نمازهای مستحبی (تطوع) و آمرزش خواهی (استغفار) صبح کند، بهشت جایگاه و منزل او خواهد بود و خداوند همه آنچه را که پیش از این انجام داده و یا بعد از این انجام می دهد، خواهد بخشید ... » (۱)

یکی از همسران پیامبراکرم صلی الله علیه و آله، حالات ایشان را در شب نیمه شعبان چنین بیان می کند:

« در یکی از شب ها که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در نزد من بود ناگهان متوجه شدم که ایشان بستر خود را ترک کرده است، به جستجوی ایشان پرداختم، به ناگاه دیدم که حضرت مانند جامه ای که بر زمین افتاده باشد به سجده رفته و چنین راز و نیاز می کند:

«اصبحت الیک فقیرا خائفا مستجیرا فلا تبدل اسمی ولاتغیر جسمی ولاتجهد بلائی واغفرلی»؛

به سوی تو آمدم در حالی که تهیدست، ترسان و پناه جویم، پس نام مرا برمگردان، جسم مرا تغییر مده، گرفتاریم را افزون مساز و از من در گذر.

آنگاه سر خود را بلند کرد و بار دیگر به سجده رفت و در آن حال شنیدم که می فرمود:

« سجد لک سوادی و خیالی و امن بک فوادی هذه یدای بما جنیت علی نفسی یا عظیم ترجی لکل عظیم اغفرلی ذنبی العظیم فانه لایغفرالعظیم الاالعظیم »؛

سراپای وجودم برای تو سجده کرده و قلبم به تو ایمان آورده است؛ این دو دست من با همه جنایتی که برخود روا داشته ام، پس ای بزرگی که برای هر کار بزرگی امیدها به سوی تو است؛ از گناهان بزرگ من در گذر، چرا که از گناهان بزرگ در نمی گذرد مگر پروردگار بزرگ.

بعد از ادای این کلمات سر خود را بلند کرده و برای سومین بار به سجده رفت و این جملات را بر زبان جاری ساخت:

«اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک انت کما اثنیت علی نفسک و فوق ما یقول القائلون»؛

از خشم تو به خشنودیت پناه می برم، از کیفر تو به بخشش ات پناهنده می شوم و از تو به سوی خودت پناه می جویم. تو همان گونه ای که خود توصیف کرده ای و بالاتر از آنی که گویندگان می گویند.

لحظاتی دیگر سر از سجده برداشت و دوباره به سجده رفت در حالی که می فرمود:

« اللهم انی اعوذ بنور وجهک الذی اشرقت له السموات والارض و قشعت به الظلمات و صلح به امرالاولین والاخرین ان یحل علی غضبک او ینزل علی سخطک اعوذبک من زوال نعمتک و فجاه نقمتک و تحویل عافیتک و جمیع سخطک لک العتبی فیما استطعت و لاحول ولا قوه الا بک»؛

ص: ۵۱۶۲

خدایا به نور وجه تو که آسمانها و زمین از آن روشن شده، تاریکی ها با آن از بین رفته و کار پیشینیان و آیندگان با آن اصلاح شده است پناه می برم، از این که به خشم تو گرفتار شوم و یا دشمنی تو بر من نازل شود. پناه می برم به تو از زوال نعمت، نزول ناگهانی عذابت، دگرگونی سلامتی ات و همه آنچه که خشم تو را در پی دارد. خشنودی نسبت به آنچه من در توان دارم از آن تو است و هیچ حرکت و نیرویی نیست مگر به سبب تو.

چون این حال را از پیامبر دیدم او را رها کردم و شتابان به طرف خانه حرکت کردم. نفس نفس زنان به خانه رسیدم. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله، به خانه برگشتند و حال مرا دیدند گفتند: چه شده است که این چنین به نفس نفس افتاده ای؟

گفتم: من ای رسول خدا به دنبال شما آمده بودم، پس فرمود:

آیا می دانی امشب چه شبی است؟! امشب شب نیمه شعبان است، در این شب اعمال ثبت می گردند، روزی ها قسمت می شوند، زمانهای مرگ نوشته می شوند و خداوند تعالی همه را می بخشد مگر آن که به خدا شرک ورزیده یا به قمار نشسته است. یا قطع رحم کرده یا برخوردن شراب مداومت ورزیده یا برانجام گناه اصرار ورزیده است ... » (۲)

پرسشی که با مطالعه روایت های بالا به ذهن خطور می کند این است که چرا با این که در بسیاری از روایات تصریح شده که تعیین زمان مرگ مردمان و تقسیم روزی آنها در شب قدر و در ماه مبارک رمضان صورت می گیرد، در دو روایت یاد شده شب نیمه شعبان به عنوان زمان تقدیر امور مزبور ذکر شده است؟

مرحوم سید بن طاووس (م ۶۶۴ ق) در پاسخ پرسش یاد شده می گوید:

« شایـد مراد روایات مزبور این باشـد که تعیین زمان مرگ و تقسـیم روزی به صورتی که احتمال محو و اثبات آن وجود دارد، در شب نیمه شـعبان صورت می گیرد، امـا تعیین حتمی زمان مرگ و یا تقسـیم حتمی روزی ها در شب قـدر انجام می شود. و شاید مراد آنها این باشد که در شب نیمه شـعبان امور مزبور در لوح محفوظ تعیین و تقسیم می شوند، ولی تعیین و تقسیم آنها در میان بنـدگان در شب قـدر واقع می شود. این احتمال هم وجود دارد که تعیین و تقسـیم امور یاد شـده در شب قـدر و شـب نیمه شـعبان صورت گیرد، به این معنا که در شب نیمه شـعبان وعده به تعیین و تقسیم امور مزبور در شب قدر داده می شود. به عبارت دیگر اموری که در شب قـدر تعیین و تقسـیم می گردنـد، در شب نیمه شـعبان به آنها وعده داده می شود. همچنان که اگر پادشاهی در شب نیمه شعبان به شخصی وعده دهد که در شب قدر مالی را به او می بخشد، در مورد هر دو شب این تعبیر صحیح خواهد بود که بگوییم مال در آن شب از آن حضرت چنین بخشیده شده است.» (۳)

کمیل بن زیاد از یاران امام علی علیه السلام، چنین روایت می کند که:

در مسـجد بصره در نزد مولایم امیرالمؤمنین نشسته بودم و گروهی از یاران آن حضرت نیز حضور داشتند، در این میان یکی از ایشان پرسـید: معنای این سخن خداوند که: « فیها یفرق کل امر حکیم»؛ (۴) در آن شب هر امری بـا حکمت معین و ممتاز می گردد، چیست؟ حضرت فرمودند:

«قسم به کسی که جان علی در دست اوست همه امور نیک و بدی که بر بندگان جاری می شود، از شب نیمه شعبان تا پایان سال، در این شب تقسیم می شود. هیچ بنده ای نیست که این شب را احیاء دارد و در آن دعای خضر بخواند، مگر آن که دعای او اجابت شود.» پس از آن که امام از ما جدا شد، شبانه به منزلش رفتم. امام پرسید: چه شده است ای کمیل؟ گفتم ای امیرمؤمنان آمده ام تا دعای خضر را به من بیاموزی، فرمود:

بنشین ای کمیل! هنگامی که این دعا را حفظ کردی خدا را در هر شب جمعه، یا در هر ماه یک شب، یا یک بار در سال یا حداقل یک بار در طول عمرت، با آن بخوان، که خدا تو را یاری و کفایت می کند و تو را روزی می دهد، و از آمرزش او برخوردار می شوی، ای کمیل! به خاطر زمان طولانی که تو با ما همراه بوده ای بر ما لازم است که درخواست تو را به بهترین شکل پاسخ دهیم، آنگاه دعا را چنین انشاء فرمود...» (۵)

شایان ذکر است که این دعا همان دعایی است که امروزه آن را با نام « دعای کمیل» می شناسیم.

امیرمؤمنان علی علیه السلام، در روایتی دیگر در فضیلت شب نیمه شعبان چنین می گوید:

«در شگفتم از کسی که چهار شب از سال را به بیهودگی بگذراند: شب عید فطر، شب عید قربان، شب نیمه شعبان و اولین شب از ماه رجب.» (۶)

از امام صادق علیه السلام، روایت شده که پدر بزرگوارشان در پاسخ کسی که از فضیلت شب نیمه شعبان از ایشان پرسیده بود فرمودند:

« این شب برترین شب ها بعد از شب قدر است، خداوند در این شب فضلش را بربندگان جاری می سازد و از منت خویش گناهان آنان را می بخشد، پس تلاش کنید که در این شب به خدا نزدیک شوید. همانا این شب، شبی است که خداوند به وجود خود سوگند یاد کرده که در آن درخواست کننده ای را، مادام که درخواست گناه نداشته باشد، از درگاه خود نراند. این شب، شبی است که خداوند آن را برای ما خاندان قرار داده است، همچنان که شب قدر را برای پیامبر ما، قرار داده است. پس بر دعا و ثنای بر خداوند تعالی بکوشید، که هر کس در این شب صد مرتبه خداوند را تسبیح گوید، صد مرتبه حمدش را بر زبان جاری سازد، صد مرتبه زبان به تکبیرش گشاید و صد مرتبه ذکر یگانگی (لااله الاالله) او را به زبان آورد، خداوند از سر فضل و احسانی که بر بندگانش دارد، همه گناهانی را که او انجام داده بیامرزد و درخواست های دنیوی و اخروی او را برآورده سازد، چه درخواست هایی که برخداوند اظهار کرده و چه درخواست هایی که اظهار نکرده و خداوند با علم خود بر آنها واقف است و ... » (۷)

در این مجال فرصت پرداختن به همه روایت هایی که در فضیلت شب و روز نیمه شعبان وارد شده اند نیست (۸) و گمان می کنیم که روایت های یاد شده برای ارائه تصویری روشن از جایگاه برجسته شب نیمه شعبان در میان دیگر شب های سال کافی باشند. اما چنان که در ابتدای سخن نیز گفته شد، شرافت این شب خجسته، علاوه بر همه آنچه که بیان شد، به اعتبار مولود مبارکی است که در این شب قدم به عرصه خاک نهاده است. وجود مقدسی که سال ها پیش از تولدش مژده میلاد او به مسلمانان داده شده بود و شاید همه عظمت این شب و تکریم و بزرگداشتی که در کلمات معصومان علیهم السلام، از آن شده است به خاطر وجود همین مولود مبارک باشد. چنان که بزرگانی چون سید بن طاووس به این موضوع اشاره کرده و بر همگان لازم دانسته اند که در این شب خدای خویش را به سبب منت بزرگی که با میلاد امام عصرعلیه السلام، بر آنها نهاده سپاس گویند و تا آنجا که در توان دارند شکر این نعمت الهی را به جای آورند. (۹)

در یکی از دعاهایی که در شب نیمه شعبان وارد شده است چنین می خوانیم:

« اللهم بحق لیلتنا هذه و مولودها و حجتک و موعودها التی قرنت الی فضلها فضلا فتمت کلمتک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماتک ...» (۱۰) ؛

بار خدایا تو را می خوانیم به حق این شب و مولود آن، و به حق حجتت و موعود این شب، که فضیلتی دیگر بر فضیلت آن افزودی و سخن تو از روی راستی و عدالت به حد کمال رسیده و هیچ کس را یارای تبدیل و تغییر سخنان تو نیست.

مطابق روایت های بسیاری که شیعه و اهل سنت آنها را نقل کرده اند میلاد خجسته امام عصرعلیه السلام، در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ ق واقع شده و باعث مزید فضیلت این شب مبارک گشته است. (۱۱)

امید که خدای متعال توفیق درک این شب عزیز را به ما عنایت فرماید.

پی نوشت ها:

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، ص ۲۱۲، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات،۱۴۱۷ ق/ المجلسی، محمدباقر ، بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۴۱۳، بیروت، مؤسسه الوفاء،۱۴۰۳ ق.

۲. ابن طاووس، علی بن موسی، همان، صص ۲۱۷ –۲۱۶.

۳. همان ، ص ۲۱۴.

۴. سوره دخان (۴۴) آیه ۴. (لازم به توضیح است که غالب مفسران آیه یاد شده را ناظر به شب قدر دانسته اند.ر.ک: الطباطبایی، سید محمد حسین، تفسیرالمیزان، ج ۱۸، ص ۱۳۰، قم ، انتشارات اسلامی.)

۵. ابن طاووس، علی بن موسی، همان، ص ۲۲۰.

۶. المجلسی، محمدباقر، همان، ج ۹۴، ص ۸۷ ، ح ۱۲.

۷.ابن طاووس، علی بن موسی، همان ، ص ۲۰۹/ المجلسی ، محمد باقر، همان، ج ۹۴ الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، همان، ج ۲، ص ۴۲۴، ح ۱.

۸. ابن طاووس، علی بن موسی، همان ص ۲۰۹/ المجلسی، محمد باقر، همان، ج ۹۴، ص ۸۵ ، ح ۵.

۹. ابن طاووس، علی بن موسی، همان، صص ۲۳۷-۲۰۷/ المجلسی، محمدباقر، همان.

۱۰. ابن طاووس، علی بن موسی، همان ، ص ۲۱۹.

۱۱. الکلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۵۱۴، تهران ، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵، الصدوق، محمدبن علی بن الحسین، کمال الدین و تمام النعمه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۴۳۲/ شبراوی، عبدالله بن محمد، الاتحاف تجب الاشراف، ص ۱۷۹/ ابن صباغ المالکی، نورالدین علی بن محمد، الفصول المهمه فی معرفه الائمه ، ص ۳۱۰

آثار انتظار ظهور مهدی موعود

اشاره

نویسنده:حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

آثار انتظار ظهور مهدی موعود

بعضی از ناآگاهان چنین پنداشته اند که انتظار ظهور مهدی (ع) ممکن است سبب رکود و عقب ماندگی یا فرار از زیر بار مسؤولیتها و تسلیم در برابر ظلم و ستم گردد، چرا که اعتقاد به این ظهور بزرگ مفهومش قطع امید است از اصلاح جهان قبل از او حتی کمک کردن به گسترش ظلم و فساد است تا زمینه ظهور آن حضرت فراهم گردد.

این سخنی است که سالهاست بر سرزبان مخالفان و منکران قیام مهدی (ع) است و ابن خلدون به آن اشاره کرده است، درحالی که مطلب کاملا برعکس است و انتظار این ظهور بزرگ آثار بسیار سازنده ای دارد که در ذیل به طور فشرده می آوریم تا معلوم شود آنها که چنین قضاوت کرده اند قضات عجولانه و حساب نشده ای است در برابر مساله ای که هم در قرآن مجید به آن شاره شده و هم در احادیث متواتره که در کتب معروف اهل سنت و منابع مشهور شیعه آمده با صراحت مطرح شده است.

حقیقت انتظار و آثار سازنده آن

سخن در این بود که آیا ایمان به ظهور مهـدی (ع) با آن برنامه جهانیش که عالم را پر از عدل و داد می کند و ریشه های ظلم و ستم را قطع می نماید اثر سازنده تربیتی دارد یا آثار منفی؟

آیا ایمان به چنین ظهوری انسان را چنان در افکار رؤیایی فرو می برد که از وضع موجود خود غافل می گردد و تسلیم هر گونه شرایط می کند؟

و یا این که به راستی این عقیده یک نوع دعوت به قیام و سازندگی فرد و اجتماع است؟

آیا ایجاد تحرک می کند یا رکود؟

آیا مسئولیت آفرین است یا مایه فرار از زیر بار مسئولیتها؟

وبالاخره آیامخدر است یا بیدار کننده؟

ولی قبـل از توضـیح و بررسـی این سؤالات تـوجه به یـک نکته کاملاًـ ضـروری است و آن این که سازنـده ترین دسـتورات و عالیترین مفاهیم هرگاه بدست افراد نا وارد یا نالایق یا سوء استفاده چی بیفتد ممکن است چنان مسخ شود که درست نتیجه ای بر خلاف هـدفی اصـلی بدهـد و در مسـیری بر ضـد آن حرکت کنـد و این نمونه های بسـیار دارد و مسـئله «انتظار» بطوری که خواهیم دید در ردیف همین مسائل است.

بهر حـال برای رهـایی از هر گـونه اشـتباه در محاسـبه در ایـن گـونه مبـاحث بایـد بـه اصـطلاح آب را از سرچشـمه گرفـت تا آلودگیهای احتمالی نهرها و کانالهای میان راه در آن اثر نگذارد.

یعنی ما در بحث انتظار مستقیما به سـراغ اصـلی اسـلامی رفته و لحن گوناگون روایاتی راکه روی مسـئله انتظار تاکید می کند مورد بررسی قرار می دهیم تا از هدف اصلی آگاه شویم.

اکنون با دقت با این چند روایت توجه کنید:

۱- کسـی از امام صادق (ع) پرسید: چه می گوئید درباره کسی که دارای ولایت پیشوایان است و انتظار ظهور حکومت حق را می کشد و در این حال از دنیا می رود؟

امام (ع) درپاسخ فرمود:

هو بمنزله من کان مع القائم فی فسطاطه - ثم سکت هنیئه - ثم قال هو کمن کان مع رسول الله:

«او همانند کسی است که با رهبر این انقلاب در خیمه او(ستاد ارتش او) بوده باشد - سپس کمی سکوت کرد - و فرمود مانند کسی است که با پیامبر اسلام (ص) در «مبارزاتش» همراه بوده است». (۱) .

عین این مضمون در روایات زیادی با تعبیرات مختلفی نقل شده است.

۲- در بعضی «بمنزله الضارب بسیفه فی سبیل الله»:«همانند شمشیر زنی در راه خدا».

۳- و در بعضـی دیگر «کمن قـارع مـع رسول الله بسـیفه»: «هماننـد کسـی است که در خـدمت پیـامبر بـا شمشـیر بر مغز دشـمن بکوبد».

۴- در بعضی دیگر «بمنزله من کان قاعدا تحت لواء القائم»: «همانند کسی است که زیر پرچم قائم بوده باشد».

۵- و در بعضی دیگر«بمنزله المجاهد بین یدی رسول الله (ص): «همانند کسی است که پیش روی پیامبر جهاد کند».

۶- و بعضی دیگر «بمنزله من استشهد مع رسول الله: «همانند کسی است که با پیامبر شهید شود».

این تشبیهات هفتگانه که در موردانتظار ظهور مهدی (ع) در این شش روایت وارد شده روشنگر این واقعیت است که یک نوع رابطه و تشابه میان مسئله «انتظار از یک سو، و «جهاد»، و مبارزه با دشمن در آخرین شکل خود از سوی دیگر وجود دارد.

۷- در راویت متعددی نیز انتظار چنین حکومتی را داشتن، به عنوان بالاترین عبادت معرفی شده است.

این مضـمون در بعضـی از احادیث از پیامبر و در بعضـی از امیر مؤمنان علی (ع) نقل شده است، در حدیث می خوانیم که پیامبر فرمود: افضل اعمال امتی انتظار الفرح من الله عزوجل»: «بالاترین اعمال امت من انتظار فرج از ناحیه خدا کشیدن است». (۲) .

و در حدیث دیگری از پیامبر می خوانیم «افضل العباده انتظار الفرج»: (۳) .

این تعبیرات همگی حـاکی از این است که انتظـار چنان انقلابی داشـتن همیشه توام با یک جهاد وسـیع و دامنه دار است این را در نظر داشته باشید تابه سراغ مفهوم انتظار رفته سپس از مجموع آنها نتیجه گیری کنیم.

مفهوم انتظار

«انتظار» معمولا به حالت کسی گفته می شود که از وضع موجود ناراحت است و برای ایجاد وضع بهتری تلاش می کند.

فی المثل بیماری که انتظار بهبودی می کشـد، یا پـدری که در انتظار بازگشت فرزندش از سـفر است، از بیماری و فراق فرزند نارحتند و برای وضع بهتری می کوشند.

همچنیـن تـاجری کـه از بـازار آشـفته نـاراحت است و در انتظـار فرو نشسـتن بحران اقتصـادی می باشـد این دو حـالت را دارد «بیگانگی با وضع موجود» و «تلاش برای وضع بهتر».

بنابراین مسـئله انتظار حکومت حق و عـدالت مهدی و قیام مصـلح جهانی در واقع از دو عنصـر است عنصـر نفی و عنصـر اثبات عنصر نفی همان بیگانگی است با وضع موجود و عنصر اثبات خواهان وضع بهترین بودن است.

و اگر این دو جنبه در روح انسان به صورت ریشه دار حلول کند سرچشمه دو رشته اعمال دامنه دار خواهد شد

این دو رشته اعمال عبارتند از ترک هر گونه همکاری و هماهنگی با عوامل ظلم و فساد و حتی مبارزه با آنها از یک سو، و خود سازی و خودیاری و جلب آمادگیها جسمی و روحی و مادی و معنوی برای شکل گرفتن آن حکومت واحد جهانی و مردمی از سوی دیگر.

و خوب که دقت کنیم می بینم هر دو قسمت آن سازنده و عامل تحرک و آگاهی و بیداری است.

با توجه به مفهوم اصلی «انتظار» معنی روایات متعددی ه در بالا درباره پاداش و نتیجه کار منتظران نقل کردیم به خوبی درک می شود. اکنون می فهمیم چرا منتظران واقعی گاهی همانند کاسنی شمرده شده اند که در خیمه حضرت مهدی (ع) یا زیر پرچم او هستند یا کسی که در راه خدا شمشیری می زند، یا به خون خود آغشته شده، یا شهید گشته است.

آیا اینها اشاره به مراحل مختلف و درجات مجاهده در راه حق و عدالت نیست که متناسب با مقدار آمادگی و درجه انتظار افراد است؟

یعنی همانطور که میزان فداکاری مجاهدان راه خدا و نقش آنهابا هم متفاوت است، انتظار و خود سازی و آمادگی نیز درجات کاملا متفاوتی دارد که هر کدام از اینها با یکی از آنها از نظر مقدمات و نتیجه گیری شباهت دارد هر دو جهادند و هر دو آمادگی می خواهند و خود سازی کسی که در خیمه رهبر چنان حکومتی قرار گرفته یعنی در مرکز ستاد فرماندهی یک حکومت جهانی است نمی تواند یک فرد غافل و بیخبر و بی تفاوت بوده باشد آنجا جای هر کس نیست جای افرادی است که به حق شایستگی چنان موقعیت و اهمیتی را دارند.

ص: ۵۱۷۲

همچنین کسی که سلاح در دست دارد ودر برابر رهبر این نقلاب با مخالفان حکومت صلح و عدالتش می جنگد آمادگی فراوان روحی و فکری ورزمی باید داشته باشد.

برای آگاهی بیشتر از اثرات واقعی انتظار ظهور مهدی (ع) به توضیح زیرتوجه کنید.

انتظار یعنی آماده باش کامل

من اگر ظالم و ستمگرم چگونه ممکن است در انتظار کسی باشم که طعمه شمشیرش خون ستمگران است؟

من اگر آلوده و ناپاکم چگونه می توانم منتظر انقلابی باشم که شعله اولش دامان آلودگان را می گیرد؟

ارتشی که در انتظار جهاد بزرگی است آمادگی رزمی نفرات خود را بالا می برد و روح انقلاب در آنها می دمد و هرگونه نقطه ضعفی را اصلاح می کند.

زیرا چگونگی انتظار همواره متناسب با هدفی است که در انتظار آن هستیم.

انتظار آمدن یک مسافر عادی از سفر.

انتظار بازگشت یک دوست بسیار عزیز.

انتظار فرارسیدن چیدن میوه از درخت و درو کردن محصول.

هر یک از این انتظارها آمیخته با یک نوع آمادگی است، در یکی باید خانه را آماده کرد و وسایل پذیرایی فراهم ساخت، در دیگری ابزار لازم و داس و کمباین و....

اکنون فکر کنید آنها که انتظار قیام یک مصلح بزرگ جهانی را می کشند در واقع انتظار انقلاب و دگرگونی و تحولی را دارند که وسیعترین و اساسی ترین انقلابهای انسانی در طول تاریخ بسر است.

انقلابی که بر خلاف انقلابهای پیشین جنبه منطقه ای نداشته بلکه هم عمومی و همگانی است و هم تمام شئون و جوانب زندگی انسانهارا شامل می شود، انقلابی است سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اخلاقی.

ص: ۵۱۷۳

خود سازی فردی

چنین تحولی قبل از هر چیز نیازمند به عناصر آماده و با ارزش انسانی است که بتوانندبار سنگین چنان اصلاحات وسیعی را در جهان بدوش بکشند و این در درجه اول محتاج به بالا بردن سطح اندیشه و آگاهی و آمادگی روحی و فکری برای همکاری در پیاده کردن آن برنامه عظیم است. تنگ نظریها، کوته بینیها، کج فکریها، حسادتها، اختلافات کودکانه و نابخردانه و بطور کلی هر گون نفاق و پراکندگی با موقعیت منتظران سازگار نیست.

نکته مهم این است که منتظر واقعی برای چنان برنامه مهمی هرگز نمی تواند نقش تماشاجی را داشته باشد باید از هم اکنون حتما در صف انقلابیون قرار گیرد.

من اگر فاسد و نادرستم چگونه می توانم در انتظار نظامی که افراد فاسد و نادرست در آن هیچگونه نقشی ندارند بلکه مطرود و منفور خواهند بود روز شماری کنم.

آیا این انتظار برای تصفیه روح و فکر و شستشوی جسم و جان از لوث آلودگیها کافی نیست؟

ارتشی که در انتظار جهاد آزادگی بخش به سر می برد حتمابه حالت آماده باش کامل در می آید سلاحی را که برای چنین میدان نبردی شایسته است بدست می آورد، سنگرهای لازم را می سازد آمادگی رزمی افراد خود را بالا می برد.

روحیه افراد خود را تقویت می کند و شعله عشق و شوق برای چنین مبارزه ای را در دل فرد فرد سربازانش زنده نگه می دارد ارتشی که دارای چنین آمادگی نیست هرگز در انتظار به سر نمی برد و اگر بگوید دروغ می گوید.

انتظار یک مصلح جهانی به معنای آماده باش کامل فکری و اخلاقی، مادی و معنوی برای اصلاح همه جهان است فکر کنید چنین آماده باشی چقدر سازنده است.

ص: ۵۱۷۴

برای تحقق بخشیدن به چنین انقلابی مردانی بسیار بزرگ و مصمم و بسیار نیرومند و شکست ناپذیر، فوق العاده پاک و بلندنظر کاملا آماده و دارای بینش عمیق لازم است.

و خود سازی برای چنین هدفی مستلزم به کاربستن عمیق ترین برنامه های اخلاقی و فکری و اجتماعی است، این است معنای انتظار واقعی آیا هیچکس می تواند بگوید چنین انتظاری سازنده نیست؟

خودیاریهای اجتماعی

منتظران راستین در عین حال وظیفه دارند تنها به خویش نپردازند بلکه مراقب حال یکدیگر باشند و علاوه بر اصلاح خویش در اصلاح دیگران نیز بکوشند زیرا برنامه عظیم و سنگینی که انتظارش را می کشند یک برنامه فردی نیست برنامه ای است که تمام عناصر انقلاب باید در آن شرکت جویند، باید کار به صورت دسته جمعی و همگانی باشد، کوششها و تلاشها باید هماهنگ گردد و عمق و وسعت این هماهنگی باید به عظمت همان برنامه انقلاب جهانی باشد که انتظار آن را دارند.

دریک میدان وسیع مبارزه دسته جمعی هیچ فردی نمی تواند از حال دیگران غافل بماند بلکه موظف است هر نقطه ضعفی را در هر کجا ببیند اصلاح کند و هر موضع آسیب پذیری را ترمیم نماید و هر قسمت ضعیف را تقویت کند زیرا بدون شرکت فعالانه و هماهنگ تمام مبارزین، پیاده کردن چنان برنامه ای امکان پذیر نیست.

بنابراین منتظران واقعی علاوه بر اینکه به اصلاح خویش می کوشند وظیفه خود می دانندکه دیگران را نیز اصلاح کنند.

این است اثر سازنده دیگری برای انتظار قیام یک مصلح جهانی واین است فلسفه آن همه فضیلتها که برای منتظران راستین شمرده شده است.

منتظران راستین در فساد محیط حل نمی شوند

اثر مهم دیگری که انتظار مهدی دارد حل نشدن در مفاسد محیط و عدم تسلیم در برابر آلودگیها است.

توضیح این که هنگامی که فساد فراگیر می شود و اکثریت یا جمع کثیری رابه آلودگی می کشاند گاهی افراد پاک در یک بن بست سخت روانی قرار می گیرند، بن بستی که از یأس اصلاحات سرچشمه می گیرد.

گاهی آنها فکر می کنند که کار از کار گذشته و دیگر امیدی به اصلاح نیست و تلاش و کوشش برای پاک نگاهداشتن خویش بیهوده است این نومیدی و یاس ممکن است آنها را تدریجا به سوی فساد و همرنگی با محیط بکشاند و نتوانند خود را به صورت یک اقلیت صالح در برابر اکثریت ناسالم حفظ کنند و همرنگ جماعت نشدن را موجب رسوایی بدانند.

تنها چیزی که می تواند در آنها امید بدمد و به مقاومت و خویشتن داری دعوت کند و نگذارد در محیط فاسد حل شوند امید به اصلاح نهایی است تنها در این صورت است که آنها دست از تلاش و کوشش برای حفظ پاکی و اصلاح دیگران بر نخواهند داشت.

و اگر می بینیم در دستورات اسلامی یأس از آمرزش یکی از بزرگترین گناهان شمرده شده است و ممکن است افراد ناوارد تعجب کنند که چرا یأس از رحمت خدا اینقدر مهم تلقی شده است حتی مهمتر از بسیاری از گناهان، فلسفه اش در حقیقت همین است که گناهکار مأیوس از رحمت هیچ دلیلی ندارد که به فکر جبران بیفتد و یا لااقل دست از ادامه گناه بردارد و منطق او این است اکنون که آب از سر من گذشته است چه یک قامت چه صد قامت، من که رسوای جهانم غم دنیا هیچ است. بالاتر از سیاهی رنگ دیگر نیست، آخرش جهنم است من که هم اکنون آنرا برای خود خریده ام از چه می ترسم و مانند این منطقها...

ص: ۵۱۷۶

اما هنگامی که روزنه امید برای او گشوده شود، امید به عفو پروردگار، امید به تغییر وضع موجود نقطه عطفی در زندگی او خواهدشد و او را به توقف کردن در مسیر گناه و بازگشت به سوی پاکی و اصلاح دعوت می کند.

به همین دلیل امید را می توان همواره به عنوان یک عامل موثر تربیتی در مورد افراد فاسد شناخت همچنین افراد صالحی که در محیطهای فاسد گرفتارند بدون امید نمی توانند خویشتن را حفظ کنند.

نتیجه این که انتظار ظهور مصلحی که هر قدر دنیا فاسدتر می شود امید ظهورش بیشتر می گردد اثر فزاینده روانی در معتقدان دارد و آنهارا در برابر امواج نیرومند فساد بیمه می کند آنهانه تنها با گسترش دامنه فساد محیط مأیوس نمی شوند بلکه به مقتضای «وعده وصل چون شود نزدیک - آتش عشق تیزتر گردد» وصول به هدف را در برابر خویش می بینند و کوششان برای مبارزه با فساد و یا حفظ خویشتن با شوق و عشق زیادتری تعقیب می گردد.

از مجموع بحثهای گذشته چنین نتیجه می گیریم که اثر تخدیری انتظار تنها در صورتی است که مفهوم آن مسخ یا تحریف شود همانگونه که جمعی از مخالفان تحریفش کرده اند و جحمعی از موافقان مسخش - اما اگر به مفهوم واقعی در جامعه و فرد پیاده شود یک عامل مهم تربیت و خود سازی و تحرک و امید خواهد بود.

از جمله مدارک روشنی که این موضوع را تایید می کند این است که در ذیل آیه وعدالله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض...)

«خداوند به آنها که ایمان دارند و عمل صالح انجام می دهند وعده داده است که حکومت روی زمین را در اختیارشان بگذارد» از پیشوایان بزرگ اسلام نقل شده است که منظوراز این آیه «هو القائم و اصحابه»: مهدی و یاران او هستند». (۱) .

ص: ۵۱۷۷

و در حدیث دیگری می خوانیم (نزلت فی المهدی):این آیه درباره مهدی (ع) نازل شده است».

در این آیه مهـدی (ع) و یارانش به عنوان (الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات) «آنها که ایمان و عمل صالحی دارند» معرفی شـده انـد بنابراین تحقق این انقلاب جهانی بـدون ایمان مسـتحکم که هر گونه ضـعف وزبونی و ناتوانی را دور سازد و بـدون اعمـال صـالحی که راه را برای اصـلاح جهـان بگشایـد امـاکن پـذیر نیست و آنها که در انتظار چنین برنامه ای هسـتند هم باید سطح آگاهی و ایمان خود را بالا ببرند و هم در اصلاح اعمال خویش بکوشند.

تنها چنین کسانی هسـتند که می تواننـد نوید شـرکت در حکومت او بخود دهند، نه آنها که باظلم و سـتم همکاری دارند و نه آنهـا که از ایمـان و عمـل صالـح بیگـانه انـد. نه افراد ترسو وزبونی که بر اثر ضـعف ایمـان از همه چیز حـتی از سـایه خود می ترسند.

ونه افراد سست و بی حال و بیکاره ای که دست روی دست گذارده و در برابر مفاسد محیط و جامعه شان سکوت اختیار کرده و کمترین تلاش و کوششی در راه مبارزه با فساد ندارند.

این است اثر سازنده قیام مهدی (ع) در جامعه اسلامی.

خداوندا! دیدگان ما را به جمالش روشن کن، و ما را از یاران وفادار و سربازان فداکارش قرار ده!

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست؟

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست؟

پنهـان زیسـتی حضـرت مهـدی (عـج) نه تنهـا چگونگی زنـدگی آن حضـرت را در هـاله ای از اسـرار فرو برده که بسـیاری از موضوعات مربوط به زندگی آن حضرت را نیز جزو امور پنهان نظام هستی قرار داده است .

ص: ۵۱۷۸

یکی از مهم ترین این امور پنهان، محل زندگی آن حضرت در طول غیبت و به ویژه غیبت کبری است. از این رو بسیاری علاقه مندند بدانند آن خورشید پنهان در کدامین بخش از این کره خاکی به گذران عمر می پردازند.

هزاران هزار انسان عاشق و شیفته صدها سال است که در هر پگاه آدینه سخن به ندبه می گشایند و این گونه می سرایند:

لیت شعری این استقرت بک النوی بل ای ارض تقلك او ثری! ا برضوی او غیرها ام ذی طوی؟ عزیز علی ان اری الخلق ولا تری ...» (۱)

ای کاش می دانستم در چه جایی منزل گرفته ای و چه سرزمین و مکانی تو را در برگرفته است! آیا در کوه رضوایی و یا جای دیگری و یا در ذی طوی هستی؟ دشوار است بر من که خلق را ببینم و تو دیده نشوی ...»

حال برای روشن شدن این بحث پای دل به گلستان کلام معصومین علیهم السلام می گشاییم و با سیری در کلام نورانی ایشان از آن انفاس قدسی برای حل این معما استمداد می طلبیم .

با یک نگاه ژرف و کلی در این بوستان پُرطراوت به چهار دسته روایت در این موضوع بر خواهیم خورد که هر کدام محل زندگی آن حضرت را در دوره ای از زندگی پر برکت ایشان به تصویر کشیده اند؛ اگر چه برای برخی دوره ها صراحت و روشنی بیش تری وجود دارد .

این دوره ها عبارتند از:

۱- دوران زندگی با پدر بزرگوار خود. (۲۶۰ - ۲۵۵ ه)

شکی نیست که آن امام همام در شهر سامرا و در خانه پدر بزرگوارشان امام حسن عسکری علیه السلام دیده به جهان گشوده و تا پایان عمر شریف پدر خود در کنار آن حضرت می زیسته است .

حکیمه خاتون دختر امام جواد علیه السلام به عنوان تنها زنی که داستان ولادت حضرت مهدی (عج) را به تفصیل نقل کرده است، می گوید: امام حسن عسکری علیه السلام مرا به نزد خود فرا خواند و فرمود: ای عمه! امشب افطار نزد ما باش که شب نیمه شعبان است و خدای تعالی امشب حجت خود را که حجت او در روی زمین است، ظاهر سازد .

گوید گفتم مادر او کیست؟ فرمود: نرجس، گفتم: فدای شما شوم اثری در او نیست. فرمود: همین است که به تو می گویم ...

در ادامه حکیمه خاتون داستان آن شب نورانی و ولادت حضرت مهدی (عج) را به صورت مفصل بیان نموده است. (۲)

نه تنها بستگان نزدیک و خدمتگزاران بیت امامت آن حضرت را در شهر سامراء در خانه امام عسکری علیه السلام دیده اند که بسیاری از یاران و خواص اصحاب امامت به شرف دیدار آن جمال چون آفتاب نائل آمده اند و همگی حکایت از آن دارد که تمامی مدت همراهی حضرت مهدی (عج) با پدرش در شهر سامرا سپری شده است .

یعقوب بن منقوش گوید: بر امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم و او بر سکویی در سرا نشسته بود و سمت راست او اتاقی بود که پرده های آن آویخته بود . گفتم: ای آقای من! صاحب الامر کیست؟ فرمود: پرده را بردار. پرده را بالا زدم و پسر بچه ای با پیشانی درخشان، رویی سپید، چشمانی دّرافشان، دو کف ستبر، دو زانوی برگشته، خالی برگونه راستیش و گیسوانی بر سرش بود، بیرون آمده و بر زانوی پدرش ابومحمد علیه السلام نشست. آن گاه امام حسن عسکری علیه السلام به من فرمود: این صاحب شماست . سپس برخاست و امام به او گفت: پسرم! تا وقت معلوم داخل شو و او داخل اتاق شد و من به او می نگریستم . سپس به من فرمود: ای یعقوب! به داخل بیت برو ببین آن جا کیست؟ و من داخل شدم اما کسی را ندیدم.» (۳)

البته کم نبودند کسانی که علاوه بر افراد ذکر شده به شرف دیدار آن خورشید یگانه نایل آمدند.

احمد بن اسحاق گوید: بر امام عسکری علیه السلام وارد شدم و می خواستم از جانشین پس از وی پرسش کنم . او آغاز سخن کرد و فرمود:

ای احمد بن اسحاق خدای تعالی از زمان آدم علیه السلام زمین را خالی از حجت نگذاشته است و تا روز قیامت نیز خالی از حجت نخواهد گذاشت. به واسطه اوست که بلا را از زمین دفع می کند و به خاطر اوست که باران می فرستد و برکات زمین را بیرون می آورد.

گفتم: ای فرزند رسول خدا! امام و جانشین پس از شما کیست؟ حضرت شتابان برخاست و داخل خانه شد و سپس برگشت، در حالی که برشانه اش کودکی سه ساله بود که صورتش مانند ماه شب چهارده می درخشید . فرمود: ای احمد بن اسحاق! اگر نزد خدای تعالی و حجت های او گرامی نبودی، این فرزند را به تو نمی نمودم . او هم نام و هم کینه رسول خدا صلی الله علیه و آله است . کسی است که زمین را پر از عدل و داد می کند، هم چنان که پر از ظلم و جور شده باشد. ای احمد بن اسحاق! مَثل او در این امت مَثل خضر و ذوالقرنین است. او غیبتی طولانی خواهد داشت که هیچ کسی در آن نجات نمی یابد مگر کسی که خدای تعالی او را در اعتقاد به امامت ثابت بدارد، و در دعا به تعجیل فرج موفق سازد . احمد بن اسحاق گوید: گفتم: ای مولای من، آیا نشانه ای هست که قلبم بدان مطمئن شود؟

آن کودک به زبان عربی فصیح به سخن درآمد و فرمود:

انا بقیه الله فی ارضه والمنتقم من اعدائه.

ای احمد بن اسحاق! پس از مشاهده جستجوی نشانه مکن . احمد بن اسحاق گوید: من شاد و خرم بیرون آمدم . (۴)

بنابراین تردیدی نخواهد ماند براین که حضرت مهدی (عج) در طول حیات امام عسکری علیه السلام همراه ایشان و در شهر سامراء مسکن و ماوی داشته اند و عده فراوانی آن حضرت را در آن جا دیده اند.

۲– دوران غیبت کوتاه مدت (غیبت صغری ۳۲۹ – ۲۶۰ ه . ق)

غیبت صغری عبارت است از پنهان زیستی کوتاه مدت حضرت مهدی علیه السلام که طبق نظر مشهور با شهادت امام حسن عسکری علیه السلام (۲۶۰ ه) آغاز شده و با رحلت چهارمین نائب خاص در (سال ۳۲۹ ه . ق) به پایان رسیده است، که مجموعا شصت و نه سال می شود .

اگر به روشنی محل زندگی آن حضرت در این دوران مشخص نیست، ولی می توان به قرائنی حدس زد که بیش ترین حضور حضرت در این ایام در عراق بوده است .

از امام صادق علیه السلام در این زمینه نقل شده است که فرمود:

للقائم غیبتان، احداهما قصیره و الاخری طویله، لغیبه الاولی لا یعلم بمکانه فیها الا خاصه شیعه و الاخری لا یعلم بمکانه فیها الاخاصه موالیه.» (۵)

« برای حضرت قائم (عج) دو غیبت است: یکی کوتاه و دیگری طولانی، در غیبت اول جز شیعیان مخصوص از جای آن حضرت خبر ندارند و در غیبت دیگر جز دوستان مخصوصش کسی از جای او آگاه نیست. و از آن جایی که در دوران غیبت صغری از سفیران چهارگانه نزدیک تر به حضرت ذکر نشده است و ایشان هم تماما در عراق زندگی می کرده اند و همواره با حضرت در ارتباط بوده اند، بنابراین می توان به عنوان یک احتمال گفت بخش عمده عمر ایشان در این دوران در عراق سپری شده است.

البته از روایاتی که مـدینه منوره را به عنوان منزلگاه حضـرت مهدی (عج) در طول غیبت بدون در نظر گرفتن صـغری یا کبری بودن ذکر کرده، می توان این احتمال را نیز بیان کرد که بخشی از زندگی حضرت در طول غیبت صغری در مدینه سپری شده است .

امام باقر علیه السلام در این باره فرمود:

لابد لصاحب هذا الامر من عزله ... و نعم المنزل طیبه. (۶) به ناچار برای صاحب این امر عزلت و گوشه گیری خواهد بود ... و طیبه (مدینه) چه منزلگاه خوبی خواهد بود.»

همین روایت در کتاب شریف کافی با اندک تفاوتی از امام صادق علیه السلام این گونه روایت شده است.

«لابـد لصـاحب هـذا الامـر من غیبه ولابـد له فی غیبه من عزله و نعم المنزل الطیبه.» (۷) به ناچـار صاحب الامر غیبت کنـد و به ناچار در زمان غیبتش گوشه گیری کند. چه خوب منزلی است مدینه.»

ابوهاشم جعفری گوید: « به امام عسـکری علیه السـلام عرض کردم: بزرگواری شما مانع می شود تا از شما پرسش نمایم . پس اجـازه بفرماییـد سؤالی بپرسم . حضـرت فرمود: بپرس . عرض کردم: ای آقـای من آیـا فرزنـدی داریـد؟ فرمود: بله. گفتم: فان حدث بک حدث فاین اسال عنه؟ اگر اتفاقی رخ داد کجا آن را پیدا کنم؟

فقال: بالمدینه» (۸)

بنابراین جمع بین این دو دسته از روایات به این صورت است که اگر چه آن حضرت در مدینه حضور داشته اند، ولی به خاطر نزدیکی و مجاورت نواب خاص و شیعیان منزل و مسکن ایشان بیش تر در عراق بوده است.

ص: ۵۱۸۳

۳– دوران غیبت دراز مدت (غیبت طولانی)

اصطلاحا غیبت کبری به مدت زیادی پنهان زیستی حضرت مهدی (عج) گفته می شود که با وفات آخرین نائب خاص حضرت در سال سی صد و بیست و نه هجری آغاز شده و هم چنان ادامه دارد و تنها در اراده خداوند است که چه زمانی پایان می پذیرد. این دوران دارای ویژگی های خاصی است که آن را از دوران غیبت صغری کاملا متمایز می سازد، که از جمله آن ها کامل شدن غیبت حضرت مهدی (عج) است.

به همان اندازه که پنهان زیستی حضرت مهدی (عج) در این دروان به کمال می رسد و نیابت و سفارت همانند دوران غیبت صغری وجود ندارد، محل زندگی آن حضرت نیز نامشخص تر می شود و در این دوران است که هرگز به طور قطع نمی توان مشخص نمود آن حضرت در کجا زندگی می کند.

اگرچه پاره ای از روایات به زندگی آن حضرت در این دروان در مدینه منوره اشاره کرده ولی صراحتی در این معنا نیست که آن حضرت در آن جا دارای منزل و مسکن است و تنها می توان گفت ایشان بخشی از عمر شریف خود را در این دوران در مدینه سپری خواهند کرد.

اما روایاتی که به محل زندگی حضرت مهدی (عج) در دوران غیبت و به ویژه غیبت کبری اشاره نموده اند از این قرار است:

الف) در مدینه طیبه

همان گونه که قبلا نیز اشاره شد در پاره ای روایات از مدینه طیبه به عنوان محل زندگانی آن حضرت یاد شده است .

امام صادق علیه السلام فرمود: به ناچار برای صاحب الامر غیبتی است و به ناگزیر در آن غیبت گوشه گیری خواهد بود و چه نیکو منزلی است مدینه!

ص: ۵۱۸۴

ب) در ناحیه ذی طوی

ناحیه ذی طوی در یک فرسخی مکه و در داخل حرم قرار دارد و از آن جا خانه های مکه دیده می شود .

در برخی از روایات از آن به عنوان جایگاه حضرت مهدی (عج) در دوران غیبت سخن به میان آمده است .

امام باقر علیه السلام فرمود:

« یکون لصاحب هذاالامر غیبه فی بعض هذه الشعاب و او ما بیده الی ناحیه ذی طوی.» (۹)

صاحب این امر را در یکی از این دوره ها غیبتی است و با دست خود به ناحیه ذی طوی - که نام کوهی است در اطراف مکه - اشاره نمود ...»

هم چنین در برخی دیگر از روایات آمده است که حضرت مهدی (عج) قبل از ظهور و در آستانه قیام در « ذی طوی» به سر می برد. امام باقر علیه السلام در تشریح محل بقیه الله (عج) در آستانه ظهور می فرماید:

« ان القائم یهبط من ثنیه ذی طوی فی عده اهل بدر ثلاثماه و ثلاثه عشر رجلا حتی یسند ظهره الی الحجر الاسود و یهز رایه الغالبه» (۱۰)

قائم (عج) درمیان گروهی به شمار اهل بدر- سی صد و سیزده تن- از گردنه ذی طوی پایین می آید تا آن که پشت خود را به حجر الاسود تکیه می دهد و پرچم پیروزی را به اهتزاز در می آورد .

ج) در دشت ها و بیابان ها

از برخی روایات نیز استفاده می شود که آن حضرت در طول غیبت کبری دارای محل خاصی نیست و همواره در سفر به سر می برند .

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که وقتی شباهت های حضرت مهدی (عج) به انبیاء را بیان نمودند، چنین می فرمودند:

«... و اما شبهه من عیسی فالسیاحه ...» (۱۱) و اما شباهت حضرت مهدی (عج) به حضرت عیسی علیه السلام جهانگردی (و نداشتن مکانی خاص) است.»

البته متاسفانه این نامعلوم بودن محل زندگی آن حضرت در دوران غیبت کبری سبب شده تا عده ای به گمانه زنی ها و خیال پردازی های بعضا سخیف و واهی بپردازند و به طرح محل هایی که اثبات آن ها کاری بس دشوار است، روی آورند.

از افسانه جزیره خضراء گرفته تا مثلث برمودا و مانند آن، حکایت هایی هستند که در تاریخ پر فراز و نشیب این اعتقاد رخ نموده است، ولی همواره روشنگران این مذهب بزرگ، شیعیان را از لغزش ها نجات داده اند.

بی تردید این خیال پردازی ها به خاطر عدم تایید از طرف روایات و مخالفت با مبانی عقلی، اگر چه هر از گاهی موج هایی ایجاد نموده است، ولی پس از مدتی به فراموشی سپرده شده است.

علی بن مهزیار پس از شرح ملاقات خود با حضرت مهدی (عج) سخنانی را از آن حضرت نقل کرده است که مؤید این معناست. ایشان می گوید آن حضرت فرمود:

یا بن المازیار ابی ابومحمد عهد الی الا اجاور قوما غضب الله علیهم ... وامرنی الا اسکن من الجبال الا وعرها ولا من البلاد الا قفرها.» (۱۲)

«ای پسر مهزیار! همانا پدر بزرگوارم با من عهد فرمود که در مجاورت قومی که خشم الهی را برانگیخته اند قرار نگیرم و امر فرمود در کوه ها ساکن نشوم، مگر قسمت سخت و پنهان آن و در شهرها ساکن نشوم مگر شهرهای متروکه و بی آب و علف.»

۴– دوران ظهور و حکومت حضرت مهدی (عج)

دروان ظهور به عنوان درخشـان ترین فراز تاریـخ و بهترین دوران حیـات انسـانی دارای ویژگی هـای فراوانی است که از جمله مهم ترین آن ها حاکمیت آخرین معصوم و حجت الهی است .

درباره محل زندگی حضرت مهدی (عج) و حکومت آن حضرت در عصر ظهور، روایات فراوانی وجود دارد.

در برخی از آن ها از «مسـجد سـهله» به عنوان منزل آن حضرت یاد شده است که با توجه به روایاتی که کوفه را مقر حکومت آن حضرت ذکر کرده، بسیار قابل قبول خواهد بود.

این مسـجد دارای شـرافتی بسـیار است. از جمله گفته شده در این مسـجد هزاران پیامبر به نماز ایستاده اند. صالح بن ابوالاسود می گوید: امام صادق علیه السلام وقتی سخن از مسجد سهله راند، فرمود:

« اما انه منزل صاحبنا اذا قام باهله.» (۱۳)

«آگاه باش! که همانا مسجد سهله منزل صاحب ماست، آن هنگام که با اهل خود بر آن جا وارد شود.»

هم چنین در روایتی دیگر آن حضرت به ابابصیر فرمود:

« یا ابامحمد کانی اری نزول القائم فی مسـجد السهله باهله و عیاله.» ؛ ای ابا محمد! گویا حضرت قائم را بر در مسجد سهله می بینم که با زن و فرزندانش در آن مستقر می گردد.»

ابو بصیر پرسید: آیا مسجد سهله خانه اش خواهد بود؟ حضرت فرمود: نعم ...

آری، این مسـجد منزل ادریس است. خداونـد هیـچ پیامبری را برنیانگیخت مگر آن که در این مسـجد نماز گزارد. هرکس در این مسـجد بمانـد، ماننـد آن است که در خیمه رسول خدا صـلی الله علیه و آله اقامت کرده است. هیچ مرد و زنی نیست، مگر آن که دلش به سوی آن مسـجد پَر می کشـد. روز و شبی نیست مگر آن که فرشـتگان به این مسـجد پناه می برنـد و در آن به عبادت خدا می پردازند. (۱۴)

ص: ۵۱۸۷

آن سفر کرده که صد قافله دل همره اوست

هر کجا هست ، خدایا به سلامت دارش

پِی نوشت ها:

۱ . سید بن طاووس، الاقبال، دعای ندبه، ص ۲۹۸ .

۲ . شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، باب ۴۲، ص ۱۴۳.

۳ . کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۱۶۴.

۴ . همان، ج ۲، ص ۸۰، ح ۱ .

۵ . کافی، ج ۲، ص ۱۴۱، ح ۱۹.

۶ . شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۱۶۲، ح ۱۲۱.

۷ . کافی، ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۱۶ / ابن ابی زینب، غیبت نعمانی، ص ۱۸۸، ح ۴۱.

۸ . کافی، ج ۲، ص ۱۱۸، ح ۲/ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۸/ شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۳۲، ح ۱۹۹ .

۹. غیبت نعمانی، ص ۱۸۱، باب ۱۰، ح ۳۰ .

۱۰ . همان، ص ۳۱۵، باب ۲۰، ح ۹ .

۱۱. طبرسی، محمد بن جریر، دلائل الامامه، ص ۲۹۱ .

۱۲. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۶۳، ح ۲۲۸ .

۱۳. شیخ صدوق، التهذیب، ج ۳، ص ۲۵۲، باب ۲۵، ح ۶۵۰۷.

۱۴. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۷، باب ۲۷، ح ۱۳.

ازدواج امام زمان (علیه السلام)

ازدواج امام زمان (علیه السلام)

مقدّمه

یکی از مباحث پیرامون شخصیّت حضرت مهدی (عج)، زندگی شخصی و خانوادگی آن حضرت است، سخن از ازدواج یا عدم آن و داشتن فرزند و مکان زندگی و وضعیّت زندگی اولاد او و کیفیّت زندگی آن حضرت از بحثهای جذّابی است که احیاناً در اذهان بسیاری از معتقدان به او ابهاماتی وجود دارد، که معمولا با جوابهای ضدّ و نقیضی نیز مواجه میشوند.

ص: ۵۱۸۸

اساساً غیبت طولانی آن حضرت از نگاه زندگانی شخصی و خصوصی وی این سؤال را بوجود میآورد که آیا در این مدّت، حضرت مهدی(علیه السلام)ازدواج کرده است یا خیر؟

برخی این سؤال را به صورت اشکال مطرح کرده و میگویند: اگر ازدواج کرده و همسر دارد، لازمه اش داشتن فرزند است، و لازمه این نیز فاش شدن اسرار و شناسایی آن حضرت است، که با حکمت و فلسفه غیبت منافات دارد.

و اگر ازدواج نکرده است، پس به سنّت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و به امر شرعی مستحب عمل نکرده است، که اینهم با مقام و شأن آن حضرت نمیسازد، زیرا وی رهبر دینی مردم است و در عمل به مستحبات همچون واجبات، باید پیشقدم باشد، و فرضِ وجود امامی که مستحب مؤکّد شرعی را ترک کند، و در واقع عمل مکروهی را انجام دهد بسیار مشکل، و جای استبعاد دارد.

پس اگر ازدواج نکرده باشد اشکال ترک مستحبّ از طرف معصوم، و اگر ازدواج کرده باشد اشکال فاش شدن اسرار و تضادّ با فلسفه غیبت پیش می آید، و چون طرفین قضیّه با اشکال مواجه است، عدّهای چنین نتیجهگیری میکنند که اصلا آن حضرت وجود ندارد.

نکته دیگر این که اصل ازدواج یا عدم ازدواج آن حضرت جزء اعتقادات ما نیست، بلکه از مسائل شخصی است که در روایات نیز به آن تصریح نشده، و مورد بحث امامان قبلی نیز نبوده است، و کسانی هم که در دوران غیبت توفیق درک حضور آن حضرت را داشته اند آن قدر سؤالات و مشکلات در ذهنشان بوده است که به اینگونه سؤالات نرسیدهاند.

ص: ۵۱۸۹

در دوران غیبت صغری نیز از نائبان خاصّ، در این زمینه سخنی شنیده نشده است.

از سوی دیگر ذهن انسان در کنار سؤال از ازدواج حضرت مهدی(علیه السلام)، سؤالات دیگری نیز میسازد از جمله این که:

آیا امام مهدی(علیه السلام) دارای فرزند است؟

آیا مکان خاصّی برای زندگی وی و فرزندانش وجود دارد؟

آیا فرض وجود فرزند و همسر برای آن حضرت با حکمت و فلسفه غیبت سازگاری دارد؟

و در صورت ازدواج نکردن، آیا بر خلاف سنّت و دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) عمل نکرده است؟

و سؤالات دیگری که این مقاله در صدد جواب دادن به بعضی از آنهاست.

بنابراین، پس از طرح سؤال اصلی و بیان دیدگاههای متفاوت و دلائل آنها، و نیز بررسی دلائل، سعی میشود تا به نتیجه ای مناسب و جامع برسیم.

آیا حضرت مهدی(علیه السلام) ازدواج کرده و دارای فرزند میباشد؟

در پاسخ به این پرسش، با توجّه به مسائل اعتقادی مانند: حکمت یا فلسفه غیبت، و نیز مسائل فقهی همچون استحباب شرعی ازدواج، و متونی که مستقیم یا غیر مستقیم دلالت بر ازدواج آن حضرت دارند، سه نظریّه وجود دارد:

_ نظریّه أوّل:

عدّه ای معتقدند که حضرت مهدی(علیه السلام) ازدواج کرده است، و برای اثبات این نظریّه به دلائل ذیل استناد جسته اند.

الف: استحباب ازدواج:

ازدواج و نکاح در اسلام مستحبّ مؤکّد و سنّتی نبوی است، پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت به امر ازدواج و ترویج آن تأکید داشته، و امّت خود را به این امر تشویق و ترغیب میکردند، و بارها فرمودهاند: «نکاح کنید و با تشکیل خانواده بر تعداد خود بیافزایید، که من در روز قیامت به شما اگر چه فرزندی سقط شده باشد مباهات میکنم((۱)

ص: ۵۱۹۰

در احکام دین ازدواج سنّتی حسنه و مورد تأیید، و عزوبت (همسر نداشتن و مجرّد بودن) مکروه است.

و ازطرفی ازدواج نکردن، اعراض از سنّت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) است، چرا که آن حضرت(صلی الله علیه وآله وسلم)فرمود: «نکاح سنّت من است، و هر کس از آن اعراض کند (روی برگرداند و ازدواج نکند) از من نیست((۲))

اکنون که سالیان متمادی از عمر حضرت مهدی(علیه السلام) میگذرد، آیا می توان گفت: او مستحبّ مؤکّد را ترک، و مرتکب مکروه شده است؟

هرگز نمیتوان اینگونه نتیجه گرفت، چرا که او امام است، و در عمل به مستحبّات شرعی از همه مردم سزاوارتر است، پس او ازدواج کرده و دارای همسر میباشد.

در کتاب «النجم الثاقب» در پاسخ منکرین وجود اهل و عیال برای امام مهدی(علیه السلام) چنین آمده است: «چگونه ترک خواهند کرد، چنین سنّت عظیمه جدّ اکرم خود را با آن همه ترغیب و تحریص که در فعل آن و تهدید و تخویف در ترک آن شده، و سزاوارترین امّت در اخذ به سنّت پیغمبر امام هر عصر است، و تاکنون کسی ترک آن سنّت را از خصائص آن حضرت نشمرده است((۳))

و نیز در کتاب «الشموس المضیئه» آمده است: «اگر در این زمینه (داشتن همسر و خانواده) هیچ نقل روایی وجود نداشت، و فقط همین مطلبی که آن حضرت با وجود سنّ زیاد از نظر جسمی جوانی قویّ البنیه است... و نیز میدانیم که آن حضرت به سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) عمل میکند، در قبول این مطلب که آن جناب همسر و فرزندانی دارد کافی بود»((۴)).

ص: ۵۱۹۱

_ نقد و بررسی:

دلیل مزبور شامل دو قسمت است:

قسمت اوّل:

ازدواج سنّت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)، و امری نیکو و مستحبّ شرعی است.

قسمت دوّم: امام زمان(علیه السلام) لزوماً به این سنّت و امر شرعی عمل میکند.

هر دو مقدّمه نیازمند بررسی و تأمّل است.

امّا استحباب ازدواج((۵)) از آیات و روایات فراوانی استفاده میشود مانند: آیه شریفه (فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَآءِ)((۶)) و آیه (وَأَنكِحُواْ الاْیَـمَی مِنكُمْ وَالصَّـــلِحِینَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَآلِـكُمْ)((۷)) و همچنین در حدیثی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) ازدواج را سنّت خود میداند((۸))، و در حدیثی دیگر می فرماید: هر کسی از آن اعراض کند از من نیست.((۹))و در روایاتی دیگر ازدواج امری پسندیده و ممدوح دانسته شده((۱۰)) و بر تولید نسل و بقاء آن توصیه شده و کثرت مسلمین مایه مباحات پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) شمرده شده است.

در اهمیّت و تشویق به ازدواج چنین آمده است: «هر کس ازدواج کند نصف دینش را بدست آورده است»((۱۱))، و نیز امام صادق(علیه السلام) می فرماید: «دو رکعت نماز کسی که ازدواج کرده با فضیلتتر است از هفتاد رکعت نماز کسی که بدون همسر است»((۱۲))، و همچنین در روایات فراوانی نقطه مقابل ازدواج یعنی ترك ازدواج مذمّت شده و از ناحیه ائمّه(علیهم السلام) امری مکروه و ناپسند شمرده شده است.((۱۳)) که این روایات نیز به قرینه مقابل دلالت بر استحباب ازدواج دارند.

با توجّه به آیات و روایات فوق و وجود کلمات امر مانند «انکحوا» در آیات، و تشویق به ازدواج در روایات، و توصیه کردن در عمل به سنّت رسول خدا، فقهای بزرگوار اسلام، استحباب شرعی ازدواج را استنباط کرده و بر طبق آن به استحباب((۱۴))، و بعضی به استحباب مؤکّد فتوی دادهاند، و برخی آن را در شرایطی واجب میدانند((۱۵)).

ص: ۵۱۹۲

و از سوی دیگر از عمومات و اطلاقات ادلّه استحباب ازدواج بدست میآید که

اوّلا:

ازدواج چه به صورت دائم و چه به صورت غیر دائم (موقّت) مستحب شرعی است.

ثانیاً:

استحباب ازدواج مخصوص مشتاقان و کسانی که نیازمند به همسر میباشند نیست، بلکه شامل غیر مشتاقان و کسانی که در خود احساس نیاز به همسر نمیکنند نیز میباشد.((۱۶))

چرا که علّت این حکم شرعی در اشتیاق به جنس مخالف و یا اطفاء (خاموش کردن) غریزه جنسی خلاصه نشده است، تا گمان شود ازدواج برای غیر مشتاقان استحباب ندارد، بلکه مواردی از قبیل: تکثیر نسل، و ابقاء نوع انسانی، و کثرت تعداد موحّدین، در استحباب شرعی ازدواج دخالت دارند.((۱۷))

پس اگر ازدواج برای تأمین این اغراض هم باشد، از جهت شرعی مستحب است، و دارای مطلوبیّت شرعی است.

بدیهی است که استحباب ازدواج فقط مختصّ به ازدواج دائم نیست، بلکه شامل غیر دائم و مِلک یمین (کنیزان) نیز میشود.((۱۸)) و به همین جهت اینگونه به نظر میرسد که تحقّق یک مرتبه از ازدواج در طول عمر برای عمل کردن به این مستحبّ شرعی کافی است، اگر چه بنا به عللی((۱۹)) بین زوج و زوجه جدایی حاصل شده باشد.

امّا با تأمّل در روایاتی که در آن عزوبت (همسر نداشتن) مکروه دانسته شده است حتّی برای مدّتی اندک((۲۰))، معلوم میشود که مقصود از استحباب ازدواج، استمرار آن تا پایان عمر است.

پس عمل کردن به استحباب ازدواج در صورتی کافی است که استمرار و دوام داشته باشد نه فقط صرف تحقّق آن، همانطور که این استحباب فقط به داشتن یک همسر نیست بلکه تعدّد آن نیز مستحب شرعی است.((۲۱))

ص: ۵۱۹۳

بنابراین در باره مقدّمه أوّل (ازدواج سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، و امری مستحب است) چنین نتیجه میگیریم:

۱ . ازدواج مستحب شرعی است، خواه نیاز به ازدواج باشد و خواه نباشد، خواه دائم و خواه موقّت.

۲ . این استحباب دوام و استمرار دارد، و شامل تمام عمر انسان میشود.

۳ . تعدّد همسر نیز مستحب شرعی است.

و امّا مقدّمه دوّم (لزوم عمل امام(علیه السلام) به امر شرعی و سنّت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)) در اذهان سؤالاتی را به وجود میآورد، از جمله اینکه:

با کثرت امور مستحبّی، آیا امام(علیه السلام) به همه آنها عمل میکند؟ یا اینکه از آن امور انتخاب کرده و گزینشی عمل میکند؟ آیا لزوم عمل به امور مستحب برای امام ضروری است؟

بدون تردید امامان مانند پیامبران چون هدایت مردم را بعهده دارند، و رهبران الهی محسوب میگردند، همیشه در عمل به احکام الهی پیشقدم بودهاند، و اساساً رسالت آنان ایجاب میکرد که أوّل خودشان عامل به احکام الهی باشند، و از دستورات الهی سرپیچی نکنند، و در صحنه عمل برای دیگران الگو و نمونه باشند، لذا عمل نکردن به اوامری که حکایت از محبوبیّت نزد خداوند دارد (خواه واجب و خواه مستحب) برای رهبران دینی مذموم است، و شأن و رسالت آنان اقتضاء دارد که آنها به دستورات واجب و مستحب عمل کنند، پس امام(علیه السلام) نیز به آنها عمل میکند.

بنابراین، دو نکته در لزوم عمل کردن امام به مستحبّات وجود دارد.

۱ . هدایت و رهبری و الگوی کامل بودن برای مردم که ایجاب میکند امام در زندگی و معاشرت و در برخورد با دیگران به نحو احسن عمل کند، و در عمل به دستورات دینی (واجب و مستحب) پیشقدم باشد.

۲ . اقتضای شأن و منزلت انسان کامل ایجاب میکند که به مستحبّات عمل کند، بدون تردید نکته أوّل در زمان غیبت امام(علیه السلام) موضوعیّت ندارد، زیرا امام(علیه السلام) در مرأی و منظر مردم نیست، و امامت وی در باطن است، نه در ظاهر. ((۲۲)) ولی نکته دوّم در رسیدن به مطلوب (امام پایبند به مستحبّات شرعی است، و سزاوارتر از دیگران است) کافی است.

با توجّه به دو مقدّمهای که گذشت، عدّهای معتقدند که امام زمان(علیه السلام) در عصر غیبت ازدواج کرده و صاحب همسر و فرزند است.

ب: استدلال به روایات:

دلیل دیگر معتقدین به ازدواج حضرت مهدی(علیه السلام) تمسّک به بعضی از روایات است، از جمله:

۱ ـ مفضّل بن عمر از امام صادق(علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «... از مکان او هیچ یک از اولاد و دیگران اطلاع نمییابد، مگر مولایی که متولّی امر اوست»((۲۳))، در این روایت وقتی که سخن از جا و مکان و محلّ زندگی آن حضرت میشود، امام صادق(علیه السلام) میفرماید: کسی از مکان او اطلاع ندارد حتّی اولادش، پس معلوم میشود او اولادی دارد، و داشتن اولاد حاکی از ازدواج امام است.

امّا با تأمّل در این روایت نکاتی به نظر میرسد که مانع از استدلال بر ازدواج آن حضرت است، آن نکات عبارتند از:

الف ـ این روایت در کتاب الغیبه نعمانی نیز نقل شده است، با این تفاوت که به جای کلمه «ولد» کلمه «ولی» آمده است : «ولا یطّلع علی موضعه أحد من ولیّ ولا غیره((۲۴)) از مکان او کسی از ولی و غیر ولی اطّلاع نمییابد»، یعنی دوست و غیر دوست، آشنا و غیر آشنا، از مکان او خبری ندارند، و نمیدانند او کجاست.

ص: ۵۱۹۵

در این روایت هیچ سخنی از فزرند و فرزندان نیست، بنابراین، با توجه به این نقل اعتمادی بر آن روایت نیست.

ب ــ در روایت سخن از فرزند است، ولی از این جهت که بگوییم الآن امام(علیه السلام) دارای فرزند و همسر باشد نیست، و به اصطلاح مجمل است، چرا که امکان دارد منظور فرزندانی باشند که در آستانه ظهور و یا پس از ظهور امام(علیه السلام) به دنیا میآیند.

ج ــ ممکن است این روایت و امثال آن بیانگر مبالغه در خفای شخص باشد، یعنی هیچ کس نمیداند که او در کجاست، حتّی اگر دارای فرزند هم باشد، فرزندانش نیز از جایگاه او اطّلاع ندارند.((۲۵))

د ــ از جهت سند مخدوش است، زیرا یکی از راویان آن ابراهیم بن مستنیر و در جای دیگر عبد اللّه بن مستنیر است و هر دو مجهولاند.

با توجّه به نکات فوق، استدلال بر ازدواج امام(علیه السلام) در عصر غیبت مشکل، بلکه بعید به نظر میرسد.

ن ــ سیّد ابن طاوس از امام رضا(علیه السلام) نقل کرده است، که آن حضرت فرمود: ... خدایا، مایه چشم روشنی و خوشحالی امام زمان(علیه السلام) را در او و خانواده و فرزندان و ذرّیه و تمام پیروانش فراهم فرما»((۲۶)).

در این روایت سخن از خانواده و فرزندان آن حضرت است، ولی چون معلوم نیست که وجود این فرزندان پیش از ظهور است یا پس از آن، از این جهت مجمل است، و نمیتوان به آن استناد کرد.

و ــ ابو بصیر از امام صادق(علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «گویا میبینم که قائم ما با خانوادهاش در مسجد سهله اقامت گزیده است، ابو بصیر می گوید: گفتم منزلش آنجاست؟ فرمود: آری. گفتم: فدایت شوم! قائم همیشه در آن مسجد است؟ فرمود: آری... ((۲۷))

ص: ۵۱۹۶

این روایت نیز دلالت بر وجود فرزند برای امام(علیه السلام) پیش از ظهور ندارد، و چه بسا مرادش اولاد آن حضرت پس از ظهور باشد، همانطور که از سیاق کلام در اکثر روایات که به نمونه هایی از آنها اشاره خواهیم کرد، این گونه استفاده میشود.

۲ ــ روایتی مرحوم مجلسی(رحمه الله) در بحار الأنوار از علی بن فاضل نقل کرده است، که در آن به مکان و جزیرهای اشاره شده که نسل و فرزندان آن حضرت، زیر نظر وی جامعه نمونه اسلامی تشکیل داده و برای خود حکومت دارند((۲۸))، این مکان نامعلوم است، و هر کس نمیتواند به آنجا برود، و دسترسی برای عموم مردم ممکن نیست.

تمسّک به این روایت نیز نمیتواند اثبات کند که آن حضرت ازدواج کرده و در نتیجه فرزندانی دارد و لازمه آن نیز زندگی در مکان خاصّ است، زیرا اولاًـ از نوع بیان روایت به دست میآید که این روایت اعتبار قابل ملاحظهای در نزد مرحوم مجلسی(رحمه الله)نداشته است، زیرا میگوید:

«چون این حدیث را در کتابهای معتبر نیافتم آن را به طور مستقل و جدا میآورم»((۲۹)).

ثانیاً این داستان با وجود تناقضات فراوان و سخنان بیاساس و نیز مجهول بودن عدّهای از روات آن، قابل استناد نیست، حتّی بعضی از محقّقین با بررسیهای گستردهای که انجام دادهاند، معتقدند جزیره خضراء افسانهای بیش نیست و واقعیت ندارد. ((۳۰))

و برخی همچون آقابزرگ تهرانی میگویند: این داستان تخیّلی است.((۳۱))

۳ ــ روایتی که ابن طاووس از امام رضا(علیه السلام) نقل کرده است. که فرمود: «اللّهمّ صلّ علی ولاه عهده والأئمّه من ولده .

ابن طاووس میگوید: روایت فوق اینگونه نیز نقل شده «اللّهمّ صلّ علی ولاه عهده والأئمّه من بعده((۳۲))

این روایت نیز نمیتواند اثبات کند که آن حضرت دارای فرزند است.

زیرا بـا وجود دو گونه نقل معلوم نیست مقصود فرزنـدان بعـد از آن حضـرت است، یا امامان پس از او، بنابراین روایت مجمل است، علاوه این دو روایت ناظر به پس از ظهور حضرت است نه پیش از آن.

هـــ صاحب کتاب الشـموس المضـیئه پس از نقل هفت روایت در باره اقامتگاه و خانواده داشتن آن حضرت که بعضی از آن را آوردهـایم، چنین نتیجه میگیرد. «از مجموع این روایـات معلوم می شود که حضـرت حجّت(علیه السـلام) خانواده و اقامتگاه دارد، هر چند که جزئیّات آن را نمیدانیم((۳۳))

سپس اضافه میکند که داستان جزیره خضراء به نقل از مرحوم علامه مجلسی(رحمه الله) و داستانی قریب به آن در اثبات الهداه با این قید که شیعیان آن جزیره از تمام مردم دنیا تعداد شان بیشتر است و هر یک از فرزندان امام(علیه السلام) در آن جزیرهها حکومتی دارند، چنین آورده است: «با توجه به عمر طولانی و مبارك ایشان ممکن است آن حضرت همسر و فرزندان متعدّدی داشته باشد که بعضی مرده و برخی زنده اند .

بنابراین، آن حضرت فرزندان و نوادگان زیادی خواهد داشت که شمارش آنها به سادگی ممکن نیست((۳۴))

با عنایت و دقّت در مطالب کتاب مذکور توجّه به چند نکته ضروری است:

اوّلا:

نمیتوان به آن هفت روایت در اثبات ازدواج آن حضرت و در نتیجه وجود فرزندان و داشتن اقامتگاه استناد کرد، چرا که برخی از آن روایات همان روایاتی است که قبلا به آنها اشاره شد.((۳۵))

و برخی دیگر گویای وجود همسر و فرزند برای آن حضـرت نیست. و بعضی دیگر با خفای شخصی و عدم اطلاع از مکان او سازگاری ندارد.

ص: ۵۱۹۸

ثانیاً:

وجود فرزندان بیشمار آن حضرت با فلسفه غیبت منافات دارد، زیرا ممکن است فرزندان در صدد تشخیص هویّت خود برآیند، و خواهان دانستن حسب و نسب خود باشند.((۳۶))

ثالثاً:

چطور ممکن است شیعیان آن جزیره (بنابر نقل وی از کتاب إثبات الهداه)((۳۷)) تعدادشان از تمام مردم دنیا بیشتر باشد. با اینکه علم پیشرفته ی نقشه برداری و جغرافیای امروز در شناسایی نقاط این کره خاکی چیزی را از قلم نینداخته است، و امروزه جایی وجود ندارد که ناشناخته باشد، حتّی مثلث برمودا،((۳۸)) کاملا شناخته شده و اسرارش (خواص مغناطیسی) آشکار گشته و تعداد زیادی به آن مکان رفته اند و گزارشهای متعدّدی ارائه کردهاند. بنابراین معقول نیست که جمعیّتی چند میلیاردی بیش از جمعیّت فعلی جهان در مکانی زندگی کنند و کسی هم از آنها هیچگونه اطلاعی نداشته باشد.((۳۹))

به هر جهت اینگونه مطالب نمیتواند دلیلی قاطع بر اثبات ازدواج و در نتیجه فرزندان و مکان اقامت خاصّی برای آن حضرت باشد.

ی ـــ برخی ممکن است برای اثبات ازدواج و فرزند داشتن حضرت مهدی(علیه السلام) به کنیه مشهور آن حضرت یعنی «أبا صالح» استدلال کنند، و بگویند این کنیه به معنای پدر صالح است. و این دلالت بر وجود فرزندی بنام صالح برای آن حضرت دارد.

این نیز سخن درستی نیست زیرا:

اوّلا:

با جستجو و تفحّص در میان کنیههای نقل شده برای حضرت مهدی(علیه السلام) در کتابهای معتبر، چنین کنیهای نقل نشده است، بلکه به نظر میرسد این کنیه بر اثر کثرت استعمال در میان مردم، معروف شده است، و در بعضی از مجلاّت((۴۰)) و کتابها که در پاسخ از این سؤال مطالبی گفته شده است، بیشتر جنبه های ذوقی و استحسانی، با احتمالاتی بدون ذکر سند و دلیل در نظر گرفته شده است، مثلا: گفته شده است که این کنیه ممکن است از آیه شریفه (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِنم بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الاْرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّـــلِحُونَ)((۴۱)) گرفته شده باشد.((۴۲))

و یا میگویند: چه مانعی دارد که ما به آن حضرت بگوئیم أبا صالح یعنی پدر تمام نیکیها و خوبیها؟

وممکن است برخی استدلال کنند به احادیثی که در آنها واژه أبا صالح و صالح بکار رفته است.

مرحوم مجلسی(رحمه الله) نیز در این رابطه داستانی در بحار الأنوار نقل کرده است،، در حالیکه با رجوع به آن احادیث و دقّت در آنها معلوم میگردد، صالح یا أبا صالح نام جنّی است که مأموریت دارد تا اشخاص گمشده را هدایت و راهنمایی کند.

در کتاب من لا یحضره الفقیه چنین آمده است: «امام صادق(علیه السلام)فرمود: هرگاه راه را گم کردی صدا بزن یا صالح! یا بگو: یا أبا صالح راه را به ما نشان دهید، خداوند شما را رحمت کند!»((۴۳)).

امّا مرحوم مجلسی(رحمه الله) در حکایات و داستانهای اشخاصی که امام زمان(علیه السلام) را دیدهاند «قضیهای را از پدرش نقل میکند و او نیز از شخصی بنام امیر اسحاق استرآبادی که چهل مرتبه با پای پیاده به حجّ مشرّف شده بود نقل میکند که در یکی از سفرهایش قافله را گم کرد و متحیّر با حالت عطش و بیآبی مانده بود، سپس صدا زد یا صالح یا أبا صالح ما را راهنمایی بفرما، ناگاه شخص سوارهای را از دور دید که آمد و او را راهنمایی کرد و به قافلهاش رساند، وی میگوید: پس از آن قضیّه من متوجه شدم که او حضرت مهدی(علیه السلام) بوده است.»((۴۴))

روشن است که این قضیه ارزش علمی و استدلالی ندارد، و صرفاً داستانی بیش نیست، زیرا معلوم نیست که شخص مورد نظر واقعاً امام(علیه السلام)را دیده باشد.

ثانیاً:

بـا توجّه به معـانی مختلف کلمه «أب» در لغت عرب که تنهـا به معنـای پـدر نیست، بلکه به معنـای صاحب و غیر آن نیز آمـده است((۴۵))، و همچنین در روایتی از رسول خدا(صـلی الله علیه وآله وسلم)آمده است که فرمود: «من و علی پدران این امتیم»، می توان اسـتفاده نمود که مقصود از این کنیه معنای پدرِ فرزندی به نام صالح نیست، بلکه أبا صالح یعنی کسی که افراد صالح و شایسته در اختیار دارد.

ونیز ممکن است کنیه ابـا صالـح بـدین جهت باشـد که امام زمان(علیه السـلام)پـدر و مجری اصـلاح جامعه است، یعنی او تنها کسی است که به اذن خدا جامعه بشری را اصلاح خواهد نمود.

بنـابراین با عنایت به مطالب فوق و احتمالات متعـدّد، نمیتوان از این کنیه بر ازدواج و داشـتن فرزنـد برای آن حضـرت اسـتفاده کرد.

پس دلیـل دوّم قائلین به ازدواج آن حضـرت که روایات است مخـدوش می شود، و جایی برای اسـتفاده واسـتدلال به آن باقی نمی ماند، لذا نمیتوانیم به آن روایات تمسّک کنیم.

امّا دلیل أوّل که برای ازدواج آن حضـرت به اسـتحباب شرعی ازدواج، و سنّت بودن آن استدلال شده بود، دلیل محکم و قابل قبولی است، چون مقتضـی موجود است، اگر چه زمان اسـتنتاج هنوز نرسـیده، و زود است تا قضاوت قطعی بشود، چرا که باید دیدگاه مقابل را نیز بررسی کرد و از نبودن مانع و یا وجود امری مهمتر از ازدواج نیز مطمئن شد.

آیا ازدواج امام(علیه السلام) با فلسفه غیبت سازگاری دارد؟

_ نظریه دوّم:

برخی معتقدند که اساساً آن حضرت ازدواج نکرده است.

و تنها دلیل آنان این است که:

ازدواج امام(علیه السلام) با فلسفه غیبت سازگاری ندارد، زیرا لازمه ازدواج داشتن همسر و فرزند است، و این امر باعث میشود که حضرت شناخته شده و اسرارش فاش شود.

و از سوی دیگر غیبت به معنای خفای شخص است، یعنی ناشناس بودن نه نامرئی بودن، در حالی که با ازدواج کردن شناخته میشود، و حد اقلّ شناخته شدن شناسایی وی توسط همسرش میباشد.

امّا فلسفه غیبت بنا بر آنچه در روایات آمده است خوف از کشته شدن است، امام صادق(علیه السلام)درباره آن حضرت میفرماید: «برای غلام (مهدی(علیه السلام)) غیبتی است قبل از این که قیام کند، شخصی پرسید: برای چه؟ فرمود: میترسد. سپس با دست مبارکش به شکمش اشاره کرد.»((۴۶))

مقصود امام صادق(علیه السلام) از این حرکت احتمال کشته شدن آن حضرت است، و همچنین از امام سجّاد(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «در قائم ما سنّتهایی از پیامبران گذشته وجود دارد... و سنّتی که از موسی(علیه السلام) در او هست، خوف و غیبت است.»((۴۷))

بنابراین، فلسفهی غیبت، دوری و پنهان بودن از مردم است تا اینکه صدمه و گزندی به او نرسد، و از شرّ دشمنان در امان بوده و هر چیزی که خلاف آن باشد، بر آن حضرت روا نیست، و ازدواج با این امر و فلسفه منافات دارد.

در نتیجه میتوان گفت: ازدواج کردن امری است مستحب و پسندیده و مهمّ، و حفظ اسرار و پنهان زیستی و حفظ جان از گزند دشمنان امری است اهمّ و مهمتر، و هر گاه امری دائر شود بین مهمّ و اهمّ، عقل اهم را برمیگزیند.

به عبارت دیگر مصلحت اهمّ و فلسفه غیبت بیشتر است از مصلحت ازدواج، لذا فلسفه غیبت مانعی است برای ازدواج و میتواند از فعلیّت ازدواج جلوگیری کند، و حال که ازدواج مانع دارد، ازدواج نکردن آن حضرت نمیتواند به عنوان اعراض از سنّت تلّقی شود، چون که وی اعراض نکرده، بلکه امر اهمّ را اختیار کرده است.

ـ نقد و بررسی:

با عنایت به دلیل فوق ممکن است برخی در مقام جواب بگویند: پنهان زیستی و خوف آن حضرت از کشته شدن مانع از ازدواج نمی تواند باشد، زیرا در روایات موارد دیگری نیز وجود دارند که به عنوان فلسفهی غیبت شناخته میشوند، مانند:

الف)

به دنیا آمدن مؤمنانی که در صلب افراد کافر هستند، درباره این مطلب امام صادق(علیه السلام)فرموده است: «قائم ما اهل بیت تا تمام کسانی که (مؤمنان) در اصلاب پدران خود به ودیعت نهاده شدهاند، خارج نشوند ظهور نخواهد کرد، و هنگامی که همه خارج شدند آن حضرت بر دشمنان خدا پیروز شده و آنها را میکشد.»((۴۸))

ب)

امتحان الهی: امام کاظم(علیه السلام) به برادرش علی بن جعفر فرمود: «برای صاحب این امر (امام مهدی(علیه السلام)) غیبتی است، که عدّهای از معتقدین به وی برمیگردند، این غیبت محنت و سختی از طرف خداوند است که با آن خلقش را امتحان میکند.»((۴۹))

ج)

سرّی از اسرار الهی: در روایتی از امام صادق(علیه السلام) چنین نقل شده است: «صاحب این امر غیبتی دارد که گریزی از آن نیست... راوی پرسید: چرا؟ فرمود: به دلیل امری که ما اجازه بازگو کردنش را نداریم. راوی پرسید: پس حکمت غیبت او چیست؟ فرمود: همان حکمتی که در غیبت حجّتهای دیگر خداوند بوده است که پس از ظهورش کشف خواهد شد، همان طور که فلسفه کارهای خضر نبی(علیه السلام) برای موسی(علیه السلام) تا هنگام جدایی آنها کشف نشد، سپس امام فرمود: ای پسر فضل! این امر از امور خداوند و از اسرار الهی و غیبی از غیبهای خداست.»((۵۰))

با توجّه به موارد مذکور، و موارد دیگری که به عنوان فلسفه غیبت شمرده شده است، نمیتوان فلسفه غیبت را فقط در خوف از کشته شدن دانست که با ازدواج آن حضرت منافات داشته باشد، شهید سیّد محمّد صدر در این رابطه مینویسد: «اگر بپذیریم که غیبت آن حضرت به معنای مخفی شدن شخص وی است بدین معنا که جسم مبارک او از دیدهها مخفی شده و با اینکه میان انبوه جمعیّت بوده و آنها را میبیند اما آنها او را نمیبینند، در این صورت باید گفت آن حضرت ازدواج نکرده و تا زمان ظهور مجرّد خواهد بود.

و این مسأله هیچ بعدی هم ندارد زیرا هر چیزی که با غیبت در تضادّ باشد و آن حضرت را با خطر مواجه کند بر وی جایز نیست، چرا که ازدواج باعث کشف شدن امر آن حضرت میگردد.

علاوه بر آن برای ازدواج لزوماً باید آن حضرت ظاهر شده و در معرض دید مردم قرار گردد، و این همان چیزی است که باید از آن اجتناب کند.

و این فرض که فقط برای همسر خود آشکار شود، اگر چه عقلا ممکن است ولی فرض آن بسیار بعید است بلکه فرض باطلی است، زیرا چنین زنی با خصوصیات خاصّ به طوری که امام(علیه السلام)هویّت واقعی خود را از او مخفی نکند، و هیچ خطری هم از ناحیهی او متوجّه امام(علیه السلام) نباشد، چنین زنی بین زنان عالم یافت نمیشود، چه رسد به اینکه بگوییم در هر عصری چنین زنی وجود دارد

امّا اگر غیبت را به معنای پنهان بودن و پوشیدگی عنوان آن حضرت بدانیم بدین معنا که او به صورت ناشناس در بین مردم زندگی میکند، در این صورت هیچ اصطکاکی با ازدواج ندارد و از آسانترین کارهاست، زیرا ازدواج به صورت ناشناس صورت گرفته و همسر وی نیز در طول عمر خود بر هویت واقعی او آگاه نخواهد شد، و اگر به علّت عدم مشاهده پیری در چهرهی آن حضرت به هویت وی گمانی برد، حضرت او را طلاق داده و یا در شهری دیگر، دورِ جدیدی از زندگی خود را آغاز کرده و دوباره ازدواج میکند .

سپس شهید صدر میگوید: «حال که ثابت شد که ازدواج آن حضرت در عصر غیبت ممکن است، امکان دارد بگوئیم این امر تحقّق یافته است، چون مهدی(علیه السلام) به تبعیّت از سنّت اسلامی سزاوارتر است، خصوصاً اگر معتقد شدیم که معصوم تا جایی که ممکن است به مستحبّات عمل کرده و مکروهات را ترک می کند.

بنابراین التزام به این که ازدواج وی در عصر غیبت ممکن است در اعتقاد به آنکافی است»((۵۱)).

با عنایت و دقّت در دلیل قائلین به ازدواج نکردن آن حضرت و جواب مذکور، و کلام شهید سیّد محمّد صدر نکاتی قابل تأمّل است. از جمله:

۱ . مواردی که به عنوان فلسفهی غیبت از روایات قابل استفاده است که به چند نمونهی آن اشاره شد، در عرض یکدیگر نیستند، به این معنا که اگر غیبت برای امتحان باشد، دیگر مسألهی خوف و ترس از کشته شدن در آن نیست. بلکه اینها در طول یکدیگرند، لذا نمیتوان با بیان موارد دیگر فلسفه غیبت قائل به ازدواج امام(علیه السلام) شد. چون در عین این که غیبت برای ترس از کشته شدن است، برای امتحان کردن بندگان و معتقدین به آن حضرت نیز میباشد، که این هم جای استبعاد ندارد، به عبارت دیگر فرضیّه ترس از کشته شدن در تمام موارد دیگر نیز جاری است.

۲ . سخن شهید صدر در معنای غیبت به دو صورت ناشناسی (مردم او را میبینند ولی نمیشناسند) و ناپیدایی (جسم و شخص او دیده نمیشود) و بنا کردن مسألهی ازدواج را بر ناشناسی، سخن جامع و فراگیری نیست، چون نمیتوانیم به ناشناسی به تنهایی و یا به ناپیدایی آن حضرت قطع پیدا کنیم، چرا که ممکن است آن حضرت گاهی ناشناس باشد و گاهی ناپیدا، همانطور که این برداشت از روایات نیز قابل استفاده است.((۵۲))

۳ . شهید صدر معتقد است زنی که لیاقت و شایستگی و به اصطلاح هم کفو آن حضرت باشد در عالم وجود ندارد، صدور این سخن از ایشان جای تعجب است، چرا که زنان شایسته و بایسته با فضائل اخلاقی و معنوی بالا در هر دورهای وجود داشته و هست، زنانی همچون حضرت مریم(علیها السلام) و آسیه همسر فرعون که در قرآن کریم الگوی دیگران شمرده شدهاند((۵۳)) و یا مانند حضرت خدیجه همسر پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) بودهاند و هستند، و از سوی دیگر در روایات وارده در شأن و خصوصیات اصحاب و یاران خاصّ امام زمان(علیه السلام) آمده است که پنجاه نفر آنان زن میباشند.((۵۴))

آیا اینگونه زنان که لیاقت واقع شدن در زمره اصحاب خاص را دارند، و محرم خیلی از اسرار هستند، لیاقت همسری آن حضرت را ندارند؟ چه مانعی دارد که امام(علیه السلام) از میان آنان زنی را به همسری برگزیند؟

۴ . به نظر میرسد که ازدواج آن حضرت به صورت ناپیدایی امری ممکن باشد برخلاف شهید صدر که آن را غیر ممکن میداند، زیرا ناپیدایی امری همیشگی برای امام(علیه السلام) نیست، و از سوی دیگر همانطور که برای همراهان و خواصّ غائب نیست((۵۵)) برای همسر خود نیز میتواند غائب نباشد.

_ نتیجه گیری: کسانی که می گویند حضرت مهدی(علیه السلام) ازدواج نکرده است، تنها دلیلشان فلسفهی غیبت است، که آنهم ترس از کشته شدن و افشاء سرّ امام است.

ولی با توجّه به موارد دیگر در فلسفهی غیبت که در طول یکدیگربودند نه در عرض، این امر نمیتواند مانع ازدواج آن حضرت باشد، گرچه در این بحث فقط به عدم اثبات مانع پرداخته شده است. چون اثبات عدم المانع نیاز به اطلاعاتی کافی و جامع و احاطهی کامل بر زندگی شخصی آن حضرت دارد، و این نیز در حدّ توان ما نیست.

ص: ۵۲۰۶

از سوی دیگر در مباحث تحقیقی و علمی نیاز به دلیل داریم، و براساس مدارک و ظواهر به نتیجه میرسیم، بنابراین، گرچه با وجود این گونه مدارک، ازدواج آن حضرت امری ممکن است، ولی نمیتوانیم با قطع و یقین به آن حکم کنیم، همانطور که نمیتوانیم به عدم ازدواج قطع پیدا کنیم.

آیا سکوت بهتر نیست؟

_ نظریّه سوّم:

گروهی دیگر می گویند نباید به اینگونه مباحث پرداخت و نهایتاً باید توقّف کرد، و در جواب این نوع سؤالات کلمه «نمیدانم» و «نمیدانیم» را بر زبان جاری می کنند، چرا که اصل ازدواج یا عدم ازدواج حضرت جزء اعتقادات ما نیست، زیرا در مباحث اعتقادی ما نیامده است که باید معتقد شویم به امام زمانی که ازدواج کرده یا نکرده است، این نوع موضوعات از مسائل شخصی است که معمولا در روایات نیامده و کسی هم به آن نپرداخته است، حتّی امام عسکری(علیه السلام) نیز در رابطه با ازدواج فرزندش چیزی نفرموده است.

نگاه اجمالی به تاریخ غیبت صغری و کبری حاکی از وجود نداشتن چنین مسائلی است، و حتّی کسانی که توفیق لیاقت ملاقات با آن حضرت را یافتهاند، هیچگونه سؤالی درباره ازدواج آن حضرت از آنها صادر نشده است، و غالباً به دلیل مشکلات فراوان یا نیازهای مادّی و معنوی و یا پرسیدن مسائل علمی از این گونه سؤالات غافل بودهاند، گرچه اساساً سؤال نکردن از ازدواج طبیعی است چرا که خیلی اوقات پیش میآید که سالها با اشخاص و دوستان زیادی آشنا هستیم ولی لزومی نمیبینیم که از زندگی شخصی او سؤال کنیم، مثلا بگوییم آیا همسر دارید؟ اگر دارید دختر چه کسی است؟ آیا فرزند دارید؟ جنسیّت آنها چیست؟ و... لذا اساساً لزومی ندارد که از این گونه امور مطّلع شویم و این مسائل در زندگی ما نیز هیچ تاثیری ندارد، و به دلیل اطّلاع نداشتن مورد مؤاخذه قرار نمیگیریم.

ص: ۵۲۰۷

ـ نقد و بررسی:

درست است که اینگونه مسائل جنبه شخصی دارند، و دانستن یا ندانستن آن تأثیری در زندگی ما ندارد، ولی امامان ما مانند انسانهای عادی نبودهاند که بیتفاوت از کنارشان بگذریم، زیرا آنها هادیان و رهبران دینی و اجتماعی مردم هستند که طبق نصوص متعدّد از آیات و روایات، دارای مقام عصمت و مصونیّت از خطا و اشتباه می باشند.

لذا دوستان و شیعیان آن حضرت دوست دارند سیره و روش آن امام را در مسائل خانوادگی و شخصی نیز بدانند و به ابهامات و یا سؤالات احتمالی ذهن خویش پاسخی مناسب بدهند. و این مسأله مختص به امام مهدی(علیه السلام) نیست، همانطور که هنوز عدّهای میپرسند: چرا امام حسن مجتبی(علیه السلام) با جعده ازدواج کرد؟ یا چرا امام جواد(علیه السلام) با امّ الفضل دختر مأمون یعنی کسی که قاتل پدرش بود ازدواج کرد؟ آیا از آنها فرزندی باقی ماند؟ و... امام عصر(علیه السلام) نیز ا ز این قاعده مستثنی نیست، بلکه قضیه برعکس است، و حسّاسیّت در امام زمان(علیه السلام) که مهدی موعود است، و قیام خواهد کرد، و حکومت جهانی را تشکیل خواهد داد، و... بیشتر است.

بنابراین، اساس بحث از زندگانی شخص آن امام مانعی ندارد، گرچه به علّت موقعیّت استثنایی وی که همان در غیبت به سربردن باشد، ما اطّلاع چندانی نداریم. و ناچاریم به همان مقدار از ادلّه و ظواهر و عمومات اکتفاء کنیم.

یاد آوری یک نکته:

لازم به یاد آوری است که بحث اصلی ما ازدواج امام زمان(علیه السلام) است، که مطالب مذکور پیرامون همین عنوان است. ولی از مباحثی پیرامون فرزندان و ویژگیهای همسر آن حضرت که لازمه ازدواج است خودداری کردیم، و سعی بر این بود که به مقدار نیاز اکتفاء، و از زیاده گویی پرهیز نماییم.

ص: ۵۲۰۸

نتیجه گیری کلّی:

دلایل نظریّه ی اوّل (قائلین به ازدواج آن حضـرت) یا مخدوش است و رسا نیست و یا غالباً ناظر به زمان ظهور آن حضـرت است، و از بیان ازدواج وی در زمان غیبت ساکت است.

و دلائل نظریّه دوّم

(قائلین به ازدواج نکردن آن حضـرت) که فلسـفهی غیبت یعنی ترس از کشـته شدن بود با احتمالات و ذکر موارد دیگر فلسـفه غیبت و این که آن موارد در طول یکدیگرنـد، نتوانست مدّعای خود را به طور کامل ثابت کند. و دلیل نظریّهی سوّم (قائلین به توقّف) که عدم اعتقادی بودن موضوع و عدم اطّلاع از مسائل شـخص آن حضرت بود، با سیر تحقیقات علمی و اشتیاق شیعیان بر اطّلاع از این مسائل و پیدا کردن جوابی برای سؤالات و ابهامات ذهنی خود، سازگار نبود.

بنابراین، با توجّه به عمومات در اسـتحباب ازدواج و مکروه بودن عزوبت و ترک آن در هر حالی و مانع نبودن فلسـفهی غیبت، میتوان نتیجه گرفت که وی ازدواج کرده است، و لازم نیست که این امر باعث افشاء سـرّ آن حضـرت شود، و با فلسفهی غیبت منافات داشته باشد، بلکه همسر وی میتواند زنی پاکدامن و خودساخته همچون یاران خاصّ و یا ابدال آن حضرت باشد.

و همچنین لازم نیست که این ازدواج، از نوع دائم آن باشـد بلکه بـا ازدواج موقّت (غیر دائم) نیز میتوانـد به امر مسـتحب عمل کند، همانطور که لازم نیست حتماً عمر همسر وی مانند عمر خود آن حضرت طولانی باشد.

و نیز لازمه ازدواج، داشـتن فرزنـد هم نیست که سؤال شود فرزندانش در کجا زندگی میکنند؟ بلکه ممکن است ازدواج کرده باشـد ولی دارای فرزنـد هم نباشـد، و نداشـتن فرزند نیز برای آن حضـرت نقص نیست، چرا که وی میتواند صاحب فرزند شود ولی به دلیل انجام مأموریت الهی و حفظ خود از شناسایی دیگران، میتواند با اختیار خود صاحب فرزند نشود.

پس اگر چه دلیل محکم و قاطعی بر ازدواج آن حضرت در اختیار نداریم، ولی مانعی هم برای ازدواج نمیبینیم، لذا با شواهد و قرائن و عمومات ادلّه استحباب ازدواج میتوانیم معتقد شویم، که آن حضرت ازدواج کرده است.

واللّه اعلم.

کتابنامه :

۱ . مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار،مؤسسه الوفاء، بیروت / ۱۴۰۴.

۲ . نوری طبرسی، میرزا حسین، نجم الثاقب، انتشارات مسجد جمکران، چ دوم / ۷۷.

۳ . سعادتپرور، علی، الشموس المضیئه، نشر احیاء کتاب، چ أوّل / ۸۰، مترجم: سید محمدجواد وزیری.

۴ . حرّ عاملی، محمّد بن الحسن، وسایل الشیعه، مؤسسه آل البیت، قم / ۱۴۰۹.

۵ . مکی عاملی، محمّد بن جمال، اللمعه الدمشقیه، ۱۰ جلدی، دار العالم الاسلامی بیروت.

۶ . نجفی، محمّد حسن، جواهر الکلام.

۷ . طباطبایی یزدی، محمّدکاظم، عروه الوثقی.

۸ . طباطبایی، محمّد حسین، شیعه در اسلام، انتشارات جامعه مدرسین، چ دوازدهم / ۷۶.

۹ . نعمانی، ابن أبی زینب، الغیبه، انتشارات صدوق.

۱۰ . رضوانی، علی اصغر، موعودشناسی، انتشارات مسجد جمکران، چ أوّل / ۸۴.

۱۱ . سیّد ابن طاووس، جمال الاسبوع، انتشارات رضی، قم.

۱۲ . حرّ عاملی، محمّد بن الحسن، اثبات الهداه، ۳ جلدی، مکتبه العلمیه قم.

۱۳ . عاملی، جعفر مرتضی، دراسه فی علامات الظهور والجزیره الخضراء، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم ترجمه محمّد سپهری.

۱۴ . تهرانی، آغابزرگ، الذریعه إلی تصانیف الشیعه، دار الاضواء، بیروت.

۱۵ . قمی، عباس، مفاتیح الجنان، ناشران قم، چ أوّل .

۱۶ . باقی، محمدرضا، مجالس حضرت مهدی(علیه السلام)، نشر صدر، چ أوّل / ۷۸.

۱۷ . طوسی، محمّد بن حسن، الغیبه، انتشارات بصیرتی، چ دوم.

ص: ۵۲۱۰

۱۸ . صدوق، محمّد بن علیّ، کمال الدین، نشر اسلامی ۲ جلدی.

۱۹ . صدوق محمّد بن علیّ علل الشرایع، دار احیاء التراث العربی، چ دوم.

۲۰ . صدر، سیّد محمّد، تاریخ الغیبه الکبری، دار التعارف سوریه.

۲۱ . عیاشی، محمّد بن مسعود، تفسر القرآن، نشر علمیه قم.

۲۲ . کلینی، محمّد بن یعقوب، اصول کافی، دار التعارف، لبنان.

۲۳ . افتخارزاده، سیّد حسن، گفتارهایی پیرامون امام زمان(علیه السلام)، نشر شفق، چ چهارم / ۷۹.

۲۴ . سیّد ابن طاووس، الامان، مؤسسه آل البیت(علیهم السلام)، قم / ۱۴۰۹ هـ.

۲۵ . شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، انتشارات جامعه مدرسین، ۴ جلدی، ۱۴۱۳ هـ.

۲۶ . إبراهیم بن علیّ، کفعمی، المصباح، انتشارات رضی، قم / ۱۴۰۵ هـ.

علائم ظهور امام زمان در روایات

علائم ظهور امام زمان علیه السلام در روایات

در روایات اسلامی برای دوره ی آخر الزمان علایم و نشانه هایی ذکر شده است. اینک به برخی از این علایم و نشانه ها اشاره می کنیم:

۱–گسترش ترس و ناامنی:

امام باقر علیه السلام می فرماید:«حضرت قائم علیه السلام قیام نمی کند مگر در دورانی پر از بیم و هراس.» و نیز فرمود:«مهدی علیه السلام هنگامی قیام می کند که زمام کارهای جامعه در دست ستمکاران باشد.»

۲–حرام خوری و آلودگی های اقتصادی:

در آخرالزمان بحران اقتصادی حرام به حدّ اعلای خود می رسد، خانواده ها تقوای اقتصادی را از دست داده و در منجلاب آلودگی های اقتصادی همچون ربا، کم فروشی، رشوه خواری و گران فروشی غوطه ور می گردند:« هنگامی که ببینی اگر مردی یک روز گناه بزرگی همون فحشا، کم فروشی، کلاه برداری و شرب خمر انجام نداده باشد ، بسیار غمگین و اندوهگین می شود که گویی آن روز عمرش تباه شده است و می بینی که زندگی مردم از کم فروشی و تقلب تامین می شود. در آن زمان ربا شایع می شود، کارها با رشوه انجام می یابد، مقام و ارزش دین تنزّل می نماید و دنیا در نظر آنها ارزش پیدا می کند.»

۳–تهی شدن مساجد از هدایت:

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی وضعیت مساجد در آخرالزمان می فرماید:«مسجدهای آن زمان آباد و زیباست، ولی از هدایت و ارشاد در آن خبری نیست.»

۴–مانع تراشی در تربیت دینی فرزندان:

از دیگر نشانه های آخرالزمان، کم توجهی والدین به تربیت دینی فرزندان و مانع تراشی برای علم آموزی دینی و گرایش های الهی آنان ست:«وای بر فرزندان آخرالزمان از روش پدرانشان! نه از پدران مشرک شان، بلکه از پدران مسلمان شان که چیزی ازفرایض دینی را به آنها یاد نمی دهند و اگر فرزندشان نیز از پی فراگیری معارف دینی بروند، منعشان می کنند و تنها از این خشنودند که آنها درآمد آسانی از مال دنیا داشته باشند ، هرچند ناچیز باشد. من از این پدران بیزارم و آنان نیز از من بیزارند.» جامع الاخبار ص ۱۰۶ فصل ۶۲

۵–سردی عواطف انسانی

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:«در آن روزگار ، بزرگترها به زیردستان و کوچکترها ترحم نمی کنند و قوی بر ضعیف ترحم نمی نمایند. در آن هنگام خداوند به او(مهدی علیه السلام) اذن قیام و ظهور می دهد.»

۶–آشنا گریزی و همسایه آزاری

از دیگر نشانه های آخرالزمان ، قطع رحم، آشنا گریزی و همسایه آزاری به شیوه های گوناگون است:«هنگامی که پیوند خویشاوندی قطع شود و برای اطعام و مهمانی دادن بر یکدیگر منّت بگذارند... همسایه به همسایه اش آزار و اذیت می کند و کسی جلوگیری نمی کند. و همسایه را می بینی که همسایه اش را از ترس زبانش اکرام و احترام می کند.»

ص: ۵۲۱۲

۷–گسترش فساد اخلاقی

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:«قیامت برپا نمی شود تا آن که زنی را در روز روشن و به طور آشکار گرفته، در وسط راه به او تعدی می کنند و هیچ کس این کار را نکوهش نمی کند.»

محمد بن مسلم می گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم:«ای فرزند رسول خدا! قائم شما چه وقت ظهور خواهد کرد؟»

امام علیه السلام فرمود:«هنگامی که مردها خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان کنند. آن گاه که مردان به مردان اکتفا کرده و زنان به زنان اکتفا کنند.»

۸–زن پرستی

یکی از ناهنجاری های دوره ی آخرالزمان ، زن سالاری تا حدّ زن پرستی و قبله قرار دادن زنان است:«(در آخرالزمان) تمام همّت مرد، شکم او و قبله اش همسر او و دینش درهم و دینار او خواهد بود. مرد از همسرش اطاعت می کند ، ولی پدر و مادرش را نافرمانی می کند. در آخرالزمان زن را ببینی که با خشونت با همسرش رفتار می کند ، آنچه را که او نمی خواهد انجام می دهد ، اموال شوهرش را به ضرر وی خرج می کند.»

۹–بی غیرتی خانوادگی

مردان و زنان آخرالزمانی، دچار نوعی «قحط غیرت» می شوند تا جایی که در دفاع از کیان عفت و نجابت خانواده های خود دچار نوعی بی حسی و بی میلی می گردند و گاه به عمد، ناموس خویش را در معرض دید نامحرمان قرار می دهند و حتی به بی عفتی ها و خودفروشی های ایشان رضایت می دهند:«مرد از همسرش انحرافات جنسی را می بیند و اعتراضی نمی کند.از آنچه از طریق خودفروشی به دست می آورد، می گیرد و می خورد. اگر انحراف سراسر وجودش را فرا گیرد، اعتراض نمی کند، به آنچه انجام می شود و در حقش گفته می شود ، گوش نمی دهد. پس چنین فردی دیوث است.(که بیگانگان را بر همسر خود وارد می کند.).الزام الناصب ص ۱۹۵

ص: ۵۲۱۳

۱۰–آرزوی کمی فرزند

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:«رستاخیز برپا نمی شود تا آن که کسی ۵ فرزند دارد آرزوی ۴ فرزند کند. و آن که ۴ فرزند دارد می گوید کاش ۳ فرزند داشتم و صاحب ۳ فرزند آرزوی ۲ فرزند دارد و آن که دو فرزند دارد، آرزوی یک فرزند بنماید. و کسی که ۱ فرزند دارد آرزو کند که کاش فرزندی نداشت.»فردوس الاخبار ج۵ ص ۲۲۷

۱۱–شهوت گرایی و لذت جویی

عفت و نجابت زنان و مردان آخرالزمانی در تاخت و تاز اسب وحشی شهوت تاراج می گردد و روح ایشان به لجن زاری بدبو از بی عفتی و هوا پرستی تبدیل می گردد:«همّ و غم مردم (درآخرالزمان) به سیر کردن شکم و رسیدگی به شهوت شان خلاصه می شود، دیگر اهمیت نمی دهند که آنچه می خورند حلال است یا حرام؟ و اینکه آیا راه اطفای غرایزشان مشروع است یا نامشروع؟» اصول کافی ج ۸ ص ۴۲

«زنان در آن زمان بی حجاب و برهنه و خودنما خواهند شد. آنان در فتنه ها داخل ، به شهوت ها علاقه مند و با سرعت به سوی لذت ها روی می آورند. خواهی دید که زنان با زنان ازدواج می کنند. درآمد زنان از راه خودفروشی و بزهکاری تامین می گردد. آنان حرام های الهی را حلال می شمارند و بدین سان در جهنم وارد و در آن جاودان می گردند.»

۱۲–مرگ های ناگهانی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:«قیامت برپا نمی گردد، تا اینکه مرگ سفید ظاهر شود.»

گفتند:«ای رسول خدا! مرگ سفید چیست؟»

فرمود:«مرگ ناگهانی.»(الفائق ج ۱ ص ۱۴۱)

۱۳-جنگ و کشتار

امام رضا علیه السلام فرمود:«پیش از ظهور امام زمان علیه السلام کشتارهای پیاپی و بی وقفه رخ خواهد داد.»الغیبه نعمانی ص ۲۷۱

المنتقم

المنتقم

از جمله القاب امام زمان علیه السلام ،«المنتقم» است.

و در کتاب کمال الدین به سند خود از امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش از امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده است که :

پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:«هنگامی که به سوی آسمان(به معراج) برده شدم ، پروردگار من به من وحی فرمود که:"ای محمد؛ من نظری به سوی زمین افکندم و تو را از آن اختیار نمودم و پیغمبر ساختم و اسم تو را از نام خود برگرفتم که من محمودم و تو محمّدی، دوباره بر زمین نظری افکندم و علی را از آن برگزیدم و او را وصّی و خلیفه و شوهر دختر تو قرار دادم و برای او هم نامی از نام های خود برگرفتم، پس من علیّ اعلی هستم و او علی است و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما خلق کردم.

آنگاه ولایت آنان را بر فرشتگان عرضه کردم تا هرکه پذیرفت در پیشگاه من از مقرّبین گردد، ای محمد اگر بنده ای از بندگانم آن قدر عبادتم کند تا درمانده شود و بدنش مانند مشک پوسیده گردد، ولی در حالی که منکر ولایت آنان باشد به نزد من آید، او را در بهشتم جای نخواهم داد و در زیر عرشم سایه نخواهم بخشید ، ای محمد می خواهی آنان را ببینی؟"

عرض کردم:«آری پروردگارا.»

خداند عزّ و جلّ فرمود:"سرت را بلند کن."

پس سرم را بلند کردم که به ناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و م ح م د بن الحسن را- که در میان ایشان- مانند ستاره ی درخشانی بپا خاسته بود مشاهده نمودم.

عرض کردم: پروردگارا اینها کیانند؟

فرمود:"اینها امامان هستند، این قائم است؛ آنکه حلال مرا حلال و حرام مرا حرام کند، و به وسیله ی او از دشمنانم انتقام می گیرم، و او برای اولیای من مایه ی راحت است، و او است که دل شیعیان و پیروان تو را از ظالمین و کافرین شفا می بخشد و لات و عزّی را تر و تازه بیرون می آورد پس آنها را خواهد سوزانید، البته فتنه و امتحان مردم با آنان سخت تر از فتنه ی گوساله و سامری خواهد بود."»

همچنین در بحار به نقل از علل الشرایع به سند خود از عبدالرحیم قصیر از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«هرگاه قائم ما بپا خیزد، حمیرا به سوی او بازگردانده شود تا حد تازیانه به او بزند و تا انتقام فاطمه دخت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم را از او بگیرد.»

گفتم:«فدایت شوم؛ چرا حدّ تازیانه به او می زند؟»

فرمود:«به خاطر تهمتی که به مادر ابراهیم زد.»

ص: ۵۲۱۶

گفتم:«پس چطور شد که این کار (حد زدن) را خداوند برای زمان حضرت قائم (علیه السلام) تأخیر انداخت؟»

فرمود:«به تحقیق خداوند تبارک و تعالی محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم را رحمت فرستاد ، ولی قائم علیه السلام را به منظور نقمت و کیفر دهی بر می انگیزد.»

و در همان کتاب بحار از مزار کبیر به سند خود از حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«هرگاه قائم ما بپا خیزد برای خدا و رسول او و همه ی ما خاندان پیغمبر انتقام خواهد گرفت.»

و در همان کتاب به نقل از ارشاد دیلمی از امام صادق علیه السلام آمده: و دست بنی شیبه را می بُرد و بر در کعبه می آویزد و بر آن می نویسد: اینان دزدان کعبه هستند.»

در احتجاج از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در خطبه ی غدیر چنین نقل شده که فرمود:

«توجه کنید: خاتم امامان از ما ، مهدی- صلوات الله علیه- می باشد. آگاه باشید اوست چیره شونده بر همه دین، اوست انتقام گیرنده از ظالمین، اوست فاتح و منهدم کننده ی دژها ، اوست که تمام قبایل اهل شرک را نابود می سازد، اوست که خونبهای تمام اولیای حق را می گیرد، ، اوست که از دریای ژرف می نوشاند، اوست که هرکسی را بر اساس فضل و شایستگی سِمَت می دهد، او برگزیده و منتخب خداوند است، او وارث همه ی علوم و محیط بر همه ی آنهاست ، اوست که از پروردگار خود خبر می دهد و حقایق ایمانِ به او را مطلع می سازد(برپای میدارد) ، اوست که صاحب رشاد و سداد در رای و عمل می باشد ، امور دین به او تفویض و واگذار شده ، و پیغمبران قبل و امامان پیشین به او مژده داده اند، او حجّت باقی است و بعد از او حجّتی نیست، و حقی نیست مگر با او و نوری نیست جز نزد او ، کسی بر او غالب و منصور نمی شود ، او ولیّ خداوند در زمین و حاکم الهی بر خلایق و امین پروردگار در ظواهر و اسرار است...»

و در قسمت دیگری از این خطبه آمده است :

ای گروه های مردم ؛ نور مخصوص خداوند عزّ و جلّ در وجود من است، سپس در وجود علی تجلی خواهد کرد، و سپس در نسل او تا قائم مهدی که حقّ خداوند و هر حقی را که برای ما هست ، می گیرد.»

و در تفسیر قمی درباره ی آیه:

«پس کافران را مهلت بده ، آنها را به اندک مهلتی.» ، چنین آمده است: برای هنگام قیام قائم ، پس او از جبارها و طاغوت های قریش و بنی امیه و سایر مردم برای من انتقام می گیرد.»

منبع: مکیال المکارم

حضرت خدیجه (سلام الله علیها) (۶)

روضه های شب و روز رحلت حضرت خدیجه سلام الله علیها:

روضه های شب و روز رحلت حضرت خدیجه سلام الله علیها:

ای همسر با وفای احمد ای همنفس دعای احمد

ای جان به ره حبیب داده ای عاشق و مبطلای احمد

ای زینت خانه ی پیمبر ممنون زتو شد خدای احمد

از جان و مقام و مال رستی مردانه شدی فدای احمد

اسلام ز تو گرفت رونق از توست رسا صدای احمد

سیلی نه ولی تو سنگ خوردی ای سینه سپر برای احمد

السّلامُ عَلَیکمْ یا اَهْلَ بَیتِ النُّبُوِّهِ اَلسّلام عَلَیك یا رسول الله آجرك الله فی مصیبه ام المومنین ، اَلسّلام عَلَیك یا فاطمه الزهرا آجرك الله فی مصیبه امک

صدا زد اسماء ، هر دختری، شبی که خونه ی شوهر میره محتاج مادره،من نیستم شب عروسی فاطمه ام رو ببینم،جای من براش مادری کن ..." پنج سال ازین وصیت به اسما گذشت، شب زفاف فاطمه و علی که رسید ،پیغمبر فرمود همه برن" همه رفتن،آمد به دیدن این زن و شوهر، دید اسما کنار زهرا ایستاده" اسما مگه نگفتم همه برن،عرضه داشت یا رسول الله ،وصیت خدیجه بود" اینجا بمونم کنار فاطمه" تا نام خدیجه اومد بازم پیغمبر گریه کرد، اسما رو دعا کرد . یه چیزی بگم و عرضم و تمام کنم ،دیگه تو این شبا مقدمه نمی خوای، شب آخر دهه ی اوله ،دیدید چقدر زود تمام شد دهه ی اول، اسما هم رفت با

علی و فاطمه خلوت کرد پیغمبر ،گفت علی دستتو بده، زهرا جان تو هم دستتو بده بابا جان ،دست زهرا رو گذاشت تو دست علی ؛ نگفت این دختر منه، فرمود : "هذه ودیعه الله و ودیعه الرسوله" علی این امانت خداست ..." (فهمیدی چی میخوام بگم؟!!) خود پیغمبر فرمود هر امانتی دو شرط داره، اول اینکه امانت رو از هر کی گرفتی به همون برگردونی، اما شرط دوم امانت اینه" اگه امانتو سالم گرفتی ، سالمم پس بدی ..." (کجا رفت دلت؟!!) علی امانت و از پیغمبر گرفته بود، به خود پیغمبرم امانتو داد . دل شب امانتو گرفته بود ،دل شبم امانت و برگرداند، اما شرط دوم نمی دونم با دل علی چه کرد" این امانتی که تحویل گرفته بود دیگه پهلو شکسته نبود ... صورتش کبود نبود ... سینه اش سوراخ نشده بود ... اما امانتی که شب دفن به پیغمبر داد ،یه جای سالم تو بدنش نبود ...یا زهرا ...

ص: ۵۶۹۳

سرمنشأ کوثری خدیجه لیلای پیمبری خدیجه

ای فاطمه را تو پروریده ای رنج و بلا به جان خریده

سادات زتو مقام دارند صدیقه زکیه و شهیده

مکه زتو افتخار دارد بر خویش قدوم تو بدیده

کعبه به طواف توست محتاج با خون دلت شدی شهیده

مرغ دل شیعه پر شکسته تا قبر غریب تو پریده

حتی کفنی دگر نداری جانم به فدای تو حمیده

با اشک نبی رخ تو راشست اول کف بهشتی از توست

در کنار بستر مادر م�منان

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ أَرْبَعٌ خَدِیجَهُ بِنْتُ خُوَیْلِدٍ وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِیَهُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَهُ فِرْعَوْنَ؛برترین زنان بهشت چهار نفرند: خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمّد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون».(۳)

از ازدواج تـا عروج ۲۶ سال داشت که به همسری رسول خـدا درآمد.(۴) زنـدگی مشترک او با رسول خـدا ۲۵ سال به طول انجامید که ۱۵ سال آن قبل از بعثت بود.(۵)

در سال دهم بعثت، «ابوطالب»، این بزرگ مرد اسلام از دنیا رفت و با رفتن او رسول خدا یاور و پشتیبان قدرتمندی را از دست داد. ایـن غم همچنـان بر دل حضـرت سـنگینی می کرد که داغی بزرگ، قلب مبـارکش را سوزانـد. بـا فاصـله کمی از رحلت حامی دین، حضـرت ابوطالب، یار وفادار رسول خـدا و مادر مومنین، «خدیجه کبری» هم چشم از جهان فروبست. این مصـیبت جانکـاه که سه روز (۶) (تـا حـدود یک ماه هم نوشـته انـد) پس از مصـیبت اول به وقوع پیوست چنان بار غم انـدوه را بر قلب رسول خدا افزون کرد که آن سال را سال حزن و اندوه نامیدند.(۷)

لحظات پایانی عمر سراسر نور و سعادت این بانو هم جگرسوز است هم حاوی نکات مهم و درس آموز.

وصایای خدیجه کبری زمانی که بیماری او شدت یافت؛ به رسول خدا عرض کرد:

«یا رسول اللّه! اسمع وصایای؛ای رسول خدا! وصیتهای مرا بشنوید»؛

یعنی این آخرین سخنان من است که در این لحظات پایانی به شما عرض می کنم. بعد شروع کرد یک یک آنها را بیان کردن:

«أولا، فإنی قاصره فی حقک، فاعفنی یا رسول اللّه؛

نخست اینکه من در حق شما کوتاهی کردم؛ تقاضا دارم مرا ببخشید».

رسول خدا در پاسخ فرمود:«حاشا و کلا، ما رأیت منک تقصیرا فقد بلغت جهدک و تعبت فی ولدی غایه التعب، و لقد بذلت أموالک و صرفت فی سبیل اللّه مالک؛

هرگز چنین نیست؛ نه تنها من از شما کوچکترین کوتاهی ندیدم؛ بلکه شما تمام تلاشت را کردی و در تربیت و رسیدگی به امور فرزندان نهایت سختی را به جان خریدی و آنچه از مال دنیا داشتی همه را در راه خدا صرف کردی».

عرض کرد:

«یا رسول اللّه! الوصیه الثانیه؛ أوصیک بهذه- أشارت إلی فاطمه علیها السّلام- فإنها یتیمه غریبه من بعدی فلا یؤذینها أحد من نساء قریش و لا یلطمن خدّها و لا یصحن فی وجهها و لا یرینها مکروها؛

وصیت دوم

من این است – در همین حال اشاره کرد به فاطمه سلام الله علیها – این دختر بعد از من یتیم و تنها می شود، مراقب باشید کسی از زنان قریش او را اذیت نکند؛ سیلی به صورت او نزند؛ کسی به روی او فریاد نکشد؛ کاری نکنند که او ناراحت شود».

«و أما الوصيه الثالثه، فإنی أقولها لابنتی فاطمه علیها السّلام و هی تقول لک، فإنی مستحیه منك یا رسول اللّه؛

و اما وصیت سوم

که من آن را به دخترم فاطمه علیها السلام می گویم؛ او به شما عرض کند ؛ زیرا حیا می کنم خودم مستقیما از شما بخواهم».

فقام النبی صلّی اللّه علیه و آله و خرج من الحجره، فدعت بفاطمه علیها السّلام و قالت :

در این هنگـام رسول خـدا برخـاست و از اتـاق خارج شـد. خـدیجه کبری، فاطمه زهرا علیهاالسّـلام را به نزدیک طلبیـد و به او چنین گفت:

«یـا حبیبـتی! و قره عینی، قولی لأبیـک: إن أمی تقول: إنی خـائفه من القبر، أریـد منـک رداءك الـذی تلبسه حین نزول الوحی؛ تکفننی فیه؛

عزیز دلم! و ای شـادی قلبم! به پـدرت بگو مـادرم می گویـد: من از قبر می ترسم درخواست دارم مرا در آن عبـایی که هنگام نزول وحی بر تن داشتید کفن کنید».

فاطمه علیهاالسّلام از اتاق خارج شد و پیام مادرش خدیجه را به پدرش رسول خدا رساند. حضرت بلافاصله برخاست و آن عبا را تقدیم فاطمه علیهاالسّلام کرد. وقتی زهرا علیهاالسّلام عبا را آورد حضرت خدیجه علیهاالسّلام بسیار خوشحال شد.

وقـتی حضـرت خـدیجه علیهاالسّـلام رحلت کرد؛ رسول خـدا، خود، او را غسـل داد و حنوط کرد. وقـتی نوبت به کفن رسـید، جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد:

یا رسول الله! خداوند به شما سلام رسانده و به صورت ویژه مورد تحیت و اکرام قرار می دهد و به شما می فرماید:

«إن کفن خدیجه من عندنا، فإنها بذلت مالها فی سبیلنا؛کفن خدیجه با ماست؛ چرا که ثروتش را در راه ما داد».

ص: ۵۶۹۶

سپس جبرئیل، کفنی آورد و گفت:

«یا رسول اللّه! هـذا کفن خدیجه و هو من أکفان الجنه، أهداه اللّه إلیها؛رسول خدا! این کفن خدیجه است که خداوند آن را از پارچه های بهشتی به او هدیه داده است».

رسول خـدا همسـر مکرمه اش را ابتدا با عبای خود و سـپس با آن پارچه بهشتی کفن کرد که به این ترتیب حضـرت خدیجه با دو کفن، کفن شد، یکی از خدا و دیگری از رسول خدا.

پیکر پاک و مقدس حضـرت خدیجه علیهاالسّ لام پس از مراسم کفن و اقامه نماز به دامنه کوه «حجون» برده شد و در نزدیکی مرقـد مطهر حضـرت ابوطـالب بـه خـاک سـپرده شـد. پیـامبر رحمت، خـود وارد قـبر شدنـد و جسـد مقـدس حضـرت خـدیجه علیهاالسّلام را با دست مبارکشان در دل خاک قراردادند.

در سوگ مادر تاریخ می نویسد:

رحلت حضـرت خدیجه علیهاالسّ لام رسول خدا صـلی الله علیه وآله را بسـیار محزون کرد و فاطمه علیهاالسّلام هم که در فراق مادر غمگین شده بود به پدر پناهنده می شد و می پرسید:

«أینَ أمّی؟؛ مادرم کجاست؟»

جبرئیل نازل شـد و عرض کرد: خداونـد می فرمایـد به فاطمه سـلام برسان و به او بگو: مادرت در بهشت در خانه ای است که دیوارهایش از طلا و ستونهایش از یاقوت قرمز است و او اکنون در کنار آسیه و مریم است.

حضرت فاطمه علیهاالسّلام با شنیدن این خبر فرمود: «إن اللّه هو السلام و منه السلام و إلیه السلام».(۸)

نکته ای تحیّرآور حضـرت خدیجه علیهاالسّلام در قبال آن همه تحمل سختی و بذل مال فراوان به اسلام نه تنها ذره ای خود را طلبکار نمی داند، بلکه برای دریافت چند متر پارچه از مال شخصی رهبر جامعه اسلامی حیا کرده و کسی را واسطه می کند.

ص: ۵۶۹۷

کسی که تمام ثروت افسانه ای خود را تقدیم اسلام کرده است نه تنها هیچ اشاره ای حتی به بخش کوچکی از آن نمی کند؛ بلکه خود را همچنان مقصر و بدهکار می داند و بابت آن جداً عذر خواهی می کند.

چقدر دور از این فرهنگند زنان و مردانی که قدمهایی برای اعتلای اسلام برداشته اند و امروز خود را طلبکار اسلام و نظام اسلامی می دانند. بدتر از این گروه کسانی اند که بی آنکه قدمی برای نظام اسلامی و مردم مسلمان بردارند ثروت این مملکت را ارث پدری خود می دانند.

وفات حضرت ام المؤمنین خدیجه علیهاالسلام

وفات حضرت ام المؤمنین خدیجه علیهاالسلام

دهم رمضان المبارک یاد آور داغ جانسوز و حادثه جانکاهی است که عصاره هستی و خاتم و افضل پیامبران را به سوگ نشاند. در سال دهم بعثت بانوی بزرگ اسلام بعد از ۲۵ سال همراهی و فداکاری در راه پیامبر صلی الله علیه و آله با کوله باری از رنجها، فداکاریها، گذشت و ایثارها، در سن ۶۵ سالگی، چشم از جهان فرو بست و همسرش محمد صلی الله علیه و آله را در میان دشمنان در فراق جانسوزی تنها گذاشت. این حادثه دردناك درست بعد از سه روز از وفات ابوطالب، حامی دلسوز و فداکار پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و آنچنان حضرت ختمی مرتبت را متأثر و محزون ساخت که آن سال (دهم بعثت) را «عام الحزن» و سال غصه و غم نامگذاری نمود و در میان اندوه فراوان و اشکی چون باران، خدیجه را در محلی به نام «حجون» به خاك سپرد.

ص: ۵۶۹۸

فضائل خدیجه علیهاالسلام

۱.بصیرت ژرف

از بالاترین فضائل خدیجه کبری این است که از اندیشه بلند و فکر عمیق و بصیرت ژرف برخوردار بود؛ مخصوصاً عقل عملی او در اوج خود قرار داشت. این امر را می توان از انتخاب پیامبر اکرم به عنوان شوهر آینده و شایسته خود از بین آن همه خواستگاران پولدار و تاجر فهمید.

او در چهره و رفتار محمد صلی الله علیه و آله آینده درخشان و ممتاز او را می دید، به همین جهت راز پیشنهاد ازدواج با محمد صلی الله علیه و آله را (قبل از بعثت) چنین بیان می کند: «یَابْنَ عَمّ! اِنّی قَدْ رَغِبْتُ فِیکَ لِقِرابَتِکَ مِنّی وَ شَرَفِکَ فی قَوْمِکَ وَ اَمانَتِکَ عِنْدَهُمْ وَ حُسْنِ خُلْقِکَ وَ صِدْقِ حَدِیثِکَ؛(۱) ای پسر عمو! من به خاطر خویشاوندی ات با من، و شرف و امانتداری ات در میان قوم خود، و به جهت اخلاق نیک و راستگویی ات، به تو تمایل پیدا کردم.»

جملات فوق به خوبی نشان می دهد که محبت و ارادت این بانو به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله براساس عشق مجازی و محبت شهوانی نبوده، بلکه بر اثر معرفت و شناخت عمیقی بوده است که از شخصیت محمد صلی الله علیه و آله داشت. اما افرادی که چنین بصیرتی نداشتند، از جمله گروهی از زنان قریش سخت خدیجه را مورد ملامت و سرزنش قرار دادند، تا آنجا که گفتند: «او با این همه حشمت و شوکت با یتیم ابو طالب که جوانی فقیر است تن به ازدواج داد. چه ننگ بزرگی.»

۱- ۱. سیره نبوی، ابن هشام، ج۱، ص۲۰۱؛ تاریخ طبری، ج۱، ص۵۲۱.

خـدیجه که انتخـابش از سـر شـناخت و معرفت بود، محکم و قرص بر انتخاب خویش پای فشـرد و در جواب سـخنان ناشـی از جهالت و بی خبری آنها گفت: «ای زنان! شـنیده ام شوهران شـما (و خودتان) در مورد ازدواج من با محمـد خرده گرفته اید و عیب جویی می کنیـد، من از خود شـما می پرسم آیا در میان شـما، فردی مانند محمد وجود دارد؟ آیا در شام و مکه و اطراف آن شخصیتی به سان ایشان در فضائل و اخلاق نیک سراغ دارید؟ من به خاطر این ویژگیها با او ازدواج کردم و چیزهایی از او دیده ام که بسیار عالی است.(۱)»

۲. ایمان و اسلام محکم و پایدار

همان بصیرت ژرف خدیجه که باعث انتخاب محمد صلی الله علیه و آله برای همسری آینده او شد، عامل ایمان و اسلام او نیز گشت، و باعث شد که لقب اول زن مسلمان را به خود اختصاص دهد.

«ابن عبـد البر» به سـند خود از پـدر «ابی رافع» نقل می کنـد که پیامبر خـدا در روز دوشـنبه (مبعث) نماز گـذارد و خـدیجه در (ساعات) آخر همان روز نماز خواند.(۲)

وَ خَدیجَهَ وَ اَنَا ثالِثُهُمْ. اَری نُورَ الْوَحْیِ وَ الرِّسالَهِ وَ اَشُمُّ ریحَ النُّبُوَّهِ؛(۳)رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم.»

خدیجه علیهاالسلام تا آخرین لحظه بر آن ایمان پای فشرد و در راه اسلام فداکاری و گذشت نمود و یک لحظه از رهبر اسلام و حمایت او غافل نگشت .

ص: ۵۷۰۰

۱- ۲.بحارالانوار،ج۱۶،ص ۸۱ و ج۱۰۳،ص۳۷۴.

۲- ۳.استیعاب، ج۲، ص۴۱۹، ش۱۳.

۳- ۴.تاریخ طبری، ج۲،ص۲۰۸ وشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۱۳،ص۱۹۷.

۳. از برترین بانوان دو سرا

برترین زنان جهان هستی را چهار زن تشکیل می دهند؛ چنانکه ابن اثیر از انس بن مالک از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمودند:«خَیْرُ نِساءِ الْعالَمینَ مریمُ، آسِیَهُ، خدیجهُ وَ فاطِمهُ؛(۱) برترین زنان عالم مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه علیهاالسلام هستند.»

همینها که کوله بار کمال را در دنیا بستند، در بهشت نیز در صدر قرار دارند و از جمله آنها خدیجه کبری علیهاالسلام می باشد. «عکرمه» از «ابن عباس» نقل می کند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:«اَفْضَلُ نِساءِ اَهْلِ الْجَنَّهِ خَدیجهُ بِنْتُ خُوَیْلَدٍ وَ فاطِمهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ مَرْیَمُ ابْنَهُ عِمْرانَ وَ آسِیَهُ بِنْتُ مُزاحِمٍ اِمْرَأهُ فِرْعَوْنَ؛(۲) بهترین زنان بهشت اینانند: خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون.»

۴. برترین همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همسران متعددی داشتند، ولی از نظر درجات یکسان نبودند.

یکی از آنها در حال حیات و بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخت حضرت را اذیت و آزار داد، و بر خلاف دستورات او حرکت کرد، که همین امر باعث تنزل مقام و منزلت او گردید، ولی برخی از آنها مانند خدیجه کبری با تمام وجود و هستی خویش در راه اطاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جلب رضایت او کوشید و در نتیجه در بین تمام همسران رتبه ممتاز را کسب نمود. مرحوم شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمودند: «تَزَوَّجَ رَسُولُ اللّهِ بِخَمْسَ عَشَرَ اِمْرَأَهً اَفْضَلُهُنَّ خَدیجَهُ بِنْتُ خُوَیْلَدٍ؛(۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله با پانزده زن ازدواج کرد که برترین آنان خدیجه دختر خویلد بود.»

ص: ۵۷۰۱

۱- ۵. خصال صدوق، باب خصال اربعه.

۲- ۶.اسدالغابه، ج۵، ص۴۳۷؛ استیعاب، ج۴، ص ۱۸۲۱.

۳- ۷.خصال شیخ صدوق، باب خصال اربعه.

۵. مادر زهرا علیهاالسلام

طبق نص قرآن کریم همسران پیامبر مادران روحانی مؤمنان و«ام المؤمنین» هستند: «وَ اَزْواجُه اُمَّهاتُهُمْ(۱)»؛ «همسران او (پیامبر) مادران مؤمنین هستند» و خدیجه از برترین مصداقهای آیه بشمار می رود. واین سعادت در بین همه زنان حضرت، نصیب خدیجه گشت که یازده امام از نسل او از طریق فاطمه زهرا علیهاالسلام پدید آید. راستی چنین مقامی نیاز به لیاقت و استعداد بالا دارد.

از بین همه فرزندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیهاالسلام از مقام ممتازی برخوردار است؛ چرا که هم دارای عصمت است(۲) و هم امامت و وصایت از طریق نسل او استمرار یافت.

۶. سخاوت و انفاق بی بدیل

ثروت خدیجه در آن دوران زبانزد خاص و عام بود. ثروت این بانوی کاردان و عاقله به قدری زیاد بود که مالداران درجه یک قریش چون «ابو جهل» و «عقبه بن ابی معیط» در نزد او ناچیز به شمار می رفتند.

مورخان ثروت خدیجه را بدین ترتیب شمرده اند:

۱. هزاران شتر که اموال تجارتی او را حمل می کردند.

۲. قبه ای از حریر سبز با طنابهای ابریشمی بر بام خانه اش افراشته بود. این امر نمایانگر ثروت فراوان او بود و فقرا نیز از روی این علامت برای استعانت و کمک مراجعه می کردند.

۳. چهار صد غلام و کنیز که خدمات ارجاعی او را انجام می دادند.(۳)

هستم.»(۴)

شما در این باره گواه باشید و گواهی دهید.(۵)»

به من سود نرساند.(۶)»

ص: ۵۷۰۲

۱- ۸.احزاب/۵.

۲- ۹. احزاب/۳۳.

۳- ۱۰.الوقایع و الحوادث، محمد باقر ملبوبی، ص۱۳؛بحارالانوار،ج۱۷،ص۳۰۹ وج۱۶،ص۲۲.

۴- ۱۱.همان دو.

۵- ۱۲.بحارالانوار،ج۱۶،ص۷۵_۷۷.

۶- ۱۳. همان، ج۱۹، ص۶۳.

۷. صبر و بردباری بی مانند

فردی مانند خدیجه که در درون ثروت فراوان بزرگ شده طبعا باید نازپرورده و کم تحمل باشد؛ اما خدیجه با برخورداری از نعمتها بعد از ازدواج و ایمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود را برای تحمل همه سختیها آماده کرد، تحمل فشارهای مختلف مشرکان مکه، سرزنشهای بستگان، محاصره اقتصادی در شعب ابی طالب و... مخصوصا محاصره اقتصادی سخت او را اذیت و آزار داد و با کهولت سن (۶۳ _ ۶۵ سالگی) تحمل و بردباری نهایی را به عرصه نمایش گذاشت. بنت الشاطی در این زمینه می گوید: «خدیجه در سنی نبود که تحمل آن همه رنج برایش آسان باشد، و از کسانی نبود که در جریان زندگی با تنگی معیشت خو گرفته باشد، اما در عین حال و با وجود کهولت سن، سختیهایی را که در اثر محاصره در شعب وارد می شد تا سر حد مرگ تحمل کرد.»(۱)

۸. حامی رسالت و محب امامت

چهار زن در این دنیا به حد کمال رسیده اند و به عنوان زنان نمونه و شایسته هستی شناخته شدند: آسیه، مریم، خدیجه، فاطمه علیهاالسلام . از مهم ترین اشتراکات این چهار زن، حمایت و اطاعت از رهبری و پیشوایان زمان خود بوده است. آسیه تا پای جان از رهبری و رسالت موسی علیه السلام حمایت نمود، مریم با تحمل تهمت و رنجها پایه های رسالت عیسی علیه السلام را محکم نمود، فاطمه زهرا علیهاالسلام تا مرز شهادت از امام خویش علی بن ابی طالب پشتیبانی و دفاع نمود و سر انجام شهید راه امامت و ولایت گشت.

۱- ۱۴.خدیجه کبری، نمونه زن مجاهد مسلمان.

و امـا خـدیجه علیهاالسـلام از حامیان راستین رسالت بود. او نیز جان و مال خویش را تقـدیم رسالت نمود. او هم رسالت مـدار بود و هم امامت محور. هم حامی و همگام رسالت بود و هم محب و طرفدار امامت.

در مورد حمایت از رسالت در بخشـهای پیشـین اشاراتی به میان آمـد، در این بخش فقط به یک نکته اکتفا می شود. حضـرت آدم در بهشت نگاهی به زندگی محمد صلی الله علیه و آله و خدیجه علیهاالسلام انداخت و گفت: «یکی از برتریهای محمد بر من این است که همسـر او برای اجرای اوامر خداونـد بـا شوهرش همکـاری و مساعـدت نمود و حال آنکه همسـر من مرا در نا فرمانی خداوند تشویق نمود.(۱)»

و محبتهای خدیجه صبح و شام به خانه ابو طالب روان بود.(۲)»(۳)

مرحوم محلاتی به نقل از مجلسی رحمه الله می گوید:

«روزی رسول خدا خدیجه را نزد خود خواست و فرمود: این جبرئیل است و می گوید: برای اسـلام شروطی است: اول: اقرار به یگانگی خداونـد، دوم: اقرار به رسالت پیامبران، سوم: اقرار به معاد و عمل به اصول و مهمات شـرع، چهارم: اطاعت اولی الامر (یعنی علی) و ائمه طاهرین از فرزندان او و برائت از دشمنان آنها.» خدیجه هم به آنها اقرار نمود و آنها را تصدیق کرد.(۴)

تو و مولای تمام مؤمنان و امام آنها پس از من است.»

آن گـاه دست خود را بالای دست امیرمؤمنـان گـذاشت و خـدیجه دست خود را بالای دست پیامبر قرار داد و این گونه بیعت ابدی ولایت مداری را انجام داد.(۵)

ص: ۵۷۰۴

۱- ۱۵. طبقات ابن سعد، ج۱،ص۱۳۴.

۲- ۱۶. بحار الانوار، داراحیاء التراث، ج۳۷، ص۴۳.

۳- ۱۷.همان، ج۴۳،ص۳.

۴- ۱۸. محلّاتی، ریاحین الشریعه، ج۲، ص۲۰۹.

۵- ۱۹. همان.

وفات حضرت خدیجه (سلام الله علیها)

وفات حضرت خدیجه (سلام الله علیها)

وفات حضرت خدیجه ؛روز دهم سال دهم بعثت

در ماه مبارک رمضان سال دهم بعثت خدیجه بانوی فداکار و همسر بی نهایت مهربان حضرت رسول در روز دهم به سن شصت و پنج سالگی از دنیا رفت، و پیامبر اورا با دست مبارك خویش در حجون مکه (قبرستان ابوطالب) به خاك سپرد، و حزن در گذشت اوپیامبر را بسیار محزون ساخت که پیامبر (سال در گذشت حضرت خدیجه را «عام الحزن » سال اندوه نام نهاده، بلی خدیجه همسر بی همتای پیامبر بانوئی که از ثروت او اسلام رونق یافت و پشت پیامبر راست شد، باید سال در گذشتش را «عام الحزن » نام نهاد و مصیب پیامبر شدت گرفت، زیرا که پیامبر مادر شایسته دخترش زهرای مرضیه را از دست داده و یاری همچون خدیجه را هرگز به دست نخواهد آورد.

به خدا سوگند بهتر از خدیجه را خدا به من عوض نداده

عایشه گفت پیامبر از خانه بیرون نمی رفت مگر آنکه خدیجه سلام الله علیها را یاد می کرد، و بر او به خوبی و نیکی مدح و ثنا می نمود، روزی از روزها غیرت مرا فرا گرفت، گفتم: او پیره زنی بیش نبود، و خدا بهتر از او به شما عوض داده است، پیامبر غضبناك شد، به طوری که موی جلوی سرش از غضب تکان می خورد سپس فرمود: نه به خدا قسم بهتر از او را خدا به من عوض نداده، او به من ایمان آورد هنگامی که مردم کافر بودند، و تصدیق کرد مرا، هنگامی که مردم مرا تکذیب می کردند و در اموال خود با من مواسات کرد، وقتی مردم مرا محروم ساختند، و از او فرزندانی خدا روزی من کرد که از زنان دیگر محروم فرمود، «یعنی خدا فاطمه را از او به من عنایت فرمود»

ص: ۵۷۰۵

زندگینامه حضرت خدیجه(سلام الله علیها

)

حضرت خدیجه سلام الله علیها مادر امت

سخن از خدیجه ، سخن از یک دنیا عظمت و پایداری و استقامت درراه هدف است . به حق قلم فرسایی در باره کسی که خداوند بر اوسلام و درود فرستاد ، بسی مشکل است . اما به مصداق «مالا یدرک کله لا یترک کله ،» به بررسی گوشه هایی از شخصیت و زندگی این بزرگ بانو می پردازیم :

ولادت و خانواده خدیجه (س

)

۶۸ سال قبل از هجرت بدنیا آمد . خانواده ای که خدیجه را پرورش داد ، از نظر شرافت خانوادگی و نسبت های خویشاوندی ، در شمار بزرگترین قبیله های عرب جای داشت . این خاندان در همه حجاز نفوذ داشت . آثار بزرگی و نجابت و شرافت ازکردار و گفتار خدیجه پدیدار بود .

خدیجه از قبیله هاشم بود و پدر و اقوامش از ثروتمندان قریش بودند . پدرش خویلدبن اسد قریشی نام داشت . مادرش فاطمه دخترزائد بن اصم بود .

اخلاق خدیجه

خدیجه در بین اقوام خود یگانه و ممتاز و میان اقران کم نظیربود . او به فضیلت اخلاقی و پذیرایی های شایان بسیار معروف بود وبدین جهت زنان مکه به وی حسد می ورزیدند .دخترت خویلد در سجایا و کمالات اخلاقی زبانزد و نمونه بود و به حق ایشان کفو خوبی برای پیامبر (ص) بود . بی تردید می توان گفت که این سجایا و فضایل اخلاقی سبب شد تا خدیجه برای همسری پیامبراکرم (ص) شایسته شمرده شود . طبق روایات ، او برای پیامبراکرم (ص) یاوری صادق بود .آیا خدیجه (س) قبل از پیامبر (ص) ازدواج کرده بود ؟معروف است اولین کسی که به خواستگاری خدیجه آمد یکی ازبزرگان عرب به نام «عتیق بن عائذ مخزومی » بود . او پس ازازدواج با خدیجه ، در جوانی در گذشت و اموال بسیاری برای خدیجه ارث گذاشت . پس از او «ابی هاله بن المنذر الاسدی » که یکی ازبزرگان قبیله خود او بود ، با وی ازدواج کرد . ثمره این پیوندفرزندی به نام «هند» بود که در کودکی در گذشت . ابی هاله نیز پس از چندی ، وفات یافت و ثروت بسیار از خویش بر جای نهاد.هرچند این مطلب که پیامبر اکرم (ص) سومین همسر خدیجه بود وجز عایشه با دوشیزه ای ازدواج نکرد ، نزد عامه و خاصه معروف است; ولی مورد تایید همگان نیست . جمعی از مورخان و بزرگان ، نظرمخالف دارند ; برای مثال «ابوالقاسم کوفی » ، «احمد بلاذری » ، «علم الهدی » ، (سیدمرتضی) در کتاب «شافی » و «شیخ طوسی » در «تلخیص شافی » آشکارا می گویند که خدیجه ،هنگام ازدواج با پیامبر ، «عذرا» بود . این معنا را علامه مجلسی نیز تایید کرده است . او می نویسد : «صاحب کتاب انوارو البدء» گفته است که زینب و رقیه دختران هاله ، خواهر خدیجه بودند .برخی از معاصران نیز چنین ادعا کرده اند و برای اثبات

ادعای خود کتابهایی نوشته اند .

ص: ۵۷۰۶

آشنایی با حضرت پیامبر

فضایل اخلاقی خدیجه ، بسیاری از بزرگان و صاحب منصبان عرب رابه فکر ازدواج با وی می انداخت . ولی خاطرات همسر پیشین به وی اجازه نمی داد شوهری دیگر انتخاب کند . تا اینکه با مقامات معنوی حضرت محمد (ص) آشنا شد و آن دو غلامی که برای تجارت همراه پیامبر (ص) فرستاده بود ، مطالب و معجزاتی که از وی دیده بودند ، برای خدیجه نقل کردند . خدیجه فریفته اخلاق و کمال و مقامات معنوی پیامبر (ص) شد . البته او از یکی ازدانشمندان یهود و نیز ورقه بن نوفل ، که از علمای بزرگ عرب وخویشان نزدیک خدیجه به شمارمی رفت ، در باره ظهور پیغمبرآخرالزمان و خاتم الانبیا (ص) مطالبی شنیده بود . همه این عوامل موجب شد تا خدیجه حضرت محمد (ص) را به همسری خودانتخاب کند .

ازدواج خدیجه با رسول خدا

زفاف خدیجه با حضرت محمد (ص) ۲ ماه و ۷۵ روز پس از بازگشت از سفر تجارت شام تحقق یافت . در آن زمان ، حضرت محمد (ص) ۲۵سال داشت و خدیجه چهل ساله بود . ابن عباس سن ایشان را ۲۸ سال نقل می کند . هرچند بعضی از مورخان اهل سنت سعی می کنند این سخن را رد کنند ; چون راوی آن محمد بن صائب کلبی از شیعیان است وآنها او را ضعیف می دانند .خدیجه به سبب علاقه به حضرت محمد (ص) و مقام معنوی او بارسول خدا ازدواج کرد و تمام دارایی و مقام و جایگاه فامیلی خودرا فدای پیشرفت مقاصد همسرش ساخت .در عقد ازدواج حضرت محمد (ص) و خدیجه ، عبدالله بن غنم به آنها چنین تبریک گفت :هنیئا مرینا یا خدیجه قد جرت لک الطیرفیما کان منک باسعدتزوجت خیر البریه کلها و من ذا الذی فی الناس مثل محمد ؟و بشر به البران عیسی بن مریم و موسی ابن عمران فیاقرب موعداقرت به الکتاب قدما بانه رسول من البطحاء هادو مهتدگوارا باد بر تو ای خدیجه که طالع تو سعادتمند بوده و بابهترین خلایق ازدواج کردی . چه کسی در میان مردم همانند محمد (ص) است . محمد (ص) کسی است که حضرت عیسی و موسی به آمدنش بشارت داده اند و کتب آسمانی به پیامبری او اقرار داشتند .رسولی که سر از بطحاء (مکه) در می آورد و او هدایت کننده وهدایت شونده است .

ص: ۵۷۰۷

احترام پیغمبر خدا (ص) به خدیجه احترام حضرت محمد (ص) به خدیجه ، به خاطر عقیده و ایمان اوبه توحید بود .

خصال خدیجه (س

)

خـدیجه از بزرگترین بانوان اسـلام به شـمار می رود . او اولین زنی بود که به اسـلام گرویـد ; چنان که علی بن ابی طالب (ع) اولین مردی بود که اسـلام آورد . اولین زنی که نماز خواند ، خدیجه بود. او انسانی روشن بین و دور اندیش بود . با گذشت ، علاقه مند به معنویات ، وزین و با وقار ، معتقد به حق و حقیقت و متمایل به اخبار آسـمانی بود . همین شرافت برای او بس که همسـر رسول خدا (ص) بود و گسترش اسـلام به کمک مال و ثروت او تحقق یافت خدیجه از کتب آسـمانی آگاهی داشت و علاـوه بر کثرت اموال و املاـک، او را «ملکه بطحاء» می گفتنـد . از نظر عقل و زیرکی نیزبرتری فوق العاده ای داشت و مهمتر اینکه حتی قبـل ازاسـلام وی را«طـاهره » و «مبـارکه » و «سـیده زنان » می خواندنـد .جالب این است او از کسانی بود که انتظار ظهور پیامبر اکرم (ص) می کشـید و همیشه از ورقه بن نوفل و دیگر علما جویای نشانه های نبوت می شـد . اشـعار فصـیح و پر معنـای وی در شـان پیـامبر اکرم (ص) از علم و ادب و کمـال و محبت او به آن بزرگوار حکایت می کنـد .نمونه ای از اشـعار خدیجه در باره پیامبراکرم (ص) چنین است :فلواننی امسیت فی کل نعمه و دامت لی الدنیا و تملک الاکاسرهفما سویت عندی جنـاح بعوضه اذا لم یکن عینی لعینـک نـاظره اگر تمـام نعمتهـای دنیا از آن من باشـد و ملك و مملکت کسـراها وپادشاهان را داشته باشم ، در نظرم هیچ ارزش ندارد زمانی که چشم به چشم تو نیافتند .دیگر خصوصیت خدیجه این است که او دارای شم اقتصادی و روح بازرگانی بود و آوازه شـهرتش در این امر به شام هم رسـیده بود .البته سجایای اخلاقی حضرت خدیجه چنان زیـاد است که قلم از بیـان آن ناتوان است . پیامبر اکرم (ص) می فرمایـد : «افضل نساء اهل الجنه خـدیجه بنت خویلـد و فاطمه بنت محمـد ومریم بنت عمران و آسـیه بنت مزاحم .»چه می توان گفت در شـان کسـی که مایه آرامش و تسـلای خاطر رسول خدا (ص) بود ؟ ! در تاریخ می خوانیم : «حضـرت محمد (ص) هر وقت از تکذیب قریش و اذیت های ایشان محزون و آزرده می شدنـد ، هیچ چیز آن حضـرت را مسـرور نمی کرد مگریاد خدیجه ; و هرگاه خدیجه را می دید مسـرور می شد»ذهبی می گویـد : مناقب و فضایل خدیجه بسـیار است ; او از جمله زنان کامل ، عاقل ، والا ، پای بند به دیانت و عفیف و کریم و ازاهل بهشت بود . پیامبر اکرم (ص) کرارا او را مـدح و ثنا می گفت و بر سایر امهات مومنین ترجیح می داد و از او بسـیار تجلیل می کرد. به حدی که عایشه می گفت : بر هیچ یک از زنان پیامبر (ص) به اندازه خدیجه رشک نورزیدم و این بدان سبب بود که پیامبر (ص)بسیار او را یاد کرد .

درود خدا بر خدیجه

خدیجه کبری چنان مقام والایی داشت که خداوند عزوجل بارها براو درود و سلام فرستاد . طبق روایتی از حضرت امام محمد باقر (ص) : پیامبر اکرم (ص) هنگام باز گشت از معراج ، به جبرئیل فرمود : «آیا حاجتی داری ؟»جبرئیل عرض کرد : خواسته ام این است که از طرف خدا و من به خدیجه سلام برسانی »در روایتی دیگر می خوانیم : روزی خدیجه به طلب رسول خدا (ص) بیرون آمد . جبرئیل به صورت مردی با وی رو به رو شد و از خدیجه احوال رسول خدا (ص)را پرسید . خدیجه نمی توانست بگوید رسول خدا (ص) در کجا به سرمی برد . او می ترسید این مرد از کسانی باشد که قصد کشتن پیغمبر(ص) را دارد . وقتی که خدمت آن حضرت رسید و قصه باز گفت ،حضرت محمد (ص) فرمود : «آن جبرئیل بود و امر کرد که از خداتو را سلام برسانم .»

نقش خدیجه در پیشبرد اسلام

وقتی حضرت خدیجه دریافت که سعادتمند شده ، هرچه داشت در راه پیشرفت و موقعیت پیغمبر اسلام (ص) انفاق کرد . او تمام اموال خویش را به پیامبر (ص) بخشید و در راه نشر اسلام به مصرف رساند . تا جایی که هنگام ارتحال ، پارچه ای برای کفن نداشت .ابن اسحاق جمله ای در شان خدیجه دارد که گویای همکاری وصداقت او در پیشبرد اسلام است . او می گوید : «خدیجه یاور صادق و با وفایی برای پیامبر (ص) بود و مصیبت ها در پی رحلت خدیجه و ابوطالب بر پیامبر (ص) سرازیر شد .»گویا این دو ، در برابر هجوم ناملایمات بر پیامبر اکرم (ص)، سدی بلند و مستحکم بودند .این جمله ، معروف که اسلام رهین اخلاق پیامبر (ص) ، شمشیرعلی (ع) ، و اموال خدیجه است از نهایت همکاری و صداقت خدیجه پرده بر می دارد .

فرزندان خدیجه

در تعداد فرزندان حضرت خدیجه ، میان مورخان اختلاف است . به گفته مشهور : ثمره ازدواج رسول خدا و خدیجه ، شش فرزند بود .۱- هاشم . ۲- عبدالله . به این دو «طاهر» و «طیب »می گفتنند . . ۳- رقیه . ۴- زینب ۵- ام کلثوم . ۶- فاطمه .رقیه بزرگترین دخترانش بود و زینب ، ام کلثوم و فاطمه به ترتیب پس از رقیه قرار داشتند . پسران خدیجه پیش از بعثت پیامبر (ص) ، بدرود زندگی گفتند . ولی دخترانش ، نبوت پیامبر(ص) را درک کردند .گروهی از محققان معتقدند : قاسم و همه دختران رسول خدا (ص)پس از بعثت به دنیا آمدند و چندروز پس از پیامبر خدا (ص) به مدینه هجرت کردند .

وصیت خدیجه

حضرت خدیجه (س) سه سال قبل از هجرت بیمار شد . پیغمبر (ص) به عیادت وی رفت و فرمود : ای خدیجه ، «اما علمت ان الله قد زوجنی معک فی الجنه » ; آیا می دانی که خداوند تو را دربهشت نیز همسرم ساخته است ؟ !آنگاه از خدیجه دل جویی و تفقد کرد ; او را وعده بهشت داد ودرجات عالی بهشت را به شکرانه خدمات او توصیف فرمود .چون بیماری خدیجه شدت یافت ، عرض کرد : یا رسول الله ! چندوصیت دارم : من در حق تو کوتاهی کردم ، مرا عفو کن .پیامبر (ص) فرمود : هرگز از تو تقصیری ندیدم و نهایت تلاش خود را به کار بردی . در خانه ام بسیار خسته شدی و اموالت را درراه خدا مصرف کردی .عرض کرد : یا رسول الله ! وصیت دوم من این است که مواظب این دختر باشید . و به فاطمه زهرا (س) اشاره کرد . چون او بعد ازمن یتیم و غریب خواهد شد . پس مبادا کسی از زنان قریش به اوآزار برساند . مبادا کسی به صورتش سیلی بزند . مبادا کسی بر اوفریاد بکشد . مبادا کسی با او برخورد غیر ملایم و زننده ای داشته باشد .اما وصیت سوم را شرم می کنم برایت بگویم . آن را به فاطمه عرض می کنم تا او برایت بازگو کند . سپس فاطمه را فراخواند و به وی فرمود : «نور چشمم ! به پدرت رسول الله بگو :مادرم می گوید : من از قبر در هراسم ; از تو می خواهم مرا درلباسی که هنگام نزول وحی به تن داشتی ، کفن کنی .»پس فاطمه زهرا (س) از اتاق بیرون آمد و مطلب را به پیامبر(ص) عرض کرد . پیامبر اکرم (ص) آن پیراهن را برای خدیجه فرستاد و او بسیار خوشحال شد . هنگام وفات حضرت خدیجه ، پیامبراکرم (ص) غسل و کفن وی را به عهده گرفت . ناگهان جبرئیل درحالی که کفن از بهشت همراه داشت ، نازل شد و عرض کرد : یا رسول الله ، خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید : «ایشان اموالش را در راه ما صرف کرد و ما سزاوارتریم که کفنش را به عهده بگیریم .»

وفات خدیجه (س

)

خدیجه در سن ۶۵ سالگی در ماه رمضان سال دهم بعثت در خارج ازشعب ابوطالب جان به جان آفرین تسلیم کرد . پیغمبر خدا (ص)شخصا خدیجه را غسل داد ، حنوط کرد و با همان پارچه ای که جبرئیل از طرف خداوند عزوجل برای خدیجه آورده بود ، کفن کرد . رسول خدا (ص) شخصا درون قبر رفت ، سپس خدیجه را در خاك نهاد وآنگاه سنگ لحد را در جای خویش استوار ساخت . او بر خدیجه اشک می ریخت ، دعا می کرد و برایش آمرزش می طلبید . آرامگاه خدیجه درگورستان مکه در «حجون » واقع است .رحلت خدیجه برای پیغمبر (ص) مصیبتی بزرگ بود ; زیرا خدیجه یاور پیغمبر خدا (ص) بود و به احترام او بسیاری به حضرت محمد(ص) احترام می گذاشتند و از آزار وی خودداری می کردند .

یاد خدیجه

رسول خدا (ص) با این که بعد از رحلت حضرت خدیجه (س) بازنانی چ ازدواج کرد ; ولی هرگز خدیجه را از یاد نبرد . عایشه می گوید : هر وقت پیغمبرخدا یاخدیجه می افتاد ، ملول وگرفته می شد و برای او آمرزش می طلبید . روزی من رشک ورزیدم وگفتم : یا رسول الله ، خداوند به جای آن پیرزن ، زنی جوان وزیبا به تو داد .پیغمبر (ص) ناگهان بر آشفت و خشمگینانه دست بر دست من زد وفرمود : خدا شاهد است خدیجه زنی بود که چون همه از من رو می گردانیدند ، او به من روی می کرد ; و چون همه از من می گریختند، به من محبت و مهربانی می کرد ; و چون همه دعوت مرا تکذیب می کردند ، به من ایمان می آورد و مرا تصدیق می کرد . در مشکلات زندگی مرا یاری می داد و با مال خود کمک می کرد و غم از دلم می زدود .حضرت امام صادق (ع) فرمود : «وقتی خدیجه از دنیا رفت ،فاطمه کودکی خردسال بود ، نزد پدر آمد و گفت : «یا رسول الله امی » ; مادرم کجاست ؟پیامبر (ص) سکوت کرد . جبرئیل نازل شد و گفت : خدایت سلام می رساند و می فرماید : به زهرا بفرما ، مادرت در بهشت و در کاخ طلایی که ستونش از یاقوت سرخ است و اطرافش آسیه و مریم هستند ،جای دارد .

ص: ۵۷۱۱

حضرت خدیجه علیهاالسلام

حضرت خدیجه علیهاالسلام

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمدلله رب العالمین اللهم صل علی محمد و آل محمد

الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی.

رحلت و وفات خدیج_ه کبری(علیها الس__لام) است من مقداری راجع به خدیج_ه صحبت کنم راجع به حضرت خدیجه باید بگوئیم که اول زنی بود که به پیغمبر(ص__لی الله علیه و آله) ایمان آورد اول مرد علی بن ابی طالب(علیه الس__لام) اول زن خدیج_هٔ کبری(علیها السلام).

۱- سلام خداوند به حضرت خدیجه(س)

یک نکته بگویم، قرآن آیه ای دارد که فرشته ها به مؤمنین دعا می کنند

«وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» غافر/۷

یک زمانی مؤمنین به حق، پیغمبر بود و خدیجه، و هم_هٔ فرشته ها به این دو وجود استغفار می کردند و دعا می کردند. پیغمبر در مورد خـدیجه فرمود افضـل زنان بهشت خـدیجه است زنی بود که وقتی جبرئیل وحی می آورد پهلوی پیغمبر، به پیغمبر می گفت خداوند سلام خدیجه را رسانده خداوند به هر کسی سلام نمی کند سلام های خدا به چند نفر است

«سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ» الأنبياء/۶۹

«سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ» الصافات/۱۲۰

«سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» الصافات/۷۹

خداوندی که سلام به پیغمبران الُوالعزم می فرستد به خدیجه سلام می فرستد خیلی مهم است خیلی مهم است.

خـدیجه خـانمی بود که سالهـا بعـد از وفاتش هم پیغمبر نامش را می برد و هی سـتایش می کرد، دعا می کرد، گریه می کرد، اشـرف مخلوقات هستی پیغمبر برای این خانم گریه می کرد به زنانش می گفت شـما خیال نکنید که به پای خدیجه می رسید یک زمانی همه تان کافر بودیـد خدیجه به من ایمان آورد نسل من از خدیجه است شـما زنهای متعددی هستید اما نسل پیغمبر از شما نیست.

ص: ۵۷۱۲

عایشه می گوید هر وقت می خواستیم خودمان را پهلوی پیغمبر عزیز کنیم از خدیجه می گفتیم ستایش خدیجه را می کردیم آنوقت به این وسیله به پیغمبر نزدیک می شدیم. خانمی بود تا موقعی که او بود پیغمبر با هیچکس ازدواج نکرد. عاشق کمال بود به همین دلیل وقتی از صداقت و امانت پیغمبر باخبر شد شخصی را فرستاد و طی یک قرارداد اموال خودش را همراه یک غلام برای تجارت به شام فرستاد یعنی پیغمبر اسلام اموال خدیجه را برد شام تجارت کرد سودش را برگرداند.

۲– نقش همسر خوب در موفقیت مردان بزرگ

بعضی همسرها همسرند بعضی همسرها یارند و بازو هستند آنوقت زن اگر یار باشد در همهٔ خدمات شریک است ما داریم علمایی را که کتاب نوشته اند و در مقدمهٔ کتابش نوشته که آنچه به من توفیق داد این کتاب را نوشتم همفکری و همیاری همسرم بود من اگر همسرم نبود این توفیق را نداشتم یعنی می شود گفت که خدیجه در همهٔ کارهای پیغمبر شریک بود در ثواب، خیلی مهم است بعضی کارها اسمش یک کار ساده است مثل مثلاً پلیس، ارتش، بسیج، اینها ظاهرش یک شغل ساده است و یکی از صنف های جامعه است همینطور که نانوا داریم بقال داریم ولی بالاخره اگر مملکت امن نباشد هیچ کاری نمی شود بکنند پس این آقایی که مملکت را امن نگه داشته در همهٔ عبادتهایی که می شود شریک است، پزشک هم همینطور است بنده که مریض می شوم می افتم پزشک و آمپول زن و پرستار تلاش می کنند من را از مرگ نجات می دهند به لطف خدا، وقتی بلند شدم تا آخر عمر هر چی حدیث خواندم آن آمپول زن هم ثوابش را دارد آن پزشک هم دارد یعنی زن می تواند. . .

ص: ۵۷۱۳

۳– نقش مادر، در تربیت دینی فرزند

نقش زن خیلی مهم است ما یک آماری داریم از مدارس تهران، لابد همـۀ ایران اینطور است حالا تهران نمونه است نمونه برداری شده از بچه ها سوال کرده ایم که نماز را کجا یاد گرفته اید؟ سه تا گزینه را نوشته ایم که علامت بزنید آیا از خانه یاد گرفتی، یا از مدرسه یاد گرفتی، یا از مسجد، بیشتر نوشته اند اولین نماز را ما توی خانه یاد گرفتیم سوال شده توی خانه از پدر یاد گرفتی یا از مادر ضربدر زده انـد از مادر، تربیت یک دختر مساوی است با تربیت چند پسر، به پسر کوثر نگفته اند اما به دختر کوثر گفته انـد، داریم اگر یک چیزی پـدر می خرد می آورد توی خانه اول بدهـد به دختر بعـد بدهـد به پسر وقتی می فرماید زنی که می زاد یا پسر می زاد یا دختر اول می گوید هبه کردم به شما دختر را بعد می گوید هبه کردم به شما. . .

«يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ» الشوری/۴۹

خداوند هبه می کند دختر را بعد می گوید هبه می کند پسر را اسم دختر را قبل از پسر آورده این جور جاها که خداوند اسم کسی را زودتر می برد یعنی یک قدم مقامش بالاتر است مثلاً می گویـد صـدقه می خواهی بـدهی می خواهی به فقیر کمک کنی

«سِرًّا وَعَلَانِيَةً» البقره/۲۷۴

یعنی اول ثواب مال کار سرّ است بعـد ثواب مال کار علنی است اول می گویـد نفهمند بعد می گوید اگر کسی فهمید فهمید اسم سرّ را اول می برد وقتی اول می گوید سرّ بعد می گوید علانیه یعنی ثوال صدقـۀ سرّی بیشتر است.

قرآن می فرماید «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ» البقره/۱۵۸

ص: ۵۷۱۴

صفا و مروه یک خیابان چهارصد متری سر پوشیده است تقریباً مثل این سالن منتهی چهارصد متر طول دارد حاجی ها باید هفت دور این حرکت را انجام بدهند حالا می گوید از کوه مروه شروع کنیم یا از کوه صفا؟ امام می فرماید ببینید کدام کلمه اول است چون اسم صفا جلوتر است پس شما باید اول از کوه صفا شروع کنید اگر جایی قرآن می گوید لیل و نهار پیداست که روی لیل یک عنایتی است اول اسم لیل را برده اینجا در هدیـۀ بچه می فرماید «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ».

بعضی جاها اسم مرد را زودتر برده بعضی جاها اسم زن را مثلًا در بحث سرقت می فرماید «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ» المائده/۳۸ مرد دزد زن دزد، اینجا اول اسم مرد را برد چون دزدی توی مردها بیشتر است

اما در بحث زنا قرآن می فرماید «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي» النور/۲

اول اسم زن را برده بعد اسم مرد را برده یعنی در مسائل فحشاء نقش زن بخاطر آرایش ها و جلوه گریها و کرشمه ها و زینت ها و لبخندها و گول خوردنها نقش زن بیشتر است، در فحشاء زن کلید است، در سرقت مرد بیشتر سرقت می کند. (این کلمات را الکی حساب نکنید آخر گاهی وقتها ما حساب می کنیم چیزی الکی است مثلًا خانواده می گوید صابون بخر، جارو بخر، اسفناج بخر، خربزه بخر، نان بخر، اینها را گفته بخر خیلی خوب ما می رویم خودمان می خریم هیچ برنامه ای نداریم که اول صابون بعد جارو می گوئیم اینها برای توی خانه است هر کدام را اول خریدی خریدی اینطور نیست که قرآن اینطور باشد که خدا می خواهد چند تا حرف بزند یعنی اصلًا تمام کلمات قرآن فرمول دارد این کلمه چرا دوازده تا برده شده است این کلمه چرا. . . من بارها این را گفته ام مثلاًـ در قرآن کلمـۀ(یوم) سیصدوشصت و پنج تا توی قرآن هست سال هم سیصدوشصت و پنج روز است سال دوازده ماه است دوازده تا کلمـۀ(شهر) توی قرآن است اگر صدوپانزده تا کلمـۀ دنیا توی قرآن است صدوپانزده کلمـۀ آخرت هم توی قرآن است اجمالاًـ قرآن یک کتاب ساده نیست اینکه الف و لام دارد اینکه الف و لام ندارد اینکه اول آمده اینکه آخر آمده قصه خیلی دقیق و ظریف است کتابهایی نوشته شده راجع به معجزات ابدی قرآن که چرا این کلمه هیجده تا است دلیل اینکه این کلمه نوزده تا است دلیل اینکه این کلمه بیست تا است چرا این چهار بار توی قرآن آمده چرا این سی بار توی قرآن آمده اینها همه اش کد دارد و فرمول دارد یک سیب زمینی فرمول دارد چند درصد آن نشاسته است چند درصد آن قند است سیب زمینی یک چیز ساده ای است ولی این قرآنی که جلوه علم خداست این نمی تواند ساده باشد) به هر حال زن گاهی بجایی می رسد مقام زن که خدا به پیغمبر می گوید تو که پیغمبر هستی باید تاریخ این زن را برای مردم بگویی

مثلاً توی قرآن داریم «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ» مریم/۴۱

پیغمبر لازم است که تاریخ ابراهیم را برای مردم بگویی کنارش می گوید «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ» مریم/۱۶ تاریخ مریم را هم باید بگویی یعنی همینطور که تاریخ مرد را باید بگوید تاریخ زن را هم باید بگوید زن. . .

(پیغمبر اسلام بعد از وفات خدیجه گاه و بیگاه گوسفندی ذبح می کرد گوشتش را بین دوستان خدیجه تقسیم می کرد و این رقم نام و یاد خدیجه را گرامی می داشت. عایشه می گوید پیغمبر از خانه بیرون نمی رفت مگر اینکه از خدیجه ستایش می کرد یعنی دائماً پیغمبر یاد خدیجه بود ضمناً خدیجه زیباترین زنان قریش بود، در میان زنان پیغمبر بعد از خدیجه ام سلمه هست که. . .).

۴– دلایل تعدد همسران پیامبر

حالا راجع به اینکه چرا پیغمبر بعد از خدیجه زنهای متعددی را گرفت دلائل زیادی دارد و واقعیت هم دارد من اینرا یکوقت گفته ام بعضی از این زنها زنهایی بودند که وقتی مسلمان شدند فامیل شان آنها را از خانه بیرون کرد پیغمبر ایشان را ازدواج داد با یک مسلمانی، بعد شوهرش هم توی جبهه شهید شد هم فامیل او را بیرون کرده هم شوهرش شهید شده راه به هیچ جا ندارد پیغمبر بخاطر جبران آن دو تا سیلی که خورده از فامیل سیلی خورده از شوهر هم بی شوهر شده بخاطر جبران آنها. . . وگرنه تمام ازدواجهای پیغمبر بعد از سن پنجاه و سه سالگی و این حرفها بود اگر مسئله ای غیر از این بود انسان وقتی می خواست ازدواج کند در جوانی اش ازدواج می کند کسی که. . . پیغمبر که مکه بود چهل سالگی به پیغمبری رسید سیزده سال هم که در مکه بود یک همسر داشت در مدینه هم که بود شصت هفتاد تا جنگ داشت زنها هم داغدیده از خانه اخراج شده پیرزن این ازدواج دیگر حرفی نیست که دشمن بتواند سوء استفاده کند بگوید ازدواجهای پیغمبر بخاطر کامیابی و لذت بوده لذت سن جوانی است لذت توی جنگ نمی شود لذت با زن پیر و داغدیده و عیالوار نمی شود مسئله ی ازواج های پیغمبر مسئله دیگری است.

خدیجه خانمی بود با اراده اینکه می گویم با اراده چون خیلی از زنها گول می خورند مشکل امروز ما گول خوردن بعضی از زنها. . . بعضی از دختر ها از بعضی از جوانها، هستند سر یک مسئله جزئی ممکن است اغفال بشود پسرها یک جور اغفال می شوند دخترها یک جور، خدیجه با اراده بود عاقل بود خانواد? شریفی بود شخصی را پهلوی پیغمبر فرستاد که پیام داد من بخاطر شرافت و امانت و صداقت و اخلاقی که در تو سراغ دارم می خواهم با تو ازدواج کنم پیغمبر مسئله را با عموهای خودش مطرح کرد که خدیجه میل دارد با من ازدواج کند مقدمات ازدواج هم فراهم شد حضرت با او ازدواج کرد شترهایی را هم مهریه قرار دادند خطب_ۀ عقد را هم ابوطالب پدر حضرت علی(علیهما السلام) خواند و با اینکه فرزندان متعددی را هم از پیغمبر پیدا کرد اما همه از دنیا رفتند فقط فاطم_ۀ زهرا به یادگار ماند.

(یک روز پیرزنی وارد خان_ۀ پیغمبر شد حضرت خیلی به او احترام کرد همه تعجب کردند که این کیه که اینقدر پیغمبر به او احترام می گذارد وقتی رفت گفتند یا رسول الله این کی بود؟ فرمود این از دوستان خدیجه بود. شب عروسی. . . (صلواتی بفرستید). خدیجه بیست و پنج سال در خدمت پیغمبر بود و در سن شصت و پنج سالگی از دنیا رفت. خدیجه چی داد و چی گرفت؟ اموالش را به پیغمبر تقدیم کرد گفت تمام اموال من در اختیار شما خرج دین کن فقط دلم می خواهد وقتی که از دنیا می رودم عبایت را به من بدهی که کفن من عبای تو باشد حالا این ایثار را شما. . . حالا من، اگر کسی با خدا معامله کند خدا چه جوری، با او چه جوری برخورد می کند خدمت شما می گویم یک نمونه می گویم که یک مرد چه کرد.

۵- معامله با خدا و گذشت از مال و فامیل

بسم الله الرّحمن الرّحیم موضوعش را حساب کنیم معامله با خدا، از ابراهیم چیزی اینجا دارم که می گویم حضرت ابراهیم از ستاره و ماه و خورشید دل برید به خدا رسید

الف: از ستاره و ماه و خورشید، ستاره پرستان، ماه پرستان،

اول هم آمد همراه با ستاره پرستان گفت من هم ستاره پرست هستم بعد گفت ماه پرستم ستاره پیدا می شد می گفت ماه درشت تر است با ماه پرستها چند قدم همراه شد و گفت بابا این هم که هی در حال تغییر و تحول است پس من خورشید پرست هستم خورشید هم که غروب کرد گفت برو بابا دنبال کار خودت من باید چیزی را بپرستم که قابل تغییر و تحول نباشد «لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ» الأنعام/۷۶ من اینهایی را که افول می کند را دوست ندارم از ستاره و ماه و خورشید گذشت به خدا رسید، این یک معامله، خدیجه از پول گذشت به فاطمه رسید پولهایش را داد شد مادر زهرا خدیجه کسی است که امامان ما وقتی می خواستند از خودشان ستایش کنند می گفتند من مادر بزرگم خدیج_هٔ کبری است یعنی کسی بود که امامان ما به وجود او افتخار می کردند.

ب: از عموی بت پرست گذشت پدر مردم شد قرآن راجع به ابراهیم می فرماید

«مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» الحج/۷۸

اب یعنی پدر، پدر شما مسلمانها حضرت ابراهیم است از عموی بت پرست گذشت پدر خدا پرستان شد، از خان_هٔ بت فرار کرد خان_هٔ توحید را ساخت، عموی ابراهیم بت پرست بود وقتی دید ابراهیم خدا پرست است از خانه او را بیرون کرد از خان_هٔ بت او را بیرون کردند آمد خان_هٔ. . . یوسف را به چاه انداختند خدا او را به جاه رساند معامله با خدا این است امام حسین(علیه السلام) زیر سم اسب رفت گنبدش طلا شد اینها به ما می گوید اگر یک صحنه ای برای خدا. . . من این حرف را نمی زنم خدا راضی نیست خدا جبران می کند من این لباس را نمی پوشم من این فیلم را نمی بینم گرچه این داماد خیلی پول دارد، زیباست، ماشین دارد، فامیلش، قبیله اش، ولی چون شراب می خورد من با او ازدواج نمی کنم، چون اهل نماز نیست من با او وصلت نمی کنم، می ترسم بچه هایم تارک الصلاه بشوند، این معامله ها را باید انسان با خدا انجام بدهد از یک چیزی بگذری به یک چیزی می رسی. جانش را در راه خدا تسلیم کرد آتش گلستان شد اینها معامله با خداست گاهی وقتها آدم می گوید او به من سلام نکرد من برای چه به او سلام کنم؟ او دیدن من نیامد من چرا دیدن او بروم، آن به من النگو قرض نداد من چرا گردنبندم را به او قرض بدهم، او مادرش به من فحش داد من چرا روز عید بروم دیدن مادرش؟ همه اش معامله می کنیم، همه اش معامله می کنیم و لذا چون معامله گر هستیم به هیچ جا هم نمی رسم هشتاد سال می دود یک قدم رشد انسانی پیدا نکرده چون معامله گر است با خدا معامله کنیم از یک چیزی بگذریم به یک چیزی می رسیم.

۶- گذشت حضرت ابراهیم از فرزند در راه خدا

فرزنـدش را قربانی کرد، خدا به ابراهیم گفت فرزندت را قربانی کن، اسـماعیل را خواباند چاقو را گذاشت خدا گفت چاقو را بردار نمی خواهم خون او ریخته بشود می خواهم دل بِکنی خـدا جبران کرد، چه کرد؟ به همـهٔ حـاجی های تاریـخ گفت هر کـدام می روید مکه روز عید قربان به یاد او یک گوسـفند قربانی کنید میلیارها قربانی به یادگار ماند اینها را می گویند معامله با خـدا. تا آخر عمر بی فرزنـد بود ولی راضـی اواخر عمر خداونـد یک اسـماعیل و یک اسـحاق به او داد آنوقت تمام انبیاء از نسـل اسـماعیل و اسـحاق(علیهمـا السـلام) بودنـد در خلوت ترین مکانها کعبه ساخت پرجمعیت ترین مکانها شـد الله اکبر امام حسین(علیه السلام) یک دعا دارد بنام دعای عرفه، می گوید خدایا کور شود چشمی که تو را نبیند(عمیت عین لا تراک) کور باد چشـمی که تو را نبیند، آدم نگاه به قرآن می کند چقدر قشنگ است چه کتابی را سراغ دارید که به این زیبایی ترسیم کند آدم کتاب می خواند بیست صـفحه سـی صـفحه یک نکته. . . آدم کتابهای غصه را که می خواند می بینی نود صـفحه که می خوانـد یک قصه دارد این هم خیالی این هم پایش به جایی بند نیست نمی دانم ابرها غرش کرد توپها گلها ها ها ها، همـهٔ اینهـا را می گویـد یک قصه ای را می بافـد آخرش هم می بینی هیچی به هیچی مثل حبابی که روی آب است به آن فوت می کنی آب می شود این قصه ها واقعیت دارد

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ» الكهف/۱۳

یعنی قصه ها حقیقت دارد. به قول شـهید مطهری داستان راستان داستان راست است بعضی داستان دروغان است فرق است بین یـافتنی با بافتنی غصه می خورم و بایـد قصه بخورنـد آنهایی که یافتنی ها را نمی خواننـد و بافتنی ها را می خواننـد کسانی که دسـتشان را از توی دست خالق برمی دارنـد دسـتشان را توی دست خلق می گذارنـد خالق کسـی است که با یک اراده هستی درست می کنـد با او حرف نمی زنند با او رابطه برقرار نمی کنند با او گفتگو ندارند آنوقت عشق می ورزند به کسانی که الی آخر. . .

۷– خدیجه کثیر داد، کوثر گرفت

خدیجه با خدا معامله کرد، کثیر داد کوثر گرفت، مال خدیجه کثیر بود، کثیر یعنی زیاد، خدیجه اموال کثیری را داد خدا کوثر به او داد، فاطمه به او داد.

در بیابان تنها فریاد زد، خداوند به ابراهیم فرمود ابراهیم در اینجا داد بزن گفت کسی نیست داد بزنم گفت تو داد بزن شنونده ات معلوم می شود

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» الحج/۲۷

تو داد بزن مردم بیائید مکه تو توی بیابان مکه داد بزن ما بعد از چندین هزار سال صدای تو را به گوش مردم می رسانیم تو نیکی کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز، در بیابان تنها فریاد زد تمام زمین لبیک گفتند حاضر شد بچه اش تشنه بماند همانجایی که حاضر شد بچه اش تشنه بماند باعث شد آب زمزم برای جگرهای تشنه جوشید یک بچه را تشنه رها کرد آب زمزم برای همیشه از آن منطقه جوشید.

عموی بت پرستش به او گفت برو من نمی خواهم که توی خانـۀ من باشی به عمویش گفت سلام علیك با اینکه او را از خانه بیرون کرد نرفت در را به هم بزند دری وری بگوید نعوذبالله، گفت سلام علیکم به یک بت پرست سلام کرد آنوقت خداوند به او سلام کرد

«سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ» الأنبیاء/۶۹

او به بت پرست سلام کرد، خدا به او سلام کرد او طفل را تشنه گذاشت خدا بزرگها را آب داد، او در بیابان خلوت داد زد گوشهای تاریخ شنید، او تا آخر عمر بچه نداشت ولی همـۀ انبیاء از بچه های او هستند، او از خانـۀ بت فرار کرد خانـۀ توحید ساخت، این مرد بود خدیجه هم فتوکپی ابراهیم شد وقتی می خواست زهرا متولد بشود خدیجه به هر زنی پیغام داد که بیا من شب زایمانم هست زنهای مکه هیچکدام نیامدند کنار خدیجه، گفتند ما با خدیجه قهر هستیم چون خواستگارهای پولدار و مشهور دیگری بود رفت زن یک پیغمبر شد که یک بچه یتیم بود حالا که او دعوت ما را اجابت نکرد خواستگارهایی را که ما برای او معین کردیم نپذیرفت پس ما هم وقت زایمان سراغش نمی رویم آنوقت خداوند زنانی غیبی را برای زایمان خدیجه فرستاد. (چی می خواهم بگویم؟ خانمها یک فحش می خواهید بدهید ندهید یک گناه می خواهید بکنید نکنید به حرام رسیدید دست نگه دارید خدا جبران می کند نمونـۀ جبرانش این ابراهیم آن هم خدیجه.)

خـدایا تو را به حق آبروی ابراهیم و دودمانش، تو را به حق خـدیجه و دودمانش، به ما یک ایمان و یقین و اراده ای بده که هر کجا تو راضـی هستی تصمیم بگیریم که انجام بدهیم هر جا تو راضی نیستی تصمیم بگیریم که انجام ندهیم و ما را در این گیر و دارهـا هر غلطی که از مـا سـر زده ببخش و از این به بعـد ایمـان کامل، بـدن سالم، عقل قوی، رزق حلال، اولاد صالـح، علم مفیـد، عمر مبـارک، رزق حلاـل، زری_ۀ طیبه، حسن عاقبت، سـعادت و عزت دنیا و آخرت نصـیب هم_ۀ ما بفرما و آنـچ_ۀ شب قدر برای خوبان مقدر می کنی برای ما مقدر بفرما.

برای شادی روح حضرت خدیجه سه تا صلوات بفرستید.

والسلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته

حضرت خدیجه(سلام الله علیها)

حضرت خدیجه(سلام الله علیها)

بسم الله الرحمن الرحیم

«مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أَوَّلُهَا عَنَاءٌ وَ آخِرُهَا فَنَاءٌ فِی حَلَالِهَا حِسَابٌ وَ فِی حَرَامِهَا عِقَابٌ»(مجلسی/ بحارالأنوار/ ج ۷۰/ ص:۱).

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش — درف_راق خ_اره_ج___ران ص_ب_ر ب_ل_ب_ل بای_دش

ای دل ان_دربند زل_ف_ش ازپری___ش_انی منال — مرغ زی_رک چون به دام اف_ت_د تحمل بای_دش

تکیه برتقوا ودانش در طریقت کافریست — راه_رو گ___ر ص_ده___ن_ر دارد ت_وک_ل بای_دش

رند عالم سوز را با مص_لحت بینی چکار — کارم_ل_ک اس_ت آن که ت_دب_یروتامل بایدش

برکات ذکر صلوات

یکی از آثـار و برکـات ذکر صـلوات از بین بردن نفـاق و تفرقه و اختلاـف و دوئیت است. نفـاق درونی، نفـاق بیرونی و نفـاق اجتماعی را از بین می برد. صـلوات دل ها را به هم نزدیک می کنـد نفاق را در وجود انسان از بین می برد. چنـد تا روایت هم به این مضمون داریم که در یکی از آن روایت ها حضرت امر کردند صلوات را بلند بفرستید. پیامبرخدا صلی الله ... فرمودند:

«ارْفَعُوا أَصْوَاتَكَمْ بِالصَّلَاهِ عَلَی فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالنِّفَاقِ» (شیخ کلینی/ الکافی/ ج۲/ ص:۴۹۱).

موقع صلوات فرستادن بلند صلوات بر محمد و آل محمد بفرستید که این صلوات بلند نفاق را از بین می برد.

چهار بانوی به کمال رسیده

امشب شب دهم ماه مبارک رمضان است شب وفات جانگداز بی بی دو عالم ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری علیهاالسلام هست. از مردها و زن ها عده ای کامل شده اند در روایت داریم چهار بانو هستند که به کمال رسیدند که کامل شدگان زنان این چهار بانو هستند.

۱–حضرت آسیه

یکی از آن زن هایی که به کمال رسید حضرت آسیه فرزند مزاحم، همسر فرعون است. داستان حضرت آسیه خیلی عجیب است که در قرآن هم به آن اشاره شده است. هر وقت خدای متعال می خواهد بانویی را برای اسوه و الگو برای دیگران مثال بیاورد یک مورد هم حضرت آسیه را مطرح می کند کسی که در خانه طاغوت، همسر طاغوت، هم سفره طاغوت، هم نفس طاغوت و در محیطی که شوهرش ادعای خدایی می کرد

«فَحَشَرَ فَنادی ، فَقالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی» (النازعات : ۲۳،۲۴).

بتواند به کمال برسد کار آسانی نیست.

در قرآن داستان فرعون زیاد ذکر شده، به عنوان یکی از جانی ها و ظالم ها و طاغوت هایی که اهل آتش جهنم هست در خانه او نزدیکترین فردش یک زن مؤمنه کامله بشود. اگر در قیامت بگوییم محیط، جو، خانواده، محل کار و زندگی ما فاسد بود محیط آلوده بود خدا حضرت آسیه را مثال می زند که در بدترین شرایط و بدترین موقعیت ها بود ولی یکی از بهترین زنان عالم شد. خدا تأثیر سفره فرعون، غذای فرعون را بر می دارد والا غذای فرعون غذای ناب و حلال که نیست از خون مردم درست شده است ولی این خانم در آن جا با آن شرایط قرار گرفته، خدای متعال برای او به اندازه اش حلال می کند چون مالک اصلی خداست. در آن شرایط و محیط چون حامی حضرت موسی و حامی دین خدا بود خدای متعال اثرش را برداشت. حضرت آسیه بچه نداشت وقتی که با شوهرش فرعون نشسته بودند دیدند که یک صندوقی روی آب می رود رفتند آوردند دیدند یک بچه زیبا و دلربایی در این صندوق هست. حضرت آسیه به فرعون گفت: ما اولاد نداریم خوب است به عنوان فرزند این را برداریم تا روشنی چشم من و تو باشد، فال خوب زد گفت: انشاءالله این بچه عاقبتمان را به خیر می کند. همین طور هم شد این بچه، موسی کلیم الله شد و حضرت آسیه را نجات داد. فرعون فال بد زد به دلش بد گذشت گفت نکند این همان بچه ای باشد که پدر ما را در می آورد اتفاقا همین هم بود، فال بد زد. فرعون در مقابل حضرت موسی علیه السلام ایستاد و در عاقبت در رود نیل غرق شد و به جهنم رفت و از اصحاب تابوت که هفت نفرند هست، که اصل شعله های جهنم از آن جا مشتعل و ملتهب است. در هر صورت فرعون این فرزند را بزرگ کرد حضرت آسیه از او حمایت کرد وقتی هم که به پیامبری رسید حضرت آسیه به موسی کلیم الله ایمان آورد فرعون گفت: به او ایمان می آوری؟ گفت: بله، هر چه تهدیدش

کرد من خدا هستم. گفت: تو کی خدا شدی؟ به قول خودمان من که زنت هستم می دانم. فرعون هر چه کرد آسیه گفت فایده ندارد من به تو ایمان نمی آورم. فرعون او را شکنجه داد گفت او را روی زمین بخوابانید با میخ بدنش را به زمین بکوبید و بدنش را شکنجه بدهید در زیر آن شکنجه ها آیه قرآن هم هست که حضرت آسیه این دعا را می خواند:

«رَبِّ ابْنِ لی عِنْدَکَ بَیتاً فِی الْجَنَّهِ وَ نَجِّنی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ» (التحریم: ۱۱).

ای خدا پیش خودت (بهشت مراتبی دارد یک بهشتی است که بهشت قرب و پیش خداست یعنی از همه نزدیکتر است.) در آن بهشت قرب برای من خانه ای بنا کن و مرا از ظلم و عمل ظالمانه و از دست ظالم نجات بده. خدا دعایش را مستجاب کرد جای خودش را در بهشت دید زیر شکنجه ها میخ به بدنش می کوبیدند می خندید. آدمی که دیگر از بدن جدا بشود یعنی فارق بشود مثل اصحاب امام حسین (سلام الله علیهم اجمعین) می شود در شرح حال عابس بن ابی شبیب شاکری است که کلا خودش را برداشت زره اش را در آورد گفت: می خواهم این تیرها به بدنم بخورد در راه خدا شهید بشوم. حضرت آسیه از این شکنجه ها لذت می برد که زودتر پرواز بکند و روحش برود. فرعون مادر زنش را حاضر کرد گفت: ببین دخترت خدایی مرا انکار کرده دیوانه هم شده، ما شکنجه اش می دهیم تبسم می کند. نمی دانست که این چه می بیند و روحش دارد به کجا پرواز می کند. حضرت آسیه در بدترین شرایط دین و ایمانش را حفظ کرد به پیامبر زمان ایمان آورد و با ایمان کامل از دنیا رفت.

۲-حضرت مریم علیهاالسلام

دومین بانویی که به کمال رسیده جناب مریم بنت عمران و مادر حضرت عیسی روح الله علی نبینا و آله و علیه السلام است، که داستانش در قرآن آمده است. در قرآن نام مردها فراوان آمده، نام انبیاء یا مؤمنین، حتی نام یکی از اصحاب پیامبر به نام زید بن حارثه در قرآن آمده است

ص: ۵۷۲۳

«فَلَمَّا قَضی زَیدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناکَها» (الأحزاب : ۳۷).

که پسر خوانده پیامبر بود. از نام مردها چه خوب ها و چه بدها مثل ابولهب آمده اما از نام خانم ها از اول تا آخر قرآن فقط اسم یک خانم در قرآن آمده و آن هم نام حضرت مریم است، نام بقیه خانم ها مثل همین حضرت آسیه با عنوان همسر فرعون آمده، نام حضرت زهراء با عنوان فراوان آمده

«إِنَّا أَعْطَیناکَ الْکَوْثَرَ»(الکوثر : ۱).

ولی نام زهراء در قرآن نیست. تنها خانمی که نامش صریحا در قرآن آمده بلکه یک سوره هم در قرآن به نام این خانم هست حضرت مریم علیهاالسلام است، که خدای متعال می فرماید:

«وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یا مَرْیمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمینَ»(آل عمران : ۴۲).

و زمانی که ملائکه گفتند: یا مریم خدا تو را انتخاب کرده، خدا تو را پاک کرده، خدا تو را بر زن های عالم برگزیده و انتخاب کرده و برتری داده است. مادر بزرگوار حضرت مریم نذر کرد که خدا فرزندی به من مرحمت کن او را خادم خانه خدا می کنم خادم مسجد می کنم. فکر می کرد فرزندش پسر است ولی وقتی متولد شد دید دختر است گفت: حالا دختر باشد جاروکش مسجد می شود. به مسجد آوردش، چون نذر کرده بود وقف خانه خدا کرد. حضرت مریم در مسجد عبادت می کرد مسجد را تمیز می کرد غذا و مائده آسمانی برای او نازل می شد. تنها بانویی که در عالم بدون شوهر و ازدواج، خدا در دامنش پیامبری هم چون حضرت عیسی پیامبر اولواالعزم را به وجود آورد این بانو بود. خدا قدرتش را در همه جا نشان می دهد حضرت آدم و حوا را بدون پدر و مادر و حضرت عیسی را بدون پدر درست کرد. برای خدا کاری ندارد هر چه اراده کند می شود. حضرت مریم حامله شد و عیسی روح الله به وجود آمد آمدند دورش را گرفتند خیلی به او اهانت کردند گفتند: پدرت آدم بدی نبود مادرت آدم بدی نبود تو که ازدواج نکردی این فرزند از کجاست. حضرت مریم گفت: از این نوزاد و طفل بپرسید. طفل تازه متولده شده به زبان آمد و گفت: من پیامبر هستم خدا به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است، مادر من هم پاک است. آبروی مادرش را حفظ کرد. حضرت مریم هم از آن بانوانی هست که در اعلاء درجه بهشت همسر پیامبر ما خواهد شد

۳–حضرت زهراء علیهاالسلام

سومین بانویی که سیده و سرور همه زنان عالم هست حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء علیها السلام است، که با احدی در عالم قابل قیاس نیست. واقعا شان و منقبت حضرت زهراء علیهاالسلام از قلم و بیان بیرون است. ما روایاتی داریم که

وَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَهَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا (مجلسی/ بحارالأنوار/ ج۴۳/ ص:۱۹).

فاطمه را فاطمه نام نهادند چون مردم از شناخت ذات و حقیقت حضرت زهراء بریده شدند جدا شدند. آیا کسی در عالم هست که به همه انبیاء و امامان، به همه فرشته ها فرمانده و حکمران باشد؟ به آن ها فرمان بدهد و اطاعتش بر جمیع ما خلق الله واجب باشد؟ فقط یک بانو داریم یک خانم است آن هم حضرت زهراء علیهاالسلام است. امام باقرعلیه السلام فرمودند: فرمان و اطاعت حضرت زهراء بر همه انبیاء و ملائکه، بر همه جن و انس و حتی بر ما امامان واجب است.(۱)

امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: ما حجت بر مردم هستیم ولی مادرمان فاطمه حجت بر ما هست.(۲)

حضرت زهراء تنها بانویی است که سرور و سیده زنان عالم و مردان عالم است باید زیر لوای او باشیم

۴–حضرت خدیجه سلام الله علیها :

چهارمین بانویی که به کمال رسید مادر بزرگوار حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام حضرت خدیجه کبری علیهاالسلام است که امشب شب وفات این بانوی بزرگوار ومادر مومنین است. می دانید حضرت خدیجه مادر همه ما هست طبق آیه قرآن همسران پیامبر ام المومنین هستند. البته در روایات ما هست همسرانی که وفادار بودند ولی همسرانی که با جان پیامبر، با جانشین پیامبر (امیرالمومنین علیه السلام) بی وفایی کردند و جنگیدند آن ها از شرافت همسر بودن کنار گذاشته شدند. اما همسرانی که باوفا بودند مثل حضرت خدیجه علیهاالسلام ازدواج با آن ها بعد از پیامبر بر این امت حرام است و به افتخار ام المومنین بودن نائل شدند و در حکم مادر امت هستند مادر مومنین هستند که حضرت خدیجه کبری علیهاالسلام یکی از آن هاست. وقتی پیامبر به رسالت مبعوث شدند اول بانویی که ایمان آوردند حضرت خدیجه علیهاالسلام بودند. پیامبراکرم که وارد خانه شدند حضرت خدیجه علیهاالسلام فرمودند: یک نوری در شما می بینم (چون روایت داریم خانه به قدوم حضرت منور شد) فرمود: نور رسالت است نور نبوت است من به پیامبری مبعوث شدم به من ایمان بیاور. حضرت خدیجه عرض کرد: من خیلی جلوتر به شما ایمان آوردم از آن اول که شما را انتخاب کردم و خاطر خواه شما شدم می دانستم که شما روزی پیامبر خواهید شد من جلوترها در دلم ایمان آوردم حالا هم در ظاهر ایمان می آورم :

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ»(شیخ صدوق/ من لایحضره الفقیه/ ج۱/ ص:۲۸۱).

این بانوی بزرگواری اول ثروتمند در منطقه حجاز بود در آن زمان ۸۰ هزار شتر یعنی ۸۰ هزار تا ماشین داشتند که بار و مسافر جا به جا می کردند. طلا و ملک و امکانات داشت و دیگران از سرمایه او استفاده می کردند می رفتند تجارت می کردند ولی همه این مال و ثروت را در راه خدا و پیامبر مصرف کرد. ما همه مدیون زحمات این بانو هستیم.

همسران بهشتی پیامبر صلی الله ...

روایت داریم دو نفر از امت های گذشته در اعلاء درجه بهشت همسر پیامبر ما می شوند یکی حضرت آسیه ودیگری حضرت مریم هست (گاهی بهشت و جهنم در دنیا کنار هم جمع می شوند یک مورد هم اینجاست شوهر در قعر جهنم و خانم در اعلاء درجه بهشت) که همسر پیامبر ما می شوند. همسر پیامبر ما بودن خیلی مقام می خواهد. پیامبر ما در موقع وفات حضرت خدیجه علیهاالسلام به ایشان فرمودند: پهلوی حضرت آسیه و حضرت مریم می روید سلام مرا به آن ها برسان. پس واقعا این برای ما درس است اگر کسی واقعا پیوندش با خدا باشد خدا حفظش می کند. کسی که توکلش به خدا باشد از خدا کمک بخواهد حتی غذای فرعون، نفس فرعون به او اثر نمی کند.

پیامبر صلی الله ... و ازدواجش با حضرت خدیجه علیها السلام

پیامبر به قدری به این بانو عشق می ورزید که فرمودند: «فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيُبَاهِي بِكِ كِرَامَ مَلَائِكَتِهِ كُلَّ يوْمٍ مِرَاراً»(مجلسی/ بحارالأنوار/ ج۱۶/ ص:۱).

ص: ۵۷۲۶

ای خدیجه تو این قدر پیش خدا عزیز هستی که خدا هر روز چند بار به ملائکه مباهات می کند خدا مباهات می کند که همچین بنده و کنیزی مثل خدیجه در روی زمین دارد. واقعا هم خیلی فداکاری و ایثار کرد تمام ثروتش را در اختیار پیامبر گذاشت از مال گذشت از جان گذشت از آبرو گذشت. می دانید چه قدر مردم مکه ملامتش کردند سرزنشش کردند سرکوبش کردند. حضرت خدیجه علیها السلام خیلی بلاء دید زن های مکه با او قهر کردند شاید نزدیکانش هم با او قهر کردند گفتند: این همه خواستگارهای درجه یک داری همه ثروتمندها و سرشناس ها خواستگار تو هستند تو آمدی با یک یتیمی که مال ندارد ثروت ندارند خانه ندارد ازدواج کردی. پیامبر ما در ۲۵ سالگی با حضرت خدیجه ازدواج کرد پیامبر در آن زمان یک اتاق اجاره ای هم نداشت. معمولا داماد یک خانه ای دارد یا خانه ای اجاره می کند که عروس را ببرد ولی هم پیامبر و هم امیرالمومنین موقع ازدواج خانه نداشتند. این هایی که می گویند باید حتما سن به سی، چهل سال برسد و خانه و حقوق کذا و همه چیز باشد بعد ازدواج کنیم دیگر بگذارند برای آخرت، یک مرتبه با حورالعین ازدواج کنند. اولا دنیا سختی دارد آدم باید یک مقدار قانع و راضی باشد و بعد هم خدا زود به زود می رساند خدا در قرآن می گوید: ازدواج بکنید. می دانست که ما فوری می گوییم پولش چه می شود؟ حقوقش چه می شود؟ خانه اش چه می شود؟ خداوند متعال می فرماید :

«إِنْ یکَونُوا فُقَراءَ یغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلیمٌ»(النور : ۳۲).

اگر بی پولی باعث شده که در وقتش دست به این کار نمی زنید خدا شما را بی نیاز می کند. اگر دختر یا پسر فقیر هستند یا خانواده هایشان فقیرند، خدا بی نیازشان می کند.

آقای قرائتی می گفت: از همه دنیا بروید سراغ بگیرید بالای ۹۰ درصد تمام این هایی که در دنیا هستند اعم از کافر، بت پرست، یهودی، نصاری، مسلمان بپرسید آقا قبل از ازدواج وضعیت بهتر بود یا بعد از ازدواج؟ بالای ۹۰ درصد می گویند بعد از ازدواج رزقمان و روزیمان بهتر شده است. آن خدایی که روزی این دختر را در خانه بابایش می داد حالا در خانه شوهر می فرستد. حالا یک وقت شوهر معتاد است بی عرضه است نمی رود کار بکند آن یک حرف دیگر است آن استثنا ء است همان ۵ درصد، ۱۰ درصد استثناء شده است. در آن جا مقصر خود آن شوهر تنبل، بیکار معتاد است والا خدا وعده روزی را داده است. ما چه قدر روایت داریم که سفارش می کنند بروید زندگی مشترک و نکاح و ازدواج را برای بچه هایتان و خودتان انجام بدهید چون ازدواج روزی را زیاد می کند:

«إتّخذوا الأهل فإنّه أرزق لکم» (بهاء الدین خرمشاهی-مسعودانصاری/ پیام پیامبر /متن عربی/ ص:۶۹۸).

ازدواج این طور نیست که روزی را کم بکند روزی را بیشتر می کند خدا برکت می دهد. البته یک مشکلمان همین است جوانی که تازه ازدواج کرده روز اول می خواهد خانه ۳۰۰ متری و حقوق یک میلیونی و نمی دانم تلفن و ماشین داشته باشد خوب بله این نمی شود پدر شما بعد از ۵۰ سال به اینجا رسیده شما می خواهید روز اول پایت را روی پله آخر بگذاری. این توقعات بالا رفته تشریفات و تجملات و چشم هم چشمی زیاد شده است. والا کسی که قانع و راضی باشد حتما خدا رزقش را به اندازه نیاز در وقتش می رساند. این برای ما عبرت است که هم امیرالمومنین و هم پیامبرخدا در شب عروسی یک اتاق اجاره ای هم نداشتند. آیا این ها عزیز خدا نبودند؟ عالم برای این ها خلق نشده بود؟ همه عالم به یک موی این ها نمی ارزد عالم فانی قابل قیاس با یک موی این ها نیست دنیا ارزشی ندارد پوچ است خیال است. باید بگذارید و بروید چرا این قدر غصه دنیا را می خورید. پیامبر در خردسالی پدر و مادرشان را از دست دادند و در خانه پدربزرگشان بودند بعد هم در خانه عمویشان حضرت ابوطالب زندگی کردند وجایی نداشتند در مقابل هم حضرت خدیجه که اول ثروتمند منطقه بود. خیلی خانم را سرزنش کردند ولی تحمل کرد محبت همه مشکلات را حل می کند پیامبر را دوست داشت فهمیده بود که این آقا کیست جا نزد. این عروس با تقوا و با ایمان و با ادب مادر ماست، امامان ما افتخار می کنند، به ما گفتند هنگام سلام به محضر امام زمان علیه السلام بگویید:

السَّلَامُ عَلَیکَ یا ابْنَ خَدِیجَهَ الْکَبْرَی وَ فَاطِمَهَ الزَّهْرَاءِ»(شیخ طوسی/ تهذیب الأحکام/ ج۶/ ص : ۵۴).

سلام بر شما ای امام زمان که فرزند خدیجه بزرگ هستی. امامان به این مادر و به این جده افتخار می کنند ما هم افتخار می کنیم مادر مومنین است.

این خانم خدمت پیامبر زانو زد و عرض کرد: یک وقت غصه نخورید که جا ندارید پول ندارید خانه ندارید، مال من مال شماست خانه من خانه شماست من هم کنیز شما هستم. همان روز اول همه را به صاحبش، به خدا واگذار می کند. گفت: در واقع مال من مال شماست خانه من هم خانه شماست من هم کنیز شما هستم نوکر شما هستم خیلی گردن ما حق دارد. جدا به این بانو باید به چشم مادری نگاه کرد در حق پیامبر ما هم مادری کرد. پیامبر آن قدر این خانم را دوست داشت که بارها می نشست و برای دوری و فراق حضرت خدیجه گریه می کرد این خیلی مهم است

فضائل حضرت خدیجه علیها السلام

شب اول عروسی همه مال و جان و هستی اش را فدای شوهرش کرد پیامبرخدا هم بعد از وفات این بانو بارها می نشستند گریه می کردند خیلی مهم است شما تصور بکنید مثلا حالا یک آدمی هست که ناشناس است گمنام است اما فرض بفرماید یک مرجع تقلید، یک پرفسور، یک رهبر، یک شخصیت جهانی بنشیند های های گریه کند بگویند آقا چرا گریه می کنید؟ بگوید خانم من ۵ سال قبل از دنیا رفته است. اول شخصیت عالم بنشیند برای یک خانم گریه کند بعضی از همسران پیامبر اعتراض هم می کردند گفتند: ما هستیم چرا برای خانمی که مسن بوده و حالا از دنیا هم رفته شما گریه می کنید؟ پیامبر فرمودند:

خَدِيجَهُ وَ أَينَ مِثْلُ خَدِيجَهَ صَدَّقَتْنِى حِينَ كَذَّبَنِى النَّاسُ»(مجلسی/ بحارالأنوار/ ج۴۳/ ص:۹۲).

شما می دانید چه همسری را از دست دادم؟ خدیجه چه شخصیتی بوده؟ دیگر چه کسی برای من مثل خدیجه می شود؟ وقتی که مردم مکه از من جدا شدند او مرا رها نکرد، همه قهر کردند او با من پیوند زد، شما فرزند برای من نیاوردید او برای من فرزند آورد.

شب معراج وقتی پیامبر از معراج برگشتند و خواستند از جبرئیل وداع بکنند به منزل برگردند به جبرئیل فرمودند دیگر کاری ندارید؟ جبرئیل گفت: یا رسول الله، خدا می فرماید سلام مرا به حضرت خدیجه برسان. سلام من جبرئیل را هم به همسرت حضرت خدیجه برسان. وقتی پیامبر وارد منزل شدند به خدیجه فرمودند: خدا برای تو سلام رساند. جبرئیل هم برای تو سلام رساند. خیلی مهم است خدا به یکی سلام برساند حضرت خدیجه عرضه داشت:

«رَبِّی هُوَ السَّلَامُ وَ مِنْهُ السَّلَامُ وَ إِلَیهِ یعُودُ السَّلَامُ»(شیخ کلینی/ الکافی/ ج ۱/ ص : ۲۷۹).

سلام خود خداست از او سلام می آید و به او برمی گردد و بر پیک و وحی خدا جبرئیل سلام و درود من باد. این بانویی که یک عمر وفاداری کرد ایثار کرد گذشت کرد داغ چندین فرزند دید معروف این است ۲ تا پسر و ۴ دختر برای پیامبر آورد اما همه این عزیزان الا یک دختر در زمان خود حضرت خدیجه از دنیا رفتند. پیامبر ما و حضرت خدیجه خیلی داغ دیدند بعضی هایشان در شیرخوارگی از دنیا رفتند. دنیا ارزش ندارد پیامبر و اهل بیت پیامبر چه قدر داغ دیدند اگر این جا جای ماندن و جای خوشی بود خدا این خوشی های دنیا را به آن ها می داد. سالی که حضرت خدیجه از دنیا رفت سال حزن و اندوه نامگذاری شد دیگر پیامبر نتوانست در مکه بماند به طرف مدینه آمد حامی و فداکاری مثل حضرت خدیجه را از دست داد

وصایای حضرت خدیجه(سلام الله علیها)

حضرت خدیجه در بستر بیماری قرار گرفته بود حالات آخر احتضار، در بستر افتاده بودند پیامبر عظیم الشان هم کنار بستر حضرت خدیجه۳قرار گرفتند وصیت های این همسر با وفاء را بشنوند. خانم شروع کردند به وصیت کردن،

یکی از وصیت هایش این بود عرض کرد: یا رسول الله حلالم کن مرا عفو کن من در حق شما کوتاهی کردم. خانمی که مال و جان و آبرو و حیثیت و همه هستیش را داده ولی باز هم عذر خواهی می کند، حق پیامبر خیلی بزرگ است. پیامبر فرمودند: خدیجه جان شما همه هستی ات را در راه من دادی من از تو گذشتم از شما راضی هستم.

وصیت دوم من این است که یا رسول الله بعد از من یک یادگار، یک دختر ۵ ساله به نام فاطمه از من می ماند. مادر به دختر خردسال علاقه فوق العاده ای دارد دختر هم وابستگی فوق العاده ای به مادر دارد آن هم تک فرزند، چون پیامبر در یک خانه ای بودند که سه نفری زندگی می کردند بقیه بچه ها همه از دنیا رفته بودند. یک تک فرزند داشتند آن وقت حضرت خدیجه عرض کرد: یا رسول الله بعد از من شما و فاطمه ۵ ساله می مانی جای خالی مادرش را می بیند غصه دار می شود غربت به او اثر نکند شما جای خالی مرا پر کن به او بیشتر نوازش بکن محبت بکن. حتی یک روایت عجیبی هم داریم که شب عروسی حضرت زهراء علیهاالسلام پیامبرخدا به همه خانم ها گفتند: به خانه هایتان بروید همه رفتند ولی دیدند اسماء نرفته است. فرمودند: مگر من نگفتم همه بروید کسی این جا نماند؟ اسماء عرض کرد: یا رسول الله یکی از جاهایی که دختر احتیاج به مادر دارد شب عروسی است همسرتان حضرت خدیجه به من وصیت کرد که من شب عروسی دخترم نیستم شما جای من در حق دخترم مادری بکن کارهایی که فاطمه زهراء دارد انجام بده. پیامبر خیلی منقلب شدند گریه کردند به یاد همسری که برای عروسی حضرت زهراء هم فکر می کرد غصه می خورد. پیامبر به یاد همسرشان گریه کردند که این بانو حتی یاد این دختر بوده که یک روزی عروس می شود کسی باشد که جای مادر را پر بکند.

ص: ۵۷۳۱

خانم در وصیت سوم گفتند: یا رسول الله من خجالت می کشم به شما بگویم به دخترم فاطمه می گویم به شما بگوید. پیامبر از اتاق بیرون رفتند فاطمه ۵ ساله کنار مادر نشست، خانم عرض کرد: فاطمه جان، من از قبر می ترسم. امام سجاد علیه السلام در دعای ابوحمزه می گوید:

«أَبْكِی لِظُلْمَهِ قَبْرِی أَبْكِی لِضِیقِ لَحْدِی»(شیخ عباس قمی/ مفاتیح الجنان/۱/ ص : ۱۸۶).

من برای تنگی قبرم برای تاریکی قبرم گریه می کنم. به خدا راست است یک روزی ما را تک و تنها در چاله قبر رها می کنند و می رونـد. حضـرت خـدیجه عرض کرد دخترم من از قبر می ترسم دوست دارم پدرت آن عبایی که موقع وحی به دوش می انـدازد آن را کفن من قرار بدهـد که من در قبر در امان باشم به من صـدمه ای نرسـد ولی خجالت می کشم به پـدرت بگویم. کسـی که همه اموالش را داده از تقاضـای یـک عبا خجالت می کشـد. جان همه عالم به قربان همچین بانوی باحیاء و باادب و بـاعفتی، پیـامبر وارد حجره شدنـد فـاطمه زهرا عرض کرد بابـا جان مادرم دوست دارد این عبای خودت را کفن او قرار بـدهی ولی خجالت کشـیدند این وصـیت را به شـما کننـد. پیامبر فرمودند: باشد حتما این کار را خواهم کرد. حضـرت خدیجه از دنیا رفتند پیامبر بدن این همسـر را غسل دادند وقتی خواستند با عبای خودشان کفن کنند جبرئیل نازل شد عرض کرد: یا رسول الله خـدای متعال سـلام می رسانـد می فرماید کفن خدیجه با ما هست. کسـی که همه هستیش را در راه خدا داده است برای هیچ کسـی من ندیدم از بهشت کفن بیاید جبرئیل از طرف خدای متعال فقط برای این بانو کفن بهشتی آورده است. پیامبرخدا او را هم بـا عبـای خودشان و هم با کفن بهشتی کفن کردنـد نماز خواندنـد در قبر وارد شدنـد و بـدن این بانوی عزیز را در قبر دفن کردند

ذکر مصیبت

یـا رسول الله وقتی همسـرتان از دنیا رفت شـما عبا آوردیـد عبایی که موقع وحی به دوش می انداختیـد. همسـرتان از دنیا رفت جبرئیل آمد از بهشت کفن آورد مگر اباعبدالله فرزند عزیز شما نبود مگر شما نفرمودید:

«حُسَـيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْناً حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ»(مجلسی/ بحارالأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار/ ج ۴۳/ ص : ۲۶۱).

مگر حسـین دردانه خـدا نیست عزیز خـدا نیست حتما از حضـرت خـدیجه خیلی پیش خـدا عزیزتر است اما چرا اباعبدالله نباید یک کفن داشـته باشد. امام سـجاد خواست بدن پدر را بردارد هر طرف را برمی داشت قسـمت دیگر روی زمین می ماند صدا زدند بروید یک حصیر بوریا بیاورید.

مگر حسین تشنه لب عزیز مصطفی نبود کفن برای او مگر به غیر بوریا نبود

«لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»(هود : ۱۸).

منابع:

(۱) بحرانی اصفهانی، عوالم، ج ۱۱، ص ۱۹۰، دلائل الامانه، ص ۱۷۲.

(۲) همان، ص ۷.

دهم ماه مبارک رمضان روز وفات حضرت خدیجه (سلام الله علیها)

وفات حضرت خدیجه (سلام الله علیها)

بسم الله الرحمن الرحیم

چنانچه عرض شد اهل سـنت یک مرد و یک زن عرشی را به فرش کشاندند و یک زن و مرد فرشی را به عرش بردند حضرت ابوطـالب (علیـه السـلام) و حضـرت خـدیجه (سـلام الله علیهـا) را بغضـاً لعلی و لفـاطمه از عرش بـه فرش کشاندنـد و عـایشه و ابوسـفیان را حباً لابی بکر و لبنی امیه از فرش به عرش بردند. از ابوطالب (علیه السلام) به عنوان کافر و مشرک یاد می کنند در حالی که:

۱- اگر مشرک بود چرا هزار شبانه روز در شعب ابی طالب با پیامبر تبعید شده بود؟ با چه جرمی غیر از اسلام و ایمان حکم تبعید بر ایشان صادر کردند؟

۲- ابوطالب (علیه السلام) که حتی سابقه یک جنگ و مشاجره و تهدید و توهین را در سابقه خود نسبت به اسلام و پیامبر و مسلمانان ندارد.

۳- ابوطالب (علیه السلام) که هیچ مورخی جابجایی بت ها و عبادت و خم و راست شدن مقابل بت ها و یا تعریف و تمجید بت ها از او نقل نکرده و ندیده است.

ابوسفیان را بزرگ می شمارند در حالی که:

۱- جنگی نبود بر علیه مسلمین مگر اینکه او یا فرماندهی کرده یا حمایت مالی کرده، یا حضور فعال داشته است. تقریبا تمام مسلمانان صدر اسلام به دست او شکنجه شدند.

۲- آخرین شخصی که به ظاهر مسلمان شده، البته نه با خواسته خود بلکه با تهدید عباس عموی پیامبر و ترس اخراج از مکه و ...

۳- بعد از به قدرت رسید بنی امیه سر قبر حمزه آمد و با لگد به قبر حمزه زد و فریاد کشید: یا ابا عماره ان الامر الذی اجتدلنا علیه بالسیوف، الیوم بید غلماننا (آن چیزی که بر سر آن با هم جنگیدیم امروز بدست جوانان ما افتاد).

۴- در آخرین سال های عمر کثیف خود کور شده بود و در جلسه ای کفر خود را بیشتر بر ملا کرد. در یک جلسه سرّی بنی امیه سئوال کرد آیا غریبه در میان ما هست؟ گفتند نه. بار دوم سئوال خود را تکرار کرد وقتی مطمئن شده خطاب به حاضرین کرد گفت با این حکومت مانند توپ بازی کنید تلقفوها تلقف الکره و لا ـ هناک جنه و لا ـ نار (نه بهشتی درکار هست نه جهنمی). این درحالی بود که تمام حضار مجلس به اصطلاح از مسلمانان مثلاً با سابقه بودند و اعتراضی به او نکردند.

ص: ۵۷۳۴

عـایشه نیز از کسـانی است که به تعبیر غزالی در احیـاءالعلوم رسول اکرم را خیلی اذیت کرد و گـاهی سـخنان کفرآمیز بر زبان جاری می ساخت. غزالی نقل میکنـد که عایشه بر سـر موضوعی صـدایش را بلنـد کرد و فریاد می زد پیامبر هر چه او را امر به سکـوت می کرد بیشـتر فریـاد میزد در همین هنگـام ابوبکر اجـازه گرفت و وارد شـد پیـامبر فرمود بـبین دخـترت چه می گـوید رسول اکرم فرمود تو می گویی یـا من بگویم؟ بـا کمـال بی ادبی خطـاب کرد: انت الـذی تزعم انـک رسول الله (تو که خیـال میکنی پیامبری بگو)

اما خـدیجه (سـلام الله علیها): خدیجه (سـلام الله علیها) همانطور که مورخین نقل می کنند عاقله قریش بوده هی من اعقل نساء القریش. به طوری که طرف مشورت تمـام قریش در مشـکلات بوده است. هی من اجمـل نساء القریش و کانت تسـمی بملیکه العرب در بزرگواری او همین بس که او را ملیکه عرب گویند.

از نظر ثروت ثروتمندترین خاندان قریش بوده است خانه ها و باغ ها و نخلسـتان ها و مال التجاره و پول های نقد او زبانزد همه بوده است.

سئوال:

۱- چرا خـدیجه (سـلام الله علیهـا) که سال ها با رسول اکرم (ص) بوده است را فراموش کردنـد و لقب ام المؤمنینی او را برای دیگری مصادره کردند؟

۲- چرا از او حتی یـک حـدیث یـا یک فضـیلت بیان نمی کننـد در حالی که سابقه او در همراهی پیامبر بیشتر بوده است اما از دیگری با سابقه کم هزاران حدیث وضع کرده و نقل کردند؟

۳- ثروت خدیجه (سلام الله علیها) کجا رفت در چه مسیری خرج شد؟

ص: ۵۷۳۵

۴- مسـلمانان در شعب ابی طالب هزار شبانه روز میهمان ثروت چه کسی غیر از خدیجه (سلام الله علیها) بودند؟ آنان که اکثراً از مردم فقیر و محروم بودند.

۵- با اینکه او اولین مسلمان از بانوان اسلام است چرا از سابقه اسلام خدیجه(سلام الله علیها) سخنی به میان نمی آورند؟

۶- آیا شـنیده شـد رسول اکرم از خـدیجه (سـلام الله علیها) ناراحت شود یا ناراحتی را نقل کنـد؟ با اینکه از بقیه زنان ناراحت می شد و آیات متعددی نازل می شد که چرا پیامبر را اذیت می کنید؟

تمام اینها یک پاسخ دارد آنهم: (بغضاً لفاطمه) تمام فضائل او را در دل تاریخ دفن کردند و از آن گذشتند.

هر وقت جبرئیل نازل می شد و خدیجه (سـلام الله علیها) در آن مکان بود قبل از نزول وحی از طرف خداوند متعال عرض می کرد یا رسول الله خداونـد فرمود سـلام مرا به خدیجه برسان. آخرین ساعات او در حالی سپری می شد که ملیکه العرب حجاز با آن همه ثروت اکنون در یک اتاق محقر آنهم روی حصـیر خوابیده و از درد و مشـقت و رنج های شـعب ابی طالب مریضـه شده است رسول اکرم فاطمه را به خانه ابوطالب (علیه السـلام) آورد و برگشت کنار بستر مریضه خود نشـست. خدیجه (سـلام الله علیها) چشـمان خود را باز کرد به جای گله از وضعیت و مریضی و مشکلات عرض کرد یا رسول الله من نمی دانم الان که دارم می روم خـدا از من راضـی است یا نه؟ بلافاصـله جبرئیل نازل شد یا رسول الله خدا می فرماید سـلام مرا به خدیجه برسان بگو من از تو کمال رضایت را دارم. خـدیجه (سـلام الله علیها) از دنیا رفت بعـد از دو یا سه روز رسول اکرم به منزل ابوطالب (علیه السـلام) رفت و فـاطمه خـود را بغـل گرفت و بـا نوازش آورد وقـتی به منزل آورد مـادر را صـدا می زد و گریه می کرد فاطمه اینجا جای خالی مادر را دید و گریه می کرد اما زینب کنار بدن مادر گریه می کرد و وا اماه می گفت.

ص: ۵۷۳۶

حضرت عباس (علیه السلام) (۱۴)

۴ ویژگی حضرت عباس (سلام الله علیه)

چهار ویژگی حضرت عباس (سلام الله علیه)

عباس بن علی(ع) دارای ویژگی های معنوی خاصی مانند مقام تسلیم، تصدیق، وفا و نُصح در حد اعلی بود که در زیارت نامه آن حضرت ذکر شده و وجود چنین خصایصی باعث ممتاز گشتن وی از سایر شهداء شده است.

یکی از راه های پی بردن به مقام و عظمت قمر منیر بنی هاشم (ع) مراجعه به زیارت نامه آن حضرت است که از امام صادق (ع) نقل شده: «أَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِیمِ وَ التَّصْدِیقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِیحَهِ لِخَلَفِ النَّبِیِّ الْمُرْسَل؛ شهادت می دهم برای حضرتت به تسلیم و تصدیق و وفا، و خیرخواهی، برای یادگار پیامبر مرسل»، در این بیان شریف به چهار مقام ویژه عباس بن علی (ع) اشاره می شود:

الف: مقام تسلیم

«در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم　　　لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی»

با توجه به فرمایش امیرالمومنین(ع):

«الدُّنیَا دارٌ بالبلاءِ مَحفوفَهٌ؛ دنیا سرایی است که به بلا پیچیده شده است»، در مواجه با مشکلات، بلاها و مصیبت ها چندین عکس العمل معنوی مانند توکل، صبر، رضا و تسلیم قابل تصور است و در این میان، مقام تسلیم برترین آن هاست.

زیرا توکل عبارت است از آن که قدرت انسان مستغرق و فانی در قدرت حق تعالی شود، همان طوری که مقام رضا یعنی اراده انسان مستغرق و فانی در اراده خدا شود، و مراد از مقام تسلیم نیز آن است که علم انسان مستغرق و فانی در علم حضرت حق شود.

به عبارتی دیگر: در مقام توکل شخص برای خود اراده و قدرتی می بیند، لکن اراده و قدرتش را تفویض به وکیل می کند.

ص: ۵۷۳۷

امـا در مقـام رضا، شـخص راضـی، برای خود اراده و قـدرتی نمی بینـد، آن چه از حق تعالی صادر می شود موجب خشـنودی اوست، در مقابل تلخی ها و سـختی ها که لازمه زنـدگی دنیاست هرگز احساس نارضایتی نـدارد، بلکه با خشـنودی و رضایت کامل تحمل می کند، و زبان حال و قالش این است:

«عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد ای عجب من عاشق این هر دو ضد».

تفاوت مقام صبر با مقام رضا این است که انسان در مقام صبر تلخی می بینـد ولی برای رسـیدن به ثواب تحمل می کند از باب «إِنَّما یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِساب (زمر/۱۰) البته صابران به حد کامل و بدون حساب پاداش داده خواهند شد».

اما انسان در مقام رضا اصلا تلخی نمی بیند، بلکه بلا و مصیبت را لطف الهی تلقی می کند و آن را نشانه اعتنا و توجه محبوب به خود می داند.

مقام تسلیم از مقام رضا هم بالاتر است، چون در مقام رضا هر چه حق تعالی مقرر فرموده موافق طبع شخص است. اما در مقام تسـلیم انسان برای خود طبعی نمی بینـد تا موافق یا مخالف باشـد، در مقام تسـلیم خودی نمی بیند تا بگوید من پسـندم آنچه را جانان پسندد، بلکه خود و هرچه دارد را تسلیم حق تعالی می کند، و حضرت ابالفضل (ع) دارای مقام تسلیم بود.

ب: مقام تصدیق

قـدم بعـد از تسـلیم تصـدیق است. انسانی که تسـلیم محض شـد مَحرم می شود و به مرحله ای می رسد که به صدق و حقانیت صاحب ولایت پی می برد. در جریان عاشورا، برخی از افراد در رابطه با قیام سـید الشهداء (ع) اظهار نظر می کردند و ایراداتی داشـتند، ولی در هیـچ منبعی ذکر نشـده که قمر بنی هاشم (ع) در مقابل امام، اظهار نظری کرده باشـد. این همان مقام تصـدیق است که هر چه امام بفرماید را صدق بداند.

ج: مقام وفا

عباس بن علی (ع) مصداق أتم و أکمل وفای به عهد و باقی ماندن بر بیعت بود که خداوند مومنان را این چنین توصیف می کند: «الَّذینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لا یَنْقُضُونَ الْمیثاق (رعد/۲۰) آن ها که به عهد الهی وفا می کنند، و پیمان را نمی شکنند».

وفاداری حضرت ابالفضل (ع) نسبت به صاحب ولایت جلوه های گوناگونی دارد، مثلا: زمانی که دو مرتبه برای او امان نامه می آوردند، هر دو را با قاطعیت رد می کند و یا در شب عاشورا زمانی که امام بیعتش را از اصحاب بر می دارد، نخستین کسی است که اظهار وفاداری می کند و عرضه می دارد: «لِمَ نَفْعَلُ ذَلِکَ لِنَبْقَى بَعْدَکَ لَا أَرَانَا اللَّهُ ذَلِکَ أَبَدا؛ دست از یاری تو برداریم که بعد از تو زنده باشیم؟ خدا هرگز نخواهد که بعد از تو زنده باشیم»؛ یا زمانی که به شریعه فرات می رسد در حالی که در اوج تشنگی است، اما به احترام لبان خشکیده امام زمانش، قطره ای آب نمی نوشد و مشک را پر از آب می کند و به سمت خیمه حرکت می کند.

د: مقام نُصح

نُصح به معنای خلوص است. قمر بنی هاشم (ع) نهایت خلوص را در انجام فرمان امامش به کار گرفت و در همه مراحل به عنوان یک سرباز ولایت انجام وظیفه کرد. حتی در آخرین لحظات، وقتی برای تهیه آب می رود در مسیری گام بر دارد که هزاران تیر انداز و مبارز در کمین نشسته اند و با آن که صدها توجیه برای نرفتن و آب نیاوردن می توانست بیاورد، ولی تمام همتش انجام وظیفه و بر آورده کردن خواسته امامش بود.

ص: ۵۷۳۹

بنابراین مقام تسلیم، تصدیق، وفا و نُصح در وجود حضرت عباس بن علی (ع) بود که وی را از سایر شهداء ممتاز می کند و به مقامی می رساند که به فرموده امام سجاد (ع): «اِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مَنْزِلَهً یَغْبِطُهُ بِهَا جَمِیعُ الشُّهَدَاءِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ برای عبّاس (ع)، نزد خداوند ــ تبارک و تعالی ــ، منزلتی است که همه شهدا در روز قیامت، به آن مقام غبطه می خورند».

منبع: خبرگزاری فارس

تاسوعا – عشق به ابالفضل(ع)، عامل تربیت روح

اشاره

نویسنده: حجت الاسلام والمسلمین ماندگاری

عشق به ابالفضل(ع)، عامل تربیت روح

امشب تاسوعاست، شب عزاست. در هر مجلس عزایی برای صاحب عزا دعا می کنند. امام زمان(عج) الان جلوی در ایستاده و به عزاداران عمویش عباس(ع) خوش آمد می گوید.

خدا را قسم می دهیم به عظمت امشب فرج صاحبمان را برساند. و با فرجش به مسلمین، شیعیان و بشریت و به همه ی منتظران حضرتش فرج عنایت بفرماید.

به آبروی اباالفضل عمر دشمنان را خاتمه بفرماید. حرم آقا امام حسین(ع) و اباالفضل(ع) از دست دشمنان نجات بفرماید.

تپش قلب محبان اهل بیت با اجازه ی خود آن بزرگواران است و گرنه در این مجالس بدون اجازه (صاحب مجلس)کسی نمی تواند وارد شود؛ پس هرگاه وارد این مجالس می شویم از این بزرگواران بخواهیم که دستمان را بگیرند و باعث تغییر در ما بشوند.

درحرم امام رضا(ع) که صحبت می کردیم چند تا جوان آمدند و گفتند آقا تو را به خدا دعا کنید که حضرت عباس(ع) دستمان را بگیرد و دیگر ول نکند. واقعا از حضرت عباس(ع) بخواهیم قسم به آن اشک های قشنگ سکینه، به آن اشک های قشنگ برادرت که اگر دست می داشتی قطعا اشک هایش را پاک می کردی، آقاجان آن قدر دوست داشتی که وقتی مادرت فاطمه کنار علقمه آمد بلند شوی و دست به سینه بایستی؛ باور کنید عباس(ع) خجالت کشیده که زهرا آمده است، چرا نمی توانم بلند شوم و برای مادرم دست به سینه بایستم؟ زهرا(س) آمده است. از عباس بخواهیم که دستمان را بگیرد تا در خواب غفلت نمانیم و از خواب غفلت بیدار شویم. ای جوان هایی که امشب مشتری عباس(ع) شده اید و عباس(ع) مشتری شما شده است. نگذارید که دیگران شما را بخرند. من بعضی وقت ها به امام زمان(عج) می گویم یاصاحب الزمان اگر این جوان ها را نخری دیگران می خرند. پس آقاجان ما را بخر با همه ی خرابیمان ما را بخر آقاجان یا کاشف الکرب عن وجه الحسین اکشف کروبنا بحق اخیک الحسین.

با آن مردانگی و صفا و قدرتی که خدا به عباس(ع) داده است.

واقعا امام سـجاد(ع) فرمودنـد که روز قیامت خدا مقامی به عمویم می دهد که تمام شـهداء به او غبطه می خورند. مقام عباس(ع) چیست؟ می بینید که زهرا(س) وارد شد اسباب شفاعت زهرا(س) دو دست عباس(ع). این مقام مقام خیلی والایی است. از او بخواهیم که فقط شب عاشورا دستمان را نگیرد و بکشاند این جا. خیلی جاها در زندگی اگر عباس(ع) دستمان را نگیرد گم می شویم. خیلی جاها در زندگی اگر احساس کنیم که عباس دارد بر ما نظارت می کند حیا می کنیم و بعضـی از کارهایی را که نباید انجام دهیم، انجام نمی دهیم. امشب همه جا به یاد عباس(ع)هسـتند. به یاد اهل بیت اند، ماشـین ها یاحسین(ع) زده اند، در خیابان ها تکیه و چادر زده اند. آفرین بر این مردم! اگر بودند مگر می گذاشـتند کسی این گونه بر عباس(ع) جسارت کند. این مردم اگر بودند اصلا نمی گذاشتند که کسـی به عباس(ع) تیر بزنـد. این مردم نائب امام زمان(عج)(آقای امام خمینی ره) را داشـتند این همه شـهید دادند که نائب امام زمانشان ناراحت نباشد. این مردم اگر بودند می دانستند که با حرمله چه کنند. خدا لعنت کند حرمله را؛ پیش یزید آمد و گفت: یزید من سه تا تیر در کربلا زدم. در کربلا امشب بچه شیعه نباید آرام باشد شب عباس(ع)است.

حرمله گفت یک تیر به گلوی علی اصغر(ع) زدم، یک تیر کنار علقمه زدم به چشمان عباس(ع) و یک تیر هم زدم به سینه ی حسین(ع) اگر شما بودید که نمی گذاشتید. آن شب یک عبدا...با سن بسیار کم و کودک از امام حسن(ع)مانده بود خودش را انداخت روی بدن عمو. به خدا غصه می خوریم که ترکش گناه می خوریم، غصه می خوریم که شیطان ما را از عباس(ع) جدا می کند، ما غصه نمی خوریم، عباس(ع) غصه می خورد، امام زمانمان غصه می خورد. ما باید به عشق اباالفضل(ع) خودمان را تربیت کنیم که به درد مهدی فاطمه(س) بخوریم نباید مهدی فاطمه(س) غریب بماند. انشاءا...این شعر را که برای امام حسین(ع) خوانده شد برای امام زمان(عج) نخوانیم: «مسلمانان حسین(ع)یاور ندارد.»

کاری کنیم که آن قدر یار برای مهدی زهرا تربیت کنیم که دنیا بداند که اگر حسین(ع) یاورش کم بود اگر امام حسین(ع)یاور نداشت و در کوچه های مدینه به او توهین می کردند. اگر علی(ع) یاور نداشت و بیست وپنج سال در گوشه خانه نشست، اگر فاطمه یاور نداشت و در کوچه به او جسارت کردند، اما م زمان ما یاور داشته باشد.

یک روز امام حسین(ع) به امام حسن(ع) گفت برادر چرا آن قدر گریه می کنی؟ امام حسن(ع) گفت حسین جان تو که در کوچه نبودی ببینی با مادرم چه کردند. اگر فاطمه(س) یاور می داشت این طور که نمی شد. اگر رقیه ی ۳ ساله یاور می داشت نمی گفت بابا آن دستی که به من سیلی زد از صورتم بزرگتر بود بابا. اگر رقیه یاور می داشت...

به نیابت از شهداء گریه کنید. زبان حال زینب(س) است: عباس جان،

چو مرا بی یاور دیدند به من و اشکم خندیدند زسرم معجر کشیدند

برادر چادر از سرم کشیدند خیلی سخت بود برادر.

خدایا امشب چه خبر است. با این دل ها چه کردی. خدایا به اشک چشمان زینب کنار علقمه. به اشک چشمان ابا عبدا... کنار دستان عباس(ع) که راوی می گوید که امام حسین(ع) هی خم می شد یک چیزی برمی داشت به گمانم قرآن پاره شده است روی زمین افتاده نگاه کردم دیدم دستان اباالفضل(ع) است.

به آن اشک ابی عبدا...(ع) در آن لحظه، تو را قسم می دهیم خدایا مابقی اهل بیت، امام زمان را به ما برسان. خدایا به سوز دل عباس(ع)، مهدی(ع) را به شیعه برسان. خدایا ما را برای فرج آماده بفرما. جهان را برای فرج آماده بفرما.

ص: ۵۷۴۲

عوامل تعجیل در فرج

سه عامل است که می تواند فرج را به تعجیل اندازد:

۱ محوریت امامت و ولایت؛ همچنان که امشب زمین و زمان با محوریت ولایت این شکل زیبا را می گیرد. اگر امت شیعه و انسان شیعه، خانواده شیعه، امشب زیباترین نمایش تشیع در عالم است. اگر همه این نمایش را ادامه دهند(فرج نزدیک می شود.) امشب همه می خواهند کاری بکنند. امشب همه می خواهند که عباس(ع) خوشحال شود و دل عباس(ع)را به دست بیاورند. این محوریت امامت و ولایت است.

مگر عباس(ع) که برای ما عزیز است چه کرده است؟ عباس(ع) وجودی جدای از وجود حسین(ع) ندارد. محوریت امامت و ولایت یعنی این که من بدون امام هیچ هستم، بدون امام من اصلاً حیاتی ندارم، مرده ام. همین را در زندگی مان حفظ کنیم. در کار در زندگی در تمام برنامه ها تمام تلاش دشمن این است که محوریت امامت و ولایت را از ما بگیرد.

چه کسانی عباس(ع)را کشتند؟ مسلمان هایی که ولایت نداشتند. مسلمان هایی که ولایت ندارند امام کش می شوند. امروز هم اگر مسلمان ها بدون ولایت شوند، امام کشی راه می افتد.

مسلمانی که ولایت دارد مسلمانی که همه ی وجودش رابرای ولایت می دهد، مسلمانی که تمام مسیر زندگی خود را با ولایت تنظیم می کند، این مسلمان خودش و جانش را فدای ولایت می کند و در مقابل ولایت نمی ایستد. نگذاریم که دشمن محوریت امامت و ولایت را در وجودمان کمرنگ کند.

با پیروی از مکتب عاشورا واقعاً دنیا دارد می فهمد و متوجه می شود که عاشورا چه می کند. ابتکار قشنگی که تقریباً در سرتا سر دنیا اجرا شد همین است که با طفل شیرخواره امام حسین(ع)پیمان می بندند. این نقش عاشوراست، دنیا را تکان داده است. همین که طفل کوچکشان را بیاورند و بگویند همچنان که حسین(ع) طفل خودش را فدا کرد ما هم می خواهیم فدا کنیم.

ص: ۵۷۴۳

این را از چه کسی آموختند؟ عاشورا. این از درس های عاشورایی است.

پیروی از مکتب عاشورا با تمام عمقش و با تمام شئونش باید در تمام زندگی ما سرایت کند و پوشش داشته باشد. این است که شیعه را نگه می دارد: اعتقاد به مهدویت. نگذارید که دشمن اعتقاد به مهدویت را برای ما ظاهری و بی خاصیت کند. نگذارید که لقلقه ی زبانمان یابن الحسن(عج) باشد، متی ترانا و نراک باشد، اما حقیقت وجومان کس دیگری باشد.

این سه عامل قابلیت دارد که هم انقلاب درون و هم انقلاب برون ایجاد کند. الحمدالله خدا این توفیق را داد که ثمره ی انقلاب را در قاره ی امریکا هم دیدیم. اگر انقلاب درون را انجام ندهیم باخته ایم. جوان ها، من از یک چیز می ترسم.

باعث آشنایی مردم آزاده ی دنیا با عاشورا، با امام زمان(عج) کجا بود؟ همین انقلاب اسلامی ایران. می ترسم کسانی که در آن طرف دنیا با این سه عامل آشنا شدند از ما جلو بزنند. چون این را در روایات داریم.این ها بچه هایی بودند و هستند که در قاره ی امریکا تمام زمینه ی فساد برایشان باز است ولی دلشان برای مملکت اسلامی(جمهوری اسلامی) و مملکت شیعه تنگ می شود! آن وقت این طرف در مملکت اسلامی که تمام زمینه های رشد برایشان فراهم است، آرزوی یک جوان این باشد که برود امریکا! خیلی خجالت دارد. چنین شخصی روز قیامت چگونه می خواهد به صورت عباس(ع) نگاه کند؟ چگونه می خواهد جواب خدا را بدهد.

یکی از آن سر دنیا می گوید که دلم لک زده بروم مملکت اسلامی که حکومت ولایت را ببیند آن وقت تو دلت لک زده که بروی و حکومت کفر را ببینی. این که گفتم نگرانم می کند، این است که زمانی که امام زمان(عج) ظهور می کند بعضی از تازه مسلمان ها زودتر از سابقه دارها به امام زمان(عج)گرایش پیدا می کنند.(خدا نکند که ما جزو این ها باشیم) چون آن ها انقلاب درون و برون را با هم رفته اند و ما تنها انقلاب برون را انجام داده ایم و متأسفانه این شیطان درون و برون با هم دست به کار شده اند تا این انقلاب درون صورت نگیرد؛ زیرا که انقلاب درون که صورت بگیرد خود به خود انقلاب برون هم صورت می گیرد، یا به قول علوم سیاسی ها ترمیدور انقلاب ها اتفاق بیفتد؛ یعنی، انقلاب درون ما دور بخورد و سر جای اولش برگردد. انقلاب درون چه بود؟ این که من باید حاکم برفکر، تخیلات و شهوات خود باشم، شهوات پنج گانه ی من. بر غضب من باید حسین(ع) حاکم باشد، نه یزید. مگر نماینده ی حسین(ع) کیست؟ عقل. و نماینده ی یزید کیست؟نفس است. منطقیون می گویند که جمع متضادین محال است. آدم نمی تواند سیاه و سفید را با هم جمع کند. ولی متأسفانه بعضی ها دارند این کار را انجام می دهند هم حسین(ع) و هم یزید را با هم جمع می کنند. درونشان یزید است و بیرونشان حسین(ع)است. این خسارت بسیار بزرگی است که باید درست شود.

ص: ۵۷۴۴

مرحله ی بعد برای انقلاب برون عوض شدن دیدمان است. ما به یک عینک دو دید نیاز داریم. باید دیدمان به جای اینکه دنیایی باشد، آخرتی باشد. به جای این که ظاهری باشد، باطنی باشد. به جای این که مادی باشد، معنوی باشد.

آن وقت است که دایره ی تشخیص نیاز و رفتارم الهی می شود که به این جهان بینی الهی می گویند.

علامامت بندگی خدا

باید تمام زندگی ما بندگی شود بندگی همان زندگی به رنگ خداست.

علامت هم دارد:

۱) تمام اعمال من طهارت داشته باشد، هم طهارت ظاهری و هم طهارت باطنی. هم باوضو باشد، هم به حلال و حرام و نجس و پاکی آن توجه کنیم. همه ی اعمال من نیت خدایی داشته باشد. حتی می توان تفریح و ورزش را هم خدایی کرد چگونه؟ خدایا من به تفریح نیاز دارم نشاط رمز حیات است. وقتی که من بازی خود را با نیت خدایی انجام می دهم دیگر بازی حرام انجام نمی دهم.

ظاهرا بعضی از فقها این گونه فتوی داده اند که بیلیارد حرام است. کسی که نیت خدایی دارد کار حرام انجام نمی دهد. آیا می شود سر یک مظلوم را قربه الی الله برید؟ با خدا که وارد وادی حرام نمی شود رفت. ابن ملجم با خدا به وادی حرام رفت به قصد قربت رفتند و شمشیر به فرق علی(ع) زدند. ما که ابن ملجم نیستیم. اگر می خواهیم زندگی ما رنگ بندگی پیدا کند:

۱- طهارت ۲- نیت خدایی داشتن ۳- باید اعمالم، من را به خدا بکشاند، رو به قبله باشد، رنگ خدایی داشته باشد، باید آداب اسلام داشته باشد نه آداب غربی.

پارک، تفریح، ورزش، خواب و خوراک را باید با آداب اسلامی جلو برد. این ویژگی یاران عاشورایی امام زمان(عج) است.

اگر زندگی با بندگی منطبق نباشد چه می شود؟ اکثر زندگی من خواب می شود خواب غفلت و شاید مقداری از آن بیداری باشد. حیف است که انسان از ۷۰ سال عمرش ۲ سالش را بیدار باشد اگر تمام وقت های نماز و روزه و عبادت ما را جمع کنند می شود ده سال. ما ده سال بندگی کرده ایم و ۶۰ سال غفلت. قرآن می فرماید:

«آدم وقتی که غافل باشد مقامش از حیوان هم پست تر است. توجه! اگر مقام من از حیوان هم پست تر شود چگونه در روز جزا بروم و به حضرت عباس(ع) بگویم که دستم را بگیرد.

یکی آمد محضر امام صادق(ع) و گفت: یابن رسول الله آیا روز قیامت ما را شفاعت می کنید؟ حضرت فرمود: همه ی شما را شفاعت می کنیم به شرطی که دستتان به ما برسد و ما شما را بشناسیم.

در آن وادی وانفسا اگر به شکل حیوان برویم چگونه می خواهیم شفاعت بگیریم؟ پس باید از غفلت بیرون برویم.

غفلت یعنی چه؟ ما حواس ظاهری و باطنی داریم. انسانی که غافل است فقط حواس ظاهری اش کار می کند، باطنی اش نه. برای بیداری از خواب غفلت باطن بینی لازم است.

امشب خوش به حال کسانی که زمزمه ی ملائکه را می شنوند. امشب خوش به حال کسانی که زمزمه ی همه را می شنوند. در زیارت عاشورا آمده است که لقد عظمت الرّزیه؛ بعضی جاها می گویی که امشب در آسمان و زمین برای امام حسین(ع) عزاداری است.

شنوایی، بویایی، بینایی، چشایی و لامسه ی باطنی برای هر کدام مثالی:

مال حرام: آتش. باطن عبادت را ببینید. نماز: عشق بازی با خدا، طهارت: هیچ کس از طهارت فرار نمی کند، هیچ کس از حمام رفتن فرار نمی کند. چرا که پاکیزه می شود.

خداوند رودخانه ای گذاشته که روزی سه بار در آن شنا می کنیم و خودمان را می شوئیم. وقتی که بچه ای حمام می رود و خودش را خوب نمی شوید. به او می گویند خودت را گربه شوی کردی؟ بعضی ها در نماز این گونه اند، خودشان را گربه شوی می کنند. درست خودتان را شستشو بدهید.

شور بدون شعور در مباحث دینی– مذهبی

پیروی از مکتب عاشورا خیلی خاصیت دارد گاندی آتش پرست را هم متحول کرده است مکتب عاشورا مسیحی ها را، یهودی ها را و هر آزادمرد را متحول کرده است، ولی متأسفانه تأثیر آموزه های عاشورایی در شیعیان کم شده است.

خاصیت های عاشورا اگر در جامعه ی ما پررنگ شود معلوم می شود که ما فرزند عاشورائیم و منتظر ظهور.

عاشورا دو بعد دارد، یکی شور و دیگری شعور است. تمام تلاش دشن این است که شعور عاشورا را بگیرید. عاشورا اگر شور تنها داشته باشد هیچ خاصیتی ندارد. نمی گویم که شور بد است. شور خوب است وقتی که مقدمه ی شعور باشد.

سه مثال شور بدون شعور بیان می کنم: یکی از زیباترین جاهایی که شور دارند حج است دور خانه ی خدا لباس احرام می پوشند و دور خانه ی خدا می گردند.

لبیک می گویند، اللهم لبیک. در صحرای عرفات منا عجب حال قشنگی دارد! دعا می کنم خدا به جوان ها در جوانی نصیب کند شور قشنگی دارد.

ص: ۵۷۴۷

طبیعتاً کسی که از حج بر می گردد معرفتش باید بالا برود. باید نماز را به پا دارد. متأسفانه نمی دانم عمدی است یا سهوی این را نمی دانم. بخشی از پرواز برگشت حاجی ها سحر است، ساعتی که نه می توانند در جده نماز بخوانند، نه در ایران. نماز را باید در هواپیما بخوانند. چندین سال است که بنده شاهد بوده ام، بلندگو به دست گرفته ام در فرودگاه مکه حتی به شوخی هم گفته ام ای حاجی های از خدا برگشته، ای حاجی هایی که دور خانه ی خدا گشتید و ضجه زدید و خلاصه حال قشنگی داشتید اصل حج، نماز است،آموزه های دین است. ما باید نمازمان را در هواپیما بخوانیم.

لذا در فرودگاه جده وضو بگیرید باید در هواپیما نماز بخوانید؛ چون وقتی که هواپیما در ایران می نشیند نماز قضا شده است. هواپیما با سرعت ۷۰۰الی ۸۰۰کیلومتر به سمت خورشید، به سمت شرق می رود، مثل فرصت معمولی ۱٫۵ساعت نیست. فرصت نماز به ۴۵دقیقه می رسد. چند روحانی بودیم که گلویمان را پاره کردیم و داد زدیم. باور کنید که در هواپیما از پانصد نفر شاید ۱۰۰یا ۱۵۰نفر بیشتر نماز نخواندند بقیه راحت گفتند که حاج آقا چرا شما آن قدر سخت می گیرید؟!

این مورد را می گویند که شور دارد ولی شعور ندارد.

امام حسین(ع)ظهر عاشورا وسط میدان برای نماز، سه شهید داده است.

نمونه ی دوم:

وسط میدان جنگ یکی از یاران امام علی(ع)به ایشان گفتند که وقت نماز است. یکی گفت: یا علی حالا تو هم وقت گیر آورده ای؟ داریم می جنگیم. حضرت گفت که ما فقط برای نماز می جنگیم و جهاد می کنیم.

شور بدون شعور استثناءاست ولی درد است. در فرودگاه مهر آباد هنوز پیاده نشدیم بعضی ها از همان جا و بعضی ها در ایران ریش هایشان را شش تیغه کردند، کراوات ها را گذاشتند و با تمام خانم هایی که به استقبالشان آمده بودند، مصافحه کردند! فقط مانده بود که روبوسی کنند.

ص: ۵۷۴۸

نمونه ی بعدی:

آمار سینه زنان ظهر عاشورا بیشتر است یا نماز خوان های صبح عاشورا ؟! در بعضی از مراسم دهه محرم حدود سه ساعت سینه می زدنند، ولی دریغ از نیم ساعت سخنرانی.CDعزاداری و نوحه میلیون میلیون تکثیر می شود ولیCD سخنرانی ده میلیون هم تکثیرنمی شود. این است شور بدون شعور. عاشورا، اگر شور بدون شعور داشته باشد هیچ چیز ندارد.

انسان عاشورایی، انسان معنوی است

انسانی که عاشورایی می شود زبانش معنوی می شود و دیگر مادی حرف نمی زند.

آیا آن قدر که فکر صورت خود هستید، به سیرت فکر می کنید؟ امام زمان(عج) از این مدل یاران می خواهد که دیدگاهشان باطنی، الهی و معنوی باشد. به آخرت، روح، خدا بیش از جسم و دنیا و خود اهمیت می دهد. جهان بینی باید الهی باشد. اول انقلاب، دیدگاه الهی شده بود، وضعیت و زندگی هم الهی شده بود. وقتی که دیدگاه الهی باشد بوی عطر خدایی جامعه را می گیرد. ولی اکنون دیدگاه مادی شده زندگی هم مادی شده است؛ دنیا بوی گند تعفن می دهد اگر مادی باشیم.

از چهره های عاشورایی، شهید حاج یونس زندآبادی که دعا می کرد مانند ابا عبدا... سر و دست از بدنش جدا شود که همین گونه هم شد.

وقتی که دیدگاه ما عوض شود دلسوزی ما هم عوض می شود، نیاز ما و رفتار ما عوض می شود.

شب عاشورا که امام حسین(ع) در حال خواندن خطبه بود قاسم بن حسن(ع) کنار شانه ی عمو نشست و او را می بوسید، مدام نگاه می کرد، آخرش که خطبه ی عمو تمام شد گفت: عمو جان من هم فردا کشته می شوم؟ آیا بچه ی ۱۳ساله از این حرف ها باید بزنند؟این ۱۳ساله در کربلا بود، در انقلاب ما هم بهنام محمدی ۱۳ساله در خرمشهر غوغا می کند، بروید و ببینید که بهنام محمدی در خرمشهر چه کارها که نکرده است.

ص: ۵۷۴۹

امام حسین(ع) فرمود عمو جان تو دیدگاهت نسبت به مرگ چگونه است؟ چه قدر قشنگ امام حسین(ع) گزینش می کند، ای کسانی که می خواهید یاران امام زمان(عج) باشید، مرگ در نظر شما چگونه است؟ اگر توانستیم با تمام وجود بگوییم «احلا من العسل» یاران امام زمان(عج) هستیم، یاران عاشورایی امام زمان(عج).

در عملیات کربلای پنج که شب جمعه ۱۹دی ماه شروع شد، شب چهار شنبه ۱۷ دی ماه دعای توسل در سنگر برگزار شد. دعا که تمام شد دو نفر از بچه ها سرهایشان را گذاشتند روی شانه ی هم و با هم گریه می کردند. دو تا جوان یکی دیپلم ریاضی یکی دیپلم تجربی. جزو نفرات اول کنکور تجربی خیلی با هم رفیق بودند به حدی که بقیه بچه ها می گفتند که اینها اشکانیانند بس که گریه می کردند؛ هر دو غواص بودند مثل مارگزیده ها گریه می کردند. بچه ها به آن ها می گفتند چه خبرتان است که اینقدر گریه می کنید؟ یکی از آنها که کوچکتر بود یک جمله گفته بود که با دیدگاه مادی قابل فهم نیست این را جوانان مادی امروز نمی فهمند. گفته بود، شما دعا کنید که در عملیات شهید شوم دیگر گریه نمی کنم! جمله دوم که گفته بود این بود که، به خدا قسم نفس در سینه ام تنگی می کند؛ یعنی در این دنیا بیشتر از این نمی توانم نفس بکشم.

نمونه اش را در کربلا جستجو کنیم آنجا که عباس(ع) آمد. گفت برادر قبضات صوری نفس در سینه ام سنگینی می کند، این را که گفت بچه ها دوباره به گریه افتاده بودند.

شب چهارشنبه این ها را گفت و صبح جمعه جزو غواص هایی بود که بدنش سوراخ سوراخ شده بود جزو اولین شهدای عملیات بود. دوست بزرگتر آمد و دست گذاشت روی سینه اش این صحنه را شاهد بودم گفت رفیق بنا نبود تنها بروی بنا بود با هم برویم در کربلای هشت او هم رفت و دیگر نیامد.

دیدمان را عوض کنیم وقتی که امام زمان(عج) می پرسد مرگ در نظر شما چگونه است؟ بگوییم «احلا من العسل». تا امام حسین(ع) به قاسم(ع) گفت عمو جان تو هم شهید می شوی، دیگر در پوست خود نمی گنجید. می گویند که قاسم(ع) تا صبح در حال راه رفتن بود و می گفت من شهید می شوم من هم شهید می شوم. روز عاشورا آمد خدمت عمو گفت عمو جان بگذار بروم. امام حسین(ع) ده سال این امانت را نگه داشته اگر برود جواب برادرش امام حسن(ع) را چه بدهد؟امام حسین(ع) گفت: صبر کن؛ و مدام بهانه می آورد. قاسم(ع) به امام حسین(ع) گفت عمو جان اگر اجازه ندهی دستخط برادرت را نشان شما می دهم. زمانی که دست خط را نشان امام حسین(ع) داد، امام حسین(ع) بلند بلند گریه می کرد. امام حسن(ع) دو تا امانت نزد امام حسین(ع) داشت، یکی قاسم دومی عبدالله. قاسم سیزده ساله و عبدالله ده سال. تا دست خط امام حسن(ع) را نشان امام حسین(ع) او را در بغل گرفت. فقط یک مورد اتفاق افتاده. امام حسین(ع) در وداع علی اکبر(ع) غش نکرد ولی در وداع قاسم(ع) غش کرد. اگر زینب(س) نمی آمد شاید حسین(ع) آنجا به هوش نمی آمد. زینب(س) آمده برادر داری چه کار می کنی؟ زره اندازه قاسم نبود کفن تن قاسم کردند، نوجوان سیزده ساله به میدان رفت. رجز خواند، نبرد بسیار زیبایی کرد به خیمه ها برمی گشت و می گفت عمو جان خوب است؟ عمو جان خوب دارم فدایت می شوم؟ عمو جان من به پدرم قول دادم که فدای تو بشوم ولی نمی دانم بعضی ها نوشته اند که لشگر به قاسم(ع) حمله کرد فقط یک جمله گفت صدا زد عمو جان به فریادم برس.

نوبت به عبـدالله رسـيد. عبـدالله را امـام حسـين(ع) سپرد به دست حضـرت زينب(س) و گفت خواهرم امـانت است نگـذارى از خيمه بيرون بيايـد. ولى عبـدالله دارد دق مى كند و مى گويد آيا مى شود عمويم شـهيد شود و من زنده بمانم؟ يك بچه ى ده ساله. در روايت است كه يك لحظه فرصت پيدا كرد و از دست عمه در رفت. در ميدان قتلگاه شمشير است كه دارد پايين مى آيد خودش را روى بدن عمو انداخت و گفت نامردها عمويم را نزنيد. محل شهادت عبدالله(ع) را روى سينه ى امام حسين(ع) نوشته اند. دست هاى عبدالله قطع شد زيرا كه هر شمشير كه مى آمد دست هايش را مى گرفت تا به عمو برخورد نكند.

تاسوعا – ايثار عباس (عليه السلام)–

ايثار عباس (عليه السلام)

اعوذ بالله من الشيطان العين الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله رب العالمين الصـلاه والسـلام على سـيد الانبياء والمرسـلين حبيب اله العالمين ابى القاسم محمد(صـلى الله عليه وآله و سلم) اطيبن الطاهرين المعصومين المكرمين و اللعن دائم على اعدائهم اجمعين من الان الى قيام يوم الدين.

«اللّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلى آبائِهِ فى هـذِهِ السّاعَهِ وَ فى كُلِّ ساعَهٍ وَلِيّاً وَ حافِظاً وَ قائِداً وَ ناصِراً وَ دَليلاً وَ عَيْناً حَتّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فيها طَويلاً»

مهديا آن صورت زيباى تو ديدن دارد سخن از لعل لبان تو شنيدن دارد

آقا چشم من هر سحر از هجر رخت خونبار است اشك من در غم تو شوق چكيدن دارد

يابن العسكرى

قامتم خم شده از هجر قد و قامت تو بار ديدار جمال تو خميدن دارد

ص: ۵۷۵۲

یابن العسکری

آقا میشود جرعه ای از جام ولایت بچشم		که می از جامه ولای تو چشیدن دارد

خودش به حاج محمد علی فشنگی فرمود: فردا در خیمه شما میآیم. چرا آقا فرمود برای اینکه مداح ذاکر فردا توی خیمه شما متوسل به عمویم عباس میشود. یعنی هر مجلسی که خیمه باشد و خیمه عباس امام زمان میآید. آقا اگر به مجلس آمدی خوش آمدی اگر نیامدی یک نگاهت را بده. دستم بگیر. جان زهرا مادرت دستم را بگیر. یابن الحسن یابن الحسن. به به این همه جمعیت.

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری و اجداد طاهرینش صلوات جلیل ختم کن.

هدیه به محضر امام، شهدا، مراجع تقلید، علما، بزرگان، خیرین، اساتید، منسوبین به جمع حاضر، گذشتگان خودتان و به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی(عج) سلامتی مراجع، رهبر معظم انقلاب، سلامتی خودتان و خوانواده شریفتان و شفای مریضهایتان یک صلوات حسینی ختم کنید.

لا یوم کیومک الحسین

هیچ روزی سخت تر از روز حسین نیست.

چرا؟ روزهایی که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله و سلم) برایش سخت بود.

یکش روزی بود که حمزه سید الشهداء (علیه السلام) به شهادت رسید. خیلی بر پیغمبر سخت بود اما آن روز دور و بر پیامبر اکرم بعد از شهادت حمزه، جعفر بود، علی بود، اصحابش بودند دور پیغمبر خالی نماند خیلی سخت بود شهادت حمزه خیلی هم گریه کرد پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله و سلم).

روزی که مالک اشتر کشته شد برای علی (علیه السلام) خیلی سخت بود اما دور و بر امیر المؤمنین خیلی ها بودند، امام مجتبی و امام حسین بود. میثم ها و مقدادها اینها بودند.

ص: ۵۷۵۳

روزی که امام مجتبی (علیه السلام)

به شهادت رسید دور و بر سید الشهدا (علیه السلام) عباس بود، بنی هاشم بودند، اهل بیت بودند، همه بودند.

اینکه در این عبارت میفرماید هیچ روزی در عالم امکان سختتر از روز حسین نیست، برای اینکه وقتی ابی عبد الله (علیه السلام) عباس را از دست داد دیگه کسی را نداشت. کی بود دیگه؟ دو دونه شاهد شهید دیگر بود که یکیش علی اصغر بود و یکی هم عبد الله بن حسن بود دیگه کسی نمانده بود.

«و أَبْلَى بَلاءً حَسَناً» (۱) عبارت امام صادق (علیه السلام) را نگاه کنید آن آزمایشی که عباس (علیه السلام) داد یک بلای حسنی بود. این عبارت را شما در مقام هیچ شهیدی دیگر نمیبینید. بگردید زیارتنامه ها را که آزمایشی که پیاده کردی ردخور نداشت. از آن سرچشمه اش هم آرام آرام شروع شد.

چون یکی آمد خدمت پیامبر اکرم

گفت آقا نماز و روزه میگیرم خمس میدهم زکات میدهم حج میروم، خب حالا بفرمایید که چکار کنید که بهشت بروم؟

پیغمبر اکرم فرمود خب همه کارهایت آماده است یک کار مهم مانده برات، گفت آقا چکار کنم؟ فرمود تو دل خودت نگاه کن اگر من پیغمبر را بیشتر از خودت دوست داری و بچه های من پیغمبر را بیشتر از بچه های خودت دوست داری، مطمئن باش بهشتی هستی، تمام.

این ملاک و معیار را پیغمبر تا ابد برای ما مشخص کرده که بخواهی بفهمی بهشتی هستی کثرت العمل فقط ملاک نیست بیست سفر مکه رفته ده سفر فلان زیارت رفته نه در دلخودت نگاه کن، ببین پیغمبر و بچه های پیغمبر را بیشتر از خودت و اهل بیتت دوست داری! گفت آقا همین طور هست شما را بیشتر از خودم و بچه های شما را بیشتر از بچه های خودم دوست دارم. پیغمبر فرمود بهشتی هستی. «وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» (۲) روز قیامت هم با خودم میایی توی بهشت.

۱- (۱) بحار الانوار، ج۴۲، ص۱۰۰؛ در سوگ امیر آزادی، ص۲۵۴.

۲- (۲) کافی، ج۲، ص۱۲۷.

یک تکه از تاریخ قبل از اسلام را شنیده اید شما. وقتی که عبدالمطلب از داخل چاه میخواست حجر الاسود و اجناس قیمتی کعبه را بیرون بیاورد پنهانش کرده بودند که غارت نشود.

وقتی که بیرون بیاورد یک پسر بیشتر نداشت دست تنها بود. خسته میشد. هر چه اهل مکه گفتند که اجازه بده بیاییم کمک کنیم اجازه نداد و گفت این کار من است.

من کلید دار و پرده دار کعبه هستم اصلاً به شما ارتباطی نداره نباید هم جلو بیایید دست کس دیگری غیر از ماها نباید به حجر الاسود و این اجناس داخل کعبه برسد. برید کنار.

خیلی سختی کشید همان جا نذر کرد که اگر خدا چند تا پسر بهش داد یکی را فدا کند وقتی آنجا که آمد یادش آمد. بعد از چند پسر پس از ده فرزند وقتی یادش آمد یکی را باید فدا کند. روز قرعه در مسجد الحرام مردم هم جمع شدند قرعه وقتی انداخت سه مرتبه قرعه انداختند به نام عبد الله افتاد.

همه شما شنیده اید، خب عبدالله هم قمر حرم است خیلی زیبا است قمر بدها که عبدالمناف است قمر بنی هاشم هم عباس (علیه السلام) است خیلی اصرار کردند که این را نکش، تاریخ را دیده اید آن کسی که جلو آمد و مانع شد عبدالمطلب عبدالله را فدا کند ابوطالب بود. ابوطالب جلو آمد گفت من نمیگذارم که این را فدایش کنی، اگر خیلی اصرار داری من آماده ام این هم گردن من. من را فدا کن اما دست به عبدالله نزن.

این جور که شد یک مقدار اختلاف افتاد. مردم گفتند خب حالا شترها را بیاورید وسط که شنیده اید بقیه را. ابو طالب حاضر شد جانش را فدای عبد الله بکند.

ليله المبيت

در آنجا امير المؤمنين (عليه السلام) حاضر ميشود جانش را فداى خود پيغمبر بكند. همين امير المؤمنين پيغمبر را بيشتر از خودش دوست دارد. بچه هاى فاطمه را هم بيشتر از بچه هاى خودش ميخواهد.

عنايت داشته باشين

روز صفين، وقتى كه چند مرتبه محمد حنفيه را فرستاد زد به قلب لشكر چند دفعه و برگشت محمد بزن به ميسره لشكر، زد. محمد پسرم بزن به ميمنه لشكر، زد. گفت پسرم بيا آماده اش كرد و گفت حالا بزن به قلب لشكر، قلب لشكر زدن خيلى سخته، آمد جلو گفت بابا چرا همش من، چرا من يك دفعه هم به حسن بگو امير المؤمنين يك جمله داره.

صدا زد محمد حنفيه تو پسر من هستى حسن پسر پيغمبر است. تو برو دوباره در همين صفين هم معرفى ميكنند كه من از همينجا هم بايد ذخيره كنم براى فرزند پيغمبر. وقتى عباس رفت آن تعداد را كشت جانفشانى كرد شجاعتش را على به رخ همه كشيد كه اين فرزند على هست، آنجا وقتى ابوشعثا و بچه هايش عند الكرب الكريب، كريب بن ابرهه را هم كشت وقتى كه برگشت اين لباس را كه از قامت عباس بيرون آوردند شناختند تا الآن فكر ميكردند اين لباس على بود به قامت عباس. وقتى لباس را بيرون آوردند گفتند آقا يك دو مرتبه ديگه عباس را بفرستيد ديگه كارشان تمام است فرمود نه ديگه نميفرستم عباس را «انه ذخر للحسين» ذخيره حسينم هست.

حالا- خود اين عباس ببينيد از پدر بزرگ شروع شده اين جانفشانى و فدا شدن، خود اين عباس حسين را بيشتر از خودش ميخواست بچههاى سيد الشهداء را هم بيشتر از بچههاى خودش ميخواست. فرق هم دارد عباس با امير المؤمنين و با ابو طالب چون ابو طالب اگر آمد جلو گفت نميگذارم فدا كنى عبد الله را نكش و من را بكش ديگه فدا نشد، فدا شد ابو طالب كه نشد. اگر امير المؤمنين در بستر پيغمبر خوابيد ديگه آن «ليله المبيت» على فدا نشد اما اينجا كه عباس آمد ميدان چرا فدا شد. فدا شد.

ص: ۵۷۵۶

حالا_ ببین بچه های ابی عبدالله بیشتر از بچه های خودش، چطوری؟ خب عباس (علیه السلام) در روز عاشورا هم برادرانش را آورده بود و هم بچه هایش را. برادرانش یکی عثمان بود امیر المؤمنین به خاطر علاقه به عثمان بن مظعون اسم این پسر را گذاشته بود عثمان.

یکی جعفر بود که امیر المؤمنین به خاطر علاقه جعفر بن ابی طالب اسم این پسر را گذاشته بود جعفر.

یکی از برادرانش هم عبد الله بود این سه برادر با عبید الله با محمد با بچه های دیگرش را خیلی عجیب است که زینب کبری (سلام الله علیها) میگوید رفتم در خیمه برادرم دیدم حسین (علیه السلام) تنها نشسته و دارد قرآن میخواند. تنها. گفت از خیمه آمدم بیرون بروم به اصحاب سید الشهداء به عباس بگویم که حسین تنها نشسته تا آمدم بیرون دیدم عباس بچه هایش را جمع کرده برادرانش را جمع کرده داره سخنرانی میکنه اما سخنرانی که هم قراء است هم گریه دارد.

میفرماید که فرزندان من

داداشهای من فردا باید کاری بکنید که حسین را خوشحال کنید. حسین را شاد کنید. فردا باید کاری بکنید که دل حسین خوشحال شود. نکنه بعداً بگویند در میان بنی هاشم اول بچههای حسین رفتند بعد شماها. فردا باید از خودتان کار نشان بدهید که سید الشهداء وقتی این سخن را شنید زینب میگوید دعا کرد عباس را «وجزاك الله خير الجزاء» چطوری آمد وسط میخواد فداکاری کنی چطوری آمد. سه تا برادرش را فدا کرد سه برادرش را اول فدا کرد بعد عبید الله را فدا کردیعنی عباس (علیه السلام) هم خودش فدا شد هم بچه هایش فدای سید الشهداء شد. آن وقت این فداکاری که امام صادق (علیه السلام) که میفرماید: بهترین آزمایش یکی اینجاست که آقا این روایت این جمله، جمله عربی را در مقاتل میخوانید «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ» (۳) همه شما شنیدهاید این «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ» بحثش بعضیها فکر میکنن عباس آمد آب را بردارد و بخورد نه اینطوری نیست، نگید روی منبرها و پایین منبرها که عباس آمد آب بخورد. خدا رحمت کند حاج آقا مرتضی برقعی میفرموند که عباس وقتی این آب را تو کف دست گرفت توبیخ میکرد آب را. نه اینکه بخوره یادش آمد از تشنگی مگر نمیدانست اصلاً برای همین آمده برای واعطشا بچه ها آمده نمیدانست. این آب را برداشت توبیخش کرد که تو مهریه مادرش زهرا باشی که تو اینجا باشی و حسین تشنه بماند. «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ» یعنی این. این مقامش هست. «لا يوم كيومك الحسين» لذا شما نگاه کنید روز عاشورا از خیمه ها بیرون نریختند همه اهلبیت اما تو مقام عباس که شد چرا آمدند بیرون.

ص: ۵۷۵۷

دو مرتبه دست روی سـر گـذاشت و نشـست روی زمین. تاریـخ فردا را از صـبح تا بعـد از ظهر ببینید. برای علی اکبر وقتی آمد کمربنـد نظامی حسـین را گرفت با فشار بلند کند حسـین را از کنار بدن حضـرت علی اکبر اما در بحث عباس که رسـید زینب نشست این دست را گذاشت روی سر و گفت «وا ضیعتا» داد میزد وا ضیعتا یعنی امان از اسیری، امان از اسیری. دو مرتبه نشسته و دست روی سـر گذاشت و فریاد کشید یکی اینجا بود و دیگری وقتی که کنار گودال قتلگاه آمده بود دشمن زینب و حسین را محاصـره کرده بود زینب محاصـره دشـمن است اینجـا نشـست دست گـذاشت روی سـر و گفت «وا محمـدا وا علیا» تا وقتی عباس زنده بود غمی نبود برای زینب و اهل بیت. عباس مواظب بود. عباس را داشتند.

یـک جمله دیگه بگویم برایتـان ابی عبـد الله کنـار هر بـدنی که میآمـد یـک جمله میگفت، یک جا میگفت «انت حرٌ» یک جا «صاح الحسین سبع المرات ولدی علی» «عَلَی الدُّنْیا بَعْدَکَ الْعَفا» (۱)کنار هر شـهیدی که میآمد یک جمله میگفت و گریه هم میکرد.

اما وقتی سـید الشـهداء کنار بدن عباس آمد، روضه خواند، روضه خواند سید الشهداء اول روضه خوان عباس، حسین بود. اولاً وقتی که عباس رفت «بان الانکسار فی وجه الحسین» (۲) در صورت ابی عبد الله رنگ پرید، خودش فرمود «إِذَا مَضَـیْتَ تَفَرَّقَ عَسْکَرِی» (۳) بری لشـکرم شـکست خورد، تو صورت سـید الشـهداء رنگ پریده، رنگ نمانده. تو کلامش هم میگوید انکسر ظهری نه انفسـمع ان کسـره با این فسـمع فرق این است که وقتی که کسی کمر درد بگیره نتواند راه برود عرب میگوید انفسمع اما وقتی که کمر بشـکنه میگوید انکسرت. آنی که کمر درد دارد با عصا میبرن زیر بازوانش را میگیره میبرند. اما این انکسرت شکست این خیلی فرق میکند با آن.

۱- (۴) بحار الانوار، ج۴۴، ص۴۵.

۲- (۵) کشف الاسرار فی شرح الاستبصار، ج۱، ص۴۳۱.

۳- (۶) بحار الانوار، ج۴۵، ۴۱.

یکی «بان الانکسار فی وجه الحسین»

یکی هم در زبان حسین

یکی هم در عمل حسین این دست را بلند کرده کمر گرفته، کمرم شکست بعد نشست کنار بدن عباس، اول که تا از بالا مرکب بود نگاه کرد زمین دیدن ابی عبد الله خیره خیره به زمین نگاه میکنه به چی داره نگاه میکنه سید الشهداء!

«نظر الحسین الی الارض رای ایدی أخیه العباس مقطوعه» دو تا دستان بریده عباس را پایین دید هنوز به بدن عباس نرسیده هنوز به بدن نرسیده این قسمت علقمه وقتی نگاهش افتاد به زمین به دست عباس از همین جا پیاده شد، دیدن خم شد دست عباس را بلند کرد بوسید معصوم داره دست عباس را میبوسد.

عجب حالا آمده کنار بدن عباس داره خیره خیره به بدن عباس نگاه میکنه و اشک میریزد، مگر امیر المؤمنین چه فرموده بود که ابی عبد الله حالا داره فکر میکنه و خیره خیره نگاه میکنه کنار بستر زهیر بود.

زهیر آمد عباس را صدا کرد عباس بیا،

آمد. خودش که کان عثمانیه تازه وارد خیمه ابی عبد الله شده بود. وقتی که عباس از خیمه آمد بیرون زهیر خیلی مقامش بالاست. السلام علی زهیر بن قین سلام امام زمان در زیارت ناحیه است اینها مشمول سلام ابدی امام زمان هستند اما به خیال خودش خواست عباس را نصیحت کند گفت ببین عباس من چیزی یادم آمد برات بگم فردا نکنه از حسین دست برداری.

حالا زهیر به عباس میگوید گفت چی یادت آمد بگو ببینم، گفت من بودم و عقیل بود و بابات علی، آن روز یادم هست که بابات علی به عقیل میگفت که یک خانمی میخواهم برایم انتخاب کنی گفت برای چی میخواهی و چطوری باشد؟ گفت یکی میخواهم که در کربلا حسینم را یاری کنی. عباس آن تو هستی، علی آن روز روی تو سرمایه گذاری کرد. قمر بنی هاشم همینطور که سوار مرکب بود این پای مبارک را محکم زد به اسب و یک چرخی زد و گفت زهیر تو به من میگی!! تو به من میگی مواظب حسین باش فردا. من وقتی که کوچک بودم ابی عبد الله مریض میشد مادرم قنداقه من را دور سر حسین میچرخونده. من بلا گردان حسین هستم تو داری به من میگی؟ تو داری به من میگی وقتی بابام امیر المؤمنین تو بستر افتاده بود داشت از دنیا میرفت آنجا من را صدا زد و من آمدم. وقتی که آمدم صدا زد عباس جان دستت را بده به من، چهارده سالش هست دستت را بده بابا دستم را گرفت. صدا زد حسین جان تو هم بیا. زهیر من فکر کردم دست من چهارده پانزده ساله را بابام امیر المؤمنین گرفت که بگذارد تو دست حسین بگه مواظب عباس باش وقتی داداشم ابی عبد الله آمد کنار بستر بابام علی صدا زد حسین دستت را بده بابا، دستش را گرفت. دست حسین گرفت تو دست من گذاشت تو به من میگی!!

لذا اینجا روضه خواند آمد کنار بدن هنوز عباس زنده است، اول یک جمله صدا زد حسین جان این خونها را از جلوی چشمم پاک کن تا یک دفعه دیگه جمالت را ببینم. بعد یک جمله صدا زد حسین تا من زنده هستم من را به خیمه نبر، لذا ما در تاریخ اسلام در کربلا ناامید نداریم یک دانه ناامید داریم اون هم عباس هست یک دانه نا امید داریم آن هم عباس است.

نشست کنار بدن گفت «احق الناس ان یبکا علیه» آن کسی که حق است که مردم بر او گریه کنن این داداش من عباس است که الآن اینجا جلوم افتاده مردم باید برای عباس گریه کنه.

یک جوانی که حسین کنار بدنش گریه کرد داره اینجا بکی بکاء شدیداً یا بکاءً عالیا بلند بلند بلند گریه میکند سید الشهداء داداشم عباس برادرم عباس.

ای امید یوسف زهرا ابوالفضل هم تو سر داری و هم سقا ابوالفضل

آقا ای فرات از تو خجل تو از سکینه آرزوی دست گلهای مدینه

هی میگفتند عمو عباس بره آب میاره آرزوی دست گلهای مدینه

چند نفر بودند

وقتی خبر شهادت برادر شنیدن دست به کمر گرفتند وقتی خبر مرگ برادرشان را شنیدن دستشان را به کمر گرفتند.

یکی لقمان حکیم بود.

لقمان حکیم وقتی خبر مرگ برادرش را آوردند دستش را به کمر گرفت.

یکی موسی است

وقتی خبر مرگ هارون را برایش آوردند دست به کمر گرفت.

یکی امیر المؤمنین بود

پیغمبر نشسته بود. خبر شهادت جعفر را آورده بودند محضر پیغمبر همه داشتند گریه میکردند. منتظر بودند علی بیاد پیغمبر فرمود خودم خبرش را میدهم شماها چیزی نگویید. اما همین که وارد مجلس شد یک نگاه به جمعیت کرد صدا زد فکر میکنم داداشم جعفر کشتند شهید شده. پیغمبر بلند شد به تمام قامت علی را بغل گرفت میان پیشانیاش را بوسید و تسلیت گفت. یک وقتی دیدن علی دست به کمر گرفت دست را به کمر گرفت.

اما یکی هم حسین است.

حسین دست را به کمر گرفت اما این دست گرفتن همان وقتی برمیگشت بچه ها منتظر بودند حسین با برادرش عباس برگرده نگاه کردن دیدن ابی عبد الله داره میاد اما قد خمیده. دست به کمر گرفته همگی بگید یا حسین.

تاسوعا – عظمت عباس سلام الله علیه –

عظمت عباس سلام الله علیه

اعوذ بالله من الشیطان العین الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین الصلاه والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد(صلی الله علیه وآله و سلم) اطیبن الطاهرین المعصومین المکرمین و اللعن دائم علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

«اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فی هذِهِ السّاعَهِ وَ فی کُلِّ ساعَهٍ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ قائِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً»

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری(عج) واجداد طاهرینش صلوات جلیل ختم کنید.

هدیه به محضر امام، شهدا، مراجع تقلید، علما و بزرگان و خیرین، اساتید، منسوبین به جمع حاضر، گذشتگان خودتان، گذشتگان از بانیان و خدمتگزاران این محفل، به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی(عج) سلامتی مراجع، رهبر معظم انقلاب، سلامتی خودتان و خانواده شریفتان و شفای مریضهایتان یک صلوات حسینی ختم کنید.

شب تاسوعای قمر بنی هاشم است. وجود مقدس عباس (علیه السلام) یک فضائلی دارد شنیدنی. من این فضائل را از دو تا از زیارات منقول از امام صادق (علیه السلام) و امام سجاد (علیه السلام) قطعاتی از آن را برایتان میگویم.

ص: ۵۷۶۱

در این زیارت وجود مقدس امام صادق (علیه السلام) میفرماید:

عباس جان سلام الله وسلام «سَلَامُ اللَّهِ وَ سَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ» (۱) سلام خدا و ملائکه مقرب خدا نه همه ملائکه یک پله بیا بالا آنهایی که متصدی و مسئول و مدیر امراند. «سَلَامُ اللَّهِ وَ سَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَوَ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ» همه پیغمبران نه پیغمبرانی که مرسل هستند «وَ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ» به من گوش بدهید خیلی عجیب است این سلام امام صادق. تمام انبیاء از اول تا آخر گلچین کن مرسلها را و رسولهایشان را جدا کنید تمام ملائکه مقربینشان را جدا کن. عباد صالح خدا را از اول آدم تا قیام قیامت همه اینها را جدا کن. سلام اینها و جمیع شهداء همه شهدای از آدم تا بعد از ظهور امام زمان(عج) که تمام این مجموعه ذاکیات ذکی و طیبات پاکاند همه این مجموعه «عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِين» بر تو ای عباس پسر امیر المؤمنین (علیه السلام) .

شما در مجموعه این زیاراتی که برای شهدای کربلا نقل شده یک چنین سلامی را برای اصحاب دیگر امام حسین (علیه السلام) پیدا نمیکنید. تازه امام صادق (علیه السلام) میفرماید سلام این مجموعه نه فقط یک دفعه اولاً تا آخر قیامت بعد هم هر سال یک بار یک دفعه نه هر ماه یک دفعه نه هر هفته یک دفعه نه هر روز دو مرتبه «تَغْدُو وَ تَرُوحُ» هر صبح و شام سلام ملائکه سلام خدا ملائکه انبیاء شهداء صدیقین عباد الصالحین همه این مجموعه به تو یابن امیر المؤمنین.

اگر بخواهیم بفهمیم که عباس کی هست

از همین یک تیکه عبارت میتونید بفهمید. بیایید بریم در یک زیارت دیگر. شخصیتی که امام معصوم برایش شهادت بدهد خیلی شخصیت بالایی هست که امام صادق (علیه السلام) این وسط بیاید و بگوید من شهادت میدهم «أَشْهَدُ لَكَ» من امام صادق (علیه السلام) شهادت میدهم برای تو عباس. «لَكَ بِالتَّسْلِيم» تو تسلیم بودی. ما یک تسلیمی داریم تسلیم قولی هست تو اداره آن مرئوس به رئیس میگوید چشم قربان. اما در ذهنش مخالف این رئیس هست تسلیم فکری و ذهنی نیست. گاهی میره توی اطاق بغلی غرغر میکنه، پس تسلیم قولی هم نیست مجبور است تسلیم عملی باشد. چشم باشه انجام میدهم.

گاهی به من میگویند خمس بده به خاطر اینکه میخواهم برم مکه خمسم را میدهم اما تو بیان غرغر میکنم تسلیم قولی ندارم تو ذهنم هم شبهه است خمس برای چی میدهم. برای کی، تسلیم فکری و عقلی و ذهنی هم نیستم.

اما وقتی امام صادق (علیه السلام)

«أَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِیم»(۲) یعنی در مقابل خدا رسول خدا امام عباس جان تسلیم قولی تسلیم فعلی تسلیم عقلی و فکری «أَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِیمِ وَ التَّصْدِیقِ وَ الْوَفَاءِ» گاهی میآید برای شما کار کنه اما کار شما را تصدیق نمیکنه در ذهنش. عباس وقتی میآید کار سید الشهداء را هم تصدیق زبانی میکنه هم تصدیق عملی میکنه هم تصدیق فکری. «أَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِیمِ وَ التَّصْدِیقِ وَ الْوَفَاءِوَ النَّصِیحهلِخَلَفِ النَّبِیِّ الْمُرْسَلِ»(۳) پشت سر پسر فاطمه پسر پیغمبر دقیقاً مثال سید الشهداء و قمر بنی هاشم مثل سوره شمس است «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ * وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها * وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها» یعنی خورشید را دیدید شما این ماه اگر میخواهد روشن بماند باید قدم به قدم در این گردش مداری پایش را جای پای خورشید بگذارد منجمین میگوید از اول تأسیس عالم تا الآن در این پیروی کردن ماه از خورشید اگر یک میلیاردم درجه تخلف کرده بود الآن خاموش شده بود.

«وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها * وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها» شمس حسین «وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها» قسم به قمری که قدمهایش را جای پای سید الشهدا گذاشته است. برای همین کسب نور کرده هر کاری سید الشهدا میتونه بکنه قمر بنی هاشم هم میتواند انجم بدهد.

چهار پنج نفر نشسته بودند در نجف بحث میکردند که مقام عباس بالاتر است یا مقام سلمان! یکی محکم ایستاده بود و میگفت که مقام سلمان بالاتر است به خاطر اینکه سلمان صحابی پیغمبر است سلام فلان است چند تا دلیل برای خودش ردیف کرد شب آمد منزل خواب دید امیر المؤمنین را آقا بهش فرمود چی داری میگی تو گفت آقا هیچی ما گفتیم سلمان. آقا فرمود فقط بهت بگم اگر میخواهی بفهمی که عباس بالاتر است یا سلمان یک خم ابروی عباس من اشاره عباس من کل کره زمین را سلمان میکنه چی داری میگی تو.

ص: ۵۷۶۳

«أَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِیمِ» یک عبارت دیگر براتون بگم. امام صادق (علیه السلام) میفرماید: میدانید عباس اسمش کجاست فکر میکنه عباس اسمش کربلا هست اسمش تو سینه و زبانهای شماست، بیا بالا «وَ رَفَعَ ذِکْرَکَ فِی عِلِّیِّینَ»(۱) امام صادق (علیه السلام) میفرماید ببین آقا اسم پیغمبران را خدا تو اعلی علیین ننوشته هر پیغمبری پیغمبر معصوم هست جایش خودش، تنها کسانی که اسامیشان در اعلی علیین ثبت و ضبط کرده با خط خوش اسامی چهارده معصوم است. اما امام صادق (علیه السلام) میفرماید تو کسی هستی که وقتی ملائکه به اعلی علیین نگاه میکنند وقتی نگاهشان بالا میافته کنار این اسامی ائمه نوشته «عباس» «وَ رَفَعَ ذِکْرَکَ فِی عِلِّیِّینَ» خیلی مقام است کی هست عباس.

یک زیارت دیگر هم براتون بگم،

در آن زیارتی که امام سجاد (علیه السلام) میفرماید «ان کان» باشد برای عباس (علیه السلام) «منزله» تو آسمانها و روز قیامت عباس یک منزلتی دارد که «یغبته جمیع الملائکه» تمام ملائکه «یغبته شهداء یوم القیامه» روز قیامت که میشود تمام شهداء از اول تا آخر همه نگاه میکنند چه مقامی به این شهید کربلا خدا عطا کرده که تمام شهداء از شهدای اول تا آخر شهدای بدر خیبر، حنین، بیا حتی شهدای کربلا خود شهدای کربلا وقتی نگاهشان به مقام عباس میافتد یغبته. چیه این مقام. ما خیلی باید بدویم تا تازه یه ظرف استکان تو دریای فضائل عباس بزنیم و این استکان را برداریم. آخه عباس دریاست اقیانوس است. من یک ساعت هم که حرف بزنم مثل این است که من یک قاشق چایخوری دستم است از کنار آب دریا اقیانوس فضائل عباس یک قاشق بردارم میگم بفرمایید.

ص: ۵۷۶۴

۱- (۴). همان، ص۲۵۷.

اینها همگی اینطوری بودند. آقا داستان برگردانیم عقب زمانی که عبد المطلب آمد حجر الاسود را از توی چاله دربیاورد به من گوش بدهید جریان قشنگی هست.

شاید این تناسب را هیچ جا نشنیده‌اید، حتی اگر بگویید ۴۰ سال است که پای منبر هستید. این تناسب را گوش بدهید.

نوار را برگردان زمان عبد المطلب این نکته یادگاری برای شما. عبد المطلب وقتی آمد حجر الاسود را از توی چاه بیرون بیاورد چون مکه را غارت کره بودند حجر الاسود و طلاها و جواهرات را در زمین پنهان کرده بودند یک پسر بیشتر نداشت تک و تنها بود هر که را گفت بیایید کمک گفت نه این کار خودم هست من پردهدار هستم من خانه دارم من کلید دار هستم کسی دیگری نباید بیاید کمکم کند. خودش با زجر و زحمت و مشقت بیرون آورد. در این اثنا نذر کرد که اگر خدا ده تا پسر به من داد یکی را فدا کنم. خدا ده تا پسر را بهش داد یک روز عهد یادش آمد باید یکیش فدایی بشه. مردم مکه جمع بشید آمدند در مسجد الحرام چه کار میخواهد بکند میخواهد یک پسرش را قربانی کند. عهد کرده. حالا کدام را فدایی کنیم گفت بچه ها حاضرید. گفتند بله حاضریم هر کدام را انتخاب کنید ما حاضریم. عهد کردی. خب کدام گفتند قرعه بینداز. قرعه انداختن به نام عبد الله افتاد.

مردم گفتند بابا حیف است قمر است یکی از کسانی که بهش قمر میگفتند عبد الله بود خیلی زیبا بود متین دوباره و سه باره قرعه انداخته عبد الله.

ص: ۵۷۶۵

ابوطالب جلو آمد، گوش بده ابو طالب جلو آمده گفت بابا من نمیگذارم فداش کنی. اگر میخواهی بکشی به جایش من را بکش، ابو طالب اینجا جلو آمد سفت وایستاد و گفت این گردن من و من را ذبح کن اما عبد الله را دست نزن. خب حالا مردم باعث شدن قرعه کشی بین شترها و عبد الله کردند بالاخره صد تا شتر در قرعه درآمد. کار نداریم ابو طالب اینجا میآید خودش را فدایی عبد الله میکنه داشته باشید. «لیله المبیت» فرزند این ابو طالب میآید در جای پیغمبر میخوابه کربلا نوه این ابو طالب خودش را فدای کی میکنه، حسین (علیه السلام) . گرفتی نکته از کجاست! این فدا شدن که امام صادق (علیه السلام) در زیارتش میگوید که فدای حسین (علیه السلام) شدی این سابقه دارد و ریشه دارد. فدایی شدی.خیلی مقام دارد عباس. شجاعتش واویلا است شما در احوالات قمر بنی هاشم ببینید در احوالات قمر بنی هاشم طریحی در منتخبش مینویسد «کالجبل الجسیم» مثل یک کوه بزرگ قدرتمند بود عباس، واقعاً نمیتوانیم بفهمیم یعنی چی، اولاً مثالی که میزند مثال جالبی است میگه مثل کوه میمونه. نمیگه مثل سنگ بزرگ مثل تپه مثل درخت نه چون کوه در مقابل شدیدترین طوفانها هم از سرجایش تکان نمیخورد این یک.

دو این کوه پناهگاهی است در خطرات برای موجودات. انسانها موجودات تو خطرات پناه میبرند در کوه. عباس هم پناهگاه همه بی پناههاست هر که وارد این کوه شد کوه نعماتی دارد از نعماتش استفاده میکند هر که با عباس شد عباس برکاتی دارد که از برکاتش استفاده میکند. هر که وارد کوه شد یک داروهای شفابخشی در کوه گیر میآید که بقیه جاها نیست عباس هم داروهای شفابخشی دارد که اشخاص دیگری ندارند. افراد دیگر ندارند. «کالجبل الجسیم» یا «کالجبل العظیم» خیلی مقام عباس بزرگ است. بعد میگوید «کالطور العظیم» طور ده مرتبه دو مرتبه در قرآن از واژه «طور» استفاده شده است هر دو مرتبهاش مال طور سینا و سینین است.

ص: ۵۷۶۶

در طور سینین یا سینا چه کار میکرده موسی،

با خدا سخن میگفته. قلب عباس محل عبادت خداست. قلب عباس طور است محل عبادت عباس محل سخن گفتن عباس با خداست. خیلی عبارته. بعد میفرماید: طریحی میگوید عباس از جهت شجاعت یک خصوصیتی داشت «کان جسوراً فی التعیین» تعیین یعنی نیزه یعنی خیلی جسور بود در نیزه زدن. به من خوب گوش بدهید این تیکه هم خیلی جالب است.

پدر بزرگ عباس یعنی پدر فاطمه

بنی کلاب یک هنری که در جنگ داشت این بود آن هم خیلی پهلوان و شجاع بوده چون امیر المؤمنین رفته با خانواده شجاعی وصلت کرده. پدر بزرگ عباس در جنگ هیچ کس حریفش نبود. بهش میگفتند ملاعب الاسنه یعنی با نیزه بازی میکرد، جلو حریف که میرفت این نیزه را سر دست میچرخوند نگاه به این نیزه میکرد یک دفعه با یک ضرب میکوبید به قلبش خودش هم باورش نمیشد که این نیزه داره اینطوری میچرخه اما یک دفعه میآید. در صفین ببینید با همین تکنیک عباس ابو شعسا و هفت تا بچهاش را به درک واصل کرد با همین تکنیک ملاعبه الاسنه. عند کرب الکریب، کریب ابرهه بن کریب که یل شام بود با همین تکنیک گفت سرت را بلند کن این تنه نیزه را چرخواند یک دفعه فرو کرد تو قلب ابرهه و افتاد. خیلی شجاع بوده عباس.

عمر سعد هی نامه مینوشت میگفت بابا لشکر بفرست

هی ۱۰۰۰ تا میفرستاد دو هزار تا هی سه هزار تا فرستاد بعد نامه نوشت گفت مگر اینها چند نفر هست. در جواب نامه عبید الله عمر سعد نوشت هفتاد و دو نفر هستند اما وفیهم عباس. هفتاد دو تا با عباس. مگر یادت رفته در صفین چه کرد عباس. مگر یادت رفته ابرهه را چطوری کشت؟ مگر یادت رفته این و داداشش آب را آزاد کردند یادت رفته؟! خیلی شجاع بوده عباس.

ولـذا وقتی که آمـد خـدمت سـید الشـهداء اول این جمله را تا یادم نرفته بگم، امیر المؤمنین در شـجاعت عجیب بوده، عرب به کسـی که در دل لشکر جلو قلب جلو نه سـمت چپ و راست وسط لشـکر هست اینکه جلودار است یعنی دو طرفش پشت سر این میآیـد این وسـطی را میگویند کبشٌ کتیبه این خیلی در معرض خطر است. خیلی هم باید شـجاع باشد کبشٌ کتیبهمال مکه کفـار طلحه بن ابی طلحه بوده که توسط امیر المؤمنین به درک واصل شـد. این کبشٌ کتیبه مکه ای هاست کبشٌ کتیبه مـدینه پیغمبر امیرالمؤمنین بوده، کبشٌ کتیبهسـپاه امیر المؤمنین تو صـفین مالک اشتر نخعی بوده، کبشٌ کتیبه امیر المؤمنین در جمل و نهروان امام مجتبی (علیه السلام) بوده، کبشٌ کتیبه سپاه ابی عبد الله کی بوده، قمر بنی هاشم بود.

خیلی نیرو داشـته عبـاس، آن وقت امیر المؤمنین یـک رگی توی این پیشانیاش بوده اینهایی که میگویم در کتابی ننوشـته، یک رگی در این پیشـانی مبارکش بود، این رگه وقتی غضب میکرد به دشـمن این رگ پر خون میشـد، فشار میآورد به این پیشانی آقا دست میکرد در جیبش یک دستمال زرد می بست به این پیشانی سفت که این رگه را فشار بده

دستمال زرد چون بستی به سر   دشمنت فریاد زد أین المفر

دشـمن میگفت فرار کنید که علی دسـتمال را بست. دیگه الآن علی غضب کرده دیگه کسـی جلوی علی وای نایسـته این رگه توی پیشانی عباس بود، عین همین رگ تو پیشانی عباس بود. حالا گوش کنید.

آمد خدمت سـید الشـهداء، سـید الشـهداء یک نگاه به عباس کرد دید وای این رگ باد کرده چشـمانش پر خون شده، بدن از بیتابی و ناآرامی فقط اجازه میخواهد، سیدی ومولای اجازه نمیدهی بروم، بگذار بروم و کارشان را یکسره کنم.

ص: ۵۷۶۸

آقا یک جمله فرمود: حالا میفهمی عباس یعنی چی؟

عباس یعنی این.

سید الشهداء فرمود عباس اگر بری تفرق عسکری لشکر من از هم میپاشد، مگر بعد از عباس کی مانده بود، علی اصغر و عبد الله بن حسن دو نفر مانده بود. اما سید الشهداء فرمود عسکری، لشکر من از هم میپاشد. اگر بری لشکر من از هم میپاشد نمیگذارم بروی. این شجاعت عباس بود. اما با این مقام شجاعت ببینید چه تعابیری و مضامین عالی وجود مقدس امام صادق (علیه السلام) برای عباس میآورد. این دلیل بر چیست؟ اما در این چند دقیقهای که میخواهم بگویم شجاعتش را اما میترسم از نکته اصلی بحث امشبم بمانم. یکی از مقاماتی که عباس داشت مقام عصمت عباس است. عباس (علیه السلام) معصوم بود، خرده نگیرید که معصوم ۱۴ نفر بود، بله ۱۴ نفر معصوم ذاتی و عرضی اما در مقام عرضی تنها معصوم دیگری هم داریم سلمان هم معصوم بود بله ولی ذاتی نه خدادادی نه خودش با کمال به دست آورده بود. علی اکبر دیشب گفتم زینب کبری را اگر یک شب وقت میداشتم برایتان میگفتم که این مقام را داشت.

فاطمه معصومه (سلام الله علیها) این مقام را دارد دلائلی هم در ذهنم هست اما امشب شب عباس است. عباس چرا معصوم است؟

چند تا دلیل را گوش کنید:

۱. دلیل اول

همین زیارتنامه ها است اگر کسی امام نباشد امام معصوم برایش زیارتنامه نمیگوید. اگر امامزاده باشد یکی از علما بر میدارد یک زیارت نامه مینویسد السلام علیك یا اولیاء الله و احباءه أیها العبد الصالح که در این زیارتنامه ها هست اگر معصوم باشد امام رضا (علیه السلام) میآید برایش زیارت میگوید فاطمه معصومه اگر معصوم باشد برایش میاید زیارت نامه میگوید امام صادق عباس بن علی، زیارتنامه اگر بخواهد امام معصوم بگوید باید این مقامش معصوم باشد. تعابیرش هم که دیدید سلام خدا و ملائکه و انبیاء و شهداء و این یک دلیل.

ص: ۵۷۶۹

.۲

دلیل دوم

وقتی که پیغمبر اکرم از دنیا رفت، یک نفر آب میآورد یک نفر هم بدن را میشست امیر المؤمنین را غسل میداد فضل بن عباس هم داشت آب میآورد. امیر المؤمنین فرمود فضل بن عباس الآن میخواهیم غسل دادن را شروع کنیم میخواهی آب بزنی ظرف آب دست من بدهی همین طور کنار دست من وایستادهای چشمت را باید ببندی چشم غیر معصوم به بدن معصوم نباید بیافتد. این دستمال را بگیر و چشمت را ببند، لذا فضل بن عباس چشمش بسته بود ظرف را میزد تو آب خدمت امیر المؤمنین وقتی که امیر المؤمنین (علیه السلام) از دنیا رفت و به شهادت رسید کی باید بدنش را غسل میداد امام حسن و امام حسین، کی آب میآورد عباس. عباس که آب آورد دیگه اینجا به عباس نگفتند که چشمت را ببند چون عباس مقامش چیست؟ مقام عصمت است نیازی نیست که چشمش را ببندد. دو تا دلیل.

۳. سومین دلیل امام معصوم باید معصوم را دفن کند. امام سجاد (علیه السلام) وقتی آمد کربلا بنی اسد هم آمدند در دفن شهداء تمام بنی اسد امام سجاد را کمک کردند. یکی یکی شهداء را آوردند خدمت امام سجاد آقا دفن کرد دفن کرد دفن کرد تا رسید به سید الشهداء آقا این جمله را فرمود به من گوش بده فرمود برید کنار، برید از من فاصله بگیرید میخواهم بابام را دفن کنم. إِنَّ مَعِی مَنْ یُعِینُنِی من خودم باید دفن کنم یک نفر هم هست کمکم میده. کی کمک میده امام سجاد را؟ جبرئیل امین. جبرئیل باید امام معصوم را کمک کند در دفن امام. مردم نمیتوانند دست به بدن امام. إِنَّ مَعِی مَنْ یُعِینُنِی امام حسین را دفن کرد گریه هایش را کرد و از قبر آمد بیرون. گفتند تمام شد. آقا فرمود نه. یک بدن دیگر هم کنار نهر علقمه است. پشت سر آقا حرکت کردند آمدند و آمدند و آمدند فرمود حالا از من فاصله بگیرید اینجا هم إِنَّ مَعِی مَنْ یُعِینُنِی چه کسی را میتواند امام معصوم دفن کند جبرئیل هم با او باشد باید مقام عصمت داشته باشد عباس است. مقام عصمت است. دیگه یکی دیگر هم را بگویم بعد روضه بخوانم

ص: ۵۷۷۰

۴. دلیل بعدی

گوش بدید. سید الشهداء (علیه السلام) آنجایی که میفرماید بلند شو برو مهلت بگیر، چه جملهای دارد؟ میفرماید «بنفسی أنت یا أخی»(۵) یعنی چه، بنفسی انت یعنی فدات بشم، شما بگویید امام غلو میکنه؟! امام مغالطه میکند؟! قرآن میگوید «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی» (۶) امام لغو نمیگوید غلو نمیکنه، بزرگ نمایی نمیکند اگر کسی بزرگ نیست بیخودی امام بزرگش نمیکنه چرا امام حسین (علیه السلام) که معصوم است به عباس میگوید «بنفسی أنت» خدا من را فدات کنه؟ بنفسی أنت یا أخی پاشو برو مهلت بگیرد اینجا علما میگوید چون امام، امام معصوم و لغو نمیگوید معصوم به غیر معصوم نمیتواند بگوید خدا من را فدا ت کنه ماها باید به امام حسین بگیم خدایا «جعلنا فداک یابن رسول الله» خدا همه ما را فدات کنه پسر پیغمبر. اما معصوم نمیتونه به غیر معصوم بگه خدا من را فدات کنه. مقام عباس این است که امام حسین (علیه السلام) بهش میگه.

علما آمدند خدمت امام رضا (علیه السلام) گفتند یابن رسول الله! دلیل بر افضلیت بر علی چیست؟

شب تاسوعا است میطلبه باید هم برای عباس بیشتر صحبت کرد. به امام رضا (علیه السلام) گفتند یابن رسول الله! دلیل بر افضلیت بر علی چیست؟ آقا فرمود آیه مباهله. وقتی آمدند با مسیحیان نجران مباهله کنند «فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ»(۱)

علی نفس پیغمبر است نفس پیغمبر است درست، علی نفس پیغمبر است تو اینجا که سید الشهداء میگوید بنفسی انت معلوم میشود که عباس هم نفس کی هست، حسین است. گرفتی بحث را. علی نفس پیغمبر است عباس هم نفس حسین است. علی باب النبی است «انا مدینه العلم وعلی بابها» عباس هم باب الحسین است.

ص: ۵۷۷۱

۱- (۷). آل عمران / ۶۱.

مرحوم علامه طباطبایی (ره) میفرمودند اســتاد ماست دریای قاضی فرمودند مکاشفهای شد در عالم مکاشفه دیدم حسین مظهر رحمت کلیه الهیه است یعنی هر چی خدا رحمت دارد داده به حســین و گفته حسین جان تو هر چی میخوای برای همین میگویید یا رحمت الله الواسعه هر چه خدا رحمت داره داده به حسین و گفته حسین جان تو تقسیم کن. من خالق این رحمت هستم من باید نتیجه این رحمت را به بندهها بدهم اما تقســیمش با شما. یا رحمت الله خودم دیدم حسین مظهر رحمت کلیه الهیه است و آنجا دیدم که عباس باب الحسین است. تمام این رحمتها باید از باب الحسین وارد شود.

خیلی مقام است خیلی مقام است چه مقامی دارد قمر بنی هاشم که تا وقتی عباس زنـده بود اهل بیت بیرون نمیریختند. بخوانید بیرون نمیریختند سر و صدا کنندعباس زنده بود عباس زنده بود حالا من میخوانم روضه

هر چه بتوانیم انشاءالله یک مقدار هم سینه بزنیم در مجلس عباس شب تاسوعا است.

این تیکه نریختند بیرون اما این مقدار که ابی عبدالله آمد ببینید داره امام حسـین (علیه السـلام) وقتی آمد فلما نزل الحسین، ابی عبد الله وقتی آمد گرد و خاکی که شده بود امام حسـین (علیه السـلام) تا خودش را رساند آنها متفرق شدند گرد و خاک بود گرد و خاک که نشـست فلما نزل الحسـین الی العرض از روی مرکب یک نگاه به زمین کرد و رعا ایدی أخی العباس. یه نگاه کرد دید دست های جدا شده قمر بنی هاشم روی زمین است حالا چه کار کرد. أبی عبد الله از مرکب پیاده شد از مرکب پیاده شد خم شد سـید الشـهداء این دست برداشت معصوم فقط میتونه دست معصوم را ببوسه اگر غیر معصوم باشه که نمیشه دستش را بوسـید. خم شـد روی زمین این دست عباس را برداشت بوسـید چهار امامی که تو را دیدهانـد دست علمگیر تو بوسـیدهاند آنهـا یـک دفعه بوسـیدن امـا امـام حسـین دو مرتبه دست عباس را بوسـید. یک وقت وقت تولـد بود یک دفعه اینجا. اینجا بقیه نبوسیدن دست عباس را.

ص: ۵۷۷۲

وقتی دست عباس را بوسید تغییراتی صورت گرفت هم تو صورت حسین بان الإنکسار فی الوجه الحسین، یعنی چه؟ یعنی صورت ابی عبد الله زرد شد رنگ پریده شد بان الإنکسار فی الوجه الحسین، هم تو صورتش تغییر ایجاد شد هم رو زبانش تغییر ایجاد شد، چرا؟ چون هی صدا زد وا اخا الآن انکسر الزهری، هم تو عمل حسین تغییر پیدا شد چه کار کرد دستش را برد و گذاشت روی کمرش صدا زد کمرم شکست. همگی بگید یا حسین.

سوالاتی درباره حضرت عباس(علیه السلام)

سوالاتی درباره حضرت عباس(علیه السلام)

آیا حضرت عباس(ع) در جنگ صفین حاضر بود؟

طبق اطلاعات کتاب «تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا» (زیر نظر حجت الاسلام مهدی پیشوایی)، مورخان درباره حضور عباس در جنگ صفین اختلاف دارند. برخی نوشته اند او در جنگ صفین شرکت داشته است برخی از محققان معاصر معتقدند عباس در بعضی جنگ ها حضور داشته، اما پدر بزرگوارش اجازه پیکار به او نداده است. بعضی هم بر آن اند که وی علاوه بر حضور در صفین، در نبردی قهرمانانه، ابتدا هفت تن از پسران ابن شَعثاء و سپس خود ابن شَعثاء را، که از قهرمانان سپاه معاویه بود، به هلاکت رساند و حیرت ناظران را برانگیخت.

اما چنین مطلبی در منابع متقدم نیامده و محدث نوری معتقد است این ماجرا مربوط به عباس بن ربیعه (بن حارث بن عبدالمطلب) است که مشابه چنین جریانی را برایش نقل کرده اند و همین، باعث اشتباه برخی نویسندگان شده است؛ وگرنه عباس (ع) اصلاً در صفین حضور نداشته است

اما برخی محققان پاسخ داده اند که این دو جریان متفاوت اند؛ زیرا هر دو (به فاصله چند صفحه) در مناقب خوارزمی آمده و بعید است که خوارزمی به اشتباه یک جریان را به دو شکل نقل کردهباشد. فارغ از همه این قیل وقال ها حقیقت آن است که اگر بپذیریم که تاریخ تولد عباس در سال ۲۶ قمری بوده، او در جنگ صفین، یعنی در سال ۳۷ قمری، فقط یازده سال داشته است و در این صورت نمی توان پذیرفت که با این سن کم در جنگ شرکت کرده باشد.

آیا حضرت عباس(ع) در قصاص ابن ملجم نقش داشت؟

عباس در زمان قصاص قاتل پـدرش حاضـر بود؛ اما نقشـی در اجرای قصاص نداشت. او در هنگام غسل پیکر مطهر امام حسـن (ع) همراه برادرش محمد حنفیه، امام حسین (ع) را یاری می داد.

از عبـاس بن علی (ع) در دوره امـامت امـام حسـین (ع) تا پیش از حوادث کربلا، مطلبی در دست نیست؛ اما مسـلم است که با آغـاز نهضت امام حسـین (ع)، عباس در کنار برادر بزرگوارش حضور داشـته و به همراه ایشان، شـبانه مـدینه را به سـمت مکه ترک کرده است.

همسر حضرت عباس(ع) که بود؟

عبـاس (ع) بـا لبابه دختر عُبیـدالله بن عباس بن عبـدالمطلب ازدواج کرد. البته کنیزی نیز داشت که از او صاحب فرزنـدی به نام حسن شد. (۱) درباره تعداد فرزندان عباس اختلاف نظر وجود دارد.

حضرت عباس(ع) چند فرزند داشت؟

برخی برای ابوفاضل(ع) دو فرزنـد به نام های عُبیدالله و فضل ذکر کرده اند (علوی (عمری)، اَلْمُجدی فی انساب الطالبیین، ص ۴۳۶) و برخی به دو فرزند به نام های عبیدالله و حسن اشاره کرده اند (ابن قتیبه دینوری، المعارف، ص ۱۲۷).

ابن شـهر آشوب از فرزنـد دیگری به نام محمـد نام می برد که در کربلا به شـهادت رسـیده است. (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۲۲).

بعضـی متأخران چهـار پسر به نام های عبیـدالله، فضل، حسن و قاسم و دو دختر برای عباس برشـمرده انـد. (مقرّم، العباس، ص ۳۵۰) و برخی به این چهار نفر، پسـر دیگری به نام عبـدالله نیز افزوده و گفته انـد که وی نیز در کربلا به شـهادت رسـیده است. (۲)

۱- (۲). طبق احکام اسلام اگر کنیزی از ارباب خود صاحب فرزند شود، از کنیزی درآمده، آزاد می شود و از آن پس او را اُمّ ولد می خوانند.

۲- (۳). سیدمحسن امین، اعیان الشیعه، ج۱، ص ۶۱۰.

نسل حضرت عباس(ع) چگونه تداوم یافت؟

همه دانشمندان نسب شناس اتفاق نظر دارند که نسل عباس(ع) تنها از طریق پسرش عُبیدالله، تداوم یافته است.

از نسل حضرت اباالفضل رجال نامداری پا به عرصه وجود نهادند؛ از جمله پنج تن از نوادگان او – یعنی پسران حسن بن عُبیدالله بن عباس – به نام های عبیدالله، عباس، حمزهالأکبر، ابراهیم جَرَدَقه و فضل، در عصر خود افراد سرشناسی بودند. عبیدالله امیر و قاضی القضاه مکه و مدینه بود. (۱) عباس سخنرانی فصیح و شاعری توانا شناخته می شد. فضل سخنوری فصیح و بسیار متدین و شجاع بود. ابراهیم را نیز به فقه و ادب و زهد می شناختند و قاسم بن حمزه بن حسن بن عبیدالله در یمن جایگاهی رفیع داشت.

از فرزندان عباس بن عبیدالله نیز، عبدالله سخنران و شاعری فصیح بود که در دربار مأمون جایگاهی ویژه داشت. از نوادگان حضرت عباس برخی وارد ایران شدند و در شهرهای شیراز، گرگان و اَرجان (بهبهان) ساکن شدند و برخی دیگر به یمن، مصر و مغرب کوچ کردند.

حضرت عباس(ع) چند برادر داشت؟

«عبدالله» از فرزندان ام البنین و برادر حضرت اباالفضل بود. لقبش را عبدالله اصغر و کنیه اش را ابومحمد اکبر نوشته اند. وی به هنگام شهادت ۲۵ سال داشت و از خود فرزندی به یادگار نگذاشت. عبدالله راهانی بن ثُبیت حَضرَمی به شهادت رساند.

«أبوعمرو عثمان» یکی دیگر از فرزندان أم البنین و از برادران عباس بوده است. امیر مؤمنان (ع) به سبب علاقه ای که به عثمان بن مظعون داشت، این فرزندش را عثمان نامید و فرمود: إنما سَمّيتهُ باسم أخي عُثمان بن مَظعون؛ «من او را به نام برادرم عثمان بن مظعون نامیده ام». عثمان در روز عاشورا با تیر خَوْلی بن یزید و با همدستی مردی از بنی أبان بن دارم به شهادت رسید. او در هنگام شهادت ۲۱ سال داشت.

۱- (۴). برخی از اصحاب امامان (ع) مانند علی بن یقطین، برای دفاع از شعیان و مستضعفان در برابر ستم های امویان و عباسیان به اذن ائمه با دستگاه حاکم همکاری می کردند. ممکن است همکاری عبیدالله نیز از همین قبیل بوده باشد.

«أبوعبـدالله جعفر»، فرزنـد ام البنین و آخرین برادر تنی حضـرت اباالفضل بود که در کربلا به دست هانی بن ثُبَیْت حَضْـرمی به شهادت رسید. برخی معتقدند وی در هنگام شهادت نوزده سال داشته است. (۱)

«ابوبکر بن علی(ع)» برادر نـاتنی عبـاس است که منابع متقـدم نام مادرش را «لیلی» ثبت کرده انـد. برخی معتقدنـد نام او محمد اصـغر بوده است؛ ولی برخی مصـادر، محمـد اصـغر و ابوبکر را در کنـار هم، به عنوان دو تن از فرزنـدان امیر مؤمنان (ع) ذکر کرده اند. ابن اعثم و نسّابه علوی نیز نام او را «عبدالله» ثبت کرده اند. وی در روز عاشورا به شهادت رسید. (۲)

«محمـد» یکی دیگر از فرزنـدان امـام علی(ع) بود که برخی او را با لقب «اصـغر» معرفی کرده انـد. مادرش أسـماء بنت عمیس خثعمی، و به عقیده برخی کنیزی أمّ ولد بوده است. (۳) محمد در روز عاشورا در ۲۲ سالگی، به دست مردی از (بنی) أبان بن دارم به شهادت رسید. (۴)

۱- (۵). البته برخی سن او را هفـده و برخی دیگر ۲۹ سال نوشـته اند با توجه به شـهادت امیرمؤمنان (ع) در رمضان سال چهلم هجری، جعفر در هنگام شـهادت در عاشورای ۶۱ قمری قطعاً بیش از هفـده سال، و احتمالاً نوزده تا بیست سال داشـته است؛ با فرض اینکه پس از شهادت پدر، در سال ۴۱ قمری متولد شده باشد.
۲- (۶). طبری و ابن شـهر آشوب می گوینـد: در کشـته شـدن او در کربلا تردیـدهایی هست. ابوالفرج اصـفهانی نیز به نقل از مدائنی می گوید: او را در نهر آبی کشته یافتند و معلوم نشد چگونه کشته شده است.
۳- (۷). خلیفه بن خیـاط نام مادرش را لبابه دختر عبیـدالله بن عباس دانسـته است اما براساس گزارش های معتبر و متقـدم، لبابه همسر حضرت اباالفضل بوده است.
۴- (۸). ابن شـهر آشـوب، محمـدبن علی را جزو شـهدای کربلاـ دانسـته است؛ ولی این نکته را نیز تـذکر داده است که برخی گفته آند محمد به علت بیماری در کربلا نتوانست بجنگد و از این رو در روز عاشورا کشته نشد.

متن روضه شهیدمطهری برای حضرت عباس علیه السلام

متن روضه شهیدمطهری برای حضرت عباس علیه السلام

من نمی دانم روی چه مصلحتی- خود ابا عبداللَّه بهتر می دانست- فرمود: برادرم! حالا- که می خواهی بروی، پس برو بلکه بتوانی مقداری آب برای فرزندان من بیاوری. (این را هم عرض کنم لقب «سقّا» (آب آور) قبلًا به حضرت ابوالفضل داده شده بود، چون یک نوبت یا دو نوبت دیگر در شبهای پیش ابوالفضل توانسته بود برود، صف دشمن را بشکافد و برای اطفال ابا عبداللَّه آب بیاورد. این جور نیست که سه شبانه روز آب نخورده باشند؛ خیر، سه شبانه روز بود که (از آب) ممنوع بودند، ولی در این خلال توانستند یکی دو بار آب تهیه کنند. از جمله در شب عاشورا تهیه کردند، حتی غسل کردند، بدن های خودشان را شستشو دادند). فرمود: چَشم. / امّ البنین مادر حضرت ابوالفضل در حادثه کربلا زنده بود ولی در کربلا نبود، در مدینه بود. در مدینه بود که خبر به او رسید که در حادثه کربلا قضایا به کجا ختم شد و هر چهار پسر تو شهید شدند. این بود که این زن بزرگوار به قبرستان بقیع می آمد و در آنجا برای فرزندان خودش نوحه سرایی می کرد. نوشته اند اینقدر نوحه سرایی این زن دردناک بود که هر که می آمد گریه می کرد، حتی مروان حکم که از دشمن ترین دشمنان بود.

تقریباً یک سنتی است که در تاسوعا ذکر خیری از وجود مقدس ابوالفضل العبّاس (سلام اللَّه علیه) می شود. مقام جناب ابوالفضل بسیار بالاست. ائمّه ما فرموده اند: «انَّ لِلْعَبّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَاللَّهِ یَغْبَطُهُ بِها جَمیعُ الشُّهَداءِ» عبّاس مقامی نزد خدا دارد که همه شهدا غبطه مقام او را می برند.

ص: ۵۷۷۷

متأسفانه تاریخ از زندگی آن بزرگوار اطلاعات زیادی نشان نداده؛ یعنی اگر کسی بخواهد کتابی در مورد زندگی ایشان بنویسد مطلب زیادی پیدا نمی کند. ولی مطلب زیاد به چه درد می خورد؟

گاهی یک زندگی یک روزه یا دوروزه یا پنج روزه یک نفر که ممکن است شرح آن بیش از پنج صفحه نباشد، آنچنان درخشان است که امکان دارد به اندازه دهها کتاب ارزش آن شخص را ثابت کند، و جناب ابوالفضل العبّاس چنین شخصی بود.

در شب عاشورا اول کسی که نسبت به اباعبداللّٰه اعلام یاری کرد، همین برادر رشیدش ابوالفضل بود... آنچه که در تاریخ مسلم است، ابوالفضل بسیار رشید، بسیار شجاع، بسیار دلیر، بلند قد و خوشرو و زیبا بود (وَ کانُ یُدْعی قَمَرَ بنی هاشم) که او را «ماه بنی هاشم» لقب داده بودند.

اینها حقیقت است. شجاعتش را البته از علی علیه السلام به ارث برده است. داستان مادرش حقیقت است که علی به برادرش عقیل فرمود: عقیل! زنی برای من انتخاب کن که «وَلَدَتْهَا الْفُحولَهُ» از شجاعان به دنیا آمده باشد. «لِتَلِدَ لی فارِساً شُجاعاً» دلم می خواهد از آن زن فرزند شجاع و دلیری به دنیا بیاید. عقیل، امّ البنین را انتخاب می کند و می گوید این همان زنی است که تو می خواهی. تا این مقدار حقیقت است. آرزوی علی در ابوالفضل تحقق یافت.

روز عاشورا می شود، بنابر یکی از دو روایت، ابوالفضل می آید جلو، عرض می کند برادر جان، به من هم اجازه بفرمایید، این سینه من دیگر تنگ شده است، دیگر طاقت نمی آورم، می خواهم هرچه زودتر جان خودم را قربان شما کنم.

من نمی دانم روی چه مصلحتی- خود ابا عبداللّٰه بهتر می دانست- فرمود: برادرم! حالا- که می خواهی بروی، پس برو بلکه بتوانی مقداری آب برای فرزندان من بیاوری. (این را هم عرض کنم لقب «سقّا» (آب آور) قبلًا به حضرت ابوالفضل داده شده بود، چون یک نوبت یا دو نوبت دیگر در شبهای پیش ابوالفضل توانسته بود برود، صف دشمن را بشکافد و برای اطفال ابا عبداللّٰه آب بیاورد. این جور نیست که سه شبانه روز آب نخورده باشند؛ خیر، سه شبانه روز بود که (از آب) ممنوع بودند، ولی در این خلال توانستند یکی دو بار آب تهیه کنند. از جمله در شب عاشورا تهیه کردند، حتی غسل کردند، بدن های خودشان را شستشو دادند). فرمود: چَشم.

ص: ۵۷۷۸

حالا ببینید چه منظره باشکوهی است، چقدر عظمت است، چقدر شجاعت است، چقدر دلاوری است، چقدر انسانیّت است، چقدر شرف است، چقدر معرفت است، چقدر فداکاری است! یک تنه خودش را به این جمعیت می زند.

مجموع کسانی را که دور این آب را گرفته بودند چهارهزار نفر نوشته اند. خودش را وارد شریعه فرات می کند. اسب خودش را داخل آب می برد.

این را همه نوشته اند: اول، مشکی را که همراه دارد پر از آب می کند و به دوش می گیرد. تشنه است، هوا گرم است، جنگیده است، همین طوری که سوار است تا زیر شکم اسب را آب گرفته است، دست می بَرد زیر آب، مقداری آب با دو مشت خودش تا نزدیک لب های مقدس می آورد. آنهایی که از دور ناظر بوده اند گفته اند اندکی تأمل کرد، بعد دیدیم آب نخورده بیرون آمد. آبها را روی آب ریخت. آنجا کسی ندانست که چرا ابوالفضل آب نیاشامید، اما وقتی بیرون آمد یک رجزی خواند که در این رجز مخاطبْ خودش بود نه دیگران. از این رجز فهمیدند چرا آب نیاشامید. دیدند در رجزش دارد خودش را خطاب می کند، می گوید:

یا نَفسُ مِن بَعدِ الحُسینِ هونی / وَ بَعدَهُ لاکُنْتُ انْ تَکونی

هذَا الْحُسَیْنُ شارِبُ الْمَنونِ / وَ تَشْرَبینَ باردَ الْمَعینِ

هیهاتَ ما هذا فِعالُ دینی / و لافعالُ صادقِ الْیَقینِ

ای نفس ابوالفضل! می خواهم دیگر بعد از حسین زنده نمانی. حسین دارد شربت مرگ می نوشد، حسین با لب تشنه در کنار خیمه ها ایستاده است و تو می خواهی آب بیاشامی؟! پس مردانگی کجا رفت؟ شرف کجا رفت؟ مواسات کجا رفت؟ همدلی کجا رفت؟ مگر حسین امام تو نیست؟ مگر تو مأموم او نیستی؟ مگر تو تابع او نیستی؟

ص: ۵۷۷۹

هرگز دین من به من اجازه نمی دهد، هرگز وفای من به من اجازه نمی دهد. ابوالفضل در برگشتن مسیر خودش را عوض کرد، خواست از داخل نخلستان برگردد (قبلًا از راه مستقیم آمده بود) چون می دانست همراه خودش یک امانت گرانبها دارد. تمام همّتش این است که این آب را به سلامت برساند، برای اینکه مبادا تیری بیاید و به این مشک بخورد و آبها بریزد و نتواند به هدف خودش نائل شود.

در همین حال بود که یکمرتبه دیدند رجز ابوالفضل عوض شد. معلوم شد حادثه تازه ای پیش آمده است. فریاد کرد:

وَاللَّهِ انْ قَطَعْتُموا یَمینی / انّی احامی ابَداً عَنْ دینی

وَ عَنْ امامٍ صادِقِ الْیَقینِ / نَجْلُ النَّبِیِّ الطّاهِرِ الْامینِ

به خدا قسم اگر دست راست مرا هم قطع کنید، من دست از دامن حسین بر نمی دارم.

طولی نکشید که رجز عوض شد:

یا نَفسُ لا تَخْشَ مِنَ الْکُفّارِ / وَابْشِری بِرَحْمَهِ الْجَبّارِ

مَعَ النَّبِیِّ السَّیِّدِ الُمخْتارِ / قَدْ قَطَعوا بِبَغْیِهِمْ یَساری

در این رجز فهماند که دست چپش هم بریده شده است. این گونه نوشته اند: با آن هنر فروسیّتی که (در او) وجود داشته است، به هر زحمت بود این مشک آب را چرخاند و خودش را روی آن انداخت. دیگر من نمی گویم چه حادثه ای پیش آمد، چون خیلی جانسوز است.

در میان کسانی که اباعبداللّه علیه السلام خود را به بالین آنها رسانید، هیچ کس وضعی دلخراش تر و جانسوزتر از برادرش اباالفضل العبّاس برای او نداشت؛ برادری که حسین علیه السلام خیلی او را دوست می دارد و یادگار شجاعت پدرش امیرالمؤمنین است.

در جایی نوشته اند اباعبداللّه علیه السلام به او گفت: برادرم «بِنَفْسی انْتَ» عبّاس جانم! جان من به قربان تو. این خیلی مهم است. عباس در حدود بیست و سه سال از اباعبداللّه علیه السلام کوچکتر بود (اباعبداللّه ۵۷ سال داشتند و عبّاس یک مرد جوان ۳۴ ساله بود). اباعبداللّه به منزله پدر اباالفضل از نظر سنّی و تربیتی به شمار می رفت، آنوقت به او می گوید: برادر جان! «بِنَفْسی انْتَ» ای جان من به قربان تو!.

اباعبداللّه کنار خیمه منتظر ایستاده است. یک وقت فریاد مردانه اباالفضل را می شنود.

وقتی که حسین علیه السلام به بالای سر او می آید، می بیند دست در بدن او نیست، مغز سرش با یک عمود آهنین کوبیده شده و به چشم او تیر وارد شده است.

بی جهت نیست که گفته اند: «لَمّا قُتِلَ الْعَبّاسُ بانَ الْانْکِسارُ فی وَجْهِ الْحُسَیْنِ» عبّاس که کشته شد، دیدند چهره حسین شکسته شد. خودش فرمود: «الْانَ انْقَطَعَ ظَهْری وَ قَلَّتْ حیلَتی».

امّ البنین مادر حضرت ابوالفضل در حادثه کربلا زنده بود ولی در کربلا نبود، در مدینه بود. در مدینه بود که خبر به او رسید که در حادثه کربلا قضایا به کجا ختم شد و هر چهار پسر تو شهید شدند.

این بود که این زن بزرگوار به قبرستان بقیع می آمد و در آنجا برای فرزندان خودش نوحه سرایی می کرد. نوشته اند اینقدر نوحه سرایی این زن دردناک بود که هر که می آمد گریه می کرد، حتی مروان حکم که از دشمن ترین دشمنان بود.

این زن گاهی در نوحه سرایی خودش همه بچه هایش را یاد می کند و گاهی بالخصوص ارشد فرزندانش را. ابوالفضل، هم از نظر سنی ارشد فرزندان او بود، هم از نظر کمالات جسمی و روحی.

من یکی از دو مرثیه ای را که از این زن به خاطر دارم برای شما می خوانم. به طور کلی عربها مرثیه را خیلی جانسوز می خوانند. این مادر داغدیده در این مرثیه جانسوز خودش گاهی این گونه می خواند، می گوید:

یا مَنْ رَأَی الْعَبّاسَ کَرَّ عَلی جَماهیرِ النَّقَدِ / وَ وَراهُ مِنَ ابْناءِ حَیْدَرَ کُلُّ لَیْثٍ ذی لَبَدٍ

انْبِئْتُ أنَّ ابْنی اصیبَ بِرَأْسِهِ مَقْطوعَ یَدٍ / وَیْلی عَلی شِبْلی امالَ بِرَأْسِهِ ضَرْبُ الْعَمَدِ

لَوْ کانَ سَیْفُکَ فی یَدَیْکَ لَما دَنی مِنْکَ احَدٌ

می گوید ای چشم ناظر، ای چشمی که در کربلا بودی و آن مناظر را می دیدی، ای کسی که در کربلا بودی و می دیدی، ای کسی که آن لحظه را تماشا کردی که شیر بچه من ابوالفضل از جلو، شیربچگان دیگر من پشت سرش بر این جماعت پست حمله برده بودند، ای چنین شخصی، ای حاضر وقعه کربلا، برای من یک قضیه ای نقل کرده اند، من نمی دانم راست است یا دروغ، آیا راست است؟

به من این جور گفته اند، در وقتی که دستهای بچه من بریده بود، عمود آهنین به فرق فرزند عزیز من وارد شد، آیا راست است؟ بعد می گوید ابوالفضل، فرزند عزیزم! من خودم می دانم اگر تو دست می داشتی مردی در جهان نبود که با تو روبرو بشود. اینکه آمدند چنین جسارتی کردند برای این بود که دستهای تو از بدن بریده شده بود.

و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم. و صلّی اللّه علی محمّد و آله الطاهرین

منبع: (مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۷ ص ۹۷ و ۲۶۰ و ۳۶۰)

روضه و مقدمات و اشعار مکتوب شب نهم

روضه مکتوب شب نهم محرم

حضرت باب الحوائج ابالفضل العباس علیه السلام

در کتاب خصال و کتاب امالی از ثمالی نقل میکند که گفت:

حضرت امام زین العابدین علیه السّلام نظری به عبید اللّه بن عباس بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام نمود و شروع بگریه کردند و فرمودند: هیچ روزی برای پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله از جنگ احد سخت تر نبود، زیرا حضرت حمزه بن عبدالمطلب علیه السّلام که شیر خدا و رسول بود درآن روز شهید شد.بعد از جنگ احد جنگ موته برای پیامبر خدا ناگوار شد که پسر عموی آن حضرت یعنی جعفر بن ابی طالب در آن روز شهید شد.سپس امام زین العابدین علیه السّلام فرمودند: هیچ روزی مثل روز عاشورای امام حسین علیه السّلام نبود. زیرا تعداد سی هزار نفر که گمان می کردند از این امت بودند اطراف آن بزرگمرد را گرفتند و هر کدام از آنان می خواستند بوسیله ریختن خون امام حسین علیه السّلام بخدا تقرب بجویند.امام حسین علیه السّلام ایشان را یاد آور خدا میکرد ولی نمی پذیرفتند، تا اینکه سرانجام آن حضرت را از راه ظلم و کینه و دشمنی شهید نمودند.آنگاه حضرت سجاد علیه السّلام فرمودند: خدا حضرت عباس علیه السّلام را رحمت کند! حقا که امام حسین علیه السّلام را بر خویشتن مقدم داشت و جان خود را فدای آن حضرت نمود تا اینکه دستهای مبارکش قطع شد.خدای مهربان در عوض دستهای عباس علیه السّلام دو بال به وی عطا کرد تا بوسیله آنها در بهشت با ملائکه پرواز نماید. کما اینکه این نعمت را نیز به جعفر بن ابی طالب علیهما السّلام عطا کرد.حضرت عباس علیه السّلام نزد خدا یک مقام و

منزلتی دارد که فردای قیامت جمیع شهیدان برای آن غبطه میخورند.

ص: ۵۷۸۲

السَلامُ عَلَیکَ یا اَباالفَضلِ العَباس السَلامُ عَلَیک یا عَبدَ الصالح السَلامُ عَلَیک یا قَمَرَ بَنی هاشم

حضرت عباس علیه السّلام قمر بنی هاشم و روشنایی چشم اهل بیت است که یکی از سخت‌ترین لحظات برای اهل بیت علیه السّلام شهادت او بود و بسیار مظلومانه به شهادت رسید.

ز گلزار صداقت لاله‌ای خوش رنگ و بو می‌رفت — به میدان شجاعت تا ابد نامی نکو می‌رفت

بنی‌هاشم در آن ساعت خدایا بی‌قمر می‌شد — که سوی آسمان‌ها ساقی مهتاب‌رو می‌رفت

به چشمش بود تیریٌّ و چو با صورت زمین افتاد — دوباره تیرباشدت به چشم او فرومی رفت

ابی مخنف می‌نویسد:

وقتی که دست‌های عباس علیه السّلام جدا شد، در حالی که از دو طرف دستش قطرات خون می‌ریخت به دشمن حمله کرد تا اینکه ظالمی با گرز آهنین بر سر مبارکش زد و آن را شکافت آن هنگام آن مظلوم به زمین افتاد و در خون خود غوطه‌ور گردید و صدا زد.

یا أخی یا حسین علیک منی السلام یا أخی ادرک أخاك(۱)

ناگهان از سوی آن قوم شریر — همچو باران بر سر او ریخت تیر

دست او افتاد و مُنشق گشت سر — مُنخسف شد ماه و انشقِّ القمر

چون ز زین افتاد بر بالای خاک — گفت در دم یا أخا ادرک أخاك

امام حسین علیه السّلام مانند شهاب ثاقب به بالین عباس علیه السّلام شتافت او را غرق در خون دید که پیکرش پر از تیر شده و دستهایش از بدن جدا شده و چشمهایش تیر خورده‌اند

«فوقف علیه منحنیاً و جلس عند رأسه یبکی حتّی فاضت نفسه ؛

با کمر خمیده به عباس نگریست و سپس در بالین او نشست و گریه کرد تا عباس به شهادت رسید».با صدای بلند گریه کرد و فرمود:

«الآن انکسر ظهری و قلّت حیلتی و شمّت بی عدوّی ؛

اکنون پشتم شکست و رشته‌ی تدبیر و چاره‌ام از هم پاشید و دشمن بر من چیره شد و شماتت می‌کند.

سقای دشت کربلا ابالفضل　　　　دستش شده ازتن جدا ابالفضل

عباس دومین شخصیت کربلا

عباس دومین شخصیت کربلا

بعد از ابا عبد الله الحسین (علیه السلام)، قمر بنی هاشم (علیه السلام) دومین شخصیت بزرگ و تاثیر گذار در حادثه کربلاییان است، آشناترین نام بعد از حسین نام عباس است، بسیاری از مورخین و علما قائل اند که در حادثه عاشورا بعد از حضرت سید الشهدا مقامی بالاتر از مقام قمر بی هاشم نداریم، قمر بنی هاشم وارث فضائل و مناقب پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب (علیه السلام) است و پرورش یافته مکتب وحی می باشد و شاگرد ممتاز خاندان عصمت و طهارت است، لذا هیچ گوینده و نویسنده متفکری نمی تواند ابعاد شخصیتی این سردار رشید کربلا را از نظر جانبازی و فداکاری تفسیر کند، لذا در بین همه ایثار گران راه توحید، قمر بنی هاشم دارای فضائل ممتازی است که زبان و بیان از شمارش آن ناتوان است، مقام رفیعی دارد که همه شهیدان و ایثارگران بر آن مقام غبطه می خورند.

عباس آنکه ذاتش مستبعد از رذائل　　　　در مردی و مروت معروف در شمائل

چون بود نزد اقران ممتاز در شمائل　　　　زینگونه شد ملقب به ماه آل هاشم

جد پیامبر عبد المناف را قمر العرب می گفتند؛ یعنی ماه تمام عرب؛ عبد الله پدر پیامبر را قمر البطحاء می گفتند: یعنی ماه سرزمین مکه؛ با اینکه علی اکبر (علیه السلام)

آقا زاده ابا عبد الله (علیه السلام) شبیه ترین افراد به رسول الله بود

قال اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ به رز إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِكَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجْهِهِ(۱)(۵) – دمع السجوم در ترجمه نفس المهموم، ص: ۲۷۵(ابو الفرج، ارشاد و طبری) از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم روایت کرده اند که گفت: پسری به جنگ ما بیرون آمد گویی رویش پاره ماه بود شمشیری در دست پیراهن و ازاری در بر و نعلین در پای داشت که بند یکی گسیخته بود(۲)(۶) – بحارالأنوار ج: ۹۸ ص: ۲۷۷

۱- و با اینکه درباره قاسم بن الحسن (علیه السلام) گفته اند او ماه پاره بود

۲- اما این لقب تنها منتسب به قمر بنی هاشم ابوالفضل عباس است، اوست که ماه آسمان بنی هاشم است، این بزرگ مرد علم و دین از آنچنان مقام رفیعی برخوردار بوده است که همه شهدا و صدیقین عالم بر او غبطه می خورند، امام صادق (علیه السلام) در آن زیارتی که به ابی حمزه ثمالی تعلیم داده در آن زیارت اینچنین می رساند که عباس از آنچنان مقامات عالی معنوی برخودار است که به جز پیامبران اولوالعزم کسی به آن مقام نائل نیامده است و البته شناخت شخصیت قمر بنی هاشم بسیار بالاتر از درک و فهم ماست به قول مولوی: قدر تو بگذشت از درک عقول عقل اندر شرح تو شد بُو الفُضُول و قبل از آن می گوید: در زیارت نامه ابوالفضائل قمر بنی هاشم (علیه السلام) آمده « وَ رَفَعَ ذِكْرَكَ فِی عِلِّيِّينَ »

برجسته ترین خصلت ها و ویژگی های شخصیتی قمر بنی هاشم را باید یک شخصیت آسمانی بیان کند، لذاست که رشته بحث را به چشم «آسمان بین» امام صادق (علیه السلام) می دهم، امام به حق ناطق حضرت جعفر صادق (علیه السلام) در بیان فضائل و کمالات عموی بزرگوارش عباس بن علی (علیه السلام) برای او ویژگی هایی بسیاری بر می شمارد.

بینش عمیق

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «رحم اللّه عمنا العباس رحمت خدا بر عموی بزرگوارمان عباس بن علی (علیه السلام) یکی از ویژگی هایی که در این روایت آمده، بصیرت «حضرت عباس» است آن حضرت می فرماید: « نافذ البصیره، صلب الإیمان جاهد مع أبی عبد اللّه علیه السلام و أبلی بلاء حسنا و مضی شهیدا » (۱)

امام دست روی خصلت بصیرت عباس (علیه السلام) می گذارد که او اهل بصیرت بود، یک انسان مسلمان باید دارای بصیرت باشد و در برابر دشمنان هوشیار باشد، حضرت قمر بنی هاشم «نافذ البصیره» بود یعنی عمیق ترین بصیرت و بینش ها را داشته است؛ دشمن شناس بود و موضع مردانه ای مقابل بنی امیه و دشمنان خاندان اهل بیت(ع) گرفته بود، وقتی که در عصر تاسوعا شمر برای او امان نامه آورد گفت در امان هستید فرمود، مرگ بر تو و امان نامه تو

۱- (۷) – نفس المهموم، ص: ۳۰۲ روی الشیخ أبو نصر البخاری عن المفضل بن عمر أنه قال: قال الصادق علیه السلام:کان عمنا العباس علیه السلام نافذ البصیره صلب الإیمان جاهد مع أبی عبد اللّه علیه السلام و أبلی بلاء حسنا و مضی شهیدا و روی الصدوق فی حدیث عن علی بن الحسین علیهما السلام قال: رحم اللّه العباس فلقد آثر و أبلی و فدی أخاه بنفسه حتی قطعت یداه فأبدله اللّه عز و جل به هما جناحین یطیر به هما مع الملائکه فی الجنه کما جعل لجعفر بن أبی طالب علیه السلام، و أن للعباس عند اللّه تبارک و تعالی منزله یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامه (الخصال للصدوق: ۶۸)

و جاء شمر حتی وقف علی أصحاب الحسین علیه السلام فقال: أین به نو أختنا؟ فخرج إلیه العباس و جعفر و عبد اللّه و عثمان به نو علی بن أبی طالب علیه السلام فقالوا: ما ترید. فقال: أنتم یا بنی أختی آمنون. فقالت له الفتیه: لعنک اللّه و لعن أمانک، أ تؤمننا و ابن رسول اللّه لا أمان له.

و فی روایه: فناداه العباس علیه السلام: تبت یداک و بئس ما جئتنا به من أمانک یا عدو اللّه، أ تأمرنا أن نترک أخانا و سیدنا الحسین بن فاطمه علیهما السلام و ندخل فی طاعه اللعناء و أولاد اللعناء

جهاد و مبارزه در راه خدا

در ادامه امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: عموی بزرگوارمان ایمان شدید داشت، به معنای واقعی خدا باور بود و به غیر خدا توجه نداشت، ایمان راسخ و قوی در عمق جان او نفوذ کرده بود، سراسر وجودش را ایمان پر کرده بود باور داشت که بالاترین فضیلت یک انسان ایمان و دین اوست، لذا در راه اعتقادات راستینش ثابت قدم است، «جاهد مع أبی عبد اللّه علیه السلام و أبلی بلاء حسنا و مضی شهیدا » شرح فضائل یک شخصیت آسمانی را یک زبان آسمانی باید بیان کند و ما از عهده آن بر نمی آییم.

ص: ۵۷۸۷

سرّ باب الحوائجی حضرت عباس(ع)

« و أبلی بلاء حسنا » عباس بن علی(ع)، مبتلا به آزمون سخت شد و ایثار و جان فشانی کرد و سر فراز بیرون آمد در بیان اینکه چرا او «باب الحوائج» الی الله است و هر گرفتار و دردمندی به او متوسل می شود و حاجت می گیرد، علل مختلفی ذکر کرده اند که چرا او باب الحوائج الی الله است آیا به خاطر این است که دست خود را از دست داد یا به خاطر این بود که فرقش شکاف برداشته است یا...

«از حسن روی یوسف ، دست بریده سهل است در کوی دلبر ما ،سرها بریده بینی»

در روز عاشورا اصحاب ابا عبد الله واقعاً مردانه ایستادگی کردند، ۷۲ نفر در برابر سی هزار نفر بودند و آنقدر رشادت کردند که این جنگ تا عصر عاشورا طول کشید.

نیزه ها بدن ها را پاره پاره کرد، اما روح که تسخیر پذیر نیست، آن کرامت های اخلاقی قابل تغییر و تحول نبود، ثابت قدم ماندند و به کوی جانان رفتند.

حضرت عباس گرفتار آزمون سخت شد و سربلند از آن بیرون آمد؛ آن حضرت القاب فراوانی دارد یکی از القاب او «عبد صالح» است

« السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحِ الْمُطِیعُ لِلَّهِ وَ لِرَسُوله » (۱)

یکی از القاب او «سقاست» و از القاب او «صاحب اللواء» است او پرچمدار کربلاست.

لقب دیگر او باب الجوائح است، بزرگان وجوهی ذکر کرده اند که چرا او قبله حاجات ارباب حوائج است.

مرحوم آقای برقعی می گفت: اینکه او به مقام باب الحوائجی رسیده است، به خاطر این نیست که چون دست یا پای او را قطع کردند و یا چشمش را تیر باران کردند، بلکه علت آن امر دیگری است امتحانی که او پس داد هیچیک از شهدای کربلا این امتحان را پس ندادند.

۱- (۹) – مفاتیح الجنان بخش زیارات

حضـرت ابوالفضـل(ع) تشـنه بودنـد و وارد شـریعه فرات شدنـد و موج هـای فرات را دیدنـد، انسـان تشـنه ایی که سه روز آب نخـورده است و مشـکش را پر از آب کرده است، کفی ازآب فرات را برداشت و یـاد تشـنگی برادر نبود و این کف آب را به بالا آورد و هنوز تشـنگی برادر را به خاطر ندارد، همین که آب را نزدیک لب ها آورد و مماس لب های تشنه او شد اینجا بود که «فتذکر عطش اخیه الحسین» (۱) یاد تشنگی برادر کرد و این رجز را خواند.

«یا نفسـیُ مِنْ بعـدِ الحسـین هونی وبعده لا کُنتِ أن تکونی هذا الحسـین وارد المنون وتشـربین بارد المعین!؟ تا اللّه ما هذا فعال دینی» (۲)

خطاب به نفس خود گفت تو سیراب باشی و اطفال ابی عبد الله فریاد تشنگی شان به آسمان برسد.

بعد قسم یاد کرد که به خدا این رفتار دین نیست که من با لب سیراب از شریعه بیرون بروم، ولی اطفال حجت خدا تشنه باشند.

جناب سید حبیب الله چایچیان معروف به «حسان» در کتاب اشک ها بریزید اشعار نغری دارد.

کربلا کعبه عشق است و من اندر احرام شد در این کعبه عشاق دو تا تقصیرم

دست من خورد به آبی که نصیب تو نشد چشم من کرد از آن آب روان تصویرم

ص: ۵۷۸۹

۱- (۱۰) – بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۱ ولمّا ورد أبوالفضل العبّاس علیه السـلام شـریعه الفرات وقلبه یتلظّی من العطش، اغترف بیده غرفه من الماء لیشرب، فتذکّر عطش الإمام علیه السلام وأهل بیته، فرمی الماء من یده ولم یشرب حتّی استشه
۲- (۱۱) – مقتل الحسین علیه السلام، للمقرّم: ۲۶۸

باید این دیده و این دست دهم قربانی تا قبول افتد حج من و تقصیرم

با خود گفت، من این را هم بر خودم نمی بخشم، چرا دست زیر آب کردم و تا نزدیک لب ها آوردم؟ این بر مُحرم حرام است، چرا که من محرم هستم و کربلاـ محل احرام می باشد، یکی از محرمات احرام، نگاه به آیینه است گویا عباس بن علی خطاب به نفسش می گوید؛ ای عباس چرا بر آب نکاه کردی و خودت را دیدی! به جرم این محرمات احرام در کربلا، باید این چشم و دست خود را قربانی کنی، تا فدیه این دو عملت باشد.

مرحوم برقعی می گفت: غیر از چشم بیدار خدا کسی عباس را نمی دید و اگر عباس از شریعه؛ آب می خورد کسی خبر نداشت، لکن برای رضای خدا، با نهایت خلوص آب را روی آب ریخت و با برادر مساوات کرد و در کوران حوادث قمر بنی هاشم آزمون های سختی داد و سربلند بیرون آمد و شهید از دنیا رفت.

ولایت مداری

از شاخص ترین محورهای شخصیت قمر بنی هاشم ولایت مداری است:

این مطالب را از اشعار و رجزهای او نیز در می یابیم، این رجزهایی که شهدای کربلا خوانده اند نمودار آرمان های شهدای کربلا است، جنگ در روز عاشورا بر سر امامت و رهبری است، امام و رهبر چه کسی می باشد ؟ هیچ اصلی به اندازه اصل امامت در اسلام مورد اهتمام نیست، جنگ کربلا جنگ اسلام و جاهلیت نو بوده است و سید الشهدا با خون خود، اسلام را بیمه کرده است و اساس کربلا، بحث درباره امامت است که چه کسی مسند نشین پیامبر(ص) است، آیا یزید مست لا یعقل یا خاندان رسالت.

ص: ۵۷۹۰

قمر بنی هاسم سه رجز خوانده است، مهم ترین ویژگی قمر بنی هاشم ولایت مداری و ولایت پذیری اوست او وقتی سوار مرکب شد این رجز را خواند:

لا ارْهَبُ الْمَوْتَ إِذِ الْمَوْتُ رُقا حَتَّی اواری فی الْمَصالیتِ لِقا نَفْسی لِنَفْسِ الْمُصْطَفی الُّطهر وَقا إنّی أَنَا الْعَبَّاسُ أَغْدُو بِالسَّقا وَلا أَخافُ الشَّرَّ یَوْمَ الْمُلْتَقی (۱)

« از مرگ هراسی ندارم، زیرا مرگ مایه کمال است تا آن که پیکرم همانند پیکر دلیرمردان در خاک نهان شود جانم فدای جان پاک مصطفی، من عبّاسم و سقّا لقب دارم.

و هرگز روز ستیز با دشمن، ترس و هراسی ندارم، جان من فدای جان پسر پیامبر باد...

من آنقدر شمشیر می زنم تا بدنم در میان دلیر مردان به زمین بیافتد و...

من از مرگ هیچ ترس و واهمه ندارم

رجز دوم

زمانی که دست راست او را قطع کردند این رجز را خواند

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمُوا یَمینی إنّی أُحامِی أَبَداً عَنْ دینی وَعَنْ إمامٍ صادِقِ الْیَقینِ نَجْلِ النَّبیِّ الطَّاهِرِ الأَمینِ (۲)

به خدا سوگند اگر دست راستم را قطع کنید، من پیوسته از دین خود و از امامی که به راستی به یقین رسیده و فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاک و امین است حمایت می کنم!

رجز سوم

و زمانی که دست چپ او را قطع کردند چنین رجز خواند:

یا نَفْسِ لا تَخْشی مِنَ الْکُفَّارِ وَأَبْشِری بِرَحْمَهِ الْجَبَّارِ مَعَ النَّبی السَّیِّد الْمُختارِ قَدْ قَطَعُوا بِبَغْیِهِم یِساری فَأَصْلِهِمْ یا ربِّ حَرَّ النَّارِ (۳)

۱- (۱۲) – پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، ص: ۷۵

۲- (۱۳) – همان

۳- (۱۴) – همان

ای نفس از کافران مهراس و به رحمت ایزد بزرگ؛

و همنشینی با پیامبر اکرم بشارت باد، اینان به ستم دست چپم را بریدند؛

پروردگارا ایشان را به آتش شرربار دوزخ درافکن

نوک پیکان همه این رجزها، بحث امامت و ولایت است لذاست که او برادری را به نهایت رسانده است.

امروز همه بزرگان و علما دست بسته در برابر فرزند ام البنین زیارت نامه می خوانند «السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِح الْمُطِیعُ لِلَّهِ وَ لِرَسُوله »(۱)

عصمت عباس بن علی !؟

مرحوم میرزا هاشم آملی رحمت الله علیه که مرجع بزرگی بود می گفتند: به اعتقاد من قمر بنی هاشم دارای مقام عصمت است، دل گواهی می دهد که قمر بنی هاشم دارای مقام عصمت است و جزو طیبین و معصومین و طاهرین است اما دلیل ندارم

مرحوم مقرم که از مورخین نامدار است، کتابی دارد به نام «العباس» ایشانی می گویند، از فقرات زیارتنامه قمر بنی هاشم اظهار می شود، که عباس دارای مقام عصمت باشد وهم سنگ و هم شان با ذوات مقدسه معصومین بودند، در زیارت نامه ایشان آمده: اشهد انک قد استحلت ... یعنی بنی امیه تمام محرمات الهی را درشان تو روا داشتند

« فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً قَتَلَتْکَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً ظَلَمَتْکَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً اسْتَحَلَّتْ مِنْکَ الْمَحَارِمَ وَ انْتَهَکَتْ حُرْمَهَ الْإِسْلام» و نفرین خدا بر آن امت و مردمی که تمام محرمات الهی را درشان تو حلال کردند(۲)

۱- (۱۵) – مفاتیح الجنان بخش زیارات

۲- (۱۶) – مفاتیح الجنان بخش زیارات السَّلامُ عَلَیْکَ یَا أَبَا الْفَضْلِ الْعَبَّاسَ ابْنَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ سَیِّدِ الْوَصِیِّینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ أَوَّلِ الْقَوْمِ إِسْلاما وَ أَقْدَمِهِمْ إِیمَانا وَ أَقْوَمِهِمْ بِدِینِ اللَّهِ وَ أَحْوَطِهِمْ عَلَی الْإِسْلام أَشْهَدُ لَقَدْ نَصَحْتَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَخِیکَ فَنِعْمَ الْأَخُ الْمُوَاسِی فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً قَتَلَتْکَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً ظَلَمَتْکَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهً اسْتَحَلَّتْ مِنْکَ الْمَحَارِمَ وَ انْتَهَکَتْ حُرْمَهَ الْإِسْلام

و با کشتن تو حرمت اسلام را دریدند و پاره کردند، این کلمات به قدری سنگین است که جز در شأن ذوات مقدسه معصومین و کسانی که نفوس عالیه و ارواح پاک و منزه دارند قابل حمل و توجیه نیست و به قدری عباس مقام بالایی دارد، زمانی که حضرت زهرا وارد محشر می شود می گویند اسباب شفاعت شما چیست می فرمایند: دست های قلم شده قمر بنی هاشم.

قمر منیر بنی هاشم علیه السلام

قمر منیر بنی هاشم علیه السلام

تولد و سن شریف قمر منیر بنی هاشم علیه السلام

حضرت ابو الفضل (ع) درروز چهارم شعبان سال ۲۶ هجری به دنیا آمد.(۱)

مرحوم بیرجندی در وقایع الشهور و الایّام از معاصرین خود نقل می کند که آن سرور در شب چهارم شعبان به دنیا آمد.(۲)

سنّ آن حضرت را از ۳۲سال تا ۳۹ سال نوشته اند، و درجنگ صفّین سن آن حضرت بین ۱۵ تا ۱۷ سال بوده، و حضرت زینب(ع) حدود بیست سال از او بزرگتر بوده است، و با توجه به این حساب- با اندک اختلافی- حضرت ابو الفضل از۳۵سال کمترو از۳۸سال بیشتر نداشته، و ازدواج مادرش هم زودتر ازسال ۲۲هجری نبوده است. بنا براین، هنگام شهادت پدربزرگوارش ۱۸ساله و درکربلا ۳۸ساله می باشد و اخبار هم تحقیق ما را تایید می- کند. (۳) سید محسن عاملی در مجالس السنّیه می نویسد: آن جناب درسال ۲۶هجری به دنیا آمد و دربعضی از جنگها شرف حضورداشته، لکن پدرش به او اجازهٔ رزم نمی دادو هنگام شهادت ۳۴سال از سنّ مبارکش گذشته بود.(۴)

مرحوم بیرجندی گوید: اکثر روایات دلالت داردکه سنّ ابو الفضل(ع) درزمان شهادت ۳۵سال بوده است، دراین صورت تولّدش درسال ۲۵هجری خواهد بود. (۵)

ص: ۵۷۹۳

۱- العبّاس ، مقرّم / ۱۳۶به نقل ازانیس الشیعه.

۲- زندگانی قمربنی هاشم ، عمادزاده / ۵۳

۳- زندگانی قمربنی هاشم / ۴۹

۴- فرسان الهیجاء: ۱/۱۸۷

۵. کبریت احمر/۳۷۶

نام و القاب و کنیه:

عبّاس نام مشهور آن حضرت است.

به جهت شدّت شجاعت و صولت او را عبّاس به صیغه مبالغه می گفتند. عبّاس به معنای شیر بیشه و شیر درنده است، چون آنجناب بسیار شجاع بود، و درمیدانهای نبرد مانند شیر غضبناک حمله می کرد او را عبّاس می گفتند.

۲- ابو الفضل به این جهت گویند که او پسری به نام فضل دارای کمالات صوری و معنوی داشته است.

۳- ابوالقربه یعنی ملازم مشک، به این جهت وی را ابوالقربه نامیدند که آن سرور در کربلا درحفظ مشک آب سعی بسیار نمد که آب به تشنگان برساند، تا حدّی که دستهای خود را حافظ ، و جان را فدای آن گردانید. (۱)

۴- قمر بنی هاشم چون صورتش مانند ماهِ درخشان زیبا بود، و درشب تاریک صورتش چون ماه می درخشید، و برای اینکه فضائل جسمانی و نفسانی او مانند ماه انگشت نشان بود. (۲)

۵- باب الحوائج براثر کثرت بروز کرامات و برآوردن حاجات ازآن بزرگوار، بین شیعه وسنی به باب الحوائج شهرت یافته است. (۳)

عالم بزرگوار شیخ مرتضی آشتیانی از استادش مرحوم میرزا حسین خلیلی تهرانی از شیخ جلیلی- که با هم به درس صاحب جواهر می رفتند- نقل می کند:

یکی از تجّار که رئیس خانواده آل کبّه بود، جوانی خوش منظر داشت و اولاد او منحصر به همین جوان بود،و مادرش علویه بود.

این جوان به مرض حصبه مبتلا گردید وحال او سخت شد و مشرف به مرگ گردید، چشم و پای او را می بندند، پدرش بیرون دویده به سروسینه می زند و مادر او به حرم ابو الفضل (ع) می رود و از کلید دار تقاضا می- کند شب درحرم بماند، ابتدا نمی پذیرد بعد که آن زن خود را معرّفی کرده و می گوید: پسرم درحال مردن است کلید دار قبول می کند.

آن عالم می گوید: درآن شب من وارد کربلا شدم و از جریان خبر نداشتم ، و آن تاجر را هم نمی شناختم. درخواب دیدم ازطرف قبر حبیب بن مظاهر به حرم سیّد الشّهدء (ع) مشرّف می شوم. بالای سر مبارک فضا وزمین از ملائکه پر بود، و درمسجد بالا سر حضرت رسول(ص) و حضرت علی (ع) برتختی نشسته بودند. درآن اثنا ملکی آمد سلام کرده، عرض کرد: حضرت ابو الفضل می گویند: یا رسول الله، علویه همسر حاجی آل کُبّه شفای فرزندش می خواهد، از خداوند بخواهید او راشفا دهد. حضرت رسول (ص) دست به دعا برداشته و بعد ازلحظه ای فرمود: مقدّر شده این جوان بمیرد. بعد ازلحظه ای ملك دیگری آمد وسلام رساند و همان پیام آورد، دوباره حضرت رسول دست به دعا برداشته وپس از آن فرمودند: مردن این جوان مقدّر است. ملك برگشت. شیخ گوید: ناگاه دیدم ملائکه حاضر درحرم بحرکت آمدند، و درآنها شور و غوغا افتاد گفتم: چه خبر است؟ دیدم حضرت ابو الفضل(ع) خودشان با همان حالت وقت شهادت تشریف آوردند، و خدمت رسول خدا (ص) سلام کردند و گفتند: علویّه به من توسّل کرده و شفای فرزندش را از من می خواهد، شما به خدا عرض کنید: این جوان را شفا دهند یا دیگر مرا باب الحوائج نخوانند، و این لقب را ازمن بردارند. چون رسول خدا(ص) این سخن را شنید، چشم مبارک آن حضرت پر از اشک شد، و رو به حضرت علی (ع) نموده و فرمودند: یا علی، تو هم دردعا با من همراهی کن. هردو بزرگوار دعا کردند که ملکی از آسمان نازل شدو به آن حضرت سلام کرد و سلام خداوند را به آن بزرگوار رساند و گفت: لقب باب الحوائج را از عبّاس نمی گیریم و جوان را شفا دادیم. شیخ گوید: از خواب بیدار شدم، چون از قضیه خبر نداشتم، بسیار تعجب کردم. هنوز یک ساعت به صبح مانده بود، روانه شدم و بعد از پرسیدن خانه را پیدا کردم. داخل خانه شدم پدر جوان را دیدم راه می رود و برسروصورت می زند و جوان را در اتاق تنها گذاشته بودند. به حاجی گفتم: آرام باش جوانت شفا یافته، تعجب کرد مرا به اتاق جوان برد. دیدیم جوان نشسته و مشغول باز کردن صورت خود است.

پدراو را در بغل گرفت، جوان گفت: گرسنه ام.

سپس علویه داخل شد و گفت: شفای جوانم را گرفتم. (۴)

۶- عبد صالح در زیارت آن بزرگوار آمده : سلام بر این بندهٔ صالح و مطیع خدا و رسولش. بنابراین معلوم می شود یکی از بزرگترین مراتب انسانی این است که آدمی بنده صالح خدا باشد.

۷- سقّا چون آن بزرگوار سقایت اهل بیت برادر را به عهده داشت ، او را سقّا نامیدند.

امام حسین (ع) درروز هفتم حضرت عبّاس را با پنجاه نفر از اصحاب فرستاد تا از فرات آب بیاورند.

درروز عاشورا امام حسین (ع) به او نفرمود: با دشمنان نبرد کن، بلکه فرمود: برای کودکانم آب بیاور. لذا او را سقا نامیدند.

۸- پرچمدار چون حضرت سید الشهداء(ع) درروز عاشورا پرچم را به برادر خود عبّاس سپرد، و همیشه درمیان یاران شجاعترین افراد را برای حمل پرچم انتخاب می کنند.

عدد عبّاس به حساب ابجد ۱۳۳ می باشد که مطابق است با کلمهٔ باب الحسین و از ختمهای مجرب آن است که اگر کسی حاجتی دارد دریک مجلس ۱۳۳مرتبه بگویید: یا کاشِفَ الْکَرْبِ عَنْ وَجْهِ الْحُسَیْنِ (ع) اِکْشَفْ کَرْبی بِحَقِّ اَخِیکَ الْحُسَیْنِ خداوند حاجتش را بر آورد. (۵)

۱- کبریت احمر / ۳۹۵

۲- زندگانی قمر بنی هاشم /۵۴

۳- العبّاس از مقرّم / ۱۴۸

۴- مقتل مقدّم: ۳/۹۱، چهرهٔ درخشان قمر بنی هاشم : ۱/۳۰۲ ، در کنار علقمه /۲۹

۵- العبّاس / ۱۶۴

شمائل آن بزرگوار:

حضرت عبّاس چنان خوش قیافه و زیبا رو یبود که او را ماه بنی هاشم می گفتند.و قامت رشیدش چنان بودکه چون براسبان بزرگ سوارمی شد هر دو پای مبارکش به زمین می رسید.

مرحوم میرزا رضـا قلی خان در مظاهرالانوار می نویسـد: حضـرت ابوالفضل (ع) قامتی بلنـد و بازوهایی دراز داشـته، و گوینـد: چـون بر اسـبهای قـوی می نشـست، و پـا در رکـاب می نمود زانوهـای او به حوالی گردن اسب می رسـید، و او مظهر جلال و جبروت حضـرت کردگار بود. و در شـجاعت و مناعت بعد از حضـرت امام حسن (ع) و امام حسـین (ع) سرآمد اولاد حضرت امیرالمؤمنین (ع)، و سپهسالار و علمدار مظلوم کربلا بوده است. (۱)

۱- وقایع الایّام خیابانی / ۴۲۲

ادب قمر بنی هاشم علیه السلام

در ادب آن جنـاب همین کافی است که هیچگاه بـدون اذن امام حسـین (ع) نزد او نمی نشـست، و ماننـد بنـده ای کنار مولای خود بود. و اوامر و نواهی آن جناب را اطاعت می نمود، و هر گاه او را صـدا می زد می فرمود: یا ابا عبدالله ، یا بن رسول الله ، یا سیّدی ، و در تمام عمر هیچگاه امام حسین را برادر صدا نزد، مگر روز عاشورا آنوقت که بر اثر ضربت عمود آهنین از اسب به زمین می افتاد. (۱)

و نقل می کنند: جهتش این بود که در آن ساعت فاطمه زهرا (ع) را دید که به او خطاب فرمودند: وَلَدِی عَبّاس.

۱- معالی السبطین : ۱/۲۷۱

فضائل قمر بنی هاشم علیه السلام:

حضـرت عبّاس دارای مقام بسیار رفیعی از فضل و دانش و تقوی و یقین و اطاعت و عبادت و شرایف آداب و اخلاق بود، و به حضـرت امام حسـین (ع) و زینب کبری(ع) علاقه وافر داشت. و او بعد از حسـنین(ع) اشـرف و اعظم پسـران حضرت علی (ع) بود. مقام حضـرت ابوالفضل (ع) بالاتر ازآنست که امثال ما بتواننـد بیان کنند. درسـفر حضـرت سـید الشـهداء (ع) به کربلا (از مدینه تا مکّه ، واز مکّه تا کربلا) آنجناب توجه خاصـی به حضـرت ابو الفضل (ع) داشت . عصرتاسوعا، چون آن بزرگوار ابو الفضل را نزد دشـمن فرستاد، فرمود: ای عبّاس، جانم به قربانت، برادرم- سوار شو و با آنها ملاقات کن . (۱) مرحوم صدوق به اسـناد خود روایت کرده که: حضـرت علی بن الحسـین (ع) به عبیـدالله فرزنـد ابوالفضـل (ع) نگـاهی کرد، اشک چشـمانش را گرفت و فرمود: روزی بر رسول خدا (ص) سـخت تر از احد نبود که عمویش حمزه درآن شـهید شد، وبعد از آن موته بود که عمـوزاده اش جعفربن ابیطـالب شـهید شـد. سـپس فرمود: لکن روزی چون روز حسـین(ع) نبود ، سـی هزار مرد که گمـان می کردند ازاین امتند دور او را گرفتند و هرکدام با کشـتن او به خدا تقرّب می جستند، و او خداوند را به آنها یادآوری می نمود، ولی پنـد نمی گرفتنـد تا او را به سـتم وظلم و عـدوان کشـتند. آنگاه فرمود: خداونـد عبّاس را رحمت کند، که جانبازی کرد و خوب امتحـان داد و خود را فـدای برادر نمود تـا دو دسـتش قطع شـدو خداونـد در عوض به او دو بـال داد که با فرشـتگان در بهشت پرواز می کند، چنانکه به جعفربن ابیطالب عطا نمود .

حضرت عبّاس نزد خداوند متعال منزلت و مقامی داردکه تمام شهداء در روز قیامت تمنّای مقامش را می نمایند. (۲)

مفضّل بن عمر روایت کرده که حضرت صادق (ع۹ فرمودند: عموی ما عبّاس بصیرتی عمیق و ایمانی محکم داشت، در محضر ابی عبدالله (ع) جهاد کرد، و نیکو کفایت نمود تا به شهادت رسید

و خون عبّاس در قبیله بنی حنیفه است، وی هنگام شهادت ۳۴سال داشت. (۳)

ازمجموعه شهید ثانی(ره) نقل شده که روزی حضرت امیرالمؤمنین (ع) به فرزندش عبّاس فرمودند: بگو یک(واحد)، او گفت: یک. دوباره فرمودند: بگو: دو(اثنین). حضرت عبّاس خودداری کرد و گفت: شرم می کنم با زبانی که یک گفته ام، دو بگویم. (یعنی با زبانی که خدا را به یگانگی خوانده ام دو بگویم، دوئیت خلاف توحید است). امیرالمؤمنین (ع) دو چشم او را بوسید.

و دربیان دفن شهداء خواهد آمد که امام سجاد (ع) جسد عمویش حضرت عبّاس (ع) را همانندپدر اطهرش خود به دل خاک نهاد . و این بیانگر این مطلب است که آن جسد مطهر چون ذوات مقدّسه معصومین (ع) سزاوار نیست کسی دیگر به آنها دست بزند. حاج محمّد رضا ازری (ره) درقصیدهٔ خود به این مصرع رسید: روز عاشورا روزی بود که هدایت- حضرت حسین (ع) به ابوالفضل پناه برد . بیت را تمام نکرده به همین حال ماند . امام حسین (ع) را در خواب دید که تشریف آوردند و فرمودند: آنچه گفته ای صحیح است ، من به برادرم ابوالفضل پناه بردم ، و مصرع دوم را حضرت خود انشاء فرمود: انوقت من پناه بردم که آفتاب از تیرگی غبار معرکه کربلا نقابی پیدا کرده بود . (۴)

ص: ۵۷۹۸

۱- تاریخ طبری : ۵/۴۱۶

۲-امالی صدوق/۴۶۲م ۷۰ ح ۱۰ ، خصال : ۱/۶۸،بحار: ۴۴/۲۹۸ب۳۵ح۴

۳- نفس المهموم / ۳۳۲ ، عمده الطالب / ۳۲۳

۴- مستدرک : ۱۵/ ۲۱۵ب ۷۹ از احکام اولاد ح ۱۶ ، مقتل خوارزمی : ۱/۱۲۲ف۶

۵- وقایع الایّام خیابانی / ۴۱۸

علم و دانش سردار کربلا:

مرحوم آیه الله بیرجندی در کبریت احمر اظهار می دارد که حضرت عبّاس (ع) از بزرگان اهل فضل و بصیرت خاندان عصمت (ع) بود، او درس نـا خوانـده دانا بود که علمش از منبع فیض الهی نشأت گرفته، و درظاهر نیز از علوم سـرشار پـدر بزرگوارش بهره ها برده بود.

مرحوم مقرّم می نویسد: در جاییکه امیر المؤمنین (ع) برخی از اصحاب خود را چنان پرورش می داد که به اسرار و رموز عالم هستی و از جمله علم منایا و بلایا آگاه می- شدند چون حبیب بن مظاهر، میثم تمّار، رشید آیا معقول است که نور چشم و پارهٔ جگر خود را از علوم خویش بی بهره گذارد؟ با اینکه قابلیت و استعداد وی از آنها بیشتر بود.

خلاصه ابوالفضل (ع) بسان خواهرش زینب کبری (ع) است که به تصریح امام سجاد (ع) دانای درس خوانده می باشد. بعلاوه آن بزرگوار بر اساس صـفا ی نفس و طینت پاک و اخلاص عظیمی که داشت مصـداق کامل حدیث شـریف بود که هر کس چهـل روز اعمـالش را خـالص برای خداونـد عزّوجـل انجام دهـد، چشـمهه های حکمت از قلبش بر زبانش جار ی گردد .(۱) دراین صورت کسـی که تمـام اعمـال و مراحـل عمرش را در راه رضـای خـدای تعالی گذرانـده، و از هر رذیلتی پیراسـته و به هرفضـیلتی آراسته بوده است جز این تصور می شود که ذات شریفش متجلی به انوارمعارف ربوبی بوده، و علمش لدنّی باشد؟ دلیـل دیگر بر اینکه علم قمر بنی هـاشم (ع) وجـدانی بوده است، این گفتار معصوم (ع) است که می- فرمایـد: همانا عبّاس بن علی در کودکی علم را با شیر مکیده است (ودر شیر خوارگی به علم و کمال آراسته بود) .

این تشبیه امام (ع) استعارهٔ بسیار بدیع است زیرا که زقّ بمعنی تغذیه جوجه پرنده توسط مادرش است آن هنگام که خود به تنهایی قادر به غذا خوردن نیست،و از این استعاره متوجّه می شویم که ساقی کربلا از کودکی و حتی از شیرخوارگی قابلیت گرفتن علوم و معارف را داشته است. (۲) مرحوم مقرّم به چند نکته در زیارت حضرت ابوالفضل (ع) منقول ازامام صادق (ع) اشاره نمودند که هر کدام فضیلتی برای آن بزرگوار است،و ما خلاصه آن را نقل می کنیم:

۱- در اذن دخول حرم ابوالفضل (ع) می خوانیم :

سلام خدا، و سلام ملائکه مقرّبش، وسلام پیامبران مرسل، و بندگان شایسته اش، و سلام تمامی شهداء و صدّ یقان، و سلامهایی پاک و طیّب در صبحگاهان و شامگاهان، برتو باد ای فرزند امیرالمؤمنین .

از طرف دیگر: امام صادق (ع) در زیارت سرور مظلومان ابا عبدالله الحسین (ع) می فرمایند: سلام خدا، و سلام ملائکه اش ، در صبحگاهان و شامگاهان، برتو باد، و سلامهایی پاک و مطهر، وبرتو سلام ملائکه مقرّب.

از شباهتهاییکه این دو زیارت بهم دارد، برای ما روشن می شود که منزلت قمر بنی هاشم (ع) شبیه مقام سید الشهداء (ع) است، که در هردو، سلام خداوند و سلام ملائکه مقرّب در هر صبح و شام ، و عبارت: اَلزّاکِیاتُ الطَّیِّباتُ و اَلزّاکِیاتُ الطّاهِراتُ آمده است.

۲- سلام الهی (که رحمت بی پایان و عنایت تمام نشدنی اوست) و سلام ملائکه مقرّب خداوند، و سلام پیامبران (که درتمامی افعال و رفتار پیرو رضایت حقّ تعالی ووحی خداوند هستند) وسلام شهداء و صدّیقین

ص: ۵۸۰۰

(که پیرو راستین انبیاء و اوصیائند) و سلامهایی پاک و مطهّر ، به آن بزرگوار داده شده است.

۳- در بخشی از اذن دخول سردار کربلا آمده است: شهادت می دهم که تو نسبت به جانشین پیامبر مرسل (امام حسین علیه السلام) در مقام تسلیم بودی، حضرتش را تصدیق نمودی، به عهد خود وفا ورزیدی و خیرخواهی کردی . در اینجا مقام تسلیم که از رفیعترین مقامات سالکین و راهیان کوی محبوب است (و از مرتبهٔ رضا و توکل بالاتر است) برا ی آن حضرت برشمرده است .

۴- امام (ع) در میان همهٔ شهداء تنها حضرت ابوالفضل (ع) را به این خطاب مخاطب فرموده که : خدا لعنت کند کسی را که حقّ تو را نشناخت و حرمت تو را کوچک شمرد . معلوم می شود سائر شهداء به این میزان از فضیلت دست نیا فته اند هرچند هرکدام را حقّی بسزا ثابت است.

۵- با این فقره از زیارت: خداوند یاد تو را در ملأ اعلی بلند ساخت .

درجه ای عظیم و مقامی منیع برای حضرتش بیان می کند که یاد او در آن مجلس نا ستودنی قدسیان مقامی بلند و والاست، و فرازهای دیگر زیارت که بیانگر مقامات عالیهٔ سردار کربلاست و دقّت بیشتر می طلبد.

۶- امام صادق (ع) خطاب به ابوالفضل (ع) در زیارت دیگر می فرمایند:

خداوند لعنت کند قومی را که با ریختن خون تو محارم الهی را درشأن تو حلال شمردند، و با کشتنت ، حرمت اسلام را از میان بردند .

با اینکه همهٔ شهدای کربلا به برترین مرتبهٔ فضل رسیدند که دیگر شهداء را به آن راهی نیست که درزیارت نیمهٔ رجب می خوانیم:

شما پاك و طیّب هستید، و زمینی که در آن دفن شدید پاك شده است . و لکن این عبارت که : با شهادتت حرمت دین زیر پا نهاده شد فقط دربارهٔ سردار کربلا رسیده است. (۳)

۱- عیون الاخبار: ۲/۶۸ب۳۱ح۳۲۱

۲- العبّاس مرحوم مقرّم /۱۶۹

۳- العبّاس مقرّم / ۲۰۹ وترجمهٔ آن سردار کربلا / ۲۲۸

مقام شفاعت حضرت:

نقل شده که در روز قیامت حضرت رسول خدا (ص) به امیرالمؤمنین (ع) می فرمایند: به فاطمه (ع) بگو: برای شفاعت و نجات امّیت دراین فزع اکبر چه دارید؟ علیّ (ع) پیام را به حضرت فاطمه (ع) می رساند، و آن بانو در جواب می فرمایند: ای امیرالمؤمنین، برای ما در مقام شفاعت دو دست بریده پسرم حضرت عبّاس کافی است . (۱)

۱- معالی السبطین : ۱/۲۷۶

فرزندان حضرت:

در عمده الطالب آمده: آن جناب دو پسر داشت عبیدالله و فضل.

مادر این دو لبابه دختر عبدالله بن عبّاس بن عبدالمطّلب(۱) بود، و جناب عبیدالله از علماء و دانشمندان بود و نسل حضرت ابوالفضل (ع) از اوست، چون فضل اولاد نداشت و جناب عبیدالله دو پسر داشت :عبدالله و حسن، و از این دو آقا زاده عبدالله نیز فرزند نداشت ، لذا ادامهٔ نسل آن سرور از برادرش حسن می باشد، که مادر او دختر عبدالله بن معبد بن عبّاس بن عبدالمطلب بود.

ص: ۵۸۰۲

از برکت حضرت ابوالفضل (ع) اولاد و احفاد (نبیره ها) آن جناب همه صاحبان مقامات عالیه و عالم و زاهد و شاعر و مروّج اخبار ائمّهٔ طاهرین (ع) بودند. (۲)

۱- بعضی چون مرحوم مقرّم لبابه را دختر عبیدالله بن عبّاس ذکر کرده اند. (العبّاس /۳۵۰)

۲- به منتخب التواریخ / ۲۶۱و کبریت احمر /۳۸۰

معجزات قمر بنی هاشم ابوالفضل العبّاس (ع) :

معجزات حضرت عبّاس بقدری فراوان است که احتیاج به تدوین کتاب جداگانه دارد،وکمترکسی از شیعه می باشدکه از قمربنی هاشم باب الحوائج معجزه ای یاد نداشته باشد، فقط درکتاب چهرهٔ درخشان قمر بنی هاشم ج ۱ تعداد ۲۴۰ معجزه از آن بزرگوار نقل شده است.

ما به جهت تبرک و تیمن و برای اینکه کتاب خالی از حقایق نباشد چند کرامت از آن بزرگوار نقل می کنیم:

۱- عالم شیخ حسن، فرزند علّامه شیخ محسن از اهل فلاحیّه نقل می کندکه : مردی از طائفه براجعه در خرمشهر بنام مخیلف به مرضی درپاهایش خود را می کشید و از مردم کمک می گرفت در رفت و آمد بود. شیخ خزعل کعبی در خرمشهر حسینیّه ای داشت که در آن دردهۀ اول محرّم مجلس عزاداری برپا می ساخت، در آن شهرها رسم بود که چون مداح در نوحهٔ خود به ذکر شهادت میرسید اهل بپا می خاستند و با لهجه های مختلف به سروسینه می زدند و مخیلف دراین مجالس شرکت می جست و چون نمی توانست پاهای خود را جمع کند در زیر منبر می نشست. در روز هفتم محرم که مصیبت ابوالفضل (ع) را می خواندند، چون خطیب به ذکر سوگواری قمر بنی هاشم (ع) پرداخت، مردم به عزاداری پرداختند. در آن حال ناگاه مخیلف را هم مشاهده نمودند که بر پاهایش ایستاده و بر سر و رو می زند، و چنین می گفت: منم مخیلف که عبّاس مرا بر سر پا داشت . وقتی که مردم این معجزه را دیدند او را در آغوش گرفته و می بوسیدند، و لباسهایش را پاره پاره می کردند(برای تبرّک) .

ص: ۵۸۰۳

وقتی که از مخیلف جریـان را پرسـیدند، گفت: در آن هنگام که مردم به عزای عبّاس (ع) بر سـر می زدنـد، من در حالیکه زیر منـبر بودم کمی خوابم برد مردی نیکو و بلنـد قـامت بر اسـبی سپیـد را در مجلس دیـدم که به من فرمود: ای مخیلف، چرا برای عزای عبّاس بر سر و صورت نمی زنی؟ گفتم: این آقای من، دراینحال توانایی ندارم.

فرمود:برخیز و بر سر و صورت بزن، گفتم: مولایم، نمی توانم برخیزم.

فرمود: برخیز، گفتم: سرورم ، دستت را به من بده تا برخیزم.

فرمود: من دست نـدارم ، گفتم: چگونه برخیزم؟ فرمود: رکـاب اسب مرا بگیر و برخیز. پس من رکـاب اسب را گرفتم و اسـب جهش برداشت و مرا از زیر منبر خارج نمود و از من غائب شد. . و مشاهده نمودم که سلامت خود را باز یافته ام. (۱)

-۲

مرحوم آیه الله عراقی که از بزرگان نجف و ازشاگردان مرحوم آیه الله شیخ انصاری می باشد نقل می کند که : دو حاجت داشتم که به برآورده شدن آن بسیار مایل بودم، و آنها را به کسی نمی گفتم. و مکرر در حرم حضرت امیرالمومنین (ع) و امام حسین (ع) و حضرت عبّاس (ع) درخواست می کردم و ایشان را شفیع قرار می دادم، ولی اثر اجابت نمی دیدم. در یکی از اوقاف زیارت مخصوصه از نجف به کربلا رفتم، باز در حرمین شـــریفین عرض حاجت نمودم و اثری ندیدم. روزی در حرم حضرت عبّاس (ع) رفتم، جمعیّت زیادی دیدم که در آن روضه اجتماع کرده بودند و مردان رفت و آمد می نمودند و شخصی را درمیان دارند. چون از سبب آن پرسیدم معلوم شد که پســری از اعراب بیابان مدت زیادی فلج بوده است و نزدیکانش او را به حرم حضرت عبّاس (ع) آورده و آن پسر مشمول نظر کیمیا اثر آن بزرگوار شده و شــفا گرفته، و سالم شده بود. وقتی که این صـــحنه را دیدم حالم منقلب گردید به ضریح مطهر نزدیک شدم و عرض کردم: یا ابأ الفضل، من دو حاجت مشروع و سهل داشتم و مکرر به شما و پدر و برادرتان عرض کردم، ولی اعتنا نفرمودید، ولی این بچّهٔ عرب را شفا دادی ، بنابراین من دیگر در این شهرها نمی مانم و به ایران می– روم. این را گفتم و از حرم بیرون آمدم. سلام مختصری در حرم امام حسین (ع) داده و مانند کسی که قهر می کند به منزل مراجعت کردم، و روانه نجف اشرف شدم. وقتی که وارد نجف شدم از راه صـــحن مطهر به سوی خانه می رفتم، که با ملا رحمت الله نوکر و ملازم شـــیخ انصاری ملاقات کردم ،گفت: شیخ مرتضی تورا می خواهد، گفتم: شـــیخ چه می دانست که من حالا وارد می شوم . گفت: نمی دانم، به من فرمود: برو میان صحن شیخ عبدالرحیم از کربلا می آید، او را نزد من بیاور.

ص: ۵۸۰۴

به طرف خانهٔ ایشان رفتیم. چون حلقه بر در زد ، شیخ آواز داد کیستی؟ عرض کرد: شیخ عبدالرحیم را آوردم. شیخ مرتضی بیرون آمد و به ملاـ رحمت الله فرمود: تو برو . چون رفت شیخ به من فرمود:این حاجت تو را من بر می آورم و اما حاجت دیگر تو ، برو استخاره کن، اگر خوب آمد، بیا تا مقدّمات آنرا هم فراهم کنم.

گوید: رفتم و استخاره کردم. خوب آمد و بعدازاعلام آنرا هم انجام دادند.

(۲)

همین داستان را حضرت آیه الله بهجت نقل می کردند، لکن می فرمودند: شیخ عبدالرحیم سه حاجت داشت: خرید خانه، سفر حج ، و ازدواج و چون خدمت شیخ انصاری (ره) رسید، ایشان فرمود: این پول را بگیر و فلان خانه را بخر، و فلان شخص هم تو را به حج می فرستند، و برای دختر فلان آقا استخاره کن اگر خوب آمدبه ازدواج تو در می آورم، که استخاره خوب آمد. و به این صورت به حاجت خود رسید.

۱- العبّاس از مرحوم مقرّم /۲۵۸، سردار کربلا /۲۶۲ حکایت پنجم

۲. دارالسلام عراقی /۵۴۹ف۵

۶ ویژگی بارز قمربنی هاشم (علیه السلام) در ناحیه مقدسه

۶ویژگی بارز قمربنی هاشم (علیه السلام) در ناحیه مقدسه

بهترین منبع برای شناخت شخصیت قمربنی هاشم عباس بن علی حضرت ابوالفضل(علیه السلام)، سخنان امامان معصوم(علیهم السلام) درباره ایشان است. زیارت نامه هایی که به زیارت نامه های "مأثوره" شهرت دارد، مرجع اساسی برای آگاهی یافتن از امتیازات و ویژگی های حضرت ابوالفضل(علیه السلام) است.

برای حضرت عباس بن علی(علیه السلام) چند زیارت نامه از اهل بیت(علیهم السلام) وجود دارد. هنگامی که امام صادق(علیه السلام) به زیارت مرقد عموی خویش حضرت ابوالفضل رفتند، به ابوحمزه ثمالی زیارت نامه ای آموزش دادند.

امام زمان حضرت مهدی(علیه السلام) نیز خطاب به ابومنصور بن عبدالمنعم بن نعمان بغدادی، زیارت نامه ای را برای شهیدان کربلا نوشتند که به زیارت ناحیه مقدسه ویژه زیارت شهیدان کربلا مشهور است.

در فرازی از این زیارت نامه درباره حضرت عباس(علیه السلام) چنین آمده است: السلام علی العباس بن امیرالمومنین المواسی أخاه بِنَفسِهِ، الا'خذ لِغَدِهِ مِن أمسهِ الفادی له، الواقی. السّاعی الیه بمائه، المَقطُوعه یداه، لَعَنَ الله قاتلیه یزیدبن وقاد و حکیم بن الطفیل الطائی(مصباح الزائر شیخ مفید، ص۱۴۸*اقبال الأعمال سیدبن طاووس، ص۴۷*بحارالانوار، ج۴۵، ص۶۴ و ج۱۰۱ ص۲۶۹).

سلام بر عباس فرزند امیرمومنان که جان خویش را در راه برادرش داد از دیروزش برای فردایش توشه برگرفت، در راه برادر جانبازی کرد و خود را فدایش کرد، از او حفاظت و خود را سپر بلایش کرد، برای او آب آورد، دست هایش قطع شد. خداوند قاتلانش یزیدبن وقاد و حکیم بن طفیل طائی را لعنت کند.

در این زیارت نامه بسیار مهم و با ارزش و روشنگری که از ناحیه مقدسه صادر شده است، برخی امتیازات حضرت اباالفضل العباس(علیه السلام) یادآوری شده است. متن این زیارت سندی مکتوب از حضرت ولی عصر قائم آل محمد(علیه السلام) درباره ابعاد شخصیت عموی خویش حضرت عباس(علیه السلام) است.

مواسات و جانبازی

مواسات به معنای کمک، همیاری، همکاری و مساعدت است. در این زیارت نامه مهدوی، حضرت ابوالفضل با وصف زیبای "المواسی اخاه بنفسه" ستوده شده اند و امام زمان(علیه السلام) برایشان درود فرستاده اند. کسی که برادرش را با جانش یاری و کمک کرد. مواسات با جان، بالاترین و باارزش ترین نوع مواسات است و فراتر از مواسات و کمک مالی، زبانی، قلمی و قلبی است.این سطح از ایمان و وفاداری در حضرت اباالفضل(علیه السلام)، بی نظیر و نمونه است. البته این ارتباط صمیمی و عارفانه متقابل بود. در فرمان امام حسین(علیه السلام) به برادرش حضرت عباس(علیه السلام) برای گفت وگو با دشمنان به منظور گرفتن مهلت تا روز عاشورا چنین آمده است: یا عباس اِرکب بِنَفسی أنتَ یا أخی! (ارشاد شیخ مفید، ج۲، ص۹۲). ای عباس! برخیز جانم فدایت ای برادر!

دقت در این کلام امام معصوم(علیه السلام)، جایگاه بلند و بی نظیر حضرت اباالفضل العباس(علیه السلام) را آشکار می کند. امام حسین(علیه السلام) به حضرت اباالفضل(علیه السلام) می فرماید: جانم فدایت.

آخرت گرایی

امام مهدی(علیه السلام) در این زیارت نامه صفت "الا'خذ لِغَدِهِ من أمسِهِ" را برای عباس بن علی(علیه السلام) آورده اند؛ از دیروز برای فردایش توشه برداشت. رهایی از دنیاگرایی و وسوسه های شیطانی و سودجویی های گوناگون و قرار دادن دنیا زیر پای خویش برای تامین آخرت و فردای برتر، از امتیازات حضرت ابوالفضل(علیه السلام) بوده است.

فدایی اسلام و ولایت

امتیاز "الفادی له" نشان دهنده اوج ایثار است. حضرت ابوالفضل(علیه السلام) در راه ولایت و اطاعت از امام زمانش، همه سرمایه اش را که عمر و جان خویش بود، فدا کرد.

حفاظت و پاسداری

"الواقی" به معنای حمایت کننده و پشتیبان و پاسدار و نگه دارنده است. حضرت ابوالفضل(علیه السلام) حامی و پشتیبان برادر خویش، رهبر قیام عاشورا و انقلاب کربلا بود. او در حمایت و پشتیبانی از امام حسین(علیه السلام) هرگز کوتاهی نکرد.

سقای کربلا

"السّاعی الیه بمائِهِ" ویژگی دیگر حضرت اباالفضل(علیه السلام) است که در زیارت ناحیه مقدسه بیان شده است؛ ایشان کوشش کرد آب برای ولی عصر خویش بیاورد بنابراین آب آورنده و تلاشگر و کوشنده برای سقایت و آب رسانی به امام حسین(علیه السلام) و اهل بیت(علیهم السلام) بود.

تقدیم دو دست در راه خدا

حضرت ابوالفضل(علیه السلام) در کلام امام مهدی(علیه السلام) "المقطوعه یَداهُ" توصیف شده است. فداکاری در راه خدا تا قطع دستان، در کارنامه حضرت ابوالفضل(علیه السلام) وجود دارد.

در زیارت ناحیه مقدسه که از سوی امام زمان(علیه السلام) صادر شده، حضرت ابوالفضل(علیه السلام) به عنوان اسوه حسنه در ولایت مداری، فداکاری، جانبازی و پاسداری معرفی شده است. امام زمان(علیه السلام) در این زیارت نامه در شش جمله، شش ویژگی بارز حضرت ابوالفضل(علیه السلام) را نام برده و ابعاد گوناگون شخصیت الهی ایشان را معرفی کرده اند.

حضرت زینب (سلام الله علیها) (۱۶)

درس هایی از اسارت خاندان امام حسین(ع)

درس هایی از اسارت خاندان امام حسین(ع)

بسم الله الرحمن الرحیم

«الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی»

من از ماجرای اسارت ۱۵ درس اینجا یادداشت کردم که بگویم. اگر کسی آشپز خوبی باشد، از لیموترش هم لیمونات درست می کند. دور نمی اندازد بگوید: ترش است. آشپز خوب کسی است که از هر شرایطی بتواند...

امروزی ها می گویند: تهدید ها را به فرصت تبدیل کند. و هنرمند این کار زینب کبری بود. الله اکبر! که چقدر این زینب قهرمان است. حالا بحث امروز ما این است که درسهایی که از اسرای کربلا گرفته می شود.

نحوه ی اسیر گرفتن خیلی سخت بود. یک قصه بگویم.

۱- سفارش پیامبر اسلام: دل اسیر را نسوزانید

در یکی از جنگ ها مسلمان ها پیروز شدند. مرد فاسدی را کشتند. این مرد یک خانمی داشت. مرد که کشته شد، این خانمش را اسیر گرفتند. او را نزد پیغمبر بردند که یا رسول الله! مردش کشته شد خانم هم اسیر است. منتهی آن کسی که می خواست این خانم را بیاورد، صاف او را نزد پیغمبر نبرد. مسیر این خانم را کج کرد. از یک راهی او را برد که بدن برادر یا شوهرش را ببیند جیغ بزند. یعنی دل این زن را بسوزاند. وقتی آمد به پیغمبر گفت: مردش را کشتیم و زنش را اسیر کردیم. این خانم را اسیر کردیم. ضمناً یک شیرین کاری کردم، چه کردی؟ راهش را گرداندم، بدن را دید جیغ زد. پیغمبر عصبانی شد! فرمود: ما جنگ می کنیم اما چرا دل زن اسیر را سوزاندی؟ ببینید زینب کبری را از یک مسیری آوردند که بدن قطعه قطعه امام حسین را ببیند و بسوزد. پیغمبر فرمود: دل زن کافر را نسوزانید. و اینها دل نوه ی خودش را سوزاندند. خدایا آن به آن بر عذابشان، بر عذاب کسانی که اهل بیت را سوزاندند، بیافزا.

ص: ۵۸۸۰

و اما درسهای اسارت:

۲– جایگاه نماز در قیام عاشورا

۱– درس اول حتی از مستحبات صرف نظر نکرد. که در جلسه ی قبل هم گفتم. این خیلی مهم است. خوب امام حسین قربانت بروم. تو در مقابل تیر هستی. دیگر حالا نمی خواهد اذان بگویی. نه! می گویند: علی اکبر اذان گفت. یعنی اذان هم گفته شد. اقامه هم گفته شد. جماعت، اول وقت، یعنی نه امام حسین از نمازش نگذشت. از مستحبات هم نگذشت. شما این را حساب کنید، یک کسی اینقدر عاشق خداست که همه چیز را برای خدا می دهد، از آن طرف هم مثلاً خانم، دختر می گوید: من لاک زدم نمی توانم وضو بگیرم. حالا- فعلاً- نماز نمی خوانم. بعداً که لاک هایم پاک شد نماز می خوانم. یک امشب شب عروسی است، حالا- باشد بعد قضایش را می خوانم. یا الآن دارد اتوبوس می رود. بگذار برود زودتر به مقصد برسیم. بعد نمازمان را قضا می خوانیم. یعنی از اتوبوس پیاده نمی شود. وقت نماز هم هست، کنار مسجد هم هست، یعنی ده دقیقه حاضر نیست، با خدا حرف بزند. البته خدا هم انتقام می گیرد.

در قرآن یکی از اسم های خدا «ذُو انْتِقامٍ» (آل عمران/۴) است. انتقام می گیرد. یعنی در صف جماعت نمی آید، بعد می رود در صف تخم مرغ می ایستد. نمازش را می خواند. به جای اینکه دو تا دعا کند، حدیث داریم بعد از نماز واجب، دعا مستجاب است. این به هوای اینکه وقتش تلف نشود می دود. پشت چراغ قرمز می ایستد. اینطور نیست که اینهایی که می دوند به دنیا برسند. خیلی ها می دوند یکجای دیگر گیر می کنند. منتهی نمی داند که از کجا سیلی می خورد. نمی دانیم از کجا سیلی می خورد.

ص: ۵۸۸۱

۲- حفظ فقه؛

الله اکبر! وقتی به اهل بیت صـدقه دادنـد، فرمود: «إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا حَرَام» (بحارالانوار/ج۴۵/ص۱۱۴) صدقه بر ما حرام است. ما سادات هستیم. صدقه بر سادات حرام است.

۳- صلابت و قاطعیت در برابر دشمن

مسأله ی دیگر، گریه همراه با قدرت است. زینب کبری گریه کرد، امام حسـین گریه کرد. اما گریه ضـعف نبود. به دلیل اینکه به یزید گفت: «انی لاستصغرک» خیلی تو را کوچک می دانم. یعنی خیلی آدم پستی هستی. اینطور نبود که آی ننه غریبم! آی ننه اسیرم! رحمم کنید! آی وای! بیداد! بیداد! نه، اشک می ریخت اما...

یـک لنگه کفش آن خبرنگـار در صورت بوش زد. همه ی دنیا او را تحسـین کردنـد. جانم به این جگر! لنگه کفشـش را پرت کرد به صورت رییس جمهور آمریکا.

زینب کبری چند ساعت به صورت یزید لنگه کفش پرت کرد. سخنرانی نبود، نارنجک بود.

این کلمه ی «انی لاستصغرک» را یکبار دیگر معنا کنم.

«انی» به درستی که من زینب،

«لاستصـغر»، صـغیر، صـغیر یعنی کوچـک. من خیلی تو را کوچـک می دانم. تو آدم نیسـتی که بـا تو حرف بزنم. خیلی پست هستی.

می خواست دل زینب را بسوزانـد گفت: وضع چطور است؟ گفت: «مَـا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاـ» (بحارالانوار/ج۴۵/ص۱۱۵) هرچه از خداست زیباست. فکر نکن اگر ما را کشتی، کشتن ها برای ما تلخ نیست. افتخار می کنیم به این شهادت ها.

توضیح «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلا»

من یکوقت یک مثلی زدم. این «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلا» را توضـیح دادم. اجازه بدهیـد این مثل را یکبار دیگر بزنم. ببینیـد بچه سـر سفره فلفل را دور می اندازد، ترشـی را دور می اندازد، اما حلوا را دوست دارد. اما مادر بچه وقتی سـفره می چیند، به سفره که نگاه می کند، از سفره لذت می برد. چه فنجان حلوا، چه فنجان ترشی. یعنی برای مادر بچه حلوا و ترشی زیباست. اما بچه حلوا را دوست دارد، ترشـی را لب می زنـد، گریه می کنـد، دور می اندازد. بچه ها حلوا را دوست دارند، از فلفل و ترشـی فرار می کننـد. مادر بچه همه را یکجا می بیند. ما که می بینی از خوشـی ها خوشـمان می آید، از تلخی ها جیغ می زنیم، «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا،وَ إِذَا مَسَّهُ الْخيرُ مَنُوعًا» (معارج/۲۰ و ۲۱) قرآن می گوید: افرادی هسـتند شر که به آنها برسد، «جَزُوعا»، «جَزَع» جیغ می زند. خیر که به او رسید، بخل می کند. به دیگران نمی دهد. این ما هستیم. اولیای خدا هرچه می بینند زیبایی می بینند.

علامه ی امینی صاحب الغدیر بیمار بود. از عراق به تهران، بیمارستان آمده بود. رفتم دستش را بوسیدم. جوان بودم. گفتم: شما که یار باوفای امیرالمؤمنین هستید! شما چرا باید در بیمارستان باشید؟ گفت: علی علی آقا آقا آقا...! اصلاً دیدم عاشق است. به هر حال تلخی ها هم نزد اولیای خدا شیرین است. خدای هستی لیموترش را هم شیرین آفریده است. یعنی به همان مقداری که لیموی شیرین نزد خدا ارزش دارد، لیمو ترش هم نزد خدا همانطور ارزش دارد.

۴- غم خواری و دلسوزی برای دیگران

غرق در غم است. ولی باز هم دیگران را از غم نجات می دهد. یکی از مشکلات ما این است که وقتی به یک کسی مراجعه می کنیم، برو بابا خودم هم قرض دارم، چک من دارد برمی گردد. برو بابا، همین که خودمان گرفتاریم، هرکه به ما مراجعه کند، برو دنبال کارت. من خودم هم گرفتار هستم. اما اسرای کربلا به ما گفتند: ضمن اینکه غرق در غم هستید، دیگران را از غم نجات بدهید. چطور؟ زینب کبری خودش داغ دیده است. نزد امام سجاد آمد و گفت: ای امام زین العابدین! غصه نخور. «وَ يَنْصِبُونَ لِهَذَا الطَّفِّ عَلَماً لِقَبْرِ أَبِيكَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ(ع) لَا يَدْرُسُ أَثَرُهُ وَ لَا يَعْفُو رَسْمُهُ عَلَى كُرُورِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّام» (بحارالانوار/ج۲۸/ص۵۵) ای امام سجاد! غصه نخور اینها را شهید کردند. در این سرزمین پرچمی بالا خواهد رفت، که تا آخر تاریخ محو شدنی نیست. غصه نخور. یعنی خود زینب کبری، «اُم المصائب» نمایشگاه همه ی غصه ها در عین حال دیگران را از غصه در می آورد. گاهی آدم خودش هم مقروض است، باید سعی کند قرض دیگران را کمک کند بدهد. نگوید: آقا خودم هم مقروض هستم. این ها را بنویسم. درسهایی را که از کربلا می شود گرفت:

۱- حتی از مستحبات نگذشتند. امام حسین نمازش را با جماعت، اول وقت، با اذان، با اقامه. زینب کبری نماز شبش را...

۲- حتی در حال رنج، دیگران را از رنج... یعنی دلداری می دادند.

۳- حتی در حال اشک، محکم سخن گفتند. گریه می کرد. مظلوم بود، گریه می کرد منتهی مظلوم با صلابت.

اسرا نشان دادند، زن می تواند مدیریت بحران داشته باشد. مدیریت بحران! هر زنی ضعیف نیست. هر مردی هم قوی نیست. یک زن توانست دوره ی اسارت را... ببینید امام حسین از صبح تا ظهر بود. زینب کبری چندین ماه و چندین سال بود. یعنی زن می تواند یک مدیریت بحران داشته باشد. یعنی در سخت ترین شرایط می تواند مدیریت کند.

بصیرت دهی، افشاگری، سرکوبی ظالم، سخنرانی هایی که زینب کبری در کوفه و شام کرد، ظالم کوبی، مظلوم یابی، افشاگری، کارهای مهمی بود. خیلی کارهای مهمی بود.

۵- افشاگری امام سجاد(ع) در مسجد شام

در مسجد شام وقتی امام سجاد روی منبر آبروی یزید را برد، یزید دید الآن مسجد منفجر می شود، ممکن است بریزند سر یزید و در همان محراب او را بکشند. به مؤذن گفت: اذان بگو. تا مؤذن اذان گفت، امام سجاد تهدید را تبدیل به فرصت کرد. گفت: مؤذن بایست. این الله اکبر است من هم شهادت می دهم. بعد گفت: «اشهد ان محمداً رسول الله» (صلوات حضار) این محمد جدّ من است یا جدّ تو؟! یعنی با هر اهرمی خواستند امام سجاد را ساکت کنند، نشد. اینها دینامیت بودند. قرآن می گوید: من دینامیت هستم. یعنی مواد منفجره هستم.

«لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَل» (حشر/۲۱) اگر قرآن بر کوه نازل شود، کوه تکه تکه می شود یعنی چه؟ یعنی من دینامیت هستم. از عایشه می پرسند: پیغمبر چطور بود؟ می گوید: پیغمبر قرآن بود. مؤمن باید هرجا باشد پیدا باشد مؤمن است. نباید وا برود. ما سه رقم آدم داریم:

آدم هایی که در جامعه فاسد آب می شوند. یعنی مثل هوا شل هستند. مثل آب شل هستند. آب و هوا چون شل است، در هر ظرفی شکل همان ظرف درمی آید.

آدم هایی هستند در جامعه هضم نمی شوند. مثل اصحاب کهف، رفتند در غار زندگی کردند ولی نگذاشتند فکرشان از بین برود. آدم هایی هستند حتی جامعه را عوض می کنند. مثل ابراهیم. «فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ» (انبیاء/۶۰)

پس سه رقم جوان داریم. جوانی که در جامعه هضم می شود. جوانی که در جامعه ی فاسد هضم نمی شود. کسانی که اصلاً جامعه را عوض می کنند. ما باید خودمان را نشان بدهیم. از کدام دسته هستیم.

خیلی از آداب و رسوم ها را باید عوض کنیم.

این یک مدیریتی است ببینید. خط اسلام این بود. پیغمبر دهم هجری از دنیا رفت. راه کج شد. تا شصتم هجری که یزید روی کار آمد. ۵۰ سال انحراف. امام حسین می خواهد این انحراف را برگرداند در جاده ی صحیح. می خواهد ۵۰ سال انحراف را عوض کند. باید ببیند چطوری؟ این فرمول دارد. از نظر علمی، روانشناسی اش، جامعه شناسی اش، تبلیغاتش، مدیریتش فرمول دارد. کسی خواسته باشد یک رژیمی را عوض کند به همین خاطر امام حسین با خودش خبرنگار به کربلا برد. که این وقایع همه ثبت شود. یک خبرنگار مرد برد، امام زین العابدین. یک خبرنگاز زن برد... هرچه ضبط صوت داشت برد. بچه های کوچولو ضبط صوت بودند. آمدند با چشم هایشان فیلم برداری کردند، حرف ها را شنیدند، هر بچه ای هرجا می گفتند: تو هم کربلا بودی. می گفت: بله بودم. آنوقت تاریخ می گفت. آنروز که صدا و سیما نبود. قدم به قدم، بچه و بزرگ، زن و مرد از حماسه ی کربلا استفاده کردند. تغییر یک رژیم بنی امیه و انحراف ۵۰ ساله را دنبال کردن این مهم است.

ص: ۵۸۸۵

۶- اسارت، ادامه دهنده ی راه شهادت

اسرا به ما گفتند، یکی از درس ها این است که جنگ همیشه با شمشیر نیست. گاهی آدم با بیانش، گاهی با قلمش، گاهی با تدبیرش، گاهی با صبرش، گاهی با هجرتش، گاهی با تلاوت قرآن، امام حسین، سر امام حسین که روی نی قرآن می خواند می دانی چقدر چیزها را خنثی می کرد. اِ... به ما گفتند: که اینها مسلمان نیستند. به ما گفتند: اینها نمی دانم از دین برگشتند. این دارد قرآن می خواند. وقتی به زینب کبری صدقه می دهند، می گوید: صدقه بر من حرام است. یعنی چه؟ یعنی ما نسل پیغمبر هستیم. به شما چه گفتند؟ گفتند: ما چه کسی هستیم؟ یعنی هر کلمه اش یک برنامه را خنثی می کرد. اصلاً همه ی کارهایشان نارنجک بود. قرآن خواندن امام حسین افشاگری بود. صدقه را برمی گرداند می گفت: من سید هستم. سید هستی؟ حتی در خرابه ی شام که اینها را جا دادند، مردم تماشا می آمدند، اینها برای تماشاچی ها سخنرانی می کردند. یعنی همان تهدید ها را تبدیل به فرصت می کردند.

اینها را در خانه ی یزید بردند. زینب کبری نزد خانم یزید رفت. طوری حرف زد که خانم یزید منقلب شد. امام سجاد سمت مردها بود. با پسر یزید طوری حرف زد که یک روز یزید خانه آمد دید زنش به او فحش می دهد. بچه اش هم به او فحش می دهد. یعنی انقلاب از داخل خانه ی یزید شروع شد. این را می گویند... حزب اللهی این است. در هر شرایطی از سخت ترین شرایط به نفع اسلام استفاده کرد. ما گاهی وقت ها یک متلکی می شنویم، والله فایده ندارد. ما رفتیم اقدام کردیم یک متلک شنیدیم. من دیگر حالش را ندارم. ما گفتیم گوش ندادند. خیلی از ما مثل مقّوا هستیم. با دو تا قطره باران شل می شویم. اینها چُدن بودند. البته به اینها توهین نباشد. من نمی دانم مقاومت را چه بگوییم. خیلی از ما یکبار حرف بزنیم، گوش ندهند، بچه مان را رها می کنیم. می گوییم: آقا این بچه ی شما دارد نااهل می شود. می گوید: والله من به او گفتم گوش نداد. دیگر من او را رها کردم.

ص: ۵۸۸۶

۷– پایداری در دعوت به حق و امر به معروف

قرآن می گوید: اگر به بچه ات حرف زدی گوش نداد باید ولش کنی؟ «وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاهِ وَ اصْطَبِر» (طه/۱۳۲) یعنی با بچه ات حرف می زنی باید مقاومت کنی. نباید بگویی: گفتم گوش نداد، دیگر ولش کردم. به دخترم گفتم: با این حجاب بیرون نرو. گوش نداد. من هم او را رها کردم. اِ... گفتم: با فلانی رابطه نداشته باش، دیدم گوش نمی دهد، او را رها کردم. همین!

شما یک شیشه ی آب لیمو را اگر دیدی درش باز نمی شود دور می اندازی؟ آنقدر دست به دست می گردانی تا بالاخره یکی در این را باز کند. ممکن است گوش به حرف شما ندهد. گوش به حرف دبیرش بدهد. گوش به حرف استاد دانشگاهش بدهد. گوش به حرف یکی دیگر بدهد. برو بگو: آقاجان من یک دختر دارم. حرف من در او اثر نمی کند. منتهی این دختر من چون به شما علاقه دارد، به یک استاد دانشگاهی به یک دبیر دانشمندی، دلسوزی، به عمویی، دایی، ممکن است حرف شما اثر نکند.

امام (ره) در امر به معروف و نهی از منکر می فرماید که: اگر دیدی حرفت اثر نمی کند ولی به دیگری بگویی، حرف او اثر می کند، واجب است به دیگری بگویی که او... مثل اینکه لب چاه بروی. بگویی: والله دست من به آب نمی رسد. آب ته چاه است. خوب حالا ـ که دستم به آب نمی رسد. نمی خواهد وضو نمی گیرم. الله اکبر! یک تیمم. بابا دستت به آب نمی رسد طناب هم نبود. سطل هم نبود. یعنی روی کره ی زمین هیچ کس نبود که حرف این در بچه ی شما اثر بگذارد؟ کتکش زدم اثر نکرد. خوب محبت چه؟ ممکن است با کتک بدتر شود. با محبت در راه بیاید. ممکن است یک نفری بگویی اثر نکند. اصلاً ممکن است در شهر اثر نکند.

ص: ۵۸۸۷

ما یک جمعی بودنـد. حالا اسم نبرم چه کسانی بودنـد و کجا بودنـد. به ما گفتند: اینها گوش به حرف نمی دهند. ما می رویم موعظه شـان هم می کنیم... گفتم: آقاجـان حاضـری برای هـدایت اینهـا خرج کنی؟ گفت: بله! گفتم: یک پرواز بگیر، همه ی اینها را مشهد در یک هتل مهمان کن. بنده هم با اینها می روم، این دو سه روزه که با اینها هستم با اینها کار می کنم. این یک راهش است. بنشیند او را نصیحت کنـم ممکن است گـوش ندهـد. چـون او خـودش را دانشـمند می دانست. یعنی جمعی از فرهیختگـان بودنـد. اینطور نبود که حالا ـ تسلیم هم نمی شدنـد. گـاهی وقت هـا افرادی با مهمانی، با زبان دیگری، با مقاله، با خواهش.

عرض کردم اگر تبر شکن، اگر تبر دار، چوب شکن، تبر را زد دید چوب نمی شکند، تبرش را دور می اندازد. هرگز! چوب را دور می اندازد؟ هرگز! آنقدر می زند تا بشکند. نباید بگوید: دوبار تبر زدم نشکست. اصلاً مؤمن نشکن است. عرب ها به زمیـن سـفت می گوینـد: «ارض عزاز» این ارض عزیز است. یعنی هرچه بیـل می زنی فرو نمی رود. هرچه کلنـگ می زنی فرو نمی رود. مؤمن عزیز است. دسـتی که چرب است آب می ریزی چربی دست را پس می زنـد. می گوینـد: دست عزیز است. یعنی آب را پس می زند.

اینها امام حسین را کشتند بلکه اینها شکست بخورنـد. اما اینها به قـدری از درون قوی بودنـد، که تمام تهدیـد ها کشـتن ها، اسارت ها را هی پس زدند بعد رابطه اینها با خدا... خیلی عجیب است.

۸– شکر خدا در همه حال و به بهترین شکل

یکی از این بچه های اسیر، از او پرسیدند وضع چطور است؟ گفت: الحمـدلله... ما می گوییم: الحمـدلله! حالتان چطور است؟ الحمدلله! حالتان چطور است؟ الحمدلله! این بچه ی داغ دیده ی کربلا دیده ی اسیر، شکنجه شده گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَ الْحَصَی» (بحارالانوار/ج۴۵/ص۱۱۰) «رمل» یعنی شن. به عدد دانه های شن خدا را شکر. نه صد هزار مرتبه شکر. پیرمردها و پـدربزرگ های ما می گوینـد: ای خدا صد هزار بار شـکر. فکر می کند خیلی شـکر کرد. صد هزار تا یعنی یک مشت ریگ! خـدایا صـد هزار تومان یعنی لاستیک یک موتور. خـدایا به انـدازه ی لاستیک یک موتور شـکر. به انـدازه ی یک مشت شـن شکر. آخر شکر بزرگ های ما چقدر کم است. آنوقت این بچه ی کوچولو می گوید: خدا را شکر به عدد دانه های شن. شما شکر می کنیـد نگوییـد صد هزار بار! صد هزار بار زشت است. اینطوری شـکر کنید. به عدد هر سلول، به عدد هر اتم، به عدد هر برگ درخت، دانه ی شن، قطره ی باران، قطره ی برف، هر نفس، هر مو، خدایا به عدد آنچه بر آن علم داری شکر! نه صد هزار مرتبـه شـکر. زشت است. یـک کسـی آمـد گفت: صـد هزار مرتبه شـکر، مـا هم می گـوییم: صـد هزار مرتبه شـکر. یک اصـطلاحاتی را آوردنـد، و این اصـطلاحات همینطـور نزد مـا مانـده است. متأسـفانه در حـوزه ی علمیه هم همینطور است. در حوزه ی علمیه قم یک کسـی آمد گفت: «ضَـربَ زیدٌ عمرواً» گفت: زید عمرو را زد. حالا بیخود کرد این را گفت. حالا شـما بگو: «رحم الله عبداً»

اسارت به ما می گوید که: حتی در سخت ترین حالات در کام ظالم زهر بریز. با اینکه یزید ظالم است، زینب مظلوم، گفت: «یابن الطلقا» ای کسی که پدرت اسیر پدرم بوده، آزاد شده است. می دانی چه کردید؟ «أَ تَدْرُونَ أَيَّ كَبِدٍ لِمُحَمَّدٍ فَرَيْتُم» می دانید چه جگرگوشه ای را دریدید؟ «وَ أَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُم» می دانید چه پیمانی را قیچی کردید؟ «وَ أَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُم» (بحارالانوار/ج۴۵/ص۱۶۲) می دانید چه کرامت هایی را، چه قداست هایی را شکستید؟ آنوقت از نظر ادبیات، شما عرب نیستید. ریتم عبارت را ببینید. «أَيَّ كَبِدٍ لِمُحَمَّدٍ فَرَيْتُم»، «أَيَّ عَهْدٍ نَكَثْتُم» «وَ أَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُم»، «وَ أَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُم»، «فَرَيْتُم»، «نَكَثْتُم»، «أَبْرَزْتُم»، «سَفَكْتُم»، ریتم دارد. آخر یک زن اسیر با کلماتش... مثل یک آدم شاعر که شعرهایش قافیه دارد. یعنی سخنرانی با قافیه و محتوا نارنجک.

خدایا به آبروی محمد و آل محمد، ایمان کامل، از این ایمان های کامل، از این صلابت ها، از این شجاعت ها، از این عزت ها، از این نشکن ها به همه ی ما مرحمت بفرما.

خدایا از ایمان حسین، از معرفتش، از اشکش، از علمش، از اخلاصش، از تربیت بچه اش، از سوزش، از شورش، از زیارتش، از معرفتش، از شفاعتش همه ی ما را برخوردار بفرما. ظهور فرزندش حضرت مهدی را نزدیک و ما را نسبت به امام زمان وفادار، یار مخلص وفادار قرار بده. باران رحمتت را بر ما نازل و مشکلات را حل بفرما.... باران رحمتت را بر ما نازل بفرما. توطئه ها علیه اسلام و مسلمین خنثی و توطئه گران نااهل را نابود بفرما. هرچه به عمر ما اضافه می کنی به ایمان و عقل و علم و عمل و اخلاص و عمق و برکت کار ما بیفزا. زیارت با معرفت در محیط امن عراق، زیارت با معرفت و شفاعت در قیامت نصیب ما بفرما.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

درس های آموزنده قیام امام حسین (ع)

درس های آموزنده قیام امام حسین (ع)

حسین بن علی درسخنان وخطابه های خودش ،آنجاکه ازامربه معروف ونهی ازمنکر صحبت می کند،همواره صحبتش این است :«وعلی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید»،«انی لم أخرج اشرا ولابطرا ولامفسدا ولاظالما وانماخرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی».بعدازبیست سی سال که این حرفها فراموش شده بود، حسین بن علی به نام یک نفرمصلح واصلاح طلب که باید درامت اسلام اصلاح ایجاد کرد،قیام کرد وبه مردم عشق وایده آل داد.

رکن اول حماسهٔ زنده شدن یک قوم همین است .ملتی شخصیت دارد که حس استغنا وبی نیازی دراوباشد.اینهاست درسهای آموزنده ای که ازقیام حسین بن علی بایدآموخت .اوحس استغنا وبی نیازی به مردم داد.روزی که میخواهدازمکه حرکت کند،یک ذره قیام خودش رامشروط نمی کند واین طور می فرماید:«خط الموت علی ولد ادم »ودرآخر خطبه می فرماید:«فمن کان فینا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه ،فلیرحل معنا فاننی راحل مصبحا ان شاءالله تعالی»من فرداصبح حرکت می کنم ،هرکس که آمادهٔ جانبازی است وحاضر است خون قلب خودش رادر راه ما بریزد وتصمیم به ملاقات حق گرفته است،فرداصبح حرکت کندکه من رفتم .دیگر بیش از این حرفی نیست .این مقدار استغنا قطعا دردنیا نظیرندارد.

ازاین بالاتر شب عاشورا است که اصحاب واهل بیتش راجمع می کندوازآنها تمجید وتشکر می کند.بعد به آنهامی گوید:بدانید ازهمه شما متشکروممنونم،ولی بدانید که دشمنان باشما کاری ندارندواگربخواهیدبرویدمانع شمانمی شوند.

من هم ازنظرشخص خودم که بامن بیعت کرده اید بیعت خودم رااز دوش شما برداشتم ومحذور بیعت هم بامن ندارید،هرکس می خواهدبرودآزاد است.حسین (ع)ازاهل بیت واصحابی که دربارهٔ آنها گفته است که اهل بیتی بهتروبا وفاترازاینهاسراغ ندارم،این مقدار استغنا نشان می دهد وهرگز سخنانی ازاین قبیل که من راتنهانگذارید ،من غریبم ،مظلومم،بیچاره ام،نمی گوید.البته تکلیف دین خدارابرنمی دارد،لذاباافراد که اتمام حجت می کرد،اگر درآنهاتمایل به ماندن نمی دید به آنها می گفت از این صحنه دوربشوید زیرامن نمی خواهم شما به عذاب الهی گرفتارشوید،چون اگرازکسی استمداد کنم واو صدای استمداد مرابشنود ومرا مدد نکند،خداوند اورابه عذاب جهنم مبتلا خواهدکرد.این درس استغنا درس کوچکی نبود.همین استغنا بود که بعدها روحیهٔ استغنا به وجود آورد وچقدر قیامها ونهضتها به وجود آمد!

ص: ۵۸۹۰

حسین بن علی (ع)درس غیرت به مردم داد،درس تحمل وبردباری به مردم داد،درس تحمل شداید وسختیها به مردم داد.اینها برای ملت مسلمان درسهای بسیار بزرگی بود.پس اینکه می گویند حسین بن علی روح تازه دمید ،خونها رابه جوش آورد،درس صبروتحمل وبردباری ومقاومت وایستادگی درمقابل شداید به مردم داد،ترس را ریخت ،همان مردمی که تاآن مقدار می ترسیدند،تبدیل به یک عده مردم شجاعت ودلاور شدند.

این داستان معروف است ،می گویند: نادر دریکی ازجنگهایش سربازی رادید که فوق العاده شجاع ودلیربود واز شجاعت ودلاوری اواعجاب می کرد.یک روز اوراخواست ،گفت :توبااین شجاعت ودلاوری ات،آن روزی که افاغنه ریختند به اصفهان غارت کردندوکشتند کجابودی؟ گفت:من اصفهان بودم .گفت :تواصفها ن بودی وافاغنه آمدند وآنهمه جنایت کردند؟گفت :بله بودم.گفت :پس آن روز شجاعتت کجابود؟گفت :آن روز نادری نبود.مقداری از شجاعتی که امروز من دارم از روحیۀ نادر دارم ،توراکه می بینم غیرت من تحریک می شود،شجاع ودلیر ودلاور میشوم.

اینکه من تأکید می کنم که حماسۀحسینی وحادثه کربلاـ وعاشورا باید بیشتر ازاین جنبه مورد استناد ما قرار بگیرد،به همین خاطر درسهایی بزرگی است که این قیام می تواند به ما بیاموزد. من مخالف رثاء ومرثیه نیستم ،ولی می گویم این رثاء ومرثیه باید به شکلی باشد که درعین حال آن حس قهرمانی حسینی را دروجود ماتحریک واحیا کند.حسین بن علی یک سوژۀ بزرگ اجتماعی است. حسین بن علی درآن زمان یک سوژۀ بزرگ بود؛ هرکسی که می خواست درمقابل ظلم قیام کند، شعارش «یالثارات الحسین»۱ بود. امروزهم حسین بن علی یک سوژۀ بزرگ است، سوژه ای برای امربه معروف ونهی ازمنکر، برای اقامۀ نماز، برای زنده کردن اسلام، برای اینکه احساسات وعواطف عالیۀ اسلامی دروجود ما احیابشود.

ص: ۵۸۹۱

بـا وجـود اینکـه عرایض دیگری درایـن بـاره دارم، درهمین جـا به عرایضم خـاتمه می دهم وبرمی گردم به آیه ای که درابتـدا خوانـدم. آیـۀ عجیـبی است:«یاایهـا الـذین امنوا اسـتجیبوالله وللرسول اذا دعـاکم لمـا یحییکم»۲ ایهـا النـاس! این دعوت پیغمـبر رااجابت کنیـد؛ می خواهد شـمارازنده کند. حیات یک ملت به داشـتن ثروت زیادنیست، حتی به علم هم نیست(علم به تنهایی کـافی نیست که یـک ملت رازنـده کنـد)، بلکه حیـات ملت به این است که آن ملت شخصـیتی رادرخودش احساس کنـد. ای بساملتهـای عـالم که شخصـیت ندارنـد، وای بسـا ملتهای جاهل که شخصـیت خودشان راحفظ کرده انـد. اگرالجزایریها بعـداز صـدوپنجاه سال مبارزه توانسـتند اسـتعمار فرانسه رابه زانو درآورند وبه اسـتقلال برسـند، برای این بود که درآنها یک حماسـه یک احساس منش وجودداشت. اگردرآن طرف مشرق زمین، ملت دیگری۳ دارد باقویترین وثروتمندترین ملتهای جهان مبارزه می کند، چرامبارزه می کند؟ آیا عدد یاثروتش باآنها مبارزه می کند؟ ابدا؛ احساس شخصیت ومنش آن ملت مبارزه می کند، می گوید: من تورابه آقایی قبول ندارم، من یاباید زنده باشم روی پای خودم باشم وکسی برمن حکومت نکند ویاباید نباشم.

زینب(سلام‌الله علیها) واحساس شخصیت

درحماسۀحسـینی آن کسـی که بیش ازهمه این درس راآموخت وبیش ازهمه این پرتو حسـینی برروح مقـدس اوتابیـد، خواهر بزرگوارش زینب(سلام الله علیها) بود. راستی که موضوع عجیبی است: زینب باآن عظمتی که ازاول داشته است– وآن عظمت رادردامن زهرا علیه السلام وازتربیت علی علیه السلام به دست آورده بود–درعین حال زینب بعد ازکربلا بازینب قبل ازکربلا متفاوت است، یعنی زینب بعدازکربلا یک شخصیت وعظمت بیشتری دارد.

مـا می بینیم درشب عـاشورا زینب یکی دونـوبت حتی نمی توانـد جلوی گریه اش رابگیرد. یـک بارآنقـدر گریه می کنـد که برروی دامـن حسـین بیهـوش می شـود وحسـین علیـه السـلام باصـحبتهای خـودش زینـب را آرام می کنـد:« لایـذهبن حلمک الشیطان»۴

خواهرعزیزم!مبادا وساوس شیطانی برتومسلط بشود وحلم رااز تو برباید، صبر و تحمل را ازتوبرباید. وقتی حسین به زینب می فرماید که چرا این طور می کنی،مگر توشاهروناظر وفات جدم نبودی؟ جدمن ازمن بهتربود، پدرما ازمابهتربود، برادرهمین طور، مادرهمین طور، زینب باحسین اینچنین صحبت می کند: برادرجان! همۀ آنها اگررفتند بالاخره من پناهگاهی غیرازتوداشتم، ولی بارفتن توبرای من پناهگاهی باقی نمی ماند.

اماهمین که ایام عاشورا سپری می شود وزینب،حسین علیه السلام را با آن روحیۀ قوی ونیرومند وباآن دستورالعمل ها می بیند، زینب دیگری می شود که دیگر احدی درمقابل اوکوچکترین شخصیتی ندارد. امام زین العابدین فرمود: مادوازده نفربودیم وتمام مادوازده نفر رابه یک زنجیر بسته بودند که یک سرزنجیربه بازوی من وسردیگرآن به بازوی عمه ام زینب بسته بود.

می گویند تاریخ ورود اسرا به شام دوم ماه صفر بوده است. بنابراین بیست ودوروز ازاسارت زینب گذشته است، بیست ودوروز رنج متوالی کشیده است که بااین حال اورا وارد مجلس یزیدبن معاویه می کنند، یزیدی که کاخ اخضرا و (یعنی کاخ سبزی که معاویه درشام ساخته بود) آنچنان بارگاه مجللی بودکه هرکس بادیدن آن بارگاه وآن خدم وحشم وطنطنه ودبدبه، خودش رامی باخت. بعضی نوشته اند که افراد می بایست ازهفت تالار می گذشتند تابه آن تالارآخری می رسیدند که یزید روی تخت مزین ومرصعی نشسته بود وتمام اعیان واشراف واعاظم سفرای کشورهای خارجی نیزروی کرسیهای طلا یانقره نشسته بودند. درچنین شرایطی این اسرا راواردمی کنند وهمین زینب اسیر رنج دیده ورنج کشیده، درهمان محضرچنان موجی درروحش پیدا شد وچنان موجی درجمعیت ایجاد کردکه یزیدمعروف به فصاحت وبلاغت رالال کرد. یزید شعرهای ابن زبعری راباخودش می خواند وبه چنین موقعیتی که نصیبش شده است افتخار می کند. زینب فریادش بلندمی شود: «اضننت یایزید حیث اخذت علینا اقطار الارض وافاق السماء فاصبحنا نساق کما تساق الاساری ان بناعلی الله هوانا وبک علیه کرامه؟» ای یزید! خیلی بادبه دماغت انداخته ای(شمخت بانفک!)۵. توخیال می کنی اینکه امروز مارا اسیر کرده ای و تمام اقطار زمین رابرماگرفته ای ومادرمشت نوکرهای توهستیم، یک نعمت وموهبتی ازطرف خداوند برتوست؟! به خداقسم توالان درنظرمن بسیارکوچک وحقیر وبسیارپست هستی ومن برای تویک ذره شخصیت قائل نیستم.

ص: ۵۸۹۳

ببینید،اینها مردمی هستندکه بجزایمان وشخصیت روحی و معنوی همه چیزشان راازدست داده اند. آن وقت شما توقع ندارید که شخصیتی مانند شخصیت زینب چنین حماسه ای بیافرینند ودرشام انقلاب به وجود بیاورد؟ همان طورکه انقلاب هم به وجودآورد.

یزیدمجبور شددرهمان شام روش خودش راعوض کند واسرا رامحترمانه به مدینه بفرستد ، بعدتبری کند وبگوید:«خدا لعنت کند ابن زیادرا، من چنان دستوری نداده بودم، اوازپیش خوداین کارراکرد» چه کسی این کارراکرد؟ زینب چنین کاری راکرد.

درآخرجمله هایش این طورفرمود:«یایزید! کدکیدک واسع سعیک ناصب جهدک فوالله لاتمحوا ذکرنا ولاتمیت وحینا»۶ . زینب علیهاالسلام به کسی که مردم باهزارترس ولرزبه او«امیرالمومنین» می گفتند، خطاب می کند که یایزید! به تومی گویم: هرحقه ای که می خواهی بزن وهرکاری که می توانی انجام بده امایقین داشته باش که اگرمی خواهی نام مارادر دنیا محوکنی، نام مامحوشدنی نیست، آن که محو ونابود می شود توهستی.

چنانخطبه ای درآن مجلس خواند که یزید لال وساکت باقی ماند وخشم سراسر وجودآن مردشقی ولعین رافراگرفت وبرای اینکه دل زینب راآتش بزندوزبان اوراساکت کند وبرای اینکه منقلب بشود، دسته به یک عمل ناجوانمردانه زد: باعصای خیزران خودبه لب ودندان اباعبدالله اشاره کرد.

ولاحول ولاقوه الا بالله العلی العظیم

کلاس درس حیاء و عفت زینب کبری سلام الله علیها برای جامعه ما

اشاره

نویسنده: سید جواد حسینی

کلاس درس و حیاء و عفت زینب کبری سلام الله علیها برای جامعه ما

امروزه در سرتاسر جهان، مخصوصا کشورهای اسلامی و علی الخصوص جامعه تشیع، تلاش استعمارگران و مهاجمان فرهنگی بر آن است که حیا و عفت بانوان را نشانه روند و جامعه را از این راه به بی بند و باری و بی دینی سوق دهند و در نتیجه به مطامع شیطانی خود برسند؛ چرا که آنها به خوبی دریافته اند اگر دین و مذهب تشیع را بخواهند نابود کنند، باید حیا، عفت و پاکدامنی را از بین ببرند . هرگاه از جامعه حیا رخت بربست و عفت در آن لگدکوب شد؛ دین هم بساط خویش را جمع خواهد کرد.

ص: ۵۸۹۴

علی علیه السلام به زیبایی می فرماید: «احسن ملابس الدین الحیاء؛ نیکوترین لباس دین حیا است»۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «لا ایمان لمن لا حیاء له؛ ایمانی نیست برای آن کس که حیا ندارد»۲

امام باقر علیه السلام فرمود: «الحیاء والایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب احدهما تبعه صاحبه؛ حیا و ایمان با هم بر یک شاخه قرار گرفته اند، پس هرگاه یکی از آن دو برود، دیگری نیز از او تبعیت کند»۳

و زیباتر از همه، امام حسین علیه السلام - آن کس که زینب علیها السلام، حیا را در مکتب او آموخت - فرمود: «لا حیاء لمن لا دین له۴ ؛ آن که دین ندارد، حیا هم ندارد». ۵

از روایات فوق به خوبی استفاده می شود که بین ماندگاری دین در جامعه و وجود حیا؛ رابطه تنگاتنگی وجود دارد . مهاجمان فرهنگی، بخوبی این رابطه و ملازمه را دریافته اند، از این رو این گونه القاء می کنند که «برنامه های ماهواره ای، به مثابه یک نیروی شورشی بسیار مؤثری عمل می کنند; بچه های ایرانی مسلّما لباسهای زیبایی را خواهند خواست که در شوهای تلویزیونی می بینند».

از طرف دیگر، هواداران استکبار جهانی در داخل کشور با قلم های زهرآگین، رفتارهای زننده، لباس ها و فیلم های مبتذل، در نابودی حیا و عفت، استعمار را یاری می رسانند.

حضرت زینب سلام الله علیها بانوی حیا و عفت، مرزبان پاکی و پاکدامنی، دختر امیرالمؤمنین علیه السلام و زهرا مرضیه علیها السلام؛ در روز پنجم جمادی الاولی، سال پنجم یا ششم هجرت در مدینه منوره، خواستگاه حیا و پاکی، دیده به جهان گشود .

هرچنـد مـادر بزرگوارش را در پنـج سـالگی از دست داد، ولی ره توشه هـایی گرانبهـا از حیا و پاکی در همین مـدت کوتاه از مکتب مادر فرا گرفت . در دوران زنـدگی بابرکت خویش، مشـکلات و رنـج های فراوانی متحمل شد و بی شک مهم ترین و تلخ ترین آن، واقعه کربلا و داسـتان اسارت بود؛ در تمام این سـختیها و حوادث تلخ، در کنار صبوری و بردباری; درس حیا و عفت را به همه آموخت.۶

نمونه هایی از حیای زینب علیها السلام

۱ . فرزند بیت حیا و عفت:

تاثیر وراثت و خانواده در رفتار و کردار انسان تردیدپذیر نیست. امروزه به روشـنی ثابت شده است که بخشـی از صفات خوب و بـد، از راه وراثت، از نسـلی به نسـلی منتقل می شونـد و به همین جهت خانواده هایی که پیامبران در آن متولد شدند، عموما پاک و اصـیل بودند، به همین جهت در منابع اسلامی نیز از ازدواج با زنان زیبایی که در خانواده های ناپاک و عاری از حیا به بـار آمـده انـد نهی شـده اسـت . در کنـار وراثت، تربیت مطرح است; زیرا بخشـی از فضایـل و کمالاـت، بـا تربیت صـحیح به فرزندان منتقل می شود.

در زندگی زینب علیها السلام این دو عامل (وراثت و تربیت) در بالاترین حد خویش وجود داشت؛ چنانکه در زیارت نامه آن بانوی بزرگوار می خوانیم: «السلام علی من رضعت بلبان الایمان؛ سلام بر کسی که از پستان ایمان شیر نوشید».

آن که پا تا به سر ایمان و حیاست خونش آمیخته با خون خداست

ص: ۵۸۹۶

عشق را همسفر کربلاست مظهر عصمت و پاکی، تقواست

به یقین زینب کبری باشد زاده حیدر و زهرا باشد

آری! زینب کبری علیها السلام در خانه وحی و ولایت، از پدر و مادر معصوم به دنیا آمد و در آغوش نبوت، مهد امامت و ولایت و مرکز نزول وحی الهی نشو و نما نمود و از یگانه مادر معصوم جهان هستی «فاطمه زهرا علیها السلام» شیر نوشید و از ابتدای شیرخوارگی در آغوش پر مهر مادر؛ عفت، حیا، شهامت و عطوفت را فرا گرفت و هم زمان با دوران شیرخوارگی در محضر بزرگترین استادان جهان انسانیت؛ یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و دو برادر بزرگوارش امام حسن و امام حسین علیهما السلام تربیت یافت.

«یحیی مازنی» که از علمای بزرگ و راویان حدیث است، چنین نقل می کند: «مدتها در مدینه، در همسایگی علی علیه السلام در یک محله زندگی می کردم؛ منزل من در کنار منزلی بود که «زینب» دختر علی علیه السلام در آنجا سکونت داشت، حتی یک بار هم، کسی حضرت زینب را ندید و صدای او را نشنید، او هرگاه می خواست به زیارت جد بزرگوارش برود، در دل شب می رفت؛ در حالی که پدرش علی علیه السلام در پیش و برادرانش حسن و حسین علیهما السلام در اطراف او بودند. وقتی به نزدیک قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسیدند، امیرالمؤمنین علیه السلام شمع های روشن اطراف قبر را خاموش می کرد. یک روز امام حسن علیه السلام علت این کار را سؤال کرد، حضرت فرمود: «اخشی ان ینظر احد الی شخص اختک زینب؛ از آن می ترسم که کسی خواهرت زینب را ببیند».۷

ص: ۵۸۹۷

به قول «شیخ جعفر نقدی » زینب علیها السلام تربیت شده پنج تن آل عبا است: «فالخمسه اصحاب العباء هم الذین قاموا بتربیتها وتثقیفها وتهذیبها وکفاک بهم مؤدبین ومعلمین؛ پنج تن آل عبا به تربیت و فرهنگ سازی و تهذیب زینب همت گماردند و همین بس که آنها ادب کننده و آموزگار باشند».۸

و راستی کجا رفته این مرزبانی های حیا؟! و چرا در جامعه شیعه علوی، می بینیم که مردان با همسران آرایش کرده و دختران بی بهره از حجاب، در پارک ها و خیابان ها و . . . ظاهر می شوند؟!

۲. حیا در آغاز جوانی

دکتر «عائشه بنت الشاطی » بانوی نویسنده و اهل تحقیق اهل سنت، چنین می گوید: «زینب در آغاز جوانی چگونه بوده است؟ مراجع تاریخی از وصف رخساره زینب در این اوقات خودداری می کنند؛ زیرا که او در خانه و روبسته زندگی می کرد. ما نمی توانیم مگر از پشت پرده وی را بنگریم، ولی پس از گذشتن ده ها سال از این تاریخ، زینب از خانه بیرون می آید و مصیبت جانگداز کربلا او را به ما نشان می دهد».۹

تاریخ او را ندیده، چرا که حیای او مانع از آن شده است و مادرش فاطمه توصیه کرده است که: «خیر للنساء ان لا یرین الرجال ولا یراهن الرجال؛ برای زنان بهتر است که آنان مردان را نبینند، و مردان (نیز) آنها را نبینند».۱۰

و اگر دستور الهی و آسمانی نبود که «ان الله شاء ان یراهن سبایا; به راستی که خدا خواسته که آنها را اسیر ببیند» حسین علیه السلام هرگز به خود اجازه نمی داد خواهر را در سفر کربلا به همراه ببرد .

ص: ۵۸۹۸

بردن اهل حرم دستور بود و سر غیب   ورنه این بی حرمتی را کی روا دارد حسین

۳ . نمایش شکوه حیا هنگام حرکت از مدینه

مـدینه، شبی را به یـاد می آورد که کاروان حیا با تمام شـکوه و جلال به سوی مکه روانه شـد. آن شب از شب های ماه رجب بود که کـاروانی مجلـل از مـدینه بیرون رفت؛ در حـالی که دو بـانوی «حیـا» و عفت را جوانـان بنی هاشم و در راس همه سـید جوانان اهل بهشت احاطه نموده بودند. در قطعه ای تاریخی،

راوی چنین نقل می کند:

«چهل محمل را دیـدم که با پارچه های حریر (ابریشم) و دیباج زینت شده بودند. در این وقت امام حسـین علیه السـلام دسـتور داد بنی هاشم زن های محرم خود را سوار بر محمل ها نماینـد، پس در این حال من نظاره می کردم که ناگهان جوانی از منزل حسین علیه السلام بیرون آمد در حالی که قامت بلندی داشت و بر گونه او علامتی بود و صورتش مانند ماه می درخشید و می فرمود: بنی هـاشم کنـار رویـد و آن گاه دو زن از خانه حسـین علیه السـلام خارج شدنـد، در حالی که دامانشان بر اثر حیای از مردم به زمین کشـیده می شـد و دور آن دو را کنیزانشـان احـاطه نموده بودنـد. پس آن جوان به سوی یکی از محمـل ها پیش رفت و زانوی خود را تکیه قرار داد و بازوی آنها را گرفت و بر محمل سوار نمود . من از بعضی پرسیدم؛ آن دو بانو کیستند؟! جـواب دادنـد: یکی از آنهـا زینب علیهـا السـلام و دیگری ام کلثـوم؛ دخـتران امیرالمؤمنین علیه السـلام . پس گفتم: این جوان کیست؟! گفته شد: او قمر بنی هاشم، عباس فرزند امیرالمؤمنین علیه السـلام است. سپس دو دختر صغیر را دیدم که گویا امثال آنها آفریده نشده است. پس یکی را همراه زینب و دیگری را همرام ام کلثوم سوار نمود. پس از (اسم) آن دو دختر پرسـیدم . گفته شد: یکی سکینه و دیگری فاطمه; دختران حسین می باشند.

ص: ۵۸۹۹

آن گاه بقیه بانوان به همین جلالت و عظمت و حیا و متانت سوار شدند و حسـین علیه السلام ندا داد: کجاست عباس، قمر بنی هاشم! عباس عرض کرد: لبیک، لبیک، ای آقای من! فرمود: اسبم را بیاور؛ اسب آقا را حاضر کرد . آنگاه حضرت بر آن سوار شد و بدینسان کاروان حیا، عفت، متانت و نجابت مدینه را ترک گفت.۱۱

۴ . زیورآلات فدای حیا و عفت!

پس از غارت لباسهای امام حسین علیه السلام، سپاهیان کوفه و شام به سوی خیمه ها هجوم بردند . لحظاتی تلخ و جانکاه بود . زینب کبری بیش از همه، تلخی و مخاطرات این تهاجم وحشیانه را احساس می کرد؛ چرا که از یک سو پاسبان خیمه های حیا و عفت بود و از طرف دیگر حفظ جان امام زمانش را به عهـده داشت . دختر علی علیه السـلام که منش و خوی کوفیان را می شنـاخت، برای حفـظ عفت و حیای بانوان و قبل از آمـدن آنها، تمام زیورآلات زنان را جمع کرده خطاب به عمر سـعد فرمود: ای عمر بن سـعد! سـپاهیان خود را از تعجیل و شـتاب در غارت خیمه ها باز دار! خود آنچه اسـباب و زیور آلات است به شـما واگذار می کنم. مبادا دست نامحرمان به سوی خاندان رسول خدا دراز شود (و بر قامت حیا و نجابت غباری بنشیند).

تمـامی وسایـل و زیورآلات، حتی گوشواره های فاطمه بنت الحسـین علیه السـلام نیز که یادگار امام بود در محلی جمع شـد و پس از آن که زنان و کودکان در گوشه ای اجتماع کردند، دختر شـجاع علی علیه السـلام فریاد زد: هر کس میل دارد; وسایل و زیورآلات را بردارد! عده ای پیش آمدند و هرچه بود غارت کردند . . . .».۱۲

ص: ۵۹۰۰

۵ . فریاد بانوی حیا بر بی حیاها:

کاروان حیا وارد کوفه شد، مردم در حالی که خاندان رسالت را به سوی عبیدالله بن زیاد می بردند، اسیران را تماشا می کردند . در این لحظه صدای بانوی حیا بلند شد: «یا اهل الکوفه، اما تستحیون من الله ورسوله ان تنظروا الی حرم النبی صلی الله علیه و آله؛ ای مردم کوفه! از خدا و فرستاده او شرم نمی کنید که به خانواده پیامبر چشم دوخته اید».۱۳

۶ . تجلی حیا در دارالاماره کوفه:

زینب کبری علیها السلام در دوران اسارت، وقتی به دارالاماره رسید، بغض راه گلویش را بست؛ چرا که او همه این خانه را می شناخت، اینجا روزی خانه زینب بود، روزگاری که اسم پدرش علی، با عظمتی بی مانند جهان را پرساخته بود . اشک در دیدگانش حلقه زد، ولی خودداری کرد، مبادا گریه خوارش کند . در آن دم به اتاق بزرگی رسید و دید عبید الله ابن زیاد در جایی نشسته که پدرش در آنجا می نشست و از میهمانان پذیرایی می کرد.

زینب که بی ارزش ترین لباس هایش را بر تن و کنیزانش دورش را گرفته بودند، حیا را به عرصه نمایش گذاشت و بدون آن که به امیر سرکش خون خوار اعتنایی کند، به صورت ناشناس در گوشه ای نشست در حالی که سراپای وجود او را شرم، حیا، نجابت و پاکی احاطه کرده بود.۱۴

ابن زیاد پرسید: این زن کیست؟ (سه بار این سؤال را تکرار کرد) حیا و نجابت زینب از یک طرف، علم حضرت به قصد ابن زیاد برای تحقیر اهل بیت علیهم السلام از طرف دیگر، اجازه نداد زینب جواب او را بدهد. تا آنجا که ابن زیاد ملعون با نیش زبانش نمک به زخم زینب پاشید و برای آزردن او گفت: «کیف رایت صنع الله باخیک واهل بیتک کار خدا را با برادر و خانواده ات چگونه یافتی؟».۱۵

ص: ۵۹۰۱

زینب جوابی کوتاه، ولی بسیار زیبا داد که ریشه در کمال حیای او داشت. حضرت با آرامشی که از حیا و رضای قلبی او حکایت داشت آن جمله به یادماندنی را فرمود: «ما رایت الا جمیلا؛ جز زیبایی چیزی ندیدم».۱۶

۷ . مجلس یزید; اوج تقابل حیا با بی حیایی

یزید، بزرگان اهل شام و سفرای خارجی را دعوت کرده بود، آن گاه دستور داد که اسیران را وارد کنند . مجلسیان به دختران و دودمان پیامبر نگاه می کردند؛ که تا دیروز در پس پرده عزت و احترام قرار داشتند و بیگانه ای رخسار آنان را ندیده بود.

هنگامی که مدعوین؛ بزرگواری و ارجمندی این دودمان را به خاطر آوردند، همه از شرم و خجالت چشم بر هم نهادند، ولی در آن جمع، مرد تنومند شامی سرخ رویی، با چشمانی از حدقه درآمده به فاطمه دختر حسین علیه السلام می نگریست و با نگاه های آزمندانه خود می خواست او را ببلعد. فاطمه هراسان و لرزان به عمه اش زینب پناه برد.

مردک شامی برخاست و به یزید گفت: یا امیرالمؤمنین! این دوشیزه را به من ببخش! فاطمه در حالتی که از وحشت می لرزید، دامن عمه اش زینب را گرفت. زینب او را در آغوش گرفت و فرمود: «گمان دروغ بردی و فرومایگی کردی! نه تو چنین حقی داری و نه یزید!»۱۷ یزید خشمگین گشت و سخنانی بین او و زینب علیها السلام رد و بدل شد، تا آنکه زینب علیها السلام فرمود: اکنون که سرتاسر زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفته ای و ما را مانند اسیران به هر سو می کشانی به گمانت که پیش خدا برای ما پستی و برای تو شرف و منزلت است؟!

ص: ۵۹۰۲

آن گاه فریاد آهنین حیا بر فرق مجسمه بی شرمی فرود آمد که: «امن العدل یابن الطلقاء تخدیرک حرائرک وامائک وسوقک بنات رسول الله صلی الله علیه و آله سبایآ قد هتکت ستورهن وابدیت وجوههن تحدوا بهن الاعداء من بلد الی بلد یستشر فهن اهل المناهل والمناقل ویتصفح وجوههن القریب والبعید والدنی والشریف، لیس معهن من رجالهن ولی ولا من حماتهن حمی وکیف۱۸

ای پسر آزاد شدگان۱۹ آیا از عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را در پرده بنشانی و دختران (پرده نشین) رسول خدا را اسیر کنی (و شهر به شهر بگردانی) ؟!! پرده آبروی آنها را بدری و صورت آنها را نمایان سازی تا دشمنان، آنان را از شهری به شهری ببرند، و بومی و غریب چشم به آنها بدوزند و نزدیک و دور، و شریف و فرومایه تماشایشان کنند، در حالی که از مردان آنها یاری کننده ای همراهشان نباشد، و از یاری کنندگان آنان مددکاری نباشد. چگونه می توان امید بست به دلسوزی کسی که (مادرش) جگر پاک مردان خدا را جوید و گوشت او از خون شهدا رویید»

کو اسارت؟ خصم تو در بند بود　　　　هر کلامت صدهزاران پند بود

زینب آرام گرفت، سخنان سراپا درد و حیای زینب، باعث شد یزید سر به زیر افکند و هر کس در آنجا بود، چنان سر به زیر و خاموش شد که گویی مرغ مرگ بر سر همه سایه افکنده است. نقل می کنند که هنده دختر عبدالله عامر و «زن یزید» آنچه را در مجلس شوهرش رخ داد شنید، پیراهن را نقاب کرده و به درون مجلس رفت و از آن همه نامردی و بی حیایی بر سر او فریاد کشید.۲۰

ص: ۵۹۰۳

نکته مهمی که زینب به آن تصریح می کند و از آن سخت آزرده است این است که زنان یزید پوشیده اند، و حرمت و حیای آنها محفوظ، ولی او و زنان اهل بیت در معرض دید نامحرمان، به همین جهت نمی گوید زنان تو در کاخ و اسیران در کوخند یا زنان تو سیر و اسیران گرسنه اند، بلکه تنها و تنها بر حجاب و حفظ حرمت و حیا اصرار دارد که این خود می تواند بزرگترین درس برای بانوان جامعه ما باشد که در هر حال مرز حیا را حفظ و حریم حرمت خویش را پاس دارند، و بر مهاجمان مرز حیا و عفت فریاد بزنند و در مقابل آنها در هیچ حالی ساکت نباشند، حتی اگر در بند و اسیر باشند.

۸ . عفت و پاکدامنی، دست آورد حیای زینب

عفت و پاکدامنی؛ برازنده ترین زینت زنان و گران قیمت ترین گوهر برای آنان است. زینب علیها السلام از یک سو، به زیبایی درس عفت را در مکتب پدر آموخت؛ آنجا که فرمود: «ما المجاهد الشهید فی سبیل الله باعظم اجرا ممن قدر فعف یکاد العفیف ان یکون ملکا من الملائکه؛ مجاهد شهید در راه خدا، اجرش بیشتر از کسی نیست که قدرت دارد، اما عفت می ورزد، نزدیک است که انسان عفیف فرشته ای از فرشتگان باشد».۲۱

و از طرف دیگر، حیای ذاتی زینب علیها السلام می طلبید که در اوج عفت و پاکدامنی باشد؛ چرا که بارزترین ثمره و پی آمد حیا؛ عفت و پاکدامنی است . چنان که علی علیه السلام فرمود: «سبب العفه الحیا؛ علت عفت و پاکدامنی شرم و حیا است».۲۲

ص: ۵۹۰۴

و در جای دیگر فرمود: «علی قدر الحیاء تکون العفه؛ به هر اندازه که حیا باشد، عفت و پاکدامنی خواهد بود».۲۳

تربیت خانوادگی، و حیای ذاتی زینب کبری علیها السلام باعث شد تا او عفت خویش را، حتی در سخت ترین شرایط به نمایش گذارد . او در دوران اسارت و در مسیر کربلا تا شام، سخت بر عفت خویش پای می فشرد . مورخین نوشته اند: «وهی تستر وجهها بکفها لان قناعها اخذ منها؛ او صورت خود را با دستش می پوشاند، چون روسریش از او گرفته شده بود».۲۴

این نشانه عفت اوست که هنگام ورود به شام، شمر را - که زمانی سرباز علی علیه السلام بود و در آن راه مجروح نیز شده بود، ولی ناپاکی ها و بی حیایی ها او را به آنجا کشانده که قاتل فرزند علی علیه السلام گردد - احضار کرد و از او خواست که برای حفظ مرز بلند حیا و عفت، کاروان اسرا را از خلوت ترین درب شهر وارد شام نماید و سرهای شهدا را نیز از بین زنها بیرون ببرد، ولی آن ملعون حیا از دست داده و در نتیجه دین را باخته عکس فرمایش آن حضرت عمل کرد و اسیران را از شلوغ ترین و پر جمعیت ترین دروازه شهر; یعنی «درب ساعات» وارد نمود و سر شهدا را نیز بین اسرا جای داد .

راوی می گوید: زینب (ویا ام کلثوم) را دیدم که چادری کهنه برسرکشیده و روی خود را گرفته بود. امام سجاد علیه السلام نیز به سهل بن ساعد صحابی فرمود: اگر می توانی چیزی به این نیزه دار بپرداز تا سر امام را کمی جلوتر ببرد که ما از تماشاچیان در زحمت و اذیت هستیم . سهل می گوید: رفتم و یکصد درهم به نیزه دار پرداخت کردم تا از بانوان دور شود، کار بدین منوال بود تا سرها را نزد یزید بردند.۲۵

ص: ۵۹۰۵

ویژگی های عقیله بنی هاشم علیهاالسلام

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

ویژگی های عقیله بنی هاشم علیهاالسلام

الف:

رسم مردم مدینه این بود که هر طفلی به دنیا می امد برای تیمن و تبرک قنداقه اش را محضر رسول اکرم می بردند تا متبرک به دامن رسالت شود هم رسول اکرم اذان و اقامه در گوش راست و چپ او بگوید و هم برای آن طفل دعا نماید و هم در برخی موارد خود حضرت برایش اسم انتخاب میفرمودند.

پس آوردن قنداقه رسم بود

استثنائات:

دو استثناء داشت یکی از جهت منفی و یکی از جهت مثبت

۱- اما استثناء از جهت منفی :

حکم ابن عاص وقتی قنداقه مروان را محضر رسول اکرم آورد آن حضرت نپذیرفت و فرمود او را دور کنید ، بوزینه پسر بوزینه را.

علامه عسکری درکتاب احادیث عایشه جلد دوم نقل میکند که عایشه میگوید رسول اکرم قنداقه مروان را نپذیرفتند

کان لا یولد لاحد مولود الا اتی به النبی (ص) فدعا له،فادخل علیه مروان بن الحکم فقال: هو الوزغ ابن الوزغ الملعون ابن الملعون

۲- اما استثناء از جهت مثبت:

وقتی زینب علیهاالسلام متولد شد قنداقه را نیاوردند بلکه خود رسول اکرم تشریف آوردند به خانه زهرا (برخلاف تمام نوزادان که نوزاد را خدمت حضرت میاوردند) گمان میکنم جایی دیده باشم که خبر ولادت را امام حسین برای جد بزرگوارشان آوردند که یا جدا یا رسول الله خدا به من یک خواهر عطا فرمود. باشنیدن این خبر رسول اکرم تشریف فرما به خانه زهرا علیهماالسلام شدند و فرمودند قنداقه را به من بدهید.

ب:مجلس روضه در روز تولد:

معمولاـ در تولـد هر فرزنـدی شـادی و خوشـحالی در آن خـانه حکمفرماست اما در تولـد دو مولود در خانه امیرالمؤمنین علیه السـلام صـدای گریه هم بلنـد شد یکی در تولد امام حسـین علیه السـلام و یکی در تولد عقیله بنی هاشم حضـرت زینب کبری سلام الله علیها که رسول اکرم اخبار کربلا و مصائب را از جبرئیل امین شـنیدند و گریه کردند وقتی سـبب گریه را از حضـرت میپرسیدند حضرت مصائب را بیان میفرمودند و بقیه اهل بیت هم گریه می نمودند.

ج: نامگذاری زینب علیهاالسلام:

جبرئیل نازل شد یا رسول الله خداوند میفرماید نام او را زینب بگذار

مرحوم جزائری میفرماید زینب معنای لغویش بمعنای ریشه و مصدر است یا بمعنای زینت پدر .

اما از این نام تمامی پنج تن آل عبا را میتوان استخراج کرد یعنی زینب بمعنای تمام پنج تن است

زاء زینب زاء اول نام مبارک زهرا علیهماالسلام

یاء زینب یاء آخر نام مبارک علی علیهماالسلام

نون زینب نون وسط نام مبارک حسنین علیهم السلام

باء زینب باء دومین حرف از واژه نبی صلی الله علیه وآله و سلم

د :تعدد کنیه ها و القاب:

کمتر شخصیتی سراغ داریم که اینهمه القاب و کنیه را داشته باشد

کنیه ها:

کنیه آن حضـرت ام کلثوم است و اینکه ایشان را زینب کبری میگوینـد برای آنست که فرق باشد بین او و بین خواهرش که به آن نام و کنیه نامیـده شده است چنانچه ملقبه به صدیقه صـغری شده است برای اینکه فرق باشد بین او و مادرش صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیهما.

اما القاب آنحضرت:

حضرت زینب (س)، القاب زیادی دارند که در ذیل به بعضی از آنها به همراه معانی شان اشاره می شود که مرحوم سید نعمت الله جزائری در خصائص زینبیه آورده است:

۱- عالمه غیر معلّمه: دانای بی آموزگار.

۲- فهمه غیر مفهّمه: فهمیده بدون فهماننده.

۳- کعبه الرّزایا: قبله رنج ها.

۴- نائبه الزهراء (س): جانشین و نماینده حضرت زهرا (س).

۵- نائبه الحسین (ع): جانشین و نماینده حضرت حسین (ع).

۶- ملیکه الدنیا: ملکه جهان، شه بانوی گیتی.

۷- عقیله بنی هاشم(۵): بانوی خردمند بنی هاشم، عقیله النساء: خردمند بانوان، عقیله خدر الرساله: خردمند پرده نشینان رسالت، عقیله الطالبیین: زن خردمند از خاندان حضرت ابو طالب (و در بین طالبیان)، عقیله الوحی: بانوی خردمند وحی، عقیله النبوّه: بانوی خردمند پیامبری، عقیله القریش: بانوی خردمند از قریش، سیده العقائل: بانوی زنان خردمند.

۸- عدیله الخامس من اهل الکساء: همتای پنجمین نفر از اهل کساء (امام حسین) (ع).

۹- کفیله السجّاد: سرپرست حضرت سجّاد (ع).

۱۰- سرّ أبیها: راز پدرش علی (ع).

۱۱- الصدّیقه الصغری: صدّیقهٔ کوچک تر. به این لقب ملقب شده تا با مادرش صدّیقه کبری فاطمه زهرا (س)، اشتباه نشود. چه این که به ایشان زینب کبری گفته می شود تا میان او و دیگر خواهرش (ام کلثوم) که به نام و کنیه او خوانده می شود، فرق باشد.

۱۲- عابده آل علی: پارسای خاندان علی (ع).

۱۳- بطله کربلاء: قهرمان کربلا.

۱۴- عظیمه بلواها: بانویی که امتحانش بس بزرگ بود.

۱۵- الباکیه: بانوی گریان.

۱۶- سلیله الزهراء: چکیده و خلاصه حضرت زهرا.

۱۷- امینه اللّه: امانت دار الاهی.

۱۸- آیه من آیات اللّه: نشانی از نشانه های خداوند.

۱۹- مظلومه وحیده: ستمدیده تنها.

۲۰- صابره محتسبه: پایداری کننده به حساب خداوند و برای خداوند.

ذ:مقام دعا کردن برای امام:

زینب سلام الله علیها شخصیتی است که امام معصوم به او میفرماید مرا در نماز شبت فراموش نکن

«یا اختاه! لا تنسنی فی صلاه اللیل»

امام معصوم اهل زیاده گویی و تعارف و غلوّ نیست اگر این بانو صلاحیت دعا کردن برای امام معصوم را نداشته باشد امام از او چنین درخواستی نمیفرماید چرا که عبث و بیهوده است و امام عمل بیهوده و عبث مرتکب نمیشود .

ر:مقام ام المصائب:

بانوان عالم و سیده زنان بودند با تمام مشکلات فراوان و مصائبی که در دوران زندگی دیدند و شنیدند به آنها ام المصائب نمیگویند حتی به حضرت زهرای مرضیه علیهاالسلام این لقب را نگفته اند با تمام زجرهای دوران اول اسلام و مهاجرتها و جنگها و غصب شدن حق خودش و همسرش و در آخر کار هم شهادتش.

اما ببینید چقدر مصائب این بانو سنگین بوده که او را به این لقب میشناسند .

ز: عقیله بنی هاشم:

در تمام شبه جزیره عربستان مردم مکه بیشتر از همه صاحب تجارت و داد و ستد و بزرگان قبائل بودند و فرهنگ زندگی آنها بهتر و با بلاد دیگر متفاوت تر بود

در میان مردم مکه قبیله قریش با فرهنگ بهتر در بین قبائل دیگر شناخته شده بودند

در میان قبیله قریش قبیله بنی هاشم به عقل و تدبیر و کمال مشهور بودند

ص: ۵۹۰۹

در میان بانوان قبیله بنی هاشم پس از معصومین علیهم السـلام همه مردم در مشـکلات از عقل و تـدبیر این بانوی باعظمت بهره میبردند و برای حل مشکلات به سراغ آنحضرت شرفیاب می شدند.

فضایل و مناقب حضرت زینب (س)

فضایل و مناقب حضرت زینب (س)

طلیعه سخن:

زینب علیها السلام دختر علی و زهرا علیهما السلام در روز پنجم جمادی الاولی سال پنجم یا ششم هجرت در مدینه منوره دیده به جهان گشود، در پنج سالگی مادر خود را از دست داد و از همان دوران طفولیت با مصیبت آشنا گردید . در دوران عمر با رکت خویش، مشکلات و رنج های زیادی را متحمل شد، از شهادت پدر و مادر گرفته تا شهادت برادران و فرزندان، و حوادث تلخی چون اسارت و . . . را تحمل کرد . این سختی ها از او فردی صبور و بردبار ساخته بود (۱) .

او را ام کلثوم کبری، و صدیقه صغری می نامیدند . از القاب آن حضرت، محدثه، عالمه و فهیمه بود . او زنی عابده، زاهده، عارفه، خطیبه و عفیفه بود . نسب نبوی، تربیت علوی، و لطف خداوندی از او فردی با خصوصیات و صفات برجسته ساخته بود، طوری که او را «عقیله بنی هاشم» می گفتند . با پسر عموی خود «عبد الله بن جعفر» ازدواج کرد و ثمره این ازدواج فرزندانی بود که دو تن از آن ها (محمد و عون) در کربلا، در رکاب ابا عبد الله الحسین علیه السلام شربت شهادت نوشیدند (۲) .

ص: ۵۹۱۰

۱- ۱) شیخ ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، (تهران، دار الکتب الاسلامیه) ج ۳، ص ۴۶ .

۲- ۲) همان، ج ۳، ص ۲۱۰ .

آن بانوی بزرگوار سر انجام در پانزدهم رجب سال ۶۲ هجرت، با کوله باری از انـدوه و غم و محنت و رنـج دار فانی را وداع گفت . گوشه هایی از مناقب و فضائل آن حضرت را بررسی و بیان کنیم .

۱- زینت پدر

معمولا پـدر و مادر نام فرزنـد را انتخاب می کننـد، ولی در جریان ولادت حضـرت زینب علیها السـلام والدین او این کار را به پیـامبر اسـلام جـد بزرگوار آن بانو، واگـذار نمودنـد . پیامبر صـلی الله علیه و آله که در سـفر بود، بعـد از بازگشت از سـفر، به محض شـنیدن خبر تولـد، سراسـیمه به خانه علی علیه السـلام رفت، نوزاد را در بغل گرفت و بوسـید، آن گاه نام زینب (زین + اب) را که به معنای «زینت پدر» است برای این دختر انتخاب نمود (۱) .

۲- علم الهی

مهمترین امتیـاز انسـان نسـبت به سـایر موجودات - حتی ملائکه - دانش و بینش اوست . «وعلم آدم الاسـماء کلها ثم عرضـهم علی الملائکه فقال انبئونی باسـماء هؤلاء ان کنتم صادقین . قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم» (۲) ; «سـپس علم اسـماء (علم اسـرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت . بعد آن ها را به فرشـتگان عرضـه داشت و فرمود: اگر راست می گوییـد، اسامی این ها را به من خبر دهیـد . عرض کردند: تو منزهی . ما چیزی جز آن چه به ما تعلیم داده ای نمی دانیم; تو دانا و حکیمی .»

و برترین علم ها، علمی است که مستقیما از ذات الهی به شخصی افاضه شود، یعنی دارای علم «لدنی» باشد . خداوند متعال در مورد حضرت خضر علیه السلام می فرماید: «وعلمناه من لدنا علما» (۳) ; «علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم .»

ص: ۵۹۱۱

۱- ۳) همان، ج ۳، ص ۳۹ .

۲- ۴) بقره/۳۱- ۳۲ .

۳- ۵) کهف/۶۵ .

زینب علیها السلام به شهادت امام سجاد علیه السلام دارای چنین علمی است، آن جا که به عمه اش خطاب کرد و فرمود: «انت عالمه غیر معلمه وفهمه غیر مفهمه (۱) ; تو دانشمند معلم ندیده و فهمیده ای فهم نیاموخته هستی .»

۳- عبادت و بندگی

زینب علیها السلام به خوبی از قرآن آموخته بود، که هدف از آفرینش و خلقت انسان رسیدن به قله کمال بندگی است . «ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون» (۲) ; «من جن و انس را نیافریدم جز برای این که عبادت کنند .»

او عبادت ها و نماز شب های پدر و مادر را از نزدیک دیده بود . او در کربلا شاهد بود که برادرش امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به عباس فرمود: «ارجع الیهم واستمهلهم هذه المشیه الی غد لقد نصلی لربنا اللیله وندعوه ونستغفره فهو یعلم انی احب الصلوه له وتلاوه کتابه وکثره الدعاء والاستغفار (۳) ; به سوی آنان باز گرد و این شب را تا فردا مهلت بگیر شاید بتوانیم امشب را به نماز و دعا و استغفار در پیشگاه خدایمان مشغول شویم . خدا خود می داند که من نماز، قرائت قرآن، زیاد دعا کردن و استغفار را دوست دارم .» در این جملات صحبت از ادای تکلیف نیست، بلکه سخن از عشق به عبادت و نماز است .

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند *** گرد در بام دوست پرواز کنند

ص: ۵۹۱۲

۱- ۶) شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، (تهران، علمیه اسلامیه، چاپ قدیم، ۱۳۳۱ ه . ش) ج ۱، ص ۲۹۸ .

۲- ۷) ذاریات/۵۶ .

۳- ۸) محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۸ .

هر جا که دری بود به شب در بندند ٭٭٭ الا در دوست را که شب باز کنند

حضرت زینب علیها السلام نیز از عاشقان عبادت و شب زنده داران عاشق بود، و هیچ مصیبتی او را از عبادت باز نداشت . امام سجاد علیه السلام فرمود: «ان عمتی زینب کانت تؤدی صلواتها، من قیام الفرائض والنوافل عند مسیرنا من الکوفه الی الشام وفی بعض منازل کانت تصلی من جلوس لشده الجوع والضعف (۱) ; عمه ام زینب در مسیر کوفه تا شام همه نمازهای واجب و مستحب را اقامه می نمود و در بعضی منازل به خاطر شدت گرسنگی و ضعف، نشسته ادای تکلیف می کرد .»

آن حضرت حتی در حساس ترین شب زندگی; شب هجران از حسین علیه السلام و برادران، تهجد و شب زنده داریش را ترک نکرد . از فاطمه بنت الحسین علیه السلام نقل شده است که فرمود: «واما عمتی زینب فانها لم تزل قائمه فی تلک اللیله ای عاشره من المحرم فی محرابها تستغیث الی ربها وماهدات لناعین ولا سکنت لنا زمره (۲) ; عمه ام زینب در تمام شب عاشورا در محراب خویش ایستاده و به پروردگارش استغاثه می کرد . در آن شب هیچ یک از ما نخوابید و صدای ناله ما قطع نشد .»

امام حسین علیه السلام که خود معصوم و واسطه فیض الهی است هنگام وداع به خواهر عابده اش می فرماید: «یا اختاه لا تنسینی فی نافله اللیل (۳) ; خواهر جان! مرا در نماز شب فراموش مکن!» این نشان از آن دارد که این خواهر، به قله رفیع بندگی و پرستش راه یافته و به حکمت و هدف آفرینش دست یازیده است .

ص: ۵۹۱۳

۱- ۹) ریاحین الشریعه (پیشین)، ج ۳، ص ۶۲ .

۲- ۱۰) همان، ج ۳، ص ۶۲ .

۳- ۱۱) همان، ص ۶۱- ۶۲ .

۴- عفت و پاکدامنی

عفت و پاکدامنی، برازنده ترین زینت زنان، و گران قیمت ترین گوهر برای آنان است . زینب علیها السلام درس عفت را به خوبی در مکتب پدر آموخت، آن جا که فرمود: «ما المجاهد الشهید فی سبیل الله باعظم اجرا ممن قدر فعف یکاد العفیف ان یکون ملکا من الملائکه (۱) ; مجاهد شهید در راه خدا، اجرش بیشتر از کسی نیست که قدرت دارد اما عفت می ورزد، نزدیک است که انسان عفیف فرشته ای از فرشتگان باشد .»

زینب کبری عفت خویش را حتی در سخت ترین شرایط به نمایش گذاشت . او در دوران اسارت و در حرکت از کربلا تا شام سخت بر عفت خویش پای می فشرد . مورخین نوشته اند: «وهی تستر وجه ها بکفها، لان قناعها قد اخذ منها (۲) ; او صورت خود را با دستش می پوشاند چون روسریش از او گرفته شده بود .»

شاعر عرب به همین قضیه اشاره کرده و می گوید:

ورثت زینب من امها *** کل الذی جری علیها وصار

زادت ابنه علی امها *** تستر بالیمنی وجوها فان

تهدی من دارها الی شر دار *** اعوزها الستر تمد الیسار

«زینب تمامی آن چه بر مادر گذشت را به ارث برد، منتهی دختر سهم اضافه ای برداشت که از خانه اش به بدترین خانه حرکت کرد (به اسارت رفت).

صورت را (در اسارت) با دست راست می پوشاند و اگر پوشش او را نیازمند می کرد، از دست چپ هم بهره می برد .» و آن بانوی بزرگوار بود که برای پاسداری از مرزهای حیا و عفاف بر سر یزید فریاد می آورد که «ا من العدل یا بن الطلقاء تحذیرک حرائرک و امائک و سوقک بنات رسول الله سبایا؟ قد هتکت ستورهن و ابدیت وجوههن (۳) ; ای پسر آزاد شده های (جدمان پیامبر اسلام) آیا این از عدالت است که زنان و کنیزکان خویش را پشت پرده نشانی، و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را به صورت اسیر به این سو و آن سو بکشانی؟ نقاب آنان را دریدی و صورت های آنان را آشکار ساختی .»

ص: ۵۹۱۴

۱- ۱۲) نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۴۶۶ .

۲- ۱۳) جزائری، الخصائص الزینبیه، ص ۳۴۵ .

۳- ۱۴) محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، (بیروت، دار احیاء التراث العربی)، ج ۴۵، ص ۱۳۴ .

۵– ولایت مداری

قرآن بـدون هیچ قید و شـرطی در کنار اطاعت مطلق از خداوند، دسـتور به اطاعت از پیامبر صـلی الله علیه و آله و صاحبان امر، یعنی، ائمه اطهار علیهم السـلام می دهـد . «اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم» (۱) ; «از خداونـد و رسول و اولو الامر اطاعت کنید .»

زینب علیها السـلام که حضور هفت معصوم (۲) را درک کرده، در تمامی ابعاد ولایت مداری (معرفت امام، تسـلیم بی چون و چرا بودن، معرفی و شـناساندن ولایـت، فـداکاری در راه آن و) . . . سـر آمـد است . او بـا چشـمان خود مشاهـده کرده بود که چگونه مـادرش خود را سپر بلای امام خویش قرار داد و خطاب به ولی خود گفت: «روحی لروحک الفـداء ونفسـی لنفسـک الوقاء (۳) ; (ای ابـالحسن) روحم فـدای روح تو و جـانم سپر بلای جـان تو باد .» و سـرانجام جان خویش را در راه حمایت از علی علیه السـلام فدا نمود و شهیده راه ولایت گردید . زینب علیها السلام به خوبی درس ولایت مداری را از مادر فرا گرفت و آن را به زیبایی در کربلا به عرصه ظهور رساند .

از یک سو در جهت معرفی و شـناساندن ولایت، از طریق نفی اتهامات و یاد آوری حقوق فراموش شـده اهل بیت تلاش کرد . از جمله در خطبه شهر کوفه فرمود: «وانی ترحضون قتل سلیل خاتم النبوه ومعدن الرساله وسید شباب اهل الجنه (۴) ; لکه ننگ کشتن فرزند آخرین پیامبر و سرچشمه رسالت و آقای جوانان بهشت را چگونه خواهید شست؟»

۱– ۱۵) نساء/۵۹ .

۲– ۱۶) پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله، علی علیه السـلام، فاطمه علیها السلام، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام، امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام .

۳– ۱۷) الکوکب الدری، ج ۱، ص ۱۹۶ .

۴– ۱۸) بحار الانوار (پیشین)، ج ۴۵، ص ۱۱۰– ۱۱۱ .

و همچنین در مجلس ابن زیاد (۱) ، شهر شام، و مجلس یزید، ولایت و امامت را به خوبی معرفی نمود .

از سوی دیگر سر تا پا تسلیم امامت بود; چه در دوران امام حسین علیه السلام و چه در دوران امام سجاد علیه السلام حتی در لحظه ای که خیمه گاه را آتش زدند، یعنی در آغاز امامت امام سجاد علیه السلام نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: ای یادگار گذشتگان . . . خیمه ها را آتش زدند ما چه کنیم؟ فرمود: «علیکن بالفرار; فرار کنید . (۲) »

از این مهمتر در چند مورد، زینب علیها السلام از جان امام سجاد علیها السلام دفاع کرد و تا پای جان از او حمایت نمود .

۱- در روز عاشورا; هنگامی که امام حسین علیه السلام برای اتمام حجت، درخواست یاری نمود، فرزند بیمارش امام زین العابدین علیه السلام روانه میدان شد . زینب با سرعت حرکت کرد تا او را از رفتن به میدان نبرد باز دارد، امام حسین علیه السلام به خواهرش فرمود: او را باز گردان، اگر او کشته شود نسل پیامبر در روی زمین قطع می گردد (۳) .

۲- بعد از عاشورا در لحظه هجوم دشمنان به خیمه ها شمر تصمیم گرفت امام سجاد علیه السلام را به شهادت برساند، ولی زینب علیه السلام فریاد زد: تا من زنده هستم نمی گذارم جان زین العابدین در خطر افتد . اگر می خواهید او را بکشید، اول مرا بکشید، دشمن با دیدن این وضع، از قتل امام علیه السلام صرف نظر کرد (۴) .

۱- ۱۹) همان، ج ۴۵، ص ۱۳۳ .
۲- ۲۰) همان، ج ۴۵، ص ۵۸، ومعالی السبطین، ج ۲، ص ۸۸ .
۳- ۲۱) بحار الانوار، (پیشین)، ج ۴۵، ص ۴۶ .
۴- ۲۲) همان، ج ۴۵، ص ۶۱ .

۳- زمانی که ابن زیاد فرمان قتل امام سجاد علیه السلام را صادر کرد، زینب علیها السلام آن حضرت را در آغوش کشید و با خشم فریاد زد: ای پسر زیاد! خون ریزی بس است . دست از کشتن خاندان ما بردار . و ادامه داد: «والله لا ـ افارقه فان قتلته فاقتلنی معه; به خدا قسم هرگز او را رها نخواهم کرد . اگر می خواهی او را بکشی مرا نیز با او بکش .»

ابن زیاد به زینب نگریست و گفت: شگفتا از این پیوند خویشاوندی، که دوست دارد من او را با علی بن الحسین بکشم . او را واگذارید .

البته ابن زیاد کوچکتر از آن است که بفهمد این حمایت فقط به خاطر خویشاوندی نیست، بلکه به خاطر دفاع از ولایت و امامت است . اگر فقط مساله فامیلی و خویشاوندی بود، باید زینب علیها السلام جان فرزندان خویش را حفظ و آن ها را به میدان جنگ اعزام نمی کرد .

آنکه قلبش از بلا سرشار بود *** دخت زهرا زینب غمخوار بود

او ولایت را به دوشش می کشید *** چون امام عصر او بیمار بود

با طنین خطبه های حیدری *** سخت او رسواگر کفار بود

۶- روحیه بخشی

در مسافرت ها و نیز در حوادث تلخ، آن چه بیش از هر چیز برای انسان لازم است، روحیه و دلگرمی است . اگر انسان برای انجام کارهای مهم و حساس روحیه نداشته باشد، آن کار با موفقیت انجام نشده و به نتیجه نخواهد رسید و چه بسا با شکست نیز مواجه شود . یکی از بارزترین اوصاف زینب علیها السلام روحیه بخشی اوست . او بعد از شهادت مادر، روحیه بخش پدر و برادران بود، در شهادت برادرش امام حسن علیه السلام نقش مهمی را برای تسلای بازماندگان ایفا کرد . پس از شهادت امام حسین علیه السلام و در طول دوران اسارت، این صفت نیکوی زینب بیشتر ظهور کرد . او پیوسته یاور غمدیدگان و پناه اسیران بود، از گودی قتلگاه تا کوچه های تنگ و تاریک کوفه، از مجلس ابن زیاد تا ستمکده یزید، در همه جا فرشته نجات اسرا بود .

ص: ۵۹۱۷

نه تنها زینب از دین یاوری کرد *** به همت کاروان را رهبری کرد

به دوران اسارت با یتیمان *** نوازش ها به مهر مادری کرد

او حتی تسلی بخش دل امام سجاد علیه السلام بود، آن جا که می گفت: «لا یجز عنک ما تری، فو الله ان ذلک لعهد من رسول الله الی جدک وابیک وعمک (۱) ; (ای پسر برادر!) آن چه می بینی (شهادت پدر) تو را بی تاب نسازد . به خدا سوگند! این عهد رسول خدا از جد و پدر و عمویت می باشد .»

۷- صبر

یکی از بارزترین اوصاف انسان های کامل، صبر و بردباری در فراز و نشیب های روزگار و تلخی های دوران است . قرآن کریم در آیات متعددی به صابران بشارت داده (۲) و پاداش های فراوان آن ها را یادآوری نموده است . زینب علیها السلام از این جهت در اوج کمال قرار دارد . در زیارتنامه آن حضرت می خوانیم: «لقد عجبت من صبرک ملائکه السماء; ملائکه آسمان از صبر تو به شگفت آمدند .» مخصوصا در ماجرای کربلا آن چنان صبر و رضا و تسلیم از خود نشان داد، که صبر از روی او خجل است .

خدا در مکتب صبر علی پرداخت زینب را *** برای کربلا با شیر زهرا ساخت زینب را

بسان لیله القدری که مخفی ماند قدر او *** کسی غیر از حسین بن علی نشناخت زینب را

سلام بر تو ای کسی که صبر شد حقیر تو *** ندیده بعد فاطمه جهان زنی نظیر تو

ص: ۵۹۱۸

۱- ۲۳) همان، ج ۴۵، ص ۱۷۹ .

۲- ۲۴) مثل بقره/۱۵۵ و . . . .

در مجلس ابن زیاد; آن گاه که آن ملعون با نیش زبانش نمک به زخم زینب می پاشد و برای آزردن او می گوید: «کیف رایت صنع الله باخیک واهل بیتک (۱) ; کار خدا را با برادر و خانواده ات چگونه یافتی؟» او در واقع با تعریض می خواهد بگوید که دیدی خدا چه بلایی به سرتان آورد؟ زینب علیها السلام در پاسخ درنگ نمی کند، گویی از قبل برای این شماتت ها اندیشه نموده و پاسخی آماده کرده است . او با آرامشی که از صبر و رضای قلبی او حکایت داشت فرمود: «ما رایت الا جمیلا (۲) ; جز زیبایی چیزی ندیدم .» ابن زیاد از پاسخ یک زن اسیر در شگفت می ماند، و ا ز این همه صبر و استقامت و تسلیم او در مقابل مصیبت ها متعجب می شود و قدرت محاجه را از دست می دهد .

ای زینبی که محنت عالم کشیده ای *** غیر از بلا و درد به عالم چه دیده ای؟

یارب زنی و این همه استواری و علو *** چون زینب صبور مگر آفریده ای؟

۸- ایثار

یکی دیگر از صفات حسنه انسان های برتر، مقدم داشتن دیگران بر خود است . امام علی علیه السلام فرمود: «الایثار اعلی الایمان (۳) ; ایثار، بالاترین درجه ایمان است .» و فرمود: «الایثار اعلی الاحسان (۴) ; ایثار برترین احسان است .»

زینب مجلله در این صفت نیز گوی سبقت را از دیگران ربوده است . او برای حفظ جان دیگران، خطر را به جان می خرد و در تمام صحنه ها، دیگران را بر خود مقدم می دارد . او در ماجرای کربلا حتی از سهمیه آب خویش استفاده نمی کرد و آن را نیز به کودکان می داد . در بین راه کوفه و شام، با این که خود گرسنه و تشنه بود، ایثار را به بند کشیده و آن را شرمنده ساخت . امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: «انها کانت تقسم ما یصیبها من الطعام علی الاطفال لان القوم کانوا یدفعون لکل واحد منا رغیفا من الخبز فی الیوم واللیله (۵) ; عمه ام زینب (در مدت اسارت)، غذایی را که به عنوان سهمیه و جیره می دادند، بین بچه ها تقسیم می کرد، چون آن ها در هر شبانه روز به هر یک از ما یک قرص نان می دادند .»

ص: ۵۹۱۹

۱- ۲۵) بحارالانوار، (پیشین)، ج ۴۵، ص ۱۱۵- ۱۱۶ .

۲- ۲۶) همان، ص ۱۱۶ .

۳- ۲۷) میزان الحکمه، ج ۱، ص ۴ .

۴- ۲۸) همان .

۵- ۲۹) ریاحین الشریعه، (پیشین)، ج ۳، ص ۶۲ .

او سختی ها و تازیانه ها را به جان خود می خرید و نمی گذاشت بر بازوی کودکان اصابت کند .

برای حفظ جان کودکانت در بر دشمن *** به پیش تازیانه بازوی خود را سپر کردم

۹- شجاعت و شهامت

از صفات بارز پروا پیشگان این است که خدا در نظر آنان بزرگ و غیر او در نظرشان کوچک، حقیر و فاقد اثر می باشد . امام علی علیه السلام می فرماید: «عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم (۱) ; خالق در جان آنان بزرگ است، پس غیر او در چشمشان کوچک می باشد .»

سر شجاعت اولیای الهی نیز در همین است . زینب که خود چنین دیدی دارد، و در خانواده شجاعت تربیت شده است، از جاعت حیدری بهره مند است . او به «لبوه الهاشمیه (۲) ; شیر زن هاشمی» لقب گرفته است و چون مردان بر سر دشمن فریاد می زند، توبیخشان می کند، تحقیرشان می کند، و از کسی هراسی به دل ندارد . او از برق شمشیر خون چکان آدمکشان واهمه ندارد، در آن روز فراموش نشدنی، در میان آن همه شمشیر و آن همه کشته فریاد می زند که آیا در میان شما یک مسلمان نیست؟ در مجلس ابن زیاد، بدون توجه به قدرت ظاهری او گوشه ای می نشیند و با بی اعتنایی به سؤالات او تحقیرش می کند، او را «فاسق» و «فاجر» معرفی می کند و می گوید: «الحمدلله الذی اکرمنا بنبیه محمد صلی الله علیه و آله وطهرنا من الرجس تطهیرا وانما یفتضح الفاسق ویکذب الفاجر وهو غیرنا (۳) ; سپاس خدای را که ما را با نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله گرامی داشت، و از پلیدی ها پاک نمود . همانا فقط فاسق رسوا می شود، و بدکار دروغ می گوید، و او غیر ما می باشد .»

ص: ۵۹۲۰

۱- ۳۰) نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۸۲ .

۲- ۳۱) زیارت نامه حضرت زینب علیها السلام .

۳- ۳۲) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۵۴ و ص ۱۱۵ .

و همچنین در مقابل یزید خیره سر، و دهن کجی ها و بد زبانی های او، شجاعت حیدری را به نمایش گذارده، چنین می گوید: «لئن جرت علی الدواهی مخاطبتک انی لاستصغر قدرک واستعظم تقریعک واستکبر توبیخک (۱) ; اگر فشارهای روزگار مرابه سخن گفتن با تو واداشته (بدان که) من قدر و مقدار تو را کوچک پنداشته و سرزنش تو را بزرگ شمرده و توبیخ کردن تو را بزرگ می دانم .»

صدای زنده علی به صوت دلپذیر تو *** اسیر شام بودی و یزید شد اسیر تو

۱۰- فصاحت و بلاغت

هر خطیبی بخواهد فصیح و بلیغ سخن بگوید، علاوه بر استعداد ذاتی، باید بارها تمرین عملی انجام دهد، همچنین در حین خطابه لازم است از نظر روانی و جسمانی کاملا آماده باشد تا بتواند خطبه ای فصیح و بلیغ ادا کند . و مستمعین باید با او هماهنگ باشند و الا یارای سخن گفتن نخواهد داشت تا چه رسد به اینکه فصیح و بلیغ بگوید .

زینب بدون آن که دوره دیده و یا تمرین خطابه کرده باشد و در حال تشنگی، گرسنگی، خستگی اسارت، و از نظر روانی داغ دار، آواره و تحقیر شده با کسانی سخن می گوید که نه تنها با او هماهنگ نیستند بلکه حتی سنگ و خاکروبه بر سر او ریخته اند، با این حال صدای زینب بلند می شود که: «ای مردم کوفه! ای نیرنگ بازان و بی وفایان . . .» سخنان زینب علیها السلام چنان بود که وجدان خفته مردم را بیدار کرد و صدای گریه از زن و مرد و پیر و جوان و خردسال بلند شد .

ص: ۵۹۲۱

۱- ۳۳) همان، ص ۱۳۴ .

خزیم اسدی می گوید: متوجه زینب شدم، به خدا سوگند زنی را که سر تا پا شرم و حیا باشد، سخنران تر از او ندیدم، گویی زینب از زبان علی علیه السلام سخن می گفت .

و همو می گوید: پیر مردی را در کنار خود دیدم که بر اثر گریه محاسنش غرق اشک شده بود و می گفت: پدر و مادرم فدای شما باد، پیرمردان شما بهترین پیرمردها، جوانان شما برترین جوان ها و زنان شما نیکوترین زنان هستند . نسل شما بهترین نسلی است که نه خوار می گردد و نه شکست می پذیرد (۱) .

حکایات و شفایافتگان با توسل حضرت زینب (س)

حکایات و شفایافتگان با توسل حضرت زینب (س)

۱- برطرف شدن حاجت یک هندی

یکی از علمای بزرگوار می گوید: متولی حرم حضرت زینب (س) فرمود: یک روز یک هندی آمد جلوی صحن حضرت زینب دستش را دراز کرد و چیزی گفت . دیدم یک سکه طلایی در دست او گذاشته شد. رفتم پیشش و گفتم : این سکه را با پول من عوض می کنی . مرد هندی با تعجب گفت : برای چه ؟ گفتم : برای تبرک . با تعجب گفت : مگر شما از این سکه ها نمی گیرید من بیست سال است که هر روز یک سکه می گیرم و در شهر شام زندگی می کنم .(۲)

۲ - نتیجه احترام یک سنی به زینب (س)

یکی از شیعیان ، به قصد زیارت قبر بی بی حضرت زینب (س) از ایران حرکت کرد تا به گمرک ، در مرز بازرگان ، رسید. شخصی که مسئول گمرک بود، پیر زن را خیلی اذیت کرد و به شدت او را آزار روحی داد. مرتب سؤ ال می کرد: برای چه به شام می روی ؟ پولهایت را جای دیگر خرج کن .

ص: ۵۹۲۲

۱- ۳۴) همان، ج ۴۵، ص ۱۰۸ و ص ۱۱۰ . منبع : پایگاه اطلاع رسانی دفترآیت الله العظمی شاهرودی

۲- ۱-داستانهای شگفت شهید دستغیب ص ۵۲.

زن گفت : اگر به شام بروم ، شکایت تو را به آن حضرت می کنم .

گمرکچی گفت : برو و هر چه می خواهی بگو، من از کسی ترسی ندارم .

زن پس از اینکه خودش را به حرم و به قبر مطهر رساند، پس از زیارت با دلی شکسته و گریه کنان عرض کرد: ای بی بی ! تو را به جان حسین ات انتقام مرا از این مرد گمرکچی بگیر.

زن هر بار به حرم مشرف می شد، خواسته اش را تکرار می کرد. آن شب در عالم خواب بی بی زینب (س) را دید که آن را صدا زد.

زن متوجه شد و پرسید: شما کیستید؟

حضرت زینب (س) فرمود: دختر علی بن ابی طالب (ع) هستم ، آیا از این مرد شکایت کردی ؟

زن عرض کرد: بله ، بی بی جان ! او به واسطه دوستی ما به شما مرا به سختی آزار داد من از شما می خواهم انتقام مرا از او بگیرید.

بی بی فرمود: به خاطر من از گناه او بگذر.

زن گفت : از خطای او نمی گذرم .

بی بی سه بار فرمایش خود را تکرار کرد و از زن خواست که گمرکچی را عفو کند و در هر بار زن با سماجت بسیار بر خواسته اش اصرار ورزید. روز بعد زن خواسته اش را دوباره تکرار کرد. شب بعد هم بی بی را در خواب و به زن فرمود: از خطای گمرکچی بگذر.

باز هم زن حرف بی بی را قبول نکرد و بار سوم بی بی به او فرمود: او را به من ببخش ، او کار خیر کرده و من می خواهم تلافی کنم .

ص: ۵۹۲۳

زن پرسید: ای بانوی دو جهان ! ای دختر مولای من ، این مرد گمرکچی که شیعه نبود، این قدر مرا اذیت کرد، چه کاری انجام داده که نزد شما محبوب شده است ؟

حضرت فرمود: او اهل تسنن است ، چند ماه پیش از این مکان رد می شد و به سمت بغداد می رفت . در بین راه چشمش به گنبد من افتاد، از همان راه دور برای من تواضع و احترام کرد. از این جهت او بر ما حقی دارد و تو باید او را عفو کنی و من ضامن می شوم که این کار تو را در قیامت تلافی کنم .

زن از خواب بیدار شد و سجده شکر را به جای آورد و بعد به شهر خود مراجعت کرد.

در بین راه گمرکچی زن را دید و از او پرسید: آیا شکایت مرا به بی بی کردی ؟

زن گفت : آری اما بی بی به خاطر تواضع و احترامی که به ایشان کردی ، تو را عفو کرد. سپس ماجرا را دقیق بازگو کرد.

مرد گفت : من از قوم قبیله عثمانی هستم و اکنون شیعه شدم . سپس ذکر شهادتین را به زبان جای کرد(۱)

۳ – شفای یک جوان

مردی مصری نقل می کرد: روزی در حجره بودم ، زنی باوقار و با حجاب و متانت نزد من آمد و متاعی طلب کرد. سؤ ال کردم : مادرا! چرا پریشانی ؟

عرض کرد: ای جوان مصیر! یک فرزند بیشتر ندارم ، آن هم به مرض سل مبتلا شده و تمام پزشکان از درمان او عاجز مانده اند حالا آمده ام و آذوقه ای مهیا کنم و به وطن باز گردم .

ص: ۵۹۲۴

۱– ۲–تحفه الذاکرین و اسرار و الشهاه ، ص ۷۵.

مردی مصری گفت : می شود امشب را در منزل ما مهمان شوی ، تا من هم طبیبی سراغ دارم و فرزند تو را نزد او می برم ، زن رفت و پسر را آورد و گفت : من هر چه طبیب بوده بردم . مرد مصری رفت در مقام حضرت زینب (س) در مصر، و طولی نکشید برگشت و به زن گفت : آماده باش برویم .

وقتی که زن با فرزند خود به همراه مرد مصری وارد حرم حضرت زینب کبری (س) شدند، زن تعجب کرد و گفت : این جا که کسی نیست .

چون این زن مسلمان نبود و به این چیزها عقیده نداشت ، ولی مصری گفت : شما برو و استراحت کن .

زن در گوشه حرم خوابش برد. اما مرد مصری وضو گرفت و جوان را به همراه یک روسری به حرم بسته و شروع به عبادت نماز و دعا و التماس کرد. ناگهان دید مادر جوان که خوابیده بود، بیدار شد و نزد جوان آمد و بی اختیار گریه کنان دنبال در ضریح می گردد و جوانش بلند شد و با مادر مشغول زیارت ضریح و حرم مطهر بی بی شدند. مرد مصری مرتب سوال می کرد که چه شده ؟

زن جواب داد: خواب بودم ، دیدم زن جوانی وارد ضریح شد که دستش را به پهلو گرفته بود. وقتی وارد شد، خانم مجلله ای که در حرم بود، دست و پاهای او را بوسید و به بی بی فرمود: ای نور چشم من ! این جوان مسیحی را در خانه ات آورده اند، دست خالی بر مگردان .

ص: ۵۹۲۵

گفت : مادر! خدا را به جان شما قسم دادم تا حاجت این را روا کند.

یک وقت دیدم که مادر وارد جایی شد که همه در پیش پای او برخاسته و حضرت فاطمه (س) فرمود: یا جدا، یا رسول الله ! در خانه زینب آمده ، و رسول خدا (ص) از خدا خواست تا جوان را شفا عنایت فرماید.(۱)

۴ - شفای پسری که از بام سرنگون شده بود

مرحوم سید کمال الدین رقعی ، که زمانی مسئولیت واحد تاءسیسات و برق صحن مقدس حضرت زینب (س) را به عهده داشت ، برای یکی از دوستان خود چنین تعریف می کرد:

روزی پسری به نام ((صاحب)) مشغول چراغانی مناره های حرم حضرت زینب (س) برای جشن مبعث بود که از بالای پشت بام به وسط حیاط صحن سرنگون شد. مردم جمع شدند و بلافاصله او را به بیمارستان عباسیه شهر شام منتقل کردند و به علیت حال بسیار وخیم او، توسط پزشکان بستری شد.

خود او نقل می کند: هنگامی که در روی تخت دراز کشیده بودم ، ناگهان بی بی مجلله ای دست یک دختر کوچک را گرفته و آن دختر فرمود: اینجا چه می کنی ؟ بر خیز و برو کارت را انجام بده . و باز ادامه داد: عمه جان ! بگو برود و کارش را انجام بدهد. بی بی اشاره فرمود: برو کارت نیمه تمام مانده . من که ترسیده بودم ، با همان لباس بیمارستان از روی تخت بلند شدم و فرار کردم . در خیابان افرادی که مرا آورده بودند با تعجب از من پرسیدند: اینجا چه می کنی ؟ و چرا از بیمارستان بیرون آمدی ؟ من شرح واقع را گفتم و خلاصه ، این واقعه ، مشهور آن زمان شهر شام شد.(۲)

ص: ۵۹۲۶

۱- ۳-سوگنامه آل محمد، ص ۳۷۷ و ۳۷۸.

۲- ۴-داستانهای شگفت آیه الله دستغیب ص ۱۶۸

۵ – یهودی و طلب فرزند از زینب (س)

نقل می کننـد: در بروجرد مردی یهودی بود به نام یوسف ، معروف به دکتر. او ثروت زیادی داشت ولی فرزنـد نداشت . برای داشـتن فرزنـد چنـد زن گرفت ، دیـد از هیـچ کدام فرزندی به دنیا نیامد. هر چه خود می دانست و هر چه گفتند عمل کرد، از دعا و دارو، اثر نبخشـید. روزی ماءیوس نشسـته بود، مرد مسـلمانی نزد او آمـد و پرسـید: چرا افسـرده ای ؟ گفت ، چرا نباشم ، چند میلیون مال و ثروت برای دشمنان جمع کردم ! من که فرزندی ندارم که مالك شود. اوقات وارث ثروت من می شود. مرد مسلمان گفت : من راه خوبی بهتر از راه تو می دانم . اگر توفیق داشته باشی ، ما مسلمانان یک بی بی داریم ، اگر او را به جان دخـترش قسـم بـدهی ، هر چـه بخـواهی ، از خـدا می خواهـد. تـو هـم بیـا مخفی برو حرم زینب (س) و عرض حـاجت کن تا فرزنددار شوی . می گوید: حرف این مرد مسلمان را شنیدم و به طور مخفی از زنها و همسایه هایم و مردم با قافله ای به دمشق حرکت کردم . صـبح زود رسـیدیم ، ولی به هتل نرفتم ، اول غسل و وضو و بعد هم زیارت و گفتم : آقا یا رسول الله ! دشـمن تو و دامـادت در خـانه فرزنـدت برای عرض حـاجت آمـده ، حاشـا به شـما بی بی جـان ! که مرا ناامیـد کنی . اگر خـدا به من فرزندی دهد، نام او را از نام ائمه می گذارم و مسلمان می شوم . او با قافله برگشت . پس از سه ماه متوجه شد که زنش حامله است ، چون فرزند به دنیا آمد و نام او را حسـین نهادند و نام دخترش را زینب . یهودیها فهمیدند و اعتراضـها به من کردند که چرا اسم مسـلمانها را برای فرزنـدت انتخاب کردی . هر چه دلیل آوردم نشد قصه را بازگو کردم ناگهان دیدم تمام یهودیهایی که در کنار من بودنـد با صـدای بلنـد گفتند: ((اشـهد ان لا اله الا الله و اشـهد ان محمدا رسول الله و اشـهد ان علیا ولی الله)) و همه مسلمان شدند.(۱)

ص: ۵۹۲۷

۱- ۵-کرامات الحسینیه ، ص ۵۵ – ۵۷.

۶ – درک عظمت اهل بیت (ع)

زمانی که اهل بیت (ع) را با آن وضع ناراحت کننده و بدون پوشش مناسب ، سوار شتران برهنه وارد شام نمودند و مردم به آنها می نگریستند و برخی آنان را مورد اذیت و آزار قرار می دادند، یکی از شیعیان از دیدن این منظره بسیار ناراحت شد و تصمیم گرفت خود را به امام سجاد (ع) برساند، ولی موفق نشد. خود را خدمت حضرت زینب (س) رسانید و عرض کرد: ای پاره تن زهرا! شما از کسانی هستید که جهان به خاطر و وجود شما آفریده شده ، متحیرم که چرا شما را به این صورت می بینم .

حضرت زینب (س) با دست مبارك اشاره به آسمان نمود و فرمود: آن جا را بنگر تا عظمت ما را درك نمایی . آن شخص نگاه می كند، ناگاه لشكریان زیادی را میان زمین و آسمان مشاهده می نماید كه از كثرت به شماره نمی آید و همچنین مشاهده می كند كه جلو اهل بیت (ع) كسی ندا می دهد كه چشمهای خود را از اهل بیتی كه ملایكه به آنها نامحرم هستند، بپوشانید. (۱)

۷ – نفرین زینب (س) در حق بحر بن کعب

بحر بن کعب (یا ابجر) را آوردند ابراهیم رو به او گفت : راست بگو، در روز عاشورا چه کردی ؟ وای بر تو باد! ابجر گفت : کاری انجام نداده ام ، فقط روسری زینب را از سرش گرفتم و گواشواره ها را از گوشش کندم ، به حدی که گوشهایش را پاره نمود...

ص: ۵۹۲۸

۱- ۶-ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۶۰

ابراهیم در حالی که گریه می کرد گفت : وای بر تو! آیا چیزی به تو نگفت .

ابجر گفت : چرا، او به من گفت : خداوند دستها و پاهای تو را بشکند و با آتش دنیا قبل از آخرت تو را بسوزاند! ابراهیم رو به او کرد و گفت : ای وای بر تو! آیا از خدا و رسول خدا (ص) خجالت نکشیدی و رعایت حال جد او را ننمودی ؟ آیا هرگز دلت به حال او نسوخت و به حال او رقت و راءفت نیاوردی ؟

ابراهیم گفت : دستهایت را جلو بیار. او دسته را جلو آورد. در همان لحظه دستور داد آنها را قطع کنند. سپس ابراهیم پاهای او را نیز قلم نمود و چشمان او را بیرون آورد و با انواع عذاب و شکنجه ها به درک واصل ساخت .

۸ - سکوت محض در هنگام خواندن خطبه

در دروازه کوفه در آن ازدحام و شلوغی که صدا به کسی نمی رسد، زینب (س) می خواست حق را ظاهر کند و خطبه ای انشاد فرماید. هیچ کس گوش نمی کرد. سر و صدای لشکر و هیاهوی تماشاچیان و هلهله ایشان نمی گذاشت صدا به کسی برسد که ناگاه به قوه ولایت اشاره فرمود: ((اشارت الی الناس ان اسکتوا فارتدت الاصوات و سکنت الاجراس)) ساکت شوید! همه صداها گرفته شد، بلکه به همان اشاره زنگهای گردن اسبها و قاطرها و شترها ایستاد و در یک سکوت محض خطبه غرایش را انشاد فرمود و حق را ظاهر ساخت (۱)

۱- ۱-۷- زندگانی فاطمه زهرا و زینب (س) ص ۱۶

۹ – متوسل شوید، ماءیوس نمی شوید

هر که را حاجتی باشد، دنیویه و اخرویه ، هر گاه متوسل به خانه آن مظلومه شود، ماءیوس نخواهد شد؛ چرا که انجام مقاصد از قبیل رحمات اند و اعطای هر مطلبی ، رحمتی است خاص . و چون آن مکرمه ، عالم به رحمات ، و قادر بر اعطای هر گونه موهبات می باشد، چگونه ممکن است کسی در خانه او روی برد و ماءیوس گردد؟ با آن جود و کرم که جبلی خانواده محمدی بوده ؟! با اینکه هر یک از صدماتی را که متحمل شد، مکافاتی دنیویه و مثوباتی اخرویه دارد، که محتاج به تفصیل می باشد و آن منافی با غرض است . ولی اجمالا این مکرمه در این عالم از علایق خود دور مانده زیرا کسانی را که از علاقه خود در این عالم دور افتاده اند هر گاه به او متوسل شوند – احتراما لها– به علایق خود رسند.(۱)

۱۰ – اولین سفر به شام

حاج سید حسن ابطحی گوید: در سفری که به شام رفتم ، با ماشین شخصی با خانواده ام همسفر بودیم . حدود دویست کیلومتر که به شام مانده بود، عیبی در موتور ماشین پیدا شد که به هیچ وجه روشن نمی شد. در این بین ، آقا مهدی در بیابان با ماشین بنزش پیدا شد و با کمال محبت ماشین ما را بکسل کرد و به شهر شام آورد، ولی از این موضوع خیلی ناراحت بودم و به حضرت زینب (س) عرض کردم ! چرا ما با این وضع در سفر اول وارد شام شدیم ؟! شب در عالم رؤ یا خدمت حضرت زینب (س) رسیدم ، حضرت در جواب من فرمودند: آیا نمی خواهی شباهتی به ما داشته باشی ؟ مگر نمی دانی ما در سفر اولی که به شام آمدیم ، اسیر بودیم و چه سختی ها کشیدیم ؟ تو هم چون از ما هستی (و سید هستی) باید در اولین سفری که به شام وارد می شوی اسیروار وارد شوی .(۲)

۱– ۸–فروغ تابان کوثر ص ۲۶۳

۲– ۹ –۲– شب های مکه ابطحی ، ص ۱۵۵

۱۱ – توسل به زینب کبری (س)

مرحوم بهبهانی ، بانی شبستان مسجد نقل می کرد.

پـدرم قبل از تمام شـدن کار شبسـتان مسـجد، به مرض موت مبتلا شد و در آن حال وصـیت نمود که ((مبلغ دوازده هزار دینار حواله را صرف اتمام کار مسجد نمایید)).

زمانی که فوت کرد، به منظور احترام به پدر و اشتغال به مجالس ترحیم ،

چنـد روزی کار ساختمان تعطیل شـد. شبی در عالم خواب پـدرم را دیدم که به من گفت : چرا کار مسـجد را تعطیل کردی ؟ گفتم : به منظور احترام به شـما و اشتغال به مجالس ترحیمتان . در جوابم گفت : اگر می خواستی برای من کاری بکنی ، نباید کار ساختمان مسجد را تعطیل می کردی .

زمانی که بیدار شدم تصـمیم به اتمام کار ساختمان مسـجد نمودم به این منظور بای حواله دینارهایی که پدرم در وصـیت خود عنوان کرده بود وصول کرده و از آن مصـرف می نمودم . اما هر چه بیشتر جست و جو می کردم حواله ها پیدا نمی شد هر جا که احتمـال وجود حواله هـا می رفت گشـتم ، اما خبری از حواله ها نبود. سـرانجام در حالی که بسـیار ناراحت بودم به مسـجد رفته و متوسـل به حضـرت زینب (س) شـدم و خـدا را به حق آن سـاعتی که امام حسـین (ع) و زینب (س) از یکـدیگر وداع نمودند قسم دادم . ناگهان خوابم برد.

پس از مـدتی بیـدار شـدم و دیدم همان ورقه ای که حواله ها داخل آن بود کنار من است از همان ساعت کار مسـجد را ادامه دادم تا به اتمام رسانیدم و همیشه این کرامت را برای دیگران نقل می کنم .(۱)

ص: ۵۹۳۱

۱- ۱۰-این کرامت را خانم مرضیه نقل کرده است

نائبهالزهرا ،شریکهالحسین علیهاالسلام

نائبهالزهرا ،شریکهالحسین علیهاالسلام

تولد زینب و گریه پیامبر بر مصایب آن حضرت

زینب کبری (سلام الله علیها) روز پنجم جمادی الاول سال ۵ یا ۶ هجرت در مدینه چشم به جهان گشود. خبر تولد نوزاد عزیز، به گوش رسول خدا (صلی الله علیه واله) رسید. رسول خدا (صلی الله علیه واله) برای دیدار او به منزل دخترش حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) آمد و به دختر خود فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: ((دخترم ، فاطمه جان ، نوزادت را برایم بیاور تا او را ببینم)).

فاطمه (سلام الله علیها) نوزاد کوچکش را به سینه فشرد، بر گونه های دوست داشتنی او بوسه زد، و آن گاه به پدر بزرگوارش داد. پیامبر (صلی الله علیه واله) فرزند دلبند زهرای عزیزش را در آغوش کشیده صورت خود را به صورت او گذاشت و شروع به اشک ریختن کرد. فاطمه (صلی الله علیه واله) ناگهان متوجه این صحنه شد و در حالی که شدیدا ناراحت بود از پدر پرسید: پدرم ، چرا گریه می کنی ؟! رسول خدا (صلی الله علیه واله) فرمود: ((گریه ام به این علت است که پس از مرگ من و تو، این دختر دوست داشتنی من سرنوشت غمباری خواهد داشت ، در نظرم مجسم گشت که او با چه مشکلاتی دردناکی رو به رو می شود و چه مصیبتهای بزرگی را به خاطر رضای خداوند با آغوش باز استقبال می کند)).

در آن دقایقی که آرام اشک می ریخت و نواده عزیزش را می بوسید، گاهی نیز چهره از رخسار او برداشته به چهره معصومی که بعدها رسالتی بزرگ را عهده دار می گشت خیره خیره می نگریست و در همین جا بود که خطاب به دخترش فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: ((ای پاره تن من و روشنی چشمانم ، فاطمه جان ، هر کسی که بر زینب و مصایب او بگرید ثواب گریستن کسی را به او می دهند که بر دو برادر او حسن و حسین گریه کند)).(۱)

ولادت و پرورش زینب

درست ترین گفتار آن است که سیدتنا زینب کبری (سلام الله علیها) در پنجم ماه جمادی الاولی سال پنجم هجری به دنیا آمده ، و تربیت و پرورش آن دره یتیمه و مروارید گرانبها و بی مانند در کنار پیغمبر اکرم (صلی الله علیه واله) بوده ، و در خانه رسالت راه رفته ، و از پستان زهرای مرضیه (سلام الله علیها) شیر وحی مکیده ، و از دست پسر عموی پیغمبر، امیرالمؤمنین (علیه السلام) غذا و خوراک خورده و نمو نموده ، نمو قدسی و پاکیزه ، و با سعادت و نیکبختی ، و پرورش یافته پرورش روحانی و الهی ، و به جامه های عظمت و بزرگی به چادر پاکدامنی و حشمت و بزرگواری پوشیده شده ، و پنج تن اصحاب کساء به تربیت و پرورش و تعلیم و آموختن و تهذیب و پاکیزه گردانیدن او قیام نموده و ایستادگی داشتند، و همین بس است که مربی و مؤ دب و معلم او ایشان باشند.(۲)

گریه جبرئیل بر مصایب زینب (سلام الله علیها)

روایت شده است که پس از ولادت حضرت زینب (سلام الله علیها)، حسین (علیه السلام) که در آن هنگام کودک سه چهار ساله بود، به محضر رسول خدا (صلی الله علیه واله) آمد و عرض کرد: ((خداوند به من خواهری عطا کرده است)).

پیامبر(صلی الله علیه واله) با شنیدن این سخن ، منقلب و اندوهگین شد و اشک از دیده فرو ریخت . حسین (علیه السلام) پرسید: ((برای چه اندوهگین و گریان شدی ؟)).

ص: ۵۹۳۳

پیامبر(صلی الله علیه واله) فرمود: ((ای نور چشمم ، راز آن به زودی برایت آشکار شود.))

تا اینکه روزی جبرئیل نزد رسول خدا (صلی الله علیه واله) آمد، در حالی که گریه می کرد، رسول خدا (صلی الله علیه واله) از علت گریه او پرسید، جبرئیل عرض کرد: ((این دختر (زینب) از آغاز زندگی تا پایان عمر همواره با بلا و رنج و اندوه دست به گریبان خواهد بود؛ گاهی به درد مصیبت فراق تو مبتلا شود، زمانی دستخوش ماتم مادرش و سپس ماتم مصیبت جانسوز برادرش امام حسن (علیه السلام) گردد و از این مصایب دردناک تر و افزون تر اینکه به مصایب جانسوز کربلا گرفتار شود، به طوری که قامتش خمیده شود و موی سرش سفید گردد.))

پیامبر (صلی الله علیه واله) گریان شد و صورت پر اشکش را بر صورت زینب (سلام الله علیها) نهاد و گریه سختی کرد، زهرا (سلام الله علیها) از علت آن پرسید. پیامبر (صلی الله علیه واله) بخشی از بلاها و مصایبی را که بر زینب (سلام الله علیها) وارد می شود، برای زهرا (سلام الله علیها) بیان کرد.

حضرت زهرا (سلام الله علیها) پرسید: ((ای پدر! پاداش کسی که بر مصایب دخترم زینب (سلام الله علیها) گریه کند کیست ؟ پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) فرمود: ((پاداش او همچون پاداش کسی است که برای مصایب حسن و حسین (علیه السلام) گریه می کند))(۳)

بشارت تولد زینب و گریه علی (علیه السلام)

هر پدری را که بشارت به ولادت فرزند دادند، شاد و خرم گردید، جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) که ولادت هر یک از اولاد او سبب حزن او گردید.

در روایت است که چون حضرت زینب متولد شد، امیرالمؤمنین (علیه السلام) متوجه به حجره طاهره گردید، در آن وقت حسین (علیه السلام) به استقبال پدر شتافت و عرض کرد: ای پدر بزرگوار! همانا خدای کردگار خواهری به من عطا فرموده .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از شنیدن این سخن بی اختیار اشک از دیده های مبارک به رخسار همایونش جاری شد. چون حسین (علیه السلام) این حال را از پدر بزرگوارش مشاهده نمود افسرده خاطر گشت . چه ، آمد پدر را بشارت دهد، بشارت مبدل به مصیبت و سبب حزن و اندوه پدر گردید، دل مبارکش ره درد آمد و اشک از دیده مبارکش بر رخسارش جاری گشت و عرض کرد: ((بابا فدایت شوم ، من شما را بشارت آوردم شما گریه می کنید، سبب چیست و این گریه بر کیست ؟))

علی (علیه السلام) حسینش را در برگرفت و نوازش نمود و فرمود: ((نور دیده ! زود باشد که سر این گریه آشکار و اثرش نمودار شود.))که اشاره به واقعه کربلا می کند. همین بشارت را سلمان به پیغمبر داد و آن حضرت هم منقلب گردید.

چنان که در بعض کتب است که حضرت رسالت در مسجد تشریف داشت آن وقت سلمان شرفیاب خدمت گردید و آن سرور را به ولادت آن مظلومه بشارت داد و تهنیت گفت . آن حضرت بگریست و فرمود: ((ای سلمان جبرییل از جانب خداوند جلیل خبر آورد که این مولود گرامی مصیبتش غیر معدود باشد تا به آلام کربلا مبتلا شود، الخ))(۴)

نامگذاری زینب از طرف خداوند

ص: ۵۹۳۵

هنگـامی که زینب (سـلام الله علیهـا) متولـد شـد، مـادرش حضـرت زهرا (سـلام الله علیهـا) او را نزد پـدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) آورده و گفت : این نوزاد را نامگذاری کنید!

حضرت فرمود: من از رسول خدا جلو نمی افتم .

در این ایام حضـرت رسول اکرم (صـلی الله علیه واله) در مسافرت بود. پس از مراجعت از سفر، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به آن حضرت عرض کرد: نامی را برای نوزاد انتخاب کنید.

رسول خدا (صلی الله علیه واله) فرمود: من بر پروردگارم سبقت نمی گیرم .

در این هنگام جبرئیل (علیه السلام) فرود آمده و سلام خداوند را به پیامبر(صلی الله علیه واله) ابلاغ کرده و گفت :

نام این نوزاد را ((زینب)) بگذارید! خداوند بزرگ این نام را برای او بر برگزیده است .

بعد مصایب و مشـکلاتی را که بر آن حضـرت وارد خواهد شد، بازگو کرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) گریست و فرمود: هر کس بر این دختر بگرید، همانند کسی است که بر برادرانش حسن و حسین گریسته باشد.(۵)

فرزند فاطمه

علیـا حضـرت زینب ، نخستین دختری است که از فـاطمه (سـلام الله علیهـا) به دنیا آمـده ، و او پس از امام حسن و امام حسـین (علیه السـلام) بزرگترین فرزنـدان فـاطمه (سـلام الله علیهـا) بوده ، و نیز گفته انـد: دلیـل بر آن است که راویـان حـدیث و بیـان کننـدگان اخبـار در ایـام اضـطهار - یعنی روزگـار غلبه و چیرگی ظلم و سـتم سـتمگران بر مـؤمنین - هر گـاه می خواسـتند از امیرالمؤمنین علی (علیه السـلام) روایتی نقل کنند می گفتند: این روایت از ابی زینب است ، و اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به این کنیه می نامیدنـد، برای آن است که زینب کبری (سـلام الله علیها) پس از امام حسن و امام حسـین - علیهماالسـلام - بزرگترین فرزندان آن حضرت بوده ، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) نزد دشمنانش به این کنیه معروف نبوده است .(۶)

ص: ۵۹۳۶

تغذیه زینب از زبان پیامبر

حضـرت زینب (سلام الله علیها) مانند دو برادرش حسن و حسین (علیه السلام) از زبان رسول الله (صلی الله علیه واله) تغذی می کرد.

همان طور که در بسیاری از اخبار آمده است ، پیغمبر (صلی الله علیه واله) زبان خود را در دهان حسنین می گذاشت ، آنان با مکیـدن زبان پیغمبر تغـذیه می شدنـد و از همین طریق گوشت و پوست بـدنشان می رویید و رشد می کرد، در مورد حضـرت زینب (سلام الله علیها) نیز همین عمل را انجام می داد.

در جلـد اول از کتاب خرایج راوندی (صـفحه ۹۴) معجزه یکصـد و پنجاه و پنج (۱۵۵) از حضـرت صادق (علیه السلام) چنین روایت کرده است :

امام صادق (علیه السـلام) فرمود: پیغمبر (صـلی الله علیه واله) پیوسـته نزد فرزنـدان شـیر خوار فاطمه می آمد، از آب دهان خود آنان را تغذیه می کرد و سپس به فاطمه (سلام الله علیها) می فرمود به آنان شیر ندهید))(۷)

لقب های حضرت زینب (سلام الله علیها)

الف) زینب کبری : این لقب برای مشخص شدن و تمییز دادن او از سایر خواهرانش (که از دیگر زنان امیرمؤمنان به دنیا آمده بودند) بود.

ب)الصدیقه الصغری : چون ((صدیقه)) لقب مبارک مادرش ، زهرای مرضیه (سلام الله علیها) است ، و از سویی شباهت های بی شماری میان مادر و دختر وجود داشت ، لذا حضرت زینب را ((صدیقه صغری)) ملقب کردند.

ج) عقیله / عقیله بنی هاشم / عقیله الطالبین :

((عقیله)) به معنـای بـانویی است که در قومش از کرامت و ارجمنـدی ویژه ای بر خوردار باشـد و در خانه اش عزت و محبت فوق العاده ای داشته باشد.

د) دیگر لقب ها:

از دیگر لقب های حضرت زینب ، موثقه عارفه ، عالمه غیرمعلمه ، عابده آل علی ، فاضله و کامله است .(۸)

کنیه حضرت زینب (سلام الله علیها)

کنیه آن علیا حضـرت ((ام کلثوم)) است ، و این که ایشان را ((زینب کبری)) می گوینـد، برای آن است که فرق باشد بین او و بین کسی از خواهرانش که به آن نام و کنیه نامیده شده است .

چنان که ملقبه به ((صدیقه صغری)) شده است ، برای فرق بین او و مادرش صدیقه کبری فاطمه زهرا صلوات الله علیهما.(۹)

زینب عالمه بود

امام سجاد (علیه السلام) خطاب به عقیله بنی هاشم ، زینب کبری (سلام الله علیها) می فرمایند:

((یا عمه انت بحمد الله عالمه غیر معلمه ، و فهمه غیر مفهمه)).

عمه جـان ! تو عالمه ای هستی بـدون اینکه معلم داشـته باشـی ، و فهمیـده ای هستی بی آن که کسـی مطالب را به تو فهمانـده باشد(۱۰)

زینب محدثه بود

از سـخنان فاضل دربنـدی (متوفی به سال ۱۲۸۶ هجری) و جز او از عالمـان دیگر- رحمهـم الله - ظـاهر و هویـدا است که آن خـاتون دو سـرا حضـرت زینب کبری (سـلام الله علیهـا) علم منایـا و بلایـا (مرگ هـا و پیشامـدهای سـخت) را می دانسـته ، و فرمایش امام سجاد (علیه السلام) به او:

((یا عمه انت بحمد الله عالمه غیر معلمه ، و فهمه غیر مفهمه))؛ ای خواهر پدرم ! خدای را شـکر و سپاس ، تو دانایی هستی که کسی به تو نیاموخته ، و فهمیده و درک کننده ای هستی که کسی به تو نفهمانده است .

ص: ۵۹۳۸

دلیل و راهنما است به این که زینب دختر امیرالمؤمنین (سلام الله علیها) محدثه بوده ، یعنی همه چیز (از جانب خدای تبارك و تعالی) به او الهام می شده و در دلش آشکار می گشته است .

همچنین علم و دانش او از علوم لدنیه (علومی که از استاد فرا نگرفته ، بلکه از جانب خدای عزوجل) بوده است .(۱۱)

عقیله بنی هاشم

در برخی روایات است که او را مجلس علمی بود و زنان به قصد آموختن احکام دین نزد او می رفتند. این صفات برجسته که برای هیچ یک از زنان معاصر او فراهم نشده است ، زینب را از دیگران ممتاز ساخت ؛ چنان که او را ((عقیله بنی هاشم)) می گفتند و از وی حدیث فرا می گرفتند. ابن عباس از او حدیث کند و گوید: ((عقیله ما، زینب دختر علی (علیه السلام) حدیث کرد... و این لقب بر او ماند؛ چنان که به عقیله معروف گشت و فرزندان وی را بنی عقیله گفتند.))(۱۲)

فصاحت و بلاغت زینب (سلام الله علیها)

شیخ جعفر نقدی (ره) می نویسد:

((می گویم : و این حذلم بن کثیر (راوی این خبر) از فصحاء و سخنوران و نیکو گفتاران عرب است که که از فصاحت و زبان آوری و نیکو گفتاری و از بلاغت و رسایی سخن و مطابق اقتضای مقام و مناسب حال مخاطب سخن گفتن زینب تعجب نموده و به شگفت آمده ، و از براعت و برتری فضل و کمال و علم و دانش و شجاعت ادبیه و دلاوری پسندیده آن مخدره ، حیرت و سرگردانی او را فرا گرفته ، به طوری که نتواسته او را (به کسی) تشبیه و مانند نماید، مگر به پدرش سید و مهتر هر بلیغ و فصیحی . پس (از این رو) گفته : ((کانها تفرع عن لسان امیرالمؤمنین))؛ یعنی گویا علیا حضرت زینب (سلام الله علیها) (سخنانش را در کوفه) از زبان امیرالمؤمنین (علیه السلام) قصد و آهنگ می نمود، و هر که درباره کربلا و در احوال و سرگذشت های حسین (علیه السلام) کتابی نوشته ، این خطبه و سخنرانی را نقل نموده است . و حاحظ در کتاب خود ((البیان و التبیین)) آن را از خزیمه الاسدی روایت نموده که خزیمه گفته : ((زنان کوفه را در آن روز دیدم به پا ایستاده (برکشته شدگان در کربلا) ندبه و زاری و شیون می نمودند، در حالی که گریبان ها (شان را) می دریدند(۱۳)

جود و سخاوت زینب (سلام الله علیها)

روزی میهمانی برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید. آن حضرت به خانه آمده و فرمود: ای فاطمه ، آیا طعامی برای میهمان خدمت شما می باشد؟ عرض کرد: فقط قرض نانی موجود است که آن هم سهم دخترم زینب می باشد. زینب (سلام الله علیها) بیدار بود، عرض کرد: ای مادر، نان مرا برای میهمان ببرید، من صبر می کنم . طفلی که در آن وقت ، که چهار یا پنج سال بیشتر نداشته این جود و کرم او باشد، دیگر چگونه کسی می تواند به عظمت آن بانوی عظمی پی ببرد؟ زنی که هستی خود را در راه خدا بذل بنماید، و فرزندان از جان عزیزتر خود را در راه خداوند متعال انفاق بنماید و از آنها بگذرد بایستی در نهایت جود بوده باشد.(۱۴)

نبوغ و استعداد حضرت زینب (سلام الله علیها)

در تاریخ آمده که روزی امیرمؤمنان (علیه السلام) در میان دو فرزند خردسالش عباس و زینب نشسته بود که رو به عباس نموده فرمود: ((قل واحد)) بگو یک . عباس آن را گفت .

سپس فرمود: ((قل اثنان)) بگو دو.

عباس در پاسخ گفت : ((استحیی ان اقول باللسان الذی قلت واحد، اثنان))؛ شرم دارم با زبانی که یکی گفته ام ، دو بگویم .

آن گاه امیرمؤمنان (علیه السلام) چشمان عباس (علیه السلام) را بوسه زد؛ چرا که کلام این فرزند خردسال اشاره به وحدانیت خدای تعالی و توحید او می کرد.

سپس رو به زینب (سلام الله علیها) کرد، ولی زینب منتظر سؤال پدر نمانده ، خود سؤالی مطرح کرد و گفت : پدر! ما را دوست داری ؟

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: آری دخترم ، فرزندان پاره های قلب ما هستند.

زینب (سلام الله علیها) با این مقدمه ، وارد سؤال اصلی شد و پرسید: پدرا دو محبت - محبت خدا و محبت اولاد - در قلب مؤمن جا نمی گیرد. پس اگر باید دوست داشته باشی ، شفقت و مهربانی را نثار ما کن و محبت خالص را تقدیم خداوند.

علی (علیه السلام) که این درک ، و شناخت و استعداد را در این دختر و پسر خردسالش مشاهده نمود، بر علاقه اش نسبت به آنان افزوده شد.)) زینب (سلام الله علیها) به دلیل همین نبوغ و استعداد و دیگر کمالاتی که در وجودش بود، از احترام ویژه خانواده پدر برخوردار شد.(۱۵)

فضایل حضرت زینب (سلام الله علیها)

مرحوم علامه مامقانی (ره) در مجلد سوم کتاب شریف ((تنقیح المقال)) درباره سیدتنا زینب الکبری (سلام الله علیها) می نویسد:

((درباره سیدتنا زینب الکبری می گویم : زینب و چیست زینب و چه چیز تو را دانا گردانید (و از کجا درک نموده و دریافتی) که (شرافت و بزرگی و فضیلت و برتری) زینب چیست ؟ (پس به طور اختصاص آن هم یک از هزار هزار آن است که) زینب عقیله یعنی خاتون بزرگوار و گرامی فرزندان هاشم (ابن عبد مناف پدر جد رسول خدا) است ، و محققا صفات حمیده و خوی های پسندیده را دارا بود که پس از مادرش ، صدیقه کبری (سلام الله علیها) کسی دارا نبوده است ، تا این که حق و سزاوار است گفته شود: او است صدیقه صغری ، زینب را در حجاب و پوشش و عفت و پاکدامنی (از دیگران) زیادت و افزونی است (و آن این است) که تن او را در زمان پدرش (امیرالمؤمنین) و دو برادرش (امام حسن و امام حسین) کسی از مردان ندید تا روز ((طف)) (کربلا، و این که زمین کربلا را طف می نامند، برای آن است که طف زمینی بلند و جانب و کنار را گویند، و زمین کربلا ـ کنار فرات است) و زینب (سلام الله علیها) در صبر و شیکبایی (از مصایب و اندوه های بزرگ) و ثبات و پایداری و قیام و ایستادگی (در آشکار ساختن حق و درستی) و قوت و نیروی ایمان و گرویدن (به عقاید و احکام دین مقدس اسلام) و تقوا و پرهیزکاری و اطاعت و فرمانبری (از آنچه خدای تعالی فرموده) وحیده و یگانه بود (که پس از مادرش علیا حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در دنیا چنین خاتونی که دارای این صفات حمیده و خوی های پسندیده بی مانند باشد، سراغ ندارم) و زینب (سلام الله علیها) در فصاحت و آشکارا سخن گفتن و زبان آوری و در بلاغت و رسایی سخن و سخن گفتن مطابق اقتضای مقام و مناسب حال ، گویی از زبان (پدر بزرگوارش) امیرالمؤمنین (علیه السلام) قصد و آهنگ می نمود، چنان که پوشیده نیست بر کسی که در خطبه و سخنرانی او (در مجلس ابن زیاد در کوفه ، و مجلس یزید در شام) از روی تحقیق و درستی فکر نموده و بیندیشد، و اگر ما (علما و بیان کننده اصول و فروع دین مقدس اسلام) بگوییم : زینب (سلام الله علیها) مانند امام (علیه السلام) دارای مقام عصمت بوده (از گناه بازداشته شده و هیچ گونه گناهی نکرده با این که قدرت و توانایی بر آن داشته و معنی عصمت نزد ما امامیه همین است) کسی را نمی رسد که (گفتار ما را) انکار کند و نپذیرد. اگر به احوال و سرگذشت های او در طف و کربلا و پس از کربلا (در کوفه و شام) آشنا باشد، چگونه چنین نباشد؟ و اگر چنین نبود هر آینه امام حسین (علیه السلام) مقدار و پاره ای از بار سنگین امامت و پیشوایی را روزگاری که امام سجاد(علیه السلام) بیمار بود بر او حمل و واگذار نمی نمود، و پاره ای از وصایا و سفارشهای خود را به او وصیت نمی کرد و امام سجاد (علیه

السلام) او را در بیان احکام و آنچه که از آثار و نشانه های ولایت و امامت است . نایبه به نیابت خاصه و جانشین خود نمی گرداند.(۱۶)

ص: ۵۹۴۱

مفسر قرآن

فاضل گرامی سید نورالدین جزایری در کتاب خود ((خصایص الزینبیه)) چنین نقل می کند:

((روزگاری که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کوفه بود، زینب (سلام الله علیها) در خانه اش مجلسی داشت که برای زنها قرآن تفسیر و معنی آن را آشکار می کرد. روزی ((کهیعص)) را تفسیر می نمود که ناگاه امیرالمؤ منین (علیه السلام) به خانه او آمد و فرمود: ای نور و روشنی دو چشمانم ! شنیدم برای زن ها ((کهیعص)) را تفسیر می نمایی ؟

زینب (سلام الله علیها) گفت : آری . امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: این رمز و نشانه ای است برای مصیبت و اندوهی که به شما عترت و فرزندان رسول خدا(صلی الله علیه واله) روی می آورد. پس از آن مصایب و اندوه ها را شرح داد و آشکار ساخت . پس آن گاه زینب گریه کرد، گریه با صدا - صلوات الله علیها.(۱۷) پاکدامنی و حیای زینب (سلام الله علیها)

یحیی مازنی روایت کرده است :

((مدتها در مدینه در خدمت حضرت علی (علیه السلام) به سر بردم و خانه ام نزدیک خانه زینب (سلام الله علیها) دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. به خدا سوگند هیچ گاه چشمم به او نیفتاده صدایی از او به گوشم نرسید. به هنگامی که می خواست به زیارت جد بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه واله) برود، شبانه از خانه بیرون می رفت ، در حالی که حسن (علیه السلام) در سمت راست او و حسین (علیه السلام) در سمت چپ او و امیرالمؤ منین (علیه السلام) پیش رویش راه می رفتند. هنگامی که به قبر شریف رسول خدا (صلی الله علیه واله) نزدیک می شد، حضرت علی (علیه السلام) جلو می رفت و نور چراغ را کم می کرد. یک بار امام حسن (علیه السلام) از پدر بزرگوارش درباره این کار سؤ ال کرد، حضرت فرمود: می ترسم کسی به خواهرت زینب نگاه کند.))(۱۸)

ص: ۵۹۴۲

گفتن مسائل شرعی

شیخ صدوق ، محمد بن بابویه (ره) می گوید: حضرت زینب (سلام الله علیها) نیابت خاصی از طرف امام حسین (علیه السلام) داشت و مردم در مسائل حلال و حرام به او مراجعه کرده از او می پرسیدند، تا اینکه حضرت سجاد (علیه السلام) بهبود یافت .

شیخ طبرسی (ره) گوید: حضرت زینب (سلام الله علیها) روایات بسیاری را از قول مادرش حضرت زهرا (سلام الله علیها) روایت کرده است .

از عماد المحدثین روایت شده است که : حضرت زینب (سلام الله علیها) از مادر و پدر و برادرانش و از ام سلمه و ام هانی و دیگر زنان روایت می کرد و از جمله کسانی که از او روایت کرده اند، ابن عباس و علی بن الحسین (علیه السلام) و عبدالله بن جعفر و فاطمه صغری دختر امام حسین (علیه السلام) و دیگرانند.

همچنین ابوالفرج گوید: زینب بانویی عقیله که ابن عباس سخنان حضرت زهرا(سلام الله علیها) را در مورد فدک از قول او نقل کرده و می گوید: عقیله ما، زینب دختر علی (علیه السلام) به من گفت .

از ظاهر فرمایش فاضل دربندی و دیگر عالمان چنین به دست می آید که حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) علم منایا و بلایا (خوابها و حوادث آینده) را همچون بسیاری از یاران حضرت علی (علیه السلام)، مانند میثم تمار و رشید هجری و برخی دیگر می دانسته و بلکه در ضمن اسراری که بیان کرده ، به طور قطع و مسلم آن حضرت را از مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و دیگر زنان با فضیلت برتر دانسته است .

وی در ضـمن فرمـایش حضـرت سـجاد (علیه السـلام) که به آن حضـرت فرمـوده بـود: ((ای عمه تو بحمـدالله دانشـمند بـدون آموزگـار و فهمیـده بـدون آموزنـده هسـتی .))، گویـد: این فرمـایش خود دلیـل و حجت بر آن است که زینب دختر حضـرت امیرالمؤ منین (علیه السلام) محدثه بوده یعنی به او الهام می شده است و عمل او از علم لدنی و آثار باطنی می باشد.(۱۹)

شجاعتی نظیر حسین (علیه السلام)

شجاعت حسـین (علیه السـلام) در خواهرش زینب (سلام الله علیها) هم بود؛ یا زینب (سلام الله علیها) هم در مقام شجاعت قطع نظر از جهت امامت ، کمی از حسین (علیه السلام) ندارد قوت قلبش به برکت اتصالش به مبداء تعالی

راستی محیرالعقول است .

شیخ شوشتری می فرماید: اگر حسین (علیه السلام) در صحنه کربلا یک میدان داشت ، مجلله زینب (سلام الله علیها) دو میدان نبرد داشت : میدان نبرد اولش مجلس ابن زیاد، و دومی مجلس یزید پلید.

اما تفاوت هایی که از حیث ظهور دارد، نبرد حسـین (علیه السلام) با لباسی که از پیغمبر به او رسیده بود، عمامه پیغمبر بر سر و جبه او به دوش ، نیزه به همراه و شمشـیر به دسـتش سوار بر مرکب رسول خـدا (صـلی الله علیه واله) گردید با عزت و شـهامت وارد نبرد مشرکین گردید تا شهید شد.(۲۰)

گذشتن از راحتی

کسـی که پس از دستگاه سلطنتی ، دستگاه او است ، کمال وسایل موجود به بهترین وجهی برایش مهیا است ، غلامها و کنیزها و وسایل راحتی ، غرض زینب در چنین خانه ای زندگی می کند که هیچ کسـری ندارد ناگهان می بیند حسـین (علیه السـلام) می خواهد حرکت کند تمام خوشـی ها و راحتی ها را رها می کند و خود را در دریای ناراحتی ها و ناملایمات می افکند این ، چه زهـدی است ؟ سـبحان الله ! واقعـا حیرت آور است . اگر جریـان را نمی دانست ، مهم نبود، لیکن از همان شب ۲۸ رجب که به اتفاق برادرش با ترس و هراس از مدینه فرار کرده به سمت مکه حرکت نمودند، برای آنچه جدش رسول خدا (صلی الله علیه واله) و پدر و مادرش گزارش داده بودند از مصیبتها آماده شد.

خلاصه ، با علم به این معنی ، و یقین به این که در بلاهای سخت سخت می رود، برای مثل زینبی که دختر سلطان حقیقی و ظاهری و همسر عبدالله است برود در یک دستگاهی که آخرش اسیری است ، آواره بیابانها و زحمت مسافرتها گردد؟(۲۱)

آینه تمام نمای مقام رسالت و امامت

محمد غالب شافعی ، یکی از نویسندگان مصری گفته است :

((یکی از بزرگترین زنان اهل بیت از نظر حسب و نسب و از بهترین بانوان طاهر، که دارای روحی بزرگ و مقام تقوا و آیینه تمام نمای مقام رسالت و ولایت بوده ، حضرت سیده زینب ، دختر علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - است که به نحو کامل او را تربیت کرده بودند و از پستان علم و دانش خاندان نبوت سیراب گشته بود، به حدی که در فصاحت و بلاغت یکی از آیات بزرگ الهی گردید و در حلم و کرم و بینایی و بصیرت در تدبیر کارها در میان خاندان بنی هاشم و بلکه عرب مشهور شد و میان جمال و جلال و سیرت و صورت و اخلاق و فضیلت جمع کرده بود.

آنچه خوبان همگی داشتند، او به تنهایی دارا بود. شبها در حال عبادت بود و روزها را روزه داشت و به تقوا و پرهیزکاری معروف بود...))(۲۲)

ایراد خطبه در کودکی

از عجایب اینکه زینب (سلام الله علیها) در حدود شش سالگی ، خطبه غرا و طولانی مادرش حضرت زهرا (سلام الله علیها) را که در مسجد النبی ، پیرامون فدک و رهبری امام علی(علیه السلام) ایراد کرد، حفظ نموده بود، برای آیندگان روایت می کرد، با اینکه آن خطبه هم مشروح و طولانی است و هم واژه ها و جمله های دشوار و پر معنی و بسیار در سطح بالا دارد و این از عجایب روزگار است و دیگران آن خطبه را از زینب (سلام الله علیها) نقل نموده اند.(۲۳)

ص: ۵۹۴۵

تلاوت قرآن

روایت شده : که روزی زینب (سلام الله علیها) آیات قرآن را تلاوت می کرد، حضرت علی(علیه السلام) نزد او آمد، ضمن پرسشهایی ، با اشاره و کنایه ، گوشه هایی از مصایب زینب (سلام الله علیها) را که در آینده رخ می داده ، به آگاهی او رسانید.

زینب (سلام الله علیها) عرض کرد: ((من قبلا این حوادث را که برایم رخ می دهد، از مادرم شنیده بودم)).(۲۴)

شباهت زینب (سلام الله علیها) به خدیجه

جالب اینکه شباهت حضرت زینب (سلام الله علیها) به حضرت خدیجه (سلام الله علیها) از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز نقل شده است ، چنان که در روایت آمده است :

وقتی که اشعث بن قیس از حضرت زینب (سلام الله علیها) خواستگاری کرد، حضرت علی (علیه السلام) بسیار دگرگون و خشمگین شد، و با تندی به اشعث فرمود:

((این جراءت را از کجا پیدا کرده ای که زینب (سلام الله علیها) را از من خواستگاری می کنی ؟! زینب (سلام الله علیها) شبیه خدیجه (سلام الله علیها)، پروریده دامان عصمت است ، شیر از دامان عصمت خورده ، تو لیاقت همتایی از او را نداری ، سوگند به خداوندی که جان علی در دست او است ، اگر بار دیگر این موضوع را تکرار کنی ، با شمشیر جوابت را می دهم ، تو کجا که با یادگار حضرت زهرا (سلام الله علیها) همسر و همسخن شوی ؟!))(۲۵)

همچنین از پاره ای روایت فهمیده می شود که به خاطر شباهتی که حضرت زینب (سلام الله علیها) به خاله پیامبر (صلی الله علیه واله) به نام ام کلثوم داشت ، پیامبر(صلی الله علیه واله) کنیه او را ((ام کلثوم)) گذاشت .(۲۶)

ص: ۵۹۴۶

شباهت زینب (سلام الله علیها) به پدر بزرگوار خود

مرحوم سید نورالدین جزایری (ره) در مورد شباهت حضرت زینب (سلام الله علیها) به پدر بزرگوار خود چنین نوشته است :

غالبا کلیه پسر شباهت به پدر، و دختر شباهت به مادر پیدا می کند، به جز حضرت فاطمه زهرا(سلام الله علیها): ((کانت مشیتها مشیه ابیها رسول الله و منطقها کمنطقه)). و نیز حضرت زینب (سلام الله علیها) که ((منطقها کمنطق ابیها امیرالمؤمنین علیه السلام)) بود.(۲۷)

زهد زینب (سلام الله علیها)

زینب کبری (سلام الله علیها) اعلا درجه رضا و تسلیم را دارا و حایز بود. زنی که شوهرش بحرالجود، عبدالله بن جعفر، بود و خانه اش بعد از منزل خلفا و ملوک در درجه اول عظمت بود و ارباب حوایج همواره در آن بیت الشرف تجمع داشته و برای خدمت ، کمر بسته ، آماده و فرمانبردار بودند - با این حال برای کسب رضای خدا از همه آنها صرف نظر کرد و از مال و جاه و جلال دنیوی به کلی چشم پوشید. حتی از شوهر (البته ، با رضای او) و نیز از اولاد و خدم و حشم چشم پوشید و به کمک برادرش امام حسین (علیه السلام) شتافت تا دین خدا را نصرت کند و برای جلب رضایت حق ، تن به اسارت داد، تا آن که به مقامات عالیه نایل گردید.(۲۸)

نسبت مردانگی به حضرت زینب (سلام الله علیها)

روایت شیخ بزرگوار صدوق را در کتاب ((اکمال الدین)) و شیخ طوسی را در کتاب ((غیبت)) مورد مطالعه قرار دهید! این دو تن به صورت مسند از احمد بن ابراهیم روایت می کنند که گفت :

((در سال ۲۸۲ بر حکیمه دختر حضرت جواد الائمه امام محمد تقی (علیه السلام) وارد شدم و از پس پرده با او صحبت کرده از دین و آیین او پرسیدم و او نام امام خود را برده گفت : فلانی پسر حسن . به او عرض کردم : فدایت شوم ، آیا آن حضرت را به چشم خود دیده اید یا اینکه از روی اخبار و آثار می گویید؟ گفت :

از روی روایتی که از حضرت عسکری (علیه السلام) به مادرش نوشته شده است . گفتم : آن مولود کجاست ؟ گفت : پنهان است . گفتم : پس شیعه چه کنند و نزد چه کسی مشکلات خویش را بازگو نمایند؟ گفت : به جده ، مادر حضرت عسکری . گفتم : آیا به کسی اقتدا کنم که زنی وصایت او را بر عهده دارد؟ گفت : به حسین بن علی (علیه السلام) اقتدا کن که در ظاهر به خواهرش زینب (سلام الله علیها) وصیت کرد و هر گونه دانشی که از حضرت سجاد (علیه السلام) بروز می کرد، به حضرت زینب (سلام الله علیها) نسبت داده می شد تا بدین گونه جان حضرت سجاد (علیه السلام) محفوظ بماند...(۲۹)

زینب ، چشمه علم لدنی

در مقام علم و یقین ، چنان که علم امام لدنی است ، نه کتابی و تحصیلی رشته علمی که خدای عالم به قلب خاتم الانبیاء و دودمانش انداخت که در قرآن می فرماید: ((از نزد خود به او علم دادیم)) به علی (علیه السلام) و حسن و حسین داد به زینب هم عنایت فرمود.

مجلله زینب (سلام الله علیها) از همان ابتدایی که خداوند او را آفرید، روح لطیفش را چشمه علمی از همان علم لدنی قرار داد. اینها کوچک و بزرگ ندارند.(۳۰)

آرامش کنار برادر

محبت و علاقه زینب (سلام الله علیها) از همان دوران کودکی ، به امام حسین (علیه السلام) به قدری سرشار بود، که نمی توان آن را وصف کرد. او همواره می خواست در کنار برادرش حسین (علیه السلام) باشد و رخسار زیبای حسین (علیه السلام) را بنگرد، با او انس و الفت داشته باشد. این محبت عجیب و سرشار از مهر و خلوص ، موجب تعجب حضرت زهرا (سلام الله علیها) شد، راز آن را نمی دانست ، تا آنکه روزی این موضوع را با پدرش در میان گذاشت و پرسید: ((پدرجان ! از محبتی که میان زینب (سلام الله علیها) و حسین (علیه السلام) است ، شگفت زده شده ام ، به طوری که زینب (سلام الله علیها) لحظه ای بدون دیدار حسین (علیه السلام) قرار ندارد، اگر ساعتی بوی حسین (علیه السلام) را استشمام نکند جانش به لب می رسد.)) پیامبر (صلی الله علیه واله) با شنیدن این سخن ، دگرگون شد و اشک از چشمانش سرازیر گشت و آهی از سینه پرسوزش بر کشید و خطاب به دخترش زهرا(سلام الله علیها) فرمود: ((ای نور چشمم ! این دختر همراه حسین (علیه السلام) به کربلا می رود، در رنجها و سختیهای مصایب حسین (علیه السلام) شریک خواهد بود.))(۳۱)

درجه محبت زینب به حسین (علیه السلام)

به نوشته بعضی مورخان ، درجه محبت زینب (سلام الله علیها) به امام حسین (علیه السلام) به گونه ای بود که هر روز چند بار به دیدار حسین (علیه السلام) می پرداخت ، سپس نماز می خواند. در روز عاشورا دو نوجوانش محمد و عون را نزد حسین (علیه السلام) آورد و عرض کرد: ((جدم ابراهیم خلیل (علیه السلام) از درگاه خدا قربانی را قبول فرمود، تو نیز این قربانی را از من بپذیر، اگر چنین نبود که جهاد و جنگ برای زنان روا نیست ، در هر لحظه هزار جان فدای جانان می کردم ، هر ساعت هزار شهادت را می طلبیدم .(۳۲)

ص: ۵۹۴۹

نگاه به حسین (علیه السلام)

علامه جزایری در کتاب ((الخصائص الزینبیه)) می نویسد:

وقتی که حضرت زینب (سلام الله علیها) شیر خواه و در گهواره بود، هر گاه برادرش حسین (علیه السلام) از نظر او غایب می شد، گریه می کرد و بی قراری می نمود. هنگامی که دیده اش به جمال دل آرای حسین (علیه السلام) می افتاد، خوشحال و خندان می شد. وقتی که بزرگ شد، هنگام نماز قبل از اقامه ، نخست به چهره حسین (علیه السلام) نگاه می کرد و بعد نماز می خواند(۳۳)

عبادت زینب (سلام الله علیها)

علامه شیخ شریف جواهری در کتاب ((مثیرالاحزان)) آورده که فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) گوید: عمه زینب (سلام الله علیها) در آن شب (شب دهم محرم) در محراب عبادتش ایستاده دعا می خواند و به خدا استغاثه می کرد، آن شب دیدگان هیچ یک از ما به خواب نرفت و آه و ناله اش فرو ننشست .(۳۴)

علاقه به نماز شب

حضرت زینب (سلام الله علیها) در عبادت نسخه مادر خود حضرت زهرا (سلام الله علیها) بود و در تمام شبها تهجد و و تلاوت قرآن را به جا می آورد.

و بعضی از صاحبان فضل گفته اند حضرت زینب (سلام الله علیها) برای رضای خدا در تمام تهجد و عبادت شب را ترک نکرد حتی شب یازدهم از ماه محرم .

همچنین از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل شده که دیدم در همان شب یازدهم محرم نماز را نشسته می خواند.(۳۵)

ص: ۵۹۵۰

نماز شب در شب عاشورا

از فاطمه صغری ، دختر امام حسین (علیه السلام) روایت شده که می فرمود:

((اما عمتی زینب فانها لم تزل قائمه فی تلک اللیله ، ای العاشره من المحرم فی محرابها))؛ عمه ام زینب در شب دهم محرم تا به صبح در محراب عبادتش به نماز ایستاده بود.(۳۶)

نماز نشسته

برخی از پژوهشگران روایت کرده اند که حضرت زین العابدین (علیه السلام) فرمود: ((عمه ام زینب در تمام طول مسافرت از کوفه به شام نمازهای واجب و نوافلش را ایستاده می خواند و در یکی از منازل ، دیدم نشسته می خواند، علت این کار را پرسیدم . پاسخ داد: به خاطر شدت گرسنگی و ضعف ، سه شبانه روز است که دیگر نمی توانم ایستاده نماز بخوانم (زیرا حضرت غذای خود را بین کودکان تقسیم می کرد) به خاطر اینکه دشمن به هر کدام از ما، در شبانه روز فقط یک قرص نان می داد.))

هر گاه انسان به دقت به حالات آن حضرت نگاه کند و توجه و انقطاع او را به خداوند متعال ببیند، در عصمت آن حضرت تردیدی به خود راه نمی دهد و یقین می کند که آن حضرت از همان زنان پارسایی است که تمام حرکات و سکنات خود را وقف خداوند متعال نموده اند و از همین رهگذر به جایگاه رفیع و درجات بلندی که از درجات پیامبران و اوصیا حکایت می کند، رسیده است .(۳۷)

التماس دعا از زینب (سلام الله علیها)

حضرت امام حسین (علیه السلام) در آخرین وداع خود با خواهرش زینب (سلام الله علیها) فرمود: ((خواهرم ! هنگام نماز شب ، مرا فراموش نکن)).(۳۸)

ارشاد کوفیان در زمان حیات علی (علیه السلام)

در طراز المذهب از بحر المصائب روایت می کند:

پس از آنکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شهر کوفه آمد و آنجا را محل حکمرانی خود قرار داد، اندك اندك مردم آن شهر از فضل و کمال علمی و عرفانی زینب باخبر شدند. از این رو، زنان توسط مردان خود، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیام فرستادند: ((شنیده ایم حضرت زینب (سلام الله علیها) محدثه ، عامله و دومین فاطمه است که مانند مادرش فاطمه و از همه جهانیان برتر است . اگر شما اجازه فرمایید فردا که عید است در جشن ما شرکت نماید از سخنانش بهره مند گردیم)).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) با درخواست مردم کوفه موافقت فرمود. فردای آن روز زینب (سلام الله علیها) در جشن بانوان کوفه شرکت کرد و تنها سخنران آن جلسه بود که با استقبال شگفت انگیزی از سوی زنان و شرکت کنندگان روبه رو شد.

پاسخ به مسائل دینی

از شیخ صدوق محمد بن بابویه روایت شده که زینب (سلام الله علیها) نایب خاص امام حسین (علیه السلام) بود و مردم نیز در رابطه با مسائل حلال و حرام به آن حضرت مراجعه می کردند تا زمانی که امام زین العابدین (علیه السلام) از بیماری شفا یافت .(۳۹)

سفارش پیامبر درباره زینب (سلام الله علیها)

بعد از تولد زینب (سلام الله علیها) پیامبر (صلی الله علیه واله) فرمود تا نوزاد را به نزدش بیاورند. آن گاه او را بوسید و در آغوش گرفت و نام او را زینب (سلام الله علیها) گذاشت و سپس فرمود: به شما سفارش می کنم ، و این سفارش مرا حاضران به غایبان برسانند ((این دختر را احترام کنند که همانند خدیجه کبری (سلام الله علیها) است))(۴۰)

ص: ۵۹۵۲

تجلیل علی (علیه السلام) از زینب

زینب (سلام الله علیها) در مدت عمرش هفت بار مسافرت کرد. فقط سفر اول راحت و در کمال خوشی بود و آن وقتی بود که امیرالمؤ منین (علیه السلام) از مدینه به قصد کوفه حرکت فرمود: زینب هم در رکاب پدرش بود.

علی (علیه السلام) هم خیلی رعایت حال زینب (سلام الله علیها) را می کرد و از او تجلیل می فرمود، نه از جهت اینکه دخترش هست ، بلکه به اعتبار روحانیت و معنویت او بود، مانند احترامی که پیغمبر (صلی الله علیه واله) به زهرا (سلام الله علیها) می کرد.(۴۱)

سه وظیفه زینب (سلام الله علیها)

از ویژگی های زینب (سلام الله علیها) در این انقلاب تاریخی و عظیم ، سه وظیفه مهم او است که با موفقیت کامل به پایان رساند. پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) زینب (سلام الله علیها) می دید بزرگترین وظیفه و مسئولیتش سه چیز است :

نخست ، از حجت خدا و امام وقت ، حضرت سجاد (علیه السلام) حمایت کند و وی را از گزند دشمن حفظ نماید.

دوم ، پیام شهیدان را به همه جا برساند و راه آنها را دنبال کند؛ (که این مساءله از همه مهمتر بود).

سوم ، طبق وصیت برادرش از خانواده های شهیدان و از کودکانی که پدران آنها به شهادت رسیده اند، سرپرستی کرده و روحیه آنها را در سطحی عالی نگاه دارد(۴۲)

علاقه به امام حسین (علیه السلام)

محبت و دوستی زینب کبری (سلام الله علیها) به امام حسین (علیه السلام) آن چنان بود که خواهرانش این گونه نبودند. گفته اند: این محبت و دوستی زینب (سلام الله علیها) از ایام و روزگار طفولیت و کودکی وی بوده ، به طوری که آرام نمی گرفت ، مگر در پهلوی امام حسین (علیه السلام) و علیا حضرت فاطمه (سلام الله علیها) رسول خدا (صلی الله علیه واله) را از آن آگاه ساخت . رسول خدا (صلی الله علیه واله) گریه کرد و فاطمه (سلام الله علیها) را از مصایب و اندوه ها و گرفتاری زینب (سلام الله علیها) آگاه نمود.(۴۳)

پی نوشت:

۱- خطابه زینب کبری (سلام الله علیها) پشتوانه انقالب امام حسین (علیه السلام) صفحات ۵۵ - ۵۷ اثر دانشمند محترم محمد مقیمی از انتشارات سعدی ، به نقل از طراز المذهب ، ص ۳۲ و ۲۲.

۲- زینب کبری ، ص ۱۳۹.

۳- الخصائص الزینبیه ، ص ۱۵۵ ناسخ التواریخ زینب (سلام الله علیها) ص ۴۷

۴-(علیه السلام) ناسخ التواریخ حضرت زینب کبری (سلام الله علیها)، ج ۱، ص ۴۵ و ۴۶.

۵- فاطمه زهرا (سلام الله علیها) دل پیامبر، ص ۸۵۴

۶- زینب کبری ، ص ۱۳۷ و ۱۳۸

۷- پیام آور کربلا، ص ۱۷

۸- ره توشه راهیان نور، ص ۲۵۸.

۹-زینب کبری ، ص ۱۳۷.

۱۰-بحاالانوار، ج ۴۵ ص ۶۴.

۱۱- زینب کبری ، ص ۱۴۳.

۱۲-شیرزن کربلا، ص ۴۰

۱۳-زینب کبری ، ص ۱۵۳

۱۴- ریاحین الشریعه ، ج ۳ ص ۶۴

۱۵-ره توشه راهیان نور، ص ۲۶۰

۱۶-زینب کبری ، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۱۷-زینب کبری ، ص ۱۴۴.

۱۸-فاطمه زهرا(سلام الله علیها) شادمانی دل پیامبر، ص ۸۶۲.

۱۹-فاطمه زهرا(سلام الله علیها) شادمانی دل پیامبر، ص ۸۶۲

۲۰-زندگانی فاطمه زهرا و زینب ، ص ۳۶.

۲۱-زندگانی فاطمه زهرا و زینب ، ص ۲۵

۲۲- نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت زینب کبری ، ص ۳۳ و ۳۴.

۲۳-منتخب التواریخ ، ص ۹۳؛ سفینه البحار، ج ۱ ص ۵۵۸.

۲۴- ریاحین الشریعه ، ج ۳، ص ۵۰.

۲۵- الخصائص الزینبیه ص ۲۶۰

۲۶- مراقد اهل بیت در شام از سید احمد فهری ، ص ۶۸.

۲۷- الخصائص الزینبیه ص ۲۱۰

۲۸-ریاحین الشریعه ، ج ۳، ص ۶۳.

۲۹- تنقیح المقال ، ج ۳ ص ۷۹.

۳۰- زندگانی فاطمه زهرا و زینب ، ص ۱۲

۳۱-ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۴۱

۳۲- ناسخ التواریخ حضرت زینب (سلام الله علیها) ص ۷۴.

۳۳-الخصائص الزینبیه ص ۳۳۶.

۳۴- فاطمه زهرا(سلام الله علیها) شادمانی دل پیامبر ص ۸۶۲

۳۵-سیمای حضرت زینب ، ص ۷۶.

۳۶- همان منبع ، ص ۸۵.

۳۷- زینب کبری ،نقدی ص ۶۲ و ۶۳.

۳۸- سیمای حضرت زینب ، ص ۸۹.

۳۹-سیمای حضرت زینب ، ص ۶۹

۴۰- حضرت زینب (سلام الله علیها) پیام رسان شهیدان کربلاص ۸

۴۱- زندگانی فاطمه زهرا و زینب ، ص ۱۴.

۴۲-حضرت زینب پیام رسان شهیدان کربلا ص ۲۸ و ۲۹.

۴۳-زینب کبری ، ص ۱۹۳

منبع:۲۰۰ داستان از فضایل ، مصایب و کرامات حضرت زینب (علیه السلام)

عقیله بنی هاشم علیهاالسلام

نام ها و القاب حضرت زینب(ع(

حضرت زینب(علیها السلام)، نخستین دختر علی و زهرا علیهماالسلام است. معروف ترین نام این بانوی بزرگ، «زینب» است که در لغت، به معنای «درخت نیکو منظر» آمده(۱) و معنای دیگر آن «زین اب» یعنی «زینت پدر» است. و به راستی زینب برای مکتب اسلام و مرام پدر، مایه زینت و آبرومندی بی نظیر بوده است.

حضرت زینب(ع) در پنجم جمادی الاولی در سال پنجم یا ششم هجرت، در مدینه دیده به جهان گشود.پس از ولادت حضرت زینب(ع)حضرت فاطمه زهرا(ع) نوزاد را به دست حضرت علی(علیه السلام)داد و فرمود: نام این کودک را برگزین. امام(ع)فرمود: من از پیامبر خدا در نام گذاری دخترم، سبقت نمی گیرم.(۲)، در آن هنگام،پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در سفر بود. چون بازگشت، امیرمؤمنان(علیه السلام)نام نوزاد را از آن حضرت پرسید. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: من از خدایم در نام گذاری او پیشی نمی گیرم. آن گاه از جانب خداوند جبرئیل فرود آمد و گفت: خداوند نام این نوزاد را «زینب» برگزیده(۳) و آن را در لوح محفوظ نگاشته است.(۴).

نام گذاری حضرت زینب(ع)، از سوی پروردگار حکایت از عظمت و بزرگی مقام آنحضرت نزد خداوند متعال دارد

حضرت را ام کلثوم کبری، و صدیقه صغری می نامیدند برای آنحضرت نام ها والقاب زیادی بیان شده همانند عقیله بنی هاشم عالمه غیرمعلَّمه، عارفه، موثّقه، فاضله، کامله، عابده آل علی، معصومه صغری، امینه اللّه، نائبه الزهرا، نائبه الحسین، عقیله النساء، شریکه الشهداء، بلیغه، فصیحه، و شریکه الحسین.(۵) حضرت زینب(علیها السلام) از نظر شخصیت و لیاقت، مصداق راستین نام ها و القاب مزبور است.

با پسر عموی خود «عبد اللّه بن جعفر» ازدواج کرد و ثمره این ازدواج فرزندانی بود که دو تن از آن ها (محمد و عون) در کربلا، در رکاب ابا عبد اللّه الحسین علیه السلام شربت شهادت نوشیدند(۶)

آن بانوی بزرگوار سر انجام در پانزدهم رجب سال ۶۲ هجرت، با کوله باری از اندوه و غم و محنت و رنج دار فانی را وداع گفت.

شخصیت حضرت زینب(علیها السلام(

روان شناسان معتقد اند که: عامل وراثت، تربیت و محیط در تکوّن و ساختار پایه های شخصیت آدمی نقش بنیادین دارند.(۷) درباره حضرت زینب(علیها السلام)، سه اصل اساسیِ مزبور جایگاه ویژه داشت:

الف. وراثت:

حضرت در خانواده وحی(نبوت و ولایت) بدنیا آمد، جدش پیامبر اکرم(ص) پدرش امیرالمومنین علی(ع) ومادرش فاطمه زهرا دختر پیامبراکرم(ص)بود.

پیامبر اکرم در مورد فرزندان فاطمه فرمود: «... وُلدِ فاطِمَهَ فَانَا وَلِیُّهُم وَ عُصبَتُهُم، وَ هُم خُلِقُوا مِن طِینَتِی...»(۸)

فرزندان فاطمه (حسن، حسین، زینب، و امّ کلثوم)، که من ولی و سرپرست نَسَبی آنها هستم، از طینت و خمیره ذات من آفریده شده اند.

ص: ۵۹۵۶

بنابر این حضرت زینب(ع) در همچون خانواده ای بدنیا آمد و مراتب کمال را از این سه شخصیت بزرگ به ارث گرفته است.

ب. تربیت:

حضرت زینب(ع) از آغاز ولادت تا قریب شش سالگی، در دامان پُرمهر پیامبر و حضرت علی(ع) و فاطمه زهرا(س)تربیت یافت و با نظارت دقیق این خانواده رشد نمود.

تربیت حضرت زینب(علیها السلام) در همچون خانواده ای سبب شد که این شخصیت والامقام به عنوان سومین بانوی جهان اسلام پس از حضرت خدیجه(علیها السلام) و فاطمه زهرا(علیها السلام)، به شمار آید.

ج. محیط:

یکی دیگر از پایه های مهم ساختمان شخصیت آدمی محیط است. حضرت زینب(ع) در محیطی که کانون فضایل، صفا و صمیمیت بود، رشد و نمو یافت. محیط زندگی حضرت زینب(ع) در شهر مدینه، خانه حضرت علی(علیه السلام)، فاطمه(ع)، حسن و حسین(ع)بود; همان خانه ای که کعبه آمال و محبوب دل های مؤمنان بوده است. چنین محیطی نورانی و خانه ای بابرکت، ارزش های والای دینی و انسانی را در وجود پر برکت ایشان بارور و شکوفا ساخت.

منزلت حضرت زینب(علیها السلام(

حضرت از مقام و جایگاه ویژه ای بهرمند بود به طوری که هرگاه بر پدر وارد می شد، امام(علیه السلام)از جای برمی خاست و ایشان را با احترام زیاد در جای خود می نشاند. ایشان امین پدر بود.

همچنین زینب کبری(ع) بعد از پدراز منزلت ویژه ای نزد امام حسن(ع) و امام حسین(ع) برخوردار بود. این دو امام نهایت احترام را در حق خواهر روا می داشتند،سعی می کردند مصایب و مشکلاتی که برایشان رُخ می دهد حضرت زینب(علیها السلام) متوجه نشود و ناراحت نگردد.

ص: ۵۹۵۷

اما محبت امام حسین(علیه السلام) و زینب(علیها السلام) علاقه ای متقابل و استثنایی بود. امام حسین(علیه السلام) نیز فوق العاده حضرت زینب(علیها السلام)را عزیز و گرامی می داشت،(۹) ایشان را محرم راز و امین خود می دانست و ودایع خویش را به ایشان می سپرد. امام حسین(علیه السلام)اسرار امامت را به ایشان سپرد.(۱۰) این مسئله مقام و شأن حضرت زینب(علیها السلام) را گواهی می دهد. هنگام دیدار حضرت زینب(علیها السلام) از برادر، امام(علیه السلام)برای او جا باز می کرد، با شادمانی ایشان را در کنار خود می نشاند و در قرب جوارش بود.(۱۱).

فضایل و مناقب حضرت زینب(علیها السلام)

زینب کبری(علیها السلام) دارای فضایل و مناقب فراوان است. همان گونه که اشاره شد،او را عالمه غیرمعلَّمه، عقیله بنی هاشم، معصومه صغری و... لقب داده اند.(۱۲). که هر کدام از این موارد گواه روشن در اثبات مقام این بانوی بزرگ اسلام است.

حضرت زینب(علیها السلام) بانویی بلندقامت، نیکو چهره و عالی مقام بود، در وقار و شخصیت، مانند جدّه اش حضرت خدیجه(علیها السلام)، در حیا و عفّت، همچون مادرش فاطمه زهرا(علیها السلام)، در رسایی و شیوایی بیان، مانند پدرش حضرت علی(علیه السلام)، در حلم و بردباری، چون امام حسن(علیه السلام)و در شجاعت و قوّت قلب، مانند برادرش امام حسین(علیه السلام) بود.(۱۳) که در اینجا به تعدادی از فضایل آنحضرت اشاره می کنیم.

۱-علم و دانش

سخنان و خطبه های عالمانه، همراه با استدلال به آیات قرآن، در کوفه، مجلس عبیداللّه بن زیاد و همچنین در دربار یزید، از سوی حضرت زینب(علیها السلام) هر کدام شاهدیبر توانایِی دانش این بانوست. ابن عبّاس گفتار پر ارج فاطمه زهرا(علیها السلام) را درباره «فدک»، از حضرت زینب(علیها السلام)نقل کرده، می گوید: «عقیله ما زینب دختر علی چنین گفت: ...»(۱۴) افزون بر آن، درس و تفسیر قرآن از سوی حضرت زینب(علیها السلام)، برای زن های کوفه در زمان حکومت پدرش حضرت علی(علیه السلام)بیانگر دانش ایشان است.(۱۵).

حضـرت زینب(علیهـا السـلام) مقـام بیـان روایت و حـدیث را دارا بود; چنـان که محمّـدبن عمرو، عطاء بن سائب، فاطمه بنت حسین و دیگران از زینب(علیها السلام) نقل حدیث کرده اند.(۱۶).

عقیله بنی هاشم حتی آگاهی به حوادث آینـده را از پدر بزرگوار خود فرا گرفته بود،همان گونه که بعضـی از اصـحاب خاص پیامبر(صـلی الله علیه وآله)مانند سـلمان، ابوذر و برخی از یاران حضرت علی(علیه السلام)مانند میثم تمّار و رشید هجری به این گونه اسرار آگاه بودند.(۱۷)

حضـرت زینب(علیها السـلام) دانشـی سرشار داشت. طبیعی است کسی که از محضر پیامبر(ص) (شهر علم) و حضرت علی(ع) (دروازه علم) کسب دانش نموده باشد، باید دریای علم باشد.

درنتیجه حضرت زینب(ع) «عالمه غیرمعلَّمه» بود، چنان که احتجاجات او در کوفه و شام در برابر دشمن، مانند احتجاج مادرش حضرت زهرا(علیها السلام) بود که درباره «فدک» ابراز نمود.

۲-پرستش و عبادت

عبـادت رفیع تریـن مقـام آدمی اسـت. ائمّـه اطهـار(علیهم السـلام) هر کـدام مرتبه اعلاـی از این مقـام را دارا بودنـد. حضـرت زینب(ع) نهایت عبادت و تعظیم را در برابر پروردگار داشت.

حضـرت زینب(ع) از نیـایش و مناجات های پیامبر(ص) با خبر بود، عبادت علی وفاطمه(ع) را شاهـد بود. ونیز نیایش های امام حسن مجتبی(ع)را در دل شب ها و روزها دیده بود، وبلاخره عبادت و مناجات های امام حسین(ع) را، به ویژه در شب و صبح عاشورا، به تماشا نشسته بود و هر یک برایش درس و الگوی عبادت و مناجات بود.

حضـرت زینب کبری(علیها السـلام) شب ها به عبادت می پرداخت و در دوران زندگی، هیچ گاه تهجّد را ترک نکرد. آنچنان به عبادت اشـتغال ورزیـد که ملقّب به «عابـده آل علی» شد.(۱۸) شب زنده داری حضـرت زینب(علیها السـلام)، حتی در شب دهم و یازدهم عاشورا، ترک نشد. فاطمه دختر امام حسین(علیه السلام)می گوید:

در شب عاشورا، عمّه ام پیوسته در محراب عبادت ایستاده بود، نماز و نیایش داشت و پیوسته اشک هایش سرازیر می شد.(۱۹)

امام زین العابدین(علیه السلام)، می فرماید:

عمّه ام زینب در طول سفر اسارت از کوفه تا شام، پیوسته نمازهای واجب و مستحب خود را انجام می داد و در بعضی منزل گاه ها می دیدم که ایشان در اثر ضعف و گرسنگی، نماز خود را نشسته می خواند; چراکه سهمیه غذای خود را میان کودکان تقسیم می کرد و دیگر توان ایستادن نداشت.(۲۰)

ارتباط حضرت زینب(علیها السلام) با خداوند آن گونه بود که حضرت سیدالشهداء(علیه السلام)در روز عاشورا هنگام وداع، به خواهرش فرمود:

«یا اختی لا تنسینی فی نافله اللیل» (۲۱) خواهرم! مرا در نمازهای شب، فراموش نکن.

۳-حجاب و عفّت

یکی از مهم ترین وظایف بانوان در اسلام پاس داری در حفظ حریم حجاب و عفّت است. در قرآن مجید، در چند آیه(۲۲) به ضرورت حجاب برای زنان تصریح گردیده و در چهارده آیه،(۲۳) درباره عفّت و پاک دامنی هشدار داده شده و در احادیث فراوان نیز هشدارهای مؤکّد در این زمینه داده است.

عقیله بنی هاشم در حجاب و عفّت، مانند مادرش فاطمه زهرا(ع) بود و به این مهم بسیار اهمیت می داد. تا پیش از عاشورا و ماجرای اسارت، نامحرمی حضرت زینب(علیها السلام) را ندیده بود،چنان که در تاریخ آمده است:

هنگامی که زینب می خواست به مسجدالنبی کنار قبر رسول خدا(ص) برود، علی(ع) دستور می داد شب برود. به حسن و حسین(ع) می فرمود: همراه خواهرشان باشند. حسن(علیه السلام)جلوتر و حسین(ع)پشت سر، زینب در وسط حرکت می کردند. آنها از سوی مولای متقیان مأمور بودند که حتی چراغ روی مرقد منوّر پیامبر را خاموش کنند تا چشم نامحرم به قامت زینب نیفتد.(۲۴)

یحیی مازنی می گوید: من در مدینه، مدت زیادی همسایه حضرت علی(علیه السلام) بودم. سوگند به خداوند! در این مدت، هرگز حضرت زینب(ع) را ندیدم و صدایش را نشنیدم.(۲۵) حجاب و عفاف حضرت زینب(علیها السلام) به گونه ای بوده است که علّامه مامقانی در این باره می گوید:

زینب در حجاب و عفاف، یگانه روزگار بوده است. کسی از مردان، در زمان پدرش و برادرانش تا روز عاشورا، اورا ندیده بود.(۲۶)

۴-صبر و استقامت

ازدیدگاه اسلام، صبر جایگاهی بس والا دارد. قرآن به صبرکنندگان بشارت داده است. (بقره: ۱۵۵) مقام صبر نسبت به ایمان همانند سر برای بدن است. حضرت زینب(ع) نمونه و تجسّم عالیِ صبر و پایداری است. مقاومت و شکیبایی در راه پاس داری از حریم دین و کرامت انسانیت، از ویژگی های بارز این بانوی بزرگ است.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند *** بر اثر صبر نوبت ظفر آید.(۲۷)

صبر و ثبات شگفت انگیز حضرت زینب(علیها السلام) همگان را به اعجاب وا داشته است، چه انکه از پنج سالگی بامصیبت آشنا شد،داغ عزیز ترین کسان خود را یکی پس از دیگری دید، ولی در برابر همه این مصیبت ها، قامت برافراشت و صبر کرد.

حضرت زینب(علیها السلام) در وادی صبر و استقامت، یکه تاز میدان است.در بزرگی مقام صبر و بردباری آن گوهر عظیم الهی، همین بس که وقتی در برابر پیکر نورانی و خونین برادرش امام حسین(علیه السلام) رسید، رو به آسمان کرد و گفت:

بار خدایا! این اندك قربانی و کشته در راه خودت را از ما (خاندان پیامبر) بپذیر.(۲۸).

این سخنان زینب(ع)- هنگامی بود که برادرش امام حسین(علیه السلام) و دیگر برادران و فرزندان خویش را از دست داده بود- حاکی از قوّت ایمان، ثبات اعتقاد، گذشتن از خود و فنا شدن ایشان را در خداوند است.((۲۹))حضرت زینب(علیها السلام) در اثر توجه و تربیت خمسه طیّبه، چنان روح بزرگی یافته بود که شهادت عزیزانش را با صبر و ثباتی وصف ناپذیر تحمّل نمود.

ص: ۵۹۶۱

درست است که حضرت زینب(ع) در کربلا در برخی موارد گریه و ناله نیز داشت، ولی ناله های حضرت زینب(علیها السلام) در این گونه موارد، دو دلیل داشت:

گاهی عظمت مصیبت بیش از حد سنگین بود، از جمله شهادت حضرت علی اکبر(علیه السلام)، چراکه ایشان مقامی بس ارجمند داشت و شبیه ترین کس به پیامبر(ص) از نظر صورت و سیرت بود.

بنابراین، به شهادت رسیدن حضرت علی اکبر(علیه السلام) و مصیبت از دست دادن آن عزیز، چنان سنگین و کمرشکن بوده است که دل را آب می کند و عاطفه را به جوش می آورد و نالیدن در چنین مصیبت عظیمی، با مقام صبر در تعارض نیست.

دیگر اینکه گریه ها وناله های حضرت زینب(علیها السلام) در کربلا و پس از آن در طول سفر کوفه و شام، در جهت اهداف عالی و رسالت عظمای ایشان، یعنی ابلاغ پیام عاشورا بوده و ایشان از راه های گوناگون، از جمله با خطبه ها و سخنرانی های آتشین و گریه های جانسوز خویش، از نهضت حسینی پاس داری می نمود.

۵–شجاعت و قهرمانی

از ویژگی های عظیم بانوی کربلا، «شجاعت» است، بدون شك، اگر ذرّه ای ترس از حکومت استبدادی یزید در وجود زینب راه می یافت، در این صورت، نهضت کربلا چنین پیروزی به ارمغان نمی آورد.

حضرت زینب(ع) در این ویژگی، یکه تاز میدان بود. خطبه های آتشین و افشاگرانه ایشان بر ضد دستگاه امویان و گفتار کوبنده اش در فرصت ها برای دفاع از نهضت حسینی، و صلابت بی نظیر ایشان در کوفه و شام، همه بیانگر قهرمانی و شجاعت ایشان است. «زینب به عنوانشیرزن کربلا و خطیب قهرمان پیامرسان خون شهیدان، در پیشانی اسلام تابید»(۳۰) و جهاد و دفاع ایشان از اسلام و دیانت به ابدیت پیوست.

حضرت زینب(ع) در قیام عاشورا شجاعتی شایان از خود به نمایش گذاشت. ایشان بارها جان امام سجّاد(ع)را از مرگ نجات داد، از جمله در مجلس ابن زیاد، پس از احتجاج حضرت سجّاد(علیه السلام) با ابن زیاد، امر به شهادت او داد. حضرت زینب(علیها السلام) دست در گردن فرزند برادر انداخت و فرمود: «تا زنده ام، نخواهم گذاشت او را بکشید.»(۳۱) و هرگز به ابن زیاد و یزید بن معاویه اعتنایی نکرد و در حالی که آنان در اوج اقتدارشان بودند، و پاسبان ها با شمشیرهای از نیام بیرون کشیده اطراف ایشان را گرفته بودند، سخنانی ایراد کرد که یزید و اطرافیان وی را رسوا ساخت.

۶. فصاحت و بلاغت

بانوی قهرمان کربلا، فصاحت و بلاغت را از پدر و مادر گرامی اش به ارث برده بود. «هنگامی که سخن می گفت، گویی از زبان پدر، ایراد سخن می کرد.»(۳۲) سخنانش در کوفه و مجلس یزید و نیز گفتگوهای ایشان با عبیداللّه بن زیاد، بی شباهت به خطبه های امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) و خطبه «فدکیه» مادرش زهرا(علیها السلام)نیست.(۳۳) این خطبه ها در حالی ایراد می شدند که حضرت زینب(ع) داغ های فراوانی بر سینه داشت، گذشته از آنکه تشنه، گرسنه و بی خواب بود، سختی سرپرستی کودکان و راه را نیز به دوش می کشید.

وقتی حضرت زینب(ع) در کوفه، آن خطبه فصیح، آتشین و شورانگیز را ایراد نمود، مردم دست ها را به دندان گزیدند و با تعجب به هم نگاه کردند! در همان موقع، پیرمردی در حالی که می گریست و محاسنش از اشک چشمش تر شده بود، دست به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

پـدر و مـادرم فـدای ایشان که سال خوردگانشان بهترین سال خوردگان و کودکان ایشان بهترین خردسالان، و زنانشان بهترین زنان و نسل آنها والاتر و برتر از همه نسل هاست.(۳۴).

نتیجه گیری

حضـرت زینـب(علیهـا السـلام) افزون بر ویژگی هـا و فضـیلت هـای شخصـیتی، کـه از خانـدان وحی ارث برده بـود، در به ثمر رسانـدن نهضت عـاشورا، نقش فوق العـاده داشت. او پس از عـاشورا، در کنار سـرپرستی اسـیران و حفظ جان امام سـجّاد(علیه السـلام) از خطرها، توانست انقلاب حسینی را با تحمّل زحمت های فراوان به پیروزی نهایی برساند و در انجام رسالت خویش، با صـلابت و اسـتواری ایسـتاد و نقش سـنگین و رسالت خویش را به خوبی به پایان رساند تا آیین پیامبر(صلی الله علیه وآله) و انقلاب کربلا دست خوش تحریف نگردد.

زینب علیهاالسلام در یک سخن

زینب علیهاالسلام در یک سخن

پیـام آور کربلاـ زینب کـبری، دختر امیرالمؤمنین علی بن ابی طـالب و فـاطمه زهرا (۱) علیهاالسـلام دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات پیامبر صـلی الله علیه و آله به دنیا آمد. کنیه اش، امّ کلثوم، امّ عبداللّه و امّ الحسن است، ولی برای این مظلومه کنیه های مخصوصـی مانند «امّ المصائب»، «امّ الرزایا» و «امّ النوائب» نیز ذکر کرده اند. (۲) پدر گرامی اش او را به ازدواج برادرزاده خویش عبداللّه بن جعفر درآورد که علی، عون اکبر، عبّاس، محمّد و امّ کلثوم ثمره این پیوند بودند.

نـام مبـارکش به وسـیله جبرئیل علیه السـلام بر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله عرضه شـد و پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: وصیت می کنم حاضران و غایبان را که حرمت این دختر را پاس دارند؛ او همانند خدیجه کبری علیهاالسلام است. (۳)

سید بن طاووس می نویسد: آن گاه که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، زینب علیهاالسلام فریاد زد: «یا مُحَمَّداه! صَلّی عَلَیکَ مَلیکُ السَّماءِ هـذا حُسَینٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّماءِ مُنْقَطَعُ الاعْضاءِ وَ بَناتُکَ سَبایا، الیَ اللّهِ الْمُشْتَکی وَ اِلیَ مُحَمَّدٍ المُصطَفی وَ اِلی عَلیٍّ المُرْتَضی وَ الی فاطِمَهَ الزَهراء وَ الی حَمْزَهَ سَیّدِ الشُّهَداءِ! یا مُحَمَّداه! هذا حُسَینٌ ...»؛ (۴) ای محمّد! فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند. این حسین است که آغشته به خون است و اعضایش قطع شده، و این دخترانت هستند که اسیر شده اند. به خدا و محمّد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیّد الشهدا شکایت می برم. ای محمّد! این حسین است.

وی در مقامی بود که توانایی حفظ اسرار امامت را داشت و امام حسین علیه السلام هنگام شدت بیماری امام زین العابدین علیه السلام ، مطالبی به زینب علیهاالسلام فرمود و آن بانو دارای منزلت نیابت امامت گردید. (۵) شیخ صدوق به دو سند از احمد بن ابراهیم روایت می کند که پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام از حکیمه بنت محمّد بن علی علیهاالسلام ، پرسیدند: شیعه به که رجوع کند؟ فرمود: به امّ ابی محمد علیه السلام . پرسیدند: زنی مورد وصیت است؟ حکیمه گفت: آن حضرت به حسین علیه السلام اقتدا کرده است که به خواهرش زینب بنت علی علیه السلام وصیت نمود. (۶)

خطبه های حضرت زینب سلام الله علیها

سخنان حضرت زینب علیهاالسلام پس از شهادت سالار شهیدان، و خطبه های آن حضرت در بازار کوفه و در بارگاه ابن زیاد و دربار یزید در شام، چنان قوی و تکان دهنده بودند که همگان را به حیرت واداشتند و مسلمانان را از خواب غفلت بیدار کردند. وی رسالت خویش را که زنده کردن دین جدّش بود به نیکی انجام داد. سخنان وی را مورّخان و اصحاب مقاتل نقل کرده اند. (۷)

او بیشتر شب ها را به تهجّد به صبح می رساند و دایم قرآن تلاوت می نمود، حتی شب یازدهم محرّم با آن همه فرسودگی و خستگی و دیدن مصیبت ها، به عبادت مشغول شد؛ چنان که حضرت سجّاد علیه السلام می فرماید: «در آن شب، دیدم عمّه ام در جامه نماز نشسته و مشغول عبادت است.» (۸)

مقامات سکینه و وقارش به خدیجه کبری علیهاالسلام ، عصمت و حیایش به فاطمه زهرا علیهاالسلام ، فصاحت و بلاغت کلامش به علی مرتضی علیه السلام ، صبر و بردباری اش به حسن مجتبی علیه السلام و شجاعت و رشادتش به سیدالشهداء علیه السلام همانندند.

ابن اثیر می نویسد: زینب علیهاالسلام زنی عاقل، خردمند و دارای منطقی قوی بود. (۹)

آیه الله خوئی می گوید: زینب شریک و همراه برادرش حسین علیه السلام در دفاع از اسلام و جهاد در راه خدا و دفاع از دین (شریعت) جدّش سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله بود؛ در فصاحت، چنان بود که گویا از زبان پدرش سخن می گوید؛ در ثبات و پایداری، همچون پدرش بود؛ نزد ظالمان و جائران خضوع نمی کرد و غیر از خدای سبحان، از کسی نمی ترسید. حق می گفت و راستگو بود. جریان های تند او را نمی لرزاندند و طوفان و رعد و برق (روزگار) او را از بین نمی برد و حقیقتا که او خواهر حسین علیه السلام و شریک آن حضرت در راه عقیده و جهادش بود. (۱۰)

شیخ ذبیح اللّه محلّاتی می نویسد: عقیده بنده این است که پس از فاطمه زهرا علیهاالسلام ، حضرت زینب افضل از جمیع زنان اولین و آخرین است و هر کسی دوره زندگانی این مظلومه را مطالعه نماید، البته تصدیق خواهد کرد؛ چه آنکه این مخدّره جامع فضایل تکوینیه و تشریعیه بوده است.(۱۱)

عمر رضا کحّاله می گوید: سیّده ای جلیل القدر و صاحب عقل برتر و رأی و فصاحت و بلاغت بود. (کلامش بسیار فصیح و بلیغ بود.) (۱۲)

فرید وجدی می نویسد: زینب از برترین بانوان و بزرگ ترین برگزیدگان و جلیل القدرترین زنان بود. (۱۳)

سیدمحسن امین می گوید: زینب علیهاالسلام از برترین بانوان بود ... فصاحت زبانش و بلاغت کلامش در خطبه های کوفه و شام چنان است که گویا از زبان پدرش امیرالمؤمنین سخن می گوید. (۱۴)

علاّمه مامقانی او را از «نساء حدیث» شمرده، می نویسد: صدوق او را در مشیخه نام برده است و من می گویم: «زَیْنَبُ و ما زَیْنَبُ؟ وَ ما اَدریکَ ما زَیْنَبُ؟ هِیَ عَقیلَهُ بَنی هاشِمٍ وَ قَدْ حازَتْ مِنَ الصِّفاتِ الْحَمیدَهِ ما لَمْ یُحزْها بَعْدَ اُمِّها أحَدٌ حَتی حَقَّ اَنْ یُقالَ هِیَ الصِدّیقَهُ الصُغْری، هِیَ فِی الْحِجابِ والْلِفّافِ مَزیدَهٌ لَمْ یَر شَخْصَها أحَدٌ مِنَ الرِّجالِ فی زَمانِ اَبیها وَ اَخَویها الاّ یَومَ طَّفِّ وَ هِیَ فِی الصَّبْرِ وَ الثَّباتِ وَ قُوَّهِ الایمانِ وَالتَّقوی وَحیدَهٌ وَ هِیَ فِی الْفَصاحَهِ وَ الْبَلاغَهِ کَاَنَّها تَفْرَغُ عَنْ لِسانِ أمیرالمؤمنین علیه السلام ...»؛ (۱۵) زینب! کیست زینب؟! تو چه دانی که کیست زینب؟ او بانوی بنی هاشم است که در صفات ستوده، برترین است و کسی جز مادرش بر او افتخار و برتری ندارد، تا جایی که اگر بگوییم او «صدیقه صغری» است، حق گفته ایم. در پوشیدگی و حجاب، چنان بود که کسی از مردان در زمان پدر و برادرانش او را ندید، جز در واقعه کربلا. او در صبر و قوّت ایمان و تقوا منحصر به فرد بود و در فصاحت و بلاغت، گویا از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام سخن می گوید.

ص: ۵۹۶۷

مجلسی نیز از آن حضرت، حدیث نقل کرده است. (۱۶) سخنان و اشعار حضرت زینب علیهاالسلام درباره گفتار و حالات امام حسین علیه السلام نیز به عنوان حدیث، از معصوم علیه السلام محسوب می گردند. (۱۷)

جایگاه علمی و مقام روایی بانو حضرت زینب(سلام الله علیها)

جایگاه علمی و مقام روایی بانو حضرت زینب(سلام الله علیها)

حضرت زینب(سلام الله علیها) دختر ارشد امیرالمؤمنین(علیه السلام) و فاطمه زهرا(علیها السلام) یکی از بانوانی است که اگر چه تاریخ درخشیدن بی نظیر او پس از کشته شدن برادرش در کربلا نتوانسته مخدوش یا گم کند، امّا از شرح حال این بانوی فاضله فرزانه پیش از این واقعه و پس از آن، اخبار موثّق و زیادی در دست نیست. مورّخان حتّی در مورد محلّ دفن وی نیز همچون مادر بزرگوارشان، اختلاف نظر دارند.

تنها در همین برهه کوتاه می توان فضل و کمال وی را بررسی کرد؛ یعنی از آغازین لحظه قیام او بر تلّ زینبیّه تا بازگشت به موطن اصلی اش شهر مدینه. در همین زمان است که بلاغت، فصاحت، علم، فضل ،زهد و شجاعت بانو متجلّی شد. خطبه های کوفه و شام وی تنها نشان دهنده نقش او در احیای دین جدّش و تداوم نهضت برادرش نبود، بلکه در تبلور این خطبه ها فصاحت و بلاغت و علم او جاری شد.

او همچون مادرش زهرا(علیها السلام) و پدرش علی(علیه السلام) با تکیه بر قرآن و علوم نبوی، برای تداوم نهضت احیاسازی دین پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در معیّت امام علی بن الحسین(علیه السلام) به استدلال با حاکمان وقت و افشاسازی ماهیّت ضدّدینی حکومت اموی پرداختو پس از آنکه امور را به برادرزاده خود علی بن الحسین(علیه السلام) سپرد، همچون گذشته، در تاریخ ناپدید شد.

بی تردید، تاثیر شگرف حضور حضرت زینب(سلام الله علیها) در کربلا و کاروان اسراو نقش وی در مغلوبه کردن آثار جنگ طف، منظور نظر بسیاری به طور خاص و عام بوده و بررسی شده است.

جایگاه علمی حضرت زینب(سلام الله علیها)

زینب، زینب پدر، دختر امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب(عبد مناف) بن عبدالمطّلب بن بنی هاشم قرشی، مادرش فاطمه زهرا(علیها السلام)، دخت گرامی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) است. در زمان حیات پیامبر به دنیا آمد.

کنیه هایش

امّ کلثوم، امّ عبدالله و ام الحسن است.

برایش کنیه های مخصوصی همچون امّ المصائب، امّ الرزایا، امّ النوائب ذکر کرده اند.هاشمی ان در تاریخ او را «عقیله»ی خود معرفی می کنند و این لقب منحصراً به حضرت زینب(سلام الله علیها) تعلّق دارد.(ص:۸، ۹۱) لقب دیگری را نیز به وی اختصاص داده اند که بازگو کننده علم و فضل فراوان است:«لبیه».

نام مبارکش به وسیله جبرئیل بر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) عرضه شدو پیامبر فرمود: وصیّت می کنم حاضران و غائبان را که حرمت این دختر را پاس دارید؛ همانا وی به خدیجه کبری مانند است.

در خانه وحی، در دامان فاطمه(علیها السلام) و علی(علیه السلام) دوران عمر را سپری کرد تا آنکه پدر،بنا به صلاح امّت، در کوفه رحل اقامت گزید. آن گاه بود که کوفیان متوجّه مرواریدی در صدف بیت علی(علیه السلام) گشتند. زنهای کوفه توسط شوهرانشان، از امیرالمؤمنین(علیه السلام) خواهش کردند اجازه فرمایند که آنان به حضور حضرت زینب(سلام الله علیها) شرفیاب شوندو از علم او بهره مند گردند. امیرالمؤمنین(علیه السلام) اذن فرمود و زنها می آمدند و تفسیر قرآن مجید را از حضرت زینب(سلام الله علیها) فرا می گرفتند.(ص:۱۲، ۸۲)

ص: ۵۹۶۹

این اوّلین تجلّی دانش حضرت زینب(سلام الله علیها) در جامعه آن روز مسلمانان بود. اجازه امیرالمؤمنین(علیه السلام) به دانش آموز مکتبش برای تفسیر قرآن به زنان کوفه، خود بالاترین سند برای بیان جایگاه والای علم این بانوست.

پس از آن بهترین، سند در بیان جایگاه رفیع علمی وی، کلام معصوم معاصر او، امام علی بن الحسین(علیه السلام) است. امام سجاد(علیه السلام) پس از خطبه عمّه بزرگوارش در شهر کوفه می فرماید:

«...أنتِ بِحَمدِ الله عالِمةٌ غیرُ مُعَلَّمِهٍ وَ فَهِمَهٌ غَیرُ مُفَهَّمَهٍ. تو بحمدالله، عالم آموزگار ندیده و خردمند نیاموخته هستی!(ج:۱۴ ص:۲ ،۳۰۱)

با تکیه بر این کلام مهصوم، بی تردید، می توان گفت حضرت زینب(سلام الله علیها) متعلّم به علوم اکتسابی نبوده، بلکه بدون واسطه، علم را دریافت کرده است و این عجیب نیست؛چرا که این خاندان خزان علم و معادن حکمت اند. (زیارت جامعه کبیره). شاید به دلیل همین ویژگی است که برخی معتقدند عقیله بنی هاشم دارای علم منایا و بلایا بوده است.

نکته دیگر

در بیان مقام علمی حضرت زینب(سلام الله علیها) این است که به نظر می رسد، کلام او با یزید در مورد تعداد کشته شدگان سپاه کوفه تکیه بر مقام علمی وی دارد؛ آنجا که یزید گفت:« حسین با یارانش به کوفه آمد و مابه آنها تاختیم. آنها درحالی که به یکدیگر پناهنده شده بودند ماهمه را کشتیم.» حضرت زینب(سلام الله علیها) بی درنگ فرمود:« ای دروغگو! شمشیر برادرم خانه ای را در کوفه نگذاشت، مگر اینکه اهل آن گریان اند.»

با عنایت به اینکه غلوّ و زیاده گویی در کلام خاندان نبوّت جایی ندارد و دقّت به این موضوع که حضرت زینب(سلام الله علیها) تمامی خانه های کوفه را در سخنان خویش، بدون استثنا، عزادار شمشیر امام حسین بن علی (علیه السلام) دانسته و تذکّر این نکته که در آخرین وداع سیّد الشهدا(علیه السلام) با اهل بیت، آنان از جانب او مأمور به استقرار در خیام شدند و پس از کشته شدند از خیمه بیرون آمدند، می توان گفت این اطّلاع دقیق و آگاهی از حجم عظیم کشته شدگان سپاه کوفه، تکیه بر علم غیر طبیعی آن مخدّره دارد.

ص: ۵۹۷۰

اما نکته آخر

اینکه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه، درباب توقعیات، مرحوم شیخ صدوق(اعلی الله مقامه) حدیثی از حکیمه خاتون دختر امام جواد(علیه السلام) و عمّه بزرگوار امام عصر(عج) نقل می کند و ضمن آن یادآور می شود:« حسین(علیه السلام) خود را در ظاهر به خواهرش حضرت زینب (سلام الله علیها) سپرد؛ برای پنهان کردن امامت پسرش علی بن الحسین(علیه السلام) (ودراماان ماندن جان او).» (۴:ج۲ ص۱۷۸) این را نیز دلیل دیگری برای تبیین جایگاه علم رفیع عقیله بنی هاشم می توان شمرد؛ چرا که از سوی امام حسین بن علی(علیه السلام) محرم سرّ ولایت و پاسبان آن گشت

از علم وفضل این بانوی ارجمند هرچه گفته شود، قطره هی از درریاست.آن چنان که سیّد محسن امین، در اعیان الشیعه، در توصیف او می گوید:«جلالت شأن و مقامش، قوّه استدلال و برتری عقلش و ثبات و پایداریش را از خطبه هایش در کوفه، می توان ادراک کردو فصاحت زبان و بلاغت کلامش در خطبه های کوفه و شام و... چنان است که گویا از زبان پدرش امیرالمؤمنین(علیه السلام) سخن می گوید.»(۹ ج:۷ ص:۱۳۷)

بانوی راوی

گنجینه علوم و معارف رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و خاندان پاکش مجموعه ای از احادیث و روایاتی است که از طریق راویان و محدّثین موثّق و متعدّد، به دست ما رسیده است. اینکه کدام حدیث از احادیث معتبر است یا اینکه آیا راویان آن موثّق بوده اند یا نه، علوم گسترده ای را همچون علم حدیث و علم رجال، به خود اختصاص داده که بحث درباره آنها در این مجال کوتاه نمی گنجد. امّا آنچه ذکر آن خالی از لطف نیست، نقش مهم و ارزنده ایست که هر یک از محدّثین و راویان حدیث، در انتشار و انتقال علوم و اسرا معارف محمّدی(صلی الله علیه و آله) واستمرار دین مبین اسلام و مذهب ناب تشیّع جعفری ایفا کرده اند، به طوری که بدون تردید، می توان گفت اکثر احکام شرعیّه اسلام و علوم ومعارف شیعه مدیون آنها و احادیث نقل شده از آنهاست.

سلسله راویانی که از پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله) و دختر گرامی(علیها السلام) و وصیّ بزرگوارش امیر المؤمنین (علیه السلام) و فرزندان معصومشان و همچنین بعضی از صحابه، همچون سلمان، مقداد، ابوذر و برخی از همسران پیغمبر، مانند امّ سلمه با واسطه های اندك یا بدون واسطه، حدیث یا احادیثی را روایت کرده اند، به لحاظ صحّت روایت و مستند بودن احادیثشان، بسیار مورد توجّه علما، فقها و دانشمندان قرار گرفته اند.

محدثه:

حضرت زینب(سلام الله علیها) یکی از راویان مورد وثوق شیعه است که بودن واسطه به بیت زهرا(علیها السلام) و علی(علیه السلام) متصل بوده است.«محدّثه» یکی از القابی است که برای بانو ذکر شده است و این خود به تنهایی، بیانگر نقش وی در نقل احادیث و روایات است. اگر چه از روایات منقول از وی اطّلاع زیادی در دست نیست، امّا همان روایات معدود باقی مانده از آن حضرت نشان دهنده مقام روایی وی است.

مقام روائی:

اکنون به گوشه ای از گواهی مورّخان، علما و محدّثان به مقام روایی حضرت زینب(سلام الله علیها) اشاره می کنیم.

۱-ابن سعد در الطبقات الکبری، حضرت زینب(سلام الله علیها) را جزء راویانی ذکر می کند که از همسران پیامبر و دیگران(و آنها از پیامبر(صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده اند.(۶:ج۸ص ۴۶۱)

۲-علّامه جعفر نقدی به نقل از عمادالمحدّثین آورده که او (حضرت زینب(سلام الله علیها)) از مادرش روایت می کرده است.. مرحوم طبرسی در اعلام الوری بر این قول تأکید می کند و می گوید:« او از مادرش فاطمه(علیها السلام) حدیث نقل می کرده است.

۳-علّامه مامقانی اورا از محدّثان شمرده و درباره آن علیا مخدّره نوشته است:صدوق او را در مشیخا نام برده.... و ابن اثیر در اسدالغابه او را از صحابه دانسته است.....و من می گویم:»

زَینَبُ،

وَما زَینَبُ

وَ ماادریکَ:

ما زَینَبُ!

هِیَ عِقیلَهُ بَنی هاشِمٍ

وَ قَد حازَت مِنَ الصِّفاتِ الحَمیدَ)

مالم یَحزها بَعدَ أُمّها

حتّی حقّ أن یقال هی الصدّیقه الصغری.

زینب! زینب کیست؟! توجه می دانی که زینب کیست ؟ اوعقیله بنی هاشم است که در صفات ستوده، برترین است و کسی جز مادرش براوبرتری ندارد؛ تا جایی که اگر او را صدّیقه صغری بخوانیم، حق گفته ایم.

۴-ابوالفرج اصفهانی، صاحب مقاطل الطالبیّین، در مورد آن حضرت از ابن عباس این گونه می نویسد:

«حدّثنا عقیلتنا: عقیله ما برایمان روایت کرد.»(۷:ص۹۱)

۵-ابن اثیر نام حضرت زینب(سلام الله علیها) رادر زمره اصحاب رسول الله(صلی الله علیه و آله) ذکر کرده و درباره او می گوید:

« کتنَت زَینَبُ امرَأهً عاقِلَه جَزلَه... و کلامها لیزید...

مشهور مذکور فی التاریخ، و هو یدّل علی عقل و قوّه جنان: زینب زنی عاقل، خردمند و بامنطق قوی بود... وسخن اوبا یزید، مشهورو مذکور در تاریخ استو این سخنان دلیل بر عقل و قوّت قلب اوست.(۵:ج۵،ص۳۰۰)

بااستناد به احادیث نقل شده از عقیله بنی هاشم و سخن محدّثین و مورّخین بزرگ شیعه و سنّی در مقام روایی آن حضرت، می توان گفت، این بانوی بزرگ، جزء محدّثان بی واسطه از بیت وحی بوده است.

حضرت علی اکبر (سلام الله علیه) (۵)

هشتم محرم-علی اکبر (علیه السلام) الگوی جوانان-

علی اکبر (علیه السلام) الگوی جوانان

اعوذ بالله من الشیطان العین الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین الصلاه والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد(صلی الله علیه وآله و سلم) الطیبن الطاهرین المعصومین المکرمین و لعن الدائم علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ص: ۶۰۶۷

«اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فی هذِهِ السّاعَهِ وَ فی کُلِّ ساعَهٍ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ قائِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً»

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ»(آل عمران / ۳۳)

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری(عج) واجداد طاهرینش صلوات جلیل ختم کنید.

هدیه به محضر امام، شهدا، مراجع تقلید، علما و بزرگان و خیرین، اساتید، منسوبین به جمع حاضر، گذشتگان خودتان، گذشتگان از بانیان و خدمتگزاران این محفل، و به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی(عج) سلامتی مراجع، رهبر معظم انقلاب، سلامتی خودتان و خانواده شریفتان و شفای مریضهایتان یک صلوات حسینی ختم کنید.

بهره مند شدیم از نوای گرم و صدای دلنشین برادر عزیزمان در شبی که متعلق به ساحت مقدس علی اکبر (علیه السلام) است.

علی اکبر سید الشهداء یک سری فضائلی دارد که این فضائل برای جوان های عزیز باید الگو باشد.

اولاً امام زمان (علیه السلام) در زیارت ناحیه مقدسه چند تا شهید است که خیلی خصوصی سلام میکند. بقیه شهدا یک سلام عادی دارد.

السلام علی حر بن یزید ریاحی، السلام علی مسلم بن عوسجه، السلام علی حبیب ابن مظاهر مثلاً.

اما به علی اکبر که میرسد سلام طور دیگری است السلام علیك و علی اهلبیتك الطیبین این طوری. «الَّذِینَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ» (کامل الزیاره، ص ۳۲۹) سلامی که امام زمان میدهد یکی از دلیلهایی اس که دلالت بر عصمت علی اکبر دارد. من امشب دو تا مدرک را از دو تا زیارت میگویم که دلالت بر معصوم بودن این جوان سید الشهداء دارد. فردا شب چهار تا دلیل یا بیشتر میگویم که دلالت بر عصمت عباس (علیه السلام) دارد.

ص: ۶۰۶۸

در زیارت علی اکبر سید الشهداء ،

زیارتی است که امام صادق (علیه السلام) دارد «صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ وَ عَلَی عِتْرَتِکَ وَ أَهْلِ بَیْتِکَ وَ آبَائِکَ وَ أَبْنَائِکَ وَ أُمَّهَاتِکَ الْأَخْیَارِ الْأَبْرَارِ الَّذِینَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ» (کامل الزیاره، ص ۳۲۹)زیارت خیلی خصوصی است سلام بر تو سلام بر اهل بیتت حالا یا ۲۵سالش بود یا ۲۷ سالش بود یا ۲۸ سالش بود. امام زمان هم سلام به خودش میکنه هم به خانوادهاش و بعد آخر میگوید تو و اهلبیتی که خدا تمام ناپاکیها را از آنها دور کرده یعنی تو و اهلبیتت همتون پاک و مطهر هستید. این یک دلیل.

دلیل دوم

در زیارت دیگری است این خیلی مهم است کلماتی که در این زیارت خطاب به یک جوان هست که الآن میگویم چرا این خیلی مهمتر است.

حضرت میفرماید: «السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الصِّدِّیقصدیق به کی میگویند به کسی که به در گفتار در رفتار در کردار در عمل همش راست میگوید یعنی در رفتار هم دروغ نمیگوید یعنی کی؟ یعنی معصوم. «السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ الطَّیِّبُ الطَّاهِرُ وَ الزَّکِیُّ الْحَبِیبُ الْمُقَرَّبُ وَ ابْنُ رَیْحَانَهِ رَسُولِ اللَّهِ» خدا تو را اینطوری قرار داده و دوباره آن آیه را تکرار میکند «وَ جَعَلَکَ مِنْ أَهْلِ الْبَیْتِ الَّذِینَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِیراً» یک جوان مگر چه خصوصیاتی دارد که به این مقام میرسد.

عصمت ذاتی ندارد، عصمت ذاتی فقط ۱۴ معصوم دارد اما یک جوان یا یک شخص دیگر نمیتواند به عصمت عرضی برسد؟ چرا. میتونه با عبادت و تلاش و کوشش آن مقام عصمت را به دست بیاورد. مگر سلمان به دست نیاورد چرا،

ص: ۶۰۶۹

خدا رحمت کند

آقا سید احمد آقای خوانساری در مسجد حاج سید عزیز الله نماز میخواند یک کسی به آیت الله العظمی مرعشی نجفی گفته بود آقا، آقا سید احمد آقا مجتهد است؟ مرحوم آقای مرعشی این عصا را برداشته بود و گفته بود بزنم توی سرت. ما در عصمت این آقا شک داریم تو توی اجتهادش تازه موندی؟ گاهی یک انسان میتواند به مقام عصمت برسد و کسب کند یک جوان ۲۵ ساله. برای اینکه یک خصوصیاتی این جوان دارد که اگر سن بره بالا خیلی ثقیل میشود چند تا برات بگم:

یک جوان رقیق القلب است.

رقیق القلب. شما ببینید جریان یوسف صدیق که انداختنش در چاه وقتی آمد بیرون رفت عزیز مصر شد برادران آمدن اگر یک انسان ۶۰ ساله بود مگر به این زودیها گذشت میکرد اما یک جوان برادران میآیند میگویند ببخش میگوید: «لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْم» (یوسف ۸۹) بابا به قول امروزیها بیخیال شید «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ» (یوسف۸۹) خدا بخشید شما را. رقیق القلب است. امروز بهش بدی کنید فردا بگید بابا ندید بگیر میگه طوری نیست با هم رفیق هستیم. این رقت قلب هر چه آدم سنش بالاتر میرود از دست میرود. برای همین آمادگی خوبی دارد برای کسب کمال. این یک.

دوم:

یک جوان جرأت دارد، جرأت یک جوان زیاد است شما ببینید اسامه ۱۸ سال دارد. اما فرمانده سپاه پیغمبر است.

این طوری نیست که هر کسی که سنش بالا ـ رفت مسئولیت باید بهش داد و هر که جوان باشد نه جوان دو چیز میخواهد مسئولیت و مقبولیت. چرا جوانان امروز از بزرگترها فراری هستند چون این این دو مقوله برایشان ایجاد نمیشود نه مسئولیت به او میدهید نه مقبولیت. هیچ کدام. هم مقبولیت بیاد علی اکبر (علیه السلام) فرمانده یک جناح سپاه سید الشهداء است این مسئولیت دارد. مسئولیت دارد دیگه از خصوصیاتی که یک جوان داره آمادگی پذیرش داره قدرت یک جوان است. در زمان شمعون یا یوشع هر دوتایشان در تفاسیر هست آمدند سراغ پیغمبر بنی اسرائیل گفتند این که ما در مقابل دشمن شکست میخوریم چون فرمانده خوبی نداریم. قرآن بخوانید این پیغمبر به خدا عرض کرد راست میگویند فرمانده درستی نداریم ما. بلافاصله آیه نازل شد جناب نبی پیغمبر یوشع شمعون خدا میفرماید طالوت فرمانده سپاه شود آیه قرآن این است است که: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ»(بقره ۲۴۷)طالوت چند سال داشت ۱۹ ساله بود، پول داشت نه، هر جوانی که پول دارد که به جایی نمیرسد خیلی از جوانان که شما میشناسید میلیاردر هست به هیچ جایی هم نرسیده، ۱۹ سالش هست شغل شریفش هم چوپانی است. چوپان است وقتی که خدا خطاب کرد طالوت باید فرمانده باشد چون من گفتم اینها اعتراض کردند بابا آخر یک نفر بیاور چوپان نباشد و این همه پولدارها را خدای تو رها کرده رفته چسبیده به طالوت چوپان.

را قرآن دارد که برای معرفی طالوت خدا در نظر گرفته است بعدش بخوانید که

.

«وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ»(بقره ۲۴۷) آقای طالوت پیغمبر دو تا خصوصیت دارد:

۱. علم دارد سواد دارد،

۲. قدرت دارد.

یک جوان بایـد همه اینها را داشـته باشـد یک جوان باید اهل تحصـیل باشد بله قرآن میگوید اگر دو تا بال داشـته باشـی پرواز میکنی جوان! دو تا بال برای پرواز میخواهی. پرنـده بی بال نمیتوانـد پرواز کند با یک بال هم نمیتواند. قرآن سوره مجادله آیه ۱۱«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم * یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ (بـال ایمـان) وَ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ (پرواز کن) دَرَجـاتٍ»برو بالاـ اگر یک بال داشـته باشـی علم ایمان باشد ایمان باشد علم نباشد ایمان باشه یک شبهه اینترنتی ماهواره ای چپه ات میکند چون علم نداری. اگر علم باشد ایمان نباشد تمام این علم مصرف میشود برای ساخت بمب اتم روی سر مردم هیروشیما.

هر کدام از این بالها را جوان نداشته باشد لنگ میزند. علی اکبر هم ایمان دارد و هم علم دارد. هر دو را.

«وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ»(بقره ۲۴۷) علی اکبر عالم است شاگرد دارد علی اکبر قدرت جسـمی دارد حالا بعد از منبر به من ایراد نگیرید که یک انسان اینقدر بکشد بخوانید تاریخ را

سه مرتبه حضـرت حمله کرده سه دفعه را تاریخ ها میگویند به من ایراد نگیرید. یک دفعه رفت هشـتاد تا کشت دفعه بعد ۱۲۰ تـا کشـت .این مرتبه ای که رفت و برنگشت گفت آب ۸۰تا را کشت مرحله بعدی که سـید الشـهداء چشم از او برداشت ۱۲۰ تای دیگر را کشت، قدرت دارد علی اکبر است فرزند حسین است:

ص: ۶۰۷۱

«أنا عليّ بن حسين بن علی   نحن و ربّ البیت اولی بالنّبی» (وقعه الطف ص ۲۴۲)

رجز میخواند، معلوم میشود که در ادبیات هم علی اکبر واویلا بوده. کسی که شعر میگوید آن هم شعر عربی معلوم است از جهت سواد ادبی هم علم دارد قدرت دارد. علم دارد ایمان دارد.

خوب رقیق القلب است جرأت دارد، قدرت دارد، درست پذیرش دارد، یک جوان ۱۷ ساله مالک ابن سعد ۱۷ سالش هست پیغمبر اکرم ۱۵ دقیقه باهاش حرف میزند میگه «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد أنّ محمد رسول الله» مسلمان می شود زود پذیرش دارد اما یکی ۵۰ ساله است هر چی پیغمبر دلیل برایش میآورد باز هم پذیرش ندارد. من نمیگویم که همه اینهایی که سنش بالا است نمیپذیرفتند.

بله داریم سلمان فارسی که مسعودی در مروج الذهب مینویسد از معمرین تاریخ است سلمان کمترین عمری که برایش نوشته اند ۱۵۰ سال است ۲۵۰ سال هم نوشته مسعودی هم میگوید ۳۵۰ سال عمر کرده. این آقای سلمان فارسی عمرش خیلی طولانی است. زود هم پذیرفته است. اما من نسبی میگویم. شما نگاه کنید ببین الآن در بازار مینشینی یک جوان در کنارت نصیحتش میکنی زود میپذیره یا آقایی که ۵۰ یا ۶۰ سالش هست باید هی سند و دلیل بیاورید. این یکی بلافاصله حرف را میشنود با عقل و منطقش آنالیزش میکنه میگوید بله حق با شماست.

جوان نصیحت پذیر است.

جوان نصیحت پذیر است. نصحیتهایی که لقمان حکیم در قرآن کریم دارد «یا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (لقمان ۱۷)

«یـا بنی لاـ تأخر التوبه»، «ان الموت یاتی بغطه» تمام نصـیحت های قرآن به جوانها را شـما نگاه کنیـد. جوان وفادار هست چون شب علی اکبر است خصوصـیات جوان را میگویم جوان وفـادار است، وفـاداری که جوانهـا دارد شـما جبهه را نگاه کنیـد چند درصـدش جوانها بودنـد، جوانهایی که در جبهه زراره از طرف امام صادق (علیه السـلام) آمـد بصـره نماینده امام صادق (علیه السلام) .

زراره بـا جوانهـا خیلی دمخور بود امـام صـادق (علیه السـلام) میفرمایـد آی مردم اگر میخواهیـد سـرمایه گـذاری کنیـد روی جوانهایتان برید سـرمایه گذاری کنید. یک مبلغ امام صادق فرسـتاد جایی رفت و برگشت امام صادق (علیه السـلام) فرمود چه خبر، گفت آقا هیچ کس نیامد رفتیم تو مسـجد چند روز هم ماندیم هیچ کس نیامد یه سه چهار نفر. آقا فرمودند که با جوانان هم صحبتی داشتی؟ گفت نه. فرمود اشکال کار شما همین است که اصلاً با جوانان نشست و برخاست نداشتی. بعد امام صادق فرمود: «عَلَیْکَ بِالْأَحْـدَاثِ»(وسائل الشـیعه جلد ۱۶ صفحه ۱۸۷) اگر میخواهیـد کـاری انجام بدهیـد چه کار اقتصادی، عمرانی، فرهنگی، هر کاری که میخواهی انجام بدی برو سـراغ جوانها. عَلَیْکَ بِالْأَحْدَاثِ نه یعنی فقط در دین. تو اقتصاد، تو سیاست، تو جنگ، توی همه موارد امام صادق میگوید سرمایه گذاری روی جوانها بکنید.

زراره چنـد نفر را جمع کرد از جوانهـا منتهی این جوانها خب تا بیان بعضـیهایشان راه بیان طول میکشن بعضـیهایشان مثلاً لات محل بوده حالا اومده چند تا کفتر باز بوده حالا اومده و چند نفر هم از این بزن بهادرها بوده حالا آمده منتهی همه را زراره بن اعین با آن هنر جذبش که داشت جذب کرد و آورد بزرگان نامه نوشـتند به امام صادق یابن الرسول الله زراره آمده اینجا چند تا کفتر باز را دور خودش جمع کرده عین عبارت است کبوتر بازها را جمع کرده.

امام صادق این نامه را تا زد برگرداند به زراره چون میدانست زراره کیست، خودش حلش میکنه. وقتی نامه برگشت به زراره تمام بزرگانی که این نامه را نوشته بودند را جمع کرد گفت آقا یک مقدار پول میخواهیم جمع کنیم برای امام صادق بفرستیم. شما چقدر میدهید پشت گوشش را خاراند حالا- که نداریم تا انشاء الله جور بشه. آقا شما چقدر میدهیم گفت انشاءالله سر محصول که بشه سعی میکنم. آقا شما چقدر میدهید باشه من با داداشم صحبت کنم که انشاء الله خدا سی دور بین اینها چرخ زد همگی وعده سر خرمن دادند.

گفت حالا- بشینید به غلامش گفت بدو برو به این ده پانزده جوان کفتر باز به اصطلاح اینها بگو بیان. همگی آمدند وقتی آمدند زراره جلوی اینها گفت که امام صادق میخواهم مبلغ مالی برایش بفرستیم، اقا شما چقدر میدهید گفت الآن میرم پس اندازم را نگاه میکنم هر چقدر پس انداز داشتم همه را میآورم. آقا شما چقدر میدهید، گفت من امشب با پدرم صحبت میکنم فردا با دست پر میآیم. اینقدر پول پیشش دارم. فلانی شما چقدر میدهید. یکی یکی تمام اینها وعده ۲۴ ساعته هم نه فوری بیارن. امام صادق به اینها فرمود حالا دیدید این فرق بین جوان و شماها. تویی که چند سال هست که ایمان به امام صادق داری میگم پول بفرستیم پشت گوشت را میخارانی، اینی که من تازه تو راه امام صادق آوردم میگه چشم الآن میرم جور میکنم میارم.

جوان وفادار است،

جوانها خوب مشورت میدهند. آقا وقتی دشمن قرار شد حمله کنند به مدینه پیغمبر مشورت گرفت بزرگترها گفتند یا رسول الله بگذار دشمن بیاد تو مدینه توی کوچه های مدینه غافلگیر میکنیم راهش را میبندیم باباشون را در میآوریم. جوانان مدینه گفتند یا رسول الله ما بسیجیها به شما عرض میکنیم بیرون مدینه بجنگیم اینها را داخل شهر نکشانیم. پیغمبر فرمود حرف اینها درست است. و آن حمله را پیغمبر اکرم با مشورت جوانها بیرون از مدینه کنترل کرد. یک جوان خصوصیات جوان خیلی زیاد است من دلم میخواهم چند خصوصیت دیگر را بگویم اما یک سری بایدها میان جوانها باید باشد. خصوصیات زمینه مستعد اگر تو یک ساعت دیگه بگید من برایتون خصوصیات یک جوان را میگویم قلبش جسمش چشمش فیزیکش روحش تمام اینها را برایتان میگویم آماده کردم اما یک سری بایدها را این جوانها باید داشته باشند.

اگر میخواهند مثل علی اکبر باشن. ببینید آقا یکی از خصوصیات علی اکبر نمازش است، شما میدانید که آن مداح شاعر ساخته میگوید «ای اذان گوی حرم واقعا علی اکبر اذان گو بود، علی اکبر امام حسین اذان گو بوده آن ساعتی که حر راه را بست بعد همه اینها وضو گرفتند نماز بخوانند لشکر حر هم آمد اقتدا کرد تاریخ را ببینید اذانش را علی اکبر گفت، صبح عاشورا اذانش را علی اکبر گفت یعنی در این مسیر اذان گو علی اکبر است کسی که اذان گو هست یعنی نمازش اول وقت می خواند.

یک جوان اگر میخواهد علی اکبری باشد

نمازش باید علی اکبری باشد، جوانان امام رضا داشت مینوشت صدای مؤذن بلند شد الله اکبر الله اکبر قلم را انداخت حالا یک دانشجو داره مینویسد یک طلبه ما داره مینویسه یک کارمند ما یک شیعه یک بازاری مینویسه داره اذان میگوید، میگه حالا بگذار این نوشته را تمام کنیم این خیلی واجب است. سوال نوشتار تو واجب است یا نوشتار امام رضا (علیه السلام) کدام؟ امام رضا قلم را انداخت صدای مؤذن که بلند شد بدو عایشه میگوید پیغمبر با من سخن میگفت تا صدای مؤذن بلند شد کأنه لم یعرفنی پا شد رفت اصلاً انگار من را نمیشناسه. امیر المؤمنین در صفین داره شمشیر میزنه هی نگاه به آسمان میکنه میگویند آقا چرا نگاه به آسمان میکنید؟ میفرماید ابن عباس میخواهم ببینیم وقت نماز شده! آقا نماز تو آسمان نگاه نکن شمشیر میخوری ها؟ آقا فرمود ابن عباس جنگ ما برای نماز است. اولین جمله اشهد انک قد اقمت الصلاه آیا جوانها فقط دهه محرم مسلمان نباشید فقط شبهای احیائ مسلمان نباشید. اولین جمله میگوید قد اقمت الصلاه اصلاً قیامش برای نماز است قیامش برای نماز است.

علی اکبر اهـل عبـادت بود اهـل تهجـد بود اهـل نماز اول وقت بود این یکی از معیارهای یک جوان است. خیلی دلم میخواهد این بحث نماز را بگویم اما دو سه تا معیار را باید بگویم.

دومین معیاری که باید یک جوان داشته باشد

بـا آن زمینه هـا و اسـتعدادها «ادب» بایـد داشـته باشـد. گوش بدیـد. ادب در مقابل خـدا، بله گاهی اوقات افراد در مقابل خـدا بیـادب هسـتند، در مقابـل خـدا بیادب هسـتند. «إِذْ قالَ الْحَوارِيُّونَ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ» (مائده ۱۱۲) حواریون آمدنـد سـراغ عیسـی، جناب عیسـی خـدات میتونه برای ما مائده بفرسـته، خدای تو انگار خدای عیسی خدای اینها بله نیست. ادب داشته باش. ادب داشته باش. خدات مگر شک داری تو حواریونی ادب داشته باش در مقابل خدا. ادب در مقابل خدا ادب در مقابل ائمه، انسان ادب داشـته باشه. خیلی عجیب هست حالا بحث بحث فردا شب است یکی از رموز موفقیت عبـاس ادب در مقابـل امـام این برای فردا شب باشه. ادب در مقابل پیغمبر، ادب در مقابل امام، ادب در مقابل امام زمان (علیه السلام) ، وقتی میفهمی امام زمان تو را میبیند بی ادبی است که گناه کنی.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ النَّاظِرَةَ»(بحارالانوار جلـد ۹۷ ص ۳۰۵) سـلام بر تو ای چشم خـدا، چشم خـدا میبیند تو در مغازه ات باشی میبینه توی خونه باشی میبیند چشم خداست، توی آن زیارتنامه اش میخوانید «السلام علیك یا ناظره سدره المنتهی» سلام بر تو ای امام زمان که وقتی نگاه به آسـمان میکنی تا سدره المنتهی را میبینی. الله اکبر تا صدر المنتهی یعنی تا آسمان اول دوم هفتم عرش برو بالا ثم دنا فتدنی الله سدره المنتهی.

ص: ۶۰۷۶

دبیر خانه وحی است مرکز مدیریت است عالم امکان است تا آنجا را میبینی.

ادب در مقابل امام زمان،

ادب در مقابل مردم، آقایی که فحش داد فحش نده ادب داشته باش. بد زبانی، بی ادبی است. اگر کسی فحاشی کند پیغمبر اکرم فرمود «الجنه لکل فحاش حرام» بعضیها مثل اینکه کارشان هست عادتشان هست سلام و احوالپرسی شان فحش است. این ور خیابان داره میرده آی فلان فلان شده چطوری؟ احوال پرسی شان هم فحش است گاهی شما می ترسی از جلو مغازه فلانی رد بشی؟ میگه چرا، میگی آقا بد زبان است. حرف زشت میزنه،

گاهی یک همسایه هست نمیشه بهش سلام کرد میگه اگر احوال پرسی کنی یعنی حرف می زنه زشتمون میکنه. پیغمبر میفرماید این انسانی که مردم از دست و زبان بیادبانه اش در امان نیستند روز قیامت مهر نا امیدی از رحمت خدا در پیشانیشان است. «آئس من رحمه الله»ادب در مقابل مردم. ادب در مقابل پدر و مادر.

آقا امام صادق داشت رد میشد با امام باقر (علیه السلام) دید یک جوانی بی ادبانه هی تکیه میزنه به باباش هی سبقت میگیره یک جور خیلی زشتی امام صادق میفرماید تا بابام زنده بود دیگه با این جوان حرف نزد. ادب در مقابل والدین. حالا من بحثم والدین نیست اما قرآن بخوانید سوره مبارکه بقره سوره اسراء «وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً» (اسرا ۲۴) به والدین احسان کنید سه تا ادب داشته باشید به والدین ادب گفتاری «فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ» (اسرا ۲۴) ادب گفتاری داشته باش، حق نداری اف بگی، ادب گفتاری ادب رفتاری داشته باش، نشسته در مقابل والدینت پایت را دراز نکن پشت به مادرت نشین، چطور تو صندلی جلو ماشین میشینی چهار دفعه بر میگردی به پشت سریهایت میگویید آقا ببخشید پشتم به شماست، اما یک ساعت و نیم فوتبال نگاه میکنید پات را دراز کردی با زبان بیزبانی میگی ببخشید از این درازتر نمیشه درست بشین ادب داشته باش ادب رفتاری داشته باش.

یک مصداق هم دارد امام صادق میفرماید یک مصداق ادب رفتاری این است که پدر و مادر نگفته کاری برایش انجام بده اگر آمدی خانه نون دستت باشه بیایی نه اینکه تا بیایی خونه مادرت نون گرفتی تو هم بگی مگر نوکر گیر آوردهای. امام صادق گفته نگفته انجام بده.

حیف که وقت نیست ادب رفتاری داشته باش. دستت را بلند نکن روی بابات. با این چشمهای خودم دیدم کسی که به چوب زده بود به پای باباش و پایش را شکسته بود بلافاصله اومده از این طرف خیابان برو اون طرف خیابان جفت پاهاش را قطع کرد خود شخص را من دیدم با چشم حالا نمیتوانم بگویم کدام شهر اسم شهر را بیاورم. چون نوار و صدای امشب فردا تو سایت هست از این مجلس شما از کشور چین و امریکا و این طرف و آن طرف تمام این حرفها را دانلود میکنند و میشنون مخاطب داریم از این مجلس از کشور چین امریکا اروپا مخاطب داریم تو سایت. اسم شهر را نمی آورم با این چشمهای خودم دیدم گفتم چرا بهش کمک نمیکنی؟ گفت حاج آقا این داستان داره بی ادبی نسبت به بابا کرد پنج ثانیه خدا طولش نداد اومد ماشین خاور بهش زد جفت پاهاش رفت.

از منبر اومدم پایین از مراکز یکی از استانها یک مادری آمد گفت حاج آقا به این جوانها بگو یک مقداری به مادر و پدر خوب باشند به خدا قسم جوونم زده چشم راستم را کور کرده.

ادب داری نسبت به مادر ادب قلبی داشته باش تو قلبت هم حتی نسبت به والدین ادب داشته باش حتی ۸۰ _ ۹۰ یا ۱۰۰ سال سن داشته باشد حق نداری. خدا میگوید حق نداری به من بگی خدایا عزرائیلت کجا رفته مرخصی رفته خب زود بفرست جونش را بگیره دیگه خسته شدیم خدا میگه حق نداری از خواستی در رابطه والدینت با من سخن بگی حق نداری تقاضای مرگش را بکنی فقط یک جمله حق داری بگی «وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما كَما رَبَّيانى صَغيراً» (اسرا ۲۴) خدایا رحمشان کن این دو تا به من رحم کردن تربیتم کردن میدانید چقدر گرفتاریهایت با دعای مادرت حل میشود.

ص: ۶۰۷۸

جوان ها میدانید چقدر جوانی که به پیغمبر اکرم عرض کرد که آقا برام دعا کنید و مادرم از دنیا رفته نیست برام دعا کنه پا شد بره پیغمبر فرمود به بابات بگو برات دعا کنه من دعا نمیکنم .

اولاً پیغمبر فرهنگ سازی کرده فرهنگ سازی برای آیندهها که اگر یک جوانی چوب لای چرخ زندگی رفت متوسل به رمال و فال گیر و طلسم و سحر و جادو نشود، پیغمبر میفرماید برو به مادرت بگو برات دعا کنه کار حله. گفت آقا مادرم از دنیا رفته گفت برو به پدرت بگو برات دعا کنه. پیغمبر میتونست براش دعا کنه دعایش هم مستجاب میشد، اما پیغمبر میخواست به من و شما بعد از صدها سال بفهماند که شاه کلید حل مشکل دست مادر است نرو سراغ فال گیر نرو سراغ دعا نویس، دعا نویس اگه کاری از دستش بر میآمد یک دعا برای خودش مینوشت یک میلیارد تومن گیرش میاومد دعا نویس کاری ازش ساخته است؟ رفته بود ۵۰ هزار تومان به یک دعا نویس داده بود گفته بود که آقا مشکل ما کی حل میشه؟ گفته بود که برو یک هفته دیگه حله ولی بازش نکنی ها این دعا خیلی مهمه اگر بازش کنی کور میشه. گفت بعد از یک هفته ده روز حل نشد گفتیم وا کنیم ببینیم چی داخلش هست، باز کردم دیدیم نوشته بشه بشه به من چه نشه نشه به من چه.سراغ فال گیر برای چی میری؟ سراغ دعا نویس میری، پیغمبر میفرماید به مادرت بگو برات دعا کنه، ادب در مقابل مادر داشته باشد . ادب در مقابل پدر داشته باش. ادب.

ص: ۶۰۷۹

علی اکبر در مقابل مردم خیلی ادب داشت این را من نمیگویم پیغمبر میفرماید یک جمله امام حسین (علیه السلام) دارد که در رابطه با علی اکبر همه شما هم شنیده اید لب کلام مقام علی اکبر را در این سه تا کلمه میتوانی پیدا کنی

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِكَ» (لهوف ص ۱۱۳)

اصلاً همین سه تا کلمه

مقام علی اکبر کفایت میکند. کسی باشد خلقاً خُلقاً منطقاً،

خلقاً یعنی قیافه بخونید تاریخ را مردم مدینه میگفتند دلمان برای پیغمبر تنگ شده چه کارکنیم، میآمدند گروه گروه خانه علی اکبر مینشستند خیره خیره به آقا نگاه می کردند به به چقدر شبیه پیغمبر است. ولی از این قیافه سوء استفاده نکردند. چون بعضی وقتها جونی که یک مقدار خوشتیپ هست این خوشتیپی کلاه سرش میگذارد فکر میکنه همیشه می ماند. اگر خوشتیپی، خوشتیپی را ببر در مسیر عبادت خلقاً دیگه زیباتر از علی اکبر و پیغمبر که نیستی حالا ببین به کجا رسید مشمول سلام ابدی امام زمان به به. خلقا و خلقاً تمام تک تک اخلاقیاتش ادبش نمازش عبادش همه مسائلش شکل پیغمبر است. یعنی تو هم جوان خوبی اگر میخواهی باشی باید خُلقاً مثل پیغمبر باشی و منطقاً این ادب گفتاری یعنی سخن گفتنش هم شما در این تاریخ زندگی علی اکبر نگاه کنید خب خیلی جوان شجاعی است وقتی بعضی جونها یک مقدار کلاس فنی و حرفهای و ورزشی و چهار تا فن یاد میگیرند چهار تا ورزش یاد میگیرند دیگه خدا را بنده نیست اول قربه الله چهار تا فن روی باباش اجرا میکنه ببینه فن درست اجرا میشه اول میاد مادر ضعیفهاش را میزنه اول میاد برادرش را کتک میزنه چهار تا فن یاد گرفته شجاعت شما تاریخ علی اکبر را ببینید تو مدینه و کوفه یک دفعه شد که این آقا شری به پا کند؟ بیاد بگویند سید الشهداء علی اکبر تو شجاع است چون از شماست دیگه ولی ببین تو مدینه چه کار کرده با فلانی دعوا کرده؟یک دفعه اصلاً پیدا نمیکنید. شجاع است اما شجاعتش در مسیرش است.

ص: ۶۰۸۰

ادب علی اکبر شجاعت علی اکبر عصمت علی اکبر در هر دری که باز کنید مجموعهای از فضائل است علی اکبر است سید الشهداء بسم است دیگه.

شب عاشورا که شد یک سری آمد محضر عمه جانش زینب (سلام الله علیها) یک جمله گفت فردا هم عملی کرد. میدانید چی گفت صدا کرد عمه جان، بله عزیزم. فردا خودم اولین نفر میرم جانم را فدای بابام میکنم. اولٌ القتیل علی اکبر است. خیلی عجیب بود علی اکبر. کسی که سید الشهداء همه لباس رزمش را خودش براش بست این از مختصات علی اکبر است. کلاهخود خود سید الشهداء مال خودش داشت رو سر علی اکبر گذاشت. زرهی که مال خودش بود به علی اکبر پوشاند. یک مرکب خود سید الشهداء داشت فرمود علی جان میخواهی بری سوار این شو. تنها شهیدی که تنها جوانی که سید الشهداء اصلاً اصراری نکرد که بمان هیچ تا آمد صدا بابام میخوام برم آمادهاش کرد مقام چه مقامی.

روضه:

پدر جاری ز مژگان اشک غم بهر پسر میکرد ولی زینب در آن دم گریه بر حال پدر میکرد

پدر عمری دلش میخواست لبهای پسر بوسد ولی چون شرم مانع بود از آن صرف نظر میکرد

الهی جوان از دست داده تو مجلس نباشه

از آن روزی که لب را بر لبش بنهاد دیدن داشت

همه آنهایی که روی زمین میافتادند ابی عبد الله با مرکب می آمد بالای سرشان، اما تنها کسی که ابی عبد الله نتوانست خودش را روی مرکب نگه داره چند قدم به بدن علی خود امام حسین روی زمین افتاد با این دست و زانوها آهسته خودش را روی زمین کشاند آمد به سمت علی،

ص: ۶۰۸۱

نفس بکش ستاره امیدم   کشان کشان کنار تو رسیدم

بابا چشمات را باز کن یک دفعه دیگه ببینمت یک جمله با بابات سخن بگو

بابا پاشو ببین دارن به ما میخندن   هله هله دارن میکنند بابا پاشو

پاشو ببین به ما دارن میخندن   انگار نه انگار پدر شهیدم

لقد صاح الحسین سبع المرات

هفت مرتبه

همه جا برای هر شهیدی داره میگیه بَکی الحسین، حسین گریه کرد.

بعضی جا میگویندبکی بُکاء شدیداً گریه زیادی کرد. اما برای علی اکبر میگوید صاحَ الحسین صیهه کشید نعره کشید هی میگفت ولدی علی ،ولدی علی، ولدی علی.

زینب خودش را رساند دید حسین خودش را روی بدن انداخته لشکر شام همه ایستاده به تماشای شه و شه زاده به روی نعش علی افتاده همه گفتند حسین جان داده. یک وقت دیدن زینب جلو آمد هر کاری میکند حسین را بلند کنه ابی عبد الله بلند نمیشود. یک وقتی دیدن زینب کمربند حسین را گرفت هی میگوید حسین پا شو. حسین من پا شو داداش بلند شو دید بلند نمیشه میدانید چه کرد. رویش را برگرداند طرف مدینه صدا زد مادر فاطمه پا شو بیا حسینت را بلند کن همگی بگید یا حسین.

صلی الله علیک یا مظلوم یا ابا عبد الله نسئلک وندعوک بسمک الاعظم یا الله یا الله

به حق علی اکبر همه ما را ببخش و بیامرز.

به حق زینب فرج مهدی را برسان.

مریض هایمان را شفا مرحمت فرما.

امام، شهدا، امواتمان را رحمت فرما.

کشور ما، ملت با کرامت ما، رهبر معظم ما، جوانها، نوامیس، خدمتگزاران، حضار محترم مجلس محافظت بفرما.

باران و برکات و رحمتت را بر ما نازل فرما.

مریض ها، مریض های منظور، مریض های منظوره، آنهایی که در بستر بیمارستان ها و خانه ها خوابیده اند، همه شان را لباس عافیت بپوشان.

این قلیل توسلات از بانیان و خدمتگزاران و اهل مجلس به کرمت قبول بفرما.

برحمتک یا ارحم الراحمین.

حضرت علی اکبر (علیه السلام)

اشاره

نویسنده: عباس جوادی

حضرت علی اکبر (علیه السلام)

تولد وسن آن بزرگوار

مرحوم مقرم می نویسد:علی اکبر در روز یازدهم شعبان سال ۳۳ هجری یعنی دو سال قبل از کشته شدن عثمان به دنیا آمد این موافق است با قول ابن ادریس در سرائر که فرموده: علی اکبر در خلاقت عثمان چشم به دنیا گشود.

پس در روز عاشورا آن بزرگوار ۲۷ ساله بوده و تایید می شود به اتفاق مورخین و علمای علم نسب که حضرت علی اکبر علیه السلام از امام سجاد بزرگتر بوده و امام سجاد در روز عاشورا ۲۳ سال داشته اند و محدث قمی گوید: در سن علی اکبر اختلافی عظیم است، ابن شهر آشوب و محمدبن ابی طالب گویند ۱۸ ساله بوده و شیخ مفید او را ۱۹ ساله دانسته بنابراین از امام زین العابدین کوچکتر بوده است. و بعضی گویند ۲۵ ساله بوده و غیر از این هم گفته اند.پس علی اکبر از برادرش بزرگتر بوده و این صحیح ترین قول است.

فضائل حضرت علی اکبر

الف: شباهت او به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

این جوان خوش سیما در طاقت زبان و زیبایی صورت و سیرت و خلقه اشبه ترین مردم به رسول خدا بود که جامع همه کمالات و صفات حسنه و اخلاق نیکو می باشد.

ص: ۶۰۸۳

لیکن دربـاره اخلاـق پیـامبر صـلی الله علیه وآله می فرمایـد: اِنّـکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ. همانـا تو دارای اخلاق عظیم و برجسـته ای هستی.

و حضرت علی اکبر علیه السلام در جمیع صفات و اخلاق چون پیامبر بود و پدر بزرگوارش درباره ی او می فرمودند:

»اللّهُمَّ اشهَد فَقَد بَرزالیهم غُلامٌ اَشبَهُ الناسِ وَ خلقاً و مَنطقاً بِرسولِکَ صلی الله علیه وآله و کُنّا اِذا اشتقنا الی نَبیّک نَظَرنا الیهِ .

خـدایا گواه بـاش جوانی که در خلقت و سیرت و گفتـار شبیه ترن مردم به پیامبرت بود به جنگ این مردم رفت و ما هرگاه به دیدن پیامبرت مشتاق می شدیم به این جوان نگاه می کردیم.

ب: عصمت آن بزرگوار

عصمت همانند عدالت دارای درجات متفاوت است و هیچ کس به درجه چهارده معصوم نمی رسد لکن خداوند مقام عصمت را به حضرت علی اکبر لطف فرموده اند .

« صـلی اللّه عَلیـکَ و عَلی عِترتِـکَ و اهلِ بَیتکَ و ابائِک و ابناءِک و اُمّهاتِکَ الاخیار الا برار الـذینَ اذهَبَ اللّهُ عنهُمُ الرِجسَ و طَهَّرهُم تطهیرا.»

که دوری از رجس همـان عصـمت است امـا آنچه دال بر مطلب است زیارت رجبیه امام حسـین می باشـد که محـدث قمی در مفاتیح نقل کرده است: آنگه به سوی قبر علی بن الحسین علیه السلام برو و نزد قبر آن جناب بایست و بگو :

« السـلام علیـکَ ایهـا الصـدیقُ الطیّبُ الزَّکیُّ الحبیبُ المقَّربُ وابن ریحانهِ رسول اللّه و جَعلکَ مِن اهل البیت الـذیت اذهَبَ اللّه عنهم الرجس وَ طهَّرَهُم تطهیراً.»

که خداوند آن بزرگوار را از اهل عصمت قرار داد. کلمه طیبه و زکی را نیز می توان موید عصمت دانست .

ص: ۶۰۸۴

ج: صفات آن سرور

حضرت علی اکبر دارای صفات جلال و جمال و ملکات نیکو بود و به عالم ملکوت وصل بود دو حدیث از مرحوم سیدبن طاووس و شیخ مفید در طی طریق کربلا نقل کردیم که پدر بزرگوارش گفت:

أَفَسَلنا عَلَی الحَقِ ؛ آیا ما بر حق نیستیم ؟

حضرت فرمودند: بلی، گفت: اِذاً لا نبالی بالموتِ. حال که چنین است از مرگ باکی نداریم.

د: شجاعت

آن بزرگوار شجاعت را از علی مرتضی علیه السلام به ارث برده بود .

علامه مجلسی نقل می کند؛ آن حضرت به هر جانب روی می آورد گروهی را به خاك هلاکت می افکند .

فَلَم یَزَل یُقاتِلُ حتّی ضَجَّ الناسُ مِن کَثَرهِ مَن قَتَلَ منهُم وَ رُوِیَ أنّه قَتَلَ عَلی عَطَشِهِ مأهً و عِشرین رُجلاًثم رَجَعَ الی ابیهِ...فَلَم یَزَل یُقاتِلُ حتّی قَتل تمام المأقَین....

بقدری از آن لشگر کُشت که از کثرت کشته به شیون آمدند و روایت شده؛ علی اکبر با آنکه تشنه بود ۱۲۰ نفر را کشت آنگاه نزد پدر بازگشت دوباره به میدان آمد و آنقدر جنگید تا کشته ها به دویست نفر رسید.

ازدواج حضرت علی اکبر

اگر بگوئیم آن جناب هنگام شهادت ۲۵ سال یا بیشتر داشتند حتماً ازدواج کرده بودند چون این بزرگوار تارك این سنت عظیمه نخواهند بود.

از حدیث بزنطی و بعضی عبارات زیارت آن جناب استفاده می شود که آن بزرگوار ازدواج نموده و دارای فرزند بودند.

در « کافی» و « تهذیب» و « قرب الاسناد» روایت نموده که بزنطی از حضرت رضا علیه السلام سوال کرد:

ص: ۶۰۸۵

آیا می شود زنی را با امّ ولد پدر آن زن تزویج نمود؟

فرمودند: بلی، گفت: به ما خبر رسیده که حضرت سجاد علیه السلام چنین نموده اند؟ یعنی دختر امام حسن مجتبی علیه السلام و کنیز ام ولد آن حضرت را تزویج نموده اند.

امام رضاعلیه السلام فرمود: چنین نیست بلکه حضرت سجاد علیه السلام دختر امام حسن ام ولد حضرت علی اکبر را که در کربلا شهید شده بود را تزویج نموده اند.

مادر حضرت علی اکبر

لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی است و عروهبن مسعود یکی از سادات اربعه در اسلام است و از بزرگانی بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را مثل صاحب یاسین که قوم خود را به خدا دعوت کرد و او را کشتند و شبیه ترین مردم به عیسی بن مریم نامیدند.

اول شهید از اهل بیت

چون اصحاب باوفای ان سرور به درجه ی شهادت رسیدند و نوبت به خاندان آن بزرگوار رسید علی اکبر اول آنها بود که به میدان شتافت.

مرحوم سیدبن طاووس و ابن نمانقل می کنند: چون با آن حضرت بجز خاندانش کسی نماند علی بن الحسین که از زیبا صورتان و نیکو سیرتان روزگار بود بیرون آمد و از پدر اجازه جنگ خوهاست و حضرت به او اجازه داد.

مرحوم شیخ مفید می نویسد: همچنان یک یك از یاران سیدالشهدا علیه السلام پیش می آمدند و کشته می شدند تا از همراهان امام حسین علیه السلام جز خاندانش کسی نماند پس فرزندش پیش آمد.

ابن ادریس می نگارد: « و هوَ اوّل قَتیل فی الواقعه یَومَ الطَّفِّ مِن آل ابی طالبٍ. علی اکبر اولین کشته از آل ابیطالب در روز کربلا بود.»

ص: ۶۰۸۶

از زیارت ناحیه مقدسه هم چنین استفاده می شود که حضرت علی اکبر علیه السلام اول شهید از اهل بیت بوده که می فرماید:

«السلامُ علیکَ یا اوّلَ قَتیلٍ من نسل خیرِ سلیل من سُلالَهِ ابراهیم الخَلیل... سلام بر تو ای اولین جان باخته از خاندان بهترین زادگان)رسول اکرم(از دودمان ابراهیم خلیل...»

جمعی از مورخین اهل سنت چون طبری و ابن اثیر ابوالفرج و... نیز همین را گفته اند اما بعضی احتمال داده اند که مراتب اولویت، در شأن و مرتبه باشد چنانکه مثلاً می گویند « فلانی اول عالم یا اول تاجر» است و گفته اند: عبداللّه بن مسلم بن عقیل اول شهید از اهل بیت است لکن عبارت زیارت ناحیه و عبارت مرحوم سیدبن طاووس و شیخ مفید و ابن ادریس با این توجیه نمی سازد.

شهادت حضرت علی اکبر

ابن سعد گوید: مردی از شامیان علی بن الحسین را که مادرش آمنه دختر ابی مره ثقفی و مادر او دختر ابوسفیان بود فراخواند و گفت: تو با خلیفه خویشاوندی داری. اگر می خواهی برایت امان نامه بگیرم و هر جا که دوست داشتی برو. گفت: به خدا قسم خویشاوندی رسول خدا صلی الله علیه وآله از خویشاوندی ابوسفیان لازمتر بود که مراعات شود.

هنگامیکه تمامی اصحاب شهید شدند و فقط اهل بیت باقی ماندند تصمیم گرفتند که با تمام وجود به ملاقات مرگ بروند و شروع کردند به وداع با یکدیگر. نخستین کسی که قدم پیش گذاشت ابوالحسن علی اکبر بود که بیست و هفت ساله بود. او آیینه جمال نبوی، ضرب المثل اخلاق نیکو و خلاصه ای از گفتار بلیغ بود. شاعر در باره رسول خدا می گوید :

زیباتر از تو چشم من ندیده

بهتر از تو را زنی نزائیده

آفریده شدی در حالی که مبرا از عیب هستی

گویا چنان آفریده شده ای که می خواستی

علی اکبر برخاسته از درخت نبوی و وارث آثار طیبه است

اگر که خداوند شهادت او را مقدر ننموده بود و اسماء آنها را در صحیفه نازل شده توسط جبرئیل بر پیامبر مقرر نکرده بود، هر آیینه او سزاوار مقام خلافت بود.

هنگامیکه تصمیم گرفت به میدان برود جدایی او بر بانوان حرم، سنگین می آمد، چون او پناهگاه آنان، حامی امنیت آنها و تکیه گاه آرزوهای آنها پس از حسین بود، می دیدند که آهنگ رسالت در حال قطع شدن است. خورشید نبوت درحال کسوف است و اخلاق مهدی درصدد کوچ کردن است. پس او را احاطه کردند و به اطراف او چسبیدند و می گفتند: بر غربت ما رحم کن، نمی توانیم فراق تو را تحمل کنیم. علی اکبر اعتنا نمی کند چون می بیند که امام زمان وی در حالی است که دشمنانش برای ریختن خونش اجتماع کرده اند از پدر اذن می گیرد و بر اسبی متعلق به حسین علیه السلام بنام «لاحق» سوار می شود. حسین علیه السلام نتوانست جلوی اشک چشم را بگیرد .

می روی از برم اکنون، پسرم		شدم این لحظه جگر خون، پسرم

گر شود با خبر، ام لیلا		شود از داغ تو مجنون، پسرم

ره تو هست مقدس، اما		چکنم با دل محزون پسرم

چه کند عمه ی تو، گر بیند		روی زیبای تو گلگون پسرم

به سوی عمرسعد فریاد زد: تو را چه شده؟ خداوند رحم تو را قطع کند چنانچه رحم مرا قطع کردی و خویشاوندی مرا با رسول خدا حفظ نکردی، امیدوارم خداوند کسی را بر تو مسلط سازد که در رختخواب تو را ذبح کند.

ص: ۶۰۸۸

آنگه محاسن خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا تو شاهد باش که شبیه ترین مردم به پیامبرت از حیث آفرینش و اخلاق و گفتار به سوی این قوم رفت که هرگاه مشتاق سیمای رسول تو می شدیم به چهره اش می نگریستیم .

بارالها پسرم اکبر رفت گل نورسته ی من دیگر رفت

آنکه در خلقت و خو چون احمد اشبه الناس به پیغمبر رفت

آنکه آرامش قلب و جان بود دلم آتش زده تا آخر رفت

خداوندا برکات زمین را از آنان بگیر و اگر برخوردارشان ساختی، دچار تفرقه شان ساز و حاکمان را هرگز از آنان خرسند مکن. اینان دعوتمان کردند که یاری مان کنند، آنگاه بر ما تاختند و به جنگ ما آمدند و حرمت نزدیکی مرا با پیامبر پاس نداشتند و آنگاه با صدای بلند این آیه را تلاوت نمود.

»خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را برجهانیان برگزیده دودمانی که برخی از برخی دیگر برترند و خداوند شنوای داناست.

در بسیاری از کتب است که چون شاهزاده عازم جنگ شد امام به او فرمود: با مادر و برادر و عمه هایت وداع نما. پس به خیام حرم آمد و با صدای بلند فرمود:

»السلام علیکَ یا اخاهُ و علیکنّ یا أهل بیتاهُ هذا آخِرُ السلام و آخِرُ الکلامِ و اللّقاءُ فی الجنّه.

چون صدای جانفزای علی اکبر به گوش پرده نشینان حرم رسید دور او حلقه زدند و چنان گریه و ناله کردند که بیهوش شدند...

امام سجاد علیه السلام فرمود: روز عاشورا به مرضی شدید گرفتار بودم. در آن حال دیدم یکی آهسته دست و پای مرا می بوسد نگاه کردم دیدم برادرم علی اکبر است که در کمال ادب بر روی پایم افتاده و صورت خود را کف پایم می مالد. گفتم: ای برادر، چه شده است که حالت دگرگون و اشکت جاری است؟ پاسخ داد:پدرم تنهامانده، یارانش کشته شده اند اینک قصد آن دارم که جانم را نثارش کنم.

ص: ۶۰۸۹

شاهزاده، مادر و برادر و عمه ها را وداع نمود و نزد پـدر بزرگوار آمـد شاه مظلومان بـدست خود اسـلحه بر او پوشانیـد و کلاه خود فولادی بر سـر او گـذاشت و کمربنـد چرمی که از علی مرتضـی علیه السـلام به یادگار داشت برکمر وی بست و شمشـیر مصری را بر او حمایل کرد و اسب را به او داد تا سوار شود و او را بدین گونه روانه میدان کرد.

حمیـد گوید: دیدم آن حضـرت از شدت غم گاهی می نشـست و گاهی بر می خاست و سـرخود را به آسـمان بلند می کرد و می گفت: خدایا شاهد باش که علی را فدای امت جدّم کردم .

خدا بسوز دلم، واقفی که جانم رفت ز جان عزیزترم، اکبر جوانم رفت

پس آن شـاهزاده به میـدان رفت، جمیع لشـگر حیران جمـال نورانی او شدنـد چون به میـدان رسـید بر آن سـپاه تـاخت و قوت بازویش که نشانه ای از شجاعت حیدری بود بروز داد و رجز می خواند:

أَنا عليُّ بن الحُسين بن علی

نَحنُ وَ بیتِ اللَّهِ أَولی بِالنَّبی

تَاللَّهِ لت یحکُم فیناابن الدَّعِیِ

اضربُ بالسّیف أحامی عن اَبی

ضَرب غلامٍ هاشِمّی عَلَویّ

»من پسـر حسـین بن علی هستم، سوگند به کعبه ما نزدیکتر و شایسته تر به مقام پیامبر صلی الله علیه وآله هستیم سوگند به خدا نباید پسـر زنازاده)ابن زیاد(بر ما حکومت کند، با شمشیر شما را می کوبم همچون کوبیدن جوانی هاشمی و علوی و از حریم پدرم حمایت می کنم«

علی اکبر پیوسـته به راست و چپ لشـکر حمله می کرد تاقلب لشـکر فرو می رفت، هیچ سست اراده ای با او مقابله نمی کرد و هیچ شجاعی جلو نمی آمد مگر آنکه او را به هلاکت می رسانید.

ص: ۶۰۹۰

پیوسته با آنان می جنگید تا آنکه شیون کوفیان از فزونی کشته هایشان بالا رفت و با آنکه تشنه بود ۱۲۰ نفر از آنان را کشت، نزد پدر بازگشت و با زخم های فراوانی که داشت عرض کرد: پدر جان ؛ تشنگی هلاکم کرده و سنگینی زره بی تابم کرده:

پدر جان، جبهه و ابزار جنگی چنان بر من نموده عرصه تنگی

سلاح و شدت گرمای سوزان چنان افکنده لرزه بر دل و جان

که نزدیک است جانم بر لب آید مرا لطف تو عقد عقده گشاید

اگر داری بده آبی بنوشم که بیش از پیش در میدان بکوشم

»یا أَبَهَ، العطشُ قَدَ قَتَلنی و ثِقلُ الحدید اجهَدَنی، فَهَل الی شَربه مِن الماء سبیلٌ اتَقَوی بها عَلی الاعداء«

ای پدر، تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه مرا بزحمت انداخته و توانم را برده است آیا راهی به سوی قطهر آبی هست تا بر دفاع دشمن قوت یابم .

امام حسین علیه السلام گریه کرد و فرمود: »محبوب دلم صبر کن، بزودی رسول خداصلی الله علیه وآله تو را سیراب خواهد کرد که بعد از آن هرگز تشنه نخواهی شد.«

» یا بُنَیَّ یَعِزُّ علی محمد و علی علیّ بن ابیطالب و علیّ اَن تدعوُهم فلا یُحبیوکَ و تستغیثَ بِهِم فلا یُغِیثوکَ. «

ای پسرم، بسی دشوار است بر رسول خداصلی الله علیه وآله و علی مرتضی و بر من که آنها را بخوانی و تو را اجابت نکنند و به آنها استغاثه کنی و به فریادت نرسند.

به او فرمود: ای فرزند زبانت را بیرون بیاور، پس زبان او را در دهان گرفت و مکید و انگشتر خود را به دهانش نهاد و فرمود: به میدان بازگرد که امیدوارم پیش از شام جدت جامی لبریز از آب به تو بنوشاند که بعد از آن هرگز تشنه نشوی.

ص: ۶۰۹۱

علی اکبر در حالی که دست از جان شسته و دل به خدا بسته به سوی میدان رفت و در حالی که از بشارت امام مسرور بود به سوی لشکر حمله کرد غبار را بر چهره آنان می نشاند نمی فهمید که آیا علی اکبر است یا علی بن ابیطالب که در میدان ظاهر شده یا صاعقه است که در برق شمشیر دیده می شود تا اینکه هشتاد نفر دیگر را کشت که تعداد کشتگان به دویست تن رسید. مردم کوفه از کشتن وی پرهیز می کردند تا اینکه چشم مره بن منقذ عبدی ملعون به او افتاد و گفت: گناه عرب به گردن من است اگر باز اینگونه بر لشکر حمله کند و داغش را به دل پدرش نگذارم.

در این میان که به مردم حمله می کرد آن ملعون سر راه او را گرفت و نیزه را بر او زد و او را به خاک انداخت و لشگر دورش را گرفتند و با شمشیر او را پاره کردند.

به روایت) بحارالانوار (مره بن منقذ بر فرق آن جوان ضربتی زد که تاب از او برفت لشگر با شمشیر بر او می زد و او دست بگردن اسب خود انداخت و اسب که گویا تیر به چشمش خورده بود یا خون آن حضرت بر چشمانش ریخته بود او را میان لشگر دشمن برد. »فَقَطَّعُوهُ بِسئوفِهم اِرباً اِربا« لشگر با شمشیر خود او را پاره پاره کردند. چون جان به گلویش رسید فریاد زد:

»یا أبتاهُ هـذا جَدّی رَسولُ اللّه وَ قَد سَقانِی بِکاسه الا وفی شربه لا أظلمأ بعدها أبَداً و هو یقول: العجل العجل فَانّ لَکَ کَأساً مَذخُورَه حتّی تشرَبَها الساعَهَ«

ص: ۶۰۹۲

»پدر جان، این جدم رسول خداست که جامی پر به من نوشانید که دیگر تشنه نیستم و می گوید: بشتاب، بشتاب که جامی هم برای تو آماده کرده ام تا در این ساعت بنوشی.«

به روایت دیگر از مرحوم سیدبن طاووس، صدا زد:

یا ابتاهُ علیکَ السلامُ هذا جَدّی یقرئک السلام و یقول لک عجّل القدوم علینا.

پدر جان خداحافظ، این جدم رسول خداست که به تو سلام می رساند و می گوید هر چه زودتر نزد من بیا.

پس فریاد برآورد و مرغ روحش از قفس تن پرواز نمود.

امام حسین علیه السلام آمد بر بالینش نشست .

»وَ وَضَعَ خدَّهُ علی خدِّهِ وَ قال: قَتَلَ اللَّهُ قَوما قتلوکَ، ما أجزاهم علی اللَّه و علی انتهاکِ حُرمَه الرّسول صلی الله علیه وآله علی الدنیا بعدک العفی .

آن حضرت صورت خود را بر صورت علی گذاشت و فرمود: خدا بکشد آن گروهی را که تو را کشتند، چه جرأتی نسبت به خداوند و بر شکستن حرمت پیامبرصلی الله علیه وآله دارند بعد از تو خاک بر سر دنیاباد.«

در »روضه الصفا« آمده که امام حسین علیه السلام بر بالین جوانش با صدای بلند گریست که تا آن زمان کسی صدای گریه او را نشنیده بود.

منبع: کتاب مؤذن عشق به نقل از راسخون

زندگانی حضرت علی اکبر (علیه السلام)

اشاره

نویسنده:حسن نجفی

زندگانی حضرت علی اکبر (علیه السلام)

حضرت علی اکبر (ع) فرزند ابی عبدالله الحسین(ع) بنا به روایتی در یازدهم شعبان،(۱)سال۴۳ قمری در مدینه منوره دیده به جهان گشود.

۱- ۱- مستدرك سفينه البحار (على نمازى)، ج ۵، ص ۳۸۸

پدر گرامی اش امام حسین بن علی بن ابی طالب (ع) و مادر محترمه اش لیلی بنت ابی مرّه بن عروه بن مسعود ثقفی است.(۱)

در کتاب اعلام النساء آمده :هِیَ مِن فَواضِلِ نِساءِ عَصرِها

ولی تاریخ ولادت و وفاتش معلوم نیست،همچنان که آمدن او در کربلا معلوم نیست،وَ لَعَلَّها کانَت مُتَوَفّاه قَبلَ الطَّفِّ

یعنی شاید {لیلی}قبل از جریان کربلا از دنیا رفته باشد.

درسنّ شریف حضرت علی اکبر به هنگام شهادت، اختلاف است. برخی می گویند هجده ساله، برخی می گویند نوزده ساله و عده ای هم می گویند بیست و پنج ساله بود.(۲)

ابوالفرج اصفهانی از مغیره روایت کرد: روزی معاویه بن ابی سفیان به اطرافیان و هم نشینان خود گفت: به نظر شما سزاوارترین و شایسته ترین فرد امت به امر خلافت کیست؟ اطرافیان گفتند: جز تو کسی را سزاوارتر به امر خلافت نمی شناسیم! معاویه گفت: این چنین نیست. بلکه سزاوارترین فرد برای خلافت، علی بن الحسین(ع)است که جدّش رسول خدا(ص) می باشد و در وی شجاعت و دلیری بنی هاشم، سخاوت بنی امیه و فخر و فخامت ثقیف تبلور یافته است. (۳)

اما از این که وی از امام زین العابدین(ع)، فرزند دیگر امام حسین(ع) بزرگتر یا کوچک تر بود، اتفاقی میان مورخان و سیره نگاران نیست. روایتی از امام زین العابدین(ع) نقل شده که دلالت دارد بر این که وی از جهت سن کوچک تر از علی اکبر(ع) بود. آن حضرت فرمود: کان لی اخ یقال له علیّ اکبر منّی قتله الناس ...(۴)مقبره حضرت علی اکبر علیه السلام در کربلای معلی پایین پای اباعبدالله الحسین علیه السلام است و در سلام زیارت عاشورا منظور از وعلی علی ابن الحسین آقا علی اکبر علیه السلام می باشد.

ص: ۶۰۹۴

۱- ۲- أعلام النّساء المؤمنات (محمد حسون و امّ علی مشکور)، ص ۱۲۶؛ مقاتل الطالبین (ابوالفرج اصفهانی)، ص ۵۲.

۲- ۳- مقاتل الطالبین، ص ۵۲؛ منتهی الآمال (شیخ عباس قمی)، ج ۱، ص ۳۷۳ و ص ۴۶۴

۳- ۴- الارشاد، ص ۴۵۸

۴- ۵- نسب قریش (مصعب عبن عبدالله زبیری)، ص ۸۵، الطبقات الکبری (محمد بن سعد زهری)، ج ۵، ص ۲۱۱

نقل است روزی علی اکبر(ع) به نزد والی مدینه رفته و از طرف پدر بزرگوارشان پیغامی را خطاب به او میبرد، در آخر والی مدینه از علی اکبرسئوال کرد نام تو چیست؟ فرمود: علی سئوال نمود نام برادرت؟ فرمود: علی آن شخص عصبانی شد، و چند بار گفت: علی، علی، علی، « ما یُریدُ اَبُوک؟ » پدرت چه می خواهد، همه اش نام فرزندان را علی می گذارد، این پیغام را علی اکبر(ع) نزد اباعبدالله الحسین (ع) برد، ایشان فرمود : والله اگر پروردگار دهها فرزند پسر به من عنایت کند نام همه ی آنها را علی می گذارم و اگر دهها فرزند دختر به من عطا، نماید نام همه ی آنها را نیز فاطمه می گذارم.

شجاعت علی اکبر(ع)

درباره شخصیت علی اکبر(ع) گفته شد، که وی جوانی خوش چهره، زیبا، خوش زبان و دلیر بود و از جهت سیرت و خلق و خوی و صباحت رخسار، شبیه ترین مردم به پیامبر اکرم(ص) بود و شجاعت و رزمندگی را از جدش علی ابن ابی طالب (ع) به ارث برده و جامع کمالات، محامد و محاسن بود. (۱)

روز عاشورا وقتی اذن میدان طلبید و عازم جبهه پیکار شد، امام حسین (ع) چهره به آسمان گرفت و گفت:«اللّهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس برسولک محمد خلقا و خلقا و منطقا و کنا اذا اشتقنا الی رؤیه نبیک نظرنا الیه...».

شجاعت و دلاوری حضرت علی اکبر(ع) و رزم آوری و بصیرت دینی و سیاسی او، در سفر کربلا بویژه در روز عاشورا تجلی کرد. سخنان و فداکاریهایش دلیل آن است. وقتی امام حسین (ع) از منزلگاه «قصر بنی مقاتل» گذشت، روی اسب چشمان او را خوابی ربود و پس از بیداری «انا لله و انا الیه راجعون» گفت و سه بار این جمله و حمد الهی را تکرار کرد. حضرت علی اکبر (ع) وقتی سبب این حمد و استرجاع را پرسید، حضرت فرمود: در خواب دیدم سواری می گوید این کاروان به سوی مرگ می رود. پرسید: مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود: چرا. پس گفت: «فاننا اذن لا نبالی ان نموت محقین» پس باکی از مرگ در راه حق نداریم!

ص: ۶۰۹۵

۱- ۶- منتهی الامال ، ج ۱، ص

در روز عـاشورا پس از شـهادت یـاران امام، اولین کسـی که اجازه میـدان طلبیـد تا جان را فـدای دین کنـد، او بود. اگر چه به میـدان رفتن او بر اهل بیت و بر امام بسـیار سـخت بود، ولی از ایثار و روحیه جانبازی او جز این انتظار نبود. وقتی به میـدان می رفـت، امـام حسـین (ع) در سـخنانی سوزنـاک بـه آسـتان الهی، آن قـوم نـاجوانمرد را که دعـوت کردنـد ولی تیـغ به رویشـان کشـیدند، نفرین کرد. علی اکبر چندین بار به میدان رفت و رزمهای شجاعانه ای با انبوه سپاه دشمن نمود. پس از شهادت، امام حسین (ع) صورت بر چهره خونین حضرت علی اکبر (ع) نهاد و دشمن را باز هم نفرین کرد: «قتل الله قوما قتلوک...».

شبیه ترین مردم به رسول الله

در روایتی به نقل از شیخ جعفر شوشتری در کتاب خصائص الحسینیه آمده است: اباعبدالله الحسین هنگامی که علی اکبر را به میـدان می فرسـتاد، به لشـگر خطـاب کرد و فرمود:« یـا قوم، هولاءِ قـد برز علیهم غلام، اَشـبهُ الناس خَلقاً و خُلقاً و منطقاً برسول الله....... ای قوم، شـما شاهد باشـید، پسـری را به میدان می فرستم، که شبیه ترین مردم از نظر خلق و خوی و منطق به رسول الله (ص) است بدانید هر زمان ما دلمان برای رسول الله(ص) تنگ می شد نگاه به وجه این پسر می کردیم.

امـام حسـین (ع) در تربیت وی و آموزش قرآن ومعـارف اسـلامی و اطلاعـات سیاسـی و اجتماعی به آن جناب تلاش بلیغی به عمل آورد و از وی یک انسان کامل و نمونه ساخت و شگفتی همگان، از جمله دشمنانشان را بر انگیخت.

ص: ۶۰۹۶

به هر روی علی اکبر(ع) در ماجرای عاشورا حضور فعال داشت و در تمام حالات در کنار پدرش امام حسین(ع)بود و با دشمنانش به سختی مبارزه می کرد. شیخ جعفر شوشتری در خصائص نقل می کند: هنگامی که اباعبد الله الحسین علیه السلام در کاروان خود حرکت به سمت کربلا می کرد، حالتی به حضرت(ع) دست داد بنام نومیه و در آن حالت مکاشفه ای برای حضرت(ع) رخ داد، از آن حالت که خارج شد استرجاع کرد: و فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون » علی اکبر(ع) در کنار پدر بود، و می دانست امام بیهوده کلامی را به زبان نمی راند، سئوال نمود، پدرجان چرا استرجاع فرمودی؟: حضرت بلادرنگ فرمود: الان دیدم این کاروان می رود به سمت قتلگاه و مرگ درانتظار ماست، علی اکبر(ع) سئوال نمود: پدر جان مگر ما بر حق نیستیم؟ حضرت فرمود: آری ما بر حق هستیم. علی اکبر (ع) عرضه داشت: پس از مرگ باکی نداریم،گفتنی است، با این که حضرت علی اکبر(ع) به سه طایفه معروف عرب پیوند و خویشاوندی داشته است، با این حال در روز عاشورا و به هنگام نبرد با سپاهیان یزید، هیچ اشاره ای به انتسابش به بنی امیه و ثقیف نکرد، بلکه هاشمی بدون و انتساب به اهل بیت(ع) را افتخار خویش دانست و در رجزی چنین سرود:

أنا عَلی بن الحسین بن عَلی نحن بیت الله آولی یا لنبیّ

أضربکَم با لسّیف حتّی یَنثنی ضَربَ غُلامٍ هاشمیّ عَلَویّ

وَ لا یَزالُ الْیومَ اَحْمی عَن أبی تَاللهِ لا یَحکُمُ فینا ابنُ الدّعی

وی نخستین شهید بنی هاشم در روز عاشورا بود و در زیارت شهدای معروفه نیز آمده است:السَّلامُ علیکَ یا اوّل قتیل مِن نَسل خَیْر سلیل. (۱)

ص: ۶۰۹۷

۱- ۷- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۵

علی اکبر(ع) درنبرد روز عاشورا دویست تن از سپاه عمر سعد را در دو مرحله به هلاکت رسانید و سرانجامرّه بن منقذ عبدی بر فرق مبارکش ضربتی زد و او را به شدت زخمی نمود. آن گاه سایر دشمنان، جرأت و جسارت پیدا کرده و به آن حضرت هجوم آوردند و وی را آماج تیغ شمشیر و نوک نیزه ها نمودند و مظلومانه به شهادتش رسانیدند.

امام حسین(ع) در شهادتش بسیار اندوهناک و متأثر گردید و در فراقش فراوان گریست و هنگامی که سر خونین اش را در بغل گرفت، فرمود:ولدی علی عَلَی الدّنیا بعدک العفا.(۱)

فرز ندم علی ،دیگر بعد از تو اف بر این دنیا

حضرت علی اکبر (ع)، نزدیکترین شهیدی است که با امام حسین«ع» دفن شده است. مدفن او پایین پای ضریح مقدس اباعبد الله الحسین«ع»، در کربلای معلّی قرار دارد.

روضه و مقدمات و اشعار مکتوب شب هشتم

روضه مکتوب شب هشتم محرم

جضرت علی اکبر علیه السلام

از امام محمّد باقر علیه السّلام در کتاب کامل الزیارت روایت می کند که فرموده اند: هر گاه چشم مؤمنی برای شهادت امام حسین علیه السّلام بقدری پر از اشک شود که به گونه های صورتش بچکد خدای رؤف او را دائما در غرفه های بهشت جای خواهد داد. بیاد امشب بیاد اشک های مولایمان سرپیکرجوانش گریه کنیم .

علی اکبر علیه السّلام نخستین نفر از بنی هاشم بود که به میدان رفت هرکسی از بنی هاشم اذن میدان می خواست امام اجازه نمی داد اما تا علی اکبر اذن خواست امام به او اجازه میدان رفتن داد تو دل امام غوغایی برپاست درروایت است آقا صدا زد علی جان می خواهی بروی برو ولی کمی خرامان خرامان برو تابیشتر بتونم ببینمت یک نگاهی مأیوسانه به او کرد و گفت:

ص: ۶۰۹۸

۱- ۸- همان منبع: راسخون

«اَللّهُمّ کُن أنتَ الشَّهیدُ عَلَیهِم،فَقَأ بَرَزَ إلَیهم غُلامٌ أشبَهُ النّاسِ خَلقاً و خُلقاً و مَنطقاً بِرَسولِکَ و کُنّا إذا اَستَقنا إلی نَبیّکَ نَظَرنا إلیه ؛

خدایا خودت بر این قوم شاهد باش، که به سوی آنها جوانی رفت که از نظر جمال و کمال و سخن گفتن،شبیه ترین مردم به رسول تو است و ما هر گاه مشتاق دیدار پیامبر تو بودیم به چهره علی اکبر می نگریستیم از امام صادق علیه السّلام پرسیدند اَلَذِّ لذائذ چیست؟فرمود پدری فرزندی را به حد بلوغ برساند واین پسر درمقابل دیدگان پدر راه برود این منظره خیلی برای پدرلذت بخش است .پرسیده شد سخترین مصیبتها چیست ؟ فرمودند همان جوان درمقابل دیدگان پدرازدست برود ۲.

سخت است پیش چشم بابا غلطیده به خون جوان بمیرد

ازبهرپدر عصای پیریست ای وای که پیش ازآن بمیرد

آمد آمد جلو یک مرتبه آن صدای مردانه اش رابلند کرد و عمر سعد لعنت الله علیه را مخاطب قرارداد: ای عمرسعد خدا نسلت را قطع کند که نسل مرا قطع کردی این طور علی علیه السّلام به میدان رفت . علی اکبر علیه السّلام وارد میدان شد و جنگی حیدری کرد در مقاتل آمده ۱۲۰ نفر از سواران دشمن را کشت، تشنگی بر او چیره کرده و بر گشت نزد بابا،

«یا اَبَهْ! العَطَشُ قَتَلَنِی ثِقلُ الحَدیدِ أجهَدَنی

؛پدر جان! شدت تشنگی مرا کشته و سنگینی اسلحه مرا به زحمت انداخته»امام حسین علیه السّلام گریه کردند و فرمودند: محبوب دلم صبر کن به زودی رسول خدا تو را سیراب خواهد کرد که بعد از آن هرگز تشنه نخواهی شد.»علی به میدان برگشت دشمن بر اثر غافل گیری نیزه ایی به حضرت زد علی اکبر علیه السّلام تعادل خودش را از دست داد دست به گردن اسب انداخت اسب به میا دشمن رفت هرکسی می رسید ضربه به علی علیه السّلام میزد اون قدر علی علیه السّلام رو زدند تا

(فقطَعوه بسیوفهم ارباًاربا)

دراین هنگام علی اکبر علیه السّلام صدازد :

یاابتاه السلام علیک هذاجدی رسول الله ...

پدرم سلام برتو جدم رسول الله صلی الله علیه و آله سیرابم کرد وبه شما سلام می رساند ومی فرماید به سوی ماشتاب کن .ابی عبدالله خودش به بالین علی اکبرش علیه السّلام رسوند علی رو بغل کرد دلش آروم نشود خم شد

ووضع خدّه علی خده)

علی جان بلند شو بابات دیگه تاب نداره بعد توعف به این دنیا .

جوانان بنی هاشم بیایید   علی رابردرخیمه رسانید

خدا داند که من طاقت ندارم   علی را بردرخیمه رسانم

ویژه نامه حضرت علی اکبر (علیه السلام)

فضایل حضرت علی اکبر(علیه السلام)

بعضی افرادبرروی بیوگرافی شخصیتها بسیار مانور می دهند. مابه این مسائل چندان اهمیت نمی دهیم. مثلاـ در مورد امام سجاد(ع) می گویند زن ایشان ایرانی بوده؛ اما اولاـ اختلاف روایت است. شهید مطهری این مسئله راتایید نمی کنند ودکترجعفرشهیدی درکتاب زندگانی امام سجاد(ع) دلایلی برردراین مسئله راآورده است.

درموردزندگانی حضرت علی اکبر(ع) نیزاختلاف است مثلا سن ایشان را برخی زیر۲۰سال وبرخی ۲۵ یا ۲۷ یا ۲۹ سال نوشته اندوبرخی گفته اند نام مادر ایشان آمنه است وبرخی گفته اند شهربانو و برخی گفته اند لیلا است.

مهم فضایل اخلاقی و روحی ایشان است

شمایل حضرت علی اکبر:

ایشان چهره ای نورانی وپیشانی پهن داشتند که موهای ایشان ازروی نرمه ای گوش بیشترنبوده این خصوصیات ظاهری ایشان است که خصوصیات ظاهری برای ما نسبت به خصوصیات اخلاقی ازدرجه اهمیت کمتری برخورداراست

فضایل حضرت علی اکبر(ع):

نمود حضرت علی اکبر(ع)وحضرت اباالفضل(ع) درصحنه ی کربلاست مورخین نقل کرده اندزمانی که لشکرعمر سعد چهره

ی بابرکت حضـرت رادیدندگفتنـد(فتبارک الله احسـن الخالقین) ایـن قـدر حضـرت علی اکبرشبیه پیامبر(ص)بودنـدکه لشکرعمرسعدگمان کردنـد پیامبر(ص)است که حضـرت علی اکبر(ع)فرمود:اناعلی بن الحسـین بن علی(ع)وبعـدبحث ولایت وتوحید راعنوان کردوفضایل امام حسـین(ع)راتوصـیف فرمود فضایل حضرت علی اکبر(ع)به قدری بودکه درزیارت عاشورابه ایشان سـلام داده شده السـلام علی الحسـین وعلی علی بن الحسـین لفظ علی بن الحسـین اشاره به وجود بابرکت حضـرت علی اکبر(ع)دارد و قبرحضرت نیز پایین قبرامام حسین(ع) است.

ص: ۶۱۰۰

برای روشن فضایل حضرت به معرفی جعفرکذاب می پردازیم .

جعفرکذاب فرزند امام هادی(ع) بود که به دروغ ادعای نبوت کردوخودرابه جای امام زمان(عج)معرفی کردپس می رساندکه درست است که پدرجعفر معصوم بودامام جعفر کذاب شدوادعای امامت کردپس اگربگوییم فضایل حضرت علی اکبر(ع)فقط به خاطراین بوده که فرزندامام حسین(ع)بوده درست نیست لذاحضرت علی اکبر(ع) خودشان خودسازی داشته اندوشرایط مساعدبوده ولقمه حلال خورده اند ولی مهم اختیار انسان است حضرت به اختیارخود اینگونه شده بودند وبه همین دلیل امام حسین در وصف ایشان فرمودند:

« اللهم اشهدعلی هولاءالقوم فقدبرزعلیهم غلام اشبه الناس خلقاوخلقاومنطقابرسولک» خدایا شاهد باش بر این قوم به سوی آنها آشکار می شود پسری که شبیه ترین فرد از نظر ظاهر واخلاق وگفتار به پیامبر(ص) است.

درنظربگیریم که خلقت پیامبرهیچ نقصی نداشته وحضرت علی اکبر(ع)شبیه ترین فردبه پیامبر(ص)بوده پیغمبری که قرآن درمورداخلاق ایشان فرموده:

انک لعلی خلق عظیم حضرت علی اکبر(ع) ازنظراخلاق هم شبیه ترین فردبه پیامبر(ص)بوده است ازنظرمنطق هم شبیه ترین فردبه پیامبر(ص) بوده گفتارپیامبربه فرموده ی قرآن ازروی هوای نفس نبوده امام حسین دروصف علی اکبرفرمود:علی اکبرشبیه ترین فرد از نظر گفتار به پیامبراست یعنی ماینطق علی الهوی (بدون هوای نفس)است ودرادامه فرمود: وکنا اذا شفقنا الی بنیک نظرنا الی وجهه خدا این پسر را با این ویژگی به میدان می فرستم هرگاه دلمان برای پیامبرتنگ می شدبه جمال اونگاه می کردیم.

علی رغم اینکه برامام حسین(ع)بسیار سخت گذشت امام حتی یک کلمه نمی گوید که عدم رضایت بر خداوند را برساند طبق آیه قرآن معصوم هم احساس دارد چرا که می فرماید:

انابشر مثلکم یوحی الی پیامبرفرمودمن هم بشری مثل شما هستم پس امام حسین(ع)نیز احساس داردولی چون می داند رضای خدادراین بوده ناراضی نیست.

ص: ۶۱۰۱

حضرت علی اکبر(ع)اولین شهید بنی هاشم درصحنه ی کربلا بود. حضرت علی اکبر(ع)چنان مقام ویژه ای نزد امام حسین (ع) داشت که هیچ گاه نفرین نکرده بودبعد ازشهادت حضرت علی اکبر(ع)برلشکریان یزید نفرین کرد وفرمود:

قطع الله رحمک و نفرین کرد که خدا عمرسعد را مقطوع النسل کند که مقطوع النسل هم شد از حضرت علی اکبر(ع)الگو بگیریم جوان باید گفتار و رفتار و اخلاقی شبیه حضرت علی اکبر(ع)داشته باشدحضرت علی اکبر(ع)از نظر شجاعت بی نظیربود و شهادت را سعادت می دانست و از مرگ هراسی نداشت و امام حسین(ع)فرمود: لا اری الموت الا سعاده والحیاه مع الظالمین الابرما (من مرگ راجزسعادت نمی بینم وحیاه باظالمین راجزذلت نمی بینم)

روزی معاویه درجمعی نشسته بودو پرسیدچه کسی به خلافت برازنده تراست گفتند معاویه بن ابوسفیان معاویه گفت:ای دغل بازان چاپلوس خودتان می دانید که دروغ می گویید بما اولی الناس بهذا الامر علی بن الحسین بن علی جده رسول الله (شایسته ترین فردبرای خلافت علی بن الحسین بن علی (علی اکبر)که جد اورسول الله است می باشد)در ادامه سخنش معاویه گفت: و فیه شجاعه بنی هاشم و سخاه بنی امیه و... ثقیف (شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و خوش رویی قبیله ثقیف را دارد).

در وصف فضایل حضرت علی اکبر(ع)همین بس که دشمنان مدحش کردند چه رسد به دوستان.

علی بن الحسین (علی اکبر) کنیه اش ابوالحسن ، مادرش لیلی دختر ابی مره بن مسعود ثقفی ، و مادر لیلی میمونه دختر ابوسفیان بود، و مادر میمونه دختر ابی العاص بن امیه بوده است . علی اکبر نخستین کسی بود که از بنی هاشم در معرکه کربلا به شهادت رسید.

ص: ۶۱۰۲

محمد بن محمد بن سلیمان به سندش از مغیره برای من حدیث کرد که روزی معاویه به اطرافیان خود گفت : چه کسی در این زمان سزاوارتر به خلافت است ؟ گفتند، تو معاویه گفت : نه سزاوارترین مردم به خلافت علی بن الحسین است که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله است و در او گرد آمده شجاعت بنی هاشم ، سخاوت بنی امیه ، زیبائی قبیله ثقیف .

یحیی بن حسن علوی و دیگر از طالبین گفته اند: آن علی بن الحسین که در کربلا کشته شد مادرش کنیزی بود. ام ولد و آنکه مادرش لیلی بود فرزند دیگر حضرت بود و او جد یحیی بن الحسن و سایر کسانی است که نسبشان به حسین بن علی علیه السلام می رسد.

در مدح علی بن الحسین اشعار زیر را گفته اند:

لم تر عین نظرت مثله

من محتف یمشی و من ناعل

یغلی بنی ء اللحم حتی اذا

انضج لم یغل علی الاکل

کان اذا شبت له ناره

یوقدها بالشرف القابل

کمیما یراها بائس مرمل

او فرد حی لیس بالاهل

اعنی ابن لیلی ذا السدی و الندی

اعنی ابن بنت احسب الفاضل

لا یوثر الدنیا علی دینه

و لا یبیع الحق بالباطل

۱. هیچ دیده ای مانند او را در میان پابرهنگان و کسانی که کفش به پا دارند ندیده اند.

۲. گوشت نیم پخته را قبل از حضور میهمان نیک می پزد تا پخته گردد و برای خوردن گران و گلوگیر نباشد و نیز در حضور میهمان نجوشد تا وی به انتظار بنشیند.

۳. هر گاه برای راهنمایی گذر کنندگان آتشی برافزود در مرتفعترین نقاط یا آشکارا می افروزد و روشن می کند (عرب را رسم بود که در بیابان در اطراف خیمه خویش برای راهنمایی مهمانان آتشی بر می افروختند و مهمانان را از دور راهنمایی می شدند.)

۴. تا هر مستمند بینوایی و یا در از عشیره و درمانده ای آن را ببیند (و خود را بدو برساند و در سایه کرم و خانه جودش به آسایش زندگی کند).

۵. مقصود من از همه اینها فرزند لیلی آن صاحب جود و کرم است ، یعنی فرزند زنی پاک نهاد و گرانمایه و که حسب او برترین حسب هاست .

۶. آن کس که دنیا را بر دین خویش مقدم ندارد و حق را به باطل نفروشد.

علی بن الحسین در زمان خلافت عثمان به دنیا آمد، و او از جدش علی بن ابیطالب علیه السلام و عایشه نقل کرده که چون ذکر آنها از وضع تدوین این کتاب خارج بود، صرف نظر کردیم .

شبیه ترین افراد به پیامبر (ص) علی اکبر نخستین نفر از بنی هاشم بود که به میدان جنگ رفت، او ۱۹ سال یا ۱۸ سال یا ۲۵ یا ۲۷ سال داشت، نزد پدر آمد و اجازه طلبید، امام حسین علیه السلام به او اجازه داد، سپس نگاه مایوسانه به اکبرش کرد و دو انگشت اشاره را به طرف آسمان کرد و گفت:

«اللهم کن انت الشهید علیهم، فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک و کنا اذا اشفقنا الی نبیک نظرنا الیه». (۱)

ص: ۶۱۰۴

علی اکبر به میدان آمد و با دشمن می جنگید رجز می خواند:

انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی تالله لا یحکم فینا ابن الدعی اضرب بالسیف احامی عن ابی

ضرب غلام هاشمی علوی ضربات خورد کننده ای بر دشمن وارد ساخت، و ۱۲۰ نفر از سوران دشمن را کشت، تشنگی بر آنحضرت چیره شد، نزد پدر برگشت و عرض کرد:

«یا ابه! العطش قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی».

امام حسین علیه السلام گریه کرد و فرمود: «محبوب دلم صبر کن بزودی رسولخدا صلی الله علیه و اله و سلم تو را سیراب خواهد کرد که بعد از آن هرگز تشنه نخواهی شد».

امام زبان جوانش را در دهان مبارک گذاشت و مکید و انگشتر خود را به او داد و فرمود: آن را در دهان خود بگذار به سوی دشمن برگرد.

علی اکبر در حالی که دست از جان شسته و دل به خدا بسته به سوی میدان رفت، و از هر سو بر دشمن حمله کرد، و از چپ و راست بر آنها یورش برد و جماعتی را کشت در این هنگام تیری به گلویش رسید که گلویش را پاره کرد، آنحضرت در خون خود می غلطید، همچنان تحمل می کرد تا اینکه روحش به گلوگاه نزدیک شد صدا بلند کرد:

یا ابتاه علیک منی السلام هذا جدی رسول الله یقرئک السلام و یقول عجل القدوم الینا.

: «ای پدر! سلام بر تو باد، هم اکنون این جد من رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به تو سلام می رساند و می فرماید: به سوی ما شتاب کن».

ص: ۶۱۰۵

«قد سقانی بکاسه الا وفی شربه لا ظما بعدها ابدا». :«مرا از جام خود سیراب کرد که هرگز بعد از آن تشنه نخواهم شد». (۲)

در روایت دیگر آمد: وقتی که ضربات علی اکبر، دشمن را تار و مار کرد، مره بن منقذ عبدی گفت: گناه عرب بر گردن من باشد که اگر این جوان با این وصف بر من بگذرد و من داغ او را بر دل پدرش ننهم، مره بن منقذ با نیزه خود در کمین آنحضرت قرار گرفت و او که گرماگرم جنگ بود، مره چنان نیزه بر او زد که آن بزرگوار به زمین افتاد، دشمنان گرد آنحضرت را گرفتند، فقطعوه باسیافهم: «با شمشیرهای خود، بدن او را پاره پاره کردند».

در روایت دیگر آمده: هنگامی که مره بن منقذ بر سر مقدس آنحضرت ضربه زد، آنحضرت نتوانست بر مرکب بنشیند، خم شد و سرش را روی یال اسب نهاد، اسب او وحشت زده به سوی لشگر دشمن روانه شد.

«فقطعوه بسیوفهم اربا اربا».«دشمنان با شمشیرهای خود بدن نازنینش را پاره پاره کردند»

آنگاه وقتی که روحش به گلوگاه رسید صدا زد: «یا ابتاه هذا جدی رسول الله قد سقانی بکاسه الاوفی ...».

و سپس صدائی از گلویش برخاست و جان سپرد. (۳)

امام حسین علیه السلام با شتاب به بالین جوانش آمد و ایستاد و فرمود:

«قتل الله قوما قتلوک، یا بنی ما اجراهم علی الرحمان و انتهاک حرمه الرسول».

: «خداوند آن قوم را بکشد که تو را کشتند، ای پسرم چه بسیار این مردم بر خدا و دریدن حرمت رسول خدا، گستاخ و بی باک گشته اند؟».

ص: ۶۱۰۶

اشک از دیدگان امام سرازیر شد، سپس فرمود:

در این حال زینب علیها السلام از خیمه بیرون دویده، فریاد می زد: ای برادرم، و ای فرزند برادرم، با شتاب آمد و خود را به روی پیکر به خون طپیده آن جوان افکند.

حسین علیه السلام سر خواهر را بلند کرد و او را به خیمه بازگردانید. (۴)

و در نقل دیگر آمده: امام خون پاک اکبر را می گرفت و به طرف آسمان می ریخت و از آن هیچ قطره ای به زمین نمی ریخت و فرمود:

یعز علی جدک و ابیک ان تدعوهم فلا یجیبونک و تستغیث بهم فلا یغیثونک».

: «بر جد و پدر تو سخت است که آنها را صدا بزنی و به تو پاسخ ندهند و از آنها دادرسی کنی، ولی به داد تو نرسند».

امام صورت اشک آلود خود را روی چهره خون آلود علی اکبرش گذاشت، و بقدری بلند گریه کرد که تا آن روز کسی این گونه صدای گریه بلند را از او نشنیده بود. (۵)

سپس امام، پیکر خون آلود اکبرش را در آغوش گرفت و فرمود:

یا بنی لقد استرحت من هم الدنیا و غمها و بقی ابوک فریدا وحیدا».:«پسرم، از غم و اندوه دنیا راحت شدی ولی پدرت غریب و تنها باقی ماند». (۶)

آنگاه امام حسین علیه السلام جوانان بنی هاشم را صدا زد و فرمود:

«تعالوا احملوا اخاکم».: «جوانان بنی هاشم! بیائید و برادرتان را به سوی خیمه ها ببرید».

جوانان آمدند و جنازه علی اکبر را برداشته تا جلو خیمه که پیش روی آن جنگ می کردند بر زمین نهادند.

ص: ۶۱۰۷

حمید بن مسلم نقل می کند زنی از خیمه های حسین علیه السلام بیرون آمد صدا می زد: وای بچه ام، وای کشته ام، وای از کمی یاور، وای از غریبی ...

امام حسین علیه السلام به سرعت نزد او رفت و او را به خیمه اش بازگردانید، پرسیدم: این زن چه کسی بود؟ گفتند: این زن زینب علیها السلام دختر امیر مؤمنان علی علیه السلام بود، امام حسین علیه السلام از گریه او به گریه افتاد و فرمود:

«انا لله و انا الیه راجعون» (۷)

بیتابی پدر پدر از دیده جاری اشک غم بهر پسر می کرد

ولی زینب در آنجا گریه بر حال پدر می کرد

پدر فریاد می کرد و پسر خاموش بود

اما سکوت او به قلب باب کار کار نیشتر میکرد

پدر عمری دلش می خواست رخسار پسر بوسد

ولی چون شرم مانع بود از آن صرف نظر می کرد

از آن رو تا که لب را بر لبش بگذاشت دیدن داشت

یکی ایکاش بود آنجا و زینب را خبر میکرد

پدر را از پسر زینب جدا کرد

ار مکن منعش که از بهر برادر زینب احساس خطر میکرد

کرده بیتاب مرا آه دل با اثرت

ز اشتیاق رخت از خیمه دویدم به برت

ای ذبیح من و ای شبه رسول مدنی

ز چه آلوده به خون صورت قرص قمرت

نوجوان دیده گشا دیده گریانم بین ای پسر

یک نظری کن تو بحال پدرت من که خود خضر رهم

پیر شدم از غم تو وای بر حال دل مادر خونین جگرت

پی نوشتها: ۱- و در بعضی از عبارات در آغاز این فراز آمده: «اللهم اشهد علی هؤلاء ...».

۲- اعیان الشیعه ج ۱ / ص ۶۰۷، مقتل الحسین مقرم: ص ۳۱۲، منتهی الآمال ج ۱ / ص ۲۷۲، مثیر الاحزان ابن نما: ص ۶۹.

۳- کبریت الاحمر ط اسلامیه: ص ۱۸۵.

۴- ترجمه ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۱۰، مثیر الاحزان ابن نما: ص ۶۹.

۵- نفس المهموم: ص ۶۲،محدث قمی می گوید:اما اینکه مادر علی اکبر در کربلا بود یا نبود، چیزی در این باره نیافتم (همان مدرک: ص ۱۶۵).

۶- ترجمه مقتل ابی مخنف: ص ۱۲۹.

۷- تاریخ طبری ج ۶ / ص ۲۵۶، ترجمه مقتل ابی مخنف: ص ۱۲۹.

حضرت رقیه (سلام الله علیها) (۵)

حضرت رقیّه(علیها السلام) کرامات ، ماجرای تعمیر قبر

حضرت رقیّه (علیها السلام)

طاهر بن عبدالله دمشقی گوید: سر یزید روی زانوی من بود. سر پسر فاطمه هم در میان طشت بود، همین که شیون از خرابه بلند شد، دیدم سرپوش از طبق به کنار رفت، سر بلند شد تا نزدیک بام قصر، به صوت بلند فرمود:

«أُخْتی سَکِّتی اِبْنَتی» «خواهرم زینب، دخترم را ساکت کن».

طاهر گوید: دیدم آن سر برگشت رو به یزید کرد و فرمود: یا یزید، من با تو چه کرده بودم، که مرا کشتی و عیالم را اسیر کردی؟!

یزید از این ندا و از آن صدا سر برداشت، پرسید: طاهر چه خبر است؟

گفتم: نمی دانم در خرابه چه اتّفاق افتاده ولی دیدم سر مبارک حسین را که از طشت بلند شد و چنین و چنان گفت.

یزید غلامی فرستاد که خبری بیاورد. غلام آمد و واقعه را برای یزید نقل کرد.

آن ملعون گفت: سر پدرش را برای او ببرید تا آرام گیرد.

آن سر مطهّر را در طشت نهادند و رو به خرابه آوردند، و در حالی که پرده بر روی آن سر بود، در حضور آن مظلومه نهادند، پرده را برداشتند. آن معصومه چون متوجّه سر پدر شد،

«فَانْکَبَّتْ عَلیهِ تقَبِّلُهُ و تَبْکی و تَضربُ علی رَأسِ‌ها و وَجْهِها حَتّی امْتَلأَ فَمُها بِالدَّم» «خود را بر آن سر انداخت و صورت پدر را می بوسید و بر سر و صورت خود می زد تا اینکه دهانش پر از خون شد».(۱)

سخن با پدر

و در «منتخب» آمده است که او پدرش را مخاطب قرار داده می فرمود:

«یا أبَتاهُ، مَنْ ذَاالَّذی خَضبکَ بِدِمائکَ» «پدر جان، کی صورت منوّرت را غرق خون ساخته؟».

«یا أبتاهُ، منْ ذَا الَّذی قَطع و ریدَیْکَ!» «پدر جان، چه کسی رگهای گردنت را بریده است؟».

«یا أبتاه، منْ ذا الَّذی أیْتمنی علی صغر سِنّی» «پدر جان، کدام ظالم مرا در کودکی یتیم کرده است؟».

«یا أبتاهُ، منْ لِلْیَتیمه حتّی تَکْبُر» «پدرجان، کی متکفّل یتیمه ات می شود تا بزرگ شود؟».

«یا أبتاهُ، منْ للنّساءِ الحاسرات» «پدر جان، چه کسی به فریاد این زنان سر برهنه می رسد؟»

«یا أبتاهُ، منْ للْأَرامِلِ المسْبیّاتِ» «پدر جان، چه کسی دادرسی از این زنان بیوه و اسیر می کند؟».

«یا أبتاهُ، منْ للْعیونِ الْباکیاتِ» «پدر جان، چه کسی نظر مرحمتی به سوی این چشمهای گریان (ما کند که شب و روز در فراق تو گریه) می کند؟».

۱- ۵- ریاض القدس: ۲/۳۲۳

«یا أبتاهُ، مَنْ لِلضّایعاتِ الْغریبات» «پدرجان، کی متوجّه این زنان بی صاحب، غریب خواهد شد؟»

«یا أبَتاهُ، مَنْ لَلشُّعورِ الْمَنْشورات» «پدرجان، کی از برای این موهای پریشان خواهد بود؟».

«یا أبتاهُ، منْ بَعْدکَ واخَیْبَتاهُ» «پدر جان، بعد از تو داد از نا امیدی!».

«یا أبتاهُ، منْ بَعدکَ وا غُرْبَتاهُ» «پدر جان، بعد ا زتو داد از غریبی و بی کسی!».

«یا أبتاهُ، لَیْتنی کُنت لَکَ الْفِداء» «پدر جان، کاش من فدای تو می شدم».

«یا أبتاهُ، لَیْتنی کَنت قَبل هذا الْیَومِ عمیاءَ» «پدر جان، کاش من پیش از این روز کور شده بودم، و تو را به این حال نمی دیدم».

«یا أبتاهُ، لَیْتنی وُسدتُ الثَّری و لا أری شَیبکَ مُخضَّباً بِالدّماء» «پدر جان، کاش مرا در زیر خاک پنهان کرده بودند و نمی دیدم که محاسن مبارکت به خون خضاب شده باشد».

آن معصومه نوحه می کرد و اشک می ریخت تا آن که نَفَس او به شماره افتاد و گریه راه گلویش را گرفت، مثل مرغ سرکنده، گاهی سر را به طرف راست می نهاد و می بوسید و بر سر می زد، و زمانی به چپ می گذارد و می بوسید...

پس آن نازدانه لب بر لب پدر نهاد، زمان طویلی از سخن افتاد گریست «فَنادیِ الرَّأسُ بِنْتَهُ، إلیَّ إلیَّ، هَلُمّی فَأنا لَکَ بِالانْتظار. فغُشیَ علیها غشْوهً لمْ تُفقْ بعدها، فحرَّ کوها فَإذا هیَ قدْ فارقتْ روحها الدُّنیا...»

«آن رأس شریف دختر را صدا کرد که به سوی من بیا، من منتظرت هستم، او غش کرد و دیگر به هوش نیامد، چون او را حرکت دادند متوجّه شدند که روح شریفش از بدن مفارقت کرده و به خدمت پدر شتافته است».(۱)

ص: ۶۱۱۱

۱- ۶- انوار الشهاده / ۲۴۴، ریاض القدس: ۲/۳۲۶

راوی گوید: وقتی که خواستند نعش آن یتیم را از خاک خرابه بردارند علمهای سیاه بر پا کرده بودند و مردان و زنان شامی همه جمع شده گریه و ناله می کردند و سنگ بر سر و سینه می زدند. او را غسل دادند و کفن نمودند(۱)و بر او نماز گزاردند و دفن نمودند، که الان قبر او معلوم و مشهور است.(۲)

زن غسّاله با تخته و آب و چراغ وارد شده، پیراهن از تن طفل بیرن آورد، همین که دید بدن نازنین او سیاه و مجروح است، با دو دست بر سر خود زد!

گفتند: چرا خود را می زنی؟ گفت: مادر این طفل (یا بزرگ اسیران) کیست؟ تا بگوید این بچّه به چه مرضی از دنیا رفته است؟ چرا بدنش کبود است؟

بانوان با چشم اشکبار گفتند: او مرضی نداشت، اینها جای کعب نیزه و تازیانه است.(۳)

نبش قبر حضرت رقیه (سلام الله علیها)

آیه الله اثنی عشری فرمودند: از آقای حاج حسن آقا شیرازی شنیدم که ایشان از مرحوم آیه الله سیّد محسن نقل می کرد که:

در زمان آیه الله سیّد محسن جبل عاملی، نزدیک بود قبر رقیه خاتون را آب بگیرد، و اوضاع دگرگون شود، چون نهری نزدیک آن بود. گفتند: بدن را از اینجا به جای دیگر منتقل کنید، چون ما نمی توانیم نهر را برگردانیم.

۱- ۷- طبق بعضی روایات او را با همان پیراهن کهنه اش کفن کردند.(ستاره درخشان شام / ۲۲۱ به نقل از خصائص الزینبیّه / ۲۹۶)

۲- ۸- انوار الشهاده /۲۴۶ ف ۲۰

۳- ۹- مقتل جامعه مقدّم: ۲/۲۰۵

به آیه الله سیّد محسن گفتند: تو این کار را بکن.

سیّد گفت: اگر امکان نداشته باشد ما این کار را می کنیم. قبر را نبش می کنیم و بدن را بیرون می آوریم.

سیّد تصمیم به نبش قبر گرفت. غسل کرد و لباس سفید پوشید و دستور نبش قبر داد. خاک را که برداشتند و به خشت لحد رسیدند، گفت: صبر کنید لحد را خودم بر دارم. سیّد در قبر رفت، همین که خشت بالای سر را برداشت دیدند سیّد افتاد. زیر بغلش را گرفتند، هی می گفت: ای وای بر من، وای بر من.

به ما گفته بودند یزید زن غسّاله و کفن فرستاده، ولی فهمیدم دروغ بوده، چون دختر با پیراهن خودش دفن شده، بدن معطّر مثل گل.

من بدن را منتقل نمی کنم، می ترسم بدن را منتقل کنم، دیگر به عنوان رقیّه بنت الحسین شناخته نشود، و من نمی توانم جواب را بدهم. هر چه مخارج نهر است می دهم نهر را بر گردانید.

ماجرای عجیب تعمیر قبر حضرت

تعمیر قبر حضرت رقیّه خاتون علیها السلام عالم بزرگوار مرحوم ملاّ محمّد هاشم خراسانی می نویسد: عالم جلیل شیخ محمّد علی شامی که از جمله ی علمای نجف اشرف می باشد به حقیر فرمود:

جدّ اُمّی من جناب آقا سیّد ابراهیم دمشقی که نَسَبش به سیّد مرتضی علم الهدی منتهی می شد، و سنّ شریفش بیش از ۹۰ سال بود، سه دختر داشت و اولاد پسر نداشت.

شبی دختر بزرگ ایشان حضرت رقیّه دختر امام حسینعلیه السلام را در خواب دید که فرمودند: به پدرت بگو: به والی بگوید: میان لحد و جسد من آب افتاده، و بدن من در اذّیت است، بیاید قبر و لحد مرا تعمیر کند.

دختر به سیّد عرض کرد، ولی سیّد از ترس اهل تسنّن، به خواب اعتنا ننمود.

شب دوّم دختر وسطی سیّد همین خواب را دید و به پدر گفت، ترتیب اثری نداد.

شب سوّم دختر کوچک سیّد همین خواب را دید و به پدر گفت، باز ترتیب اثری نداد.

شب چهارم خود سیّد حضرت رقیّه را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند: چرا والی را خبردار نکردی؟!

سیّد بیدار شد، صبح نزد والی شام رفت و خوابش را گفت. والی به علماء و صلحاء شام از شیعه و سنّی امر کرد که غسل کنند و لباسهای پاکیزه بپوشند، به دست هر کس قفل درب حرم مطهّر باز شد، همان کس برود و قبر مقدّس او را نبش کند، جسد را بیرون آورد تا قبر را تعمیر کنند.

صلحاء و بزرگان از شیعه و سنّی در کمال آداب غسل کردند و لباس پاکیزه پوشیدند، قفل به دست هیچ کس باز نشد، مگر به دست مرحوم سیّد، و چون میان حرم آمدند کلنگ هیچ کدام بر زمین اثر نکرد، مگر به دست سیّد ابراهیم.

حرم را خلوت کردند، لحد را شکافتند، دیدند بدن نازنین مخدّره میان لحد و کفن صحیح و سالم است، لکن آب زیادی میان لحد جمع شده است.

سیّد بدن شریف را از میان لحد بیرون آورد و بر روی زانوی خود نهاد، و سه روز بدین گونه بالای زانو خود نگهداشت و گریه می کرد تا اینکه قبر آن بی بی را تعمیر کردند.

وقت نماز که می شد سیّد بدن مخدّره را بالای چیز پاکیزه می گذاشت. بعد از فراغ از نماز بر می داشت و بر زانو می نهاد، تا اینکه از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند، سید بدن را دفن کرد.

و از معجزه ی این مخدّره این که؛ سیّد در این سه روز احتیاج به غذا و آب و تجدید وضو پیدا نکرد. و چون خواست بدن را دفن کند دعا کرد که خداوند پسری به او عطا فرماید.

دعای سیّد به اجابت رسید و در سن پیری خداوند پسری به او لطف فرمود، نام او را سیّد مصطفی گذاشت.

آنگاه والی واقعه را به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشت، او هم تولیت زینبیّه و مرقد شریف حضرت رقیّه و امّ کلثوم و سکینه را به او واگذار نمود، و فعلاً هم آقا سیّد ابراهیم تولیت این مکانهای شریف را دارا می باشد.

این قضیه در حدود سال هزار و دویست و هشتاد هجری بوده است.(۱)

در «معالی» این قضیّه را مجملاً نقل کرده و در آخر اضافه فرموده است:

«فَنزلَ فی قبرها و وَضع علیها ثوباً لفَّها فیه و أخْرجها، فإذا هی بنتٌ صغیرهٌ دُونَ البُلوغِ و کانَ متْنُها مجروحهً مِنْ کثرهِ الضَّرب»

« آن سیّد جلیل وارد قبر شد و پارچه ای بر او پیچید و او را خارج نمود، دختر کوچکی بود که هنوز به سن بلوغ نرسیده، و پشت شریفش از زیادی ضرب مجروح بود».(۲)

عنایات و کرامات آن مخدّره۱- چنان که در بالا مشروحاً بیان گردید، سیّد ابراهیم دمشقی در نود و چند سالگی از کرامت حضرت رقیّه علیها السلام صاحب فرزندی شد که او را سیّد مصطفی نام نهاد.

پس از درگذشت سیّد ابراهیم، تولیت آن مشاهد مشرّفه به پسرش سیّد مصطفی، و بعد از ایشان به فرزندش سیّد عبّاس رسید.(۳)

۱- ۱۳- منتخب التواریخ / ۳۶۵ ب ۸

۲- ۱۴- معالی السّبطین: ۲/ ۱۰۱

۳- ۱۵- اجساد جاویدان / ۶۷

فرزندان سیّد ابراهیم دمشقی معروفند و مشهور است که هر گاه دست خود را به موضع گزیده ای بگذارند فوراً آرام می شود. و این اثر را از جدّ بزرگ خود به ارث برده اند، و آن را از آثار نگهداری بدن شریف آن مظلومه می دانند.(۱)

مادر مسیحی با دیدن کرامت حضرت رقیّه علیها السلام مسلمان شد:

جناب حجه الاسلام آقای سیّد عسکر حیدری، از طلّاب علوم دینیّه حوزه علمیّه زینبیّه شام چنین نقل کردند:

روزی زنی مسیحی دختر فلجی را از لبنان به سوریه آورد. زیرا دکترهای لبنان او را جواب کرده بودند.

زن با دختر مریضش نزدیک حرمِ با عظمت حضرت رقیّه علیها السلام منزل می گیرد تا در آنجا برای معالجه فرزندش به دکتر سوریه مراجعه کند، تا اینکه روز عاشورا فرا می رسد و او می بیند مردم دسته دسته به طرف محلّی که حرم مطهّر حضرت رقیّه آنجاست می روند.

از مردم شام می پرسد اینجا چه خبر است؟ می گویند: اینجا حرم دختر امام حسین علیه السلام است. او نیز دختر مریضش را در منزل تنها گذاشته درب اتاق را می بندد و به حرم حضرت علیها السلام می رود. آنجا متوسّل به حضرت رقیّه می شود و گریه می کند، به حدّی که غش می کند و بیهوش می افتد. در آن حال کسی به او می گوید: بلند شو برو منزل، دخترت تنهاست و خدا او را شفا داده است. برخاسته به طرف منزل حرکت می کند و می رود درب منزل را می زند، می بیند دخترش دارد بازی می کند!

ص: ۶۱۱۶

۱- ۱۶- به مقتل جامع مقدّم: ۲/۲۰۸ مراجعه شود.

وقتی مادر جویای وضع دخترش می شود و احوال او را می پرسد، دختر در جواب مادر می گوید: وقتی شما رفتید دختری به نام رقیّه وارد اتاق شد، و به من گفت: بلند شو تا با هم بازی کنیم. آن دختر به من گفت: بگو «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» تا بلند شوی، و سپس دستم را گرفت و من بلند شدم. دیدم تام بدنم سالم است. او داشت با من صحبت می کرد که شما درب را زدید، گفت: مادرت آمد. سرانجام مادر مسیحی با دیدن این کرامت از دختر امام حسین علیه السلام مسلمان شد.(۱)

پژوهشی پیرامون حضرت رقیه بنت الحسین (ع)

اشاره

نویسنده:حجت الاسلام والمسلمین محمد امین پور امینی

پژوهشی پیرامون حضرت رقیه بنت الحسین (ع)

تاکنون چندین نوشته به زبان فارسی وعربی پیرامون حضرت رقیه بنت الحسین (ع) نگاشته ام،وبه وسع خود کوشیدم که آنچه که به عنوان سؤال وشبهه پیرامون شخصیت آن شخصیت که سند مظلومیت نهضت حسینی است را پاسخ دهم، تا آنکه اخیرا به سندی مهم ومنبعی ارزشمند برخورد کردم که جای دارد برای تکمیل بحث بیفزایم.

پیشتر از کتاب کامل بهائی به عنوان قدیمی ترین منبع در این زمینه یاد کرده ایم کتاب کامل بهایی اثر شیخ عمادالدین حسن بن علی بن محمد بن علی طبری آملی است. او که از معاصران خواجه نصیر طوسی است، کتاب را به دستور وزیر بهاءالدّین محمد، فرزند وزیر شمس الدین جوینی صاحب دیوان و حاکم اصفهان در دولت هولاکوخان نگاشته است و از این رو، به کامل بهایی شهرت یافته است. نام دیگر این کتاب کامل السّقیفه است. این کتاب در دو جلد و در مدت دوازده سال نگارش یافته و تاریخ پایان تألیف کتاب، سال ۶۷۵ ق است. مؤلّف این کتاب آثار دیگری چون: مناقب الطّاهرین، معارف الحقائق و اربعین البهائی از خود به یادگار گذاشته است.۱۰ از مجموعه این آثار به خوبی می توان فهمید که وی دانشمند شیعی و تاریخ نگاری متعهّد است.

ص: ۶۱۱۷

۱- ۱۷- ستاره درخشان شام / ۲۷۰منبع :تبیان نت

عماد الدّین طبری نیز ماجرا را به نقل از کتاب الحاویه نقل می کند که متأسّفانه اثری از این کتاب در دست نیست.

وی می نویسد:"در حاویه آمد که زنان خاندان نبوّت در حالت اسیری، حال مردان که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده ها می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است، باز می آید؛ تا ایشان را به خانه یزید آوردند؛ دخترکی بود چهار ساله. شبی از خواب بیدار شد و گفت: پدر من حسین کجاست؟ این ساعت او را به خواب دیدم سخت پریشان. زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست. یزید خفته بود، از خواب بیدار شد و حال تفحّص کرد. خبر بردند که حال چنین است، آن لعین در حال گفت که بروند و سر پدر او را بیاورند و در کنار او نهند. ملاعین سر بیاورده و در کنار آن دختر چهار ساله نهادند. پرسید: این چیست؟ ملاعین گفت: سر پدر تو است. آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد".۱۱

از نقل طبری استفاده می شود که امام حسین(ع) دختری چهار ساله داشت که در فراق پدر، در شام پرپر گردید؛ ولی از نام او سخنی به میان نیامده است و تاریخ نگاران پس از او نیز این جریان جانگداز را با اختلافی اندک و برخی اضافات که به زبان حال می نماید، در کتاب های خود آورده اند:

۱. ملاحسین کاشفی سبزواری (م۹۱۰ق) در کتاب روضه الشهداء۱۲ به نقل از کتاب کنزالغرائب؛

۲. شیخ فخرالدّین طریحی نجفی (م۱۰۸۵ق) در کتاب المنتخب؛۱۳

ص: ۶۱۱۸

۳. سید محمدعلی شاه عبدالعظمی (م۱۳۳۴ق.) در کتاب الایقاد؛۱۴

۴. شیخ محمد هاشم بن محمد علی خراسانی (م۱۳۵۲ق) در کتاب منتخب التّواریخ؛۱۵

۵. شیخ عباس قمی (م۱۳۵۹ق) در کتاب نفس المهموم ۱۶ و منتهی الآمال؛۱۷

۶. شیخ محمد مهدی حائری مازندرانی در کتاب معالی السبطین؛۱۸

برخی از ایشان نام "رقیه" را نیز ذکر کرده اند. شیخ محمد هاشم خراسانی در ضمن شمارش بانوان اسیر می گوید: "التاسعه: آن دختری است که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده، و شاید اسم شریفش رقیه بوده و از صبایای خود حضرت سیدالشّهدا(ع) بوده؛ چون مزاری که در خرابه شام است، منسوب است به این مخدّره، و معروف است به مزار "ست رقیّه".۱۹

سید محمدعلی شاه عبدالعظمی در الایقاد آورده است: "امام حسین(ع) را دختری بود کودک که مورد علاقه وی بود و او نیز به پدر عشق می ورزید. گفته شده است که نام وی رقیه و عمر وی سه سال بود. او که با اسیران در شام به سر می برد، در فراق پدر شبانه روز گریه می کرد و به او می گفتند که پدرت در سفر است.۲۰ تا آن گاه که شبی او را در خواب دید. وقتی که بیدار شد، به گریه شدیدی افتاد و می گفت: پدرم را و نور چشمانم را بیاورید! اهل بیت(ع) هرچه کردند که او را آرام کنند، اثری نبخشید، و بر گریه و زاری او اضافه گردید و در اثر گریه او، غم و اندوه اهل بیت شعله ور گردید، و آنان نیز به گریه افتادند. بر صورت خود زده و خاک بر سر خود ریخته و موها را پریشان ساختند. صدای ناله و گریه از هر سو برخاست، یزید ناله و گریه ایشان را شنید و گفت: چه خبر شده است؟ به او گفتند که دختر کوچک حسین، پدر را در خواب دیده است، از خواب برخاسته و او را طلب می کند و گریه و فریاد برآورده است. یزید گفت: سر پدر را برایش ببرند و در برابرش قرار دهید تا آرام گیرد! چنان کردند و سر بریده را در حالی که در میان طبقی سر پوشیده نهاده بودند، در برابر وی قرار دادند. او که طبق را دید (فکر کرد برایش غذایی آورده اند) گفت: من پدرم را می خواهم، نه غذا! گفتند: پدرت در آنجاست. پارچه را از روی آن برداشت، سری را دید. گفت: این سر از آنِ کیست؟ گفتند: سر پدر تو است. سر را برداشت و به سینه اش چسباند و گفت: پدرم! چه کسی تو را با خون سرت خضاب کرد؟ بابا! چه کسی رگ هایت را برید؟ پدرم! چه کسی مرا در کودکی یتیم ساخت؟!... آن گاه لب ها را بر لب های پدر نهاد و گریه سر داد، تا از حال رفت. وقتی او را تکان دادند، دیدند که قالب تهی کرده است و جان به جان آفرین تسلیم نموده است. ناله های اهل بیت(ع) از هر سو به آسمان برخاست...".۲۱

این جریان به همین شکل بر سر زبان هاست. سید شاه عبدالعظیمی آن را از کتاب عوالم و همین مضمون را شیخ طریحی و به نقل از او شیخ مهدی مازندرانی آورده است. گرچه چنین مطلبی در عوالم بحرانی یافت نشد، ولی ممکن است مقصود از عوالم کتاب دیگری باشد. در هر صورت،

اینجا چند سؤال مطرح است:

۱. امام حسین(ع) چند دختر داشت؟

۲. آیا امام حسین(ع)دختری به نام "رقیه" داشته است؟

۳. آیا امام حسین(ع) نام "رقیه" را بر زبان جاری ساخته است؟

۴. چند "رقیه" در کربلا وجود داشته اند؟ و احتمالات مسئله کدام است؟

۵. آیا به جز نقل و روایت، دلیل دیگری هم برای این ادعا در دست است؟

در ادامه این مقاله، به دو پرسش اول، پاسخ می گوییم وبقیه را در جای خود آورده ایم.

۱. حضرت امام حسین(ع) چند دختر داشت است؟

سه قول در این مسئله وجود دارد:

الف) دو دختر: شـیخ مفید برای ایشان تنها دو تن را به عنوان دختران آن حضـرت یاد کرده که آن دو نیز "فاطمه" و "سکینه"اند.۲۲ عده ای ۲۳ هم با شیخ مفید موافقت کرده اند؛ ولی شیوه تاریخ نگاری ایشان بر اهل فن پوشیده نیست.

ب) سه دختر: در برخی از کتاب ها سه دختر برای آن حضرت ذکر شده است.

طبری امامی می نویسد: "و له من البنات زینب، و سکینه و فاطمه۲۴؛ دختران او زینب و سکینه و فاطمه اند".

ابن شهرآشوب ۲۵، خصیبی ۲۶، ابن خشّاب ۲۷ و شیخ محمد الصبّان، نیز چون او آورده اند.

ج) چهار دختر: شیخ کمال الدین محمد بن طلحه شافعی (م۶۵۲ ق)۲۸ در کتاب مطالب السّؤول فی مناقب آل الرّسول به وجود چهار دختر برای آن حضرت تصریح کرده و حتی بر آن، ادعای شهرت نیز نموده است و می نویسد: "کان له – أی للحسین(ع) – من الاولاد ذکور و اناث عشـره، ستّه ذکور، و أربع اناث، فالذّکور: علی الاکبر، علیّ الاوسط و هو سیّدالعابدین...، و علی الاصغر، محمد، عبداللّه و جعفر. فامّا علیّ الاکبر فانّه قاتل بین یدیّ أبیه حتّی قتل شـهیداً. و امّا علیّ الاصغر جاءه سهم و هو طفل فقتله... و قیل: انّ عبداللّه ایضاً قتل مع ابیه شـهیداً. و امّا البنات: فزینب، سـکینه و فاطمه. هذا هوالمشـهور، و قیل: بل کان له اربع بنین و بنتان، و الاوّل أشهر۲۹؛ آن حضرت دارای ده فرزند پسر و دختر بود که شش تن ایشان پسر و چهار تن دختر بودند. پسران عبارت اند از: علی اکبر، علی اوسط – که همان سیّدالعابدین(ع) است – علی اصغر، محمد، عبداللّه و جعفر. علی اکبر در برابر چشم پدر به میدان جنگ رفت تا به شهادت رسید. علی اصغر نیز در حالی که کودکی خردسال بود، تیر به او اصابت کرد و شهید شد... و گفته شده است که عبداللّه نیز با پدرش به شهادت رسید. و اما دختران عبارت اند از: زینب، سکینه و فاطمه. و این قول مشهور است. و گفته شده است که آن حضرت دارای چهار پسر و دو دختر بوده است، ولی قول اوّل مشهورتر است".

ابن صبّاغ مالکی نیز آن را نقل کرده و می نویسد: "قال الشیخ کمال الدین بن طلحه: کان للحسین(ع) من الاولاد ذکوراً و اناثاً عشره، ستّه ذکور و أربع اناث، فالذّکور علیّ الاکبر، علیّ الاوسط و هو زین العابدین، و علی الاصغر، محمد، عبداللّه و جعفر... و اما البنات فزینب و سکینه و فاطمه، هذا قول مشهور؛۳۰ شیخ کمال الدین بن طلحه می گوید: حضرت حسین(ع) دارای ده فرزند پسر و دختر بود که شش تن از ایشان پسر و چهار تن دختر بودند. پسران عبارت اند از: علی اکبر، علی اوسط _ که همان زین العابدین(ع)است – علی اصغر، محمد، عبدالله و جعفر...، و دختران: زینب، سکینه و فاطمه بوده اند، و این قول مشهور است. علامه اربلی نیز چون او آورده است".۳۱

ص: ۶۱۲۱

طبق این قول که ادعای شهرت بر آن شده است و عده ای از بزرگان تاریخ چون علامه اربلی در کشف الغمّه و ابن صباغ مالکی در الفصول المهمّه نیز آن را نقل کرده و رد نکرده اند، آن حضرت دارای چهار دختر بوده است که تنها به نام سه تن از ایشان تصریح شده است و نام چهارمین دختر مجهول مانده است.

۲. آیا امام حسین(ع) دختری به نام "رقیه داشته است؟

در پاسخ سؤال اوّل گفتیم وقتی که دختران آن حضرت به دو نفر منحصر نیست و بنا بر قولی که ادعای شهرت بر آن شده بود، آن حضرت چهار دختر داشتند که به نام های سه تن از ایشان (زینب، سکینه و فاطمه) تصریح شده است. از این رو، احتمال می رود که چهارمین دختر آن حضرت همین دختری باشد که در زبان مردم به نام "رقیه" معروف شده است.

بنابراین از نظر تاریخی، انکار آن وجهی ندارد، از این مهمتر وقایع مستمر تاریخی نیز گویای آن است که در این قبر شریف دختری از اهل بیت حسینی مدفون است، وقضیه آب گرفتگی قبر وشکافتن قبر مطهر ویافتن بدن سالم از مشهورات تاریخی شام است که در نزد شیعه وسنی شام معروف است، وحتی شبلنجی نیز آن را در نور الابصار آوئرده است، واز عالمان شیعه فقیهان بزرگی چون ملاهاشم خراسانی در منتخب التواریخ وسید میرزا هادی خراسانی در کتاب کرامات خود آورده اند، شهرت مکان با ملاحظه بر کوشش بی امان دشمن در خاموش ساختن نور حسینی کاشف از صحت مطلب است، امروزه در قلب کشور بنی امیه چراغ رقیه بنت الحسین (ع) روشن است وخبری از ستم پیشگانی چون معاویه ویزید جز لعن ونفرین بر آنها نیست.

ص: ۶۱۲۲

استاد بزرگوارمان مرحوم آیت الله العظمی حاج میرزا جواد تبریزی اعلی الله مقامه الشریف دارای دلی سوخته ومملو از عشق به خاندان عصمت وطهارت بود، به هنگام بیماری به زیارت مرقد شریف حضرت رقیه در شام شتافت، وآنجا سخنانی پیرامون آن حضرت به زبان عربی ایراد نمود که ترجمه آن چنین است: «یادگیری احکام شرعی وفراگیری مسائل فقهی از برترین کارهاست، شما می دانید که در رابطه با ثبوت موضوعات خارجی حدودی وجود دارد، ودر همه ویا بیشتر آنها باید بینه اقامه گردد، ولی در پاره ای از امور مجرد شهرت کافی است، ومجرد شهرت در ثبوت آنها کافی است، ونیازی به اقامه بینه و یاچیزدیگری ندارد، وصرف شهرت کافی است، مثل آنکه کسی زمینی را بخرد، وپس از آن به وی گفته شود که این زمین وقف بوده است، از امام علیه السلام از حکم این مسئله پرسیدند، حضرت فرمود: اگر بین مردم مشهور باشد که این زمین وقف است خرید آن جایز نیست، وآن را پس بده، واز این قبیل است حدود منی ومشعر، (که با شهرت ثابت می شود)، وهمچنین مقابر ، ممکن است کسی دویست سال پیش در جایی دفن شده باشد، والآن کسی نباشد که خود محل دفن وی را در این مکان دیده باشد، ولی بین مردم مشهور باشد که در این مکان دفن شده است، این شهرت کافی است. وازاین روست مقام ومزار حضرت رقیه بنت الحسین (ع)، که از اول مشهور بود، گویا حضرت امام حسین (ع) نشانی را از خود در شام به یادگاری سپرده است تا فردا کسانی پیدا نشوند که به انکار اسارت خاندان طهارت وحوادث آن پردازند، این دختر خردسال گواه بزرگی است بر اینکه در ضمن اسیران حتی دختران خردسال نیز بوده اند، ما ملتزم به این هستیم که بر دفن رقیه بنت الحسین (ع) در این مکان شهرت قائم است ، واینکه در این مکان جان سپرده است. ما به زیارتش شتافتیم، وباید احترام او را پاس داشت، (نگویید خردسال است) علی اصغر که کودک شیرخواری بود دارای آن مقامی است که روبروی حضرت سید الشهداء (ع) در کربلا دفن گردید، گفته اند که دفن وی در این مکان نشان از آن دارد که در روز حشر حضرت این کودک خردسال را به دست خواهد گرفت ونشان خواهد داد. دفن این طفل خردسال در شام گواه بزرگ ونشان قوی از اسارت خاندان طهارت ، وستم رواداشته بر ایشان دارد، آن ستمی که تمام پیامبران از آدم تا خاتم بر آن گریستند، تا آنجا که خدا عزای حسین را بر آدم خواند. از این رو احترام این مکان لازم است، به سخنان فاسد گوش فرا ندهید، وبه سخنان باطلی که میگویند که او طفلی خردسال بیش نبود گوش فرا ندهید، مگر علی اصغر کودک خردسال نیست که درروز قیامت شاهدی خواهد بود، وموجب آمرزش گنهکاران شیعه خواهد شد ان شاء الله. بنابراین بر همه واجب است احترام این مکان را داشته باشند، وبه سخنان فاسد وبیهوده ای که از گمراهی شیاطین است گوش فرا ندهند واعتنایی نکنند. ما با زیارت دختر امام حسین به خداوند متعال تقرب می جوییم، آن دختری که خود مظلوم بود، وخاندان وی همه مظلوم بودند».

ص: ۶۱۲۳

با این همه اگر کسی اصرار کند که برای ما تصریح به نام ایشان در کتب تاریخی ویا انساب مهم است در پاسخ می گوییم: در برخی از کتابهای مهم ومعتبر انساب به نام ایشان تصریح شده است. ابوالحسن علی بن ابی القاسم بن زید بیهقی معروف به ابن فندق به سال ۴۹۳ هجری قمری متولد وبسال ۵۶۵ هجری قمری وفات یافته است، او کتاب ارزشمندی در انساب به نام (لباب الأنساب والألقاب والأعقاب) دارد که چاپ جدید آن توسط کتابخانه مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی (ره) انجام شده است، مولی عبد الله افندی او را از اجله مشایخ ابن شهراشوب واز بزرگان اصحاب ما معرفی کرده است (ریاض العلماء۶/۴۴۸)،). محدث نوری او را از مشایخ اجازه دانشته واز او به عنوان عالم متبحر فاضل متکلم جلیل یاد کرده است (خاتمه مستدرک الوسائل۳/۹۹)، مرحوم آیت الله سید محسن امین او را یکی از مشایخ شیعه می داند، واو را از اجله مشایخ ابن شهراشوب می داند (اعیان الشیعه۸/۲۴۳، مرحوم شیخ آقا برزگ تهرانی از او به عنوان امام بیهقی یاد کرده است (الذریعه ۲۶/۴۳). مرحوم آیت الله نجفی مرعشی که خود در علم انساب متخصص وصاحب اثر بود بر این کتاب تقریظ مفصلی در حدود ۱۵۰ صفحه نگاشته وکتاب ومؤلف آن را بسیار ستوده است، واز او به عنوان علامه، مدرس، خطیب، قاضی، موالی اهل بیت، امامی یاد می کند. با این وصف شخصیت برجسته ابن فندق روشن می گردد، واز طرفی قدمت او مهم است، او از برگان قرن ۶ است، با این مقدمه می گوییم شخصیتی با این عظمت از رقیه بنت الحسین (ع) یاد کرده است. او در کتاب ارزشمند لباب الآنساب ج۱، ص۳۵۵ در رابطه با سادات حسینی می نویسد: (أما الحسینیه فهم من أولاد الحسین بن علی علیهما السلام، ولم یبق من آولاده الا- زین العابدین علیه السلام، وفاطمه، وسکینه، ورقیه، فآولاد الحسین علیه السلام من قبل الأب هم من صلب زین العابدین علیه السلام): سادات حسینی از فرزندان حسین بن علی (ع) هستند، از فرزندان او کسی جز زین العابدین (ع)، وفاطمه، وسکینه، ورقیه باقی نماند، پس فرزندان حسین(ع) از طرف پدر از نسل زین العابدین (ع) هستند.

با این تصریح اشکال عدم ذکر نام مبارک ایشان در کتب تاریخی وانساب حل می شود. واز طرف دیگر این کتاب در علم انساب است واز جهت زمانی نیز بر کتاب کامل بهائی مقدم است.

روضه مکتوب و مقدمات شب سوم محرم

روضه مکتوب شب سوم محرم

حضرت رقیه (سلام الله علیها)

مرحوم آیت الله العظمی میرزا جواد آقای تبریزی دررابطه با حضرت رقیه چنین فرمودند؛

حضرت رقیه (علیها السلام) قبرش در شام مشهور و فلسفه ی وجود آن قبر در شام،رسوا کردن دشمنان دین است که بعد ها قضایای شام را انکارنکنند. وقبر حضرت رقیه (علیها السلام) نشانه اسیر شدن زنها در این مکان مقدّس است وکسی دیگر نمی تواند قضایای شام را تکذیب کند. و دفن حضرت رقیه و قبرشان در این مکان خود سند گویایی آن است .

ولذا نباید به تشکیک بعضی توجه کرد که در خصوص قبر و مقام آن حضرت القاء شبهه می کنند. آنان اغوا شدگان شیطانند. زیارت این خانم (حضرت رقیه(علیها السلام) کسب معنویت است که می تواند انسان را از انحراف نجات دهد وهمه را تشویق به زیارت آن می کنیم وبرای همه دعا می کنیم.(۱)

ناله پرنده خرابه نشین در مصیبت امام حسین:

امام صادق علیه السّلام در باره جغد فرمودند: آیا احدی از شما جغد را در روز دیده است؟

محضر مبارکش عرض شد: خیر ابدا در روز ظاهر نشده و تنها در شب پیدا می گردد.

حضرت فرمودند: امّا اینکه این حیوان پیوسته در خرابه ها مسکن گرفته و در آبادی نمی آید جهتش آنست که:وقتی حضرت امام حسین علیه السّلام شهید شدند این حیوان بواسطه قسم بر خود حتم نمود که ابدا در آبادی سکنا نکرده و منزلش تنها در خرابه ها باشد پس پیوسته در روز صائم و حزین است تا شب فرا برسد و وقتی شب در آمد از ابتداء آن تا صبح بر مصیبت حضرت امام حسین علیه السّلام زمزمه و نوحه سرائی و مرثیه خوانی می کند. (۲)

ص: ۶۱۲۵

به جغدی بلبلی گفتا تو در ویرانه جا داری		من اندر بوستان بر شاخه ی سرو آشیان دارم

بگردان روی از این ویران بیا با من سوی بستان		ببین چندین هزاران سرو وکاج و ارغوان دارم

جوابش داد ای بلبل تو را ارزانی آن گلشن		مرا این بس که در ویرانه مأوا و مکان دارم

ای بلبل من هم مثل تو چمن نشین بودم می دونی کی ویرانه نشین شدم ؟

می گه: بر حضرت رضا علیه السّلام وارد شدم، آن جناب به من فرمود:این جغد را می بینی؟ مردم چه می گویند؟

عرض کردم: فدایت شوم آمده ایم که از شما بپرسیم.حضرت فرمودند: این جغد در عصر جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در منازل و قصرها و خانه ها سکنی داشت و هر وقت مردم مشغول خوردن طعام بودند این حیوان پر می زد و در مقابل ایشان خود را می رساند و مردم طعام و غذا جلویش می ریختند و این حیوان طعام خورده و از آب خود را سیراب می کرد و سپس به منزلش بر می گشت ولی هنگامی که حضرت حسین بن علی علیهما السّلام شهید شدند از شهر و آبادی خارج گشت و در خرابه ها و کوهها و بیابان ها مکان گرفت و گفت:بد امّتی شما می باشید! پسر دختر پیامبر خود را کشتید و من به نسبت به نفس خود از شما در امان نیستم. (۳)

جوابش داد ای بلبل تو را ارزانی آن گلشن		مرا این بس که در ویرانه مأوا و مکان دارم

اگر ویرانه بَد بودی چرا پس دختر زهرا		به ویران می نشستی کز غمش آتش به جان دارم (۴)

امام سجاد (علیه السلام) : فرمود:

در شهر شام یزید مارا درمکانی حزن آور قرار داد شبها از سرما وروزها از گرما در امان نبودیم . یزید دستور داده بود که فردای شب شهادت حضرت رقیه این مکان را روی اهلبیت خراب کنند وهر کدام که زنده ماندندرا بکشند.

اما.آن شب رقیه از دنیا رفت وصدای ضجه وناله بلند شد ومردم را متوجه وفات خود نمود لذا یزید منصرف شد. (۵)

چه شبی بود شب شهادت حضرت رقیه (سلام الله علیها).

وای از اون لحظه ای که زن غساله رو آوردند بدن این ناز دانه را غسل بدهد.

بیا تو ای زن غساله از طریق وفا | به این صغیره بده غسل از برای خدا

مکن خیال که او از اهل روم و تاتار است | که غسل دادن او سخت بر تو دشوار است

سرور سینه ی سلطان عالمین است این | صغیره فاطمه مظلومه ی حسین است این

مگو که از چه رخ او چو کهربا باشد | زداغ تشنگی دشت کربلا باشد

مگو که زخم به پایش برون بود از حد | به روی خار مغیلان دویده او بی حد

رخ چو ماه منیرش اگر بُوَد نیلی | به راه شام بسی خورده از جفا سیلی(۶)

هنگامی که زن غساله ، بدن رقیه (علیها سلام)را غسل می داد، ناگاه دست از غسل کشید، و گفت : سرپرست این اسیران کیست ؟ حضرت زینب (علیها سلام) فرمود: چه می خواهی ؟

غساله گفت:این دخترک به چه بیماری مبتلا بوده که بدنش کبود است ؟

حضرت زینب (علیها سلام)در پاسخ فرمود: ای زن ! او بیمار نبود؛ و این کبودیها آثار تازیانه ها و ضربه های دشمنان است . (۷)

ص: ۶۱۲۷

ببین چه به روز این نـازدانه آوردنـد. آخه یه مرد اگه از روی مرکب روزمین بیفته خـدا می دونه چه به روزش میـاد خـدا نکنه دختر سه چهار ساله باشه اون هم نه اینکه خودش بیفته نه .آن سـرباز دشمن عصبانی شد این ناز دانه را گرفت واز بالا به روی زمین انداخت،آن ناز دانه مشغول دویدن در تاریکی شد تا آنکه پاهایش مجروح وخسته شد. (۸)

چون یاد کنم از دل سوزان رقیه   سوزد دلم از رنج فراوان رقیه

از روز ازل تا به ابد دیده نبیند   شامی چوشب شام غریبان رقیه

منابع:

(۱) مقتل رقیه ص۳۵ (۲)

(۲) کامل الزیارات-ترجمه ذهنی تهرانی، ص: ۳۱۹

(۳) کامل الزیارات-ترجمه ذهنی تهرانی، ص: ۳۱۹

(۴) ادامه شعر:

گذشتم از گل احمر پس از مرگ علی اکبر

به دل، داغ غم ناکامی آن نوجوان دارم

تو بر سر شورش شمشاد و یاس و ارغوان داری

من اندر لانه ی دل ، داغ عباس جوان دارم

(۵) منتهی الا مال

(۶) از مدینه تا مدینه ص ۹۶۵

(۷) الوقـایع و الحوادث ج ۵، ص ۸۱ و در روایت دیگر است که: آن زن دست از غسـل کشـید و دسـتهایش را بر سـرش زد و گریست گفتنـد:چرا بر سر می زنی ؟ گفت: مادر این دخترکجاست تا به من بگویـد چرا قسـمتهایی از بدن این دخترک سـیاه شده است ؟ گفتند: این سیاهی ها اثر تازیانه های دشمنان است.

(۸) (حضرت رقیه شیخ علی فلسفی ص، ۱۵، ناسخ التواریخ ص۵۳۱،معالی السبطین ص ۸۱)

حضرت رقیه بنت الحسین علیهما السلام

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله رب العالمين...

اللهم كن لوليك الحجهابن الحسن...

ص: ۶۱۲۸

در واپسین سال های عمر معاویه، روزگاری که زیاده خواهی های او سایه ای سنگین از فساد و تباهی بر جامعه مسلمین انداخته بود، تولد نوزادی دختر به نام رقیه (علیهاالسلام) شادی و شعف را به خانه گلین و ساده امام حسین (علیه السلام) فرا خواند و اشک شوق را مهمان نگاه های منتظر کرد و امام، آرامش کوتاه و زودگذری در سایه خرسندی از مولود خجسته خود پیدا کرد و لبخندی از سرور بر چهره خسته و اندوهگین اش از ظلم و جور زمانه نشاند؛زمانه ای که هتاکی به خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) و دشنام دادن به امیرالمؤمنین (علیه السلام) سکه رایج شده بود. تزویر و ریاکاری چنان در بافت جامعه نفوذ کرده بود که کسی به چشم های خود نیز اعتماد نداشت. این در حالی بود که سنگینی زخم تمام این معضلات ریشه دار، بر قلب امام وارد می آمد. معاویه اما، با همه فریبکاری و نیرنگی که داشت، در برابر فرشته مرگ، بی چاره و ذلیل می نمود و آن گاه که مرگ گریبانش را گرفت، بی هیچ مقاومتی تسلیم شد و پسر می گسار و شهوت پرست او بر اریکه ای که بیست سال، پدرش بر آن تن، و دنیا پرستان بر آن رخ ساییده بودند، تکیه زد.

در چنین روزگاری بود که صدای زنگ شتران از مقصد مدینه به سوی آینده ای روشن و تابناک به وسعت تاریخ، برخاست و در رهگذر حوادث و رویدادهای این سفر پردرد و رنج، رقیه (علیهاالسلام) به تماشا ایستاده و عروج خود را انتظار می کشید.

میلاد کوثر ثانی

غنچه ای دیگر، به باغ حسین (سلام الله علیها) روییده بود و همه بر گلبرگ رخش، غنچه های عاطفه نثار می کردند. رقیه (سلام الله علیها) در آن شب شکفت،

دربـاره سنّ شـریف حضـرت رقیه (سـلام الله علیهـا) نیز در میـان تاریـخ نگاران اختلاف نظر وجود دارد. مشـهور این است که ایشان سه یا چهار بهار بیشتر به خود ندیده و در روزهای آغازین صفر سال ۶۱ ه .ق، پرپر شده است.

مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام)

بر اساس نوشـته های بعضـی کتاب های تاریخی، نام مادر حضـرت رقیه (علیهاالسـلام)، امّ اسـحاق است که پیش تر همسر امام حسن مجتبی علیه السـلام) بوده و پس از شـهادت ایشان، به وصـیت امام حسن علیه السـلام) به عقد امام حسـین (علیه السـلام) درآمده است.۱

مادر حضـرت رقیه(علیهاالسـلام) از بانوان بزرگ و با فضـیلت اسـلام به شمار می آید. بنا به گفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه است.۲

نام مادر حضـرت رقیه (علیهاالسـلام) در بعضی کتاب ها، ام جعفر قضاعیّه آمده است، ولی دلیل محکمی در این باره در دست نیست. هم چنین نویسـنده معـالی السـبطین، مـادر حضـرت رقیه (علیهاالسـلام) را شـاه زنـان؛ دختر یزدگرد سوم پادشـاه ایرانی، معرفی می کنـد که در حمله مسـلمانان به ایران اسـیر شـده بود. وی به ازدواج امام حسـین (علیه السـلام) درآمد و مادر گرامی حضرت امام سجاد (علیه السلام) نیز به شمار می آید.۳

این مطلب از نظر تاریـخ نویسـان معاصـر پـذیرفته نشـده؛ زیرا ایشان هنگام تولـد امام سـجاد (علیه السـلام) از دنیا رفته و تاریخ درگذشت او را ۲۳ سـال پیش از واقعه کربلا، یعنی در سال ۳۷ ه .ق دانسـته اند. از این رو، امکان ندارد او مادر کودکی باشد که در فاصـله سه یـا چهار سال پیش از حادثه کربلا به دنیا آمـده باشـد. این مسأله تنها در یک صورت قابل حل می باشـد که بگوییم شاه زنان کسی غیر از شهربانو (مادر امام سجاد (علیه السلام)) است.

نام گذاری حضرت رقیه (علیهاالسلام)

رقیه از «رقی» به معنی بالا رفتن و ترقی گرفته شده است.۴

گویا این اسم لقب حضرت بوده و نام اصلی ایشان فاطمه بوده است؛ زیرا نام رقیه در شمار دختران امام حسین (علیه السلام) کمتر به چشم می خورد و به اذعان برخی منابع، احتمال این که ایشان همان فاطمه بنت الحسین علیه السلام) باشد، وجود دارد.۵

در واقع، بعضی از فرزندان امام حسین علیه السلام) دو اسم داشته اند و امکان تشابه اسمی نیز در فرزندان ایشان وجود دارد.

گذشته از این، در تاریخ نیز دلایلی بر اثبات این مدعا وجود دارد. چنانچه در کتاب تاریخ آمده است: «در میان کودکان امام حسین (علیه السلام) دختر کوچکی به نام فاطمه بود و چون امام حسین (علیه السلام) مادر بزرگوارشان را بسیار دوست می داشتند، هر فرزند دختری که خدا به ایشان می داد، نامش را فاطمه می گذاشت. همان گونه که هرچه پسر داشتند، به احترام پدرشان امام علی (علیه السلام) وی را علی می نامید».۶

گفتنی است سیره دیگر امامان نیز در نام گذاری فرزندانشان چنین بوده است.

نام رقیه در تاریخ

این نام ویژه تاریخ اسلام نیست، بلکه پیش از ظهور پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز این نام در جزیره العرب رواج داشته است. به عنوان نمونه، نام یکی از دختران هاشم (نیای دوم پیامبر (صلی الله علیه وآله)) رقیه بود که عمه حضرت عبداللّه، پدر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به شمار می آید.۷

نخستین فردی که در اسلام به این اسم، نام گذاری گردید، دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و حضرت خدیجه بود. پس از این نام گذاری، نام رقیه به عنوان یکی از نام های خوب و زینت بخش اسلامی درآمد.

ص: ۶۱۳۱

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز یکی از دخترانش را به همین اسم نامید که این دختر بعدها به ازدواج حضرت مسلم بن عقیل (علیه السلام) درآمد. این روند ادامه یافت تا آن جا که برخی دختران امامان دیگر مانند امام حسن مجتبی (علیه السلام)، ۸ امام حسین (علیه السلام) و دو تن از دختران امام کاظم (علیه السلام) نیز رقیه نامیده شدند. گفتنی است، برای جلوگیری از اشتباه، آن دو را رقیه و رقیه صغری می نامیدند.۹

خاستگاه تربیتی رقیه بنت الحسین

حضرت رقیه (علیهاالسلام) در خانواده ای پرورش یافت که پدر، مادر و فرزندان آن، همگی به عالی ترین فضیلت های اخلاقی و پارسایی آراسته بودند. افزون بر آن، فضای دل انگیز شهر پیامبر (صلی الله علیه وآله) که شمیم روح فزای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، علی علیه السلام) و فاطمه علیه السلام) هنوز در آن جاری بود و مشام جان را نوازش می داد، در پرورش او نقشی بزرگ داشت. او در خانواده ای رشد یافت که همگی سیراب از زلال معرفت امام حسین علیه السلام) بودند؛ خانواده ای که از بزرگ ترین اسطوره های علم و ادب و معرفت و ایثار مانند زینب کبری (علیهاالسلام)، اباالفضل العباس (علیه السلام)، علی بن الحسین (علیه السلام)، علی اکبر علیه السلام) و... تشکیل شده بود.

حضرت رقیه (علیهاالسلام) در مدت عمر کوتاه خود در دامان این بزرگواران، به ویژه پدر گرامی اش امام حسین علیه السلام) پرورش یافت و با وجود همان سن کم، به عنوان یکی از زیباترین اسطوره های ایثار و مقاومت در تاریخ معرفی گردید.

دیگر دختران امام حسین (علیه السلام)

در مورد تعداد فرزندان دختر امام حسین علیه السلام) در میان تاریخ نویسان، اختلاف نظر وجود دارد. بیشتر آنان دو دختر به نام های سکینه و فاطمه برای حضرت ذکر کرده اند و برخی دیگر تعداد دختران حضرت را تا هشت نفر نیز برشمرده اند. در این جا برخی از دیدگاه ها را بیان می کنیم.

۱. علامه ابن شهر آشوب و محمد بن جریر طبری که از تاریخ نویسان بزرگ اسلام هستند، از سه دختر به نام های سکینه، فاطمه و زینب نام برده اند.۱۰

۲. میرزا حبیب اللّه کاشانی، شمار پسران حضرت را سیزده تن به نام های علی اکبر، علی اوسط، علی اصغر، محمد، جعفر، قاسم، عبداللّه، محسن، ابراهیم، حمزه، عمر، زید و عمران دانسته است و تعداد دختران حضرت را هشت نفر می داند؛ به نام های فاطمه کبری، فاطمه صغری، زبیده، زینب، سکینه، ام کلثوم، صفیه و دختری که در شام از دنیا می رود و نامی از او به میان نمی آورد. او بر این باور است که این چند گانگی تنها در اسم آن ها بوده و بیشتر آنان در مسمّی شریک اند؛ زیرا امام حسین علیه السلام) در تاریخ به کمی فرزند معروف بوده اند. پس ممکن است بعضی از اولاد ایشان دو اسم داشته باشند یا حتی نام نوه های ایشان نیز در ردیف فرزندان شان قرار گرفته باشد و یا به دلیل سرپرستی بعضی یتیمان بنی هاشم مانند فرزندان امام مجتبی علیه السلام) به اشتباه، نام آنان نیز در شمار فرزندان ایشان دانسته شده باشد.۱۱

۳. علی بن عیسی اربلی، نویسنده کتاب معروف کشف الغمّه فی معرفه الائمه، می نویسد: امام حسین علیه السلام) شش پسر و چهار دختر داشت. با این حال، او هنگام برشمردن دختران حضرت، نام سه نفر ــ زینب، سکینه و فاطمه ــ را می برد و از نفر چهارم سخنی به میان نمی آورد۱۲ که احتمال دارد چهارمین آن ها، حضرت رقیه (علیهاالسلام) باشد.

۴. علامه حایری، در کتاب معالی السبطین، می نویسد: برخی مانند محمد بن طلحه شافعی (از عالمان اهل تسنن) می نویسند: امام حسین علیه السلام) ده فرزند داشته که عبارت بوده اند از: شش پسر و چهار دختر. سپس می افزاید: دختران او عبارت اند از: سکینه، فاطمه صغری، فاطمه کبری، و رقیه (علیهاالسلام). آنگاه در مورد رقیه (علیهاالسلام) می نویسد: رقیه (علیهاالسلام) پنج یا هفت سال داشت و در شام درگذشت که مادرش، شاه زنان، دختر یزدگرد است.۱۳

ص: ۶۱۳۳

به همین اندک بسنده می کنیم و تحقیق بیشتر در این زمینه را به فصل های آینده موکول می کنیم.

پژوهشی در دیدگاه های تاریخی در مورد حضرت رقیه (علیهاالسلام)

در بعضی کتاب های تاریخی، نام حضرت رقیه (علیهاالسلام) آمده، ولی در بسیاری از آن ها نامی از ایشان برده نشده است. این احتمال وجود دارد که تشابه اسمی میان فرزندان امام حسین (علیه السلام)، سبب پیش آمدن این مسأله شده باشد. هم چنان که بعضی از کتاب ها به این مسأله اذعان دارند و بنابر نقل آن ها، حضرت رقیه (علیهاالسلام) همان فاطمه صغری (علیهاالسلام) است. در چگونگی درگذشت ایشان نیز اختلاف نظر وجود دارد که در این جا به این دو مسأله خواهیم پرداخت.

طرح بحث و اثبات هویت تاریخی رقیه بنت الحسین

برای روشن شدن این مطلب، بحث را با طرح یک پرسش بنیادین و بسیار مشهور آغاز می کنیم که: آیا نبودن نام حضرت رقیه (علیهاالسلام) در شمار فرزندان امام حسین علیه السلام) در کتاب های معتبری چون ارشاد مفید، اعلام الوری، کشف الغمه و دلائل الامامه، بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ دلالت دارد؟

با بیان چند مقدمه، پاسخ این پرسش به خوبی روشن می شود:

۱. در دوره زندگانی ائمه اطهار (علیهم السلام) و در صدر اسلام مسائلی مانند کمبود امکانات نگارشی، اختناق شدید حکمرانان اموی، کم توجهی به ثبت و ضبط جزئیات رویدادها، فشار حکومت بر سیره نویسان، جانب داری ها و... سبب بروز بعضی اختلافات در نقل مطالب تاریخی می شده است.

۲. در اثر تاخت و تازها و وجود بربریت و دانش ستیزی بعضی حکمرانان، بسیاری از منابع ارزشمند از میان رفته است. به همین دلیل، این گمان تقویت می شود که چه بسا بسیاری از این اسناد و منابع معتبر، در جریان این درگیری ها، از بین رفته و به دست ما نرسیده است.

۳. تعدد فرزندان، تشابه اسمی و به ویژه سرگذشت های شبیه در مورد شخصیت های گوناگون تاریخی و گاه وجود ابهام در گذشته ها و پیشینه زندگی افراد، امر را بر تاریخ نویسان مشتبه کرده است. همان گونه که این مسأله در مورد دیگر شخصیت های تاریخی ــ حتی در جریان قیام عاشورا ــ نیز به چشم می خورد.

۴ــ همان گونه که پیش تر گفته شد، امام حسین علیه السلام) به دلیل شدت علاقه به پدر بزرگوار و مادر گرامی شان، نام همه فرزندان خود را فاطمه و علی می گذاشتند. این امر خود منشأ بسیاری از سهوِ قلم ها در نگاشتن شرح حال زندگانی فرزندانِ امام حسین علیه السلام) گردیده است. قراین و شواهدی نیز در دست است که رقیه (علیهاالسلام) را فاطمه صغیره می خوانده اند. احتمال دارد همین موضوع سبب غفلت از نام اصلی ایشان شده باشد.۱۴

بنابراین، نیامدن نام حضرت رقیه (علیهاالسلام)، در کتاب های تاریخی، اگر چه شک در وجود تاریخی او را بسیار تقویت می کند، اما هرگز دلیل بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ نیست. افزون بر آن، مهم ترین دلیلِ فراموشی یا کم رنگ شدن حضور این شخصیت، زندگانی کوتاه ایشان است که سبب شده ردّ کمتری از ایشان در تاریخ به چشم بخورد. در مورد حضرت علی اصغر علیه السلام) نیز به جرأت می توان گفت: اگر شهادت او بحبوحه نبرد و وجود شاهدان بسیار بر این جریان نبود، نامی از حضرت علی اصغر علیه السلام) نیز امروز در بین کتاب های معتبر شیعه به چشم نمی خورد؛ زیرا تاریخ نویسی فنی است که با جمع آوری اقوال سر و کار دارد که بسیاری از آن ها شاهد عینی نداشته و به صورت نقل قول گرد هم آمده است. تنها موضوعی که در آن مورد بحث و بررسی قرار می گیرد، درستی و یا نادرستی آن از حیث ثقه بودن راوی است که البته این موضوع فقط در تاریخ اسلام وجود دارد. اما به عنوان نمونه، در بحث حدیث، معرفه ها و مشخصه های دیگری نیز برای سنجش درستی اخبار، موجود می باشد که خبر را با تعادل و نیز تراجیح، علاج معارضه و تزاحم، بررسی دلالت و عملیات های دیگر مورد بررسی قرار می دهند.

افزون بر مطالب بالا، دو شاهـد قوی نیز بر اثبات وجود ایشان در تاریـخ ذکر شده است. ابتدا گفتگویی که بین امام و اهل حرم در آخرین لحظات نبرد حضـرت سیدالشهدا علیه السلام) هنگام مواجهه با شمر، رخ می دهد. امام رو به خیام کرده و فرمودند: «اَلا یا زِینَب، یا سُکَینَه! یا وَلَدی! مَن ذَا یَکُونُ لَکُم بَعدِی؟ اَلا یا رُقَیَّه وَ یا اُمِّ کُلثُوم! اَنتم وَدِیعَهُ رَبِّی، اَلیَومَ قَد قَرَبَ الوَعدُ»؛ ای زینب، ای سکینه! ای فرزنـدانم! چه کسـی پس از من برای شـما باقی می مانـد؟ ای رقیه و ای ام کلثوم! شـما امانت های خـدا بودید نزد من، اکنون لحظه میعاد من فرارسیده است.۱۵

هم چنین در سخنی که امام برای آرام کردن خواهر، همسر و فرزندانش به آنان می فرماید، آمده است: «یا اُختَاه، یا اُم کُلثُوم وَ اَنتِ یـا زَینَب وَ اَنتِ یـا رُقَیه وَ اَنتِ یا فاطِمَه و اَنتِ یا رُباب! اُنظُرنَ اِذا أنَا قُتِلتُ فَلا تَشـقَقنَ عَلَیَّ جَیباً وَ لا تَخمُشنَ عَلَیَّ وَجهاً وَ لا تَقُلنَ عَلیَّ هِجراً»؛ خواهرم ،ام کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سـخنم را در نظر دارید (و به یاد داشـته باشـید) هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان چاک نزنید و صورت نخراشید و سخنی ناروا مگویید.۱۶

در مورد تشابه اسـمی رقیه (علیهاالسـلام) و فاطمه صـغیره به یک جریان تاریخی اشاره می کنیم. مسـلم گچ کار از اهالی کوفه می گویـد: «وقتی اهـل بیت (علیهم السـلام) را وارد کوفه کردنـد، نیزه داران، سـرهای مقـدس شـهیدان را جلوی محمـل زینب (علیهاالسـلام) می بردند. حضرت با دیدن آن سرها، از شدت ناراحتی، سرش را به چوبه محمل کوبید و با سوز و گداز شعری را با این مضامین سرود:

ای هلال من که چون بـدر کامل شدی و در خسوف فرورفتی! ای پاره دلم! گمان نمی کردم روزی مصـیبت تو را ببینم. برادر! بـا فـاطمه خردسـال و صـغیرت، سـخن بگـو که نزدیـک است دلش از غصه آب شود. چرا این قـدر بـا مـا نامهربـان شـده ای؟ برادرجان! چقدر برای این دختر کوچکت سخت است که پدرش را صدا بزند، ولی او جوابش را ندهد.»۱۷

حضـرت زینب (علیهاالسـلام) در این شـعر از رقیه (علیهاالسـلام) به فاطمه صغیره یاد می کند و این مسأله را روشن می کند که فاطمه صغیره که در بعضی از کتاب ها از او یاد شده، همان دختر خردسالی است که در خرابه شام جان داده است.

در این جا برای روشن شدن بیشتر مسأله، گفتار کتاب های تاریخی و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی را بررسی می کنیم.

کامل بهائی

قدیمی ترین کتابی که از حضـرت رقیه (علیهاالسلام) به عنوان دختر امام حسین علیه السلام) یاد کرده است و شهادت او را در خرابه شـام می دانـد، همین کتاب است. این کتاب، اثر عالم بزرگوار، شـیخ عمادالـدین الحسن بن علی بن محمـد طبری امامی است که به امر وزیر بهاءالـدین، حاکم اصـفهان در روزگار سـلطنت هلاکوخان، نوشـته شده است. به ظاهر، نام گذاری آن به کامل بهائی از آن روست که به امر بهاءالدین نگاشته شده است.

این کتاب در سال ۶۷۵ هجری قمری تـألیف شـده و به دلیل قـدمت زیادی که دارد، از ارزش ویژه ای برخوردار است؛ زیرا به جهت نزدیـک بودن تـألیف یـا رویـدادهای نگاشـته شـده ـ به نسـبت منابع موجود در این راسـتا ـ حایز اهمیت است و منبعی ممتاز به شـمار می رود و دستمایه تحقیقات بعدی بسیار در این زمینه قرار می گرفته است. شیخ عباس قمی در نفس المهموم و منتهی الامال، ماجرای شهادت حضرت رقیه (علیهاالسلام) را از آن کتاب نقل می کند.

ص: ۶۱۳۷

هم چنین بسیاری از عالمان بزرگوار مطالب این کتاب را مورد تأیید، و به آن استناد کرده اند. این نگارنده، کتاب دیگری به نام بشاره المصطفی (صلی الله علیه وآله) لشیعه المرتضی علیه السلام) دارد که در این کتاب نیز به برخی رویدادهای پس از واقعه عاشورا اشاره شده است. اولین منبعی که در آن تصریح شده که اسیران کربلا در اربعین اول، بر سر مزار شهدای کربلا نیامده اند، همین کتاب می باشد. او جریانی را از عطیه ۱۸ دوست جابربن عبدالله انصاری نقل می کند که به اتفاق هم بر سر مزار اباعبدالله الحسین علیه السلام) و شهیدان کربلا حاضر شده، اولین زائرین قبر او و در نخستین اربعین حسینی می گردند. اما نگارنده سخنی از ملاقات جابر با اسیران کربلا- به میان نمی آورد و بر خلاف آنچه در برخی مقتل ها نگاشته شده، هیچ ملاقاتی در این روز بین او و اسیران کربلا- صورت نمی گیرد.۱۹ این موضوع نیز نقطه عطف دیگری در امتیاز و برتری این کتاب می باشد.

اللهوف

یکی دیگر از کتاب های کهن که در این زمینه مطالبی نقل نموده، کتاب اللهوف از سیدبن طاووس است. باید دانست احاطه ایشان به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشم گیر است. وی می نویسد: «شب عاشورا که حضرت سیدالشهداء علیه السلام) اشعاری در بی وفایی دنیا می خواند، حضرت زینب (علیهاالسلام) سخنان ایشان را شنید و گریست. امام علیه السلام) او را به صبر دعوت کرد و فرمود: «خواهرم، ام کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر دارید (و به یاد داشته باشید) هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان چاک نزنید و صورت نخراشید و سخنی ناروا مگویید (و خویشتن دار باشید).» ۲۰

ص: ۶۱۳۸

بنـابر نقل ایشان، نام حضـرت رقیه (علیهاالسـلام) بارها بر زبان امام حسـین علیه السـلام) جاری شـده است. این مطلب در مقتل ابومخنف نیز هست که حضـرت پس از شـهادت علی اصغر (علیه السلام)، فریاد برآورد: «ای ام کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای عاتکه و ای زینب! ای اهل بیت من! خدانگهدار؛ من نیز رفتم». این مطلب را سـلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (وفات: ۱۲۹۴ ه .ق) در کتاب ینابیع الموده از مقتل ابومخنف نقل می کند.۲۱

المنتخب للطُریحی

این کتـاب را شـیخ فخرالـدین طیحی نجفی (وفات: ۱۰۸۵ ه .ق) نوشـته است. این کتـاب در دو جلـد تنظیم شـده و هر یـک از مجلـدات آن حاوی ده مجلس پیرامون سوگواری حضـرت سیدالشـهداء علیه السـلام) و روایاتی شامل پاداش سوگواری بر آن امام و نیز مشـتمل بر اخباری در گستره رویـدادهای روز عاشورا و رویـدادهای پس از آن می باشد. اگر چه نگارنده این کتاب از متأخرین بوده و در عصـر صـفوی زیسـته، اما روایات و موضوعات خوبی را در کتاب خود جمع آوری و تنظیم کرده است. وی سن حضـرت رقیه (علیهاالسـلام) را سه سال بیان نموده است. پس از او، فاضل دربنـدی (وفات: ۱۲۸۶ ه.ق) که آثاری هم چـون اسـرار الشـهاده و خزائن دارد، مطـالبی را از منتخب طریحی نقـل کرده است. بعـدها سـید محمـد علی شـاه عبـدالعظیمی (وفات: ۱۳۳۴ ه .ق) در کتاب شـریف الایقاد، مطالبی را از آن کتاب بیان کرده است.۲۲ هم چنین علامه حایری (وفات ۱۳۸۴ ه .ق) نیز در کتاب معالی السبطین از کتاب منتخب طریحی بهره برده است.

الدروس البهیه

علامه سید حسن لواسانی (وفات: ۱۴۰۰ ه . ق) در کتاب الدروس البهیه فی مجمل احوال الرسول و العتره النبویه می نویسد:

یکی از دختران امام حسین علیه السلام) به نام رقیه (علیهاالسلام) از اندوه بسیار و گرما و سرمای شدید و گرسنگی، در خرابه شام از دنیا رفت و در همان جا به خاک سپرده شد .

قبرش در آن جا معروف و زیارت گاه است.۲۳

دیگر کتاب هایی که در این زمینه سخنی دارند، مستقیم یا غیرمستقیم از همین منابع نقل کرده اند. در این جا به بررسی دیدگاه های برخی اندیشمندان اسلامی در این باره می پردازیم.

دیدگاه آیت الله العظمی گلپایگانی (ره)

از آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی (ره) در مورد حضرت رقیه (علیهاالسلام) و مرقد ایشان در دمشق و هم چنین داستان تعمیر قبر حضرت که به دستور خود ایشان، به وسیله رویای صادقه ای انجام گرفت، پرسیدند. ایشان فرمود:

این گونه مطالب که نقل شده است، هیچ گونه محال بودنی از نظر عقلی ندارد؛ لکن از اموری که اعتقاد به آن لازم و واجب باشد، نیست.۲۴

زندگی حضرت رقیه بنت الحسین علیهما السلام(منبر ده دقیقه ای)۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

موضوع : زندگی حضرت رقیه بنت الحسین علیهما السلام۱

کلمه رقیّه

در اصل از ارتقاء به معنی صعود به طرف بالا و ترقّی است .

این نام قبل از اسلام نیز وجود داشته ، مثلا نام یکی از دختران هاشم جد دوم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رقیّه بوده است ، که عمه پدر رسول خدا رقیّه می شود.

نخستین نام رقیه در اسلام:

نخستین کسی که در اسلام ، این نام را داشت ، یکی از دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از حضرت خدیجه است .

پس از آن ، یکی از دختران امیرالمؤ منین علی علیه السلام نیز رقیه نام داشت ، که به همسری حضرت مسلم بن عقیل درآمد.

در میان دختران امامان دیگر نیز چند نفر این نام را داشتند، از جمله یکی از دختران امام حسن مجتبی و دو نفر از دختران امام موسی کاظم که به رقیّه و رقیّه صغری خوانده می شدند.

نظر محدثان:

اکثر محدّثان دو دختر به نامهای سکینه و فاطمه برای امام حسین ذکر کرده اند؛ اما علّامه ابن شهر آشوب ، و محمّدبن جریر طبری شیعی ، سه دختر به نامهای سکینه ، فاطمه و زینب را برای آن حضرت برشمرده اند.

در میان محدّثان قدیم ، تنها علی بن عیسی اربلی ـ صاحب کتاب کشف الغمّه (که این کتاب را در سال ۶۸۷ هـ.ق تألیف کرده است) ـ به نقل از کمال الدین گفته است که:

امام حسین شش پسر و چهار دختر داشت ؛ ولی او نیز هنگام شمارش دخترها، سه نفر به نامهای زینب ، سکینه و فاطمه را نام می برد و از چهارمی ذکری به میان نمی آورد. احتمال دارد که چهارمین دختر، همین رقیّه بوده باشد.

علامه حائری در کتاب معالی السبطین می نویسد:

بعضی مانند محمّدبن طلحه شافعی ودیگران از علمای اهل تسنّن و شیعه می نویسند: امام حسین دارای ده فرزند، شش پسر و چهار دختر بوده است . سپس می نویسد: دختران او عبارتند از: سکینه ، فاطمه صغری ، فاطمه کبری ، و رقیّه (علیهن السلام .)

آنگاه در ادامه می افزاید: رقیّه (علیها السلام) سه سال و در برخی منابع پنج سال یا هفت سال داشت و در شام وفات کرد. مادرش (شاه زنان) دختر یزدجرد بود(یعنی حضرت رقیّه خواهر تنی امام سجّاد بود).

ص: ۶۱۴۱

پدر حضرت رقیّه

پدر بزرگوار حضرت رقیه (علیها السلام) امام عظیم ، حسین بن علی معروفتر از آن است که نیاز به توصیف و معرّفی داشته باشد.

مادر حضرت رقیه علیه السلام

مادر حضرت رقیه علیه السلام ، مطابق بعضی از نقلها (ام اسحاق) نام داشت که قبلاً همسر امام حسن (علیه السلام) بود، و آن حضرت در وصیت خود به برادرش امام حسین (علیه السلام) سفارش کرد که با ام اسحاق ازدواج کند و فضایل بسیاری را برای آن بانو بر شمرد.

و به نقلی ، مادر رقیه (علیها السلام) (ام جعفر قضاعیه) بوده است ولی دلیل مستندی در این باره ، در دسترس نیست .

شیخ مفید در کتاب ارشاد ام اسحاق بنت طلحه را مادر فاطمه بنت الحسین معرفی می کند.

سن حضرت رقیه (علیه السلام)

سن مبارک حضرت رقیه (علیها السلام) هنگام شهادت ، طبق پاره ای از روایتها سه سال ، و مطابق پاره ای دیگر چهار سال بود. برخی نیز پنج سال و هفت سال نقل کرده اند.

در کتاب وقایع الشهور و الایام آمده است که ، دختر کوچک امام حسین (علیه السلام) در روز پنجم ماه صفر سال ۶۱ ه_.ق وفات کرد، چنانکه همین مطلب در کتاب ریاض القدس نیز نقل شده است .

رقیه (علیها السلام) در عاشورا

در بعضی روایات آمده است : حضرت سکینه (علیها السلام) در روز عاشورا به خواهر سه ساله ای (که به احتمال قوی همان رقیه (علیها السلام) باشد گفت : بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود کشته بشود.

امام حسـین (علیه السـلام) با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آنگاه رقیه (علیها السلام) صدا زد: بابا! مانعت نمی شوم . صبر کن تا ترا ببینم امام حسـین (علیه السـلام) او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده اش را بوسید. در این هنگام آن نازدانه ندا در داد که :

العطش العطش ، فان الظما قدا احرقنی بابا بسیار تشنه ام ، شدت تشنگی جگرم را آتش زده است .

امـام حسـین(علیه السـلام) به او فرمود: کنـار خیمه بنشـین تا برای تو آب بیاورم آنگاه امام حسـین (علیه السـلام) برخاست تا به سوی میدان برود، باز هم رقیه دامن پدر را گرفت و با گریه گفت :

یا ابه این تمضی عنا؟

بابا جان کجا می روی ؟ چرا از ما بریـده ای ؟ امام (علیه السـلام) یک بار دیگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و سـپس با دلی پر خون از او جدا شد.

حضرت علی اصغر (سلام الله علیه) (۲)

حضرت علی اصغر علیه السلام

میلاد حضرت علی اصغر علیه السلام

نام کودک:

منابع تاریخی نام این کودك را متفاوت ذکر کرده اند، در برخی منابع عبدالله(۱) در برخی منابع علی اصغر(۲) ذکر شده است. و برخی از منـابع دو کودك برای حضـرت ذکر کرده انـد به نامهـای "عبـدالله" و "علی اصـغر".(۳) "ابـن اعثم" (م ۳۱۴هـ_)، نخستین مورخی است که از طفـل شـیرخوار بـا نـام علی یـاد کرده و از او با نام (علی فی الرضاع) تعبیر کرده است.(۴) و اولین کسـی که نـام یکی از فرزنـدان امام حسـین (ع) را افزون بر علی اکبر (ع)، امام سـجاد (ع)، عبـدالله و علی اصـغر دانسـته است، "طبری" شـیعی از علمـای قرن چهارم است. و پس از وی "ابن خشاب" (م ۵۶۷هـ_) و "ابن شـهر آشوب" (م ۵۸۸ هـ_) نام این طفل را "علی اصغر" نگاشته اند و پس از آن این نام به منابع متأخرتر راه پیدا کرده است.

۱- (۱) .محمـدبن حبیب بغدادی. المحبر ص ۴۹۱ – ابن اثیر، الکامـل فی التاریـخ، ج ۷؛ ص ۲۰۹- ابن جـوزی، المنتظم، ج۵، ص ۳۴۰. – شیخ مفید، ارشاد- ابوالفرج اصفهانی. مقاتل الطالبین، ص ۹۴۰۹۵ – تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۸.

۲- (۲) .ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۹۷ – سید بن طاووس، بحارالانوار، ج ۴۶ ، ص ۴۵ – مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲.

۳- (۳) . محمدبن جریر طبری (قرن ۴). دلائل الامامه ص ۷۴.

۴- (۴) .ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۵.

سن کودک:

سن کودک نیز در منابع مختلف است عده ای او را صغیر(۱) و بعضی مثل یعقوبی می گوید قد وَلَدَ له فی تلک الساعه فَاذنَ فی اُذُنه وجعل یحنکه(۲) «بچه در آن ساعت به دنیا آمد پس حضرت در گوش او اذان گفت و کام او را برداشت» بعضی نیز مانند محمدبن سعد (م ۲۳۰ه_) و ذهبی از پسری سه ساله برای امام حسین (ع) سخن به میان آورده اند که او را با تیری شهید کرده اند.(۳)

نام مادر طفل:

درباره نام مادر طفل اکثر منابع بر یک عقیده هستند و می گویند مادر عبدالله یا علی اصغر رکاب دختر امری القیس بن عدی و از طائفه کلب بوده، و این رباب همان زنی است که حضرت سید الشهداء (ع) درباره اش فرمود:

لعمرک اننی لاحب داراً   تکون بها سکینه والرباب

احبهما وابخل جل مالی   ولیس لعتاب عندی عتاب(۴)

به جای تو، که من به راستی دوست دارم خانه ای که در آن سکینه و رباب (نام) باشد.

من این دو را دوست دارم و مال خودم را در راهشان بذل می کنم و سرزنش هم در این باره بر من نیست.

اما در بعضی منابع نام همسری دیگر به نام امّ اسحاق برای سیدالشهداء (ع) که در روز عاشورا در کربلا حضور داشته ذکر شده است. و عبدالله نام یکی از فرزندان او می باشد. ام اسحاق دختر طلحه بن عبدالله تیمیه است که در ابتدا همسر امام حسن (ع بود. امام حسن (ع) در وقت شهادت فرمودند: برادر، من از این زن راضی هستم نگذارید که او از خانه هایتان خارج شود.(۵) حضرت سیدالشهداء (ع با ام اسحاق ازدواج کردند و خداوند فاطمه و عبدالله را به ایشان عنایت کرد.(۶)

ص: ۶۱۴۴

۱- (۵) .ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۹۴.

۲- (۶) .تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵.

۳- (۷) .محمدبن سعد. ترجمه الحسین و مقتله ، ص ۱۸۲. شمس الدین ذهبی، سید اعلام النبلاء، ج۳، ص ۳۰۲.

۴- (۸) .ابوالفرج اصفهنی، مقاتل الطالبین، ص ۹۵ – ۹۴. الکامل فی التاریخ ج ۱۱، ص ۲۰۹. محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۸.

۵- (۹) .الاغانی، ج ۱۹؛ ص ۱۱۴- منتخب التواریخ ص ۲۴۱.

۶- (۱۰) .طریحی. المنتخب، ص ۲۷۶.

قاتل کودک:

در مورد نـام قاتـل کودك امـام حسـین (ع) نیز آراء مورخین متفاوت است. چنانکه برخی قاتل را هانی بن ثبیت حضـرمی می دانند.(۱) و برخی مورخین عقبه بن بشـر را قاتـل طفل می دانند(۲) و برخی حرمله بن کاهل اسـدی(۳) و عده ای دیگر درباره قاتل کودك سکوت کرده اند.

کیفیت شهادت و عکس العمل سیدالشهداء (ع) بعد از شهادت کودک:

درباره چگونگی شهادت طفل شیرخوار نیز منابع اولیه شهادت او را در آغوش یا در دامان حضرت ذکر کرد ه اند.

یعقوبی نوشـته است: در این حـال حضـرت سوار اسب خویش بود که نوزادی را که در همـان سـاعت برای او تولـد یـافته بود بدست وی دادند. پس در گوش او اذان گفت و کام او را برمی داشت که ناگهان تیری در گلوی کودک نشـست و او را سـر برید. امام حسین (ع) تیر را از گلوی کودك کشید و او را به خونش آغشته ساخت و گفت:

«والله لانت اکرم علی الله من الناقه ولمحمد اکرم علی الله من الصالح»

«بخدا سوگند که تو از ناقه صالح نزد خدا گرامی تر هستی و محمد (ص) هم از صالح (ع) گرامی تر است سپس آمد و او را پهلوی فرزندان و برادرزادگان خود نهاد.»(۴)

ابی مخنف می گوید: در حالی که حسـین (ع) نشسته بود فرزند کوچکش را نزدش آوردند. عبدالله بن حسین بود، حضرت او را در دامن خـویش نشانـد. در همـان حـال که در دامنش بـود شخصـی از بنی اسـد به نـام حرمله بن کاهـل یـا هـانی بن ثـبیت حضـرمی تیری بسویش پرتـاب کرده گلویش را بریـد. حسـین (ع) خونش را گرفت و وقتی کف دسـتش پر شـد خون را روی زمین ریخت و گفت پروردگارا اگر نصرت آسمانیت را از ما برداشته ای آن را مقدمه خیر قرار بده و انتقاممان را از این گروه ظالم بگیر.(۵) اما ابوالفرج اصـفهانی می گویـد: حضـرت خون را بسوی آسـمان پاشـید و قطره ای از آن بر زمین نریخت.(۶) سیـد بن طاووس گویـد: زینب خواهر امام حسـین (ع) کودك را بیرون آورد و گفت، برادرم این کودك تو است که سه روز آب نخورده پس جرعه ای آب برایش بخواه. امـام (ع) او را روی دست گرفت و فرمود: ای مردم! شـما پیروان و خـانواده ام را کشتیـد و فقـط این طفـل شـیرخوار بـاقی مانـده است که به خـاطر تشـنگی لَه لَه می زنـد! پس جرعه ای از آب به او بنوشانیـد. حضرت در حال سخن گفتن با آنها بود که مردی از لشکر کفر تیری انداخت و کودك را ذبح کرد.(۷) در نقل دیگر سید ابن طاووس می گوید: حضرت جلوی خیمه آمد و به زینب فرمود:

۱- (۱۱) .تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۸ – الکامل ج ۱۱، ص ۲۰۹.

۲- (۱۲) .مقاتل الطالبین. ابوالفرج اصفهانی، ص ۹۴.

۳- (۱۳) .شیخ مفید، ارشاد – سید ابن طاووس. لهوف

۴- (۱۴) .تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵- شیخ مفید ارشاد، ج ۲ع ص ۱۰۸.

۵- (۱۵) .طبری، ج ۵، ص ۴۴۸- مقتل ابی مختف، تحقیق استاد محمد هادی یوسفی غروی- ترجمه وتدوین جواد سلیمانی

۶- (۱۶) .مقاتل الطالبین، ص ۹۵.

۷- (۱۷) .لهوف، سید بن طاووس

«ناولینی ولدی الصغیر حتی اودعه»

«طفل کوچک مرا بیاور تا با او وداع کنم پس آن کودک را بروی دست گرفت و خواست او را ببوسد که حرمله بن کاهل اسدی تیری پرتاب کرد و به گلوی کودک خورد».

حضرت زینب (س) فرمود: او را بگیر! سپس دو دست خود را زیرگلوی او گرفت تا از خون پر شد و آن را به آسمان پاشید و فرمود:

هَون علیَّ ما نَزَل بی انه بعین الله

«همه این مصائب بر من آسان است زیرا خداوند می بیند».

امام باقر (ع) می فرمایند:

قطره ای از آن خون به زمین بازنگشت.(۱)

خورازمی می گوید: و حضرت با غلاف شمشیر گودالی کوچک برای آن کودک بکند. آنگاه بر جنازه خون آلودش نماز گذارد و او را دفن کرد.(۲)

سبط بن جوزی می گوید: بعد از شهادت طفل امام حسین (ع) شروع کرد به گریستن و گفت ای خدا حکم کن بین ما و بین قومی که خواندند ما را تا یاری کنند بر ما پس کشتند ما را، پس ندایی از آسمان آمد که ای حسین (ع) او را رها کن، چرا که برای او شیر دهنده ای در بهشت است.(۳) در برخی منابع آمده است که پس از شهادت طفل شیرخوار حضرت سید الشهداء (ع) ایستاد و اشعاری این چنین فرمود:

۱- این قوم کافر شدند و از دیر باز از (ایمان به) پاداش خدا، پروردگار جن و انس روبرتافتند.

۲- درگذشته، علی و فرزندش حسن نیک سیرت را که از سوی پدر و مادر نسبتی با کرامت دارد کشتند.

۱- (۱۸) .همان، ص ۶۹.

۲- (۱۹) .مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲.

۳- (۲۰) .سبط بن جوزی، تذکره الخواص، ص ۲۵۲.

۳- به سبب کینه ای که از خاندان پیامبر(ص) به دل داشتند: اینک گرد هم آیید تا همگی حسین را بکشیم.

۴- آه از دست مردم فرومایه که جماعت را برای (کشتن ساکنان) دو حرم (مکه و مدینه) گرد آوردند.(۱)

بررسی و نتیجه:

از آنجایی که در منابع دسته اول تا قرن چهارم وپنجم تفاوت های زیادی در نقل مطالب است و نام، سن، نام مادر، قاتل، طریقه شهادت، و عکس العمل سیدالشهداء (ع) بعد از شهادت کودک متفاوت است . و از طرفی در بعضی منابع مانند دلائل الامامه . محمدبن جریر طبری (م قرن ۴) تعداد پسران سیدالشهداء (ع) را در کربلا چهار نفر ذکر کرده اند و علی اصغر را که کودک است غیر از عبدالله رفیع می دانند و نیز تفاوتی که در نام کودک در زیارات وارد شده است از جمله در زیارت ناحیه مقدسه آمده است:

«السلام عَلَی الترضیعِ الصغیر» «سلام بر آن شیرخوار کوچک»

و در کتاب اقبال(۲) در ذکر زیارت روز عاشورا آمده است:

«.... صلی الله علیک وعلیهم اجمعین و علی الشهداء الذین استشهدوا معک وبین یدیک صلی الله علیک و علیهم اجمعین و علی ولدک علی الاصغر الذی فجعت به»

«...درود بر تو و بر همه (شهداء) و بر فرزندت علی اصغر که تو بواسطه (مصیبت او) (اندوهگین شدی)»

شاید بتوان به ظن غالب گفت، علی اصغر غیر از عبدالله شیرخوار است و این دو کودک سیدالشهداء (ع) هر دو در کربلا به درجه رفیع شهادت نازل آمده اند.

ص: ۶۱۴۷

۱- (۲۱) .طبرسی. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۸ – ۴۷.

۲- (۲۲) .سید بن طاووس – اقبال الاعمال، ص ۵۷۱.

نقد چند سخن:

اینکه بعضی گفته اند طفل سیدالشهداء ۶ ماه داشته است و یا با تیر سه شعبه به شهادت رسیده است امری غیرقابل قبول است؛ زیرا در منابع کهن چنین تعابیری اصلاً پیدا نمی شود و تنها در مورد ۶ ماه داشتن طفل در کتاب مُحرَّف و منسوب به ابومخنف(۱) این ؟؟؟ آمده است و به تدریج در مآخذ معاصران راه یافته است. و در مورد ویژگی تیر تنها دنیوری با تعبیر مِشقَص (تیربلند غیر عریض) توصیف کرده است.اما تیر شعبه که اکنون در منابر و مجالس روضه خوانی مرسوم است مستند به برخی مقاتل غیر معتبر معاصر است.(۲)

روضه و مقدمات و اشعار مکتوب شب هفتم محرم

اشاره

روضه مکتوب شب هفتم محرم

حضرت علی اصغر علیه السلام

توسل آیه الله گلپایگانی به حضرت علی اصغر(علیه السلام) به نقل از واعظ محترم حجه السلام یثربی)ایشان می گفتند :

مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی یک روضه خوان مخصوصی داشتندکه هرزمان این روضه خوان در بیت مرجع بزرگوار بود نشان دهنده این بود که آقا یک مشکلی یا حاجت مهمی دارد

ص: ۶۱۴۸

۱- (۲۳) .کتاب مقتل ابومخنف که رایج است و در حقیقت مطابق اصل نیست از کتابهایی است که منسوب به قرن ۷ است و محتمل است که این اثر از ابن طاووس باشد. (کتابخانه ابن طاووس، صص ۷۸ -۸۰). نقد و بررسی مقاتل موجود، علی دوانی ولی مقتل اصلی ابومخنف با بررسی و تحقیق استاد یوسفی غروی و برگرفته از تاریخ طبری بنام وقعه الطف به چاپ رسیده است که در آن سن کودک ذکر نشده است.

۲- (۲۴) .محمدباقر خراسانی، کبریت احمر فی شرائط المنبر، ص ۱۲۶. منبع: pajoohe.com.

هر زمان هم که درخدمت ایشان روضه می خواند روضه حضرت علی اصغر(علیه السلام) را می خواند. (حسن اشعری مداح معروف قم)

از مرحوم آیت الله العظمی میرزای قمی معروف نقل شده است که:

ایشان وقتی که مهمی ومشکلی برایشان پیش می آمد توسل به ذیل عنایت حضرت علی اصغر علیه السلام پیدا می کردند. ایشان دهه اول محرم روضه خوانی داشتند به هر یک از منبریها که می خواستند ذکر مصیبت کنند می فرمودند روضه حضرت علی اصغر امام حسین علیهما السلام خوانده شود.

یکی ازمنبریهای روضه خوان به او عرض کردآقادیگر شهدای کربلا هم سهمی دارند. میرزای قمی فرمودند می دانم ولی هر کدام از شهداءمی جنگیدند ویا حد اقل از خودشان دفاع می نمودند ولی حضرت علی اصغر علیه السلام قدرت دفاع نداشت. (موضوع مشهور است ولی مطلب از آقای سید ابو الفضل مدرسی نقل شده است.)

توصیه میرزای بزرگ:

میرزای شیرازی همیشه به روضه خوانها ومرثیه خوانها توصیه می کردند: که تا می توانند مصیبت علی اصغر را بخوانند ودرایام محرم خصوصاً به وعاظ واهل منبر توصیه می کردند که بیشتر مصیبت علی اصغر را بخوانند چرا؟ چون که نظر مرحوم میرزای بزرگ این بود که علی اصغر سند مظلومیت امام حسین علیه السلام می باشد. چرا نباشد در حالی که آن طفل نه توان گرفتن شمشیر را داشت ونه توان تکلم نمودن واز حق خود دفاع نمودن،چه سندی بالاـ تر از این می توان یافت که بر تارک تاریخ بدرخشد وفریاد مظلومیت پدر را به جهانیان تا قیامت برساند . نقل از حضرت آیت الله حاج سید محمد شیرازی(ره) (۱)

ص: ۶۱۴۹

توسل به خون مظلوم (امام حسین یا علی اصغر علیهماالسلام :

عبدالله بن جندب گفت به حضرت موسی بن جعفر علیها السلام عرض کردم دعایی به من آموزش فرمایید برای حاجاتم که در سجده شکر بخوانم حضرت دعایی تعلیم فرمود که یک فراز آن این است.

اللهم انی أُنشِدُکَ بِدَمِ الْمَظلوم ثلاثاً

یعنی سه دفعه بگوپروردگارا سوگند می دهم تورابه خون مظلوم.

محققین خون مظلوم دراین روایت که حضرت کاظم علیه السلام فرموده به اختلاف سخن رانده اند.

آیت الله شیخ محمد حسن در جواهر ، وفقیه همدانی در مصباح الفقیه ، وشیخ بهاء درحبل المتین ،وعلامه صدوق درمن لا یحضر ، ومحمدبن یعقوب کلینی درصلوه کافی ، وملا محسن فیض در وافی جلد ۱ ، وشیخ جعفر شوشتری در خصائص الحسینیه: گفته اند مراد از خون مظلوم دراین روایت خون حسین علیه السلام است.

ولی حاج ملا هاشم در منتخب التواریخ ص۲۲۴ می نگارد

خون مظلوم،خون حضرت علی اصغر حسین علیه السلام است بلکه مظلوم مطلق درکتب آسمانی و نزد جمیع مذاهب وادیان فقط خون شیر خواره حسین علیه السلام می باشد . و ابن وجلان در کتاب سیره جلد۲ ص۶۷ می نگارد خون حضرت علی اصغر علیه السلام از حیث رنگ وبو در قیامت از هر مشک و عطر خوشبو تر می باشد. (۲)

السلام علیک یا باب الحوائج

کاش بر خیمه ی سبزت گذرم می افتاد	کاش بر صورت ماهت نظرم می افتاد
کاش از چشم تر تو، دو سه قطره باران	پسر فاطمه ، بر چشم ترم می افتاد

ص: ۶۱۵۰

کاش در لحظه ی تاریک گناهان، آقا مرده بودم به خدا بال و پرم می افتاد

کاش می مردم ولی در حال گناه منو نمی دیدی. آقای من. می دونم هر روز و شب دلت داغدار مصیبت جدتون ابی عبد الله هست .ای کاش من دیگه داغ رو داغتون نمی گذاشتم. نکنه وقتی پرونده مو ببینی بگی: تو دیگه چرا تو که گریه کنه حسینی از تو توقع نداشتم.

کاش از سوی تو ای صاحب ما یک قرعه گریه و ناله به وقت سحرم می افتاد

کاش آن لحظه که در کرب بلا می باشی لحظه ای هم گذر من به حرم می افتاد

کاش هر جمعه که می شد فقط از عشق خودت فکر دنبال تو گشتن به سرم می افتاد

السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِی أَرْضِه السَّلَامُ عَلَيْکَ حِينَ تَقُومُ السَّلَامُ عَلَيْکَ حِينَ تَقْعُدُ السَّلَامُ عَلَيْکَ حِينَ تَقْرَأُ وَ تُبَيِّنُ السَّلَامُ عَلَيْکَ حِينَ تُصَلِّی وَ تَقْنُتُ السَّلَامُ عَلَيْکَ حِينَ تَرْكَعُ وَ تَسْجُدُ السَّلَامُ عَلَيْکَ حِينَ تَحْمَدُ وَ تَسْتَغْفِرُ السَّلَامُ عَلَيْکَ حِينَ تُهَلِّلُ وَ تُكَبِّرُ السَّلَامُ عَلَيْکَ حِينَ تُصْبِحُ وَ تُمْسِی

سلام بر تو در آن صبح و شبهایی که برا جد غریبت گریه می کنی. نمی دونم امشب چه حالی داری یابن الحسن. اما قطعا می دونم مصیبت علی اصغر دل شما را بیشتراز همه سوزانده . آخه می گه وقتی خبر قیام مختار رابرای امام سجاد عرض کردم آقا فرمود فلانی از حرمله چه خبر؟ ببین این مصیبت چقدر سنگینه بین اون همه نانجیب امام سجاد از حرمله سراغ می گیره. آخه نمی دونی اون نانجیب با دل امام حسین چه کرد.

ص: ۶۱۵۱

مرحوم حجه الاسلام فلسفی می گفت

بچه را که از شیر مادر می گیرند تا یک سال و نیم گاهی بیشتر یا کمتر او را از شیر مادر می گیرند اگر قرار باشد بچه را از شیر بگیرند با وسایلی که مادرها بهتر می دانند ولی حضرت علی اصغر امام حسین (ع) را در شش ماهگی آنهم با تیر سه شعبه با دریدن گلویش ازشیر گرفتند.

(حسن اشعری مداح معروف قم)

با سرعتی که تیر به حلقوم او نشست حتی برای بستن چشمش زمان نداشت

گیرم گرهْ، حسین، زقنداقه باز کرد تا دست و پا زند ،تن اصغر که جان نداشت

پاشید خون او به سماو به ناله گفت شش ماهه که نیاز به تیر و کمان نداشت (۳)

خدا هیچ مردی رو شرمنده زن و بچه هاش نکنه . ارباب ما در کربلا چندین مرتبه خجالت زده شد، شرمنده شد اما نمی دونم از کجا بگویم ؟

از خجالت و شرمندگی ابا عبدالله(علیه السلام) از طفلان حرم بگو یم که لبشان تشنه بود.

از خجالت ابا عبد الله (علیه السلام) در خصوص لب تشنه دخترش سکینه بگو یم.

ازخجالت ابا عبد الله در هنگامی بگو یم که اکبر از میدان بر گشت عرض کرد بابا تشنگی مرا هلاک کرد آبی به لبهای من برسانید و حضرت زبان در زبان علی اکبر گذاشت.

از خجالت ابا عبدالله بگویم بر بالین قاسم که از فرط جراحت صیحه می زد و یا عماه می گفت تا جایی که از شدت شرم حضرت فرمود ای پسر برادر بر من گران است که عمویت را بخوانی و نتواند تو را اجابت کندواگر اجابتت کند برایت سودی نداشته باشد

ص: ۶۱۵۲

از خجالت وشرمندگی ابا عبدالله بر بالین ابوالفضل العباس بگویم .

یا از خجالت رباب مادر علی اصغر که نتوانست حتی یک قطره آبی به لب طفل شش ماهه تشنه اش برساند.

یا از هنگامی بگویم که ابا عبد الله قنداقهٔ خونین اصغر را از میدان به خیمه گاه آورد اما اهل حرم دیدند که حضرت به طرف پشت خیمه ها حرکت می کند (چون از روی رباب شرم می کرد که اصغرش را با آن حالت با حلق و گلوی از گوش تا گوش بریده در قنداقه ای خونین ببیند) چه کرد نشست پشت خیمه با تیزی خنجر شروع به کندن قبر کوچکی برای اصغر، که ناگاه صدای رباب را از پشت سرش شنید یا اباعبدالله علیه السلام صبر کن برای آخرین بار روی فرزند دلبندم علی اصغر را ببینم. (۴) . (۵)

تازه می خواست گلم بشکفد و باز شود زود گلچین، گل من چیدی پر پر کردی

اهل کوفه به حسین ظلم فراوان کردند حرمله، تو ز همه ظلم فزون تر کردی

مگر این طفل چه می خواست که از راه جفا خون او ریختی و خون دل مادر کردی

اما حرمله :

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند

منابع:

(۱) سه مطلب اول از کتاب: باب الحوائج(حسینی دشتی)

(۲) نهضت حسینی (علیه السلام) از یازدهم محرم تا آخر محرم ج۲ ص ۱۴ مولف حاج شیخ علی فلسفی.

(۳) مشق نیزه ص۱۱۲ شاعر رضا رسول زاده

(۴) مصائب امام حسین(علیه السلام) مؤلف حاج شیخ جعفر شو شتری(ره)تنظیم غلام علی ر جائی،ص ۱۴۰

(۵) و اما دفن، پس بحسب بعض روایات از برای طفل رضیعش با شمشیر قبری حفر نموده و او را دفن کرد و شاید سرش چند وجه باشد.

یکی آنکه از آن متمکن شد.

دوم اینکه از قطع رأس او را نجات دهد.

سوم اینکه سه روز به روی خاک نماند.

چهارم اینکه پایمال سم اسبان نشود.

پنجم آنکه بدن او را به این حالت مشاهده ننمایند.

بلی آنچه را متمکن شد آنجناب نسبت به اصحاب به جا آورد، مثلا اجساد ایشان را جمع می نمود، و بعضی را پهلوی بعضی می گذاشت، و بعضی را خود به نفس نفیس نقل می نمود، و تشییع می فرمود اگر دیگری حمل جنازه می کرد.

خصائص الحسینیه(علیه السلام) ص ۱۱۵

اشعار متناسب برای شروع مجلس:

آن کودکی که دردل میدان امان نداشت — تاب گلوی خشک ورا آسمان نداشت

می خواست یک کلام بگوید که تشنه ام — اما هزار حیف که طفلی زبان نداشت

می خواست تا به اشک کند رفع تشنگی — یک قطره هم به چشم خود اشک روان نداشت

مادر همیشه مظهر امواج درد هاست — اینجا رباب هم به جز آه و فغان نداشت

دیدند با عبای رسول آمده حسین — حجت تمام تر به دل کاروان نداشت

موجی فرات می زد و لب روی لب علی — بی رحمیِ عیان که نیاز بیان نداشت

تحریک شد قلوب سپاه یزیدیان — گفتند: شیر خواره که بر ما زیان نداشت

یک تیر آمدو سه هدف رانشانه کرد — جز طفل و قلب مادر وبابا نشان نداشت

ص: ۶۱۵۴

حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) (۲۱)

کرامات کریمه اهل بیت

کرامات کریمه اهل بیت

از آنجا که فاطمه معصومه علیها السلام از خاندانی است که در زیارت جامعه خطاب به ایشان آمده است: ((عادتکم الاحسان و سجیتکم الکرم)) (بحار,ج ۱۰۲,ص ۱۳۲) کرامات و عنایات آستان مقدسش بسیار فراوان و شامل حال خاص و عام بوده است: از بزرگانی همچون ملاصدرا و آیت الله بروجردی گرفته تا آن مسلمان عاشقی که از دور افتاده ترین کشور اسلامی به عشق زیارت و به امید عنایت به حریم قدس او راه یافته, همگی را مورد لطف و عنایت کریمانه خود قرار داده است; ولی با کمال تاسف این کرامات تا کنون ثبت و ضبط نشده است, ما هم نمونه هایی برگزیده از کرامات آن حضرت را در اینجا میآوریم; به امید آن که مجموع کرامات آن حضرت در اثر مستقل گردآوری شود.

کراماتی به نقل از آیت الله العظمی اراکی(ره)

- ایشان درباره خودشان فرمودند: دستم باد می کرد و پوست آن ترک بر می داشت به طوری که نمی توانستم وضو بگیرم و ناچار بودم برای نماز تیمم کنم و معالجات هم بی اثر بود تا اینکه به حضرت معصومه(س) متوسا شدم و به من الهام شد که دسکش به دست کنم, همین کار را کردم, دستم خوب شد.

- ایشان فرمودند: آقا حسن احتشام (فرزند مرحوم سید جعفر احتشام که هر دو از منبریهای قم بودند) نقل می کرد از آشیخ ابراهیم صاحب الزمانی تبریزی (که مرد با اخلاصی بود) که من شبی در خواب دیدم به حرم مشرف شدم خواستم وارد شوم گفتند حرم قرق است برای اینکه فاطمه زهرا(ع)و حضرت معصومه(ع)در سر ضریح خلوت کرده اند و کسی را راه نمی دهند. من گفتم: مادرم سیده است و من محرم هستم, به من اجازه دادند, رفتم دیدم که بله این دو نشسته اند و در بالای ضریح با هم صحبت می کنند از جمله صحبتها این بود که حضرت معصومه(س) به حضرت زهرا(ع) عرض کرد: حاج سید جعفر احتشام برای من مدحی گفته است و ظاهرا" آن مدح را برای حضرت می خواند.

آشیخ ابراهیم این خواب را در جلسه دوره ای اهل منبر که حاج سید جعفر احتشام هم در آن حضور داشت نقل می کند; حاج احتشام می گوید: از آن شعرها چیزی یادت هست؟

گفت: بله در آخر آن شعر داشت (دخت موسی بن جعفر) تا این را گفت, حاج احتشام شروع کرد به گریه کردن و گفت: بله توی اشعار من این کلمه است.(سرود ایشان در بخش اشعار, ص ۹۶ آمده است)

((حاج سید جعفر احتشام منبری با حالی بود و موقع روضه خواندن خودش هم گریه می کرد و بکاء بود و بسیار گریه می کرد)).

آقا حسن احتشام فرزند ایشان می گوید به ایشان گفتیم شما در آخر شعرتان یک تخلصی داشته باشید مانند سایر شعرا, قبول نکرد تا با اصرار این شعر را گفت:

ای فاطمه بجان عزیز برادرت   بر احتشام نما قصر اخضری

ایشان گفت: قصر اخضر را لطف کردند. گفتم چطور؟ گفت: همـــانجـــا کـــه آقای مرعشی(ره) سجاده می انداختند, آنجا را گچ کاری کردند و سنگ مرمر سبز رنگ, و قبر حاج احتشام در همان قسمت از مسجد بالاسر است (این بود قصر اخضری که به ایشان عطا شد).

آقای حاج شیخ حسن علی تهران(ره) (جد مادری آقای مروارید) که از علماء بزرگ و شاگردان فاضل میرزای شیرازی محسوب می شوند و حدود ۵۰ سال درنجف به تحصیل علوم اشتغال داشتند, ایشان برادری داشت به نام حاج حسین علی شال فروش که از تجار بازار بوده در تمام مدتی که حاج شیخ مشغول تحصیل بودند ایشان ماهی ۵۰ تومان به او شهریه می داد تا اینکه برادر تاجر فوت می کند و جنازه او را به قم حمل می کنند و در آنجا دفن می نمایند.

حاج شیخ علی (که در اواخر عمر در مشهد ساکن بودند) تلگرافی از فوت برادر مطلع می شود, به حرم مشرف شده و به حضرت رضا عرض می کنند: من خدمت برادرم را یکبار هم نتوانستم جبران نمایم جز همین که بیایم اینجا و از شما خواهش کنم که به خواهرتان حضرت معصومه(س) سفارش ایشان را بفرمایید: تاکمک کاری, بکند از برادرم.

همان شب یکی از تجار که از قضیه اطلاع نداشت خواب می بیند که به حرم حضرت معصومه(س) مشرف شده و آنجا می گویند: که حضرت رضا علیه السلام هم به قم تشریف آوردند: یکی جهت زیارت خواهرشان, و یکی جهت سفارش برادر حاج شیخ حسنعلی به حضرت معصومه(س).

او معنای خواب را نمی فهمد و آن را با حاج شیخ حسنعلی در میان می گذارد و ایشان می فرمایند: همان شب که شما خواب دیدی من (در رابطه با برادرم) به حضرت رضا متوسل شدم و این خواب شما درست است.

((مرحوم آقا سید محمد تقی خوانساری پس از شنیدن این خواب فرمود: از این خواب استفاده می شود که قم در حریم حضرت معصومه(س) است; باید حضرت امام رضا(ع) به قم تشریف فرما شوند و سفارش برادر حاج شیخ حسنعلی را به حضرت بفرمایند والا خود حضرت امام رضا(ع) مستقیما" در کار مداخله نمی کند چون این در محدوده حضرت معصومه است و مداخله در این محیط نمی شود.(ضبط صوتی, تصویری این کرامات آیت الله اراکی در واحد فرهنگی آستانه موجود است)

جلال و جبروت فاطمه زهرا علیه السلام

آقای شیخ عبد الله موسیانی(ایشان از شاگردان آیت الله مرعشی(ره) بودند)نقل فرمودند به این که حضرت آیت الله مرعشی نجفی به طلاب می فرمود: علت آمدن من به قم این بود که پدرم آسید محمود مرعشی نجفی (که از زهاد و عباد معروف بود) چهل شب در حرم حضرت امیر علیه السلام بیتوته نمود که آن حضرت را ببنید, شبی در (حال مکاشفه) حضرت را دیده بود که به ایشان می فرماید: سید محمود چه می خواهی؟ عرض می کند: می خواهم بدانم قبر فاطمه زهراء علیها السلام کجاست؟ تا آن را زیارت کنم.

ص: ۶۱۵۷

حضرت فرموده بود: من که نمی توانم ((بر خلاف وصیت آن حضرت)), قبر او رامعلوم کنم.

عرض کرد: پس من هنگام زیارت چکنم؟ چضرت فرمود: خدا جلال و جبروت حضرت فاطمه علیها السلام را به فاطمه علیها السلام عنایت فرموده است, هر کس بخواهد ثواب زیارت حضرت زهرا علیها السلام را درک کند به زیارت فاطمه معصومه علیها السلام برود.

آیت الله مرعشی می فرمودند: پدرم مرا سفارش می کرد که من قادر به زیارت ایشان نیستم اما تو به زیارت آن حضرت برو, لذا من به خاطر همین سفارش, برای زیارت فاطمه معصومه علیها السلام و ثامن الائمه علیها السلام آمدم و به اصرار موسس حوزه علمیه قم, حضرت آیت الله حائری در قم ماندگار شدم.

آیت الله مرعشی در آن زمان فرمودند: شصت سال است که هر روز من اول زائـــــر حضرتم.

عنایت حضرت به زوار مرقدش

آقای شیخ عبد الله موسیانی نقل کردند از حضرت آیت الله مرعشی نجفی: که شب زمستانیی بود که من دچار بی خوابی شدم; خواستم حرم بروم, دیدم بی موقع است, آمدم خوابیدم و دست خود را زیر سرم گذاشتم که اگر خوابم برد خواب نمانم, در عالم خواب دیدم خانمی وارد اطاق شد ((که قیافه او را به خوبی دیدم ولی آن را توصیف نمی کنم)) به من فرمود: سید شهاب! بلند شو و به حرم بو; عده ای از زوار من پشت در حرم از سرما هلاک می شوند, آنها را نجات بده.

ایشان می فرمایند: من به طرف حرم راه افتادم, دیدم پشت در شمالی حرم (طرف میدان آستانه)عده ای زوار اهل پاکستان یا هندوستان(با آن لباسهای مخصوص خودشان) در اثر سردی هوا پشت در حرم دارند به خود میلرزند, در را زدم, حاج آقا حبیب (که جزء خدام حضرت بود) با اصرار من در را باز کرد, من از مقابل و آنها هم پشت سر من وارد حرم شدند وآنها در کنار ضریح آن حضرت مشغول زیارت و عرض ادب بودند; من هم آب خواستم و برای نماز شب و تهجد وضو ساختم.

ص: ۶۱۵۸

عنایت حضرت به زائر برادر

آقـای شـیخ عبـد الله موسـیانی نقل می کنـد: که ما عازم مشـهد مقـدس بودیم در حالی که در آنجا به جهت جعیت زیاد زوار, منزل به سـختی پیـدا می شـد. من با اطلاع از این جهت به حرم حضـرت معصومه علیها السـلام مشـرف شـدم و خیلی خودمانی گفتم: بی بی جان ما عازم زیارت برادر شماییم, خودتان عنایتی بفرمایید. ما عازم مشهد شدیم,دیدیم منزل بسیار کمیاب است نزدیک حرم از تاکسـی پیاده شـدیم, ناگهان دیـدم جوانی از داخل کوچه به طرف من آمـد و به من گفت: منزل می خواهید؟ گفتم: بله, گفت دنبـال من بیـا بـا او رفتم مرا داخـل خانه اش برد, اطاف بزرگ و خوبی را به ما داد, ما وقتی در آنجا مشـغول جابجایی وسایل بودیم, خانم ایشان ما را برای نهار دعوت کرد, بعد از تشرف به حرم و زیارت و نماز, نهار را با آنها خوردیم.

صبح روز بعد, خانم از ما سوال کرد: شما چند روز در اینجا هستید؟ گفتم ده روز. گفت ما به تهران می رویم, این کلید خانه, هر وقت که خواستید بروید, کلیدرا بدهید به همسایه ما آقای رضوی (یا رضوانی).

گفتم کرایه منزل چه می شود؟ گفت ما صحبت آن را کرده ایم.

ما خیال کردیم مقصود ایشان صحبت درباره کرایه است با آقایی که بنا شد کلید را به او بدهیم.

چند روزی گذشت کسـی آمد در خانه و گفت: من رضوی (یا رضوانی) هسـتم, شـما هر وقت که خواستید به قم بروید, کلید را پشت آینه داخل اطاق بگذارید و در منزل را ببندید و بروید.

ص: ۶۱۵۹

گفتیم: کرایه چه می شود؟ گفت درباره کرایه با من صحبتی نکردند. ده روز ما تمام شد, خواستیم برگردیم, دیدیم بلیط ماشین را باید چند روز پیش تهیه می کردیم و الان تهیه بلیط امکان ندارد, خیلی ناراحت بودیم که من از صاحب ماشینی(که در نزدیک منزل ما, ماشین خودش را پارک می کرد و در مسیر ((تهران – مشهد)) مسافر جا به جا می کرد) خواستم ما را هم با خودش تا تهران ببرد. او گفت: من فردا حرکت نمی کنم ولی فردا شما را به قم می فرستم; فردا ما را تا گاراژ ماشین برد و رفت به مسوول دفتر گفت: اینها از ما هستند و می خواهندبه قم بروند, او هم موافقت کرد و در بهترین جای ماشین به ما تعداد صندلی مورد نیازمان را داد و ناباورانه ((بی بی)) وسیله برگشت مان را هم مانند ((منزل در مشهد))فراهم کرد.(کرامات نقل شده از آشفای طلبه جوان نخجوانی قای شیخ عبد الله موسیانی توسط واحد سمعی, بصری حرم ضبط صوتی, تصویری شده است.

شفای طلبه جوان نخجوانی

حضرت آیت الله مکارم شیرازی ((دام ظله)) می فرماید: بعد از فروپاشی شوروی سابق و آزاد شدن جمهوریهای مسلمان نشین (و از آن جمله جمهوری نخجوان) مردم شیعه نخجوان تقاضا کردند, که عده ای از جوانان خود را به حوزه علیمه قم بفرستند تا برای تبلیغ در آن منطقه تربیت شوند. مقدمات کار فراهم شد و استقبال عجیبی از این امر به عمل آمد. از بین (سیصد نفر داوطلب) پنجاه نفری که معدل بالایی داشتند و جامعترین آنها بودند برای اعزام به حوزه علمیه قم انتخاب شدند. در این میان جوانی – که با داشتن معدل بالا, به سبب اشکالی که در یکی از چشمانش وجود داشت انتخاب نشده بود – با اصرار فراوان پدر ایشان, مسوول مربوطه ناچاراز قبول ایشان شد, ولی هنگام فیلمبرداری از مراسم بدرقه از این کاروان علمی,مسوول فیلمبرداری دوربین را روی چشم معیوب این جوان متمرکز کرده و تصویر برجسته ای از آن را به نمایش گذاشت. جوان با دیدن این منظره بسیار ناراحت و دل شکسته می شود.

ص: ۶۱۶۰

وقتی کاروان به قم رسید و در مدرسه مربوطه ساکن شدند این جوان به حرم مشرف شده و با اخلاص تمام متوسل به حضرت می شود, و در همان حال خوابش می برد. در خـــــــواب عوالمی را مشاهده کرده و بعد از بیداری می بیند چشمش سالم و بی عیب است.

او بعد از شفا یافتن به مدرسه برمی گردد, دوستان او با مشاهده این کرامت و امر معجزه آسا, دسته جمعی به حرم حضرت معصومه علیها السلام مشرف شده و ساعتها مشغول دعا و توسل می شوند.

وقتی این خبر به نخجوان می رسد آنها مصرانه خواهان این می شوند که این جوان بعد از شفا یافتن و سلامتی حشمش به آنجا برگردد که باعث بیداری و هدایت دیگران و استحکام عقیده مسلمین گردد.(ضبط صوتی, تصویری این کرامت به نقل حضرت آیت الله مکارم ((دام ظله)) در واحد فرهنگی آستان موجود است.)

منبع فیض الهی

مرحوم محدث قمی می فرماید از بعض اساتید خود شنیدم که:مرحوم ملاصدرای شیرازی به خاطر بعضی مشکلات از شیراز به قم مهاجرت فرمود و در قریه کهک اقامت نمود; آن حکیم فرزانه هرگاه مطالب علمی بر او مشکل می شد به زیارت حضرت فاطمه معصومه میآمد و با توسل به آن بزرگوار مشکلات علمی بر ایشان حل می شد و از آن منبع فیض الهی مورد عنایت قرار گرفت.(فوائد الرضویه, ص ۳۷۹, با تصرف)

شفای مرد نصرانی

مرحوم محدث نوری نقل فرمودند: که در بغداد مردی نصرانی به نام ((یعقوب)) مبتلا به مرض استسقاء بود که از معالجه آن نامید شده بودند و به طوری بدنش ضعیف شده بود که توان راه رفتن نداشت. او می گوید: مکرر از خدا مرگم را خواسته بودم تا آنکه در سال ۱۲۸۰ هـ.ق در عالم خواب سید جلیل القدر نورانی را دیدم که کنار تختم ایستاده, و به من گفت: اگر شفا می خواهی باید به زیارت کاظمین بیایی. از خواب بیدار شدم و خوابم را به مادرم گفتم. مادرم که مسیحی بود گفت: این خواب شیطانی است. دو مرتبه خوابم برد. این مرتبه زنی را در خاب دیدم باچادر و روپوش که به من گفت: برخیز که صبح شد آیا پدرم با شما شرطنکرد که او را زیارت کنی و ترا شفا بخشد؟ گفتم پدر شما کیست؟ گفت: ((موسی بن جعفر)). گفتم شما کیستی؟ فرمود: من معصومه خواهر رضا هستم. از خواب بیدار شدم و متحیر بودم که به کجا بروم; به ذهنم آمد که به خدمت ((سید راضی بغدادی)) بروم. به بغدادی رفتم تا به در خانه او رسیدم, در زدم صدا آمد کیستی؟ گفتم: در را بازکن. همین که سیدصدایم را شنید به دخترش گفت: در را باز کن که یک نفر نصرانی است آمده مسلمان شود.

وقتی بر او وارد شـدم گفتم: از کجا دانستیـد که من چنین قصـدی دارم؟ فرمود: جدم در خواب مرا از قضـیه خبر داد. او مرا به کـاظمین نزد شـیخ عبـد الحسـین تهرانی برد; داسـتان خود را برایش گفتم, دسـتور دارد مرا به حرم مطهر حضـرت کـاظم علیه السـلام بردنـد و مرا دور ضـریح طواف دادنـد عنـایتی نشـد; از حرم بیرون آمـدم احساس تشـنگی کردم; آب آشامیـدم, حالم منقلب شـد و روی زمین افتادم, گویا کوهی بر پشـتم بود و از سـنگینی آن راحت شدم. ورم بدنم از بین رفت و زردی صورتم به سرخی مبدل شد و دیگر اثری از آن مرض ندیدم.خدمت شیخ بزرگوار رفتم وبه دست ایشان مسلمان شدم... (دارالسلام, ج ۲, ص ۱۶۹)

شفای مفلوج

حجه الاسـلام والمسـلمین آقـای شـیخ محمود علی اراکی نقـل کرد: که من خودم مکرر دیـدم شخصـی را که ((از پـا عـاجز و ناتوان بود که پاهایش جمع نمی شـد و قسـمت پایین بـدن را روی زمین می کشـید و با تکیه به دو دست حرکت می کرد)) از حـالش پرسـیدم اهـل یکی از شـهرهای قفقاز شوروی بود, گفت: رگهای پایم خشـکیده است و قادر به راه رفتن نیسـتم; رفتم مشهد از حضرت رضا شفا بگیرم نتیجه ای نگرفتم; آمده ام اینجا (قم) انشاء الله شفا بگیرم.

در یکی از شـبهای ماه رمضان بود, شـنیدیم نقارخانه حرم (قبق معمول) به صـدا درآمـد و گفتند: بی بی شـخص فلجی را شـفا داده است; ما که بعـدا" با درشـکه با چند نفر از همراهان به اراک می رفتیم در شـش فرسـخی اراک, همان شـخص ناتوان را دیدم که با پاهای صحیح و سالم عازم کربلا است و معلوم شد که آن روز او بوده که شفاگرفته, او را به درشکه سوارکردیم و تا اراک همراه ما بود.(زندگانی حضرت معصومه, ص ۴۷, سید مهدی صحفی.)

ص: ۶۱۶۲

شفای پادرد و تقدیر از عزاداری اهل بیت علیهم السلام

حضرت آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری نقل فرمودند: که شخصی بود به نام آقا جمال, معروف به ((هژبر)), دچار پادرد سختی شده بود به طوری که برای شرکت در مجالس, بایستی کسی او را به دوش می گرفت و کمک می کرد, عصر تاسوعا آقای هژبر به روضه ای که در مدرسه فیضیه از طرف آیت الله حائری تشکیل شده بود, آمد. آقا سید علی سیف (خدمتگزار مرحوم آیت الله حائری) که نگاهش به او افتاد به او پرخاش کرد که: سید این چه بساطی است که ذرآورده ای, مزاحم مردم می شوی, اگر واقعا"سیدی برو از بی بی شفا بگیر. آقای هژبر تحت تاثیر قرار گرفت و در پایان مجلس به همراه خود گفت: مرا به حرم مطهر ببر, پس از زیارت و عرض ادب با دل شکسته حال توجه و توسلی پیدا کرد و سید را خواب ربود. در خواب دید کسی به او می گوید:بلند شو. گفت نمی توانم. گفته شد: می توای بلند شو و عمارتی را به او نشان داده وگفت:

این بنا از حاج سید حسین آقاست که برای ما روضه خوانی می کند, این نامه را هم به بده. آقای هژبر ناگهان خود را ایستاده دید که نامه ای در دست دارد و نامه را به صاحبش رساند و می گفت: ترسیدم اگر نامه را نرسانم دردپا برگردد و کسی از مضمون نامه مطلع نشد حتی آیت الله حائری, ایشان فرمودند: که از آن به بعد آقای هژبر عوض شد گوئی از جهان دیگریست و غالبا" در حال سکوت و یا ذکر خدا بود.(مـــــدرک سابق, ص ۴۵)

نجات گمشده و عنایت به زائرین

خادم و کلید دار حرم و مکبر مرحوم آقای روحانی (که از علمای قم و امام جماعت مسجد امام حسن عسکری علیه السلام بوده اند) می گوید: شبی از شبهای سرد زمستان در خواب حضرت معصومه علیها السلام را دیدم که فرمود: بلند شو و بر سر مناره ها چراغ روشن کن. من از خواب بیدار شدم ولی توجهی نکردم. مرتبه دوم همان خواب تکرار شد و من بی توجهی کردم در مرتبه سوخم حضرت فرمود: مگر نمی گویم بلند شو و بر سر مناره چراغ روشن کن! من هم از خواب بلند شده بدون آنکه علت آن را بدانم در نیمه شب بالی مناره رفته و چراغ را روشن کردم و بر گشته خوابیدم.

صبح بلند شدم و دربهای حرم را باز کردم و بغد از طلوع آفتاب از حرم بیرون آمدك با رفقایم کنار دیوار و زیر آفتاب زمستانی نشسته, صحبت می کردیم که متوجه صحبت چند نفر زائر شدم که به یکدیگر می گویند: معجزه و کرامت این خانم را یدید! اگر دیشب در این هوای سرد و با این برف زیاد, چراغ مناره حرم این خانم روشن نمی شد ما هرگز راه را نمی یافتیم و در بیابان هلاک می شدیم.

خادم می گوید: من نزد خود متوجه کرامت و معجزه حضرت و نهایت محبت و لطف او به زائرینش شدم.(ودیعه آل محمد, ص ۱۴, محمد صادق انصاری)

مبتلای به جنون

آقای میر سید علی برقعی فرمودند: مردی اظهار می داشت که من در ایامی که سفیر ایران درعراق بودم, عیالم مبتلا به جنون شد به طوری که کند به پاهایش زدیم;روزی از سفارتخانه به منزل آمدم حال او را بسیار منقلب و آشفته دیدم, داخل اطاق مخصوص خود شدم و از همانجا متوسل شدم به مولا امیر المومنین علیه السلام و عرض کردم یا علی چند سال است که در خدمت شما هستم و غریب و تنهایم شفای همسرم را از شما می خواهم. همین طور در حال تحیر بودم که خدایا چه بکنم که یك مرتبه خادمه منزل دوید و گفت آقا بیایید, گفتم همسرم فوت کرد؟ گفت: خیر بهتر شد. من باعجله نزد عیالم رفتم, دیدم با حال طبیعی نشسته, عیالم به من گفت: این چه وضع است, چرا به پاهای من کند زدید؟! برای او توضیح دادم بعد گفتم چه شد که شمایک مرتبه بهتر شدید؟ گفت: در همین ساعات خانم مجلله ای داخل اطاق شد گفتم شما کیستید؟

فرمود من معصومه دختر موسی بن جعفر علیه السلام هستم. جدم امیرالمومنین علی علیه السلام امر فرمودند من شما را شفا بدهم و شما خوب شدید ...(بشاره المومنین, ص ۴۳, آشیخ قوام اسلامی جاسبی)

ضعف چشم

حاج آقا مهدی صاحب مقبره اعلم السلطنه (بین صحن جدید و عتیق) نقل کرده: که من چندی قبل به ضعف چشم مبتلا شدم, بعد از مراجعه به اطباء, اظهار داشتند که چشم شما آب آورده باید برسد تا آن را عمل کنیم. او می گوید: بعد از آن هر وقت که به حرم مشرف می شدم مختصری از گرد و غبار ضریح را به چشمانم می کشیدم و این عمل باعث شد که ضعف چشم من بر طرف شود به طوری که الان بدون عینک, قرآن ومفاتیح می خوانم. (همان مدرک)

دختر لال

حجه الاسلام آقای حاج آقا حسن امامی چنین نوشته اند که: روز پنجشنبه دهم رجب ۱۳۸۵ هـ.ق دختری ۱۳ ساله از اهالی ((آب روشن آستارا)) به اتفاق پدر و مادرش به قم آمدند در حالی که دختر در اثر مرضی دچار عارضه لالی شده بود و قوه گویایی خود را از دست داده بود و با مراجعه به اطباء هم معالجه نشده بود, در حالی که از دکت رها مایوس بودند به کنار قبر مطهر فاطمه معصومه علیها السلام پناهنده شدند.

به مدت دو شب در کنار ضریح مبارک نشسته گاهی در حال گریه و گاهی با زبان بی زبانی مشغول راز و نیاز بود که یک مرتبه همه چراغهای حرم خاموش گردید. در همان حال دختر مذکور مورد عنایت بی منتهای حضرت قرار گرفت و صیحه عجیبی کشید که خدام و زائرین شنیدند. جمعیت هجوم آوردند تا مقداری از لباس او را به عنوان تبرک بگیرند. خدام دختر را به کشیک خانه بردند تا جمعیت متفرق شدند. دختر گفت:

در همـان وقت خاموشـی چراغهای حرم, چنان روشـنایی و نوری دیـدم که در تمام عمرم مثل آن را ندیـده بودم و حضـرت را دیـدم که فرمود: خوب شـدی و دیگر می توانی سـخن بگویی و حر بزنی; من فریـاد زدم, دیـدم زبانم باز شـده است....(همان مدرک, ص ۴۹)

مبتلا به سل

حـاج آقـا مهـدی صـاحب مقبره اعلم السـلطنه می گویـد: مردی از دهات خلجسـتان قم دچار مرض سل می شود. به اقب اء قم مراجع ه می کنـد ولی نتیجه ای نمی گیرد. به طهران می رود و مشـغول معـالجه می شود تـا وقتی که تمام داراییش راخرج می کنـد امـابه نتیجه ای نمی رسـد, مـایوس و تهیدسـیت به وطن برمی گردد. در آنجـا هم اهـالی به او می گوینـد: تو که در اینجا چیزی نداری, مرضی هم که به آن مبتلا هستی مرضی است مسری, ماندن تو باعث گرفتاری سایر اهالی می شود, پس از اینجا برو.

به ناچـار از وطن آواره و بـا دستی تهی و بـدنی رنجور وارد قم می شود و در صـحن جدیـد در ایوان یکی از مقبره هـای حرم مطهر در حالی که دل از همه جا بریده و دل به عنایات فاطمه معصومه علیها السلام بسته بود خوابش می برد, در اثر عنایات بی بی وقتی از خواب بیدار می شود هیچگونه اثری از بیماری در خود نمی بیند.(همان مدرک, ص ۵۱)

اداء دین و گشایش در زندگی

حاج آقا تقی کمالی, از خدام آسـتانه مقدسه می گوید: در سال۱۳۰۲هـ.ش درآسـتانه مقدسه متحصن شده و پناهنده و به آن بانوی معظمه بودم و در یکی از حجرات صـحن نو منزل داشتم;روزگارم به تلخی و سختی سپری می شد و کاملا" تحت فشار بی پـولی و نـداری قرار گرفته بـودم; زنـدگانی را بـا قرض از کیسه اطراف حرم می گذرانـدم تـا اینکه یـک روز بعـد از ادای فریضه صـبح خـدمت بی بی مشـرف شـده و وضع خود را به عرض رسانـدم; در این حـال دیـدم کیسه پولی روی دامن افتـاد; مـدتی صبر کردم به خیال این که شایـد این کیسه پول مال زوار محترم باشـد تا به صاحبش رد نمایم, دیدم خبری نشد فهمیدم که مرحمتی خانم است به حجره خود بگشـتم وقتی کیسه را بازکردم مبلغ ۴ تومان در آن بود. ابتدا بدهی هایم را پرداختم وبه مـدت چهـارده ماه خرج می کردم و تمام نمی شـد تا آنکه روزی حضـرت حجه الاسـلام والمسـلمین آقای حسـین حرم پناهی تشـریف آوردند و از وضع زندگی من جویا شدند من موضوع را اظهار نمودم در همان ایام به آن عطیه خاتمه داده شد.(بشاره المومنین, ص ۵۲, آشیخ قوام اسلامی)

شفای یکی از خدام حرم

این کرامت که به حد تواتر رسیده از این قرار است: که یکی از خدام آن حضرت بنام ((میرزا اسد الله)) به سبب ابتلای به مرضی انگشتان پایش سیاه شده بود;جراحان اتفاق نظر داشتند که باید پای او بریده شود تا مرض به بالاتر از آن سرایت نکند, قرار شد که فردای آن روز پای او را جراحی نمایند. میرزا اسد الله گفت: حال که چنین است امشب مرا ببرید حرم مطهر دختر موسی بن جعفر علیه السلام. او را به حرم بردند; شب هنگام خدام در حرم را بستند و او پای ضریح از درد پا می نالید تا نزدیک صبح, ناگهان خدام صدای میرزا را شنیدند که می گوید: در حرم را باز کنید حضرت مرا شفا داده, در را باز کردند دیدند او خوشحال و خندان است. او گفت:

درعالم خواب دیدم خانمی مجلله آمد به نزد من و گفت چه می شود ترا؟ عرض کردم که این مرض مرا عاجز نموده و از خدای شفای دردم یا مرگ را می خواهم, آن مجلله گوشه مقنعه خود را دفعه بر روی پای من کشید و فرمود: شفا دادیم ترا. عرض کردم شما کیستید؟ فرمودند: مرا نمی شناسی؟! و حال آنکه نوکری مرا می کنی; من فاطمه دختر موسی بن جعفرم.

بعد از بیدار شدن, قدری پنبه در آنجا دیده بود آن را برداشته و به هر مریضی ذره ای از آن را می دادند و به محل درد می کشید,شفا پیدا می کرد. او می گوید: آن پنبه در خانه ما بود تا آن وقتی که سیلابی آمد و آن خانه را خراب کرد و آن پنبه از بین رفت و دیگر پیدا نشد.(انوار المشعشعین, ص ۲۱۶, حاج شیخ محمد علی قمی)

شفای چشم دختر ده ساله

آقای حیدری کاشانی (واعظ) نقل می کند که یکی از رفقای روحانی ایشان در محضر آیت الله بهاءالدینی ((دءم ظله)) نقل می کرد: که روزی دیدیم بر روی مردمک چشم دختر ده ساله ما دانه کوچکی پیدا شده, وقتی به دکتر متخصص مراجعه کردیم; بعد از معاینه, ایشان اظهار نمودند که باید عمل شود ولی عمل خطر دارد.

دختر, وقتی این را شنید بنا کرد ناراحتی کردن و اینکه من عمل نمی خواهم و می گفت: مرا به حرم حضرت معصومه علیها السلام ببرید. این را گفت و با سرعت به طرف حرم دوید, ما هم به دنبال او آمدیم تا رسید به حرم, شروع کرد به گریه کردن و خطاب به بی بی گفت: ((یا حضرت معصومه علیها السلام من عمل نمی خواهم)) و چشم خود را به ضریح حضرت می مالید و حال عجیبی داشت, ما هم از دیدن این منظره منقلب شدیم, بعد از این حالت توسل, او را بغل کردم و دلداری دادم و به او گفتم: خوب خواهی شد, او را داخل صحن حرم مطهر بردم, ناگهان نگاهم به چشم او افتاد دیدم هیچ گونه اثری از آن دانه خطرناک وجود ندارد.

عطای مخارج میهمانی

آقای حیدری کاشانی می فرماید:روزی که ما در منزل چیزی برای پذیرایی نداشتیم عده ای از کسانی که در شهرستان محل تبعید ما (بیرجند) با ما آشنا بودند, به منزل ما آمدند, من متحیر بودم که چکنم؟ آمدم حرم و همان داخل صحن عرض کردم: ((بی بی جان)) خودتان وضع ما را می دانید, این را که گفتم در وسط حرم در حال حرکت بودم که صدای خانمی را - که مرا صدا می کرد - شنیدم, ایستادم, او مبلغی پول به من داد و گفت این مال شماست. من به حرکت خود ادامه دادم; مجددا" آن خانم مرا صدا زد و مبلغ دیگری پول به من داد و گفت: این هم مال شماست. اینجا بود که رو کردم به گنبد حضرت و عرض کردم: بی بی جان, بسیار متشکرم. برگشتم به خانه و با آن مبلغ وسایل پذیرایی لازم را فراهم نمودم. خانم ما (که از بی پولی ما مطلع بود) گفت: را از کجا تهیه کردی؟ گفتم: فاطمه معصومه علیها السلام عنایت فرمود.

ص: ۶۱۶۸

حضرت رضا علیه السلام مریض را به حرم خواهر می فرستد

آقای حیدری کاشانی می گوید: بعد از یک دهه سخنرانی در مسجد گوهرشاد, خانمی پیش منن آمد و گفت: پسر جوان مریضی داشتم که شبی حضرت رضا علیه السلام را در خواب دیدم, حضرت فرمود: یکی از دو مریضی جوانت را شفا دادم, مریضی دوم (او را خواهرم در قم شفا خواهد داد) به نزد خواهرم در قم برو. حال که شما عازم قم هستید این شصت تومان را داخل ضریح حضرت بینداز; من چند روز دیگر به قم خواهم آمد. من به او گفتم: شما موقع آمدنتان به مشهد به قم نرفتید؟ گفت: نه.

گفتم: این فرمایش حضرت گلایه ای بوده از شما که چرا در طول راه مسافرت به مشهد به زیارت خواهر ایشان نرفته اید؟ (کرامات نقل شده از آقای حیدری کاشانی ضبط صوتی و تصویری و در واحد سمعی, بصری آستانه مقدسه موجود است.)

نزول رحمت الهی

بار دیگر شبانگاهان دست فیاض الهی از آستین کریمه اهل بیت به درآمد وچراغی به روشنی خورشید ولایت فراروی عاشقان دلسوخته بر افروخت. سخن از گف_ته های دور نمی باشد بلکه حقیقی است محقق در جمعه شب ۷۳/۲/۲۳ آری بار دیگر در آن شب شاهد گشوده شدن خزائن غیب گشتیم و نزول رحمت الهی: آن که مورد عنایت قرار گرفت مسافری بود از راه دور, دختری چهارده ساله از اهالی ((شوط)) ماکو, از شهرهای آذربایجان که خود با ما چنین سخن می گوید: رقیه امان الله پور هستم از اهالی ((شوط)) ماکو, چه ار ماه پیش بر اثر یک نوع سرماخوردگی از هر دو پا فلج شدم; خانواده ام مرا به بیمارستانهای مختلف در شهرهای ماکو, خوی و تبریز بردند, ولی همه پزشکان پس از عکسبرداری و انجام آزمایش مکرر, از درمانم عاجز شدند و من دیگر نمی توانستم پاهایم را حرکت دهم تا این که چهارشنبه شب (۷۳/۲/۲۱) در عالم رویا دیدم که خانمی سفید پوش سوار بر اسبی سفید به طرف من آمدند و فرمودند:

((چرا از همان ابتدای بیماری پیش من نیامدی تا شفایت دهم؟)) با اضطراب از خواب پریدم و جریان خواب را با عمو و عمه ام در میان گذاشتم و آنها نیز بلافاصله مقدمات سفر به قم را فراهم آوردند.

لذا روز جمعه (۷۳/۲/۲۳)ساعت ۷/۳۰ دقیقه بعد از ظهر به حرم مطهر مشرف شدیم. پس از نماز, مشغول خواندن زیارتنامه شدم که ناگهان صدای همان خانمی که در خواب دیده بودم به گوشم رسید که فرمود: ((بلند شو, راه برو, که شفایت دادم)). من ابتدا توجهی نکردم و باز مجددا" همان صدا با همان الفاظ تکرار شد; این بار به خود حزکتی دادم و مشاهده کردم که قادر به حرکت می باشم و مورد لطف آن بی بی دو عالم قرار گرفته ام.(این کرامت از زبان فرد شفا یافته با صدا و تصویر توسط سمعی و بصری آستانه مقدسه ضبط شده است.)

نسیم رحمت

خواهر پروین محمدی اهل باختران در سال سوم دبیرستان مبتلا به تشنج اعصاب شدند و پس از بی اثر بودن معالجات مکرر و ناامیدی از همه جا همراه خانواده عازم مشهد مقدس می شوند به امید شفا از امام رضا علیه السلام.

اکنون مادر ایشان این کرامت را اینگونه بیان می فرمایند: وقتی به قم رسیدیم با خود گفتم خوبست اول به زیارت خواهر امام رضا(ع)برویم اگر جواب نداد به مشهد می رویم; ساعت ۲ بعد از نیمه شب بود که به قم رسیدیم; ساعت ۹ صبح به حرم مشرف شدیم و دختر را که به سختی خوابش می برد و در اثر تشنج اعصاب دچار مشکلاتی می شد با حال توجه و توسل به حضرت معصومه(س), به نزدیک ضریح بردم و براحتی خوابید.

ص: ۶۱۷۰

پس از مـدتی که نماز ظهر و عصـر گـذشت بوی عطر عجیبی حرم را گرفت و دیدم دست راست دخترم سه مرتبه به صورتش کشـیده شـد و رنگ او برافروخته شـد و گوشه چادر او را که به ضـریح بسـته بودم باز شـد; در همین حال دخترم به راحتی از خواب بیدار شد و گفت مادر کجاییم؟

گفتم: حرم حضـرت معصومه(س). گفت: مـادر گرسـنه ام!! من که ماههـا بودحسـرت شـنیدن این کلمه را از او داشـتم, گفتم: برویم بیرون حرم; با هم داخل صـحن حرم شدیم از او پرسـیدم: احساس ناراحتی نمی کنی؟ گفت: نه, الحمد الله خوب هستم. و من احساس کردم که حالت او طبیعی شده است و از حضـرت معصومه تشـکر می نماییم. (این کرامت روز پنجشـنبه ۷۳/۴/۲ هــ.ش واقع شده که ضبط صوتی, تصویری گفتگوی یاد شده در واحد سمعی, بصری آستانه موجود است.)

شربتی شفابخش

روز چهاردهم شعبان برابر با ۲۶ دیماه ۱۳۷۳هــ.ش و در آسـتانه عید بزرگ نیمه شعبان بارگاه ملکوتی کریمه اهل بیت علیهم السـلام پـذیرای میهمانی است که از راه دور آمـده, او همسایه برادر است که به دعوت خواهر او به امید شـفا به این بارگاه رو آورده است, او امیر محمد کوهی ساکن مشـهد و کارمند سابق اداره امور اقتصادی و دارایی آن شـهر است که داستان خود را چنین بیان می کند:

سه سال بود که به بیماری فلج مبتلی بودم و قادر به حرکت نبودم و با ویلچر حرکت می کردم; پیش اطباء متخصـص مشـهد و تهران رفتم و مراحـل مختلف درمان را (از عکس و آزمایش و سـی تی اسـکن و غیره) گذرانـدم و بارها در بیمارسـتان بستری شدم و در مجالس دعا و توسل در حرم مطهر حضـرت رضا علیه السـلام به قصد شـفا شـرکت کردم ولی عنایتی نشد در همین اواخر به خـاطر نـاراحتی زیاد ((خود و خانواده ام)) به حرم مشـرف شـدم و با سوز دل عرض کردم: آقا! شـما غیر مسـلمانان را محروم نمی کنید پس چرا به من شـیعه توجه نمی فرمایید؟! آقا یا جوابم را بده یا می روم قم و به خواهرتان شکایت می کنم و او را واسطه قرار می دهم; آنگاه خطاب به حضرت معصومه علیها السلام عرض کردم: من که همسایه برادر شما هستم و فردی عائله مندم و در عمر خود خیانتی نکردم و در حد توان درستکار بودم چرا ایشان مرا شفا نمی دهند؟

بعد از این توسل و عرض گلایه در عالم خواب خانمی را دیدم به من فرمود: شما باید به قم بیایی تا شفایت دهم.

عرض کردم شما که به خانه ما آمدی و میهمان ما هستی همینجا شفایم بده; من پولی ندارم که به قم بیایم.

فرمود: شما باید به قم بیایی.

من خوابم را به عیال و فرزندانم نقل کردم, پس از مدتی پسرم به من گفت:پدر! ما که همه دارایی خود را در راه معالجه شما خرج کردیم,من مبلغی - را از فروختن چند جعبه نوشابه ای که در خانه داشتیم - تهیه نمودم; این را خرج سفر کنید و به قم بروید, امیدوارم که شفا پیدا کنید.

من راهی قم شدم, پس از رسیدن به قم وضو گرفتم و وارد حرم شدم; از دو نفر تقاضا کردم زیر بغلهای مرا گرفته و کنار ضریح ببرند; مرا کنار ضریح بردند(خسته بودم و ناتوان) بعد از زیارت و التجاء بسیار همان کنار ضریح پتوی خود را به سر کشیده, خوابم برد.

در عالم خواب خانمی را دیدم با چادر مشکی و روبندی سبز رنگ به من فرمود: پسرم خوش آمدی, اکنون شفا یافتی برخیز, تو هیچ بیماری نداری. عرض کردم: من بیمار و زمین گیرم. ایشان پیاله گلی پر از چای را به دست من داد و فرمود: بخور.

من چای را خوردم; ناگهان از خواب بیدار شدم دیدم می توانم روی پا بایستم, از جا برخاستم و خود را به ضریح مقدس رساندم و بالاخره در این روز, عیدی خود را از ((بی بی)) گرفتم.(این کرامت ضبط صوتی و تصویری شده و در سمعی, بصری آستانه موجود است.)

برگرفته شده ازکتاب فروغی از کوثر ص ۵۰ _ ۷۶

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی (پرتو اول:فضیلت خانوادگی)

اشاره

نویسنده:مهدی رضوانی پور

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی

طلیعه بحث

نه تنها صاحبدلانی همچون انبیا و اولیای الهی قاموس وجود را با نام خود مزین نموده اند، بلکه زنان عفیف و مؤمنه ای نیز بوده اند که جهان ملک را با حضور ملکوتی خویش منور ساخته اند. در عظمت و والایی این زنان همین بس که الگو و اسوه ای حسنه هم برای زنان اهل ایمان و هم برای مردان جوینده کمال می باشند؛ چنان که قرآن کریم، آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون، و مریم دختر عمران(ع) را به عنوان مَثَل برای مؤمنان از زنان و مردان مطرح می نماید:

«وَ ضَرَبَ اللَّه مَثَلاً لِلَّذِینَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فرعونَ اِذْ قَالَتْ رَبّ ابْنِ لِی عِنْدكَ بَیْتاً فِی الْجَنَّه وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ و نَجِّنِی مِنَ الْقوم الظَّالِمین، و مَرْیَم ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِی اَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنَا فِیهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَّقَتْ بِکَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ کُتُبِهِ وَ کَانَتْ مِنَ الْقَانِتِینَ؛(۱)

و خداوند مثلی برای مؤمنان زده، به همسر فرعون، در آن هنگام که گفت پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و عمل او نجات ده و مرا از قوم ظالم رهایی بخش! و به مریم دختر عمران مثل زده که دامان خود را پاک نگه داشت، و ما از روح خود در او دمیدیم و او کلمات پروردگارش و کتابهای او را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود».

۱- ۱ . سوره تحریم: ۶۶، آیه ۱۱ و ۱۲.

دو بانوی بهشتی

سعی نموده ایم که فضایل، اوصاف و مقامات مشترک دو بانوی فرشته سیرت بهشتی، حضرت مریم(س) و فاطمه معصومه(س) را به قدر توان خویش بررسی نماییم؛ کواکب فروزانی که در سپهر طهارت و ایمان تلألؤ ویژه ای داشته و هستی را به یمن انوار زیبنده خویش مفتخر ساخته اند.

۱–معصومه آل طه(س)،

یاس خوشبوی گلستان ولایت که بهار زندگی اش خیلی زود به خزان تبدیل گشت، تالی تلو معصوم و گنجینه بی پایان الهی است که راز سر به مهر رحیمی و سرّ روح نواز رحمانی را در دل دارد و کوثر حیات بخش بهشتی است که ارض قم را به زلال قدسی حضورش، روح معرفت و حیات طیّبه معنویت بخشیده است:

«رُوِیَ اَنّ بِقُمْ مَوْضـعَ قَـدَمِ جِبْرِئِیـل وَ هُـوَ الْمَوضعُ الَّذِی نَبَعَ منه الْمَـاءُ الَّذِی مَنْ شَـرِبَ مِنْهُ أَمِنَ مِنَ الَّداءِ وَ مِنْ ذَلـکَ الْمَـاءِ عُجِنَ الطِّینُ الَّذِی عُمِلَ مِنْهُ کَهَیئَهِ الطَّیْرِ وَ مِنْهُ یَغتَسِلُ الرضا(ع)؛(۱)

روایت شده است که در قم جای پای جبرئیل است و آن جایی است که آب جوشید؛ آبی که هر کس بنوشد از بیماری در امان می ماند و از آن آب، گلی سرشته شد که با آن مانند شکل پرنده)به دست عیسای مسیح(ع) (ساخته شد و امام رضا(ع) با آن غسل نمود«.

معصومه کیست؟ گوهر والاتبار دین

مخدومه ای مفخه و پاک گوهرست

معصومه کیست؟ دختر والای اهل بیت

معصومه کیست؟ شافعه روز محشرست

ص: ۶۲۱۶

۱– ۲ . سفینه البحار، ج ۷، ص ۳۵۹ و در بحارالانوار، ج، ۵۷، ص ۲۱۷، ح ۴۷، با اندکی تفاوت.

معصومه کیست؟ اختر تابان ملک حق

معصومه یادگار ز شرع پیمبرست

از بارگاه حشمت او مجد و افتخار

چون آفتاب طالع و چون مهر انورست

تنها نه قم ز تربت او گشته مشکسای

از تربتش جهان تشیع معطرست(۱)

۲-مریم عذرا(س)

نهال طوبایی که در دو دست جلال و جمال ربوبی مراحل رشد «اَنبَتَها نباتاً حَسَناً»(۲) را پیمود و از نسیم روحفزای قدسی و زمزم طهارت و پاکی در سایه سار عشق و مودت معنوی برخوردار گردید و طراوت دلنواز بهشتی را برای همه زیبا پسندان عالم معنا به ارمغان آورد و در نهایت، به موجب صدق و اخلاص قلبی و ایمان و صفای باطنی در زمره با فضیلت ترین زنان اهل بهشت قرار گرفت:

«افضلُ نساءِ الجنّهِ اَربعٌ: خدیجهُ بنتُ خُوَیلِدٍ و فاطمهُ بنتُ محمدٍ و مریم بنتُ عمرانٍ و آسیهُ بنت مُزاحِمٍ امرأهُ فرعون؛(۳)

برترین زنان بهشت چهار نفرند: خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد(ص) و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون».

امّا تلألؤ مشترک آن دو بانوی والامقام به قرار ذیل است:

پرتو اول: فضیلت خانوادگی

شخصیت معنوی هر کس تا حدّ زیادی وابسته به ایمان و تقوای پدر و مادر و محیطی است که در آن پرورش می یابد و روحیات و اخلاق نیک والدین است که در آیینه تمام نمای فرزند تجلی می نماید و حتی قبل از تولد، شالوده سعادت و خوشبختی را در وجود او بنا می کند؛ همچنان که در نقطه مقابل، پدر و مادر می توانند با سوء رفتار و احوال نامناسب خویش زمینه ساز شقاوت و ضلالت اولاد خود باشند که

۱- ۳ . مجله «هنر دینی»، ص ۱۰۸، شعر از نیکو همّت.

۲- ۴ . سوره آل عمران: ۳، آیه ۳۷.

۳- ۵ . بحارالانوار، ج، ۸، ص ۱۷۸، ح ۱۳۳، از پیامبر اکرم(ص).

«الشَّقِیَ مَن شَقی فی بَطنِ اُمِّهِ وَ السعیدُ مَن سَعَدَ فی بَطنِ اُمِّه؛(۱)

شقی کسی است که در رحم مادر با شقاوت شده و سعید کسی است که در رحم مادر با سعادت شده باشد».

حضرت مریم(س)

در خانواده ای پا به عرصه گیتی نهاد که پدرش «عمران» از پیامبران الهی و از نسل ابراهیم خلیل الرحمن(ع) بود(۲) و مادرش «حنّه» زنی مؤمن و پاکدامن که ایمان و اعتقادش در نذر و نیاز و دعای خاضعانه در پیشگاه ربوبی حق این چنین جلوه می یابد:

«اِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ اِنِّی نَذَرتُ لکَ ما فی بَطْنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی اِنَّکَ اَنْتَ الَّسمِیعُ الْعَلِیمُ، فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّی وَضَعتُهَا اُنْثَی وَاللَّه اعْلَمُ بِمَا وَضَعتْ وَلیْسَ الذَّکَرُ کَالاُنْثَی وَ اِنِّی سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ وَ اِنِّی اُعِیذُهَا بِکَ وَ ذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیم؛(۳)

(به یاد آورید) هنگامی که همسر عمران عرض کرد: پروردگارا! آنچه در رحم دارم برای تو نذر کردم که آزاد (برای خدمت تو) باشد، از من بپذیر که تو شنوا و دانایی! ولی هنگامی که او را فرو گذارد، گفت: پروردگارا! من او را دختر آوردم - امّا خدا به آنچه او به دنیا آورده بود، آگاه بود و پسر مانند دختر نمی باشد – (و سپس گفت:) من او را مریم نام نهادم و او و فرزندانش را از (شر) شیطان رانده شده در پناه تو قرار می دهم».

ص: ۶۲۱۸

۱- ۶ . تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۲۷، از رسول اکرم(ص).

۲- ۷ . ر. ک: تحف العقول، ص ۴۰۴.

۳- ۸ . سوره آل عمران: ۳، آیه ۳۵ و ۳۶.

علت تعجب مادر:

تعجب مادر از اینکه مولودش دختر بوده، بـدان علت است که عمران همسـر او، قبل از وفاتش به وی نویـد تولـد فرزند پسـری پـاک سـرشت و فرخنـده پی را داده بود و گفته بود که به اذن الهی از برکت وجود چنین پسـری بیماران غیر قابل علاج درمان می شوند و به انفاس قدسی اش مردگان حیات می یابند و به عنوان پیامبر الهی در قوم بنی اسرائیل برانگیخته می شود.(۱)

این پیشـگویی که از معدن وحی سرچشمه گرفته بود، در وجود عیسای مسیح(ع) به تحقق رسید و نشان داد که نوه نیز به منزله فرزند انسان محسوب می شود. امام رضا(ع) می فرماید:

«اِنَّ اللّه اَوْحی اِلی عِمْرَانَ اِنِّی وَاهِبٌ لَکَ ذَکَراً فَوَهَبَ لَهُ مَرْیَم وَ وَهَبَ لِمَریَمَ عیسَـی فَعِیسَی مِنْ مَریمَ وَ مَریمُ مِنْ عیسَی وَ مَریمُ و عیسَی شَی ءٌ وَاحِدٌ؛(۲)

همانـا خداونـد به عمران وحی کرد که من پسـری به تو عطا می کنم. پس به او مریم را داد و به مریم عیسـی را، پس عیسـی از مریم است و مریم از عیسی، و هر دو یک چیز هستند».

نامش را مریم نهاد:

«حنّه» پس از تولـد نوزادش، نـام دخترش را مریم که به معنـای «زن پارسـا» می باشـد،(۳) گـذاشت، و او و ذریّـه اش را از شـر وسوسه های شـیطان رجیم به درگاه امن الهی سپرد و چون می بایست به نـذرش مبنی بر آزاد کردن او برای عبادت و خـدمت گزاری در «بیت المقـدس» عمل می کرد، او را بر حسب قرعه به سـرپرستی و کفالت حضـرت زکریا(ع) واگـذار نمود تا تحت مراقبت و نظارت الهی ایشان به امر مقدس خدمت گزاری در خانه خدا بپردازد:

۱- ۹ . ر. ک: بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۱۹۹.

۲- ۱۰ . تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۱۵.

۳- ۱۱ . فرهنگ بزرگ جامع نوین.

«فتقبّلها ربُّها بقَبُولٍ حَسَنٍ وَ اَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً و كَفَّلَها زكريّا؛(۱)

پس خداوند، او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت (و نذر مادرش را قبول کرد) و به طرز شایسته ای او را رویانید (و پرورش داد) و زکریا را کفیل او قرار داد».

و بدین ترتیب، گلبن وجود مریم(س) در بیت سرشار از ایمان و طهارت پیامبری از سلاله انبیا شکفته شد و در محیطی مقدس، تحت نظارت باغبان توانایی چون زکریای نبی(ع) (شوهر خواهرش) از رشد و نموّی نیکو بهره مند گردید و فضای عالم ملک را مملو از رایحه خوش ملکوتی نمود.

حضرت فاطمه معصومه(س)

در خاندان رسالت و ولایت دیده به جهان گشود، در حالی که پدرش، امام موسی بن جعفر(ع) به شهادت تاریخ، امام کبیرالقدر، عظیم الشأن، کثیرالتهجّد، مُجدّ در اجتهاد و مواظب بر طاعات و عبادات و مشهور به کرامات بود. شب را با قیام و سجود به روز می آورد و روز را با صیام و صدقه به آخر می رسانید. به سبب حلم بسیار و گذشت او از جرم تقصیرکنندگان در حقش، کاظم خوانده شد و کسی را که به او بدی می کرد با عفو و احسان جزای نیک می داد و به جهت زیادی عباداتش به عبد صالح معروف شد.(۲)

چنین نقل کرده اند که یکی از شیعیان به محضر امام صادق(ع) آمده، می بیند آن حضرت در کنار گهواره با کودکی گفتگو می کند. او تعجّب کرده، می گوید: آیا با نوزاد سخن می گویید؟ امام می فرماید: اگر تو هم مایل هستی، بیا و با او گفتگو کن. می گوید: نزدیک رفته، سلام کردم. جواب سلام مرا داد و فرمود: نامی که برای دخترت برگزیده ای، عوض کن؛ زیرا خداوند آن نام را دشمن می دارد (چند روز قبل از این واقعه، دارای دختر شده و نامش را حمیرا گذاشته بود). آن شخص می گوید: سخن گفتن نوزاد و اطلاع او بر اخبار پنهان و نهی از منکر او، مرا بیشتر به تعجب وا داشت تا آنکه امام صادق(ع) فرمود: تعجب نکن، این کودک، فرزندم موسی(ع) است. خداوند از او دختری به من عنایت کند که نامش فاطمه است. او در سرزمین قم به خاک سپرده می شود و هر کس (مرقد) او را در قم زیارت کند، بهشت برای او واجب می گردد.(۳)

۱- ۱۲ . سوره آل عمران: ۳، آیه ۳۷.

۲- ۱۳ . منتهی الآمال، ص ۷۷۹، با اندکی تغییر.

۳- ۱۴ . حضرت معصومه فاطمه دوم، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

مادر کریمه اهل بیت:

و اما مادر حضرت معصومه(س)، معروف به «تکتم» یا «نجمه» که همان مادر امام رضا(ع) می باشد، زنی از مغرب زمین و کنیز آزاده ای است که قبل از ازدواج، در خانه «حمیده»، مادر امام کاظم(ع)، به عبادت عاشقانه و خدمت صادقانه مشغول بود و به نقل ابن بابویه: «آن جاریه سعادتمند بهترین زنان بود در عقل و دین و حیا، و خاتون خود حمیده را بسیار تعظیم می نمود و از روزی که او را خرید، هرگز نزد او نمی نشست برای تعظیم و اجلال، و پس حمیده روزی به حضرت امام موسی(ع) گفت: ای فرزند گرامی! تکتم جاریه ای است که من از او بهتر ندیده ام در زیرکی و محاسن اخلاق و می دانم هر نسلی که از او به وجود آید، پاکیزه و مطهر خواهد بود و او را به تو می بخشم و از تو التماس می کنم که رعایت حرمت او بنمایی.»(۱)

و این گونه، نجمه خاتون در مأوایی مشحون از صداقت و ایمان ولایی، از نفحات روح بخش مهر و محبت امام کاظم(ع) بهره مند گردید و گوهر وجودش در مأمن بهشتی آن امام همام از صفا و جلای مضاعف برخوردار شد. اشتیاق وی به ذکر و تسبیح و عبادت پروردگار به صورتی بود که گفته اند: چون نوزادش، حضرت رضا(ع) شیر بسیار می آشامید، روزی درخواست دایه نمود تا او را در شیر دادن فرزندش یاری رساند. وقتی از او پرسیدند که مگر شیر تو کم شده است؟ در جواب اظهار نمود:

«دروغ نمی توانم گفت، به خدا سوگند که شیر من کم نیست! ولکن نوافل و اورادی بیشتر که داشتم و به آنها عادت کرده بودم، به سبب شیر دادن کم شده است و به این سبب معاون می خواهم که اوراد خود را ترک ننمایم.»(۲)

ص: ۶۲۲۱

۱- ۱۵ . همان، ص ۸۶۰.

۲- ۱۶ . همان، ص ۸۶۱.

در حریم بهشت

در حریم بهشتی چنین خانواده ای است که غنچه وجود فاطمه معصومه(س) بیست سال و اندی پس از تولد علی بن موسی الرضا(ع) شکفته شد و در پرتو تعلیم و تربیت معنوی پدر و مادر، مراحل رشد و تعالی در عرصه شناخت و ایمان را طی نمود؛ به طوری که گفته می شود: «در میان فرزندان امام کاظم(ع) با آن همه کثرتشان بعد از امام رضا(ع) کسی همسنگ حضرت معصومه(س) نبود.»(۱)

و به فرموده شیخ عباس قمی: «و اما دختران حضرت موسی بن جعفر(ع) بر حسب آنچه به ما رسیده، افضل آنها سیده جلیله معظمه، فاطمه بنت موسی(ع) معروف به حضرت معصومه(س) است.»(۲)

به راستی که صفت «الرشیده»(۳) برازنده وجود نورانی آن خاتون می باشد که سرای قلبش را به نور ایمان زیور بخشیده و از آلایش به تیرگی غفلت و گمراهی مبرّا شده و این گونه به رشد معنوی نایل گردیده و مصداق بارز این آیه کریمه گشته بود:

«وَلَکِنَّ اللَّه حَبَّبَ اِلَیْکُمُ الْایمانَ و زَیَّنَهُ فی قلوبِکُمْ وَ کَرَّهَ اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیانَ اُولئکَ همُ الرَّاشِدُونَ؛(۴)

ولکن خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دلهایتان زینت بخشیده، و کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است. کسانی که دارای این صفات اند، هدایت یافته و دارای رُشد می باشند».

و این چنین است که آن بانو را حجت و امین پدر عالی مقامش بر می شماریم و در زیارت نامه غیر معروف آن حضرت، عرضه می داریم:

ص: ۶۲۲۲

۱- ۱۷ . تواریخ النبی و الآل، ص ۶۵.

۲- ۱۸ . منتهی الآمال، ص ۸۴۳.

۳- ۱۹ . انوارالمشعشعین، ج ۲، ص ۲۸۵.

۴- ۲۰ . سوره حجرات: ۴۹، آیه ۷.

«السَّلامُ علیکِ یا فاطمهَ بنتَ موسیَ بنَ جعفرٍ و حُجَّتِهِ و اَمینِهِ؛(۱)

منابع

۱. قرآن کریم.۲. نهج البلاغه، به قلم سید علینقی فیض الاسلام، ۱۳۹۲ ق.۳. آثار الحجه، محمد شریف رازی، قم: کتابفروشی برقعی، ۱۳۳۲ ش، ۲ جلد، وزیری.۴. اصول الحدیث و احکامه فی علم الدرایه، جعفر سبحانی، قم: لجنه اداره الحوزه العلمیه، ۱۴۱۲ ق، وزیری.۵. اعلام النساء

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی(پرتو دوم:مقام اصطفاء)

اشاره

نویسنده:مهدی رضوانی پور

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی

پرتو دوم: مقام اصطفاء

«اصطفاء» از ماده «صفو» به معنای برگزیدن صاف و خالص هر چیز است.(۲)

به عنوان مثال،

اگر آب باران در برکه ای جمع شود، معمولاً رسوبات، تیرگی ها و ناخالصی های آن ته نشین گشته، آب قسمت بالای برکه صاف و پاکیزه می گردد. در این وضعیت، چنانچه فردی آب قسمت صاف برکه را انتخاب و اختیار نماید، می گویند: اصطفاء کرده است.

برخی از مردم نیز همچون آب صاف و خالص اند و بعضی مانند آب تیره و کدر که منشأ هر دو، عواملی گوناگون نظیر محیط رشد و نمو، شرایط خانوادگی، چگونگی تعلیم و تربیت و نوع عقاید و اعمال می باشد.

مریم دختر عمران(س)

به صراحت قرآن و بشارت فرشتگان، از برگزیدگان خداوند و دارای مقام اصطفا بود:

«اِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِکَهُ یَا مَریمُ اِنَّ اللّه اصْطَفاکِ وَ طَهَّرکِ وَ اصْطَفاکِ علی نِسَاءِ الْعَالَمِینَ؛(۳) و (به یاد آورید) هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزید و پاک ساخت و بر تمام زنان جهان برگزید.»

در این آیه کریمه، اصطفا دو بار تکرار شده که بنابر نظر مفسرین،

اصطفای اول نفسی است و سخن ملائکه الهی خطاب به مریم(س) که «اِنَّ اللّه اصْطَفاکِ وَ طَهَّرکِ» حکایت از مقام و منزلتی

متعالی است که وی در پیشگاه ربوبی دارد

ص: ۶۲۱۲

۱- ۲۱ . انوارالمشعشعین، ج ۱، ص ۴۹۴.

۲- ۲۲ . لسان العرب، ج ۱۴، ص ۴۶۲: «الصفوه: خیار الشی ء و خلاصته و ما صفا منه.»

۳- ۲۳ . سوره آل عمران: ۳، آیه ۴۲.

و اصطفای دوم نسبی است و مراد از آن فضیلت و برتری مریم بر تمامی زنان عالم می باشد.(۱)

البته ناگفته نماند که فضل و برتری مریم عذرا(س) بر زنان دنیا با آنچه در حق سیده زنان عالم، حضرت فاطمه(س) بیان شده، منافات ندارد؛ زیرا به تصریح روایت نبوی، حضرت مریم(س) سرور بانوان عالم در زمان خود بود، ولی فاطمه زهرا(س) سرور زنان جهان در همه زمانهاست:

«امّا مریمُ کانَتْ سیدةُ نِساءِ زمانِها، امّا فاطمةُ فَهِیَ سیدةُ نساءِ الْعَالَمِینَ مِنَ الاولینَ و الآخرینَ.»(۲)

محدثه بودن مریم:

آیات شریفه ای که در آنها فرشتگان خطاب به دختر عمران می گویند: «ای مریم! خداوند تو را برگزید و پاکیزه کرد و بر زنان عالم برتری داد (پس به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود خضوع کن و سجده به جا بیاور و با رکوع کنندگان رکوع نما!»(۳) دلالت بر محدَّثه بودن این بانوی فرشته سیرت بهشتی دارد؛

چرا که «محدَّثه» به کسی اطلاق می شود که صوت ملك و فرشته الهی را بشنود؛ چنان که در جریان بشارت ملائکه به آمدن کلمه الهی، عیسای مسیح(ع)(۴) و داستان تمثّل روح الهی به صورت بشر بر حضرت مریم(س)(۵) محدَّثه بودن آن حضرت اثبات می شود.

برگزیدگی مریم از قسمت دیگر آیه:

به هر حال، اصطفای دختر عمران(س) از جمله «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّها بقبولٍ حسنٍ» که در جواب نذر مادر مریم(س) ادا شده نیز استفاده می گردد؛

۱- ۲۴ . ر. ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۴۰؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۰۱.

۲- ۲۵ . نور الثقلین، ج ۱ ، ص ۳۶.

۳- ۲۶ . سوره آل عمران: ۳، آیه ۴۲ – ۴۳.

۴- ۲۷ . همان، آیه ۴۵.

۵- ۲۸ . سوره مریم: ۱۹، آیه ۱۹ – ۲۱.

چه اینکه «تقبّل» به معنی پـذیرفتن و قبول کردن است که طبیعتاً با طیب خاطر و رضایت همراه می باشـد و در واقع، عبارت از انتخاب و گزینش مریم(س) از سوی پروردگار برای بندگی و خدمت گزاری در بیت المقدس است.

اما کریمه اهل بیت، فاطمه معصومه(س)

۱-گذشته از آنکه یکی از اوصاف وی صفیه الله (برگزیده خداوند) است،(۱)

۲-اصطفای حضرتش را نیز از این فراز زیارت نامه آن بانو که امام رضا(ع) به سعد اشعری قمی تعلیم فرموده، می توان استفاده نمود:

«فانّ لَکِ عند اللّه شأناً من الشأنِ؛(۲) به درستی که برای تو در نزد خداوند مقام رفیعی است».

۳- همین طـور پیشـگویی صـادق آل عصـمت و طهـارت(ع) از وجود این صـفیه الله و جایگـاه زیـارت او و مقـام و منزلتش در پیشـگاه الهی، در حالی که هنوز امام موسـی بن جعفر (پـدر فاطمه معصومه) متولد نگشـته بود، خود گواه روشـنی بر اصـطفا و گزینش آن بانو توسط ربّ العالمین است. امام صادق(ع) چنین فرمود:

«اِنَّ لِلَّهِ حرماً و هوَ مَکَّهُ وَ لِلرَّسُولِ حرماً و هُوَ الْمَـدینهُ وَ لاَمیرالمؤمنین حرماً وَ هوَ الکوفهُ وَلَنا حرماً و هو قم و سـتَدفنُ فیها امرأهٌ مِنْ وُلْدِی تُسمَّی فاطمهُ مَنْ زارها وَجَبتْ له الجنهُ؛(۳)

برای خـدا حرمی اسـت و آن مکـه اسـت و برای رسـول خـدا صـلّی الله علیـه و آلـه حرمی اسـت و آن مـدینه می باشـد و برای امیرمؤمنان حرمی است و آن کوفه است و برای ما حرمی است و آن شـهر قم می باشد و به زودی زنی از فرزندان من در آنجا دفن خواهد شد که نامش «فاطمه» است. هر کس او را زیارت کند، بهشت بر او واجب خواهد شد.»

ص: ۶۲۱۴

۱- ۲۹ . ناسخ التواریخ، ج ۷، ص ۳۳۶.

۲- ۳۰ . بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۶۵.

۳- ۳۱ . همان، ص ۲۶۷.

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی(پرتو سوم: مقام عبادت)

اشاره

نویسنده: مهدی رضوانی پور

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی

پرتو سوم: مقام خضوع و عبادت

هــدف از خلقت جن و انس به دلالت «وَ ما خلقتُ الْجِنَّ وَ الانسَ اِلاَّ لِیعبدونَ؛(۳۲) و جن و انس را نیافریدم مگر برای پرســتش.» همانا عبادت و بندگی پروردگار است که جز با شناخت و معرفت الهی میسور نمی باشد. امام حسین(ع) در این باره می فرماید:

«ایُّهَا النَّاسُ اِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِکْرُهُ ما خَلَقَ الْعِبَادَ اِلاَّ لِیَعرِفُوهُ فَاِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَاِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَهِ مَنْ سِوَاهُ؛(۱)

ای مردم! بـه درسـتی کـه خداونـد متعـال بنـدگان را نیافریـد، مگر برای آنکـه او را بشناسـند. پس هنگـامی که او را شـناختند، پرستشش می کنند و هنگامی که او را پرستش کردند، با پرستش او از عبادت غیرش بی نیاز می شوند.»

چنین عبـادتی است که حقیقت و ذاتش به بیان «العبودیهُ جوهرهٌ کُنْهُهَا الرُّبُوبِیَهُ»(۲) ربوبیت حق است و آن گاه که بنـده ای در محضـر خدای رحمان عارفانه قیام می نماید و خاشعانه به رکوع می رود و عاشقانه به سجده می افتد، زیبنده ترین لحظه حیات و زمینـه تجلی کامـل ترین نقش انسـانی بر صـحیفه هسـتی را فراهم می نمایـد. امـام خمینی(س) می فرمایـد: «میزان در کمـال انسانیت و حقیقت آن، عروج به معراج حقیقی و صعود به اوج کمال و وصول به باب الله با مرقات نماز است.»(۳)

عبادت و ذکر ربّ العالمین، خروج از وادی غفلت و بی توجهی، و ورود به جنت المأوای قرب الهی است که و چشیدن از شهد شیرین انس با حق را به دلالت «یا مَنْ ذِکرُهُ حُلْو»(۳۶) ثمر می دهد؛ شهد گوارایی که شفا بخش دلهای بیمار و جلا دهنده قلوب تیره و مایه بصیرت و آگاهی می باشد؛ چنان که مولای متقیان، علی(ع) فرموده اند:

۱- ۳۳ . علل الشرائع، ج ۱، ص ۹، ح ۱.

۲- ۳۴ . مصباح الشریعه، باب ۱۰۰.

۳- ۳۵ . سر الصلوه، ص ۶.

«اِنَّ الله جَعَلَ الذِّکْرَ جِلاَءً لِلقُلوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَهِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بعْدَ الْعَشْوَهِ و تَنْقادُ بِهِ بَعْدَ المُعَانَدَهِ؛(۱)

همانا خداوند سبحان و متعال، ذکر خود را صفا و جلای دلها قرار داده که پس از سنگینی، شنوا و پس از شب کوری بینا و پس از سرکشی رام و مطیع گردند.»

عبادت مریم سلام الله علیها

در ماجرای درس آموز دختر عمران، پس از نوید فرشتگان مبنی بر گزینش و اصطفای مریم(س) از سوی خداوند متعال، طنین هدایت بخش ملائکه این گونه در رواق دل او پیچید که

«یَا مریمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعِی مَعَ الرَّاکعِینَ؛(۲) ای مریم برای پروردگار خود خضوع کن و سجده بجا بیاور و با رکوع کنندگان رکوع نما.»

از این رو، آن مخدّره آنچنان غرق در عبادت و بندگی رب العالمین و خدمت خاضعانه در خانه خدا، بیت المقدس گردید که حریم خلوتیان ملکوت و مأوای عرشیان جبروت را به رایحه مناجات روحانی خود معطر نمود و منظر فرشتگان الهی را به تلألؤ جمال خویش منوّر ساخت. امام محمد باقر(ع) درباره آن حضرت می فرماید:

«کانتْ اَجْمَلُ النِّسَاءِ فَکَانتْ تُصَلّی وَ یَضی ءُ الْمِحْرَابَ لِنُورِهَا؛(۳) (مریم) از زیباترین زنان بود، پس نماز می خواند و محراب را با نور خویش روشنایی می بخشید.»

و به گفته ابن عباس «هنگامی که نه ساله شد، روزها را روزه می گرفت و شبها را به عبادت می پرداخت و چنان در پرهیزگاری و معرفت رب پیش رفت که از احبار و دانشمندان پارسای آن زمان نیز پیشی گرفت.»(۴) عبارت «اِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحمَنِ صَوْماً»(۵) نیز بیانگر صفحه ای از قاموس عبودیت و بندگی خالصانه وی به ساحت مقدس خدای رحمان می باشد.

ص: ۶۲۰۹

۱- ۳۷ . نهج البلاغه، خطبه ۲۱۳.

۲- ۳۸ . سوره آل عمران: ۳، آیه ۴۳.

۳- ۳۹ . تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۷۰.

۴- ۴۰ . مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۳۶.

۵- ۴۱ . سوره مریم: ۱۹، آیه ۲۶.

رزق در محراب:

به گونه ای است که در عنفوان جوانی شایستگی آن را دارد تا در محراب خویش از عبادت عارفانه، وجد و حال عاشقانه و طعام روح بخش بهشتی برخوردار باشد و در وجود مربّی و کفیل الهی خویش، زکریای نبی(ع) آن چنان تأثیر بگذارد که او نیز در محضر ربوبی دست به دعا بر دارد و ذریّه ای طیّب را از خداوند درخواست نماید:

«کُلَّمـا دَخَلَ عَلَیهَا زَکَرِیَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً قَالَ یَا مَرِیمُ اَنَّی لَکِ هـذَا قَالت هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّه اِنَّ اللَّه یَرْزُقُ مَن یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ، هُنَالِکَ دَعَا زکریَّا رَبَّهُ قَال ربِّ هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ ذُرَّیهً طَیِّبَهً اِنّکَ سمیعُ الدُّعَاء؛(۱)

هر زمان زکریا وارد محراب او می شد، رزقی در نزد او می دید. از او پرسید: ای مریم! این را از کجا آورده ای؟ گفت: این از ناحیه خداست. خداوند هر کس را بخواهد بی حساب روزی می دهد. در آن هنگام، زکریا پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: پروردگارا! از ناحیه خود فرزند پاکیزه ای به من عطا فرما که تو شنونده دعایی.»

جواب مریم پس از دفن:

و آن گاه که روح مطهر مریم عذرا(س) به ملکوت اعلا پر کشید و از دنیا مفارقت نمود، میل و اشتیاق خویش را برای بازگشت به دنیا، تنها برای عبادت خاضعانه حضرت ربّ ابراز نمود:

«فِی حدیثِ وَفاهِ مریمَ اِنَّ عیسی(ع) نَادَاهَا بَعدَ ما دُفِنَتْ فَقالَ یَا اُمَّاهُ هَلْ تُریدینَ اَنْ تَرجِعِی اِلَی الدُّنیَا قالَتْ نَعَمْ لاُصَلِّی لِلهِ فِی لَیْلَهٍ شَدِیدَهِ الْبَردِ وَ اَصُومَ یَوماً شَدِیدَ الْحَرِّ یَا بُنَیَّ فَاِنَّ الطَّرِیقَ مَخوُفٌ؛(۲)

۱- ۴۲ . سوره آل عمران: ۳، آیه ۳۷ و ۳۸.

۲- ۴۳ . مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۰۶، ح ۸۷۵۹.

در حـدیث وفات مریم(س) آمده است که عیسـی(ع) او را بعد از دفنش صدا کرد و گفت: ای مادر! آیا می خواهی که به دنیا باز گردی؟ جواب داد: آری! برای آنکه در شبهای خیلی سرد برای خدا نماز بخوانم و در روزهای خیلی گرم روزه بگیرم. ای پسرم! همانا راه، ترسناک است.»

عبادت کریمه:

عبـادت و راز و نیـاز توأم با عشق و معرفت حضـرت فاطمه معصومه(س) نیز از نجواهای پرسوز و گـداز شـبانگاهی و تسبیـح و نمـاز سـرشار از خشـوع هفـده روزه ای هویـداست که در واپسـین روزهـای عمر شـریفش در قم بـا آنهـا قرین بود و پیوسـته با سرشک دیـده از جام عنایت الهی پیمانه فیض برمی گرفت؛ ایام کوتاهی که خود نشانگر یک عمر عبودیت و انس عاشـقانه با معبود خویش و دل بریـدن از ماسوای اوست که «دَلیلُ الْحُبِّ ایثارُ الْمحْبُوبِ عَلی ما سِواهُ؛(۱) علامت عشق گزینش محبوب بر ماسوای اوست.»

مکان عبادت :

مکـان عبـادت این طـاووس زیبـا روی فردوس برین که هنوز به اشـراق مناجـات آن خـاتون منوّر می باشـد، روضه ای است از رضوان با طراوت الهی و معروف به «بیت النور»؛ عبادتگاهی که در واقع، منزل موسی بن خزرج، میزبان آن کریمه آل طه(س) بوده است و هم اکنون روشنایی بخش دلهای شیفتگان اهل بیت(ع) و هدایت بخش دوستداران ولایت می باشد. بر سر در این جایگاه مقدس، دو بیت ذیل جلوه می نماید:

شده بنیاد این کاخ منوّر — به پاس دختر موسی بن جعفر

عبادتگاه معصومه است اینجا — کز اینجا قم شرافت یافت دیگر(۲)

ص: ۶۲۱۱

۱- ۴۴ . مصباح الشریعه، ب ۵۶.

۲- ۴۵ . فاطمه بنت موسی بن جعفر، ص ۱۴۱.

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی(پرتو چهارم: مقام عصمت)

اشاره

نویسنده: مهدی رضوانی پور

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی

پرتو چهارم: مقام عصمت و طهارت

زن مظهر جمال الهی:

به طور کلی، وجود زن، این مظهر جمال الهی، زیبنده ترین نقش هستی و جلوه حسنای رحیمی است که به بیان روایی:

«اَكْثَرُ الخَيرِ فِی النِّسَاءِ»(۱)

ص: ۶۲۰۱

۱- ۴۶ . من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۵، ح ۴۳۵۲.

خیر کثیر و موهبت عظیم برای جامعه انسانی به شمار می رود و اوست که در پرتو ایمان و طهارت خویش می تواند زمینه تعالی و عروج خود و دیگران را از حضیض اسفل سافلین و عروج به فراز اعلاـ علیین فراهم نماید؛ چرا که رشد و تعالی و دریافت حقایق و لطایف الهی و دست یابی به مخزن الاسرار معارف رحمانی به بیان:

«لاَ یَمَسُّه اِلاَّ الْمُطَهَّرُون»(۱)

جز برای طهارت پیشگان میسور نبوده، ورود به جنت نعیم ربوبی جز برای پاکان ممکن نمی باشد؛

زیرا که:

«خَلَقَ اللّه الجَنّة طَاهِرهً مطهرهً؛(۲)

خداوند بهشت را پاک و پاکیزه آفرید.»

خلقت زن و مرد:

اگر چه اصل و ذات زن و مرد به تصریح قرآن به یک حقیقت واحد باز گشت می کند:

«الَّذِی خَلقکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ وَ خلَقَ منها زَوْجَها؛(۳) خدایی که شما را از نفس واحد آفرید و همسرش را از او خلق کرد.»

و لکن تفاوت وجودی آن دو در این کلام دقیق و حکمت آمیز امیرمؤمنان(ع) بیان گردیده است که :

«عُقُولُ النِّساءِ فِی جَمَالِهِنَّ و جمال الرجال فی عقُولِهم؛(۴) عقل زنان در جمال آنان و زیبایی مردان در عقل آنان است»؛

یعنی زن و مرد تکامل بخش وجود یکدیگر در مسیر پر فراز و نشیب زندگی هستند؛ چه اینکه زن تجلّی جمال الهی است که نیروی عاطفه و احساسش بر قوه عقل و منطق او غلبه دارد و مرد مظهر جلال الهی است که نیروی عقل و منطقش بر احساسات و عواطف او غالب می باشد.

۱- ۴۷ . سوره واقعه: ۵۶، آیه ۷۹: «مس نمی کنند آن (کتاب مکنون) را مگر پاک شدگان».

۲- ۴۸ . المحاسن، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۲۹، از امام صادق(ع).

۳- ۴۹ . سوره نساء: ۴، آیه ۱.

۴- ۵۰ . بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۴.

حراست از زن:

و درست به همین علت است که به دلالت قرآنی:به سبب مردان، زنان حیات می یابند»،

حیات و زندگانی طیِّب و معنوی زنان به واسطه مردان حاصل گردیده، و وظیفه حراست و مراقبت از زن و حفظ گوهر گرانبهای طهارت او از آتش وساوس شیطانی و از گزند نامحرمان زشت سیرت حیوانی بر عهده مرد نهاده شده است:

«یَا اَیُّهَا الذِّینَ ءَامنوُا قوُا اَنْفسَکم و اَهْلِیکُم نَاراً وَ قوُدُهَا النَّاسُ و الْحِجَارَهُ؛(۱) ای کسانی که ایمان آورده اید، خودتان و اهلتان را از آتشی که هیزمش مردم و سنگها هستند، نگه داری کنید.»

وجود زن بسان چشمه سار طهوری است که مایه زدودن آلایشها و تیرگیها از کانون خانواده و جامعه می باشد؛ اما خود او نیز چون آب، همواره به پالایش و تصفیه ضمیر در مأوای مشحون از محبت و صداقت مرد مؤمن نیاز دارد، و یا به بیان گهربار امیرمؤمنان، علی(ع) که فرمود:

«فَاِنَّ الْمَرْأَهَ رَیحانهٌ و لَیْسَتْ بِقَهْرِمَانَه؛(۲)

همانا زن گل بهاری است، نه پهلوان (سخت کوش)»، حقیقت وجود زن چون گل خوشبویی است که رایحه دلنواز بهشتی را برای همسر و خانواده خود به ارمغان می آورد؛ اما چنانچه دست نامحرم به آن برسد، پژمرده گشته، لطافت و زیبایی سیرتش را از دست می دهد.

بهترین برای زن:

از این رو، صدیقه طاهره، حضرت فاطمه(س) در پاسخ رسول خدا(ص) که از او پرسید: چه چیزی برای زن بهتر است؟ اظهار نمود:

«اَنْ لا ترَی رجلًا ولا یَراها رجلٌ؛(۳)

۱- ۵۳ . سوره تحریم: ۶۶، آیه ۶.

۲- ۵۴ . نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۳- ۵۵ . بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۴.

(بهترین چیز برای زن این است) که مردی را نبیند و مردی هم او را نبیند.» و همچنین در جواب این سؤال حضرت که فرمود: زن در چه حالتی به خدا نزدیک تر است؟ عرضه داشت:

«اَدْنَی ما تکونُ مِنْ ربّها اَنْ تَلزمَ قعرَ بَیْتِها؛(۱) هنگامی که زن در خانه بماند (و به امور خانه و عبادت بپردازد) از همه حالات به پروردگارش نزدیک تر است.»

طهارت و همچنین عصمت به معنای عام(۲) که جز بازداشتن نفس و نگه داری آن از آلودگی غفلت و گناه نیست، در مورد زن پاک سرشتی چون مریم عذرا(س) تنها تحت تکفل و صیانت بنده خالص خدا، حضرت زکریا(ع) و در حریم سرشار از ایمان اوست که جلوه می نماید و مروارید وجودش به نهایت جلا و صفای بهشتی نایل می شود و آن گاه شایسته این خطاب ملکوتی می گردد که:

«یَا مریمُ اِنَّ اللَّه اصطفاکِ و طهّرکِ؛(۳) ای مریم! همانا خداوند تو را برگزید و پاک نمود.»

عصمت مریم علیهاالسلام:

طهارت و عصمت حضرت مریم(س) حتی در آیین مسیحیت نیز از عقاید اساسی به شمار می رود؛ به طوری که گفته می شود:

«در سال ۱۸۵۴ میلادی، پاپ پیس نهم قاعده ای وضع کرد و مسأله عصمت و طهارت مریم عذرا(س) را طرح نمود و آن را یکی از اصول دین مسیحیت اعلام داشت.»(۴)

دختر عمران به همراه فرزندش عیسای مسیح(ع) به جهت همین حفظ گوهر طهارت و پاکی ضمیرشان می باشد که آیت و نشانه حق قرار گفته و در جایگاه رفیع بهشتی مأوا گزیده و از چشمه سار نعمات الهی بهره مند گشته اند:

۱- ۵۶ . همان، ص ۹۲.

۲- ۵۷ . نه به معنای اصطلاحی آن که درباره حضرات معصومین(ع) به کار می رود.

۳- ۵۸ . سوره آل عمران: ۳، آیه ۴۲.

۴- ۵۹ . جهان مسیحیت، ص ۱۲۰.

«و جَعَلْنَا ابْنَ مریمَ و امَّهُ ءَایهً اوَیْناهُما الی رَبوهٍ و ذاتِ قرارٍ و مَعینٍ؛(۱)

و پسر مریم و مادرش را آیتی گردانیدیم و آن دو را در مکانی رفیعِ صاحب آرامش و آب جاری جای دادیم.» و بدین وسیله، حجت بر سایر زنان عالم تمام گردیده و جای هیچ گونه عذر و بهانه ای برای زنان عالم باقی نمانده است؛

چنان که امام صادق(ع) می فرماید:

«زن زیبایی را که به خاطر زیبایی اش به فتنه دچار شده است، روز قیامت می آورند. آن زن می گوید: ای پروردگار من! خلقتم را نیکو نمودی و همین باعث شد با این مشکلات مواجه شدم. در این هنگام، مریم آورده می شود و از آن زن پرسیده می شود: تو زیباتری یا این زن؟ ما او را زیبا گردانیدیم، ولی او به فتنه دچار نگشت.»(۲)

کریمه اهل بیت

فاطمه دختر امام موسی بن جعفر(ع) نیز از جمله بانوان نادری است که بادیه پیمای وادی عصمت و طهارت و تالی تلو معصوم بوده است. وی به جهت

۱- صفای ضمیر و عفاف و طهارت مادرش، نجمه خاتون(۳)

۲-و به واسطه برخورداری از تعالیم هدایت بخش دین و قرآن در حریم امن پدرش، امام کاظم(ع)

۳-و سپس در مأمن ایمانی برادرش، امام رضا(ع)

ص: ۶۲۰۵

۱- ۶۰ . سوره مؤمنون: ۲۳، آیه ۵۰.

۲- ۶۱ . بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۱۹۲، ح ۱.

۳- ۶۲ . چنان که حمیده، مادر امام کاظم(ع)، درباره تکتم (نجمه) به آن حضرت گفته بود: هر نسلی که از او به وجود آید پاکیزه و مطهر خواهد بود (ر. ک: پرتو اوّل، از همین مقاله(.

۴-و به سبب بهره مندی از طاعت و بندگی خالصانه به درگاه رب العالمین به آن درجه از کمال معنوی و صفای باطنی رسید که از آلایش به تیرگی گناه و معصیت پاک ماند و توسط برادر بزرگوارش، علی بن موسی الرضا(ع) ملقب به صفت «معصومه» گردید، آنجا که فرمود:

«مَنْ زارَ المَعصومهَ بِقم کَمنْ زارَنِی (۱)؛

کسی که (فاطمه) معصومه را در قم زیارت کند، مثل آن است که مرا زیارت کرده است.»

۵-همچنین در فرازی از زیارت نامه دوم کریمه اهل بیت(س) او را به این اوصاف متعالی مورد خطاب قرار می دهیم که:

«السلامُ عَلیکِ اَیَّتُها الطاهرهُ الحمیدهُ البرّهُ الرشیدهُ النَّقیَّهُ التقیهُ؛(۲)سلام بر تو ای بانوی پاک و ستایش شده، نیکو کردار و هدایت شده و پرهیزگار و وارسته.»

هاتف اصفهانی نیز در مدح طهارت و عصمت آن زهره آسمان ولا چنین سروده است:

دختری کش دایه دوران نیابد همسری / دختری کش مادر گیتی نزاید خواهری

بنت شاه اولیا موسی بن جعفر فاطمه / کش بود روح القدس بیرون درگه چاکری

ماه بطحا زهره یثرب چراغ قم که دوخت / دست حق بر دامن پاکش ز عصمت چادری(۳)

هر دو بانو هرگز ازدواج نکردند:

حضرت کریمه ازدواج نکرد:

در ضمن ناگفته نماند که از دیگر خصایص و ویژگیهای مشترک حضرت مریم(س) و فاطمه معصومه(س) صفت باکره بودن آنهاست؛ چنان که به شهادت تاریخ حضرت معصومه(س) دوشیزه ای است که هرگز ازدواج نکرد؛

چرا که نه تنها برای او بلکه برای هیچ کدام از دختران امام کاظم(ع) همسری هم شأن و شوهری هم کفو پیدا نمی شده است،

۱- ۶۳ . ناسخ التواریخ، ج ۷، ص ۳۳۷.

۲- ۶۴ . انوارالمشعشعین، ج ۲، ص ۲۸۵.

۳- ۶۵ . دیوان هاتف اصفهانی، قصیده ۸.

به گفته محدث قمی: «چنین رسیده که رضائیه دختران خود را به شوهر نمی دادند؛ زیرا کسی را که همسر و هم کفو ایشان بود، نمی یافتند و حضرت موسی بن جعفر(ع) را بیست و یک دختر بوده است و هیچ یک شوهر نکرده اند. این مطلب در میان دختران ایشان عادت شده و محمد بن علی الرضا(ع) به شهر مدینه ده دیه وقف کرده است بر دختران و خواهران خود که شوهر نکرده اند و از ارتفاعات آن دیه ها نصیب و قسط رضائیه که به قم ساکن بوده اند از مدینه جهت ایشان می آوردند.»(۱)

در میان دختران رضائیه، دوشیزه آل طه، معصومه اهل بیت(س) فروغ جهان گستر جمال رحیمی و جلوه گر قدرت لایزال الهی است که به بیان امام خمینی(س) زیور دوشیزگان عالم می باشد:

این است آن نور کز تجلّی قدرت   داد به دوشیزگان هستی زیور(۲)

مریم علیهاالسلام ازدواج نکرد:

و درباره مریم عذرا(س) در لسان روایات اسلامی، تعبیر:

«اَلْبِکرُ الْبَتُولُ الِّتی لَمْ یَمَسَّها بَشرٌ؛(۳) بکر بریده از شوهر که بشری او را مس نکرده»

به کار رفته؛ چنان که در آیین مسیحیت هم با چنین تعبیری نسبت به آن بانو رو به رو می شویم:

«در شورای قسطنطنیه، سال ۵۵۳ میلادی، عنوان «همیشه باکره» از جمله اوصاف مریم(س) به شمار آمد و گفته شد او باکره است، قبل از تولد، در حال تولد و بعد از تولد.»(۴) و درانجیل متا نیز آن بانوی بهشتی «باکره» نامیده شده است.(۵)

ص: ۶۲۰۷

۱- ۶۶ . منتهی الآمال، ص ۸۴۵.

۲- ۶۷ . دیوان امام، ص ۲۵۴.

۳- ۶۸ . تحف العقول، ص ۴۰۴، از امام کاظم(ع).

۴- ۶۹ . جهان مسیحیت، ص ۳۳.

۵- ۷۰ . انجیل متا، ب ۱، آیه ۲۳.

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی(پرتو پنجم:صفت عالمه)

اشاره

نویسنده:مهدی رضوانی پور

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی

پرتو پنجم: صفت عالمه

علم و آگاهی انسان مقدمه عمل اوست که همچون مشعلی فروزان، راه طاعت و بندگی را روشن نموده، بصیرت و بینایی را برای او به ارمغان می آورد. مولای متقیان، علی(ع) خطاب به کمیل بن زیاد می فرماید:

«مَعرفهُ الْعِلْمِ دِینٌ یُدانُ بِهِ، بِهِ یَکْسِبُ الْاِنْسَانُ الطّاعهَ فِی حَیَاتِهِ، وَ جَمِیلَ الْاُحْدوثَهِ بعدَ وَفاتِهِ؛(1)

ص: ۶۱۹۵

۱- ۷۱ . نهج البلاغه، حکمت ۱۳۹.

شناخت علم، دینی است که با آن پاداش داده می شود، و انسان در دوران زندگی خود با آن خدا را اطاعت می کند و پس از مرگ نام نیک به یادگار می گذارد».

علم،نیاز همیشگی بشر:

یکی از نیازهای همیشگی بشر، نیاز فطری و عطش او به دانستن و میل و گرایش به خروج از وادی ظلمانی جهل و نادانی و ورود به عرصه نورانی علم و آگاهی می باشد. از این رو، سزاوار است که با تأسی به پیامبر ختمی مرتبت(ص) همواره نوای:

«رَبِّ زِدْنی علماً»(۱)

را از نهاد جان بر آوریم و در خواست علم و آگاهی از ذات ربوبی نماییم؛ علمی که نافع به حال دنیا و آخرت می باشد و ثمراتی جانفزا را برایمان به بار می آورد؛ یعنی علم به معارف الهی و در رأس آنها علم توحیدی که به بیان امام صادق(ع) برترین عبادت است:

«اَفضلُ الْعِبادهِ العلمُ باللّهِ؛(۲)

برترین عبادت علم و آگاهی به خداست»؛ همان که در کتاب آسمانی ما، قرآن کریم، در کنار عبادات و طلب مغفرت از رب ذکر شده است:

«فَاعْلَمْ اَنَّهُ لَا اَله اِلَّا اللّه وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ و لِلْمؤمنینَ و المؤمناتِ؛(۳)

پس بدان که معبودی جز خدا نیست و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن.»

صفت عالمه برای کریمه:

صفت «عالمه» از جمله اوصافی است که برای حضرت فاطمه معصومه(س) به کار رفته و نشانگر آن است که نهال وجود کریمه اهل بیت(س) از چشمه سار علوم و معارف پدر بزرگوار و برادر گرامی اش به بهترین وجه سیراب گشته است؛ به گونه ای که در کوتاه ترین زمان ممکن بدان درجه از رشد و کمال در علم و معرفت دینی رسید که نقل کرده اند:

ص: ۶۱۹۶

۱- ۷۲ . سوره طه: ۲۰، آیه ۱۱۴.

۲- ۷۳ . بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۵، ح ۲۱.

۳- ۷۴ . سوره محمد: ۴۷، آیه ۱۹.

روزی عده ای از شیعیان امام کاظم(ع) جهت دریافت پاسخ برای پرسشهای دینی خود به شهر مدینه رهسپار شدند، ولی چون آن حضرت در مسافرت بود و آنها ناگزیر به بازگشت بودند، به ناچار سؤالات خود را نوشتند و به افراد خانواده امام تحویل دادند تا در سفر بعد، جواب آنها را دریافت نمایند.

زمان خداحافظی با تعجب دیدند که حضرت فاطمه معصومه(س) _در حالی که تنها ده سال داشت_ پاسخ پرسشهای آنان را نوشته است. هنگام مراجعت در بین راه با امام موسی بن جعفر(ع) ملاقات نمودند و ماجرا را به عرض ایشان رساندند. امام آن نوشته را از آنها گرفت و مطالعه نمود و چون پاسخها را درست یافت، لبخند رضایت بر لبانش نقش بست و سه بار فرمود:

«فداها ابوها؛ پدرش به فدایش باد.»(۱)

چون بود از خاندان وحی آن عالی نسب عالِم اسرار قرآن حضرت معصومه است(۲)

صفت محدثه برای کریمه:

همچنین وصف «محدثه»(۳) که از اوصاف کریمه اهل بیت، فاطمه معصومه(س) است، بیانگر علم و آگاهی این صفیّه آل طه(س) می باشد. توضیح اینکه حدیث در اصطلاح علم درایه به کلامی اطلاق می شود که حکایت از سخن یا فعل یا تقریر معصوم(ع) داشته باشد(۴)

و محدِّث و محدِّثه به کسی گفته می شود که سخن معصوم یا فعل و تقریر او را نقل کند. اهمیت این کار در آن است که سیره و روش علمی و معارف بی پایان حضرات معصومین(ع) نسل به نسل و در همه قرون و اعصار حفظ گشته، ثمرات آن به تمامی ابنای بشر می رسد. رسول اکرم(ص) می فرماید:

ص: ۶۱۹۷

۱- ۷۵ . ر. ک: کریمه اهلبیت، صص ۶۳-۶۴.

۲- ۷۶ . مجله «هنر دینی»، ش ۱۰، ص ۱۱۱، شعر از حیدر آقا تهرانی (معجزه(.

۳- ۷۷ . اعلام النساء المؤمنات، ص ۵۷۷.

۴- ۷۸ . اصول الحدیث و احکامه فی علم الدرایه، ص ۱۵: «الحدیث: هو کلام یحکی قول المعصوم او فعله او تقریره».

«مَنْ تعلَّمَ حَديثينِ اثْنين يَنْفَعُ بِهِما نَفسَهُ اَوْ يُعَلِّمُهُما غيرَه فَيَنتَفِعُ بِهِما کانَ خَيْراً لَهُ مِنْ عِبادَهِ سِتِّينَ سَنَهٍ؛(۱)

کسی که دو روایت بیاموزد و خود از آن سود ببرد یا به دیگری آموزد تا او از آنها بهره ببرد، برایش از شصت سال عبادت برتر است.»

نقل حدیث:

حضرت فاطمه معصومه(س)، از جمله زنان نادری است که در شمار ناقلان حدیث قرار دارد و روایات گهرباری را برای مردم نقل نموده که از آن میان تنها روایات ذیل به دست ما رسیده است:

۱. حدیث غدیر و منزلت

حضرت فاطمه معصومه(س) به نقل از حضرت فاطمه زهرا(س) می فرماید:

«اَنَسيتُمْ قَوْلَ رَسُولِ الله(ص) يَوْمَ غَدير خُمٍّ: مَنْ كُنْتُ مَوْلاَهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ، و قوله:اَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هارونَ مِنْ موسی؛(۲)

آیا فراموش کردید فرمایش رسول خدا(ص) را در روز غدیر؟ که فرمود: هر کس من مولای اویم، علی(ع) نیز مولای اوست و (آیا فراموش کردید این سخن حضرت را که) فرمود: (یا علی) نسبت تو به من همانند هارون به موسی(ع) است».

۲. دوستی آل محمد(ص)

به نقل از رسول اکرم(ص) فرمود:

«اَلَا مَنْ مَاتَ علی حُبِّ آل محمدٍ ماتَ شَهيداً؛(۳) بدانید که هر کس با محبت آل محمد بمیرد، شهید مرده است».

۳. قم مرکز شیعیان

حضرت معصومه(س) وقتی در ساوه مریض شد، به همراهانش فرمود: مرا به قم ببرید؛ زیرا از پدرم شنیدم که فرمود:«قم مرکز شیعیان ما می باشد.»(۴)

ص: ۶۱۹۸

۱- ۷۹ . بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۴۴.

۲- ۸۰ . الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۶.

۳- ۸۱ . آثار الحجه، ص ۹.

۴- ۸۲ . ودیعه آل محمد، ص ۱۲.

۴. محبّان حضرت علی(ع)

حضـرت فـاطمه معصومه(س) از حضـرت زهرا(س) روایت می کنـد که پـدرم رسول اکرم(ص) فرمود: شبی که مرا به آسـمان (معراج) بردنـد، داخل بهشت شدم. در آنجا خانه ای از دُرّ سـفید دیدم که میان آن خالی بود. آن خانه دری داشت که با دُرّ و یاقوت مزین شده بود و روی آن پرده ای کشیده بودند. وقتی سر بلند کردم، دیدم بر بالای آن نوشته اند:

«لَا اله الاَّ الله، محمد رسول الله، علی ولی القوم»

و بر پرده نوشته شده بود:

«بَخٍ بَخٍ مِنْ مثل شیعهَ عَلیٍّ؛به به چه کسی مانند شیعه علی است.»

وقتی داخل خانه شدم، قصری از عقیق سرخ دیدم که وسط آن خالی بود. این خانه نیز دری داشت که پرده ای مزین به زبرجد سبز بر آن آویخته بودند. وقتی سر بلند کردم، دیدم بر فرازش نوشته اند: «محمد رسول الله، علی وصی المصطفی».

بر پرده نیز نوشته بودند:

«بشّر شیعه علی بطیب المولد؛ شیعه علی را به حلال زاده بودن بشارت ده.»

وقتی وارد شـدم، به قصـری دیگر از زمرد سبز رسـیدم که زیبـاتر از آن را هرگز ندیـده بودم. دری از یـاقوت قرمز داشت که با انواع لؤلؤها تزیین شده بود.

بر پرده آن نوشته بودند:

«شیعه علی هم الفائزون؛ شیعیان علی رستگاران اند.»

پرسیدم: دوست من جبرئیل! این قصر از آن کیست؟

پاسخ داد:

«یَا مُحمدُ، لِاِبنِ عَمِّکَ و وَصِیِّکَ عَلیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ یُحْشَرُ النَّاسُ کُلُّهم یَومَ القیامهِ حُفَاهً عراهً الاَّ شیعهَ علیٍّ و یُدْعَی النَّاسُ بِاَسْمَاءِ اُمّهَاتِهم مَا خَلَا شیعه علیٍّ فانَّهم یُدعونَ بِاَسماءِ آبائهم؛

ص: ۶۱۹۹

ای محمـد! این خانه پسر عمو و جانشین تو علی بن ابی طالب است. در رستاخیز همه مردم جز شیعیان علی پا برهنه و عریان محشور می شونـد و همه مردم جز شیعیان علی با نام مادرشان خوانـده می شونـد. شیعیان علی با نام پدرانشان خوانده خواهند شد«.

درباره راز این مسأله پرسیدم، پاسخ داد:

»لانهم اَحبُّو علیّاً فَطَابَ مَولِدُهم؛ چون علی را دوست داشتند، ولادتشان نیک (و حلال) گردید.«(۱)

قم جایگاه علم:

و اگر امروزه شاهدیم که مرکزیت حوزه علمیه و جایگاه علوم آل محمد(ص) در جهان تشیع، شهر قم می باشد، در حقیقت، به برکت وجود آن خاتون دو عالم و منزلت علمی و معنوی اوست که چون مغناطیسی عظیم شیفتگان علم و معرفت را به سوی حرم مطهرش جذب نموده است، حقیقتی که امام صادق(ع) قرنها پیش نویدش را این چنین داده بود:

»سَیَخْلُو کوفهُ مِنَ المؤمنینَ و یأزِرُ عَنْهَا العلمُ کما تَأزِرُ الحیَّهُ فی جُحْرِها، ثُمَّ یَظْهَرُ الْعِلْمُ بِبلْدَهٍ یُقالُ لَها قُمْ و تَصِیرُ مَعْدِناً لِلْعِلمِ وَ الْفَضْلِ حَتَّی لاَ یَبْقی فِی الْاَرْضِ مُسْتَضْعَفٌ فِی الدّینِ حَتَّی الْمخَدَّراتِ فی الْحِجَال؛(۲)

به زودی کوفه از مؤمنـان خالی می گردد و علم از آن همچون ماری که در لانه اش جمع می شود، جمع و بر چیـده می گردد و سپس در شهری که آن را قم می گویند، آشکار می شود و آنجا معدن علم و فضیلت خواهد شد. آن گاه در سراسر زمین (بر اثر گسترش علم از قم) هیچ کس حتی زنان پرده نشین باقی نمی مانند که از نظر دین (و آگاهی به مسایل آن) ضعیف و مستضعف باشند«.

ص: ۶۲۰۰

۱- ۸۳ . بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۷۶، ح ۱۳۶.
۲- ۸۴ . بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۳.

مریم علیهاالسلام عالمه بود:

اما «عالمه» بودن حضرت مریم(س) از تصدیق او نسبت به کلمات ربوبی و کتابهای انبیای الهی معلوم می گردد که

«صَدَّقَتْ بکلماتِ ربِّها و کُتُبِهِ و کانتْ مِنَ الْقانِتین؛(۱)

او کلمات پروردگارش و کتابهای او را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود»؛ زیرا چنین تصدیقی که ثمره اش در عبادات خاضعانه او جلوه می کند، جز در پرتو علم و معرفت نسبت به کلمات رحمانی و کتب آسمانی میسور نمی باشد.

همچنین عمق آگاهی و معرفت الهی دختر عمران را از کلامی می توان فهمید که در سنین نوجوانی در جواب زکریای نبی(ع) عرضه داشت؛

«کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیهَا زَکَرِیَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدِهَا رِزْقاً قَالَ یَا مَریمُ اَنَّی لَکِ هـذَا قَالتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّه اِنَّ اللَّه یَرْزُقُ مَن یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ؛(۲)

هر زمان زکریا وارد محراب او می شد، رزقی در نزد او می دید. از او پرسید: ای مریم! این را از کجا آورده ای؟ گفت: این از ناحیه خداست. خداوند هر کس را بخواهد بی حساب روزی می دهد.»

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی(پرتو ششم: صدیقه)

اشاره

نویسنده: مهدی رضوانی پور

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی

پرتو ششم: صفت صّدیقه

«صدّیق» و «صدّیقه» مبالغه در تصدیق است و در لغت به کسی گفته می شود که دائم الصدق باشد(۳) و همواره و در همه حالات با صدق و راستی زندگی کند؛ صداقتی در گفتار، کردار، پندار و اعتقاد. همچنین به فرد کامل در صدق(۴) و یا ملازم و همراه(۵) با صدق معنا شده است.

و از دیدگاه قرآن مجید، صدّیقان کسانی هستند که مورد انعام خداوند واقع شده اند و با انبیا، شهدا و صالحان رفیق راه و هم قافله می باشند:

۱- ۸۵ . سوره تحریم: ۶۶، آیه ۱۲.

۲- ۸۶ . سوره آل عمران: ۳، آیه ۳۷.

۳- ۸۷ . فرهنگ بزرگ جامع نوین.

۴- ۸۸ . المنجد.

۵- ۸۹ . معجم مقاییس اللغه.

«وَ مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِم مِنَ النَّبِیّینَ و الصِّدیقینَ و الشُّهَدَاءِ و الصَّالِحینَ و حَسُنَ أُولئِکَ رَفیقاً؛(۱)

و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، با کسانی همراه خواهد بود که خداوند نعمت خود را بر آنها تمام کرده، از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان، و آنها رفیقان خوبی هستند.»

بعد از مقام نبوت:

از نوع بیان آیه فوق چنین استفاده می شود که بعد از مقام نبوت، مقامی بالاتر از مقام صدق و راستی نیست؛ صدقی که نه فقط در سخن گفتن که در اعمال و نیّات نیز حضور دارد؛ زیرا حقیقت اسلام و ایمان بدون آن محقق نمی گردد؛ چنان که امیرمؤمنان، علی(ع) می فرماید:

«اَلصِّدقُ عِمادُ الْاسلامِ وَ دَعَامَهُ الِایمانِ؛(۲)

صدق و راستی ستون اسلام و پشتوانه ایمان است.» و قرآن کریم می فرماید:

«وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا بِاللَّه وَ رُسُلِهِ اُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقونَ؛(۳) و آنان که به خدا و رسولانش ایمان آوردند، صدّیق هستند.»

مریم صدیقه است:

مریم عذرا(س) از جمله کسانی است که در آیه ای از قرآن مجید به صدّیقه توصیف شده:

«ما المسیحُ ابنُ مریمَ الاَّ رَسولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ و اُمُّهُ صِدّیقهٌ؛(۴) نیست مسیح پسر مریم، مگر پیامبری که به تحقیق پیامبران قبل از او گذشتند و مادرش صدیقه بود.»

و در آیه ای دیگر تصدیق کننده کلمات ربوبی و کتب آسمانی معرّفی گردیده است:

ص: ۶۱۹۳

۱- ۹۰ . سوره نساء: ۴، آیه ۶۹.
۲- ۹۱ . غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۱۹، ح ۴۳۱۱.
۳- ۹۲ . سوره حدید: ۵۷، آیه ۱۹.
۴- ۹۳ . سوره مائده: ۵، آیه ۷۵.

«وَ مَریمَ ابْنَتَ عِمرانَ الّتِی اَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فیه مِنْ رُوحِنَا و صَدَّقتْ بِکَلِمَاتِ رَبِّهَا و کُتُبِهِ و کَانَتْ مِنَ القانِتِینَ؛(۱)

و مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، پس از روح خود در او دمیدم و کلمات پروردگار و کتابهای او را تصدیق کرد و از طاعت پیشگان بود.»

مریم در انجیل لوقا:

در انجیل لوقا نیز آن گاه که جبرئیل فرشته بر دختر عمران ظاهر می شود و می گوید: «سلام بر تو ای دختری که مورد لطف پروردگار قرار گرفته ای! خداوند با توست.»(۲) و سپس نوید تولد پسری مقدس، به نام عیسی را به او می دهد، حضرت مریم(س) سخنی را اظهار می کند که در حقیقت همان تصدیق کلمات رب و تصدیق بشارت جبرئیل می باشد، وی چنین می گوید: «من خدمت گزار خداوند هستم و هر چه او بخواهد، با کمال میل انجام می دهم. از خدا می خواهم که هر چه گفتی، همان بشود.»(۳)

غسل دادن مریم:

در بین روایات اسلامی هم حدیثی از امام جعفر صادق(ع) وارد شده که مریم عذرا(س) همچون فاطمه زهرا(س) صدیقه به شمار آمده است. روایت از مفضّل، شاگرد امام صادق(ع) نقل شده که می گوید: «از ابو عبدالله(ع) پرسیدم: چه کسی فاطمه را غسل داد؟ حضرت فرمود: امیرمؤمنان(ع). گویا این سخن بر من عظیم جلوه کرد. به همین جهت، فرمود: مثل اینکه از خبری که به تو دادم، دلتنگ شدی. گفتم: فدایت شوم، حقیقتاً چنین شدم. فرمود: دلتنگ نشو! زیرا او (فاطمه) صدیقه بود و غسل نمی داد او را مگر صدّیق، آیا نمی دانی که مریم را غسل نداد، مگر عیسی.»(۴)

ص: ۶۱۹۴

۱- ۹۴ . سوره تحریم: ۶۶، آیه ۱۲.

۲- ۹۵ . انجیل لوقا، ب ۱، آیه ۲۸.

۳- ۹۶ . همان، آیه ۳۸.

۴- ۹۷ . الکافی، ج ۱، ص ۴۵۹، ح ۴: «عن مفضَّل، قال: قلتُ لابی عبدالله(ع) مَن غَسَل فاطمهَ؟ قال: ذاکَ امیرُالمؤمنین، و کأنِّی اسْتعظمتُ مِنْ قَوْلَه، فقالَ: کَاَنَّکَ ضِقْتَ بما اخبرتُکَ بِهِ، قال فقلتُ: قد کان ذلک جعلتُ فِداکَ قال فقال: لا تَضیقَنَّ فإنّها صِدیقَهُ ولَم یکنْ یَغْسِلْها الاّ صدیقٌ اَما عَمِلْتَ اَنَّ مریَمَ لَمْ یَغْسِلْها اِلاّ عیسی».

کریمه متصف به صفت صدیقه:

حضرت فاطمه معصومه(س) نیز علاوه بر اینکه در بین علما متصف به وصف «صدیقه» است(۱) و این وصف با لقب او، «معصومه» ملازم می باشد، حقیقت صدق و راستی در گفتار و رفتار که همان تقوای واقعی است، در اوصاف نقل شده در زیارت نامه حضرتش (البرهُ الرشیده التقیّه النقیّه؛(۲)

نیکو کردارِ هدایت شده پرهیزکار وارسته) قرار دارد و در سراسر زندگی پر ماجرای آن صفیه الله(س) متجلّی می باشد که روح لطیفش لحظه ای از مسیر حق و صراط مستقیم میل ننمود.

در ضمن روایاتی که از طریق این محدثه آل طه(س) به دست ما رسیده و هر کدام گنجینه ای گرانبها از جواهر زیبنده ولایت است، می تواند خود گواه آشکاری بر صدق لسان حضرتش باشد؛ احادیث پرباری که در محور اصول اعتقادی شیعه و تأکید به وصالت و ولایت امیر مؤمنان علی(ع) و تثبیت جایگاه غدیر در فرهنگ تشیع و تمجید از شهر قم می باشد.

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی(پرتو هفتم:مقام صبر)

اشاره

نویسنده: مهدی رضوانی پور

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی

پرتو هفتم: مقام صبر

صبر، خویشتن داری در برابر ناملایمات است که امیر بیان، علی(ع) می فرماید:

«اَلصَّبرُ اَنْ یَحتمِلَ الرجلُ مَا یَنُوبُهُ و یَکظِمُ مَا یَغْضِبُهُ؛(۳)

صبر آن است که آدمی پیشامدهای بد را تحمّل کند و جلوی خشم خود را بگیرد.» و به اصطلاح دانشمندان علم اخلاق:

«عبارت است از ثبات نفس و اطمینان آن و مضطرب نگشتن آن در بلایا و مصایب و مقاومت کردن با حوادث و شداید به نحوی که سینه او تنگ نشود و خاطر او پریشان نگردد و گشادگی و طمأنینه که پیش از حدوث آن واقعه است، زوال نپذیرد.»(۴)

صبر صفتی متعالی است که تنها بندگان خاص خدای رحمان و صاحبان عزم و ثبات قدم از بین رسولان، شایسته بهره مندی از آن هستند؛ چنان که خداوند متعال به پیامبر خاتم(ص) فرمود:

«فَاصْبِرْ کَمَا صَبَرَ اوُلُوا الْعَزمِ مِنَ الرُّسُلِ؛(۵)پس صبر کن همچنان که صاحبان عزم از رسولان صبر نمودند.»

۱- ۹۸ . زبده التصانیف، ص ۴۹۹.

۲- ۹۹ . انوارالمشعشعین، ج ۲، ص ۲۸۵

۳- ۱۰۰ . غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۸۱، ح ۶۲۳۱.

۴- ۱۰۱ . معراج السعاده، ص ۵۰۱.

۵- ۱۰۲ . سوره احقاف: ۴۶، آیه ۳۵.

و صابران کسانی هستند که به موجب شکیبایی توأم با معرفت در مقابل مصیبتها، باده نوش صهبای طهور نوید و بشارت ربوبی می گردند:

«وَ بَشِّرِ الصَّابرینَ الَّذینَ اِذَا اَصَابَتْهُم مصیبةٌ قالوا اِنَّا لِلّهِ و اِنَّا اِلَیه رَاجعونَ؛(۱)

و به صبر کنندگان مژده بده، آنان که چون مصیبتی به ایشان برسد، گویند: همانا ما از خداییم و به سوی خدا باز می گردیم»؛ مژده و بشارتی که حکایت از بهشت جاوید الهی و سلام فرشتگان آسمانی دارد:

«وَالَّذینَ صَبَروُا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ... اوُلئکَ لَهُمْ عُقْبَی الدَّار جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها و مَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ و اَزْوَاجِهِمْ و ذُرِّیَّاتِهِم وَ الْمَلاَئِکَهُ یَدْخُلوُنَ عَلَیهِم مِنْ کُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَیْکُمْ بمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ؛(۲)

و آنهایی که به خاطر رضایت و خوشنودی پروردگارشان صبوری می کنند... پایان نیک سرای دیگر برای آنهاست؛ بهشتهای جاویدان که آنان به همراه پدران و همسران و فرزندان صالح خود وارد آن می شوند و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می گردند (و به آنها می گویند:) سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان، چه پایان خوبی در این سرا نصیبتان شد.»

ناز پرورد تنعّم نبرد راه به دوست　　　عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد(۳)

صبر مریم علیهاالسلام:

برای شناخت میزان سختیها و مشکلاتی که مریم عذرا(س) در سراسر زندگی خود متحمل شد و در برابر آن شکیبایی و صبوری را در پیش گرفت، کافی است صحنه ای را تجسّم کنیم که حضرت مریم(س) توسط روح القدس آگاهی می گردد که باید به کلمه الهی، عیسای مسیح(ع)، بنابر اراده و مشیت ربوبی باردار شود و آبروی خویش را از دست رفته ببیند.

۱- ۱۰۳ . سوره بقره: ۲، آیه ۱۵۵ و ۱۵۶.

۲- ۱۰۴ . سوره رعد: ۱۳، آیه ۲۲ تا ۲۴.

۳- ۱۰۵ . دیوان غزلیات حافظ، غزل ۱۵۹.

غم تنهایی، سنگینی حمل و رنج زایمان از یک سو و ترس از زخم زبان و شماتت مردم و اندوه از بین رفتن آبرویی که ثمره عمری عبادت، مجاهدت و اعمال نیک بوده است از سوی دیگر، برای او از جان دادن سخت تر می نماید که در هنگام وضع حمل با چشمانی اشکبار و دلی پر حسرت، آرزو می کند:

«یَا لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هذا و کُنتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً؛(۱)

ای کاش من قبل از این مرده بودم و فراموش شده از یاد رفته بودم»؛ لکن در این هنگام طفلی که در رحم دارد، پیام آور شادی از عالم غیب می گردد و او را چنین دلداری می دهد:

«اَلَّا تَحْزَنِی قَدْ جَعَل رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیّاً وَ هُزِّی اِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُسَاقِطْ عَلَیکِ رُطَباً جَنِیّاً فَکُلِی وَ اشْرَبِی وَ قَرِّی عَیْناً؛(۲)

اندوه مدار که به تحقیق در زیر (پای) تو نهری قرار دارد، و تنه درخت خرما را به سوی خود بکش تا رطب تازه چیده بر تو فرو ریزد، پس بخور و بیاشام و روشن باشد چشم تو.»

صبر مریم در انجیل لوقا:

این روشنایی چشم و شادمانی مریم(س) در نتیجه صبر و استقامتی که پیشه خویش ساخت، در انجیل لوقا این گونه انعکاس یافته که وقتی به ملاقات خواهرش، الیزابت، همسر زکریای نبی(ع) رفت، الیزابت به او گفت: «تو ایمان آوردی که هر چه خدا بگوید، همان شود. برای همین است که خدا چنین نعمت بزرگی به تو بخشیده است. مریم جواب داد: راستی با چه کلماتی از خداوند تشکر کنم. نجات دهنده ام، خدا، چه شادی به من بخشیده است! چون به من ناچیز هم توجه فرموده و حالا مردم هر نسل نام مرا به نیکی یاد خواهند کرد.»(۳)

ص: ۶۱۹۰

۱- ۱۰۶ . سوره مریم: ۱۹، آیه ۲۳.

۲- ۱۰۷ . همان، آیات ۲۴ تا ۲۶.

۳- ۱۰۸ . انجیل لوقا، ب ۱، آیات ۴۵ تا ۴۸.

صبر کریمه:

زندگی کوتاه کریمه اهل بیت، حضرت معصومه(س) نیز مشحون از دردها و رنجها و حوادث اندوهگین است که کمتر بانویی با سن و سال حضرتش تاب و تحمل آن را دارد. اسارت پدر و سپس از دست دادن او که به دستور خلیفه وقت، هارون الرشید و در زندان سندی ابن شاهک (در سال ۱۸۳ ق.) به شهادت رسید و آن گاه دوری از برادرش، امام علی بن موسی الرضا(ع) که به فرمان مأمون سفری تبعید گونه در سال ۲۰۰ ق. به آن حضرت تحمیل شد، غم و اندوه فراوانی را بر وجود آن بانوی جوان وارد آورده بود که به دنبال دریافت نامه ای از برادر محبوب و امام عصر خود، تصمیم گرفت در سال ۲۰۱ ق. برای رسیدن به لقای یگانه عزیزش، رنج سفر به دیار غربت را بر خود هموار نماید و به همراه پنج تن از برادران خود و تنی چند از برادرزادگان و غلامان و کنیزان، راه «مرو» را در پیش بگیرد.(۱)

شهر ساوه:

اما چون در مسیر این سفر طولانی به شهر ساوه رسیدند، بنا به نقلی، عده ای از دشمنان اهل بیت(ع) به همراهی مأموران حکومتی به کاروان آن ودیعه الهی حمله نمودند و تعدادی از همراهان و برادران حضرت را به شهادت رساندند. سوز هجران امام رضا(ع)، سنگینی این واقعه غم انگیز و فشار اندوه از دست دادن همراهان به گونه ای بود که دختر موسی بن جعفر(ع) به سختی بیمار شد و به خادم خود فرمود: «مرا به شهر قم ببرید؛ زیرا از پدرم شنیدم که فرمود: شهر قم مرکز شیعیان ما می باشد.»(۲)

ص: ۶۱۹۱

۱- ۱۰۹ . ر. ک: کریمه اهلبیت، ص ۱۷۲.

۲- ۱۱۰ . ودیعه آل محمد، ص ۱۲.

شهر قم:

و بدین ترتیب، به سمت قم حرکت نمود، اما در ایام کوتاهی که پس از آن واقعه، چون شقایقی داغ دیده در برهوت خشک دنیا به سر برد، هرگز زبان به شکایت باز نکرد و جام صبر و شکیبایی را از کف نداد و با ظرفیت اقیانوس گونه خود تنها به راز و نیاز عاشقانه با معبود خویش پرداخت.

بنابراین، می توان گفت که سراسر حیات فاطمه معصومه(س) در محنتکده عالم ملک تجلیگاه صبر و استقامت به همراه ثمرات روحفزای آن است؛ صبری که به بیان رسول ختمی مرتبت(ص) دارای اقسام سه گانه ذیل است:

«صبر در مصیبت و بلا، صبر بر طاعت و بندگی، صبر از معصیت و گناه.»(۱) و نتایج و ثمرات هر یک به ترتیب، رضا به قضای الهی، انس با حق، و تقوای نفس می باشد.

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی (پرتو نهم:شرافت محل دفن)

اشاره

نویسنده: مهدی رضوانی پور

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی

پرتو نهم: شرافت و قداست محل دفن

ص: ۶۱۸۳

۱- ۱۱۱ . الکافی، ج ۲، ص ۹۱، ح ۱۵: «الصبر ثلاثهٌ: صبرٌ عند المصیبه و صبرٌ علی الطاعه و صبر عن المعصیه».

برخی از اماکن دارای تقدّس و شرافت خاصی هستند که مهم ترین عامل تشرف آنها، عامل انسانی، یعنی حضور بندگان خالص خدای رحمان همچون انبیا واولیا و صلحا می باشد؛ چنان که در ابتدای سوره تین، خداوند متعال چهار قسم را ذکر نموده که هر کدام بیانگر مکانی خاص مربوط به یکی از پیامبران الهی می باشد:

«وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ وَ طُورِ سِینِینَ وَ هـذَا الْبَلَدِ الاَمین؛(۱) قسم به انجیر و زیتون و سوگند به طور سینین و قسم به این شهر امن (مکه).»

در تفسیر این آیات گفته اند: «این اقسام مذکور، مشعر است بر شرف این بقاع مبارکه و آنچه ظاهر شده از آنها از خیر و برکت به سبب سکنای پیغمبران و علما در آن؛ زیرا منبت تین و زیتون، مهاجر حضرت ابراهیم(ع) و مولد حضرت عیسی(ع) و منشأ او، و طور محل مناجات حضرت موسی(ع) و مکه موضع خانه و مطاف عالمیان و مولد حضرت خاتم(ص) و مبعث آن سرور است.»(۲)

شرافت بیت المقدس:

همچنین بیت المقدس از جمله مکانهایی است که دارای قداست و شرافت ویژه ای می باشد؛ چرا که مهبط وحی و محل نزول ملائکه الله بوده و سالهای زیادی حضور پیامبران و اولیای بزرگی همچون داود پیامبر(ع)، سلیمان نبی(ع) و عیسای مسیح(ع) را درک نموده و جایگاهی است که مریم عذرا(س) تحت صیانت ولایی و تعلیم و تربیت معنوی حضرت زکریا(ع) به عبادت پروردگار و تهذیب و تطهیر ضمیر خویش مشغول بوده، مراتب رشد و تعالی روحی را طی کرده و در نهایت نیز مدفن متبرکی برای آن سرور و سیده زنان عالم گردیده است. در شرافت و عظمت این مکان مقدس همین بس که معراج پر راز و رمز رسول ختمی مرتبت(ص) از آنجا صورت پذیرفته است:

۱- ۱۱۸ . سوره تین: ۹۵، آیات ۱ تا ۳.

۲- ۱۱۹ . تفسیر اثنی عشری، ج ۱۴، ص ۲۷۱.

«سُبْحانَ الّذِی اَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ المَسْجدِ الْحَرَامِ اِلَی الْمَسْجِدِ الاَقْصَا الَّذِی بَارَکْنَا حَولَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ اَیَاتنَا؛(۱)

پاک و منزه است خدایی که بنده اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که گرداگردش را پر برکت ساختیم، برد تا آیات خود را به او نشان دهیم.»

نظر علامه طباطبایی ره:به فرموده علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، مراد از مسجد الاقصی به قرینه جمله

«اَلَّذِی بَارَکْنَا حَولَه؛

جایگاهی که اطرافش را مبارک نمودیم»، بیت المقدس است.(۲) و از ام هانی، دختر ابوطالب که معراج رسول اکرم(ص) از خانه او آغاز گردید، روایت شده که فرمود:

«اِنَّ الْحَرَمَ کُلَّه مَسْجِدٌ وَ الْمَسجدُ الاَقْصَی

هُوَ بَیْتُ الْمُقَدَّسِ

و هو مَسْجِدُ سُلَیْمانَ بْنَ دَاوُدِ؛(۳)

همانا حرم کلّش مسجد است و مسجد الاقصی همان بیت المقدس است که مسجد سلیمان فرزند داود(ع) می باشد.»

شرافت مدفن کریمه:

شهر قم و مدفن حضرت فاطمه معصومه(س) نیز در روایات متعددی مورد ستایش قرار گرفته، و دارای شرافت و تقدس شمرده شده است؛ قداستی که قبل از حضور صفیه آل طه(س) به جهت حضور شیعیان دلباخته اهل بیت(ع) و بندگان عارف و خالص خدای رحمان به وجود آمده است؛

چنان که در روایتی، امام کاظم(ع) قم را جایگاه آل پیامبر و پناهگاه پیروان آنها معرفی می نماید:

«قُم عُشُّ آلِ مُحمدٍ و مَأْوَی شِیعَتِهِمْ؛(۴) قم آشیانه خاندان محمد(ص) و پناهگاه شیعیان آنهاست.»

۱- ۱۲۰ . سوره اسراء: ۱۷، آیه ۱.

۲- ۱۲۱ . المیزان، ج ۱۳، ص ۴.

۳- ۱۲۲ . تفسیر البیان، ج ۶، ص ۴۴۴.

۴- ۱۲۳ . بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴، ح ۳۱.

و در روایت دیگری، امام صادق(ع) خاک قم را دارای ارزش و اعتبار والا می داند که جز به خاطر حضور ارادتمندان ائمه(ع) نمی باشد:

«تُرْبَهُ قُم مُقَدَّسهٌ و اهلُها مِنّا وَ نَحنُ مِنْهُمْ لا یُریدُهُمْ جَبّارٌ بِسُوءٍ اِلّا عُجِّلَتْ عُقُوبَتُه؛(۱)

خاک قم مقدس است و اهل آن از ما هستند و ما از آنهاییم. هیچ جبّار و سرکشی اراده بدی به آنها نمی کند، مگر آنکه به زودی به کیفر خود می رسد.»

و امام هادی(ع) در بیان وجه تسمیه قم، آن را بخشی از سرزمین بیت المقدس به حساب آورده، م ی فرماید:

«انَّمَا سُمِّیَ قُمْ بِهِ لانَّه لَمّا وصلت السفینهُ الیه فی طوفان نوح(ع) قامت، و هو قِطعَهٌ مِنْ بَیْتِ المقدس؛(۲)

همانا قم به این اسم نامیده شد، زیرا زمانی که کشتی در طوفان نوح(ع) به آن رسید، قیام کرد و آن قطعه ای از بیت المقدس می باشد.»

این شرافت و قداست ارض قم با حضور شفیعه روز جزا، حضرت معصومه(س) جلاـ و صفایی دیگر یافته؛ زیرا که چون صدف، مروارید گرانبهای بهشتی را در خود جای داده است:

زمین قم به مثل صدف بود آری   وجود معصومه گوهر است اینجا(۳)

اشعار امام:

امام خمینی – قدّس سرّه – نیز در مدح و تنظیر آن حضرت به فاطمه زهرا(س) چنین سروده:

آن یک خاک مدینه کرده مزین   صفحه قم را نموده این یک انور

ص: ۶۱۸۶

۱- ۱۲۴ . همان، ص ۲۱۸، ح ۴۹.

۲- ۱۲۵ . همان، ج ۶۰ ص ۲۱۳، ح ۲۴.

۳- ۱۲۶ . زندگانی حضرت معصومه و تاریخ قم، مهدی صحفی، ص ۹۹، شعر از حیدر معجزه.

خاک قم این کرده از شرافت جنت | آب مدینه نموده آن یک کوثر

عرصه قم غیرت بهشت برین است | بلکه بهشتش یساولی است برابر

زیبد اگر خاک قم به عرش کند فخر | شاید گر لوح را بیابد همسر

خاکی عجب خاک آبروی خلایق | ملجأ بر مسلم و پناه به کافر(۱)

دری از درهای بهشت:

حرم مطهر کریمه اهل بیت(س) بسان کهربایی قوی است که شیفتگان ولایت را از گوشه و کنار دنیا به سوی هاله نورانی خویش جذب می کند و چون پروانگان عاشق به طواف شمع وجود خویش وا می دارد و دری از درهای بهشت جاودان را به سوی آنها می گشاید که

«اِنَّ للجَنَّهِ ثمانیهَ اَبْوَابٍ و لأَهلِ قُمّ وَاحِدٌ مِنْهَا، فَطُوبَی لَهُمْ، ثُمَّ طُوبَی لَهُمْ، ثُمَّ طُوبَی لَهُمْ؛(۲)

به درستی که برای بهشت هشت در است و یکی از آنهابرای اهل قم می باشد. پس خوشا به حال آنها، و خوشا به حال آنها، و خوشا به حال آنها.»

به همین جهت است که امام جواد(ع) فرموده اند:

«مَنْ زَارُ قَبْرَ عَمَّتِی بِقُمٍّ فَلَهُ الجَنَّه؛(۳)

کسی که قبر عمّه ام را در قم زیارت کند، بهشت برای اوست.» و معلوم است که هر زیارتی چنین ثمره ای نمی تواند داشته باشد و تنها زیارتی بهشت نعیم را نتیجه می بخشد که با شناخت و معرفت نسبت به آن حضرت توأم باشد:

۱- ۱۲۷ . دیوان امام، قصیده نورین نیّرین، ص ۲۵۶.

۲- ۱۲۸ . بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۵، ح ۳۳، از امام رضا(ع).

۳- ۱۲۹ . همان، ج ۱۰۲، ص ۲۶۵، ح ۳.

«من زارها عارفاً بِحَقِّهَا فَلَهُ الجَنَّه؛[(۱)]

کسی که او را با معرفت به حقش زیارت کند، بهشت برای اوست»؛ شناختی که مدارج والای طهارت، معرفت، تقوا، عبادت، صداقت و نورانیت آن خاتون را در صحیفه قلب زائر ترسیم نماید و اسوه ای مناسب را برای زندگانی روحانی به تصویر کشد.

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی(پرتو دهم:مقام شفاعت)

اشاره

نویسنده: مهدی رضوانی پور

ده پرتو از مشترکات دو بانوی بهشتی

پرتو دهم: مقام شفاعت

«شفاعت» در لغت به معنای آن است که کسی در نزد مَلِك و یا بزرگی حاجتی را برای دیگری درخواست نماید و در واقع، به معنای واسطه شدن برای در خواست بخشایش گناهان و جرایم دیگری می باشد.[(۲)]

شفاعت مقامی است که به دلالت آیات قرآن، نصیب هر کسی نمی شود:

«وَاتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَلاَ یُقبَلُ مِنْها شَفَاعهٌ ولاَ یُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَلاَ هُم یُنصَرُون؛[(۳)]

و از آن روز بترسید که کسی به جای دیگری مجازات نمی شود و نه شفاعت او پذیرفته می شود و نه غرامت و بدل او قبول خواهد شد و نه یاری می شوند.» و تنها کسانی از موهبت شفاعت برخوردار می گردند و می توانند واسطه نجات دیگران شوند که اذن و اجازه الهی را تحصیل نموده باشند:

«مَا مِن شَفیعٍ اِلاَّ مِنْ بَعدِ اِذْنِهِ؛[(۴)] هیچ شفاعت کننده ای جز به اذن او وجود ندارد.»

مقام شفاعت کریمه:

کریمه اهل بیت، فاطمه معصومه(س) بانوی والاـ مقامی است که به تصریح روایات ائمه اطهار(ع) از مقام شفاعت بهره مند است و می تواند نجات بخش محبان ولایت و شیعیان اهل معرفت از شعله های جانسوز دوزخ و تعالی بخش آنان به فراخنای روحفزای بهشت باشد.

۱- ۱۳۰ . همان،ص ۲۲۶، ح ۴.

۲- ۱۳۱ . لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۴: «الشفاعه: کلام الشفیع للملک فی حاجه یسألها لغیره...و هی السؤال فی التجاوز عن

الذنوب والجرائم».

۳- ۱۳۲ . سوره بقره: ۲، آیه ۴۷.

۴- ۱۳۳ . سوره یونس: ۱۰، آیه ۳.

گستره دایره شفاعت آن خاتون نسبت به همه شیعیان لایق که در پیش گویی صادق آل طهارت(ع) قبل از تولد حضرت معصومه(س) و حتی پیش از میلاد پدر او، امام کاظم(ع)، بیان شده، خود نشانگر عظمت مقام معنوی آن بانو در نزد خدای رحمان است؛ امام صادق(ع) می فرماید:

«...تُقْبَضُ فیها امرأةٌ مِن ولدی اسمُها فاطمةُ بنتُ موسی و تَدْخُلُ بشفاعَتِها شِیعَتِی الجنَّهِ بِاَجْمعهم؛(۱)

زنی از فرزندان من در قم از دنیا می رود که نامش فاطمه دختر موسی است و تمامی شیعیان با شفاعت او داخل بهشت می شوند.»

و همچنین در زیارت نامه ای که از علی بن موسی الرضا(ع) روایت شده، می خوانیم:

«یا فاطمةُ اشْفَعی لی فی الجَنَّهِ فَاِنَّ لَکِ عند الله شأناً مِنَ الشَّأنِ؛(۲)

ای فاطمه برای من در بهشت شفاعت کن! زیرا که در پیشگاه خداوند دارای مقام والایی هستی.» و در زیارت نامه دوم آن شفیعه روز جزا، حضرت معصومه آل طه(س)، چنین نغمه سرایی می کنیم:

«أتیتکِ یا سیّدتی یا فاطمةُ زائراً لَکِ عارفاً بِحَقِّکِ و حقِّ اخیکِ و آبائکِ الاطهارِ طَالِباً فَکَاک رَقَبَتِی مِنَ النّارِ مُلْتَمِساً منکِ الشفاعةَ اذَا اِمْتازَ الاَخیارُ مِنَ (الاَشرارِ) فَاشْفَعِی لی عند ربِّکِ و آبائکِ الابرار، فِاَنَّکِ مِنْ اَهْلِ بیتٍ لا یَخْسَرُ مَنْ تَولّاهم ولا یَخِیبُ مَن آتاهم؛(۳)

ای سرور من! ای فاطمه! به نزدت آمدم در حالی که زیارت کننده تو هستم و عارف به حق تو و حق برادران و پدران پاکت می باشم و طلب کننده آزادیم از آتش و درخواست کننده شفاعت از تو در هنگامی که خوبان از بدان جدا می شوند، هستم. پس مرا در نزد پروردگار و پدران نیک خود شفاعت کن؛ چرا که تو از اهل بیتی هستی که هر کس ولایت آنها را بپذیرد، زیان نمی کند و هر کس به سراغشان برود، ناامید نمی گردد.»

۱- ۱۳۴ . بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۲۷.

۲- ۱۳۵ . همان، ج ۱۰۲، ص ۲۶۷، ح ۴.

۳- ۱۳۶ . انوارالمشعشعین، ج ۲، ص ۲۸۶.

انواع شفاع_ت:

از مجموع سه روایت فوق می توان چنین نتیجه گرفت که حضـرت فاطمه معصومه(س) شـفاعت کننده شیعیان واقعی و مؤمنان لایق در مراحل مختلف است:

۱. «شفاعت عام» قبل از ورود به بهشت، برای بخشوده شدن خطاها و گناهان و دریافت شایستگی دخول به جنّت الهی.

۲. «شفاعت خاص» پس از ورود به بهشت در نزد رب متعال و حضرات معصومین(ع)، برای ارتقای مقام و علوّ درجه در مراتب روح بخش بهشتی.

قم گشته از شرافت معصومه با صفا   چون روضه بهشت برین گشته پر ضیا

شاهدان به در گهش همه آورده التجا   بی شک که می رود به بهشت از ره عطا(۱)

مقام شفاعت مریم علیهاالسلام:

اما مریم عذرا(س) اگر چه دلیل نقلی صـریح مبنی بر شـفیعه بودن او در قیامت نداریم، ولی دلایل عام، شامل حال او می باشد و می توان چنین استفاده نمود که این بانو نیز برخوردار از مقام شفاعت است.

رسول اکرم(ص) در روایتی شفاعت را به انبیا، اوصیا، ملائکه و مؤمنین نسبت داده، می فرماید:

«اَلشَّفاعهُ لِلاَنبیاءِ والْاوصـیاءِ وَ الْملائکهِ وَ فِی الْمُؤمِنین مَنْ یَشْـفَعُ مِثْلَ رَبیعهِ و مضر و اَقَلُّ المؤمنینَ شفاعهً مَنْ یشفعُ لِثلاثینَ انساناً و الشَّفاعهُ لَا تکونُ لَاهلِ الشَّکِّ و الشِّرکِ وَلَا لاهلِ الْکفرِ و الجُحُودِ بَل یَکونُ للمؤمنین مِنْ اهلِ التَّوْحیدِ؛(۲)

شفاعت برای پیامبران و اوصـیا و فرشتگان است و در بین مؤمنین کسی است که مانند دو قبیله ربیعه و مضر را شفاعت می کند و کمترین اهل ایمان در شفاعت کسی است که سی انسان را شفاعت می کند و شفاعت برای اهل شک و شرک و اهل کفر و انکار نمی باشد، بلکه برای مؤمنین از اهل توحید می باشد.»

۱- ۱۳۷ . مجله «هنر دینی»، ش ۱۰، ص ۱۰۴، شعر از زکی باغبان.

۲- ۱۳۸ . بحارالانوار، ج ۸، ص ۵۸، ح ۷۵.

الگو بودن مریم علیهاالسلام:

بـدون شـک حضـرت مریم(س) نه تنهـا در زمره مؤمنان است که قرآن مجیـد در آیه پایانی سوره تحریم او را به عنوان مثال و الگو برای مؤمنین یـاد می کنـد و یـا به جهت حفظ پاکـدامنی اش او را به همراه فرزنـدش، عیسای مسیح(ع) آیه و نشانه برای جهانیان به شمار می آورد و می فرماید:

«وَ الَّتِي اَحْصَنتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فيها مِنْ رُوحِنَا و جَعَلْنَاهَا و ابْنَهَا ءَايَةً لِلْعَالَمينَ؛(۱)

و آن کـه (مریـم) دامنش را پـاک نگـه داشت، پس از روح خـود در او دمیـدیم و او و پسـرش را نشـانه ای برای عالمیـان قرار دادیم.» بلکه او برگزیده خدای رحمان و سرور زنان عالم در عصر خویش و از جمله بهترین زنان اهل بهشت می باشد:

«اِشْـتاقَتِ الجَنَّهُ الی اربعٍ من النِّساءِ: مریمُ بنتُ عمران وَ آسیهُ بنتُ مُزاحم زوجه فرعون و هی زوجه النبی فی الجنه و خدیجهُ بنتُ خویلد زوجه النبی فی الدنیا و الآخره و فاطمه بنت محمد؛(۲)

بهشت نسبت به چهـار زن اشتیاق دارد: مریم دختر عمران و آسـیه دختر مزاحم همسـر فرعون که در بهشت همسـر پیامبر(ص) است و خدیجه دختر خویلد که همسر پیامبر اکرم(ص) در دنیا و آخرت است، و فاطمه دختر محمد(ص).»

تتمه: شفاعت در آیین مسیحیت و دین اسلام

سؤالی که در اینجـا می توان مطرح نمود، این است که چه تفـاوتی بین شـفاعت در دین مسیحیت و اسـلام وجود دارد؟ و آیا شفاعت از دیدگاه اسـلام با عدالت خداوند متعال سازگار است که عده ای خود را به جرم و معصـیت آلوده سازند و سـپس با وساطت شـفیعی از شافعان بـدون آنکه عقاب شونـد، روانه بهشت شوند و از نعمات بی پایان بهشتی برخوردار گردند؟ مگر نه این است که به بیان قرآنی

ص: ۶۱۷۶

۱- ۱۳۹ . سوره انبیاء: ۲۱، آیه ۹۱.

۲- ۱۴۰ . کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۶۶.

«کُلَّ نفسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِينَهٌ»(۱)

و «کُلُّ امْرِءٍ بِمَا کَسَبَ رَهِينٌ»(۲)

هر کس در گرو اعمال خویش می باشد؟

در مسیحیت:

در آیین تحریف شده مسیحیت، اعتقاد بر این است که حضرت عیسی(ع) شفیع و واسطه بخشش گناهان مردم می باشد؛ بدین صورت که خود را فدای بشر نمود تا تیرگی گناه آدم ابوالبشر(ع) که به همراه همه انسانها می باشد و گناهانی که خود مرتکب می شوند، پاک نماید.

در انجیل:

در کتاب انجیل، بخش نوشته های رسولان مسیح، از قول عیسی(ع) آمده است: «ای خدا! خون گاو و بز (قربانی) نمی تواند تو را راضی کند تا از سر تقصیرات مردم بگذری، پس این بدن را برای من آماده کردی تا مثل قربانی، بر قربانگاه تو فدا کنم.» سپس گفته می شود: «مسیح یک بار جان خود را در راه ما فدا کرد و ما تا ابد بخشیده و پاک شده ایم.»

پولس رسول: و در نوشته پولس رسول، خطاب به مسیحیان روم می خوانیم: «وقتی حضرت آدم گناه کرد، گناه او تمام نسل انسان را آلوده ساخت. ... آدم با گناه خود باعث مرگ عده زیادی شد، ولی عیسی مسیح از روی لطف عظیم خدا، باعث بخشش گناهان بسیاری گشت...مسیح باعث شد که خدا بسیاری را بی گناه بشناسد، چون از خدا اطاعت کرد و بر روی صلیب کشته شد.»(۳)

خطر چنین تفکری:

ص: ۶۱۷۷

۱- ۱۴۱ . سوره مدثر: ۷۴، آیه ۳۸: «هر نفسی در گرو آنچه کسب کرده می باشد».

۲- ۱۴۲ . سوره طور: ۵۲، آیه ۲۱: «هر شخصی در گرو آنچه کسب کرده می باشد».

۳- ۱۴۳ . همان، ص ۱۹۵.

چنین تفکری ممکن است جرأت بر ارتکاب معاصی و جرایم را به مردم بدهد و آنان را نسبت به گناه بدون هیچ گونه اضطراب و ناراحتی جسور نماید. از همین جهت است که عده ای می گویند: دینی که شفاعت را بیاورد، سبب عقب ماندگی تمدن انسانی از رشد معنوی و موجب فساد اجتماعی می گردد.

نظر اسلام:

دین مبین اسلام بر خلاف آیین تحریف شده مسیحیت، شفاعت را نامحدود و برای هر گنهکاری ثابت نمی داند؛ چنان که در روایتی از اهل بیت عصمت و طهارت(ع) آمده است:

«وَ الله لَوْ اَنَّ كُلَّ مَلَكٍ مقربٍ اَو نبيٍ مُرسَلٍ شَفَعوا فى ناصبٍ ما شُفِعوا؛(۱) به خدا قسم! اگر هر فرشته مقرب و یا نبی مرسلی درباره شخص ناصبی شفاعت کند، آن شفاعت پذیرفته نمی شود.»

اسلام با حدود و قیودی که برای شفاعت قائل است، آن را به عنوان وسیله ای تربیتی برای تکامل بشر مطرح می نماید؛ چرا که با زنده نگه داشتن روح امید در وجود غافلان گنهکار، راه توبه و بازگشت از ارتکاب گناه و معصیت را هموار می کند و یأسی که ممکن است باعث شود برای همیشه در مسیر ضلالت گام بردارند، در وجود آنها از بین می برد.

آیین اسلام، تنها مؤمنانی که با وجود ایمان و عمل صالح دچار کمبودها و ضعفهایی هستند، شایسته برخورداری از نعمت شفاعت در سرای دنیا و جهان آخرت می داند که می توانند با پیوستن به جمع شفاعت شدگان توسط اولیای الهی، به سوی صلاح و درستی گام بردارند و بدون عذاب استحقاق ورود به جنت ربوبی را و عقاب پیدا کنند، درست مانند بیماری که دچار ضعف جسمانی شده و طبیب حاذق با تجویز داروهای تقویتی او را بهبود می بخشد.

۱- ۱۴۴ . تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۶.

وعده شفاعت یعقوب علیه السلام:

چنان که در جریان داستان حضرت یوسف(ع)، پس از آنکه برادرانش او را در اوج سلامت و عزّت، صاحب مُکنت و تاج و تخت یافتند و پشیمان و نادم از رفتار جاهلانه خویش با آن پیامبر خدا، بشارت زنده بودن او را برای پدر خود، حضرت یعقوب(ع) - که سالها چشم انتظار و نگران فرزند دلبندش بود - آوردند، در برابر گذشته مملو از خطا و گناه و تنگ چشمی، از پدر خواستند که برای آنها در پیشگاه الهی استغفار نماید و شفیع آنها باشد. حضرت یعقوب(ع) نیز با دلی منشرح چون اقیانوسی بیکران، بی آنکه آنها را ملامت و سرزنش کند، به آنها وعده شفاعت و طلب بخشش داد:

«قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا اِنَّا کُنَّا خاطِئینَ، قالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبّی اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ؛(۱)

گفتند: ای پدرا! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم. (حضرت یعقوب(ع)) گفت: به زودی برای شما از پروردگار آمرزش می طلبم که او غفور و رحیم است.»

البته، در بین فرقه های اسلامی، بعضی همچون وهابیها که به معنای واقعی شفاعت از دیدگاه قرآن شناخت ندارند، با تمسک به اطلاق آیاتی نظیر

«لَا یُقْبَلَ مِنها شفاعهٌ؛(۲)(در قیامت) شفاعت کسی پذیرفته نمی شود.» مسأله شفاعت را انکار نموده اند.

دیدگاه وهابیان:

توضیح اینکه وهابیان شفاعت را دو قسم می دانند:

«قسم اول، شفاعت مثبت است که از آن خداوند می باشد و آیات بسیاری بر این موضوع دلالت دارد. این نوع از شفاعت، مورد بحث و نزاع نیست.

ص: ۶۱۷۹

۱- ۱۴۵ . سوره یوسف: ۱۲، آیه ۹۷ و ۹۸.

۲- ۱۴۶ . سوره بقره: ۲، آیه ۴۷.

قسم دوم، شفاعت منفی است و آن شفاعت غیر خداوند، مثل: انبیا و اولیا می باشد. البته در صورتی که مرده باشند؛ زیرا شفاعت زندگان مورد قبول وهابیون و سلف آنها،ابن تیمیه است.»(۱)

«ابن تیمیه از علمای اهل سنت و حنبلی مذهب قرن هفتم هجری در زمینه توسل و شفاعت می گوید: خواندن میت، بدون توجه به خداوند، اگر چه آن میّت از انبیا باشد و یا اینکه از میت خواسته شود که او از خداوند بخواهد که حاجت ما برآورده شود و یا اینکه از خداوند چنین بخواهیم: ای خدا! به جاه و مقام فلانی حاجت ما را برآور! و...، اینها مَنْهی و غیر جایز است و سرانجام منتهی به شرک در عبادت می گردد.

عقیده ابن تیمیه که به صورت محتاطانه ای ابراز گردیده، به عنوان سابقه و ریشه تفکر وهابیت در جامه مسلمین و به عنوان اولین زیر بنای فکری آنها مطرح شده و محمد بن عبدالوهاب به صورتی شدید و حادّ عقیده توسل و شفاعت و زیارت را حرام نموده است.»(۲)

عمده ترین دلیل وهابیان در ردّ اعتقاد به شفاعت و شرک بودن آن، آیه ذیل است:

«وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّه مَا لاَ یَضُرُّهُم وَلاَ یَنفَعُهم وَ یَقُولُونَ هؤُلاَءِ شُفَعَائُنَا عِنْدَ اللَّه؛(۳)

و غیر از خدا چیزهایی را پرستش می کنند که نه به آنها زیان می رسانند و نه سودی به آنان می دهند و می گویند: اینان شفیعان ما نزد خدا هستند.»

در جواب می توان گفت:

ص: ۶۱۸۰

۱- ۱۴۷ . تحلیلی نو بر عقاید وهابیان، محمدحسین ابراهیمی، ص ۵۵.

۲- ۱۴۸ . همان، ص ۵۹.

۳- ۱۴۹ . سوره یونس: ۱۰، آیه ۱۸.

اولاً: آیه فوق، شفاعت بتها را نفی می کند، نه شفاعت انسان را،

ثانیاً: اطلاق و عمومیت آیاتی که نافی شفاعت غیر خداست با آیاتی که شفاعت بندگان خاص الهی را اثبات می کند، تقیید و تخصیص می خورد.

ثالثا: در میان احادیث اهل سنت در کتابهای صحاح سته نیز روایات متعددی وجود دارد که صراحت در شفاعت انبیای الهی دارد.

به عنوان مثال، در روایتی نقل شده است که خداوند در روز قیامت سه بار پیامبر اکرم(ص) را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید:

«اِرْفَعْ مُحَمَّدُ و قُلْ يُسْمَعُ و سَلْ تُعْطَهُ و اشْفَعْ تُشَفَّعُ؛(۱) ای محمد! سربردار و بگو که شنیده می شود و در خواست کن که عطای می گردد و شفاعت کن که پذیرفته می شود.»

اما با توجه به آیات قرآن کریم، مسأله شفاعت در قیامت، دارای سه شرط اساسی است:

۱. کسی می تواند شفاعت کند که از جانب خداوند رحمان که مالک همه چیز است، اذن داشته باشد.

۲. کسی می تواند دارای مقام شفاعت شود که سخنش پسندیده باشد و به عهد الهی که همان حقیقت ایمان است، وفادار باشد.

۳. و کسی می تواند از شفاعت شافعان بهره مند گردد که رضایت الهی را برای خود تحصیل نموده باشد.

چنان که قرآن مجید می فرماید:

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ الَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحمَنُ و رَضِىَ له قَوْلاً؛(۲)

در آن روز شفاعت هیچ کس سود نبخشد، جز آن کسی که خدای رحمان به او رخصت شفاعت داده و سخنش پسند او گردیده باشد.» همچنین:

۱- ۱۵۰ . صحیح بخاری، ح ۶۸۶۱.

۲- ۱۵۱ . سوره طه: ۲۰، آیه ۱۰۹.

«لاَ یَمْلکَونَ الشَّفاعَهَ الاّ مَنِ اتَّخذَ عندَ الرَّحمنِ عَهْداً؛(۱)

در آن روز هیچ کس مالک شفاعت نباشد، مگر کسی که نزد خداوند رحمان عهدی را گرفته باشد.» - شیخ طوسی در تفسیر این آیه فرموده است:

«وَ الْعَهد المراد به الایمان و الاقرار بوحدانیته و تصدیق انبیائه؛(۲) مراد از عهد، ایمان و اقرار به وحدانیت خداوند و تصدیق پیامبران اوست.» -

و نیز آیه

«وَلاَ یَشْفعونَ الاَّ لِمَنِ ارْتَضَی؛(۳) و شفاعت نمی کنند، مگر کسی را که خداوند از او راضی است.»

بدین ترتیب، آیاتی که به طور مطلق شفاعت را انکار می کنند، شفاعت به نحو مستقل را نفی می کنند؛ چرا که در اصل، شفاعت مخصوص خدای متعال است که مالکیت آسمانها و زمین را در اختیار دارد:

«قُلْ لِلّه الشَّفاعَهُ جمیعاً لَهُ مُلْکُ السَّمَوَاتِ و الاَرض؛(۴)

بگو همه شفاعت برای خداست که سلطان آسمانها و زمین است.» و آیاتی که شفاعت را برای غیر حضرت حق اثبات می کنند، شفاعت به شرط اذن و تملیک را بیان می نمایند که

«مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ الاَّ بِاِذْنِهِ؛(۵) کیست که در نزد او شفاعت کند، مگر با رخصت او.»

نظریه علامه طباطبائی ره:

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می فرماید:

«شفاعت تا آن حدّی که محذوری ناشایسته به ساحت کبریایی خدایی اش نیاورد، ثابت است... ثواب و پاداش دادن به نیکوکار حقیقتی است که عقل آن را صحیح دانسته و حق بنده نیکوکار می داند؛ حقی که به گردن مولا ثابت شده؛ همچنان که عقاب و امساک کردن از رحمت به بنده مجرم را حقی برای مولا می داند. اما میان این دو حق از نظر عقل فرقی هست و آن این است که عقل ابطال حق غیر را صحیح نمی داند؛ چون ظلم است و اما ابطال حق خویش و صرف نظر کردن از آن را قبیح نمی شمارد و بنابراین، عقل جایز می داند که مولایی به خاطر شفاعت شفیعی از عقاب بنده اش و یا امساک رحمت به او که حق خود مولاست، صرف نظر کند و حقیقت شفاعت هم همین است.»(۶)

۱- ۱۵۲ . سوره مریم: ۱۹: آیه ۸۷.

۲- ۱۵۳ . التبیان، ج ۷، ص ۱۵۰.

۳- ۱۵۴ . سوره انبیاء: ۲۱، آیه ۲۸.

۴- ۱۵۵ . سوره زمر: ۳۹، آیه ۴۴.

۵- ۱۵۶ . سوره بقره: ۲، آیه ۲۵۵.

۶- ۱۵۷ . المیزان، ج ۱، ص ۱۵۶.

نتیجه:

بنابراین، شفاعت هرگز به معنای جواز ارتکاب جرم و گناه، یا فرار از زیر بار مسؤولیت و یا دعوت به سستی و تنبلی نمی باشد، شفاعت در حقیقت دعوت به استقامت در راه نیکوکاری و کاهش گناه، به امید برخورداری از نسیم روحفزای بخشایش رحیمی است و نیازمند به ایجاد نوعی ارتباط با مقربان درگاه الهی در پرتو عشق و ارادت معنوی برای حصول شایستگی بهره مند شدن از شفاعت آنان می باشد؛ ارتباطی که جز با تمسک به عروه وثقای اولیاء الله و پیروی از هدایت آسمانی ایشان حاصل نمی گردد؛ چنان که امام خمینی می فرماید:

«جلوه شفاعت شافعان در این عالم، هدایت آنهاست و در آن عالم، باطن هدایت، شفاعت است. تو از هدایت اگر بی بهره شدی، از شفاعت بی بهره ای، و به هر قدر هدایت شدی، شفاعت شوی.»(۱)

و در واقع، چون اولیای الهی جلوه های کامل رحمانی در عالم ناسوت هستند، قرار گرفتن در پرتو هدایت و شفاعت ایشان، همان بهره مندی از هدایت و شفاعت خدای رحمان می باشد.

خاک مقدس:

خاک قم گشته مقدس از جلال فاطمه — نور باران گشته این شهر از جمال فاطمه

گر چه شهر قم شده گنجینه علم و ادب — قطره ای باشد ز دریای کمال فاطمه

تابش شمع و چراغ و کهربای نورها — باشد از نقد جمال بی مثال فاطمه(۲)

حضرت احمدبن موسی الکاظم (ع) (۳)

احمد بن موسی بن جعفر(ع)

احمد بن موسی بن جعفر(ع)،

از فرزندان امام موسی کاظم(ع) معروف به "سید السادات" و "شاه چراغ" است. وی از شخصیت های عالی مقام و جلیل القدر و پرهیزکار بود.(۳) آگاهی درباره زندگی وی بسیار اندك و برخی از مقاطع زندگی او مبهم و در منابع جز به بعضی از قسمت های زندگی او پرداخته نشده است.در خصوص رابطه احمد با پدرش این اندازه آورده اند که امام کاظم(ع) او را دوست داشت و ملکی از خود را بدو بخشید و او را به بخشندگی ودلیری ستود.

مورخان گزارش داده اند که:

پس از شهادت امام کاظم(ع)، مردم مدینه به لحاظ شخصیتی که احمد داشت، به در خانه او رفته و با وی بیعت کردند و او پیشاپیش جمعیت به مسجد پیغمبر رفت و خطبه ای خواند و به مردم گفت: "ای کسانی که با من بیعت نموده اید! بدانید که من خودم با برادرم علی (علی بن موسی الرضا(ع)) بیعت کرده ام و او واجب الاطاعه است. بر من و شما است که از او اطاعت

کنیم". سپس از منبر پایین آمده و به اتفاق همه مردم به در خانه برادرش رفته و با حضرت بیعت کردند.(۴)

ص: ۶۳۶۱

۱- ۱۵۸ . چهل حدیث، ص ۱۵۰.

۲- ۱۵۹ . گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۱۷.

۳- ۱. اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۹۱.

۴- ۳. معارف و معاریف، ج ۱، ص ۵۹۷.

آمدن احمد بن موسی(ع) به ایران

درباره آمدن احمد بن موسی(ع) به ایران و انگیزه او گزارش های گوناگون وجود دارد و این قسمت از زندگی وی فاقد شفافیت است. برخی عقیده دارند. احمد در بغداد ساکن بود و آن گاه که خبر شهادت و در گذشت ناگهانی امام رضا(ع) را شنید، شدیداً ناراحت شد و گریه نمود. آن گاه با همراهانی بسیار (حدود سه هزار نفر) به خون خواهی و انتقام از مأمون خروج کرد و روی به ایران نهاد. بر پایه این گزارش او در قم و ری با سپاهیان مأمون جنگید و سرانجام به خراسان آمد و در جایی نزدیک اسفراین طی جنگ با لشکریان مأمون کشته شد.

بعضی دیگر باور دارند که احمد پیش از درگذشت امام رضا(ع) و مقارن با ولایت عهدی او همراه جماعتی قصد ایران کرده تا به برادرش ملحق شود. بر اساس این گزارش حرکت او به طرف فارس بود. این گزارش نیز به صورت های گوناگون بیان شده است. برخی آورده اند که عامل مأمون در نزدیکی شیراز با او جنگید. هنگامی که یاران احمد شنیدند امام رضا(ع) وفات یافته است، متفرق شدند و به سوی شیراز رفتند.

در خصوص شهادت و یا وفات و محل دفن

مورّخان در خصوص شهادت و یا وفات و محل دفن احمد بن موسی نیز اختلاف دارند. این اختلاف مبتنی بر آن است که وی به اسفراین رفته و در آن جا به شهادت رسیده و یا در شیراز وفات یافته و یا به شهادت رسیده است. برخی عقیده دارند وی در اسفراین به شهادت رسید و در همان جا دفن شد و زیارتگاه او همان جا است. بر این اساس قبر احمد در اسفراین و یا مکان های دیگر بوده و آرامگاه شیراز مربوط به احمد بن موسی نیست.(۱)

۱- ۴. اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۹۲؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۱۱.

برخی دیگر باورد دارند که احمد بن موسی در شیراز در جنگ با عامل مأمون شهید شد و یا این که در شیراز مخفی شد و بعد وفات نمود و در همان جا دفن گردید.(۱) امین بعد از گزارش آنانی که محل دفن احمد را اسفراین و یا مکان دیگر می داند، می نویسد: "... و هذا غریب مخالف للمشهور من ان مشهده شیراز...".(۲)

حقیقت امر:

حقیقت امر آن است که به طور قاطع نمیتوان گفت قبر وی در کجا است، ولی شواهد و قرائن دیدگاه آنانی را که قایل هستند شیراز محل دفن احمد می باشد، تأیید میکند و مشهور همین است. محسن امین بعد از بیان عقیده آنانی که محل دفن احمد بن موسی را در اسفراین و یا مکان دیگر می دانند، می نویسد: این عقیده بعید و مخالف با عقیده مشهور است که محل شهادت و قبر او شیراز می باشد.(۶)

تاریخ وفات احمد بن موسی دقیقاً معلوم نیست، ولی برخی تاریخ وفات را حدود ۲۰۳ که همزمان با شهادت امام هشتم(ع) است ذکر نموده اند.(۳)

ملقب به شاهچراغ

ملقب به شاهچراغ

حضرت سید امیر احمد(علیه السلام) ملقب به شاهچراغ و سیدالسادات الاعاظم، فرزند بزرگوار امام موسی کاظم(علیه السلام) است.

پسران امام هفتم علیه السلام بنا به مشهور نوزده نفر می باشند. حضرت احمد بن موسی(علیهما السلام) و محمد بن موسی(علیهما السلام) از یک مادر که ((ام احمد)) خوانده میشد متولد گردیدند.

ص: ۶۳۶۳

۱- ۵. ریحانه الادب، ج ۴ - ۳، ص ۵۰ - ۵۱.

۲- ۶. اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۹۱ - ۱۹۳.

۳- ۷. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۹؛ ریحانه الادب، ج ۴ - ۳، ص ۵۱.

فضائل مادر حضرت شاهچراغ(علیه السلام)

علامه مجلسی در کتاب ((مراه العقول)) در شرح حدیث پانزدهم می گوید:

ام احمد مادر بعضی اولاد آن حضرت می بود و او داناترین، پرهیزگارترین و گرامی ترین زنهایش در نزد آن حضرت بود که اسرار خود را به وی می سپرد و اماناتش را نزد او ودیعه می نهاد.

در کتاب اصول کافی در باب ((امام در چه زمانی میداند امام است)) آمده است که:

حضرت امام موسی(علیه السلام) امانت سربمهری به ((ام احمد)) سپردند و فرمودند بعد از شهادت من هر کس از اولاد من در طلب این امانت آمد خلیفه و جانشین من است. با او بیعت نما که جز خدا کسی خبر از این امانت ندارد. بعد از شهادت امام موسی(علیه السلام) حضرت امام رضا(علیه السلام) به نزد ام احمد آمدند و امانت پدر را طلبیدند. ام احمد بگریه افتاد و دانست که امام (علیه السلام) شهید شده اند. پس آن بانوی محترمه امانت را بر حسب وصیت آنحضرت به امام رضا(علیه السلام) تقدیم نمود و با ایشان بعنوان امام هشتم شیعیان بیعت کرد.

بیعت حضرت احمد بن موسی(علیهما السلام) و مردم مدینه با علی بن موسی الرضا(علیهما السلام)

هنگامی که خبر شهادت حضرت امام موسی کاظم(علیه السلام) در مدینه منتشر شد، مردم بر در خانه ((ام احمد)) جمع شدند. آن گاه همراه با احمد بن موسی(علیهما السلام) به مسجد آمدند و به سبب شخصیت والای احمد بن موسی(علیهما السلام) گمان کردند که پس از شهادت امام موسی کاظم(علیه السلام) وی جانشین و امام است. به همین سبب، با وی بیعت کردند و او نیز از آنها بیعت گرفت، پس بر بالای منبر رفت و خطبه ای در کمال فصاحت و بلاغت بیان کرد و فرمود:((ای مردم، هم چنان که اکنون تمامی شما با من بیعت کرده اید، بدانید که من خود، در بیعت برادرم علی بن موسی(علیهما السلام) هستم. او پس از پدرم، امام و خلیفه بحق و ولی خداست. از طرف خدا و رسولش بر من و شما واجب است که از او اطاعت کنیم.))

ص: ۶۳۶۴

پس از آن، احمد بن موسی(علیهما السلام) در فضایل برادرش علی بن موسی الرضا(علیهما السلام) سخن گفت و تمامی حاضران تسلیم گفته او شدند و از مسجد بیرون آمدند، در حالی که پیشاپیش آنها احمد بن موسی(علیهما السلام) بود. آن گاه خدمت امام رضا(علیه السلام) رسیدند و به امامت آن بزرگوار اعتراف کردند. سپس همگی با حضرت امام رضا(علیه السلام) بیعت کردند و حضرت علی بن موسی(علیهما السلام) درباره برادرش(احمد) دعا فرمود:((هم چنان که حق را پنهان و ضایع نگذاشتی، خداوند در دنیا و آخرت تو را ضایع نگذارد.))

عزیمت از مدینه به طوس

در زمان خلافت مامون عباسی لعنه الله علیه که قیام و نهضت سادات هاشمی و علوی به اوج خود رسیده بود و با زعامت و هدایت حضرت امام رضا(علیه السلام) اسلام راستین و حاکمیت الهی ترویج می شد و حقیقت چهره کریه خلفای عباسی و حکومت غاصبین روشن می گشت، مامون به منظور فرو نشاندن مبارزات انقلابی شیعیان و تحکیم خلافت متزلزل عباسی ولایتعهدی خود را به حضرت امام رضا(علیه السلام) واگذار می کند و علیرغم میل باطنی امام(علیه السلام)، مامون حضرتش را از مدینه به طوس انتقال می دهد و ولایتعهدی را به ایشان تحمیل می نماید.

حضور با برکت امام هشتم(علیه السلام) در خراسان باعث می شود که شیعیان و محبان اهل بیت رسالت با اشتیاق زیارت چهره تابناک امامت و ولایت از نقاط مختلف بسوی ایران حرکت کنند.

حضرت احمد بن موسی(علیهما السلام) نیز در همین سنوات(۱۹۸ تا ۲۰۳ ه.ق) به همراه دو تن از برادرانش به نامهای محمد و حسین و گروه زیادی از برادرزادگان، خویشان و شیعیان، بالغ بر دو یا سه هزار نفر از طریق بصره عازم خراسان شدند و از هر شهر و دیاری که می گذشتند، بر تعداد همراهانشان افزوده می شد، به طوری که برخی از مورخان تعداد یاران احمد بن موسی(علیهما السلام) را نزدیک به پانزده هزار نفر ذکر کرده اند.

در همین احوال، علیرغم خدعه و نیرنگ های مامون عباسی برای مخدوش ساختن مقام ولایت و چهره علمی حضرت رضا(علیه السلام)، برتری حجت خدا و پیروزی های حضرتش کینه ی مامون عباسی را بیشتر و سرانجام در سال ۲۰۲ ه.ق امام معصوم را مسموم و به شهادت می رساند. سپس در سوگ ایشان، با ریا کاری به عزاداری می پردازد و جسد مطهر حضرت رضا(علیه السلام) را با احترام در کنار مدفن هارون الرشید قاتل امام موسی الکاظم(علیه السلام) دفن می نماید.

مامون ملعون که از جنایات خویش بسیار متوحش، و خبث سریرت و دشمنی آل ابیطالب را از اسلاف خویش کمال و تمام به ارث برده بود، با اطلاع از حرکت حضرت احمد بن موسی(علیهما السلام) برادر بزرگوار امام رضا و یارانش به قصد خراسان، به جمیع حکام و عمال خود دستور داد هر کجا از بنی فاطمه و اولاد پیغمبر بیایند مقتول سازند. و پیروان سادات بنی هاشم را با آزار و شکنجه مرعوب و مقهور حکومت غاصب نمایند.

خبر حرکت احمد بن موسی(علیهما السلام) توسط کارگزاران حکومتی به مامون رسید. مامون که ورود برادران امام را به مرکز حکومت، تهدیدی جدی برای موقعیت حساس خود می دید و از هم داستان شدن برادران و شیعیان امام با وی هراسناک بود، به همه حکمرانان خود، دستور داد که: در هر کجا قافله بنی هاشم را یافتند، مانع از حرکت آنها شوند و آنها را به مدینه بازگردانند یا مقتول کنند.

این دستور به هر شهری که می رسید، کاروان از انجا گذشته بود، مگر در شیراز که پیش از رسیدن کاروان احمد بن موسی(علیهما السلام)، حکم به حاکم وقت رسید. حاکم فارس ((قتلغ خان)) مردی سفاک و خونریز بود. وی با لشکری انبوه از شهر خارج شد و در برابر کاروان احمد بن موسی(علیهما السلام) اردو زد.

ص: ۶۳۶۶

احمد بن موسی(علیهما السلام) در دو فرسنگی شیراز با قتلغ خان روبرو شد. در آن جا خبر شهادت برادرش علی بن موسی الرضا(علیهما السلام) انتشار یافت، و به احمد بن موسی(علیهما السلام) خبر دادند که اگر قصد دیدن برادر خود علی بن موسی الرضا(علیهما السلام) را دارید، بدانید که وی فوت شده است.

حضرت احمد بن موسی(علیهما السلام) که وضع را چنین دید، دانست که:

نخست، برادرش در طوس شهید شده است

دوم، برگشتن به مدینه و یا غیر آن ممکن نیست؛

سوم، این جماعت به قصد مقاتله و جدال در این جا گرد آمده اند.

بنابراین، اصحاب و یاران خود را خواست و جریان را به آگاهی همه رساند و افزود:

قصد این ها ریختن خون فرزندان علی بن ابی طالب(علیهما السلام) است، هر کس از شما مایل به بازگشت باشد یا راه فراری بداند، می تواند جان از مهلکه به سلامت برد که من چاره ای جز جهاد با این اشرار ندارم. تمامی برادران و یاران احمد بن موسی(علیهما السلام) عرض کردند که مایل اند در رکاب وی جهاد کنند. آن بزرگوار در حق آن ها دعای خیر کرد و فرمود: پس برای مبارزه، خود را آماده سازید.

جدال و پیکار

سپاه قتلغ خان در برابر یاران احمد بن موسی(علیهما السلام) صف های خود را آراستند، و جنگ نابرابری آغاز شد. در نتیجه ی رشادت و فداکاری یاران احمد بن موسی(علیهما السلام)، دشمن شکست خورد و عقب نشینی کرد. این جدال در سه نوبت و به مدت چند روز ادامه یافت. در پیکار سوم، سپاهیان قتلغ خان شکست خوردند و ناچار از محل درگیری، قریه کُشن تا نزدیک برج و باروی شهر شیراز به مسافت سه فرسخ عقب نشستند و از ترس به درون حصار شهر پناه بردند و دروازه های شهر را محکم بستند. احمد بن موسی (علیهما السلام) به اردوگاه خویش، در قریه کُشن، نزدیک یاران خویش بازگشت. در این نبرد، عده ای از امامزادگان و اصحاب احمد بن موسی(علیهما السلام) زخمی و تعدادی نزدیک به سیصد نفر به شهادت رسیدند.

ص: ۶۳۶۷

نیرنگ دشمن

روز دیگر، احمد بن موسی(علیهما السلام) یاران خود را به پشت دروازه شهر شیراز منتقل کرد و همان جا خیمه زد. قتلغ خان که دریافت قادر به پیکار با احمد بن موسی(علیهما السلام) نیست و با وجود عشق و فداکاری که در سپاه احمد بن موسی(علیهما السلام) موج می زند، توان مقابله مردانه با آنها را ندارد، با عده ای از فرماندهان سپاه خود، طرح نیرنگی را ریخت تا بلکه با این روش بر آن ها فایق آیند. بر اساس نیرنگ و توطئه طراحی شده، جمعی از سپاهیان جنگ آزموده ی خود را با شیوه جنگ و گریز به صفوف یاران احمد بن موسی(علیهما السلام) گسیل داشت و به آن ها دستور داد در اولین درگیری وانمود به عقب نشینی و شکست کنند و به سوی دروازه های شهر بازگردند. یاران و برادران احمد بن موسی(علیهما السلام) با این خدعه وارد شهر شدند، دشمن مکار، دورازه های شهر را بست. سپاهیان قتلغ خان که از پیش در گذرگاههای شهر کمین کرده بودند، یاران احمد بن موسی(علیهما السلام) را هر کدام به وضعی و در موضعی به شهادت رساندند.

شهادت احمد بن موسی(علیهما السلام)

در نتیجه توطئه دشمن بسیاری از یاران احمد بن موسی(علیهما السلام) به شهادت رسیدند و عده ای نیز که از نیرنگ دشمن به سلامت گریخته بودند، در اطراف پراکنده شدند. مورخان اتفاق نظر دارند که غالب امامزادگان در فارس و دیگر شهرهای ایران، از پراکنده شدگان این نهضت هستند.

حضرت احمد بن موسی(علیهما السلام) نیز مورد تعقیب دشمن قرار گرفت و قتلغ خان با شمار زیادی از سپاهیان خود به آنها هجوم برد. احمد بن موسی(علیهما السلام) شجاعانه در مقابل دشمن پایداری کرد و به دفاع از خود پرداخت. برخی از منابع می نویسند: احمد بن موسی(علیهما السلام) به تنهایی با لشکر انبوهی به نبرد پرداخت. دشمن چون دید از عهده او برنمی آید، شکافی در جایگاه استراحت وی ایجاد کرد و از پشت بر سرش شمشیر زد؛ سپس خانه را خراب کرد، و بدن او در زیر توده های خاک، در محلی که هم اکنون مرقد و بارگاه اوست، پنهان شد.

ص: ۶۳۶۸

پیدایش قبر احمد بن موسی(علیهما السلام) در زمان اتابکان

بیشترین و معتبرترین منابع متقدم و متاخر که به شرح حال و زندگانی احمد بن موسی(علیهما السلام) پرداخته اند، آشکار شدن مدفن احمد بن موسی(علیهما السلام) را در عهد امیر مقرّب الدین مسعود بن بدر بین سال های (۶۵۸-۶۲۳) می دانند.

شیراز نامه زرکوب شیرازی(تالیف به سال ۷۶۴ ه.ق) از قدیمی ترین ماخذهایی است که پیدایش قبر احمد بن موسی(علیهما السلام) را در عهد امیر امیر مقرّب الدین مسعود بن بدر ثبت کرده است، وی می نویسد:

قبر امامزاده معصوم، امیر احمد بن موسی(علیهما السلام) در میان شهر، قریب مسجد نو افتاده، امیر مقرّب الدین مسعود بن بدر که از خاصگان و مقربان اتابک بن ابوبکر سعد بن زنگی بن مودود بوده، عمارتی در خاطر داشت و در آن جایگاه قبری یافته اند، مکشوف گشته، شخص مبارك او همچنان در حال اعتدال، تغییر و تبدیل در وی تاثیر نکرده، خاتمی که در انگشت مبارکش بود، احتیاط فرمودند، منقّش بوده به نام احمد بن موسی، ائمه و افاضل و عقلا و اعیان شیراز جمع گشته اند و تحقیق کرده، صورت در حضرت اتابک معروض داشته اند. اتابك ابوبکر، مشهدی بر آن جا ساخته و عمارتی فرموده که به مرور زمان اشتهار یافته است و خلق شیراز بعد از آن که به کرات و صرّات در حالت فروماندگی و حیرت، التجا بدان جناب کرده اند و استمداد نموده اند و مقاصد و مطالب ایشان محصل آمده، بدین منوال آن مشهد مبارك اشتهار یافته.

معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی

که دو سال بعد از درگذشت زرکوب، یعنی در سال، یعنی در سال ۷۹۱ ه.ق به کتاب خود، شدالازار فی حط الاوزار عن زوّار المزار، پرداخت و فرزندش عیسی بن جنید، آن را از زبان عربی به فارسی به نام هزار مزار ترجمه کرده است و بر آنچه که زرکوب در شیرازنامه آورده است، تاکید دارند. مولف شدالازار ضمن شرح مختصری از نسب، فضایل و شهادت احمد بن موسی(علیهما السلام)، کشف مرقد آن حضرت را در عهد امیر مقرّب الدین مسعود بن بدر ذکر می کند.

ص: ۶۳۶۹

بنا به گفته جنید شیرازی، هیچ کس از محل شهادت احمد بن موسی(علیهما السلام) آگاه نبود تا زمان مقرّب الدین مسعود بن بـدر که وی قبر آن حضـرت را یافت و بر آن گنبـدی ساخت. درباره ی اینکه چگونه مشـهد احمد بن موسـی(علیهما السـلام) کشف شده، جنید هیچ گونه آگاهی نمی دهد.

وی در توصیـف جسد مبارک آن حضـرت می افزاید، هنگامی که حضرت را رویت کردند، رنگ مبارک وی برنگشته و هیچ تغییری در بـدن آن حضـرت دیـده نشـده و کفن وی همچنان تازه مانـده و از روی انگشتری وی که عبارت «العزّه لله احمد بن موسی» بر آن نقش بود، وی را شناختند.

علاوه بر این چند ماخذ، که از نزدیک ترین منابع تاریخ محلی عصـر اتابکان است، منابع دیگری نیز در دست است که آشکار شدن مشهد احمد بن موسی(علیهما السلام) را به عصر امیر مقرّب الدین نسبت می دهند.

حضرت احمد بن موسی بن جعفرعلیهماالسلام معروف با شاهچراغ

حضرت احمد بن موسی بن جعفرعلیهماالسلام معروف با شاهچراغ

«احمد بن موسـی بن جعفر(ع)»، از فرزندان امام کاظم(ع) است(۱) و اصل وجود چنین فرزندی برای آن حضـرت و نیز تعریف و توثیق اجمالی ایشان در منابع کهن شیعی وجود دارد.

به عنوان نمونه، در خصوص رابطه ایشان با پدر بزرگوارش، روایت شده است که امام کاظم(ع)، او را بسیار دوست می داشت و ملکی را از خود به او بخشید و او را به بخشندگی و دلیری ستود.

ص: ۶۳۷۰

۱- (۱). شیـخ مفیـد، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۴۴، قم، کنگره شیـخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق؛ طبری آملی، محمد بن جریر، دلائل الامامه، ص ۳۰۹، قم، بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

سیدی کریم:

شیخ مفید(۴۱۳ ق) در این باره می گوید: احمد بن موسی، سیّدی کریم و جلیل و صاحب ورع بوده و حضرت ابوالحسن موسی(ع) او را دوست می داشت و مقدّم می شمرد و یک قطعه زمینی همراه با آب آن، معروف به یسیره، به او بخشیده بود. گزارش شده که احمد بسیاری از بردگان را از مال خویش آزاد نمود.(۱)

مورد نظر امام کاظم:

اسماعیل بن موسی بن جعفر(ع) می گوید: «...پدرم پیوسته به او نظر داشت و او را پاس می داشت و از او غافل نمی شد».(۲)

با این وجود درباره جزئیات زندگی احمد بن موسی اطلاعات زیادی در منابع اولیه وجود نداشته و تنها برخی مطالب و داستان ها در کتاب های نسبتاً متأخر – آن هم با اختلافاتی – نقل شده است که در این نوشتار – بدون تأیید یا رد – تنها گزارشی از آنها را به استحضار می رسانیم:

مادر حضرت احمدبن موسی:

سید جعفر آل بحر العلوم(۱۳۷۷ ق)، درباره مادر ایشان نقل کرده است: مادر احمد بن موسی، از زنان بسیار محترم بود که او را أمّ احمد می نامیدند. حضرت موسی بن جعفر(ع)، به او علاقه زیادی داشت، وقتی از مدینه به بغداد رفت، امانت های امامت را به او سپرده، فرمود: «هر کس در هر موقع آمد و این امانت ها را از تو خواست، بدان من از دنیا رفته ام و او جانشین من است و امامی است که اطاعتش بر تو و سایر مردم واجب است».(۳)

ص: ۶۳۷۱

۱- (۲). الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۴۴ – ۲۴۵.

۲- (۳). همان، ص ۲۴۵.

۳- (۴). آل بحرالعلوم الطباطبائی، تحفه العالم(این کتاب توسط ناشر ضمن جلد ۴۸ بحار الانوار به چاپ رسیده و از علامه مجلسی نیست) ص ۳۰۷، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

وقتی هارون، امام هفتم(ع) را در بغداد مسموم کرد حضرت رضا(ع)، از ام احمد امانت ها را خواست. ام احمد گفت: وای پدرت شهید شد؟ فرمود: «آری اکنون از دفن او فارغ شدم، آن امانت هایی که پدرم موقع رفتن به بغداد در اختیارت گذاشت بیاور، من جانشین او و امام به حق بر جن و انس هستم». ام احمد گریبان چاک زده، امانت ها را تحویل داد و با آن جناب به امامت بیعت کرد.(۱)

شهادت یا وفات:

در خصوص شهادت و یا وفات و محل دفن احمد بن موسی اختلاف نظر وجود دارد. این اختلاف مبتنی بر آن است که وی به اسفراین (از توابع استان خراسان شمالی) رفته و در آن جا به شهادت رسیده و یا در شیراز وفات یافته و یا به شهادت رسیده است.

سفر به شیراز:

حاج شیخ عباس قمی(۱۳۵۹ق)، از کتاب «شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار» - نوشته معین الدین ابو القاسم جنید بن محمود بن محمد شیرازی در سال ۷۹۱ه_.ق(۲) - نقل کرده است که؛

احمد بن موسی بن جعفر(ع) در ایّام مأمون، به شیراز سفر کرد و در آن ایّام بعد از شهادت امام رضا(ع)، او نیز در شیراز وفات یافت ... برخی نیز گفته اند که به شهادت رسید و قبر شریفش مخفی بود تا این که در زمان امیر مسعود بن بدر کشف شد و قبّه ای برای آن بنا نمود. گویند که بدن شریفش در قبر تر و تازه مانده بود، و از آن جایی که در دست انگشتری داشته که نقش نگینش: «العزّه لله احمد بن موسی» بوده است، او را شناختند. بعد از آن اتابک ابوبکر، بنائی بلندتر از اوّلی تأسیس کرد سپس خاتون تاش که زنی نیکوکار و اهل عبادت بوده در سال ۷۵۰ ه_.ق قبّه ای بس عالی درست کرد و در جَنب آن، مدرسه ای عالی بنا نهاد و در جوار آن مرقدی هم برای خودش معیّن نمود.(۳)

۱- (۵). همان، ص ۳۰۷ – ۳۰۸.

۲- (۶). قمی، شیخ عباس، الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۵۱، تهران، مکتبه الصدر، چاپ پنجم، ۱۳۶۸ش؛ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه إلی تصانیف الشیعه، ج ۶، ص ۱۰۶، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.

۳- (۷). الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۵۱ – ۳۵۲.

حضرت احمد و محمد:

سید نعمت الله جزائری(۱۱۱۲ق) در «الأنوار النعمانیّه» می گوید: احمد و محمد فرزندان موسی بن جعفر(ع) هر دو در شیراز مدفون بوده و محل دفنشان محل تبرّک و زیارت شیعه است.(۱)

سند تاریخی مرقد شریف:

نویسنده ریحانه الادب(۱۳۷۳ق) می گوید: حمد الله مستوفی در «نزهه القلوب»، آقای محمد علی کرمانشاهی در «مقامع الفضل»، صاحب حدائق در چند جا از «لؤلؤه البحرین»، میرزا عبد الله افندی در «ریاض العلماء» در ذیل شرح حال سید عبد الله بن موسی بن احمد تصریح کرده اند بر این که مرقد شریف احمد بن موسی بن جعفر(ع) همین مزاری است که در شیراز موجود و به شاه چراغ معروف است.(۲)

عقیده مخالفین:

سید محسن امین(۱۳۷۷ق) در «أعیان الشیعه»، بعد از بیان عقیده آنانی که محل دفن احمد بن موسی را در اسفراین و یا مکان دیگر می دانند، می گوید: این عقیده بعید و مخالف با عقیده مشهور است(که محل شهادت و قبر او شیراز می باشد).(۳)

تاریخ وفات:

تاریخ وفات احمد بن موسی را در منابع تاریخی نیافتیم، ولی برخی از نویسندگان معاصر تاریخ وفات را حدود ۲۰۳ قمری که همزمان با شهادت امام هشتم(ع) است، ذکر نموده اند.(۴)

رجوع مردم به آنحضرت:

در برخی کتب متأخر نقل شده که پس از شهادت امام کاظم(ع)، مردم مدینه به لحاظ شخصیت و سن احمد، به در خانه او رفته و با وی بیعت کردند و او پیشاپیشِ جمعیت به مسجد پیامبر(ص) رفت و خطبه ای خواند و به مردم گفت: «ای کسانی که با من بیعت نموده اید! بدانید که من خودم با برادرم علی(امام رضا) بیعت کرده ام و او واجب الاطاعه است. بر من و شما است که از او اطاعت کنیم». سپس از منبر پایین آمده و به اتفاق همه مردم به در خانه برادرش رفته و با حضرت بیعت کردند.(۵)

ص: ۶۳۷۳

۱- (۸). جزایری، نعمت الله بن عبد الله، الأنوار النعمانیه، ج ۱، ص ۲۷۲، بیروت، دار القاری، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.

۲- (۹). مدرس تبریزی، محمدعلی، ریحانه الادب، ج ۳، ص ۱۶۹، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۶۹ش.

۳- (۱۰). أعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۹۲.

۴- (۱۱). ریحانه الادب، ج ۳، ص ۱۶۹.

۵- (۱۲). تحفه العالم،(چاپ شده ضمن بحار الأنوار، ج ۴۸) ص ۳۰۸.

در پایان:

گفتنی است که «شاهچراغ»، لقبی نیست که در زمان زندگانی ایشان به حضرتشان اطلاق شده باشد، بلکه بر اساس برخی نقل ها، در جریان کشف قبرشان در صدها سال بعد، این لقب برای ایشان در نظر گرفته شد.

حضرت ام البنین (س) (۱)

زندگینامه مادر مهتاب حضرت ام البنین (س) ۱

زندگینامه مادر مهتاب حضرت ام البنین (س)

قسمت اول

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ

السلام ای گوهر دریای عشق　　السلام ای لاله صحرای عشق

السلام ای مظهر صبر و وفا　　السلام ای زوجه شیر خدا

السلام ای باغبان لاله ها　　ای به حیرانت همه آلاله ها

خوانده ای خود را کنیز فاطمه　　داده ای درس محبت بر همه

شاعر جعفرزاده

مقدمه:

خورشید همواره در چشمان مادرانی طلوع می کند که به دور دستها خیره شده اند و برای فرداها مردان و زنانی می پرورانند تا در زمین، این امانت الهی، جانشینی آسمانی باشند.

دامان تربیت مادران مهد پرورش انسانهای پاک و خدایی است و ما با نگاهی درس آموز از زندگانی این مادران توشه معرفت برمی چینیم.

یکی از مادران برجسته تاریخ «ام البنین، فاطمه کلابیه » است که زندگی او مالامال از عشق به ولایت و امامت بوده و در تربیت فرزندان دلیر و شجاع و با ادب چون عباس بن علی(ع) بسیار موفق بوده است.

تولد و رشد او در خاندان با اصالت و شجاع، صفات و ویژگیهای فردی این بانو و صبر و بردباری در خانه امامت و تربیت فرزندانی که همگی پیرو امام خویش بوده و تا آخرین لحظات زندگی خویش دست از ولایت نکشیده اند و پیام رسانی و مبارزه سیاسی این بانوی کریمه همه و همه نشان از مجد و عظمت وی دارد.

بـانوی قطره هـای علقمه ، خـاتون سوگ نشـین علقمه ... و مـادر؛ مادری که اگر چه در کربلا نبود، ولی دلش تا ابـد در کربلا مانـد و نگـاهش بر افق، که آیا «کاروان عشق» را بازگشتی خواهـد بود؟ مادری که ام البنین بود، ولی آیینه نگاهش از آسـمان کربلا، تنهـا اشـکِ خونین سـتارگان را چیـد؛ آن گاه که راوی، از عبور نیزه ها روایت می کرد!مادری که برای همیشه، با ناله های نینوایی، به یاد پسرانش، لالایی سرود و سروده هایش را فرات، هر روز، هنگام غروب نجوا می کند!

اینک پژوهشـی کوتاه در زندگی این پاک بانوی عرب داریم تا از زلال صـفات او قطره ای معرفت یابیم و خویش را در مسـیر کمال قرار دهیم

تصمیم گیری حضرت علی (ع) به ازدواج مجدد:

ده سال پس از رحلت حضـرت رسول(ص) و حضـرت فاطمه(س)، بنابر وصیت خود حضرت فاطمه (س) وقتی علی(ع) به فکر گرفتن همسـر دیگری بود، عاشورا در برابر دیدگانش بود. برادرش «عقیل » را که در علم نسب شناسی وارد بود و قبایل و تیره هـای گونـاگون و خصـلتها و خصوصـیّتهای اخلاقی و روحی آنـان را خوب می شـناخت طلبیـد. از عقیل خواست که: « برایم همسـری پیـدا کن شایسـته و از قبیله ای که اجـدادش از شـجاعان و دلیر مردان باشـند تا بانویی این چنین، برایم فرزنـدی آورد شجاع و تکسوار و رشید.

قبل از هر چیز ذکر این نکات مناسب است که :

آگاهان به انساب در گذشـته از نظر دینی واجتماعی واخلاقی موقعیت ممتازی داشـتند وهماننـد سایر دانشـمندان مورد مراجعه افراد بوده انـد از جمله عقیـل فرزنـدابوطالب بود وی علاـوه بر شـرافت خـانوادگی ومجـد وعظمتی که به جهت هاشـمی بودن داشت ،به انسـاب وقبایـل عرب آگاه بود وخانواده های شـریف وخوشـنام را از قبایل وخانواده هایی که اخلاق رذیله وصـفات نکوهیده داشـتند ،باز میشـناخت وبدین جهت نیز افراد برای انتخاب بهتر درمورد همسر ودایه که طبعا باید از میان خانواده های اصیل انتخاب شود به وی رجوع میکردند چه آنکه در شرع مقدس نیز تاکید شده است :

برای انعقاد نطفه فرزنـد آینـده تان محل مناسبی (رحم) انتخاب کنید چه آنکه دایی فرزندتان در انتقال صـفات همانند همسـر شما که مادر فرزندتان است ،موثر است(۱)

پیامبر گرامی اسـلام (ص) فرموده است : ای مردم! برحذر باشید از سبزه زاری که بر روی مزبله (منجلاب) می روید. سؤال شد از حضرت: سبزه زاری که بر مزبله بروید چیست؟

حضرت فرمود: زن زیبارویی که در خانواده پلید و نادرست رشد کرده باشد. (۲)

صفـدی نقـل میکنـد عقیـل یکی از کسانی بود که نظر وگفته اش در علم انساب حجت بود ودر مسـجد حضـرت رسول (ص) برای وی حصـیری میگذاردنـد که برآن نماز میکرد وقبائل عرب برای شـناخت وآگاهی از علم انساب به دورش جمع میشدند واودرپاسخ مراجعات ،بسیار سریع الانتقال بود(۳) از این روست که علی بن ابیطـالب (ع) آنگاه که قصـد ازدواج دارد به برادر خویش، عقیـل بن ابی طالب که در علم «انساب » معروف بود و ذهن و سـینه اش گنجینه ای از اسـرار خانـدان گوناگون عرب بوده می فرماید:

«زنی را برای من اختیـار کن که از نسـل دلیرمردان عرب باشـد تـا با او ازدواج کنم و او برایم پسـری شـجاع و سوارکار به دنیا آورد.» (۴)

عقیـل، بـانو ام البنین از خانـدان بنی کلاـب را که در شـجاعت بی ماننـد بود، برای حضـرت انتخاب کرد. ودر پاسـخ برادر گفت:

۱- ۱- اصول کافی کلینی وسردار کربلا ص ۳۳

۲- ۲- وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۴، ص ۲۹. با اندکی تغییر در کتاب مقنعه شـیخ مفید ص ۷۹ ،المجازات النبویه ص ۶۱ وسردار کربلا ص ۳۳

۳- ۳- نکت الهمیال ص ۲۰۰ وکتاب سردار کربلا یا ترجمه العباس از سید عبدالرزاق موسوی المقرم ص ۳۴

۴- ۴- قمر بنی هاشم، مقرم، ص ۱۵.

«با ام البنین کلابیه ازدواج کن زیرا در عرب شجاعتر از پدران و خاندان وی نیست.» (۱) و سپس در مورد جد مادری ام البنین، ابوبراء عامر بن مالك، که در آن روز از جهت دلاوری و شجاعت کم نظیر بود می گوید:

«ابوبراء عامر بن مالك جد دوم فاطمه کلابیه از شجاعت در میان قبایل عرب بی نظیر است و کسی را شجاع تر از او جز حضرتت نمی شناسم از این رو او را بازی کننده با شمشیرها (ملاعب الاسنه) می نامند.» (۲)

عقیل همچنین از دیگر خصوصیات بارز خاندان بنی کلاب میگوید و امام این انتخاب را پسندید و عقیل را به خواستگاری نزد پدر ام البنین فرستاد

گویی نگاه نافذ علی از مرز زمانها عبور کرده و کربلا را با همه سختیهایش می بیند و برای یاری حسین(ع) از امروز در پی مادری شجاع از خاندان شجاع و دلیر است تا فرزندی چونان عباس، پدر فضیلتها، به دنیا آورد و او یاری گر حسین در کربلاباشد.

یک شبهه :

چراحضرت علی (ع) که خود امام مسلمین وحجت خداوند درزمین ودریای علوم وغیره... بود خود همسرش را انتخاب نکرد واین کار را به برادرش عقیل سپرد او که خود به همه چیز آگاهی داشت ؟

گفتن این نکته ضروری است که علم وآگاهی عقیل و دیگران با شناخت و علم حضرت امیرالمومنین (ع) به احوال قبائل وشجاعان ودلاوران عرب ،قابل مقایسه نیست تا مقام مقدس ولایت نیازمند نظر عقیل باشدآیا کسی که نر وماده مورچگان را میشناسد به قبایل عرب آگاهی ندارد ؟ ابوذر غفاری نقل میکند :

۱- ۵- عمده الطالب وسرالسلسله وسردارکربلا ص ۳۴

۲- ۶- تنقیح المقال، علامه مامقانی، ج ۳، ص ۷۰ با ترجمه.

من واميرالمومنین (ع) به بیابانی وارد شدیم که مورچه بسیاری داشت من گفتم منزه است خدایی که تعداد این مورچگان را میداند

حضرت امیرالمومنین (ع) فرمودند اینچنین نگو بلکه بگو :

منزه است خدایی که خالق این مورچگان می باشدچه آنکه به خدا قسم من تعداد اینها را میدانم و نر و ماده آنان را میشناسم (۱) همچنین حضرت امیرالمومنین (ع) فرمودند : شیعیان ما از طینت وسرشت ویژه ای قبل از خلقت آدم خلق شده اند واز جمع آنها نه چیزی کم ونه چیزی اضافه میشود ومن آنگاه که به آنان نظر می افکنم همه را میشناسم ونیز دوست ودشمنم را می شناسم واسامی آنان وپدران وعشایر ونژادشان در نزد ما نوشته وموجود است (۲)

بنابراین کسی که چنین علمی دارد نیازی به اینکه عقیل قبیله های عرب را به وی بشناساند ندارد نهایت اینکه فرمایش حضرت علی (ع) به عقیل به این جهت است که امور جریان عادی خود را طی کند ،وچه بسا در افعال واعمال ذوات مقدسه ائمه هدی (ع) مصالح وحکمت هایی وجود دارد که ما پاره ای از آنها را درک میکنیم وپاره ای دیگر برما پوشیده ونزد خود آنان می باشد

حضرت محمد (ص) نیز که به فیض اقدس واراده الهیه موید بوده واز هرگونه اظهار نظر دیگران بی نیاز بودند با اصحاب مشورت میفرمودند شاید نکته دیگری نیز اضافه برآنچه ذکر شد در این کار باشد وآن اینکه :

استبداد وخود رایی اگرچه انسان به بالاترین مراتب عقلی هم رسیده باشد اشتباه است ،وبدین ترتیب اصحاب نیز از فوائد مشورت با دیگران همانند منافع استخاره آگاه میشدند از فرموده های حضرت رسول است که :

۱- ۷- مدینه المعاجز ص ۱۱۵ وسردار کربلا ص ۳۴

۲- ۸- اختصاص شیخ مفید وکتاب بصائرالدرجات وسردار کربلا ص ۳۵

هرکه به نظر ورای خود خوشبین باشد گمراه میشود ،وهرکه با تکیه به عقل خود ،خویشتن را بی نیاز داند لغزش یابد کسی که درکارها مشورت کند پشیمان نگردد ،وآن که استخاره کند زیان نبیند(۱)

ما درتاریخ موارد بسیاری را میخوانیم که ائمه چگونه با دیگران در کارها مشورت میکردند واز نظرات آنها استفاده میکردند تمام آن موارد برای آگاه کردن افراد به این نکته بود که در کارها چگونه باید با آرامش وبدون شتابزدگی عمل کرد

امام رضا(ع) میفرمایند :پدر مقدس وگرمیشان حضرت امام موسی بن جعفر (ع) با اینکه در عقل وخرد با هیچکس قابل مقایسه نبود ولی گاهی با با بردگان وغلامان مشورت مینمودند وبه نظر آنان در مورد باغات واملاک عمل میفرمودند وهنگامی که برخی سئوال مینمودند که چرا با بردگان مشورت میکنید ؟میگفتند : چه بسا مطالب صحیح که از زبان آنان جاری میشود .

ائمه (ع) با اینکه به تمام گذشته وآینده آگاهی واطلاع داشتند در زندگی در مواردی که میدانستند قضای حتمی پروردگار در پیش نیست از وسائل عادی مانند مراجعه به پزشک در هنگام بیماری وغیره استفاده میکردند .

حضرت علی (ع) نیز در انتخاب همسر همینگونه عمل کردند البته از فرمایش ایشان به عقیل معلوم میشود که با وی مشورت نکردند بلکه از او خواستند تا با توجه به آشنایی او به انساب وآگاهی وی به خانواده های محترم ،بانویی شایسته از شجاع زادگان را برایشان خواستگاری کند. (بحث در مورد اینکه چرا علی(ع) که خود «باب علم النبی» بود از عقیل یاری می خواست از حوصله مقاله ما خارج است و با رجوع به کتابهایی چون قهرمان علقمه و العباس و ... می توان دلیل آن را یافت.)

۱- ۹- مستظرف ج ۱ ص ۶۱ -۷۰ وکتاب پرچمدار کربلا ص ۳۵

مشخصات عروس انتخاب شده چه بود ؟

دیـدیم که عقیـل به برادرش امـام علی (ع) فـاطمه کلاـبیه را معرفی کرد وامام علی (ع) هم آن راپـذیرفت حال بایـد ببینیم این عروس خوشبخت چه ویژگیهایی داشت که لیاقت پیداکرد عروس حضرت علی (ع) شود

۱- نام ونسب فاطمه کلابیه (از تبار خورشید) :

نـام او فاطمه بود که بعـدها پس از ازدواج با حضـرت علی (ع) با کنیه "اُمُّ البنین" (مادر پسـران) مشـهورشد. پـدر و مادرش از خاندان بنی کلاب از اجداد بزرگ حضرت محمد (ص) بودند و دارای خوبیها و صفات خانوادگی مشترک بودند

به گفته تاریـخ فاطمه دختری پاکـدل وباتقوا بود . وی شـرافت خانوادگی و اصالت ذاتی و پاکی فطری را با نیروی جسـمانی و زیبایی ظاهری یکجا به همراه داشت. روان پاک و روح تابناك این بانوی پاکدامن که بعدها به ام البنین شهرت یافت چنان در آسمان ایمان می درخشید که پس از فاطمه (س) دختر پیامبر (ص) بلندترین مقام را در میان زنان مسلمان احراز کرد.

فضایل اخلاقی، کمالات انسانی، نیروی ایمانی، ثبات و پایداری، شـکیبایی و بردباری، بصیرت و دانایی، نطق و سخندانی او را به شایستگی ، بانوی بانوان کرده بود.

حزام بن خالد بن ربیعه بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب » (۱)

پدر ام البنین است مردی شجاع و دلیر و راستگو که از صفات ویژه او اوست. وی از استوانه های شرافت در میان عرب به شمار می رفت و در بخشـش، مهمـان نـوازی، دلاـوری و رادمردی و منطـق قوی مشـهور بود.تاریـخ ویژگیهـای این مرد بزرگ را به مناسبتهای گوناگون چون جریان خواستگاری ام البنین و ازدواج حضرت علی(ع) ذکر می کند

ص: ۶۳۸۰

۱- ۱۰- قمر بنی هاشم، عبدالرزاق المقرم، ص ۹.(قابل توجه که دربعضی از کتب نام او حرام ذکر شده)

مادر بزرگوار ام البنین، «ثمامه (یا لیلی) دختر سهیل بن عامر بن جعفر بن کلاب (از اجدادرسول خدا وامیرالمومنین)» (۱)

است که در تربیت فرزندان کوشا بوده و تاریخ از وی چهره درخشانی را به تصویر کشیده است. بینش عمیق، دوستی با اهل بیت و دوستی با فرزندان در کنار وظیفه مهم مادری و چونان معلمی دلسوز آموختن باورهای اعتقادی و مسایل مربوط به همسرداری و آداب معاشرت با دیگران از جمله ویژگیهای خاص این بانو است.

در بسیاری از کتب تاریخی نام یازده تن از مادران وی ذکر شده است که همگی از خانواده های شریف و اصیل عرب بوده اند و به واقع مصداق بارز «شجره طیبه (۲) »

می باشند شجره ای که اصل آن در زمین است و فرع آن در آسمانها و حاصل و نتیجه این درخت پاک همانا عباس بن علی و عثمان و لبید شاعر و ابوبراء بن عامر و ... بوده اند

خاندان این بانو از خاندان های ریشه دار و جلیل القدر بود که به دلیری و دستگیری معروف بودند وهر یک در بزرگی و شرافت به گونه ای مشهور گشته اند و ما جهت اختصار به برخی از ویژگیهای آنان می پردازیم.

مورخان در مورد شرافت نسب ام البنین می نویسند:

«تاریخ پدران و داییهای ام البنین را به ما می شناساند و ما دانستیم که آنان از سوارکاران شجاع عرب در جاهلیت بوده و شرافت و آقایی (سیادت) آنها به حدی بوده است که حتی پادشاهان نیز به آن اذعان داشته اند.»(۳)

۱- ۱۱- همان، ص ۱۰. مقاتل الطالبین ص ۲۲ وبطل العلقمی ۱/۹۲

۲- ۱۲- قرآن کریم، سوره ابراهیم / ۲۴.

۳- ۱۳- عبدالرزاق المقرم، قمر بنی هاشم، ص ۱۰

عامر بن طفیل :

عـامر برادر ((عمره))، مـادر مادربزرگ ((ام البنین)) بود که از معروفترین سواران عرب به شـمار می رفت و آوازه دلاوری او در تمـام محافـل عربی و غیر آن پیچیـده بود تـا آنجا که اگر هیاتی از عرب نزد قیصـر روم رفت در صورتی که با عامر نسـبتی داشت ، مورد تجلیل و تقدیر قرار می گرفت وگرنه توجهی به آن نمی شد.

عامر بن مالک:

جـد دوم (مادری) فاطمه، ام البنین، ابوبراء عامر بن مالک است که در عرب معروف است به «ملاعب الاسِـنَّة» یعنی بازی کننده با نیزه ها، زیرا شـجاعت و دلاوری او به حدی بود که جنگ برایش بازی با نیزه ها بود. علاوه بر دلاوری ، از پایبندان به پیمان و یاور محرومان بود و مردانگی او ضعیفان را دستگیر بود که مورخان در این باب نمونه های متعددی از او نقل کرده اند.

عقیل به برادر بزرگوارش علی(ع) می گوید:

«ابوبراء عـامر بن مالـک جدّ دوم فـاطمه در شـجاعت در میـان قبایل بی نظیر بوده و کسـی را شـجاعتر از او جز حضـرتت نمی شناسم و از این رو او را «ملاعب الاسنّه» می خوانند.»(۱)

مورخـان او را جنگـاوری توانـا و اسب سواری بی نظیر و در حفـظ عهـد و پیمان کوشا می داننـد. «عامر» برادری به نام «طفیل» داشت که از جمله شـجاعان عصـر خود بود و تمام جنگجویان به قدرت بازو و مهارت وی در شمشیر زدن اعتراف می کردند. او عموی مادر ام البنین بود.

ص: ۶۳۸۲

۱- ۱۴- مامقانی، تنقیح المقال، ج۳، ص ۷۰ با ترجمه

عروه بن عتبه :

عروه پدر ((کبشه)) نیای مادری ام البنین و از شخصیتهای برجسته در عالم عربی بود. به دیدار پادشاهان معاصر خود می رفت و از طرف آنان مورد تجلیل و قدردانی قرار می گرفت و پذیرایی شایانی از او به عمل می آمد(۱)

اینان برخی از اجداد مادری حضرت ابوالفضل (علیه السّلام) هستند که متصف به صفات والا و گرایشهای عمیق انسانی بوده اند و به حکم قانون وراثت ، ویژگیهای والای خود را از طریق ام البنین به فرزندان بزرگوارش منتقل کرده اند.

یکی دیگر از چهره های برجسته خاندان خجسته تاریخ، «لبید» پسر سهیل بن عامر است که از شاعران برجسته عرب بوده و در عرصه شعر و ادب کم نظیر می باشد؛ او دایی ام البنین است. «لبید» برای نعمان بن منذر، پادشاه حیره، شعر زیبایی را در شأن شجاعت قبیله بنی کلاب و خاندان خود، بنی عامر، می سراید که در عرب هیچ کس وی را انکار نکرد و این نمایانگر شناخت مردم نسبت به ویژگیهای والای این خاندان است. او چنین می خواند:

یا واهبَ الخیر الجزیل من سعه نحن بنو ام البنین الاربعه

و نحن خیر عامر بن صعصعه المطعمون الجفنه المدعدعه(۲)

«ای بخشنده خیر فراوان! ما فرزندان مادر چهار پسریم و از نسل خوب صعصعه هستیم که در جنگ، با ضربات شکننده، جمجمه دشمن را در هم می شکنیم.»

ص: ۶۳۸۳

۱- ۱۵- قمر بنی هاشم ، ص ۱۱۱۳. محقق بزرگ شیخ عبدالواحد مظفر در کتاب خود ((بطل العلقمی)) به تفصیل درباره این خاندان گرامی و باقیات صالحات آنان سخن رانده است .

۲- ۱۶- دکتر احمد بهشتی، قهرمان علقمه، ص ۳۲ و بَطَلَ العلقمی، عبدالواحد مظفر، ج ۱، ص ۱۶۷

در مورد نَسب مادری ابوالفضل العباس(ع) در کتب تاریخی مطالب زیادی هست که صاحب کتاب بطل العلقمی در حدود ۹۵ صفحه از این خاندان سخن می گوید و از خصلتهای پسندیده آنان با دقت و ظرافت تمام می نویسد. شاید بتوان با یک جمله تصویری از خاندان «ام البنین» ترسیم کرد و آن اینکه پدران و مادران و خاندان ام البنین در شجاعت، کرم، اخلاق، هنر و وجاهت اجتماعی و بزرگواری پس از قریش، سرآمد قبایل گوناگون عرب بوده اند.

شجاعت، ادب، ایثار و هزاران صفت نیک که در رگهای کودکان جاری است سرچشمه در وجود نیکو مادرانی دارد که خوبیهای هستی قسمتی از ارث آنان است. و همیشه تاریخ، مادران برجسته، این بهشتیان زمینی، مادر خوبیها و جوانمردیها و رشادتها بوده اند.

گفتنی است که آشنایی با اخلاق و خصلتهای یک خانواده و حتی خاندان، ما را در شناخت ویژگیهای فردی افراد و خویها و خصلتهای آنان یاری می کند زیرا قانون وراثت از جمله قوانین علمی است که با گذشت زمان بیش از پیش اثبات شده و می شود و آثار آن برای غیر عالمان نیز مشهود و هویداست.

اسلام بیش از هر آیین دیگری به قانون وراثت و ژنتیک احترام گذاشته و ما به وضوح در معارف و مبانی اسلامی اهمیت آن را می بینیم.

به عنوان نمونه، پیامبر بزرگ اسلام، این سفیر سعادت، در مورد انتخاب همسر می فرماید:

«علیکم بذات الدّین»(۱) بر شما باد که همسر دیندار انتخاب کنید.

و نیز می فرماید: «اذا جاءکم من ترضون خُلقَه و دینَهُ فزوّجوه و ...»(۲) با کسانی ازدواج کنید که اخلاق و دین آنان پسندیده باشد و ...»

۱- ۱۷- شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج۱۴، ص۳۱

۲- ۱۸- شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج۱۴، ص۵۱

این دو نکته مورد نظر پیامبر گرامی اسلام(ص) در مورد شخص و شخصیت همسر است که متدین و خوش اخلاق باشد. آنگاه که رسول خدا(ص) به افقی دورتر می نگرد به امت خود چنین می فرماید:

«تزوّجوا فی الحجر الصالح فانّ العِرْقَ دسّاس».(۱)

در دامان (خانواده) صالح و شایسته ازدواج کنید زیرا عِرْق (ژنها) تأثیرگذار هستند.

اثرگذاری ژنها در فرزندان چنان زیاد است که رسول خوبیها، حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله، به جوانان امر می کند که برای ایجاد نسل خوب، به خانواده همسر آینده توجه داشته باشند. و با عبارت اندیشمندانه خود در زمانی که هیچ گونه آزمایشگاه «ژنتیک» وجود نداشت می فرماید: «فانّ الابناء تشبَهُ الاخوال»(۲) همانا فرزندان از داییها شکل می گیرند

و همواره مردم را نهی می کرد از ازدواج با دختران خوب و زیبایی که در دامان خانواده های پلید و ناصالح رشد کرده اند. (خضراءالدمن)

از میان جوانمردان جاودانه تاریخ، عباس بن علی(ع)، تندیس ادب و شجاعت، درخششی دارد به وسعت تمامی هستی و این درخشندگی نخواهد بود مگر از پشت چهره مهربان و برجسته مادری به نام ام البنین.

اکنون که تا حدی به اهمیت خانواده و خاندان در شکل گیری شخصیتها پی بردیم و دانستیم که اصل پاک و ریشه پاک، به یقین میوه ای طاهر خواهد داد ارزش «علمِ انساب» بر ما مشخص می شود و به عظمت جمله عقیل آنجا که به علی(ع) می گوید:

«تزوّج ام البنین الکلابیه فانه لیس فی العرب اشجعُ من آبائها»(۳) «با ام البنین کلابیه ازدواج کن زیرا شجاعتر از پدران و اجداد وی در عرب نیست» واقف می شویم

ص: ۶۳۸۵

۱- ۱۹- علی اکبر مظاهری، جوانان و انتخاب همسر، ص۱۱۶

۲- ۲۰- علی اکبر مظاهری، جوانان و انتخاب همسر، ص۱۱۶

۳- ۲۱- مقرّم، قمر بنی هاشم، ص۲۶ با ترجمه

ام البنین(س) و تولدی نورانی:

در کتب تاریخی نوشته اند:

حَرام بن خالد به همراه جمعی از «بنی کلاب» به سفر رفته بود. در یکی از شبها به خواب فرو رفته و در عالم رؤیا دید که در زمین سرسبزی نشسته است و مرواریدهای درخشانی از اطراف بر جماعت و بر دستان او می ریزد و او از زیبایی آنها متعجب می شود. سپس مردی را می بیند که به سوی او می آید ـ از طرف بلندی ـ و هنگامی که به او می رسد سلام می کند و حرام او را جواب می دهد. آن مرد به او می گوید:

«این مروارید را به چه قیمت می فروشی؟»

حرام نگاه کرد و آن درّ زیبا را در دستان خود دید؛ رو به مرد کرده و گفت:

«من قیمت این درّ را نمی دانم که به شما بگویم، شما آن را به چه قیمت خریداری؟»

مرد گفت: من نیز نمی دانم قیمت او را ولی این هدیه ای است که یکی از پادشاهان عطا کرده است. و من ضامن هستم برای تو به چیزی که از درهم و دینار بالاتر است.»

حرام گفت: آن چیز چیست؟

مرد گفت: تضمین می کنم که او شرافت و سیادت ابدی دارد و بهره و بزرگی از او است. حرام گفت: آیا این را برایم ضمانت می کنی.و مرد پاسخ داد: آری. و حرام در پایان به مرد گفت: و تو اکنون واسطه در این امر می شوی.

و مرد نیز گفت: و من واسطه می شوم؛ او را به من اعطاء کرده اند و من به تو عطا می کنم.

ص: ۶۳۸۶

وقتی حرام از خواب بیدار شد رؤیای خود را برای بنی کلاب گفت و خواستار تعبیر آن شد. یکی از خاندان وی گفت:

«اگر رؤیای صادقه باشد دختری روزی تو خواهد شد که یکی از بزرگان او را عقد خواهد کرد و به سبب این دختر مجد و شرافت و آقایی نصیب تو خواهد شد.»

و هنگامی که او از سفر برگشت، ثمامه بنت سهیل، همسر باوفای او، حامله بود و هنگام بازگشت همسرش از سفر وضع حمل کرده و دختری چونان مروارید درخشان وزیبا به دنیا آورد.حرام پس از آگاه شدن از تولد دخترش به خود گفت:«قد صدّقت الرؤیا» و از این بشارت شاد و مسرور شد.(۱)

نام او را «فاطمه» نهاد، و به رسم عرب کنیه ای برای وی برگزیدند که «ام البنین» بود.

پدران و مادران و خاندان ام البنین در شجاعت، کرم، اخلاق، هنر و وجاهت اجتماعی و بزرگواری پس از قریش، سرآمد قبایل گوناگون عرب بوده اند.

گفتنی است اگر چه خواب همواره حجت نیست ولی می تواند راهنما و دلیل خوبی باشد و در تاریخ می بینیم که بسیاری از انبیاء و اولیاء خدا در زندگانی خویش خوابهایی می دیدند که در مسیر زندگی با آنها راهنمایی می شدند. خواب حضرت یوسف(ع) در کودکی و خواب عبدالمطلب برای قربانی فرزند خود و خواب پیامبر(ص) در جنگها و نمونه های فراوان دیگری وجود دارد که در قرآن یا کتب روایی یافت می شوند که نباید به آنان با دیده حقارت نگریست.

به هر حال پس از این رؤیای صادقه فاطمه، مادر فضلیتها، به دنیا آمد و دوران کودکی را چونان دیگر کودکان گذراند و در دامان مادری مهربان و پاک و پدری شجاع که دارای سجایای اخلاقی فراوان بودند رشد کرد.

۱- ۲۲- محمدعلی الناصری، مَولِد العباس بن علی(ع)، ص۲۶ با ترجمه

مورخان در مورد مادر بزرگوار فاطمه این گونه می نویسند:

و کانت ثمامه ادیبهٌ کاملهٌ عاقلهٌ فادَّبَتْ ابنتها بِآداب العرب و علَّمتها بما ینبغی ان تعلمها من آداب المنزل و تأدیه الحقوق الزوجیه و غیر ذلک مما تحتاجه فی حیاتها العامه.(۱)

«ثمامه، مادر ام البنین، بانویی ادیب و کامل و عاقل بود. آداب عرب را به دخترش آموخت و هر آنچه مورد نیاز یک دختر است در زندگانی از مسایل مربوط به خانه داری و اَدایِ حقوق (دیگران) و همسرداری و غیره را به او یاد داد.»

لازم به ذکر است که شایستگی تعلیم و باور حقیقتها در وجود ام البنین بوده است که بذر تعلیم مادر، در سرزمین افکار و اندیشه او شکوفا شده است.

و این گونه پاک بانوی بنی کلاب به رشد و پویایی جسمی و روانی رسید به گونه ای که در عرب ضرب المثل بود و نه تنها در حُسن و جمال و عفاف که در علم و ادب و اخلاق مورد نظر اهل دقت و بینش بوده است.

اثرگذاری ژنها در فرزندان چنان زیاد است که رسول خوبیها، حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله، به جوانان امر می کند که برای ایجاد نسل خوب، به خانواده همسر آینده توجه داشته باشند

تاریخ تولد ام البنین :

در مورد تاریخ دقیق ولادت حضرت ام البنین اطلاعی در دست نیست و تاریخ نگارانْ سال ولادت او را ثبت نکرده اند، ولی یاد آور شده اند که تولد پسر بزرگ ایشان، حضرت ابوالفضل علیه السلام ، در سال ۲۶ ق اتفاق افتاده است.

ص: ۶۳۸۸

۱- ۲۳- محمدعلی الناصری، مَولِد العباس بن علی(ع)، ص۲۸ با ترجمه

برخی از تاریخ نگارانْ زمان ولادت ایشان را در حدود پنج سال پس از هجرت (در حوالی کوفه) تخمین می زنند

ویژگی های بارز خاندان ام البنین :

در خاندان و تبار پاک ام البنین چند ویژگی مهم وجود دارد که همگی در وجود عباس(ع) به ظهور رسید

الف: شجاعت و دلاوری که در کربلا زیباترین چهره خویش را نمایاند.

ب: ادب و متانت و عزت نفس که در زندگانی ۳۴ ساله عباس بن علی به وضوح دیده می شود.

ج: هنر و ادبیات که ام البنین از «دایی » خویش لبید شاعر به ارث برده بود و فرزند عزیزش عباس(ع) از مادر ادیبه خود. (البته شاعران دیگری در این خاندان می زیسته اند.)

د: ایثارگری و احترام به حقوق دیگران که نمود آن در عشق به ولایت و امامت متجلی شد.

ه: وفا و پایبندی به تعهدات.

مراسم خواستگاری از ام البنین :

حضرت علی (ع) پس از اینکه فاطمه کلابیه را تایید کرد وپسندید عقیل برادرش را برای خواستگاری به نزد پدر فاطمه فرستاد

و حرام که بسیار میهمان دوست بود پذیرایی کاملی از او کرده و با احترام فراوان به او خیرمقدم گفته و در مقابل وی قربانی کرد. سنت و رسم عرب این بود که تا سه روز از میهمان پذیرایی می کردند و روز سوم حاجت او را می پرسیدند و از علت آمدنش سؤال می کردند و خانواده ام البنین که خارج از مدینه زندگی می کردند نیز چنین رسمی را به جای آوردند.

ص: ۶۳۸۹

روز چهارم با ادب و احترام از علت ورود وی جویا شدند و عقیل گفت: به خواستگاری دخترت فاطمه آمده ام، برای پیشوای دین و بزرگ اوصیا و امیر مؤمنان علی بن ابیطالب.

حزام که هرگز پیش بینی چنین پیشنهادی را نمی کرد، حیرت زده ماند. با کمال صداقت و راستگویی گفت : بَه بَه چه نسب شریفی و چه خاندان با مجد و عظمتی! اما ای عقیل «شایسته امیرالمؤمنین یک زن بادیه نشین با فرهنگ ابتدایی بادیه نشینان نیست. او با یک زن که فرهنگ بالاتری دارد باید ازدواج کند و این دو فرهنگ با هم فرق دارند.»

عقیل پس از شنیدن سخنان وی گفت:

امیرالمؤمنین از آنچه تو می گویی خبر دارد و با این اوصاف میل به ازدواج با او دارد.

پدر ام البنین که نمیدانست چه بگوید از عقیل مهلت خواست تا از مادر دختر، ثمامه بنت سهیل، و خود دختر سؤال کند و به او گفت:

«زنان بیشتر از روحیات و حالات دخترانشان آگاه هستند و مصلحت آنها را بیشتر می دانند.» (۱) آنچه در جریان صحبت عقیل و حرام بن خالد مورد نظر است و الگوی خانواده های امروز می تواند باشد، موارد زیر است:

الف) اکرام و احترام به میهمان حتی اگر ناشناس بوده و هدفش نیز ناشناخته باشد.

ب) احترام متقابل میهمان نسبت به میزبان و حفظ آداب و رسوم آنان چنان که عقیل انجام داد.

ج) صداقت خانواده عروس در بیان حقایق اگر چه به نفع آنان نباشد.

د) صراحت بیان خانواده داماد و عدم توجه به معیارهای غیر منطقی چون ثروت و مقام و شهری بودن و ...

۱- ۲۴- محمدعلی الناصری، مولد عباس بن علی(ع)، ص۳۶

ه●●●) توجه پدران به نظر مادرها در امر ازدواج دخترهایشان.

و) توجه و اهمیت دادن به نظر دختر برای انتخاب همسر آینده اش.

ز) در نظر گرفتن نکات خاص روانشناسی اگر چه سطحی باشد در مسایل خانواده و مراعات ادب.

سخنان این دو بزرگوار، عقیل و حرام، به پایان رسید و حرام به سوی دختر بافضیلت خود، ام البنین آمد برای شنیدن پاسخ نهایی از وی...

وقتی پدر ام البنین به نزد همسر و دخترش برگشت دید همسرش موهای ام البنین را شانه می زند و او از خوابی که شب گذشته دیده بود برای مادر سخن میگوید...

خواب ام البنین یک شب قبل از خواستگاری :

در روز خواستگاری ام البنین در حالی که مادرش موهای او را شانه می کرد خوابی را که شب گذشته دیده بود برای مادر تعریف می کرد و خواستار تعبیر آن بود؛ او گفت

«مادر خواب دیدم که در باغ سرسبز و پردرختی نشسته ام. نهرهای روان و میوه های فراوان در آنجا وجود داشت. ماه و ستارگان می درخشیدند و من به آن ها چشم دوخته بودم و در باره عظمت آفرینش و مخلوقات خدا فکر می کردم. در مورد آسمان که بدون ستون بالا قرار گرفته است و همچنین روشنی ماه و ستارگان ... در این افکار غرق بودم که ماه از آسمان فرود آمد و در دامن من قرار گرفت و نوری از آن ساطع می شد که چشمها را خیره می کرد. در حال تعجب و تحیر بودم که سه ستاره نورانی دیگر هم در دامنم دیدم. نور آنها نیز مرا مبهوت کرده بود. هنوز در حیرت و تعجب بودم که هاتفی ندا داد و مرا با اسم خطاب کرد من صدایش را می شنیدم ولی او را نمی دیدم گفت:

ص: ۶۳۹۱

بشراكِ فاطمهُ بساده الغُرَر ثلاثه انجم و الزاهر القمر

ابوهم سیّد فی الخلق قاطبه بعد الرسول کذا قد جاء فی الخبر

«فاطمه مژده باد تو را به سیادت و نورانیت. به ماه نورانی و سه ستاره درخشان پدرشان سید و سرور همه انسانهاست بعد از پیامبر گرامی و اینگونه در خبر آمده است.»

پس از خواب بیدار شدم در حالی که می ترسیدم. مادرم! تاویل رؤیای من چیست؟!» مادر به دخترک فهیمه و عاقله خود گفت:

«دخترم رؤیای تو صادقه است ای دخترکم به زودی تو با مرد جلیل القدری که مجد و عظمت فراوانی دارد ازدواج می کنی. مردی که مورد اطاعت امت خود است. از او صاحب ۴ فرزند می شوی که اولین آنها مثل ماه چهره اش درخشان است وسه تای دیگر چونان ستارگانند.»

پس از صحبتهای دوستانه و صمیمانه مادر و دختر، حزام بن خالد وارد اتاق شد و از آنها در مورد پذیرش علی(ع) سؤال کرد و گفت:

آیا دخترمان را شایسته همسری امیرالمؤمنین(ع) می دانی؟ بدان که خانه او خانه وحی و نبوت و خانه علم و حکمت و آداب است اگر او را (دخترت را) اهل و لایق این خانه می دانی - که خادمه این خانه باشد - قبول کنیم و اگر اهلیت در او نمی بینی پس نه؟

همسر او که قلبی مالامال از عشق به امامت داشت گفت:

ای «حزام » به خدا سوگند من او را خوب تربیت کردم و از خدای متعال و قدیر خواستارم که او واقعا سعادتمند شود و صالح باشد برای خدمت به آقا و مولایم امیرالمؤمنین(ع) پس او را به علی بن ابیطالب، مولایم، تزویج کن. (۱)

ص: ۶۳۹۲

۱- ۲۵- مولد عباس بن علی(ع)، محمد علی الناصری، صص ۳۸ -۳۶. وکتاب مادر مهتاب

اگر چه خواب حجت نیست و جهت امور مهمی مثل ازدواج نمی توان تنها به خوابها اکتفا کرد ولی راهنمای خوبی برای رسیدن به مقصود می باشد اگر بیننده خواب مهذب باشد و طهارت ظاهری و باطنی را حفظ کند و اندیشه های شیطانی و خطورات ذهنی پراکنده نداشته باشد خوابهای او دارای تعبیر و تاویل مناسبی خواهد بود. ام البنین از شخصیتهایی بود که این طهارت را داشته و همواره در رفتار و کردار خویش راه صحیح و مناسب را پیش می گرفته است و از این رو رؤیای او به این زیبایی لباس واقعیت و حقیقت می پوشد و چهار پسر برای سید عالمیان علی(ع) می آورد که یکی قمر بنی هاشم می شود و دیگران نیز ستارگان آسمان ولایت و امامت هستند. اکنون با توجه به خواب حرام بن خالد قبل از تولد فرزندش «ام البنین» و نیز با نظر به صداقت اعراب بادیه نشین و بویژه خاندان و خانواده او و همچنین خوابی که قبل از ازدواج توسط خود فاطمه نقل می شود درمی یابیم که ازدواج علی(ع) و فاطمه کلابیه ازدواج آسمانی بوده و خداوند برای پرورش مرواریدی چون عباس(ع) صدف پاک و مطهری چون ام البنین را که میزبان شایسته ای بود قرار داده است و از میان زنان عرب او را برگزیده است.

گفتنی است که شیخ عبدالعظیم ربیعی در دیوان شعر خود در مرثیه عباس بن علی(ع) قصیده ای سروده است که در حاشیه آن اشاره به این رؤیا کرده و در مضمون شعر، این رؤیا را وارد کرده است.

عقیل با اجازه از ام البنین عقد بین این دو بزرگوار را اجرا کرد با مهریه ای که سنت رسول اللّه (ص) بود و برای دختران و همسران خود معین کرده بود و آن ۵۰۰ درهم بود در حالی که پدر او می گفت: «او هدیه ای است از سوی ما به پسرعموی رسول خدا و ما طمع به مال و ثروت او ندوخته ایم.»(۱) برقرار شد

ص: ۶۳۹۳

۱- ۲۶- همان، ص ۳۹

اینگونه ازدواج آسمانی و پیوند خجسته و مبارک بین سید اوصیاء و مادر شجاعتها صورت می گیرد و در طول زندگی مشترک همواره اطاعت و احترام و تکریم و ملاطفت در مورد فرزندان علی(ع) از سوی ام البنین مشهود بوده است.

تاریخ ازدواج ام البنین با حضرت علی (ع):

گروهی از مورخان بر آننـد که علی(ع) با ام البنین بعد از شـهادت حضـرت زهرا(س)ازدواج نمود . دسته ای دیگر می گویند که این امر بعد از ازدواج حضـرتش باامامه بوده، اما در هر حا ل ، مسلم است این ازدواج بعد از شهادت صدیقه کبری صورت گرفته است .

سالی که ام البنین به همسری امام علی (ع) برگزیـده شـد به طور دقیق معلوم نیست ولی تاریـخ نویسان با توجه به اختلاف نظر در سن حضـرت عباس (ع) که در زمان شهادت ۳۲ تا ۳۹ ساله نوشـته اند و میلاد آن حضـرت را در سال ۲۴ یا ۲۶ هجری قید کرده اند. معتقدند ازدواج ام البنین به تحقیق قبل از سال ۲۳ هجری واقع شده است.

و برخی معتقدنـد از تاریخ ازدواج فاطمه، ام البنین تا زمان تولد حضـرت عباس (ع) ۱۰ سال فاصـله شده و اگر این قول درست باشد، تاریخ این ازدواج فرخنده سال ۱۳ یا ۱۶ هجری بوده است.

برخی از تاریخ نویسان نوشته اند ابوالفضل العباس (ع) در جنگ صفین حضور داشته و در آن زمان ۱۵ تا ۱۷ ساله بوده است.

اگر این قول درست باشد چون پیکار اصـلی صفین در ماه صفر سال ۳۷ هجری اتفاق افتاده، بنابراین تولد آن حضرت در سال ازدواج علی (ع) با ام البنین صحیح به نظر نمی رسد و محتمل است سال ۱۲ هجری این وصلت میمون به وقوع پیوسته است.

ص: ۶۳۹۴

ازدواج ام البنین وعلی (ع) الگویی برای جوانان :

آنگاه که مولای متقیان، علی بن ابی طالب(ع)، تصمیم به انتخاب همسری شایسته گرفت نزد برادر خود، عقیل، رفته و برای این امر مهم از وی کمک خواست تا با استفاده از دانش خود، همسری شجاع و مهربان و صالح به او معرفی کند.

سخن حکیمانه علی(ع) به عقیل دارای نکات بسیار مهم تربیتی و اخلاقی است. حضرت چنین می فرماید:

اُنظر لی اِمرأه ولدتها الفحوله من العرب لاتزوّجها فتلد لی غلاما فارسا.(۱)

«برای من همسری را انتخاب کن که از نسل دلیرمردان عرب باشد تا با او ازدواج کنم و او برایم فرزندی اسب سوار و شجاع به دنیا آورد.»

علی(ع)، این تندیس علم و فقاهت، پیش از آنکه همسری برای خویش بخواهند مادری برگزیده با نسب پاک برای فرزندان خویش می طلبد. افق فکری علی(ع) آنچنان بالاست که برای پایه گذاری نسل پاك فردا، امروز با بصیرت و بینش ژرف به خصلتهای مادر آینده فرزندان می نگرد. براستی اگر مادری، «مادرِ فضیلتها» نباشد که فرزندش «ابوالفضل» نخواهد بود.

گفتنی است که مورخان می نویسند:

زُهیر بن قین در روز عاشورا، پرچم بزرگ را به دست عباس داد و گفت:

«ای پسر علی! می خواهم حدیثی را برای تو نقل کنم (و همین حدیث عقیل و انتخاب مادرش را نقل کرد) و به او گفت:

و قد اِدَّخرك ابوك لِمثلِ هذا الیوم.«همانا پدرت تو را برای چنین روزی ذخیره کرده بود.»(۲)

پس مهمترین درسی که از ازدواج حضرت علی(ع) و ام البنین، می آموزیم داشتن معیارهای منطقی و صحیح در انتخاب همسر آینده است.

ص: ۶۳۹۵

۱- ۲۷- مقرّم، قمر بنی هاشم، ص ۵۱

۲- ۲۸- الكبریت الاحمر، ج۳، ص ۱۴۴

اگر جوانان ما معیارهای اخلاقی و معنوی را جایگزین معیارهای مادی و ظاهری کنند زندگی مشترک آنها با سعادت و سلامت خانوادگی توام خواهد بود. ملاکهای مادی و صوری ناپایدار بوده و به زندگی رنگ سبز عشق و محبت نمی بخشد و با از دست دادن یک امتیاز مادی پایه های زندگی ای که با آن ها بنا شده است سست شده و فرو ریختن سقف خانواده حتمی خواهدبود.

چنانچه رسول رحمت(ص) می فرماید:

«کسی که با زنی به خاطر مال او ازدواج کند خداوند او را به حال خود وا می گذارد و کسی که به خاطر زیبایی زنی با او ازدواج کند در او مسایل ناخوشایند می بیند و آنکه به خاطر دین زن با او ازدواج کند خداوند مال و زیبایی را هم برای او قرار می دهد (جمع می کند بین امتیازات.)» (۱)

ورود ام البنین به خانه علی (ع):

فاطمه کلابیّه سراسر نجابت و پاکی و خلوص بود. هنگامی که میخواست پابه خانه علی (ع) بگذارد گفت تا دختر بزرگ فاطمه (س) اجازه نفرمایند وارد خانه نمیشوم این نهایت ادب او را به خاندان امامت میرساند روز اولی که ام البنین علیهاالسلام پا در خانه علی علیه السلام گذاشت، حسن و حسین علیهماالسلام مریض بوده و در بستر افتاده بودند. عروس تازه ابوطالب، به محض آن که وارد خانه شد، خود را به بالین آن دو عزیز عالم وجود رسانید و هم چون مادری مهربان به دلجویی و پرستاری آنان پرداخت.وهمواره میگفت من کنیز فرزندان فاطمه هستم (۲)

۱- ۲۹- وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۴، ص ۲۹.

۲- ۳۰- زندگانی حضرت ابوالفضل العباس (ع) ص ۲۱ وکتاب چهره درخشان قمربنی هاشم ص ۵۹

وقتی غمِ زهرا، شد همدم مولا   تو آمدی ای گل، در خانه گل ها

بر دربِ حریمِ، کاشانه نشستی   یعنی که کنیزِ، این خانه تو هستی

از فاطمه تا ام البنین:

فاطمه کلابیه، بعد از گذشت مدت کوتاهی از زندگی مشترک با علی علیه السلام ، به امیرالمؤمنین پیشنهاد کرد که به جای «فاطمه»، که اسم قبلی و اصلی وی بوده، او را ام البنین صدا زند تا فرزندان حضرت زهرا علیهاالسلام از ذکر نام اصلی او توسط پدرشان، به یاد مادر خویش، فاطمه زهرا علیهاالسلام نیفتند و در نتیجه، خاطرات تلخ گذشته، در ذهن آن ها تداعی نگردد و رنج بی مادری آن ها را آزار ندهد.

حضرت علی (ع) در همسرش، خردی نیرومند، ایمانی استوار، آدابی والا و صفاتی نیکو مشاهده کرد و او را گرامی داشت و از صمیم قلب در حفظ او کوشید.

ثمره ازدواج ام البنین با حضرت علی (ع):

فاطمه کلابیه بنا به نقل تاریخ دومین یا سومین همسر علی بن ابی طالب(ع) بوده است. آنچه در زندگی مشترک این دو بزرگوار مطرح است حس وفاداری به یکدیگر و احترام متقابل می باشد.

ثمره ازدواج حضرت علی با او، چهار پسر رشید بود به نامهای: عبّاس، عبدالله، جعفر و عثمان، که به دلیل داشتن همین پسران، او را ام البنین، یعنی مادر پسران می خواندند.

فرزندان ام البنین همگی در کربلا به شهادت رسیدند و نسل ایشان از طریق عُبیداللّه فرزند حضرت ابوالفضل علیه السلام ادامه یافت

میلاد فرزند شجاعت:

نخستین فرزند پاک بانو ام البنین، علمدار کربلا ابوالفضل العباس(ع) بود که با تولدش، مدینه به گل نشست، دنیا پر فروغ گشت و موج شادی، خاندان علوی را فرا گرفت. قمری تابناک به این خاندان افزوده شده بود و می رفت که با فضایل و خون خود، نقشی جاودانه بر صفحه گیتی بنگارد

ص: ۶۳۹۷

بایدآری چون ابوالفضل از علی مرتضی والدی را آنچنان مولودی باید اینچنین

زین نور روشن چشم شاه اولیاء جاودان از این کرامت شادمان ام البنین

برخی از محققان برآنند که حضرت ابوالفضل العباس(ع) در روز چهارم ماه شعبان سال ۲۶ هجری دیده به جهان گشود.

هنگامی که مژده ولادت عباس به امیرالمؤمنین(ع) داده شد، به خانه شتافت او را در برگرفت، باران بوسه بر او فرو ریخت و مراسم شرعی تولد را درباره او اجرا کرد. در روز هفتم تولّدش طبق رسم و سنّت اسلامی گوسفندی را به عنوانِ عقیقه ذبح کردند و گوشت آن را به فقرا صدقه دادند امیرالمؤمنین(ع) از پس پرده های غیب، جنگاوری و دلیری فرزند را در عرصه های پیکار دریافته بود و می دانست که او یکی از قهرمانان اسلام خواهد بود، لذا او را عباس (دژم: شیر بیشه) نامید؛ زیرا در برابر کژی ها و باطل، ترش رو و پر آژنگ بود و در مقابل نیکی، خندان و چهره گشوده. همان گونه که پدر دریافته بود، فرزندش در میادین رزم و جنگ هایی که به وسیله دشمنان اهل بیت(ع) به وجود می آمد، چون شیری خشمگین می غرید، گردان و دلیران سپاه کفر را درهم می کوفت و در میدان کربلا تمامی سپاه دشمن را دچار هراس مرگ آوری کرد.

روزی ام البنین وارد اتاق شد. علی(ع) را دید که عباس خردسال را روی پاهایش نشانده، آستین های کودک را بالا زده و بازوانش را می بوسد و به شدت می گرید. ام البنین حیران و نگران علت را پرسید. علی(ع) با اندوه پاسخ داد: به این دو دست نگاه می کردم و آنچه بر سرشان می آید، به یاد می آوردم. تعجب ام البنین به ترس تبدیل شد: مگر چه بر سر دستان پسرم خواهد آمد؟ و پاسخ شنید که از بازو قطع خواهند شد. پرسید: چرا یاعلی؟ و آنگاه شرح کربلا را شنید و اینکه دستان فرزندش در راه پسر ریحانه رسول، قطع خواهند شد. گریه امانش نمی داد، اما شکر خدا را می گفت که پسرش فدای سبط گرامی رسول(ص) می شود. علی(ع) مادر عباس را به منزلتی که فرزندش نزد خدا داشت، بشارت داد و گفت که خداوند در عوض دو دست، دو بال به او می بخشد تا با ملائکه در بهشت پرواز کند.[(۱)]

۱- ۳۱- باقر شریف قرشی، زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص

لبخند بر لبان دختر حزام نشست

بـا تولّـد عبّاس، خانه علی(ع) آمیخته ای از غم و شادی شـد: شادی برای این مولود خجسـته، و غم و اشک برای آینـده ای که برای این فرزند و دستان او در کربلا خواهد بود.

سفارش به دفاع از ولایت:

هنگامی که امام حسـین علیه السـلام آهنگ ترک مدینه و تشرف برای حج و به دنبال آنْ هجرت به سوی عراق کرد، ام البنین علیهاالسـلام به همراهـان امام حسـین علیه السـلام چنین سـفارش می کرد: «چشم و دل مولایم امام حسـین علیه السـلام و فرمان بردار او باشید

فرزندانم به فدای حسین علیه السلام

«بشیر» پس از واقعه کربلا به مدینه باز می گردد و از وقایع جانسوز کربلا و کربلاییها برای اهل مدینه سخن می گوید.

مورخان می نویسند:

پس از واقعه کربلا بشـیر در مـدینه ام البنین را ملاقات می کنـد تا خبر شـهادت فرزندانش را به او بدهد. ام البنین پس از دیدن وی که فرستاده امام سجاد علیه السلام بود می گوید:

ای بشیر! از امام حسین علیه السلام چه خبر داری؟

بشیر گفت: خدا به تو صبر دهد که عباس تو کشته گردید. ام البنین فرمود: از حسین علیه السلام مرا خبر ده!

بشـیر خبر شـهادت بقیه فرزندان او را هم اعلام کرد، ولی ام البنین پیوسـته از امام حسـین علیه السلام خبر می گرفت وبا صبر و بصیرتی بی نظیر می گوید:

«یا بشیر اخبرنی عن ابی عبدالله الحسین(ع). اولادی و من تحت الخضراء کلهم فداء لابی عبدالله الحسین(ع).»

ای بشیر خبر از (امام من)اباعبدالله الحسین بده فرزندان من و همه آنچه زیر این آسمان مینایی است فدای اباعبدالله(ع) باد

ص: ۶۳۹۹

چون بشیر خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به آن حضرت داد، صیحه ای کشید و گفت: قد قَطّعتَ نیاطَ قلبی: ای بشیر! رگ قلبم را پاره کردی و سپس صدا به ناله و شیون بلند کرد.(۱)

آری معرفت و امام شناسی آن بانوی بزرگوار در حدی بود که در مورد چهار فرزندش ، چنین نگفت ولی در مورد رهبرش امام حسین (ع) چنین فرمود

این علاقه او به امام حسین علیه السلام دلیل کمال معنویت اوست که آن همه ایثار را در راه مقام ولایت فراموش کرد و تنها از رهبرش سخن به میان آورد.

به هر حال، فقدان فرزندانش او را متأثر و ناراحت کرده بود، چنانکه وقتی حضرت زینب(س) سپرخونین حضرت عباس را به عنوان یادگاری به ام البنین نشان داد، وی تا آن رادید چنان دلش سوخت که نتوانست تحمل کند و بی هوش بر زمین افتاد.

مادر چهار شهید:

با شهادت چهار فرزند ام البنین علیهاالسلام در کربلا، این بانوی شکیبا، به افتخار مادر شهیدان بودن نائل آمد و درکنار همسر شهید بودن، افتخاری دیگر بر صفحه افتخاراتش افزوده شد.

وقتی خبر شهادت فرزندانش به او رسید، سرشک اشک از دیده فرو ریخت و با روحیه ای قوی در اشعاری گفت: «ای کسی که فرزند رشیدم عباس را دیدی که همانند پدرش بر دشمنان تاخت، فرزندان علی علیه السلام همه شیران بیشه شجاعتند. شنیده ام بر سر عباس عمود آهنین زدند، در حالی که دست هایش را قطع کرده بودند؛ اگر دست در بدن پسرم بود، چه کسی می توانست نزد او آید و با او بجنگد؟»

۱- ۳۲- ذبیح اللّه محلاتی، ریاحین الشریعه، ج۳، ص۲۹۴ ،تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۰ و منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی، ص ۲۲۶.

براستی پرورش فرزندانی چنین شجاع که در راه شریعت و ولایت از جان گذشته و به تمامی تعلقات و وابستگیهای خاص دوره جوانی و نوجوانی پشت پا زده و در راه دین و رهبر فدا شوند کاری بس عظیم و ستودنی است.

ام البنین، مادر چهار شهید در یک جبهه، الگو و اسوه ای است برای مادران شهدای کربلای ایران. اگر نبود صبر و بردباری و بصیرت این زن در تاریخ اسلام، به یقین دفتر صبر و استقامت بی سرمشق می ماند و مادران شهیدان در ایران باافتخار و سربلندی از جوانان به خاک خفته خویش چنین صبورانه سخن نمی گفتند

ام البنین، پاسدار خاطره عاشور:

از ویژگی های بسیار مهم ام البنین، توجه به زمان و مسائل مربوط به آن است. وی پس از واقعه عاشورا، از مرثیه خوانی و نوحه سرایی استفاده کرده تا ندای مظلومیت کربلاییان را به گوش نسل های آینده برساند. ایشان هر روز به همراه پسرِ حضرت عباس علیه السلام ، عبیداللّه که همراه مادرش در کربلا حضور داشت و سند زنده ای برای بیان وقایع عاشورا بود، به بقیع می رفت و نوحه می خواند.

و شور و غوغایی بپا می کرد . مردم مدینه اطراف او گرد می آمدند و با او همناله می شدند. (حتی مروان بن حکم حاکم وقت مدینه نیز در میان ایشان بود و گریه می کرد)

او با این اشعار، هم حماسه کربلا را بازگو و هم در قالب عزاداریْ به حکومت وقت نوعی اعتراض می کرد و مردم را که اطراف او جمع می شدند، از جنایات بنی امیه، آگاه می نمود.

امام باقر(سلام الله علیه)میفرماید:آن حضرت به بقیع میرفت و آن قدر جانسوز مرثیه میخواند که مروان با آن قساوت قلب گریه میکرد(۱)

ص: ۶۴۰۱

۱- ۳۳- مقاتل الطالبین ص۵۶ و بحارالانوار ج ۴۵ ص ۴۰) ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی، ج ۳، ص ۲۹۴ و تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۰.

صحیفه صفات ام البنین :

صفات آسمانی و ویژگیهای والای انسانهای پاک، همواره چونان فانوسی فرا راه پویندگان راه معرفت و کمال است که با این روشنگری، راه هدایت از کوره راههای ضلالت و جهالت باز شناخته می شود. در سایه شناخت این صفات نورانی و الگوگیری از شخصیتهای الهی است که می توان خدایی زیست و جاودانه ماند.

شاید بتوان گفت مجموعه صفات ام البنین در ضمن یک جمله زیبا و مختصر از زبان شهید ثانی، زین الدین، ذکر شده است آنجا که این عالم فرهیخته و اندیشمند می گوید:

« و کانت ام البنین من النساء الفاضلات العارفات بحق اهل البیت مخلصه فی ولائهم ممحضه فی مودّتهم و لها عندهم الجاه الوجیه و المحلّ الرفیع.»

«ام البنین از بانوان با معرفت و پر فضیلت بوده و نسبت به اهل بیت(ع) معرفت و محبت خالص و شدید داشته است و نزد آنان مقام و منزلت بالایی داشت.» (۱)

اینک برخی از صفات آسمانی این پاک بانوی عرب را به گونه ای گذرا و کوتاه بررسی می کنیم

ولایت، کیمیایی بی همتا:

ارادت و عشق به اهل بیت(ع) و معرفت به آنان اکسیری است که مسّ وجود آدمیان را طلا می کند و اساس هستی بر ولایت آنان بنیان شده است.

عالم رجالی، مامقانی در کتاب خود، تنقیح المقال، ولایت فاطمه کلابیه را این چنین به تصویر می کشد:

فَاِنّ علَقَتها بالحسین(ع) لیس اِلاّ لِامامته.(۲)

«همانا علاقه ام البنین به حسین بن علی(ع) به خاطر امامت حضرت است.» (نه آنکه چون او را در دامان خویش پرورانده است.)

ص: ۶۴۰۲

۱- ۳۴- قمر بنی هاشم، مقرم، ص ۱۶.

۲- ۳۵- مامقانی، تنقیح المقال، ج۳، ص ۷۰ با ترجمه

زیباترین چهره عشق به ولایت و رهبری در زندگانی فاطمه زهرا(س) وجود داشت؛ دفاع از ولایت و مبارزه برای حمایت از مقام والای امام علی(ع) و گویی فاطمه دوم، ام البنین، استمرار آن چهره درخشان تاریخ بود.

در جای دیگر «مامقانی» می نویسد:

«اینکه او به شرط سلامت حسین(ع)، مرگ چهار فرزند خویش را بر خود آسان می گرفت نشان درجه عالی ایمان او است. من او را از نیکان به حساب می آورم.»(۱)

به واقع آنگاه که مادری، فرزندان خود را فدایی ولایت و شریعت بداند حق است که جاودانه شود و برای همیشه تاریخ اسوه ای برای اهل ولایت باشد.

و چه زیباست شکفتن غنچه هایی چون عباس و برادرانش در دامن تربیت مادری این چنین. به گونه ای که مورخان می نویسند: در کربلا زمانی که شمر ــ لعنه اللّه علیه ــ برای عباس و برادرانش امان نامه می آورد عباس می گوید:

«بریده باد دستت ای شمر و خدا لعنت کند تو را! آیا می خواهی ما در امان باشیم و مولا و امام خود را تنها گذاریم.»

این کلام ثمره تربیت ولایی ام البنین بود؛ همان که علی(ع) در آینه آینده می دید.

محبت مادری:

مهر و محبت از صفات ویژه مادران است و هماره برای تفسیر واژه عاطفه از خداوندگار محبتها، مادر، استفاده می شود. آنچه در زندگانی ام البنین با نام مهر و عاطفه جلوه می کند تنها مهر مادری نیست که این مهر در سینه هر مادری نسبت به فرزندان و دلبندانش شعله می کشد.

۱- ۳۶- مامقانی، تنقیح المقال، ج۳، ص ۷۰ با ترجمه

ام البنین در زنـدگیش همواره بر آن بود تـا جـای مـادر را در دل نوادگـان پیـامبر اکرم و ریحـانه رسول خـدا و آقایـان جوانان بهشت، امام حسن(ع) و امام حسـین(ع) پر کنـد؛ مادری که در اوج شـکوفایی پژمرده شـد و آتش به جان فرزنـدان نوپای خود زد. فرزنـدان رسول خـدا در وجود این بانوی پارسا، مادر خود را می دیدنـد و از فقـدان مادر، کمتر رنـج می بردند ام البنین با مهربانی با آنان سـخن می گفت و از صـمیم قلب آنان را پرستاری می کرد و درست همانند مادری حقیقی با آنها برخورد می کرد. آنان نیز او را بسـیار دوست می داشتند. ام البنین فرزندان دخت گرامی پیامبر اکرم(ص) را بر فرزندان خود که نمونه های والاـی کمـال بودنـد مقـدم می دانست و عمـده محبت و علاـقه خود را متوجه آنان می کرد، لیکن، ام البنین توجه به فرزنـدان پیـامبر را فریضه ای دینی می شـمرد؛ زیرا خداونـد متعـال در کتاب خود به محبت آنان دسـتور داده بود و آنان امانت و ریحانه پیـامبر بودنـد؛ ام البنین بـا درک عظمت آنـان به خـدمتشان قیـام کرد و حق آنـان را ادا کرد. محبت بی شـائبه ام البنین در حق فرزنـدان پیامبر و فـداکاری های فرزنـدان او در راه سـید الشـهدا(ع) بی پاسـخ نمانـد، بلکه اهل بیت عصـمت و طهارت(ع) در احترام و بزرگـداشت آنـان کوشـیدند و از قـدردانی نسبت به آنان چیزی فرو گـذار نکردنـد. رفتن نواده پیامبر اکرم، شـریک نهضت حسینی و قلب تپنـده قیام حسـین، زینب کبری، نزد ام البنین و تسـلیت گفتن شـهادت فرزنـدان برومنـدش، نشان دهنده منزلت والای ام البنین نزد اهل بیت(ع) است. این بانوی بزرگوار، جایگاهی ویژه نزد مسلمانان دارد و بسیاری معتقدند او را نزد خداونـد، منزلتی والاست و اگر دردمندی او را واسـطه خود نزد حضـرت باری تعالی قرار دهد، غم و اندوهش برطرف خواهد شد، لذا به هنگام سـختی ها و درماندگی این مادر فداکار را شـفیع خود قرار می دهند، البته بسیار طبیعی است که ام البنین نزد پروردگار مقرب باشد؛ زیرا در راه خدا و استواری دین حق، فرزندان و پاره های جگر خود را خالصانه تقدیم داشت.

علاقه به فرزندانی که از آنِ او نبود، به خاطر مقام و عظمت مادر و پدرشان، و همچنین پرستاری از آنان و ترجیح آنها بر فرزندان خود از صفات خاص ام البنین بود.

برکرانه وفا:

یکی از نتیجه های عاطفه و محبت، حس وفاداری به عزیزان است. انسانهایی که سراسر سرزمین وجودشان و قلبشان را محبت پر کرده است همواره نسبت به بستگان خود وفادار می مانند و در زندگی ام البنین این وفادار در سخنان او پس از شهادت مولای متقیان علی(ع) مشهود است.

وفاداری ام البنین به همسر بزرگوار خویش به حدی است که پس از شهادت حضرت علی(ع) با آنکه جوان بوده و از زیبایی ویژه نیز برخوردار می باشد به احترام آن حضرت و برای حفظ حرمت او، تا پایان عمر ازدواج نکرده و همسر دیگری را اختیار نمی کند. با آن که مدّتی نسبتاً طولانی (بیش از بیست سال) پس از آن حضرت زنده بود.

آنگاه که «امامه» یکی از همسران آن حضرت(ع) توسط «مغیره بن نوفل»که یکی از مشاهیر عرب است خواستگاری می شود با ام البنین در مورد ازدواج مشورت می کند، او در جواب می گوید:

«سزاوار نیست پس از علی، ما در خانه دیگری باشیم و با مرد دیگر پیمان همسری بندیم.»(۱)

این سخن ام البنین نه تنها در اَمامه که در لیلی تمیمیّه و اسماء بنت عمیس نیز اثر گذاشت و تا پایان عمر هر چهار همسر علی بن ابیطالب(ع) ازدواج مجدد نکردند.

البته از طرفی بنا بر برخی نقلها گفتنی است امیرالمؤمنین هنگام شهادت به امامه فرمود: پس از من این طاغی "معاویه بن ابی سفیان" ترا خواستگاری خواهد کرد و مبادا با او ازدواج کنی (زیرا معاویه قصد داشت تا با ازدواج با امامه داماد پیامبر شود و از این عنوان سوء استفاده کند)، اگر خواستی شوهر کنی مغیره بن نوفل را اختیار کن.

۱- ۳۷- علامه مجلسی، بحارالانوار، ج۴۲، ص۹۳

جریان همانطور شد که امیرالمؤمنین فرموده بود و امامه نیز با مغیره که از اصحاب امیرالمؤمنین است ازدواج کرد.....(ریاحین الشیعه ج ۳ ص ۳۵۰

ام البنین این همسر شهید ایثارگونه به تربیت فرزندان علی(ع) مشغول بوده و بذر عشق و محبت و ایثار در وجود آنها می افشاند.

در آینه هنر:

از دیگر صفات والای ام البنین فصاحت و بلاغت اوست که نمود آن در اشعار زیبا و جاودانه وی متجلی است.

شعر تصویر زیبایی از احساس آدمی است که برای بیان آن و انتقال به دیگران سراینده باید در افق وسیعی از هستی قرار گیرد و خود را از زنجیر تعلقات برهاند.

در خاندان بنی کلاب شاعران برجسته ای وجود داشتند که عرب همواره به اشعار آنان استناد می کرد آنان در اوج فصاحت و بلاغت قرار داشتند و دقت بادیه نشینان در استفاده از واژه های اصیل و دقیق و در عین حال لطیف نیز زبانزد عام وخاص است. ام البنین در این خانواده ها و در بادیه، آنجا که نهایتی و دیواری برای زندانی کردن احساسات نیست زندگی کرد و با شعر و ادب و فصاحت بیان و صراحت لهجه به رشد و بالندگی رسید.

از جمله اشعار جاودانه وی که مورد تجلیل و تحسین بزرگان ادب قرار گرفته است شعر جانسوز وی پس از شهادت پسرش که پدر فضایل بود می باشد:

لا تدعونی ویک ام البنین   تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی بهم   و الیوم اصبحتُ و لا من بنین

اربعه مثل نسور الرّبی   قد واصلوا الموت بقطع الوتین

ص: ۶۴۰۶

«مرا ام البنین نخوانید که به یاد شیران دلاور می افکنیدم.

مرا فرزندانی بود که به نام آنها خوانده می شدم ولی امروز فرزندی ندارم.

چهار فرزند داشتم همچون بازهای شکاری و همگی به شهادت رسیدند.»

مورخان می نویسند:

ام البنین آنچنان جانسوز برای شهادت فرزندان و بویژه برای امام حسین(ع) نوحه و گریه می کرد که حتی دشمن اهل بیت، مروان بن حکم، نیز از شنیدن مراثی وی گریه می کرد. از دیگر اشعار وی در مورد عباس، تندیس بزرگ شجاعت، است که می گوید:

یا من رَاَی العباس کرّ علی جماهیر النقد

و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد

نبِّئت اَنّ ابنی اصیب براسه مقطوع ید

ویلی علی شبلی امال براسه ضرب العمل

لو کان سیفک فی یدیک لما دنامنه احد(۱)

«ای کسی که عباس را دیدی که بر دشمن حمله می کرد و فرزندان حیدر پشت سر او بودند.

می گویند دست فرزندم قطع شده و بر سرش عمود فروده آمده. اگر شمشیرت را در دست داشتی کسی به تو نزدیک نمی شد (۲)

نگرش سیاسی :

یکی از ابعاد شخصیتی انسانهای برجسته آشنایی و بصیرت نسبت به زمان خود است که امروزه از آن با واژه سیاسی بودن و سیاست یاد می شود. در هر زمانی، مظاهر ظلم و فساد به گونه ای ظهور کرده و در مقابل آنان مردان و زنان خدایی و صالح به مبارزه برخاسته اند. اما مبارزه چهره های گوناگون دارد؛ گاه به شکل مبارزه نظامی است و حضور فیزیکی در جبهه ها بر ضد باطل و کفر و گاه به گونه ارشادی و کلامی است و لباس تبلیغ به تن دارد و گاه با جلوه های هنری خود را نشان می دهد.

۱ – ۳۸- احمد بهشتی، قهرمان علقمه، ص۴۰، به نقل از انیس الشیعه

۲ – ۳۹- ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی، ج ۳، ص ۲۹۴ و تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۰.

مبارزه زمانی با فریاد صورت می گیرد و گاه با سکوت؛ همانگونه که سکوتِ علی(ع) و صلح امام حسن(ع) در مبارزه علیه ستم تفاوتی با فریاد حسین(ع) نداشت.

جلوه های دیگر مبارزه که به نام مبارزه منفی است تأثیر فراوانی در تاریخ دارد. مواردی چون مخفی بودن قبر حضرت زهرا(س)، صحبت نکردن با بنیانگذاران ظلم و بیداد، اذان نگفتن بلال حبشی پس از واقعه سقیفه و اذان گفتن وی با درخواست حضرت زهرا(س)، اشکهایی که در بیت الاحزان بر زمین ریخته شد و ... که همه و همه نوعی مبارزه علیه حکومت وقت بود.

از ویژگیهای بسیار مهم ام البنین توجه به زمان و مسایل مربوط به آن است. ام البنین از افرادی بود که با توجه به شجاعت و شهامت فراوان به علت تأثیر عمیق و ژرف مبارزه کلامی برای مخالفت با عاملان واقعه کربلا از سخنرانی و مرثیه خوانی و اشعار جانسوزی که از آن صحبت شد، استفاده کرد.تا ندای مظلومیت کربلائیان را به گوش نسلهای آینده برساند. پس از این فاجعه عظیم ، مجلس سوگواری بر پا می کرد ، تا از این طریق راه شهدای کربلا را زنده نگهدارد و همه زنان بنی هاشم در آن مجلس شرکت می جستند و بیاد شهدای کربلا اشک می ریختند . او در مرثیه جوانان از دست رفته اش اشعار جان سوزی دارد ...

مورخان می نویسند:

«پس از شهادت عباس، ام البنین هر روز به همراه عبیداللّه ، فرزند عباس، به بقیع می رفت و نوحه می خواند و گریه می کرد و مردم اجتماع کرده و همراه با او می گریستند.»(۱)

ص: ۶۴۰۸

۱- ۴۰- ذبیح اللّه محلاتی، ریاحین الشریعه، ج۳، ص۲۹۴

خوانـدن اشـعار برای عزاداری گـاه جنبه هـای دیگری دارد. ام البنین بـا این اشـعار هم حماسه کربلا و شـجاعت پسـران خود و مظلـومیت حق را به مردم زمـان خود و آینـدگان معرفی می کرد و هم تاریـخ کربلاـ را واگویه می کرد و در قـالب عزاداری و مرثیه سـرایی نوعی اعتراض به حکومت وقت می کرد و مردم که اطراف او اجتماع می کردنـد نسـبت به عمال بنی امیه متنفر و منزجر می شدند.

وی پس از کربلاـ بـار رسـالت سیاسـی و اجتمـاعی خویش را به دوش گرفت و پیامهـای مهم کربلاـ را به فرداهـا صادر کرد و ارزشـهای معنوی این حمـاسه عرفانی را زنـده نگاه داشت. به راستی وقتی قبر مطهر عباس(ع) و برادرانش در کربلاست چرا ام البنین به بقیع می رود؟ آیـا به این نیست که مردم در آنجـا اجتمـاع می کننـد؟ و آیـا به خـاطر این نیست که بزرگـان اسـلام و پیشینه اسلامی مردم در این خاک خفته اند و در آنجا مردم به یاد حماسه های جوانمردان صدر اسلام می افتادند؟

مسئله مهم دیگر اینکه چرا فرزند عباس، عبیدالله، را همراه خود می برد؟ آیا این عمل برای این نبود که نسل آینده را نسبت به حقـایق آگـاه و بینـا کنـد؟ آیـا این یـک تربیت سیاسـی نبود؟ آیا او در صـدد این نبود که پیام عاشورا را به مردم ابلاغ کنـد و پرچمـدار این پیام رسانی همانا فرزنـد علمـدار حسـین(ع)، عبیدالله، نباید باشد؟ ام البنین، این شـجاعترین زن بنی کلاب، که از پیـام آوران کربلاـست چونـان زینب، دختر علی(ع)، رسـالتی بر دوش دارد و اکنون به انجـام آن رسالت مهم و ویژه همت می گمارد. گفتنی است که عبیدالله بن عباس به همراه مادرش لبابه در کربلا حضور داشت و سند زنده ای برای بیان وقایع عاشورا بود.

آنچه گفتنی است بصیرت و بینش ژرف ام البنین است. او می توانست در منزل خود برای فرزندانش عزاداری کند ولی به بقیع می رفت تا عزاداری وی وسیله ای برای شناساندن چهره پلید یزیدیان و مظلومیت حسینیان باشد. به همراه بردن فرزند عباس نیز هم نکته های تربیتی داشت و هم سیاسی و اجتماعی.

علم ودانایی ام البنین (س):

از ویژگیهای مهم زندگی انسانهای برجسته، علم و دانش آنان است که بسان نوری درخشان جداکننده حق از باطل است و سرچشمه جوشان این نعمت الهی علمی است که از خداوند متعال، معلم اول، آموخته و می آموزند.

زندگانی ام البنین همواره با بصیرت و نور دانش همراه بوده است و این ویژگی والا ـ در جای جای کتب تاریخی ذکر شده است و ما را با عظمت این بانوی عالمه و فاضله آشنا می سازد. علاقه ام البنین به اهل بیت(ع) و بصیرت دینی او به امامت به قدری بود که در باره او می نویسند:

« برای عظمت و معرفت و بصیرت ام البنین کافی است که او هر گاه بر امیرالمؤمنین وارد می شد و حسنین مریض بودند با ملاطفت و مهربانی با آنها صحبت می کرد و از صمیم قلب با آنها برخورد می کرد چونان مادری مهربان و دلسوز.» (۱)

او همسرش را تنها همسر نمی دانست که قبل از همسر او را امام و «ولی » خویش می داند و همچنین به این دو بزرگوار، حسنین، به جهت عشق به امامت و ولایت و به خاطر اتصال آنها با ولی خویش اینچنین محبت و ارادت نشان می دهد. یکی دیگر از مظاهر بصیرت و بینش این بانو که مبتنی بر علم و معرفت اوست جریان صحبت او با «بشیر» است که خبر شهادت فرزندانش را به او می رساند

۱- ۴۱- همان، ص ۱۶.

این نهایت بینش و بصیرت و علم و دانایی است که محور زندگی فردی امام و مولای او باشد. کمال بندگی و عبادت نیز همین است که آدمی خود و تعلقات خود را در جهت خواست محبوب ازلی، خداوند یکتا، فدا کرده و از آنها بگذرد.او دوست می داشت حسین سالم مانده و فرزندانش در راه حسین قربانی می شدند این علاقه قلبی او بحسین گواه خلوص ایمان و عقیده اوست

علمِ سرشارِ وی در کلام او و فرزند بزرگوارش عباس نمایان است. او از محدثات شیعه است و فرزندان خود را با علم و دانایی تربیت کرد. اگرچه آنان فرزندان «باب علم نبی» بودند اما از دانش مادری هم بی بهره نبودند چنانکه حضرت علی(ع) در مورد عباس می فرماید:

اِنّ ولدی العباس زُقّ العلمَ زقّاً.

«همانا فرزندم عباس در کودکی علم آموخت و به سان نوزاد کبوتر که از مادرش آب و غذا می گیرد از من معارف را فرا گرفت».(۱)

در مورد اعتقادات و باورهای دینی عباس در کتب مربوط به زندگانی حضرت، مطالب فراوانی نوشته شده است که جملگی نشانگر روح بلند و دانش و بینش مادر وی می باشد. اخلاص، ادب، شجاعت، معرفت و صفات دیگر ام البنین نمایانگر شخصیت والای او است که ما جهت رعایت اختصار از شرح آنها خودداری می کنیم

ادب

صفت ادب از مهمترین شاخصه های شرافت انسانی است و دو مصداق دارد:

۱. ادب در برابر خدا

۲- ادب در برابر مردم.

ام البنین(س) که از دامان خاندانی ادب پرور برخاسته بود، در محضر اسوه ادب ــ علی(ع) ــ آن را بارور ساخت و الهی گردانید. او در پیشگاه خدا ادب بندگی را نگاه می داشت و نسبت به مردم فروتن بود؛ ولی بزرگترین نمود ادب او، در برابر علی(ع) و فاطمه(س) و فرزندان معصوم(ع) آنان است. هنگامی که به خانه علی(ع) قدم نهاد، خود را نه به عنوان جانشین فاطمه(س)، بلکه به عنوان خادم فرزندان فاطمه(س) می دانست. با آنان به ادب رفتار می کرد و آنها را گرامی می داشت. عباس(ع) از این سرچشمه ادب، تربیت آموخت که برادرش حسین(ع) را همیشه یاسیدی یااباعبدالله خطاب می کرد و همواره ادب را در گفتار و رفتار خود نسبت به فرزندان زهرا(س) نگاه می داشت.

۱- ۴۲- احمد لقمانی، سپهسالار عشق، ص۲۳

بر کرانه تعلیم و تربیت:

بـا توجه به معـارف و مبـانی اسـلامی درمی یـابیم که امر مقـدس تربیت برای زنـان به عنوان یک امتیاز مهم مطرح شـده است. خداونـد اولین مربی بشـر است که «رب العالمین» از نامهای او است و این لباس فاخر تنها بر قامت زنان پاک و مهربان شایسـته است.

وظیفه حقیقی و واقعی زن، تربیت زنان و مردانی است که سازنده جوامع بشـری هسـتند. در این راستا «ام البنین» یکی از مربیان تاریخ قلمداد می شود که تا هستی بر جاست و تا صفات عباس بر زبانهاست سخن از ام البنین نیز هست.

آنگـاه که کتـاب زنـدگانی عبـاس بن علی(ع) را ورق می زنیم و ویژگیهـای والا و فضـیلتهای بالای وی را می بینیم و صـفاتی چون ادب، شـجاعت، آزادگی، وفادری و اخلاص و ایمان و بصـیرت که همه و همه به گونه ای در وجود مادر او بوده است و ظهور و بروز این صـفات در فرزند متجلی می شود را می یابیم، به عظمت مسأله تربیت و پرورش معنوی و اخلاقی فرزندان پی می بریم.

بـه نظر می رسـد پـاره ای از صـفات در وجـود ابوالفضـل درخشـش فراوانی داشـته اسـت؛ از جملـه ادب او کـه در مـورد پـدر بزگوارش، علی بن ابی طالب(ع)، و برادران عزیز و گرامی اش حسن(ع) و حسین(ع) به وضوح دیده می شد.

مورخان می گویند: عباس بن علی هر گاه حسـین(ع) را مورد خطاب قرار می داد از واژه «یا مولای» و «یا سـیدی» اسـتفاده می کرد و کمتر اتفـاق می افتـاد که او را با لفظ برادر صـدا کنـد. اگر چه هر دو از یک پـدر بودنـد اما تواضع و ادب او نسـبت به حسـنین(ع) به علت نگرش عمیق او به عظمت حضـرت زهرا(س) بوده است و این درسـی است که از کودکی آنگاه که سر بر دامن معلم اولین خود، ام البنین، می نهاد آموخت.

ص: ۶۴۱۲

آری، درس ادب، ولایت، عشق به همنوع و آشنایی با دردهای زمان از جمله درسهایی بود که چهار پسر ام البنین در مکتب مادر آموختند و همواره به آنها پای بند بوده و با آنها جاودانه شدند.

در کتب تاریخی در شمارش شهدای کربلا نوشته اند:

«اولاد امیرالمؤمنین(ع) ... و العباس و جعفر و عثمان و عبداللّه (یا عبیداللّه) الشهداء مع اخیهم الحسین(ع) بِطَفّ کربلا، اُمّهُم ام البنین بنت حرام بن خالد».(۱)

«از فرزندان امیرالمؤمنین(ع) (پس از ذکر تعدادی از فرزندان) عباس و جعفر و عثمان و عبداللّه است که با برادرشان حسین(ع) در سرزمین کربلا به شهادت رسیدند. مادر آنها ام البنین دختر حرام بن خالد است.»

پیش رخسارم اگر خورشید مهتاب من است   مادرم ام البنین است علی باب من است

شاعر حسن فطرس

براستی پرورش فرزندانی چنین شجاع که در راه شریعت و ولایت از جان گذشته و به تمامی تعلقات و وابستگیهای خاص دوره جوانی و نوجوانی پشت پا زده و در راه دین و رهبر فدا شوند کاری بس عظیم و ستودنی است.

ام البنین، مادر چهار شهید در یک جبهه، الگو و اسوه ای است برای مادران شهدای کربلای ایران. اگر نبود صبر و بردباری و بصیرت این زن در تاریخ اسلام، به یقین دفتر صبر و استقامت بی سرمشق می ماند و مادران شهیدان در ایران باافتخار و سربلندی از جوانان به خاک خفته خویش چنین صبورانه سخن نمی گفتند

عروج عرشی و غروب مادر مهتاب:

چند سالی است که (فاطمیه نه در سوم جمادی الثانی که ده روز دیرتر یعنی در سالروز رحلت فاطمه ای دیگر به اتمام می رسد رازی که در این قرابت زمانی میان سالروز پرواز فاطمه صدیقه و (فاطمه کلابیهوجود دارد بی شک همانا ابراز ارادتی است که ام البنین به زهرا و خانه و خوانواده او داشت چه بسیار که این دومین فاطمه علی خود را کنیز زینبین و پسرانش را غلام حسینین می خواند چه بسیار که که ام البنین تجلی گر ادب شده بود و از عباس در همان حال که کودکی بیش نبود تقاضا کرده بود حسین را نه برادر که مولا خطاب کند.

ص: ۶۴۱۳

۱- ۴۳- علامه مجلسی، بحارالانوار، ج۴۲، ص۸۹

((پسرم!تو و حسین پدرانتان یکی است اما من کنیز مادر حسین هستم.))

زندگی سراسر مهر و عاطفه و مبارزه ام البنین رو به پایان بود وآخرین شب زندگی ام البنین بود. فضه خادمه رو به خانم کرد و از این بانو ادب خواست در این آخرین لحظات بالاـ ترین جمله را به او بیاموزد. ام البنین لب به تبسم گشود و اندکی بعد آرام زمزمه کرد:((السلام علیک یا ابا عبدالله))....

تا فضه یک بار دیگر یاد آنرو بیافتد که اصحاب به ام البنین خبر شهادت پسرانش را می دادند در حالی که او تنها از حسین می پرسید. از حسین می پرسید و می گفت:پسرانم فدای او از حسین بگویید....

لحظاتی فضه به خود آمد ام البنین را در حال احتضار دید دوید و فرزندان علی(ع) راو فرزندان حسین بن علی را صدا زد.اندکی بعد ندای مادر مادر مدینه را پر کرد. این اولین بار بود که فرزندان و نوادگان فاطمه ام البنین را مادر صدا می کردند و خانم ممانعتی نمی کرد. شاید او را دیگر رمقی نمانده بود تا بگوید:من کنیز فاطمه هستم مرا مادر نخوانید!

حضرت زین العابدین(ع) بی اختیار یاد آن غروبی افتاد که عمویش عباس آغشته به خون خویش برای اولین بار فریاد بر آورد: ((یا اخی ادرک اخی!))... قطرات اشک بر گونه هایش نشست ام البنین دیگری ندای مادر مادر فرزندانش را نمی شنید...

او به عنوان همسر شهید، رسالت خویش را به خوبی به پایان رسانید و فرزندانی تربیت کرد که فدایی ولایت و امامت بودند و هر ۴ تن در در کربلاـ قربانی آرمانهای «ولی » و «امام » خویش شدند و بدین وسیله بر صحیفه تربیت ام البنین امضای سبز مولای متقیان علی(ع) قرار گرفت. پس از کربلا بار رسالت سیاسی و اجتماعی خویش را به دوش گرفت و پیامهای مهم کربلا را به فرداها صادر کرد و ارزشهای معنوی این حماسه عرفانی را زنده نگاه داشت.

همسر شهید، مادر چهار شهید و طلایه دار پیام آوران کربلا پس از زینب(س) که لحظه لحظه عمر خویش را با خدای خود معامله کرد و لحظه ای خطا و انحراف در زندگی وی راه نیافت

او، بعد از زینب کبری علیهاالسلام دار فانی را وداع گفت، ولی تاریخ نگاران سال ارتحال او را متفاوت نگاشته اند، به طوری که عده ای آن را سال ۷۰ هجری قمری بیان کرده اند و عده دیگری تاریخ وفات آن مادر فداکار را، سیزدهم جمادی الثانی سال ۶۴ هجری قمری دانسته اند که نظر دوم از شهرت بیشتری برخوردار است (۱)

او در قبرستان بقیع در کنار سبط رسول خدا، امام حسن(ع)، و فاطمه بنت اسد و دیگر چهره های درخشان شریعت محمدی(ص) به خاک سپرده شد(۲) اگر چه جسم او در خاک است اما روح بلند او و صفات کریمه و عظیمه وی نام او را به بلندای آفتاب زنده نگاه داشته است و در پرتو صفات این بانوی فاضله انسانهایی تربیت شده اند که در تاریخ ماندگار خواهد بود

قبر او بُقعه ای از آسمان است و مردان و زنان دین باور به زیارت او می روند تا جرعه ای از دریای بیکران مجد و عظمت او را جویا شوند و کویر تفتیده خویش را حیات بخشند

چه زیباست القاب او در میان مسلمانان ام العشق، ام المهتاب ، ام الوفاء وغیره...

ام البنین الگویی تمام عیاربرای ما:

اگر بخواهیم چشم اندازی از زندگانی سراسر ایثار و از خودگذشتگی ام البنین، مادرِ شجاعت، را در برابر آیندگان بگشاییم باید بگوییم که:

۱- ۴۴- محدثات شیعه، دکتر شهلا غروی نایینی، ص ۵۳.

۲- ۴۵- عبدالحسین مؤمنی، زندگانی قمر بنی هاشم باب الحوائج، ص۱۳۷.

ام البنین آسـمانی زندگی کرد و در دامان حقیقتها پرورش یافت و در بوستان زندگی خویش گلهایی را پرورش داد و سپس با دست خویش و از اعماق قلب مطهرش به امام زمان خود، حسین(ع) فرزندِ پاک بانوی آفرینش، تقدیم کرد.

زندگانی این بانوی حرم علی بن ابی طالب(ع) آینه ای است برای هدایت بشـر امروز و به ویژه درسـی برای زنان برجسته است و می توان دوره های زیر را در زندگی سراسر عشق و مبارزه او مشاهده کرد:

۱) دوران قبل از ازدواج با روحیات پاک و صادقانه که رؤیای صادقه او نتیجه این طهارت بود.

۲) زندگانی در خانه ولایت و به جای گذاشتن خاطره های خوش در اذهان فرزندان همسر

۳) تربیت فرزنـدانی شـجاع و دلاور و شـیفته دانایی و تربیت ولایی جوانان خود که ۳۴ سال این دوره به طول انجامیـد و انجام وظایف مادری به بهترین صورت.

۴) ایثار در جایگاه «همسر شهید» و صبر و بردباری در فراق همسر باوفای خود که ۲۰ سال به طول انجامید.

۵) نگهداری از یتیمان و بازماندگان واقعه کربلا و بیدادگریها و مبارزات سیاسی که این دوره ۹ سال به طول انجامید.

آخرِ سخن اینکه این بانوی کریمه و بزرگوار، مادر چهار شهید و همسر شهید، برگ زرّینی از کتاب تاریخ را بر جای گذاشت و جاودانه شد. امید آنکه با پویش راه کمال و الگوگیری از بزرگانی این چنین، نام ما نیز در زمره شیفتگان ولایت ثبت شود

ام البنین علیهاالسلام ، واسطه فیض الهی

ام البنین، همسـر علی علیه السـلام و مادر سـردار کربلا، نزد مسـلمانان جایگاهی ویژه دارد، چون نزد خداونـد از مقام و منزلتی والاـ برخودار است، و این مقـامْ به واسـطه تقـدیم خالصانه فرزنـدان در راه خـدا و اسـتواری و عبودیت ایشان است. از این رو، مؤمنانِ حاجت منـد و دردمند او را به درگاه حضـرت باری تعالی شـفیع و واسـطه قرار می دهند، و غم واندوهشان را با زیارت مزار آن بانو می زدایند

ص: ۶۴۱۶

ایت الله العظمی حاج سید محمد حسینی شیرازی می فرمود: شخصی در عالم مکاشفه، حضرت ابالفضل العباس را دید و عرض کرد: آقا جان! حاجتی دارم و نمی دانم برای روا شدن آن به چه کسی متوسل شوم؟ قمر بنی هاشم فرموده بود: به مادرم امالبنین... (۱)

از مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج سید محمود حسینی شاهرودی (متوفی ۱۷ شعبان ۱۳۹۴ هجری قمری) نقل است که فرموده بود:

من در مشکلات ، صد مرتبه صلوات برای مادر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام ، ام البنین علیه السلام ، می فرستم و حاجت می گیرم(۲) به تجربه رسیده است که نذر برای ام البنینع و اطعام مستمندان به نام حضرت ااالفضل العباس علیه السلام ، برای بر آورده شدن حاجات موثر است . (۳) گفته شده که

چهار شب جمعه ، ده مرتبه سوره یس ، بدین طریق خوانده شود انشاء الله کارساز خواهد بود: شب جمعه اول سه مرتبه ، شب جمعه دوم سه مرتبه ، شب جمعه سوم سه مرتبه ، شب جمعه چهارم یک مرتبه ، سوره یس به نیابت از حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و هدیه برای مادرش ام البنین علیه السلام بخواند، انشاء الله که حاجات بر آورده به خیر خواهد گردید(۴)

همچنین در میان مردم ، به ویژه کسانی که نسبت به مقام ام البنین علیه السلام شناخت دارند، مشهور است که هرگاه چیزی را گم کنند یا در جستجوی آن باشند، هدیه به روح آن بانوی بزرگوار سوره فاتحه ای می خوانند و صلواتی می فرستند. درنتیجه به اذن خدا به شی گمشده و یا حاجتی که دارند، دست می یابند، و این امر بارها تجربه شده است . (۵)

ص: ۶۴۱۷

۱- ۴۶- ستاره درخشان مدینه حضرت امالبنین(س) ، ص ۱۴۲

۲- ۴۷- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام ، ج ۱ ص ۴۶۴

۳- ۴۸- چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام ، ج ۱، ص ۴۶۴

۴- ۴۹- حیاه العباس ، شیخ جعفر، ص ۴۶

۵- ۵۰- ام البنین نماد از خود گذشتگی

سخن بزرگان در بیان فضایل ام البنین علیهاالسلام

عالم جلیل القدر، زین الدین عاملی، شهید ثانی درباره حضرت ام البنین علیهاالسلام می گوید: «ام البنین از بانوان با معرفت و پر فضیلت بود. نسبت به خاندان نبوت، محبت و دلبستگی خالص و شدید داشت و خود را وقف خدمت به آن ها کرده بود. خاندان نبوت نیز برای او جایگاه والایی قائل بودند و به او احترام ویژه می گذاشتند.»

هم چنین علامه سید محسن امین می گوید: «ام البنین علیهاالسلام ، شاعری خوش بیان و از خانواده ای اصیل و شجاع بود.» (۱)

علی محمد علی دُخَیِّل، نویسنده معاصر عرب در وصف این بانوی بزرگوار می نویسد: «عظمت این زن (ام البنین) در آن جا آشکار می شود که وقتی خبر شهادت فرزندانش را به او می دهند، به آن توجه نمی کند، بلکه از سلامت حضرت امام حسین علیه السلام می پرسد؛ گویی امام حسین علیه السلام فرزندِ اوست نه آنان».(۲)

سید باقر شریف قرشی در کتاب خود العباس رائد الکرامه و الفدا فی الاسلام گفته است : در تاریخ دیده نشده که زنی نسبت به فرزندان هووی خود محبتی مخلصانه و رزد و آنها را بر فرزندان خود مقدم بدارد، جز این بانوی پاک علیه السلام یعنی ام البنین(۳)

شیخ جعفر نقدی در کتاب خود (زینب کبری) می گوید: ام البنین علیه السلام از جمله بانوان با فضیلت ، خوش بیان ، و سخنور، پرهیزکار و اهل عبادت و تقوا بود. اهل بیت را به خوبی می شناخت(۴) . مقرم می گوید ام البنین علیه السلام از بانوان با فضیلت به شمار می رفت . وی حق اهل بیت را خوب می شناخت و در محبت و دوستی با آنان خالص بود و متقابلا خود در میان آنان جایگاه بلند و مقام ارجمندی داشت

۱- ۵۱- اعیان الشیعه ، ج ۲ ص ۲۸۹

۲- ۵۲- العباس علیه السلام ، ص ۱۸

۳- ۵۳- عباس بن علی رائد الکرامه ، ص ۲۳

۴- ۵۴- زینب الکبری علیه السلام ، ص ۲۵

منبع:tanhamonji

بخشی از زیارت نامه ام البنین علیهاالسلام

سلام بر تو ای همسر جانشین رسول اللّه علیه السلام ؛ سلام بر تو که محبوب زهرایی؛ سلام بر تو ای مادر ماه های درخشان؛ خدا و رسولش را گواه می گیرم که تو با اهدای فرزندانت و قربانی کردن آن ها در راه آرمان های حسین علیه السلام جهاد نمودی؛ گواهی می دهم که تو یار و یاور امام علی بن ابی طالب علیه السلام در سختی ها، مشکلات و مصیبت ها بوده ای ؛ گواهی می دهم که به خوبی از عهده سرپرستی و نگه داری فرزندان زهرای اطهر علیهاالسلام و ادای امانت ایشان برآمدی؛تو در نزد خداوند از مقام و منزلت بالایی برخورداری؛ سلام بر تو و بر فرزندان شهیدت!

السلام علیکِ یا زوجه ولی الله، السلام علیکِ یا زوجه امیر المؤمنین، السلام علیکِ یا ام البنین، السلام علیکِ یا ام العباس ابن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، رضی الله تعالی عنک وجعل منزلکِ وماواکِ الجنه ورحمه الله وبرکاته ...

کتابشناسی ام البنین (س):

تمامی کتابهایی که درمورد حضرت ابوالفضل عباس است رامیتوان جز کتابهایی نام برد که زندگینامه ام البنین (س) در آن وارد شده که ما از معرفی آنها خودداری میکنیم واما کتابهای دیگر:

ص: ۶۴۱۹

۱- اعلام النساء المؤمنات، محمد حسون - ام علی مشکور تهران، انتشارات اسوه، ۱۴۱۱ق

۲- اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، عمر رضا کحاله، دمشق ۱۳۷۹ ق

۳- اعیان الشیعه، سید محسن امین، تحقیق حسن امین، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۳ ق ، جلد ۶، ۷

۴- ام البنین، محمد علی سالکی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی ۱۳۸۲

۵ - شروع مرثیه عاشورا ، ذبیح ا... صاحبکار، نگاه حوزه، ش ۷۸ - ۷۷، فروردین ۱۳۸۱

۶- ادب الطف او شعر الحسین، جواد شبر، بیروت، دارالمرتضی، ۱۴۰۹ ق

۷- مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۲۴۲ ، نویسنده: شهید مطهری

۸- ستاره درخشان مدینه حضرت ام البنین(س)

۹- ام البنین (س) زیباترین الگوی نامادری!،یکتایی، محمدرضا،ناشرفارابی

۱۰- ام البنین (س)، مادر مهتاب پدیدآورنده ناحیدطیبی

۱۱- ام البنین نمادی از خودگذشتگی،محمدرضاعبدالامیرانصاری

۱۲- بحار الانوارعلامه مجلسی ج ۴۵

۱۳- ام البنین سیده نساء العرب،سیدمهدی سویج

۱۴- مادر فرزندان زهرا(س) ،ابوالفضل هادی منش

۱۵- ام البنین شمع یتیمان علی (ع)،محمد آخوند،انتشارات یاس زهرا

۱۶- ام البنین (ع) ،سلمان هادی طعمه ،ناشردارالبقیع

۱۷- ام البنین بانوی ایثار،فرزانه یاورزاده

۱۸- ام البنین شیرزن ولایت مدار ،علی اکبرخدایی

۱۹- ام البنین مادری بربلندای معرفت

۲۰- ام البنین اسوه مادران وهمسران شهید ،فاطمه اسلامی

ادامه دارد ....

حضرت ابوطالب (علیه السلام) (۳)

وفات حضرت ابوطالب علیه السلام

وفات حضرت ابوطالب علیه السلام

سید بطحاء حضرت ابوطالب علیه السلام سه سال قبل از هجرت و در سال ۱۰ بعثت از دنیا به سوی حق پر گشودند . بنا بر نقلی سن آن حضرت ۸۱ سال بوده است (۱)

ص: ۶۴۲۰

۱- ۱- منتخب التواریخ ص ۸۰ ، وقایع الایام ج ۱ص ۳۰۳ از بحار الانوار

اقوال دیگری هم در رحلت جناب ابوطالب علیه السلام وجود دارد که عبارت است از: ۲۷جمادی الاولی ،۲۶و ۲۹ رجب ،۷و ۱۸ ماه رمضان و...(۱)

نسب حضرت ابوطالب علیه السلام

نام مبارک آن حضرت عمران است ، پدربزرگوارشان جناب عبدالمطلب علیه السلام و مادرشان فاطمه بنت عمرو بن عائذ است . ابوطالب علیه السلام با عبدالله پدر پیامبر صل الله علیه وآله و زبیر بن عبدالمطلب برادر ابوینی بودند ، یعنی از طرف پدر و مادر یکی بودند و سایر اولاد جناب عبدالمطلب علیه السلام با این سه بزرگ.ار فقط از پدر یکی بودند .

ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام

درباب ایمان این شخصیت ، سخن زیاد است و زمان کم در وصف شخصیت و ایمان این بزرگوار همین اندازه بس که او یکتا پرست بوده و اعتقاد به رسالت محمد بن عبدالله صل الله علیه و آله و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام داشته است .

فلذا کتب زیادی در ایمان جناب ابوطالب علیه السلام تالیف شده که اولین آن ها درسال ۶۳۰ هـ نوشته شده است از آن زمان تاکنون کتب زیادی به زبان های مختلف درایمان وعظمت آن بزرگوار تالیف و چا÷ شده است که بر اهل تحقیق پوشیده نیست (۲)

در آئینه احادیث و روایات

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام میفرمایند:« کسی که معتقد باشد ابوطالب علیه السلام با حالت کفر از دنیا رفته کافر است »

ص: ۶۴۲۱

۱- ۲-نفائح العلام ص۱۵۸،اسدالغابه ج۱ص۱۹ احقاق الحق ج۲۹ص۶۱۴

۲- ۳- قلائدالنحور ج رجب ص۲۸۴ ۲۸۹ ۳۱۷ و۳۱۸ ۳۲۲ منتخب التواریخ ص۱۱۳ ، و قایع الایام ج۱ص ۳۰۱

* اصبغ بن نباته میگوید: امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند: « بخدا قسم هرگز پدرم و جدم عبدالمطلب و هاشم و عبدالمناف عبادت بت نکردند» گفتند : پس چه را عبادت می کردند؟ فرمودند : به سوی کعبه نماز میخواندند و بردین ابراهیم وبه آن متمسک بودند

* امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند: « اگر پدرم (ابوطالب) تمام کسانی را که روی زمین گناه کردند شفاعت کند خداوند شفاعت اورا میپذیرد(۱)

* امام صادق علیه السلام فرمودند: « به خدا سوگند اگر ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام را دریک کفه ترازو بگذارند وایمان این خلق را در کفه دیگر ، همانا ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام سنگین تر خواهد بود» (۲)

* ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه حدیث به مضمون حدیث فوق را از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند . (۳)

در کلام و آراء بزرگان

علامه مجلسی رضوان الله علیه در کتاب نفیسش می نویسد: « امامیه اتفاق دارند بر اسلام و ایمان جناب ابوطالب علیه السلام به پیامبر صل الله علیه وآله و اینکه هیچ گاه عبادت بتی نکرده است بلکه ابوطالب علیه السلام یکی از اوصیاء حضرت ابراهیم علیه السلام است و امر اسلام و ایمان او در شیعه مشهور است و علمای شیعه کتاب هایی در ایمان آن بزرگوار تالیف کردند»

شیخ صدوق رضوان الله تعالی می فرمایند: « در حدیث آمده که جناب عبدالمطلب علیه السلام حجت الهی و جناب ابوطالب علیه السلام وصی ایشان بوده است، طبق روایات ودایع انبیاء، عصای حضرت موسی علیه السلام و انگشتر حضرت سلیمان علیه السلام و.... توسط عبدالمطلب علیه السلام به ابوطالب علیه السلام سپرده شد که ایشان آن ها را به خاتم الانبیاء سپردند»

۱- ۴- بحار الانوار ج ۳۵ ص۶۹

۲- ۵- بحارالانوار ج ۳۵ ص ۱۱۲

۳- ۶- شرح ابن ابی الحدید ج۲ص۳۳۸ چاپ مصر

ابن اثیر جزری شافعی (سـنی مـذهب) می گوید: اهلبیت علیهم السـلام برایمان ابوطالب علیه السـلام اجماع دارند و اجماع اهل بیت علیهم السلام حجت است(۱)

ابن ابی الحدید معتزلی سـنی در ضـمن اشـعاری می گوید: « اگر ابوطالب(علیه السلام) و پسرش نبودند، از دین اثری نبود که اینچنین اسـتوار شود ابوطالب (علیه السلام) درمکه از پیامبر صل الله علیه وآله حمایت کرد وپسرش در مدینه بی دریغ از پیامبر صل الله علیه وآله حمایت و دفاع نمود» (۲)

وقایه الایام از سـیوطی مفسر و عالم اهل سنت نقل می کند که او می گوید: احادیثی که جسارت به آن بزرگوار کرده است ، از موضوعـات زمان معاویه (لعنت الله علیه) و غیر آن است، برای شادی شـجره ملعونه بنی امیه و منجمله از راویان آن مغیره بن شعبه است که در عداوت و دشمنی با بنی هاشم شهره آفاق است (۳)

روضه ابوطالب:

هنگـامیکه حضـرت امیر علیه السـلام خبر وفـات ابوطالب علیه السـلام را به پیامبر صل الله علیه وآله داد، آن حضـرت به شـدت ملـول ومحزون شدنـد وفرمودنـد: « یـا علی برو اورا غسـل و حنـوط وکفـن کن و چـون بر روی سـریر نهـادی به من خـبر بـده» هنگامیکه حضـرت دسـتورات پیامبر صل الله علیه وآله را انجام دادند حضرت رسول صل الله علیه و آله تشریف آوردند وچون نظر مبارکشان بر پیکر عموی بزرگوارشان افتاد ، حزن به آن حضـرت دست داد وفرمودنـد: « ای عمو، صـله ی رحم و مهربانی کردی وجزای خیر دیدی. ای عمو, در کوچکی مرا کفالت کردی و در بزرگسالی مرا نصرت و حمایت نمودی »

۱- ۷- شرح ابن ابی الحدید ج۱۴ ص۶۶ ، منتخب التواریخ ص۱۱۳ . ۱۱۴

۲- ۸- شرح ابن ابی الحدید ج۱۴ ص ۸۵

۳- ۹- وقایع الایام ج۱ص ۲۸۹

بعد به مردم رو کردند وفرمودند: ((سوگند به خدا که اذن شفاعت می دهم در روز قیامت به عمویم که جن وانس ازآن شفاعت تعجب کنند))

با رحلت ابوطالب علیه السلام جبرئیل نازل شده و به پیامبر صل الله علیه وآله عرض کرد:« یاور تو از دنیا رفت، هجرت کن» (۱)

امیرالمومنین علی علیه السلام در زمان حیات خود نائب می گرفت که برای عبدالله وآمنه و ابوطالب علیهم السلام حج انجام دهند و هنگام شهادت به اولاد خود وصیت نمود که نائب برای حج از طرف آن بزرگواران بگیرند. (۲)

مقام ابوطالب علیه السلام

مقام ابوطالب علیه السلام

در م_ی_ان عموهای حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم ، حضرت ابوطالب و حمزه علیهماالسلام از ه_م_ه اف_ض_ل ب_ودن_د. و ابوطالب علیه السلام اسمش عبدمناف است و کنیه اش ابوطالب چنانکه پدرش عبدالمطّلب فرموده :

شعر :

وَصَیْتُ مَنْ کَنَّیْتُهُ بِطالِبٍ   عَبْدَ منافٍ وَ هُوَ ذوتجارُبٍ

یعنی: به کسی وصیت کرده ام که کنیه اش را ابوطالب قرار داده ام. همان که نامش عبدمناف و دارای تجربه های بسیار است.

آن بزرگوار سیّد بطحاء و شیخ قریش و رئیس مکّه و قبله قبیله بود.

وَ کانَ رَحِمَهُ اللّهُ شَیْخا جسیما وَسیما، عَلَیْهِ بَهاءُ الْمُلُوکِ وَوقارُ الْحُکَمآءِ.

یعنی: آن بزرگوار شیخی تنومند و خوش سیما، دارای ابهت پادشاهان و متانت و وقار حکیمان بود.

گ_وی_ند:

به اکثم بن صیفی حکیم عرب گفتند حکمت و ریاست و حلم و سیادت خ_ود را از که آموختی؟

گ_ف_ت: از ح_لی_ف ح_لم و ادب، س_ی_ّد ع_جم و عرب حضرت ابوطالب بن عبدالمطّلب (علیهماالسلام).

ص: ۶۴۲۴

۱- ۱۰- بحار الانوار ج۱۹ ص ۶۹

۲- ۱۱- وقایع الایام ج۱ص ۳۰۳

و در روای_ات ب_س_ی_ار اس_ت ک_ه م_َث_َلش (حضرت ابوطالب علیه السلام) مَثَل اصحاب کهف است. ایمان خود را پنهان کرد تا بتواند پیغمبر صلی الله علیه و آله را ن_ص_رت ک_ن_د و ش_رّ ک_ف_ّارقریش را از آن حضرت بگرداند و ابوطالب علیه السلام مُستودع وص_ای_ا و آث_ار ان_ب_ی_اء ب_ود و آن_ه_ا را ب_ه پ_ی_غ_م_ب_ر ص_لی اللّه ع_لی_ه و آله و سلّم ردّ کرد.

در خبر است که:

نور آن جناب نورهای خلایق را خاموش کند مگر پنج نور (نور محمّد و ع_لی و فاطمه و ح_سن و حسین و ائمه علیهم السّلام) و اگر ایمان ابوطالب علیه السلام در ک_فّه ترازوئی گذاشته شود و ایمان خلق در کفّه ی دیگر، هر آینه رجحان و زیادتی پیدا کند ایمان ابوطالب علیه السلام ب_ر ای_م_ان ای_شان؛ و امیرالمؤمنین علیه السّلام دوست می داشت که اش_ع_ار ابوطالب علیه السلام روایت و تدوین شود و می فرمود: بیاموزید آن را و اولاد خود را تعلیم کنید؛ زیرا که آن جناب بر دین خدا بود و در اشعارش علم بسیار است.

خلاصه این که:

خدمات ابوطالب علیه السلام در دین و نصرتش از حضرت سیّدالمرسلین صلی الله علیه و آله سلم از آن گذشته است که بیان شود و بس است در این مقام فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله ک_ه ف_رم_ود: پیوسته قریش از من در هراس بودند یعنی جرئت بر اذیّت من نداشتند تا ابوطالب علیه السلام وفات کرد؛ یعنی آن وقت جرئت بر من یافتند و بر اذیّت من اقدام کردند (منتهی الامال شیخ صدوق)

ابن ابی الحدید شارح سُنی مذهب نهج البلاغه می گوید:

شعر:

وَلَوْلا اَبُوطالِبُ وَابْنُهُ لَما مَثَّلَ الدّینَ شَخْصٌ فَقاما

فذاکَ بِمَکَّهَ آوی وَحامی وَذاکَ بِیَثْرِبَ جَسّ الْحَماما

مقام پدر امیرالمؤمنین حضرت ابوطالب علیهماالسّلام در چه حدّی است؟

ص: ۶۴۲۵

امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرمایند: به آن خدایی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزید، اگر پدرم ابوطالب درباره ی همه ی گناهکاران روی زمین شفاعت کند خدا شفاعتش را می پذیرد و همه را می آمرزد، آیا ممکن است پدر من در آتش معذّب باشد در حالی که فرزندش قسمت کننده ی بهشت و جهنّم است؟

بدانید و آگاه باشید که نور پدرم حضرت ابوطالب از نور همه ی خلایق بیشتر است به غیر از نور حضرت محمّد و من و فاطمه ی زهرا و حسنین و امامان معصومین علیهم السّلام خداوند نور او را دوهزار سال قبل از خلقت آدم آفرید.

۲۶ رجب سالروز رحلت حضرت ابوطالب (علیه السلام)

رحلت حضرت ابوطالب

۲۶ رجب سالروز رحلت حضرت ابوطالب سلام الله علیه

ابوطالب، سیّد بطحا، پیر قریش و رئیس مکّه و قبله قبیله بود. ایشان جمیع فضایل اخلاقی را دارا بودند. همه به او احترام می گذاشتند و شخصیّت و مکارم اخلاقش را می ستودند.

«عَلَیْهِ بَهَاءُ الْمُلُوکِ وَ وَقَارُ الْحُکَمَاءِ؛ در رخساره او ظرافت پادشاهان و وقار حکیمان دیده می شد.»

از «اکثم بن صیفی» حکیم معروف عرب پرسیدند: «حکمت و ریاست و حُکم و سیادت را از که آموختی؟» گفت: «از حَلیف علم و ادب، سیّد عجم و عرب، ابوطالب بن عبدالمطّلب.»

هیچ خانواده ای به اندازه این خاندان، به اسلام و پیامبر اسلام صلّی الله علیه وآله وسلّم خدمت نکرده و خدمات هیچ کس به اندازه خدمات آنان برای دین اسلام سودمند و با ارزش نبوده است.

هنگامی که همگان، پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را تنها گذاشته بودند و دفع خطر از اسلام و جان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فقط با فداکاری و ایثار جان میسّر بود، این خانواده در دشواری ها و سختی ها، پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را چنان یاری دادند که بهتر از آن برای کسی مقدور نبود.

ص: ۶۴۲۶

خانواده ای که سال ها پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم عضو آن بود و محیط آرام و سرشار از صفا و وفا، تقوا و فضیلت، شرافت و صداقت و امانت، آن پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را در بر گرفته بود.

آری، حقّ ابیطالب و همسر محترمه اش ــ فاطمه ــ سوّمین بانوی اسلام و فرزند مجاهد و مهاجرش «جعفر طیّار» و دیگر فرزند عزیز و گرامی وی، یگانه قهرمان غزوات و فاتح بزرگ و سردار نامی اسلام، به دین اسلام از هر کس بیشتر است.

در تاریخ یاران پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم کسی را جز ابوطالب نمی شناسیم که مدّت چهل و دو سال به آن حضرت در خلوت و جلوت (میان جمع) و داخل منزل و خارج، خدمت کرده و در عین حال، بهترین یار و حامی او باشد.

به خصوص بعد از بعثت، ابوطالب با ثبات و استقامت بی نظیر از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم پشتیبانی کرد و او را یاری رساند. اگر ابوطالب از آن حضرت حمایت نمی کرد و او را تنها می گذارد، یا اَلعیاذُ بِالله چون دیگران به مخالفت با آن حضرت برمی خاست و رسالتش را تکذیب می کرد و استهزا و مسخره می نمود، به طور یقین، دین اسلام در آغاز کار اگر با شکست رو به رو نمی شد، حداقل تا مدّتی از حرکت و پیشروی باز می ماند.

همان طور که اگر در جنگ خندق، حضرت علی علیه السّلام فرزند ابوطالب به میدان نمی رفت و با «عَمْرُبْنِ عَبْدُود» آن پهلوان و رزمنده و دلاور مشهور ــ پیکار نمی کرد و او را از سر راه مسلمانان بر نمی داشت، پیش بینی آینده اسلام برای ما دشوار بود.

ص: ۶۴۲۷

در صورتی که ابوطالب از همان ابتدا دست از حمایت پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بر می داشت و او را به دشمنان واگذار می کرد و یا در مقابل او مخالفت و عداوت پیشه می نمود، پیش بینی سرنوشت اسلام بعید می نمود و حداقل در این صورت، مشکلات و موانع پیشرفت دین خدا و مصایب پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم صد چندان شده و پیامبر عزیز خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم گرفتار رنج ها و فشارهای بسیار شدیدتری می گشت.

به شهادت تاریخ، حمایت ابیطالب، راه را برای پیشرفت آیین جدید باز کرد و می توان گفت: تأثیر حمایت او نه تنها از نصرت دین پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم توسّط شهدای بَدْر و اُحد و حتّی برادرش حمزه علیهما السّلام کمتر نیست بلکه با دقّت و تأمّل در تاریخ در می یابیم که حمایت ابوطالب از جانبازی و فداکاری آنان در حفظ دین مؤثّرتر بوده است.

دشمنان دین جدید، از حمایت هایی که توسّط ابیطالب از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم صورت می گرفت، بیم داشتند و ابوطالب را یگانه مانع بزرگ اجرای نقشه های ضدّ اسلامی خود می دیدند.

ابوطالب و خاندانش، همه چیز محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم بودند؛ خودش که از مؤمنین واقعی و حامی و نگهبان محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم بود؛ زن و دخترش «امّ هانی» و فرزندان وی علی و جعفر امّت و یار و سرباز و مدافع محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم بودند.

«اِبن ابی الحدید» می گوید: «در امالی ابی جعفر محمّد بن حبیب خوانده ام که: وقتی ابوطالب پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را می دید، احیاناً می گریست و می گفت: زمانی که او را می بینم به یاد برادرم عبدالله می افتم که برادر پدری و مادری من بود» و نیز «ابن ابی الحدید» نقل می کند که: ابوطالب بسیاری اوقات از اینکه خوابگاه پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم مشخّص باشد بیمناک بود و شبانگاه آن حضرت را از خوابگاهش بر می داشت و پسر عزیز خود علی علیه السّلام را در بستر او می خوابانید (او را فدایی پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم قرار می داد).

ص: ۶۴۲۸

شبی علی علیه السّلام گفت: «پدر! من کشته می شوم».

ابوطالب گفت: «اِصْبِرَنَّ یأبُنَّی فَالصَّبْرُ اَحْجی کُلُّ حَی مَصیرُهُ لشُعُوبِ*قَدَرُ اللهِ وَالْبِلادُ شَدید لِفِداءِ الْحَبیبِ وَابْنَ الْحَبیبِ* لِفِداءِ الْاَغَرِّ ذی الْحَسَبِ الثّا قِبِ والباعِ وَالْکَریمِ النَّجیبِ*اِنْ تُصِبْکَ الْمَنُونُ فَالنَّبْلُ تُبْری فَمُصیبٌ مِنْها وَغَیْرُ مُصیبِ*کُلُّ حَی وَإنْ تَمْلی بِعُمْرِ آخِذٌ مِنْ مَذاقِها بِنصیبِ؛ شکیبا باش ای پسر که شکیبایی بهتر است و بازگشت هر زنده ای به مرگ است. خداوند به شکیبایی آزمایش می کند که آزمایش، سخت است. برای فدا شدن در مسیر دوست و فرزندِ دوست آن که نجیب و از خانواده ای اصیل و متنفّذ و با سخاوت و بزرگوار و آقاست اگر مرگ، تو را ربود، پس به بزرگی رسیده ای و به بدی اصابت ننموده ای و سرانجام هر زنده ای، هر چند که عمری را به شیرینی گذرانده باشد، بهره ای از مرگ را می چشد.»

علی علیه السّلام در پاسخ پدر گفت:

«أَتَأْمُرُنی بِالصَّبْرِ فی نَصْرِ اَحْمَد وَ وَاللهِ ما قُلْتُ الَّذی قُلْتُ جازِعاً* وَلکِنَّنی اَحْبَبْتُ اَنْ تَری نُصْرَتی وَتَعْلَمَ اَنّی لَمْ اَزَلْ لَکَ طائعاً* سَأسْعی لِوَجْهِ اللهِ فی نَصْرِ اَحْمَد نَبِیّ الْهُدی الْمَحْمُودُ طِفْلاً وَیافعاً؛

آیا مرا به شکیبایی در یاوری پیامبر امر می کنی؟ به خدا قسم اگر من سخنی گفتم، از بهر ترس و ناراحتی نگفتم؛ بلکه می خواستم که یاوری مرا ببینی و بدانی که من همواره مطیع تو هستم. به زودی برای خدا در یاوری احمد تلاش می کنم که او پیامبر هدایت و ستایش شده ای از زمان کودکی و نوجوانی است.»

علی علیه السّلام در این اشعار، مراتب سعی و کوشش خود را در یاری رسوی خدا به پدرش اعلام داشت و یادآور شد: سخنانم از روی بی صبری و دریغ از بذل جان در راه پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم نبود؛ بلکه می خواستم تو از درجه نصرت من آگاه باشی و بدانی تا پای کشته شدن، برای حفظ جان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم آماده ام و همواره مطیع تو هستم.

ص: ۶۴۲۹

به طور خلاصه باید گفت که علاقه و محبّت ابیطالب به پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بیش از حدّ توصیف بوده، تا آنجا که او را از فرزندان خود عزیزتر و گرامی تر می داشت. قصیده «لامیه» آن حضرت که به نقل از «اِبْن اَبِی الحدید» در «اِشتهار»، مانند قصیده «قفانبکی» است، از ثبات و استقامت او در حمایت از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و علاقه و حبّ او به آن حضرت، و آمادگی برای انجام هر گونه فداکاری، در راه حمایت از ایشان حکایت دارد.

چنانچه «ابن ابی الحدید» در اشعار خود سروده، می توان گفت: اگر ابوطالب و فرزندش علی علیه السّلام نبودند، دین برپا نمی شد.

ابوطالب در مکّه و علی علیه السّلام در یثرب، پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را یاری رساندند. ابوطالب در آغاز از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم حمایت کرد و کفالت ایشان را بر عهده گرفت و علی علیه السّلام کاری را که ابوطالب در یاری دین خدا شروع کرد به پایان رساند; پس عجب نیست که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در مرگ او، آن همه محزون و اندوهناک گردید.

فقدان وی، جبهه مسلمانان را شکسته و بی پناه کرد و در نهایت یکی از علل لزوم هجرت، همین مرگ او بود، زیرا با مرگ او مسلمانان و شخص پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم، یگانه حامی خویش را از دست دادند و دشمنان در برابر آن ها جسور و گستاخ گردیدند.

ابوطالب علیه السلام همان بزرگمرد ارجمندی که از اجتماع قریش و نقشه ها و تهدیدات و قطع روابط و آزار و اذیّت ایشان بیم نداشت و تا زنده بود، با خلوص نیّت، از پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله وسلّم حمایت کرد و به او گفت:

«اِذْهَبْ یَابْنَ اَخی فَقُلْ ما اَحْبَبْتُ فَوَ اللهِ لا اُسَلِّمُکَ لِشَیءٍ اَبداً»

و سروده است که:

«واللهُ لَنْ یَصِلُوا اِلَیکَ بِجَمْعِهِم حَتّی أُوْ سَدَ فِی التُّرابِ دَفیناً* فَاصدع بأَمْرِکَ ما عَلَیْکَ عضاصه وَاَبشِرْ وَقَرَّ بذاکَ مِنْک عُیُوناً* وَعَرَضْتَ دیناً قَدْ عَلِمْتُ بِاَنَّه مِنْ خَیْرِ اَدْیانِ الْبرِیَّهِ دیناً»

با این مضمون که: به خدا قسم هرگز با همه قوایشان به تو نمی رسند؛ حتّی اگر با شتاب و پنهان روند. پس دینت را منتشر کن که ترسی بر تو نیست; و تو را مژده می دهم و از این نکته چشمت روشن باد که دینی را آوردی که می دانم آن دین، بهترین ادیان برای بشر می باشد.

و همان بزرگواری که در ضمن قصیده دیگرش می فرماید:

«اَلَمْ تَعْلَمُوا أَنا وَجَدْنا مُحَمَّدا رَسُولاً کَمُوسی خُطَّ فی اَوَّلِ الْکُتُبِ*وَ اَنَّ عَلَیْهِ فِی الْعِبادِ مَحَبَّه وَلا حَیْفَ فیمَنْ خَصَّهُ اللهِ بِالْحُبِّ؛ آیا نمی دانید که ما محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم را پیامبری مانند موسی یافته ایم؛ که در کتب آسمانی پیشین از او نام برده شده است و به درستی که در میان بندگان، برای او محبّتی است و آن کسی که خداوند او را به محبّت خود مخصوص گردانیده، ستمی ندارد.»

و نیز می فرماید:

«اِنَّ عَلیّاً وَجَعْفَراً ثِقَتی عِنْدَ مُلِمِّ الزَّمانِ وَالنُّوَبِ* لا تَخذ لا وَانْصُرا ابْنَ عَمِّکُما اَخی لِاُمّی مِنْ بَیْنِهِمْ وَاَبی* وَاللهُ لا اَخْذُلُ النَّبی وَلا یَخْذُلُهُ مِنْ بَنِی ذُو حَسَبِ»

حضرت ابوطالب در شعر فوق بیان می دارد که: علی و جعفر در حوادث و ناملایمات روزگار مورد اعتماد من هستند.

وی به فرزندانش توصیّه می کند که آن حضرت را رها نکرده و یاری دهند و این نکته را متذکّر می شود که: پدر او از برادران من است و من و او از یک پدر و مادر هستیم. و به خدا قسم که من، یاری پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را رها نخواهم کرد و نیز هر که دارای شرافت انسانی است، او را رها نخواهد کرد.

ص: ۶۴۳۱

از حضرت باقر علیه السلام ــ روایت شده است:

«اگر ایمان ابیطالب را در یک کفه ترازو و ایمان این خلق را در کفه دیگر گذارند، ایمان او سنگین تر خواهد بود.»

مقام آن حضرت چنان رفیع بود که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در مصیبتش گریان شد و بسیار اندوهناک گردید و جبین راست او را چهار مرتبه مسح فرمود و جبین چپش را سه مرتبه مسح کرد; سپس فرمود: ای عمّ! در صغیری پرورشم دادی و در یتیمی کفالتم نمودی و در کبیری یاری ام کردی; خدا به تو در برابر یاری من پاداش نیکو دهد. پیامبر پیشاپیش جنازه او می رفت و می فرمود: صله رحم کردی و جزای نیکو گرفتی.

«ما نالَتْ مِنّی قُرَیْشٌ شَیْئاً اَکْرِهُهُ حَتّی ماتَ اَبُوطالِب»

تا وقتی ابوطالب وفات کرد.

سال وفات دو یار دیرین پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه، امّ المؤمنین (علیها السلام) «عامُ الحُزْنِ» نام گرفت.

به طور قطع، بر همه امّت اسلام لازم و واجب است که قدر خاندان ابوطالب را بدانند و خدمات و رنج و مصایب آنان را در یاری پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم، نصرت دین و اعتلای کلمه توحید فراموش ننمایند.

منبع:askdin.ir

یاران امام حسین (علیه السلام) (۱۷)

ماجرای عابس ابن ابی شبیب و شجاعت و وفاداری و دلدادگی عجیبش به خاندان رسول الله

ماجرای عابس ابن ابی شبیب و شجاعت و وفاداری و دلدادگی عجیبش به خاندان رسول الله

عابس ابن ابی شبیب را می شناسی؟

وقتی از او خواندم از این همه وفاداری و شجاعت و دلدادگی او در شگفت ماندم چه کسی جز عاشوراییان در میان میدان زره اش را به دور می افکند تا دشمن جرات مبارزه با او را پیدا کند

او از همـان آغاز ولایتمـداری خود را نشان داد. موقعی که مسـلم بن عقیل به خانه مختار آمـده بود و زمانی هم که مسـلم نامه امام حسـین (ع) را می خواند و مردم گریه می کردند، می فهمد که بسیاری از اینها از روی هیجان و احساسات آمده اند و لذا اگر پـای عمـل پیش بیایـد، پـای کار نیسـتند. لـذا می بینیم وقتی مردم گریه می کننـد از روی بصـیرت جملات کوتاه و بسـیار عمیقی را بیـان می کنـد و به مسـلم می گویـد که از دل اینهـا که دارنـد این گونه ابراز احساسات می کننـد خبر نـدارم و تو را راجع به اینهـا فریب نمی دهم که احسـاس شود اسـتقبال شـده و پشـتوانه محکمی داریم؛ من از خودم حرف می زنم. اگر اهل بیت بگوینـد برخیز و جانت را بـده آماده فـداکاری هسـتم. به قدری در راه آنها شمشـیر می زنم تا جانم را فدا کنم؛ چرا که از این کار فقط رضای خدا را مسئلت می کنم. و نشست.

حبیب ابن مظـاهر برخـاست و او را دعا کرد و گفت: خـدا تو را رحمت کنـد. کوتاه سـخن گفتی ولی حق را گفتی. از دل من سخن گفتی من هم مثل تو هستم.

عابس در کوفه به انتظار نمی ماند انتظار او را به حرکت در می آورد و او از همان لحظه که ندای امامش را می شـنود شوق دارد که به سـمت مکه حرکت کند پس پیک مسـلم بن عقیل به سوی امام حسـین علیه السـلام می شود و تا مکه می رود و از آنجا با امام همراه می شود.

کمی بیشتر از او بدانیم:

«عابس» فرزنـد «ابی شبیب» است.(۱) او از اصـحاب حـدیث و از روسای قبیله «بنی شاکر» بود از تیره همـدان بود.(۲) قبیله «بنو شاکر» در روزگار صفین شدیداً مورد مدح امیر مومنان علی علیه السلام قرار گرفتند. آن حضرت درباره آنها فرمود: اگر تعداد آنها به هزار میرسید، خداونـد آن گونه که سـزاوار بود پرسـتش میشد.(۳) او از شـیعیان ائمه اطهـار علیهم السـلام، مردی اهل کمال، زهد و ورع بود. بسـیار زندهدل و شب زندهدار بود. پارهای از ویژگیهای او را «ابومخنف» در باب کوفه و مسلم، مورد توجه قرار داده و نگاشته است.(۴)

ص: ۶۴۳۳

حمایت عابس از امام

مسلم بن عقیل بعد از ورود به کوفه، وارد منزل مختار بن ابی عبید گردیدند، و برای مردم نامه امام حسین علیه السلام را خواندند. در این هنگام عابس بن ابی شبیب شاکری از جای برخاست و بعد از حمد و ثنای الهی گفت: من از دیگران سخن نمیگویم و نمیدانم در دلهای آنها چه میگذرد و از جانب آنها وعده فریبنده نمیدهم، به خدا سوگند از چیزی که تصمیم گرفتهام سخن میگویم، به خدا سوگند اگر دعوتم کنید اجابت میکنم و با دشمنانتان خواهم جنگید، و در راه خدا با شمشیرم میجنگم تا به شهادت برسم.(۵)

نقش عابس در کربلا

همان گونه که از بیانات عابس بن ابی شبیب پیدا بود، وی خودرا آماده فداکاری و جانبازی در راه سبط پیامبر و تحقق آرمانهای آن حضرت کرد. بدین جهت دست از همه چیز شسته و با حضرت به کربلارفت تا این عقیده راسخ را به اثبات برساند و جانش را فدای ابی عبدالله(ع)کند.

عابس هم خود و هم شوذب را که آزاد شده شاکر و یکی از بزرگان و شجاعان کوفه که در سفر، عابس را همراهی کرده بود. آماده کردتا او هم به فیض شهادت برسد.

تشویق شوذب

در روز عاشورا شوذب را که همراه خود به کربلا آورده بود. مخاطب قرار داد و گفت: ای شوذب! امروز چه در خاطر داری؟

شوذب گفت: می خواهی چه در خاطر داشته باشم؟ قصدکرده ام با تو در رکاب پسر پیامبرخدا(ص)مبارزه کنم تا کشته شوم.

عابس گفت: گمان من هم به تو همین بود. هم اکنون به خدمت آن حضرت بشتاب تا تو را چون دیگر یاران در شمار شهدا به حساب گیرد; زیرا در این ساعت اگر کسی همراهم بود که من به او از تو نزدیکتر بودم به رفتنش بسیار خرسند می شدم، بدان که از پس امروز چنین سعادتی به دست هیچ کس نیاید. بدین جهت، سزاوار است در چنین روزی در حد توان به دنبال اجر و ثواب برویم، زیرا از پس امروز عملی در کار نیست و روز جزا فرا می رسد. شوذب خدمت حضرت شتافت و پس از رخصت میدان رفتن، سلام وداع گفته، روانه میدان شد و جنگید تا به فیض شهادت نائل آمد.

ص: ۶۴۳۴

آخرین دیدار و آخرین سخن با امام زمانش

پس از شهادت شوذب وارد میدان رزم شد و در برابر امام ایستاد. به آن حضرت سلام کرد و این گونه گفت: ای اباعبدالله! آگاه باش، به خدا سوگند، بر روی زمین خواه نزدیک یا دور، کسی نزد من عزیزتر از شما نیست، و کسی را چون شما دوست ندارم. اگر قدرت داشته باشم که ظلم را از شما به چیزی که عزیزتر از جان و خونم باشد دور کنم، چنین خواهم کرد. سلام بر شما ای اباعبدالله! شهادت میدهم که بر هدایت شما و هدایت پدرتان استوار هستم.(۶)

او با زبان و عمل در خدمت امام خود بود و تلاش میکرد تا ادعای خود را به زینت عمل بیاراید. نحوه شهادتش شاهد این بیان است.

شهادت عابس

«عابس بن شبیب شاکری» پس از بیان ارادتش به مقام ولایت در حالی که شمشیرش آخته بود و زخمی بزرگ بر پیشانی داشت وارد میدان رزم شد و با فریادی بلند مبارز طلبید. (۷)

یادگار صفین

بسیاری از تاریخ نویسان به تبعیت از طبری نوشته اند که برپیشانی عابس بن ابی شبیب اثر ضربتی بود; اما نه او و نه دیگران هیچ اشاره ای به علت این ضربت و این که در کجا برپیشانی عابس وارد شده نکرده اند. جالب این است که این ضربت در جنگ صفین درروياروییی و جنگ بادشمنان خدا وارد شده است که برخی امثال طبری کلمه صفین را از روی عمد یا اشتباها انداخته اند. چنانچه حائری عین نقل طبری را آورده اما با اضافه کلمه صفین وی می نویسد:

«ثم مضی بالسیف مصلتا نحو القوم و به ضربه علی جبینه یوم صفین فطلب البراز. »

عابس با شمشیر کشیده به طرف سپاه دشمن رفت در حالی که اثرضربتی بر پیشانی اش از جنگ صفین مانده بود.

«ربیع بن تمیم همدانی» میگوید: همین که دیدم کسی به میدان رو میآورد، او را شناختم. من عابس را در غزوات و جنگها دیده بودم. او شجاعترین مردم بود. فریاد زدم: «هذا اسد الاسود، هذا ابن ابی شبیب...» ای مردم، او شیر شیران رزم، پسر شبیب است. سپس گفتم: مبادا کسی به تنهایی با او در آویزد.

علامه مجلسی اضافه می کند: عابس فریاد می کشید: «الا رجل،الا رجل; آیا هماوردی نیست، آیا مردی نیست که به جنگ من بیاید؟» لشکر ابن سعد همچنان از نزدیک شدن به او خودداری می کرد، این کار براابن سعد ناگوار آمد. بدین جهت، فریاد کشید: او را سنگباران کنید. سپاه به دستور او از هرسو عابس را سنگ باران کردند.

عابس وقتی هجوم ناجوانمردانه دشمن را دید، زره از تن به در کرد و پشت بند را گشود و به دور انداخت و کلاه خود را هم از سر بیفکند تا بلکه جرات کنند به نبرد او بیایند

ربیع گوید: چون چنین دیدم، به عابس گفتم: آیا پرهیز نمی کنی و وحشتی نداری که در گرماگرم جنگ سربرهنه ای؟!
عابس در پاسخ گفت: آنچه از سوی دوست به دوست برسد، آسان است.

ربیع می گوید: به خدا قسم می دیدم که عابس به هر طرف که حمله می کرد، زیاده از دویست تن از پیش او می گریختند و بر روی یکدیگر می ریختند.

به تعبیر مرحوم ملاحبیب الله شریف(به نقل از برخی راویان): «فوالله لقد رایت الناس یجفلون من بین یدیه کما یجفل الغنم من الذئب وهو یفرس فیهم مثل الاسد و هو یضربهم یمینا و شمالا فقتل منهم تسعمائه فارس.»

به خدا قسم، دیدم لشکر را در پیش انداخته و ایشان چنان فرارمی کردند مانند گوسفندانی که از گرگ فرار می کنند و او مانند شیرژیان میزند و می کشد و از چپ و راست می اندازد. او همچنان می غریدو می رزمید تا آن که لشکر ازهرسو او را به محاصره خود در آورده و از کثرت جراحت سنگ و زخم شمشیر و سنان وی را از پای درآوردندو به شهادت رساندند.

او با نبرد قهرمانانهاش بیش از دویست نفر از آن ذلیلان را به خاک انداخت. سرانجام، طاقتی برای او نمانده بود که به محاصره دشمن درآمد.(۸) پس او را به شهادت رسانیدند و سر مبارکش را از بدن جدا ساختند. پس از شهادتش دیدم که بزرگ هر گروه میگفت: من او را کشتهام و دیگری میگفت: من او را به قتل رسانیدهام. هر یک از آن سپاه سنگدل برای فخر و شرف خویش تلاش میکرد تا کشتن او را به خود منسوب کند و سر بریدهاش را به خود اختصاص دهد. ابن سعد به این نزاع پایان داد و گفت: او را یک نفر نکشته است.(۹) سپس دستور داد سر او به سوی کاروان کوچک کربلا پرتاب کنند.

این سر پس از «عبدالله بن عمیر کلبی» و «عمر بن جناده» سومین سری بود که به سوی امام حسین علیه السلام پرتاب میشد.(۱۰)

ص: ۶۴۳۷

عابس در زیارت رجبیه و ناحیه مقدسه این گونه مورد خطاب امام قرار گرفته است: السلام علی شوذب مولی شاکر؛ سلام بر عابس پسر شاکری.(۱۱)

درسی که میتوان گرفت: برهنه شدن عابس در برابر سنگاندازان سزاوار تامل است. برخورد او گویای اوج ایمان، معرفت، و یقینش به ساحت قدس امام و راه مستقیم آن ولی الله الاعظم است. آری هرگاه عشق به اوج کمال رسد، چنان انسان از خود بی خود میشود که همه چیزش را خالصانه و بیپیرایه بر در دوست مینهد.

پینوشتها:

۱. تاریخ الامم و الملوک، ج۵، ص۴۴۳.

۲. ابصارالعین، ص۱۲۶.

۳. ابصارالعین، ص۱۲۷.

۴. مقتل الحسین(ع) مقرم، ص ۳۱۲.

۵. تاریخ الامم و الملوک، ج۵، ص۳۵۵.

۶. مقتل الحسین مقرم، ص ۳۱۲؛ ابصارالعین، ص۱۳۸؛ تاریخ الامم و الملوک، ج۵، ص۴۴۴.

۷. تاریخ الامم و الملوک، ج۵، ص۴۴۴.

۸. تاریخ الامم و الملوک، ج۵، ص۴۴۴؛ ابصارالعین، ص۱۳۸؛ موسوعه کلمات الامام الحسین(ع)، ص۴۵۱؛ بحارالانوار، ج۴۵، ص۲۸.

۹. مقتل الحسین مقرم، ص ۳۱۲؛ تاریخ الامم و الملوک، ج۵، ص ۴۴۴؛ ابصار العین، ص۱۲۹.

۱۰. ابصارالعین، ص۲۲۷، فائده ۱۵.

۱۱. اقبال الاعمال، ج۳، ص۷۹ و ۳۴۵؛ بحارالانوار، ج۴۵، ص۷۳.

از نهضت حسینی تا جامعه مهدوی (وفاداری)

اشاره

نویسنده:علیرضا صادقی واعظ

از نهضت حسینی تا جامعه مهدوی (وفاداری)

یکی از خصوصیات مهم و اساسی یاران سیدالشهداء علیه السلام، که آنان را با بسیاری از یاران پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام متمایز می کند، صفت وفاداری و پایبندی به عهد و پیمان است.

ص: ۶۴۳۸

امام حسین علیه السلام، شب عاشورا در میان تمامی صفات خوب و پسندیده ای که در یارانش وجود داشت، این تاج افتخار را بر سرشان گذارد و فرمود:

«فإنی لا اعلم اصحاباً اوفی و لا خیراً من اصحابی» (۱) همانا من یارانی باوفاتر و بهتر از یاران خود سراغ ندارم.

شب عاشورا، شب تعارف و تعریف و تمجید بی جا نیست، امام نیز تحت تأثیر احساسات قرار نمی گیرد، بلکه خصلت وفای به عهد در وجود تک تک اصحاب اباعبدالله علیه السلام جلوه گری می کند و این مطلب را به من و تویی که در مکتب امام حسین علیه السلام برای یاری صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف درس می گیریم، یاد می دهد که یکی از ضروری ترین امتیازات و ویژگی هایی که باید در راه یاری حجه بن الحسن علیه السلام بدست بیاوریم، وفاداری و پایبندی به حرف و قول و عهدی است که می بندیم.

مؤمن کیست؟

قرآن کریم در سوره ی مؤمنون چند ویژگی را برای افراد با ایمان معرفی می کند:

۱- «الذین هُم فی صلاتهم خاشعون» (۲) آنان که در نمازشان خاضع و خاشع هستند.

خضوع و خشوع دارند یعنی چه؟ یعنی مؤمن حضور قلب دارد، یعنی همه ی حواسش در نماز هست، یعنی چشمش به تلویزیون و گوشش به حرف دیگران و ذهنش مشغول فکر دیگری نیست؛ بلکه تماماً در نماز هست. این شعر حال بعضی از ما رو به خوبی بیان می کند:

۱- ۱. لهوف، ص ۱۲۶؛ ارشاد مفید، ج۲، ص ۱۳۴؛ کامل ابن اثیر، ج۳، ص ۲۸۵؛ مقتل خوارزمی، ج۱، ص ۲۴۶.

در نمازی یا که دعوا می کنی ... یا که نان و آب پیدا می کنی

وقتی می ایستیم و می گوییم الله اکبر، بسم الله الرحمن الرحیم، همه جا هستیم غیر از نماز و علت خیلی از شکیات در نماز همین حواس پرتی پریشان حالی یا بهتر بگوییم عدم حضور قلب در نماز است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام وضو می گیرد، رنگ صورتش تغییر می کند، آماده ی نماز می شود، بدنش می لرزد. عرض کردند آقا دو رکعت نماز که این رنگ پریدگی و لرزیدن را ندارد. حضرت فرمود: هنگام ادای امانت رسیده است. من نمی دانم این امانت را درست تحویل می دهم یا نه؟ (۱)

ما گاهی اوقات فراموش می کنیم در برابر چه کسی می ایستیم و سخن می گوییم، اما انسان های با ایمان کسانی هستند که در نماز حضور قلب و خشوع دارند.

۲- «و الذین هُم عن اللغوِ معرضونَ» آنان که از لغو و بیهودگی رویگردانند.

اهل حرف بیهوده و باطل نیستند، هر حرفی را به زبان نمی آوردند، دست به هر کاری نمی زنند، دور هم که جمع می شوند نُقل مجلس شان غیبت و تهمت و مسخره کردن دیگران و سخنان عبث و لغو نیست. ما یک سری جلسات و دور هم نشینی هایی را داریم که امام صادق علیه السلام در حقشان دعا می کند، مفضل که از دوستداران اهل بیت است می گوید: روزی خدمت امام ششم مشرف شدم حضرت فرمودند: مفضل از احوال شیعیان ما چه خبر داری؟ آیا به ملاقات و دیدار یکدیگر می روند؟ عرض کردم: بله یابن رسول الله با هم مرتبط هستند و دور هم جمع می شوند. امام فرمودند: وقتی کنار هم هستند از چه مسائلی با هم گفت و گو می کنند. عرض کردم: آقا معمولاً ـ از خصوصیات و فضایل اهل بیت علیهم السلام، از سخنان و احادیث شما خاندان رسالت صحبت می کنند. وقتی این چنین گفتم امام صادق علیه السلام فرمود: «رحمَ اللهُ من احیا امْرنا» (۲) خدا رحمت کند کسی را که یاد و سخنان ما را زنده نگه می دارد.

۱- ۳. بحارالانوار، ج۴۴، ص ۲۸۲؛ وسایل الشیعه، ج۱۴، ص ۵۰۱.

۲- ۴. سوره مؤمنون، آیه ۳.

۳– «و الذینَ همْ للزکاهِ فاعلون» (۵) آنان که زکات مال خود را می پردازند.

افراد مؤمن هم حقوق شرعی خویش را پرداخت می کننـد، هم به فکر زندگی و آسایش خود و خانواده هایشان هستند و هم نسبت به نیازمندان جامعه احساس مسئولیت می کنند.

۴– «و الذین هم لفُروجهم حافظونَ» (۶) آن ها که دامان خود را از آلوده شدن حفظ می کنند.

مؤمن پاک دامن است، مؤمن اهل گناه و پرده دری نیست، بلکه همیشه و همه جا عفیف است.

۵– «و الذین هُم لاماناتهم و عهدهم راعون» (۷) آنان که به امانت ها و عهد و پیمان خود کاملاً وفا می کنند.

آدم با ایمان به قولی که می دهـد، عهـدی که می بنـدد، حرفی که می زند پایبند است و بی وفایی نمی کند، عهدشکنی نمی کند، بلکه در هر حال و شرایطی وفادار است.

تفاوت مؤمن و منافق در وفای به عهد است

در کربلا عـده ای تحت هر شرایطی پایبنـد به عهد و پیمانی که با امام زمان خویش بسته بودند، ماندند و گروهی به راحتی و بدون هیچ شرمندگی تمام حرف ها و بیعت های خود را به دست فراموشی سپردند.

لذا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «من دلائلِ الایمان الوفاء بالعهد» از نشانه های ایمان وفای به عهد است.

مؤمن باوفـا است، به قول و قرارش پایبنـد است و در مقابـل انسـان بی ایمـان و منـافق، بی وفا و پیمان شکن است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یکی از سه نشانه ای را که برای انسان منافق معرفی می کند بی وفایی است، پیامبر اعظم علیه السلام می فرماید:«من إذا وعد اخلف» (۱) منافق هرگاه وعده ای می دهد تخلف می کند.

۱– ۸. الکافی، ج۲، ص ۲۹۰.

کوفیان بی وفا

در میان هزاران نامه ای که از طرف کوفیان برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرستاده شد، هانی بن هانی و سعید بن عبدالله حنفی هم وقتی محضر امام رسیدند نامه ای بدین مضمون خدمت حضرت تقدیم کردند:

«اما بعد فإن الناس ینتظرونک لا رأی لهم غیرک فالعجل العجل یا ابن رسول الله فقد اخضر الجناب و أینعت الثمار و أعشبت الارض و اورقت الاشجار فأقدم علینا إذا شئت فإنما تقدم علی جند مجنده لک و السلام علیك و رحمه الله و برکاته» ای فرزند رسول خدا، هرچه زودتر به نزد ما بیایید که مردم در انتظار شما هستند و فکر و اندیشه ای غیر از شما ندارند. پس بشتاب، بشتاب تا هرچه زودتر پیش ما بیایید، که باغ ها سرسبز و میوه ها رسیده اند، بوستان ها پر از گیاه و درخت ها پر برگ است، اگر مایل باشید که به سوی ما بیایید، لشکری بسیار مجهز برای یاری شما آماده اند.

اباعبدالله علیه السلام از هانی و سعید پرسیدند: چه کسانی این نامه را نوشته اند؟ عرض کردند: آقا، شبث بن ربعی، عمرو بن حجاج، حجار بن ابجر، یزید بن حارث و... (1) و شما بیایید این مدعیان یاری امام حسین علیه السلام، آن هم با این اظهار علاقه و وفاداری شدید را به فاصله دو، سه ماه در کربلا و در مقام عمل ببینید.

روز عاشورا را در اولین خطبه ای که عزیز زهرا علیها السلام برابر لشکر کوفه ایستاد و ایراد کرد، فریاد زد:

ص: ۶۴۴۲

۱- ۹. لهوف، ص ۵۶، ارشاد مفید، ج ۲، ص ۵۰، مقتل ابی مخنف، ص ۳۶.

«یا شبث بن ربعی یا حجار بن ابحر یا قیس بن الاشعث یا یزید بن الحارث أ لم تکتبوا إلی ان قد اینعت الثمار و اخضر الجنات و إنما تقدم علی جند لک مجند» (۱) ای شبعث بن ربعی و ای حجار بن ابجر، قیس بن اشعث وای یزید بن الحارث آیا شما به من نامه ننوشتید که میوه ها رسیده و باغ ها سرسبز شده و تو بر لشگری که آماده ی یاریت هست وارد خواهی شد؟

شما مدعیان یاری امروز در لشکر کوفه مقابل حسین بن علی علیه السلام چه می کنید؟!

وفاداری حتی با دشمن

وفای به عهد یکی از مسائل مهم و اساسی است که همیشه مورد تأکید اولیای اسلام قرار گرفته است. حضرت علی علیه السلام در نامه ای که به عهدنامه مالک اشتر معروف است، این نکته ی مهم و ضروری را گوشزد می کند که:

«إن عقدت بینک و بین عدوک عقده أو ألبسته منک ذمه فحط عهدک بالوفاء؛ فإنه لیس من فرائض الله شیء الناس أشد علیه اجتماعا مع تفریق اهوائهم و تشتیت آرائهم من تعظیم الوفاء بالعهود» (۲) اگر پیمانی بین تو و دشمنت منعقد گردید، یا در پناه خود او را امان دادی به عهد خویش وفادار باش، چون هیچ یک از واجبات الهی مانند وفای به عهد نیست که همه ی مردم جهان با تمام اختلاف افکار و تمایلاتی که دارند، در آن اتفاق نظر دارند و محترم شمرده می شود.

ص: ۶۴۴۳

۱- ۱۰. ارشاد مفید، ج۲، ص ۱۴۵؛ انساب الاشراف، ج۳، ص ۱۸۸؛ مقتل خوارزمی، ج۱، ص ۲۵۲.

۲- ۱۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

و وجه تمایز هفتاد و دو تن یاران سیدالشهداء علیه السلام با خیل عظیم لشکریان کوفه در وجود و یا عدم این خصلت است.

یاران سیدالشهداء علیه السلام برتر از اصحاب انبیاء

حبیب بن مظاهر، این پیر غلام امام حسین علیه السلام، وقتی به میدان آمد این رجز را خواند:

«انتم اعد عده و اکثروا ... و نحن اوفی منکم و اصبروا» (۱) آی لشکر کوفه، می دانید فرق ما با شما چیست؟ شما هم تعدادتان چند برابر ما هست و هم سلاح و تجهیزات بیشتری نسبت به ما دارید، اما تفاوت ما با شما در تعداد و سلاح نیست، بلکه ما صبر وفاداریمان از شما بیشتر است.

و این ادعایی نیست که صرفاً برای رجز خواندن و ایجاد دلهره در بین دشمن به کار برود و بلکه حرفی است که در میدان عمل به اثبات رسیده است.

وقتی خداوند به موسی بن عمران دستور داد تا به همراه بنی اسرائیل به جنگ با عمالقه بروند، بنی اسرائیل به محض این که از احوالات و قدرت عمالقه با خبر شدند، سرباز زدند. گفتند: موسی تو با پروردگار خودت برو و با آنان بجنگید اگر پیروز شدید، آن وقت ما می آییم (۲). در جنگ احد تا وقتی مشرکین از پشت کوه حمله ی مجدد می کردند و شیطان فریاد زد: الا ان محمداً قد قتل مسلمانان پا به فرار گذاشتند و میدان جنگ را به دشمن واگذار کردند (۳).

ص: ۶۴۴۴

۱- ۱۲. مقتل ابی مخنف، ص ۲۶۶، عنصر شجاعت، مرحوم کمره ای، ج۲، ص ۳۸.

۲- ۱۳. عرائس المجالس، ثعلبی، ص ۲۴۰؛ حیوه القلوب، ج۱، ص ۶۷۰.

۳- ۱۴. بحارالانوار، ج۲، ص ۱۲۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱۴، ص ۲۴۰؛ منتهی الآمال، ج۱، ص ۱۲۴.

وفاداری نسبت به امام تا پای جان

در مقابل یاران سیدالشهدا علیه السلام با آن که می دانستند، همگی کشته می شوند و به شهادت می رسند، اما یک لحظه دست از اسلام و امام خود برنداشتند و پای عهد و پیمان خود ایستادند.

امام حسین علیه السلام شب عاشورا، شک و تردید را از میان برد و خیال همه را راحت کرد، حضرت فرمود:

«یا قوم انی غداً اقتل و تقتلون کلکم معی و لا یبقی منکم واحد» (۱) ای مردم من و همه ی افرادی که با من هستید، کشته می شوید و هیچ یک از شما باقی نمی ماند.

و حتی این کلام امام در وفاداری آنان ایجاد تردید و تزلزل نکرد، لذا در کربلا و روز عاشورا آخرین کسی که به شهادت می رسد حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام است. یعنی تا اصحاب امام بودند، اجازه ندادند گزندی به امام زمانشان برسد و جان خود را در راه خدا و امامشان فدا کردند.

شستم از اشک و بخون رنگ و جلایش دادم ... صورت عشق نبد ورنه باین زیبایی

چگونه در راه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف وفادار باشیم؟

حالا که متوجه شدیم یکی از مهم ترین ویژگی های هفتاد و دو تن حماسه سازان کربلا وفاداری و پایبندی به عهد است. چه کنیم تا ما هم مانند کربلائیان، نسبت به وجود مقدس حجه بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف وفادار باشیم و عهدشکن نباشیم؟ صفتی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف عدم وجود آن در میان منتظرانش را دلیل غیبت خود معرفی می کند. حضرت در نامه مفصلی به شیخ مفید می فرماید:

ص: ۶۴۴۵

۱- ۱۵. نفس المهموم، ص ۲۳۰.

«و لو أن أشیاعنا وفقهم الله لطاعته علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا» (۱) اگر شیعیان ما که خداونـد به اطاعت خود موفقشان بـدارد، با اجتماع دل ها به عهـد خود وفادار بودنـد برکت دیـدار ما از آنان به تأخیر نمی افتاد.

چگونه از مکتب سیدالشـهداء علیه السـلام درس وفاداری در رکاب صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را یاد بگیرم؟ یاد بگیریم مانند کوفیان عهدشکن نباشـیم قرآن که کتاب هدایت است راه درست را به همه تشـنگان حقیقت به وضوح نشان می دهد.

هر انسـان مسـلمانی بـا سـه دسـته و گروه عهـد و پیمـان بسـته است و اگر بخواهـد خصـلت وفـای بـه عهـد را دارا باشـد و به سعادتمندی دنیا و آخرت برسد، باید به این سه قولی که داده است پایبند باشد.

۱- پای بندی به عهد با پروردگار

قرآن کریم می فرماید:

«و اوفوا بعهد الله إذا عاهدْتم» (۲) و به عهد خداوند، وقتی که پیمان بستید، وفا کنید.

اولین قولی که دادیم و بایـد به آن عمـل کنیم، عهـدی است که بـا پروردگـار عالم بستیم. ما با خـدا پیمان بستیم؟ چه قولی به خداوند دادیم؟ به چه عهدی باید وفا کنیم؟ خداوند در سوره یس می فرماید:

«الم اعهد الیکم یا بنی آدم انْ لا تعبدوا الشیطان» (۳) آیا با شما عهد نکردم، ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید.

قول نـدادیم که سـراغ شـیطان نرویم، عهـد نبستیم که فقط در چارچوب اطاعت خدا قدم برداریم و مطیع شـیطان و هوای نفس نباشـیم، من و شما روزی ده مرتبه حداقل در نمازهای واجب می گوییم:«ایاکَ نعبدُ و ایاکَ نستعینُ» (۴) فقط تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم.

۱- ۱۶. بحارالانوار، ج۵۳، ص ۱۷۷؛ الزام الناصب، ص ۱۳۶.

۲- ۱۷. سوره نحل، آیه ۹۱.

۳- ۱۸. سوره یس، آیه ۶۰.

۴- ۱۹. سوره حمد، آیه ۵.

اما حقیقتاً نشده در یک جایی هم خدا را فراموش کرده باشیم و پیروی شیطان را کرده باشیم؟! اولین عهدی که باید به آن وفا کنیم، عهد و پیمان با خدا است.

بعضی از مردم می گویند ما با خدا قهر هستیم. حاج آقا ما دیگر با خدا کاری نداریم. چرا؟ مگر چی شده که اینطور برای خداوند خط و نشان می کشید؟ می گویند چون خدا به حرف ما گوش نمی دهد! دعا می کنم مستجاب نمی شود. حاجتی طلب می کنم برآورده نمی شود. این یعنی خدا ما را نمی خواهد، فراموشمان کرده است. نه عزیزان من اشتباه می کنیم خدا هیچ وقت بندگان خودش را فراموش نمی کند.

علت عدم استجابت دعا و برآورده شدن حاجات و یا هر مسئله دیگری به خود ما برمی گردد نه خداوند. مگر در دعای کمیل نمی خوانیم:

«اللهم اغفر لی الذنوب التی تنزل النقم: بار الها بیامرز بر من گناهانی را که بدبختی ها و سختی را نازل می کند

اللهم اغفر لی الذنوب التی تغیرالنعم: بارالها بیامرز بر من گناهانی را که نعمت ها را تغییر می دهد

اللهم اغفر لی الذنوب التی تحبس الدعاء: بارالها بیامرز بر من گناهانی را که مانع اجابت دعا می شوند»

این گناهان ما، نافرمانی های ما، عهدشکنی های ما هست که باعث این امور می شود. شاید زیاد برای شما اتفاق می افتد فرزندانتان را در موردی امر یا نهی می کنید، اگر توجه نکنند چند بار دیگر سفارش و تأکید می کنید، وقتی می بینید اثری ندارد رهایش می کنید. زمان می گذرد تا بالاخره به شما نیازی پیدا می کنند، حالا که سراغتان آمدند برای این که متوجه خطا و اشتباهشان کنید، معطلشان می کنید، به این زودی ها جوابشان را نمی دهید و زمانی که علت این بی محلی ها را جویا می شوند، می گویید مگر تو به حرف ما گوش کردی، مگر به خواسته ما توجه کردی که ما هم الآن به خواسته ی تو اهمیت بدهیم خداوند هم جواب سؤال ما را به خوبی می دهد.

ص: ۶۴۴۷

«اوفوا بعهدی اوفِ بعهدکم» (۱) به عهد من وفا کنید تا من هم به عهد و پیمان شما وفا نمایم.

لشکر کوفه اگر پیمان شکن و بی وفا در تاریخ معرفی می شود، چون قبل از هر چیز عهد و پیمان خود با خدا را فراموش کردند و زیر پا گذاشتند.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا یکی از دلایل انحراف کوفیان را این گونه معرفی می کند:

«لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکرالله العظیم» (۲) شیطان بر شما مسلط شده و خدای بزرگ را از یاد شما برده است.

۲- وفای با مردم

دومین پیمانی که قرآن کریم معرفی می کند قولی است که به مردم می دهیم.

«و أوفوا بالعهدِ إنّ العهد کانَ مسؤولاً» (۳) و به عهد خود وفا کنید زیرا از عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

یکی از حقوقی که فردای قیامت از همه بندگان پرسیده می شود و همگی موظف به پاسخگویی هستند، حق الناس است. حقی که مردم به گردن شخص دارند و یکی از انواع حق الناس ها، وفای به عهدی است که با مردم بسته شده است. اگر به دیگران قولی دادی، وعده ای کردی، حرفی زدی، نزن زیر همه چیز و بگو به من مربوط نیست. فردای محشر جلوی تک تک ما را می گیرند و از همین قول و وعده ها سوال می کنند. یکی از دغدغه های طول عمر و رسالت پیغمبر خدا، متعهد شدن مردم به وعده ها و عهدهایی که می بستند بود. لذا در حدیثی فرمود، شش چیز را به من قول انجامش را بدهید من هم در مقابل بهشت را برای شما تضمین می کنم. که یکی از آن شش عملی که پاداش انجامش بهشت هست، حضرت فرمود:

۱- ۲۰. سوره بقره، آیه ۴۰.

۲- ۲۱. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۵۳.

۳- ۲۲. سوره اسراء، آیه ۳۴.

«اذا وعـدتم فلا تخلفوا» (۱) زمانی که وعـده ای دادیـد، قول و قراری گذاشتیـد، تخلف نکنیـد و به عهـد و وعده ی خودتان با دیگران عمل کنید.

۳- عهد با امام زمان

سومین و مهمترین عهد و پیمانی که به گردن ما هست و باید به آن پایبند باشیم، عهدی است که با امام زمان خود بستیم. قول و قراری که یاران سیدالشـهداء علیه السـلام به او در کربلا دادنـد و تا آخرین قطره ی خون خود به پای این پیمان ایستادگی و وفاداری نمودند. عهدی که خداوند در قرآن کریم به این گونه از آن یاد می کند:

«من المؤمنینَ رجالٌ صـدقوا ما عاهـدوا الله علیه فمنهم من قضـی نحبه و منهم من ینتظر و ما بـدّلوا تبدیلًا» (۲) از مؤمنان مردانی هستند که در عهـدی که با خـدا بسـتند صادقانه وفا کردند، برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند و برخی از آنان انتظار می برند و هیچ تغییر و تبدیلی در پیمانشان نداده اند.

اباعبدالله الحسین علیه السلام بالای سر اکثر یاران باوفای خود این آیه قرآن را تلاوت می کرد و وفاداری و عهدنامه ی آنان را مهر تأیید می زد.

ص: ۶۴۴۹

۱- ۲۳. قـال رسول الله: تقبلوا لی بست اتقبـل لکم بـالجنه، ۱- اذا حـدثتم فلا تکـذبوا هنگام سـخن گفتن دروغ نگویید. ۲- اذا وعـدتم فلا تخلفوا چون وعـده دادیـد تخلف نکنید. ۳- اذا ائتمنتم فلاـ تخوفوا اگر به شـما اطمینـان کردنـد، خیانت نکنیـد. ۴- غضـبوا ابصارکم چشمانتان را پاک نگه دارید. ۵- احفظوا فروجهم پاکدامن باشـید. ۶- کفوا ایدیکم و السـنتکم دست و زبان خود را حفظ کنید. بحارالانوار، ج۷۲، ص ۹۴.

۲- ۲۴. سوره احزاب، آیه ۲۳.

اگر ما می خواهیم پیرو حماسه سازان عاشورا باشیم و از آنان در راه یاری صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف درس بگیریم باید بدانیم یکی از عهدهایی که باید به آن وفادار باشیم، عهد و پیمان با یوسف زهرا، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. این اشک ها و یابن الحسن گفتن ها، این جمکران رفتن ها، این ندبه خواندن ها و این بقیه الله و این المنتظر گفتن ها همگی دلیل بر علاقه و چشم انتظاری ما برای ظهور حضرتش هست. این کارها یعنی این که آقا جان بیا، بیا تا تو را یاری کنیم و در رکابت قرار بگیریم و این حرف ها و فریادها زمانی ارزشمند است که ما به آن چه می گوییم و معتقدیم وفادار باشیم و در اعمالمان اثبات کنیم. مگر هر روز صبح در دعای عهد نمی خوانیم:

«اللهم انی اجدد له فی صبیحه یومی هذا و ما عشت من ایامی عهداً و عقداً و بیعه له فی عنقی، لا احول عنها و لا ازول ابداً» (1) پروردگارا من در صبح همین روزم و تمام ایامی که در آن زندگی می کنم با امام زمانم عهد خود و بیعت او را بر گردنم هست را تجدید می کنم که هرگز از این عهد و بیعت برنگردم و تا ابد بر آن ثابت قدم باشم.

من و شما با امام خود عهد و پیمان بستیم و بیایید فکر کنیم تا امروز و تا این ساعت چند بار عهد شکستیم و زیر قول و قرارمان زدیم و چند بار در راه آن حضرت بر سر حرف ها و وعده هایمان ایستادیم و وفادار بودیم.

ص: ۶۴۵۰

۱- ۲۵. دعای عهد، مفاتیح الجنان.

ما کربلا را مرور نمی کنیم که فقط به یاد آن واقعه عظیم باشیم و عزاداری کنیم، بلکه با بررسی قیام عاشورا می خواهیم درس و عبرت بگیریم تا یاور حجه بن الحسن علیه السلام باشیم.

اگر یکی از خصوصیات مهم و اساسی اصحاب امام حسین علیه السلام صفت وفاداری و پایبندی به عهد و پیمان است به این دلیل که با پروردگار، با عموم مردم و با امام زمانشان بر سر عهد و قول خویش وفاداری کردند. لذا امام این تاج افتخار را بر سرشان گذارد: إنی لا أعلم اصحاباً أوفی و لا خیراً منکم.

مسلم بن عوسجه مظهر وفاداری

اگر در کربلا، عده ای عهد خود و نامه هایی را که به سیدالشهداء علیه السلام نوشته بودند را فراموش کردند و عهدشکن شدند، افرادی هم نظیر مسلم بن عوسجه تا آخرین نفس بر عهد و پیمان خود استوار بودند. شب عاشورا وقتی امام فرمود: بیعتم را برداشتم و حقی بر گردن کسی ندارم، هرکس که می خواهد از تاریکی شب استفاده کند و برود (۱)، اولین نفری که از میان اصحاب بلند شد، مسلم بن عوسجه بود.

عرض کرد: أنخلّی عنك؟ آیا ما دست از تو برداریم؟ و لما نعذر الی الله سبحانه فی اداء حقّك یا اباعبدالله اگر ما امشب برویم و تو را تنها بگذاریم جواب خدا را چه بدهیم؟ چه عذری در تنها گذاشتن تو و بی وفایی خود به درگاه خدا داریم؟ ای عزیز زهرا علیها السلام به خدا مقابل دشمنانت می ایستیم و با نیزه و شمشیر با آنان به جنگ می پردازم، ولو لم یکن معی سلاح اقاتلهم به لقذفتهم بالحجاره و اگر سلاح نداشته باشم با سنگ با آنان می جنگم و اگر حتی سنگ هم نبود، بدنم را سپر بلای تو می کنم، اما یا حسین بدان والله لا نخلیك به خدا دست از تو برنمی دارم (۲)

ص: ۶۴۵۱

---

۱ – ۲۶. «و لیاخذ کل رجل منکم بید رجل من اهل بیتی و تفرقوا فی سواد هذا الیل لهوف» ص ۱۲۶، ارشاد مفید، ج۲، ص ۱۳۴، مقتل خوارزمی، ج۱، ص ۲۴۶.

۲ – ۲۷. لهوف، ص ۱۲۶، ارشاد مفید، ص ۱۳۶، عنصر شجاعت، کمره ای، ج۲، ص ۵۴.

دست از تو برندارم تا جان ز تن برآید ... یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید

شاید بگویید این طور صحبت کردن و برانگیختن هیجان و عواطف در زمانی که هنوز جنگی رخ نداده از هر فردی برمی آید، اما مسلم بن عوسجه هم در شب عاشورا اظهار وفاداری و جانفشانی می کند و هم در روز عاشورا این سخنان را اثبات می کند.

روز عاشورا در رکاب سیدالشهداء علیه السلام جنگ نمایانی می کرد و از خاندان رسالت با تمام وجود حمایت می نمود و برخی معتقدند اولین شهید راه امام حسین علیه السلام مسلم بن عوسجه بود.

وقتی پیکر غرق به خونش روی زمین افتاد، اباعبدالله به عجله خودش را کنار بدن نیمه جان مسلم رساند و سر این یار باوفا را به دامن گرفت و این آیه را خواند:

«فمنهمْ من قضـی نحبهُ و منهم مّن ینتظرُ و ما بـدّلوا تبـدیلاً» برخی از آنان عهـد و پیمانشان را به انجام رساندند و برخی از آنان انتظار می برند و هیچ تغییر و تبدیلی در عهدشان نداده اند.

حبیب بن مظاهر هم آمد و این دوست قدیمی خود را در آغوش کشید و گفت:

«لولا اننی اعلم انی فی الاثر لا حببت ان قومی الی بکل ما اهمک». اگر من می دانستم که بعد از تو زنده می مانم و به شهادت نمی رسم دوست داشتم هرچه که می خواهی به من وصیت کنی.

مسلم بن عوسجه دست حبیب را گرفت و گفت: رفیق قدیمی، با این که تو بعد از من زنده نمی مانی و بعد از من به سرای آخرت می آیی، اما با این حال باز هم وصیتی دارم که دوست دارم حتماً به آن عمل کنی؛ حبیب بن مظاهر گوشش را آورد نزدیک لب های خشک و لرزان مسلم تا ببیند چه وصیت مهمی دارد، مسلم بن عوسجه اشاره کرد به سمت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و گفت: فانی اوصیک بهذا فقاتل دونه حتی تموت. من تو را به این بزرگوار وصیت می کنم، پس در رکاب او بجنگ تا کشته شوی، مبادا شما زنده باشید و تار مویی از سر پسر فاطمه علیها السلام کم گردد

منبع: صادقی واعظ، علیرضا، نهضت حسینی، جامعه مهدوی (۱۰ سخنرانی پژوهشی)، قم: انتشارات کتاب سعدی، چاپ اول پائیز ۱۳۸۹. به نقل از harfeakhar.com

کربلا مصاف دو اردوگاه سعادت و شقاوت

کربلا مصاف دو اردوگاه سعادت و شقاوت

بسم الله الرحمن الرحیم

بحث ما این شبها در خصوص ویژگی های اصحاب و یاران اباعبدالله بود. عرض شد کربلا مصاف دو اردوگاه سعادت و شقاوت است. کربلا، صف آرایی نمایشگاه سعادت و فضیلت در مقابل نمایشگاه رذالت و شقاوت است.

آنچه که در مقابل هم ایستاده، تقابل همه ی خوبی ها در مقابل همه ی بدی ها و ضد ارزشها است.

برای تولّی و تبرّی یعنی ولایت پذیری و دوری از دشمنان، هم باید ویژگی های دوستان را شناخت و هم ویژگی های دشمنان را. وقتی می گوئیم (سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم) باید بدانیم که سلم و حرب با چه کسی باید باشد. امروز که نه یاران امام حسین در بین ما هستند و نه سپاه عمرسعد.

ص: ۶۴۵۳

آنچه که ما را امروز به ولایت دوست و تبرّی از دشمن وا می دارد و آنچه که ما را امروز به تبعیت از اردوگاه امام حسین و دوری از اردوگاه دشمن می کشاند، ویژگی ها و صفات و خصوصیاتی است که در این دو لشگر وجود دارد. بنده شب های گذشته تعدادی از ویژگی های اصحاب امام حسین را بیان نمودم.

امشب ویژگی دشمن شناسی را می خواهم بیان کنم. یکی از خصوصیات یاران امام حسین این بود که دشمن را خوب شناخته بودند و به ویژگی ها و ترفندهای دشمن به خوبی آگاه بودند و ما اگر دشمن را نشناسیم ممکن است که او را دوست تلقی کنیم.

بسیاری از مشکلات امروز جامعه ناشی از دوست پنداشتن دشمنان و سراب را آب دیدن است؛ خطا را صواب دانستن است؛ کژی را راستی خواندن است و لذا دشمن شناسی مهم است.

شما ببینید! وقتی حبیب بن مظاهر به میدان می آید و رجز می خواند، دشمن را می شناسد و می گوید: شما أغدر و پیمان شکن هستید و اهل نیرنگ می باشید و ما نسبت به امامان وفادار به عهد هستیم. یا این که وقتی زهیر روز عاشورا به میدان می آید، سپاهیان دشمن به او می گویند تو که عثمانی مذهب بودی، چه باعث شد که شیعه بشوی و به اردوگاه حسین بپیوندی؟ او پاسخ داد: من وقتی امام حسین را دیدم، گویا پیامبر را دیدم و یاد رسول الله افتادم. منظور زهیر، چهره و ظاهر امام حسین نبود بلکه منش، روش و خلق و خویش محمدی بود و دیگر اینکه من دشمن او را شناختم و موضعی که دشمن در مقابل حسین داشت را شناختم و ترفندهای شما باعث شد که من در کنار حسین بیایم و در مقابل شما بایستم.

ص: ۶۴۵۴

روزی اباثمامه مقابل خیمه اباعبدالله نشسته بود که دید پیکی از طرف سپاه دشمن به سمت اردوگاه امام می آید. آن پیک، کثیر بن عبدالله بود و یکی از کسانی بود که از کوفه برای امام نامه نوشته بود. از دور که می آمد، حضرت به ابوثمامه فرمودند آیا او را می شناسی؟ عرض کرد: بله یابن رسول الله! او یکی از شقی ترین مردم است.

مرحوم شیخ صدوق در علل الشرایع، این روایت را بیان فرموده که: خداوند تبارک و تعالی به یکی از پیامبرانش وحی کرد که به متدیّنین بگو که سه کار را انجام ندهند:

۱- لباس دشمن را نپوشند.

۲- غذایی که دشمنان ما می خورند را نخورند.

۳- روش دشمن ما را دنبال نکنند که اگر این طور شد دشمن من هستند.

لباس دشمنان

روش دشمنان امام حسین در کربلا، پیمان شکنی، شراب نوشیدن، لهو و لعب و موسیقی و این گونه موارد بود. اگر کسی می خواهد در اردوگاه امام حسین باشد اما اخلاقش مثل اخلاق دشمنان ائمه باشد، او دشمن امام است نه دوست امام. پس دشمن شناسی مهم است. انسان اگر مار را نشناسد مار او را می گزد. بچه اگر حرارت آتش را نداند به آن دست می زند و دستش می سوزد.

امروز بعضی ها در لباس دوست، تبلیغ و ترویج افکار شبهه ناک می کنند. گاهی به نام جلسات عرفانی و دینی و معنوی، جوانان را به سمت بی نمازی و انحراف می کشند و ریشه ی مبانی دینی را می زنند. راجع به دشمن باید سه مطلب را توجه داشت:

۱- قرآن کریم در سوره ی ممتحنه می فرماید : ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن خدا را دوست نگیرید.

۲- امیرالمؤمنین فرمودند: دشمن را کوچک نشمارید حتی اگر ضعیف باشد.

۳- از دشمن برائت بجویید. حضرت ابراهیم خیلی تلاش کرد که عمویش را از بی دینی نجات دهد و او را هدایت نماید اما وقتی دید که اثر ندارد و او دشمن خداست، او را رها کرد و از او برائت جست همانطور که حضرت نوح فرزندش را رها کرد.

علی بن حاتم، پسر حاتم طائی، شخص بسیار متدیّنی بود و از شیفتگان و دلبستگان واقعی امیرالمؤمنین بود و سه فرزندش در راه اسلام به شهادت رسیده بودند. او یک پسر داشت به نام زید که روزی در جنگ صفین در بین کشته ها در حال قدم زدن بود که دید دائی اش که در سپاه معاویه بوده به دست سپاهیان امیرالمؤمنین کشته شده است. تا دائی اش را دید، حسّ فامیلی اش گل کرد و شروع کرد به فحش دادن به سپاه امیرالمؤمنین و خط و نشان کشیدن برای قاتل دائی اش و حمله کرد به سمت سپاه امیرالمؤمنین و بعد هم به سپاه معاویه پیوست. علی بن حاتم، وسط میدان ایستاد و گفت: خدایا! من از این فرزند برائت می جویم. او فرزند من نیست و بعد هم گفت که اگر پیدایش کنم خودم او را می کشم.

محمد بن عتبه، پدرش به دست سپاه اسلام کشته شده بود و یا حمزه، عموی پیامبر، پدرش در جنگ بدر در بین منافقان بوده و کشته شد. امام علی بارها می فرمودند که من سه محمد نام را دوست دارم. یکی محمد بن ابی بکر که حضرت در سوگ او گریستند. یکی محمد بن عتبه و دیگری محمد بن جعفر پسر برادر حضرت. این محمد بن عتبه پسر دائی معاویه بوده است و پدرش در جنگ های صدر اسلام کشته شده بود. این شخص را سپاه دشمن دستگیر کردند و به نزد معاویه آوردند. معاویه به او گفت تو که از ما هستی چرا از علی دفاع می کنی و ما را رها کردی؟ پدرت را همین ها کشته اند! محمد بن عتبه در پاسخ معاویه گفت: من یک نگاهی به سپاهیان تو انداختم و یک نگاهی هم به سپاهیان علی و دیدم هر چه انسان سالم و متدیّن و متّقی است در سپاه علی است و هر چه انسان فاسد، بد سابقه و بد ذات و مطرود پیغمبر است دور و بر تو هستند. در نتیجه من فهمیدم که علی بر حق است و به او پیوستم. معاویه که پاسخی نداشت به او بدهد گفت اگر از علی دست برنداری تو را می کشم. او هم پاسخ داد که من از شهادت باکی ندارم. محمد بن عتبه را به شهادت رساندند اما چون که او دشمن شناس بود، حاضر نشد که گرایش به دشمن پیدا کند. جوانان عزیز! هر ندایی را توجه نکنید. برائت از دشمن و دشمن شناسی ما و شما، مکمّل ولایت ماست.

ص: ۶۴۵۶

ما دوگونه دشمن داریم:

۱– دشمن درونی:

که در درون خودمان است و از همانجا به ما لطمه می زند. حدیث می فرماید: دشـمن درون، غضب و شهوت است و همین ها باعث بسیاری از گناهان بزرگ است. ما قبل از هر کاری بایـد با دشـمن درونمان مبارزه کنیم. یکی دیگر از دشـمنان درونی، شکم است. شـکمی که انسان را به حرام خواری و خوردن لقمه ی شـبهه ناک وادار می کنـد که اگر این طور شـد، حلاوت و شیرینی عبـادت از انسان گرفته می شود و حتی با انسان کاری می کنـد که امام کش می شود. البته عزیزان بداننـد که ارتکاب گناه لذیذ است و نیازبه تحریک ندارد و خود به خود، انسان به طرف آن کشیده می شود و این که فرموده اند بهشت با سختی همراه است و جهنم بـا راحتی منظور همین است. گنـاه نیازی به تبلیغ نـدارد و شـیطان برای به دام انـداختن بنـدگان، تبلیغ نمی کنـد و طبق فرمایش پیامبر اکرم که فرمودنـد: من مبلّغ مبعوث شدم و شـیطان مزیّن است و کاری که انجام می دهد این اسـت که گناه را زیبا نشان می دهد و لذا این که می بینید نماز صبح برای انسان سنگین است، دلیلش همین است که لذّت عبادت از ما گرفته شده است. از اینجا نتیجه می گیریم که وقتی می فرمایند دنیا زندان مؤمن است و بهشت کفار، منظور همین است.

۲– دشمن بیرونی:

هیچ کس از منافقین خوشـش نمی آید. چون که نفاق، صـفتی است که در بعضـی از روایات، شدیدتر از کفر بیان شده است. امیرالمؤمنین در نامه شان به محمد بن ابی بکر نوشتند: ای محمد بن ابی بکر! رسول خدا به من فرمودند: یا علی! من از مؤمن و کـافر بر تو نمی ترسم. من از منـافق بر تو می ترسم چونکه منـافق را اگر هفتاد بار هم برایش اسـتغفار کنی باز هم مورد قبول نیست مگر اینکه توبه کنـد و از حـالت نفاق بیرون آیـد. آیات فراوانی در قرآن کریم راجع به منافین است و در روایات آمـده که منافق در درک اسفل یعنی پایین ترین نقطه جهنم است. امیرالمؤمنین فرمودند:

منافق، پنج نشانه دارد:

۱- منـافق وقتی نگـاه می کنـد، نگـاهش لهو و بیهوده است. از مصادیق نگاه لهو می توان به نگاه کردن به نامحرم، نگاه کردن در خانه ی مردم، و به طور مشخص، نگاه لهو، نگاه به آن چیزی است که مجاز نیست.

۲- منافق وقتی ساکت است غافل است.

۳- منـافق وقتی حرف می زنـد حرفش لغو است. حرف لغو یعنی حرفی که هـدف و برنامه نـدارد و در آن، گناه وجود دارد و ایجاد فتنه می کند.

۴- منافق وقتی ثروتمند بشود طغیان می کند و دیگر کسی را نمی شناسد و به دیگران ظلم می کند. انسان مؤمن اینگونه نیست بلکه خوبی ها هیچ وقت از یادش نمی رود.

همیشه با دیگران مهربان است و از همه ی اینها مهم تر، احترام به پدر و مادر است که برای انسان زحمت کشیده اند، همانطور که ائمه و علمای دین نسبت به والدینشان عنایت ویژه داشتند و در روایات متعددی احترام به پدر و مادر مؤکّدا سفارش شده است. پس مبادا ما نسبت به پدر و مادرمان بی تفاوت باشیم و به آنها بی احترامی کنیم.

۵- منافق وقتی مصیبتی برایش پیش می آیـد کم صبری می کند و فریاد و ناشکیبایی از خودش نشان می دهد. پس نتیجه می گیریم که تفـاوت انسـان مؤمن بـا منـافق در چهره و ظاهرشان نیست بلکه در صـفاتشان است مثلاً فرق بین ابوذر و ابولهب این است که ابوذر، صادق بود، وفای به عهـد داشت و از یاران پیامبر بود و ابولهب دروغگو و خائن بود و پیغمبر را قبول نـداشت. دشـمن شناسـی یعنی اینکه اخلاق دشـمن را بشناسـیم که اگر اینطور شد از دشـمن پرهیز می کنیم. اگر هم می خواهیم دشمن شناس خوبی شویم، یکی از راههایش این است که به دعای هشـتم صـحیفه ی سـجادیه مراجعه کنیم که در آنجا حضرت، ۴۴ مورد از نشـانه هـای دشـمن را در آنجا بیان فرموده انـد. یاران اباعبـدالله هم دشـمن را خوب می شـناختند و هم در مقابلش به موقع موضع درست می گرفتند.

ص: ۶۴۵۸

منبع:razmandegan-qom.com

ولایت مداری اصحاب امام حسین (علیه السلام)

ولایت مداری اصحاب امام حسین (علیه السلام)

بسم الله الرحمن الرحیم

بحث ما این شب ها بنا شد در رابطه ی با ویژگیها و خصوصیات اصحاب و یاران باوفای حضرت اباعبدالله باشد. دیشب به ویژگی بصیرت اشاره کردم و امشب به ویژگی ولایت مداری، شیعه ی اعتقادی بودن و پیرو محض امام بودن اشاره می کنم؛ویژگی که در یاران و اصحاب اباعبدالله موج می زند.

لکن قبل از آن، بنده یک نکته ای را به عنوان مقدمه بیان می کنم. بعضی از اوقات کسانی در قالب یک سوال و شبهه می پرسند که ترکیب سپاه عمر سعد روز عاشورا را چه کسانی تشکیل داده بودند و ترکیب سپاه چگونه بوده است؟

چون می دانیدکه از شش هزار تا سی هزار نفر را گزارش کرده اند. به عبارت دیگر در شبهات می نویسند کسانی که آمده اند کربلا کسانی نبودند که از شام و از رشد یافتگان دوران معاویه بوده اند بلکه اکثر اینها از کوفه آمده بودند که همه شیعه بودند. پس آیا شیعیان و کسانی که پیرو امیرالمومنین و اهل بیت بودند، اباعبدالله را کشتند و حاضر شدند در مقابل امام حسین صف آرایی کنند.

اگر این است که گناه به گردن آنهاست و نباید گناه را به گردن شام و امویان انداخت و می گویند که امویان برنامه ریزی کردند که شیعیان، امام حسین را بکشند. این سوال مهمی است.

شهر کوفه از سال ۱۷ هجری به دست سعد بن ابی وقاص رسماً تبدیل به شهر شده است که به سرعت رشد کرد، به گونه ای که به آن می گفتند سید الامسار یعنی بزرگ شهرها و یا به قول امروزی ها کلان شهر و از نام های دیگری که بر این شهر گذاشته بودند کنیز الایمان و قبه الاسلام است. جمعیت زیادی به کوفه روی آوردند و به شدت جمعیت کوفه گسترش یافت به طوری که در جنگ صفین ۶۰ هزار نفر از کوفه در سپاه امیرالمومنین آمده بودند لکن جمعیت کوفه در آن زمان سه تفکر داشتند.

ص: ۶۴۵۹

تفکر اول

شیعیان علوی معتقد سخت به امیرالمومنین و فرزندانش بودند که از آن جمله می توان به حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه اشاره کرد. البته این تفکر، تفکر غالب نبوده و در اقلیت بوده است. به اینها می گوییم شیعه اعتقادی.

تفکر دوم

که جمعیت اکثریت کوفه را تشکیل می دهد، تفکر عثمانی است یعنی کسانی که پیرو مکتب خلیفه سوم هستند که البته شیعه سیاسی هم گفته می شوند و همین ها در لشگر امام حسن هم حضور پیدا می کنند و البته پشت حضرت را هم خالی می کنند و همان کسانی بودند که در صفین، اول در کنار حضرت بودند و بعداً جلوی حضرت را برای پیشروی گرفتند. این تفکر، در کوفه تفکر غالب است. دسته ی سوم، خوارج هستند. سپاهی که در کربلا مقابل امام حسین ایستاد از دسته ی دوم بودند، حتی نقش خوارج هم در کربلا خیلی پر رنگ نیست. پس کسانی که در کربلا مقابل امام حسین قرار گرفتند، شیعیان علوی نبودند بلکه کسانی بودند که تفکر عثمانی داشتند. اینها افرادی بودند که هنوز خلفا را بر امیرالمومنین ترجیح می دادند. در تصدیق این حرف می توان به کلام امام حسین هم اشاره کرد که ایشان عصر عاشورا خطاب به سپاه دشمن فرمودند: ای شیعیان آل ابوسفیان. وقتی حضرت از آنها سوال کرد برای چه با من می جنگید؟ پاسخ دادند: به خاطر دشمنی با پدرت. در نتیجه کسانی که از امیرالمومنین بغض داشته باشند شیعه نیستند.

یک نمونه از همین تفکر عثمانی، زهیر است که وقتی عصر عاشورا از سپاه دشمن جدا می شود و به سپاه امام می پیوندد و در مقابل سپاه دشمن به سخنرانی می پردازد. شخصی از او پرسید: تو که عثمانی مذهب هستی و از مایی! زهیر پاسخ داد که من عثمانی مذهب بودم اما برگشتم و تغییر کردم و شیعه ی واقعی شدم. در خصوص جمله ای هم که امام حسین به زهیر فرمودند، این نکته ی قابل توجه وجود دارد که حضرت به ایشان فرمودند: مثل تو مثل مومن آل فرعون است.(۱) در کربلا دو تا دین مطرح است دین علی که وقتی نافع بن هلال به سپاه عمر سعد حمله کرد این رجز را می خواند که من بر دین علی هستم.

شخص دیگری به نام انس بن حارث بوده که حدود ۸۰ سال سن داشته و از اصحاب صُفّه بوده است. (۱) این شخص بیان کرده که روزی به خدمت رسول خدا (صلی الله عتیه و آله و سلم) رسیده است و حضرت به او فرموده اند که فرزندم حسین را در سرزمینی به نام کربلا می کشند که هر کسی آن روز را درک کند، باید حسین من را یاری نماید. همین زهیر پس از اینکه از امام حسین اذن میدان گرفت در رجزی که در میدان جنگ می خواند می گفت که آل علی شیعه ی رحمان هستند و آل زیاد، آل شیطان می باشند. نکته ی قابل توجه ی دیگری که در این زمینه وجود دارد این است که در سال ۴۱ هجری که امام حسن صلح نمودند و به مدینه برگشتند. به آن سال عام الجماعه می گویند که بسیار سال بدی در دین اسلام است و سالی است که معاویه به قدرت رسید.

یکی از مهم ترین کارهایی که معاویه پس از به قدرت رسیدنش انجام داد این بود که حدود ۵۰ هزار نفر از شیعیان امیرالمومنین را به نقاط مختلف تبعید کرد و سران شیعه را هم کشت و تا می توانست شیعیان با تفکر عثمانی را در کوفه تزریق و تقویت کرد. او تمامی فرمانداران خبیث خود را در کوفه می گمارد که از آن جمله می توان به مغیره بن شعبه، عبدالله بن عمروعاص، پسر مروان، عبدالله بن خالد، نعمان بن بشیر و ابن زیاد اشاره کرد. یکی از ویژگی های یاران امام حسین ولایت پذیری و تشیّع قوی آنهاست.

ص: ۶۴۶۱

شخصی از اصحاب امام صادق نقل می کند که خدمت حضرت نشسته بودیم که شخصی وارد شد و بحث شد پیرامون محبین اهل بیت. حضرت فرمودند: شیعیان ما سه دسته هستند.

یک دسته در آشکارا ما را دوست دارند و به ما محبت می ورزند اما در پنهان ما را دوست ندارند. یعنی زبانشان با ماست و شمشیرشان علیه ما. یک نمونه از این افراد شخصی است به نام معقل که در زمانی که مسلم بن عقیل در کوفه بود با چهره ای ظاهر الصلاح و با ایمان به نزد مسلم بن عوسجه آمد و خودش را از شیعیان و محبین نامید و مقداری هم پول برای کمک به تجهیز مسلم به همراه خود آورده بود و پس از چند روز که به نزد مسلم و یارانش رفت و آمد می کرد، تمامی آنها را شناسایی کرد و باعث آن اتفاقی شد که در کوفه افتاد که منجر به شهادت مسلم بن عقیل گشت.

روزی امام جعفر صادق جلوی درب منزلشان ایستاده بودند و قصد داشتند جایی تشریف ببرند که ناگهان شخصی به نام سفیان سوری از راه رسید. این شخص کسی بود که در ظاهر به امام محبت می ورزید و زیاد خدمت ایشان می رسید اما در دلش امام را نمی خواست و علاقه ای به ایشان نداشت. تا خدمت حضرت رسید عرض کرد: فدای شما شوم! شنیده ام که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مسجد خیف سه نصیحت فرمودند که من خاطرم نیست. شما که پسر پیغمبر هستید بفرمائید که من این حدیث را از زبان شما بشنوم و یادداشت کنم. حضرت فرمودند: جدم رسول خدا در مسجد خیف فرمودند که مسلمان در خصوص سه چیز نباید خیانت کند و باید به آن توجه کند. یکی اینکه اعمالش خالصانه برای خدا باشد. خیرخواه امام و پیشوا باشد و جماعت مسلمانان را به هم نریزد. پس از اینکه حضرت تشریف بردند، دوست این شخص از او پرسید: آیا فهمیدی منظور امام چه بود؟ امام عملاً به تو گفت که تو هیچ کدام از اینها را نداری. در جمعیت مسلمانان جدا هستی و حتی امامت امام صادق را هم قبول نداری. امام قصد داشتند عملاً به تو ثابت کنند که تو فاقد این صفات هستی. آن شخص گفت: حالا که این طور است من این حدیث را پاره می کنم و دور می اندازم.

منظور این است که این شخص در مقابل امام اظهار محبت می کرد و در پشت سر، حضرت حرف دیگری می زد و بر علیه ایشان بود. گروه دوم، کسانی هستند که در دلشان ما را دوست دارند اما در آشکار حاضر به پرداخت هزینه ای برای ما نیستند یعنی ما را دوست دارند اما دوستی مخفی. این جماعت، روزها روزه اند و شب ها نماز شب می خوانند و متدین هستند اما حاضر نیستند در راه ما و در رکاب ما شمشیر بزنند.

در تاریخ آمده که گروهی بودند به نام اصحاب عبدالله بن مسعود که صاحب یک مکتب قرائتی هستند و از قاریان قرآن بوده و گروهی هم که از او پیروی می کردند اصحاب عبدالله بن مسعود نام داشتند که یکی از آنها ربیع بن خثیم بود. این شخص به حدی متدین بود که حرف دنیایی نمی زد و به مظاهر دنیایی توجه نداشت و حتی در جنگ صفین از حضرت خواست که در جنگ شرکت نکند و به عنوان مرزدار در جایی مشغول شد. این شخص، عمرش را به نماز و روزه پرداخته و حتی اهل بیت را هم دوست داشته است اما حاضر نبود که در رکاب اهل بیت شمشیر بزند. وقتی خبر شهادت امام حسین را به او دادند، چند جمله گفته: اگر پیغمبر خدا بود، این سرهای بریده را می بوسید و حداکثر حرفی که زده همین بوده و دیگر اینکه آیه ی ۴۶ سوره ی زمر را خواند و یکی هم اینکه شخصی به او گفت امام حسین را کشته اند؛ تو نظرت چیست؟ گفت خود خدا حسابرسی خواهد کرد. یکی دیگر از این اشخاص، علقمه بن قیس بوده که به حدی زیبا قرآن تلاوت می کرده که هر وقت صوت قرآن او را عبدالله بن مسعود می شنید، مجذوب او می شد. این شخص، هر پنج روز یکبار ختم قرآن می کرده است و علاقه به اهل بیت نیز داشته است و پس از شنیدن خبر شهادت امام حسین عکس العملی نشان نداد.

تفکر سوم

کسانی هستند که هم در آشکار و هم در نهان با ما هستند و از محبین اهل بیت می باشند. میثم تمار و مسلم بن عقیل از این دسته اند.

در خصوص این دو شخص، آمده که روزی میثم تمار و حبیب بن مظاهر بر اسب سوار بودند و ناگهان به هم رسیدند. حبیب رو به میثم کرد و گفت که من می بینم روزی که تو را به دار می کشند و آنجا در راه محبت امیرالمومنین کشته می شوی. میثم هم به او گفت که من هم می بینم که روزی سر بریده ات بر بالای نیزه وارد کوفه می شود و در راه محبت حسین کشته می شوی. اشخاصی که آنجا بودند و آن صحنه را دیدند تعجب کردند. بعد از رفتن اینها، رُشَید حجری از راه رسید و آن جماعت به او گفتند که بین حبیب و میثم چه گذشته است. رشید گفت که هردوی آنها راست می گفتند. من هم از این امر خبر دارم. آن جماعت که حرف میثم و حبیب را باور نکرده بودند، به رشید گفتند که تو هم دروغگویی و حرفهای بیهوده می زنی. یکی از اصحاب گمنام امام حسین شخصی است به نام جابر بن حجاج که جزء شهدای کربلا می باشد و از اهالی کوفه بوده. این شخص وقتی می خواسته خودش را به امام برساند، همراه با لشگر عمرسعد از کوفه بیرون می آید و پس از رسیدن به کربلا، مخفیانه از سپاه عمرسعد جدا شده و به سمت حضرت می رود. شخص دیگری است به نام سوید بن عمرو از کسانی بود که در حادثه کربلا ـ مجروح شده بود و روی زمین افتاده بود و از هوش رفته بود. وقتی به هوش آمد متوجه شد که امام حسین به شهادت رسیده است.

ص: ۶۴۶۴

در تاریخ نوشته است که او با دیدن این صحنه خنجرش را در می آورد و به سمت دشمن حمله می کند و تعدادی از آنها را از پای در می آورد و در نهایت کشته می شود. امام حسن عسگری فرمودند: پیروان امیرالمومنین کسانی هستند از مرگ نمی ترسند و شجاع هستند. ویژگی دیگر آنها این است که برادرانشان را بر خودشان ترجیح می دهند و نوع دوست می باشند. ویژگی دیگرشان این است که آنجایی که خداوند نهی فرموده، کسی آنها را آنجا نبیند. مثلاً پدری به فرزندش می گوید فلان کار را انجام نده. اگر فرزندش آن کار را انجام بدهد پدر ناراحت می شود از این که به او گفته بود این کار را انجام نده و او انجام داده است. دیگر اینکه جایی را که خداوند امر فرموده که انسان در آن جاها باشد و آن کارها را انجام بدهد، خداوند ایشان را در آن مکان و در حال انجام آن کار ببیند مثلاً امر فرموده که در مسجد یا مراسم امام حسین باشیم چون که خداوند این را خواسته، اگر ما را در اینجا ببیند خشنود می شود. یکی از منسوبین امام جعفر صادق شراب خوار بود. روزی خدمت حضرت رسید. حضرت به او فرمودند: هر کسی کار بدی انجام دهد زشت است و خوب نیست ولی از شما که پیرو ما هستید زشت تر است.

روزی ابابصیر مشغول درس دادن به خانم ها بود که سر یک موردی با خانم ها شوخی مختصری کرد تا فضای جلسه دوباره آماده ی درس شود. بعد از آن جلسه امام جعفر صادق او را خواستند و به او فرمودند که شنیدم در سر کلاس با خانم ها مزاحی کردی که پسندیده نبود. شیطان از همین راه ها وارد می شود و می گردد و نقطه ضعفها را پیدا می کند و از همانجا انسان را منحرف می کند. آخرین صفتی که امام عسگری برای شیعیان ذکر می کند این است که شیعیان امیرالمومنین در تکریم مردم به آن حضرت اقتدا می کنند. در آخر، عرض می کنم که بنده به این دلیل این موضوع را برای امسال انتخاب کرده ام که ما قصد نداریم فقط اسطوره سازی کنیم بلکه می خواهیم بدانیم که چطور شد اینها قهرمان و اسطوره شدند. اینها قهرمان که به دنیا نیامده بودند بلکه با قرار دادن این صفات نیکو در خودشان، جزء یاران امام حسین شدند و ما هم اگر می خواهیم جزو یاران حضرت باشیم باید این موارد را بدانیم و به آنها عمل کنیم.

ص: ۶۴۶۵

سخنرانی حجت الاسلام رفیعی در هیئت رزمندگان اسلام قم

روضه و مقدمات مکتوب شب چهارم محرم

روضه مکتوب شب چهارم محرم

طفلان حضرت زینب علیها السلام

عبد اللِّه بن جعفر (پسر عموی آن حضرت و شوهر خواهرش، زینب علیها السلام) دو فرزند خود عون و محمد را بنزد حضرت فرستاد و نامه نیز بوسیله آن دو برای او فرستاد که در آن چنین نوشته بود:

اما بعد من ترا بخدا سوگند دهم که چون نامه مرا خواندی از این سفر بازگردی، زیرا من بر تو ترسناکم از این راهی که بر آن میروی از اینکه هلاکت تو و پریشانی خاندانت در آن باشد، و اگر امروز تو از میان بروی روشنائی زمین خاموش خواهد شد، زیرا تو چراغ فروزان راه یافتگان و آرزو و امید مؤمنان هستی، و براهی که میروی شتاب مکن تا من بدنبال این نامه خدمت شما برسم و السلام.

عبد اللِّه (این نامه را فرستاد و از آن سو) بنزد عمرو بن سعید رفته از او درخواست کرد امان نامه برای حسین علیه السّلام بفرستد و او را آرزومند سازد که از این راه باز گردد، پس عمرو بن سعید نامه برای آن حضرت نوشت و در آن نامه او را امیدوار به نیکی و صله کرد و بر جان خویش آسوده خاطر ساخت، و آن نامه را بوسیله برادرش یحیی بن سعید فرستاد، پس یحیی و عبد اللِّه بن جعفر بآن حضرت رسیده و پس از آنکه پسران خود را فرستاده بود (خود نیز آمده) و نامه عمرو بن سعید را باو دادند و در بازگشت آن حضرت کوشش بسیار کردند، سید الشهداء علیه السّلام فرمود: همانا من رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را در خواب دیدم و مرا بآنچه بدنبال آن میروم دستور فرمود، آن دو گفتند: آن خواب چه بوده؟ فرمود: آن را برای کسی نگفته و نخواهم گفت تا خدای خویش را دیدار کنم، پس همین که عبد اللِّه بن جعفر از بازگشت او ناامید شد بدو فرزند خویش عون و محمد دستور داد ملازم آن جناب باشند و بهمراهش بروند، و در رکابش شمشیر زنند، و خود با یحیی بن سعید بمکه بازگشت .(۱)

ص: ۶۴۶۶

نکته مهم :

مرحوم جزایری در خصائص الزینبیه :

قابل توجه است که عبد الله بن جعفر با آن ارادتی که به سید الشهداء داشته است نمی توان گفت که بدون امر حضرت از یاری ایشان سر باز زده است. بنابراین شاید آن حضرت برای حفظ بقیه بنی هاشم که در مکه و مدینه بوده اند ،عبد الله را امر نموده است که باز گردد، چرا که یزید باآن پستی و شقاوت راضی نبوده که یک نفر از بنی هاشم به روی زمین باقی بماند و چون عبد الله بن جعفر به واسطه فضایل و جود و سخایش نزد همه مورد قبول بوده است ودارای نفوذ کلام بوده ، امام حسین علیه السلام او را جهت حفظ بنی هاشم از همراهی خود نهی فرموده ، چنان چه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در غزوه تبوک علی را در مدینه به جا گذاشت ودر نظر داشت تا به واسطه ی وجود او ، اهل مدینه از شر منافقین در امان بمانند .همچنین مؤید این مطلب آنست که عبد الله دو فرزند چون جان شیرین خود را فدا نمود. آیا ممکن است کسی که دو فرزند خود رادریغ ننموده است از جان خود دریغ نماید؟! (۲)

ودر برخی روایات گفته شده است علت عدم همراهی عبد الله بن جعفر با امام حسین این بود که نابینا شده بود. (۳)

خبر شهادت فرزندان عبد الله بن جعفر به او:

برخی از دوستان عبد اللّه بن جعفر بنزد عبد اللّه رفته خبر کشته شدن دو پسرش را باو داد، عبد اللّه گفت:

«إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»

پس ابو السلاسل غلام عبد اللّه گفت: این اندوهی است که ما از ناحیه حسین بن علی داریم (و او باعث این مصیبت شد؟)

عبد اللّه نعلین خود را باو زده او را از نزد خود دور کرده گفت: ای پسر زن لخناء (دشنامی است در عرب)

أَ لِلْحُسَيْنِ تَقُولُ هَذَا وَ اللَّهِ لَوْ شَهِدْتُهُ لَأَحْبَبْتُ أَلَّا أُفَارِقَهُ حَتَّى أُقْتَلَ مَعَهُ

آیا در باره حسین علیه السّلام چنین گوئی؟ بخدا اگر من در خدمت آن حضرت بودم هر آینه دوست میداشتم از او دور نشوم تا در کنارش کشته شوم، بخدا چیزی که مرا از آن دو خوشنود میکند و در مرگشان دلداری بمن میدهد این است که آن دو در رکاب برادر و پسر عمویم کشته شدند و جان خود را در راه یاریش داده در باره او شکیبائی ورزیدند، سپس رو به همنشینان خود کرده گفت: سپاس خداوندی را که گران کرد بر من شهادت حسین را و اگر من بدست خود یاریش نکردم دو فرزندم او را یاری کردند.(۴)

خدا کند که مرا با خدا کنی آقا　　زقید و بند معاصی رها کنی آقا

دعای ما به در بسته می خورد ای کاش　　خودت برای ظهورت دعا کنی آقا

بالی برای رفتن تا آسمان بده　　راهی برای دیدن رویت نشان بده

ما مردمان ساده دل این زمانه ایم　　اصلا خودت بیا و دعا یادمان بده

ما با سه شنبه های شما خو گرفته ایم　　اندازه لیاقتمان جمکران بده

ص: ۶۴۶۸

یابن الحسن کجایی   من آمدم گدایی

«بابی انت وامی ونفسی لک الوقاء والحمی»

قربونت برم آقا ، پدرو مادرم فدای تو باد. «عزیز علی ان اری الخلق ولا تری» آقا جان برای یک شیعه، یک عاشق واقعی خیلی سخته همه راببینند ولی مولا و امامش را نبیند. انشا الله روزی چهره زیبایت را ببینیم. اما مولای من، همه ی دغدغه ی من دیدن شما نیست. دغدغه ی من اینه؛آیا شما از اعمال و رفتار و گفتار من راضی هستی یا نه. آیا وقتی نامه اعمالم به دستتون می رسه خوشحال می شید یا ناراحت. انشا الله به حق مادر پهلو شکسته ات پیش شما روسفید باشیم. اما یابن الحسن از این حرفا گذشته امشب می خوایم شما را به حق عمه جانت قسم بدیم یه نگاه لطفی به مجلس ما کنید آقا.

فرستادن فرزندان به میدان:

هنگامی که حضرت ابراهیم (علیه السلام) خواست اسماعیل را برای قربانی به همراه خود ببرد،به مادر او هاجر ، فرمود: فرزندت را زینت کن که او را به میهمانی دوست برم.

پس از آنکه او را برد و با خطاب «وفدیناه بذبح عظیم»(۵) او را به ذبحی بزرگ باز خریدیم، او را از ذبح شدن نگهداری نمود، اسماعیل را به نزد مادرش بر گردانید هنگامی که هاجر چشمش به گلوی فرزند که از اثر کارد قرمز شده بود افتاد، بی اختیار غش کردو بر زمین افتاد. (۶)

و بنا بر روایتی ، بیش از سه روز زنده نماند با اینکه اسماعیل هنوز سالم وزنده بود. (۷)

ببین تفاوت از کجا تا به کجاست .

ص: ۶۴۶۹

حضرت زینب علیها سلام لباس نو بر تن عون و محمد کرد به چشمانشان سرمه کشید اومد خدمت داداش

الا ای آسمان عشق بنگر اختر خود را　　　　بلا گردان اصغر کن دو طفل خواهر خود را

بیا و بر مگردان این کفن پو شان زینب را　　　　که نزد فاطمه بالا بگیرد او سر خود را

هر طوری بود ابی عبد الله (علیه السلام) را راضی کرد . رفتند میدان جنگ نمایانی کردند تا اینکه به شهادت رسیدند .اما نکته جانسوز این ماجرا اینه وقتی ابی عبد الله (علیه السلام) بدنهای نازنین بچه هارا به سمت خیمه ها آورد هر چه نگاه کرد دید زینب برا استقبال نیامد .آخه این زینب همون زینبیه که تا علی اکبر روی زمین افتاد سراسیمه از خیمه ها خارج شد فریاد می کشید: «واحَبِیباه، یَابْنَ أُخَیّاه ای پسر برادرم وَ جَاءَتْ فَأَکَبَّتْ عَلَیْهِ با عجله آمد و خود را روی پیکر علی اکبر انداخت

اما اونجا هر چه حسین انتظار کشید دید زینب حتی از خیمه بیرون هم نیومد نکنه یه وقت داداشش شر منده بشه.

هر دل که به عشق، مبتلایش کردند　　　　آئینه ی رحمت خدایش کردند

آن را که سعادت و شرف بخشیدند　　　　با عشق حسین آشنایش کردند

اشعار متناسب :

زبانحال طفلان حضرت زینب

کاش مشمول دعاهای پیمبر بشویم　　　　باز هم باعث خوشنودی مادر بشویم

نکند دیر شود لحضه پرواز از خاک　　　　کاش ما هم بپریم ودو کبوتر بشویم

پس بگیرید زما منصب سرداری را　　　　قصد مان است در این معرکه بی سر بشویم

آبرویی که خدا داده به ما می ریزد　　　　اگر از قافله جا مانده و آخر بشویم

ص: ۶۴۷۰

ما نداریم بهایی مگر از لطف خدا پیشمرگان علی اکبرو اصغر بشویم

قدر یک پلک زدن مانده که در عرش خدا زائر فاطمه و ساقی کوثر بشویم

منابع:

(۱) ارشاد ، ج ۲، ص: ۶۹

(۲) خصائص الزینبیه ص ۱۹۴

(۳) الکامل فی التاریخ ج۲ ص۵۴۸

(۴) الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد ج ۲ ۱۲۴

(۵) صافات ۱۰۷

(۶) خصائص الزینبیه ص ۲۲۷

(۷) گنجینه معارف ج۲ ص۱۰۰۳

معرفی و شهادت اصحاب امام حسین علیه السلام

شهادت اصحاب امام حسین علیه السلام

عمربن سعد نزدیک به یاران امام شد و ذوید(۱) را صدا کرد و گفت: پرچم را نزدیک آر، او پرچم را نزدیک آورد، پس عمربن سعد تیر را بر کمان نهاد و به سوی یاران امام انداخت و گفت: گواه باشید که من اول کسی بودم که به سوی آنان تیر انداختم!! سپس دیگران نیز تیر بر کمان نهاده و اصحاب امام را نشانه رفتند(۲)، که بعد از این اقدام، کسی از یاران امام حسین علیه السلام نماند که از آن تیرها به او اصابت نکرده باشد، و همین امر باعث شد تا پنجاه تن از یاران امام حسین علیه السلام به شهادت برسند.(۳)

پس امام علیه السلام به یارانش فرمود: این تیرها فرستادگان این جماعت است! بپا خیزید و بشتابید به سوی مرگی که از آن چاره ای نیست، خدای شما را بیامرزد.

پس اصحاب آن حضرت قسمتی از روز را پیکار کردند تا آن که گروه دیگری از یاران امام شهید شدند.(۴)

نام های شهدای حمله اول

ابن شهر آشوب تعداد شهدای اصحاب امام را در حلمه اول، چهل نفر ذکر کرده است که نام بیست و هشت نفر از آنها را برده است و سپس می گوید: ده نفر آنها از موالی حسین علیه السلام و دو نفر از موالیان امیرالمؤمنین بوده اند(۵)، ولی ما برای آوردن ترجمه مختصری از هر کدام آنها، در اینجا نام های آنان را از کتاب «ابصار العین» سماوی ذکر می کنیم، که بعضی از آنان بر اساس نقل دیگران در حمله اول شهید نشده اند و موارد اختلاف ذیلا مذکور گردیده است:

۱ – ادهم بن امیه:

از شیعیان بصره بود که در خانه ماریه(۶) اجتماع می کردند، او با یزید بن ثبیط از بصره به مکه آمد و به امام علیه السلام پیوست.(۷)

۲ – امیّ بن سعد:

او از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از تابعین و ساکن کوفه بوده، و چون از آمدن امام حسین علیه السلام به کربلا آگاهی یافت، در ایام مهادنه(۸) به خدمت امام حسین آمد.(۹)

۳ – بشر بن عمر:

او از تابعین بود و دلاوری فرزندان او در جنگ ها معروف است، در ایام مهادنه به خدمت امام علیه السلام آمد.(۱۰)

۴ – جابر بن حجاج:

جابر از یاران شجاع امام حسین علیه السلام بوده و قبل از ظهر روز عاشورا به شهادت رسید.(۱۱)

۵ – حباب بن عامر:

او در کوفه سکونت داشته و از شیعیان است، و با مسلم بن عقیل بیعت کرده و در بین راه به امام علیه السلام ملحق گردید.(۱۲)

۶ – جبله بن علی:

از شجاعان کوفه و از ابتدای امر با مسلم بود و سپس نزد امام حسین علیه السلام آمد.(۱۳)

۷ – جناده بن کعب:

از مکه مصاحب امام بود و او و خانواده اش به همراه امام به کربلا آمدند.(۱۴)

۸ – جندب بن حجیر کندی:

او از بزرگان و سرشناسان شیعه و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود، و در بین راه قبل از برخورد امام با حربن یزید به خدمت آن حضرت رسید و به کربلا آمد. اهل سیر گفته اند که او در آغاز جنگ به شهادت رسید، بعضی فرزند او حجیر بن جندب را گفته اند که در همان آغاز حمله شهید شدند ولی ثابت نشده است که با پدرش شهید شده باشد.(۱۵)

۹ – جوین بن مالک:

او شیعه و در میان قبیله بنی تمیم بوده است، و با آنان برای جنگ با امام حسین علیه السلام بیرون آمد! و چون ابن سعد شرط های امام را نپذیرفت، او نیز همانند گروه دیگری دست از سپاهیان کوفه کشیده و شب هنگام(۱۶) به سوی اردوی امام کوچ کرد.(۱۷)

۱۰ – حارث بن امرئ القیس:

او از شجاعان بنام بود و شهرتی در جنگ ها به دست آورده بود، و با سپاه عمر بن سعد به کربلا آمده بود! و چون آنها کلام امام حسین علیه السلام را نپذیرفتند، به امام پیوست.(۱۸)

۱۱ – حارث بن نبهان:

پدر او نبهان – بنده حمزه بن عبدالمطلب – سواری شجاع بود، و فرزندش حارث از پیوستگان به امام علی و امام حسن علیه السلام بود و با امام حسین علیه السلام به کربلا آمد و شهید شد.(۱۹)

۱۲ – حجاج بن بدر:

او اهل بصره است، و همان کسی است که پاسخ نامه امام علیه السلام را از بصره به خدمت امام در کربلا آورد؛ این نامه را امام به مسعودبن عمر نوشته بودند، و حجاج بن بدر با امام بود تا در اولین حمله پیش از ظهر عاشورا به شهادت رسید، و بعضی شهادت او را بعد از ظهر ضمن مبارزه ذکر کرده اند.(۲۰)

۱۳ – حلاس بن عمرو:

او و برادرش نعمان از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام هستند و حلاس در کوفه فرمانده نیروهای آن حضرت بوده است. او ابتدا با سپاه عمربن سعد به کربلا آمده بود و چون عمربن سعد شرائط امام را نپذیرفت او شبانه به اردوی امام حسین علیه السلام پیوست.(۲۱)

۱۴ – زاهر بن عمرو:

شجاعی با تجربه و دلاوری مشهور و از دوستان معروف اهل بیت بود، او از یاران عمرو بن الحمق – صحابی معروف – بشمار می رفت، و چون زیاد بن ابیه در طلب عمرو بن الحمق برآمد، زاهر با او بود و در قول و فعل با او مصاحبت داشت، آنگاه که معاویه عمرو را تعقیب می کرد، در تعقیب زاهر نیز بود، و سرانجام عمرو بن الحمق به دست معاویه به قتل رسید و زاهر خود را پنهان می کرد، و در سال شصت هجری چون مناسک حج را بجای آورد، با امام علیه السلام ملاقات کرد و همراه امام به کربلا آمد.(۲۲)

۱۵ – زهیر بن سلیم:

انگاه که سپاه کوفه تصمیم به جنگ با امام علیه السلام گرفتند، او از جمله کسانی بود که شب عاشورا به خدمت امام آمد و به اصحاب آن حضرت پیوست(۲۳) و همانند مشتاقان جنگید تا این که در حمله اول شهید شد و بعد از رسیدن به فیض شهادت به فیض دیگری نیز نائل آمد و آن این که در زیارات ناحیه مقدسه سلام بر او آمده است.(۲۴)

۱۶ – سالم (غلام عامر بن مسلم):

او غلام عامر بود و در بصره سکونت داشت، و عامر از شیعیان آن شهر بشمار می رفت، و هنگامی که یزید بن ثبیط با فرزندان خود و برخی دیگر در مکه به خدمت امام علیه السلام آمدند، این دو نیز به همراه آنها به امام ملحق و با او به کربلا آمدند. (۲۵)

۱۷ – سالم بن عمرو:

او اهل کوفه و از شیعیان بود، و در ایام مهادنه که هنوز کار امام علیه السلام با سپاه کوفه به جنگ نیانجامیده بود، به کربلا آمد و به اصحاب امام ملحق شد.(۲۶)

۱۸ – سوار بن ابی حمیر:

او نیز قبل از شروع جنگ به امام و یارانش ملحق شد، و در حمله اول مجروح گردید. او را سپاه کوفه اسیر کرده و نزد عمربن سعد بردند، عمربن سعد خواست او را به قتل برساند، خویشان او که در سپاه کوفه بودند از ابن سعد خواستند که او را آزاد نماید، و چون او مجروح شده بود پس از شش ماه به شهادت رسید و در عبارت زیارت ناحیه آمده است: «السلام علی الجریح المأسور سوار بن ابی حمیر الفهمی».(۲۷)

۱۹ – شبیب بن عبدالله:

او دلاوری شجاع بود که با سیف و مالک فرزندان سریع به اردوی امام علیه السلام پیوسته است و قبل از ظهر روز عاشورا از جمله کسانی بودکه در حمله اول شهید شدند.(۲۸)

۲۰ – عائذ بن مجمع:

او به همراه پدرش مجمع بن عبدالله در بین راه به امام علیه السلام ملحق شد و حر بن یزید خواست نگذارد، امام علیه السلام فرمود: اینها یاران منند و نباید آنها را از این کار بازداری.

آنها به امام علیه السلام ملحق شدند و راهنمای آنها طرماح بود؛ و صاحب «حدائق» او را در شمار شهدای حلمه اول ذکر کرده و دیگران گفته اند با پدرش در یک جا شهید شدند و این قبل از حلمه اول در آغاز جنگ بوده است.(۲۹)

۲۱ – عامر بن مسلم:

از اهل بصره و از شیعیان بود، به همراه غلامش سالم با یزید بن ثبیط از بصره به مکه آمده و به امام علیه السلام ملحق گردید.(۳۰)

۲۲ – عبدالله بن بشیر:

او از مشاهیر دلاوران و از حامیان حق بشمار می رفت، نام او و پدرش در جنگ ها مشهور است؛ عبدالله بن بشیر با لشکر عمر بن سعد به کربلا آمد و قبل از شروع قتال به امام علیه السلام پیوست و در اولین حمله قبل از ظهر عاشوار به شهادت رسید.(۳۱)

۲۳ – عبدالله بن یزید:

او به همراه پدرش از بصره به مکه آمد و به خدمت امام علیه السلام رسید، سپس به همراه آن حضرت به کربلا آمده است.(۳۲)

۲۴ – عبیدالله بن یزید:

او نیز به همراه پدرش یزید بن ثبیط و برادش و گروهی دیگر از اهل بصره در مکه به امام علیه السلام ملحق شدند.(۳۳)

۲۵ – عبدالرحمن بن عبد الرب:

او از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از مخلصین اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است، هنگامی که علی علیه السلام در رحبه کوفه از مردم خواست کسی که در غدیر خم حاضر بوده و حدیث غدیر را شنیده بپاخیزد و شهادت دهد، او به همراه گروهی دیگر برخاسته و گفتند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که می فرمود: «خدای عزوجل ولی من است و من ولی مؤمنین، پس هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست می دارد و دشمن بدار کسی که او را دشمن می دارد»؛ علی علیه السلام او را تربیت کرده و قرآن تعلیم او نموده؛ او از مکه همراه امام حسین علیه السلام بوده و به کربلا آمده است.(۳۴)

ص: ۶۴۷۶

۲۶ – عبدالرحمن بن مسعود:

او و پـدرش از معروفین شـیعه و از شـجاعان مشـهور بودند، با عمربن سـعد به کربلا آمدند و قبل از آغاز جنگ به خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند و بر او سلام کردند و نزد امام مانده و در حمله اول به شهادت رسیدند.(۳۵)

۲۷ – عمر بن ضبیعه(۳۶):

او سواری پیشـتاز بود که با عمربن سـعد به کربلا آمد و بعد به حلقه یاران امام علیه السـلام پیوست.(۳۷) این حجر در «اصابه» گفته است که عمرو بن ضبعه از نام آوران جنگ ها و مردی شجاع بوده است و افتخار درک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دارد.(۳۸)

۲۸ – عمار بن حسان:

از شـیعیان مخلص و از شـجاعان معروف بود، پدرش حسان از اصـحاب امیرالمؤمنین علیه السـلام بود و در جنگ های جمل و صفین در راه دفـاع از آن حضـرت مبارزه کرد و شـهید گردیـد. عمار از مکه در خـدمت امام حسـین علیه السـلام بود و از آن حضرت جدا نشد تا در روز عاشورا در حمله اول به فیض شهادت نائل آمد.(۳۹)

۲۹ – عمار بن سلامه:

از اصـحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از یاران علی علیه السلام در جنگ ها بود، و هنگامی که برای جنگ جمل همراه حضـرت می رفتنـد از آن حضـرت سؤال کرد: وقتی بـا اصـحاب جمـل روبرو شـدی چه خواهی کرد؟ امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: آنهـا را به خـدا و طاعت او دعوت می کنم و اگر خودداری کردنـد با آنها جنگ خواهم کرد، عمار گفت: آن کس که مردم را به سوی خدا خواند هرگز مغلوب نگردد. عمار بن سـلامه در کربلا به خدمت امام حسـین علیه السـلام آمد و در حمله او شیهد شد.(۴۰)

۳۰ – قاسم بن حبیب الأزدی:

او از شیعیان کوفه بود و با سپاه عمر بن سعد به کربلا آمد، و قبل از آغاز جنگ به اردوی امام علیه السلام پیوست.(۴۱)

۳۱ – قاسط بن زهیر(۴۲):

او از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از جمله یاران امام حسن علیه السلام بود و در کوفه ماند و در جنگ ها خصوصا در صفین حضور داشت. چون امام حسین علیه السلام به کربلا آمد، شبانه به آن حضرت پیوست.(۴۳)

۳۲ – کردوس بن زهیر:

از اصحاب علی علیه السلام بوده و همراه دو برادرش شبانه به امام حسین و کربلا پیوست.(۴۴)

۳۲ – کنانه بن عتیق(۴۵):

او از پهلوانان کوفه و از زمره زاهدان و قاریان قرآن است. در کربلا به خدمت امام حسین علیه السلام آمده و در حلمه اول شهید شد، و بعضی شهادت او را بعد از حمله اول ذکر کرده اند.(۴۶)

۳۴ – مسلم بن کثیر:

از تابعین کوفه و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در یکی از جنگ ها یک پای او آسیب دید و معلول شد، و شاید به همین جهت او را «اعراج» می گفتند. هنگامی که امام حسین علیه السلام به کربلا وارد شد، از کوفه به سوی آن حضرت حرکت کرد و در کنار او به شهادت رسید.(۴۷)

۳۵ – مسعود بن حجاج:

او و فرزندش از شیعیان معروف و از شجاعان مشهور بودند، و در ایام مهادنه به کربلا آمده خدمت امام علیه السلام رسیدند و نزد امام ماندند و هر دو در اولین حمله به فیض شهادت رسیدند.(۴۸)

ص: ۶۴۷۸

۳۶ – مقسط بن زهیر:

او و دو برادرش از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از مجاهدان پیشتاز آن حضرت در جنگ های جمل و صفین و نهروان بودند. چون امام حسین علیه السلام به کربلا آمد، شبانه به خدمت آن حضرت رسیده و به فیض شهادت نائل شد.(۴۹)

۳۷ – نصر بن ابی نیزر(۵۰):

پدر او از فرزندان ملوک عجم یا از اولاد نجاشی است و فرزند او – نصر – بعد از امام علی و امام حسن علیه السلام در خدمت امام حسین علیه السلام بود، و از مدینه همراه حضرت به مکه آمد و از آنجا به کربلا، و در آنجا به شهادت رسید. ابتدا سواره بود ولی اسب او را پی کردند، و در حمله اول به شهادت رسید.(۵۱)

۳۸ – نعمان بن عمرو الراسبی:

او و برادرش از اهل کوفه و از اصحاب علی علیه السلام هستند، چون عمر بن سعد سخنان امام را نپذیرفت، شبانه به خدمت آن حضرت آمد و در کنار او به شهادت رسید.(۵۲)

۳۹ – نعیم بن عجلان:

او و دو برادرش نضر و نعمان هر سه از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بشمار می رفتند، و در جنگ صفین در رکاب آن حضرت بودند و از شجاعان و از شعرا بشمار می رفتند، نضر و نعمان از دنیا رفتند و نعیم در کوفه باقی ماند؛ چون امام حسین علیه السلام به سوی عراق آمد او به خدمت ایشان رسید و در روز عاشورا به عزم جنگ پیش آمد و در حمله اول به فیض شهادت نائل آمد.(۵۳)

ص: ۶۴۷۹

۴۰ – زهیر بن بشر الخثعمی:

صاحب مناقب او را از جمله شهدای حمله اول ذکر کرده است(۵۴) ولی در دیگر مصادر نام او یافت نشد.

نزول نصر

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: از پدرم شنیدم که می فرمود: چون اصحاب امام علیه السلام با سپاه عمر بن سعد درگیر شدند و آتش جنگ برافروخته شد، به فرمان خدا فرشتگان آسمان ها بر امام حسین فرود آمدند، و این مسأله امام را بر سر دو راهی قرار داد: پیروزی بر دشمنان و یا ملاقات خدا و شهادت، و آن بزرگوار، ملاقات خدا را برگزید.(۵۵)

استغاثه

در این هنگام امام علیه السلام فریاد بر آورد که:

"اَمَا من مُغیث یُغیثنا لوجه اللّه؟! اَما من ذاب یذبُّ عن حرم رسول الله ؟!

آیا فریادرسی هست که ما را به خاطر خدا یاری دهد؟! آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا دفاع نماید ؟!"(۵۶)

نام های سایر شهدا

پس از این که گروهی از یاران امام علیه السلام که نامشان را قبلا یادآور شدیم در اولین حمله جان باختند و شربت شهادت نوشیدند، نوبت فداکاری به دیگر اصحاب و همچنین اهل بیت آن حضرت از بنی هاشم رسید که هر کدام به میدان رزم شتافته و به استقبال شمشیرها و نیزه ها رفتند و لباس سرخ شهادت را به قامت خود پوشاندند و به لقاء الهی و رضوان خدا پیوستند و در جوار رحمت و الطاف حق آرمیدند که به ترتیب در آغاز نام اصحاب و سپس اهل بیت آن حضرت را ذکر خواهیم کرد:

۱– عبدالله بن عمیر(۵۷):

او پدر وهب و مردی شجاع و شریف بوده و در کوفه سرائی نزدیک «بئر الجعد»(۵۸) همدان داشت، همسرش ام وهب است. او روزی به لشکرگاه کوفه در نخیله آمد و سپاه کوفه را مشاهده کرد که عازم حرکت به سوی کربلا هستند، سؤال کرد، به او گفته شد که این سپاه برای جنگ با حسین فرزند دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می روند!

عبدالله بن عمیر گفت: به خدا سوگند من مشتاق جهاد با اهل شرک هستم و امیدوارم جنگ با این جماعت که با پسر دختر پیامبرشان می جنگید، کمتر از جهاد با مشرکین از نظر ثواب، نباشد. پس نزد همسرش ام وهب آمد و او را از این ماجرا آگاه و تصمیم خودش را گوشزد کرد، همسرش گفت: درست اندیشیده ای، خداوند تو را به بهترین راه ها و درست ترین اندیشه ها راهنمایی کند، همین کار را بکن و مرا نیز با خود ببر.

پس شب هنگام همسرش را برداشت و حرکت کرد تا در کربلا به خدمت امام حسین علیه السلام رسید.

و چون عمر بن سعد به سوی امام علیه السلام تیر انداخت و سپاه کوفه به طرف اردوی امام تیر پرتاب کردند، غلام زیاد بن ابیه به نام «یسار» و غلام عبیدالله بن زیاد به نام «سالم» به میدان آمدند، و از سپاهیان امام مبارز طلب کردند، حبیب بن مظاهر و بریر بن خضیر از جای برخاسته که به میدان بروند، امام حسین علیه السلام مانع شد، عبدالله بن عمیر بپاخاست و از حضرت اجازه خواست، امام به او نظر کرد و او را مردی گندم گون و بلند بالا و دارای بازوانی قوی و سینه ای گشاده یافت، فرمود: گمان دارم که حریفان خود را از پای درآوری، اگر می خواهی به جانب آنان رو.

ص: ۶۴۸۱

پس عبدالله بن عمیر به میدان شتافت، سالم و یسار که در میدان ایستاده بودند از نسب او سؤال کردند، او خود را معرفی نمود، آن دو گفتند: ما تو را نمی شناسیم! پس زهیر یا حبیب و یا بریر را به میدان طلب کردند، و یسار جلوتر از سالم ایستاده بود، عبدالله بن عمیر گفت: از جنگ با مردم ننگ داری؟! هر کس به جنگ تو آید بهتر از تو خواهد بود. پس بر او حمله برد و او را با شمشیر زد تا او را به قتل رساند، و در آن هنگام که سرگرم مبارزه با او بود، سالم به او حمله کرد. یاران امام فریاد بر آوردند که: سالم آهنگ تو کرده است! او اهمیت نداد، و سالم با شمشیر بر او حمله کرد.

عبدالله بن عمیر دست خود را جلو آورد و انگشتان دست چپ او قطع شد، ولی به سالم امان نداد و او را شمشیر زد و کشت، و روی به سوی امام کرد و در برابر آن حضرت رجز می خواند در حالی که هر دو حریف خود را کشته بود:

ان تنکرونی فانا ابن کلبحسبی ببیتی فی علیم حسبی انی امر ذو مره و عصبو لست بالخوّار عند الحرب انی زعیم لک ام و هببالطعن فیهم مقدما و الضرب(۵۹)

پس ام وهب همسر عبدالله بن عمیر عمود خیمه را برگرفته و روی به سوی همسر خود آورد و گفت: پدر و مادرم به فدایت باد! در برابر این ذریه رسول خدا مبارزه کن.

عبدالله بن عمیر او را به سوی زنان باز گرداند، ام وهب لباس همسر خود را گرفته و می گفت: هرگز تو را رها نمی کنم تا در کنارت کشته شوم.

عبدالله بن عمیر در حالی که دست راستش در اثر خون کشته شدگان به دسته شمشیر چسبیده بود و انگشتان دست چپ او قطع شده بودند، نتوانست همسرش را باز گرداند.

امام حسین علیه السلام آمد و فرمود: خدا شما خاندان را جزای خیر دهد، به سوی زنان بازگرد و با آنان باش، خدا تو را رحمت کند، بر زنان جنگ نیست، پس او بازگشت.

عمرو بن حجاج زبیدی بر میمنه لشکر امام حمله کرد و یاران امام ایستادگی کردند، و شمر بر میسره حمله کرد ولی یاران امام استقامت می کردند و با نیزه به آنها حمله می بردند.

عبدالله بن عمیر - این مبارز شیر دل - که در میسره لشکر امام علیه السلام می رزمید، گروهی از آنان را کشت. در این هنگام، هانی بن ثبیت حضرمی و بکیر بن حی تیمی بر او حمله برده و او را شهید کردند، پس سپاه عمر بن سعد به یکباره از سواره و پیاده به یاران امام حمله ور شدند و جنگ سختی در گرفت و اکثر اصحاب امام بر روی زمین افتادند، چون غبار میدان رزم فرو نشست، همسر عبدالله بن عمیر به سوی کشته او به راه افتاد و بر بالین او نشست و خاک از رخسار او پاک کرد و گفت: بهشت خدا تو را گوارا باد! از خدایی که بهشت را روزی تو کرد می خواهم که مرا مصاحب تو در بهشت قرار دهد.

در این اثنأ شمر به غلامش دستور داد تا عمود خود را بر سر او فرود آورد، و در اثر این ضربه ام وهب به آرزوی خود رسید و در کنار همسر شهیدش جان داد.(۶۰)

ص: ۶۴۸۳

۲ و ۳– سیف بن الحارث، مالک بن عبدالله(۶۱):

این دو برادر مادری به همراه غلامشان شبیب روز عاشورا هنگامی که امام حسین علیه السلام را در آن حال مشاهده کردند، گریه کنان به خدمت امام آمده و به اردوی او ملحق شدند.

امام علیه السلام به آنها فرمود: ای فرزندان برادرم! چرا می گریید؟! به خدا سوگند بعد از گذشت ساعتی چشمانتان روشن خواهد شد.

گفتند: خدا ما را فدای تو گرداند، بر خود نمی گرییم بلکه گریه می کنیم برای این که شما را در محاصره این گروه می بینیم و قدرت نداریم تا به چیزی بیش از جانمان از تو حمایت کنیم!

امام علیه السلام فرمود: خدا شما را به خاطر این همراهی و یاری، بهترین پاداشی که به متقین می دهد، عطا نماید.

این دو برادر ایستاده بودند و حنظله بن اسعد مردم کوفه را موعظه می نمود و مبارزه کرد تا به شهادت رسید، آنگاه این دو برادر به سوی سپاه کوفه حرکت کرده و روی به امام حسین علیه السلام نموده گفتند: السلام علیك یابن رسول الله! امام علیه السلام فرمود: رحمت و سلام و برکات خدا بر شما باد.

پس در حالی که هماهنگ مبارزه می کردند و یکی از دنبال دیگری بود، هر دو به فیض شهادت نائل آمدند.(۶۲)

۴ – عمرو بن خالد الصیدوای(۶۳)؛

۵ – سعد مولای عمرو(۶۴)؛

۶ – جابر بن حارث(۶۵)؛

۷ – مجمع بن عبدالله(۶۶):

این چهار بزرگوار با هم بر اهل کوفه حمله بردند و چون در میان دشمن قرار گرفتند سپاه کوفه آنها را محاصره و از دیگر یاران امام جدا کردند، امام حسین علیه السلام برادرش عباس علیه السلام را فرستاد تا آنها را با شمشیر از حلقه محاصره نجات دهد در حالی که آنها کاملا زخمی شده بودند، ولی در اثنای راه، دشمن باز با شمشیر بر آنها حمله برد و با این که مجروح بودند، مبارزه کردند تا در کنار هم به شهادت رسیدند.(۶۷)

در این هنگام مجدداً عمرو بن حجاج با سپاهش بر میمنه اصحاب امام حسین علیه السلام حمله کردند، و چون به امام نزدیک شدند یاران امام بر زانو نشسته و نیزه ها را به سوی آنها گرفتند، از این رو اسبان سپاه عمرو بن حجاج نتوانستند قدم از قدم بردارند، و هنگام بازگشت، اصحاب امام بر آنان تیر زده و تعدادی از ایشان را کشته و گروهی را مجروح ساختند.(۶۸)

۸ – بریر بن خضیر:

و چون جنگ شدت پیدا کرد، مردی از سپاه کوفه به نام یزید بن معقل به میدان آمد و بریر را ندا کرد که: کار خدا را درباره خود چگونه می بینی؟!

بریر گفت: به خدا سوگند که او در حق من نیکی کرد و کار تو را در مسیر شر قرار داد.

یزید بن معقل گفت: دروغ می گویی و قبل از این، دروغگو نبودی! و من گواهی می دهم که تو از گمراهانی!

بریر گفت: آیا می خواهی با تو مباهله کنم تا خدا دروغگو را لعنت و آن که را بر باطل است به قتل برساند؟

او پذیرفت و با هم در آویختند و دو ضربت رد و بدل شد و یزیدبن معقل ضربتی بر بریر وارد کرد که زیانی متوجه او نشد، و شمشیری حواله سر او کرد و کلاه او را شکافت و به مغز سرش رسید و روی زمین افتاد، و در حالی که شمشیر بریر در سر او فرو رفته و بریر آن را تکان می داد که از سر او بیرون آورد، مرد دیگری از سپاه کوفه به نام رضی بن منقذ بر بریر حمله کرد و ساعتی با یکدیگر مبارزه کردند تا بریر او را بر زمین زده و روی سینه او نشست، آن مرد فریاد زد: کجایند یاران تا مرا نجات دهند؟!

کعب بن جابر به یاری او شتافت، به او گفته شد: این مرد بریر بن خضیر قاری است که در مسجد کوفه می نشست و ما را قرآن می آموخت، او توجهی نکرد و با نیزه به بریر حمله کرد، و آن را بر پشت بریر نهاد.

چون بریر تیزی نیزه را در پشت خود احساس کرد، خود را به روی رضی بن منقذ افکند و روی او را به دندان گرفت و قسمتی از بینی او را برکند، کعب بن جابر نیزه را فشار داد و بریر را از روی رضی بن منقذ کنار زد و او را با شمشیر به شهادت رساند، رضوان خداوند بر او باد.(۶۹)

عفیف(۷۰) می گوید: گویا من رضی بن منقذ را می نگرم که از جای بر می خاست، و در حالی که غبار از جامه اش پاک می کرد به کعب بن جابر می گفت: ای برادر ازدی! خدمتی به من کردی که هرگز آن را فراموش نخواهم کرد.

یوسف بن یزید می گوید که: از عفیف پرسیدم که تو خود مباهله بریر را با یزید بن معقل شاهد بودی؟

عفیف گفت: آری، به چشم دیدم و به گوش شنیدم.

کعب بن جابر - قاتل بریر - چون از کربلا باز گشت، همسرش و خواهرش نوار به او گفتند: تو دشمن پسر فاطمه را یاری کردی و بزرگ قرأ قرآن - بریر - را کشتی و گناه بزرگی را انجام دادی! به خدا سوگند که هرگز با تو کلمه ای سخن نخواهیم گفت.(۷۱)

عبیدالله پسر عموی کعب بر او خشمگین شد و گفت: وای بر تو! بریر را کشتی؟!

به چه امیدی خدا را ملاقات خواهی کرد؟!

نوشته اند که: کعب از کرده خود پشیمان شده و اشعاری را به نظم درآورد که در آن حزن و اندوه خود را به خاطر ارتکاب این جرم بزرگ یادآور شده است.(۷۲) و (۷۳)

۹ – عمرو بن قرظه بن کعب انصاری:

پدر او از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود، و در جنگ های امام علی علیه السلام شرکت داشت و آن حضرت او را به ولایت فارس گمارده بود، و در سال ۵۱ بدرود حیات گفت. او دارای فرزندانی است که مشهورترین آنها عمرو و علی است که عمرو در ایام مهادنه در کربلا خدمت امام حسین علیه السلام رسید و امام او را جهت ارشاد نزد عمر بن سعد می فرستاده است، و این جریان تا آمدن شمر ادامه داشت، و چون شمر به کربلا آمد، این ارتباط قطع شد.(۷۴) او روز عاشورا از امام اذن گرفت و به میدان آمد در حالی که این رجز می خواند:

قد علمت کتیبه الانصارانی ساحمی حوزه الذمار ضرب غلام غیر نکس شاری دون حسین مهجتی و داری.(۷۵)

پس عمرو بن قرظه ساعتی رزمید و نزد امام حسین علیه السلام بازگشت و در برابر آن حضرت ایستاد تا از او در برابر دشمن دفاع کند.(۷۶)

ابن نما می گوید: او صورت و سینه خود را سپر تیرها قرار داده بود و نمی گذاشت که به امام حسین علیه السلام اصابت کند، و پس از جراحت های زیادی که برداشته بود به امام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! به عهد خود وفا کردم؟!

آن حضرت فرمود: آری، تو زودتر از من در بهشت خواهی بود، سلام مرا به رسول خدا برسان و بگو که من هم به دنبال تو خواهم آمد.

عمرو پس از شنیدن این سخنان بشارت آمیز به روی زمین افتاد و جان تسلیم کرد؛ سلام خدا بر او باد.

اما برادرش علی که با عمر بن سعد به کربلا آمده بود، چون برادرش کشته شد، از میان سپاه کوفه بیرون آمد و ندا کرد: ای حسین! برادر مرا فریفتی و او را کشتی!

امام حسین فرمود: من او را نفریفتم، خدا او را هدایت کرد و تو به گمراهی کشیده شدی.

گفت: خدا مرا بکشد! اگر تو را نکشم، و یا به دست تو کشته نشوم! و به طرف امام حمله کرد.

نافع بن هلال او را با ضربه نیزه بر روی زمین انداخت و یاران او آمده و از معرکه بیرونش بردند و زخم هایش را مدوا کردند تا بهبودی یافت.(۷۷)

۱۰ و ۱۱– سعد بن حارث، ابو الحتوف بن حارث(۷۸):

این دو برادر با عمر بن سعد به کربلا آمده بودند، و چون روز عاشورا شد و امام حسین علیه السلام ندا می کرد: «الا من ناصر ینصرنا» و زنان و کودکان با شنیدن صدای امام علیه السلام شیون می کردند، از دیدن این منظره، تاب نیاوردند و شمشیر به روی سپاه کوفه و دشمنان امام حسین علیه السلام کشیدند و آنقدر مبارزه خود را ادامه دادند تا شهید شدند.(۷۹)

برخی نوشته اند که: این دو برادر در لحظات آخرین امام و پس از شهادت اصحاب به فیض شهادت نائل آمدند.(۸۰)

۱۲ – نافع بن هلال:

از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و مردی بزرگوار و شجاع و قاری قرآن و نویسنده حدیث بود و در جنگ های جمل و صفین و نهروان در خدمت علی علیه السلام شمشیر می زد، و چون امام حسین علیه السلام به سمت عراق آمد، نافع و سه نفر دیگر از یارانش در میان راه به آن حضرت پیوستند.

چون عمرو بن قرظه شهید شد و برادرش علی بن قرظه به خونخواهی او به میدان آمد، نافع بن هلال بر او حمله کرد و او را مجروح ساخت، یارانش برای نجات او حمله کردند و نافع بن هلال با آنها درگیر شد و رجز می خواند و می گفت:

ان تنکرونی فانان ابن الجملی دینی علی دین حسین بن علی.(۸۱)

مردی به نام مزاحم بن حریث در پاسخ او گفت: من بر دین فلان هستم!

نافع بن هلال گفت: تو بر دین شیطانی؛ و بر او حمله کرد و مزاحم خواست برگردد که ضربه نافع به او مهلت نداد و کشته شد.

عمرو بن حجاج فریاد زد: آیا می دانید با چه کسانی می جنگید؟! کسی به تنهایی به میدان اصحاب حسین نرود!

ابو مخنف می گوید: نافع بن هلال، نامش را بر روی تیرهای خود نوشته و آنها را مسموم نموده و پرتاب می نمود، و از سپاه عمر بن سعد دوازده نفر را کشت و بسیاری را مجروح ساخت. هنگامی که تیرهای او تمام شد، شمشیر خود را برهنه نمود و حمله کرد و می گفت:

انا الهزیر الجملی انا علی دین علی.(۸۲)

لشکر دشمن چاره کار را در حمله دسته جمعی به او دید و لذا اطراف او را گرفته و او را هدف تیرها و سنگ های خود قرار دادند تا این که بازوان او را شکسته و او را به اسارت گرفتند. شمر و گروهی از سپاه، او را نزد عمر بن سعد آوردند.

عمر بن سعد به او گفت: ای نافع! وای بر تو! چرا با خود چنین کردی؟!

نافع گفت: پروردگار من از قصد من آگاه است.

در حالی که خون ها بر محاسن او جاری بود به او گفتند: مگر نمی بینی که با خود چه کرده ای؟!

نافع گفت: دوازده نفر از شما را کشته ام و خودم را ملامت نمی کنم، اگر بازوان من سالم بود نمی توانستید مرا اسیر کنید.

شمر به عمر بن سعد گفت: او را بکش!

عمر بن سعد گفت: تو او را آوردی، اگر می خواهی تو او را بکش!

شمر شمشیر از نیام کشید، و چون خواست نافع را به قتل برساند، نافع بن هلال گفت: به خدا سوگند اگر تو مسلمان بودی، برای تو ملاقات خدا بسیار دشوار بود و خون ما بر گردن تو سنگینی می کرد، خدا را سپاس می گویم که مرگ ما را در دست بدترین خلق، قرار داد! پس شمر او را به شهادت رساند، رضوان خداوند بر او باد.(۸۳)

۱۳ – ابو الشعثأ کندی:

نام او یزید بن زیاد(۸۴) است و با عمر بن سعد به کربلا آمده بود، و چون کار به مقاتله انجامید، و سخنان امام را رد کردند، به جانب حسین علیه السلام آمد.

او که تیرانداز ماهری بود در برابر امام حسین علیه السلام زانو زد و صد تیر به سوی دشمن پرتاب کرد و امام می فرمود: خدایا! تیرهای او را به هدف بنشان و بهشت خود را پاداش او قرار ده! و هنگامی که تیرهای او تمام شد، در حالی که بپا می خواست گفت: پنج تن از سپاه عمر بن سعد را کشتم، سپس بر سپاه دشمن حمله کرد و نوزده نفر را به قتل رساند و بعد به شهادت رسید(۸۵) او هنگام حمله این رجز را می خواند:

"انا یزید و ابی مهاجر اشجع من لیث نبیل خادر یارب انی للحسین ناصر ولا بن سعد تارك و هاجر.(۸۶)و (۸۷)

۱۴ – مسلم بن عوسجه:

او مردی شریف، عابد و زاهد بود، و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشمار می رفت؛ شجاعت او در جنگ ها و فتوحات اسلامی همیشه ورد زبان ها بود.(۸۸)

عمرو بن الحجاج که در میسره لشکر عمر بن سعد قرار گرفته بود، بر میمنه امام - که زهیر بن قین فرماندهی آن را بر عهده داشت - حمله ور شد، و این درگیری در ناحیه فرات صورت گرفت و ساعتی به طول انجامید و در آن مسلم بن عوسجه اسدی بر روی زمین افتاد و به فیض شهادت نائل آمد.

آن بزرگوار در کوفه وکیل مسلم بن عقیل بود و مسئولیت جمع آوری اموال و خرید سلاح و گرفتن بیعت از مردم را بر عهده داشت.

در روز عاشورا ضمن مبارزه ای تحسین انگیز این رجز را می خواند:

ان تسألوا عنی فانی ذو لبد من فرع قوم من ذری بنی اسد فمن بغانی حائر عن الرشد و کافر بدین جبار صمد.(۸۹)

حاضران در صحنه پیکار کربلا می گویند که چون غبار صحنه جنگ فرو نشست، مشاهده کردند که مسلم بن عوسجه بر روی زمین افتاده است و آخرین لحظات حیاتش بود که امام حسین علیه السلام بر بالین او حاضر شد و فرمود: خدای تو را رحمت کند ای مسلم بن عوسجه، و این آیه را تلاوت کردند: (فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا.)(۹۰)

حبیب بن مظاهر نزدیک آمد و گفت: ای مسلم بن عوسجه! شهادت تو سخت بر من گران است، تو را به بهشت بشارت می دهم.

مسلم بن عوسجه با صدایی ضعیف گفت: خدای تو را هم مژده خیر دهد.

حبیب بن مظاهر به او گفت: خدای تو را هم مژده خیر دهد.

حبیب بن مظاهر به او گفت: اگر من هم در همین لحظات به تو ملحق نمی شدم دوست داشتم که مرا وصی خود قرار دهی تا به وصایای تو عمل کنم.

مسلم بن عوسجه گفت: تو را به این (امام حسین علیه السلام) وصیت می کنم که جان خود را فدای او کنی؛ و با دست خود به امام علیه السلام اشاره کرد.

جبیب گفت: به خدای کعبه چنین خواهم کرد.

پس مسلم بن عوسجه جان داد و در جوار رحمت حق آرمید. در این هنگام کنیز مسلم بن عوسجه فریاد بر آورد: یا سیداه! و یابن عوسجتاه!

سپاه عمرو بن حجاج فریاد برآوردند که: مسلم بن عوسجه را کشتیم!

شبث بن ربعی به بعضی از یارانش که در کنارش بودند گفت: مادرانتان در سوگ شما بگریند! شما خود را به دست خود کشته و موجبات سرافکندگی خود را فراهم ساخته اید، در این حال شادی می کنید که یلی مانند مسلم بن عوسجه را کشته اید؟!! به خدا سوگند او را در جایگاه کریم در میان مسلمانان دیدم، او را در دشت آذربایجان مشاهده کردم که قبل از آمدن تمامی سواران، شش نفر را کشته بود، شما بر کشتن چنین افرادی شادی می کنید؟!

نوشته اند که: مسلم بن عوسجه به دست دو نفر شهید شد که نام های آنها مسلم بن عبدالله ضبابی و عبدالرحمن بن ابی خشکاره بجلی است. (۹۱)

۱۵ – حربن یزید ریاحی:

حر مردی شریف در میان قوم خود بود(۹۲)، و عاقبت به ندای حق لبیک گفت و با شادی به استقبال شهادت رفت و فرزند پیامبر را یاری کرد. او دلیرانه می جنگید و رجز می خواند:

انی انا الحر و مؤوی الضیفاضرب فی اعراضکم بالسیف عن خیر من حل بلاد الخیفا ضربکم ولا آری من حیف.(۹۳)

حربن یزید به اتفاق زهیر بن قین با دشمن پیکار می کردند(۹۴) و چون یکی از آنها در محاصره دشمن قرار می گرفت دیگری او را از محاصره دشمن بیرون می آورد و ساعتی بر این روال پیکار کردند تا اسب حربن یزید جراحاتی برداشت و او همچنان سواره پیکار می کرد و شعر می خواند تا این که مردی به نام یزید بن سفیان که با او دشمنی دیرینه داشت در اثر فتنه انگیزی حصین بن نمیر که به او گفت: این حربن یزید است که تو می خواستی او را به قتل برسانی، به حربن یزید حمله کرد ولی حر به او امان نداد و او را از دم شمشیر گذراند. پس شخصی به نام ایوب بن شرح، تیری به اسب حر زده و او را از پای در آورد، حر به ناچار از اسب پیاده شد و پیاده می رزمید تا چهل و چند نفر را به قتل رساند. در این احوال لشکر پیاده نظام ابن سعد بر او حمله ور شده و او را کشتند، اصحاب امام با شتاب به سوی او شتافته و او را در برابر خیمه ای که می جنگید قرار دادند، امام علیه السلام بر بالین او نشست و خون از چهره حر پاک کرد و این جملات را فرمود: تو حر و آزاده ای همانگونه که مادرت بر تو نام نهاد، تو در دنیا و آخرت حر و آزاده ای.(۹۵)

ص: ۶۴۹۳

در مرثیه حر، یکی از اصحاب امام حسین این شعر را سرود:

لنعم الحر حر بنی ریاحصبور عند مشتبک الرماح و نعم الحر اذ فادی حسینا و جاد بنفسه عند الصباح.(۹۶)

و بعضی این اشعار را به علی بن الحسین علیه السلام نسبت داده اند(۹۷)، و بعضی هم گفته اند که خود امام حسین علیه السلام آنها را انشأ فرموده اند.(۹۸)

افراشت ز مهر، بیرق یاری را خوش برد به سر، طریق دیندرای را

شد حر و درید پرده ظلمت را شد مست و سرود، شعر بیداری را(۹۹)

۱۶- حبیب بن مظاهر(۱۰۰):

او از اصحاب رسول خدا بود و در کوفه سکونت داشت و از یاران علی علیه السلام بود و در تمام جنگ ها در خدمت آن حضرت شمشیر می زد و از جمله خواص اصحاب آن حضرت و حاملان علوم آن بزرگوار است، او از جمله کسانی است که مشتاقانه به یاری امام حسین علیه السلام شتافتند.(۱۰۱)حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه در کوفه برای امام بیعت می گرفتند و چون عبیدالله بن زیاد به کوفه آمد و اهل کوفه مسلم را تنها گذاشتند، قبیله حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه آنها را پنهان کردند تا آسیبی به آنها نرسد، و هنگامی که امام حسین علیه السلام به کربلا آمد آن دو به سوی آن حضرت حرکت کردند، روزها مخفی می شدند و شب ها طی طریق می نمودند تا به اردوی امام علیه السلام ملحق شدند.(۱۰۲)

هنگامی که امام حسین علیه السلام برای ادای نماز ظهر از سپاه کوفه مهلت خواست، حصین بن تمیم گفت: نماز از شما پذیرفته نیست!!

حبیب بن مظاهر در پاسخ او گفت: گمان می کنی که نماز از آل رسول خدا پـذیرفته نشود و نماز تو ای احمق نادان مقبول افتد؟!

حصین بن تمیم به او حمله کرد و حبیب نیز به طرف او حمله ور شد و ضربه ای بر صورت اسب وی زد و بر اثر همین ضربه، حصین از اسب بر زمین افتاد، یارانش آمده او را نجات دادند و حبیب بر آنان حمله کرد و رجز می خواند و می گفت:

انا حبیب و ابی مظهر فارس هیجأ و حرب تسعر انتم اعدّ عدّ و اکثرو نحن او فی منکم واصبر.(۱۰۳)

پس گروهی را به قتل رساند تا این که بدیل بن صریم با شمشیر به او حمله کرد و ضربه ای بر او وارد ساخت، و مردی از تمیم نیز با نیزه بر او حمله ور شد، حبیب از اسب بر زمین افتاد و چون خواست بپاخیزد، حصین بن تمیم با شمشیر ضربه ای دیگر به سر او زد، و آن مرد تمیمی سر از تن حبیب جدا کرد، رضوان و بهشت خداوند بر او مبارک باد.

حصین بن تمیم به آن مرد تمیمی گفت: من با تو در کشتن حبیب شریک هستم! او می گفت: من خود به تنهایی حبیب را کشته ام!

حصین بن تمیم به او گفت: سر حبیب را به من ده تا بر گردن اسبم آویزان کنم تا مردم بدانند من در کشتن او با تو شریکم! و بعد به تو خواهم داد که نزد عبیدالله ببری و جایزه بگیری!! ولی او قبول نکرد!

آشنایان آن دو آنها را اصلاح دادند و حصین بن تمیم سر را به گردن اسب آویزان نموده و در میان لشکر می چرخید! و بعد به او برگرداند.(۱۰۴)

ص: ۶۴۹۵

محمدبن قیس نقل کرده است که شهادت حبیب بن مظاهر برای امام بسیار گران آمد و دل مبارکش شکست و گفت: از خدا انتظار دارم که حامیان مرا و یاران مرا اجر دهد.

همچنین آمده است که آن حضرت فرمود: ای حبیب! چه برگزیده مردی بودی که خدا تو را توفیق عنایت کرد تا هر شب ختم قرآن کنی.(۱۰۵)

بهر حال از آنچه گذشت معلوم می شود حبیب بن مظاهر قبل از نماز ظهر به شهادت رسیده است.

آخرین نماز

چون وقت نماز ظهر فرا رسید، مردی از یاران آن حضرت به نام ابو ثمامه صیداوی(۱۰۶) به آن حضرت عرض کرد: ای ابا عبدالله! من به فدایت شوم، این گروه به ما نزدیک شده اند و به خدا سوگند که پیش از تو من باید کشته شوم و دوست دارم چون خدا را ملاقات می کنم با تو نماز خوانده باشم!

امام حسین علیه السلام سر به سوی آسمان برداشت و فرمود: نماز را تذکر دادی، خدای تو را از نمازگزاران قرار دهد.

آنگاه امام حسین علیه السلام زهیر بن قین و سعیدبن عبدالله را گفت در جلوی آن حضرت بایستند تا او نماز ظهر بگذارد، پس امام علیه السلام با نیمی از یارانش نماز خوف بجای آوردند.(۱۰۷)

۱۷- سعیدبن عبدالله حنفی

(۱۰۸): سعیدبن عبدالله در جلوی امام ایستاد و امام نمازگزارد و او در اثر تیرباران دشمن به روی زمین افتاد در حالی که می گفت: خدایا این گروه را لعنت کن همانند لعن قوم عاد و ثمود، و سلام مرا به پیامبرت برسان؛ همچنین گفت: پروردگارا! این زخم ها را برای درک ثواب تو در راه نصرت فرزند پیامبر تو بر جان خود خریدم.

ص: ۶۴۹۶

آنگاه به طرف امام التفاتی کرده گفت: آیا به عهد خود وفا کردم ای پسر رسول خدا؟!

امام علیه السلام فرمود: آری، تو در بهشت پیشاپیش من قرار خواهی داشت.

او در حالی به شهادت رسید که سیزده تیر غیر از زخم نیزه و شمشیر بر بدنش فرو رفته بود، و چون امام علیه السلام از نماز فارغ شد به اصحابش فرمود: ای انصار من! این بهشت است که درهای آن به روی شما باز شده و نهرهای آن جاری و میوه های آن آماده است، و این پیامبر خداست و اینان شهدایی که در راه خدا کشته شده اند، منتظر قدوم شمایند، و شما را به بهشت بشارت می دهند، پس از دین خدا و دین پیامبر حمایت و از حرم پیامبر دفاع کنید.

اصحاب به امام عرض کردند: جان های ما فدای تو باد و خون های ما نگاهدارنده خون تو، به خدا سوگند که هیچ گزندی به تو و حرم تو نمی رسد مادامی که از ما کسی زنده باشد.(۱۰۹)

۱۸- ابو ثمامه صائدی:

نام او عمرو بن عبدالله بن کعب و از تابعین بود و مردی دلاور و از شخصیت های شیعه بشمار می رفت. از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در جنگ ها با آن حضرت شرکت می کرد، و بعد از امیرالمؤمنین از اصحاب امام حسن مجتبی علیه السلام گردید و در کوفه ماند، و چون معاویه مرد، به امام حسین علیه السلام نامه نوشت و او را دعوت کرد و از جمله فرماندهان مسلم بن عقیل بود(۱۱۰) که با سپاهیان خود عبیدالله بن زیاد را در قصر دارالاماره محاصره کرد، و چون مردم از اطراف مسلم پراکنده شدند ابو ثمامه بصورت مخفیانه زندگی می کرد و ابن زیاد شب و روز در جستجوی او بود! او با نافع بن هلال در اثنای راه به امام حسین علیه السلام ملحق گردید و در روز عاشورا پس از آن که با امام حسین نماز گزارد به آن حضرت عرض کرد: یا ابا عبدالله! تصمیم گرفته ام که به یاران خویش ملحق شوم، و ناخوش دارم که زنده بمانم و تو را کشته ببینم.

امام علیه السلام به او اذن داد و فرمود: ما هم بعد از ساعتی به شما ملحق می شویم؛ پس او سرگرم نبردی شدید با سپاه کفر شد تا بر تن او جراحات زیادی رسید و در این احوال مردی به نام قیس بن عبدالله صائدی که پسر عموی او بود و با ابو ثمامه سابقه دشمنی داشت، او را به قتل رساند؛ و شهادت او بعد از شهادت حربن یزید ریاحی بود.(۱۱۱)

۱۹- سلمان بن مضارب:

او پسر عموی زهیر بن قین بود و همراه او به حج آمده بود، و چون زهیر در بین راه به امام حسین علیه السلام پیوست، سلمان بن مضارب نیز به امام ملحق گردید و به کربلا آمد و در روز عاشورا بعد از ادای نماز ظهر با امام، قبل از زهیر بن قین به شهادت رسید.(۱۱۲)

۲۰- زهیر بن قین بجلی:

او مردی شجاع و شریف در قبیله خود بود و در کوفه اقامت داشت و شجاعت او در جنگ ها مشهور بود، در ابتدای کار از طرفداران عثمان بود و پس از ملاقات با امام حسین علیه السلام در اثر هدایت الهی از عقیده خود دست کشید و از شیعیان علی و اهل بیت علیهم السلام شد و همراه امام حسین علیه السلام به کربلا آمد.(۱۱۳)

روز عاشورا بعد از گزاردن نماز با امام علیه السلام، دست خود را روی شانه امام نهاد و این رجز را خواند:

اقدم هدیت هادیا مهدیاالیوم تلقی جدک النبیا و حسنا و المرتضی علیا و ذاالجناحین الفتی الکمیا و اسدالله الشهید الحیا.(۱۱۴)

سپس به میدان آمد و مبارزه سختی با سپاه کوفه کرد(۱۱۵) تا آن که یکصد و بیست نفر از آنان را به قتل رساند.

ص: ۶۴۹۸

او از زمره اصحاب وفاداری بود که پیشاپیش امام علیه السلام شمشیر می زد تا به درجه والای شهادت نائل آمد.(۱۱۶)

بشیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی بر او حمله برده و او را شهید کردند و امام حسین علیه السلام پس از شهادت او فرمود: ای زهیر! خدا تو را از لطف خود دور مدارد و قاتلان تو را همانند لعنت شدگان مسخ شده به لعنت ابدی خود گرفتار سازد.(۱۱۷)

وقتی که خبر کشته شدن زهیر بن قین در رکاب امام علیه السلام به همسر با وفای او رسید، به غلامش گفت: برو و مولایت زهیر را کفن کن، غلام زهیر وقتی که بدن مطهر امام حسین علیه السلام را عریان در قتلگاه مشاهده کرد، با خود گفت: چگونه مولایم زهیر را کفن کنم ولی حسین علیه السلام را رها نموده و عریان بگذارم؟! به خدا سوگند که چنین نکنم. پس امام را در پارچه ای که همراه داشت پیچید و زهیر را با پارچه ای پاره کفن نمود.(۱۱۸)

۲۱ - حجاج بن مسروق الجعفی:

او از شیعیان و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در کوفه سکونت داشت، چون امام حسین علیه السلام به مکه عزیمت کرد، از کوفه به مکه آمد و پس از ملاقات با امام علیه السلام در خدمت او بود و در اوقات نماز برای حضرت اذان می گفت، و در روز عاشورا که آتش جنگ شعله ور گردید حجاج بن مسروق پیش آمد و از امام اجازه جنگ گرفته به میدان رفت و مدتی مبارزه کرد و به طرف امام بازگشت، و در حالی که بدنش غرق خون بود این رجز را می خواند:

اليوم القی جدک النبیاثم اباک ذالندی علیا ذاک الذی نعرفه الوصیا(۱۱۹) و (۱۲۰)

امام علیه السلام فرمود: من هم به شما ملحق و آنان را ملاقات خواهم کرد، سپس حجاج بن مسروق به میدان بازگشت و آنقدر مبارزه کرد تا شهید شد.(۱۲۱)

۲۲ – یزید بن مغفل جعفی:

او از شعرای خوب و از شجاعان شیعه و از اصحاب علی علیه السلام در جنگ صفین بشمار می رفت، او در مکه به همراه حجاج بن مسروق به امام حسین علیه السلام ملحق شد و روز عاشورا نزد امام حسین علیه السلام آمد و برای مبارزه اذن گرفت و به میدان رفت و این رجز را خواند:

انا یزید و انا ابن مغفلو فی یمینی نصل سیف مصقل اعلو به الهامات وسط القسطلعن الحسین الماجد المفضل ابن رسول الله خیر مرسل.(۱۲۲)

و آنچنان شجاعانه جنگید که دشمن را به حیرت واداشت، و پس از آن که گروهی را به قتل رسانید به فیض شهادت نائل آمد.(۱۲۳)

۲۳ – حنظله بن اسعد شبامی:

از بزرگان شیعه و مردی فصیح و شجاع و قاری قرآن بود، و فرزندی داشت به نام علی که در تاریخ از او یاد شده است. حنظله بعد ار ورود امام حسین علیه السلام به کربلا به اردوی آن حضرت ملحق شد و امام او را به عنوان رسول نزد عمر بن سعد می فرستاد، و چون روز عاشورا فرا رسید نزد امام آمد و از آن حضرت برای جهاد اذن گرفت و در جلوی امام ایستاد و شروع به سخن گفتن با لشکر کوفه کرد و گفت: ای مردم! من بر عاقبت کار شما بیمناکم همانند روز احزاب و سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود، ای مردم! من از رسوائی شما در روز قیامت می ترسم، آن روزی که هیچ نگهدارنده ای جز خدا نیست و کسی که گمراه شد راهی به سوی هدایت ندارد. ای مردم! حسین را نکشید که خداوند شما را به عذاب خود مبتلا سازد و کسی که افترا می بندد، زیان خواهد بود.

ص: ۶۵۰۰

امام حسـین علیه السلام به او فرمود: هنگامی که تو این گروه را به حق دعوت کردی و آنان نپذیرفتند و تصمیم به ریختن خون تو و یارانت گرفتند و دست خود را به خون برادران صالح تو آلوده کردند، اینها مستوجب عذاب شدند.

حنظله بن اسـعد به امام علیه السلام عرض کرد: راست گفتی، فدایت شوم، آیا اجازه می دهی که به ملاقات پروردگارم شتافته و به برادرانم ملحق شوم؟

آن حضـرت اجازه داد و فرمود: برو به سوی چیزی که بهتر از دنیا و آنچه در آن است، جهانی که حـدی نپذیرد و سـلطنتی که زوال نیابد.

حنظله گفت: السلام علیک یا ابا عبدالله صلی الله علیک و علی اهل بیتک، ملاقات ما و شما در بهشت!

امام فرمود: آمین! آمین!

سپس به سپاه کوفه حلمه کرد و سرانجام بر او حمله کردند و او را به شهادت رساندند، رضوان الله تعالی علیه.(۱۲۴)

۲۴ – عابس بن ابی شبیب(۱۲۵):

او از قبیله بنی شاکر می باشد که طائفه ای است از همدان؛ عابس از رجال شیعه و از رؤسای آنها و مردی شجاع و خطیبی توانا و عابدی پر تلاش و متهجد بود.(۱۲۶) و (۱۲۷)

عابس در روز عاشورا می گفت: امروز روزی است که باید تلاش کنیم برای سـعادت خویش با هر چه در توان داریم زیرا بعد از امروز حساب است و عمل به کار نیاید.

آنگاه نزد امام حسـین علیه السلام آمد و گفت: یا ابا عبدالله! به خدا سوگند روی زمین چه در نزدیک و یا دور کسی عزیزتر و محبوب تر از تو نزد من نیست، اگر من چیزی عزیزتر از جانم و خونم داشتم که فدایت کنم و کشته شدن را از تو دفع کنم، هر آینه تقدیم می کردم؛ سـپس گفت: «السّلام علیک یا ابا عبدالله اشهد انی علی هداک و هدی ابیک»؛ «سلام بر تو ای اباعبدالله، من گواهی می دهم که بر راه شما و پدر شما استوارم و به راه راست هدایت می یابم.» سپس با شمشیر به سوی دشمن آمد.

ص: ۶۵۰۱

ربیع بن تمیم گوید: چون دیدم که عابس به سوی میدان می آمد او را شناختم و سابقه او را در جنگ ها می دانستم که او شجاع ترین مردم است؛ به سپاه عمر بن سعد گفتم: این شخص شیر شیران است، این فرزند شبیب است، مبادا کسی به جنگ او رود؛ پس عابس مکرر فریاد می زد و مبارز می طلبید و کسی جرأت نمی کرد به میدان او رود.

عمر بن سعد گفت: حال که چنین است او را سنگباران کنید، پس لشکر اینگونه کردند.

عابس که چنین دید زره از تن به در کرد و کلاه خود از سر برداشت سپس بر سپاه کوفه حمله کرد.

وقت آن آمد که من عریان شوم　　　جسم بگذارم سراسر جان شوم

آزمودم مرگ من در زندگی است　　　چون رهم زین زندگی پایندگی است

آنچه غیر از شورش و دیوانگی است　　　اندرین ره روی در بیگانگی است

ربیع بن تمیم می گوید: سوگند به خدا او را دیدم که بیش از دویست رزمنده را تار و مار کرد، پس بر او از هر طرف حمله بردند و او را شهید کردند، و من شاهد بودم که سر عابس بن شبیب در دست مردانی بود و منازعه می کردند، این می گفت من عابس را کشته ام و دیگری می گفت من کشته ام. عمر بن سعد گفت: مخاصمه نکنید، سوگند به خدا یک نفر نمی تواند این مرد را کشته باشد.(۱۲۸)

از شور تو پر، کون و مکان شد عابس!　　　در سوگ تو خون، دل جهان شد عابس

تن از تو و، تو برهنه تر از تن خویش　　　عریان تر ازین نمی توان شد عابس

ص: ۶۵۰۲

۲۵ – شوذب بن عبدالله:

او از رجال شیعه و از معدود دلیران بنام و حافظ حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام بود، و مجلس حدیث داشت که شیعیان نزد او آمده و اخذ حدیث می کردند. با عابس بن ابی شبیب از کوفه به مکه آمد و نزد امام علیه السلام ماند تا روز عاشورا، و چون جنگ آغاز شد به مبارزه پرداخت. عابس او را طلب کرد و از تصمیم او و مبنی بر یاری امام و شهادت در راه او سؤال کرد و او عزم خود را بر شهادت ابراز نمود و همانند دلیران به مبارزه پرداخت تا به شهادت رسید.(۱۲۹)

۲۶ – جَون بن ابی مالک(۱۳۰):

او بنده سیاه چرده ابوذر غفاری بود که نزد امام علیه السلام آمد و برای مبارزه اجازه خواست. امام حسین علیه السلام فرمود: تو از جانب ما مأذونی و برای عافیت همراه ما آمده ای، خود را در مشقت مینداز!

گفت: من در راحتی باشم و در سختی شما را تنها بگذارم؟!! به خدا سوگند هر چند که بوی بدن من بد، و حسب من رفیع نیست ولی امام بزرگواری چون تو بوی مرا خوش و بدنم را مطهر و رنگ روی مرا سفید می کند و به بهشتم مژده می دهد! به خدا سوگند که از شما جدا نگردم تا خون سیاه من با خون شریف شما آمیخته گردد! بعد شروع به رجز خوانی کرد:

کیف تری الفجّار ضرب الاسود بالمشرفی القاطع المهنّد أذبُّ عنهم باللّسان و الیدارجو به الجنْ یوم المورد. (۱۳۱) و شجاعانه به جنگ با دشمن پرداخت و بیست و پنج نفر از آنان را به قتل رساند تا این که شهید شد. امام حسین علیه السلام بر بالین او حاضر شد و گفت: خدایا روی او را سپید و بوی او را خوش و او را با نیکان محشور کن و با محمد و آل محمد آشنا و معاشر گردان.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که: هر کسی کشته خود را از میدان بیرون می برد و به خاک می سپرد، اما جون کسی را نداشت تا او را از میدان بیرون برد، به همین جهت پیکر پاره پاره او را پس از ده روز دیدند در حالی که بوی مشک از بدنش به مشام می رسید.(۱۳۲)

۲۷ – عبدالرحمن الارحبی:

او از تابعین و مردی شجاع و دلاور بود و به همراه قیس بن مسهر با نامه های مردم کوفه در مکه در شب دوازدهم ماه رمضان به خدمت امام رسید، و امام علیه السلام عبدالرحمن را همراه مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد و او مجدداً بازگشت و از جمله یاران امام بود. در روز عاشورا چون آن حال را مشاهده نمود اذن گرفت، امام علیه السلام او را اجازه داد، پس به میدان آمد و مبارزه کرد و رجز خواند: صبراً علی الاسیاف و الاستْصبراً علیها لدخول الجنّْ(۱۳۳) تا آن که به شهادت رسید.(۱۳۴)

۲۸ – غلام ترکی:

او غلام امام علیه السلام و از قاریان قرآن بود، اذن گرفت و به میدان آمد مبارزه می کرد و رجز می خواند:

البحر من طعنی و ضربی یصطلی و الجوُّ من سهمی و نبلی یمتلی اذا حسامی فی یمینی ینجلی ینشقُّ قلب الحاسد المبجل.(۱۳۵)
و گروهی از سپاهیان دشمن را کشت سپس به علت زخم های وارده بر روی زمین افتاد. امام حسین علیه السلام آمد و گریست! و صورت بر صورتش نهاد!

غلام همین که چشمش را باز کرد و امام علیه السلام را بر بالین خود مشاهده کرد لبخندی زد و سپس جان داد.(۱۳۶)

ص: ۶۵۰۴

۲۹ – انس بن حارث:

او از اصحاب رسول خداست که در غزوه های بدر و حنین در خدمت آن حضرت بود و احادیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که از جمله آنها این حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «این فرزندم حسین در زمین کربلا کشته خواهد شد. هر کس در آنجا باشد باید او را یاری کند.»(۱۳۷) و (۱۳۸)

او روز عاشورا از امام علیه السلام اذن گرفت و عمامه خود را به کمر بست و با پارچه ای ابروهای خود را به بالا برده، بست! امام علیه السلام چون او را با این هیئت مشاهده کرد گریست و فرمود: «شکر الله لک یا شیخ»، او با همان کهنسالی هجده نفر از لشکریان کوفه را به قتل رسانده و آنگاه شهید شد، رضوان الله تعالی علیه.(۱۳۹)

۳۰ و ۳۱ – عبدالله بن عروه، عبدالرحمن بن عروه:

این دو برادر، جدشان از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و در کربلا به امام حسین علیه السلام ملحق شدند و در روز عاشورا به نزد آن حضرت آمده و سلام کردند و گفتند: دوست داریم که در برابرت مبارزه کرده و از حریم تو دفاع کنیم.

امام علیه السلام فرمود: مرحباً بکما! آفرین باد بر شما! و این دو برادر در نزدیکی امام با دشمن مبارزه کردند تا این که شهید شدند.(۱۴۰)

و در زیارت ناحیه آمده است: «السلام علی عبدالله و عبدالرحمن ابنا عروه بن حراق الغفاریّین.»(۱۴۱)

۳۲ – عمرو بن جناده:

عمرو بن جناده انصاری بعد از شهادت پدرش جناده بن حارث انصاری، به خدمت امام حسین علیه السلام آمد در حالی که یازده سال بیشتر نداشت. امام علیه السلام به او اجازه نداد و فرمود: پدر این کودک در حمله اول شهید شده و شاید مادرش از این کار ناخشنود باشد.

آن کودک گفت: مادرم به من فرمان داده است که به میدان روم!

وقتی امام علیه السلام سخن او را شنید او را اذن داد(۱۴۲)، پس به میدان رفت و شهید شد و سر او را از تن جدا کرده و به سوی امام حسین علیه السلام پرتاب نمودند! مادرش آن سر را گرفت و خاك و خون از آن پاك کرد و آن را بر سر مردی از سپاه کوفه که در نزدیکی او قرار داشت، کوبید و او را به هلاکت رساند، بعد به خیمه بازگشت و عمود خیمه - و به قولی شمشیری - را برگرفت و این رجز خواند:

انا عجوزٌ سیّدی ضعیفه خاویه بالیه نحیفه اضربکم بضربه عنیفهدون بنی فاطمه الشّریفه.(۱۴۳)

سپس به دشمن حمله کرد و دو نفر را کشت، سپس امام حسین علیه السلام او را به خیمه باز گرداند.(۱۴۴)

۳۳- واضح الترکی:

او مردی شجاع و قاری قرآن و ترك زبان بود و با جناده بن حارث به حضور امام حسین علیه السلام آمده بودند، و گمان دارم همان کسی است که اهل مقاتل ذکر کرده اند که روز عاشورا را در مقابل سپاه کوفه ایستاد و پیاده با شمشیر مبارزه می کرد و رجز می خواند و چون روی زمین افتاد به امام علیه السلام استغاثه کرد، امام بر بالین او آمد و دست بر گردن او نهاد در حالی که او جان می داد و او به خود می بالید که: چه کسی همانند من است در حالی که پسر رسول خدا صورتش را بر صورتم گذارده است، سپس به ملکوت اعلی پیوست.(۱۴۵)

ص: ۶۵۰۶

۳۴ – رافع بن عبدالله:

او با مولایش مسلم بن کثیر هنگامی که امام علیه السلام وارد کربلا شده بود، خدمت آن حضرت رسید و در جنگ با سپاه کوفه شرکت کرده و بعد از مسلم بن کثیر و پس از نماز ظهر مبارزه کرد و شهید شد.(۱۴۶)

۳۵ – یزید بن ثبیط :

او از اصحاب ابوالاسود و از شیعیان بصره و در میان قومش شریف و بزرگوار بوده است، با دو فرزندش از بصره به مکه آمد و با امام علیه السلام رهسپار کربلا شد و پس از مبارزه با دشمن به شهادت رسید.(۱۴۷)

۳۶ – بکر بن حی:

او با عمر بن سعد و سپاه کوفه به جنگ حسین علیه السلام آمده بود، روز عاشورا که آتش جنگ مشتعل گردید، متوجه امام شد و توبه کرد و از سپاه کوفه جدا گردید و با آنها مبارزه کرد و در مقابل امام حسین علیه السلام شهید شد.(۱۴۸)

۳۷ – ضر غامه بن مالک:

او از شیعیان کوفه و از کسانی بود که با مسلم بیعت کرده بود. چون مردم، مسلم را تنها گذاشتند او با سپاه عمر بن سعد به کربلا آمد و به امام علیه السلام ملحق گردید و با سپاه کوفه مقاتله کرد و در برابر امام حسین علیه السلام بعد از نماز ظهر در مبارزه با دشمنان به شهادت رسید(۱۴۹)، و این رجز را می خواند:

الیکم من مالک ضرغام ضرب فتی یحمی عن الکرام یرجو ثواب الله بالتمام سبحانه من ملک علام.(۱۵۰)

ص: ۶۵۰۷

۳۸ – مجمع بن زیاد:

او در منازل جهینه اطراف مدینه به اصحاب امام علیه السلام پیوست و بعد از خبر شهادت مسلم همچنان با امام بود تا در کربلا برابر آن حضرت به شهادت رسید.(۱۵۱)

۳۹ – عباد بن مهاجر:

او نیز در میان راه در منزلی که از منازل جهینه بود به امام علیه السلام ملحق و در کربلا با آن حضرت به شهادت رسید.(۱۵۲)

۴۰ – وهب بن حباب کلبی:

وهب بن حباب اذن جهاد گرفت و رهسپار میدان گردید، قتالی نیکو با دشمن نمود و بر سختی ها و ناراحتی ها شکیبائی کرد، و برگشت به سوی همسر و مادرش که در کربلا به او بودند، پس به مادرش گفت: آیا از من راضی شدی؟

گفت: از تو راضی نشوم مگر آن زمان که پیش روی حسین و در راه او کشته گردی.

همسرش به او گفت: مرا به ماتم خویش اندهناك مکن.

مادرش گفت: ای پسرك من! از تقاضای همسرت روی گردان و برابر حسین علیه السلام مقاتله کن تا به شفاعت جدش در روز قیامت نائل شوی .

پس جنگید تا دستانش قطع شد؛ همسرش چوبی را به دست گرفت و سوی او روانه شد و به او گفت: پدر و مادرم به فدایت، از حرم پیامبر دفاع کن و مقاتله نما.

وهب خواست او را بازگرداند، امتناع کرد، امام حسین علیه السلام به او گفت: بازگرد خدا تو را از اهل بیت جزای خیر دهد؛ پس به خیمه ها باز گشت و وهب مقاتله نمود تا به شهادت رسید.(۱۵۳)

۴۱ – حبشی بن قیس بن سلمه:

جـد او از اصـحاب رسول خداست و از قبیله نَهْم است، و پدر او نیز گویا محضـر پیامبر گرامی را درک کرده بود. او در ایامی که هنوز در کربلا صحبت از جنگ نبود به خدمت امام حسین علیه السلام آمده و به همراه آن حضرت شهید شد.(۱۵۴)

۴۲ – زیاد بن عریب: از قبیله همدان و مکنی به ابی عمره است، مردی متهجد و اهل عبادت بود، پدر او از اصحاب پیامبر بود و خود او نیز محضـر پیـامبر گرامی را درک کرده بود، مردی شـجاع و معروف به عبادت و پرهیزگاری بوده است. مهران کاهلی می گویـد: در کربلا حضور داشـتم، مردی را دیدم شدیداً می جنگید و هرگاه که بر سـپاه کوفه حمله می کرد آنها را پراکنده می ساخت سـپس به نزد امام حسین علیه السلام آمده و می گفت: ابشر هدیت الرشد یابن احمد! فی جنّْ الفردوس تعلو صعدا.(۱۵۵)

سؤال کردم: او کیست؟

گفتند: او ابوعمره حنظلی است.

پس شخصی به نام عامر بن نهشل راه را بر او گرفت و او را به شهادت رساند و سر او را از بدن جدا کرد.(۱۵۶)

۴۳ – عقبه بن صلت:

این مرد نیز در میـان راه مکه به کربلا در یکی از منازل جُهینه به خـدمت امام حسـین علیه السـلام آمـد و از او جـدا نشـد تا در کربلا به شهادت رسید.(۱۵۷)

۴۴ – قعنب بن عمر:

او از شـیعیان بصـره و با حجاج بن بـدر از بصـره به مکه آمـده و به یاران امام علیه السـلام ملحق شد و در روز عاشورا برابر آن حضرت به شهادت رسید(۱۵۸). و در زیارت ناحیه آمده است: «السلام علی قعنب بن عمر النمیری.»(۱۵۹)

ص: ۶۵۰۹

۴۵ – انیس به معقل:

او نیز مردی شجاع بود و پس از مبارزه ای سخت به فیض شهادت نائل آمد.(۱۶۰)

۴۶ – قره بن ابی قره:

او به دفاع از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرداخت و با دشمن جنگید و بعد از به هلاکت رساندن شصت و شش نفر از سپاه دشمن به شهادت رسید.(۱۶۱)

۴۷ – عبدالرحمن بن عبدالله الیزنی:

او نیز برای رسیدن به فوز عظیم شهادت راهی میدان گردید و همانند دیگر یاران امام حسین علیه السلام مقاتله کرد و شهید شد، و این رجز را می خواند:

انا ابن عبدالله من آل یزندینی علی دین الحسین و الحسن اضربکم ضرب فتی من الیمنارجو بذلك الفوز عند المؤتمن.(۱۶۲) و (۱۶۳)

۴۸ – یحیی المازنی:

این دلاور نیز با خواندن رجز - که حاکی از شجاعت او و نداشتن خوف و ترس از مرگ بود - همانند لشکری بر دشمن یورش برد و سرانجام برابر امام علیه السلام به شهادت رسید.(۱۶۴)

۴۹ – منجح:

شیخ طوسی او را از اصحاب امام حسین علیه السلام ذکر کرده است که در کربلا با آن حضرت شهید شد. از ربیع الابرار زمخشری نقل شده است که حسنیه جاریه امام حسین علیه السلام بود که او را از نوفل بن حارث خریداری کرده بود سپس او را به مردی به نام سهم تزویج کرد و از او منجح متولد شد، و مادرش حسنیه در خانه امام سجاد علیه السلام خدمت می کرد، چون امام حسین علیه السلام به سوی عراق آمد منجح نیز به همراه مادرش به کربلا آمد و در کربلا در آغاز جنگ به شهادت رسید.(۱۶۵)

۵۰ – سوید بن عمرو:

مردی شریف و کثیر الصلاه بود و در میدان جنگ همانند شیر خشمگین مبارزه می کرد و در رویاروئی با بلاها و سختی ها بسیار مقاوم بود و او آخرین نفر از اصحاب امام علیه السلام است که شهید شده است.

نوشته اند: او جراحات زیادی برداشته و در میان کشتگان افتاده بود، بعد از زمانی که به هوش آمد و شنید که می گویند: حسین علیه السلام کشته شده است، در خود قوتی یافت بپاخاست و با خنجری که به همراه داشت ساعتی با دشمن مبارزه کرد تا او را عروه بن بکار و زید بن ورقأ شهید کردند.(۱۶۶)

پی نوشت ها:

۱- بعضی نام این شخص را که غلام عمر بن سعد است «درید» ضبط کرده اند. (مقتل الحسین خوارزمی ۲/۸).

۲- ارشاد شیخ مفید ۲/۱۰۱.

۳- بحار الانوار ۴۵/۱۲.

۴- الملهوف ۴۲.

۵- مناقب ابن شهر آشوب ۴/۱۱۳.

۶- «ماریه» زنی از شیعیان بصره بوده و خانه او محل اجتماع و تصمیم گیری شیعیان بوده است، که قبلا نیز ذکر نمودیم.

۷- ابصار العین ۱۱۲. و در «وسیله الدارین» ۹۹ آمده است که او از اصحاب رسول خدا بوده و حدیث از ایشان نقل کرده است.

۸- «مهادنه» ایامی را گویند که بین دو سپاه مذاکره بوده است و کار به جنگ نیانجامیده است.

۹- ابصار العین، ۱۱۴.

۱۰- ابصار العین، ۱۰۳.

۱۱- ابصار العین، ۱۱۲.

۱۲- ابصار العین، ۱۱۳. و در «وسیله الدارین» ۱۱۷ آمده است که او به میدان آمد و مبارزه کرد و شهید شد.

۱۳- ابصار العین، ۱۲۴.

۱۴- ابصار العین، ۹۴.

۱۵- ابصار العین، ۱۰۴.

۱۶- تعدادی از سپاه عمر بن سعد که در حدود سی نفر بودند شب عاشورا به امام حسین پیوستند.

۱۷- ابصار العین، ۱۱۳.

۱۸- ابصار العین، ۱۰۳.

۱۹- ابصار العین، ۵۵.

۲۰- ابصار العین، ۱۲۲.

۲۱- ابصار العین، ۱۰۹.

۲۲- ابصار العین، ۱۰۳.

۲۳- ابصار العین، ۱۰۹.

۲۴- نتقیح المقال ۱/۴۵۲.

۲۵- ابصار العین، ۱۱۱.

۲۶- ابصار العین، ۱۰۸.

۲۷- مقتل الحسین، مقرم ۲۵۴.

۲۸- ابصار العین، ۷۹.

۲۹- ابصار العین، ۸۶.

۳۰- ابصار العین، ۱۱۱.

۳۱- ابصار العین، ۱۰۱.

۳۲- ابصار العین، ۱۰۱.

۳۳- ابصار العین، ۱۱۰.

۳۴- ابصار العین، ۹۳.

۳۵- ابصار العین، ۱۱۲.

۳۶- بعضی او را عمرو بن ضبعه ثبت کرده اند و در زیارت ناحیه آمده است: «السلام علی عمرو بن ضبعه الضبعی». (وسیله الدارین ۱۷۷).

۳۷- ابصار العین، ۱۱۳.

۳۸- وسیله الدارین، ۱۷۷.

۳۹- ابصار العین، ۱۱۳.

۴۰- ابصار العین، ۷۹.

۴۱- ابصار العین، ۱۰۹.

۴۲- او از فرماندهان علی علیه السلام در جنگ صفین بوده و در جمل و نهروان در خدمت آن حضرت شرکت داشته است، و در زیارت ناحیه آمده است «السلام علی قاسط و کردوس ابنی زهیر التغلبی». (وسیله الدارین ۱۸۴).

۴۳- ابصار العین، ۱۱۴.

۴۴- ابصار العین، ۱۱۴.

۴۵- ابن حجر در «اصابه» نقل کرده است که کنانه در جنگ احد حضور داشته و پدرش عتیق فارس رسول خدا بوده است. (وسیله الدارین ۱۸۴).

ص: ۶۵۱۲

۴۶- ابصار العین، ۱۱۴.

۴۷- ابصار العین، ۱۰۸.

۴۸- ابصار العین، ۱۱۲.

۴۹- ابصار العین، ۱۱۴.

۵۰- مبرد در «کامل» او را از فرزنـدان ملوك عجم ذکر کرده است که رغبت به اسـلام پیدا کرد و در کودکی به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسلام آورد. (وسیله الدارین ۱۹۹).

۵۱- ابصار العین، ۵۴.

۵۲- ابصار العین، ۱۰۹.

۵۳- ابصار العین، ۹۴.

۵۴- مناقب ابن شهر آشوب ۴/۱۱۳.

۵۵- بحار الانوار ۴۵/۱۲؛ و در کافی ۱/۴۶۵ این حدیث با کمی اختلاف از عبدالملك بن اعین از حضـرت ابی جعفر باقر علیه السلام نقل شده است.

۵۶- الملهوف، ۴۹.

۵۷- کنیه او ابو وهب و از قبیله بنی علیم و زوجه او ام وهب دختر عبد از قبیله بنی نمر بن قاسط است.

(وسیله الدارین ۱۶۸).

۵۸- در معاجم بلدان موضعی را به نام «بئر الجعد» نیافتیم و آنچه از قرائن مشهود است نام چاهی است در کوفه.

۵۹- «اگر مرا نمی شناسـید من فرزنـد قبیله کلب هسـتم، کفـایت می کنـد که بیت من در قبیله بنی علیم است. مردی هسـتم که بایـد نیرویم را از تیغ بخواهیـد، و اگر مرا مشـکلی پیش آید ضـیعف نباشم. ای ام وهب! من تعهد می کنم که با نیزه و شمشـیر زدن ره دشمن روی کنم».

۶۰- ابصار العین، ۱۰۶.

۶۱- این دو برادر مادری هستند و پدران آنها حارث و عبدالله فرزندان سریع بن جابر از قبیله همدان هستند.

(وسیله الدارین ۱۵۴).

۶۲- ابصار العین، ۷۸.

۶۳- عمرو بن خالد در کوفه مردی شریف و از مخلصین اهل بیت علیهم السلام بود، او با مسلم بن عقیل قیام کرد و چون اهل کوفه او را تنها گذاشتند، عمرو بن خالد چاره ای جز مخفی شدن نداشت و در اختفأ بود تا آن که شنید که فرستاه حسین از بطن الرمه (قیس بن مسهر) به شهادت رسید، خود و مولایش سعد حرکت کردند و به امام علیه السلام ملحق شدند. (وسیله الدارین ۱۷۶).

۶۴- او به دنبال عمرو بن خالد در راه با امام حسین علیه السلام پیوست، او مردی شریف و بلند همت بود و در کربلا شهید گردید. (ابصار العین، ۶۸).

۶۵- ممکن است این شخص همان جناده بن حرث باشد که مقرم جابر ذکر کرده است و سماوی گفته است جبار و حیان او را گفته اند، ولی صحیح نیست. (ابصار العین، ۸۴).

۶۶- مجمع بن عبدالله از تابعین و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در جنگ صفین حضور داشته است. پدر او عبدالله از اصحاب رسول خداست. (وسیله الدارین ۱۹۲).

۶۷- مقتل الحسین، مقرم ۲۹۳.

۶۸- ارشاد شیخ مفید ۲/۱۰۲.

۶۹- کامل ابن اثیر ۴/۶۶.

۷۰- او عفیف بن زهیر بن ابی الاخنس می باشد، و از کسانی بود که شاهد واقعه کربلا بودند.

۷۱- نفس الملهوف، ۲۶۱ به نقل از طبری.

۷۲- از جلمه اشعار اوست این شعر مشهور:

و لم تر عینی مثلهم فی زمانه مولا قبلهم فی الناس اذ انا یافع اشد قراعا بالسیوف لدی الوغا الا کل من یحمی الذمار مقارع؛ «از آن روزی که بالغ شدم، دیدگانم همانند آن رادمردان را نه در آن زمان و نه قبل از آن ندید؛ شدیدترین ضربات را با شمشیرها در صحنه کارزار می زدند، آری هر آن کس که حمایت از حوزه مسئولیت خود کند چنین است.» الا کل من یحمی الذمار مقارع.

۷۳- حیاه الامام الحسین، ۳/۲۰۹.

۷۴- وسیله الدارین، ۱۷۳.

۷۵- «سپاه انصار دانسته اند که من از کسی که مسئولیت حفظ جانش با من است، حمایت و حفاظت می کنم؛ ضربه های من همانند ضربه های جوانی است که از صحنه نمی گریزد؛ جان و مال من فدای حسین باد!» ابن نما می گوید: در این مصراع آخر یعنی «جان و مال من فدای حسین باد» اعتراضی نسبت به عمر بن سعد خفته است که چون امام علیه السلام از او خواست تا از عزمش باز گردد، او گفت: بر خانه خود بیمناکم! امام علیه السلام فرمود: من عوض آن را خواهم داد! عمر بن سعد گفت: بر مالم می ترسم! امام فرمود: من در حجاز از مال خود به تو خواهم داد؛ عمر بن سعد اظهار بی میلی کرد.

۷۶- نفس المهموم، ۲۶۲.

۷۷- ابصار العین، ۹۲.

۷۸- سعدبن حارث بن سلمه انصاری و برادرش ابو الحتوف هر دو از محکمه(خوارج) بودند و با عمر بن سعد برای جنگ با حسین به کربلا آمده بودند، بعد از ظهر روز عاشورا هنگامی که یاران امام شهید و تنها سوید بن عمرو و بشر عمرو حضرمی با امام علیه السلام باقیمانده بودند و صدای زنان و کودکان از آل رسول را شنیده گفتند: «لاحکم الا لله ولا طاعه لمن عصاه»؛ این حسین پسر دختر پیامبر است و ما امید شفاعت جد او را روز قیامت داریم پس چگونه با او محاربه کنیم؟ لذا به یاران امام حسین علیه السلام پیوستند.

(وسیله الدارین ۱۴۹).

۷۹- مقتل الحسین، مقرم ۲۴۰.

۸۰- ابصار العین، ۹۴.

۸۱- «اگر مرا نمی شناسید خودم را معرفی کنم، من از قبیله جملی هستم، و آئین و دینم همان دین حسین بن علی است».

۸۲- «من شیر مردی از قبیله جملی هستم، من پیرو دین علی هستم».

۸۳- ابصار العین، ۸۷.

۸۴- در زیارت ناحیه آمده است: «السلام علی یزید بن مهاجر الکندی». او مردی شجاع و شریف بود و از کوفه بیرون آمد و به امام حسین علیه السلام قبل از برخورد با حر بن یزید پیوست و به کربلا آمد. (وسیله الدارین ۱۰۳).

۸۵- مقتل الحسین، مقرم ۲۴۳.

۸۶- «منم یزید فرزند مهاجر، شجاع تر از شیر که در بیشه باشد؛ خدایا من حسین را ناصرم، و از ابن سعد دور و بیزار هستم».

۸۷- وسیله الدارین، ۱۰۳.

۸۸- ابصار العین، ۶۱.

۸۹- «اگر از من سؤال کنید من دلاوری هستم از شاخه گروهی از برگزیدگان بنی اسد؛ کسی که بر من ستم کند از راه سعادت جدا شده و به دین خدای جبار و بی نیاز کافر گردید.»

۹۰- سوره احزاب: ۲۳.

۹۱- نفس المهموم، ۲۶۴.

۹۲- ترجمه حر را قبلا در پاورقی یادآور شدیم.

۹۳- «همانا من حر هستم که میزبان میهمانانم، شمشیرم را بر شما فرود می آورم و حمایت از بهترین کسی که ساکن بلاد خیف شده می نمایم و می زنم شما را و باکی نمی بینم».

۹۴- ولی خوارزمی نقل کرده است که حربن یزید چون توبه کرد و نزد امام علیه السلام آمد عرض کرد: یابن رسول الله! من اول کسی بودم که بر تو راه گرفتم، مرا اجازه ده تا اول کشته باشم به امید این که فردای قیامت با جدت مصافحه کنم. امام علیه السلام فرمود: تو از کسانی هستی که خدا توبه آنها را پذیرفته. پس اول کسی که جلو افتاد برای مبارزه با آن گروه حربن یزید ریاحی می باشد. (مقتل الحسین خوارزمی ۲/۱۰).

۹۵- حیاه الامام الحسین ۳/۲۲۱.

۹۶- «نیکو آزاده ای بود حری که از قبیله بنی ریاح است، او هنگامی که نیزه ها بر او فرود آیند مقاوم، و نیکو حری است هنگامی که او خود را فدای حسین کرد و جان خود را صبح هنگام بذل نمود.

۹۷- مقتل الحسین خوارزمی ۲/۱۰.

۹۸- مقتل الحسین، مقرم ۲۴۵.

۹۹- شعر از آقای محمد علی مجاهدی (پروانه) است.

۱۰۰- بعضی به جای مظاهر او را مظهر به تشدیدهأ خوانده اند.

۱۰۱- نفس المهموم، ۳۰۲.

۱۰۲- ابصار العین، ۵۷.

۱۰۳- «همانا من حبیب و پدرم مظهر است، سواره صحنه پیکار در حالی که آتش جنگ شعله ور شود. شما هم سلاحتان بهتر و هم تعدادتان بیشتر است، و ما هم از شما باوفاتر و هم از شما شکیباتریم».

۱۰۴- پس از واقعه عاشورا، مرد تمیمی سر را به گردن اسب خویش آویزان نمود و به سوی کوفه آمد و متوجه قصر عبیدالله شد! فرزند حبیب بن مظاهر به نام قاسم - که کودک نابالغی بود - سر پدر خود را مشاهده کرد و به دنبال آن مرد تمیمی راه افتاد!

تمیمی سؤال کرد: چرا از من جدا نمی شوی؟

قاسم گفت: این سر پدر من است، او را به من بده که آن را دفن کنم.

گفت: امیر به این راضی نمی شود، و من می خواهم تا از او جایزه ای نیکو بگیرم!!

قاسم گفت: خدا تو را به خاطر این جنایت، بدترین پاداش خواهد داد؛ و شروع به گریستن نمود و از او جدا شد.

بعد از گذشت مدت زیادی، آن فرزند حبیب وارد سپاه مصعب بن زبیر شد و قاتل پدر خود را هنگام ظهر در حالی در خیمه اش خوابیده بود، کشت. (ابصار العین، ۵۹).

۱۰۵- نفس المهموم، ۲۷۲.

۱۰۶- در تاریخ طبری و بعضی از مصادر دیگر ابو ثمامه صائدی ضبط شده است.

۱۰۷- بحار الانوار، ۴۵/۲۱.

۱۰۸- او از وجوه شیعه در کوفه بود، هم صاحب شجاعت و هم اهل عبادت بوده است. او در مرتبه سوم نامه اهل کوفه را نزد امام حسین علیه السلام به مکه برد، و امام پاسخ را توسط او قبل از اعزام مسلم بن عقیل برای مردم کوفه فرستاد، و چون مسلم به کوفه آمد سعیدبن عبدالله پس از عابس و حبیب بن مظاهر قیام نمود و اعلان بیعت و نصرت نمود، و مسلم بن عقیل او را مجددا با نامه ای برای امام علیه السلام به مکه فرستاد، و سعیدبن عبدالله ملازم او بود تا به کربلا آمد و شهید شد.(وسیله الدارین، ۱۴۶).

۱۰۹- مقتل الحسین، مقرم ۲۴۶ / تنقیح المقال، ۲/۲۸.

۱۱۰- شیخ مفید رحمه الله فرموده است: چون مسلم به کوفه آمد، ابوثمامه با او همکاری می کرد و از طرف او مسئولیت دریافت اموال را از شیعه داشته است، و به وسیله آن اموال با توجه به بصیرتی که در امر سلاح داشت، اسحله خریداری می کرد. (ارشاد شیخ مفید ۲/۴۶).

۱۱۱- ابصار العین، ۶۹.

۱۱۲- ابصار العین، ۱۰۰.

۱۱۳- ابصار العین، ۹۵.

۱۱۴- «به پیش ای هدایت شده و راهنما، امروز جدت نبی اکرم را دیدار خواهی کرد، و همچنین حسن مجتبی و علی مرتضی را و جعفر طیار آن جوانمرد شجاع و حمزه شیر خدا شهید زنده را.»

۱۱۵- نفس المهموم، ۲۷۷.

۱۱۶- نفس المهموم، ۱۸۱.

۱۱۷- بحار الانوار، ۵/۲۵.

۱۱۸- تذکره الخواص، ۱۴۵.

۱۱۹- «امروز جدت نبی مکرم را دیدار خواهم کرد، سپس پدرت مرتضی علی را، آن کسی که او را وصی پیامبر می شناسیم.»

۱۲۰- مقتل الحسین، مقرم ۲۵۴.

۱۲۱- ابصار العین، ۸۹.

۱۲۲- «نامم یزید و من فرزند مغفل هستم، در دست راستم شمشیری صیقل داده شده است، آن را بر تارک ها در میان غبارها فرود آورم، و از حسین بزرگوار با فضلیت دفاع کنم، او که فرزند رسول خدا بهترین پیامبران است.»

۱۲۳- ابصار العین، ۹۱.

۱۲۴- ابصار العین، ۷۷.

۱۲۵- بعضی او را عابس بن شبیب آورده اند(تظلم الزهرأ، ۱۹۲)، ولی در ابصار العین، ۷۴ و تنقیح المقال ۲/۱۱۲ او را عابس بن ابی شبیب ضبط کرده اند.

۱۲۶- اساسا قبیله بنی شاکر از علاقمندان اهل بیت علیهم السلام بوده اند، خصوصا اخلاص زیادی زیادی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام داشته اند. نصر بن مزاحم در کتاب «وقعه صفین» نقل کرده است که امیرالمؤمنین در جنگ صفین فرمود: اگر تعداد قبیله بنی شاکر به هزار نفر می رسید، حق عبادت خدا بجا آورده می شد. و بنی شاکر از شجاعان جنگ بودند که آنها را «فتیان الصباح» یا جوانمردان صبح می نامیدند.

ابو مخنف می گوید: چون مسلم بن عقیل به کوفه آمد و در خانه مختار مستقر گشت و شیعیان نزد او گرد آمدند، مسلم نامه امام را بر آنها قرائت کرد، همه گریستند و هجده هزار نفر یا بیشتر با او بیعت کردند، عابس بن شبیب بپاخاست و گفت: من شما را از مردم خبر نمی دهم زیرا نمی دانم در دل های آنها چه قصدی است ولی از خودم می گویم، من دعوت شما را اجابت کرده و با دشمن شما می جنگم و در یاری شما شمشیر می زنم تا این که خدا را ملاقات نمایم و هدفی جز تحصیل رضایت خدا ندارم، آنگاه حبیب برخاست و کلام عابس را تأیید نمود.

هنگـامی که مردم بـا مسـلم بن عقیـل بیعت کردنـد، نـامه ای به امام علیه السـلام نوشـته و آن را توسط عابس بن شبیب به مکه ارسال داشت. (وسیله الداین، ۱۵۸).

۱۲۷- ابصار العین، ۷۴.

۱۲۸- مقتل الحسین، خوارزمی ۲/۲۲.

۱۲۹- ابصار العین، ۷۶.

۱۳۰- ابو علی در کتاب رجالش نقل کرده است که جون از اهل نوبه و حضـرت علی علیه السـلام او را به یکصد و پنجاه دینار خریده و او را به ابوذر غفاری بخشـیده بود، و چون ابوذر به دستور عثمان به «ربذه» تبعید شد او به همراه ابوذر به ربذه رفت، و در سال ۳۲ هنگامی که ابوذر وفات یافت به مدینه بازگشت و در خدمت حضـرت علی علیه السلام و سپس نزد فرزندش حسن علیه السلام بود و پس از آن همراه امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از آنجا به عراق آمد. (وسیله الدارین، ۱۱۵).

۱۳۱- «چگونه اهل فجور می بیننـد مبارزه غلام سـیاه را با شمشـیر مشـرفی و جـدا کننده؟ من با دست و زبان از آل پیامبر دفاع کنم، امیدوارم روز قیامت بهشت نصیبم گردد.»

۱۳۲- نفس المهموم، ۲۹۰.

۱۳۳- «بر شمشیرها و نیزه ها صبر می کنم، و این تحمل و شکیبایی به جهت وارد شدن به بهشت است.»

۱۳۴- ابصار العین، ۷۷، ولی صـاحب مناقب او را از شـهدای حمله اول ذکر کرده است. در اصابه آمـده است: عبـدالرحمن بن الکدن بن ارحب، صحابی و کان من أصحاب النبی له هجره و فضل فی دینه (وسیله الداین ۱۶۴)؛ ولی در تنقیح المقال ۲/۱۴۵ او را از جلمه تابعین ذکر کرده است.

۱۳۵- «دریـا از نیزه و شمشـیر زدنم گرم، و فضـا از تیرهـای من پر می شـود؛ چـون شمشـیرم در دست راسـتم ظـاهر شود؛ قلب شخص حسود را پاره سازد.»

۱۳۶- بحار الانوار، ۵/۳۰.

۱۳۷- «ان ابنی هذا - یعنی الحسین - یُقتل بارض کربلا فمن شهد منکم فلینصره.»

۱۳۸- اسد الغابه، ۱/۳۴۹.

۱۳۹- مقتل الحسین، مقرم ۲۵۲.

۱۴۰- ابصار العین، ۱۰۴.

۱۴۱- وسیله الدارین، ۱۶۵.

۱۴۲- مقتل الحسین، مقرم ۲۵۳/ وسیله الدارین، ۱۱۴.

بعضی او را فرزند مسلم بن عوسجه می دانند و گفته اند: چون به میدان آمد این رجز می خواند:

امیری حسین و نعم الامیر سرور فواد البشیر النذیر علی و فاطمه والدا هو هل تعلمون له من نظیر(نفس المهوم، ۲۹۳)

۱۴۳- «من پیرزنی ضـعیف و ناتوانم، نحیف و سالخورده ام، شـما را با ضـربه ای شدیـد می زنم تا دفاع نمایم از فرزندان فاطمه شریف.»

۱۴۴- بحار الانوار، ۴۵/۲۸.

۱۴۵- ابصار العین، ۸۵.

۱۴۶- ابصار العین، ۱۰۸.

۱۴۷- نفس المهموم، ۲۸۴.

۱۴۸- ابصار العین، ۱۱۳.

۱۴۹- ابصار العین، ۱۱۴.

۱۵۰- «از مالک ضـرغام به سوی شما ضربه جوانی که از بزرگان حمایت کنند، امید ثواب کامل الهی را دارد از خداوند دانا و سبحان.»

۱۵۱- ابصار العین، ۱۱۵.

۱۵۲- ابصار العین، ۱۱۵.

۱۵۳- مثیر الاحزان، ۶۲.

۱۵۴- ابصار العین، ۷۹.

۱۵۵- «بشارت باد تو را که به راه رشد هدایت یافتی ای پسر احمد، و در بهشت فردوس رتبه ای والا خواهی داشت.»

۱۵۶- ابصار العین، ۸۰.

۱۵۷- ابصار العین، ۱۱۵.

۱۵۸- ابصار العین، ۱۲۵.

۱۵۹- وسیله الدارین، ۱۸۴.

۱۶۰- حیاه الامام الحسین، ۳/۲۳۶.

۱۶۱- حیاه الامام الحسین ۳/۲۳۸ / وسیله الدارین، ۱۸۰.

۱۶۲- «من فرزند عبدالله از آل یزن هستم، دین من همان دین حسین و حسن است؛ شما را با شمشیر می زنم زدن جوانی از یمن، امید رستگاری دارم نزد پروردگار».

۱۶۳- حیاه الامام الحسین، ۳/۲۳۹.

۱۶۴- حیاه الامام الحسین، ۳/۲۳۷.

۱۶۵- تنقیح المقال، ۳/۲۴۷.

۱۶۶- ابصار العین، ۱۰۱؛ و در کامل ابن اثیر، ۴/۷۹ به جای عروه بن بکار و زید بن ورقأ کشندگان سوید بن عمرو، عروه بن بطان تغلبی و زید بن رقاد الجهنی ذکر شده اند.

یاران امام حسین (ع)

یاران امام حسین (ع)

نهضت سالار شهیدان حضرت امام حسین(ع) از سه رکن اصلی تشکیل شده است:

رهبر قیام;

حضرت امام زین العابدین(ع) و زینب کبری(س(

یاران وفادار و فداکار.در این مقاله برآنیم تا اندکی درباره رکن سوم این قیام, یعنی یاران فداکار امام حسین(ع) بحث کنیم.

نقش یاران وفادار

اساسا در تاریخ نهضتهای الهی هیچ نهضتی بدون یاران وفادار و فداکار جان نگرفته است, انبیا و پیام آوران حق با این که موید از ناحیه خداوند بودند, اما روی یاران مومن حساب می کردند:

"و کـاین من نبی قاتـل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضـعفوا و ما اسـتکانوا والله یحب الصابرین;(۱) و چه بسـیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگیدنـد, آنها هیـچ گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنها می رسـید سست نشدند و ناتوان نگردیدند و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد".

ص: ۶۵۲۲

پیامبر بزرگوار اسلام در دوره بعثت علی رغم ناملایمات و سختیهای فراوان و اصرار دوستان بر اعلان جنگ با دشمنان خدا, اجازه نبرد مسلحانه با دشمن را نداد چرا که جنگ نیاز به ((عده)) و ((عده)) دارد و این در مکه فراهم نبود. با هجرت حضرت به مدینه این مهم برآورده شد. دوره سخت مکه در حقیقت دوره سازندگی بود. حضرت در این دوره سربازانی فداکار پرورید; سربازانی که در جنگهای پیامبر اکرم(ص) افتخارات فراوانی برای اسلام و مسلمین آفریدند. آن گاه که این زمینه ها فراهم شد در سال دوم هجرت اولین آیات قتال صادر شد:(۲)

"اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر; به آنان که جنگ بر آنها تحمیل شده اجازه جهاد داده شد چرا که آنها مورد ستم قرار گرفته اند و البته خداوند بر یاری آنها قادر است".

امام علی(ع) هم سکوت و هم پذیرش حکومت را مستند به یاران می کند; آن بزرگوار می فرماید: سکوت کردم چرا که یاران وفادار نداشتم, حکومت را پذیرفتم چون تعداد زیادی درخواست آن را داشتند در خطبه ۲۶ نهج البلاغه می فرماید:

..."فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن الموت واغضیت علی القذی و شربت علی الشجی و صبرت علی اخذ الکظم و علی امر من طعم العلقم; پس نگاه کردم دیدم برای گرفتن حق خود یاوری ندارم جز خاندانم به مرگ آنها راضی نشدم چشمهای پر از خاشاک را فرو بستم و با گلویی که گویا استخوانی در آن گیر کرده بود جرعه حوادث را نوشیدم و با این که تحمل در برابر گرفتگی راه گلو و نوشیدن جرعه ای که تلخ تر از حنظل است کار طاقت فرسایی بود شکیبایی کردم.

و در خطبه سوم نهج البلاغه می فرماید:

"لو لا ـ حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماإ الا یقاروا علی کظه ظالم و لاسغب مظلوم لالقیت حبلها علی غاربها...; اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گردا گردم را گرفته و به یاریم قیام کردند و از این جهت حجت تمام شد و اگر نبود عهد و مسوولیتی که خداوند از علما و دانشمندان هر جامعه گرفته که در برابر شکمخواری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند من مهار شتر خلافت را رها می ساختم و از آن صرف نظر می کردم..

حضرت امام حسن مجتبی مهم ترین فلسفه صلح خویش را نداشتن یارانی مومن و وفادار و فداکار ذکر می کند:

"لو وجدت انصارا لقاتلته لیلی و نهاری...;(۳) اگر یارانی می یافتم شب و روزم را در جهاد با معاویه می گذراندم..."

در دوره حضرت امام صادق(ع) یاران شعاری فراوان بودند ولی یاران وفادار اندک, ساده اندیشان می پنداشتند که این یاران شعاری کارسازند, از این رو به امام صادق(ع) اعتراض می کردند که با وجود این همه یاور چرا نشسته اید و قیام نمی کنید؟ امام (ع) در پاسخشان می فرمود: یارانی که فدایی باشند اندکند: "لو کان لی شیعه بعدد هذه الجداإ لما وسعنی القعود;(۴) اگر به عدد این بزغاله ها (هفده عدد) یار می داشتم قیام می کردم"

و در پاسخ ((سهل خراسانی)) که مشابه اعتراض فوق را داشت فرمود:

..." اما انا لانخرج فی زمان لانجد فیه خمسه معاضدین لنا نحن اعلم بالوقت... ;(۵) آگاه باش ما تا زمانی که پنج یار همراه نیابیم قیام نمی کنیم ما زمان قیام را بهتر می دانیم"

ص: ۶۵۲۴

و حضرت امام مهدی(عج) نیز به همراه ۳۱۳ نفر ــ که در حقیقت فرماندهان لشگر حضرتند ــ قیام می نماید و با این قیام الهی جهان را پر از عدل و داد می کند.

در بین امامان, تنها امامی که از یاران خویش رضایت کامل داشته سالار شهیدان ابی عبدالله الحسین(ع) است و این مدال افتخار آنهاست که امام حسین(ع) فرمود: ((.. . اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لاخیرا من اصحابی...; من یارانی باوفاتر و بهتر از یاران خویش سراغ ندارم...))

یاران امام حسین(ع) با فداکاری خویش پیوند با ((آل الله)) خوردند و تا روز قیامت عاشقان و شیفتگان حق در کنار سلام و درود بر سالار شهیدان, سلام بر آنها را دارند که:

"السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین"

تعداد یاران امام حسین(ع)

در این باره, بین مورخان چهار نظر مطرح است:

شش صد نفر, (پانصد سواره و صد پیاده(

این قول را مورخ مشهور مسعودی نقل کرده(۶) که بسیار بعید است, در این نقل, وی همراه ندارد.

۱۴۵ نفر, (صد نفر پیاده و ۴۵ نفر سواره). این قول را در روایتی عمار دهنی از حضرت امام باقر(ع) نقل می کند.(۷) این روایت این تعداد را در روز دوم محرم ذکر می کند در حالی که ((ابن نما)) همین تعداد را مربوط به روز عاشورا می داند.(۸)

۳ ــ صد نفر, این نقل را ((حصین بن عبدالرحمن)) از ((سعد بن عبیده)) ــ که جزء لشکریان عمر سعد و خود شاهد ماجرا بوده است ــ نقل کرده است.(۹)

۷۲ نفر (۳۲ سواره و چهل نفر پیاده) مورخ بزرگ شیعه مرحوم شیخ مفید این نظر را برگزیده(۱۰) و ابوحنیفه دینوری(۱۱) و یعقوبی(۱۲) و خوارزمی(۱۳) نیز همین نظر را برگزیده اند. راوی این نقل ((ضحاک بن عبدالله مشرقی)) است او از کسانی است که جزو لشکریان امام حسین(ع) بوده و از امام(ع) اجازه خواست که تا هنگامی که مقاومت و جهادش ثمر دارد بماند و وقتی دید مقاومتش بی اثر است برگردد: امام به او اجازه داد. بر این اساس او روز عاشورا مردانه جنگید و در ساعتهای پایانی روز عاشورا وقتی سیدالشهدا کشته شد از معرکه گریخت و جان سالم به در برد.

به نظر می رسد این نقل به واقع نزدیکتر است, هرچند نمی توان نقلهای دیگر را به کلی رد کرد, زیرا مراحل سفر مختلف بوده چه بسا در مرحله ای تعداد یاران حضرت بیشتر و در مرحله دیگر کمتر بوده اند. در آغاز تعدادی با این اندیشه که امام حسین به کوفه خواهد رفت و حکومت یزیدیان را نابود کرده خود حاکم می شود و آنها هم در این راستا به نوا می رسند! به حضرت ملحق شدند ولی وقتی در بین راه اخبار نگران کننده از کوفه رسید برگشتند (البته بی تردید شب عاشورا کسی امام حسین(ع) را رها نکرده است) به این ترتیب چه بسا در آغاز شش صد نفر بوده اند به تدریج به ۱۴۵ نفر و صد نفر رسیدند و در پایان آنان که تا آخرین لحظه ماندند و مقاومت کردند ۷۲ تن بودند.

در تعداد یاران حضرت نباید تنها آنها که در کربلا به شهادت رسیدند مد نظر باشند بلکه شهید بزرگ کوفه, سفیر امام حسین(ع), حضرت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه نیز در همین مجموعه قرار دارند.

پیران کربلایی

در بین یاران حضرت چهره پنج نفر از اصحاب پیامبر بزرگ اسلام دیده می شوند:

انس بن حارث کاهلی;

مسلم بن عوسجه اسدی;

هانی بن عروه;

حبیب بن مظاهر اسدی;

عبدالله بن یقطر, که همسال امام حسین(ع) بود.(۱۴)))

اینان پیران روشن ضمیری بودند که معنای زندگی را عمیقا درک کردند و یافتند که زندگی یعنی در رکاب سالار شهیدان جنگیدن و در خون خویش غوطه خوردن:

ای خوشا با فرق خونین در لقای یار رفتن   سر جدا پیکر جدا در محفل دلدار رفتن

کودکان کربلایی

در بین یاران وفادار حضرت, چهره کودکان شهید را نیز داریم که برخی سند مظلومیت ابی عبدالله اند و بعضی سند رشد فکری کربلاییان که کودک کربلایی نیز الهام بخش تفسیر درست زندگی است. این کودکان شهید عبارتند از:

عبدالله بن الحسین، که بیشتر صاحبان مقاتل معتقدند: او ((علی اصغر)) است, چنان که در زیارت عاشورا آمده است: ((... و علی ولدك الاصغر الذی فجعت به...)) شهیدی که تشنه در دست پدر به شهادت رسید و امام شخصا نعش خونین او را در قبری که خود با شمشیرش حفر کرده بودند دفن کرد.

البته این احتمال نیز هست که ((عبدالله رضیع)) غیر از حضرت ((علی اصغر)) باشد و او همان کودکی باشد که روز عاشورا متولد شده است; به نوشته تاریخ یعقوبی عبدالله رضیع همان است که در روز آغاز میلادش مورد اصابت تیر دشمن قرار گرفته است(۱۵) در کتاب ((ذخیره الدارین)) از ((حدائق الوردیه)) نقل شده است که:

((ولد للحسین فی الحرب و امه ام اسحق و سماه عبدالله;(۱۶) در روز جنگ عاشورا برای حسین فرزندی تولد یافت که مادر او ((ام اسحق)) است و او را عبدالله نامیدند.((

عبدالله بن حسن، وی هنگامی که دید دشمن در صدد قتل سالار شهیدان است به دفاع برخاست و بر سر دشمن فریاد زد و در پی آن به شهادت رسید.

قاسم بن الحسن ، فرزند دیگر امام مجتبی(ع) که در کربلا سیزده ساله و به قولی چهارده ساله بوده است. وی به همراه دو برادر دیگرش (عمر و عبدالله) در رکاب عموی بزرگوارش در کربلا حضور داشت. آن دو نیز در کربلا شهید شدند و به قولی ((عمر)) در شمار اسرا قرار گرفت.

او با قهرمانی و شجاعت وارد میدان شد, مردانه جنگید و تعداد زیادی از دشمنان را به خاک و خون کشید. دویست تن از سپاه عمر سعد, قاسم را محاصره کردند, وضع به گونه ای شد که ناگهان فریاد ((یا عماه)) قاسم به گوش امام حسین(ع) رسید و امام بی درنگ خود را به معرکه رساند ولی به گفته وقایع نگاران ((آن جناب زیر سم ستوران دشمن قرار گرفت)). امام او را در حال جان دادن دید برای حضرت این صحنه بسیار سخت بود با اندوه خاصی فرمود:

))والله یعز علی عمک ان تدعوه فلایجیبک إو یجیبک فلایعینک;(۱۷) به خدا سوگند برای عمویت دشوار است که او را بخوانی ولی به یاری تو نشتابد یا برای نجات تو اقدام کند ولی سودمند نباشد.((

محمد بن ابی سعید بن عقیل،که بعد از شنیدن گریه و زاری زنها و بچه ها در شهادت امام وحشت زده به درب خیمه آمد و توسط جنایتکاران به شهادت رسید.

عمرو بن جناده انصاری، کودکی که بعد از پدر شهیدش وارد معرکه شد و رجز خواند و در پیش چشم مادر به شهادت رسید.

ص: ۶۵۲۸

زنان قهرمان کربلا

جلوه برجسته دیگر یاران ابی عبدالله(ع) این است که حضرت, بانوان فداکاری از بنی هاشم و غیر آنها را در زمره یاران وفادار خویش داشت تا بانوان نیز بدانند که می توانند افتخار ((انصارالله)) شدن, ((انصارالحسین)) شدن را داشته باشند در رإس اینان ((زینب)) شیر زن قهرمان کربلا است. قلم از توصیف این بزرگ انسان تاریخ بشریت عاجز است تنها می توان این را گفت که: او فاطمه ثانی است.

زن مگو مرد آفرین روزگار　　　زن مگو بنت الجلال اخت الوقار

زن مگو خاک درش نقش جبین　　　زن مگو دست خدا در آستین

دیگر بانوان هاشمی که بهمراه حضرت بودند عبارتند از: ام کلثوم, ام هانی و رقیه ــ هر سه از دختران امام علی(ع) ــ, رمله همسر امام مجتبی, سکینه بنت الحسین, فاطمه بنت الحسین, فاطمه دختر امام حسن و رباب دختر امریالقیس.

از بانوان غیر بنی هاشم: ام خلف همسر حضرت مسلم, ام وهب, همسر وهب, حسنیه کنیز سیدالشهدإ مادر شهید منحج بن سهم, همسر جناده بن حارث و فکیهه خادمه منزل امام حسین(ع)

این زنان فداکار بیشترین نقش را در فداکاری فرزندان و همسر خویش داشته اند.

ام خلف پس از شهادت همسرش مسلم, فرزندش خلف را ترغیب به فداکاری در رکاب امام حسین(ع) کرد او نیز با کشتن سی نفر از دشمنان سرانجام به فوز عظیم شهادت نایل آمد(۱۸) ام وهب به فرزندش گفت: از تو راضی نمی شوم مگر آن که در رکاب امام حسین به شهادت برسی: ((مارضیت حتی تقتل بین یدی الحسین))(۱۹) همسر وهب نیز ضمن تشویق شوهرش عمودی به دست گرفته به همراه شوهر می جنگید که با دعا و درخواست امام حسین(ع) به خیمه مخصوص بانوان برگشت. (۲۰)

این زنان فداکار، درس ایثار و فداکاری, درس حضور عفیفانه زنان در صحنه های اجتماعی و درس چگونگی عروج مردان از دامن خود را آموختند.

اگر این بانوان فداکار نبودند چه بسا دشمنان, فریاد مظلومیت عاشورا را خاموش می کردند این حماسه ها و فریادها و ناله های از دل برآمده بود که جلوی تحریف واقعه عاشورا را گرفت. فریادها و خطبه های آتشین زینب و دیگر بازماندگان نهضت عاشورا سند تثبیت نهضت خونین عاشورا بر تارک تاریخ شد. به تعبیر مورخ دانشمند مرحوم آیتی:

))گفتن این مطالب (فریادهای افشاگرانه) لازم بود و قطعا اهل بیت در این گفتار در نظر داشتند و می دانستند که فردا که دشمن با عکس العمل این کارها رو به رو شد اصرار خواهد کرد که با هر قیمتی شده است تاریخ شهادت امام را تحریف کند و فکر مردم را در گمراهی بیندازد به همین جهت با کمال هوشیاری و مآل اندیشی در هر انجمنی و در هر بازار و کوچه ای, در پاسخ هر پرسشی فصلی از آنچه روی داده بود می گفتند و گوشه ای از تاریخ شهادت امام را روشن می ساختند برای همین بود که در همان روز اول ورود به کوفه سه نفر از بانوان اهل بیت خطبه خواندند و به این فکر هم نیفتادند که چون امام چهارم در میان ما هست و هم با مردم کوفه و هم با ابن زیاد سخن خواهد گفت دیگر نیازی به سخن گفتن ما نیست هر کدامشان که فرصتی به دست آورد ولو از میان کجاوه صدا بلند کرد و مردمی اغفال شده را در جریان صحیح مطلب گذاشت... من معتقدم که امام چهارم و بانوان اهل بیت موقعی فکرشان آسوده شد و از پریشانی و اضطراب خاطر بیرون آمدند که چند روزی در مرکز خلافت ماندند و سخنان خود را گفتند و مردم شام را هم از اشتباه درآوردند و کاری کردند که اگر تاریخ نویسی در شام هم می خواست جریان واقعه کربلا را بنویسد جز آنچه طبری و مفید و ابو الفرج اصفهانی نوشته اند نمی توانست بنویسد در آن روز که اهل بیت می توانستند به بازگشت خویش علاقه مند باشند و راه مدینه را با خاطری آسوده در پیش گیرند, داغدار بودند, با گریه و شیون به مدینه درآمدند و شهر مدینه را منقلب کردند اما از نظر هدف فکرشان آسوده بود و دیگر نگران آن نبودند که تا فردا جریان عاشورا را به چه صورتی بنویسند و قیام اباعبدالله(ع) را چگونه توجیه کنند...۲۱))

ص: ۶۵۳۰

دو زن در کربلا این افتخار را داشتند که در رکاب سالار شهیدان به شهادت برسند:

"یکی ام عبدالله بن عمیر و دیگری مادر عمروبن جناده ."

جانبازان کربلا

جانبازان سند افتخار انقلاب و نهضت اند و کربلا این مفاخر را با خود داشته است. از جانبازان قیام کربلا, سردار بزرگ لشکر عشق,حضرت اباالفضل العباس(ع) است.

او با دو دست بریده فدایی سالار شهیدان شد:

ای ساقی سرمست ز پا افتاده دنبال لبت آب بقا افتاده

دست و علم و مشک سه حرف عشق است افسوس زهم این سه جدا افتاده

دو تن از جانبازان کربلا پس از شهادت امام حسین(ع) بر اثر جراحتهای وارده به فوز عظیم شهادت نایل آمدند این دو عبارت اند از:

سواد ابن منعم نهمی، که به اسارت گرفته شد و بعد از شش ماه بر اثر جراحات وارده به شهادت رسید.

موقع بن ثمامه صیداوی، او ابتدا به اسارت گرفته شد سپس تبعید شد و بعد از یک سال بر اثر جراحات وارده شهید گشت.

ویژگیهای یاران امام حسین(ع)

یاران امام حسین(ع) آنقدر از خود افتخار به جای گذاردند که قلم توان ترسیم آن همه بزرگواری و ایثار را ندارد. همان بهتر که امام حسین(ع) آنان را بستاید که: ((شما بهترین و باوفاترین یاران اید.)) عمده ویژگیهای این شهیدان عبارت بود از:

۱ ـ بصیرت در دین

بصیرت در دین یعنی روشن بینی عمیق در دین و با چشم باز راه دین را برگزیدن و پای آن مقاومت کردن همان که خداوند به آن مومنان را می ستاید.

ص: ۶۵۳۱

((انمـا المومنون الـذين آمنوا بـالله و رسوله ثم لم يرتـابوا و جاهـدوا باموالهم و انفسـهم فی سبيل الله اولئك هم الصادقون؛(۲۲) مومنان واقعی تنها کسانی انـد که به خـدا و رسولش ايمان آورده سـپس هرگز شك و ترديـدی به خود راه ندادند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند اينان راستگو هستند.))

ايمان, جهاد با مال و جان در راه خدا از برجسته ترين ويژگيهای ايمان بابصيرت است.

شهيـدان کربلا نمونه ارزشـمند دين داران بابصـيرتند. بی ترديـد در زمان قيام امام حسـين(ع) صـدها هزار نفر ادعای مسـلمانی داشـتند و از قيام حضـرت نيز با خبر بودند. اين هنر کربلاييان بود که با لبيک به ندای مظلوميت سالار شهيدان بصيرت خويش را در ميـدان عمل نشان دادنـد آنان اين بينش بلنـد را داشـتند که اسـير دنيا نباشـند که امير بر آن باشـند, بی بصـيرتان بنده دنيا شدنـد امـام حسـين(ع) فرمود: ((النـاس عبيدالـدنيا و الـدين لعق علی السـنتهم يحوطونه مـا درت معائشـهم فاذا محضوا بالبلاء قل الديانون؛(۲۳) مردم بنـده دنياينـد و دين لقلقه زبـان آنهـاست تـا آن جـا آن را دارنـد که زنـدگی آنهـا تإمين شود. وقتی با بلا آزموده می شوند دينداران کم می شوند. ((

شهيدان کربلا با نثار جان خويش بندگی و عبوديت خويش را در پيشگاه حق به منصه ظهور گذاشتند و اين همه فداکاريها در سايه بصـيرت بود. اين بصـيرت والای حضـرت علی اکبر بود که لباس افتخار شـهادت را بر قامت او پوشانيـد. وقتی پـدر کلمه استرجاع را گفت و علی اکبر, راز آن را فهميـد با افتخار گفت: ((فاننا اذا لانبالی ان نموت محقين؛(۲۴) حال که ما بر حقيم از مرگ نمی هراسيم.((

این بینش والای سردار رشید کربلا اباالفضل است که هستی اش را فدای برادر و امام خویش می کند و شکوهمندانه رجز می خواند که:

لاـ ارهب الموت اذالموت رقی حتی اواری فی المصالیت لقا نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا انی اناالعباس اغدوا بالسقا و لا اخاف الشر یوم الملتقی۲۵))

"از مرگ نمی هراسم به هنگامی که آثار آن آشکار گردد و به آن پشت نمی کنم تا آن زمان که خود را در میان شمشیرهای برهنه اندازم و در بین شمشیرها پوشیده گردم جانم فدای حسین که جان محمد است. مرا از آن رو عباس سقا گویند که باکی از برخورد دشمن به هنگام رویارویی ندارم".

می توان مضمون این رجز بلند اباالفضل را در این شعر فارسی ذکر کرد که:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

من از او عمری ستانم جاودان او زمن دلقی ستاند رنگ رنگ

حضرت امام صادق(ع) همین ستایش را نسبت به حضرت اباالفضل(ع) دارد:

"کان عمنا العباس بن علی(ع) نافذالبصیره, صلب الایمان، جاهد مع ابی عبدالله(ع) و ابلی بلإ حسنا و مضی شهیدا;(۲۶) عموی ما عباس بن علی، بصیرتی عمیق و ایمانی استوار داشت در رکاب سیدالشهدا جنگید و امتحان خوبی داد و سرانجام به شهادت رسید."

۲ _ ارتباط عاشقانه با خداوند

دومین ویژگی شهیدان کربلاـ که برگرفته از بصیرت عاشوراییان بود ارتباط تنگاتنگ و عاشقانه با خداوند بود; در زیارت رجبیه خطاب به یاران امام حسین(ع) می خوانیم:

"السلام علیکم ایها الربانیون, انتم خیره اختارکم الله لابی عبدالله(ع) و انتم خاصه اختصکم الله به; سلام بر شما ای ربانیون, شما برگزیدگان خدایید که او شما را برای ابی عبدالله(ع) برگزید و مشمول عنایات ویژه خویش ساخت."

ص: ۶۵۳۳

"ربی و ربانی" کسی است که ارتباط تنگاتنگ و عاشقانه با خدا داشته باشد و شهیدان کربلا این ارتباط عاشقانه با خداوند را داشتند و همین عشق و محبت بود که آنها را تا مرز فدا شدن در راه خدا پیش برد که عشق و محبت جاذبه ساز است و همانند آهن ربا آدمی را به سوی خویش می کشد:

گر جام عشق دم زند آتش در این عالم زند　　　این عالم بی اصل را چون ذره ها بر هم زند

عالم همه دریا شود دریا زهیبت لا شود　　　آدم نماند و آدمی گر خویش بر آدم زند

بر این اساس است که در آیات و روایات, دین, به عشق خداوند تفسیر شده است, ایمان همان عشق و محبت به خداوند است گرچه از استدلالهای عقلی ناشی شود در روایات فراوانی آمده است: ((الدین هو الحب و الحب هو الدین؛(۲۷) دین محبت خداوند است و محبت همان دین است.((

در روایتی از حضرت امام صادق(ع) می خوانیم:

)لایمحض رجل الایمان بالله حتی یکون الله احب الیه من نفسه و ابیه و امه و ولده و اهله و ماله و من الناس کلهم؛(۲۸) ایمان کسی به خدا کامل نخواهد شد مگر آن که خداوند نزد او محبوبتر از جان و پدر و مادر و فرزندان و خانواده و مال و تمام مردم باشد.((

این خصوصیت را یاران امام حسین(ع) داشتند. همین ویژگی بود که زمینه ساز وفاداری شکوهمند شب عاشورا شد, به طوری که برخی گفتند: اگر هفتاد بار در راه شما کشته و زنده شویم باز در رکاب شماییم و بعضی گفتند: هزار بار.

ص: ۶۵۳۴

از جمله این عاشقان: سعید بن عبدالله حنفی است او آخرین نامه کوفیان را که توسط حضرت مسلم بن عقیل نوشته شد و حمایت آنان ابلاغ گردید برای حضرت آورد و در رکاب حضرت بود تا به شهادت رسید. ظهر عاشورا به هنگامی که سالار شهیدان آخرین نماز عشق را در تیررس تیرهای دشمن خواند سعید خود را سپر حضرت قرار داد و از هر طرف که تیر می آمد به جان می خرید تا حسین نمازش را به اتمام رساند او پیوسته دشمنان امام حسین(ع) را نفرین می کرد. در واپسین لحظات عمرش آن گاه که بی رمق بر زمین افتاد گفت: حسین جان آیا من به عهد خود وفا کردم؟ حضرت فرمود: ((نعم و انت امامی فی الجنه;(۲۹) بلی تو در پیش روی من در بهشت قرار داری.((

نقل تمامی این نمونه های عاشقانه, از حوصله این مقاله مختصر بیرون است.

۳ _ شجاعت کم نظیر

دیگر ویژگی برجسته شهیدان کربلاـ شجاعت آنان بود, امام حسین(ع) شب عاشورا خطاب به خواهرش زینب یاران خود را چنین توصیف می کند:

))والله لقد بلوتهم فما وجدت فیهم الاـ الاشوش الاقعس یستإنسون بالمنیه دونی اسیناس الطفل الی محالب امه;(۳۰) به خدا سوگند آنها را آزمودم و نیافتم آنها را مگر دلاور غرنده (شیروار) باصلابت و استوار (کوهوار) آنان به کشته شدن در رکاب من آن چنان مشتاق هستند همانند اشتیاق طفل شیرخوار به پستان مادر.((

ریشه شجاعت ایمان راستین به خداوند است هرچه ایمان بیشتر باشد میزان شجاعت بیشتر است, در روایتی می خوانیم:

))من خاف الله عزوجل اخاف الله منه کل شیء و من لم یخف الله عزوجل اخافه الله من کل شیء;(۳۱) هر کس از خدا بترسد همه از او می ترسند (از او حساب می برند) و کسی که از خدا نترسد خداوند او را از همه چیز می ترساند.((

یعنی ایمان و شجاعت اثر کاملا متقابل دارند.

در روایتی از حضرت امام صادق(ع) می خوانیم:

))المومن لایخاف غیر الله و لایقول علیه الا الحق؛(۳۲) مومن از غیر خدا نمی هراسد و جز حق بر حضرت حق نمی گوید.((

شیرمردان کربلا-یی کانون ایمان بودند و دل و جانشان مملو از عشق به خدا لذا ترس در جانشان راهی نداشت همه آنها در حال تهاجم کشته شدند و تا تعداد زیادی از دشمنان را به جهنم نفرستادند شهید نشدند.

رجز کربلاییها هم نشانه هدفداری و هم نشانه شجاعت و شهامت آنان است چه زیباست که توصیف شجاعت یاران امام حسین(ع) را از زبان دشمنان امام حسین(ع) بشنویم.

به مردی که در واقعه کربلا در همراهی عمرسعد حاضر بود گفته شد که: وای بر تو, آیا فرزند پیامبر خدا را کشته ای؟! آن مرد پاسخ داد: اشتباه کردی حرف نزن! اگر تو هم در آن جا بودی و می دیدی آنچه را که ما دیده ایم هر آنچه را ما انجام داده ایم مرتکب می شدی. گروهی بر ما یورش آورده و حمله ور شده بودند که دستها به قبضه شمشیر چون شیر ژیان از چپ و راست ما را درو می کردند و سواران و سپاهیان ما را درهم می شکستند و خود را به کام مرگ می افکندند آنها نه امان می پذیرفتند و نه به مال ((جایزه)) رغبت نشان می دادند.

شعار آنها این بود: ((یا مرگ یا تسلط بر حکومت!)) و هیچ چیز نمی توانست میان آنها و گودالهای مرگ و یا تسلط بر حکومت فاصله اندازد, اگر ساعتی آنها را به حال خود رها می کردیم و اندکی با آنها مدارا می نمودیم همه سپاهیان ما را نابود می کردند در یک چنین گیرودار توان فرسا ما چه می توانستیم بکنیم.((۳۳))

ص: ۶۵۳۶

یکی از این شجاعان ((عابس)) است او شیرمردی است که وارد میدان شد و مردانه گفت: ((الارجل, الارجل; آیا مردی نیست, آیا مردی نیست به مصاف با من بیاید)) کسی را یارای پاسخ گفتنش نبود عمرسعد گفت او را محاصره کنید, سنگبارانش کنید او وقتی چنین دید زره را کند, کلاه خود را گرفت و به سوی آنها پرتاب کرد:

وقت آن آمد که من عریان شوم جسم بگذارم سراسر جان شوم

آنچه غیر از شورش و دیوانگی است اندر این ره روی در بیگانگی است

آزمودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی پایندگی است

در همین حال مردانه جنگید تا دویست نفر از دشمنان را به درک واصل کرد و سرانجام به شهادت رسید.(۳۴)))

اینها برخی از ویژگیهای شهیدان کربلاست. این شهیدان وفادار از خصوصیات دیگری همچون جهاد در خط امام, انس با شهادت, و... برخوردارند که شرح همه آنها مجال دیگری می طلبد.)(۳۵)))

به امید آن که همه ما همچون یاران وفادار امام حسین(ع) پیوسته در سنگر سالار شهیدان باشیم و در قیامت با حضرت و یارانش محشور گردیم. ان شإ الله.

پاورقیها:

۱- آل عمران(۳) آیه۱۴۶.

۲ -المیزان (چاپ بیروت) ج۱۴, ص۳۸۲ و ۳۸۳.

۳- بحارالانوار, ج۴۴, ص۱۴۷.

۴ -اصول کافی, ج۲, ص۲۴۲ و ۲۴۳ ((باب قله عددالمومنین)).

۵ -بحارالانوار, ج۴۷, ص۱۲۳.

۶ -مروج الذهب, ج۳, ص:۷۰ ((... فعدل الی کربلإ و هو فی مقدار خمسمإه فارس من اهل بیته و نحو مائه راجل((

۷- تاریخ طبری, ج۵, ص:۳۸۹((... و لحان اصحابه خمسه و اربعین فارسا و مائه راجل((

-۸ مشیر الاحزان, ص۳۹.

۹ -تاریخ طبری, ج۵, ص۳۹۳.

-۱۰ ارشاد, ص۲۳۳.

-۱۱ الاخبار الطوال, ص۲۵۶.

۱۲ -تاریخ یعقوبی, ج۲, ص ۲۳۰.

-۱۳ مقتل الحسین خوارزمی, ج۲, ص۴.

-۱۴ ابصارالعین فی انصار الحسین, ص۱۲۸.

-۱۵ تاریخ یعقوبی, ج۲, ص۲۱۸.

-۱۶ منتخب التواریخ, ج۲, ص;۲۱۸ معالی السبطین, ص۱۲۷.

۱۷ -منتخب التواریخ, ص;۲۶۴ ناسخ التواریخ, ج۲, ص۳۲۸.

-۱۸ ریاحین الشریعه, ج۳, ص;۳۰۵ اعلام النسإ المومنات,ص۱۴۲.

-۱۹ اعلام النسإ المومنات, ص۳۷۳.

۲۰ -اللهوف فی قتلی الطفوف, ص۴۴.

-۳۱ بررسی تاریخ عاشورا, ص۱۶۸ و ۱۶۹.

۲۲ حجرات(۴۹) آیه۱۵.

۲۳ -تحف العقول (انتشارات اسلامی قم) ص۲۴۵.

-۲۴ نفس المهموم (چاپ بصیرتی, قم), ص۲۰۳.

-۲۵ نفس المهموم, ص۳۳۴.

-۲۶ العباس بن علی رائد الکرامه, ص۳۶ با مختصر تفاوت از ذخیره الدارین, ص۱۲۳.

-۲۷ تفسیر نورالثقلین, ج۵, ص۸۳ و ۸۴.

-۲۸ بحارالانوار, ج ۷۰, ص۲۵.

۲۹ -العیون العبری, ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

-۳۰ مقتل مقرم, ص۳۶۳.

-۳۱ بحارالانوار, ج ۷۰, ص ۳۸۱.

-۳۲ میزان الحکمه, ج۳, ص۱۸۸.

-۳۳ شیخ جعفر نقدی, زینب کبری, ص۲۲۴.

-۳۴ ذبیح الله محلاتی, فرسان الهیجإ, ج ۱, ص۱۸۳.

-۳۵ برای بررسی بیشتر درباره یاران امام حسین(ع) به کتابهای ذیل مراجعه کنید:

- ابصارالعین فی انصار الحسین(ع), شیخ طاهر سماوی.

ـ انصارالحسین, شیخ محمد مهدی شمس الدین.

ـ الدوافع الذاتیه لانصار الحسین(ع), محمد علی عابدین.

ـ فرسان الهیجإ, شیخ ذبیح الله محلاتی.

اصحاب امام حسین (علیه السلام)

اصحاب امام حسین (علیه السلام)

بسم اللّه الّرحمن الّرحیم

ص: ۶۵۳۸

«السلام علیك یا ابا عبد اللّه و علی الارواح الّتی حلت بفنائک، علیك منی سلام اللّه ابداً ما بقیت و بقی اللّیل و النّهار و لا جعل اللّه آخر العهد منی لزیارتک، السّلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین. »

خیلی مهم هستند. امام حسین فرمود: روی کره ی زمین بهتر از اصحاب من وجود ندارد. کسانی را که امام حسین چنین جمله ای در مقامشان می فرماید، نمی شود از کنارش ساده گذشت. این ها چه کسانی بودند که بهترین افراد روی کره ی زمین بودند؟

حدیث داریم که این ها بزرگ ترین شهدا هستند، و ما همنیطور که اسم خیابان هایمان را به نام شهدایمان می گذاریم، باید نام هفتاد و دو تن را هم نام خیابان ها بگذاریم و برایشان برنامه داشته باشیم. من تاریخ این یاران را مطالعه کردم. چند نفر از این ها را برایتان در این جلسه می گویم و بد نیست با زندگی این ها کمی اشنابشویم.

یکی از یاران امام حسین در ماجرای کربلا- حبیب بن مظاهر هست. در یکی از جلسه ها انس را گفتم، حالا- حبیب را می گویم. اولاً- حبیب از صحابی بود، یعنی از یارانی بود که پیغمبر را درک کرده بود. امیرالمؤمنین و امام حسن را درک کرده بود. دوماً در اکثر جنگ ها در کنار حضرت علی(ع) بود.

سوماً از نظر اجتماعی، یک فرد سرشناس و محبوبی بود. پس هم ملا، هم محبوب، هم رزمنده ی پر سابقه در جنگ ها و هم صحابه ی رسول خدا بوده است. این چهار عنوان بزرگ برای حبیب بن مظاهر بود.

یک لطیفه ای هست، یک روز حبیب و میثم تمار رو به روی مردم به هم می رسند، حبیب به میثم می گوید که من فکر می کنم به خاطر مقاومتی که در رابطه با خط امیرالمؤمنین داری تو را به دار بزنند. میثم هم می گوید: من می بینم که تو را در یاری امام حسین تکه تکه کنند و سرت را ببرند و مردم هم قه قه می خندند. مردم با خود می گویند: حبیب بن مظاهر و میثم تمار به هم جک می گویند.

ص: ۶۵۳۹

به قاتل میثم می گوینـد دویست درهم به تو می دهیم برو میثم را بکش. وقتی می کشد، سی صد درهم به آن می دهند. صـد درهم هم اضافه می دهنـد. مردم یک مشت حواس پرت هستند و تمام این پیش بینی ها از قبل شـده بود. گاهی مردان خدا را یک موجی را می گیرد و یک الهام هایی از طرف خدا به آن ها می شود.

قرآن می گویـد: «وَ أَوْحَيْنـا إِلى ام مُوسـى»(قصـص/۷) مـا بـه مـادر موسـی وحی کردیـم. مگر مرحـوم آیت الله اشـرفی قبـل از شهادتش نگفت که: «من می بینم که چهارمین شـهید محراب باشم» و تلویزیون هم این را گذاشت، و چهارمین شـهید محراب هم شـد. چون ایشان پنجاه سال نماز شـبش ترک نشـد و کسـی که پنجاه سال سـحرها با خدا رابطه دارد، خدا یک درهایی را برایش باز می کند.

پس پیش گویی داشت. خبر شـهادت خودش را داشت. صـحابی بود. عـالم بود. حامل علوم بود. رزمنـده در جنگ های مکرر بود. حبیب به خاطر اهمیت و سـخنرانی های مهمی که داشت زیر نظر بود. مخفیانه از کوفه فرار کرد و نزدیک عاشورا خودش را به کربلا رساند.

در کربلا به امام حسین گفت: آقا من یک قبیله دارم، اجازه می دهید از کربلا بروم و درقبیله سخنرانی کنم و یک گروهی یار بیاورم؟ امام فرمود: برو! رفت و یک جمعیت قبیله اش را راه انـداخت تا به کربلا بیاورد، ولی جاسوس های حکومت فهمیـدند و یک لشـکر برای جنگ با آنان فرستادند، عده ای کشته و عده ای زخمی شدند و عده ای هم به کربلا آمدند. ولی آن هایی هم که به کربلا نیامدنـد، برای دفن بـدن های مقـدس اهل بیت آمدنـد. آن قبیله ی بنی اسـد خویش قوم های حبیب بن مظاهر هستند. بالاخره با این سخنرانی یک عده کربلایی درست کرد. یک عده هم که آمدند، بدن های مقدس را دفن کردند.

ص: ۶۵۴۰

حبیب روز عاشورا می خندید، همه می گفتند: حبیب چرا می خندی؟ می خواهی شهید شوی، می گفت: بهشت می روم. ولی با این که پیر بود، فرمانده ی طرف راست لشکر امام حسین هم بود. حبیب و مسلم بن عوسجه با هم بودند. بعد حبیب را که شهید کردند(حبیب موهای بلندی داشت با این که پیر بود) سرش را بریدند.

سرش را به یک اسب بستند و در کوفه گرداندند، برای این که توهین کنند. بچه ای داشت که به دنبال این اسب می دوید، به سر بریده ی پدرش نگاه می کرد، آقایی که سوار بر اسب بود گفت: پسر دنبال کارت برو. پسر گفت: نه بگذار من نگاه کنم. گفت: چه کار داری؟ خلاصه این پسر در هر کوچه و خیابان به دنبال سر پدرش می دوید و نگاه می کرد. صاحب اسب گفت: چرا نگاه می کنی؟ گفت: این بابای من است. گفت: می شود این سر را به من بدهی که من دفن کنم؟

گفت: اگر سر را به تو بدهم دفن کنی، پس چه کسی جایزه بگیرد؟ جایزه چه می شود؟ هر چه بچه التماس کرد که سر بابا را بده، نداد. بچه اسم این شخص را یادداشت کرد، به دنبال آن رفت و شناسایی کرد، بعد که به تکلیف رسید، قاتل پدرش را گرفت و کشت. انتقام خون پدرش را گرفت. این هم پسر نا بالغ حبیب بن مظاهر بود.

یکی از علمای بزرگ اصفهان یک کتابی به عنوان شرح دعای کمیل نوشته است. در این کتاب یک مطلبی دارد و می گوید که: شمر آمد روی سینه ی امام حسین نشست. امام حسین چشم هایش را باز کرد و گفت: «ما انت» تو کیستی؟ گفت: «انا شمر» من شمر هستم. گفت: من را می شناسی؟ گفت: بله، تو پسر فاطمه ی زهرایی. گفت: پس چرا من را می کشی؟ گفت: اگر تو را نکشم پس جایزه ی یزید چه می شود؟ امام گفت: تو من را نکش من به تو جایزه می دهم. من و جدم تو را شفاعت می کنیم. گفت: جایزه ی یزید برای من شیرین تر است. دنیا خیلی ها را گول زده است.

ص: ۶۵۴۱

جالب این است که هیچ کدام به دنیا هم نرسیدند. شمر چه شد؟ شمر را پس از چند صباحی کشتند و بدنش را جلوی سگ ها انداختنـد. خولی که همـدست شـمر بود، در خانه اش ریختند و او را کشـتند. چون بعد از این که امام حسـین شـهید شد، مردم فهمیدند که چه خاکی بر سرشان شده و چه غلطی کرده اند. ناراحت شده بودند، می خواستند منفجر شوند.

به این قاتل های کربلا بـدون کنترل حمله می کردنـد. در خانه ی خولی ریختنـد، خولی پرید و در مستراح خانه اش رفت، آن جا یک سبد، بود سبد را روی خودش کشید. زیر سبد، در مستراح قایم شد. این ها دیدند خولی نیست، رفتند در مستراح سبد را برداشتند دیدند زیر سبد است. آوردنش بیرون و او را کشتند. حرمله شخصی بود که به گلوی علی اصغر برای جایزه تیر زد، حرمله را گرفتند و کشتند، بعد جنازه اش را سوزاندند.

یعنی اینطور نیست که این ها به دنیا رسیدند، این ها هم آخرت و هم دنیا را را از دست دادند. چون قرآن نمی گوید: هر کس سراغ دنیـا برود به او می دهیم. می گویـد: هر کس سـراغ دنیـا برود، شایـد داریم، شایـد نـداریم، شایـد زیاد داریم، شایـد کم داریم. «ما نَشاءُ لِمَنْ نُریـدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ یَصْـلاها مَـذْمُوماً مَـدْحُوراً وَ مَنْ أَرادَ الْآخِرَةَ وَ سَعی لَها سَعْیَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ کانَ سَعْیُهُمْ مَشْکُوراً»(اسراء/۱۹-۱۸) نمی گویـد کسـی که هـدفش دنیا باشـد، صد در صد به آن می رسد. خیلی ها دنبال دنیا می روند، از آخرت باز می مانند، به دنیا هم نمی رسند.

در کوفه یک کسـی توی سـرش می زد و می گفت: باختم، باختم. گفتنـد: چه شـده است؟ گفت: به من گفتند برو کربلا امام حسـین را بکش، جایزه می دهیم. من ده درهم خرج اسب و شمشـیرم کردم و رفتم امام حسین را کشتم و برگشتم، شش درهم به من دادند.

ص: ۶۵۴۲

خیلی ها بدبخت هستند. به هوای این که به دنیا برسند، چهار دروغ می گویند، به دنیا هم نمی رسند، رسوا هم می شوند. این طور نیست که هرکس، هر شیطنت و حیله و عقلی دارد به کار بزند، حتماً به هدفش می رسد. خیلی ها هیچ حیله ندارند و راحت زندگی می کنند و خیلی ها صبح تا شب فکر می کنند و هیچ کاری نمی کنند.

حبیب بن مظاهر، از اصحاب رسول خدا، حامل علوم اسلامی، محبوب و معروف کوفه بود. سردار بخشی از لشکر امام حسین بود. در اکثر جنگ های امیرالمؤمنین شرکت می کرد. پیش گویی می کرد. پیرمرد بود.

پیرمردهایی که پای تلویزیون نشسته اید، از این چیزها چه می فهمیم؟ اگر ریشت سفید شده و توی فامیلی گیر کردی که همه یک جور دیگر هستند، شما شبانه فرار کن، خودت را به کربلا برسان. از حبیب درس بگیر. قبر حبیب بن مظاهر هم در کربلا جلوی راه است. وقتی به طرف قبر امام حسین می رویم، قبر حبیب است، برمی گردیم باز هم قبر حبیب را می بینیم. انگار یک پاسبانی که لب در ایستاده است.

حرم امام ها همه اینطوری است. دور تا دور حرم حضرت علی همه علمای درجه یک هستند. انگار یک پاسبانی که دور خانه ی وحی را حفاظت می کنند. نزدیک ترین قبر به قبر امیرالمؤمنین قبر علامه ی حلی است. خیلی مهم است.

علامه ی حلی کسی است که نیم ساعت مباحثه کرد و خدابنده را به شیعه دعوت کرد و وقتی شاه شیعه شد، وزیر و دربار و همه شیعه شدند و شیعه بودن ایرانی ها از صدقه سر نیم ساعت صحبت علامه حلی است. خدا وقتی به یک عمر برکت می دهد این است.

ص: ۶۵۴۳

حبیب روز عاشورا می خندید، یعنی پیرمردها اگر چیزی را در راه خدا می دهید غصه نخورید، بخندید. اصولاً اگر آدم چیزی را با کراهت بدهد، قبول نمی شود. قرآن می فرماید: خدا قبول نمی کند پولی را که این ها خرج کنند. به خاطر این که این ها با کراهت خرج می کنند.

یک کسی یک گوسفند را پای دیگ می آورد می گوید: به خاطر امام حسین گوسفند را برای ملت بپزید. یک کسی را هم در خانه اش را می زنند و می گویند برای روضه ی حسین چند تومان می دهی؟ خیلی فرق می کند، آن کسی که می آورد، با کسی که از او می گیرند. قرآن می گوید: ما از آن هایی قبول می کنیم که خودشان بیایند و بدهند. و لذا یک حدیث داریم که اگر به فقیر بدهید ارزش دارد. اگر فقیر گفت و شما دادید این مزد آبرویی است که ریخته شده است.

حبیب پیرمرد بود و شهید شد، سرش را بریدند. زلف هایش را به اسب بستند برای این که تحقیرش کنند و پسرش هم آن گونه بود. ما که چیزی نداریم. اما عشقمان را باید به حبیب بن مظاهر اظهار کنیم. خدایا! به آبروی این پیرمرد کربلا- به پیرمردهای ما نظر مرحمت بفرما و همه ما را حبیب گونه قرار بده. (الهی آمین)

– مسلم بن عوسجه

مسلم هم شخصیت معروف کوفه بود. گمنام نبود. این که می گویند ما اهل کوفه نیستیم امام تنها بماند، باید که بگویم از کوفه چند نفر آمدند و امام حسین را حمایت کردند که هر کدام از آن ها به یک مملکت می ارزد. منتها از بس که اکثر آن ها بد هستند، آن چند تا خوب ها هم به چشم نمی آیند.

ص: ۶۵۴۴

اولاً مسلم بن عوسجه صحابی بود، به کسانی صحابی می گویند که توفیق رسیدن خدمت پیغمبر را داشتند.

دوماً عابد بود. عابد به کسی می گویند که غیر از کارهای واجباتش اهل نماز شب و تجهد و سیر و سلوک است.

سوم اینکه رزمنده بود، نه فقط ریش سفید مقدس بود، بلکه در فتوحات اسلامی سهم داشت.

چهارم که از دعوت کنندگان امام حسین بود، منتها با وفا بود.

پنجم اینکه سخنرانی های خوبی می کرد و اهل تبلیغ بود. بعد از شهادت حضرت مسلم بن عقیل(امام حسین قبل از این که به کربلا برود مسلم را به کوفه فرستاد که مسلم را شهید کردند) مسلم بن عوسجه زن و بچه اش را برداشت و از کوفه فرار کرد. به امام حسین گفت: حسین جان! اگر اسلحه نداشته ابشم با سنگ از تو محافظت می کنم. یعنی سنگ بر سر دشمنانت می زنم.

مسلم پیرمرد انقلابی بود. در زیارت نامه می خوانیم سلام بر تو و سلام بر سخنرانی هایت. شب عاشورا وقتی امام حسین فرمود که هر کس می خواهد برود. مسلم بن عوسجه بلند شد و گفت: «أَنَحْنُ نُخَلِّی عَنْکَ وَ بِمَا نَعْتَذِرُ إِلَی اللَّهِ فِی أَدَاءِ حَقِّکَ لَا وَ اللَّهِ حَتَّی أَطْعَنَ فِی صُدُورِهِمْ بِرُمْحِی وَ أَضْرِبَهُمْ بِسَیْفِی مَا ثَبَتَ قَائِمُهُ فِی یَدِی وَ لَوْ لَمْ یَکُنْ مَعِی سِلَاحٌ أُقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَهِ»(إرشاد مفید، ج ۲، ص ۹۱) حسین را شب عاشورا تنها بگذاریم؟ عذر ما چیست؟ والله به خدا قسم تو را رها نمی کنیم تا این که نیزه مان درسینه ی دشمنان بشکند.

به خدا قسم رهایت نمی کنم، مگر این که دشمنانت را با شمشیر بکشم. «وَ لَوْ لَمْ یَکُنْ مَعِی سِلَاحٌ أُقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَهِ» و اگر سلاح نداشته باشم، با سنگ آن ها را می کشم. همین که مسلم بن عوسجه شهید شد، امام حسین پیاده بالای سرش آمد، پیاده آمدن امام حسین احترام است. بعد این آیه را خواند «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ»(احزاب/۲۳) بعضی بندگان خدا به وعده شان وفا کردند و بعضی تا چند لحظه ی دیگر منتظر هستند.

پیرمردی شبانه با زن و بچه اش فرار کرده، محبوب و معروف، صحابی ریش سفید، حالا هم شهید شده، یک دقیقه بیشتر وقت ندارد. حبیب بن مظاهر بالای سرش آمد و گفت: مسلم! رفتی. (آدم اگر لحظه ی مرگ یک دقیقه وقت داشته باشد چه کار می کند؟ ببینید، مسلم بن عوسجه این یک دقیقه را چه گفت؟) گفت: حبیب! دارم می روم. یک دقیقه بیش تر وقت ندارم. امام حسین را رها مکن. یعنی در این یک دقیقه وقت بگذارید در خط رهبری باشم. بعد می خواست با امام حسین حرف بزند که دیگر صدایش بیرون نمی آمد، چون خون از بدنش رفته بود، با دست هایش اشاره کرد و گفت: که به حسین سفارش می کنم.

صحابی بود، عابد بود، در فتوحات اسلامی شرکت می کرد، از دعوت کنندگان بود. سخنران قوی و اهل تبلیغ بود. شبانه با زن و بچه هجرت کرد و شبی که امام حسین فرمود: اگر می خواهی بروی برو، نرفت و در نفس آخر دلش برای رهبر می تپید.

خدایا! به آبروی این ها که اینچنین برای رهبری دل می سوزاندند هر چه عمر ما را زیاد می کنی امام شناسی ما و معرفت ما را به اولیاء خودت زیادتر بفرما. (الهی آمین)

شب عاشورا امام حسین از خیمه ها بیرون رفت. شخصی به نام هلال است. می گوید: من نگران شدم. رفتم دیدم امام حسین دارد دور خیمه ها راه می رود. گفتم: آقا کجا می روی؟ گفت: فردا جنگ است، می خواهم این تپه ها و خاکریزها را بازبینی کنم که فردا از این خاکریزها و تپه ها سوء استفاده نکنند. امام حسین برگشت و به خیمه ی حضرت زینب رفت. زینب کبری گفت: برادرجان! این یارانی را که داری، آیا امتحان کرده ای؟ توی این ها عامل نفوذی نباشد؟

اشعث به کسانی می گویند که سینه شان را بیرون می دهند و کمرشان را به داخل می دهند و اقعث به کسانی که مثل قهرمان های پهلوان، زیر چشمی نگاه می کنند. امام حسین فرمود: این ها از این لوتی هایی هستند که به مرگ مسخره می کنند. هلال می گفت: من بیرون خیمه شنیدم که زینب چه می گفت و امام حسین چه پاسخ داد. آمدم پهلوی حبیب بن مظاهر، گفتم: یک مسئله ی تازه امشب پیدا شد.

زینب کبری نگران اصحاب است. سوال کرد که ای حسین به یارانت مطمئن هستی؟ و من می ترسم که این نگرانی زینب را بقیه ی زن و بچه ها هم داشته باشند. ما سحر بلند شویم و بگوییم که نگران نباشند، همان لقبی که امام حسین به ما داد، ما همان هستیم. حبیب گفت باشد. حبیب بن مظاهر سحر یاران خود را جمع کرد و پشت خیمه ی امام حسین و زینب رفت. امام حسین به زن ها دستور داد که به استقبال این مردها بروند، حبیب بن مظاهر گفت: شنیده ام نگران هستید. مطمئن باشید که ما هستیم.

زهیر

زهیر کیست؟ یکی از یاران زهیر بود، زهیر سردار سمت راست لشکر امام حسین بود. من این را برای بعضی از برادرها ی خودم می گویم. این هایی که استاندار و رئیس فرهنگ، امام جمعه، وزارت خانه هستند و یک مسئولیت دینی و اجتماعی دارند.

شنیدید که امام حسین مکه رفت، تروریست ها خواستند خونش را بریزند، امام حسین حجش را تبدیل به عمره کرد، زود به کوفه آمد. زهیر هم در آن سال در مکه بود، اعمالش را انجام داد و قصه را پیگیری می کرد.

اما زهیر نمی خواست قافله اش با قافله ی امام حسین برخورد کند. امام حسین را دوست داشت ولی حال یاری نداشت. حالا ما اگر در زندگی مان می بینیم که یک کسی فاصله می گیرد، می گوییم رهایش کنید. اگر جزو حزب و باند ما بود، خودش می آمد و اعلام همبستگی می کرد. خودش نیامد، ما هم نمی خواهیم.

ولی امام حسـین اینطور نبود. امام حسین دید که این جا، جای خالی است، دید جا هست و نمی آید، امام حسین گفت: من آن جـا می آیم. چه چیز می خواهم بگویم؟ پیام زهیر است. امام حسـین می گویـد زهیر از تو فاصـله گرفت، اما چون خوش ذات است، گر چه پشت به تـو می کنـد، امـا اگر بروی و دعـوتش کنی، جـذبش می کنی. یـک دفعه برو خـانه اش تمـام می شود. صندلی کنارت خالی است، او نیامد بنشیند، تو برو پیش او بنشین.

تَـک اخلاقی بزنیـد. امـام حسـین این جـا یـک هجوم اخلاقی برد. زهیری که فاصـله می گیرد، امـام حسـین به یـک قاصـد با شخصـیتی گفت: برو به زهیر بگو حسـین بن علی با تو کار دارد. حرفم این جاست. در جامعه ی ما اگر کسـی از کسـی فاصله بگیرد، یعنی اگر من رفتم منبر، شما از پای منبر من بلند شدی، من هم از پای منبر شما بلند می شوم.

ایشـان ما را تحویل نگرفت، ما هم تحویلش نمی گیریم. خلاصه ما در زنـدگی معامله می کنیم. امام حسـین می گویـد: معامله نکنید، هجوم اخلاقی ببرید. زهیر از امام حسـین فاصـله می گیرد اما امام حسـین هجوم می برد. خلاصه تا قاصد رفت، زهیر در فکر بود که چه کار کنـد، این جا نقش همسـر مشـخص می شود. زن زهیر گفت: پسـر پیغمبر قاصد فرسـتاده چرا معطلی؟ بلند شو! و به او نهیب زد. زهیر گفت: چشم، زن زهیراین جا نقش مهمی داشت.

امام زین العابدین می فرماید: خدایا توفیقم بده «وَ أُخَالِفَ مَنِ اغْتَابَنِی إِلَی حُسْنِ الذِّکْرِ»(صحیفه سجادیه، دعای ۲۰)

خلاصه امام حسـین به سـراغ زهیر رفت، زهیر مانده بود که برود یا نرود. زنش نهیب زد و زهیر رفت، زهیر بنزینی بود، چون تا کـبریت وحی به او خورد آتش گرفت. زهیر در آن ملاقـات منقلب شـد. آمـد و گفت: بلنـد شویـد به خیمه هـای امـام حسـین برویم. من حسـینی شده ام. کربلا آمدند. سـخنران عجیبی بود. گاهی چنان سخنرانی می کرد که امام حسین از سخنانش لذت می برد. غروب تاسوعا شد، هجوم آوردند.

روز عاشورا بنا نبود جنگ شود، جنگ قرار بود در روز نهم جنگ بشود، عصر تاسوعا هجوم آوردند. امام حسین فرمود: بروید بگویید جنگ تا فردا عقب بیفتد. من دوست دارم امشب را عبادت کنم. «أَنِّی أُحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ»(إرشاد مفید، ج ۲، ص ۸۹) تا رفتند و جواب بگیرند، حبیب بن مظاهر و مسلم و زهیر مشغول تبلیغات شدند.

در آخرین لحظات، از بعد از ماجرای کربلا مردم کوفه وجدان هایشان بیدار شد. البته اهل جهنم هستند، کسی که با خون حسین دستش آلوده شد، دیگر توبه فایده ای ندارد. یک کسی می گفت: اگر عصر تاسوعا جنگ می شد، حر هم جزء یزیدی ها کشته می شد و امام حسین با علم امامت خود می دانست یک میوه فردا صبح می رسد و اگر امروز میوه ها را صندوق کنند، این میوه ها نارس است.

زهیر سردار بود، از اشراف قبیله بود، جنگاور با سابقه بود. در کربلا وقتی سخنرانی می کرد، گفتند: زهیر تو که اول این طرفی بودی، تو جزو حزب امام حسین نبودی. گفت: بله اما حسینی شده ام.

یک زن بهایی بود که مسلمان شده بود. این را مشهد پیش آیت الله العظمی میلانی بردند. گفتند: این خانم با کمالی است که مسلمان شده است. مرحوم آیت الله میلانی پرسید: چطور شد تو مسلمان شدی؟ خواب دیدی؟ مطالعه داشتی؟ این زن بهایی گفت: آقا هیچی، فقط یک لحظه لطف خدا شامل من شد. تا گفت یک لحظه لطف خدا شامل من شد، مرحوم آیت الله میلانی چنان تکان خورد و گریه کرد که اشک هایش جاری شد. یک لحظه لطف خدا شامل زهیر شد.

یک لحظه لطف خدا شامل حر شد. شما حساب کنید، زهیر و عبید هر دو از طرف امام حسین دعوت شدند. زهیر با این که با امام حسین سابقه نداشت، دعوت را پذیرفت. عبید با این که سابقه ی دوستی با امام حسین را داشت دعوت را نپذیرفت. هر دو هم دلیر، هر دو هم سردار، هر دو هم معروف و. . . بودند. اما زهیر بیگانه و عبید رفیق امام حسین و امام حسین از هر دو دعوت کرد. بیگانه پذیرفت، خودی نپذیرفت. تاریخ کربلا خیلی حساس است.

ص: ۶۵۴۹

حر

حر برای ما چه می گوید؟ حر یک جا تک اخلاقی زد که تک اخلاقی او یک درس برای ما است.

تقریباً اوائل محرم حر بـا هزار نفر جلوی راه امام حسین را گرفت و نگـذاشت تکان بخورد. اما امام حسین از صبح آب تهیه کرده بود، به اصحابش گفت: حر خود و اصحابش همه تشنه هستند، به همه آب بدهید. با این که حر دشمن بود، همه را آب داد. امام حسین یک هجوم اخلاقی برد. امام حسین که سر نماز رفت، حر گفت: این پسر فاطمه است برویم و به او اقتدا کنیم، با این که خط دو تا خط است. خط حسین و خط یزید.

اما در عین حال حر، یک مقـدار شـرافت داشت که درست است که خط ما دو تا است، ولی فعلاً پشت سـرش نماز می خوانم. گـاهی وقت هـا ما به خاطر این که خطمان با هم جور نیست، پشت سر همـدیگر نماز نمی خوانیم. حر در خط یزیـد بود اما به امـام حسین اقتـدا کرد. در یـک نمـاز که با هم مشترک بود. بعـد یک ادبی حر از خودش نشان داد. چون اقتـدا در نماز کرد، توانست اقتدا در شهادت هم بکند. یعنی چیزهای کوچک برای چیزهای بزرگ مقدمه می شود.

چه مانعی دارد یک کسی هزار تا نفر داشته باشد ولی برود و به کس دیگر متصل شود. این ها کارهای حرگونه است. حر به مـا می گویـد: اگر هزار نفر هم داری، اگر می دانی او افضل است از افرادت دست بکش و به او متصل شو. نگو آقا من خودم این جا یک کسی هستم.

ص: ۶۵۵۰

حر هم به ما پیام های زیادی دارد

می گویـد: اگر فرمانـده ی مشـهور هستی، امـا اگر می دانی منزوی بشوی نجـات می یابی، منزوی شو! سـر دوشـی مهم نیست، شرف مهم است.

حر یـک امیر بود. بعـد یـک خط شـد. ما از حر، از حبیب، از زهیر، از مسـلم، بایـد درس بگیریم. تا ابـد بایـد جلوی تیر این ها بایستیم و بگوییم «یَا لَیْتَنَا کُنَّا مَعَکُمْ» کاش ما هم با شـما بودیم. امام صادق به این ها سـلام می کنـد. حضـرت مهـدی به این ها سلام می کند. خدایا! تو را به آبروی اصحاب امام حسین، توفیق بده که ما از اصحاب حضرت مهدی باشیم.

خدایا! هر چه عمر ما را زیاد می کنی، معرفت ما را و توفیق کار و اخلاص و عمق و برکت ما را زیاد کن.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

روضه و مقدمات و اشعار مکتوب شب ششم محرم

روضه و مقدمات و اشعار مکتوب شب ششم محرم

حضرت قاسم بن الحسن علیهما السلام

چند نکته در میدان رفتن حضرت قاسم قابل تأمل است:

۱- مرحوم محدّث قمّی در نفس المهموم نقل می کند:

(جَعَلا یَبْکیانِ حَتّی غُشِیَ عَلَیهِما)؛

«هر دو آنقدر گریه کردند که هر دو بیهوش شدند»! ما در وداع هیچ شهیدی از شهدای کربلا این حال را از امام (علیه السلام) نمی بینیم!! (۱) و این از مختصات این مظلوم است.

۲- امام علیه السلام به قاسم فرمود:

یابن اخی انت من اخی علامه و ارید ان تبقی لِاَتسلی بک.

وجود تو موجب تسلی دل من است. را ستی چه مقام با عظمتی است که در سن سیزده سالگی باعث آرامش دل عموست. (۲)

ص: ۶۵۵۱

۳- نحوه آمدن اما حسین علیه السلام بر بالین او:

فَجَلّی الْحُسَیْنُ علیه السلام کَمَا یُجَلِّی الصَّقْرُ ثُمَّ شَدَّ شِدَّهَ لَیْثٍ أُغْضِبَ

حسین علیه السلام که فریاد برادرزاده اش را شنید مانند باز شکاری خود را ببالین وی رسانیده و چون شیر ژیانی شمشیر کشیده بقاتل وی حمله کرد.

۴- قضایای کربلا- قضایای روشنی است و سراسر این قضایا هم افتخارآمیز است، ولی ما آمده ایم چهره این حادثه تابناك تاریخی را تا این مقدار مُشوَّه کرده ایم! بزرگترین خیانتها را ما به امام حسین علیه السلام کرده ایم. ما آمده ایم قاسمی درست کرده ایم که آرزویش فقط دامادی بوده، آرزوی عمویش هم دامادی او بوده است. این را شما مقایسه کنید با قاسمی که در تاریخ بوده است.

تواریخ معتبر این قضیه را نقل کرده اند

که در شب عاشورا امام علیه السلام اصحاب خودش را در خیمه ای «عِنْدَ قِرَبِ الْماءِ» جمع کرد. امام اصحاب خودش را در آن خیمه یا نزدیك آن خیمه جمع کرد. آن خطابه بسیار معروف شب عاشورا را در آنجا امام القاء کرد، خلاصه به آنها می گوید شما آزادید (آخرین اتمام حجت به آنها). امام نمی خواهد کسی رودربایستی داشته باشد، کسی خودش را مجبور ببیند، حتی کسی خیال کند به حکم بیعت لازم است بماند؛ خیر، همه تان را آزاد کردم، همه یارانم، همه خاندانم، حتی برادرانم، فرزندانم، برادرزادگانم؛ اینها هم جز به شخص من به کسی کاری ندارند؛ امشب شب تاریکی است؛ اگر می خواهید، از این تاریکی استفاده کنید بروید و آنها هم قطعاً به شما کاری ندارند.

ص: ۶۵۵۲

اول از آنها تجلیل می کند:

منتهای رضایت را از شما دارم، اصحابی از اصحاب خودم بهتر سراغ ندارم، اهل بیتی از اهل بیت خودم بهتر سراغ ندارم. در عین حال این مطالب را هم حضرت به آنها می فرماید. همه شان به طور دسته جمعی می گویند: مگر چنین چیزی ممکن است؟! جواب پیغمبر را چه بدهیم؟ وفا کجا رفت؟ انسانیت کجا رفت؟ محبت و عاطفه کجا رفت؟ آن سخنان پرشوری که آنجا گفتند، که واقعاً انسان را به هیجان می آورد. یکی می گوید مگر یک جان هم ارزش این حرفها را دارد که کسی بخواهد فدای مثل تویی کند؟! ای کاش هفتاد بار زنده می شدم و هفتاد بار خودم را فدای تو می کردم. آن یکی می گوید هزار بار. یکی می گوید: ای کاش امکان داشت بروم و جانم را فدای تو کنم، بعد این بدنم را آتش بزنند، خاکستر کنند، خاکسترش را به باد بدهند، باز دومرتبه مرا زنده کنند، بازهم و بازهم.

اول کسی که به سخن درآمد:

برادرش أبوالفضل بود و بعد همه بنی هاشم. همین که اینها این سخنان را گفتند، آن وقت امام مطلب را عوض کرد، از حقایق فردا قضایایی گفت، فرمود: پس بدانید که قضایای فردا چگونه است. آن وقت به آنها خبر کشته شدن را داد. درست مثل یک مژده بزرگ تلقی کردند. آن وقت همین نوجوانی که ما این قدر به او ظلم می کنیم، آرزوی او را دامادی می دانیم، تاریخ می گوید خودش گفته آرزوی من چیست. یک بچه سیزده ساله معلوم است در جمع مردان شرکت نمی کند، پشت سر مردان می نشیند. مثل اینکه پشت سر نشسته بود و مرتب سر می کشید که دیگران چه می گویند؟ وقتی که امام فرمود همه شما کشته می شوید، این طفل با خودش فکر کرد که آیا شامل من هم خواهد شد یا نه؟ با خود گفت آخر من بچه ام، شاید مقصود آقا این است که بزرگان کشته می شوند، من هنوز صغیرم. یک وقت رو کرد به آقا و عرض کرد:

«وَ أَنَا فی مَنْ یُقْتَلُ؟»

آیا من جزء کشته شدگان هستم یا نیستم؟ حالا ببینید آرزویش چیست؟ آقا جوابش را نداد، فرمود: اول من از تو یک سؤال می کنم جواب مرا بده، بعد من جواب تو را می دهم. شاید (من این طور فکر می کنم) آقا مخصوصاً این سؤال را کرد و این جواب را شنید، خواست این سؤال و جواب پیش بیاید که مردم آینده فکر نکنند این نوجوان ندانسته و نفهمیده خودش را به کشتن داد، دیگر مردم آینده نگویند این نوجوان در آرزوی دامادی بود، دیگر برایش حجله درست نکنند، جنایت نکنند.

آقا فرمود که اول من سؤال می کنم. عرض کرد: بفرمایید. فرمود:

«کَیْفَ الْمَوْتُ عِنْدَکَ»؟

پسرکم، فرزند برادرم، اول بگو مردن، کشته شدن در ذائقه تو چه طعمی دارد؟ فوراً گفت:

«احْلی مِن الْعَسَلِ»

از عسل شیرین تر است؛ من در رکاب تو کشته بشوم، جانم را فدای تو کنم؟

اگر از ذائقه می پرسی (چون حضرت از ذائقه پرسید) از عسل در این ذائقه شیرین تر است، یعنی برای من آرزویی شیرین تر از این آرزو وجود ندارد. ببینید چقدر منظره تکان دهنده است!.

اینهاست که این حادثه را یک حادثه بزرگ تاریخی کرده است

که تا زنده ایم ما باید این حادثه را زنده نگه بداریم، چون دیگر نه حسینی علیه السلام پیدا خواهد شد نه قاسم بن الحسنی علیه السلام. این است که این مقدار ارزش می دهد که بعد از چهارده قرن اگر یک چنین حسینیه ای به نامشان بسازیم کاری نکرده ایم، و الاـ آن که آرزوی دامادی دارد، که همه بچه ها آرزوی دامادی دارند، دیگر این حرفها را نمی خواهد، وقت صرف کردن نمی خواهد، پول صرف کردن نمی خواهد، برایش حسینیه ساختن نمی خواهد، سخنرانی نمی خواهد. ولی اینها جوهره انسانیت اند، مصداق «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً» هستند، اینها بالاتر از فرشته هستند.

ص: ۶۵۵۴

فرمود: بله فرزند برادرم، پس جوابت را بدهم، کشته می شوی

«بَعْدَ انْ تَبْلَو بِبَلاءٍ عَظیمٍ»

اما جان دادن تو با دیگران خیلی متفاوت است، یک گرفتاری بسیار شدیدی پیدا می کنی. (۳)

یوسف گمگشته بازآید به کنعان غم مخور　　　کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

ای دل غمدیده حالت به شود دل بد مکن　　　وین سر شوریده بازآید به سامان غم مخور

دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت　　　دایما یک سان نباشد حال دوران غم مخور

چقدر این دشمنا نادانند فکر کردند با تحریم اقتصادی ونظامی و ... می تونند این دولت و ملت رو به زانو در بیارند ملتی که شعارش برگرفته از مکتب امام حسین علیه السلام است.

هان مشو نومید چون واقف نه ای از سر غیب　　　باشد اندر پرده بازی های پنهان غم مخور

ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی برکند　　　چون تو را نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم　　　سرزنش ها گر کند خار مغیلان غم مخور

(حافظا) حالیا در کنج فقر و خلوت شب های تار　　　تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور (۴)

تا تنهایی عمو رو دید اومد

اجازه میدان بگیره امام دستهایش را به گردن قاسم انداخت ، آنقدر گریه کردند که هر دو بیهوش شدند. امام علیه السلام به قاسم فرمود:

یابن اخی انت من اخی علامه و ارید ان تبقی لِاَتسلی بک.

ای پسر برادرم تو یادگار برادرمنی وجود تو موجب تسلی دل من است.

«فَلَمْ یَزَلْ یُقَبِّلُ یَدَیْهِ وَ رِجْلَیْهِ حَتّی أذِنَ لَه»

اینقدردستو پای عمو را بوسید تا عمو را راضی کرد رفت میدان اما:

امان زلحضه آخر که دست و پا میزد		عموی بی کس خود را فقط صدا می زد

هنوز زنده بود که اون نانجیب می خواست سر از بدنش جدا کنه .

فَجَلّی الْحُسَیْنُ علیه السلام کَمَا یُجَلِّی الصَّقْرُ ثُمَّ شَدَّ شِدَّهَ لَیْثٍ أُغْضِبَ

حسین علیه السلام که فریاد برادرزاده اش را شنید مانند باز شکاری خود را ببالین وی رسانیده و چون شیر ژیانی شمشیر کشیده بقاتل وی حمله کرد. بعضی از شهدا همان یک دفعه آقا را صدا می زدند اما این ناز دانه با اینکه ابی عبد الله علیه السلام بالای سرش تشریف داشتند مکرر صدا می زد یا عماه ، و پاشنه پایش را حرکت می داد.

امان زتشنگی و پا کشیدنش بر خاک		که مُهر داغ دلش را به کربلا می زد

عجیب نیست که قدش ، چون قد آقا شد		زبس که بر بدنش خصم، نیزه جا میکرد

هر آنکه بود در آنجا تن یتیمش را		به روی خاک زمین یا کشید یا می زد

با عجله اومد بالای سر قاسم:

«یَعِزُّ عَلی عَمِّکَ انْ تَدْعوهُ فَلا یُجیبُکَ اوْ یُجیبُکَ فَلا یَنْفَعُکَ»

یعنی برادر زاده! خیلی بر عموی تو سخت است که تو بخوانی، نتواند تو را اجابت کند، یا اجابت کند و بیاید اما نتواند برای تو کاری انجام بدهد. در همین حال بود که یک وقت فریادی از این نوجوان بلند شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

ص: ۶۵۵۶

حدیث عشق تو دیوانه کرده عالم را به خون نشانده دل دودمان آدم را

غم تو موهبت کبریاست در دل من نمی دهم به سرور بهشت این غم را

اگر بناست دمی بی تو بگذرد عمرم هزار بار بمیرم نبینم آن دم را

حسین علیه السلام آرام جانم حسین علیه السلام روح و روانم

منابع:

(۱) نفس المهموم، صفحه ی ۱۹۸.

(۲) مروری بر مقتل سیدالشدا ص۴۳(متن گفتار شیخ حسین انصاریان)

(۳) مجموعه آثار استاد شهید مطهری،ج ۱۷، ص: ۸۱

(۴) حافظ غزلیات غزل شماره ۲۵

روضه و مقدمات و اشعار مکتوب شب پنجم محرم

روضه مکتوب شب پنجم محرم

روضه غلام امام حسین به نام جون و جناب عبدالله بن حسن علیهما السلام

به نقل از منابع معتبر ابی عبد الله بر بالین هفت نفر از شهدا حاضر شدند:

از نکات عجیب بودن نام دو غلام امام حسین در بین این هفت نفر است، و عجیب تر اینکه ابی عبد الله السلام در لحظه شهادت صورت بر صورت غلامش (واضح)می گذارد یعنی همان ابراز محبتی را که درباره فرزند شجاع و دلبندش علی اکبر علیه السلام می کند، درباره غلامش نیز روا داشته.

۱- مسلم ابن عوسجه (لهوف)

۲- حر (لهوف)

۳- واضح ترکی غلام امام حسین(علیه السلام)(نفس المهموم)

۴- جون غلام ابوذر (نفس المهموم)

۵-علی ابن الحسین(علیه السلام)((لهوف)

۶- قاسم ابن الحسن(علیه السلام)(لهوف)

۷- ابا الفضل العباس(علیه السلام)((بحار)

یکی ماه رخسار با فرجام تنفر نمودی زروی سیاه

ص: ۶۵۵۷

غلام سیه چهره تنگ دل		برآشفت برآن بت سنگ دل

که ای ماه روی عطارد جبین		به چشم حقارت به رویم مبین

خدا گر تو را چهره چون بدر داد		مرا چهره چون لیله القدر داد

اگر نقطه ای از سیاهی من		به روی تو افتد به وجه حسن

ازآن خال لطف تو بی حد می شود		خریدار حسنت یکی صد شود

اگر از سپیدیت بر عکس کار		شود نقطه ای بر رویم آشکار

خلایق همه پیس خوانند و شوم		گریزند از من از این مرز وبوم

سیاهی سپیدی همه زان اوست		که هر رنگ او می پسندت برایم نکوست

مرا زین سیاهی بود افتخار		که باشد به همرنگ خال نگار

از آن می پسندم به رنگ سیاه		که در کربلا چون که زد خیمه شاه

شه عشق چون بی یاور و یار شد		غلامی مهی را خریدار شد

مرا هست از درگهت این امید		که در نزد زهرا شوم رو سفید

سرو جانم ای شه فدای تو باد		سر من همه خاک پای تو باد

مگر خون من از تو رنگین تر است		مگر جان من از تو شیرین تر است

«جون» غلام سیاهی که امیرمؤمنان علی علیه السلام او را خریداری کرد و به ابوذر غفاری بخشیده بود. او در ربذه- تبعیدگاه ابوذر- همراه ابوذر بود و پس از شهادت ابوذر در سال ۳۲ هجری به مدینه بازگشت و در خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام و سپس امام حسن مجتبی علیه السلام و پس از آن در خدمت امام حسین علیه السلام بود. او به همراه امام از مدینه به مکه امام علیه السلام در روز عاشورا به وی فرمود:

«أَنْتَ فِی إِذْنٍ مِنّی، فَإِنَّما تَبِعْتَنا طَلَباً لِلْعافِیَهِ فَلا تَبْتُلْ بِطَرِیقِنا؛ تو از جانب ما آزادی! تو در جستجوی عافیت با ما همراه بودی، پس خویش را در راه ما گرفتار مکن».

«جون» خود را به پاهای حضرت انداخت و ملتمسانه عرض کرد:

«یَابْنَ رَسُولِ اللّه! أَنَا فِی الرَّخاءِ أَلْحَسُ قِصاعَکُمْ وَفِی الشِّدَّهِ أَخْذُلُکُمْ؟؛ پسر پیامبر! در خوشی ها کاسه لیس خانه شما بودم حال در گرفتاری رهایتان کنم؟».

آنگاه افزود:

«وَاللّهِ إِنَّ رِیحِی لَمُنْتِنٌ وَإِنَّ حَسَبی لَلَئیمٌ وَإِنَّ لَوْنِی لَأَسْوَدٌ فَتَنَفَّسْ عَلَیَّ بِالْجَنَّهِ لَیَطیبَ رِیحِی وَیَشْرُفَ حَسَبِی وَیَبْیَضَّ لَوْنی لا وَاللّهِ لا أُفارِقُکُمْ حَتّی یَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمائِکُمْ؛

بخدا سوگند می دانم بویم ناخوشایند، حَسَبم ناچیز و چهره ام سیاه است پس بهشت را بر من ارزانی دار تا بویم خوش و حَسَبم شریف و سیمایم سفید گردد. به خدا سوگند از شما جدا نخواهم شد تا این خون من با خون شما بیامیزد». پس از این گفتار، امام به وی اجازه داد. او شادمان به سوی میدان شتافت سپس جنگید تا به فیض شهادت نایل آمد. امام بر بالین وی حاضر شد و این گونه در حقش دعا کرد:

«أَللّهُمَ بَیِضْ وَجْهَهُ، وطَیِّبْ رِیحَهُ، وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرارِ، وَعَرِّفْ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ خدایا چهره او را سفید گردان، و بوی او را خوش گردان، و او را با ابرار محشور کن و بین او و محمد و آل محمد (در بهشت) آشنایی برقرار ساز».

از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است: آنگاه که جمعی برای دفن شهیدان کربلا حاضر شدند، پیکر جون را در حالی یافتند که با گذشت چند روز بوی بسیار خوشی از آن به مشام می رسید.(۱)

ص: ۶۵۵۹

یه غلام هم داشت ابی عبد الله به نام واضح که حافظ قرآن بود به میدان رفت پس از آنکه به زمین افتاد امام علیه السلام بر بالینش حاضر شد و چون مشاهده کرد غلام نسبت به آن حضرت اظهار علاقه می کند، امام گریان شد و در کنارش نشست و صورت بر جبینش نهاد. غلام که ازاین همه محبت به وجد آمده بود، شادمان شد و فریاد زد:

«مَنْ مِثْلی وَابْنُ رَسُولِ اللّهِ واضِعٌ خَدَّهُ عَلی خَدّی؛ کیست همانند من که پسر پیامبر صورتش را بر صورتم قرار داده است» این را گفت و به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

یکسان رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت		در دین ما سیه نکند فرق با سپید

«در اینجا امام علیه السلام در لحظه شهادت صورت بر صورت غلامش می گذارد یعنی همان ابراز محبتی را که درباره فرزند شجاع ودلبندش علی اکبر علیه السلام می کند، درباره غلامش نیز روا داشت. یعنی اینها همه مجاهدان وشهیدان راه خدا هستند و همه آنها عزیز و گرامی اند، و همه در یک مسیر و برای یک هدف جهاد کردند و شربت شهادت نوشیدند.» (۲)

مباد ، لحظه ای از یادتان جدا باشم		خدا کند همه ی عمر با شما باشم

مرا رها مکن از آستانه ات آقا		رضامشو که ز درگاهِ تو جدا باشم

اگر که فیض دعای تو شاملم گردد		زدام غفلت و بند گنه رها باشم

به انتظار فرج دست بر دعا شده ام		خدا نکرده مگر تحبس الدعا باشم

اگر نصیب کنی طول عمر با عزت		همیشه و همه جا خادم شما باشم

ص: ۶۵۶۰

به یاد غربت ارباب دل پریشانم خوشم که با تو گرفتار روضه ها باشم

دلم قرار ندارد بیا و کاری کن که عاقبت سفری با تو کربلا باشم

یا بن الحسن آقا جان همه افتخار من اینه غلام درخونه ی شما اهلبیت باشم. همه ی آرزوم اینه اگه نتونستم شما را ببینم لا اقل لحظه جون دادن بیای بالای سرم آقا .لیاقتی به من بدید که مثل اون غلام سیاه ابی عبد الله بیائِید سرم را به دامن بگیرید. یاصاحب الزمان به حق ابا الفضل نذار آرزو به دل بمیرم.

نقل می کنند ابی عبد الله (علیه السلام) بالای سر هفت نفر از اصحابشون اومدن،یکی جون بود. یکی واضح،یکی مسلم ابن عوسجه، یکی حر، یکی علی اکبر و یکی قاسم ،

آخرین شهیدی که ابی عبد الله بالینش آمد و سرش را به دامن گرفت قمر بنی هاشم بود. بنا به نقلی امام کنار بدن عباس نشست

«اخَذَ الحُسَین رَاسَه وَ وَضَعَهُ فی حِجرِه»

آن فرق شکافته را بر داشت روی دامن گذاشت وخون از دو چشم عباس پاک کرد .نَفَسی مانده بود برای قمر بنی هاشم که آن را هم خرج گریه کرد.امام حسین فرمود

«ما یُبکیکَ یا اَبا الفَضل؟»

چرا گریه می کنی؟عرض کرد: برادرم نور چشمم! چرا گریه نکنم ؟در حالی که تو آمدی الان سر مرا از روی خاک برداشتی

«فَبَعْدَ ساعَةٍ مَن یَرفَعُ رَأسَکَ»؛

اما ساعتی دیگر که خودت شهید می شوی ، چه کسی سر تو را از روی خاک بر می دارد و چه کسی خاک را از صورت مبارك تو پاک می کند؟! (۳)(۴)

ص: ۶۵۶۱

همه اینها امام حسین رفت بالا ی سرشون اما یه شهید بود عوض اینکه امام بیاد بالا سرش هنگامی که مشاهده کرد عموی بزرگوارش در گودال قتلگاه در محاصره دشمن قرار گرفته به هر زحمتی بود خودشو از دست عمه رها کرد رسود به عمو، دفاع جانانه ای از عمو کرد. آخرین لحظات تو دامن عمو بود در این حال حرمله با تیری عبد الله را در دامن عمو به شهادت رساند.

مادر ره عشق نقض پیمان نکنیم　　　گرجان طلبد دریغ ازجان نکنیم

دنیا اگر از یزید لبریز شود　　　ماپشت به سالارشهیدان نکنیم

منابع:

(۱) نفس المهموم ص ۳۶۵

(۲) نفس المهموم ص ۳۷۰

(۳) مروری بر مقتل سید الشهدا علیه السلام /متن گفتار استاد حسین انصاریان ص۷۴ به نقل از معالی السبطین ج۱ ص۴۴۳

(۴) اما عرضه بداریم: یا ابا الفضل غصه نخور شاید اون لحضه ای که روزمین افتاد مادرش رو صدا زد.(۴)کسی چه می داند؟ شاید اون لحظه آخر مادرش اومد بالای سرش و صدا می زد غریب مادر حسین.

اشعار متناسب :

مادر خوب من بیا　که صبح من چو شامه

بیا بیا بیا بیا　که کار من تمامه

بیا ببین که پیشونیم　ز سنگ کین شکسته

بیا که روی سینه ام　قاتل من نشسته

مادر خوب من بیا

مادر : زتیر کینه ی عدو　پاره شده دل من

مثل در خانه تو　سوخته حاصل من

مادر خوب من بیا

بیا بیا بیا ولی دست به پهلویت مگیر

پیش دو چشم تر من   دست به بازویت مگیر

ص: ۶۵۶۲

اگر که غرقه خون بود همه ز پا تا سرم

من حالا کشته نشدم اگر چه پاره پیکرم

من اون زمان کشته شدم که پشت در فسردی

پیش منو پیش بابام تو تازیانه خوردی

آی مادر

اون زمونا قلب من از داغ غمت شاکی شد

من اون زمان کشته شدم که چادرت خاکی شد

اصحاب و شاگردان و یاران ائمه علیهم السلام (۴)

پیام امام رضا (علیه السلام) از طریق حضرت عبدالعظیم حسنی

پیام امام رضا (علیه السلام) از طریق حضرت عبدالعظیم حسنی

بسم الله الرحمن الرحیم الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی

من یک خرده راجع به عبدالعظیم حسنی می خواهم صحبت کنم. مهم تر از خودش یک پیامی امام رضا به حضرت عبدالعظیم داده است. فرموده این پیام را به شیعیان من بگو. پیامی است که نسخه ی شفابخش همین امروز ما است. پیام امام رضا است.

۱- درک محضر چهار امام بزرگوار (علیهم السلام)

ایشان در مدینه به دنیا آمد و به سامرا رفت و چهار امام را درک کرد. خدمت امام رضا (ع) رسید. که حالا پیام امام رضا را برای شما می خوانم. بعد از امام رضا خدمت امام جواد رسید. خدمت امام هادی رسید، خدمت امام عسگری هم رسید.

اینکه می گویند: عبدالعظیم حسنی چون از نسل امام حسن مجتبی است. و به قول مرحوم صدوق شهید شد، تحت تعقیب بود. غریب بود. هفت هشت امتیاز ایشان دارد. ۱- غریب بود. چون فراری بود. محرمانه کار می کرد. و پرچم دار مکتب اهلبیت بود.

بسیاری از علوم ما و روایات ما از طریق حضرت عبدالعظیم حسنی به ما رسیده است. یعنی واسطه ی فرهنگی و میراث فرهنگ ما است. عالم بود و محدث بود. این خصوصیات ایشان است. و کسی هم نمی شناخت ایشان چه کسی است. فقط وقتی رفتند بدنش را در خاک کنند، بعد از شهادت دست در کیسه اش کردند. یک کاغذی درآوردند. در کاغذ نوشته بود من چه کسی هستم. یعنی این رقمی در خفا مکتب را ترویج می کردند.

یک نفر از شهر ری خدمت امام هادی رفت. پرسید از کجا آمدی؟ گفت: من شهر ری هستم. فرمود: شما که زیارت عبدالعظیم بکنی. ثواب زیارت کربلا دارد. برای هیچ امامزاده ای یک چنین ثوابی نشده است. بین امامزاده ها حضرت عبدالعظیم چه خصوصیتی دارد که ثواب زیارت عبدالعظیم ثواب زیارت کربلا دارد.

حضرت امام آن زمانی که جزء علما و مدرسین بود و هنوز مثلاً خیلی مشهور نبود ایامی که یکی از برنامه ها زیارت امام حسین است، مثلاً شب قدر یا شب نیمه شعبان، شب هایی که یکی از کارهایش زیارت امام حسین (ع) است حضرت عبدالعظیم می رفت.

یکی از دوستان ما که پیشنماز حضرت عبدالعظیم است آقای عظیما الآن هم امام جماعت است در مصلّای حضرت عبدالعظیم، از دوستان ما است. می گفت که یکی از بزرگان به من رسید گفت: یک خوابی برای تو دیدم. گفتم: چه خوابی دیدی؟ گفت: خواب دیدم شما پیش نماز حرم امام حسین شدی. می گفت: او نمی دانست که من پیش نماز حرم عبدالعظیم هستم. البته من عقیده به هر خوابی ندارم. اما بعضی خواب ها فتوکپی حدیث است. یعنی هرچه در حدیث آمده در خواب هم همان است.

۲- عرضه عقاید دینی بر امام هادی (علیه السلام)

می خواهم دو کار مهم را برای شما بگویم. یکی اینکه ایشان عقاید خودش را به امام هادی عرضه کرد.

حضرت عبدالعظیم حسنی. . . نزد امام دهم آمد. گفت: من عقیده ام راجع به خدا این است. راجع به پیغمبر، راجع به معاد، راجع به کتاب، یک دوره عقایدش را گفت. و حضرت فرمود که: «هَذَا وَ اللَّهِ دِينُ اللَّه» والله قسم دین خدا همین است که تو گفتی. «الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ» آن دینی که خدا از مردم «وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاَمَ دينا» (مائده/۳)آنچه خدا می خواهد همین است. «أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقّا» (بحارالانوار/ج /۳ص ۲۶۸)حقاً تو ولی ما هستی.

این خودش یک درس است. شما نگو: عقیده من این است. ممکن است عقیده ات غلط باشد. من فلانی را قبول دارم. باسمه تعالی بیخود قبولش داری. من از کسی پرسیدم تو مقلّد چه کسی هستی؟ گفت: مقلّد فلان آقا! گفتم: آدم مُلّایی است اما به چه دلیل ایشان مرجع است؟ آخر هیچ کس تقلیدش را نمی کند. گفت: من دوستش دارم. گفتم: ای بابا! در سفر حج یک خانمی را دیدم گفتیم: شما مقلّد چه کسی هستی؟ گفت: من تقلید نمی کنم. یک عارفی هست مرید او هستم. گفتم: تو اگر شیعه هستی، و مسلمان هستی نمی توانی دنبال یک عارف بروی. مگر آنکه آن عارف فقیه هم باشد. اگر فقیه است طوری نیست اما عارف بودن مبنا نیست. اینکه من دوستش دارم. حرف هایم را از این می گیرم.

افرادی به خود بنده گفتند: آقای قرائتی زنگ زده می گوید: هرچه تو بگویی من قبول می کنم. می گویم: آقا این یک مسأله ی فقهی است. باید به مرجعت مراجعه کنی. تو بیخود مرید من شدی. می گوید: من تو را قبول دارم. گفتم: باسمه تعالی بیخود من را قبول داری. من به عنوان معلم درس هایی از قرآن مخلص شما هستم. اما یک مسأله ی فقهی را باید ببینی مرجع تو چه می گوید. آقا من خودم تشخیص می دهم خمسم را به فلانی بدهم. سهم امام را هم به فلانی بدهم. من اصلاً کمک به فقرا می کنم. کاری به آخوندها ندارم. مثل اینکه کسی بگوید من کاری به آمپول زن ها ندارم. خودم آمپول را در بدنم می زنم. خوب کجا می زنی؟ اینکه انسان هر عقیده ای دارد باید عقیده اش مبنا داشته باشد. شما هندوانه را با کیلو وزن می کنی. هوا را با هواسنج، پارچه را با متر، بالاخره هر چیزی. . . پایه را با شاقول، خط را با خطکش. هرچیزی یک میزانی دارد. شما به چه دلیل این عقیده ات درست است؟ مقاومت هم روی عقیده ی خودش می کند. می گوید: نه من این را دوست دارم، حالا هم دوستش دارم. هرچه دلش می خواهد بگوید، بگوید. مبنا دارد. ممکن است آدم یک کسی را بیست سال دوستش داشته باشد، در یک لحظه باید قیچی کنیم.

ص: ۶۶۹۶

۳- برخورد امام باقر (علیه السلام) با ناسزا به نامسلمان

امـام باقر (ع) دیـد یکی از یارانش به نوکرش فحش مادر داد. یکی از یاران امام باقر (ع) به نوکرش گفت: برو مادر فلان! امام بـاقر گفت: چه گفتی؟ ! گفت: آقـا این مـادرش مسـلمان نیست. من فحش مادر دادم اما این مادرش مسـلمان نیست. فرمود: تو حق داری به یک زن غیر مسـلمان فحش بدهی؟ بگویی: زنا کار! امام باقر فرمود: بیست سال است با تو رفیق هستم. الآن قیچی شـد. رفـاقت قیچی دارد. ممکن است آدم یـک رفیق چهـل ساله داشـته باشـد. در یک لحظه بایـد قیچی کنـد. بگذاریـد قرآن بخوانم. قرآن می گویـد: «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ» (توبه/۱۱۴) همین که روشن شـد که عموی ابراهیم کج می رود، گفت: من از تو جـدا هسـتم. اسـلام مرز دارد. تـا کجـا؟ قرآن یک آیه دارد می گویـد: «لا تَتَّخِذُوا آباءَكُمْ» (توبه/۲۳) بابـایت را هم اگر دیدی کج می رود. . . احسان به او بکن.

«وَبِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً» (بقره/۸۳) ولی اطاعت نکن. محبت بکن. روابط عاطفی، پدرت اگر کافر هم هست روابط عاطفی محفوظ باشـد، اما هرچه گفت نباید گوش بدهید. بابا منحرف است. مادر منحرف است. اینطور نیست که چون فامیل هستیم. با هم نان و نمـک خوردیم. از مـا توقع دارد. ایشـان صـلاحیت نـدارد به او رأی بدهیـد. رأی نـده. آخر از مـا دعوت کرده است. فـامیل هستیم. در دانشـگاه هم دوره بودیم. سـید است. شـیخ است. آخونـد است. همشـهری است. هم محله ای است. اینها هیچ کدام ملاک نیست. ابو لهب عموی پیغمبراست. قرآن می گویـد: «تَبَّتْ يَدا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ» (مسـد/۱) ما باید عقایدمان معنا داشـته باشـد. این حضـرت عبـدالعظیم است که نزد امام هادی رفت. امام دهم، گفت: آقا من یک دوره عقایدم را می گویم عقاید را چک کنیـد. عقیـده ی من این است. عقیـده ی شـما مبنایش چیست؟ چه کسـی گفت: عقیده ات درست است؟ اسـتدلال شـما چیست؟ خوب. . .

ص: ۶۶۹۷

۴– پیام امام رضا (علیه السلام) به شیعیان

اما پیام امام رضا. خیلی پیام مهمی است. انگار این شفای دردهای امروز جامعه ی ما است.

بسم الله الرحمن الرحیم. امام رضا پیام می دهد. واسطه چه کسی است؟ عبدالعظیم حسنی.

«أَبْلِغْ عَنِّی أَوْلِیَائِیَ (السَّلَام) » سلام مرا به شیعیان و دوستان ما برسان.

«وَ قُلْ لَهُمْ» به آنها بگو «لَا یَجْعَلُوا لِلشَّیْطَانِ عَلَی أَنْفُسِهِمْ سَبِیلا» (مستدرک/ ج /۹ ص ۱۰۲) راه شیطان را در خودشان باز نکنند. این ماهواره راه شیطان است. این سی دی راه شیطان است. این رفیق راه شیطان است. این کتابی که آمد راه شیطان است. این علایقی که با فلانی پیدا کردی این راه شیطان است.

«لَا یَجْعَلُوا لِلشَّیْطَانِ عَلَی أَنْفُسِهِمْ سَبِیلا» یعنی شیطان را در روحشان نفوذ ندهند.

از طریق علایق شخصی، کتاب، فیلم، مجله، دوست و غیره. مال حرام! یک درآمد حرام است. این درآمد حرام برای شیطان است. چون درآمد حرام هم خودت را خراب می کند، هم نسل تو را. «کَسْبُ الْحَرَامِ یَبِینُ فِی الذُّرِّیَّه یِ» (کافی/ ج /۵ ص ۱۲۴) نگو: آقا یک راهی پیدا شده درآمد خوبی دارد. بله راهی پیدا شده، درآمد هم است، اما این درآمد حرام است.

«مُرْهُمْ بِالصِّدْقِ فِی الْحَدِیث» بگو: راست بگویند.

حرف که می زنند راست بگویند. این رنگش می رود یا نمی رود؟ بگو: رنگش می رود. یک مهمان منزل ما آمد. خدا همه ی اموات را رحمت کند. پدرم به او گفت: غذا خوردی؟ گفت: بله حاج آقا! آقای من گفت: راست می گویی یا دروغ؟ گفت: دروغ! راست بگویید. حرف می زنیم راست بگوییم. بازاری راست بگوید. بنا راست بگوید. نجار راست بگوید. معلم راست بگوید. همه بگویند: بلد نیستم. سؤال از من می کنی؟ راستش را می خواهی بلد نیستم. «قُلْ» به مردم بگو. «إِنْ أَدْرِی» (جن/۲۵) به پیغمبر می گوید: به مردم بگو: «إِنْ أَدْرِی» بلد نیستم. خدا به پیغمبر می گوید: بگو بلد نیستم. چه اشکالی دارد؟ آقا من این را نمی دانم. وارسی می کنم می بینم. «وَ أَدَاءِ الْأَمَانَه ی» امام رضا فرمود: به مردم بگو: خیانت به امانت نکنند.

۵– وظیفه ی معلمان و اساتید در تربیت جوانان

آموزش پرورشی نمی تواند بگوید: من معلم هستم. یا دبیر هستم. باید بگوید: ۱۴ میلیون بچه در اختیار من است و اینها امانت هستند. اینها سرمایه هستند. سرمایه دار کسی نیست که سکه و برج وقالی دارد. سرمایه دار کسی نیست که مزرعه و خانه و ماشین دارد. سرمایه دار کسی است که مخ در اختیار دارد. الآن می دانید در ایران یکی از سرمایه دارها بنده هستم. چرا؟ برای اینکه شب جمعه وقتی حرف می زنم، میلیون ها، صدها هزار نفر مخ در اختیار حرف های من است. آن کسی که مغز مردم را دارد سرمایه دار است. نه آن کسی که طلا دارد. آموزش و پرورشی ها قدر خودشان را داشته باشند. اساتید دانشگاه، منبری ها،قلم به دست ها، فیلم سازها که با یک فیلم افرادی را پای تلویزیون می نشانند. هرکس مغز را در اختیار دارد، سرمایه، مغز مردم است. قالی که پشم است و ابریشم جماد است. طلا- جماد است. جماد داشتن سرمایه نیست. انسان داشتن جماد است. یکوقت خودتان را با یک. . . آموزش و پرورشی ها خودشان را با اداره ی دخانیات مخلوط نکنند. اداره ی دخانیات دود را به ریه ها می رساند. آموزش و پرورش و دانشگاه علم به مغز می رساند. فرق است بین کاری که علم به مغز برسانیم یا دود به ریه برسانیم.

بله ممکن است شما اداره ی دخانیات باشی حقوقت بیشتر شود. باجناق من، برادر خانم من اداره ی دخانیات است حقوقش فلان بیشتر از من است. بله، خوب او چه می کند. تو چه می کنی؟

ص: ۶۶۹۹

امام رضا فرمود: عبدالعظیم به شیعیان من بگو:

۱- حرف هایشان راست باشد.

۲- امانت را خیانت نکنند.

۳- «مُرْهُمْ بِالسُّکُوتِ وَ تَرْکِ الْجِدَالِ فِیمَا لَا یَعْنِیهِم» بگو حرف نزنند.

مگر لازم است هرچه است در اینترنت بیاید؟ مگر لازم است هرچه هست بنویسیم. حرف نداری نزن. جدال نکنید. چیزهایی که اطلاعات شما عمیق نیست و بصیر نیست چانه نزنید. می نشینیم که آقا این سالن چند متر است؟ یکی می گوید: چهارصد متر! می گوییم: نه! سیصد متر هم نیست. بابا حالا! خانه ی فلانی چند می ارزد؟ چه کار داری که خانه ی مردم را قیمت می کنی؟

بگو که حرف هایی را که به دردشان نمی خورد، نگویند.

«وَ إِقْبَالِ بَعْضِهِمْ عَلَی بَعْضٍ وَ الْمُزَاوَرَه ی» بگو دیدن همدیگر بروند. در جامعه قهر نکنند.

الآن جامعه ی ما تکه تکه شده است. خطهای سیاسی حتی افطاری ها سیاسی شده است. وقتی یک آقا افطاری می دهد، یکی از آن جناح دعوت نمی کند. آن جناح هم افطاری می دهد، یکی از آن جناح دعوت نمی کند. یعنی حتی خط سیاسی در خرما و شله زرد افطاری هم نفوذ کرده است. بگو دیدن همدیگر بروند. «مُزاوِرِه» زیارت کنند.

«فَإِنَّ ذَلِکَ قُرْبَه یٌ إِلَیّ» امام رضا فرمود: دیدن همدیگر که می روید، به من نزدیک می شوید.

ولو سلیقه های شما مختلف است. اما کنار هم می نشینید من لذت می برم. مثل بابایی که نگاه می کند می بیند بچّه هایش دارند با هم با محبت حرف می زنند. اصلاً اگر خواستید ببینید بهشتی هستید یا جهنمی، علامت بهشتی ها این است که به هم درود می گویند. «إِلاَّ قیلاً سَلاماً سَلاماً» (واقعه/۲۶)سلام سلام سلام! همه با هم. اما اگر دیدید به هم فحش می دهند. قرآن می گوید: اینها جهنمی هستند.

ص: ۶۷۰۰

«كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّه یٌ لَعَنَتْ أُخْتَها» (اعراف/۳۸) این به او لعنت می کند، او به او لعنت می کند. وقتی جامعه بد شد، اصلاً دیگر هر حرفی بزنی کسی گوش نمی دهد. همه ی حرف ها را تحلیل سیاسی می کنند. یک جمله هست من سی سال است قبل از سخنرانی هایم می گویم. برای من نیست برای امام زین العابدین است.

دعای مکارم الاخلاق است. می گوید: «الهی انطقنی بالهدی» یعنی نطق من هدایت شود. «و الهمنی التقوی» یک کسی گفت: می دانید این قرائتی برای چه می گوید «الهی انطقنی بالهدی» ؟ چون یکی از نوه هایش هدی است. یکی از نوه هایش هم الهام است. می گوید: «الهی انطقنی بالهدی و الهمنی» اسم نوه هایش را می برد. ای بی انصاف ها! آخر من چیزی که به ذهنم نیامده تحلیل می کنند. می دانی چرا دور او شلوغ است؟ می دانی چرا رأی آورد؟ می دانی چرا نمی دانم کاسبی او گرفت؟ می دانی چرا خانه اش گران شد؟ می دانی چرا شرکتش موفق شد؟ همینطور می نشینند. . . می دانی چرا فلانی خانه ی فلانی رفت؟ روحش خبر ندارد. همینطور می نشینند.

۶- دوری از تفرقه و تخریب شخصیت یکدیگر

امام رضا (ع) به عبدالعظیم حسنی فرمود: به شیعه ها بگو بروند دیدن همدیگر. «فَإِنَّ ذَلِكَ قُرْبَه یٌ إِلَی» اگر می خواهید به من نزدیک شوید، دیدن همدیگر بروید.

«وَ لَا یَشْغَلُوا أَنْفُسَهُمْ بِتَمْزِیقِ بَعْضِهِمْ بَعْضا» «تَمزیق» ، «كُلَّ مُمَزَّق» (سبا/۷) در قرآن است. «تمزیق» یعنی تخریب. «وَ لَا یَشْغَلُوا أَنْفُسَهُمْ بِتَمْزِیقِ بَعْضِهِمْ بَعْضا»

ص: ۶۷۰۱

همدیگر را خراب نکنید.

«وَ لَا يَشْغَلُوا» مشغول نکنید «تَمْزِيقِ بَعْضِهِمْ بَعْضا» او این را خراب می کند. این او را خراب می کند. همدیگر را خراب نکنید. اگر کسی به شما بگوید من شما را مکه می برم به شرطی که یک لجن به کعبه بمالید. هیچ کس حاضر نیست. امام صادق فرمود: کعبه عزیز هستی. بعد فرمود: آبروی مؤمن از تو هم عزیزتر است. چطور حاضر نیستی لجن به کعبه بمالی؟ خوب لجن به آبروی مردم هم نمال. هرچه دلت می خواهد بگویی.

هرکس هرچه می خواهد می گوید. من نه وزیر هستیم. نه وکیل هستم. نه سفیر هستم. یک معلم قرآنی هستم. منتها مشهور هستم. اینقدر کارخانه به من وصل می کنند که من ذره ای در آن شرکت ندارم. مزرعه، این برج برای فلانی است. این پاساژ، مرغداری، گاوداری، من همه چیز دارم خودم هم نمی دانم. حالا ـ اینکه طوری نیست. من چند تا زن دارم خودم نمی دانم. (خنده حضار) چون پلیس جلوی خانم را گرفته گفته: چرا یک طرفه می روی؟ می گوید: به شما ربطی ندارد. من خانم آقای قرائتی هستم. (خنده حضار) او را بگیرید. همینطور می گویند. حالا من اصلاً کسی نیستم. حالا خراب هم شوم در انتخابات اینکه رأی بخواهم. . . من یک معلم قرآن هستم. ولی مردم ول نمی کنند. هرچه دلشان بخواهد می گویند. هرچه دارم برای همه ی مردم جز خانه ای که در آن نشستم. همینطور می گوینـد: این کارخانه برای چه کسی است. نه که حالا ندارم. از اول عمرم تا حالا با کسی شریک نبودم. آخر ممکن است بگویند: تا دیروز شریک بوده فروخته،

ص: ۶۷۰۲

در تلویزیون آمده می گوید: من شریک نیستم. نه از اول عمرم تا حالا با کسی هیچ شراکتی نداشتم. حالا از همه گذشته آبروی من دست تو نیست. فکر می کنی اگر غیبت بکنی من خراب می شوم؟ اتفاقاً هیچ طوری نمی شود. ۴۳ تا رادیو این همه تهمت زدند، طوری نیست. چون خدا قول داده می گوید: «إِنَّ اللَّهَ يُدافِعُ عَنِ الَّذينَ آمَنُوا» (حج/۳۸) خدا از مؤمن دفاع می کند. من اگر «الَّذينَ آمَنُوا» باشم خدا از من دفاع می کند. من کسی هم نیستم. ما چه مسئولین عزیزی در مملکت داشتیم، الکی الکی خراب شدند. بردند، خوردند. بیا ببینیم پرونده اش کجاست؟ پرونده اش کجاست؟ به چه دلیل می گویی برد؟ چه کسی ثابت کرده است؟ آبروی همدیگر را نبرید.

۷- نفرین امام رضا به خاطر ریختن آبروی مؤمن

«فَإِنِّی آلَيْتُ عَلَى نَفْسِی أَنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ وَ أَسْخَطَ وَلِيّاً مِنْ أَوْلِيَائِی دَعَوْتُ اللَّهَ لِيُعَذِّبَه»

امام رضا فرمود: من نفرین می کنم به کسی که آبروی شیعیان را بریزد. تعهد کردم.

که کسی که آبروی مؤمنی را بریزد، «دَعَوْتُ اللَّهَ» دعا می کنم، که چه؟ «لِيُعَذِّبَهُ فِی الدُّنْيَا أَشَدَّ الْعَذَاب» در دنیا به زندگی نکبتی گرفتار شود، «وَ كَانَ فِی الْآخِرَه ِ مِنَ الْخَاسِرِين» خیلی امام رضا دلش درد می آید.

امام رضا به عبدالعظیم حسنی فرمود: به شیعیان من بگو آبروی همدیگر را نریزید. من امام رضا نفرین کردم به کسی که آبروی کسی را بدون دلیل بریزد. تازه دلیل داری، شما حق نداری آبرویش را بریزی. باید به قوه ی قضاییه بگویی: بابا این پرونده! برد و خورد و هرچه دلیل داری از مسیرش اقدام کنید.

ص: ۶۷۰۳

در اینترنت نمی شود گفت: بله! آقا در سایت ها آمده! باسمه تعالی سایت غلط کرده است. مگر سایت عادل است؟ آن کسی که این را وارد سایت می کند دروغ گفته است. دیروز گفتند: آقا در سایت راجع به فلان چیز چنین گفته است. من زنگ زدم. گفت: آقا اصلاً خریدی از ما نکرده است. فلان وزارت با فلان تأسیسات فلان معامله را کرده است. من به رییس هر دو زنگ زدم گفت: والله دروغ است. گفتیم: در سایت آمده است. گفت: خوب سایت دروغ می گوید. به رییس سایت زنگ زدم که آقا، دین داری یا نداری؟ چه چیز گیر تو از این تهمت ها می آید؟ امام رضا فرمود: من تعهد کردم نفرین می کنم به کسی که آبروی شیعه را بریزد. «وَ عَرِّفْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لِمُحْسِنِهِمْ وَ تَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئِهِمْ إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِهِ» خداوندخوب ها را می بخشد، از بدهای شیعیان بد هم می بخشد، مگر کسی که یا مشرک باشد، «أَوْ آذَى وَلِيّاً مِنْ أَوْلِيَائِي»

الله اکبر! امام رضا فرمود: خدا همه ی شیعیان را می بخشد جز دو رقم شیعه! شیعه ای که مشرک شود. شیعه ای که مؤمنی را اذیت کند. «آذَى وَلِيّاً مِنْ أَوْلِيَائِي» شب جمعه ای است که شب شهادت حضرت عبدالعظیم حسنی است. پیام از امام رضا دارد. امام رضا فرمود: خدا شیعه را می بخشد جز دو گروه! شیعه ای که مشرک شود، «أَشْرَكَ بِهِ» ، «أَوْ آذَى وَلِيّاً مِنْ أَوْلِيَائِي» ، «أَوْ أَضْمَرَ لَهُ سُوءاً» یا در دلش بدخواه باشد. اصلاً دلش بخواهد فلانی خراب شود. یعنی در دلش بدخواه باشد. «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لَهُ حَتَّى يَرْجِعَ» خدا یک چنین آدمی را نمی بخشد، جز اینکه از اذیت کردن برگردد. «وَ إِلَّا نُزِعَ رُوحُ الْإِيمَانِ عَنْ قَلْبِهِ» کسی که مؤمنی را اذیت کند، مؤمنی را تخریب کند «نُزِعَ رُوحُ الْإِيمَانِ عَنْ قَلْبِهِ» خداوند روح ایمان را از قلبش می گیرد.

ص: ۶۷۰۴

کـار به آیت الله و فوق دیپلم و لیسـانس و دکتر نـدارد. کسـی که در دلش بـدخواه است. یعنی دوست دارد، قلباً دوست دارد فلانی خراب شود.

شمـا به من رسیدی می گویی: آقـای قرائتی من برنـامه هـای تو را گوش می دهم. بـاقی آخونـدها را گوش نمی دهم. تـا می گویی: باقی آخوندها را گوش نمی دهم اگر در دلم خوشم می آید معلوم می شود من دین ندارم. حالا تو برنامه ی مرا گوش می دهی، متشکرم! چرا باقی ها را می گویی، نه من باقی ها را خاموش می کنم. بگو: نه خوب باقی ها هم سواد دارند. باقی ها خیلی هایشـان سوادشان از من بیشتر است. سابقه ی انقلابی شان، علمی شان بیشتر است. حالا ممکن است من گاهی در حرف هایم یک چیزی می گویم، لبخندی می زنند. یا روی تخته سیاه می نویسم. حالا به یک دلیلی مثلاً چهار نفر پای بحث من می نشینند، امـا اینکه فلانی را خاموش می کنی، و من از اینکه شـما به من می گویی آن را خاموش می کنم، خوشحال می شوم. این خوشحالی اش بـد است. مـدرسه ی تو خوب مـدرسه ای است. مدرسه های دیگر را ول کن. شعر تو خوب است. باقی را ول کن. غـذای فلانـی خوب است، بـاقی هـا را ول کن. یعنی کسـانی که لـذت می برنـد از اینکه دیگران سقوط می کننـد. و خودشان مطرح می شوند «نُزِعَ رُوحُ الْإِيمَانِ عَنْ قَلْبِهِ» ، «وَ خَرَجَ عَنْ وَلَايَتِي»

امـام رضـا فرمود: اینهـا از ولایـت اهلبیت بیرون هسـتند. «وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ فِي وَلَايَتِنَا» در ولایـت ما هیـچ نصـیب و بهره ای ندارند. «وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ» پناه می برم که کسی به اینجا رسیده باشد. چطوری آدم از دین خارج می شود؟

ص: ۶۷۰۵

سؤال و جواب. چگونه از دین خارج می شویم؟ مشرک بشویم. مؤمنی را بدون دلیل خراب کنیم. خراب کردن مسلمان خروج از مدار ولایت است. امام رضا نفرین می کند. «لِيُعَذِّبَهُ فِي الدُّنْيَا أَشَدَّ الْعَذَاب» سخت ترین عذاب، یعنی در دنیا یک بلای بدی گرفتار می شود. اینها همه نتیجه ی تخریب است. آغاز سال است همدیگر را تخریب نکنیم. اگر یک چیزی شنیدیم بگوییم: آقا چرا به من می گویی؟ سند داری برو به دادگستری بگو. دادگاه بگو. سند نداری چرا در اتاق به من می گویی؟ حرف های شما یا با دلیل است، یا بی دلیل. اگر با دلیل است، چرا دادگستری نرفتی؟ اگر بی دلیل است، چرا در این اتاق می گویی؟ یک کسی آمد پهلوی یک کسی گفت: آقا فلان جا آش می پزند. گفت: خوب بپزند. به من چه؟ گفت: آخر برای تو می پزند. گفت: اگر برای من می پزند به تو چه! آش می پزند به من چه. برای من می پزند به تو چه! دلیل داری چرا در اتاق من می گویی؟ برو دادگستری بگو. دلیل نداری چرا باز به من می گویی؟ یک زنی را به یک شوهر کوری دادند، این خانم هر شب می نشست. می گفت: آقا نمی دانی من چقدر قشنگ هستم. اگر بدانی چه صورتی دارم. اگر بدانی من چه شکلی دارم.

این زن هر شب از زیبایی خودش برای این مرد می گفت. یک شب شوهرخسته شد. گفت: خانم چند ماه است هرشب که کنار من می نشینی از زیبایی های خودت می گویی. من که چشم ندارم ببینم. اما اگر تو اینقدر خوشگل بودی چشم دارها تو را برده بودند. همین که تو را برای من گذاشتند پیداست خوشگل نیستی.

ص: ۶۷۰۶

حالا افرادی هستند می آیند مثلاً سر کلاس، معلم استاد دانشگاه است. یا در یک جلسه ای می آید می گوید: فلانی چه کرد و چه کرد و چه کرد. می گوییم: آقا ببین اگر تو واقعاً دلیل داری، خوب برو نزد قاضی این حرف ها را بگو. بگو: آقا پرونده اش این است. همین که به من می گویی پیداست خوشگل نیستی. همین که آمدی به من می گویی، خوب من نه قاضی هستم، نه دادستان، نه تو پرونده دستت است. پس پیداست حرف تو پایه ندارد. اگر حرف تو پایه دارد، قوه قضاییه است. اگر هم پایه ندارد، چرا به من می گویی؟ اصلاً دلیل اینکه این حرف ها را در سایت می نویسند به جای اینکه به قوه ی قضاییه بگویند: فلانی برد و خورد و فلان قرارداد، فلان معامله، همین که می گویند. به هر حال. . .

امام رضا پیغام داد، آبروی همدیگر را نریزید. آبروی همدیگر را بریزید، نفرینتان می کنند. از ولایت خدا دور هستید. در همین دنیا عذاب شدید می شوید. در آخرت نصیبی ندارید. آبرو ریختن خیلی خطر دارد. این نکته ای است که امام رضا فرمود از طریق عبدالعظیم حسنی.

خوب خدایا هرچه آبروی کسی را ریختیم گذشته ی ما را ببخش و بیامرز. یک تقوایی به ما بده که آبروی همدیگر را حفظ کنیم. آبرو ریختن مثل خوردن گوشت مرده است. گوشت زنده را بکنی جایش پر می شود. اما گوشت مرده جایش پر نمی شود. ولذا قرآن گفته: غیبت این است که گوشت مرده را بخوری. گوشت مرده از مرده بکنی، جایش پر نمی شود. آبرو هم که ریخت، پول گم شود جایش پیدا می شود. خانه خراب شود ساخته می شود. ولی آبرو که رفت دیگر جایش پر نمی شود. ولذا قرآن آبرو ریختن را مثل کندن گوشت مرده و خوردن گوشت مرده می داند. ما خیلی مرده خوری می کنیم. گرگ، گرگ را نمی خورد. اما آدم ها همدیگر را گاز می گیرند. مواظب باشیم بی خود دین فروشی نکنیم. هرکس دلیل دارد قوه ی قضاییه. هرکس دلیل ندارد، بگوید: آقا من چون دلیل نیست از اینکه حرف های شما را گوش بدهم معذور هستم. هر سایتی را نبینید. هر روزنامه ای را نخوانید. هر حرفی را گوش ندهید. قرآن می گوید: «إِنَّ السَّمْعَ» گوش، «وَ الْبَصَرَ» چشم، «وَ الْفُؤادَ» قلب و روح، «كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً» (مؤمنون/۳۶) اینطور نیست که حالا گفت و ما شنیدیم. نباید بنشینیم. باید بلند شوی بروی. باید جلسه را به هم بزنی. حالا او گفت و ما هم شنیدیم. مگر می شود پای هر رادیویی نشست؟ مگر می شود پای هر اخباری نشست؟ اصلاً بعضی از کشورها نمی خواهند سر به تن جمهوری اسلامی باشد. دشمن ما هستند. دشمن ما. . . ما نمی گوییم عیب نداریم. هزار و یک عیب داریم. اما اینکه می گوید غرضش اصلاح نیست. آن غرضش این است که مردم را مأیوس کند. نا امید کند. نظام را تضعیف کند. مردم را از چشم همدیگر بیاندازد. او دشمن ما است. خدایا به ما بصیرتی مرحمت کن که آبروی همدیگر را بدون جهت نریزیم.

ص: ۶۷۰۷

«والسلام علیکم و رحمه ی الله و برکاته»

منبع:qaraati.ir

نمونه ای از فضائل امام جواد (سلام الله علیه) ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین ...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن ...

نمونه هایی از فضایل و سیره فردی امام محمد بن علی الجواد(ع)

از جانب مادرم فاطمه (س) طواف کنید

۱- موسی بن قاسم گوید: به أبی جعفر ثانی (امام جواد) (ع) گفتم: خواستم به عوض شما و پدرتان طواف کنم، ولی می گویند از طرف اوصیاء، طواف صحیح نیست؛ فرمود: نه، هر قدر بتوانی طواف کن، این کار جایز است.

بعد از سه سال، به آن حضرت گفتم: من از شما اجازه خواستم که از جانب شما و پدرتان طواف کنم، اجازه فرمودی، آنچه خدا خواست از طرف شما طواف کردم، بعد چیز دیگری به نظرم آمد و به آن عمل کردم؟ امام فرمود: آن چیست ؟

گفتم: یک روز از طرف رسول الله (ص) سه بار طواف کردم، در روز دوم از طرف امیرالمؤمنین (ع) طواف به جای آوردم، در روز سوم از جانب امام حسن و در روز چهارم از طرف امام حسین، روز پنجم بعوض علی بن الحسین، روز ششم از أبی جعفر محمد بن علی، روز هفتم از جعفر محمد، روز هشتم از جانب پدرت موسی بن جعفر روز نهم از جانب پدرت علی بن موسی، روز دهم از جانب شما ای آقای من!. اینها آنان هستند که به ولایتشان عقیده دارم.

فرمود: آن وقت به خدا قسم به دینی اعتقاد داری که خداوند از بندگان غیر آن را قبول ندارد، گفتم: گاهی هم از جانب مادرت فاطمه (س) طواف کردم وگاهی نکردم، فرمود: این کار را زیاد کن، این انشاء الله أفضل اعمالی است که می کنی. ۱

ص: ۶۷۰۸

نامه امام رضا (ع)به پسرش امام جواد(ع)

۲- أبی نصـر بزنطی فرموده: نامه امام رضا (ع) را خوانـدم که به پسـرش امام جواد نوشـته بود: به من خبر رسـید که چون سوار شـدی غلامـان تو را از در کوچـک بیرون می کننـد، این کار از بخل آنهاست، تا کسـی از تو خیری نبینـد، تو را به حق خودم قسم می دهم دخول و خروجت فقـط از در بزرگ باشـد و چون سوار شـدی مقـداری پول طلا و نقره همراهت بردار تا هر که سؤال کند چیزی به او بدهی.

هر که از عموهایت از تو احسانی خواست کمتر از پنجاه دینار نـده، بیشتر از آن به اختیار توست، هر که از عمه هایت چیزی از تو خواست کمتر از بیست و پنج دینار نده، زیادی به اختیار توست، من می خواهم خدا تو را رفعت بخشد، انفاق کن، از جانب خدا از تنگدستی نترس. ۲

نامه امام جواد (ع)به حاکم سجستان

۳- مردی از بنی حنیفه گویـد: در اولین سـال خلافـت معتصم عباسـی که امـام جواد (ع) به حـج رفته بود، با وی رفیق راه بودم روزی در سـر سـفره طعام که عـده ای از رجال خلیفه نیز بودنـد، گفتم: فـدایت شوم، والی ما مردی است که شـما اهل بیت را دوست دارد و من به دفتر او مالیات بدهکارم، اگر صلاح بدانید نامه ای بنویسید که به من ارفاق کند.

امام فرمود: من او را نمی شناسم،گفتم: فدایت شوم، او همانطور است که گفتم: از دوستان شماست، نامه شما به حال من مفید است، امام (ع) کاغذ به دست گرفت و نوشت:

ص: ۶۷۰۹

بسم الله الرحمن الرحیم آورنده نامه من از تو مذهب خوبی نقل کرد، از حکومت فقط کار نیک برای تو می ماند، به برادرانت نیکی کن، بدان خدای تعالی ازاندازه ذره و خردل از تو سؤال خواهد کرد.

آن مرد گوید: چون وارد سجستان شدم، به حسین بن خالد که والی آن جا بود خبر داده بودند که از جانب امام صلوات الله علیه نامه ای برای او می آورم، والی در دو فرسخی شهر خودش را به من رسانید نامه را به او دادم، گرفت و بوسید و آن را بر دو چشم خویش گذاشت.

گفت: حاجتت چیست؟ گفتم: در دفتر تو مالیات بدهکارم، آن را از دیوان محو کرد و گفت: تا بر سر کار هستم دیگر مالیات مده، بعد گفت: خانواده ات چند نفر است؟ گفتم: فلان قدر، فرمود به من و آنها احسان کردند، تا او زنده بود دیگر مالیات ندادم، و تا زنده بود مرتب به من احسان می کرد. ۳

نامه امام جواد (ع)به علی بن مهزیار اهوازی

۴- امام جواد (ع) به ثقه جلیل القدر علی بن مهزیار اهوازی چنین نوشتند: بسم الله الرحمن الرحیم یا علی! خداوند پاداش تو را نیکو گرداند و در بهشت خودش جای دهد، و از خواری دنیا و آخرت بدورت دارد، و با ما اهل بیت محشور فرماید.

یا علی! تو را امتحان کردم و در نصیحت و اطاعت و خدمت و توقیر و احترام به امام و قیام به آنچه بر تو واجب است، صاحب اختیارت گردانیدم، اگر بگویم نظیر تو را ندیده ام امیدوارم راست گفته باشم.

خداوند پاداشت را جنات فردوس قرار بدهد، نه مقامت بر من پوشیده است و نه خدمتت در گرم و سرد و شب و روز، از خدا می خواهم چون اولین و آخرین را برای قیامت جمع کند، رحمتی بر تو عنایت فرماید که بوسیله آن مورد غطبه دیگران باشی که او شنونده دعاست.۴

ص: ۶۷۱۰

ناگفته نماند: علی بن مهزیار اهوازی از امام رضا (ع) حدیث نقل کرده و از خواص امام جواد (ع) بود و از جانب آن حضرت وکالت داشت و نیز از جانب امام هادی (ع)، درباره وی توقیعاتی از آن حضرت صادر شد که مقام و عظمت او را در نزد شیعه روشن کرد، او در روایت، موثق بود و کتابهای مشهور نوشت. (رجال نجاشی).

دستوربه مدارا با پدرناصبی

۵- بکربن صالح گوید: به امام ابی جعفر ثانی (ع) نوشت: پدرم ناصبی و خبیث الرأی است، از او بسیار سختی دیده ام، فدایت شوم برای من دعا کن و بفرما: چه کنم، آیا افشاء و رسوایش کنم یا با او مدارا نمایم؟

امام (ع) در جواب نوشت: مضمون نامه ات در باره پدرت فهمیدم، پیوسته انشاء الله برای تو دعا می کنم، مدارا برای تو بهتر از افشاگری است، با سختی آسانی هست، صبر کن «ان العاقبه للمتقین» خدا تو را در ولایت کسی که در ولایتش هستی ثابت فرماید. ما و شما در امانت خدا هستیم خدایی که امانتهای خویش را ضایع نمی کند.

بکربن صالح گوید: خدا قلب پدرم را به من برگردانید بطوری که در کاری با من مخالفت نمی کرد. ۵.

معجزه ای از جواد الائمه صلوات الله علیه

۶- شیخ مفید رحمهالله از محمد بن حسان از علی بن خالد نقل کرده: گوید: در سامراء بودم، گفتند: مردی را از شام آورده و زندان انداخته اند چون ادعا کرده که من پیغمبرم، این سخن بر من گران آمد، خواستم او را ببینم، با زندانبانان آشتی برقرار کردم تا اجازه دادند پیش او بروم.

بر خلاف شایعه ای که راه انداخته بودند، دیدم آدم وارسته و عاقلی است، گفتم: فلانی درباره تو می گویند که ادعای نبوت کرده ای و علت زندان رفتنت همین است؟

گفت: حاشا که من چنین ادعایی کرده باشم، جریان من از این قرار است:

من در شام در محلی که گویند: رأس مبارک امام حسین را در آن گذاشته بودند مشغول عبادت بودم، ناگاه دیدم شخصی نزد من آمد و به من گفت: برخیز برویم، من برخاسته و با او براه افتادم، چند قدم نرفته بودیم که دیدم در مسجد کوفه هستم، فرمود: این جا را می شناسی؟

گفتم: آری، مسجد کوفه است، او در آن جا نماز خواند، من هم نماز خواندم، بعد با هم از آن جا بیرون آمدیم، مقداری با او راه رفتم ناگاه دیدم که در مسجد مدینه هستیم .

به رسول خدا (ص) سلام کرد و نماز خواند، من هم با او نماز خواندم، بعد از آن جا خارج شدم، مقداری راه رفتیم ناگاه دیدم که در مکه هستیم، کعبه را طواف کرد، من هم طواف کردم. ۶

بعد ازآن جا خارج شدم چند قدم نرفته بودیم که دیدم در جای خودم که در شام مشغول عبادت بودم، هستم. آن مرد رفت، من غرق تعجب بودم که خدایا او کی بود و این چه کار؟! یک سال از این جریان گذشت که دیدم باز همان شخص آمد، من از دیدن او شاد شدم، مرا دعوت کرد که با او بروم، من با او رفتم، و مانند سال گذشته مرا به کوفه و مدینه و مکه برد و به شام برگردانید.

ص: ۶۷۱۲

و چون خواست برود گفتم: تو را قسم می دهم به آن خـدایی که بر این کار قدرت داده بگو تو کیستی؟! فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفر هستم:

«قلت سألتک بالحق الذی أَقدرک علی ما رایتُ منک إلاّ أَخْبر تَنی من انت قال: أنا محمد بن علی بن موسی بن جعفر (ع)».

من این جریان را به دوستان و آشنایان خبر دادم، قضیه منتشر گردید تا به گوش محمد بن عبدالملک زیات ۷ رسید، او فرمان داد مرا به زنجیر کشیده به این جا آوردند و این ادعای محال را به من نسبت دادند، گفتم: جریان تو را به محمد بن عبدالملک زیات برسانم؟ گفت: برسان .

من نامه ای به محمـد بن عبـدالملک وزیر اعظم معتصم عباسی نوشته، جریان او را باز گفتم، وزیر در زیر نامه من نوشته بود: احتیاج به خلاص کردن ما نیست، به آن کس که تو را از شام به کوفه و از کوفه به مـدینه و از مـدینه به مکه برد و باز به شام بر گردانید و همه را در یک شب انجام داد، بگو تا تو را از زندان آزاد کند.

علی بن خالد گوید: من از دیدن جواب نامه، از نجات او مأیوس شدم، گفتم: بروم و به او تسلی بدهم و چون به زندان آمدم دیدم مأموران زندان همه غرق در حیرتند و بی خود به این طرف و آن طرف می دوند، گفتم: جریان چیست؟!

گفتنـد: آن زنـدانی در زنجیر و مـدعی نبـوت، از دیشب مفقـود شـده، درهـا بسته قفلهـا مهر و موم است، ولی معلوم نیست به آسمان و یا به زیر زمین رفته و یا مرغان هوا او را ربوده انـد؛ علی بن خالـد، زیـدی مـذهب بود، از دیـدن این ماجرا معتقـد به امامت گردید و اعتقادش خوب شد. ۸

ص: ۶۷۱۳

معجزه ای دیگر

۷- کلینی رحمهالله در کتاب «کافی» بابی تحت عنوان « آنچه به سبب آن ادعای حقّ و باطل از یکدیگر جدا می گردد» تشکیل داده و در آنجا از محمّد بن ابی العلاء نقل کرده است که گفت:

از یحیی بن اکثم قاضی سامراء – بعد از آن که او را بسیار امتحان نمودم و با او مناظره و گفتگو و مراسله داشتم و از علوم آل محمّد علیهم السلام سؤال کردم – شنیدم که گفت: روزی وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شدم تا قبر مبارك او را طواف کنم، حضرت جواد علیه السلام را دیدم که در آنجا طواف می کند، درباره مسایلی که در نظر داشتم با آن حضرت گفتگو کردم و او همه را جواب فرمود.

به ایشان عرض کردم: می خواهم سؤالی از شما بپرسم ولی بخدا قسم خجالت می کشم. امام علیه السلام فرمود:

من از آن سؤال به تو خبر می دهم قبل از آن که بپرسی، می خواهی سؤال کنی که امام کیست؟

عرض کردم: بخدا قسم سؤال مورد نظرم همان است.

فرمود: من امام هستم، عرض کردم نشانه ای می خواهم تا یقین کنم.

آن حضرت در دست خود عصایی داشت، وقتی من چنین گفتم فوراً آن عصا شروع به صحبت کرد و گفت:"إنّ مولای امام هذا الزمان و هو الحجّه."

به راستی مولا و صاحب من امام این زمان است و او حجت پروردگار است.۹

پی نوشتها:

۱- کافی: ج ۴ ص ۳۱۴ کتاب الحج باب الطواف والحج عن الائمه (ع).

۲- عیون اخبار الرضا: ج ۲ ص ۸.

۳- کافی: ج ۵ ص ۱۱۱ کتاب المعیشه باب عمل السلطان و جوائزهم.

۴- بحار: ج ۵۰ ص ۱۰۵ از غیبت شیخ.

۵- بحارالانوار : ج ۵۰ ص ۵۵.

۶- در نقل کافی آمده که گوید: اعمال حج را با او به جای آورد.

۷- محمد بن عبدالملک زیات مردی ناکس و توانائی بود و در تنور میخ داری که برای شکنجه مجرمین به وجود آورده بود کشته شد، ماجرای عبرت انگیزی دارد.

۸- ارشاد مفید: ص ۳۰۵، مرحوم کلینی آنرا در کافی: ج ۱ ص ۴۹۲ باب مولد أبی جعفر محمد بن علی الثانی (ع) نقل کرده است، مجلسی رضوان الله علیه آنرا در بحار: ج ۵۰ ص ۳۸ - ۴۰ از بصائرالدرجات نقل می کند و می گوید: آنرا شیخ مفید در ارشاد و طبرسی در اعلام الوری از ابن قولویه از کلینی نقل کرده اند.

۹. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۳.

حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین ...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن ...

روز پانزدهم شوال مناسبت دارد با روز وفات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

مطلب اول:

تولد حضرت عبدالعظیم علیه السلام:

محقق بزرگ مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره تاریخ ولادت حضرت عبدالعظیم حسنی می نویسند: «بنابر نقل کتاب الخصائص العظیمیّه ولادت حضرت عبد العظیم علیه السلام در روز پنجشنبه چهارم ربیع الثانی سال ۱۷۳ ق در مدینه واقع شده است».

پدرش عبداللّه و مادرش فاطمه دختر عقبه بن قیس به پرورش و آموزش او اهتمام زیادی داشته اند. عمده دوران کودکی او به تعلیم قرآن و ممارست در معارف اهل بیت علیهم السلام سپری شد.

مطلب دوم:

منزلت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

حضـرت عبـدالعظیم حسـنی علیه السـلام در دانش و تقوا به منزلتی رسـید که همواره مورد احترام و اعتمـاد امـام معصوم زمـان خویش بود. نقل شده است که شخصـی به نام اَبا حَمّاد رازی با تحمّل زحمت های فراوان خود را به سامرّا می رساند تا از امام علی النقی علیه السلام مسائلی را بپرسد. امام علیه السلام پس از پاسخ گفتن به پرسش های حمّاد فرمودند:

«ای اباحمّـاد، هرگاه با مشکلی از مشـکلات دینی یا پرسشـی از مسائل اسـلامی روبه رو شـدی آن مشـکل و سـئوال خود را با عبدالعظیم حسنی در میان بگذار و از او بخواه تا پاسخ سؤالات تو را بیان نماید و ضمنا سلام مرا هم به او برسان».

امام هادی در جای دیگر به شخصی از اهالی ری می فرمایند:

«اگر قبر عبـدالعظیم علیه السـلام را که در نزد شـماست زیارت می کردی مانند کسـی بودی که امام حسـین علیه السلام را در کربلا زیارت کرده است »

مطلب سوم:

ظلم ستیزی حضرت عبدالعظیم علیه السلام

هرچند حضـرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام همانند بسیاری از فرزندان سادات حسنی در مقابل حکام ظالم عصر خود به قیام مسـلحانه و مبـارزه نظـامی دست نزد، امّـا از طریق فعالیت های فرهنگی و روشـنگرانه جلوی بسـیاری از توطئه های آنان را می گرفت. وی در این شـیوه مبـارزه به تحکیم جایگـاه امامـان معصوم و افشای سـتم غاصـبان حکومت اسـلامی می پرداخت و در سخت ترین اوضاع به گسترش معارف اسلامی و نشر معارف اهل بیت مشغول بود.

ص: ۶۷۱۶

نقـل می کننـد وقتی خلیفه عباسـی امـام هـادی علیه السـلام را زیر نظر گرفته و مـانع ارتباط آن حضـرت با مردم بود، حضـرت عبدالعظیم به هر زحمتی که بود خود را به آن حضرت رساند تا عهده دار مسئولیت هایی از طرف امام هادی علیه السلام شود. چون متوکل این موضوع را شنید، دستور دستگیری آن حضرت را صادر کرد.

در این زمان بود که حضرت عبدالعظیم علیه السلام مجبور به مهاجرت به ری می شود. در اشاره به این حقیقت، در تاریخ می نویسد: از ترس حاکمان ستمگر مجبور به کوچ از شهری به شهر دیگر شد.

مطلب چهارم:

اهتمام حضرت عبدالعظیم علیه السلام به اعتقاداتش

از بررسـی ها چنین معلوم می گردد که حضـرت عبـدالعظیم علیه السـلام در طول زنـدگی خود به هیـچ امری هماننـد سـلامت عقاید و پیروی از اهل بیت علیه السلام اهتمام نداشتند به گونه ای که در زمان امام هادی علیه السلام می فرمودند:

اطاعت از حضرت هادی علیه السلام واجب است

و خود در عمل نیز اطاعت ولایت او را به جان و دل پذیرا بود. برای تحصـیل اطمینان از سلامت عقایدش روزی به حضور امام هادی علیه السلام می رسد و عرض می کند:

«ای پسر پیامبر، بسیار علاقمندم که عقاید دینی ام را خدمت شما بیان کنم تا چنانچه عقاید و افکارم مورد تأیید شماست بر آن استوار باشم وگرنه آن چنان که شایسته است آنها را اصلاح نمایم». آن گاه تک تک مسائل اعتقادی خود را در زمینه توحید، نبوّت، امامت، معاد و جز آن توضیح می دهد. وقتی سخنانش به پایان می رسد امام هادی علیه السلام می فرمایند:

«ای ابوالقاسم، به خدا سوگند، اعتقاداتی که عرضه کردی مبانی واقعی دین الهی است. بر این اعتقادات ثابت قدم باش...».

مطلب پنجم:

حضرت عبدالعظیم یار واقعی امام هادی علیه السلام

حضرت عبدالعظیم علیه السلام در کسب فضایل و معارف و دوستی و اطاعت از اولیا به منزلتی رسیده بودند که در طول عمر خود، هر یک از سه امام معاصر او(امام رضا، امام جواد و امام تقی علیه السلام) از وی راضی بودند و رفتار، عقاید و موضع گیری های او را تایید می کردند. وقتی برای انجام دادن پاره ای وظایف و کسب تکلیف و رهنمود از امام هادی علیه السلام ، با زحمت فراوان از مدینه به سامرا مسافرت کرد، چون چشم امام هادی علیه السلام به حضرت عبدالعظیم علیه السلام افتاد فرمود: «ای ابوالقاسم، خوش آمدی به راستی تو از یاران حقیقی ما هستی».

به جهت همین منزلت و اطمینان بود که امام هادی علیه السلام او را وکیل و نماینده خود در شهرری معرفی می کند و به مردم توصیه می فرماید که در حلّ مشکلات دینی خود به ایشان مراجعه کنند »

مطلب ششم:

سفارش امام رضا علیه السلام به حضرت عبدالعظیم

حضرت عبدالعظیم علیه السلام مورد اعتماد امام رضا علیه السلام بودند و توصیه های ایشان را به شیعیان می رساندند. روزی امام رضا علیه السلام به او می فرمایند:

«ای عبدالعظیم! سلام مرا به دوستانم برسان و به آنان بگو که شیطان را به خودشان راه و ندهند. آنان را به راست گویی و امانت داری و سکوت و ترک مجادله در کارهای بیهوده و دیدار از همدیگر و توجّه به یکدیگر دستور بده؛ چرا که اینها مایه نزدیک شدن به من است.

ص: ۶۷۱۸

خود را هرگز مشغول دشمنی با یکدیگر نکنید. من با خود پیمان بسته ام که هرکس چنین کند و یکی از دوستانم را به خشم آورد، از خدا بخواهم که او را در دنیا به شدیدترین صورت عذاب کند و در آخرت نیز چنین کسی را از زیان کاران قرار دهد».

مطلب هفتم:

اهمیّت زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

زیارت از شیوه های مهمّ زنده نگه داشتن نام و یاد و خاطره پاکان و صالحان است که همواره در فرهنگ اسلامی بر آن تاکید شده است. تشویق های بسیاری در مجموعه روایات نسبت به زیارت مرقد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و زیارت سیدالشهداء علیه السلام و ائمه اطهار و امام زادگان به چشم می خورد که این کار علاوه بر آثار تربیتی برکات معنوی فراوانی در پی دارد.

از جمله کسانی که در روایات نسبت به زیارت او سفارش شده است، حضرت عبدالعظیم علیه السلام است که از این سفارش تا حدودی عظمت شخصیت و جایگاه والای او در نزد اهل بیت علیهم السلام معلوم می گردد. حتی در ضمن یکی از روایت های حضرت هادی علیه السلام آمده است که فرمودند:

«هرکس قبر اباالقاسم (حضرت عبدالعظیم علیه السلام را) در ری زیارت کند، خداوند پاداش او را بهشت قرار می دهد»

مطلب هشتم:

مضامین عالی در زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبَاالْقاسِمِ ابْنَ السِّبْطِ الْمُنْتَجَبِ الْمُجْتَبی اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ بزِیارَتِهِ ثَوابُ زِیارَه سَیِّدِ الشُّهَداءِ یُرْتَجی اَلسَّلامُ عَلَیْکَ عَرَّفَ اللهُ بیْنَنا وَ بیْنَکُمْ فی الْجَنَّه وَ حَشَرَنا فی زُمْرَتِکُمْ وَ اَوْرَدَنا حَوْضَ نَبِیِّکُمْ وَ سَقانا بِکَاْسِ جَدِّکُمْ مِنْ یَدِ عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْکُمْ اَسْئَلُ اللهَ اَنْ یُرِیَنا فیکُمُ السُّرُورَ وَ الْفَرَجَ وَ اَنْ یَجْمَعَنا وَ ایّاکُمْ فی زُمْرَهِ جَدِّکُمْ مُحَمَّدٍ صَلی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ اَنْ لایَسْلُبَنا مَعْرِفَتکُمْ اِنَّهُ وَلیٌّ قَدیرٌ اَتَقَرَّبُ اِلی الله بِحُبِّکُمْ وَ الْبَرائَهِ مِنْ اَعْدائِکُمْ وَ التَّسْلیمِ اِلی اللهِ راضِیاً بِهِ غیْرَ مُنْکِرٍ وَ لامُسْتَکْبِرٍ وَ عَلی یَقینِ ما اَتی بِهِ مُحَمَّدٌ نَطْلُبُ بِذلِکَ وجهک یا سیِّدی اَللّهُمَّ و رِضاکَ وَالدّارَ الاخِرَهَ یا سَیِّدی وَ ابنَ سَیِّدی اِشفَع لِی فِی الجَنَّهِ فَاِنَّ لَکَ عِندَاللهِ شَأناً مِنَ الشَّأنِ

ص: ۶۷۱۹

سلام بر تو ای اباالقاسم، فرزند امام مجتبی علیه السلام ؛

سلام بر تو ای که در زیارت تو امید پاداش زیارت سیدالشهداء هست؛

سلام بر تو. خداوند میان ما و شما در بهشت، آشنایی برقرار کند و ما را در گروه شما محشور گرداند و از حوض کوثر جدّتان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به دست علی بن ابی طالب علیه السلام سیراب سازد ...

از خداوند می خواهم که در راه شما به ما شادی و گشایش دهد و ما و شما را در جوار جدّتان محمد صلی الله علیه و آله وسلم گردآورد و معرفت شما را از ما نگیرد ... .

مطلب نهم:

آثار علمی حضرت عبدالعظیم علیه السلام

یکی از ابعاد مهمّ در شخصیّت حضرت عبدالعظیم علیه السلام مقام و منزلت علمی و دانش و خدمات علمی اوست. وی علاوه بر نقل احادیث از ائمه معاصر خویش کتاب هایی نیز تالیف نموده است که این دو اثر از آن جمله است:

۱- خطبه های امیرالمومنین علیه السلام : این اثر مشتمل بر چند خطبه مولای متقیان امیرالمومنان علی علیه السلام است.

۲- کتاب یوم و لیله: در این اثر درباره وظایف و اعمال مستحب و اخلاقی افراد در هر شبانه روز مطالبی عرضه شده است. با کمال تاسف اصل این اثر همانند بسیاری از آثار ارزشمند اسلامی در طول تاریخ از بین رفته است. در هر حال توضیحات علمای تاریخ و سیره به خوبی گویای این حقیقت است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام علاوه بر تلاش برای آموزش عقاید سالم و مراقبت بر عبادات و اعمال فردی و دفاع از اهل بیت علیهم السلام ، به منظور ارشاد تعلیم و تربیت صحیح دینی مردم آثاری را تألیف کردند که هر یک در نوع خود بسیار مفید و موثر بوده اند.

ص: ۶۷۲۰

مطلب دهم:

چند کرامت:

۱–نجات پینه دوز

علامه سید محمد حسین در کتاب روح مجرد، ص: ۲۷۱نقل کرده است :

پینه دوزی بود سر کوچه حمّام وزیر که منزل ما در آنجا بود، و ما کفشهای خود را برای پینه و وصله به او میدادیم. یک روز با حالت گریه به منزل آمد و این قضیّه را برای پدرم که عالم محلّه بود تعریف کرد، و من صغیر بودم و خوب به خاطر دارم.می گفت: ما کفش دوزها عادتمان بر اینست که چون بخواهیم میخهائی را به کفش بزنیم، یک مشت از آنرا در دهان خود میریزیم، سپس یکی یکی در می آوریم و به کفش میکوبیم. من یک مشت میخ سیاه بنفش (که معروف است و بلند و نوک تیز است) در دهان خود ریختم تا به کفش بزنم. ناگهان کسی آمد و مشغول گفتار شد و من غفلت کردم و آنها را بلعیدم در آنگاه مرگ را در برابر چشمانم مشاهده کردم که اینک است که معده و روده من پاره پاره شود. بدون معطّلی در دکّان را بستم و به حضرت عبد العظیم علیه السّلام رفتم، و خود را به ضریح چسباندم و گفتم: یا سَیِّدَ الْکَریم! تو میدانی که من عائله سنگین دارم، فقط شفای خود را از تو میخواهم. حالم بسیار منقلب بود. چون از حرم بیرون آمدم، وسط صحن کنار حوض نشستم. ناگهان حال قِی و استفراغی به من دست داد، چون قی کردم دیدم همه آن میخها در آن است

۲–پیمان دو خادم

دو نفر از خادمین حضرت عبدالعظیم علیه السّلام با هم عهد می بندند که هر کدام زودتر ازدنیا رفت از خدا بخواهد دیگری را هم ببرد . از قضا یکی از آنان به رحمت خدا می رود . پس از گذشت چهل روز، یار هم عهد در عالم رویا ، متوّفی را می بیند که در جایگاهی مناسب و خوب قرار دارد . سلام می کند و به او می گوید : رفیق ، از تو گله دارم ، مگر ما با هم قرار و عهد نداشتیم ؟ و او پاسخ می دهد : درست است . من بر سر عهد بودم ، اما مقداری از پیمانه ات خالی است ، وقتی پر شود ، خواهی آمد . این بار می پرسد : به من بگو آنجا چه خبر است ؟ این مکان خوب و خرّم را چطور به تو داده اند ؟ پاسخ می دهد : آن قدر بگویم که سخت است . یادت می آید در آن سفر کربلا که رفتیم از چند گمرک باید می گذشتیم . اینجا هم همان است . گمرک به گمرک جلوی آدم را می گیرند . یکی از آنها مربوط به حساب نماز است . یکی مربوط به روزه است و الی آخر. امّا رفیق ، من به هر یک از این جایگاهها می رسیدم ، وجود مقدّس حضرت عبدالعظیم علیه السّلام تشریف می آورد ، دست مرا می گرفت و از آنجا رد می کرد . تا مرحله آخر که مرا به اینجا آوردند و می بینی ... . ده سال پس از این خواب ، آن خادم هم از دنیا رفت تا به یار هم عهد خود بپیوندد ...

۳–ماجرای تعزیه

در سالهای گذشته ، موضوعی تا مدّتها در شهری نقل محافل بود و امروز نیز پیرمردها آن را به یاد دارند ، و اگر از آنان بپرسید چه کسی کاشی کاری مناره های حرم سیّدالکریم علیه السّلام را انجام داده ، پاسخ می دهند :«همان که از ایوان امامزاده حمزه علیه السّلام افتاد دنبه گوسفندش ترکید .» حال ببینیم که این ماجرا چه بوده است؟! در آن زمان ایّام محرّم که فرا می رسید در صحن حضرت حمزه بن موسی علیه السّلام هر روز مراسم تعزیه خوانی برقرار می شد . آن روز موضوع تعزیه مربوط به قربانی کردن حضرت اسماعیل علیه السّلام توسّط حضرت ابراهیم علیه السّلام بود . در این تعزیه اینطور عمل می شد که وقتی تعزیه خوان به تلاش حضرت ابراهیم علیه السّلام برای قربانی کردن حضرت اسماعیل علیه السّلام می رسید و به اراده خداوند موفّق به این کار نمی شد ، در همین لحظه جعبه ای از بالای ایوان به طرف پایین می آمد که درون آن فردی که نقش جبرئیل را ایفا می کرد به همراه یک گوسفند قرار داشت . گوسفند که به زمین می رسید ، کسی که نقش حضرت ابراهیم علیه السّلام را داشت آن را می گرفت و قربانی می کرد . این جعبه به وسیله طنابی از بالای ایوان هدایت می شد. آنرزو در حالی که جمعیّت انبوهی به تماشای تعزیه نشسته بودند کار به لحظه پایین آمدن جعبه رسید . طبق معمول درون جعبه «استاد محمود کاشی کار» که نقش جبرئیل را داشت به همراه یک رأس گوسفند قرار گرفته بود . جعبه هنوز فاصله چندانی از ایوان نگرفته بود که صدای جمعیّت و شیپور و طبل موجب رم کردن گوسفند شد که در اثر تکان های شدید بالاخره به واژگون شدن جعبه انجامید . در این لحظات حسّاس معین البکاء (مسؤول تعزیه) که مراقب این اوضاع بود در یک آن متوجّه این واقعه می شود و در همان حال با ذکر «یا پسر موسی بن جعفر علیه السّلام » متوسّل به حضرت حمزه بن موسی علیه السّلام می گردد . در آنجا بود که جمعیّت در عین ناباوری می بینند گوسفند به صورت چهار دست و پا در میان جمعیّت می افتد و در پی آن استاد محمود کاشی کار نیز آنچنان دقیق بر روی گوسفند می افتد که دنبه گوسفند می ترکد . در این واقعه با وجود آن جمعیّت فشرده و ارتفاع زیاد ، به هیچ یک از تماشاچیان و همچنین استاد محمود کاشی کار ، کوچکترین آسیبی وارد نمی شود . استاد محمود کاشی کار همان کسی است که کاشی کاری مناره های حرم حضرت عبدالعظیم علیه السّلام یادگار اوست.

ص: ۶۷۲۲

۴–هدیه سیّدالکریم علیه السّلام

یکی از علمای بزرگ پس از آنکه مقطعی از درسش را در نجف به پایان می برد به تهران می آید و مقدّمات ازدواج ایشان فراهم می گردد . دختری معرّفی می شود و به خواستگاری می روند ، مسائل مطابق سلیقه طرفین طی می شود . جز اینکه پدر دختر شرطی را برای داماد مطرح می کند ، تا پس از تحقّق آن دختر به خانه بخت برود . شرط پدر دختر تهیّه این اقلام بود : یک جفت گوشواره ، ۴ عدد النگو ، ۲ عدد پیراهن ، ۲ قواره چادری و ۲ جفت کفش . اگر چه درخواست خانواده عروس چندان سخت و چشمگیر نبود ، لکن برای آن عالم بزرگوار تهیّه همین قدر هم مقدور نبود .ایشان ناامید از انجام شرط ، عازم قم می شود . امّا قبل از حرکت به سمت قم به قصد زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السّلام در شهرری توقّف می کند . آن عالم بزرگوار قبل از آنکه به حرم مشرّف شود ، دقایقی را در حیاط صحن و مقابل ایوان می ایستد . تمام حواسش به شرطی است که از عهده انجام آن برنیامده است . در این لحظه کاملاً متوجّه آن حضرت می شود و مشکل را با آن وجود مقدّس در میان می گذارد . در حالتی دل شکسته زار زار می گرید و برای آنکه کسی متوجّه نشود عبایش را روی صورتش می گیرد . چند لحظه بعد ، کسی دست روی شانه اش می گذارد و آرام به گوشش می خواند : که آقا ، بسته تان را بردارید تا خدای نکرده کسی آن را نبرد ! و ایشان ناراحت از اینکه او را از چنین حالی بیرون آورده اند ، مکثی می کند و بعد چشم می اندازد ، بسته ای جلوی پایش افتاده است ! ابتدا اعتنا نمی کند ، امّا ، بلافاصله طنین صدایی را که لحظاتی قبل او را متوجّه این بسته کرده بود در ذهنش می نشیند . نگاه جستجو گرش کسی را نمی یابد . بسته را می گشاید . درون بسته این اشیاء به طور مرتّب چیده شده بود : ۲ جفت کفش زنانه ، ۲ قواره چادری ، ۲ عدد پیراهن ، ۴ عدد النگوی طلا و یک جفت گوشواره .

ص: ۶۷۲۳

۵- یک ریال بده ، دو ریال بگیر

یکی از خادمین سادات نقل می کرد : یک روز صبح عیالم رو به من کرد که : «امشب مهمان داریم ، برو چیزی تهیّه کن .» از منزل بیرون آمدم در حالی که حتیّ یک شاهی هم نداشتم . آن روز نوبت کشیک من نبود . در آن وضعیّت کسی را نیافتم تا از او درخواست کمکی کنم . اگر هم می یافتم ، از چنین درخواستی شرم می کردم . بنابراین بی اختیار به سمت حرم رفتم . حرم خلوت بود و معدود زوّار مشغول زیارت بودند . رو به ضریح به حضرت عبدالعظیم علیه السّلام عرض کردم : «یابن رسول الله تفضّلی فرما ، شرمنده عیال و مهمان نشوم .» بعد ازاینکه این خواسته از قلبم گذشت ، گوشه ای از حرم ایستاده بودم که زائری جلو آمد و به من گفت : «سیّد، یک ریال به من بده ، وقتی از زیارت امامزاده حمزه علیه السّلام برگشتم ، دو ریال به تو می دهم .» این موضوع زیاد متعجّبم نکرد . بسیاری بودند که برای بیشتر شدن برکت مالشان اینکار را می کردند ، و به همین رسم پولی به دست سیّدی می دادند و آن را پس می گرفتند . خوشحال از اینکه بالاخره با این یک ریال ها به التفاوت می توانستم مهمانی آن شب را آبرومندانه برگزار کنم . امّا من همان یک ریال را هم نداشتم . به زائر گفتم : «آقا ، یک دقیقه صبر کنید ، الان برمی گردم .» بیرون آمدم ، همینطور که دور و برم را نگاه می کردم ، یکی از آشنایان را دیدم . به او گفتم یک ریال به من قرض بده نیمساعت دیگر پس می دهم ، یک ریالی را گرفته به نزد آن زائر رفتم . ایشان یک ریالی را گرفت و به زیارت امامزاده حمزه علیه السّلام رفت . و همان طور که گفته بود ، وقتی از زیارت بازگشت یک سکّه کف دستم گذاشت . خادمین دیگر که این صحنه را زیرنظر داشتند ، پرسیدند قضیّه چیست ؟ ماجرا را گفتم . امّا آنان به حرف من اکتفا نکردند و از آن زائر هم پرسیدند . ایشان هم به آنان همان را گفته بود و از حرم بیرون رفته بود . من به خیال خودم رفتم ، تا یک ریالی که قرض گرفته بودم ، پس بدهم . امّا وقتی چشمم به سکّه افتاد ، دیدم این دو ریالی زرد است و می درخشد ! با تعجّب به بازار رفتم . سکّه را به یکی از طلا فروشان نشان دادم . عیار گرفت و گفت : «طلاست » و آن را ۳ تومان می خرد . از آن سه تومان یک ریال قرض را پس دادم و ۲۹ ریال بقیّه را به خانه بردم . آن زائر غریب را هیچگاه قبل از آن ندیده بودم و بعدها نیز ندیدم .

ص: ۶۷۲۴

۶–عبای نو

مرحوم علّامه آقا شیخ محمّد تقی بافقی از مراجع عالی قدر و مبارزی بود که در زمان سلطنت زور رضاخان به شهر ری تبعید شده بود . این شخصیّت نورانی منشاء برکات و صاحب کراماتی در این شهر بود و مردم شهر ری در مدّت اقامت ایشان از این چشمه فیض بهره ها بردند . در آن سالها ، مرحوم علّامه بافقی در مسجد پشت حرم که امروز به نام مسجد آقا شیخ محمّد تقی خوانده می شود ، اقامه نماز می کرد . یکی از روزهای محرّم که در این مسجد روضه خوانی بر پا بود ، طلبه غریبی که به منظور خواندن روضه در مجالس روضه خوانی ایّام محرّم به شهرری آمده بود ، به زیارت حرم حضرت عبدالعظیم علیه السّلام رفت . عبای این طلبه پاره و مندرس بود ، و او در این فکر بود که چگونه با این عبا به مجلس روضه خوانی برود . در همین افکار رو به حرم کرد و سیّد الکریم علیه السّلام نجوا کرد که : « توجّهی بفرما » . از حرم که بیرون آمد از کسی پرسید : اینجا تکیه یا روضه خوانی کجاست ؟ مسجد پشت حرم را نشانش دادند . وقتی به مسجد رسید ، آقا شیخ محمّد تقی بالای منبر بود . وارد مسجد که شد نگاهش متوجّه آقا شیخ شد که با سر به او اشاره می کند و پای منبر را نشان می دهد . به عبارتی از او دعوت می کند پای منبر بنشیند . طلبه همان کار را می کند . صحبت و منبر آقا شیخ که تمام می شود ، ایشان به طرف آن طلبه می آیند و ضمن سلام و علیك و احوالپرسی می پرسد : شما عبا می خواستید ؟ طلبه پاسخ میدهد : بله ، ولی نه از شما ! آقا شیخ می گوید : بله ، درست است ، شما از سیّد الکریم علیه السّلام خواسته اید . سپس دست او را گرفته به منزل می برد و عبای حواله شده را تقدیم آن طلبه می کند .

ص: ۶۷۲۵

رحلت

حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در ۱۵ شوال سال ۲۵۲ هجری در زمان امام هادی علیه السّلام وفات کرده است بنابراین آن جناب ده ساله بوده اند که امام موسی بن جعفر علیه السّلام از دنیا رفته اند ، یعنی تمامی زمان امام هشتم و نهم و امام دهم را درک کرده و دو سال قبل از شهادت حضرت هادی علیه السّلام رحلت کرده اند.

بعضی نیز نقل کرده اند که آن حضرت به مرگ طبیعی ازدنیا نرفت بلکه دشمنان او را به طور زنده ، در همین محلی که فعلاً قبر آن بزرگوار قرار دارد در زیر خاک مدفون ساختند.

منابع :

۱- کتاب روح مجرد؛ علامه سید محمد حسین طهرانی

۲- الرواشح السماویه ؛ میر داماد

۳-جنّت النّعیم –

۴-روح و ریحان نوشته محمّد باقر مازندرانی کجوری، تصحیح و تحقیق: سیّد صادق حسینی اشکوری

۵-التذکره العظیمه، نوشته محمّد ابراهیم کلباسی ، تصحیح و تحقیق : علیرضا هزار

۶-جنّات النّعیم فی احوال سیّدنا الشّریف عبدالعظیم علیه السّلام، نوشته ملّا محمّد اسماعیل کزازی اراکی ، تصحیح و تحقیق: علی اکبر زمانی نژاد

۷-مسند حضرت عبدالعظیم علیه السّلام، نوشته عزیزالله عطارودی- علیرضا هزار

۸-شناخت نامه حضرت عبدالعظیم علیه السّلام(مجموعه مقالات) به کوشش : علی اکبر زمانی نژاد

۹-شناخت نامه حضرت عبدالعظیم علیه السّلام و شهری(مجموعه کتاب ها و رساله ها) به کوشش : مهدی مهریزی -علی اکبر زمانی نژاد

۱۰-مجموعه رساله های خطی و سنگی درباره حضرت عبدالعظیم علیه السّلام . به کوشش سیّد مجتبی صحفی – علی اکبر زمانی نژاد.

۱۱–مجموعه رساله های خطی پیرامون امامزادگان و زیارتگاه های ری . به کوشش علی اکبر زمانی نژاد.

۱۲–امامزادگان و زیارتگاه های ری ، نوشته محمّد قنبری.

۱۳–عالمان و مشاهیر مدفون در حرم مطهّر حضرت عبدالعظیم علیه السّلام . به کوشش علیرضا هزار.

۱۴–دانشمندان و عالمان ری (رازی) ، به کوشش محسن صادقی

۱۵–زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السّلام . نوشته محمّد علی سلطانی

حسین ابن روح نوبختی وکیل امام زمان علیه السلام

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن...

روز ششم شوال روز صدور توقیع مبارک حضرت مهدی علیه السلام به حسین ابن روح نوبختی است که مختصر مطالبی تقدیم میگردد اگرچه از این منبر در روزهای جمعه در بحث حضرت مهدی علیه السلام نیز میتوان بهره برد لازم به ذکر است اینگونه منبرها اگرچه تاریخی است اما مردم بسیار مشتاق به شنیدن آن هستند زیرا کمتر به آن پرداخته شده است.

الف : نگاهی به زندگی وشخصیت ابوالقاسم ، حسین بن روح نوبختی

سومین نایب و سفیر خاص و برگزیده امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، شیخ بزرگوار ابوالقاسم ، حسین بن روح نوبختی است . او در زمان حیات محمد بن عثمان عمری از ناحیه مقدسه به عنوان جانشین محمد و سومین نایب ویژه حضرت منصوب شد و توسط محمد بن عثمان بن سعید عمری به خواص شیعیان و وکیلان حضرت معرفی شد. محمد بن سعید در چند سال آخر زندگی اش برای این کار تمهیداتی فراهم نمود تا شیعیان بعد از وی در امر نیابت و وکالت با مشکلی مواجه نشوند.

حسین بن روح نوبختی بعد از درگذشت محمد بن عثمان در آخر جمادی الاولی سال ۳۰۵ هجری قمری مسؤ ولیت امر نیابت را بر عهده گرفت .

تاریخ ولادت حسین ابن روح:

تاریخ ولادت این سفیر نیز مانند دو سفیر پیشین روشن نیست و در کتاب های تاریخی و تراجم از آن یادی به میان نیامده است ؛

لیکن برخی نوشته اند که حسین بن روح از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود. اگر این سخن درست باشد، می توان گفت : او در نیمه اول قرن سوم متولد شده بود و هنگامی که سفارت و نیابت خاص از حضرت به او رسید سال ۳۰۵ ه - بیش از ۶۰ سال از عمر شریفش می گذشت . این فاصله زمانی چندان زیاد نیست تا از نظر عادی و طبیعی ، مستبعد به نظر برسد.

برخی بگویند: چون بین زمان سفارت حسین بن روح با زمان امام عسکری علیه السلام حدود پنجاه سال فاصله است . بنابراین بعید است که وی از اصحاب امام یازدهم علیه السلام بوده باشد.

او در زمان حیات سفیر دوم حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف ، محمد بن عثمان یکی از کارگزاران وی بود و در چند سال آخر از سوی محمد بن عثمان ، به عنوان مسئول وکلاء ، واسطه بین او و دیگر وکیلان و نیز ناظر بر اموال وی منصوب شد.

موقعیت اجتماعی حسین ابن روح:

حسین بن روح در میان شیعیان بغداد از موقعیت اجتماعی خوبی بهره مند بود و حتی نفوذ و احترام قابل ملاحظه ای نزد مقامات بالای مملکتی داشت و از سوی آنان کمک های مالی به وی می شد.

ص: ۶۷۲۸

ام کلثوم ، دختر محمـد بن عثمان عمری می گویـد: حسـین بن روح سال های طولانی وکیل محمد بن عثمان و ناظر املاک او بود اسـرار او را به رؤ سـای شـیعه میرسانـد و از نزدیکـان خـاص وی بود به طوری که به واسـطه نزدیکی و معاشـرتی که با هم داشتند، اسرار خانه اش را برای او نقل می کرد. پدرم ماهانه ۳۰ دینار به عنوان حقوق به وی می داد و این مبلغ غیر از وجوهی بود که از طرف وزرا و رؤ سای شیعه ؛ مانند آل فرات و دیگران به علت مقام و احترام و جلالتی که نزد آنها داشت ، به او می رسـید. بـدین جهت ، حسـین بن روح در قلوب شـیعیان جایگاه بزرگی پیدا کرد؛ زیرا آنها می دانسـتند که او از نزدیکان پدرم است و نزد شیعیان از وی توثیق نموده بود و فضل و امانتش همه جا منتشر شده بود.

مقدمات کار او در زمان پدرم آماده شده بود، تا آن که پدرم به دسـتور حضرت ولی عصر عج الله تعالی فرجه الشریف ماءمور شـد که او را به جانشـینی خود برگزینـد، و از هیچ کس جز آنان که از روز نخست پدرم را نمی شـناختند، در خصوص نیابت وی اختلافی پدید نیامد و کسی تردید ننمود، و من یک نفر از شیعه را نمی شناسم که درباره وکالت او شک داشته باشد.

روایت شیخ صدوق از جایگاه حسین ابن روح:

شیخ صدوق از محمد بن علی اسود روایت می کند که گفت :

من اموالی از موقوفات را که در اختیار داشـتم ، پیش محمد بن عثمان می بردم و او هم از من می گرفت . در یکی از روزهای آخر زنـدگی محمـد بن عثمان ، مقداری از این اموال را به نزدش بردم ، ولی او دسـتور داد تا آن را به حسـین بن روح تحویل دهم . من آنها را به ابن روح تحویل دادم و رسـید آن را از او درخواست نمودم ؛ حسـین بن روح بابت این تقاضا به محمد بن عثمان شکایت کرد و او هم دستور داد که از او رسید مطالبه نکنم و سپس فرمود: آنچه به دست حسین بن روح می رسد مانند این است که به دست من می رسد. بعد از این هر وقت اموالی را به نزدش می بردم ، رسیدی مطالبه نمی کردم .

ص: ۶۷۲۹

در واقع محمـد بن عثمـان بن سـعید عمری بـا این کار سـفارت آینـده حسـین بن روح را برای وکلا و مردم بیان نمود؛ چرا که اموالی را که مردم به وکیل می دادند قبض دریافت می کردند، ولی سفیران به آنان قبض نمی دادند.

دستگیری از مستمندان توسط حسین ابن روح:

او در روزگاری که با محمـد بن عثمان همکاری می کرد، به جهت موقعیت خوبی که داشت به دسـتگیری از مسـتمندان شـیعه می پرداخت ، به عنوان نمونه ، شیخ صدوق می نویسد:

یکی از علویان به نام عقیقی به جهت رفع مشـکل مادی با وزیر، علی بن عیسای جراح ، دیـداری داشت ، ولی وزیر به خواسـته او پاسخ مثبتی نداد. این خبر به حسین بن روح رسید و او پیامی فرستاد و مشکل وی را حل کرد.

لحظه احتضار محمدابن عثمان:

جعفر بن محمـد بن متیـل می گویـد: من هنگام احتضار محمـد بن عثمان عمری حاضـر بودم . در این هنگام محمـد بن عثمان گفت : بعد از من حسین بن روح متصدی منصب نمایندگی امام مهدی است .

با تمهیداتی که محمد بن عثمان به دستور امام مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف برای سفارت حسین بن روح به وجود آورده بود، او از سوی شیعیان ، و به ویژه از سوی وکلا و کارگزاران سازمان وکالت با مشکلی روبه رو نشد.

تنها مشکل حسین ابن روح نیز حل شد:

تنها مشکلی که در این زمینه نقل شده است ، این گزارشی است که شیخ طوسی نوشته است :

ابو عبـدالله حسن وجنـا یکی از ۱۰ وکیـل بغـداد فعالیتهـای خود را در نصـیبین و موصـل انجـام می داد. او در سال ۳۰۷ ه - با شخصی به نام محمد بن فضل موصلی دیدار کرد و دانست که او سفارت حسین بن روح را منکر است .

حسن بن وجنـا کوشـید تـا او را متقاعـد سازد که حسـین بن روح نوبختی وکیل و نایب خاص امام مهـدی عـج الله تعالی فرجه الشـریف است ؛ ولی محمد بن فضل موصلی آن را نپذیرفت و برای پذیرش آن خواهان کرامتی شد، همانند کرامات سفیر اول و دوم .

حسـن بن وجنـا او را به بغـداد آورد و در آنجـا بـا چشـمان خـود کرامـتی را از ابن روح مشاهـده کرد و فـورا او را به رسـمیت شناخت و از برخورد خود پشیمان شد و معذرت خواهی نمود.

آغاز کار حسین ابن روح بعد از خاکسپاری محمد ابن عثمان:

حسین بن روح بعد از وفات محمد بن عثمان رسما کار سفارت را شروع کرد و امور سازمان وکالت را در دست گرفت .

در همین آغـاز کار ذکاء خادم ابوجعفر، محمـد بن عثمان عمری به نزدش آمـد و امانت هایی از قبیل عصا و کلیـد صـندوقچه ابوجعفر را به حسین بن روح تحویل داد و گفت : ابوجعفر به من فرمود: این اشیا را بعد از خاکسپاری من به ابوالقاسم ، حسین بن روح ، جانشین من تحویل بده . در این صندوقچه مهرها و خاتم های امامان علیهم السلام است .

بهترین موقعیت و زمان وکالت حسین ابن روح:

ص: ۶۷۳۱

موقعیت مناسب در زمان سفارت حسین بن روح با به قدرت رسیدن ابوالحسن ، علی بن محمدمعروف به ابن فرات به عنوان وزیر مقتدر خلیفه عباسی ، تا حدودی شیعیان آزادی داشتند. خود حسین بن روح نوبختی هم در بین مقامات حکومتی موقعیت و نفوذ ویژه ای داشت ، این دو چیز باعث شد، تا بر خلاف سفارت دو سفیر گذشته ، سفارت حسین بن روح تا حدودی بین شیعیان به صورت آشکار مطرح شود و حکومت هم هیچ مشکلی برای او به وجود نیاورد.

بدترین زمان و موقعیت وکالت حسین ابن روح:

در سال ۳۱۱ ه - قرامطه که شیعه معرفی شده بودند، به کاروان حجاج حمله کردند. این حمله موجب شد تا در بغداد جوی بر ضد شیعیان به وجود آید، و ابن فرات و فرزندش را دستگیر و سپس اعدام نمایند. در همین سال حسین بن روح در اختفا به سر می برد و در سال بعد دستگیر و به مدت ۵ سال زندانی شد و سپس در سال ۳۱۷ ه - آزاد گردید و دوباره موقعیت گذشته خود را بازیافت .

حسین بن روح از سال ۳۰۵ ه - تا سال ۳۲۶ ه - به مدت ۲۱ سال منصب سفارت از ناحیه مقدسه را بر عهده داشت و در تاریخ هیجدهم شعبان همین سال چشم از دنیا فروبست . پیکر این سفیر گرامی حضرت را در بغداددر سوق الشورجه به خاک سپردند و مقبره اش زیارتگاه شیعیان است و مردم به زیارت او تبرک می جویند.

بنا به وصیت وی و به دستور امام مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف مقام نیابت خاص بعد از او، به ابوالحسن ، علی بن محمد سمری رسید.

ص: ۶۷۳۲

ب:توقیعات

۱–توقیع مبارک امام زمان علیه السلام در تأیید حسین ابن روح:

اخبرنی جماعه عن ابی العباس بن نوح قال: وجدت بخط محمد بن نفیس فیما کتبه بالاهواز اول کتاب ورد من ابی القاسم رضی الله عنه:

نعرفه

عرفه الله الخیر کله و رضوانه

و اسعده بالتوفیق ،

وقفنا علی کتابه وثقتنا بما هو علیه

و انه عندنا بالمنزله و المحل الذین یسرانه ،

زادالله فی احسانه الیه

انه ولی قدیر والحمدلله لاشریک له و صلی الله علی رسوله محمد و آله و سلم تسلیما کثیرا

ابوالعباس بن نوح می گوید: به خط محمد بن نفیس که از اهواز نوشته بود، دیدم که نوشته است: نخستین توقیعی که راجع به حسین بن روح از ناحیه مقدسه صدور یافت بدین گونه بود: ما او حسین بن روح را می شناسیم. خداوند همه خوبیها و رضای خود را به او بشناساند و او را با توفیقات خود سعادتمند گرداند. از نامه او اطلاع یافتیم و او کاملاً مورد وثوق و اطمینان ماست. او در نزد ما مقام و جایگاهی دارد که او را مسرور می گرداند. خداوند احسان و نیکی خود را درباره او افزون کند...

این توقیع در روز یکشنبه، شش شب از ماه شوال گذشته، در سال ۳۰۵ ه' ق. رسیده بود. از این توقیع فهمیده می شود که حدود چهار ماه اول، حسین بن روح ارتباط مکاتبه ای با امام زمان علیه السلام نداشته است .

۲–توقیع به حسین بن روح در ارتباط با مدعیان دروغین نیابت

ابوالحسن محمد بن احمد بن داود قمی گفت : در پشت نامه ای که مشتمل بر جواب مسائل اهل قم بود و از حسین بن روح پرسیده بودند آیا این جوابها از وجود اقدس امام زمان است یا ازمحمد بن علی شلمغانی چرا که وی گفته است جواب این مسائل را من داده ام؛ دیدم بخط احمد بن ابراهیم نوبختی و املاء ابوالقاسم حسین بن روح نوشته بود:

«بسم الله الرحمن الرحیم

ما برنامه شما واقف شدیم و از مضمون آن اطلاع یافتیم تمام جوابها از ماست و آن مخذول ضال مضل معروف به عزاقری لعنه الله علیه در یک حرف آن دخالت نداشته است

سابق بر این نیز جوابهائی بوسیله احمد بن بلال و افرادی همانند او بشما می رسید؛

بدانید که آنها و این مرد ملعون شلمغانی همه از اسلام بر گشته و مرتد شده اند،

خدا آنها را لعنت کند و مورد خشم خود قرار دهد»

و هم در نامه نوشته بود قبلا می خواستم بدانم آن جوابها را که احمد بن بلال و غیر او بما می دادند از حضرتت بود یا نه؟ جواب آن بدین مضمون صادر گشت:

ألا من استثبت فانه لا ضرر فی خروج ما خرج علی أیدیهم وأن ذلک صحیح.

آگاه آگاه باش آنچه سابق بوسیله آنها بشمارسید، ضرر نداشت و جوابها درست بود» .

وروی قدیما عن بعض العلماء علیهم السلام والصلاه أنه سئل عن مثل هذا بعینه فی بعض من غضب الله علیه

وقال علیه السلام :

العلم علمنا، ولا شئ علیکم من کفر ، فما صح لکم مما خرج علی یده بروایه غیره من الثقات رحمهم الله، فاحمدوا الله واقبلوه، وما شککتم فیه أولم یخرج إلیکم فی ذلک إلا علی یده فردوه إلینا لنصححه أو نبطله، والله تقدست أسماؤه وجل ثناؤه ولی توفیقکم، وحسیبنا فی امورنا کلها ونعم الوکیل.

و از یکی از علما نقل شده که در خصوص بعضی از این قبیل افراد که مورد غضب خداوند قرار گرفتند واز راه حق منحرف گشتند از حضرت سؤال شده بود؛ واین جواب بافتخار او صادر شد:

ص: ۶۷۳۴

علم ، علم ماست و کفر آنکس که کافر گشته برای شما زیانبخش نیست . پس توقیعی که بدست او صادر شده اگر یکی از موثقین گذشته نسبت صحت آنرا بما تصدیق کرده است، خدا را شکر کنید و آنرا بپذیرید. و آنچه در آن شك دارید، یا فقط بدست همان گمراه مرتد توقیعی درباره آن بشما رسید، آنرا بما برگردانید و از ما توضیح بخواهید تا صحت و سقم آنرا برای شما روشن سازیم خداوند جل ثناؤه یار و مدد کار شما باشد و هو حسبنا فی امورنا و نعم الوکیل.

امام خمینی (ره) (۲)

مفهوم ولایت فقیه

مفهوم ولایت فقیه

۱. کلمه «فقه»

در لغت به معنای فهم، آگاهی و دانایی است؛(۱) خواه مربوط به دین باشد و یا چیز دیگر. در کتاب لسان العرب به معنای«فقه» فراتر از مطلق دانستن است و منظور از آن علم و دانستنی است که همراه با دقت نظر و استنباط باشد(۲).

«فقه» در اصطلاح؛

به معنای علم و آگاهی دقیق نسبت به علوم دین و احکام الهی و توان استنباط آن ها از طریق ادله تفصیلی(کتاب، سنت، عقل و اجماع) است. «فقه» یکی از شاخه های علوم دینی و عبارت است از: «علم به احکام شرعی از طریق استنباط و اجتهاد».(۳)

۲. «فقیه»

کسی است که در علوم اسلامی تخصّص دارد و احکام الهی را از ادله آن استنباط می کند.

ص: ۶۷۳۵

۱- ۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۴، ص ۴۴۲.

۲- ۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۰۵.

۳- ۳. میراحمدی زاده، مصطفی، رابطه فقه و حقوق.

۳. «ولایت»

معانی مختلفی دارد. ریشه لغوی آن(ولی) به معنای قرب، اتصال و پیوند دو یا چند شـیء است. از پیوند عمیق دو شیء، ولایت پدید می آید.(۱)

ولایت به «تکوینی» و «تشریعی» تقسیم می شود:

یک. ولایت تکوینی

«ولایت تکوینی» به معنای تصرف در موجودات و امور تکوینی است. چنین ولایتی از آن خـداست. اصل پیـدایش، تغییرات و بقـای همه موجودات به دست او است و همه تحت اراده و قـدرت خـدا قرار دارنـد. خـدای متعـال مرتبه ای از این ولایت را به برخی از بنـدگانش اعطـا می کنـد. معجزات و کرامـات انبیـا و اولیـا، از آثـار همین ولایت تکوینی است. آنچه در ولایت فقیه مطرح است، «ولایت تکوینی» نیست.

دو. ولایت تشریعی

«ولایت تشریعی» دو قسم است:

۱. قانون گـذاری: بر اساس توحیـد ربوبی، هرگونه قانونی که انتساب به خداونـد نداشـته باشد، به شـرک در تشـریع منتهی می شود: (إِنِ الْحُکْمُ إِلاَّـ لِلَّهِ) (۲)۱۲. مائده (۵)، آیه ۵۵.(۳) و فقـط کسـی مجاز به جعل قانون است که از طرف خداونـد، مأذون باشد، مانند پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السـلام، قرآن در این باره می فرماید: (وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْیٌ یُوحی عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوی) (۴).

امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: «فما فوّض الله الی رسوله، فقد فوّض الینا» (۵).

آیت الله معرفت در توضـیح این موضوع می نویسـد: «اینان حامل ودایع نبوت بودنـد و طبق تعلیم و تربیت پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و تأییـد روح القـدس، بینش واقعی لاـزم را دارا بودنـد و بر ملاکات اصـلی احکام، نسـبت به پیشامـدها کاملاً واقف بودند و بر حسب رخدادهای زمانه و مصالح مقتضی، تشریع احکام می نمودند».(۶)

۱- ۴. راغب اصفهانی، المفردات فی غرایب القرآن، ص ۵۳۳.

۲- ۵. یوسف

۳- ، آیه ۶۷.

۴- ۶. نجم(۵۳)، آیات ۵-۳.

۵- ۷. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۳۳۲.

۶- ۸. ولایت فقیه، ص۱۶۲.

زمان غیبت نیز فقیه جامع شرایطی که به کتاب و سنت آشنایی دارد، نسبت به اوضاع و احوال زمانه آگاه است، مقتضیات زمان و مکان را تشخیص می دهد و از تقوا و پارسایی نیز برخوردار است؛ از سوی معصومین علیهم السلام، مأذون است تا به وضع قوانین متغیر در چارچوب احکام و آموزه های اسلامی و مصالح جامعه اسلامی بپردازد. جعل چنین ولایتی برای فقیه جامع شرایط، نه تنها منافاتی با ولایت تشریعی و حاکمیت خداوند ندارد؛ بلکه شأنی از شؤون ربوبیّت الهی و در طول آن است.(۱)

۲. زعامت و رهبری: از دیدگاه اسلامی، انسان یکتاپرست، نباید از هیچ فرد یا نهادی، فرمان ببرد و کسی را ولی، سرپرست و ارباب خود قرار دهد و بی چون و چرا مطیع او گردد:

(اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ ما أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ)(۲)؛ «اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیّت گرفتند، با آنکه مأمور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزّه است او از آنچه (با وی) شریک می گردانند».

مگر آنکه خداوند سبحان برای او چنین حقی را جعل و تشریع کرده باشد. قرآن فرموده است: (النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ)(۳)؛ «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیک تر) است» نیز (إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ) (۱۲)؛ «ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».

۱- ۹. ر.ک: مصباح یزدی، محمدتقی، حقوق و سیاست در قرآن، ص۱۶۲.

۲- ۱۰. توبه (۹)، آیه ۳۱.

۳- ۱۱. احزاب (۳۳)، آیه ۶.

بر اسـاس این آیات خداونـد ولایت تـدبیری و حق اداره و تنظیم اجتماعی را برای پیامبر و امامان معصوم علیهم السـلام تشـریع کرده است و تنهـا آنـان هسـتند که می تواننـد حاکمیت سیاسـی و زمامـداری جامعه را در دست گرفته و در رأس هرم قـدرت باشند.

بر اساس دلایل گوناگونی، چنین ولایتی از طرف ائمه اطهار علیهم السـلام به فقیهان واجد شـرایط واگذار شده است و آنان به نیابت از معصومین علیهم السـلام، علاوه بر حق قانون گذاری - با قیود و شـرایطی که بیان شد- دارای ولایت زعامت و رهبری جامعه بوده و موظف به تدبیر، سرپرستی و تنظیم اجتماعی، جامعه اسلامی هستند.

در هر صورت معنای اصطلاحی «ولایت» عبارت است از: «تصدی امر و اداره حکومت». (۱)

۴. «ولایت فقیه»؛ یعنی، رهبری سیاسی جامعه اسلامی به وسیله فقیه عادل و با تقوا و دارای شرایط لازم رهبری.

ولایت مطلقه فقیه از منظر قانون اساسی و حضرت امام (قدس سره)

تبیین و تحلیل «ولایت مطلقه فقیه» از منظر امام خمینی (قدس سـره) و قانون اساسـی جمهوری اسلامی ایران، به دو شیوه ممکن است:

۱. رجوع به منابع و متون اسلامی و آرای حضرت امام (قدس سره) و دیگر فقیهان و اندیشمندان اسلامی؛

۲. مراجعه به مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی برای فهم مقصود قانون گذاری از این عبارت.

در این رابطه ابتـدا به بـازخوانی معنـای این اصـطلاح از منظر حضـرت امام (قـدس سـره) با تکیه بر متون اسـلامی می پردازیم. سپس ضـمن مراجعه مختصـر به مـذاکرات شورای بـازنگری قـانون اساسـی، تلاـش می کنیم تـا مقصود قـانون گـذاران از این اصطلاح را بیابیم.

---

۱ – ۱۳. نوروزی، محمـدجواد، نظام سیاسـی اسـلام، ص۱۸۷و ر.ک: آیـت الله جـوادی آملی، ولاـیت فقیـه، ولاـیت فقـاهت و عدالت، نشر اسراء، ۱۳۷۸، صص ۱۲۵-۱۲۳.

یک. ولایت فقیه در متون اسلامی

نظریه حضرت امام(قدس سره) درباره حوزه اختیارات ولی فقیه -که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می باشد- این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم(علیه السلام) را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای امام ثابت شده، برای فقیه نیز ثابت است؛ جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات امام معصوم(علیه السلام) شمرده شده است (از قبیل پاره ای از اختیاراتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حوزه مسائل خصوصی افراد داشت اند).

از اختیارات حکومتی یاد شده، به «ولایت مطلقه» تعبیر می شود که ما به اختصار به توضیح آن می پردازیم:

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال است در برابر «مشروط» (Conditioned) و یا در برابر «نسبی» (Relative) است.

کاربرد این واژه در علوم اعتباری نیز از نظر دایره «وسعت اطلاق» بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید می باشد؛ مثلاً «مطلقه» (Absolutist) در نظام های سیاسی غالباً به رژیم های فاقد قانون اساسی یا نامقید به قانون، گفته می شود؛ ولی در نظام «ولایت فقیه» معانی دیگری دارد:

۱. یکی از معانی «ولایت مطلقه فقیه»این است که حوزه اختیارات فقیه محدود و مقید به عرصه خاصی مانند امر قضاوت و امور حسبه نیست؛ بلکه شامل همه امور اجتماعی می شود و در واقع رهبری سیاسی و اجتماعی را در بر می گیرد. در این معنا «ولایت مطلقه» همان معنایی را دارد که امروزه از «ولایت فقیه» فهمیده می شود و افزوده شدن کلمه «مطلقه» چیزی بر آن نمی افزاید؛ بلکه صرفاً نقش توضیحی و تأکیدی دارد.

ص: ۶۷۳۹

۲. معنای دیگر، آن است که اگر «مصالح اهم اجتماعی» مسلمانان، با یکی از احکام اولیه شرعی- که از نظر اهمیت در رتبه پایین تری قرار دارد- در تزاحم قرار گیرد، ولی فقیه- که موظف به حفظ مصالح عالیه جامعه اسلامی است- با جهت حفظ مصالح اهمّ آن می تواند؛ بلکه باید به طور موقّت آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد. به عنوان مثال در فقه اسلامی، تخریب مسجد حرام است؛ اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت اهمّ اجتماعی، مجوّز تخریب مسجد و امثال آن نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد، نمی توان دست به این کار زد؛ لیکن براساس نظریه «ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه، مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد تا آن گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. در غیر این صورت همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و همواره در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست. بر اساس این معنا روشن می شود که:

ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تزاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت، گره گشا در تزاحم احکام اولیه و مصالح اهمّ اجتماعی موقت است.

از طرفی ولایت مطلقه خود مقید به قیودی است؛ نه این که از هر حیث مطلق باشد.

قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد، عبارت است از:

مصلحتِ اهم بودن و اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی تواند:

۱. دل خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲. مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است؛ نه مصلحت شخص ولی فقیه.

۳- تنها مصالحی را می تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنهانباشد.

دو. ولایت فقیه در قانون اساسی

نگاهی به مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، این نکته را آشکار می سازد که منظور از «ولایت مطلقه فقیه» در قانون اساسی، درست همان معنایی است که حضرت امام(قدس سره) و فقهای شیعه، با استناد به منابع و متون اسلامی و ادله عقلی و نقلی بیان کرده اند؛ نه به معنای «مطلقه» در اصطلاح علوم سیاسی.

در اینجا به عنوان نمونه به گفته های تعدادی از اعضای شورای بازنگری قانون اساسی اکتفا می شود.

۱. آیت الله خامنه ای: «من به یاد همه دوستانی که در جریان های اجرایی کشور بودند، می آورم که آن چیزی که گره های کور این نظام را گشوده همین «ولایت مطلقه امر» بوده و نه چیز دیگر... اگر مسأله ولایت مطلقه امر -که مبنا و قاعده این نظام است- ذره ای خدشه دار شود؛ ما باز گره کور خواهیم داشت... آنجایی که این سیستم با ضرورت ها برخورد می کند و کارآیی ندارد، آن وقت ولایت مطلقه از بالا سر وارد می شود (و) گره را باز می کند».(۱)

۲. آیت الله مشکینی: «ما معتقدیم که بلا اشکال، فقیه ولایت مطلقه دارد. ما می گوییم در قانون تان یک عبارتی را بیاورید که بر این معنا اشاره بشود...».(۲)

۱- ۱۴. مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۳، ص ۱۶۳۷ و ۱۳۶۸.

۲- ۱۵. همان، ص ۱۶۳۴ و ۱۶۳/۵.

۳. یکی دیگر از خبرگـان: «... دایره ولایـت فقیـه عیـن همـان محـدوده اختیـاراتی اسـت که پیـامبر(صـلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین داشتند...».(۱)

بـدین ترتیب قانون گـذار، دقیقاً با عنایت به همان معنای ولایت مطلقه فقیه –که برگرفته از متون اسـلامی است– به قصد تفهیم اختیارات وسـیع تر مقام رهبری نسبت به موارد مذکور در اصل ۱۱۰ اقـدام به ذکر این عبارت (ولایت مطلقه فقیه) در اصل ۵۷ نمـوده است. آیت الله مشـکینی در یکی از جلسـات شـورای بـازنگری قـانون اساسـی اعلام کرد: «پیشـنهاد می کنم یـک چیز دیگری در اینجـا (اصل ۱۱۰) بایـد اضافه بشود و آن این است که همه وظایف فقیه واجد شـرایط را اینجا شـما اسـتقصا نکرده اید...».(۲)

در نتیجه «ولی فقیه» به عنوان عـالی ترین مقـام حکومتی، ضـمن آنکه در برابر قـانون بـا آحـاد ملت یکسان است و دارای هیچ گونه امتیاز شخصی و برتری ذاتی نیست؛ در عین حال دارای اختیارات فرا دستوری است. احکام فرادستوری، قواعد و مقرراتی است که حـاکم بر سایر اصول قانون اساسـی و قوانین و مقررات دیگر است؛ مثل برتری احکام شـریعت مقـدس اسـلام بر سایر قوانین و مقررات. همچنین ولی فقیه در مسـائلی که حـل آنها از طرق قانون مصوب ممکن نباشـد و راه حلی در قانون برای آن پیش بینی نشده باشد، با استفاده از «ولایت مطلقه خود» به حل آنها می پردازد.

۱– ۱۶. همان، ص ۱۳۱۰.

۲– ۱۷. همان، ج ۲، ص ۶۸۹ و ۶۹۰.

ت. امام خمینی و حکومت اسلامی (مجموعه آثار)، ج ۵؛ محمد جواد ارسطا، حدود اختیارات ولی فقیه، ص ۵۵.

ث. هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۶.

ج. مرندی، مرتضی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۸۲.

امام خمینی ره

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

امام خمینی ره

مراحل زندگی امام خمینی ره را از آیات قرآن میشود استخراج کرد یعنی حضرت امام زندگیش به قرآن وصل بود لذا توجه شما را به این تطبیق در این بحث کوتاه جلب مینمایم:

۱- کودکی حضرت امام : یتیم بود و با یتیمی بزرگ شد:

ألم یجدک یتیما فآوی و وجدک ضالا فهدی (ضحی/۶ و ۷)

۲ - طلبگی حضرت امام: احساس وظیفه نمودن او برای طلبه شدن:

فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقهوا فی الدین (توبه/ ۱۲۲)

۳-حوزه علمیه: در حوزه ای بود که همه از بهترین ها بودند:

فیه رجال یحبون ان یتطهروا (توبه/۱۰۸)

۴- مسجدی را برای درس و بحث و نماز بر اساس تقوا زنده کرد:

لمسجد اسس علی التقوی (توبه/۱۰۸)

۵- او برای بزرگ کردن نام خود قدم برنداشت اما خدا نام او را بعنوان مرجعیت بزرگ کرد و خدا آوازه او را بلند کرد:

و رفعنا لک ذکرک (انشراح/۴)

داستان:

در تشییع جنازه آقای بروجردی بنا گذاشتند او رابزرگ کنند به همین خاطر شرکت نکرد و پس از فوت ایشان به خاطر پرهیز از شهرت مجلس فاتحه ای نگرفت مگر پس از گذشت دو هفته که دستور دادند اسم بزنند.

ص: ۶۷۴۳

۶- آغاز مبارزه او بر گرفته از مبارزه پیامبران با ظالمان بود:

اذهب الی فرعون انه طغی(طه/۲۴)

۷-آنها که طاغوت را بزرگ میپنداشتند و انقلاب امام را از بابت این انقلاب مسخره میکردند قرآن جواب میدهد :

انا کفیناک المستهزئین (حجر/۹۵)

۸-برای انقلاب کردن باید از هیچ قدرتی نترسید :

لایخافون لومه لائم (مائده /۵۴)

داستان:

در سال ۱۳۴۳ در مسجد اعظم فرمود : والله در عمرم نترسیدم ، حتی دو مأمور مقام بالا که دو طرفم بودند میلرزیدند و آنها را دلداری میدادم.

۹- برای انجام رسالت تبلغ دین خدا باید شهامت داشت:

الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لایخشون احدا الا الله و کفی بالله حسیبا (احزاب /۳۹)

داستان:

ساواک پیشنهاد کرد انتقاد از دولت آزاد است لکن نام شاه و اسرائیل را نبرید و کلمه اسلام در خطر است را نبرید امام در سیزده خرداد بیش از ده سطر درمورد اسرائیل سخن گفت. بعد خطاب به شاه گفت : ای بدبخت ، بیچاره ، ۴۵سال از عمرت میرود ،کمی فکر کن (سرگذشتها ج۱ص۸۲)

۱۰-برای دین خدا باید زندان را نیز دوست داشت:

رب السجن احب الی (یوسف/۳۳)

امـام خمینی در عصـر عـاش‍ـورای سال ۱۳۸۳ هجری قـم‍ـی(۱۳ خرداد ۱۳۴۲ شمسـی) در مـدرسه فیضـیه نطق تاریخ‍ـی خ‍ـوی‍ـش را که آغازی بر قیام ۱۵ خرداد بود ایراد کرد .

در همی‍ـن سخنرانی ب‍ـود که امام خمینی با صدای بلند خطاب به شاه فرم‍ـود :

آقـا م‍ـن به شـما نصـیحت م‍ـی کن‍ـم, ای آقای شاه ! ای جناب شاه! م‍ـن به تو نصـیحت می کنم دست بردار از این کارها, آقا اغفال می کننـد تو را. م‍ـن میل نـدارم که یک روز اگر بـخ‍ـواهنـد ت‍ـو بروی, همه شـکر کننـد ... اگر دیکته می دهند

دستت و می گ‍ـویند بخ‍ـوان, در اط‍ـراف‍ـش فک‍ـر ک‍ـن .... نصیحت مرا بشن‍ـو ... ربط ما بی‍ـن شاه و اسرأیل چیست که سازمان امنیت م‍ـی گ‍ـوید از اسرأیل ح‍ـرف نزنی‍ـد ... مگر شاه اس‍ـرأیل‍ـی است ؟

ص: ۶۷۴۴

شاه فـرمان خامـوش كـردن قيام را صادر كـرد. نخست جمع زيادى از ياران امام خمينـى در شـامگاه ۱۴ خرداد دسـتگيـر و ساعت سه نيمه شب (سحـرگاه پانزده خـرداد ۴۲) صـدها كماندوى اعزامـى از مركز, منزل حضـرت امام خمينى را محاصـره كردنـد و ايشـان را در حـاليكه مشغول نمـاز شـب بـود دسـتگير و سـراسيمه بـه تهران بـرده و در بازداشـتگاه باشگاه افسـران زندانـى كـردنـد و غروب آنروز به زندان قصر منتقل نمـودنـد . صبحگاه پانزده خرداد خبـر دسـتگيرى رهبـر انقلاب بـه تهران, مشـهد, شـيـراز وديـگـر شـهرها رسـيـد و وضـعيتـى مشـابه قـم پـديد آورد .

نزديكـترين نـديم هميشـگى شـاه, تيمسـار حسـيـن فردوسـت در خـاطراتش از بكـارگيرى تجربيـات و همكـارى زبـده ترين مـاموريـن سياسـى و امنيتى آمريكـا براى سـركـوب قيـام و همچنيـن از سراسـيمگـى شـاه و دربـار و امراى ارتـش وسـاواك در ايـن ساعـات پرده بـرداشـته و تـوضـيح داده است كه چگـونه شاه و ژنرالهاىـش ديـوانه وار فرمان سركـوب صادر مى كردند .

امام خمينـى, پـس از ۱۹ روز حبـس در زنـدان قصـر به زنـدانـى در پـادگـان نظـامـى عشـرت آبـاد منتقل شـد .

با دستگيرى امام خمينى و كشتار وحشيانه مـردم در روز ۱۵ خـرداد ۴۲, قيام ظاهرا سركوب شد. امام خمينى در حبـس از پاسخ گفتـن بـه سـئوالات بـازجـويـان, بـا شـهامت و اعلام اينكـه هيئت حـاكمه در ايـران و قـوه قضـأيه آنرا غير قانـونـى وفاقـد صـلاحيت مـى دانـد, اجتناب ورزيد. در شامگاه ۱۸ فروردىـن سال ۱۳۴۳ بـدون اطلاع قبلـى, امام خمينى آزاد و بـه قـم منتقـل مـى شـود. بـه محض اطلاع مردم, شادمـانى سراسـر شـهر را فرا مـى گيرد وجشـنهاى باشكـوهـى در مـدرسه فيضيه و شهر به مـدت چنـد روز بـر پا مـى شـود . اوليـن سالگـرد قيام ۱۵ خـرداد در سال ۱۳۴۳ بـا صـدور بيـانيه مشتـرك امـام خمينـى و ديگر مراجع تقليـد و بيـانيه هاى جـداگانه حـوزه هاى علميه گرامـى داشته شـد و به عنـوان روز عزاى عمـومـى معرفـى شـد.

ص: ۶۷۴۵

۱۱- برخی از پیامبران را از شهر بیرون میکردند یا تبعید میکردند برای دین خدا باید سختی تبعید را به جان خرید :

أخرجوا من دیارهم (حج /۴۰)

سحرگاه ۱۳ آبان ۱۳۴۳ کماندوهای مسلح اعزام_ی از تهران, منزل امام خمینی در ق_م را محاصره کردند. شگفت آنکه وقت باز داشت, همان_د سال قبل مصادف با نیای_ش شب_انه امام خمین_ی ب_ود .حضرت امام خمینی بازداشت و به همراه نیروهای امنیتی مستقیما به فرودگاه مهرآباد تهران اعزام و با یک فروند ه_واپیمای نظامی که از قبل آماده شده ب_ود, تحت الحفظ مام_وری_ن امنیتی و نظامی به آنکارا پ_رواز ک_رد. عص_ر آن_روز ساواک خب_ر تبعی_د امام خمینی را به اتهام اق_دام علیه امنیت کش_ور ! در روزن_امه ها منتش_ر س_اخت.

اقامت امام در ترکیه یازده ماه به درازا کشید در ای_ن مدت رژیم شاه با شدت عمل ب_ی سابقه ای بقایای مقاومت را در ایران در ه_م شکست و در غیاب امام خمین_ی به سرعت دست به اصلاحات آمریکا پسند زد. اقامت اجباری در ت_رکیه ف_رصت_ی مغتن_م ب_رای امام ب_ود تا ت_دوی_ن کت_اب بزرگ تح_ری_ر ال_وسیله را آغاز کند.

تبعی_د ام_ام خمین_ی از ت_رکیه به عراق:

روز ۱۳ مهرماه ۱۳۴۳ حضرت امام به همراه فرزن_دشان آیه الله حاج آقا مصطف_ی از ترکیه به تبعیدگاه دوم, کش_ور عراق اعزام شدند . امام خمینی پس از ورود به بغداد برای زیارت مرقد أمه اطهار(ع) به شه___ره___ای کاظمی_ن, سام_را و ک_ربلا شت_افت ویک هفته بعد به محل اصل_ی اق_امت خ_ود یعن_ی نجف عزیمت کرد.

دوران اقامت ط_ولان_ی و ۱۳ ساله امام خمین_ی در نجف در ش_رایط_ی آغاز شد که هر چند در ظاهر فشارها و محدودیتهای مستقی_م در ح_د ای_ران و ت_رکیه وج_ود ن_داشت اما مخالفتها و کارشکنیها و زخ_م زبانها نه از جبهه دشم_ن رویارو بلکه از ناحیه روحانی نمایان و دنیا خ_واهان مخفی شده در لباس دی_ن آنچنان گسترده و آزاردهنده بود که امام خمینی با همه صبر و بردباری معروف_ش بارها از سختی شرایط مبارزه در ای_ن سالها به تلخی تمام یاد کرده است. ولی هیچیک از ای_ن مص_أب و دش_واریها نت_وانست او را از مسی_ری که آگ_اهانه انتخاب کرده بود باز دارد .

امـام خمینی سلسـله درسـهای خارج فقه خـوی_ش را با همه مخالفتها و کارشـکنی های عناص_ر مغرض در آبان ۱۳۴۴ در مسج_د شیخ انصاری (ره) نجف آغاز کرد که تا زمان هج_رت از عراق به پاری_س ادامه داشت ..

۱۲-برای دین خدا اگر نیاز به هجرت شد باید هجرت کرد:

الذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا (نحل/۱۱۰)

داستان:

در سال ۱۳۵۷، وقتی که نهضت اسـلامی مردم ایران به رهبری امـام خمینی به اوج خود رسـیده بود، رژیم شـاه پس از آنکه از سکوت امام نا امیـد شـد، دست به فعالیت های سیاسـی برای محدود کردن ایشان و یا اخراج ایشان از عراق زد. به همین جهت رژیم عراق منزل ایشـان را در نجف محاصـره کرد و رفت و آمـد هـا کنترل و محـدود گردیـد. امام که به هیـچ وجه حاصـر به ترک مبارزه نبودند تصـمیم به مهاجرت از عراق به سـمت سوریه گرفتند اما به علت تیرگی روابط عراق و سوریه، قرار شد که از طریق کویت عازم سوریه شونـد. با آنکه جهت ورود به کویت، ویزا صادر شـده بود، پس از رسـیدن به مرز کویت، مقامات دولت کویت دسـتور جلوگیری از ورود ایشـان به خـاک کویت را صـادر کردنـد. امام شب را در بصـره گذراندنـد و تصـمیم گرفتند به پاریس هجرت کنند. به هنگام هجرت به پاریس در پیامی به ملت ایران، دلایل این هجرت را چنین بیان نمودند.

"اکنون که من به ناچار باید ترک جوار امیرالمؤمنین علیه السـلام را نمایم و در کشورهای اسـلامی دست خود را برای خدمت به شـما ملت محروم که مورد هجوم همه جـانبه اجانب و وابسـتگان به آنان هستیـد، باز نمی بینم و از ورود به کویت با داشـتن اجازه، ممانعت نموده اند، به سوی فرانسه پرواز می کنم. پیش من مکان معینی مطرح نیست؛ عمل به تکلیف الهی مطرح است. مصالح عالیه اسـلام و مسـلمین مطرح است. ما و شـما، امروز که نهضت اسلامی به مرتبه حساسی رسیده است، مسؤول هستیم. اسلام از ما انتظار دارد."

ص: ۶۷۴۷

به این ترتیب، عصر روز ۱۴ مهر ماه ۱۳۵۷، امام و همراهان به بغداد منتقل شده و روز بعد، هجرتی تاریخی را در راه رضای خدا انجام دادند و در آنجا پس از توقفی کوتاه در پاریس در دهکده ای به نام «نوفل لوشاتو» اقامت کردند. اقامت ایشان در فرانسه بر خلاف تصور رژیم شاه، باعث تسریع در انقلاب شد و هر روز سیل خبرنگاران و عکاسان و ... به دیدار امام می شتافتند؛ به طوری که، این دهکده کوچک به کانون مهمترین اخبار جهان تبدیل شد و پس از چند ماه منجر به پیروزی انقلاب اسلامی گردید.

ماه محرم (۱۹۲)

آخرین لحظات عمر سید الشهداء علیه السلام

آخرین لحظات عمر سید الشهداء علیه السلام

امام اصحاب وفادار خود را صدا می زند

بعد از شهادت یاران باوفا، امام حسین علیه السلام پیوسته به راست و چپ می نگریست و هیچ یک از اصحاب و یاران خود را ندید جز آنان که پیشانی به خاک ساییده و صدایی از آنها به گوش نمی رسید، پس ندا داد:

«یا مُسْلِمَ بْنَ عَقیلٍ، وَ یا هانِیَ بْنَ عُرْوَهَ، وَ یا حَبیبَ بْنَ مَظاهِرَ، وَ یا زُهَیْرَ بْنَ الْقَیْنِ، وَ یا یَزیدَ بْنَ مَظاهِرَ، وَ یا یَحْیَی بْنَ کَثیرٍ، وَ یا هِلالَ بْنَ نافِعٍ، وَ یا إِبْراهِیمَ بْنَ الْحصَیْنِ، وَ یا عُمَیْرَ بْنَ الْمُطاعِ، وَ یا أَسَدُ الْکَلْبِیُّ، وَ یا عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَقیلٍ، وَ یا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَهَ، وَ یا داوُدَ بْنَ الطِّرِمَّاحِ، وَ یا حُرُّ الرِّیاحِیُّ، وَ یا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ، وَ یا أَبْطالَ الصَّفا، وَ یا فُرْسانَ الْهَیْجاءِ، مالی أُنادیکُمْ فَلا تُجیبُونی، وَ أَدْعُوکُمْ فَلا تَسْمَعُونی؟! أَنْتُمْ نِیامٌ أَرْجُوکُمْ تَنْتَبِهُونَ؟

ص: ۶۷۴۸

أَمْ حالَتْ مَوَدَّتُكَمْ عَنْ إِمامِكَمْ فَلا تَنْصُرُونَهُ؟ فَهذِهِ نِساءُ الرَّسُولِ صلى الله عليه و آله لِفَقْدِكُمْ قَدْ عَلاهُنَّ النُّحولُ، فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِكُمْ، أَيُّهَا الْكِرامُ، وَ ادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغاةَ اللِّئامَ، وَ لكِنْ صَرَعَكُمْ وَاللَّهِ رَيْبُ الْمَنُونِ وَ غَدَرَ بِكُمُ الدَّهْرُ الخَؤُونُ، وَ إِلّا لَما كُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتی تَقْصُرُونَ، وَلا عَنْ نُصْرَتی تَحْتَجِبُونَ، فَها نَحْنُ عَلَيْكُمْ مُفْتَجِعُونَ، وَ بِكُمْ لاحِقُونَ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ».

ای مسلم بن عقیل! ای هانی بن عروه! ای حبیب بن مظاهر! ای زهیر بن قین! ای یزید بن مظاهر! ای یحیی بن کثیر! ای هلال بن نافع! ای ابراهیم بن حُصَین! ای عمیر بن مطاع! ای اسد کلبی! ای عبداللّه بن عقیل! ای مسلم بن عوسجه! ای داود بن طرمّاح! ای حرّ ریاحی! ای علی بن الحسین! ای دلاورمردان خالص! و ای سواران میدان نبرد! چه شده است شما را صدا می زنم ولی پاسخم را نمی دهید؟ و شما را می خوانم ولی دیگر سخنم را نمی شنوید؟ آیا به خواب رفته اید که به بیداری تان امیدوار باشم؟ یا از محبّت امامتان دست کشیده اید که او را یاری نمی کنید؟

این بانوان از خاندان پیامبرند که از فقدانتان ناتوان گشته اند. از خوابتان برخیزید، ای بزرگواران! و از حرم رسول خدا در برابر طغیانگران پست، دفاع کنید.

ولی به خدا سوگند! مرگ، شما را به خاک افکنده، و روزگار خیانت پیشه با شما وفا نکرده، وگرنه هرگز از اجابت دعوتم کوتاهی نمی کردید، و از یاریم دست نمی کشیدید، آگاه باشید، ما در فراق شما سوگواریم و به شما ملحق می شویم، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ». (معالی السبطین، ج ۲ ص ۱۷)

امام حسین علیه السلام فرمود: سلامم را به شیعیانم برسان

در روایتی آمده است: هنگامی که امام حسین علیه السلام تنها شد به خیمه های برادرانش سر کشید، آنجا را خالی دید. آنگاه به خیمه های فرزندان عقیل نگاهی انداخت، کسی را در آنجا نیز ندید؛ سپس به خیمه های یارانش نگریست کسی را ندید، امام در آن حال ذکر «لَا حَوْلَ وَ لَاقُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ» را فراوان بر زبان جاری می ساخت.

آنگاه به خیمه های زنان روانه شد و به خیمه فرزندش امام زین العابدین علیه السلام رفت.

او را دید که بر روی پوست خشنی خوابیده و عمّه اش زینب علیهاالسلام از او پرستاری می کند. چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام نگاهش به پدر افتاد خواست از جا برخیزد، ولی از شدّت بیماری نتوانست، پس به عمّه اش زینب گفت: «کمکم کن تا بنشینم چرا که پسر پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است» زینب علیهاالسلام وی را به سینه اش تکیه داد و امام حسین علیه السلام از حال فرزندش پرسید: او حمد الهی را بجا آورد و گفت:

«یا أَبَتاهُ ما صَنَعْتَ الْیَوْمَ مَعَ هؤُلاءِ الْمُنافِقِینَ؟؛ پدر جان! امروز با این گروه منافق چه کرده ای؟».

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«یا وَلَدِی قَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطانُ فَانْساهُمْ ذِکْرَ اللَّهِ، وَ قَدْ شُبَّ الْقِتالُ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ حَتّی فاضَتِ الْأَرْضُ بِالدَّمِ مِنّا وَ مِنْهُمْ؛

فرزندم شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است و جنگ بین ما و آنان چنان شعله ور شد که زمین از خون ما و آنان رنگین شده است!».

حضرت سجّاد علیه السلام عرض کرد:

«یا أَبَتاهُ أَیْنَ عَمِّیَ الْعَبّاسُ؟» پدر جان! عمویم عبّاس کجاست؟

در این هنگام اشک بر چشمان زینب حلقه زد و به برادرش نگریست که چگونه پاسخ می دهد- چرا که امام علیه السلام خبر شهادت عبّاس را به وی نداده بود.

امام علیه السلام پاسخ داد:

«یا بُنَیَّ إِنَّ عَمَّکَ قَدْ قُتِلَ، وَ قَطَعُوا یَدَیْهِ عَلی شاطِی ءِ الْفُراتِ» پسر جان! عمویت کشته شد و دستانش کنار فرات از پیکر جدا شد!

علی بن الحسین علیه السلام آن چنان گریست که بی حال شد. چون به حال آمد از دیگر عموهایش پرسید و امام پاسخ می داد: «همه شهید شدند».

آنگاه پرسید:

«وَ أَیْنَ أَخی عَلِیٌّ، وَ حَبیبُ بْنُ مَظاهِرَ، وَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَهَ، وَ زُهَیْرُ بْنُ الْقَیْنِ؟»

برادرم علی اکبر، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین کجایند؟

امام علیه السلام پاسخ داد:

«یا بُنَیَّ إِعْلَمْ أَنَّهُ لَیْسَ فی الْخِیامِ رَجُلٌ إِلّا أَنَا وَ أَنْتَ، وَ أَمَّا هؤُلاءِ الَّذِینَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ فَکُلُّهُمْ صَرْعی عَلی وَجْهِ الثَّری»

فرزندم! همین قدر بدان که در این خیمه ها مردی جز من و تو نمانده است، همه آنان به خاک افتاده و شهید شده اند.

پس علی بن الحسین علیه السلام سخت گریست. آنگاه به عمّه اش زینب علیهاالسلام گفت: «یا عَمَّتاهُ عَلَیَّ بِالسَّیْفِ وَ الْعَصا» عمّه جان! شمشیر و عصایم را حاضر کن.

پدرش فرمود: «وَ ما تَصْنَعُ بِهِما» می خواهی چه کنی؟

عرض کرد: «أَمَّا الْعَصا فَأَتَوَکَّأُ عَلَیْها، وَ أَمَّا السَّیْفُ فَأَذُبُّ بِهِ بَیْنَ یَدَیْ إِبْنِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَإِنَّهُ لَاخَیْرَ فِی الْحَیاهِ بَعْدَهُ»

بر عصا تکیه کنم و با شمشیرم از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع نمایم، چرا که زندگانی پس از او ارزش ندارد.

ص: ۶۷۵۱

امام حسین علیه السلام او را باز داشت و به سینه چسباند و فرمود: «یا وَلَدی أَنْتَ أَطْیَبُ ذُرِّیَّتی، وَ أَفْضَلُ عِتْرَتی، وَ أَنْتَ خَلیفَتی عَلی هؤُلاءِ الْعِیالِ وَ الْأَطْفالِ، فَإِنَّهُمْ غُرَباءٌ مَخْذُولُونَ، قَدْ شَمِلَتْهُمُ الذِّلَّهُ وَ الْیُتْمُ وَ شَماتَهُ الْأَعْداءِ وَ نَوائِبُ الزَّمانِ سَکِّتْهُمْ إِذا صَرَخُوا، وَ آنِسْهُمْ اذَا اسْتَوْحَشُوا، وَ سَلِّ خَواطِرَهُمْ بِلَیْنِ الْکَلامِ، فَإِنَّهُمْ ما بَقِیَ مِنْ رِجالِهِمْ مَنْ یَسْتَأْنِسُونَ بِهِ غَیْرُکَ، وَ لا أَحَدٌ عِنْدَهُمْ یَشْکُونَ إِلَیْهِ حُزْنَهُمْ سِواکَ، دَعْهُمْ یَشُمُّوکَ وَ تَشُمُّهُمْ، وَ یَبْکُوا عَلَیْکَ وَ تَبْکی عَلَیْهِمْ»

فرزندم! تو پاک ترین ذریّه و برترین عترت منی و تو جانشین من بر این بانوان و کودکانی.

آنان غریب و بی کس اند که تنهایی و یتیمی و سرزنش دشمنان و سختی های دوران آنان را فرا گرفته است.

هر گاه که ناله سر دادند آنان را آرام کن، و چون هراسان شدند مونسشان باش و با سخنان نرم و نیکو، خاطرشان را تسلّی بخش. چرا که کسی از مردانشان جز تو نمانده است تا مونسشان باشد و غم هایشان را به وی باز گویند. بگذار آنان تو را ببویند و تو آنان را ببویی و آنان بر تو گریه کنند و تو بر آنان.

آنگاه امام علیه السلام دست فرزندش را گرفت و با صدای رسا فرمود: «یا زَیْنَبُ وَ یا امَّ کُلْثُومِ وَ یا سَکینَهُ وَ یا رُقَیَّهُ وَ یا فاطِمَهُ، اسْمَعْنَ کَلامی وَ اعْلَمْنَ أَنَّ ابْنی هذا خَلیفَتی عَلَیْکُمْ، وَ هُوَ إِمامٌ مُفْتَرِضُ الطّاعَهِ»

ای زینب! ای امّ کلثوم! ای سکینه! ای رقیّه! و ای فاطمه! سخنم را بشنوید و بدانید که این فرزندم جانشین من بر شماست و او امامی است که پیروی از او واجب است.

ص: ۶۷۵۲

سپس به فرزندش فرمود:

«یا وَلَدی بَلِّغْ شیعَتی عَنِّیَ السَّلامَ فَقُلْ لَهُمْ: إنَّ أَبی ماتَ غَریباً فَانْدُبُوهُ وَ مَضی شَهیداً فَابْکُوهُ؛ فرزندم! سلامم را به شیعیانم برسان و به آنان بگو: پدرم غریبانه به شهادت رسید پس بر او اشک بریزید.

امام علیه السلام لباس کهنه به تن کرد

هنگامی که امام حسین علیه السلام عزم میدان کرد، فرمود: «ائْتُونی بِثَوْبٍ لا یُرْغَبُ فیهِ، الْبِسُهُ غَیْرَ ثِیابِی، لا اجَرَّدُ، فَانِّی مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ»

برایم جامه کهنه ای بیاورید که کسی به آن رغبت نکند تا آن را زیر لباسهایم بپوشم و بعد از شهادتم مرا برهنه نکنند، زیرا می دانم پس از شهادت لباسهایم ربوده خواهد شد.

لباس تنگ و کوتاهی آوردند ولی امام علیه السلام آن را نپوشید و فرمود: «هذا لِباسُ أَهْلِ الذِّمَّهِ» این لباس اهل ذمّه (کفّار اهل کتاب) است.

لباس بلندتری آوردند. امام علیه السلام آن را پوشید سپس با بانوان حرم خداحافظی کرد.

در روایت دیگری آمده است هنگامی که لباس کهنه آوردند، چند جایش را پاره کرد (تا ارزشی برای بیرون آوردن نداشته باشد) و آن را زیر لباس هایش پوشید؛ ولی پس از شهادت امام (دشمن ناجوانمرد پست) آن را نیز از بدنش بیرون آوردند. (تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴ ص ۲۲۱)

گریه سکینه برای امام علیه السلام

در آن هنگام حضرت سکینه گریه سر داد. امام وی را به سینه چسبانید و فرمود:

سَیَطُولُ بَعْدی یا سَکینَهُ فَاعْلَمی مِنْکِ الْبُکاءُ إذَا الْحَمامُ دَهانِی

لا تُحْرِقی قَلْبِی بِدَمْعِکِ حَسْرَهً مادامَ مِنّی الرُّوحُ فی جُثْمانی

وَ إذا قُتِلْتُ فَانْتَ اوْلی بِالَّذِی تَأْتینَهُ یا خَیْرَهَ النِّسْوانِ

سکینه! بـدان پس از شـهادتم گریه هـای طولا نـی خواهی داشت. تا جان در بـدن دارم با اشک حسـرتت دلم را آتش مزن. ای بهترین زنان! هنگامی که شهید شدم پس تو از هر کس به سوگواری سزاوارتری. (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۱۱۹)

گفتگوی امام با زنان و بانوان حرم

امام حسین علیه السلام به سوی خیمه رفت و ندا داد:

«یا سَکینَهُ! یا فاطِمَهُ! یا زَیْنَبُ! یا امَّ کُلْثُومِ! عَلَیْکُنَّ مِنِّی السَّلامُ»

ای سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای امّ کلثوم! خداحافظ من هم رفتم.

سکینه فریاد برآورد: پدرجان! آیا تسلیم مرگ شده ای؟! امام پاسخ داد:

«کَیْفَ لا یَسْتَسْلِمُ مَنْ لا ناصِرَ لَهُ وَ لا مُعینَ؟» چگونه تسلیم نشود کسی که یار و یاوری برای او نمانده است؟.

سکینه گفت: پدر جان! (حال که چنین است) ما را به حرم جدّمان برگردان!

«هَیْهاتَ، لَوْ تُرِکَ الْقَطا لَنامَ» هیهات! اگر مرغ قطا را رها می کردنـد در آشـیانه اش آرام می گرفت. (اشاره به این که ما را رها نخواهند کرد).

صدای گریه بانوان برخاست، امام آنان را آرام کرد و به سوی دشمن حمله ور شد. (بحارالانوار ج ۴۵ ص ۴۷)

موعظه امام به لشکر عمر سعد

امام حسین علیه السلام به دشمنان نزدیک شد و خطاب به آنان فرمود:

«یا وَیْلَکُمْ أَتَقْتُلُونِی عَلی سُنَّهٍ بَدَّلْتُها؟ أَمْ عَلی شَریعَهٍ غَیَّرْتُها، أَمْ عَلی جُرْمٍ فَعَلْتُهُ، أَمْ عَلی حَقٍّ تَرَکْتُهُ؟»

وای بر شـما! چرا با من می جنگید؟ آیا سنّتی را تغییر داده ام؟ یا شریعتی را دگرگون ساخته ام؟ یا جرمی مرتکب شده ام؟ و یا حقّی را ترک کرده ام؟.

گفتند: «إِنَّا نَقْتُلُکَ بُغْضاً لِأَبِیکَ» به خاطر کینه ای که از پدرت به دل داریم، با تو می جنگیم و تو را می کشیم. (ینابیع الموده، ج ۳ ص ۷۹)

مرگ بهتر از زندگی ننگین است!

امام علیه السلام به میدان آمد و مبارز طلبید، هر کس از پهلوانان سپاه دشمن پیش آمد او را به خاک افکند، تا آنجا که بسیاری از آنان را به هلاکت رساند آنگاه به میمنه (به جانب راست سپاه) حمله کرد و فرمود: «الْمَوْتُ خَیْرٌ مِنْ رُکُوبِ الْعارِ» مرگ بهتر از زندگی ننگین است.

سپس به میسره (جانب چپ سپاه) یورش برد و فرمود:

أَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ   آلَیْتُ أَنْ لا أَنْثَنی

أَحْمی عِیالاتِ أَبی   أَمْضی عَلی دینِ النَّبِی

منم حسین بن علی علیه السلام، سوگند یاد کردم که (در برابر دشمن) سر فرود نیاورم، از خاندان پدرم حمایت می کنم و بر دین پیامبر رهسپارم. (بحارالانوار، ج ۴۵ ص ۴۹)

و در روایت دیگر آمده است، امام علیه السلام فرمود: «مَوْتٌ فی عِزٍّ خَیْرٌ مِنْ حَیاهٍ فی ذُلٍّ» مرگ با عزّت بهتر از زندگی با ذلّت است. (بحارالانوار، ج ۴۵ ص ۱۹۲)

اگر دین ندارید آزاد مرد باشید!

امام علیه السلام به هر سو یورش برد و گروه عظیمی را به خاک افکند.

عمر سعد فریاد برآورد: آیا می دانید با چه کس می جنگید؟ او فرزند همان دلاور میدان ها و قهرمانان عرب است، از هر سو به وی هجوم آورید.

بعد از این فرمان چهار هزار تیرانداز از هر سو امام علیه السلام را هدف قرار دادند و از سوی دیگر به جانب خیمه ها حمله ور شدند و میان آن حضرت و خیامش فاصله انداختند.

امام علیه السلام فریاد برآورد:

«وَیْحَکُمْ یـا شیعَهَ آلِ أَبی سُـفْیانَ! إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دینٌ، وَ کُنْتُمْ لا تَخافُونَ الْمَعادَ، فَکُونُوا أَحْراراً فی دُنْیاکُمْ هـذِهِ، وَارْجِعُوا إِلی أَحْسابِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ عَرَباً کَما تَزْعُمُونَ»

وای بر شما! ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از حسابرسی روز قیامت نمی ترسید لااقل در دنیای خود آزاده باشید، و اگر خود را عرب می دانید به خلق و خوی عربی خویش پایبند باشید.

شمر صدا زد: ای پسر فاطمه! چه می گویی؟ امام علیه السلام فرمود: «أَنَا الَّذی أُقاتِلُکُمْ، وَ تُقاتِلُونی، وَ النِّساءُ لَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ، فَامْنَعُوا عُتاتَکُمْ وَ طُغاتَکُمْ وَ جُهَّالَکُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمی ما دُمْتُ حَیّاً»

من با شما جنگ دارم و شما با من، ولی زنان که گناهی ندارند، پس تا زمانی که زنده هستم، سپاهیان طغیانگر و نادان خود را از تعرّض به حرم من باز دارید.

شمر گفت: راست می گوید. آنگاه به لشکریان خویش رو کرد و گفت: «از حرم او دست بردارید و به خودش حمله کنید که به جانم سوگند هماوردی است بزرگوار!

سپاه دشـمن از هر طرف به سوی امـام علیه السـلام حمله ور شدنـد و امام در جسـتجوی آب به سوی فرات رفت ولی سـپاهیان همگی هجوم آوردند و مانع شدند.

مناجات با خدا و نفرین به دشمن

در روز عاشورا امام حسین علیه السلام به سوی فرات روانه شد که شمر گفت: به خدا سوگند! به آن نخواهی رسید تا در آتش درآیی!

شخص دیگری گفت: یا حسـین! آیا آب فرات را نمی بینی که مثل شـکم ماهی می درخشـد؟! به خدا سوگند! از آن نخواهی چشید تا آن که با لب تشنه از جهان چشم بپوشی!

ص: ۶۷۵۶

امام علیه السلام گفت: «اللَّهُمَّ أَمِتْهُ عَطَشاً» خدایا! او را تشنه بمیران.

راوی می گوید: به خدا سوگند پس از نفرین امام آن شخص به مرض عطش گرفتار شد، به گونه ای که پیوسته می گفت: به من آب دهید! آبش می دادند تا آنجا که آب از دهانش می ریخت ولی همچنان می گفت: آبم دهید که تشنگی مرا کشت! پیوسته این چنین بود تا آن که به هلاکت رسید!

تیری به پیشانی امام اصابت کرد

آنگاه مردی از سپاه دشمن به نام «ابوالحتوف جعفی» تیری به سوی امام رها کرد.

تیر به پیشانی امام اصابت کرد. آن را بیرون کشید، خون بر چهره و محاسن امام جاری شد، عرض کرد: «اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَری ما أَنَا فیهِ مِنْ عِبادِکَ هؤُلاءِ الْعُصاهِ، اللَّهُمَّ أَحِصَّهُمْ عَدَداً، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَداً، وَ لا تَذَرْ عَلی وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَداً، وَ لا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَداً»

خدایا! تو شاهدی که از این مردم سرکش به من چه می رسد. خدایا! جمعیّت آنان را اندک کن و آنان را با بیچارگی و بدبختی بمیران، و از آنان کسی را بر روی زمین مگذار و هرگز آنان را نیامرز.

سپس به آنان حمله کرد، و به هر کس که می رسید او را با شمشیرش بر خاک می افکند، این در حالی بود که تیرها از هر سو می بارید و بر بدن امام علیه السلام می نشست و می فرمود:

«یا أُمَّهَ السُّوءِ! بِئْسَما خَلَّفْتُمْ مُحَمَّداً فی عِتْرَتِهِ، أَما إِنَّکُمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدی عَبْداً مِنْ عِبادِ اللَّهِ فَتُهابُوا قَتْلَهُ، بَلْ یُهَوِّنُ عَلَیْکُمْ عِنْدَ قَتْلِکُمْ إِیَّایَ، وَ ایْمُ اللَّهِ إِنّی لَأَرْجُوا أَنْ یُکْرِمَنِی رَبِّی بِالشَّهادَهِ بِهَوانِکُمْ، ثُمَّ یَنْتَقِمُ لی مِنْکُمْ مِنْ حَیْثُ لا تَشْعُرُونَ»

ای بدسیرتان! شما در مورد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بد عمل کردید. آری! شما پس از کشتن من از کشتن هیچ بنده ای از بندگان خدا هراسی ندارید، چرا که با کشتن من قتل هر کس برایتان آسان خواهد بود. به خدا سوگند! من امیدوارم که پروردگارم شما را خوار و مرا به شهادت (در راهش) گرامی بدارد. آنگاه از جایی که گمان نمی برید انتقام مرا از شما بگیرد.

حصین بن مالک سکونی فریاد برآورد و گفت: «ای پسر فاطمه! چگونه خداوند انتقام تو را از ما بگیرد؟

امام علیه السلام فرمود: «یُلْقی بَأْسُکُمْ بَیْنَکُمْ وَ یَسْفِکُ دِماءَکُمْ، ثُمَّ یَصُبُّ عَلَیْکُمُ الْعَذابَ الْأَلیمَ»

نزاع و اختلاف در میانتان می افکند و خونتان را می ریزد آنگاه شما را به عذاب دردناک گرفتار می سازد.

امام علیه السلام همچنان می جنگید تا آن که زخم های بسیاری بر بدن مبارکش وارد شد. (مقتل الحسین خوارزمی، ج ۴ ص ۳۴ ؛ بحارالانوار ج ۴۵ ص ۵۱)

تیری به گلوی امام اصابت کرد

در روایتی آمده است: هنگامی که دشمنان، امام را آماج تیرها قرار دادند تیر به گلوی امام اصابت کرد و فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إِلّا بِاللَّهِ، وَ هذا قَتیلٌ فی رِضَی اللَّهِ»

به نام خداوند و هیچ حرکت و نیرویی جز از جانب خدا نیست و این شهیدی است در راه رضای خدا! (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۱۲۰)

اصابت سنگ به پیشانی امام و زدن تیر سه شعبه بر سینه ایشان

امام علیه السلام خسته شد، خواست اندکی بیاساید که ناگاه سنگی آمد و به پیشانی امام رسید، خون جاری شد.

ص: ۶۷۵۸

امـام دامن پیراهنش را بالاـ زد تـا خون از چهره اش پاک کنـد که تیر سه شـعبه مسـمومی آمـد و به سـینه امام علیه السـلام فرو نشست.

امام (دعای قربانی خواند و) فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللَّهِ» به نام خدا و به یاری خدا و بر آیین رسول خدا.

آنگـاه سـرش را به آسـمان بلنـد کرد و عرض کرد: «إِلهِی إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ یَقْتُلُـونَ رَجُلًـا لَیْسَ عَلی وَجْهِ الْـأَرْضِ ابْنُ نَبِیٍّ غَیْرَهُ» خدای من! تو آگاهی که اینان کسی را می کشند که در روی زمین پسر پیامبری جز وی نیست.

سپس تیر را بیرون کشید. خون همچون نـاودان جـاری شـد. دسـتش را بر محلّ زخم گـذاشت، چون از خون پر شـد آن را به آسمان پاشید و قطره ای از آن به زمین بازنگشت!

بار دیگر دست را از خون پر کرد و آن را به سر و صورت کشید و فرمود:

«هکَذا وَاللَّهِ أَکُونُ حَتّی أَلْقی جَدّی رَسُولَ اللَّهِ وَ أَنَا مَخْضُوبٌ بِدَمی، وَ أَقُولُ: یا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلَنی فُلانٌ وَ فُلانٌ»

آری، به خدا سوگند! می خواهم با همین چهره خونین به دیدار جدّم رسول خدا صـلی الله علیه و آله بروم و بگویم: ای رسول خدا فلان و فلان مرا شهید کردند. (مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲ ص ۳۴ ؛ بحارالانوار ج ۴۵ ص ۵۳)

عرش خدا از اسب به زمین افتاد

امام علیه السلام بر اثر زخم های فراوان از اسب به زمین افتاد، ولی برخاست.

خواهرش زینب علیهاالسـلام از خیمه هـا بیرون آمـد و بـا نـاله ای جـانسوز می گفت: «لَیْتَ السَّمـاءُ إِنْطَبَقَتْ عَلَی الْأَرْضِ» کاش آسمان بر زمین فرو می افتاد.

عمر بن سعد را دید که نزدیک امام علیه السلام ایستاده است. فرمود: «أَیُقْتَلُ ابُوعَبْدِاللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَیْهِ؟» ای عمر بن سعد! اباعبداللّٰه علیه السلام را شهید می کنند و تو نظاره می کنی؟!

اشک از دیدگان عمر سعد (دیدند) جاری شد و صورتش را برگرداند و چیزی نگفت. (کامل ابن اثیر، ج ۳ ص ۷۸)

حضرت زینب علیهاالسلام فریاد زد: «وَیْلَکُمْ، أما فِیکُمْ مُسْلِمٌ» وای بر شما! آیا در میان شما مسلمان نیست؟

سکوت مرگباری همه را فرا گرفته بود و کسی پاسخی نداد. (اعیان الشیعه، ج ۱ ص ۶۰۹)

امام علیه السلام ردایی به تن کرده و عمامه به سر داشت. و با آن که پیاده و زخمی بود چون سواران دلاور می جنگید، نگاهی به تیراندازان و نگاهی به حرم خود داشت و می گفت:

«أَعَلی قَتْلی تَجْتَمِعُونَ، أَما وَاللَّهِ لا تَقْتُلُونَ بَعْدی عَبْداً مِنْ عِبادِاللَّهِ، اللَّهُ أَسْخَطُ عَلَیْکُمْ لِقَتْلِهِ مِنِّی؛ وَ ایْمُ اللَّهِ إِنّی لَأَرْجُوا أَنْ یُکْرِمَنِی اللَّهَ بِهَوانِکُمْ، ثُمَّ یَنْتَقِمُ لی مِنْکُمْ مِنْ حَیْثُ لا تَشْعُرُونَ. أَما وَاللَّهِ لَوْ قَتَلْتُمُونی لَأَلْقَی اللَّهَ بَأْسَکُمْ بَیْنَکُمْ وَ سَفَکَ دِمائَکُمْ ثُمَّ لا یَرْضی حَتّی یُضاعِفَ لَکُمُ الْعَذابَ الْأَلیمَ»

آیا بر کشتن من با هم متّحد شده اید؟ هان! به خدا سوگند! پس از من بنده ای از بندگان خدا را نمی کشید که خداوند را بیش از کشتن من به خشم آورد.

به خدا سوگند! من امیدوارم خداوند مرا با خواری شما گرامی بدارد و انتقام مرا از آنجا که گمان نمی برید از شما بگیرد.

هان! به خدا سوگند! اگر مرا به قتل برسانید، خداوند شما را گرفتار نزاعی در میان خودتان می سازد و خونتان را می ریزد و (هرگز) از شما راضی نگردد تا عذاب سنگین و دردناکی به شما بچشاند. (اعیان الشیعه، ج ۱ ص ۶۰۹)

ص: ۶۷۶۰

آخرین مناجات های امام علیه السلام

امام حسین علیه السلام در آخرین لحظات عمر گرانبهایش با خدای خود چنین مناجات می کرد:

«اللَّهُمَّ! مُتَعالِیَ الْمَکانِ، عَظیمَ الْجَبَرُوتِ، شَدیدَ الِمحالِ، غَنِیٌّ عَنِ الْخَلائِقِ، عَریضُ الْکِبْرِیاءِ، قادِرٌ عَلی ما تَشاءُ، قَریبُ الرَّحْمَهِ، صادِقُ الْوَعْدِ، سابِغُ النِّعْمَهِ، حَسَنُ الْبَلاءِ، قَریبٌ إِذا دُعیتَ، مُحیطٌ بِما خَلَقْتَ، قابِلُ التَّوْبَهِ لِمَنْ تابَ إِلَیْکَ، قادِرٌ عَلی ما أَرَدْتَ، وَ مُدْرِکٌ ما طَلَبْتَ، وَ شَکُورٌ إِذا شُکِرْتَ، وَ ذَکُورٌ إِذا ذُکِرْتَ، أَدْعُوکَ مُحْتاجاً، وَ أَرْغَبُ إِلَیْکَ فَقیراً، وَ أَفْزَعُ إِلَیْکَ خائِفاً، وَ أَبْکی إِلَیْکَ مَکْرُوباً، وَ اسْتَعینُ بِکَ ضَعیفاً، وَ أَتَوَکَّلُ عَلَیْکَ کافِیاً، أُحْکُمْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا، فَإِنَّهُمْ غَرُّونا وَ خَدَعُونا وَ خَذَلُونا وَ غَدَرُوا بِنا وَ قَتَلُونا، وَ نَحْنُ عِتْرَهُ نَبِیِّکَ، وَ وَلَدُ حَبیبِکَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، الَّذی اصْطَفَیْتَهُ بِالرِّسالَهِ وَ ائْتَمَنْتَهُ عَلی وَحْیِکَ، فَاجْعَلْ لَنا مِنْ أَمْرِنا فَرَجاً وَ مَخْرَجاً بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمینَ».

خدایا! ای بلند جایگاه! بزرگ جبروت! سخت توانمند (در کیفر و انتقام)! بی نیاز از مخلوقات! صاحب کبریایی گسترده! بر هر چه خواهی قادری! رحمتت نزدیک! پیمانت درست! دارای نعمت سرشار! بلایت نیکو!

هر گاه تو را بخوانند نزدیکی! بر آفریده ها احاطه داری! توبه پذیر توبه کننده گانی! بر هر چه اراده کنی توانایی! و به هر چه بخوانی می رسی!

چون سپاست گویند سپاسگزاری! و چون یادت کنند یادشان می کنی!

حاجتمندانه تو را می خوانم و نیازمندانه به تو مشتاقم و هراسانه به تو پناه می برم و با حال حزن به درگاه تو می گریم و ناتوانمندانه از تو یاری می طلبم تنها بر تو توکّل می کنم، میان ما و این قوم حکم فرما!

اینان به ما نیرنگ زدند، ما را تنها گذارده، بی وفایی کردند و به کشتن ما برخاستند.

ص: ۶۷۶۱

ما خاندان پیامبر و فرزندان حبیب تو محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله هستیم، همو که او را به پیامبری برگزیدی و بر وحی ات امین ساختی. پس در کار ما گشایش و برون رفتی قرار ده، به مهربانیت ای مهربانترین مهربانان.

آنگاه افزود: «صَبْراً عَلی قَضائِکَ یا رَبِّ لا إلهَ سِواکَ، یا غِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ، مالِیَ رَبٌّ سِواکَ، وَ لا مَعْبُودٌ غَیْرُکَ، صَبْراً عَلی حُکْمِکَ یا غِیاثَ مَنْ لا غِیاثَ لَهُ، یا دائِماً لا نَفادَ لَهُ، یا مُحْیِیَ الْمَوْتی، یا قائِماً عَلی کُلِّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ، احْکُمْ بَیْنی وَ بَیْنَهُمْ وَ أَنْتَ خَیْرُ الْحاکِمینَ»

پروردگارا! بر قضا و قدرت شکیبایی می ورزم، معبودی جز تو نیست، ای فریادرس دادخواهان! پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو برای من نیست.

بر حکم تو صبر می کنم ای فریادرس کسی که فریاد رسی ندارد! ای همیشه ای که پایان ناپذیر است! ای زنده کننده مردگان! ای برپا دارنده هر کس با آنچه که به دست آورده! میان ما و اینان داوری کن که تو بهترین داورانی. (مقتل الحسین مقرم، ص ۲۸۲)

لحظات شهادت سالار و سرور شهیدان عالم

راوی می گوید: «کنار قتلگاه ایستاده بودم و جان دادن امام علیه السلام را نظاره می کردم. بخدا سوگند! هرگز به خون آغشته ای را ندیده بودم که خون بدنش رفته باشد ولی این چنین زیبا و درخشنده باشد. آنچنان نور چهره اش خیره کننده بود که اندیشه شهادت او از یادم رفت.

حسین علیه السلام در آن حال شربتی آب می خواست. شنیدم مردی سنگدل و بی ایمان پاسخ داد: آب نیاشامی تا بر آتش درآئی (نعوذ باللّه) و از حمیم آن بنوشی. (وَاللّهِ لا تَذُوقُ الْماءَ حَتّی تَرِدَ الْحامِیَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمیمِها)

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «إِنَّما أَرِدُ عَلی جَدِّی رَسُولِ اللَّهِ وَأَسْکَنُ مَعَهُ فِی دارِهِ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلیکٍ مُقْتَدِرٍ وَأَشْکو إِلَیْهِ ما ارْتَکَبْتُمْ مِنِّی وَفَعَلْتُمْ بِی»

بلکه من بر جدم رسول خدا وارد می شوم و در خانه اش در بهشت جایگاه صدق و در جوار قرب خدای مقتدر ساکن می شوم و از جنایاتی که نسبت به من روا داشتید به او شکایت می برم.

سپاه ابن سعد با شنیدن این سخن چنان به خشم آمدند که گویا خداوند در دل آنها هیچ رحمی قرار نداده بود. (مقتل الحسین مقرم، ص ۲۸۲؛ بحارالانوار ج ۴۵ ص ۵۷)

شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا

هنگام مصیبت عظمی فرا رسیده بود. حالت ضعف بر امام علیه السلام مستولی شده بود، هر کس با هر وسیله ای که در اختیار داشت به آن حضرت ضربه می زد، ولی هر کس به قصد کشتن نزدیک آن بزرگوار می شد، لرزه بر اندامش می افتاد و به عقب بر می گشت.

«مالک بن نمیر» نزدیک رفت و شمشیری بر فرق مبارکش زد که خون از سر آن حضرت جاری شد. امام علیه السلام فرمود: «هرگز با آن دست، غذا و آب نخوری و خدا تو را با ظالمان محشور گرداند». در تواریخ آمده است که او پس از آن چون بیچارگان در نهایت فقر و تنگدستی به سر می برد و دستانش از کار افتاد. (انساب الاشراف، ج ۳ ص ۴۰۷)

«زُرعه بن شریک» ضربه ای بر دست چپ آن حضرت وارد ساخت.

«سنان بن انس» با دو سلاح نیزه و شمشیر ضرباتی بر حضرت وارد ساخت، و به آن افتخار می کرد!

زمان به کندی می گذشت و جهان در انتظار حادثه ای عظیم بود. عمر سعد می خواست که کار سریعتر تمام شود و انتظار به پایان رسد. به خولی بن یزید که در کنارش بود دستور داد که کار حسین علیه السلام را تمام کند. وی پیش رفت تا سر از بدن آن حضرت جدا سازد ولی لرزه بر اندامش افتاد و به عقب برگشت.

«سنان بن انس»- بنا به نقلی- جلو رفت و شمشیری را حواله گلوی مبارک امام کرد و گفت: «ترا می کشم و سر از بدنت جدا می کنم در حالی که می دانم تو پسر رسول خدایی و پدر و مادرت بهترین خلق خدایند!» پس سر مبارک امام را از بدن جدا کرد. (کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۷۸ ؛ انساب الاشراف، ج۳ ص ۴۰۹)

در روایت دیگر، شمر بن ذی الجوشن در خشم شد و روی سینه مبارک امام علیه السلام نشست و محاسن آن حضرت را به دست گرفت و چون خواست امام را به قتل برساند، آن حضرت لبخندی زد و فرمود: آیا مرا می کشی در حالی که می دانی من کیستم؟

شمر گفت: آری، تو را خوب می شناسم، مادرت فاطمه زهرا و پدرت علی مرتضی و جدت محمد مصطفی است، تو را می کشم و باکی ندارم! پس با دوازده ضربه سر مبارک امام علیه السلام را از بدن جدا ساخت. (بحارالانوار ج ۴۵ ، ص۵۶)

دگرگونی عالَم طبیعت پس از شهادت امام علیه السلام

طبق نقل تواریخ بعد از شهادت آن حضرت، دگرگونی هایی در عالم تکوین رخ داد که خبر از وقوع حادثه عظیمی می داد. روایات مربوط به دگرگونی های عالم را، شیعه و اهل سنت متفقاً نقل کرده اند از جمله:

بنا به نقل سید بن طاووس در لهوف: در آن وقت غبار شدید توأم با تاریکی و طوفان سرخ فام آسمان کربلا و اطراف را فرا گرفت، سپاه ابن سعد وحشت کردند و گمان نمودند بر آنها عذاب نازل شده است. (عاشورا ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها، آیت الله مکارم شیرازی و همکاران، ص ۵۰۰)

«وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُون» آنها که ستم کردند به زودی می دانند که بازگشتشان به کجاست! (سوره شعرا / ۲۲۷)

۴ ویژگی حضرت عباس (سلام الله علیه)

چهار ویژگی حضرت عباس (سلام الله علیه)

عباس بن علی(ع) دارای ویژگی های معنوی خاصی مانند مقام تسلیم، تصدیق، وفا و نُصح در حد اعلی بود که در زیارت نامه آن حضرت ذکر شده و وجود چنین خصایصی باعث ممتاز گشتن وی از سایر شهداء شده است.

یکی از راه های پی بردن به مقام و عظمت قمر منیر بنی هاشم (ع) مراجعه به زیارت نامه آن حضرت است که از امام صادق (ع) نقل شده: «أَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصْدِيقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحَهِ لِخَلَفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَل؛ شهادت می دهم برای حضرتت به تسلیم و تصدیق و وفا، و خیرخواهی، برای یادگار پیامبر مرسل»، در این بیان شریف به چهار مقام ویژه عباس بن علی (ع) اشاره می شود:

الف: مقام تسلیم

«در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم   لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی»

با توجه به فرمایش امیرالمومنین(ع):

«الدُّنيَا دارٌ بالبلاءِ مَحفوفَهٌ؛ دنیا سرایی است که به بلا پیچیده شده است»، در مواجه با مشکلات، بلاها و مصیبت ها چندین عکس العمل معنوی مانند توکل، صبر، رضا و تسلیم قابل تصور است و در این میان، مقام تسلیم برترین آن هاست.

ص: ۶۷۶۵

زیرا توکل عبارت است از آن که قدرت انسان مستغرق و فانی در قدرت حق تعالی شود، همان طوری که مقام رضا یعنی اراده انسان مستغرق و فانی در اراده خدا شود، و مراد از مقام تسلیم نیز آن است که علم انسان مستغرق و فانی در علم حضرت حق شود.

به عبارتی دیگر: در مقام توکل شخص برای خود اراده و قدرتی می بیند، لکن اراده و قدرتش را تفویض به وکیل می کند.

اما در مقام رضا، شخص راضی، برای خود اراده و قدرتی نمی بیند، آن چه از حق تعالی صادر می شود موجب خشنودی اوست، در مقابل تلخی ها و سختی ها که لازمه زندگی دنیاست هرگز احساس نارضایتی ندارد، بلکه با خشنودی و رضایت کامل تحمل می کند، و زبان حال و قالش این است:

«عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد ای عجب من عاشق این هر دو ضد».

تفاوت مقام صبر با مقام رضا این است که انسان در مقام صبر تلخی می بیند ولی برای رسیدن به ثواب تحمل می کند از باب «إِنَّما یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِساب (زمر/۱۰) البته صابران به حد کامل و بدون حساب پاداش داده خواهند شد».

اما انسان در مقام رضا اصلا تلخی نمی بیند، بلکه بلا و مصیبت را لطف الهی تلقی می کند و آن را نشانه اعتنا و توجه محبوب به خود می داند.

مقام تسلیم از مقام رضا هم بالاتر است، چون در مقام رضا هر چه حق تعالی مقرر فرموده موافق طبع شخص است. اما در مقام تسلیم انسان برای خود طبعی نمی بیند تا موافق یا مخالف باشد، در مقام تسلیم خودی نمی بیند تا بگوید من پسندم آنچه را جانان پسندد، بلکه خود و هرچه دارد را تسلیم حق تعالی می کند، و حضرت ابالفضل (ع) دارای مقام تسلیم بود.

ب: مقام تصدیق

قدم بعد از تسلیم تصدیق است. انسانی که تسلیم محض شد مَحرم می شود و به مرحله ای می رسد که به صدق و حقانیت صاحب ولایت پی می برد. در جریان عاشورا، برخی از افراد در رابطه با قیام سید الشهداء (ع) اظهار نظر می کردند و ایراداتی داشتند، ولی در هیچ منبعی ذکر نشده که قمر بنی هاشم (ع) در مقابل امام، اظهار نظری کرده باشد. این همان مقام تصدیق است که هر چه امام بفرماید را صدق بداند.

ج: مقام وفا

عباس بن علی (ع) مصداق أتم و أکمل وفای به عهد و باقی ماندن بر بیعت بود که خداوند مومنان را این چنین توصیف می کند: «الَّذینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لا یَنْقُضُونَ الْمیثاق (رعد/۲۰) آن ها که به عهد الهی وفا می کنند، و پیمان را نمی شکنند».

وفاداری حضرت ابالفضل (ع) نسبت به صاحب ولایت جلوه های گوناگونی دارد، مثلا: زمانی که دو مرتبه برای او امان نامه می آوردند، هر دو را با قاطعیت رد می کند و یا در شب عاشورا زمانی که امام بیعتش را از اصحاب بر می دارد، نخستین کسی است که اظهار وفاداری می کند و عرضه می دارد: «لِمَ نَفْعَلُ ذَلِکَ لِنَبْقَی بَعْدَکَ لَا أَرَانَا اللَّهُ ذَلِکَ أَبَدا؛ دست از یاری تو برداریم که بعد از تو زنده باشیم؟ خدا هرگز نخواهد که بعد از تو زنده باشیم»؛ یا زمانی که به شریعه فرات می رسد در حالی که در اوج تشنگی است، اما به احترام لبان خشکیده امام زمانش، قطره ای آب نمی نوشد و مشک را پر از آب می کند و به سمت خیمه حرکت می کند.

ص: ۶۷۶۷

د: مقام نُصح

نُصح به معنای خلوص است. قمر بنی هاشم (ع) نهایت خلوص را در انجام فرمان امامش به کار گرفت و در همه مراحل به عنوان یک سرباز ولایت انجام وظیفه کرد. حتی در آخرین لحظات، وقتی برای تهیه آب می رود در مسیری گام بر دارد که هزاران تیر انداز و مبارز در کمین نشسته اند و با آن که صدها توجیه برای نرفتن و آب نیاوردن می توانست بیاورد، ولی تمام همتش انجام وظیفه و بر آورده کردن خواسته امامش بود.

بنابراین مقام تسلیم، تصدیق، وفا و نُصح در وجود حضرت عباس بن علی (ع) بود که وی را از سایر شهداء ممتاز می کند و به مقامی می رساند که به فرموده امام سجاد (ع): «اِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مَنْزِلَةً یَغْبِطُهُ بِهَا جَمِیعُ الشُّهَدَاءِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ برای عبّاس (ع)، نزد خداوند ــ تبارك و تعالی ــ، منزلتی است که همه شهدا در روز قیامت، به آن مقام غبطه می خورند».

منبع: خبر گزاری فارس

شهادت امام سجاد (علیه السلام)

اشاره

نویسنده:حجت الاسلام والمسلین مومنی

امام سجاد علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ احمده و استعینه و استغفره و استهدیه واستنصره، و اومن به و اتوکل علیه و اصلی و اسلم علی خاتم انبیائه ، افضل السفراء حبیب الهنا و طبیب نفوسنا ابی القاسم محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) لاسیما بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین له الفداه و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین.

رب اشرح لی صدری ویسرلی امری واحلل عقده من لسانی یفقهوا قولی.

ص: ۶۷۶۸

اَللّهُمَ سَرّحْنی عَنِ الهُمومِ وَالْغُمُومِ ووَحْشَهَ الصّدرِ و وَسْوَسَهِ الشَّیطان بِرَحمتِکَ یا ارحم الراحمین.

شام شهادت وجود مقدس امام سجاد (علیه السلام) عرض تسلیت به ساحت مقدس امام عصر (علیه السلام) عرض تسلیت به ساحت مقدسه حضرت معصومه (سلام الله علیها) صلواتی هدیه بفرمایید.

محضر امام عسکری (علیه السلام) والده ماجده امام عصر (علیه السلام) صلواتی هدیه بفرمایید.

همه گذشتگان و حق داران و پدر و مادر اجداد و اساتید بد وارثان و بی وارثان علمای گذشته شهداء امام و شهداء بهره مند از این محفل نورانی با ذکر صلواتی بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) .

حرکت وجود نازنین پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) در جامعه بشری انجام دادند و انقلاب و تحولی که اثر آن انقلاب الی زمان ماهذا باقی مانده و از طرفی هم مؤثر در تاریخ بشر بوده این انقلاب. اما با رحلت وجود نازنین خاتم انبیاء ما شاهد یک سری تغییر و تحولاتی هستیم که ارزشهای پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) را از بین ببرند. آن اموری که وجود نازنین خاتم انبیاء برای آن امور متحمل زجر و مصیبت فوق العاده ای شدند را از بین ببرن. ارزشها را ضد ارزش کنند. ضد ارزشها را ارزش بکنند. طبیعتاً در چنین زمانی حفظ دین و دستاوردهای حرکت وجود نازنین پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) از اوجب واجبات است.

همه باید فدای این جریان شوند دین باقی بماند به هر قیمتی که شده ارزشها و دستاوردهای پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) باید باقی بماند به هر قیمتی که شده. لذا در بقای دین پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) سه معصوم نقش آفرین بودند و نقش مؤثر:

ص: ۶۷۶۹

۱. وجود نازنین امیر المؤمنین علی (علیه السلام) .

۲. وجود مقدسه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) .

۳. وجود مقدس امام مجتبی (علیه السلام) .

این سه معصوم در حفظ و حراست از دستاوردهای انقلاب خاتم انبیاء مؤثر بودند و تأثیر گذار. وسیله و حربه ای که این معصومین برای حفظ دستاوردها از آن بهره جستند عبارتنداز: از صبر و سکوت و تحمل.

صبر و سکوت

امیر المؤمنین صبر کرد و سکوت کرد خون دل خورد. وجود مقدسه زهرای مرضیه (سلام الله علیها) صبر کرد سکوت کرد خون دل خورد وجود نازنین امام مجتبی (علیه السلام) متحمل چه مصائب طاقت فرسایی چه غربت بالایی حتی وصیت میکنند حسین جان هر بلایی سر من آوردن راضی نیستم به اندازه حجامت خون ریخته شود. صبر کن و تحمل کن و متحمل مصائب فوق العاده ای شد وجود مقدس امام مجتبی (علیه السلام) .

نوبت میرسد به حرکت دوم با این دو ویژگی:

۱. مؤثر در تاریخ بشر.

۲. تأثیرگذار الی زمان حاضر.

این سه معصوم برای حفظ دستاوردهای انقلاب پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) با صبر و سکوت اما جریان حرکت دوم یعنی حرکت نورانی ابا عبد الله الحسین (علیه السلام) برای حفظ دستاوردهای انقلاب پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) با خون و شمشیر و جهاد و قیام امام حسین (علیه السلام) دیگه مأمور به صبر و سکوت نیست لذا انقلاب دوم را حضرت شکل داد با همین دو ویژگی که عرض کردم. اما یک حرکت مستقل و جدید و تازهای نیست. بیان نورانی خود ابی عبد الله (علیه السلام) من وارد این حرکت شدم در وصیت نامه اش به محمد حنفیه. من وارد این جریان شدم فی طلب اصلاح فی امت جدی. من اشر نیستم من بتر نیستم من قدرت طلب نیستم. من دنبال این نیستم که اسمم را سر زبان ها بیاندازم. انما خرجتُ لطلب الاصلاح فی امت جدی و اسیر به سیره جدی و ابی. طبیعیت میکنم از همان سیره چیز جدیدی ندارم حفظ آن دستاوردها با ریخته شدن خون ابی عبد الله (علیه السلام) لذا میگوید این دین پیغمبری الحدوث است واما حسینی البقاء است. روایت که در بحار مرحوم مجلسی به دو صورت آمده «حسین منی و انا من حسین» در یکی از نسخ مجلدات بحار دارد «انا من حسین و حسین منی» ما همان معروف و مشهور را بگیریم «حسین منی و انا من حسین» حسین از من است و من از حسین. ا ین چه معنی دارد یکی از اساتید و فضلا معانی متعدد و احتمالات و نکاتی که در این روایت هست را بیان کردند یکی از مواردش این است این دین علت حادث شدن و به وجود آمدنش وجود نازنین پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) است همین دین علت ؟؟؟ بقائش سید الشهداء (علیه السلام) است لذا این دین اصلش با پیغمبر اما استمرار و ادامهاش با سید الشهداء (علیه السلام) است. امام حسین (علیه السلام) با عده قلیل باید یک حرکت خون و شمشیر و قیامی در

جامعه به وجود بیاورد برای دو هدف حرکت ابی عبدالله (علیه السلام) دو هدف عمده دارد:

۱. احیای عقول تعطیل شده

مردم عقل یعنی چی؟ روایت میفرماید «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اکْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ» (کافی، ج۱، ص۱۱) مردم به جهت وابسته شدن به دنیا دل بستگی به دنیا تعلق به دنیا که فرمود «النَّاسَ عَبِیدُ الدُّنْیا» (تحف العقول ، ص۲۴۵) و از طرفی به خاطر پرداختن به حرام «مُلِئَتْ بُطُونُکُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طُبِعَ عَلَى قُلُوبِکُمْ» (بحار الانوار، ج۴۵، ص۸) و از طرفی بی توجهی به حق الناس فرمود «لا یقتل المعیه» با من کشته نمیشود کسی که دین به گردن او هست. اینها از امور بسیار مهمی است. عقول تعطیل شده سید الشهداء (علیه السلام) احیاء کرد نوری روشن کرد این نور نور هدایت است این نور نور کمال است وقتی انسان عقلش بیدار شود زندگیش را و سرمایه اش را در مسیر عبودیت و بندگی قرار میدهد که امام حسین (علیه السلام) این نور هدایت را روشن کردند.

۲. هدف دوم وفای به عهد

بندگی شان هست. درستاوردهایی جریان کربلا دارد. احیای دین اقبال مردم به دین اقبال مردم به اهل البیت (علیهم السلام) روشن کردن نور وقتی دشمن دید حسین عجب نوری با این خونش ایجاد کرد حسین به شهادت رسید چند روز آینده در ماه صفر در خانه یزید در کاخ یزید بزم عزا میگیرند برای ابی عبد الله (علیه السلام) دشمن به هدفش نرسید دید فکر کرد حسین را اگر زیر سم اسبها قرار بدهد نام حسین را میتواند محو کند و اقبال به اهل البیت (علیهم السلام) میتواند نابود کند نشد به این هدفش نرسید چون نرسید آمد شروع کرد به فعالیت چه کنیم که این اهداف حسین را کمرنگ کنیم از بین ببریم تا الآن دشمن در صدد این مطلب است چون دید هر کاری بکند در مقابل جریان ابی عبد الله (علیه السلام) نمیتواند بایستد. گفت بیایید برنامه ریزی کنیم چه کنیم اهداف حسین را از بین ببریم عاشورا را تحریف کنیم آسیب بهش بزنیم این موجبی داریم این موج بیداری عقول که در مردم به وجود آمده این را از بین ببریم اینجا کی باید نقش آفرین باشد رسیدیم به اصل بحث وجود نازنین امام سجاد (علیه السلام) . این نویسنده ای که این کلمه را به کار برده معرفت نسبت به اهل بیت و مقام ولایت ندارد که میگوید یا حسینی رفتن یا زینبی ماندند. زینب (سلام الله علیها) اگر ماند و اگر تلاشی زینب کبری (سلام الله علیها) انجام داد تحت اشراف ولی خدا امام سجاد (علیه السلام) است. نباید رنگ امامت را کمرنگ کرد سه تا روایت است «ارتد الناس بعد الحسین علیه السلام»یک روایت میفرماید إلّا سبعه، یک روایت میفرماید إلّا خمسه، یک روایت میفرماید إلّاثلاثه» (کافی، ج۲، ص۳۸۰) چیزی از دین و دینداری باقی نماند بعد از ابی عبدالله مگر هفت نفر پنج نفر سه نفر. آنی که توانست دین را ارزشها را این موج بیداری را نگه بدارد وجود نازنین امام سجاد (علیه السلام) بود.

من دو هدف عمده در حرکت نورانی امام سجاد (علیه السلام) تقدیم محضر میکنم.

هدف اول: حفظ عقلانیت.

عقلانیت زنده شده به برکت ابی عبدالله (علیه السلام) .

هدف دوم:

حفظ و هدایت و جهت دهی عواطف مؤمنین.

چون با این مصیبت قلب مؤمنین خیلی به سمت اهل بیت (علیهم السلام) مایل شد خیلی مایل شد. تو مجلس یزید است دید یک سر بریده مثل خورشید میدرخشد مسلمان نیست، بعد دید یزید چوب به دستش هست. یک بار میزند زدن در پارهای از موارد بهتر است. دیدید یک وقتی میگویند کاش می زد و این را نمیگفت. کاش می زد و این کار را نمیکرد. اما یک جسارتی بدتر از زدن کرده جگر اهلبیت را آتش زده یا حضرت معصومه عذر میخواهم بی بی جان این مال چند روز آینده است خیلی عذر میخواهم که بی مقدمه میگویم یا صاحب زمان عذر میخواهم خاک به دهن من خاک کربلا به چشمان شما با خزید با لبهای ابی عبدالله بازی میکرد که این لبها را بالا میبرد میگفت ببینید حسین چه دندانی دارد چه جیگری آتش زده از زینب. خب سفیر روم گفت یزید این کیست؟ تو داری باهاش اینطوری میکنی؟ یک جسارت دیگری هم شده که زبان قادر نیست. گفت این کیست؟ این سر بریده دختر پیغمبر ماست بهش میگویند حسین بن علی بن ابیطالب. گفت یقین کردم یزید شما باطلید و اینها حق است. ما یک نعلی یا بقیه الله یک نعلی از مرکب عیسی در یکی از جزایر هست ما کلی احترام میکنیم و آن وقت شما با سر رفتید کشتید حالا سر بریده اش اینجاست اینطوری جسارت میکنید نوه پیغمبرتون است. یزید گفت آبرویمان را میبرد گردنش را بزنید. تا گفت گردن بزنید این خودش را انداخت روی سر بریده ابی عبدالله سر را به سینه چسباند گردنش را زدند یک وقت لبان حضرت شروع کرد به حرکت «وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (شعراء / ۲۲۷) عنایت فرمودید.

نوری ایجاد میکند و این نور باید حفظ شود. امام سجاد (علیه السلام) نقش آفرین بودند برای احیای این عقول حفظ این عقول و حفظ دستاوردها بعضی ها شروع کردن تحریف امام سجاد (علیه السلام) این دو هدف عمده را دارند. دوباره عرض کنم.

حفظ عقلانیت زنده شده از رهگذر ابی عبدالله و به برکت انقلاب ابی عبدالله

دو محفظ و هدایت و جهت دهی به عواطف مؤمنین.

وجود مقدس امام سجاد (علیه السلام) از پنج ابزار و پنج شیوه برای رسیدن به این دو هدف حفظ این موج و جهت دهی وجود مقدسشان بهره بردند:

۱. سخنرانی های متعدد:

وقتی میآید در شام حضرت خطبه میخوانند مردم در مسجد ضجه زدند اول کار وجود مقدسشان «اعطینا ستّا و فضّلنا بسبع» (سوگنامه امیر آزادی، ص۳۴۰) شروع کردن معرفی کردند سخنرانی کردن. میدانید مردم ما کی هستیم «اعطینا العلم و الحلم و السّماحه و الفصاحه و الشّجاعه و المحبّه فی قلوب المؤمنین» ما کسانی هستیم که خداوند محبت ما را در دل مؤمنین قرار داده مردم می دانید ما که هستیم «و فضّلنا بأنّ منّا النّبیّ المختار» پیغمبر از ماست « و منّا الصّدّیق، و منّا الطیّار، و منّا اسد اللّه و اسد رسوله، و منّا سبطا هذه الامّه» اینها از ماست. سخنرانی افشاگری بیان نکات برای مردم به جهت حفظ دستاوردهای انقلاب سید الشهداء (علیه السلام) .

۲. دومین وسیله

و ابزار پاسخگویی به شبهات و روشنگری فردی شبهه زده آمد پیش امام سجاد (علیه السلام) نمیدانست که کیست؟ رو کرد به امام سجاد (علیه السلام) خدا را شکر که این بلا سر شما آمد و امیر را بر شما حاکم کرد. امام سجاد فرمود پیر مرد قرآن خواندی؟ واتوا ذوی القربی میدانید کیاند؟ پیغمبر را شناختی؟ شروع کرد چند آیه برایش خواندن بعد حضرت فرمود این ذوی القربی ما هستیم. اسم علی را شنیدی اسم پیغمبر را شنیدی اسم حسین را شنیدی من پسر آن حسین هستم پیر مرد به دست و پای حضرت افتاد پیوسته بوسه بر پای حضرت میزد آقا من را ببخش نفهمیدم. شروع کردن القاء شبهه خطیب معلون رفته داره شروع کرده به صحبت کردن و بد و بیراه و جسارت میکند به علی ابن ابیطالب یک نهیبی زد بیا پایین من برم بالا رفت و افشا گری کرد وجود مقدس حضرت. خیلی لازم است زمانی که فضای جامعه تیره و تاره در اثر شبهات روشنگری بیان مطالب ناب لازم است بر فرهیختگان.

۳. سومین وسیله

و شیوه ای که امام اتخاذ کردن روشنگری اهداف قیام ابا عبدالله به بیانات حضرت مراجعه کنید به سخنان حضرت مراجعه کنید وجود مقدس حضرتشان صحبت میکند اهداف قیام ابی عبدالله را برای مردم بیان میکند بابای من برای این آمد آهای کوفیان مگر شما بابای من را دعوت نکردید بعد شروع میکنند به افشا گری.

۴. بیان وظایف مؤمنین:

ببینید رساله حقوق چه جامع حقوق افراد بیان شده در این رساله و بیانات دیگر امام سجاد (علیه السلام) در قالب نکات و مواعظ وجود مقدسشان با حربه دعا این هم خیلی حربه مهمی است با دعا و بیان مطالب ناب معرفتی در قالب در دعا در صدد روشنگری بودند این صحیفه نورانی سجادیه را از یاد نبرید اینجا یک جمله در پرانتز (آی پدر و مادرها کسانی که عرض بنده را میشنوید یا تصویر ما را میبینید آی پدر و مادر یک دعایی در این صفحه سجادیه هست پدر و مادر برای اولاد بخوانند این را حتماً بخوانید برای بچه هایتان برای عاقبت بخیری جوانانتان خودتان اگر جوان نداری برای دیگری بخوان برای جوان دیگری بخوان این صحیفه نورانی سجادیه نباید ازش غفلت شود هدیه امام سجاد (علیه السلام) به همه ماست)این یک تکه جمله در پرانتز عرض کردم. با حربه دعا در صدد بودند قلوب و عواطف مردم را معطوف بکند و فراموش نکند مردم ارزشهای والای این حرکت و این انقلاب را. ناب ترین معارف را در صحیفه نورانی سجادیه میتوانید ببینید.

۵. گریه و بیان مصائب:

امام سجاد پیوسته گریه میکرد بعد گفتند آقا چرا اینقدر گریه میکنید این همه سال از کربلا گذشته؟ فرمود یعقوب یک پسر داشت به نام یوسف به علم پیغمبری میدانست پسرش زنده است میدانست چرا گریه نکنم میدانست زنده است وقتی معصوم این جمله را میفرماید ما باید چه کنیم. چطور من گریه نکنم که یک صبح تا عصر ۱۸ تا عزیزم را جلوی چشمم سر بریدند. چطور گریه نکنم. پیوسته گریه میکرد به خاندان عقیل میرسید گریه میکرد طفل میدید گریه می کرد پیر مرد می دید گریه میکرد. الله اکبر از بازار قصابها حضرت رد میشود دید قصابی گوسفندی را خوابانده سر میبرد. دوان دوان آمد گفت ای قصاب آبش دادید. عرض کرد آقا ما سبکمان این است مگر میشود آب ندهیم عمل میکنیم این را من اضافه میکنم قصاب نگفته آقا ما گوسفند را میخواهیم سر ببریم حتماً آبش میدهیم دست و پایش را میگیریم کارد را تیز میکنیم از زیر گلو سر را جدا میکنیم این را من عرض میکنم آقا به خدا قسم ما گوسفند را در مقابل گوسفند دیگر سر نمیبریم هیچ وقت گوسفند را با ضربه زدن سرش را از بدنش جدا نمیکنیم. میدانید چه میخواهم عرض کنم یا بقیه الله این را قصاب میتونست بگوید اما نگفته قصاب میتونست بگه آقا به خدا قسم ما هیچ وقت از پشت سر ذبحش نمیکنیم. آقا ما گوسفند را آب میدهیم حضرت نشست به گریه کردن آخ بابای من را آب نداده سر بریدند.

اما روضه امام سجاد (علیه السلام) روضه جیگر و قربت قبر و بقیع و اینها نیست روضه امام سجاد (علیه السلام) آن روضه ای است که قبل از زهر کار خودش را کرده آن روضه چه روضه ای است. از خود حضرت سؤال کنید کجا به شما سخت گذشت حضرت سه بار فرمود الشام امان از شام امان از شام امان از شام. شام شهادت است والا من جرأت نمیکردم شام شهادت امام سجاد و روضه امام سجاد این است که عرض میکنم یا بقیه الله ببخش یا امام زمان ببخش و امیدوارم که حقش را ادا کنید روضه امام سجاد (علیه السلام) این است ابتلای امام سجاد ابتلای بسیار ثقیل و سنگینی است با اذن و رخصت از امام زمان (علیه السلام) یکی دو تایش را عرض میکنم که چه مصیبتی بر امام سجاد گذشت حضرت ام کلثوم که یک مقدار زیور آلات که مانده بود در قافله اینها را جمع کرد داد به شمر فرمود شمر حالا که این بلا را سر ما آوردی بیا ما را از دروازه ای وارد شام بکن که کمتر این نامحرمان نگاه کنند. این ملعون هم آمد شلوغ ترین دروازه را انتخاب کرد که در دروازه ساعات بود یا بقیه الله ببخش آقا من بی مقدمه وارد میشوم شلوغ ترین دروازه را انتخاب کرد که هیچ دستور داد سرهای بریده را بالای نیزه ها بزنند میان کجاوه ها و محملها حرکت بدهند. امام سجاد (علیه السلام) میفرماید صبح علی الطلوع ما را از این دروازه وارد کردند میدانید کی رسیدیم به کاخ اموی یک نقل نزدیک ظهر رسیدم نیم ساعت راه است از دروازه ساعات تا کاخ اموی یک نقل است بعد از ظهر رسیدیم یک نقل است دم غروب رسیدیم دیگه ببینید چه گذشته به دل امام سجاد (علیه السلام) در این مسیر و در این راه. حضرت میفرماید یک وقتهایی شروع می کردند مردم سنگ زدن یک پیرزنی سنگی برداشت زد به سر بریده بابام حسین از بالای نیزه افتاد. امام سجاد میفرماید ما را تو محله مسیحیان بردند ای کاش یک جو از غیرت این قمها تو دل مردم شام بود. بی بی جان یا حضرت معصومه (سلام الله علیها) این قمیها وقتی شما وارد قم شدید بهترین محله تو شهر قم به شما جا دادند بگم ناله تان بلند تر شود مردم میدانید کثیف ترین نقطه در شهر شام خرابه شام بوده وارد شام کردند اهل بیت را آوردن تو خرابه شام امام سجاد (علیه السلام) میفرماید نه در دارد این خرابه نه سقف دارد دم غروب که میشد مردم شام می آمدن رد میشدند با انگشت ما را نشان میدادند دو تا جمله دیگه می گم باذن الله یا بقیه الله بی بی جان یا حضرت معصومه امام سجاد می فرماید ما را به بازار برده فروشان بردن و یک چیزی که جیگر امام سجاد را آتش زده این است که یک معلونی تو مجلس یزید آمد صدا زد یزید می شه این دختر حسین را به کنیزی ببرم.

السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک علیک منی سلام الله ابداً ما بقیت وبقی اللیل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزیارتکم. السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین.

شب یازدهم –شام غریبان –انگیزه امام حسین(ع) از قیام

انگیزه های امام حسین(ع) از قیام

اعوذُ بالله مِن الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم. لا حول و لا قوّه الّا بالله العلی العظیم اَلْحَمدُ لِلّهِ الّذی جَعَلَ الحَمْدَ مِفْتاحاً لِذِکْرِه و سَبباً مِنْ مَزید مِنْ فَضْلِه و دلیلاً عَلی آلائِه و عَظَمَتِه ثُمَّ الصَّلوه و السَّلام علی حَبیبه و خِیَرتهِ حافِظِ سرِه و مُبَلغِ رسالاتِه سَیِّدِنا و نَبیِّنا اباالقاسم محمد علی آلِهِ الطّیبین الطّاهرین المُنْتَجَبین سیَّما بقیه الله فِی الْاَرَضین.

قال الله تبارک و تعالی: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَکُونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ(توبه/۱۱۹)

شام غریبان حضرت ابا عبدالله الحسین و اصحاب و فرزندان و یاران باوفای اوست. خدا را شاکریم در این شب عزا و حزن و اندوه به ما توفیق داد در کنار حرم آن بانوی بزرگ حضرت فاطمه ی معصومه(س) عرض ارادت و تسلیتی خدمت آن بانوی بزرگوار داشته باشیم و از خدا می خواهیم در چنین ایامی زیارت قبر ابا عبدالله(ع) و مضجع شریف حسینی را نصیب همه ی این جمع و علاقه مندان به آن حضرت بگرداند. حادثه ی عاشورا در ساعاتی محدود، در سرزمین تفتیده عراق و در آوردگاه و نبردی نابرابر بین دو جبهه ی عزت و ذلّت، دو جبهه ی ارزش و ضد ارزش به وقوع پیوست. از آن حادثه، روزگاران زیادی سپری شده است. هر کسی این حادثه را که از نظر زمان کوتاه، اما از نظر پیام بلند و نامحدود است، حادثه ای که در سرزمینی کوچک، اما گسترده در همه ی عالم رخ داد را براساس دیدگاه خود تحلیل کرده و به نقد و بررسی آن پرداخته است.

ص: ۶۷۷۶

بهترین راه برای شناخت اهداف امام حسین(ع)، انگیزه ابا عبدالله و جریاناتی که منجر به این حادثه خونین و ماندگار شد، کلمات سالار شهیدان، امام حسین(ع) است. قبل از شنیدن نظرات و تحلیل های دیگران می توانیم با مراجعه به سخنان ابا عبد الله(ع)، تحلیل قیام و تحلیل این حادثه را از امام(ع) دریافت کنیم. در این جا، به پنج انگیزه ی مهم ابا عبد الله، با ذکر پنج شاهد مثال از کلمات امام حسین یا کلمات ائمه معصومین پرداخته خواهد شد.

چرا ابا عبد الله قیام نمود؟

۱–انگیزه ی دینی:

انگیزه ی دینی یعنی اقامه دین؛ حفظ دین که حفظ دین در رأس همه امور است. امیرالمؤمنین می فرمود: ای مردم مواظب باشید دین و آئین تان را حفظ کنید. اگر هر کس متدین باشد، جامعه دیندار می شود و اگر خطایی هم در آن جامعه صورت بگیرد، بهتر از آن جامعه ای است که بی دین باشند، اما به ظاهر کارهای خوب انجام دهند، زیرا که دین و آئین و اعتقادات باید در همه ی جامعه و در همه ی ابعاد، جریان داشته باشد. نخستین انگیزه ی ابا عبد الله، انگیزه دینی بود. شاهد آن، همان جمله ای است که امام حسین(ع) در نامه ای به مردم بصره، به پنج تن از سران آن جا نوشته بود. من کاری به عکس العمل رؤسای قبائل بصره ندارم زیرا که عکس العمل خوبی نشان ندادند و آن گونه که باید پاسخ مثبتی ندادند. کار اصلی من با پیام این نامه است. نخستین انگیزه امام، انگیزه دینی است و نشانه آن همین نامه است.« فإنَّ السُّنَّه قَدْ اُمیتَتْ و اِنَّ البِدْعِهَ قَدْ اُحْیَیت» » نامه دو سطر بیشتر نبود.

مردم بصره، مردم دنیا، دو اتفاق در عالم افتاده:

۱–سنت پیامبر(ص) زیرپا گذاشته شده

ص: ۶۷۷۷

۲-در دین بدعت گذاشته شده است و خطری از این بالاتر نیست. پیامبری که خودش فرمود: مردم سنت مرا حفظ کنید. امیر المؤمنین در نهج البلاغه می فرماید: ای مردم! ستون و استوانه ی سنت و کتاب خدا را حفظ کنید. سنتی که بیست و سه سال بعد از بعثت، پیامبر(ص) برایش زحمت کشید و این همه روایات، احادیث، کلمات و ... امام(ع) می فرماید: سنت پیامبر(ص) زیر پا گذاشته شده است. مگر سنت پیامبر(ص) چه بود؟ یکی از سنت های پیامبر(ص) این است، که حاکم باید عادل باشد حاکمی که حکومت می کند، یزید است که بسیار ظالم است. یکی دیگر از سنت های پیامبر(ص)، محبت اهل بیت است؛ که فرمود: مزد رسالت من مودّت فامیل و قربی و بستگان و اهل بیت من است. این چه محبتی است که اباعبد الله را در بیابان های حجاز و کوفه این گونه با خانواده می چرخانند و به خاندان اباعبد الله جسارت می کنند؟ آیا بهتر از این هم می شود سنت را زیر پا گذاشت؟ بعد از جریان شهادت اباعبد الله از انس بن مالك پرسیدند: چه قدر از سنت پیامبر(ص) مانده است؟ گفت: من با پیامبر(ص) سالها محشور بودم فقط همین نمازی که مردم می خوانند و شهادت ان لا اله الّا الله دیگر هر چه نگاه می کنم، سنت پیامبر(ص) را نمی بینم. سنت پیامبر(ص) محبت اهل بیت بود. حکومت عدالت بود. سنت پیامبر(ص) چیزی نیست که اکنون در جامعه وجود دارد که هنوز نیم قرن از رحلت آن حضرت گذشته این همه ظلم و تعدی و شرابخواری و جنایت باشد.

امام فرمود: ای مردم بصره، دواتفاق افتاده است:

۱-سنت پیامبر(ص) از بین رفته

۲-بدعت در دین به وجود آمده.

ص: ۶۷۷۸

ای برادران عزیز و خواهران گرامی بدعت چیست؟ هر چیزی که خداوند نفرموده و پیامبر(ص) به آن اشاره نکرده، در دین نیست و اگر کسی چنین چیزی را به اسم دین به مردم بدهد این بدعت است. گاهی کسی به طور ذوقی مطلبی را بیان می کند. و می گوید این ذوق خود من است و ممکن است در قالب یک شعر، یک نکته، یک مطلب، یا یک برداشت باشد اما اگر کسی چیزی را که جزو دین نیست وارد دین کند و به آن بیفزاید به آن بدعت می گویند. ما در طول تاریخ با بدعت های زیادی مواجه بوده ایم در زمان رحلت پیامبر اکرم حتی پیش از آن، پیامبر(ص) گاهی دستهایشان را بالا می بردند، آن قدر بالا می بردند که نوشته اند زیر بغل های مبارکش پیدا می شد می فرمود: ای مردم، عده ای در مورد من سخنان باطل می گویند و هر کس در مورد من سخنان باطل و دروغ بگوید جایگاهش در آتش است. پیامبر اکرم مرتب این خطر را متذکر می شدند. چه قدر روایت به نام پیامبر(ص) جعل کردند. چه قدر تفسیر آیات قرآن را جا به جا کردند. روزی شخصی نزد معاویه آمد و از او پولی گرفت، آیه ای را که در شأن علی بن ابیطالب است می گوید این آیه در شأن ابن ملجم نازل شده است. چه قدر فضائل امیرالمومنین را پنهان کردند و برای دیگران فضائل و منقبت های فراوان درست کردند. همین چیزها بدعت است. امروز هم فرقی با گذشته ندارد. اگر کسی سنت پیامبر(ص) را زیر پا گذاشت، در دین بدعت ایجاد کرده است. خرافه در دین به وجود آورد و از خودش چیزی اختراع کرد و به اسم دین به خورد جامعه داد همین پیام امام حسین(ع) شامل حالش می شود. ما در دین، تابع قرآن و سنت هستیم. عالم دینی، مرجع تقلید، مفسر کتاب و قرآن هم اگر چیزی بر ما ابلاغ می کنند؛ مستندش این آیه، یا این حدیث است.

ص: ۶۷۷۹

مردم دنیا، دو اتفاق افتاده است:

۱-سنت پیامبر(ص) زیر پا گذاشته شده

۲-بدعت در دین به وجود آمده است.

راه حل این مشکل چیست؟ ای مردم، یک راه چاره بیشتر وجود ندارد.« و إن تسمعوا قَولی و تطیعوا أمری اَهدِکُم سبیل الرَّشاد » اگر دنبال من بیایید و حرف نوه ی پیامبر(ص) را گوش کنید؛ من شما را به سمت رشد و راه صحیح هدایت می کنم. شبیه همین جمله را اباعبدالله در خطبه ای که در منی خوانده بود هم فرمودند: انگیزه امام حسین از آمدن به کربلا چه بود؟ نخستین انگیزه، انگیزه ی دینی است، یعنی سنت احیا شود و بدعت کنار رود. البته شما می دانید ما یک عمل به وظیفه داریم و دیگری دریافت نتیجه است. مؤمن وظیفه اش را انجام می دهد. نتیجه دست ما نیست. باید به خدا توکل کرد. اباعبدالله، تکلیف را انجام داد و نتیجه این بود که در جامعه بیداری هایی به وجود بیاورد. قیام هایی رخ داد. حکومت بنی امیه، که معاویه چهل سال برای استقرارش تلاش کرده بود، بعد از شهادت امام حسین(ع) از هم پاشید. مدتی از این حادثه نگذشته بود که قیام حرّه، در مدینه و قیام توابین و قیام مختار شروع شد. من در مقام تأیید کردن یا تحلیل یا نفی این قیام ها نیستم اما سخن من این است؛ حتی بعضی از صاحب نظران گفته اند که در عصر عاشورا افرادی در کربلا فریاد زدند و گفتند: خون حسین، خون مظلوم بود. باید برای اعاده و انتقام از خون مظلوم قیام کرد. مردم کوفه به دور سلیمان بن صُرد خُزاعی گرد آمدند. این آیه را، وقتی بنی اسرائیل موسی را تنها گذاشتند و رفتند، به دنبال گوساله سامری برای آن ها خواند. قرآن می فرماید: موسی بن عمران به آنها گفت:«ظَلَمْتُم اَنْفُسَکُم بِاتِّخاذِکُم العِجْل » شما به خودتان ظلم کردید چون خدا را رها کردید و بت پرست شدید. سلیمان بن صُرَد خُزاعی این آیه را در جمع مردم توّابین کوفه خواند و گفت ما بد اشتباه کردیم که امام حسین(ع) را تنها گذاشتیم. و به عده ای اجازه ندادیم که با او همراه شوند و عده ای دیگر هم کوتاهی کردند. گفت:« ظَلَمْتُم اَنْفُسَکُم فَتوبوا إلی بارِئکُم » ای مردم! توبه کنید. شاید علت اینکه به آن ها توابین می گویند این باشد که:« تُوبْوا إلی بارِئکُم»، لذا نوشته اند: آن ها آمدند و کنار قبر اباعبدالله، گریه کردند و اشک ریختند و عزاداری کردند و از همین جا بود که قیام توابین شکل گرفت. البته بیشتر این نهضت ها به نتیجه مطلوب نرسیده است؛ اما انگیزه، انگیزه ای دینی بود.

ص: ۶۷۸۰

دومین انگیزه ی امام، انگیزه ی اجتماعی بود.

اگر جامعه دچار انحراف شـد، امام بایـد در جامعه این انحراف را ریشه کن کنـد و جامعه را به سـمت راه راست هـدایت کند. دومین انگیزه اباعبـدالله از قیـام طبق نقل مشـهوری که در نامه ایشان به محمـد حنیفه آمـده: اصـلاح جامعه است. امام به محمد حنیفه نوشته اند:« إنَّما اخرجْتُ لِطَلَبِ الْاصلاح » من قیام کردم تا اصلاحات را ایجاد کنم. برادرن عزیز و خواهران گرامی انسان اصـلاح را کجـا به کـار می برد؟ جـایی که چیزی خراب باشـد می گوینـد اصـلاح... ! آیا اگر ساختمانی خراب بود، آن را از ریشه در آورنـد و دوباره بسازنـد به آن اصـلاح می گویند؟ همانا اگر جایی اصـلاح شده بود آن را خراب کردیم دیگر به آن اصلاح نمی گویند. اصلاح هر چیزی بر حسب ویژگی های همان چیز است. اصلاح یک ساختمان به این است که پایه هایی و سقفی محکم داشـته باشد. دیوارهای آن اسـتوار باشند. معنای اصلاح این است. به مطلبی که عرض می کنم خوب به آن دقت فرماییـد. گـاهی رابطه مـا با خـدا هم در هم می پیچـد. ما بایـد این رابطه را اصـلاح کنیم. روایاتی در این زمینه وجود دارد، از جمله:« مَنْ اَصْلَحَ ما بَیْنَه و بین الله اَصْلَحَ اللهُ ما بَیْنَه و بَیْنَ النّاس» هر کس رابطه خودش را با خدا اصلاح کند خدا رابطه اش را با مردم اصـلاح می کنـد، یعنی چه؟ یعنی کاری می کنـد که نزد مردم، محبوب شود. خداوند متعال می فرماید: رابطه تان را با من اصـلاح کنیـد. اگر این رابطه اصـلاح شـد« إنَّ الّذین آمنوا و عَمِلوا الصّالحات سَیَجْعَلْ لَهُمُ الرَّحمنَ وُدّا » من (خدا) شـما را محبوب جامعه قرار می دهم. در حادثه عاشورا این همه تلاش شد، زینب کبری-سـلام الله علیها- رو به دشـمن کرد و فرمود: « کِد کَیْدَک» هر کاری بکنید، نمی توانید محبت ما را از دل مردم بیرون بکنید و همین طور هم شد.

ص: ۶۷۸۱

امام سجاد(ع) بر منبر شام فرمودند: ما چندین خصوصیت داریم.

یکی از آن خصوصیت ها این است که« اَلْمَحَبَّهُ فی قُلوب المؤمنین» محبت ما در دلهای مردم است. یکی از خلفای بنی عباس به کنار قبر امام هادی(ع) رفته بود، وزیرش گفت: قربان قبر پدرش اینجاست و همانا تخریب شده است، از شنیدن این سخن به هم ریخت، اما قبر امام شیعیان و مسلمانان با اینکه بودجه ی خاصی برای آن در نظر گرفته نشده بود چقدر زیبا و شکیل است به چه علت این گونه است؟ گفت: برای اینکه اینها در دل مردم جا دارند. مردم از زندگی خود برای ضریح امام حسین(ع) هزینه می کنند. برای اصلاح رابطه شان با خدا، هزینه می کنند. وقتی امام کاظم(ع) با هارون الرشید در مکه ملاقات کرد به هارون گفتند: این آقا کیست؟ گفت:« هُوَ إمامُ القُلوب» این آقا جایش در دل مردم است. محبت را که نمی شود از دل بیرون راند. شما ببینید امروز در دنیا با این تهدهایی که وجود دارد و در مورد عزاداری و سوگواری اباعبدالله به هر حال صحبت هایی وجود دارد. ولی با همه، در پاکستان، هندوستان، انگلستان، عراق و در همه دنیا عزاداری اباعبدالله برپاست! کدام جریان سیاسی مردم را به این عزاداری ها می کشاند؟ کدام جریان منسجم مردم را به کوچه و خیابان می کشاند؟ واقعاً مردم از جان خود مایه گذاشتند. این همان است که زینب کبری(س) فرمود: «كِدْ كَيْدَكَ» هر کاری می خواهید بکنید. امام سجاد(ع) فرمود: این محبت در دلهاست، نمی توانید آن را أخذ کنید. عزیزان! دومین انگیزه، انگیزه اجتماعی است. یعنی اصلاح. گاهی رابطه آدم با خدا دچار خرابی و نقص می گردد، این رابطه را باید اصلاح کرد.

ص: ۶۷۸۲

این شب ها، شب توبه است. شب محبت است. شب انابه است. شب خواندن نماز با حضور قلب است. از خدا توفیق حضور قلب در نماز خواستن است. این پدیده یک نوع اصلاح است. گاهی رابطه انسان با مردم به هم می ریزد. به این می گویند: اِصلاحُ ذَاتِ البَینْ. امیرالمؤمنین(ع) می فرماید: اگر رابطه تان را با مردم، آشنا، فامیل، دوست و همسایه که به هم ریخته را اصلاح کنید و برقرار کنید از یک عمر عبادت و بعضی گفته اند از یک سال عبادت بهتر است.«اِصلاحُ ذَاتِ البَینْ اَفْضَلَ مِنْ عامَهِ صلاهِ و صیام.» یعنی اگر بتوانید رابطه دو نفر را بهبود بخشید و اصلاح کنید بهتر از یک سال یا یک عمر عبادت، نماز و روزه است. برادران عزیز و خواهران گرامی! این پیام عاشورا است. بیایید رابطه ها را با هم اصلاح کنیم. اگر کینه ای، کدورتی، اختلافی هست. کنار بگذاریم! این یک نوع اصلاح است. اصلاح رابطه با مردم. نظام حاکم بر جامعه باید نظام اصلاح شده باشد! نظام حاکم باید نظام دینی باشد. اباعبدالله(ع)فرمود: من خارج شدم «لِطَلَبِ إصْلاح فی اُمَّهِ جَدّی محمد(ص)». چرا ما از خود امام حسین(ع) دلیل قیام را نخواهیم؟ خیلی از افراد تحلیل کرده اند آقا برای حکومت آمد! باید به این افراد بگوییم: خیر! امام حسین(ع) برای تکلیف آمد! برای عدم بیعت یزید آمد. خیلی ها در این زمینه کتاب نوشته اند از مسلمان ها، از غیر مسلمان ها، شیعیان، غیر شیعیان ولی بهترین منبع و مأخذ برای پی بردن به انگیزه امام، کلام خود ایشان و خطبه های اباعبدالله است.

سوم انگیزه فرهنگی؛ گاهی جامعه دچار جهل می شود.

دچار نادانی می شود و قدرت تشخیص آن را هم ندارد! بنابراین باید جامعه را بیدار کرد. شما زیارت اربعین را بخوانید. امام صادق(ع) می فرماید: حسین جان تو جان دادی«

لِيَسْتَنْقِذَ عِبادَک مِنَ الْجَهالَه و حَيْرهِ الضَلالَه.»

دیـده ایـد وقتی کسـی در دریا در حال غرق شدن است و نجات غریق ها می آیند او را نجات می دهند و از گرداب بیرون می آورند چه قدر خوشـحال می شود؟! امام صادق(ع) جامعه را به گرداب جهل تعبیر کرده و کسانی را که در این گرداب هستند به آن کسـی که دارد غرق می شود تشبیه می کند و امام حسین(ع) را به فرد امدادرسان و نجات غریق! فرمود: جد ما قیام کرد تا مثل کسـی که غریق را از آب نجات می دهـد جامعه را از گرداب جهل نجات دهـد! وقتی ابوالعباس سـفاح به قدرت رسـید بعضـی ها نزد او آمـده گفتنـد: ما فامیلی برای پیامبر(ص) غیر از بنی امیه نمی شـناختیم! ببینیـد تا چه حـد تبلیغات کرده بودند! امیرالمؤمنین(ع) در جنگ صفین دید جوانی در حال کارزار و جنگیدن قرآن می خواند. جلو آمد فرمود چه می خوانی؟ جوان گفت: یـا ابَـا الْحسن دارم سوره نَبَأ می خوانم. بسم الله الرحمن الرحیم عمَّ یَتَسـائَلونَ عَنِ النَّبَـاء العظیم. مردم از نبـاء عظیم مورد سوال واقع می شونـد! معنایش این است بایـد در مورد نباء عظیم پاسـخ دهید. نباء عظیم یعنی خبر بزرگ. خبرهای بزرگ زیاد است. یکی از آن هـا خبر قیـامت و معـاد است، یـک مصـداق نباء عظیم که در زیارت نامه ی حضـرت امیرالمؤمنین و حتی در مفاتیـح هم آمـده، حضـرت امیرالمؤمنین است. امام علی(ع) فرمود: أنا نَبَاءالعظیم؛ من خبر عظیم هسـتم! تو داری با مصداق این آیه می جنگی و قرآن هم می خوانی؟ این جهـل و دروغ است. این امر را بایـد از جـامعه زدود و پـاک کرد. جهل زدایی یک وظیفه است. آگاهی دادن به جامعه و مردم یک وظیفه است! مردم بایـد بداننـد اثرات دینـداری، تقوا،حجاب و روابط صـحیح چیست. مشـکلی که ما اکنون در جامعه داریم علیرغم همه پیشـرفت ها، مطالعات و تحصـیلات عالی گاهی جوان ها و نوجوان هـای مـا نسبت به برخی از ارزش های دینی بی توجه انـد. من آماری از یکی از اسـتان های کشور را در قالب یک پایان نامه دیـدم که چرا جامعه آماری جوان و نوجوان در آن اسـتان نسـبت به برخی از مسائل دینی سـست و بی تفاوت اند؟ بسـیاری از علت هایی که بیان شده بود به جهل جوانان و نوجوانان در مورد دین برمی گشت.

خیلی ها گفته بودند مگر خدا به عبادت ما نیاز دارد. ما نماز بخوانیم یا نخوانیم او خداست نیازی به نماز ما ندارد. اگر تمامی کائنات کافر و بی دین باشند مگر بر عظمت و کبریای او گردی می نشیند؟ برای چه بخوانیم چه نیازی به این سجده و رکوع ماست؟ این ندانستن و جهل است! ارتباط و وصل رودخانه به دریا دلیل نیاز دریا نیست! بلکه نیاز رودخانه است! اگر وصل شد ماندگار می شود. عبد اگر به خالق وصل شد«وَ مَا خَلَقْتُ الجِنَّ والْاِنس إلّا لِیَعبُدون» خودش را بالا برده. وصلِ باقی، فانی را ماندگار می کند. وصل به خدای غفور، رفیق، شفیق و مهربان به انسان رفق و مهربانی و شفقت می دهد. درست است خدا اصلاً نیازی به عبادات بندگانش ندارد اما تو باید از این زاویه وارد شوی که من نیاز دارم! رودخانه یا جوی باید به دریا وصل شود! غالباً گفته بودند ما به این دلیل توجه نمی کنیم. متأسفانه یکی از مشکلات حاد در جامعه ما معضل بدحجابی است. خیلی از همین دوستان عزیز، دانشجویان، جوان ها و نوجوان هایی که حجاب را رعایت نمی کنند، گاهی که با آن ها صحبت و گفتگو می شود و سؤال می شود.،می بینید اعتقادات خوبی دارند! الزاماً هر بدحجابی در مسیر فساد نیست. اتفاقاً غیورن! خانواده هایی دارند که مقیدند. اما این مسئله به صورت یک فرهنگ و یک ساختار شده. می گوید خانواده ما این گونه است یا در فامیل ما رسم اینطور است یا اینکه در زندگی و ساختار خانواده ی ما، رابطه دخترخاله و پسرخاله مثل رابطه خواهر و برادر است و یکدیگر را نامحرم نمی دانیم. مگر دختر خاله هم مثل خواهر است؟ درست است از نظر ارزش و احترام مثل خواهر است ولی اسلام در این بین حریم گذاشته و همه ملزم به رعایت آن حریم هستیم! مرز شکنی ممنوع است! بسیاری اوقات این امر ناشی از عدم داشتن اطلاع کافی است. من گاهی با پدران و همسران این افراد صحبت کرده ام از آن ها سوال کرده ام: آیا راضی هستید دختر و یا همسر شما با این وضع در کوچه و خیابان توجه های زیادی را به خودش جلب کند؟ می گویند: خیر! خیلی وقت ها هم می بینید حساس است، غیرت دارد. می گویم: شما بخواهید یا نخواهید بخشی از این بهره مندی را در اختیار مردم و جوان مجرد قرار داده اید. بالاخره این پوشش محرک است. این لباس تحریک کننده است. اگر در عطر باز شد نمی شود به بوی عطر بگویی بیرون نیا و یا بگویی بمان، پس باید در عطر را مسدود نمایی! تو اگر درّ و صدف را از محل حفاظت، در محل رو باز گذاشتی جلوی هزار دزد را که نمی توانی بگیری! اما خودت می توانی حفاظ برای دُرّت ایجاد کنی! تو نمی توانی در خیابان به همه بگویی نگاه نکن ولی می توانی خانواده ات را با حجاب بیرون بیاوری پس این یک ارزش است.

ص: ۶۷۸۵

امشب طبق نقـل، وقتی زینب کبری(س) آمـد کنـار آن دختر بچه ای که داغ دیـده و پـدرش را از دست داده، گرسـنه و تشـنه است، در بیابان مسیر را گم کرده تا عمه بالای سرش می آید، می گوید: عمه جان یک قطعه پارچه بده من سرم را بپوشانم! با این که شایـد این بچه تکلیفی هم نـدارد. آن طـور که مشـهور است کنـار بـدن اباعبـدالله گر چه اعتقـاد خود من این است که حجـاب زینب کبری(س) و اهـل بیت، روز عـاشورا و حتی بعـد از آن کنار نرفته و کسـی نتوانسـته است چهره و موی آن ها را ببیند. اما با این فرض ببینید دختر اباعبدالله گله و شکوه و درد و دلش با پدر این است که بعضی ها متعرّض حجاب آن ها شده انـد! برادران عزیز خواهران گرامی و بیننـدگانی که امشب برنامه را از کنار حرم کریمه ی اهل بیت فاطمه ی معصومه مشاهـده می کنیـد سـفره ی دهه ی محرم تمام شد! خوشا به حال آن کسانی که حُرّ وار فرصت یاب بودند و نه مانند عبیدالله حر جعفی فرصت سوز و نه مثل عمرسـعدها فرصت طلب. تاریـخ می گـذرد. امروز نه عمرسـعد در جامعه است نه عبیدالله حر جعفی و نه حرّ بن یزیـد ریـاحی. چرا مـا این هـا را به سه شـاخه تقسـیم می کنیم؟ چرا می گوییم حرّ فرصت یـاب بود. عبیـدالله حر جعفی فرصت سوز بود و عمرسـعد فرصت طلب بود؟ چون حرّ از مرکب عـاشورا برای هـدایت خود اسـتفاده کرد. عبیـدالله حر جعفی مرکب عاشورا را سوار نشد و آن گونه از کاروان عقب ماند. عمرسعد خواست از این مرکب به ری برسد و نرسید! مولای ما و شما اباعبدالله فرمود: هرکس بخواهد از گناه به هدف و خواسته ی خود برسد بداند که کوچه ی گناه بن بست است! عمرسعد از کوچه ی گنـاه به ری نرسید. خولی از کوچه ی گنـاه به ثروت نرسـید! شـبث بن ربعی از کوچه ی گنـاه به قـدرت نرسـید. تاریـخ را ببینید. صدام چه قدر خیانت کرد؟ چقدر عالم و مسـلمان و متدین و بی گناه را به قتل و شـهادت رساند؟ عاقبتش چه شـد؟ درست است که صـبر خـدا زیـاد است و گـاهی طـول می کشـد. امـا عـاقبت این کوچه بن بست است. سومین انگیزه ی اباعبـدالله، انگیزه ی فرهنگی به معنای جهل زدایی است. جوان ما اگر بدانـد اثر گناه و بـدحجابی چیست؟ اثر عبادت چیست؟ بـدان مسائل علاقه منـد می شود. ما بایـد این آثار را برای جوان تبیین کنیم. قرآن هم هرچه توصـیه می کند بلافاصـله اثرش را هم بیان می کند. مثلاً«أَقِمِ الصّلوه لِذِکْری» نماز را بخوانیدتا یادِ من بیفتید. روزه بگیرید تقوایتان زیاد می شود. زکات و خمس بدهید مالتان پاکیزه می شود. همدیگر را مسخره نکنید، غیبت نکنید، تهمت نزنید، جامعه تان سالم می ماند! خود قرآن آثار را شمرده اسـت:«اللّهـمّ اغْفِرلی الـذّنوب الّتی تُحبسُ الـدُّعا». بسـیار دقـت کنیـد که گناهـانی هسـتند که بـاعث می شـود دعایتـان مسـتجاب نشود و یـا نعمت بر شـما فرود نیایـد. این جهـل هـا بایـد زدوده شود. جـامعه ی زمـان امام حسـین(ع) گرفتار ترس و دنیـازدگی است. جامعه ی زمان امام حسـین(ع) گرفتار جهل است. خیلی از آن هایی که به سـرزمین کربلا آمـده بودنـد واقعاً قضایا را نمی دانسـتند، قـدرت تحلیل هم نداشـتند. مردم شام واقعاً تصورشان این بود که بایـد ورود اهل بیت را جشن بگیرنـد. چون افرادی که علیه حکومت برحق (به زعم آن ها) قیام کرده اند، کشـته شده اند. اما خطبه ی امام سـجاد(ع) و سخنان زینب کبری(س) جهل زدایی کرد.

انگیزه ی چهارم اباعبدالله، انگیزه ی سیاسی است.

یعنی جامعه باید امام را بشناسند و بدانند که هر کسی نمی تواند جامعه را اداره کند. امام فرمود: ثمره ی عملی تمام فقه، حکومت اسلامی است. فرمود حکومت اسلامی و ولایت فقیه تصورش، تصدیق می آورد. روشن است جامعه ی اسلامی چگونه باید اداره شود. با قوانین اسلامی. قوانین اسلام را چه کسی می داند؟ پیامبر خدا، ائمه بعد از ائمه و کارشناسان دینی. اگر خواستند یک بیمارستان را با قوانین پزشکی اداره کنند یک مهندس مثلاً مهندس نفت را به عنوان رئیس بیمارستان به کار نمی گمارند. اگر خواستند یک بیمارستان را از نظر مهندسی پی ریزی کنند که یک جامعه شناس و تاریخ دان را مهندس ناظر ساختمان قرار نمی دهند! باید کسی باشد که در رشته ی عمران تحصیل کرده و کارشناس باشد! این امری بدیهی و مشخص است. عجیب است همه جا دنبال متخصص اند؛ اما در دین همه متخصص می شوند. در مسائل شرعی همه متخصّص می شوند. در مسائل شرعی همه صاحب نظر می شوند. چه طور شما برای ساختمان رشته ی عمران را دنبال می کنید. برای برق دنبال مهندس الکترونیک می روید برای پزشکی دنبال متخصص می روید ولی دین آن قدر مظلوم است که باید یزید متخصص دین شود؟! معاویه متخصص دین شود؟! کعب الاحبار مفسر قرآن شود؟! نه، جایی که امام صادق(ع) هست چرا دیگران باید اظهار نظر کنند؟ جایی که اباعبدالله هست چرا آن ها به خود اجازه ی این گونه گستاخی ها را می دهند؟ انگیزه ی چهارم، انگیزه ی سیاسی است. نامه ای که امام(ع) به مردم کوفه نوشت مردم کوفه،« فَلَعَمْری! لیس الامام العامل بالکتاب» قسم به جان منِ حسین، امام کسی است که قرآن شناس باشد و قرآن شناس اهل بیت هستند. برای تفسیر قرآن باید به درِ خانه ی ما بیایید! این انگیزه ی چهارم امام بود.

ص: ۶۷۸۷

انگیزه ی پنجم، انگیزه ی شخصی است.

گفتند امام خروج کرده! به تعبیر آن ها از مسیر خارج شده است. اباعبدالله باید به دنیا بگوید من کیستم؟ می دانید چرا روز عاشورا این قدر خطبه خوانده؟ چرا محاجّه کرده؟ گاهی می فرمود: بروید از اصحاب بپرسید. از اباسعید، از جابر بپرسید. من کیستم، چرا خون مرا می ریزید؟ گاهی می فرمود: در تمام دنیا اکنون پسر پیامبری غیر از حسین وجود دارد؟ آیا پسر پیامبری غیر از امام حسین(ع) در حادثه ی ۶۱ کربلا ـ و واقعه ی طف که از فاطمه ی زهرا باشد آن زمان بود؟ امام حسن(ع) که به شهادت رسیده بود. بقیه هم از حضرت زهرا(س) به پیامبر(ص) نمی رسیدند. می فرمود: آیا روی این کره ی خاکی پسر پیامبری غیر از من هست؟ چرا اباعبدالله این قدر تأکید و اصرار می کند؟ این انگیزه ی شخصی است که خود او را بشناسند. کسی نباشد که یک برداشت و تحلیل از حادثه ی کربلا و از حضور امام حسین(ع) داشته باشد که کاملاً شبیه به برداشت های نادرست بنی امیه شود! این پنج محوری بود که خیلی خلاصه عرض کردم. و تبعاً هر کدام از این محورها یک سخنرانی جداگانه می طلبد که من در این جا فقط رئوس را گفتم.

سؤال: انگیزه ی اباعبدالله از آمدن به کربلا چه بود؟

قبل از هر مکاشفه و تحلیلی سراغ کلام خود ایشان بیایید: انگیزه ی دینی! نامه به مردم بصره، می خواهم سنت احیا شود. وبدعت زدوده شود.

دوم انگیزه ی اجتماعی خَرَجْتِ لِطَلَبِ الأصلاح می خواهم خرابی ها را اصلاح کنم.

سوم انگیزه ی فرهنگی لِیَسْتَنْقِذَ عِبادکَ مِنَ الْجهالَه می خواهم جهل از جامعه زدوده شود.

چهارم انگیزه ی سیاسی می خواهم مردم بدانند چه کسی باید حاکم شود. حاکم باید قرآن شناس باشد. حاکم باید آشنای دین باشد. و پنجم انگیزه ی شخصی. در این باره حداقل دیدگاهِ خودم را بیان کردم.

ص: ۶۷۸۸

البته این ها خیلی دوست داشتند قضیه کربلا همان جا بسته شود و دیگر چیزی از آن جا بیرون نرود. اما برادران، خواهران و عزیزانی که کنار حرم حضرت معصومه(س) هستید. همان سوگواری ها و عزاداری ها عاشورا را ترویج کرد. وقتی زینب کبری(س) در گودال قتلگاه روضه خواند دوست و دشمن گریه کردند! وقتی ام السلمه در مدینه واحسیناه گفت تمام افراد مدینه با واقعه ی کربلا آشنا شدند. وقتی کوفیان در دروازه ی کوفه اشک ریختند. وقتی سیدالساجدین بالای منبر شام فرمود:«أنا ابْنُ العَطشان بِكَربلا» پدر مرا با لب تشنه در کربلا کشتند! فرمود من پسر آن کسی هستم که بدنش را عریان کردند. منطقه ی شام غرق در عزا شد. نزدیک به سی و چهار یا سی و پنج سال امام سجاد هر افطار و غیر افطار اگر آب آوردند، غذا آوردند صدا زد« قُتِلَ ابْنُ رسول الله عَطْشانا». می فرمود: مردم دنیا، من با نگاه به آب به یاد لب های تشنه ی پدرم می افتم! با نگاه به غذا به یاد گرسنگی پدرم می افتم! با نگاه به اطفال صغیر، یاد غربت علی اصغر می افتم. این ها باعث شد فرهنگ کربلا ترویج و همه گیر شود. هدف امام حسین(ع)جای خود؛ اما خود عزاداری جزو اهداف است. خود گریه هدفمند است. چون نتیجه ی گریه بر اباعبدالله آشنایی با مکتب او است. چرا مردم گریه می کنند؟ یکی از دوستان اهل منبر ما گفت من در ایتالیا منبر بودم. جمعیت زیادی هم از عرب های لبنان و عراق پای منبر می آمدند. می گفت آن کسی که ما باشگاه را از او اجاره کردیم یک مسیحی بود. وی تمام ده شب مراسم می آمد و ما را تماشا می کرد. شب دهم بعد از سخنرانی و مداحی و وعظ و عزاداری مرا صدا زد و گفت: در این باشگاه چه خبر است؟ من این جا را برای جشن ها اجاره می دهم. برای برنامه هایی از این قبیل: میتینگ ها و ملاقات ها. چرا ده شب است می نشینند و گریه می کنند؟ تو به آن ها چه می گویی که این قدر گریه می کنند؟ چرا این قدر اشک می ریزند؟ بر سر و صورت خودشان می زنند؟ ایشان گفت با این که خسته بودم شروع کردم برای او از پیامبر اکرم گفتم. نبی ما رسول الله است. پیامبر ما دختری داشت به نام فاطمه که تنها یادگارش بود. این دختر دو تا پسر داشت به نام حسن(ع) و حسین(ع). پیامبر(ص) آن ها را روی شانه می نشاند. روی زانو می نشاند. صورتشان را می بوسید. لب هایشان را می بوسید. و به یاران خود سفارش آن ها را می کرد. نسبت به آن ها احترام و اهتمام و محبت داشت. پیامبر(ص) از دنیا رفت. حرمت دخترش را نگه نداشتند و او را مورد بی مهری واقع کردند. دختر پیامبر(ص) به شهادت رسید. حرمت امام حسن(ع) را نگه نداشتند. امام حسن(ع) شهید شد. فرزند دومش حسین(ع) را در کربلا محاصره کردند. می گفت: یک دوره مقتل را برای او گفتم، گفتم: آب را به رویش بستند. طفل شش ماهه اش را جلوی چشمش کشتند. جوانش را جلوی چشمش«إرباً اربا» نمودند. سم اسب بر بدنش دوانیدند. زن و فرزندش را چهل منزل در شهرها گرداندند. می گفت: نزدیک دو ساعت یک مقتل را برایش گفتم. آن قدر این آقای مسیحی گریه کرد که همسرش هم که آن جا حاضر بود گفت: من سی سال است با او زندگی می کنم تا به حال گریه کردن او را ندیده بودم. با او چه کردی؟ گفتم: از حسین برایش تعریف کردم. حسین قتیل العَبَرات است. فرمود من کشته ی اشک ها هستم«أنَا قَتیلُ العَبَرات». از اباعبدالله برایش گفتم. حسینی که گاهی پیامبر(ص) او را روی سینه می گذاشت. لب های خود را به گلویش می گذاشت و می گفت: یزید با حسین من چه کار داری؟ حسین که امیرالمؤمنین هر وقت نگاه به چهره اش می کرد اشک می ریخت. یا اباعبدالله شام غریبان شماست. دل ها را روانه ی کربلا کنید. کنار مضجع شریف اباعبدالله. خدا، امشب در کربلا چه خبر بود؟ امشب باید قاعدتاً روضه را از زینب کبری(س) خواند. چون بیش از همه امشب زینب سختی کشید. کشته ها روی زمین، بچه های شهدا گرسنه و تشنه، خیمه هایی نیم سوخته، سیدالساجدین با حال نامساعد... امشب گاهی عقیله ی بنی هاشم می آمد بچه ها را از روی کشته ها برمی داشت. در گوشه ای می آورد باز می رفتند. گاهی در بیابان ها می گشت بچه هایی که از ترس آتش به بیابان پناه آورده بودند پیدا می کرد. گاهی می آمد و سیدالساجدین را آرام می کرد. اما زینب خودش هم

داغدیـده بود. داغ جوان دیـده، داغ برادر دیده، داغ پسـر برادر دیده. امشب بسـیار بر زینب سـخت گذشت. جوان ها، برادران، خواهران با همه ی سختی، امشب نماز شبش را خواند. در دل شب بلند شد.

ص: ۶۷۸۹

شکسته دلی نشسته می خواند نماز!

نماز شبش را خواند. خدایا ای کاش فردا طلوع نکند. ای خدا چگونه فردا بچه ها را از کنار این بدن ها جدا کنیم؟ بالاخره فردا رسید. امام سجاد(ع) فرمودند: عمه جان، بچه ها را آماده ی حرکت کنید. بچه ها را بر مرکب ها سوار کردند. نانجیب ها سفارش هم کرده بوند این ها را از کنار قتلگاه و از کنار کشته ها عبور دهید! امام سجاد(ع) می فرماید: عمه ام زینب(س) کمك کرد یکی یکی بچه ها و زن ها و حتی خود سیدالساجدین سوار شوند. سادات! عمه تان زینب می خواست سوار شود ولی نتوانست. ناچاراً آمد به قتلگاه و گفت حسین! بلند شو ببین کسی نیست خواهرت را سوار کند. برادر، بلندشو ببین زینب روی زمین مانده! برادر، من در بقیع و کنار قبر پیامبر(ص) می خواستم سوار شوم، محرم ها دورم را گرفتند. برادر، روزی که در این سرزمین پیاده شدم، تو آمدی. عباس آمد. قاسم آمد. اکبر آمد. یك بار دیگر به قتلگاه آمد. نشست میان قتلگاه. نمی دانم قتلگاه رفته اید یا نه؟ من خودم کم تر طاقت رفتن به قتلگاه را دارم! اگر به کربلا رفتید و حال مساعد نداشتید به قتلگاه نروید. اگر حالتان مساعد بود بروید! این جا جای چندمعصوم بوده. این جا پیامبر(ص) گریه کرده. فاطمه اشك ریخته. این جا بدن پسر رسول الله روی زمین افتاده بود. زینب(س) آمد به قتلگاه و گفت: برادر، قربان لب های تشنه ات. قربان حلقوم بریده ات. نمی دانم چگونه روضه خواند. اما نوشته اند فَوَ الله بَکَتْ کُلِّ عَدُوٍّ و صِدیق یعنی به خدا تمام دوست و دشمن گریه کردند! صدا زد برادر نمی خواهم بروم ولی دارند با تازیانه مرا از کنار تو می برند.

نمی روم ولی مرا به تازیانه می برند!

ص: ۶۷۹۰

سَيَعْلَموا الّذينَ ظَلَموا اَىَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبون.

خدا امشب به حال زینب(س)، به آن جنازه های مطهری که امشب روی زمین کربلا افتاده. امام سجاد(ع) فرمود: عمه جان این ها ما را مسلمان نمی دانند! مگر بدن مسلمانان را دفن نمی کنند؟ خدایا به آن جنازه های مطهّر و بدن شهدایی که امشب روی زمین افتاده اند قسمت می دهم در ظهور حجه بن الحسن(عج) تعجیل بفرما! خدایا، منتقم خون حسین را به فریاد تمامی مسلمانان جهان برسان! خدایا این کشور و این نظام و تمامیت ارضی ما، رهبر عظیم الشأن و محبوب ما را در پناه ولی الله الأعظم محفوظ بدار! خدایا ریشه های فقر و فساد و تبعیض، ریشه های طلاق و گرانی و بدحجابی را از جامعه ی ما ریشه کن بگردان! خدایا! بیماران، بیماران افراد حاضر در این جمع، جوان ها و اطفال مریض همه را شفای عاجل عنایت بفرما! خدایا حشر و نشر و حیات و ممات ما و اولاد ما را با اهل بیت و قرآن قرار بده! خدایا جوان های ما را از خطرات محفوظ بدار! هر قلم و دست و کتابت و برنامه ریزی که برای انحراف جوان ها توسط هر گروه و شخصی صورت می گیرد شرشان را به خودشان برگردان! خدا به مقربان درگاهت فیض و بشارت، به روح شهدا، اموات، اموات این جمع، روح ملکوتی امام عائذ و واصل بفرما. بِالنّبیِ و آله...

شب عاشورا ،شب قدر مصیبت امام حسین (ع)

شب عاشورا ،شب قدر مصیبت امام حسین (ع)

بسم الله الرحمن الرحیم،الحمدلله رب العالمین،حسبا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر

هیچ بلایی به عظمت و بزرگی عاشورا نیست.

صاحب این مصیبت عظیم وجود مقدس رسول خاتم(ص) است. این مصیبت بر حضرت وارد شده و این اعظم ابتلائات حضرت است.

ص: ۶۷۹۱

روایتی است که من مکرر خوانـده ام. امشب هم شب عـاشوراست، بـد نیست روایت خوانـده شود. در این روایت آمـده اسـت وقتی حضـرت ابراهیم خلیل(ع) از عهـده ی امتحان خـدا، ذبـح جوان رشـیدش حضـرت اسـماعیل، برآمد و در منی برای خدا، کـارد به حلقـوم فرزنـدش گـذاشت؛ خـدا فرمود: تو خوب امتحـان خود را پس دادی، خلیلعلیه السـلام) به خـدا عرضه داشت، خـدایا! من در کجای این امتحان کوتاهی کردم؟ موفق نشـدم فرزنـدم را با دست خودم در راه تو سـر ببرم و قربانی بکنم تا در این قربـانی کردن به ثواب اعظم مصـیبت هـا برسم، ثوابی که هیـچ صـاحب مصـیبتی، به آن ثواب نمی رسـد. از جانب خـدای متعـال پاسـخ رسـید کـه: ابراهیم! خـودت را بیشـتر دوست داری، یـا پیغمـبر آخرالزمـان را؟ عرض کرد: پیغمـبر آخرالزمـان را، فرزنـدت اسـماعیل را بیشتر دوست داری، یـا فرزنـد آن پیامبر را؟ عرض کرد: فرزنـد پیامبر، سیدالشـهدا را، از اسـماعیل خودم بیشتر دوست دارم. خـدای متعال پس از این اقرارها که از حضـرت ابراهیم گرفت، دو مطلب را به حضـرت فرمودنـد: یکی این بود که ابراهیم نه تو ظرف اعظم مصـائبی، و نه بزرگترین مصـیبت هـا، سـر بریـدن اسـماعیل به فرمـان من در منی است. ظرف اعظم این مصائب این شخصـیتی است که گفتی او را از خودت بیشتر دوست داری، یعنی نبی خاتم(ص) و اعظم مصـیبت های آن بزرگوار همـان فرزنـدی است، که گفتی او را از اسـماعیل بیشتر دوست داری، امـا مطلب دوم(نقـل به معنا) در روایت این است که ای ابراهیم خودت انصاف بده، تو به دستور ما در راه محبت خدا و برای تقرب جستن به او آمادگی داشتی تا در منی و با دست خودت بنده ی ما، اسـماعیل فرزند خودت را سـر ببری این مصـیبت سـنگین تر است یا سر بریدن آن فرزند عُظمای پیامبر خاتم(ص) که با اسـماعیل نیز قابل مقایسه نیست آن هم توسط امتش؛ یعنی، امت اسـلام و البته به قصـد قربت. امّا مطلب سوم: ای ابراهیم! اگر می خواهی، به ثواب اعظم مصائب برسی باید مصیبت سیدالشهدا را درک کنی اگر توانستی مصیبت زده بشوی، اگر بلای سیدالشهدا در دل تو غم انداخت آن وقت به ثواب اعظم مصائب می رسی.

برخی معارف هستند که انسان را خالص می کنند. خدای متعال درباره ی جنگ احد می فرمایند:این جنگ سخت و سنگین برای این بود که ما قلبتان را خالص کنیم. و این میسر نیست مگر به این که محبت به غیر، از دلتان بیرون رود؛ بنابراین هیچ چیز به اندازه ی معرفت مصیبت سیدالشهدا(ع) و درک و فهم آن، انسان را خالص و پاک نمی کند. این همان چیزی است که در زیارت عاشورا از خداوند درخواست می کنیم که «اَسئلُ اللهَ بِحَقِّکُمْ و بِالشأنِ الّذی لکُم عِندهُ اَنْ یُعْطیَنی بِمُصابی بِکُم اَفْضلَ ما یُعْطی مُصاباً بِمصیبهِ» به ما گفته اند، از خدا بخواهید سرآمدن آن چیزهایی که به صاحبان مصیبت می دهد، به شما بدهد. خود سیدالشهدا(ع) و ۱۴ معصوم به درجه ی خاصی از قرب و نزدیکی به خدا رسیدند که برای احدی قابل فهم نیست. هیچ کس نمی تواند باطن عاشورا را درک کند و بفهمد بین خدا و سیدالشهدا چه گذشته است! اما می شود وارد فضای عاشورا شد و به این میدان پا گذاشت. اگر کسی مَرد راه باشد، اگر کسی پای این حرف و لوازمش بایستد، اگر کسی بخواهد خود را در میدان مصیبت سیدالشهدا وارد کند، از جام بلای سیدالشهدا به انسان می دهند آن وقت انسان مبتلا به بلای سیدالشهدا می شود البته لوازم دارد باید پای لوازمش بایستی از لوازم ظاهری تا باطنی، از ادب ظاهری تا ادب باطنی.

شنیده اید که در کامل الزیارات آمده که وقتی زیارت عاشورا به جا می آورید، و یا به زیارت سیدالشهدا می روید، غصه دار محزون، مکروب، غبارآلود، گرسنه و تشنه بروید، چرا که در روایت است که امام حسین (ع) در نهایت محزون و غصه دار بود و گرسنه، تشنه و غبارآلود به شهادت رسید، شما نیز در نهایت آشفتگی و حزن و اندوه به زیارت آن بزرگوار بروید و یا در مجالس روضه شرکت کنید. یکی از اساتید من می گفت: در بین الطلوعین روز غدیر برای زیارت امیرالمؤمنین(ع) به حرم آن بزرگوار می رفتم، بیرون در ورودی حرم، دیدم که، مرحوم آقای فکور که از علمای بزرگ و فوق العاده و نیز صاحب مقامات معنوی بودند از حرم بیرون آمدند، نزدیک کفش داری به من برخورد کرد و در حین صحبت و احوال پرسی گفت: فلانی، سه روز است یک استکان چای بیشتر نخورده ام..... من با خودم گفتم یعنی چه؟ نخوردی که نخوردی، این چه حرفی است دَم دَر کفش داری ائمه به من می گویی؟ این که گفتن ندارد! رفتم مقابل حرم ایستادم و سه ساعت گریه کردم و زیارت غدیریه را با توجه و عنایت خواندم آمدم خانه، خسته شده بودم خوابید م، در خواب دیدم حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است من همان جا ایستاده ام و با همان حال خوش مشغول زیارت هستم، حرم هم خلوت است و چند نفری بیشتر نیستند. دیدم مرحوم آقای فکور بین زمین و آسمان عاشقانه با تمام وجود دارد زیارت می کند متوجه ی آن جمله ی ایشان شدم که یعنی چه؟ بله!اگر می خواهید زیارت بکنید باید از قبل آماده شوید.

انسان اگر می خواهد عاشورا را درک کند، باید قبل از محرم مهیا شود.

شنیدید مرحوم سیدبن طاووس رضوان الله تعالی علیه در اقبال می فرماید: از فردای پایان ماه رمضان مراقبه شان را شروع می کردند، یعنی از فردای عید فطر برای شب قدر آینده! پس از قبل باید برای عاشورا مهیا شد. لازم است بگویم هر چیزی بهار و شب قدری دارد که اگر نتوانستی شب قدر آن چیز را درک کنی دیگر بعید است که در طول سال بتوانی بدستش بیاوری.

می دانید هر، شبانه روز، یک سحر دارد، من تلقی خودم این است، اگر کسی سحر را از دست داد مثل این است که کره یِ مشک را از دست داده است. اگر دوغ هم بخورد خاصیت، این کره را ندارد. کسی که سحرش خراب است، روزش نیز خراب است. این دو به هم گره خورده اند. در هفته یک شب شب جمعه است، کسی که شب جمعه ی خوبی ندارد، هفته خوبی هم نخواهد داشت، در سال یک ماه، رمضان است کسی که رمضان و شب قدر خوبی ندارد، سال خوبی هم ندارد. شب قدر مصیبت امام حسین(ع) نیز عاشورا است، اگر کسی امشب که شب عاشورا است و فردا که عاشورا است، نتواند به فضای عاشورا وارد شود، دیگر بعید است، زمانی دیگر بتواند. در این زمان همه چیز آماده است برای این که انسان پرده ها را کنار بزند و به باطن عاشورا راه پیدا کند. عاشورا نه یک قطعه ی خاص زمین است و نه یک ظرف خاص از زمان و جغرافیا. جغرافیایی است که همه ی عوالم را طی کرده و از نظر زمان، به اندازه ی همه ی تاریخ است. اگر انسان بتواند حجاب را کنار بزند و به عاشورا وارد شود، به باطن عاشورا راه پیدا می کند. ورود به بلای سیدالشهدا، زمینه ی محبت و وفا را برای انسان فراهم می کند و انسان را پاک و خالص می کند.

ص: ۶۷۹۴

مصیبت سیدالشهدا(ع) چند چیز برای انسان می آورد.

در زیارت عاشورا و دعای ندبه و برخی متون دیگر توضیح داده شده که درک مصیبت سیدالشهداء، ۳ چیز را در انسان ایجاد می کند. شناخت اولیای خدا، همراهی با اولیاا...، تا مرز خون خواهی و معـیت با آنان و سوم ثبات قدم.

همه ی شما زیارت عاشورا را خوانده اید. دیگر چیزهایی که یک انسان در زیارت عاشورا می خواهد، دنبال مصیبت سیدالشهداست، اگر کسی مصیبت را فهمید، «لَقَدْ عظمُتْ الرزیَه»، سیرش آغاز می شود و نوعی همراهی با جبهه ی حق پیدا می کند، به وفای به ولی ا... می رسد. و نوعی موضع گیری نسبت به جبهه ی باطل در او پیدا می شود. اگر انسان عمق عاشورا را بفهمد از لعن تا برائت تا درگیری«حربٌ لمن حاربَکُمْ» تا خون خواهی و حضور در لشکر ولی ا... و یک سلسله مواضع دیگری که در زیارت عاشورا آمده را نیز یکسره می فهمد. مطلب دوم هم هست.

این مطلب دوم، خیلی مهم است مهم تر از همه. هم انسان را به امام حسین(ع) گره می زند و هم او را از صف دشمن جدا می کند. این را محضر جوان های عزیز تقدیم می کنم. در فتنه های ننگین و غوغاهایی که شیطان به پا می کند و موج هایی که می فرستد، موج هایی که نجات غریق ها هم در آن غرق می شوند، امثال ما که هیچ، شیطان مردان راه را با خود غرق می کند، اگر کسی اهل توجه به عاشورا بود، در عاشورا ذوب شد، نگاهش را از عاشورا برنداشت، بصیرتی پیدا می کند،" انَّ الحُسَینْ مصباح الهُدی"و خیلی راحت حق و باطل را می فهمد و دیگر بالاترین و بزرگ ترین، شبهه ها پیش او رنگی ندارد.

ص: ۶۷۹۵

امروز شـما می بینیـد عده ای غرق در شـبهاتی هسـتند که شـما به حساب نمی آورید. اصـلاً، آن ها را لغو می بینید.« اَلَذینَ هُم عـَنْ الغـَوِ المعرضون» راحت از کنار آن شـبهه ها می گذرید. فتنه های آخرالزمان، بسـیار سنگین است بهترین چیزی که می تواند، شـبهه ها را کنار بزند عاشورا است. به میزانی که انسان در عاشورا ذوب شود چشمش را از عاشورا برندارد، نگوید، بس است؛ کجا بس است؟ مگر هنوز، کسی حق گریه ی بر امام حسین را ادا کرده است؟ مگر هنوز کسی توانسته برای امام حسین عزاداری کنـد؟ عزاداری امـام حسـین در محشـر هم هست. در عـالم برزخ هم هست. اگر بلاـ ما را تطهیر می کنـد به ما عنایت کرده اند. امام حسین(ع) بلاکشیده، نبی اکرم(ص) تحمل کردند ما می توانیم به آن بلا راه پیدا کنیم و با آن بلا ساکت شویم.

این بلا سه برکت برای ما دارد: ۱) شناخت جبهه ی حق و موضع گیری مثبت نسبت به آن، در طول تاریخ از اسلام تا همراهی تا خونخواهی، تا تسلیم بودن و بقیه ی آن چیزها، شناخت جبهه ی باطل با تمام شیطنت ها و تزویزهایش که چقدر فتنه هایش سنگین و ظلمانی بوده، و هست.«ابن ابی الحدید» به دنبال این است که ظلمت یعنی چه؟ نقل می کند در زمان بنی امیه ۷۰۰۰۰ هزار منبر در دنیـای اسـلام بوده و بر فراز این منبرهـا وجود مقـدس و نـازنین امیرالمؤمنین، امـام الموحـدین مورد سب قرار می گرفته علی(ع) را لعن می کردنـد. فضا چه قـدر بایـد تاریک باشـد، که خطیب جمعه نمازش را قضا می کنـد چون یادش رفته امیرالمؤمنین(ع) را در خطبه هـایش لعن کنـد. در این ظلمـات یـک چیز انسـان را نجـات می دهـد آن هم عاشوراست؛ عاشورا بـاعث می شـود جبهه ی دشـمن را بشناسـیم و از آن فاصـله بگیریم نه فقـط فاصـله بگیریم، بـا آن هـا درگیر بشویم«حربٌ لِمَن حاربَکـُمْ»، این موجب می شود برای لشـکر امام زمان(عـج) آماده بشوی.« لـَقـَدْ عـَظـُمَ مصابی بـِـکْ فـَاَسـئلَ الله الـذی اَکـْرَم مقامَـکَ و اکرمَنی بکَ اَنْ یَرْزُقـــَنی طـَلـَبَ ثارکْ،» اگر مصـیبت سیدالشـهدا در دل انسان عظمت یافت انسان به خونخواهی امام حسین(ع) در رکاب امام زمان(عج) شرکت می کند، تردید هم نمی کند.

ص: ۶۷۹۶

عاشورا یک سکه دو رو

سومین و آخرین مرحله ای که انسان به آن می رسد یعنی همان انسانی که به بلای سیدالشهداء مبتلا شده و با آن بلاسوخته، قرب است. ضیافتی، چون عاشورا یک سکه ی دو رو است همیشه یک روی آن بلا و سختی و رنج است و روی دیگر آن ضیافت است و محبت...، سـُرور و نشاط است و قرب الی ا...، همیشه همین طور است. آد م، وقتی که مریض می شود ظاهرش بیمار است. باطنش پاکی و طهارت و قرب و محبت و انزجار از گناه. اگر کسی همتش را داشت توانایی اش را داشت از خدا خواست، پای این مطلب ایستاد، مبتلا به بلای عاشورا شد به میزانی که مبتلا می شود آن روی سکه عاشورا را هم به او نشان می دهند. وارد فضای ضیافت و قرب و رضوان و محبت می شود. یک زمانی من خودم بلا می کشم بلای من به اندازه ی خودم است پاکی و محبت و خلوص هم که می آورد به اندازه ی خودم است اما یک وقت به من تشنه، عطش زده، خسته و بلا دیده اجازه می دهند کاسه ام را از آب دریا پر کنم و وجود عطش زده و خسته ی مرا به درون دریا می اندازند این دو خیلی با هم فرق دارند، اگر آدم را به دریا انداختند، دریایی می شود؛ اگر مرا به مصیبت امام حسین(ع) راه دادند، در اثر مبتلا شدن به مصیبت، آن روی سکه را به من نشان می دهند هر چه قدر هم کوچک باشم، دریا می شوم، دیگر هرچه بخواهی آنجا هست، کسی که در دریاست، جامش به دریا وصل است هر کسی از این جام بنوشد باز هم می شود بنوشد، اصلاً آنقدر به او می نوشانند و جامش را پیاپی پر می کنند که هر چه بنوشد، تمام نمی شود و این همه به برکت درک درست بلای امام حسین(ع) و به طـَبَعَ آن محبت امام حسین(ع) و محبت خدای متعال است که در دلش ایجاد شده این همه از آن کسانی است که وارد بلای امام حسین می شوند آن هایی که مبتلا نمی شوند به ضیافت هم راه نمی یابند. و آنانی که از کنار این مصیبت عظیم به آسانی می گذرند و گاه حتی آن ایثارها و فداکاری ها و در نهایت شهادت را غیر ضروری می دانند جز ضرر و خسران نتیجه ای عایدشان نمی شود و بعید نیست که شریک بنی امیه باشند. این ها بودند، که روز عاشورا خوشحالی کردند و جشن گرفتند.

ص: ۶۷۹۷

بنابراین هیچ چیز به اندازه درک و اعتقاد به بلای امام حسین(ع) ظرف وجودی ما را بزرگ نمی کند در این زمانه اگر آدمی دلش بخواهد در لشکر حضرت صاحب الزمان (عج) باشد این آرزوی خیلی بزرگی است امّا برآورده شدن این آرزوی بزرگ به این است که وارد بلا شود، اگر وارد بلا شد، اگر مبتلا شد آن وقت به اندازه ی ظرفیت دلش باطن بلا را به او نشان می دهند، آنجاست که زیبایی کار خدا را می بیند. حضرت زینب(س) در آن هنگامه ی پر از بلا که آتش به جانش زد، و کمرش را از غم و اندوه خم و مویش را سپید کرد با این حال وقتی که ابن زیاد « لعنته ا... علیه» می گوید: دیدی خدا با برادرت چه کرد؟ حضرت زینب(س) پاسخ می دهند: "ما رأیتُ الاّ جمیلاً" من جز زیبایی ندیدم. این سخن کسی است که بعد از بلای امام حسین سوخته، یک روی سکه سوختن است، پیر شدن است، شکستن و عضه خوردن است و آن روی سکه قرب، ضیافت و مشاهده ی جمال است.

کسی می تواند به شهود جمال عاشورا برسد که بلای عاشورایی را لمس کند و وقتی بهتر از شب و روز عاشورا برای این نیست کسی که در این شب و روز نتواند به مصیبت وارد شود، گمان نمی کنم، تا سال آینده بتواند خود را از این جمال بهره مند کند. این است که امشب تا فرصت باقی است، به یاد امام (عج) التماس کنیم. اولیاء، خوبان و بزرگان را شریک عبادت خودمان کنیم، خوبان و بزرگوارانی که دوستدار بندگان خدا بودند و هستند و معرفتشان را با عشق به امام حسین(ع) سپری کردند و چه سال ها که خالصانه بر مصیبت امام حسین(ع) گریه کردند، از امام زمان (عج) درخواست کنیم ما را به مصیبت امام حسین وارد کنند. اگر انسان عمق این مصیبت را بفهمد، آن وقت به حمد خدا به بلا می رسد. دو حمد در آخر زیارت عاشورا آنجا که به سجده ی قرب می رسد وجود دارد.

آن دو تا حمـد کدامنـد؟« اللـّهُمَ لَکَ الحـَمْدُ، حَمْدَ الشاکرین لـَکَ علی مُصاب ـِهْم» خدایا! تو را حمد می کنم آن حمد شـاکر بر آن مصـیبتی که بر ولی تو وارد شـده است، حمـد خـدا را می کنـد و می گویـد: « کار تو با امام حسـین زیبا بود» این خیلی بزرگی و جسارت می خواهـد، زیبایی کار خدا با امام حسـین(ع)» را کسـی می تواند لمس کند که وارد فضای مصیبت باشـد. دوم: « الحَمْدُلله علی عظیم رَزیتی؛ خدایا تو را حمد می کنم که مرا با مصـیبت سیدالشـهدا آشـنا کردی و مبتلا نمودی.» چه نعمتی،از این بالاتر که خدا، به ما اجازه بدهد و شرایطی را برایمان فراهم نماید تا برای امام حسین(ع) گریه کنیم، این حال تصـادفی نیست. چه انسـان هایی که امشب بی خیال هسـتند، امّا به ما اجازه داده انـد بیائیم و با بلای امام حسـین به طرف خـدا حرکـت کنیـم، سالـک بشـویم و بـه مصـیبت سیدالشـهدا راه پیـدا کنیـم. اگر ایـن دو حمـد را داشتیـد آن وقـت می تـوانید بگوئید"الـّلهَم رزقنی شـفاعه الحُسَـینْ یَومَ الورود" شفاعت حسین که به دنیا ختم نمی شود، شفاعت امام حسین در دنیا همین است، خونش را داده، دست مـا را گرفته و مـا را تـا اینجا پیش می برد تـا اینجـا که«الـلـّهـَم اجْعـَل محیای محیا محمِّد و آل محمد و مماتی مماتَ محمدِ و آل محمد» اگر کسـی مصیبت امام حسین را درک کرد یک قدم، یک قدم می آید و می رسد به جایی که دیگر حیات و زنـدگی اش می شود زنـدگی و حیات آن ها، مرگش می شود مرگ آن ها، این می شود شـفاعت امام حسـین. اگر امام حسـین دست کسـی را گرفت« بذلو مهجم دون الحسـین(ع)»، اگر ما دست به دست امام حسین گذاشتیم وارد عاشورا و بلا شـدیم، به جایی می رسـیم، که حیات و مرگمان عوض می شود. یعنی حیات و مماتمان مثل امام حسـین(ع) می شود یعنی اینکه مثل آنها زنـدگی می کنیم، مثل آنها می میریم. این زنـدگی و مرگ فرقش با مرگ و زنـدگی عادی این است که برای خـدا زنـدگی می کنیم و برای خـدا می میریم. و این یعنی شـفاعت امـام حسـین(ع) در دنیا تا لحظه ی مرگ. و البته! بعد از این هم ما باید با امام حسـین حرکت کنیم. تا شـفاعت اخروی امام حسین(ع) نیز نصیبمان گردد؛ اما شفاعت بعدی امـام حسـین نصیب چه کسـی می شـود؟ از این جـا مضـمون زیـارت عـاشورا عـوض می شود:« اِنَّ هـذا یومٌ تـبرکَت به بنوامیه فـَرِحَتْ به آل ٔزیادٍ و آل ٔمروان بقتلهمُ الحسین »، روز عاشورا بنی امیه جشن گرفتند و خوشحال بودند که امام حسین را از پـا در آوردنـد. آنگـاه در ادامه ی زیـارت صـد مرتبه به اولین ظـالم نسـبت به حق محمـد(ص) و آل طاهرش(علیهم السـلام) و آخرین از حلقه ی ظالمین لعن می کنیم و سـپس لعن های اختصاصـی بر گروهی که با حسـین(ع) پیکار کردند و در کشتن او همراهی نمودنـد و بعـد از این صد مرتبه، به امام حسـین(ع) و اصـحابش سـلام می فرسـتند و در سـجده، بعد از دو حمدی که ذکرش رفت می گوییم« اللهم ارزقنی شـفاعه الحسین یوم الورود» خـدایا حالاـ شـفاعت اخروی، امام حسـین را شامل حال من کن. این همـان چیزی است، که بـا ورود به مصیبت امـام حسـین(ع) بایـد به آن برسـیم، به وفـای به امام حسـین، به همراهی با امام(ع) و به ثواب شـهدای امام حسین(ع). چه کسی است که روز عاشورا را ببیند و عاشق امام حسین(ع) نشود؟ گودی قتلگاه را ببیند، دلش برای امام حسین(ع) پر نزند.

چه کسی است که احسان امام حسین را ببیند و دلش برای امام حسین پر نزند؟ چگونه اصحاب و عزیزانش را مراقبت می کرد که زمین گیر نشوند. همین که صحنه ها سخت شد پا به میدان گذاشت، یک لحظه از جبهه ی خودش غفلت نمی کرد. به دشمن، احسان می کرد. شنیدید وقتی به لشکر حُر رسید، همه شان را آب داد. حیواناتشان را هم سیراب کرد. از فردا هم شروع کرد به اتمام حجت کردن با آن ها. چه لزومی داشت که امام حسین این قدر با این ها اتمام حجت کند؟ چه لزومی داشت، این قدر سخن بگوید؟ دلیلش این است که امام حسین(ع) نمی خواهد یک نفر هم به جهنم برود، دلش می سوزد که این ها به جهنم بروند. اگر کسی صحنه عاشورا را ورق بزند، هر صحنه ای دلش را می برد، چه کسی می تواند عاشورا را ببیند و دل داده ی امام حسین نشود؟ اگر می خواهیم به وفای امام حسین(ع) برسیم باید غرق در عاشورا بشویم. اگر می خواهیم از امام حسین جدا نشویم و خودمان را پیش روی امام حسین و امام زمان ببینیم چشممان را از عاشورا برنداریم. ذوب در عاشورا بشویم، صبح و شبمان با عاشورا باشد. اگر ضرر کردی؟ مرحوم(شاید منظور آقا جعفر مجتهدی کرمانی کفاش بوده) کفاش بود، تشرف های عجیب و غریبی داشتند؛ نقل شده، امام زمان(عج) به او فرمودند: اگر یک هفته ما را نبینی، چه می شود؟ گفت: آقا اگر نبینم می میرم، فرمودند: به همین دلیل هر هفته ما را خواهی دید.

شروع کار این بزرگوار بوده که می گویند: نبی اکرم(ص) در خواب به من فرمودند یک سال صبح و شب روضه ی امام حسین را بخوان. یک سال مداومت کردم. دستم رسید به دامن امام حسین(ع)، اگر کسی روز عاشورا از غصه بمیرد تعجبی ندارد. زمانی که حضرت امیرالمؤمنین(ع) داستان خلخال از پا درآوردن یک زن غیر مسلمان را که در پناه حکومت اسلام بود شنیدند، فرمودند: اگر کسی از اندوه این حادثه بمیرد سرزنش ندارد، پس چگونه بشنود که معجر از سر دختر امیرالمؤمنین برداشتند و نمیرد. یک خلخال از پای یک زن غیرمسلمان بیرون آوردن کجا، گوشواره از گوش دختران امام حسین بیرون آوردن کجا، این ها را غیر شب عاشورا نمی شود بخوانی، خدا کند این ها دروغ باشد، گوش دختری را به طمع گوشواره نبریده باشند جا ندارد انسان برای محاصره ی امام حسین(ع) جان بدهد؟ حلقه ی محاصره ی امام حسین(ع) روز تاسوعا تمام شد. دشمن تا روز تاسوعا که جنگ را به تأخیر انداخته بود، منتظر دو چیز بود. یکی این که اردوگاه خودش تکمیل شود و به اندازه کافی لشکر در اردوگاه جمع شود، دوم این که حلقه ی محاصره ی امام حسین (ع) را تنگ تر کند، تا مبادا از عراق و بصره و کوفه، کسی برای یاری امام حسین(ع) بیاید.

ص: ۶۸۰۰

امام صادق(ع) می فرماید: امروز عمرسعد و لشکریانش خوشحال بودند چون لشکر آن ها تکمیل شده بود و حلقه ی محاصره ی امام حسین را تنگ کرده بودند. امروز دیگر مطمئن شدند کسی برای یاری امام حسین نمی آید و امام حسین تنهاست. امروز عصر دشمن وقتی مطمئن شد، حلقه ی محاصره تنگ شده و دیگر کسی به یاری امام نمی آید، اوست و این جمعیت اندک، به طرف اردوگاه امام حسین(ع) حمله ور شد. امام حسین سرشان را از روی زانوهایشان برداشتند و به برادرشان قمربنی هاشم فرمودند که: « بروید ببینید این ها چه می گویند.» قمر بنی هاشم تشریف آوردند وفرمودند: سخنتان چیست؟ گفتند: تکلیف را یکسره کنید، یا تسلیم شوید و یا برای جنگ آماده باشید. قمر بنی هاشم فرمودند: « اجازه بدهید من از خودم حرف ندارم باید بروم از امام حسین اجازه بگیرم» به محضر امام حسین رسید و واقعه را عرض نمود. در مقاتل آمده که حضرت فرمودند:« برو برادر، امشب را برای ما مهلت بگیر، که به نماز و دعا و استغفار مشغول باشیم. خدا می داند من از دیرباز، نماز و تلاوت قرآن، دعای طولانی و استغفار را دوست داشتم.» حضرت قمر بنی هاشم آمدند و به هر کیفیتی بود از لشکر دشمن، امشب را اجازه گرفت. من نمی دانم امام حسین امشب را برای چه اجازه گرفت، ظاهر این عبارت این است که حضرت می خواهد، به دعا و نماز و تلاوت قرآن و استغفار بپردازد،

ولی حضرت حداق_ل سه کار مهم در شب عاشورا انجام دادند،

یکی اینکه

اجازه گرفت تا یاران خود را برای صحنه های بیقراری فردا آماده نماید، برای آن حرکت عظیم و پرواز ملکوتی

ص: ۶۸۰۱

دوم اینکه

زینب کبری(س) را آماده کرد تا سرپرستی کاروان بازماندگان را به عهده بگیرد،

سوم اینکه

همچنان که در بعضی مقاتل نوشته اند، در شب عاشورا ۳۲ نفر به اردوگاه امام حسین(ع)ملحق شدند، چه بسا شب عاشورا امام حسین(ع) مهلت گرفت، چون چشم انتظار آن هایی است که در راه بودند. این را من امشب به خودمان عرض می کنم ما می توانیم، امشب امام حسین را از چشم انتظاری در بیاوریم. خودمان را به اردوگاه امام حسین برسانیم. خودمان را از دنیا و شهوات و لذت های، پنچاه ساله و سی ساله ی عمر محدود دنیا نجات بدهیم. اگر حبیب و حُر .... مانده بودند و به پیشگاه امام حسین(ع) نیامده بودند، مگر چه گیرشان می آمد، حالا چه گیرشان آمد؟ ببینیم ما می توانیم امشب از دنیامان فاصله بگیریم امام حسین را از چشم انتظاری بیرون بیاوریم.

اردوگاه اصحاب

و اردوگاه دشمن امام حسین علیه السلام

امشب دو اردوگاه مقابل هم هستند. یک اردوگاه، اصحاب امام حسین(ع) است که خودشان را برای فردا آماده می کنن، یک اردوگاه هم اردوگاه دشمن است، مغرور، سرمست، که مطمئن است به پیروزی می رسد. امشب در دو اردوگاه حرف و حدیث و گفتگو بسیار است، این که فردا چه اتفاقی می افتد! در لشکر دشمن عده ای حرفشان این است که می گویند: فردا امام حسین(ع) با ابن زیاد صلح می کند، چون بعضی ها در سنگر دشمن بودند که دلشان، نمی خواست جنگ و درگیری به وجود آید، کسانی که مسلمان بودند و بارها در گذشته محبت رسول ا... (ص) را نسبت به امام حسین(ع) با چشمان خود دیده بودند، ولی فردای آن شب جهنمی شدند، عده ای مثل خوارج که به خون امام حسین(ع) تشنه بودند، می گفتند: فردا آتش می سوزانیم و همه ی عزیزانش را از دم شمشیر می گذرانیم، سر از پیکرش جدا می کنیم و با اسب بر بدنش می تازیم. بگذار فردا بشود اگر گذاشتیم یک قطره آب به بچه هایش برسد، بگذار فردا بشود خیمه هایشان را به آتش می کشیم، عزیزانش را به اسارت می بریم، خواهرش، دختر امیرالمؤمنین را اسیر می کنیم. و یک عده ای هم عقیده داشتند که فردا (زبانم لال) امام حسین را زنده اسیر کرده و تحویل ابن زیاد بدهند. این ها گفتگوهای اردوگاه دشمن بود ولی در اردوگاه امام حسین یک حرف بیشتر نبود همه می گفتند: تا ببینیم امر مولایمان چه خواهد بود، اگر دستور فرمایند صلح کنیم با تمام تلخی هایش می پذیریم و اگر بگویند، بجنگید، شمشیرها و نیزه هایمان را در بدن دشمن فرو می کنیم. در برخی مقاتل آمده است که امام حسین(ع) در اوایل شب همه ی اصحاب و بنی هاشم را زیر خیمه اش جمع کردند و یک خطبه ی شنیدنی و قابل تأمل ایراد فرمودند: خطبه ی خود را با حمد خدا آغاز کردند و به بهترین حمدهای ممکن، در سختی و خوشی ها به خدای متعال عرضه داشتند و پس از این حمدها خطاب به اصحاب و یاران ادامه دادند که من اصحابی بهتر و باوفاتر از اصحاب خودم سراغ ندارم. اهل بیتی که در پیوند با رحم از شما بهتر باشد سراغ ندارم، نیکوتر از شما سراغ ندارم. از شما گله مند نیستم، گمان من این است که کار ما با این دشمن به درگیری و جنگ می کشد. من هم اکنون بیعتم را از شما برداشتم، تاریکی شب را مرکب

خود قرار دهید، شما آزاد هستید که از این صحرا بروید، دشمن با شما کاری ندارد؛ دشمن من را می خواهد، اگر احساس کند شما رفته اید و من مانده ام خوشحال می شود. بعد تعبیری دارد که جانها را می سوزاند فرمودند:«هر کدام از شما دست یکی از اصحاب و مردان بنی هاشم را بگیرد و با خود ببرد.» تعبیر این است من را بگذارید و بروید، من با زن و فرزند خود به تنهایی کار عاشورا را تمام می کنم، زن و فرزندم پیغام عاشورا را برای کوفه، شام و مدینه می برند. پاسخ هایی که یاران و صحابه دادند چه بود؟ جواب ها بسیار شنیدنی است. اول از همه قمر بنی هاشم برخاست. عرض کرد که حسین جان، سیدالشهدا! برای چه برویم؟ برویم که بعدش زنده بمانیم؟ خدا آن روز را به ما نشان ندهد که ما باشیم و شما نباشید. ماهی بدون آب زنده نمی ماند، عباس بدون امام حسین زنده می ماند؟ همین یک جمله کوتاه را گفتند که یک کتاب مطلب را در خود جای داده است، ما برویم که بعد شما، بعد از ولی خدا زنده بمانیم؟ ولی خدا از دنیا برود، شهید شود و بعد آدم زنده بماند. یک جمله هم از اصحاب نقل شده. به حضرت عرض کردند:« آقا ما جانمان را فدای شما می کنیم، ما دستمان را، پیشانی مان را، گودی گلویمان را سپر تیرهای دشمن نابکار می کنیم ولی تا هستیم نمی گذاریم دشمن به شما دست پیدا کند.» وقتی این گونه پیمان بستند، حضرت آماده شان کرد و مقام شان را در بهشت به آن ها نشان داد و برای تحمل سختی های فردا آماده شان کرد بعد به آنها فرمود:« بیایید بیرون خیمه، پشت خیمه، خیمه هایتان را به هم نزدیک کنید طناب خیمه ها را در هم ببرید، پشت خیمه، خندق بکنید و در آن هیزم بریزید که فردا صبح آتش بزنید تا دشمن نتواند از پشت سر حمله کند و فقط از یک طرف با دشمن روبه رو و درگیر بشوید. بعد شروع کرد به آماده کردن خواهرش...

تاسوعا – عشق به اباالفضل(ع)، عامل تربیت روح

اشاره

نویسنده: حجت الاسلام والمسلمین ماندگاری

عشق به اباالفضل(ع)، عامل تربیت روح

امشب تاسوعاست، شب عزاست. در هر مجلس عزایی برای صاحب عزا دعا می کنند. امام زمان(عج) الان جلوی در ایستاده و به عزاداران عمویش عباس(ع) خوش آمد می گوید.

خدا را قسم می دهیم به عظمت امشب فرج صاحبمان را برساند. و با فرجش به مسلمین، شیعیان و بشریت و به همه ی منتظران حضرتش فرج عنایت بفرماید.

به آبروی اباالفضل عمر دشمنان را خاتمه بفرماید. حرم آقا امام حسین(ع) و اباالفضل(ع) از دست دشمنان نجات بفرماید.

تپش قلب محبان اهل بیت با اجازه ی خود آن بزرگواران است و گرنه در این مجالس بدون اجازه (صاحب مجلس)کسی نمی تواند وارد شود؛ پس هرگاه وارد این مجالس می شویم از این بزرگواران بخواهیم که دستمان را بگیرند و باعث تغییر در ما بشوند.

درحرم امام رضا(ع) که صحبت می کردیم چند تا جوان آمدند و گفتند آقا تو را به خدا دعا کنید که حضرت عباس(ع) دستمان را بگیرد و دیگر ول نکند. واقعا از حضرت عباس(ع) بخواهیم قسم به آن اشک های قشنگ سکینه، به آن اشک های قشنگ برادرت که اگر دست می داشتی قطعا اشک هایش را پاک می کردی، آقاجان آن قدر دوست داشتی که وقتی مادرت فاطمه کنار علقمه آمد بلند شوی و دست به سینه بایستی؛ باور کنید عباس(ع) خجالت کشیده که زهرا آمده است، چرا نمی توانم بلند شوم و برای مادرم دست به سینه بایستم؟ زهرا(س) آمده است. از عباس بخواهیم که دستمان را بگیرد تا در خواب غفلت نمانیم و از خواب غفلت بیدار شویم. ای جوان هایی که امشب مشتری عباس(ع) شده اید و عباس(ع) مشتری شما شده است. نگذارید که دیگران شما را بخرند. من بعضی وقت ها به امام زمان(عج) می گویم یاصاحب الزمان اگر این جوان ها را نخری دیگران می خرند. پس آقاجان ما را بخر با همه ی خرابیمان ما را بخر آقاجان یا کاشف الکرب عن وجه الحسین اکشف کروبنا بحق اخیک الحسین.

ص: ۶۸۰۳

با آن مردانگی و صفا و قدرتی که خدا به عباس(ع) داده است.

واقعا امام سجاد(ع) فرمودند که روز قیامت خدا مقامی به عمویم می دهد که تمام شهداء به او غبطه می خورند. مقام عباس(ع) چیست؟ می بینید که زهرا(س) وارد شد اسباب شفاعت زهرا(س) دو دست عباس(ع). این مقام مقام خیلی والایی است. از او بخواهیم که فقط شب عاشورا دستمان را نگیرد و بکشاند این جا. خیلی جاها در زندگی اگر عباس(ع) دستمان را نگیرد گم می شویم. خیلی جاها در زندگی اگر احساس کنیم که عباس دارد بر ما نظارت می کند حیا می کنیم و بعضی از کارهایی را که نباید انجام دهیم، انجام نمی دهیم. امشب همه جا به یاد عباس(ع)هستند. به یاد اهل بیت اند، ماشین ها یاحسین(ع) زده اند، در خیابان ها تکیه و چادر زده اند. آفرین بر این مردم! اگر بودند مگر می گذاشتند کسی این گونه بر عباس(ع) جسارت کند. این مردم اگر بودند اصلا نمی گذاشتند که کسی به عباس(ع) تیر بزند. این مردم نائب امام زمان(عج)(آقای امام خمینی ره) را داشتند این همه شهید دادند که نائب امام زمانشان ناراحت نباشد. این مردم اگر بودند می دانستند که با حرمله چه کنند. خدا لعنت کند حرمله را؛ پیش یزید آمد و گفت: یزید من سه تا تیر در کربلا زدم. در کربلا امشب بچه شیعه نباید آرام باشد شب عباس(ع)است.

حرمله گفت یک تیر به گلوی علی اصغر(ع) زدم، یک تیر کنار علقمه زدم به چشمان عباس(ع) و یک تیر هم زدم به سینه ی حسین(ع) اگر شما بودید که نمی گذاشتید. آن شب یک عبدا...با سن بسیار کم و کودک از امام حسن(ع)مانده بود خودش را انداخت روی بدن عمو. به خدا غصه می خوریم که ترکش گناه می خوریم، غصه می خوریم که شیطان ما را از عباس(ع) جدا می کند، ما غصه نمی خوریم، عباس(ع) غصه می خورد، امام زمانمان غصه می خورد. ما باید به عشق اباالفضل(ع) خودمان را تربیت کنیم که به درد مهدی فاطمه(س) بخوریم نباید مهدی فاطمه(س) غریب بماند. انشاءا...این شعر را که برای امام حسین(ع) خوانده شد برای امام زمان(عج) نخوانیم: «مسلمانان حسین(ع)یاور ندارد.»

ص: ۶۸۰۴

کاری کنیم که آن قدر یار برای مهدی زهرا تربیت کنیم که دنیا بداند که اگر حسین(ع) یاورش کم بود اگر امام حسین(ع)یاور نداشت و در کوچه های مدینه به او توهین می کردند. اگر علی(ع) یاور نداشت و بیست وپنج سال در گوشه خانه نشست، اگر فاطمه یاور نداشت و در کوچه به او جسارت کردند، اما م زمان ما یاور داشته باشد.

یک روز امام حسین(ع) به امام حسن(ع) گفت برادر چرا آن قدر گریه می کنی؟ امام حسن(ع) گفت حسین جان تو که در کوچه نبودی ببینی با مادرم چه کردند. اگر فاطمه(س) یاور می داشت این طور که نمی شد. اگر رقیه ی ۳ ساله یاور می داشت نمی گفت بابا آن دستی که به من سیلی زد از صورتم بزرگتر بود بابا. اگر رقیه یاور می داشت...

به نیابت از شهداء گریه کنید. زبان حال زینب(س) است: عباس جان،

چو مرا بی یاور دیدند به من و اشکم خندیدند زسرم معجر کشیدند

برادر چادر از سرم کشیدند خیلی سخت بود برادر.

خدایا امشب چه خبر است. با این دل ها چه کردی. خدایا به اشک چشمان زینب کنار علقمه. به اشک چشمان ابا عبدا... کنار دستان عباس(ع) که راوی می گوید که امام حسین(ع) هی خم می شد یک چیزی برمی داشت به گمانم قرآن پاره شده است روی زمین افتاده نگاه کردم دیدم دستان اباالفضل(ع) است.

به آن اشک ابی عبدا...(ع) در آن لحظه، تو را قسم می دهیم خدایا مابقی اهل بیت، امام زمان را به ما برسان. خدایا به سوز دل عباس(ع)، مهدی(ع) را به شیعه برسان. خدایا ما را برای فرج آماده بفرما. جهان را برای فرج آماده بفرما.

ص: ۶۸۰۵

عوامل تعجیل در فرج

سه عامل است که می تواند فرج را به تعجیل اندازد:

۱محوریت امامت و ولایت؛ همچنان که امشب زمین و زمان با محوریت ولایت این شکل زیبا را می گیرد. اگر امت شیعه و انسان شیعه، خانواده شیعه، امشب زیباترین نمایش تشیع در عالم است. اگر همه این نمایش را ادامه دهند(فرج نزدیک می شود.) امشب همه می خواهند کاری بکنند. امشب همه می خواهند که عباس(ع) خوشحال شود و دل عباس(ع)را به دست بیاورند. این محوریت امامت و ولایت است.

مگر عباس(ع) که برای ما عزیز است چه کرده است؟ عباس(ع) وجودی جدای از وجود حسین(ع) ندارد. محوریت امامت و ولایت یعنی این که من بدون امام هیچ هستم، بدون امام من اصلاً حیاتی ندارم، مرده ام. همین را در زندگی مان حفظ کنیم. در کار در زندگی در تمام برنامه ها تمام تلاش دشمن این است که محوریت امامت و ولایت را از ما بگیرد.

چه کسانی عباس(ع)را کشتند؟ مسلمان هایی که ولایت نداشتند. مسلمان هایی که ولایت ندارند امام کش می شوند. امروز هم اگر مسلمان ها بدون ولایت شوند، امام کشی راه می افتد.

مسلمانی که ولایت دارد مسلمانی که همه ی وجودش رابرای ولایت می دهد، مسلمانی که تمام مسیر زندگی خود را با ولایت تنظیم می کند، این مسلمان خودش و جانش را فدای ولایت می کند و در مقابل ولایت نمی ایستد. نگذاریم که دشمن محوریت امامت و ولایت را در وجودمان کمرنگ کند.

با پیروی از مکتب عاشورا واقعاً دنیا دارد می فهمد و متوجه می شود که عاشورا چه می کند. ابتکار قشنگی که تقریباً در سرتا سر دنیا اجرا شد همین است که با طفل شیرخواره امام حسین(ع)پیمان می بندند. این نقش عاشوراست، دنیا را تکان داده است. همین که طفل کوچکشان را بیاورند و بگویند همچنان که حسین(ع) طفل خودش را فدا کرد ما هم می خواهیم فدا کنیم.

ص: ۶۸۰۶

این را از چه کسی آموختند؟ عاشورا. این از درس های عاشورایی است.

پیروی از مکتب عاشورا با تمام عمقش و با تمام شئونش باید در تمام زندگی ما سرایت کند و پوشش داشته باشد. این است که شیعه را نگه می دارد: اعتقاد به مهدویت. نگذارید که دشمن اعتقاد به مهدویت را برای ما ظاهری و بی خاصیت کند. نگذارید که لقلقه ی زبانمان یابن الحسن(عج) باشد، متی ترانا و نراك باشد، اما حقیقت وجومان کس دیگری باشد.

این سه عامل قابلیت دارد که هم انقلاب درون و هم انقلاب برون ایجاد کند. الحمدالله خدا این توفیق را داد که ثمره ی انقلاب را در قاره ی امریکا هم دیدیم. اگر انقلاب درون را انجام ندهیم باخته ایم. جوان ها، من از یک چیز می ترسم.

باعث آشنایی مردم آزاده ی دنیا با عاشورا، با امام زمان(عج) کجا بود؟ همین انقلاب اسلامی ایران. می ترسم کسانی که در آن طرف دنیا با این سه عامل آشنا شدند از ما جلو بزنند. چون این را در روایات داریم.این ها بچه هایی بودند و هستند که در قاره ی امریکا تمام زمینه ی فساد برایشان باز است ولی دلشان برای مملکت اسلامی(جمهوری اسلامی) و مملکت شیعه تنگ می شود! آن وقت این طرف در مملکت اسلامی که تمام زمینه های رشد برایشان فراهم است، آرزوی یک جوان این باشد که برود امریکا! خیلی خجالت دارد. چنین شخصی روز قیامت چگونه می خواهد به صورت عباس(ع) نگاه کند؟ چگونه می خواهد جواب خدا را بدهد.

یکی از آن سر دنیا می گوید که دلم لک زده بروم مملکت اسلامی که حکومت ولایت را ببیند آن وقت تو دلت لک زده که بروی و حکومت کفر را ببینی. این که گفتم نگرانم می کند، این است که زمانی که امام زمان(عج) ظهور می کند بعضی از تازه مسلمان ها زودتر از سابقه دارها به امام زمان(عج)گرایش پیدا می کنند.(خدا نکند که ما جزو این ها باشیم) چون آن ها انقلاب درون و برون را با هم رفته اند و ما تنها انقلاب برون را انجام داده ایم و متأسفانه این شیطان درون و برون با هم دست به کار شده اند تا این انقلاب درون صورت نگیرد؛ زیرا که انقلاب درون که صورت بگیرد خود به خود انقلاب برون هم صورت می گیرد، یا به قول علوم سیاسی ها ترمیدور انقلاب ها اتفاق بیفتد؛ یعنی، انقلاب درون ما دور بخورد و سر جای اولش برگردد. انقلاب درون چه بود؟ این که من باید حاکم برفکر، تخیلات و شهوات خود باشم، شهوات پنج گانه ی من. بر غضب من باید حسین(ع) حاکم باشد، نه یزید. مگر نماینده ی حسین(ع) کیست؟ عقل. و نماینده ی یزید کیست؟نفس است. منطقیون می گویند که جمع متضادین محال است. آدم نمی تواند سیاه و سفید را با هم جمع کند. ولی متأسفانه بعضی ها دارند این کار را انجام می دهند هم حسین(ع) و هم یزید را با هم جمع می کنند. درونشان یزید است و بیرونشان حسین(ع)است. این خسارت بسیار بزرگی است که باید درست شود.

مرحله ی بعد برای انقلاب برون عوض شدن دیدمان است. ما به یک عینک دو دید نیاز داریم. باید دیدمان به جای اینکه دنیایی باشد، آخرتی باشد. به جای این که ظاهری باشد، باطنی باشد. به جای این که مادی باشد، معنوی باشد.

آن وقت است که دایره ی تشخیص نیاز و رفتارم الهی می شود که به این جهان بینی الهی می گویند.

علامامت بندگی خدا

باید تمام زندگی ما بندگی شود بندگی همان زندگی به رنگ خداست.

علامت هم دارد:

۱) تمام اعمال من طهارت داشته باشد، هم طهارت ظاهری و هم طهارت باطنی. هم باوضو باشد، هم به حلال و حرام و نجس و پاکی آن توجه کنیم. همه ی اعمال من نیت خدایی داشته باشد. حتی می توان تفریح و ورزش را هم خدایی کرد چگونه؟ خدایا من به تفریح نیاز دارم نشاط رمز حیات است. وقتی که من بازی خود را با نیت خدایی انجام می دهم دیگر بازی حرام انجام نمی دهم.

ظاهرا بعضی از فقها این گونه فتوی داده اند که بیلیارد حرام است. کسی که نیت خدایی دارد کار حرام انجام نمی دهد. آیا می شود سر یک مظلوم را قربه الی الله برید؟ با خدا که وارد وادی حرام نمی شود رفت. ابن ملجم با خدا به وادی حرام رفت به قصد قربت رفتند و شمشیر به فرق علی(ع) زدند. ما که ابن ملجم نیستیم. اگر می خواهیم زندگی ما رنگ بندگی پیدا کند:

۱- طهارت ۲- نیت خدایی داشتن ۳- باید اعمالم، من را به خدا بکشاند، رو به قبله باشد، رنگ خدایی داشته باشد، باید آداب اسلام داشته باشد نه آداب غربی.

ص: ۶۸۰۸

پارک، تفریح، ورزش، خواب و خوراک را باید با آداب اسلامی جلو برد. این ویژگی یاران عاشورایی امام زمان(عج) است.

اگر زندگی با بندگی منطبق نباشد چه می شود؟ اکثر زندگی من خواب می شود خواب غفلت و شاید مقداری از آن بیداری باشد. حیف است که انسان از ۷۰ سال عمرش ۲ سالش را بیدار باشد اگر تمام وقت های نماز و روزه و عبادت ما را جمع کنند می شود ده سال. ما ده سال بندگی کرده ایم و ۶۰ سال غفلت. قرآن می فرماید:

«آدم وقتی که غافل باشد مقامش از حیوان هم پست تر است. توجه! اگر مقام من از حیوان هم پست تر شود چگونه در روز جزا بروم و به حضرت عباس(ع) بگویم که دستم را بگیرد.

یکی آمد محضر امام صادق(ع) و گفت: یابن رسول الله آیا روز قیامت ما را شفاعت می کنید؟ حضرت فرمود: همه ی شما را شفاعت می کنیم به شرطی که دستتان به ما برسد و ما شما را بشناسیم.

در آن وادی وانفسا اگر به شکل حیوان برویم چگونه می خواهیم شفاعت بگیریم؟ پس باید از غفلت بیرون برویم.

غفلت یعنی چه؟ ما حواس ظاهری و باطنی داریم. انسانی که غافل است فقط حواس ظاهری اش کار می کند، باطنی اش نه. برای بیداری از خواب غفلت باطن بینی لازم است.

امشب خوش به حال کسانی که زمزمه ی ملائکه را می شنوند. امشب خوش به حال کسانی که زمزمه ی همه را می شنوند. در زیارت عاشورا آمده است که لقد عظمت الرّزیه؛ بعضی جاها می گویی که امشب در آسمان و زمین برای امام حسین(ع) عزاداری است.

ص: ۶۸۰۹

شنوایی، بویایی، بینایی، چشایی و لامسه ی باطنی برای هر کدام مثالی:

مال حرام: آتش. باطن عبادت را ببینید. نماز: عشق بازی با خدا، طهارت: هیچ کس از طهارت فرار نمی کند، هیچ کس از حمام رفتن فرار نمی کند. چرا که پاکیزه می شود.

خداوند رودخانه ای گذاشته که روزی سه بار در آن شنا می کنیم و خودمان را می شوئیم. وقتی که بچه ای حمام می رود و خودش را خوب نمی شوید. به او می گویند خودت را گربه شوی کردی؟ بعضی ها در نماز این گونه اند، خودشان را گربه شوی می کنند. درست خودتان را شستشو بدهید.

شور بدون شعور در مباحث دینی– مذهبی

پیروی از مکتب عاشورا خیلی خاصیت دارد گاندی آتش پرست را هم متحول کرده است مکتب عاشورا مسیحی ها را، یهودی ها را و هر آزادمرد را متحول کرده است، ولی متأسفانه تأثیر آموزه های عاشورایی در شیعیان کم شده است.

خاصیت های عاشورا اگر در جامعه ی ما پررنگ شود معلوم می شود که ما فرزند عاشورائیم و منتظر ظهور.

عاشورا دو بعد دارد، یکی شور و دیگری شعور است. تمام تلاش دشن این است که شعور عاشورا را بگیرید. عاشورا اگر شور تنها داشته باشد هیچ خاصیتی ندارد. نمی گویم که شور بد است. شور خوب است وقتی که مقدمه ی شعور باشد.

سه مثال شور بدون شعور بیان می کنم: یکی از زیباترین جاهایی که شور دارند حج است دور خانه ی خدا لباس احرام می پوشند و دور خانه ی خدا می گردند.

لبیک می گویند، اللهم لبیك. در صحرای عرفات منا عجب حال قشنگی دارد! دعا می کنم خدا به جوان ها در جوانی نصیب کند شور قشنگی دارد.

ص: ۶۸۱۰

طبیعتاً کسی که از حج بر می گردد معرفتش باید بالا برود. باید نماز را به پا دارد. متأسفانه نمی دانم عمدی است یا سهوی این را نمی دانم. بخشی از پرواز برگشت حاجی ها سحر است، ساعتی که نه می توانند در جده نماز بخوانند، نه در ایران. نماز را باید در هواپیما بخوانند. چندین سال است که بنده شاهد بوده ام، بلندگو به دست گرفته ام در فرودگاه مکه حتی به شوخی هم گفته ام ای حاجی های از خدا برگشته، ای حاجی هایی که دور خانه ی خدا گشتید و ضجه زدید و خلاصه حال قشنگی داشتید اصل حج، نماز است،آموزه های دین است. ما باید نمازمان را در هواپیما بخوانیم.

لذا در فرودگاه جده وضو بگیرید باید در هواپیما نماز بخوانید؛ چون وقتی که هواپیما در ایران می نشیند نماز قضا شده است. هواپیما با سرعت ۷۰۰الی ۸۰۰کیلومتر به سمت خورشید، به سمت شرق می رود، مثل فرصت معمولی ۱٫۵ساعت نیست. فرصت نماز به ۴۵دقیقه می رسد. چند روحانی بودیم که گلویمان را پاره کردیم و داد زدیم. باور کنید که در هواپیما از پانصد نفر شاید ۱۰۰یا ۱۵۰نفر بیشتر نماز نخواندند بقیه راحت گفتند که حاج آقا چرا شما آن قدر سخت می گیرید؟!

این مورد را می گویند که شور دارد ولی شعور ندارد.

امام حسین(ع)ظهر عاشورا وسط میدان برای نماز، سه شهید داده است.

نمونه ی دوم:

وسط میدان جنگ یکی از یاران امام علی(ع)به ایشان گفتند که وقت نماز است. یکی گفت: یا علی حالا تو هم وقت گیر آورده ای؟ داریم می جنگیم. حضرت گفت که ما فقط برای نماز می جنگیم و جهاد می کنیم.

شور بدون شعور استثناءاست ولی درد است. در فرودگاه مهر آباد هنوز پیاده نشدیم بعضی ها از همان جا و بعضی ها در ایران ریش هایشان را شش تیغه کردند، کراوات ها را گذاشتند و با تمام خانم هایی که به استقبالشان آمده بودند، مصافحه کردند! فقط مانده بود که روبوسی کنند.

ص: ۶۸۱۱

نمونه ی بعدی: آمار سینه زنان ظهر عاشورا بیشتر است یا نماز خوان های صبح عاشورا ؟! در بعضی از مراسم دهه محرم حدود سه ساعت سینه می زدنند، ولی دریغ از نیم ساعت سخنرانی.CDعزاداری و نوحه میلیون میلیون تکثیر می شود ولیCD سخنرانی ده میلیون هم تکثیرنمی شود. این است شور بدون شعور. عاشورا، اگر شور بدون شعور داشته باشد هیچ چیز ندارد.

انسان عاشورایی، انسان معنوی است

انسانی که عاشورایی می شود زبانش معنوی می شود و دیگر مادی حرف نمی زند.

آیا آن قدر که فکر صورت خود هستید، به سیرت فکر می کنید؟ امام زمان(عج) از این مدل یاران می خواهد که دیدگاهشان باطنی، الهی و معنوی باشد. به آخرت، روح، خدا بیش از جسم و دنیا و خود اهمیت می دهد. جهان بینی باید الهی باشد. اول انقلاب، دیدگاه الهی شده بود، وضعیت و زندگی هم الهی شده بود. وقتی که دیدگاه الهی باشد بوی عطر خدایی جامعه را می گیرد. ولی اکنون دیدگاه مادی شده زندگی هم مادی شده است؛ دنیا بوی گند تعفن می دهد اگر مادی باشیم.

از چهره های عاشورایی، شهید حاج یونس زندآبادی که دعا می کرد مانند ابا عبدا... سر و دست از بدنش جدا شود که همین گونه هم شد.

وقتی که دیدگاه ما عوض شود دلسوزی ما هم عوض می شود، نیاز ما و رفتار ما عوض می شود.

شب عاشورا که امام حسین(ع) در حال خواندن خطبه بود قاسم بن حسن(ع) کنار شانه ی عمو نشست و او را می بوسید، مدام نگاه می کرد، آخرش که خطبه ی عمو تمام شد گفت: عمو جان من هم فردا کشته می شوم؟ آیا بچه ی ۱۳ساله از این حرف ها باید بزند؟این ۱۳ساله در کربلا بود، در انقلاب ما هم بهنام محمدی ۱۳ساله در خرمشهر غوغا می کند، بروید و ببینید که بهنام محمدی در خرمشهر چه کارها که نکرده است.

ص: ۶۸۱۲

امام حسین(ع) فرمود عمو جان تو دیدگاهت نسبت به مرگ چگونه است؟ چه قدر قشنگ امام حسین(ع) گزینش می کند، ای کسانی که می خواهید یاران امام زمان(عج) باشید، مرگ در نظر شما چگونه است؟ اگر توانستیم با تمام وجود بگوییم «احلا من العسل» یاران امام زمان(عج) هستیم، یاران عاشورایی امام زمان(عج).

در عملیات کربلای پنج که شب جمعه ۱۹دی ماه شروع شد، شب چهار شنبه ۱۷ دی ماه دعای توسل در سنگر برگزار شد. دعا که تمام شد دو نفر از بچه ها سرهایشان را گذاشتند روی شانه ی هم و با هم گریه می کردند. دو تا جوان یکی دیپلم ریاضی یکی دیپلم تجربی. جزو نفرات اول کنکور تجربی خیلی با هم رفیق بودند به حدی که بقیه بچه ها می گفتند که اینها اشکانیانند بس که گریه می کردند؛ هر دو غواص بودند مثل مارگزیده ها گریه می کردند. بچه ها به آن ها می گفتند چه خبرتان است که اینقدر گریه می کنید؟ یکی از آنها که کوچکتر بود یک جمله گفته بود که با دیدگاه مادی قابل فهم نیست این را جوانان مادی امروز نمی فهمند. گفته بود، شما دعا کنید که در عملیات شهید شوم دیگر گریه نمی کنم! جمله دوم که گفته بود این بود که، به خدا قسم نفس در سینه ام تنگی می کند؛ یعنی در این دنیا بیشتر از این نمی توانم نفس بکشم.

نمونه اش را در کربلا جستجو کنیم آنجا که عباس(ع) آمد. گفت برادر قبضات صوری نفس در سینه ام سنگینی می کند، این را که گفت بچه ها دوباره به گریه افتاده بودند.

شب چهارشنبه این ها را گفت و صبح جمعه جزو غواص هایی بود که بدنش سوراخ سوراخ شده بود جزو اولین شهدای عملیات بود. دوست بزرگتر آمد و دست گذاشت روی سینه اش این صحنه را شاهد بودم گفت رفیق بنا نبود تنها بروی بنا بود با هم برویم در کربلای هشت او هم رفت و دیگر نیامد.

ص: ۶۸۱۳

دیدمان را عوض کنیم وقتی که امام زمان(عج) می پرسد مرگ در نظر شما چگونه است؟ بگوییم «احلا من العسل». تا امام حسین(ع) به قاسم(ع) گفت عمو جان تو هم شهید می شوی، دیگر در پوست خود نمی گنجید. می گویند که قاسم(ع) تا صبح در حال راه رفتن بود و می گفت من شهید می شوم من هم شهید می شوم. روز عاشورا آمد خدمت عمو گفت عمو جان بگذار بروم. امام حسین(ع) ده سال این امانت را نگه داشته اگر برود جواب برادرش امام حسن(ع) را چه بدهد؟امام حسین(ع) گفت: صبر کن؛ و مدام بهانه می آورد. قاسم(ع) به امام حسین(ع) گفت عمو جان اگر اجازه ندهی دستخط برادرت را نشان شما می دهم. زمانی که دست خط را نشان امام حسین(ع) داد، امام حسین(ع) بلند بلند گریه می کرد. امام حسن(ع) دو تا امانت نزد امام حسین(ع) داشت، یکی قاسم دومی عبدالله. قاسم سیزده ساله و عبدالله ده سال. تا دست خط امام حسن(ع) را نشان امام حسین(ع) او را در بغل گرفت. فقط یک مورد اتفاق افتاده. امام حسین(ع) در وداع علی اکبر(ع) غش نکرد ولی در وداع قاسم(ع) غش کرد. اگر زینب(س) نمی آمد شاید حسین(ع) آنجا به هوش نمی آمد. زینب(س) آمده برادر داری چه کار می کنی؟ زره اندازه قاسم نبود کفن تن قاسم کردند، نوجوان سیزده ساله به میدان رفت. رجز خواند، نبرد بسیار زیبایی کرد به خیمه ها برمی گشت و می گفت عمو جان خوب است؟ عمو جان خوب دارم فدایت می شوم؟ عمو جان من به پدرم قول دادم که فدای تو بشوم ولی نمی دانم بعضی ها نوشته اند که لشگر به قاسم(ع) حمله کرد فقط یک جمله گفت صدا زد عمو جان به فریادم برس.

ص: ۶۸۱۴

نوبت به عبدالله رسید. عبدالله را امام حسین(ع) سپرد به دست حضرت زینب(س) و گفت خواهرم امانت است نگذاری از خیمه بیرون بیاید. ولی عبدالله دارد دق می کند و می گوید آیا می شود عمویم شهید شود و من زنده بمانم؟ یک بچه ی ده ساله. در روایت است که یک لحظه فرصت پیدا کرد و از دست عمه در رفت. در میدان قتلگاه شمشیر است که دارد پایین می آید خودش را روی بدن عمو انداخت و گفت نامردها عمویم را نزنید. محل شهادت عبدالله(ع) را روی سینه ی امام حسین(ع) نوشته اند. دست های عبدالله قطع شد زیرا که هر شمشیر که می آمد دست هایش را می گرفت تا به عمو برخورد نکند.

عبرت های عاشورا

اشاره

نویسنده:عبدی، محمدناصر

عبرت های عاشورا

مقام معظم رهبری،

با اندیشه ای ژرف و دانشی وسیع، درس ها، پیام ها و عبرت هایی از مدرسه ی عاشورا مطرح نموده و جان تشنه ی شنوندگان را از درس های سازنده و الهام آفرین عاشورا سیراب می نماید. نوآوری، طراوت بیان، خلوص، عامل بودن و زمان آگاهی سبب گشته، دُرهای صید شده از آموزه های عاشورایی زیر نور خورشید آگاهی بدرخشند، چشم ها را خیره کرده و از جان برآمده بر جان نشینند.

در دوران سیاه ستم شاهی، که اختناق یزیدی نفس ها را در سینه ها حبس کرده بود و ضرورت مبارزه ای حسینی از هر جهت احساس می شد، در مراسم تاسوعا و عاشورای حسینی از سویی غبار تحریف از چهره ی مکتب عاشورا می زداید و از دیگر سو پیام عاشورا را چنان ترسیم می نماید که راه مبارزه را روشن و فروخفتگان را بیدار و عاشقان کربلا را به آنجا می برد که چون یاران امام حسین علیه السلام نه از خیل دشمن می ترسند و نه از قساوت قساوت پیشگان هراسی به خود راه می دهند.

ص: ۶۸۱۵

پس از به بارنشستن آموزه های حسینی در مقطعی از زمان و پیروزی اعجاب برانگیز انقلاب اسلامی ایران، این آموزه ها و درس ها در قالبی دیگر، به صورتی متین و راه گشا مطرح می شوند و راه زیستن را به پیروان نهضت حسینی، با تکیه بر آموزه های عاشورا می آموزد. در طول جنگ تحمیلی که درس های عاشورا و نهضت حسینی اوج یافته و الهام بخش ملتی بزرگ و حماسه آفرین می گردد، در خطابه ها و تحلیل هایی استوار، درس ایمان، فداکاری، ایثار، شهادت طلبی، بصیرت، دشمن شناسی، مقاومت و صبر را فرا روی نسل انقلاب ایران می گشاید. این درس ها اثری شگرف در مردان و زنان این مرز و بوم به جای می نهد که خود از آن چنین می گویند: در شب هفتم یکی از برادران شهید در اهواز شرکت کردم. میان این جوان ها حتی مردان میان سال، وقتی نگاه بر چهره ی آنها می کردم با همه ی دل احساس می کردم که دارم شهدای کربلا را زنده در مقابل خود می بینم. این حماسه آفرینان جهان امروز، این کسانی که حاضرند گرسنگی بکشند و مقاومت بکنند و اما آنچه را که به نظرشان خلاف رضای خداست انجام ندهند.(۱)

و مشاهدات خود از شهادت طلبی، بزرگ ترین درس عاشورا در آن شرایط سرنوشت ساز، را این گونه ترسیم می کند: وقتی ملتی حرفی ندارد که شهید بدهد و شهید بشود، هیچ قدرتی در مقابل او تاب مقاومت نخواهد آورد.(۲) ملت ایران با فراگرفتن همین درس ها، در صحنه های گوناگون مبارزه، در جبهه های مقاومت و ایثار و در سایر میدان ها، حماسه آفریدند و صحنه هایی افتخارآمیز و ماندنی در تاریخ شکوهمند ایران اسلامی ایجاد نمودند. سرانجام در پرتو این مقاومت ها، رشادت ها، ایثارها و جان فشانی ها، نظام مقدس جمهوری اسلامی به درختی تنومند و سترگ، که از بادها و طوفان ها باکی نداشت، تبدیل گردید. همه ی این ها به برکت درس های به یادماندنی و مکرر عاشورا بود که در ایران زمزمه گردیده و به الگوی بی نظیر مقاومت بدل شد. در شرایط کنونی و در سالی که با درایت رهبر معظم انقلاب به نام عزّت و افتخار حسینی نامیده شده، عبرت های عاشورا سازنده ترین گزینه است که ره آوردی گران سنگ را در پی دارد. با توجه به عبرت هاست که می توان از تکرار تاریخ و سلطه ی جباران و منافقان جلوگیری کرد. بدین روی به تبیین این بخش از رهنمودهای رهبر فرزانه ی انقلاب می پردازیم.

ص: ۶۸۱۶

عبرت نخست لازم است که مفهوم عبرت را توضیح دهیم. عبرت اسم نوع از مصدر عبور، به معنای گذر از آب و مانند آن و یا اسم مصدر از اعتبار است. کاربرد عبرت در جایی است که از امر قابل مشاهده ای، به امری غیرقابل مشاهده دست یابیم،(۳) به گونه ای که بتوانیم برای شناخت آن به امر مشاهده استدلال کنیم. عبرت از حوادث تاریخی یعنی عبور از ظاهر آنها و دست یافتن به پیامی که در درونشان نهفته است و رسیدن به سنت های حاکم بر تاریخ و به کار بستن آنها، به عبارت دیگر عبرت یعنی تجربه ی تاریخ و دست یافتن به آگاهی هایی که حوادث تاریخ از آن حکایت می کند. گرچه جوامع بشری در ادوار مختلف و اقوام گوناگون ویژگی هایی مختص به خود را دارند، ولی در اصول کلی و بنیادی به نقاط مشترکی می رسند که از آن به سنن تاریخی و قوانین حاکم بر آن یاد می شود. خداوند در قرآن به همین قوانین اشاره می نماید: «قد خلت من قبلکم سُنَنٌ فسیروُا فِی الأرض فانظروُا کیف کان عاقبه المکذبینَ»(۴) پیش از شما ملت هایی با روش ها و طریقه هایی بوده اند؛ در زمین گردش کنید، بنگرید سرانجام آنها که وعده های خدا را تکذیب کردند چه شد؟

و به عبرت و پند گرفتن از تاریخ و تأمل در زندگی پیشینیان برای کشف سنن حاکم بر تاریخ ارشاد می فرماید: «لقد کان فی قصصهم عبره لاُولِی الألباب»(۵) در سرگذشت ایشان برای صاحبان خرد(خردمندان) عبرت است. مقام معظم رهبری به همین تأکید و سفارش می نماید: «قرآن به ما می گوید که از گذشته تاریخ درس بگیرید. حالا ممکن است بعضی ها بنشینند، فلسفه بافی کنند که گذشته برای امروز نمی تواند سرمشق باشد. این حرف ها را بعضی ها می گویند. می خواهند این ها را با شیوه های فلسفی ـ به خیال خودشان ـ درست کنند، نمی توانند! کاری به آنها نداریم. قرآن صادق مصّدق است و ما را به عبرت گرفتن از تاریخ دعوت می کند.»(۶) در خصوص حادثه ی کربلا و نهضت امام حسین علیه السلام عبرت گیری به چه معنا است؟

ص: ۶۸۱۷

رهبر انقلاب معنای عبرت گیری از عاشورا را چنین تصویر می نماید:

«عاشورا

به غیر از درس، یک صحنه عبرت است. باید انسان در این صحنه نگاه کند تا عبرت بگیرد. یعنی چه عبرت بگیرد؟ یعنی خود را با آن وضعیت مقایسه کند، بفهمد در چه حال و وضعیتی است. چه چیز او را تهدید می کند و چه چیز برای او لازم است. این را عبرت می گویند. یعنی شما از جاده ای عبور کردید، یک اتومبیلی را دیدید که واژگون شده یا تصادف کرده و آسیب دیده است، مچاله شده و سرنشینانش نابود شده اند، می ایستید و نگاه می کنید، برای اینکه عبرت بگیرید. معلوم شود که چه جور سرعت و حرکتی، چه جور رانندگی ای به این وضعیت منتهی می شود. این هم نوع دیگری درس است. اما درس از راه عبرت گیری.»(۷) این رویکرد به عاشورا بیشتر وقتی ثمر بخش است که حاکمیت اسلامی در جامعه به وجود آمده باشد و عوامل قهقرایی که به صورت سلول های فاسد و مفسد در آمده اند از درون جامعه شروع به فعالیت کنند. هدف این است که چهره ی این عوامل ترسیم شود تا نحوه ی عملکرد آنها شناخته شود و برای جلوگیری از تکرار تاریخ و از میان رفتن ثمره ی مجاهدت ها، فعالیت آنها در نطفه خفه شود.

رهبر انقلاب عبرت ها را در همین راستا ارزیابی می فرمایند: «در مباحث مربوط به عاشورا سه بحث عمده وجود دارد: یکی بحث علل و انگیزه های قیام امام حسین علیه السلام است... بحث دوم بحث درس های عاشورا است... بحث سوم درباره عبرت های عاشورا است، که چند سال قبل از این، ما این مسأله را مطرح کردیم که عاشورا غیر از درس ها، عبرت هایی هم دارد. بحث عبرت های عاشورا مخصوص زمانی است که اسلام حاکمیت داشته باشد. حداقل این است که بگوییم عمده ی این بحث مخصوص به این زمان است، یعنی زمان ما و کشور ما، که عبرت بگیریم.»(۸) پندآموزی و عبرت گیری از هر حادثه ای به میزان اهمیت آن حادثه و آثار آن در حیات اجتماعی انسان، در طول تاریخ، بستگی دارد. بعد از واقعه ی بعثت خاتم پیغمبران، حادثه ای به عظمت و آثار عاشورا در جهت احیای بعثت و در نتیجه تأثیر در زندگی بشر پدید نیامده.

اولاً حادثه را بایـد فهمید که چقدر بزرگ است، تا دنبال عللش بگردیم. کسـی نگوید که حادثه ی عاشورا، بالاخره کشـتاری بـود و چنـد نفر را کشـتند. همـان طور کـه همـه ی مـا در زیـارت عـاشورا می خـوانیم: «لقـد عظمـت الرزیّه و جلت و عظمت المصـیبه»؛ مصـیبت خیلی بزرگ است. «رزیّه»، یعنی حـادثه ی بسیار بزرگ. این حادثه، خیلی عظیم است. فاجعه، خیلی تکان دهنده و بی نظیر است.»(۹) عظمت حادثه را وقتی بهتر درک خواهیم کرد که شخصـیت امام حسین علیه السلام را بشناسیم. او در کودکی محبوب پیامبر بود و آن حضـرت او را سـید شباب اهل جنت نامید و در دوران جوانی مورد احترام همگان بود. در علم و فضیلت و بزرگواری، همچون برادرش امام حسن علیه السلام ، مانند خورشید، در میان مسلمانان، می درخشید.(۱۰)

عبرت های عاشورا

از مهم ترین آموزه هـا و تعـالیم عـاشورا، در طول سالیـان دراز و قرن هـای متمادی، عبرت آموزی این واقعه ی غم بار تاریخی است و بایـد اذعان داشت مهم تر از درس های عاشورا عبرت های عاشوراست.(۱۱) درس های عاشورا راه درمان را نشان می دهـد و عبرت هـا راه پیش گیری را، انـدیشه هـای فعّال و ذهن های هوشـیار از مشاهـده ی کربلا و پدیـد آمـدن این حادثه ی بزرگ و دردناک، در تاریخ صدر اسـلام، به عبرت ها و چرایی ایجاد آن می رسـند که برای انسان های کوتاه بین، گرفتار در قالب ها قابل دسترسـی نمی باشد، زیرا آنها حوادث را تا ریشه های آن نمی توانند پی جویی کنند. حضـرت آیه اللّه خامنه ای با طرح سؤالی ذهن ها را به عبرت های عاشورا و اعماق ریشه های آن می برد:

چرایی پیدایش حادثه ی عاشورا

«در بخش پیـدایش حـادثه ی عـاشورا، چرایی رخـداد حادثه مهم است. اتفاقی که افتاده است، در صـدر اسـلام است. من یک وقت گفتم(۱۲) که جـا دارد اگر ملت اسـلام فکر کنـد که چرا پنجاه سال بعـد از وفات پیغمبر صـلی الله علیه و آله کار کشور اسـلامی به جایی رسـیده باشد که همین مردم مسلمان، از وزیرشان، امیرشان، سردارشان، عالمشان، قاضی شان و قاری شان در کوفه و کربلاـ جمع بشونـد و جگر گوشه ی همین پیغمبر(ص) را با آن وضع فجیع به خاک و خون بکشـند!؟ آدم بایـد به فکر فرو برود که چرا این طور شـد؟(۱۳) از آنجـا که انقلاب اسـلامی ایران را در همه ی مراحل الگو گرفته از نهضت حسـینی می داننـد انگیزه ی طرح این سؤال را یک درس عملی معرّفی می نمایـد: «من می گویم چه شـد که کار به اینجا رسـید؟ چرا امت اسـلامی که آن قـدر نسـبت به جزئیات احکام اسـلامی و آیات قرآنی دقت داشت، در یک چنین قضـیه ی واضـحی، این قـدر دچار غفلت و سستی و سهل انگاری بشود که چنین فاجعه ای به وجود بیاید؟

این مسأله انسان را نگران می کند. مگر ما از جامعه ی زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین قرص تر و محکم تریم؟ چه کار کنیم که آن طور نشود؟»(۱۴) در عبرت های عاشورا سخن از ارتجاع جامعه است، سخن از انحرافی است که هدف بعثت را از میان می برد، سخن از سرنوشتی است که به سراغ همه ی ادیان گذشته و پیامبران آمد و کتاب آنها را تحریف و آئین آنها را بی خاصیت و بلکه در جهت اهداف دشمنان نبوّت قرار داد. سخن از خطری است که قرآن از آن چنین یاد می کند: محمد صلی الله علیه و آله نیست مگر رسول و پیامبری. پیش از او نیز پیامبرانی بودند. آیا اگر او درگذشت یا شهید شد شما به عقب برگشته و به جاهلیت خود رجوع می کنید؟ هر که از مسیر برگردد به خدا ضرر نخواهد رسانید. خداوند جزای نیک به شاکران عطا خواهد کرد.(۱۵) سخن از سقوط ارزش هاست، سخن از گردابی است که همه چیز را به کام خود فرو می برد و فرزندان راستین انقلاب را به قتلگاه می برد. گرچه سبط پیامبر و سید شباب اهل جنت باشد. رهبر معظم انقلاب می فرماید: «حالا عبرت کجاست؟ عبرت این جاست که چه کار کنیم جامعه آن گونه نشود. ما باید بفهمیم که آنجا چه شد که جامعه به اینجا رسید.»(۱۶)

تغییراتی در خواص جامعه

در جستجوی ریشه ی ارتجاع جامعه و ماجراهای بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و ضعف تدریجی جامعه ی اسلامی، بار مسؤولیت این گناه نابخشودنی را بردوش آن دسته از نخبگان طرفدار حق و فرزندان انقلاب می یابند که در پی کسب امتیازات دنیوی برآمده اند و در لغزش گاه دنیاطلبی، شهوت پرستی، مقام خواهی و مظاهر زندگی دنیا و مادیات لغزیده اند و ساده لوحان ناآگاه را نیز به دنبال خود کشانده اند: «وقتی خواص طرفدار حق در یک جامعه ـ با اکثریت قاطعشان ـ آنچنان می شوند که دنیای خودشان برایشان اهمیت پیدا می کند، از ترس جان، از ترس از دست دادن مال و از دست دادن مقام و پست، از ترس منفور شدن و تنهاماندن، حاضر می شوند حاکمیت باطل را قبول بکنند و در مقابل باطل نمی ایستند و از حق طرفداری نمی کنند و جانشان را به خطر نمی اندازند ـ وقتی این طور شد ـ اوّلش با شهادت حسین بن علی با آن وضع آغاز می شود، آخرش هم به بنی امیه و شاخه ی مروانی و بعد بنی عباس و بعد از بنی عباس هم، سلسله ی سلاطین در دنیای اسلام تا امروز می رسد.»(۱۷)

منشأ انحراف جامعه، انحراف و سقوط گروه اندک اما تأثیرگذاری است که خواص نامیده می شوند. در معرفی چهره ی خواص که همان برگزیدگان و نقش آفرینان هستند چنین می فرمایند: «خواص کسانی هستند که از روی فکر و فهمیدگی و آگاهی تصمیم گیری می کنند، یک راهی را می شناسند و دنبال آن راه حرکت می کنند. وقتی عملی انجام می دهند، موضع گیری می کنند، راهی را انتخاب می کنند، از روی فکر و تحلیل است، می فهمند و تصمیم می گیرند و عمل می کنند.»(۱۸) دگردیسی فکری در عوام و چهره ی عوام، که پیروند و در پی انحراف نخبگان و خواص، آنها نیز به انحراف کشیده می شوند را چنین معرفی می نمایند: «عوام کسانی هستند که وقتی جو به یکی سمتی می رود اینها هم می روند، تحلیل ندارند. یک وقت مردم می گویند زنده باد، این هم نگاه می کند و می گوید زنده باد، یک وقتی مردم می گویند مرده باد. این ها دنبال این نیستند که ببینند چه راهی درست است، چه حرکتی صحیح است، بفهمند، بسنجند، تحلیل کنند، درک کنند.»(۱۹)

با برداشت از سوره ی مبارکه ی حمد، در تبیین صراط مستقیم و مصداقی که برای مغضوب و ضالّین آمده، ویژگی خواص و عوام را استفاده می کنند: کسانی که نعمت داده شده اند دو گونه اند: یک عده کسانی که وقتی نعمت الهی را دریافت کردند، نمی گذارند که خدای متعال بر آنها غضب کند، و نمی گذارند گمراه بشوند. این ها همان هایی هستند که شما می گویید خدایا ما را به راه این ها هدایت کن. «غیر المغضوب علیهم»، با تعبیر علمی و ادبیش، برای «الذّین انعمت علیهم» صفت است. صفت «الذّین» این است که «غیر المغضوب علیهم و لاالضالین»؛ آن کسانی که مورد نعمت قرار گرفتند امام دیگر مورد غضب قرار نگرفتند، «ولاالضالین»، گمراه هم نشوند. یک دسته هم کسانی هستند که خدا به آنها نعمت داد، اما نعمت خدا را تبدیل کردند و خراب نمودند، لذا مورد غضب قرار گرفتند، یا دنبال آنها راه افتادند، لذا گمراه شدند. البته در روایات ما دارد که «المغضوب علیهم» مراد یهودند، که این، بیان مصداق است، چون یهود تا زمان حضرت عیسی(ع)، یا حضرت موسی(ع) و جانشینانش، عالما و عامدا مبارزه کردند.

«ضالین» نصاری هستند، چون نصاری گمراه شدند. وضع مسیحیت این گونه بود که از اوّل گمراه شدند ــ حالا ـ لا اقل اکثریتشان این طور بودند ــ اما مردم مسلمان نعمت پیدا کردند. این نعمت به سمت «المغضوب علیهم» و «الضّالین» می رفت. لذا وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «فلمّا ان قتل الحسین(صلوات اللّه علیه) اشتد غضب اللّه تعالی علی اهل الأرض؛ وقتی امام حسین(ع) کشته شد غضب خدا درباره مردم شدید شد».(۲۰) معصوم است دیگر، بنابراین، جامعه ی مورد نعمت الهی، به سمت غضب سیر می کند، این سیر را باید دید. خیلی مهم است، خیلی سخت است، خیلی دقت لازم دارد. حالا خواصی که گمراه شدند شاید «مغضوب علیهم» باشند، عوام شاید «الضالین» باشند.»(۲۱)

مسؤولیت خواص و عوام

ویژگی اثرپذیری عوام از خواص بار مسؤولیت خواص را سنگین تر می کند. این که در منابع اسلامی آمده که: «اذا فسد العالِم فسد العالَم»، آنگاه که عالِم فاسد شود، جهان فاسد می شود، معطوف به همین ویژگی است. «بزرگ ترین گناه انسان های ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آنها سر بزند این است که انحراف آنها موجب انحراف بسیاری از مردم می شود. وقتی دیدند سدها شکست، وقتی دیدند کارها بر خلاف آنچه که زبان ها می گوید، جریان دارد، و برخلاف آنچه که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می شود، رفتار می گردد، آنها هم آن طرف حرکت می کنند.(۲۲) سرنوشت عوام بستگی به شرایطی دارد که در آن زندگی می کنند و چون سرنوشت چیزی نیست که بتوان نسبت به آن بی تفاوت بود باید مواظب بود جزو عوام نباشیم: «یک عده عوام اند، تصمیم گیری ندارند. به شانس عوام بستگی دارد، اگر تصادفاً در زمانی قرار گرفت که امامی سرکار است ــ مثل امام امیرالمؤمنین علیه السلام، مثل امام راحل (ره) ما ــ که این ها را به سمت بهشت می برد، خوب، این هم به ضرب دست خوبان، رانده خواهد شد و ان شاءاللّه به بهشت می رود. اگر اتفاقاً طوری شد که در زمانی قرار گرفت که «وجعلناهم ائمه یدعون الی النار»، «الم تر الی الذین بدلوا نعمت اللّه کُفرا و احلّوا قومهم دارالبوار جهنّم یصلونها و بئس القرار»، اگر در یک چنین زمانی قرار گرفت، به سمت جهنم خواهد رفت. پس باید مواظب باشید جزو عوام نباشید».(۲۳)

از دیـدگاه مقام معظم رهبری معیار تمایز خواص از عوام، بصـیرت است. آنچه سـبب می شود انسان در این تقسـیم بنـدی جزو خواص قرار بگیرد، روشن بینی، روشن دلی و بصـیرت است. اگر این نبود جزو عوام خواهد بود: «نمی گویم جزو عوام نباشـید یعنی بایـد حتماً برویـد تحصـیلات عـالیه بکنیـد. نه! گفتم که معنـای عوام این نیست. ای بسـا کسانی که تحصـیلات عالیه هم کردنـد و جزو عوامنـد، ای بسا کسانی تحصـیلات دینی هم کردنـد و جزو عوامند، ای بسا کسانی که فقیرند یا غنی اند و جزو عوامند. عوام بودن، دست من و شـماست. باید مواظب باشـیم عوام نباشـیم، یعنی هر کاری می کنیم از روی بصیرت باشد. آن کسـی که از روی بصـیرت کار نمی کنـد عوام است. لـذا می بینیـد قرآن درباره ی پیغمبر(ص) می فرماید: «أدعو الی اللّه علی بصیره اَنَا وَ مَنِ ابتعنی» یعنی من و پیروانم با بصیرت عمل می کنیم و دعوت می کنیم و پیش می رویم. پس اوّل ببینید جزو آن گروه عوامید یا نه. اگر جزو گروه عوامید به سـرعت خودتان را از گروه عوام خارج کنید. سـعی کنید قدرت تحلیل پیدا کنید، تشخیص بدهید، معرفت پیدا کنید.»(۲۴)

عملکرد خواص در صدر اسلام

در بررسـی زمینه های انحراف جامعه ی اسلامی، که سبب شد حادثه ی کربلا برای نجات اسلام پدید آید، به عملکرد خواص می رسـیم. به حوادث بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله که نگاه می کنیم، از اوّلین حادثه که ماجرای سقیفه بود تا صف بندی سـپاه کوفه در برابر امام حسـین علیه السـلام، می بینیم این قشـر از جامعه که تحت عنوان اصحاب در صدر اسلام شناخته شدند، در عمل به وظایف خود، که بیان حقایق در مواقع لازم و طرفداری عملی از حق بود، کوتاهی کرده اند.

و اما ماجراهای بعد از رحلت پیامبر

چه شد که در این پنجاه سال جامعه ی اسلامی از آن حالت به این حالت برگشت؟ این اصل قضیه است، که متن تاریخ را هم بایستی در این جا نگاه کرد. البته بنایی که پیامبر(ص) گذاشته بود، بنایی نبود که به همین زودی خراب شود، لذا در اوایل بعد از رحلت پیامبر که شما نگاه می کنید همه چیز غیر از همین مسأله وصایت ــ سرجای خودش است، عدالت خوبی هست، ذکر خوبی هست، عبودیت خوبی هست. اگر کسی به ترکیب کلّی جامعه ی اسلامی در آن سال های اوّل نگاه کند، می بیند که علی الظاهر چیزی به قهقرا نرفته است. البته گاهی چیزهایی پیش می آمد، اما ظواهر، همان پایه گذاری و شالوده ریزی پیامبر(ص) را نشان می دهد. ولی این وضع باقی نمی ماند. هر چه بگذرد جامعه ی اسلامی به تدریج به طرف ضعف و تهی شدن پیش می رود.(۲۵)

آغاز سقوط خواص در تاریخ اسلام و خشت اوّل این بنای انحطاط با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله ی زیادی ندارد: «دوران لغزیدن خواصِ طرفدار حق، از حدود هفت، هشت سال بعد از رحلت پیغمبر(ص) شروع شد. اصلاً به مسأله ی خلافت کاری ندارم. مسأله ی خلافت جداست. کار به این جریان دارم. این جریان، جریان بسیار خطرناکی است! همه ی قضایا، از هفت، هشت سال بعد از رحلت پیغمبر شروع شد. اوّلش هم از اینجا شروع شد که گفتند: نمی شود که سابقه دارهای اسلام ــ کسانی که جنگ های زمان پیغمبر(ص) را کردند، صحابه و یاران پیغمبر(ص) ــ با مردم دیگر یکسان باشند! این ها باید یک امتیازاتی داشته باشند! به این ها امتیازات داده شد ــ امتیازات مالی از بیت المال ــ این، خشت اوّل بود. حرکت های انحرافی این طوری است، از نقطه ی کمی آغاز می شود، بعداً همین طور هر قدمی، قدم بعدی را سرعت بیشتری می بخشد. انحراف ها از همین جا شروع شد تا به دوران عثمان رسید ــ اواسط دوران عثمان ــ در دوران خلیفه ی سوّم، وضعیت این گونه شد که برجستگان صحابه ی پیغمبر، جزو بزرگ ترین سرمایه دارهای زمان خودشان شدند! توجه می کنید! یعنی همین صحابه ی عالی مقام که اسم هایشان معروف است ــ طلحه، زبیر، سعدبن ابی وقاص و امثال آنها ــ از بزرگان که هر کدامشان یک کتاب قطور سابقه ی افتخارات در بدر و حنین و جاهای دیگر داشتند، این ها جزو سرمایه دارهای درجه اوّل اسلام شدند.»(۲۶)

ص: ۶۸۲۴

عوامل سقوط خواص و عوام

مهم ترین مطلب در عبرت ها شناخت عوامل سقوط و لغزش خواص است. با توجه به جایگاه آنها در میان مردم، لغزش آنها سبب لغزش عوام خواهد شد. مقام معظم رهبری رؤس این عوامل را در چند چیز معرفی نمایند:

۱ـ دور شدن از یاد خدا و پیروی از شهوات

«ما باید بفهمیم بر سر آن جامعه چه بلایی آمد که سر بریده حسین بن علی علیه السلام ـ آقازاده ی اوّل شخص دنیای اسلام و پسر خلیفه ی مسلمین، پسر علی بن ابی طالب ـ در همان شهری که پدر او بر مسند خلافت می نشسته است، گردانده بشود و آب از آب تکان نخورد! از همان شهر افرادی به کربلا بیایند، او و اصحابش را با لب تشنه به شهادت برسانند و حرم امیرالمؤمنین را به اسارت بگیرند! در این زمینه حرف زیاد است من یک آیه از قرآن را در پاسخ به این سؤال مطرح می کنم. قرآن جواب ما را داده است. آن درد را قرآن به مسلمین معرفی می کند. آن آیه این است که می فرماید: «فَخلف من بعد هم خلف اضاعُوا الصلوه و اتّبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا»(۲۷) عوامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی دو چیز است: یکی دور شدن از ذکر خدا که مظهر آن نماز است فراموش کردن خدا و معنویت، حساب معنویت را از زندگی جدا کردن، توجّه و ذکر و دعا و توسّل و طلب از خدای متعال و توکل به خدا و محاسبات خدایی را از زندگی کنار گذاشتن و دوم «واتّبعوا الشهوات» دنبال شهوت رانی ها رفتن، دنبال هوس ها رفتن و در یک جمله دنیاطلبی، به فکر جمع آوری ثروت، مال و التذاذ به شهوات دنیا افتادن. این ها را اصل دانستن و آرمان ها را فراموش کردن.»(۲۸)

ص: ۶۸۲۵

۲_ دنیاطلبی

«یکی از چیزهـایی که عامـل اصـلی چنین قضـیه ای شـد، این بود که رواج دنیـاطلبی و فسـاد و فحشا، غیرت دینی و حساسـیت مسؤولیت ایمـان را گرفت. این که مـا روی مسـأله ی فسـاد و فحشـا و مبـارزه و نهی از منکر و این چیزهـا تکیه می کنیم، علت عمـده اش این است که جامعه را تخـدیر می کند. همان مدینه ای که اوّلین پایگاه تشـکیل حکومت اسـلامی بود بعد از اندک مـدتی، به مرکز بهترین موسـیقیدان هـا و آوازه خوان هـا و معروف ترین رقـاص ها تبـدیل می شود، تاجایی که وقتی در دربار شام می خواستند بهترین مغنیان را خبر بکنند، از مدینه آوازه خوان و نوازنده می آوردند.»(۲۹)

۳_ بی تفاوتی پیروان حق

بی توجهی و بی تفاوتی پیروان حق نسبت به سـرنوشت دنیای اسلام را عامل دیگر معرفی می فرمایند: «عامل دیگری که وضع را به آنجا رسانیـد و انسان در زندگی ائمه علیه السـلام این معنا را مشاهده می کند، این بود که پیروان حق که سـتون های آن اساس واقعی بنای ولایت و تشیع محسوب می شدند، از سرنوشت دنیای اسلام اعراض کردند و نسبت به آن، بی توجه شدند و به سـرنوشت دنیای اسـلام، اهمیت نمی دادنـد. بعضـی ها، مـدتی مقـداری تحمّس و شور نشان دادنـد که حکام سـخت گیری کردنـد، مثل قضـیه ی هجوم به مـدینه در زمان یزیـد که این ها علیه یزیـد سـر و صـدایی به راه انداختنـد، او هم آدم ظالمی را فرسـتاد و این ها را قتل عام کرد. این گروه هم، همه چیز را به کلی کنار گذاشـتند و مسائل را فراموش کردنـد... کار دو جناح حق و باطل که با هم مبارزه می کنند و به یکدیگر ضـربه می زنند، بدیهی است. همچنان که جناح حق به باطل ضربه می زند. باطـل هم به حق ضـربه می زنـد، این ضـربه تبادل پیـدا می کنـد و آن وقتی سـرنوشت معلوم می شود که یکی از این دو جناح خسته شود و هر که زودتر خسته شد، او شکست را قبول کرده است.»(۳۰)

ص: ۶۸۲۶

۴_ترس

یکی از عوامل بازگشت انسان های ضعیف از مسیر حق ترس است. در واقعه ی کربلا همین عامل سبب شد که مسلم بن عقیل در کوفه تنها بماند. رهبر معظم انقلاب می فرماید: «کاری که ابن زیاد کرد، یک عده از همین خواص را بین مردم فرستاد که مردم را بترسانند، مادرها و پدرها را، تا بگویند با چه کسی می جنگید؟ چرا می جنگید؟ برگردید، پدرتان را در می آورند، این ها یزیدند، این ها ابن زیادند، این ها بنی امیه اند و این ها چه دارند، پول دارند، شمشیر دارند، تازیانه دارند، ولی آنها چیزی ندارند. مردم را ترساندند، به مرور همه متفرق شدند. آخر شب، وقت نماز عشا، هیچ کس همراه حضرت مسلم نبود، هیچ کس!»(۳۱)

نقش خواص در پیدایش حادثه ی کربلا

در تاریخ اسلام بدترین شکل عملکرد خواص را در حادثه ی عاشورا مشاهده می کنیم. آنها پس از مرگ معاویه، با علم به اینکه یزید لیاقت رهبری جامعه ی اسلامی را ندارد، از امام حسین علیه السلام برای بیعت دعوت کردند به کوفه بیاید تا در رکاب آن حضرت با یزیدیان نبرد کنند. در مرحله نخست به کمک آنها گروه زیادی از مردم کوفه با نماینده ی آن حضرت، مسلم بن عقیل، بیعت کردند. اما در پی توطئه های بنی امیه و احساس خطر از جانب شام و ترس و وحشتی که عبیداللّه زیاد به وجود آورد، صحنه را ترک کردند. رهبر معظم انقلاب در توضیح گوشه ای از عملکرد خواص در این برهه ی حساس از تاریخ اسلام چنین می فرماید: «خوب، چرا چنین شد؟! من که نگاه می کنم، می بینم خواص مقصرند! همین خواص طرفدار حق مقصرند! بعضی از این خواص طرفدار حق، در نهایت بدی عمل کردند! مثل شریح قاضی! شریح که جزو بنی امیه نبود. کسی بود که می فهمید حق باکیست! می فهمید اوضاع از چه قرار است! وقتی هانی بن عروه را به زندان انداختند و سر و رویش را مجروح کردند، سربازان و افراد قبیله اش اطراف قصر عبید اللّه زیاد را گرفتند. ابن زیاد ترسید! آنها می گفتند که هانی را کشتید. ابن زیاد به شریح قاضی گفت: برو ببین هانی زنده است، برو به این ها بگو زنده است. شریح آمد، دید که هانی بن عروه زنده است، اما مجروح است. هانی بن عروه گفت: ای مسلمان ها، این چه وضعی است!(خطاب به شریح) پس قوم من چه شدند؟ مردند؟ چرا سراغ من نیامدند؟ چرا نمی آیند مرا از این جا نجات بدهند؟! شریح قاضی گفت: می خواستم بروم و این حرف های هانی را به همین کسانی که اطراف دارالاماره را گرفته اند، بگویم، اما افسوس که جاسوس عبید اللّه، آنجا ایستاده بود! جرأت نکردم یعنی چه؟ یعنی همین که ما می گوییم ترجیح دنیا بر دین. شاید اگر شریح، همین یک کار را انجام می داد، تاریخ عوض می شد.»(۳۲)

کوتـاهی خواص سـبب شـد که تاریـخ به نفع بنی امیه رقم بخورد. حرکت نابجـای آنهـا به خاطر ترجیـح دنیا بر دین و ترس از کشـته شدن موجب شـهادت مسلم بن عقیل گردید: «اگر خواص مسـلم را تنها نمی گذاشتند مثلاً صد نفر می شدند، این صد نفر اطراف مسـلم را می گرفتند، به خانه ی یکی از آنها می آمدند و می ایستادند، دفاع می کردند، مسلم تنها هم که بود وقتی می خواسـتند او را دسـتگیر کنند، چندین ساعت طول کشـید! چندین بار حمله کردند مسلم به تنهایی همه ی سربازان ابن زیاد را ــ همان عـده ای که آمـده بودنـد ــ پس زد اگر صد نفر مرد با او بودند، مگر می توانسـتند او را بگیرند؟! باز هم اطرافشان جمع می شدند.»(۳۳) بـه همین جهت است که حـادثه ی عـاشورا، دست مـایه و ملقمه ای از عملکرد خـواص تلقی می گردد، چنـان که امـام حسـین علیه السـلام در مصـاحبه ها، بیانیه ها و خطابه های بین راه از مکه تا کربلا، به این نکات اشاره فرموده و پس از مشخص شدن کامل وضعیت، مسؤولیت امر را متوجه خواص ساخته است.

انقلاب اسلامی ایران و عبرت های عاشورا

هر تحلیـل گر منصـفی در ریشه یـابی انقلاـب اسـلامی ایران، عنصـر فرهنگ دینی را اگر تنها انگیزه انقلاب مردم ایران معرّفی نکند، حداقل اساسـی ترین و پررنگ ترین خواهد دانست. رهبر انقلاب، که با اشاره او همه چیز رقم می خورد، مجتهد عارف و فقیه وارسـته ای بود که جز حرف دین و ایمان و اسـلام از او شـنیده نشد. کانون انقلاب مساجد، مظهر اسـلام و پرستش بود. شعارهای انحرافی یا اصلاً جایگاهی نداشت و یا بمحض این که عرض اندام می کرد در موج حرکت دینی و شعارهای مذهبی رنگ می باخت و محو می گردید. «واسـیلی توراجیف. کارشـناس سیاسـی نشـریه آسیا و آفریقایی(رموز) در کتابی که حاوی مقالات جمعی از متفکران روسـی پیرامون انقلاب اسلامی ایران است می نویسد: اعتقاد به دین الهی در کلیه برهه های انقلاب اسلامی ایران اصل برتری است که مانع ریشه دواندن خواسته های نفسانی در تغییرات اجتماعی جامعه اسلامی می گردد.(۳۴)

ص: ۶۸۲۸

این فرهنگ دینی که زیربنای انقلاب اسلامی ایران است، رنگ عاشورائی و حسینی دارد. از محرم شروع می شود و در قتلگاه جنگ تحمیلی و شهادت های حسینی وار، به اوج خود می رسد. شعار عاشورائی هیهات منا الذّله از سپیدم انقلاب تا امروز که با شعار ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند پیوند خورده پر معناترین و زیباترین شعار است که با فشارها و دشمنی های روزافزون استکبار جهانی روز به روز زنده تر و کارآتر می شود. «اگر ما پیام امام حسین(ع) را زنده نگه می داریم، اگر نام امام حسین علیه السلام را بزرگ می شماریم، اگر این نهضت را حادثه عظیم انسانی در طول تاریخ می دانیم و برای آن ارج می نهیم برای این است که یادآوری این حادثه به ما کمک خواهد کرد که حرکت کنیم و جلو برویم و انگشت اشاره امام حسین علیه السلام را تعقیب کنیم و به لطف خدا به آن هدف ها برسیم و ملت ایران انشاء اللّه خواهد رسید.»(۳۵)

انقلاب اسلامی ایران که سبب شد اسلام دوباره تجدید حیات یابد و ارزش های الهی در جامعه حاکم گردد در تداومش عبرت های عاشورا را فراروی خود دارد. «خیلی خوب اگر این ارزش ها را نگه داشتید، نظام امامت باقی می ماند. آن وقت امثال امام حسین بن علی علیه السلام دیگر به مذبح برده نمی شوند. اما اگر ارزش ها را از دست دادیم چه؟ اگر روحیه بسیجی را از دست دادیم چه؟ اگر به جای توجه به تکلیف و وظیفه و آرمان الهی، به فکر تجملات شخصی خودمان افتادیم چه؟ اگر جوان بسیجی، مؤمن و با اخلاص را ــ که هیچ نمی خواهد جز اینکه یک میدانی باشد که در راه خدا مجاهدت کند ــ در انزوا انداختیم و آن آدم پُر رویِ افزون خواه پرتوقع بی صفایی معنویت را مسلط کردیم چه؟ همه چیز دگرگون خواهد شد. اگر در صدر اسلام بین رحلت نبی اکرم(ص) و شهادت جگرگوشه اش، پنجاه سال فاصله پیدا کرد، در روزگار ما ممکن است این فاصله خیلی سریع تر بشود و زودتر از این حرف ها فضیلت ها و صاحبان فضائل ما به مذبح بروند. باید نگذاریم. در مقابل انحرافی که ممکن است دشمن بر ما تحمیل بکند باید بایستیم. پس عبرت گیری از عاشورا این است. نگذاریم روح انقلاب و فرزندان انقلاب در جامعه منزوی بشود.»(۳۶)

ص: ۶۸۲۹

با تجربه از تاریخ صدر اسلام و عبرت های عاشورا راه کار پیش گیری از سقوط خواص و رمز بقای انقلاب در مسیر واقعی اش را چنین بیان می کنند: «تمسک به دین و تقوی و معنویت و اهمیت پرهیزگاری و پاکدامنی، اینجا معلوم می شود، اینکه ما مکرر در مکرر، به بهترین جوان های این روز گار که شما باشید، این همه سفارش و تأکید می کنیم که مواظب سیل گنداب فساد باشید به همین خاطر است. امروز چه کسی مثل جوان های پاسدار است؟ همین پاسدارها و بسیجی ها، واقعاً بهترین جوان هایند که در میدان علم و دین و جهاد، پیشرو هستند. در کجا چنین جوان هایی را سراغ داریم؟ نظیر این ها را خیلی کم داریم و در هیچ جای دنیا به این کثرت نیست بنابراین، باید مواظب موج فساد بود. امروز بحمدالله خدای متعال، قداست و معنویت این انقلاب را حفظ کرده. جوان ها پاک و طاهرند، اما بدانید زیور و عیش و شیرینی دنیا، چیز خطرناکی است و دل های سخت و انسان های قوی را می لرزاند. باید در مقابل این وسوسه ها، ایستادگی کرد. جهاد اکبری که فرمودند همین است.»(۳۷)

و سرانجام برای جلوگیری از تکرار تاریخ و از دست ندادن فرصت ها همواره باید عبرت گیری از کربلا برای فرزندان انقلاب درس اوّل باشد و هشدار رهبری مورد توجه: وقتی امام حسین علیه السلام کشته شد، وقتی فرزند پیغمبر از دست رفت، وقتی فاجعه اتفاق افتاد، وقتی حرکت تاریخ به سمت سراشیب آغاز شد، دیگر چه فائده؟... اگر خواص در هنگام خودش، کاری را که لازم است، تشخیص دادند و عمل کردند، تاریخ نجات پیدا می کند و حسین بن علی ها به کربلا کشانده نمی شوند. اگر خواص بد فهمیدند، دیر فهمیدند، یا نفهمیدند و با هم اختلاف کردند... معلوم است که در تاریخ کربلا تکرار خواهد شد. (۳۸)

منبع : پایگاه دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای , عبدی، محمدناصر

شب عاشورا – بلای عظیم –

شب عاشورا محرم۱۳۹۳ بلای عظیم

اعوذ بالله من الشیطان العین الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین الصلاه والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد(صلی الله علیه وآله و سلم) اطیبن الطاهرین المعصومین المکرمین و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

«اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فی هذِهِ السّاعَهِ وَ فی کُلِّ ساعَهٍ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ قائِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً»

«إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ * وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیم» ۱

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری(عج) واجداد طاهرینش صلوات جلیل ختم کنید.

هدیه به محضر امام، شهدا، مراجع تقلید، علما و بزرگان و خیرین اساتید منسوبین به جمع حاضر گذشتگان خودتان گذشتگان از بانیان و خدمتگزاران این محفل شهدایی که خانواده هایشان زینت بخش این محفل اندو به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی(عج) سلامتی مراجع و رهبر معظم انقلاب سلامتی خودتان و خانواده شریف تان و شفای مریض هایتان یک صلوات حسینی ختم کنید.

قرآن می فرماید این بلا، بلای سنگینی بود، «إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ» واژه «مبین» برای جایی به کار برده می شود که خیلی از عظیم است خیلی بزرگ است خیلی سنگین هست. قرآن می فرماید بلا بلای خیلی سنگینی بود. به امام صادق (علیه السلام) گفتند کدام سنگین بود. حضرت فرمود بلایی که روز عاشورا بر جدم حسین وارد شد خیلی سنگین بود.

حالا امشب چند جهتش را برایتان می گویم که چرا قرآن می گوید بلا، بلای سنگینی بود.

دلیل اول

این است که در جاهلیت رسم بود اگر دو تا طایفه به هم حمله می کردند کاری به هم داشتند مردها با مردها می جنگیدند دیگه به زن و بچه نداشتند. می کشتند کارشان که تمام می شد می رفتند و می گفتند پیروز شد و تمام شد دیگه متعرض زن و بچه نمی شدند. اما کربلا کشتند و متعرض زن و بچه هم شدند این یک دلیل.

«إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبینُ»

جهت دوم

در جاهلیت رسم بود وقتی دو تا طایفه به هم می رسیدند بزرگان قوم را اگر می کشتند غارتش نمی کردند می گفتند بزرگ قوم احترام دارد وسائلش خیلی گرون است مثلاً شما در جنگ امیر المؤمنین(علیه السلام) با عمرو بن عبدود وقتی که عمر را کشت خب سپر عمر به اندازه هزار تا سپر سرباز عادی هم قدرت داره هم قیمت داشت. کلاهخودش خیلی قیمتی است شمشیرش خیلی قیمتی است زره اش خیلی قیمتی است مرکبش خیلی باید چابک باشد. اما امیر المؤمنین(علیه السلام) وقتی که عمر را کشت کسانی تو سپاه بودند و گفتند آقا نمی برید؟ آقا فرمود نه. بزرگ قوم بود احترام دارد. وقتی که خواهرش بعد از جنگ آمد کنار بدنش یک نگاه کرد به بدن عمر دید غارت نشده. گفت کدام جوانمرد برادرم را کشته است؟ گفتند چطور؟ گفت کسی که برادرم را کشته خیلی جوانمرد بوده که دست به اموالش نزده. گفتند علی کشت؟ گفت اگر کسی غیر از علی کشته بود این بدن را غارت می کرد و من برای همین ناراحت نیستم و گریه ام نمی آید. اما در کربلا بزرگ را غارت کردند، «إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبینُ» بلا خیلی سنگین است. چرا؟ برای اینکه در جاهلیت رسم بود جاهلیت وقتی دو تا طایفه به هم می رسیدند و جنگ می کردند بعد از کشتن حریف دیگه کاری به خود بدن نداشتند دیگه دست به بدن نمی زدند حتی شما نگاه کنید وقتی که وحشی بدن حمزه را پاره کرد جگر حمزه را بیرون آورد همسر ابوسفیان دستور داده بود و می دید. ابوسفیان اطلاع نداشت که این بدن را پاره کردند وقتی که جمع و جور کردند آمد کنار بدن حمزه یک نگاه به بدن حمزه کرد گفت کی این بدن را پاره پاره کرده؟ رسم نبوده در جاهلیت رسم نیست در بین ما بدن را پاره کند، بعد فهمید. بعد خطاب به مسلمانان کرد به پیغمبر گفت این خود اصحاب و یاران خودت این کار را انجام دادند که این قبیح را بیاندازند به گردن ما کار زشت را بیاندازند به گردن ما. بد می دانستند کسی دست قطع کند و انگشت قطع کند سر را از بدن جدا کنند بد می دانستند. اما کربلا این کار را انجام دادند. «إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبینُ» بلا خیلی سنگین بود. چرا؟ برای اینکه در جاهلیت رسم نبود. اگر دو تا طایفه به هم می رسیدند و حریف را از پا در می آوردند و می کشتند دیگه دست به سر نمی زدند سر را از بدن جدا نمی کردند بالای نیزه بزنن. اولین کسی که این کار را کرد معاویه بود.

تاریخ معاویه علیه هاویه را بخوانید این کتاب را. اولین کسی که در اسلام سر را از بدن جدا کرد بر خلاف عمل جاهلیت حتی معاویه بود. سر عمر بن حمق خزاعی را از تن جدا کرد روی نیزه کرد اول سری که به نیزه کرد این سر بود و معاویه کرد و بعد امیر المؤمنین برایش نامه نوشت که برای رفتن به جهنم تو کشتن عمر بن حمق خزاعی کافی کافی است.

اما در کربلا کردند این کار را نه یک سر را ۱۸ سر را جدا کردند. ۱۸ سر را بالای نیزه کردند.حتی مثل فردا بعد از ظهر نزدیک غروب آفتاب از سر علی اصغر ابی عبدالله نگذشتند. آمدند نیزه می زدند به زمین چهار نفر آمده بودند جلو نیزه ها را می کوبیدند کجا این خاک تازه ریخته شده بعد هم موفق شدند بدن علی قنداقه علی را از خاک بیرون آوردند سر از بدن جدا کردند بالای این سر هم دعوا بود این چهار نفر با هم دعوا می کردند که کدام یک از ما پیدا کردیم بعد برای فرستادن این سر به سمت کوفه و شام دعوا بود آخر کار هم بعضی از تواریخ می نویسند سر را کنار سر مبارک سید الشهداء در طشت طلا گذاشتند. سر کوچک شش ماهه ابی عبد الله. رسم نبود. در جاهلیت رسم نبود اما اینها فردا کربلا این کار را کردند. «إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ» بلا خیلی سنگین بود. چرا؟ برای اینکه در جاهلیت رسم بود اگر کسی با حریفش مقابله می کرد دیگه کاری با بچه هایش نداشت هیچ کاری نداشتند با بچه ها. پیروز می شدند، بشه. می جنگیدند با بزرگ ترهایی که شمشیر به دست داشتند کار داشتند. جاهلیت عرب با بچه کاری نداشت. رد می شدند و می رفتند از کنار بچه ها بچه گناهی ندارد اما مثل فردا اینها با بچه کاری داشتند. که وقتی ابی عبد الله دشمن خودش را دنبال کرد فریاد می زد که به دادم برسید که الآن حسین من را می کشه. ابی عبد الله گفت وایستا کارت دارم نمی خواهم بکشمت. چون امام حسین چند کار می کرد. ۱. کسی که فرار می کرد را هیچ کاری نداشت. اصلاً دنبال نمی کرد فراری ها را. امام سجاد(علیه السلام)می فرماید از کنار بعضی ها هم ردّ می شد شمشیرش را دفع می کرد اما نمی کشت آنها را چرا نمی کشت؟ آقا می فرماید برای اینکه در نسل اینها صاحبان هدایت را می دید. خودش به خاطر پول ابن زیاد یا به خاطر زور و قدرت و ترس آمده اما در میان نسل این شخص انسان های هدایت یافته را می دید کاری با اون نداشت می گذاشت بروند. امام حسین این را دنبال کرد و فرمود وایستا و ایستاد و گفت کاری با من نداشته باش آقا فرمود کاری ندارم اما شما که وقتی می خواستید از کوفه بیرون بیایید به دختر کوچکت قول ندادی یک جفت گوشواره از کربلابرایش ببری؟ گفت چرا. دخترم اومد دم در گفتم می آورم برایت. امام حسین(علیه السلام) دست کرد یک جفت گوشواره به او دارد و فرمود این گوشواره ها را بردار برای دختر ببر اما امروز بعد از کشته شدن من کاری با گوش بچه های من نداشته باش.

«إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبینُ»

بلا خیلی سنگین بود چرا؟ برای اینکه در جاهلیت رسم بود اگر کسی می کشتند دیگه کاری به بیت و خانه اش نداشتند هیچ کاری نداشتند. طرف را می کشتند می رفتند دیگه خانه اش را آتش نمی زدند. اگر در آن طایفه چهار تا خیمه و ۱۰ چادر بود بود دیگه خیمه و چادرها را آتش نمی زدند اصلاً بد می دانستند. خب طرف را کشتیم دیگه آمد به تعرض کرد و تجاوز کرد ما هم کشتیمش. الآن پیروز میدان ما هستیم و خداحافظ می رفتند.

اما در کربلا این کار را نکردند. یک جا زینب کبری (سلام الله علیها) فریاد زد به خانم ها و بچه ها. حالا اگر دیگه برید اگر خلخالی به پا دارید اگر هر چیزی دارید همه اینها را از پا دربیاورید دیگه عباس کشته شد. ساعاتی که عباس روی زمین افتاد و سید الشهداء دست خالی برگشت زینب صدا زد واضیعتا یعنی از الآن به بعد امان از اسیری. حالا برید این وسائل تان هر چیزی هست بریزید چون الآن می آیند برای غارت و آتش زدن. آتش زدن سوزوندن مثل فردا شب تاریخ را ببینید زینب کبری (سلام الله علیها)اینها را در خیمه نیم سوخته نه خیمه سالم خیمه نیم سوخته اینها را جمع کرد.

«إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبینُ»

بلا خیلی سنگین بود. قرآن می گوید. چرا سنگین بود. چون در جاهلیت رسم بود اگر دو تا طایفه با هم می جنگیدند دیگه کسی کاری به آب نداشت. خب ما می خواهیم ضرب شمشیر را به هم نشان بدهیم دیگه کاری به خانه و خانواده و بچه و زن و بستن آب نباید داشته باشیم. می جنگیم با هم با تمام قدرت. اولین کسی آب را بست در سپاه صفین بود معاویه بود آب را بست. چون زودتر اینها رسیدن به نزدیکی فرات آب را بستند. تاریخ را بخوانید مرحوم علامه شوشتری و مرحوم شیخ عباس قمی هم در منتهی الآمال هم در کتاب های دیگر هم در ناسخ می نویسند ابی عبد الله چند جا مردم کوفه را آب داد یکی در صفین بود. حسین آب را آزاد کرد که وقتی خبر آزادی آب را به امیر المؤمنین رساندند امیر المؤمنین گریه کرد گفتند آقا آب را آزاد کرد خوشحال باش. آقا فرمودند می دانم کی آب را آزاد کرد گفتند حسین. آقا فرمودند امروز حسین به مردم کوفه آب داد ولی یک روز بیاد این مردم کوفه به فرزندم حسین آب نمی دهند.

مرحوم مجلسی در بحار داره وقتی که بارون نیامد خشکسالی شد باز هم ابی عبد الله با نماز و دعا برای مردم کوفه از خدا آب گرفت. باز هم امام حسین اینجا آب داد. لشکر حر بن یزید ریاحی وقتی رسید نزدیک های کربلا که راه سید الشهداء را ببندد از چند تا منزل قبل از یک منزل قبل که این سپاه حر برسد ابی عبدالله فرمود تمام مشک ها را پر از آب کنید تمام ظرف ها را پر از آب کنید. گفتند یابن رسول الله از این منزل تا منزل بعد راهی نیست همه مشک ها. فرمود همه مشک ها را پر کنید همه ظرف ها را پر کنید منتهی نمی دانستند چرا امام حسین(علیه السلام) این دستور را می دهد. وقتی که پر آب کردند میان این دو تا منزل سپاه حر رسید ابی عبد الله فرمود حالا اینها تشنه هستند به همه اینها آب بدهید. یک شخصی هست به نام علی بن طحان، علی بن طحان، حالاـ همه اینها آب خورد تمام مشک هایی که پر آب کردند سپاه حر را ابی عبد الله آب داد همینطور وایستاده حر با سید الشهداء صحبت می کنه. علی بن طحان از کوفه یک نامه برداشت برای حر آورد.همان لحظه. یک نامه برداشته از عبیدالله برای حر آورد. تا رسید ابی عبدالله ایستاده بود اصلا وارفته بود علی بن طحان از بس که تشنه و خستگی کشیده بود از اسب افتاد پایین. اتفاقاً نزدیک این ظرف های آب و مشک ها افتاد. سید الشهداء از بالای مرکب بهش گفتند علی بن طحان «انخ الراویه» یعنی مرکبی که مخصوص شتری که مخصوص مشک هست افسارش کنارت هست بگیر بخوابان شتر را.منتهی علی بن طحان کوفی بود امام حسین(علیه السلام) حجازی سخن گفت. «انخ الراویه» حجازی ها می گویند. حضرت دید متوجه نشد فرمود «انخ الجمل» شتر را بخوابان. شتر را گرفت خوابانید. یک مشک را برداشت علی بن طحان. می خواست بخوره اما دستش می لرزید و نتوانست آب بخورد. دیدن وجود مقدس سید الشهداء از مرکب پیاده شد فرمود این مشک را بده به من دهانت را باز کن دستت را بگیر سید الشهداء شروع کردند آب ریختن تو دست علی بن طحان. علی بن طحان را آب دادند. خب اما تاریخ را ببینید حمید بن مسلم می گوید علی بن طحان روز عاشورا یک ظرف آبی برداشت ریخت روی زمین گفت حسین تو این فرات آب داریم و آب روی زمین هم می ریزیم اما به تو نمی دهیم.

ص: ۶۸۳۵

اصلاً جنگ یک جنگ نوینی بود که تا آن عصر از اول آدم ابوالبشر تا آن روز جنگی اینطور بر سر آب نداشتیم ما. همه تاریخ ها را بریزید به هم. تاریخ حجاز و عراق را بریز به هم ببینید حرفشان اصلاً مساله مساله آب بوده نقشه کشیده بودند که اینطوری بیایند سید الشهدا را شهید کنند. ابی عبد الله چند تا خطبه دارد. یک خطبه دارد ده تا قسم می دهد دشمن را «أَنْشُدُكُمُ اللَّه»۲ شما را به خدا قسم می دهم همه شما را به خدا قسم می دهم «هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّی رَسُولُ اللَّهِ»۳ می دانید که جد من پیغمبر است؟ «قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ»۴ خدا می داند که می دانیم که جد شما پیغمبر است.

ده تا قسم داره حالا چند تا را ببینید.

«أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمِّی فَاطِمَهُ»۵ می دانید مادر من فاطمه است. «قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ».

«هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ» «قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ.۶

«هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِی خَدِیجَهُ» «قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ».۷

هی آقا قسم داد و هی اینها گفتند بله خدا می دانیم که جده ات خدیجه است. بعد اشاره کرد به نشانی ها. تا الآن آدرس داد به جدت و آبا.

اما حالا نشانی ها را:

فرمود: «هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَیْفُ رَسُولِ اللَّهِ»۸ می دانید این شمشیر پیغمبر است. آنهایی که می دانند این شمشیر را از پیغمبر نمی شناسند؟ این شمشیر مال پیغمبر است. شمشیری که مال پیغمبر است دست من است یعنی من پسر پیغمبر هستم. «قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ» بله می دانیم.

نشانی دوم:

«هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَهُ رَسُولِ اللَّهِ»۹ می دانید این عمامه پیغمبر است؟ « قَالُوا اللَّهُمَّ» می دانیم این عمامه پیغمبر است.

ده تا قسم که سید الشهداء داد بعد این جمله را فرمودند: «قَالَ فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِی»۱۰ شما که می دانید جدم پیغمبر است پدرم علی اول مسلمان است مادرم زهراست دختر پیغمبره و جده ام خدیجه اول زن مسلمان است این عمامه پیغمبره این شمشیر و عبای پیامبر است چرا خون من را حلال کردید امروز؟

یک جمله گفت دقت کنید که می گویم ظرافت در مقتل را خیلی آدم با زیرکی دربیاورد این ظرافت هایی داره چرا خون من را حلال دانستید؟ گفتند «قَدْ عَلِمْنَا ذَلِکَ کُلَّهُ»۱۱ همه اینهایی که گفتی می دانیم. اما «وَ نَحْنُ غَیْرُ تَارِکِیکَ»۱۲ حسین ترکت نمی کنیم دست از شما بر نمی داریم «حَتَّی تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطَشاً»۱۳ یعنی چه؟ عرب جایی که ذره ذره طرف را از پا دربیاورد می گوید تذوق. ذره ذره می چشونه یعنی یک دفعه راحتش نمی کنه. ولت نمی کنیم «حَتَّی تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطَشاً» بعد ابی عبد الله وقتی که این جواب را شنید این خطبه را خواند.

مقتل سید بن طاووس

را بخوانید «فَلَمَّا خَطَبَ هَذِهِ الْخُطْبَهَ»۱۴ سید الشهداء وقتی این خطبه را خواند اینها اینطوری جواب دادند که می خواهند با لب تشنه بکشیمت علامت این است که سه روز آب را بریدیم از شما و خیمه هایتان «فَلَمَّا خَطَبَ هَذِهِ الْخُطْبَهَ وَ سَمِعَ بَنَاتُهُ»۱۵ بچه ها و دختران و اهل بیتش تو خیمه ها اینها را شنیدن «وَ أُخْتُهُ زَیْنَبُ» زینب هم شنید کلام حسین را «بَکَیْنَ» گریه کردند «وَ نَدَبْنَ» و اشک ریختن. جمله بعد سید این است که «وَ لَطَمْنَ» و به صورت هایشان زدند می زدند به خودشان «وَ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُنَّ» صدایشان به گریه بلند شد که آنی که شنیده بودیم از جدمان پیغمبر و بابایمان علی در رابطه با حسین حالا اینها به زبان آوردند.«حَتَّی تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطَشاً» می خواهند امام حسین(علیه السلام) را اینطوری بکشند. ولذا وقتی که عباس (علیه السلام) آمد گفت اجازه بده برم، سید الشهداء اولین جمله ای که به عباس فرمود می دانید چه بود؟ گفت «اما تسمع صوت العطش» عباس نمی شنوی صدای العطش بچه ها بلند است. اگه بروی لشکرم شکست خورده صدای العطش اینها بلند است. درست. اینجا را داشته باشید در تاریخ بعد می گوید وقتی سید الشهدا در قتلگاه قرار گرفت یک جمله دیگه در رابطه با عطش. البته مرحوم شیخ جعفر شوشتری در خصائص داره آن وقتی که انسان تشنه می شود اول این لب هاخشک می شود بعد دهان خشک می شود بعد صورت زرد می شود بعد صورت از اینکه صورت زرد شد انسان بی حال می شود. مرحله بعدش زبان خشک می شود مرحله بعدش کبد خشکیده می شود. کبد که خشک شد چشم «کالدخان» عبارت مرحوم شیخ جعفر این است سید الشهداء وقتی نگاه می کرد دیگه همه جا را دیگه آخر کار که داشت می افتاد زمین همه جا را دود مانند می دید. فرمود یک یک جرعه آب به پسر زهرا بدهید. «قَدْ تَفَتَّتَ لَهَا کَبِدِی»۱۶ جگرم داره می سوزه. یک جرعه آب به من بدهید. کاری به آب نداشتند در جاهلیت اما اینجا تا آخر حسین واهلبیت سید الشهداء را اینطوری با لب تشنه.

ص: ۶۸۳۷

«إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ»۱۷

در جاهلیت رسم بود اگر دو تا طایفه به جان هم می افتادند دیگه زن و بچه را اسیر نمی بردند. اسارت اینطوری معنی نداشت. شما در تاریخ ببینید در کدام یک از جنگ ها اینطوری اسیر گرفتند، زن و بچه و با این مهمل ها و کجاوه ها و با کتک این همه راه از کربلا تا کوفه و شام. اما در کربلا این کار را کردند.

«إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ»

بلا خیلی سنگین بود چرا برای اینکه در جاهلیت رسم بود بدن وقتی روی زمین می افتاد دیگه کسی کار بهش نداشت رد می شدند می رفتند. اما مثل فردا این چند نفر آمدند اسب هایشان را نعل تازه زدن بر بدن سید ا لشهداء.

«إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ»

هر چه بخواهید بگویید بلا سنگین است باز هم در کربلا می شه براش گفت. خیلی بلا سنگین بوده خیلی بلا سنگین بوده که «لقد عجبت من صبره ملائکه السموات والارض» از صبر حسین ملائکه آسمان ها و زمین تعجب کردند یا از صبر زینب «لقد عجبت من صبرها ملائکه السماء» از صبر زینب ملائکه آسمان ها تعجب کرده خیلی بلا سنگین بوده. بلای عادی که تعجب ملائکه نداره.

«إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ»

آیه بعدی را هم برایتان بخوانم «وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيم»۱۸خیلی وقت زود تمام شد اما بشنوید خلاصه می کنم. «وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيم» فدا شد به یک ذبح عظیم. آمد خدمت امام صادق(علیه السلام) گفت آقا «وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيم» یعنی کی؟ یعنی چی؟

آقا فرمود به نظرت یعنی چی؟ گفت آقا همان قربانی که برای ابراهیم خلیل الرحمن از بهشت جبرئیل آورد همان قربانی ذبح عظیم نیست! آقا فرموند کی می شود که یک گوسفندی ذبح عظیمی بشود؟ گوسفند که ذبح عظیم نیست. ذبح بزرگ تر از گوسفند هم هست. گفت آقا «وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيم» پس مال کی هست؟ امام صادق (علیه السلام) گریه کرد. گفت چرا گریه می کنید آقا؟ ترجمه و تفسیر این آیه را برایم بگویید. حضرت فرمود «وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيم» ذبح عظیم جدم حسین (علیه السلام) است. بعد داستانش را شروع کرد شیخ طوسی داره که وقتی ابراهیم اسماعیل را خواباند که ذبحش کند اینجا ملائکه صدایشان بلند شد این روایت شنیدنی است خوب گوش کنید می خواهم روضه بخوانم. صدا زد آماده ای پسرم، آماده ام.

خواست ذبح بشه صدای ضجه ملائکه بلند شد خدایا مگر تو نگفتی که فرزندان این اسماعیل یک دسته اش فرزندان آل پیغمبر هستند؟ مگر تو نگفتی اهل بیت از فرزندان این اسماعیل است چرا. این که دیگه قربانی می شود. اگر قربانی شود دیگه آنها روی زمین نمی آید. خطاب رسید من اعلام کنید در میان ارواح انبیاء و اوصیا و اولیا بگویید که اینجا یک فدایی می خواهد کی حاضر است فدایی بشه تا آن اهل بیت بیاید؟اما این فدایی هم باید همینطوری بیاید یک پیامبر گفت من گفت نمی خواهم یک پیغمبر گفت من با اموالم، گفت نمی خواهم. در آن عالم امام صادق (علیه السلام) می فرماید: سید الشهداء (علیه السلام) حاضر شد بیاید خودش اموالش فرزندانش خانواده و اهل بیتش را همه را فدایی کنه. قبول قبول.

ابی عبد الله که حاضـر شد فدا بشود در آن عالم خدا فرمود حالا دست از اسـماعیل بردارید یک گوسفندی از بهشت بیاورید تا به جایش قربانی کنه.

لذا شـما در رابطه با عیسی بن مریم می خوانید که «قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ»۱۹ عیسی (علیه السلام) در گهواره می گوید من عبد الله هسـتم اما به امام حسـین (علیه السـلام) که می رسـیم می گوییم یا ابا عبـد الله» این عبد الله هست این ابا عبدالله هست چرا چون اگر حسـین حاضر به فدا شدن نمی شد عیسی هم روی زمین نمی آمد. به پیغمبر در نماز می گوییم عبده ورسوله به حسین می گوییم یا ابا عبدالله. آنجایی که پیغمبر می فرماید حسـین منی و انا من حسین من از حسینم یعنی این. یعنی اگر حسین حاضر به فدا شدن نمی شد منم روی زمین نمی آمدم.

روضه:

من یک جمله عرض کنم روضه را کوتاه می کنم.

زیارت عاشورا را داشته باشید اینجا هم سخن از سنگین تر از بلا و فدایی حسین است.

به من گوش کنید روایت از شیخ طوسی از امام صادق

وقتی که زهرا(سـلام الله علیها)آمـد آمدنـد گفتنـد آیا رسول الله فاطمه داره گریه می کنه؟ پیغمبر آمدند گفتند چرا گریه می کنید عرض کردند بابا این طفلی که در رحم دارم از صبح تا حالا داره برام روضه می خونه.

می گویـد الشـهید. بـاز روز دوم پیغمـبر هم گریه کرد دختـرش را آرام کرد روز دوم آمدنـد یـا رسول الله داره گریه می کنه زهرا دوباره پیغمبر آمدنـد زهرا جان چرا گریه می کنیـد؟ عرض کرد بابا از صـبح تا حالا این فرزند داره برام روضه می خواند می گه یـا امـا انـا مظلوم. من مظلومم. روز سوم آمدندگفتنـد یا رسول الله گریه می کنه الآن هست که از بین برود. پیامبر وقتی که آمدند شنیدند گفت دخترم چرا گریه می کنی؟ گفت بابا از صبح تا حالا امانم را بریده می گه یا اما انا عطشان. عطشان. تا اینجا همه شـما شـنیدید. پیغمبر هم خیلی گریه کرد. دیگه پیغمبر آرام نمی شد. انا العطشان اینجا جبرئیل نازل شد یا رسول الله خـدا می گویـد صبر کن به فاطمه بگو صبر کن هر وقت این طفل در رحم برایت روضه خوانـد تو هم بگو السـلام علیك یا ابا عبد الله. السـلام علیك یابن رسول الله. السـلام علیك یا خیره الله وابن خیره. این زیارت عاشورا را جبرئیل آورد به خاطر روضه عطش حسین.

ص: ۶۸۳۹

السلام علیک یا مظلوم یا ابا عبد الله. شب عاشوراست.

شبث وقتی جریان کربلا تمام شد و رفت مختار گفت پیدایش کنید هر جا هست بیاوریدش خیلی گشتند شبث را پیدا کردند و آوردند گفت من کاری نکردم گفت ملعون چه بگی چه نگی می کشم تو را بگو چه کار کردی؟ گفت حالا۔ که می خواهی بکشی برایت می گویم چه کردم جگرت را آتش می زنم.

صدا زد مختار رفتم کنار گودال قتلگاه دیدم حسین صورت به خاک گذاشته می گوید الهی رضاً به قضائک، حسین را صدا زدم جوابم را نداد. باز حسین را صدا زدم. حسین باز هم جوابم را نداد. داره مناجات می کنه. برای مرحله سوم جوابم نداد. پایم را بلند کردم یک لگد به پهلوی حسین ... مختار غش کرد او را به هوشش آوردند گفت ملعون حسین را زدی حالا بگو ببینم چه کرد؟

نمی دانم طاقت داری بشنوی شب عاشورا. صدا زد امیر وقتی لگد را زدم حسین دستش را بلند کرد به پهلو گرفت صدا زد یا فاطمه. همگی بگید یا حسین.

تاسوعا – ایثار عباس (علیه السلام)–

ایثار عباس (علیه السلام)

اعوذ بالله من الشیطان العین الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین الصلاه والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد(صلی الله علیه وآله و سلم) اطیبن الطاهرین المعصومین المکرمین و اللعن دائم علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

«اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فی هذِهِ السّاعَهِ وَ فی کُلِّ ساعَهٍ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ قائِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلًا وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلًا»

ص: ۶۸۴۰

مهدیا آن صورت زیبای تو دیدن دارد سخن از لعل لبان تو شنیدن دارد

آقا چشم من هر سحر از هجر رخت خونبار است اشک من در غم تو شوق چکیدن دارد

یابن العسکری

قامتم خم شده از هجر قد و قامت تو بار دیدار جمال تو خمیدن دارد

یابن العسکری

آقا میشود جرعه ای از جام ولایت بچشم که می از جامه ولای تو چشیدن دارد

خودش به حاج محمد علی فشنگی فرمود: فردا در خیمه شما میآیم. چرا آقا فرمود برای اینکه مداح ذاکر فردا توی خیمه شما متوسل به عمویم عباس میشود. یعنی هر مجلسی که خیمه باشد و خیمه عباس امام زمان میآید. آقا اگر به مجلس آمدی خوش آمدی اگر نیامدی یک نگاهت را بده. دستم بگیر. جان زهرا مادرت دستم را بگیر. یابن الحسن یابن الحسن. به به این همه جمعیت.

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری و اجداد طاهرینش صلوات جلیل ختم کن.

هدیه به محضر امام، شهدا، مراجع تقلید، علما، بزرگان، خیرین، اساتید، منسوبین به جمع حاضر، گذشتگان خودتان و به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی(عج) سلامتی مراجع، رهبر معظم انقلاب، سلامتی خودتان و خوانواده شریفتان و شفای مریضهایتان یک صلوات حسینی ختم کنید.

لا یوم کیومک الحسین

هیچ روزی سخت تر از روز حسین نیست.

چرا؟ روزهایی که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله و سلم) برایش سخت بود.

یکش روزی بود که حمزه سید الشهداء (علیه السلام) به شهادت رسید. خیلی بر پیغمبر سخت بود اما آن روز دور و بر پیامبر اکرم بعد از شهادت حمزه، جعفر بود، علی بود، اصحابش بودند دور پیغمبر خالی نماند خیلی سخت بود شهادت حمزه خیلی هم گریه کرد پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله و سلم).

روزی که مالک اشتر کشته شد

برای علی (علیه السلام) خیلی سخت بود اما دور و بر امیر المؤمنین خیلی ها بودند، امام مجتبی و امام حسین بود. میثم ها و مقدادها اینها بودند.

روزی که امام مجتبی (علیه السلام) به شهادت رسید

دور و بر سید الشهدا (علیه السلام) عباس بود، بنی هاشم بودند، اهل بیت بودند، همه بودند.

اینکه در این عبارت میفرماید هیچ روزی در عالم امکان سختتر از روز حسین نیست، برای اینکه وقتی ابی عبد الله (علیه السلام) عباس را از دست داد دیگه کسی را نداشت. کی بود دیگه؟ دو دونه شاهد شهید دیگر بود که یکیش علی اصغر بود و یکی هم عبد الله بن حسن بود دیگه کسی نمانده بود.

«و أَبْلَى بَلاءً حَسَنا» (۱) عبارت امام صادق (علیه السلام) را نگاه کنید آن آزمایشی که عباس (علیه السلام) داد یک بلای حسنی بود. این عبارت را شما در مقام هیچ شهیدی دیگر نمیبینید. بگردید زیارتنامه ها را که آزمایشی که پیاده کردی ردخور نداشت. از آن سرچشمه اش هم آرام آرام شروع شد.

چون یکی آمد خدمت پیامبر اکرم

گفت آقا نماز و روزه میگیرم خمس میدهم زکات میدهم حج میروم، خب حالا بفرمایید که چکار کنید که بهشت بروم؟

پیغمبر اکرم فرمود خب همه کارهایت آماده است یک کار مهم مانده برات، گفت آقا چکار کنم؟ فرمود تو دل خودت نگاه کن اگر من پیغمبر را بیشتر از خودت دوست داری و بچه های من پیغمبر را بیشتر از بچه های خودت دوست داری، مطمئن باش بهشتی هستی، تمام.

۱- (۱) بحار الانوار، ج۴۲، ص۱۰۰؛ در سوگ امیر آزادی، ص۲۵۴.

این ملاـک و معیـار را پیغمبر تـا ابـد برای ما مشـخص کرده که بخواهی بفهمی بهشتی هستی کثرت العمل فقط ملاک نیسـت بیست سفر مکه رفته ده سفر فلان زیارت رفته نه در دلخودت نگاه کن، ببین پیغمبر و بچه های پیغمبر را بیشتر از خودت و اهل بیتت دوست داری! گفت آقا همین طور هست شـما را بیشتر از خودم و بچه های شـما را بیشتر از بچه های خودم دوست دارم. پیغمبر فرمود بهشتی هستی. «وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» (۱) روز قیامت هم با خودم میایی توی بهشت.

یک تکه از تاریـخ قبل از اسـلام را شـنیده اید شـما. وقتی که عبدالمطلب از داخل چاه میخواست حجر الاسود و اجناس قیمتی کعبه را بیرون بیاورد پنهانش کرده بودند که غارت نشود.

وقتی که بیرون بیاورد یک پسر بیشتر نـداشت دست تنها بود. خسـته میشد. هر چه اهل مکه گفتند که اجازه بده بیاییم کمک کنیم اجازه نداد و گفت این کار من است.

من کلیـد دار و پرده دار کعبه هسـتم اصـلاً به شـما ارتباطی نـداره نبایـد هم جلو بیایید دست کس دیگری غیر از ماها نباید به حجر الاسود و این اجناس داخل کعبه برسد. برید کنار.

خیلی سـختی کشـید همان جا نذر کرد که اگر خدا چند تا پسـر بهش داد یکی را فدا کند وقتی آنجا که آمد یادش آمد. بعد از چند پسـر پس از ده فرزند وقتی یادش آمد یکی را باید فدا کند. روز قرعه در مسجد الحرام مردم هم جمع شدند قرعه وقتی انداخت سه مرتبه قرعه انداختند به نام عبد الله افتاد.

ص: ۶۸۴۳

۱- (۲) کافی، ج ۲، ص ۱۲۷.

همه شـما شـنیده ایـد، خب عبـدالله هم قمر حرم است خیلی زیبا است قمر بـدها که عبـدالمناف است قمر بنی هاشم هم عباس (علیه السـلام) است خیلی اصـرار کردنـد که این را نکش، تاریـخ را دیـده ایـد آن کسـی که جلو آمـد و مانع شـد عبدالمطلب عبدالله را فدا کند ابوطالب بود. ابوطالب جلو آمد گفت من نمیگذارم که این را فدایش کنی، اگر خیلی اصرار داری من آماده ام این هم گردن من. من را فدا کن اما دست به عبدالله نزن.

این جور که شد یک مقدار اختلاف افتاد. مردم گفتند خب حالا شترها را بیاورید وسط که شـنیده اید بقیه را. ابو طالب حاضر شد جانش را فدای عبد الله بکند.

لیله المبیت

در آنجـا امیر المؤمنین (علیه السـلام) حاضـر میشود جـانش را فـدای خود پیغمـبر بکنـد. همین امیر المؤمنین پیغمـبر را بیشتر از خودش دوست دارد. بچه های فاطمه را هم بیشتر از بچه های خودش میخواهد.

عنایت داشته باشین

روز صـفین، وقتی که چند مرتبه محمد حنفیه را فرسـتاد زد به قلب لشـکر چند دفعه و برگشت محمد بزن به میسـره لشکر، زد. محمـد پسـرم بزن به میمنه لشـکر، زد. گفت پسـرم بیـا آمـاده اش کرد و گفت حالا بزن به قلب لشـکر، قلب لشـکر زدن خیلی سخته، آمد جلو گفت بابا چرا همش من، چرا من یک دفعه هم به حسن بگو امیر المؤمنین یک جمله داره.

صـدا زد محمـد حنفیه تو پسـر من هسـتی حسن پسـر پیغمبر است. تو برو دوبـاره در همین صـفین هم معرفی میکنـد که من از همینجـا هم بایـد ذخیره کنم برای فرزنـد پیغمبر. وقتی عباس رفت آن تعـداد را کشت جانفشانی کرد شـجاعتش را علی به رخ همه کشـید که این فرزند علی هست، آنجا وقتی ابوشـعثا و بچه هایش عند الکرب الکریب، کریب بن ابرهه را هم کشت وقتی که برگشت این لبـاس را که از قـامت عبـاس بیرون آوردنـد شـناختند تـا الآن فکر میکردنـد این لباس علی بود به قامت عباس. وقتی لباس را بیرون آوردند گفتند آقا یک دو مرتبه دیگه عباس را بفرستید دیگه کارشان تمام است فرمود نه دیگه نمیفرسـتم عباس را «انه ذخر للحسین» ذخیره حسینم هست.

ص: ۶۸۴۴

حالا- خود این عباس ببینید از پدر بزرگ شروع شده این جانفشانی و فدا شدن، خود این عباس حسین را بیشتر از خودش میخواست بچههای سید الشهداء را هم بیشتر از بچههای خودش میخواست. فرق هم دارد عباس با امیر المؤمنین و با ابو طالب چون ابو طالب اگر آمد جلو گفت نمیگذارم فدا کنی عبد الله را نکش و من را بکش دیگه فدا نشد، فدا شد ابو طالب که نشد. اگر امیر المؤمنین در بستر پیغمبر خوابید دیگه آن «لیله المبیت» علی فدا نشد اما اینجا که عباس آمد میدان چرا فدا شد. فدا شد.

حالا- ببین بچه های ابی عبدالله بیشتر از بچه های خودش، چطوری؟ خب عباس (علیه السلام) در روز عاشورا هم برادرانش را آورده بود و هم بچه هایش را. برادرانش یکی عثمان بود امیر المؤمنین به خاطر علاقه به عثمان بن مظعون اسم این پسر را گذاشته بود عثمان.

یکی جعفر بود که امیر المؤمنین به خاطر علاقه جعفر بن ابی طالب اسم این پسر را گذاشته بود جعفر.

یکی از برادرانش هم عبد الله بود این سه برادر با عبید الله با محمد با بچه های دیگرش را خیلی عجیب است که زینب کبری (سلام الله علیها) میگوید رفتم در خیمه برادرم دیدم حسین (علیه السلام) تنها نشسته و دارد قرآن میخواند. تنها. گفت از خیمه آمدم بیرون بروم به اصحاب سید الشهداء به عباس بگویم که حسین تنها نشسته تا آمدم بیرون دیدم عباس بچه هایش را جمع کرده برادرانش را جمع کرده داره سخنرانی میکنه اما سخنرانی که هم قراء است هم گریه دارد.

ص: ۶۸۴۵

میفرماید

که فرزندان من داداشهای من فردا باید کاری بکنید که حسین را خوشحال کنید. حسین را شاد کنید. فردا باید کاری بکنید که دل حسین خوشحال شود. نکنه بعداً بگویند در میان بنی هاشم اول بچههای حسین رفتند بعد شماها. فردا باید از خودتان کار نشان بدهید که سید الشهداء وقتی این سخن را شنید زینب میگوید دعا کرد عباس را «وجزاك الله خیر الجزاء» چطوری آمد وسط میخواد فداکاری کنی چطوری آمد. سه تا برادرش را فدا کرد سه برادرش را اول فدا کرد بعد عبید الله را فدا کردیعنی عباس (علیه السلام) هم خودش فدا شد هم بچه هایش فدای سید الشهداء شد. آن وقت این فداکاری که امام صادق (علیه السلام) که میفرماید: بهترین آزمایش یکی اینجاست که آقا این روایت این جمله، جمله عربی را در مقاتل میخوانید «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ» (۳) همه شما شنیدهاید این «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ» بحثش بعضیها فکر میکنن عباس آمد آب را بردارد و بخورد نه اینطوری نیست، نگید روی منبرها و پایین منبرها که عباس آمد آب بخورد. خدا رحمت کند حاج آقا مرتضی برقعی میفرمونـد که عباس وقتی این آب را تو کف دست گرفت توبیخ میکرد آب را. نه اینکه بخوره یادش آمد از تشنگی مگر نمیدانست اصلاً برای همین آمده برای واعطشا بچه ها آمده نمیدانست. این آب را برداشت توبیخش کرد که تو مهریه مادرش زهرا باشی که تو اینجا باشی و حسین تشنه بماند. «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ» یعنی این. این مقامش هست. «لا يوم كيومك الحسين» لذا شما نگاه کنید روز عاشورا از خیمه ها بیرون نریختند همه اهلبیت اما تو مقام عباس که شد چرا آمدند بیرون.

ص: ۶۸۴۶

دو مرتبه دست روی سر گذاشت و نشست روی زمین. تاریخ فردا را از صبح تا بعد از ظهر ببینید. برای علی اکبر وقتی آمد کمربند نظامی حسین را گرفت با فشار بلند کند حسین را از کنار بدن حضرت علی اکبر اما در بحث عباس که رسید زینب نشست این دست را گذاشت روی سر و گفت «وا ضیعتا» داد میزد وا ضیعتا یعنی امان از اسیری، امان از اسیری. دو مرتبه نشسته و دست روی سر گذاشت و فریاد کشید یکی اینجا بود و دیگری وقتی که کنار گودال قتلگاه آمده بود دشمن زینب و حسین را محاصره کرده بود زینب محاصره دشمن است اینجا نشست دست گذاشت روی سر و گفت «وا محمدا وا علیا» تا وقتی عباس زنده بود غمی نبود برای زینب و اهل بیت. عباس مواظب بود. عباس را داشتند.

یک جمله دیگه بگویم برایتان ابی عبد الله کنار هر بدنی که میآمد یک جمله میگفت، یک جا میگفت «انت حرٌ» یک جا «صاح الحسین سبع المرات ولدی علی» «عَلَى الدُّنْيا بَعْدَكَ الْعَفا» (۱)کنار هر شهیدی که میآمد یک جمله میگفت و گریه هم میکرد.

اما وقتی سید الشهداء کنار بدن عباس آمد، روضه خواند، روضه خواند سید الشهداء اول روضه خوان عباس، حسین بود. اولاً وقتی که عباس رفت «بان الانکسار فی وجه الحسین» (۲) در صورت ابی عبد الله رنگ پرید، خودش فرمود «إِذَا مَضَيْتَ تَفَرَّقَ عَسْكَرِی» (۳) بری لشکرم شکست خورد، تو صورت سید الشهداء رنگ پریده، رنگ نمانده. تو کلامش هم میگوید انکسر ظهری نه انفسمع ان کسره با این فسمع فرق این است که وقتی که کسی کمر درد بگیره نتواند راه برود عرب میگوید انفسمع اما وقتی که کمر بشکنه میگوید انکسرت. آنی که کمر درد دارد با عصا میبرن زیر بازوانش را میگیره میبرند. اما این انکسرت شکست این خیلی فرق میکند با آن.

ص: ۶۸۴۷

۱- (۴) بحار الانوار، ج۴۴، ص۴۵.

۲- (۵) کشف الاسرار فی شرح الاستبصار، ج۱، ص۴۳۱.

۳- (۶) بحار الانوار، ج۴۵، ۴۱.

یکی «بان الانکسار فی وجه الحسین»

یکی هم

در زبان حسین یکی هم در عمل حسین این دست را بلند کرده کمر گرفته، کمرم شکست بعد نشست کنار بدن عباس، اول که تا از بالا مرکب بود نگاه کرد زمین دیدن ابی عبد الله خیره خیره به زمین نگاه میکنه به چی داره نگاه میکنه سید الشهداء!

«نظر الحسین الی الارض رای ایدی أخیه العباس مقطوعه» دو تا دستان بریده عباس را پایین دید هنوز به بدن عباس نرسیده هنوز به بدن نرسیده این قسمت علقمه وقتی نگاهش افتاد به زمین به دست عباس از همین جا پیاده شد، دیدن خم شد دست عباس را بلند کرد بوسید معصوم داره دست عباس را میبوسد.

عجب حالا آمده کنار بدن عباس داره خیره خیره به بدن عباس نگاه میکنه و اشک میریزد، مگر امیر المؤمنین چه فرموده بود که ابی عبد الله حالا داره فکر میکنه و خیره خیره نگاه میکنه کنار بستر زهیر بود.

زهیر آمد عباس را صدا کرد

عباس بیا، آمد. خودش که کان عثمانیه تازه وارد خیمه ابی عبد الله شده بود. وقتی که عباس از خیمه آمد بیرون زهیر خیلی مقامش بالاست. السلام علی زهیر بن قین سلام امام زمان در زیارت ناحیه است اینها مشمول سلام ابدی امام زمان هستند اما به خیال خودش خواست عباس را نصیحت کند گفت ببین عباس من چیزی یادم آمد برات بگم فردا نکنه از حسین دست برداری.

حالا زهیر به عباس میگوید گفت چی یادت آمد بگو ببینم، گفت من بودم و عقیل بود و بابات علی، آن روز یادم هست که بابات علی به عقیل میگفت که یک خانمی میخواهم برایم انتخاب کنی گفت برای چی میخواهی و چطوری باشد؟ گفت یکی میخواهم که در کربلاـ حسینم را یاری کنی. عباس آن تو هستی، علی آن روز روی تو سرمایه گذاری کرد. قمر بنی هاشم همینطور که سوار مرکب بود این پای مبارک را محکم زد به اسب و یک چرخی زد و گفت زهیر تو به من میگی!! تو به من میگی مواظب حسین باش فردا. من وقتی که کوچک بودم ابی عبد الله مریض میشد مادرم قنداقه من را دور سر حسین میچرخونده. من بلا گردان حسین هستم تو داری به من میگی؟ تو داری به من میگی وقتی بابام امیر المؤمنین تو بستر افتاده بود داشت از دنیا میرفت آنجا من را صدا زد و من آمدم. وقتی که آمدم صدا زد عباس جان دستت را بده به من، چهارده سالش هست دستت را بده بابا دستم را گرفت. صدا زد حسین جان تو هم بیا. زهیر من فکر کردم دست من چهارده پانزده ساله را بابام امیر المؤمنین گرفت که بگذارد تو دست حسین بگه مواظب عباس باش وقتی داداشم ابی عبد الله آمد کنار بستر بابام علی صدا زد حسین دستت را بده بابا، دستش را گرفت. دست حسین گرفت تو دست من گذاشت تو به من میگی!!

لذا اینجا روضه خواند آمد کنار بدن هنوز عباس زنده است، اول یک جمله صدا زد حسین جان این خونها را از جلوی چشمم پاک کن تا یک دفعه دیگه جمالت را ببینم. بعد یک جمله صدا زد حسین تا من زنده هستم من را به خیمه نبر، لذا ما در تاریخ اسلام در کربلا ناامید نداریم یک دانه ناامید داریم اون هم عباس هست یک دانه نا امید داریم آن هم عباس است.

نشست کنار بدن گفت «احق الناس ان یبکا علیه» آن کسی که حق است که مردم بر او گریه کنن این داداش من عباس است که الآن اینجا جلوم افتاده مردم باید برای عباس گریه کنه.

یک جوانی که حسین کنار بدنش گریه کرد داره اینجا بکی بکاء شدیداً یا بکاءً عالیا بلند بلند بلند گریه میکند سید الشهداء داداشم عباس برادرم عباس.

ای امید یوسف زهرا ابوالفضل　　هم تو سر داری و هم سقا ابوالفضل

آقا ای فرات از تو خجل تو از سکینه　　آرزوی دست گلهای مدینه

هی میگفتند عمو عباس بره آب میاره　　آرزوی دست گلهای مدینه

چند نفر بودند

وقتی خبر شهادت برادر شنیدن دست به کمر گرفتند وقتی خبر مرگ برادرشان را شنیدن دستشان را به کمر گرفتند.

یکی لقمان حکیم بود.

لقمان حکیم وقتی خبر مرگ برادرش را آوردند دستش را به کمر گرفت.

یکی موسی است

وقتی خبر مرگ هارون را برایش آوردند دست به کمر گرفت.

یکی امیر المؤمنین بود

پیغمبر نشسته بود. خبر شهادت جعفر را آورده بودند محضر پیغمبر همه داشتند گریه میکردند. منتظر بودند علی بیاد پیغمبر فرمود خودم خبرش را میدهم شماها چیزی نگویید. اما همین که وارد مجلس شد یک نگاه به جمعیت کرد صدا زد فکر میکنم داداشم جعفر کشتند شهید شده. پیغمبر بلند شد به تمام قامت علی را بغل گرفت میان پیشانیاش را بوسید و تسلیت گفت. یک وقتی دیدن علی دست به کمر گرفت دست را به کمر گرفت.

اما یکی هم حسین است.

حسین دست را به کمر گرفت اما این دست گرفتن همان وقتی برمیگشت بچه ها منتظر بودند حسین با برادرش عباس برگرده نگاه کردن دیدن ابی عبد الله داره میاد اما قد خمیده. دست به کمر گرفته همگی بگید یا حسین.

تاسوعا – عظمت عباس سلام الله علیه –

عظمت عباس سلام الله علیه

اعوذ بالله من الشیطان العین الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین الصلاه والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد(صلی الله علیه وآله و سلم) اطیبن الطاهرین المعصومین المکرمین و اللعن دائم علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

«اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فی هذِهِ السّاعَهِ وَ فی کُلِّ ساعَهٍ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ قائِدا وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً»

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری(عج) واجداد طاهرینش صلوات جلیل ختم کنید.

هدیه به محضر امام، شهدا، مراجع تقلید، علما و بزرگان و خیرین، اساتید، منسوبین به جمع حاضر، گذشتگان خودتان، گذشتگان از بانیان و خدمتگزاران این محفل، به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی(عج) سلامتی مراجع، رهبر معظم انقلاب، سلامتی خودتان و خانواده شریفتان و شفای مریضهایتان یک صلوات حسینی ختم کنید.

شب تاسوعای قمر بنی هاشم است. وجود مقدس عباس (علیه السلام) یک فضائلی دارد شنیدنی. من این فضائل را از دو تا از زیارات منقول از امام صادق (علیه السلام) و امام سجاد (علیه السلام) قطعاتی از آن را برایتان میگویم.

ص: ۶۸۵۰

در این زیارت وجود مقدس امام صادق (علیه السلام)

میفرماید: عباس جان سلام الله وسلام «سَلَامُ اللَّهِ وَ سَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ» (۱) سلام خدا و ملائکه مقرب خدا نه همه ملائکه یک پله بیا بالا آنهایی که متصدی و مسئول و مدیر امراند. «سَلَامُ اللَّهِ وَ سَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَوَ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ» همه پیغمبران نه پیغمبرانی که مرسل هستند «وَ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ» به من گوش بدهید خیلی عجیب است این سلام امام صادق. تمام انبیاء از اول تا آخر گلچین کن مرسلها را و رسولهایشان را جدا کنید تمام ملائکه مقربینشان را جدا کن. عباد صالح خدا را از اول آدم تا قیام قیامت همه اینها را جدا کن. سلام اینها و جمیع شهداء همه شهدای از آدم تا بعد از ظهور امام زمان(عج) که تمام این مجموعه ذاکیات ذکی و طیبات پاکاند همه این مجموعه «عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِين» بر تو ای عباس پسر امیر المؤمنین (علیه السلام) .

شما در مجموعه این زیاراتی که برای شهدای کربلا نقل شده یک چنین سلامی را برای اصحاب دیگر امام حسین (علیه السلام) پیدا نمیکنید. تازه امام صادق (علیه السلام) میفرماید سلام این مجموعه نه فقط یک دفعه اولاً تا آخر قیامت بعد هم هر سال یک بار یک دفعه نه هر ماه یک دفعه نه هر هفته یک دفعه نه هر روز دو مرتبه «تَغْدُو وَ تَرُوحُ» هر صبح و شام سلام ملائکه سلام خدا ملائکه انبیاء شهداء صدیقین عباد الصالحین همه این مجموعه به تو یابن امیر المؤمنین.

اگر بخواهیم بفهمیم که عباس کی هست

از همین یک تیکه عبارت میتونید بفهمید. بیایید بریم در یک زیارت دیگر. شخصیتی که امام معصوم برایش شهادت بدهد خیلی شخصیت بالایی هست که امام صادق (علیه السلام) این وسط بیاید و بگوید من شهادت میدهم «أَشْهَدُ لَكَ» من امام صادق (علیه السلام) شهادت میدهم برای تو عباس. «لَكَ بِالتَّسْلِيم» تو تسلیم بودی. ما یک تسلیمی داریم تسلیم قولی هست تو اداره آن مرئوس به رئیس میگوید چشم قربان. اما در ذهنش مخالف این رئیس هست تسلیم فکری و ذهنی نیست. گاهی میره توی اطاق بغلی غرغر میکنه، پس تسلیم قولی هم نیست مجبور است تسلیم عملی باشد. چشم باشه انجام میدهم.

ص: ۶۸۵۱

گاهی به من میگویند خمس بده به خاطر اینکه میخواهم برم مکه خمسم را میدهم اما تو بیان غرغر میکنم تسلیم قولی ندارم تو ذهنم هم شبهه است خمس برای چی میدهم. برای کی، تسلیم فکری و عقلی و ذهنی هم نیستم.

اما وقتی امام صادق (علیه السلام)

«أَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِیمِ»(۲) یعنی در مقابل خدا رسول خدا امام عباس جان تسلیم قولی تسلیم فعلی تسلیم عقلی و فکری «أَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِیمِ وَ التَّصْدِیقِ وَ الْوَفَاءِ» گاهی میآید برای شما کار کنه اما کار شما را تصدیق نمیکنه در ذهنش. عباس وقتی میآید کار سید الشهداء را هم تصدیق زبانی میکنه هم تصدیق عملی میکنه هم تصدیق فکری. «أَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِیمِ وَ التَّصْدِیقِ وَ الْوَفَاءِوَ النَّصِیحَهِلِخَلَفِ النَّبِیِّ الْمُرْسَلِ»(۳) پشت سر پسر فاطمه پسر پیغمبر دقیقاً مثال سید الشهداء و قمر بنی هاشم مثل سوره شمس است «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ * وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها * وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها» یعنی خورشید را دیدید شما این ماه اگر میخواهد روشن بماند باید قدم به قدم در این گردش مداری پایش را جای پای خورشید بگذارد منجمین میگوید از اول تأسیس عالم تا الآن در این پیروی کردن ماه از خورشید اگر یک میلیاردم درجه تخلف کرده بود الآن خاموش شده بود.

«وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها * وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها» شمس حسین «وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها» قسم به قمری که قدمهایش را جای پای سید الشهدا گذاشته است. برای همین کسب نور کرده هر کاری سید الشهدا میتونه بکنه قمر بنی هاشم هم میتواند انجم بدهد.

چهار پنج نفر نشسته بودند در نجف بحث میکردند که مقام عباس بالاتر است یا مقام سلمان! یکی محکم ایستاده بود و میگفت که مقام سلمان بالاتر است به خاطر اینکه سلمان صحابی پیغمبر است سلام فلان است چند تا دلیل برای خودش ردیف کرد شب آمد منزل خواب دید امیر المؤمنین را آقا بهش فرمود چی داری میگی تو گفت آقا هیچی ما گفتیم سلمان. آقا فرمود فقط بهت بگم اگر میخواهی بفهمی که عباس بالاتر است یا سلمان یک خم ابروی عباس من اشاره عباس من کل کره زمین را سلمان میکنه چی داری میگی تو.

ص: ۶۸۵۲

«أَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِیمِ» یک عبارت دیگر براتون بگم. امام صادق (علیه السلام) میفرماید: میدانید عباس اسمش کجاست فکر میکنه عباس اسمش کربلا هست اسمش تو سینه و زبانهای شماست، بیا بالا «وَ رَفَعَ ذِکْرَکَ فِی عِلِّیِّینَ»(۱) امام صادق (علیه السلام) میفرماید ببین آقا اسم پیغمبران را خدا تو اعلی علیین ننوشته هر پیغمبری پیغمبر معصوم هست جایش خودش، تنها کسانی که اسامیشان در اعلی علیین ثبت و ضبط کرده با خط خوش اسامی چهارده معصوم است. اما امام صادق (علیه السلام) میفرماید تو کسی هستی که وقتی ملائکه به اعلی علیین نگاه میکنند وقتی نگاهشان بالا- میافته کنار این اسامی ائمه نوشته «عباس» «وَ رَفَعَ ذِکْرَکَ فِی عِلِّیِّینَ» خیلی مقام است کی هست عباس.

یک زیارت دیگر هم براتون بگم،

در آن زیارتی که امام سجاد (علیه السلام) میفرماید «ان کان» باشد برای عباس (علیه السلام) «منزله» تو آسمانها و روز قیامت عباس یک منزلتی دارد که «یغبته جمیع الملائکه» تمام ملائکه «یغبته شهداء یوم القیامه» روز قیامت که میشود تمام شهداء از اول تا آخر همه نگاه میکنند چه مقامی به این شهید کربلا خدا عطا کرده که تمام شهداء از شهدای اول تا آخر شهدای بدر خیبر، حنین، بیا حتی شهدای کربلا خود شهدای کربلا وقتی نگاهشان به مقام عباس میافتد یغبته. چیه این مقام. ما خیلی باید بدویم تا تازه یه ظرف استکان تو دریای فضائل عباس بزنیم و این استکان را برداریم. آخه عباس دریاست اقیانوس است. من یک ساعت هم که حرف بزنم مثل این است که من یک قاشق چایخوری دستم است از کنار آب دریا اقیانوس فضائل عباس یک قاشق بردارم میگم بفرمایید.

۱- (۴). همان، ص۲۵۷.

اینها همگی اینطوری بودند. آقا داستان برگردانیم عقب زمانی که عبد المطلب آمد حجر الاسود را از توی چاله دربیاورد به من گوش بدهید جریان قشنگی هست.

شاید این تناسب را هیچ جا نشنیدهاید، حتی اگر بگویید ۴۰ سال است که پای منبر هستید. این تناسب را گوش بدهید.

نوار را برگردان زمان عبد المطلب این نکته یادگاری برای شما. عبد المطلب وقتی آمد حجر الاسود را از توی چاه بیرون بیاورد چون مکه را غارت کره بودند حجر الاسود و طلاها و جواهرات را در زمین پنهان کرده بودند یک پسر بیشتر نداشت تک و تنها بود هر که را گفت بیایید کمک گفت نه این کار خودم هست من پردهدار هستم من خانه دارم من کلید دار هستم کسی دیگری نباید بیاید کمکم کند. خودش با زجر و زحمت و مشقت بیرون آورد. در این اثنا نذر کرد که اگر خدا ده تا پسر به من داد یکی را فدا کنم. خدا ده تا پسر را بهش داد یک روز عهد یادش آمد باید یکیش فدایی بشه. مردم مکه جمع بشید آمدند در مسجد الحرام چه کار میخواهد بکند میخواهد یک پسرش را قربانی کند. عهد کرده. حالا کدام را فدایی کنیم گفت بچه ها حاضرید. گفتند بله حاضریم هر کدام را انتخاب کنید ما حاضریم. عهد کردی. خب کدام گفتند قرعه بینداز. قرعه انداختن به نام عبد الله افتاد.

مردم گفتند بابا حیف است قمر است یکی از کسانی که بهش قمر میگفتند عبد الله بود خیلی زیبا بود متین دوباره و سه باره قرعه انداخته عبد الله.

ابوطالب جلو آمد، گوش بده ابو طالب جلو آمده گفت بابا من نمیگذارم فداش کنی. اگر میخواهی بکشی به جایش من را بکش، ابو طالب اینجا جلو آمد سفت وایستاد و گفت این گردن من و من را ذبح کن اما عبد الله را دست نزن. خب حالا مردم باعث شدن قرعه کشی بین شترها و عبد الله کردند بالاخره صد تا شتر در قرعه درآمد. کار نداریم ابو طالب اینجا میآید خودش را فدایی عبد الله میکنه داشته باشید. «لیله المبیت» فرزند این ابو طالب میآید در جای پیغمبر میخوابه کربلا نوه این ابو طالب خودش را فدای کی میکنه، حسین (علیه السلام) . گرفتی نکته از کجاست! این فدا شدن که امام صادق (علیه السلام) در زیارتش میگوید که فدای حسین (علیه السلام) شدی این سابقه دارد و ریشه دارد. فدایی شدی.خیلی مقام دارد عباس. شجاعتش واویلا است شما در احوالات قمر بنی هاشم ببینید در احوالات قمر بنی هاشم طریحی در منتخبش مینویسد «کالجبل الجسیم» مثل یک کوه بزرگ قدرتمند بود عباس، واقعاً نمیتوانیم بفهمیم یعنی چی، اولاً مثالی که میزند مثال جالبی است میگه مثل کوه میمونه. نمیگه مثل سنگ بزرگ مثل تپه مثل درخت نه چون کوه در مقابل شدیدترین طوفانها هم از سرجایش تکان نمیخورد این یک.

دو این کوه پناهگاهی است در خطرات برای موجودات. انسانها موجودات تو خطرات پناه میبرند در کوه. عباس هم پناهگاه همه بی پناههاست هر که وارد این کوه شد کوه نعماتی دارد از نعماتش استفاده میکند هر که با عباس شد عباس برکاتی دارد که از برکاتش استفاده میکند. هر که وارد کوه شد یک داروهای شفابخشی در کوه گیر میآید که بقیه جاها نیست عباس هم داروهای شفابخشی دارد که اشخاص دیگری ندارند. افراد دیگر ندارند. «کالجبل الجسیم» یا «کالجبل العظیم» خیلی مقام عباس بزرگ است. بعد میگوید «کالطور العظیم» طور ده مرتبه دو مرتبه در قرآن از واژه «طور» استفاده شده است هر دو مرتبهاش مال طور سینا و سینین است.

در طور سینین یا سینا چه کار میکرده موسی،

بـا خـدا سـخن میگفته. قلب عباس محل عبادت خـداست. قلب عباس طور است محل عبادت عباس محل سـخن گفتن عباس با خداست. خیلی عبارته. بعد میفرماید: طریحی میگوید عباس از جهت شجاعت یک خصوصیتی داشت «کان جسوراً فی التعیین» تعیین یعنی نیزه یعنی خیلی جسور بود در نیزه زدن. به من خوب گوش بدهید این تیکه هم خیلی جالب است.

پدر بزرگ عباس

یعنی پـدر فاطمه بنی کلاب یک هنری که در جنگ داشت این بود آن هم خیلی پهلوان و شـجاع بوده چون امیر المؤمنین رفته با خانواده شجاعی وصلت کرده. پدر بزرگ عباس در جنگ هیچ کس حریفش نبود. بهش میگفتند ملاعب الاسنه یعنی با نیزه بازی میکرد، جلو حریف که میرفت این نیزه را سر دست میچرخوند نگاه به این نیزه میکرد یک دفعه با یک ضرب میکوبید به قلبش خودش هم باورش نمیشد که این نیزه داره اینطوری میچرخه اما یک دفعه میآید. در صـفین ببینید با همین تکنیک عباس ابو شـعسا و هفت تا بچهاش را به درک واصل کرد با همین تکنیک ملاعبه الاسـنه. عند کرب الکریب، کریب ابرهه بن کریب که یل شام بود با همین تکنیک گفت سـرت را بلند کن این تنه نیزه را چرخواند یک دفعه فرو کرد تو قلب ابرهه و افتاد. خیلی شجاع بوده عباس.

عمر سعد

هی نامه مینوشت میگفت بابا لشکر بفرست هی ۱۰۰۰ تا میفرسـتاد دو هزار تا هی سه هزار تا فرستاد بعد نامه نوشت گفت مگر اینها چند نفر هست. در جواب نامه عبید الله عمر سـعد نوشت هفتاد و دو نفر هسـتند اما وفیهم عباس. هفتاد دو تا با عباس. مگر یـادت رفتـه در صـفین چه کرد عبـاس. مگر یـادت رفته ابرهه را چطـوری کشت؟ مگر یـادت رفته این و داداشـش آب را آزاد کردند یادت رفته؟! خیلی شجاع بوده عباس.

ولـذا وقتی که آمـد خـدمت سـید الشـهداء اول این جمله را تا یادم نرفته بگم، امیر المؤمنین در شـجاعت عجیب بوده، عرب به کسـی که در دل لشکر جلو قلب جلو نه سـمت چپ و راست وسط لشـکر هست اینکه جلودار است یعنی دو طرفش پشت سر این میآیـد این وسـطی را میگویند کبشٌ کتیبه این خیلی در معرض خطر است. خیلی هم باید شـجاع باشد کبشٌ کتیبهمال مکه کفـار طلحه بن ابی طلحه بوده که توسط امیر المؤمنین به درک واصل شـد. این کبشٌ کتیبه مکه ای هاست کبشٌ کتیبه مـدینه پیغمبر امیرالمؤمنین بوده، کبشٌ کتیبهسـپاه امیر المؤمنین تو صـفین مالك اشتر نخعی بوده، کبشٌ کتیبه امیر المؤمنین در جمل و نهروان امام مجتبی (علیه السلام) بوده، کبشٌ کتیبه سپاه ابی عبد الله کی بوده، قمر بنی هاشم بود.

خیلی نیرو داشـته عبـاس، آن وقت امیر المؤمنین یـک رگی توی این پیشانیاش بوده اینهایی که میگویم در کتابی ننوشـته، یک رگی در این پیشـانی مبارکش بود، این رگه وقتی غضب میکرد به دشـمن این رگ پر خون میشـد، فشار میآورد به این پیشانی آقا دست میکرد در جیبش یک دستمال زرد می بست به این پیشانی سفت که این رگه را فشار بده

دستمال زرد چون بستی به سر دشمنت فریاد زد أین المفر

دشـمن میگفت فرار کنید که علی دسـتمال را بست. دیگه الآن علی غضب کرده دیگه کسـی جلوی علی وای نایسـته این رگه توی پیشانی عباس بود، عین همین رگ تو پیشانی عباس بود. حالا گوش کنید.

آمد خدمت سـید الشـهداء، سـید الشـهداء یک نگاه به عباس کرد دید وای این رگ باد کرده چشـمانش پر خون شده، بدن از بیتابی و ناآرامی فقط اجازه میخواهد، سیدی ومولای اجازه نمیدهی بروم، بگذار بروم و کارشان را یکسره کنم.

ص: ۶۸۵۷

آقا یک جمله فرمود:

حالا میفهمی عباس یعنی چی؟ عباس یعنی این.

سید الشهداء فرمود عباس اگر بری تفرق عسکری لشکر من از هم میپاشد، مگر بعد از عباس کی مانده بود، علی اصغر و عبد الله بن حسن دو نفر مانده بود. اما سید الشهداء فرمود عسکری، لشکر من از هم میپاشد. اگر بری لشکر من از هم میپاشد نمیگذارم بروی. این شجاعت عباس بود. اما با این مقام شجاعت ببینید چه تعابیری و مضامین عالی وجود مقدس امام صادق (علیه السلام) برای عباس میآورد. این دلیل بر چیست؟ اما در این چند دقیقهای که میخواهم بگویم شجاعتش را اما میترسم از نکته اصلی بحث امشبم بمانم. یکی از مقاماتی که عباس داشت مقام عصمت عباس است. عباس (علیه السلام) معصوم بود، خرده نگیرید که معصوم ۱۴ نفر بود، بله ۱۴ نفر معصوم ذاتی و عرضی اما در مقام عرضی تنها معصوم دیگری هم داریم سلمان هم معصوم بود بله ولی ذاتی نه خدادادی نه خودش با کمال به دست آورده بود. علی اکبر دیشب گفتم زینب کبری را اگر یک شب وقت میداشتم برایتان میگفتم که این مقام را داشت.

فاطمه معصومه (سلام الله علیها) این مقام را دارد دلائلی هم در ذهنم هست اما امشب شب عباس است. عباس چرا معصوم است؟

چند تا دلیل را گوش کنید:

۱. دلیل اول

همین زیارتنامه ها است اگر کسی امام نباشد امام معصوم برایش زیارتنامه نمیگوید. اگر امامزاده باشد یکی از علما بر میدارد یک زیارت نامه مینویسد السلام علیك یا اولیاء الله و احباءه أیها العبد الصالح که در این زیارتنامه ها هست اگر معصوم باشد امام رضا (علیه السلام) میآید برایش زیارت میگوید فاطمه معصومه اگر معصوم باشد برایش میاید زیارت نامه میگوید امام صادق عباس بن علی، زیارتنامه اگر بخواهد امام معصوم بگوید باید این مقامش معصوم باشد. تعابیرش هم که دیدید سلام خدا و ملائکه و انبیاء و شهداء و این یک دلیل.

ص: ۶۸۵۸

.۲

دلیل دوم

وقتی که پیغمبر اکرم از دنیا رفت، یک نفر آب میآورد یک نفر هم بدن را میشست امیر المؤمنین را غسل میداد فضل بن عباس هم داشت آب میآورد. امیر المؤمنین فرمود فضل بن عباس الآن میخواهیم غسل دادن را شروع کنیم میخواهی آب بزنی ظرف آب دست من بدهی همین طور کنار دست من وایستادهای چشمت را باید ببندی چشم غیر معصوم به بدن معصوم نباید بیافتد. این دستمال را بگیر و چشمت را ببند، لذا فضل بن عباس چشمش بسته بود ظرف را میزد تو آب خدمت امیر المؤمنین وقتی که امیر المؤمنین (علیه السلام) از دنیا رفت و به شهادت رسید کی باید بدنش را غسل میداد امام حسن و امام حسین، کی آب میآورد عباس. عباس که آب آورد دیگه اینجا به عباس نگفتند که چشمت را ببند چون عباس مقامش چیست؟ مقام عصمت است نیازی نیست که چشمش را ببندد. دو تا دلیل.

۳. سومین دلیل

امام معصوم باید معصوم را دفن کند. امام سجاد (علیه السلام) وقتی آمد کربلا بنی اسد هم آمدند در دفن شهداء تمام بنی اسد امام سجاد را کمک کردند. یکی یکی شهداء را آوردند خدمت امام سجاد آقا دفن کرد دفن کرد دفن کرد تا رسید به سید الشهداء آقا این جمله را فرمود به من گوش بده فرمود برید کنار، برید از من فاصله بگیرید میخواهم بابام را دفن کنم. إِنَّ مَعِی مَنْ یُعِینُنِی من خودم باید دفن کنم یک نفر هم هست کمکم میده. کی کمک میده امام سجاد را؟ جبرئیل امین. جبرئیل باید امام معصوم را کمک کند در دفن امام. مردم نمیتوانند دست به بدن امام. إِنَّ مَعِی مَنْ یُعِینُنِی امام حسین را دفن کرد گریه هایش را کرد و از قبر آمد بیرون. گفتند تمام شد. آقا فرمود نه. یک بدن دیگر هم کنار نهر علقمه است. پشت سر آقا حرکت کردند آمدند و آمدند و آمدند فرمود حالا از من فاصله بگیرید اینجا هم إِنَّ مَعِی مَنْ یُعِینُنِی چه کسی را میتواند امام معصوم دفن کند جبرئیل هم با او باشد باید مقام عصمت داشته باشد عباس است. مقام عصمت است. دیگه یکی دیگر هم را بگویم بعد روضه بخوانم

ص: ۶۸۵۹

۴. دلیل بعدی

گوش بدید. سید الشهداء (علیه السلام) آنجایی که میفرماید بلند شو برو مهلت بگیر، چه جملهای دارد؟ میفرماید «بنفسی أنت یا أخی»(۵) یعنی چه، بنفسی انت یعنی فدات بشم، شما بگویید امام غلو میکنه؟! امام مغالطه میکند؟! قرآن میگوید «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی» (۶) امام لغو نمیگوید غلو نمیکنه، بزرگ نمایی نمیکند اگر کسی بزرگ نیست بیخودی امام بزرگش نمیکنه چرا امام حسین (علیه السلام) که معصوم است به عباس میگوید «بنفسی أنت» خدا من را فدات کنه؟ بنفسی أنت یا أخی پاشو برو مهلت بگیرد اینجا علما میگوید چون امام، امام معصوم و لغو نمیگوید معصوم به غیر معصوم نمیتواند بگوید خدا من را فدا ت کنه ماها باید به امام حسین بگیم خدایا «جعلنا فداک یابن رسول الله» خدا همه ما را فدات کنه پسر پیغمبر. اما معصوم نمیتونه به غیر معصوم بگه خدا من را فدات کنه. مقام عباس این است که امام حسین (علیه السلام) بهش میگه.

علما آمدند خدمت امام رضا (علیه السلام) گفتند یابن رسول الله! دلیل بر افضلیت بر علی چیست؟

شب تاسوعا است میطلبه باید هم برای عباس بیشتر صحبت کرد. به امام رضا (علیه السلام) گفتند یابن رسول الله! دلیل بر افضلیت بر علی چیست؟ آقا فرمود آیه مباهله. وقتی آمدند با مسیحیان نجران مباهله کنند «فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ»(۱)

علی نفس پیغمبر است نفس پیغمبر است درست، علی نفس پیغمبر است تو اینجا که سید الشهداء میگوید بنفسی انت معلوم میشود که عباس هم نفس کی هست، حسین است. گرفتی بحث را. علی نفس پیغمبر است عباس هم نفس حسین است. علی باب النبی است «انا مدینه العلم وعلی بابها» عباس هم باب الحسین است.

ص: ۶۸۶۰

۱- (۷). آل عمران / ۶۱.

مرحوم علامه طباطبایی (ره)

میفرمودند استاد ماست دریای قاضی فرمودند مکاشفهای شد در عالم مکاشفه دیدم حسین مظهر رحمت کلیه الهیه است یعنی هر چی خدا رحمت دارد داده به حسین و گفته حسین جان تو هر چی میخوای برای همین میگویید یا رحمت الله الواسعه هر چه خدا رحمت داره داده به حسین و گفته حسین جان تو تقسیم کن. من خالق این رحمت هستم من باید نتیجه این رحمت را به بندهها بدهم اما تقسیمش با شما. یا رحمت الله خودم دیدم حسین مظهر رحمت کلیه الهیه است و آنجا دیدم که عباس باب الحسین است. تمام این رحمتها باید از باب الحسین وارد شود.

خیلی مقام است خیلی مقام است چه مقامی دارد قمر بنی هاشم که تا وقتی عباس زنده بود اهل بیت بیرون نمیریختند. بخوانید بیرون نمیریختند سر و صدا کنندعباس زنده بود عباس زنده بود حالا من میخوانم روضه

هر چه بتوانیم انشاءالله یک مقدار هم سینه بزنیم در مجلس عباس شب تاسوعا است.

این تیکه نریختند بیرون اما این مقدار که ابی عبدالله آمد ببینید داره امام حسین (علیه السلام) وقتی آمد فلما نزل الحسین، ابی عبد الله وقتی آمد گرد و خاکی که شده بود امام حسین (علیه السلام) تا خودش را رساند آنها متفرق شدند گرد و خاک بود گرد و خاک که نشست فلما نزل الحسین الی العرض از روی مرکب یک نگاه به زمین کرد و رعا ایدی أخی العباس. یه نگاه کرد دید دست های جدا شده قمر بنی هاشم روی زمین است حالا چه کار کرد. أبی عبد الله از مرکب پیاده شد از مرکب پیاده شد خم شد سید الشهداء این دست برداشت معصوم فقط میتونه دست معصوم را ببوسه اگر غیر معصوم باشه که نمیشه دستش را بوسید. خم شد روی زمین این دست عباس را برداشت بوسید چهار امامی که تو را دیدهاند دست علمگیر تو بوسیدهاند آنها یک دفعه بوسیدن اما امام حسین دو مرتبه دست عباس را بوسید. یک وقت وقت تولد بود یک دفعه اینجا. اینجا بقیه نبوسیدن دست عباس را.

ص: ۶۸۶۱

وقتی دست عباس را بوسید تغییراتی صورت گرفت هم تو صورت حسین بان الإنکسار فی الوجه الحسین، یعنی چه؟ یعنی صورت ابی عبد الله زرد شد رنگ پریده شد بان الإنکسار فی الوجه الحسین، هم تو صورتش تغییر ایجاد شد هم رو زبانش تغییر ایجاد شد، چرا؟ چون هی صدا زد وا اخا الآن انکسر الزهری، هم تو عمل حسین تغییر پیدا شد چه کار کرد دستش را برد و گذاشت روی کمرش صدا زد کمرم شکست. همگی بگید یا حسین.

ماه صفر (۴۰)

پیامبر اسلام در قرآن با چه ویژگی هایی معرفی شده است؟

پیامبر اسلام در قرآن با چه ویژگی هایی معرفی شده است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نظر قرآن موصوف به صفات حمیده فراوانی است که در آیات مختلف به آنها اشاره شده است. ازجمله می توان به آیه ۱۵۷ سوره اعراف اشاره کرد:

«الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُون»همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امّی» پیروی می کنند پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند آنها را به معروف دستور می دهد، و از منکر باز می دارد أشیاء پاکیزه را برای آنها حلال می شمرد، و ناپاکی ها را تحریم می کند و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) بر می دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاریش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند.(۱)

ص: ۹۰۰۹

در این آیه صفات و ویژگی های گوناگون پیامبر را می توان ملاحظه کرد:

۱. رسول و نبی

اولین خصوصیتی که پیامبر اسلام را از سایر انسان ها متمایز می کند، رسالت و نبوت آن بزرگوار است. البته رسالت با نبوت متفاوت است. نبوت مقام آگاهی و اتصال به عالم بالاست که این اتصال سبب اخذ وحی می شود. ولی مقام رسالت مقام پیام رسانی و تبلیغ وحی است.

۲. امّی

سومین وصفی که این آیه برای پیامبر بیان می کند، امی بودن اوست. امی به معنای بی سواد و مکتب نرفته و درس نخوانده است. این واژه در واقع منسوب به ام یعنی مادر است؛ یعنی کسی که به همان حالت مادرزادی و تعلیم نیافته باقی مانده است. پیامبر اسلام فردی تعلیم نیافته از جانب بشر بوده است؛ یعنی بشری او را تعلیم نداده است؛ ولی این مانع آن نیست که در مکتب الهی بر حقایق جهان دست یافته و از آنها آگاهی یافته باشد. علت اینکه او به وسیله بشری تعلیم ندیده بود، این است که اگر چنین کاری صورت می گرفت ،مخالفان می توانستند او را متهم کنند که تعالیمش را از استادانش فراگرفته است.

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد

۳. موعود تورات و انجیل

چهارمین ویژگی آن حضرت این است که کتب آسمانی تورات و انجیل، رسالت آن حضرت را مژده داده اند.

۴. آمر به معروف و ناهی از منکر

ص: ۹۰۱۰

پیامبر گرامی اسلام(ص) برای اکمال رسالت خود اقدام به امر به معروف و نهی از منکر نمود و دلیل و فلسفه این کار را نجات جامعه از هلاکت معرفی نمود.

۵. طیبات را حلال و خبائث را حرام می گرداند.

آموزه های اسلام مطابق با فطرت الهی انسان است و پیامبر بر اساس دستور خالق متعال طیبات را حلال و خبائث را حرام اعلام نمود. مطابق فطرت الهی انسان، نفس پاک بودن و طیب بودن، علت حلال بودن چیزی و نفس خبث چیزی، علت حرام بودن آن خواهد بود.

۶. بارهای سنگین را از دوش انسان بر می دارد.

یکی دیگر از ویژگی های پیامبر طبق این آیه سبکبار کردن انسان است. مثلا در میان بنی اسرائیل، کار کردن در روز شنبه حرام بود و هنگامی که لباسشان نجس می شد باید آنرا قیچی می کردند و وظائف دیگری هم داشتندکه انجام آنها بسیار مشکل بود و بر دوش آنها سنگینی می کرد. پیامبر اسلام آمد و آن وظائف و بارهای سنگین را از دوش آنها برداشت و اعلام کرد: بعثت علی الشریعه السمحه و السهله و علی الشریعه السمحه الحنفیه البیضاء. یعنی دین اسلام، دین راحتی و آسانی و کرامت و بزرگواری است.

۷. زنجیر ها را از دست و پای اندیشه و فکر بشربازمی کند.

اسلام دینی است که زنجیرهای عقاید خرافی و بی اساس را از دست و پای عقل انسان باز می کند و گستره عقلانیت و معنویت را در پیش دیدگان انسان می گشاید و او را به حیات معقول رهنمون می شود. در اینجا می توان به چند نمونه از برخورد قاطع پیامبر با مظاهر خرافی اشاره کرد:

ص: ۹۰۱۱

۱.در سن دو سالگی حلیمه براساس عقیده جاهلی گردنبندی را به گردن محمد(ص) آویخت تا او را از خطرات حفظ کند. اما محمد(ص) آنرا دور انداخت و گفت نگهبان من خدای من است.

۲. در زمان فوت ابراهیم، فرزند پیامبر کسوف یا خسوف پیش آمد و مردم این حادثه را به دلیل ناراحتی پیامبر از فوت فرزندش دانستند. پیامبر(ص) وقتی این خبر را شنید بسیار ناراحت شد و فرمود که خسوف و کسوف سنت های الهی و ماه و خورشید آفریده خداست و این پدیده با درگذشت ابراهیم و سوگواری من ارتباط ندارد.(۲)

۸. همراه او نوری نازل شده است.

مقصود از نوری که همراه پیامبر نازل شده، قرآن کریم است و با این تعبیر خواسته بفهمانند که قرآن کریم نوری است که راهی را که انسان باید برای رسیدن به کمال بپیماید روشن می سازد.(۳)

در آیات دیگر قرآن نیز ویژگی های دیگری برای آن حضرت بیان شده که به دلیل حفظ اختصار تنها آنها را لیست می کنیم:

۹. عصمت:

«وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ. لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثمُ َ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ. فَمَا مِنكمُ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِين»(۴)

۱۰. شفاعت:

«وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسی أَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً»(۵)

۱۱. داشتن کوثر

(خیر کثیر) و منظور از آن اولاد است که در سوره کوثر به این موضوع پرداخته شده است.

۱۲. خاتم بودن:

«ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ کانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَيْ ءٍ عَليماً»(۶). (۷)

گریزها و ذکر مصیبت حضرت رضا علیه السلام

گریزها و ذکر مصیبت حضرت رضا علیه السلام

ای لطف تمام یا رضا ادرکنی ای فیض مُدام یا رضا ادرکنی

بر محضر پاکت ای امام معصوم پیوسته سلام یا رضا ادرکنی

مقدمه:

السلام علیک یا اباالحسن، یا علی بن موسی ایهاالرضا یا بن رسول الله.

امام خمینی(ره) فرمودند: آستان قدس، پایتخت ایران است، افتخار ما این است در کشوری زندگی می کنیم که صاحب این کشور علی بن موسی الرضاست.قبر او مثل خورشید می درخشد و تلألؤ دارد. من در مدینه گاهی خدمت زائران این جمله را می گویم که امام رضا علیه السلام پنجاه و دو سال در مدینه و سه سال در ایران بود. ببینید چه قدر در ایران آثار دارد. هر کجا می روید می گویند این موقوفه ی امام رضاست. تقریباً ما در همه ی شهرهای ایران موقوفه داریم؛باغ،مِلک،خانه،آب،آب انبار،خلاصه هر چه مردم در توان شان بوده وقف کرده اند. قبر و بارگاه و دور و برش را تا جایی که مردم توانسته اند وسعت داده اند. گفتم ببینید امام رضا سه سال در ایران بود. مردم چه کرده اند؟! اما پنجاه و دو سال در مدینه بود حال مردم برایش چه کرده اند؟! می روی کنار قبر مادرش می بینی خرابه است. دور تا دورش یک دیواری کشیده اند و قبرش اصلاً معلوم نیست. اثری از خانه ی آقا نیست،معلوم نیست که کجا بوده؟ کجا درس می گفته؟ آثارش کجاست؟ واقعاً در مدینه مظلومیت می بارد. متأسفانه این تلاشی است که وهابیت در از بین بردن آثار داشته اند. مگر می شود شخصی نیم قرن در شهری زندگی کرده باشد و اثری از او نباشد؟ شخصی به علی بن موسی الرضا عرضه داشت:جایی بودم یکی از بستگان تان پشت سر شما حرف می زد، می گفت: موسی بن جعفر آخرین امام است.{ظاهراً این شخص از واقفیه بوده است، از کسانی که به هفت امام بیشتر قائل نبودند}

ص: ۹۰۱۳

امام فرمود:آیا به پیغمبر عمویش ابولهب بدی نکرد؟ آیا سلمان از سرزمین ایران و از سرزمین عجم نیآمد و به پیامبر ایمان نیآورد؟ مگر صهیب از روم نیآمد؟ مگر بلال از حبشه نیآمد و ایمان نیاورد؟این افتخار بود برای بعضی هایی که از اطراف می آمدند و به پیغمبر ایمان می آوردند. ولی کسانی که در کنار پیغمبر بودند ایمان نیاوردند و پیغمبر را اذیت کردند. در روایت دارد که امام از عجم ها تعریف و تمجید کردند،جمله ای فرمودند که قرآن هم می فرماید: اگر ما پیغمبر را از غیر عرب انتخاب می کردیم و قرآن را به غیر عرب نازل می کردیم، ممکن بود بعضی ها از اعراب جاهلی با آن تعصب و لجاجت هایی که داشتند، مثل ابولهب و دیگران زیر بار نروند. این دل ها را روانه کنیم کنار مضجع شریف ثامن الائمه علی بن موسی الرضا، خداوند رحمت کند شیخ عباس قمی را کتابی دارد به نام« فوائد الرضویه» در آن کتاب معجزاتی را که بعد از شهادت امام رضا از قبر شریف او ساطع شده بیان کرده است. بعضی از این معجزات نسبت به غیر مسلمان هاست که به امام متوسل شده اند و بیمارشان شفا گرفت و یا گرفتاری شان رفع شده است. حالا از همین جا از کنار مضجع شریف حضرت معصومه، خواهری که به عشق برادر مدینه را ترک کرد اما موفق نشد امامش را زیارت کند و قبل از زیارتِ امامش از دنیا رفت. دل ها را روانه کنیم خراسان.

روضه:

السَّلام علیک یا ابالحسن یا علی بن موسی ایهّا الرضا یابن رسول الله یا حجه الله علی خلقه یا سیدنا و مولانا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیهاً عندالله اشفع لنا عندالله.

ص: ۹۰۱۴

سَلامٌ عَلَی آلِ طاها وَ یاسین سَلامٌ عَلَی آلِ خَیْرِ النَّبیین سلامٌ عَلَی رَوْضَهِ حَلَّ فِیها امامٌ یُباهِی بِهِ المُلکَ و الدینُ

اباصلت می گوید:خدمت اقا بودم به من فرمود: اباصلت،منتظرم بمان اگر آمدم و دیدی عبا بر سر افکنده ام دیگر با من صحبت نکن بدان مرا مسموم کرده اند. بدان هدف شان را به نتیجه رسانده اند. اباصلت می گوید:آقا رفت من هم چشم به در گشودم. خدا کند آقا عبا به سر نیفکنده باشد، اما یک وقت دیدم در باز شد، امام عبا را به سرافکنده از خانه ی مأمون بیرون آمد، نمی دانم چه شده بود؟۱ اما بعد از هر چند قدمی یک لحظه می نشست، یک لحظه بلند می شد- اباصلت،جگرم پاره پاره شد. این سم چه کرد با بدن آقا؟! حضرت داخل منزل شد، در را بستم. آقا سئوال کرد:خدمتکارها غذا خورده اند؟! گفتم:نه یابن رسول الله، با این حالی که شما دارید مگر می شود غذا خورد. فرمود: بروید سفره بیندازید، همه را خبر کنید. اباصلت می گوید:سفره انداختیم، خدمت کارها و غلام ها سر سفره نشستند،زیر بغل های امام رضا را گرفتند و آوردند. از یک یک آن ها حالشان را پرسید. سفره را برچیدیم و خدمتکارها رفتند. لحظه ای بعد دیدم آقا ضعف کرد.۲ فرش ها را کنار زد و شکم را به زمین چسباند؛یَتَمَلْمَلُ تَمَلْمُلَ السَّلیم؛ مثل مار گزیده به خود می پیچد، دائماً به در نگاه می کرد و انتظار می کشید.یه وقت دیدم سرش روی زانوی جواد الائمه است،از مدینه آمده بود. خودش به آن شخص فرمود: من دارم می روم سر بابام را به دامن بگیرم، و ودایع امامت را تحویل بگیرم.

یـا بقیهـالله،آقـا جواد الائمه علیه السـلام از مـدینه با طی الارض خودش را کنار بـدن بابا رسانـد. اما دل ها بسوزد برای آقا امام سجاد که نتوانست از خیمه ها بیایـد. مگر از خیمه ها چه قدر راه بود که امام سـجاد نتوانست سـر بابا را به دامن بگیرد؟! هرچه اباعبدالله منتظر ماند،خبری نشد کسـی نیست سرش را به دامن بگیرد. چه کرد؟ سرش را روی خاک های گرم کربلا گذاشت؛ فَوَضَعَ رأسَه عَلی الأرض ِ و التّراب؛ صورت را گذاشت روی خاک کربلا.

مدارک:

۱–منتهی الامال،ص۱۰۵۲؛ سوگنامه آل محمد،ص۱۲۳

۲–منتهی الامال،ص۱۰۵؛ سوگنامه آل محمد،ص۱۲۱

منبع کتاب مقتل" روضه های استاد رفیعی " ص۷۲–۶۹

آمد از راه و کشید آرام عبا روی سرش — یعنی امروزست روز ناله های آخرش

هر قدم رفت و نشست و دست بر پهلو گرفت — می کشد خود را به سوی خانه مثل مادرش

روی خاکِ کوچه دنبالش اگر دقت کنی — بنگری آثاری از خاکی ترین بال و پرش

او زمین می خورد و می خندید بر حالش عَدو — این هم ارثی بود که بُرده ز جَدّه اطهرش

صحنه جان دادن او روضه مستوره شد — حُجره در بسته می داند چه آمد بر سرش

بار دیگر صورت خاکی و دست و پا زدند — خادمش دید و ولی هرگز نمی شد باورش

یک بُنَیَّ گفت و از کام پسر بوسه گرفت — از مدینه بهر یاری زود امد دلبرش

کربلا بابا رسید اما پسر افتاده بود — قلب شاعر آب شد در این دو بیت اخرش

هر چقدر اغوش خود وا کرد اکبر جا نشد — تا که اخر در عبا پیچید جسم اکبرش

تا قیامت هم نمی فهمند اهل معرفت از چه آمد دست بر سر بین لشگر خواهرش

شاعر : قاسم نعمتی

شنیده اید امام رضا (علیه السّلام) وقتی از خانه ی مأمون بیرون آمد از شدت زهر جفا دائم میان کوچه روی زمین می نشست و پا می شدند،

این تنها جایی نبود که از اهل بیت یک نفر زمین می خورد، چند جای دیگر هم در تاریخ داریم:

یک مادری را می شناسم از خانه تا مسجد چند مرتبه زمین نشست و بلند شد.

یک آقایی را می شناسم که تا خبر جان دادن همسرش را شنید از مسجد تا خانه می دوید و زمین می نشست.

یک آقایی را می شناسم از خیمه گاه تا کنار بدن علی اکبرش می دوید و زمین می خورد. یک خواهری را می شناسم از خیمه تا گودال هی می دوید و زمین می خورد. از حرم تا قتلگه ... .

یک آقایی را می شناسم لحظه های آخر در یک قسمت کوتاه از شدت تیر و نیزه ها زمین خورد و بلند شد.

یک دختری را می شناسم نیمه شب تو بیابان ها زمین خورد بلند شد ... .

منبع:کتاب گلواژه های روضه

همه برای من بلند گریه کنید

السَّلام ُعَلی مَن اَمَر اَولادَهُ و عیالَهُ بِالنِّیاحَهِ عَلیهِ قَبلَ وُصُولِ القَتُلِ اِلَیهِ .

سلام بر آن مولایی که به فرزندان و عیال خود دستورداد قبل از اینکه شهید شود بر او گریه و زاری نمایند

همه بستگان را جمع کردند فرمودند : همه برای من بلند گریه کنید . گفتند آقاگریه دنبال مسافر میمنتی ندارد . فرموده باشد آری آن مسافری که امید به بازگشت داشته باشد من دیگر از این سفر برنمی گردم اما جد غریبش حسین ، روز عاشورا عازم میدان شد یک وقت دید ذوالجناح قدم از قدم برمی دارد دید دخترش سکینه آمده . چه کرد این وداع با قلب حضرت ، همین قدر بگویم ، دیدند حضرت اشک دختر پاک کرد فرمود : دخترم با اشکهایت دلم را مسوزان .

ای رخت چشمهٔ خورشید رضا		مهر تو مایهٔ امید رضا

نام تو ذکر مناجات من است		حرمت قبلهٔ جانان من است

قبله اهل محبت حرمت		کعبه عشق سیه پوش غمت

بازدر سینه شکسته است دلم		در عزای تو نشسته است دلم

تو خریدار دل سوخته ای		چونکه دلخون و جگر سو خته ای

هنگامی که امام رضا می خواست از مدینه حرکت کند دست جوادش را گرفت آورد کنار قبر جدش خاتم الانبیا ، عرضه داشت یا جداه مرا از جوارت دور می کنند اما جوادم را به تو می سپارم غلامی داشت به نام موفّق ، سفارش جوادش را به موفق هم کرد روزها دست جواد را می گرفت به باغستان های مدینه گردش می داد تا دوری پدر او را دلتنگ نکند موفق می گوید : یک روز از تو خانه بیرون آمدیم دیدم امام جواد ناراحت و غمگین است رسیدیم بالای یک بلندی ، یک وقت دیدم امام جواد رویش کرد به طرف خراسان سه مرتبه صدا زد : لبیک ، لبیک ، لبیک یک وقت دیدم جوادالائمه از نظر غایب شد هراسان و ناراحت شدم خدا اگر به خانه برگردم جواب مادرش را چه بدهم یک مرتبه دیدم آقا از دور نمایان شد ، دویدم خودم را به قدمهایش انداختم ، دیدم آقا شال عزا به گردن انداخته صدا می زند : موفق بخدا بابایم را کشتند ۱

۱. بلبل بوستان آل محمد (ص) ، عصر ظهور ، ص ۲۳۷ .

گریزها و ذکر مصیبت امام مجتبی علیه السلام

گریزها و ذکر مصیبت امام مجتبی علیه السلام

ص: ۹۰۱۸

همسری داشت حسین همچو رباب بود عمری ز غمش در تب و تاب

لیک دلها همه غم پرور تو که بود قاتل تو همسر تو

داد این گنبد وارونه ی پست دو زن خائنه را دست به دست

آن یک از زهر جفا قلب تو سوخت وین به تابوت تن پاک تو دوخت

من دل خسته غریب وطنم پاره ی قلب پیمبر حسنم

نگذارید بداند زینب زچه گلگون شده رنگک کفنم

تیر هم گر بدنم را بدرید ببریدم ولی آهسته برید

مرحوم آیت الله مجتبی تهرانی

جناده میگوید همینطور گوش میکردم. یکوقت دیدم نفس آقا قطع شد. چهره را نگاه کردم و دیدم رنگشان زرد شد و دیگر نمیتوانند حرف بزنند. جناده میگوید: وقتی وارد شده بودم دیدم تشتی جلوی آقا است و لختههای خون در این تشت میریزد. به آقا عرض کردم: چرا خودتان را معالجه نمیکنید؟ رو کرد به من و گفت: ای جناده! مرگ را به چه چیز میتوان معالجه کرد؟ میگوید در این هنگام بود که یکوقت دیدم برادرش حسین (علیه السّلام) وارد شد و همراهش اسودبن ابی الأوسد است. وقتی چشم برادر به برادر افتاد، از جا حرکت کرد و برادر را در آغوش کشید. حسین(علیهالسّـلام) بین دو دیدگان امام حسن(علیهالسّـلام) را بوسید، در کنار برادر نشست و با هم راز میگفتند. ظاهراً وصایایی بود که امام حسن به امام حسین میکرد. یکوقت دیدم که اسودبن ابی الأوسد صدایش بلند شد: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»، لحظات آخر امام حسن(علیهالسّلام) است...

حجه الاسلام و المسلمین فرحزاد

امام حسن مجتبی کریم اهل بیت علیهم السلام است. تجربه نشان داده است کسانی که به این امام توسل پیدامی کنند حاجتشان سریع برآورده می شود. یکی از دوستان می گفت: خانمی بچه دار نمی شدند. سال ها دکتر می رفتند و انواع درمان ها را انجام داده بود اما مشکلش رفع نمی شد. در ایام نیمه مبارک ماه رمضان با ناراحتی نشسته بود و تلویزیون برنامه ای درباره امام حسن مجتبی علیه السلام نشان می داد. دل این خانم می شکند و توسل به این امام می کند و از خدا فرزند صالح و سالمی درخواست می کند. فردای آن روز همسایه ای در خانه اش را می زند و می گوید: دیشب خواب آقا امام حسن مجتبی علیه السلام را دیدم که به خانه شما آمده اند و در خانه شما را کوبیدند و یک جفت کفش برای شما آوردند. حضرت توسل این زن را قبول کرده بود و بعد از چند روز آن خانم حامله شدند و خدا به آن ها فرزندی داد. این توسلات خیلی کارساز است.

امام حسین علیه السلام به خواهرشان حضرت زینب می فرماید: برادرم حسن از من بهتر بود«وَأَخِی خَیْرٌ مِنِّی»[1] روایت داریم که برادر بزرگ تر، حکم پدر انسان را دارد. امام حسن ده سال امامت بر امام حسین کرده بود. امام بعدی باید تابع امام قبلی باشد.

اشک امام حسین علیه السلام

بر غربت و مظلومی امام حسن علیه السلام

همه عالم برای غربت آقا اباعبدالله اشک می ریزند اما امام حسین علیه السلام بر غربت و مظلومی برادرش اشک می ریزد. خیلی از بزرگان ما معتقد بودند مظلومیت امام حسن علیه السلام حتی از امام حسین علیه السلام هم بالاتر بوده است. امام حسین علیه السلام بالاخره یک یارانی باوفایی داشتند اما امام مجتبی علیه السلام کنار اصحاب و یارانشان زره می پوشیدند. در نماز سجاده را از زیر پای آقا کشیدند و آقا را به زمین انداختند و به آقا حمله کردند و به بدن آقا خنجر زدند. آقا اباعبدالله علیه السلام همسرهایی داشتند که یکی از دیگری بهتر بود. حضرت رباب علیها سلام یک سال زیر آفتاب ماند و گفت: چون آقا اباعبدالله را با لب های تشنه و زیر آفتاب کربلا به شهادت رساندند؛ من هم باید بنشینم برایش عزاداری کنم. اما همسر امام مجتبی قاتلش بود و در خانه هم غریب بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چشمی که برای حسنم اشک بریزد کور وارد صحرای محشر نمی شود. آن قدم هایی که برای زیارت حسنم برود بر پل صراط نمی لرزد. یک عمر خون دل خورد و مصائب فراوان دید. از دوست و دشمن و نزدیکان صدمه دید. امام توسط جعده نانجیب مسموم می شود. صدا می زند برایم تشتی بیاورید. خواهر برادرها خوشحال شدند که آقا سم ها را برمی گرداند و حالش خوب می شود. اما دیدند لخته های خون در تشت ریخت. اینجا هم یک تشت بود که دل اهل بیت علیهم السلام را آتش زد. در شام و در مجلس یزید هم یک تشت بود که دل اهل بیت علیهم السلام را آتش زد. همه جا به قاری قرآن احترام می گذارند. به خانواده شهید احترام می کنند. اما پیش روی بچه ها و عزیزان امام حسین علیه السلام آن نانجیب چوب خیزرانش را برداشت و به سر بریده امام زد.

ص: ۹۰۲۰

امام جماعت مسجد شیعه های مدینه،شیخ امری(ره)،ایشون،به نقل از مرحوم پدرشون،فرمودند:موقعی که این،قبور رو می خواستن تخریب کنند،مفتی اون زمان دستور داد،حکومتم اجرا کرد که باید این قبور به دست شیعه ها خراب بشه،گفت:شیعه ها رو آوردند،ایشون کسانی که رفتند، مدینه،شیخ امری رو می شناسند ،یه مسجد شیعه تو مدینه هست،که حالا،یه جای دور به این شیعه های مظلوم دادند،این شیخ امری بزرگوار اونجا نماز می خونده،خودش گاهی پسرش،ایشون می فرمودند که شیعه ها رو آوردند،که باید قبرهارو شما خراب کنید،خوب دیدید حتماً بارگاهی بوده،الان عکس اون بارگاه هم چاپ شده،تقریباً شصت یا هفتاد سال پیش،گفت:شیعه ها گفتند که اگر،تک تک مارو گردن بزنید ما همچین کاری رو نمی کنیم،مامورین گفتند ایرادی نداره،از اولین نفر شروع می کنیم،جلاد رو آوردند،اولین نفر رو اومد گردن بزنه،جلاد حالش بد شد افتاد،اینها فهمیدند یه سرّی هست،نباید الان به این مسئله زیاد پافشاری کنند، البته از حرفشون پایین نیومدند،ایشون می فرمود: بزرگ شیعه ها اون موقع خواب آقامون امام مجتبی علیه السلام رو دیدند:آقا در عالم رویا فرمودند:فلانی،شما این کار رو قبول کنید،خودتون با دست خودتون خراب کنید،ایشون میگه:عرض کردم آقا جان قربونت برم،اگه همه ی مارو تو این راه،قطعه قطعه بکنند،ما همچین جسارتی نمیکنیم،آقا فرمودند:صحبت همین جاست،اگه بدست غیر از شماها،این کار انجام بشه،اینها به قبر ماهم جسارت میکنند،لذا میگفتند:شیعه ها جمع شدند،با اشک چشمشون این قبرهارو یکی یکی ،آجرهارو برمیداشتند،خراب میکردند،باشه ان شاءالله دوباره با اشکهای چشممون این قبرها ساخته بشه،خدایا به حق حضرت زهراسلام الله علیها این قدم هارو مدینه و کربلا با هم برسان.

بی خود نبود شب عاشورا دل زینب گرفت،عرض کرد:حسین جان این اصحابت رو امتحان کردی؟فرمود:زینب جان این اصحابم تا آخرین قطره ی خون پای من ایستادن،چرا این سئوال رو میکنی؟آخه از حسنم خاطراتی دارم.

ص: ۹۰۲۱

به علامه ی طباطبایی گفتند:چرا صلح کرد امام حسن؟فرمود:امام حسین هفتاد و دو تا یار داشت، امام حسن نداشت. امام حسین اومد نماز بخونه،حبیب،سعید ایستادند،یکی هیفده تیر،یکی سیزده تیر خورد،خم به ابرو نیاوردند،امام حسن تو خیمه ی فرماندهی مشغول نماز بود،سجاده رو از زیر پاش کشیدند،چنان به ران مبارک خنجر زدند استخوان معلوم شد،بمیرم برا غریبیت آقاجان.

چرا امام حسن (ع) همانند امام حسین (ع) قیام نکردند؟

چرا امام حسن (ع) همانند امام حسین (ع) قیام نکردند؟

اساساً اسلام دین رحمت و صلح و صفاست، تاریخ اسلام و زندگی پیامبر (ص) و ائمه (ع) بیانگر همین معناست، مگر در مواردی که پیامبر (ص) و یا ائمه (ع) مجبور به جنگ و نبرد می شدند که آن هم جنبه دفاعی داشت. امام حسن (ع) هم آن گاه که به خلافت رسیدند، با مخالفت و لشکر کشی معاو یه روبرو شدند و از این جهت لشکری را تجهیز نمودند، تا به دفاع و مقابله برخیزند، اما در ادامه، شرایطی فراهم شد که امام مجبور شدند، از اسلام به گونه ای دیگر دفاع نمایند.(۱) اما درباره علت صلح امام حسن (ع) و قیام امام حسین (ع) باید گفت: اینها دو حادثه تاریخی هستند که معلول شرایط و اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان خود هستند و این دو واقعه را باید با در نظر گرفتن اوضاع و احوال زمان خودشان بررسی نمود.

از نگاه ما امام حسن (ع) و امام حسین (ع) هر دو امام و معصوم از خطا و اشتباه اند. سرّ صلح و قیام هریک از این دو بزرگوار، در متفاوت بودن شرایط سیاسی ـ اجتماعی زمان آن دو حضرت، نهفته است که در ادامه به پاره ای از آن اشاره می شود:

ص: ۹۰۲۲

۱. آنچه در تاریخ مسلم است، این است که معاویه شخص حیله گری بود، ظاهر احکام اسلامی را تا حدودی مراعات می کرد. بر خلاف یزید که نه تنها دشمنی با اسلام را در نهاد خود ـ مانند پدرش ـ داشت، بلکه این دشمنی را ابراز و آشکار می کرد و به هیچ یک از مقدسات اسلامی پایبند نبود.(۲) به همین جهت بود که امام حسین (ع) در زمان حیات معاویه با آن که نامه هایی از اهل عراق برای دعوت به قیام علیه معاویه داشتند، دست به این کار نزدند و فرمودند، "امروز، روز قیام نیست، خداوند شما را مورد رحمت قرار دهد، تا زمانی که معاویه زنده است کاری نکنید و در خانه ها مخفی شوید".(۳)

۲. پیدا شدن نیروهای خوارج و نبود یاران مخلص و فرمانده هان فداکار(۴) و ضعف داخلی، توان و قدرت نظامی امام حسن (ع) را ضعیف کرده بود، مضافاً بر این کراهت مردم از شرکت در نبرد با معاویه،(۵) از دلایل صلح آن حضرت است که خود می فرماید: " دیدم بیشتر مردم خواستار صلح اند و از جنگ بیزارند، دوست نداشتم آنان را بر آنچه که نمی پسندیدند وادار کنم. پس به خاطر حفظ جان ـ عده کمی از ـ شیعیانم، صلح کردم".(۶)

۳. امام حسن (ع) در مقام خلیفه مسلمانان بودند و درگیری آن حضرت با معاویه و کشته شدن او به دست لشکر معاویه، شکست مرکز خلافت مسلمانان بوده و به گفته استاد مطهری، این چیزی بود که حتی امام حسین (ع) هم از این نوع کشته شدن پرهیز داشتند که کسی در جای پیامبر (ص) و در مسند خلافت کشته شود(۷) و به همین جهت بود که امام حسین (ع) حاضر نبودند در مکه کشته شوند؛ چرا که احترام مکه ازبین می رفت. بنابراین، شرایط این چنینی به هیچ وجه اقتضای جنگ و نبرد را نداشت، و صلح یک تاکتیک مهم بود، برای سامان دادن به وضعیت مردم مسلمان و تثبیت پایه های حکومت اسلامی.

لذاست که ما معتقدیم: اگر امام حسین (ع) به جای امام حسن(ع) بودند، همین کار را می کردند.

گواه ما آن است که بعد از صلح امام حسن (ع) عده ای خدمت امام حسین (ع) رسیدند و گفتند ما صلح را قبول نداریم آیا با تو بیعت کنیم ؟

حضرت امام حسین (ع) فرمودند: "نه هر چه برادرم حسن (ع) کرده من تابع همان هستم". (۸)

اما به دلایل زیر شرایط زمان امام حسین (ع)

درست برعکس شرایط امام حسن (ع) بود:

۱. اولین تفاوت اساسی شرایط امام حسین (ع) با زمان امام حسن (ع) که سبب قیام امام حسین (ع) شد، این بود که یزید از آن حضرت تقاضای بیعت کرده بود و بیعت امام حسین (ع) با یزید ــ که به هیچ یک از احکام و ظوا هر اسلامی پایبند نبود؛ یعنی به رسمیت شناختن ظلم، ستم، فساد و .... و این مساوی بود با از بین رفتن اسلام و مقدسات دینی. در حالی که معاویه از امام حسن (ع) تقاضای بیعت نکرده بود و یکی از موارد صلح نامه همین عدم تقاضای بیعت بود.

۲. همان مردمی که در زمان امام حسن (ع) تمایلی به نبرد با معاویه نداشتند،(۹) در مدت بیست سال حکومت معاویه از ظلم و ستم امویان به ستوه آمده بودند و کوفه تقریباً یک شهر آماده برای تشکیل حکومت از طرف امام حسین (ع) بود و این حجتی بود بر امام حسین (ع) و می بایست به آن ترتیب اثر می دادند.(۱۰)

۳. مهم ترین عامل قیام امام حسین (ع)، عامل امر به معروف و نهی از منکر بود.

ص: ۹۰۲۴

معاویه در مدت بیست سال حکومتش، بر خلاف اسلام عمل کرده، ظلم و ستم نموده، احکام اسلام را تغییر داده، بیت المال را حیف و میل کرده، خون های مردم را به ناحق ریخته و به مفاد صلح نامه و به کتاب خدا و سنت پیامبر عمل نکرده بود، همچنین بعد از خودش پسر شراب خوار و سگ بازش را به عنوان جانشین معرفی کرده و ... این همه باعث گردید که امام حسین (ع) به عنوان وظیفه قیام نموده و امر به معروف و نهی از منکر کند. در حالی که این وضعیت معاویه در زمان امام حسن (ع) برای مردم بر ملا نشده بود و شاید به همین جهت باشد که می گویند: صلح امام حسن (ع) زمینه ساز قیام امام حسین (ع) شد؛یعنی با مفادی که در صلح امام حسن (ع) بوسیله آن حضرت گنجانده شده بود، راه هرگونه فریب و نیرنگ را بر معاویه بست، اگر چه معاویه بعداً به مفاد صلح نامه وفا دار نماند، ولی این چیزی جز رسوایی برای او در جامعه اسلامی و زمینه سازی برای قیام امام حسین (ع) بر ضد فرزندش را به ارمغان نیاورد.

برخی از مفاد صلح نامه امام حسن (ع) از این قرار است:

۱. معاویه به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کند.

۲. امر خلافت بعد از وی به امام حسن (ع) برسد و در صورت بروز هر حادثه ای به امام حسین (ع) تفویض شود.

۳. سب و دشنام علی (ع) در منابر و نمازها منع شود.

۴. از بیت المال کوفه که موجودی آن پنج میلیون درهم است چشم پوشی شود.

ص: ۹۰۲۵

۵. مسلمانان و شیعیان در امان باشند.

از مفاد این صلح نامه به خوبی استفاده می شود که امام حسن (ع) هرگز در صدد تثبیت خلافت معاویه نبوده، بلکه تنها به جهت مصالح اسلام و مسلمانان و با توجه به اقتضای زمان و شرایط جامعه اسلامی تن به چنین کاری داد.

بنابراین، با توجه به شرایطی که در زمان امام حسن (ع) بر جامعه اسلامی حاکم بود و امام در مسند خلافت بود با معاویه صلح کرد؛ چرا که شرایط مختلف بوده و با هم تفاوت داشت، لذا شرایط زمان امام حسن (ع) اقتضای صلح و زمان امام حسین (ع) اقتضای قیام داشت.

برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به کتاب سیری در سیره ائمه اطهار، اثر استاد مطهری، ص ۵۱ ـ ۹۷.

منبع: islamquest.net

چرا جنازه امام حسن(ع) را تیر باران کردند؟

چرا جنازه امام حسن(ع) را تیر باران کردند؟

داستان جان گداز تیرباران کردن جنازه ی امام حسن(ع) در میان شیعه معروف است و بسیاری از بزرگان آن را ذکر کرده اند. برای اولین بار ابن شهر آشوب مازندرانی به نقل ازکتاب ربیع الابرار زمخشری که از اهل سنت بوده، روایت کرده است. وی می نویسد:«و رموا بالنبال جنازته حتی سل منها سبعون نبلا»؛(۱) جنازه ی آن حضرت را تیرباران کردند، تا جایی که هفتاد چوبه ی تیر به تابوت آویخته شد. - البته ما در ربیع الابرار چاپ جدید آن را نیافتیم در حالی که در روض الجنان که خلاصه آن کتاب است این عبارت موجود می باشد، پس احتمالاً در چاپ های بعدی آن را حذف کرده اند- این عبارت را ابن شهر آشوب به دنبال عبارتی که دیگران، از جمله شیخ مفید در باره وصیت آن حضرت ذکر کرده اند، آورده است، ولی خود مفید آن را ذکر نکرده است. شیخ عبّاس قمی نیز از صاحب مناقب(ابن شهر آشوب) نقل می کند که: جنازه امام حسن(ع) را تیرباران کردند و هنگام دفن هفتاد چوبه تیر از آن بیرون آوردند.(۲) علامه مجلسی نیز به دنبال نقل کلام شیخ مفید آن را از قول ابن شهر آشوب بیان کرده، ولی در باره آن اظهار نظری نکرده است.(۳)

اکنون برای روشن شدن این موضوع به وصیت امام حسن(ع) مبنی بر دفن آن حضرت کنار رسول خدا(ص) که آن را اساس و بهانه این جسارت دانسته اند می پردازیم. در تاریخ نقل شده است، امام حسن مجتبی(ع) در وصیت خود به امام حسین(ع) فرمودند؛ جنازه مرا کنار قبر پیامبر دفن کنید؛ چون من سزاوارتر هستم از کسانی که بدون اجازه وارد شدند...، ولی اگر مشکلی پیش آمد، راضی به خون ریزی نیستم، بلکه جنازه مرا به بقیع ببرید و کنار مادر بزرگم(فاطمه بنت اسد) دفن نمایید. این مطلب در بیشتر منابع اهل سنت آمده است از آن جمله؛ الاستیعاب،(۴) انساب الاشراف،(۵) تاریخ یعقوبی،(۶) و ابن اعثم کوفی در الفتوح.(۷) در کتب شیعه هم برای اولین بار در امالی شیخ طوسی، نقل شده است که آن حضرت به امام حسین(ع) در ضمن وصیت خود فرمود:«...وَ أَنْ تَدْفِنَنِی مَعَ جَدِّی رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ) فَإِنِّی أَحَقُّ بِهِ وَ بِبَیتِهِ مِمَّنْ أُدْخِلَ بَیتَهُ بِغَیرِ إِذْنِهِ»؛(۸) مرا کنار جدم رسول خدا به خاک بسپارید؛ زیرا من به او و خانه اش سزاوارترم از کسانی که بدون اجازه او وارد خانه اش شدند.

پس از شیخ طوسی دیگر کتب شیعه مثل بشاره المصطفی(۹) و ... به نقل از وی آن را ذکر کرده اند، ولی در کتبی مثل ارشاد مفید بیانی از این قسمت از وصیت نیامده است و حتی در کافی از قول امام باقر(ع) نقل شده است که امام حسن(ع) وصیت کرده بود که فقط برای تجدید عهد با پیامبر اکرم(ص) جنازه اش را کنار مرقد پیامبر ببرند نه برای دفن، و در دنباله روایت کافی آمده است که امام حسین(ع) در جواب عائشه فرمود تو هتک حرمت خانه پیامبر کردی و پدرت و کسی را که پیامبر او را دوست نداشت آن جا وارد کردی و باید در پیشگاه خداوند جواب گو باشی ... و بدان که برادرم به من امر کرده که برای تجدید عهد او را پیش رسول خدا ببرم و او آگاه تر از همه به کتاب خدا است که فرمود: «لا تَدْخُلُوا بُیوتَ النَّبِی إِلَّا أَنْ یؤْذَنَ لَکُم»؛(۱۰) بدون اجازه وارد اطاق های پیامبر نشوید. ... و ای عائشه تو کنار پیامبر (برای دفن پدرت و عمر) صدای کلنگ را بلند کردی در صورتی که خداوند از بلند کردن صدا کنار پیامبر نهی کرده بود. ... و اگر دفن جایز بود دفن می کردیم تا بدانی که چیزی نیستی ... .(۱۱)

،(۱۲) در بیان این روایت می فرماید: شاید این کلام بنابر مصلحت گفته شده باشد و بیان بدی کار دفن آن دو بدون اذن پیامبر را بیان نماید، و گرنه امام حسن(ع) در حال حیات پیامبر مأذون در دخول بود و بعد از آن نیز... وی در تأیید کلام خود روایت امالی طوسی را که دلالت بر وصیت بر دفن می کرد، ذکر می کند.

همچنین در ارشاد مفید در بیان وصیت آن حضرت آمده است: «هر گاه من از دنیا رفتم چشم مرا بپوشان، مرا غسل ده، کفن نما و بر تختخه ای (تابوتی) گذارده، کنار مزار جدم رسول خدا(ص) ببر، تا تجدید عهدی کنم. سپس مرا به سوی قبر جده ام فاطمه بنت اسد(مادر امیرالمؤمنین) منتقل کن و در آن جا به خاک بسپار.

سپس آن حضرت فرمود: به زودی خواهی دید جمعی به این گمان که می خواهی مرا در کنار قبر جدم به خاک بسپاری، برای جلوگیری گرد هم می آیند و مقابلتان می ایستند. اکنون به تو سفارش می کنم برای خدا سعی کن در پای جنازه من، خونی ریخته نشود. ... مروان و سایر بنی امیه که جزو دار و دسته او بودند یقین کردند که مردم مشایعت کننده قصد دارند بدن مطهر را در کنار رسول خدا به خاک بسپارند؛ از این رو خود را مجهز به تجهیزات نبرد کردند و با اجتماع خود راه را بر کاروان عزادار بستند. همین که امام حسین بدن مبارک را به سوی مزار شریف پیامبر حرکت دادند تا تجدید عهدی با جدش رسول خدا کرده باشد؛ طرف مقابل (پیروان سقیفه) در قالب جماعتی در مقابلشان صف آرایی کردند و مانع آنها شدند. عائشه هم سوار بر قاطری به جمع آنها ملحق شد؛ در حالی که می گفت: ما را با شما چه کار؟! می خواهید کسی را وارد خانه من کنید که من محبت و ارادتی نسبت به او ندارم؟

ص: ۹۰۲۸

مروان نوکر معاویه که زمینه را برای عقـده گشایی مناسب دید دهان باز کرد و گفت: عثمان در دورترین نقطه مدینه دفن شود و حسن در کنار پیامبر؟! چنین چیزی نشدنی است.

و بعد با جمله «وَ أَنَا أَحْمِلُ السَّيْفَ» تشیع کنندگان را تهدید به جنگ و برخورد شدید کرد.

نزدیـک بـود فتنه ای به پـا شـود که ابن عبـاس جلو رفت و خطـاب به مروان گفت:« ارْجِعْ يَـا مَرْوَانُ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ » برگرد به همان جایی که بودی؛ ما قصـد نـداریم این بـدن مطهر را در کنار رسول خـدا به خاک بسـپاریم؛ تنها قصـدمان این است که با زیـارت دادن این بـدن مبارک، تجدیـد عهـدی با رسول خـدا شـده باشـد و بعـد از آن به سـمت بقیع رفته و او را بنابر وصـیت حضرتش در کنار قبر مادربزرگش فاطمه (بنت اسد) به خاک می سپاریم.

مطمئن باش اگر وصـیت کرده بود که بـدن مطهرش را کنار رسول خدا دفن کنیم تو کوچک تر از آن بودی که بتوانی مانع ما شوی، و لکن آن حضـرت به خدا و رسولش و نیز حرمت قبر شریفش بیش از دیگران عالم است و می دانست که نباید خرابی در آن پدید آید، چنانچه این کار را دیگران کردند و بدون اذن آن حضرت(ص) به خانه اش وارد شدند ... .

و باز در ارشاد آمده است:

ابن عبـاس پیش آمـد و خطـاب به عـائشه گفت: این چه رسوائی است؟ عـایشه! روزی بر استر و روزی بر شتر! (اشاره به جنگ جمل) می خواهی نور خدا را خاموش کنی و با دوسـتان خدا بجنگی؟ بازگرد! و از آنچه می ترسـیدی خیالت راحت باشد که ما طبق وصـیت، بـدن مطهر را این جا دفن نمی کنیم خوشـحال باش که تو به هدفت رسـیدی، ولی خدا هر گاه که باشد انتقام اهل بیت عصمت را از دشمنان شان خواهد گرفت.

ص: ۹۰۲۹

«وَ قَالَ الْحُسَیْنُ وَ اللَّهِ لَوْ لَا عَهْدُ الْحَسَنِ إِلَیَّ بِحَقْنِ الدِّمَاءِ وَ أَنْ لَا أَهَرِیقَ فِی أَمْرِهِ مِحْجَمَهَ دَمٍ لَعَلِمْتُمْ کَیْفَ تَأْخُذُ سُیُوفُ اللَّهِ مِنْکُمْ مَأْخَذَهَا وَ قَدْ نَقَضْتُمُ الْعَهْدَ بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمْ وَ أَبْطَلْتُمْ مَا اشْتَرَطْنَا عَلَیْکُمْ لِأَنْفُسِنَا»؛ و امام حسین(ع) فرمود به خدا سوگند! اگر برادرم با من پیمان نبسته بود که خونی ریخته نشود، می دیدید که چگونه شمشیرها جان شما را می ستاند، شما همان روسیاهانی هستید که عهد میان ما و خودتان را شکستید و شرایط آن را باطل ساختید.

آن گاه جنازه امام حسن مظلوم (ع) را به طرف بقیع برده و در کنار قبر جده اش فاطمه بنت اسد به خاک سپردند.(۱۳)

این عبارت شیخ مفید بود که استاد این فن است، ولی در آن بحث از وصیت بر دفن نیامده بود، به هر جهت، امام حسین(ع) بنابر وصیت برادر، جنازه را به سمت بقیع برد و در آن جا دفن نمود. در این زمینه کتب اهل سنت مثل تاریخ ابن عساکر(۱۴) نیز این موضوع را بیان کرده اند، همچنین نقل شده است که هر دو طرف لباس جنگ پوشیده و میان آنان تیر اندازی شد.(۱۵)

اکنون با توجه به آنجه از این دو کتاب معتبر شیعه نقل کردیم در چند بند به نتیجه گیری و جواب از سؤال مربوط می پردازیم:

۱. اصل وصیت آن حضرت مبنی بر دفن کنار پیامبر اکرم(ص)، دلیل محکمی ندارد، حتی بنابر روایت کافی شخص دیگری هم چنین قصدی را نداشته است، و کار ناصوابی محسوب می شده است.

۲. پس از آگاه شدن از عدم قصد، همان طور که خود امام مجتبی(ع) پیش بینی کرده بود بهانه ای بر چنین قصد شومی نبود، گرچه از بنی امیه و کینه های آنان هر آنچه بگوئی بر می آمد.

۳. عملی کردن چنین تهدیدی برای عائشه که در جنگ جمل بی آبرو شده بود، هم پیامد خوبی نداشت با توجه به آنچه مردم مدینه از امام مجتبی(ع)سراغ داشتند جوری که مروان با آن همه خباثت در تشیع جنازه شرکت کرد و از حلم و بزرگواری آن حضرت صحبت نمود.

۴. بنابر این، اصل تهدید مسلّم است، ولی عملی شدن آن قطعی نیست، و گرنه بنی هاشم هم آرام نمی نشستند و لا اقل در اشعار و یا صحبت های آنها بعدها، بیش از این بیان می شد.

۵. کشیدن تیر از تابوت قطعا ملازم با برخورد با جنازه و خونی شدن کفن نیست، چون چه بسا به چوبه تابوت برخورد کرده و به جنازه شریف نرسیده باشد؛ لذا ذکری از تعویض کفن در تاریخ نیامده است.

۶. در منابع اهل سنت راجع به تیراندازی غیر از آنچه ابن شهر آشوب از زمخشری نقل کرده و الآن در کتاب او نیافتیم چیزی بیان نشده است. بله وصیت به دفن را بسیاری از آنها نقل نموده بودند.

منبع:islamquest.net

امام حسن مجتبی(ع) که بود؟ و چه فضائل و مناقبی داشت؟

امام حسن مجتبی(ع) که بود؟ و چه فضائل و مناقبی داشت؟

امام حسن، فرزند علی بن ابی طالب(ع)، سرور جوانان بهشت است.(۱)

بنا به روایت مشهور بین شیعه(۲) و اهل سنت،(۳) امام حسن(ع) در شب نیمه ماه مبارک رمضان، سال سوم هجرت در شهر مدینه دیده به جهان گشود. البته نقل های ضعیفی هم وجود دارد که یکی از آنها زمان ولادت آن حضرت را ماه شعبان ذکر می کند.(۴) شاید این تاریخ با تاریخ ولادت امام حسین اشتباه شده باشد.

۱- (۱). شیخ طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۹، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.

۲- (۲). شیخ مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۵، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق؛ طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۰۲، قم، مؤسسه آل البیت(ع)، چاپ اول، ۱۴۱۷ق؛ آل یاسین، شیخ راضی، صلح الحسن(ع)، ص ۲۵، بیروت، اعلمی، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ق.

۳- (۳). ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۶۰، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق؛ ابن سعد کاتب واقدی، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۲۲۶، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۱۸ق؛ سبط بن جوزی، تذکره الخواص من الأمه فی ذکر خصائص الأئمه، ص ۱۷۶، قم، منشورات الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

۴- (۴). ابن حجر عسقلانی این قول را چنین نقل کرده است: «و قیل فی شعبان منها»؛ الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۶۰.

کنیه اش ابو محمد است.(۱) برخی گفته اند: این کنیه را پیامبر اکرم(ص) به امام حسن(ع) داد.(۲) در هفتمین روز ولادتش حضرت فاطمه(س) قنداقه امام حسن را – در پارچه ای از حریر بهشتی که جبرئیل برای پیامبر آورده بود – خدمت پدر آورد و پیامبر(ص) نام حسن را بر وی نهاد.(۳)

لقب های آن حضرت عبارتند از: سیّد، زکی، مجتبی و تقی.(۴)

هنگام ارتحال ملکوتی پیامبر(ص)، امام حسن(ع) هفت سال و چند ماه، یا هشت سال داشت. زمانی که امامت بعد از علی(ع) به ایشان رسید، ۳۷ ساله بود.(۵)

شیخ مفید در کتاب ارشاد می گوید: «زمان بیعت (امامت) امام مجتبی روز جمعه ۲۱ رمضان سال چهل هجری بود».(۶)

مدت امامت آن حضرت شش ماه و سه روز به طول انجامید و در سال ۴۱ ه_.ق بین او و معاویه صلح نامه امضا شد.(۷) پس از اجرای صلح، امام حسن(ع) به مدینه مراجعت نمود و مدت ده سال آخر عمر شریفش را در آن جا ساکن بود.(۸)

درباره تاریخ شهادت امام حسن مجتبی(ع) در منابع اسلامی اختلاف نظر دیده می شود؛ پنجم ربیع الاول،(۹) و ۲۸ صفر سال پنجاه هجری(۱۰) که مشهور همان قول دوم است.

ص: ۹۰۳۲

۱- (۵). الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۵.

۲- (۶). امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۷، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۳ق.

۳- (۷). الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۵.

۴- (۸). ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل أبی طالب(ع)، ج ۴، ص ۲۹، قم، انتشارات علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ق.

۵- (۹). إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۰۲.

۶- (۱۰). الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۹.

۷- (۱۱). إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۰۲.

۸- (۱۲). همان، ص ۴۰۳.

۹- (۱۳). الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۳۵۴؛ شبراوی، جمال الدین، الإتحاف بحب الأشراف، ص ۱۱۵، قم، دار الکتاب، چاپ اوّل، ۱۴۲۳ق.

۱۰- (۱۴). طبرسی، فضل بن حسن، تاج الموالید، ص ۸۲، بیروت، دار القاری، چاپ اول، ۱۴۲۲ق؛ طبری آملی صغیر، محمد بن جریر، دلائل الامامه، ص ۱۵۹، قم، بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق؛ محدث اربلی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۱، ص ۴۸۶، قم، منشورات الرضی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق؛ أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۶.

امام حسن(ع) به دست همسرش جعده (دختر اشعث کندی) از طریق سم به شهادت رسید.(۱) این حادثه با دسیسه و نیرنگ معاویه و وعده ازدواج با پسرش یزید بن معاویه صورت پذیرفت. سرانجام امام(ع) با نوشیدن زهر به دست همسرش به دیدار حق شتافت و امام حسین(ع) پس از مراسم غسل و کفن، برادرش را در کنار مقبره مادر بزرگشان فاطمه بنت اسد در قبرستان بقیع به خاک سپرد.(۲)

فضائل و مناقب امام حسن(ع)

تاریخ نویسان درباره امام حسن مجتبی(ع) فضایل و مناقبی را ذکر کرده اند که برخی از آنها چنین است:

۱. نام گذاری امام حسن از سوی خداوند جابر بن عبدالله می گوید: هنگامی که حضرت زهرا امام حسن(ع) را به دنیا آورد، به امام علی(ع) گفت: «برایش نام انتخاب کن». علی(ع) فرمود: «من در نام گذاری این فرزند بر پیامبر خدا پیش نمی گیرم». قنداقه امام حسن را خدمت رسول الله(ص) آوردند و گفتند: یا رسول الله! برایش نام انتخاب کن. پیامبر فرمود: «در این نام گذاری بر خدای متعال سبقت نمی گیرم». پس خدای متعال به جبرئیل وحی فرستاد که محمد(ص) صاحب فرزند شد، به جانب وی برو، تبریک بگو، و به او بگو که علی نسبت به تو مثل هارون نسبت به موسی است، پس نام فرزند هارون را بر وی بگذار. جبرئیل بر پیامبر(ص) فرود آمد، تولد فرزند را از جانب خداوند بر وی تبریک گفت و گفت: خدای متعال فرمود: «نام مولود فاطمه را به اسم پسر هارون نام گذاری کن». پیامبر فرمود: «نام پسر هارون چیست؟» جبرئیل گفت: شبر. پیامبر(ص) فرمود: «زبان ما عربی است!» پس جبرئیل در جواب گفت: «او را حسن نام بگذار» و پیامبر نام حسن را برایش برگزید.(۱۷)

۱- (۱۵). ر.ک: «امام حسن(ع) و جعده»، سؤال ۴۷۳۳.

۲- (۱۶). إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۱۴.

۲. امام حسن؛ سرور جوانان بهشت

جابر از پیامبر خدا(ص) نقل می کند: «هر کس خواست سرور جوانان بهشت را ببیند، پس به چهره حسن بن علی نگاه کند».(۱)

۳. هیبت و ابهت امام حسن، هیبت رسول خدا

ابن علی رافعی از پدرش، از جده اش زینب دختر ابی رافع، نقل می کند: حضرت فاطمه با دو پسرش حسن و حسین(ع) خدمت رسول خدا(ص) رسید ... و فرمود: «این دو پسرانت هستند، پس چیزی به ارث و یادگار آن دو را بیاموز»، پیامبر(ص) چنین درباره آنها فرمود: «حسن، هیبت و ابهت مرا دارد. اما حسین دارای جود و بخشش و شجاعت من است». مؤیِّد این روایت، روایتی است که محمد بن اسحاق نقل کرده است؛ کسی در شرافت بعد از رسول خدا(ص) به حسن بن علی نرسیده است. وی می گوید من در مسیر مکه خود شاهد بودم که امام حسن از مَرکبش پایین آمد و پیاده می رفت از همراهانش کسی نماند، مگر این که او نیز از مرکبش پیاده شد، حتی سعد بن ابی وقاص هم پیاده شد و در کنار حضرت راه می رفت.(۲)

۴. امام مجتبی؛ شبیه ترین مردم به رسول خدا

از انس بن مالک نقل شده است: کسی در شباهت به رسول الله مانند حسن بن علی نبود.(۳)

۵. شدیدترین ابراز محبت های رسول خدا نسبت به امام مجتبی

اسامه بن زید گوید: شبی از شب ها به خاطر حاجتی، در خانه رسول خدا(ص) را کوبیدم، آن حضرت از خانه بیرون آمد، نیازم را گفتم و پیامبر حاجتم را برآورده ساخت؛ در آن حال حضرتش را دیدم چیزی بر خود پیچیده بود که نام آن را نمی دانستم! گفتم: یا رسول الله! این لباس چه نام دارد؟ رسول خدا(ص) لباس خود را باز کرد، دیدم حسن و حسین را در بغل داشت، سپس فرمود: «این دو فرزند، فرزند من و فرزند دخترم می باشند! خدایا! من آنها را دوست می دارم و تو دوست بدار هرکسی که آنها را دوست داشته باشد».(۴)

ص: ۹۰۳۴

۱- (۱۸). همان.

۲- (۱۹). همان، ص ۴۱۲.

۳- (۲۰). مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۸، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

۴- (۲۱). مناقب آل أبی طالب(ع)، ج ۳، ص ۳۸۲؛ ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶ – ۶۵۷، مصر، شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبی، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.

در روایتی دیگر از بَراء بن عازب آمده است؛ من دیدم که حسن بر دوش رسول الله بود، در حالی که می فرمود: «خدایا! من او (حسن) را دوست می دارم، تو نیز او را دوست بدار».(۱)

۶. زهد و عبادت امام حسن

امام حسن مجتبی(ع)؛ عابدترین، زاهدترین و با فضیلت ترین مردم زمانش بود و زمانی که عازم حج می شد، با پای پیاده می رفت و گاهی هم پا برهنه. امام حسن زمانی که یاد مرگ می کرد می گریست و هنگامی که به یاد قبر و قیامت می افتاد، اشک از چشمانش سرازیر می شد.(۲)

۷. بذل و بخشش در راه خدا

امام مجتبی(ع) اهل جود و بخشش بود و در میان مردم به این خصلت معروف بود. روایات فراوان در این باره آمده است؛ علامه مجلسی صاحب کتاب «بحار الانوار» از «حلیه الاولیاء» نقل می کند: «امام حسن(ع) دو بار تمام زندگی اش را در راه خدا بین مستمندان تقسیم کرد».(۳)

۸. تواضع و محبت نسبت به فقرا

ابن شهر آشوب از کتاب «الفنون» از احمد مؤدّب و کتاب «نزهه الابصار» از ابن مهدی نقل می کند: امام حسن(ع) در حال گذر از جایی بود، دید عده ای از فقرا بر زمین نشسته اند و مقداری نانِ خشکِ خورد شده در سفره آنها است و مشغول خوردن هستند، از حضرت دعوت کردند از آن نان خشک میل کند، حضرت از مرکب پیاده شد در کنارشان نشست و از آن نان میل کرد، به برکت وجود امام نان آن قدر زیاد شد که همه از آن خوردند و سیر شدند، پس از غذا امام مجتبی(ع) از آنها دعوت کرد و در منزل خود از آنان پذیرایی نمود.(۴)

ص: ۹۰۳۵

۱- (۲۲). قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، المسند الصحیح المختصر بنقل العدل عن العدل إلی رسول الله(ص)(صحیح مسلم)، ج ۴، ص ۱۸۸۳، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، بی تا.

۲- (۲۳). شیخ صدوق، محمد بن علی، الأمالی، ص ۱۷۸، تهران، کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش.

۳- (۲۴). بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۹.

۴- (۲۵). مناقب آل أبی طالب(ع)، ج ۴، ص ۲۳.

مشابه این گونه روایات و ده ها آیه قرآن که درباره فضایل و مناقب اهل بیت و امام مجتبی وارد شده، فراوان است(۱) و به همین مقدار درباره آن حضرت اکتفا می کنیم. درباره فضیلت و شخصیت امام حسن(ع) همین مقدار بس که آن حضرت از اهل بیت(ع) است، کسانی که خداوند پلیدی را از آنان دور کرده و آنان را پاک و مطهر گردانید،(۲) و از کسانی است که رسول خدا(ص) به اتفاق آنان با نصارای نجران مباهله کرد.

منبع:islamquest.net

شرح چگونگی شهادت، تشییع

شرح چگونگی شهادت،

تشییع و دفن پیکر مطهر امام حسن مجتبی (ع)

بنا به قول های معتبر، امام حسن(ع) روز بیست و هشتم ماه صفر سال ۴۹ هجری در سن ۴۷ سالگی به خاطر خوردن زهر و مسمومیت ناشی از آن به شهادت رسید و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

«شیخ کلینی» از دانشمندان بزرگ شیعی که کتاب هایی در باب معرفی امامان دوازدهگانه شیعه دارد، از «ابوبکر حضرمی» نقل می کند که؛ «جعده» دختر «اشعثبن قیس کندی»، امام حسن(ع) را با زهر مسموم کرد. و نیز یکی از کنیزان آن حضرت را زهر داد و مسموم کرد، زهر را برگردانید، ولی آن زهر در درون جان امام حسن(ع) جای گرفت و مجروح کرد و آن حضرت بر اثر آن، شهید شد.»

هنگامی که امام حسن(ع) به شهادت رسید، امام حسین(ع) او را غسل داد و کفن کرد و جنازه او را درون تابوت گذاشت و به محلی که رسول خدا(ص) در آنجا بر جنازه ها نماز می خواند، حرکت داد، و بر جنازه نماز خواند. اما این اقدام ها همراه با فشارهای افراد منسوب به بنی امیه بود، به نحوی که آنها اجازه ندادند تا امام حسن(ع) در خانه حضرت رسول(ص) دفن شود و جسم پاک او را در قبرستان بقیع به خاک سپردند. اما این کار نیز بدون حاشیه ها نبود و ایادی دنیاطلب معاویه، با شقاوت و بی رحمی اقدام به تیرباران جسد فرزند رسول خدا(ص) کردند؛ در حالی که خود را مسلمانان واقعی می نامیدند.

ص: ۹۰۳۶

۱- (۲۶). دراین باره به این کتاب مراجعه کنید: فیروزآبادی، سید مرتضی، فضائل الخمسه من الصحاح السته، تهران، اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۲ق.

۲- (۲۷). احزاب، ۳۳؛ و نیز ر.ک: «آیه تطهیر»، سؤال ۱۵۰۴.

با این حال، تاریخ اسلام گواه است که یکی از جنایات هولناک معاویه در طول حکومت خود، به شهادت رساندن امام حسن مجتبی(ع) بود و ردپای این جنایت هولناک در تاریخ، به طور آشکار دیده می شود. جنایت به این صورت شکل گرفت که معاویه ضمن توطئه ای خائنانه و با بهره گیری از دختر «اشعثبن قیس» (همسر امام حسن) او را مسموم و به شهادت رسانید. چهره شیطانی و پیمان شکن، و دورویی و نفاق معاویه که در طول حیات سیاسیاش فراوان خود را نشان می داد در ضمن این جنایت نیز روشن تر از همیشه در معرض دید همگان قرار گرفت.

تاریخ، این مطلب را با قوت هرچه بیشتر به اثبات رسانده است. با این حال افراد متعصبی چون «ابنخلدون» که از آبشخور آلوده بنی امیه سیراب می شد، جریان را بی پایه و ضعیف قلمداد کرده می نویسد: «آنچه درباره مسموم شدن حسنبن علی(ع) به وسیله معاویه نقل شده، روایتی است که شیعه آن را ساخته و پرداخته است.» البته این نظر خاص، ناشی از گرایشات خاص دینی «ابنخلدون» است که او برای دفاع از چهره ای مرموز و نامطلوب همچون معاویه مفاد تاریخ اسلام را عوض کرده است.

مظلومیت امام در جریان دفن آن حضرت بیشتر جلب توجه می کند. هنگامی که اهل بیت(ع) می خواستند طبق وصیت آن حضرت، او را کنار قبر پیامبر(ص) دفن کنند، قداره داران بنی امیه به مخالفت برخاستند. در این میان «مروانبن حکم» از میان آشوب گران فریاد برآورد: «در حالی که عثمان در دورترین نقطه بقیع به خاک سپرده شد، گمان می کنید که اجازه می دهم حسنبن علی(ع) در خانه رسول خدا(ص) دفن شود؟!» پیشتاز آشوب، سوار بر مرکبی، ادعای مالکیت خانه را از طریق ارث کرده و ممانعت خود را تا پای جان از دفن امام در آرامگاه رسول خدا(ص) اعلان داشت.

حتی کار از این بالاتر گرفت و در نهایت شقاوت و سبعیت، جنازه امام را تیرباران کردند، تا جایی که کفن آلوده به خون شد و مشایعت کنندگان مجبور به تعویض کفن شدند. سرانجام پس از این کشمکش ها، شهید مظلوم را در بقیع به خاک سپردند.

در سوگ این ریحانه رسول خدا(ص) طبق روایاتی که رسیده، مردم مدینه ــ که بیشتر آنها از فرزندان انصار بودند ــ به ماتم نشسته و بازارهای مدینه را بستند. عمربن بشیر همدانی می گوید: «از اسحاق پرسیدم: متی ذل الناس؟ چه موقع مردم ذلیل شدند؟ پاسخ داد: حین مات الحسن و ادّعی زیاد و قتل حجربن عدی؛ پس از شهادت امام حسن (ع) و استلحاق زیاد و قتل حجربن عدی.»

منبع:farsnews.com

علت شهادت امام مجتبی علیه السلام

علت شهادت امام مجتبی علیه السلام

درباره علّت وچگونگی رحلت آن حضرت سه قول مطرح شده که عبارتند از:

۱. فوت به مرگ طبیعی؛

دکترحسن ابراهیم از مورخان معاصر می نویسد: امام حسن علیه السلام چهل روز بعد از بازگشت از عراق به مدینه، با مرگ طبیعی از دنیا رفت.این قول نادرست است؛ زیرا بر اساس شواهد تاریخی، امام علیه السلام حداقل دو سال تمام بعد از بازگشت از عراق، در مدینه سکونت داشت.

۲. فوت بر اثر ابتلا به بیماری سل؛

ورنلدس، شرق پژوه معاصر، درباره علت فوت امام حسن علیه السلام چنین نگاشته است: به بیماری سل مبتلا شد و در سن چهل و پنج سالگی از دنیا رفت.سند این قول، گزارشی از بلاذری یکی از مورخان اهل سنت است؛ در حالی که خود بلاذری این خبر را بدون سند و تنها به عنوان یک قول ضعیف ذکر کرده که قابل استناد نمی باشد.

۳. فوت بر اثر مسمومیت به دستور معاویه؛

این قول مستند به منابع تاریخی ـ حدیثی متعددی است که جمع آوری همه آنها مستلزم نگارش یک کتاب می باشد و ما در این جا تنها به برخی از این نقل ها اشاره می کنیم:

الف.

شیخ مفید چنین نوشته است: معاویه فردی را نزد جعده، دختر اشعث بن قیس فرستاد که من تو را به همسری پسرم یزید درخواهم آورد؛ به شرط آن که تو حسن را زهر دهی و صد هزار درهم نیزبرای او فرستاد و آن زن این کار را انجام داد وبه امام حسن علیه السلام زهر داد. معاویه، پول را به او داد؛ ولی او را به همسری یزید در نیاورد و او پس از رحلت امام علیه السلام با مردی از خاندان طلحه ازدواج کرد و فرزندانی برای او آورد و هر گاه میان آن فرزندان و سایر قبایل قریش سخنی و گفت وگویی پیش می آمد، قریش آنان را سرزنش کرده، می گفتند: ای پسران آن زنی که به شوهرش زهر می خوراند!

ب.

علامه طبرسی چنین آورده است: معاویه به منظور قتل امام حسن علیه السلام، زهری برای جعده دختر اشعث که همسر امام علیه السلام بود، فرستاد و به او مژده ازدواج با پسرش یزید را داد و گفت: چون این زهر را به خورد حسن بن علی علیهما السلام دهی، من تو را به عقد یزید، پسر خود در آورده، ملکه جهان گردانم و چون آن ملعون امام حسن علیه السلام را زهر خورانید و امام علیه السلام به شهادت رسید، به شام رفت و گفت: من به عهدم وفا کردم و اینک وقت احسان توست. معاویه گفت: از پیش من دور شو؛ زنی که با مثل حسن بن علی علیه السلام نسازد، به یقین با پسرم هم سازش نخواهد کرد؛ زیرا که شرافت و کرامت نسب با حسن علیه السلام بود و تو که با فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله سازش نکردی، با پسر من سازش نخواهی کرد.

ج.

بلاذری نیز چنین نوشته است: گفته شده که معاویه توطئه ای کرد و توسط جعده دختر قیس، حسن بن علی (علیهماالسلام) را مسموم کرد.وی همچنین تصریح کرده که امام حسن علیه السلام را چهار بار مسموم کردند و آن حضرت در آخرین بار فوت کرد.بنابراین، با توجه به شواهد و دلایل فراوان، مسئله شهادت امام حسن علیه السلام را بایستی از موضوعاتی دانست که از نظر تاریخی کوچک ترین تردیدی در صحت آن وجود ندارد. علاوه بر این امام حسن علیه السلام از نحوه رحلت خود خبر داده است.

امام حسن علیه السلام به خاندان خود فرمود:

من به وسیله زهر، شهید می شوم همان طور که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله شهید شد. گفتند: چه کسی تو را مسموم می نماید؟ فرمود: جعده، دختر اشعث بن قیس؛ زیرا معاویه وی را تحریک می کند و این دستور را به او می دهد. گفتند: پس جعده را از خانه ات خارج و از خودت دور کن! فرمود: چگونه او را خارج کنم؛ در صورتی که هنوز عملی انجام نداده است. اگر من وی را خارج کنم، باز هم مرا می کشد! و علاوه بر این نزد مردم عذری خواهد داشت.باید توجه داشت که هر چند خداوند متعال برخی از اخبار غیب را در اختیار معصومان علیهم السلام قرار داده، اما آنان در زندگی شخصی و دیگر امور از علم غیب استفاده نمی کنند و همانند سایر مردم زندگی می کنند و مورد آزمایش وسختی های دنیایی قرار می گیرند.

زمان و مکان شهادت

درباره سال، ماه وروز شهادت امام علیه السلام نقل های متعددی در منابع تاریخی - حدیثی ذکر شده، اما اغلب منابع به یکی از سال های۴۱، ۵۰ یا ۵۱ تصریح کرده اند. کلینی، شیخ مفید و شیخ طوسی، تاریخ شهادت را ماه صفرسال ۴۹ دانسته اند که این قول، مورد اعتماد علما قرار گرفته است. محل شهادت امام را نیزبدون اختلاف، مدینه و قبرستان بقیع ذکر شده است.

ص: ۹۰۴۰

لحظات پایانی عمر امام حسن علیه السلام

شیخ صدوق چنین نقل کرده است:

موقعی که زمان شهادت امام حسن علیه السلام نزدیک شد، آن حضرت شروع به گریه کرد. به آن بزرگوار گفته شد: آیا گریه می کنی؛ در صورتی که مقام و منزلتی بزرگ نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله داری؟ شما بیست حج با پای پیاده به جای آورده اید و سه مرتبه مال خود (حتی نعلین خود را) با خدا تقسیم نموده ای. .. آن حضرت فرمود: من برای دو موضوع گریه می کنم؛ یکی هول (وحشت) موقع حساب و دیگری فراق دوستان.

منبع: پرسمان - بهمن ماه سال ۱۳۹۰ شماره ۱۰۹ به نقل از حوزه نت

رسول اکرم۲

اشاره

نویسنده: طاهرزاده

رسول اکرم۲

وضع حضرت«صلی الله علیه و آله» در خانه

قَالَ الْحُسَیْنُ «علیه السلام» سَأَلْتُ أَبِی«علیه السلام» عَنْ مَدْخَلِ رَسُولِ اللَّهِ«صلی الله علیه و آله» فَقَالَ كَانَ دُخُولُهُ لِنَفْسِهِ مَأْذُوناً لَهُ فِی ذَلِكَ فَإِذَا أَوَی إِلَی مَنْزِلِهِ جَزَّأَ دُخُولَهُ ثَلَاثَهَ أَجْزَاءٍ جُزْءاً لِلَّهِ تَعَالَی وَ جُزْءاً لِأَهْلِهِ وَ جُزْءاً لِنَفْسِهِ ثُمَّ جَزَّأَ جُزْأَهُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ النَّاسِ فَیَرُدُّ ذَلِكَ بِالْخَاصَّهِ عَلَی الْعَامَّهِ وَ لَا یَدَّخِرُ عَنْهُمْ مِنْهُ شَیْئاً وَ كَانَ مِنْ سِیرَتِهِ فِی جُزْءِ الْأُمَّهِ إِیثَارُ أَهْلِ الْفَضْلِ بِإِذْنِهِ وَ قَسَّمَهُ عَلَی قَدْرِ فَضْلِهِمْ فِی الدِّینِ فَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَهِ وَ مِنْهُمْ ذُو الْحَاجَتَیْنِ وَ مِنْهُمْ ذُو الْحَوَائِجِ فَیَتَشَاغَلُ وَ یَشْغَلُهُمْ فِیمَا أَصْلَحَهُمْ وَ أَصْلَحَ الْأُمَّهَ مِنْ مَسْأَلَتِهِ عَنْهُمْ وَ إِخْبَارِهِمْ بِالَّذِی یَنْبَغِی وَ یَقُولُ لِیُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمُ الْغَائِبَ وَ أَبْلِغُونِی حَاجَهَ مَنْ لَا یَقْدِرُ عَلَی إِبْلَاغِ حَاجَتِهِ فَإِنَّهُ مَنْ أَبْلَغَ سُلْطَاناً حَاجَهَ مَنْ لَا یَقْدِرُ عَلَی إِبْلَاغِهَا ثَبَّتَ اللَّهُ قَدَمَیْهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ لَا یَذْكُرُ عِنْدَهُ إِلَّا ذَلِكَ وَ لَا یَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ غَیْرِهِ یَدْخُلُونَ رُوَّاداً وَ لَا یَفْتَرِقُونَ إِلَّا عَنْ ذَوَاقٍ وَ یَخْرُجُونَ أَدِلَّهً فُقَهَاءَ.

ص: ۹۰۴۱

امام حسین «علیه السلام» فرمودند: از پدرم «علیه السلام» در باره نحوه ورود حضرت رسول«صلی الله علیه و آله» سؤال کردم، پدرم فرمودند:

در موقع ورود آن حضرت به خانه خود از کسی اذن حاصل نمی نمود، ولیکن در موقع ورود به خانه غیر خود اذن می گرفت. وقتی به منزل می رفتند وقت خود را سه قسمت می کردند، یک قسمت برای خداوندY و یک قسمت برای خانواده و یک قسمت نیز برای خود، سپس قسمت خود را بین خود و مردم تقسیم می کردند، و اوّل خواصّ وارد می شدند و پس از آن سایر مردم و چیزی از آن را نسبت به ایشان دریغ نمی فرمود، و در مورد قسمت امّت، روش آن بزرگوار این گونه بود که اهل فضل را با اجازه دادن به آن ها به اندازه فضلشان در دین، بر دیگران ترجیح می دادند.

بعضی از آنان، یک حاجت داشتند، بعضی دو حاجت و بعضی بیشتر، پس به آن ها می پرداختند و آنان را نیز- به آنچه که باعث اصلاحشان و اصلاح امّت بود، از جمله با جویاشدن از احوالشان و نیز گفتن مطالب لازم- مشغول می کردند. و می فرمودند: افراد حاضر به افراد غائب ابلاغ کنند و هر کس به من دسترسی ندارد، حاجتش را به من برسانید، زیرا هر کس نیاز نیازمندی را که خود قادر نیست نیاز خود را به حاکم برساند، در نزد حاکم مطرح نماید، خداوند او را در قیامت ثابت قدم خواهد فرمود.

در نزد آن حضرت فقط همین مطالب مطرح می شد و از هیچ کس چیزی جز این ها قبول نمی فرمود، مردم بر حضرتش وارد می شدند و با دست پر و دین شناس و قادر به هدایت دیگران خارج می شدند.

ص: ۹۰۴۲

وضع حضرت«صلی الله علیه و آله» در بیرون خانه

فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَخْرَجِ رَسُولِ اللَّهِ «صلی الله علیه و آله» كَيْفَ كَانَ يَصْنَعُ فِيهِ فَقَالَ كَانَ رَسُولُ اللهِ«صلی الله علیه و آله» يَخْزُنُ لِسَانَهُ إِلَّا عَمَّا يَعْنِيهِ وَ يُؤْلِفُهُمْ وَ لَا يُنَفِّرُهُمْ وَ يُكْرِمُ كَرِيمَ كُلِّ قَوْمٍ وَ يُوَلِّيهِ عَلَيْهِمْ وَ يُحَذِّرُ النَّاسَ وَ يَحْتَرِسُ مِنْهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَطْوِيَ عَنْ أَحَدٍ بِشْرَهُ وَ لَا خُلُقَهُ وَ يَتَفَقَّدُ أَصْحَابَهُ وَ يَسْأَلُ النَّاسَ عَمَّا فِي النَّاسِ وَ يُحَسِّنُ الْحَسَنَ وَ يُقَوِّيهِ وَ يُقَبِّحُ الْقَبِيحَ وَ يُوهِنُهُ مُعْتَدِلَ الْأَمْرِ غَيْرَ مُخْتَلِفٍ لَا يَغْفُلُ مَخَافَةَ أَنْ يَغْفُلُوا أَوْ يَمِيلُوا وَ لَا يَقْصُرُ عَنِ الْحَقِّ وَ لَا يَجُوزُهُ الَّذِينَ يَلُونَهُ مِنَ النَّاسِ خِيَارُهُمْ أَفْضَلُهُمْ عِنْدَهُ وَ أَعَمُّهُمْ نَصِيحَةً لِلْمُسْلِمِينَ وَ أَعْظَمُهُمْ عِنْدَهُ مَنْزِلَةً أَحْسَنُهُمْ مُوَاسَاةً وَ مُوَازَرَةً.

حضرت فرمودند: در باره خروج رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» و این که پس از خارج شدن چه می کردند، از پدرم سؤال کردم. فرمودند:

رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» زبان خود را، جز در مواردی که به ایشان مربوط می شد، حفظ می کردند، در میان مردم تحبیب قلوب می کردند و آنان را از خود نمی راندند، کریم و بزرگ هر قومی را رئیس آنان قرار می دادند، از مردم بر حذر بودند بدون این که خوشرویی خود را از آنان دریغ کنند، از اصحاب خود سراغ می گرفتند و تفقّد می فرمودند و از مردم در مورد مسائلی که بین خود مردم بود سؤال می کردند، بدون افراط و تفریط، نیکی را تحسین و تأیید، و بدی را تقبیح و بی ارزش می کردند. میانه رو و یکسان بودند، هیچ گاه غفلت نمی کردند مبادا که مردم غفلت کنند یا خسته شوند، در حقّ کوتاهی نمی کردند، و از حقّ تجاوز نمی کردند، و اطرافیان حضرتش از بهترین مسلمانان خیّر بودند، و برتر و بالاتر از همه نزد آن حضرت کسی بود که خیرش به همه می رسید، و هرکس نسبت به دیگران بهتر همدردی و کمک می کرد نزد آن حضرت مقام و منزلتی بزرگ تر داشت.

ص: ۹۰۴۳

چگونگی مجلس حضرت«صلی الله علیه و آله»

قَالَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَجْلِسِهِ فَقَالَ كَانَ«صلی الله علیه و آله» لَا يَجْلِسُ وَ لَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرٍ وَ لَا يُوطِنُ الْأَمَاكِنَ وَ يَنْهَى عَنْ إِيطَانِهَا وَ إِذَا انْتَهَى إِلَى قَوْمٍ جَلَسَ حَيْثُ يَنْتَهِي بِهِ الْمَجْلِسُ وَ يَأْمُرُ بِذَلِكَ وَ يُعْطِي كُلَّ جُلَسَائِهِ نَصِيبَهُ حَتَّى لَا يَحْسَبُ أَحَدٌ مِنْ جُلَسَائِهِ أَنَّ أَحداً أَكْرَمُ عَلَيْهِ مِنْهُ مَنْ جَالَسَهُ صَابَرَهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُنْصَرِفَ عَنْهُ مَنْ سَأَلَهُ حَاجَةً لَمْ يَرْجِعْ إِلَّا بِهَا أَوْ بِمَيْسُورٍ مِنَ الْقَوْلِ قَدْ وَسِعَ النَّاسَ مِنْهُ خُلُقُهُ وَ صَارَ لَهُمْ أَباً رَحِيماً وَ صَارُوا عِنْدَهُ فِي الْحَقِّ سَوَاءً مَجْلِسُهُ مَجْلِسُ حِلْمٍ وَ حَيَاءٍ وَ صِدْقٍ وَ أَمَانَةٍ لَا تُرْفَعُ فِيهِ الْأَصْوَاتُ وَ لَا تُؤْبَنُ فِيهِ الْحُرَمُ وَ لَا تُثْنَى فَلَتَاتُهُ مُتَعَادِلِينَ مُتَوَاصِلِينَ فِيهِ بِالتَّقْوَى مُتَوَاضِعِينَ يُوَقِّرُونَ الْكَبِيرَ وَ يَرْحَمُونَ الصَّغِيرَ وَ يُؤْثِرُونَ ذَا الْحَاجَةِ وَ يَحْفَظُونَ الْغَرِيبَ.

امام حسین «علیه السلام» فرمودند: در مورد نشستن حضرت سؤال کردم؟ فرمود:

در نشستن و برخاستن به ذکر مشغول بودند، در اماکن عمومی اقامت نمی کردند و از این کار نهی می فرمودند، هر وقت به مجلسی وارد می شدند، در آخر مجلس می نشستند و همواره به این کار دستور می دادند، با همنشینان خود یکسان برخورد می فرمود تا کسی گمان نبرد که دیگری نزد آن حضرت گرامی تر است، هرکس با آن حضرت همنشین می شد حضرت در مقابل او آن قدر صبر می کردند که اوّل خود او بلند شود و مجلس را ترک کند، هرکس از آن حضرت حاجتی می خواست یا با دست پر برمی گشت یا در جواب، گفتاری نرم و ملایم دریافت می کرد، خلق و خوی ایشان شامل حال همه بود، برای مردم همچون پدری مهربان بودند، در مورد حقّ، همه در مقابل ایشان یکسان بودند، مجلس ایشان، مجلس حلم، حیاء، صداقت و امانت بود، صدا در آنجا بلند نمی شد و از نوامیس و احترامات افراد هتک حرمت نمی گردید و لغزش کسی بازگو نمی شد، همه از روی تقوی با هم برابر و به هم پیوسته و متواضع بودند، افراد بزرگ تر را احترام می کردند و به اطفال مهربانی می نمودند و افراد حاجتمند را بر خود ترجیح داده و افراد غریب را پناه می دادند.

ص: ۹۰۴۴

وضع حضرت«صلی الله علیه و آله» با هم نشینان

فَقُلْتُ کَیْفَ کَانَ سِیرَتُهُ فِی جُلَسَائِهِ فَقَالَ کَانَ دَائِمَ الْبِشْرِ سَهْلَ الْخُلُقِ لَیِّنَ الْجَانِبِ لَیْسَ بِفَظٍّ وَ لَا غَلِیظٍ وَ لَا صَخَّابٍ وَ لَا فَحَّاشٍ وَ لَا عَیَّابٍ وَ لَا مَزَّاحٍ وَ لَا مَدَّاحٍ یَتَغَافَلُ عَمَّا لَا یَشْتَهِی فَلَا یُؤْیِسُ مِنْهُ وَ لَا یُخَیِّبُ فِیهِ مُؤَمِّلِیهِ قَدْ تَرَکَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثٍ الْمِرَاءِ وَ الْإِکْثَارِ وَ مَا لَا یَعْنِیهِ وَ تَرَکَ النَّاسَ مِنْ ثَلَاثٍ کَانَ لَا یَذُمُّ أَحَداً وَ لَا یُعَیِّرُهُ وَ لَا یَطْلُبُ عَثَرَاتِهِ وَ لَا عَوْرَتَهُ وَ لَا یَتَکَلَّمُ إِلَّا فِیمَا رَجَا ثَوَابَهُ إِذَا تَکَلَّمَ أَطْرَقَ جُلَسَاؤُهُ کَأَنَّمَا عَلَی رُءُوسِهِمُ الطَّیْرُ وَ إِذَا سَکَتَ تَکَلَّمُوا وَ لَا یَتَنَازَعُونَ عِنْدَهُ الْحَدِیثَ وَ إِذَا تَکَلَّمَ عِنْدَهُ أَحَدٌ أَنْصَتُوا لَهُ حَتَّی یَفْرُغَ مِنْ حَدِیثِهِ یَضْحَکُ مِمَّا یَضْحَکُونَ مِنْهُ وَ یَتَعَجَّبُ مِمَّا یَتَعَجَّبُونَ مِنْهُ وَ یَصْبِرُ لِلْغَرِیبِ عَلَی الْجَفْوَةِ فِی الْمَسْأَلَةِ وَ الْمَنْطِقِ حَتَّی إِنْ کَانَ أَصْحَابُهُ لَیَسْتَجْلِبُونَهُمْ وَ یَقُولُ إِذَا رَأَیْتُمْ طَالِبَ حَاجَةٍ یَطْلُبُهَا فَارْفِدُوهُ وَ لَا یَقْبَلُ الثَّنَاءَ إِلَّا مِنْ مُکَافِئٍ وَ لَا یَقْطَعُ عَلَی أَحَدٍ کَلَامَهُ حَتَّی یَجُوزَهُ فَیَقْطَعَهُ بِنَهْیٍ أَوْ قِیَامٍ.

پرسیدم: رفتارشان با همنشینان خود چگونه بود؟ فرمودند:

دائما خوشرو و ملایم و خوش برخورد بودند. سخت گیر و خشن، داد و فریاد کن و بد زبان نبودند، نه عیب جوئی می کردند و نه حمد و ثنای کسی را می گفتند، در مقابل آنچه که دوست نمی داشتند، خود را به غفلت می زدند و به روی خود نمی آوردند، کسی از ایشان ناامید نمی شد و آرزومندانشان محروم نمی شدند. سه کار را کنار گذاشته بودند:

«مراء و مجادله»، «پرحرفی» و «گفتن حرف های بیهوده و آنچه به ایشان مربوط نمی شد». و سه کار را در مورد مردم انجام نمی دادند: «کسی را مذمّت و تقبیح نمی کردند»، «لغزش ها و مسائل پنهانی افراد را دنبال نمی کردند» و «هیچ وقت حرفی نمی زدند مگر جایی که امید ثواب داشتند». وقتی صحبت می کردند همه ساکت بودند و کسی کوچک ترین حرکتی نمی کرد و هر گاه سکوت می فرمود، دیگران صحبت می کردند. در حضور ایشان، مجال سخن گفتن را از یک دیگر نمی گرفتند، اگر کسی در خدمت آن حضرت صحبت می کرد، بقیه سکوت می کردند تا سخن او تمام شود بعد به کلام اوّلشان بر می گشتند، به هر چه دیگران را می خندانید حضرت می خندید، و از هر چیز که دیگران تعجّب می کردند تعجّب می فرمود، در مقابل افراد غریبی که از روی خشونت و تندی سوال می کردند و حرف می زدند، حتّی اگر اصحاب آن حضرت در صدد بودند که این افراد را از خود برانند، حضرت می فرمودند: وقتی حاجتمندی را دیدید که در پی برآوردن نیاز خویش است او را کمک کنید و حمد و ثنای افراد ضعیف الایمان و منافق را نمی پذیرفتند، و کلام کسی را قطع نمی کردند مگر زمانی که خود قطع کند یا وقت بگذرد که در این صورت کلامش را یا با نهی کردن و یا برخاستن از مجلس قطع می کردند.

ص: ۹۰۴۵

سکوت حضرت«صلی الله علیه و آله»

قَالَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ سُكُوتِ رَسُولِ اللَّهِ «صلی الله علیه و آله» فَقَالَ«علیه السلام» كَانَ سُكُوتُهُ عَلَى أَرْبَعٍ الْحِلْمِ وَ الْحَذَرِ وَ التَّقْدِيرِ وَ التَّفَكُّرِ فَأَمَّا التَّقْدِيرُ فَفِي تَسْوِيَةِ النَّظَرِ وَ الِاسْتِمَاعِ بَيْنَ النَّاسِ وَ أَمَّا تَفَكُّرُهُ فَفِيمَا يَبْقَى وَ يَفْنَى وَ جُمِعَ لَهُ الْحِلْمُ فِي الصَّبْرِ فَكَانَ لَا يُغْضِبُهُ شَيْءٌ وَ لَا يَسْتَفِزُّهُ وَ جُمِعَ لَهُ الْحَذَرُ فِي أَرْبَعٍ أَخْذِهِ الْحَسَنَ لِيُقْتَدَى بِهِ وَ تَرْكِهِ الْقَبِيحَ لِيُنْتَهَى عَنْهُ وَ اجْتِهَادِهِ الرَّأْيَ فِي إِصْلَاحِ أُمَّتِهِ وَ الْقِيَامِ فِيمَا جَمَعَ لَهُمْ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِين.(۱)

امام حسین«علیه السلام» فرمودند: در باره سکوت رسول خدا «صلی الله علیه و آله» سؤال کردم، پدرم فرمودند:

سکوت آن حضرت در چهار مورد بود: حلم و بردباری، حذر و احتیاط، سنجش و اندازه گیری، و تفکّر. و امّا سنجش و اندازه گیری در یکسان نگاه کردن به مردم و یکسان گوش دادن به سخن های آنان، و تفکّر آن حضرت در امور باقی و امور فانی بود، حلم و بردباری را در عین شکیبائی و صبر دارا بودند، چیزی آن حضرت را عصبانی نمی کرد و از کوره به در نمی برد. و در چهار مورد با دقّت و احتیاط رفتار می کردند: انجام کارهای نیک، تا دیگران به آن حضرت تأسّی کنند، ترک کارهای قبیح، تا دیگران نیز ترک کنند، کوشش و دقّت نظر در اصلاح امّت خویش و اقدام به کاری که برای همه دارای خیر دنیا و آخرت بود، درود خدا بر او و خاندان پاکش باد.

و در یک کلمه باز می خواهیم بگوییم: ای پیامبر!

ص: ۹۰۴۶

۱- ۴- «عیون أخبار الرضا «علیه السلام» »، ج ۱، ص ۳۱۹.

نه ملک بودی و نه خسته ز خاک ای بشیر ما ، بشر بودی و پاک

رسول اکرم ا

اشاره

نویسنده: طاهر زاده

رسول اکرم ا

هرکس که پیامبر«صلی الله علیه و آله» را بخواهد و نظر به آن حضرت بکند، حضرت را می یابد چون حقیقت وجود مقدس پیامبر«صلی الله علیه و آله» در جان هر انسانی کاشـته شده است و در واقع با توجه به پیامبر و فضائل آن حضرت یک نحوه یادآوری برای ما پیش می آید. به گفته حافظ:

آشنایی نه غریب است که دل سوز من است چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت

عمده آن است که متوجه باشیم تا پای خودبینی ها و منیت ها در میان است آن آشنای جان ظاهر نمی شود، ولی اگر به جای نظر به خود، نظر را متوجه وجود نوری پیامبر«صلی الله علیه و آله» کردیم و موجب جلب نظر مبارک آن حضـرت شدیم، نظر مبارک پیامبر«صلی الله علیه و آله» به جان هر انسان موجب به خودآمدن او خواهد شد. نظرکردن آن حضرت به جان هرکس یعنی بازگشت شـرافت به انسان و این که او وارد عالم صـداقت گردد، زیرا با توجه به فطرت نورانی هر انسانی اگر جان انسان در تصـرف آن شریف قرار گرفت، شریف می شود و اگر در تصرف قدرت محمدی«صلی الله علیه و آله» قرار گرفت، قدرت تسلط بر نفس امّاره را می یابد و عملاً به گمشده خود دست رسی پیدا می کند. کافی است که حضرت را بخواهی و به او نظر کنی، آنگاه او نظر به تو می کند و با نظر مبارک او خود را می یابی.

در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو به هواداری آن عارض و قامت برخاست

جایگاه زن در منظر پیامبر«صلی الله علیه و آله»

روش پیامبر«صلی الله علیه و آله» در قبال غذا و خواب «قناعت» است و شیوه ایشان در برابر زنان «کرامت» است، همان نگاهی که خدا به انسان ها دارد، پیامبر«صلی الله علیه و آله» هم همان نگاه را دارند. شیطان و انسان های شیطانی بر زنان نظری پست دارند و برعکسِ نظر آن ها؛ نظر پیامبر«صلی الله علیه و آله» است، که نظر خاصی بر نساء دارند. این نظر همان نظر کریمانه ای است که خداوند بر همه انسان ها دارد، محترم شمردن آن نوع از انسان که مادر همه انسان ها است، انسانی از جنس زن. زن به این اعتبار تشابه به حق دارد، خداوند از یک زاویه منشأ عالم و امّ هستی است، پیامبر«صلی الله علیه و آله» نیز از زاویه دیگری انگیزه خلقت عالم و امّ هستی می باشد و زنان هم از نظر مسیر خلقت انسان ها ظهور امّیت الهی در هستی می باشند، همه انسان ها از زنان هستند و کرامت انسان به کرامت زنان است. از این جاست که می بینید پیامبر«صلی الله علیه و آله» می فرمایند: «حُبِّبَ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا ثَلَاثٌ ،النِّسَاءُ وَ الطِّيبُ وَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»(۱)

برای من پسندیده شده از دنیا سه چیز: زنان، و بوی خوش، و نور چشم من در نماز است». این نگاه کجا و نگاه آلوده امروز دنیا به زنان کجا؟ به اسم احترام به زنان آن ها را بازی می دهند و هسته توحیدی خانواده را مضمحل می کنند، تا دیگر نه زن، زن باشد و نه مرد، مرد. در حالی که تمام دستورات اسلام در مورد زنان در راستای حفظ کرامت آنان است.(۲)

ص: ۹۰۴۸

قلبتان را در معرض شوق به پیامبر«صلی الله علیه و آله» قرار بدهید، مثل چشمی است که در معرض نور قرار داده اید، دیگر لازم نیست به نور بگویید که بدرخشد، چراکه جنس نور، درخشیدن است. پیامبر«صلی الله علیه و آله» مقام «لَوْلاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ»(۳) است، و خداوند به آن حضرت خطاب فرمود: اگر تو نبودی، افلاک را نمی آفریدم؛ به این معنی که خداوند در خلقت عالم نظر به نور پیامبر«صلی الله علیه و آله» داشت و بر اساس ظهور مقدس او عالم ایجاد شد تا بستر ظهور نور رسول خدا«صلی الله علیه و آله» باشد، لذا نور وجود مقدس حضرت است که به تمام موجودات معنی می دهد و جایگاه هرچیزی را تعیین می کند. در تجربه نیز مشخص شده هر اندازه که انسان ها از آن حضرت فاصله بگیرند گرفتار پوچی و افسردگی و بی هویتی می شوند، و عملاً معنی خود را گم می کنند. حال اگر به مقام رسول خدا«صلی الله علیه و آله» نظر کنید، بر جانتان نور می افشاند و راه رسیدن به نقطه کمال را می نمایاند و رعایت شریعت محمدی«صلی الله علیه و آله» وسیله جذب آن نور مبارک است. شریعت اسلام آمده است تا ما را به مقام تعادل اَحدیِ محمّدی«صلی الله علیه و آله» نزدیک کند و از این طریق به همه زندگی ما معنی ببخشد.

شریعت اسلام را باید با این منظر نگاه کرد تا علاوه بر تخلق به فضائل آن حضرت به قلبشان نیز نزدیک شویم و به زندگی خود و به فلسفه وجودی عالم معنی ببخشیم، به خصوص در زمانی که جهان از پوچی و بی معنایی در رنج است.

ص: ۹۰۴۹

چون در هنگام ذکر صلوات لازم است ذات مقدس رسول خدا«صلی الله علیه و آله» و اهل بیت طاهرینش«علیهم السلام» را مدّ نظر داشته باشیم، بدان جهت با نقل روایتی در اوصاف آن حضرت، بحث خود را تمام می کنیم و سپس به پرسش هایی که عزیزان فرموده اند، می پردازیم.

سیمای رسول خدا«صلی الله علیه و آله»

گفت:ا

ین دهان بربند از هزل ای عمو جز حدیث روی او چیزی مگو

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ «علیه السلام» قَالَ: قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ«علیهماالسلام» سَأَلْتُ خَالِی هِنْدَ بْنَ أَبِی هَالَهَ عَنْ حِلْيَهِ رَسُولِ اللَّهِ«صلی الله علیه و آله» وَ كَانَ وَصَّافاً لِلنَّبِيِّ «صلی الله علیه و آله» فَقَالَ:

در کتاب عیون اخبارالرضا؛ امام رضا«علیه السلام» از پدران بزرگوار خود، از امام مجتبی(ع)نقل کردند که آن حضرت چنین فرمود: از دائی ام هند بن ابی هاله که پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» را خوب وصف می نمود در باره اوصاف و شمائل آن حضرت سؤال کردم، او چنین گفت:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ«صلی الله علیه و آله» فَخْماً مُفَخَّماً يَتَلَأْلَأُ وَجْهُهُ تَلَأْلُؤَ الْقَمَرِ لَيْلَهَ الْبَدْرِ أَطْوَلَ مِنَ الْمَرْبُوعِ وَ أَقْصَرَ مِنَ الْمُشَذَّبِ عَظِيمَ الْهَامَهِ رَجِلَ الشَّعْرِ إِذَا انْفَرَقَتْ عَقِيقَتُهُ فَرَقَ وَ إِلَّا فَلَا يُجَاوِزُ شَعْرُهُ شَحْمَهَ أُذُنَيْهِ إِذَا هُوَ وَفَّرَهُ أَزْهَرَ اللَّوْنِ وَاسِعَ الْجَبِينِ أَزَجَّ الْحَوَاجِبَيْنِ سَوَابِغَ فِی غَيْرِ قَرَنٍ بَيْنَهُمَا عِرْقٌ يُدِرُّهُ الْغَضَبُ أَقْنَى الْعِرْنِينِ لَهُ نُورٌ يَعْلُوهُ يَحْسَبُهُ مَنْ لَمْ يَتَأَمَّلْهُ أَشَمَّ كَثَّ اللِّحْيَهِ سَهْلَ الْخَدَّيْنِ ضَلِيعَ الْفَمِ أَشْنَبَ مُفَلَّجَ الْأَسْنَانِ دَقِيقَ الْمَسْرُبَهِ كَأَنَّ عُنُقَهُ جِيدُ دُمْيَهٍ فِی صَفَاءِ الْفِضَّهِ مُعْتَدِلَ الْخَلْقِ بَادِناً مُتَمَاسِكاً سَوَاءَ الْبَطْنِ وَ الصَّدْرِ بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ ضَخْمَ الْكَرَادِيسِ أَنْوَرَ الْمُتَجَرِّدِ مَوْصُولَ مَا بَيْنَ اللَّبَّهِ وَ السُّرَّهِ بِشَعْرٍ يَجْرِی كَالْخَطِّ عَارِیَ الثَّدْيَيْنِ وَ الْبَطْنِ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ أَشْعَرَ الذِّرَاعَيْنِ وَ الْمَنْكِبَيْنِ وَ أَعَالِی الصَّدْرِ طَوِيلَ الزَّنْدَيْنِ رَحْبَ الرَّاحَهِ شَثْنَ الْكَفَّيْنِ وَ الْقَدَمَيْنِ سَائِلَ الْأَطْرَافِ سَبِطَ الْعَصَبِ خُمْصَانَ الْأَخْمَصَيْنِ فَسِيحَ الْقَدَمَيْنِ يَنْبُو عَنْهُمَا الْمَاءُ.

ص: ۹۰۵۰

حضرت رسول «صلی الله علیه و آله» بسیار با هیبت بودند، چهره ایشان همچون ماه شب چهاردهم می درخشید، با قدّی بلندتر از افراد متوسّط القامه و کوتاه تر از افراد لاغر و بلند قامت، و دارای سری بزرگ بود، موهای آن حضرت نه خیلی مجعّد بود و نه کاملا صاف و نرم، اگر قسمت بافته موهای ایشان باز می شد، حضرت فرق باز می کردند و إلاّ آن را به حال خود گذاشته و در هر حال در مواقعی که موی خود را بلند می کردند بلندی مو از لاله گوش تجاوز نمی کرد، رنگشان درخشان بود، پیشانی پهن و ابروانی کشیده و کمانی داشتند، و ابروان آن حضرت در عین کشیده بودن، کامل و پر مو بود ولی پیوسته نبود، و هر گاه عصبانی می شدند، رگ میان ابروهایشان متورّم می شد، بینی آن حضرت باریک و در وسط کمی برجسته بود، نورانیّتی داشتند که همیشه آن حضرت را در بر داشت، به قسمی که کسی که در او تأمّل نداشت متکبّرش فکر می کرد.

محاسن آن حضرت کوتاه و پر پشت بود، و گونه هایشان هموار و کم گوشت، دهانشان بزرگ و دندان هایشان سفید و برّاق بود، رشته مویی نازک از گردن یا سینه تا ناف داشتند، گردن او گوئی تنگی نقره فام بود.

خلقتی همگون داشتند، بدنشان فربه بود و در عین حال سینه و شکم در یک سطح قرار داشت، شانه هایی پهن و عضلانی و بدنی سفید و نورانی داشتند.

از زیر گردن آن حضرت تا ناف، رشته مویی نازک مثل یک خط قرار داشت، پایین سینه و شکم مبارک ایشان و سایر قسمت ها عاری از مو بود، و درمقابل، ساعد، شانه ها، و بالای سینه شان پر مو بود، ساق دستشان کشیده، کف دستشان درشت و دست ها و پاهای مبارکشان زبر بود، دست و پاهایشان متناسب و استخوان هایشان صاف و بدون کجی بود.

ص: ۹۰۵۱

کف پاهایشان کاملا گود بود، قسمت قوزک پا به پایین (که معمولاً داخل کفش قرار می گیرد) خیلی پر گوشت نبود، و آب از روی پایش ردّ می شد و نمی ایستاد.

چگونگی راه رفتن

و نظرکردن حضرت«صلی الله علیه و آله»

إِذَا زَالَ زَالَ تَقَلُّعاً یَخْطُو تَکَفِّیاً وَ یَمْشِی هَوْناً ذَرِیعَ الْمِشْیَهِ إِذَا مَشَی کَأَنَّمَا یَنْحَطُّ مِنْ صَبَبٍ وَ إِذَا الْتَفَتَ الْتَفَتَ جَمِیعاً خَافِضَ الطَّرْفِ نَظَرُهُ إِلَی الْأَرْضِ أَطْوَلُ مِنْ نَظَرِهِ إِلَی السَّمَاءِ جُلُّ نَظَرِهِ الْمُلَاحَظَهُ یَبْدُرُ مَنْ لَقِیَهُ بِالسَّلَامِ.

وقتی به حرکت درمی آمدند با قدرت قدم بر می داشتند، در حال حرکت کمی متمایل حرکت می کردند، با وقار و سریع راه می رفتند، گویا در سرازیری به سمت پایین در حرکتند، هنگامی که به چپ و راست رو می کردند با تمام بدن به آن سو رو می کردند، چشمانشان به زیر افتاده بود و نگاهشان به زمین طولانی تر از نگاهشان به آسمان بود، معمولا خیره خیره نگاه نمی کردند، به هر کس می رسیدند، سلام می کردند.

چگونگی برخورد آن حضرت«صلی الله علیه و آله»

قَالَ قُلْتُ صِفْ لِی مَنْطِقَهُ فَقَالَ کَانَ «صلی الله علیه و آله» مُتَوَاصِلَ الْأَحْزَانِ دَائِمَ الْفِکْرَهِ لَیْسَتْ لَهُ رَاحَهٌ وَ لَا یَتَکَلَّمُ فِی غَیْرِ حَاجَهٍ یَفْتَتِحُ الْکَلَامَ وَ یَخْتِمُهُ بِأَشْدَاقِهِ یَتَکَلَّمُ بِجَوَامِعِ الْکَلِمِ فَصْلًا لَا فُضُولَ فِیهِ وَ لَا تَقْصِیرَ دَمِثاً لَیْسَ بِالْجَافِی وَ لَا بِالْمَهِینِ تَعْظُمُ عِنْدَهُ النِّعْمَهُ وَ إِنْ دَقَّتْ لَا یَذُمُّ مِنْهَا شَیْئاً غَیْرَ أَنَّهُ کَانَ لَا یَذُمُّ ذَوَّاقاً وَ لَا یَمْدَحُهُ وَ لَا تُغْضِبُهُ الدُّنْیَا وَ مَا کَانَ لَهَا فَإِذَا تُعُوطِیَ الْحَقُّ لَمْ یَعْرِفْهُ أَحَدٌ وَ لَمْ یَقُمْ لِغَضَبِهِ شَیْ ءٌ حَتَّی یُنْتَصَرَ لَهُ وَ إِذَا أَشَارَ أَشَارَ بِکَفِّهِ کُلِّهَا وَ إِذَا تَعَجَّبَ قَلَبَهَا وَ إِذَا تَحَدَّثَ قَارَبَ یَدَهُ الْیُمْنَی مِنَ الْیُسْرَی فَضَرَبَ بِإِبْهَامِهِ الْیُمْنَی رَاحَهَ الْیُسْرَی وَ إِذَا غَضِبَ أَعْرَضَ بِوَجْهِهِ وَ أَشَاحَ وَ إِذَا فَرِحَ غَضَّ طَرْفَهُ جُلُّ ضِحْکِهِ التَّبَسُّمُ یَفْتَرُّ عَنْ مِثْلِ حَبِّ الْغَمَامِ.

ص: ۹۰۵۲

امام حسن «علیه السلام» در ادامه می فرمایند: به او گفتم؛ گفتار آن حضرت را برایم وصف کن. گفت:

آن حضرت پیوسته محزون و همیشه در فکر بودند، آسایش و راحتی نداشتند، در جایی که نیاز نبود سخن نمی گفتند. گفتارشان سنجیده و کامل بود، نه زیاده سخن می گفتند و نه کم، کلامشان متین بود، زشت و سبک صحبت نمی کردند، نعمت و محبّت دیگران هر چند کم، در نظرشان بزرگ بود و چیزی از آن را مذمّت نمی کردند، از طعم غذا، نه تعریف می کردند و نه اظهار ناراحتی می کردند، دنیا آن حضرت را عصبانی نمی کرد، و وقتی پای حقّ در میان بود کسی ایشان را نمی شناخت و چیزی در مقابل غضبشان تاب مقاومت نداشت تا این که حقّ را پیروز گردانند، برای اشاره کردن با تمام دست اشاره می کردند و در هنگام تعجّب دست خود را برمی گرداندند، و در هنگام صحبت دست راست را به دست چپ نزدیک کرده و با شست راست خود به کف دست چپ می زدند، و در هنگام غضب چهره خود را با ناراحتی برمی گرداندند، و در هنگام خوشحالی، چشم به زیر می انداختند، بیشتر خنده شان تبسّم بود، بسیار زیبا لبخند می زدند و در هنگام خنده دندان های سفیدشان هویدا می شد.

قَالَ الْحَسَنُ «علیه السلام» فَكَتَمْتُ هَذَا الْخَبَرَ عَنِ الْحُسَيْنِ «علیه السلام» زَمَاناً ثُمَّ حَدَّثْتُهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ وَ سَأَلَهُ عَمَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ مَدْخَلِ النَّبِيِّ «صلی الله علیه و آله» وَ مَخْرَجِهِ وَ مَجْلِسِهِ وَ شَكْلِهِ فَلَمْ يَدَعْ مِنْهُ شَيْئاً.

امام حسن «علیه السلام» فرمودند: این حدیث را مدّتی از حسین «علیه السلام» پنهان داشتم، سپس به او گفتم و دیدم قبل از من او از جندبن ابی هاله سؤال کرده است، و نیز متوجّه شدم آن بزرگوار از پدر خویش در باره ورود و خروج و نشستن و شکل و سیمای آن حضرت سؤال کرده و چیزی باقی نگذارده بود.

اربعین (۱۵)

ویژگیهای امام حسین (علیه السلام) در زیارت اربعین

اشاره

نویسنده:عبدالکریم پاک نیا

ویژگیهای امام حسین (علیه السلام) در زیارت اربعین

بهترین راه برای شناخت بیشتر شخصیت امامان: به ویژه امام حسین(ع) یاری گرفتن از حضرات معصومین(ع) می باشد و ما برای رسیدن به این مقصود در این مقاله سخنان دربار پیشوای صادق شیعیان، امام صادق(ع) را در زیارت اربعین برگزیده ایم.

در زیارت اربعین، مضامین عالیه ای را ملاحظه می کنیم که مملو از شناخت و معرفت ویژگی های یک امام و رهبر الهی برای تحکیم اعتقادات شیعه است. شیخ طوسی; این عبارات فاخر را در زیارت اربعین از «صفوان بن مهران جمال» روایت می کند که وی از مولایمان حضرت صادق (ع) آموخته و برای ما نقل کرده است. این مجموعه ارزشمند به طور کامل به دوره امام شناسی است و هر انسان موحدی را با ویژگی های یک رهبر الهی آشنا می کند، به این جهت توجه و عنایت به این زیارت از ویژگی های هر شیعه تمام عیار محسوب می شود.

امام حسن عسگری(ع) در این مورد فرموده است: «علامات المؤمن خمس: صلاه احدی والخمسین و زایره الاربعین و التختم بالیمین و تعفیر الجبین و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم؛ پنج چیز از نشانه های مؤمن است: گزاردن پنجاه و یک رکعت نماز (واجب و نافله در هر شبانه روز)، زیارت اربعین، انگشتر در دست راست کردن، پیشانی بر خاک نهادن (هنگام نماز)، و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم.»(۱)

با مطالعه این نوشتار پاخس این پرسش روشن می شود که چرا زیارت اربعین از نشانه های ایمان و شیعه بودن است؟ با این هدف به شرح چند فراز از این زیارت گرانقدر می پردازیم:

ص: ۹۱۸۶

تأثیر کلمات معنوی در زائر

در ابتدای زیارت اربعین می خوانیم: «السلام علی ولی الله و حبیبه السلام علی خلیل الله و نجیبه؛(۲)سلام بر لوی خدا و حبیب (خاص) او! سلام بر دوست (و محبوب) و برگزیده خدا».

ولی، نجیب و خلیل خدا؛ چهار ویژگی امام حسین(ع) است که تک تک این واژه ها برای معرفی یک رهبر الهی کافی است. این اوصاف امام آثار تربیتی فراواین بر روح و جسم زائر دارد که از جمله با اظهار این کلمات ولایت و دوستی خدا را در وجودش تقویت می کند. وقتی زائر با تمام وجود به صاحب چنین وصای تعظیم می کند، روح و جسم خود را تحت الشعاع این خصلت های پرفضیلت قرار می دهد.

مفهوم سلام در زیارت

سلام، یکی از نام های خدای عزوجل است. هنگامی که زائر این نام خدا را بر زبان جاری می کند، می خواهد بگوید: ای امام! خداوند حافظ مرام و مکتب تو باشد و آن را از گزند دشمنان سلام بدارد. همچنین سلام به معنای اظهار تسلیم شدن در برابر فرمان امام است. گذشته از این دو معنا، سلام به معنای تعهد به آسایش، امنیت و سلامتی از طرف خود است ووقتی زائر به حضرت سلام می دهد، در واقع اعلام می دارد که هیچ آزار و آسیبی از ناحیه من در آن وقت و پس از آن به آن امام نخواهد رسید؛ زیرا هدف تمامی آن بزرگواران هدایت و اصلاح مردم و اعلای کلمه توحید و ترویج طاعت خداوند رد میان مردم بوده است. به این جهت آنها از معصیت خداو تخلف از اوامر و نواهی او، اخلاف ناپسند مردم از قبیل خود بزرگ بینی، حرص، ریا، بخل، حب، قدرت، غیب، آزار رساندن و ... اذیت خواهند شد.

ص: ۹۱۸۷

زائر باید حال خودرا به گونه ای قرار دهد که مرود رضایت امام باشد، نه مایه اذیت آن حضرت. آنگاه در سلام دادن به امام صادق (ع) است. زائر باید دل را با آب توبه شستشو داده، اشک پشیمانی از دیدگان فرو ریزد، و پس از آن به امام عرض سلام داشته باشد.

زائر با عرض سلام، خود را به آن حضرت نزدیک نموده و با تکرار این واژه ادب، روح و روان خود را به لحاظ نزدیکی به ایشان، از پستی ها، رذائل و آلودگی ها پاک می نماید و سلام را چنان با ادب و خلوص و اشک و آه بر دل القا می نماید تا سلامتی کامل حاصل گردد و موجب جواب سلام آن بزرگوار گردد.

در واقع زائر با عرض سلام بر آن حضرت و یارانش چهره اجتماعی ـ سیاسی خود را نمایان ساخته و اعلان می دارد که نه تنها با بت درون خود مبارزه می کند؛ بلکه همانند خود آن بزرگوار، با طاغوتیان، ظالمان، مستبدان و خائنین به مردم در ستیزه بوده و با شعار سلام، خود را در زمره یاران آن حضرت قرار می دهد.(۳)

ویژگی های امام حسین(ع)

۱. مقام عبودیت

در فرازی از زیارت اربعین می خوانیم: «السلام علی صفی الله و ابن صفیه السلام علی الحسین المظلوم الشهید؛ سلام بر بنده خالص، و فرزند بنده خالص خدا، سلام بر حسین مظلوم شهید».

عبودیت از ویژگی های امام حسین(ع) و پیروان آن گرامی است. تا فردی به مقام بندگی خالص خدا نرسد، هرگز نمی تواند به سوی کمال حرکت کند. خداوند در قرآن فرموده:)وَالصَّافَّاتِ صَفًّا(؛(۴) یعنی قسم به آن نفوسی که از روی حقیقت و صمیم قلب در حضور من در مقام اطاعت و بندگی خالصانه صف کشیده، مرا برای خود، مراد و مقصود قرار داده، به غیر از من به هیچ چیز دیگری التفات نمی کنند.

و در جایی دیگر بنـدگی خالصانه را منشأ علم و رحمت الهی قلمداد کرده، می فرماید:)فَوَجَدَا عَبْداً مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْماً((۵) «(موسـی(ع) و همراهش) بنـده ای از بندگان ما را یافتند که رحمت و موهبت عظیمی از سوی خود به او داده، و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم».

این آیه نشان می دهـد که برترین افتخار هر انسانی آن است که بنـده خالص خـدا باشـد و این مقام عبودیت است که انسان را مشـمول رحمت الهی می سـازد و دریچه های علوم را به قلبش می گشایـد. در حقیقت جوهره علم الهی از عبودیت و بنـدگی خدا سرچشمه می گیرد.

اساساً رمز دستیابی امام حسـین(ع) به مقامات والا، عبودیت و تسـلیم محض خدا بودن آن حضـرت بود. همان چیزی که در هر زیارتی به آن شهادت می دهیم و حتی خود حضرت همواره به آن افتخار می کرد، نمونه اش این روایت است:

امـام حسـین (ع) به همراه «انس بن مالـک» به کنـار قبر مادربزرگش حضـرت خـدیجه(س) آمدنـد. امام در کنار قبر آن بانوی اسـلام گریه کرد، سپس به انس فرمود: مرا تنها بگـذار! انس می گویـد: به کناری رفتم و از دیـد آن حضـرت پنهان شدم. آن حضرت به نماز و ذکر و دعا مشغول شد. وقتی که مناجاتش به طول انجامید، نزدیک آمدم، شنیدم که اینگونه نجوا می کرد:

«یـا رب! یـا ربّ! انت مولاه فارحم عبیـدا! الیک ملجاه؛ پروردگارا! پروردگارا! تو مولای او هستی، به بنـده ای که پناهگاهی به جز تو ندارد، رحم کن».

«یا ذالمعالی! علیک معتمـدی طوبی لمن کنت انت مولاه؛ ای خـدایی که دارای شـکوه و عظمتی! پشتیبانم تویی. خوشا به حال آن کس که تو مولای او هستی.»

ص: ۹۱۸۹

«طوبی لمن کان خادماً ارقاً یشکو الی ذی الجلال بکواه؛ خوشا به حال کسی که خدمتگزار و شب زنده دار است و گرفتاریش را فقط به خدای بزرگمنش خویش عرضه می دارد».

«وما به علّه ولا سقم اکثر من حبه لمولاه؛ هیچ گونه بیماری و ناراحتی ندارد که بیشتر از محبت به مولایش باشد.»

«اذا اشتکی بثه و غصته اجابه الله ثم لباه؛ هرگاه غصه و ناراحتی اش را با خدایش در میان می گذارد، خداوند او را پاسخ داده و اجابت می کند».

«اذا ابتلی بالظلام مبتهلاً اکرمه الله ثم ادناه؛(۶) هرگاه به گرفتاری مبتلا گردد، در تاریکی با التماس و ناله خدایش را می خواند و خداوند او را گرامی داشته و به خود نزدیک می گرداند.»

اگر ما نیز طالب قرب الهی هستیم و می خواهیم مؤمن حقیقی و واقعی باشیم و ادعای پیروی از مکتب آن حضرت را داریم، باید در هر حال تسلیم فرمان حق باشیم؛ حتی اگر بر خلاف خواسته و سلیقه ما باشد. با نجوای زیارت اربعین تعهد کنیم که از این پس با پیروی از آن گراین خدا را خالصانه بندگی کنیم.

۲. تحمل غم و اندوه برای اصلاح جامعه

«السلام علی أسیر الکربات و قتیل العبرات؛ سلام بر آن اسیر (غم و اندوه و) مصائب سخت (عالم) و کشته آب چشمان».

امام همواره سنگ صبور جامعه و در معرض آزارهای روحی و جسمی بوده و مشکلات را به جان می خرد و همواره رهبران الهی و پیروان واقعی آنان بیشترین فشار روحی، صدمات روانی، غم و اندوه را تحمل می کنند.

امام صادق(ع) فرمود: «ان اشدّ الناس بلاء الأنبیاء ثم الذین یلونهم ثم الأمثل فالأمثل؛(۷) رنج و ناراحتی انبیا شدیدتر از دیگران است. از آن پس، کسانی که پشت سرشان می آیند و سپس هرکه شبیه تر باشد». همچنانکه گفته اند: آنکه در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشتری می دهند. درروایت سلمان ینز نشانه های مؤمن آمده است که: «فعندها یذوب قلب المؤمن فی جوفه کما یذوب الملح فی الماء مما یری من المنکر فلا یستطیع أن یغیره؛(۸) مؤمن در اثر مشاهده منکرات و بی بند و باری ها و نداشتن توان مقابله و تغییر وضع موجود، (چنان در فشار روحی قرار می گیرد که) قلبش آب می شود، هم چنانکه نمک در آب ذوب می شود».

«معمر بن خلاد» می گوید: در محضر حضرت رضا(ع) از آسایش و راحتی در عصر امام قائم(ع) سخن به میان آمد، حضرت فرمود: «أنتم الیوم أرخی بالا منکم یومئذ قال: و کیف؟ قال: لو قد خرج قائمنا(ع) لم یکن الا العلق و العرق والقوم علی السروج و ما لباس القائم(ع) الّا الغلیظ و ما طعامه الا الجشب؛(۹) شما امروز راحت تر از هنگام ظهور قائم خواهید بود. عرض کردند: چگونه؟ حضرت فرمود: زیرا اگر قائم ما خروج کند جز زحمت و مشقت نخواهد بود، و مردم باید همواره بر زین اسبان سوار شوند (و جهاد کنند)، و لباس قائم(ع) درشت و خشن و غذایش خشک خواهد بود».

۳. بخشیدن هستی خود برای نجات جامعه

«و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهاله و حیره الضلاله؛(۱۰) خداوندا! او خون پاک قلبش را در راه و بذل کرد (و جانش را فدا نمود) تا بندگانت را از جهالت و حیرت و گمراهی نجات دهد.»

از مهم ترین محورهای زیارت اربعین، بیان فلسفه قیام عاشورا است که در یک جمله کوتاه تمام مقصود حضرت اباعبدالله(ع) بیان گردیده است. امام صادق(ع) در این فراز به صراحت تمام عرضه می دارد که امام حسین(ع) تمام هستی خود را فدا کرد تا بندگان خدا را از بند جهالت، تاریکی و گمراهی رها کرده و به سوی نور و کمال هدایت رهنمون کند. این همان هدف نهایی تمام پیامبران و فرستادگان الهی در طول تاریخ بوده است که در قیام عاشورا به اوج خود رسید.

انقلاب ارزش ها

در تاریخ می خوانیم: بعد از بعثت رسول گرامی اسلام(ص) اصول و ارزش های جاری در جامعه که علیه مصالح دنیا و آخرت مردم بود، به ارزش های انساین و الهی تبدیل شد. خرافه پرستی به حقیقت یابی، و جنگ و خونریزی و ناعدالتی به قسط و عدل و مساوات بدل گردید و انسان های در ظاهر پایین درجه، به افرادی مورد اعتماد و دارای منزلت اجتماعی والایی تبدیل شدند. تمام قوانین و ملاک های ظاهری و مادی جای خود را به معیارهای ارزشمند و متعالی داد. پیامبر رحمت(ص) حتی به کارگزاران خویش تأکید می نمود که در تبدیل و تغییر روش های غلط و رسوم جاهلانه نهایت تلاش خود را به عمل آورند.

ص: ۹۱۹۱

هنگـامی که «معـاذ بن جبـل» را به سوی یمن می فرسـتاد، به او فرمود: «ای معـاذ! آثار جاهلیت و رسوم باطل را بمیران و سـنت های متعالی اسلامی را در میان مردم ترویج کن!» آن گرامی، در آخرین فرازهای پیام حج خود، به انقلاب ارزش ها و حرکت به سوی زیبـایی هـا و کمالاـت تأکیـد ورزیـد و فرمود: «ألاـ کل شـیء من أمر الجاهلیه تحت قـدمی موضوع؛(۱۱) بدانید تمام باورها و رسم های ایام جاهلیت رازیر پای خود نهاده و باطل اعلام می کنم».

امام حسـین(ع) نیز انقلاب تاریخی خود را انقلاب ارزش ها معرفی کردند و فرمودند: «انی ادعوکم الی الله و الی نبیه فان السـنه قـد أمیتت فان تجیبوا دعوتی و تطیعوا أمری اهـدکم سبیل الرشاد؛(۱۲) من شـمارا به سوی خـدا و رسول دعوت می نمایم؛ زیرا سنت ارزشـمند پیغمبر خدا(ص) از بین رفته است. اگر شـما دعوت مرا بپذیرید و امر مرا اطاعت کنید، من شما را به راه هدایت راهنمایی می کنم».

امام حسـین(ع) همانند جدش رسول خدا(ص) چراغ روشـنی بخش در تاریکی های جهل و نادانی بود و همانند شمعی خود را فـدا کرد تـا مردم در پرتو نور او به ارزش هـای اخلاـقی دست یابنـد. چنانکه قرآن پیامبر اکرم(ص) را چراغ روشـنی بخش در تاریکی های جهل و نادانی معرفی می کند و می فرماید:)یَاأَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَـلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً * وَدَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجاً مُّنِيراً((۱۳) «ای پیـامبر! مـا تـو را گـواه فرسـتادیم و بشـارت دهنـده و انـذار کننـده! و تو را دعوت کننـده به سوی خـدا بهفرمان او قرار دادیم، و چراغی روشنی بخش!».

پیامبر(ص) نیز امام حسـین(ع) را چراغ روشـنی بخش هدایت معرفی کرده و فرمود: «ان الحسـین مصباح الهدی و سفینه النجاه؛ (۱۴) همانا حسین(ع) چراغ هدایت و کشتی نجات است».

ص: ۹۱۹۲

امام حسین(ع) همانند جدش رسول خدا(ص) چراغ روشنی بخش در تاریکی های جهل و نادانی بود و همانند شمعی خود را فدا کرد تا مردم در پرتو نور او به ارزش های اخلاقی دست یابند.

۴. ذلت و خواری دشمنان امام حسین(ع)

«وأشهد أن الله منجز ما وعدك و مهلك من خذلك و معذب من قتلك؛ و گواهی می دهم که خدای متعال وعده ای که به تو داده است، البته به آن وفا می کند و آنان که تورا خوار (و مضطر) گذاشتند، همه را هلاک کند و قاتلانت را عذاب سخت چشاند».

از دیگر پیام های زیارت اربعین جاودانگی حماسه عاشورا است و این در حقیقت حکایتگر یک پیام غیبی و تحقق وعده الهی است که حضرت زینب(س)، نیز در خطبه ای که در مجلس یزید قرائت کرد، به آن اشاره نمود. آن گرمی در سخنان خویش از آینده دردناک یزیدیان پرده برداشت و فردای درخشان حماسه آفرینان عاشورا و پیروزی همیشگی مرام حسینی را نوید داد و به یزید این چنین نهیب زد:

«فکد کیدک واسع سعیک و ناصب جهدک فوالله لا تمحو ذکرنا و لا تمیت وحینا و لا تدرک أمرنا و لا تدحض عنک عارها و هل رأیک الا فند؟ و أیامک الا عدد؟ و جمعک الا بدد؟ یوم ینادی المنادی: ألا لعنه الله علی الظالمین؛(۱۵) (ای یزید!) هر نیرنگی که خواهی بزن، و هر اقدامی که توانی بکن و هر کوشش که داری، دریغ مدار! سوگند به خدا که نمی توانی نام مارا محو کنی و نمی توانی نور وحی ما را خاموش نمایی. تو نمی توانی عظمت امر ما را درک کنی و ننگ این ستم را هرگز از خود نتوانی زدود؟! آیا غیر از این است که رأی، (طرح و نقشه های) تو سست و مدت حکومت تو اندک و جمعیت تو پراکنده است؟ آنروزی که منادی فریاد می زند: آگاه باشید، لعنت خدا بر گروه ستمکاران باد.»

یادگار رسول خدا(ص) در آن موقعیت حساس و تاریخی ـ که هیچ سخنور ماهری؛ حتی قادر به تعادل در گفتار نیست ـ چنان با اعتماد به نفس عمیقی خبر از آینده داد و پیش بینی دقیقی کرد که ما بعد از صدها سال نتایج آن را به وضوح مشاهده می کنیم. آری، امروزه این پیام زیارت اربعین تحقق یافتهو پیش بینی حضرت زینب(س) به وقوع پیوسته و در واقع وعده الهی تحقق یافته، دشمنان امام حسین(ع) خوار و رسوا گشته و عظمت نام و یاد و حماسه حسینی(ع) تمام عالم را فراگرفته است.

ای که در کرب و بلا بی کس و یاور گشتی چشم بگشا و ببین خلق جهان یاور توست

از دیگر پیام های زیارت اربعین: مشمول لطف و کرم الهی، مقام شهادت، پاکی نسل، میراث دار انبیا، منصوب شدن به امامت از سوی خدا، مدافع اسلام و اندیشه های الهی، لیاقت و شایستگی رهبری، نصیحت امت با دلسوزی، و مهرورزی می باشد.

منابع

۱- بحارالأنوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.

۲- تهذیب الأحکام، محمد بن حسن طوسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.

۳- روضه الواعظین، الفتال النیشابوری (م.۵۰۸ق.)، به کوشش سید محمد مهدی حسن خرسان، قم، الشریف الرضی، ۱۳۸۶ق.

۴- السیره النبویه، ابن هشام (م.۲۱۸ق.)، تحقیق مصطفی السقاء و عبدالحفیظ شبلی و ابراهیم الابیاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۵۸ق.

۵- کافی، محمد بن یعقوب کلینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.

۶- کامل الزیارات: ابن قولویه القمی (م.۳۶۸ق.)، به کوشش جواد قیومی، قم، نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ق.

۷- مدینه المعاجز، سیدهاشم بحرانی، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۴ق.

۸- مستدرک الوسائل، محدث نوری، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۸ق.

ص: ۹۱۹۴

۹-مسند الامام الرضا (ع)، عزیز الله عطاردی، مشهد، المؤتمر العالمی للامام الرضا، ۱۴۰۶ق.

۱۰- مقتل الحسین، ل خوارزمی، موفق بن احمد خوارزم، قم و نجف، مکتبه الزهرا، ۱۳۶۷ق.

۱۱- مناقب آل ابی طالب، محمد بن شهر آشوب مازندرانی، قم، نشر علامه، ۱۳۷۹ ق.

(۱) . روضه الواعظین، محمد فتال نیشابوری، ج ۱، ص ۱۹۵.

(۲) . تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۱۱۳؛ کامل الزیارات، جعفر بن قولویه قمی، ص ۲۲۸. امام صادق(ع) متن زیارت اربعین را چنین نقل کرده است: «اَلسَّلامُ عَلی وَلِیِّ اللهِ وَحَبیبِهِ ، اَلسَّلامُ عَلی خَلیلِ اللهِ وَنَجیبِهِ ، اَلسَّلامُ عَلی صَفِیِّ اللهِ وَابْنِ صَفِیِّهِ ، اَلسَّلامُ عَلی الْحُسَیْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهیدِ ، اَلسَّلامُ علی اَسیرِ الْکُرُباتِ وَقَتیلِ الْعَبَراتِ .

اَللّـهُمَّ اِنّی اَشْهَدُ اَنَّهُ وَلِیُّکَ وَابْنُ وَلِیِّکَ ، وَصَفِیُّکَ وَابْنُ صَفِیِّکَ الْفائِزُ بِکَرامَتِکَ ، اَکْرَمْتَهُ بِالشَّهادَهِ وَحَبَوْتَهُ بِالسَّعادَهِ ، وَاَجْتَبَیْتَهُ بِطیبِ الْوِلادَهِ ، وَجَعَلْتَهُ سَیِّداً مِنَ السادَهِ ، وَقائِداً مِنَ الْقادَهِ ، وَذائِداً مِنْ الْذادَهِ ، وَاَعْطَیْتَهُ مَواریثَ الاَنْبِیاءِ ، وَجَعَلْتَهُ حُجَّهً عَلی خَلْقِکَ مِنَ الاَْوْصِیاءِ ، فَاَعْذَرَ فِی الدُّعاءِ وَمَنَحَ النُّصْحَ ، وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فیکَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَهِ وَحَیْرَهِ الضَّلالَهِ .

وَقَدْ تَوازَرَ عَلَیْهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْیا ، وَباعَ حَظَّهُ بِالاَْرْذَلِ الاَْدْنی، وَشَری آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الاَوْکَسِ ، وَتَغَطْرَسَ وَتَرَدّی فی هَواهُ ، وَاَسْخَطَکَ وَاَسْخَطَ نَبِیَّکَ ، وَاَطاعَ مِنْ عِبادِکَ اَهْلَ الشِّقاقِ وَالنِّفاقِ ، وَحَمَلَهَ الاَْوْزارِ الْمُسْتَوْجِبینَ النّارَ ، فَجاهَدَهُمْ فیکَ صابِراً مُحْتَسِباً حَتّی سُفِکَ فی طاعَتِکَ دَمُهُ ، وَاسْتُبیحَ حَریمُهُ ، اَللّـهُمَّ فَالْعَنْهُمْ لَعْناً وَبیلاً وَعَذِّبْهُمْ عَذاباً اَلیماً .

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللهِ ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ سَیِّدِ الاَْوْصِیاءِ ، اَشْهَدُ اَنَّکَ اَمینُ اللهِ وَابْنُ اَمینِهِ ، عِشْتَ سَعیداً وَمَضَیْتَ حَمیداً ، وَمُتَّ فَقیداً مَظْلُوماً شَهیداً ، وَاَشْهَدُ اَنَّ اللهَ مُنْجِزٌ ما وَعَدَکَ ، وَمُهْلِکٌ مَنْ خَذَلَکَ ، وَمُعَذِّبٌ مَنْ قَتَلَکَ ، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ وَفَیْتَ بِعَهْدِ اللهِ ، وَجاهَدْتَ فی سَبیلِهِ حَتّی اَتیاکَ الْیَقینُ ، فَلَعَنَ اللهُ مَنْ قَتَلَکَ ، وَلَعَنَ اللهُ مَنْ ظَلَمَکَ ، وَلَعَنَ اللهُ اُمَّهً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیَتْ بِهِ .

ص: ۹۱۹۵

اَللّـهُمَّ اِنّى اُشْهِدُکَ اَنّى وَلِىٌّ لِمَنْ والاهُ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عاداهُ ، بِاَبى اَنْتَ وَاُمّى يَا بْنَ رَسُولِ اللهِ ، اَشْهَدُ اَنَّکَ کُنْتَ نُوراً فِى الْاَصْلابِ الشّامِخَهِ وَالْاَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِيَّهُ بِاَنْجاسِها ، وَلَمْ تُلْبِسْکَ الْمُدْلَهِمّاتُ مِنْ ثِيابِها .

وَاَشْهَدُ اَنَّکَ مِنْ دَعائِمِ الدّينِ وَاَرْکانِ الْمُسْلِمينَ وَمَعْقِلِ الْمُؤْمِنينَ ، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ الاِمامُ الْبَرُّ التَّقِىُّ الرَّضِىُّ الزَّکِىُّ الْهادِى الْمَهْدِىُّ ، وَاَشْهَدُ اَنَّ الاَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِکَ کَلِمَهُ التَّقْوى وَاَعْلامُ الْهُدى وَالْعُرْوَهُ الْوُثْقى ، وَالْحُجَّهُ على اَهْلِ الدُّنْيا .

وَاَشْهَدُ اَنّى بِکُمْ مُؤْمِنٌ وَبِاِيابِکُمْ ، مُوقِنٌ بِشَرايِعِ دينى وَخَواتيمِ عَمَلى ، وَقَلْبى لِقَلْبِکُمْ سِلْمٌ وَاَمْرى لاَِمْرِکُمْ مُتَّبِعٌ ، وَنُصْرَتى لَکُمْ مُعَدَّهٌ حَتّى يَاْذَنَ اللهُ لَکُمْ ، فَمَعَکُمْ مَعَکُمْ لا مَعَ عَدُوِّکُمْ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْکُمْ ، وَعلى اَرْواحِکُمْ وَاَجْسادِکُمْ وَشاهِدِکُمْ وَغائِبِکُمْ وَظاهِرِکُمْ وَباطِنِکُمْ آمينَ رَبَّ الْعالِمينَ»

(۳) . با استفاده از سایت تبیان، بخش دین و اندیشه.

(۴) . صافات، ۱.

(۵) . کهف، ۶۵.

(۶) . مناقب آل ابی طالب، محمد بن شهر آشوب مازندرانی، ، ج ۳، ص ۲۲۵.

(۷) . کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۲، ص ۲۵۲.

(۸) . مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۱۱، ص ۳۷۲.

(۹) . مسند الامام الرضا(ع)، شیخ عزیزالله عطاردی خبوشانی، ج ۱، ص ۲۱۹.

(۱۰) . در بعضی از نسخه ها مثل کامل الزیارات این عبارت اینگونه آمده است: «بذل مهجته فیک لیستنفذ عبادک من الضلاله والجهاله والمی والشک والارتیاب الی باب الهدی...» کامل الزیارات، ص ۲۲۸.

(۱۱) . سیره ابن هشام، ابومحمد عبدالملک بن هشام حمیری، ج ۴، ص ۲۵۰.

(۱۲) . بحارالأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۴۰.

(۱۳) . احزاب، ۴۵ و ۴۶.

(۱۴) . مدینه المعاجز، سیدهاشم بحرانی، ج ۴، ص ۵۱.

(۱۵) . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳؛ مقتل خوارزمی، موفق بن احمد خوارزم، ج ۴، ص ۶۴۶.

منبع: مجله مبلغان شماره ۱۴۸

زیارت اربعین سیدالشهداء علیه السلام (۲)

زیارت اربعین سیدالشهداء علیه السلام (۲)

بسم الله الرحمن الرحیم

وَ أَعْطَیْتَهُ مَوَارِیثَ الْأَنْبِیَاءِ

در زیارت اربعین میخوانیم که مواریث انبیاء را به حسین علیه السلام عطا فرموده است که تعداد محدودی از مواریث آدم علیه السلام را در جلسه قبل عرض کردیم اما در این جلسه تعداد محدودی از مواریث نوح علیه السلام را مطرح میکنیم.

السَّلامُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِیِّ اللَّهِ

۱- نوح علیه السلام

مردم را از گمراهی نجات داد در این نجات دادن خیلی زحمت کشید ، کتک خورد ،مسخره شنید...

سیدالشهداء علیه السلام هم در راه نجات مردم خیلی زحمت کشید ، شمشیر خورد...

در زیارت اربعین میخوانیم:

فَجَاهَدَهُمْ فِیکَ

وجه افضلیت سیدالشهداء علیه السلام:

اول: نوح علیه السلام در این مسیر نفرین کرد قرآن میفرماید:

وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْکَافِرِینَ دَیَّاراً

خدایا هیچ کافری را زنده نگذار.

اما سیدالشهداء علیه السلام در مسیر هدایت نفرین نکرد.

دوم:نوح علیه السلام به مرگ طبیعی از دنیا رفت اما سیدالشهداء در مسیر همین هدایت مردم شهید شد چنانچه در زیارت اربعین میخوانیم:

أَكْرَمْتَهُ بِالشَّهَادَهِ

۲- نوح در تاریخ

صاحب السفینه شد قرآن میفرماید:

وَاصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْيُنِنَا

ص: ۹۱۹۷

امام حسین علیه السلام هم صاحب السفینه است.

ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه

وجه افضلیت:

اول:نوح صاحب سفینه است اما امام حسین علیه السلام سفینه نجات است فرق است بین سایر کشتیها با کشتی نجات. چرا که تمام کشتیها در مواقع خطر چشمشان به سفینه نجات است که آنها را نجات دهد.

دوم: سایر سفینه ها امکان گرفتار شدن آنها هست اما کشتی نجات گرفتارها را نجات میدهد.

سوم: کشتی نوح علیه السلام گرفتار طوفان شد و با ترس و اضطراب مسافرین را رساند اما کشتی امام حسین علیه السلام با آرامش گرفتارها را نجات میدهد و به مقصد میرساند.

چهارم:نوح کشتی نجات ساخت و خود نیز سوار شد و خود را نجات داد اما سیدالشهداء علیه السلام کشتی هدایت شد و خود را نیز فدای هدایت انسانها کرد.چنانچه در زیارت اربعین میخوانیم:

حَتَّى سُفِكَ فِي طَاعَتِكَ دَمُهُ تا در طاعت تو خونش ریخته شد

۳– نوح علیه السلام مردم را نصیحت کرد .

قرآن میفرماید:

وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ

سید الشهداء هم هرچه نصیحت کرد .

در زیارت امام حسین علیه السلام میخوانیم:

و نصحتم لله و لرسوله

وجه افضلیت سیدالشهداء علیه السلام:

اول: نوح علیه السلام مردم را نصیحت میکرد فائده نداشت مسخره میکردند یا نهایتا کتک میزدند.

اما سیدالشهداء علیه السلام نصیحت میکرد نه تنها فائده نداشت بلکه او را کشتند .در زیارت اربعین میخوانیم:

وَ مَنَحَ النُّصْحَ وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ

دوم:نوح نصیحت میکرد آنها اصرار بر تکبر مینمودند.

ص: ۹۱۹۸

قرآن میفرماید:

وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَاراً

سیدالشهداء علیه السلام نصیحت میکرد آنها تهدید میکردند

در کتاب لهوف سیدابن طاووس علیه الرحمه در خطبه امام حسین علیه السلام در روز عاشورا نقل میکند که وقتی مردم را نصیحت فرمود در جوابش گفتند ما تو رها نمیکنیم تا اینکه با لب تشنه تو را بکشیم

انا غیر تارکیک حتی تذوق الموت عطشانا

درباره اربعین و چهل

درباره اربعین و چهل

در آستانه اربعین هستیم. کلمه اربعین به معنی چهل است و من امروز می خواهم درباره اربعین و چهل صحبت کنم. پارسال و پیارسال هم به مناسبت اربعین صحبت هایی کردم ولی امسال به یک حدیث هایی رسیدم که بحث خیلی تکمیل شده است. حدوداً تا الان که می آمدم به حدیث هایی برخوردم و دیدم که در بیشتر اینها کلمه چهل است، البته گفتن بعضی هایش خیلی ضرورت ندارد، چون پیام ندارد. اما بعضی از چیزهایی که پیام دارد و شنیدنش برای ما هم مفید است، می خواهم بگویم.

در مسائل عبادی، نظامی، اقتصادی، سیاسی، بهداشتی، تربیتی، در همه این مسائل عدد چهل هست. در مسائل متفرقه هم است. آیات، حدیث ها و روایاتی که درباره مسئله چهل نظر دارد را بررسی می کنیم.

عبادت زن و شوهری که همدیگر را آزار می دهند تا چهل روز پذیرفته نیست اما در مسائل عبادی بگویم. زنی هم که شوهرش را اذیت کند و یا شوهری که زنش را اذیت کند، اگر هر یک از زن و شوهر همدیگر را اذیت کنند، عبادت هیچ کدام از زن و مرد قبول نمی شود. یعنی آزار به زن و آزار به شوهر نتیجه اش همان نتیجه شراب خوردن است.

زنی هم که شوهرش را اذیت کند و یا شوهری که زنش را اذیت کند، اگر هر یک از زن و شوهر همدیگر را اذیت کنند، عبادت هیچ کدام از زن و مرد قبول نمی شود. یعنی آزار به زن و آزار به شوهر نتیجه اش همان نتیجه شراب خوردن است. پس آدم هایی داریم که حزب اللهی هستند و عرق نمی خورد اما زنش را در خانه می سوزاند. نتیجه این با آدم شرابخوار یکی است. مواظب باشید. ببینید آدم گاهی آتش می گیرد. بالاخره گرانی هست و چیزی هم نیست. مشکلات زیاد است. آدم عصبانی می شود. اگر عصبانی شدید عذرخواهی کنید. نگویید مرد نباید از خانمش عذر خواهی کند. مرد باید از خانمش عذرخواهی کند. مرد باید از بچه اش هم عذر خواهی کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ قَدَّمَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ دَعَا اسْتُجِيبَ لَهُ»(الکافی، ج۲، ص۵۰۹) «مَنْ قَدَّمَ أَرْبَعِينَ» باز در اینجا کلمه اربعین است. تا چهل روز نمازش قبول نیست.

عبادت شرابخوار تا چهل روز پذیرفته نیست پیغمبر به امیرالمومنین فرمود: «يَا عَلِيُّ شَارِبُ الْخَمْرِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَلَاتَهُ أَرْبَعِينَ يَوْماً»من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص۳۵۲) کسی که اهل مشروبات الکلی باشد، اگر نمازخوان باشد، خدا نمازش را تا چهل روز قبول نمی کند. اگر هم نماز نمی خواند که برایش بدتر است. به یک عالمی گفتند: فلانی ساعت دو نصف شب دزدی کرده است. گفت: دو بعد از نصف شب دزدی کرده است؟ گفتند: بله. گفت: پس نماز شبش را چه کسی می خواند؟ گفتند: بابا دزد که نماز شب نمی خواند. حالا ما آدم هایی داریم که هم شراب می خورند و هم نماز می خوانند. یک کسی به کسی سفارش می کرد، می گفت: عرق می خوری بخور. قمار بازی می کنی، بکن. دزدی می کنی بکن. فحش می دهی بده. چاقو می کشی بکش، اما مسلمان باش. گفت که دیگر کجای این مسلمانی است؟ بالاخره ما آدم هایی داریم که مسلمان هستند و اهل عرق هم هستند. اگر کسی چنین باشد عبادتش تا چهل روز قبول نمی شود. این برای عرق خوردن بود. آدمی که شراب بخورد تا چهل روز نمازش قبول نیست.

دعا کردن به چهل مومن اگر کسی می خواهد دعا کند اول به چهل مومن دعا کند. خداوند چون این خصلت را از او می بیند که این سوز دارد، می گوید: ملائکه این که دلش می سوزد و به چهل مومن دعا می کند، دعای خودش هم مستجاب شود. منتهی به شرط این که از روی سوز به چهل مومن دعا کنیم. نه این که برای چهل و یکمی، آن چهل نفر را دعا کنیم. آخر گاهی وقت ها آدم در یک گروهی می خواهد یک نفر را ببوسد ولی می ترسد که برایش حرف در بیاورند. این دو نفر را می بوسد، ولی نیتش آن آخری است. اینطور نباشد. واقعاً از روی علاقه باشد. گاهی آدم در صف نانوایی می رود و علاقه به نظم دارد. گاهی نه با تمام وجودش می خواهد در برود، ولی می ترسد خارج از نوبت به او فحش بدهند. برای همین از ترس در صف می رود. فرق بین کسی که به نظم علاقه دارد با کسی که از روی ترس در صف می رود چیست؟ هر دو در صف می روند اما این کجا و آن کجا. اگر کسی به چهل نفر از روی عشق و محبت دعا کند، به خاطر این خصلت و روحیه اش خدا دعای او را مستجاب می کند.

همه کارهایش برای خدا باشد، یعنی وقتی سر کار می رود، بگویند: آقا کجا کار می کنی؟ بنده کارمند راه آهن هستم. مثل شما الان کارمند راه آهن هستم. خوب چرا سر کار می آیی؟ یک وقت می گویی: بابا ما خرجی نداریم. یک وقت می گویی: بابا زن و بچه مسئولیت دارد و من واجب است خرجی زن و بچه ام را بدهم. به خاطر انجام این واجب کار می کنم.

ص: ۹۲۰۱

سراغ نماز می آیم و نماز می خوانم. خوب نماز که می خوانم با مسواک زدن ثواب یک رکعت آن هفتاد رکعت می شود. با گلاب بروم نماز بخوانم، می خواهم با خدا که حرف می زنم بوی عطر از من بیاید. یک وقت می گوید: من از گلاب خوشم می آید. یک وقت می گوید: خدا راضی است و من خوشم می آید، فرق می کند. یک محصل برای نمره درس می خواند، یک محصل برای درس، درس می خواند. یک دانشجو دانشگاه می رود برای نمره گرفتن و به مدرک رسیدن و به زندگی رسیدن و لذا ببیند که در آلمان و فرانسه زندگیش بهتر است، فوراً در می رود. چون از اول که به دانشگاه رفته است می خواسته در حال رفاه باشد. هر جا ببیند رفاهش بیشتر است به آنجا میرود، یک کسی به رفاه کار ندارد، به این کار دارد که میخواهد یک مشکلی از مملکت باز کند، بنابراین به او هر چه هم چراغ سبز نشان دهند، خویش و قوم هایش هم هر چه نامه به او بنویسند، نمی رود. این بسیار فرق می کند.

چهل روز خالصانه برای خدا «مَنْ قَدَّمَ أَرْبَعِینَ» خدا به حضرت موسی فرمود: ۳۰ روز دعا کن ولی دید ۳۰ روز کم بود. قرآن می گوید: «وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ»(اعراف، آیه ۱۴۱) مناجات حضرت موسی چهل شب بود. پیغمبر فرمود: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِینَ یَوْماً فَجَّرَ اللَّهُ یَنَابِیعَ الْحِکمَهِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَی لِسَانِهِ»(عده الداعی، ص۲۳۲) اگر کسی چهل روز سعی کند برای خیر خدا کار کند هر کاری می کند برای خدا باشد، هر کس چهل شبانه روز فقط برای خدا کار کند خداوند یک حالت و بینشی به او می دهد که می فهمد حق با کیست. باطل کیست؟ دنیا چیست؟ عیب ها چیست؟ دواها چیست؟ آن وقت یک آدم حکیم و پخته ای می شود و حکمت او بر زبانش جاری می شود، یعنی اگر عوام هم باشد اگر درس نخوانده هم باشد. اگر چهل روز سعی کند همه کارهایش برای خدا باشد بعد از چهل روز حرف هایی که می زند حرف های پخته ای می زند. حکیم غیر دانشمند است. گاهی باسواد است و حرف هایش خام است، گاهی بیسواد است و حرف هایش پخته است. بیسواد است ولی حرف هایش پخته است.

ص: ۹۲۰۲

اگر کسی برای خدا تا چهل روز کارهایش را انجام دهد این را خدا فرموده است ما او را حکیم می کنیم. یعنی اگر هیچ هم سواد ندارد حرف هایی که می زند بسیار پخته است، یک بینشی دارد.

یکی از دوستان می گفت: در ماشین نشسته بودم یک شعر خواندم، گفتم:

الهی جسم و جانم خسته گشته در رحمت به رویم بسته گشته یک عوامی نشسته بود و هیچی هم سواد نداشت. گفت: آقا جسم و جانت خسته گشته است خب برو دو ساعت بخواب. درِ رحمت خدا هم به روی هیچ کس بسته نگشته است. ایشان می گفت: ما مدیر کل بودیم و او هم یک آدم بیسواد است. می گفت: آنقدر من خجالت کشیدم. بله گاهی وقت ها عوام هستند اما یک حرفی که می زند که یک حرف پخته ای است. در یک باغی و در یک شهری رفتیم. به صاحب باغ گفتم: این همه درخت هیچ کدام میوه نمی دهد؟ گفت: این همه آدم هستیم و اینجا می خوابیم، یکی از ما نماز شب نمی خواند، خوب این به آن در.

چهل نفر در تشییع جنازه مومن شیخ صدوق از امام صادق روایت کرده است که : «اذا مات المؤمن، و حضر جنازته أربعون رجلا من المؤمنین، فقالوا: اللّهمّ لا نعلم منه الا خیرا و أنت أعلم به منا، قال اللّه تبارک و تعالی قد أجزت شهادتکم و غفرت له ما علمت ممّا لا تعلمون.»(عوالی الئالی، ج۱، ص۱۶۸)

اگر یک مومنی از دنیا رفت و چهل نفر گفتند: خدایا ما بدی از او ندیدیم، خدا می گوید: من که میدانم این چه کاره بود که مُرد، اما حالا که شما چهل مسلمان می گویید: ایشان آدم خوبی است، من به احترام گواهی شما از آنچه می دانم می گذرم. شهادت چهل مومن بر جنازه، این بسیار عجیب است و اگر کسی هم در تشییع جنازه اطراف جنازه را بگیرد، تشییع کند و جنازه را روی دوشش بگیرد خدا چهل گناه کبیره او را می بخشد. در کارهای عبادی اینها چهل بود. تشییع جنازه عبادت است. نماز عبادت است. مناجات موسی عبادت است. اخلاص برای خدا عبادت است.

ص: ۹۲۰۳

یک وقت داشتم با ماشین در جاده، می رفتم سگی به ماشین حمله کرد، یک مقدار که رفتیم، دیگر سگ از منطقه خود دور شد، چون هر سگی یک منطقه ای دارد. فقط تا یک منطقه ای می آید که در دست اوست. بعد یکی از دوستان گفت: ببینید این سگ منطقه ای که برای خودش بود حفظ کرد، تو آن منطقه ای که داری حفظ می کنی به مسئولیت عمل می کنی؟ نکند که ما از حیوان پست تر باشیم. چون مار سالی ده نفر را می گزد زبان ما روزی ۱۰نفر را می گزد. الآن اگر به دادگاه تلفن کنید هیچ کدام از گرگ های عالم در آنجا پرونده ندارند ولی ببینید که ما آدم ها چه قدر در آنجا پرونده داریم. بنابراین اگر کسی خالص کار کند خداوند او را حکیم قرار می دهد.

عدد چهل در مسائل نظامی و اما در مسائل نظامی یک حدیث برایتان بخوانم. این برای بسیجی ها، ارتشی ها، کسانی که رزمنده هستند و برای هر نیرویی خوب است. پیامبر اکرم فرمودند: «إِنَّ صَبْرَ الْمُسْلِمِ فِی بَعْضِ مَوَاطِنِ الْجِهَادِ یَوْماً وَاحِداً خَیْرٌ لَهُ مِنْ عِبَادَهِ أَرْبَعِینَ سَنَهً.»(عوال اللئالی، ج۱، ص۲۸۲)

اگر یک نفر یک روز در جبهه باشد، ارزشش از چهل سال عبادت بیشتر است. یعنی یک مسلمان در بعضی مناطق جهاد مقاومت کند. مسلمان در جبهه جا دارد، اگر یک شبانه روز در بعضی از جاهای جنگ، در بعضی از قسمت های جبهه باشی، ارزشش از چهل سال عبادت بیشتر است. این هم برای ارزش جبهه بود. امام سجاد فرمود: یک کسی که به جبهه می رود، خدا چهل هزار فرشته را مأمور می کند، که از این رزمنده که می رود جبهه بدرقه کنید. حدیث هم داریم که امام فرمود: وقتی امام زمان(عج) ظهور می کند، یاران امام زمان چنان قدرت رزمی شان زیاد می شود که یک نفر مسلمان از یاران امام زمان، به اندازه چهل نفر زور دارد. پس در مسائل رزمی هم چهل بود. واقعاً همینطور است. شما حساب کن سخنرانی کسی مثل امام که این پیام برائت را داد، چقدر اثر دارد؟ یک روز سخنرانی امام به کل عمر همه ما می ارزد. علی اصغر شش ماهش بود، اما این شش ماهه به ششصد سال عمر ما می ارزد، چون سند بنی امیه را خون علی اصغر امضا کرد. چون اگر علی اصغر در کربلا نبود فایده اش اینقدر نبود. می گفتند: بابا سر حکومت دعوا کردند، حالا یکی هم آن یکی را کشت. می گفت: حالا فرض می کنیم، اینطور که تو می گویی بود، علی اصغر چه گناهی داشت. این علی اصغر آخرین چیزی است که این بنی امیه را در بن بست قرار می دهد، که می گوید: این دیگر چه گناهی کرده بود. گاهی یک کسی کوچک است ولی نقش بزرگی دارد.

عدد چهل در مسائل اقتصادی در مسائل اقتصادی امام صادق علیه السلام فرمود: «الْحُکرَهُ فِی الْخِصْبِ أَرْبَعُونَ یَوْماً وَ فِی الشِّدَّهِ وَ الْبَلَاءِ ثَلَاثَهُ أَیَّام فَمَا زَادَ عَلَی الْأَرْبَعِینَ یَوْماً فِی الْخِصْبِ فَصَاحِبُهُ مَلْعُونٌ وَ مَا زَادَ عَلَی ثَلَاثَهِ أَیَّام فِی الْعُسْرَهِ فَصَاحِبُهُ مَلْعُونٌ»(الکافی، ج۴، ص۱۶۵) اگر وضع مردم خوب باشد یک کسی چهل روز چیزی را انبار کند، محتکر است. آخر می گویند: اگر چند روز آدم انبار کند محتکر است. اگر سه روز نبود احتکار کرد، روز چهارم محتکر است. یک وقت یک چیزی نیست، اگر سه روز آن چیز نباشد و آن را انبار کند محتکر است و اگر یک چیزی چهل روز هست. خوب حالا اگر محتکر باشد چه؟ حدیث داریم پیغمبر فرمود: اگر کسی دزد باشد خدا بیشتر دوستش دارد تا محتکر باشد. چون دزد از پولداران می دزد، محتکر از گدا می دزد. فرض کنید محتکر از فقرا صابون می خواهد، تاید می خواهد او روغن نباتی می خواهد، اینهایی که می خواهند همه مثل خود شما از یک طبقه هستند. محتکر از طبقه محروم بر می دارد. دزد از پولدار می دزد. قالی ابریشمی، طلا، سکه و... می دزد. پیغمبر فرمود: «وَ لَأَنْ یَلْقَی اللَّهَ الْعَبْدُ سَارِقاً أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ یَلْقَاهُ قَدِ احْتَکرَ طَعَاماً أَرْبَعِینَ یَوْماً»(من لا یحضره الفقیه، ج۳، ص۱۵۸) اگر خدا با یک نفر سارق برخورد کند، او را بیشتر دوست می دارد تا کسی که احتکار کند. حالا اگر کسی احتکار کرد، گران شد بعد فروخت پولش را در راه خدا داد. امام می فرماید: اگر کسی جنسی را انبار کند که گران شود، بعد گران شد و فروخت و پولش را در راه جبهه داد، مثلاً باز هم گناه احتکارش را با این پول خرج کردن حل نمی کند. احتکار در زمان عادی در شرایط معمولی چهل روز است، ولی احتکار در شرایط داغ و حاد سه روز است. دزد از محتکر بهتر است. این هم یک حدیث است. حدیث دیگر این که اگر محتکر گران بفروشد و پولش را در راه خدا دهد، آن ثواب چاله آن گناه را پر نمی کند. حدیث ها از کتاب وسایل جلد ۱۲ و سفینه البحار، جلد ۱ بود. این یک حدیث برای مسائل اقتصادی بود.

عـدد چهـل در مسائـل سیاسـی امـا چهـل در مسائل سیاسـی را بگـویم. پیغمبر فرمود: «يَوْمٌ وَاحِدٌ مِنْ سُلْطَانٍ عَادِلٍ خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ يَوْماً»(مستدرک الوسائل، ج۱۸، ص۹) یـک روز یـک آدمی که رهبر و عـادل باشـد، نفع یک روز رهبر عادل از چهل روز بارندگی بیشتر است.

یک سـخنرانی بود که وقتی من گوش دادم کلی پای رادیو گریه کردم. گفتم: خدایا این یک سـخنرانی یک ساعته، به عمری سخنرانی ما می ارزد. چون حدیث داریم «إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ»(الکلینی، ج۵، ص۵۹) یعنی بهترین جهاد این است که آدم پهلوی آدم های فاسـد قرص حرف بزنند. «كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ»«يَوْمٌ وَاحِدٌ مِنْ سُلْطَانٍ عَادِلٍ خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ يَوْماً» از مطر بهتر است. مطر به معنی باران است.

«أَرْبَعِينَ يَوْماً» این هم برای یک رهبر عادل و ما باید افتخار کنیم که چنین رهبر عادلی داریم. البته من ضامن نیستم در مسئولین مملکت و هر که وزیر است، وکیـل است، معاون است، مـدیر کل است، همه را نمی دانم اما این را می دانم و اجازه دهیـد که بگویم، من از یکی از شخصـیت هـای درجه یـک که حالا نمی توانم اسـمش را ببرم، ایشان گفت: بنـده جز از گوشت یخی و جز کوپن اسـتفاده نمی کنم. اصـلاً گوشت گرم نمی خرم و ما باورمان نمی آیـد. ما پشت سـر آقای خامنه ای نماز می خوانیم من از ایشـان شـنیدم که گفت: بنـده فقط خوراکم با کوپن است و این هم گوشت یخی است. حالا اگر یک جایی به میهمانی رفتیم یک چیزی به ما دادند آن حسابش جداست.

قرآن هم می گوید: حضرت ابراهیم دو میهمان برایش آمد، ابراهیم یک شتر کشت و گوشتش را کباب کرد و از مهمان هایش پذیرایی کرد. یک وقت حساب یک میهمانی جداست. ما یک وقت یک جایی بودیم بعد از سخنرانی همه در صف رفتند، گفتند: آقای قرائتی اگر می خواهی عادل باشی تو هم باید در صف بیایی. گفتم: درست است، عدالت یعنی من هم در صف بروم. اما یک چیز دیگر هم باید بگویم و شما نمی دانید که میهمان باید پذیرایی شود، بی انصاف ها من میهمان شما هستم. دیگر چیزی نگفتند، احترام در صف رفتن همه یک اصل است. اما بالاخره احترام میهمان هم یک اصل است. من چون امروز میهمانتان هستم گفتند: خیلی خوب پس برو. در عین حال یک دقیقه ای در صف رفتیم و بعد هم بیرون رفتیم.

اجمالاً باید قاطی نکنیم گاهی وقت ها واقعاً یک فرصت هایی حیف است، مثلاً یک پزشک جراح که می تواند روزی ده نفر را در بیمارستان از مرگ نجات دهد، ایشان در صف تخم مرغ برود، این بسیار ظلم است. نه آقا تو عادل هستی تو باید در صف بروی، فلانی هم در صف برود. آقاجان فلانی از صبح تا شام از خطری دفاع نمی کند اما یک پزشک جراح، یک خلبان، یک مغز متفکر، یک استاد دانشگاه، یک آدم هایی هستند کارشان کیفی است. بعضی ها کارشان کیفی است. بین کیفی و کمّی فرق است. ما نمی گوییم: هر کس کیف دستش است از صف بیرون برود اما هر کس کارش کیفی است از صف بیرون برود. گناه است که پزشک جراح در صف برود، گناه است که خلبان در صف برود. آخر درست است یک شب او برود ولی «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ».(سوره قدر،آیه۳) قرآن هم می گوید: همه شب ها تاریک است. اما خوب شب قدر با باقی شب ها فرق می کند. البته باز نمی خواهم بگویم در مسئولین ما، ضامن دولت و رئیس مجلس و رئیس جمهور و امام و... اینها را زندگیشان را می دانیم. اما حالا فلان منطقه یک مسئول یک کاری کرد، من ضامن همه نیستم.

عدد چهل در مسائل بهداشتی در مسئله بهداشت داریم که اگر کسی چهل روز گوشت نخورد بداخلاق می شود و حتی داریم که اگر چهل روز گوشت گیرتان نیامد، قرض هم کردید اشکال ندارد. ولی در چهل روز باید گوشت خورده شود، حالا از نظر بهداشتی چگونه است؟ وضع بدن ما که چهل روز به چهل روز باید گوشت به آن برسد، آن یک حساب دیگر دارد. داریم که اگر هم کسی دائماً چهل روز پشت سر هم گوشت بخورد، قساوت قلب پیدا می کند ولی اگر کسی چهل روز گوشت نخورد بداخلاق می شود. درباره نظافت بدن و موی بدن داریم از چهل روز بیشتر طول نکشد یعنی هر چهل روز یکبار حتما نظافت کنید. اگر کسی ایمان به خدا دارد و به قیامت ایمان دارد از چهل روز بیشتر طول نکشد. درباره یک سری غذاها هم سفارش شده است که چهل روز به چهل روز این غذا و این اثر باید به بدن برسد. حالا اگر ما الان این را بگوییم ممکن است یک کسی واقعاً نداشته باشد، البته ما در ایران با همه مشکلاتی که داریم وضعمان از خیلی جاها بهتر است. ما الان میلیون ها آدم داریم که حالا اسمشان را نمی برم. میلیون ها آدم داریم که واقعاً چیزی گیرشان نمی آید. درباره ی مسئله انار هم بسیار سفارش شده است که هر چهل روز یک بار حتما مصرف شود.

عدد چهل در مسائل تربیتی

در مسائل تربیتی باز عدد چهل چراغ می زند. این عدد چهل خیلی در حدیث ها چراغ می زند، حالا این چهل چیست این را دیگر نمی دانم. حدیث داریم که قرآن می گوید: «حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعينَ سَنَةً»(سوره احقاف، آیه۱۵) سن چهل سال اوج رشد انسان است و انبیاء ما اکثراً در سن چهل سالگی به مقام نبوت رسیدند از جمله پیغمبر خودمان که در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث شدند. پیغمبر فرمود: اگر یک آدم مجرم را بخوابانند و شلاقش بزنند فایده اش از چهل روز بارندگی برای جامعه بیشتر است. بله نباید رحم کرد چون:

ص: ۹۲۰۸

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان چهل سالگی داریم آدم چهل ساله عصا دست بگیرد. رهبر کبیر انقلاب زمانی این را برای شاگردانش معنا کرده بود، یعنی هر کس چهل ساله شد عصا دست بگیرد. یعنی با احتیاط راه برو. آدم چهل ساله عصا دست بگیرد، یعنی عصای احتیاط دست بگیرد. یعنی تو دیگر بچه نیستی، تو دیگر هر چیزی را نگو. حالا تو چهل سالت شده است. حدیث داریم کسانی که چهل سالشان می شود تغییری پیدا نمی کنند، شیطان پیشانیش را می بوسد، می گوید: پدر و مادرم فدای تو، تو دیگر آدم حسابی بشو نیستی. چون وقتی تا چهل سال یک انسانی یک خطی را رفت، برگشتش محال نیست، اما تربیت این طرف مشکل است او چهل سالش است. البته محال نیست اما سخت است.

روایتی داریم خداوند تا چهل سال به مأمورین و فرشتگان می گوید: با مدارا رفتار کنید. اما همین که چهل سالش شد، گناهی می شود می گوید: «فَغَلِّظَا». «إِنَّ الْعَبْدَ لَفِي فُسْحَةٍ مِنْ أَمْرِهِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مَلَكَيْهِ قَدْ عَمَّرْتُ عَبْدِي هَذَا عُمُراً فَغَلِّظَا وَ شَدِّدَا وَ تَحَفَّظَا وَ اكْتُبَا عَلَيْهِ قَلِيلَ عَمَلِهِ وَ كَثِيرَهُ وَ صَغِيرَهُ وَ كَبِيرَهُ»(الکافی، ج۸، ص۱۰۸) دو فرشته ای که اعمال ایشان را می نویسد«فَغَلِّظَا» یعنی غلیظ برخورد کنید. برخورد را تند کنید، این دیگر چهل سالش شد باز هم گناه می کند «وَ شَدِّدَا» شدت عمل نشان دهید «وَ تَحَفَّظَا» مو را از ماست بکشید. چهل سالش شده ولی باز هم گناه می کند. «وَ اكْتُبَا عَلَيْهِ قَلِيلَ عَمَلِهِ وَ كَثِيرَهُ». قلیل کارش و کثیر کارش را کم و زیادش را بنویس. «وَ صَغِيرَهُ وَ كَبِيرَهُ» یعنی وقتی انسان چهل سالش شد غسل بلد نیست. چهل سالش شده نماز بلد نیست. چهل سالش شده تکان نمی خورد، افسوس به حالش.

اما اینجا باید دقت کنیم که اگر چهل سالمان شد یک خورده کوتاه بیاییم و به قول امام عصای احتیاط دست بگیریم. خدا فرشته ها را مأمور می کند که دیگر اغماض نکنند.

حدیث داریم: «مَنْ خَرَجَ یَطْلُبُ بَاباً مِنْ عِلْمٍ لِیَرُدَّ بِهِ بَاطِلًا إِلَی حَقٍّ أَوْ ضَلَالَةً إِلَی هُدًی کَانَ عَمَلُهُ ذَلِکَ کعِبَادَهِ مُتَعَبِّدٍ أَرْبَعِینَ عَاماً»(امالی طوسی، ص۱۱۸) کسی که سراغ علم برود اما چه علمی و علمی که جلوی باطل را بگیرد و ظلالت و گمراهی را از انسان دور کند. اگر سراغ علم باردار رفتیم آن وقت یک کار مهمی کرده ایم. ارزش یک روز چنین علمی از یک دانشجو یا طلبه از چهل سال عبادت بیشتر است.

چهل روز عبادت پیامبر و ایجاد نطفه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

برای این که خداوند می خواهد فاطمه زهرا را به پیغمبر دهد سفارش می کند. پیغمبر شما چهل روز از خدیجه دور باش. چرا برای این که می خواهم یک غذای جدیدی به تو بدهم. یک غذایی است که باید نطفه زهرا از آن درست شود. چون مسئله تربیتی است باید مخلوط با غذاهای عادی نباشد، چه گفتم:

چهل. آدم اگر ۴۰ ساله شد، فرشته ها به او سخت می گیرند.

چهل

حدیث داریم کسی که چهل حدیث حفظ کند روز قیامت جزو گروه فقها محشور می شود. درباره مسائل خانوادگی داریم که تا چهل روز.. . همین که آیه نازل شد «وَ أَنْذِرْ عَشیرَتَک الْأَقْرَبینَ»(شعرا، آیه۲۱۴) به پیغمبر گفت: اول از همه خویش و قوم هایت را دعوت کن، تبلیغ کن. و پیغمبر چهل نفر از فامیلش را دعوت کرد.

ص: ۹۲۱۰

حضرت امیر فرمود: اگر چهل یار می داشتم حقم را می گرفتم.

امام زمان(عج) وقتی ظهور می کند در قیام یک مرد چهل ساله است.

امام سجاد چهل بار به مکه رفت، اما حتی یک شلاق هم به حیوانش نزد.

وقتی مادر امیرالمومنین فاطمه بنت اسد از دنیا رفت، احترام گرفت و پیغمبر نماز میت را که ۴۰ الله اکبر دارد به این جنازه به خاطر مقام فاطمه بنت اسد و این که مادر علی بن ابیطالب است خواند، چهل الله اکبر گفت

و کسی که قسم دروغ بخورد چهل روز نشده سیلی آن را می خورد.

ابن اساکر کتابی نوشته است که در آن چهل حدیث از چهل عالم در چهل شهر نقل شده است.

شخصی از علماء کمر همت را بسته تا ۴۰ شهر پهلوی چهل عالم رفته است و از هر عالمی یک حدیث پرسیده است. کتاب های زیادی درباره اربعین نوشته شده است از هر طرف تا چهل خانه همسایه هست.

کسی که غیبت یک مسلمانی را بکند چه زن مسلمان چه مرد مسلمان. «مَنِ اغْتَابَ مُسْلِماً أَوْ مُسْلِمَةً لَمْ یَقْبَلِ اللَّهُ تَعَالَی صَلَاتَهُ وَ لَا صِیَامَهُ أَرْبَعِینَ یَوْماً وَ لَیْلَةً إِلَّا أَنْ یَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ»(جامع الخبار، ص۱۴۶) اگر کسی غیبت یک زن و شوهر مسلمان را بکند. نماز او تا چهل روز قبول نیست و ما کتاب های زیادی داریم. کتابی به نام اربعین نوشته شده است و حتی رهبر عزیز انقلاب هم کتابی به نام اربعین دارد و از جمله زیارت امام حسین در اربعین خیلی مهم است. که خود زیارت بار مهمی دارد و اربعین در انقلاب ما خیلی اثر داشت. یعنی اولین انقلاب ما ۱۹ دی که به قم ریختند کشتند و اربعینش در تبریز منفجر شد. یعنی اگر خود این اربعین ها یادتان باشد در انقلاب نقش مهمی داشت. و اربعین اول زائر امام حسین آمد و گفت: السلام علیک یا اباعبدالله. روز اربعین روزی است که یار قدیمی امام حسین آمد، نابینا بود عطیه او را سر قبر امام حسین آورد، قبلاً با آب فرات غسل زیارت کرد و آمد سه مرتبه سلام کرد و گفت: حسین جان من یار با وفای تو هستم در عاشورا نبودم و حالا به زیارت تو آمدم. زیارت اربعین از علامت مومن است، خداوند انشاءالله این کسانی که خون شهدای ما را در طول تاریخ ریختند عذابشان را زیاد کند.

منبع: پایگاه استاد قرائتی qaraati.ir (با تلخیص)

زیارت اربعین سیدالشهداء علیه السلام (۱)

زیارت اربعین سیدالشهداء علیه السلام (۱)

یک جمله از زیارت اربعین ۱

در زیارت اربعین امام حسین علیه السلام میخوانیم:

وَ أَعْطَيْتَهُ مَوَارِيثَ الْأَنْبِيَاءِ

یکی از فقرات مهم زیارت اربعین است که به خداوند متعال عرض میکنید

إِنِّی أَشْهَدُ أَنَّهُ وَلِيُّكَ وَ ابْنُ وَلِيِّكَ وَ صَفِيُّكَ وَ ابْنُ صَفِيِّكَ وَ أَعْطَيْتَهُ مَوَارِيثَ الْأَنْبِيَاءِ خدایا شهادت میدهم مواریث انبیاء را به سیدالشهداء علیه السلام عطا کردی

اول:

آدم علیه السلام برگزیده خداست

در زیارتهای امام حسین علیه السلام نیز میخوانید:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةِ اللَّهِ سلام بر تو ای وارث آدم برگزیده خدا

در زیارت اربعین میخوانید امام حسین علیه السلام نیز صفيّ الله است

السَّلَامُ عَلَى صَفِيِّ اللَّهِ

یا میخوانید:

أَشْهَدُ أَنَّهُ وَلِيُّكَ وَ ابْنُ وَلِيِّكَ وَ صَفِيُّكَ

اما وجه افضلیت امام حسین علیه السلام بر حضرت آدم علیه السلام:

آدم علیه السلام فقط خودش برگزیده خداست اما سیدالشهدا علیه السلام هم خود برگزیده خداست هم فرزند برگزیده خداست

صَفِيِّ اللَّهِ وَ ابْنِ صَفِيِّهِ

دوم:

آدم علیه السلام خلیفه خدا بر روی زمین بود :

وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَهِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَهً

اما وجه افضـلیت سـید الشهداء بر آدم علیهماالسلام: سیدالشهداء علیه السلام از مقام خلیفهاللهی بالاتر آمد شد ولی الله و خلیل الله

چنانچه در زیارت اربعین میخوانید:

السَّلامُ عَلَی وَلِیِّ اللَّهِ وَ حَبِیبِهِ

ص: ۹۲۱۲

السَّلامُ عَلَى خَلِيلِ اللَّهِ

سوم:

آدم علیه السلام مسجود ملائکه شد همه ملائکه بر او سجده کردند.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَهِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ

وجه افضلیت سیدالشهداء بر آدم علیهماالسلام:

ملائکه یکبار آدم را به امر خداوند سجده کردند و تعظیم کردند اما ملائکه خداوند سیدالشهداء را دائما در کنار قبرش زیارت و تعظیم میکنند. أمالی الصدوق: ص۷۳۷

قال أبو عبد الله (علیه السلام) إن أربعه آلاف ملك عند قبرالحسین شعث غبر یبکونه إلی یوم القیامه رئیسهم ملك یقال له منصور فلا یزوره زائر إلا استقبلوه و لا یودعه مودع إلا شیعوه و لا یمرض إلا عادوه و لا یموت إلا صلوا علی جنازته و استغفروا له بعد موته .

خداوند چهار هزار فرشته را بر قبر امام حسین (ع) باز داشته که سوگواری کرده و نماز می گذارند و برای زائران آن حضرت (که عارف به حق آن حضرت باشند) دعا می کنند و به رئیس آن «منصور» گفته می شود. هیچ زائری به زیارت امام حسین (علیه السلام) نمی رود مگر اینکه فرشتگان به استقبال او می روند و از کربلا بیرون نمی رود مگر اینکه او را مشایعت می نمایند، بیمار نمی شود مگر اینکه به عیادت او می روند، نمی میرد مگر اینکه بر جنازه اش نماز می گذارند و بعد از فوتش برای او استغفار می کنند

حتی خود جناب آدم علیه السلام زائر قبر امام حسین علیه السلام است و برای زیارت حضرت انبیاء الهی از خداوند متعال درخواست مینمایند تا اذن زیارت به آنان داده شود.

چهارم:

خداوند متعال جناب آدم علیه السلام را به علوم آشنا نمود و به او تعلیم فرمود.

وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا

وجه افضلیت سیدالشهداء بر آدم علیهماالسلام:

اگر خداوند متعال علوم و اسمائی را به آدم علیه السلام تعلیم فرمود امام حسین علیه السلام خود حقیقت اسماء است زیرا یکی از اسماء این بود که:

یا قدیم الاحسان بحق الحسین علیه السلام

و ثانیا اگر به جناب آدم علیه السلام علوم و اسماء را تعلیم فرمود، امام حسین علیه السلام آقایی است که هم خود حقیقت علوم بود هم با آن علوم اختیار تصرف در همه عوالم هستی به او عطا شده است.

أَشْهَدُ أَنَّهُ وَلِیُّکَ

شهادت میدهم حسین علیه السلام ولی توست

پنجم:

آدم علیه السلام روح خدا در او دمیده شده بود

وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی

وجه افضلیت سیدالشهداء علیه السلام:

اگر از روح خدا در آدم دمیده شده تمام ارواح تا قیامت مشتاق زیارت امام حسین علیه السلام هستند ، محتاج یک نگاه امام حسین اند، مشتاق حشر با سیدالشهداء هستند

و تمامی ارواح آرزو میکنند که ای کاش در رکاب او فدایی او میشدند تا مشمول این سلام ابدی بشوند که:

عَلَی الاَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنآئِکَ

و در زیارت اربعین میخوانید که خدا به این روح ها صلوات میفرستد

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ عَلَى أَرْوَاحِكُمْ وَ أَجْسَادِكُمْ

ششم:

آدم علیه السلام را در باغستانی از باغهای بهشت جا دادند:

وَقُلْنَا یَا آدَمُ اسْکُنْ أَنتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّهَ

وجه افضلیت سیدالشهدا بر حضرت آدم علیهماالسلام:

جناب آدم علیه السلام در قطعه ای از باغهای بهشت جا گرفت که همه آن بهشت از نور سیدالشهدا علیه السلام خلق شده بود

ص: ۹۲۱۴

وَ فَتَقَ نُورَ الْحُسَيْنِ فَخَلَقَ مِنْهُ الْجِنَانَ وَ الْحُورَ الْعِينَ وَ الْحُسَيْنُ وَ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ.

سپس نور فرزندم حسین را شکافت و بهشت و حورالعین را از آن آفرید، پس بهشت و حورالعین از نور فرزندم حسین است و نور فرزندم حسین از نور خداست، پس فرزندم حسین از بهشت و حورالعین برتر است بحار ج ۵۷، ص ۱۹۲.

مرحوم شیخ جعفر شوشتری در خصائص روایتی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: خلق الله الجنه من نور وجه الحسین علیه السلام

همه نور امام حسین علی السلام خیلی زیاد است نور جمال و کمال فضائل حضرت خیلی زیاد است حضرت فرمود همه این بهشت را فقط از نور صورت مبارك امام حسین علیه السلام خلق فرموده است.

خلق الله الجنهمن نور وجه الحسین علیه السلام

جایگاه زیارت اربعین در متون حدیثی و فقهی

اشاره

نویسنده: حجت الاسلام والمسلمین محمدامین پورامینی

جایگاه زیارت اربعین در متون حدیثی و فقهی

امنیت، شرط استطاعت زیارت حج بیت است، اما برای زیارت امام حسین(ع) شرط نیست .

با وجود بیم و ترس از حکومت جائر، مردم از امام صادق(ع) سؤال می کردند که با وجود ترس از خبرچینان و عوامل حکومت، آیا به زیارت حضرت سیدالشهدا(ع) برویم؟ حضرت می فرمودند: بروید.

در احادیث فراوانی از امامان معصوم به زیارت اربعین سفارش و به زمان و مکان استحباب آن اشاره شده است؛ به طوری که در مناسبت های گوناگون به آن ترغیب و در حدیثی، یکی از نشانه های مؤمن شمرده شده است. این سفارش های مؤکد از آنروست که پیش از شهادت امام حسین به هیچ وجه اربعین جلوهای نداشته و اهل بیت خواسته اند به بهانه های گوناگون، ازجمله با تأکید بر زیارت اربعین، نام و یاد آن حضرت زنده نگه داشته شود. در بحث اربعین، اصل زیارت سیدالشهدا در این روز و مفاد زیارت اربعین اهمیت دارد و باید نه با نگاه صرفاً تاریخی، بلکه نگاهی معرفت شناسانه همراه باشد.

زیارت اربعین به قـدری در پاسـداشت مقام سیدالشـهدا تأثیر داشـته که زیارت اربعین که ابتـدا به چنـد ده نفر محدود می شد، امروزه به حضور میلیونی زائران حسـینی در کربلا تبدیل شده است. این نوشـتار ضـمن تاکید بر اهمیت زیارت اربعین، به جنبه های تاریخی و اعتقادی این زیارت نزد شیعیان پرداخته است:

جایگاه زیارت اربعین

اربعین یک نگاه تاریخی صـرف نیست؛ بلکه نگاهی معرفت شناسانه است. ما نمی خواهیم به صورت صرفاً تاریخی به موضوع اربعین بپردازیم؛ بلکه با نگاهی معرفت شـناسانه و با مراجعه به «زیارت اربعین» که سفارش اکید امام معصوم و حجّت خداست و بـا دقت در مضـامین بلنـد آن که از امـام صادق نقل شـده، به آن می پردازیم. به این اعتبار، شـیعه هویّت خود را نیز بایـد در اربعین جست وجو کند.

بحث اربعین ابعاد مختلفی دارد. یک بعـد آن، اصل زیارت سیدالشـهدا در این روز است. بُعد دیگر، مفاد زیارت اربعین است؛ چه آن زیـارتی که از امـام صـادق نقل شـده و چه زیارت منقول از جابر و مخصوصاً زیارتی که از زبان امام است، ابعاد بسـیار عمیقی را در قالب زیارت فرموده است.

اهل بیت عصـمت و طهارت: بر یادآوری مصائب حضـرت سیدالشهدا به مناسبت های گوناگون تأکید داشتند. بخشی از خطبه های حضـرت زینب کبری و حضـرت امام زین العابدین در کوفه و شام بیان مظلومیت سیدالشـهدا و در حقیقت، روضه خوانی است. بعد که اهل بیت به مدینه بازگشـتند، در آنجا هم مجلس عزای سیدالشـهدا پیوسته ادامه داشت؛ به گونه ای که امام زین العابـدین عزاداران را اطعـام می کرد و این سـنت در نزد شـیعیان از ایشـان به یادگار مانـد. این مجلس عزا چنـدین سال به طور پیوسـته ادامه داشت و یک سال آن، به صورت شـبانه روزی بود و بنا بر نقلی دیگر تا سه سال بعـد از واقعه عاشورا این مجلس عزا در مدینه برگزار می شد.۲ پس از ایشان، امام باقر وصیّت کردند که تا ده سال در منا روضه بخوانند.۳

ص: ۹۲۱۶

در دوره امام صادق فضا بازتر شد و حتی سرودن شعر و مراثی نیز تشویق می شد و شعر نقش مهمی در ماندگاری واقعه کربلا و تحریک عواطف دارد. لـذا حضـرت افرادی مانند ابوعماره من شد،۴ جعفر بن عفان ۵ و ابوهارون مکفوف ۶ را تشویق می کند که برای حضـرت اباعبدالله الحسین شعر بسرایند. در زمان امام رضا هم می بینیم که شاعرانی مانند مثل دعبل خزاعی برای سرودن اشـعار عاشورایی مورد توجه حضـرت قرار گرفتنـد. همچنین اسـتمرار اقامه مجالس عزا در خانه ها و بیان فضـیلت شـعر گفتن در رثای ابی عبدالله و رفتن به زیارت آن حضـرت در هر شـرایط و در مناسبت های گوناگون و ترغیب به زیارت اربعین از ویژگی های این دوران است.

عنوان «زیـارت اربعین» به زمـان امـام صـادق بازمی گردد و عجیب این است که با وجود بیم و ترس از حکومت جائر، مردم از امام سؤال می کردند که با وجود ترس از خبرچینان و عوامل حکومت، آیا به زیارت حضرت سیدالشهدا برویم؟ و حضرت می فرمودند که بروید.۸ این در حالی است که فقهای شـیعه در مسـئله حج، یکی از شـرایط استطاعت را «تخلیه سرب» بیان فرموده انـد؛ یعنی بایـد امنیت باشـد و اگر امنیت نباشد، اسـتطاعت محقق نیست؛ اما در مورد زیارت سیدالشـهدا حتی با نبود امنیت نیز مردم را ترغیب به زیارت می کردند.

از این گذشـته، به مناسـبت های مختلف نیز ترغیب به زیارت آن حضرت شده است. در جلد ۱۴ وسائل الشیعه، در آخر کتاب حج، مناسـبت های زیارتی سیدالشهدا ذکر شده است ۹ که در این بخش، تنهـا به مناسـبت ها و ابواب آن در وسائل اشاره می کنیم:

اسـتحباب تکرار زیاره الحسـین؛ استحباب زیاره النساء؛ کراهت ترک زیارت الحسین؛ استحباب المشی إلی زیاره الحسین؛ باب استحباب الاستنابه فی زیارت الحسین

ص: ۹۲۱۷

یا در مناسبت ها و حالات گوناگون:

استحباب زیارت الحسین ولو رکب البحر؛۱۰ (یعنی حتی اگر ناگزیر از پیمودن دریا با کشتی باشید، باز زیارت سیدالشهدا مستحب است).

یا در مناسبت ها و زمان های خاص ۱۱ مانند:

استحباب زیارت الحسین لیله عرفه؛ فی اول رجب؛ فی النصف من شعبان؛ لیله النصف من شعبان بکربلاء؛ استحباب زیارت الحسین لیله القدر؛ لیله الفطر؛ لیله عاشورا؛ یوم الاربعین؛ استحباب زیارت الحسین کل لیله جمعه.

اما در خصوص روز اربعین در جلد ۱۴ وسائل الشیعه ۱۲ این باب را می یابیم: «باب تأکّد استحباب زیارت الحسین یوم الأربعین من مقتله و هو یوم العشرین من صفر». تأکّد استحباب را که در اینجا مطرح است، با آوردن روایاتی بیان می کند. روایت اول از امام حسن عسکری است که فرمود: «علامات المؤمن خمس، صلاه الخمسین، و زیارت الاربعین، والتختّم فی الیمین، و تعفیر الجبین، و الجهر به بسم الله الرحمن الرحیم»؛۱۳ نشانه های انسان مؤمن پنجت است: پنجاه رکعت نماز روزانه (نمازهای واجب و نافله)، زیارت اربعین، انگشتر به دست راست کردن، پیشانی بر خاک نهادن و بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن. این روایت گرچه مرسل است، ولی بنا بر تسامح در ادله سنن و احادیث مَن بلغ در بحث مستحبات، مرسل بودن خبر، ضرری نمی رساند و مشکلی ایجاد نمی کند.

سپس روایت صفوان جمال را از امام صادق نقل و کیفیت زیارت اربعین را بیان می کند و بعد مطلبی است که از «مصباح المتهجد» نقل می کند.۱۵ فتوای صاحب وسائل در تیتر ابواب کتابش معلوم می شود و از اول تا آخر وسائل این گونه است. در اینجا فتوایش این طور است: «باب تأکّد استحباب زیارت الحسین یوم الاربعین».

این فضیلت زیارت اربعین از قدیم در کتاب های روایی مطرح بوده و همه جا در اهمیت و فضیلت زیارت اربعین امام حسین به همین روایت امام حسن عسکری که اصل آن در مزار شیخ مفید ۱۶ و دو کتاب شیخ طوسی (یعنی تهذیب الاحکام ۱۷ و مصباح المتهجد ۱۸) است، تمسک کرده اند.

شیخ مفید در کتاب مزار، عنوان «فضل زیارت الاربعین» دارد که این را بعد از «فضل زیارت امام حسین در روز عاشورا» قرار داده است و به همین حدیث امام حسن عسکری تمسک می کند.۱۹ شیخ طوسی نیز در کتاب «تهذیب الاحکام» به همین روایت تمسک می کند و در ضمن فضایل زیارت امام حسین همین روایت را می آورد.۲۰

همچنین شیخ طوسی در «مصباح المتهجد» می فرماید: «و یستحب زیارته فیه و هی زیاره الاربعین» بعد هم همین روایت امام حسن عسکری را بیان می کند و سپس روایتی از امام صادق ۷ در کیفیت زیارت دارد که در وسائل به آن اشاره می کند و همه خبر و زیارت را نمی آورد و فقط یک جمله اش را می آورد: «السلام علی ولیّ الله و حبیبه...»۲۲ اما در مصباح المتهجد کامل آمده است. در آنجا دارد که در روز اربعین و در وقت بلند شدن روز بگو:

«اَلسَّلامُ عَلی وَلِیِّ اللهِ وَحَبیبِهِ، اَلسَّلامُ عَلی خَلیلِ اللهِ وَنَجیبِهِ، اَلسَّلامُ عَلی صَفِیِّ اللهِ وَابْنِ صَفِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهیدِ، اَلسَّلامُ علی اَسیرِ الْکُرُباتِ، وَقَتیلِ الْعَبَراتِ، اَللّهُمَّ اِنّی اَشْهَدُ اَنَّهُ وَلِیُّکَ وَابْنُ وَلِیِّکَ، وَصَفِیُّکَ وَابْنُ صَفِیِّکَ، الْفآئِزُ بِکَرامَتِکَ، اَکْرَمْتَهُ بِالشَّهادَهِ، وَحَبَوْتَهُ بِالسَّعادَهِ، وَاَجْتَبَیْتَهُ بِطیبِ الْوِلادَهِ، وَجَعَلْتَهُ سَیِّداً مِنَ السّادَهِ وَ قآئِداً مِنَ الْقادَهِ، وَذآئِداً مِنْ الْذادَهِ، وَاَعْطَیْتَهُ مَواریثَ الْأَنْبِیآءِ، وَجَعَلْتَهُ حُجَّهً عَلی خَلْقِکَ مِنَ الْأَوْصِیآءِ، فَاَعْذَرَ فِی الدُّعآءِ، وَمَنَحَ النُّصْحَ، وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فیکَ، لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَهِ وَحَیْرَهِ الضَّلالَهِ، وَقَدْ تَوازَرَ عَلَیْهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْیا، وَباعَ حَظَّهُ بِالْأَرْذَلِ الْأَدْنی، وَشَری آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْأَوْکَسِ، وَتَغَطْرَسَ وَتَرَدّی فی هَواهُ، وَاَسْخَطَکَ وَاَسْخَطَ نَبِیَّکَ، وَاَطاعَ مِنْ عِبادِکَ اَهْلَ الشِّقاقِ وَالنِّفاقِ، وَحَمَلَهَ الْأَوْزارِ الْمُسْتَوْجِبینَ النّارَ، فَجاهَدَهُمْ فیکَ صابِراً مُحْتَسِباً، حَتّی سُفِکَ فی طاعَتِکَ دَمُهُ، وَاسْتُبیحَ حَریمُهُ، اَللّهُمَّ فَالْعَنْهُمْ لَعْناً وَبیلاً، وَعَذِّبْهُمْ عَذاباً اَلیماً، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بْنَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بْنَ سَیِّدِ الْأَوْصِیآءِ اَشْهَدُ اَنَّکَ اَمینُ اللهِ وَابْنُ اَمینِهِ، عِشْتَ سَعیداً، وَمَضَیْتَ حَمیداً وَمُتَّ فَقیداً مَظْلُوماً شَهیداً، وَاَشْهَدُ اَنَّ اللهَ مُنْجِزٌ ما وَعَدَکَ، وَمُهْلِکٌ مَنْ خَذَلَکَ وَمُعَذِّبٌ مَنْ قَتَلَکَ، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ وَفَیْتَ بِعَهْدِ اللهِ، وَجاهَدْتَ فی سَبیلِهِ حَتّی اَتیکَ الْیَقینُ، فَلَعَنَ اللهُ مَنْ قَتَلَکَ، وَلَعَنَ اللهُ مَنْ ظَلَمَکَ، وَلَعَنَ اللهُ اُمَّهً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیَتْ بِهِ، اَللّهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ اَنّی وَلِیٌّ لِمَنْ والاهُ، وَعَدُوٌّ لِمَنْ عاداهُ، بِاَبی اَنْتَ وَاُمّی یا بْنَ رَسُولِ اللهِ، اَشْهَدُ اَنَّکَ کُنْتَ نُوراً فِی الْأَصْلابِ الشّامِخَهِ وَالْأَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِیَّهُ بِاَنْجاسِها، وَلَمْ تُلْبِسْکَ الْمُدْلَهِمّاتُ مِنْ ثِیابِها، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ مِنْ دَعآئِمِ الدّینِ وَاَرْکانِ الْمُسْلِمینَ، وَمَعْقِلِ الْمُؤْمِنینَ، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ الْإِمامُ الْبَرُّ التَّقِیُّ، الرَّضِیُّ الزَّکِیُّ الْهادِی الْمَهْدِیُّ، وَاَشْهَدُ اَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِکَ کَلِمَهُ التَّقْوی، وَاَعْلامُ الْهُدی، وَالْعُرْوَهُ الْوُثْقی، وَالْحُجَّهُ عَلی اَهْلِ الدُّنْیا، وَاَشْهَدُ اَنّی بِکُمْ مُؤْمِنٌ، وَبِاِیابِکُمْ مُوقِنٌ، بِشَرایِعِ دینی وَخَواتیمِ عَمَلی، وَقَلْبی لِقَلْبِکُمْ سِلْمٌ، وَاَمْری لِأَمْرِکُمْ مُتَّبِعٌ، وَنُصْرَتی لَکُمْ مُعَدَّهٌ، حَتّی یَاْذَنَ اللهُ لَکُمْ، فَمَعَکُمْ مَعَکُمْ لامَعَ عَدُوِّکُمْ، صَلَواتُ اللهِ عَلَیْکُمْ، وَعلی اَرْواحِکُمْ وَاَجْسادِکُمْ، وَشاهِدِکُمْ وَغآئِبِکُمْ، وَظاهِرِکُمْ وَباطِنِکُمْ، آمینَ رَبَّ الْعالَمینَ».۲۳

این زیارت مخصوص سیدالشهداء۷ در روز اربعین و معروف به «زیارت اربعین» است. سید ابن طاووس نیز در «اقبال الاعمال» فضلیت زیارت امام حسین۷ در روز بیستم ماه صفر را بیان کرده و به همان حدیث معروف امام حسن عسکری۷ تمسک می کند.۲۴ علامه حلی نیز در «منتهی المطلب» می نویسد: «و تستحب زیارته یوم الاربعین من مقتله و هو العشرون من صفر» بعد هم همین روایت علامات المؤمن خمس را بیان میکند.۲۵

شهید اول در کتاب مزار می گوید: «و منها زیاره الاربعین و یوم هو العشرون من صفر»۲۶ و کفعمی در دو کتابش «البلد الامین» و «المصباح» خود همین مطلب را آورده است. در «البلد الامین» می نویسد: «یستحب بالعشرین منه زیاره الحسین۷ و هی زیاره الاربعین»۲۷ و در مصباح نیز همین مطلب را آورده است.۲۸

علامه محمدتقی مجلسی (مجلسی اول) در «روضه المتقین» در فضل زیارت سیدالشهدا در روز اربعین به همین حدیث امام حسن عسکری تمسک می کند.۲۹ محمدباقر مجلسی صاحب بحارالانوار نیز در دو کتاب «بحارالانوار» و «ملاذ الاخیار» نیز چنین آورده است. در بحارالانوار زیارت اربعین را مطرح و تمسک به همین روایت امام عسکری۷ دارد۳۰ و در ملاذ الاخیار (که شرح بر کتاب تهذیب الاحکام است) نیز چنین آورده است.۳۱

اینکه مقصود از زیارت اربعین، خصوص زیارت امام حسین در روز اربعین است، به سبب شواهد متعددی از بیان علما از زمان شیخ مفید و شیخ طوسی تا زمان سید بن طاووس و بعد علامه حلی، شهید اول، کفعمی، شیخ حرّ عاملی، مجلسی اول و دوم است که ایشان همین معنا را از روایت فهمیده اند. و از این بالاتر، زیارت اربعین طبق فرمایش حضرت امام حسن عسکری از جمله علامت های مؤمن شمرده شده است. بنابراین شاید بتوان گفت که پیش از شهادت سیدالشهدا اصلاً اربعین جلوه ای نداشته است. اربعین به معنای پاسداشت چهلمین روز حماسه کربلا و شهادت سیدالشهدا و یارانش مطرح شد و دشمنان هیچگاه نتوانستند آن را از بین ببرند؛ به گونه ای که زیارت اربعین که ابتدا به چند ده نفر محدود می شد، امروزه به حضور میلیونی زائران تبدیل شده است.

ص: ۹۲۲۰

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که حتّی اگر جابر به کربلا نمی آمد، باز هم زیارت سیدالشهدا در روز اربعین مستحب بود؛ گرچه جابر هم یقیناً در آن روز آمده است؛ چون مفاد زیارت جابر بسیار والاست و معارف عالی دارد و مضمونی است که کاملا با عمق عقاید شیعه منطبق است و نشان از کمال معرفت جناب جابر بن عبدالله انصاری دارد و بعید نیست که جابر بن عبدالله، هم اصل زیارت را و هم توصیه به زیارت در روز اربعین را از ائمه گرفته باشد و از این رو سعی کرد تا خود را در اربعین به کربلا برساند. پس زیارت اربعین و استحباب زیارت سیدالشهدا۷ در روز اربعین ثابت است و بلکه به تعبیر دقیق شیخ حرّ عاملی شدت استحباب زیارت آن حضرت در روز اربعین ثابت است.

پس در روز اربعین دو جنبه هست: یکی اصل استحباب زیارت سیدالشهدا در این روز که دستور ائمه هدی است، و جنبه دیگر این است که جناب جابر در این روز موفق شد با عطیه به کربلا آید و به زیارت آن حضرت بشتابد.

خلاصه سخن اینکه: زیارت سیدالشهدا همیشه مستحب است، اما در اماکن خاص و اوقات خاص سفارش دوچندان به آن شده است و اهل بیت خواسته اند به بهانه های مخلتف نام و یاد آن حضرت زنده نگاه داشته شود. از این رو کاری کردند که در طول سال مردم به یاد سیدالشهدا باشند و با ایشان انس داشته باشند. حضور در آن مکان مقدس هم آثار و برکات ویژه ای دارد؛ به اندازه ای که امام هادی وقتی بیمار شدند، با اینکه خودشان امام و حجت خدا هستند، افرادی را به کربلا می فرستند تا برایشان دعا کنند.

ص: ۹۲۲۱

سرانجام اینکه خود مکان و شرایط زمانی و مکانی یقیناً آثار خود را دارد و در اربعین، این استحباب مضاعف است؛ چون با هدایت اهل بیت به مرور به شعار شیعه تبدیل شده است.

پانویس

۱ . برقی، المحاسن، ص ۴۲۰، محمد امین الامینی، الایام الشامیه من عمر النهضه الحسینیه، ص ۴۶۷

۲ . قاضی نعمان مصری، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۲۷

۳ . محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج۵، ص۱۱۷؛ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج۱۷، ص۱۲۵، ح۱

۴ . ابنقولویه قمی، کامل الزیارات، ص۲۰۹، ح۲۹۸

۵ . محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲، ح ۱۶

۶ . کامل الزیارات، ص۲۰۸، ح۲۹۷ و ص ۲۱۰، ح۳۰۱

۷ . اربلی، کشف الغمه، ج۳، ص۱۱۲؛ بحار الانوار، ج۴۵، ص ۲۵۷

۸ . کامل الزیارات، ص۱۲۶ و ۱۲۷

۹ . وسائل الشیعه، ج۱۴، ص ۴۲۸_ ۴۴۲

۱۰ . همان، ج۱۴، ص۴۵۸

۱۱ . همان، ص۴۵۹_ ۴۷۹

۱۲ . همان، ص ۴۷۸، باب ۵۶ کتاب الحج ابواب مزار و ماینسابه.

۱۳ . همان، ص ۴۷۸، ح۱۹۶۴۳

۱۴ . همان، ص ۴۷۸، ح۱۹۶۴۴

۱۵ . همان، ص ۴۷۸، ح۱۹۶۴۵

۱۶ . شیخ مفید، المزار، ص ۵۲

۱۷ . شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج۶، ص۵۲، ح۲۰۱

۱۸ . شیخ طوسی، مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۷۸۸

۱۹ . المزار، ص ۵۲

۲۰ . تهذیب الاحکام، ج ۶، ص۵۲، باب ۱۶ باب فضل زیارته.

۲۱ . مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۷۸۸

۲۲ . وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۷۸، ح۱۹۶۴۵

ص: ۹۲۲۲

۲۳ . مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۷۸۸.

۲۴ . سید ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۰۰.

۲۵ . علامه حلّی، منتهی المطلب، جلد ۱۳، ص ۲۹۵.

۲۶ . المزار، ص ۱۸۷.

۲۷ . تقیالدین ابراهیم کفعمی، البلد الامین، ص۲۷۴.

۲۸ . تقیالدین ابراهیم کفعمی، المصباح، ص ۴۸۲.

۲۹ . محمدتقی مجلسی، روضه المتقین، ج ۵، ص ۳۸۹.

۳۰ . بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۹، باب ۲۵.

۳۱ . محمدباقر مجلسی، ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الاخبار، ج ۹، ص ۱۲۵

منبع: m-pouramini.ir

زیارت اربعین حسینی ستون ولایت علوی

زیارت اربعین حسینی ستون ولایت علوی

(بر گرفته از کتاب شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی)

اهمیت زیارت اربعین، تنها به این نیست که از نشانه های ایمان است، بلکه طبق این روایت در ردیف نمازهای واجب و مستحب قرار گرفته است. برپایهٔ این روایت، همان گونه که نماز ستون دین و شریعت است، زیارت اربعین و حادثهٔ کربلا نیز ستون ولایت است.

اهتمام به زیارت اربعین

امام حسن عسگری (علیه السلام) فرمودند: «علامات المؤمن خمس: صلاه الخمسین و زیاره الأربعین و التختّم فی الیمین و تعفیر الجبین و الجهر ببسم الله الرّحمن الرّحیم»(۶)؛ «نشانه های مؤمن و شیعه، پنج چیز است: اقامهٔ نمازِ پنجاه و یک رکعت، زیارت اربعین حسینی، انگشتر در دست راست کردن، سجده بر خاک و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم»(۱)

مراد از نماز پنجاه و یک رکعت، همان هفده رکعت نماز واجب روزانه به اضافهٔ نمازهای نافله است که جبران کنندهٔ نقص و ضعف نمازهای واجب است؛ به ویژه اقامهٔ نماز شب در سحر که بسیار مفید است. نماز پنجاه و یک رکعت به شکل

مذکور از مختصات شیعیان و ارمغان معراج رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است. شاید سرّ ستودن نماز به وصف معراج مؤمن این باشد که دستورش از معراج آمده است و نیز انسان را به معراج می برد.

ص: ۹۲۲۳

موارد دیگری نیز که در روایت یاد شده، همگی از مختصات شیعیان است؛ زیرا فقط شیعه است که سجده بر خاک دارد و نیز غیرشیعه است که یا بسم الله الرحمن الرحیم را نمی گویند یا آهسته تلفظ می کنند. همچنین شیعه است که انگشتر به دست راست کردن و نیز زیارت اربعین حسینی را مستحب می داند.

مراد از زیارت اربعین، زیارت چهل مؤمن نیست؛ زیرا این مسأله اختصاص به شیعه ندارد و نیز «الف و لام» در کلمه «الاربعین»، نشان می دهد که مقصود امام عسکری (علیه السلام) اربعین معروف و معهود نزد مردم است.

اهمیت زیارت اربعین

اهمیت زیارت اربعین، تنها به این نیست که از نشانه های ایمان است، بلکه طبق این روایت در ردیف نمازهای واجب و مستحب قرار گرفته است. برپایه این روایت، همان گونه که نماز ستون دین و شریعت است، زیارت اربعین و حادثه کربلا نیز ستون ولایت است.

به دیگر سخن، براساس فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم): عصاره رسالت نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) قرآن و عترت است؛ «إنی تارك فیکم الثقلین... کتاب الله و... عترتی أهل بیتی»(۷). عصاره کتاب الهی که دین خداست، ستونی دارد که نماز است و عصاره عترت نیز ستونش زیارت اربعین است که این دو ستون در روایت امام عسکری (علیه السلام) در کنار هم ذکر شده است؛ امّا مهمّ آن است که دریابیم نماز و زیارت اربعین انسان را چگونه متدین می کنند.

درباره نماز، ذات اقدس الهی، معارف فراوانی را ذکر کرده است. مثلاً فرموده: انسان، فطرتاً موحّد است، ولی طبیعت او به هنگام حوادث تلخ، جزع دارد و در حوادث شیرین از خیر جلوگیری می کند، مگر انسان های نمازگزار که آنان می توانند این خوی سرکش طبیعت را تعدیل کنند و از هلوع، جزوع و منوع بودن به درآیند و مشمول رحمت های خاص الهی باشند؛ (إنّ الإنسان خلق هلوعاً إذا مسّه الشرّ جزوعاً و إذا مسّه الخیر منوعاً إلّا المصلّین)(۸)

ص: ۹۲۲۴

زیارت اربعین نیز انسان را از جزوع، هلوع و منوع بودن باز می دارد و گفته شد که هدف اساسی سالار شهیدان نیز تعلیم و تزکیه مردم بوده است و در این راه، هم از طریق بیان و بنان اقدام کرد و هم از راه بذل خون جگر که جمع میان این راه ها از ویژگی های ممتاز آن حضرت (علیه السلام) است.

خلاصه آن که رسالت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تعلیم کتاب و حکمت از یک سو و تزکیه نفوس مردم از سوی دیگر بود تا هم جاهلان را عالم نماید و هم گمراهان را هدایت کند و در نتیجه، جهل علمی و جهالت عملی را از جامعه جدا سازد. همین دو هدف در متن زیارت اربعین سالار شهیدان (علیه السلام) تعبیه شد؛ چنان که منشأ ددمنشی منکران رسالت و دشمنان نبوّت، حبّ دنیا و شیدایی زرق و برق آن بود و عامل مهمّ توحّش منکران ولایت و دشمنان امامت نیز همان غَطْرَسه دنیا و دلباختگی به آن بود، که در بخشی از زیارت اربعین به آن اشارت رفته است: «و تَغطْرَس و تَرَدّی فی هواه»

ویژگی عدد چهل درباره امام حسین (علیه السلام)

اربعین و عدد چهل خصوصیتی دارد که دیگر ارقام آن را ندارد.

غالب انبیای الهی در سنّ چهل سالگی به رسالت مبعوث شدند .

ملاقات خصوصی حضرت موسی (علیه السلام) و ذات اقدس الهی چهل شب بود .

در نماز شب سفارش شده است که چهل مؤمن را دعا کنید .

همسایگان را تا چهل خانه گرامی بدارید.

این ها نشان می دهد که عدد چهل از برجستگی خاص برخوردار است.

در روایات اسلامی چنین آمده است: زمینی که روی آن انبیا و اولیای الهی و بندگان مؤمن، خدا را عبادت کرده اند، چهل روز در مرگ آنان می گرید، ولی در شهادت امام حسین(علیه السلام) آسمان و زمین، چهل روز خون گریه کردند. البته اشک یا خون را در این گونه از روایات نباید بر اشک یا خون ظاهری حمل کرد؛ چنان که نباید آن را انکار کرد.

توضیح آن که در سیارات آسمانی بارها انفجارهایی رخ می دهد که با چشم عادی هرگز دیده نمی شود؛ ولی متخصصان با استمداد از علم نجوم و از رصدخانه به تماشای این انفجارها می نشینند. همان گونه که مردم عادی نباید خبر وقوع این انفجار را به صِرف ندیدن آن با چشم ظاهری انکار کنند، خونْ گریه کردن آسمان و زمین را نیز نباید انکار کنند؛ زیرا این موارد نیز جزو علومی نیست که بشر عادی آن را نظاره کند، حتی از رصدخانه نیز دیده نمی شود.

اساساً امر ملکوتی را هرگز نمی توان با ابزار مُلکی ادراک کرد. مثلاً با دقیق ترین و پیشرفته ترین فنّ رصد سپهر نمی توان مشهودات رؤیای صادق انسان نائم را رصد نمود. اگر یوسف عصر در ساحت رؤیا مشاهده کند که یازده ستاره به همراهی ماه و آفتاب برای وی سجده کردند، هرگز چنین صحنه ای را نمی شود با هیچ رصدخانه ای تصدیق یا تکذیب نمود. غرض آن که معنای اشک ریزی یا خون باری ملکوتی نه مورد تصدیق فنّ تجربی است و نه در قلمرو تکذیب آن قرار می گیرد و هیچ گاه استبعاد به جای استحاله نمی نشیند. کسی که صاحب بَصَر نیست تا ببیند، لا اقل باید صاحب نظر باشد که گوش شنوا به ندای صاحبْ بصران داشته باشد.

ص: ۹۲۲۶

برای تحقیق این موارد، علم مخصوص لازم است که اصطلاح و متخصصان ویژه خود را دارد که اهل ولایت و علمای بزرگ دینی اند. آنان این گونه از احادیث را با جان پذیرفتند و فهمیدند که آسمان و زمین خونْ گریه می کنند. از امام زمان (علیه السلام) نیز نقل شده است که به امام حسین (علیه السلام) عرض می کنند: اگر اشک چشم تمام شود، برایت خون می گریم؛ «و لأبکینّ علیک بدل الدموع دماً»(۹)

گفتنی است: گرامیداشت یاد متوفا پس از مرگ او در همه ملل و ادیان رسمیت دارد و بعضی با گذشت یک ماه و بسیاری نیز پس از چهل روز از متوفای خود تجلیل می کنند. در میان مسلمانان، به ویژه شیعیان، پس از شهادت امامان معصوم (علیهم السلام) در نخستین اربعین آنان مراسم گرامیداشت انجام می شده است؛ ولی شهادت امام حسین (علیه السلام) این ویژگی را دارد که روز اربعین حسینی هر ساله تا قیامت ادامه خواهد داشت.

زیارت مأثور در اربعین:

در روایات شیعه برای روز اربعین حسینی دستورهایی وجود دارد؛ مانند خواندن زیارت مخصوص آن روز در پیش از ظهر که پس از آن دو رکعت نماز نیز خوانده می شود و دعا در آن وقت مستجاب است.

در زیارت اربعین، هدف قیام امام حسین (علیه السلام) همان هدف رسالت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دانسته شده است. براساس قرآن و نهج البلاغه، هدف رسالت انبیای الهی، دو چیز است: یکی عالم کردن مردم و دیگری عاقل نمودن آن ها با تهذیب نفس.

کسانی که علم ندارند، دستور خدا را نمی دانند و توان تربیت خود یا دیگران را ندارند. برخی نیز عالمند، ولی در اثر نداشتن عقل به دانش خود عمل نمی کنند. از این رو، انبیا (علیهم السلام) برای تعلیم و نیز تزکیه مردم مبعوث شده اند که به مردم خوبی ها را بشناسانند و راه خوب را به آنان بنمایانند تا مردم خوب بفهمند و به خوبی ها عمل کنند. چنین جامعه ای مهد پرورش اولیای الهی است.

در قرآن کریم از زبان حضرت ابراهیم (علیه السلام) نقل شده که به خداوند عرض کرد: پیامبری مبعوث فرما که مردم را عالِم و مهذّب کند؛ (ربّنا و ابعث فیهم رسولاً منهم یتلوا علیهم ایاتک و یعلّمهم الکتاب و الحکمه و یزکّیهم)(۱۰). خداوند دعای آن حضرت را اجابت کرد و در سوره «جمعه» فرمود: (هو الذی بعث فی الأُمّیین رسولاً منهم یتلوا علیهم ایاته و یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمه و إن کانوا من قبل لفی ضلال مبین)(۱۱)

بر اساس این آیه، مردم حجاز، پیش از بعثت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گرفتار دو مُعْضِل علمی و عملی بودند: یکی نادانی و دیگری گمراهی. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با تعلیم کتاب و حکمت آن ها را از جهل رهانید و عالم کرد و نیز با تزکیه نفس، آنان را از بیراهه به راه آورد و عادل کرد.

امیرمؤمنان (علیه السلام) در تشریح بعثت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «فهدیهم به من الضلاله و أنقذهم بمکانه من الجهاله»(۱۲)؛ یعنی خداوند به دست پیامبرش مردم را عالِم و عادل کرد.

امام حسین (علیه السلام) نیز که به حساب ملکوت و اتصال نور وجودی، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و صاحب ولایت؛ «حسین منّی و أنا من حسین»(۱۳)، باید مردم را عالم و عادل کند؛ یعنی احکام و دستورها و معارف دین را به آنان بیآموزاند و آنان را اهل عمل کند.

همه اهل بیت (علیهم السلام) این وظیفه را به عهده داشتند و با تدریس، ارشاد، سخنرانی و نوشتن نامه به وظیفه خود عمل می کردند؛ ولی سیدالشهدا (علیه السلام) افزون بر کارهای یاد شده، به سبب یأس از تأثیر اساسی این ابزار در شرایطی قرار گرفت که خون جگر خود را نیز برای نیل به هدف اعطا کرد. تنها آن حضرت (علیه السلام) بود که هم مبارزه فرهنگی و سیاسی و اجتهادی داشت، هم نبرد جهادی.

چنـان که در زیارت اربعین آن حضـرت می خوانیم: «فأعـذر فی الـدعا و منـح النصـح و بـذل مهجته فیک لیسـتنقذ عبادک من الجهاله و حیره الضلاله»(۱۴)؛ یعنی آن حضـرت (علیه السـلام) با اتمام حجت بر خلق، هر عذری را از امت رفع کرد و اندرز و نصیحت آنان را با مهربانی انجام داد و خون پاکش را در راه تو ای خدا نثار کرد تا بندگانت را از جهالت و حیرت و گمراهی نجات دهد.

گریه بر امام حسین (علیه السلام)

براسـاس نقلی معروف از حضـرت سـکینه (علیه السـلام) بالاـی بـدن مطهّر امـام حسـین (علیه السـلام)، ایشان به این اصل کلی سفارش کردنـد که هر حادثه تلخی پیش آمـد کرد، آن را بهانه کنیـد و برای من اشک بریزیـد: «أو سـمعتم بغریب أو شـهید فاندبونی»(۱۵)؛ «هرگاه داسـتان غریب یا شـهیدی را شنیدید، برای مظلومیت من گریه کنید»؛ زیرا اگر امام حسین (علیه السلام) به خلافت می رسید، دیگر غریب یا شهیدی وجود نداشت.

بنـابراین، اصل کلی این است که هر حادثه تلـخ و ناگواری را بایـد بهانه کرد و برای سالار شـهیدان اشک ریخت؛ نه آن که افراد داغدیده برای تسکین عواطف و احساسات خود آن حضرت (علیه السلام) را بهانه کنند و برای التیام زخم خویش اشک بریزنـد و نـدبه نماینـد و بین این دو گونه عزا داری فرق وافر است؛ زیرا محصول یکی تعزیت برای حضـرت امـام حسـین (علیه السلام) است و نتیجه دیگری تسلیت برای خود؛ هر چند ممکن است بهانه قرار دادن واقعه جانسوز کربلا هم بی اثر نباشد.

وجود مبارک سیدالشـهداء (علیه السلام) فرمودند: «أنا قتیل العبره»(۱۶)؛ یعنی من که به هدف اِحیای حق و اِمحای باطل کشـته شـدم، بایـد عَبَرات داشـته بـاشم؛ به طوری که چشـمان علاـقه منـدان به سالاـر شـهیدان پر از اشک شود و آن اشکْ فراوان از شبکه چشم خارج گردد و به صورت انسان عبور کند تا عَبَرات بشود.

ص: ۹۲۲۹

این سنّت حسنه، آثار فراوانی دارد، از جمله این که محبت اهل بیت (علیهم السلام) در قلب شیعیان حضور پیدا می کند؛ آنگاه دوست امامان معصوم (علیهم السلام) هرگز فکر و راه و روش آنان را رها نمی کند؛ زیرا رهبری جوارح به دست جانحه و دل است و زمامداری قلب را محبت به عهده می گیرد و دلِ دوستان حسین بن علی (علیه السلام) جوارح را به صَوْب صراط مستقیم رهنمود می شود.

حکایات زیارت امام حسین سلام الله علیه

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

حکایات زیارت امام حسین علیه السلام

حکایت اول:

مرحوم علامه نوری از عالم بزرگوار و متقی و معدن علم و فضل، شیخ المشایخ شیخ جواد و او از پدر بزرگوارش عالم متقی شیخ حسین نجفی نقل می کند:

مردی نصرانی در بصره تجارت داشت سود بسیار از بازرگانی به دست آورد، به طوری که بصره را برای سکونت و تجارت خود مناسب ندید. همکاران و دوستانش برای او نوشتند به بغداد بیا، بصره برای تو سزاوار نیست. ناگزیر اموال خود را گرد آورده، به سوی بغداد حرکت کرد تا بتواند به کسب خود ادامه دهد.

در راه دزدان به وی حمله کردند و اموالش را چپاول نمودند. تاجر بینوا با دست خالی و پای پیاده خود را به یکی از بادیه نشین ها رسانیده و به عنوان مهمان بر آن ها وارد شد. کم کم با اهل قبیله مأنوس گردید، و در تغییر مکان با آن ها همراه، و در کار و شغل زراعت با آن ها همکاری می نمود.

ص: ۹۲۳۰

پس از مدتی با خود گفت: گویا من بر این مردم تحمیل شده ام. لذا روزی با جوانان و رفقا اندیشه خود را به میان گذاشت. به او گفتند: مطمئن باش تو بر ما تحمیل نشده ای. زیرا بودجه روزانه معینی برای خوردن و آشامیدن میهمانان منظور است، و با بود و نبود تو تغییری در آن داده نمی شود، آسوده باش.

تا این که عده ای از آن ها قصد زیارت ائمه(علیهم السلام) کردند و جهت توشه راه، گندم و خرما تهیه کردند، این نصرانی هم شوق زیارت پیدا کرد و گفت: از تنهایی در اینجا خسته می شوم، اگر مانعی ندارد مرا هم با خود ببرید تا کمکی برای شما باشم.

لذا آن نصرانی را هم با خود بردند. از توشه آن ها می خورد و مواظب اثاث آن ها بود، تا به نجف اشرف وارد شدند، زیارت کرده سپس عازم کربلا شدند.

ایام عاشورا بود، چون داخل کربلا شدند، همه کربلا پر از ماتم و شور و گریه بود. کنار صحن منزل کردند و اثاثیه خود را پیش نصرانی گذاشتند و به او گفتند: همین جا بمان تا فردا بعد از ظهر ما نزد تو می آییم.

شب عاشورا بود، نصرانی در آنجا ماند. چون مقداری از شب گذشت، سه بزرگوار دید که از حرم خارج شدند، یکی از آن ها به دیگری فرمود: نام زائرانی را که در این شهر آمده اند در دفتر مخصوص ثبت کن.

آن دو نفر جدا شدند و رفتند، مدتی گذشت و برگشتند و صورت اسامی را تقدیم آقا نمودند. آقا نگاهی به دفتر کرد و فرمود:هنوز از افراد زائر باقی مانده است.

ص: ۹۲۳۱

دوباره رفتند و برگشتند و گفتند: کسی باقی نمانده است. آقا فرمود: باز هم لیست کمبود دارد، آن را کامل کنید.

برای سومین بار به همه جا مراجعه کردند، برگشتند و گفتند: هیچ کس باقی نمانده است مگر این مرد نصرانی.

فرمود:چرا اسم او ننوشته اید؟

«اَلَیسَ قَد حُلَّ بِساحَتِنا؛ آیا او در حریم ما وارد نشده است؟» (۱)

پس آن نصرانی از خواب کفر بیدار شد و نور ایمان در دلش تابید، و خداوند عوض اموال دنیوی نعمت های اخروی به او لطف فرمود.

از فاضل صالح شیخ حسن مازندرانی نقل می شود که در مجلس بحث شیخ الفقهاء صاحب جواهر بودم که ایشان فرمود: دیشب در خواب دیدم مجلس بزرگی برپاست و در آن مجلس بسیاری از علماء حاضرند و دربان ها ایستاده اند. من اجازه خواستم و داخل شدم، دیدم همه علماء گذشته تشریف دارند، و در صدر مجلس علامه مجلسی نشسته است.

از این که ایشان بر همه مقدم بودند تعجب کردم، علت آن را از نگهبانان پرسیدم،گفتند: علامه مجلسی نزد ائمه (علیهم السلام) به «باب الائمه» معروف است، و این مقام و منزلت را به خاطر اینکه چاوشی برای زوار مرسوم نموده به او داده اند.

مرحوم نوری می فرماید: با رایج شدن چاوش، مردم به زیارت ائمه(علیهم السلام) تشویق و ترغیب می شوند. و ممکن است مراد تألیفات آن بزرگوار باشد که موجب نشر احادیث و آثار اهل بیت(علیهم السلام) و مردم به سوی خاندان عصمت راه یافتند.(۲)

حکایت دوم:

مرحوم شیخ علی اکبر سعیدی که از بزرگان یزد بود نقل می کرد: یک دختر زرتشتی اسلام آورد، و با مرحوم حاج ابوالقاسم بلور فروش ازدواج کرد، حدود بیست سال گذشت، بچه دار نمی شد به او پیشنهاد شد زیارت عاشورا بخواند، این زن مسلمان شده چهل روز زیارت عاشورا را با صد لعن و سلام و دعای علقمه خواند، خداوند به او اولاد پسری عنایت کرد.

۱- (۱) - دارالسلام: ج ۲، ص ۱۴۴.

۲- (۲) - دارالسلام: ج ۲، ص ۲۴۴.

حکایت سوم:

مرحوم آیت الله شیخ علی اکبر نهاوندی نقل می کند که: سید جلیل سید احمد اصفهانی معروف به خوشنویس،برایم نوشت که در روز جمعه در مسجد سهله درحجره نشسته بودم، ناگاه سید بزرگوار و معممی بر من داخل شد، به آنچه در زاویه حجره – یک فرش و تعدادی کتاب و ظرف – بود نظر کرد و فرمود: برای حاجت دنیا تو را کفایت می کند، تو هر روز صبح به نیابت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زیارت عاشورا می خوانی، بقدری کفایت معیشت هر ماهت را از من بگیر که اصلا محتاج به احدی نباشی، و قدری پول به من داد و گفت: این کفایت یک ماه تو را می نماید و رو به در مسجد رفت.

و من به زمین چسبیده بودم و زبانم بند آمده بود وهر چه خواستم سخن بگویم و یا برخیزم نتوانستم، تا آن سید خارج شد، همین که بیرون رفت گویا قیودی از آهن بر من بود باز شد،پس برخاستم از مسجد خارج شدم، آنچه جستجو کردم اثری از آن آقا ندیدم.(۱)

حکایت چهارم:

از سلیمان اعمش نقل شده که گفت: همسایه ای داشتم که با او رفت و آمد می کردم. شب جمعه ای پیش او رفتم و درباره زیارت امام حسینعلیه السلام) سؤال کردم، آن شخص گفت، بدعت است و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است.

سلیمان گوید: با غیض و غضب از کنار او برخاستم و با خود گفتم: سحر پیش او می روم و برخی از فضایل حضرت حسینعلیه السلام) را برای او نقل می کنم،اگر بر عناد خود اصرار ورزید، او را می کشم.

ص: ۹۲۳۳

۱- (۳) – عیقری الحسان: ج ۱، ص ۱۱۳.

هنگـام سـحر سـراغ او رفتم، درب خانه اش را کوبیـدم و او را با نام صـدا زدم،همسـرش گفت: شوهر به زیارت امام حسـینعلیه السلام) رفته است.

سلیمان گویـد: دنبال او به زیارت آن حضـرت رفتم، چون داخل حرم شدم او را در سـجده دیدم که گریه می کند، و مشـغول توبه و اسـتغفار است. بعـد از مـدتی طولانی سـر از سـجده برداشت. به او گفتم: تو دیشب منکر زیارت امام حسـینعلیه السـلام) بودی و آن را بدعت می دانستی،اکنون خود به زیارت آمده ای؟!

در جـواب گفت: ای سـلیمان، مرا ملامـت نکن. من تـا دیشب ائمه(علیهم السـلام) را قبـول نداشـتم،امـا خوابی دیـدم که مرا به وحشت انـداخت: مردی جلیـل القـدر را – با قامتی متوسط که از بزرگی جلالت و جمال و کمال قادر بر توصـیف او نیسـتم – دیدم که گروهی اطراف او بودند، و در کنارش بزرگواری بود که تاجی بر سر داشت.

از یکی از خـدام پرسـیدم: ایـن هـا چـه کسـانی هسـتند؟ گفـت: ایـن محمـد مصـطفی(صـلی الله علیه و آله) و آن دیگری علی مرتضـیعلیه السـلام) – وصی او – است، با دقت نگاه کردم ناقه ای از نور – که بین زمین و آسمان در حرکت بود – دیدم که بر او هودجی از نور بود و در آن دو زن نشسته بودند.

گفتم: این ناقه از کیست؟ گفت: از خدیجه کبری و فاطمه زهرا(سلام الله علیهما) است. گفتم: این جوان کیست؟ گفت: حسن بـن علیعلیه السـلام) است. گفتم: به کجـا می رونـد؟ گفت: به زیـارت سیدالشـهدا حسـین بن علی(علیهماالسـلام) که در کربلا مظلوم شهید شده است. آن گاه خواستم به جانب هودجی که حضرت فاطمه زهرا(سلام الله علیها) در آن بود، بروم، دیدم رقعه هایی از اسمان فرو می ریزد.

پرسیدم: این رقعه ها چیست؟ گفت: در این رقعه ها نوشته: «امان من الله لزوار الحسینعلیه السلام) لیله الجمعه؛ امان است از جانب خداوند برای زائرین امام حسینعلیه السلام) در شب جمعه».

من هم از آن رقعه ها درخواست کردم. گفت: تو می گویی زیارت بدعت است، به تو داده نمی شود، تا معتقد به فضل و شرف آن بزرگوار باشی و به زیارت او بروی. (ناگاه هاتفی ندا کرد: آگاه باشید که ما و شیعیان ما در درجه عالیه ای از بهشت هستیم).

پس با ترس و وحشت بیدار شدم و در همان ساعت اراده زیارت سید خودم امام حسین (علیه السلام) نمودم و اکنون به سوی پروردگار توبه می کنم.

سوگند به خدا ای سلیمان، تا زنده ام زیارت آن حضرت را ترک نخواهم کرد.(۱)

حکایت پنجم:

مرحوم آخوند ملا عبدالحمید قزوینی گوید: در طول مدت مجاورتم زیارت مخصوصه حسینیه را مداومت نموده ام. مگر آن ایام که تصمیم گرفتم چهل شب در مسجد سهله بیتوته کنم، همه آن ها را پیاده و غالبا از بیراهه می رفتم، و معمولاً در ایوان اطاق های صحن مطهر و یا در خود صحن یا توابع آن منزل می نمودم، چون بضاعتی نداشتم قادر بر پرداخت کرایه منزل نبودم.

اتفاقا روزی به اراده کربلا بیرون رفتم، چون به بلندی وادی السلام رسیدم، جمعی از اعیان را دیدم که برای مشایعت آقا زاده ای بیرون آمده اند، پس او را با کمال احترام سوار کجاوه کردند،و دعای سفر در گوش او خواندند و قدری با او همراه شدند، و او با نوکر و لوازم سفر روانه گردید.

ص: ۹۲۳۵

۱- (۴) – دارالسلام: ج ۱، ص ۲۴۵ – نجم الثاقب: ص ۲۷۷ . به نقل از مزار ابن المشهدی و منتخب طریحی، بحارالانوار: ج ۱۰۱، ص ۵۸ به نقل از مزار کبیر.

چون این را دیدم و ذلت خود را مشاهده کرد، ملول و خجل شدم، و تصمیم گرفتم دیگر این گونه با ذلت و خواری به زیارت نروم، چون برگشتم بر همان اراده بودم. تا آنکه وقت زیارت مخصوصه رسید، چند نفر از طلاب از من خواستند با آن ها به زیارت بروم. من قبول نکردم و گفتم: کرایه مسافرخانه ندارم و پیاده هم نمی روم.

گفتند: تو همیشه پیاده می رفتی! گفتم: دیگر نمی روم. گفتند: این دفعه که ما اراده پیاده رفتن داریم بیا که ما از راه باز نمانیم، بعد خود می دانی.

بعد از اصرار، توشه راه خریدند و روانه شدیم.

فردای آن روز، روز زیارت بود. صبح بیرون رفتیم تا ظهر در کاروانسرای شور بخوابیم و در شب به کربلا برسیم. کاروانسرا مخروبه بود و هوا هم گرم و کسی نبود، به علاوه در آنجا خوف دزد هم بود.

پس از صرف غذا خوابیدیم. من از همراهان زودتر بیدار شدم. و آفتابه برداشته برای وضو رفتم. در اثنای وضو که مشغول مسح پا بودم شخصی را دیدم در لباس اعراب، پیاده از در کاروانسرا داخل گردید، و با سرعت به نزد من آمد. گمان کردم دزد است، لکن نترسیدم چون چیزی با خود نداشتم.

نزدیک آمد و متوجه من شد و گفت: ملا عبدالحمید قزوینی تو هستی؟ چون بدون سابقه آشنایی نام مرا برد تعجب کردم گفتم: آری منم. گفت: تویی که گفتی من با این ذلت و خواری دیگر به کربلا نمی روم؟ گفتم: آری، گفت: اینک آماده شو که مولای تو حضرت ابوالفضل و آقای تو حضرت علی بن الحسین(علیهماالسلام) به استقبال تو آمده اند، که قدر خود را بدانی و به زرق و برق بی اعتبار دنیا افسرده و مهموم نگردی.

ص: ۹۲۳۶

چون این سخن را شنیدم مات و مبهوت شدم که او چه می گوید: ناگاه دو نفر سوار با شمایل آن بزرگوار که شنیده و در کتب اخبار و متقل خوانده بودم دیدم، با آلات و اسلحه حرب، حضرت ابوالفضل علیه السلام) در جلو و علی اکبرعلیه السلام) از پشت سر، از در کاروانسرا داخل صحن گردیدند. چون این واقعه را دیدم،بی اختیار خود را از بالای صفه پایین انداختم، دویدم خود را به پای اسب های ایشان انداختم، بوسیدم، و به دور اسب های ایشان گردیدم، و زانو و رکاب و پایشان را می بوسیدم.

با خود گفتم: خوبست رُفقا را هم بیدار کنم تا به خدمت آن دو فرزند حیدر کرار علیه السلام) برسند، پس با سرعت به نزد ایشان رفتم و یکی را با دست حرکت دادم و گفتم: ملاـ محمد جعفر برخیز که حضرت عباس و علی اکبر(علیهماالسلام) به استقبال آمده اند. بیا به خدمت ایشان شرفیاب شو.

ملاـ محمد جعفر چون این سخن را شنید گفت: آخوند چه می گویی؟شوخی می کنی! گفتم: نه والله! راست می گویم. بیا ببین هر دو تشریف دارند.

چون این حالت و اصرار را از من دید دانست که چیزی هست،برخاست، چون رفتیم کسی را ندیدیم،و از در کاروانسرا هم بیرون رفته، اطراف صحرا را که هموار بود و تا مسافت بسیار دور دیده می شد مشاهده کردیم،اثری یا غباری از آن پیاده و دو سوار ندیدیم. پس متأسف و متحیر برگشتیم.

از عزم و اراده سابق نادم شدم و توبه کردم و تصمیم گرفتم که هرگز زیارت آن مظلوم را ترک نکنم، اگر چه از نظر ظاهر بر وجه ذلت و زحمت باشد.(۱)

ص: ۹۲۳۷

۱- (۵) - دارالسلام عراقی: ص ۴۴۸. خلاصه از واقعه هفتم

برکات زیارت امام حسین سلام الله علیه

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

موضوع: زیارت امام حسین علیه السلام

کربلا دانشگاه عشق:

در طول تاریخ انسانهایی بوده و هستند که پس از مرگشان ، زندگی و حیاتشان ادامه پیدا کرده و با مرگ بدنشان ، وجودشان و شخصیت و اندیشه شان ادامه یافته است . مردان خدا و شخصیتهای الهی، همانگونه که در زمان حیات خویش استوانه دین و محور انسانیت و پشتوانه حق و عدالت هستند ، در زمان پس از مرگ نیز آرامگاه و زیارتگاهشان پشتوانه حق و عدالت و فضیلت است . و در این میان ، زیارت مشهد حسینی از ویژگیهای برجسته ای برخوردار است . آنانکه توفیق پیدا می کنند و به زیارت مرقد مطهرش مشرف می شوند ، روی به آستان امام حسین (ع) آورده و به جانب این مدرسه عشق و فضیلت و دانشگاه کمال و تربیت می گرایند . اینگونه تربیت اجتماعی و یک چنین موسسه تهذیب اخلاق و ادب ، برای هیچ ملتی از ملل گیتی میسر و مقدورنیست .

خیالهای خام ملحدین:

البته ملحدین و معاندین و مخالفین مکتب تشیع به خیال خود شبهات و اشکالهای می کنند و می گویند: «زیارت قبور، بت پرستی است ؟!» در حالی که هر کس که به زیارت قبور ائمه (ع) می رود هرگز به عنوان «بت» آنها را زیارت نمی کند . چه کسی است که حسین بن علی (ع) را خدا بداند؟!! شیعه، امام را مقرب درگاه خدا می داند و با توسل به او قربی به خدا پیدا می کند، همانطور که خودش در قرآن مجید فرمود:«به سوی او وسیله بگیرید» (۱) امام را وسیله الهی می داند. زیرا توسل و شفاعت، بعدی از ابعاد زیارت است که زائر از این طریق خود را به درگاه الهی نزدیک می کند، و پیشوایان ما وعده فرموده اند که از زائران خود دستگیری کنند.

ص: ۹۲۳۸

عهد و پیمان:

امام رضا (ع) می فرمایـد: «هر امامی بر گردن دوسـتان و پیروانش عهد و پیمانی دارد و وفای به این عهد، بإ؛،ّّ زیارت قبر آنان ممکن می باشـد . و کسـی که به شوق زیـارت آنها و با تصـدیق به فضـیلت آنها به سوی قبور آنها برود مورد شـفاعت ائمه در قیامت قرار می گیرد.

پس هر زائری بایـد بکوشـد تـا از این شـفاخانه فیض، استشـفای دردهـای درونی و امراض قلـبی و انـدرونی خـود را خواسـته، خواسـتار آن شود که صـفای دل و دوستی خاطر و پاکیزگی روح و قداست روان و سلامت تن ، از خدمت آفریدگار جهان به وی عطا گردد ، تا اینکه هم ظاهر او به جمال و کمال آراسته شود و هم باطن وی از آلودگی ها پاك و مصفا گردد.

هر زائری که با معرفت و شـناخت مقام صاحب این مرقـد و اهـداف او به زیارت برود، از صاحب قبر الهام می گیرد و اصول و تعالیم مکتب را به یاد می آورد ، و هر زیارت و سلام او سرشار از این آموزشها و الهام ها است.

تفکر با زیارتنامه ها:

زیارتنـامه هـای وارده، و خوانـدن هر کـدام از آنها، خواننـده و زائر را به دقت و تفکر واداشـته ، متـذکر تاریـخ و احوال انبیا و اولیـای معصوم می گردانـد. تأمـل در زیارت عاشورا و دیگر زیارات ، این مطلب را به خوبی روشن می سازد که امامان به این وسـیله در صـدد ساختن انسانهای مؤمن و متعهـد بوده انـد ، لذا به آنها تعلیم داده اند که در زیارت امام حسـین (ع) از خداوند بخواهند که زندگی و مرگشان را «حسین گونه» قرار دهد، و آنها را در دینا و آخرت همراه آن حضرت بدارد:

ص: ۹۲۳۹

«اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد ، و مماتی ممات محمد و آل محمد ... و ان یجعلنی معکم فی الدنیا و الاخره».

آثار و برکات زیارت سیدالشهدا (ع) :

۱– آرامش بخشیدن به زائر

زیارت مرقد شریف امام حسین (ع) مانند سایر ائمه ، به مردمان و زیارت کنندگانش ، نوعی آرامش و اطمینان می بخشد . در این عصر که انسان را موجودی مضطرب می نامند، و پیوسته دست به گریبان با پدیده هایی چون تردید، ناکامی، تشویش، ترس و ناسازگاری با محیط و زندگی ماشینی و محرومیت و جنگ و حتی کنار نیامدن خود است، و هر روز شاهد کاهشها و فرسایشها است و نمی تواند از اضطراب در امان بماند ، این زیارت مرقد مردان خدا و پیشوایان دین است که به انسان آرامش خاطر می دهد.

در زیارت یک نوع کشش و نیاز الزام آوری انسان را وا می دارد که فشارها و فریادهای درونی را از راهی خارج کند . زائر آن مرقد شریف در پرتو دعا و گفتگو با پاکان و استمداد از ارواح پاک مقربان درگاه الهی، نیرو گرفته و نابسامانیها را با توسل بدانها برخود هموار می سازند ، و خستگی ها و فشارهای وارد بر روان ، و نیز اضطرابها و یأسها را از خودمی زدایند و به آرامش و اطمینانی برای ادامه زندگی دست می یابند.

۲– در امان خدا بودن

به امام صادق (ع) عرض کردند: کمترین اثری که برای زائر قبر امام حسین (ع) چیست؟ فرمود: «کمترین تأثیرش این است که خداوند متعال، او و خانواده و مالش را حفظ می کند تا به سوی اهل خویش برگردد ،و چون روز قیامت فرا رسد، خداوند حافظ او خواهدبود ».(۲)

ص: ۹۲۴۰

۳- زائر خدا محسوب شدن

زید بن شحام گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم : برای زائر قبر امام حسین (ع) چه می باشد؟ فرمود: «همانند کسی است که خدا را در عرش دیدار نموده باشد». گفتم: برای کسی که یکی از شما را زیارت کند چه می باشد؟ فرمود:«همانند کسی است که رسول خدا (ص) را زیارت نموده است » . (۳)

۴- برآورده شدن حاجات و دفع پریشانی

امام صادق (ع) فرمود: «همانا نزد شما قبری است که هیچ فرد پریشانی نزد آن نمی آید مگر آنکه خداوند از او دفع پریشانی نماید و حاجتش را برآورد» . (۴)

و نیز به ابوصباح کنانی فرمود: «همانا نزد شما قبری است که هیچ فرد پریشانی نزد آن نمی رود مگر آنکه خداوند از او پریشانی را دفع نموده و حاجتش را برآورده می نماید، و همانا نزد او چهار هزار فرشته هستند که از هنگام شهادتش آشفته و غم آلود تا روز قیامت بر او می گریند. هر کس او را زیارت کند، وی را تا خانه اش بدرقه می کنند، و هر که مریض شود به عیادتش می روند، و هر که بمیرد جنازه اش را تشییع می کنند». (۵)

۵- زیادتی در عمر و رزق

امام باقر (ع) فرموده است : «شیعیان ما را به زیارت قبر حسین (ع) امر کنید ، زیرا زیارت او موجب فزونی در رزق و طول عمر و دفع بلایا و ناگواریها می شود » . (۶)

۶- آمرزش گناهان

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس حسین (ع) را زیارت کند در حالیکه عارف به حق او بوده و به امامتش اقرار داشته باشد خدای سبحان ،گناهان گذشته و آینده اش را می آمرزد». (۷)

و جابر جعفی در ضمن یک حدیث طولانی از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: «چون از نزد قبر حسین (ع) بازگشتی ، ندا کننده ای تو را ندا می دهد که اگر آن را می شنیدی ، تمام عمر را نزد قبر شریف حسین (ع) اقامت می گزیدی. آن منادی گوید:خوشا به حال تو ای بنده خدا که سود فراوان بردی و به سلامت (در دین) دست یافتی. عمل از سربگیر که گناهان گذشته ات آمورزیده شد» . (۸)

۷- محسوب نشدن ایام زیارت از عمر زائر

امام صادق (ع) فرمود: «همانا ایام زیارت زائران حسین بن علی (ع) از عمرشان محسوب نگشته و جزء حیاتشان به شمار می آید» . (۹)

۸- حفاظت زائر در دنیا و آخرت

عبدالله بن هلال به امام صادق (ع) عرض کرد: فدایت شوم، کمترین نصیبی که زائر امام حسین (ع) دارد، چیست ؟ فرمود: «ای عبد الله، کمترین چیزی که برای او می باشد، این است که خداوند او و خانواده اش را حفظ می کند تا وی را به سوی خانواده اش باز گرداند، و چون روز قیامت فرا رسد، خداوند حافظ او می باشد» . (۱۰)

۹- عنایت و توجه سیدالشهدا (ع)

امام صادق (ع) فرمود: «حسین در نزد پروردگارش ... به زائرانش نظر می کند . او نگاه می کند که چه کسی برای آن حضرت گریه می کند، پس برای او طلب آمرزش کرده و پدرانش را می خواند تا برای آن زائر دعا کرده و طلب آمرزش و مغفرت نمایند. سپس امام (حسین) می فرماید: اگر زائر من می دانست که خدا چه چیزی برای او عطا می فرماید شادی او بیشتر از جزع و بی تابی وی می گردید» . (۱۱)

ص: ۹۲۴۲

و امام حسین (ع) فرمود: «هر کس مرا در زندگانیش زیارت کند، پس از مرگش بازدیدش خواهم کرد» . (۱۲)

۱۰- خیر و برکت زیاد

امـام صـادق (ع) فرمود: «اگر مردم می دانسـتند که چقـدر خیر و برکت در زیـارت امـام حسـین (ع) وجود دارد ، برای زیارت کردنش با یکدیگر مقاتله می کردند، و هر آینه اموالشان را برای رفتن به زیارتش می فروختند» (۱۳)

و امام باقر (ع) فرمود: «اگر مردم می دانستند که زیارت قبر شریف حسین (ع) چه مقدار فضیلت و برکت دارد، از شوق زیارت جان می سپردند و نفسهایشان از شدت حسرت بند می آمد» (۱۴).

۱۱- برابری زیارت قبر حسین (ع) با حج

عبـدالله بن عبید انباری گوید: به امام صادق (ع) عرضه داشـتم : فدایت شوم ، همه ساله وسایل تشـرف به حج برایم فراهم نمی شود. فرمود: «چون قصـد حج نمودی و اسـباب برایت فراهم نگشت ، به زیارت قبر حسـین (ع) برو، که یک حج برایت نوشـته می شـود و چـون قصـد عمره نمـودی و وسایـل مهیـا نشـد ، عزم زیـارت قـبر حسـین (ع) نمـا، که یـک عمره برایت منظور می شود»(۱۵)

۱۲- نام زائر در اعلی علیین ثبت می شود

امـام صادق (ع) فرمود: «هر کس به زیارت قبر حسـین (ع) برود در حالی که عارف به حق او باشـد، خداونـد نام او را در اعلی علیین می نویسد» . (۱۶)

۱۳- غرق شدن در رحمت الهی

از امام صادق (ع) پرسـیدند: ثواب کسی که قبر امام حسین (ع) را زیارت کند، در حالی که کبر و غرور نداشته باشد چیست ؟ فرمـود: «برایش هزار عمره و حـج مقبول نوشـته می شود . اگر شـقی باشـد، سـعید نوشـته می گردد، و پیوسـته در رحمت الهی غوطه ور خواهد بود» . (۱۷)

ص: ۹۲۴۳

۱۴– دعای معصومین برای زائر

معاویه بن وهب از امام صادق (ع) نقل نموده که فرمود: «ای معاویه، زیارت قبر حسین (ع) را از روی ترس وامگذار ، زیرا هر که آن را ترک کند ، چنان دچار حسرت می شود که آرزو نماید قبرش نزد او باشد . آیا دوست نداری که خداوند تو را در زمره کسانی به حساب آورد که رسول خدا (ص) و علی و فاطمه و امامان معصوم (ع) برایش دعا می کنند؟» (۱۸)

و نیز فرمود: «همانا فاطمه (س) دختر محمد (ص) نزد زائران قبر فرزندش حسین (ع) حضور یافته و برای گناهانشان طلب آمرزش می کند». (۱۹)

۱۵– تجلی خدا

امام صادق (ع) فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی، قبل از اهل عرفات ، برای زائران قبر حسین (ع) تجلی می نماید، حوایج آنان را بر آورده می کند ، گناهانشان را آمرزیده و درخواستهایشان را به اجابت مقرون می سازد ، و سپس متوجه اهل عرفات شده و در مورد آنان نیز اینگونه عمل می کند». (۲۰)

۱۶– سعادت

امام صادق (ع) به عبدالملک خثعمی فرمود: «زیارت حسین بن علی (ع) را ترک مکن و دوستانت را نیز به آن فرمان بده، تا خداوند بر عمرت افزوده و روزیت را زیاد گرداند. خداوند سبحان زندگانی تو را در سعادت قرار خواهد داد، و نمی میری مگر سعادتمند ، و تو را در سلک سعادتمندان خواهند نوشت » . (۲۱)

۱۷– تأثیر زیارت در روز عاشورا

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس قبر حسین را در روز عاشورا زیارت کند ، همانند کسی است که در برابر او به خون خود غلطیده باشد» .(۲۲)

۱۸– قرار گرفتن در جوار پیامبر و علی و فاطمه (ع)

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس می خواهد در جوار پیامبر (ص) و علی و فاطمه (ع) باشد، نباید زیارت حسین بن علی (ع) را ترک کند» (۲۳).

۱۹– تأثیر زیارت در روز قیامت

امام صادق (ع) فرمود: «هیچ کس در روز قیامت نیست مگر آنکه آرزو می کند که ای کاش از زائرین امام حسین (ع) می بود زیرا مشاهده می نماید که با زائران حسین (ع) به واسطه مقامی که در نزد پروردگار دارند، چگونه عمل می شود» . (۲۴)

و نیز فرمود: «هر کس دوست دارد در روز قیامت بر سر سفره هایی از نور بنشیند پس باید از زائرین حسین بن علی (ع) باشد» . (۲۵)

و زراره بن اعین گوید: «امام صادق (ع) فرمود: «زائرین حسین یک برتری نسبت به سایر مردم دارند» پرسیدم : برتریشان چیست ؟ فرمود: «چهل سال قبل از مردم وارد بهشت می شوند در حالی که دیگران هنوز در حال حساب هستند» . (۲۶)

۲۰– رهایی از شداید قیامت

رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: «من تعهد می کنم که در روز قیامت هنگامه رستاخیز ، ضمن ملاقات با زائر حسین (ع)، دستش را بگیرم و از مراحل هول انگیز و سختیهای قیامت نجاتش بخشیده و او را به بهشت وارد کنم».(۲۷)

۲۱– نجات از آتش جهنم

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس قبر حسین (ع) را به خاطر خداوند و در راه خدا زیارت نماید، خداوند او را از آتش دوزخ آزاد می سازد، و روز ترس بزرگ (قیامت) او را ایمن می دارد . از خداوند نیز هیچ حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را طلب نمی کند مگر آنکه به او عطا می نماید» (۲۸).

ص: ۹۲۴۵

این آثار و آثار دیگری که به خاطر اجتناب از طولانی شـدن مطلب ذکر نکردیم ، همگی به برکت وجود حضـرت سیدالشـهدا (ع) است که امیدوارم هر چه زودتر توفیق زیارت مرقد مطهرش نصیب تمام عاشقان گردد.

پی نوشتها:

۱. سوره‌ء مائده , آیه‌ء ۳۹

۲. ثواب الاعمال شیخ صدوق , ص ۱۱۶

۳. منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص ۲۸۱

۴. منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص ۳۳۷

۵. همان مأخذ.

۶. همان مأخذ , ص ۲۸۹

۷. کافی , مرحوم کلینی , ج ۴ ص ۵۸۲

۸. منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص ۲۹۵

۹. وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج ۱۰ ص ۳۲۲

۱۰. منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص ۲۴۷

۱۱. امالی شیخ طوسی , ص ۵۵

۱۲. بحارالانوار , علامه مجلسی , ج ۱۰۱ ص ۱۶

۱۳. منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص ۸۷

۱۴. سفینه البحار, محدث قمی , ج ۱ ص ۵۶۵

۱۵. منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص ۳۰۶

۱۶. وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج ۱۰ ص ۳۲۴

۱۷. منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص ۳۲۸

۱۸. منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص ۱۹۹

۱۹. منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص ۲۰۴

۲۰. منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص ۳۴۶

۲۱. منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص ۲۹۲

ص: ۹۲۴۶

۲۲. وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج ۱۰ ص ۳۳۱

۲۳. وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج ۱۰ ص ۲۳۰

۲۴. وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج ۱۰ ص ۳۳۰

۲۵. وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج ۱۰ ص ۳۳۱

۲۶. بحارالانوار , علامه مجلسی , ج ۴۴ ص ۲۳۵

۲۷. منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص ۲۷۸

۲۸. وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج ۱۰ ص ۳۲۴

زیارت اربعین امام حسین سلام الله علیه

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

موضوع: زیارت اربعین امام حسین علیه السلام:

روز بیستم ماه صفر، روز اربعین و به قول شیخین – شیخ مفید و شیخ طوسی- بازگشت اهل حرم امام حسین علیه السلام از شام به مدینه، و روز ورود اولین زائر آن حضرت جابربن عبدالله انصاری به کربلا، جهت زیارت امام حسین علیه السلام است . زیارت آن حضرت در این روز مستحب است. که به فرموده امام حسن عسکری علیه السلام از نشانه های مؤمن است.

قال العسکری علیه السلام:"علامات المؤمنین خمس : صلاةُ الاحدی و الخمسین و زیارةُ الاربعین والتَـختم فی الیَمین و تـَعفیرُ الجـَبین و الجَهر ببسم الله الرحمن الرحیم."(۱)

از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که فرمودند:علامت مؤمن پنج چیز است:

۱– اقامه پنجاه و یک رکعت نماز فریضه و نافله در شبانه روز.

۲– زیارت اربعین.

۱- ۱- مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص ۷۳۰ .

۳- انگشتر به دست راست کردن.

۴- جبین را در سجده بر خاک گذاشتن.

۵- در نماز بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن.

سند زیارت اربعین

شیخ طوسی در تهذیب و مصباح ، زیارت مخصوصه روز اربعین را از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

بررسی زیارت اربعین امام حسین علیه السلام

فراز اول:

سلام های توصیفی - السلامُ علی وَلیِّ الله و حبیبه؛ سلام بر ولی و حبیب - دوست - خدا.

- السلامُ عـَلی خلیلِ اللهِ وَ نجیبه؛ سلام و درود بر خلیل و گزیده خدا.

- السلامُ علی صَفیِّ اللهِ و ابن ِصَفیّـه؛ درود بر برگزیده خدا و پسر انتخاب شده خدا.

- السلامُ علی الحُسین ِالمظلوم الشهید؛ درود بر حسین مظلوم شهید.

- السلامُ علی اسیرِ الکربات و قـَتیلِ العـَبرات؛ سلام بر کسی که اسیر و گرفتار بلایا و اندوه ها شد و کشته برای اشک ها.

در سلام های اولیه زیارت، امام صادق علیه السلام به نوعی اصالت خانوادگی امام حسین علیه السلام را بیان می نماید که ایشان فرزند رسول خدا که حبیب خداست، می باشد . برخی از انبیاء در درگاه الهی با نام خاصی توصیف و معروف شده اند. حضرت ابراهیم(ع) با عنوان خلیل الله ، حضرت موسی(ع) با عنوان کلیم الله ، حضرت عیسی(ع) با عنوان کلمه الله ، حضرت نوح(ع) با عنوان نبی الله - که البته ایشان اولین پیامبری بودند که مقام نبوت را به دوش کشیدند- حضرت آدم(ع) با عنوان صفوه الله و حضرت محمد(ص) با عنوان حبیب الله مطرح هستند.

ص: ۹۲۴۸

برای سلام معانی مختلف ذکر کرده اند، که به اختصار نام می بریم.

۱- سلام، یکی از نام های خدای عزوجّل است و مراد آن است که خداوند حافظ تو باشد.

۲- سلام به معنای تسلیم.

۳- سلام به معنای سلامتی.

حال که معنای سلام مشخص شد که به معنای آسایش، امنیت و سلامتی است، به تفسیر سلام بر امام حسین علیه السلام می پردازیم. سلام بر امام به این صورت است که شخص زائر در حالی که حضور امام ایستاده یا از دور ایشان را در ذهن حاضر نموده و به حضرت سلام می نماید و در دل می گذراند که هیچ آزاری و آسیبی از ناحیه من به آن امام، نه در آن وقت و نه پس از آن نخواهد رسید؛ زیرا هدف تمامی آن بزرگواران جز هدایت و اصلاح مردم و اعلای کلمه توحید و شیوع طاعت خداوند در مردم نیست، لذا آنها از معصیت خدا و تخلف از اوامر و نواهی او، از اخلاق ناپسند مردم از قبیل خودبزرگ بینی، حرص، ریا، بخل، حّب قدرت، غیبت، آزار رساندن و ... اذیت خواهند شد.

انگیزه زائر

زائر باید حال خود را به گونه ای قرار دهد که مورد رضایت امام باشد، نه مایه اذیت آن حضرت. آن وقت است که در گفتن کلام سلام، صادق است. لذا باید دل را با آب توبه شستشو داده، و اشک پشیمانی از دیده فرو ریزد، و پس از آن به امام عرض سلام داشته باشد.

زائر با عرض سلام، خود را به آن حضرت نزدیک نموده و با تکرار واژه ادب، روح و روان خود را به لحاظ نزدیکی به ایشان از پستی ها و رذایل و آلودگی ها پاک می نماید و سلام را چنان با ادب و خلوص و اشک و آه بر دل القا می نماید، تا سلامتی کامل حاصل گردد و موجب جواب سلام آن بزرگوار گردد.

ص: ۹۲۴۹

در واقع زائر با عرض سلام بر آن حضرت و یارانش چهره اجتماعی - سیاسی خود را نمایان ساخته و اعلان می دارد که نه تنها با بت درون مبارزه می کند، بلکه همانند خود آن بزرگوار، با طاغوتیان، ظالمان، مستبدان و خائنین به مردم، مبارزه کرده و با شعار سلام، خود را در زمره یاران آن حضرت قرار می دهد.

فراز دوم:

شهادت و گواهی امام صادق علیه السلام به عظمت و برتری امام حسین علیه السلام

- اللهم انی اَشهَدُ أنــَّهُ وَلیــُّکَ وَ ابنُ وَلیِّک؛ بار خدایا گواهی می دهم که (امام حسین) ولی تو و فرزند ولی تو است.

- وَصَیِ فیــُّکَ وَ ابنُ صَیِ فیــِّک، الفائزُ بِکــَرامــَتــِک؛ و نیز گواهی می دهم که او برگزیده ی تو و پسر برگزیده ی تو است که به کرم تو رستگار است.

- اَکرَمتــَهُ بالشَّهاده؛ خدایا گواهی می دهم که او را به وسیله شهادت گرامی داشتی .

- و حَبوتــَهُ بالســَّعاده؛ و به او سعادت عطا فرمودی.

- و اجتــَبــَیتــَه بطیبِ الولاده ؛ و او را از اصل و نسب ، پاکی ولادت بخشیدی.

- و جَعَلتــَه سیداً من الساده و قائِداً من القاده؛ او را آقایی از آقایان و رهبری از رهبران قرار دادی.

- و ذائدً مِنَ الذاده و اَعطیتــَهُ مَواریثَ الانبیاء؛ و او را مدافعی از مدافعان قرار داده و ارث تمام انبیاء را به ایشان عطا فرمودی.

- و جعلته حُجَه علی خــَلقِک مِنَ الاوصِیاء؛ و شهادت می دهم که او را حجت بر خلق خود از اوصیاء قرار دادی.

- فــَاَعذَرَ فی الدُعاءِ وَ مَنَحَ النُصح؛ پس امام حسین علیه السلام نیز در دعوت ، عذری باقی نگذاشت و خیر خواهی نمود.

ص: ۹۲۵۰

در این دنیا هر کس توسط چیزی و یا عملی به عزت می رسد. امام صادق علیه السلام در این فراز از زیارت، امام حسین علیه السلام را توصیف می نماید که خدایا او ولی تو و فرزند ولی توست، او برگزیده و پسر برگزیده توست. یعنی با تمام عزت و احترامی که برای ایشان قائل بودی ولی به وسیله شهادت به او عزت بخشیدی.

تو خواستی که امام به وسیله شهادت، آن هم چنین شهادتی به عزت برسد. خدا به وسیله شهات، امام حسین علیه السلام را به سعادت رسانید. طوری که یزید و وزرایش به دنبال دنیا و کسب مقامات دنیوی بودند و به نوعی به دنبال کسب اعتبار بودند ولی امام حسین علیه السلام که هیچ چشم داشتی به دنیا نداشت و حکومت را هم صرفاً به عنوان ابزاری برای برافراشتن اسلام و اقامه عدالت می دانست.

امام حسین علیه السلام و اهل بیت ایشان در فجیع ترین وقایع و جنایت ها، قرار گرفته بودند. اگر چه مدت زمان جنگ کم بوده؛ اما در این مدت کم، انواع و اقسام جنایت ها و پستی ها دیده می شود که البته بزرگترین چهره این جنایات اینست که بر امام معصوم وارده شده است. شهید مطهری(ره) می فرمایند: " یک وقت حساب کردم و ظاهراً در حدود بیست و یک نوع پستی و لئامت در این جنایت دیدم و خیال نمی کنم در دنیا چنین جنایتی پیدا بشود، که تا این اندازه تنوع داشته باشد.(۱) و به امام با گذراندن چنین وضعیتی کرامت و شرافت داده شد.

ص: ۹۲۵۱

۱- ۲- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۲۱.

فراز سوم:

اهداف قیام امام حسین علیه السلام

- و بَذلَ مُهجَتَهُ فیکَ لِیَستَنقِذَ عِبادکَ مِنَ الجَهالهِ وَ حَیرَهِ الضَلالَه؛ - خدایا- جانش را در راه تو بخشید تا بندگانت را از نادانی، سرگردانی و گمراهی نجات دهد.

امام حسین علیه السلام قبل از خروج از مکه خطاب به برادرش محمد حنفیه وصیت نامه ای نوشتند که ضمن آن اهداف خود را از قیام اعلام می دارند. در آنجا می فرماید: من برای اصلاح دین جدّم رسول الله و امر به معروف و نهی از منکر قیام می نمایم.

با مطالعه تاریخ زمان امام حسین علیه السلام در می یابیم که در دین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تغییرات بسیاری ایجاد شده و بدعت های فراوانی نهاده شده بود. امام برای این که حقیقت دین رسول اکرم حفظ شود و دینی سالم به نسل های بعدی رسانده شود هیچ راهی نداشت جز این که قیام نماید و بدین وسیله اعلام کند که حقیقت دین اسلام به یغما برده شده و دین کنونی، دینی است تحریف شده که خلفا به واسطه آن راهی برای حکومت نامشروع خود یافته اند. پس امام قیام می کند تا پیام دین واقعی را به گوش افرادی که خواهان شنیدن حقیقت هستند برساند.

فراز چهارم:

قاتلان امام حسین علیه السلام

- وَ قَد تَوازَرَ عَلَیه مَن غَرَّته الدُنیا؛ کسانی بر علیه او(امام) همدست شدند که دنیا آنها را فریب داد.

- و باعَ حَظَّهُ بالاَرذَلِ الاَدنی وشَری اخِرَتَهُ بالثَّمَنِ الاَوکَس ؛ و بهره هستی خود را به بهای ناچیز و پستی فروختند و آخرت خود را به بهای کمی دادند.

ص: ۹۲۵۲

– و تـَغـَطرَسَ وتـَرَدّی فی هواه؛ گردن فرازی کرده و خود را در پرتگاه هوس انداختند.

– و اَسخَطَکَ و اَسخَطَ نـَبیکَ ؛ و تو و پیغمبر تو را به خشم آوردند .

– و اَطاعَ مِن عِبادِکَ اهلَ الشـِّقاق ِوَ النفاق؛ و آن(دنیا پرستان) پیروان بنده هایت شدند که خلاف انگیز و نفاق انگیز بودند.

– و حـَمـَلـَه ٔالاوزارِ المـُستوجبینَ النار؛ و بار گناه به دوش کشیده و به آتش سزاوار شدند.

– فـَجاهدهُم فیکَ صابراً مُحتـَسـِباً؛ پس (امام) جهاد کرد با آنها درحالی که شکیبا بود.

– حتی سُفـِکَ فی طاعـَتِکَ دمه؛ تا این که در (راه) طاعت تو خونش ریخته شد.

– وَ استـُبیحَ حَریمَهُ ؛ هتک حرمت به حرم امام مباح شد.

امام صادق علیه السلام در این فراز از زیارت به توصیف قاتلان می پردازد که ما در این اینجا به عرض از آنان را معرفی می نماییم.

عمر بن سعد بن ابی وقاص یکی از افرادی از که در جریان حادثه کربلا- نقش بسزایی را ایفا می نماید. سعد پدر عمر از مسلمانانی است که در سالهای نخست بعثت رسول اکرم صلوات الله علیه مسلمان شد و در راه دین، شکنجه و محرومیت دیده بود که فتح ایران و بنای کوفه به دست او انجام شد؛ ولی مانند بسیاری از یاران رسول خدا(ص) علاقه به دنیا بر او غالب گشته و در ماجرای خلافت حضرت علی علیه السلام با آن حضرت بیعت نکرد و در سال ۵۵ یا ۵۸ از دنیا برفت . عمربن سعد؛ اگرچه به خاطر شخصیت معروف پدرش نام درخشانی داشت؛ اما مرد دنیاپرست و بُزدلی بود که بر طبق روایات رسیده، رسول اکرم(ص) و امیرالمؤمنین علیه السلام او را مذمت کردند، به همین جهت پدرش هم از او راضی نبود، به طوری که او را از ارث محروم نمود.(۱)

ص: ۹۲۵۳

۱- ۳- سید هاشم محلاتی، زندگانی امام حسین(ع)، ص ۳۷۸.

نقش عمر سعد در کربلا:

نقش عمربن سعد در کربلا، بسیار اساسی بود؛ زیرا او فرمانده کل و جنگ در کربلا، از طرف ابن زیاد بود که پیش از ورود امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا، مأموریت یافته بود که با چهار هزار نفر از مردم کوفه برای بازپس گرفتن یکی از شهرهای استان همدان برود و فرمان حکومت "ری" را نیز به نام او صادر کرده بود."شمربن ذی الجوشن" یکی دیگر از سران و فرماندهان در حادثه کربلا بود. وی در زمان حضرت علی علیه السلام جزو شیعیان و طرفداران حضرت به شمار می آمد، او در جنگ صفین از افراد تحت فرمان امیرمؤمنان بود و در جنگ با معاویه شرکت داشت و شجاعت زیادی از خود نشان داد.(۱)

وی علی رغم این که در زمره یاران حضرت علی علیه السلام بود؛ ولی همانند بسیاری از دوستان حضرت، عاقبت به خیر نشد؛ چرا که بر اثر گرفتاری نفسانی، در ردیف دشمنان حضرت و وطرفداران بنی امیه قرار گرفت.

اینها نمونه هایی از قاتلان امام حسین علیه السلام بودند که به وسیله حبّ دنیا و مقام وسوسه شده و با فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جنگیدند و امام را به شهادت رساندند.

دلائل تاریخی:

دلائلی نقلی و تاریخی متذکر این نکته است که عامل دنیاپرستی و منفعت طلبی در حادثه کربلا نقش اساسی داشته است. فرزدق شاعر می گوید: من در سال شصت هجری که با مادرم از کوفه عازم مکه و انجام مراسم حج بودم با امام حسین علیه السلام ملاقات نمودم، حضرت از من سؤال کرد: از کوفه چه خبر داری؟ گفتم:

---

۱ - ۴- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۶.

قلوب النّاس معک و سیوفهم مع بنی امیّه و ...؛ مردم دلهاشان با توست، ولی شمشیرهاشان با بنی امیه است و ...(۱) سپس حضرت امام حسین علیه السلام در طی بیان مطالبی فرمودند:

"انّ النّاس عبید الدّنیا و الدّین لعقٌ علی السنتهم یحوطونه مادرّت معائشهم فاذا محصوا باالبلاء قلّ الدّیّانون؛

به راستی که مردم، بندگان دنیا هستند و دین و دینداری بر سر زبان و لقلقه آنهاست و دین را فقط زمانی می خواهند که وسیله ای برای تأمین دنیای آنان شود؛ اما وقتی که به گرفتاری و بلا مورد آزمایش قرار می گیرند، دینداران حقیقی، بسیار اندک هستند.

عامل دنیاپرستی:

همیشه در طول تاریخ انسان، دنیا پرستی و قدرت خواهی، عامل انحراف بشر بوده و هست. بعضی از قاتلین حسین علیه السلام نیز گرفتار دنیا و خواسته های آن شدند. آنچه را به طور قطع می توان گفت این است که عامل دنیاخواهی در رؤسا و فرماندهان لشکرها همانند عمر سعد و شمر و عاملان اصلی جنگ (یزید و ابن زیاد) نقش اساسی داشته است؛ زیرا آنها به طور یقین به مقام حسین علیه السلام و حقانیت او آگاهی داشتند؛ ولیکن به خاطر منافع دنیوی و رسیدن به قدرت، راضی به قتل آن حضرت شدند، چنانکه عامربن مجمع بعیدی به امام گفت: "امّا رؤساؤهم فقد اعظمت رشوتهم و ملئت غرائزهم؛ اما رؤسای آنها که رشوه فراوان به آنان داده شده و خورجین هاشان پر شده است، لذا همه یکدست علیه تواند.

عوامل دیگر:

علاوه بر رؤسا تعدادی دیگر در لشکر دشمن بودند، علی رغم آگاهی به حقانیت و مظلومیت حسین علیه السلام، به خاطر از دست ندادن دنیا و زن و بچه در قتل حسین شرکت نمودند؛ البته آنها کسانی بودند که واقعاً نماز می خواندند و شهادتین می گفتند؛ ولیکن به خاطر شکم و ریاست یا ترس از دادن جان و دنیای خود، برخلاف اعتقاد خود با حسین علیه السلام جنگیدند، به همین جهت جنگ اصحاب ابن زیاد در راه عقیده و ایمان نبوده؛ بلکه جنگ با عقیده و خود بوده است؛ یعنی آنها کسانی بودند که به خاطر شکم با اعتقادات خود جنگیدند، به همین دلیل یعنی آنها کسانی بودن که به خاطر شکم با اعتقادات خود جنگیدند، به همین دلیل آنها از کفّاری که در راه عقیده خود می جنگیدند، پست ترند، عقاد در همین باره می گوید: "در پستی یاوران یزید همین بس که در کربلا به جهت اعتقادی به کرامت و حق آن حضرت داشتند از مقابله رو در رو با وی می هراسیدند؛ ولی پس از شهادت، لباس او و اهل بیتش را در میان اموال غارت شده بیرون می آوردند و اینان اگر به دین او و رسالت جدّش هم کافر بودند این عمل آنها در مذهب مردانگی پست ترین کار بود.

---

۱ – ۵– مقتل مقرم، ص ۲۰۶.

زشت رویان:

البته خیانت و فاجعه به این بزرگی را نمی توان با عامل دنیا طلبی فرموله کرد؛ زیرا غریزه منفعت خواهی، کم و بیش عامل انحراف بیشتر انسان ها می شود؛ ولیکن در بعضی از اعمال همانند قتل و کشتار باید خبث باطن و اسارت کامل دنیوی، غرق شدن در شهوات و از خود بیگانگی کامل را عامل داشت، چنانکه عقاد می گوید: "آنان مسخ شدگان زشت رویی بودند که سینه هایشان از کینه فرزندان آدم آکنده بود، به ویژه از کسانی که اخلاق استوار و آثار نیکو داشته اند و به همین دلیل تمامی کینه های خود را از روی دشمنی با وی بر سر آنان ریختند، هر چند که از این کار پاداش و غنیمتی نصیبشان نشد."(۱)

پس در کربلا، دنیا چشم و دل یزید، ابن زیاد، شمر، عمر سعد و امثال آنها را کور کرده بود، به طوری که با فجیع ترین وضع ممکن، فرزند پیغمبر صلی الله علیه وآله و نور چشم فاطمه (س) را به شهادت رساندند که لعنت خداوند بر تمام آنها باد.

فراز پنجم:

عبرت آموزی از سالار شهیدان

- اشهَدُ انـَّکَ اَمینُ الله وابنُ امینهِ؛ گواهی می دهم که تو امانت دار خدا و پسر امانت دار او هستی.

- عِشتَ سَعیداً وَ مَضَیتَ حَمیداً وَ متَّ فَقیداً مَظلوُماً شهیداً؛ گواهی می دهم که سعادتمند زندگی کردی و ستوده در گذشتی، و هنگامی که رحلت کردی از وطن خود دور بودی و در حالی که ستم دیده بودی، به شهادت رسیدی.

- و اشهَدُ انَّ الله مُنجِزٌ ما وَعَدَکَ ؛ و گواهم که خدا وفا کند بدان چه تو را وعده داد.

ص: ۹۲۵۶

۱- ۸- همان، ص ۴۹.

– و مُهلِكَ مَن خـَذلـَكَ و مُعـَذبٌ مَن قتلكَ؛ و (خـدا) هلاک کنـد هر آن کس که تو را رها کرده و ترک گفته وعذاب کند کسی که تو را کشت.

– و اشهـَدُ انـّـَكَ وَفيتَ بِعَهدِ الله؛ و گواهی می دهم که به عهد خدا وفا کردی .

– و جاهـَدتَ فی سـَبيلِهِ حتی اتيكَ اليـَقينُ ؛ و در راه (خدا) ، تا رسیدن لحظه مرگ جهاد کردی .

درسهای امام حسین علیه السلام:

آن حضرت به دلیل موقعیت خاصّی که برایش پیش آمده، درس های زیادی به طور عملی به تمام انسان های تاریخ و جوامع بشری داده است که به اختصار بیان می کنیم:

الف – فضایل شخصی و فردی: ۱– توحید و عرفان.

۲– عبادت و بندگی.

۳– ترک از خودبیگانگی در برابر دنیا و خواسته های آن.

۴– تسلیم در برابر رضای خداوند.

۵– آگاهی و شناخت به تمام ارزش های الهی و انسانی.

۶– شجاعت و مروّت.

۷– استقامت و پایداری در برابر ناملایمات و سختی ها.

۸– عزّت نفس و مناعت طبع.

۹– عفو و بخشش.

۱۰– نترسیدن از مرگ و شهادت و استقبال نمودن از آن.

و دیگر ویژگی های فردی که در کتب دیگر مطرح است

ب – اجتماعی و سیاسی: ۱– ایثار و از خودگذشتگی.

۲– وفاداری.

۳– برابری و نفی تبعیضات ناروا.

۴- عزّت سیاسی.

۵- امر به معروف و نهی از منکر.

۶- نبودن پیروزی حقیقی در اکثریت.

۷- قربانی کردن مصلحت در پای حقیقت؛ یعنی ترک سیاست های محافظه کارانه، برای اثبات حقیقت.

۸- مبارزه با زور و استبداد، و بیعت نکردن با مستبدان و مستکبران.

۹- جدا نبودن سیاست حقیقی از دیانت و یکی بودن حماسه و عرفان.

تضمین دنیا و آخرت:

این درس ها و پیام ها، قطره ای است از دریای بی کران از عالی ترین نمونه انسانیّت. حال چگونه می شود، کسی خود را هماهنگ آن امام کرده باشد، وجیه و آبرومند نزد خداوند نبوده و عاقبت به خیر نشده باشد. و چگونه ممکن است، انسانی در دنیا با آن حضرت، همگون و هم عقیده و هم جهت (فردی، اجتماعی، سیاسی) باشد و در آخرت از مقام قرب، رحمت و مغفرت به دور باشد، اصولاً ـ تضمین آخرت و سعادت در آنجا بستگی، به سعادت در دنیا دارد، پس حال که دانستیم در همراهی با حسین علیه السلام چه ارزشی نهفته است، جای آن دارد که با تمام خضوع و خشوع از خدای متعال خواستار وجاهت و مقبولیت نزد خودش به واسطه همراهی با حسین علیه السلام باشیم.

فراز ششم:

تجدید بیعت با سرور شهیدان حسین بن علی علیهما السلام

- اللهم انّی اُشهـِدُکَ اَنّی وَلیٌ لِمَن والاهُ ؛ خدایا! من تو را گواه می گیرم که هر آن که حسین(ع) را دوست دارد، دوست می دارم .

- و عـَدُوٌ لـِمَن عاداهُ؛ و دشمنم با هر کسی که دشمن اوست.

- بِابی انتَ وَ اُمّی یابنَ رَسولِ الله؛ پدر و مادرم به فدایت ای فرزند پیغمبر اکرم.

این اذکار یعنی پیروی ما از آن بزرگواران در حدی است که در مقابل دوستان آنان، حقیقت "صلح" و در برابر دشمنان آنان حقیقت "جنگ و محاربه" هستیم و در حقیقت این مطلب است، که در تمام شدایـد و سختی ها و گرفتاری ها و همچنین در تمام شادی ها و آرامش ها با شما، بلکه عین شما هستیم.

ص: ۹۲۵۸

بی تفاوتی:

مگر ممکن است پیرو حقیقی، در صلح و آرامش با اهل بیت بوده و در جنگ و محاربه، بی تفاوت و یا رو در روی آنها باشد و مگر ممکن است شیعه راستین، در جنگ با آن بزرگواران بوده و در صلح به مخالفت با آنان برخیزد، هرگز این چنین نیست؛ زیرا معنای حقیقی شیعه، پیروی در تمام چهره ها است و پیرو واقعی، روحش با امام خود، یکی می شود، لذا صلح امام صلح او، جنگ امام، جنگ او می شود، چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از آن که خامس آل عبا را تحت کساء جمع نمود، فرمود: "اللّهم انّ هؤلاء اهل بیتی و خاصّتی و حامّتی، لحمهم لحمی و دمهم دمی، یؤلمنی ما یؤلمهم و یُحرجنی ما یُحرجهم، انا حربٌ لمن حاربهم و سلمٌ لمن سالمهم و عدوٌّ لمن عاداهم و محبٌّ لمن احبّهم، انّهم منی و انا منهم... ؛ پس آن زمانی که تمامی آنان (پنج تن) گرد آمدند و تعداد کامل شد، رسول خدا طرفین عبا را گرفتند و با دست راست خود به سوی آسمان اشاره فرمودند: پروردگارا اینان اهل بیت و خاصان و یاوران منند، گوشت آنان گوشت من و خون آنان خون من است، آنچه که ایشان را بیازارد مرا آزرده است و آنچه که آنان را به زحمت افکند، مرا به زحمت افکنده، هر که با آن بجنگد، با من جنگیده و هر که با آنان در سلم و صلح باشد با من در سلم و صلح است و هر که با آنان دشمنی ورزد با من دشمنی ورزیده و هر که آنان را دوست بدارد مرا دوست داشته است. من از آنانم و آنان از من. پس پروردگارا صلوات و برکات و رحمت و آمرزش خود را بر من و آنان قرار بده و پلیدی را از آنان زدوده، و پاکشان گردان... ."(۱)

۱- ۹- فاطمه زهرا(س) سید محمدکاظم قزوینی، ص ۹۲، به نقل از عوالم الکبیر

نتیجه:

یعنی نتیجه را بیان می داریم، که نزدیکی و اتصال من در حدی است که گویی حقیقت سازش شده ام با کسانی که با شما در صلحند و حقیقت جنگ و دشمنی شده ام با کسانی که با شما در جنگند.

بابی انت و امّی: پدر و مادر من فدای تو باد.

باء، در "بابی" برای تفدیه (فدا و قربانی شدن) است. و ابی، به معنای پدر من و امی، مادر من است.

این جمله "بابی انت و امی" در اصل برای دعای تفدیه آمده است، معنای آن چنین است: اگر بلایی یا آفتی بر تو وارد شود، خداوند، جان پدر و مادر مرا فدیه و نگهدار تو کند و در حقیقت این دعا برای احترام به جلالت و بزرگی طرف مقابل است، همانند الفاضی که در زمان ما برای احترام بیان می شود ، مثل فدای تو شوم، قربانت گردم، دورت بگردم و ... در آن زمان نیز این لفظ را برای احترام و ادب به کار می بردند والا چه بسا پدر و مادر ما زنده نباشند.

از طرفی:

این لفظ در مورد مخاطب زنده استعمال می گردد، در حالی که ظاهرا "امام" از دنیا رفته است؛ ولی به نظر ما اولا امام حداقل زنده به حیات ابدی، همانند اموات است، ثانیاً، در بسیار از موارد فدا شوند مرده است، چنانکه گاهی ما در مورد فلان کس که از دنیا رفته می گوییم، فدایش گردم، پس استعمال این لفظ در این مقام اشکالی نداشته و معنای آن چنین است که: تو چنان هستی که اگر پدر و مادرم زنده بودند فدای تو می کردم.

ص: ۹۲۶۰

از طرف دیگر:

به کـار بردن این لفـظ در مورد امـام می توانـد، معنـای بالاـتری داشـته باشـد و آن این که مـا نهایت اتصال وحـدت خود را با حضـرت بیان می داریم تا حدّی که کشته شدن آن حضرت، مردن ما و پدر و مادر ما است. یعنی وقتی آن بزرگوار کشته شد؛ من و پـدر و مـادرم و هر کس که بـا من است، هزاران مرتبه کشـته و زنـده شـدیم، چنـانکه خود ابی عبـدالله فرمود: الیوم مات جدّی رسول الله، امروز، جـدم رسول خـدا کشـته شـده است و این در حالی است که در عالم ظاهر پیغمبر صـلی الله علیه وآله مـدتها قبـل، از دنیـا رفتـه اسـت؛ ولیکـن همـه معـانی بیـانگر این نکته است، که سلسـله خداپرسـتان در رضـا و غضب، مردن و زندگی، خوشحالی و ناراحتی، صلح و جنگ و ... یکی هستند.

فراز هفتم:

اصالت خاندان امام حسین علیه السلام

– اشـهَدُ ان ـّکَ ک ـُنتَ نوراً فی الَاصـلابِ الش ـّامِخه و الارحـامِ الم ـَطَهَّره؛ گواهی می دهم که تو نوری بودی در اصـلاب پدران بزرگوارت و ارحام مادران پاک.

– لم ت ـُنَج ـِّسک الجاهلیه ُ بانجاسِها؛ دوران جاهلیت تو را به پلیدی های خود، آلوده نکرد.

– و لم ت ـُلب ـِسکَ المُدلَهم ـّاتُ مِن ثیاب ـِها ؛ و(دوران جاهلیت) جامه های درهم و برهم خود را بر تن تو نکرد.

– و اشه ـَدُ ان ـّکَ مِن دَعائم ِ الـدّین ِ وَ ارکان ِ الم ـُسـلمین ومَعق ـــِلِ الم ـِؤمنین؛ و گواهم که تو از سـتون های دین، ارکان مسلمین و دژ محکم مؤمنین هستی.

– و اشه ـَدُ ان ـّکَ الامـامُ الب ـِرُّ الت ـّقی ِ الرَّضـی الزَّکی اِلهـادی المهـدی ؛ و شـهادت می دهم که تـو پیشوایی نیکو رفتـار، پرهیزکار، پسندیده و پاک، هدایت گر و هدایت شده هستی.

ص: ۹۲۶۱

فراز هشتم:

توصیف فرزندان امام حسین علیه السلام

– و اشهــَدُ انَّ الائِمَه ِمِن وُلـدِکَ کــَلِمَه التــّقوی؛ و گواهی می دهم که امامانی که از اولاد و ذریه تو می باشند، کلمه تقوا هستند.

– و اعلامُ الهُدی وَ العــُروَه الوثــقی وَ الحُجَّه علی اَهلِ الدُّنیا؛ و نشانه های هدایت و حلقه محکم تر و حجت، بر همه اهل دنیا هستند.

فراز نهم:

اعتقادات شیعه

– و اشهــَدُ انّی بــِکُم مؤمِنٌ وَ بایابِکُم مُوقن بــِشرایع ِ دینی و خــَواتیم ِعَمــَلی؛ شهادت می دهم که من به شما و رجعت شما یقین دارم و در انجام کارهایم بر طبق دستورات دین عمل می کنم .

– وَ قــَلبی لــِقــَلبــِکــُم ســِلم؛ و قلبم با قلب شما آمیخته است .

– و اَمری لامرِکــُم مــُتــَّبــِع وَ نُصرَتی لــَکُم مُعدَّه ، حتی یاذنَ اللهُ لــَکــُم ؛ و در هر کارِ خود پیرو دستورات شما هستم و آماده یاری و نصرت شما می باشم، تا این که خدا به شما اجازه ظهور دهد.

– فمعکم لا مع عدوکم؛ و من با شما هستم نه با دشمنان شما.

فراز دهم:

صلوات بر اهل بیت علیهم السلام

– صلواتُ اللهِ علــَیکــُم و علی ارواحِکــُم وَ اجسادِکُم؛ صلوات خدا بر شما، بر ارواح مقدستان، بر پیکر پاک شما.

– وَ شاهــِدِکــُم و غائبــِکــُم وَ ظاهــِرِکــُم و باطنکم؛ و حاضر شما و غائب شما و آشکار شما و نهانتان .

– امینَ ربَّ العالمین؛ به اجابت رسان، ای پروردگار جهانیان .

دلیل بزرگداشت اربعین

اشاره

دلیل بزرگداشت اربعین و واکاوی پرسش هایی درباره این روز نویسنده: حجت الاسلام والمسلمین رسول جعفریان

اعمال روز اربعین امام حسین (ع)

نکاتی دربارهء اربعین: ۱. عدد چهل

۲. اربعین امام حسین (ع)

۳. بازگشت اسیران به مدینه یا کربلا

۴. میرزا حسین نوری و اربعین

۵. شهید قاضی طباطبائی و اربعین

اعتبار اربعین امام حسین (ع) از قدیم الایام میان شیعیان و در تقویم تاریخی وفاداران به امام حسین (ع) شناخته شده بوده است. کتاب مصباح المتهجد شیخ طوسی که حاصل گزینش دقیق و انتخاب معقول شیخ طوسی از روایات فراوان درباره تقویم مورد نظر شیعه در باره ایام سوگ و شادی و دعا و روزه وعبادت است، ذیل ماه «صفر» می نویسد: نخستین روز این ماه (از سال ۱۲۱)، روز کشته شدن زید بن علی بن الحسین است.

روز سوم این ماه از سال ۶۴روزی است که مسلم بن عقبه پرده کعبه را آتش زد و به دیوارهای آن سنگ پرتاب نمود در حالی که به نمایندگی از یزید با عبدالله بن زبیر در نبرد بود.

روز ۲۰ صفر ــ یعنی اربعین ــ زمانی است که حرم امام حسین (ع) یعنی کاروان اسرا، از شام به مدینه مراجعت کردند. و روزی است که جابر بن عبدالله بن حرام انصاری، صحابی رسول خدا (ص)، از مدینه به کربلاـ رسید تا به زیارت قبر امام حسین (ع) بشتابد و او نخستین کسی است از مردمان که قبر آن حضرت را زیارت کرد.

اعمال روز اربعین امام حسین (ع): در این روز زیارت امام حسین (ع) مستحب است و این زیارت، همانا خواندن زیارت اربعین است که از امام عسکری (ع) روایت شده که فرمود: علامات مؤمن پنج تاست: خواندن ۵۱ رکعت نماز در شبانه روز ــ نمازهای واجب و نافله و نماز و شب ــ به دست کردن انگشتری دردست راست، برآمدن پیشانی از سجده، و بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم در نماز.

ص: ۹۲۶۳

شیخ طوسی سپس متن زیارت اربعین را با سند به نقل از حضرت صادق علیه السلام آورده است: السلام علی ولی الله و حبیبه، السلام علی خلیل الله و نجیبه، السلام علی صفی الله و ابن صفیه...

این مطلبی است که شیخ طوسی، عالم فرهیخته و معتبر و معقول شیعه در قرن پنجم درباره اربعین آورده است. طبعا بر اساس اعتباری که این روز میان شیعیان داشته است، از همان آغاز که تاریخش معلوم نیست، شیعیان به حرمت آن، زیارت اربعین می خوانده اند و اگر می توانسته اند مانند جابر بر مزار امام حسین (ع) گرد آمده و آن امام را زیارت می کردند. این سنت تا به امروز درعراق با قوت برپاست و شاهدیم که میلیونها شیعه عراقی و غیر عراقی در این روز بر مزار امام حسین (ع) جمع می شوند.

در اینجا و در ارتباط با اربعین چند نکته را باید توضیح داد.

۱. عدد چهل نخستین مسأله ای که در ارتباط با «اربعین» جلب توجه می کند، تعبیر اربعین در متون دینی است. ابتدا باید نکته ای را به عنوان مقدمه یادآور شویم:

اصولا باید توجه داشت که در نگرش صحیح دینی، اعداد نقش خاصی به لحاظ عدد بودن، در القای معنا و منظوری خاص ندارند؛ به این صورت که کسی نمی تواند به صرف این که در فلان مورد یا موارد، عدد هفت یا دوازده یاچهل یا هفتاد به کار رفته، استنباط و استنتاج خاصی داشته باشد. این یادآوری، از آن روست که برخی از فرقه های مذهبی، بویژه آنها که تمایلات «باطنی گری» داشته یا دارند و گاه و بیگاه خود را به شیعه نیز منسوب می کرده اند، و نیز برخی از شبه فیلسوفان متأثر از اندیشه های انحرافی و باطنی و اسماعیلی، مروج چنین اندیشه ای درباره اعداد یا نوع حروف بوده و هستند.

ص: ۹۲۶۴

در واقع، بسیاری از اعـدادی که در نقلهـای دینی آمـده، می توانـد بر اساس یک محاسـبه الهی باشـد، اما این که این عـدد در موارد دیگری هم کاربرد دارد و بدون یک مستند دینی می توان از آن در سایر موارد استفاده کرد، قابل قبول نیست. به عنوان نمونه، در دهها مورد در کتابهای دعا، عـدد صد بکار رفته که فلان ذکر را صد مرتبه بگویید، اما این دلیل بر تقدس عدد صـد به عنوان صـد نمی شود. همینطور سـایر عـددها. البته ناخواسـته برای مردم عـادی، برخی از این اعـداد طی روزگـاران، صورت تقدس به خود گرفته و گاه سوء استفاده هایی هم از آن ها می شود.

تنها چیزی که درباره برخی از این اعـداد می شود گفت آن است که آن اعـداد معین نشانه کثرت است. به عنوان مثال، درباره هفت چنین اظهار نظری شده است. بیش از این هر چه گفته شود، نمی توان به عنوان یک استدلال به آن نظر کرد.

مرحوم اربلی، از علمای بزرگ امامیه، در کتاب کشف الغمه فی معرفه الائمه در برابر کسانی که به تقدس عدد دوازده و بروج دوازده گانه برای اثبات امامت ائمه اطهار(ع) اسـتناد کرده انـد، اظهار می دارد، این مسأله نمی توانـد چیزی را ثابت کنـد؛ چرا که اگر چنین باشـد، اسـماعیلیان یـا هفت امـامی هـا، می تواننـد دهها شاهـد ـ مثل هفت آسـمان ـ ارائه دهنـد که عـدد هفت مقدس است، کما این که این کار را کرده اند.

عدد «اربعین»

در متون دینی یکی از تعبیرهـای رایـج عـددی، تعبیر اربعین است که در بسـیاری از موارد به کار رفته است. یک نمونه آن که سن ّرسول خـدا (ص) در زمـان مبعوث شـدن، چهـل بوده است. گفته شـده که عـدد چهل در سن انسانها، نشانه بلوغ و رشـد فکری است. گفتنی است که برخی از انبیـاء در سـنین کودکی به نبوّت رسـیده انـد. از ابن عباس (گویا به نقل از پیامبر (ص)) نقل شده که اگر کسی چهل ساله شد و خیرش بر شرش غلبه نکرد، آماده رفتن به جهنم باشد. در نقلی آمده است که، مردمان طالب دنیایند تا چهل سالشان شود. پس از آن در پی آخرت خواهند رفت. (مجموعه ورام، ص ۳۵)

در قرآن آمده است «میقات» موسی با پروردگارش در طی چهل روز حاصل شده است. در نقل است که، حضرت آدم چهل شبانه روز بر روی کوه صفا در حال سجده بود. (مستدرک وسائل ج ۹، ص ۳۲۹) در باره بنی اسرائیل هم آمده که برای استجابت دعای خود چهل شبانه روز ناله و ضجّه می کردند. (مستدرک ج ۵،ص ۲۳۹) در نقلی آمده است که اگر کسی چهل روز خالص برای خدا باشد، خداوند او را در دنیا زاهد کرده و راه و چاه زندگی را به او می آموزد و حکمت را در قلب و زبانش جاری می کند. بدین مضمون روایات فراوانی وجود دارد. چله نشینی صوفیان هم درست یا غلط، از همین بابت بوده است. علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار در این باره که برگرفتن چهل نشینی از حدیث مزبور نادرست است، به تفصیل سخن گفته است.

اعتبار حفظ چهل حدیث که در روایات فراوان دیگر آمده، سبب تألیف صدها اثر با عنوان اربعین در انتخاب چهل حدیث و شرح و بسط آنها شده است. در این نقلها آمده است که اگر کسی از امّت من، چهل حدیث حفظ کند که در امر دینش از آنها بهره برد، خداوند در روز قیامت او را فقیه و عالم محشور خواهد کرد. در نقل دیگری آمده است که امیرمؤمنان (ع) فرمودند: اگر چهل مرد با من بیعت می کردند، در برابر دشمنانم می ایستادم. (الاحتجاج، ص (۸۴

مرحوم کفعمی نوشته است: زمین از یک قطب، چهار نفر از اوتاد و چهل نفر از ابدال و هفتاد نفر نجیب، هیچگاه خالی نمی شود. (بحار ج ۵۳، ص ۲۰۰)

ص: ۹۲۶۶

درباره نطفه هم تصور براین بوده که بعد از چهل روز عَلَقه می شود. همین عدد در تحولات بعدی علقه به مُضْغه تا تولد درنقلهای کهن بکار رفته است، گویی که عدد چهل مبدأ یک تحول دانسته شده است.

در روایت است که کسی که شرابخواری کند، نمازش تا چهل روز قبول نمی شود. و نیز در روایت است که کسی که چهل روز گوشت نخورد، خلقش تند می شود. نیز در روایت است که کسی که چهل روز طعام حلال بخورد، خداوند قلبش را نورانی می کند. نیز رسول خدا(ص) فرمود: کسی که لقمه حرامی بخورد، تا چهل روز دعایش مستجاب نمی شود. (مستدرک وسائل، ج ۵، ص ۲۱۷)

اینها نمونه ای از نقلهایی بود که عدد اربعین در آنها به کار رفته است.

۲. اربعین امام حسین (ع) باید دید در کهن ترین متون مذهبی ما، از «اربعین» چگونه یاد شده است. به عبارت دیگر دلیل بزرگداشت اربعین چیست؟ چنان که در آغاز گذشت، مهمترین نکته درباره اربعین، روایت امام عسکری (ع) است. حضرت در روایتی که در منابع مختلف از ایشان نقل شده فرموده اند: نشانه های مؤمن پنج چیز است: ۱ ـ خواندن پنجاه و یک رکعت نماز (۱۷ رکعت نماز واجب + ۱۱ نماز شب + ۲۳نوافل) ۲ ـ زیارت اربعین ۳ ـ انگشتری در دست راست ۴ ـ وجود آثار سجده بر پیشانی ۵ ـ بلند خواندن بسم الله در نماز.

این حدیث تنها مدرک معتبری است که جدای از خود زیارت اربعین که درمنابع دعایی آمده، به اربعین امام حسین (ع) و بزرگداشت آن روز تصریح کرده است.

اما این که منشأ اربعین چیست، باید گفت، در منابع به این روز به دو اعتبار نگریسته شده است.

ص: ۹۲۶۷

نخست روزی که اسرای کربلا از شام به مدینه مراجعت کردند.

دوم روزی که جابر بن عبدالله انصاری، صحابی پیامبر خدا (ص) از مدینه به کربلا وارد شد تا قبر حضرت اباعبدالله الحسین (ع) را زیارت کند. شیخ مفید (م ۴۱۳) در«مسار الشیعه» که در ایام موالید و وفیات ائمه اطهار علیهم السلام است، اشاره به روز اربعین کرده و نوشته است: این روزی است که حرم امام حسین (ع)، از شام به سوی مدینه مراجعت کردند. نیز روزی است که جابر بن عبدالله برای زیارت امام حسین (ع) وارد کربلا شد.

کهن ترین کتاب دعایی مفصل موجود، کتاب «مصباح المتهجّد» شیخ طوسی از شاگردان شیخ مفید است که ایشان هم همین مطلب را آورده است. شیخ طوسی پس از یاد از این که روز نخست ماه صفر روز شهادت زید بن علی بن الحسین (ع) و روز سوم ماه صفر، روز آتش زدن کعبه توسط سپاه شام در سال هجری است، می نویسد: بیستم ماه صفر (چهل روز پس از حادثه کربلا) روزی است که حرم سید ما اباعبدالله الحسین از شام به مدینه مراجعت کرد ونیز روزی است که جابر بن عبدالله انصاری، صحابی رسول خدا (ص) ازمدینه وارد کربلا شد تا قبر حضرت را زیارت کند. او نخستین کس از مردمان بود که امام حسین (ع) را زیارت کرد. در چنین روزی زیارت آن حضرت مستحب است و آن زیارت اربعین است. (مصباح المتهجد، ص ۷۸۷) در همانجا آمده است که وقت خواندن زیارت اربعین، هنگامی است که روز بالا آمده است.

در کتاب «نزهه الزاهد» هم که در قرن ششم هجری تألیف شده، آمده: در بیستم این ماه بود که حرم محترم حسین از شام به مدینه آمدند. (نزهه الزاهد، ص ۲۴۱) همین طور در ترجمه فارسی فتوح ابن اعثم (الفتوح ابن اعثم، تصحیح مجد طباطبائی، ص) و کتاب مصباح کفعمی که از متون دعایی بسیار مهم قرن نهم هجری است این مطلب آمده است. برخی استظهار کرده اند که عبارت شیخ مفید و شیخ طوسی، بر آن است که روز اربعین، روزی است که اسرا از شام به مقصد مدینه خارج شدند نه آن که در آن روز به مدینه رسیدند. (لؤلؤ و مرجان، ص ۱۵۴) به هر روی، زیارت اربعین از زیارت های مورد وثوق امام حسین (ع) است که ازلحاظ معنا و مفهوم قابل توجه است.

۳. بازگشت اسیران به مدینه یا کربلا اشاره کردیم که شیخ طوسی، بیستم صفر یا اربعین را، زمان بازگشت اسرای کربلا از شام به مـدینه دانسته است. بایـد افزود که نقلی دیگر، اربعین را بـازگشت اسـرا از شـام را به «کربلا» تعیین کرده است. تا اینجا، از لحاظ منابع کهن، باید گفت اعتبار سخن نخست بیش از سخن دوم است. با این حال، علامه مجلسی پس از نقل هر دو این ها، اظهـار می دارد: احتمـال صـحت هر دوی اینهـا (به لحاظ زمانی) بعیـد می نمایـد. (بحار ج ۱۰۱، ص ۳۳۴ _ ۳۳۵) ایشان این تردیـد را در کتـاب دعـایی خـود «زاد المعـاد» هم عنـوان کرده است. بـا این حـال، درمتـون بالنسـبه قـدیمی،ماننـد «لهـوف» و «مثیرالاحزان» آمده است که اربعین، مربوط به زمان بازگشت اسـرا، از شام به کربلاست. اسـیران، از راهنمایان خواستند تا آنها را از کربلا عبور دهند.

بایـد توجه داشت که این دو کتاب، در عین حال که مطالب مفیـدی دارنـد، ازجهاتی، اخبار ضـعیف و داسـتانی هم دارنـد که برای شـناخت آنها باید با متون کهن تر مقایسه شده و اخبار آنها ارزیابی شود. این نکته را هم باید افزود که منابعی که پس از لهوف، به نقـل از آن کتـاب این خبر را نقـل کرده انـد، نبایـد به عنوان یـک منبع مسـتند و مسـتقل، یـاد شونـد. کتابهایی مانند «حبیب السـیر» که به نقل از آن منابع خبر بازگشت اسـرا را به کربلا آورده اند، (نفس المهموم ترجمه شـعرانی، ص ۲۶۹) نمی توانند مورد استناد قرار گیرند.

در اینجا مناسب است دو نقل را در باره تاریخ ورود اسرا به دمشق یاد کنیم. نخست نقل ابوریحان بیرونی است که نوشته است:

ص: ۹۲۶۹

در نخستین روز ماه صفر، أدخل رأس الحسین علیه السلام مدینه دمشق، فوضعه یزید لعنه الله بین یدیه و نقر ثنایاه بقضیب کان فی یده و هو یقول:

لست من خندف ان لم أنتقم

من بنی أحمد، ما کان فَعَل

لیْت َ أشیاخی ببدرٍ شهدوا

جَزَع الخزرج من وقع الاسل

فأهلّوا و استهلّوا فرحا

ثم قالوا: یا یزید لاتشل

قد قتلنا القرن من أشیاخهم

و عدلناه ببدر، فاعتدل (الاثار الباقیه، ص ۴۲۲)

وی روز اول ماه صفر را روزی می داند که سر امام حسین (ع) علیه السلام را وارد دمشق کرده و یزید هم در حالی که اشعار ابن زبعری را می خواند و بیتی هم بر آن افزوده بود، با چوبی که در دست داشت بر لبان امام حسین (ع) می زد.

دوم سخن عماد الدین طبری (م حوالی ۷۰۰) در «کامل بهائی» است که رسیدن اسرا به دمشق را در۱۶ ربیع الاول دانسته _ یعنی ۶۶ روز پس از عاشورا _ میداند که طبیعی تر می نماید.

۴. میرزا حسین نوری و اربعین علامه میرزا حسین نوری از علمای برجسته شیعه، و صاحب کتاب «مستدرک الوسائل» در کتاب «لؤلؤ و مرجان در آداب اهل منبر» به نقد و ارزیابی برخی از روضه ها و نقلهایی پرداخته که به مرور در جامعه شیعه رواج یافته و به نظر وی از اساس، نادرست بوده است. ظاهرا وی در دوره اخیر نخستین کسی است که به نقد این روایت پرداخته و دلایل متعددی در نادرستی آن اقامه کرده است.

ایشان این عبارت سید بن طاوس در لهوف را نقل کرده است که اسرا در بازگشت از شام، از راهنمای خود خواستند تا آنها را به کربلا ببرد؛ و سپس به نقد آن پرداخته است. (لؤلؤ و مرجان، ص ۱۵۲)

داستان از این قرار است که سید بن طاوس در «لهوف» خبر بازگشت اسراء را به کربلا در اربعین نقل کرده است. در آنجا منبع این خبر نقل نشده و گفته می شود که وی در این کتاب مشهورات میان شیعه را که در مجالس سوگواری بوده، درآن مطرح کرده است.

اما همین سید بن طاوس در «اقبال الاعمال» با اشاره به این که شیخ طوسی در مصباح می گوید اسرا روز اربعین از شام به سوی مدینه حرکت کردند و خبر نقل شده در غیر آن که بازگشت آنان را در اربعین به کربلا دانسته اند، در هر دو موردتردید می کند. تردید او از این ناحیه است که ابن زیاد مدتی اسراء را در کوفه نگه داشت. با توجه به این مطلب و زمانی که در این نگه داشته صرف شده و زمانی که در مسیر رفت به شام و اقامت یک ماهه در آنجا و بازگشت مورد نیاز است، بعید است که آنان در اربعین به مدینه یا کربلا رسیده باشند. ابن طاوس می گوید: این که اجازه بازگشت به کربلا به آنها داده باشد، ممکن است، اما نمی توانسته در اربعین باشد. در خبر مربوط به بازگشت آنان به کربلا گفته شده است که همزمان با ورود جابر به کربلا بوده و با او برخورد کرده اند . ابن طاوس در این که جابر هم روز اربعین به کربلا رسیده باشد، تردید می کند. (اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۰۱).

این ممکن است که ابن طاوس لهوف را در جوانی و اقبال را در دوران بلوغ فکری تألیف کرده باشد. در عین حال ممکن است دلیل آن این باشد که آن کتاب را برای محافل روضه خوانی و این اثر را به عنوان یک اثر علمی نوشته باشد. دلیلی ندارد که ما تردید های او را در آمدن جابر به کربلا در روز اربعین بپذیریم. به نظر می رسد منطقی ترین چیزی که برای اعتبار اربعین در دست است همین زیارت جابر در نخستین اربعین به عنوان اولین زایر است.

ص: ۹۲۷۱

اما درباره اعتبار اربعین به بازگشت اسرا به کربلا توجه به این نکته هم اهمیت دارد که شیخ مفید در کتاب مهم خود در باب زندگی امامان و در بخش خاص به امام حسین (ع) از کتاب «ارشاد» در خبر بازگشت اسرا، اصلا اشاره ای به این که اسرا به عراق بازگشتند ندارد. همین طور ابومخنف راوی مهم شیعه هم اشاره ای در مقتل الحسین خود به این مطلب ندارد. در منابع کهن تاریخ کربلاهم مانند انساب الاشراف، اخبارالطوال، و طبقات الکبری اثری از این خبردیده نمی شود.

روشن است که حذف عمدی آن معنا ندارد؛ زیرا برای چنین حذف و تحریفی، دلیلی وجود ندارد.

خبر زیارت جابر، درکتاب بشاره المصطفی آمده، اما به ملاقات وی با اسرا اشاره نشده است.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی هم، به تبع استاد خود نوری، داستان آمدن اسرای کربلا را در اربعین از شام به کربلا نادرست دانسته است. (منتهی الامال، ج ۱،صص ۸۱۷ _ ۸۱۸) در دهه های اخیر مرحوم محمد ابراهیم آیتی هم در کتاب بررسی تاریخ عاشورا بازگشت اسرا را به کربلا انکار کرده است. (بررسی تاریخ عاشورا، صص ۱۴۸ _ ۱۴۹) همین طور آقای مطهری که متأثر از مرحوم آیتی است. اما این جماعت یک مخالف جدی دارند که شهید قاضی طباطبائی است.

۵. شهید قاضی طباطبائی و اربعین شهید محراب مرحوم حاج سید محمدعلی قاضی طباطبائی رحمه الله علیه، کتاب مفصلی با نام «تحقیق درباره اولین اربعین حضرت سید الشهداء» درباره اربعین نوشت که اخیرا هم به شکل تازه و زیبایی چاپ شده است.

هدف ایشان از نگارش این اثر آن بود تا ثابت کند، آمدن اسرای از شام به کربلا در نخستین اربعین، بعید نیست. این کتاب که ضمن نهصد صفحه چاپ شده، مشتمل بر تحقیقات حاشیه ای فراوانی در باره کربلاست که بسیارمفید و جالب است. اما به نظر می رسد در اثبات نکته مورد نظر با همه زحمتی که مؤلف محترم کشیده ، چندان موفّق نبوده است.

ص: ۹۲۷۲

ایشـان در بـاره این اشـکال که امکـان نـدارد اسـرا ظرف چهـل روز از کربلاـ به کوفه، از آنجا به شام و سـپس از شام به کربلا بازگشـته باشند، هفده نمونه از مسافرتها ومسیرها و زمانهایی که برای این راه در تاریخ آمده را به تفصیل نقل کرده اند. دراین نمونه ها آمـده است که مسـیر کوفه تا شام و به عکس از یک هفته تا ده دوازده روز طی می شـده و بنابر این، ممکن است که در یک چهل روز، چنین مسـیررفت و برگشتی طی شـده باشد. اگر این سـخن بیرونی هم درست باشد که سـر امام حسـین (ع) روز اول صفر وارد دمشق شده، می توان اظهار کرد که بیست روز بعد، اسرا می توانستند در کربلا باشند.

بایـد به اجمال گفت: بر فرض که طی این مسـیر برای یک کاروان، در چنین زمان کوتاهی، با آن همه زن و بچه ممکن باشد، بایـد توجه داشت که آیـا اصـل این خبر در کتابهـای معتبر تاریـخ آمـده است یـانه. تا آنجا که می دانیم، نقل این خبر در منابع تاریخی، از قرن هفتم به آن سوی تجاوز نمی کند. به علاوه، علمای بزرگ شیعه، مانند شیخ مفید و شیخ طوسی، نه تنها به آن اشاره نکرده انـد، بلکه به عکس ِ آن تصـریح کرده و نوشـته انـد: روز اربعین روزی است که حرم امام حسـین (ع) وارد مـدینه شده یا از شام به سوی مدینه خارج شده است.

آنچه می ماند

این است که نخستین زیـارت امـام حسـین (ع) در نخستین اربعین، توسـط جابر بن عبـدالله انصاری صورت گرفته است و از آن پس ائمـه اطهـار علیهم السـلام که از هر فرصـتی برای رواج زیـارت امـام حسـین (ع) بهره می گرفتنـد، آن روز را که نخسـتین زیارت در آن انجام شده، به عنوان روزی که زیارت امام حسین (ع) در آن مستحب است، اعلام فرمودند.

ص: ۹۲۷۳

متن زیارت اربعین هم از سوی حضرت صادق علیه السلام انشاء شده و با داشتن آن مضامین عالی، شیعیان را از زیارت آن حضرت در این روز برخوردار می کند.

اهمیت خواندن زیارت اربعین تاجایی است که از علائم شیعه دانسته شده است، درست آن گونه که بلند خواندن بسم الله در نماز و خواندن پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز درروایات بیشماری، از علائم شیعه بودن عنوان شده است.

زیارت اربعین در «مصباح المتهجد» شیخ طوسی و نیز «تهذیب الاحکام» وی به نقل ازصفوان بن مهران جمال آمده است. وی گفت که مولایم صادق (ع) فرمود: زیارت اربعین که باید وقت برآمدن روز خوانده شود چنین است..... (مصباح المتهجد، ص ۷۸۸، تهذیب الاحکام، ج ۶،ص ۱۱۳، اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۰۱، مزار مشهدی، ص ۵۱۴ (تحقیق قیومی)، مزار شهید اول (تحقیق مدرسه الامام المهدی، قم ۱۴۱۰)، ص ۱۸۵ _ ۱۸۶).

این زیارت، به جهاتی مشابه برخی از زیارات دیگر است، اما از آن روی که مشتمل بر برخی از تعابیر جالب در زمینه هدف امام حسین از این قیام است، دارای اهمیت ویژه می باشد. در بخشی از این زیارت در باره هدف امام حسین(ع) از این نهضت آمده است:"... و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهاله و حیره الضلاله... و قد توازر علیه من غرّته الدنیا و باع حظّه بالارذل الادنی".

خدایا، امام حسین (ع) همه چیزش را برای نجات بندگانت از نابخردی وسرگشتگی و ضلالت در راه تو داده در حالی که مشتی فریب خورده که انسانیت خود را به دنیای پست فروخته اند بر ضد وی شوریده آن حضرت را به شهادت رساندند.

ص: ۹۲۷۴

دو نکته کوتاه: نخست آن که برخی از روایاتی که در باب زیارت امام حسین (ع) در کتاب کامل الزیارات ابن قولویه آمده، گریه چهل روزه آسمان و زمین و خورشید و ملائکه را بر امام حسین (ع) یادآور شده است. (اربعین شهید قاضی، ص ۳۸۶)

دوم این که ابن طاوس یک اشکال تاریخی هم نسبت به اربعین بودن روز بیستم صفر مطرح کرده و آن این که اگر امام حسین (ع) روز دهم محرم به شهادت رسیده باشد، اربعین آن حضرت نوزدهم صفر می شود نه بیستم. در پاسخ گفته شده است، به احتمال ماه محرمی که در دهم آن امام حسین (ع) به شهادت رسیده، بیست و نه روز بوده است. اگر ماه کامل بوده، باید گفت که روز شهادت را به شمارش نیاورده اند. (بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۳۵).

ماه ذی الحجه (۳۸)

ازدواج حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س)

ازدواج حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س)

بی شک یکی از مهم ترین اتفاقات تاریخ شیعه ازدواج بانوی دوعالم حضرت فاطمه (سلام الله علیها) و امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) است که ثمره این پیوند میارك و سراسر مملو از عشق و محبت ، درخت گهربار امامت است.

تاریخ ازدواج امام علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه (سلام الله علیها)

درباه تاریخ این ازدواج فرخنده اتفاق چندانی میان مورخان و سیره نگاران نیست.تاریخ هایی که گاه بیان گر زمان صیغه خواندن می باشد و گاه بیانگر زمان عروسی و رفتن حضرت زهرا(سلام الله علیها) به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. این تاریخ ها عبارت اند از:

۱- روز اول ذی حجه عقد فاطمه (ع) و روز سه شنبه ششم همان ماه، ازدواج حضرت بوده است.(۱)

۲- در ماه شوال پس از بازگشت حضرت علی (ع) از جنگ بدر بوده است.(۲)

۳- بنابر روایت امام صادق (ع): عقـد علی و فاطمه (ع) در ماه رمضان، و ازدواج آنها در ذی حجّه سال دوم هجری بوده است.(۳)

۴- زفاف فاطمه در شب پنج شنبه، بیست و یکم ماه محرم سال سوم هجرت بوده است...(۴)

۵- برخی بر این عقیده اند که: عقد حضرت فاطمه (ع) در اواخر ماه صفر و ازدواج در ماه ذی حجه بوده است.(۵)

۶- عده ای نیز گفته اند که عقد در ماه ربیع الأول بوده و در همان ماه ازدواج صورت پذیرفته است.(۶)

۷- ابن سـعد روایت کرده است که ازدواج فـاطمه (ع) بـا علی (ع) پنـج مـاه پس از ورود پیغمـبر (ص) به مـدینه در مـاه رجب صورت پذیرفت و پس از بازگشت از بدر او را به خانه علی (ع) فرستاد.(۷)

سن ازدواج هرکدام از بزرگواران

علمای شـیعه در تعیین سن حضـرت فاطمه به هنگام ازدواج از چهارده سال بیشتر نگفته انـد.(۸)اکثر عالمان شیعه معتقدند که، سن حضـرت در زمان ازدواج، ۹ یا ۱۰ یا حـداکثر ۱۱ سال بوده است.(۹)همچنین سن امیر مؤمنـان (ع) ۲۱ سال و ۵ ماه بوده است.(۱۰)

خواستگاران حضرت زهرا علیهاالسلام

آنچه مسلّم است،این است که حضـرت زهرا(سلام الله علیها)خواهان بسیار داشته اند.زیرا از طرفی پدر ایشان چه قبل و چه بعد از بعثت از مردان شـریف و بزرگ عرب و قریش بـوده انـد و از طرف دیگر شخصـیت خـود حضـرت زهرا(سـلام الله علیهـا) شخصیتی بسیار والا و بزرگ بود.

پیش از حضرت علی علیه السلام افرادی مانند ابوبکر و عمر آمادگی خود را برای ازدواج با دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعلام کرده بودند و هر دو از پیامبر یک پاسخ شنیده بودند و آن این که درباره ازدواج زهرا منتظر وحی الهی است.(۱۱)

ابن شهر آشوب در از دیگر خواستگاران حضرت اسم می برد.او می نویسد: عبدالرحمان بن عوف و عثمان بن عفان که هر دو از ثروتمندان بزرگ بودند برای خواستگاری، خدمت رسول خدا رسیدند. عبدالرحمان عرض کرد یا رسول الله! اگر فاطمه(علیهاالسلام) را به من تزویج کنی، حاضرم یکصد شتر سیاه آبی چشم که بارهایشان پارچههای کتان اعلای مصری باشد و ده هزار دینار، مهریهاش کنم.عثمان نیز اظهار داشت: یا رسول الله من هم به همین مهر حاضرم و بر عبدالرحمان برتری دارم زیرا زودتر مسلمان شدهام. پیغمبر از سخن آنان سخت خشمناك شد و برای آن که بفهماند به مال آنها علاقه ندارد و داستان ازدواج، داستان خرید و فروش و مبادلهی ثروت نیست، مشتی سنگ ریزه برگرفت و به جانب عبدالرحمان پاشید و فرمود: تو خیال میکنی من بندهی پول و ثروتم و بوسیلهی ثروت خودت بر من فخر و مباهات می کنی و می خواهی بوسیله پول ازدواج را بر من تحمیل کنی؟(۱۲)

در جایی دیگر آمده است :دختر پیغمبر(ص) خواستگارانی داشت؛ امّا پدرش از میان همه پسر عموهای خود، علیّ بن ابی طالب(ع) را برای شوهری او برگزید و به دخترشان فرمودند:«تو را به کسی به زنی می دهم که از همه نیکو خوی تر و در مسلمانی پیش قدم تر است.»(۱۳)

خواستگاری حضرت علی (ع) از حضرت زهرا (س)

حضرت علی (ع) شایسته ترین خلق خدا برا حضرت زهرا(ع)

حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) روایت می کنند: یغمبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم به من فرمود:یا علی! گروهی از مردان قریش راجع به فاطمه ی زهراء سلام الله علیها مرا مورد عتاب قرار دادند و گفتند:ما خواستگار فاطمه بودیم و تو نپذیرفتی، اکنون او را به علی بن ابیطالب دادی.

من گفتم:به خدا قسم، من فاطمه را از شما رد نکردم و او را تزویج ننمودم، بلکه خدا خواستگاری شما را نپذیرفت و فاطمه را برای علی تزویج کرد؛ زیرا جبرئیل بر من نازل شد و گفت،خدای تعالی می فرماید:اگر من علی را خلق نمی کردم از حضرت آدم به بعد شوهری که شایسته ی فاطمه باشد در روی زمین نبود.(۱۴)

تشویق امیرالمؤمنین(ع) توسط اصحاب رسول خدا(ص) برای رفتن به خواستگاری حضرت زهرا(س)

در روایات شیعه و سنی آمده است که عمر و ابوبکر که از ازدواج با حضرت زهرا نومید شده بودند، امیرالمومنین را گفتند: تو به خواستگاری او برو!(۱۵)

در جایی دیگر روایت شده اصحاب و انصار رسول خدا(ص) با سعد معاذ رئیس قبیله اوس به گفتگو پرداختند و آگاهانه دریافتند که جز حضرت علی علیه السلام کسی شایستگی ازدواج با حضرت زهرا علیهاالسلام را ندارد و نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز به غیر او نیست. از این رو دسته جمعی در پی حضرت علی علیه السلام رفتند و سرانجام او را در باغ یکی از انصار یافتند که با شتر خود مشغول آبیاری نخل ها بود. آنان روی به علی کردند و گفتند: اشراف قریش از دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواستگاری کرده اند و پیامبر در پاسخ آنان گفته است که کار زهرا منوط به اذن خداست و ما امیدواریم که اگر تو (با سوابق درخشان و فضایلی که داری) از فاطمه خواستگاری کنی پاسخ موافق بشنوی و اگر دارایی تو اندک باشد ما حاضریم تو را یاری کنیم.(۱۶)

حضرت علی (ع) به خواستگاری حضرت زهرا (س) می رود

ضحاك بن مزاحم نقل می کند،از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که در مورد مراسم خواستگاری از حضرت زهرا(س) می فرمود:موقعی که من نزد پیامبر خدا صَلِّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِّم رفتم و آن بزرگوار مرا دید خندید و فرمود: یا اباالحسن! آیا برای حاجتی که داری نزد من آمدی؟ من قرابت و سبقت در اسلام و یاری کردن خود را از آن حضرت و جهادهایی که در راه خدا کرده بودم، برای آن حضرت شرح دادم. پیغمبر اکرم صَلِّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِّم فرمود: یا علی راست می گویی، مقام تو بالاتر از این است که تذکّر دادی، گفتم: یا رسول الله فاطمه ی زهراء را برایم تزویج نما. فرمود: یا علی! قبل از تو چند نفر از مردان، این تقاضا را داشتند، ولی هر گاه من به فاطمه می گفتم اظهار بی میلی می کرد، شما چند لحظه ای صبر کن تا من نزد او بروم و برگردم.(۱۷)

رضایت حضرت زهرا(س) تنها شرط رسول خدا(ص) برای ازدواج

پیامبرخدا،نزد فاطمه علیها السلام رفت.فاطمه علیها السلام از جا برخاست و ردای پدر را گرفت و کفش هایش را درآورد و آبْ دست برایش آورد و دست و پای او را شُست و سپس نشست . پس پیامبر خدا به او فرمود: «ای فاطمه!» . پاسخ داد: بلی ، چه می خواهی ، ای پیامبر خدا؟ فرمود : «علی بن ابی طالب ، کسی است که خویشاوندی و فضیلت و اسلامش را می شناسی و من از خدا خواسته ام که تو را به ازدواج بهترینِ آفریدگانش و محبوب ترینِ آنان در نزدش درآورد و علی از تو خواستگاری کرده است . چه نظری داری؟» . فاطمه علیها السلام ساکت ماند و صورتش را برنگرداند و پیامبر خدا ، کراهتی در چهره اش ندید . پس برخاست ، در حالی که می گفت: «اللّه اکبر! سکوت او (نشانه)رضایت اوست». پس جبرئیل علیه السلام نزدش آمد و گفت: ای محمّد! او را به ازدواج علی بن ابی طالب درآور که خداوند ، این دو را برای هم پسندیده است .(۱۸)

ص: ۹۳۶۸

دعای رسول خدا(ص) در حق این دو بزرگواران

امیرالمؤمنین علی(ع) می فرمایند: پس از آنکه پیامبر(ص) فاطمه را به همسری من دادند. پیش من آمدند و دستم را گرفتند و فرمودند: «به نام خدا برخیز و بر برکت خدا بگو: ماشاء اللّه لا حول و لا قوه الا باللّه و توکّلت علی اللّه.» سپس دستم را گرفتند و در کنار خود نشاندند و آنگاه فرمودند: «بار خدایا! این دو محبوب ترین مخلوقات در نزد من هستند. پس تو هم این دو را دوست بدار و در نسل آنها برکت قرار ده و از جانب خودت نگاهبانی بر آنان بگمار. این دو و فرزندانشان را از شر شیطان مصون بدار.(۱۹)»

مهریه حضرت زهرا (س)

دارایی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

رسول اکرم (ص) پس ازکسب اجازه از حضرت زهرا (س) به نزد امیرالمؤمنین علی (ع) آمدند و با لبی خندان گفتند: یا علی! آیا برای عروسی چیزی داری؟ پاسخ داد: یا رسول الله پدر و مادرم قربانت، شما از وضع من کاملاً اطلاع دارید. تمام ثروت من عبارت است از یک شمشیر، یک زره و یک شتر. فرمود: تو مرد جنگ و جهادی و بدون شمشیر نمی توانی در راه خدا جهاد کنی، شمشیر از لوازم و احتیاجات ضروری تو است. شتر نیز از ضروریات زندگی تو محسوب می شود، باید به وسیله آن آبکشی کنی و امور اقتصادی خود و خانواده ات را تأمین کنی و برای اهل و عیالت کسب روزی نمایی و در مسافرت بارت را بر آن حمل کنی، تنها چیزی که می توانی از آن صرف نظر کنی همان زره است. منهم به تو سخت نمی گیرم و به همان زره اکتفا می نمایم.(۲۰)

ص: ۹۳۶۹

مهریه حضرت زهرا (س)

در روایات دو نوع مهریه برای حضرت زهرا (س) مشخص شده است:

مهریه عادی یا به تعبیری مهریه ی زمینی که همه زنان مسلمان دارند و دو نوع روایت در این مورد نقل می شود:

مهریه ی حضرت فاطمه زره ای بود از نوع بسیار محکم که آن را زره شمشیرشکن می گویند و آن از پوست دبّاغی نشده ی قوچ و یا پوست بُز ساخته می شود و ارزش این زره چهارصد و به نقلی پانصد درهم بوده است.(۲۱)

مهریه حضرت زهرا(س) طبق روایات اسلامی پانصد درهم بوده است.(۲۲)

البته این دو روایت قابل جمع هستند و می توان گفت در حقیقت مهر حضرت فاطمه(س) همان زره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که آن را به پانصد درهم فروختند.

مهریه آسمانی :رسول الله(ص) فرمودند:مهریه ی فاطمه سلام الله علیها در آسمان یک پنجم زمین تعیین شده، پس کسی که با بغض فاطمه و فرزندانش، تا قیامت روی زمین راه برود حرام است.(۲۳) در روایتی دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود مهریه ی فاطمه ی اطهر یک پنجم دنیا، یک سوّم بهشت، چهار نهر که عبارتند از:نهر فرات،نیل در مصر،نهروان و نهر بلخ.(۲۴)

مهریه حضرت زهرا (س) کجاها خرج شد

امیر مومنان به دستور پیامبر زره را فروخت و پول آن را به آن بزرگوار تقدیم داشت و پیامبر آن پول را به سه بخش تقسیم کرده، بخشی از آن را برای خریدن وسایل زندگی به عنوان جهیزیه، و بخش دیگر آن را برای تهیه عطریات عروسی قرار داد و سومین بخش آن را نزد «ام سلمه» سپرد تا به هنگام فرارسیدن شب عروسی آن را به امیر مومنان باز گرداند تا بتواند از میهمانان خویش پذیرایی کند.(۲۵)

خواندن خطبه عقد در مسجد

پیغمبر صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین فرمودند: یا علی تو زودتر به مسجد برو و من نیز از عقب تو می آیم، تا در حضور مردم مراسم عقد را برگزار کنیم و خطبه بخوانیم.

علی (ع) مسرور و خوشحال به جانب مسجد حرکت نمود. ابوبکر و عمر را در بین راه ملاقات کرد، آنها از جریان کار جویا شدند، گفت: رسول خدا دخترش را به من تزویج کرد، هم اکنون پیامبر در راه است تا در حضور جمعیت، مراسم عقد و خطبه خوانی را انجام دهد.

پیغمبر (ص) در حالی که صورتش از سرور و شادمانی می درخشید به مسجد تشریف برد، و به بلال حبشی فرمودند: مهاجر و انصار را در مسجد جمع کن.

هنگامی که مردم جمع شدند، بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای فرمود: ای مردم آگاه باشید که جبرئیل بر من نازل شد و از جانب خدا پیام آورد که مراسم عقد ازدواج علی و فاطمه علیها السلام در عالم بالا و در حضور فرشتگان برگزار شده و دستور داده که در زمین نیز آن مراسم را انجام دهم، و شما را بر آن گواه بگیرم. علی علیه السلام را خواست و فرمود یا علی پروردگار مرا امر فرموده که فاطمه را برای تو عقد کنم به پانصد مثقال نقره آیا راضی هستی؟ عرض کرد: یا رسول اللّٰه راضی هستم همه حضار مبارک باد گفتند سپس رسول خدا (ص) به منبر رفت خطبه عقد را ایراد فرمود.

پس از آن علی علیه السلام برخاست خطبه ای ایراد کرد و فرمود: ای مردم! رسول خدا فاطمه را به عقد من در آورد و زره ام را از بابت مهر قبول کرد. از آن حضرت بپرسید و گواه باشید.

ص: ۹۳۷۱

مسلمانان به پیغمبر (ص) عرض کردند: یا رسول الله! فاطمه را با علی کابین بسته ای؟

رسول خدا پاسخ داد: آری. پس تمام حضار دست به دعا برداشته گفتند: خدا این ازدواج را بر شما مبارک گرداند و در میانتان دوستی و محبت افکند.

شادی مسلمانان از این پیوند مقدس

در پایان مجلس، رسول خدا به زنان خود امر فرمود تا به خوشحالی این جشن شادمانی کنند و بساط سرور بگسترند.

جهزیه حضرت زهرا(س)

خرید جهزیه با مهریه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به من فرمود: برخیز و زره خود را بفروش! برخاستم و زره را فروختم و پول آن را گرفته نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) آوردم و آنها را در مقابل او نهادم؛ آن حضرت از من نپرسید که آن پولها چه مقدار است و من نیز چیزی در این باره به آن حضرت نگفتم، سپس بلال را صدا کرد و مشتی از آن پولها را به وی داد و گفت: این پولها را بگیر و با آنها برای فاطمه (علیهاالسلام) عطر خریداری کن!

و بعد از او ابوبکر و عمار بن یاسر را احضار نمود و دو مشت از آن پولها را به او داده و گفت: با این پولها، برای فاطمه (علیهاالسلام) لباس و اثاثیه ی منزل خریداری کن. و آنگاه عمار یاسر و گروه آنها وارد بازار شدند و هر چیزی را که لازم می دانستند در نظر گرفتند و آن را خریداری می نمودند.(۲۶)

ص: ۹۳۷۲

صورت جهزیه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

از صورت جهیزیه حضرت زهرا سلام الله علیها می توان به وضع زندگی بانوی بزرگوار اسلام به خوبی پی برد. فرستادگان پیامبر صلی الله علیه و آله از بازار بازگشت و آن چه باری حضرت زهرا سلام الله علیها تهیه کرده بودند به قرار زیر بود:

۱- یک پیراهن به قیمت هفت درهم

۲- روبنده ای به قیمت چهار درهم، شاید منظور از «خمار» روسری، مقنعه یا چادر باشد.

۳- یک قطیفه ی مشکی خیبری

۴- تختی که وسط آن را با لیف خرما بافته بودند.

۵- دو عدد تشک با روکشی از کتان مصری که یکی از آنها با لیف خرما و دیگری با پشم گوسفند پر شده بود.

۶- چهار بالش- یا متکا، یا پشتی- با رویه ای از پوست حیوانات طائف که درون آنها از علف

۷- پرده ای از جنس پشم

۸- حصیری بافت یمن

۹- یک آسیای دستی

۱۰- طشت مسی

۱۱- مشک آبی از جنس پوست

۱۲- ظرف مخصوص شیر- که از جنس چوب می تراشیدند.

۱۳- ظرفی برای آبخوری

۱۴- آفتابه ای قیراندود

۱۵- سبویی سبز رنگ- که در آن روغن، آرد یا چیزهایی دیگر نگهداری می کردند.

۱۶- دو کوزه ی کوچک سفالی

هنگامی که که خرید آنها کامل شد، مقداری از اثاثیه را ابوبکر و باقی را سایر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حمل کرده به خانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند.هنگامی که لوازم خریداری شده به رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم نشان داده شد، پیامبر آنها را زیر و رو کرده و گفت: خدا اینها را برای اهل بیت مبارک کند.(۲۷)

ص: ۹۳۷۳

خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام)

خانه حضرت علی (علیه السلام) در کنار مسجد، خانه ساده ای داشت که مجموع آن از یک اتاق خشت و گلی ، که در کف آن اتاق ، ماسه نرم ریخته شده بود خلاصه می شد. آن اتاق با پوست گوسفند، فرش شده بود و یک عدد متکا که لایه آن از لیف خرما بود، در آن دیده می شد.

این خانه برای شب زفاف مناسب نبود، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: در همین نزدیکی ، خانه ای را فراهم کن (اجاره کن) تا همسرت را به تو تحویل دهم .

حضرت علی (علیه السلام) عرص کرد: در این نزدیکی جز منزل حارثه بن نعمان منزلی نیست.پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خانه های حارثه را برای مهاجران بی خانه گرفته ایم ، و اکنون شرم می کنیم که باز از او تقاضای منزل کنیم!

حارثه این سخن را شنید و به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و متواضعانه عرض کرد: من و اموالم به خدا و رسولش تعلق دارد. پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای او دعا کرد، به این ترتیب خانه حارثه آماده شد و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) عروسی به آن جا رفت .

پس از مدتی حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) به خانه قبلی علی (علیه السلام) باز گشتند، و فرزندان زهرا (سلام الله علیها) در همان خانه ساده چشم به جهان گشودند و بزرگ شدند. این خانه در کنار مسجد النبی بود که محل آن اکنون به نام خانه زهرا (سلام الله علیها) معروف است.(۲۸)

ص: ۹۳۷۴

آماده سازی خانه برای زندگی

از عایشه و ام سلمه روایت شده است که هر دو گفتند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ما را فرمود که فاطمه (سلام الله علیها) را آماده کنیم تا بر علی (علیه السلام) داخل شود. ما به سرای آن دو رفته و با خاک نرم بیابان آن را فرش کردیم . آن گاه دو متکا را از لیف خرما پر کرده ، با دستمان لی فها را از هم جدا نمودیم . سپس به آنان غذایی از خرما و کشمش و آبی گوارا بدادیم . و تیرکی از چوب را در نزدیکی سرایشان برافراشتیم تا لباسها و مشک آب را بر آن بیاویزند. ما ازدواجی بهتر از ازدواج فاطمه (سلام الله علیها) ندیدیم(۲۹)

مراسم عروسی

گرفتن اجازه از رسول خدا(ص) برای بردن عروس به خانه داماد

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:به مدت یک ماه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز می خواندم و بدون اینکه درباره ی فاطمه علیهاالسلام چیزی به آن حضرت بگویم به منزل خود بازمی گشتم.(۳۰)ولی گاهی که خلوت می شد می فرمود: یا علی چه همسر نیکو و زیبائی نصیبت شد؟ بهترین زنان عالم را تزویج تو کردم.

وساطت زنان رسول خدا(ص)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:روزی زنان پیامبر به من گفتند: آیا می خواهی که ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخواهیم تا فاطمه را به خانه ات بیاورد و شما زندگی مشترکتان را شروع کنید؟ گفتم: بله. وقتی آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتند ام ایمن گفت: ای رسول خدا! اگر خدیجه علیهاالسلام زنده بود چشمانش در اشتیاق دیدار ازدواج حضرت فاطمه علیهاالسلام روشن می شد، همانا علی علیه السلام دوست دارد که فاطمه را به خانه اش ببرد، پس چشم آنها را دیدار یکدیگر روشن نما تا چشمهای ما نیز روشن شود.

رسول خدا فرمود: چرا علی همسر خود را از من مطالبه نمی کند و شما را واسطه کرده است، در حالی که ما از خود او انتظار این کار را داشتیم. علی علیه السلام گفت: من گفتم: ای رسول خدا! من از شما خجالت کشیدم و حیا مانع از این امر می شد. (۳۱)

آماده سازی مقدمات عروسی

پیامبر در این حال خطاب به همسران خود فرمود: کدام یک از شما حاضر(به کمک)هستید؟ ام سلمه گفت: من ام سلمه و این زینب و این فلان کس و فلان کس. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یکی از حجره های خانه را برای دخترم فاطمه و پسر عمویم علی آماده کنید. ام سلمه گفت: ای رسول خدا! کدام حجره را؟ پیامبر فرمود: حجره ی خودت را، و سپس به زنان خویش دستور داد تا فاطمه علیهاالسلام را زینت کنند و لوازم عروسی او را فراهم نمایند.

ام سلمه گوید: به فاطمه گفتم: آیا عطری برای خودت ذخیره نموده ای؟ گفت: آری. و یک شیشه عطر آورد و مقداری از آن را در میان دست من ریخت، چنان بویی از آن برخاست که تا آن زمان استشمام نکرده بودم!(۳۲)

بخشیدن پیراهن عروس

پیامبر خدا برای شب عروسی دخت فرزانه اش، فاطمه علیهاالسلام پیراهنی آماده ساخت و ایشان پیراهن دیگری نیز داشت که پوشیده و اصلاح شده بود.شب عروسی او بود که بی نوایی در خانه ی پیامبر آمد و از ایشان لباس طلبید. دخت گرانمایه ی پیامبر برخاست و نخست پیراهن اصلاح شده ی خویش را در بسته ای نهاد تا در راه خدا به او انفاق کند اما ناگهان آیه ی شریفه ی قرآن را به خاطر آورد که: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون.»

«شما به اوج نیکی و نیکوکاری نخواهید رسید مگر آنکه از آنچه دوست می دارید در راه خدا انفاق نمایید.»

و درست همین جا بود که «فاطمه(س)» بازگشت و پیراهن عروسی خویش را از تن درآورد و به آن زن بینوا انفاق کرد و خود همان جامه ی عادی خویش را پوشید.هنگامی که خواستند عروس گرانمایه را به خانه ی امیر مومنان ببرند، فرشته ی وحی فرود آمد و پس از سلام بر پیامبر گفت: ای پیامبر خدا! پروردگارت درود نثارت می کند و به من دستور داده است که سلام و درودی گرم نثار «فاطمه» نمایم و به همراه من ارمغانی از لباسهای بهشت نیز که از دیبای سبز تهیه شده است برای او فرستاده است.(۳۳)

ولیمه عروسی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من گفت: ای علی! غذای فراوانی برای عروسی و خانواده ات تدارک کن. و سپس فرمود: گوشت و نان را من می دهم، خرما و روغن به عهده ی تو. من خرما و روغن فراهم کردم و نزد پیامبر بردم، آن حضرت آستینهای لباسش را بالا زد و خرما را تمیز کرده در روغن ریخت و غذایی درست کرد که آن را «حیس» می گفتند، و گوسفند فربهی ذبح کرد، و نان فراوانی تدارک نمود، سپس به من گفت: هر کس را که دوست داری دعوت کن.(۳۴)

دعوت از مهمانان

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:پس وارد مسجد شدم و دیدم که مسجد پر از صحابه ی پیامبر است، حیا کردم که در میان آن جمع عده ای را دعوت کنم و عده ای را دعوت ننمایم، پس بر یک بلندی قرار گرفتم و خطاب به همه گفتم: همه ی شما را به صرف ولیمه ی عروسی فاطمه (علیهاالسلام) دعوت می کنم. آنان پذیرفتند و گروه گروه به طرف خانه ی پیامبر حرکت کردند و من از کثرت جمعیت و قلت غذا خجالت می کشیدم، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنچه که در ذهن من می گذشت مطلع گردید، گفت: ای علی! من دعا می کنم که خدا به غذای شما برکت بدهد. علی علیه السلام گفت: آن جمعیت که تعداد آنها بیش از چهار هزار نفر بود همگی از غذا و آبی که فراهم کرده بودیم خوردند و نوشیدند و و سیر شدند ولی از غذا چیزی کم نشد.(۳۵)

ص: ۹۳۷۷

فرستادن غذا برای عروس و داماد

سپس پیامبر دستور داد تا کاسه هایی را پر از غذا کردند و آنها را برای زنان خویش فرستاد و کاسه ای نیز پر از غذا کرد و فرمود: این کاسه نیز برای علی و فاطمه بماند.(۳۶)

کاروان عروسی دخت بهشت

در سینه ی مغرب ،پیامبر(ص) گرامی دخت پاك و پرمعنویت خویش و داماد ارجمندش را فراخواند. «فاطمه» در حالی که لباس بلندی بر تن داشت و دامان آن به زمین کشیده می شد، به پیشگاه پدر آمد اما دنیایی وقار و شکوهو عظمت را مجسم می ساخت و از شدت حیاء عرق می ریخت.

پیامبر خدا نیز در این اندیشه بود که دخت بهشتی اش احساس بی مادری نکند به همین جهت و روی مصالح دیگری دستور داد مرکب خاص خویش را آوردند و پارچه ای زیبا بر روی آن افکند و از دخت عزیزش خواست که بر مرکب بنشیند.هنگامی که دخت گرانمایه ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام را به خانه ی علی می بردند، پیامبر گرامی پیشاپیش مرکب او و فرشته ی وحی سمت راست و «میکائیل» طرف چپ و هفتاد هزار فرشته از پی او حرکت می کردند.(۳۷)

آنگاه به «سلمان» دستور داد تا زمام آن مرکب را برگیرد و خود آن بزرگوار نیز به همراه آنان حرکت کرد.و نیز مردان «هاشمی» همگی در رکاب بانوی بانوان بودند و پیامبر دستور داد دختران «عبدالمطلب» و بانوان مهاجر و انصار به همراه عروس بهشت، حرکت کنند و همسران پیامبر نیز پیشاپیش قافله و مرکب عروس اشعاری پرمحتوا می خواندند و شادی می کردند.(۳۸)

ص: ۹۳۷۸

توصیه های رسول خدا(ص) به حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س)

هنگـامی که کـاروان عروس به خـانه رسـید، پیامبر، امیر مومنان را فراخوانـد و پس از آمـدن او دخت سـرفرازش را خواست و دستش را گرفت و در دست علی علیه السلام نهاد و فرمود: «علی جان! خداوند دخت پیامبر را به تو مبارک سازد.»

و افزود:یا علی! هذه «فاطمه» ودیعتی عندک!یا علی! نعم الزوجه «فاطمه»! و یا «فاطمه»! نعم البعل علی!!

علی جان! این فاطمه است و امانت من نزد توست!فاطمه شایسته ترین همسر برای توست.

و آنگاه فرمود: ای «فاطمه» علی شایسـته ترین شوهر است. و دسـتهای مقدس را بسوی آسـمان گشود و نیایشـگرانه زمزمه کرد که:

بار خدایا! نیکی ها و برکات خویش را بر این دو فرود فرست، و در فرزندان و نسل پاکشان برکت قرار ده!

بار خدایا! این دو تن محبوب ترین انسانها نزد من هسـتند، پس تو نیز آنان را دوست بدار و از سوی خویش حافظ و نگهبان بر آنان بگمار. بار خدایا! من این دو تن را با نسل پاکشان، از شیطان رانده شده و شرور و وسوسه های آن، به تو پناه می دهم.

آنگاه آبی خواست و جرعه ای از آن را به سـبک خاصـی متبرک ساخت و از آن قطراتی بر سر و سینه و میان شانه های دخت گرانقدر و داماد ارجمندش افشاند.

و دستور داد بانوان، عروس و داماد را در سرای جدیدشان به خدا سپارند و بروند.

عبادت در شب زفاف

در شب ازدواج امام علی (علیه السلام) فاطمه زهرا(سلام الله علیها) را نگران و گریان دید، فرمود: چرا ناراحتی ؟ پاسخ داد: در پیرامون حال و رفتار خویش فکر کردم ، به یاد پایان عمر خویش و منزلگاه دیگر به نام قبر افتادم که امروز از خانه پدر به خانه شما منتقل شـدم و روزی دیگر از این جا به طرف قبر و قیامت خواهم رفت ، در این آغازین لحظه های زنـدگی ، تو را به خدا سوگند می دهم که بیا تا به نماز بایستیم تا باهم در این شب خدا را عبادت کنیم (۳۹)

ص: ۹۳۷۹

ثمره این ازدواج

ثمره این ازدواج مبارک درخت گهربار امامت است . از این ازدواج مبارک این دو عزیز، چهار فرزنـد والاگُهر دیـده به جهان گشودند، که به ترتیب سن عبارتند از: امام حسن مجتبی علیه السـلام، امام حسـین علیه السـلام، زینب کبری سـلام الله علیها، ام کلثوم سـلام الله علیهـا و البته حضـرت محسن علیه السـلام نیز پیش از تولـد بر اثر ضـربات دشـمنان اسـلام در رحم مـادرش به شهادت رسید.(۴۰)

پانویس

۱- بن شهرآشوب، المناقب، ج ۳، ص ۳۵۷، قم، ۱۳۷۹ ق

۲- شیخ طوسی، الأمالی، ص ۴۳، دار الثقافه، قم، ۱۴۱۴ق.

۳- إربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۶۴، مکتبه بنی هاشم، تبریز، ۱۳۸۱ق

۴- سید بن طاوس، إقبال ص ۵۸۴، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ش

۵- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۹۲-۱۹۳، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق

۶- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۹۲-۱۹۳، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق

۷- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۸، دار الکتب العلمیه، ط الأولی، ۱۴۱۰/۱۹۹۰.

۸- امین، سید محسن ، أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۱۳، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶ ق

۹-انصاری، اسماعیل،الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء،ج ۴،ص۲۱، دلیل ما، قم، ۱۴۲۸ق

۱۰-ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب ، ج ۴، ص ۱۸۹۳، بیروت، دار الجیل، ط الأولی، ۱۴۱۲/۱۹۹۲.

۱۱- ابن سـعد، طبقـات، ج ۸، ص ۱۱،در سـنن نسـائی آمـده است:پیغمبر(ص) در پاسـخ آنان گفت: «فاطمه خردسال است» و چون علی(ع) او را از وی خواسـتگاری کرد، پـذیرفت.(نسائی، سـنن، ج ۶، ص ۶۲؛ فـاطمـه الزّهراء، ص ۲۵، ج ۲)،الصواعق المحرّقه، ص ۱۶۲ و رجوع به انساب الاشراف، ص ۴۰۲ شود،بحار، ص ۹۲ و نک: فصل «گزیده ای از شعرای عربی ».

۱۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج۳، ص ۳۴۵/ تذکره الخواص، ص ۳۰۶.

۱۳- نسائی، سنن، ج ۲، ص ۳۱.

۱۴- علامه محمدباقر مجلسی،ترجمه جلد ۴۳ بحارالنوار،ص ۲۸۸

۱۵- الریاض النضر، ج ۲، ص ۱۸۲؛ الغدیر، ج ۳، ص ۲۰

۱۶-علامه محمد باقر مجلسی (ره) ،ترجمه جلد ۴۳ بحارالنوار ۴۳ ، ۴۴۱

۱۷- الأمالی للطوسی : ص ۳۹ ح ۴۴ ، بشاره المصطفی : ص ۲۶۱

۱۸- الأمالی للطوسی : ص ۳۹ ح ۴۴ ، بشاره المصطفی : ص ۲۶۱

۱۹- همان ص ۴۴

۲۰- علامه محمد باقر مجلسی ، ترجمه ۴۳ بحارالنوار ، ص ۴۰۹

۲۱- همان ۳۵۸

۲۲- قاضی نورالله تستری، احقاق الحق، ج ۸، ص ۳۵۱.

۲۳- زندگانی حضرت زهرا (سلام الله علیها) (ترجمه جلد ۴۳ بحارالانوار)، ص ۳۵۸

۲۴-زندگانی حضرت زهرا (سلام الله علیها) (ترجمه جلد ۴۳ بحارالانوار)، ص ۳۵۸

۲۵- محمد کاظم قزوینی ، فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت ، ص ۱۸۹

۲۶- علامه محمد باقر مجلسی ،زندگانی حضرت زهرا(س)(ترجمه جلد ۴۳ بحار) ، ص ۳۶۱

۲۷- همان ، ۳۶۱

۲۸- ریاحین الشریعه ، ج ۱، ص ۹۲.

۲۹- چهل حدیث در فضایل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، ص ۵۰.

۳۰- علامه محمد باقر مجلسی ،زندگانی حضرت زهرا(س)(ترجمه جلد ۴۳ بحار) ، ص ۳۶۱

۳۱- همان ، ۳۶۳

۳۲- همان ، ۳۶۳

۳۳- محمد کاظم قزوینی ، فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت ، ص ۱۹۹-۲۰۰

ص: ۹۳۸۱

۳۴- همان ، ۳۶۴

۳۵- همان ، ۳۶۴ و ۳۶۵

۳۶- همان ، ۳۶۵

۳۷- وسائل الشیعه ، ج ۱، ص ۶۲.

۳۸- محمد کاظم قزوینی ، فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت،۲۰۵

۳۹- نهج الحیاه ، فرهنگ سخنان فاطمه زهرا(سلام الله علیها)، ص ۳۵.

۴۰- الارشاد (شیخ مفید)، ص ۳۴۲.

آیات قرآن در زیارت غدیر

اشاره

آیات قرآن در زیارت غدیر نکته بسیار جالب در زیارت روز غدیر این است که در این زیارت تقریباً ۲۳ آیه قرآن بیان شده است. این خودش یک پیامی دیگر برای ما دارد. که حرف هایتان قرآنی باشد.

یک زیارتی برای امیر المؤمنین در روز غدیر است از امام نقل شده که این زیارت را می شود هرروز خواند. در هر زمانی هم می شود خواند. لازم نیست در مقابل قبر باشیم. در هر زمان، در هر مکان، این زیارت قابل خواندن است.

آیات قرآن در زیارت روز غدیر نکته بسیار جالب در زیارت روز غدیر این است که در این زیارت تقریباً ۲۳ آیه قرآن بیان شده است. این خودش یک پیامی دیگر برای ما دارد. که حرف هایتان قرآنی باشد.

زینب کبری علیهاالسلام در شام سخنرانی کرد، سخنرانی اش از قرآن موج می زند. فاطمه زهرا(سلام الله علیها) وقتی دید حق شوهرش را ندادند یک سخنرانی کرد، سخنرانی اش از قرآن موج می زند.

اگر قرار است در جایی سخنرانی داشته باشیم ، روی منبر صحبت کنیم، بیشتر حرف هایمان باید از قرآن باشد. آیه اش این است.

«لِتُبَيِّنَ لِلنَّاس»(نحل/۴۴)

«لِتُبَيِّنَ لِلنَّاس»

یعنی برای مردم بیان کن. چه چیزی را؟ «ما نُزِّل» آنچه را که نازل شده برای مردم بگو.

این خیلی جالب است که در این زیارتنامه بیست و چند تا آیه ی قرآن است. حالا زیارتنامه را با هم بخوانیم.

امام، صراط مستقیم دین

«السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا دِینَ اللَّهِ الْقَوِیم»

علی جان سلام بر تو، دین قویم تو هستی. دین قویم همان قرآن است

«ذلِکَ دینُ الْقَیِّمَهِ» (بینه/۵)

«وَ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِیم»

امام صادق(علیه السلام) فرمود: صراط مستقیم صراط علی بن ابی طالب(علیه السلام) است.

«السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبَأُ الْعَظِیمُ الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُون».

«نباء» خبر بزرگ تو هستی.

«السلام علیک یا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ الْحَقُّ الَّذِی نَطَقَ بِوَلَایَتِکَ التَّنْزِیل»

یا علی تو کسی هستی که خدا تعریفت را می کند. چه گفته؟ گفته:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِین أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُم»

خدا مشتری است. خدا جان را می خرد. مال را به بهشت می خرد. تو جانت را به خدا فروختی. مالت را به خدا فروختی.

در قرآن فرموده:

«وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِه» (حج/۷۸)

اگر جهاد می کنید، حق جهاد. در زیارت داریم که «جاهدت فی الله حق جهاده»

علی جان تو سیمای قرآنی، وجود تو قرآن مجسّم است.

امام در میادین جنگ و جهاد «السلام علیک یا ابالحسن یا امیرالمؤمنین»

در زیارتنامه می گوید، قرآن درباره ی تو گفت:

«فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی الْقاعِدِین» (نساء/۹۵)

مجاهدین بر قاعدین فضیلت دارند. فاتح خیبر تو بودی. هیچ یک از اصحاب پیغمبر به اندازه امیرالم�منین در جبهه نبود.

ص: ۹۳۸۳

«فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدينَ عَلَى الْقاعِدين أَجْراً عَظيماً».

حضرت امیر(علیه السلام) رد می شد دو نفر به هم افتخار می کردند. او می گفت: کلیددار کعبه من هستم. او می گفت: مسئول آبرسانی به حجاج من هستم. حضرت فرمود: والله من کلیددار نیستم، مسئول آب دادن هم نیستم. اما من قبل از شما دو تا به پیغمبر ایمان آوردم. سابقه ی ایمانی من بیش از شماست. خیلی به آنها برخورد. چون آنها یک خرده ریش سفید بودند، حضرت علی(علیه السلام) هم جوان بود. رفتند گفتند: یا رسول الله! چنین شده است. آیه نازل شد،

«أَجَعَلْتُمْ سِقايَهَ الْحاج» (توبه/۱۹)

«سِقايَهَ الْحاج»، «سقایه» یعنی سقایی است. آب دادن، «أَجَعَلْتُمْ سِقايَهَ الْحاجِّ وَ عِمارَهَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ» کلید داری کعبه و آب دادن به حاجی ها را شما کنار ایمان گذاشتید؟ ایمان کجا و آنها کجا؟ مقایسه نکنید. قابل مقایسه نیست.

یک کسی به شما بگوید: من هم شما را دوست دارم، هم کشمش را. خوب این فحش به شما است. «أَجَعَلْتُمْ سِقايَهَ» چه چیزی را کنار چه چیز می گذارید؟

ولایت، تداوم بخش رسالت

علی که بود؟

وزن امیرالمؤمنین(علیه السلام) در قرآن هم وزن توحید و نبوت است. خدا در قرآن در سه جا به پیغمبر اولتیماتوم می دهد. می گوید: پیغمبر

«لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُك» (زمر/۶۵)

مشرک شوی، عملت نابود است.

اگر به قرآن یک کلمه اضافه کنی،

«وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاويلِ» (حاقه/۴۴)

اگر به قرآن کلمه ای اضافه کنی، این رگ را که رگ گردن است قطع می کنم.

«يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِل» (مائده/۶۷)

علی(علیه السلام)را معرفی کن، علی(علیه السلام) را معرفی نکنی ۲۳ سال زحمت تو نابود است. خیلی مهم است. ولایت خیلی مهم است. اگر از توحید بیرون بروی، «لَیَحْبَطَنَّ» عملت نابود است. از قرآن بیرون بروی، نابودی. علی (علیه السلام)را معرفی نکنی، نابود هستی.

«وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ»

اگر نگویی نابود هستی.

ما سابق شنیده بودیم می گفتند: نماز بی ولایت قبول نیست. معلوم می شود نبوت بی ولایت هم قبول نیست. چون خدا به پیغمبرش می گوید: اگر علی(علیه السلام) را معرفی نکنی نابودی! نه نماز بی ولایت، رسالت بی ولایت هم، نباید عقیده داشته باشیم.

رعایت حقوق بشر، حتی با قاتل و اسیر

تمام حقوق دانان بشر، تمام حقوق دان ها دکترهای حقوق کره ی زمین جمع شوند، بگوییم: این حق است. امیرالم□منین(علیه السلام) سرش شکافته است. لیوان شیر برایش آوردند، فرمود: نصف این شیر را به ابن ملجم بدهید. گفتند: آقا قاتل است. گفت: بله! قاتل است، به جزایش می رسد. اما فعلاً که اسیر است باید او هم مثل من شیر بخورد. نصف لیوان شیر. این حقوق بشر است.

درود بر اسلام! اسلام حقوق بشر را می گوید. می گوید: اگر می خواهی نماز جمعه بروی، از شب جمعه بیست ساعت قبلش پیاز نخور. ممکن است بوی پیاز در دهانت باشد، فردا ظهر یک کسی کنارت بنشیند از بوی پیاز دهان تو ناراحت شود. این را می گویند: حقوق بشر.

آیه ای در قرآن، می گوید:

«لا یَخافُونَ لَوْمَهَ لائِم» (مائده/۵۴)

مردانی هستند که از ملامت ها، که در سایت ها آمده، در اینترنت آمده، ماهواره ها آمده، مجله ها، روزنامه ها، بولتن های محرمانه، هرچه می خواهد باشد، باشد. تکان نمی خورند.

نقل شد که دکتر بهشتی(ره) به امام فرمود: طرفداران بنی صدر به من جسارت می کنند. امام فرمود: چه صدایی می آید؟ بهشتی گوش داد، دید مردم پشت دیوار می گویند: روح منی خمینی، بت شکنی خمینی! امام فرمود: آقای بهشتی، مردم کره ی زمین پشت این دیوار به من درود بفرستند، یا به من نفرین کنند، در من اثری ندارد. شما اگر در دست طلا است، همه ی کره ی زمین بگویند: سفال است، سفال است. آرامش داری.

ص: ۹۳۸۵

«أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸)

کسی که راهش درست است هرچه می خواهند دیگران بگویند، بگویند. با متلک از کارش دست برنمی دارد.

وقتی در کار خدا خشن است در یکی از جبهه ها آمدند گفتند: یا رسول الله! این علی همه چیزش خوب است. یک خرده خشک است. خشک است. مثلاً حالا یک کسی رفته یک غنایمی، یک شمشیری، انگشتری، چیزی غنایم گرفته. اصرار می کند که نه پس بده. پس بده. یک خرده خشن است. می دانید چه گفت؟ فرمود: علی خشن است. «لَخَشِنٌ» بله، امیرالمؤمنین(علیه السلام) خشن است. لکن

«فِی ذَاتِ اللَّهِ» (بحارالانوار/ج۴۱/ص۱۱۶)

در کار خدا خشن است. یعنی با کسی معامله نمی کند.

مصداق کامل حزب الله یک آیه داریم

«فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ» (مائده/۵۶)

این جمله ی هم در زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. می خواهد بگوید تو جزء حزب الله هستی. البته حزب الله را قرآن گفته چه کسانی هستند.

بی خود کسی به خودش حزب الله نگوید. آخر گاهی وقت ها برمی دارند یک شب نامه فحش می دهند به هرکس دلشان بخواهد. امضا می کنند حزب الله! حزب الله فحش می دهد؟ تو اگر حزب اللهی هستی چرا فحش می دهی؟

کسی به ظاهر نمی دانم ریش و اینها حزب اللهی نمی شود. البته ریش یک کمالی است، تراشیدنش هم حرام است. اما فقط ریش هم نیست. هم ریش و هم ریشه! حزب الله را در زیارتنامه ی امیرالمؤمنین(علیه السلام) می گوید: تو هستی.

پیروز امتحان های الهی

«وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّه» (انسان/۸)

در قرآن تعریف ابراهیم را می کند. ابراهیم خیلی امتحانات سختی داشت. می دانید بزرگترین امتحان ابراهیم چه بود؟ تقریباً صد سال بچه دار نمی شد، خیلی دعا کرد بچه دار شود. حالا هم که بچه دار شد، خدا به او گفت: این بچه را در بیابان های مکه بگذار و برو. یک بچه ی کودک با یک مادر جوان در بیابان داغ، بعد هم حالا بزرگ که شد، ده، سیزده ساله شد گفت: ابراهیم بچه ات را بکش. که قرآن می گوید: خیلی امتحان سختی است. خیلی امتحانش سخت است. آدم صد سال در انتظار بچه باشد، حالا که ده، سیزده سالش است، می گوید: چاقو را بگذار و با دست خودت بکش.

در زیارتنامه حضرت امیر آمده،

«یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ» (صافات/۱۰۲)

وقتی پدرش حضرت ابراهیم گفت:

«إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ»(صافات/۱۰۲)

اسماعیل جان، من مأمور شدم تو را ذبح کنم. فرمود: «یا أَبَتِ» بابا جان! «افْعَلْ» انجام بده، «ما تُؤْمَرُ» امر خداست، انجام بده. بعد می گوید: علی جان، تو هم وقتی گفتند: جای پیغمبر بخواب، خوابیدی! همینطور که اسماعیل خوابید، تو هم خوابیدی. اسماعیل آماده شد ذبح شود، تو هم آماده شدی کشته شوی. بزرگ ترین امتحان ابراهیم یک شب حضرت علی(علیه السلام) بود. بزرگترین امتحان حضرت ابراهیم کشتن بچه اش بود. این یکی از کارهای حضرت علی (علیه السلام) بود.

ابن ابی الحدید از علمای اهل سنت است. می گوید: آیه

«مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّه» (بقره/۲۰۷)

آیه ای است که حضرت علی (علیه السلام) جای پیغمبر خوابید. تمام مفسرین آیه را مربوط به حضرت علی (علیه السلام) دانستند و جز کافر یا دیوانه این را انکار نمی کند. یعنی اگر کسی این را قبول نکند، یا کافر است یا دیوانه.

ابن ابی الحدید سنی این را می گوید.

وقتی خدا به موسی (علیه السلام) گفت که

«وَ اجْعَل لیّ ِوَزِیرًا مِّنْ أَهْلیِ، هَارُونَ أَخِی» (طه/۲۹ و ۳۰)

خدا به موسی گفت: نزد فرعون برو. گفت: هارون بیاید، دو تایی برویم. حدیث داریم که

«أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی» (بحارالانوار/ج۵/ص۶۹)

همینطور که هارون برای موسی بازو بود، یا علی تو هم برای پیغمبر بازو هستی.

یکی از آیات قرآن این است که موسی(علیه السلام) وقتی برگشت دید مردم سراغ گوساله رفتند. چون بنا بود سی روز بماند، سی روزش چهل روز شد، یک هنرمند مجسمه ساز به نام سامری طلاها را گرفت، یک گوساله ی طلایی ساخت، طوری هم ساخت مثل سوت هایی که در زمین ورزش می زنند، هوا که وارد می شد صدا می کرد. گفت:

«هذا إِلهُکَم» (طه/۸۸)

خدای شما همین است. مردم هم از خداپرستی سراغ گوساله رفتند. موسی (علیه السلام) برگشت .گفتند:

«لَنْ نَبْرَحَ عَلَیْهِ عاکِفینَ حَتَّی یَرْجِعَ إِلَیْنا مُوسی» (طه/۹۱)

ما دست از این گوساله برنمی داریم تا موسی برگردد. بعد می گوید:

«وَ کَذَلِکَ أَنْتَ لَمَّا رُفِعَتِ الْمَصَاحِفُ» (بحارالانوار/ج۹۷/ص۳۶۷)

علی جان تو هم همینطور.

وقتی قرآ ن ها را در صفین سر نیزه کردند، مردم گفتند: نه ما دست از قرآن برنمی داریم. همینطور که موسی (علیه السلام) را رها کردند، رفتند سراغ گوساله، همینطور در جنگ صفین امام علی (علیه السلام) را رها کردند، چشمشان به نیزه ها بود. هرچه حضرت علی(علیه السلام) گفت: من قرآن واقعی هستم. قرآن ناطق من هستم. گفتند: نه قرآن سر نیزه!

«رُفِعَتِ الْمَصَاحِفُ»

طرح غدیر در همه جا

اشاره

نویسنده:محمد محمدیان تبریزی

طرح غدیر در همه جا

با اینکه بیشتر مسلمانان صحت حدیث غدیر و اعلام ولایت امیرمؤمنان علی - علیه السلام - را پذیرفته اند و غالبا آن را از احادیث قطعی و متواتر می دانند، باز گروهی چنین می پرسند: اگر واقعا حادثه غدیر خم اتفاق افتاده و بسیاری نیز شاهد آن بوده اند، چرا شخص امیرمؤمنان - علیه السلام - برای اثبات حقانیت خود هرگز از آن بهره نگرفت؟

در باور این گروه عدم استشهاد حضرت به حدیث غدیر نشان دهنده این حقیقت است که یا واقعه ای به نام غدیر در تاریخ تحقق نیافته، یا بر فرض تحقق بر امامت حضرت دلالت نداشته است.

در پاسخ این مطلب باید گفت: اگر حدیث غدیر را از احادیث قطعی و متواتر ندانیم، باید بپذیریم که در میان احادیث پیامبر اکرم(ص) و مطالب تاریخی مورد قطعی و متواتر وجود ندارد؛ علاوه بر این، این ادعا که امیرمؤمنان(ع) برای اثبات حقانیت خود به حدیث غدیر استناد نکرده، خود شاهد بی اطلاعی و نا آگاهی گوینده آن است.

بررسی اجمالی کتابهای معتبر و مورد قبول فرقه های گوناگون اسلامی نشان می دهد که حضرت علی(ع) بیش از ۲۲ بار پیرامون غدیر و استشهاد به آن سخن گفته است. هر چند این موارد در حوصله این مقاله نمی گنجد و نیازمند رصد بیشتر است، ولی برای نمونه تنها ده مورد آن را نقل و در بقیه موارد تنها به ذکر منابع بسنده می کنیم.

در مسجد پیامبر(ص)

۱. برابر آنچه از منابع تاریخی به دست می آید اولین موردی که حضرت علی - علیه السلام - حدیث غدیر را مطرح فرمود، بعد از رحلت پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - بود.

وقتی حضرت را برای بیعت به مسجد آوردند، آن بزرگوار با بیان حقانیت خود خلافت مسلمین را از آن خویش دانست و از بیعت امتناع کرد. بشیر بن سعد انصاری برخاست و گفت: ای ابوالحسن، اگر انصار قبل از بیعت با ابوبکر این کلام را می شنیدند، حتی دو نفر در باره بیعت با شما اختلاف نمی کردند.

حضرت در جواب فرمود:

«یا هؤلاء اکنت ادع رسول الله مسجی لا اواریه و اخرج انازع فی سلطانه؟ و الله ما خفت احدا یسمو له و ینازعنا اهل البیت فیه و یستحل ما استحللتموه، و لا علمت ان رسول الله صلی الله علیه و آله ترک یوم غدیر خم لاحد حجه و لا لقائل مقالا. فانشد الله رجلا سمع النبی صلی الله علیه و اله یوم غدیر خم یقول: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» ان یشهد الان بما سمع». (۱)

ص: ۹۳۸۹

آیا باید پیکر رسول خدا(ص) را بر روی زمین رها می کردم و قبل از کفن و دفن آن حضرت، در باره خلافت و جانشینی وی نزاع می کردم؟ مساله خلافت چنان روشن بود که گمان نمی کردم کسی در صدد دستیابی به آن باشد و در این موضوع با اهل بیت پیامبر(ص) درگیر شوند. مگر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در روز غدیر خم حجت را بر مردم تمام نکرد و مگر جای عذری برای کسی باقی مانده بود؟

همگان را به خدا قسم می دهم، هر کس کلام پیامبر اکرم در روز غدیر خم را شنیده است که می فرمود:

«هر کس که من مولای او هستم اینک علی مولای اوست. خداوندا، هر کس علی را دوست دارد دوست بدار و آن که علی را دشمن بشمارد، دشمن دار، هر کس علی را یاری کند یاری کن، و هر که علی را خوار کند، خوار ساز.» برخیزد و شهادت دهد.

زید بن ارقم می گوید: بعد از این سخن حضرت، دوازده تن از اصحاب جنگ بدر برخاستند و گواهی دادند. اما من، با آنکه این گفتار را از زبان رسول الله - صلی الله علیه و آله - شنیده بودم، از ادای شهادت خودداری کردم و بر اثر همین امر و نفرین حضرت بینایی ام را از دست دادم.

در خطبه وسیله

۲. هفت روز پس از وفات پیامبر اکرم(ص)، امیرمؤمنان - علیه السلام - در مدینه خطبه ا ی بسیار بلند ایراد فرمود که به خطبه "وسیله" معروف شد. حضرت در آن خطبه به واقعه غدیر خم و نزول آیه اکمال دین در آن روز تصریح می کند.

ص: ۹۳۹۰

ثقه الاسلام کلینی، در روضه کافی، خطبه وسیله را نقل کرده است. در بخشی از آن چنین می خوانیم:

«... و قوله صلی الله علیه و اله حین تکلمت طائفه فقالت: نحن موالی غ رسول الله(ص) فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله الی حجه الوداع ثم صار الی غدیر خم، فامر فاصلح له شبه المنبر ثم علاه و اخذ بعضدی حتی رئی بیاض ابطیه رافعا صوته قائلا فی محفله: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» فکانت علی ولایتی ولایه الله و علی عداوتی عداوه الله. و انزل الله عزو جل فی ذلک الیوم: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (۲) فکانت ولایتی کمال الدین و رضا الرب جل ذکره...» (۳)

(در اواخر عمر پیامبر اکرم(ص)،)، وقتی گروهی گفتند: ما بعد از پیامبر رهبران مردم هستیم، رسول خدا(ص) برای حجه الوداع از مدینه خارج شد و پس از اعمال حج به وادی غدیر خم شتافت، فرمان داد چیزی مانند منبر برایش آماده کردند. سپس بالای آن رفت، و بازوی مرا گرفت و بلند کرد، به گونه ای که سفیدی زیر شانه هایش دیده شد. آنگاه با آواز بلند فرمود:

هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست. خدایا، دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار. پس ولایت من معیار ولایت خدا و دشمنی با من میعار دشمنی با خدا شد؛ و خداوند در همان روز این آیه را نازل فرمود:

امروز دین شما را کامل ساختم، نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.

ص: ۹۳۹۱

پس ولایت من کمال دین و رضایت پروردگار جل ذکره شد. ...

در شورای شش نفره

۳. در شورای منتخب خلیفه دوم برای تعیین خلیفه، که امیرمؤمنان – علیه السلام – نیز در شمار آنان جای داشت، استدلال های فراوانی از حضرت نقل شده که در کتابهای تاریخ و حدیث به «حدیث الانشاد» یا «حدیث المناشده» معروف است. امام(ع) در یک از استدلال های خود به حدیث غدیر خم استناد کرده است.

ابن مغازلی شافعی (متوفای ۴۸۳)، در کتاب المناقب،سخن علی(ع) را چنین نقل می کند:

«فانشدکم بالله، هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، لیبلغ الشاهد منکم الغائب» غیری؟ (۴) قالوا: اللهم لا.»

شما را به خدا سوگند می دهم، در جمع شما غیر از من کسی هست که پیامبر در باره او فرموده باشد: «هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا، دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بشمار، حاضران باید این مطلب را به غائبان برسانند؟ اعضای شورا گفتند: به خدا سوگند، نه».

در روزگار عثمان

۴. در ایام خلافت عثمان جمعی از مهاجران و انصار در مسجد النبی – صلی الله علیه و اله – گرد آمده، پیرامون فضایل و سوابق قریش و انصار سخن می گفتند و از سخنان پیامبر اکرم(ص) در باره قریش و انصار بهره می جستند. حضرت علی – علیه السلام – نیز در این مجلس حضور داشت و به سخنان آنان گوش می داد. گروهی از حضرت خواستند که او نیز سخنی بگوید.

ص: ۹۳۹۲

حضرت پاره ای از سوابق و مناقبش را برشمرد و حاضران بر درستی گفتارش گواهی دادند. آنگاه امام به حدیث غدیر اشاره کرد و فرمود:

«افتقرون ان رسول الله صلی الله علیه و آله دعانی یوم غدیر خم فنادی لی بالولایه ثم قال: لیبلغ الشاهد منکم الغائب؟ »قالوا: اللهم نعم. (۵)

آیا قبول دارید که رسول خدا – صلی الله علیه و آله – در روز غدیر خم مرا خواست، ولایتم را به مردم ابلاغ کرد و فرمود حاضران باید این مطلب را غایبان برسانند؟

حاضران گفتند: آری.

در میدان جنگ جمل

۵. قبل از شروع جنگ جمل، حضرت برای اتمام حجتی دیگر به طلحه پیام داد تا با وی دیدار کند. طلحه نیز پذیرفت و به حضور امیرمؤمنان – علیه السلام – شتافت. حضرت به وی فرمود:

«نشدتک الله هل سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»؟

قال: نعم. قال – علیه السلام – «فلم تقاتلنی؟» قال: لم اذکر. (۶)

تو را به خدا سوگند می دهم، آیا شنیدی که رسول الله – صلی الله علیه و آله – می فرمود: «هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا هر کس او را دوست دارد دوست بدار و هر کس ا او دشمنی می کند دشمن بدار؟»

طلحه گفت: آری شنیده ام:

حضرت فرمود: پس چرا با من می جنگی؟

طلحه جواب داد: فراموش کرده بودم.

در صحنه صفین

۶. در جنگ صفین، هنگامی که فرستاده های معاویه به حضور امیرمؤمنان – علیه اسلام – رسیدند تا به اصطلاح بین حضرت و معاویه صلح برقرار سازند، حضرت خطبه ای ایراد کرد و فرمود:

«انشد کم الله فی قول الله: (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) (۷) و قوله: (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون) (۸)

ثم قال: (و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجه)، (۹)

فقال الناس: یا رسول الله، اخاص لبعض المؤمنین ام عام لجمیعهم؟ فامر الله عز و جل رسوله ان یعلمهم فیمن نزلت الایات و ان یفسر لهم من الولایه ما فسر لهم من صلاتهم و صیامهم و زکاتهم و حجهم. فنصبنی بغدیر خم و قال: «ان الله ارسلنی برساله ضاق بها صدری و ظننت ان الناس مکذبونی، فاوعدنی لابلغنها او یغذبنی، قم یا علی»

ثم نادی بالصلاه جامعه فصلی بهم الظهر ثم قال: «ایها الناس، ان الله مولای و انا مولی المؤمنین و اولی بهم من انفسهم، الا من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من خذله.»

فقام الیه سلمان الفارسی فقال: یا رسول الله ولاءه کما ذا؟

فقال: «ولاءه کولایتی، من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه.» و انزل الله تبارک و تعالی: (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) (۱۰) ...» (۱۱)

شما را به خدا سوگند می دهم، در باره این آیات:

«ای مؤمنان، از خدا و پیامبر و صاحبان امر خود پیروی کنید؛» «صاحب اختیار و ولی شما خدا و پیامبرش و کسی است که نماز را به پا داشته، در حال رکوع زکات می دهد» و «غیر از خدا، پیامبر و مؤمنان را دوست صمیمی به شمار نیاوردید.»

ص: ۹۳۹۴

مردم از رسول خدا(ص) سؤال کردند: آیا مراد از «مؤمنان» در این آیات بعضی از آنهاست یا همه آنان را شامل می شود؟ خداوند به پیامبرش دستور داد تا به آنان بفهماند که این آیات در باره چه کسی نازل شده است و ولایت را برای آنها تفسیر کند چنانکه نماز، روزه، زکات و حج را تفسیر کرد. پیامبر(ص)، برای امتثال امر خدا، در غدیر خم مرا به خلافت منصوب کرد و فرمود:

«خداوند مرا به رسالتی فرستاده است که سینه ام از آن به فشار آمده، گمان می کنم مردم مرا تکذیب خواهند کرد؛ ولی خداوند مرا تهدید کرد و فرمود: این پیام را برسانم وگرنه مرا عذاب می کند. ای علی برخیز».

سپس مردم را برای نماز جماعت فرا خواند، و نماز ظهر را با آنان خواند و فرمود: ای مردم، خداوند مولای من است، من مولای مؤمنینم و اختیارم بر مؤمنین از خود آنان بیشتر است، بدانید هر که من مولای او هستم علی مولای اوست. خداوندا، هر که علی را دوست دارد دوست بدار و آن که علی را دشمن دارد دشمن بدار، هر کس علی را یاری کند یاری کن و هر که علی را یاری نکند خوار کن.

در اینجا سلمان فارسی برخاست و گفت: یا رسول الله، ولایت و اختیار او بر مردم چگونه است؟ حضرت فرمود: اختیارات او مانند اختیارات من است، هر کس اختیار من به او از خود او بیشتر بوده، علی هم اختیارش بر او از خودش بیشتر است.

و خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود: امروز دین شما را کامل کردم، نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.

ص: ۹۳۹۵

در مسجد کوفه

۷. امام علی – علیه السلام – بارها مردم را مسجد کوفه جمع کرد و فرمود که، هر کس در غدیر خم حضور داشته، حدیث غدیر را از زبان پیامبر اکرم شنیده است برخیزد و شهادت دهد.

هر بار حضرت چنین خواسته ای را بیان کرده، جمعی از بزرگان اصحاب پیامبر(ص) اجابت کرده، شهادت دادند که، ما در غدیر خم این سخن را از رسول خدا(ص) شنیده ایم.

این بخش از استشهادات حضرت چنان گسترده و متنوع است که، بی هیچ اغراقی گردآوری منابع آن کتابی می طلبد.

احمد بن حنبل در مسند خود داستان یکی از گواه جویی های حضرت را چنین نقل می کند:

علی – رضی الله عنه – مردم را در رحبه (یکی از میادین کوفه) گرد آورد و فرمود:

«انشد الله کل امرئ مسلم سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول یوم غدیر خم ما سمع لما قام.»

به خدا سوگند می دهم هر مسلمانی که در روز غدیر خم گفتار پیامبر خدا(ص) را شنیده است برخیزد و شهادت دهد.

احمد بن حنبل می افزاید:

به گفته ابی الطفیل سی تن از مردم برخاستند ولی ابونعیم نقل می کند که بسیاری از مردم برخاسته، شهادت دادند پیامبر اکرم(ص) را در غدیر خم در حالی که دست حضرت علی را گرفته بود، مشاهده کردند که می فرمود: «آیا می دانید که من به مؤمنین از خود آنان سزاوارترم؟» مردم در جواب عرضه داشتند: آری چنین است، ای رسول خدا. آنگاه فرمود: «هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست. خدایا، دوستدار وی را دوست بدار و با دشمن وی دشمن باش.

ابی الطفیل که راوی این حدیث است، می گوید:

من از جمع مردم خارج شدم. در حالی که پذیرش این حدیث برایم مشکل بود و در تردید به سر می بردم، به ملاقات زید بن ارقم رفتم و آنچه از علی(ع) در آن روز دیده و شنیده بودم با وی در میان گذاشتم.

زید بن ارقم گفت: حق همان است که شنیده ای. من خود همه آن مطالب را از رسول خدا(ص) شنیده ام». (۱۲)

در میدان کوفه

۸. امام علی(ع) در خطبه ای، که در رحبه کوفه ایراد کرد، به واقعه غدیر و گفتار پیامبر اکرم(ص) در آن تمسک جست. ولی در این محفل انس بن مالک، که در غدیر حضور داشت، مصلحت اندیشی پیشه کرده، از گواهی دادن سرباز زد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه چنین نقل می کند:

«المشهور ان علیا – علیه السلام – ناشد الناس فی الرحبه بالکوفه، فقال: انشدکم الله رجلا سمع رسول الله صلی الله علیه و آله، یقول لی و هو منصرف من حجه الوداع: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فقام رجال فشهدوا بذلک. فقال – علیه السلام – لانس بن مالک: «لقد حضرتها فما بالک؟. فقال: یا امیرالمؤمنین کبرت سنی و صار ما انساه اکثر مما اذکر. فقال (علی علیه السلام) له: ان کنت کاذبا فضربک الله بها بیضاء لا تواریها العمامه. فما مات حتی اصابه البرص». (۱۳)

مشهور است که علی – علیه السلام – در رحبه کوفه مردم را سوگند داد و گفت: به خدا سوگند می دهم هر کس در بازگشت رسول خدا(ص) از حجه الوداع از آن حضرت شنید که در باره من فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» برخیزد و گواهی دهد. مردانی برخاستند و گواهی دادند.

ص: ۹۳۹۷

سپس علی - علیه السلام - به انس بن مالک فرمود: تو نیز آن روز حضور داشتی، چه شده است (که گواهی نمی دهی)؟

انس گفت: یا امیرالمؤمنین، سن من زیاد شده و آنچه فراموش کرده ام بیش از چیزهایی است که به یاد دارم.

حضرت فرمود: اگر دروغگو باشی، خداوند تو را به چنان سفیدی مبتلا کند که حتی عمامه نیز آن را پنهان نسازد. پس انس قبل از آنکه بمیرد مبتلا به پیسی شد.

در مسجد کوفه

۹. حضرت علی - علیه السلام - بارها در مسجد کوفه نیز به واقعه غدیر و سخن رسول خدا در آن روز تمسک جست.

زید بن ارقم چنین نقل می کند:

«نشد علی - علیه السلام - الناس فی المسجد فقال: انشد الله رجلا سمع النبی صلی الله علیه و آله یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. فقام اثنا عشر بدریا، سته من الجانب الایمن و سته من الجانب الایسر، فشهدوا بذلک. و کنت انا فیمن سمع ذلک فکتمته، فذهب الله ببصری». (۱۴)

علی - علیه السلام - مردم را در مسجد سوگند داد و فرمود: به خدا سوگند می دهم هر که گفتار پیامبر(ص) را شنید که فرمود: هر که من مولا و فرمانروای اویم علی مولای اوست، خدایا هر که او را دوست دارد دوست بدار و هر که او را دشمن دادر دشمن دار؛ برخیزد و گواهی دهد. پس دوازده تن از اهل بدر، شش تن از سمت راست و شش تن از سمت چپ، برخاستند و بدان گواهی دادند. من نیز از کسانی بودم که این سخن را از پیامبر(ص) شنیده بودم، ولی آن روز از گواهی خودداری کردم و خداوند بینایی را از من گرفت.

به نوشته تاریخ نگاران او برای شهادتی که نداده بود افسوس می خورد، اظهار پشیمانی می کرد و از خدا آمرزش می طلبید.

پس از جنگ نهروان

۱۰. پس از جنگ نهروان امیرمؤمنان علی – علیه السلام – نامه ای خطاب به شیعیان خود نوشت و ده نفر از بزرگان کوفه را که مورد اعتماد بودند، مامور کرد تا هر جمعه در حضور آنها این نامه برای مردم قرائت شود.

حضرت در بخشی از این نامه بر حق ولایت خود استدلال می کند و می فرماید:

«و انما حجتی انی ولی هذا الامر من دون قریش، ان نبی الله صلی الله علیه و آله قال: «الولاء لمن اعتق» فجاء رسول الله صلی الله علیه و آله بعتق الرقاب من النار، و اعتقها من الرق، فکان للنبی صلی الله علیه و آله، ولاء هذه الامه، و کان لی بعده ما کان له، فما جاز لقریش من فضلها علیها بالنبی صلی الله علیه و آله، جاز لبنی هاشم علی قریش، و جاز لی علی بنی هاشم یقول النبی صلی الله علیه و آله یوم غدیر خم «من کنت مولاه فعلی مولاه»، الا ان تدعی قریش فضلها علی العرب بغیر النبی صلی الله علیه و آله. فان شاءوا فلیقولوا ذلک...» (۱۵)

دلیل من بر اینکه من ولی امرم نه سایر قریش، این است که پیامبر(ص) فرمود: ولایت برای کسی است که آزاد کرده است؛ و چون رسول الله(ص) مردم را از قید بندگی و آتش جهنم آزاد کرد پس بر امت ولایت دارد. بعد از آن حضرت، همان ولایت او از آن من است؛ زیرا هر فضیلتی که قریش بر سایر امت دارد به سبب پیامبر(ص) است و (با توجه به این معیار) بنی هاشم بر قریش فضیلتی آشکارتر دارد؛ و من همان فضیلت را بر بنی هاشم دارم، زیرا رسول خدا در روز غدیر خم فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه.» مگر آنکه قریش ادعا کند به دلیلی جز انتساب به پیامبر بر عرب برتری دارد، پس اگر می خواهند چنین بگویند، بگویند...

ص: ۹۳۹۹

در پایان مقاله برای تکمیل بحث، فهرست بقیه مواردی که حضرت علی(ع) به حدیث غدیر استناد کرده است، ذکر می شود:

موارد دیگر

۱ - طولانی ترین کلامی، که پیرامون غـدیر خم و عظمت آن از حضـرت علی(ع) نقل شده است، خطبه ای است که در جمعه ای که با سالگرد غدیر خم مصادف بود در کوفه ایراد شده است.

شیخ طوسی در صفحه ۷۵۲ مصباح المتهجد این خطبه را بطور کامل آورده است و علامه مجلسی در جلد۹۷ بحارالانوار آن را از «مصباح الزائر» سید بن طاووس نقل می کند.

۲ - امیر مؤمنـان علی(ع) در نامه ای، که در قالب نظم برای معاویه فرسـتاد، به حـدیث غـدیر تصـریح کرده است. کتابهای زیر بخشی از منابعی است که این ابیات در آنها دیده می شود:

الف. «الفصول المهمه»، ابن الصباغ المالکی، ص ۱۵.

ب. «تذکره الخواص»، ابن الجوزی، ص ۱۰۳.

ج. «فوائد السمطین»، حموینی، ج ۱، ص ۴۲۷.

د. «الفصول المختاره»، شیخ مفید، ج ۲، ص ۷۰.

ه. «الاحتجاج»، طبرسی، ج ۱، ص ۴۲۹.

۳ - همچنین اشـعار بسیار زیبایی از حضـرت علی(ع) نقل شـده است، که امام(ع) برای اثبات حقانیت خویش به حـدیث غدیر خم تمسک جسته است. این اشـعار در صفحه ۷۸ «ینابیع الموده» قندوزی حنفی، صـفحه ۵۴۰ دیـوان منسوب به امیرالمؤمنین و صفحه ۳۲ جلد دوم «الغدیر» نقل شده است.

۴ - حضـرت علی(ع) در مجلسـی که انس بن مالک، براء بن عازب، اشـعث بن قیس و خالـد البجلی حضور داشـتند، خطبه ای ایراد کرد و از این چهار تن خواست که بر درستی حـدیث غدیر گواهی دهند. ولی هر چهار تن به خاطر ملاحظات سیاسـی از ادای شـهادت خودداری کردنـد. حضـرت در باره هر یک آنها دعایی کرد که به اجابت رسید. شـیخ صدوق(ره) در کتابهای «الخصـال» و «امـالی» خـود از ایـن واقعـه یـاد کرده اسـت. ایـن مطلب در جلـد دوم، «منـاقب آل ابی طـالب» ج ۲ و جلـد ۳۱ و «بحارالانوار» نیز نقل شده است.

ص: ۹۴۰۰

۵ – داستان نفرین حضرت در باره کسانی که حدیث غدیر را کتمان کردند در منابع معتبر بسیار آمده است.

«انساب الاشراف»،« اسدالغابه»، «مسند احمد»، و« البدایه و النهایه» بخشی از روایات این واقعه شمرده می شوند.

۶ – امیر مؤمنان علی – علیه السلام – در روایتی طولانی هفتاد فضیلت ویژه خود را بیان کرده، در ضمن آنها از حادثه غدیر خم نیز سخن گفته است. این روایت را شیخ صدوق(ره) در جلد دوم کتاب «الخصال» آورده است.

۷ – همچنین در صفحه ۱۶۶ کتاب «بشاره المصطفی» حادثه غدیر و سخنان پیامبر اکرم(ص) در آن روز از زبان علی(ع) نقل شده است.

۸ – حضرت علی(ع) هنگام عزیمت به سوی شام برای جنگ با معاویه، در یکی از منازل بین راه، خطبه ای نسبتا طولانی ایراد کرد، او ضمن تشویق یارانش به جهاد در راه خدا به حدیث غدیر استناد جست و مردم را به اطاعت از خود دعوت کرد. این خطبه را شیخ مفید(ره) در جلد اول کتاب «ارشاد»، طبرسی در جلد اول «الاحتجاج» و علامه مجلسی در جلد ۳۲ و ۳۴ «بحارالانوار» نقل کرده اند.

۹ – قضیه معمم شدن امیرمؤمنان علی – علیه السلام – به وسیله پیامبر اکرم(ص) در روز غدیر، از مواردی است که حضرت پیرامون غدیر خم صحبت کرده است. ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمه» این کلام حضرت را نقل کرده است. علامه امینی در جلد اول «الغدیر» از چندین منبع دیگر اهل سنت نام برد که این حدیث را نقل کرده اند.

۱۰ – حضرت علی(ع) در جواب سؤال کسی که گفت: مهمترین فضیلت خود را از زبان پیامبر اکرم(ص) بیان کنید، به حادثه غدیر و وجوب ولایت خود اشاره می کند. این روایت را طبرسی در جلد اول کتاب «الاحتجاج» نقل کرده است. کتاب سلیم بن قیس و جلد چهلم «بحارالانوار» نیز از منابع این حدیث شمرده می شود.

ص: ۹۴۰۱

۱۱ – حضرت علی(ع)، در توضیح حدیث «ان حدیثنا اهل البیت صعب مستصعب»، حدیث غدیر را بیان کرده، از آزمون مؤمنان در این مسیر سخن گفته است. این روایت در صفحه ۵۵ تفسیر «فرات کوفی» و نیز جلد ۲۵ «بحارالانوار» دیده می شود.

۱۲ – ابن عساکر شافعی در جلد دوم «تاریخ دمشق» به طرق مختلف حدیث غدیر را از زبان علی – علیه السلام – نقل کرده است. همچنین ابن مغازلی شافعی در صفحه ۲۱ کتاب «المناقب»، ابن کثبر در جلد پنجم «البدایه و النهایه» و هیثمی در جلد نهم «مجمع الزواید» سخنان حضرت را نقل کرده اند.

به امید آنکه در پرتو نور غدیر به حریم ولایت راه یابیم و از سرچشمه حیات طیبه اهل بیت – علیهم السلام – حیاتی نو به دست آوریم.

پی نوشت ها:

۱– احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۸۴؛ الامامه و السیاسه، ص ۲۹ – ۳۰؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۱۸۵.

۲– مائده،۳.

۳– الروضه من الکافی، ج ۸، ص ۲۷.

۴– مناقب ابن المغازلی، ص ۱۱۴؛ مناقب الخوارزمی، ص ۲۲۲؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۳۳۳؛ همان، ص ۵۴۶؛ همان، ص ۵۵۵؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۳۳۳ و۲۱۳؛ کشف الیقین، ص ۴۲۳؛ فرائد السمطین، ج ۱،ص ۳۱۵؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۵۹.

۵– کتاب سلیم بن قیس، حدیث ۱۱، ص ۶۴۱؛ فوائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۲؛ الغدیر، ج ۱، ص ۱۶۳.

۶– مناقب الخوارزمی، ص ۱۸۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۷۱؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۳؛ تذکره الخواص، ابن الجوزی، ص ۷۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۷.

۷– النساء،۵۹.

۸– المائده، ۵۵.

۹- التوبه،۱۶.

۱۰- المائده،۳.

۱۱- کتاب سلیم بن قیس، ص ۷۵۸؛ الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۵؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۳۴۱؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۴؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۷۴؛ بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۴۷.

۱۲- مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۷۰؛ این حدیث در صدها کتاب شیعه و سنی باعبارات مختلف نقل شده است .

۱۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۱۷؛ المعارف، ابن قتیبه، ص ۵۸۰؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۱۵۶؛ حلیه الاولیاء، ج ۵، ص ۲۶؛ الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۵۱؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص ۱۱۰؛ الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۳.

۱۴- الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۵۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۴؛ مجمع الزواید، ج ۹، ص ۱۰۶؛مناقب، ابی مغازلی شافعی، ص ۲۳؛ العمده ص ۱۱۰، الغدیر، ج ۱، ص ۱۶۷.

۱۵- کشف المحجه، سید بن طاووس، ص ۲۴۶. معادن الحکمه فی مکاتیب الائمه، فصل ۲؛ بحار، ج ۳۰،ص ۷

اهل سنّت و واقعه غدیر

اشاره

نویسنده: سیدمحمود مدنی

اهل سنّت و واقعه غدیر

در این نوشته در پی آنیم که تمامی توجیهات و عذرهای اهل سنت در نپذیرفتن حدیث غدیر به عنوان یکی از نصوص امامت و خلافت بلافصل علی(ع) را بررسی کنیم و منصفانه به قضاوت بنشینیم که آیا این حدیث چنانکه شیعه مدعی است دلیل خلافت علی(ع) است یا نه؟

در ابتدای بحث شایسته است این نکته را یادآور شویم که اگر دانشمندان همه فِرق با پذیرفتن اصل اساسی وحدت، درباره مسائل اصلی یا فرعی، اعتقادی یا فقهی به بحث علمی بپردازند، نه تنها دلها از یکدیگر گریزان نمی شود، بلکه به همدیگر نزدیک خواهد شد و این یکی از راههای صحیح تقریب بین مذاهب اسلامی است.

اینک گزارش کوتاهی از چند کتاب روایی درباره حدیث غدیر بیان می کنیم و سپس به بحث درباره حدیث و بیان نظریات و نقد آنها می پردازیم.

امام احمد حنبل در «مسند»ش آورده است:

حدثنا عبداللّه، حدثنی ابی، ثنا عفان، ثنا حماد بن سلمه، أنا علی بن زید، عن عدی بن ثابت، عن البراء بن عازب، قال: کنّا مع رسول اللّه _ صلی اللّه علیه وآله _ فی سفر فنزلنا بغدیر خم فنودی فینا: الصلاه جامعه، وکسح لرسول اللّه _ صلی اللّه علیه وآله _ تحت شجرتین فصلی الظهر واخذ بید عليٍ _ رضی اللّه عنه _ فقال: ألستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی، قال فأخذ بید علی فقال: من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه. قال فلقیه عمر بعد ذلک فقال له: هنیئاً یا ابن ابی طالب اصبحت وأمسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه؛۱

براء بن عازب می گوید:

با رسول خدا(ص) در سفری همراه بودیم. در غدیرخم توقف کردیم. ندا در داده شد: الصلاه جامعه (کلمه ای که برای گردآمدن مسلمانان فریاد می شد). زیر دو درخت برای رسول خدا(ص) تمیز شد، نماز ظهر را خواند و دست علی را گرفت و گفت: آیا نمی دانید من سزاوارتر هستم بر هر مؤمنی از خود او؟ همگی گفتند: آری . پس دست علی را گرفت و گفت: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست؛ خدایا دوست بدار آنکه علی را دوست بدارد و دشمن دار آنکه علی را دشمن دارد. سپس عمر با علی ملاقات کرد و به او گفت: گوارایت ای پسر ابوطالب! صبح و شام کردی در حالی که مولای هر مرد و زن مؤمنی هستی.

ص: ۹۴۰۴

این روایت در «مسند احمد» در موارد مختلف۲ و با سندهای بسیار نقل شده است.

حافظ ابن عبداللّه حاکم نیشابوری نیز در «مستدرک» با الفاظ مختلف و در موارد گوناگون حدیث غدیر را بیان کرده از جمله می گوید:

حدثنا ابوالحسین محمد بن احمد بن تمیم الحنظلی ببغداد، ثنا ابوقلابه عبدالملک بن محمد الرقاشی، ثنا یحیی بن حماد، وحدثنی ابوبکر محمد بن احمد بن بالویه وابوبکر احمد بن جعفر البزاز، قالا ثنا عبدالله بن احمد بن حنبل، حدثنی ابی، ثنا یحیی بن حماد و ثنا ابونصر احمد بن سهل الفقیه ببخاری، ثنا صالح بن محمد الحافظ البغدادی، ثنا خلف بن سالم المخرمی، ثنا یحیی بن حماد، ثنا ابوعوانه، عن سلیمان الاعمش، قال ثنا حبیب بن ابی ثابت عن ابی الطفیل، عن زید بن ارقم ــ رضی اللّه عنه ــ قال: لمّا رجع رسول اللّه ــ صلی اللّه علیه وآله وسلم ــ من حجه الوداع ونزل غدیرخم امر بدوحات فقممن فقال: کانّی قد دعیت فاجبت. انی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر: کتاب اللّه تعالی وعترتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانّهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض. ثم قال: ان اللّه ــ عزّ وجلّ ــ مولای وانا مولی کل مؤمن. ثم اخذ بید علی ــ رضی اللّه عنه ــ فقال: من کنت مولاه فهذا ولیّه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. و ذکر الحدیث بطوله. هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه بطوله.۳

در همین کتاب پس از این حدیث با اسناد دیگری همین روایت را تکرار می کند با این تفاوت که قبل از جمله «من کنت مولاه» می گوید:

ص: ۹۴۰۵

ثم قـال: أن تعلمون انی اولی بـالمؤمنین من انفسـهم ثلاث مرات قـالوا: نعم فقال: رسول اللّه ــ صـلی اللّه علیه وآله ــ من کنت مولاه فعلی مولاه.۴

ابن ماجه می نویسد:

حـدثنا علی بن محمـد، ثنا ابوالحسـین، اخبرنی حماد بن سـلمه، عن علی ابن زیـد بن جـدعان، عن عدیّ بن ثابت، عن البراء بن عازب، قال: اقبلنا مع رسول اللّه ــ صـلی اللّه علیه وآله ــ فی حجّته التی حجّ فنزل فی بعض الطریق فامر الصـلاه جامعه فأخذ بید علی فقال: ألست اولی بالمؤمنین من انفسـهم؟ قالوا: بلی قال: الست اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال: فهـذا ولیّ من أنا مولاه، اللهم وال من والاه اللهم عاد من عاداه.۵

ترمذی نیز در «سنن» خود چنین مضمونی را آورده است.۶

در این مقـاله هیـچ گاه از جوامع روایی شـیعه چیزی نقل نمی کنیم تا آنچه بـدان اسـتدلال می شود مورد قبول طرف مقابل در بحث باشد والّا حدیث غدیر از طریق شیعه به صورت متواتر نقل شده است.

رأی شیعه

شیعه معتقـد است:مسـئله بسـیار مهم رهبری دینی و دنیایی مردم پس از ارتحال پیامبر(ص) مهمل و بدون تکلیفِ مشـخص رها نشـده اسـت بلکـه رسـول اکرم(ص) از اولیـن روز دعـوت خـویش (یـوم الـدار) تـا پایـان عمر، ایـن مسـئله مهم را بیـان کرد و امیرالمؤمنین علی(ع) را به خلافت بلافصل بعد از خویش معرفی نمود و حدیث غدیر یکی از بسیار روایاتی است که بر این امر دلالت دارد.

آراء دیگران

مذاهب دیگر اسـلامی در مقابل این سخن شیعه، استدلالاتی آورده اند و معتقد شده اند که این روایت نمی تواند دلیل خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی(ع) باشد. ما اکنون نظرات آنان را در ده قسمت بررسی می کنیم.

۱ـ اولین شرط استدلال به یک روایت، صحت سندی آن روایت است؛ به عبارت دیگر تنها روایتی را می توان در این بحث، به عنوان دلیل اقامه کرد که قبلاً صدور آن از پیامبر اکرم(ص) ثابت شده باشد، بخصوص بنا به نظریه شیعه که مدعی است در مسائل اعتقادی نظیر امامت، خبر واحد کافی نیست و دلیل باید متواتر باشد. از این روی برخی از دانشمندان عامه خبر غدیر را برای استدلال شایسته ندیده اند، چنانکه قاضی عضدالدین ایجی در «مواقف» گفته است:

ما صحت این روایت را انکار می کنیم و ادعای ضرورت داشتن (متواتر بودن) آن سخنی گزافه و بدون دلیل است. چگونه این روایت متواتر است در حالی که اکثر اصحاب حدیث آن را نقل نکرده اند؟۷

ابن حجر هیتمی نیز می گوید:

فرقه های شیعه اتفاق نظر دارند که آنچه به عنوان دلیل بر امامت آورده می شود باید متواتر باشد، در حالی که متواتر نبودن این روایت معلوم است؛ چرا که اختلاف درباره صحت این حدیث قبلاً گذشت، بلکه آنانکه در صحت این حدیث اشکال کرده اند برخی از پیشوایان علم حدیث همانند ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی و غیر ایشان هستند.پس این، خبر واحدی است که در صحت آن نیز اختلاف است.۸

نظیر این سخن را ابن حزم و تفتازانی نیز بیان کرده اند.۹

پاسخ:

این اشکال در نظر هر فرد آگاه به تاریخ و روایت، سخنی از سر تعصب و پیشداوری است، وگرنه انکار حدیث غدیر همانند انکار حسیات توسط سوفسطائیان و یا چون انکار واقعه جنگ بدر و احد و سایر قضایای مسلّم صدر اسلام است.

ما برای پرهیز از اطاله کلام تنها به فهرستی از اصول و مصادر این روایت بسنده می کنیم و آن را که سر تحقیق بیشتری است به سه کتاب مفصّل: «الغدیر» علامه امینی، «عبقات الانوار» علامه میرحامد حسین، و«احقاق الحق و ملحقاته» شهید قاضی نورالله شوشتری ارجاع می دهیم.

در کتاب «احقاق الحق» فهرستی از چهارده نفر از علمای عامه (از جمله: سیوطی، جزری، جلال الدین نیشابوری، ترکمانی ذهبی)نقل می شود که همگی به تواتر حدیث غدیر اعتراف نموده اند.۱۰

ابن حزم در «منهاج السنه» نیز چنین گفته است.۱۱

علامه امینی

در «الغدیر» عبارت چهل و سه نفر از اعاظم علمای اهل سنت را (از جمله: ثعلبی، واحدی، فخر رازی، سیوطی، قاضی شوکانی) نقل می کند که به صحت سند و طرق حدیث غدیر تصریح نموده اند۱۲. و نیز اسامی و عبارات سی نفر از مفسّران بزرگ اهل سنت را (از جمله: ترمذی، طحاوی، حاکم نیشابوری، قرطبی، ابن حجر عسقلانی، ابن کثیر، ترکمانی)می نگارد که همگی آنان در ذیل آیه شریفه: یاایها الرسول بلّغ ما انزل الیک وان لم تفعل...(مائده،۶۷) به نزول این آیه در ارتباط با حدیث غدیر تصریح نموده اند.۱۳

در کتاب «احقاق الحق» نیز حدیث غدیر از پنجاه مصدر معتبر عامه (از جمله: سنن المصطفی، مسند احمد، خصائص نسائی، عقدالفرید، حلیه الاولیاء) نقل می شود.۱۴

اکنون نظر برخی از اعاظم اهل سنت درباره حدیث غدیر را به نقل از علامه امینی می آوریم:

ضیاء الدین مقبلی می گوید: اگر حدیث غدیر قطعی نیست پس هیچ چیز قطعی در دین وجود ندارد.

غزالی گفته است: جمهور مسلمین اجماع دارند بر متن حدیث غدیر.

ص: ۹۴۰۸

بدخشی می گوید: حدیث غدیر، حدیث صحیحی است که کسی درباره صحت آن اشکال نمی کند مگر متعصب انکارگر که به سخن او اعتنایی نمی شود.

آلوسی می نویسد: حدیث غدیر، حدیث صحیحی است که نزد ما ثابت شده است و هیچ مشکلی در آن نیست و هم از رسول خدا _ صلی اللّه علیه وآله _ و هم از خود امیرالمؤمنین _ علیه السلام _ به صورت متواتر نقل شده است.

حافظ اصفهانی گفته است: حدیث غدیر، حدیث صحیحی است که صد نفر از صحابه آن را نقل کرده اند که «عشره مبشّره» از جمله این صد نفرند.۱۵

حافظ سجستانی حدیث غدیر را از صدوبیست نفر از صحابه نقل نموده است و حافظ ابن العلاء همدانی آن را از صدوپنجاه طریق روایت نموده است.۱۶

حافظ ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» ضمن بیان برخی از راویان حدیث غدیر و برخی طرق آن می گوید:

ابن جریر طبری اسناد حدیثِ غدیر را در یک کتاب گردآورده و آن را صحیح شمرده است، و ابوالعباس ابن عقده نیز آن را از طریق هفتاد نفر از صحابه یا بیشتر روایت نموده است.۱۷

نیز در کتاب «فتح الباری بشرح صحیح البخاری» آمده است:

حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» را ترمذی و نسائی نقل نموده اند و طرق و سندهای آن بسیار است جدّاً، که همه آنها را ابن عقده در کتابی مستقل آورده است و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن است و برای ما از امام احمد حنبل روایت کرده اند که گفته است: آنچه درباره فضایل علی _ علیه السلام _ به ما رسیده است درباره هیچ یک از صحابه نرسیده است.۱۸

ص: ۹۴۰۹

قندوزی حنفی

پس از نقل حدیث غدیر از طرق بسیار و از کتب مختلف می نویسد:

محمد بن جریر الطبری صاحب تاریخ، حدیث غدیرخم را از هفتاد و پنج طریق نقل کرده است و کتاب مستقلی به نام «الولایه» درباره آن تألیف نموده است. نیز ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده در تألیف مستقلی آن را از یکصدوپنجاه طریق نقل نموده است.۱۹

حافظ محمد بن محمد بن محمد الجزری الدمشقی به هنگام نقل احتجاج و مناشده امیرالمؤمنین(ع)، درباره حدیث غدیر چنین می نگارد:

این حدیث حسن است و این روایت (مناشده) به صورت متواتر از علی(ع) نقل شده است، همان گونه که آن (حدیث غدیر) نیز از رسول خدا ـ صلی اللّه علیه وآله ـ متواتراً نقل شده است و گروه بسیاری از گروه بسیاری دیگر آن را نقل کرده اند، پس اعتنایی به سخن آنان که قصد تضعیف این روایت را دارند نمی شود؛ زیرا آنان از علم حدیث اطلاعی ندارند.۲۰

حدیث غدیر را بخاری و مسلم در صحیحشان نیاورده اند، ولی این مسئله به هیچ وجه موجب اشکالی در سند روایت غدیر نمی شود؛ زیرا تعداد روایاتی که حتی به نظر خود بخاری و مسلم نیز صحیح است (صحیح علی شرط الشیخین) وهیچ شکی در آنها نیست ولی در «صحیح بخاری و مسلم» نیامده است، اندک نیست، و از همین روی چندین مستدرک بر آنها نگاشته شده است. اگر تمامی روایات صحیحه در «صحیح بخاری» گرد آمده بود، به صحاح دیگر نیازی نبود، در حالی که همه می دانند هیچ دانشمند محقق و منصفی نیست که خود را با داشتن «صحیح بخاری» یا «صحیح بخاری و مسلم»، از دیگر کتب صحاح بی نیاز بداند.

ص: ۹۴۱۰

از طرفی دیگر خود بخاری و مسلم نیز بیان کرده اند که آنچه را در این کتاب آورده ایم صحیح است، نه اینکه تمام روایات صحیح را بیان کرده ایم، بلکه بسیاری از احادیث صحیح را بنا به عللی نیاورده ایم.۲۱

اضافه بر تمام این مطالب، علاّمه امینی(ره) روایت غدیر را از بیست و نه نفر از مشایخ بخاری و مسلم نقل می کند.۲۲

در پایان این قسمت، عبارت یکی از کسانی که همین اشکال را مطرح کرده اند می آوریم:

ابن حجر می نویسد:

حدیث غدیر، حدیث صحیحی است که هیچ شبهه ای در آن نیست و آن را گروهی نظیر ترمذی، نسائی و احمد حنبل نقل کرده اند و دارای طرق بسیاری است، از جمله شانزده نفر از صحابه آن را نقل نموده اند و در روایت احمد بن حنبل آمده است که آن را سی نفر از صحابه از رسول ـ صلی اللّه علیه وآله ـ شنیدند و هنگامی که در خلافت امیرالمؤمنین (علی) ـ علیه السلام ـ اختلاف پیش آمد بدان شهادت دادند.۲۳

دوباره تکرار می کند:

روایت غدیر را سی نفر از صحابه از رسول خدا ـ صلی اللّه علیه وآله ـ نقل کرده اند و بسیاری از طرق آن صحیح یا حسن است.۲۴

پس حتی به نظر خود اشکال کنندگان، نباید به سخن ابن حجر و امثال او که در صحت این حدیث اشکال کرده اند اعتنا نمود؛ چرا که ابن حجر، خود می نویسد: ولاالتفات لمن قدح فی صحته.۲۵

استاد محمدرضا حکیمی در کتاب «حماسه غدیر» از پانزده نفر از علمای معاصر عامّه (از جمله: احمد زینی دحلان، محمد عبده مصری، عبدالحمید آلوسی، احمدفرید رفاعی، عمر فروخ) که روایت غدیر را در کتب خویش آورده اند نام می برد و محل بیان آن را ذکر می کند.۲۶

ص: ۹۴۱۱

شایـان توجه است که شـیعه در روایـات مربوط به اثبـات امـامت، تواتر و قطعی بودن را شـرط می دانـد و روایت غـدیر از نظر جوامع روایی شـیعه متواتر و قطعی است، چنـانکه در بسـیاری از مصـادر اهل سـنت نیز نقل شـد، ولی بنا به عقیـده برادران اهل سنت برای اثبات امامت همانند سایر فروع دین، صـحیح بودن سند کافی است و هیچ نیازی به اثبات متواتر بودن حدیث نیست با توجه به این نکته بی پایگی این اشکال بدیهی است.

۲–دومین اشکال

نکته ای ست که قاضی عضد الدین ایجی در «مواقف» بیان کرده است؛ وی می نویسد:

علی(ع) در روز غدیر(حجه الوداع) همراه پیامبر نبود زیرا علی(ع) در یمن بود.۲۷

بهتر است در پاسخ این اشـکال ابتدا سـخن شارح «مواقف» را بیان کنیم: سید شریف جرجانی شارح «مواقف» پس از این سخن ایجی می نگارد:

این اشـکال ردّ شـده است؛ زیرا غایب بودن علی(ع) منافات با صـحیح بودن حـدیث غـدیر نـدارد، مگر اینکه در روایتی آمـده باشد که به هنگام نقل حدیث غدیر پیامبر علی را نزد خود خواند یا دست او را گرفت که در بسیاری روایات این جملات نقل نشده است.۲۸

ابن حجر هیتمی در جواب این شبهه می نویسد:

به سـخن کسی که حدیث غدیر را صحیح نداند و یا ایراد کند که علی(ع) در یمن بوده است اعتنایی نمی شود زیرا ثابت شده است که او از یمن برگشت و حج را با پیامبر اکرم ــ صلی اللّه علیه وسلم ــ گذارد.۲۹

اگرچه از نظر تـاریخی برگشت امیرمؤمنـان(ع) از یمن و گـذاردن حـج بـا پیامبر اکرم(ص) در حجه الوداع مسلّم است ولی به عنوان نمونه از برخی از کسانی که به این نکته اشاره کرده اند نام می بریم:

ص: ۹۴۱۲

طبری (تاریخ طبری، ج۲، ۲۰۵)؛ ابن کثیر (البدایه والنهایه، ج۲، ص۱۸۴ و نیز در ص۱۳۲ همین جلد به طور مفصل رجوع امیرالمؤمنین (ع) از سفر یمن را به نقل از منابع متعدد بیان می نماید؛ ابن اثیر (الکامل، ج۲، ص۳۰۲)

۳_ اشکال سوم

که پردامنه تر و مهمتر است درباره معنی کلمه «مولی» است. این کلمه دارای معانی مختلفی نظیر: «اولی»، «پسر عمو»، «آزاد کننده برده»، «همسایه»، «هم قَسم»، و... است. شیعه با توجه به شواهد بسیار که به آنها خواهیم پرداخت مدعی است معنای این کلمه در این حدیث همان «اولی» و یا به عبارت دیگر «سرپرست» و «ولی» است، ولی برخی عالمان سنی در معنای کلمه مولی شبهه ای را مطرح کرده اند که به نظر می رسد اصل این شبهه از فخر رازی در کتاب «نهایه العقول» باشد که دیگران نظیر قاضی عضد الدین ایجی ۳۰ و ابن حجر ۳۱ و فضل بن روزبهان ۳۲ آن را نقل کرده اند.

قاضی عضد الدین ایجی در «مواقف» می گوید:

مراد از کلمه «مولی» در روایت غدیر «ناصر» است؛ زیرا جمله دعایی پس از آن «اللّهم وال من والاه» به همین معناست و مقصود از «مولی»، «اولی» نیست، چرا که هرگز وزن مفعل به معنای افعل نیامده است.۳۳

ابن حجر هیتمی نیز می گوید:

ما نمی پذیریم که معنی «مولی» همان باشد که آنان (شیعه) ذکر کرده اند، بلکه معنای آن «ناصر» است؛ زیرا حکم «مولی» مشترک بین معانی متعددی نظیر: «آزاد کننده برده»، «برده آزاد شده»، «متصرف در امور»، «ناصر» «محبوب» است... ما و شیعه هر دو معترفیم که اگر منظور از این روایت، «محبوب» باشد، معنی آن صحیح خواهد بود زیرا علی(ع) محبوب ما و آنها است، اما اینکه «مولی» به معنی «امام» باشد نه در شرع و نه در لغت، معهود نیست، اما اینکه در شرع این گونه نیست نیازی به بحث ندارد و واضح است، امّا اینکه در لغت این گونه نیست، زیرا هیچ یک از پیشوایان لغت عرب نگفته است که مفعل به معنی افعل می آید.۳۴

سخن برخی دیگر هم تکرار همین عبارتهاست.

اکنون به پاسخ شیعه به این اشکال می پردازیم:

شیعه معتقد است اگر فرضاً بپذیریم که معنای کلمه «مولی» مشترک بین این چند معنا است و فرضاً پیشوایان لغت عرب در دورانهای بعدی کلمه «مولی» را «اولی» معنا نکرده اند،ولی در عصر رسول خدا(ص) و به هنگام بیان این حدیث شریف، تمامی حاضران از این کلمه معنی «اولی» را فهمیده اند. اکنون برای این نکته چند شاهد بیان می کنیم:

حسان بن ثابت که در محل حادثه حاضر بود و مقام ادبی او منکری ندارد،۳۵ از رسول خدا(ص) اجازه خواست تا این واقعه مهم را بسراید و از جمله اشعار او در این رابطه این بیت است:

فقـال لـه قـم یـا علـیّ فـانـی رضیتک من بعدی اماماً وهادیاً

علامه امینی این اشعار را از دوازده مصدر از عامه و بیست و شش مصدر از خاصه نقل کرده است. ۳۵

قیس بن سعد بن عباده نیز سروده است:

وعـلـــیّ امـــامـــنـــا وامـــام لســـوانـا اتـی بـه التـنـزیــل

یوم قال النبی من کنت مولاه فهـذا مـولاه خطـب جـلـیـل

که علامه جلیل القدر امینی آن را از دوازده منبع نقل می کند.۳۷

عمرو عاص نیز می سراید:

وفی یوم خمّ رقی منبراً یبلغ والرکب لم یرحل

ألست بکم منکم فی النفوس باولی؟ فقالوا: بلی فافعل

فانحله امره المؤمنین من الله مستخلف المنحل

وقال فمن کنت مولی له فهذا له الیوم نعم الولی

این اشعار را نیز علامه امینی از هشت مصدر عامه و خاصه نقل کرده است.۳۸

ص: ۹۴۱۴

افزون بر اینها علامه امینی در «الغدیر» عبارت تعداد زیادی از شعرا و ادیبان عرب را که همین معنای امامت و ولایت را از کلمه «مولی» در حدیث غدیر فهمیده اند بیان می کند.۳۹

خود مولا علی(ع) در شعری که به معاویه می نویسد همین مطلب را تایید می کند آنجا که می گوید:

و اوجب لی ولایته علیکم   رسول اللّه ی_وم غدی_رخم

که علامه امینی آن را از یازده مصدر شیعی وبیست وشش مصدر از اهل سنت بیان می کند.۴۰

و نیز از بهترین شاهدها بر فهم همین معنا از حدیث، سخن ابوبکر و عمر است که پس از پایان خطبه رسول اکرم(ص) در غدیر دست در دست علی(ع) گذاشتند و او را با این خطاب و یا تعابیری نزدیک به این ستودند: «بخٍّ بخٍ لک یابن ابی طالب اصبحت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنه».

علامه امینی تبریک شیخین را از شصت مصدر از اهل سنت (از جمله: مسند احمد، تاریخ الامم والملوک، تاریخ بغداد، مصنف ابن ابی شیبه) نقل می کند.۴۱

براستی اگر پیامبر اکرم(ص) با بیان جمله «فعلیه مولاه»، چنین در نظر داشت که علی(ع) «ناصر» یا «محبوب» همه مؤمنان باشد، جای این گونه تهنیت و تبریک بود؟ از دیگر شواهد این معنا، انکار و اعتراض شدید برخی از حاضران در صحنه غدیر (حارث بن نعمان فهری) است تا آنجا که از خداوند خواست اگر این مسئله حقیقت دارد عذابی بر وی نازل شود.

علامه امینی این ماجرا را از سی مصدر اهل سنت (از جمله: الکشف والبیان، دعاه الهداه، احکام القرآن) نقل کرده است.۴۲

آیا اگر معنای حدیث غدیر «ناصر» و یا «محبوب» بود جای این گونه غضب و انکار بود یا آنکه حارث و امثال او را به غضب آورد؟ غیر از آیات و روایاتی که به محبت به مؤمنان دعوت می کند، روایات بسیار دیگری نیز در محبت امیرالمؤمنین و نیز سایر صحابه هست؛ چرا آنها این چنین خشم و غضبی را برنینگیخت؟

شاهد دیگر آنکه روایات بسیاری نیز بیانگر این معناست که رسول خدا(ص) چون زمینه پذیرش حدیث غدیر را در مردم نمی دید از بیان آن پرهیز می کرد تا آنجا که آیه نازل شد:

آیا بیان محبوبیت و ناصریت علی(ع) بود که به مذاق منافقان خوش نمی آمد و پیامبر(ص) از نپذیرفتن آنها توسط مردم واهمه داشت؟ بسیار آشکار است که به هیچ روی ممکن نیست بیان محبوبیت و یا ناصر بودن علی(ع) زمینه پذیرش نداشته باشد و عکس العملی را برانگیزد که پیامبر(ص) از آن واهمه داشته باشد. بنابراین پس از نفی امکان اراده معنای «ناصر» یا «محبوب» در حدیث غدیر، معنای «اولویت» معنایی صحیح خواهد بود.

علامه امینی درباره نزول آیه شریفه واللّه یعصمک من الناس (مائده، ۶۷) درباره حادثه غدیر و نیز بیمناکی رسول خدا(ص) از بیان این مطلب، سی مصدر از اهل سنت را نام می برد.۴۳

امّا روایاتی که بیانگر بیم رسول خدا(ص) از بیان این حدیث است، مناشده و احتجاج امیرالمؤمنین(ع) به هنگام خلافت عثمان است که آن را جوینی در «فرائد السمطین» آورده است.۴۴ و نیز علامه امینی آن را از سیوطی در «تاریخ الخلفاء» و بدخشی در «نزل الابرار» و حافظ حسکانی در «شواهد التنزیل» و حافظ ابن مردویه و برخی دیگر نقل می کند.۴۵

ص: ۹۴۱۶

این نکته البته آشکار است که این بیم موجب نقص و ایراد (معاذ اللّه) بر حضرت نبی اکرم(ص) نمی شود، زیرا آن حضرت نه بر خویش که از اختلاف امت و ایجاد و آشوب توسط منافقان ترسید. خداوند درباره حضرت موسی(ع) نیز فرمود: فاوجس فی نفسه خیفةً موسی (طه، ۶۷)»

اضافه برآنچه گذشت. علامه میرحامد حسین، حدیث غدیر را از طرق مختلف دیگری نقل می کند که در آن نقلها به جای جمله «من کنت مولاه ...» عبارت دیگری آمده است که به خوبی نشانگر فهم راویان از عبارت رسول خدا(ص) است و برای مخالفان چاره ای جز پذیرش معنای«اولی» باقی نمی گذارد. در این نقلها، حدیث غدیر این گونه آمده است: «من کنت اولی به من نفسه فعلیّ ولیّه»۴۶

در یکی از نقلهای حموینی در «فرائد السطین» نیز آمده است: «من کنت اولی به من نفسه فعلیّ اولی به من نفسه. فانزل اللّه تعالی ذکره: الیوم اکملت لکم دینکم».۴۶

اکنون بد نیست به برخی ادّعاها که به وجه ادبی حدیث غدیر اشاره دارند، نظری بیفکنیم تا معلوم شود که آیا در زبان عربی کلمه «مولی» به معنای «اولی» استعمال می شود یا چنانکه ادعا کرده اند هیچ کس چنین استعمالی را مجاز نمی داند. بی پایگی این اشکال آن قدر واضح است که «چلبی» در حاشیه اش بر «مواقف» در این قسمت از سخن قاضی عضد الدین ایجی می نگارد:

از این اشکال جواب داده شده است که «مولی» به معنای «متولی» و «صاحب امر» و «اولی به تصرف» در لغت عرب شایع است واز پیشوایان لغت عرب نقل شده است.

ص: ۹۴۱۷

ابوعبیده گفته است: «هی مولا-کم ای اولی بکم» و پیامبر اکرم(ص) فرموده است: «ایما امرأه نکحت بغیر اذن مولاها... یعنی اولی به آن زن و مالک تدبیر امر او». مراد از اینکه «مولی» به معنای «اولی» است، این است که «مولی» اسمی است که به معنای صفت «اولی» می آید نه اینکه کلمه «مولی» صفت است. پس این اعتراض که اگر مولی به معنای «اولی» است چرا نمی توان آن را به جای «اولی» استعمال نمود، صحیح نخواهد بود.۴۸

علامه میرحامد حسین یک جلد کامل و بخشی از جلد دیگر کتاب «عبقات» را به همین نکته اختصاص داده است و سخنان کسانی که «مولی» را به معانی «اولی» صحیح دانسته اند با شرح حال آنان و موضع سخن آنها بیان کرده است.۴۹

علامه امینی از گروه بسیاری ــ که از پیشوایان ادبیات عربی شمرده می شوند ــ اعتراف به این نکته را نقل نموده است؛ از جمله: فرّاء، سجستانی، جوهری، قرطبی، ابن اثیر.۵۰

در احادیث دیگر نیز مولی به معنای اولی آمده است، از جمله روایتی است، که بسیاری از اهل لغت به آن استشهاد جسته اند که پیامبر اکرم(ص) فرمود: ایها امرأه نکحت بغیر اذن مولاها فنکاحها باطل.۵۱

علامه امینی پس از بحث و بررسی در تمامی بیست و هفت معنایی که برای کلمه مولی ذکر شده است، تمامی آنها را به معنای اولی برمی گرداند و ادعا می کند که در تمام آنها جهت اولویتی بوده است که کلمه مولی به آنها اطلاق شده است و چون از کلمه مولی معنای اولی تبادر می کرده است، مسلم در «صحیح» خود از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده است که:

ص: ۹۴۱۸

عبد به سیّد وآقای خویش، مولی نگوید چرا که مولی خداوند است.۵۲

برای روشن شدن این مطلب کافی است که به سخن شیخ سلیم البشری، شیخ جامع الازهر مصر توجه کنیم که پس از بیان استدلالی سید شرف الدین درباره اینکه مولی در حدیث غدیر به معنای اولی هست می نویسد:

من یقین دارم که حدیث بر همان معنا که شما می گویید (اولی) دلالت دارد.۵۳

این نکته نیز قابل یادآوری است که مولی به معنای محبوب چنانکه ابن حجر و برخی دیگر مدعی شدند و روایات غدیر را بر آن حمل کردند، در ادبیات عرب جایی ندارد، چنانکه علامه میرحامد حسین می نویسد:

هیچ یک از منابع لغوی زیر «محبوب» را یکی از معانی «مولی» ندانسته است:

صحاح اللغه، قاموس اللغه، فائق، النهایه، مجمع البحار، تاج المصادر، مفردات القرآن، اساس البلاغه،المغرب، مصباح المنیر.۵۴

پایان این بخش از سخن را قسمتی از گفتار خود ابن حجر قرار می دهیم. او با اینکه به شدت مخالف است که کلمه مولی به معنای اولی باشد، ولی خود در چند سطر بعد سخن خود را فراموش می کند و می گوید: ابوبکر و عمر همین معنای اولی را از حدیث غدیر فهمیدند.

ابن حجر می نویسد:

اگر بپذیریم که مراد از حدیث غدیر، اولی است، باید گفت که منظور، اولی به امامت نیست، بلکه اولی به اطاعت است و همین معنا صحیح است، زیرا ابوبکر و عمر همین معنا (اولی به اطاعت) را فهمیدند و از این روی گفتند: امسیت یابن ابی طالب مولی کل مؤمن و مؤمنه.۵۵

همچنین بنا به نقل میرحامد حسین، شهاب الدین احمد بن عبدالقادر شافعی در «ذخیره المآل» مدعی همین مطلب شده است و گفته است:

والمراد بالتّولی، الولایه وهو الصدیق الناصر او اولی بالاتّباع والقرب منه وهذا الذی فهمه عمر من الحدیث فانه لما سمعه قال: یهنک یابن ابن طالب...۵۶

۴ـ چهارمین اشکال،

انکار یکی از شواهدی است که شیعه با آن برخلافت امیرالمؤمنین علی(ع) استدلال می کند، و آن جملات پیامبر(ص) در صدر حدیث است که فرمود: «ألست اولی بکم من انفسکم؛ آیا من نسبت به شما از خود شما اولی و سزاوارتر نیستم؟»، سپس فرمود: «هر که من اولی به اویم علی اولی به اوست».

برخی از علمای اهل تسنن جملات صدر حدیث را منکر شده اند؛ از جمله قاضی عضدالدین ایجی می نویسد:

بر فرض که بپذیریم این حدیث صحیح است، ولی باید گفت راویان، قسمت اول حدیث را نقل نکرده اند، پس ممکن نیست که به این جملات (الست اولی بکم) برای اثبات اینکه مولی در حدیث غدیر به معنای اولی است استدلال نمود.۵۷

در پاسخ بدین اشکال باید گفت

اگر هم فرضاً صدر روایت نمی بود، با استدلالهای گذشته جای شبهه ای باقی نماند که مراد از کلمه مولی، همان اولی است. اکنون ببینیم این ادعا تا چه حد با واقعیتهای تاریخی سازگار است. قبلاً در متنی که نقل کردیم دیدیم که جملات اوّلیه حدیث در مصادر معتبر اهل سنت آمده است.

علامه امینی جملات صدر روایت را از شصت و چهار نفر از بزرگان اهل حدیث از عامه، از جمله : احمد بن حنبل، طبری، ذهبی، بیهقی، ابن ماجه، ترمذی، طبرانی، نسائی، حاکم نیشابوری، دارقطنی و... نقل میکند.۵۸

علامه میرحامد حسین نیز همین اشکال را از «نهایه العقول» فخر رازی نقل کرده و سپس در پاسخ، مصادر بسیار متعددی از اهل سنّت را که صدر حدیث را روایت کرده اند معرفی می کند؛ از جمله: احمد بن حنبل، ابن کثیر، نسائی، سمهودی، هندی در «کنزالعمال»، طبرانی و سمعانی و بسیار دیگر.۵۹

ابن حجر در «صواعق المحرقه» چون به بی پایگی این اشکال پی برده است آن را مطرح نمی کنـد و وجود صدر حدیث را در روایات صحیحه می پذیرد.۶۰

۵ـ عذر تقصیر دیگری

که برخی در پیشگاه حـدیث غدیر آورده اند این است که پس از پذیرش معنای اولی در حدیث غدیر، اولویت در تصـرف را نمی پذیرند، بلکه می گویند علی(ع) اولی است، ولی در اطاعت و تقرب جسـتن به وی نه اینکه اولی به تصرف باشد تا دلالت برخلافت وی کند.

این، سخن قاضی ایجی است.۶۱

ابن حجر نیز ضـمن بیان همین اشـکال مـدعی شـده است که منظور از حدیث به طور قطع همان اولویت است، ولی اولویت در اطاعت و قربت. همین معنا را نیز ابوبکر و عمر از حدیث غدیر فهمیده اند و از این روی در تبریک به علی(ع) گفتند: «امسـیت یـابن ابی طـالب مولی کـل مؤمن ومؤمنه»، و نیز گفتـار عمر که به علی(ع) می گفت: «انّه مولـای؛ او مولای من است» به همین معناست.۶۲

نظیر همین سخن قبلًا از شهاب الدین احمد بن عبدالقادر شافعی گذشت.

پاسخ به این اشکال

بـا نگاهی به صورت کامل روایت ـ که قبلًا مصادر متعـدد آن بیان شـد ـ کاملًا آشـکار و بـدیهی است. پیامبر اکرم(ص) در ابتدا جمعیت را مخاطب قرار داده و از آنان می پرسد: «ألست اولی بکم من انفسـکم» و پس از پاسخ مثبتِ جمعیت می فرماید: «هرکس من اولی به او هسـتم علی نیز اولی به اوست». در حقیقت صدر سـخن نوعی اسـتدلال و زمینه سازی برای سخن بعدی است. اگر کلمه «اولی» در قسـمت اوّل سـخن به یک معنا باشد و کلمه «مولی» در قسمت دوم به معنای دیگری باشد، در سخن مغالطه صورت گرفته است. درست بدان می ماند که شخصـی گروهی را مخاطب قرار دهد و از آنان بپرسد: آیا عین (به معنی طلا) فلزی گرانبها نیست؟ و پس از اعتراف مخاطب به درستی این سـخن بگویـد: پس عین (به معنی چشم) از فلز ساخته شـده است.

ص: ۹۴۲۱

در اینجا زیبنده است که قسمتی از نوشتار زیبای ابن بطریق را بیاوریم، وی می نویسد:

اگر کسی بگوید: آیا فلان خانه من در فلان مکان را می شناسید؟ و مخاطبان اعتراف کنند که خانه او را می شناسند، سپس بگوید: خانه ام را وقف نمودم، در این صورت اگر شخص دارای خانه های متعددی باشد، هیچ کس شک نمی کند که این صیغه وقف مربوط به همان خانه ای است که قبلاً درباره آن سخن گفت و از مخاطبان اعتراف گرفت.

و نیز اگر بپرسد: آیا برده من فلانی را می شناسید و قبول دارید که او برده من است؟ و مخاطبان اعتراف کنند، سپس بدون فاصله بگوید: برده ام آزاد است، بدون هیچ تردیدی هر انسان عاقلی می گوید این آزاد سازی مربوط به همان برده ای است که قبلاً از او سخن رفت، و معنی ندارد که این آزاد سازی را مربوط به برده دیگری بداند که سخن از او نرفته و مورد بحث و صحبت نبوده.۶۳

بنابراین اولویت بکار رفته در جمله دوّم رسول خدا(ص) به همان اولویتی است که در جمله اوّل بکار رفته است و پیامبر(ص) دامنه همان اولویتی که برای خداوند و خویش بر مؤمنان اثبات کرد، به علی(ع) نیز توسعه داد و او را بدان مقام منصوب نمود و این همان مقام با عظمتی بود که پیامبر(ص) آن را اکمال دین خواند و فرمود: «این عظمت را که خداوند به اهل بیتم ارزانی داشت به من تبریک بگویید». و ابوبکر و عمر و سپس همه مسلمانانِ حاضر به علی(ع) تبریک گفتند.۶۴

حسان بن ثابت درباره این ماجرا شعر سرود. برخی منافقان آن را برنتابیدند و بر خویش نفرین فرستادند (سئل سائل بعذاب واقع).

ص: ۹۴۲۲

علاوه بر این بر فرض که مقصود از اولویت،اولویت در اطاعت و قرب باشد، آیا پس از رسول خدا(ص) در جریان خلافت، علی(ع) مطیع بود یا مطاع؟ آیا با وی مشورت کردند و نظر او را مقدم داشتند و یا به اعتراف همه مورّخان او از بیعت کردن کناره گیری نمود و به عمل ایشان رضایت نداد؟ بنا به اعتراف برخی مورخان او را تهدید به کشتن و آتش زدن خانه اش نمودند و در نهایت پس از شهادت همسر بزرگوارش بیعت نمود.

اصولاً اطاعت کامل وقتی میسر می شود که شخص حاکم جامعه باشد،والاّ مطاع نخواهد بود، بلکه خواسته یا ناخواسته فرمانبر دیگران خواهد بود، پس حتی اگر معنای روایت، اولی به اطاعت و قرب باشد نیز دلیل بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین(ع) است.

۶_ عده ای گفته اند:

اگر بپذیریم که حدیث غدیر اولویت در تصرّف (که معنایش همان خلافت و امامت است) را ثابت می کند، پس مقصود از آن، خلافت در نهایت کار و در مآل امور است؛ یعنی پس از سه خلیفه دیگر. به عبارت دیگر، علی(ع) هنگامی خلیفه است که با او بیعت شود و چون پس از سه خلیفه دیگر با او بیعت شد، پس این روایت دلالت بر اولویت علی(ع) پس از آن سه شخص دارد؛ پس منافاتی ندارد که پس از پیامبر اکرم(ص) سه تن خلیفه بشوند و در نهایت علی(ع) به ولایت برسد. این شبهه را فخر رازی مطرح کرده است و پس از او نیز دیگران نظیر قاضی عضدالدین ایجی۶۵ چلپی۶۶، ابن حجر۶۷ و شیخ سلیم البشری۶۸ آن را تکرار نموده اند.

آیا اگر پیامبر(ص) می فرمود: «من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه بعدی» چنانکه در روایات بسیار دیگر فرموده است۶۹ باز نمی گفتند: بعدیّت می تواند بعد از سه خلیفه دیگر باشد و علی بعد از سه خلیفه دیگر خلیفه رسول خدا(ص) است؟

و یا اگر می فرمود: «علی خلیفتی بلافصل» باز مدعی نمی شدند که کلمه «بلافصل» مطلق است و به خلافت سه خلیفه نخستین به دلیل اجماع اطلاق کلام رسول خدا(ص) تخصص یافته است و مفاد آن این است که: علی خلیفه بلافصل بغیر هذه الثلاثه؟ اگر مراد رسول اکرم(ص) از اولویت علی(ع) اولویت و خلافت او به هنگام بیعت مردم پس از بیست و پنج سال بوده است، این چه فضیلتی برای علی(ع) است و چه جای تبریک دارد؟ آیا آن همه ترس و بیم و آن همه خوشحالی و سرور و نقل روایت و بیان فضیلت، همه و همه لغو و بیهوده و گزاف و تنها برای بیان امری بدیهی و مسلم بوده است و هیچ گونه اختصاص و امتیازی را برای علی(ع) ثابت نمی کند؟!

براستی اگر این حادثه عظیم الهی و دینی و دنیایی را در حد یک انتصاب دنیایی و آن هم در حد قلمروی کوچک پایین آوریم و فرض کنیم که زمامدار یک مملکت همه افراد ملت را جمع کند و به آنها بگوید: مرگ من نزدیک شده است و بزودی از میان شما می روم اکنون این شخص را به همان ولایت و زمامداری که خود داشتم منصوب می نمایم، کدام فرزانه است که مدعی شود منظور او ولایت و خلافت آن شخص در عاقبت کار و نهایت امر بوده است و منافاتی ندارد که چندین نفر قبل از او حکومت را در دست بگیرند و سالیان طولانی فرد تعیین شده را از کوچکترین مقامات حکومتی به دور دارند؟

چگونه ممکن است خلافت را که به نص قرآن (نزول آیه الیوم اکملت... در این واقعه) اکمال دین است و عدم اعلام آن مساوی با عدم ابلاغ تمامی رسالت الهی است (وان لم تفعل مما بلغت رسالته) مربوط به خلافت پس از سه نفر از حاضران در جلسه باشد، اما پیامبر هیچ اشاره ای به افراد مقدّم بر او نکند با اینکه می داند این مسئله موجب اختلافات بسیاری خواهد شد و خونهای بسیاری برای آن ریخته خواهد شد.

ابوبکر و عمر پس از واقعه غدیر، علی(ع) را مولای خود دانستند و به او تبریک گفتند. اگر مراد از حدیث غدیر ولایت علی(ع) پس از درگذشت سه خلیفه باشد، پس علی مولای آنان نیست، چون آنها در زمان ولایت علی(ع) نیستند تا علی(ع) نسبت به آنان مولی و اولی به تصرف باشد.

۷_ اشکال دیگری که برخی مطرح کرده اند

آن است که اگر حدیث غدیر بر امامت و خلافت علی(ع) دلالت کند، لازم می آید در حالی که رسول خدا(ص) زنده اند، علی(ع) امام باشد، چرا که در حدیث غدیر نیامده است که علی پس از من مولای شماست، پس معلوم می شود منظور از حدیث غدیر چیزی است که حتی در زمان حیات رسول خدا(ص) نیز برای علی(ع) ثابت بوده است و آن همان معنای محبت یا نصرت و امثال آن خواهد بود.

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت

که با توجه به شواهد و دلایلی که آورده شد منظور از حدیث غدیر ولایت وامامت علی(ع) است و چون حقیقت این کلام، خلافت او از زمان صدور حدیث غدیر است و این نیز ممکن نیست، پس باید به قاعده کلی و همیشگی مراجعه شود که مطابق آن هنگام تعذر حقیقت به اقرب المجازات مراجعه می شود؛ و در حدیث غدیر چون نمی تواند خلافت از زمان رسول خدا(ص) شروع شود پس باید به نزدیکترین معنای مجازی مراجعه شود، و آن خلافت بلافاصله پس از رحلت رسول اکرم(ص) است.

برخی دیگر از دانشمندان گفته اند: در حقیقت از همان زمان حیات رسول خدا(ص) خلافت علی آغاز شد و علی(ع) بدین مقام منصوب شد، ولی شرط فعلیت آن، رحلت رسول خدا(ص) بود، همان گونه که فقها در باب وصیت معتقدند که تملیک از همان زمان وصیت است؛ یعنی موصی در زمان حیاتِ فرد، موصی له را مالك می کند، ولی شرط فعلیت ملکیت، تحقق مرگ موصی است. در موارد تعیین ولیعهد در مناصب سیاسی نیز این گونه است که زمامدار قبلی، زمامدار پس از خود را در حیات خود منصوب می کند ولی شرط تحقق آن، مرگ زمامدار قبلی است، و رسول خدا(ص) با بیان نزدیک شدن زمان رحلت خویش به طور آشکار روشن نمود که انتصابی که در روز غدیر صورت می گیرد، تعیین تکلیف امت اسلامی پس از وفات اوست.

۸ _ اشکال دیگر،

سخن ابن حجر است، او می گوید:

اگر مقصود رسول خدا(ص) در حدیث غدیر خلافت و امامت علی(ع) بود، چرا به جای کلمه «مولی» کلمه «خلیفه» را بکار نبرد، پس اینکه رسول خدا(ص) به جای کلمه خلیفه کلمه مولی را بکار برده دلیل آن است که مقصود او خلافت علی(ع) نبود.۷۰

در پاسخ باید گفت

اگر بنابر توجیه روایات و محمل تراشیها و تفسیرهای نابجا باشد با هیچ عبارتی نمی توان مطلبی را اثبات کرد. آیا اگر پیامبر(ص) به جای کلمه مولی کلمه خلیفه را بکار می برد، آنان که حدیث غدیر را با این همه وضوح توجیه کرده اند نمی گفتند منظور از خلیفه، خلیفه در ردّ امانات و ادای دیون و امثال آن است؟ و یا ادعا نمی کردند منظور از خلیفه، امام است ولی بالمآل و در نهایت، پس منافات با خلافت دیگران قبل از او ندارد.

حقیقت آن است که رسول خدا(ص) با هر زبانی خلافت و امامت علی(ع) را بیان کرد. مگر نه آن است که در روایات بسیاری با عنوان «خلیفه من» علی(ع) را معرفی کرده است،

پاسخ ابن حجر و امثال او به آن روایات چیست؟

به عنوان نمونه چند مورد از روایاتی که رسول خدا(ص) در آنها علی(ع) را به عنوان خلیفه خود نام برده است از مصادر عامه بیان می کنیم:

۱_ تاریخ الامم والملکوک، حافظ ابن جریر الطبری، ج ۱، ص ۵۴۱؛

۲_ الکامل ، ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۲؛

۳_ کنز العمال، العلامه المتقی الهندی، ج ۱۳، ص ۱۱۴؛

۴_ المستدرک علی الصحیحین، الحافظ الحاکم النیشابوری، ج ۳، ص ۱۳۳؛

۴_ التلخیص، الحافظ الذهبی (چاپ شده در حاشیه مستدرک حاکم)، ج ۳، ص ۱۳۳ .

اضافه بر اینها علامه امینی در روایت رسول اکرم(ص) لفظ «خلیفتی» را از منابع بسیار متعدد روایی، تفسیری و تاریخی اهل سنت نظیر: مسند احمد حنبل، تفسیر کشف البیان ثعلبی، جمع الجوامع سیوطی وخصائص نسائی نقل می کند.۷۱

۹_ شبهه دیگر چنین قابل طرح است که

اگر این روایت دلالت بر خلافت بلافصل علی(ع) دارد، چرا آن حضرت و یا اصحاب او به این روایت استدلال و احتجاج نکردند.

ابن حجر هیثمی می نویسد:

چگونه حدیث غدیر نص در امامت علی(ع) است، در حالی که او یا عباس و یا شخص دیگری به آن احتجاج و استدلال نکردند، پس سکوت او از استدلال به این روایات تا ایّام خلافتش در نزد هر کس که کمترین عقلی داشته باشد دلیل آن است که او می دانست این روایت نصّ بر خلافت او نیست.۷۲

ص: ۹۴۲۷

پاسخ:

بـا یـک نگـاه به مصـادر تـاریخی بطلان این گونه اشـکالها واقع می شود. علامه امینی احتجاجات امیرالمؤمنین(ع) را به روایت غدیر از منابع گوناگون اهل سـنت و از دانشـمندان بزرگی نظیر: خوارزمی در «مناقب»، جوینی در «فرائد السمطین» و نسائی در «خصائص» و ابن حجر عسـقلانی در «الاصابه» و حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» ابن مغازلی در «مناقب» و حلبی در «سـیره»اش و نیز بسـیاری دیگر نقـل می کنـد. برخی از ایـن احتجاجـات قبـل از ایّام خلافـت و برخی در ایـام خلافـت آن حضـرت بـوده است.۷۳

محمد بن محمد الجزری الدمشقی نیز در احتجاج حضرت فاطمه(س) را به این حدیث شریف نقل می کند.۷۴

قنـدوزی در «ینـابیع الموده» احتجـاج امـام حسن مجتبی(ع) به این حـدیث را نقل کرده است،۷۵ همـان گونه که تابعی بزرگ سلیم بن قیس، احتجاج امام حسین(ع) را به این حدیث در محضر صحابه و تابعین در سرزمین منی ذکر نموده است.۷۶

احتجاج بسیاری دیگر را نیز می توان در کتاب شریف «الغدیر» مشاهده نمود.۷۷

با توضـیحی که درباره سـکوت امیرالمؤمنین(ع) در ایام خلفای سه گانه خواهیم داد روشنتر خواهد شد که چرا این احتجاجات و اسـتدلالات فقط در حد اتمام حجت و بیان حقیقت بود و اصرار بیشتری برای اثبات و ایضاح آن نشده است. در این نوشته از ذکر احتجاج و استدلال آن حضرت که در موارد مختلف و در منابع شیعی ذکر شده است نیز چشم پوشیدیم.

۱۰ــ سخن دیگرشان:

همه می داننـد که امیرمؤمنـان(ع) اگرچه در ابتـدای خلافت ابوبکر با وی بیعت نکرد و همراه با او گروه بنی هاشم نیز از بیعت خودداری نمودنـد، ولی بالاـخره پس از مـدتی این خلافت را پـذیرفت و با آرا و نظرات خود نیز این خلفا را یاری می رسانـد. براستی اگر حـدیث غـدیر و امثـال آن برخلاـفت وی دلاـلت می کرد و خلاـفت دیگران غاصـبانه بود چرا علیه آن قیام نکرد و بـدین ظلـم بزرگ گردن نهـاد؟ این یکی از اشـکالاتی است که برخی از دانشـمندان سنّی نظیر ابن حجر هیتمی۷۸ و نیز شـیخ سلیم البشری۷۹ مطرح نموده اند.

ص: ۹۴۲۸

شیخ سلیم البشری می نگارد:

ما انکار نمی کنیم که بیعت ابوبکر از روی مشورت و تفکر و بررسی نبوده بلکه ناگهانی و بدون بررسی انجام شد. انصار و رئیسشان مخالفت کردند و بنی هاشم و دوستانشان از مهاجرین و انصار کناره گیری نمودند،ولی بالاخره در نهایت همگی خلافت ابوبکر را گردن نهادند و بدان راضی شدند و اجماع بر خلافت ابوبکر منعقد شد.۸۰

در پاسخ این اشکال می گوییم:

آری، پذیرش نهایی بیعت ابوبکر از سوی برخی مسلمانان مورد انکار نیست. اگرچه گروهی نظیر سعد بن عباده هرگز آن را نپذیرفتند تا زمانی که ترور شدند. ولی باید دید آیا این پذیرفتن به معنای قبول استدلال و قبول حقانیت خلافت ابوبکر بوده است و یا سرّ دیگری داشته است.

در مراجعه به روایات می بینیم که شخص پیامبر اکرم(ص) به نوعی استیثار و انحصارطلبی بعد از خود اشاره کرده است و به مسلمانان توصیه کرده است که در این شرایط برای حفظ اصل اسلام سکوت کنند، همان گونه که در روایات اهل بیت(ع) و خطبات امیرالمؤمنین(ع) نیز به این مطلب اشاره شده است. از این روی مسلمانانی که در مسیر ولایت انحراف می دیدند با توجه به نهضتهای انحرافی نظیر: قیام مسلمه و سجاع و نهضت ردّه و حرکتهای منافقین در میان مسلمین و حرکت نظامی روم و سایر مشکلات، اصل اسلام را در خطر می دیدند، از این روی در مقابل آن انحراف در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتند بردباری پیشه کردند.۸۱

اکنون به برخی از روایاتی که رسول اکرم(ص) در این باره بیان فرموده است اشاره می کنیم:

ص: ۹۴۲۹

مسلم در صحیحش نقل می کند که پیامبر اکرم(ص) فرمود:

انّها ستکون بعدی اثره وامور تنکرونها، قالوا: یا رسول اللّه! کیف تامر من ادرک منّا ذلک؟ قال: تودّون الحق الذی علیکم تسئلون اللّه الذی لکم؛۸۲

پس از من انحصارطلبی و اموری که ناپسند و ناخوش دارید خواهید دید. اصحاب سؤال کردند: آن کس را که این زمان را دریافت چه فرمان می فرمایی؟ فرمود: آن حق که برعهده دارید بگذارید و حقی که از آن شماست از خدای درخواست کنید.

در روایتی دیگر فرمود:

ستلقون بعدی اثره فاصبروا حتی تلقون علی الحوض؛۸۳ پس از من دچار انحصارطلبی خواهید شد صبر کنید تا نزد حوض (کوثر) به ملاقاتم برسید.

در روایتی دیگر حذیفه می گوید:

به پیامبر اکرم(ص) عرض کردم: یا رسول اللّه ما در جاهلیت در شر و بدی بودیم و خداوند خیر و نیکی برایمان آورد که اکنون در آن به سر می بریم، آیا پس از این نیکی، شرّ و بدی خواهد بود؟ فرمود: آری، پیشوایانی که هدایت مرا نمی پذیرند و به سنت من عمل نمی کنند ... گفتم وظیفه من چیست؟ فرمود:می شنوی و اطاعت امر می کنی اگرچه بر پوست بدنت نواختند (تو را زدند) و مالت را گرفتند بشنو و اطاعت کن.۸۴

روایات بسیار دیگری به همین مضمون در کتاب امارت «صحیح مسلم» آمده است و نیز نظایر آن را المتقی الهندی در «کنز العمال» (ج۶، ص۵۰) ذکر نموده است.

۱۱_ می رسیم به آخرین اشکال که

به نظر ما اساسی ترین اشکال است و بقیه اشکالات پس از این و برای توجیه این اشکال مطرح شده است. این اشکال دارای روح و باطنی سیاسی است.

ص: ۹۴۳۰

برخی از عالمان عامه گفته انـد: چگونه ممکن است رسول خدا(ص) همه صـحابه را به امامت علی(ع) دعوت کند ولی آنان با او به مخـالفت برخیزنـد. به عبارت دیگر برای ردّ تمامی نصوص و اسـتدلالات همین کافی است که ما می بینیم صـحابه رسول خـدا(ص) به آن عمـل نکرده انـد، و اگر بخواهیم این روایات و نصوص را (اگرچه متواترنـد) بپـذیریم ناچاریم صـحابه رسول خدا(ص) و سلف صالح را متهم به زیرپا گذاشتن حق کنیم و البته اینممکن نیست، پس بناچار نصوص را ترک می کنیم و می گوییم منظور از نصوص و روایات چیز دیگری بوده است.

ایـن، مضـمون سـخنی اسـت کـه ابـن حجر در «صواعـق»۸۵ آورده اسـت و صـریح سـخنی اسـت کـه شـیخ سـلیم البشـری در «المراجعات» نوشته است، او می نویسد:

اهل بصـیرت نافذ و صاحبان تفکر صـحیح صـحابه را از مخالفت با رسول خدا(ص) منزّه می دانند، پس ممکن نیست که نصّی را از او بر امامت شخصی بشنوند و از او روی گردان شوند و به اوّلی و دومی و سومین شخص روی آورند.۸۶

نیز در جایی دیگر می نویسد:

من یقین دارم که احادیث، بر گفته های شـما دلالت می کند واگر نبود که لازم است عمل صحابه را حمل بر صحت کنیم من مطیع حکم شـما می شدم و سـخنان را می پذیرفتم ولی چاره ای جز دست برداشتن از ظاهر این روایات نیست تا اقتدا به سلف صالح کرده باشیم.۸۷

همچنین می نگارد:

حمل عمل صحابه بر صحت و درست دانستن عمل آنان موجب می شود که حدیث غدیر را تأویل کنیم چه متواتر باشد یا غیر متواتر.۸۸

در پاسخ بدین اشکال

در ابتدا گفتگوی میان ابن ابی الحدید معتزلی و نقیب ابوجعفر العلوی را می آوریم و سپس به توضیح بیشتر جواب می پردازیم:

ابن ابی الحدید می گوید:

چون این جمله امام امیرالمؤمنین(ع) (کانت اثره شحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس آخرین) را در محضر ابوجعفر العلوی می خواندم گفتم:

منظور امام(ع) کدام روز است، روزی که سقیفه بنی ساعده پس از رحلت رسول خدا(ص) تشکیل شد و با ابوبکر بیعت شد یا روز شورای خلافت که به انتخاب عثمان منجر شد؟

و جواب داد: منظور روز سقیفه است.

به وی گفتم: دلم راضی نمی شود که به صحابه رسول خدا(ص) نسبت نافرمانی و معصیت بدهم وبگویم نص صریح او را ردّ کرده اند.

او پاسخ داد: آری من نیز راضی نمی شوم که به رسول خدا(ص) نسبت اهمال کاری و سهل انگاری در امر امامت امت بدهم و بگویم او مردم را سرگردان و بی سرپرست در هرج و مرج گذاشت و رفت. او از مدینه خارج نمی شد مگر آنکه امیری را تعیین می کرد، در حالی که زنده بود و از مدینه هم زیاد دور نشده بود، پس چگونه برای زمان پس از مرگ که نمی توان آنچه را بعد پیش می آید اصلاح کرد کسی را تعیین نکرد.۸۹

تعبیر پر معنای علامه امینی

در «الغدیر» نیز اشاره به همین نکته دارد، آنجا که می نگارد:

خوش گمانی دیگران به سلف که در امر خلافت دخالت نمودند، موجب شده است که نصوص و روایات صریح پیامبر را تغییر دهند، ولی خوش گمانی یقینی ما به رسول خدا(ص) ما را وادار می کند که بگوییم او آنچه را که امّتش لازم داشتند و بر ایشان ضروری بود هرگز ترک نکرد و اهمال و مسامحه روا نداشت.۹۰

پس از این می آوریم که تاریخ بیانگر این نکته است که متأسفانه در برخی موارد صحابه رسول خدا(ص) علی رغم دستور صریح او، بدان وقعی نگذاشتند. قبل از بیان این موارد، سخن علامه سید شرف الدین را درباره بی توجهی صحابه به نصوص امامت بیان می کنیم:

او می نگارد:

مسلمانان در امور عبادی مطیع رسول خدا(ص) بودند، ولی در امور سیاسی گاه مخالفت می نمودند و عذر آنان این بود که گمان می کردند آنها در این امور همانند عبادات ملزم به اطاعت نیستند و حق اظهار نظر بر خلاف سخن رسول خدا(ص) را دارند، در ماجرای خلافت برخی از صحابه گمان کردند که مردم به خلافت علی(ع) رضایت نخواهند داد، چرا که بسیاری از افراد قبایل مختلف در جنگهای اسلام به شمشیر او کشته شده اند و از طرفی از عدالت شدید او می ترسیدند و می دانستند او بر اساس حق خالص عمل خواهد نمود. از طرفی عده بسیاری بر فضیلتهای او حسد می بردند.

همه این جهات باعث شد که گمان کنند امر خلافت علی(ع) استوار نخواهد شد. پس برای اینکه امت دچار اختلاف نشوند، با اینکه می دانستند پیامبر(ص) علی(ع) را به خلافت نصب کرده است، دست از نصوص برداشتند و برخلاف نصوص با دیگران بیعت نمودند. البته این اجتهاد در مقابل نص صریح رسول خدا(ص) بود و آنان از این گونه اجتهادات داشتند.**۹۱**

اکنون به چند مورد از مخالفت صحابه با نصوص قطعی رسول خدا(ص) اشاره می کنیم:

یکی از مهمترین اجتهادهای صحابه و مخالفت آنان با دستور صریح رسول خدا(ص) جریان روز رحلت رسول خداست آنگاه که فرمود: بیایید برایتان نوشته ای بنگارم که هرگز گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده است.**۹۲**

ص: ۹۴۳۳

و یا بنا به نقلی دیگر گفت: پیامبر هذیان می گوید.۹۳

تفصیل این جریان و نیز پاسخ بسیار زیبا و مستدل به عذرها برخی را می توان در کتاب «المراجعات» (ص ۲۴۰) خواند.

از جمله این موارد، ماجرای صلح حدیبیه است که چون پیامبر(ص) صلح نمود، سه بار فرمود: برخیزید و از احرامم خارج شوید و سرها را در همین مکان بتراشید؛ ولی هیچ کس از حاضران در آن جمع اعتنا نکرد و پیامبر(ص) از روی خشم به خیمه ام السلمه رفت.

این جریان را مورخان اسلامی بیان نموده اند از جمله منابع زیر:

ابن کثیر در «البدایه والنهایه»، ج۴، ص ۱۷۰و ص ۱۷۸؛

طبری در «تاریخ الامم والملوک»، ج۲، ص۱۲۴؛

ابن اثیر در «الکامل»، ج۲، ص۲۰۵.

از دیگر موارد، اعتراض به امارت اسامه بن زید در لشکری که بنا بود به طرف موته حرکت کند و همراهی با او است، با اینکه رسول اکرم(ص) دستور اکید به همراهی اصحاب با اسامه داده بود، ولی لشکر او تا هنگام وفات رسول خدا(ص) به طرف میدان نبرد حرکت نکرد.۹۴

از دیگر موارد، اعتراض عمومی به تقسیم غنایم در جنگ حنین است که در «البدایه والنهایه»۹۵ و «تاریخ الامم والملوک»۹۶ و سایر مصادر آمده است.

این موارد تایید کننده نظر یکی از دانشمندان سنی است که می نویسد:

اصولاً نظریه عدالت صحابه نظریه ای سیاسی و طرحی اموی است که بنی امیه برای توجیه سیاستهای ضد اسلامی خود آن را ساخته و پرداخته و در موارد مختلفی از آن بهره بردند.۹۷

این نکته نیز مخفی نیست که تمامی حاضران در صحنه غدیر و نیز همگی صحابه رسول اکرم(ص) در مدینه نبودند، بلکه در سراسر کشور پهناور اسلامی زندگی می کردند و شهر مدینه حداکثر گنجایش سه چهار هزار نفر را داشته است، عده زیادی از آنان نیز مهاجرانی «موالی» بودند که دارای پایگاه سیاسی اجتماعی نبودند و کسی به نظریات آنان اعتنایی نمی کرد و مورد رایزنی قرار نمی گرفتند. اضافه بر اینها نظام قبیله ای حاکم بر جامعه آن روزگار، داشتن رأی سیاسی و دخالت در امور کشورداری را به عده ای معدود از رؤسای قبایل و به اصطلاح ریش سفیدها محدود کرده بود و نظریه دیگران محلی از اعراب نداشت.

پس از صحابه مدینه، تنها برخی سران قبایل حق اظهار نظر داشتند که عده ای از برجسته ترین آنها نظیر عباس عموی پیامبر اکرم(ص) و علی(ع) و زبیر و برخی دیگر از بیعت کناره جسته و در خانه علی(ع) تحصن اختیار کرده بودند.

گروهی هم همچون سعد بن عباده و فرزندش قیس بن سعد به صورت آشکار مخالفت خود را با این بیعت و پشت پازدن به نصوص پیامبر اکرم(ص) اظهار داشتند. پس این مخالفت صریح با نصوص متواتر رسول خدا(ص) توسط گروهی اندک صورت گرفت و پس از بیعت با ابوبکر که ناگهانی و بدون تفکر و رایزنی (فلته) انجام گرفت مردم در مقابل عملی انجام شده قرارگرفتند، مخصوصاً آن روز نظریه ای مطرح شد که اگر یک نفر با شخص بیعت کرد همه باید با او بیعت کنند والاّ کشته خواهند شد. بدین سان بود که وقتی امیرالمؤمنین(ع) نصوص متواتر پیامبر(ص) را به مردم یادآور شد، آنان عذر را آوردند که کار از کار گذشت و ما در مقابل عملی انجام شده قرار گرفتیم.۹۸

امّا اصحابی که در مدینه نبودند، با نبود امکانات اطلاع رسانی در آن زمان مدت زمانی گذشت که با خبر شدند. آنان بطور طبیعی از مدینه حرف شنوی داشتند چرا که با خود می گفتند. تا آخرین لحظه بالای سر پیامبر(ص) بوده اند، شاید پیامبر(ص) طرحی جدید و سخن دیگری را با آنان مطرح کرده است. اگر چه برخی آنان هنگامی که از نقشه با خبر شدند با آن مخالفت کرده و جان بر سر این کار گذاشتند (مالک بن نویره).۹۹

بدین سان بود که غدیر فراموش شد و به صورت انکار شگفت تاریخ درآمد.

ص: ۹۴۳۵

زنان راویان و آینه داران غدیر

اشاره

نویسنده: محمد عابدی

آینه داران غدیر

زنان راوی غدیر

شواهـد موجود در کتب تـاریخی گویـای این حقیقت است که پیامبر اکرم(ص) از آغاز رسالت با رویکرد عمـده زنان به آیین توحیدی روبرو شد. اولین پذیرنده اسلام (خدیجه)، (۱) اولین شهیده (سمیه) (۲) و بانوانی که از سابقین و مهاجران شمرده می شدند (۳) نمونه روشنی از مشارکت زنان در عرصه ر های اجتماعی را به نمایش می گذارند.

حضور زنـان در حجه الوداع بـارزترین و مانـدگارترین نوع شـرکت در صـحنه های اجتماعی است. اخبار فراوانی که به وسـیله راویـان زن از این مراسم عظیم نقـل شـده، گویـای تلاش گسترده زنان در پاسـداری از این میراث مقـدس است. دسـتاوردهای بانوان در عرصه اخبار غدیر به دو گروه عمده تقسیم می شود:

الف. اخبار زنان صحابی

در سال دهم هجری، با اعلام پیامبر(ص)، مؤمنان بسـیاری از شـهرهای مختلف به سوی مدینه روان شده، در حومه شهر مسکن گزیدنـد و به انتظار موسم حج نشسـتند; حجی که بعدها به حجه الوداع، حجه الاسـلام، حجه البلاغ، حجه الکمال، حجه التمام شهرت یافت. پیامبر اکرم(ص) روز شـنبه، پنج یا شـش روز قبل از آغاز ذی حجه، از مدینه حرکت کرد. در این سفر همه زنان و اهل بیت پیامبر با وی همراه بودند.(۴) گروهی از این بانوان حدیث غدیر را نقل کرده اند; که نام و روایتشان چنین است:

۱. حضرت زهرا(س)

حضـرت فـاطمه زهرا(س) یگـانه یادگـار رسول اکرم(ص) است، که همچون دیگر اهـل بیت(علیهم السـلام) بارها به یادآوری واقعه غدیر پرداخت. نگاهی به سخنان آن بزرگوار جایگاه وی در عرصه اخبار غدیر را آشکار می سازد:

ص: ۹۴۳۶

گروهی از انصار، برای توجیه خطای خویش، به ایشان گفتند: اگر مطالب شما را قبل از بیعت با دیگران می شنیدیم با غیر علی بیعت نمی کردیم. حضرت فرمود:

آیا پدرم در روز غدیر برای کسی جای عذر باقی گذاشت؟ (۵) و نیز در جواب محمود بن لبید که پرسیده بود: آیا از سخنان پیامبر دلیلی بر امامت علی دارید؟

فرمود: شگفتا، آیا روز غدیر را فراموش کردید؟!

محمود بن لبید گفت: آن روز چنان بود ولی از آنچه به شخص شما اشاره شده، بگویید.

حضرت فرمود: خدا را شاهد می گیرم، شنیدم (پیامبر) فرمود: علی بهترین کسی است که در میان شما جانشین خود قرار می دهم. علی(ع) امام و جانشین بعد از من است و دو فرزندم حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین امامان نیک اند. اگر از آنان اطاعت کنید، شما را هدایت خواهند کرد و اگر با آنان مخالفت ورزید، تا قیامت اختلاف در میان شما حاکم خواهد بود. (۶)

روایتی با سند بسیار دقیق و مشهور بیان می دارد که:

دختر بزرگوار پیامبر حدیث غدیر را چنین بیان فرمود:

قال رسول الله(ص): «من کنت ولیه فعلی ولیه و من کنت امامه فعلی امامه.» (۷)

رسول خدا(ص) فرمود: هر که من سرپرست اویم علی سرپرست اوست و هر که من امام او هستم علی امام اوست. احتجاجی از فاطمه زهرا به وسیله چند تن از زنان به این صورت روایت شده است:

قالت: انسیتم قول رسول الله(ص) یوم غدیر خم، من کنت مولاه فعلی مولاه و قوله: انت منی بمنزله هارون من موسی علیهما السلام. (۸)

آیا سخن رسول خدا(ص) در روز غدیر خم را فراموش کرده اید، که فرمود: هر که من مولای او هستم علی مولای اوست و آیا سخنش را فراموش کرده اید که فرمود: تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی. حضرت فاطمه زهرا(س) عمر خویش را در راه اثبات ولایت امیرمؤمنان به انصار و مهاجرین صرف نمود و سرانجام نیز در همین راه به شهادت رسید و سیده شهیدان ولایت نام گرفت.

۲. ام سلمه

حضور زنان پیامبر، از جمله ام سـلمه (۹) در مراسم غـدیر، در کتب مختلف مورد تاکیـد قرار گرفته است. (۱۰) صاحب روضه الصـفا می گویـد: «چون حضـرت رسول خـدا(ص) در غدیر خم حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» در شان امیرمؤمنان فرمود پس از منبر فرود آمد و در خیمه خاص خود نشـست و فرمود که امیرمؤمنان در خیمه دیگر بنشـیند بعد از آن طبقات خلائق را فرمود تا به خیمه علی(رض) رفتند و زبان به تهنیت علی(ع) گشادند. چون مردم از این امر فارغ شدند امهات مؤمنین به فرموده آن حضرت نزد علی رفتند و او را تهنیت دادند». (۱۱)

ام سلمه یکی از دو زن پیامبر(ص) است که حدیث غدیر را روایت کرده است. او ماجرای غدیر را چنین باز می گوید:

اخـذ رسول الله(ص) بیـد علی بغـدیر خم فرفعهـا حتی راینا بیاض ابطیه فقال «من کنت مولاه فعلی مولاه» ثم قال «ایها الناس انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». (۱۲)

در غـدیر خم رسـول خـدا(ص) دست علی(ع) را بالاـ برد، تـا آنجـا که سـفیدی زیر بغلش را دیـدیم، آنگـاه فرمود: هر که من مولای او هستم پس علی مولای اوست.

بعد فرمود: ای مردم، من دو چیز گرانبها در میان شما بر جای می گذارم کتاب خدا و عترتم. این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا وقتی در حوض به من برگردند.

ام سـلمه از معدود کسانی است که بعد از وفات نبی اکرم(ص) در خط ولایت امیرمؤمنان باقی ماند. او به فرزنش چنین وصیت کرد.

ص: ۹۴۳۸

«یا بنی الزمه فلا و الله ما رایت بعد نبیک صلی الله علیه و آله اماما غیره»;

پسرکم، همراهش (علی) باش. به خدا قسم، بعد از پیامبرت امامی غیر او ندیدم. (۱۳) ام سلمه روایات دیگری نیز، در باره امیرمؤمنان، از پیامبر اکرم(ص) نقل کرده است. (۱۴)

۳. اسماء بنت عمیس

او به دلیل تقرب به اهل بیت روایات فراوانی نقل کرده است; تنها حدود شصت روایت از پیامبر اکرم(ص) دارد که بسیاری از آنها در منزلت امیرمؤمنان است. (۱۵) اسماء از سابقین در اسلام است و از جمله افرادی است که قبل از آنکه مردم در خانه ارقم ایمان بیاورند به همراه همسرش جعفر به خدمت پیامبر آمد و اسلام اختیار نمود و به همراه جعفر به حبشه مهاجرت کرد. بعد از شهادت جعفر طیار به عقد ابوبکر در آمد و از وی صاحب (محمد) شد در آن زمان که همسر خلیفه دوم بود توطئه قتل وصی پیامبر(ص) را با هوشیاری و ایثار تمام خنثی نمود. وی همواره از محبان و ملازمان فاطمه زهرا(س) بود او بعد از شهادت حضرت فاطمه(س) از جمله زنان علی(ع) شد. فرزندش محمد را چنان تربیت کرد که از مریدان و مخلصان امیرمؤمنان شد. زمانی که در حجه الوداع شرکت جست همسر ابوبکر بود. و محمد بن ابی بکر نیز در مسیر حجه الوداع متولد شد. ابن عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را از او روایت کرده است. (۱۶) اسماء همچنین از راویان حدیث ردالشمس (۱۷) به شمار می رود.

۴. ام هانی بنت ابی طالب (سلام الله علیهما)

او فاخته نام دارد (۱۸) و خواهر امیرمؤمنان(ع) است. ام هانی از راویان (۱۹) و اصحاب (۲۰) پیامبر اکرم بود پیامبر ضمن حدیثی او را «یکی از بهترین مردم» خواند. (۲۱) این بانوی گرانقدر احادیثی چون ثقلین (۲۲) و غدیر را از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده است. او در باره واقعه غدیر می گوید:

رسول خدا(ص) از حج بازگشت، تا در غدیر خم فرود آمد، سپس برخاست و در گرمای سوزان چنین گفت: (ای مردم هر که من مولای او هستم، پس علی مولای اوست. خدایا، هر که او را دوست دارد، دوست بدار و هر که با او دشمنی کند، دشمن بدار; هر که او را زبون سازد، زبون گردان و هر که او را یاری کند، یاری کن). (۲۳)

۵. عایشه دختر ابی بکر

او در شمار زنان پیامبر اکرم (۲۴) و حاضران در حجه الوداع جای داشت. در کتب مختلف اهل سنت روایت غدیر از وی نقل شده است. ابن عقده در «حدیث ولایت» روایت او را نیز ذکر می کند. (۲۵)

بررسی موضع گیری های وی و تطبیق آن با عملکرد ام سلمه همسر دیگر پیامبر گرامی که در تاریخ از خود بر جای نهاده و تحقیق در انگیزه ها، تعیین جهت گیریها و موقعیت های آن دو می تواند برای بانوانی که امروز در مقابل امواج سهمگین و بنیانکن سیاست بازی تبلیغات رنگارنگ و هدفدار و شعارهای برخاسته از مطامع نفسانی و دنیوی دنیاداران قرار دارند نمونه هایی تجربه شده و تاریخی و الگویی عملی و آکنده از راهکارهای مذهبی و سیاسی باشد.

۶. فاطمه دختر حمزه بن عبدالمطلب

او از صحابه مشهور پیامبر(ص) است و ابن عقده و منصور رازی حدیث غدیر را از وی نقل کرده اند. (۲۶)

۷. همسر زید بن ارقم

از جمله کسانی که حدیث غدیر را روایت کرده اند زید بن ارقم و نیز همسر وی می باشد علامه طباطبایی ضمن نام بردن از گروه کثیری که روایت (من کنت مولاه فعلی مولاه) را نقل کرده اند به ایشان نیز اشاره می کند. (۲۷)

ب. روایات زنان تابعی و ...

در میان روایات غدیر روایتی با ده سند به چشم می خورد که همه راویانش زن هستند. نام این بانوان چنین است:

۱. الشیخه ام محمد زینب ابنه احمد بن عبدالرحیم المقدسیه.

۲. فاطمه دختر امام موسی بن جعفر(ع)

۳. زینب دختر امام موسی بن جعفر(ع)

۴. ام کلثوم دختر امام موسی بن جعفر(ع)

۵. فاطمه دختر جعفر بن محمد الصادق(ع)

۶. فاطمه دختر محمد بن علی(ع)

۷. فاطمه دختر علی بن الحسین(ع)

۸. فاطمه دختر حسین بن علی(ع)

۹. سکینه دختر حسین بن علی(ع)

۱۰. ام کلثوم دختر فاطمه زهرا(س)

این گروه از فاطمه زهرا(سلام الله علیها) نقل کرده اند که حضرت فرمود:

«انسیتم قول رسول الله(ص) یوم غدیر خم، من کنت مولاه فعلی مولاه و قوله انت منی بمنزله هارون من موسی علیهما السلام.» (۲۸)

آیا سخن رسول خدا(ص) در روز غدیر را فراموش کردید، که فرمود: هر که من مولای او هستم علی مولای اوست. و (آیا) گفتارش را (فراموش کردید که فرمود): (ای علی،) جایگاه تو در برابر من مانند جایگاه هارون در برابر موسی است.

۱۱. عایشه بنت سعد

عایشه بیشتر روایتهایش را از پدرش سعد (۲۹) بن ابی وقاص نقل می کند و نزد ابن حجر از راویان موثق به شمار می رود. (۳۰) او روایت غدیر را، از زبان پدرش چنین بازگو می کند:

«کنا مع رسول الله(ص) بطریق مکه و هو متوجه الیها (کذا فی النسخ و الصحیح و هو: متوجه الی المدینه) فلما بلغ غدیر خم وقف للناس ثم رد من تبعه و لحقه من تخلف فلما اجتمع الناس الیه قال: ایها الناس من ولیکم؟ قالوا: الله و رسوله. ثلاثا ثم اخذ

بید علی فاقامه ثم قال «من کان الله و رسوله ولیه فهذا ولیه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه». (۳۱)

ص: ۹۴۴۱

با رسول خدا در راه مکه بودیم و او به سوی مکه توجه داشت. (در نسخه های صحیح می خوانیم که به مدینه توجه داشت.) وقتی به غدیر خم رسید، ایستاد; آنان که جلو بودند بازگشتند و آنان که عقب مانده بودند، رسیدند. مردم پیرامونش گردآمدند و حضرت فرمود:

ای مردم، سرپرست شما کیست؟ حاضران سه بار گفتند: خدا و پیامبرش. آنگاه دست علی را بلند کرد و فرمود: هر که خدا و رسول او سرپرستش هستند، این سرپرست اوست. خدایا، هر که او را دوست دارد، دوست بدار و آن که با او دشمنی می ورزد، دشمن بدار.

عایشه بنت سعد حدیث دیگری نیز از پدرش روایت کرده، که ولایت علی(ع) را آشکار می سازد:

«سمعت ابی یقول: سمعت رسول الله(ص) یوم الجحفه فاخذ بید علی فخطب فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: ایها الناس انی ولیکم قالوا صدقت یا رسول الله ثم اخذ بید علی فرفعها فقال: هذا ولیی و یؤدی عنی دینی و انا موالی من والاه و معادی من عاداه.» (۳۲)

شنیدم پدرم گفت که، رسول خدا(ص) در روز جحفه دست علی(ع) را گرفت، سپس خطبه خواند، خدای را سپاس گفت، ستایش کرد و فرمود: ای مردم، من ولی شما هستم. گفتند: راست گفتی، ای رسول خدا(ص). سپس دست علی را گرفت و بالا برد و فرمود: این جانشین من است و دین مرا ادا می کند. من دوست دار کسی هستم که او را دوست بدارد و دشمن کسی هستم که با او دشمنی ورزد.

۱۲. دارمیه حجونیه کنانیه

او از شیعیان معروف و بسیار مشهور حضرت امیرمؤمنان بوده به نحوی که آوازه اش تا بدان حد پیچیده بود که معاویه موقع ورود به مکه از وی سراغ گرفت این موضوع خود به خوبی می تواند نمایانگر فعالیتهای مؤثر و ارزنده این بانوی شیعه و محب اهل بیت باشد (ما تنها به آن بخش از سخنان وی که مربوط به غدیر می شود می پردازیم) (۳۳) آنچه از گفتگوی او و معاویه بر جای مانده است را زمخشری در کتاب «ربیع الابرار» چنین باز می گوید:

سالی معاویه به حج رفت و از زنی که به نام دارمیه حجونیه، که سیاه چهره و تنومند بود، سراغ گرفت وقتی او را نزد معاویه آوردند، پرسید: ای دختر حام، چگونه ای؟

گفت: خوبم، حام نیستم، از قبیله بنی کنانم.

گفت: راست گفتی، آیا می دانی چرا تو را فرا خواندم؟

- سبحان الله! من غیب نمی دانم.

- خواستم بپرسم چرا علی را دوست داری و با من دشمنی می ورزی؟

- آیا از پاسخ معافم می داری؟

- نه.

- حال که نمی پذیری می گویم; من علی را به خاطر عدالتش و تقسیم یکسانش دوست داشتم و با تو دشمنی می ورزم چون با آن که برای حکومت از تو سزاوارتر بود، جنگیدی و در پی چیزی برآمدی که برای تو نیست. با علی دوستی ورزیدم به خاطر ولایتی که رسول خدا(ص)، در روز غدیر خم در مقابل چشم تو، برای او اقرار گرفت، به خاطر آنکه به بیچارگان محبت می ورزید و دینداران را بزرگ می داشت و .... (۳۴)

۱۳. حسنیه

او در خانه امام صادق(ع) پرورش یافته بود و از شاگردان مکتب وی شمرده می شد. (۳۵) حسنیه، با استعداد سرشارش، در مناظرات مختلف، که توسط هارون الرشید ترتیب داده می شد، شرکت جسته و از مقام ولایت دفاع می کرد. در یکی از این مناظره ها از فردی، که ابراهیم خوانده می شد، پرسید: آیا در هیچ جای تفاسیر شما آمده است که در حجه الوداع رسول خدا(ص) به امر پروردگار، در غدیر خم، فرود آمده، این آیه را:

(یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتك).

با بیمناکی برای مردم تلاوت کرد و سپس آیه والله یعصمک من الناس

نازل شد و (آیا در تفاسیر شما آمده است که پس از نزول «والله یعصمک من الناس»

پیامبر خدا دست علی بن ابی طالب را گرفت; بر منبری، که از جهاز شتر ساخته بودند، برآمد و گفت:

من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و العن من ظلمه.

آنگاه، این آیه نازل شد:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا. »

ابراهیم سر به زیر افکند، حسنیه علماء را مخاطب ساخت و آنان را به جان هارون سوگند داد. حاضران، که خود را در مقابل هارون الرشید می دیدند، لب به تایید گشودند. ابو یوسف گفت: بیشتر صحابه و مفسران تصریح کرده اند که این آیه در باره علی بن ابی طالب نازل شده است و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه نیز مشهود است.

حسنیه پرسید در باره

«انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یوتون الزکوه و هم راکعون»

چه می گویید؟ ابو یوسف گفت: به اجماع امت در باره علی بن ابی طالب است.

آنگاه حسنیه با شگفتی پرسید: ... احکام و نصوص الهی را وا می نهید و بیعت روز غدیر را نادیده می گیرید؟! (۳۶)

۱۴. عمیره بنت سعد بن مالک

او نیز از تابعین شمرده می شود. عمیره، اهل مدینه و خواهر سهل ام رفاعه ابن مبشر بود. او از راویان حدیث غدیر است و در سلسله سند حدیث «من اشده» امیرمؤمنان(ع) قرار دارد.

۱۵. ام المجتبی علویه

او حدیث غدیر را از عدی بن ثابت نقل کرده است و ابن عساکر در تاریخ خود از حدیث وی یاد می کند. (۳۷)

۱۶. فاطمه بنت علی بن ابی طالب(ع)

او دختر علی بن ابی طالب(ع) است و مادرش ام ولد می باشد. برقی در رجال خود وی را از راویان امام حسن(ع) می داند (۳۸) و در تهذیب الاحکام از راویان امیرمؤمنان(ع)، ابی حنیفه، اسماء بنت عمیس (۳۹) شمرده شده است. حدیث منزلت (۴۰) و ردالشمس (۴۱) از جمله روایات اوست. وی حدیث غدیر را از ام سلمه نقل نموده است. (۴۲)

«اشهد الله تعالی لقد سمعته یقول: علی خیر من اخلفه فیکم و هو الامام و الخلیفه بعدی و سبطای و تسعه من صلب ائمه ابرار لئن اتبعتموهم وجدتموهم هادین مهدیین و لئن خالفتموهم لیکون الاختلاف فیکم الی یوم القیمه».

پی نوشت ها: ۱- در باره اسلام خدیجه این سخن امیرمؤمنان به تنهایی کافی است که فرمود: «لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله و خدیجه و انا ثالثهما» نهج البلاغه خطبه ۱۹۲ (قاصعه).

۲- کانت سمیه ام عمار بن یاسر و ابوه یاسر ممن عذب فی الله تعالی فصبرا و ارادتهما قریش علی ان رجعا عن الاسلام الی الکفر فابیا فضرب ابوجهل سمیه بحربه فی قبلها فماتت... اعیان الشیعه، ج ۷ ، ص ۳۱۹.

۳- ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۰۵.

۴- الغدیر ج ۱، ص ۹.

۵- خصال صدوق، ج ۱، ص ۱۷۳؛ عوالم، ج ۱۱، ص ۴۶۷. «هل ترک ابی یوم غدیر خم لاخذ عذرا» تاکید مورخان بر این که اهل بیت پیامبر(ص) از جمله حاضرین در غدیر بودند مبین این مطلب است که حضرت فاطمه زهرا(س) نیز در بین آنان حضور داشته است. زیرا مورخان حضور زنان پیامبر را به طور مستقل بیان کرده و گفته اند که امهات مؤمنین همراه پیامبر بودند بنابراین از طرفی فاطمه زهرا(س) دارای چنان شخصیت برتری است که در صورت عدم حضور وی در غدیر باید بتوان روایاتی دال بر آن یافت که ظاهرا وجود ندارد از این روی می توان گفت که ایشان نیز در بین جمع حاجیان در حجه الوداع حضور داشته است.

۶- بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳ و ۳۵۴; اسمی المناقب، ص ۳۲; نهج الحیاه، ص ۳۸.

۷- احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۶۰. در فیض الغدیر، ص ۳۹۱ به نقل از ینابیع الموده حدیث را چنین نقل کرده است «قالت: قال رسول الله(ص) من کنت ولیه فعلی ولیه و امامه».

۸- الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۷; «من کنت مولاه فعلی مولاه» احقاق الحق، ج ۶، ص ۲۸۲; ارجح المطالب، ص ۵۷۱ و ۴۴۸. صاحب فیض الغدیر توضیحی بر احتجاج حضرت فاطمه دارد (فیض الغدیر، ص ۳۹۰).

۹- ام سلمه دختر ابی امیه بن المغیره مخزومی است مادرش عاتکه دختر عبدالمطلب است او دختر عمه پیامبر و همسر وی بود و در سال ۶۵ هجری وفات یافت. (اعلام خصال صدوق، ص ۳۰۱)

۱۰- معارج النبوه، ج ۲، ص ۳۱۸.

۱۱- فیض الغدیر، ص ۳۸۸ -۳۸۹.

۱۲- الغدیر، ، ج ۱، ص ۱۷ و ۱۸; ملحقات احقاق الحق، ص ۵۳; معجم رجال الحدیث، ج ۲۳، ص ۱۷۷.

۱۳- اعلام النساء، ص ۶۵۱; بصائر الدرجات، ص ۱۸۳، ح ۴.

۱۴- مانند «من سب علیا فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله تعالی» (المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱) و «قال رسول الله(ص) کانی دعیت فاجیب و انی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله عز و جل حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما». اعلام النساء، ص ۶۳۴ نقل از امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۹۲; کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲، ارجح المطالب، ص ۳۳۸، از طریق ابن عقده.

۱۵- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۰۸; جامع الرواه، ج ۲، ص ۴۵۵; خلاف طوسی، ج ۱، ص ۵.

۱۶- الغدیر، ج ۱، ص ۱۷.

۱۷- امالی مفید، ص ۵۵ و۵۶; ارشاد مفید، ص ۱۶۳ و ۱۶۴. مجموعه فضایل و عنایات اسماء بنت عمیس به اهل بیت(ع) در ضمن مقاله ای مستقل در شماره های آینده به خوانندگان گرامی ارائه خواهد شد.

۱۸- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۸۸.

۱۹- رجال برقی، ص ۶۰.

۲۰- رجال شیخ طوسی، ص ۳۳.

۲۱- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۳; معجم رجال الحدیث، ج ۲۳، ص ۸۸۱.

۲۲- اعلام النساء، ص ۴۸۸; ارجح المطالب، ص ۳۳۷.

۲۳- «رجع رسول الله(ص) من حجه حتی نزل بغدیر خم ثم قام خطیبا بالهاجره فقال: ایها الناس (من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخذل من خذله و انصر من نصره) ینابیع الموده، ص ۴۰; اعلام النساء، ص ۴۸۹. روایت غدیری فاخته را در الغدیر، ج ۱، ص ۱۸ و احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۶۳ ببینید.

۲۴- عایشه در سال ۵۷ در مدینه درگذشت و در بقیع دفن شد. (اعلام خصال صدوق، ص ۳۱۵)

۲۵- الغدیر، ج ۱، ص ۴۸; احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۶۰.

۲۶- الغدیر، ج ۱، ص ۵۸.

منصور بن حسین آبی معروف به ابوسعد صاحب کتاب نثرالدرر متوفی قرن پنجم کتابی به نام حدیث الغدیر نوشته و بنا به گفته مناقب ابن شهرآشوب این کتاب راویان حدیث غدیر را بر حسب حروف الفبا برشمرده است. «غدیر در آینه کتاب، ص ۷۹»

۲۷- المیزان فی تفسیر القرآن، ص ۵۹.

۲۸- روایت فوق را حافظ بزرگ ابوموسی مدینی در کتاب خود آورده است. او می گوید: این حدیث سلسله دار است. زیرا هر یک از فاطمه ها از عمه خود روایت کرده اند و این روایت پنج خواهر برادر است که هر یک از دیگری نقل کرده اند. رک: اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب»، شمس الدین ابوالخیر الجزری، ص ۳۲; احقاق الحق، ج ۲۱، ص ۲۶ و۲۷; بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳; عوالم، ج ۱۱، ص ۴۴۴; اثبات الهدی، ج ۲، ص ۵۵۳ و ج ۳، ص ۱۲۷; اعلام النساء المؤمنات، ص ۵۷۸ و مسند فاطمه معصومه(سلام الله علیها)، سید علی رضا سید کباری، ص ۵۶ (چاپ نشده).

۲۹- ابواسحاق سعد بن ابی وقاص در سال ۵۴ - ۵۸ و عایشه بنت سعد در سال ۱۱۷ وفات یافتند. نسایی روایت وی را نقل کرده است. به خصائص نسایی، ص ۳ مراجعه شود.

۳۰- التقریب، ابن حجر، ص ۴۷۳.

۳۱- الغدیر، ج ۱، ص ۳۸- ۴۱; خصائص نسائی، ص ۱۸ و ۲۵.

عایشه بنت سعد احادیث دیگری راجع به فضایل امیرمؤمنان دارد; به اسنی المطالب، ص ۵۲ و ملحقات احقاق الحق، ص ۱۸۹ و ۱۹۰ رجوع کنید.

۳۲- الغدیر، ج ۱، ص ۳۸ - ۴۱.

۳۳- دارمیه حجونیه از زنان فاضل، خردمند و فصیح بود. او استدلالی قوی داشت و در خط ولایت استوار بود. روایت او را ابن عبدربه در عقد الفرید از سهل بن ابی سهل تمیمی از پدرش نقل کرده است.(عقد الفرید، ج ۱، ص ۳۵۲; بلاغات النساء، ص ۷۲)

۳۴- متن کامل مباحثه دارمیه حجونیه را در کتب ذیل بخوانید:

بلاغات النساء، ص ۷۲; العقد الفرید، ج ۱، ص ۱۶۲; صبح الاعشی، ج ۱، ص ۲۵۹; الغدیر، ج ۱، ص ۲۰۹; اعلام النساء المؤمنات، ص ۳۳۳; اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۶۴.

۳۵- ریاض العلماء، ج ۵، ص ۴۰۷. او فاضل، عالم، مدقق و آگاه به اخبار و آثار بود.

۳۶- این متن در حلیه المتقین، بخش مناظرات حسنیه، ذکر شده است. در باره موضوع مناظره حسنیه اختلاف است. سید محسن امین در اعیان الشیعه، ذیل کلمه «حسنیه» می گوید: این (مناظره) از اختراعات ابوالفتوح رازی است. مرحوم خوانساری در روضات الجنات این مناظره را ذکر کرده است و شیخ آقابزرگ در ذریعه می نویسد:

الحسنیه: رساله فی الامامه تنسب الی مؤلفها و هو بعض الجواری من بنات الشیعه فیها مناظراتها مع علماء المخالفین فی عصر هارون الرشید. (الذریعه، ج ۷، ص ۲۰۰، رقم ۸۹; نقل از اعلام النساء، ص ۳۰۰ تا ۳۰۱). برای تحقیق بیشتر در باره شخصیت حسنیه به تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۴۷; ریاض العلماء، ج ۵، ص ۴۰۷; روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۵۳; الذریعه، ج ۷، ص ۲۰۰ و ج ۴، ص ۹۷ و ج ۲۵، ص ۲۹۶ و ج ۵، ص ۱۰۵ و ۱۴۵ و ۱۶۱; من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۷۵. معجم رجال الحدیث، ج ۲۳، ص ۱۸۷ رجوع کنید. خلاصه ای از مطالب کتب فوق در اعلام النساء ص ۳۰۰ تا ۳۰۲ آمده است.

ص: ۹۴۴۸

۳۷- الغدیر، ج ۱، ص ۷۰.

۳۸- پیام غدیر، عذرا انصاری، ایشان روایت را از تاریخ دمشق، باب تاریخی علی بن ابی طالب(ع) ص ۵۱ نقل نموده اند.

۳۹- رجال برقی، ص ۶۰; معجم رجال الحدیث، ج ۲۳، ص ۱۹۷، رقم ۱۵۶۵۹.

۴۰- تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۷۰.

۴۱- اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۹ - ملحقات احقاق الحق ; ص ۲۶۲

۴۲- همان، ص ۵۴.

قرآن و رویداد غدیر

اشاره

نویسنده: آیت الله سبحانی

قرآن و رویداد غدیر در رویداد «غدیر» گذشته بر آیه «تبلیغ» یعنی آیه: «یا اَیّها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» دو آیه دیگر نازل شده و به حادثه رنگ ابدی و جاودانی بخشیده است این دو آیه عبارتند از:

۱- آیه اکمال دین .

۲- آیه سؤال عذاب.

اینک پیرامون هر دو آیه به بحث و گفتگو می پردازیم :

«الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» ۱

«امروز کافران از (نابودی) دین شما نومید شدند از آنان مترسید و از من بترسید، امروز دین شما را تکمیل کردم و نعمت خود را به پایان رسانیدم و اسلام را به (عنوان) دین، برای شما برگزیدم».

دقت در مضمون آیه اکمال دین، می رساند که روز نزول آیه حادثه بسیار مهمی رخ داد، که مایه نومیدی دشمنان از پیروزی براسلام و موجب کمال دین و به پایان رسیدن نعمتهای معنوی خدا شده است اکنون باید دید چه روزی می تواند حامل چنین نویدهائی باشد، و با این خصوصیات و نشانه ها خود را در عرصه تاریخ نشان دهد؟

۱- آیا روز فتح مکه می تواند دارای چنین خصوصیاتی باشد؟ به طور مسلم نه، زیرا در آن روز پیمانهای مسلمانان با مشرکان به قوت خود باقی بود و هنوز مراسم حج بسان عصر جاهلی برگزار می شد،و قسمتی از احکام اسلام پس از آن فرود آمده است از این جهت نه یأسی برکافران منطقه مستولی شده بود ونه آئین به معنی بیان فروع و نه به معنی تحکیم پایه های آن، تکمیل گردیده بود.

۲-آیا روز اعلام بیزاری از مشرکان می تواند مظهر چنین روزی باشد، به تصور اینکه یأس و نومیدی در چنین روزی بر مشرکان مستولی گردید؟ باز می گوئیم نه، زیرا بیان دین به معنی احکام در آن روز پایان نیافته بود به گواه اینکه قسمتی از «حدود» و «قصاص» و احکام مربوط به «کلاله» پس از اعلام بیزاری نازل گردیده است. بنابراین تنها مسأله یأس نشانه آن روز نیست، بلکه یأس توأم با تکمیل آئین؛ و هرگز در روز اعلام بیزاری این دو نوید، به صورت توأم، در آن روز تحقق نپذیرفته بود.

اکنون باید دید روزی که حامل این نوید گرانبها بود چه روزی بوده است؟!

گروهی نظر می دهند که این روز، همان روز «عرفه» سال دهم هجرت است که در تاریخ به نام «حجهالوداع» معروف است ولی با توجه به حوادث تاریخی این دو نوید گرانبها در چنین روزی تحقق نپذیرفت.

اما مسأله یأس و نومیدی به دو صورت می تواند مطرح گردد:

الف: یأس قریش و مشرکان شبه جزیره یک چنین نومیدی پیش از این روز تحقق پذیرفته بود و قریش در روز فتح مکه، و دیگر مشرکان در روز اعلام بیزاری، از پیروزی اسلام کاملاً مأیوس شده بودند در این صورت صحیح نخواهد بود که بگوئیم در روز عرفه سال دهم حجه الوداع یأس و نومیدی مشرکان جامه عمل پوشید در حالی که چنین کاری یک سال و اندی قبل، تحقق پذیرفته بود.

ص: ۹۴۵۰

ب: یأس همه کافران روی زمین به یک چنین نومیدی تا آن روز جامه عمل نپوشیده بود.

اما مسأله تکمیل دین اگر مقصود از «دین» احکام و فروع دین باشد هرگز پرونده بیان احکام الهی در روز عرفه بسته نشد بلکه یک رشته احکام مربوط به «ربا و ارث و کلاله» پس از روز عرفه«حجهالوداع» نازل شده است. ۲

تنها روزی که می تواند بستر این دو نوید الهی باشد، همان روز «غدیر» است که با تعیین جانشین هم یأس بر دشمنان مستولی گردید، و هم آئین خدا تکمیل شد.

البته مقصود از یأس، نومیدی مخصوصی است که با تکمیل دین توأم می باشد.

و مقصود از تکمیل دین، تکمیل ارکان و پی ریزی اسباب بقأ آنست، نه بیان فروع و جزئیات، اکنون به بیان هر دو مطلب می پردازیم:

الف: تعیین جانشین و استیلاء یأ س

روزی که پیامبر جانشین خود را رسماً تعیین کرد، در آن روز کافران در یأس و نومیدی از محو نابودی اسلام، فرو رفتند زیرا آنان تصور می کردند که آئین اسلام قائم به شخص پیامبر است و با رحلت رسول گرامی ازمیان می رود و اوضاع به حال سابق باز می گردد، وقتی مشاهده کردند که پیامبر فرد شایسته ای را (که از نظر علم و دانش عدالت و دادگری، قدرت و قاطعیت بی نظیر بود)، برای رهبری تعیین کرد و مسلمانان با او بیعت کردند، از زوال اسلام نومید گردیدند. و به کلی مأیوس شدند و دیدند که اسلام به صورت یک آئین ریشه دار در آمد، و دیگر برای آن تزلزلی نیست .

ص: ۹۴۵۱

آیات قرآنی گواهی می دهد که کافران پیوسته چشم طمع به دین مسلمانان دوخته بودند و آخرین آرزوی آنان این بود که مسلمانان را از آئین خود باز دارند، و به کیش نیاکان خود برگردانند چنانکه می فرماید:

«ود کثیر من اهل الکتاب لویردونکم من بعد ایمانکم کفاراً» ۳ «و بسیاری از اهل کتاب آرزو کردند که شماها را پس از ایمان، به سوی کفر بازگردانند».

ولی پیشرفت سریع اسلام در شبه جزیره و سقوط پایگاه شرک در مکه از امید آنان می کاست ولی آخرین پناهگاه خیالی آنان این بود که چون آورنده آئین جدید، فرزندی ندارد که پس از درگذشت او حکومت جوان اسلام را رهبری کند، از این لحاظ، اساس حکومت اسلامی پس از رحلت او فرو می ریزد و چیزی طول نمی کشد که بر آن پیروز می شوند و وضع، به همان حال نخست باز می گردد.

قرآن سخن کافران را در این باره برای ما نقل می کند چنانکه می فرماید:

«اَمْ یَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبصُ به رَیْبَ المَنُون»۴ «بلکه آنان می گویند که او (پیامبر) شاعری است و ما انتظار می بریم که او دچار حوادث روزگار گردد و از دنیا برود.»

این آخرین نقشه ای بود که کافران به آن امیدوار بودند، ولی روزی که رسول خدا، وصی خویش و رهبر مسلمانان را پس از خود تعیین نمود، آن روز، روزی بود که شبحی از ترس و یأس برفراز زندگی مشرکان سایه افکند و طمع آنان از بین رفت .

ب: تکمیل دین

اگر آنروز با نصب خلیفه و تعیین جانشین، یأس بر مشرکان مستولی گردید، آئین اسلام نیز به صورت آئین کامل درآمد، و مقصود از «اکمال دین» در آیه، بیان فروع و وظائف عملی مسلمانان نیست، بلکه فراهم ساختن بقاء و پایداری آنست و یا تحکیم و تثبیت علل استقرار و بقاء، یعنی تعیین رهبر، دین تکمیل گردید و با در نظر گرفتن این معنی جمله های آیه با هم کاملاً مربوط و متناسب می گردد. و روز تحقق این دو حادثه معین می شود.

مدارک نزول آیه در غدیر

مفسران و محدثان اسلامی نزول آیه را در روز غدیر یادآور شده اند. و ما در این جا به بخشی از این مدارک اشاره می کنیم. و اگر مدارک شیعه را در این مورد، بر مدارک اهل سنت اضافه کنیم، قهراً مسأله به عالی ترین حد از «تواتر» می رسد.

علاقمندان می توانند به کتابهای یاد شده در زیر مراجعه کنند در این کتابها که همگی به قلم دانشمندان اهل سنت نوشته شده است تصریح شده که این آیه در روز «غدیر» نازل گردیده است. مانند:

۱- الولایه تألیف طبری (متوفای ۳۱۰ ه').

۲- تفسیر ابن کثیر شامی، (۷۷۴ ه') ج ۲، ص ۱۴.

۳- تفسیر الدرالمنثور سیوطی شافعی، متوفای (۹۱۱ ه') ج ۲، ص ۲۵۹ و الاتقان، ج ۱، ص ۳۱ (طه ۱۳۶۰).

۴- تاریخ ابوبکر خطیب بغدادی، متوفای (۴۳) ج ۸، ص ۲۹۰.

۵- شیخ الاسلام حموینی، در فراید السمطین باب ۱۳.

۶- خوارزمی، متوفای (۵۶۸ ه') در مناقب ص ۸۰ و ۹۴.

۷- تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۱۰۱.

۸- تذکره سبط ابن جوزی حنفی، متوفای (۶۵۴) ص ۱۸.

علامه عالیقدر مرحوم امینی در کتاب جاوید «الغدیر» ج ۱، ص ۲۳۰ به بعد، اقوال و روایات وارد از طریق اهل سنت را که همگی گواهی می دهند که آیه «الیوم اکملت» در روز غدیر نازل شده است به تفصیل نقل کرده است... اما روایات شیعه درباره شأن نزول آیه شریفه، در کتابهای مربوط به امامت و در تفاسیر معتبر موجود می باشد.

نکاتی چند در مورد آیه

ص: ۹۴۵۳

۱- گروهی از مفسران مانند فخر رازی در «مفاتیح الغیب» و آلوسی در «روح المعانی» و عبده در «المنار» نقل می کند که پیامبر پس از نزول این آیه، بیش از هشتاد و یک روز عمر نکرد.

هرگاه وفات رسول خدا (طبق نقل کلینی در کافی و نقل اهل سنت) روز دوازدهم ربیع اتفاق افتاده باشد، روز نزول آیه، روز هیجدهم ذی الحجه، روز غدیر خواهد بود. البته مشروط بر اینکه روز غدیر، و روز وفات پیامبر را حساب نکنیم، و دو ماه از سه ماه را پشت سر هم، ۲۹ روز بگیریم.

۲- بسیاری از روایات که نزول آیه را روز غدیر معرفی می کنند، یادآور می شوند که پیامبر پس از نصب علی (ع) برای خلافت چنین فرمود:

«الله اکبرعلی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضا الرب برسالتی و بالولایه لعلی (ع) من بعدی» ۵« سپاس خداوندی را بر تکمیل آئین، و اتمام نعمت، و رضایت او بر رسالت من و ولایت علی (ع) پس از من ».

همان طور که ملاحظه می کنید: پیامبر، مضمون آیه مورد بحث را در کلام خود وارد کرده است و این خود می رساند که آیه یاد شده درباره روز غدیر نازل گردیده است .

۳- در حالی که این دلائل قطع آور، بر استقلال آیه گواهی می دهند ولی خود آیه در لابلای احکام مربوط به گوشت های حلال و حرام قرار گرفته است، و نکته آن برافراد آگاه از اوضاع صدر اسلام مخفی و پنهان نیست زیرا تاریخ و حدیث صحیح گواهی می دهند که پیامبر خواست، وصیت نامه ای برای امت خود تنظیم کند که پس از وی گمراه نشوند وقتی شخصیت های متنفذ پی بردند که پیامبر می خواهد درباره خلافت مطلبی بنویسد فوراً او را به هذیان گوئی متهم کردند. ۶

ص: ۹۴۵۴

این حادثه و مانند آنها که تاریخ یادآور آنها است، حاکی است که افرادی در آغاز اسلام درباره مسئله خلافت و جانشینی رسول گرامی، حساسیت خاصی داشتند و برای انکار آن حد و مرزی نمی شناختند.

به خاطر چنین شرائط حاکم بر جوّ نزول آیه، و برای محافظت آیه از هر نوع تحریف و تغییر، از یک اصل عقلائی پیروی شده است، و آن پوشانیدن شیئی نفیس با یک رشته امور ساده که کمتر مورد توجه قرار می گیرد.

در این جا رسول گرامی به فرمان خدا مأمور است آیه مربوط به جانشینی را در میان مطالب ساده قرار دهد تا کمتر مورد توجه مخالفان سرسخت قرار گیرد و از این طریق این سند الهی به دست آیندگان برسد.

و همگی می دانیم وضع و قرارگیری هر آیه ای در هر جایی از سوره ها به فرمان پیامبر و دستور او بوده است و اصولاً جمع آوری قرآن به همین صورت، مدرکی جز دستور پیامبر ندارد، و تاریخ جمع آوری قرآن به وسیله یاران او، فاقد ارزش تاریخی است و فقط کار یاران او نگارش قرآن به لهجه واحدی و طرد دیگر لهجه ها بوده است. و مشروح این قسمت را باید در تاریخ قرآن خواند.

آیه سؤال عذاب

سومین آیه ای که پیرامون حادثه «غدیر» نازل شده، آیه «سؤال عذاب است.

توضیح اینکه وقتی پیامبر گرامی علی (ع) را به عنوان خلیفه در روز غدیر خم، به خلافت نصب نمود، این خبر در اطراف منتشر شد، «نعمان بن حارث فهری» خدمت پیامبر آمد و گفت: ما را به یکتائی خدا دعوت کردی، ما نیز گواهی دادیم، سپس دستور دادی نماز و روزه و حج و زکات انجام دهیم، انجام دادیم، به این اندازه راضی نشدی حتی این جوان را (اشاره به علی (ع) کرد) به جانشینی خود نصب کردی آیا این سخنی است از ناحیه خودت یا از جانب خدا ؟

ص: ۹۴۵۵

پیامبر فرمود: سوگند به خدائی که خدائی جز او نیست، از جانب خدا است در این موقع نعمان صورت خود را ازپیامبر برگردانید و گفت:

«اللهم ان هذاهو الحق من عندك فامطِر علینا حجاره من السماء» ۷«خداوند! اگر این سخن حق، و از جانب تو است سنگی از آسمان بر ما فرودآر».

وقتی سخن او به پایان رسید ناگهان سنگی از آسمان فرود آمد و او را کشت و در این باره آیه های یاد شده در زیر فرود آمد:

«سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع. من الله ذی المعارج» ۸

«درخواست کننده درخواست عذاب کرد و واقع شد، این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند از سوی خداوند که دارای فرشتگانی است که به آسمان سعود می کنند»۹.

شأن نزول یاد شده را مفسران و محدثان شیعه و گروهی از اهل سنت که تعداد آنها به سی نفر می رسد نقل کرده اند که می توان از خصوصیات آنها با مراجعه به کتاب «الغدیر» آگاه شد. ۱۰

شأن نزول مورد اتفاق همه:

شأن نزول یاد شده مورد پذیرش علمأ اسلام بوده جز اینکه «ابن تیمیه» که با خاندان رسالت رابطه خوبی ندارد، در کتاب «منهاج السنه» که به راستی باید آن را «منهاج البدعه» نامید، با طرح اشکالات هفت گانه به انکار و تکذیب آن برخاسته است و مرحوم علامه امینی در نخستین جلد «الغدیر» به مجموع ایرادهای او پاسخ منطقی داده است و ما به صورت فشرده به نقل اجمالی این پرسش ها و پاسخ ها می پردازیم:

ص: ۹۴۵۶

۱- سرگذشت غدیر پس از مراجعت از «حجهالوداع» بوده است در حالی که در شأن نزول دارد که نعمان در «ابطح» خدمت پیامبر رسید، و ابطح از آن سرزمین مکه است

پاسخ:

اولاًـ در روایت سیره حلبی و سبط ابن جوزی و غیره وارد شده است که نعمان در مسجد مدینه حضور پیامبر رسید و این گفتگو را انجام داد.

ثانیاً: ابطح در لغت عرب به سرزمین شنزار گفته می شود و هر نقطه ای را که سیل از آن عبور می کند، «ابطح» می گویند در این مورد مراجعه به کتابهای لغت کافی است .

۲- سوره معارج مکی است و ده سال پیش از حادثه غدیر نازل شده است در این صورت چگونه می تواند ناظر به حادثه ای باشد که پس از واقعه غدیر رخ داده است .

پاسخ: میزان در توصیف سوره های به مکی و مدنی بودن اکثریت آیات هر سوره است چه بسیار سوره هائی است که مکی است ولی برخی از آیات آن در مدینه نازل شده و بالعکس و با مراجعه به قرآن هائی که در بلاد عربی چاپ شده و در آغاز هر سوره به مکی و مدنی بودن آن سوره اشاره شده، این مطلب روشن می گردد.

۳- آیه «واذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجاره من السماء» ۱۱ پس از جنگ بدر و پیش از حادثه غدیر نازل شده است .

پاسخ: این اشکال به راستی اشکال کودکانه است زیرا سخن پیرامون نزول این آیه نیست، (ناگفته نماند که این آیه پس از جنگ بدر نازل شده است)، بلکه سخن درباره آیه «سأل سائل بعذاب واقع» است و نزول آیه نخست پس از حادثه ارتباطی به نزول دومی در آن مقطع ندارد.

۴- وجود پیامبر به حکم آیه «و ما کان الله لیعذ بهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون» ۱۲ امان از عذاب است با وجود پیامبر، عذاب نازل نمی شود.

پاسخ: سیاق آیه حاکی است که مقصود عذابی است که گروهی را نابود سازد، بسان عذابهائی که قرآن در تاریخ پیامبران یادآور می شود، نه عذاب یک فرد آن هم به درخواست خود وگرنه تاریخ گواهی می دهد که افرادی با نفرین پیامبر هلاک شده اند مانند «اسود بن مطلب» و «و مالک بن طلاله» و غیره.

۵- اگر چنین حادثه ای رخ داده باشد باید بسان سرگذشت «اصحاب فیل» معروف گردد.

پاسخ: حادثه ای که مربوط به یک فرد تعلق دارد با آنچه که مربوط به یک جمعیت انبوه است فرق روشنی دارد، گذشته بر این برای نقل سرگذشت دومی دواعی فراوانی وجود داشت در حالی که درباره فضائل امام دواعی براخفای آن بود با این وضع اگر سی دانشمند مبرز آنرا نقل کرده اند باید آنرا مربوط به عنایت الهی دانست که از این طریق به حفظ حجت خود پرداخته است .

۶- نعمان طبق شأن نزول، اصول پنجگانه را پذیرفته بود، در این صورت چگونه بر او عذاب فرود آمد؟

پاسخ: شأن نزول حاکی است که او نه تنها در برابر پیامبر تسلیم نبود، بلکه تسلیم خود را در برابر خدا نیز از دست داده بود زیرا گفت: اگر نصب علی برخلافت از جانب خدا است عذابی بر او فرود آید، چه ارتدادی بالاتر از این .

۷- در کتابهای مربوط به ضبط اسامی صحابه، نامی از نعمان بن حارث نیست .

ص: ۹۴۵۸

پاسخ: تعداد یاران پیامبر بیش از آن است که در کتابها و تراجم آمده است و کسانی که به تاریخ صحابه پرداخته اند هر کدام به اندازه اطلاعات خود، توانسته است اسامی گروهی را ضبط کند و مراجعه به مقدمه کتابهای «الاستیعاب» و «اسدالغابه»، «والاصابه» و استدرک هائی که بر این کتابها نوشته شده است روشنگر این مطلب است.۱۳

پی نوشت ها:

۱- سوره مائده، آیات ۶۷ و ۳. و سوره معارج، آیه های ۱ - ۳. بعداً پیرامون آیه های دوم و سوم بحث خواهیم کرد.

۲- الدرالمنثور، ج ۱، ص ۳۶۵ و ج ۲، ص ۲۵۱.

۳- سوره بقره، آیه ۱۰۹.

۴- سوره طور، آیه ۳۰.

۵- به کتاب شریف «الغدیر» ج ۱، صفحات ۱۱۲ مراجعه فرمائید.

۶- این مطلب در کتاب های تاریخ و حدیث آمده است و بخاری، آن را در نقاط مختلفی ازصحیح خود نقل کرده ازآن جمله، ج ۱، کتاب «العلم» ص ۲۲، و مسلم در صحیح خود ج ۲، ص ۱۴ کتاب «وصایا» نیز آورده است .

۷- سوره انفال، آیه ۳۲.

۸- سوره معارج، آیه های ۱ - ۳.

۹- مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۵۲.

۱۰- الغدیر، ج ۱، ص ۴۳۹ - ۲۴۶.

۱۱- سوره انفال، آیه ۳۲

۱۲- سوره انفال، آیه ۳۳ خداند هرگز آنها را عذاب نمی کند تا تو در میان آنان هستی، و همچنین خداوند آنان را عذاب نمی کند در حالی که استغفار کنند.

۱۳- الغدیر، ج ۱، ص ۲۴۸ - ۲۶۶.

واقعه غدیر یا اکمال دین

اشاره

ص: ۹۴۵۹

نویسنده: آیت الله جعفر سبحانی

واقعه غـدیر یا اکمال دین پیامبر گرامی (ص) در سال دهم هجرت برای انجام فریضه و تعلیم مراسم حـج به مکه عزیمت کرد. این بار انجام این فریضه با آخرین سال عمر پیامبر عزیز مصادف شد و از این جهت آن را (حجه الوداع) نامیدند. افرادی که به شوق همسفری و یا آموختن مراسم حج همراه آن حضرت بودند تا صد و بیست هزار تخمین زده شده اند.

مراسم حـج به پایان رسـید و پیامبر اکرم (ص) راه مـدینه را، در حالی که گروهی انبوه او را بدرقه می کردند و جزکسانی که در مکه به او پیوسـته بودنـد همگی در رکاب او بودند، در پیش گرفت . چون کاروان به پهنه بی آبی به نام (غدیرخم) رسـید که در سه میلی (جحفه) قرار دارد، پیـک وحی فرود آمـد و به پیامبر فرمان توقف داد.پیامبر نیز دسـتور داد که همه از حرکت باز ایستند و بازماندگان فرا رسند.

کاروانیان از توقف ناگهانی و به ظاهر بی موقع پیامبر در این منطقه بی آب ، آن هم در نیمروزی گرم که حرارت آفتاب بسیار سوزنـده و زمین تفتیـده بود، درشـگفت ماندنـد. مردم با خود می گفتند: فرمان بزرگی از جانب خدا رسـیده است ودر اهمیت فرمـان همین بس که به پیـامبر مـأموریت داده است که در این موقع نامساعـد همه را از حرکت بـاز دارد و فرمان خـدا را ابلاغ کند.

فرمان خدا به رسول گرامی طی آیه زیر نازل شد:

(یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس) (مائده : ۶۷)

ص: ۹۴۶۰

(ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو فرود آمده است به مردم برسان و اگر نرسانی رسالت خدای را بجانیاورده ای ; و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند).

دقت در مضمون آیه ما را به نکات زیر هدایت می کند:

اولاً: فرمانی که پیامبر (ص) برای ابلاغ آن مأمور شده بود آنچنان خطیر و عظیم بود که هرگاه پیامبر (بر فرض محال)در رساندن آن ترسی به خود راه می داد و آن را ابلاغ نمی کرد رسالت الهی خود را انجام نداده بود، بلکه با انجام این مأموریت رسالت وی تکمیل می شد.

به عبارتی دیگر، هرگز مقصود از (ما انزل الیک) مجموع آیات قرآن و دستورهای اسلامی نیست . زیرا ناگفته پیداست که هرگاه پیامبر (ص) مجموع دستورهای الهی را ابلاغ نکند رسالت خود را انجام نداده است و یک چنین امربدیهی نیاز به نزول آیه ندارد. بلکه مقصود از آن ، ابلاغ امر خاصی است که ابلاغ آن مکمل رسالت شمرده می شود و تاابلاغ نشود وظیفه خطیر رسالت رنگ کمال به خود نمی گیرد. بنابراین ، باید مورد مأموریت یکی از اصول مهم اسلامی باشد که با دیگر اصول و فروع اسلامی پیوستگی داشته پس از یگانگی خدا و رسالت پیامبر مهمترین مسئله شمرده شود.

ثانیاً: از نظر محاسبات اجتماعی ، پیامبر (ص) احتمال می داد که در طریق انجام این مأموریت ممکن است از جانب مردم آسیبی به او برسد و خداوند برای تقویت اراده او می فرماید:

(و الله یعصمک من الناس).

ص: ۹۴۶۱

اکنون باید دید از میان احتمالاتی که مفسران اسلامی در تعیین موضوع مأموریت داده اند کدام به مضمون آن نزدیکتر است .

محدثان شیعه و همچنین سی تن از محدثان بزرگ اهل تسنن بر آنند که آیه در غدیر خم نازل شده است و طی آن خدا به پیامبر (ص) مأموریت داده که حضرت علی (ع) را به عنوان (مولای مؤمنان) معرفی کند.

ولایت و جانشینی امام پس از پیامبر از موضوعات خطیر و پر اهمیتی بود که جا داشت ابلاغ آن مکمل رسالت باشد و خودداری از بیان آن ، مایه نقص در امر رسالت شمرده شود.

همچنین جا داشت که پیامبر گرامی ، از نظر محاسبات اجتماعی و سیاسی ، به خود خوف و رعبی راه دهد، زیرا وصایت و جانشینی شخصی مانند حضرت علی (ع) که بیش از سی و سه سال از عمر او نگذشته بود بر گروهی که ازنظر سن و سال از او به مراتب بالاتر بودند بسیار گران بود. گذشته از این ، خود بسیار از بستگان همین افراد که دور پیامبر (ص) را گرفته بودند در صحنه های نبرد به دست حضرت علی (ع) ریخته شده بود و حکومت چنین فردی برمردمی کینه توز بسیار سخت خواهد بود.

به علاوه ، حضرت علی (ع) پسر عمو و داماد پیامبر (ص) بود و تعیین چنین فردی برای خلافت در نظر افراد کوته بین به یک نوع تعصب فامیلی حمل می شده است .

ولی به رغم این زمینه های نامساعد، اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفت که پایداری نهضت را با نصب حضرت علی (ع) تضمین کند و رسالت جهانی پیامبر خویش را با تعیین رهبر و راهنمای پس از او تکمیل سازد.

اکنون شرح واقعه غدیر را پی می گیریم :

آفتاب داغ نیمروز هجدهم ماه ذی الحجه بر سرزمین غدیر خم به شدت می تابید و گروه انبوهی که تاریخ تعداد آنهارا از هفتاد هزار تا صد و بیست هزار ضبط کرده است در آن محل به فرمان پیامبر خدا فرود آمده بودند و در انتظارحادثه تاریخی آن روز به سر می بردند، در حالی که از شدت گرما رداها را به دو نیم کرده ، نیمی بر سر و نیم دیگر را زیرپا انداخته بودند.

در آن لحظات حساس ، طنین اذان ظهر سراسر بیابان را فرا گرفت و ندای تکبیر مؤذن بلند شد. مردم خود را برای ادای نماز ظهر آماده کردند و پیامبر نماز ظهر را با آن اجتماع پرشکوه ، که سرزمین غدیر نظیر آن را هرگز به خاطرنداشت ، بجا آورد و سپس به میان جمعیت آمد و بر منبر بلندی که از جهاز شتران ترتیب یافته بود قرار گرفت و باصدای بلند خطبه ای به شرح زیر ایراد کرد:

(ستایش از آن خداست . از او یاری می خواهیم و به او ایمان داریم و بر او توکل می کنیم و از شر نفسهای خویش وبدی کردارهایمان به خدایی پناه می بریم که جز او برای گمراهان هادی و راهنمایی نیست ; خدایی که هر کس راهدایت کرد برای او گمراه کننده ای نیست . گواهی می دهیم که خدایی جز او نیست و محمد بنده خدا و فرستاده اوست) .

هان ای مردم ، نزدیک است که من دعوت حق را لبیک گویم و از میان شما بروم . و من مسئولم و شما نیز مسئول هستید. درباره من چه فکر می کنید؟

ص: ۹۴۶۳

یاران پیامبر گفتند: گواهی می دهیم که تو آیین خدا را تبلیغ کردی و نسبت به ما خیر خواهی و نصیحت کردی و دراین راه بسیار کوشیدی خداوند به تو پاداش نیک بدهد.

پیامبر اکرم (ص)، وقتی مجدداً آرامش بر جمعیت حکمفرما شد، فرمود:

آیا شما گواهی نمی دهید که جز خدا، خدایی نیست و محمد بنده خدا و پیامبر اوست ؟ بهشت و دوزخ و مرگ حق است و روز رستاخیر بدون شک فرا خواهد رسید و خداوند کسانی را که در خاک پنهان شده اند زنده خواهد کرد؟

یاران پیامبر گفتند: آری ، آری ، گواهی می دهیم .

پیامبر (ص) ادامه داد:

من در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می گذارم ; چگونه با آنها معامله خواهید کرد؟ ناشناسی پرسید: مقصود ازاین دو چیز گرانبها چیست ؟

پیامبر (ص) فرمود:

ثقل اکبر کتاب خداست که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگرش در دست شماست . به کتاب او چنگ بزنیدتا گمراه نشوید. و ثقل اصغر عترت و اهل بیت من است . خدایم به من خبر داده که دو یادگار من تا روز رستاخیر از هم جدا نمی شوند.

هان ای مردم ، بر کتاب خدا و عترت من پیشی نگیرید و از آن دو عقب نمانید تا نابود نشوید.

در این موقع پیامبر (ص) دست حضرت علی (ع) را گرفت و بالا برد، تا جایی که سفیدی زیر بغل او بر همه مردم نمایان شد و همه حضرت علی (ع) را در کنار پیامبر دیدند و او را به خوبی شناختند و دریافتند که مقصود از این اجتماع مسئله ای است که مربوط به حضرت علی (ع) است و همگی با ولع خاصی آماده شدند که به سخنان پیامبر (ص) گوش فرا دهند.

پیامبر فرمود:

هان ای مردم ، سزاوارترین فرد بر مؤمنان از خود آنان کیست ؟

یاران پیامبر پاسخ دادند: خداوند و پیامبر او بهتر می دانند.

پیامبر (ص) ادامه داد:

خداوند مولای من و من مولای مؤمنان هستم و بر آنها اوز خودشان اولی و سزاوارترم .

هان ای مردم ، (هر کس که من مولا و رهبر او هستم ، علی هم مولا و رهبر اوست).

رسول اکرم (ص) این جمله آخر را سه بار تکرار کرد و سپس ادامه داد:

- بنا به نقل احمد بن حنبل در مسند او، پیامبر (ص) این جمله را چهار بار تکرار کرد.

پروردگارا، دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد. خدایا، یاران علی را یاری کن و دشمنان او را خوار و ذیل گردان . پروردگارا، علی را محور حق قرار ده .

سپس افزود:

لازم است حاضران به غایبان خبر دهند و دیگران را از این امر مطلع کنند.

هنوز اجتماع با شکوه به حال خود باقی بود که فرشته وحی فرود آمد و به پیامبر گرامی (ص) بشارت داد که خداوند امروز دین خود را تکمیل کرد و نعمت خویش را بر مؤمنان بتمامه ارزانی داشت .

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً) (سوره مائده ، آیه ۳).

در این لحظه ، صدای تکبیر پیامبر (ص) بلند شد و فرمود:

خدا را سپاسگزارم که دین خود را کامل کرد و نعمت خود را به پایان رسانید و از رسالت من و ولایت علی پس ازمن خشنود شد.

پیامبر از جایگاه خود فرود آمد و یاران او، دسته دسته ، به حضرت علی (ع) تبریک می گفتند و او را مولای خود ومولای هر مرد و زن مؤمنی می خواندند. در این موقع حسان بن ثابت ، شاعر رسول خدا، برخاست و این واقعه بزرگ تاریخی را در قالب شعری با شکوه ریخت و به آن رنگ جاودانی بخشید. از چکامه معروف او فقط به ترجمه دو بیت می پردازیم :

پیامبر به حضرت علی فرمود: برخیز که من تو را به پیشوایی مردم و راهنمایی آنان پس از خود برگزیدم . هر کس که من مولای او هستم ، علی نیز مولای او است . مردم ! بر شما لازم است از پیروان راستین و دوستداران واقعی علی باشد.

فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له اتباع صدق موالیا

آنچه نگارش یافت خلاصه این واقعه بزرگ تاریخی بود که در مدارک دانشمندان اهل تسنن وارد شده است . درکتابهای شیعه این واقعه به طور گسترده تر بیان شده است . مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج خطبه مشروحی از پیامبر (ص) نقل می کند که علاقه مندان می توانند به آن کتاب مراجعه کنند.

واقعه غدیر هرگز فراموش نمی شود

اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که واقعه تاریخی غدیر در تمام قرون و اعصار، به صورت زنده دردلها و به صورت مکتوب در اسناد و کتب ، بماند و در هر عصر و زمانی نویسندگان اسلامی در کتابهای تفسیر و حدیث و کلام و تاریخ از آن سخن بگویند و گویندگان مذهبی در مجالس وعظ و خطابه درباره آن داد سخن دهند و آن را ازفضایل غیر قابل انکار حضرت علی (ع) بشمارند.

ص: ۹۴۶۶

نه تنها خطبا و گويندگان ، بلكه شعرا و سرايندگان بسيارى از اين واقعه الهام گرفته اند و ذوق ادبى خود را از تأمل در زمينه اين حادثه و از اخلاص نسبت به صاحب ولايت مشتعل ساخته اند و عاليترين قطعات را به صورت هاى گوناگون و به زبانهاى مختلف از خود به يادگار نهاده اند.

از اين جهت ، كمتر واقعه تاريخى همچون رويداد غدير مورد توجه دانشمندان ، اعم از محدث و مفسر و متكلم وفيلسوف و خطيب و شاعر و مورخ و سيره نويس ، قرار گرفته است و تا اين اندازه درباره عنايت مبذول شده است .

يكى از علل جاودانى بودن اين حديث ، نزول دو آيه از آيات قرآن كريم درباره اين واقعه است و تا روزى كه قرآن باقى است اين واقعه تاريخى نيز باقى خواهد بود و از خاطرها محو نخواهد شد.

جامعه اسلامى در اعصار ديرينه آن را يكى از اعياد مذهبى مى شمرده اند و شيعيان هم اكنون نيز اين روز را عيدمى گيرند و مراسمى را كه در ديگر اعياد اسلامى بر پا مى دارند در اين روز نيز انجام مى دهند.

از مراجعه به تاريخ به خوبى استفاده مى شود كه روز هجدهم ذى الحجه الحرام در ميان مسلمانان به نام روز عيدغدير معروف بوده است ، تا آنجا كه ابن خلكان درباره مستعلى بن المستنصر مى گويد: در سال ۴۸۷هجرى در روز عيدغدير كه روز هجدهم ذى الحجه الحرام است مردم با او بيعت كردند . و العبيدى درباره المستنصر بالله مى نويسد: وى در سال ۴۸۷هجرى ، دوازده شب به آخر ماه ذى الحجه باقى مانده بود كه درگذشت .

این شب همان شب هجدهم ذی الحجه ، شب عید غدیر است .

نه تنها ابن خلکان این شب را شب عید غدیر می نامد، بلکه مسعودی و ثعالبی نیز این شب را از شبهای معروف در میان امت اسلامی شمرده اند.

ریشه این عید اسلامی به خود روز غدیر باز می گردد، زیرا در آن روز پیامبر (ص) به مهاجرین و انصار، بلکه به همسران خود، دستور داد که بر علی (ع) وارد شوند و به او در مورد چنین فضیلت بزرگی تبریک بگویند. زید بن ارقم می گوید: نخستین کسانی از مهاجرین که با علی دست دادند ابوبکر، عمر، عثمان ، طلحه و زبیر بودند و مراسم تبریک وبیعت تا مغرب ادامه داشت .

در اهمیت این رویداد تاریخی همین اندازه کافی است که صدو ده نفر صحابی حدیث غدیر را نقل کرده اند. البته این مطلب به معنی آن نیست که از گروه زیاد تنها همین تعداد حادثه را نقل کرده اند، بلکه تنها در کتابهای دانشمندان اهل تسنن نام صدو ده تن به چشم می خورد. درست است که پیامبر (ص) سخنان خود را در اجتماع صد هزار نفری القاء کرد، ولی گروه زیادی از آنان از نقاط دور دست حجاز بودند و از آنان حدیثی نقل نشده است . گروهی از آنان نیزکهاین واقعه را نقل کرده اند تاریخ موفق به درج آن نشده است و اگر هم درج کرده به دست ما نرسیده است .

در قرن دوم هجری ، که عصر (تابعان) است ، هشتاد و نه تن از آنان ، به نقل این حدیث پرداخته اند.

ص: ۹۴۶۸

راویان حدیث در قرنهای بعد همگی از علما و دانشمندان اهل تسنن هستند و سیصد و شصت تن از آنان این حدیث را در کتابهای خود آورده اند و گروه زیادی به صحت و استواری آن اعتراف کرده اند.

در قرن سوم نود و دو دانشمند، در قرن چهارم چهل و سه ، در قرن پنجم بیست و چهار، در قرن ششم بیست ، درقرن هفتم بیست و یک ، در قرن هشتم هجده ، در قرن نهم شانزده ، در قرن دهم چهارده ، در قرن یازدهم دوازده ،در قرن دوازدهم سیزده ، در قرن سیزدهم دوازده و در قرن چهاردهم بیست دانشمند این حدیث را نقل کرده اند.

گروهی نیز تنها به نقل حدیث اکتفا نکرده اند بلکه درباره اسناد و مفاد آن مستقلاً کتابهایی نوشته اند.

طبری ، مورخ بزرگ اسلامی ، کتابی به نام (الولایه فی طریق حدیث الغدیر) نوشته ، این حدیث را از متجاوز از هفتادطریق از پیامبر (ص) نقل کرده است .

ابن عقده کوفی در رساله (ولایت) این حدیث را از صد و پنج تن نقل کرده است .

ابوبکر محمد بن عمر بغدادی ، معروف به جعانی ، این حدیث را از بیست و پنج طریق نقل کرده است .

تعداد کسانی که مستقلاً پیرامون خصوصیات این واقعه تاریخی کتاب نوشته اند بیست و شش نفر است .

دانشمندان شیعه درباره این واقعه بزرگ کتابهای ارزنده ای نوشته اند که جامعتر از همه کتاب تاریخی (الغدیر) است که به خامه توانای نویسنده نامی اسلامی علامه مجاهد مرحوم آیه الله امینی نگارش یافته است و در تحریر این بخش از زندگانی امام (ع) از این کتاب شریف استفاده فراوانی به عمل آمد.

ص: ۹۴۶۹

حدیث غدیر

حدیث غدیر

حدیث غدیر از ویژگی ها و امتیازاتی برخوردار است که آن را نسبت به دلایل دیگر، برتر و شاخص تر کرده است؛ از جمله:

الف- علاوه بر محدثان شیعه که همگی حدیث غدیر را نقل کرده اند، اغلب محدثان بزرگ اهل سنت و مورخان جهان اسلام حدیث غدیر را نقل و صحت آن را تأیید نموده اند؛ تا آنجا که اگر کسی در صحت این حدیث تردید داشته باشد، باید به همه احادیث دیگر و حتی مسائل بدیهی اسلام نیز با دیده تردید بنگرد.

ب- گرچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در فرصت های مختلف و موقعیت های متفاوت، بر امامت و جانشینی حضرت علی علیه السلام تصریح کرده بودند؛ اما اعلام رسمی این مطلب مهم در «غدیر خم» بوده است. با توجه به این که این اعلام بعد از«حجه الوداع» بود و همه مسلمانان متوجه نزدیک شدن حادثه رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و به طور طبیعی در انتظار معرفی جانشین ایشان به سر می بردند؛ رسمیت بیشتری به روز غدیر داده بود.

ج- اجتماع عظیم مردم نیز در غدیر خم، کم نظیر بود. بیشتر مسلمانان از مناطق مختلف و قبائل گوناگون، در آن جمع حضور داشتند و در حقیقت نقش پیک رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر عهده داشتند، تا «پیام غدیر» را به عنوان مهم ترین خبر حج آن سال به منطقه خود برده و دیگر مسلمانان را از این رویداد سرنوشت ساز آگاه سازند. با توجه به این نکته که حج آن سال نیز آخرین حجی بود که مسلمانان به همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله برگزار کرده بودند و حالت وداع با آن حضرت را داشت، حساسیت حدیث غدیر بیشتر آشکار می شود.

ص: ۹۴۷۰

د- آماده کردن فضا برای اعلام این خبر مهم و سرنوشت ساز، تأثیر به سزایی در ماندگار شدن حادثه غدیرخم داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله این اجتماع را در محلی تشکیل داد که در آنجا راه های مختلف از هم جدا می شد. بنابراین به جمعی که از آن محل گذشته بودند، خبر دادند که جهت استماع سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله باز گردند و به جمع حاضر گفتند: مقداری صبر کنند تا بقیه نیز به این محل برسند. سپس منبری فراهم کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در اجتماع عظیم مردم به سخنرانی پرداخت.

مقدمه چینی های حضرت در سخنانش و سؤالاتی که از مردم کردند و سپس صراحت کلام حضرت در معرفی امیرمؤمنان علیه السلام و بلند کردن دست وی و نشان دادن به مردم و اعلام رسمی خلافت وی، راه را برای هر نوع توجیه و تأویلی بست و «غدیر خم» را در تاریخ اسلام به طور قطعی و روشن به ثبت رساند.

ه- آیه ای که قبل از اعلام رسمی ولایت امیرمؤمنان علیه السلام نازل شد، بیانگر اهمیت فوق العاده غدیر بود و از سویی، بیانگر نگرانی های رسول خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه هست:

«یا ایّها الرّسول بلغ ما انزل الیک من ربّک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس انّ الله لایهدی القوم الکافرین»۱؛

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان، و اگر (این کار را) نکنی، رسالت او را انجام نداده ای. خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگه می دارد و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند.

ص: ۹۴۷۱

در قرآن چنین آیه تهدیدآمیزی خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود ندارد و به صراحت اعلام نشدن ولایت علی علیه السلام را، مساوی با عدم تبلیغ رسالت الهی معرفی می نماید و در مقابل نگرانی هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت، وعده حفظ و حراست به ایشان داده می شود.

اما آیه ای که بعد از اعلام ولایت علی علیه السلام در غدیر نازل شد، موجی از سرور و شادی را در دل های مؤمنان پدید آورد و آرامش و اطمینان خاطری به آنان بخشید:

«الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشونی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً»۲؛

امروز کافران از (زوال) دین شما مأیوس شدند. بنابراین از آن ها نترسید و از من بترسید! امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم .

و- فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به همه مسلمانان حاضر در غدیرخم، مبنی بر بیعت با امیرمؤمنان علیه السلام نیز حادثه مهمی بود که در همان روز اتفاق افتاد. حضرت به همه مسلمانان دستور دادند تا با امیرمؤمنان علیه السلام دست بیعت دهند و اعلام وفاداری کنند. به همین منظور، خیمه ای فراهم شد و علی علیه السلام در آن خیمه نشست و مسلمانان یکایک با ایشان بیعت کردند و حتی روش خاصی برای بیعت زنان با حضرت تدارک دیده شد؛ تا آنان نیز با خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمایند.

هرکس را که من مولای او باشم، علی نیز مولای اوست ابوالخیر محمد جزری شافعی (متوفّای ۸۳۳ ق.) در کتاب أسنی المطالب فی مناقب سیّدنا علیّ بن ابی طالب با سند بسیار زیبایی، حدیث غدیر را از حضرت فاطمه علیهاالسلام چنین نقل می کند:

ص: ۹۴۷۲

فـاطمه، دختر امام علیّ بن موسـی الرّضا علیه السـلام از عمه هایش فاطمه، زینب و ام کلثوم، دختران امام موسـی بن جعفر علیه السلام نقل می کند که آنان فرمودند: فاطمه دختر امام صادق علیه السلام از عمه اش فاطمه، دختر امام محمدباقر علیه السلام و او از عمه اش فاطمه دختر امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند که فاطمه و سکینه دختران امام حسین علیه السلام از عمه شان ام کلثوم دختر امیرمؤمنان علیه السـلام نقل می کنـد که مادرش فاطمه زهرا علیهاالسـلام دختر مکرم رسول خـدا صـلی الله علیه و آله خطاب به مردم فرمود:

«أنسـیتم قول رسول الله صلی الله علیه و آله یوم غدیرخم: من کنت مولاه فعلیّ مولاه و قوله صلی الله علیه و آله: أنت منی بمنزله هارون من موسی(۳)؛

آیا کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را فراموش کردید که در روز غدیر خم فرمود:«هرکس را که من مولای او باشم، پس علی نیز مولای اوست.»و کلام دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «یا علی! جایگاه تو نسبت به من همانند موقعیت هارون نسبت به موسی علیه السلام می باشد.»

نکته قابـل تـوجه در این حـدیث، اهتمـام خانـدان اهـل بیت علیهم السـلام به حـدیث غـدیر و حفـظ آن است، به گـونه ای که پاسداری از حریم ولایت با نقل مستمر حدیث غدیر در میان آنان و فرزندانشان، یک سیره دائمی شده بود و سعی و کوشش آن بزرگواران برای روشن ماندن چراغی که رسول خدا صـلی الله علیه و آله در غدیر خم مشـتعلش ساخته بود، بسـیار جدی و قابل تأمل است.

در حقیقت، این اهتمـام و جـدیت، میراثی بود که از حضـرت فـاطمه زهرا علیهاالسـلام به آنان رسـیده بود. و درسـی بود که از مکتب آن بزرگوار تعلیم دیده بودند؛ زیرا ایشان یگانه مربی دفاع از ولایت بود که با منطق بسیار مستحکم خود و با صلابت و اسـتواری غیر قابـل وصف خود، راه پر افتخـار حمـایت از ولایت را گشود، و اهل بیت علیهم السـلام و خانـدان پر برکتشان نیز بهترین رهروان این راه شدنـد و با مجاهدت های طاقت فرسای خود این امانت را به نسل های بعد و در نهایت به ما و آینـدگان سپردند.

تعلیم حدیث غدیر به فرزندان:

نکته مهم دیگر حدیث، این است که امامان معصوم علیهم السلام در تعلیم و تربیت فرزندان خود، فرقی بین دختران و پسران نمی گذاشتند و همه آنان را از سرچشمه معارف ناب اسلامی سیراب می ساختند و بار مسؤولیت حفظ امانت های الهی و یادگارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیهاالسلام را بر عهده آنان می گذاشتند و آنان نیز با شایستگی، این امانت ها را به نسل های بعدی انتقال می دادند. این حدیث، نمونه ای از احادیث «فاطمیات» است و نمونه های فراوان دیگری نیز در ابواب مختلف وجود دارد.

به راستی خاندان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام خاندان علم و دانش و حکمت بودند و زن و مردشان ستارگان درخشان آسمان علم و عمل هستند.

به خدا سوگند! ولایت و رهبری برای علی علیه السلام است پس از رحلت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله جمعی از مهاجران و انصار در سقیفه بنی ساعده، گردهم آمدند تا فردی را از میان خود به زمامداری مسلمانان انتخاب نمایند. مذاکرات و مشاجرات طولانی که بین آنان به وقوع پیوست، در کتاب های تاریخی به طور مبسوط نقل شده است. آنان در نهایت با ابوبکر بیعت کردند و سپس او را به مسجد النبی صلی الله علیه و آله آورده و از عموم مردم درخواست بیعت نمودند.

جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیدند و در عهدی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز «غدیر خم» بسته بودند، پایدار ماندند، اما نگرانی عمده اصحاب سقیفه از شخص امیرمؤمنان علیه السلام بود و یقین داشتند با گرفتن بیعت از او، بقیه معترضان تسلیم خواهند شد.

ص: ۹۴۷۴

علی علیه السلام پس از دریافت اخبار سقیفه و اطلاع از بیعت مردم با ابوبکر، در پی وصیت دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله، با شتاب فراوان به جمع آوری قرآن پرداخت، و در جواب فرستادگانی که او را به مسجد و بیعت با ابوبکر فرا می خواندند، می فرمود: «مشغول اجرای فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و جمع آوری قرآن هستم.» اما نگرانی های هیئت حاکمه جدید، مانع از صبر و تحمل آنان شد و جمعی مأموریت یافتند به هر قیمتی شده که علی علیه السلام را از منزل خارج و برای گرفتن بیعت به مسجد آورند. آنان در مقابل منزل حضرت گرد هم آمده و از ایشان خواستند به همراه آنان به مسجد برود؛ اما علی علیه السلام امتناع ورزید.

تصریح ابن قتیبه:

بنابر تصریح ابن قتیبه در کتاب الامامه و السیاسه و دیگر مورخان، عمر دستور داد هیزم و آتشی فراهم کنند و قسم یاد کرد که اگر علی علیه السلام از منزل خارج نشود، خانه را به آتش خواهد کشید. عده ای به او اعتراض کردند که در این خانه، فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله، حسن و حسین، فرزندان رسول پیامبرخدا صلی الله علیه و آله و یادگارهای ایشان وجود دارند، چگونه این خانه را به آتش می کشی؟ عمر که اعتراض عمومی را مشاهده کرد، گفت: به راستی گمان کردید که من چنین کاری را انجام می دهم؟ مقصود من تهدید بود. در این هنگام حضرت فاطمه علیهاالسلام به پشت درب منزل آمد و خطاب به آن جماعت که در بیرون منزل اجتماع کرده بودند، فرمود:

«لا ـ عهد لی بقوم أسوء محضرٍ منکم ترکتم رسول الله صلی الله علیه و آله جنازه بین أیدینا و قطعتم أمرکم فیما بینکم و لم تستأمرونا و لم تردّوا لنا حقّاً کأنّکم لم تعلموا ما قال یوم غدیرخم. والله لقد عقد له یومئذ الولاء لیقطع منکم بذلک منها الرجاء و لکنّکم قطعتم الاسباب بینکم و بین نبیّکم، والله حسیب بیننا و بینکم فی الدّنیا و الآخره(۴)؛

من قومی همانند شما سراغ ندارم که این چنین عهد شکن و بد برخورد باشند! پیکر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر روی دستان ما گذاشته و رها کردید و عهد و پیمانی که در میان خود داشتید، قطع کردید و برخلاف عمل نمودید، ولایت و رهبری ما اهل بیت را انکار کردید، و زمام امر را از دست ما خارج ساختید، و هیچ حقی برای ما قائل نشدید؛ گویا از سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم آگاهی نداشتید! به خدا سوگند! رسول خدا در آن روز (غدیرخم) ولایت و رهبری را برای علی علیه السلام تعیین کرد، تا امید و طمع شما را از خلافت قطع نماید؛ ولی شما رشته های پیوند میان خود و پیامبر صلی الله علیه و آله را پاره کردید. بدانید که خداوند در دنیا و آخرت بین ما و شما داوری خواهد کرد.»

غدیرخم را فراموش کرده اید!؟ در دوران غربت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، که توأم با اختناق نیز بود، از جمله جاهایی که مردم می توانستند با حضرت زهرا علیهاالسلام دیداری داشته باشند و سؤالاتشان را مطرح نمایند، در خارج از شهر مدینه، بر سر مزار شهدای احد و حمزه سیدالشهدا بود. از جمله کسانی که در کنار مزار شهدا با حضرت زهرا علیهاالسلام ملاقات کرده، محمود بن لبید (و یا اسید) است. او می گوید:

پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیهاالسلام را در کنار قبر حمزه در احد مشاهده کردم، در حالی که به شدت منقلب بود و اشک می ریخت. صبر کردم تا آرام گرفت، آنگاه به حضور ایشان رسیدم و عرضه داشتم: ای بانوی من! سؤالی برایم پیش آمده است که می خواهم با شما در میان بگذارم .

فرمود: بپرس!

عرض کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از وفات خود، تصریحی بر امامت علی علیه السلام داشته است؟ و آیا از طرف ایشان نصّی بر این مطلب وجود دارد؟ فرمود:

«واعجباه! أنسیتم یوم غدیرخم؛ شگفتا و عجبا! آیا روز غدیر خم را فراموش کرده اید؟»

عرضه داشتم: روز غدیر را می دانم (و آن غیر قابل انکار است)، از آن اسراری که رسول خدا صلی الله علیه و آله با شما در میان گذاشته، مرا آگاه کنید، فرمود:

«اشهدالله تعالی لقد سمعته یقول: علیٌّ خیر من أخلّفه فیکم، و هو الامام والخلیفه بعدی، و سبطای و تسعه من صلب الحسین أئمّه أبرار، لئن اتبعتموهم وجدتموهم هادین مهدیّین، و لئن خالفتموهم لیکون الاختلاف فیکم الی یوم القیامه؛

خدا را شاهد می گیرم که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی بهترین کسی است که او را جانشین خود در میان شما قرار می دهم. علی امام و خلیفه بعد از من است، و دو فرزندم (حسن و حسین) و نه تن از فرزندان حسین پیشوایان و امامانی پاک و نیک هستند. اگر از آنها اطاعت کنید، شما را هدایت خواهند نمود، و اگر مخالفت ورزید، تا روز قیامت بلای تفرقه و اختلاف در میان شما حاکم خواهد شد.»

پرسیدم: بانوی من! پس چرا علی علیه السلام سکوت کرد، و برای گرفتن حق خویش قیام نکرد؟

حضرت زهرا علیهاالسلام در پاسخ فرمود:

«یا اباعمر لقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله: مثل الامام مثل الکعبه اذ تؤتی ولا تأتی ـ أو قالت: مثل علیّ ـ ثمّ قالت: أما والله لو ترکوا الحقّ علی أهله و اتبعوا عتره نبیّه لما اختلف فی الله اثنان، و لورثها سلف عن سلف و خلف بعد خلف حتی یقوم قائمنا التاسع من ولد الحسین، و لکن قدّموا من أخّره الله و أخّروا من قدّمه الله، حتی اذا ألحدوا المبعوث و أودعوه الجدث المجدوث، اختاروا بشهوتهم و عملوا بآرائهم، تبّاً لهم أو لم یسمعوا الله یقول:« و رَبُّکَ یَخْلُقُ مایَشاءُ وَ یَخْتارُ ماکانَ لَهُمُ الخِیَرَهُ»(۵)؟ بل سمعوا ولکنهم کما قال الله سبحانه: «فَإِنَّها لا تَعْمَی الاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الّتی فی الصُّدُورِ»(۶) هیهات بسطوا فی الدّنیا آمالهم و نسوا آجالهم، فتعساً لهم و أضلّ أعمالهم، أعوذبک یا ربّ من الحُور بعد الکَوْر؛

ای اباعمر، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مَثَلِ امام (مثل علی)، همانند کعبه است، که مردم به سراغ آن می روند، نه آن که کعبه به سراغ مردم بیاید.

سپس حضرت زهرا علیهاالسلام ادامه داد:

آگاه باش! به خدا سوگند! اگر حق را به اهلش واگذار می کردند و از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله اطاعت می نمودند، دو نفر هم (در حکم خداوند) با یکدیگر اختلاف نمی کردند، و امامت همان گونه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله معرفی فرمود، از علی علیه السلام تا قائم ما، فرزند نهم حسین، از جانشینی به جانشینی دیگر به ارث می رسید. اما کسی (ابوبکر) را مقدم داشتند که خدا او را کنار زده بود، و کسی (علی) را کنار زدند که خدا او را مقدم داشته بود. نتیجه آن شد که محصول بعثت را انکار کردند و به بدعت ها روی آوردند، آنها هوا پرستی را برگزیدند و بر اساس رأی و نظر شخصی عمل کردند، هلاکت و نابودی بر آنان باد! آیا نشنیدند کلام خدا را که فرمود:

«پروردگار تو هر چه بخواهد، می آفریند و هر چه بخواهد، برمی گزیند، آنان (در برابر او) اختیاری ندارند.»

آری شنیدند، همان گونه که قرآن فرمود:

«چشم ه ای ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دل هایی که در سینه هاست، کور می شود.»

افسوس که آنان آرزوها و هوس های خود را تحقق بخشیدند و از مرگ و قیامت غافل ماندند! خدا نابودشان گرداند و آنان را در کارهایشان گمراه کند.

پروردگارا! به تو پناه می برم از کمی یاران پس از فراوانی آنان.»(۷)

آیا جای عذرآوردن باقی مانده؟ «غصب فدک» انتقامی بود که از حضرت زهرا علیهاالسلام در مقابل حمایت هایش از حق امیرمؤمنان علیه السلام گرفته می شد. پافشاری حضرت بر دفاع از ولایت امیرمؤمنان علیه السلام و نگرانی هیئت حاکمه از تأثیر کلام حضرت زهرا علیهاالسلام در میان مردم، آنان را واداشت تا با گرفتن فدک از ایشان، به دو هدف عمده برسند: از یک سو، به دیگر معترضان نشان دهند که ایستادگی در برابر قدرت حاکمه هزینه های سنگینی دارد و از سوی دیگر، وانمود کنند که مشکل اصلی هیئت حاکمه با حضرت زهرا علیهاالسلام مسائل مالی و دنیوی است، نه مبحث دین و امامت و ولایت!

آنها می دانستند که خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت مطهّر، هیچ گونه دلبستگی به مال دنیا ندارند، و تمام همّ و غمّ آنان حفظ مکتب اسلام و پایداری از اصالت آن است و اگر این واقعیت برای عامه مردم به اثبات برسد پایه های لرزان حکومت جدید، سست تر خواهد شد. بنابراین، نیازمند سوژه ای بودند که اذهان مردم را به سوی دیگری هدایت کنند و مشکل اصلی حکومت با خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را دعوای ارث و میراث و درد مال و منال جلوه دهند؛ لذا بهترین سوژه را گرفتن فدک یافتند، و با تحریف سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله مشروعیتی برای کار ناپسندیده خود تدارک دیدند.

خواندن خطبه در مسجد مدینه:

حضـرت زهرا علیهاالسـلام که به خوبی از اهداف آنان اطلاع داشت، فرصت را مغتنم شـمرد و خطبه مشهور خود را در مسجد مدینه ایراد فرمود؛ خطبه ای که طنین سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را در اذهان مردم به یاد می آورد، گویی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر بالای منبر خطبه می خواند!

حضـرت در این خطبه، حقایق فراوانی را با مردم در میان گـذاشت، و پرده های تزویر و تحریف را کنار زد و چهره غبار گرفته حقیقت را به مردم نشـان داد. او چنـان مسـتدل و مسـتحکم سـخن گفت که خلیفه اول در برابر منطق قوی ایشـان تسـلیم شـد و دسـتور باز گرداندن فدک را صادر نمود (گر چه با فاصله کمی مجدداً به دستور نخست خود باز گشت). نتیجه خطبه حضرت، بسیار جالب و قابل توجه است؛ بعد از آن خطبه تاریخی جمعی به حضرت زهرا علیهاالسلام گفتند:

«یا بنت محمّد! لو سمعنا هذا الکلام منک قبل بیعتنا لأبی بکر ما عدلنا بعلیّ أحدا؛

ای دختـر رسول خـدا! اگر قبـل از بیعت بـا ابوبکر این سـخنان را از تو می شـنیدیم، به هیـچ وجه کسـی را بر علی علیه السـلام ترجیح نمی دادیم!»

اینجا بود که حضرت در جواب آنان به جریان غدیر خم اشاره کرده، فرمود:

«هل ترک أبی یوم غدیرخم لأحد عذرا؟؛

آیا پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از حادثه غدیرخم، جایی برای عذرآوردن باقی گذاشته بود؟»

در کتـاب دلائـل الامـامه نقـل شـده اسـت: بعـد از ایـن که حضـرت زهرا علیهاالسـلام آن خطبه غرّا را ایراد فرمـود، در هنگـام باز گشت از مسجد، رافع بن رفاعه به دنبال حضرت آمد و خطاب به ایشان عرضه داشت:

«یا سیّده النساء لو کان أبوالحسن تکلم فی هذا الأمر و ذکر للناس قبل أن یجری هذا العقد ما عدلنا به احداً؛

ای سرور زنان! اگر علی علیه السلام قبل از این که مردم با ابوبکر بیعت کنند، با آنان سخن می گفت و روشنگری می نمود، ما از او روی گردان نمی شدیم، و با فرد دیگری بیعت نمی کردیم!»

حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود:

«الیک عنی فما جعل الله لأحد بعد غدیرخم من حجّه ولاعذر؛ مرا به حال خود بگذار، که خداوند بعد از جریان غدیر خم برای هیچ کس عذر و بهانه ای قرار نداده است.»(۸)

پی نوشت ها: ۱.مائده / ۶۷.

۲.همان / ۳.

۳.الغدیر، ج ۱، ص ۹۷.

۴.الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۰۲/ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۳۰/ الامالی، شیخ مفید، مجلس ۶، ح ۹/ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۴ و ۳۵۶/ نهج الحیاه، محمد دشتی، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

۵.قصص / ۶۸.

۶.حج / ۴۶.

۷.کفایه الاثر، ص ۱۹۸/ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۲۳/ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳، نهج الحیاه، ص ۳۸ ـ ۴۰.

۸.دلائل الامامه، صص ۳۷ و ۳۸/ الخصال، ج ۱، ص ۱۷۳/ بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۱۲۴.

منابع:

۱.الاحتجاج، علامه طبرسی، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

۲.أسنی المطالب فی مناقب سیّدناعلیّ بن ابی طالب، ابوالخیر محمد الجزری الشافعی، مکتبه الامام امیرمؤمنان(ع)، اصفهان.

۳.الامالی، شیخ مفید، چاپ کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق.

۴.الامامه والسیاسه، ابن قتیبه الدینوری، انتشارات الشریف الرضی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

۵.بحارالانوار، علامه مجلسی، مؤسّسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق.

۶.الخصال، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

۷.دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری، کتابخانه حیدریه، نجف اشرف، ۱۳۸۳ ق.

۸.الصراط المستقیم، علامه زین الدین علی بن یونس نباطی بیاضی، کتابخانه حیدریه، نجف اشرف، چاپ اول ۱۳۸۴ ق.

غدیر در کلام اهل بیت علیهم السلام

غدیر در کلام اهل بیت علیهم السلام

غدیر از اساسی ترین برنامه های پیامبر خدا(ص) برای دوام و عزت و شکوه اسلام و قرآن بود. او در بازگشت از حجه الوداع آخرین رسالت خویش را انجام داد. زیرا خدایش فرموده بود:

" یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین."(مائده/۶۷)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای؛ خداوند تو را از گزند مردم نگه می دارد. خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند. (۱)

در پی اجرای اوامر پروردگار و معرفی وصی و جانشین خود علی بن ابی طالب(ع) آیه اکمال دین:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا؛

امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم» نازل (۲)و روز غدیر جشن ولایت و وصایت شد.

ص: ۹۴۸۲

۱- ۱- برابر نقل اسباب النزول واحدی نیشابوری، ص ۱۳۵ و تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۱۲،ص ص ۴۹ – ۵۰؛ شان نزول آیه، غدیر خم و معرفی علی بن ابی طالب(ع) بوده است.

۲- ۲- درالمنثور، سیوطی، ج ۲، ص ۲۵۶/ تاریخ بغداد، خطیب نیشابوری، ج ۶، ص ۲۹۰.

اهل بیت پیامبر و امامان بر حق شیعه، که نگاهبان اسلام حقیقی بودند و سعی داشتند آن را از خطرات دور سازند، از هر فرصتی بهره بردند تا غدیر را زنده بدارند و آن خاطره گرامی و به یاد ماندنی را مطرح کنند؛ زیرا در تابش آفتاب غدیراهداف والای پیامبر جامه عمل پوشید و برای فتنه انگیزی کج اندیشان فرصت باقی نماند.

نگاهی گذرا به سیره فاطمه و امیرمؤنان علیهماالسلام و دیگر امامان راستین شیعه ما را با اهمیت واقعه غدیر و نقش عظیم و سرنوشت ساز آن هدایت و نیکبختی بشر آشنا می سازد.

راویان، نویسندگان و مفسران اهل سنت و شیعه به واقعه غدیر و آیات نازل شده درآن توجه بسیار داشته اند. برخی از علمای شیعه مانند علامه طبرسی روایات(۱) نزول آیه تبلیغ(۲)در سرزمین غدیر را مشهور دانسته اند. از اهل سنت ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله حسکانی، از دانشمندان اهل سنت، نیز همین را مطرح می کند. او احادیث غدیر را در دوازده جزوه دسته بندی کرده، آن را «دعاء الهداه الی اداء حق الموالاه» نامیده است. (۳)

ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید مشهور به ابن عقده - مورد اعتماد مذاهب چهارگانه اهل سنت - دراین باره کتابی به نام «حدیث الولایه»(۴)تدوین کرده است.

علامه امینی ره

علامه امینی نیز کتاب گرانسنگ «الغدیر» را، در یازده مجلد، به رشته نگارش درآورد. آنچه در مجموعه این آثار جلب توجه می کند موضعگیری آشکار ائمه اهل بیت علیهم السلام درباره این واقعه مهم است، موضعگیریهایی که ازاهمیت غدیر و نقش آن در سعادت بشر پرده برمی دارد. دراین مقاله به بررسی بخشی از این موضعگیریها می پردازیم:

۱- ۳- مجمع البیان، علامه طبرسی، ج ۳، ۴، ص ۲۲۳.

۲- ۴- مائده،۶۷.

۳- ۵- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۲۵۲.

۴- ۶- الطرائف، سید بن طاووس، ج ۱، ص ۱۴۰.

فاطمه زهرا سلام الله علیها برمزارحمزه سید الشهداء (احد)

روزی در احد بر مزار عموی پدرش «حمزه سیدالشهداء» ایستاده بود و عزاداری می کرد. محمود بن لبید فرصت را غنیمت شمرده، پس ازعزاداری پرسید: ای دختر پیامبر خدا(ص)، آیا برای امامت و زعامت علی بن ابی طالب(ع) از سخنان پیامبرخدا(ص) دلیلی به یاد داری؟

فاطمه فرمود:

و اعجبا انسیتم یوم غدیر خم؟... اشهد الله تعالی لقد سمعته یقول: علی خیر من اخلفه فیکم و هو الامام و الخلیفه بعدی و سبطای و تسعه من صلب الحسین، ائمه ابرار، لئن اتبعتموهم وجدتموهم هادین مهدیین و لئن خالفتموهم لیکون الاختلاف فیکم الی یوم القیامه. (۱)

شفگتا! آیا حادثه عظیم غدیر خم را فراموش کرده اید؟... خدا را گواه می گیرم که خود شنیدم آن بزرگوار می فرمود: علی بهترین کسی است که او را در میان شما جانشین خود قرار می دهم، علی (علیه السلام) امام و خلیفه بعد از من است.

دو فرزندم حسن و حسین(علیهما السلام) و نه نفر از فرزندان حسین(ع) پیشوایان و امامانی پاك و نیك اند. اگر ازآنان اطاعت کنید، شما را هدایت خواهند کرد و اگر با آنها مخالفت ورزید، تا روز قیامت تفرقه و اختلاف در میانتان حاکم خواهد بود.

علی(ع) و استدلال به غدیر

الف) سلیم بن قیس هلالی می گوید: در زمان خلافت عثمان، در مسجد النبی(ص) نشسته بودم؛ جمعی از مردم نیز در مسجد درحال گفتگو بودند. علی بن ابی طالب(ع) به پاخاست، سوابق خویش در خدمت به اسلام را برشمرد و همگی بر درستی گفتارش گواهی دادند حضرت درباره روزغدیرخم فرمود:

۱- ۷- بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳ – ۳۵۴/ اسمی المناقب، علامه شمس الدین ابن جزری، ص ۳۲/ نهج الحیاه، ص ۳۸.

مردم درباره ولایت و وصایت از پیامبر خدا(ص) پرسیدند، درآن هنگام خداوند به پیامبرش فرمان داد تا خلیفه و جانشین بعد از خود را معرفی کند و توضیح دهد، همان طور که درباره نماز، روزه، زکات و حج جزئیات را بیان کرده است. آنگاه امام(ع) ادامه داد:

«فنصبنی للناس علما بغدیر خم... فقال(ص): ایها الناس اتعلمون ان الله - عز و جل - مولای و انا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله. قال(ص): قم یا علی، فقمت. فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». (۱)

در غدیرخم پیامبرخدا(ص) مرا چنین معرفی کرد: ای مردم، آیا می دانید که خداوند ولی و سرپرست من است و من ولی و سرپرست شما مؤمنان هستم؛ و من نسبت به جانهای شما از خودتان سزاوارترم؟ همگی پاسخ دادند: چنین است ای پیامبر خدا. سپس فرمود: علی به پاخیز. من برخاستم، آنگاه فرمود:

هر کس من ولی و سرپرست او هستم علی بن ابی طالب(ع) براو ولایت دارد؛ بار خدایا دوست بدار هرکه علی را دوست دارد، و دشمن بدار هر که علی را دشمن می دارد...

ب) حدیث غدیر در معرکه صفین

علی(ع) در یکی از روزها در جمع سپاه خود، که گروهی از مهاجرین و انصار(۲)نیز درآن به چشم می خوردند از زبان پیامبر خدا(ص) فضایل خویش را برشمرد. آیات شریف

«انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه... (۳)»

۱- ۸- احتجاج طبرسی، ج ۱،صص ۲۱۳ - ۲۱۴.

۲ - ۹- ابوهیثم بن تیهان، خالد بن زید، ابوایوب انصاری، عمار بن یاسر و ... مجموعا هفتاد نفر از مهاجرین و انصار بدری حضور داشتند.

۳- ۱۰- مائده، ۵۵.

و

«لم يتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنين وليجه (۱)»

را تلاوت کرد و فرمود: مردم پرسیدند یا رسول الله، آیا ولایت اختصاص به بعضی از مؤمنان دارد یا برای عموم است؟ درآن هنگام خداوند فرمان داد تا پیامبرش ولایت را همانند نماز، روزه، زکات و حج توضیح دهد و تبیین کند. درآن وقت پیامبر خدا(ص) درغدیرخم مرا ولی امر مردم قرار داد و چنین خطبه خواند:

ان الله ارسلنی برساله... من کنت مولاه فعلی مولاه... (۲)

ج) خطبه غدیریه امیرمؤمنان(ع) در زمان حکومت

در دوره حاکمیت علی بن ابی طالب(ع) اتفاقا روز عید غدیر با جمعه مصادف شد. مسلمانان حضور چشم گیری پیدا کردند و آن حضرت برای اقامه نماز جمعه و خواندن خطبه های آن در برابر مردم قرار گرفت. حسین بن علی(ع) می گوید:

پنج ساعت از روز گذشته بود(قبل از اذان ظهر)، که پدرم خطبه ها را آغاز کرد. او نخست به حمد و ثنای حضرت حق پرداخت، صفات ربوبی اش را برشمرد، حاکمیت مطلق را از آن وی دانست، نعمت هایش را مورد توجه قرار داد و بعد خطاب به مردم فرمود: خداوند تعالی امروز دو عید بسیار بزرگ (جمعه وغدیر) را برای شما در یک زمان قرار داده است؛ دو عیدی که هر یک فلسفه وجودی دیگری را تکامل می بخشد و به وسیله هر یک هدایت در دیگری اثر می بخشد...

سپس فرمود: توحید و ایمان به یگانگی خداوند پذیرفته نمی شود مگر با اعتراف به نبوت پیامبرش محمد(ص) و دین و شریعت محمد(ص) پذیرفته نمی شود مگر با قبول ولایت امر کسی که خدا فرمان ولایتش را داده است؛ و همه این امور سامان نمی پذیرد مگر بعد از توسل و تمسک به اهل ولایت.

ص: ۹۴۸۶

۱- ۱۱- توبه،۱۶.

۲- ۱۲- بحارالانوار، ج ۳۳، صص ۱۴۷ -۱۴۶.

غدیر از نگاه مولی الموحدین(ع)

علی(ع) سپس فرمود: خداوند در روز غدیر (۱)آنچه در باره منتخبین خود اراده کرد بر پیامبرش فرو فرستاد، به او فرمان داد تا ولایت و وصایت را ابلاغ کند و مجال را از کافران و منافقان بگیرد نگران گزند دشمنان نباشد.

روزغدیر قدر و منزلت بسیار دارد،

در آن روز گشایشهای الهی فرا رسیده و حجتش بر همه تمام شده است.

امروز روز روشنگری و اظهار عقیده از جایگاه بلند و روشن است،

امروز روز تکامل دین و روز وفای به عهد است.

غدیر روز شاهد (۲)(رسول الله(ص)) و مشهود (علی بن ابی طالب(ع)) است،

ص: ۹۴۸۷

۱- ۱۳- از روزغدیرخم در روایت تعبیر به «یوم الدوح» شده است که این واژه هم در روایات و هم در اشعار به کار گرفته شده است. (بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۱۵).

۲- ۱۴ و ۱۵ - تفسیر شاهد و مشهود را می توان در موارد ذیل یافت: اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۵، ح ۶۹/ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۸۶، ح ۱/ ج ۳۶، ص ۱۱۴، ح ۶۱.۱۶ و ۱۷ - در ترجمه عبارات تلفیق شده است.۱۸- بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۱۱۸ - ۱۱۲، ح ۸، مقداری از خطبه امیرالمؤمنین(ع) توسط امام حسین(ع) نقل شده و ما آن را ترجمه و تلخیص نمودیم.۱۹- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج ۳، ص ۱۵۳/ بحارالانوار، ج ۱۰، ح ۵، صص ۱۴۴ - ۱۳۸.۲۰- موسوعه کلمات الامام الحسین(ع)، ص ۲۷۰/ الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۹، چاپ چهارم.۲۱- مائده، ۵۵.۲۲- مائده،۶۷.۲۳- فاصله مسجد غدیر با میقات جحفه سه میل (تقریبا ۵۷۶۰ متر) می باشد. (معجم معالم الحجاز، ج ۲، ص ۱۲۴).۲۴- قلم، ۵۲ - ۵۱.۲۵- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۶۶/ نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۹۹. روایات دیگری نیز در شان این آیه وارد شده است که همین مضمون را نشان می دهد.۲۶- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۴۹، ح ۲، ب ۶۱/ فروع کافی، ج ۴، ص ۵۶۶، ح ۱/ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸، ح ۲۱، ب ۱۶/ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۵۹، ح ۳۱۴۳.۲۷- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۴، ح ۹، باب ۱۹/ بحارالانوار، ج ۹۴، صص ۹ - ۱۸

روز در هم ریختن پیمانهای زیر پرده کفر و نفاق است،

روز آشکار شدن حقایق اصیل اسلام است،

روز ذلت و خواری شیطان است،

روز استدلال و برهان است،

روز جدا شدن صفوف کسانی است که آن را تکذیب می کردند

امروز بزرگترین روزی است که عده ای از شما از آن اعراض کردید،

روز هدایت و امتحان بندگان خداست،

روز آشکار شدن کینه های نهفته در دلها و سینه هاست،

روز عرضه نصوص (سخنان بدون ابهام پیامبر(ص)) بر افراد مؤمن و دلباخته (اهل الخصوص) است،

غدیر روز شیث پیامبر(ع) است،

روز ادریس و یوشع و شمعون و ...

منشور علوی(ع) در عید غدیرامیر مؤمنان(ع) در قسمت آخر خطبه

فرمود:

رحمت خدا بر شما ای مسلمانان، بعد از برگشت از این اجتماع بزرگ امروز (غدیر) را عید بگیرید: (و با انجام امور ذیل آن را بزرگ بشمارید).

الف) نعمت را بر افراد خانواده و خویشاوندانتان گسترش دهید و نیکی و بخشش پیشه کنید. (۱۵)

ب) به برادران دینی خویش به قدر توان نیکی و بخشش کنید. (۱۷و۱۶)ج) خدای را در برابر نعمتهایی که به شما ارزانی داشته، شکرگزار باشید.

د) کنار یکدیگر جمع شوید تا خداوند اجتماع شما را فراگیر و گیراتر سازد.

ه) به یکدیگر نیکی کنید تا خداوند به شما الفت و مهربانی بیشتر عنایت کند.

و) نعمت های الهی را به یکدیگر تبریک و تهنیت گویید همان طور که خداوند (در این روز) با اعطای اجر و ثوابی بیش از

دیگر اعیـاد به شـما تهنیت می گویـد. بعـد فرمود: کمک های مالی به دیگران درامروز (غـدیر) به اموالتان برکت می بخشـد و برعمرتان می افزاید: مهربانی به دیگران سبب رحمت و عنایات حق خواهد شد.

ص: ۹۴۸۸

ز) با خوش رویی و شادمانی یکدیگر را درآغوش بگیرید.

ح) خداوند را برتوفیقات خویش سپاس گویید.

ط) از فقرا و ضعیفانی که چشم به کمک شما دارند دیدن کنید، به زیارتشان بروید و با آنان در خوراکشان همراه شوید.

بعد حضرت فرمود: یک درهم کمک به فقرا در روز عید غدیر با دویست هزار درهم برابر است، بلکه بیشتر خواهد بود.

ی) وقتی یکدیگر را ملاقات کردید مصافحه کنید، به هم تبریک بگویید و سلام کنید، که پیامبر خدا(ص) به من چنین فرمان داد. (۱۸)

غدیر خم در خطبه امام مجتبی(ع)

حسن بن علی(ع) در برابر طاغوت شام و مردم کوفه خطبه ای خوانده، مردم را به بالاترین نعمت از دست رفته، که حاکمیت اهل بیت(ع) بود، توجه داد. شایستگی و لیاقت خویش و مشروعیت خلافتش را متذکر شد و داستان روز بیاد ماندنی غدیر را چنین بازگو کرد:

«وقد سمعت هذه الامه جدی - صلی الله علیه و آله - یقول: ما ولت امه امرها رجلا و فیهم من هو اعلم منه الا لم یزل یذهب امرهم سفالا حتی یرجعوا الی ما ترکوه و سمعوه - صلی الله علیه و آله - یقول لابی: انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی. و قد راوه و سمعوه(ص) حین اخذ بید ابی بغدیر و قال لهم: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاده ثم امرهم ان یبلغ الشاهد منهم الغائب ثم قال... (۱۹)»

مردم سخن جدم پیامبر(ص) را به یاد دارند که می فرمود: هر گاه مردم کسی را به رهبری خویش برگزینند در حالی که لایق تر و آگاه تر از آن فرد وجود داشته باشد، برای خویش تیره بختی خریده اند مگر این که دوباره بدانچه رها کردند و به فراموشی سپردند بازگردند و آنچه را که از پیامبرشان درباره پدرم شنیده اند دنبال کنند، رسول خدا می فرمود: ای علی تو بعد از من مانند هارون پس از موسی هستی، او جانشین برادرش موسی بوده تو نیز جانشین و خلیفه منی؛ تنها تفاوت (میان آنها و ما) این است که بعد از من پیامبری و نبوت نخواهد بود. امام مجتبی(ع) سپس فرمود: این مردم پیامبر خود را دیدند و سخنانش را در«غدیر خم» شنیدند. درآن روز جدم رسول خدا(ص) دست پدرم(ع) را گرفت و در برابر آنان گفت: هر کس من مولا و سرپرست او هستم علی مولای او خواهد بود؛ خدایا، دوست بدار هر کس او را دوست دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن دارد... سپس جدم پیامبر(ص) دستور اکید داد که، حاضران مطالب غدیر را به غایبان برسانند.

ص: ۹۴۸۹

امام حسین(ع) و حدیث غدیر در منا

یک سال قبل از مرگ معاویه، امام حسین علیه السلام به زیارت بیت الله الحرام درمراسم پر شکوه، حج مشرف شد عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفراو را همراهی نمودند. آن سال عده زیادی از زنان و مردان بنی هاشم حضور داشتند. امام حسین(ع) درایام تشریق آنان را در سرزمین منا جمع نمود درآن اجتماع عظیم بیش از هفتصد نفراز مردان تابعین و دویست نفر از صحابه پیامبر خدا(ص) گرداگرد وجودش زیر خیمه حلقه زدند و منتظر سخنان امام خویش بودند، حضرت بپا خاست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

شما شاهد و ناظر تجاوزات معاویه جنایتکار نسبت به ما و شیعیان هستید و ازآنها اطلاع دارید، سخنان مرا گوش کنید و بنویسید (تا برای آیندگان بماند) و به دیگر شهرها و قبائل و افراد مؤمن و مورد اعتماد خود برسانید و آنان را دعوت به اداء حق ما (اهل بیت) کنید ترس آن دارم که وقتش بگذرد و حقوق ما مغلوب ستمگر گردد، گر چه خداوند بالاترین پشتیبان است. سپس فرمود: شما را به خدا سوگند: بیاد نمی آورید که پیامبر خدا(ص) روزغدیرخم پدرم علی(ع) را وصی و امام بعد از خود قرار داد و حدیث ولایت را بر شما خواند و فرمود همگی باید این پیام را به دیگران برسانید پاسخ دادند: چرا ما بیاد داریم. (۲۰)

امام محمد باقرعلیه السلام وغدیر

فضیل بن یسار، بکیر بن اعین، محمد بن مسلم، برید بن معاویه و ابوالجارود همگی در محضر امام باقر(ع) بودند حضرت در باره ولایت علی بن ابی طالب(ع) و روز غدیر فرمودند:

خداوند پیامبرش را مامور به ولایت علی (علیه السلام) کرد و این آیه شریفه را نازل کرد:

«انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه»(۲۱)

با نزول آیه فوق ولایت اولی الامر واجب گردید ولکن عده ای نفهمیدند اولی الامر چه کسانی هستند؟ خداوند به محمد - صلی الله علیه و آله - دستور داد تا آن را توضیح دهد و همانند نماز و زکات و روزه و حج مصادیق خارجی آن را روشن سازد. در آن هنگام اضطراب او را فرا گرفت و ترسید عده ای به واسطه آن از آیین اسلام برگردند و او را تکذیب کنند او به خدا پناه برد درآن هنگام آیه تبلیغ (یا ایها الرسول بلغ... (۲۲)) نازل گشت پیامبر خدا(ص) امر حق را اجرا نمود و در غدیر خم ایستاد و فرمان اجتماع مردم و زوار بیت الله الحرام را داد و درآنجا علی بن ابی طالب(ع) را ولی بعد از خود معرفی کرد و دستور داد آنانی که درآنجا (غدیر خم) بودند پیام خداوند (ولایت علی(ع)) را به دیگر افراد برسانند.

امام صادق(ع) در مسجد غدیر

حسان جمال می گوید: همراه امام صادق(ع) از مدینه به مکه مسافرت کردم. در نزدیکی میقات جحفه، چون به «مسجد غدیر» رسیدیم امام - علیه السلام - به جانب چپ مسجد نگریست و فرمود: این مکانی است که پیامبر خدا(ص)، در روزغدیر، علی را جانشین خود معرفی کرد و فرمود: من کنت مولاه فعلی، مولاه. آنگاه امام(ع) به جانب دیگر نگاه کرد، جایگاه خیمه های دیگران را نشان داد و فرمود: سالم غلام ابوحذیفه و ابوعبیده جراح نیزدرآنجا بود؛ گروهی از مردم چون علی(ع) را بر روی دست پیامبر دیدند با حسادت به وی نگریستند و به یکدیگر می گفتند: به دو چشم او (پیامبر) نگاه کنید، چگونه همانند دیوانه به اطراف خویش می نگرد و قرار ندارد. دراین هنگام جبرئیل نازل شد (۲۳)و این آیات را بر پیامبر خدا(ص) قرائت کرد:

«و ان یکادالذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین». (۲۴)

آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند؛ آنها می گفتند: او واقعا دیوانه است، در حالی که قرآن جز بیداری و آگاهی برای جهانیان نیست. (۲۵)

امام کاظم(ع) و مسجد غدیر

عبدالرحمان بن حجاج گفت: خدمت موسی بن جعفر(ع) رسیدم. در حالی که قصد سفر داشتم، از آن حضرت در باره مسجد غدیر خم پرسیدم.

امام – علیه السلام – فرمود: درآن مسجد نماز بخوانید که فضیلت و ثواب بسیار دارد، پدرم (به هر که عازم آن دیار بود) فرمان می داد تا در مسجد غدیر نماز بگزارد. (۲۶)

امام رضاعلیه السلام وغدیر

الف) عرشیان و روزغدیر

احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی می گوید: در منزل امام هشتم علی بن موسی الرضا(ع) نشسته بودم، جمع بسیاری نیز در منزل حضرت گرد آمده بودند که گفتگو درباره روزغدیر آغاز شد؛ بعضی از افراد وجود روزغدیر را در صدر اسلام منکر شدند و بعضی آن را از شعائر اسلامی می دانستند. در این هنگام، علی بن موسی الرضا(ع) فرمود: پدرم از جدم «جعفر بن محمد» چنین نقل می کرد:

آسمانیان روزغدیر را بهتر از زمینیان می شناسند، خداوند در بهشت برین ساختمان بزرگی را به خود اختصاص داده است؛ این ساختمان از آجرهای نقره و طلا ساخته شده، درآن صد هزار گنبد از یاقوت سرخ و صد هزار گنبد از یاقوت سبز وجود دارد، خاک و گل های به کار گرفته شده دراین قصر از مشک و عنبر است، در آن چهار جوی (یا رودخانه) به چشم می خورد که در هر یک از آنها خمر و آب زلال و شیر و عسل جریان دارد؛ دراطراف این جویبارها درختان انبوهی از میوه های مختلف روییده، بر روی آنها پرندگانی پرواز می کنند که بدنشان از لؤلؤ و پرهایشان از یاقوت است؛ آنها با پرواز خویش صداهای دلنوازی ایجاد می کنند.

ص: ۹۴۹۲

روزغـدیر در این قصـر بزرگ باز می شود؛ فرشـتگان و اهل آسـمانها تسبیـح گویان به قصـر داخل می شونـد؛ آن پرندگان به پرواز درآمـده در جویبارهـا خـود را مرطـوب می سازنـد و سـپس بـه آن مشـک و عنـبر آغشـته کرده، و عطرش را در فضـای ملکوتی قصـر منتشـر می سازند؛ فرشتگان الهی به نام فاطمه زهرا(س) به یکدیگر هدیه می دهند؛ چون پایان روز غدیر فرا می رسـد، به فرشـتگان گفته می شود به جایگاههای خویش برگردیـد شـما تا سال آینـده، مثل چنین روزی، از اشـتباه و لغزش در امان هستید و بدانید همه این موهبت ها به خاطر عظمت پیامبر ما محمد و وصی او علی بن ابی طالب – علیهما السلام – است.

ب) برکات عید غدیر

سپس علی بن موسی الرضا(ع) رو به احمد بن محمد ابی نصر کرد و فرمود:

ای فرزند ابونصر، هر جا که بودی روز غدیر سمت مرقد امیرمؤمنان – علیه السلام – بشتاب که:

۱ – خداوند گناهان شصت ساله هر مؤمن زیارت کننده او را می آمرزد.

۲ – خدوانـد، به برکت روز غـدیر دو برابر گروهی که در ماه رمضان، شب قـدر و شب عیـد فطر آزاد می کند، از آتش جهنم می رهاند.

۳ – پروردگار یک درهم انفاق به مستحق را هزار برابر پاداش خواهد داد.

سپس فرمود: روزغدیر به برادران دینی خود برتری و فضیلت ده و مردان و زنان با ایمان را خوشحال و مسرور نما. (۲۷)

امام هادی و شیعه نمای تفرقه افکن

اشاره

امـام هـادی و شـیعه نمـای تفرقه افکن امـام هادیعلیه السـلام) برای حفظ اتحاد جامعه، تفرقه افکنان را طرد و آنان را که دارای اندیشه های منحرف بودند، به جامعه معرفی می کرد.

ص: ۹۴۹۳

محمد بن عیسی می گوید: امام علی النقیعلیه السلام) در نامه ای به من نوشت: خدا علی حسکه قمی و قاسم یقطینی را لعنت کند! شیطان به نظر قاسم آمده و با القای سخنان فریبنده، او را مغرور کرده است.(۱)

در این نامه امام هادیعلیه السلام) این دو عنصر تفرقه افکن را لعن و طرد کرد؛ زیرا آنها با ادعاهای غلوّ آمیز و سخنان گزافه، به دنبال ایجاد تفرقه در میان شیعیان بودند.

امام علی(علیه السلام) می فرماید:

«اِیّاکُمْ وَ الفُرْقَه اَلا مَنْ دَعا اِلی هذا الشِعار فَاقْتُلُوهُ وَ لَوْ کاَنَ تَحتَ عَمامَتی هذِهِ؛(۲)

از پراکندگی و اختلاف بپرهیزید. آگاه باشید! هر گاه کسی مردم را به تفرقه و جدایی و تکروی دعوت کند، او را بکشید؛ هر چند که زیر عمّامه من باشد».

حضرت هادیعلیه السلام) نیز به پیروی از علی(علیه السلام)، هر گاه می دید که ارشاد و نصیحت کارساز نیست، با کسانی که با سخنان واهی و تفرقه افکنانه خود، سعی در خدشه دار کردن یکپارچگی مسلمانان بودند، به شدت برخورد می کرد و حتی در برخی موارد، دستور نابودی برخی از آنان را صادر فرمود.

فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی در ابتدا از یاران نزدیک امام هادیعلیه السلام) و نماینده آن حضرت بود؛ اما بعدها هواهای نفسانی و حب ریاست و دنیاپرستی باعث خروج او از مسیر حقیقت شد و به ترویج بدعت و اعتقادات کفر آمیز و انحراف مردم از حق پرداخت و عملاً در صفوف شیعیان دو دستگی ایجاد کرد؛ زیرا مردم گمان می کردند که او هنوز در سلک یاران امام علی النقی(علیه السلام) باقی مانده و نماینده آن حضرت است.

در این میان ابراهیم بن محمد به امام هادیعلیه السلام) نامه ای نوشت و در مورد سخنان اختلاف انگیز وی پرسش کرد.

ص: ۹۴۹۴

او نوشته بود:

«فدایت شوم! فارس قزوینی با علی بن جعفر یمانی در مسائل اسلامی اختلاف شدیدی دارند. آن دو چنان از هم متنفرند که از یکدیگر برائت می جویند. اگر صلاح می دانید، ما را به سوی حق رهنمون شوید و تکلیف ما را مشخص سازید که مسائل دین خود را از کدام یک بپرسیم و ما به رهنمایی بسیار نیازمندیم».

امام در پاسخ نوشت:

«اینجا جای شک و تردید و جای پرسش نیست. مقام علی بن جعفر یمانی بالاتر از این سخنان است که شما او را با فارس قزوینی مقایسه کنید. خداوند مقام او را بزرگ داشته است. شما هر مشکلی داشتید، از علی بن جعفر بپرسید و از فارس دوری کنید (مبادا با اعمال خود فارس را تقویت کنید) و اجازه ندهید او در کارهای دینی شما دخالت کند. ان شاء الله تو و تمام هم شهریانت که پیرو تو هستند، اطاعت خواهید کرد و من از نیرنگ های او به مردم آگاهم؛ هرگز به فارس اعتنا نکنید».(۳)

با وجود آنکه امام هادی(علیه السلام)، فارس قزوینی را از اعمال کفر آمیزش برحذر داشت، اما او جسارت را از حد گذرانید و همچنان وجوهات شرعیه را از مردم می گرفت و بر خلاف مصالح دین و بدون رضایت خواسته پیشوای دهم(علیه السلام)، در آن تصرف می کرد. یکی از مهم ترین عوامل لغزش فارس قزوینی، دنیا دوستی و ریاست طلبی بود که او را از امامت دور کرد و به سوی باطل کشانید. او در این مسیر چنان افراط کرد که حکم ارتداد و کفر وی از سوی امام(علیه السلام) صادر شد.

متن حکم حضرت امام هادی(علیه السلام) در مورد این عنصر فتنه انگیز این گونه بود:

«هـذا فـارِسْ ــ لعنه الله ــ یَعْمَلُ مِنْ قِبَلی فتّاناً داعیاً اِلَی اِلبـدَعهِ وَ دَمُهُ هَـدَرٌ لِکَلِّ مَنْ قَتَلَهُ، فَمَنْ هـذا الـذّی یُریحُنی مِنهُ یَقْتُلُهُ وَ اَنَا ضامنٌ لَهُ عَلیَ اللهِ الْجَنَّهَ؛

فارس بن حاتم ــ که خدا او را لعنت کند ــ خود را نماینده من می داند؛ در حالی که او شخصـی فتنه ساز و تفرقه انداز است، مردم را بـه سـوی بـدعت می خوانـد. قتـل او واجب است و هر کس او را بکشـد و مرا از شـرّ او راحت کنـد، بهشت را برایش ضمانت می کنم».

مدتی از صدور این حکم گذشت و کسـی موفق به قتل او نشد؛ تا اینکه امامعلیه السـلام) یکی از یاران شـجاع و متعهد خود را به نام جنید احضار کرد و به او فرمود: تو مأموریت داری آن مرد تفرقه افکن را به قتل برسانی و شیعیان را از سخنان تفرقه آمیز وی راحت کنی.

بعـد مبلغی به وی داد تا سـلاحی تهیه کند. جنید نیز وی را هنگامی که از مسـجد خارج می شد، او را به سـزای اعمال ننگینش رسانیـد و به برکت دعـای امـام، جنیـد مـورد سوء ظن قرار نگرفت. آن حضـرت جنیـد را که این عامـل تفرقه افکن را از میـان برداشـته بود، مورد تفقـد و تشویق قرار داد و جنیـد تا زمان رحلت امام عسـکری(علیه السـلام) زنده بود و از ائمهعلیه السـلام) مستمری دریافت می کرد.(۴)

پی نوشت ها:

۱. رجال کشی، ص۵۱۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

۳. رجال کشی، ص۵۲۳؛ معجم رجال الحدیث، ج۱۴، ص۲۵۹؛ شاگردان مکتب ائمه(ع)، ج۲، ص۵.

۴. معجم رجال الحدیث، ج۱۴، ص۲۵۹؛ بحارالانوار، ج۵۰، ص۲۰۵.

عرفه (۹)

فضیلت روزه عرفه و زیارت امام حسین (ع) در این روز

فضیلت روزه عرفه و زیارت امام حسین (ع) در این روز

ص: ۹۸۹۲

روز عرفه، روز دعا و مسألت از خداوند متعال است و خداوند درهای مغفرت و رحمت خود را در این روز به روی بندگان باز می کند.

یکی از اعمالی که در این روز وارد شده است، زیارت امام حسین (ع) است. بطوری که در روایات وارد شده است، خداوند در این روز اول به زوار امام حسین (ع) نگاه می کند، پیش از کسی که در صحرای عرفات است.

در این مقاله به بررسی علت افضلیت مقام زوار امام حسین (ع) در این روز، حتی نسبت به حجاج بیت الله الحرام می پردازیم.

خدای متعال مخلوقات متفاوتی دارد.(۱) یکی از مخلوقات خدای متعال زمان و نوعی دیگر از مخلوقات او مکان است.

چون خدای متعال خالق آن هاست حقایق مختلفی را در آن ها قرار داده است که برخی از آن ها را انبیا و امامان بزرگوار به ما گفته اند.

به عنوان مثال در زمین «مکان ها و سرزمین های مختلف» وجود دارد. گاهی یک قسمتی از این مکان ها را خداوند برای خودش برمی گزینند و به خود منسوب می کند. مانند «کعبه» که از آن رو خداوند این خانه را به خود منسوب کرده است، شرافت پیدا کرده و بیت الله نامیده می شود(۲) و به واسطه نسبت پیدا کردن با خدای متعال ویژگی ها و شرایط خاصی پیدا می کند؛ مثلا با نگاه کردن به آن برای شخص حسنه نوشته و از سیئات او محو می کنند.(۳)

ص: ۹۸۹۳

۱- (۱). خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَینَهُما. سوره فرقان آیه۵۹
۲- (۲). رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ (ع) أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اخْتَارَ مِنْ کلِ شَیءٍ شَیئاً وَ اخْتَارَ مِنَ الْأَرْضِ مَوْضِعَ الْکعْبَه. من لا یحضره الفقیه جلد۲، صفحه۲۴۳
۳- (۳). رُوِیَ أَنَّ مَنْ نَظَرَ إِلَی الْکعْبَه لَمْ یزَلْ تُکتَبُ لَهُ حَسَنَه وَ تُمْحَی عَنْهُ سَیئَه حَتَّی یصْرِفَ بِبَصَرِهِ عَنْهَا. همان، ۲۰۵

پس خـدای متعـال بیتی را در دنیا اختیار کرده و به خود منسوب فرموده و برکات و ویژگی های خاصـی برای آن جا قرار داده است.

از سوی دیگر خداونـد متعال از بین «زمان های مختلف» برخی از آن ها را ممتاز و ویژه کرده است. ماننـد روز جمعه،(۱) شب جمعه،(۲) ده شب اول ماه ذی الحجه،(۳) ماه های رجب، شعبان(۴) و رمضان (۵) و شب های قدر(۶) که در قرآن و روایات، بدان اشاره شده است.

از دیگر ایام مورد توجه خدای متعال «شب و روز عرفه» است.

در روایـاتی نقـل شـده است که خداونـد در شب عرفه درهـای مغفرت خـویش را بر بنـدگان بـاز می کند(۷) و در روز عرفه خداوند متعال گناهان توابین را می بخشد، هرچند به اندازه ریگ های بیابان و قطرات باران و تعداد روزهای عالم باشد.(۸)

۱- (۴). قَـالَ أَبُو عَبْـدِ اللَّهِ (ع) إِنَّ اللَّهَ اخْتَـارَ مِنْ كـلِ شَـی ءٍ شَـیئاً فَاخْتَـارَ مِنَ الْأَیامِ یوْمَ الْجُمُعَه. الكافی (ط – الإسـلامیه)، ج ۳، ص۴۱۳

۲- (۵). قَـالَ ص إِنَّ اللَّهَ تَبَارَک وَ تَعَالَی ینْزِلُ مَلَكاً إِلَی السَّمَاءِ الـدُّنْیا كلَّ لَیلَه فِی الثُّلُثِ الْأَخِیرِ وَ لَیلَه الْجُمُعَه فِی أَوَّلِ اللَّیلِ فَیأْمُرُهُ فَینَادِی هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِیهُ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَیهِ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَه. الأمالی (للصدوق)، النص، ص۴۱۱

۳- (۶). «وَ لَیالٍ عَشْرٍ» قال: عشر ذی الحجه. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص۵۷۱

۴- (۷). وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَـلَّ اخْتَـارَ مِـنَ الشُّهُـورِ شَـهْرَ رَجَـبٍ، وَ شَـعْبَانَ، وَ شَـهْرَ رَمَضَـانَ. التفسـیر المنسـوب إلی الإمـام الحسـن العسكری (ع)، ص۶۶۳

۵- (۸). سَیدُ الشُّهُورِ رَمَضَان. بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج ۶۱، ص ۳۰

۶- (۹). لَیلَه الْقَدْرِ خَیرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْر. سوره قدر، آیه۳

۷- (۱۰). إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَـاءِ- لَـا تُغْلَقُ تِلْـک اللَّیلَه لِأَصْوَاتِ الْمُؤْمِنِینَ لَهُمْ دَوِی كـدَوِی النَّحْلِ یقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَا رَبُّكمْ وَ أَنْتُمْ عِبَـادِی أَدَّیتُمْ حَقِّی وَ حَقٌّ عَلَی أَنْ أَسْـتَجِیبَ لَكمْ فَیحُطُّ تِلْک اللَّیلَه عَمَّنْ أَرَادَ أَنْ یحَطَّ عَنْهُ ذُنُوبُهُ وَ یغْفِرُ لِمَنْ أَرَاد أَنْ یغْفَرَ لَه. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص۲۱۲

۸- (۱۱). یوْمُ عَرَفَه یوْمٌ یبَاهِی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْمَلَائِكه فَلَوْ حَضَـرْتَ ذَلِک الْیوْمَ بِرَمْلِ عَالِجٍ وَ قَطْرِ السَّمَاءِ وَ أَیامِ الْعَالَمِ ذُنُوباً فَإِنَّهُ تُبَتُّ ذَلِک الْیوْمَ. الكافی (ط – الإسلامیه)، ج ۴، ص ۲۶۱

این روز، روز دعا و مسألت از خداوند متعال است(۱) و خداوند این روز را روز با ارزش و پرشکوه قرار داده است.(۲)

خداوند متعال در شب و روز پر برکت عرفه پیش از آن که به حجاج صحرای عرفات نگاه کند به زوار سیدالشهدا (ع) نظر می کند و نظر رحمت خود را پیش از همه، مشمول آنان می گرداند

پس دانستیم که خدای متعال که خالق همه چیز است زمان ها و مکان هایی را خاص گردانیده و به آن ها ویژگی خاصی عطا کرده است تا بندگان خود را در معرض آن ویژگی ها قرار داده و به میزان معرفت و بندگی خویش از آن ویژگی ها برخوردار و متنعم شوند.(۳)

حال گاهی در عالم، ما در معرض این قرار می گیریم که هر دوی این مخلوقات خدای متعال منطبق بر هم می شوند؛ به عنوان مثال در ایام حج (دهه اول ماه ذی حجه) به حج مشرف می شویم و یا در شب های قدر در سرزمین کربلا قرار می گیریم و یا شب جمعه ای زائر آن جا می شویم؛ در چنین موقعیتی هم بهره زمانی فراهم است، هم بهره مکانی و هر دوی این ها در کنار هم می تواند مسبب برکات فراوانی شود.

هرچند که خدای متعال برکات و ویژگی های متعدد و متفاوتی برای هر یک از زمان ها و مکان ها قرار داده است؛ اما ما در جایگاهی نیستیم که توانایی مقایسه میان آن ها را داشته باشیم مگر آن که وجود مقدس آنان که لسان الله هستند پرده از راز حقیقت آن ها بردارند که در برخی موارد پرده برداشته اند؛ مثلاً خداوند متعال بیست و چهار هزار سال قبل از این که زمین کعبه را خلق کند و آن را حرم قرار دهد زمین کربلا را آفرید و آن را حرم امن و مبارک گرداند.(۴) همچنین فضیلت کعبه در قیاس با فضیلتی که به زمین کربلا، همچون قطره ای است نسبت به آب دریا که سوزنی را در آن فرو برند و آن قطره را با خود بردارد.(۵)

ص: ۹۸۹۵

۱- (۱۲). الکافی جلد۴،صفحه ۱۴۵

۲- (۱۳). الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَ مِنْ تِلْکَ السُّبُلِ یوْمَ عَرَفَه یوْمٌ عَظِیمٌ قَدْرُهُ جَلِیلٌ أَمْرُهُ مَیمُون. إقبال الأعمال (ط - القدیمه)، ج ۱، ص۳۹۷

۳- (۱۴). أَنَّ قِیمَه کلِّ امْرِئٍ وَ قَدْرَهُ مَعْرِفَتُه. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص۱۰۶

۴- (۱۵). کامل الزیارات ص۲۶۸

۵- (۱۶). همان ص۲۶۷

و البته که بعید نیست چنین شأنی نه فقط برای سرزمین کربلا است؛ بلکه برای قبور تمام ائمه علیهم السلام نیز باشد. چنان چه در روایات آمده است ائمه بزرگوار (ع) خود را حقیقت و مصداق بالاتر حرم الله و بیت الله نامیده اند.(۱)

برای همین است که در روایات، ثواب زیارت امام حسین (ع) در روز عرفه این گونه بیان شده است:

امام صادق (ع) فرمودند: کسی که در روز عرفه قبر حضرت حسین بن علی (ع) را زیارت کند خداوند متعال ثواب هزار هزار (یک میلیون) حج که با حضرت قائم عج الله تعالی فرجه الشریف بجای آورند را برای وی منظور می فرماید و اجر هزار هزار عمره که با حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله انجام گیرد را به وی داده و هم چنین ثواب آزاد نمودن هزار هزار عبد را به او اعطا کرده و اجر کسی که هزار هزار دو بار اسب را در راه خدا انفاق کرده است را به وی عنایت می فرماید و حق تعالی از وی به این عبارت نام می برد: «عبدی الصّدیق آمن بوعدی» و فرشتگان درباره اش چنین تعبیر می کنند: «فلان صدیق، زکاه الله من فوق عرشه.» و در زمین «کروب» نامیده می شود. (۲)

با توجه به آن چه که نقل شد دانستیم که خدای متعال که خالق همه چیز است برای برخی از اشیا مقام و منزلت خاصی قرار داده است هم چون برخی از مکان ها مانند مکه، بیت الله و کربلا و یا برخی زمان ها مانند دهه اول ذی حجه، ماه مبارک رمضان، شب های قدر و روز عرفه. که هر کدام از آن ها به نسبتی که خدای متعال تعیین کرده می توانند ما را به میزان معرفتمان از برکات خود بهره مند سازند و دانستیم که این قضیه از سوی ما مقایسه پذیر نیست مگر آن که خدای متعال تفاوت آن ها را از سوی ولی خود به ما برساند. از سوی دیگر گفته شد که در برخی مواقع ما همزمان هم در مکان خاصی قرار می گیریم و هم در زمان خاصی. که در آن صورت است که اسباب بهره مندی برای ما بیش از پیش فراهم می شود؛ مثلا در ماه رجب در بیت الله یا در شب های قدر در سرزمین کربلا. حال خدای متعال بر خودش قرار داده است که کسی را که در روز پر برکت عرفه در سرزمین کربلا زائر سیدالشهدا (ع) باشد پیش از کسی در صحرای عرفات باشد مورد عنایت خود قرار دهد؛ چرا که اگر بیت الله معظم و مجلل بوده است و خدای متعال آن را به خود منسوب کرده است؛ امام حسین (ع) نیز ثارالله و عبدالله است و اگر کعبه مطاف تمامی انبیا (ع) بوده از زمان حضرت آدم در روایات ما آمده است که هیچ پیامبری نبوده است مگر آنکه زیارت کرده است سرزمین کربلا را (۳) و وجود مبارک آن حضرت حقیقت و باطن بیت الله است و اشرف از کعبه(۴). از این رو این روایت معنا پیدا می کند که خداوند متعال در شب و روز پر برکت عرفه پیش از آن که به حجاج صحرای عرفات نگاه کند به زوار سیدالشهدا (ع) نظر می کند(۵) و نظر رحمت خود را پیش از همه، مشمول آنان می گرداند(۶).

ص: ۹۸۹۶

۱- (۱۷). بحارالانوار جلد ۲۶، صفحه ۲۵۰

۲- (۱۸). کامل الزیارات، النص، ص۱۷۲

۳- (۱۹). اشک روان بر امیر کاروان، ص ۳۸۰

۴- (۲۰). همان، ص۳۷۷

۵- (۲۱). إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يوْمَ عَرَفَه ينْظُرُ إِلَى زُوَّارِ قَبْرِ الْحُسَينِ ع فَيغْفِرُ لَهُمْ ذُنُوبَهُمْ وَ يقْضِى لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ قَبْلَ أَنْ ينْظُرَ إِلَى أَهْلِ الْمَوْقِفِ بِعَرَفَه. عوالى اللئالى العزيزيه فى الأحاديث الدينيه، ج ۴، ص۸۳

۶- (۲۲). عن اَبِى عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يبْدَأُ بِالنَّظَرِ إِلَى زُوَّارِ قَبْرِ الْحُسَينِ بْنِ عَلِى ع عَشِيه عَرَفَه قَالَ قُلْتُ قَبْلَ نَظَرِهِ إِلَى أَهْلِ الْمَوْقِفِ قَالَ نَعَم. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص

باشـد که خدای متعال از سر فضل و رحمت خود، زیارت با معرفت آن حضرت را از سر محبتشان در ایام و لیالی مخصوصه زیارت آن حضرت خصوصا شب و روز عرفه و حتی در همه روزها و شب های سال روزیمان کند که:

«هر وقتِ خوش که دست دهد مغتنم شمار.»

ایام الله (عرفه)

ایام الله (عرفه)

قرآن کریم برای ارتباط بیشتر بندگان با مبدا هستی از شیوه های مختلفی بهره می گیرد. از جمله این شیوه ها تعیین زمان ها و مکان های خاصی برای نزدیک شدن بیشتر به درگاه حضرت حق می باشد. در سوره ابراهیم(ع) آیه ۵ از زمان های ویژه عبادت خدا با عبارت "ایام الله" یاد می کند؛ "ایام الله را به آنان یادآوری نما." ایام الله تمام روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است. مقصود از ایام الله زمان هایی است که امر خدا و آیات وحدانیت و سلطنت او ظاهر شده و یا ظاهر می شود. ممکن است ایام ظهور رحمت و نعمت الهی جز این ایام بوده باشد.(۱)

و نیز هر روز که یکی از فرمان های خدا در آن،چنان درخشیده که بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار داده از ایام الله است هر روز که فصل تازه ای در زندگی انسان ها گشوده و درس عبرتی به آنها داده و ظهور و قیام پیامبری در آن بوده و یا طاغوت و فرعون گردنکشی در آن به قعر دره نیستی فرستاده شده خلاصه هر روز که حق و عدالتی برپا شده و ظلم و بدعتی خاموش گشته، همه آنها از ایام الله است.

چنانکه در ادامه آیه می فرماید:

در همه ایام الله آیات و نشانه هایی است برای هر انسان شکیبا و پراستقامت و شکرگزار(۲.) روز عرفه نیز می تواند روز پیروزی انسان بر طاغوت نفس و نقطه درخشانی درتاریخ زندگی هر فردی باشد. روز عرفه روز تحول درونی و انقلاب معنوی با آن همه مزایا و ویژگی های ارزشمند برای هر مسلمان بیدار و آگاه است.روز عرفه از مصادیق بارز "ایام الله" است که در آن روز زمینه ها و مقدمات بیشتری برای رهیابی انسان به سوی کمال و سعادت وجود دارد. آمرزش گناهان، قبولی طاعات، آشنایی بیشتر با معارف اسلامی، تفکر و تامل در گذشته و آینده، برآورده شدن حاجات و توجه ویژه خداوند متعال به بندگان از جمله آنهاست.

ص: ۹۸۹۷

خصوصیت ایام الله:

آنچه از روایات و دعاهای اهل بیت(ع) در این روز به دست می آید نشانگر آن است که پروردگار هستی این روز را برای مناجات خود انتخاب کرده و نعمت های مادی و معنوی خود را در یوم الله عرفه بر بندگانش ارزانی داشته است. امام صادق(ع) در یکی از روایات می فرماید: هرکس در این روز قبل از رفتن به مراسم دعای عرفه در زیر آسمان دو رکعت نماز بخواند و در پیشگاه خداوند متعال به تمامی گناهان و خطاهای خود اعتراف نموده و حقیقتا از درگاه پروردگارش پوزش طلبد، خداوند متعال آنچه را که برای اهل عرفات مقدر نموده به او نیز عطا می کند و تمام گناهان وی را می آمرزد.(۳)

از عرفه تا عرفات

در روز عرفه اولین حرکت حاجیان در سرزمین وحی بعد از احرام با توقف در صحرای عرفات آغاز می شود.

آنان وظیفه دارند که از اذان ظهر روز نهم ماه ذی الحجه تا وقت نماز مغرب در آن بیابان توقف کرده و به ذکر و دعا و تفکر و نیایش بپردازند.

عرفات به مساحت ۱۸ کیلومترمربع در شرق مکه و در میان راه طائف و مکه قرار دارد. این بیابان به وسیله کوه هایی که به شکل نیم دایره در اطرافش قرار دارد مشخص شده است.(۴)

خداوند متعال در این مورد می فرماید: "هرگاه می خواهید از بیابان عرفات کوچ کنید خداوند را در مشعرالحرام یاد کنید، او را به یاد آرید همان طور که شما را هدایت کرد گرچه شما قبل از آن از گمراهان بودید."(بقره / ۱۹۸)

نامگذاری صحرای عرفات:

درباره نامگذاری این صحرا به عرفات نکاتی گفته شده که برخی عبارتند از:

آدم و حوا همدیگر را در این ناحیه شناختند، اعمال حج به آدم یا ابراهیم(ع) در صحرای عرفه شناسانده شد و حاجیان همدیگر را در این ناحیه بیشتر می شناسند.

ابن عباس در مورد نامگذاری روز عرفه می گوید:

وقتی حضرت ابراهیم(ع) در خواب دید که پسرش اسماعیل را در راه خدا قربانی می کند تمام آن روز در اندیشه بود که آیا این خواب از جانب خداست یا نه؟

تا اینکه دوباره در شب دوم خواب را دید چون صبح شد مطمئن گردید که این دستور از سوی خداست و آن روز عرفه بود.

نیایش در عرفه

از ویژگی های روز عرفه دعا و نیایش به درگاه ربوبی است. پیشوایان معصوم(ع) با استفاده از موقعیت معنوی روز عرفه، مردم را به راز و نیاز و تقویت پیوند با سرچشمه کمالات ترغیب و تشویق می کردند چرا که اساس شخصیت حقیقی انسان و ارزش او به اندازه ارتباطش با خداوند متعال تعیین می شود. قرآن می فرماید: "ای پیامبر بگو، پروردگارم برای شما ارزشی قائل نیست اگر دعای شما نباشد."(فرقان / ۷۷)

امام حسین(ع) با استفاده از فضای معنوی روز عرفه در صحرای عرفات و در دامنه کوه جبل الرحمه مناجات زیبای خود را زمزمه کرده و آوای ملکوتی اش نه تنها در میان حاجیان خانه خدا در صحرای عرفات طنین انداز بود بلکه آن نیایش های عاشقانه در طول تاریخ، دل های مشتاق را تحت تاثیر قرار داده است. آن حضرت در فرازی از دعا می فرماید: پروردگارا، تفکر من در آثار و نشانه های تو موجب دوری دیدار می گردد پس مرا به خدمتی وادار که با تو پیوندم دهد، چگونه بر وجود تو به چیزی استدلال شود که در وجودش به تو نیاز دارد؟

آیـا غیر تو را ظهوری است که برای تو نیست و غیر تو آن قـدر آشـکار است تا تو را آشـکارتر کنـد؟ معبودا! کی بوده ای که نیازمند دلیلی باشی تا برتو دلالت کند و کی دور بوده ای تا آزار ما را به تو بر ساند؟!

کی رفته ای زدل که تمنا کنم ترا کی گشته ای نهفته که پیدا کنم ترا

با صدهزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

غایب نگشته ای که شوم طالب حضور پنهان نبوده ای که هویدا کنم ترا

روز عرفه فرصتی استثنایی در هر سال است که باید از لحظات آن در تقویت رابطه با خداوند استفاده نمود.

روز رحمت و مغفرت

امـام چهـارم(ع) در روز عرفه، مردی را مشاهـده کرد که تکـدی می کنـد و درخـواست خود را بـا مردم در میـان می گـذارد. حضـرت به او فرمود: وای بر تو! در چنین روزی از غیر خدا طلب حاجت می کنی؟ روز عرفه چنان عظمت دارد که امید اسـت حتی جنین های در شکم مادر از برکت آن به سعادت برسند.(۵)

دعای ۴۷ صـحیفه سـجادیه بعد از شکر و سپاس به پیشگاه باری تعالی و درود و سلام بر پیامبر و آل او به ضرورت وجود رهبر پرداختـه و در مـورد عظمت این روز مقـدس، عرضه می دارد؛ "پروردگـارا!! امروز، روز عرفه است، روزی که به آن شـرافت، کرامت و عظمت بخشـید ه ای و در آن روز، رحمت خودت را بر اهـل عـالم منتشـر ساخته ای و با عفو و گـذشت خود در این روز بر بندگان منت نهاده ای و عطیه و بخشـش خود را در این روز نیکو گردانیده ای و به خاطر روز عرفه بر بندگانت تفضیل و لطف فرموده ای!"

ص: ۹۹۰۰

انس با خدا، اعتماد به نفس، ایجاد تعادل و آرامش، افزایش قدرت تحمل در مقابل مشکلات، رهایی از وابستگی های مادی و دنیوی، پـایین آمـدن از مرکـب غرور و خودخـواهی، مشـخص شـدن ارزش انسـان و آموزشـهای اخلاقی و اجتماعی از دستاوردهای ارزشمند دعاها بویژه مناجات های روز عرفه می باشد.

روز عرفه چنان اهمیت دارد که با شب قدر برابری می کند.

امام صادق(ع) فرمود: اگر شخصی گناهکار نتواند در شب های با برکت ماه رمضان بویژه شب های قدر، خود را معرض نسیم رحمت الهی قرار دهـد و آمرزیده شود، او تا سال آینده بخشوده نمی شود مگر اینکه عرفه را درک کند و از امتیازات آن روز بهره گیرد.(۶)

اساسا برخی از گناهان جز در روز عرفه و در منطقه عرفات در جای دیگر قابل بخشش نیست؟

در روز عرفه شـناخت حقیقی خداونـد متعال بیشتر امکان پذیر است چرا که آن روز معرفت و آگاهی در فضای به وجود آمده بویژه آنکه در آستانه عیدقربان و تقرب الی الله است بهتر انجام می شود.

رسول خدا(ص) فرمود:

در روز عرفه خداوند متعال به بندگان عارفی که در پیشگاه الهی صف کشـیده و ندای عاشقانه و عارفانه شان صحرای عرفات را پر کرده است مباهات می کند و به فرشـتگانش می فرماید: ای ملائکه من! به بندگانم بنگرید که از راه های دور و نزدیک، مشکلات بسیاری را متحمل شده و به اینجا آمده اند. شـما را گواه می گیرم که من خواسته آنان را برآوردم و گناهکارانشان را به خاطر نیکوکارانشان بخشیدم.(۷)

بهترین عمل در روز عرفه

بهـترین عملی کـه می تـوان در روز عرفـه انجـام داد و به بهر ه هـای فراوان معنـوی دست یـافت، حضـور در کنـار مرقـد مطهر حضرت امام حسین(ع) است.

"بشیر دهان" روزی به حضور حضرت صادق(ع) آمده و عرضه داشت: مولای من! من گاهی نمی توانم در روز عرفه در عرفات حضور یابم، به این جهت تلاش می کنم تا خود را در روز عرفه به کربلا برسانم و امام حسین را زیارت کنم. پیشوای ششم فرمود: آفرین بر تو ای بشیر! اگر شخصی در روز عرفه با شناخت و معرفت کامل به مقام امام حسین(ع) به زیارت کربلا برود پاداش هزار حج و هزار عمره قبول شده و هزار غزوه که در کنار پیامبر یا امام عادل به جهاد پرداخته باشد برایش منظور می شود.

وقتی بشیر از این همه ثواب تعجب کرد امام صادق(ع) فرمود:

ای بشیر! مطمئن باش هرگاه یکی از اهل ایمان در روز عرفه به کنار قبر امام حسین بیاید و با آب فرات غسل کند و آنگاه که به زیارت حضرت سیدالشهدا(ع) بپردازد به تعداد هر قدمی که به سوی حرم امام حسین بر می دارد برایش ثواب یک حج کامل می نویسند.(۸)

پی نوشت ها:

۱- المیزان، ج ۱۲، ص ۱۸

۲- تفسیر نمونه، ۱۰/۲۷۰

۳- اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۶۷

۴- آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۱۳۰

۵- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۱۱

۶- کافی، ج ۲، ص ۶۶

۷- مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۲۹

۸- کامل الزیارات، ص ۳۱۶

حدیث فضیلت روز عرفه

حدیث فضیلت روز عرفه

امیر مؤمنان علی(ع)

درباره راز وقوف در عرفات فرمود: «عرفات، خارج از مرز حرم است و مهمان خدا باید بیرون دروازه، آن قدرتضرع کند تا لایق ورود به حرم شود».(۱)

امام سجاد(ع) در حدیثی فرمود:

عصر روز عرفه و ظهر روز دهم که حاجیان در منا حضور دارنـد، خـدای سـبحان به فرشـتگان مباهات می کنـد و می فرمایـد: «اینان بنـدگان من هسـتند که از راه های دور و نزدیک با مشـکلات بسـیار به اینجا آمده و بسـیاری از لذت ها را بر خود حرام کرده و بر شن هـای بیابـان هـای عرفـات و منا خوابیـده انـد و این گونه با چهره های غبارآلود، در پیشـگاه من اظهار ناتوانی و خواری می کننـد. اینـک به شـما اجازه دادم تا آنان را ببینیـد. آنگاه فرشـتگان حق به اذن خداونـد بر دل ها و اسـرار نهان آنها آگاه می شوند.(۲

از امام صادق(ع) سؤال شد:

عرفات را چرا عرفات نامیده اند؟

حضـرت فرمود: «جبرئیـل، حضـرت ابراهیم را روز عرفه به این مکـان آورد، چون ظهر فرا رسـید، جبرئیل گفت: ای ابراهیم! به گناه خود اعتراف کن و مناسکت را بیاموز! چون جبرئیل گفت اعتراف کن! این سرزمین عرفات نامیده شد».(۱)

پیامبر اکرم(ص) می فرماید:

«خداوند در هیچ روزی به اندازه روز عرفه، بندگان خود را از آتش جهنم آزاد نمی کند».(۲)

«در میان گناهان، گناهانی است که جز در عرفات بخشیده نمی شود».(۳)

«هنگـامی کـه مردم در عرفـات وقـوف می کننـد و حـاجت هـای خـود را بـا گریه و زاری درخـواست می کننـد، خداونـد نزد فرشتگان به این مردم افتخار می کند و به فرشتگان خطاب می کند: آیا نمی بینید که بندگان من از راه های دور و غبارآلود به سوی من آمده اند و مالشان را در راه من خرج کرده اند و بدن ها را خسته کرده اند؟ به عزت و جلالم سوگند! گناهکارانشان را به نیکوکارانشان می بخشم و آنها را از گناه پاک می کنم، مانند روزی که از مادر متولد شده اند».(۴)

ص: ۹۹۰۳

۱- (۳). همان، ج ۷۴، ص ۴۰۲.

۲- (۴). جبـل الرحمه، جـدای از کوه هـای اطراف خود، در سـرزمین عرفات قرار دارد. رسول اکرم(ص) برتخته سـنگی از این کوه ایسـتاد و خطبه معروف عرفات را ایراد کرد. همچنین، سالار شـهیدان امام حسـین(ع) دعای بلنـد روز عرفه را در دامنه این کوه خواند.

۳- (۵). نک: مفاتیح الجنان، اعمال روز عرفه.

۴- (۶). آیت الله جوادی آملی، صهبای حج، ص ۴۱۵.

«آنگـاه که در عرفـات وقوف کنی، چنـانچه گناهـانت به تعـداد شن های شـنزار یا سـتارگان آسـمان یا قطره های باران باشـد، خداوند آنها را خواهد بخشید».(۱)

نقل است از رسول خدا(ص) پرسیدند:

چه کسـی از اهل عرفات، گناهش از همه بزرگ تر است؟ حضرت فرمود: «کسی که عرفات را درک کرده باشد و گمان کند خداوند او را نیامرزیده است».(۲)

گدایی در روز عرفه:

امام سـجاد(ع) در روز عرفه صـدای نیازمنـدی را شـنید که گـدایی می کرد. به او فرمود:«وای بر تو! آیا در مثل چنین روزی از غیر خـدا درخواست می کنی، درحالی که در این روز برای بچه هایی که در شـکم مادران هسـتند، امید سـعادت و خوشـبختی می رود».(۳)

امام باقر(ع) فرمود:

«هیچ کس (چه نیکوکار و چه بدکار) در عرفات وقوف نمی کند، مگر اینکه خداوند دعایش را مستجاب می کند».(۴)

روز عرفه ۳ بیانات حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

بیانات حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی به مناسبت روز عرفه

عرفه، روز عبادت و خداپرستی است؛ روزی است که انسان ها در آن، خود را به رحمت خدا نزدیکتر از سایر روزها میبینند.

دعـا هـایی که انسـان در این روز می خوانـد همه عروج دهنـده و بینش آفرین و کمـال بخش روح است مخصوصاً دعای عرفه حضرت امام حسین علیهالسلام که نمیتوان رقائق و معارف آنها را توصیف کرد.

۱- (۷). کافی، ج ۴، ص ۳۱۶؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۶.

۲- (۸). سنن الکبری، ج ۵، ص ۱۹۲.

۳- (۹). جعفریات، ج ۱۱۴، ص ۴۱۵.

۴- (۱۰). تنبیه الغافلین، ص ۴۸۹.

هر جمله از آن نور است که بر باطن شخص میتابد و آن را روشن میکند و کدورات و زنگارهای آن را زایل میسازد و حیات و سعادت را تفسیر میکند و نعمت های خدا را بر میشمارد و قصور و تقصیر آن را در ادای شکر این نعمت ها شرح میدهد که هر انسانی در هر اوج از معرفت که باشد از خواندن آنها لذت میبرد و خود را در عوالم روحانی مشاهده کرده و هر دم حضور خود را در درگاه خداوند تعالی بیشتر میبیند.

واقعاً جامعهای که چنین ذخائر عرفانی و تربیتی را در اختیار دارد باید از همه اوضاع و احوال و برنامههایش نور و معنویت و بیاعتنائی به مال و منال و اعتبارات دنیا ظاهر باشد.

سعادت دنیا و آخرت، مرهون عافیت

یکی از مهمترین حوائجی که حضرت سید الشهداء علیه السلام در دعای عرفه از خداوند می خواهد، عافیت در بدن و دین است؛ «اللّهم .... عَافِنِی فی بَدنی و دینی» که هر کسی این دو نعمت خداوند را داشته باشد، سعادت دنیا و آخرت را دارا شده است.

عافیت در بدن

عافیت در بدن، عبارت از تندرستی و سلامتی از بیماری ها و نقص های عضوی و کمال استوای خلقت و آفرینش است که از نعمت های بزرگ خداست که با توجه به انواع و اقسام امراض، سلامتی از هر یک از آنها نعمتی جداگانه به شمار میرود و غالب مردم از شکر این نعمتها غافلند چون از خود نعمت غافلند؛ یا اصلاً آن را نمیشناسند؛ زیرا اطلاع بر این نعمت ها نیاز به اطلاع وافی و کامل در علوم متعدده دارد که همه مربوط به جسم انسان از گوشت، پوست، استخوان، رگ، پیه، خون، مفاصل، سلولها، اعضا و جوارح ظاهره و باطنه میباشد که به فرض اینکه کسی از این همه علوم مطلع باشد چون این علوم کامل نشده است باز هم از شناخت نعمت های خدا در این رابطه و شکر آنها قاصر است.

ص: ۹۹۰۵

عافیت دین و انواع آن:

و امّا عافیت در دین که اهمیت آن بیشتر است و اگر آن نباشد عافیت در بدن وسیله احتجاج بر عبد و استحقاق توبیخ و معاقبه زیادتر است بر سه قسم است:

۱-عافیت فکری و اعتقادی

عافیت فکری و اعتقادی این است که شخص در شناخت خدا و صفات و اسماءالحسنای او در شناخت ملائکه و مسائل نبوّت پیغمبران و وحی و امامت خصوصاً شناخت حضرت خاتمالأنبیاء صلی الله علیه وآله و اوصیا و خلفای آن حضرت و در شناخت معاد و خلاصه کلّ امور اعتقادی، ایمانش سالم از انحرافات و پاک از بدع و شبههها باشد و از خطی که انبیاء خصوصاً حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله ترسیم فرمودهاند بیرون نباشد و همه را با معیارهای صحیح عقلی و نقلی تحصیل کرده باشد و به آنچه بر حضرت محمّد بن عبدالله صلی اللهعلیه وآله نازل شده است؛ اعم از اصول یا فروع ایمان داشته باشد که حتّی به جزئیترین امری از امور اعتقادی و کوچکترین فرع از فروع و احکام شرعی و عملی، ایمان مطمئن داشته باشد و میل نفس خود را در همه امور، تابع شرع قرار دهد، بدیهی است گاه یک انحراف و انکار یک موضوع مسلّمِ دینِ اسلام، شخص را زیر سؤال برده و موجب کفر او میشود.

۲-عافیت اخلاقی

و امّا عافیت اخلاقی عبارت از اتّصاف انسان به اخلاق اسلامی است که در قرآن مجید و احادیث مرویه از پیغمبر و ائمه صلواتالله علیهم بیان شده است. مثل: صبر، زهد، تواضع، صداقت سخاوت، شجاعت، عدالت، ترحّم، حلم، عفّت، مروّت، حرّیت، فتوّت، عفو و گذشت، ایثار، صله رحم، رعایت حقّ همسایه حق پدر و مادر، مواسات، احسان، انصاف، کظم غیظ، صدق وعده، تفویض، توکّل، رضا و تسلیم و سایر صفات حمیده و مکارم اخلاق که در قرآن مجید و احادیث شریفه و ادعیه بر آنها ترغیب و توصیه شده است.

ص: ۹۹۰۶

و بر حسب حدیث معروف: «اِنّما بُعِثْتُ لاُتَمِّمَ مَکارِمَ الأخلاق» پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله برای اتمام و آموزش کامل اخلاق مبعوث شده است.

در موضوع اخلاق، تعالیم اسلام کاملترین و سازندهترین تعالیم است. بسیاری از حکما هم که علم اخلاق را حکمت عملی مینامند در حکمت عملی وارد نمیشوند؛ زیرا معتقدند با تعالیم اسلام در این موضوع دیگر جایی برای کلام و مقال دیگران نیست.

کتاب های اخلاق و اشعار شعرا و حکایاتی که از مسلمانان تربیت شده در مکتب اسلام نقل شده، مسلمانان را در اخلاق به قدری غنی و صاحب افتخار نشان میدهد که بالاتر از آن تصور نمیشود.

شخص پیغمبر اکرم صلیالله علیه وآله که خدا به او خطاب فرموده است: «اِنَّکَ لَعَلی خُلُق عَظیم» دارای عالیترین اخلاق انسانی بود و یکی از علل عمده نفوذ دعوت آن حضرت در اعراب جاهلیت که تغییر عادات آنها امری ناممکن به نظر میآمد همان اخلاق کریمه آن حضرت بود.

همچنین اهل بیت آن حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین علیهالسلام_ همه نمونه اعلی و مثل اکمل اخلاق انسانیت بودند که دوست و دشمن به آن اعتراف داشتند و این اخلاق سرّ و رمز محبوبیت فوقالعاده آنها در قلوب مردم بود.

۳-عافیت عملی

و امّا عافیت عملی به این است که انسان در اعمال و کارهای خود خواه فردی، اجتماعی، سیاسی و مالی و همچنین در عبادات و تکالیف و فرایض، رعایت کامل احکام شرع مقدّس را بنماید و نسبت به این دستورات که عمده آنها در کتاب های فقه مدوّن است، تعهّد کامل داشته باشد و از معصیت و مخالفت پرهیز کند و تقوا پیشه سازد و حتی در گناهان صغیره نیز اگر چه وعده گذشت از آنها در صورت اجتناب از گناهان کبیره داده شده بپرهیزد و چنان عمل کند که شاعر در این شعر میگوید:

ص: ۹۹۰۷

خلّ الذنوب صغيرها و کبیرها فهو التقی*

کُن مثل ماش فی طریق الشوک تحذر ماتری*

لاتحقرن صغیره ان الجبال من الحصی؛

از گناهان کوچک و بزرگ پرهیز کن که این کار، تقوی است. مانند رونده ای باش که در یک راه پر از خار، با احتیاط گام بر می دارد و هیچ کوچکی را حقیر مشمار که کوه ها از سنگریزه ها تشکیل شده است.

عرفه ۲ (منبر ده دقیقه ای)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

روز عرفه:

نهم ذیحجه روز عرفه است. خداوند متعال در این روز به سه مکان و سه گروه از انسانها، توجه ویژه دارد:

۱. کربلا و زائران امام حسین (ع).

۲. صحرای عرفات (در نزدیکی مکه) و حجاج بیت الله.

۳ . هر جا از دنیا که دستی به سوی او بلند شود و دلی بشکند.

چرا «عرفه»؟

چند وجه در خصوص نامگذاری :

۱- آنگاه که جبرئیل (ع) مناسک حج را به حضرت ابراهیم (ع) می آموخت، چون به عرفه رسید به او گفت : «عرفت؟» یعنی «یاد گرفتی؟» و او پاسخ داد آری. لذا به این نام خوانده شد.

۲ــ وجه دیگر اینکه مردم از این جایگاه و در این سرزمین به گناه خود اعتراف می کنند.

۳ــ بعضی دیگر هم آن را جهت تحمل صبر و رنجی میدانند که برای رسیدن به آن باید متحمل شد ؛ چرا که یکی از معانی

«عرف» صبر و شکیبایی و تحمل است. (۱)

حضرت آدم (ع) در عرفات

ص: ۹۹۰۸

مطابق روایتی از امام صادق(ع)، وقتی جد اعلای ما حضرت آدم (ع) از باغ بهشتی به زمین فرود آمد، چهل روز هر بامداد بر فراز کوه صفا با چشم گریان در حال سجده بود. جبرئیل (ع)، فرود آمد و پرسید:

ـ چرا می گریی، ای آدم؟

ـ چرا نگریم در حالیکه از جوار خداوند به این دنیا فرود آمده ام؟

ـ به درگاه خدا توبه کن و بسوی او بازگرد.

ـ چگونه ؟

جبرئیل در روز هشتم ذیحجه آدم را به منی برد، آدم شب را در آنجا ماند و صبحگاهان عازم صحرای عرفات شد. جبرئیل هنگام خروج از مکه، احرام بستن و لبیک گفتن را به او آموخت و چون عصر روز عرفه فرا رسید، آدم را به غسل فرا خواند و پس از نماز عصر، او را به وقوف در عرفات دعوت کرد و کلماتی را که از پروردگار دریافت کرده بود به وی تعلیم داد، این کلمات عبارت بودند از:

سبحانك اللهم و بحمدك ،لا اله الا انت ،علمت و ظلمت نفسی ،واعترفت بذنبی، اغفر لی انک انت الغفور الرحیم

یعنی: جز تو خدایی نیست.کار بدی کردم و بر خود ظلم نمودم. اینک به گناه خود اعتراف می کنم. مرا ببخش که تو بخشنده و مهربانی.

آدم (ع) تا غروب آفتاب همچنان دعا میکرد و با تضرع اشک می ریخت. وقتی که آفتاب غروب کرد همراه جبرئیل روانه مشعر شد و شب را آنجا گذراند. صبحگاهان در مشعر بپاخاست و به دعا پرداخت... تا اینکه سرانجام بخشیده شد ...

حضرت ابراهیم (ع) در عرفات

ص: ۹۹۰۹

جبرئیل(ع) در صحرای عرفات، مناسک حج را به حضرت ابراهیم (ع) آموخت و حضرت ابراهیم (ع) در برابر او می فرمود: عَرِفتُ، عَرِفتُ (شناختم، شناختم).

پیامبر خاتم (ص) در عرفات

دامنه کوه عرفات در زمان صدر اسلام، کلاس صحرایی پیامبر اسلام (ص) بود و بنا به گفته برخی مفسرین آخرین سوره قرآن در صحرای عرفات بر پیغمبر (ص) نازل شد و پیغمبر آنرا به مردم و شاگردانش تعلیم فرمود.

سخنرانی پیامبر در این روز:

رسول گرامی اسلام (ص) در چنین روزی سخنان تاریخی خود را در اجتماع عظیم و با شکوه حجاج بیان داشت:

... ای مردم سخنان مرا بشنوید! شاید دیگر شما را در این مکان ملاقات نکنم. شما به زودی بسوی خدا باز می گردید. در آن جهان به اعمال نیک و بد شما رسیدگی می شود. به شما توصیه می کنم هرکس امانتی نزد اوست به صاحبش برگرداند.

ای مردم بدانید ربا در آئین اسلام ، حرام است. از پیروی شیطان بپرهیزید. به شما سفارش می کنم که به زنان نیکی کنید زیرا آنها امانتهای الهی در دست شما هستند و با قوانین الهی بر شما حلال شده اند.

... من در میان شما دو چیز به یادگار می گذارم که اگر به آن دو چنگ زنید گمراه نمی شوید، یکی کتاب خدا و دیگری سنت و (عترت) من است.

هر مسلمانی با مسلمان دیگر برادر است و همه مسلمانان جهان با یکدیگر برادرند و چیزی از اموال مسلمانان بر مسلمانی حلال نیست مگر اینکه آنرا به رضایت به دست آورده باشد...

تسبیحات حضرت رسول (ص) در روز عرفه :

ص: ۹۹۱۰

سُبْحانَ الَّذی فِی السَّمآءِ عَرْشُهُ سُبْحانَ الَّذی فِی الاَرْضِ حُکْمُهُ منزه است خدایی که عرش او در آسمان و فرمان و حکمش در زمین است

سُبْحانَ الَّذی فِی الْقُبُوِر قَضآؤُهُ سُبْحانَ الَّذی فِی الْبَحْرِ سَبیلُهُ منزه است خدایی که در گورها قضا و فرمانش جاری است منزه است خدایی که در دریا راه دارد

سُبْحانَ الَّذی فِی النّارِ سُلْطانُهُ سُبْحانَ الَّذی فِی الْجَنَّهِ رَحْمَتُهُ منزه است خدایی که در آتش دوزخ سلطنتش موجود است منزه است خدایی که در بهشت رحمت او است

سُبْحانَ الَّذی فِی الْقِیمَهِ عَدْلُهُ سُبْحانَ الَّذی رَفَعَ السَّمآءَ منزه است خدایی که در قیامت عدل و دادش برپا است منزه است خدایی که آسمان را بالا برد

سُبْحانَ الَّذی بَسَطَ الاْرْضَ سُبْحانَ الَّذی لا مَلْجَاَ وَلا مَنْجا مِنْهُ اِلاّ اِلَیْهِ منزه است خدایی که زمین را گسترد منزه است خدایی که ملجا و پناهی از او نیست جز بسوی خودش پس بگو

سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلا اللّهُ وَاللّهُ اَکْبَرُ (صد مرتبه) منزه است خدا و حمد از آن خدا است و معبودی جز خدا نیست و خدا بزرگتر از توصیف است

و بخوان توحید صد مرتبه و آیه الکرسی صد مرتبه و صلوات بر محمّد و آل محمّد صد مرتبه و بگو

لااِلهَ اِلا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یُحْیی وَیُمیتُ معبودی جز خدا نیست یگانه ای که شریک ندارد پادشاهی خاص او است و از آن او است حمد زنده کند و بمیراند

وَیُمیتُ وَیُحْیی وَهُوَ حَیُّ لا یَموُتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ و بمیراند و زنده کند و او است زنده ای که نمیرد هرچه خیر است بدست او است و او بر هر چیز توانا است

ص: ۹۹۱۱

ده مرتبه اَسْتَغْفِرُ اللّهَ الَّذی لا اِلهَ اِلّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ وَاَتوُبُ اِلَیْهِ آمرزش خواهم از خدایی که معبود بحقی جز او نیست که زنده و پاینده است و بسویش توبه کنم

ده مرتبه یا اَللّهُ

ده مرتبه یا رَحْمنُ

ده مرتبه یا رَحیمُ

ده مرتبه یا بَدیعَ السَّمواتِ وَالاْرْضِ یا ذَاالْجَلالِ وَالاِْکْرامِ

ده مرتبه یا حَیُّ یا قَیُّومُ

ده مرتبه یا حَنّانُ یا مَنّانُ

ده مرتبه یا لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ

ده مرتبه آمینَ

برخی از اعمال شب و روز عرفه:

۱.احیا و نماز و عبادت در شب عرفه

۲. دعا در شب عرفه (که گفته شده است مستجاب می گردد) .

۳. زیارت امام حسین (ع) در شب عرفه.

۴. غسل.

۵. روزه روز عرفه (اگر سبب ضعف و مانع از دعا و مناجات نشود) .

۶. قرائت دعای عرفه امام حسین علیه السلام (که بهتر است بعد از نماز عصر باشد) .

۷. قرائت دعای عرفه امام سجاد علیه السلام (که در صحیفه سجادیه موجود است).

۸. زیارت امام حسین (ع) در روز عرفه.

۹. زیارت حضرت اباالفضل العباس (س) در روز عرفه .

۱۰. اعتراف و اقرار به گناهان.

۱۱. دو رکعت نماز که در رکعت اوّل بعد از حمد، سوره توحید و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره کافرون خوانده می شود. سپس چهار رکعت نماز که در هر رکعت بعد از حمد،پنجاه مرتبه سوره توحید (این نماز در واقع همان نماز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است) .

ص: ۹۹۱۲

صحرای عرفات همایش شناخت و خودسازی امام حسین (ع)

حضرت سیدالشهدا، امام حسین (ع) نیز بعد از ظهر روز عرفه همراه با فرزندان و گروهی از اصحاب از خیمه های خود در صحرای عرفات بیرون آمدند و رو به دامن «کوه رحمت» نهادند و در سمت چپ کوه رو به کعبه همایشی تشکیل دادند که موضوع آن شناخت و سازندگی بود. این همایش، تنها جنبه علم و معرفت نداشت بلکه شناخت توأم با عمل و سازندگی و تزکیه و خودسازی بود. فهرست مطالب آن عبارت بود از:

۱ــ شناخت خدا و صفات الهی.

۲ــ شناخت خود یا خودشناسی.

۳ــ شناخت جهان.

۴ــ شناخت آخرت.

۵ــ شناخت پیامبران.

۶ــ خودسازی با صفات الهی.

۷ــ پرورش نفس با کمالات الهی.

۸ــ توبه و بازگشت به خدای مهربان.

۹ــ دور کردن صفات نکوهیده از خود با تسبیح پروردگار.

۱۰ــ فراگیری راه تعلیم و تربیت از خدا.

۱۱ــ شناخت و درخواست بهترین مسئلت ها.

۱۲ــ تبدیل خود پرستی نفس به خدا پرستی.

۱۳ــ تبدیل خود برتر بینی نفس به تواضع و فروتنی.

۱۴ــ تبدیل خودخواهی نفس به ایثار و غیر خواهی.

۱۵ــ تعلیم مفاهیم و ادبیات قرآن.

عرفه ۱(منبر ده دقیقه ای)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

عرفه؛ روزی بسان شب قدر و تنها امید بخشایش

عرفات، نام منطقه وسیعی است با مساحت حدود ۱۸ کیلومتر مربع در شرق مکه معظمه، اندکی متمایل به جنوب که در میان راه طائف و مکه قرار گرفته است. زائران بیت الله الحرام در روز عرفه - نهم ذی الحجه - از ظهر تا غروب در این منطقه حضور دارند. در روایتی آمده است که آدم و حوا (ع) پس از هبوط از بهشت و آمدن به کره خاکی، در این سرزمین همدیگر را یافتند و به همین دلیل، این منطقه «عرفات» و این روز«عرفه » نام گرفته است.(۱)

ص: ۹۹۱۳

عرفه، از عیدهای بزرگ است، هر چند عید نامیده نشده است و روزی است که حق تعالی بندگان خویش را به عبادت و اطاعت خود دعوت کرده، سفره جود و احسان خود را برای آنها گسترده است. شیطان در این روز، از همه اوقات خوارتر و حقیرتر و خشمناك تر است.

روایت شده که حضرت زین العابدین علیه السلام در روز عرفه صدای فقیری را شنید که از مردم کمک می خواست . حضرت فرمود: وای بر تو! آیا دست نیاز به سوی غیر خدا دراز می کنی؛ در حالی که امید می رود در این روز بچه هایی که در شکم مادر هستند، مورد فضل و لطف الهی قرار گیرند و سعادتمند گردند؟(۲)

در روایتی از حضرت صادق علیه السلام آمده است: « کسی که در ماه رمضان آمرزیده نگردد تا رمضان آینده آمرزیده نمی گردد؛ مگر این که روز عرفه را درك کند.»(۳) به عبارت دیگر تنها امید کسانی که در ماه رمضان بخشیده نشده اند؛ روز عرفه می باشد.

بهترین عمل:

بهترین عمل در روز عرفه دعا است و در میان روزهای سال، این روز برای دعا امتیاز ویژه ای دارد. با توجه به ایام سال و مناسبت های مختلف در می یابیم که برای دعا و مناجات همیشه شب، مورد نظر حضرت باریتعالی بوده است، مثل شب های قدر، شب نیمه شعبان و... و تنها روزی را که برای مناجات همگانی معرفی کرده اند؛ روز عرفه می باشد.

روز عرفه دارای دعاهای فراوانی است؛ ولی در این میان، دعای عرفه امام حسین علیه السلام دارای جایگاه ممتاز و ویژه است و در واقع، ناب ترین و عمیق ترین معارف الهی و توحیدی در این دعا، بر زبان سالار شهیدان علیه السلام جاری گشته است.

امام حسین علیه السلام در آخرین عرفه عمر خود، عصر روز عرفه با گروهی از خاندان و فرزندان و شیعیان، با نهایت خاکساری و خشوع از خیمه بیرون آمدند و در جانب چپ کوه ایستادند . امام (ع) چهره مبارک خود را به سوی کعبه گردانید مانند مسکین نیازمندی که غذا می طلبد، دست ها را برابر صورت خود گرفت و دعایش را چنین آغاز کرد:

«الحمدلله الذی لیس لقضائه دافع ولا لعطائه مانع ولا کصنعه صانع و هو الجواد الواسع؛ سپاس خداوندی را سزاست که چیزی قضایش را دور نمی سازد و از عطا و بخشش او جلوگیری نمی کند و هیچ آفریننده ای آفرینش او را ندارد و او سخاوتمندی بی انتهاست.»

حضرت (ع) سپس به بیان گوشه ای از نعمت های بی پایان خداوند که انسان را در تمام مراحل رشد و تکامل در برگرفته، می پردازد و مهربانی مادران و دایه ها و مواظبت و پرستاری و دل سوزی آنان را از الطاف و عنایت های خداوند می شمرد؛ سپس به لزوم شکر نعمت های الهی اشاره می کند و خود را از ادای یک شکر نیز عاجز و ناتوان می بیند .

هر فرازی از این دعا، دریچه ای از نور و توحید و عشق و محبت به خداوند را به سوی دل انسان می گشاید و عبارات دعا و محتوای آن، نشان می دهد که امام حسین علیه السلام در حال این دعا دائم از خود و عالم غافل گشته، تمام جهان را به یک سو نهاده، با همه وجود حضور خداوند و احاطه و اشراف او به همه ذرات هستی و نفوذ علم و قدرت و حیات او را بر تک تک ذرات و موجودات عالم مشاهده می نماید و آن چه را که دیده، بر زبان آورده است .

امـام حسـین علیه السـلام می خواهـد بـا این نیایش، انسان و خـدا را بشـناساند و نزدیکی آن را به هم بنمایـد . او با این نیایش، منطقی ترین و واقعی ترین رابطه انسان با خداوند را توضیح می دهد .

دعـای عرفه سیدالشـهدا (ع) سراسـر نـور و عرفـان پروردگـار است و آمیزه ای از شور و عشق و محبت و معرفت به ذات پـاک خداوند است . در فرازهای این دعا، امام حسین (ع) با خداوند چنین عاشقانه زمزمه می کند:

خداونـدا! اجـازه فرما تا دمی چنـد در برابرت به زانو درافتم و قطراتی از اقیانوس جان، نثار بارگاهت نمایم . خیال دوری راه تا درگاه جمالت خسته و فرسوده ام کرده است:

از گل آدم شنیدم بوی تو ره ها پیموده ام تا کوی تو

خدایا! موجوداتی که در هستی خود نیازمند تو هستند، چگونه می توانند راهنمای من به سوی تو باشند؟

پروردگارا! آیا حقیقتی غیر از تو آن روشـنایی را دارد که بتواند تو را بر من آشـکار سازد؟ کی از نظر، غایب و پنهان بوده ای که نیازمند راهنمایی به سوی خود باشی و چه وقت از من دور بوده ای تا نمودهای جهان مرا به تو برساند؟

همه عالم به نور توست پیدا کجا گردی تو از عالم هویدا؟

خدایا! روشنایی جمال و جلالت در جهان هستی آشکارتر از هر چیز است و وجود تو خفا و پوشیدگی ندارد تا چراغی سر راه بگیرم و بارگـاه ربـوبی تـو را جست و جو نمـایم و یـا دلیلی را راهنمـای خـود به سوی تو قرار دهم؛ چون فروزنـده چراغ تو و سازنده دلیل و راهنما، تویی .

خدای من! چشمی که تو را بر خود نگهبان و مراقب نبیند، کور و فرو بسته باد و بنده ای که از متاع محبت تو بی بهره باشد، سرمایه باخته و ورشکسته باد .

دیده ای کان چهره روشن نبیند کور باد خاطری کز توست خالی، تیره و بی نور باد

امام حسین علیه السلام با این دعا، روحی تازه به کالبد عرفات دمید و این نغمه خوش آسمانی و آوای دل انگیز ملکوتی را تا ابد در سینه سینای عرفات به یادگار گذاشت .

از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر یادگاری که در این گنبد دوار بماند

صحرای عرفات کالبد و جسم امام حسین علیه السلام روح آن است و به همین دلیل حق تعالی، در روز عرفه پیش از آن که به اهل موقف عرفات نظر لطف نماید، به زائران قبر پاک حسین علیه السلام(۴) نظر رحمت می افکند .(۵)

پی نوشت ها:

۱ . رسول جعفریان، آثار اسلامی مکه و مدینه، نشر مشعر .

۲ . مفاتیح الجنان، اعمال روز عرفه .

۳ . همان، فضیلت ماه مبارک رمضان .

۴ . مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین (ع) در روز عرفه .

۵ . نیایش حسین (ع) تالیف علامه فقید محمدتقی جعفری، .

مسلم ابن عقیل علیه السلام قسمت سوم:

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن...

بحث ما بمناسبت روز پنجم شوال روز ورود حضرت مسلم ابن عقیل به کوفه بود لکن این را میتوان در ایام شهادت آنحضرت یعنی هشتم ذی الحجه استفاده نمود.

دستگیری مسلم بن عقیل

اندکی بعد از استقرار مسلم در خانه طوعه، بلال فرزند وی که برای میگساری با دوستان خود بیرون رفته بود به خانه بازگشت و از حضور مسلم در خانه مطلع شد. او به رغم تأکید مادر، موضوع را کتمان نکرد و صبح هنگام، نزد عبدالرحمن بن اشعث رفت و راز خود را با وی در میان گذاشت. عبدالرحمن نیز نزد پدرش که در قصر ابن زیاد بود رفت و موضوع مخفی شدن مسلم در خانه طوعه را به اطلاع وی رساند.

اندکی بعد ابن زیاد نیز از موضوع با خبر شد و در پی آن شصت یا هفتاد و به قولی سیصد تن از سربازان ویژه (۸۱) خود را همراه محمد بن اشعث رهسپار محل اختفای مسلم کرد.

تجمع لشکر دشمن در اطراف خانه طوعه

سپاه ابن اشعث بر در خانه اجتماع کردند. مسلم از صدای اسبان و سربازان دریافت که برای دستگیری او آمده اند. آنگاه اسب خود را آماده کرد و بر آن لجام بست، زره پوشید و عمامه بر سر نهاد و شمشیرش را به دست گرفت؛ و تبسّمی کرد و با خود گفت: ای نفس به سوی مرگ قدم بردار، چیزی که راه نجاتی از آن نیست. پس از آن رو به زن کرد و گفت: رحمت خدا بر تو باد و خداوند در برابر نیکی تو پاداش خیر عطا کند. طوعه به دستور مسلم در را باز کرد و او همچون شیری دژم در برابر سپاه ابن زیاد ظاهر گردید.

حمله مسلم به لشکر دشمن

سربازان ابن زیاد به داخل خانه ریختند. مسلم به آن ها یورش برد و از خانه بیرون راند.

ص: ۹۹۱۸

جنگ سختی در گرفت و شماری از سربازان ابن زیاد کشته شدند. چون این خبر به ابن زیاد رسید، به ابن اشعث پیغام داد که من تو را برای دستگیری یک نفر فرستاده ام، در حالی که ضربه سختی بر سپاهم وارد آمده است. ابن اشعث پاسخ داد: آیا می دانی ما را برای دستگیری شیری دلاور و شمشیری بران که در دست مردی شجاع و با اراده قرار دارد فرستاده ای؟ او از خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله است. ابن زیاد پیغام فرستاد که به او امان دهید زیرا جز این راهی برای دستگیری او نخواهید یافت. (۸۲) از این رو ابن اشعث به مسلم گفت: تو در امانی خود را به کشتن مده. مسلم گفت: نیازی به امان مکر پیشگان نیست.

رجز مسلم در نبرد با لشکر ابن زیاد

مسلم در حالی که این چنین رجز می خواند به نبرد با آنان پرداخت:

أَقْسَمْتُ لا أُقْتَلُ إِلّا حُرّاً • وَ انْ رأیتُ المَوت شیئاً نُکراً

کلُّ امرِی یوماً مُلاقٍ شَرّاً • و یخلط البارد سُخناً مُرّاً

رُدّ شعاع الشمس فاستقرا • أَخافُ أَن أُکذَبَ أَو اغَرّاً (۸۳)

قسم یاد کرده ام که سرافراز و آزاد کشته شوم، اگر چه مرگ را خوشایند نمی بینم. هر کس روزی ممکن است به شرّی برسد و هر سردی ای ممکن است با گرمایی گزنده به هم آمیزد؛ چنان که پرتو خورشید، زایل می شود و باز می گردد. من از این می ترسم که به من دروغ بگویند و یا فریبم بدهند.

جواب ابن اشعث به رجز خوانی مسلم

ابن اشعث گفت: این دروغ نیست و کسی تو را فریب نخواهد داد. این گروه خواهان کشتن تو نیست. ولی مسلم به سخنان وی توجهی نکرد و به نبرد ادامه داد. ضعف و تشنگی سراسر وجودش را فرا گرفته بود. سربازان ابن زیاد بار دیگر با سنگ و تیر به سویش یورش بردند. عدّه ای نیز بر بام خانه رفتند و مشعل های آتش بر وی افکندند.

مسلم گفت: وای بر شما همانند کفار بر من سنگ می زنید در حالی که من از خانواده پیامبرانم، وای بر شما آیا این گونه حق پیامبر صلی الله علیه وآله و خاندان او را رعایت می کنید؟ سپس با همه ضعفی که در بدن احساس می کرد به آنان حمله کرد و جمعشان را پراکنده ساخت و دوباره به عقب بازگشت و پشت به دیوار نهاده بار دیگر سربازان ابن زیاد به سوی او حمله ور شدند، ولی محمد بن اشعث بانگ برآورد و گفت رهایش کنید تا با او سخن بگویم.

سپس به مسلم نزدیک شد و در برابرش ایستاد و گفت: ای پسر عقیل خود را به کشتن مده تو در امانی و خون تو بر عهده من است. مسلم گفت: آیا گمان می کنی که دست در دست تو خواهم گذاشت در حالی که قدرت در بدن دارم، و به خدا هرگز چنین نخواهم کرد.

سپس به وی حمله کرد و او را به عقب راند و بار دیگر به جایگاه خویش بازگشت و گفت: تشنگی بر من غلبه کرده است.

اسیر شدن مسلم بن عقیل

ابن اشعث خطاب به سربازان خود فریاد زد که این ننگ و سستی است که در برابر یک نفر این چنین ضعف نشان دهید، همه با هم به او حمله کنید! در این هنگام مسلم نیز به آنان یورش برد. شمشیر بکیر بن حمران احمری به لب های مسلم اصابت و آن ها را پاره کرد. مسلم نیز ضربتی بر بکیر زد و او را از اسب به زیر افکند.

سربازان ابن زیاد از پشت به مسلم حمله کردند و او را بر زمین زدند. سپس سلاحش را گرفته و اسیر کردند. عبیدالله بن عباس جلو آمد و عمامه مسلم را گرفت. اشک مسلم بر چهره روان گشت. عمرو بن عبیدالله به مسلم گفت برای کسی که خود به استقبال مرگ می رود گریستن شایسته نیست. مسلم گفت: به خدا قسم گریه من برای مرگ نیست بلکه من برای حسین علیه السلام، خانواده اش و فرزندان خود که بدین سو می آیند می گریم.

درخواست مسلم از ابن اشعث

مسلم بن عقیل به ابن اشعث گفت: تو از امان دادن من عاجزی، پس کسی را نزد حسین علیه السلام بفرست و بگو که با اهل بیت خود باز گردد و فریب مردم کوفه را نخورد، اینها همان یاوران علی علیه السلام هستند که بارها آن حضرت برای جدایی از ایشان آرزوی مرگ کرده بود، مردم کوفه به ما دروغ گفتند و برای دروغگو رأی و نظری نیست، ابن اشعث پذیرفت و گفت درباره امان دادن به تو با ابن زیاد صحبت خواهم کرد. پس از آن، سخنان مسلم را در نامه ای نوشت و به دست ایاس بن عثل طائی سپرد و او را به سوی حسین علیه السلام روانه ساخت. آنگاه مسلم را به سمت قصر ابن زیاد برد، در حالی که خون، چهره و لباسش را فرا گرفته و مجروح و بسیار تشنه بود. (۸۴) (۸۵)

مسلم بن عقیل در قصر ابن زیاد

بیرون قصر عده ای از مردم از جمله عماره بن عقبه، عمرو بن حریث، مسلم بن عمرو و کثیر بن شهاب در انتظار دیدار ابن زیاد نشسته بودند. کوزه آب سردی نیز در کنار درگاه به چشم می خورد. مسلم رو به آن ها کرد و گفت: قدری از این آب به من بدهید. مسلم بن عمرو گفت: می بینی که چقدر سرد است؟ به خدا قسم هرگز از آن نخواهی چشید، مگر آن که پیش از آن، آب جوشان جهنم را بنوشی. مسلم بن عقیل گفت: وای بر تو، کیستی؟ گفت: من فرزند کسی هستم که حقّی را که تو انکار می کنی می شناسد و نصیحت پیشوایی را که تو با او دشمنی می ورزی می پذیرد و در حالی که تو با او مخالفت می کنی، از او اطاعت می کند.

من مسـلم بن عمرو باهلی هسـتم. مسـلم بن عقیل گفت: چه چیز تو را چنین ستم پیشه و سنگ دل کرده است؟ ای فرزند باهله، تو برای رفتن به جهنم و نوشیدن آب جوشان سزاوارتری (۸۶).

سپس مسلم به دیوار تکیه داد و نشست. عماره بن عقبه غلامش را فرستاد و کوزه آبی آورد و قدری به مسلم داد، مسلم سه بار ظرف آب را بالا برد ولی هر بار ظرف پر از خون شـد. بار آخر دو دنـدان ثنایای مسـلم در ظرف افتاد و او هرگز نتوانست آب بنوشد. آنگاه گفت: الحمدللّه، اگر این آب روزی من بود آن را می نوشیدم. سپس مسلم را به داخل قصر بردند. (۸۷) (۸۸)

سلام نکردن مسلم به ابن زیاد

مسـلم بن عقیل در برابر ابن زیاد ایسـتاد ولی سلام نکرد. نگهبان اعتراض کرد مسلم گفت: ساکت باش به خدا قسم او امیر من نیست. آیا در حالی که او قصد کشـتن مرا دارد، من به او سـلام کنم؟ ابن زیاد گفت: در هر صورت تو را خواهم کشت. مسلم گفت: باکی نیست. زیرا پیش از این، بدتر از تو بهتر از مرا کشته است (۸۹).

جواب دندان شکن مسلم به ابن زیاد

ابن زیاد گفت: ای پسـر عقیل به کوفه آمدی و اجتماع مردم را پراکنده ساختی و وحدت کلمه آن ها را به هم ریختی و برخی را بر برخی دیگر شوراندی و فتنه بر پا کردی. مسـلم گفت: هرگز چنین نیست. تو دروغ می گویی به خدا قسم معاویه از سوی همه مردم انتخاب نشد. بلکه با حیله و تزویر بر وصّـِی پیامبر صلی الله علیه وآله غلبه کرد و خلافت را از او گرفت. پسرش یزید نیز همین گونه عمل کرد. تو و پـدرت زیاد بذر فتنه را کاشتید و من امیدوارم که خداوند شـهادت مرا به دست بدترین مخلوق خود قرار دهـد. به خـدا قسم من از امیرالمؤمنین حسـین بن علی علیه السـلام فرزنـد فاطمه، اطاعت و پیروی کرده ام؛ و ما برای خلافت از معاویه و یزید و آل زیاد شایسته تریم.

زمانی که من به کوفه آمدم مردم عقیده داشتند که پدرت زیاد، برگزیدگان ایشان را کشته و خونشان را ریخته است و همانند کسری و قیصر در میان آنان زندگی کرده است. ما آمدیم تا آنان را به عدالت فرمان دهیم و به سوی حکم قرآن بخوانیم.

گستاخی ابن زیاد در مقابل مسلم

ابن زیاد گفت: آیا زمانی که ما با مردم این گونه رفتار می کردیم تو در مدینه شراب نمی خوردی مسلم گفت: من شراب می خوردم؟ به خدا قسم که او می داند تو راست نمی گویی و ندانسته سخن می گویی و من چنان که می گویی نیستم، تو که به ناحق و نابجا مردم را می کشی و خونشان را می ریزی و چنان به خوش گذرانی می پردازی که گویی هیچ اتفاقی نیفتاد، برای شراب خوردن شایسته تری. ابن زیاد به مسلم دشنام داد و گفت: خداوند تو را از رسیدن به آرزویت محروم ساخت، آرزویی که سزاوار آن نبودی. مسلم پرسید: پس چه کسی شایسته آن است؟ گفت: یزید. مسلم گفت: خدا را در همه حال سپاس می گویم و به حکم او رضایت می دهم. ابن زیاد پرسید: به گمانت شما شایسته خلافتید؟ مسلم پاسخ داد: گمان نمی کنم، بلکه یقین دارم. ابن زیاد خمشگین شد و گفت که او را به صورتی بی سابقه خواهم کشت مسلم گفت تو سزاوار بدعتی تو از کشتار و شکنجه مردم و کردارهای زشت دست نخواهی کشید و هیچ کس جز تو برای این امور شایسته نیست. (۹۰) (۹۱)

درخواست مسلم بن عقیل از عمر سعد

مسلم به عمر بن سعد که در مجلس حاضر بود رو کرد و گفت: ای عمر میان من و تو نسبت فامیلی است. من خواسته ای دارم که مایلم آن را خصوصی با تو در میان بگذارم و تو می بایست آن را بر آورده سازی. عمر نخست از پذیرش آن خودداری کرد ولی با اشاره ابن زیاد همراه با مسلم به گوشه ای رفتند. مسلم گفت: در آغاز ورودم به کوفه هفتصد درهم از کسی قرض گرفته ام شمشیر، زره و اسبم را بفروش و آن را بپرداز . (۹۲)، پیکرم را به خاک بسپار و کسی را نزد حسین علیه السلام بفرست تا او را باز گرداند. زیرا او اکنون به توصیه من بدین سو در حرکت است. (۹۳)

ص: ۹۹۲۳

شهادت مسلم بن عقیل

ابن زیاد به ابن حمران (۹۴) که در جنگ با مسلم مجروح شده بود دستور داد تا برای تشفّی دل خود کشتن مسلم را بر عهده بگیرد. بُکیر، مسلم را به بالای قصر برد. و مسلم بن عقیل در آن حال تکبیر می گفت و استغفار می کرد و بر انبیا و ملائکه درود می فرستاد و می گفت: خداوندا، میان ما و این گروه که بر ما ستم روا داشتند، ما را تکذیب کردند و کشتند تو خود حکم بفرما، وقتی به بالای قصر رسیدند بکیر سر آن حضرت را از بدن جدا کرد و پیکرش را به بیرون قصر انداخت. سپس وحشت زده نزد عبیدالله بازگشت و گفت: هنگامی که مسلم را به قتل رساندم ناگهان دیدم مردی سیاه چهره و زشت در برابرم ایستاده و انگشتان خود را به دهان گرفته است، من با مشاهده آن بسیار ترسیدم! (۹۵) (۹۶)

مسلم بن عقیل در هشتم ذی الحجه سال ۶۰ هجری در کوفه به شهادت رسید. گفته شده وی به دست راشد بن صرد بن عتبه به شهادت رسید. لباب الانساب ج۱، ص۳۷۹.

پیکر مسلم بن عقیل بعد از شهادتش

سر مبارکش را همراه با سر هانی بن عروه به شام فرستادند. یزید دستور داد تا آن ها را بر سر در یکی از دروازه های شهر دمشق آویختند (۹۷). پیکرش را نیز در بازار قصاب های کوفه بر روی زمین کشاندند و سپس در همان جا به دار آویختند (۹۸) (۹۹). سه روز پس از شهادتش، عمر بن سعد بر او نماز خواند، کفن کرد و سپس در کنار دار الاماره به خاک سپرد . (۱۰۰) (۱۰۱). به روایتی، مردم قبیله مذحج پیکرش را در کنار دار الاماره کوفه به خاک سپردند (۱۰۲). گفته شده است که ابن زیاد برای اینکه بتواند رفت و آمد شیعیان را زیر نظر بگیرد و یا آنان نتوانند در سوگ مسلم عزاداری کنند این محل را برای دفن وی تعیین کرد. (۱۰۳)

ص: ۹۹۲۴

خبر شهادت مسلم به امام حسین علیه السلام

خبر شهادت مسلم به وسیله یکی از اهالی کوفه به نام بکر بن معنقه (۱۰۴) در شَراف (۱۰۵) یا ثعلبیه (۱۰۶) به امام حسین علیه السلام رسید. امام علیه السلام از شنیدن آن بسیار اندوه گین شد و گریست (۱۰۷) و سپس فرمود:

«انا لله و انا الیه راجعون،

رحمت خدا بر او باد.» و این سخن را چند بار تکرار کرد. همچنین فرمود: از این پس زندگی بی معنا است و خیری ندارد (۱۰۸) بستگان مسلم نیز به شدّت بر آشفتند و گفتند: انتقام مسلم را خواهیم گرفت (۱۰۹).

مرقد مسلم بن عقیل

در شعبان سال ۶۵ هجری به دستور مختار ثقفی، آستانه حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام بنا گردید بر روی قبر، سنگی از مرمر نهاده گنبدی ساخته شد (۱۱۰). این ساختمان در شرق رحله (۱۱۱) مسجد جامع کوفه واقع شده و بارها مورد مرمّت و یا تعمیر اساسی قرار گرفته است. در سال ۱۳۸۵ ه ساختمانی جدید با گنبدی زراندود بر آن ساخته شد. این آستانه اکنون به صورت چهار گوش و به مساحت ۱۰۶ متر مربع و از سه طرف دارای رواق است. رواق جنوبی آن به قبر مختار متصل گردیده است و در مقابل حرم یک ایوان بزرگ قرار دارد، بر روی قبر نیز ضریحی نقره ای کار گذاشته شده است (۱۱۲).

زیارتنامه مسلم بن عقیل

در قسمتی از زیارتنامه مسلم می خوانیم:

ألسَّلامُ عَلَیک أیهَا الفادی بِنَفسِهِ وَ مُهْجَتِهِ الّشهیدُ الْفَقیهِ المَظلُوم الْمَغصُوبِ حَقُّهَ المُنتهِک حُرَمَتُهُ الَّسلامُ عَلَیک یا فادی بِنَفسِهِ ابْنَ عَمِّهِ وَ فَدی بِدَمِهِ دَمْهُ. السَّلامُ عَلَیک یا أَوَّلَ الشُّهَداءِ وَ امام السُّعداء ... السُّلامُ عَلَیک یا وَحیداً غَریباً عَنْ اهلِهِ بَینِ الأعْداءِ بِلا ناصرٍ وَ لا مُجیبَ (۱۱۳)

ص: ۹۹۲۵

سلام بر تو ای جان نثار، ای شهید فقیه و مظلوم، ای کسی که حقّش غصب گردید و حرمتش شکسته شد. سلام بر تو که جانت را فدای پسر عمومیت کردی و برای حفظ او خون دادی.سلام بر تو ای اوّلین شهید و ای پیشوای سعادتمندان، سلام بر تو که میان دشمنان، تنها و بی کس بودی و یار و یاوری نداشتی.

مسلم ابن عقیل علیه السلام بحث دوم:

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن...

بحث ما بمناسبت روز پنجم شوال روز ورود مسلم ابن عقیل به کوفه بود اگرچه این بحث را در هشتم ماه ذی الحجه روز شهادت مسلم میتوان استفاده نمود.

ورود ابن زیاد لعنهالله علیه به کوفه

پس از ورود ابن زیاد به شهر و انتشار سخنان تهدیدآمیز وی، مسلم شبانه از خانه سالم بن مسیب به خانه هانی بن عروه نقل مکان کرد. از این پس کوفیان برای بیعت با مسلم به منزل هانی می رفتند. مسلم تصمیم گرفت بر ضدّ ابن زیاد قیام کند، ولی هانی گفت: تعجیل روا مدار (۴۶) (۴۷). مسلم بار دیگر به وسیله عابس بن ابی شبیب برای امام حسین علیه السلام نامه ای نوشت و گفت: فرستاده به اهل خود دروغ نمی گوید، هجده هزار (و به قولی ۲۸ یا ۳۰ هزار نفر) (۴۸) نفر از مردم کوفه با من بیعت کرده اند، هر گاه نامه ام را دریافت کردی به سرعت حرکت کن، همه مردم با تو هستند و در دل هیچ رغبتی به خاندان معاویه ندارند (۴۹). این نامه، ۲۷ روز پیش از شهادت مسلم بن عقیل در اواخر ذی قعده (۵۰) به دست امام حسین علیه السلام رسید. (۵۱)

ص: ۹۹۲۶

معقل، جاسوس ابن زیاد

ابن زیاد برای آنکه فعالیت های مسلم و یارانش را زیر نظر بگیرد، غلام خود معقل را به میان مردم فرستاد. معقل به مسجد کوفه رفت و با مسلم بن عوسجه که از یاران نزدیک مسلم بن عقیل بود آشنا شد و با راهنمایی او به دیدارش نایل آمد و رفته رفته در جمع دوستان و نزدیکان پذیرفته شد. معقل مبلغ سه هزار درهم نیز به ابوثمامه صائدی که کار جمع آوری اموال و خرید سلاح را بر عهده داشت تحویل داد تا در آن کار صرف گردد. وی گزارش فعالیت های مسلم را پیوسته به اطلاع ابن زیاد می رساند. (۵۲) (۵۳)

انصراف مسلم از قتل ابن زیاد

ابن زیاد همچنین به شریک بن اعور که در منزل هانی در بستر بیماری افتاده بود پیغام داد که به زودی به عیادتش خواهد آمد. در پی آن شریک ، مسلم بن عقیل را تشویق کرد تا ابن زیاد را در خانه هانی به قتل برساند؛ و برای این منظور طرحی را تدارک دید. او از مسلم خواست خود را در پشت پرده ای پنهان سازد و هنگامی که ابن زیاد سرگرم گفت و گو باشد، با اشاره شریک به وی حمله کند و او را از پای در آورد.

پس از ورود ابن زیاد به خانه هانی، شریک با او سرگرم گفت و گو شد. اندکی بعد برای اجرای نقشه خود آب طلبید ولی حرکتی از مسلم مشاهده نکرد. او چند مرتبه دیگر خواسته خود را تکرار کرد و این شعر را خواند: ما تنتظرون بسلمی ان تحیوها؟ در انتظار چیستید که به سلمی درود نمی گویید؟

ص: ۹۹۲۷

ولی مسلم این بار نیز دعوت او را اجابت نکرد. ابن زیاد از هانی پرسید: آیا او هذیان می گوید؟ هانی پاسخ داد: آری این رفتار او از صبح شروع شده است. آنگاه ابن زیاد با اشاره غلامش، مهران، که موضوع را دریافته بود مجلس را ترک گفت. پس از رفتن ابن زیاد، شریک به مسلم اعتراض کرد و گفت: چه چیز تو را از کشتن باز داشت. مسلم گفت:نخست آنکه هانی راضی نبود این کار در خانه او صورت گیرد؛ و دوم آنکه سخن پیامبر صلی الله علیه وآله را به یاد آوردم که فرمود: مؤمن غافلگیرانه نمی کشد». (۵۴) (۵۵) (۵۶)

و نیز گزارش شده که هانی بن عروه پیشنهاد قتل ابن زیاد را به مسلم داد. (۵۷)

قیام مسلم بن عقیل

وقتی ابن زیاد به قصر خود بازگشت مالک بن یربوع تمیص نزد وی آمد و نامه ای را که از عبدالله بن یقطر گرفته بود نشان داد. نامه از مسلم برای امام حسین علیه السلام فرستاده شده بود. مسلم در این نامه، بیعت مردم کوفه با امام علیه السلام را به اطلاع آن حضرت رسانده از ایشان خواسته بود تا در سفر به کوفه شتاب ورزد.

فرا خوانده شدن مسلم به دار الاماره

در پی آن ابن زیاد گروهی را به دنبال هانی بن عروه فرستاد و او را به دار الاماره فرا خواند و چون آمد، خطاب به وی گفت:مسلم را در خانه خود پناه داده برای او سلاح و مردان جنگی جمع می کنی و گمان داری که کارهای تو بر ما مخفی می ماند. (۵۸) هانی بن عروه گفت: خانواده ات را بردار و به شام برو و در آنجا زندگی کن، زیرا شایسته تر از تو و یزید به اینجا آمده است. ابن زیاد از پاسخ هانی سخت برآشفت و او را مورد ضرب و جرح قرار داد و به زندان افکند.

عکس العمل مسلم بعد از دستگیری هانی

خبر دستگیری هانی بن عروه، مسلم را بر آن داشت تا کسانی را که با وی بیعت کرده بودند فرا بخواند و بر ضدّ ابن زیاد قیام کند. (۵۹) بدین منظور به عبدالله بن خازم فرمان داد تا در میان شیعیان شعار «یا منصور امت» (۶۰) را سر دهد. به دنبال آن چهار هزار نفر از هیجده هزار بیعت کننده با مسلم، گرد هم آمدند. مسلم بن عقیل ، عبیدالله بن عمرو کندی را بر قبیله کنده و ربیعه، ابوثمامه صائدی را بر تمیم و همدان و عباس بن جعده جدلی را بر گروه مدینه گمارد و خود نیز در قلب سپاه قرار گرفت. پرچم سبز در دست مختار و پرچم سرخ به دست عبدالله بن نوفل بود. (۶۱) بزرگان و افراد مسلح پیشاپیش حرکت می کردند. سپس در حالی که شعار «یا منصور امت» سر می دادند به سمت دار الاماره به راه افتادند. خبر حرکت مسلم به ابن زیاد رسید. او که در مسجد کوفه مشغول سخنرانی بود و مردم را به اطاعت از یزید و پرهیز از تفرقه افکنی فرا می خواند، با شنیدن این خبر به سرعت خود را به دار الاماره رساند و فرمان داد تا درها را ببندند. (۶۲) در داخل قصر سی نفر سرباز (۶۳) و بیست نفر از بزرگان کوفه و خانواده ابن زیاد حضور داشتند.

محاصره دار الاماره توسط سپاهیان مسلم

سپاهیان مسلم پس از گذشتن از مسجد (۶۴)، دار الاماره را به محاصره خود در آوردند. ابن زیاد همراه گروهی به بالای قصر رفتند. مردم با دیدن آن ها به سویشان سنگ پراندند و به عبیدالله و پدرش، زیاد، ناسزا گفتند. (۶۵)

واکنش ابن زیاد بعد از محاصره

ابن زیاد به کثیر بن شـهاب حارثی فرمان داد تا همراه پیروان مـذحجی خود از «باب الرومیین» خارج شود، و به میان مردم برود و آنان را از گرد مسـلم پراکنده سازد و از جنگ بترساند و از کیفر حاکم بر حذر دارد. همچنین به محمد بن اشعث فرمان داد تا همراه پیروان کندی و حضـرموتی خود از قصر خارج شود و پرچم امان بر افرازد و مردم را به سوی آن فرا بخواند. وقتی ابن اشعث به نزدیکی خانه های بنی عماره رسـید، مسـلم بن عقیل، عبدالرحمن بن شـرع شـبامی را به سوی او فرسـتاد. (۶۶) (۶۷) (۶۸)

ابن اشـعث چون جمعیت زیادی را در برابر خود مشاهـده کرد عقب نشـینی کرد. (۶۹) ولی همراه با کثیر بن شـهاب، قعقاع بن شور ذهلی و شبث بن ربعی ، مردم را از پیوسـتن به مسـلم بر حذر داشت. به دنبال آن گروه زیادی از مردم به آنان پیوسـتند و داخل قصر شدند. کثیر بن شهاب از ابن زیاد خواست تا به جنگ مسلم بروند ولی او نپذیرفت.

گروهی نیز بـا اصـرار زنـان و کودکان و خانواده های خود از حضور در جنگ منصـرف شدنـد. مسـلم بن عوسـجه، حبیب بن مظاهر و برخی دیگر از یاوران مسـلم به وسـیله عشیره خود در خانه مخفی گردیدند (۷۰). عبیدالله بن عمرو بن عزیز الکندی و عبیـدالله بن حارث بن نوفل و عبـدالله علی بن یزیـد کلبی به دست حصـین بن نمیر و کثیر بن شـهاب دسـتگیر و زندانی شدند . (۷۱)

پراکنده شدن بیعت کنندگان از اطراف مسلم

شب هنگام سپاه چهار هزار نفری مسـلم به سـیصد نفر تقلیل یافت و پس از اقامه نماز تنها سـی نفر در مسجد ماندند. مسلم بن عقیـل از مسـجد بیرون آمـد در ابتـدای کوچه ده نفر از کوفیـان را همراه خود دیـد ولی با عبور از اولین خانه هیـچ کس با وی نمانده بود (۷۲) (۷۳). قیام مسلم در کوفه در روز سه شنبه هشتم ذی حجه سال شصت هجری واقع گردید. (۷۴)

مسلم بن عقیل در منزل طوعه

مسلم به تنهایی و سوار بر اسب و در حالی که مجروح شده بود کوچه های کوفه را یکی پس از دیگری طی کرد بدون آنکه از پایان کار آگاه باشد. چون به محله بنی جبله رسید، بر در خانه ای ایستاده زنی به نام طوعه بیرون خانه در انتظار فرزندش نشسته بود. مسلم از وی تقاضای آب کرد. طوعه مقداری آب آورد و به مسلم داد. مسلم آب را نوشید و دوباره ایستاد. زن گفت ای برادر به خآن هات برو. مسلم سکوت کرد و چیزی نگفت. زن سخن خود را تکرار کرد ولی باز با سکوت مسلم مواجه گشت. طوعه گفت: سبحان الله برخیز و نزد خانواده ات باز گرد. مسلم گفت: من در این شهر خانه و خانواده ای ندارم. زن گفت: شاید تو مسلم هستی؟ گفت: «آری، من مسلم بن عقیل ام، آیا می توانی در حق من نیکی کنی؟ من از خانواده ای شریف هستم و احسان تو را جبران خواهم کرد، این مردم مرا تکذیب کردند و فریب دادند». زن او را به خانه برد و محل استراحت و شام برای وی مهیا ساخت ولی مسلم چیزی نخورد. (۷۵) (۷۶) از سوی دیگر ابن زیاد حصین بن تمیم را فرا خواند و به او فرمان داد تا سربازان خود را بر دروازه های شهر بگمارد و از خروج مسلم جلوگیری و خانه ها را بازرسی کند. همچنین برای دستگیری مسلم جایزه تعیین کرد. (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰)

مسلم ابن عقیل علیه السلام بحث اول:

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن...

ص: ۹۹۳۱

بحث ذیل بمناسبت پنجم شوال روز ورود حضرت مسلم ابن عقیل به کوفه تدوین گردیده که در روز هشتم ذی الحجه روز شهادت آنحضرت نیز قابل استفاده است

نسب مسلم بن عقیل

وی فرزند عقیل، عموزاده و صحابی گرانقدر پیامبر صلی الله علیه وآله و نوه ابوطالب، پدر گرامی علی علیه السلام، و کنیه اش ابوداود بود(۱)

مادر مسلم بن عقیل

مادرش از زنان آزاد نَبْط و از خاندان «فرزندا» به شمار می رفت) (۲) (و احتمالًا نژادی ایرانی داشت. (۳) شماری از مورّخان با استناد به روایتی مرسل (۴) بر این باورند که مادر مسلم، امّ ولد (کنیز) بوده و علّیه نام داشته است. (۵) او را حَلَبه (۶) و حبله نیز خوانده اند. (۷)

خصوصیات مسلم بن عقیل

طبری زادگاه مسلم را کوفه می داند. (۸) او از خاندانی پاک، شجاع و با فضیلت برخاست و زیر نظر عموی گرامی اش، علی علیه السلام، و پسر عموه ای خود امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام پرورش یافت و از علم، تقوی و دیگر فضائل آن بزرگواران بهره مند گردید. (۹) رجال نویسان اهل سنت، مسلم بن عقیل را محدثی تابعی شمرده و گفته اند که صفوان بن موهب از او حدیث نقل کرده است. (۱۰) (۱۱) وی فقیه و دانشمند بود. (۱۲) از ابوهریره نقل شده است که گفت: از میان فرزندان عبدالمطلب، او شبیه ترین فرد به پیامبر صلی الله علیه وآله است. (۱۳) همچنین وی را شجاع ترین فرزند عقیل خوانده اند. (۱۴)

همسر و فرزندان مسلم بن عقیل

مسلم بن عقیل پس از ورود به دوران جوانی با رقیه (۱۵) و به قولی ام الکثوم (۱۶) دختر علی علیه السلام، پیوند زناشویی بست. ابن قتیبه ثمره این ازدواج را دو پسر به نام های عبدالله و علی دانسته است. (۱۷)

درباره شمار و نام فرزندان مسلم اختلاف نظر وجود دارد. مورخان عبدالعزیز، ابراهیم، احمد، جعفر، مسلم، عون، عبدالرحمن، محمد و حمیده را نیز در شمار فرزندان مسلم آورده اند. (۱۸) (۱۹) (۲۰) بر این اساس وی احتمالا همسران دیگری نیز اختیار کرده بود.

مورخان و نسب شناسان معتقدند که نسل مسلم پایدار نماند و منقرض گردید (۲۱) (۲۲) (۲۳) و همه فرزندان او در کربلا و کوفه به شهادت رسیدند. (۲۴)

مسلم بن عقیل در رکاب امام علی علیه السلام

مسلم بن عقیل در دوران خلافت علی علیه السلام در جنگ صفین حضور داشت و همراه امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر در میمنه سپاه با دشمن به نبرد پرداخت. (۲۵) در روزگار امامت امام حسن علیه السلام نیز از یاران با وفا و بر جسته آن حضرت به شمار می رفت. (۲۶) وی پس از شهادت امام حسن علیه السلام همراه امام حسین علیه السلام رهسپار مکه شد. (۲۷)

مسلم، سفیر امام حسین علیه السلام در کوفه

نامه های فراوان و فرستادگان مردم کوفه، امام حسین علیه السلام را بر آن داشت که برای اطمینان بیشتر کسی را به کوفه بفرستد تا درباره دعوت کوفیان تحقیق کند. از این رو مسلم را فرا خواند و در نامه ای برای مردم کوفه چنین نوشت: «من برادر، پسرعمو و مطمئن ترین فرد خانواده ام را به سوی شما فرستادم و به وی دستور دادم تا نظر برگزیدگان و خردمندان شما را برای من بنویسد. پس، با پسر عموی من بیعت کنید و او را تنها نگذارید». سپس نامه را به مسلم داد و فرمود: «من تو را به کوفه می فرستم، خداوند هر آنچه را که مورد رضا و علاقه اوست برای تو مقدّر خواهد کرد و من امیدوارم که با تو در مرتبه شهدا قرار گیریم، پس بر تقدیر پروردگار خشنود باش.» نیز فرمود: «هر گاه به کوفه رسیدی نزد مطمئن ترین فرد منزل کن، از خاندان ابوسفیان بر حذر باش و مردم را به اطاعت من فرا خوان. اگر مردم را بر بیعت با من ثابت قدم یافتی بی درنگ مرا آگاه ساز تا طبق آن عمل کنم. در غیر این صورت با سرعت باز گرد.» همچنین او را به تقوا، مدارا با مردم و کتمان مأموریت خود سفارش فرمود. پس او را در آغوش گرفت و هر دو گریستند و یکدیگر را وداع گفتند. (۲۸)

حرکت مسلم به سمت مدینه

مسلم بن عقیل در نیمه ماه رمضان سال ۶۰ هجری مخفیانه به سمت مدینه حرکت کرد. قیس بن مسهر صیداوی، عبدالرحمان بن الکدن ارحبی و عماره بن عبید سلولی نیز او را در این سفر همراهی می کردند. چون به مدینه رسیدند مسلم به مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله رفت و دو رکعت نماز گزارد. سپس در دل شب نزد خویشاوندان خود رفت و آنان را وداع گفت. (۲۹)

پس از آن دو نفر راهنما از مردان قبیله قیس عیلان برگزید تا آن ها را از بیراهه حرکت دهند و تا کوفه همراهی کنند. آن ها شبانه به سمت کوفه حرکت کردند. در راه دو راهنما بر اثر تشنگی هلاک گردیدند و مسلم و همراهان به سختی خود را به نزدیکی کوفه رساندند.

نامه مسلم به امام علیه السلام در بین سفر

مسلم به وسیله قیس بن مسهر نامه ای برای امام حسین علیه السلام فرستاد و آن حضرت را از رویداد مذکور آگاه و از ایشان برای ادامه مسیر کسب تکلیف کرد. (۳۰)

طبری می نویسد: مسلم علیه السلام طی این نامه از امام حسین علیه السلام خواست تا او را از ادامه سفر معذور دارد. حضرت درپاسخ وی، ترس را عامل این سستی دانست و او را فرمان داد تا مأموریت خود را به انجام برساند، (۳۱) (۳۲). ولی این گزارش از جهاتی قابل خدشه است. زیرا اوّلًا با شخصیت شناخته شده مسلم و سابقه درخشان وی در جنگ ها و شجاعت هایی که از خود بروز داده است سازگاری ندارد. ثانیاً چگونه ممکن است که امام حسین علیه السلام شخص ضعیف و ترسویی را برای انجام چنین مأموریت مهمّی برگزیند و او را روانه کوفه سازد.

حرکت مسلم به سمت کوفه

مسلم بعد از این نامه ، به سمت کوفه حرکت کرد و در پنجم شوّال (۳۳) وارد شهر شد و در خانه مختار استقرار یافت. (۳۴) و نیز خانه سالم بن مسیب (۳۵) (۳۶) و خانه مسلم بن عوسجه (۳۷) و خانه هانی بن عروه (۳۸) نیز استقرارهایی داشت.

بیعت مردم کوفه با مسلم

با انتشار خبر ورود مسلم به کوفه، رفت و آمد شیعیان به خانه ابن مسیب آغاز گردید مردم به دیدار مسلم می شتافتند و با او بیعت می کردند. وی در دیدار گروهی از آنان، نامه امام حسین علیه السلام خطاب به مردم کوفه را قرائت کرد. مردم همگی از شوق دیدار امام علیه السلام گریستند.

آنگاه عابس بن ابی شبیب شاکری برخاست و پس از حمد و ثنای پروردگار گفت: من از جانب مردم سخن نمی گویم و نمی دانم که در دل آن ها چه می گذرد ولی تو را از باطن خود آگاه می کنم. به خدا قسم هر زمان مرا بخوانید اجابت خواهم کرد و تا لحظه مرگ در رکاب شما به جنگ با دشمنان بر می خیزم و جز پاداش حق چیزی نمی خواهم. سپس حبیب بن مظاهر و به دنبال او سعید بن عبدالله حنفی برخاستند و سخنان عابس را تأیید کردند. پس از آن مردم با مسلم بیعت کردند. (۳۹) (۴۰)

در آغاز دوازده هزار نفر از مردم کوفه با وی بیعت کردند؛ و به زودی شمار بیعت کنندگان به هیجده هزار نفر رسید. در پی آن مسلم نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت و حضرت را به کوفه دعوت کرد. . (۴۱)

آگاه شدن نعمان از بیعت مردم با مسلم

چون خبر بیعت مردم بـا مسـلم بن عقیل به نعمان بن بشـیر، حاکم وقت کوفه، رسـید، به مسـجد رفت و مردم را از فتنه انگیزی، ایجاد تفرقه و خون ریزی و مخالفت با یزیـد بر حـذر داشت. ولی عبدالله بن مسـلم بن سـعید حضـرمی، از هم پیمانان بنی امیه، برخـاست و او را به ضـعف و نـاتوانی متهم سـاخت. سـپس نامه ای به یزیـد نوشت و او را از وقایع کوفه آگاه کرد. یزیـد نیز با مشورت سـرجون، غلام معاویه، عبیدالله بن زیاد را روانه کوفه ساخت و امارت آن شـهر را بدو سپرد. همچنین به وی فرمان داد تا مسـلم را همچون مهره -گمشـده- بجوییـد و هر گاه او را یافت به قتل برسانـد و سـرش را برای او بفرسـتد. (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵)

عید قربان (۳)

شب و روز عید قربان

شب و روز عید قربان:

شب دهم ذیحجه از شبهای مبارک است. و جزء چهار شبی است که احیاء و شب زنده داری در آنها مستحب است. در شب عید قربان، درهای آسمان باز است. برای این شب اعمالی ذکر شده است:

۱- زیارت امام حسین علیه السلام .

۲- خواندن دعای "یا دائِمَ الْفَضْلِ عَلیَ الْبَرِیَّهِ" که در شب جمعه هم وارد شده است.

اعمال روز عید قربان

روز دهم ذیحجه، روز عید قربان است و بسیار روز شریفی است و اعمال آن چند چیز است:

۱- غسل . که در این روز سنّت مؤکد است و بعضی از علماء واجب دانستهاند.

۲- اقامه نماز عید قربان، به همان نحو که در عید فطر ذکر شده است. اما در این روز مستحب است که بعد از نماز، با گوشت قربانی افطار شود.

۳- خوانـدن دعاهائی که وارد شـده پیش از نماز عیـد و بعد از آن و در اقبال ذکر شده و شاید بهترین دعاهای این روز، دعای چهل و هشتم صحیفه سجادیه باشد که اوّل آن "اَللّهُمَّ هذا یَوْمٌ مُبارَکٌ" است.

۴- خواندن دعای چهل و ششم صحیفه سجادیه که اینگونه آغاز میشود: "یا مَنْ یَرْحَمُ مَنْ لا یَرْحَمُهُ الْعِبادُ".

۵- خواندن دعای ندبه .

۶- قربانی کردن؛ که سنّت مؤکّد است .

۷- خواندن تکبیرات برای کسی که در منا باشد بعد از پانزده نماز که اولش نماز ظهر روز عید است و آخرش نماز صبح روز سیزدهم است. و کسانی که در سایر شهرها هستند نیز بعد از ده نماز از ظهر روز عید تا صبح دوازدهم این تکبیرات را بگویند. تکبیرات بنا بر روایت صحیح در اصول کافی از این قرار است :

اللهُ اَکْبَرُ اللهُ اَکْبَرُ لا اِلهَ اِلا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ اللهُ اَکْبَرُ اللهُ اَکْبَرُ ولِلّه الْحَمْدُ اللّهُ اَکْبَرُ خدا بزرگتر از توصیف است، معبودی جز خدا نیست و خدا بزرگتر است، و ستایش خاص خدا است

اعَلی ما هَدانا اَللّهُ اَکْبَرُ عَلی ما رَزَقَنا مِنْ بَهیمَهِ الاْنْعامِ خدا بزرگتر است بر آنچه ما را راهنمائی کرد خدا بزرگتر است بر آنچه روزی ما کرد از چهارپایان انعام (شتر و گاو و گوسفند)

وَالْحَمْدُلِلّهِ عَلی ما اَبْلانا. و ستایش خاص خدا است برای آنکه آزمود ما را .

و مستحب است که به مقداری که توانایی است این تکبیرات بعد از نمازها تکرار شود.در قرآن و متون روایی مأثور، آیات و احادیثی پیرامون فضیلت برپای داشتن فریضه نماز عیدین، وجود دارد که در ذیل به اختصار اشاره خواهد شد:

آیات قرآن محید

۱«قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی»(۱)

به یقین کسی که پاکی جست (وخود را تزکیه کرد) رستگار شد و (آنکه) نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند در روایت چنین تفسیر شده است «و ذکر اسم ربه فصلی»؛

«قال صلوه الفطر و الاضحی» که مراد از صلوه نماز عید قربان و عید فطر است.(۲)

۲- فصل لربک وانحر:(۳)

پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن. در این آیه امر شده است به نماز عید و امر هم دلالت بر وجوب دارد. مراد از صلوه هم طبق گفته مفسران و روایت پیامبر اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ نماز عید قربان است.(۴) آیات مذکور در عین حال که لزوم نماز عیدین را می رساند متضمن فضائل آنها نیزرمی باشد چرا که آیه اول می گوید رستگاری از ان کسی است که خود را پاکیزه کرد (یا قربانی نمود) و نماز عید برگزار نمود و در آیه دوم با توجه به اینکه مراد از کوثر فاطمه زهراء ـ سلام الله علیه ـ می باشد، به شکرانه این نعمت عظیم بهترین تشکر از خدا این است که نماز عید و قربانی انجام شود. (و یا نماز گذارد و هنگام نماز برای تکبیر دستها را بالا بیاورد.)(۵)

روایات:

روایات این بخش در دو قسمت بیان می شود.

ص: ۹۹۳۸

۱- (۱) . اعلی/ ۱۵ — ۱۶

۲- (۲) . بحار الانوار، پیشین، ج ۸۷، ص ۳۴۸

۳- (۳) . کوثر/ ۲

۴- (۴) . بحار الانوار، پیشین، ج ۷۸، ص ۳۴۹

۵- (۵) . تفسیر صافی، پیشین، ج ۵، ص ۳۸۳

بخش اول: ضرورت و لزوم نماز عیدین

۱ـ نماز عید فرض و واجب است.

امام صادق ــ علیه السّلام ــ فرمود: «صلوه العیدین فریضه»(۱)

۲ـ علی ــ علیه السّلام ــ فرمود: «لا تجسوا النساء عن الخروج فی العیدین فهو علیهن واجب»(۲) زنها را از رفتن در نماز عیدین منع نکنید چرا که نماز عید بر آنها لازم (و ثابت) است.

منتهی روایات بسیاری آورده شده است که لزوم نماز عیدین را مشروط به وجود امام معصوم ــ علیه السّلام ــ نموده است

از جمله امام باقر ــ علیه السّلام ــ فرمود: «لا صلوه یوم الفطر و الضحی الا مع امام»(۳) نماز عید فطر وعید قربان بدون وجود امام (معصوم) لازم نیست.

فضیلت نماز و روز عیدین

در روایت دیگر فرمود: «الیوم الذی یثاب فیه المحسنون»روزی که خوبان در آن روز پاداش و ثواب دریافت می کنند.(۴) ۲ـ

روز اجتماع مسلمین:

امام هشتم ــ علیه السّلام ــ فرمود: روز عید فطر عید قرار داده شده تا مردم در آن روز گرد هم آمده، نعمتهای خدا را ستایش گویند، آن روز، روز عید، دادن زکات، روز تضرع و زاری و روزی است که خوردن و نوشیدن حلال است.(۵)

۳ـ همچون روز قیامت:

علی ــ علیه السّلام ــ فرمود:

۱- (۶) . وسائل الشیعه، پیشین، ص ۹۴، روایت ۱ و ۴ـ

۲- (۷) . بحار الانوار، پیشین، ج ۸۷ـ

۳- (۸) . وسائل الشیعه، پیشین، ج ۵، ص ۹۶، روایت ۱ و ۲ و ۳ و ۴ـ

۴- (۱۰) . همان، ص ۱۴۰، روایت۳ـ

۵- (۱۱) . همان، ص ۱۴۱، روایت ۴ـ

روز عید فطر روزی است که به نیکان ثواب داده می شوند و بدان زیانکار می شوند، آن روز شبیه ترین روز به روزقیامت شما است پس هنگـام خروج از منزل به سوی مصـلی به یـاد آن لحظه باشـید که از قبرهـا به سوی پروردگـار خروج می کنیـد و در لحظه ایسـتادن به نماز در مصلی به یاد آن وقتی باشید که در پیشگاه الهی قرار می گیرید و در لحظه برگشت بسوی خانه ها به یاد برگشتن بسوی بهشت یا جهنم باشید.(۱)

۴ بخشیدن گناهان:

پیـامبر ـ صـلّی الله علیه و آله ـ فرمود:«هنگـامی که به سوی نمـاز عیـد خارج شدیـد، خداونـد براین مسـئله اگاهی دارد و می فرماید:(عبادی لی صمتم و لی صلیتم عودوا مغفورا لکم)»(۲)

۵ روز عطای فراوان و بخشش بزرگ:

پیـامبر ـ صـلّی الله علیه و آله ـ در این رابطه فرمود:«ان الملائکه یقومون یوم العیـد علی افواه السکه و یقولون اغـدوا الی رب کریم یعطی الجزیل و یغفر العظیم.»(۳)

فرمود:ملائکه روز عیـد بر لبان انسانهای ساکت قرار گرفته و یا در مسـیر مردم ایسـتاده می گویند بر پروردگار کریم صـبحگاه وارد شوید که عطای فراوان و بخشش زیاد دارد.

فضیلت نماز عید قربان در قرآن

فضیلت نماز عید قربان در قرآن

در قرآن و متون روایی مأثور، آیـات و احـادیثی پیرامون فضـیلت برپای داشـتن فریضه نماز عیـدین، وجود دارد که در ذیل به اختصار اشاره خواهد شد:

الف) آیات قرآن:

ص: ۹۹۴۰

۱- (۱۲) . همان، ص ۱۴۱، روایت ۱

۲- (۱۳) . مستدرک الوسائل، پیشین، ج ۶، ص ۱۲۱

۳- (۱۴) . همان، ج ۶، ص ۱۵۴

۱.«قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی»(۱)

به یقین کسی که پاکی جست (وخود را تزکیه کرد) رستگار شد و (آنکه) نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند در روایت چنین تفسیر شده است «و ذکر اسم ربه فصلی»؛

«قال صلوه الفطر و الاضحی» که مراد از صلوه نماز عید قربان و عید فطر است.(۲)

۲. فصل لربک وانحر:(۳) پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن. در این آیه امر شده است به نماز عید و امر هم دلالت بر وجوب دارد. مراد از صلوه هم طبق گفته مفسران و روایت پیامبر اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ نماز عید قربان است.(۴)

آیات مذکور در عین حال که لزوم نماز عیدین را می رساند متضمن فضائل آنها نیزرمی باشد چرا که آیه اول می گوید رستگاری از ان کسی است که خود را پاکیزه کرد (یا قربانی نمود) و نماز عید برگزار نمود و در آیه دوم با توجه به اینکه مراد از کوثر فاطمه زهراء ـ سلام الله علیه ـ می باشد، به شکرانه این نعمت عظیم بهترین تشکر از خدا این است که نماز عید و قربانی انجام شود. (و یا نماز گذارد و هنگام نماز برای تکبیر دستها را بالا بیاورد.)(۵)

ب) روایات: روایات این بخش در دو قسمت بیان می شود.

بخش اول: ضرورت و لزوم نماز عیدین

ص: ۹۹۴۱

۱- (۱) . اعلی/ ۱۵ – ۱۶

۲- (۲) . بحار الانوار، پیشین، ج ۸۷، ص ۳۴۸.

۳- (۳) . کوثر/ ۲.

۴- (۴) . بحار الانوار، پیشین، ج ۷۸، ص ۳۴۹.

۵- (۵) . تفسیر صافی، پیشین، ج ۵، ص ۳۸۳.

۱. نماز عید فرض و واجب است. امام صادق ــ علیه السّلام ــ فرمود:

«صلوه العیدین فریضه»(۱)

۲. علی ــ علیه السّلام ــ فرمود:

«لا تجسوا النساء عن الخروج فی العیـدین فهو علیهن واجب»(۲) زنها را از رفتن در نماز عیـدین منع نکنیـد چرا که نماز عید بر آنها لازم (و ثابت) است.

منتهی روایات بسیاری آورده شده است که لزوم نماز عیدین را مشروط به وجود امام معصوم ــ علیه السّلام ــ نموده است از جمله امام باقر ــ علیه السّلام ــ فرمود:

«لا صلوه یوم الفطر و الضحی الا مع امام»(۳) نماز عید فطر وعید قربان بدون وجود امام (معصوم) لازم نیست.

بخش دوم: فضیلت نماز و روز عیدین

۱. روز گرفتن جائزه

پیامبر اکرم ــ صلّی الله علیه و آله ــ فرمود:

«اغدوا الی جوائزکم... ثم قال هو یوم الجوائز»

ای مؤمنان صبح عید بدنبال گرفتن جوائز خود باشید، ای جابر جوائز الهی مانند جوائز شاهان نیست، آنگاه فرمود روز عید روز گرفتن جائزه است.(۴) در روایت دیگر فرمود:

«الیوم الذی یثاب فیه المحسنون» روزی که خوبان در آن روز پاداش و ثواب دریافت می کنند.(۵)

۲. روز اجتماع مسلمین:

امام هشتم ــ علیه السّلام ــ فرمود: روز عید فطر عید قرار داده شده تا مردم در آن روز گرد هم آمده، نعمتهای خدا را ستایش گویند، آن روز، روز عید، دادن زکات، روز تضرع و زاری و روزی است که خوردن و نوشیدن حلال است.(۶)

۱- (۶) . وسائل الشیعه، پیشین، ص ۹۴، روایت ۱ و ۴.

۲- (۷) . بحار الانوار، پیشین، ج ۸۷.

۳- (۸) . وسائل الشیعه، پیشین، ج ۵، ص ۹۶، روایت ۱ و ۲ و ۳ و ۴.

۴- (۹) . وسائل الشیعه، پیشین، ج ۵، ص ۱۴۰.

۵- (۱۰) . همان، ص ۱۴۰، روایت۳.

۶- (۱۱) . همان، ص ۱۴۱، روایت ۴.

۳. همچون روز قیامت:

علی ـ علیه السّلام ـ فرمود: روز عیـد فطر روزی است که به نیکـان ثواب داده می شونـد و بـدان زیانکار می شونـد، آن روز شبیه ترین روز به روزقیـامت شـما است پس هنگـام خروج از منزل به سوی مصـلی به یـاد آن لحظه باشـید که از قبرها به سوی پروردگار خروج می کنید و در لحظه ایستادن به نماز در مصلی به یاد آن وقتی باشید که در پیشگاه الهی قرار می گیرید و در لحظه برگشت بسوی خانه ها به یاد برگشتن بسوی بهشت یا جهنم باشید.(۱)

۴. بخشیدن گناهان:

پیـامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ فرمود:«هنگـامی که به سوی نمـاز عیـد خارج شدیـد، خداونـد براین مسئله اگاهی دارد و می فرماید:

(عبادی لی صمتم و لی صلیتم عودوا مغفورا لکم)»(۲)

۵. روز عطای فراوان و بخشش بزرگ:

پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ در این رابطه فرمود:

«ان الملائکه یقومون یوم العید علی افواه السکه و یقولون اغدوا الی رب کریم یعطی الجزیل و یغفر العظیم.»(۳)

فرمود: ملائکه روز عید بر لبان انسانهای ساکت قرار گرفته و یا در مسیر مردم ایسـتاده می گویند بر پروردگار کریم صـبحگاه وارد شوید که عطای فراوان و بخشش زیاد دارد.

عیدقربان

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین ...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن ...

عید قربان در آیات و روایات

کنگره حج اجتماع عظیم جهانی و عظیم ترین گردهمایی مسلمانان سراسر جهان است.

۱- (۱۲) . همان، ص ۱۴۱، روایت ۱.

۲- (۱۳) . مستدرک الوسائل، پیشین، ج ۶، ص ۱۲۱.

۳- (۱۴) . همان، ج ۶، ص ۱۵۴.

این گردهمایی یکی از شعائر بزرگ اسلامی است که درخشش ویژه ای در تاریخ اسلام داشته و نقش محوری در وحدت و انسجام دنیای اسلام دارد .

توحید و انسجام دو بال کمال

مراسم حج بیش از هرچیز ناظر بر ایجاد و تقویت روحیه برادری دینی و ایمان به عقیده توحید است. ارتباط تنگاتنگ این دو مقوله با هم سبب شده تا مسلمین در پرتو این دو مشخصه تربیت یافته، ضمن تنظیم روابط برادری با یکدیگر به مقابله با مظاهر شرك وکفر به پاخیزند و از تمام عناصر تفرقه رهایی یابند و این خود عامل نیرومندی در همبستگی و انسجام مسلمانان جهان می باشد.

اثر احکام حج:

احکام حج خط مشی زندگی فردی و اجتماعی هر مسلمان را تعیین نموده،وی را به کمال معنویت رهنمود می کند

به گونه ای که در پیروان مکتب، روحیه خداپرستی و شرك ستیزی ایجاد می نماید و ایمان معنوی را با روح تازه ای به کالبد جامعه اسلامی می دمد و فکر و اندیشه مسلمانان را تعالی می بخشد. بر این اساس فریضه حج قادر است تغییر حالتی در مسلمانان پدید آورد که شیوه زندگی آنان دگرگون شود و به همبستگی و همدلی نائل آیند.

این همبستگی و همدلی از آن جهت که به هیچ یک از نهادها و سیستم های سیاسی وابسته نیست و مطلقاً از ایمان فرد مسلمان نشأت می گیرد، حلقه پیوستگی و قدر مشترك همه مسلمانان محسوب شده، کمتر عاملی توان مقابله با آن را دارد. امتیاز چشمگیر اسلام اصل توحید است و برگزاری همه ساله مناسك حج بیانگر هویت توحیدی مسلمانان .

ص: ۹۹۴۴

زنده شدن وجه عبودیت در حج:

از این رو حج، هجرت از هر گونه طبقه بندی ها و مرزبندی هایی است که حیات بشر را از هم جدا می کند و فقیر و غنی، و سیاه و سفید را به هم نزدیک می کند و در کنار هم قرار داده، وجه مشترک همه انسان ها را که همان عبودیت است، در همه زنده می کند، و بدین دلیل است که قرآن پرستش خدای یگانه را مایه اتحاد و همبستگی در پیروان ادیان الهی می خواند(۱):

«قُل یا اهلَ الکِتبِ تَعالَوا الی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَینَنا و بَینَکُم الّا نَعبُدَ الّا اللّهَ و لانُشرِکَ بِهِ شیئاً و لایَتَّخِذَ بَعضُنا بَعضًا اربابًا مِن دونِ اللّهِ.»(۲)

عید قربان بزرگ ترین روز حج محسوب می شود؛

چنان که از امام صادق(علیه السلام) نقل است که در جواب معاویه بن عمار که از ایشان درباره «یَوْمَ الْحَجِّ الْأَکبَرِ»(۳) پرسیدند، فرموند: «آن، روز عیدِ قربان است.»(۴) از آن جهت می توان گفت عید قربان تجلی توحید بوده و نمادی از تجلی انسجام اسلامی در ایام حج است.

واژه شناسی عید

واژه «عید» به معنای رجوع و برگشتن است و «قربان» به معنای قربانی یا هر آنچه با آن بر پروردگار، تقرب جویند.(۵) از این رو، می توان عید قربان را به معنای بازگشت انسان به مقام تقرّب الهی دانست. این مقام در سایه مبارزه با هواهای نفسانی و در پرتو تهذیب، خودسازی و بهره گیری از فرصتهای ناب به دست می آید. زائران خانه خدا که پس از تحمّل سختی های بسیار و پرهیز از نمادهای دنیوی، اینک به منزلگاه آخر رسیده اند، عید قربان را جشن می گیرند. در این روز حاجیان در یک وحدت عملی کم نظیر سر بر آستان حضرت دوست می سایند و پس از آن با چهره ای گشاده از توفیق یافتن به انجام تکلیف یکدیگر را به آغوش کشیده، به هم تبریک می گویند.

سید الساجدین امام سجاد(علیه السلام) نیز در دعای مخصوص عید آن را روزی مبارك و با میمنت می خوانند و می فرمایند:

«أللَّهُمَّ هَذَا یَوْم مُبَارَك مَیْمُون.»(۶)

امام خمینی(ره) احیا گر اسلام ناب، درباره عید قربان چنین گفته اند: «عید قربان، عیدی است که انسانهای آگاه را به یاد قربانگاه ابراهیمی می اندازد؛ قربانگاهی که درس فداکاری و جهاد در راه خدای بزرگ رابه فرزندان آدم و اصفیا و اولیای خدا می دهد... این پدرِ توحید و بت شکنِ جهان، به ما و همه انسانها آموخت که... عزیزترین ثمره حیات خود را در راه خدا بدهید و عیدی بگیرید. خود و عزیزان خود را فدا کنید و دین خدا را و عدل الهی را برپا نمایید. به همه ما ذریه آدم فهماند که «مکه» و منی قربانگاه عاشقان است و محل نَشر توحید و نفی شرك که دلبستگی به جان و عزیزان نیز شرك است.»(۷)

زائران بیت اللّه الحرام در روز عید قربان، چند عمل را به انجام می رسانند که هر کدام نمادی از انسجام است که در ادامه به آنها اشاره می شود.

رمی جمرات، تبری از عامل تفرقه

حاجیان در روز عید ابتدا با پرتاب هفت سنگ ریزه برای هفت بار به ستونهای برهم چیده شده ــ که نماد ابلیس رجیم است ــ تنفّر خود را از همه شیطانهای درون و برون ابراز می کنند. این عمل را «رَمْیِ جَمَره» گویند. وقتی حکمت این عمل را از امام کاظم(علیه السلام) پرسیدند، امام فرمودند:

«چون ابلیس در محل جمرات بر ابراهیم(ع) ظاهر گشت و آن حضرت، آن پلید را سنگسار نمود. از این رو همین سنت جاریه ای شد و باقی ماند.»(۸)

ص: ۹۹۴۶

این عمـل، طرد شـیطان و تثبیت عبودیّت و اطـاعت خداونـد متعال است. یکی از کارهای اصـلی شـیطان این است که بین افراد انسان تفرقه بیندازد و عداوت و بغض بین آنها ایجاد نماید(۹):

«إِنَّما یُرِیدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَ ه َوَ الْبَغْضاءَ؛(۱۰)

شیطان می خواهد در میان شـما به وسیله شراب و قمار دشمنی ایجاد کند.» و انسان با تفرقه و اختلاف خود را در اختیار شیطان می گذارد؛ همانگونه که امام علی(علیه السلام) فرمودند:

«ایّاکم و الفرقه فانّ الشاذ من الناس للشیطان کما انّ الشاذ َمن الغنم للذئب؛(۱۱)

از جدایی و پراکندگی بپرهیزید؛ زیرا انسانی که از مردم جدا شود در اختیار فرمان شیطان است همچنانکه گوسفند دور از گله نصیب گرگ می شود.»

آری، حاجی با این عمل نمادین بر شـیطان رجیم سنگ زده، آن را از خود رمی می کند و خود را در صف منسجم مسلمانانی می یابد که همگی تنفر خود را از شیطان اعلام می دارند.

قربانی، نماد وارستگی و مساوات

حجاج در ادامه اعمال روز عید با کوله باری از عقیده و جهاد، رو به سنّت قربانی می آورند و آن را به پیشگاه پروردگار هدیه می کنند و به دستور الهی جامه عمل می پوشانند که فرمود:

«ف َمَنْ تَمَتَّعَ بِالعُمْره اِلَی الحَجِّ ف َمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ.»(۱۲)

آن کسـی که به قربانگـاه می رود و گوسـفندی را ذبـح می کنـد، در حقیقت بـا حرکتی نمـادین عزم از میان بردن هوس ها و وابسـتگی هایش را می کند و آماده ایثار و فداکاری می شود. این عمل را از آن جهت که عبادت و وسـیله تقرّب به خداست، قربان گویند.(۱۳) چنان که امام سجاد(علیه السلام) ضمن پرسشی از شبلی پرسیدند:

ص: ۹۹۴۷

«آیا به هنگام سربریدن قربانی، نیت کردی که با تمسک به حقیقت تقوی و ورع حلقوم طمع را قطع کنی ... »(۱۴)

بخشـش و قربانی و تقسـیم آن در میان مردم بویژه تنگ دسـتان به معنای دسـتگیری و تعاون است. وقتی حاجی در روز عید به شکرانه انجام مناسـک حـج، موظف می شود تا حیوانی سالم و کامل را بکشـد و گوشت آن را به نیازمنـدان بدهـد، این عمل خود عامل نزدیک شدن به خدا می گردد و انسان را مشمول عنایت الهی می سازد و هم بر حسب مصرف، عامل ایجاد محبّت بین انسان و افراد جامعه می شود. این گونه است که بین مسـلمانان رابطه ای صـمیمی به وجود می آید که خود یکی از عوامل و زمینه های انسـجام است و بدین صورت تعاون و همبستگی اجتماعی در اعمال خیر و نیکوکاری در میان مردمان افزایش می یابد. از طرف دیگر، اگر تقسـیم قربانی صحیح انجام گیرد، میلیون ها گرسنه سیر می شوند و بدینوسیله بین غنی و فقیر، ارتباط برقرار می گردد. این همان انسجام و همدلی مورد توجه شارع است.

از دیگر نمادهای قربانی «مساوات » است؛ به طوری که تقسیم گوشت قربانی به سه قسمت و استفاده شخص حاجی از آن(۱۵) شاهـد گویایی بر این مساوات است. و در این صورت یکی از مصادیق تفرقه (امتیازاتی که انسان برای خود قائل شده است) از بین می رود و همه به این قول پیامبر اعظم(صلی الله علیه واله) رجوع می کنند که درخطبه حجهالوداع فرمود: «مردم! پروردگار همه شـما یکی است و پدر همه شما یکی است؛ همه از آدم هستید و آدم از خاک است؛ عرب را بر عجم فضیلتی نیست، مگر به تقوا.»(۱۶) این عمـل در حـجّ، عـدالت اجتمـاعی اسـلام را منعکس می کنـد و خود عاملی است بر انسـجام و اتحاد بین همه مسلمین جهان.

ص: ۹۹۴۸

حلق، زدودن آلایش ظاهری و باطنی

سومین و آخرین عملی که حاجیان باید در روز دهم ذی الحجه به انجام رسانند، عمل «حَلق» یا تراشیدن موهای سر برای مردان و کوتاه کردن قدری از مو و ناخن برای زنان است. قرآن می فرماید:

« ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُم وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُم و لیطوفوا بالبیت العتیق؛(۱۷)

سپس، باید آلودگی هایشان را برطرف سازند و به نذرهای خود وفا کنند و بر گرد خانه کهن کعبه، طواف کنند » زائران خانه خدا، در روز عید قربان، شکوهمندترین و آرمانی ترین گامها را برای رام کردن نفْس خویش برمی دارند و کمال تسلیم و رضا را در تصویری زیبا از عبودیت و بندگی به نمایش می گذارند و از تمام مظاهر فخر و زیبایی دل کنده و با تراشیدن سر، همرنگ و شکل به همراه دیگران آماده حضور دوباره در مسجدالحرام و خانه دوست شده، روحشان را از پلیدی رذایل اخلاقی تطهیر می کنند و آخرین نشان و اثر هواپرستی و خود خواهی را از دامان دل دور می ریزند. امام صادق(علیه السلام) در این مورد می فرماید:

«با تراشیدن موی خود، تمام عیب های ظاهری و باطنی ات را دور ریزا!»(۱۸)

قربان عید همه مسلمین

عید قربان یکی از اعیاد مهم مسلمین است که برخلاف بسیاری از اعیاد، مورد اختلاف نیست؛ چراکه همه فرق مسلمین این روز را عید محسوب می کنند؛ لذا در دعای مخصوص قنوت نماز عید می خوانیم:

«اللهم انی اسألک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمد صلی الله علیه و آله ذخرا و شرفا و کرامه و مزیدا...؛

بارالها! به حق این روزی که آن را برای مسلمانان عید و برای محمد(صلی الله علیه واله) ذخیره و شرافت و کرامت و فضیلت قراردادی...» و بدین گونه عید را فقط مخصوص مؤمنین ندانسته، همه مسلمین را در آن سهیم می دانیم و اعتقاد داریم این گردهمایی عظیم رهیافتی برای رسیدن به اعتصام به حبل الله(۱۹) است که یکی از مهم ترین دستورات اجتماعی اسلام است.

بنا بر این با توجه به مباحث مطرح شده، مناسک حج که در اوج عظمت آن عید قربان قرار دارد، علاوه بر رسیدن به توحید عاملی است مؤثر برای نیل به انسجام و همبستگی هر چه بیشتر مسلمانان. لذا بزرگان دینی ما به این مسأله بارها تأکید کرده اند که بهترین عمل در این روز برائت از مشرکین و شیاطین حقیقی عالم است و این مهم میسر نمی شود مگر با انسجام و همدلی تمامی مسلمین با هر فکر و عقیده و مسلکی که باشند.

غدیر (۲۰)

آیات قرآن در زیارت غدیر

اشاره

آیات قرآن در زیارت غدیر نکته بسیار جالب در زیارت روز غدیر این است که در این زیارت تقریباً ۲۳ آیه قرآن بیان شده است. این خودش یک پیامی دیگر برای ما دارد. که حرف هایتان قرآنی باشد.

یک زیارتی برای امیر المؤمنین در روز غدیر است از امام نقل شده که این زیارت را می شود هرروز خواند. در هر زمانی هم می شود خواند. لازم نیست در مقابل قبر باشیم. در هر زمان، در هر مکان، این زیارت قابل خواندن است.

آیات قرآن در زیارت روز غدیر نکته بسیار جالب در زیارت روز غدیر این است که در این زیارت تقریباً ۲۳ آیه قرآن بیان شده است. این خودش یک پیامی دیگر برای ما دارد. که حرف هایتان قرآنی باشد.

ص: ۹۹۵۰

زینب کبری علیهاالسـلام در شام سـخنرانی کرد، سخنرانی اش از قرآن موج می زند. فاطمه زهرا(سلام الله علیها) وقتی دید حق شوهرش را ندادند یک سخنرانی کرد، سخنرانی اش از قرآن موج می زند.

اگر قرار است در جایی سـخنرانی داشـته باشـیم ، روی منبر صـحبت کنیم، بیشتر حرف هایمان بایـد از قرآن باشد. آیه اش این است.

«لِتُبَیِّنَ لِلنَّاس»(نحل/۴۴)

«لِتُبَیِّنَ لِلنَّاس»

یعنی برای مردم بیان کن. چه چیزی را؟ «ما نُزِّل» آنچه را که نازل شده برای مردم بگو.

این خیلی جالب است که در این زیارتنامه بیست و چند تا آیه ی قرآن است. حالا زیارتنامه را با هم بخوانیم.

امام، صراط مستقیم دین

«السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا دِینَ اللَّهِ الْقَوِیم»

علی جان سلام بر تو، دین قویم تو هستی. دین قویم همان قرآن است

«ذلِکَ دینُ الْقَیِّمَهِ» (بینه/۵)

«وَ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِیم»

امام صادق(علیه السلام) فرمود: صراط مستقیم صراط علی بن ابی طالب(علیه السلام) است.

«السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبَأُ الْعَظِیمُ الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُون».

«نباء» خبر بزرگ تو هستی.

«السلام علیك یا أَمِیرُ الْمُ�ْمِنِینَ الْحَقُّ الَّذِی نَطَقَ بِوَلَایَتِکَ التَّنْزِیل»

یا علی تو کسی هستی که خدا تعریفت را می کند. چه گفته؟ گفته:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُ�ْمِنِین أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُم»

خدا مشتری است. خدا جان را می خرد. مال را به بهشت می خرد. تو جانت را به خدا فروختی. مالت را به خدا فروختی.

در قرآن فرموده:

«وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ» (حج/۷۸)

اگر جهاد می کنید، حق جهاد. در زیارت داریم که «جاهدت فی الله حق جهاده»

ص: ۹۹۵۱

علی جان تو سیمای قرآنی، وجود تو قرآن مجسّم است.

امام در میادین جنگ و جهاد «السلام علیک یا اباالحسن یا امیرالمؤمنین»

در زیارتنامه می گوید، قرآن درباره ی تو گفت:

«فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدینَ عَلَی الْقاعِدین» (نساء/۹۵)

مجاهدین بر قاعدین فضیلت دارند. فاتح خیبر تو بودی. هیچ یک از اصحاب پیغمبر به اندازه امیرالمؤمنین در جبهه نبود.

«فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدینَ عَلَی الْقاعِدین أَجْراً عَظیماً».

حضرت امیر(علیه السلام) رد می شد دو نفر به هم افتخار می کردند. او می گفت: کلیددار کعبه من هستم. او می گفت: مسئول آبرسانی به حجاج من هستم. حضرت فرمود: والله من کلیددار نیستم، مسئول آب دادن هم نیستم. اما من قبل از شما دو تا به پیغمبر ایمان آوردم. سابقه ی ایمانی من بیش از شماست. خیلی به آنها برخورد. چون آنها یک خرده ریش سفید بودند، حضرت علی(علیه السلام) هم جوان بود. رفتند گفتند: یا رسول الله! چنین شده است. آیه نازل شد،

«أَجَعَلْتُمْ سِقایَهَ الْحاج» (توبه/۱۹)

«سِقایَهَ الْحاج»، «سقایه» یعنی سقایی است. آب دادن، «أَجَعَلْتُمْ سِقایَهَ الْحاجِّ وَ عِمارَهَ الْمَسْجِدِ الْحَرام» کلید داری کعبه و آب دادن به حاجی ها را شما کنار ایمان گذاشتید؟ ایمان کجا و آنها کجا؟ مقایسه نکنید. قابل مقایسه نیست.

یک کسی به شما بگوید: من هم شما را دوست دارم، هم کشمش را. خوب این فحش به شما است. «أَجَعَلْتُمْ سِقایَهَ» چه چیزی را کنار چه چیز می گذارید؟

ولایت، تداوم بخش رسالت

علی که بود؟

وزن امیرالمؤمنین(علیه السلام) در قرآن هم وزن توحید و نبوت است. خدا در قرآن در سه جا به پیغمبر اولتیماتوم می دهد. می گوید: پیغمبر

«لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُك» (زمر/۶۵)

مشرک شوی، عملت نابود است.

اگر به قرآن یک کلمه اضافه کنی،

«وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاويلِ» (حاقه/۴۴)

اگر به قرآن کلمه ای اضافه کنی، این رگ را که رگ گردن است قطع می کنم.

«يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِل» (مائده/۶۷)

علی(علیه السلام)را معرفی کن، علی(علیه السلام) را معرفی نکنی ۲۳ سال زحمت تو نابود است. خیلی مهم است. ولایت خیلی مهم است. اگر از توحید بیرون بروی، «لَيَحْبَطَنَّ» عملت نابود است. از قرآن بیرون بروی، نابودی. علی (علیه السلام)را معرفی نکنی، نابود هستی.

«وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ»

اگر نگویی نابود هستی.

ما سابق شنیده بودیم می گفتند: نماز بی ولایت قبول نیست. معلوم می شود نبوت بی ولایت هم قبول نیست. چون خدا به پیغمبرش می گوید: اگر علی(علیه السلام) را معرفی نکنی نابودی! نه نماز بی ولایت، رسالت بی ولایت هم، نباید عقیده داشته باشیم.

رعایت حقوق بشر، حتی با قاتل و اسیر

تمام حقوق دانان بشر، تمام حقوق دان ها دکترهای حقوق کره ی زمین جمع شوند، بگوییم: این حق است. امیرالم□منین(علیه السلام) سرش شکافته است. لیوان شیر برایش آوردند، فرمود: نصف این شیر را به ابن ملجم بدهید. گفتند: آقا قاتل است. گفت: بله! قاتل است، به جزایش می رسد. اما فعلاً که اسیر است باید او هم مثل من شیر بخورد. نصف لیوان شیر. این حقوق بشر است.

درود بر اسلام! اسلام حقوق بشر را می گوید. می گوید: اگر می خواهی نماز جمعه بروی، از شب جمعه بیست ساعت قبلش پیاز نخور. ممکن است بوی پیاز در دهانت باشد، فردا ظهر یک کسی کنارت بنشیند از بوی پیاز دهان تو ناراحت شود. این را می گویند: حقوق بشر.

آیه ای در قرآن، می گوید:

«لا یَخافُونَ لَوْمَهَ لائِم» (مائده/۵۴)

مردانی هستند که از ملامت ها، که در سایت ها آمده، که در اینترنت آمده، ماهواره ها آمده، مجله ها، روزنامه ها، بولتن های محرمانه، هرچه می خواهد باشد، باشد. تکان نمی خورند.

نقل شد که دکتر بهشتی(ره) به امام فرمود: طرفداران بنی صدر به من جسارت می کنند. امام فرمود: چه صدایی می آید؟ بهشتی گوش داد، دید مردم پشت دیوار می گویند: روح منی خمینی، بت شکنی خمینی! امام فرمود: آقای بهشتی، مردم کره ی زمین پشت این دیوار به من درود بفرستند، یا به من نفرین کنند، در من اثری ندارد. شما اگر در دستت طلا است، همه ی کره ی زمین بگویند: سفال است، سفال است. آرامش داری.

«أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸)

کسی که راهش درست است هرچه می خواهند دیگران بگویند، بگویند. با متلک از کارش دست برنمی دارد.

وقتی در کار خدا خشن است در یکی از جبهه ها آمدند گفتند: یا رسول الله! این علی همه چیزش خوب است. یک خرده خشک است. خشک است. مثلاً حالا یک کسی رفته یک غنایمی، یک شمشیری، انگشتری، چیزی غنایم گرفته. اصرار می کند که نه پس بده. پس بده. یک خرده خشن است. می دانید چه گفت؟ فرمود: علی خشن است. «لَخَشِنٌ» بله، امیرالم□منین(علیه السلام) خشن است. لکن

«فِی ذَاتِ اللَّهِ» (بحارالانوار/ج۴۱/ص۱۱۶)

در کار خدا خشن است. یعنی با کسی معامله نمی کند.

مصداق کامل حزب الله یک آیه داریم

«فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ» (مائده/۵۶)

این جمله ی هم در زیارت امیرالم□منین (علیه السلام) است. می خواهد بگوید تو جزء حزب الله هستی. البته حزب الله را قرآن گفته چه کسانی هستند.

بی خود کسی به خودش حزب الله نگوید. آخر گاهی وقت ها برمی دارند یک شب نامه فحش می دهند به هرکس دلشان بخواهد. امضا می کنند حزب الله! حزب الله فحش می دهد؟ تو اگر حزب اللهی هستی چرا فحش می دهی؟

کسی به ظاهر نمی دانم ریش و اینها حزب اللهی نمی شود. البته ریش یک کمالی است، تراشیدنش هم حرام است. اما فقط ریش هم نیست. هم ریش و هم ریشه! حزب الله را در زیارتنامه ی امیرالمؤمنین(علیه السلام) می گوید: تو هستی.

پیروز امتحان های الهی

«وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّه» (انسان/۸)

در قرآن تعریف ابراهیم را می کند. ابراهیم خیلی امتحانات سختی داشت. می دانید بزرگترین امتحان ابراهیم چه بود؟ تقریباً صد سال بچه دار نمی شد، خیلی دعا کرد بچه دار شود. حالا هم که بچه دار شد، خدا به او گفت: این بچه را در بیابان های مکه بگذار و برو. یک بچه ی کودک با یک مادر جوان در بیابان داغ، بعد هم حالا بزرگ که شد، ده، سیزده ساله شد گفت: ابراهیم بچه ات را بکش. که قرآن می گوید: خیلی امتحان سختی است. خیلی امتحانش سخت است. آدم صد سال در انتظار بچه باشد، حالا که ده، سیزده سالش است، می گوید: چاقو را بگذار و با دست خودت بکش.

در زیارتنامه حضرت امیر آمده،

«يا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ» (صافات/۱۰۲)

وقتی پدرش حضرت ابراهیم گفت:

«إِنِّي أَرى فِي الْمَنامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ»(صافات/۱۰۲)

اسماعیل جان، من مأمور شدم تو را ذبح کنم. فرمود: «يا أَبَتِ» بابا جان! «افْعَلْ» انجام بده، «ما تُؤْمَرُ» امر خداست، انجام بده. بعد می گوید: علی جان، تو هم وقتی گفتند: جای پیغمبر بخواب، خوابیدی! همینطور که اسماعیل خوابید، تو هم خوابیدی. اسماعیل آماده شد ذبح شود، تو هم آماده شدی کشته شوی. بزرگ ترین امتحان ابراهیم یک شب حضرت علی(علیه السلام) بود. بزرگترین امتحان حضرت ابراهیم کشتن بچه اش بود. این یکی از کارهای حضرت علی (علیه السلام) بود.

ص: ۹۹۵۵

ابن ابی الحدید از علمای اهل سنت است. می گوید: آیه

«مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّه» (بقره/۲۰۷)

آیه ای است که حضرت علی (علیه السلام) جای پیغمبر خوابید. تمام مفسرین آیه را مربوط به حضرت علی (علیه السلام) دانستند و جز کافر یا دیوانه این را انکار نمی کند. یعنی اگر کسی این را قبول نکند، یا کافر است یا دیوانه.

ابن ابی الحدید سنی این را می گوید.

وقتی خدا به موسی (علیه السلام) گفت که

«وَ اجْعَل لیّ ِوَزِیرًا مِّنْ أَهْلیِ، هَارُونَ أَخِی» (طه/۲۹ و ۳۰)

خدا به موسی گفت: نزد فرعون برو. گفت: هارون بیاید، دو تایی برویم. حدیث داریم که

«أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی» (بحارالانوار/ج۵/ص۶۹)

همینطور که هارون برای موسی بازو بود، یا علی تو هم برای پیغمبر بازو هستی.

یکی از آیات قرآن این است که موسی(علیه السلام) وقتی برگشت دید مردم سراغ گوساله رفتند. چون بنا بود سی روز بماند، سی روزش چهل روز شد، یک هنرمند مجسمه ساز به نام سامری طلاها را گرفت، یک گوساله ی طلایی ساخت، طوری هم ساخت مثل سوت هایی که در زمین ورزش می زنند، هوا که وارد می شد صدا می کرد. گفت:

«هذا إِلهُکُم» (طه/۸۸)

خدای شما همین است. مردم هم از خداپرستی سراغ گوساله رفتند. موسی (علیه السلام) برگشت .گفتند:

«لَنْ نَبْرَحَ عَلَیْهِ عاکِفِینَ حَتَّی یَرْجِعَ إِلَیْنا مُوسی» (طه/۹۱)

ما دست از این گوساله برنمی داریم تا موسی برگردد. بعد می گوید:

«وَ کَذَلِکَ أَنْتَ لَمَّا رُفِعَتِ الْمَصَاحِفُ» (بحارالانوار/ج۹۷/ص۳۶۷)

علی جان تو هم همینطور.

وقتی قرآ ن ها را در صفین سر نیزه کردند، مردم گفتند: نه ما دست از قرآن برنمی داریم. همینطور که موسی (علیه السلام) را رها کردند، رفتند سراغ گوساله، همینطور در جنگ صفین امام علی (علیه السلام) را رها کردند، چشمشان به نیزه ها بود. هرچه حضرت علی(علیه السلام) گفت: من قرآن واقعی هستم. قرآن ناطق من هستم. گفتند: نه قرآن سر نیزه!

طرح غدیر در همه جا

اشاره

نویسنده:محمد محمدیان تبریزی

طرح غدیر در همه جا

با اینکه بیشتر مسلمانان صحت حدیث غدیر و اعلام ولایت امیرمؤمنان علی - علیه السلام - را پذیرفته اند و غالبا آن را از احادیث قطعی و متواتر می دانند، باز گروهی چنین می پرسند: اگر واقعا حادثه غدیر خم اتفاق افتاده و بسیاری نیز شاهد آن بوده اند، چرا شخص امیرمؤمنان - علیه السلام - برای اثبات حقانیت خود هرگز از آن بهره نگرفت؟

در باور این گروه عدم استشهاد حضرت به حدیث غدیر نشان دهنده این حقیقت است که یا واقعه ای به نام غدیر در تاریخ تحقق نیافته، یا بر فرض تحقق بر امامت حضرت دلالت نداشته است.

در پاسخ این مطلب باید گفت: اگر حدیث غدیر را از احادیث قطعی و متواتر ندانیم، باید بپذیریم که در میان احادیث پیامبر اکرم(ص) و مطالب تاریخی مورد قطعی و متواتر وجود ندارد؛ علاوه بر این، این ادعا که امیرمؤمنان(ع) برای اثبات حقانیت خود به حدیث غدیر استناد نکرده، خود شاهد بی اطلاعی و نا آگاهی گوینده آن است.

بررسی اجمالی کتابهای معتبر و مورد قبول فرقه های گوناگون اسلامی نشان می دهد که حضرت علی(ع) بیش از ۲۲ بار پیرامون غدیر و استشهاد به آن سخن گفته است. هر چند این موارد در حوصله این مقاله نمی گنجد و نیازمند رصد بیشتر است، ولی برای نمونه تنها ده مورد آن را نقل و در بقیه موارد تنها به ذکر منابع بسنده می کنیم.

ص: ۹۹۵۷

در مسجد پیامبر(ص)

۱. برابر آنچه از منابع تاریخی به دست می آید اولین موردی که حضرت علی - علیه السلام - حدیث غدیر را مطرح فرمود، بعد از رحلت پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - بود.

وقتی حضرت را برای بیعت به مسجد آوردند، آن بزرگوار با بیان حقانیت خود خلافت مسلمین را از آن خویش دانست و از بیعت امتناع کرد. بشیر بن سعد انصاری برخاست و گفت: ای ابوالحسن، اگر انصار قبل از بیعت با ابوبکر این کلام را می شنیدند، حتی دو نفر در باره بیعت با شما اختلاف نمی کردند.

حضرت در جواب فرمود:

«یا هؤلاء اکنت ادع رسول الله مسجی لا اواریه و اخرج انازع فی سلطانه؟ و الله ما خفت احدا یسمو له و ینازعنا اهل البیت فیه و یستحل ما استحللتموه، و لا علمت ان رسول الله صلی الله علیه و آله ترک یوم غدیر خم لاحد حجه و لا لقائل مقالا. فانشد الله رجلا سمع النبی صلی الله علیه و اله یوم غدیر خم یقول: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» ان یشهد الان بما سمع». (۱)

آیا باید پیکر رسول خدا(ص) را بر روی زمین رها می کردم و قبل از کفن و دفن آن حضرت، در باره خلافت و جانشینی وی نزاع می کردم؟ مساله خلافت چنان روشن بود که گمان نمی کردم کسی در صدد دستیابی به آن باشد و در این موضوع با اهل بیت پیامبر(ص) درگیر شوند. مگر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در روز غدیر خم حجت را بر مردم تمام نکرد و مگر جای عذری برای کسی باقی مانده بود؟

ص: ۹۹۵۸

همگان را به خدا قسم می دهم، هر کس کلام پیامبر اکرم در روز غدیر خم را شنیده است که می فرمود:

«هر کس که من مولای او هستم اینک علی مولای اوست. خداوندا، هر کس علی را دوست دارد دوست بدار و آن که علی را دشمن بشمارد، دشمن دار، هر کس علی را یاری کند یاری کن، و هر که علی را خوار کند، خوار ساز.» برخیزد و شهادت دهد.

زید بن ارقم می گوید: بعد از این سخن حضرت، دوازده تن از اصحاب جنگ بدر برخاستند و گواهی دادند. اما من، با آنکه این گفتار را از زبان رسول الله – صلی الله علیه و آله – شنیده بودم، از ادای شهادت خودداری کردم و بر اثر همین امر و نفرین حضرت بینایی ام را از دست دادم.

در خطبه وسیله

۲. هفت روز پس از وفات پیامبر اکرم(ص)، امیرمؤمنان – علیه السلام – در مدینه خطبه ا ی بسیار بلند ایراد فرمود که به خطبه "وسیله" معروف شد. حضرت در آن خطبه به واقعه غدیر خم و نزول آیه اکمال دین در آن روز تصریح می کند.

ثقه الاسلام کلینی، در روضه کافی، خطبه وسیله را نقل کرده است. در بخشی از آن چنین می خوانیم:

«... و قوله صلی الله علیه و اله حین تکلمت طائفه فقالت: نحن موالی غ رسول الله(ص) فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله الی حجه الوداع ثم صار الی غدیر خم، فامر فاصلح له شبه المنبر ثم علاه و اخذ بعضدی حتی رئی بیاض ابطیه رافعا صوته قائلا فی محفله: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» فکانت علی ولایتی ولایه الله و علی عداوتی عداوه الله. و انزل الله عزو جل فی ذلک الیوم: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (۲) فکانت ولایتی کمال الدین و رضا الرب جل ذکره...» (۳)

ص: ۹۹۵۹

(در اواخر عمر پیامبر اکرم(ص)،)، وقتی گروهی گفتند: ما بعد از پیامبر رهبران مردم هستیم، رسول خدا(ص) برای حجه الوداع از مدینه خارج شد و پس از اعمال حج به وادی غدیر خم شتافت، فرمان داد چیزی مانند منبر برایش آماده کردند. سپس بالای آن رفت، و بازوی مرا گرفت و بلند کرد، به گونه ای که سفیدی زیر شانه هایش دیده شد. آنگاه با آواز بلند فرمود:

هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست. خدایا، دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار. پس ولایت من معیار ولایت خدا و دشمنی با من میعار دشمنی با خدا شد؛ و خداوند در همان روز این آیه را نازل فرمود:

امروز دین شما را کامل ساختم، نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.

پس ولایت من کمال دین و رضایت پروردگار جل ذکره شد. ...

در شورای شش نفره

۳. در شورای منتخب خلیفه دوم برای تعیین خلیفه، که امیرمؤمنان - علیه السلام - نیز در شمار آنان جای داشت، استدلال های فراوانی از حضرت نقل شده که در کتابهای تاریخ و حدیث به «حدیث الانشاد» یا «حدیث المناشده» معروف است. امام(ع) در یک از استدلال های خود به حدیث غدیر خم استناد کرده است.

ابن مغازلی شافعی (متوفای ۴۸۳)، در کتاب المناقب،سخن علی(ع) را چنین نقل می کند:

«فانشدکم بالله، هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، لیبلغ الشاهد منکم الغائب» غیری؟ (۴) قالوا: اللهم لا.»

شما را به خدا سوگند می دهم، در جمع شـما غیر از من کسـی هست که پیامبر در باره او فرموده باشد: «هر کس من مولای او هسـتم علی مولای اوست، خدایا، دوسـتدارش را دوست بدار و دشـمنش را دشمن بشمار، حاضران باید این مطلب را به غائبان برسانند؟ اعضای شورا گفتند: به خدا سوگند، نه».

در روزگار عثمان

۴. در ایـام خلافـت عثمـان جمعی از مهـاجران و انصـار در مسـجد النبی – صـلی الله علیه و اله – گرد آمـده، پیرامون فضایـل و سوابق قریش و انصار سـخن می گفتنـد و از سـخنان پیامبر اکرم(ص) در باره قریش و انصار بهره می جسـتند. حضـرت علی – علیه السـلام – نیز در این مجلس حضور داشت و به سـخنان آنان گوش می داد. گروهی از حضـرت خواستند که او نیز سخنی بگوید.

حضـرت پاره ای از سوابق و مناقبش را برشـمرد و حاضران بر درستی گفتارش گواهی دادند. آنگاه امام به حدیث غدیر اشاره کرد و فرمود:

«افتقرون ان رسول الله صـلی الله علیه و آله دعـانی یوم غـدیر خم فنـادی لی بالولاـیه ثم قـال: لیبلغ الشاهـد منکم الغائب؟ »قالوا: اللهم نعم. (۵)

آیـا قبول داریـد که رسول خـدا – صـلی الله علیه و آله – در روز غـدیر خم مرا خواست، ولاـیتم را به مردم ابلاـغ کرد و فرمود حاضران باید این مطلب را غایبان برسانند؟

حاضران گفتند: آری.

در میدان جنگ جمل

۵. قبـل از شـروع جنـگ جمل، حضـرت برای اتمام حجتی دیگر به طلحه پیام داد تا با وی دیـدار کنـد. طلحه نیز پـذیرفت و به حضور امیرمؤمنان – علیه السلام – شتافت. حضرت به وی فرمود:

«نشدتک الله هل سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»؟

قال: نعم. قال - علیه السلام - «فلم تقاتلنی؟» قال: لم اذکر. (۶)

تو را به خدا سوگند می دهم، آیا شنیدی که رسول الله - صلی الله علیه و آله - می فرمود: «هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا هر کس او را دوست دارد دوست بدار و هر کس ا او دشمنی می کند دشمن بدار؟»

طلحه گفت: آری شنیده ام:

حضرت فرمود: پس چرا با من می جنگی؟

طلحه جواب داد: فراموش کرده بودم.

در صحنه صفین

۶. در جنگ صفین، هنگامی که فرستاده های معاویه به حضور امیرمؤمنان - علیه اسلام - رسیدند تا به اصطلاح بین حضرت و معاویه صلح برقرار سازند، حضرت خطبه ای ایراد کرد و فرمود:

«انشد کم الله فی قول الله: (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) (۷) و قوله: (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون) (۸)

ثم قال: (و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجه)، (۹)

فقال الناس: یا رسول الله، اخاص لبعض المؤمنین ام عام لجمیعهم؟ فامر الله عز و جل رسوله ان یعلمهم فیمن نزلت الایات و ان یفسر لهم من الولایه ما فسر لهم من صلاتهم و صیامهم و زکاتهم و حجهم. فنصبنی بغدیر خم و قال: «ان الله ارسلنی برساله ضاق بها صدری و ظننت ان الناس مکذبونی، فاوعدنی لابلغنها او یغذبنی، قم یا علی»

ثم نادی بالصلاه جامعه فصلی بهم الظهر ثم قال: «ایها الناس، ان الله مولای و انا مولی المؤمنین و اولی بهم من انفسهم، الا من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من خذله.»

فقام الیه سلمان الفارسی فقال: یا رسول الله ولاءه کما ذا؟

فقال: «ولاءه کولایتی، من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه.» و انزل الله تبارک و تعالی: (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) (۱۰) ...» (۱۱)

شما را به خدا سوگند می دهم، در باره این آیات:

«ای مؤمنان، از خدا و پیامبر و صاحبان امر خود پیروی کنید؛» «صاحب اختیار و ولی شما خدا و پیامبرش و کسی است که نماز را به پا داشته، در حال رکوع زکات می دهد» و «غیر از خدا، پیامبر و مؤمنان را دوست صمیمی به شمار نیاوردید.»

مردم از رسول خدا(ص) سؤال کردند: آیا مراد از «مؤمنان» در این آیات بعضی از آنهاست یا همه آنان را شامل می شود؟ خداوند به پیامبرش دستور داد تا به آنان بفهماند که این آیات در باره چه کسی نازل شده است و ولایت را برای آنها تفسیر کند چنانکه نماز، روزه، زکات و حج را تفسیر کرد. پیامبر(ص)، برای امتثال امر خدا، در غدیر خم مرا به خلافت منصوب کرد و فرمود:

«خداوند مرا به رسالتی فرستاده است که سینه ام از آن به فشار آمده، گمان می کنم مردم مرا تکذیب خواهند کرد؛ ولی خداوند مرا تهدید کرد و فرمود: این پیام را برسانم وگرنه مرا عذاب می کند. ای علی برخیز».

ص: ۹۹۶۳

سپس مردم را برای نماز جماعت فرا خواند، و نماز ظهر را با آنان خواند و فرمود: ای مردم، خداوند مولای من است، من مولای مؤمنینم و اختیارم بر مؤمنین از خود آنان بیشتر است، بدانید هر که من مولای او هستم علی مولای اوست. خداوندا، هر که علی را دوست دارد دوست بدار و آن که علی را دشمن دارد دشمن بدار، هر کس علی را یاری کند یاری کن و هر که علی را یاری نکند خوار کن.

در اینجا سلمان فارسی برخاست و گفت: یا رسول الله، ولایت و اختیار او بر مردم چگونه است؟ حضرت فرمود: اختیارات او مانند اختیارات من است، هر کس اختیار من به او از خود او بیشتر بوده، علی هم اختیارش بر او از خودش بیشتر است.

و خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود: امروز دین شما را کامل کردم، نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.

در مسجد کوفه

۷. امام علی – علیه السلام – بارها مردم را مسجد کوفه جمع کرد و فرمود که، هر کس در غدیر خم حضور داشته، حدیث غدیر را از زبان پیامبر اکرم شنیده است برخیزد و شهادت دهد.

هر بار حضرت چنین خواسته ای را بیان کرده، جمعی از بزرگان اصحاب پیامبر(ص) اجابت کرده، شهادت دادند که، ما در غدیر خم این سخن را از رسول خدا(ص) شنیده ایم.

این بخش از استشهادات حضرت چنان گسترده و متنوع است که، بی هیچ اغراقی گردآوری منابع آن کتابی می طلبد.

احمد بن حنبل در مسند خود داستان یکی از گواه جویی های حضرت را چنین نقل می کند:

علی – رضی الله عنه – مردم را در رحبه (یکی از میادین کوفه) گرد آورد و فرمود:

«انشد الله کل امرئ مسلم سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول یوم غدیر خم ما سمع لما قام.»

به خدا سوگند می دهم هر مسلمانی که در روز غدیر خم گفتار پیامبر خدا(ص) را شنیده است برخیزد و شهادت دهد.

احمد بن حنبل می افزاید:

به گفته ابی الطفیل سی تن از مردم برخاستند ولی ابونعیم نقل می کند که بسیاری از مردم برخاسته، شهادت دادند پیامبر اکرم(ص) را در غدیر خم در حالی که دست حضرت علی را گرفته بود، مشاهده کردند که می فرمود: «آیا می دانید که من به مؤمنین از خود آنان سزاوارترم؟» مردم در جواب عرضه داشتند: آری چنین است، ای رسول خدا. آنگاه فرمود: «هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست. خدایا، دوستدار وی را دوست بدار و با دشمن وی دشمن باش.

ابی الطفیل که راوی این حدیث است، می گوید:

من از جمع مردم خارج شدم. در حالی که پذیرش این حدیث برایم مشکل بود و در تردید به سر می بردم، به ملاقات زید بن ارقم رفتم و آنچه از علی(ع) در آن روز دیده و شنیده بودم با وی در میان گذاشتم.

زید بن ارقم گفت: حق همان است که شنیده ای. من خود همه آن مطالب را از رسول خدا(ص) شنیده ام». (۱۲)

در میدان کوفه

۸. امام علی(ع) در خطبه ای، که در رحبه کوفه ایراد کرد، به واقعه غـدیر و گفتار پیامبر اکرم(ص) در آن تمسک جست. ولی در این محفل انس بن مالک، که در غدیر حضور داشت، مصلحت اندیشی پیشه کرده، از گواهی دادن سرباز زد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه چنین نقل می کند:

«المشهور ان علیا – علیه السلام – ناشد الناس الله فی الرحبه بالکوفه، فقال: انشدکم الله رجلا سمع رسول الله صلی الله علیه و آله، یقول لی و هو منصرف من حجه الوداع: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فقام رجال فشهدوا بذلک. فقال – علیه السلام – لانس بن مالک: «لقد حضرتها فما بالک؟. فقال: یا امیرالمؤمنین کبرت سنی و صار ما انساه اکثر مما اذکر. فقال (علی علیه السلام) له: ان کنت کاذبا فضربک الله بها بیضاء لا تواریها العمامه. فما مات حتی اصابه البرص». (۱۳)

مشهور است که علی – علیه السلام – در رحبه کوفه مردم را سوگند داد و گفت: به خدا سوگند می دهم هر کس در بازگشت رسول خدا(ص) از حجه الوداع از آن حضرت شنید که در باره من فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» برخیزد و گواهی دهد. مردانی برخاستند و گواهی دادند.

سپس علی – علیه السلام – به انس بن مالک فرمود: تو نیز آن روز حضور داشتی، چه شده است (که گواهی نمی دهی)؟

انس گفت: یا امیرالمؤمنین، سن من زیاد شده و آنچه فراموش کرده ام بیش از چیزهایی است که به یاد دارم.

حضرت فرمود: اگر دروغگو باشی، خداوند تو را به چنان سفیدی مبتلا کند که حتی عمامه نیز آن را پنهان نسازد. پس انس قبل از آنکه بمیرد مبتلا به پیسی شد.

در مسجد کوفه

۹. حضرت علی – علیه السلام – بارها در مسجد کوفه نیز به واقعه غدیر و سخن رسول خدا در آن روز تمسک جست.

زید بن ارقم چنین نقل می کند:

«نشد علی – علیه السلام – الناس فی المسجد فقال: انشد الله رجلا سمع النبی صلی الله علیه و آله یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. فقام اثنا عشر بدریا، سته من الجانب الایمن و سته من الجانب الایسر، فشهدوا بذلک. و کنت انا فیمن سمع ذلک فکتمته، فذهب الله ببصری». (۱۴)

علی – علیه السلام – مردم را در مسجد سوگند داد و فرمود: به خدا سوگند می دهم هر که گفتار پیامبر(ص) را شنید که فرمود: هر که من مولا و فرمانروای اویم علی مولای اوست، خدایا هر که او را دوست دارد دوست بدار و هر که او را دشمن دادر دشمن دار؛ برخیزد و گواهی دهد. پس دوازده تن از اهل بدر، شش تن از سمت راست و شش تن از سمت چپ، برخاستند و بدان گواهی دادند. من نیز از کسانی بودم که این سخن را از پیامبر(ص) شنیده بودم، ولی آن روز از گواهی خودداری کردم و خداوند بینایی را از من گرفت.

به نوشته تاریخ نگاران او برای شهادتی که نداده بود افسوس می خورد، اظهار پشیمانی می کرد و از خدا آمرزش می طلبید.

پس از جنگ نهروان

۱۰. پس از جنگ نهروان امیرمؤمنان علی – علیه السلام – نامه ای خطاب به شیعیان خود نوشت و ده نفر از بزرگان کوفه را که مورد اعتماد بودند، مامور کرد تا هر جمعه در حضور آنها این نامه برای مردم قرائت شود.

حضرت در بخشی از این نامه بر حق ولایت خود استدلال می کند و می فرماید:

«و انما حجتی انی ولی هذا الامر من دون قریش، ان نبی الله صلی الله علیه و آله قال: «الولاء لمن اعتق» فجاء رسول الله صلی الله علیه و آله بعتق الرقاب من النار، و اعتقها من الرق، فکان للنبی صلی الله علیه و آله، ولاء هذه الامه، و کان لی بعده ما کان له، فما جاز لقریش من فضلها علیها بالنبی صلی الله علیه و آله، جاز لبنی هاشم علی قریش، و جاز لی علی بنی هاشم یقول النبی صلی الله علیه و آله یوم غدیر خم «من کنت مولاه فعلی مولاه»، الا ان تدعی قریش فضلها علی العرب بغیر النبی صلی الله علیه و آله. فان شاءوا فلیقولوا ذلک...» (۱۵)

دلیل من بر اینکه من ولی امرم نه سایر قریش، این است که پیامبر(ص) فرمود: ولایت برای کسی است که آزاد کرده است؛ و چون رسول الله(ص) مردم را از قید بندگی و آتش جهنم آزاد کرد پس بر امت ولایت دارد. بعد از آن حضرت، همان ولایت او از آن من است؛ زیرا هر فضیلتی که قریش بر سایر امت دارد به سبب پیامبر(ص) است و (با توجه به این معیار) بنی هاشم بر قریش فضیلتی آشکارتر دارد؛ و من همان فضیلت را بر بنی هاشم دارم، زیرا رسول خدا در روز غدیر خم فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه.» مگر آنکه قریش ادعا کند به دلیلی جز انتساب به پیامبر بر عرب برتری دارد، پس اگر می خواهند چنین بگویند، بگویند...

ص: ۹۹۶۸

در پایان مقاله برای تکمیل بحث، فهرست بقیه مواردی که حضرت علی(ع) به حدیث غدیر استناد کرده است، ذکر می شود:

موارد دیگر

۱ - طولانی ترین کلامی، که پیرامون غـدیر خم و عظمت آن از حضـرت علی(ع) نقل شده است، خطبه ای است که در جمعه ای که با سالگرد غدیر خم مصادف بود در کوفه ایراد شده است.

شیخ طوسی در صفحه ۷۵۲ مصباح المتهجد این خطبه را بطور کامل آورده است و علامه مجلسی در جلد۹۷ بحارالانوار آن را از «مصباح الزائر» سید بن طاووس نقل می کند.

۲ - امیر مؤمنـان علی(ع) در نامه ای، که در قالب نظم برای معاویه فرسـتاد، به حـدیث غـدیر تصـریح کرده است. کتابهای زیر بخشی از منابعی است که این ابیات در آنها دیده می شود:

الف. «الفصول المهمه»، ابن الصباغ المالکی، ص ۱۵.

ب. «تذکره الخواص»، ابن الجوزی، ص ۱۰۳.

ج. «فوائد السمطین»، حموینی، ج ۱، ص ۴۲۷.

د. «الفصول المختاره»، شیخ مفید، ج ۲، ص ۷۰.

ه. «الاحتجاج»، طبرسی، ج ۱، ص ۴۲۹.

۳ - همچنین اشـعار بسـیار زیبایی از حضـرت علی(ع) نقل شـده است، که امام(ع) برای اثبات حقانیت خویش به حـدیث غدیر خم تمسک جسته است. این اشـعار در صفحه ۷۸ «ینابیع الموده» قندوزی حنفی، صـفحه ۵۴۰ دیـوان منسوب به امیرالمؤمنین و صفحه ۳۲ جلد دوم «الغدیر» نقل شده است.

۴ - حضـرت علی(ع) در مجلسـی که انس بن مالک، براء بن عازب، اشـعث بن قیس و خالـد البجلی حضور داشـتند، خطبه ای ایراد کرد و از این چهار تن خواست که بر درستی حـدیث غدیر گواهی دهند. ولی هر چهار تن به خاطر ملاحظات سیاسـی از ادای شـهادت خودداری کردنـد. حضـرت در باره هر یک آنها دعایی کرد که به اجابت رسید. شـیخ صدوق(ره) در کتابهای «الخصـال» و «امـالی» خـود از ایـن واقعـه یـاد کرده اسـت. ایـن مطلب در جلـد دوم، «منـاقب آل ابی طـالب» ج ۲ و جلـد ۳۱ و «بحارالانوار» نیز نقل شده است.

ص: ۹۹۶۹

۵ – داستان نفرین حضرت در باره کسانی که حدیث غدیر را کتمان کردند در منابع معتبر بسیار آمده است.

«انساب الاشراف»،« اسدالغابه»، «مسند احمد»، و« البدایه و النهایه» بخشی از روایات این واقعه شمرده می شوند.

۶ – امیر مؤمنان علی – علیه السلام – در روایتی طولانی هفتاد فضیلت ویژه خود را بیان کرده، در ضمن آنها از حادثه غدیر خم نیز سخن گفته است. این روایت را شیخ صدوق(ره) در جلد دوم کتاب «الخصال» آورده است.

۷ – همچنین در صفحه ۱۶۶ کتاب «بشاره المصطفی» حادثه غدیر و سخنان پیامبر اکرم(ص) در آن روز از زبان علی(ع) نقل شده است.

۸ – حضرت علی(ع) هنگام عزیمت به سوی شام برای جنگ با معاویه، در یکی از منازل بین راه، خطبه ای نسبتا طولانی ایراد کرد، او ضمن تشویق یارانش به جهاد در راه خدا به حدیث غدیر استناد جست و مردم را به اطاعت از خود دعوت کرد. این خطبه را شیخ مفید(ره) در جلد اول کتاب «ارشاد»، طبرسی در جلد اول «الاحتجاج» و علامه مجلسی در جلد ۳۲ و ۳۴ «بحارالانوار» نقل کرده اند.

۹ – قضیه معمم شدن امیرمؤمنان علی – علیه السلام – به وسیله پیامبر اکرم(ص) در روز غدیر، از مواردی است که حضرت پیرامون غدیر خم صحبت کرده است. ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمه» این کلام حضرت را نقل کرده است. علامه امینی در جلد اول «الغدیر» از چندین منبع دیگر اهل سنت نام برد که این حدیث را نقل کرده اند.

۱۰ – حضرت علی(ع) در جواب سؤال کسی که گفت: مهمترین فضیلت خود را از زبان پیامبر اکرم(ص) بیان کنید، به حادثه غدیر و وجوب ولایت خود اشاره می کند. این روایت را طبرسی در جلد اول کتاب «الاحتجاج» نقل کرده است. کتاب سلیم بن قیس و جلد چهلم «بحارالانوار» نیز از منابع این حدیث شمرده می شود.

ص: ۹۹۷۰

۱۱ – حضرت علی(ع)، در توضیح حدیث «ان حدیثنا اهل البیت صعب مستصعب»، حدیث غدیر را بیان کرده، از آزمون مؤمنان در این مسیر سخن گفته است. این روایت در صفحه ۵۵ تفسیر «فرات کوفی» و نیز جلد ۲۵ «بحارالانوار» دیده می شود.

۱۲ – ابن عساکر شافعی در جلد دوم «تاریخ دمشق» به طرق مختلف حدیث غدیر را از زبان علی – علیه السلام – نقل کرده است. همچنین ابن مغازلی شافعی در صفحه ۲۱ کتاب «المناقب»، ابن کثیر در جلد پنجم «البدایه و النهایه» و هیثمی در جلد نهم «مجمع الزواید» سخنان حضرت را نقل کرده اند.

به امید آنکه در پرتو نور غدیر به حریم ولایت راه یابیم و از سرچشمه حیات طیبه اهل بیت – علیهم السلام – حیاتی نو به دست آوریم.

پی نوشت ها:

۱– احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۸۴؛ الامامه و السیاسه، ص ۲۹ – ۳۰؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۱۸۵.

۲– مائده،۳.

۳– الروضه من الکافی، ج ۸، ص ۲۷.

۴– مناقب ابن المغازلی، ص ۱۱۴؛ مناقب الخوارزمی، ص ۲۲۲؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۳۳۳؛ همان، ص ۵۴۶؛ همان، ص ۵۵۵؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۳۳۳ و۲۱۳؛ کشف الیقین، ص ۴۲۳؛ فرائد السمطین، ج ۱،ص ۳۱۵؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۵۹.

۵– کتاب سلیم بن قیس، حدیث ۱۱، ص ۶۴۱؛ فوائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۲؛ الغدیر، ج ۱، ص ۱۶۳.

۶– مناقب الخوارزمی، ص ۱۸۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۷۱؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۳؛ تذکره الخواص، ابن الجوزی، ص ۷۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۷.

۷– النساء،۵۹.

۸– المائده، ۵۵.

ص: ۹۹۷۱

۹- التوبه،۱۶.

۱۰- المائده،۳.

۱۱- کتاب سلیم بن قیس، ص ۷۵۸؛ الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۵؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۳۴۱؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۴؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۷۴؛ بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۴۷.

۱۲- مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۷۰؛ این حدیث در صدها کتاب شیعه و سنی باعبارات مختلف نقل شده است .

۱۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۱۷؛ المعارف، ابن قتیبه، ص ۵۸۰؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۱۵۶؛ حلیه الاولیاء، ج ۵، ص ۲۶؛ الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۵۱؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص ۱۱۰؛ الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۳.

۱۴- الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۵۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۴؛ مجمع الزواید، ج ۹، ص ۱۰۶؛مناقب، ابی مغازلی شافعی، ص ۲۳؛ العمده ص ۱۱۰، الغدیر، ج ۱، ص ۱۶۷.

۱۵- کشف المحجه، سید بن طاووس، ص ۲۴۶. معادن الحکمه فی مکاتیب الائمه، فصل ۲؛ بحار، ج ۳۰،ص ۷

اهل سنّت و واقعه غدیر

اشاره

نویسنده: سیدمحمود مدنی

اهل سنّت و واقعه غدیر

در این نوشته در پی آنیم که تمامی توجیهات و عذرهای اهل سنت در نپذیرفتن حدیث غدیر به عنوان یکی از نصوص امامت و خلافت بلافصل علی(ع) را بررسی کنیم و منصفانه به قضاوت بنشینیم که آیا این حدیث چنانکه شیعه مدعی است دلیل خلافت علی(ع) است یا نه؟

در ابتدای بحث شایسته است این نکته را یادآور شویم که اگر دانشمندان همه فِرق با پذیرفتن اصل اساسی وحدت، درباره مسائل اصلی یا فرعی، اعتقادی یا فقهی به بحث علمی بپردازند، نه تنها دلها از یکدیگر گریزان نمی شود، بلکه به همدیگر نزدیک خواهد شد و این یکی از راههای صحیح تقریب بین مذاهب اسلامی است.

ص: ۹۹۷۲

اینک گزارش کوتاهی از چند کتاب روایی درباره حدیث غدیر بیان می کنیم و سپس به بحث درباره حدیث و بیان نظریات و نقد آنها می پردازیم.

امام احمد حنبل در «مسند»ش آورده است:

حدثنا عبداللّه، حدثنی ابی، ثنا عفان، ثنا حماد بن سلمه، أنا علی بن زید، عن عدی بن ثابت، عن البراء بن عازب، قال: کنّا مع رسول اللّه ـ صلی اللّه علیه وآله ـ فی سفر فنزلنا بغدیر خم فنودی فینا: الصلاه جامعه، وکسح لرسول اللّه ـ صلی اللّه علیه وآله ـ تحت شجرتین فصلی الظهر واخذ بید عليٍ ـ رضی اللّه عنه ـ فقال: ألستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی، قال فأخذ بید علی فقال: من کنت مولاه فعليّ مولاه اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه. قال فلقیه عمر بعد ذلک فقال له: هنیئاً یا ابن ابی طالب اصبحت وأمسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه؛۱

براء بن عازب می گوید:

با رسول خدا(ص) در سفری همراه بودیم. در غدیرخم توقف کردیم. ندا در داده شد: الصلاه جامعه (کلمه ای که برای گردآمدن مسلمانان فریاد می شد). زیر دو درخت برای رسول خدا(ص) تمیز شد، نماز ظهر را خواند و دست علی را گرفت و گفت: آیا نمی دانید من سزاوارتر هستم بر هر مؤمنی از خود او؟ همگی گفتند: آری . پس دست علی را گرفت و گفت: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست؛ خدایا دوست بدار آنکه علی را دوست بدارد و دشمن دار آنکه علی را دشمن دارد. سپس عمر با علی ملاقات کرد و به او گفت: گوارایت ای پسر ابوطالب! صبح و شام کردی در حالی که مولای هر مرد و زن مؤمنی هستی.

این روایت در «مسند احمد» در موارد مختلف۲ و با سندهای بسیار نقل شده است.

حافظ ابن عبداللّه حاکم نیشابوری نیز در «مستدرک» با الفاظ مختلف و در موارد گوناگون حدیث غدیر را بیان کرده از جمله می گوید:

حدثنا ابوالحسین محمد بن احمد بن تمیم الحنظلی ببغداد، ثنا ابوقلابه عبدالملک بن محمد الرقاشی، ثنا یحیی بن حماد، وحدثنی ابوبکر محمد بن احمد بن بالویه وابوبکر احمد بن جعفر البزاز، قالا ثنا عبدالله بن احمد بن حنبل، حدثنی ابی، ثنا یحیی بن حماد و ثنا ابونصر احمد بن سهل الفقیه ببخاری، ثنا صالح بن محمد الحافظ البغدادی، ثنا خلف بن سالم المخرمی، ثنا یحیی بن حماد، ثنا ابوعوانه، عن سلیمان الاعمش، قال ثنا حبیب بن ابی ثابت عن ابی الطفیل، عن زید بن ارقم ــ رضی اللّه عنه ــ قال: لمّا رجع رسول اللّه ــ صلی اللّه علیه وآله وسلم ــ من حجه الوداع ونزل غدیرخم امر بدوحات فقممن فقال: کانّی قد دعیت فاجبت. انی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر: کتاب اللّه تعالی وعترتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانّهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض. ثم قال: ان اللّه ــ عزّ وجلّ ــ مولای وانا مولی کل مؤمن. ثم اخذ بید علی ــ رضی اللّه عنه ــ فقال: من کنت مولاه فهذا ولیّه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. و ذکر الحدیث بطوله. هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه بطوله.۳

در همین کتاب پس از این حدیث با اسناد دیگری همین روایت را تکرار می کند با این تفاوت که قبل از جمله «من کنت مولاه» می گوید:

ثم قـال: أن تعلمون انی اولی بـالمؤمنین من انفسـهم ثلاـث مرات قـالوا: نعم فقال: رسول اللّه ــ صـلی اللّه علیه وآله ــ من کنت مولاه فعلی مولاه.۴

ابن ماجه می نویسد:

حـدثنا علی بن محمـد، ثنا ابوالحسـین، اخبرنی حماد بن سـلمه، عن علی ابن زیـد بن جـدعان، عن عدیّ بن ثابت، عن البراء بن عازب، قال: اقبلنا مع رسول اللّه ــ صـلی اللّه علیه وآله ــ فی حجّته التی حجّ فنزل فی بعض الطریق فامر الصـلاه جامعه فأخذ بید علی فقال: ألست اولی بالمؤمنین من انفسـهم؟ قالوا: بلی قال: الست اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال: فهـذا ولیّ من أنا مولاه، اللهم وال من والاه اللهم عاد من عاداه.۵

ترمذی نیز در «سنن» خود چنین مضمونی را آورده است.۶

در این مقـاله هیـچ گاه از جوامع روایی شـیعه چیزی نقل نمی کنیم تا آنچه بـدان اسـتدلال می شود مورد قبول طرف مقابل در بحث باشد والّا حدیث غدیر از طریق شیعه به صورت متواتر نقل شده است.

رأی شیعه

شیعه معتقـد است:مسـئله بسـیار مهم رهبری دینی و دنیایی مردم پس از ارتحال پیامبر(ص) مهمل و بدون تکلیفِ مشـخص رها نشـده اسـت بلکـه رسـول اکرم(ص) از اولیـن روز دعـوت خـویش (یـوم الـدار) تـا پایـان عمر، ایـن مسـئله مهم را بیـان کرد و امیرالمؤمنین علی(ع) را به خلافت بلافصل بعد از خویش معرفی نمود و حدیث غدیر یکی از بسیار روایاتی است که بر این امر دلالت دارد.

آراء دیگران

مذاهب دیگر اسـلامی در مقابل این سخن شیعه، استدلالاتی آورده اند و معتقد شده اند که این روایت نمی تواند دلیل خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی(ع) باشد. ما اکنون نظرات آنان را در ده قسمت بررسی می کنیم.

ص: ۹۹۷۵

۱ـ اولین شرط استدلال به یک روایت، صحت سندی آن روایت است؛ به عبارت دیگر تنها روایتی را می توان در این بحث، به عنوان دلیل اقامه کرد که قبلاً صدور آن از پیامبر اکرم(ص) ثابت شده باشد، بخصوص بنا به نظریه شیعه که مدعی است در مسائل اعتقادی نظیر امامت، خبر واحد کافی نیست و دلیل باید متواتر باشد. از این روی برخی از دانشمندان عامه خبر غدیر را برای استدلال شایسته ندیده اند، چنانکه قاضی عضدالدین ایجی در «مواقف» گفته است:

ما صحت این روایت را انکار می کنیم و ادعای ضرورت داشتن (متواتر بودن) آن سخنی گزافه و بدون دلیل است. چگونه این روایت متواتر است در حالی که اکثر اصحاب حدیث آن را نقل نکرده اند؟۷

ابن حجر هیتمی نیز می گوید:

فرقه های شیعه اتفاق نظر دارند که آنچه به عنوان دلیل بر امامت آورده می شود باید متواتر باشد، در حالی که متواتر نبودن این روایت معلوم است؛ چرا که اختلاف درباره صحت این حدیث قبلاً گذشت، بلکه آنانکه در صحت این حدیث اشکال کرده اند برخی از پیشوایان علم حدیث همانند ابوداود سجستانی و ابوحاتم رازی و غیر ایشان هستند.پس این، خبر واحدی است که در صحت آن نیز اختلاف است.۸

نظیر این سخن را ابن حزم و تفتازانی نیز بیان کرده اند.۹

پاسخ:

این اشکال در نظر هر فرد آگاه به تاریخ و روایت، سخنی از سر تعصب و پیشداوری است، وگرنه انکار حدیث غدیر همانند انکار حسیات توسط سوفسطائیان و یا چون انکار واقعه جنگ بدر و احد و سایر قضایای مسلّم صدر اسلام است.

ما برای پرهیز از اطاله کلام تنها به فهرستی از اصول و مصادر این روایت بسنده می کنیم و آن را که سر تحقیق بیشتری است به سه کتاب مفصّل: «الغدیر» علامه امینی، «عبقات الانوار» علامه میرحامد حسین، و«احقاق الحق و ملحقاته» شهید قاضی نوراللّه شوشتری ارجاع می دهیم.

در کتاب «احقاق الحق» فهرستی از چهارده نفر از علمای عامه (از جمله: سیوطی، جزری، جلال الدین نیشابوری، ترکمانی ذهبی)نقل می شود که همگی به تواتر حدیث غدیر اعتراف نموده اند.۱۰

ابن حزم در «منهاج السنه» نیز چنین گفته است.۱۱

علامه امینی در «الغدیر» عبارت چهل و سه نفر از اعاظم علمای اهل سنت را (از جمله: ثعلبی، واحدی، فخر رازی، سیوطی، قاضی شوکانی) نقل می کند که به صحت سند و طرق حدیث غدیر تصریح نموده اند۱۲. و نیز اسامی و عبارات سی نفر از مفسّران بزرگ اهل سنت را (از جمله: ترمذی، طحاوی، قرطبی، حاکم نیشابوری، ابن حجر عسقلانی، ابن کثیر، ترکمانی)می نگارد که همگی آنان در ذیل آیه شریفه: یاایها الرسول بلّغ ما انزل الیک وان لم تفعل...(مائده،۶۷) به نزول این آیه در ارتباط با حدیث غدیر تصریح نموده اند.۱۳

در کتاب «احقاق الحق» نیز حدیث غدیر از پنجاه مصدر معتبر عامه (از جمله: سنن المصطفی، مسند احمد، خصائص نسائی، عقدالفرید، حلیه الاولیاء) نقل می شود.۱۴

اکنون نظر برخی از اعاظم اهل سنت درباره حدیث غدیر را به نقل از علامه امینی می آوریم:

ضیاء الدین مقبلی می گوید: اگر حدیث غدیر قطعی نیست پس هیچ چیز قطعی در دین وجود ندارد.

غزالی گفته است: جمهور مسلمین اجماع دارند بر متن حدیث غدیر.

بدخشی می گوید: حدیث غدیر، حدیث صحیحی است که کسی درباره صحت آن اشکال نمی کند مگر متعصب انکارگر که به سخن او اعتنایی نمی شود.

آلوسی می نویسد: حدیث غدیر، حدیث صحیحی است که نزد ما ثابت شده است و هیچ مشکلی در آن نیست و هم از رسول خدا ـ صلی اللّه علیه وآله ـ و هم از خود امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ به صورت متواتر نقل شده است.

حافظ اصفهانی گفته است: حدیث غدیر، حدیث صحیحی است که صد نفر از صحابه آن را نقل کرده اند که «عشره مبشّره» از جمله این صد نفرند.۱۵

حافظ سجستانی حدیث غدیر را از صدوبیست نفر از صحابه نقل نموده است و حافظ ابن العلاء همدانی آن را از صدوپنجاه طریق روایت نموده است.۱۶

حافظ ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» ضمن بیان برخی از راویان حدیث غدیر و برخی طرق آن می گوید:

ابن جریر طبری اسناد حدیثِ غدیر را در یک کتاب گردآورده و آن را صحیح شمرده است، و ابوالعباس ابن عقده نیز آن را از طریق هفتاد نفر از صحابه یا بیشتر روایت نموده است.۱۷

نیز در کتاب «فتح الباری بشرح صحیح البخاری» آمده است:

حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» را ترمذی و نسائی نقل نموده اند و طرق و سندهای آن بسیار است جدّاً، که همه آنها را ابن عقده در کتابی مستقل آورده است و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن است و برای ما از امام احمد حنبل روایت کرده اند که گفته است: آنچه درباره فضایل علی ـ علیه السلام ـ به ما رسیده است درباره هیچ یک از صحابه نرسیده است.۱۸

قندوزی حنفی پس از نقل حدیث غدیر از طرق بسیار و از کتب مختلف می نویسد:

محمد بن جریر الطبری صاحب تاریخ، حدیث غدیرخم را از هفتاد و پنج طریق نقل کرده است و کتاب مستقلی به نام «الولایه» درباره آن تألیف نموده است. نیز ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده در تألیف مستقلی آن را از یکصدوپنجاه طریق نقل نموده است.۱۹

حافظ محمد بن محمد بن محمد الجزری الدمشقی به هنگام نقل احتجاج و مناشده امیرالمؤمنین(ع)، درباره حدیث غدیر چنین می نگارد:

این حدیث حسن است و این روایت (مناشده) به صورت متواتر از علی(ع) نقل شده است، همان گونه که آن (حدیث غدیر) نیز از رسول خدا ـ صلی اللّه علیه وآله ـ متواتراً نقل شده است و گروه بسیاری از گروه بسیاری دیگر آن را نقل کرده اند، پس اعتنایی به سخن آنان که قصد تضعیف این روایت را دارند نمی شود؛ زیرا آنان از علم حدیث اطلاعی ندارند.۲۰

حدیث غدیر را بخاری و مسلم در صحیحشان نیاورده اند، ولی این مسئله به هیچ وجه موجب اشکالی در سند روایت غدیر نمی شود؛ زیرا تعداد روایاتی که حتی به نظر خود بخاری و مسلم نیز صحیح است (صحیح علی شرط الشیخین) وهیچ شکی در آنها نیست ولی در «صحیح بخاری و مسلم» نیامده است، اندك نیست، و از همین روی چندین مستدرك بر آنها نگاشته شده است. اگر تمامی روایات صحیحه در «صحیح بخاری» گرد آمده بود، به صحاح دیگر نیازی نبود، در حالی که همه می دانند هیچ دانشمند محقق و منصفی نیست که خود را با داشتن «صحیح بخاری» یا «صحیح بخاری و مسلم»، از دیگر کتب صحاح بی نیاز بداند.

ص: ۹۹۷۹

از طرفی دیگر خود بخاری و مسلم نیز بیان کرده اند که آنچه را در این کتاب آورده ایم صحیح است، نه اینکه تمام روایات صحیح را بیان کرده ایم، بلکه بسیاری از احادیث صحیح را بنا به عللی نیاورده ایم.۲۱

اضافه بر تمام این مطالب، علاّمه امینی(ره) روایت غدیر را از بیست و نه نفر از مشایخ بخاری و مسلم نقل می کند.۲۲

در پایان این قسمت، عبارت یکی از کسانی که همین اشکال را مطرح کرده اند می آوریم:

ابن حجر می نویسد:

حدیث غدیر، حدیث صحیحی است که هیچ شبهه ای در آن نیست و آن را گروهی نظیر ترمذی، نسائی و احمد حنبل نقل کرده اند و دارای طرق بسیاری است، از جمله شانزده نفر از صحابه آن را نقل نموده اند و در روایت احمد بن حنبل آمده است که آن را سی نفر از صحابه از رسول ـ صلی اللّه علیه وآله ـ شنیدند و هنگامی که در خلافت امیرالمؤمنین (علی) ـ علیه السلام ـ اختلاف پیش آمد بدان شهادت دادند.۲۳

دوباره تکرار می کند:

روایت غدیر را سی نفر از صحابه از رسول خدا ـ صلی اللّه علیه وآله ـ نقل کرده اند و بسیاری از طرق آن صحیح یا حسن است.۲۴

پس حتی به نظر خود اشکال کنندگان، نباید به سخن ابن حجر و امثال او که در صحت این حدیث اشکال کرده اند اعتنا نمود؛ چرا که ابن حجر، خود می نویسد: ولاالتفات لمن قدح فی صحته.۲۵

استاد محمدرضا حکیمی در کتاب «حماسه غدیر» از پانزده نفر از علمای معاصر عامّه (از جمله: احمد زینی دحلان، محمد عبده مصری، عبدالحمید آلوسی، احمدفرید رفاعی، عمر فروخ) که روایت غدیر را در کتب خویش آورده اند نام می برد و محل بیان آن را ذکر می کند.۲۶

شایـان توجه است که شـیعه در روایـات مربوط به اثبـات امـامت، تواتر و قطعی بودن را شـرط می دانـد و روایت غـدیر از نظر جوامع روایی شـیعه متواتر و قطعی است، چنـانکه در بسیاری از مصـادر اهل سـنت نیز نقل شـد، ولی بنا به عقیـده برادران اهل سنت برای اثبات امامت همانند سایر فروع دین، صـحیح بودن سند کافی است و هیچ نیازی به اثبات متواتر بودن حدیث نیست با توجه به این نکته بی پایگی این اشکال بدیهی است.

۲-دومین اشکال

نکته ای ست که قاضی عضد الدین ایجی در «مواقف» بیان کرده است؛ وی می نویسد:

علی(ع) در روز غدیر(حجه الوداع) همراه پیامبر نبود زیرا علی(ع) در یمن بود.۲۷

بهتر است در پاسخ این اشکال ابتدا سـخن شارح «مواقف» را بیان کنیم: سید شریف جرجانی شارح «مواقف» پس از این سخن ایجی می نگارد:

این اشـکال ردّ شـده است؛ زیرا غایب بودن علی(ع) منافات با صـحیح بودن حـدیث غـدیر نـدارد، مگر اینکه در روایتی آمـده باشد که به هنگام نقل حدیث غدیر پیامبر علی را نزد خود خواند یا دست او را گرفت که در بسیاری روایات این جملات نقل نشده است.۲۸

ابن حجر هیتمی در جواب این شبهه می نویسد:

به سـخن کسی که حدیث غدیر را صحیح نداند و یا ایراد کند که علی(ع) در یمن بوده است اعتنایی نمی شود زیرا ثابت شده است که او از یمن برگشت و حج را با پیامبر اکرم ــ صلی اللّه علیه وسلم ــ گذارد.۲۹

اگرچه از نظر تـاریخی برگشت امیرمؤمنـان(ع) از یمن و گـذاردن حـج بـا پیامبر اکرم(ص) در حجه الوداع مسلّم است ولی به عنوان نمونه از برخی از کسانی که به این نکته اشاره کرده اند نام می بریم:

ص: ۹۹۸۱

طبری (تاریخ طبری، ج۲، ۲۰۵)؛ ابن کثیر (البدایه والنهایه، ج۲، ص۱۸۴ و نیز در ص۱۳۲ همین جلد به طور مفصل رجوع امیرالمؤمنین (ع) از سفر یمن را به نقل از منابع متعدد بیان می نماید؛ ابن اثیر (الکامل، ج۲، ص۳۰۲)

۳_ اشکال سوم

که پردامنه تر و مهمتر است درباره معنی کلمه «مولی» است. این کلمه دارای معانی مختلفی نظیر: «اولی»، «پسر عمو»، «آزاد کننده برده»، «همسایه»، «هم قَسم»، و... است. شیعه با توجه به شواهد بسیار که به آنها خواهیم پرداخت مدعی است معنای این کلمه در این حدیث همان «اولی» و یا به عبارت دیگر «سرپرست» و «ولی» است، ولی برخی عالمان سنی در معنای کلمه مولی شبهه ای را مطرح کرده اند که به نظر می رسد اصل این شبهه از فخر رازی در کتاب «نهایه العقول» باشد که دیگران نظیر قاضی عضد الدین ایجی۳۰ و ابن حجر۳۱ و فضل بن روزبهان۳۲ آن را نقل کرده اند.

قاضی عضد الدین ایجی در «مواقف» می گوید:

مراد از کلمه «مولی» در روایت غدیر «ناصر» است؛ زیرا جمله دعایی پس از آن «اللّهم وال من والاه» به همین معناست و مقصود از «مولی»، «اولی» نیست، چرا که هرگز وزن مفعل به معنای افعل نیامده است.۳۳

ابن حجر هیتمی نیز می گوید:

ما نمی پذیریم که معنی «مولی» همان باشد که آنان (شیعه) ذکر کرده اند، بلکه معنای آن «ناصر» است؛ زیرا حکم «مولی» مشترک بین معانی متعددی نظیر: «آزاد کننده برده»، «برده آزاد شده»، «متصرف در امور»، «ناصر» «محبوب» است... ما و شیعه هر دو معترفیم که اگر منظور از این روایت، «محبوب» باشد، معنی آن صحیح خواهد بود زیرا علی(ع) محبوب ما و آنها است، اما اینکه «مولی» به معنی «امام» باشد نه در شرع و نه در لغت، معهود نیست، اما اینکه در شرع این گونه نیست نیازی به بحث ندارد و واضح است، امّا اینکه در لغت این گونه نیست، زیرا هیچ یک از پیشوایان لغت عرب نگفته است که مفعل به معنی افعل می آید.۳۴

سخن برخی دیگر هم تکرار همین عبارتهاست.

اکنون به پاسخ شیعه به این اشکال می پردازیم:

شیعه معتقـد است اگر فرضـاً بپـذیریم که معنـای کلمه «مولی» مشترک بین این چنـد معنـا است و فرضاً پیشوایان لغت عرب در دورانهـای بعـدی کلمه «مولی» را «اولی» معنـا نکرده انـد،ولی در عصـر رسول خـدا(ص) و به هنگام بیان این حـدیث شـریف، تمامی حاضران از این کلمه معنی «اولی» را فهمیده اند. اکنون برای این نکته چند شاهد بیان می کنیم:

حسان بن ثابت که در محل حادثه حاضـر بود و مقام ادبی او منکری ندارد،۳۵ از رسول خدا(ص) اجازه خواست تا این واقعه مهم را بسراید و از جمله اشعار او در این رابطه این بیت است:

فق_ال ل_ه ق_م ی_ا عل_یّ ف_انن_ی رضیتک من بعدی اماماً وهادیاً

علامه امینی این اشعار را از دوازده مصدر از عامه و بیست و شش مصدر از خاصه نقل کرده است. ۳۵

قیس بن سعد بن عباده نیز سروده است:

وع_ل___یّ ام___ام___ن___ا وام___ام لس___وان_ا ات_ی ب_ه الت_ن_زی___ل

یوم قال النبی من کنت مولاه فه_ذا م_ولاه خط_ب ج_لی_ل

که علامه جلیل القدر امینی آن را از دوازده منبع نقل می کند.۳۷

عمرو عاص نیز می سراید:

وفی یوم خمّ رقی منبراً یبلغ والرکب لم یرحل

ألست بکم منکم فی النفوس باولی؟ فقالوا: بلی فافعل

فانحله امره المؤمنین من الله مستخلف المنحل

وقال فمن کنت مولی له فهذا له الیوم نعم الولی

این اشعار را نیز علامه امینی از هشت مصدر عامه و خاصه نقل کرده است.۳۸

افزون بر اینها علامه امینی در «الغدیر» عبارت تعداد زیادی از شعرا و ادیبان عرب را که همین معنای امامت و ولایت را از کلمه «مولی» در حدیث غدیر فهمیده اند بیان می کند.۳۹

خود مولا علی(ع) در شعری که به معاویه می نویسد همین مطلب را تایید می کند آنجا که می گوید:

و اوجب لی ولایته علیکم رسول اللّه ی_وم غدی_رخم

که علامه امینی آن را از یازده مصدر شیعی وبیست وشش مصدر از اهل سنت بیان می کند.۴۰

و نیز از بهترین شاهدها بر فهم همین معنا از حدیث، سخن ابوبکر و عمر است که پس از پایان خطبه رسول اکرم(ص) در غدیر دست در دست علی(ع) گذاشتند و او را با این خطاب و یا تعابیری نزدیک به این ستودند: «بخٍّ بخٍ لک یابن ابی طالب اصبحت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنه».

علامه امینی تبریک شیخین را از شصت مصدر از اهل سنت (از جمله: مسند احمد، تاریخ الامم والملوک، تاریخ بغداد، مصنف ابن ابی شیبه) نقل می کند.۴۱

براستی اگر پیامبر اکرم(ص) با بیان جمله «فعلیه مولاه»، چنین در نظر داشت که علی(ع) «ناصر» یا «محبوب» همه مؤمنان باشد، جای این گونه تهنیت و تبریک بود؟ از دیگر شواهد این معنا، انکار و اعتراض شدید برخی از حاضران در صحنه غدیر (حارث بن نعمان فهری) است تا آنجا که از خداوند خواست اگر این مسئله حقیقت دارد عذابی بر وی نازل شود.

علامه امینی این ماجرا را از سی مصدر اهل سنت (از جمله: الکشف والبیان، دعاه الهداه، احکام القرآن) نقل کرده است.۴۲

ص: ۹۹۸۴

آیا اگر معنای حدیث غدیر «ناصر» و یا «محبوب» بود جای این گونه غضب و انکار بود یا آنکه حارث و امثال او را به غضب آورد؟ غیر از آیات و روایاتی که به محبت به مؤمنان دعوت می کند، روایات بسیار دیگری نیز در محبت امیرالمؤمنین و نیز سایر صحابه هست؛ چرا آنها این چنین خشم و غضبی را برنینگیخت؟

شاهد دیگر آنکه روایات بسیاری نیز بیانگر این معناست که رسول خدا(ص) چون زمینه پذیرش حدیث غدیر را در مردم نمی دید از بیان آن پرهیز می کرد تا آنجا که آیه نازل شد:

آیا بیان محبوبیت و ناصریت علی(ع) بود که به مذاق منافقان خوش نمی آمد و پیامبر(ص) از نپذیرفتن آنها توسط مردم واهمه داشت؟ بسیار آشکار است که به هیچ روی ممکن نیست بیان محبوبیت و یا ناصر بودن علی(ع) زمینه پذیرش نداشته باشد و عکس العملی را برانگیزد که پیامبر(ص) از آن واهمه داشته باشد. بنابراین پس از نفی امکان اراده معنای «ناصر» یا «محبوب» در حدیث غدیر، معنای «اولویت» معنایی صحیح خواهد بود.

علامه امینی درباره نزول آیه شریفه واللّه یعصمک من الناس (مائده، ۶۷) درباره حادثه غدیر و نیز بیمناکی رسول خدا(ص) از بیان این مطلب، سی مصدر از اهل سنت را نام می برد.۴۳

امّا روایاتی که بیانگر بیم رسول خدا(ص) از بیان این حدیث است، مناشده و احتجاج امیرالمؤمنین(ع) به هنگام خلافت عثمان است که آن را جوینی در «فرائد السمطین» آورده است.۴۴ و نیز علامه امینی آن را از سیوطی در «تاریخ الخلفاء» و بدخشی در «نزل الابرار» و حافظ حسکانی در «شواهد التنزیل» و حافظ ابن مردویه و برخی دیگر نقل می کند.۴۵

ص: ۹۹۸۵

این نکته البته آشکار است که این بیم موجب نقص و ایراد (معاذ اللّه) بر حضرت نبی اکرم(ص) نمی شود، زیرا آن حضرت نه بر خویش که از اختلاف امت و ایجاد و آشوب توسط منافقان ترسید. خداوند درباره حضرت موسی(ع) نیز فرمود: فاوجس فی نفسه خیفهً موسی (طه، ۶۷)»

اضافه برآنچه گذشت. علامه میرحامد حسین، حدیث غدیر را از طرق مختلف دیگری نقل می کند که در آن نقلها به جای جمله «من کنت مولاه ...» عبارت دیگری آمده است که به خوبی نشانگر فهم راویان از عبارت رسول خدا(ص) است و برای مخالفان چاره ای جز پذیرش معنای«اولی» باقی نمی گذارد. در این نقلها، حدیث غدیر این گونه آمده است: «من کنت اولی به من نفسه فعلیّ ولیّه»۴۶

در یکی از نقلهای حموینی در «فرائد السطین» نیز آمده است: «من کنت اولی به من نفسه فعلیّ اولی به من نفسه. فانزل اللّه تعالی ذکره: الیوم اکملت لکم دینکم».۴۶

اکنون بد نیست به برخی ادّعاها که به وجه ادبی حدیث غدیر اشاره دارند، نظری بیفکنیم تا معلوم شود که آیا در زبان عربی کلمه «مولی» به معنای «اولی» استعمال می شود یا چنانکه ادعا کرده اند هیچ کس چنین استعمالی را مجاز نمی داند. بی پایگی این اشکال آن قدر واضح است که «چلبی» در حاشیه اش بر «مواقف» در این قسمت از سخن قاضی عضد الدین ایجی می نگارد:

از این اشکال جواب داده شده است که «مولی» به معنای «متولی» و «صاحب امر» و «اولی به تصرف» در لغت عرب شایع است واز پیشوایان لغت عرب نقل شده است.

ابوعبیده گفته است: «هی مولا-کم ای اولی بکم» و پیامبر اکرم(ص) فرموده است: «ایما امرأه نکحت بغیر اذن مولاها... یعنی اولی به آن زن و مالک تدبیر امر او». مراد از اینکه «مولی» به معنای «اولی» است، این است که «مولی» اسمی است که به معنای صفت «اولی» می آید نه اینکه کلمه «مولی» صفت است. پس این اعتراض که اگر مولی به معنای «اولی» است چرا نمی توان آن را به جای «اولی» استعمال نمود، صحیح نخواهد بود.۴۸

علامه میرحامد حسین یک جلد کامل و بخشی از جلد دیگر کتاب «عبقات» را به همین نکته اختصاص داده است و سخنان کسانی که «مولی» را به معانی «اولی» صحیح دانسته اند با شرح حال آنان و موضع سخن آنها بیان کرده است.۴۹

علامه امینی از گروه بسیاری _ که از پیشوایان ادبیات عربی شمرده می شوند _ اعتراف به این نکته را نقل نموده است؛ از جمله: فرّاء، سجستانی، جوهری، قرطبی، ابن اثیر.۵۰

در احادیث دیگر نیز مولی به معنای اولی آمده است، از جمله روایتی است، که بسیاری از اهل لغت به آن استشهاد جسته اند که پیامبر اکرم(ص) فرمود: ایها امرأه نکحت بغیر اذن مولاها فنکاحها باطل.۵۱

علامه امینی پس از بحث و بررسی در تمامی بیست و هفت معنایی که برای کلمه مولی ذکر شده است، تمامی آنها را به معنای اولی برمی گرداند و ادعا می کند که در تمام آنها جهت اولویتی بوده است که کلمه مولی به آنها اطلاق شده است و چون از کلمه مولی معنای اولی تبادر می کرده است، مسلم در «صحیح» خود از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده است که:

ص: ۹۹۸۷

عبد به سیّد وآقای خویش، مولی نگوید چرا که مولی خداوند است.۵۲

برای روشن شدن این مطلب کافی است که به سخن شیخ سلیم البشری، شیخ جامع الازهر مصر توجه کنیم که پس از بیان استدلالی سید شرف الدین درباره اینکه مولی در حدیث غدیر به معنای اولی هست می نویسد:

من یقین دارم که حدیث بر همان معنا که شما می گویید (اولی) دلالت دارد.۵۳

این نکته نیز قابل یادآوری است که مولی به معنای محبوب چنانکه ابن حجر و برخی دیگر مدعی شدند و روایات غدیر را بر آن حمل کردند، در ادبیات عرب جایی ندارد، چنانکه علامه میرحامد حسین می نویسد:

هیچ یک از منابع لغوی زیر «محبوب» را یکی از معانی «مولی» ندانسته است:

صحاح اللغه، قاموس اللغه، فائق، النهایه، مجمع البحار، تاج المصادر، مفردات القرآن، اساس البلاغه،المغرب، مصباح المنیر.۵۴

پایان این بخش از سخن را قسمتی از گفتار خود ابن حجر قرار می دهیم. او با اینکه به شدت مخالف است که کلمه مولی به معنای اولی باشد، ولی خود در چند سطر بعد سخن خود را فراموش می کند و می گوید: ابوبکر و عمر همین معنای اولی را از حدیث غدیر فهمیدند.

ابن حجر می نویسد:

اگر بپذیریم که مراد از حدیث غدیر، اولی است، باید گفت که منظور، اولی به امامت نیست، بلکه اولی به اطاعت است و همین معنا صحیح است، زیرا ابوبکر و عمر همین معنا (اولی به اطاعت) را فهمیدند و از این روی گفتند: امسیت یابن ابی طالب مولی کل مؤمن و مؤمنه.۵۵

همچنین بنا به نقل میرحامد حسین، شهاب الدین احمد بن عبدالقادر شافعی در «ذخیره المآل» مدعی همین مطلب شده است و گفته است:

والمراد بالتّولی، الولایه وهو الصدیق الناصر او اولی بالاتّباع والقرب منه وهذا الذی فهمه عمر من الحدیث فانه لما سمعه قال: یهنک یابن ابن طالب...۵۶

۴_ چهارمین اشکال،

انکار یکی از شواهدی است که شیعه با آن برخلافت امیرالمؤمنین علی(ع) استدلال می کند، و آن جملات پیامبر(ص) در صدر حدیث است که فرمود: «ألست اولی بکم من انفسکم؛ آیا من نسبت به شما از خود شما اولی و سزاوارتر نیستم؟»، سپس فرمود: «هر که من اولی به اویم علی اولی به اوست».

برخی از علمای اهل تسنن جملات صدر حدیث را منکر شده اند؛ از جمله قاضی عضدالدین ایجی می نویسد:

بر فرض که بپذیریم این حدیث صحیح است، ولی باید گفت راویان، قسمت اول حدیث را نقل نکرده اند، پس ممکن نیست که به این جملات (الست اولی بکم) برای اثبات اینکه مولی در حدیث غدیر به معنای اولی است استدلال نمود.۵۷

در پاسخ بدین اشکال باید گفت

اگر هم فرضاً صدر روایت نمی بود، با استدلالهای گذشته جای شبهه ای باقی نماند که مراد از کلمه مولی، همان اولی است. اکنون ببینیم این ادعا تا چه حد با واقعیتهای تاریخی سازگار است. قبلاً در متنی که نقل کردیم دیدیم که جملات اوّلیه حدیث در مصادر معتبر اهل سنت آمده است.

علامه امینی جملات صدر روایت را از شصت و چهار نفر از بزرگان اهل حدیث از عامه، از جمله : احمد بن حنبل، طبری، ذهبی، بیهقی، ابن ماجه، ترمذی، طبرانی، نسائی، حاکم نیشابوری، دارقطنی و... نقل میکند.۵۸

علامه میرحامد حسین نیز همین اشکال را از «نهایه العقول» فخر رازی نقل کرده و سپس در پاسخ، مصادر بسیار متعددی از اهل سنّت را که صدر حدیث را روایت کرده اند معرفی می کند؛ از جمله: احمد بن حنبل، ابن کثیر، نسائی، سمهودی، هندی در «کنزالعمال»، طبرانی و سمعانی و بسیار دیگر.۵۹

ص: ۹۹۸۹

ابن حجر در «صواعق المحرقه» چون به بی پایگی این اشکال پی برده است آن را مطرح نمی کند و وجود صدر حدیث را در روایات صحیحه می پذیرد.۶۰

۵ـ عذر تقصیر دیگری

که برخی در پیشگاه حدیث غدیر آورده اند این است که پس از پذیرش معنای اولی در حدیث غدیر، اولویت در تصرف را نمی پذیرند، بلکه می گویند علی(ع) اولی است، ولی در اطاعت و تقرب جستن به وی نه اینکه اولی به تصرف باشد تا دلالت برخلافت وی کند.

این، سخن قاضی ایجی است.۶۱

ابن حجر نیز ضمن بیان همین اشکال مدعی شده است که منظور از حدیث به طور قطع همان اولویت است، ولی اولویت در اطاعت و قربت. همین معنا را نیز ابوبکر و عمر از حدیث غدیر فهمیده اند و از این روی در تبریک به علی(ع) گفتند: «امسیت یابن ابی طالب مولی کل مؤمن ومؤمنه»، و نیز گفتار عمر که به علی(ع) می گفت: «انّه مولای؛ او مولای من است» به همین معناست.۶۲

نظیر همین سخن قبلاً از شهاب الدین احمد بن عبدالقادر شافعی گذشت.

پاسخ به این اشکال

با نگاهی به صورت کامل روایت ـ که قبلاً مصادر متعدد آن بیان شد ـ کاملاً آشکار و بدیهی است. پیامبر اکرم(ص) در ابتدا جمعیت را مخاطب قرار داده و از آنان می پرسد: «ألست اولی بکم من انفسکم» و پس از پاسخ مثبتِ جمعیت می فرماید: «هرکس من اولی به او هستم علی نیز اولی به اوست». در حقیقت صدر سخن نوعی استدلال و زمینه سازی برای سخن بعدی است. اگر کلمه «اولی» در قسمت اوّل سخن به یک معنا باشد و کلمه «مولی» در قسمت دوم به معنای دیگری باشد، در سخن مغالطه صورت گرفته است. درست بدان می ماند که شخصی گروهی را مخاطب قرار دهد و از آنان بپرسد: آیا عین (به معنی طلا) فلزی گرانبها نیست؟ و پس از اعتراف مخاطب به درستی این سخن بگوید: پس عین (به معنی چشم) از فلز ساخته شده است.

در اینجا زیبنده است که قسمتی از نوشتار زیبای ابن بطریق را بیاوریم، وی می نویسد:

اگر کسی بگوید: آیا فلان خانه من در فلان مکان را می شناسید؟ و مخاطبان اعتراف کنند که خانه او را می شناسند، سپس بگوید: خانه ام را وقف نمودم، در این صورت اگر شخص دارای خانه های متعددی باشد، هیچ کس شک نمی کند که این صیغه وقف مربوط به همان خانه ای است که قبلاً درباره آن سخن گفت و از مخاطبان اعتراف گرفت.

و نیز اگر بپرسد: آیا برده من فلانی را می شناسید و قبول دارید که او برده من است؟ و مخاطبان اعتراف کنند، سپس بدون فاصله بگوید: برده ام آزاد است، بدون هیچ تردیدی هر انسان عاقلی می گوید این آزاد سازی مربوط به همان برده ای است که قبلاً از او سخن رفت، و معنی ندارد که این آزاد سازی را مربوط به برده دیگری بداند که سخن از او نرفته و مورد بحث و صحبت نبوده.۶۳

بنابراین اولویت بکار رفته در جمله دوّم رسول خدا(ص) به همان اولویتی است که در جمله اوّل بکار رفته است و پیامبر(ص) دامنه همان اولویتی که برای خداوند و خویش بر مؤمنان اثبات کرد، به علی(ع) نیز توسعه داد و او را بدان مقام منصوب نمود و این همان مقام با عظمتی بود که پیامبر(ص) آن را اکمال دین خواند و فرمود: «این عظمت را که خداوند به اهل بیتم ارزانی داشت به من تبریک بگویید». و ابوبکر و عمر و سپس همه مسلمانانِ حاضر به علی(ع) تبریک گفتند.۶۴

حسان بن ثابت درباره این ماجرا شعر سرود. برخی منافقان آن را برنتابیدند و بر خویش نفرین فرستادند (سئل سائل بعذاب واقع).

ص: ۹۹۹۱

علاوه بر این بر فرض که مقصود از اولویت،اولویت در اطاعت و قرب باشد، آیا پس از رسول خدا(ص) در جریان خلافت، علی(ع) مطیع بود یا مطاع؟ آیا با وی مشورت کردند و نظر او را مقدم داشتند و یا به اعتراف همه مورّخان او از بیعت کردن کناره گیری نمود و به عمل ایشان رضایت نداد؟ بنا به اعتراف برخی مورخان او را تهدید به کشتن و آتش زدن خانه اش نمودند و در نهایت پس از شهادت همسر بزرگوارش بیعت نمود.

اصولاً اطاعت کامل وقتی میسر می شود که شخص حاکم جامعه باشد،والاّ مطاع نخواهد بود، بلکه خواسته یا ناخواسته فرمانبر دیگران خواهد بود، پس حتی اگر معنای روایت، اولی به اطاعت و قرب باشد نیز دلیل بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین(ع) است.

۶_ عده ای گفته اند:

اگر بپذیریم که حدیث غدیر اولویت در تصرّف (که معنایش همان خلافت و امامت است) را ثابت می کند، پس مقصود از آن، خلافت در نهایت کار و در مآل امور است؛ یعنی پس از سه خلیفه دیگر. به عبارت دیگر، علی(ع) هنگامی خلیفه است که با او بیعت شود و چون پس از سه خلیفه دیگر با او بیعت شد، پس این روایت دلالت بر اولویت علی(ع) پس از آن سه شخص دارد؛ پس منافاتی ندارد که پس از پیامبر اکرم(ص) سه تن خلیفه بشوند و در نهایت علی(ع) به ولایت برسد. این شبهه را فخر رازی مطرح کرده است و پس از او نیز دیگران نظیر قاضی عضدالدین ایجی۶۵ چلپی۶۶، ابن حجر۶۷ و شیخ سلیم البشری۶۸ آن را تکرار نموده اند.

آیا اگر پیامبر(ص) می فرمود: «من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه بعدی» چنانکه در روایات بسیار دیگر فرموده است۶۹ باز نمی گفتند: بعدیّت می تواند بعد از سه خلیفه دیگر باشد و علی بعد از سه خلیفه دیگر خلیفه رسول خدا(ص) است؟

و یا اگر می فرمود: «علی خلیفتی بلافصل» باز مدعی نمی شدند که کلمه «بلافصل» مطلق است و به خلافت سه خلیفه نخستین به دلیل اجماع اطلاق کلام رسول خدا(ص) تخصص یافته است و مفاد آن این است که: علی خلیفه بلافصل بغیر هذه الثلاثه؟ اگر مراد رسول اکرم(ص) از اولویت علی(ع) اولویت و خلافت او به هنگام بیعت مردم پس از بیست و پنج سال بوده است، این چه فضیلتی برای علی(ع) است و چه جای تبریک دارد؟ آیا آن همه ترس و بیم و آن همه خوشحالی و سرور و نقل روایت و بیان فضیلت، همه و همه لغو و بیهوده و گزاف و تنها برای بیان امری بدیهی و مسلم بوده است و هیچ گونه اختصاص و امتیازی را برای علی(ع) ثابت نمی کند؟!

براستی اگر این حادثه عظیم الهی و دینی و دنیایی را در حد یک انتصاب دنیایی و آن هم در حد قلمروی کوچک پایین آوریم و فرض کنیم که زمامدار یک مملکت همه افراد ملت را جمع کند و به آنها بگوید: مرگ من نزدیک شده است و بزودی از میان شما می روم اکنون این شخص را به همان ولایت و زمامداری که خود داشتم منصوب می نمایم، کدام فرزانه است که مدعی شود منظور او ولایت و خلافت آن شخص در عاقبت کار و نهایت امر بوده است و منافاتی ندارد که چندین نفر قبل از او حکومت را در دست بگیرند و سالیان طولانی فرد تعیین شده را از کوچکترین مقامات حکومتی به دور دارند؟

ص: ۹۹۹۳

چگونه ممکن است خلافت را که به نص قرآن (نزول آیه الیوم اکملت... در این واقعه) اکمال دین است و عدم اعلام آن مساوی با عدم ابلاغ تمامی رسالت الهی است (وان لم تفعل مما بلغت رسالته) مربوط به خلافت پس از سه نفر از حاضران در جلسه باشد، اما پیامبر هیچ اشاره ای به افراد مقدّم بر او نکند با اینکه می داند این مسئله موجب اختلافات بسیاری خواهد شد و خونهای بسیاری برای آن ریخته خواهد شد.

ابوبکر و عمر پس از واقعه غدیر، علی(ع) را مولای خود دانستند و به او تبریک گفتند. اگر مراد از حدیث غدیر ولایت علی(ع) پس از درگذشت سه خلیفه باشد، پس علی مولای آنان نیست، چون آنها در زمان ولایت علی(ع) نیستند تا علی(ع) نسبت به آنان مولی و اولی به تصرف باشد.

۷_ اشکال دیگری که برخی مطرح کرده اند

آن است که اگر حدیث غدیر بر امامت و خلافت علی(ع) دلالت کند، لازم می آید در حالی که رسول خدا(ص) زنده اند، علی(ع) امام باشد، چرا که در حدیث غدیر نیامده است که علی پس از من مولای شماست، پس معلوم می شود منظور از حدیث غدیر چیزی است که حتی در زمان حیات رسول خدا(ص) نیز برای علی(ع) ثابت بوده است و آن همان معنای محبت یا نصرت و امثال آن خواهد بود.

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت

که با توجه به شواهد و دلایلی که آورده شد منظور از حدیث غدیر ولایت وامامت علی(ع) است و چون حقیقت این کلام، خلافت او از زمان صدور حدیث غدیر است و این نیز ممکن نیست، پس باید به قاعده کلی و همیشگی مراجعه شود که مطابق آن هنگام تعذر حقیقت به اقرب المجازات مراجعه می شود؛ و در حدیث غدیر چون نمی تواند خلافت از زمان رسول خدا(ص) شروع شود پس باید به نزدیکترین معنای مجازی مراجعه شود، و آن خلافت بلافاصله پس از رحلت رسول اکرم(ص) است.

برخی دیگر از دانشمندان گفته اند: در حقیقت از همان زمان حیات رسول خدا(ص) خلافت علی آغاز شد و علی(ع) بدین مقام منصوب شد، ولی شرط فعلیت آن، رحلت رسول خدا(ص) بود، همان گونه که فقها در باب وصیت معتقدند که تملیک از همان زمان وصیت است؛ یعنی موصی در زمان حیاتِ فرد، موصی له را مالك می کند، ولی شرط فعلیت ملکیت، تحقق مرگ موصی است. در موارد تعیین ولیعهد در مناصب سیاسی نیز این گونه است که زمامدار قبلی، زمامدار پس از خود را در حیات خود منصوب می کند ولی شرط تحقق آن، مرگ زمامدار قبلی است، و رسول خدا(ص) با بیان نزدیک شدن زمان رحلت خویش به طور آشکار روشن نمود که انتصابی که در روز غدیر صورت می گیرد، تعیین تکلیف امت اسلامی پس از وفات اوست.

۸ _ اشکال دیگر،

سخن ابن حجر است، او می گوید:

اگر مقصود رسول خدا(ص) در حدیث غدیر خلافت و امامت علی(ع) بود، چرا به جای کلمه «مولی» کلمه «خلیفه» را بکار نبرد، پس اینکه رسول خدا(ص) به جای کلمه خلیفه کلمه مولی را بکار برده دلیل آن است که مقصود او خلافت علی(ع) نبود.۷۰

در پاسخ باید گفت

اگر بنابر توجیه روایات و محمل تراشیها و تفسیرهای نابجا باشد با هیچ عبارتی نمی توان مطلبی را اثبات کرد. آیا اگر پیامبر(ص) به جای کلمه مولی کلمه خلیفه را بکار می برد، آنان که حدیث غدیر را با این همه وضوح توجیه کرده اند نمی گفتند منظور از خلیفه، خلیفه در ردّ امانات و ادای دیون و امثال آن است؟ و یا ادعا نمی کردند منظور از خلیفه، امام است ولی بالمآل و در نهایت، پس منافات با خلافت دیگران قبل از او ندارد.

ص: ۹۹۹۵

حقیقت آن است که رسول خدا(ص) با هر زبانی خلافت و امامت علی(ع) را بیان کرد. مگر نه آن است که در روایات بسیاری با عنوان «خلیفه من» علی(ع) را معرفی کرده است،

پاسخ ابن حجر و امثال او به آن روایات چیست؟

به عنوان نمونه چند مورد از روایاتی که رسول خدا(ص) در آنها علی(ع) را به عنوان خلیفه خود نام برده است از مصادر عامه بیان می کنیم:

۱_ تاریخ الامم والملکوک، حافظ ابن جریر الطبری، ج۱، ص۵۴۱؛

۲_ الکامل ، ابن اثیر، ج۲، ص۶۲؛

۳_ کنز العمال، العلامه المتقی الهندی، ج۱۳، ص۱۱۴؛

۴_ المستدرک علی الصحیحین، الحافظ الحاکم النیشابوری، ج۳، ص۱۳۳؛

۴_ التلخیص، الحافظ الذهبی (چاپ شده در حاشیه مستدرک حاکم)، ج۳، ص۱۳۳ .

اضافه بر اینها علامه امینی در روایت رسول اکرم(ص) لفظ «خلیفتی» را از منابع بسیار متعدد روایی، تفسیری و تاریخی اهل سنت نظیر: مسند احمد حنبل، تفسیر کشف البیان ثعلبی، جمع الجوامع سیوطی وخصائص نسائی نقل می کند.۷۱

۹_ شبهه دیگر چنین قابل طرح است که

اگر این روایت دلالت بر خلافت بلافصل علی(ع) دارد، چرا آن حضرت و یا اصحاب او به این روایت استدلال و احتجاج نکردند.

ابن حجر هیثمی می نویسد:

چگونه حدیث غدیر نص در امامت علی(ع) است، در حالی که او یا عباس و یا شخص دیگری به آن احتجاج و استدلال نکردند، پس سکوت او از استدلال به این روایات تا ایّام خلافتش در نزد هر کس که کمترین عقلی داشته باشد دلیل آن است که او می دانست این روایت نصّ بر خلافت او نیست.۷۲

پاسخ:

بـا یـک نگـاه به مصـادر تـاریخی بطلان این گونه اشـکالها واقع می شود. علامه امینی احتجاجات امیرالمؤمنین(ع) را به روایت غدیر از منابع گوناگون اهل سـنت و از دانشـمندان بزرگی نظیر: خوارزمی در «مناقب»، جوینی در «فرائد السمطین» و نسائی در «خصائص» و ابن حجر عسـقلانی در «الاصابه» و حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» ابن مغازلی در «مناقب» و حلبی در «سـیره»اش و نیز بسـیاری دیگر نقـل می کنـد. برخی از ایـن احتجاجـات قبـل از ایّام خلافـت و برخی در ایـام خلافـت آن حضـرت بـوده است.۷۳

محمد بن محمد الجزری الدمشقی نیز در احتجاج حضرت فاطمه(س) را به این حدیث شریف نقل می کند.۷۴

قنـدوزی در «ینـابیع الموده» احتجـاج امـام حسن مجتبی(ع) به این حـدیث را نقل کرده است،۷۵ همـان گونه که تابعی بزرگ سلیم بن قیس، احتجاج امام حسین(ع) را به این حدیث در محضر صحابه و تابعین در سرزمین منی ذکر نموده است.۷۶

احتجاج بسیاری دیگر را نیز می توان در کتاب شریف «الغدیر» مشاهده نمود.۷۷

با توضـیحی که درباره سـکوت امیرالمؤمنین(ع) در ایام خلفای سه گانه خواهیم داد روشنتر خواهد شد که چرا این احتجاجات و اسـتدلالات فقط در حد اتمام حجت و بیان حقیقت بود و اصرار بیشتری برای اثبات و ایضاح آن نشده است. در این نوشته از ذکر احتجاج و استدلال آن حضرت که در موارد مختلف و در منابع شیعی ذکر شده است نیز چشم پوشیدیم.

۱۰ـ سخن دیگرشان:

همه می داننـد که امیرمؤمنـان(ع) اگرچه در ابتـدای خلافت ابوبکر با وی بیعت نکرد و همراه با او گروه بنی هاشم نیز از بیعت خودداری نمودنـد، ولی بالاـخره پس از مـدتی این خلافت را پـذیرفت و با آرا و نظرات خود نیز این خلفا را یاری می رسانـد. براستی اگر حـدیث غـدیر و امثـال آن برخلافـت وی دلاـلت می کرد و خلاـفت دیگران غاصـبانه بود چرا علیه آن قیام نکرد و بـدین ظلـم بزرگ گردن نهـاد؟ این یکی از اشـکالاتی است که برخی از دانشـمندان سـنّی نظیر ابن حجر هیتمی۷۸ و نیز شـیخ سلیم البشری۷۹ مطرح نموده اند.

ص: ۹۹۹۷

شیخ سلیم البشری می نگارد:

ما انکار نمی کنیم که بیعت ابوبکر از روی مشورت و تفکر و بررسی نبوده بلکه ناگهانی و بدون بررسی انجام شد. انصار و رئیسشان مخالفت کردند و بنی هاشم و دوستانشان از مهاجرین و انصار کناره گیری نمودند،ولی بالاخره در نهایت همگی خلافت ابوبکر را گردن نهادند و بدان راضی شدند و اجماع بر خلافت ابوبکر منعقد شد.۸۰

در پاسخ این اشکال می گوییم:

آری، پذیرش نهایی بیعت ابوبکر از سوی برخی مسلمانان مورد انکار نیست. اگرچه گروهی نظیر سعد بن عباده هرگز آن را نپذیرفتند تا زمانی که ترور شدند. ولی باید دید آیا این پذیرفتن به معنای قبول استدلال و قبول حقانیت خلافت ابوبکر بوده است و یا سرّ دیگری داشته است.

در مراجعه به روایات می بینیم که شخص پیامبر اکرم(ص) به نوعی استیثار و انحصارطلبی بعد از خود اشاره کرده است و به مسلمانان توصیه کرده است که در این شرایط برای حفظ اصل اسلام سکوت کنند، همان گونه که در روایات اهل بیت(ع) و خطبات امیرالمؤمنین(ع) نیز به این مطلب اشاره شده است. از این روی مسلمانانی که در مسیر ولایت انحراف می دیدند با توجه به نهضتهای انحرافی نظیر: قیام مسلمه و سجاع و نهضت ردّه و حرکتهای منافقین در میان مسلمین و حرکت نظامی روم و سایر مشکلات، اصل اسلام را در خطر می دیدند، از این روی در مقابل آن انحراف در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتند بردباری پیشه کردند.۸۱

اکنون به برخی از روایاتی که رسول اکرم(ص) در این باره بیان فرموده است اشاره می کنیم:

ص: ۹۹۹۸

مسلم در صحیحش نقل می کند که پیامبر اکرم(ص) فرمود:

انّها ستکون بعدی اثره وامور تنکرونها، قالوا: یا رسول اللّه! کیف تامر من ادرک منّا ذلک؟ قال: تودّون الحق الذی علیکم تسئلون اللّه الذی لکم؛۸۲

پس از من انحصارطلبی و اموری که ناپسند و ناخوش دارید خواهید دید. اصحاب سؤال کردند: آن کس را که این زمان را دریافت چه فرمان می فرمایی؟ فرمود: آن حق که برعهده دارید بگذارید و حقی که از آن شماست از خدای درخواست کنید.

در روایتی دیگر فرمود:

ستلقون بعدی اثره فاصبروا حتی تلقون علی الحوض؛۸۳ پس از من دچار انحصارطلبی خواهید شد صبر کنید تا نزد حوض (کوثر) به ملاقاتم برسید.

در روایتی دیگر حذیفه می گوید:

به پیامبر اکرم(ص) عرض کردم: یا رسول اللّه ما در جاهلیت در شر و بدی بودیم و خداوند خیر و نیکی برایمان آورد که اکنون در آن به سر می بریم، آیا پس از این نیکی، شرّ و بدی خواهد بود؟ فرمود: آری، پیشوایانی که هدایت مرا نمی پذیرند و به سنت من عمل نمی کنند ... گفتم وظیفه من چیست؟ فرمود:می شنوی و اطاعت امر می کنی اگرچه بر پوست بدنت نواختند (تو را زدند) و مالت را گرفتند بشنو و اطاعت کن.۸۴

روایات بسیار دیگری به همین مضمون در کتاب امارت «صحیح مسلم» آمده است و نیز نظایر آن را المتقی الهندی در «کنز العمال» (ج۶، ص۵۰) ذکر نموده است.

۱۱_ می رسیم به آخرین اشکال که

به نظر ما اساسی ترین اشکال است و بقیه اشکالات پس از این و برای توجیه این اشکال مطرح شده است. این اشکال دارای روح و باطنی سیاسی است.

برخی از عالمان عامه گفته انـد: چگونه ممکن است رسول خدا(ص) همه صحابه را به امامت علی(ع) دعوت کند ولی آنان با او به مخالفت برخیزنـد. به عبارت دیگر برای ردّ تمامی نصوص و استدلالات همین کافی است که ما می بینیم صحابه رسول خدا(ص) به آن عمل نکرده انـد، و اگر بخواهیم این روایات و نصوص را (اگرچه متواترنـد) بپـذیریم ناچاریم صحابه رسول خدا(ص) و سلف صالح را متهم به زیرپا گذاشتن حق کنیم و البته اینممکن نیست، پس بناچار نصوص را ترک می کنیم و می گوییم منظور از نصوص و روایات چیز دیگری بوده است.

این، مضمون سخنی است که ابن حجر در «صواعق»۸۵ آورده است و صریح سخنی است که شیخ سلیم البشری در «المراجعات» نوشته است، او می نویسد:

اهل بصیرت نافذ و صاحبان تفکر صحیح صحابه را از مخالفت با رسول خدا(ص) منزّه می دانند، پس ممکن نیست که نصّی را از او بر امامت شخصی بشنوند و از او روی گردان شوند و به اوّلی و دومی و سومین شخص روی آورند.۸۶

نیز در جایی دیگر می نویسد:

من یقین دارم که احادیث، بر گفته های شما دلالت می کند واگر نبود که لازم است عمل صحابه را حمل بر صحت کنیم من مطیع حکم شما می شدم و سخنان را می پذیرفتم ولی چاره ای جز دست برداشتن از ظاهر این روایات نیست تا اقتدا به سلف صالح کرده باشیم.۸۷

همچنین می نگارد:

حمل عمل صحابه بر صحت و درست دانستن عمل آنان موجب می شود که حدیث غدیر را تأویل کنیم چه متواتر باشد یا غیر متواتر.۸۸

در پاسخ بدین اشکال

در ابتدا گفتگوی میان ابن ابی الحدید معتزلی و نقیب ابوجعفر العلوی را می آوریم و سپس به توضیح بیشتر جواب می پردازیم:

ابن ابی الحدید می گوید:

چون این جمله امام امیرالمؤمنین(ع) (کانت اثره شحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس آخرین) را در محضر ابوجعفر العلوی می خواندم گفتم:

منظور امام(ع) کدام روز است، روزی که سقیفه بنی ساعده پس از رحلت رسول خدا(ص) تشکیل شد و با ابوبکر بیعت شد یا روز شورای خلافت که به انتخاب عثمان منجر شد؟

و جواب داد: منظور روز سقیفه است.

به وی گفتم: دلم راضی نمی شود که به صحابه رسول خدا(ص) نسبت نافرمانی و معصیت بدهم وبگویم نص صریح او را ردّ کرده اند.

او پاسخ داد: آری من نیز راضی نمی شوم که به رسول خدا(ص) نسبت اهمال کاری و سهل انگاری در امر امامت امت بدهم و بگویم او مردم را سرگردان و بی سرپرست در هرج و مرج گذاشت و رفت. او از مدینه خارج نمی شد مگر آنکه امیری را تعیین می کرد، در حالی که زنده بود و از مدینه هم زیاد دور نشده بود، پس چگونه برای زمان پس از مرگ که نمی توان آنچه را بعد پیش می آید اصلاح کرد کسی را تعیین نکرد.۸۹

تعبیر پر معنای علامه امینی در «الغدیر» نیز اشاره به همین نکته دارد، آنجا که می نگارد:

خوش گمانی دیگران به سلف که در امر خلافت دخالت نمودند، موجب شده است که نصوص و روایات صریح پیامبر را تغییر دهند، ولی خوش گمانی یقینی ما به رسول خدا(ص) ما را وادار می کند که بگوییم او آنچه را که امّتش لازم داشتند و بر ایشان ضروری بود هرگز ترک نکرد و اهمال و مسامحه روا نداشت.۹۰

پس از این می آوریم که تاریخ بیانگر این نکته است که متأسفانه در برخی موارد صحابه رسول خدا(ص) علی رغم دستور صریح او، بدان وقعی نگذاشتند. قبل از بیان این موارد، سخن علامه سید شرف الدین را درباره بی توجهی صحابه به نصوص امامت بیان می کنیم:

او می نگارد:

مسلمانان در امور عبادی مطیع رسول خدا(ص) بودند، ولی در امور سیاسی گاه مخالفت می نمودند و عذر آنان این بود که گمان می کردند آنها در این امور همانند عبادات ملزم به اطاعت نیستند و حق اظهار نظر بر خلاف سخن رسول خدا(ص) را دارند، در ماجرای خلافت برخی از صحابه گمان کردند که مردم به خلافت علی(ع) رضایت نخواهند داد، چرا که بسیاری از افراد قبایل مختلف در جنگهای اسلام به شمشیر او کشته شده اند و از طرفی از عدالت شدید او می ترسیدند و می دانستند او بر اساس حق خالص عمل خواهد نمود. از طرفی عده بسیاری بر فضیلتهای او حسد می بردند.

همه این جهات باعث شد که گمان کنند امر خلافت علی(ع) استوار نخواهد شد. پس برای اینکه امت دچار اختلاف نشوند، با اینکه می دانستند پیامبر(ص) علی(ع) را به خلافت نصب کرده است، دست از نصوص برداشتند و برخلاف نصوص با دیگران بیعت نمودند. البته این اجتهاد در مقابل نص صریح رسول خدا(ص) بود و آنان از این گونه اجتهادات داشتند.**۹۱**

اکنون به چند مورد از مخالفت صحابه با نصوص قطعی رسول خدا(ص) اشاره می کنیم:

یکی از مهمترین اجتهادهای صحابه و مخالفت آنان با دستور صریح رسول خدا(ص) جریان روز رحلت رسول خداست آنگاه که فرمود: بیایید برایتان نوشته ای بنگارم که هرگز گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده است.**۹۲**

و یا بنا به نقلی دیگر گفت: پیامبر هذیان می گوید.۹۳

تفصیل این جریان و نیز پاسخ بسیار زیبا و مستدل به عذرها برخی را می توان در کتاب «المراجعات» (ص۲۴۰) خواند.

از جمله این موارد، ماجرای صلح حدیبیه است که چون پیامبر(ص) صلح نمود، سه بار فرمود: برخیزید و از احرامم خارج شوید و سرها را در همین مکان بتراشید؛ ولی هیچ کس از حاضران در آن جمع اعتنا نکرد و پیامبر(ص) از روی خشم به خیمه ام السلمه رفت.

این جریان را مورخان اسلامی بیان نموده اند از جمله منابع زیر:

ابن کثیر در «البدایه والنهایه»، ج۴، ص۱۷۰و ص ۱۷۸؛

طبری در «تاریخ الامم والملوک»، ج۲، ص۱۲۴؛

ابن اثیر در «الکامل»، ج۲، ص۲۰۵.

از دیگر موارد، اعتراض به امارت اسامه بن زید در لشکری که بنا بود به طرف موته حرکت کند و همراهی با او است، با اینکه رسول اکرم(ص) دستور اکید به همراهی اصحاب با اسامه داده بود، ولی لشکر او تا هنگام وفات رسول خدا(ص) به طرف میدان نبرد حرکت نکرد.۹۴

از دیگر موارد، اعتراض عمومی به تقسیم غنایم در جنگ حنین است که در «البدایه والنهایه»۹۵ و «تاریخ الامم والملوک»۹۶ و سایر مصادر آمده است.

این موارد تایید کننده نظر یکی از دانشمندان سنی است که می نویسد:

اصولاً نظریه عدالت صحابه نظریه ای سیاسی و طرحی اموی است که بنی امیه برای توجیه سیاستهای ضد اسلامی خود آن را ساخته و پرداخته و در موارد مختلفی از آن بهره بردند.۹۷

این نکته نیز مخفی نیست که تمامی حاضران در صحنه غدیر و نیز همگی صحابه رسول اکرم(ص) در مدینه نبودند، بلکه در سراسر کشور پهناور اسلامی زندگی می کردند و شهر مدینه حداکثر گنجایش سه چهار هزار نفر را داشته است، عده زیادی از آنان نیز مهاجرانی «موالی» بودند که دارای پایگاه سیاسی اجتماعی نبودند و کسی به نظریات آنان اعتنایی نمی کرد و مورد رایزنی قرار نمی گرفتند. اضافه بر اینها نظام قبیله ای حاکم بر جامعه آن روزگار، داشتن رأی سیاسی و دخالت در امور کشورداری را به عده ای معدود از رؤسای قبایل و به اصطلاح ریش سفیدها محدود کرده بود و نظریه دیگران محلی از اعراب نداشت.

پس از صحابه مدینه، تنها برخی سران قبایل حق اظهار نظر داشتند که عده ای از برجسته ترین آنها نظیر عباس عموی پیامبر اکرم(ص) و علی(ع) و زبیر و برخی دیگر از بیعت کناره جسته و در خانه علی(ع) تحصن اختیار کرده بودند.

گروهی هم همچون سعد بن عباده و فرزندش قیس بن سعد به صورت آشکار مخالفت خود را با این بیعت و پشت پازدن به نصوص پیامبر اکرم(ص) اظهار داشتند. پس این مخالفت صریح با نصوص متواتر رسول خدا(ص) توسط گروهی اندک صورت گرفت و پس از بیعت با ابوبکر که ناگهانی و بدون تفکر و رایزنی (فلته) انجام گرفت مردم در مقابل عملی انجام شده قرارگرفتند، مخصوصاً آن روز نظریه ای مطرح شد که اگر یک نفر با شخص بیعت کرد همه باید با او بیعت کنند والاّ کشته خواهند شد. بدین سان بود که وقتی امیرالمؤمنین(ع) نصوص متواتر پیامبر(ص) را به مردم یادآور شد، آنان عذر را آوردند که کار از کار گذشت و ما در مقابل عملی انجام شده قرار گرفتیم.۹۸

امّا اصحابی که در مدینه نبودند، با نبود امکانات اطلاع رسانی در آن زمان مدت زمانی گذشت که با خبر شدند. آنان بطور طبیعی از مدینه حرف شنوی داشتند چرا که با خود می گفتند. تا آخرین لحظه بالای سر پیامبر(ص) بوده اند، شاید پیامبر(ص) طرحی جدید و سخن دیگری را با آنان مطرح کرده است. اگر چه برخی آنان هنگامی که از نقشه با خبر شدند با آن مخالفت کرده و جان بر سر این کار گذاشتند (مالک بن نویره).۹۹

بدین سان بود که غدیر فراموش شد و به صورت انکار شگفت تاریخ درآمد.

ص: ۱۰۰۴

زنان راویان و آینه داران غدیر

اشاره

نویسنده: محمد عابدی

آینه داران غدیر

زنان راوی غدیر

شواهد موجود در کتب تاریخی گویای این حقیقت است که پیامبر اکرم(ص) از آغاز رسالت با رویکرد عمده زنان به آیین توحیدی روبرو شد. اولین پذیرنده اسلام (خدیجه)، (۱) اولین شهیده (سمیه) (۲) و بانوانی که از سابقین و مهاجران شمرده می شدند (۳) نمونه روشنی از مشارکت زنان در عرصه ر های اجتماعی را به نمایش می گذارند.

حضور زنان در حجه الوداع بارزترین و ماندگارترین نوع شرکت در صحنه های اجتماعی است. اخبار فراوانی که به وسیله راویان زن از این مراسم عظیم نقل شده، گویای تلاش گسترده زنان در پاسداری از این میراث مقدس است. دستاوردهای بانوان در عرصه اخبار غدیر به دو گروه عمده تقسیم می شود:

الف. اخبار زنان صحابی

در سال دهم هجری، با اعلام پیامبر(ص)، مؤمنان بسیاری از شهرهای مختلف به سوی مدینه روان شده، در حومه شهر مسکن گزیدند و به انتظار موسم حج نشستند; حجی که بعدها به حجه الوداع، حجه الاسلام، حجه البلاغ، حجه الکمال، حجه التمام شهرت یافت. پیامبر اکرم(ص) روز شنبه، پنج یا شش روز قبل از آغاز ذی حجه، از مدینه حرکت کرد. در این سفر همه زنان و اهل بیت پیامبر با وی همراه بودند.(۴) گروهی از این بانوان حدیث غدیر را نقل کرده اند; که نام و روایتشان چنین است:

۱. حضرت زهرا(س)

حضرت فاطمه زهرا(س) یگانه یادگار رسول اکرم(ص) است، که همچون دیگر اهل بیت(علیهم السلام) بارها به یادآوری واقعه غدیر پرداخت. نگاهی به سخنان آن بزرگوار جایگاه وی در عرصه اخبار غدیر را آشکار می سازد:

ص: ۱۰۰۰۵

گروهی از انصار، برای توجیه خطای خویش، به ایشان گفتند: اگر مطالب شما را قبل از بیعت با دیگران می شنیدیم با غیر علی بیعت نمی کردیم. حضرت فرمود:

آیا پدرم در روز غدیر برای کسی جای عذر باقی گذاشت؟ (۵) و نیز در جواب محمود بن لبید که پرسیده بود: آیا از سخنان پیامبر دلیلی بر امامت علی دارید؟

فرمود: شگفتا، آیا روز غدیر را فراموش کردید؟!

محمود بن لبید گفت: آن روز چنان بود ولی از آنچه به شخص شما اشاره شده، بگویید.

حضرت فرمود: خدا را شاهد می گیرم، شنیدم (پیامبر) فرمود: علی بهترین کسی است که در میان شما جانشین خود قرار می دهم. علی(ع) امام و جانشین بعد از من است و دو فرزندم حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین امامان نیک اند. اگر از آنان اطاعت کنید، شما را هدایت خواهند کرد و اگر با آنان مخالفت ورزید، تا قیامت اختلاف در میان شما حاکم خواهد بود. (۶)

روایتی با سند بسیار دقیق و مشهور بیان می دارد که:

دختر بزرگوار پیامبر حدیث غدیر را چنین بیان فرمود:

قال رسول الله(ص): «من کنت ولیه فعلی ولیه و من کنت امامه فعلی امامه.» (۷)

رسول خدا(ص) فرمود: هر که من سرپرست اویم علی سرپرست اوست و هر که من امام او هستم علی امام اوست. احتجاجی از فاطمه زهرا به وسیله چند تن از زنان به این صورت روایت شده است:

قالت: انسیتم قول رسول الله(ص) یوم غدیر خم، من کنت مولاه فعلی مولاه و قوله: انت منی بمنزله هارون من موسی علیهما السلام. (۸)

آیا سخن رسول خدا(ص) در روز غدیر خم را فراموش کرده اید، که فرمود: هر که من مولای او هستم علی مولای اوست و آیا سخنش را فراموش کرده اید که فرمود: تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی. حضرت فاطمه زهرا(س) عمر خویش را در راه اثبات ولایت امیرمؤمنان به انصار و مهاجرین صرف نمود و سرانجام نیز در همین راه به شهادت رسید و سیده شهیدان ولایت نام گرفت.

ص: ۱۰۰۰۶

۲. ام سلمه

حضور زنان پیامبر، از جمله ام سلمه (۹) در مراسم غدیر، در کتب مختلف مورد تاکید قرار گرفته است. (۱۰) صاحب روضه الصفا می گوید: «چون حضرت رسول خدا(ص) در غدیر خم حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» در شان امیرمؤمنان فرمود پس از منبر فرود آمد و در خیمه خاص خود نشست و فرمود که امیرمؤمنان در خیمه دیگر بنشیند بعد از آن طبقات خلائق را فرمود تا به خیمه علی(رض) رفتند و زبان به تهنیت علی(ع) گشادند. چون مردم از این امر فارغ شدند امهات مؤمنین به فرموده آن حضرت نزد علی رفتند و او را تهنیت دادند». (۱۱)

ام سلمه یکی از دو زن پیامبر(ص) است که حدیث غدیر را روایت کرده است. او ماجرای غدیر را چنین باز می گوید:

اخذ رسول الله(ص) بید علی بغدیر خم فرفعها حتی راینا بیاض ابطیه فقال «من کنت مولاه فعلی مولاه» ثم قال «ایها الناس انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». (۱۲)

در غدیر خم رسول خدا(ص) دست علی(ع) را بالا برد، تا آنجا که سفیدی زیر بغلش را دیدیم، آنگاه فرمود: هر که من مولای او هستم پس علی مولای اوست.

بعد فرمود: ای مردم، من دو چیز گرانبها در میان شما بر جای می گذارم کتاب خدا و عترتم. این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا وقتی در حوض به من برگردند.

ام سلمه از معدود کسانی است که بعد از وفات نبی اکرم(ص) در خط ولایت امیرمؤمنان باقی ماند. او به فرزنش چنین وصیت کرد.

ص: ۱۰۰۰۷

«یا بنی الزمه فلا و الله ما رایت بعد نبیک صلی الله علیه و آله اماما غیره»;

پسرکم، همراهش (علی) باش. به خدا قسم، بعد از پیامبرت امامی غیر او ندیدم. (۱۳) ام سلمه روایات دیگری نیز، در باره امیرمؤنان، از پیامبر اکرم(ص) نقل کرده است. (۱۴)

۳. اسماء بنت عمیس

او به دلیل تقرب به اهل بیت روایات فراوانی نقل کرده است; تنها حدود شصت روایت از پیامبر اکرم(ص) دارد که بسیاری از آنها در منزلت امیرمؤنان است. (۱۵) اسماء از سابقین در اسلام است و از جمله افرادی است که قبل از آنکه مردم در خانه ارقم ایمان بیاورند به همراه همسرش جعفر به خدمت پیامبر آمد و اسلام اختیار نمود و به همراه جعفر به حبشه مهاجرت کرد. بعد از شهادت جعفر طیار به عقد ابوبکر در آمد و از وی صاحب (محمد) شد در آن زمان که همسر خلیفه دوم بود توطئه قتل وصی پیامبر(ص) را با هوشیاری و ایثار تمام خنثی نمود. وی همواره از محبان و ملازمان فاطمه زهرا(س) بود او بعد از شهادت حضرت فاطمه(س) از جمله زنان علی(ع) شد. فرزندش محمد را چنان تربیت کرد که از مریدان و مخلصان امیرمؤنان شد. زمانی که در حجه الوداع شرکت جست همسر ابوبکر بود. و محمد بن ابی بکر نیز در مسیر حجه الوداع متولد شد. ابن عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را از او روایت کرده است. (۱۶) اسماء همچنین از راویان حدیث ردالشمس (۱۷) به شمار می رود.

۴. ام هانی بنت ابی طالب (سلام الله علیهما)

او فاخته نام دارد (۱۸) و خواهر امیرمؤنان(ع) است. ام هانی از راویان (۱۹) و اصحاب (۲۰) پیامبر اکرم بود پیامبر ضمن حدیثی او را «یکی از بهترین مردم» خواند. (۲۱) این بانوی گرانقدر احادیثی چون ثقلین (۲۲) و غدیر را از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده است. او در باره واقعه غدیر می گوید:

رسول خدا(ص) از حج بازگشت، تا در غدیر خم فرود آمد، سپس برخاست و در گرمای سوزان چنین گفت: (ای مردم هر که من مولای او هستم، پس علی مولای اوست. خدایا، هر که او را دوست دارد، دوست بدار و هر که با او دشمنی کند، دشمن بدار؛ هر که او را زبون سازد، زبون گردان و هر که او را یاری کند، یاری کن). (۲۳)

۵. عایشه دختر ابی بکر

او در شمار زنان پیامبر اکرم (۲۴) و حاضران در حجه الوداع جای داشت. در کتب مختلف اهل سنت روایت غدیر از وی نقل شده است. ابن عقده در «حدیث ولایت» روایت او را نیز ذکر می کند. (۲۵)

بررسی موضع گیری های وی و تطبیق آن با عملکرد ام سلمه همسر دیگر پیامبر گرامی که در تاریخ از خود بر جای نهاده و تحقیق در انگیزه ها، تعیین جهت گیریها و موقعیت های آن دو می توانـد برای بانوانی که امروز در مقابل امواج سهمگین و بنیانکن سیاست بازی تبلیغات رنگارنگ و هدفدار و شعارهای برخاسته از مطامع نفسانی و دنیوی دنیاداران قرار دارند نمونه هایی تجربه شده و تاریخی و الگویی عملی و آکنده از راهکارهای مذهبی و سیاسی باشد.

۶. فاطمه دختر حمزه بن عبدالمطلب

او از صحابه مشهور پیامبر(ص) است و ابن عقده و منصور رازی حدیث غدیر را از وی نقل کرده اند. (۲۶)

۷. همسر زید بن ارقم

از جمله کسانی که حدیث غدیر را روایت کرده اند زید بن ارقم و نیز همسر وی می باشد علامه طباطبایی ضمن نام بردن از گروه کثیری که روایت (من کنت مولاه فعلی مولاه) را نقل کرده اند به ایشان نیز اشاره می کند. (۲۷)

ب. روایات زنان تابعی و ...

در میان روایات غدیر روایتی با ده سند به چشم می خورد که همه راویانش زن هستند. نام این بانوان چنین است:

۱. الشیخه ام محمد زینب ابنه احمد بن عبدالرحیم المقدسیه.

۲. فاطمه دختر امام موسی بن جعفر(ع)

۳. زینب دختر امام موسی بن جعفر(ع)

۴. ام کلثوم دختر امام موسی بن جعفر(ع)

۵. فاطمه دختر جعفر بن محمد الصادق(ع)

۶. فاطمه دختر محمد بن علی(ع)

۷. فاطمه دختر علی بن الحسین(ع)

۸. فاطمه دختر حسین بن علی(ع)

۹. سکینه دختر حسین بن علی(ع)

۱۰. ام کلثوم دختر فاطمه زهرا(س)

این گروه از فاطمه زهرا(سلام الله علیها) نقل کرده اند که حضرت فرمود:

«انسیتم قول رسول الله(ص) یوم غدیر خم، من کنت مولاه فعلی مولاه و قوله انت منی بمنزله هارون من موسی علیهما السلام.» (۲۸)

آیا سخن رسول خدا(ص) در روز غدیر را فراموش کردید، که فرمود: هر که من مولای او هستم علی مولای اوست. و (آیا) گفتارش را (فراموش کردید که فرمود): (ای علی،) جایگاه تو در برابر من مانند جایگاه هارون در برابر موسی است.

۱۱. عایشه بنت سعد

عایشه بیشتر روایتهایش را از پدرش سعد (۲۹) بن ابی وقاص نقل می کند و نزد ابن حجر از راویان موثق به شمار می رود. (۳۰) او روایت غدیر را، از زبان پدرش چنین بازگو می کند:

«کنا مع رسول الله(ص) بطریق مکه و هو متوجه الیها (کذا فی النسخ و الصحیح و هو: متوجه الی المدینه) فلما بلغ غدیر خم وقف للناس ثم رد من تبعه و لحقه من تخلف فلما اجتمع الناس الیه قال: ایها الناس من ولیکم؟ قالوا: الله و رسوله. ثلاثا ثم اخذ

بید علی فاقامه ثم قال «من کان الله و رسوله ولیه فهذا ولیه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه». (۳۱)

ص: ۱۰۰۱۰

با رسول خدا در راه مکه بودیم و او به سوی مکه توجه داشت. (در نسخه های صحیح می خوانیم که به مدینه توجه داشت.) وقتی به غدیر خم رسید، ایستاد; آنان که جلو بودند بازگشتند و آنان که عقب مانده بودند، رسیدند. مردم پیرامونش گردآمدند و حضرت فرمود:

ای مردم، سرپرست شما کیست؟ حاضران سه بار گفتند: خدا و پیامبرش. آنگاه دست علی را بلند کرد و فرمود: هر که خدا و رسول او سرپرستش هستند، این سرپرست اوست. خدایا، هر که او را دوست دارد، دوست بدار و آن که با او دشمنی می ورزد، دشمن بدار.

عایشه بنت سعد حدیث دیگری نیز از پدرش روایت کرده، که ولایت علی(ع) را آشکار می سازد:

«سمعت ابی یقول: سمعت رسول الله(ص) یوم الجحفه فاخذ بید علی فخطب فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: ایها الناس انی ولیکم قالوا صدقت یا رسول الله ثم اخذ بید علی فرفعها فقال: هذا ولیی و یؤدی عنی دینی و انا موالی من والاه و معادی من عاداه.» (۳۲)

شنیدم پدرم گفت که، رسول خدا(ص) در روز جحفه دست علی(ع) را گرفت، سپس خطبه خواند، خدای را سپاس گفت، ستایش کرد و فرمود: ای مردم، من ولی شما هستم. گفتند: راست گفتی، ای رسول خدا(ص). سپس دست علی را گرفت و بالا برد و فرمود: این جانشین من است و دین مرا ادا می کند. من دوست دار کسی هستم که او را دوست بدارد و دشمن کسی هستم که با او دشمنی ورزد.

۱۲. دارمیه حجونیه کنانیه

او از شیعیان معروف و بسیار مشهور حضرت امیرمؤمنان بوده به نحوی که آوازه اش تا بدان حد پیچیده بود که معاویه موقع ورود به مکه از وی سراغ گرفت این موضوع خود به خوبی می تواند نمایانگر فعالیتهای مؤثر و ارزنده این بانوی شیعه و محب اهل بیت باشد (ما تنها به آن بخش از سخنان وی که مربوط به غدیر می شود می پردازیم) (۳۳) آنچه از گفتگوی او و معاویه بر جای مانده است را زمخشری در کتاب «ربیع الابرار» چنین باز می گوید:

سالی معاویه به حج رفت و از زنی که به نام دارمیه حجونیه، که سیاه چهره و تنومند بود، سراغ گرفت وقتی او را نزد معاویه آوردند، پرسید: ای دختر حام، چگونه ای؟

گفت: خوبم، حام نیستم، از قبیله بنی کنانم.

گفت: راست گفتی، آیا می دانی چرا تو را فرا خواندم؟

- سبحان الله! من غیب نمی دانم.

- خواستم بپرسم چرا علی را دوست داری و با من دشمنی می ورزی؟

- آیا از پاسخ معافم می داری؟

- نه.

- حال که نمی پذیری می گویم; من علی را به خاطر عدالتش و تقسیم یکسانش دوست داشتم و با تو دشمنی می ورزم چون با آن که برای حکومت از تو سزاوارتر بود، جنگیدی و در پی چیزی برآمدی که برای تو نیست. با علی دوستی ورزیدم به خاطر ولایتی که رسول خدا(ص)، در روز غدیر خم در مقابل چشم تو، برای او اقرار گرفت، به خاطر آنکه به بیچارگان محبت می ورزید و دینداران را بزرگ می داشت و .... (۳۴)

۱۳. حسنیه

او در خانه امام صادق(ع) پرورش یافته بود و از شاگردان مکتب وی شمرده می شد. (۳۵) حسنیه، با استعداد سرشارش، در مناظرات مختلف، که توسط هارون الرشید ترتیب داده می شد، شرکت جسته و از مقام ولایت دفاع می کرد. در یکی از این مناظره ها از فردی، که ابراهیم خوانده می شد، پرسید: آیا در هیچ جای تفاسیر شما آمده است که در حجه الوداع رسول خدا(ص) به امر پروردگار، در غدیر خم، فرود آمده، این آیه را:

(یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتک).

ص: ۱۰۰۱۲

با بیمناکی برای مردم تلاوت کرد و سپس آیه والله یعصمک من الناس

نازل شد و (آیا در تفاسیر شما آمده است که پس از نزول «والله یعصمک من الناس»

پیامبر خدا دست علی بن ابی طالب را گرفت; بر منبری، که از جهاز شتر ساخته بودند، برآمد و گفت:

من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و العن من ظلمه.

آنگاه، این آیه نازل شد:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا. »

ابراهیم سر به زیر افکند، حسنیه علماء را مخاطب ساخت و آنان را به جان هارون سوگند داد. حاضران، که خود را در مقابل هارون الرشید می دیدند، لب به تایید گشودند. ابو یوسف گفت: بیشتر صحابه و مفسران تصریح کرده اند که این آیه در باره علی بن ابی طالب نازل شده است و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه نیز مشهود است.

حسنیه پرسید در باره

«انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یوتون الزکوه و هم راکعون»

چه می گویید؟ ابو یوسف گفت: به اجماع امت در باره علی بن ابی طالب است.

آنگاه حسنیه با شگفتی پرسید: ... احکام و نصوص الهی را وا می نهید و بیعت روز غدیر را نادیده می گیرید؟! (۳۶)

۱۴. عمیره بنت سعد بن مالک

او نیز از تابعین شمرده می شود. عمیره، اهل مدینه و خواهر سهل ام رفاعه ابن مبشر بود. او از راویان حدیث غدیر است و در سلسله سند حدیث «من اشده» امیرمؤمنان(ع) قرار دارد.

ص: ۱۰۰۱۳

۱۵. ام المجتبی علویه

او حدیث غدیر را از عدی بن ثابت نقل کرده است و ابن عساکر در تاریخ خود از حدیث وی یاد می کند. (۳۷)

۱۶. فاطمه بنت علی بن ابی طالب(ع)

او دختر علی بن ابی طالب(ع) است و مادرش ام ولد می باشد. برقی در رجال خود وی را از راویان امام حسن(ع) می داند (۳۸) و در تهذیب الاحکام از راویان امیرمؤمنان(ع)، ابی حنیفه، اسماء بنت عمیس (۳۹) شمرده شده است. حدیث منزلت (۴۰) و ردالشمس (۴۱) از جمله روایات اوست. وی حدیث غدیر را از ام سلمه نقل نموده است. (۴۲)

«اشهد الله تعالی لقد سمعته یقول: علی خیر من اخلفه فیکم و هو الامام و الخلیفه بعدی و سبطای و تسعه من صلب ائمه ابرار لئن اتبعتموهم وجدتموهم هادین مهدیین و لئن خالفتموهم لیکون الاختلاف فیکم الی یوم القیمه».

پی نوشت ها: ۱- در باره اسلام خدیجه این سخن امیرمؤمنان به تنهایی کافی است که فرمود: «لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله و خدیجه و انا ثالثهما» نهج البلاغه خطبه ۱۹۲ (قاصعه).

۲- کانت سمیه ام عمار بن یاسر و ابوه یاسر ممن عذب فی الله تعالی فصبرا و ارادتهما قریش علی ان رجعا عن الاسلام الی الکفر فابیا فضرب ابوجهل سمیه بحربه فی قبلها فماتت... اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۱۹.

۳- ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۰۵.

۴- الغدیر ج ۱، ص ۹.

۵- خصال صدوق، ج ۱، ص ۱۷۳; عوالم، ج ۱۱، ص ۴۶۷. «هل ترک ابی یوم غدیر خم لاخذ عذرا» تاکید مورخان بر این که اهل بیت پیامبر(ص) از جمله حاضرین در غدیر بودند مبین این مطلب است که حضرت فاطمه زهرا(س) نیز در بین آنان حضور داشته است. زیرا مورخان حضور زنان پیامبر را به طور مستقل بیان کرده و گفته اند که امهات مؤمنین همراه پیامبر بودند بنابراین از طرفی فاطمه زهرا(س) دارای چنان شخصیت برتری است که در صورت عدم حضور وی در غدیر باید بتوان روایاتی دال بر آن یافت که ظاهرا وجود ندارد از این روی می توان گفت که ایشان نیز در بین جمع حاجیان در حجه الوداع حضور داشته است.

۶- بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳ و ۳۵۴; اسمی المناقب، ص ۳۲; نهج الحیاه، ص ۳۸.

۷- احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۶۰. در فیض الغدیر، ص ۳۹۱ به نقل از ینابیع الموده حدیث را چنین نقل کرده است «قالت: قال رسول الله(ص) من کنت ولیه فعلی ولیه و امامه».

۸- الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۷; «من کنت مولاه فعلی مولاه» احقاق الحق، ج ۶، ص ۲۸۲; ارجح المطالب، ص ۵۷۱ و ۴۴۸. صاحب فیض الغدیر توضیحی بر احتجاج حضرت فاطمه دارد (فیض الغدیر، ص ۳۹۰).

۹- ام سلمه دختر ابی امیه بن المغیره مخزومی است مادرش عاتکه دختر عبدالمطلب است او دختر عمه پیامبر و همسر وی بود و در سال ۶۵ هجری وفات یافت. (اعلام خصال صدوق، ص ۳۰۱)

۱۰- معارج النبوه، ج ۲، ص ۳۱۸.

۱۱- فیض الغدیر، ص ۳۸۸ -۳۸۹.

۱۲- الغدیر، ، ج ۱، ص ۱۷ و ۱۸; ملحقات احقاق الحق، ص ۵۳; معجم رجال الحدیث، ج ۲۳، ص ۱۷۷.

۱۳- اعلام النساء، ص ۶۵۱; بصائر الدرجات، ص ۱۸۳، ح ۴.

۱۴- مانند «من سب علیا فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله تعالی» (المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱) و «قال رسول الله(ص) کانی دعیت فاجیب و انی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله عز و جل حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما». اعلام النساء، ص ۶۳۴ نقل از امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۹۲; کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲، ارجح المطالب، ص ۳۳۸، از طریق ابن عقده.

۱۵- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۰۸; جامع الرواه، ج ۲، ص ۴۵۵; خلاف طوسی، ج ۱، ص ۵.

۱۶- الغدیر، ج ۱، ص ۱۷.

۱۷- امالی مفید، ص ۵۵ و۵۶; ارشاد مفید، ص ۱۶۳ و ۱۶۴. مجموعه فضایل و عنایات اسماء بنت عمیس به اهل بیت(ع) در ضمن مقاله ای مستقل در شماره های آینده به خوانندگان گرامی ارائه خواهد شد.

۱۸- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۸۸.

۱۹- رجال برقی، ص ۶۰.

۲۰- رجال شیخ طوسی، ص ۳۳.

۲۱- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۳; معجم رجال الحدیث، ج ۲۳، ص ۸۸۱.

۲۲- اعلام النساء، ص ۴۸۸; ارجح المطالب، ص ۳۳۷.

۲۳- «رجع رسول الله(ص) من حجه حتی نزل بغدیر خم ثم قام خطیبا بالهاجره فقال: ایها الناس (من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخذل من خذله و انصر من نصره) ینابیع الموده، ص ۴۰; اعلام النساء، ص ۴۸۹. روایت غدیری فاخته را در الغدیر، ج ۱، ص ۱۸ و احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۶۳ ببینید.

۲۴- عایشه در سال ۵۷ در مدینه درگذشت و در بقیع دفن شد. (اعلام خصال صدوق، ص ۳۱۵)

۲۵- الغدیر، ج ۱، ص ۴۸; احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۶۰.

۲۶- الغدیر، ج ۱، ص ۵۸.

منصور بن حسین آبی معروف به ابوسعد صاحب کتاب نثرالدرر متوفی قرن پنجم کتابی به نام حدیث الغدیر نوشته و بنا به گفته مناقب ابن شهرآشوب این کتاب راویان حدیث غدیر را بر حسب حروف الفبا برشمرده است. «غدیر در آینه کتاب، ص ۷۹»

۲۷- المیزان فی تفسیر القرآن، ص ۵۹.

۲۸- روایت فوق را حافظ بزرگ ابوموسی مدینی در کتاب خود آورده است. او می گوید: این حدیث سلسله دار است. زیرا هر یک از فاطمه ها از عمه خود روایت کرده اند و این روایت پنج خواهر برادر است که هر یک از دیگری نقل کرده اند. رک: اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب»، شمس الدین ابوالخیر الجزری، ص ۳۲; احقاق الحق، ج ۲۱، ص ۲۶ و۲۷; بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳; عوالم، ج ۱۱، ص ۴۴۴; اثبات الهدی، ج ۲، ص ۵۵۳ و ج ۳، ص ۱۲۷; اعلام النساء المؤمنات، ص ۵۷۸ و مسند فاطمه معصومه(سلام الله علیها)، سید علی رضا سید کباری، ص ۵۶ (چاپ نشده).

۲۹- ابواسحاق سعد بن ابی وقاص در سال ۵۴ - ۵۸ و عایشه بنت سعد در سال ۱۱۷ وفات یافتند. نسایی روایت وی را نقل کرده است. به خصائص نسایی، ص ۳ مراجعه شود.

۳۰- التقریب، ابن حجر، ص ۴۷۳.

۳۱- الغدیر، ج ۱، ص ۳۸- ۴۱; خصائص نسائی، ص ۱۸ و ۲۵.

عایشه بنت سعد احادیث دیگری راجع به فضایل امیرمؤمنان دارد; به اسنی المطالب، ص ۵۲ و ملحقات احقاق الحق، ص ۱۸۹ و ۱۹۰ رجوع کنید.

۳۲- الغدیر، ج ۱، ص ۳۸ - ۴۱.

۳۳- دارمیه حجونیه از زنان فاضل، خردمند و فصیح بود. او استدلالی قوی داشت و در خط ولایت استوار بود. روایت او را ابن عبدربه در عقد الفرید از سهل بن ابی سهل تمیمی از پدرش نقل کرده است.(عقد الفرید، ج ۱، ص ۳۵۲; بلاغات النساء، ص ۷۲)

۳۴- متن کامل مباحثه دارمیه حجونیه را در کتب ذیل بخوانید:

بلاغات النساء، ص ۷۲; العقد الفرید، ج ۱، ص ۱۶۲; صبح الاعشی، ج ۱، ص ۲۵۹; الغدیر، ج ۱، ص ۲۰۹; اعلام النساء المؤمنات، ص ۳۳۳; اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۶۴.

۳۵- ریاض العلماء، ج ۵، ص ۴۰۷. او فاضل، عالم، مدقق و آگاه به اخبار و آثار بود.

۳۶- این متن در حلیه المتقین، بخش مناظرات حسنیه، ذکر شده است. در باره موضوع مناظره حسنیه اختلاف است. سید محسن امین در اعیان الشیعه، ذیل کلمه «حسنیه» می گوید: این (مناظره) از اختراعات ابوالفتوح رازی است. مرحوم خوانساری در روضات الجنات این مناظره را ذکر کرده است و شیخ آقابزرگ در ذریعه می نویسد:

الحسنیه: رساله فی الامامه تنسب الی مؤلفها و هو بعض الجواری من بنات الشیعه فیها مناظراتها مع علماء المخالفین فی عصر هارون الرشید. (الذریعه، ج ۷، ص ۲۰۰، رقم ۸۹; نقل از اعلام النساء، ص ۳۰۰ تا ۳۰۱). برای تحقیق بیشتر در باره شخصیت حسنیه به تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۴۷; ریاض العلماء، ج ۵، ص ۴۰۷; روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۵۳; الذریعه، ج ۷، ص ۲۰۰ و ج ۴، ص ۹۷ و ج ۲۵، ص ۲۹۶ و ج ۵، ص ۱۰۵ و ۱۴۵ و ۱۶۱; من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۷۵. معجم رجال الحدیث، ج ۲۳، ص ۱۸۷ رجوع کنید. خلاصه ای از مطالب کتب فوق در اعلام النساء ص ۳۰۰ تا ۳۰۲ آمده است.

۳۷- الغدیر، ج ۱، ص ۷۰.

۳۸- پیام غدیر، عذرا انصاری، ایشان روایت را از تاریخ دمشق، باب تاریخی علی بن ابی طالب(ع) ص ۵۱ نقل نموده اند.

۳۹- رجال برقی، ص ۶۰; معجم رجال الحدیث، ج ۲۳، ص ۱۹۷، رقم ۱۵۶۵۹.

۴۰- تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۷۰.

۴۱- اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۹ - ملحقات احقاق الحق ; ص ۲۶۲

۴۲- همان، ص ۵۴.

قرآن و محبت امام

قرآن و محبت امام مهر ورزیدن و دوست داشتن پیامبر و خاندانش یکی ازاصول اسلام است که قرآن وسنت بر آن تأکید دارند. قرآن کریم در این باره می فرماید:

«قل إن کان آباؤکم و ابناؤکم و إخوانکم و أزواجکم و عشیرتکم و أموال اقترفتموها و تجاره تخشون کسادها و مساکن ترضونها أحب إلیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بأمره و الله لا یهدی القوم الفاسقین»(توبه/۲۴):

بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و بستگان شما و اموالی که بدست آورده اید و تجارتی که از کساد آن بیم دارید و مسکن های مورد علاقه شما، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند، و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی کند.

و در آیه دیگر می فرماید:

«الذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی أنزل معه أولئک هم المفلحون» (اعراف/۱۵۷):

کسانی که به او ایمان آورده اند و او را تکریم کرده و کمک نموده اند و از نوری که بر وی فرود آمده پیروی کرده اند، رستگارانند.

خدا در این آیه برای رستگاران چهار ویژگی می شمارد:

۱- ایمان به پیامبر: «آمنوا به».

۲- تعزیز و تکریم او: «عزره».

۳- یاری کردن او: «نصروه».

۴- پیروی از نوری (قرآن) که نازل شده است «و اتبعوا النور الذی أنزل معه».

با توجه به اینکه یاری کردن پیامبر در ویژگی سوم آمده است، قطعا مراد از «عزروه» در ویژگی دوم همان تکریم و تعظیم پیامبر است، و مسلما، تکریم پیامبر مخصوص دوران حیات او نیست، همچنانکه ایمان به وی که در آیه وارد شده، چنین محدودیتی ندارد.

درباره محبت به خاندان رسالت کافی است که قرآن آن را به صورت پاداش رسالت (البته به صورت پاداش نه پاداش واقعی) ذکر کرده و می فرماید:

«قل لا أسألکم علیه اجرا إلا الموده فی القربی» (شوری/۲۳):

بگو من برای ادای رسالت خدا از شما پاداشی نمی طلبم،جز محبت ورزیدن به بستگان ونزدیکانم .

محبت و تکریم نسبت به پیامبر اکرم(ص) نه تنها در قرآن آمده، بلکه در احادیث اسلامی نیز بر آن تأکید شده است، که دو نمونه آن را یادآور می شویم:

۱- رسول اکرم فرمود: «لا یؤمن أحدکم حتی أکون أحب إلیه من ولده و الناس اجمعین». (۱) هرگز یک نفر از شما مؤمن واقعی نخواهد بود، مگر اینکه من برای او از فرزندانش و همه مردم محبوب تر باشم.

۲- در حدیث دیگر می فرماید: ثلاث من کن فیه ذاق طعم الإیمان: من کان لا شی ء أحب إلیه من الله و رسوله، و من کان لئن یحرق بالنار أحب إلیه من أن یرتد عن دینه، و من کان یحب لله و یبغض لله» (۲) :

سه چیز است که هر کس دارای آن باشد، مزه ایمان را چشیده است:

۱- آن کس که چیزی برای او از خدا و رسولش گرامی تر نباشد.

۲- آن کس که سوخته شدن در آتش برای او محبوبتر از خروج از دین باشد.

۳- آن کس که برای خدا، دوست یا داشمن بدارد.

محبت خاندان پیامبر(ص) ۱- پیامبر گرامی(ص) فرمود:

«لا یؤمن عبد حتی أکون أحب إلیه من نفسه و تکون عترتی أحب إلیه من عترته، و یکون أهلی أحب إلیه من أهله» (۳) :

مؤمن به شمار نمی رود بنده ای مگر اینکه مرا بیش از خود دوست بدارد، و فرزندان مرا بیش از فرزندانش، و خاندان مرا فزون از خاندان خود، دوست بدارد.

۲- در حدیث دیگر درباره عترت خود می فرماید:

«من أحبهم أحبه الله و من أبغضهم أبغضه الله» (۴) :

هر کس آنها را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هرکس آنها را دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است.

تا این جا با دلایل این اصل (مهر ورزیدن به پیامبر و عترتش) آشنا شدیم، اکنون سؤال می شود :

۱- سودی که امت از مهر ورزیدن به پیامبر و عترت او می برد چیست؟!

۲- شیوه مهر ورزی و تکریم نسبت به پیامبر و خاندان او چیست؟!

درباره مطلب نخست یادآور می شویم: محبت به انسان با کمال و با فضیلت، خود نردبان صعود به سوی کمال است، هرگاه انسانی فردی را از صمیم دل دوست بدارد، کوشش می کند خود را با او همگون سازد و آنچه که مایه خرسندی او است انجام داده، و آنچه او را آزار می دهد ترک نماید.

ناگفته پیداست وجود چنین روحیه ای در انسان مایه تحول بوده و سبب می شود که پیوسته راه اطاعت را در پیش گیرد و از گناه بپرهیزد. کسانی که در زبان اظهار علاقه کرده ولی عملاـ با محبوب خود مخالفت می ورزند، فاقد محبت واقعی می باشند، در دوبیتی که به امام صادق (ع) نسبت داده شده است به این نکته اشاره شده آنجا که می فرماید:

تعصی الإله و أنت تظهر حبه*هذا لعمری فی الفعال بدیع لو کان حبک صادقا لأطعته*إن المحب لمن یحب مطیع (۵)

«خدا را نافرمانی می کنی و اظهار دوستی می نمایی، به جانم سوگند، این کار شگفتی است.

اگر در ادعای خود راستگو بودی او را اطاعت می کردی، حقا که مرید پیوسته مطیع محبوب خود می باشد».

اکنون که برخی از ثمرات مهرورزی به پیامبر و خاندان او روشن شد، باید به شیوه ابراز آن بپردازیم: مسلما مقصود حب درونی بدون هیچ گونه بازتاب عملی نیست، بلکه مقصود مهری است که در گفتار و رفتار انسان بازتاب مناسبی داشته باشد.

شکی نیست که یکی از بازتابهای محبت به پیامبر(ص) و خاندان او پیروی عملی از آنان است، چنانکه اشاره شد، ولی سخن در دیگر بازتاب های این حالت درونی است، و اجمال آن این است که هر گفتار یا رفتاری که در نظر مردم نشانه محبت و وسیله گرامی داشت افراد به شمار می رود، مشمول این قاعده می باشد، مشروط بر اینکه، با عمل مشروع او را تکریم کند، نه با عمل حرام.

بنابراین، گرامی داشت پیامبر اکرم(ص) و خاندان او در هر زمان خصوصا در سالروز ولادت یا وفات ـ یکی از شیوه های ابراز محبت و گرامی داشت مقام و منزلت آنان است و آزین بندی در روزهای ولادت وروشن کردن چراغ و برافراشتن پرچم و تشکیل مجلس برای ذکر فضایل و مناقب پیامبر اکرم(ص) یا خاندان او، نشانه محبت به آنان و وسیله ابراز آن به شمار می رود و به این خاطر تجلیل پیامبر در ایام ولادت یک سنت مستمر، در میان مسلمانان بوده است.

ص: ۱۰۰۲۱

دیار بکری در کتاب «تاریخ الخمیس» می نویسد: مسلمانان پیوسته ماه ولادت پیامبر را گرامی داشته و جشن می گیرند و اطعام می کنند و به فقرا صدقه می دهند اظهار شادمانی می نمایند و سرگذشت ولادت او را بیان می کنند، چه بسا کراماتی برای آنان ظاهر می شود. عین این سخن را عالم دیگری به نام ابن حجر قسطلانی در کتاب خود آورده است. (۶)

پی نوشت: ۱و۲_ کنز العمال: ج ۱، ح۷۰ و ۷۲ و جامع الأصول: ج ۱، ص ۲۳۸.

۳و۴_ مناقب الامام امیرالمؤمنین نگارش حافظ محمد بن سلیمان کوفی، ج ۲، ح ۶۱۹، و ۷۰۰. و بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۱۳، علل الشرایع باب ۱۱۷ ح ۳.

۵_ سفینه البحار: ۱/ ۱۹۹.

۶_ المواهب اللدنیه، ج ۲۱، ص ۲۷، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۲۳.

قرآن و رویداد غدیر

اشاره

نویسنده: آیت الله سبحانی

قرآن و رویداد غدیر در رویداد «غدیر» گذشته بر آیه «تبلیغ» یعنی آیه: «یا اَیّها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» دو آیه دیگر نازل شده و به حادثه رنگ ابدی و جاودانی بخشیده است این دو آیه عبارتند از:

۱- آیه اکمال دین .

۲- آیه سؤال عذاب.

اینک پیرامون هر دو آیه به بحث و گفتگو می پردازیم :

«الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» ۱

«امروز کافران از (نابودی) دین شما نومید شدند از آنان مترسید و از من بترسید، امروز دین شما را تکمیل کردم و نعمت خود را به پایان رسانیدم و اسلام را به (عنوان) دین، برای شما برگزیدم».

ص: ۱۰۰۲۲

دقت در مضـمون آیه اکمال دین، می رساند که روز نزول آیه حادثه بسیار مهمی رخ داد، که مایه نومیدی دشمنان از پیروزی براسـلام و موجب کمال دین و به پایان رسیدن نعمتهای معنوی خدا شده است اکنون باید دید چه روزی می تواند حامل چنین نویدهائی باشد، و با این خصوصیات و نشانه ها خود را در عرصه تاریخ نشان دهد؟

۱- آیا روز فتح مکه می تواند دارای چنین خصوصـیاتی باشد؟ به طور مسـلم نه، زیرا در آن روز پیمانهای مسلمانان با مشرکان به قوت خود باقی بود و هنوز مراسم حـج بسان عصـر جاهلی برگزار می شـد،و قسـمتی از احکام اسـلام پس از آن فرود آمده است از این جهت نه یأسی برکـافران منطقه مسـتولی شـده بود ونه آئین به معنی بیـان فروع و نه به معنی تحکیم پـایه های آن، تکمیل گردیده بود.

۲-آیـا روز اعلاـم بیزاری از مشـرکان می توانـد مظهر چنیـن روزی باشـد، بـه تصـور اینکه یـأس و نومیـدی در چنین روزی بر مشـرکان مسـتولی گردیـد؟ باز می گوئیم نه، زیرا بیان دین به معنی احکام در آن روز پایان نیافته بود به گواه اینکه قسـمتی از «حـدود» و «قصاص» و احکام مربوط به «کلاله» پس از اعلام بیزاری نازل گردیـده است. بنابراین تنها مسأله یأس نشانه آن روز نیست، بلکه یـأس توأم با تکمیل آئین؛ و هرگز در روز اعلام بیزاری این دو نویـد، به صورت توأم، در آن روز تحقق نپـذیرفته بود.

اکنون باید دید روزی که حامل این نوید گرانبها بود چه روزی بوده است؟!

گروهی نظر می دهنـد که این روز، همـان روز «عرفه» سـال دهم هجرت است که در تاریـخ به نام «حجهالوداع» معروف اسـت ولی با توجه به حوادث تاریخی این دو نوید گرانبها در چنین روزی تحقق نپذیرفت.

ص: ۱۰۰۲۳

اما مسأله یأس و نومیدی به دو صورت می تواند مطرح گردد:

الف: یأس قریش و مشرکان شبه جزیره یک چنین نومیدی پیش از این روز تحقق پذیرفته بود و قریش در روز فتح مکه، و دیگر مشرکان در روز اعلام بیزاری، از پیروزی اسلام کاملاً مأیوس شده بودند در این صورت صحیح نخواهد بود که بگوئیم در روز عرفه سال دهم حجه الوداع یأس و نومیدی مشرکان جامه عمل پوشید در حالی که چنین کاری یک سال و اندی قبل، تحقق پذیرفته بود.

ب: یأس همه کافران روی زمین به یک چنین نومیدی تا آن روز جامه عمل نپوشیده بود.

اما مسأله تکمیل دین اگر مقصود از «دین» احکام و فروع دین باشد هرگز پرونده بیان احکام الهی در روز عرفه بسته نشد بلکه یک رشته احکام مربوط به «ربا و ارث و کلاله» پس از روز عرفه«حجهالوداع» نازل شده است. ۲

تنها روزی که می تواند بستر این دو نوید الهی باشد، همان روز «غدیر» است که با تعیین جانشین هم یأس بر دشمنان مستولی گردید، و هم آئین خدا تکمیل شد.

البته مقصود از یأس، نومیدی مخصوصی است که با تکمیل دین توأم می باشد.

و مقصود از تکمیل دین، تکمیل ارکان و پی ریزی اسباب بقأ آنست، نه بیان فروع و جزئیات، اکنون به بیان هر دو مطلب می پردازیم:

الف: تعیین جانشین و استیلاء یأ س

روزی که پیامبر جانشین خود را رسماً تعیین کرد، در آن روز کافران در یأس و نومیدی از محو نابودی اسلام، فرو رفتند زیرا آنان تصور می کردند که آئین اسلام قائم به شخص پیامبر است و با رحلت رسول گرامی ازمیان می رود و اوضاع به حال سابق باز می گردد، وقتی مشاهده کردند که پیامبر فرد شایسته ای را (که از نظر علم و دانش عدالت و دادگری، قدرت و قاطعیت بی نظیر بود)، برای رهبری تعیین کرد و مسلمانان با او بیعت کردند، از زوال اسلام نومید گردیدند. و به کلی مأیوس شدند و دیدند که اسلام به صورت یک آئین ریشه دار در آمد، و دیگر برای آن تزلزلی نیست .

آیات قرآنی گواهی می دهد که کافران پیوسته چشم طمع به دین مسلمانان دوخته بودند و آخرین آرزوی آنان این بود که مسلمانان را از آئین خود باز دارند، و به کیش نیاکان خود برگردانند چنانکه می فرماید:

«ود کثیر من اهل الکتاب لویردونکم من بعد ایمانکم کفاراً» ۳ «و بسیاری از اهل کتاب آرزو کردند که شماها را پس از ایمان، به سوی کفر بازگردانند».

ولی پیشرفت سریع اسلام در شبه جزیره و سقوط پایگاه شرک در مکه از امید آنان می کاست ولی آخرین پناهگاه خیالی آنان این بود که چون آورنده آئین جدید، فرزندی ندارد که پس از درگذشت او حکومت جوان اسلام را رهبری کند، از این لحاظ، اساس حکومت اسلامی پس از رحلت او فرو می ریزد و چیزی طول نمی کشد که بر آن پیروز می شوند و وضع، به همان حال نخست باز می گردد.

قرآن سخن کافران را در این باره برای ما نقل می کند چنانکه می فرماید:

«اَمْ یَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبصُ به رَیْبَ المَنُون»۴ «بلکه آنان می گویند که او (پیامبر) شاعری است و ما انتظار می بریم که او دچار حوادث روزگار گردد و از دنیا برود.»

این آخرین نقشه ای بود که کافران به آن امیدوار بودند، ولی روزی که رسول خدا، وصی خویش و رهبر مسلمانان را پس از خود تعیین نمود، آن روز، روزی بود که شبحی از ترس و یأس برفراز زندگی مشرکان سایه افکند و طمع آنان از بین رفت .

ب: تکمیل دین

اگر آنروز با نصب خلیفه و تعیین جانشین، یأس بر مشرکان مستولی گردید، آئین اسلام نیز به صورت آئین کامل درآمد، و مقصود از «اکمال دین» در آیه، بیان فروع و وظائف عملی مسلمانان نیست، بلکه فراهم ساختن بقاء و پایداری آنست و یا تحکیم و تثبیت علل استقرار و بقاء، یعنی تعیین رهبر، دین تکمیل گردید و با در نظر گرفتن این معنی جمله های آیه با هم کاملاً مربوط و متناسب می گردد. و روز تحقق این دو حادثه معین می شود.

مدارک نزول آیه در غدیر

مفسران و محدثان اسلامی نزول آیه را در روز غدیر یادآور شده اند. و ما در این جا به بخشی از این مدارک اشاره می کنیم. و اگر مدارک شیعه را در این مورد، بر مدارک اهل سنت اضافه کنیم، قهراً مسأله به عالی ترین حد از «تواتر» می رسد.

علاقمندان می توانند به کتابهای یاد شده در زیر مراجعه کنند در این کتابها که همگی به قلم دانشمندان اهل سنت نوشته شده است تصریح شده که این آیه در روز «غدیر» نازل گردیده است. مانند:

۱- الولایه تألیف طبری (متوفای ۳۱۰ ه').

۲- تفسیر ابن کثیر شامی، (۷۷۴ ه') ج ۲، ص ۱۴.

۳- تفسیر الدرالمنثور سیوطی شافعی، متوفای (۹۱۱ ه') ج ۲، ص ۲۵۹ و الاتقان، ج ۱، ص ۳۱ (طه ۱۳۶۰).

۴- تاریخ ابوبکر خطیب بغدادی، متوفای (۴۳) ج ۸، ص ۲۹۰.

۵- شیخ الاسلام حموینی، در فراید السمطین باب ۱۳.

۶- خوارزمی، متوفای (۵۶۸ ه') در مناقب ص ۸۰ و ۹۴.

۷- تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۱۰۱.

۸- تذکره سبط ابن جوزی حنفی، متوفای (۶۵۴) ص ۱۸.

علامه عالیقدر مرحوم امینی در کتاب جاوید «الغدیر» ج ۱، ص ۲۳۰ به بعد، اقوال و روایات وارد از طریق اهل سنت را که همگی گواهی می دهند که آیه «الیوم اکملت» در روز غدیر نازل شده است به تفصیل نقل کرده است... اما روایات شیعه درباره شأن نزول آیه شریفه، در کتابهای مربوط به امامت و در تفاسیر معتبر موجود می باشد.

نکاتی چند در مورد آیه

ص: ۱۰۰۲۶

۱- گروهی از مفسران مانند فخر رازی در «مفاتیح الغیب» و آلوسی در «روح المعانی» و عبده در «المنار» نقل می کند که پیامبر پس از نزول این آیه، بیش از هشتاد و یک روز عمر نکرد.

هر گاه وفات رسول خدا (طبق نقل کلینی در کافی و نقل اهل سنت) روز دوازدهم ربیع اتفاق افتاده باشد، روز نزول آیه، روز هیجدهم ذی الحجه، روز غدیر خواهد بود. البته مشروط بر اینکه روز غدیر، و روز وفات پیامبر را حساب نکنیم، و دو ماه از سه ماه را پشت سر هم، ۲۹ روز بگیریم.

۲- بسیاری از روایات که نزول آیه را روز غدیر معرفی می کنند، یادآور می شوند که پیامبر پس از نصب علی (ع) برای خلافت چنین فرمود:

«الله اکبرعلی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضا الرب برسالتی و بالولایه لعلی (ع) من بعدی» ۵« سپاس خداوندی را بر تکمیل آئین، و اتمام نعمت، و رضایت او بر رسالت من و ولایت علی (ع) پس از من ».

همان طور که ملاحظه می کنید: پیامبر، مضمون آیه مورد بحث را در کلام خود وارد کرده است و این خود می رساند که آیه یاد شده درباره روز غدیر نازل گردیده است .

۳- در حالی که این دلائل قطع آور، بر استقلال آیه گواهی می دهند ولی خود آیه در لابلای احکام مربوط به گوشت های حلال و حرام قرار گرفته است، و نکته آن برافراد آگاه از اوضاع صدر اسلام مخفی و پنهان نیست زیرا تاریخ و حدیث صحیح گواهی می دهند که پیامبر خواست، وصیت نامه ای برای امت خود تنظیم کند که پس از وی گمراه نشوند وقتی شخصیت های متنفذ پی بردند که پیامبر می خواهد درباره خلافت مطلبی بنویسد فوراً او را به هذیان گوئی متهم کردند. ۶

این حـادثه و ماننـد آنها که تاریـخ یادآور آنها است، حاکی است که افرادی در آغاز اسـلام درباره مسـئله خلافت و جانشـینی رسول گرامی، حساسیت خاصی داشتند و برای انکار آن حد و مرزی نمی شناختند.

به خاطر چنین شـرائط حاکم بر جوّ نزول آیه، و برای محافظت آیه از هر نوع تحریف و تغییر، از یک اصل عقلائی پیروی شده است، و آن پوشانیدن شیئی نفیس با یک رشته امور ساده که کمتر مورد توجه قرار می گیرد.

در این جا رسول گرامی به فرمان خدا مأمور است آیه مربوط به جانشینی را در میان مطالب ساده قرار دهد تا کمتر مورد توجه مخالفان سرسخت قرار گیرد و از این طریق این سند الهی به دست آیندگان برسد.

و همگی می دانیم وضع و قرارگیری هر آیه ای در هر جـایی از سوره هـا به فرمـان پیـامبر و دسـتور او بوده است و اصولاً جمع آوری قرآن به همین صورت، مدرکی جز دستور پیامبر ندارد، و تاریخ جمع آوری قرآن به وسیله یاران او، فاقد ارزش تاریخی است و فقط کار یاران او نگارش قرآن به لهجه واحدی و طرد دیگر لهجه ها بوده است. و مشروح این قسمت را باید در تاریخ قرآن خواند.

آیه سؤال عذاب

سومین آیه ای که پیرامون حادثه «غدیر» نازل شده، آیه «سؤال عذاب است.

توضـیح اینکه وقـتی پیـامبر گرامی علی (ع) را به عنـوان خلیفه در روز غـدیر خم، به خلافـت نصب نمـود، این خـبر در اطراف منتشـر شد، «نعمان بن حارث فهری» خدمت پیامبر آمد و گفت: ما را به یکتائی خدا دعوت کردی، ما نیز گواهی دادیم، سپس دسـتور دادی نماز و روزه و حج و زکات انجام دهیم، انجام دادیم، به این اندازه راضی نشدی حتی این جوان را (اشاره به علی (ع) کرد) به جانشینی خود نصب کردی آیا این سخنی است از ناحیه خودت یا از جانب خدا ؟

ص: ۱۰۰۲۸

پیامبر فرمود: سوگند به خدائی که خدائی جز او نیست، از جانب خدا است در این موقع نعمان صورت خود را ازپیامبر برگردانید و گفت:

«اللهم ان هذاهو الحق من عندك فامطِر علینا حجاره من السماء» ۷«خداوند! اگر این سخن حق، و از جانب تو است سنگی از آسمان بر ما فرودآر».

وقتی سخن او به پایان رسید ناگهان سنگی از آسمان فرود آمد و او را کشت و در این باره آیه های یاد شده در زیر فرود آمد:

«سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع. من الله ذی المعارج» ۸

«درخواست کننده درخواست عذاب کرد و واقع شد، این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند از سوی خداوند که دارای فرشتگانی است که به آسمان سعود می کنند»۹.

شأن نزول یاد شده را مفسران و محدثان شیعه و گروهی از اهل سنت که تعداد آنها به سی نفر می رسد نقل کرده اند که می توان از خصوصیات آنها با مراجعه به کتاب «الغدیر» آگاه شد. ۱۰

شأن نزول مورد اتفاق همه:

شأن نزول یاد شده مورد پذیرش علمأ اسلام بوده جز اینکه «ابن تیمیه» که با خاندان رسالت رابطه خوبی ندارد، در کتاب «منهاج السنه» که به راستی باید آن را «منهاج البدعه» نامید، با طرح اشکالات هفت گانه به انکار و تکذیب آن برخاسته است و مرحوم علامه امینی در نخستین جلد «الغدیر» به مجموع ایرادهای او پاسخ منطقی داده است و ما به صورت فشرده به نقل اجمالی این پرسش ها و پاسخ ها می پردازیم:

ص: ۱۰۰۲۹

۱- سرگذشت غدیر پس از مراجعت از «حجهالوداع» بوده است در حالی که در شأن نزول دارد که نعمان در «ابطح» خدمت پیامبر رسید، و ابطح از آن سرزمین مکه است

پاسخ:

اولاً: در روایت سیره حلبی و سبط ابن جوزی و غیره وارد شده است که نعمان در مسجد مدینه حضور پیامبر رسید و این گفتگو را انجام داد.

ثانیاً: ابطح در لغت عرب به سرزمین شنزار گفته می شود و هر نقطه ای را که سیل از آن عبور می کند، «ابطح» می گویند در این مورد مراجعه به کتابهای لغت کافی است .

۲- سوره معارج مکی است و ده سال پیش از حادثه غدیر نازل شده است در این صورت چگونه می تواند ناظر به حادثه ای باشد که پس از واقعه غدیر رخ داده است .

پاسخ: میزان در توصیف سوره های به مکی و مدنی بودن اکثریت آیات هر سوره است چه بسیار سوره هائی است که مکی است ولی برخی از آیات آن در مدینه نازل شده و بالعکس و با مراجعه به قرآن هائی که در بلاد عربی چاپ شده و در آغاز هر سوره به مکی و مدنی بودن آن سوره اشاره شده، این مطلب روشن می گردد.

۳- آیه «واذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجاره من السماء» ۱۱ پس از جنگ بدر و پیش از حادثه غدیر نازل شده است .

پاسخ: این اشکال به راستی اشکال کودکانه است زیرا سخن پیرامون نزول این آیه نیست، (ناگفته نماند که این آیه پس از جنگ بدر نازل شده است)، بلکه سخن درباره آیه «سأل سائل بعذاب واقع» است و نزول آیه نخست پس از حادثه ارتباطی به نزول دومی در آن مقطع ندارد.

ص: ۱۰۰۳۰

۴- وجود پیامبر به حکم آیه «و ما کان الله لیعذ بهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون» ۱۲ امان از عذاب است با وجود پیامبر، عذاب نازل نمی شود.

پاسخ: سیاق آیه حاکی است که مقصود عذابی است که گروهی را نابود سازد، بسان عذابهائی که قرآن در تاریخ پیامبران یادآور می شود، نه عذاب یک فرد آن هم به درخواست خود وگرنه تاریخ گواهی می دهد که افرادی با نفرین پیامبر هلاک شده اند مانند «اسود بن مطلب» و «و مالک بن طلاله» و غیره.

۵- اگر چنین حادثه ای رخ داده باشد باید بسان سرگذشت «اصحاب فیل» معروف گردد.

پاسخ: حادثه ای که مربوط به یک فرد تعلق دارد با آنچه که مربوط به یک جمعیت انبوه است فرق روشنی دارد، گذشته بر این برای نقل سرگذشت دومی دواعی فراوانی وجود داشت در حالی که درباره فضائل امام دواعی براخفای آن بود با این وضع اگر سی دانشمند مبرز آنرا نقل کرده اند باید آنرا مربوط به عنایت الهی دانست که از این طریق به حفظ حجت خود پرداخته است .

۶- نعمان طبق شأن نزول، اصول پنجگانه را پذیرفته بود، در این صورت چگونه بر او عذاب فرود آمد؟

پاسخ: شأن نزول حاکی است که او نه تنها در برابر پیامبر تسلیم نبود، بلکه تسلیم خود را در برابر خدا نیز از دست داده بود زیرا گفت: اگر نصب علی برخلافت از جانب خدا است عذابی بر او فرود آید، چه ارتدادی بالاتر از این .

۷- در کتابهای مربوط به ضبط اسامی صحابه، نامی از نعمان بن حارث نیست .

پاسخ: تعداد یاران پیامبر بیش از آن است که در کتابها و تراجم آمده است و کسانی که به تاریخ صحابه پرداخته اند هر کدام به انـدازه اطلاعـات خود، توانسـته است اسـامی گروهی را ضـبط کنـد و مراجعه به مقـدمه کتابهای «الاستیعاب» و «اسـدالغابه»، «والاصابه» و استدرک هائی که بر این کتابها نوشته شده است روشنگر این مطلب است.۱۳

پی نوشت ها:

۱- سوره مائده، آیات ۶۷ و ۳. و سوره معارج، آیه های ۱ - ۳. بعداً پیرامون آیه های دوم و سوم بحث خواهیم کرد.

۲- الدرالمنثور، ج ۱، ص ۳۶۵ و ج ۲، ص ۲۵۱.

۳- سوره بقره، آیه ۱۰۹.

۴- سوره طور، آیه ۳۰.

۵- به کتاب شریف «الغدیر» ج ۱، صفحات ۱۱۲ مراجعه فرمائید.

۶- این مطلب در کتـاب هـای تاریـخ و حـدیث آمـده است و بخـاری، آن را در نقـاط مختلفی ازصـحیح خود نقل کرده ازآن جمله، ج ۱، کتاب «العلم» ص ۲۲، و مسلم در صحیح خود ج ۲، ص ۱۴ کتاب «وصایا» نیز آورده است .

۷- سوره انفال، آیه ۳۲.

۸- سوره معارج، آیه های ۱ - ۳.

۹- مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۵۲.

۱۰- الغدیر، ج ۱، ص ۴۳۹ - ۲۴۶.

۱۱- سوره انفال، آیه ۳۲

۱۲- سوره انفال، آیه ۳۳ خداند هرگز آنها را عذاب نمی کند تا تو در میان آنان هستی، و همچنین خداوند آنان را عذاب نمی کند در حالی که استغفار کنند.

۱۳- الغدیر، ج ۱، ص ۲۴۸ - ۲۶۶.

واقعه غدیر یا اکمال دین

اشاره

ص: ۱۰۰۳۲

نویسنده: آیت الله جعفر سبحانی

واقعه غدیر یا اکمال دین پیامبر گرامی (ص) در سال دهم هجرت برای انجام فریضه و تعلیم مراسم حج به مکه عزیمت کرد. این بار انجام این فریضه با آخرین سال عمر پیامبر عزیز مصادف شد و از این جهت آن را (حجه الوداع) نامیدند. افرادی که به شوق همسفری و یا آموختن مراسم حج همراه آن حضرت بودند تا صد و بیست هزار تخمین زده شده اند.

مراسم حج به پایان رسید و پیامبر اکرم (ص) راه مدینه را، در حالی که گروهی انبوه او را بدرقه می کردند و جزکسانی که در مکه به او پیوسته بودند همگی در رکاب او بودند، در پیش گرفت . چون کاروان به پهنه بی آبی به نام (غدیرخم) رسید که در سه میلی (جحفه) قرار دارد، پیک وحی فرود آمد و به پیامبر فرمان توقف داد.پیامبر نیز دستور داد که همه از حرکت باز ایستند و بازماندگان فرا رسند.

کاروانیان از توقف ناگهانی و به ظاهر بی موقع پیامبر در این منطقه بی آب ، آن هم در نیمروزی گرم که حرارت آفتاب بسیار سوزنده و زمین تفتیده بود، درشگفت ماندند. مردم با خود می گفتند: فرمان بزرگی از جانب خدا رسیده است ودر اهمیت فرمان همین بس که به پیامبر مأموریت داده است که در این موقع نامساعد همه را از حرکت باز دارد و فرمان خدا را ابلاغ کند.

فرمان خدا به رسول گرامی طی آیه زیر نازل شد:

(یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس) (مائده : ۶۷)

ص: ۱۰۰۳۳

(ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو فرود آمده است به مردم برسان و اگر نرسانی رسالت خدای را بجانیاورده ای ; و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند).

دقت در مضمون آیه ما را به نکات زیر هدایت می کند:

اولاً: فرمانی که پیامبر (ص) برای ابلاغ آن مأمور شده بود آنچنان خطیر و عظیم بود که هرگاه پیامبر (بر فرض محال)در رساندن آن ترسی به خود راه می داد و آن را ابلاغ نمی کرد رسالت الهی خود را انجام نداده بود، بلکه با انجام این مأموریت رسالت وی تکمیل می شد.

به عبارتی دیگر، هرگز مقصود از (ما انزل الیک) مجموع آیات قرآن و دستورهای اسلامی نیست . زیرا ناگفته پیداست که هرگاه پیامبر (ص) مجموع دستورهای الهی را ابلاغ نکند رسالت خود را انجام نداده است و یک چنین امربدیهی نیاز به نزول آیه ندارد. بلکه مقصود از آن ، ابلاغ امر خاصی است که ابلاغ آن مکمل رسالت شمرده می شود و تاابلاغ نشود وظیفه خطیر رسالت رنگ کمال به خود نمی گیرد. بنابراین ، باید مورد مأموریت یکی از اصول مهم اسلامی باشد که با دیگر اصول و فروع اسلامی پیوستگی داشته پس از یگانگی خدا و رسالت پیامبر مهمترین مسئله شمرده شود.

ثانیاً: از نظر محاسبات اجتماعی ، پیامبر (ص) احتمال می داد که در طریق انجام این مأموریت ممکن است از جانب مردم آسیبی به او برسد و خداوند برای تقویت اراده او می فرماید:

(و الله یعصمک من الناس).

ص: ۱۰۰۳۴

اکنون باید دید از میان احتمالاتی که مفسران اسلامی در تعیین موضوع مأموریت داده اند کدام به مضمون آن نزدیکتر است .

محدثان شیعه و همچنین سی تن از محدثان بزرگ اهل تسنن بر آنند که آیه در غدیر خم نازل شده است و طی آن خدا به پیامبر (ص) مأموریت داده که حضرت علی (ع) را به عنوان (مولای مؤمنان) معرفی کند.

ولایت و جانشینی امام پس از پیامبر از موضوعات خطیر و پر اهمیتی بود که جا داشت ابلاغ آن مکمل رسالت باشد و خودداری از بیان آن ، مایه نقص در امر رسالت شمرده شود.

همچنین جا داشت که پیامبر گرامی ، از نظر محاسبات اجتماعی و سیاسی ، به خود خوف و رعبی راه دهد، زیرا وصایت و جانشینی شخصی مانند حضرت علی (ع) که بیش از سی و سه سال از عمر او نگذشته بود بر گروهی که ازنظر سن و سال از او به مراتب بالاتر بودند بسیار گران بود. گذشته از این ، خود بسیار از بستگان همین افراد که دور پیامبر (ص) را گرفته بودند در صحنه های نبرد به دست حضرت علی (ع) ریخته شده بود و حکومت چنین فردی برمردمی کینه توز بسیار سخت خواهد بود.

به علاوه ، حضرت علی (ع) پسر عمو و داماد پیامبر (ص) بود و تعیین چنین فردی برای خلافت در نظر افراد کوته بین به یک نوع تعصب فامیلی حمل می شده است .

ولی به رغم این زمینه های نامساعد، اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفت که پایداری نهضت را با نصب حضرت علی (ع) تضمین کند و رسالت جهانی پیامبر خویش را با تعیین رهبر و راهنمای پس از او تکمیل سازد.

ص: ۱۰۰۳۵

اکنون شرح واقعه غدیر را پی می گیریم :

آفتاب داغ نیمروز هجدهم ماه ذی الحجه بر سرزمین غدیر خم به شدت می تابید و گروه انبوهی که تاریخ تعداد آنهارا از هفتاد هزار تا صد و بیست هزار ضبط کرده است در آن محل به فرمان پیامبر خدا فرود آمده بودند و در انتظارحادثه تاریخی آن روز به سر می بردند، در حالی که از شدت گرما رداها را به دو نیم کرده ، نیمی بر سر و نیم دیگر را زیرپا انداخته بودند.

در آن لحظات حساس ، طنین اذان ظهر سراسر بیابان را فرا گرفت و نـدای تکبیر مؤذن بلنـد شـد. مردم خود را برای ادای نماز ظهر آماده کردند و پیامبر نماز ظهر را با آن اجتماع پرشکوه ، که سرزمین غدیر نظیر آن را هرگز به خاطرنداشت ، بجا آورد و سپس به میان جمعیت آمد و بر منبر بلندی که از جهاز شتران ترتیب یافته بود قرار گرفت و باصدای بلند خطبه ای به شرح زیر ایراد کرد:

(ستایش از آن خداست . از او یاری می خواهیم و به او ایمان داریم و بر او توکل می کنیم و از شر نفسهای خویش وبدی کردارهایمان به خدایی پناه می بریم که جز او برای گمراهان هادی و راهنمایی نیست ; خدایی که هر کس راهدایت کرد برای او گمراه کننده ای نیست . گواهی می دهیم که خدایی جز او نیست و محمد بنده خدا و فرستاده اوست) .

هان ای مردم ، نزدیک است که من دعوت حق را لبیک گویم و از میان شما بروم . و من مسئولم و شما نیز مسئول هستید. درباره من چه فکر می کنید؟

ص: ۱۰۰۳۶

یاران پیامبر گفتند: گواهی می دهیم که تو آیین خدا را تبلیغ کردی و نسبت به ما خیر خواهی و نصیحت کردی و دراین راه بسیار کوشیدی خداوند به تو پاداش نیک بدهد.

پیامبر اکرم (ص)، وقتی مجدداً آرامش بر جمعیت حکمفرما شد، فرمود:

آیا شما گواهی نمی دهید که جز خدا، خدایی نیست و محمد بنده خدا و پیامبر اوست ؟ بهشت و دوزخ و مرگ حق است و روز رستاخیر بدون شک فرا خواهد رسید و خداوند کسانی را که در خاک پنهان شده اند زنده خواهد کرد؟

یاران پیامبر گفتند: آری ، آری ، گواهی می دهیم .

پیامبر (ص) ادامه داد:

من در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می گذارم ; چگونه با آنها معامله خواهید کرد؟ ناشناسی پرسید: مقصود ازاین دو چیز گرانبها چیست ؟

پیامبر (ص) فرمود:

ثقل اکبر کتاب خداست که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگرش در دست شماست . به کتاب او چنگ بزنیدتا گمراه نشوید. و ثقل اصغر عترت و اهل بیت من است . خدایم به من خبر داده که دو یادگار من تا روز رستاخیر از هم جدا نمی شوند.

هان ای مردم ، بر کتاب خدا و عترت من پیشی نگیرید و از آن دو عقب نمانید تا نابود نشوید.

در این موقع پیامبر (ص) دست حضرت علی (ع) را گرفت و بالا برد، تا جایی که سفیدی زیر بغل او بر همه مردم نمایان شد و همه حضرت علی (ع) را در کنار پیامبر دیدند و او را به خوبی شناختند و دریافتند که مقصود از این اجتماع مسئله ای است که مربوط به حضرت علی (ع) است و همگی با ولع خاصی آماده شدند که به سخنان پیامبر (ص) گوش فرا دهند.

پیامبر فرمود:

هان ای مردم ، سزاوارترین فرد بر مؤمنان از خود آنان کیست ؟

یاران پیامبر پاسخ دادند: خداوند و پیامبر او بهتر می دانند.

پیامبر (ص) ادامه داد:

خداوند مولای من و من مولای مؤمنان هستم و بر آنها اوز خودشان اولی و سزاوارترم .

هان ای مردم ، (هر کس که من مولا و رهبر او هستم ، علی هم مولا و رهبر اوست).

رسول اکرم (ص) این جمله آخر را سه بار تکرار کرد و سپس ادامه داد:

- بنا به نقل احمد بن حنبل در مسند او، پیامبر (ص) این جمله را چهار بار تکرار کرد.

پروردگارا، دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد. خدایا، یاران علی را یاری کن و دشمنان او را خوار و ذیل گردان . پروردگارا، علی را محور حق قرار ده .

سپس افزود:

لازم است حاضران به غایبان خبر دهند و دیگران را از این امر مطلع کنند.

هنوز اجتماع با شکوه به حال خود باقی بود که فرشته وحی فرود آمد و به پیامبر گرامی (ص) بشارت داد که خداوند امروز دین خود را تکمیل کرد و نعمت خویش را بر مؤمنان بتمامه ارزانی داشت .

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً) (سوره مائده ، آیه ۳).

در این لحظه ، صدای تکبیر پیامبر (ص) بلند شد و فرمود:

خدا را سپاسگزارم که دین خود را کامل کرد و نعمت خود را به پایان رسانید و از رسالت من و ولایت علی پس ازمن خشنود شد.

پیامبر از جایگاه خود فرود آمد و یاران او، دسته دسته ، به حضرت علی (ع) تبریک می گفتند و او را مولای خود ومولای هر مرد و زن مؤمنی می خواندند. در این موقع حساس بن ثابت ، شاعر رسول خدا، برخاست و این واقعه بزرگ تاریخی را در قالب شعری با شکوه ریخت و به آن رنگ جاودانی بخشید. از چکامه معروف او فقط به ترجمه دو بیت می پردازیم :

پیامبر به حضرت علی فرمود: برخیز که من تو را به پیشوایی مردم و راهنمایی آنان پس از خود برگزیدم . هر کس که من مولای او هستم ، علی نیز مولای او است . مردم ! بر شما لازم است از پیروان راستین و دوستداران واقعی علی باشد.

فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له اتباع صدق موالیا

آنچه نگارش یافت خلاصه این واقعه بزرگ تاریخی بود که در مدارک دانشمندان اهل تسنن وارد شده است . درکتابهای شیعه این واقعه به طور گسترده تر بیان شده است . مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج خطبه مشروحی از پیامبر (ص) نقل می کند که علاقه مندان می توانند به آن کتاب مراجعه کنند.

واقعه غدیر هرگز فراموش نمی شود

اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که واقعه تاریخی غدیر در تمام قرون و اعصار، به صورت زنده دردلها و به صورت مکتوب در اسناد و کتب ، بماند و در هر عصر و زمانی نویسندگان اسلامی در کتابهای تفسیر و حدیث و کلام و تاریخ از آن سخن بگویند و گویندگان مذهبی در مجالس وعظ و خطابه درباره آن داد سخن دهند و آن را ازفضایل غیر قابل انکار حضرت علی (ع) بشمارند.

ص: ۱۰۰۳۹

نه تنها خطبا و گویندگان ، بلکه شعرا و سرایندگان بسیاری از این واقعه الهام گرفته اند و ذوق ادبی خود را از تأمل در زمینه این حادثه و از اخلاص نسبت به صاحب ولایت مشتعل ساخته اند و عالیترین قطعات را به صورت های گوناگون و به زبانهای مختلف از خود به یادگار نهاده اند.

از این جهت ، کمتر واقعه تاریخی همچون رویداد غدیر مورد توجه دانشمندان ، اعم از محدث و مفسر و متکلم وفیلسوف و خطیب و شاعر و مورخ و سیره نویس ، قرار گرفته است و تا این اندازه درباره عنایت مبذول شده است .

یکی از علل جاودانی بودن این حدیث ، نزول دو آیه از آیات قرآن کریم درباره این واقعه است و تا روزی که قرآن باقی است این واقعه تاریخی نیز باقی خواهد بود و از خاطرها محو نخواهد شد.

جامعه اسلامی در اعصار دیرینه آن را یکی از اعیاد مذهبی می شمرده اند و شیعیان هم اکنون نیز این روز را عیدمی گیرند و مراسمی را که در دیگر اعیاد اسلامی بر پا می دارند در این روز نیز انجام می دهند.

از مراجعه به تاریخ به خوبی استفاده می شود که روز هجدهم ذی الحجه الحرام در میان مسلمانان به نام روز عیدغدیر معروف بوده است ، تا آنجا که ابن خلکان درباره مستعلی بن المستنصر می گوید: در سال ۴۸۷هجری در روز عیدغدیر که روز هجدهم ذی الحجه الحرام است مردم با او بیعت کردند . و العبیدی درباره المستنصر بالله می نویسد: وی در سال ۴۸۷هجری ، دوازده شب به آخر ماه ذی الحجه باقی مانده بود که درگذشت .

ص: ۱۰۰۴۰

این شب همان شب هجدهم ذی الحجه ، شب عید غدیر است .

نه تنها ابن خلکان این شب را شب عید غدیر می نامد، بلکه مسعودی و ثعالبی نیز این شب را از شبهای معروف در میان امت اسلامی شمرده اند.

ریشه این عید اسلامی به خود روز غدیر باز می گردد، زیرا در آن روز پیامبر (ص) به مهاجرین و انصار، بلکه به همسران خود، دستور داد که بر علی (ع) وارد شوند و به او در مورد چنین فضیلت بزرگی تبریک بگویند. زید بن ارقم می گوید: نخستین کسانی از مهاجرین که با علی دست دادند ابوبکر، عمر، عثمان ، طلحه و زبیر بودند و مراسم تبریک وبیعت تا مغرب ادامه داشت .

در اهمیت این رویداد تاریخی همین اندازه کافی است که صدو ده نفر صحابی حدیث غدیر را نقل کرده اند. البته این مطلب به معنی آن نیست که از گروه زیاد تنها همین تعداد حادثه را نقل کرده اند، بلکه تنها در کتابهای دانشمندان اهل تسنن نام صدو ده تن به چشم می خورد. درست است که پیامبر (ص) سخنان خود را در اجتماع صد هزار نفری القاء کرد، ولی گروه زیادی از آنان از نقاط دور دست حجاز بودند و از آنان حدیثی نقل نشده است . گروهی از آنان نیزکهاین واقعه را نقل کرده اند تاریخ موفق به درج آن نشده است و اگر هم درج کرده به دست ما نرسیده است .

در قرن دوم هجری ، که عصر (تابعان) است ، هشتاد و نه تن از آنان ، به نقل این حدیث پرداخته اند.

ص: ۱۰۰۴۱

راویان حـدیث در قرنهای بعد همگی از علما و دانشـمندان اهل تسـنن هسـتند و سـیصد و شـصت تن از آنان این حدیث را در کتابهای خود آورده اند و گروه زیادی به صحت و استواری آن اعتراف کرده اند.

در قرن سـوم نود و دو دانشـمند، در قرن چهـارم چهـل و سه ، در قرن پنجم بیست و چهـار، در قرن شـشم بیست ، درقرن هفتم بیسـت و یـک ، در قرن هشـتم هجـده ، در قرن نهم شـانزده ، در قرن دهم چهـارده ، در قرن یـازدهم دوازده ،در قرن دوازدهم سیزده ، در قرن سیزدهم دوازده و در قرن چهاردهم بیست دانشمند این حدیث را نقل کرده اند.

گروهی نیز تنها به نقل حدیث اکتفا نکرده اند بلکه درباره اسناد و مفاد آن مستقلاً کتابهایی نوشته اند.

طبری ، مورخ بزرگ اسـلامی ، کتابی به نام (الولایه فی طریق حدیث الغدیر) نوشته ، این حدیث را از متجاوز از هفتادطریق از پیامبر (ص) نقل کرده است .

ابن عقده کوفی در رساله (ولایت) این حدیث را از صد و پنج تن نقل کرده است .

ابوبکر محمد بن عمر بغدادی ، معروف به جعانی ، این حدیث را از بیست و پنج طریق نقل کرده است .

تعداد کسانی که مستقلاً پیرامون خصوصیات این واقعه تاریخی کتاب نوشته اند بیست و شش نفر است .

دانشـمندان شیعه درباره این واقعه بزرگ کتابهای ارزنـده ای نوشـته اند که جامعتر از همه کتاب تاریخی (الغدیر) است که به خـامه توانـای نویسـنده نامی اسـلامی علامه مجاهـد مرحوم آیه الله امینی نگارش یافته است و در تحریر این بخش از زنـدگانی امام (ع) از این کتاب شریف استفاده فراوانی به عمل آمد.

ص: ۱۰۰۴۲

ماه رمضان (۱۶۵)

عید فطر و چند نکته

عید فطر و چند نکته

نکته اول:

عید آمرزش

عیـد فطر، روز رها شـدن از بنـدهای گناه و نافرمانی است ؛ روز پاک شـدن از هر پلیدی و پلشتی. پیامبر اعظم صـلی الله علیه و آله فرمود: خداونـد متعالی در روز عیـد به فرشـتگان می فرماید: مزد آنانی که به وظایف خود عمل کردند چیست؟ فرشـتگان می گوینـد: خـدایا! پـاداش آنهـا به دست تـوست. خداونـد می فرمایـد: شـما فرشـتگان گواهی بدهیـد که من بنـدگان خود را بخشیدم.(۱)

عید حقیقی

در فرهنگ اسـلام، عیـد معنایی والا و سازنـده دارد. امام علی علیه السـلام می فرمایـد: «هر روز که در آن معصیت خدا نشود، روز عید است».(۲) در روایتی از معصوم آمـده است: «عیـد واقعی برای آن کس که لبـاس نوپوشـیده نیست، بلکه برای کسـی است که از وعـده های عـذاب خداوند لباس ایمنی به تن کرده باشد».(۳) در روز عیـد فطر، برنامه های ارزنده ای مانند صدقه دادن، کمـک به نیازمنـدان، صـله رحم، دلجویی از یتیمان و پوشـیدن لباس پاکیزه، از سوی معصومان سـفارش شـده است. در روایتی آمـده است: «عیـدهای خود را بـا تکبیر زینت بخشـید» و در حـدیث دیگری می خوانیم: «عیـد فطر و قربـان را بـا گفتن ذکرهای لااله الاالله، الله اکبر، الحمدلله، و سبحان الله زینت بخشید».(۴)

ص: ۱۱۷۱۹

۱. شجره طوبی، ج ۱، ص ۱۹.

۲. نهج البلاغه، ص ۴۲۱.

۳. سید حسین موسوی، روزه، درمان بیماری های روح و جسم، ص ۲۵۵.

۴. ره توشه راهیان نور، ویژه ماه رمضان (۱۴۲۲ ق ـ ۱۳۸۰ ش)، ص ۳۵۴.

نکته دوم:

عیدی همانند رستاخیز

روز قیامت، از جهات گوناگونی با روز عید فطر شباهت دارد:

۱. شب عیـد، همه مردم منتظر شـنیدن خبر عیدند تا خود را برای فردای آن روز آماده کنند. روز قیامت نیز همه انسان ها منتظر دمیدن نفخه صورند و با دمیدن آن، همگی در صحرای سوزان محشر گرد می آیند.

۲. مردم در روز عیـد با لباس های متفاوتی به سوی مصـلی می روند؛ برخی لباس فاخر و برخی کهنه. روز قیامت عده ای حُلیه بهشتی بر تن دارند و عده ای قَطِران (لباس جهنمیان) به تن می کنند.

۳. مرکب های نمازگزاران عید نیز فرق می کند. در قیامت نیز مرکب های اهل محشر متفاوت است ؛ عده ای سواره می روند، گروهی پیاده و دسته ای همچون برق و باد می گذرند.(۱)

مبارزه با استکبار

روز عیـد فطر را می توان روز مبارزه با طاغوت هم دانست و اجتماع با عظمت مردم را در این روز، به منظور نشانی از وحـدت و یکپـارچگی مسـلمانان برشـمرد. مهرورزی مؤمنـان به یکـدیگر و کنار گذاشـتن کینه ها، رایحه خوش اتحاد و همـدلی را در جـامعه می گسترانـد و دشـمنِ همـاره در کمین، از این وحـدت و یکپارچگی خشـمگین می گردد و شـیطان، خوار و ذلیل می شود. حرکت دسـته جمعی مردم به سوی میعادگاه عاشـقان برای برگزاری نماز با شکوه عید، خود مبارزه ای با استکبار شمرده می شود. تکبیرهای قبل از نماز هم، ضربه ای کوبنده بر طاغوت است؛ زیرا دشمن از تکبیر وحشت دارد، همانگونه که انقلاب اسلامی ایران، با شعار الله اکبر، قدرت رژیم استبدادی پهلوی و استعمارِ استکبار جهانی را درهم شکست.(۲)

مفهوم والای تکبیر

مستحب است روزه داران پیش از آنکه نماز عید را شروع کنند، بعد از چهار نماز تکبیرهای چهارگانه را بگویند: نماز مغرب شب عید، نماز عشاء، نماز صبح و بعد از نماز عید. مفهوم تکبیر، همان بت شکنی و نابودی طاغوت و طاغوتیان و ستیز با مشرکان است؛ ازاین رو، دشمن همیشه از این فریاد خشمگین است.

مبارزه طاغوت با تکبیر

یکی از شعارهای زیبای عید فطر، ندای آسمانی تکبیر است؛ ندایی که در طول تاریخ، لرزه بر تن طاغوت انداخت است. نوشته اند روزی منصور دوانیقی، از خلفای بنی عباس درون کاخ خویش

۱. سیره ماه رمضان و روزه داران، صص ۴۳۹ _ ۴۴۲.

۲. همان، صص ۴۴۳ _ ۴۴۵.

نکته سوم:

مشغول خوردن غذا بود. مرد مسلمان دینداری از کنار کاخ می گذشت. در این هنگام، صدای تکبیر او که حاکی از فطرت توحیدی اش بود برخاست. وقتی منصور صدای الله اکبر را شنید، به نگهبانان دستور داد او را دستگیر کنند و نزد او آورند. هنگامی که مأموران آن مرد را آوردند، به او گفت: چرا در کنار کاخ من فریاد الله اکبر سردادی؟ مرد گفت: منظوری از ادای ذکر الهی نداشتم. اما منصور تکبیر او را بی منظور ندانست و دستور داد سر از بدنش جدا کنند. آری، تکبیر مفهوم بلندی دارد که همگان را یارای شنیدن آن نیست.(۱)

اجرت روزه داران

حسن بن راشد می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم می گویند آمرزش بر کسی که ماه رمضان را روزه گرفته، در شب قدر نازل می شود. امام فرمود: ای حسن! همانا به کارگر پس از فراغ از کار اجرت می دهند. پس آمرزش روزه داران و اجرتشان در شب عید فطر به آنان داده می شود. سپس پرسیدم: فدایت گردم! چه عملی در آن شب بهتر است؟ حضرت فرمود: «هر گاه آفتاب غروب کرد، سه رکعت مغرب را بخوان و سپس دست هایت را بلند کن و بگو: ای صاحب عطای ممتد! ای صاحب سال! ای برگزیننده محمد صلی الله علیه و آله و یارش علی علیه السلام ! بر محمد و آل او درود فرست و تمامی گناهانی که مرتکب شده ام و آن را فراموش کرده ام را بیامرز، در حالی که آن گناهانم نزد تو و در کتاب مبین و نوشته آشکار تو ضبط است. سپس پیشانی ات را به خاک بیاسای و در حال سجده، صد بار بگو به سوی خدا توبه می کنم، آن گاه از خدای بزرگ حاجت بخواه».(۲)

اعمال عید فطر

روزها گر رفت گو رو باک نیست

تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست

عیـد فطر اعمـال و عبـاداتی دارد که در روایات معصومان علیهم السـلام به آنها پرداخته شـده و دعاهای ویژه ای نیز درباره آن آمـده است. از سـخنان پیشوایان معصوم چنین اسـتفاده می شود که روز عید فطر، روز گرفتن مزد است. از این رو، در این روز مسـتحب است انسان بسـیار دعا کنـد و به یاد خـدا باشد و روز خود را به بطالت و تنبلی نگذراند و خیر دنیا و آخرت را بطلبد. (۳)

اهمیت اعیاد

در عیـدهاست که زنـدگی تولـد می یابـد و حرکت آغاز می شود. پس جامعه ای که عید ندارد، تاریخ هم ندارد، حرکت هم ندارد. در مکتب ما، پایان رمضان عید است؛ عید تحول، آغاز و البته

۱. همان، ص ۴۴۴.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۷.

۳. ره توشه راهیان نور، ویژه ماه مبارک رمضان (۱۴۲۲ ق ـ ۱۳۸۰ ش)، ص ۳۵۸.

نکته چهارم:

نجات بخش روزهای دیگر.

اگر در رمضان، درس شـعله ور گشتن را نیاموزی و در عیدش حرارت خورشید را نیابی و در پیوستن با خورشیدهای دیگرش، قدرتی عظیم به دست نیاوری، پس تو محکوم زمسـتانی و در بند یخبندان، پس بکوش تا از رمضان شـعله ای گیری و سـرما را بسوزانی. بکوش تا پایان رمضان عید گردد؛ عیدی که خورشیدش گرمای ایمان را بر درختان مرده می تاباند.

عید فطر، عید اجتماع مسلمانان

امام خمینی رحمه الله در عیـد فطر سال ۵۸ ، در پیامی، عید فطر را فرصتی برای گرد آمدن مسـلمانان اجتماع و جامعه اسـلامی دانستند و فرمودند: «اسلام، دین سیاست است؛ دینی است که در احکام او سیاست به وضوح دیده می شود.... در هر هفته یک اجتماع بزرگ تشکیل می گردد تا نماز جمعه که در آن مسائل روز و احتیاجات کشور از جهات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی طرح می گردد، برپا شود. در هر سال دو عیـد وجود دارد که در آن، مردم اجتماع می کنند و در دو خطبه نماز عید هم بعد از حمد و درود بر پیامبر و ائمه ـ صـلوات الله علیهم اجمعین ـ ، جهات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و به طور کلی احتیاجاتی که کشور و منطقه دارد طرح می شود و بدین وسیله، خُطبا، مردم را از مسائل آگاه می کنند».(۱)

چندی از احکام شب عید

در روز عیـد فطر، روزه گرفتن حرام و باطل است و شـخص همین که متوجه شد عید است، باید افطار کند و اگر بعد از مغرب بفهمد، اشکال ندارد.(۲) پس از پایـان مـاه مبارک رمضان یعنی در شب عیـد فطر، افرادی که دارای شـرایط لازم باشـند، باید زکات فطره بدهنـد و مقـدار زکات هر نفر، سه کیلوگرم گنـدم یا جو یا خرما یا برنج و... است.(۳) وقت وجوب زکات فطره، شب عیـد فطر و زمـان پرداخت آن، از شب عیـد تا ظهر روز عیـد است.(۴) اگر فطره را کنـار بگـذارد، نمی توانـد آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد.(۵)

۱. نک: روزه، درمان بیماری های روح و جسم، ص ۲۵۴.

۲. توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۱۰۰۱، م ۱۷۳۹.

۳. همان، م ۱۹۹۱ و ۲۰۲۹.

۴. همان.

۵. همان، ج ۱، م ۲۰۳۲.

آخرین روز ماه رمضان و روز عید فطر

آخرین روز ماه رمضان و روز عید فطر

بسم الله الرحمن الرحیم

«الهی...لَکَ الْحَمْدُ عَلی بَسْطِ لِسانی اَفَبِلِسانی هذَا الْکالِّ اَشْکُرُکَ اَمْ بِغایه جَهْدی فی عَمَلی» (دعای ابوحمزه ثمالی)

ایجاد انگیزه(۱)

روزی حضرت داود (ع) از خدا درخواست کرد تا همنشین او را در بهشت معرفی کند. از جانب خداوند به او ندا رسید فردا از شهر بیرون برود، اولین کسی را که در دروازه شهر می بیند، همنشین او در بهشت خواهد بود. روز بعد حضرت داود (ع) به اتفاق فرزندش حضرت سلیمان (ع) از شهر خارج شدند و پیرمردی را دیدند با پشته ای هیزم بر دوش، کنار دروازه شهر نشست و هیزمش را به فردی فروخت.

حضرت داود (ع) پیش او رفت و سلام کرد و فرمود: آیا ممکن است امروز ما را مهمان کنید؟ پیرمرد پاسخ داد، مهمان حبیب خداست. بفرمایید!

پیرمرد مقداری گندم خرید و آسیاب کرد و سپس آن را خمیر نمود و بر روی آتش گذاشت و سه عدد نان پخت. او نان ها را با مقداری نمک و آب سر سفره گذاشت و خود دو زانو نشست و لقمه ها را با «بسم اللّه» در دهان می گذاشت و پس از خوردن آن یک «الحمد للّه» می گفت و همین کار را تا آخر ادامه داد.

بعد از صرف ناهار، پیرمرد دستانش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! هیزمی را که فروختم، درختش را تو رویاندی؛ شاخه های درخت را تو خشک کردی؛ نیروی کندن هیزم را تو به من دادی؛ مشتری را تو فرستادی که هیزم ها را بخرد و گندمی را که خوردیم؛ بذرش را تو رویاندی؛ وسایل آرد کردن و نان پختن را نیز تو به من عطا کردی. در برابر این همه نعمت من چه کرده ام؟ پس شکر و سپاس مخصوص توست.

ص: ۱۱۷۲۴

سپس پیرمرد بلند بلند گریه کرد.

حضرت داود (ع) به فرزندش سلیمان (ع) گفت: «فرزندم، باید چنین بنده ای در بهشت صاحب مقام باشد، زیرا بنده ای از ایشان شاکرتر ندیده ام(۱)»

امام سجاد (ع) در فرازی از دعای ابوحمزه ثمالی به فضیلت اخلاقی شکر اشاره کرده است:

«(الهی) لَکَ الْحَمْدُ عَلی بَسْطِ لِسانی اَفَبِلِسانی هذَا الْکالِّ اَشْکُرُکَ اَمْ بِغایه جَهْدی فی عَمَلی اُرْضیکَ وَما قَدْرُ لِسانی یا رَبِّ فی جَنْبِ شُکْرِکَ وَما قَدْرُ عَمَلی فی جَنْبِ نِعَمِکَ وَاِحْسانِکَ؛

(خدایا!) ستایش مخصوص توست به جهت اینکه زبانم را باز کردی، آیا با این زبان خسته ام، تو را سپاس گویم یا با نهایت کوششم در کردارم تو را خوشنود سازم؟ و پروردگارا! زبانم در برابر سپاس تو، چه ارزشی دارد؟ و کردارم در کنار نعمت هایت و احسانی که به من کرده ای، چه مقامی دارد»

این فراز از دعا اشاره به دو نوع از شکر و سپاس در برابر نعمت های خداوند متعال دارد. «شکر زبانی» و «شکر عملی»

متن و محتوا

یکی از آثار و برکاتی که در ماه رمضان و خصوصاً بعد از توفیق روزه داری و درک رمضان و عید فطر، نصیب انسان می شود، شکر و سپاس الهی است. خداوند متعال در آیه ۱۸۵ سوره بقره به این مسئله اشاره کرده است:

«شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ ... وَ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ؛

ماهِ رمضان ماهی است که قرآن، برای راهنمایی مردم، و نشانه های هدایت، و فرق میان حق و باطل، در آن نازل شده است... و خدا را بر اینکه شما را هدایت کرده، بزرگ بشمرید و باشد که شکرگزاری کنید!»

۱- (۲). إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۱۹.

کسی که در ماه رمضان روزه می گیرد هر سه قسم «شکر قلبی»، «شکر زبانی» و «شکر عضوی»، را انجام داده و نشان داده که انسانی شاکر است.

روزه و شکر قلبی

شکر قلبی همان معرفت پروردگار و تسلیم شدن در برابر او و رضا و خشنودی به عطایای او است.

امام صادق (ع) می فرماید: «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ أَدَّى شُكْرَهَا(۱)؛ خدا به هر کسی نعمتی دهد و او آن را از ته دل بفهمد، شکرش را ادا کرده است.»

روزه دار از آنجا که تسلیم فرمان خدا است و به دنبال اطاعت از خداوند است، روزه می گیرد و روزه او نشانه شکر قلبی اوست. روزه دار، هم خدا را شناخته و هم روزه را به عنوان یکی از اوامر و دستورات خداوند شناخته و نسبت به روزه داری راضی و خشنود است.

روزه و شکر زبانی

شکر زبانی، گفتن جمله هایی است که بیانگر قدردانی و سپاس انسان در برابر نعمت ها است.

روزه دار در دعاهای این ماه برکات و فضائل این ماه عزیز و روزه داری را بر زبان جاری می کند و این خود نوعی سپاسگزاری از نعمت رمضان و روزه است؛ روزه دار نعمت نزول قرآن و شب قدر را مرور می کند؛ صفات و اسامی خدا را با زبانش ذکر می کند؛ برکات سحرهای ماه رمضان را می گوید، همه این ها شکر زبانی است.

در دعای روز سی ام رمضان می خوانیم:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِيَامِي فِيهِ بِالشُّكْرِ وَ الْقَبُولِ عَلَى مَا تَرْضَاهُ وَ يَرْضَاهُ الرَّسُولُ مُحْكَمَةً فُرُوعُهُ بِالْأُصُولِ بِحَقِّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛

ص: ۱۱۷۲۶

۱- (۳) . کافی، ج۲، ص ۹۶.

خدایا! روزه ام را در این ماه، بر پایه آنچه تو و پیامبر گرامی ات آن را می پسندید، مورد شکر و سپاس و پذیرش قرار ده، در حالی که فروعش بر اصولش استوار باشد، به حق سرورمان محمّد و اهل بیت پاکش، و سپاس خدای را پروردگار جهانیان.»

امام صادق (ع) می فرمایـد: «تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ- الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِ الْعالَمِين(۱)؛ تمام شکر گفتن همین جمله است: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِ الْعالَمِين»

این ذکر بارها در هر شب و روز این ماه تکرار می شود.

روزه و شکر عملی

شکر عملی یعنی هر نعمت و موهبتی در جایی مصرف شود که خداوند دستور داده و برای آن آفریده است. یعنی به کار گرفتن استعدادها و نعمتهای خدادادی در راه صحیح، و اجتناب از محرمات الهی.

از امام صادق (ع) درباره حد شکر سؤال شد، آن حضرت فرمودند: «حد شکر این است که اگر برای خدا در نعمتی که به تو داده حقی باشد، آن حق را بپردازی.»(۲)؛

روزه دار در شرایط سخت تر و دشوارتر با روزه خود، شکر نعمت اعضا و نعمت های دیگر را به جا می آورد؛ زیرا چنین شخصی با اعضا و جوارح خود عمل روزه را انجام داده و توانسته امر خداوند متعال را اطاعت کند.

پیامبر اسلام (ص) می فرماید: «لِكُلِّ شَىءٍ زَكَاةٌ وَ زَكَاةُ الْأَبْدَانِ الصِّيَامُ(۳)؛ برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن ها روزه است.»

روزه دار هر آنچه که نِفس می پسندد و می خواهد را در راه رضا و خشنودی خداوند کنار می گذارد و با آنکه بدن به این امور نیاز دارد، محدودیت هایی را برای او ایجاد می کند تا شکر بدنی را به جا آورد و حق الهی را ادا نماید.

ص: ۱۱۷۲۷

۱- (۴) . کافی، ج۲، ص ۹۵.

۲- (۵) . همان، ص ۹۶.

۳- (۶) . همان، ص ۶۲.

پاداش های روزه داران شاکر

حال که ثابت شد، روزه داری نوعی شکرگزاری است، این شکر نیز همچون سایر خصلتهای اخلاق دینی، هم آثار دنیوی و هم بازتاب اخروی دارد. برخی از آثار و برکاتی که با روزه داری به عنوان یک نوع شکر نصیب روزه دار می شود، عبارتند از:

الف) افزایش نعمت ها

این مسئله هم در قرآن و هم در سنت مورد تأکید قرار گرفته و برای بسیاری از افراد قابل درک می باشد. هر چند ممکن است برخی از نگاه های بشری این قضیه را بر نتابد و بگویند، افزایش مال در اثر شکر چیزی نیست که علم اقتصاد بشری توان اقامه دلیل علمی تجربی بر آن داشته باشد.

اما از پیامبر اکرم (ص) روایت شده: «مَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَی عَبْدٍ بَابَ شُکْرٍ فَخَزَنَ عَنْهُ بَابَ الزِّیَادَه(۱)؛ هنگامی که در سپاس گزاری گشوده است، درِ افزایش نیز باز است.»

در روایت دیگر می خوانیم: «خداوند نعمتی به بنده خویش نداد که بنده او از صمیم قلب آن را بشناسد، و در ظاهر با زبان خدا را ستایش کند، و سخنش تمام شود، مگر اینکه برای او به افزونی نعمت امر شود.»(۲)

اینکه چگونه شکر نعمت سبب افزایش نعمت می شود، سؤالی است که ممکن است به ذهن بیاید.

از آن جا که مثلا عبادتی همچون روزه داری شکر عملی است و روزه دار از نعمت های ظاهری و باطنی و مادی و معنوی که به او داده شده به درستی بهره می گیرد و آن را در مسیر کمالی قرار دهد؛ همین بهره گیری درست سبب می شود تا استعدادها و ظرفیت ها و توانایی های نهفته و سرشته در این فرد شکوفایی یابد و در مسیر مطلوب خود قرار گیرد؛ آنگاه شخص به اصطلاح امروزی ها دست به هر چه بزند، طلا می شود و از طرفی خدا را نیز از خود راضی کرده و قطعاً خداوند نیز به چنین بنده ای روزی بیشتری می دهد.

۱- (۷) . کافی، ج۲، ص ۹۴.

۲- (۸) . همان، ص ۹۵.

یکی از یاران امام صادق (ع) می گوید: خدمت امام صادق (ع) بودیم و ظرف انگوری هم داشتیم که از آن می خوردیم. فقیری آمد، از امام کمکی خواست.

امام سه دانه انگور برداشت و به او داد.

فقیر سه دانه انگور را گرفت، و گفت: حمد پروردگار عالیمان را که این انگور را روزی من قرار داد.

امام فرمود: صبر کن، و دو کف دست خود را پر از انگور کرده به او داد. فقیر آن را گرفت و خدا را شکر کرد.

امام به غلام خود فرمود: چه مقدار پول همراه توست؟ گفت: بیست درهم. حضرت آن را به فقیر داد.

فقیر گفت: خدایا! حمد برای توست و این پول ها از ناحیه توست و برای تو شریکی نیست.

امام برای سومین بار به او دستور توقف داد، آنگاه پیراهن خود را از تن مبارک در آورد و به او داد.

فقیر پیراهن را گرفت و پوشید و گفت: حمد خدای را که مرا پوشانید.

سپس با عبارت «یا اباعبدالله» حضرت را خطاب قرار داد و گفت: خداوند به تو پاداش خیر دهد، سپس راه رفتن را پیش گرفت، امام (ع) دیگر چیزی نفرمود.

گمان می کنم، اگر به شخص امام دعا نمی کرد و فقط خدا را شکر می نمود، حضرت همچنان به بخشش خود ادامه می داد.(۱)

آری بنا به سروده مولانا

شکر نعمت، نعمتت افزون کند　　　کفر، نعمت از کفت بیرون کند

و اگر در مواردی دیده می شود که نعمت انسانهای ناسپاس نیز گاهی فراوان است. به بیان قرآن کریم، برای «استدراج» است، یعنی: نعمت وسیله ای برای دورتر شدن او از خدا می گردد.

ص: ۱۱۷۲۹

۱- (۹). کافی، ج۴، ص۴۹.

خداونـد می فرمایـد: «سَنَسْـتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا ـ یَعْلَمُونَ وَ أَمْلی لَهُمْ إِنَّ کَیْـدی مَتینٌ(۱)؛ مـا آنـان را از آنجا که نمی داننـد به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم و به آن ها مهلت (بازگشت) می دهم چرا که نقشه های من محکم و دقیق است!»

نقل شده شخصی که به مفهوم استدراج در قرآن توجه کرده بود، نزد امام صادق (ع) آمده، عرض کرد: من از خدای عزوجل مال خواستـم به من روزی کرد، فرزند خواستم به من عطا فرمود، منزل خواستـم نصـیبم کرد، می ترسم این اسـتدراج باشد که خدا نعمتی دهد و توبه و اسـتغفار را از یاد ما ببرد، حضـرت می فرماید: به خدا قسم با حمد و سپاس خدا، استدراج تحقق نمی یابد.(۲)

بنابراین اسـتدراج برای کسانی است که خـدا را شـکر نکننـد. چنین افرادی را خدا غرق در نعمت می کند و به آنان مهلت می دهد و در واقع آن ها را امتحان می کند و آنان هم شکر خدا را به جا نمی آورند.

ب) رسیدن به آرامش و امنیت روانی

یکی از عوامـل ناآرامی در افراد پولـدار، ناشـکری و ناسپاسـی آن هاست و یکی از مهمترین عوامل در آرامش روانی افراد بی پول، روحیه شکرگزاری و سپاس آنان می باشد.

شکرگزاری نشـانه رضـایت و خشـنودی از وضـعیت و موقیعتی است، همین رضـایت سـبب آرامش روحی و روانی می گردد. برخی از شاکران حتی به درجات بالای شکر می رسـند و از هر آنچه خداونـد به آنها داده، ابراز رضایت می کننـد و لو اینکه آن چیز درد و رنـج باشـد، یعنی می گوینـد چون از طرف خداونـد است و خـدای من حکیم و علیم و رئوف و مهربـان است. حتما صلاح من در این بوده از این رو نسبت به درد هم شاکرند.

۱- (۱۰) . قلم/۴۴ و ۴۵.

۲- (۱۱) . کافی، ج۲، ص ۹۷.

یکی درد و یکی درمان پسندد   یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران   پسندم آنچه را جانان پسندد

از طرفی نیز انسان شاکر نعمت های الهی را به یاد می آورد و شکر آن ها را به جای می آورد و همین یادآوری نعمت ها سبب ایجاد آرامش در فرد شاکر می شود. از این رو، یکی از راهکارهایی که برای ایجاد آرامش روانی در بیماران روانی سفارش می شود، برشمردن نعمت ها و توجه به داشته هایی که در اختیار افراد می باشد و متمرکز شدن روی دارایی ها است نه کمبود و نقص ها.

خداوند در قرآن می فرماید: «وَ أَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّث(۱)؛ نعمت های پرودگارت را بازگو کن»

در روایت است که روزی حضرت عیسی (ع) به مرد نابینا و مفلوجی برخورد کرد که علاوه بر فلج بودن مبتلا به مرض برص یعنی پیسی و جذام نیز بود و مرض جذام گوشت بدن او را متلاشی کرده بود و با این حالت می گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی عَافَانِی مِمَّا ابْتَلَی بِهِ کَثِیراً مِنْ خَلْقِه؛ یعنی حمد و ثنا سزاوار آن خدائی است که مرا از بلائی که بیشتر مردم به آن مبتلاء هستند، عافیت داده است.»

حضرت عیسی (ع) از آن مرد پرسید: آن بلا چیست که خدا از تو بر طرف نموده است؟ گفت: ای روح الله! من بهترم از کسی که خداوند در قلب او آن چیزی را که در قلب من قرار داده، در قلب او قرار نداده است، و آن چیز معرفت خدا است.

حضرت عیسی (ع) فرمود: راست گفتی ای مرد! سپس حضرت عیسی به آن مرد گفت: دستت را به من بده آن مرد دستش را به حضرت داد و آن مرد به معجزه حضرت عیسی (ع) به زیباترین صورت و قیافه در آمد و خداوند تمام آن امراضی که در او بود از بین برد و شفا داده است و حضرت عیسی (ع) با آن مرد رفیق شد و با هم عبادت می کردند.(۲)

۱- (۱۲) . ضحی/۱۱.

۲- (۱۳) . مسکن الفؤاد، ص ۹۵.

آری یکی از نعمت هایی که باید شکر آن را به جای آوریم همین نعمت های معنوی است. نعمت هایی همچون شناخت خدا، معرفت اهل بیت (علیهم) توفیق روزه داری، درک ماه رمضان، درک عید فطر و ...

اما متاسفانه امروزه چیزی که بیشتر نمود دارد و زندگی همگان را بی نصیب نگذاشته است، نگاه به نقص ها و کمبودها است.

نکته آخر در این بخش اینکه کسی که شکرگزار خداوند است، روز به روز بر ایمانش افزوده می شود. و هر چه ایمان قوی تر گردد، به همان میزان آرامش روحی و روانی فرد نیز قوی تر می گردد.

باید این روحیه و سبک زندگی در بین همگان رشد یابد زیرا اقدامی عملی در تحقق اقتصاد مقاومتی است و ترویج روحیه شکر در جامعه موجب همدلی و هم بستگی بیشتر میان شهروندان و نزدیک شدن دل ها به هم می شود و از شکل گیری امواج نارضایتی اجتماعی جلوگیری می کند و سبب ترویج و تقویت آرامش عمومی و اجتماعی است.

ج) رسیدن به بهشت و نعمت های بهشتی

یکی از پاداش های ارزشمند برای روزه داران شاکر، بهره مندی از بهشت و نعمت های بهشتی است.

از پیامبر اکرم (ص) می خوانیم: «إِنَّ لِلْجَنَّهِ بَاباً یُدْعَی الرَّیَّانَ لَا یَدْخُلُ مِنْهُ إِلَّا الصَّائِمُون(۱)؛ بهشت دری دارد به نام ریان (سیراب شده) که تنها روزه داران از آن وارد می شوند.»

مرحوم صدوق در «معانی الاخبار» در شرح این حدیث می نویسد انتخاب این نام برای این در بهشت به خاطر آن است که بیشترین زحمت روزه دار از ناحیه عطش است، هنگامی که روزه داران از این در وارد می شوند چنان سیراب می گردند که بعد از آن هرگز تشنه نخواهند شد.

۱- (۱۴) . معانی الاخبار، ص ۴۰۹.

از آنجا که روزه داران از نعمت های دنیا، به نفع آخرت خود دست بر می دارنـد و با عمل خود شاکر خداوند و نعمت های او هستند؛ خداوند متعال اعمال چنین کسانی را به بهترین وجه می پذیرد و شاکرانه با آنان برخورد می کند.

بر اساس برخی از روایـات، خداونـد کریم، بهشت پرنعمت و گران بها را به بهای شکر و سپاس هایی که شایـد از نظر ما بی مقدار باشند، عطا می کند.

امام صادق (ع) می فرماید: «مردی آب می نوشد و خدا بهشت را برای او واجب می کند، به این صورت که او ظرف آب را بر دهانش می گذارد «بسم الله» می گوید و آنگاه می آشامد، سپس با آنکه اشتها دارد، دور می کند و خدا را حمد و سپاس می گویـد. باز برمی گردد و می آشامـد، باز دور می برد و حمـد و سپاس می کنـد و ... خـدای عزوجل بهشت را به همین سبب برایش واجب می کند.»(۱)

بنابراین شکرگزاری ریشه تمام سعادت ها و سرچشمه عظیم برکات الهی برای انسان است. خیر دنیا و آخرت در شکرگزای است و کسانی که شکر نعمت نمی کننـد و کفران کننـده هستند، علاوه بر اینکه از این آثار محروم میشوند به گرفتاری های دیگری مبتلا می شوند.

عید فطر یوم الجائزه

عید فطر یوم الجائزه

بسم الله الرحمن الرحیم

جابر از امام باقر (علیه السّلام) روایت کرده است که فرمود:

رسول خدا (صلی اللَّه علیه و آله و سلم) چون به هلال ماه رمضان می نگریست روی خود را به سوی قبله می کرد، و آن گاه می گفت: «خدایا این هلال را با امن و ایمان، و سلامت از آفات، و تسلیم در برابر اوامر و نواهی خود، و توأم با عافیتی فراگیر، و رزقی گسترده، و دفع دردها و بیماری ها، و با تلاوت قرآن، و یاری بر نماز و روزه در محیط ما طالع گردان، خـدایا ما را در قیـام به وظـائف خود برای ماه رمضان و آن ماه را برای ما از اشـتباه در روزهای آن سالم بـدار، و عبادات ما در این ماه را از ما بپذیر تا ماه رمضان به حالی سپری شود که تو ما را آمرزیده باشی.»

ص: ۱۱۷۳۳

۱- (۱۵) . کافی، ج۲، ص ۹۶.

سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) رو به مردم کرده، و می فرمود: «ای گروه مردمان، چون هلال ماه رمضان طلوع کند، شیاطین سرکش به غل کشیده می شوند، و درهای آسمان و ابواب بهشت و درهای رحمت گشوده می شود، و ابواب دوزخ بسته می گردد، و دعا به اجابت می رسد، و خدای تبارک و تعالی را در هر عید فطری آزادشدگانی هست که ایشان را از آتش آزاد می سازد، و در هر شب منادیی ندا می دهد که: آیا تائبی هست؟ آیا سائلی هست؟ آیا آمرزش خواهی هست؟ (و آن منادی ندا می دهد که) خداوندا هر که در راه تو چیزی صرف نماید، او را عوض کرامت کن و هر که امساک کند او را تلف کن، و چون هلال شوّال طلوع کند، به مؤمنان ندا می رسد که: به سوی جوائزتان بشتابید که امروز روز جائزه است.»(۱)

اقناع اندیشه

عید فطر یکی از چهار عید بزرگ مسلمین است، چنانچه در روایت وارد شده:

قال ابی الحسن العسکری (علیه السلام): إنَّمَا الأعیادُ أربَعَةٌ لِلشّیعَهِ: الفِطرُ و الأضحی و الغَدیرُ و الجُمُعَهُ.(۲)

امام هادی (علیه السلام) می فرمایند:

شیعیان فقط چهار عید دارند: فطر، قربان، غدیر و جمعه.

البته روز عید برای مسلمانان با دیگر ادیان متفاوت است، چرا که عید برای مسلمین روزی می باشد که بیشتر اطاعت خداوند متعال نمایند و معصیت خداوند نکنند چنانچه در روایتی وارد شده است:

قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام) فِی بَعْضِ الْأَعْیَادِ: إِنَّمَا هُوَ عِیدٌ لِمَنْ قَبِلَ اللَّهُ صِیَامَهُ وَ شَکَرَ قِیَامَهُ وَ کُلُ یَوْمٍ لَا یُعْصَی اللَّهُ فِیهِ فَهُوَ یَوْمُ عِید.(۳)

ص: ۱۱۷۳۴

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص: ۹۶

۲- (۲) محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۵، ص: ۳۵۱

۳- (۳) محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۵۵۱

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یکی از عیدها فرمودند:

همانا این روز برای کسی عید است که خداوند روزه اش را قبول نموده باشد و از نمازش تشکر نماید و هر روزی که خداوند در آن روز معصیت نشود، پس همان روز، عید است.

لذا در شب و روز عید فطر، اعمال عبادی زیادی وارد شده است و عبادت در این شب و روز ارزش بسیاری دارد، چنانچه در حدیث شریفی وارد شده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) مَنْ أَحْيَا لَيْلَةَ الْعِيدِ لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ.(۱)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

کسی که شب عید را شب زنده داری کند، در روزی که قلب ها بمیرد، قلب او نمی میرد.

اهل بیت عصمت (علیهم السلام) نیز همین گونه عمل می نمودند، چنانچه از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است:

كانَ أميرُ المؤمنينَ (علیه السلام) لايَنامُ ثلاثَ ليالٍ، لَيلَةَ ثلاثٍ وعِشرِينَ مِن شَهرِ رَمَضانَ، ولَيلَةَ الفِطرِ، ولَيلَةَ النِّصفِ مِن شَعبانَ، وَ فِيها تُقسَمُ الأرزاقُ وَ الآجالُ وَ ما يَكونُ فی السَّنَهِ.(۲)

امیر المؤمنین (علیه السلام) سه شب را نمی خوابید:

شب بیست و سوم ماه رمضان، شب عید فطر و شب نیمه ماه شعبان؛ در این شب ها، روزی ها تقسیم و مدّت عمر و هر آنچه در آن سال رخ خواهد داد، تعیین می شود.

عید برای چه کسانی؟

با توجه به این مطالب می توان گفت که عید فطر برای افرادی عید است که اهل عبادت و ریاضت هستند. این افراد با عبادات و تلاش خویش در ماه رمضان، لطف و رحمت خداوند متعال را به سمت خویش جلب می نمایند و خداوند با نزول رحمت خاصه ی خویش و بخشیدن خطای این دسته از بندگان، به آن ها پاداش می دهد، چنانچه خود خداوند متعال وعده داده است:

ص: ۱۱۷۳۵

۱- (۴)محمد بن علی بن بابویه، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص: ۷۶

۲- (۵) محمد بن الحسن الطوسی، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص: ۸۵۳

وَ إِذا جاءَكَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِآياتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ.(۱)

«و چون كسانى كه به آيات ما ايمان دارند، نزد تو آيند، بگو: درود بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود مقرّر كرده كه هر كس از شما به نادانى كار بدى كند و آن گاه به توبه و صلاح آيد، پس وى آمرزنده مهربان است.»

اين گونه مى توان گفت، كسانى كه اهل روزه و عبادت در ماه خدا باشند و سختى ها را به خاطر خداوند متعال و قرب به او تحمل كنند، در واقع به آيات و فرامين خداوند ايمان آورده و آنها را پذيرفته اند، لذا طبق آيه فوق، از رحمت خداوند نيز بهره مند مى گردند.

گفتيم كه براى مسلمين، روزى عيد است كه در آن، خداوند متعال بيشتر عبادت شود و معصيت او صورت نگيرد. لذا در روز عيد فطر خداوند بر بندگانش منت نهاده و عملى را به عنوان واجبِ مخصوص اين روز قرار داده است و اين گونه، اسباب تقرّب سريع تر بندگان را به سوى خويش فراهم نموده است. اين واجبِ مخصوص، همان زكات فطره است كه مكمل روزه ماه رمضان مى باشد. در روايت شريفى وارد شده است:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنَّ مِنْ تَمَامِ الصَّوْمِ إِعْطَاءَ الزَّكَاةِ يَعْنِي الْفِطْرَةَ كَمَا أَنَّ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم) مِنْ تَمَامِ الصَّلَاةِ لِأَنَّهُ مَنْ صَامَ وَ لَمْ يُؤَدِّ الزَّكَاةَ فَلَا صَوْمَ لَهُ إِذَا تَرَكَهَا مُتَعَمِّداً وَ لَا صَلَاةَ لَهُ إِذَا تَرَكَ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم).(۲)

۱- (۶) الأنعام، آيه ۵۴

۲- (۷) محمد بن على بن بابويه، من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص: ۱۸۳

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

همانـا که از موجبـات کمـال روزه، زکـات یعنی فطره است، همـان طور که صـلوات بر پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) از موجبـات کمـال نماز است، زیرا کسـی که روزه بگیرد و زکات نپردازد، در صورتی که در این کار متعمّـِد باشـد، روزه ای در نـامه عملش منظور نمی شود، و در صورتی که صلوات بر پیـامبر (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) را ترک کنـد نمـازی برای او محسوب نمی گردد.

طبق مطالب مـذکور، عیـد فطر با اعمال مسـتحب متعـدد و نیز زکات واجبی که خداونـد مخصوص این روز قرار داده، یکی از اعیاد بزرگ مسلمین است و خداوند بعد از اتمام ماه رمضان، بهترین جایزه را به مؤمنین عطا می نماید چنانچه وارد شده است:

حسن بن راشد روایت کرده:

به امام صادق (علیه السـلام) معروض داشتم که مردم می گویند کسی که ماه رمضان را روزه بدارد، در شب قدر مغفرت الهی بر او نازل می شود، پس امام (علیه السلام) فرمود:

ای حسن، مزد کارگر را وقت فراغتش از کار می پردازند، و مغفرت مزدی در برابر روزه است، و از این رو آن را در شب عید می بخشـند. گفتم: فدایت شوم، پس برای ما چه عملی در آن شب شایسته است؟ فرمود: چون خورشید غروب کند سه رکعت نماز مغرب را به جای آور و هر دو دست را به سوی آسمان بردار، و بگو: ای صاحب تفضّل و عطا، و ای مالک قدرت و قوّت بی انتها، ای گزیننـده محمّد و یار و یاور او، درود و رحمت فرست بر محمّد و آل محمّد و هر گناهی را که مرتکب شده ام، و من آن را از یاد برده ام، در صورتی که آن نزد تو در نامه ای بیان کننده محفوظ و مضبوط است. بر من بیامرز.

متن اصلی دعا: «يَا ذَا الطَّوْلِ يَا ذَا الْحَوْلِ يَا مُصْطَفِيَ مُحَمَّدٍ وَ نَاصِرَهُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَ نَسِيتُهُ أَنَا وَ هُوَ عِنْدَكَ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وَ تَخِرُّ سَاجِداً وَ تَقُولُ مِائَةَ مَرَّةٍ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ وَ تَسْأَلُ حَوَائِجَكَ.»(۱)(۹)
محمد بن جعفر بن مشهدی، المزار الکبیر ، ص: ۴۵۳

پرورش احساس

أَبِی جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ قَالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه و آله و سلم) إِذَا كَانَ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنْ شَوَّالٍ نَادَى مُنَادٍ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ اغْدُوا إِلَى جَوَائِزِكُمْ ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ جَوَائِزُ اللَّهِ لَيْسَتْ بِجَوَائِزِ هَؤُلَاءِ الْمُلُوكِ ثُمَّ قَالَ هُوَ يَوْمُ الْجَوَائِزِ.(۲)

۱- این جایزه از آن رو بهترین جایزه است که اگر مغفرت خداوند شامل حال بنده ی او نشود، این بنده از بهشت محروم و در دوزخ وارد می گردد، چنانچه در دعایی که در روز عرفه خوانده می شود آمده است: يَا مَوْلَايَ حَاجَتِيَ الَّتِي إِنْ أَعْطَيْتَنِيهَا لَمْ يَضُرَّنِي مَا مَنَعْتَنِي، وَ إِنْ مَنَعْتَنِيهَا لَمْ يَنْفَعْنِي مَا أَعْطَيْتَنِي، فَكَاكُ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ.

۲- (۱۰) محمد بن یعقوب (شیخ کلینی)، الکافی (ط – اسلامیه)، ج ۴، ص ۱۶۸

امام باقر (علیه السلام) به نقل از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: هنگامی که اولین روز از ماه شوال شود، منادی ندا می دهد که ای مؤمنان، به سوی جوائزتان بشتابید. سپس فرمودند: ای جابر، جوائز خداوند مانند جوائز پادشاهان (از متاع های دنیوی) نمی باشد. سپس فرمودند: عید فطر، روز جایزه هاست.

از این کلام شریف معلوم می شود که خداوند متعال، جوایز فراوانی را در پرونده اعمال مؤمنینِ روزه دار ثبت خواهد کرد، اما از آنجایی که قرار نیست جوایزی از جنس متاع های دنیوی به افراد عنایت شود، جوایز این روز را می توان اموری از قبیل میل قلبی و توفیق در انجام عبادات و اعمالی بیش از گذشته، توفیق زیارت قبور ائمه و بزرگان، توفیق ترک گناهان و عادات بد، رهایی از تبعات گناهان گذشته، نعمات بهشتی و نزدیک تر شدن دعاها به اجابت، دانست.

از همین رو، در ماجرایی از امام حسن مجتبی (علیه السلام) آمده است که ایشان در روز عید فطر گروهی را دید که مشغول بازی و خنده بودند. پس در حالی که به آنان اشاره می کرد به اصحاب خویش فرمود: «همانا خداوند عزّ و جلّ ماه رمضان را میدان مسابقه برای بندگان خود قرار داده است تا با طاعت و عبادت خود برای رسیدن به رضوان و خشنودی خداوند از یکدیگر پیشی بگیرند. پس گروهی در این میدان تاختند و به خشنودی الهی فائز شدند و عدّه ای دیگر عقب افتادند و تقصیر کردند و زیان دیدند. پس شگفتا و بسیار شگفتا از آن که به خنده و بازی مشغول باشد در چنین روزی که نیکوکاران در این روز پاداش می یابند و تقصیرکاران زیان می بینند.» سپس فرمودند:

ص: ۱۱۷۳۹

«وَ أَیمُ اللَّهِ لَوْ کُشِفَ الْغِطَاءُ لَشُغِلَ مُحْسِنٌ بِإِحْسَانِهِ وَ مُسِی ءٌ بِإِسَاءَتِه.»(۱)

یعنی به خدا سوگند که اگر پرده ها از جلوی چشمان مردم کنار رود، هر آینه افراد نیکوکار (با انگیزه ای مضاعف) به نیکوکاری خود و بدکاران (نیز با انگیزه ای مضاعف) به کارهای بد خود مشغول خواهند شد.

بنابراین اگر مؤمنین جایزه های ذخیره شده در نزد خداوند متعال را مشاهده کنند، با اشتیاق هر چه بیشتر به سوی کارهای خیر روانه می شوند؛ همان گونه که افراد بدکار و ستمگر اگر بفهمند که تنها تا زمان مرگ آزاد بوده و پس از آن به سوی عذابی دردناک رهسپار خواهند شد، با انگیزه ای مضاعف سعی می کنند تا در فرصت باقی مانده، از دنیا و نعمات مادی بهره مند شوند و در این مسیر به مانند گذشته از هیچ ظلم و گناهی إبا نخواهند کرد.

همچنین مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی) درباره تقوا و قدرت مبارزه با هوای نفس که یکی از بزرگترین جوایز عید فطر است، این گونه فرموده اند:

«انسانی که به برکت ماه رمضان، قدرتِ مبارزه با هوای نفس پیدا کرده، دستاورد بزرگی را به دست آورده است که باید آن را حفظ کند. انسانی که از عادت به هوس رانی و عادت زشت پاسخگویی مثبت به هوس ها و شهوات تا هرجایی که برای او مقدور است رنج می برد، در ماه رمضان می تواند بر این عادت فائق آید؛ باید این را برای خود حفظ کند. همه بدبختی های بشر بر اثر پیروی از هوای نفس است. همه ظلم ها، همه تزویرها، همه نامردمی ها و بی عدالتی ها، همه جنگ های ظالمانه، همه حکومت های فاسد، همه تسلیم شدن و ظلم پذیری در میان ملت ها، ناشی از همین پیروی از هواهای نفسانی و تسلیم شدن در مقابل خواهش نفس است. اگر انسان این قدرت را بیابد که بر خواهش نفس غلبه پیدا بکند، انسانِ رستگاری شده است. ماه رمضان این را در شما به وجود آورده است. عید امروز برای این است که محاسبه ای بکنید؛ پاداشی را که خدا در اوقات ضیافتِ خود به شما داده است، برای خودتان نگاه دارید و رابطه خود را با خدا محکم کنید.»(۲)

ص: ۱۱۷۴۰

۱- (۱۱) محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۱

۲- (۱۲) سخنان مقام معظم رهبری در خطبه های نماز عید فطر مورخ ۱۸/۱۰/۷۸

از کلام ایشان این درس فهمیده می شود که خیرِ دنیا و آخرت در مبارزه با نفس و رعایت تقوای الهی در تمام امور و لحظات است و ماه رمضان فرصتی طلایی برای این بهره مندی بوده و هست.

رفتارسازی

یکی از نکات اساسی درباره عید فطر، که عید بندگی و مغفرت است، حفظ درجات و رحمت های جلب شده در این ماه شریف می باشد، تا بتوان از آن رشد معنوی در تمام طول سال بهره برد و در ماه رمضان سال بعد بر آن افزود. نه آنکه با پایان یافتن ماه مبارک رمضان، دوباره به اشتباهات و خدای نکرده گناهان گذشته بازگشت نماییم و این عید معنوی را به سرعت تبدیل به عزا کنیم.

مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی) نیز در توصیه ای از همین قبیل، در روز عید فطر خطاب به مؤمنین می فرمایند:

«برادران عزیز! خواهران عزیز! شما روزه داران مؤمن در سرتاسر ماه رمضان با روزه ی خود - برای کسانی که روزه بر آن ها واجب بوده است- با عبادت خود، با دعای خود، با توسل خود، با احیای خود، با تلاوت قرآنی که کردید، با ذکر و خشوعی که به خرج دادید، این فرصت را برای خود به وجود آوردید که دل های خود را به خدای متعال نزدیک کنید؛ این فرصت را مغتنم بشمارید؛ این دستاورد را بزرگ بدانید و آن را برای خودتان حفظ کنید.»(۱)

نکته دیگر آن است که

با توجه به ماهیت معنویِ این عید، لازم است تا مراسم ها و عاداتی که مؤمنین به مناسبت این روز شریف دارند، اصلاح گردیده و به جای آنکه رنگ و بوی دنیایی بگیرد، از صِبغه الله(۲) برخوردار شود. زیرا عید فطر، عید بازگشت به سوی دنیا نیست، تا بخواهیم با اشتیاق به مظاهر خوراک و پوشاک رو آوریم. امام خامنه ای نیز با نقل داستانی از زندگی امام علی (علیه السلام)، این نکته را به مؤمنین متذکر می شوند. ایشان می فرمایند:

۱- (۱۳) سخنان مقام معظم رهبری در خطبه های نماز عید فطر ۱۳/۸/۸۴

۲- (۱۴) رنگ الهی

«در روایتی است از سُوید بن غَفَله که از دوستان امیرالمؤمنین است و درباره ی او این طور گفته اند که «مَن كَانَ مِن أولِيَاءِ أمِيرِالمُؤمِنِين (علیه السلام)»؛ یعنی از نزدیکان امیرالمؤمنین بوده است؛ که می گوید روز عید فطر در خانه ی امیرالمؤمنین بر او وارد شدم. «فَإذَا عِندَهُ فَاثُورٌ أی خِوَانٌ»؛ در مقابل او سفره ای گسترده شده بود و حضرت مشغول غذا خوردن بودند. «وَ صَحفَةٌ فِيهَا خَطِيفَةٌ وَ مِلبَنَةٌ»؛ غذای بسیار متواضعانه ای در مقابل حضرت گذاشته شده بود. «خطیفه» غذایی است که در حداقل امکان برای کسی تهیه می شود؛ مثلاً مقداری شیر و مقداری آرد مخلوط می کردند؛ غذای کاملاً فقیرانه. «فَقُلتُ يَا أمِيرَالمُؤمِنِينَ يَومُ عِيدٍ وَ خَطِيفَه؟»؛ عرض کردم یا امیرالمؤمنین! شما روز عید چنین غذای کم اهمیت و کم ارزشی می خورید؟ معمول این است که در روزهای عید، مردم بهترین غذاهای خود را می خورند؛ شما به این غذا اکتفا کردید؟ «فَقَالَ: إنَّمَا هَذا عِيدُ مَن غُفِرَ لَهُ»؛ فرمود امروز، روز عید است؛ اما برای کسانی که مورد مغفرت الهی قرار گرفته باشند.(۱) یعنی عید بودنِ امروز به خوردن غذاهای رنگین و دل خوش کردن به شادی های کودکانه نیست؛ این عید واقعی است برای کسانی که بتوانند و توانسته باشند مغفرت الهی را برای خودشان تحصیل کنند. در یک جمله ی دیگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «إنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَن قَبِلَ اللَّهُ صِيَامَهُ وَ شَكَرَ قِيَامَهُ»؛ عید فطر، عید است برای کسی که خدا روزه ی او را مورد قبول قرار دهد و نماز و عبادت او را مورد شکر و سپاس خود قرار دهد. «وَ كُلُّ يَومٍ لا يُعصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ يَومُ عِيدٍ»؛ آن روزی که من و شما این توفیق را پیدا کنیم که هیچ معصیتی از ما سر نزند، روز عید و شادمانی است.

ص: ۱۱۷۴۲

۱- (۱۵) محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل أبی طالب علیهم السلام ، ج ۲، ص: ۹۹

البته گفته شده است در عید فطر به یکدیگر تحیت بگویید؛ لباس های تازه ی خود را بپوشید؛ آن روز را روز عید و شادمانی بدانید؛ اما جوهر این عید عبارت است از توجه به معنویت و طلب مغفرت و درخواست رحمت پروردگار.»(۱)

پس می توان کلمات ایشان را در این محورها خلاصه نمود:

۱. دستاورد بزرگ ماه رمضان را که تقرب به خداوند با خشوع و عبادات است، باید حفظ نمود.

۲. به فرموده امیرالمؤمنین (علیه السلام) عید فطر برای کسانی واقعاً عید است که توانسته باشند مغفرت الهی را به دست آورند.

۳. ماهیت عیدِ فطر، توجه به معنویت و طلب مغفرت و رحمت پروردگار است، اگرچه به پوشیدن لباس نو و تهیه نمودن غذایی نیکو و امثال آن نیز توصیه شده.

حب دنیا

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

حب دنیا

«سَیِّدِی أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْیَا مِنْ قَلْبِی» (دعای ابوحمزه ثمالی)

ایجاد انگیزه(۱)

روزی جابر بن عبدالله انصاری خدمت امام علی (ع) بود و آه عمیقی کشید. امام (ع) فرمودند: گویا برای دنیا، این گونه نفس عمیق و آه طولانی کشیدی؟

جابر عرض کرد: آری به یاد روزگار و دنیا افتادم و از ته قلبم آه کشیدم. امام فرمودند: ای جابر! تمام لذت ها و عیش ها و خوشی های دنیا در هفت چیز است: «خوردنی ها» و «آشامیدنی ها» و «شنیدنی ها» «بوئیدنی ها» و «آمیزش جنسی» و «سواری» و «لباس»

اما لذیذترین خوردنی عسل است که آب دهان حشره ای به نام زنبور است؛

گواراترین نوشیدنی ها آب است که در همه جا فراوان است؛

ص: ۱۱۷۴۳

۱- (۱۶) سخنان مقام معظم رهبری در خطبه های نماز عید فطر ۱۳/۸/۸۴ منبع:http://asar.masjed.ir

بهترین شنیدنی ها غناء و ترنم است که آن هم گناه است؛

لذیذترین بوئیدنی ها بوی مشک است که آن خون خشک و خورده شده از ناف یک حیوان (آهو) تولید می شود؛

عالی ترین آمیزش، با همسران است و آن هم نزدیک شدن دو عضو پست است؛

بهترین مرکب سواری اسب است که آن هم (گاهی) کشنده است؛

بهترین لباس ابریشم است که از کرم ابریشم به دست می آید.

دنیایی که لذیذترین متاعش این طور باشد، انسان خردمند برای آن آه عمیق نمی کشد!

جابر گوید: «فَوَ اللَّهِ مَا خَطَرَتِ الدُّنْيَا بَعْدَهَا عَلَى قَلْبِي؛

سوگند به خدا بعد از این موعظه، دنیا در قلبم راه نیافت.»(۲)

متن و محتوا

عالم دنیا، یکی از عوالمی است که خداوند متعال بنا به مصلحت و از روی حکمتش در سر راه انسان قرار داده است.

این عالم را هیچ کسی بهتر از خداوند نمی شناسد. خداوند نظام دنیا را «نظام راستین»(۱) و «نظام حق»(۲) می داند و در آیاتی به موجودات و مخلوقات این عالم از جماد و نبات و حیوان گرفته تا خورشید و ماه و شب و روز، سوگند یاد می کند.(۳) این نشان دهنده ارزش و اعتباری است که خدا برای آن ها قائل است.

خداوند متعال در آیه ای ما را به سوی بهره بردن از دنیا راهنمایی کرده است:

«وَ لا تَنْسَ نَصيبَكَ مِنَ الدُّنْيا وَ أَحْسِنْ كَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ(۴)؛ و سهم خود را از دنیا فراموش مکن، و هم چنان که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن.»

۱- (۳) . ص/۲۷: «وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما باطِلًا»

۲- (۴) . ابراهیم/۱۹: «اَلَم تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ»

۳- (۵) . سوره شمس؛ سوره تکویر و ...

۴- (۶) . قصص/۷۷.

پیامبر اسلام (ص) دنیا را مزرعه آخرت معرفی کرده که انسان می توانـد با کشت در این مزرعه در زمان نیاز برداشت کنـد و استفاده کند. «الدُّنْیا مَزْرَعَهُ الْآخِرَه»(۱)

برخی از روایات بر استفاده از لحظه به لحظه این عالم، حتی تا لحظه مرگ از دنیا و نعمت های آن سفارش کرده انـد. «اعْمَلْ لِدُنْیاکَ کَأَنَّکَ تَعِیشُ أَبَداً(۲)؛ برای دنیای خود چنان کار کن که گویی همیشه زنده خواهی ماند.»

بنابراین اصل وجود عالم دنیا مورد پسند و بر اساس ضرورت و حکمت الهی و هدف خلقت شکل گرفته است.

از سوی دیگر، دوستی نسبت به دنیا و متعلقات آن، از فطرت درونی انسان سرچشمه می گیرد و همین محبت فطری، زمینه ای برای کار و تلاش و تحرک در زنـدگی می شود، از این رو، محبت فطری و ابتدایی نسبت به دنیا و متعلقات دنیایی نهی نشده است.

از طرفی نیز دنیا، عالمی پر زرق و برق است که هر گوشه ای از آن، دل می برد، دیدگان را به خود مشغول می دارد و انگیزه هـای مختلف را در درون آدمی بیـدار می کنـد، تا در کشاکش این انگیزه ها و درخشـش این زرق و برق ها و چهره های دل انگیز و دلربا، افراد را فریب دهد.

از این رو در بیان قرآن و روایات، دنیا به دو قسم تقسیم شده است: دنیای «مذموم» و دنیای «ممدوح».

قرآن در آیـات متعـددی، زنـدگی دنیـا را عامل غرور و فریب می دانـد و به انسان هشـدار می دهـد تا متاع و زرق و برق های فریبنده این جهان او را غافل نکند.»(۳) گاه زندگی دنیا به «لعب و لهو» توصیف شده است.(۴)

ص: ۱۱۷۴۵

۱- (۷) . مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۸۳.
۲- (۸) . مستدرک الوسائل و مستبط المسائل، ج ۱، ص ۱۴۶.
۳- (۹) . حدید/۲۰: «وَ مَا الْحَیاهُ الدُّنْیا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُورِ» و لقمان/۳۳: «فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاهُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُور»
۴- (۱۰) . محمد/۳۶: «إِنَّمَا الْحَیاهُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْو»

از نظر اسـلام، رابطه با دنیا نهی شده و آنچه اسلام در تعلیمات خود مبارزه ای بی امان با آن دارد، «وابستگی» و «علاقه شدید» به دنیـا و مظـاهر آن است. زیرا اگر رابطه و علاقه بین انسان و دنیا به صورت وابسـتگی انسان و طفیلی بودنش درآیـد، موجب محو و نابودی تمام ارزش های عالی انسان می گردد و پیامـدهای شوم و ناگواری را هم در جنبه فردی و هم از جنبه اجتماعی در پی دارد.

پیامبر اسلام (ص) مردم را در رابطه با دنیا دو گروه معرفی کرده است:

«اَلـدُّنیا دارُ بَلاءٍ وَ مَنزِلُ بُلغَهٍ وَ عَناءٍ قَد نَزَعَتْ عَنها نُفُوسُ السُّعَـداءِ وَ انتَزَعَت بالْکُرهِ مِن أیدِی الْأشْـقیاءِ فَأَسـعَدُ النّاسِ بِها أرغَبُهُم عَنها و أشقاهُم بِها أرغَبُهُم فیها(۱)؛

دنیا سـرای بلا و گرفتاری و محل گـذران زنـدگی و زحمت است: خوشـبختان از آن دل کنده اند و بدبختان آن را به زور می گیرند؛ پس خوشبخت ترین مردم، بی میل ترین آنان به دنیا و بدبخت ترین مردم، مایل ترین آنان به دنیاست.»

امام سجاد (ع) در دعای ابوحمزه ثمالی این چنین از خدا رهایی از حب دنیا را طلب می کند:

«سَیِّدِی أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْیا مِنْ قَلْبِی وَ اجْمَعْ بَیْنِی وَ بَیْنَ الْمُصْـطَفَی وَ آلِهِ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَ خَاتَمِ النَّبِیِّینَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه؛

ای آقای من! محبت دنیا را از دلم بیرون کن، و میان من و مصـطفی پیامبرت و خانـدانش، بهترین برگزیدگان از آفریدگانت و پایان بخش پیامبران محمّد (درود خدا بر او و خاندانش) جمع کن!»

بنابراین عالم دنیا، ذاتاً عالم فساد تباهی و شـر نیست، بلکه افراط در علاقه و دوستی با دنیا مذموم است و باید به دنبال راه هایی برای رهایی از حب دنیا باشیم.

ص: ۱۱۷۴۶

۱- (۱۱) . بحارالانوار، ج۷۴، ص ۱۸۵.

عوامل رهایی از حب دنیا

الف) شناخت خود و رابطه انسان با جهان

انسان بایـد خود را به خوبی بشـناسد و بدانـد موجودی است، آسـیب پذیر که فاصـله میان مرگ و زندگی او بسـیار کم است، امروز سالم است و پرنشاط، فردا ممکن است گرفتار سـخت ترین بیماری ها یا اندوه بارترین مصایب گردد، امروز قوی و غنی و قدرتمنـد است، فردا ممکن است از ضـعیف ترین و فقیرترین افراد باشد و نمونه های آن صـفحات تاریخ بشـریّت را پر کرده است.

از طرف دیگر انسـان بایـد بدانـد در قلب و دل او محبت دو نفر جمع نمی شود؛ و دل او ظرفیت و قابلیت همزمان محبت دنیا و محبت خدا را ندارد. در قرآن چنین آمده:

«ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فی جَوْفِه(۱)؛

خداوند برای هیچ کسی دو دل در درونش نیافریده است.»

علاوه بر شـناخت های گذشته، انسان باید بداند برای عالم دنیا خلق نشده و زندگی او در عالم دنیا، همچون عبور از پلی است برای رسـیدن به مقصد اصلی که عالم آخرت است و علاقه شدید به دنیا و مظاهر آن، انسان را از آخرت و سرای ابدی باز می دارد. او باید بفهمد هر نفسی که می کشد، قدمی به سوی مرگ نزدیک تر می شود.

حضـرت علی (ع) در نامه ای خطاب به فرزنـدش امام حسن(ع) چنین می نویسد: «پسـرم! بدان که تو برای آخرت آفریده شده ای نـه برای دنیـا، و برای رفتـن نـه مانـدن، و برای مرگ نه زنـدگی جـاودانه، که هرلحظه ممکن است از دنیـا کـوچ کنی و به آخرت درآیی.»(۲)

همه سود دنیا زیان است و بس   جهان است از بهر مؤمن قفس

۱- (۱۲) . احزاب/۴.

۲- (۱۳) . نهج البلاغه، نامه ۳۱.

به مردن رها گردد از بند خویش بود نوش در آخرت جای نیش(۱)

حکایت:

روزی بهلول در وسط پلی نشسته بود. از قضا هارون الرشید از آنجا می گذشت. بهلول با بی اعتنایی، سرش را پایین انداخت! آنگاه که هارون الرشید نزدیک وی رسید، گفت: ای بهلول دیوانه! چرا وسط پل نشسته ای و راه را بسته ای؟ از اینجا برخیز!

بهلول در جواب او گفت: ای هارون! این حرف ها را به خودت بگو که این چنین روی پل قرار گرفته ای و مسکن گزیده ای، دنیایی که خودت را به آن وابسته کرده ای و نسبت به آن عشق می ورزی، گذرگاه است. تو خود بر روی آن مانده ای آنچنان به دنیا مشغول شده ای که آن طرف را فراموش کرده ای. ای هارون! بدان که این پل چندان دوام نخواهد داشت و همه آمال و آرزوهایت در کامت تلخ خواهد شد.(۲)

اگر انسان خود را شناخت و رابطه خویش با جهان را درک کند، در زندگی هدفی سازگار با غایت آفرینش خود در نظر می گیرد و آن هدف، تنها حیات جاودان است.

ب) شناخت دنیا و عواقب سوء حب دنیا

اگر انسان بداند و به این باور برسد که دنیا بی اعتبار و فانی است، از دام وابستگی به دنیا رها می شود. از این رو خداوند در قرآن کریم، بندگانش را از دام وابستگی به دنیا بر حذر داشته و دنیا را بازیچه و بیهوده معرفی کرده است.(۳)

امام علی (ع) می فرماید: «در عزت و ارجمندی دنیا رغبت نکنید. فخر دنیا بریده شدنی و آرایش و نعمتش تمام شدنی است.»(۴)

ص: ۱۱۷۴۸

۱- (۱۴) . عطاء الله مجدی.

۲- (۱۵) . حکایت های شهر عشق، ص ۲۲ و آینه عبرت، ص ۲۸.

۳- (۱۶) . حدید/۲۰.

۴- (۱۷) . نهج البلاغه، خ ۹۸.

امام علی (ع) در روایت دیگری می فرماید:

«مَنْ لَهِجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْیا الْتَاطَ مِنْهَا بِثَلَاثٍ هَمٍّ لَا یُغِبُّهُ وَ حِرْصٍ لَا یَتْرُکُهُ وَ أَمَلٍ لَا یُدْرِکُه (۱)؛

هر که دل به دنیا بندد، به سه خصلت دل بسته است: اندوهی که پایان ندارد و آرزویی که به چنگ نیاید و امیدی که بدان نرسد»

خسرو پرویز از شاهنشاهان بزرگ ساسانی بود که همواره در غرور و تکبر غوطه می خورد. روزی به همسرش شیرین گفت: «پادشاهی خوش است؛ اما ای کاش دائمی بود!

همسرش پاسخ عبرت آمیزی به او داد. به او گفت: «اگر دائمی بود، به تو نمی رسید.!»(۲)

منسوب به امام صادق (ع) است که در روایتی فرمودند: «دنیا همچون اندامی است که سر آن کبر، چشم آن آز، گوش آن ولع، زبان آن ریا و خودنمایی، دست آن شهوت، پای آن عجب، قلب آن غفلت و بی خبری، بودش نیستی و ثمره اش زوال است. پس هر کسی آن را دوست گیرد، کبر و خود بینی به او دهد، و به هر که نیکوش پندارد حرص و ولع ارزانی کند، و کسی را که طالب او گردد، به آز و طمع در اندازد، و بر کسی که او را بستاید جامه ریا پوشاند، و کسی را که اراده آن کند گرفتار عجب و خودبینی کند، و کسی را که به او اعتماد کند غافل سازد، و کسی را که متاع های او پسند وی افتد نابود سازد، و کسی را که متاع های دنیوی جمع کند و بخل بورزد به جایگاه و قرارگاهش، آتش، روانه کند.»(۳)

ص: ۱۱۷۴۹

۱- (۱۸) . بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۰.

۲- (۱۹) . حکایت های شیرین، ص ۴۴۸.

۳- (۲۰) . مصباح الشریعه، ص ۱۳۹.

فریبنده دامی است، دام جهان   نباشد از آن هیچ کس در امان

جز آن کس که بشناسد از دانه دام   کند توسن نفس اماره رام(۱)

خود دنیا هم بی وفائیش را به شیوه های متعددی برای ما ثابت کرده است. از مرگ عزیزان و مصیبت ها گرفته تا فقر و نداری ثروتمندان و قربت و تنهایی افراد نامدار و پرآوازه!

حکایت شده

هنگامی که اسکندر مقدونی خود را در آستانه مرگ دید، به مادرش گفت: بعد از مرگم سفره طعامی پهن کنید و همه مردم کشور را به آن دعوت نمایید و اعلام کنید که همگان این دعوت را بپذیرند، مگر کسانی که عزیز و دوستی را از دست داده اند. و کسانی که عزیز از دست داده اند هرگز در مجلس شرکت نکنند تا شرکت کنندگان در عزای اسکندر خوشحالی خوشحالی کنند و مجلس عزای اسکندر مانند مجلس عزای دیگران با حزن و غم توأم نباشد.

وقتی که اسکندر از دنیا رفت، مطابق وصیت اسکندر، به همه مردم کشور، اعلام کردند که در مراسم عزا و اطعام شرکت کنند، به شرط اینکه شرکت کنندگان، به مصیبت مرگ دوست و عزیزی گرفتار نشده باشند! مادر اسکندر و دیگر اعضای خانواده، ساعت ها در انتظار نشستند؛ ولی هیچ کسی دعوت آنان را اجابت نکرد، از خدمت گذاران مجلس از علت این امر جویا شدند.

در پاسخ گفتند: شما خود آنان را از اجابت این دعوت منع کرده اید؛ پرسیدند: چطور؟ «گفتند: شما امر کردید که همه شرکت کنند، به شرط آنکه عزیز و محبوبی را از دست نداده باشند! در میان این همه مردم کسی نیست که دارای این شرط باشد. وقتی که مادر اسکندر این مطلب را شنید به اصل ماجرا پی برد و گفت: «فرزندم با بهترین راه تسلیت مرا تسلی خاطر داد.»(۲)

ص: ۱۱۷۵۰

۱- (۲۱) . عطاء الله مجدی.

۲- (۲۲) . داستان های باستان، ص ۱۳.

شناخت عواقب و پیامدهای ناگوار دل بستگی به دنیا نیز می تواند انسان را از این رذیله بازدارد. پیامبر (ص) حب دنیا را منشأ گناهان و نابودکننده نیکی ها می داند:

«حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَهٍ وَ مِفْتَاحُ کُلِّ سَیِّئَهٍ وَ سَبَبُ إِحْبَاطِ کُلِّ حَسَنَه(۱)؛

حب دنیا رأس هر خطا و اشتباهی، و کلید هر زشتی و گناهی و سبب نابودی هر کار خیری می باشد.»

آری کسی که اعتقاد دارد:«کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ(۲)؛

همه کسانی که روی زمین هستند فانی می شوند» و نیز اعتقاد دارد:«ما عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اَللَّهِ باقٍ(۳)؛

آنچه نزد شماست، از بین می رود و آنچه نزد خداست باقی می باشد.» هرگز به این دنیا و متعلقات آن دل نمی بندد و حب و دلبستگی به آن را از دل خود بیرون می کند و همواره با نفس خود چنین نجوا می کند:

دل بر این پیرزن عشوه گر ده مَبند کاین عروسی است که در عقد بسی داماد است

خیمه اُنس مزن بر سر این کهنه رُباط که اساسش همه بی موقع و بی بنیاد است(۴)

ج) یاد مرگ و سرای آخرت

با تفکر و تأمل در مرگ و یاد آن، به تدریج دیدگاه انسان نسبت به دنیا تغییر می کند؛ به طوری که به مقدار اندکی از آن راضی می گردد و دل بستگی بین او و دنیا ایجاد نخواهد شد.

حضرت علی (ع) می فرماید:

«مَنْ أَکْثَرَ مِنْ ذِکْرِ الْمَوْتِ رَضِیَ مِنَ الدُّنْیا بِالْیَسِیر(۵)؛آنکه یاد مرگ بسیار کند، از دنیا به اندک خشنود شود»

ص: ۱۱۷۵۱

۱- (۲۳) . ارشادالقلوب، ج۱، ص ۲۱.

۲- (۲۴) . الرحمن/۲۶.

۳- (۲۵) . نحل/۹۶.

۴- (۲۶) . خواجوی کرمانی.

۵- (۲۷) . نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹.

ابوعبیده می گوید

به امام محمد باقر (ع) عرض کردم: مرا موعظه کن و سخنی به من بفرما تا به سبب آن بهره مند گردم. حضرت فرمودند:

«یَا أَبَا عُبَیْدَهَ أَکْثِرْ ذِکْرَ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ لَمْ یُکْثِرْ إِنْسَانٌ ذِکْرَ الْمَوْتِ إِلَّا زَهِدَ فِی الدُّنْیا(۱)؛

ای ابو عبیده! زیاد مرگ را یاد کن! زیرا هر انسانی آن را بسیار یاد کند، نسبت به دنیا بی رغبت می شود.»

ای کرده شراب حبّ دنیا مستت　　　هشیار نشین که چرخ سازد پَستت

مغرور جهان مشو که مانند حَنا　　　بیش از دو سه روزی نبود در دستت

حکایت شده

مرد صالحی مقداری زرِ در خانه داشت، آن ها در خانه وزن کرد و به بازار رفت تا چیزی بخرد. صرّاف رفت، صراف زرهای او را وزن کرد و گفت به اندازه یک دینار وزن آن کم است. مرد نیکوکار آهی کشید و ناله ای از دل برآورد! صرّاف گفت: چرا در بازار چنین زاری می کنی؟ گفت: زاری من از آن است که در بازار قیامت، روز جزا که حسنات من ناقص آید حال من چگونه خواهد بود؟!

آری یاد مرگ و قیامت انسان را از تعلقات دنیایی رها می کند.

حکایت شده

اسکندر ذوالقرنین وارد شهری شد و چیزهای عجیب دید. او دید مغازه ها و خانه ها درب ندارند. شب ها مغازه دارها مغازه ها را رها کره و به خانه می روند.

چند روزی در آن شهر ماند و جز مهر و محبت و مهربانی چیزی ندید. از امور عجیب دیگر آن شهر این بود که قبرها را در جلوی خانه ها قرار داده بودند. دیگر اینکه روی قبرها سنین ۱۵ تا ۳۰ سالگی نوشته شده بود.

۱- (۲۸) . کافی، ج۲، ص ۱۳۱.

یکی از پیرمردان شهر را دید و جریان این عجایب را از او پرسید. پیرمرد گفت: اولاً در و دربان برای دزد است و اینجا کسی دزدی نمی کند و هر کس به آنچه دارد، قانع است. ثانیاً دلیل دیگر اینکه قبرها در جلوی خانه ها است و هر کس مردگان خود را در جلوی خانه خود دفن می کند. علتش هم آن است که هر روز صبح که از خانه بیرون می آییم، چشمانمان به قبر گذشتگان و دوستانمان بیفتد به یاد مرگ بیفتیم و به دنیا دل نبندیم؛ اما علت اینکه روی قبرها سنین ۱۵ تا ۳۰ سالگی نوشته شده، به خاطر این است که نصف عمر خود را در خواب می گذرانیم و ما آن ها را جزء عمر به حساب نمی آوریم.(۱)

بحث زیبا (امام و شب قدر)

اشاره

نویسنده:سید حسین نجیب محمّد

مترجم: ابوذر یاسری

امام و شب قدر

آن شب قدر است که در آن گروه های به حج رونده، طاعات یا معاصی، با زندگانی یا ممات نوشته می شود و خداوند در آن شب و روز، آنچه را می خواهد واقع می کند، سپس آنها را به صاحب زمین القا می نماید.

ابن حارث به آن حضرت(ع) عرض کرد:

صاحب زمین کیست؟

از شب قدر به عنوان محکم ترین دلیل بر وجود حجت خدا بعد از حجت دیگر و استمرار امامت تا روز قیامت یاد شده است، از این رو، امامان(ع)، شیعیان را به احتجاج و استدلال به آن در برابر اهل سنت راهنمایی کرده اند. از حضرت امام باقر(ع) روایت شده است:

ص: ۱۱۷۵۳

۱- (۲۹) . داستان ها و حکایت ها، ص ۱۵۸. منبع:www.masjed.ir

ای شیعیان، به وسیله سوره «إنا انزلناه» احتجاج کنید تا پیروز شوید. به خدا سوگند، که آن (سوره) حجّت خدا بر آفریدگان، بعد از رسول خدا(ص) بوده، مهتر و سرور دینتان، و غایت علم ماست. ای جماعت شیعیان، به وسیله «حم و الکتاب المبین إنّا أنزلناه فی لیله مبارکه إنّا کنّا منذرین» احتجاج کنید که مقصود از آن، به ویژه صاحبان امر ـ ائمه(ع) ـ بعد از رسول خدایند.۱

امام صادق(ع) نیز در روایتی بلند از رسول خدا(ص)، به نقل از خداوند تبارک و تعالی می فرمایند: «انا انزلناه» را بخوان، در حقیقت آن نسبت تو و نسبت اهل بیتت تا روز قیامت است. ۲

استدلال به شب قدر،

منوط به اثبات دو امر است:

اولاً، اینکه شب قدر بعد از وفات رسول خدا(ص) تا روز قیامت باقی است و این مطلب مورد اجماع فریقین ـ شیعه و سنی ـ است و از همین رو می بینیم که بندگان خدا برای درک آن شب در هرسال می کوشند. دلایل این امر عبارتند از:

۱. وجود صیغه مضارع که بر نزول و فرو فرستادن مستمر و مکرّر، در هر ماه رمضان دلالت می کند.

۲. کلام خدای متعال که: شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است. و نفرموده که آن از هزار ماه «بهتر بود» بلکه می فرماید: «بهتر است».

۳. کلام خدای متعال که:

در آن شب فرشتگان، با روح، به فرمان پروردگارشان، برای هر کاری (که مقدّر شده است) فرود آیند.

نزول قرآن را با صیغه ماضی بیان نفرموده که فقط بر یک بار نزول دلالت کند، بلکه از فرود آمدن ملائکه با صیغه مضارع تعبیر کرده که دلالت بر نزول مستمرّ آن دارد.

ص: ۱۱۷۵۴

۴. وجود روایاتی که بر بقا و استمرار شب قدر دلالت دارند. از جمله روایت ابوذر که می گوید: به پیامبر خدا(ص) عرضه داشتم: ای رسول خدا، آیا شب قدر مخصوص زمان پیامبران است که (کتب آسمانی) در آن شب نازل می شوند و پس از آنکه ایشان از دنیا رفتند، برداشته می شود؟

آن حضرت(ص) فرمودند: خیر، بلکه آن تا روز قیامت وجود دارد».۳

امام صادق(ع) می فرمایند:

«چنانچه شب قدر برداشته شود، قرآن برداشته می شود».۴

ثانیاً، می دانیم که ملائکه امر خداوند را به همراه خود فرود می آورند، حال سؤال این است که ملائکه بر چه کسی فرود می آیند؟

آیا فرود می آیند، اما نه بر فرد؟ یا آنکه بر پادشاهان و سلاطین، یا بر سایر مردم؟

بنابراین ملائکه بر قلب انسان ــ نه فقط بر زمین ــفرود می آیند.

در اینجا همچنین سؤال می کنیم:

آن کدام قلب است که اوامر خداوند را که به وسیله ملائکه و روح فرود آمده پذیرا می شود؟

پاسخ: ملائکه و روح،

امر الهی را بر قلب ولی الله و حجت او در زمین فرود می آورند، زیرا تنها آن قلب شایستگی و توانایی نزول اوامر الهی را داراست. این ولایت در عصر رسول خدا(ص) در آن حضرت متجلّی بود و همه مسلمانان متّفق اند که آن حضرت(ص) محور لیله القدر در زمان حیات خود بودند.

حال که این مطلب پذیرفته شد، به دومین نتیجه می رسیم که:

استمرار شب قدر در هر سال، و استمرار نزول همه امور به وسیله ملائکه، بعد از رحلت رسول خدا(ص)، وجود جانشین و خلیفه آن حضرت(ص) را، به منظور ایفای همان نقش در شب قدر، اثبات می نماید. از همین رو از امیرمؤمنان حضرت علی(ع) روایت شده که به ابن عباس فرمودند:

به حقیقت، شب قدر در هر سال وجود ارد، در آن شب امر همه سال نازل می شود، و آن امر، بعد از رسول خدا(ص) صاحبانی دارد.

ابن عباس عرض کرد: آنان کیستند؟ امام(ع) فرمودند:

من و یازده (فرزند) از صلب ام.۵

و حضرت امام باقر(ع) می فرمایند:

هر کس به شب قدر، بر خلاف نظر و رأی ما ایمان داشته باشد، صادق نیست جز آنکه بگوید آن (شب قدر) از آن ما (اهل بیت(ع)) است، و هر کس چنین نگوید به حقیقت تکذیب کننده است. خدای عزّ و جلّ بزرگ تر از آن است که امر را به همراه روح و ملائکه بر کافر فاسق نازل نماید، پس اگر بگوید که، او آن را بر خلیفه ای (غیر از ما) نازل می کند، این سخن باطل است و اگر بگویند که آن را بر هیچ کس نازل نمی کند، ممکن نیست که چیزی نازل شده اما بر هیچ چیز فرود نیاید. و اگر بگویند ــ که خواهند گفت ــ

(اساساً) نازل شدنی واقع نشده، در گمراهی عمیق و آشکاری فرو رفته اند.۶

امیر مؤمنان(ع) در بیانی بلند، پس از ذکر حجج الهی، در پاسخ به سؤال کننده ای که پرسید:

این حجّت ها کیستند؟، فرمودند:

آنان عبارتند از: رسول خدا(ص) و جانشینان برگزیده آن حضرت(ص)؛ با کسانی که خداوند ایشان را همراه و قرین خود و رسولش ساخت و بندگان را به طاعتشان فرا خواند، چنانکه از آنان بر خویش پیمان گرفت. ایشان صاحبان امر و کسانی هستند که خداوند درباره شان فرمود: « أطیعوالله و أطیعوا الرسول و اُولی الأمر منکم؛۷ (ای کسانی که ایمان آورده اید) خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید».

و فرمود: «و لو ردّوه إلی الرسول و إلی أُولی الأمر منهم لعلمه الّذین یستنبطونه منهم۸؛ (و چون خبری حاکی از ایمنی یا وحشت به آنـان برسـد) و اگر آن را به پیـامبر و اولیـای امر خود ارجـاع کننـد، قطعـاً از میان آنان کسانی انـد که (می تواننـد درست و نادرست) آن را دریابند».

شخص سؤال کننده عرض کرد: آن امر چیست؟

امام(ع) فرمودنـد: همان که ملائکه در شبی که همه امور(خداوند) حکیم، از قبیل: روزی، طول عمر، اعمال، زندگانی، مرگ، علم غیب آسـمان ها و زمین، و معجزاتی که جز برای خداونـد، برگزیـدگان و فرسـتادگان او و در بین آفریـدگانش امکان پذیر نیست، فرو می فرسـتند. آنان روی خداینـد؛ که فرمود: « فأینما تولّوا فثمّ وجه الله؛۹ پس به هر سو رو کنیـد آنجا روی خداست. (از جمله) (آنـان بقیت الله)، یعنی حضـرت مهـدی(ع) است که هنگـام پایان (روزگار) این (دنیا) می آیـد و زمین را از قسط و عـدل لبریز می نمایـد، همـان طور که از ظلم و سـتم مملو شـده باشـد. و از نشـانه های او غیبت و کتمان در وقت فراگیر شـدن طغیان و فرا رسیدن انتقام است.

و اگر مورد خطاب این امر در کلام خداونـد، منحصـراً پیامبر(ص) و نه غیر ایشان بود، می بایست به وسـیله فعل ماضـی دالّ بر عمـل غیر دائمی بیـان می شـد، نه به صورت مسـتقبل، یعنی می فرمود: «نزلت الملائکه؛ ملائـکه نـازل شدنـد». و «فرق کلّ امرٍ حکیمٍ؛ هر کاری، (به نحو) استوار فیصله یافت» و نمی فرمود:

« لا تنزّل الملائکه؛ ملائکه نازل می شوند» و «یفرق کلّ امرٍ حکیمٍ؛ هر کاری (به نحو) استوار فیصله می یابد».۱۰

از وجود ارتباط میان امامت و شب قدر، این نتایج به دست می آید:

ص: ۱۱۷۵۷

۱. وجود حجت خدا در هر عصر؛

علامه مجلسی(ره) در این باره می گوید: «محتوای سوره های دخان و قدر بر این امر دلالت دارد که حُکم نازل شده از نزد خداوند سبحان، در شب قدر، حکم یقینی، حتمی و واقعی است، و ناگزیر از وجود فردی آگاه و عالم نسبت به آن حکم هستیم، زیرا در غیر این صورت، فایده ای بر فرو فرستادن آن حکم، مترتّب نیست. عالم به آن حکم، شخصی غیر از امام معصوم(ع) تأیید شده از جانب خداوند سبحان نیست. بنابراین، وجود امام واجب الاطاعه، عالم به همه امور دین در هر زمانی، تا هنگامی که تکلیف شرعی باقی است، لازم و ضروری است».۱۱

۲. شمول ولایت ائمه(ع) بر همه مخلوقات؛

زیرا ایشان جایگاه نزول اوامر الهی مربوط به زندگانی بشر توسط ملائکه اند. به بیان دیگر، اوامر خداوند بر صاحبان امر ــ بعد از رسول خدا(ص) نازل می شود.۱۲

از حضرت امام باقر(ع) در باره این کلام خدای تعالی که: «فیها یفرق کلّ أمرٍ حکیمٍ» روایت شده است که:

هر آینه، در شب قدر تفسیر امور هر سال بر ولیّ خدا نازل می شود؛ بخشی از آن امور مربوط به امور شخصی وی، و بخش دیگر مربوط به امور مردم است.۱۳

همچنین حضرت امام صادق(ع) می فرمایند:

آن شب قدر است که در آن گروه های به حج رونده، طاعات یا معاصی، با زندگانی یا ممات نوشته می شود و خداوند در آن شب و روز، آنچه را می خواهد واقع می کند، سپس آنها را به صاحب زمین القا می نماید.

ابن حارث به آن حضرت(ع) عرض کرد: صاحب زمین کیست؟

امام(ع) فرمودند: صاحب شما».۱۴

۳. علم امامان(ع) از جانب خدا افاضه می شود؛

ابابصیر نقل می کند، که از امام صادق(ع) شنیدم که فرمودند: «اگر بر (علم) ما افزوده نشود، به افول می رویم».عرض کردم: فدایتان شوم، آیا از آنچه نزد رسول خدا(ص) نیست هم بر علم شما افزوده می شود؟

امام(ع) فرمودند: «اگر چنین باشد، (ابتدا) پیامبر(ص) آورده و از آن آگاه می شود، سپس حضرت علی(ع)، و سپس یکی پس از دیگری، تا آنکه به صاحب این امر برسد».۱۵

سلیمان دیلمی می گوید، به حضرت صادق(ع) عرض کردم: بارها از شما شنیده ام که فرمودید: «اگر بر (علم) ما افزوده نشود به افول می رویم». امام(ع) فرمودند: «احکام حلال و حرام را خداوند در کامل ترین صورت آن بر پیامبر خود(ص) نازل فرمود و امام بر حلال و حرام، چیزی نمی افزاید».

عرض کردم: پس منظور از آن زیادی چیست؟ فرمودند: «در چیزهای دیگر، غیر از حلال و حرام».

عرض کردم: آیا چیزی بر شما افزوده می شود که از رسول خدا(ص) پوشیده بوده و از آن حضرت آگاه نبوده است؟ فرمودند: «خیر، علم فقط از نزد خدای متعال خارج می شود، پس فرشته ای آن را به سوی رسول خدا(ص) برده، می گوید: ای محمّد، پروردگارت تو را به چنین و چنان فرمان می دهد، آنگاه آن حضرت(ص) می فرمایند: آن را به سوی علی ببر، و آن را به علی(ع) می رساند. آنگاه حضرت علی(ع) می فرمایند: آن را به سوی حسن ببر. و همچنان به سوی (امامان(ع)) یکی بعد از دیگری می رود تا به ما می رسد. محال است که یکی از ائمه(ع) چیزی را بداند که رسول خدا(ص) و امامان قبل از او آن را ندانند».۱۶

ص: ۱۱۷۵۹

۴. ولایت امامان(ع) در شب قدر مقدّر می شود؛

امیرمؤمنان(ع) دراین باره به نقل از رسول خدا(ص) می فرمایند:

«ای علی، آیا معنای لیلهالقدر را می دانی؟ گفتم: خیر، ای رسول خدا، فرمودند: به حقیقت خداوند، در آن همه آنچه تا روز قیامت واقع خواهد شد را تقدیر می نماید، و از جمله آنچه مقدّر می شود، ولایت تو و ولایت امامان(ع) از فرزندانت تا روز قیامت است».۱۷

همچنین امام صادق(ع) فرمودند: «آن شبی است که آسمان ها و زمین و ولایت امیرالمؤمنین در آن مقدّر شد»۱۸.

۵. همان طور که بیشتر مردم از قدر و منزلت شب قدر ناآگاهاند،

و از شناخت آن باز داشته شده اند؛ همین طور آنان از شناخت و معرفت یافتن نسبت به اهل بیت(ع) نیز باز داشته شده اند، و جز خداوند متعال کسی آنان را به حقیقت معرفتشان نشناخته است. مردم تنها بخشی ناچیز از ظاهر ایشان را می شناسند.

روایت حضرت امام باقر(ع) نیز به همین مطلب اشاره می کند که فرمودند:

در حقیقت فاطمه(س)، همان لیله القدر است. هر کس فاطمه را به حقیقت معرفتش بشناسد، به تحقیق شب قدر را درک کرده است. همانا آن حضرت(س) فاطمه نامیده شد، زیرا خلایق از معرفتش باز داشته شده اند. نبوت هیچ پیامبری کامل نشد، تا آنکه به فضیلت و محبّت آن حضرت اقرار نمود. او صدیقه بزرگ است و اعصار نخستین بر مدار معرفت و شناخت او چرخیده است.۱۹

پی نوشت ها:

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۶۳۵.

۲. همان.

۳. همان، ص ۶۲۰.

۴. همان، ص ۶۲۱.

۵. همان، ص ۶۱۹.

۶. همان، ص ۶۳۸.

۷. سوره نساء (۴)، آیه ۵۹.

۸. سوره نساء (۴)، آیه ۸۳.

۹. سوره بقره (۲)، آیه ۱۱۵.

۱۰. تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۶۲۶.

۱۱. مرآه العقول، ج ۳، ص ۷۹.

۱۲. جهت آگاهی درباره «ولا\ الامر = صاحبان امر» به موضوع «ولایت» مراجعه کنید.

۱۳. تفسیر نورالثقلین، ج۴، ص ۶۲۲.

۱۴. همان، ص ۶۲۵.

۱۵. اهل البیت، ص ۲۳۱.

۱۶. همان.

۱۷. همان، ص ۶۲۹.

۱۸. همان، ص ۶۱۷.

۱۹. علوی، فاطمه الزهراء(س) لیلهالقدر، ص ۷.

منبع: ماهنامه موعود شماره ۸۰

شب قدر

شب قدر

نقلی در اوایل شرح صحیفه سجادیه است که به فلسفه شب قدر اشاره دارد.

مسئله از اینجا نشأت گرفته است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خوابی دیدند که به این خواب در آیه ۶۰ سوره اسراء اشاره است :

«وَإِذْ قُلْنَا لَکَ إِنَّ رَبَّکَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤیَا الَّتِی أَرَیْنَاکَ إِلاَّ فِتْنَهً لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِی الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا یَزِیدُهُمْ إِلاَّ طُغْیَانًا کَبِیرًا»

فلسفه شب قدر چیست؟

داستان خواب این بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در خواب می بینند که میمون ها بر منبرش بالا و پایین می آیند و ملعبه کردند و مردم در حالی که رو به منبر هستند پشت پشت از در مسجد خارج می شوند و پیامبر (صلی الله و علیه وآله) از این خواب اندوهگین شدند و این آیه نازل شد و جبرئیل به پیامبر (صلی الله و علیه و آله) خبر داد که بعد از تو، بنی امیه که از بزرگترین دشمنان تو هستند و الان همه این جنگ ها را بر تو تحمیل می کنند، صاحب این منبر و حکومت و ریاست مسلمان ها می شوند و این منبر تو ملعبه این بوزینه صفت ها می شود و اینها از نظر قرآن شجره ملعونه هستند و ما آنها را می ترسانیم.

ص: ۱۱۷۶۱

پیامبر (صلی الله و علیه وآله) تأسف شدیدی از این مسئله پیدا کردند چون بنی امیه بدترین دشمنان پیامبر بودند و با اسلام شدیداً عناد داشتند و ایشان از آینده اسلام و تربیت دینی امتش شدیداً ناراحت شدن.

شان نزول آیه «لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ»

پیامبر (صلی الله و علیه وآله) از جبرئیل سوال می کنند که آیا من زنده هستم که اینها این کار را می کنند؟ جبرئیل می گوید نه.

پیامبر (صلی الله و علیه وآله) سوال می کنند که چقدر مدت حکومتشان طول می کشد؟ جبرئیل می گوید: هزار ماه.

بعد سوره قدر نازل شد که «لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» ما یک شب را به امت تو می دهیم که از این هزار ماه بنی امیه بهتر است و در این یک شب عبادت بیش از هزار ماه را در پرونده امتت ضبط می کنیم که جبران آن کمبود تربیت ها و توفیقاتی که کم کم رخ می دهد ، بشود.

پیامبر از این نگران بودند که حالا دنیای امتش این طور شد تکلیف آخرتشان که پرونده آنها از اعمال صالح خالی می شود، چه؟ به ایشان گفته شد که امت تو اگر یک شب را از غروب تا اذان صبح عبادت کنند مثل ۸۳ سال و ۴ ماه در پرونده آنها ضبط می کنیم بلکه بالاتر که جبران این مسائل شود و این مژده ای برای پیامبر (صلی الله و علیه وآله) بود.

چون امام عصر (عج) خلیفه الله است و مستجاب الدعوه است و برای همین به ما می گویند که شب قدر بیدار باشید و عبادت کنید تا با دعای ایشان گرفتاری ها برداشته شود و آن هایی که قرار است بمیرند، عمر بیش تری برایشان مقدر شود و یا حوادث بد برداشته شود و از دعای امام عصر (عج) در این شب استفاده شود و آن شب عبادت هایی که مردم می کنند جلب رحمت کند

ص: ۱۱۷۶۲

قرآن چگونه بر پیامبر نازل شد و آیه «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» اشاره به مسئله ای دارد؟

قرآن دو جور نازل می شد گاهی قرآن «انزلنا» می گوید یعنی یک دفعه می آید و گاهی «تنزیل» می گوید که به معنی تدریج است.

«انزلنا» اشاره به این دارد که کل قرآن در شب قدر بر قلب پیامبر می آمد و جبرئیل از سه سال قبل از دعوت عمومی پیامبر (صلی الله علیه وآله) همه قرآن را بر قلب پیامبر (صلی الله علیه وآله) خواند و دیگر هر شب قدر این انزلنا بود تا شب قدر آخر که دو بار قرآن را بر قلب مبارک پیامبر (صلی الله علیه وآله) خواند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمودند: امسال جبرئیل دوبار قرآن را بر من خواند و من بر این باورم که سال دیگر زنده نیستم.

بنابراین رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۲۳ سال طول کشید و بعلاوه سه سال قبل از آن و سال آخر که دو بار کل قرآن بر پیامبر خوانده شد که مجموعا ۲۷ بار همه قرآن بر قلب ایشان نازل شد.

قرآنی که نوشته می شد «تنزیل» بود؛ هنگامی که حالت وحی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) دست می داد و به تدریج می آمد، ایشان به کتّاب وحی می گفتند و آنها می نوشتند و جمع آوری می کردند و از آنجا که اصل قرآن در نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود گاهی می فرمودند این سوره تمام نشده و یا اینکه مثلاً جای دو آیه خالی بگذارید بعد که آمد می گویم که بنویسید. چون همه قرآن در نزد ایشان بود و یا وقتی سوره ها تمام می شد می فرمودند که این سوره تمام شد و می توانید بخوانید و تبلیغ و ترویج کنی.

کلام را با روایتی بسیار زیبا به پایان می برم:

علی بن محمد نوفلی می گوید: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

گاه می شود که بنده ای برای نماز شب بر می خیزد در حالی که خواب بر او غلبه می کند و به سمت راست و چپ مایل می شود (و از خستگی و شدت خواب) چانه او به روی سینه اش می چسبد، در این حال خداوند متعال به درهای آسمان و زمین فرمان می دهد و آن ها برای او گشوده می گردند. سپس به فرشتگان می فرماید: به این بنده من نظر کنید که برای نزدیک شدن به من، چه سختی هایی را بر خود روا می دارد در حالی که من این عمل را بر او واجب نکرده ام . و او امیدوار به سه چیز از جانب من می باشد:

اول آنکه گناهانش را بیامرزم،

دوم آنکه توفیق توبه را به او ارزانی دارم،

سوم آنکه روزی او را فراوان کنم؛

ای فرشتگان! شاهد باشید که خواسته های او را برآورده کردم. «ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ، صفحه ۹۱»

و چه شب هایی بهتر از ماه رمضان آن هم در شب های قدر برای خواندن نماز شب!

انشالله که فرصت ها را از دست ندهیم ....

منبع: تبیان

اختیار انسان و شب قدر

اختیار انسان و شب قدر

آنچه از مجموع مباحث به دست می آید این است که با ملاحظه آیات و روایات و دریافت ها و مشاهدات، اطمینان کامل پیدا می کنیم که شب قدر هیچ گونه منافاتی با اختیار انسان ندارد و یقین، او در مقدرات و سرنوشتی که در شب قدر برایش رقم می خورد موثر است؛ حتی می شود گفت که نقش اصلی را به خود انسان سپرده اند تا آنچه بخواهد برای فردا رقم بزند.

ص: ۱۱۷۶۴

ادله ای که نقش انسان را در مقدرات شب قدر ثابت می کند در این بحث تقدیم می گردد:

۱- حالات و دریافت های شخصی

کسانی که اهل دعا و راز و نیاز و اهل شب قدر هستند، نقش خویش را در شب قدر به خوبی دریافته اند. گاهی این حالات آن چنان ژرف و تاثیرگذار است که تا شب قدر آینده و بلکه تا آخر عمر، در همه افکار، اخلاق، کردار و رفتار شخص رخنه کرده و آن را در یک خط و سیر معنوی قرار می دهد. دیگرانی هم که به این حد از معنویت راه پیدا نمی کنند، به فراخور حال خود از مجالس و محافل و شب زنده داریهای شب قدر بهره برداری کرده و فیض معنوی می برند. ریشه اصلی این دگرگونی ها و حالات، به خود افراد بر می گردد و اینکه تا چه حد خود را آماده بهره برداری از برکات شب قدر و فضیلت های آن کرده باشند. اگر معنویاتی که در شب قدر نصیب انسان شده و در زندگی آن ها تحولی آفریده، هیچ ارتباطی با آنان نداشته باشد و تنها به خدا و فرشتگان و نویسندگان مربوط باشد که هر چه بخواهند، برای هر کس بدون ملاحظه حالاتش تقدیر کنند در این صورت مقتضای حکمت و مصلحت این است که یا به هیچ کس هیچ ندهند و یا آنچه می دهند، به همه یکسان و علی السویه بدهند؛ در حالی که ما می دانیم همه برکات خداوندی در شب قدر برای بندگان سرازیر می گردد و با اختلاف و تفاوت به آنان داده می شود؛ پس نتیجه می گیریم تنها دلیل این تفاوت، کارها و اعمال و میزان تلاش خود بندگان است و بس. نتیجه اینکه یکی از راه های رسیدن به اینکه آیا افراد در مقدرات منتخب قدر، صاحب نقش هستند یا نه، این است که ببینیم چه اندازه دگرگونی در همین شب با برکت در آنان ایجاد گشته است.

ص: ۱۱۷۶۵

۲- شناساندن شب قدر

خداونـد تبارک و تعالی با نزول سوره ای خاص، شب قـدر را به مردم معرفی فرموده است. در دو آیه این سوره مبارکه فرموده است: قرآن در شب قدر نازل شده و فرشـتگان در آن شب فرود میآیند. سپس افزوده است: شب سلامت است. و فرموده است: عمـل صالـح در او، برابر با عمل صالـح در طول هزار ماه است. فردی به امام باقر (ع) عرض کرد: مراد و مقصود از اینکه شـب قـدر بهتر از هزار مـاه است چیست؟ حضـرت فرمودنـد: ((والعمـل الصالـح فیهـا من الصـلاه والزکـاه و انواع الخیر خیر من الف شهرلیس فیها لیله القدر)) (۱)؛ کـار شایسـته از قبیل نماز و زکات، صـدقات و انفاقات و، انواع خوبی ها در آن شب برتر از هر کـار شایسـته ای است که در مـدت هزار مـاه که شب قـدر در آن نیست، انجـام شود. اگر کارهـای نیک بنـدگان و چنـد برابر پاداش آن تاثیری در مقـدرات و سـرنوشت افراد در شب قـدر ندارد، از گفتن و دانسـتن آن چه سودی عاید بندگان می شود؟ اگر نزول قرآن در شب قـدر و بیان کردن این مطلب، سود و زیانی را متوجه هیـچ کس نمی کنـد، چه انگیزه ای در اعلام این شب نهفته است؟ اگر دانسـتن نزول فرشتگان، در نتیجه تلاش افراد سودمند نباشد، چرا باید مردم در جریان آن باشند و دانستن آن چه گره ای از کار بندگان می گشاید؟ می دانیم که کار بیهوده حتی از افراد عادی و معمولی پسـندیده نیست، چه رسد به پروردگار آسـمان و زمین که هیچ کاری را بدون حکمت و مصـلحت انجام نمی دهد. حکمت معرفی شب قدر به عنوان شبی که قرآن در آن نازل شده و شبی که مقدرات در آن سامان داده می شود، این است که بنده سرنوشت و مقدرات خویش را به قرآن پیوند بزند و آن را سـرمشق و سرچشـمه فکر و عمل خویش قرار بدهد،اگر کردارش موافق با قرآن و در جهت آن باشد، عمل کننده به آن سعادتمند است واگر خدای نکرده مخالف با قرآن باشد، فاعل آن شقی خواهد بود.

ص: ۱۱۷۶۶

۳– اجماع و سیره مسلمانان

می دانیم که همه دانشمندان اسلام و مسلمانان از هر فرقه و گروهی، بر اهمیت شب قدر و احیای آن تاکید فراوان دارند و به شب زنده داری آن شب، اهتمام می ورزند. نقل شده که یکی از دانشمندان بزرگ اسلام، برای اینکه شب قدر را درک کند، یک سال تمام یعنی حدود ۳۵۷ شب، از سر شب تا به صبح شب زنده داری کرد.(۲) این همه اقبال و توجه به تشکیل اجتماعات با شکوه برای خواندن دعا و مناجات و راز و نیاز و تضرع و ابتهال، همراه گریه وزاری و استغفار، برخاسته از یک واقعیت انکارناپذیر است و آن دخالت انسان ها در سرنوشت خودشان است.

۴– سفارش امامان دین بر احیای شب قدر حتی در حال بیماری

امام صادق(ع) به ابوبصیر می فرماید: ((وصل فی کل واحده منهما مئه رکعه))؛ در هر یک از دو شب بیست و یکم و بیست و سوم صد رکعت نماز بخوان ((واحیهما ان استطعت الی النور))؛ تا می توانی آن دو شب را تا سپیده صبح شب زنده داری کن ((واغتسل فیهما))؛ در آن دو شب غسل کن. ابو بصیر عرض کرد اگر نتوانستم ایستاده نماز بخوانم؟ فرمودند: نشسته بخوان. اگر باز هم نتوانستم؟ خوابیده بخوان.

اگر باز هم نتوانستم؟ ایرادی ندارد که سر شب کمی بخوابی و باقی مانده شب ر، به هر نحوی که می توانی به عبادت بپردازی، چون در ماه رمضان، درهای آسمان گشوده است، شیطان ها در زنجیرند و اعمال مومنان پذیرفته می شود. از حدیث فوق، می توان تاثیر فراوان کارهای انسان را بر سرنوشت او ارزیابی کرد. می بینیم ابوبصیر که یک راوی زبردست و کار کشته در فن روایت است، با پیش بردن مرحله به مرحله سوال ها در صدد آن است که ژرفای شب قدر و اهمیت عمل در آن شب را به دست آورد؛ امام (ع) هم، چنان بر اهمیت عبادت در شب قدر پافشاری می فرمایند که رضایت نمی دهند بنده حتی اگر بیمار باشد، از نتیجه اعمال صالح خویش محروم گردد. نکته در خور توجهی که تاثیر انسان را مشخص می کند، جمله پایانی امام (ع) است که آن را به عنوان ریشه و علت تاکید و تشویق بر عمل صالح بیان فرموده اند؛ آنجا که فرمودند: ((و تقبل اعمال المومنین))؛ اعمال مومنان در شب قدر پذیرفته می شود. (۳)

ص: ۱۱۷۶۷

۵– تشویق زیاد به دعاهای ماثور و راز و نیاز

می دانیم که دعاهای شب قدر، از طولانی ترین و پر محتواترین دعاهاست؛ دعاهایی مانند ((جوشن کبیر))، ((ابوحمزه ثمالی)) و امثال آن ه، که اگر بـا حـال و توجه خوانـده شود، مایه انقلاب و دگرگونی روحی است، ادعیه ای که انسان را با دریایی از معارف آشنا می کند. انسان با خواندن دعا از یک طرف، با یاد آوری لطف، گذشت، کرم، رحمت و بخشش بی پایان خدای مهربان او را در کنار و دسـتگیر خویش می بیند و نور امید در دلش می درخشد و از دیگر سو، با یاد آوردن سـختی های جان کنـدن، تنگی و فشـار قـبر، گرفتاریهـای عـالم برزخ، حسـاب و کتـاب فردای قیـامت، شـعله هـای دردنـاک و سـوزان دوزخ و حسابرسـی دقیق در صحرای محشر، تمام وجودش، سرشار از ترس و نگرانی گردیده و آنچه عیش و نوش است فراموش کرده و گذشته خود و آنچه بوده و کرده است را با آنچه باید باشد می سنجد و زیانی که در گذشته متوجه وی شده است را در می یابد و علاوه بر شک و تردیدی که نسبت به راه و روش نا مطلوب خویش پیدا می کند، ندامت سراسـر وجودش را پر کرده و تصـمیمی سـرنوشت ساز می گیرد و مسـیر زنـدگی اش را دگرگون می کنـد. اگر هم به این مرحله نرسد، لااقل بر کردار خود بیشتر مواظبت خواهد داشت؛ زیرا بیم و امیدی که دسـتاورد شب قدر است در مراحل زندگی به یاریاش می شـتابد. در مقابل، اگر کسی از دعا رو برگرداند و شب قدر را هم به غفلت سپری کند، در همان جمود و غفلت، زندگی را به پایان خواهد برد و سرنوشـتی شـقاوت بـار در انتظـارش می باشـد. از گفتـار فـوق، این نـتیجه به دست میآیـد که در واقـع خـود انسـان وارد مسـیر سرنوشت خویش گشـته و آن را تغییر می دهد. گاهی برای پیمودن مسیر مقدرات، بر بال دعا و گاه بر بال عمل می نشیند؛ گر چه دعـا هم نـوعی عمـل محسوب می شود. بنـابراین، دعـا در شب هـای قـدر که یـک کـار اختیـاری است منشـااثر است و در سرنوشت افراد دخـالت دارد؛ به همین دلیـل به آن سـفارش اکیـد شـده است. علاوه بر سـفارش شـفاهی بزرگان دین و علمای اسـلام به خوانـدن دعاهـا در طول سال، در شب های قـدر تاکیـد بیشتری بر این امر شـده است؛ پس حتما منشا اثر است وگرنه کار لغو و بیهوده از بزرگان سر نمی زند.

ص: ۱۱۷۶۸

۶– نکوهش بهره نبردن از شب قدر

پیـامبر گرامی اسـلام (ص) فرمودنـد: ((من ادرک لیله القـدر، فلم یغفر له فابعـده الله)) (۴)؛ از خداونـد به دور بـاد و نفرین بر کسـی که به شب قـدر برسـد و زنده باشد، اما آمرزیده نشود. با این حدیث نقش انسان در تعیین سـرنوشت خود واضح تر می گردد و معلوم می شود که بدبختی و شـقاوت مقدر در شب قدر، نتیجه کار خود بندگان است و گرنه از نظر منطقی با توجه به شـان و مقـام پیـامبر گرامی (ص) قابـل قبول نیست که آن بزرگوار به خـاطر انجـام نـدادن کـاری بی اثر و بی خاصـیت، سـهل انگاران را نکوهش و مذمت فرمایند.

((انس بن مالک)) از پیامبر(ص) نقل کرده که فرمودند:((ان هذا الشـهر قد حضرکم))؛ ماه مبارک به شما رو آورده است. ((و فیه لیله خیر من الف شـهر))؛ در این مـاه شـبی است که برتر از هزار مـاه است. ((من حرمهـا فقـد حرم الخیر کله))؛ هر کس از فیض شب قـدر محروم گردد، از تمام خیرات بی نصـیب مانده است. ((ولا یحرم خیرها الا محروم)) (۵)؛ و محروم نمی ماند از برکـات شب قـدر، مگر کسـی که خویشتن را محروم کرده است. روایـات، بعضـی از گناهان را مانع بهره برداری گناهکار از شب قدر دانسته اند، از جمله آن کارها میخوارگی یا ((دایم الخمر)) بودن و نیز آزار پدر و مادر است.

۷– شب قدر مکمل اعمال صالح

یکی از دلایل تفضل شب قدر به امت اسـلام، کامل و پر کردن پیمانه اعمال صالح مسلمانان و جبران کمبودهای آنان است، تا با دستی پر این جهان را ترک کنند. پیش از این گفتیم که امام صادق(ع) در تفسیر آیه شریفه ((لیله القدر خیر من الف شهر)) فرمودنـد: مراد این است که انجـام کـار خوب در آن شب برابر عمـل صالـح در طول هزار مـاه است. روایتی نیز از امام باقر(ع) وارد شـده، در پاسـخ به این پرسـش که چرا شب قـدر به وجـود آمـده و به عبـارت دیگر فلسـفه شب قـدر چیست؟ ایشـان می فرماینـد: ((و لولا ما یضاعف الله للمومنین، لما بلغوا ولکن الله عز و جل یضاعف لهم الحسـنات))؛ اگر خداوند کارهای مومنان را چند برابر نکند به سر حد کمال نمی رسند، اما از راه لطف کارهای نیکوی آن ها را چند برابر می فرماید تا کاستی هایشان جبران شود. از این روایت و روایت قبلی به خوبی می توان فهمیـد که مبنـا و اسـاس، عمل صالـح خود بنـده است؛ هنگامی که یک عمل صالـح معمولی با زمانی پر برکت و مقـدس همراه گردد، از ارزشـی چند برابر برخوردار می شود و گاه همراه شدن یک عمل صالـح با ولایت و اعتقاد و امامت می توانـد انسان را به اوج شـرافت برسانـد؛ پس، راز سـعادتمند شدن انسان ها در شب قـدر، عمل اختیاری صالحی است که با عنایت خداونـد، برکت یافته و چند برابر می شود. در روایات به پاره ای از اعمال سفارش شده که نتیجه ویژه آن در شب قدر نهفته است.

۸– نتیجه بخش بودن بعضی از اعمال در شب قدر:

۱– نماز

((انس بن مالک)) از پیامبر گرامی(ص) روایت کرده که فرمودنـد: ((من صـلی من اول شـهر رمضان الی آخره فی جماعه فقد اخذ بحظا من لیله القدر)) (۶)؛ کسـی که از اول تا آخر ماه مبارک، در نماز جماعت حاضر شود، بهره ای از شب قدر نصیبش شده است.

۲– افطاری دادن با مال حلال

((ابو شـی ابن حیان)) از پیامبر اکرم(ص) نقل کرده که فرمودند: ((من فطر صائما فی شـهر رمضان من کسب حلال صلت علیه الملائکه و لیالی رمضان کلها و صافحه جبرائیل(ع) لیله القـدر و من صافحه جبرائیل(ع) یرق قلبه و تکثر دموعه...)) (۷)؛ کسی که با مالی که از راه حلال به دست آورده، روزه داری را افطار دهد، در تمام شب های رمضان فرشـتگان بر او درود فرستند و جبرئیل در شب قدر با وی مصافحه کند، نشانه مصافحه جبرئیل آن است که دل مصافحه شونده نرم و اشکش جاری می شود.

۳– صدقه

دربـاره امـام زین العابـدین(ع) آمـده است: ((کـان اذا دخـل شـهر رمضان تصـدق فی کل یوم بـدرهم فیقول: لعلی اصـیب لیله القدر)) (۸)؛ در هر روز ماه مبارک یک درهم صدقه می دادند، آن گاه می فرمودند: شاید با این کار، شب قدر را دریابم و از آن بهره گیرم.

((عبدالله بن مسـعود)) روایت می کند که شبی رسول خدا(ص) از نماز عشا فارغ شد، مردی از میان صفوف برخاست و گفت: ای مهاجران و انصار، مردی غریبم و بر هیـچ چیز قـدرت نـدارم. مرا طعامی دهید. رسول خدا گفت: ای فقیر، ذکر غریب مکن که دل مرا اندوهگین ساختی. بعد از آن فرمودند: غریبان چهار قسمتند:

ص: ۱۱۷۷۰

۱- مسجدی که در میان قومی باشد که در آنجا نروند و نماز نخوانند.

۲- مصحفی و قرآنی که در خانه ای باشد و مردم آن خانه از آن تلاوت نکنند.

۳- عالمی که در میان جماعتی باشد و ایشان تفقد وی نکنند و از او مسایل دینی سوال نکنند.

۴- اسیران اهل اسلام که در میان کفار باشند،

پس فرمود: کیست که موونه و غذای این مرد را کفایت کند تا در فردوس اعلا- خدا او را جای دهد؟ حضرت علی(ع) برخاست و دست سائل را گرفت و به حجره فاطمه زهرا(س) رفت و گفت: ای دختر رسول خد، در کار این میهمان نظری کن. حضرت زهرا فرمود: در خانه طعام اندکی موجود است و حسن و حسین گرسنه اند و شما روزه دارید و آن طعام یک نفر را بیشتر کفایت نمی کند. علی(ع) فرمود: آن را حاضر کن.

فاطمه(س) طعام را پیش آورد. حضرت امیر آن طعام را پیش میهمان نهاد و با خود گفت که اگر من از این طعام بخورم میهمان را کافی نباشد و اگر نخورم سبب خجالت میهمان شود، پس دست دراز کرد به سوی چراغ و چنان نشان داد که چراغ را اصلاح می کنم و آن را خاموش کرد و فاطمه(س) را گفت در روشن کردن چراغ دیگر تعلل کن تا میهمان از خوردن غذا فارغ شود و خود حضرت دهان را می جنباند تا مهمان تصور کند که علی غذا می خورد. و چون میهمان از غذا خوردن فارغ شد فاطمه(س) چراغ را آورد و طعام همچنان برجای بود. امیرالمومنین فرمود: ای فقیر، چرا طعام خود را نخوردی؟ گفت: سیر شدم؛ پس علی(ع) و فاطمه(س) و حسن(ع) و حسین(ع) و فضه و همسایگان از آن طعام خوردند و هنوز باقی بود. (۹)

ص: ۱۱۷۷۱

۴– شب زنده داری

حضرت رسول (ص) فرمودند: ((من احیا لیله القدر حول عنه العذاب الی السنه القابله)) (۱۰)؛ کسی که شب قدر را شب زنده داری کند، تا شب قدر آینده، عذاب دوزخ از او دور گردد.

۵– غسل و شب زنده داری

امام موسی بن جعفر(ع) فرمودند: ((من اغتسل لیله القدر و احیاها الی طلوع الفجر خرج من ذنوبه)) (۱۱)؛ کسی که در شب قدر غسل کرده و تا سپیده صبح شب زنده داری کند، گناهانش آمرزیده می شود. روایاتی که ذکر شد به خوبی دلالت دارند که برخی مقدرات و پاداش ه، مانند دور شدن عذاب دوز که در حدیث پیامبر اکرم(ص) ذکر شده بود، نتیجه کار خود بندگان است. موارد فوق می تواند برای نشان دادن اینکه سرنوشت هر انسانی در شب قدر به دست خودش رقم می خورد، کافی باشد، ولی برای تکمیل بحث، نکاتی چند که خارج از چارچوب شب قدر و نشان دهنده موثر بودن انسان در تعیین سرنوشت خویش است را مطرح می کنیم.

این بحث تکمیلی را در دو بخش انجام می دهیم:

۱–عمل و پاداش آن در ماه مبارک رمضان.

۲–عمل و پاداش آن، صرف نظر از زمان خاص.

۱– پاداش ها در ماه مبارک رمضان

امام هشتم علی بن موسی الرضا(ع) فرمودند: در ماه مبارک کارهای خوب پذیرفته و کارهای زشت بخشیده شده است. خواندن یک آیه قرآن در این ماه، برابر با یک ختم قرآن در ماه های دیگر است. کسی که برادر خود را با یک لبخند شاد کند، در روز واپسین خداوند دلش را شاد کرده و مژده بهشت به او دهد. کسی که مومنی را در این ماه یاری کند، خداوند در روزی که قدم ها بر پل صراط می لغزند او را دستگیری کرده و از پل صراط عبورش خواهد داد. هرکس خشم خود را نگه دارد، خداوند در روز قیامت بر وی خشم نکند. هرکس درمانده ای را فریادرسی کند، خداوند در روز قیامت وی را از رسوایی بزرگ ایمن گرداند و رسوایش نکند. کسی که ستمدیده ای را یاری کند، خداوند او را در دنی، در مقابل دشمنانش یاری کرده و در روز قیامت نیز، در موقف حساب و میزان یاریش فرماید. (۱۲)

ص: ۱۱۷۷۲

و در روایت دیگر امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده که فرمودند: کسی که ماه مبارک رمضان را روزه دارد و از حرام و تهمت زدن به دیگران اجتناب ورزد، خدا از او خشنود شده و بهشت را بر او واجب و حتمی می کند. (۱۳) دو روایت بالا ارتباط محکم پاداش ها و اعمال بنده در ماه مبارک و نقش انسان در ترسیم سیمای درونی او را کاملا آشکار نموده است.

۲- پاداش عمل

با صرف نظر از زمان خاص آیات و روایات فراوانی هست که بعضی دگرگونی ها و پاداش های خاص را نتیجه کار بنده دانسته، یا عمل او را تنها عامل معرفی کرده اند.

نمونه ای از این آیات و روایات: ((ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم))(۱۴)؛ در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی دهد، تا آنان حال خود را تغییر دهند. ((ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون)) (۱۵)؛ به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد تا به آنان جزای بعضی از کارهایشان را بچشانند، باشد که باز گردند. دعا دگرگون کننده سرنوشت ((ابن حبان)) و ((حاکم)) از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده اند که فرمود: فقط دعاست که تقدیر و سرنوشت ها را دگرگون می کند و تنها نیکی است که مایه افزایش عمر می گردد. گاهی شخص گناهی را مرتکب می شود و به واسطه آن از روزی و نعمتی محروم می ماند.

منبع:iec-md.org

پی نوشت ها:

۱- اصول کافی ، ج ۴، ص ۱۵۸.می گردد (۱۶).

ص: ۱۱۷۷۳

۲- فوائد الرضویه ، ص ۱۰ - قصص العلم، ص ۱۸- سیمای فرزانگان ، ج ۳.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۳۲، ص ۳۵۴.

۴- بحار الانوار ، ج ۹۴، ص ۸۰، ح ۴۷.

۵- کنزالعمال ، ج ۸ ، ص ۵۳۴، ح ۲۴۰۲۸.

۶- همان ، ص ۵۴۵، ح ۲۴۰۹۰.

۷- الترغیب و الترهیب ، ج ۲ ، ص ۹۵، ح ۱۴.

۸- بحار الانوار ، ج ۹۵، ص ۸۲.

۹- تفسیر منهج الصادقین ، ج ۹ ، ص ۲۳۷.

۱۰- بحار الانوار ، ج ۹۵، ص ۱۴۵.

۱۱- همان ، ج ۸۰، ص ۱۲۸.

۱۲- همان ، ج ۹۳، ص ۳۴۱.

۱۳- همان ، ص ۳۴۶.

۱۴- رعد ، آیه ۱۱.

۱۵- روم ، آیه ۴۱.

۱۶- تحفه الاحوذی ، ج ۶ ، ص ۳۴۸ ، ح ۲۲۲۵

شب بیست و سوم ۲

شب بیست و سوم

«بِاِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَانِ الرَّحِیمِ» الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی

من هر سال اصرار دارم این را بگویم که شب بیست و سوم، اهمیت شب قدری اش از شب نوزدهم و از شب بیست و یکم بیشتر است.

شب نوزدهم حدیثی داریم کار یک مرحله تمام می شود، بیست و یکم یک مرحله دیگر، بیست و سوم قطعی می شود. مثل پارچه ای که یکبار می برند، یکبار کوک می زنند، یکبار دوخت آخر.

یعنی شب بیست و سوم آن شبی است که کارها دیگر مهر و موم می شود. یک کارهائی هم هست شب قدر، عمومی است ولی شب بیست و سوم پررنگتر است.

ص: ۱۱۷۷۴

مثلا شب قـدر مسـتحب است آدم غسل کند. اما شب بیست و سوم دو تا غسل دارد. یک غسل سـر شب، یک غسل آخر شب. البته اینها غسل مسـتحب است، نمی شود با آن نماز خوانـد، باید وضو هم گرفت برای نماز. یا مثلا شب بیست و سوم قرآن دو تا سوره اضافه دارد بخوانیم. سوره روم و عنکبوت. این که دو تا غسل دارد، دو تا سوره روم و عنکبوت می گوینـد بخوانید، و اینکه شب بیست و سـوم حضـرت زهرا نمی گـذاشت کسـی بخوابـد. اگر کسـی هم از بچه هـا خـوابش می برد، یـک آب در صـورتش می پاشـید، و غـذایشان را تغییر می داد و غـذای سـبکتر، علی ایّ حـال یـک اصـراری داشـتند بر اینکه نخوابنـد، این پیداست که شب بیست و سوم عنایت می شود.

یک کسـی آمد مدینه گفت آقا راسـتش را بخواهی من در روستا اصلا نمی توانم سه شب احیا بگیرم، نمی توانم بیایم مسجد، خیلی که چانه زد امـام فرمود پس شب بیست و سوم بیـا. علی ایّ حال یک قرینه هائی در کار است که شب قـدر واقعی شـب بیست و سوم احتمـالش خیلی زیاد تر است. خب شب قـدر... اینها ممکن است برای شـما تکراری باشـد، ولی بچه های ما باید بشنوند، دو سه بار باید بشنوند تا این فرهنگشان شود.

۱– شب قدر، شب اندازه گیری

شب بیست و سوم شب قـدر است. قـدر یعنی انـدازه گیری. هر چیزی حساب و کتابی دارد. قرآن می فرماید تمام نعمتهائی که بـه شـما می رسـد خزینـه اش پهلـوی مـا اسـت. بـه مقـداری که حکمت است صـادر می کنیم. «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» الحجر/۲۱ یعنی چیزی نیست مگر اینکه خزینه اش پهلـوی مـا است، «و مـا ننزله الاـ بقـدر معلوم» یعنی خزینه پهلوی مـا است به مقدار خاص نازل می کنیم. مثل اینکه سماور پر از چای است، منتهی شما لیوانی بریزید، چای کمرنگ بریزید، پررنگ بریزید آنهـا مربوط به این است که چقـدر عقل شـما قضاوت کنـد که برای که چه چای بریزیـد، یعنی خزینه اش در سـماور است اما یک اسـتکان یک اسـتکان.. منتهی از سـماور ما کم می شود ولی از خزینه خـدا کم نمی شود. یک مثل هم برایتان بزنم، یک آیه داریم در قرآن می فرماید «مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ» الذاریات/۲۳ مثل اینکه دارید حرف می زنید. خزینه حرف حلق شماست، منتهی چند کلمه به یکی بگوئی، این اختیارش دست شماست. یعنی قدرت سخنرانی در بدن هست اما استفاده از این قدرت به مقداری است که شـما صلاح بدانید. چطور شما توان سخن دارید، منتهی هر چه می توانید که حرف نمی زنید، به مقداری که لاـزم است، حرف می زنیـد. «مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ» یعنی همـانطور که شـما قـدرت نطق داریـد، منتهی از این قـدرت کم کم اسـتفاده می کنیـد به مقـداری که صـلاح می دانیـد، خدا هم قدرت دارد، از قدرتش تدریجا، آن مقداری که حکیمانه هسـت عرضه می کند.

پس شب قـدر، به احتمال قوی شب بیست و سوم است. در شب بیست و سوم چه باید کرد؟ یک دو رکعت نماز است که لابد می دانیـد، من هم اشاره کنم که اگر کسـی نمی دانـد... فقط «قُلْ هُوَ اللَّهُ» الإخلاص/۱ اش هفت تا است. بعـد از نماز مغرب و عشا، دو رکعت نماز مثل نماز صبح، منتهی بجای یک «قُلْ هُوَ اللَّهُ» هفت تا می خوانید. رکوع و سجودش، هیچ فرق نمی کند، فقط «قُلْ هُوَ اللَّهُ»اش هفت تا است. بعدش هم هفتاد مرتبه(استغفرالله و اتوب الیه)، (ربی) هم نمی خواهد. هفتاد مرتبه، که کل نماز چهار دقیقه طول می کشد با(استغفر الله) هایش تقریبا. این دو رکعت هم داریم که اگر کسی بخواند، همینطور که نشسته، خدا خودش و پدر و مادرش را می بخشد. خب حالا چه کنیم؟

مهمترین کار شب قدر،

که قرآن فرمود «لَیْلَهُ الْقَـدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَـهْرٍ» القدر/۳. «أَلْفِ» یعنی هزار. هزار مـاه را تقسـیم بر دوازده کن با ماشـین حساب، می شود هشـتاد و خرده ای سال. یعنی شب قدر ارزشـش به اندازه هزار ماه است. هر کاری شب قدر بکنی. یعنی افرادی را من سراغ دارم که خمسـشان را شب بیست و سوم می دهنـد، چون هزار تومان که شب بیست و سوم بدهی، انگار یک میلیون داده ای. یـک نفر را شب بیست و سوم افطـاری بدهـد، انگار به هزار نفر افطاری داده ای. تجاری که وضع مالیشان خوب است، هر چه می خواهنـد در طول سال بدهنـد، فکر کننـد چقـدر پول می خواهند بدهند، همه را شب بیست و سوم چکش را بنویسـند، بگذارنـد کنار. ضـربدر هزار می شود. چطور اگر یک جنسـی ارزان است، می خرنـد می گذارنـد انبار، برای اینکه بعـدا دیگر گیر نمی آیـد؟ البته اگر چیز مورد نیـاز جـامعه باشـد، احتکار است، غلط است این کار. بنابراین هر کس هر کاری می خواهد بکند، شب بیست و سوم ضرب در هزار می شود. حالا بهترین کار چیست؟ راجع به دعا من می خواهم چنددقیقه صحبت کنم. راجع به مناجات شب بیست و سوم. اول یک دعا بکنم.

ص: ۱۱۷۷۶

خدایا تو را به آبروی همه کسانی که لیاقت دارند و شب بیست و سوم بهترین مقدرات را برایشان می کنی، به ما هم لیاقت دریافت آنهمه الطافی که به اولیایت داری به ما هم آن الطاف را مرحمت بفرما. هرچه به خوبان می دهی به ما هم بده.

۲– دعا، ارتباط میان انسان با خدا

و اما بحث ما. موضوع بحث ما که ماه رمضان امسال بحثش را داریم، انسان است. در انسان یک رابطه هم هست با خدا. چون انسان چهار تا رابطه دارد. انسان با خدا، انسان با مردم، انسان با خودش، انسان با طبیعت. عمری باشد راجع به اینها هم صحبت می کنیم. رابطه انسان با خدا همین عبادت است که قله این عبادت نماز و دعا است. قرآن می فرماید که «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» غافر/۶۰ یعنی دعا کنید من مستجاب می کنم. اول یک اشکال در این زمینه هست. اگر قران گفته دعا کنید من مستجاب می کنم، پس چرا برخی وقتها دعا می کنیم مستجاب نمی شود؟ یک گیری در این هست. یا این گیر در «ادْعُو» است. یا این گیر دارد... چون «ادعوا» یعنی دعا کنید. دعا چیست؟ دعا یعنی طلب خیر. یعنی از خدا خیر بخواهید. خیلی وقتها که ما دعا می کنیم، فکر می کنیم دعاست، واقعا طلب خیر نیست. خیال می کنیم خیر است. آیات قرآن زیاد داریم می گوید «یَحْسَبُونَ» الأعراف/۳۰ خیال می کنند، «أَفَحَسِبْتُمْ» المؤمنون/۱۱۵ اینطور خیال می کنید؟ «لَا تَحْسَبَنَّ» آل عمران/۱۸۸ اینطور فکر نکن. «عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ» البقره/۲۱۶ خیلی چیزها را دوست دارید، شر است. اینقدر آدم دلش می خواهد با فلانی ازدواج کند، حال آنکه فاجعه است ازدواج با فلانی. خیال می کند. خیال می کند این غذا را بخورد خوب است. می خورد بعد دکتر می گوید نخور به صلاحت نیست. پس یا دعا لق است، چون دعا یعنی خیر، خیلی چیزهائی که ما می خواهیم واقعا خیر نیست. یا این که خیر است «نِی»اش گیر دارد. چون «نِی» یعنی چه؟ یعنی اخلاص. «ادْعُونِی» یعنی بخواهید خیر را از من. گاهی وقتها از خدا نمی خواهیم. بخدا می گوئیم به هر کس و ناکس دیگر هم می گوییم. یعنی در دعا مخلصین نیستیم. همینطور می گوئیم ولی خب خیلی هم دلمان با خدا نیست. یا اخلاصش لق است، اخلاص نیست شرک است، یعنی غیر خدا هم هست، یا «لَکُم». یعنی به نفع شما. آخر می گویند فلانی به له فلانی است یا فلانی علیه فلانی است. له یعنی به نفعش است، علیهش است یعنی ضدش است. «لَکُم» یعنی به نفع. خیلی چیزهائی که ما می خواهیم به نفع نیست، به ضرر است. پس اگر خیر بود و خلوص بود و به نفع بود حتما... هر جا که مستجاب نشد، یا در «ادْعُو» گیریم، یا در «نِی»اش گیریم، یا در «لَکُم» گیریم. اگر خیر باشد

ص: ۱۱۷۷۷

یـک، خلوص باشـد دو، از او هم بخواهیم سه، مستجاب می شود. دعـا مثـل شـماره تلفن است. یعنی شـماره تلفن را اگر زدی گوشی را برنداشت، می گویند چه شماره ای را گرفتی؟ می گوئی این شماره را. می گوید این شماره خانه ما نیست. دعا یک شماره ای دارد، می گوید اگر شـماره را گرفتی من گوشـی را بر می دارم. شـماره دعا ده دوازده تا شماره است. این شماره ها را من می گویم کسـی پای تلویزیون هم می خواهـد بنویسـد، بنویسـد. شـماره تلفن دعا. چگونه دعا کنیم. عوض شـماره تلفن بگوئیم آداب دعا.

۳- آداب دعا در روایات

۱.«بِاِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ». گفتن «بِاِسْمِ اللَّهِ». روایت داریم(لا ـ یرد دعـاء اوله بسم الله) اگر دعا اولش بسم الله باشـد رد نمی شود. پس این شماره اول، گفتن بسم الله.

۲. شماره دوم تمجید. (کل دعاء لایکون قبله تمجید فهو ابتر) دعائی که اولش تمجید نباشد ابتر است. ابتر یعنی ناقص. یعنی از خدا ستایش کن. مثل دعای ماه رمضان که میگوئیم(یا علی یا عظیم یا غفور یا رحیم انت الرب العظیم) بعضی وقتها می گوئیم خدایا حکیمی، علیمی، قدرت داری، شنوائی، بینائی، عزت دست تو است، قدرت دست تو است. تمجید کنیم.

۳. نماز هم موثر است. دو رکعت نماز بخوانم. یک کسـی آمـد دو رکعت نماز خوانـد، پیغمبر فرمود(سل توسل) بعـد از آنکه نماز خواندی دعا کن، دعای بعد از نماز اثر دارد.

۴.دعایتان را کم نشـمارید. چنـد تا چیز را کم نشـمارید. گناهانتان را کم نشـمارید. گاهی وقتها آدم یک گناهی می کند، می گویـد این که چیزی نیست، بعـد در همان گیر می کند، یعنی پوست خیار بیشتر از خیار مردم را تا حالا انداخته. اگر از کسانی که زمین خورده اند بپرسیم که بابا از خیار درسته زمین خوردی یا از پوست خیار؟ بیشترشان می گویند پوست خیار. کار یک ریز بیشتر اثر دارد.

ص: ۱۱۷۷۸

گاهی وقتها انسان... پول مردم هم همینطور است. اگر به مردم یک پول سنگینی بدهکار باشی یادت نمی رود اما اگر مثلا دو ریال، ده ریال، یک تومان، ده تومان باشد، ممکن است از ذهنت بپرد و مال مردم را بخوری و عذر خواهی هم نکنی. اگر چادر و پیراهن و کت و شلوار مردم را با تیغ پاره کنی، یادت می رود که یک گناهی کرده ای. اما اگر می روی روضه پایت را گذاشتی روی کفش مردم، کفش مردم را گلی کردی، می گوئی این که چیزی نیست، عذر خواهی نمی کنی. چیزی است. مال مردم چیزی است. درخت را قطع کنی می گوئی بد کردم، اما شاخه مردم را براین چای خوردن می شکنی، نمی گوئی بد کردم. چون شاخه پهلویت چیزی.... گناهانی که چیزی نیست، آنها چیزی نیست، آنها چیزی هست. آخر به یک دختر فوکولی می گویند خانم این فوکولت بیرون است. برو بابا من پهلوی خیلی ها حزب اللهی ام. من که از خیلی ها بهترم. بله تو از خیلی هابهتری. اما می گوئی چیزی نیست. این که می گوئی چیزی نیست...

۴- گناه را کوچک نشماریم

حلقه طلا- برای مرد حرام است. می گویند برو بابا. این حلقه نامزدی است. چیزی نیست. گناهی که آدم بگوید این چیزی نیست این خیلی مهم است. ممکن است این سنگ... این وزنی ندارد هان! این دو سه مثقال است، شاید هم کمتر، من می زنم توی کله ات. می گویم چیزی نیست. اگر من این را بزنم به کله ات، بگویم چیزی نیست، تا آخر عمر شما از من نمی گذری. می گوئی چقدر پررو. زد توی کله ما بعدش هم گفت چیزی نیست. اما ممکن است یک سنگ پرت کنم، بعدش بیایم بگویم آقا معذرت می خواهم ببخشید. ممکن است سنگ سنگین را چون عذر خواهی می کنم ببخشی، ولی یک مثقالی را چون عذر خواهی نمی کنم نبخشی.

۵. برای دیگران دعا کنیم.

برای دیگران اگر برای چهل نفر دعا کنی، دعای خودت هم مستجاب می شود.

۶. در دعا خوش گمان باش.

نگو ما دعا می کنیم ولی ای بابا کی مستجاب می شود؟ خوش گمان باش. روایت داریم خدا می گوید من کنار گمان بنده ام. اگر گمانش بالا باشدمن دعایش را مستجاب می کنم. مثلا نگو من کجا او کجا. باورت بیاید. شاید شد. چه اشکالی دارد مثلا کره زمین از مغز شما استفاده کند؟ من؟ ما همین کنکور قبول شویم، بسمان است. ما همین قرض هایمان را بدهیم بس است. بگو اشکالی ندارد خدایا قرض ما را بده، توفیق هم بده به خیلی ها هم وام بدهیم. از دستتان خیر جاری شود. اشکال دارد این درختی که شما می کارید، چوبی شود که در حرم امیرالمومنین ازش ساخته شود؟ بگو خدایا ما این درخت را می کاریم، تو خودت نظر کن که از این انجیرها امام زمان بخورد، از این چوب در مسجد ساخته شود. یعنی هی نگو من کجا امیر المومنین کجا. من کجا او کجا.

در دعا ها دعاهای بزرگ کنیم.

خوش بین باشی. یک وقتی خدا یک عنکبوت را می گذارد دم غار، تار عنکبوت پیغمبر را در غار حفظ می کند. یک وقت چهار تا شنهای طبس، امریکا را فلج می کند. یک وقت ابابیل ابرهه را «تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ» الفیل/۴ یک بار یک کلاغ می آید یک چیزی را خاک می کند،... آخر حضرت آدم دو تا بچه داشت. هابیل و قابیل. یکی آن یکی را کشت. بعد ماند که آن که کشته شده چه کند؟ هی کول کرد این طرف و آنطرف برد خسته شد. بعد یک کلاغ آمد یک چیزی را زیر خاک کرد، یادش داد تو هم این جنازه را خاک کن. یک وقت می بینی یک کلاغ کاری می کند، معلم چند میلیارد بشر می شود. یعنی چند میلیارد آدمی که جنازه شان را خاک کرده اند، معلمشان کلاغ بوده. دیگر من از کلاغ بد ترم؟ من از تار عنکبوت بدترم؟ من از شن صحرای طبس بد ترم؟ یعنی وقتی دعا می کنید، بخصوص جوانها. نگو کنکور قبول شوم و در فوتبال و والیبال و در ریاضیات و کامپیوتر و.. نمی دانم سربازیم حل شود و... اینها را بگوئید اما در اینها نایستید. برو بالا. در دعا همتتان بلند باشد. ببینید امام که دعا می کند می گوید(اللهم اغن کل فقیر) نمی گوید خدایا فلانی فقیر است. کل فقیر. (اشبع کل جائع)(اللهم اکس کل عریان) همه مریضها. اصلا فکرت، روحت بلند باشد. صدقه می دهی برای سلامتی خودت نده، برای سلامتی همه بده. می روی آب بخوری، بگو آقا کسی آب نمی خواهد؟ همش دست و پا به خیر باشد. می روی نان بگیری می بینی یک پیر مرد، پیرزن در محله تان هست که باید با عصا و زحمت بیاید نانوائی.... خب مگر نوکرش ام؟ طوری نیست یک نان بهش بده. دست و پا به خیر باشد. این ها در دعا مستجاب است.

ص: ۱۱۷۸۰

۷.تضرع در دعا مستجاب است.

می گویـد وقتی دسـتتان را بالا می کنیـد، انگار غذا طلب می کنید. یعنی واقعا دسـتمان.... حدیث داریم دستی که می آید بالا خـدا می گویـد این دست آمـده بالا از من چیزی می خواهـد، من خدای کریمم. حالا که دسـتش را دراز کرد، محروم بر نمی گردانم.

۵– لطف و رحمت خداوند نسبت به بندگان

پنـج تا کار خـدا می کنـد: گاهی همین که می خواهیم به ما می دهـد، یا اگر این صـلاح نباشـد، مشابهش را می دهـد، یا اگر اصـلا صـلاح نیست، می گوید حالا که دسـتش آمده بالا محروم نباید برگردد، یک بلائی از جانش دور می کنم، یا در مقابل یک چیزی به نسـلش می دهم، یاحالا که دعا کرد یک چیزی برای قیامتش ذخیره می کنم. یا خودش، یا مشابهش، یا رفع بلا، یا نسـلش، یا قیامتش. حـدیث داریم دست که می آیـد بالا خـدا می گویـد خجالت می کشم... عجب خدائی است. می گوید گناه کردی یکی می نویسم، ثواب کردی ده تـا می نویسم. هر چی گناه کردی راست بگو معـذرت می خواهم می بخشـمت. حدیث داریم یک وجب بیائی رو به من، یک قدم می آیم رو به تو. عادی بیائی رو به من، من با دو می آیم رو به تو، و خوبی هایت را نشان می دهم در جامعه. بـدی هایت را می پوشانم. حتی بدی هائی که اگر پدر و مادرت بفهمند از خانه بیرونت می کننـد، من میـدانم ولی هیـچ به رویم نمی آورم. (یـا من اظهر الجمیـل و ستر القبیـح) خوبی هـا را نشان می دهم عیب ها را می پوشـانم. مردم خوبی هـا را دفع می کننـد، بـدی ها را نشان می دهنـد. یعنی حتی زن و شوهر! چهل تا لقمه می خورد، در یک لقمه شن است، این شن را می آورد به خانم می گویـد ببین! نخود را پاک نکرده ای! یعنی در چهل تا نخود که می خورد آن شن را نشان می دهد. ولی خدا اینطور نیست.

ص: ۱۱۷۸۱

۸. در دعا اصرار کنید. حدیث داریم به مردم اصرار نکنید. اما خدا دوست دارد نسبت به خودش اصرار کنی. الحاح یعنی اصرار. نگو آقا ما به خدا گفتیم. هی بگو هی بگو... بعد از نماز فریضه، بعد از نماز واجب دعا مستجاب می شود. مردم می گویند(السلام علیکم و رحمه الله و برکاته) می دوند. حدیث داریم کجا می روی؟ این که می دود فکر می کند به کارش می رسد. تعقیب مهم است. دعا مهم است. بهترین تعقیب هم سی و چهار بار(الله اکبر)، سی و سه بار(الحمدلله) و سی و سه با ر(سبحان الله) که ثواب هزار رکعت نماز دارد. تمام نیاز ها را هم از خدا بخواه. حتی بند کفشت را. بخدا بگو. با خدا حرف می زنی همچین ریز و درشت کارهایت را بگو.

۹. دعا که می کنید(و ادعوه خوفا و طمعا) یعنی با ترس و طمع دعا کنید. حضور قلب داشته باشید. یعنی بدانید چه می گوئید.

۱۰. یقیق داشته باشید مستجاب می شود.

۶- گناه، عامل عدم استجابت دعا

۱۱. گاهی وقتها دعا می کند مستجاب می شود بعد از دعا می رود گناه می کند. خدا به فرشته ها می گوید این دعایش مستجاب شد ولی چون گناه کرد شما هم دست نگه دارید. یعنی(اللهم اغفر لی الذنوب التی تحبس الدعاء) دو تا معنا شده. یا یک گناهانی آدم می کند که دیگر حال دعا ندارد، یا یک گناهی می کند که حال دعا دارد ولی دعایش مستجاب نمی شود. حبس دعا، یا آدم اصلا خودش قفل می شود حال دعا ندارد، یا نه دعا می کند یک مانعی می آید جلوی استجابت را می گیرد. اینها همه اش حدیث است حدیثش هم اینجا هست. می گوید که عده ای آمدند به امام صادق گفتند که ما دعا می کنیم(فلا یستجاب لنا) مستجاب نمی شود. گفت(لانکم تدعون من لا تعرفون) چیزی از کسی می خواهید که نمی شناسیدش. یعنی خودتان ایمانتان لق است، باورتان مشکل دارد، جدی نیستید. مثل اینکه شما می گوئید بفرما. خب نمی فرمایم. این لقلقه زبان است. با تمام وجود نمی گوئی بفرما. اگر با تمام وجود بگوئی بفرما... آخر ببینید جدی بودن یک مساله ای است.

ص: ۱۱۷۸۲

امـام کـاظم رفت در خانه، امام رضا(ع) بچه کوچولو بود. با پـدرش بود. گفت آقا جان این که با ما بود از شـیعیان است. شـما رفتی در خـانه می گفتی بفرمـا. شـما بفرما نگفتی رفتی در خانه. امام کاظم فرمود الان آمادگی پـذیرائی نـدارم. کسـی که قلبا آمادگی نـدارد بگویـد بفرما، قلبش با زبانش تفاوت دارد یک نفاق است. یعنی این که انسان وقتی می خواهـد بگویـد جـدی بگوید. گاهی دو نفر قهرند، می گویند بیایید همدیگر را ببوسید. این ها که قهرند و به همدیگر فحش داده اند همینطور جدی نمی بوسند. اما گاهی وقتها آدم نوه اش را، بچه اش را وقتی می بوسد سفت می بوسد. این جدی بودن مهم است.

۷– غذای حلال، شرط استجابت دعا

۱۲.غـذای حلـل. حضـرت فرمود که می خواهی دعـایت مستجاب شود(طهر مطعمـک و لاـ تـدخل بطنک الحرام) لقمه حرام خورده ای دعـایت مستجاب نمی شود. مثـل این که گازوئیـل ریخته ای در هواپیمـا، هواپیما نمی پرد. هی می گوئیم آخر چه شـده است؟ می گویـد بابا در شـکم این هواپیما گازوئیل ریخته ایـد. لقمه حلال خیلی مهم است. وقتی که بدنیا آمدیم چیزی نداشتیم، دو سه روز دیگر هم چیزی نداریم و می رویم، لخت آمده ایم و لخت هم می رویم، حالا دو سه روز خدا بهت داده، چرا خمسش را نمی دهی؟ چرا زکات نمی دهی؟ یک ملخ یک آفت یک کمبود باران. اینقدر حدیث داریم هرجا مالی تلف شد بخاطر این است که مردم زکات نداده اند. اصلا نماز بی زکات قبول نیست.

پیغمبر آمـد در مسـجد افرادی را بلند کرد گفت برو بیرون نمی خواهد نماز بخوانید، گفت چرا؟ گفت نماز می خوانید به فقرا کمک نمی کنید. خمس واجب است، زکات واجب است. نگو آقا ما که مالیات می دهیم، جمهوری اسـلامی از ما مالیات می گیرد،.... بابـا مالیـات مـال زنـدگی شخصـی تو است. شـما در خـانه گلـدان داریـد، یک پولی هم میـدهی دولت بیرون پارک درست کند. در خانه قفل می زنی، یک پولی هم می دهی به دولت بیرون خانه پلیس می گذارد. در خانه کپسول آتش نشانی داری، یـک پولی هم می دهی بیرون ماشـین آتش نشانی باشـد. در خانه موزائیک و اسـفالت می کنی، یک پولی هم میـدهی بیرون را اسـفالت کننـد. در خـانه یـک آکسـار و آسپرین و چهـار تـا قرص و کپسول داری بیرون خـانه هم پول می دهی یک درمانگاه می زنند. یعنی همینطور که نیازهائی را مختصـرش را در خانه داری، بیرون خانه هم پولی که به دولت می دهی برای مالیات، برای حل مشـکلات خود شماست. من در خانه گلدان دارم، بیرون هم پارک می خواهم، در خانه کپسول آتش نشانی دارم بیرون هم ماشـین آتش نشـانی می خواهم. در خـانه دارو دارم بیرون هم درمانگاه می خواهم. در خانه قفل می زنم بیرون هـم پلیس می خـواهم. پـول مالیـات پـولی اسـت کـه به دولت می دهیـد برای حـل مشـکلات شـخص شـما. ولی زکـات برای مشـکلات شـخص شـما نیست. برای این است که فقرا سـیر شونـد. من پول نمی دهم که دولت زنـدگی من راتامین کنـد، پول میـدهم که فقرا سـیر شوند. فرق است پولی که به دولت می دهید که خرج منافع شـما کند یا پولی که می دهید فقیر سـیر شود کاری به منافع خودت نداشـته باشـد. فرق می کنـد. حساب مالیات فرق می کنـد. زکات عبادت است. قصـد قربت می خواهد. خمس قصـد قربت می خواهـد. گیرنـده خمس باید عادل باشد. باید مرجع تقلید باشد یا وکیلش باشد. مصـرفش، گیرنده اش، نیتش، همه اش فرق می کند. همینطور می گوئیم بله ما که حالا که زکات می دهیم...

ص: ۱۱۷۸۳

اگر می خواهیـددعا مسـتجاب شود، برای اجابت دعا به عهـد خـدا وفا کنیـد. قول هائی که بخـدا داده ایـد وفا کنیـد. قرآن می گوید «أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» البقره/۴۰. شما چند تا نذر کردی عمل نکردی؟ مگر نذر نکردی که اگر بعدش خوب شد چه کنی؟ مگر نذر نکردی... مگر نذر نکردی...؟

تعهد هائی که داده اید عمل کنید، دعا مسـتجاب می شود. و به هنگام دعا از دیگران قطع امید کن. یعنی یکسـره دل را از همه جا بکن. در اسـتجابت دعا مسـتجاب می شود. آقا حالا که خـدا می توانـد این کار را بکند، پس چرا نمی کند؟ خدا می تواند بکنـد امـا حکیمـانه نیست. مگر من نمی تـوانم یقه خودم را پـاره کنم؟ من می توانم یقه خودم را پـاره کنم، من می توانم بزنم شیشه را بشـکنم، اما نمی شـکنم. اصـلا خدا می تواند همه مردم وقتی به دنیا می آیند، بوعلی سـینا به دنیا بیایند، اصـلا زحمت درس خوانـدن نکشـند. می تواننـد همه درخت هـا اتوماتیک گل بـدون میوه بدهنـد، اینقـدر زحمت کشاورزی نباشـد. منتهی حکمت خـدا به این است که افراد بـا تلاش به جـائی برسـند. خداونـد قـدرت دارد امـا وقتی از قـدرتش اسـتفاده می کنـد که حکیمانه باشد. مثل این که شـما قدرت داری شـیشه را بشکنی، یقه ات را پاره کنی، ولی این کار حکیمانه نیست. همینطور که شما از قـدرتت مقـداری اسـتفاده می کنید که حکیمانه باشد، خدا هم از قدرتش مقداری اسـتفاده می کند که حکیمانه باشد. نابرده رنج... نمی شود که آدم رنج نکشیده که گیرش گنج بیفتد.

۸- ذکر اسماء حسنی در دعا

ص: ۱۱۷۸۴

دارد کم کم حرفها تمام می شود. حالا من چون شب بیست و سوم است یک دقیقه یک دعائی است اینجا می خواهم برایتان بخوانم. سه تا آیه داریم در قرآن این است: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» الأعراف/۱۸۰ یعنی خداوند اسماء حسنائی دارد که «فَادْعُوهُ بِهَا» دعا می کنید با این اسم ها باشد. البته اسماء هم معانی سنگینی دارد، معنی اسماء هم نه این است که لقلقه زبان باشد. یعنی خودمان را به این صفات نزدیک بدانیم. اینها ۹۹ تا اسم است، من تند می خوانم شما هم با من بخوانید یک دقیقه طول می کشد.

دعای مهمی است.

بسم الله الرحمن الرحیم.

(یا الله الاله الواحد الاحد الصمد الاول الاخر السمیع البصیر القدیر القادر العلی الاعلی الباقی البدیع البارئ الاکرم الباطن الحی الحکیم العلیم الحلیم الحفیظ الحق الحسیب الحمید الحفی الرب الرحمن الرحیم الذارع الرازق الرقیب الرئوف الراعی السلام المومن المهیمن العزیز الجبار المتکبر السید السبوح الشهید الصادق الصانع الظاهر العدل العفو الغفور الغنی الغیاث الفاطر الفجر الفتاح الفالق القدیم الملک القدوس القوی القریب القیوم القابض الباسط قاضی الحاجات المجید المولی المنان المحی المبین المغیث المصور الکریم الکبیر الکافی کاشف الضر الوترالنور الوهاب الناصر الواسع الودود الهادی الوفی الرفیع الوارث البر الباعث التواب الجلیل الجواد الخبیر الخالق خیر الناصرین الدیان الشکور العظیم اللطیف الشافی).

این ها ۹۹ تا.

خدایا به آبروی این اسماء الحسنی تمام دعاهای شب قدر را مستجاب بفرما.

ما را در همه خیرات شریک کن. اگر کاری از ما

خیر هست همه محبین اهل بیت را درکار ما شریک کن.

هر چه برای خوبان مقدر می کنی همانها را برای همه ما مقدر کن. قیامت را روز رو سفیدی ما قرار بده.

ص: ۱۱۷۸۵

مشکلات فرد و جامعه و نظام و دولت و ملت ما را حل کن.

رهبر، دولت، امت، ناموس، نسل، انقلاب، آبرو، هرچه که به ما داده ای در پناه امام زمان حفظ کن.

مـا را مشـمول دعای امام زمان قرار بـده. قلبش را از ما راضـی کن. ما را از غافلین در دنیا و از زیانکاران در دنیا و آخرت قرار نده. نسل ما را تا آخر تاریخ بهترین مومنین و مومنات قرار بده. به بی همسـر ها همسر خوب بده. به بی مسکن ها مسکن خوب بـده. به بیکارها کار خوب بـده. به بی فرزنـد ها فرزندان سالم صالح بده. دلها را به هم مهربان کن. مرض ها را شـفا بده. مرده هارا بیامرز. عاقبت ما را ختم بخیر کن. دانه دانه افراد را خیر دنیا و آخرت مرحمت بفرما.

ضمنا اگر هم می خواهید خدا شما را ببخشد هر که بهتان ظلم کرده همین الان ببخشید. فحشی غیبتی تهمتی...

خدایا هر کس به ما ظلمی کرده است بخاطر احترام شب قدر همه را من بخشیدم تو هم مرا ببخش. ببخشید تا ببخشند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

شب بیست و سوم

شب بیست و سوم

بسم الله الرحمن الرحیم

در میان این که شب قدر شب نوزدهم است یا بیست و یکم یا شب بیست و سوم، احتمال بیست و یکم و بیست و سوم بیشتر از شب نوزدهم است. در میان بیست و یکم و بیست و سوم احتمال بیست و سوم بیشتر است.

شب قدر چه شبی است؟ شبی است که قرآن نازل شد. «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» قدر/۱.

ص: ۱۱۷۸۶

شب قـدر بلا‌ـتشبیه بلاتشبیه هزار بار بلاتشبیه مثل روزی است که رئیس جمهور لایحه بودجه را می دهـد به مجلس یا تصویب می کند مجلس.

چون آن زمـان همه ی وزراء به معـاونین شان می گوینـد در این ایام حق مرخصـی ندارید چون در مجلس دارنـد بودجه یک یک سال را انـدازه گیری می کننـد. اگر یک وقت وزیر و معاونینش نجنبند یک وقت می بینی بودجه اش کم و زیاد می شود در غیـابش یـک تصـمیم می گیرنـد و لـذا بـا تمام وجود وزیر و معاونینش حضور فعال دارد که یک وقت نماینـدگان مجلس بودجه اش و سهمیه اش را کم نکند.

شب قدر آنچه بنا است در یک سال به آدم برسد، شب بیست و سوم امضاء می شود.

همه ی فرشـته هـا می آینـد زمین «تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ» قـدر/۴ شب قـدر فرشـته ها می آینـد زمین خدمت حضـرت مهدی(عج) می رسند.

امام به ما فرمود: شما از سوره ی قدر می توانید ثابت کنید حضرت مهدی(عج) را.

چه طور؟

شب قدر مال یک سال است یا هر سال؟ شب قدر مال هر سال است.

هر سال یک شب قدری دارد. و در هر سال شب قدر فرشته ها نازل می شوند.

زمانی که پیامبر بود فرشته ها خدمت پیامبر می رسیدند. بعد از پیامبر خدمت صدام باید برسند؟

پهلوی چه کسی بروند؟

بایـد در هر زمـان شخصـی باشـد مثـل پیامبر و دارای کمالات و صـفات پیامبر که لیاقت داشـته باشـد. که فرشـته ها خـدمت او برسند. یعنی در هر زمانی ما یک امام معصومی می خواهیم که تمام کمالات پیامبر را داشته باشد. شب قدر مال هر سال است. آمدن فرشته ها مال هر سال است. فرشته ها پهلوی هر کس و ناکسی هم وارد نمی شوند.

ص: ۱۱۷۸۷

در زمان پیامبر خدمت پیامبر می رسیدند بعد از پیامبر هم باید امامی باشد عین پیامبر در تمام کمالات که لیاقت داشته باشد میزبان فرشته ها باشد.

حالا که به احتمال شب بیست و سوم شب قدر است. حساسیت امشب باید بیشتر باشد گرچه در میان دولت و حکومت و مردم ما، شب بیست و یکم بها داده می شود بیشتر و مسجدها شب بیست و یکم شلوغتر است و آن شب به خاطر شهادت حضرت علی امیرمومنان(ع) است اما از نظر دعا شب بیست و سوم خیلی مهمتر از شب بیست و یکم است و لذا اعمالش هم بیشتر است شب قدر یک غسل دارد شب بیست و سوم یک غسل اول غروب دارد یک غسل بعد از نصف شب. شب بیست و سوم خواندن سوره های روم و عنکبوت هم دارد.

مسجدهایی که حال قرائت ندارند یک کسی سوره ی عنکبوت را می خواند آدم های باسواد و بی سواد باهم همراهش می خوانند. که سوره ی عنکبوت و روم خوانده شود.

شب بیست و سوم خیلی شب مهمی است. بنابراین. من سراغ دارم از افرادی که خمس شان را شب بیست و سوم می دهند چون «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» قدر/۳. یک تومان در شب قدر مثل هزار تومان می ماند.

می گوید من که سی هزار تومان می خواهم خمس بدهم شب بیست و سوم می دهم که هزار تا سی هزار تومان حساب شود.

سراغ دارم که بعضی ها شب بیست و سوم افطاری می دهند چون یک نفر را که افطاری دهی مثل این است که هزار نفر را افطاری دادی.

هر چیزی شب بیست و سوم ضربدر هزار می شود.

ص: ۱۱۷۸۸

پس من یک دعا کنم بعد بحثم را شروع کنم.

خدایا ترا به آبروی میهمانان امشب، فرشته ها، و تو را به آبروی میزبان امشب حضرت مهدی(عج) و تو را به آبروی مائده ی آسمانی شب قدر قرآن کریم و تو را به آبروی همه ی اشک های مقدس و نفس های مقدس و مکان های مقدس و افراد مقدس، آن چه در شب قدر برای بندگان خوبت مقدر می کنی، همه ی آن ها را برای همه ی ما از فضل و کرمت مقدر بفرما. و ما را از خاسرین این شب ها و از اهل حسرت در قیامت قرار نده. الهی آمین.

اما بحث.

به مناسبت این که شب دعا هست آیه ی «وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادی» خیلی آیه ی خوبی است یعنی همه ی آیه ها خوب است ولی علامه ی طباطبایی می فرماید: در قرآن آیه ای شیرین تر از این نیست.

می فرماید شیرین ترین و لطیف ترین آیه در قرآن این آیه است.

«وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادی عَنِّی فَإِنِّی قَریبٌ أُجیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجیبُوا لی وَ لْیُؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ» بقره/۱۸۶.

در این آیه خداوند هفت مرتبه می فرماید: خودم، خودم، خودم، خودم، خودم، خودم، خودم و لذا علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می فرماید لطیف ترین و شیرین تری آیات است.

اگر سوال کردند بندگان خودم از خودم. خودم نزدیک شان هستم. خودم اجابت می کنم بیایند سراغ خودم، استجابت بخواهند از خودم، ایمان بیاورند به خودم. و یک آیه در قرآن داریم که هفت بار می گوید خودم، خودم، چه قدر لطیف است. آیه ای که هفت مرتبه می گوید خودم، خودم، خودم.

اصلاً انگار خدا التماس می کند برویم در خانه اش هر چه گناه می کنیم می پوشاند.

ص: ۱۱۷۸۹

در دعای ابوحمزه می گوید «حَتَّى كَأَنَّكَ اسْتَحْيَيْتَنِي»(مصباح المتهجد، ص ۵۸۷) من گناه می کنم تو می پوشانی. انگار تو خجالت می کشی.

عوض این که من خجالت بکشم تو خجالت می کشی.

مثل بچه ای که خانه را به هم می ریزد و مادر به هم ریخته ها را می پوشاند که میهمان که می آید نبیند خانه به هم ریخته. بچه خراب می کند ولی انگار بچه خجالت می کشد.

می گوید خدایا من هر چه گناه می کنم تو می پوشانی و به روی خودت نمی آوری انگار تو از من خجالت می کشی. شب بیست و سوم است. بسم الله کسانی که با خدا قهرید.

کسانی که پارسال تا حالا اشکی نریخته اید. در ماه رمضان دارد بسته می شود.

یک دری باز شد فتح بابا ای خدا بابی را فتح کردی. دری را باز کردی گفتی بسم الله.

این دوره رمضان است. بسم الله وارد شوید.

سمیته توبه اسمش را گذاشتی توبه یک دری را باز کردی گفتی این در، در توبه است.

«فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ»(بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۲). دیگر وقتی در باز بود وقتی یک ماه در باز بود و یک کسی نیامد.

گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست.

لازم نیست آدم برود مسجدی که مسجد محله اش است ممکن است کسی هست برود مسجدی که نشناسندش با لباس مبدل برود. برود در یک تاریکی بنشیند با خداوند خلوت کند.

حرف زدن با خدا شیرین است اگر کسی شیرینی دعا و نماز را نچشید پیداست مریض است.

چون تمام اولیاء ما گفته اند مناجات شیرین است و بعد گفته اند اگر کسی شیرینی را نچشید معلوم است مریضی دارد یک مرضی دارد.

ص: ۱۱۷۹۰

دعا شرائطی دارد. حالا که آیه، آیه ی شریفی است یک بار دیگر بشنوید.

«وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادی عَنِّی فَإِنِّی قَریبٌ أُجیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجیبُوا لی وَ لْیُؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ» بقره/۱۸۶.

آمد پهلوی امام گفت: من اشکال دارم به خدا، به قرآن.

گفت: چه اشکالی داری؟

گفت: قرآن گفته «ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» غافر/۶۰. دعا کنید من متسجاب می کنم.

ما که هر چه دعا کردیم نشد.

امام فرمود: دعا مستجاب می شود اما یک شرط هایی هم دارد.

شما اگر خواستی کسی تلفن کند به کسی ارتباط چند تا شرط دارد.

شرائط ارتباط:

شما اگر خواستی به کسی تلفن کنی اول باید زمان را بدانی. (آشنایی با زمان)

«وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ» ذاریات/۱۸.

برکات ماه رمضان

یکی از برکات ماه رمضان این است که انسان در طول سال خیلی ها که سحر خوابند ماه رمضان سحر بیدارند(زمان را بدانیم)

مکان را بدانیم.

حدیث داریم مسجدهایی که مردم نمی روند در آن نماز بخوانند روز قیامت شکایت می کند.

می گوید خدایا من در بین مردم بودم ولی مردم به ما محل نمی گذاشتند.

عالمی که سراغش نروند قرآنی که تلاوت نشود مسجدی که در آن آمد و شد نشود.

«إِنَّما یَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ» توبه/۱۸. معنایش این نیست که معنایش را کاشی کنی معنایش این است که بروید. مسجد بی منار که پر از جمعیت باشد خداوند راضی است مسجد ضار قیمتی که آدم در آن نباشد خداوند از این مردم محله راضی نیست.

از تزئینات کم کنیم به افراد اضافه کنیم.

افطاری را ساده بگیریم ولی تعداد میهمانی ها را بیشتر کنیم.

شماره را باید بداند. یک کسی که می خواهد به کسی. . . شماره را باید بداند. با چه کدی. باید تلفن خراب نباشد.

اگر تلفن خراب باشد اگر ماشین خراب باشد هر چه بنزین بریزی در آن موتور خراب است. قلب باید سالم باشد. تلفن باید سالم باشد سیم باد وصل باشد. باید صدا روی صدا نیفتد. می گوید «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصینَ» غافر/۱۴. مخلصین یعنی صدا روی صدا نیفتد بگویی هم خدا هم خرما. واقعاً درست.

خط روی خط نباید بیفتد. بعضی ها صدا روی صدا می اندازند. صدا ریو صدا نباید بیفتد. باید آن کس به شنیدن صدای شما علاقه داشته باشد. گاهی وقت ها ما به کسی تلفن می کنیم آن طرف نمی خواهد ما گوشی را برداریم می گوید بگو نیشش بگو نیستش. یا دو شاخ را بکش یا گوشی را برندار اصلاً وقتی به خیلی ها زنگ می زنیم این طرف نمی خواهد با او تماس بگیریم ولی خدا می خواهد می گوید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابين» بقره/۲۲۲. تماس بگیرید دوستتان دارم.

تو بیا دوستت دارم.

و لذا می گویند یکی از کلماتی که خیلی مفید است همین کلمه است «یا اله العالمین». ای خدای گناه کارها. امام سجاد یک جلمه می گوید به خدا که یکی از علما می گفت من نمی دانم خداوند جواب امام سجاد را چه می گوید. یعنی امام سجاد خداوند را گذاشته در منگنه می گوید چه می خواهی بکنی. یا مرا عذاب می کنی و می سوزانی و جهنم می بری یا مرا می بخشی اگر مرا جهنم می بری شیطان خوشحال می شود که یک نفر بیشتر گمراه کرد اگر مرا ببخشی پیامبرت خوشحال می شود که امتش بخشیده شد. کیف خودت است می خواهی پیامبر را خوشحال کنی یا شیطان را. و خدا مجبور است که پیامبر را خوشحال کند. یعنی حرف زدن با خدا فرمول می خواهد.

آدم باید بلد باشد چه جور حرف بزند.

اصلاً وجود ماه رمضان مال اولیاء خدا که نیست اولیاء خدا همیشه ماه رمضان شان است.

این را خداوند به همه داده که همه باید بیایند.

خدایا شب بیست و سوم قرآن فرستادی یک

فرشته فرستادی دو در توبه را باز کردی سه

دیگر حالا کسی نیامد چی؟

خداوند وعده داده. «وَ لَنْ یُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ» حج/۴۷. خداوند خلف وعد نمی کند.

وعده داده گفته دعا کنید من مستجاب می کنم.

اگر می خواهید بدانید چه جور دعا کنیم بعد نمونه هم آورده آن قدر در قرآن داریم «فَاسْتَجَبْنا لَهُ» انبیاء/۷۶.

سوره ی انبیاء همه اش می گوید دعا کرد «فَاسْتَجَبْنا لَهُ».

یعنی آن قدر نمونه آورده که دعاهای فلانی را مستجاب کردم آن قدر دعا مستجاب کرده که کسی نمی گوید خوب درست است خدا گفته دعا کنید ما مستجاب می کنیم اما معلوم نیست به قولش عمل کند. هم «لَنْ یُخْلِفَ اللَّهُ» هم خدا به قولش عمل می کند هم نمونه های عملیش را نشان داده.

چه قدر دعاها مستجاب شده. بعضی از دعاهایی که مستجاب نشده حدیث داریم آمد گفت دعا کردم، مستجاب نشد فرمود: غذای شما حرام است. آب بریزی در ماشین راه نمی رود لقمه ی حرام دعا مستجاب نمی شود.

آمد گفت: دعا کردم مستجاب نشد.

فرمود: دعای شما دعا نبوده چون دعا طلب خیر است خیلی چیزهایی که شما می خواهید خیر نیست.

خیال می کنید خیر است مثل بچه ای که به بابایش می گوید می خواهم عسل بخورم و بابا می داند که مثلاً ایشان خربزه خورده، وعسل صلاحش نیست.

آدم نمی داند چه چیزی خیرش است.

ص: ۱۱۷۹۳

گاهی آدم نمی فهمد خیرش در چیست.

وقتی می خواهید دعا کنید شرائطی دارد:

اول این که از خدا تجلیل کنید.

شما وقت می خواهید از کسی چیزی بگیرید تجلیل می کنید مثلاً وقتی دعا می کنید بگوید خدایا تو این نعمت را دادی این نعمت را دادی نعمت های خدا را بر شمارید. نمی توانید بشمارید اما باز هم بشمارید.

امام حسین(ع) در دعای عرفه شروع می کند خدایا هیچی بودم مواد غذایی زمین شد گندم(حالا این ها را من می گویم) از اول شروع می کند بعد گندم شد. اسپر تک سلول و نطفه بعد در آن تاریکی های شکم مادر. «فی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ» زمر/۶ در سه تا پرده تاریکی انسان کامل. جامد همه چیز را برای من شرایط حساس در چه زمانی به دنیا آمدیم اگر قبلاً به دنیا می آمدیم چه می دیدیم. احمد شاه مظفرالدین شاه ناصرالدین شاه نادر شاه هر چه می دیدیم آن ها را می دیدیم.

در چه زمانی به دنیا آمدیم، در زمانی به دنیا آمدیم که بالاخره نسل نو امام می بینند یک مجتهد عادل می بینند اکثر مسئولین را راحت می شود پشت سرشان نماز خواند عادل قطعی هستند.

در چه مکانی بدنیا آمدیم. در ایران بدنیا آمدیم اگر در عراق بودیم، متولد می شویم الآن صدام بر ما حکومت می کرد. و در ترکیه کجا و در کجا، کجا.

چه مکانی، چه زمانی به دنیا آمدیم. چه مکتبی داریم. مسئله بت پرستی خیال نکنید برافتاده. صدها میلیون بت پرست همین الآن وجود دارد. بسیاری از کشورها بت خانه دارند و من خودم آن جا رفتم.

می روم در بت خانه ها نگاه می کنم البته با لباس مبدل.

می روم می بینم این ها می آیند راست یک مجسمه زارزار گریه می کنند. بت پرستی ورنیفتاده.

در یک دانشگاه یک کشور رفتم هشت هزار تا دانشجو صبح به صبح می آمدند بت خانه کرنش می کردند بعد می رفتند سر کلاس.

در چه مکانی، در چه زمانی.

وقتی می خواهید دعا کنید اول از خدا تجلیل کنید لازم نیست به عربی باشد حالا فارسی.

خدایا، خدایا، . . . نعمت های خدا را بشماریم.

یکی از علما گفت: امام(بنیان گذار جمهوری اسلامی) فرمود: خدا یک روز حافظه را از من گرفت.

آن عالم می گفت: اگر امام نبود باور نمی کردم و چون امام بود گفتم حتماً.

امام فرمود: خداوند یک روز حافظه را از من گرفت و هر چه بلد بودم از یادم رفت وقتی اسم خودم هم یادم رفت که اسمم روح الله است.

خدایا هر چه داریم از تو داریم.

یکی از نمایندگان مجلس می گفت: من یک بار «مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» فاتحه/۴ گفتم «إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ» فاتحه/۵ یادم رفت.

هر چه داریم از او داریم یک لحظه عقل را از ما بگیرد زشت ترین کارها و بدترین حرف ها را می زنیم.

بچه به دنیا می اید مکیدن بلد نیست تمام اساتید دانشگاه و هنرمندان و استاتید حوزه را بیاورید بگویید خانمی زاییده بچه اش نمی تواند بمکد پستان را و فوت می کند. حالا با چه فرمولی می خواهید مکیدن را به بچه یاد دهید.

ما چیزی نیستیم نعمت های خدا را بشمارید اگر می خواهید دعا کنید.

اگرنعمت های خدا را بشمارید حب و عشقت به خدا بیشتر می شود.

بعد شکر کن بگو الحمدلله. الحمدلله که می گویید نگویید الحمدلله.

امام حسین(ع) یک بچه کوچول داشت دختر سه ساله در کاخ یزید گفت «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَ الْحَصَی»(اللهوف، ص ۱۴۹) به عدد همه ی دانه ای شن الحمدلله. وقتی می خواهیم بگوییم الحمدلله. بگوییم به دد هر سلولی و اتمی الحمدلله.

اصلاً وقتی می خواهیم بگوییم خدایا کسی را بیامرز همان یک نفر را نگو بگو خدایا ایشان و همه ی دوستانش را بیامرز اگر لامپی داریم چرا در خانه ی دو متری بزنیم کنار یک فلکه بزنیم که همه از آن استفاده کنند. وسیع دعا کنیم. پس شرائط دعا: حدیث داریم اگر می خواهید دعایتان مستجاب شود چند تا کار باید کنید.

یک: اول دست را بیاورید مقابل صورت تان مقل قنوت. حدیث داریم دست که برای دعا آمد مقابل صورت خداوند می فرماید: دستی که آمد بالا من حیا می کنم محروم برگردانم.

حدیث داریم اگر می خواهید دعای تان مستجاب شود ده مرتبه بگویید یا الله، یا الله.

بعد حدیث داریم اگر می خواهید دعای تان مستجاب شود نعمت ای خدا را برشمارید.

عیب های داریم که اگر پدر و مادر می فهمیدند از خانه بیرون می کردند عیب های داریم که اگر دوست می فهمید فتوکپی می کرد و آبرویم می ریخت.

تا آن جا که می توانید نعمت های خدا را بشمارید بعد شکر کیند بعد صلوات بفرستید بعد عیب های خودتان را بگویید ولی عیب ها را یواش بگویید بعد که عیب هایتان را گفتید از خداوند عذرخواهی کنید و دعا کنید.

پس چند تا شدم؟ شش تا.

شرائط و آداب دعا:

شب بیست و سوم آخرین شبی است که به احتمال قوی شب قدر است.

آداب دعا در حدیث: یک شمردن صفات خدا

دو شکر خدا

سه درود بر پیامبر

چهار شمردن عیب های خودمان

پنج عذرخواهی از خدا

بعد از این مراحل دعا مستجاب می شود. این ها آداب دعا است.

به دیگران اول دعا کنید حدیث داریم: اگر اول به دیگران دعا کنید اگر به چهل نفر دعا کنید دعای خودتان هم مستجاب می شود.

اگر می خواهید دعای تان مستجاب شود به کسانی که به شما ظلم کردند آن ها را ببخشید.

حالا کسی یک سیلی به شما زده یک کسی هم دو تا فحش به تو داده دیگران را نبخشید بعد هم بگویید خدای هر کس به گردن من حق دارد، بخشیدم او را تو هم به دل ها القاء کن که هر کس آن ها به گردن من حق دارند، آن ها را ببخش.

در مسجدی که می رویم فقط به مسجدی نرویم که شلوغ باشد هر جا حال داری برو.

بعضی وقت ها افرادی می روند مسجد که پسرعمه، پسرخاله، دوستان آن جا باشند.

یک جایی بروید ناشناس که یک ساعتی که می روید با خدا دیگر آن یک ساعت تکه و پاره نشود یک جایی بروید که نشناسند شما را. بعضی افراد برای احوالپرسی و دید و بازدید می روند به مسجد و چیزی به خدا نمی رسد مثل گوسفندها قربانی است. رانش برای کدام فامیل آن قسمتش برای فلانی و فلان و چیزیش قربه الی الله نشد خورده حساب هایش را تصفیه کردند در این گوشت قربانی.

یک جایی برویم گمنام، با حال خودمان را آماده کنیم.

خدایا شب بیست و سوم شب قدر است. شبی است که برای یک سال سعادت ها امضاء می شود.

شقاوت ها امضا می شود.

به آبروی همه ی آبرومندان درگاهت. خدایا، حال دعا و حال انابه و حال توبه و حال احیاء و حال عبادت و حال دریافت همه ی فضائل امشب را برای همه امت ما مرحمت بفرما الهی آمین.

خدایا منت گذاشتی خودت را به ما معرفی کردی صدها میلیون آدم تو را نمی شناسند همه منحرف و کافر

خدایا تو که منت گذاشتی ما تو را می شناسیم همه ی کفار را وسیله ی هدایت شان را فراهم کن. الهی آمین.

خدایا تو بر ما منت گذاشتی از امت پیامبرت هستیم صدها میلیون آدم رهبرشان کس دیگر است خدایا پیامبرت و اهل بیت پیامبرت را به آن هایی که ناآگاه هستند معرفی کن. الهی آمین.

خدایا منت گذاشتی بر ما یک رهبر عادل دادی تمام دنیا رهبرانشان فاسق هستند همه جا طاغوت حاکم است خدایی که طاغوت را در ایران شکستی و به جایش یک رهبر عادل دادی رهبر عادل جهان حضرت مهدی(عج) را به جهان عرضه کن. الهی آمین.

خدایا حالا که فرشته ها می آیند و خدمت حضرت مهدی(عج) می رسند قلب حضرت مهدی(عج) را برای همیشه از ما خشنود بفرما. الهی آمین.

خدایا یک جوری ما را با خودت آشتی کن که مسجد آمدن فقط برای شب قدر نباشد. خدایا هفته ای یک بار دو بار ماهی چند بار پای ما را با مسجد زبان ما را با ذکر خودت چشم ما را با قرآن زبان ما را به حق دل ما را به معرفت منور بفرما. الهی آمین.

شب بیست و سوم را دقیقه هایش، دقیقه های مهمی است حتی یک دقیقه اش را از دست ندهید.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

۴۰ آیه از فضائل امیرالمؤمنین در قرآن

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

آیات نازل شده در مورد امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام یا فضائل علی علیه السلام در قرآن

۱.

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶ حمد) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلاَ الضَّآلِّينَ (حمد ۷)

ما را به راه راست هدایت کن... (۶) راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی; نه کسانی که بر آنان غضب کرده ای; و نه گمراهان. (۷)

از رسول خدا ، امام باقر و امام صادق روایت شده است که علی علیه السلام صراط مستقیم است . (بحار الانوار ۳۵/۳۷۳) همچنین از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل شده است که پیامبر به علی فرمود تو راه روشن خدا و صراط مستقیم و رهبر دین هستی (بحار الانوار ۳۸/۹۲ همچنین در تفسیر المیزان علامه طباطبایی و مجمع الیان علامه طبرسی و تفسیر عیاشی و در کتاب معانی الاخبار ص ۳۲ نیز این حدیث آمده است)

.۲

از ابو بصیر از امام صادق درباره سخن خداوند «ذٰلِکَ الکِتابُ لا رَیبَ فیه هدی للمتقین» نقل شده است که فرمود مقصود از کتاب علی است که هیچ شکی در آن نیست که راهنمای پرهیزگاران است . ونیز منظور از متقین تنها شیعیان علی هستند. (بقره آیه ۲) (تفسیر عیاشی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۱/۳۰ و شواهد التنزیل ۱/۶۷)

.۳

« الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَمِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ » (بقره ۳)

«(پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب ایمان می آورند; و نماز را برپا می دارند; و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. »

پیرامون تفسیر این آیه گفته اند منظور از غیب ، رجعت و قیامت و قیام قائم آل محمد است . یعنی اعتقاد داشتن به اینها . (تفسیر برهان ۱/۱۲۴)

.۴

« أُولئِکَ عَلَی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » (بقره ۵) « آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند; و آنان رستگارانند. »

ص: ۱۱۷۹۹

حافظ حاکم حسکانی که حنفی مسلک است در شواهد التنزیل به استناد فرمایش حضرت علی علیه السلام می گوید که مولا فرمودند: روزی سلمان با من به سخن نشست که یا ابا الحسن کمتر موردی پیش می آمد که من و تو با هم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شویم و حضرت نفرماید: ای سلمان این مرد (علی علیه السلام) و حزبش رستگاران روز قیامت اند. (شواهد التنزیل ۱/۶۸ ، ما نزل من القرآن فی علی ، تاریخ دمشق ۲/۳۴۶)

.۵

« يُخادِعُونَ اللّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ » (بقره ۹) « می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند; در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند; (اما) نمی فهمند.»

امام صادق در تفسیر این آیه فرمود منظور از کسانی که ایمان آوردند آنهایی هستند که آقا و مولایشان امیرالمومنین است . (تفسیر منسوب به امام عسکری ص ۱۱۳ ، بحار الانوار ۶/۵۱)

.۶

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ » (بقره ۱۳)

حافظ حاکم حسکانی که حنفی مسلک است در شواهد التنزیل استناد به حرف ابن عباس کرده و در این آیه می گوید: منظور از آمن الناس علی بن ابی طالب، جعفر طیار، حمزه، سلمان، ابوذز، مقداد و حذیفه بن الیمان و دیگران می باشد.

صاحب کتاب علی فی القرآن پس از نقل این مطلب می نویسد: مقصود از کلمه ی ناس این افراد می باشد.

.۷

« وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوْا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ » (بقره۱۴)

ص: ۱۱۸۰۰

« و هنگـامی که افراد باایمـان را ملاقـات می کننـد، و می گوینـد: «مـا ایمـان آورده ایم!» (ولی) هنگامی که با شـیطانهای خود خلوت می کنند، می گویند: «ما با شمائیم! ما فقط (آنها را) مسخره می کنیم!»

حاکم حسـکانی از محمـد بن حنفیه نقل نموده که گویـد چون علی و سـلمان و عمار و صـهیب و مقـداد و ابوذر داخل مـدینه شدنـد و عبـدالله ابی منافق و یاران او آن حضـرت را مشاهده کردند ، عبدالله ابی نزدیک امیرالمومنین آمد و گفت مرحبا آقا و سید بنی هاشم کسـی که پدر حسن و حسین و برادر و داماد و جانشین پیامبر است و جان و مال خود را برای او می دهد . پس امیرالمومنین در پاسخ او فرمود وای بر تو ای عبدالله ابی تو منافقی و من بر نفاق تو شهادت می دهم .

عبدالله ابی گفت چگونه چنین نسـبتی به من می دهی در حالی که به خدا سوگند من هم مثل شـما و اصـحاب شما اهل ایمان هسـتم . امیرالمومنین فرمود مادرت به عزای تو بنشیند تو جز منافق نیستی . و چون علی خدمت رسول خدا آمد وقصه خود را با عبـدالله ابی منافق بیان نمود آیات بالا از طرف خداونـد نازل شـد . یعنی چون عبدالله ابی علی را (که مومن بود) ملاقات نمود گفت مـا ایمـان به خـدا و رسول و قرآن آورده ایم و چون با شـیطانهاییماننـد خود از منافقان خلوت نمود به آنها گفت ما در کفر و شـرک با شـما هستیم و تنها می خواهیم علی و یاران او را مسـخره کنیم و خداوند آنها را سـرزنش می کند و می گوید خداوند آنها را اسـتهزا ء می کند یعنی خداوند در قیامت آنها را به جهت مسخره کردن علی و یاران او عقوبت خواهد کرد . (احقاق الحق ۳/۵۳۵)

۸.

« وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » (بقره ۲۵)

« به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، بشارت ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست »

در تفسیر فرات کوفی آمده است که منظور از کسانی که ایمان آورده اند امیرالمومنین و اوصیای بعد از ایشان و شیعیان ایشان هستند .(تفسیر فرات کوفی ص ۵۳ ، شواهد التنزیل ۱/۷۴)

۹.

« الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُوْلئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ » (بقره ۲۷)

« فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را، پس از محکم ساختن آن، میشکنند; و پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع نموده، و در روی زمین فساد میکنند; اینها زیانکارانند»

در بحار الانوار از امام باقر آمده است که مقصود از عهد الله عهدی است که برای خداوند به ربوبیت ، برای رسول او به نبوت و برای علی به امامت و برای شیعیان آنها به دوستی و کرامت گرفته شده و منظور از یفسدون فی الارض کسانی اند که انکار امامت علی و اولاد او را کرده اند .(بحار ۲۴/۳۸۹)

۱۰.

« وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَهِ فَقالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْمَاءِ هؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » (بقره ۳۱)

« سپس علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید»

ص: ۱۱۸۰۲

امام صادق در تفسیر این آیه فرمود به خدا سوگند ما اسماء الحسنی و نامهای نیک خداوند هستیم و خداوند هیچ عملی را از بندگان خود نمی پذیرد مگر با معرفت و ولایت ما . (بحار الانوار ۲۵/۵)

۱۱.

« فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ » (بقره ۳۷) « سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آنها توبه کرد.) و خداوند توبه او را پذیرفت؛ چرا که خداوند توبه پذیر و مهربان است. »

از ابن عباس نقل است که گفت از رسول خدا روایت شد که آدم با چه کلماتی خدا را خواند و توبه کرد ؟ رسول خدا فرمود ادم خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین خواند و از او در خواست توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد .(غایه المرام ۱/۳۹۴ ، فردوس الاخبار ۳/۱۵۱ و در المنثور ۱/۱۴۷)

۱۲.

« قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِیعاً فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ » (بقره ۳۸)

« گفتیم: «همگی از آن، فرود آیید! هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند.»

امام باقر در تفسیر این آیه فرمودند منظور از هدی در این آیه علی بن ابی طالب علیه السلام است .(تفسیر فرات ص ۵۸ ، بحار الانوار ۳۶/۱۲۹)

۱۳.

« وَالَّذِینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا أُولئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ » (بقره ۳۹) « و کسانی که کافر شدند، و آیات ما را دروغ پنداشتند اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود. »

ص: ۱۱۸۰۳

درتفسیر برهان ذیل این آیه آمده است که مقصود از آیات در این آیه دلایل صدق پیامبر نسبت به گفته هایی است که در مورد پیشینیان فرموده اند و نسبت به فضائلی است که نسبت به مولی امیر المومنین و امامان از فرزندان ایشان بیان کرده اند . (تفسیر برهان ۱/۹۰)

.۱۴

علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از سماعه از امام صادق نقل کرده که آن حضرت درباره خداوند « وَأَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّایَ فَارْهَبُونِ » فرمود به ولایت امیرالمومنین وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم یعنی برای شما به بهشت وفا کنم . (بقره ۴۰) (تفسیر برهان ۱/۲۰۰)

.۱۵

« وَآمِنُوْا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُمْ » (بقره ۴۱) « و به آنچه نازل کرده ام ایمان بیاورید! که نشانه های آن، با آنچه در کتابهای شماست، مطابقت دارد »

در تفسیر برهان آمده است که منظور از « به آنچه نازل کردم » آن چیزی است که نازل شده در مورد ذکر نبوت پیامبر و خبر دادن به امامت حضرت علی و عترت ایشان است .

.۱۶

« وَأَقِيمُوا الْصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ » (سوره بقره آیه ۴۳). « و نماز را بپا دارید، و زکات را بپردازید، و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید »

موفق بن احمد و ابو نعیم اصفهانی باسناد خود از ابن عباس نقل کرده اند که این آیه در خصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده و آنها اول کسی بودند که نماز گزاردند و رکوع کردند . (غایه المرام باب ۱۷۶ و همچنین در کتب شواهد التنزیل ۱/۸۵ ، مناقب ابن شهر آشوب ۲/۱۳ و خصایص الوحی المبین ص ۲۳۹ هم این نقل آمده است).

.۱۷

« وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ » (بقره ۴۵) « از صبر و نماز یاری جوئید; و این کار، جز برای خاشعان، گران است. »

روایت شده است که در این آیه منظور از صبر رسول الله هست و مقصود از نماز اقامه ولایت امیرالمومنین است که حمل کردن آن به جز برای خاشعان سخت است و خاشعان شیعیان آن حضرت هستند ، (اگر دقت شود در آیه ضمیر مفرد آمده است نه ضمیر مثنی . یعنی فقط نماز که باطن آن همان اقامه کردن ولایت است سخت است به جز برای خاشعان)(اهل بیت فی القرآن الکریم ص ۸۳)

.۱۸

« الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُلاَقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » (بقره ۴۶) « آنها کسانی هستند که می دانند دیدارکننده پروردگار خویشند، و به سوی اوبازمی گردند. »

از ابن عباس روایت شده است که مقصود از دیدارکنندگان با پروردگار امیرالمومنین و اصحاب ایشان (عثمان بن مظعون و عمار) هستند .(شواهد التنزیل ۱/۴۴، ما نزل من القرآن فی اهل بیت ص ۴۶)

.۱۹

« وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ » (بقره ۵۰) « و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم; و شما را نجات دادیم »

در روایات آمده است که خداوند به محمد و آل محمد بنی اسرائیل را نجات داد ، یعنی حضرت موسی خدا را به محمد و آل محمد قسم داد و خداوند هم آنان را از فرعون نجات داد . (تفسیر برهان ۱/۲۱۳، تاویل الآیات ص ۶۱)

ص: ۱۱۸۰۵

.۲۰

و نیز در مورد آیه « ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ » « سپس شما را بعد از آن بخشیدیم; شاید شکر (این نعمت را) بجا آورید. » (بقره ۵۲) آمده است که خداوند آنها را بخشید به خاطر اینکه آنها خدا را به محمد و آل محمد خواندند و ولایت رسول الله و امیرالمومنین و اهل بیت ایشان را تجدید کردند آنگاه خداوند هم آنها را بخشید . (تفسیر برهان ۱/۹۸)

.۲۱

« وَمَا ظَلَمُونَا وَلكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ » (بقره ۵۷) « آنها به ما ستم نکردند; بلکه به خود ستم می نمایند »

امام صادق فرمود خداوند به رسول الله می فرماید که آنها با ترک ولایت اهل بیت تو ، به ما ظلم نکردند بلکه به خودشان ظلم کردند .(شرح الاخبار ۱/۲۴۴) و در حدیث دیگری از امام باقر نقل شده است که خداوند بزرگتر از آن است که به او ظلم شود ، در واقع ظلم به ما اهل بیت ظلم به خداست . (ینابیع الموده ۳/۱۰۴)

.۲۲

« وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ » (بقره ۵۸) « و از در با خضوع و خشوع وارد گردید! و بگویید: «خداوندا! گناهان ما را بریز!» تا خطاهای شما را ببخشیم»

روایات در این مورد که اهل بیت باب حطه (و واسطه آمرزش گناهان امت هستند) بسیار زیاد است که این احادیث را فریقین نقل کرده اند . مثلا در حدیث بسیار زیبایی از قول رسول الله نقل شده است که فرمود : مردم چه کسی از خداوند راستگو تر است ، ای مردم همانا پروردگار شما به من امر کرد که علی را به شما معرفی کنم به شما عنوان پرچم (هدایت) ، امام ، خلیفه و وصی ، و اینکه او برادر و وزیر (من) است . ای مردم همانا علی در هدایت بعد از من و دعوت کننده به سوی پروردگار است . همانا او صالح مومنین است ، چه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: «من از مسلمانانم» . ای مردم همانا علی از من است ، فرزند او فرزند من است و او همسر حبیب من است . فرمان او فرمان من است و نهی او نهی من ، ای مردم بر شما باد به اطاعت از او و دوری از نافرمانی او همانا اطاعت از او اطاعت از من است و نافرمانی او نافرمانی من است . ای مردم همانا علی صدیق این امت و جدا کننده (حق و باطل) است . تا جایی که فرمود همانا او باب حطه و کشتی نجات و طالوت و ذو القرنین این امت است .... (امالی شیخ صدوق ص ۳۱ مجلس هشتم ، بحار الانوار ۳۸/۹۳ ، در همین مضمون در کتب بسیاری حدیث نقل شده است از جمله تفسیر در المنثور ۱/۷۱، شواهد التنزیل ۱/۳۶۰ ، ینابیع الموده ۲/۲۷۴ و ...)

.۲۳

« فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَيْرَ الَّذِی قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ » (بقره ۵۹)

« اما افراد ستمگر، این سخن را که به آنها گفته شده بود، تغییر دادند; (و به جای آن، جمله استهزاآمیزی گفتند;) لذا بر ستمگران، در برابر این نافرمانی ، عذابی از آسمان فرستادیم. »

از امام باقر در مورد این آیه نقل شده است که فرموده اند منظور از آن قولی که ظالمین آنرا تغییر دادند حق آل محمد است و آن نافرمانی هم اشاره به همین غصب حق آل محمد دارد. (تفسیر عیاشی ۱/۴۵)

.۲۴

از محمد ابن فضیل از ابوالحسن نقل شده که آن حضرت در باره «وَلَولا فَضلُ الله عَلَيكُم وَ رَحمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ » (اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود از زیانکاران بودید) فرمود فضل خدا پیامبر و رحمتش امیر مومنان است . (بقره آیه ۶۴)

.۲۵

« وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » (بقره ۸۲) « و آنها که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، آنان اهل بهشتند; و همیشه در آن خواهند ماند. »

از ابن عباس روایت شده است که گفت این آیه برای علی بن ابی طالب نازل شده است و او اولین مومن است و اولین کسی که بعد از پیامبر نماز خواند . (بحار الانوار ۳۸/۲۰۲ ، شواهد التنزیل ۱/۱۱۷)

.۲۶

در احادیث متعددی آمده است که منظور از « وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً » (بقره ۸۳) رسول الله و امیرالمومنین هستند و آن دو پدران این امت هستند . (صراط مستقیم ۱/۲۴۲ ، تفسیر برهان ۱/۲۶۲ ، مناقب آل ابی طالب ۳/۱۰۵ و ...)

ص: ۱۱۸۰۷

.۲۷

« أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقاً تَقْتُلُونَ » (بقره ۸۷)

« آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید)؛ پس عده ای را تکذیب کرده، و جمعی را به قتل رساندید »

امام باقر علیه السلام فرمود در این آیه ، مثل موسی و پیامبران بعد از او و حضرت عیسی برای امت محمد زده شد ، همانا رسول الله چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد به ولایت علی علیه السلام پس عده ای از آل محمد را تکذیب کرده و عده ای را کشتید . (تفسیر عیاشی ۱/۴۹ ، تفسیر صافی ۱/۱۵۸)

.۲۸

« وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ » (بقره ۸۹)

« و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می دادند (که با کمک آن، بر دشمنان پیروز گردند.) آری هنگامی که همان چیزی را که می شناختند نزد آنها آمد، به او کافر شدند؛ لعنت خدا بر کافران باد! »

جابر می گوید از امام باقر راجع به تفسیر سخن خداوند که فرمود « هنگامی که همان چیزی را که می شناختند برایشان آمد به آن کافر شدند » پرسیدم ، ایشان فرمود باطن این آیه علی علیه السلام است . یعنی مقصود از آن چیزی که می شناختند علی است که به آن کافر شدند . (تفسیر برهان ۱/۲۷۷)

ص: ۱۱۸۰۸

.۲۹

« بِئْسَـمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَـهُمْ أَنْ يَكْفُروا بِمَـا أَنْزَلَ اللّهُ بَغْياً » (بقره ۹۰) « ولی آنهـا در مقابل بهای بـدی، خود را فروختنـد; که به ناروا، به آیاتی که خدا فرستاده بود، کافر شدند »

امـام سـجاد در مورد این آیه فرمودنـد که منظور ولاـیت امیرالمومنین علی بن ابی طـالب و اوصـیای او هسـتند .(بحـار الاـنوار ۲۳/۳۵۴)

.۳۰

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَـا أَنْزَلَ اللّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَـا أُنْزِلَ عَلَيْنَـا وَيَكْفُرُونَ بِمَـا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَـدِّقاً لِمَـا مَعَهُمْ » (بقره ۹۱) «و هنگـامی که به آنها گفته شود: «به آنچه خداونـد نازل فرموده، ایمان بیاوریـد!»می گوینـد: «ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود مـا نازل شـده است.» و به غیر آن، کافر می شونـد; در حالی که حق است; و آیاتی را که بر آنها نازل شـده، تصـدیق می کند »

امام باقر فرمودند آنچه خداوند نازل فرموده در مورد علی ، بنی امیه می گویند ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شـده است ، یعنی در قلوب مـاست و به غیر آن کـافر می شونـد یعنی به آنچه در مورد علی علیه السـلام نازل شـده است . بعد فرمودند « وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَهُمْ » یعنی علی علیه السلام .(بحار الانوار ۳۶/۹۸ ، تفسیر نور الثقلین ۱/۱۰۲)

.۳۱

از حماد نقل شـده است که گفت امام رضا از پدران بزرگوارش نقل می کند که امام صادق در تفسـیر آیه شـریفه ی « يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ » « هر که را بخواهد به رحمت خود مخصوص گرداند » (بقره ۱۰۵) فرمود : برگزیدگان به رحمت حق پیامبر خـدا، جانشـین او و عـترت آن دو بزرگـوار هسـتند . به راسـتی که برای خداونـد صـد رحمت است که نود و نه مورد آن برای محمـد ، علی و عـترت آن دو بزرگـوار ذخیره شـده و یـک مورد بر سـایر یکتـا پرسـتان پخش گردیـده است . (تفسـیر برهـان ۱/۱۴۰)

.۳۲

« وَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّكَاهَ » (بقره ۱۱۰)

« و نماز را بخوانید و زکات را بپردازید »

از امام باقر روایت شده است که فرمود نماز و زکات حضرت علی علیه السلام است .

و نیز از امام صادق روایت شده است که به یکی از صحابه خود فرمودند در کتاب خدا (منظور از) نماز ما هستیم ، و ما زکات و روزه و حج و ماه حرام و سرزمین حرام (که حرمت آن باید نگاه داشته شود) هستیم و ما کعبه الله و قبله خدا و وجه الله هستیم (یعنی به وسیله ما مردم به خدا متوجه می شوند). (تفسیر برهان ۱/۲۲ ، بحار الانوار ۲۴/۳۰۳ ، تاویل الایات ص ۲۱)

.۳۳

« وَلِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمـا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ » (بقره ۱۱۵)« مشرق و مغرب، از آن خداست! و به هر سو رو کنید، آنجا وجه خداست ، خداوند بی نیاز و داناست! »

از امام صادق روایت شده است که به یکی از صحابه خود فرمودند در کتاب خدا (منظور از) نماز ما هستیم ، و ما زکات و روزه و حج و ماه حرام و سرزمین حرام (که حرمت آن باید نگاه داشته شود) هستیم و ما کعبه الله و قبله خدا و وجه الله هستیم (یعنی به وسیله ما مردم به خدا متوجه می شوند) . همانا خداوند فرمود و به هر سو رو کنید، آنجا وجه خداست و ما آیات (خدا) هستیم و ما دلیل (راه) هستیم ، ودشمن ما در کتاب خدا فحشا و زشتی و ظلم و سرکشی و قمار و سنگهای نصب شده (برای قربانی که به آنها تبرک می جویند) و تیرهای قمار و بتها و جبت و طاغوت و مردار و خون و گوشت خوک هستند . سپس فرمود همانا خداوند ما را خلق کرد و خلق ما را بزرگ داشت و به ما فضیلت داد و ما را امین خود و حافظان و نگهبانان بر آنچه در آسمان و زمین است قرار داد ، تا جایی که فرمود پس اسم ما در کتاب او هست و اسم ما به بهترین اسماء هست و .... . (تفسیر برهان ۱/۲۲)

۳۴. ابی ولاد می گوید

از امام صادق راجعه به این آیه « الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ » (بقره ۱۲۱) « کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده ایم آن را چنان که شایسته آن است می خوانند; آنها به قرآن ایمان می آورند » پرسیدم فرمود آنها ائمه هستند .

۳۵. امیرالمومنین

در نامه ای به معاویه نوشت ای معاویه .... ما آل پیامبر هستیم .... ما اولو الارحام هستیم .... ما اهل بیت هستیم . خداوند ما را اختیار کرد و برگزید و نبوت را در ما قرار داد و کتاب برای ماست و حکمت و علم و ایمان و بیت الله و مسکن اسماعیل و مقام ابراهیم مال ماست . تا آنجا که فرمود ما امه مسلمه (یعنی کسانی که همیشه تسلیم فرمان خدا هستند) هستیم . که این جمله برگرفته شده است از آیه ۱۲۸ سوره بقره . (بحار الانوار ۳۳/۱۳۳)

۳۶. همچنین در احادیث آمده است

که منظور از مله ابراهیم که همان آیین حضرت ابراهیم است ائمه هستند که خداوند در سوره بقره آیه ۱۳۰ می فرمایند « جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم، (با آن پاکی و درخشندگی،) روی گردان خواهد شد » (تفسیر عیاشی ۱/۵۷)

۳۷. همچنین از امام باقر

در مورد آیه « .... إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی لَکُمُ الدِّینَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إَلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ » (بقره ۱۳۲) « و ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را به این آیین، وصیت کردند; (و گفتند) «فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است; پس مبادا جز در حالی که تسلیم و فرمانبردار او باشید از دنیا بروید!» روایت شده است که ایشان فرمودند تسلیم به ولایت علی باشند . (بحار الانوار ۳۵/۳۴۱)

ص: ۱۱۸۱۱

« قُولُوا آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ و .... * فَإِن آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهتَدَوا وَّإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » (بقره ۱۳۶ و۱۳۷)

« بگویید: «ما به خدا ایمان آورده ایم; و به آنچه بر ما نازل شده; و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید ، و (همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است، و در میان هیچ یک از آنها جدایی قائل نمی شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم; » * اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند، هدایت یافته اند; و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده اند و خداوند، شر آنها را از تو دفع می کند; و او شنونده و داناست.»

از امام باقر روایت شده است که در مورد این قسمت از آیه « آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا » « ما به خدا ایمان آورده ایم; و به آنچه بر ما نازل شده » فرمود همانا آنها امیرالمومنین و امام حسن و امام حسین و فاطمه و ائمه بعد از آنها هستند. سپس فرمود، « فَإِن آمَنُوا » « اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند » یعنی مردم ، « بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ » یعنی به آنچه که علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بعد از ایشان ایمان آوردند « فَقَدِ اهتَدَوا وَّإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ » « هدایت یافته اند; و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده اند» ، در واقع یعنی اگر مردم به آنچه که شما (اهل بیت) ایمان آورده اید ایمان بیاورند هدایت یافته اند و اگر سرپیچی کنند از حق جدا شده اند.(تفسیر عیاشی ۱/۶۱ ، تفسیر صافی ۱/۱۹۲)

ص: ۱۱۸۱۲

.۳۹

« صِبْغَهَ اللّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَهً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ » (بقره ۱۳۸) « رنگ خدایی (بپذیرید) و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟! و ما تنها او را عبادت می کنیم. »

روایات متعددی به این مضمون رسیده است که صبغه الهی گرفتن یعنی ولایت امیرالمومنین و اهل بیت را داشتن .(تفسیر فرات کوفی ص ۶۱ ، بحار الانوار ۲۳/۳۶۶، کافی ۱/۴۲۲، تفسیر برهان ۱/۳۸۸ ، تفسیر نور الثقلین ۱/۱۳۲)

.۴۰

« وَکَذلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّهً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَهَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیْهَا إِلاَّ لِنَعْلَمَ مِن یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَیْهِ .... » (بقره ۱۴۳)

« همان گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه ای قرار دادیم. تا بر مردم گواه باشید; و پیامبر هم بر شما گواه است. و ما، آن قبله ای را که قبلا بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند، از آنها که به جاهلیت بازمی گردند، مشخص شوند. ......»

از امام باقر نقل شده است که فرمود مقصود از « شاهد براعمال مردم » ما هستیم .

نیز از برخی علمای اهل سنت روایت شده است که این آیه در مورد امیر المومنین آمده است . (تفسیر نور الثقلین ۱/۱۱۳ ، تفسیر صافی ۱/۱۹۷ ، بحار الانوار ۲۲/۴۴۱ ، در شواهد التنزیل ۱/۱۲۹ از امیرالمومنین روایت شده است که ما گواهان و شاهدان بر مردم هستیم و ما حجت خدا بر روی زمین هستیم و مقصود خداوند از آیه "و کذلک جعلناکم امه وسطا " ما هستیم)

ص: ۱۱۸۱۳

همچنین در مورد این قسمت « وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَهَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیْهَا » در روایات آمده است که علی علیه السلام اولین کسی بود که خدا او را با پیامبر هدایت کرد . (شواهد التنزیل ۱/۱۲۰)

منبع:hagheali.blogfa.com

شبهای قدر (۳۲)

بحث زیبا (امام و شب قدر)

اشاره

نویسنده:سید حسین نجیب محمّد

مترجم: ابوذر یاسری

امام و شب قدر

آن شب قدر است که در آن گروه های به حج رونده، طاعات یا معاصی، با زندگانی یا ممات نوشته می شود و خداوند در آن شب و روز، آنچه را می خواهد واقع می کند، سپس آنها را به صاحب زمین القا می نماید.

ابن حارث به آن حضرت(ع) عرض کرد: صاحب زمین کیست؟

از شب قدر به عنوان محکم ترین دلیل بر وجود حجت خدا بعد از حجت دیگر و استمرار امامت تا روز قیامت یاد شده است، از این رو، امامان(ع)، شیعیان را به احتجاج و استدلال به آن در برابر اهل سنت راهنمایی کرده اند. از حضرت امام باقر(ع) روایت شده است:

ای شیعیان، به وسیله سوره «إنا انزلناه» احتجاج کنید تا پیروز شوید. به خدا سوگند، که آن (سوره) حجّت خدا بر آفریدگان، بعد از رسول خدا(ص) بوده، مهتر و سرور دینتان، و غایت علم ماست. ای جماعت شیعیان، به وسیله «حم و الکتاب المبین إنّا أنزلناه فی لیله مبارکه إنّا کنّا منذرین» احتجاج کنید که مقصود از آن، به ویژه صاحبان امر ــ ائمه(ع) ــ بعد از رسول خدایند.۱

امام صادق(ع) نیز در روایتی بلند از رسول خدا(ص)، به نقل از خداوند تبارک و تعالی می فرمایند: «انا انزلناه» را بخوان، در حقیقت آن نسبت تو و نسبت اهل بیتت تا روز قیامت است. ۲

ص: ۱۱۸۱۴

استدلال به شب قدر، منوط به اثبات دو امر است:

اولاً، اینکه شب قدر بعد از وفات رسول خدا(ص) تا روز قیامت باقی است و این مطلب مورد اجماع فریقین ـ شیعه و سنی ـ است و از همین رو می بینیم که بندگان خدا برای درک آن شب در هرسال می کوشند. دلایل این امر عبارتند از:

۱. وجود صیغه مضارع که بر نزول و فرو فرستادن مستمر و مکرّر، در هر ماه رمضان دلالت می کند.

۲. کلام خدای متعال که: شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است. و نفرموده که آن از هزار ماه «بهتر بود» بلکه می فرماید: «بهتر است».

۳. کلام خدای متعال که:

در آن شب فرشتگان، با روح، به فرمان پروردگارشان، برای هر کاری (که مقدّر شده است) فرود آیند.

نزول قرآن را با صیغه ماضی بیان نفرموده که فقط بر یک بار نزول دلالت کند، بلکه از فرود آمدن ملائکه با صیغه مضارع تعبیر کرده که دلالت بر نزول مستمرّ آن دارد.

۴. وجود روایاتی که بر بقا و استمرار شب قدر دلالت دارند. از جمله روایت ابوذر که می گوید: به پیامبر خدا(ص) عرضه داشتم: ای رسول خدا، آیا شب قدر مخصوص زمان پیامبران است که (کتب آسمانی) در آن شب نازل می شوند و پس از آنکه ایشان از دنیا رفتند، برداشته می شود؟

آن حضرت(ص) فرمودند: خیر، بلکه آن تا روز قیامت وجود دارد».۳

امام صادق(ع) می فرمایند:

«چنانچه شب قدر برداشته شود، قرآن برداشته می شود».۴

ثانیاً، می دانیم که ملائکه امر خداوند را به همراه خود فرود می آورند، حال سؤال این است که ملائکه بر چه کسی فرود می آیند؟

ص: ۱۱۸۱۵

آیا فرود می آیند، اما نه بر فرد؟ یا آنکه بر پادشاهان و سلاطین، یا بر سایر مردم؟

بنابراین ملائکه بر قلب انسان _ نه فقط بر زمین _فرود می آیند.

در اینجا همچنین سؤال می کنیم:

آن کدام قلب است که اوامر خداوند را که به وسیله ملائکه و روح فرود آمده پذیرا می شود؟

پاسخ:

ملائکه و روح، امر الهی را بر قلب ولی الله و حجت او در زمین فرود می آورند، زیرا تنها آن قلب شایستگی و توانایی نزول اوامر الهی را داراست. این ولایت در عصر رسول خدا(ص) در آن حضرت متجلّی بود و همه مسلمانان متّفق اند که آن حضرت(ص) محور لیله القدر در زمان حیات خود بودند.

حال که این مطلب پذیرفته شد، به دومین نتیجه می رسیم که:

استمرار شب قدر در هر سال، و استمرار نزول همه امور به وسیله ملائکه، بعد از رحلت رسول خدا(ص)، وجود جانشین و خلیفه آن حضرت(ص) را، به منظور ایفای همان نقش در شب قدر، اثبات می نماید. از همین رو از امیرمؤمنان حضرت علی(ع) روایت شده که به ابن عباس فرمودند:

به حقیقت، شب قدر در هر سال وجود ارد، در آن شب امر همه سال نازل می شود، و آن امر، بعد از رسول خدا(ص) صاحبانی دارد.

ابن عباس عرض کرد: آنان کیستند؟ امام(ع) فرمودند:

من و یازده (فرزند) از صلب ام.۵

و حضرت امام باقر(ع) می فرمایند:

هر کس به شب قدر، بر خلاف نظر و رأی ما ایمان داشته باشد، صادق نیست جز آنکه بگوید آن (شب قدر) از آن ما (اهل بیت(ع)) است، و هر کس چنین نگوید به حقیقت تکذیب کننده است. خدای عزّ و جلّ بزرگ تر از آن است که امر را به همراه روح و ملائکه بر کافر فاسق نازل نماید، پس اگر بگوید که، او آن را بر خلیفه ای (غیر از ما) نازل می کند، این سخن باطل است و اگر بگویند که آن را بر هیچ کس نازل نمی کند، ممکن نیست که چیزی نازل شده اما بر هیچ چیز فرود نیاید. و اگر بگویند _ که خواهند گفت _

(اساساً) نازل شدنی واقع نشده، در گمراهی عمیق و آشکاری فرو رفته اند.۶

امیر مؤمنان(ع) در بیانی بلند، پس از ذکر حجج الهی، در پاسخ به سؤال کننده ای که پرسید:

این حجّت ها کیستند؟، فرمودند:

آنان عبارتند از: رسول خدا(ص) و جانشینان برگزیده آن حضرت(ص)؛ با کسانی که خداوند ایشان را همراه و قرین خود و رسولش ساخت و بندگان را به طاعتشان فرا خواند، چنانکه از آنان بر خویش پیمان گرفت. ایشان صاحبان امر و کسانی هستند که خداوند درباره شان فرمود: « أطیعوالله و أطیعوا الرسول و اُولی الأمر منکم؛۷ (ای کسانی که ایمان آورده اید) خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید».

و فرمود: «و لو ردّوه إلی الرسول و إلی اُولی الأمر منهم لعلمه الّذین یستنبطونه منهم۸؛ (و چون خبری حاکی از ایمنی یا وحشت به آنان برسد) و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی اند که (می توانند درست و نادرست) آن را دریابند».

شخص سؤال کننده عرض کرد: آن امر چیست؟

امام(ع) فرمودند: همان که ملائکه در شبی که همه امور(خداوند) حکیم، از قبیل: روزی، طول عمر، اعمال، زندگانی، مرگ، علم غیب آسمان ها و زمین، و معجزاتی که جز برای خداوند، برگزیدگان و فرستادگان او و در بین آفریدگانش امکان پذیر نیست، فرو می فرستند. آنان روی خدایند؛ که فرمود: « فأینما تولّوا فثمّ وجه الله؛۹ پس به هر سو رو کنید آنجا روی خداست. (از جمله) (آنان بقیت الله)، یعنی حضرت مهدی(ع) است که هنگام پایان (روزگار) این (دنیا) می آید و زمین را از قسط و عدل لبریز می نماید، همان طور که از ظلم و ستم مملو شده باشد. و از نشانه های او غیبت و کتمان در وقت فراگیر شدن طغیان و فرا رسیدن انتقام است.

ص: ۱۱۸۱۷

و اگر مورد خطاب این امر در کلام خداونـد، منحصـراً پیامبر(ص) و نه غیر ایشان بود، می بایست به وسـیله فعل ماضـی دالّ بر عمـل غیر دائمی بیـان می شـد، نه به صورت مسـتقبل، یعنی می فرمود: «نزلت الملاـئکه؛ ملاـئکه نـازل شدنـد». و «فرق کلّ امرٍ حکیمٍ؛ هر کاری، (به نحو) استوار فیصله یافت» و نمی فرمود:

« لا تنزّل الملائکه؛ ملائکه نازل می شوند» و «یفرق کلّ امرٍ حکیمٍ؛ هر کاری (به نحو) استوار فیصله می یابد».۱۰

از وجود ارتباط میان امامت و شب قدر، این نتایج به دست می آید:

۱. وجود حجت خدا در هر عصر؛

علامه مجلسـی(ره) در این باره می گویـد: «محتوای سوره های دخان و قـدر بر این امر دلالت دارد که حُکم نازل شـده از نزد خداونـد سـبحان، در شب قـدر، حکم یقینی، حتمی و واقعی است، و نـاگزیر از وجـود فردی آگـاه و عـالم نسـبت به آن حکم هسـتیم، زیرا در غیر ایـن صـورت، فایـده ای بر فرو فرسـتادن آن حکم، مـترتّب نیست. عـالم به آن حکم، شخصـی غیر از امـام معصوم(ع) تأیید شده از جانب خداوند سـبحان نیست. بنابراین، وجود امام واجب الاطاعه، عالم به همه امور دین در هر زمانی، تا هنگامی که تکلیف شرعی باقی است، لازم و ضروری است».۱۱

۲. شمول ولایت ائمه(ع) بر همه مخلوقات؛

زیرا ایشان جایگاه نزول اوامر الهی مربوط به زندگانی بشر توسط ملائکه اند. به بیان دیگر، اوامر خداوند بر صاحبان امر ــ بعد از رسول خدا(ص) نازل می شود.۱۲

از حضرت امام باقر(ع) در باره این کلام خدای تعالی که: «فیها یفرق کلّ أمرٍ حکیمٍ» روایت شده است که:

ص: ۱۱۸۱۸

هر آینه، در شب قدر تفسیر امور هر سال بر ولیّ خدا نازل می شود؛ بخشی از آن امور مربوط به امور شخصی وی، و بخش دیگر مربوط به امور مردم است.۱۳

همچنین حضرت امام صادق(ع) می فرمایند:

آن شب قدر است که در آن گروه های به حج رونده، طاعات یا معاصی، با زندگانی یا ممات نوشته می شود و خداوند در آن شب و روز، آنچه را می خواهد واقع می کند، سپس آنها را به صاحب زمین القا می نماید.

ابن حارث به آن حضرت(ع) عرض کرد: صاحب زمین کیست؟

امام(ع) فرمودند: صاحب شما».۱۴

۳. علم امامان(ع) از جانب خدا افاضه می شود؛

ابابصیر نقل می کند، که از امام صادق(ع) شنیدم که فرمودند: «اگر بر (علم) ما افزوده نشود، به افول می رویم».عرض کردم: فدایتان شوم، آیا از آنچه نزد رسول خدا(ص) نیست هم بر علم شما افزوده می شود؟

امام(ع) فرمودند: «اگر چنین باشد، (ابتدا) پیامبر(ص) آورده و از آن آگاه می شود، سپس حضرت علی(ع)، و سپس یکی پس از دیگری، تا آنکه به صاحب این امر برسد».۱۵

سلیمان دیلمی می گوید، به حضرت صادق(ع) عرض کردم: بارها از شما شنیده ام که فرمودید: «اگر بر (علم) ما افزوده نشود به افول می رویم». امام(ع) فرمودند: «احکام حلال و حرام را خداوند در کامل ترین صورت آن بر پیامبر خود(ص) نازل فرمود و امام بر حلال و حرام، چیزی نمی افزاید».

عرض کردم: پس منظور از آن زیادی چیست؟ فرمودند: «در چیزهای دیگر، غیر از حلال و حرام».

عرض کردم: آیا چیزی بر شما افزوده می شود که از رسول خدا(ص) پوشیده بوده و از آن حضرت آگاه نبوده است؟ فرمودند: «خیر، علم فقط از نزد خدای متعال خارج می شود، پس فرشته ای آن را به سوی رسول خدا(ص) برده، می گوید: ای محمّد، پروردگارت تو را به چنین و چنان فرمان می دهد، آنگاه آن حضرت(ص) می فرمایند: آن را به سوی علی ببر، و آن را به علی(ع) می رساند. آنگاه حضرت علی(ع) می فرمایند: آن را به سوی حسن ببر. و همچنان به سوی (امامان(ع)) یکی بعد از دیگری می رود تا به ما می رسد. محال است که یکی از ائمه(ع) چیزی را بداند که رسول خدا(ص) و امامان قبل از او آن را ندانند».۱۶

۴. ولایت امامان(ع) در شب قدر مقدّر می شود؛

امیرمؤمنان(ع) دراین باره به نقل از رسول خدا(ص) می فرمایند:

«ای علی، آیا معنای لیلهالقدر را می دانی؟ گفتم: خیر، ای رسول خدا، فرمودند: به حقیقت خداوند، در آن همه آنچه تا روز قیامت واقع خواهد شد را تقدیر می نماید، و از جمله آنچه مقدّر می شود، ولایت تو و ولایت امامان(ع) از فرزندانت تا روز قیامت است».۱۷

همچنین امام صادق(ع) فرمودند: «آن شبی است که آسمان ها و زمین و ولایت امیرالمؤمنین در آن مقدّر شد»۱۸.

۵. همان طور که

بیشتر مردم از قدر و منزلت شب قدر ناآگاهاند، و از شناخت آن باز داشته شده اند؛ همین طور آنان از شناخت و معرفت یافتن نسبت به اهل بیت(ع) نیز باز داشته شده اند، و جز خداوند متعال کسی آنان را به حقیقت معرفتشان نشناخته است. مردم تنها بخشی ناچیز از ظاهر ایشان را می شناسند.

روایت حضرت امام باقر(ع) نیز به همین مطلب اشاره می کند که فرمودند:

در حقیقت فاطمه(س)، همان لیله القدر است. هر کس فاطمه را به حقیقت معرفتش بشناسد، به تحقیق شب قدر را درک کرده است. همانا آن حضرت(س) فاطمه نامیده شد، زیرا خلایق از معرفتش باز داشته شده اند. نبوت هیچ پیامبری کامل نشد، تا آنکه به فضیلت و محبّت آن حضرت اقرار نمود. او صدیقه بزرگ است و اعصار نخستین بر مدار معرفت و شناخت او چرخیده است.۱۹

پی نوشت ها:

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۶۳۵.

۲. همان.

۳. همان، ص ۶۲۰.

۴. همان، ص ۶۲۱.

۵. همان، ص ۶۱۹.

۶. همان، ص ۶۳۸.

۷. سوره نساء (۴)، آیه ۵۹.

۸. سوره نساء (۴)، آیه ۸۳.

۹. سوره بقره (۲)، آیه ۱۱۵.

۱۰. تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۶۲۶.

۱۱. مرآه العقول، ج ۳، ص ۷۹.

۱۲. جهت آگاهی درباره «ولا\ الامر = صاحبان امر» به موضوع «ولایت» مراجعه کنید.

۱۳. تفسیر نورالثقلین، ج۴، ص ۶۲۲.

۱۴. همان، ص ۶۲۵.

۱۵. اهل البیت، ص ۲۳۱.

۱۶. همان.

۱۷. همان، ص ۶۲۹.

۱۸. همان، ص ۶۱۷.

۱۹. علوی، فاطمه الزهراء(س) لیلهالقدر، ص ۷.

منبع: ماهنامه موعود شماره ۸۰

شب قدر

شب قدر

نقلی در اوایل شرح صحیفه سجادیه است که به فلسفه شب قدر اشاره دارد.

مسئله از اینجا نشأت گرفته است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خوابی دیدند که به این خواب در آیه ۶۰ سوره اسراء اشاره است :

«وَإِذْ قُلْنَا لَکَ إِنَّ رَبَّکَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤیَا الَّتِی أَرَیْنَاکَ إِلاَّ فِتْنَهً لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِی الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا یَزِیدُهُمْ إِلاَّ طُغْیَانًا کَبِیرًا»

فلسفه شب قدر چیست؟

داستان خواب این بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در خواب می بینند که میمون ها بر منبرش بالا و پایین می آیند و ملعبه کردند و مردم در حالی که رو به منبر هستند پشت پشت از در مسجد خارج می شوند و پیامبر (صلی الله و علیه وآله) از این خواب اندوهگین شدند و این آیه نازل شد و جبرئیل به پیامبر (صلی الله و علیه و آله) خبر داد که بعد از تو، بنی امیه که از بزرگترین دشمنان تو هستند و الان همه این جنگ ها را بر تو تحمیل می کنند، صاحب این منبر و حکومت و ریاست مسلمان ها می شوند و این منبر تو ملعبه این بوزینه صفت ها می شود و اینها از نظر قرآن شجره ملعونه هستند و ما آنها را می ترسانیم.

پیامبر (صلی الله و علیه وآله) تأسف شدیدی از این مسئله پیدا کردند چون بنی امیه بدترین دشمنان پیامبر بودند و با اسلام شدیداً عناد داشتند و ایشان از آینده اسلام و تربیت دینی امتش شدیداً ناراحت شدن.

شان نزول آیه «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ»

پیامبر (صلی الله و علیه وآله) از جبرئیل سوال می کنند که آیا من زنده هستم که اینها این کار را می کنند؟ جبرئیل می گوید نه.

پیامبر (صلی الله و علیه وآله) سوال می کنند که چقدر مدت حکومتشان طول می کشد؟ جبرئیل می گوید: هزار ماه.

بعد سوره قدر نازل شد که «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» ما یک شب را به امت تو می دهیم که از این هزار ماه بنی امیه بهتر است و در این یک شب عبادت بیش از هزار ماه را در پرونده امتت ضبط می کنیم که جبران آن کمبود تربیت ها و توفیقاتی که کم کم رخ می دهد ، بشود.

پیامبر از این نگران بودند که حالا دنیای امتش این طور شد تکلیف آخرتشان که پرونده آنها از اعمال صالح خالی می شود، چه؟ به ایشان گفته شد که امت تو اگر یک شب را از غروب تا اذان صبح عبادت کنند مثل ۸۳ سال و ۴ ماه در پرونده آنها ضبط می کنیم بلکه بالاتر که جبران این مسائل شود و این مژده ای برای پیامبر (صلی الله و علیه وآله) بود.

چون امام عصر (عج) خلیفه الله است و مستجاب الدعوه است و برای همین به ما می گویند که شب قدر بیدار باشید و عبادت کنید تا با دعای ایشان گرفتاری ها برداشته شود و آن هایی که قرار است بمیرند، عمر بیش تری برایشان مقدر شود و یا حوادث بد برداشته شود و از دعای امام عصر (عج) در این شب استفاده شود و آن شب عبادت هایی که مردم می کنند جلب رحمت کند

قرآن چگونه بر پیامبر نازل شد و آیه «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» اشاره به مسئله ای دارد؟

قرآن دو جور نازل می شد گاهی قرآن «انزلنا» می گوید یعنی یک دفعه می آید و گاهی «تنزیل» می گوید که به معنی تدریج است.

«انزلنا» اشاره به این دارد که کل قرآن در شب قدر بر قلب پیامبر می آمد و جبرئیل از سه سال قبل از دعوت عمومی پیامبر (صلی الله علیه وآله) همه قرآن را بر قلب پیامبر (صلی الله علیه وآله) خواند و دیگر هر شب قدر این انزلنا بود تا شب قدر آخر که دو بار قرآن را بر قلب مبارک پیامبر (صلی الله علیه وآله) خواند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمودند: امسال جبرئیل دوبار قرآن را بر من خواند و من بر این باورم که سال دیگر زنده نیستم.

بنابراین رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۲۳ سال طول کشید و بعلاوه سه سال قبل از آن و سال آخر که دو بار کل قرآن بر پیامبر خوانده شد که مجموعا ۲۷ بار همه قرآن بر قلب ایشان نازل شد.

قرآنی که نوشته می شد «تنزیل» بود؛ هنگامی که حالت وحی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) دست می داد و به تدریج می آمد، ایشان به کتّاب وحی می گفتند و آنها می نوشتند و جمع آوری می کردند و از آنجا که اصل قرآن در نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود گاهی می فرمودند این سوره تمام نشده و یا اینکه مثلاً جای دو آیه خالی بگذارید بعد که آمد می گویم که بنویسید. چون همه قرآن در نزد ایشان بود و یا وقتی سوره ها تمام می شد می فرمودند که این سوره تمام شد و می توانید بخوانید و تبلیغ و ترویج کنی.

ص: ۱۱۸۲۳

کلام را با روایتی بسیار زیبا به پایان می برم:

علی بن محمد نوفلی می گوید: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

گاه می شود که بنده ای برای نماز شب بر می خیزد در حالی که خواب بر او غلبه می کند و به سمت راست و چپ مایل می شود (و از خستگی و شدت خواب) چانه او به روی سینه اش می چسبد، در این حال خداوند متعال به درهای آسمان و زمین فرمان می دهد و آن ها برای او گشوده می گردند. سپس به فرشتگان می فرماید: به این بنده من نظر کنید که برای نزدیک شدن به من، چه سختی هایی را بر خود روا می دارد در حالی که من این عمل را بر او واجب نکرده ام . و او امیدوار به سه چیز از جانب من می باشد:

اول آنکه گناهانش را بیامرزم،

دوم آنکه توفیق توبه را به او ارزانی دارم،

سوم آنکه روزی او را فراوان کنم؛

ای فرشتگان! شاهد باشید که خواسته های او را برآورده کردم. «ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ، صفحه ۹۱»

و چه شب هایی بهتر از ماه رمضان آن هم در شب های قدر برای خواندن نماز شب!

انشالله که فرصت ها را از دست ندهیم ....

منبع: تبیان

اختیار انسان و شب قدر

اختیار انسان و شب قدر

آنچه از مجموع مباحث به دست می آید این است که با ملاحظه آیات و روایات و دریافت ها و مشاهدات، اطمینان کامل پیدا می کنیم که شب قدر هیچ گونه منافاتی با اختیار انسان ندارد و یقین، او در مقدرات و سرنوشتی که در شب قدر برایش رقم می خورد موثر است؛ حتی می شود گفت که نقش اصلی را به خود انسان سپرده اند تا آنچه بخواهد برای فردا رقم بزند.

ادله ای که نقش انسان را در مقدرات شب قدر ثابت می کند در این بحث تقدیم می گردد:

۱- حالات و دریافت های شخصی

کسانی که اهل دعا و راز و نیاز و اهل شب قـدر هسـتند، نقش خویش را در شب قـدر به خوبی دریافته اند. گاهی این حالات آن چنان ژرف و تاثیرگذار است که تا شب قدر آینده و بلکه تا آخر عمر، در همه افکار، اخلاق، کردار و رفتار شـخص رخنه کرده و آن را در یک خط و سـیر معنوی قرار می دهـد. دیگرانی هم که به این حـد از معنویت راه پیـدا نمی کننـد، به فراخور حـال خـود از مجـالس و محافـل و شب زنـده داریهـای شب قـدر بهره برداری کرده و فیض معنوی می برنـد. ریشه اصـلی این دگرگونی ها و حالات، به خود افراد بر می گردد و اینکه تا چه حـد خود را آماده بهره برداری از برکات شب قـدر و فضـیلت های آن کرده باشند. اگر معنویاتی که در شب قدر نصیب انسان شده و در زندگی آن ها تحولی آفریده، هیچ ارتباطی با آنان نداشـته باشـد و تنها به خـدا و فرشـتگان و نویسـندگان مربوط باشـد که هر چه بخواهند، برای هر کس بدون ملاحظه حالاتش تقـدیر کننـد در این صورت مقتضای حکمت و مصـلحت این است که یا به هیـچ کس هیچ ندهند و یا آنچه می دهند، به همه یکسان و علی السویه بدهنـد؛ در حالی که ما می دانیم همه برکات خداونـدی در شب قدر برای بندگان سـرازیر می گردد و با اختلاف و تفاوت به آنان داده می شود؛ پس نتیجه می گیریم تنها دلیل این تفاوت، کارها و اعمال و میزان تلاش خود بندگان است و بس. نتیجه اینکه یکی از راه هـای رسـیدن به اینکه آیـا افراد در مقـدرات منتخب قـدر، صاحب نقش هسـتند یا نه، این است که ببینیم چه اندازه دگرگونی در همین شب با برکت در آنان ایجاد گشته است.

۲– شناساندن شب قدر

خداونـد تبارک و تعالی با نزول سوره ای خاص، شب قـدر را به مردم معرفی فرموده است. در دو آیه این سوره مبارکه فرموده است: قرآن در شب قدر نازل شده و فرشـتگان در آن شب فرود میآیند. سپس افزوده است: شب سلامت است. و فرموده است: عمـل صالـح در او، برابر با عمل صالـح در طول هزار ماه است. فردی به امام باقر (ع) عرض کرد: مراد و مقصود از اینکه شـب قـدر بهتر از هزار مـاه است چیست؟ حضـرت فرمودنـد: ((والعمـل الصالـح فیهـا من الصـلاه والزکـاه و انواع الخیر خیر من الف شهرلیس فیها لیله القدر)) (۱)؛ کـار شایسـته از قبیل نماز و زکات، صـدقات و انفاقات و، انواع خوبی ها در آن شب برتر از هر کـار شایسـته ای است که در مـدت هزار مـاه که شب قـدر در آن نیست، انجـام شود. اگر کارهـای نیک بنـدگان و چنـد برابر پاداش آن تاثیری در مقـدرات و سـرنوشت افراد در شب قـدر ندارد، از گفتن و دانسـتن آن چه سودی عاید بندگان می شود؟ اگر نزول قرآن در شب قـدر و بیان کردن این مطلب، سود و زیانی را متوجه هیـچ کس نمی کنـد، چه انگیزه ای در اعلام این شب نهفته است؟ اگر دانسـتن نزول فرشتگان، در نتیجه تلاش افراد سودمند نباشد، چرا باید مردم در جریان آن باشند و دانستن آن چه گره ای از کار بندگان می گشاید؟ می دانیم که کار بیهوده حتی از افراد عادی و معمولی پسـندیده نیست، چه رسد به پروردگار آسـمان و زمین که هیچ کاری را بدون حکمت و مصـلحت انجام نمی دهد. حکمت معرفی شب قدر به عنوان شبی که قرآن در آن نازل شده و شبی که مقدرات در آن سامان داده می شود، این است که بنده سرنوشت و مقدرات خویش را به قرآن پیوند بزند و آن را سـرمشق و سرچشـمه فکر و عمل خویش قرار بدهد،اگر کردارش موافق با قرآن و در جهت آن باشد، عمل کننده به آن سعادتمند است واگر خدای نکرده مخالف با قرآن باشد، فاعل آن شقی خواهد بود.

ص: ۱۱۸۲۶

۳– اجماع و سیره مسلمانان

می دانیم که همه دانشمندان اسلام و مسلمانان از هر فرقه و گروهی، بر اهمیت شب قدر و احیای آن تاکید فراوان دارند و به شب زنده داری آن شب، اهتمام می ورزند. نقل شده که یکی از دانشمندان بزرگ اسلام، برای اینکه شب قدر را درک کند، یک سال تمام یعنی حدود ۳۵۷ شب، از سر شب تا به صبح شب زنده داری کرد.(۲) این همه اقبال و توجه به تشکیل اجتماعات با شکوه برای خواندن دعا و مناجات و راز و نیاز و تضرع و ابتهال، همراه گریه وزاری و استغفار، برخاسته از یک واقعیت انکارناپذیر است و آن دخالت انسان ها در سرنوشت خودشان است.

۴– سفارش امامان دین بر احیای شب قدر حتی در حال بیماری

امام صادق(ع) به ابوبصیر می فرماید: ((وصل فی کل واحده منهما مئه رکعه))؛ در هر یک از دو شب بیست و یکم و بیست و سوم صد رکعت نماز بخوان ((واحیهما ان استطعت الی النور))؛ تا می توانی آن دو شب را تا سپیده صبح شب زنده داری کن ((واغتسل فیهما))؛ در آن دو شب غسل کن. ابو بصیر عرض کرد اگر نتوانستم ایستاده نماز بخوانم؟ فرمودند: نشسته بخوان. اگر باز هم نتوانستم؟ خوابیده بخوان.

اگر باز هم نتوانستم؟ ایرادی ندارد که سر شب کمی بخوابی و باقی مانده شب ر، به هر نحوی که می توانی به عبادت بپردازی، چون در ماه رمضان، درهای آسمان گشوده است، شیطان ها در زنجیرند و اعمال مومنان پذیرفته می شود. از حدیث فوق، می توان تاثیر فراوان کارهای انسان را بر سرنوشت او ارزیابی کرد. می بینیم ابوبصیر که یک راوی زبردست و کار کشته در فن روایت است، با پیش بردن مرحله به مرحله سوال ها در صدد آن است که ژرفای شب قدر و اهمیت عمل در آن شب را به دست آورد؛ امام (ع) هم، چنان بر اهمیت عبادت در شب قدر پافشاری می فرمایند که رضایت نمی دهند بنده حتی اگر بیمار باشد، از نتیجه اعمال صالح خویش محروم گردد. نکته در خور توجهی که تاثیر انسان را مشخص می کند، جمله پایانی امام (ع) است که آن را به عنوان ریشه و علت تاکید و تشویق بر عمل صالح بیان فرموده اند؛ آنجا که فرمودند: ((و تقبل اعمال المومنین))؛ اعمال مومنان در شب قدر پذیرفته می شود. (۳)

ص: ۱۱۸۲۷

۵– تشویق زیاد به دعاهای ماثور و راز و نیاز

می دانیم که دعاهای شب قدر، از طولانی ترین و پر محتواترین دعاهاست؛ دعاهایی مانند ((جوشن کبیر))، ((ابوحمزه ثمالی)) و امثال آن ه، که اگر با حال و توجه خوانده شود، مایه انقلاب و دگرگونی روحی است، ادعیه ای که انسان را با دریایی از معارف آشنا می کند. انسان با خواندن دعا از یک طرف، با یاد آوری لطف، گذشت، کرم، رحمت و بخشش بی پایان خدای مهربان او را در کنار و دستگیر خویش می بیند و نور امید در دلش می درخشد و از دیگر سو، با یاد آوردن سختی های جان کندن، تنگی و فشار قبر، گرفتاریهای عالم برزخ، حساب و کتاب فردای قیامت، شعله های دردناک و سوزان دوزخ و حسابرسی دقیق در صحرای محشر، تمام وجودش، سرشار از ترس و نگرانی گردیده و آنچه عیش و نوش است فراموش کرده و گذشته خود و آنچه بوده و کرده است را با آنچه باید باشد می سنجد و زیانی که در گذشته متوجه وی شده است را در می یابد و علاوه بر شک و تردیدی که نسبت به راه و روش نا مطلوب خویش پیدا می کند، ندامت سراسر وجودش را پر کرده و تصمیمی سرنوشت ساز می گیرد و مسیر زندگی اش را دگرگون می کند. اگر هم به این مرحله نرسد، لااقل بر کردار خود بیشتر مواظبت خواهد داشت؛ زیرا بیم و امیدی که دستاورد شب قدر است در مراحل زندگی به یاریاش می شتابد. در مقابل، اگر کسی از دعا رو برگرداند و شب قدر را هم به غفلت سپری کند، در همان جمود و غفلت، زندگی را به پایان خواهد برد و سرنوشتی شقاوت بار در انتظارش می باشد. از گفتار فوق، این نتیجه به دست میآید که در واقع خود انسان وارد مسیر سرنوشت خویش گشته و آن را تغییر می دهد. گاهی برای پیمودن مسیر مقدرات، بر بال دعا و گاه بر بال عمل می نشیند؛ گر چه دعا هم نوعی عمل محسوب می شود. بنابراین، دعا در شب های قدر که یک کار اختیاری است منشااثر است و در سرنوشت افراد دخالت دارد؛ به همین دلیل به آن سفارش اکید شده است. علاوه بر سفارش شفاهی بزرگان دین و علمای اسلام به خواندن دعاها در طول سال، در شب های قدر تاکید بیشتری بر این امر شده است؛ پس حتما منشا اثر است وگرنه کار لغو و بیهوده از بزرگان سر نمی زند.

ص: ۱۱۸۲۸

۶- نکوهش بهره نبردن از شب قدر

پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمودند: ((من ادرک لیله القدر، فلم یغفر له فابعده الله)) (۴)؛ از خداوند به دور باد و نفرین بر کسی که به شب قدر برسد و زنده باشد، اما آمرزیده نشود. با این حدیث نقش انسان در تعیین سرنوشت خود واضح تر می گردد و معلوم می شود که بدبختی و شقاوت مقدر در شب قدر، نتیجه کار خود بندگان است وگرنه از نظر منطقی با توجه به شان و مقام پیامبر گرامی (ص) قابل قبول نیست که آن بزرگوار به خاطر انجام ندادن کاری بی اثر و بی خاصیت، سهل انگاران را نکوهش و مذمت فرمایند.

((انس بن مالک)) از پیامبر(ص) نقل کرده که فرمودند:((ان هذا الشهر قد حضرکم))؛ ماه مبارک به شما رو آورده است. ((و فیه لیله خیر من الف شهر))؛ در این ماه شبی است که برتر از هزار ماه است. ((من حرمها فقد حرم الخیر کله))؛ هر کس از فیض شب قدر محروم گردد، از تمام خیرات بی نصیب مانده است. ((ولا یحرم خیرها الا محروم)) (۵)؛ و محروم نمی ماند از برکات شب قدر، مگر کسی که خویشتن را محروم کرده است. روایات، بعضی از گناهان را مانع بهره برداری گناهکار از شب قدر دانسته اند، از جمله آن کارها میخوارگی یا ((دایم الخمر)) بودن و نیز آزار پدر و مادر است.

۷- شب قدر مکمل اعمال صالح

یکی از دلایل تفضل شب قدر به امت اسلام، کامل و پر کردن پیمانه اعمال صالح مسلمانان و جبران کمبودهای آنان است، تا با دستی پر این جهان را ترک کنند. پیش از این گفتیم که امام صادق(ع) در تفسیر آیه شریفه ((لیله القدر خیر من الف شهر)) فرمودند: مراد این است که انجام کار خوب در آن شب برابر عمل صالح در طول هزار ماه است. روایتی نیز از امام باقر(ع) وارد شده، در پاسخ به این پرسش که چرا شب قدر به وجود آمده و به عبارت دیگر فلسفه شب قدر چیست؟ ایشان می فرمایند: ((و لولا ما یضاعف الله للمومنین، لما بلغوا ولکن الله عز و جل یضاعف لهم الحسنات))؛ اگر خداوند کارهای مومنان را چند برابر نکند به سر حد کمال نمی رسند، اما از راه لطف کارهای نیکوی آن ها را چند برابر می فرماید تا کاستی هایشان جبران شود. از این روایت و روایت قبلی به خوبی می توان فهمید که مبنا و اساس، عمل صالح خود بنده است؛ هنگامی که یک عمل صالح معمولی با زمانی پر برکت و مقدس همراه گردد، از ارزشی چند برابر برخوردار می شود و گاه همراه شدن یک عمل صالح با ولایت و اعتقاد و امامت می تواند انسان را به اوج شرافت برساند؛ پس، راز سعادتمند شدن انسان ها در شب قدر، عمل اختیاری صالحی است که با عنایت خداوند، برکت یافته و چند برابر می شود. در روایات به پاره ای از اعمال سفارش شده که نتیجه ویژه آن در شب قدر نهفته است.

۸– نتیجه بخش بودن بعضی از اعمال در شب قدر:

۱– نماز

((انس بن مالک)) از پیامبر گرامی(ص) روایت کرده که فرمودند: ((من صلی من اول شهر رمضان الی آخره فی جماعه فقد اخذ بحظا من لیله القدر)) (۶)؛ کسی که از اول تا آخر ماه مبارک، در نماز جماعت حاضر شود، بهره ای از شب قدر نصیبش شده است.

۲– افطاری دادن با مال حلال

((ابو شی ابن حیان)) از پیامبر اکرم(ص) نقل کرده که فرمودند: ((من فطر صائما فی شهر رمضان من کسب حلال صلت علیه الملائکه و لیالی رمضان کلها و صافحه جبرائیل(ع) لیله القدر و من صافحه جبرائیل(ع) یرق قلبه و تکثر دموعه...)) (۷)؛ کسی که با مالی که از راه حلال به دست آورده، روزه داری را افطار دهد، در تمام شب های رمضان فرشتگان بر او درود فرستند و جبرئیل در شب قدر با وی مصافحه کند، نشانه مصافحه جبرئیل آن است که دل مصافحه شونده نرم و اشکش جاری می شود.

۳– صدقه

درباره امام زین العابدین(ع) آمده است: ((کان اذا دخل شهر رمضان تصدق فی کل یوم بدرهم فیقول: لعلی اصیب لیله القدر)) (۸)؛ در هر روز ماه مبارک یک درهم صدقه می دادند، آن گاه می فرمودند: شاید با این کار، شب قدر را دریابم و از آن بهره گیرم.

((عبدالله بن مسعود)) روایت می کند که شبی رسول خدا(ص) از نماز عشا فارغ شد، مردی از میان صفوف برخاست و گفت: ای مهاجران و انصار، مردی غریبم و بر هیچ چیز قدرت ندارم. مرا طعامی دهید. رسول خدا گفت: ای فقیر، ذکر غریب مکن که دل مرا اندوهگین ساختی. بعد از آن فرمودند: غریبان چهار قسمتند:

ص: ۱۱۸۳۰

۱- مسجدی که در میان قومی باشد که در آنجا نروند و نماز نخوانند.

۲- مصحفی و قرآنی که در خانه ای باشد و مردم آن خانه از آن تلاوت نکنند.

۳- عالمی که در میان جماعتی باشد و ایشان تفقد وی نکنند و از او مسایل دینی سوال نکنند.

۴- اسیران اهل اسلام که در میان کفار باشند،

پس فرمود: کیست که موونه و غذای این مرد را کفایت کند تا در فردوس اعلا- خدا او را جای دهد؟ حضرت علی(ع) برخاست و دست سائل را گرفت و به حجره فاطمه زهرا(س) رفت و گفت: ای دختر رسول خد، در کار این میهمان نظری کن. حضرت زهرا فرمود: در خانه طعام اندکی موجود است و حسن و حسین گرسنه اند و شما روزه دارید و آن طعام یک نفر را بیشتر کفایت نمی کند. علی(ع) فرمود: آن را حاضر کن.

فاطمه(س) طعام را پیش آورد. حضرت امیر آن طعام را پیش میهمان نهاد و با خود گفت که اگر من از این طعام بخورم میهمان را کافی نباشد و اگر نخورم سبب خجالت میهمان شود، پس دست دراز کرد به سوی چراغ و چنان نشان داد که چراغ را اصلاح می کنم و آن را خاموش کرد و فاطمه(س) را گفت در روشن کردن چراغ دیگر تعلل کن تا میهمان از خوردن غذا فارغ شود و خود حضرت دهان را می جنباند تا مهمان تصور کند که علی غذا می خورد. و چون میهمان از غذا خوردن فارغ شد فاطمه(س) چراغ را آورد و طعام همچنان برجای بود. امیرالمومنین فرمود: ای فقیر، چرا طعام خود را نخوردی؟ گفت: سیر شدم؛ پس علی(ع) و فاطمه(س) و حسن(ع) و حسین(ع) و فضه و همسایگان از آن طعام خوردند و هنوز باقی بود. (۹)

ص: ۱۱۸۳۱

۴– شب زنده داری

حضرت رسول (ص) فرمودند: ((من احیا لیله القدر حول عنه العذاب الی السنه القابله)) (۱۰)؛ کسی که شب قدر را شب زنده داری کند، تا شب قدر آینده، عذاب دوزخ از او دور گردد.

۵– غسل و شب زنده داری

امام موسی بن جعفر(ع) فرمودند: ((من اغتسل لیله القدر و احیاها الی طلوع الفجر خرج من ذنوبه)) (۱۱)؛ کسی که در شب قدر غسل کرده و تا سپیده صبح شب زنده داری کند، گناهانش آمرزیده می شود. روایاتی که ذکر شد به خوبی دلالت دارند که برخی مقدرات و پاداش ه، مانند دور شدن عذاب دوز که در حدیث پیامبر اکرم(ص) ذکر شده بود، نتیجه کار خود بندگان است. موارد فوق می تواند برای نشان دادن اینکه سرنوشت هر انسانی در شب قدر به دست خودش رقم می خورد، کافی باشد، ولی برای تکمیل بحث، نکاتی چند که خارج از چارچوب شب قدر و نشان دهنده موثر بودن انسان در تعیین سرنوشت خویش است را مطرح می کنیم.

این بحث تکمیلی را در دو بخش انجام می دهیم:

۱–عمل و پاداش آن در ماه مبارک رمضان.

۲–عمل و پاداش آن، صرف نظر از زمان خاص.

۱– پاداش ها در ماه مبارک رمضان

امام هشتم علی بن موسی الرضا(ع) فرمودند: در ماه مبارک کارهای خوب پذیرفته و کارهای زشت بخشیده شده است. خواندن یک آیه قرآن در این ماه، برابر با یک ختم قرآن در ماه های دیگر است. کسی که برادر خود را با یک لبخند شاد کند، در روز واپسین خداوند دلش را شاد کرده و مژده بهشت به او دهد. کسی که مومنی را در این ماه یاری کند، خداوند در روزی که قدم ها بر پل صراط می لغزند او را دستگیری کرده و از پل صراط عبورش خواهد داد. هرکس خشم خود را نگه دارد، خداوند در روز قیامت بر وی خشم نکند. هرکس درمانده ای را فریادرسی کند، خداوند در روز قیامت وی را از رسوایی بزرگ ایمن گرداند و رسوایش نکند. کسی که ستمدیده ای را یاری کند، خداوند او را در دنی، در مقابل دشمنانش یاری کرده و در روز قیامت نیز، در موقف حساب و میزان یاریش فرماید. (۱۲)

ص: ۱۱۸۳۲

و در روایت دیگر امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده که فرمودند: کسی که ماه مبارک رمضان را روزه دارد و از حرام و تهمت زدن به دیگران اجتناب ورزد، خدا از او خشنود شده و بهشت را بر او واجب و حتمی می کند. (۱۳) دو روایت بالا ارتباط محکم پاداش ها و اعمال بنده در ماه مبارک و نقش انسان در ترسیم سیمای درونی او را کاملا آشکار نموده است.

۲- پاداش عمل

با صرف نظر از زمان خاص آیات و روایات فراوانی هست که بعضی دگرگونی ها و پاداش های خاص را نتیجه کار بنده دانسته، یا عمل او را تنها عامل معرفی کرده اند.

نمونه ای از این آیات و روایات: ((ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم))(۱۴)؛ در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی دهد، تا آنان حال خود را تغییر دهند. ((ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون)) (۱۵)؛ به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد تا به آنان جزای بعضی از کارهایشان را بچشانند، باشد که باز گردند. دعا دگرگون کننده سرنوشت ((ابن حبان)) و ((حاکم)) از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده اند که فرمود: فقط دعاست که تقدیر و سرنوشت ها را دگرگون می کند و تنها نیکی است که مایه افزایش عمر می گردد. گاهی شخص گناهی را مرتکب می شود و به واسطه آن از روزی و نعمتی محروم می ماند.

منبع:iec-md.org

پی نوشت ها:

۱- اصول کافی ، ج ۴، ص ۱۵۸.می گردد (۱۶).

۲- فوائد الرضویه ، ص ۱۰ - قصص العلم، ص ۱۸- سیمای فرزانگان ، ج ۳.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۳۲، ص ۳۵۴.

۴- بحار الانوار ، ج ۹۴، ص ۸۰، ح ۴۷.

۵- کنزالعمال ، ج ۸ ، ص ۵۳۴، ح ۲۴۰۲۸.

۶- همان ، ص ۵۴۵، ح ۲۴۰۹۰.

۷- الترغیب و الترهیب ، ج ۲ ، ص ۹۵، ح ۱۴.

۸- بحار الانوار ، ج ۹۵، ص ۸۲.

۹- تفسیر منهج الصادقین ، ج ۹ ، ص ۲۳۷.

۱۰- بحار الانوار ، ج ۹۵، ص ۱۴۵.

۱۱- همان ، ج ۸۰، ص ۱۲۸.

۱۲- همان ، ج ۹۳، ص ۳۴۱.

۱۳- همان ، ص ۳۴۶.

۱۴- رعد ، آیه ۱۱.

۱۵- روم ، آیه ۴۱.

۱۶- تحفه الاحوذی ، ج ۶ ، ص ۳۴۸ ، ح ۲۲۲۵

شب بیست و سوم ۲

شب بیست و سوم

«بِاِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَانِ الرَّحِیمِ» الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی

من هر سال اصرار دارم این را بگویم که شب بیست و سوم، اهمیت شب قدری اش از شب نوزدهم و از شب بیست و یکم بیشتر است.

شب نوزدهم حدیثی داریم کار یک مرحله تمام می شود، بیست و یکم یک مرحله دیگر، بیست و سوم قطعی می شود. مثل پارچه ای که یکبار می برند، یکبار کوک می زنند، یکبار دوخت آخر.

یعنی شب بیست و سوم آن شبی است که کارها دیگر مهر و موم می شود. یک کارهائی هم هست شب قدر، عمومی است ولی شب بیست و سوم پررنگتر است.

ص: ۱۱۸۳۴

مثلا شب قـدر مسـتحب است آدم غسل کند. اما شب بیست و سوم دو تا غسل دارد. یک غسل سـر شب، یک غسل آخر شب. البته اینها غسل مسـتحب است، نمی شود با آن نماز خوانـد، باید وضو هم گرفت برای نماز. یا مثلا شب بیست و سوم قرآن دو تا سوره اضافه دارد بخوانیم. سوره روم و عنکبوت. این که دو تا غسل دارد، دو تا سوره روم و عنکبوت می گوینـد بخوانید، و اینکه شب بیست و سـوم حضـرت زهرا نمی گـذاشت کسـی بخوابـد. اگر کسـی هم از بچه هـا خـوابش می برد، یـک آب در صـورتش می پاشـید، و غـذایشان را تغییر می داد و غـذای سـبکتر، علی ایّ حـال یـک اصـراری داشـتند بر اینکه نخوابنـد، این پیداست که شب بیست و سوم عنایت می شود.

یک کسـی آمد مدینه گفت آقا راسـتش را بخواهی من در روستا اصلا نمی توانم سه شب احیا بگیرم، نمی توانم بیایم مسجد، خیلی که چانه زد امـام فرمود پس شب بیست و سوم بیـا. علی ایّ حال یک قرینه هائی در کار است که شب قـدر واقعی شـب بیست و سوم احتمـالش خیلی زیاد تر است. خب شب قـدر... اینها ممکن است برای شـما تکراری باشـد، ولی بچه های ما باید بشنوند، دو سه بار باید بشنوند تا این فرهنگشان شود.

۱- شب قدر، شب اندازه گیری

شب بیست و سوم شب قـدر است. قـدر یعنی انـدازه گیری. هر چیزی حساب و کتابی دارد. قرآن می فرماید تمام نعمتهائی که بـه شـما می رسـد خزینـه اش پهلـوی مـا اسـت. بـه مقـداری که حکمت است صـادر می کنیم. «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» الحجر/۲۱ یعنی چیزی نیست مگر اینکه خزینه اش پهلـوی مـا است، «و مـا ننزله الاـ بقـدر معلوم» یعنی خزینه پهلوی مـا است به مقدار خاص نازل می کنیم. مثل اینکه سماور پر از چای است، منتهی شما لیوانی بریزید، چای کمرنگ بریزید، پررنگ بریزید آنهـا مربوط به این است که چقـدر عقل شـما قضاوت کنـد که برای که چه چای بریزیـد، یعنی خزینه اش در سـماور است اما یک اسـتکان یک اسـتکان.. منتهی از سـماور ما کم می شود ولی از خزینه خـدا کم نمی شود. یک مثل هم برایتان بزنم، یک آیه داریم در قرآن می فرماید «مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ» الذاریات/۲۳ مثل اینکه دارید حرف می زنید. خزینه حرف حلق شماست، منتهی چند کلمه به یکی بگوئی، این اختیارش دست شماست. یعنی قدرت سخنرانی در بدن هست اما استفاده از این قدرت به مقداری است که شـما صلاح بدانید. چطور شما توان سخن دارید، منتهی هر چه می توانید که حرف نمی زنید، به مقداری که لازم است، حرف می زنیـد. «مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ» یعنی همـانطور که شـما قـدرت نطق داریـد، منتهی از این قـدرت کم کم اسـتفاده می کنیـد به مقـداری که صـلاح می دانیـد، خدا هم قدرت دارد، از قدرتش تدریجا، آن مقداری که حکیمانه هسـت عرضه می کند.

پس شب قـدر، به احتمال قوی شب بیست و سوم است. در شب بیست و سوم چه باید کرد؟ یک دو رکعت نماز است که لابد می دانیـد، من هم اشاره کنم که اگر کسـی نمی دانـد... فقط «قُلْ هُوَ اللَّهُ» الإخلاص/۱ اش هفت تا است. بعـد از نماز مغرب و عشا، دو رکعت نماز مثل نماز صبح، منتهی بجای یک «قُلْ هُوَ اللَّهُ» هفت تا می خوانید. رکوع و سجودش، هیچ فرق نمی کند، فقط «قُلْ هُوَ اللَّهُ»اش هفت تا است. بعدش هم هفتاد مرتبه(استغفرالله و اتوب الیه)، (ربی) هم نمی خواهد. هفتاد مرتبه، که کل نماز چهار دقیقه طول می کشد با(استغفر الله) هایش تقریبا. این دو رکعت هم داریم که اگر کسی بخواند، همینطور که نشسته، خدا خودش و پدر و مادرش را می بخشد. خب حالا چه کنیم؟

مهمترین کار شب قدر،

که قرآن فرمود «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» القدر/۳. «أَلْفِ» یعنی هزار. هزار مـاه را تقسـیم بر دوازده کن با ماشـین حساب، می شود هشـتاد و خرده ای سال. یعنی شب قدر ارزشـش به اندازه هزار ماه است. هر کاری شب قدر بکنی. یعنی افرادی را من سراغ دارم که خمسـشان را شب بیست و سوم می دهنـد، چون هزار تومان که شب بیست و سوم بدهی، انگار یک میلیون داده ای. یـک نفر را شب بیست و سوم افطـاری بدهـد، انگار به هزار نفر افطاری داده ای. تجاری که وضع مالیشان خوب است، هر چه می خواهنـد در طول سال بدهنـد، فکر کننـد چقـدر پول می خواهند بدهند، همه را شب بیست و سوم چکش را بنویسـند، بگذارنـد کنار. ضـربدر هزار می شود. چطور اگر یک جنسـی ارزان است، می خرنـد می گذارنـد انبار، برای اینکه بعـدا دیگر گیر نمی آیـد؟ البته اگر چیز مورد نیـاز جـامعه باشـد، احتکار است، غلط است این کار. بنابراین هر کس هر کاری می خواهد بکند، شب بیست و سوم ضرب در هزار می شود. حالا بهترین کار چیست؟ راجع به دعا من می خواهم چنددقیقه صحبت کنم. راجع به مناجات شب بیست و سوم. اول یک دعا بکنم.

خـدایا تو را به آبروی همه کسـانی که لیـاقت دارنـد و شب بیست و سوم بهترین مقـدرات را برایشان می کنی، به ما هم لیاقت دریافت آنهمه الطافی که به اولیایت داری به ما هم آن الطاف را مرحمت بفرما. هرچه به خوبان می دهی به ما هم بده.

۲– دعا، ارتباط میان انسان با خدا

و اما بحث ما. موضوع بحث ما که ماه رمضان امسال بحثش را داریم، انسان است. در انسان یک رابطه هم هست با خـدا. چون انسان چهار تا رابطه دارد. انسان با خدا، انسان با مردم، انسان با خودش، انسان با طبیعت. عمری باشد راجع به اینها هم صـحبت می کنیم. رابطه انسـان بـا خـدا همین عبـادت است که قله این عبـادت نماز و دعا است. قرآن می فرمایـد که «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» غافر/۶۰ یعنی دعا کنید من مستجاب می کنم. اول یک اشکال در این زمینه هست. اگر قران گفته دعا کنید من مستجاب می کنم، پس چرا برخی وقتهـا دعـا می کنیم مسـتجاب نمی شود؟ یک گیری در این هست. یا این گیر در «ادْعُو» است. یا این گیر دارد... چون «ادعوا» یعنی دعا کنید. دعا چیست؟ دعا یعنی طلب خیر. یعنی از خدا خیر بخواهید. خیلی وقتها که ما دعا می کنیم، فکر می کنیم دعـاست، واقعـا طلب خیر نیست. خیـال می کنیم خیر است. آیـات قرآن زیـاد داریم می گویـد «یَحْسَبُونَ» الأعراف/۳۰ خیال می کننـد، «أَفَحَسِبْتُمْ» المؤمنون/۱۱۵ اینطور خیـال می کنیـد؟ «لَا تَحْسَبَنَّ» آل عمران/۱۸۸ اینطـور فکر نکن. «عَسَی أَنْ تُحِبُّوا شَیْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ» البقره/۲۱۶ خیلی چیزها را دوست داریـد، شـر است. اینقـدر آدم دلش می خواهد با فلانی ازدواج کنـد، حال آنکه فاجعه است ازدواج با فلانی. خیال می کنـد. خیال می کنـد این غـذا را بخورد خوب است. می خورد بعـد دکتر می گوید نخور به صـلاحت نیست. پس یا دعا لق است، چون دعا یعنی خیر، خیلی چیزهائی که ما می خواهیم واقعا خیر نیست. یـا این که خیر است «نِی»اش گیر دارد. چون «نِی» یعنی چه؟ یعنی اخلاـص. «ادْعُونِی» یعنی بخواهیـد خیر را از من. گـاهی وقتهـا از خـدا نمی خواهیم. بخـدا می گوئیم به هر کس و نـاکس دیگر هم می گوییم. یعنی در دعـا مخلصـین نیستیم. همینطور می گوئیم ولی خب خیلی هم دلمان با خدا نیست. یا اخلاصـش لق است، اخلاص نیست شـرک است، یعنی غیر خدا هم هست، یـا «لَکُم». یعنی به نفع شـما. آخر می گوینـد فلانـی به له فلانـی است یـا فلانـی علیه فلانـی است. له یعنی به نفعش است، علیهش است یعنی ضـدش است. «لَکُم» یعنی به نفع. خیلی چیزهائی که ما می خواهیم به نفع نیست، به ضـرر است. پس اگر خیر بود و خلوص بود و به نفع بود حتما... هر جا که مستجاب نشد، یا در «ادْعُو» گیریم، یا در «نِی»اش گیریم، یا در «لَکُم» گیریم. اگر خیر باشد

ص: ۱۱۸۳۷

یـک، خلوص باشـد دو، از او هم بخواهیم سه، مسـتجاب می شود. دعـا مثـل شـماره تلفن است. یعنی شـماره تلفن را اگر زدی گوشی را برنداشت، می گویند چه شماره ای را گرفتی؟ می گوئی این شماره را. می گوید این شماره خانه ما نیست. دعا یک شماره ای دارد، می گوید اگر شـماره را گرفتی من گوشـی را بر می دارم. شـماره دعا ده دوازده تا شماره است. این شماره ها را من می گویم کسـی پای تلویزیون هم می خواهـد بنویسـد، بنویسـد. شـماره تلفن دعا. چگونه دعا کنیم. عوض شـماره تلفن بگوئیم آداب دعا.

۳- آداب دعا در روایات

۱.«بِاِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ». گفتن «بِاِسْمِ اللَّهِ». روایت داریم(لا ـ یرد دعـاء اوله بسم الله) اگر دعا اولش بسم الله باشـد رد نمی شود. پس این شماره اول، گفتن بسم الله.

۲. شماره دوم تمجید. (کل دعاء لایکون قبله تمجید فهو ابتر) دعائی که اولش تمجید نباشد ابتر است. ابتر یعنی ناقص. یعنی از خدا سـتایش کن. مثل دعای ماه رمضان که میگوئیم(یا علی یا عظیم یا غفور یا رحیم انت الرب العظیم) بعضی وقتها می گوئیم خدایا حکیمی، علیمی، قدرت داری، شنوائی، بینائی، عزت دست تو است، قدرت دست تو است. تمجید کنیم.

۳. نماز هم موثر است. دو رکعت نماز بخوانم. یک کسـی آمـد دو رکعت نماز خوانـد، پیغمبر فرمود(سل توسل) بعـد از آنکه نماز خواندی دعا کن، دعای بعد از نماز اثر دارد.

۴.دعایتان را کم نشـمارید. چنـد تا چیز را کم نشـمارید. گناهانتان را کم نشـمارید. گاهی وقتها آدم یک گناهی می کند، می گویـد این که چیزی نیست، بعـد در همان گیر می کند، یعنی پوست خیار بیشتر از خیار مردم را تا حالا انداخته. اگر از کسانی که زمین خورده اند بپرسیم که بابا از خیار درسته زمین خوردی یا از پوست خیار؟ بیشترشان می گویند پوست خیار. کار یک ریز بیشتر اثر دارد.

ص: ۱۱۸۳۸

گاهی وقتها انسان... پول مردم هم همینطور است. اگر به مردم یک پول سنگینی بدهکار باشی یادت نمی رود اما اگر مثلا دو ریال، ده ریال، یک تومان، ده تومان باشد، ممکن است از ذهنت بپرد و مال مردم را بخوری و عذر خواهی هم نکنی. اگر چادر و پیراهن و کت و شلوار مردم را با تیغ پاره کنی، یادت می رود که یک گناهی کرده ای. اما اگر می روی روضه پایت را گذاشتی روی کفش مردم، کفش مردم را گلی کردی، می گوئی این که چیزی نیست، عذر خواهی نمی کنی. چیزی است. مال مردم چیزی است. درخت را قطع کنی می گوئی بد کردم، اما شاخه مردم را براین چای خوردن می شکنی، نمی گوئی بد کردم. چون شاخه پهلویت چیزی.... گناهانی که چیزی نیست، آنها چیزی نیست، آنها چیزی هست. آخر به یک دختر فوکولی می گویند خانم این فوکولت بیرون است. برو بابا من پهلوی خیلی ها حزب اللهی ام. من که از خیلی ها بهترم. بله تو از خیلی هابهتری. اما می گوئی چیزی نیست. این که می گوئی چیزی نیست...

۴- گناه را کوچک نشماریم

حلقه طلا- برای مرد حرام است. می گویند برو بابا. این حلقه نامزدی است. چیزی نیست. گناهی که آدم بگوید این چیزی نیست این خیلی مهم است. ممکن است این سنگ... این وزنی ندارد هان! این دو سه مثقال است، شاید هم کمتر، من می زنم توی کله ات. می گویم چیزی نیست. اگر من این را بزنم به کله ات، بگویم چیزی نیست، تا آخر عمر شما از من نمی گذری. می گوئی چقدر پررو. زد توی کله ما بعدش هم گفت چیزی نیست. اما ممکن است یک سنگ پرت کنم، بعدش بیایم بگویم آقا معذرت می خواهم ببخشید. ممکن است سنگ سنگین را چون عذر خواهی می کنم ببخشی، ولی یک مثقالی را چون عذر خواهی نمی کنم نبخشی.

ص: ۱۱۸۳۹

۵. برای دیگران دعا کنیم.

برای دیگران اگر برای چهل نفر دعا کنی، دعای خودت هم مستجاب می شود.

۶. در دعا خوش گمان باش.

نگو ما دعا می کنیم ولی ای بابا کی مستجاب می شود؟ خوش گمان باش. روایت داریم خدا می گوید من کنار گمان بنده ام. اگر گمانش بالا باشدمن دعایش را مستجاب می کنم. مثلا نگو من کجا او کجا. باورت بیاید. شاید شد. چه اشکالی دارد مثلا کره زمین از مغز شما استفاده کند؟ من؟ ما همین کنکور قبول شویم، بسمان است. ما همین قرض هایمان را بدهیم بس است. بگو اشکالی ندارد خدایا قرض ما را بده، توفیق هم بده به خیلی ها هم وام بدهیم. از دستتان خیر جاری شود. اشکال دارد این درختی که شما می کارید، چوبی شود که در حرم امیرالمومنین ازش ساخته شود؟ بگو خدایا ما این درخت را می کاریم، تو خودت نظر کن که از این انجیرها امام زمان بخورد، از این چوب در مسجد ساخته شود. یعنی هی نگو من کجا امیر المومنین کجا. من کجا او کجا.

در دعا ها دعاهای بزرگ کنیم.

خوش بین باشی. یک وقتی خدا یک عنکبوت را می گذارد دم غار، تار عنکبوت پیغمبر را در غار حفظ می کند. یک وقت چهار تا شنهای طبس، امریکا را فلج می کند. یک وقت ابابیل ابرهه را «تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ» الفیل/۴ یک بار یک کلاغ می آید یک چیزی را خاک می کند،... آخر حضرت آدم دو تا بچه داشت. هابیل و قابیل. یکی آن یکی را کشت. بعد ماند که آن که کشته شده چه کند؟ هی کول کرد این طرف و آنطرف برد خسته شد. بعد یک کلاغ آمد یک چیزی را زیر خاک کرد، یادش داد تو هم این جنازه را خاک کن. یک وقت می بینی یک کلاغ کاری می کند، معلم چند میلیارد بشر می شود. یعنی چند میلیارد آدمی که جنازه شان را خاک کرده اند، معلمشان کلاغ بوده. دیگر من از کلاغ بد ترم؟ من از تار عنکبوت بدترم؟ من از شن صحرای طبس بد ترم؟ یعنی وقتی دعا می کنید، بخصوص جوانها. نگو کنکور قبول شوم و در فوتبال و والیبال و در ریاضیات و کامپیوتر و.. نمی دانم سربازیم حل شود و... اینها را بگوئید اما در اینها نایستید. برو بالا. در دعا همتتان بلند باشد. ببینید امام که دعا می کند می گوید(اللهم اغن کل فقیر) نمی گوید خدایا فلانی فقیر است. کل فقیر. (اشبع کل جائع)(اللهم اکس کل عریان) همه مریضها. اصلا فکرت، روحت بلند باشد. صدقه می دهی برای سلامتی خودت نده، برای سلامتی همه بده. می روی آب بخوری، بگو آقا کسی آب نمی خواهد؟ همش دست و پا به خیر باشد. می روی نان بگیری می بینی یک پیر مرد، پیرزن در محله تان هست که باید با عصا و زحمت بیاید نانوائی.... خب مگر نوکرش ام؟ طوری نیست یک نان بهش بده. دست و پا به خیر باشد. این ها در دعا مستجاب است.

ص: ۱۱۸۴۰

۷.تضرع در دعا مستجاب است.

می گویـد وقتی دسـتتان را بالا می کنیـد، انگار غذا طلب می کنید. یعنی واقعا دسـتمان.... حدیث داریم دستی که می آید بالا خـدا می گویـد این دست آمـده بالا از من چیزی می خواهـد، من خدای کریمم. حالا که دسـتش را دراز کرد، محروم بر نمی گردانم.

۵– لطف و رحمت خداوند نسبت به بندگان

پنـج تا کار خـدا می کنـد: گاهی همین که می خواهیم به ما می دهـد، یا اگر این صـلاح نباشـد، مشابهش را می دهـد، یا اگر اصـلا صـلاح نیست، می گوید حالا که دسـتش آمده بالا محروم نباید برگردد، یک بلائی از جانش دور می کنم، یا در مقابل یک چیزی به نسـلش می دهم، یاحالا که دعا کرد یک چیزی برای قیامتش ذخیره می کنم. یا خودش، یا مشابهش، یا رفع بلا، یا نسـلش، یا قیامتش. حـدیث داریم دست که می آیـد بالا خـدا می گویـد خجالت می کشم... عجب خدائی است. می گوید گنـاه کردی یکی می نویسم، ثواب کردی ده تـا می نویسم. هر چی گناه کردی راست بگو معـذرت می خواهم می بخشـمت. حدیث داریم یک وجب بیائی رو به من، یک قدم می آیم رو به تو. عادی بیائی رو به من، من با دو می آیم رو به تو، و خوبی هایت را نشان می دهم در جامعه. بـدی هایت را می پوشانم. حتی بدی هائی که اگر پدر و مادرت بفهمند از خانه بیرونت می کننـد، من میـدانم ولی هیـچ به رویم نمی آورم. (یـا من اظهر الجمیـل و ستر القبیـح) خوبی هـا را نشان می دهم عیب ها را می پوشـانم. مردم خوبی هـا را دفع می کننـد، بـدی ها را نشان می دهنـد. یعنی حتی زن و شوهر! چهل تا لقمه می خورد، در یک لقمه شن است، این شن را می آورد به خانم می گویـد ببین! نخود را پاک نکرده ای! یعنی در چهل تا نخود که می خورد آن شن را نشان می دهد. ولی خدا اینطور نیست.

ص: ۱۱۸۴۱

۸. در دعا اصرار کنید. حدیث داریم به مردم اصرار نکنید. اما خدا دوست دارد نسبت به خودش اصرار کنی. الحاح یعنی اصرار. نگو آقا ما به خدا گفتیم. هی بگو هی بگو... بعد از نماز فریضه، بعد از نماز واجب دعا مستجاب می شود. مردم می گویند(السلام علیکم و رحمه الله و برکاته) می دوند. حدیث داریم کجا می روی؟ این که می دود فکر می کند به کارش می رسد. تعقیب مهم است. دعا مهم است. بهترین تعقیب هم سی و چهار بار(الله اکبر)، سی و سه بار(الحمدلله) و سی و سه با ر(سبحان الله) که ثواب هزار رکعت نماز دارد. تمام نیاز ها را هم از خدا بخواه. حتی بند کفشت را. بخدا بگو. با خدا حرف می زنی همچین ریز و درشت کارهایت را بگو.

۹. دعا که می کنید(و ادعوه خوفا و طمعا) یعنی با ترس و طمع دعا کنید. حضور قلب داشته باشید. یعنی بدانید چه می گوئید.

۱۰. یقیق داشته باشید مستجاب می شود.

۶- گناه، عامل عدم استجابت دعا

۱۱. گاهی وقتها دعا می کند مستجاب می شود بعد از دعا می رود گناه می کند. خدا به فرشته ها می گوید این دعایش مستجاب شد ولی چون گناه کرد شما هم دست نگه دارید. یعنی(اللهم اغفر لی الذنوب التی تحبس الدعاء) دو تا معنا شده. یا یک گناهانی آدم می کند که دیگر حال دعا ندارد، یا یک گناهی می کند که حال دعا دارد ولی دعایش مستجاب نمی شود. حبس دعا، یا آدم اصلا خودش قفل می شود حال دعا ندارد، یا نه دعا می کند یک مانعی می آید جلوی استجابت را می گیرد. اینها همه اش حدیث است حدیثش هم اینجا هست. می گوید که عده ای آمدند به امام صادق گفتند که ما دعا می کنیم(فلا یستجاب لنا) مستجاب نمی شود. گفت(لانکم تدعون من لا تعرفون) چیزی از کسی می خواهید که نمی شناسیدش. یعنی خودتان ایمانتان لق است، باورتان مشکل دارد، جدی نیستید. مثل اینکه شما می گوئید بفرما. خب نمی فرمایم. این لقلقه زبان است. با تمام وجود نمی گوئی بفرما. اگر با تمام وجود بگوئی بفرما... آخر ببینید جدی بودن یک مساله ای است.

ص: ۱۱۸۴۲

امـام کـاظم رفت در خانه، امام رضا(ع) بچه کوچولو بود. با پـدرش بود. گفت آقا جان این که با ما بود از شـیعیان است. شـما رفتی در خـانه می گفتی بفرمـا. شـما بفرما نگفتی رفتی در خانه. امام کاظم فرمود الان آمادگی پـذیرائی نـدارم. کسـی که قلبا آمادگی نـدارد بگویـد بفرما، قلبش با زبانش تفاوت دارد یک نفاق است. یعنی این که انسان وقتی می خواهـد بگویـد جـدی بگوید. گاهی دو نفر قهرند، می گویند بیایید همدیگر را ببوسید. این ها که قهرند و به همدیگر فحش داده اند همینطور جدی نمی بوسند. اما گاهی وقتها آدم نوه اش را، بچه اش را وقتی می بوسد سفت می بوسد. این جدی بودن مهم است.

۷– غذای حلال، شرط استجابت دعا

۱۲.غـذای حلال. حضـرت فرمود که می خواهی دعـایت مستجاب شود(طهر مطعمـک و لا ـ تـدخل بطنک الحرام) لقمه حرام خورده ای دعـایت مستجاب نمی شود. مثـل این که گازوئیـل ریخته ای در هواپیمـا، هواپیما نمی پرد. هی می گوئیم آخر چه شـده است؟ می گویـد بابا در شـکم این هواپیما گازوئیل ریخته ایـد. لقمه حلال خیلی مهم است. وقتی که بدنیا آمدیم چیزی نداشتیم، دو سه روز دیگر هم چیزی نداریم و می رویم، لخت آمده ایم و لخت هم می رویم، حالا دو سه روز خدا بهت داده، چرا خمسش را نمی دهی؟ چرا زکات نمی دهی؟ یک ملخ یک آفت یک کمبود باران. اینقدر حدیث داریم هرجا مالی تلف شد بخاطر این است که مردم زکات نداده اند. اصلا نماز بی زکات قبول نیست.

پیغمبر آمـد در مسـجد افرادی را بلند کرد گفت برو بیرون نمی خواهد نماز بخوانید، گفت چرا؟ گفت نماز می خوانید به فقرا کمک نمی کنید. خمس واجب است، زکات واجب است. نگو آقا ما که مالیات می دهیم، جمهوری اسـلامی از ما مالیات می گیرد،... بابـا مالیـات مـال زنـدگی شخصـی تو است. شـما در خـانه گلـدان داریـد، یک پولی هم میـدهی دولت بیرون پارک درست کند. در خانه قفل می زنی، یک پولی هم می دهی به دولت بیرون خانه پلیس می گذارد. در خانه کپسول آتش نشانی داری، یـک پولی هم می دهی بیرون ماشـین آتش نشانی باشـد. در خانه موزائیک و اسـفالت می کنی، یک پولی هم میـدهی بیرون را اسـفالت کننـد. در خـانه یـک آکسـار و آسپرین و چهـار تـا قرص و کپسول داری بیرون خـانه هم پول می دهی یک درمانگاه می زنند. یعنی همینطور که نیازهائی را مختصـرش را در خانه داری، بیرون خانه هم پولی که به دولت می دهی برای مالیات، برای حل مشـکلات خود شماست. من در خانه گلدان دارم، بیرون هم پارک می خواهم، در خانه کپسول آتش نشانی دارم بیرون هم ماشـین آتش نشـانی می خواهم. در خـانه دارو دارم بیرون هم درمانگاه می خواهم. در خانه قفل می زنم بیرون هـم پلیس می خـواهم. پـول مالیـات پـولی است کـه به دولت می دهیـد برای حـل مشـکلات شـخص شـما. ولی زکـات برای مشـکلات شـخص شـما نیست. برای این است که فقرا سـیر شونـد. من پول نمی دهم که دولت زنـدگی من راتامین کنـد، پول میـدهم که فقرا سـیر شوند. فرق است پولی که به دولت می دهید که خرج منافع شـما کند یا پولی که می دهید فقیر سـیر شود کاری به منافع خودت نداشـته باشـد. فرق می کنـد. حساب مالیات فرق می کنـد. زکات عبادت است. قصـد قربت می خواهد. خمس قصـد قربت می خواهـد. گیرنـده خمس باید عادل باشد. باید مرجع تقلید باشد یا وکیلش باشد. مصـرفش، گیرنده اش، نیتش، همه اش فرق می کند. همینطور می گوئیم بله ما که حالا که زکات می دهیم...

اگر می خواهیـددعا مسـتجاب شود، برای اجابت دعا به عهـد خـدا وفا کنیـد. قول هائی که بخـدا داده ایـد وفا کنیـد. قرآن می گوید «أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ» البقره/۴۰. شما چند تا نذر کردی عمل نکردی؟ مگر نذر نکردی که اگر بعدش خوب شد چه کنی؟ مگر نذر نکردی... مگر نذر نکردی...؟

تعهد هائی که داده اید عمل کنید، دعا مسـتجاب می شود. و به هنگام دعا از دیگران قطع امید کن. یعنی یکسـره دل را از همه جا بکن. در اسـتجابت دعا مسـتجاب می شود. آقا حالا که خـدا می توانـد این کار را بکند، پس چرا نمی کند؟ خدا می تواند بکنـد امـا حکیمـانه نیست. مگر من نمی تـوانم یقه خودم را پـاره کنم؟ من می توانم یقه خودم را پـاره کنم، من می توانم بزنم شیشه را بشـکنم، اما نمی شـکنم. اصـلا خدا می تواند همه مردم وقتی به دنیا می آیند، بوعلی سـینا به دنیا بیایند، اصـلا زحمت درس خوانـدن نکشـند. می تواننـد همه درخت هـا اتوماتیک گل بـدون میوه بدهنـد، اینقـدر زحمت کشاورزی نباشـد. منتهی حکمت خـدا به این است که افراد بـا تلاش به جـائی برسـند. خداونـد قـدرت دارد امـا وقتی از قـدرتش اسـتفاده می کنـد که حکیمانه باشد. مثل این که شـما قدرت داری شـیشه را بشکنی، یقه ات را پاره کنی، ولی این کار حکیمانه نیست. همینطور که شما از قـدرتت مقـداری اسـتفاده می کنید که حکیمانه باشد، خدا هم از قدرتش مقداری اسـتفاده می کند که حکیمانه باشد. نابرده رنج... نمی شود که آدم رنج نکشیده که گیرش گنج بیفتد.

۸- ذکر اسماء حسنی در دعا

ص: ۱۱۸۴۴

دارد کم کم حرفها تمام می شود. حالا من چون شب بیست و سوم است یک دقیقه یک دعائی است اینجا می خواهم برایتان بخوانم. سه تا آیه داریم در قرآن این است: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» الأعراف/۱۸۰ یعنی خداوند اسماء حسنائی دارد که «فَادْعُوهُ بِهَا» دعا می کنید با این اسم ها باشد. البته اسماء هم معانی سنگینی دارد، معنی اسماء هم نه این است که لقلقه زبان باشد. یعنی خودمان را به این صفات نزدیک بدانیم. اینها ۹۹ تا اسم است، من تند می خوانم شما هم با من بخوانید یک دقیقه طول می کشد.

دعای مهمی است.

بسم الله الرحمن الرحیم.

(یا الله الاله الواحد الاحد الصمد الاول الاخر السمیع البصیر القدیر القادر العلی الاعلی الباقی البدیع البارئ الاکرم الباطن الحی الحکیم العلیم الحلیم الحفیظ الحق الحسیب الحمید الحفی الرب الرحمن الرحیم الذارع الرازق الرقیب الرئوف الراعی السلام المومن المهیمن العزیز الجبار المتکبر السید السبوح الشهید الصادق الصانع الظاهر العدل العفو الغفور الغنی الغیاث الفاطر الفجر الفتاح الفالق القدیم الملک القدوس القوی القریب القیوم القابض الباسط قاضی الحاجات المجید المولی المنان المحی المبین المغیث المصور الکریم الکبیر الکافی کاشف الضر الوترالنور الوهاب الناصر الواسع الودود الهادی الوفی الرفیع الوارث البر الباعث التواب الجلیل الجواد الخبیر الخالق خیر الناصرین الدیان الشکور العظیم اللطیف الشافی).

این ها ۹۹ تا.

خدایا به آبروی این اسماء الحسنی تمام دعاهای شب قدر را مستجاب بفرما.

ما را در همه خیرات شریک کن. اگر کاری از ما

خیر هست همه محبین اهل بیت را درکار ما شریک کن.

هر چه برای خوبان مقدر می کنی همانها را برای همه ما مقدر کن. قیامت را روز رو سفیدی ما قرار بده.

ص: ۱۱۸۴۵

مشکلات فرد و جامعه و نظام و دولت و ملت ما را حل کن.

رهبر، دولت، امت، ناموس، نسل، انقلاب، آبرو، هرچه که به ما داده ای در پناه امام زمان حفظ کن.

مـا را مشـمول دعای امام زمان قرار بـده. قلبش را از ما راضـی کن. ما را از غافلین در دنیا و از زیانکاران در دنیا و آخرت قرار نده. نسل ما را تا آخر تاریخ بهترین مومنین و مومنات قرار بده. به بی همسـر ها همسر خوب بده. به بی مسکن ها مسکن خوب بـده. به بیکارها کار خوب بـده. به بی فرزنـد ها فرزندان سالم صالح بده. دلها را به هم مهربان کن. مرض ها را شـفا بده. مرده هارا بیامرز. عاقبت ما را ختم بخیر کن. دانه دانه افراد را خیر دنیا و آخرت مرحمت بفرما.

ضمنا اگر هم می خواهید خدا شما را ببخشد هر که بهتان ظلم کرده همین الان ببخشید. فحشی غیبتی تهمتی...

خدایا هر کس به ما ظلمی کرده است بخاطر احترام شب قدر همه را من بخشیدم تو هم مرا ببخش. ببخشید تا ببخشند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

شب بیست و سوم

شب بیست و سوم

بسم الله الرحمن الرحیم

در میان این که شب قدر شب نوزدهم است یا بیست و یکم یا شب بیست و سوم، احتمال بیست و یکم و بیست و سوم بیشتر از شب نوزدهم است. در میان بیست و یکم و بیست و سوم احتمال بیست و سوم بیشتر است.

شب قدر چه شبی است؟ شبی است که قرآن نازل شد. «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» قدر/۱.

شب قـدر بلا‌ـتشبیه بلاتشبیه هزار بار بلاتشبیه مثل روزی است که رئیس جمهور لایحه بودجه را می دهـد به مجلس یا تصویب می کند مجلس.

چون آن زمـان همه ی وزراء به معـاونین شان می گوینـد در این ایام حق مرخصـی نداریـد چون در مجلس دارنـد بودجه یک یک سال را انـدازه گیری می کننـد. اگر یک وقت وزیر و معاونینش نجنبند یک وقت می بینی بودجه اش کم و زیاد می شود در غیـابش یـک تصـمیم می گیرنـد و لـذا بـا تمام وجود وزیر و معاونینش حضور فعال دارد که یک وقت نماینـدگان مجلس بودجه اش و سهمیه اش را کم نکند.

شب قدر آنچه بنا است در یک سال به آدم برسد، شب بیست و سوم امضاء می شود.

همه ی فرشـته هـا می آینـد زمین «تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ» قـدر/۴ شب قـدر فرشـته ها می آینـد زمین خدمت حضـرت مهدی(عج) می رسند.

امام به ما فرمود: شما از سوره ی قدر می توانید ثابت کنید حضرت مهدی(عج) را.

چه طور؟

شب قدر مال یک سال است یا هر سال؟ شب قدر مال هر سال است.

هر سال یک شب قدری دارد. و در هر سال شب قدر فرشته ها نازل می شوند.

زمانی که پیامبر بود فرشته ها خدمت پیامبر می رسیدند. بعد از پیامبر خدمت صدام باید برسند؟

پهلوی چه کسی بروند؟

بایـد در هر زمـان شخصـی باشـد مثـل پیامبر و دارای کمالات و صـفات پیامبر که لیاقت داشـته باشـد. که فرشـته ها خـدمت او برسند. یعنی در هر زمانی ما یک امام معصومی می خواهیم که تمام کمالات پیامبر را داشته باشد. شب قدر مال هر سال است. آمدن فرشته ها مال هر سال است. فرشته ها پهلوی هر کس و ناکسی هم وارد نمی شوند.

ص: ۱۱۸۴۷

در زمان پیامبر خدمت پیامبر می رسیدند بعد از پیامبر هم باید امامی باشد عین پیامبر در تمام کمالات که لیاقت داشته باشد میزبان فرشته ها باشد.

حالا که به احتمال شب بیست و سوم شب قدر است. حساسیت امشب باید بیشتر باشد گرچه در میان دولت و حکومت و مردم ما، شب بیست و یکم بها داده می شود بیشتر و مسجدها شب بیست و یکم شلوغتر است و آن شب به خاطر شهادت حضرت علی امیرمومنان(ع) است اما از نظر دعا شب بیست و سوم خیلی مهمتر از شب بیست و یکم است و لذا اعمالش هم بیشتر است شب قدر یک غسل دارد شب بیست و سوم یک غسل اول غروب دارد یک غسل بعد از نصف شب. شب بیست و سوم خواندن سوره های روم و عنکبوت هم دارد.

مسجدهایی که حال قرائت ندارند یک کسی سوره ی عنکبوت را می خواند آدم های باسواد و بی سواد باهم همراهش می خوانند. که سوره ی عنکبوت و روم خوانده شود.

شب بیست و سوم خیلی شب مهمی است. بنابراین. من سراغ دارم از افرادی که خمس شان را شب بیست و سوم می دهند چون «لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» قدر/۳. یک تومان در شب قدر مثل هزار تومان می ماند.

می گوید من که سی هزار تومان می خواهم خمس بدهم شب بیست و سوم می دهم که هزار تا سی هزار تومان حساب شود.

سراغ دارم که بعضی ها شب بیست و سوم افطاری می دهند چون یک نفر را که افطاری دهی مثل این است که هزار نفر را افطاری دادی.

هر چیزی شب بیست و سوم ضربدر هزار می شود.

ص: ۱۱۸۴۸

پس من یک دعا کنم بعد بحثم را شروع کنم.

خدایا ترا به آبروی میهمانان امشب، فرشته ها، و تو را به آبروی میزبان امشب حضرت مهدی(عج) و تو را به آبروی مائده ی آسمانی شب قدر قرآن کریم و تو را به آبروی همه ی اشک های مقدس و نفس های مقدس و مکان های مقدس و افراد مقدس، آن چه در شب قدر برای بندگان خوبت مقدر می کنی، همه ی آن ها را برای همه ی ما از فضل و کرمت مقدر بفرما. و ما را از خاسرین این شب ها و از اهل حسرت در قیامت قرار نده. الهی آمین.

اما بحث.

به مناسبت این که شب دعا هست آیه ی «وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادی» خیلی آیه ی خوبی است یعنی همه ی آیه ها خوب است ولی علامه ی طباطبایی می فرماید: در قرآن آیه ای شیرین تر از این نیست.

می فرماید شیرین ترین و لطیف ترین آیه در قرآن این آیه است.

«وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادی عَنِّی فَإِنِّی قَریبٌ أُجیبُ دَعْوَهَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجیبُوا لی وَ لْیُؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ» بقره/۱۸۶.

در این آیه خداوند هفت مرتبه می فرماید: خودم، خودم، خودم، خودم، خودم، خودم، خودم و لذا علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می فرماید لطیف ترین و شیرین تری آیات است.

اگر سوال کردند بندگان خودم از خودم. خودم نزدیک شان هستم. خودم اجابت می کنم بیایند سراغ خودم، استجابت بخواهند از خودم، ایمان بیاورند به خودم. و یک آیه در قرآن داریم که هفت بار می گوید خودم، خودم، چه قدر لطیف است. آیه ای که هفت مرتبه می گوید خودم، خودم، خودم.

اصلاً انگار خدا التماس می کند برویم در خانه اش هر چه گناه می کنیم می پوشاند.

ص: ۱۱۸۴۹

در دعای ابوحمزه می گوید «حَتَّی کَأَنَّکَ اسْتَحْیَیْتَنِی»(مصباح المتهجد، ص ۵۸۷) من گناه می کنم تو می پوشانی. انگار تو خجالت می کشی.

عوض این که من خجالت بکشم تو خجالت می کشی.

مثل بچه ای که خانه را به هم می ریزد و مادر به هم ریخته ها را می پوشاند که میهمان که می آید نبیند خانه به هم ریخته. بچه خراب می کند ولی انگار بچه خجالت می کشد.

می گوید خدایا من هر چه گناه می کنم تو می پوشانی و به روی خودت نمی آوری انگار تو از من خجالت می کشی. شب بیست و سوم است. بسم الله کسانی که با خدا قهرید.

کسانی که پارسال تا حالا اشکی نریخته اید. در ماه رمضان دارد بسته می شود.

یک دری باز شد فتح بابا ای خدا بابی را فتح کردی. دری را باز کردی گفتی بسم الله.

این دوره رمضان است. بسم الله وارد شوید.

سمیته توبه اسمش را گذاشتی توبه یک دری را باز کردی گفتی این در، در توبه است.

«فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ»(بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۲). دیگر وقتی در باز بود وقتی یک ماه در باز بود و یک کسی نیامد.

گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست.

لازم نیست آدم برود مسجدی که مسجد محله اش است ممکن است کسی هست برود مسجدی که نشناسندش با لباس مبدل برود. برود در یک تاریکی بنشیند با خداوند خلوت کند.

حرف زدن با خدا شیرین است اگر کسی شیرینی دعا و نماز را نچشید پیداست مریض است.

چون تمام اولیاء ما گفته اند مناجات شیرین است و بعد گفته اند اگر کسی شیرینی را نچشید معلوم است مریضی دارد یک مرضی دارد.

ص: ۱۱۸۵۰

دعا شرائطی دارد. حالا که آیه، آیه ی شریفی است یک بار دیگر بشنوید.

«وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادی عَنِّی فَإِنِّی قَریبٌ أُجیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجیبُوا لی وَ لْیُؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ» بقره/۱۸۶.

آمد پهلوی امام گفت: من اشکال دارم به خدا، به قرآن.

گفت: چه اشکالی داری؟

گفت: قرآن گفته «ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَكُمْ» غافر/۶۰. دعا کنید من متسجاب می کنم.

ما که هر چه دعا کردیم نشد.

امام فرمود: دعا مستجاب می شود اما یک شرط هایی هم دارد.

شما اگر خواستی کسی تلفن کند به کسی ارتباط چند تا شرط دارد.

شرائط ارتباط:

شما اگر خواستی به کسی تلفن کنی اول باید زمان را بدانی. (آشنایی با زمان)

«وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ» ذاریات/۱۸.

برکات ماه رمضان

یکی از برکات ماه رمضان این است که انسان در طول سال خیلی ها که سحر خوابند ماه رمضان سحر بیدارند(زمان را بدانیم)

مکان را بدانیم.

حدیث داریم مسجدهایی که مردم نمی روند در آن نماز بخوانند روز قیامت شکایت می کند.

می گوید خدایا من در بین مردم بودم ولی مردم به ما محل نمی گذاشتند.

عالمی که سراغش نروند قرآنی که تلاوت نشود مسجدی که در آن آمد و شد نشود.

«إِنَّما یَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ» توبه/۱۸. معنایش این نیست که معنایش را کاشی کنی معنایش این است که بروید. مسجد بی منار که پر از جمعیت باشد خداوند راضی است مسجد ضار قیمتی که آدم در آن نباشد خداوند از این مردم محله راضی نیست.

از تزئینات کم کنیم به افراد اضافه کنیم.

افطاری را ساده بگیریم ولی تعداد میهمانی ها را بیشتر کنیم.

شماره را باید بداند. یک کسی که می خواهد به کسی. . . شماره را باید بداند. با چه کدی. باید تلفن خراب نباشد.

اگر تلفن خراب باشد اگر ماشین خراب باشد هر چه بنزین بریزی در آن موتور خراب است. قلب باید سالم باشد. تلفن باید سالم باشد سیم باد وصل باشد. باید صدا روی صدا نیفتد. می گوید «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصینَ» غافر/۱۴. مخلصین یعنی صدا روی صدا نیفتد بگویی هم خدا هم خرما. واقعاً درست.

خط روی خط نباید بیفتد. بعضی ها صدا روی صدا می اندازند. صدا ریو صدا نباید بیفتد. باید آن کس به شنیدن صدای شما علاقه داشته باشد. گاهی وقت ها ما به کسی تلفن می کنیم آن طرف نمی خواهد ما گوشی را برداریم می گوید بگو نیشش بگو نیستش. یا دو شاخ را بکش یا گوشی را برندار اصلاً وقتی به خیلی ها زنگ می زنیم این طرف نمی خواهد با او تماس بگیریم ولی خدا می خواهد می گوید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابين» بقره/۲۲۲. تماس بگیرید دوستتان دارم.

تو بیا دوستت دارم.

و لذا می گویند یکی از کلماتی که خیلی مفید است همین کلمه است «یا اله العالمین». ای خدای گناه کارها. امام سجاد یک جلمه می گوید به خدا که یکی از علما می گفت من نمی دانم خداوند جواب امام سجاد را چه می گوید. یعنی امام سجاد خداوند را گذاشته در منگنه می گوید چه می خواهی بکنی. یا مرا عذاب می کنی و می سوزانی و جهنم می بری یا مرا می بخشی اگر مرا جهنم می بری شیطان خوشحال می شود که یک نفر بیشتر گمراه کرد اگر مرا ببخشی پیامبرت خوشحال می شود که امتش بخشیده شد. کیف خودت است می خواهی پیامبر را خوشحال کنی یا شیطان را. و خدا مجبور است که پیامبر را خوشحال کند. یعنی حرف زدن با خدا فرمول می خواهد.

آدم باید بلد باشد چه جور حرف بزند.

اصلاً وجود ماه رمضان مال اولیاء خدا که نیست اولیاء خدا همیشه ماه رمضان شان است.

این را خداوند به همه داده که همه باید بیایند.

خدایا شب بیست و سوم قرآن فرستادی یک

فرشته فرستادی دو در توبه را باز کردی سه

دیگر حالا کسی نیامد چی؟

خداوند وعده داده. «وَ لَنْ یُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ» حج/۴۷. خداوند خلف وعد نمی کند.

وعده داده گفته دعا کنید من مستجاب می کنم.

اگر می خواهید بدانید چه جور دعا کنیم بعد نمونه هم آورده آن قدر در قرآن داریم «فَاسْتَجَبْنا لَهُ» انبیاء/۷۶.

سوره ی انبیاء همه اش می گوید دعا کرد «فَاسْتَجَبْنا لَهُ».

یعنی آن قدر نمونه آورده که دعاهای فلانی را مستجاب کردم آن قدر دعا مستجاب کرده که کسی نمی گوید خوب درست است خدا گفته دعا کنید ما مستجاب می کنیم اما معلوم نیست به قولش عمل کند. هم «لَنْ یُخْلِفَ اللَّهُ» هم خدا به قولش عمل می کند هم نمونه های عملیش را نشان داده.

چه قدر دعاها مستجاب شده. بعضی از دعاهایی که مستجاب نشده حدیث داریم آمد گفت دعا کردم، مستجاب نشد فرمود: غذای شما حرام است. آب بریزی در ماشین راه نمی رود لقمه ی حرام دعا مستجاب نمی شود.

آمد گفت: دعا کردم مستجاب نشد.

فرمود: دعای شما دعا نبوده چون دعا طلب خیر است خیلی چیزهایی که شما می خواهید خیر نیست.

خیال می کنید خیر است مثل بچه ای که به بابایش می گوید می خواهم عسل بخورم و بابا می داند که مثلاً ایشان خربزه خورده، وعسل صلاحش نیست.

آدم نمی داند چه چیزی خیرش است.

ص: ۱۱۸۵۳

گاهی آدم نمی فهمد خیرش در چیست.

وقتی می خواهید دعا کنید شرائطی دارد:

اول این که از خدا تجلیل کنید.

شما وقت می خواهید از کسی چیزی بگیرید تجلیل می کنید مثلاً وقتی دعا می کنید بگوید خدایا تو این نعمت را دادی این نعمت را دادی نعمت های خدا را بر شمارید. نمی توانید بشمارید اما باز هم بشمارید.

امام حسین(ع) در دعای عرفه شروع می کند خدایا هیچی بودم مواد غذایی زمین شد گندم(حالا این ها را من می گویم) از اول شروع می کند بعد گندم شد. اسپر تک سلول و نطفه بعد در آن تاریکی های شکم مادر. «فی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ» زمر/۶ در سه تا پرده تاریکی انسان کامل. جامد همه چیز را برای من شرایط حساس در چه زمانی به دنیا آمدیم اگر قبلاً به دنیا می آمدیم چه می دیدیم. احمد شاه مظفرالدین شاه ناصرالدین شاه نادر شاه هر چه می دیدیم آن ها را می دیدیم.

در چه زمانی به دنیا آمدیم، در زمانی به دنیا آمدیم که بالاخره نسل نو امام می بینند یک مجتهد عادل می بینند اکثر مسئولین را راحت می شود پشت سرشان نماز خواند عادل قطعی هستند.

در چه مکانی بدنیا آمدیم. در ایران بدنیا آمدیم اگر در عراق بودیم، متولد می شویم الآن صدام بر ما حکومت می کرد. و در ترکیه کجا و در کجا، کجا.

چه مکانی، چه زمانی به دنیا آمدیم. چه مکتبی داریم. مسئله بت پرستی خیال نکنید برافتاده. صدها میلیون بت پرست همین الآن وجود دارد. بسیاری از کشورها بت خانه دارند و من خودم آن جا رفتم.

می روم در بت خانه ها نگاه می کنم البته با لباس مبدل.

می روم می بینم این ها می آیند راست یک مجسمه زارزار گریه می کنند. بت پرستی ورنیفتاده.

ص: ۱۱۸۵۴

در یک دانشگاه یک کشور رفتم هشت هزار تا دانشجو صبح به صبح می آمدند بت خانه کرنش می کردند بعد می رفتند سر کلاس.

در چه مکانی، در چه زمانی.

وقتی می خواهید دعا کنید اول از خدا تجلیل کنید لازم نیست به عربی باشد حالا فارسی.

خدایا، خدایا، . . . نعمت های خدا را بشماریم.

یکی از علما گفت: امام(بنیان گذار جمهوری اسلامی) فرمود: خدا یک روز حافظه را از من گرفت.

آن عالم می گفت: اگر امام نبود باور نمی کردم و چون امام بود گفتم حتماً.

امام فرمود: خداوند یک روز حافظه را از من گرفت و هر چه بلد بودم از یادم رفت وقتی اسم خودم هم یادم رفت که اسمم روح الله است.

خدایا هر چه داریم از تو داریم.

یکی از نمایندگان مجلس می گفت: من یک بار «مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» فاتحه/۴ گفتم «إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ» فاتحه/۵ یادم رفت.

هر چه داریم از او داریم یک لحظه عقل را از ما بگیرد زشت ترین کارها و بدترین حرف ها را می زنیم.

بچه به دنیا می اید مکیدن بلد نیست تمام اساتید دانشگاه و هنرمندان و استاتید حوزه را بیاورید بگویید خانمی زاییده بچه اش نمی تواند بمکد پستان را و فوت می کند. حالا با چه فرمولی می خواهید مکیدن را به بچه یاد دهید.

ما چیزی نیستیم نعمت های خدا را بشمارید اگر می خواهید دعا کنید.

اگرنعمت های خدا را بشمارید حب و عشقت به خدا بیشتر می شود.

بعد شکر کن بگو الحمدلله. الحمدلله که می گویید نگویید الحمدلله.

امام حسین(ع) یک بچه کوچول داشت دختر سه ساله در کاخ یزید گفت «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَ الْحَصَی»(اللهوف، ص ۱۴۹) به عدد همه ی دانه ای شن الحمدلله. وقتی می خواهیم بگوییم الحمدلله. بگوییم به دد هر سلولی و اتمی الحمدلله.

اصلاً وقتی می خواهیم بگوییم خدایا کسی را بیامرز همان یک نفر را نگو بگو خدایا ایشان و همه ی دوستانش را بیامرز اگر لامپی داریم چرا در خانه ی دو متری بزنیم کنار یک فلکه بزنیم که همه از آن استفاده کنند. وسیع دعا کنیم. پس شرائط دعا: حدیث داریم اگر می خواهید دعایتان مستجاب شود چند تا کار باید کنید.

یک: اول دست را بیاورید مقابل صورت تان مقل قنوت. حدیث داریم دست که برای دعا آمد مقابل صورت خداوند می فرماید: دستی که آمد بالا من حیا می کنم محروم برگردانم.

حدیث داریم اگر می خواهید دعای تان مستجاب شود ده مرتبه بگویید یا الله، یا الله.

بعد حدیث داریم اگر می خواهید دعای تان مستجاب شود نعمت ای خدا را برشمارید.

عیب های داریم که اگر پدر و مادر می فهمیدند از خانه بیرون می کردند عیب های داریم که اگر دوست می فهمید فتوکپی می کرد و آبرویم می ریخت.

تا آن جا که می توانید نعمت های خدا را بشمارید بعد شکر کیند بعد صلوات بفرستید بعد عیب های خودتان را بگویید ولی عیب ها را یواش بگویید بعد که عیب هایتان را گفتید از خداوند عذرخواهی کنید و دعا کنید.

پس چند تا شدم؟ شش تا.

شرائط و آداب دعا:

شب بیست و سوم آخرین شبی است که به احتمال قوی شب قدر است.

آداب دعا در حدیث: یک شمردن صفات خدا

دو شکر خدا

سه درود بر پیامبر

چهار شمردن عیب های خودمان

پنج عذرخواهی از خدا

بعد از این مراحل دعا مستجاب می شود. این ها آداب دعا است.

به دیگران اول دعا کنید حدیث داریم: اگر اول به دیگران دعا کنید اگر به چهل نفر دعا کنید دعای خودتان هم مستجاب می شود.

اگر می خواهید دعای تان مستجاب شود به کسانی که به شما ظلم کردند آن ها را ببخشید.

حالا کسی یک سیلی به شما زده یک کسی هم دو تا فحش به تو داده دیگران را نبخشید بعد هم بگویید خدای هر کس به گردن من حق دارد، بخشیدم او را تو هم به دل ها القاء کن که هر کس آن ها به گردن من حق دارند، آن ها را ببخش.

در مسجدی که می رویم فقط به مسجدی نرویم که شلوغ باشد هر جا حال داری برو.

بعضی وقت ها افرادی می روند مسجد که پسرعمه، پسرخاله، دوستان آن جا باشند.

یک جایی بروید ناشناس که یک ساعتی که می روید با خدا دیگر آن یک ساعت تکه و پاره نشود یک جایی بروید که نشناسند شما را. بعضی افراد برای احوالپرسی و دید و بازدید می روند به مسجد و چیزی به خدا نمی رسد مثل گوسفندها قربانی است. رانش برای کدام فامیل آن قسمتش برای فلانی و فلان و چیزیش قربه الی الله نشد خورده حساب هایش را تصفیه کردند در این گوشت قربانی.

یک جایی برویم گمنام، با حال خودمان را آماده کنیم.

خدایا شب بیست و سوم شب قدر است. شبی است که برای یک سال سعادت ها امضاء می شود.

شقاوت ها امضا می شود.

به آبروی همه ی آبرومندان درگاهت. خدایا، حال دعا و حال انابه و حال توبه و حال احیاء و حال عبادت و حال دریافت همه ی فضائل امشب را برای همه امت ما مرحمت بفرما الهی آمین.

خدایا منت گذاشتی خودت را به ما معرفی کردی صدها میلیون آدم تو را نمی شناسند همه منحرف و کافر

ص: ۱۱۸۵۷

خدایا تو که منت گذاشتی ما تو را می شناسیم همه ی کفار را وسیله ی هدایت شان را فراهم کن. الهی آمین.

خدایا تو بر ما منت گذاشتی از امت پیامبرت هستیم صدها میلیون آدم رهبرشان کس دیگر است خدایا پیامبرت و اهل بیت پیامبرت را به آن هایی که نااگاه هستند معرفی کن. الهی آمین.

خدایا منت گذاشتی بر ما یک رهبر عادل دادی تمام دنیا رهبرانشان فاسق هستند همه جا طاغوت حاکم است خدایی که طاغوت را در ایران شکستی و به جایش یک رهبر عادل دادی رهبر عادل جهان حضرت مهدی(عج) را به جهان عرضه کن. الهی آمین.

خدایا حالا که فرشته ها می آیند و خدمت حضرت مهدی(عج) می رسند قلب حضرت مهدی(عج) را برای همیشه از ما خشنود بفرما. الهی آمین.

خدایا یک جوری ما را با خودت آشتی کن که مسجد آمدن فقط برای شب قدر نباشد. خدایا هفته ای یک بار دو بار ماهی چند بار پای ما را با مسجد زبان ما را با ذکر خودت چشم ما را با قرآن زبان ما را به حق دل ما را به معرفت منور بفرما. الهی آمین.

شب بیست و سوم را دقیقه هایش، دقیقه های مهمی است حتی یک دقیقه اش را از دست ندهید.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

۴۰ آیه از فضائل امیرالمؤمنین در قرآن

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

آیات نازل شده در مورد امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام یا فضائل علی علیه السلام در قرآن

۱.

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶ حمد) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلاَ الضَّآلِّينَ (حمد ۷)

ص: ۱۱۸۵۸

ما را به راه راست هدایت کن... (۶) راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی; نه کسانی که بر آنان غضب کرده ای; و نه گمراهان. (۷)

از رسول خدا ، امام باقر و امام صادق روایت شده است که علی علیه السلام صراط مستقیم است . (بحار الانوار ۳۵/۳۷۳) همچنین از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل شده است که پیامبر به علی فرمود تو راه روشن خدا و صراط مستقیم و رهبر دین هستی (بحار الانوار ۳۸/۹۲ همچنین در تفسیر المیزان علامه طباطبایی و مجمع الیان علامه طبرسی و تفسیر عیاشی و در کتاب معانی الاخبار ص ۳۲ نیز این حدیث آمده است)

.۲

از ابو بصیر از امام صادق درباره سخن خداوند «ذٰلِکَ الکِتابُ لا رَیبَ فیه هدی للمتقین» نقل شده است که فرمود مقصود از کتاب علی است که هیچ شکی در آن نیست که راهنمای پرهیزگاران است . ونیز منظور از متقین تنها شیعیان علی هستند. (بقره آیه ۲) (تفسیر عیاشی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۱/۳۰ و شواهد التنزیل ۱/۶۷)

.۳

« الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَمِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ » (بقره ۳)

«(پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب ایمان می آورند; و نماز را برپا می دارند; و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. »

پیرامون تفسیر این آیه گفته اند منظور از غیب ، رجعت و قیامت و قیام قائم آل محمد است . یعنی اعتقاد داشتن به اینها . (تفسیر برهان ۱/۱۲۴)

.۴

« أُولئِکَ عَلَی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » (بقره ۵) « آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند; و آنان رستگارانند. »

حافظ حاکم حسکانی که حنفی مسلک است در شواهد التنزیل به استناد فرمایش حضرت علی علیه السلام می گوید که مولا فرمودند: روزی سلمان با من به سخن نشست که یا ابا الحسن کمتر موردی پیش می آمد که من و تو با هم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شویم و حضرت نفرماید: ای سلمان این مرد (علی علیه السلام) و حزبش رستگاران روز قیامت اند. (شواهد التنزیل ۱/۶۸ ، ما نزل من القرآن فی علی ، تاریخ دمشق ۲/۳۴۶)

۵.

« يُخادِعُونَ اللّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ » (بقره ۹) « می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند؛ در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند؛ (اما) نمی فهمند.»

امام صادق در تفسیر این آیه فرمود منظور از کسانی که ایمان آوردند آنهایی هستند که آقا و مولایشان امیرالمومنین است . (تفسیر منسوب به امام عسکری ص ۱۱۳ ، بحار الانوار ۶/۵۱)

۶.

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ » (بقره ۱۳)

حافظ حاکم حسکانی که حنفی مسلک است در شواهد التنزیل استناد به حرف ابن عباس کرده و در این آیه می گوید: منظور از آمن الناس علی بن ابی طالب، جعفر طیار، حمزه، سلمان، ابوذز، مقداد و حذیفه بن الیمان و دیگران می باشد.

صاحب کتاب علی فی القرآن پس از نقل این مطلب می نویسد: مقصود از کلمه ی ناس این افراد می باشد.

۷.

« وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوْا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ » (بقره۱۴)

ص: ۱۱۸۶۰

« و هنگـامی که افراد باایمـان را ملاقـات می کننـد، و می گوینـد: «مـا ایمـان آورده ایم!» (ولی) هنگامی که با شـیطانهای خود خلوت می کنند، می گویند: «ما با شمائیم! ما فقط (آنها را) مسخره می کنیم!»

حاکم حسکانی از محمـد بن حنفیه نقل نموده که گویـد چون علی و سـلمان و عمار و صـهیب و مقـداد و ابوذر داخل مـدینه شدنـد و عبـدالله ابی منافق و یاران او آن حضـرت را مشاهده کردند ، عبدالله ابی نزدیک امیرالمومنین آمد و گفت مرحبا آقا و سید بنی هاشم کسـی که پدر حسن و حسین و برادر و داماد و جانشین پیامبر است و جان و مال خود را برای او می دهد . پس امیرالمومنین در پاسخ او فرمود وای بر تو ای عبدالله ابی تو منافقی و من بر نفاق تو شهادت می دهم .

عبدالله ابی گفت چگونه چنین نسـبتی به من می دهی در حالی که به خدا سوگند من هم مثل شـما و اصـحاب شما اهل ایمان هسـتم . امیرالمومنین فرمود مادرت به عزای تو بنشیند تو جز منافق نیستی . و چون علی خدمت رسول خدا آمد وقصه خود را با عبـدالله ابی منافق بیان نمود آیات بالا از طرف خداونـد نازل شـد . یعنی چون عبدالله ابی علی را (که مومن بود) ملاقات نمود گفت مـا ایمـان به خـدا و رسول و قرآن آورده ایم و چون با شـیطانهاییماننـد خود از منافقان خلوت نمود به آنها گفت ما در کفر و شـرک با شـما هستیم و تنها می خواهیم علی و یاران او را مسـخره کنیم و خداوند آنها را سـرزنش می کند و می گوید خداوند آنها را اسـتهزا ء می کند یعنی خداوند در قیامت آنها را به جهت مسخره کردن علی و یاران او عقوبت خواهد کرد . (احقاق الحق ۳/۵۳۵)

ص: ۱۱۸۶۱

.۸

« وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » (بقره ۲۵)

« به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، بشارت ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست »

در تفسیر فرات کوفی آمده است که منظور از کسانی که ایمان آورده اند امیرالمومنین و اوصیای بعد از ایشان و شیعیان ایشان هستند .(تفسیر فرات کوفی ص ۵۳ ، شواهد التنزیل ۱/۷۴)

.۹

« الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُوْلَئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ » (بقره ۲۷)

« فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را، پس از محکم ساختن آن، میشکنند; و پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع نموده، و در روی زمین فساد میکنند; اینها زیانکارانند»

در بحار الانوار از امام باقر آمده است که مقصود از عهد الله عهدی است که برای خداوند به ربوبیت ، برای رسول او به نبوت و برای علی به امامت و برای شیعیان آنها به دوستی و کرامت گرفته شده و منظور از یفسدون فی الارض کسانی اند که انکار امامت علی و اولاد او را کرده اند .(بحار ۲۴/۳۸۹)

.۱۰

« وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاَئِکَهِ فَقالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْمَاءِ هؤُلاَءِ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ » (بقره ۳۱)

« سپس علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید»

ص: ۱۱۸۶۲

امام صادق در تفسیر این آیه فرمود به خدا سوگند ما اسماء الحسنی و نامهای نیک خداوند هستیم و خداوند هیچ عملی را از بندگان خود نمی پذیرد مگر با معرفت و ولایت ما . (بحار الانوار ۲۵/۵)

۱۱.

« فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَ‍اتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ » (بقره ۳۷) « سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آنها توبه کرد.) و خداوند توبه او را پذیرفت؛ چرا که خداوند توبه پذیر و مهربان است. »

از ابن عباس نقل است که گفت از رسول خدا روایت شد که آدم با چه کلماتی خدا را خواند و توبه کرد ؟ رسول خدا فرمود ادم خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین خواند و از او در خواست توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد .(غایه المرام ۱/۳۹۴ ، فردوس الاخبار ۳/۱۵۱ و در المنثور ۱/۱۴۷)

۱۲.

« قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنْ تَبعَ هُدَایَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ » (بقره ۳۸)

« گفتیم: «همگی از آن، فرود آیید! هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند.»

امام باقر در تفسیر این آیه فرمودند منظور از هدی در این آیه علی بن ابی طالب علیه السلام است .(تفسیر فرات ص ۵۸ ، بحار الانوار ۳۶/۱۲۹)

۱۳.

« وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » (بقره ۳۹) « و کسانی که کافر شدند، و آیات ما را دروغ پنداشتند اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود. »

ص: ۱۱۸۶۳

درتفسیر برهان ذیل این آیه آمده است که مقصود از آیات در این آیه دلایل صدق پیامبر نسبت به گفته هایی است که در مورد پیشینیان فرموده اند و نسبت به فضائلی است که نسبت به مولی امیر المومنین و امامان از فرزندان ایشان بیان کرده اند . (تفسیر برهان ۱/۹۰)

.۱۴

علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از سماعه از امام صادق نقل کرده که آن حضرت درباره خداوند « وَأَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَإِیَّایَ فَارْهَبُونِ » فرمود به ولایت امیرالمومنین وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم یعنی برای شما به بهشت وفا کنم . (بقره ۴۰) (تفسیر برهان ۱/۲۰۰)

.۱۵

« وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَکُمْ » (بقره ۴۱) « و به آنچه نازل کرده ام ایمان بیاورید! که نشانه های آن، با آنچه در کتابهای شماست، مطابقت دارد »

در تفسیر برهان آمده است که منظور از « به آنچه نازل کردم » آن چیزی است که نازل شده در مورد ذکر نبوت پیامبر و خبر دادن به امامت حضرت علی و عترت ایشان است .

.۱۶

« وَأَقِیمُوا الصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّکَاةَ وَارْکَعُوا مَعَ الرَّاکِعِینَ » (سوره بقره آیه ۴۳). « و نماز را بپا دارید، و زکات را بپردازید، و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید »

موفق بن احمد و ابو نعیم اصفهانی باسناد خود از ابن عباس نقل کرده اند که این آیه در خصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده و آنها اول کسی بودند که نماز گزاردند و رکوع کردند . (غایه المرام باب ۱۷۶ و همچنین در کتب شواهد التنزیل ۱/۸۵ ، مناقب ابن شهر آشوب ۲/۱۳ و خصایص الوحی المبین ص ۲۳۹ هم این نقل آمده است).

ص: ۱۱۸۶۴

.۱۷

« وَاسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ وَإِنَّهَا لَکَبِیرَهٌ إِلَّا عَلَی الْخَاشِعِینَ » (بقره ۴۵) « از صبر و نماز یاری جوئید; و این کار، جز برای خاشعان، گران است. »

روایت شده است که در این آیه منظور از صبر رسول الله هست و مقصود از نماز اقامه ولایت امیرالمومنین است که حمل کردن آن به جز برای خاشعان سخت است و خاشعان شیعیان آن حضرت هستند ، (اگر دقت شود در آیه ضمیر مفرد آمده است نه ضمیر مثنی . یعنی فقط نماز که باطن آن همان اقامه کردن ولایت است سخت است به جز برای خاشعان)(اهل بیت فی القرآن الکریم ص ۸۳)

.۱۸

« الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُم مُلاَقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَیْهِ رَاجِعُونَ » (بقره ۴۶) « آنها کسانی هستند که می دانند دیدارکننده پروردگار خویشند، و به سوی اوبازمی گردند. »

از ابن عباس روایت شده است که مقصود از دیدارکنندگان با پروردگار امیرالمومنین و اصحاب ایشان (عثمان بن مظعون و عمار) هستند .(شواهد التنزیل ۱/۴۴، ما نزل من القرآن فی اهل بیت ص ۴۶)

.۱۹

« وَإِذْ فَرَقْنَا بِکُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَیْنَاکُمْ » (بقره ۵۰) « و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم; و شما را نجات دادیم »

در روایات آمده است که خداوند به محمد و آل محمد بنی اسرائیل را نجات داد ، یعنی حضرت موسی خدا را به محمد و آل محمد قسم داد و خداوند هم آنان را از فرعون نجات داد . (تفسیر برهان ۱/۲۱۳، تاویل الآیات ص ۶۱)

ص: ۱۱۸۶۵

.۲۰

و نیز در مورد آیه « ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ » « سپس شما را بعد از آن بخشیدیم; شاید شکر (این نعمت را) بجا آورید. » (بقره ۵۲) آمده است که خداوند آنها را بخشید به خاطر اینکه آنها خدا را به محمد و آل محمد خواندند و ولایت رسول الله و امیرالمومنین و اهل بیت ایشان را تجدید کردند آنگاه خداوند هم آنها را بخشید . (تفسیر برهان ۱/۹۸)

.۲۱

« وَمَا ظَلَمُونَا وَلکِنْ کَانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ » (بقره ۵۷) « آنها به ما ستم نکردند; بلکه به خود ستم می نمایند »

امام صادق فرمود خداوند به رسول الله می فرماید که آنها با ترک ولایت اهل بیت تو ، به ما ظلم نکردند بلکه به خودشان ظلم کردند .(شرح الاخبار ۱/۲۴۴) و در حدیث دیگری از امام باقر نقل شده است که خداوند بزرگتر از آن است که به او ظلم شود ، در واقع ظلم به ما اهل بیت ظلم به خداست . (ینابیع الموده ۳/۱۰۴)

.۲۲

« وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَکُمْ خَطَایَاکُمْ » (بقره ۵۸) « و از در با خضوع و خشوع وارد گردید! و بگویید: «خداوندا! گناهان ما را بریز!» تا خطاهای شما را ببخشیم»

روایات در این مورد که اهل بیت باب حطه (و واسطه آمرزش گناهان امت هستند) بسیار زیاد است که این احادیث را فریقین نقل کرده اند . مثلا در حدیث بسیار زیبایی از قول رسول الله نقل شده است که فرمود : مردم چه کسی از خداوند راستگو تر است ، ای مردم همانا پروردگار شما به من امر کرد که علی را به شما معرفی کنم به شما عنوان پرچم (هدایت) ، امام ، خلیفه و وصی ، و اینکه او برادر و وزیر (من) است . ای مردم همانا علی در هدایت بعد از من و دعوت کننده به سوی پروردگار است . همانا او صالح مومنین است ، چه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: «من از مسلمانانم» . ای مردم همانا علی از من است ، فرزند او فرزند من است و او همسر حبیب من است . فرمان او فرمان من است و نهی او نهی من ، ای مردم بر شما باد به اطاعت از او و دوری از نافرمانی او همانا اطاعت از او اطاعت از من است و نافرمانی او نافرمانی من است . ای مردم همانا علی صدیق این امت و جدا کننده (حق و باطل) است . تا جایی که فرمود همانا او باب حطه و کشتی نجات و طالوت و ذو القرنین این امت است .... . (امالی شیخ صدوق ص ۳۱ مجلس هشتم ، بحار الانوار ۳۸/۹۳ ، در همین مضمون در کتب بسیاری حدیث نقل شده است از جمله تفسیر در المنثور ۱/۷۱، شواهد التنزیل ۱/۳۶۰ ، ینابیع الموده ۲/۲۷۴ و ...)

.۲۳

« فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَیْرَ الَّذِی قِیلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِمَا کَانُوا یَفْسُقُونَ » (بقره ۵۹)

« اما افراد ستمگر، این سخن را که به آنها گفته شده بود، تغییر دادند; (و به جای آن، جمله استهزاآمیزی گفتند;) لذا بر ستمگران، در برابر این نافرمانی ، عذابی از آسمان فرستادیم. »

از امام باقر در مورد این آیه نقل شده است که فرموده اند منظور از آن قولی که ظالمین آنرا تغییر دادند حق آل محمد است و آن نافرمانی هم اشاره به همین غصب حق آل محمد دارد. (تفسیر عیاشی ۱/۴۵)

.۲۴

از محمد ابن فضیل از ابوالحسن نقل شده که آن حضرت در باره «وَلَولا فَضلُ الله عَلَیکُم وَ رَحمَتُهُ لَکُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِینَ » (اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود از زیانکاران بودید) فرمود فضل خدا پیامبر و رحمتش امیر مومنان است . (بقره آیه ۶۴)

.۲۵

« وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِکَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ » (بقره ۸۲) « و آنها که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، آنان اهل بهشتند; و همیشه در آن خواهند ماند. »

از ابن عباس روایت شده است که گفت این آیه برای علی بن ابی طالب نازل شده است و او اولین مومن است و اولین کسی که بعد از پیامبر نماز خواند . (بحار الانوار ۳۸/۲۰۲ ، شواهد التنزیل ۱/۱۱۷)

.۲۶

در احادیث متعددی آمده است که منظور از « وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَاناً » (بقره ۸۳) رسول الله و امیرالمومنین هستند و آن دو پدران این امت هستند . (صراط مستقیم ۱/۲۴۲ ، تفسیر برهان ۱/۲۶۲ ، مناقب آل ابی طالب ۳/۱۰۵ و ...)

.۲۷

« أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقاً تَقْتُلُونَ » (بقره ۸۷)

« آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید); پس عده ای را تکذیب کرده، و جمعی را به قتل رساندید »

امام باقر علیه السلام فرمود در این آیه ، مثل موسی و پیامبران بعد از او و حضرت عیسی برای امت محمد زده شد ، همانا رسول الله چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد به ولایت علی علیه السلام پس عده ای از آل محمد را تکذیب کرده و عده ای را کشتید . (تفسیر عیاشی ۱/۴۹ ، تفسیر صافی ۱/۱۵۸)

.۲۸

« وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ » (بقره ۸۹)

« و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می دادند (که با کمک آن، بر دشمنان پیروز گردند.) آری هنگامی که همان چیزی را که می شناختند نزد آنها آمد، به او کافر شدند; لعنت خدا بر کافران باد! »

جابر می گوید از امام باقر راجع به تفسیر سخن خداوند که فرمود « هنگامی که همان چیزی را که می شناختند برایشان آمد به آن کافر شدند » پرسیدم ، ایشان فرمود باطن این آیه علی علیه السلام است . یعنی مقصود از آن چیزی که می شناختند علی است که به آن کافر شدند . (تفسیر برهان ۱/۲۷۷)

.۲۹

« بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُروا بِمَا أَنْزَلَ اللّهُ بَغْياً » (بقره ۹۰) « ولی آنها در مقابل بهای بدی، خود را فروختند; که به ناروا، به آیاتی که خدا فرستاده بود، کافر شدند »

امام سجاد در مورد این آیه فرمودند که منظور ولایت امیرالمومنین علی بن ابی طالب و اوصیای او هستند .(بحار الانوار ۲۳/۳۵۴)

.۳۰

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَهُمْ » (بقره ۹۱) «و هنگامی که به آنها گفته شود: «به آنچه خداوند نازل فرموده، ایمان بیاورید!»می گویند: «ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده است.» و به غیر آن، کافر می شوند; در حالی که حق است; و آیاتی را که بر آنها نازل شده، تصدیق می کند »

امام باقر فرمودند آنچه خداوند نازل فرموده در مورد علی ، بنی امیه می گویند ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده است ، یعنی در قلوب ماست و به غیر آن کافر می شوند یعنی به آنچه در مورد علی علیه السلام نازل شده است . بعد فرمودند « وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَهُمْ » یعنی علی علیه السلام .(بحار الانوار ۳۶/۹۸ ، تفسیر نور الثقلین ۱/۱۰۲)

۱.۳۱

ز حماد نقل شده است که گفت امام رضا از پدران بزرگوارش نقل می کند که امام صادق در تفسیر آیه شریفه ی « يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ » « هر که را بخواهد به رحمت خود مخصوص گرداند » (بقره ۱۰۵) فرمود : برگزیدگان به رحمت حق پیامبر خدا، جانشین او و عترت آن دو بزرگوار هستند . به راستی که برای خداوند صد رحمت است که نود و نه مورد آن برای محمد ، علی و عترت آن دو بزرگوار ذخیره شده و یک مورد بر سایر یکتا پرستان پخش گردیده است . (تفسیر برهان ۱/۱۴۰)

ص: ۱۱۸۶۹

.۳۲

« وَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ » (بقره ۱۱۰)

« و نماز را بخوانید و زکات را بپردازید »

از امام باقر روایت شده است که فرمود نماز و زکات حضرت علی علیه السلام است .

و نیز از امام صادق روایت شده است که به یکی از صحابه خود فرمودند در کتاب خدا (منظور از) نماز ما هستیم ، و ما زکات و روزه و حج و ماه حرام و سرزمین حرام (که حرمت آن باید نگاه داشته شود) هستیم و ما کعبه الله و قبله خدا و وجه الله هستیم (یعنی به وسیله ما مردم به خدا متوجه می شوند). (تفسیر برهان ۱/۲۲ ، بحار الانوار ۲۴/۳۰۳ ، تاویل الایات ص ۲۱)

.۳۳

« وَلِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمـا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ » (بقره ۱۱۵)« مشرق و مغرب، از آن خداست! و به هر سو رو کنید، آنجا وجه خداست ، خداوند بی نیاز و داناست! »

از امام صادق روایت شده است که به یکی از صحابه خود فرمودند در کتاب خدا (منظور از) نماز ما هستیم ، و ما زکات و روزه و حج و ماه حرام و سرزمین حرام (که حرمت آن باید نگاه داشته شود) هستیم و ما کعبه الله و قبله خدا و وجه الله هستیم (یعنی به وسیله ما مردم به خدا متوجه می شوند) . همانا خداوند فرمود و به هر سو رو کنید، آنجا وجه خداست و ما آیات (خدا) هستیم و ما دلیل (راه) هستیم ، ودشمن ما در کتاب خدا فحشا و زشتی و ظلم و سرکشی و قمار و سنگهای نصب شده (برای قربانی که به آنها تبرک می جویند) و تیرهای قمار و بتها و جبت و طاغوت و مردار و خون و گوشت خوک هستند . سپس فرمود همانا خداوند ما را خلق کرد و خلق ما را بزرگ داشت و به ما فضیلت داد و ما را امین خود و حافظان و نگهبانان بر آنچه در آسمان و زمین است قرار داد ، تا جایی که فرمود پس اسم ما در کتاب او هست و اسم ما به بهترین اسماء هست و .... . (تفسیر برهان ۱/۲۲)

ص: ۱۱۸۷۰

۳۴.

ابی ولاد می گوید از امام صادق راجعه به این آیه « الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ » (بقره ۱۲۱) « کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده ایم آن را چنان که شایسته آن است می خوانند; آنها به قرآن ایمان می آورند » پرسیدم فرمود آنها ائمه هستند .

۳۵.

امیرالمومنین در نامه ای به معاویه نوشت ای معاویه .... ما آل پیامبر هستیم .... ما اولو الارحام هستیم .... ما اهل بیت هستیم . خداوند ما را اختیار کرد و برگزید و نبوت را در ما قرار داد و کتاب برای ماست و حکمت و علم و ایمان و بیت الله و مسکن اسماعیل و مقام ابراهیم مال ماست . تا آنجا که فرمود ما امه مسلمه (یعنی کسانی که همیشه تسلیم فرمان خدا هستند) هستیم . که این جمله برگرفته شده است از آیه ۱۲۸ سوره بقره . (بحار الانوار ۳۳/۱۳۳)

۳۶.

همچنین در احادیث آمده است که منظور از مله ابراهیم که همان آیین حضرت ابراهیم است ائمه هستند که خداوند در سوره بقره آیه ۱۳۰ می فرمایند « جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم، (با آن پاکی و درخشندگی،) روی گردان خواهد شد » (تفسیر عیاشی ۱/۵۷)

۳۷.

همچنین از امام باقر در مورد آیه « .... إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی لَکُمُ الدِّینَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنْتُم مُسْلِمُونَ » (بقره ۱۳۲) « و ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را به این آیین، وصیت کردند; (و گفتند) «فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است; پس مبادا جز در حالی که تسلیم و فرمانبردار او باشید از دنیا بروید!» روایت شده است که ایشان فرمودند تسلیم به ولایت علی باشند . (بحار الانوار ۳۵/۳۴۱)

ص: ۱۱۸۷۱

.۳۸

« قُولُوا آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ و .... * فَإِن آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهتَدَوا وَّإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » (بقره ۱۳۶ و۱۳۷)

« بگویید

: «ما به خدا ایمان آورده ایم; و به آنچه بر ما نازل شده; و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نـازل گردیـد ، و (همچنین) آنچه به موسـی و عیسـی و پیـامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شـده است، و در میان هیچ یک از آنها جـدایی قائل نمی شویم، و در برابر فرمان خـدا تسـلیم هستیم; » * اگر آنها نیز به مانند آنچه شـما ایمان آورده اید ایمان بیاورنـد، هـدایت یافته انـد; و اگر سـرپیچی کننـد، از حق جـدا شـده انـد و خداوند، شـر آنها را از تو دفع می کند; و او شنونده و داناست.»

از امام باقر روایت شـده است که در مورد این قسـمت از آیه « آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا » « ما به خدا ایمان آورده ایم; و به آنچه بر ما نازل شده » فرمود همانا آنها امیرالمومنین و امام حسن و امام حسـین و فاطمه و ائمه بعد از آنها هستند. سپس فرمود، « فَإِن آمَنُوا » « اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند » یعنی مردم ، « بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ » یعنی به آنچه که علی و فاطمه و حسن و حسـین و ائمه بعـد از ایشان ایمان آوردنـد « فَقَدِ اهتَدَوا وَّإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ » « هدایت یافته اند; و اگر سـرپیچی کنند، از حق جدا شده اند» ، در واقع یعنی اگر مردم به آنچه که شـما (اهل بیت) ایمان آورده اید ایمان بیاورند هدایت یافته اند و اگر سرپیچی کنند از حق جدا شده اند.(تفسیر عیاشی۱/۶۱ ، تفسیر صافی ۱/۱۹۲)

ص: ۱۱۸۷۲

.۳۹

« صِبْغَهَ اللّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَهً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ » (بقره ۱۳۸) « رنگ خدایی (بپذیرید) و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟! و ما تنها او را عبادت می کنیم. »

روایات متعددی به این مضمون رسیده است که صبغه الهی گرفتن یعنی ولایت امیرالمومنین و اهل بیت را داشتن .(تفسیر فرات کوفی ص ۶۱ ، بحار الانوار ۲۳/۳۶۶، کافی ۱/۴۲۲، تفسیر برهان ۱/۳۸۸ ، تفسیر نور الثقلین ۱/۱۳۲)

.۴۰

« وَکَذلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّهً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَهَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیْهَا إِلاَّ لِنَعْلَمَ مِن یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ عَلَی عَقِبَیْهِ .... » (بقره ۱۴۳)

« همان گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه ای قرار دادیم. تا بر مردم گواه باشید; و پیامبر هم بر شما گواه است. و ما، آن قبله ای را که قبلا بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند، از آنها که به جاهلیت بازمی گردند، مشخص شوند. ......»

از امام باقر نقل شده است که فرمود مقصود از « شاهد براعمال مردم » ما هستیم .

نیز از برخی علمای اهل سنت روایت شده است که این آیه در مورد امیر المومنین آمده است . (تفسیر نور الثقلین ۱/۱۱۳ ، تفسیر صافی ۱/۱۹۷ ، بحار الانوار ۲۲/۴۴۱ ، در شواهد التنزیل ۱/۱۲۹ از امیرالمومنین روایت شده است که ما گواهان و شاهدان بر مردم هستیم و ما حجت خدا بر روی زمین هستیم و مقصود خداوند از آیه "و کذلک جعلناکم امه وسطا " ما هستیم)

ص: ۱۱۸۷۳

همچنین در مورد این قسمت « وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیْهَا » در روایات آمده است که علی علیه السلام اولین کسی بود که خدا او را با پیامبر هدایت کرد . (شواهد التنزیل ۱/۱۲۰)

منبع:hagheali.blogfa.com

پرتوی از فضایل امیرالمومنین از منظر اهل سنت

پرتوی از فضایل امیرالمومنین از منظر اهل سنت

ابن ابی الحدید، دانشمند سنی مذهب و شارح نهج البلاغه در توصیف امیرالمومنین(ع) می نویسد: چه گویم درباره مردی که حتی دشمنان و ستیزگران با او هم ، سر به آستان فضائلش فرود آورده اند و انکار مناقب و کتمان فضائل او را تاب نیاوردند.

وی می افزاید: و تو دانستی که بنی امیه (و به ویژه معاویه) چون به حکومت اسلامی در شرق و غرب زمین چیره شدند، به هر نیرنگی در خاموش کردن نورعلی بن ابی طالب کوشیدند و حقایق را برعلیه او تحریف کردند، عیب هایی برای او جعل و بر روی منابر لعنش کردند، مدح گویان او را تهدید کردند، به حبس کشیدند ، کشتند و از نقل روایاتی که حاوی فضائل و مایه بلند آوازگی او می شد جلوگیری نمودند، تا آنجا که اجازه نمی دادند نام او بر کسی نهاده شود، اما این حیله ها جز بر والایی و سرافرازی او نیفزود، همچون مشک که هر چه بر آن سرپوش نهند، بویش بپیچد و چنان خورشید که چهره اش با کف دستی پوشیده نگردد و چون روز روشن که اگر چشم برآن ببندی، دیدگان بسیاری آن را می بینند.(۱)

معاویه یکی از یاران نزدیک امیرالمومنین (ع) را به حضور خواست و از او خواست تا علی(ع) را توصیف کند. آن شخص که " ضراره بن ضمره " نام داشت، در حضور دشمن کینه توز امیرالمومنین (ع) در وصف آن حضرت چنین گفت:" به خدا سوگند که او بسیار دوراندیش و نیرومند بود، به عدالت سخن می گفت و با قاطعیت کارها را به سرانجام می رساند. علم از جوانب وجودش می جوشید و حکمت از زبانش فرو می ریخت . از زرق و برق دنیا وحشت داشت و با شب و تنهایی آن مانوس بود. بسیاراشک می ریخت و فراوان می اندیشید. لباس زبر و سخت و غذای فقیرانه را می پسندید، در میان ما همچون یکی از ما بود. اگر چیزی درخواست می کردیم می پذیرفت و اگراز او دعوتی می نمودیم قدم رنجه می نمود. با این همه که به ما نزدیک بود و ما را به خود نزدیک می ساخت ، چندان باهیبت بود که در حضورش جرات سخن گفتن نداشتیم.

۱- ۱- شرح نهج البلاغه،۱/۱۷.

آن بزرگوار، اهـل دیانت را بزرگ می شـمرد و بینوایان را به خود نزدیک می ساخت. نه نیرومنـد به باطل در او طمع داشت و نه ناتوان از عـدالتش نومیـد بود. به خـدا سوگنـد یک شب به چشم خود دیـدم که به عبادت ایسـتاده بود و در تاریکی فراگیر شـب ، دست به محـاسن گرفته و چـون مارگزیـده به خـود می پیچیـد و چـون مصـیبت زده می گریست و می گفت: ای دنیـا، دیگری را بفریـب. آیـا بـه مـن رو کرده ای؟ هیهـات کـه من سه طلاـقه ات کرده ام و بـازگشتی در آن نیست. عمرت کوتـاه ، خطرت بزرگ و عیشت ناچیز است، آه از توشه اندک و سـفر دراز و راه ترسـناک."(سـفینه البحار۲/۶۵۷، ماده وصف) سخن که بدینجا رسـید اشک در چشمان معاویه حلقه زد... اما همین معاویه که فضائل امیرالمومنین (ع) را می شنید و می شناخت به کینه های بـدر و احـد و به طمع قدرت ، چنان با آن حضـرت دشـمنی می ورزید که لعن او را در خطابه ها و منابر، در سراسـر کشور بزرگ اسـلامی ، لازم الاجرا ساخت و طی بخشـنامه ای به امرای خود، نسبت به هر کس که فضیلتی درباره علی بن ابی طـالب(ع) نقل کنـد از خود سـلب مسوولیت نمود. (بـدین معنا که حاکمان مناطق مختلف می توانسـتند هر بلایی بر سـر چنین شخصی درآورند).

اکنون شـمه ای از فضائل نقل شـده امیرالمومنین(ع) را تماماً از کتب برادران اهل سـنت می آوریم تا ملاحظه کنیـد که چگونه خداوند نور خود را تمام می کند و فضائل شخصـیتی را که شـصت سال در سـرزمین اسلام به دستور معاویه بن ابی سفیان لعن او در هر جا واجب شمرده می شد، منتشر ساخته است.

ص: ۱۱۸۷۵

۱- قرآن کریم در سوره بقره، پس از توصیف پرهیزگاران می فرماید:" آنان بر هدایتی از جانب خداوند قرار دارند و آنان رستگارانند، پیامبر اکرم(ص) به علی بن ابی طالب اشاره نموده وبه سلمان فرمود: " ای سلمان این مرد و حزب او در قیامت رستگارند ." (۱)

۲- هنگامی که در شب هجرت رسول اکرم(ص) امیرالمومنین (ع) در جای آن حضرت خوابید، خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:" از مردم کسانی هستند که جان خود را در راه جلب رضایت خداوند تقدیم می دارند و خداوند به بندگان خود رئوف است." (بقره /۲۰۷)

از ابن عباس نقل شده که شان نزول این آیه را در مورد آن حضرت دانسته و می افزاید: خداوند در آن شب ، جبرئیل و میکائیل را فرمان داد تا به نزد علی(ع) فرود آیند. آنگاه جبرئیل گفت: ای پسر ابوطالب چه کسی مانند تو است؟ خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباهات می ورزد.(۲)

۳- در آیه ۸۲ سوره "طه" خداوند متعال می فرماید: " و من قطعاً نسبت به کسی که به سوی من بازگشت کند و ایمان آورد وعمل صالح انجام دهد، سپس هدایت یابد ، آمرزنده هستم." با اندک تاملی در متن آیه شریفه، این سوال به ذهن متبادر می شود که این چگونه شرطی برای دست یافتن به مغفرت الهی وآمرزش است؟ ایمان، عمل صالح و سپس هدایت یافتگی! مگرپس از ایمان و عمل صالح، هدایت کامل نگردیده که خداوند آن را به عنوان شرطی مستقل و پس از ایمان وعمل صالح می افزاید؟

۱- ۴- شواهد التنزیل ، ج ۱، صص ۳۷۵-۳۷۷/ الصواعق المحرقه ۹۱ چاپ مصر- ینابیع الموده باب ، ج ۳۶، ص ۱۱۰.
۲- ۳- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲/ تاریخ دمشق، ج ۱، ص۱۳۸- تفسیر فخر رازی – تفسیر طبری – تفسیر قرطبی- احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۲۳۸.

پاسخ در تبیین پیامبر اکرم(ص) نهفته است که آیه را چنین توضیح فرمودند: هر کس ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس با ولایت علی بن ابی طالب هدایت یابد.(۴)

۴- خداوند متعال در سوره " یس" می فرماید:" همه چیز را در امام مبین به شماره در آورده ایم" یعنی علوم همه چیز را در آن جمع کرده ایم. اصحاب از رسول خدا(ص) پرسیدند: آیا منظور تورات، انجیل یا قرآن کریم است؟ حضرت به علی بن ابیطالب اشاره نموده و فرمودند: خیر، امامی که خداوند علم همه چیز را در وجود او نهاده این شخص است.(۱)

۵- درسوره "تکاثر"، خداوند متعال پس از آنکه زیاده طلبی انسان تا دم مرگ را به او گوشزد می کند، با لحنی شدید ، مرگ را به یاد می آورد و هشدار می دهد" هرگز چنین نیست اگر به علم یقینی می دانستید، قطعاً و به یقین درآن روز از نعمت سوال خواهید شد." در تفسیر آیه آخر چنین نقل شده که نعمت مورد سوال ، ولایت علی بن ابی طالب است.(۲)

۶- از پیامبر اکرم نقل شده که فرمودند:" هنگامی که خداوند اولین و آخرین را جمع کند و صراط بر جهنم نصب گردد، هیچکس از آن عبور نخواهد کرد مگر آن کس که براتی حاکی از ولایت علی بن ابی طالب همراه دارد." (۳)

ص: ۱۱۸۷۷

۱- ۵- ینابیع الموده باب ۱۴، صص ۷۶-۷۷.

۲- ۶- شواهد التنزیل ، ج ۲، ص ۳۶۸/ ینابیع الموده ۱۱۱ و ۱۱۲.

۳- ۷- مناقب ابن مغازلی ۴۲ / لسان المیزان ابن حجر عقلانی ، ج ۱، ص ۵۱/ میزان الاعتدال ذهبی،ج ۱، ص۲۸/ الصواعق المحرقه ، ص ۷۵/ الریاض النضره محب طبری ، ج ۳، ص ۱۶۷.

۷- در آخرین آیه از سوره "رعـد"، خدا به پیامبرش تسـلی می دهد که اگر کافران می گویند تو پیامبر نیستی، به آنان بگو دو شاهد دارم که مرا کفایت می کنند، الله و کسـی که علم الکتاب در نزد اوست. روایات شـیعه و بسـیاری از روایات اهل سنت ، دلالت دارد که شاهد دوم یعنی آن کسی که صاحب علم الکتاب است، امیرالمومنین علی بن ابی طالب است.(۱)

تـوجه فرماییـد که امیرالمومنین (ع) در این آیه صـاحب علم کتـاب معرفی شـده و این در حـالی است که قرآن کریم در سوره نمل شخصـی از یاران سـلیمان پیامبر (ع) را به عنوان صاحب جزئی از علم کتاب معرفی نموده و بیان می دارد که وی توانست تخت سـلطنتی ملکه سبا را در یک چشم بر هم زدن از یمن به بیت المقـدس بیاورد و علی بن ابی طالب صاحب تمام این علم است.

آیه مورد بحث ، شمه ای از ولایت تکوینی به معنای قدرت تصرف در عالم وجود است که ائمه معصومین (ع) دارای آن بوده اند.

سئوالات صعصعهابن صوحان

سئوالات صعصعهابن صوحان

در لحظات احتضار حضـرت علی (ع) شـیعیانی در دور بستر ایشان جمع شدنـد یکی از انها صعصـعه بن صوحان بود که وی از رجال بزرگ شـیعه و از خطباء معروف کوفه و از روات بزرگی است که علاوه بر علمای شـیعه کبار علمای اهل تسنن نیز حتی صاحبـان صـحاح روایـت هـای او را از حضـرت علی (ع) و ابـن عبـاس (حـبرامه) نقـل کرده انـد و ایشـان از اصـحاب خـاص امیرمومنان بوده است .

ص: ۱۱۸۷۸

---

۱ – ۸- شواهد التنزیل ، ج۱، صص ۳۰۷-۳۱۰/ الاتقان سیوطی ، ج ۱، ص ۱۳/ ینابیع الموده ، ص ۱۰۲/ تفسیر قرطبی – تفسیر روح المعانی – تفسیر طبری – الله المنثور – تفسیر خازن) منبع:پایگاه استاد حسین انصاریان

صعصعه عرض کرد:

اخبرنی انت افضل ام آدم (ع)

مرا خبر دهید شما افضل هستید یا آدم ؟ حضرت فرمودند:

تزکیه المره لنفسه قبیح-

یعنی قبیح است که مرد خود را تعریف و تزکیه بنماید و لکن از باب«و اما بنعمه ربک فحدث» (نعمت های خداداده ی خود را نقل کن) می گویم:

انا افضل من آدم

من از آدم افضل هستم، عرض کرد :

ولم ذلک یا امیر المومنین

به چه دلیل افضل از ادم هستی؟حضرت بیاناتی فرمودند که خلاصه اش این می شود:برای آدم همه قسم وسایل رحمت و راحت و نعمت در بهشت فراهم بود فقط از یک شجره گندم منع گردید و او از آن شجره ی منهیه خورد و از بهشت و جوار حضرت حق خارج شد.

ولی خداوند مرا از خوردن گندم منع ننمود و من به میل و اراده ی خود چون دنیا را قابل توجه نمی دانستم از گندم نخوردم.

عرض کرد

انت افضل ام نوح (ع)،قال انا افضل من نوح –

شما از نوح افضل هستید؟ فرمودند :بله به علت انکه نوح قوم خود را دعوت کرد به سوی خدا اما اطاعت نکردند به علاوه اذیت و ازار بسیار به ان بزرگوار رساندند تا درباره ی انها نفرین کرد:

«ربِّ لا تذر علی الارض من الکافرین دیّارا»

اما من بعد از خاتم انبیا (ص) با ان همه صدمات و اذیت های بسیار فراوانی که از این امت دیدم ابدا درباره ی انها نفرین نکردم و کاملا صبر نمودم (چنانچه حضرت در خطبه ی شقشقیه میفرمایند :

صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی)

کنایه از انکه هرکس صبرش بر مصائب بیشتر باشد نزدیکتر به خداوند متعال است.

عرض کرد

انت افضل ام ابراهیم (ع):قال:انا افضل من ابراهیم

–شما افضل هستید یا ابراهیم ؟فرمودند من افضل هستم عرض کرد لم ذلك؟چرا شما افضل هستید؟فرمودند:ابراهیم عرض کرد

« رب ارنی کیف تحی الموتی،قال اولم تومن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی »(سوره ی بقره ایه ی ۲۶۲)

پروردگارا به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد خداوند فرمود ایا باور نداری عرض کرد اری باور دارم اما میخواهم به مشاهده ی ان دلم آرام گیرد- ولی ایمان من به جایی رسیده که گفتم (لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً) اگر پرده ها کنار روند و کشف حجاب گردد یقین من زیاد نخواهد شد .

عرض کرد

انت افضل ام موسی (ع)؟

فرمودند :من از موسی افضل هستم زیرا:وقتی خداوند او را مامور کرد به دعوت فرعون که به مصر برود عرض کرد

«رب انی قتلت منهم نفساً فاخاف ان یقتلون و اخی هارون هو افصح منی لسانا فارسله معی رداً یصدقنی انی اخاف ان یکذبون » ایه ی ۳۳ سوره ی قصص

اما وقتی رسول خدا (ص) از جانب پروردگار متعال مرا مامور کردند که در مکه ی معظمه بالای بام کعبه بروم و آیات اول سوره ی برائت را بر کفار قریش قرائت نمایم با انکه کمتر کسی بود که برادر یا پدر یا عمو یا دایی یا یکی از اقارب و خویشانش به دست من کشته نشده باشند با همه ی اینها هیچ خوف نکردم ،اطاعت امر نموده تنها رفتم و ماموریت خود را انجام دادم ایات سوره ی برائت را بر انها خواندم و مراجعت نمودم.

ص: ۱۱۸۸۰

کنایه از انکه فضیلت شخص با توکل به خداست و هر کس توکلش بیشتر در نزد خداوند با فضیلت تر است.

عرض کرد

انت افضل ام عیسی (ع) قال :انا افضل من عیسی

گفت شما افضل هستید یا عیسی پاسخ فرمودند که من زیرا:پس از انکه مریم بواسطه ی دمیدن جبرئیل در گریبان او به قدرت خداوند حامله شد همین که موقع وضع حمل رسید وحی شد به مریم که:

اخرجی عن البیت فانّ هذه بیت العباده لا بیت الولاده

از خانه ی بیت المقدس بیرون شو زیرا :که این خانه محل عبادت است نه زایشگاه و محل ولادت و زائیدن فلذا از بیت المقدس بیرون رفت در میان صحرا پای نخله ی خشکیده عیسی به دنیا آمد.

اما من وقتی مادرم فاطمه بنت اسد را درد زائیدن گرفت در حالتی که وسط مسجدالحرام بود به صاحب کعبه متمسک گردیده و عرض کرد :الهی به حق این خانه و به حق آن کسی که این خانه را بنا کرده این درد زائیدن را بر من آسان گردان ، همان ساعت دیوار کعبه شکافته شد مادرم فاطمه را با ندای غیبی دعوت به داخل خانه نمودند که ای فاطمه داخل در خانه ی کعبه شو و مادرم وارد شد و من در همان جا متولد شدم .

منبع:forum.roq.ir

کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به اصبغ بن نباته

کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به اصبغ بن نباته

کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به اصبغ بن نباته در واپسین لحظات عمر شریفشان

در کتاب «فضائل ابن شاذان» و همچنین «الروضه» آمده است :

ص: ۱۱۸۸۱

اصبغ بن نباته رحمه الله گوید: در واپسین لحظات امیرمومنان علی علیه السلام - که فرق مبارکش از شمشیر کین ابن ملجم لعین شکافته شده بود - به عیادت مولایم رفته بودم، آن حضرت علیه السلام به من فرمود:

ای اصبغ! بنشین و حدیثی از من بشنو که پس از این روز ، دیگر از من سخن نخواهی شنید. بدان ای اصبغ! من نیز - همچنان که تو هم اکنون به عیادت من آمده ای - به عیادت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفته بودم، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمود:

ای اباالحسن! برخیز به مردم بگو: برای نماز جماعت در مسجد حاضر شوند، آنگاه بر فراز منبر برو و یک پله از مقام من پایین تر بنشین و به مردم بگو:

ألا من عقّ والديه فلعنه اللَّه عليه ، ألا من أبق من مواليه فلعنه اللَّه عليه ، ألا من ظلم أجيراً اُجرته فلعنه اللَّه عليه .

آگاه باشید! هر که بر والدین خود جفا کند، لعنت خدا بر او باد.

آگاه باشید! هر بنده ای که از مولایش بگریزد، لعنت خدا بر او باد.

آگاه باشید! هر که در مزد و اُجرتِ کارگری ستم کند، لعنت خدا بر او باد.

ای اصبغ! من فرمان حبیبم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را انجام دادم. در این هنگام مردی از گوشه مسجد برخاست و گفت: ای اباالحسن! آنچه گفتی سه عبارت مختصر بود آنها را شرح داده و توضیح بده .

من پاسخ او را ندادم، تا این که خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شرفیاب شدم، و آنچه آن مرد گفته بود به استحضار حضرتش رساندم.

ص: ۱۱۸۸۲

اصبغ گوید : در این هنگام ، علی علیه السلام دست مرا گرفت و فرمود :

ای اصبغ! دست خود را بگشا!

من دستم را گشودم، حضرت یکی از انگشتان مرا گرفت و فرمود:

ای اصبغ! همان گونه که من انگشت تو را گرفتم، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم انگشت مرا گرفت، آنگاه فرمود:

یا أباالحسن ! ألا وإنّی وأنت أبوا هـذه الاُمّه فمن عقّنا فلعنه اللَّه علیه ، ألا وإنّی وأنت مولیا هذه الاُمّه فعلی من أبق عنّا لعنه اللَّه ، ألا وإنّی وأنت أجیرا هذه الاُمّه ، فمن ظلمنا اُجرتنا فلعنه اللَّه علیه .

ای اباالحسن! به راستی که من و تو پدران این اُمّت هستیم، هر که به ما جفا کند، لعنت خدا بر او باد.

به راستی که من و تو مولای این اُمّت هستیم هر که از ما بگریزد، لعنت خدا بر او باد.

به راستی که من و تو ، دو اجیر این اُمّت هستیم هر که در پاداش ما ستم نماید، لعنت خدا بر او باد .

آنگاه فرمود : آمین .

اصبغ گوید: حضرت این سخن بگفت و بیهوش شد، سپس به هوش آمد، فرمود:

ای اصبغ! هنوز نشسته ای!

عرض کردم: آری، ای مولای من!

فرمود: می خواهی حدیث دیگری اضافه کنم؟

عرض کردم: آری، خداوند، از خیرات فراوانش بر تو بیفزاید.

فرمود: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در یکی از کوچه های مدینه با من دیدار کرد، من غمگین بودم به گونه ای که آثار حزن و اندوه از چهره ام پیدا بود.

آن حضرت رو به من کرد و فرمود: ای ابا الحسن! تو را غمگین می بینم، آیا می خواهی حدیثی برای تو بگویم که هرگز محزون نشوی؟

عرض کردم: آری.

فرمود: وقتی روز قیامت فرا می رسد، خداوند منبری بلندتر از منبر پیامبران و شهیدان برای من قرار می دهد، آنگاه به من دستور می دهد تا بر فراز آن بالا روم، سپس به تو دستور می دهد که یک پله پایین تر از من صعود کنی. آنگاه به دو فرشته امر می کند که یک پله پایین تر از تو بنشینند، موقعی که همه بالای آن منبر قرار گرفتیم هیچ کس از پیشینیان و آخرین نمی ماند جز آنکه همه در پیرامون آن حاضر می شوند

یکی از فرشتگانی که پایین تر از تو نشسته فریاد می زند:

ای مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد، و هر که مرا نمی شناسد اینک خودم را معرّفی می نمایم. من رضوان، خازن بهشت هستم، آگاه باشید! خداوند به احسان، کرم، فضل و جلالش به من دستور فرمود تا کلیدهای بهشت را به حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم واگذار نمایم، و حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم به من دستور داد تا آنها را در اختیار علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دهم، پس شما در این امر گواهی داده و شاهد باشید.

آنگاه فرشته ای که پایین تر از او بوده بر می خیزد و چنان فریاد می زند که همه جمعیّت صدای او را می شنوند، و می گوید:

ای مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد، و هر که مرا نمی شناسد من هم اکنون خودم را معرّفی می نمایم، من مالك، خازن دوزخ می باشم، آگاه باشید! همانا خداوند به احسان، کرم، فضل و جلالش به من دستور فرمود تا کلیدهای دوزخ را به حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم واگذار نمایم ، و حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم به من دستور داد تا آنها را در اختیار علیّ بن ابی طالب علیه السلام قرار دهم، پس شما در این امر گواهی داده و شاهد باشید.

ص: ۱۱۸۸۴

در این هنگام علی علیه السلام کلیدهای بهشت و دوزخ را می گیرد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای علی! پس از آن تو از دامن من، و خاندانت از دامان تو و شیعیانت از دامان خاندانت می گیرند.

علی علیه السلام می فرماید: من دستانم را بر هم زدم و گفتم: ای رسول خدا ! به سوی بهشت می رویم!

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آری، سوگند به پروردگار کعبه!

(اصبغ گوید: من در آن حال از مولایم جز این دو حدیث را نشنیدم، حضرت صلوات اللّٰه علیه این سخنان زیبا و دلنشین را فرمود و آنگاه روحش به سوی معبودش پر کشید) .(۱)

آخرین روزهای حیات علی علیه السلام

آخرین روزهای حیات علی علیه السلام

آخرین ماه مبارک رمضانی که بر علی علیه السلام گذشت یک ماه رمضان دیگری بود و صفای دیگری داشت. برای خاندان علی این ماه رمضان از همان روز اول توأم با دلهره و اضطراب بود، چون روش علی در این ماه با همه ی ماه رمضان های دیگر تفاوت داشت.

باز یکی از همان خصلتهای قهرمانی او را- که در نهج البلاغه هست- در مقدمه ی این قسمت از عرایضم عرض می کنم. علی علیه السلام می فرماید:

ص: ۱۱۸۸۵

۱- ۱) الروضه : ۲۲ و ۲۳ ، بحار الأنوار : ۴۴/۴۰ ح ۸۲ و ۲۰۴/۴۲ ح ۸ . نظیر این روایت را شیخ طوسی رحمه الله در امالی خود : ۱۲۳ ح۴ مجلس ۵ ، و شیخ مفید رحمه الله نیز در امالی خویش : ۳۵۱ ح۳ نقل کرده اند . منبع: قطره ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام ج ۲ ص ۴۰۲ منبع:almonji.com

لَمّا اَنْزَلَ اللّه سُبْحانَهُ قَوْلَهُ:

«الم. `أَ حَسِبَ اَلنّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ» (۱)

عَلِمْتُ اَنَّ الْفِتْنَهَ لاتَنْزِلُ بِنا وَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بَيْنَ اَظْهُرِنا

وقتی این آیه نازل شد، فهمیدم که بعد از پیغمبر فتنه ها و آزمایشهای بزرگی برای این امت پیش می آید.

فَقُلْتُ: یا رَسولَ اللّه، ما هذِهِ الْفِتْنَهُ الَّتی اَخْبَرَكَ اللّهُ تَعالی بِها؟

در عین حال سؤال کردم: یا رسول اللّه! مقصود از فتنه ای که در این آیه آمده است چیست؟ فرمود: یا عَلِیُّ اِنَّ اُمَّتی سَیُفْتَنونَ مِنْ بَعْدی

بعد از من امت من مورد امتحان و آزمایش قرار می گیرند.

فَقُلْتُ: یا رَسُولَ اللّهِ! اَوَ لَیْسَ قَدْ قُلْتَ لی یَوْمَ اُحُدٍ حَیْثُ اسْتُشْهِدَ مَنِ اسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمینَ وَ حیزَتْ عَنِّی الشَّهادَهُ، فَشَقَّ ذلِكَ عَلَیَّ. . . .

وقتی علی علیه السلام شنید که پیغمبر صلی الله علیه و آله می میرد و بعد از پیغمبر امتحانها و آزمایشها پیش می آید، به یاد امری در گذشته افتاد، فرمود: یا رسول اللّه! آن روزی که در احد شهید شد آن که شهید شد (هفتاد نفر از مسلمین شهید شدند که در رأس (مجموعه آثار شهید مطهری . ج۲۳، ص: ۱۲۶)

آنها جناب حمزه بن عبدالمطّلب قرار داشت و علی علیه السلام جزء قهرمانهای احد بود) و به فیض شهادت نائل شدند آنها که نائل شدند،

وَ حیزَتْ عَنِّی الشَّهادهُ

ص: ۱۱۸۸۶

۱- (۱) عنکبوت/۱ و ۲ (آیا مردم گمان کرده اند رها شده اند که بگویند ایمان آوردیم و مورد آزمایش قرار نگیرند؟)

و شـهادت از من دور شد و از این فیض محروم ماندم و خیلی ناراحت شدم، به شما عرض کردم یا رسول اللّه! چرا این فیض از من گرفته شد (۱)؟ فرمودید:

اَبْشِرْ فَاِنَّ الشَّهادَهَ مِنْ وَرائِکَ

اگر در اینجا شهید نشدی، عاقبت امر در راه خدا شهید خواهی شد. سپس پیامبر فرمود:

اِنَّ ذلِکَ لَکَذلِکَ، فَکَیْفَ صَبْرُکَ اِذَنْ؟

(به تحقیق که اینچنین است، پس) صبر تو در شهادت چگونه خواهد بود؟ عرض کرد:

لَیْسَ هذا مِنْ مَواطِنِ الصَّبْرِ وَ لکِنْ مِنْ مَواطِنِ الْبُشْری وَ الشُّکْرِ(۲)

یا رسول اللّه! نفرمایید که چگونه صبر می کنی، بفرمایید چگونه سپاسگزار هستی؛ آنجا که جای صبر نیست، جای شکر است.

در اثر خبرهـایی که پیغمبر اکرم داده بود و علاـئمی که خود علی علیه السـلام می دانست و گـاهی اظهـار می کرد، ناراحتی و اضـطراب در میـان اهـل بیت و اصـحاب نزدیکش پیـدا شـده بود. چیزهـای عجیـبی می گفت. در این مـاه رمضـان در خـانه ی فرزندانش افطار می کرد (۳). هرشب مهمان یکی از فرزندان بود؛ یک شب مهمان امام حسن و یک شب مهمان امام حسین و یـک شب مهمان دخترش زینب که زن عبـداللّه بن جعفر بود، و از همیشه کمتر غـذا می خورد. بچه ها دلشان به حال این پـدر می سوخت و واقعاً رقّت می کردنـد. گاهی می پرسیدند: پـدرجان! چرا اینقـدر کم غذا می خوری؟ می فرمود: می خواهم در حالی خدای خود را ملاقات کنم که شکمم گرسنه باشد.

ص: ۱۱۸۸۷

۱- (۲) علی علیه السلام در احد یک جوان بیست و پنج ساله است؛ تازه با زهرا (علیهاالسلام) ازدواج کرده است و یک فرزند بیشتر نـدارد که امام حسن علیه السـلام است. (معمولاً) یک خانـدان جوان همه ی آرزویشان این است که زنـدگیشان کم کم پیش برود، ولی علی را ببینید که آرزوی بزرگش این است که در راه خدا شهید شود.

۲- (۳) نهج البلاغه ، خطبه ی ۱۵۴

۳- (۴) شاید در ماه رمضان های دیگری هم همین طور بوده است.

می فهمیدند که علی در یک حالت انتظاری است. گاهی به آسمان نگاه می کرد و می گفت: حبیبم پیغمبر که به من خبر داده است راست گفته است، سخن او دروغ نیست، نزدیک است، نزدیک است. روز سیزدهم ماه رمضان موضوعی را گفت که از همه وقت بیشتر ناراحتی ایجاد کرد. ظاهراً روز جمعه ای بود که خطبه می خواند.

(در اثنای خطبه فرمود:) (۱)فرزندم حسین! از این ماه چند روز باقی مانده است؟ (مجموعه آثار شهید مطهری . ج۲۳، ص: ۱۲۷)

(پاسخ داد) پدرجان! هفده روز. فرمود: آری، نزدیک است که این محاسن به خون این سر رنگین شود، زمان رنگین شدن این محاسن نزدیک است. شب نوزدهم فرا رسید. بچه ها پاسی از شب را خدمت علی بودند. امام حسن به خانه ی خودشان رفتند. علی علیه السلام هم در مصلّای خود بود (۲). هنوز صبح طلوع نکرده بود که امام حسن- به خاطر ناراحتی و یا اینکه هرشب این طور بوده است- بار دیگر به مصلّای پدر رفت. امیرالمؤمنین برای امام حسن و امام حسین که از اولاد زهرا بودند احترام خاصی قائل بود و احترام پیغمبر و زهرا را در احترام به اینها (می دانست.) به فرزندش فرمود:

مَلَکَتْنی عَیْنی وَ اَ نَا جالِسٌ فَسَنَحَ لی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَقُلْتُ: یا رَسولَ اللّهِ ما ذا لَقیتُ مِنْ اُمَّتِکَ مِنَ الْاَوَدِ وَ اللَّدَدِ! فَقالَ: اُدْعُ عَلَیْهِمْ. فَقُلْتُ: اَبْدَلَنِی اللّهُ بِهِمْ خَیراً مِنْهُمْ وَ اَبْدَلَهُمْ بی شَرّاً لَهُمْ مِنّی (۳).

۱- (۵) (افتادگی از نوار است.)

۲- (۶) مستحب است هرکسی در خانه اش برای عبادت محل مشخصی داشته باشد و علی علیه السلام هم چون خلیفه بود و در دارالاماره زندگی می کرد، در آنجا یک مصلّی داشت. شبها را معمولاً نمی خوابید و وقتی که از کارهای زندگی و اجتماع و مسئولیتها فارغ می شد، به خلوت عبادت می رفت.

۳- (۷) نهج البلاغه ، خطبه ی ۶۸

پسرجان! یکدفعه در عالم رؤیا پیغمبر در برابرم ظاهر و مجسم شد. تا پیغمبر را دیدم، عرض کردم: یا رسول اللّه! من از دست این امت تو چه خون دلی خوردم! واقعاً ناهماهنگی مردم با علی و آماده نبودن آنها برای راهی که علی پیش پای آنها گذاشته بود عجیب است. چه خون دل هایی که خورد! آن اصحاب عایشه و آن نقض بیعتشان، و آن معاویه و آن نیرنگها و جنایتها! معاویه یکی از دُهات عالم است، یعنی یکی از آن زیرکهای دنیاست؛ می فهمید چه چیزهایی دل علی را آتش می زند، مخصوصاً همان کارها را می کرد. در آخر کار هم، این خوارج و خشکه مقدس ها بودند که از روی کمال عقیده و ایمان و خلوص، علی علیه السلام را تکفیر و تفسیق می کردند. نمی دانید اینها با علی چه کردند! واقعاً انسان وقتی مصائب امیرالمؤمنین را می بیند، حیرت می کند. یک کوه هم طاقت ندارد این مقدار مصیبت را (تحمل کند.) درد دل خود را با که بگوید؟ حال که پیغمبر را در عالم رؤیا می بیند، می گوید:

(مجموعه آثار شهید مطهری . ج۲۳، ص: ۱۲۸)

یا رَسولَ اللّهِ ما ذا لَقیتُ مِنْ اُمَّتِکَ مِنَ الْاَوَدِ وَ اللَّدَدِ!

چقدر این امت تو خون به دل من کردند! چه کنم با اینها؟ بعد به امام حسن فرمود: پسرجان! جدت به من دستوری داد، گفت: علی به اینها نفرین کن. من هم در عالم رؤیا نفرین کردم؛ نفرینم این بود:

اَبْدَلَنِی اللّهُ بِهِمْ خَیراً مِنْهُمْ وَ اَبْدَلَهُمْ بی شَرّاً لَهُمْ مِنّی

ص: ۱۱۸۸۹

خدا هرچه زودتر مرگ مرا برساند و بر اینها همان کسی را مسلط کند که شایسته ی او هستند.

معلوم است که با این جمله چقدر دلهره و اضطراب رخ می دهد. علی علیه السلام بیرون می آید. مرغابیها صدا می کنند. می گوید:

دَعوهُنَّ فَاِنَّهُنَّ صَوائِحُ تَتْبَعُها نَوائِحُ (۱)

الآن صدای صیحه ی مرغ است، ولی طولی نمی کشد که صدای نوحه گری انسانها در همین جا بلند می شود. فرزندان آمدند جلو امیرالمؤمنین را گرفتند، گفتند: پدرجان! نمی گذاریم به مسجد بروی، حتماً باید یک نفر دیگر را به نیابت بفرستی. اول فرمود:

خواهرزاده ام جُعده بن هُبیره را بگویید برود با مردم نماز جماعت بخواند. بعد فوراً خودش نقض کرد، فرمود: نه، خودم می روم. گفتند: اجازه بدهید کسی شما را همراهی کند. فرمود: خیر، نمی خواهم کسی مرا همراهی کند.

برای او شب باصفایی بود. خدا می داند او چه هیجانی دارد! البته خودش می گوید من خیلی کوشش کردم که راز مطلب را کشف کنم، ولی اجمالاً می داند که حوادث بزرگی (در انتظار اوست.) از نهج البلاغه چنین استفاده می شود:

کَمْ اَطْرَدْتُ الْاَیّامَ اَبْحَثُها عَنْ مَکْنونِ هذَا الْاَمْرِ فَاَبَی اللّهُ اِلاّ اِخْفائَهُ (۲)

خیلی کوشش کردم که سرّ و باطن این کار را به دست آورم، ولی خدا ابا کرد جز اینکه آن را اخفا کند.

خودش اذان صبح را می گفت. نزدیک طلوع صبح بود که بالای مأذن رفت و ندای اللّه اکبررا بلند کرد. اذان را که گفت، با سپیده دم خداحافظی کرد. گفت: ای صبح! ای سپیده دم! ای فجر! از روزی که علی چشم به این دنیا گشوده، آیا روزی بوده است که تو بدمی و چشم علی در خواب باشد؟ یعنی دیگر بعد از این، چشم علی برای همیشه خواب خواهد رفت. وقتی از مأذن پایین می آید، می گوید:

۱- (۸) کشف الغمّه ، ج ۱/ص ۴۳۷ و منتهی الآمال ، ص ۱۷۲

۲- (۹) نهج البلاغه ، خطبه ی ۱۴۷

خَلَّوْا سَبیلَ الْمُؤمِنِ الْمُجاهِدِ فِی اللّه ذِی الْکُتُبِ وَ ذِی الْمَشاهِدِ فِی اللّه لایَعْبُدُ غَیْرَ الْواحِدِ وَ یوقِظُ النّاسَ اِلَی الْمَساجِدِ (۱) (مجموعه آثار شهید مطهری . ج۲۳، ص: ۱۲۹)

راه این مؤمن مجاهد را باز کنید (خودش را به عنوان یک مؤمن مجاهد توصیف می کند) .

اهل بیتش اجازه ندارند از جای خود حرکت کنند. علی گفته بود که پشت سر این صیحه ها نوحه هایی هست. علی القاعده زینب، ام کلثوم و بقیه ی اهل بیت، همه بیدار ولی نگران و ناراحت که امشب چه پیش خواهد آمد؟ یک وقت فریادی همه را متوجه خود کرد و صدایی در همه جا پیچید:

تَهَدَّمَتْ وَ اللّهِ اَرْکانُ الْهُدی وَ انْطَمَسَتْ اَعْلامُ التُّقی وَ انْفَصَمَتِ الْعُرْوَهُ الْوُثْقی ، قُتِلَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفی ، قُتِلَ الْوَصِیُّ الْمُجْتَبی ، قُتِلَ عَلِیٌّ الْمُرْتَضی ، قَتَلَهُ اَشْقَی الْاَشْقِیاءِ.

و لا حول و لا قوّه الاّ باللّه العلی العظیم

۴۰ آیه از فضائل امیرالمؤمنین در قرآن

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

آیات نازل شده در مورد امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام یا فضائل علی علیه السلام در قرآن

۱.

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ

(۶ حمد) صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّآلِّینَ (حمد ۷)

ص: ۱۲۰۹۲

۱- (۱۰) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳/ص ۳۱۰ منبع:www.imamalinet.net

ما را به راه راست هدایت کن... (۶) راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی; نه کسانی که بر آنان غضب کرده ای; و نه گمراهان. (۷)

از رسول خدا ، امام باقر و امام صادق روایت شده است که علی علیه السلام صراط مستقیم است . (بحار الانوار ۳۵/۳۷۳) همچنین از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل شده است که پیامبر به علی فرمود تو راه روشن خدا و صراط مستقیم و رهبر دین هستی (بحار الانوار ۳۸/۹۲ همچنین در تفسیر المیزان علامه طباطبایی و مجمع الیان علامه طبرسی و تفسیر عیاشی و در کتاب معانی الاخبار ص ۳۲ نیز این حدیث آمده است)

.۲

از ابو بصیر

از امام صادق درباره سخن خداوند «ذلِکَ الکِتابُ لا رَیبَ فیه هدی للمتقین» نقل شده است که فرمود مقصود از کتاب علی است که هیچ شکی در آن نیست که راهنمای پرهیزگاران است . ونیز منظور از متقین تنها شیعیان علی هستند. (بقره آیه ۲) (تفسیر عیاشی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۱/۳۰ و شواهد التنزیل ۱/۶۷)

.۳

« الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ » (بقره ۳)

«(پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب ایمان می آورند; و نماز را برپا می دارند; و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. »

پیرامون تفسیر این آیه گفته اند منظور از غیب ، رجعت و قیامت و قیام قائم آل محمد است . یعنی اعتقاد داشتن به اینها . (تفسیر برهان ۱/۱۲۴)

.۴

« أُولئِکَ عَلَى هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » (بقره ۵) « آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند; و آنان رستگارانند. »

ص: ۱۲۰۹۳

حافظ حاکم حسکانی که حنفی مسلک است در شواهد التنزیل به استناد فرمایش حضرت علی علیه السلام می گوید که مولا فرمودند: روزی سلمان با من به سخن نشست که یا ابا الحسن کمتر موردی پیش می آمد که من و تو با هم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شویم و حضرت نفرماید: ای سلمان این مرد (علی علیه السلام) و حزبش رستگاران روز قیامت اند. (شواهد التنزیل ۱/۶۸ ، ما نزل من القرآن فی علی ، تاریخ دمشق ۲/۳۴۶)

۵.

« يُخادِعُونَ اللّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ » (بقره ۹) « می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند; در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند; (اما) نمی فهمند.»

امام صادق در تفسیر این آیه فرمود منظور از کسانی که ایمان آوردند آنهایی هستند که آقا و مولایشان امیرالمومنین است . (تفسیر منسوب به امام عسکری ص ۱۱۳ ، بحار الانوار ۶/۵۱)

۶.

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ » (بقره ۱۳)

حافظ حاکم حسکانی که حنفی مسلک است در شواهد التنزیل استناد به حرف ابن عباس کرده و در این آیه می گوید: منظور از آمن الناس علی بن ابی طالب، جعفر طیار، حمزه، سلمان، ابوذز، مقداد و حذیفه بن الیمان و دیگران می باشد.

صاحب کتاب علی فی القرآن پس از نقل این مطلب می نویسد: مقصود از کلمه ی ناس این افراد می باشد.

۷.

« وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوْا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ » (بقره۱۴)

ص: ۱۲۰۹۴

« و هنگـامی که افراد باایمـان را ملاقـات می کننـد، و می گوینـد: «مـا ایمـان آورده ایم!» (ولی) هنگامی که با شـیطانهای خود خلوت می کنند، می گویند: «ما با شمائیم! ما فقط (آنها را) مسخره می کنیم!»

حاکم حسـکانی از محمـد بن حنفیه نقل نموده که گویـد چون علی و سـلمان و عمار و صـهیب و مقـداد و ابوذر داخل مـدینه شدنـد و عبـدالله ابی منافق و یاران او آن حضـرت را مشاهده کردند ، عبدالله ابی نزدیک امیرالمومنین آمد و گفت مرحبا آقا و سید بنی هاشم کسـی که پدر حسن و حسین و برادر و داماد و جانشین پیامبر است و جان و مال خود را برای او می دهد . پس امیرالمومنین در پاسخ او فرمود وای بر تو ای عبدالله ابی تو منافقی و من بر نفاق تو شهادت می دهم .

عبدالله ابی گفت چگونه چنین نسـبتی به من می دهی در حالی که به خدا سوگند من هم مثل شـما و اصـحاب شما اهل ایمان هسـتم . امیرالمومنین فرمود مادرت به عزای تو بنشیند تو جز منافق نیستی . و چون علی خدمت رسول خدا آمد وقصه خود را با عبـدالله ابی منافق بیان نمود آیات بالا از طرف خداونـد نازل شـد . یعنی چون عبدالله ابی علی را (که مومن بود) ملاقات نمود گفت مـا ایمـان به خـدا و رسول و قرآن آورده ایم و چون با شـیطانهاییماننـد خود از منافقان خلوت نمود به آنها گفت ما در کفر و شـرک با شـما هستیم و تنها می خواهیم علی و یاران او را مسـخره کنیم و خداوند آنها را سـرزنش می کند و می گوید خداوند آنها را اسـتهزا ء می کند یعنی خداوند در قیامت آنها را به جهت مسخره کردن علی و یاران او عقوبت خواهد کرد . (احقاق الحق ۳/۵۳۵)

ص: ۱۲۰۹۵

.۸

« وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » (بقره ۲۵)

« به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، بشارت ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاریست »

در تفسیر فرات کوفی آمده است که منظور از کسانی که ایمان آورده اند امیرالمومنین و اوصیای بعد از ایشان و شیعیان ایشان هستند .(تفسیر فرات کوفی ص ۵۳ ، شواهد التنزیل ۱/۷۴)

.۹

« الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُوْلئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ » (بقره ۲۷)

« فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را، پس از محکم ساختن آن، میشکنند؛ و پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع نموده، و در روی زمین فساد میکنند؛ اینها زیانکارانند»

در بحار الانوار از امام باقر آمده است که مقصود از عهد الله عهدی است که برای خداوند به ربوبیت ، برای رسول او به نبوت و برای علی به امامت و برای شیعیان آنها به دوستی و کرامت گرفته شده و منظور از یفسدون فی الارض کسانی اند که انکار امامت علی و اولاد او را کرده اند .(بحار ۲۴/۳۸۹)

.۱۰

« وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاَئِكَهِ فَقالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْمَاءِ هؤُلاَءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » (بقره ۳۱)

« سپس علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید»

ص: ۱۲۰۹۶

امام صادق در تفسیر این آیه فرمود به خدا سوگند ما اسماء الحسنی و نامهای نیک خداوند هستیم و خداوند هیچ عملی را از بندگان خود نمی پذیرد مگر با معرفت و ولایت ما . (بحار الانوار ۲۵/۵)

.۱۱

« فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمَ اتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ » (بقره ۳۷) « سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آنها توبه کرد.) و خداوند توبه او را پذیرفت؛ چرا که خداوند توبه پذیر و مهربان است. »

از ابن عباس نقل است که گفت از رسول خدا روایت شد که آدم با چه کلماتی خدا را خواند و توبه کرد ؟ رسول خدا فرمود ادم خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین خواند و از او در خواست توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد .(غایه المرام ۱/۳۹۴ ، فردوس الاخبار ۳/۱۵۱ و در المنثور ۱/۱۴۷)

.۱۲

« قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِیعاً فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ » (بقره ۳۸)

« گفتیم: «همگی از آن، فرود آیید! هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند.»

امام باقر در تفسیر این آیه فرمودند منظور از هدی در این آیه علی بن ابی طالب علیه السلام است .(تفسیر فرات ص ۵۸ ، بحار الانوار ۳۶/۱۲۹)

.۱۳

« وَالَّذِینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا أُولئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ »

(بقره ۳۹) « و کسانی که کافر شدند، و آیات ما را دروغ پنداشتند اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود. »

ص: ۱۲۰۹۷

درتفسیر برهان ذیل این آیه آمده است که مقصود از آیات در این آیه دلایل صدق پیامبر نسبت به گفته هایی است که در مورد پیشینیان فرموده اند و نسبت به فضائلی است که نسبت به مولی امیر المومنین و امامان از فرزندان ایشان بیان کرده اند . (تفسیر برهان ۱/۹۰)

۱۴.

علی ابن ابراهیم

از پدرش از ابن ابی عمیر از سماعه از امام صادق نقل کرده که آن حضرت درباره خداوند « وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ » فرمود به ولایت امیرالمومنین وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم یعنی برای شما به بهشت وفا کنم . (بقره ۴۰) (تفسیر برهان ۱/۲۰۰)

۱۵.

« وَآمِنُوْا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُمْ » (بقره ۴۱)

« و به آنچه نازل کرده ام ایمان بیاورید! که نشانه های آن، با آنچه در کتابهای شماست، مطابقت دارد »

در تفسیر برهان آمده است که منظور از « به آنچه نازل کردم » آن چیزی است که نازل شده در مورد ذکر نبوت پیامبر و خبر دادن به امامت حضرت علی و عترت ایشان است .

۱۶.

« وَأَقِيمُوا الْصَّلَاةَ وَآتُوا الْزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الْرَّاكِعِينَ »

(سوره بقره آیه ۴۳). « و نماز را بپا دارید، و زکات را بپردازید، و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید »

موفق بن احمد و ابو نعیم اصفهانی باسناد خود از ابن عباس نقل کرده اند که این آیه در خصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده و آنها اول کسی بودند که نماز گزاردند و رکوع کردند . (غایه المرام باب ۱۷۶ و همچنین در کتب شواهد التنزیل ۱/۸۵ ، مناقب ابن شهر آشوب ۲/۱۳ و خصایص الوحی المبین ص ۲۳۹ هم این نقل آمده است).

.۱۷

« وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَهٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ »

(بقره ۴۵) « از صبر و نماز یاری جوئید; و این کار، جز برای خاشعان، گران است. »

روایت شده است که در این آیه منظور از صبر رسول الله هست و مقصود از نماز اقامه ولایت امیرالمومنین است که حمل کردن آن به جز برای خاشعان سخت است و خاشعان شیعیان آن حضرت هستند ، (اگر دقت شود در آیه ضمیر مفرد آمده است نه ضمیر مثنی . یعنی فقط نماز که باطن آن همان اقامه کردن ولایت است سخت است به جز برای خاشعان)(اهل بیت فی القرآن الکریم ص ۸۳)

.۱۸

« الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُلاَقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ »

(بقره ۴۶) « آنها کسانی هستند که می دانند دیدارکننده پروردگار خویشند، و به سوی اوبازمی گردند. »

از ابن عباس روایت شده است که مقصود از دیدارکنندگان با پروردگار امیرالمومنین و اصحاب ایشان (عثمان بن مظعون و عمار) هستند .(شواهد التنزیل ۱/۴۴، ما نزل من القرآن فی اهل بیت ص ۴۶)

.۱۹

« وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ » (بقره ۵۰)

« و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم; و شما را نجات دادیم »

در روایات آمده است که خداوند به محمد و آل محمد بنی اسرائیل را نجات داد ، یعنی حضرت موسی خدا را به محمد و آل محمد قسم داد و خداوند هم آنان را از فرعون نجات داد . (تفسیر برهان ۱/۲۱۳، تاویل الآیات ص ۶۱)

.۲۰

نیز در مورد آیه « ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ »

« سپس شما را بعد از آن بخشیدیم; شاید شکر (این نعمت را) بجا آورید. » (بقره ۵۲) آمده است که خداوند آنها را بخشید به خاطر اینکه آنها خدا را به محمد و آل محمد خواندند و ولایت رسول الله و امیرالمومنین و اهل بیت ایشان را تجدید کردند آنگاه خداوند هم آنها را بخشید . (تفسیر برهان ۱/۹۸)

.۲۱

« وَمَا ظَلَمُونَا وَلكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ »

(بقره ۵۷) « آنها به ما ستم نکردند; بلکه به خود ستم می نمایند »

امام صادق فرمود خداوند به رسول الله می فرماید که آنها با ترک ولایت اهل بیت تو ، به ما ظلم نکردند بلکه به خودشان ظلم کردند .(شرح الاخبار ۱/۲۴۴) و در حدیث دیگری از امام باقر نقل شده است که خداوند بزرگتر از آن است که به او ظلم شود ، در واقع ظلم به ما اهل بیت ظلم به خداست . (ینابیع الموده ۳/۱۰۴)

.۲۲

« وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ »

(بقره ۵۸) « و از در با خضوع و خشوع وارد گردید! و بگویید: «خداوندا! گناهان ما را بریز!» تا خطاهای شما را ببخشیم»

روایات در این مورد که اهل بیت باب حطه (و واسطه آمرزش گناهان امت هستند) بسیار زیاد است که این احادیث را فریقین نقل کرده اند . مثلا در حدیث بسیار زیبایی از قول رسول الله نقل شده است که فرمود : مردم چه کسی از خداوند راستگو تر است ، ای مردم همانا پروردگار شما به من امر کرد که علی را به شما معرفی کنم به شما عنوان پرچم (هدایت) ، امام ، خلیفه و وصی ، و اینکه او برادر و وزیر (من) است . ای مردم همانا علی در هدایت بعد از من و دعوت کننده به سوی پروردگار است . همانا او صالح مومنین است ، چه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: «من از مسلمانانم» . ای مردم همانا علی از من است ، فرزند او فرزند من است و او همسر حبیب من است . فرمان او فرمان من است و نهی او نهی من ، ای مردم بر شما باد به اطاعت از او و دوری از نافرمانی او همانا اطاعت از او اطاعت از من است و نافرمانی او نافرمانی من است . ای مردم همانا علی صدیق این امت و جدا کننده (حق و باطل) است . تا جایی که فرمود همانا او باب حطه و کشتی نجات و طالوت و ذو القرنین این امت است .... . (امالی شیخ صدوق ص ۳۱ مجلس هشتم ، بحار الانوار ۳۸/۹۳ ، در همین مضمون در کتب بسیاری حدیث نقل شده است از جمله تفسیر در المنثور ۱/۷۱، شواهد التنزیل ۱/۳۶۰ ، ینابیع الموده ۲/۲۷۴ و ...)

.۲۳

« فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَيْرَ الَّذِى قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ » (بقره ۵۹)

« اما افراد ستمگر، این سخن را که به آنها گفته شده بود، تغییر دادند; (و به جای آن، جمله استهزاآمیزی گفتند;) لذا بر ستمگران، در برابر این نافرمانی ، عذابی از آسمان فرستادیم. »

از امام باقر در مورد این آیه نقل شده است که فرموده اند منظور از آن قولی که ظالمین آنرا تغییر دادند حق آل محمد است و آن نافرمانی هم اشاره به همین غصب حق آل محمد دارد. (تفسیر عیاشی ۱/۴۵)

.۲۴

از محمد ابن فضیل از ابوالحسن نقل شده

که آن حضرت در باره «وَلَولا فَضلُ الله عَلَيكُم وَ رَحمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ » (اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود از زیانکاران بودید) فرمود فضل خدا پیامبر و رحمتش امیر مومنان است . (بقره آیه ۶۴)

.۲۵

« وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » (بقره ۸۲) « و آنها که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، آنان اهل بهشتند; و همیشه در آن خواهند ماند. »

از ابن عباس روایت شده است که گفت این آیه برای علی بن ابی طالب نازل شده است و او اولین مومن است و اولین کسی که بعد از پیامبر نماز خواند . (بحار الانوار ۳۸/۲۰۲ ، شواهد التنزیل ۱/۱۱۷)

.۲۶

در احادیث متعددی آمده است که منظور از « وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً » (بقره ۸۳) رسول الله و امیرالمومنین هستند و آن دو پدران این امت هستند . (صراط مستقیم ۱/۲۴۲ ، تفسیر برهان ۱/۲۶۲ ، مناقب آل ابی طالب ۳/۱۰۵ و ...)

.۲۷

« أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقاً تَقْتُلُونَ » (بقره ۸۷)

« آيا چنين نيست كه هر زمان، پيامبرى چيزى بر خلاف هواى نفس شما آورد، در برابر او تكبر كرديد (و از ايمان آوردن به او خوددارى نموديد)؛ پس عده اى را تكذيب كرده، و جمعى را به قتل رسانديد »

امام باقر عليه السلام فرمود در اين آيه ، مثل موسى و پيامبران بعد از او و حضرت عيسى براى امت محمد زده شد ، همانا رسول الله چيزى بر خلاف هواى نفس شما آورد به ولايت على عليه السلام پس عده اى از آل محمد را تكذيب كرده و عده اى را كشتيد . (تفسير عياشى ۱/۴۹ ، تفسير صافى ۱/۱۵۸)

.۲۸

« وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ » (بقره ۸۹)

« و هنگامى كه از طرف خداوند، كتابى براى آنها آمد كه موافق نشانه هايى بود كه با خود داشتند، و پيش از اين، به خود نويد پيروزى بر كافران مى دادند (كه با كمك آن، بر دشمنان پيروز گردند.) آرى هنگامى كه همان چيزى را كه مى شناختند نزد آنها آمد، به او كافر شدند؛ لعنت خدا بر كافران باد! »

جابر مى گويد از امام باقر راجع به تفسير سخن خداوند كه فرمود « هنگامى كه همان چيزى را كه مى شناختند برايشان آمد به آن كافر شدند » پرسيدم ، ايشان فرمود باطن اين آيه على عليه السلام است . يعنى مقصود از آن چيزى كه مى شناختند على است كه به آن كافر شدند . (تفسير برهان ۱/۲۷۷)

ص: ۱۲۱۰۲

.۲۹

« بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُروا بِمَا أَنْزَلَ اللّهُ بَغْياً » (بقره ۹۰) « ولی آنها در مقابل بهای بدی، خود را فروختند; که به ناروا، به آیاتی که خدا فرستاده بود، کافر شدند »

امام سجاد در مورد این آیه فرمودند که منظور ولایت امیرالمومنین علی بن ابی طالب و اوصیای او هستند .(بحار الانوار ۲۳/۳۵۴)

.۳۰

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَهُمْ » (بقره ۹۱) «و هنگامی که به آنها گفته شود: «به آنچه خداوند نازل فرموده، ایمان بیاورید!»می گویند: «ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده است.» و به غیر آن، کافر می شوند; در حالی که حق است; و آیاتی را که بر آنها نازل شده، تصدیق می کند »

امام باقر فرمودند آنچه خداوند نازل فرموده در مورد علی ، بنی امیه می گویند ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده است ، یعنی در قلوب ماست و به غیر آن کافر می شوند یعنی به آنچه در مورد علی علیه السلام نازل شده است . بعد فرمودند « وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَهُمْ » یعنی علی علیه السلام .(بحار الانوار ۳۶/۹۸ ، تفسیر نور الثقلین ۱/۱۰۲)

.۳۱

از حماد نقل شده است که گفت امام رضا از پدران بزرگوارش نقل می کند که امام صادق در تفسیر آیه شریفه ی « يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ » « هر که را بخواهد به رحمت خود مخصوص گرداند » (بقره ۱۰۵) فرمود : برگزیدگان به رحمت حق پیامبر خدا، جانشین او و عترت آن دو بزرگوار هستند . به راستی که برای خداوند صد رحمت است که نود و نه مورد آن برای محمد ، علی و عترت آن دو بزرگوار ذخیره شده و یک مورد بر سایر یکتا پرستان پخش گردیده است . (تفسیر برهان ۱/۱۴۰)

ص: ۱۲۱۰۳

.۳۲

« وَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ » (بقره ۱۱۰)

« و نماز را بخوانید و زکات را بپردازید »

از امام باقر روایت شده است که فرمود نماز و زکات حضرت علی علیه السلام است .

و نیز از امام صادق روایت شده است که به یکی از صحابه خود فرمودند در کتاب خدا (منظور از) نماز ما هستیم ، و ما زکات و روزه و حج و ماه حرام و سرزمین حرام (که حرمت آن باید نگاه داشته شود) هستیم و ما کعبه الله و قبله خدا و وجه الله هستیم (یعنی به وسیله ما مردم به خدا متوجه می شوند). (تفسیر برهان ۱/۲۲ ، بحار الانوار ۲۴/۳۰۳ ، تاویل الایات ص ۲۱)

.۳۳

« وَلِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ »

(بقره ۱۱۵)« مشرق و مغرب، از آن خداست! و به هر سو رو کنید، آنجا وجه خداست ، خداوند بی نیاز و داناست! »

از امام صادق روایت شده است که به یکی از صحابه خود فرمودند در کتاب خدا (منظور از) نماز ما هستیم ، و ما زکات و روزه و حج و ماه حرام و سرزمین حرام (که حرمت آن باید نگاه داشته شود) هستیم و ما کعبه الله و قبله خدا و وجه الله هستیم (یعنی به وسیله ما مردم به خدا متوجه می شوند) . همانا خداوند فرمود و به هر سو رو کنید، آنجا وجه خداست و ما آیات (خدا) هستیم و ما دلیل (راه) هستیم ، ودشمن ما در کتاب خدا فحشا و زشتی و ظلم و سرکشی و قمار و سنگهای نصب شده (برای قربانی که به آنها تبرک می جویند) و تیرهای قمار و بتها و جبت و طاغوت و مردار و خون و گوشت خوک هستند . سپس فرمود همانا خداوند ما را خلق کرد و خلق ما را بزرگ داشت و به ما فضیلت داد و ما را امین خود و حافظان و نگهبانان بر آنچه در آسمان و زمین است قرار داد ، تا جایی که فرمود پس اسم ما در کتاب او هست و اسم ما به بهترین اسماء هست و .... (تفسیر برهان ۱/۲۲)

ص: ۱۲۱۰۴

۳۴.

ابی ولاد می گوید از امام صادق راجعه به این آیه

« الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ » (بقره ۱۲۱) « کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده ایم آن را چنان که شایسته آن است می خوانند; آنها به قرآن ایمان می آورند » پرسیدم فرمود آنها ائمه هستند .

۳۵.

امیرالمومنین در نامه ای به معاویه نوشت

ای معاویه .... ما آل پیامبر هستیم .... ما اولو الارحام هستیم .... ما اهل بیت هستیم . خداونـد ما را اختیار کرد و برگزید و نبوت را در ما قرار داد و کتاب برای ماست و حکمت و علم و ایمان و بیت الله و مسکن اسماعیل و مقام ابراهیم مال ماست . تا آنجا که فرمود ما امه مسلمه (یعنی کسانی که همیشه تسلیم فرمان خدا هستند) هستیم . که این جمله برگرفته شده است از آیه ۱۲۸ سوره بقره . (بحار الانوار ۳۳/۱۳۳)

۳۶.

همچنین در احادیث آمده است

که منظور از مله ابراهیم که همان آیین حضرت ابراهیم است ائمه هستند که خداونـد در سوره بقره آیه ۱۳۰ می فرمایند « جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم، (با آن پاکی و درخشندگی،) روی گردان خواهد شد » (تفسیر عیاشی ۱/۵۷)

۳۷.

همچنین از امام باقر

در مورد آیه « .... إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنْتُم مُسْلِمُونَ » (بقره ۱۳۲) « و ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را به این آیین، وصیت کردنـد; (و گفتنـد) «فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است; پس مبادا جز در حالی که تسلیم و فرمانبردار او باشید از دنیا بروید!» روایت شده است که ایشان فرمودند تسلیم به ولایت علی باشند . (بحار الانوار ۳۵/۳۴۱)

ص: ۱۲۱۰۵

.۳۸

« قُولُوا آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ و ....

* فَإِن آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهتَدَوا وَّإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِی شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » (بقره ۱۳۶ و۱۳۷)

« بگویید: «ما به خدا ایمان آورده ایم; و به آنچه بر ما نازل شده; و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید ، و (همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است، و در میان هیچ یک از آنها جدایی قائل نمی شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم; » * اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند، هدایت یافته اند; و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده اند و خداوند، شر آنها را از تو دفع می کند; و او شنونده و داناست.»

از امام باقر روایت شده است که در مورد این قسمت از آیه « آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا » « ما به خدا ایمان آورده ایم; و به آنچه بر ما نازل شده » فرمود همانا آنها امیرالمومنین و امام حسن و امام حسین و فاطمه و ائمه بعد از آنها هستند. سپس فرمود، « فَإِن آمَنُوا » « اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند » یعنی مردم ، « بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ » یعنی به آنچه که علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بعد از ایشان ایمان آوردند « فَقَدِ اهتَدَوا وَّإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِی شِقَاقٍ » « هدایت یافته اند; و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده اند» ، در واقع یعنی اگر مردم به آنچه که شما (اهل بیت) ایمان آورده اید ایمان بیاورند هدایت یافته اند و اگر سرپیچی کنند از حق جدا شده اند.(تفسیر عیاشی ۱/۶۱ ، تفسیر صافی ۱/۱۹۲)

ص: ۱۲۱۰۶

.۳۹

« صِبْغَةَ اللّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ » (بقره ۱۳۸)

« رنگ خدایی (بپذیرید) و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟! و ما تنها او را عبادت می کنیم. »

روایات متعددی به این مضمون رسیده است که صبغه الهی گرفتن یعنی ولایت امیرالمومنین و اهل بیت را داشتن .(تفسیر فرات کوفی ص ۶۱ ، بحار الانوار ۲۳/۳۶۶، کافی ۱/۴۲۲، تفسیر برهان ۱/۳۸۸ ، تفسیر نور الثقلین ۱/۱۳۲)

.۴۰

« وَكَذلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلاَّ لِنَعْلَمَ مِن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ .... » (بقره ۱۴۳)

« همان گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه ای قرار دادیم. تا بر مردم گواه باشید; و پیامبر هم بر شما گواه است. و ما، آن قبله ای را که قبلا بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند، از آنها که به جاهلیت بازمی گردند، مشخص شوند. ......»

از امام باقر نقل شده است که فرمود مقصود از « شاهد براعمال مردم » ما هستیم .

نیز از برخی علمای اهل سنت روایت شده است که این آیه در مورد امیر المومنین آمده است . (تفسیر نور الثقلین ۱/۱۱۳ ، تفسیر صافی ۱/۱۹۷ ، بحار الانوار ۲۲/۴۴۱ ، در شواهد التنزیل ۱/۱۲۹ از امیرالمومنین روایت شده است که ما گواهان و شاهدان بر مردم هستیم و ما حجت خدا بر روی زمین هستیم و مقصود خداوند از آیه " و کذلک جعلناکم امه وسطا " ما هستیم)

همچنین در مورد این قسمت « وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیْهَا » در روایات آمده است که علی علیه السلام اولین کسی بود که خدا او را با پیامبر هدایت کرد . (شواهد التنزیل ۱/۱۲۰)

منبع:hagheali.blogfa.com

پرتوی از فضایل امیرالمومنین از منظر اهل سنت

پرتوی از فضایل امیرالمومنین از منظر اهل سنت

ابن ابی الحدید، دانشمند سنی مذهب و شارح نهج البلاغه در توصیف امیرالمومنین(ع) می نویسد: چه گویم درباره مردی که حتی دشمنان و ستیزگران با او هم ، سر به آستان فضائلش فرود آورده اند و انکار مناقب و کتمان فضائل او را تاب نیاوردند.

وی می افزاید: و تو دانستی که بنی امیه (و به ویژه معاویه) چون به حکومت اسلامی در شرق و غرب زمین چیره شدند، به هر نیرنگی در خاموش کردن نورعلی بن ابی طالب کوشیدند و حقایق را برعلیه او تحریف کردند، عیب هایی برای او جعل و بر روی منابر لعنش کردند، مدح گویان او را تهدید کردند، به حبس کشیدند ، کشتند و از نقل روایاتی که حاوی فضائل و مایه بلند آوازگی او می شد جلوگیری نمودند، تا آنجا که اجازه نمی دادند نام او بر کسی نهاده شود، اما این حیله ها جز بر والایی و سرافرازی او نیفزود، همچون مشک که هر چه بر آن سرپوش نهند، بویش بپیچد و چنان خورشید که چهره اش با کف دستی پوشیده نگردد و چون روز روشن که اگر چشم برآن ببندی، دیدگان بسیاری آن را می بینند.(۱)

معاویه یکی از یاران نزدیک امیرالمومنین (ع) را به حضور خواست و از او خواست تا علی(ع) را توصیف کند. آن شخص که " ضراره بن ضمره " نام داشت، در حضور دشمن کینه توز امیرالمومنین (ع) در وصف آن حضرت چنین گفت:" به خدا سوگند که او بسیار دوراندیش و نیرومند بود، به عدالت سخن می گفت و با قاطعیت کارها را به سرانجام می رساند. علم از جوانب وجودش می جوشید و حکمت از زبانش فرو می ریخت . از زرق و برق دنیا وحشت داشت و با شب و تنهایی آن مانوس بود. بسیاراشک می ریخت و فراوان می اندیشید. لباس زبر و سخت و غذای فقیرانه را می پسندید، در میان ما همچون یکی از ما بود. اگر چیزی درخواست می کردیم می پذیرفت و اگراز او دعوتی می نمودیم قدم رنجه می نمود. با این همه که به ما نزدیک بود و ما را به خود نزدیک می ساخت ، چندان باهیبت بود که در حضورش جرات سخن گفتن نداشتیم.

ص: ۱۲۱۰۸

۱- ۱- شرح نهج البلاغه،۱/۱۷.

آن بزرگوار، اهل دیانت را بزرگ می شمرد و بینوایان را به خود نزدیک می ساخت. نه نیرومند به باطل در او طمع داشت و نه ناتوان از عدالتش نومید بود. به خدا سوگند یک شب به چشم خود دیدم که به عبادت ایستاده بود و در تاریکی فراگیر شب ، دست به محاسن گرفته و چون مارگزیده به خود می پیچید و چون مصیبت زده می گریست و می گفت: ای دنیا، دیگری را بفریب. آیا به من رو کرده ای؟ هیهات که من سه طلاقه ات کرده ام و بازگشتی در آن نیست. عمرت کوتاه ، خطرت بزرگ و عیشت ناچیز است، آه از توشه اندک و سفر دراز و راه ترسناک."(سفینه البحار۲/۶۵۷، ماده وصف) سخن که بدینجا رسید اشک در چشمان معاویه حلقه زد... اما همین معاویه که فضائل امیرالمومنین (ع) را می شنید و می شناخت به کینه های بدر و احد و به طمع قدرت ، چنان با آن حضرت دشمنی می ورزید که لعن او را در خطابه ها و منابر، در سراسر کشور بزرگ اسلامی ، لازم الاجرا ساخت و طی بخشنامه ای به امرای خود، نسبت به هر کس که فضیلتی درباره علی بن ابی طالب(ع) نقل کند از خود سلب مسوولیت نمود. (بدین معنا که حاکمان مناطق مختلف می توانستند هر بلایی بر سر چنین شخصی درآورند).

اکنون شمه ای از فضائل نقل شده امیرالمومنین(ع) را تماماً از کتب برادران اهل سنت می آوریم تا ملاحظه کنید که چگونه خداوند نور خود را تمام می کند و فضائل شخصیتی را که شصت سال در سرزمین اسلام به دستور معاویه بن ابی سفیان لعن او در هر جا واجب شمرده می شد، منتشر ساخته است.

ص: ۱۲۱۰۹

۱- قرآن کریم در سوره بقره، پس از توصیف پرهیزگاران می فرماید:" آنان بر هدایتی از جانب خداوند قرار دارند و آنان رستگارانند، پیامبر اکرم(ص) به علی بن ابی طالب اشاره نموده وبه سلمان فرمود: " ای سلمان این مرد و حزب او در قیامت رستگارند ." (۱)

۲- هنگامی که در شب هجرت رسول اکرم(ص) امیرالمومنین (ع) در جای آن حضرت خوابید، خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:" از مردم کسانی هستند که جان خود را در راه جلب رضایت خداوند تقدیم می دارند و خداوند به بندگان خود رئوف است." (بقره /۲۰۷)

از ابن عباس نقل شده که شان نزول این آیه را در مورد آن حضرت دانسته و می افزاید: خداوند در آن شب ، جبرئیل و میکائیل را فرمان داد تا به نزد علی(ع) فرود آیند. آنگاه جبرئیل گفت: ای پسر ابوطالب چه کسی مانند تو است؟ خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباهات می ورزد.(۲)

۳- در آیه ۸۲ سوره "طه" خداوند متعال می فرماید: " و من قطعاً نسبت به کسی که به سوی من بازگشت کند و ایمان آورد وعمل صالح انجام دهد، سپس هدایت یابد ، آمرزنده هستم." با اندک تاملی در متن آیه شریفه، این سوال به ذهن متبادر می شود که این چگونه شرطی برای دست یافتن به مغفرت الهی وآمرزش است؟ ایمان، عمل صالح و سپس هدایت یافتگی! مگرپس از ایمان و عمل صالح، هدایت کامل نگردیده که خداوند آن را به عنوان شرطی مستقل و پس از ایمان وعمل صالح می افزاید؟

۱- ۴- شواهد التنزیل ، ج ۱، صص ۳۷۵-۳۷۷/ الصواعق المحرقه ۹۱ چاپ مصر- ینابیع الموده باب ، ج ۳۶، ص ۱۱۰.
۲- ۳- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲/ تاریخ دمشق، ج ۱، ص۱۳۸- تفسیر فخر رازی – تفسیر طبری – تفسیر قرطبی- احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۲۳۸.

پاسـخ در تبیین پیامبر اکرم(ص) نهفته است که آیه را چنین توضـیح فرمودنـد: هر کس ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس با ولایت علی بن ابی طالب هدایت یابد.(۴)

۴- خداونـد متعال در سوره " یس" می فرمایـد:" همه چیز را در امام مبین به شـماره در آورده ایم" یعنی علوم همه چیز را در آن جمع کرده ایم. اصحاب از رسول خـدا(ص) پرسـیدند: آیـا منظور تورات، انجیل یا قرآن کریم است؟ حضـرت به علی بن ابیطالب اشاره نموده و فرمودند: خیر، امامی که خداوند علم همه چیز را در وجود او نهاده این شخص است.(۱)

۵- درسوره "تکـاثر"، خداونـد متعـال پس از آنکه زیـاده طلبی انسـان تا دم مرگ را به او گوشـزد می کنـد، با لحنی شدیـد ، مرگ را بـه یـاد می آورد و هشـدار می دهـد" هرگز چنیـن نیست اگر به علم یقینی می دانستیـد، قطعاً و به یقین درآن روز از نعمت سوال خواهید شد." در تفسیر آیه آخر چنین نقل شده که نعمت مورد سوال ، ولایت علی بن ابی طالب است.(۲)

۶- از پیـامبر اکرم نقـل شـده که فرمودنـد:" هنگامی که خداونـد اولین و آخرین را جمع کنـد و صـراط بر جهنم نصب گردد، هیچکس از آن عبور نخواهد کرد مگر آن کس که براتی حاکی از ولایت علی بن ابی طالب همراه دارد." (۳)

ص: ۱۲۱۱۱

۱- ۵- ینابیع الموده باب ۱۴، صص ۷۶-۷۷.

۲- ۶- شواهد التنزیل ، ج ۲، ص ۳۶۸/ ینابیع الموده ۱۱۱ و ۱۱۲.

۳- ۷- منـاقب ابن مغازلی ۴۲ / لسـان المیزان ابـن حجر عقلانـی ، ج ۱، ص ۵۱/ میزان الاعتـدال ذهبی،ج ۱، ص۲۸/ الصواعق المحرقه ، ص ۷۵/ الریاض النضره محب طبری ، ج ۳، ص ۱۶۷.

۷- در آخرین آیه از سوره "رعد"، خدا به پیامبرش تسلی می دهد که اگر کافران می گویند تو پیامبر نیستی، به آنان بگو دو شاهد دارم که مرا کفایت می کنند، الله و کسی که علم الکتاب در نزد اوست. روایات شیعه و بسیاری از روایات اهل سنت ، دلالت دارد که شاهد دوم یعنی آن کسی که صاحب علم الکتاب است، امیرالمومنین علی بن ابی طالب است.(۱)

توجه فرمایید که امیرالمومنین (ع) در این آیه صاحب علم کتاب معرفی شده و این در حالی است که قرآن کریم در سوره نمل شخصی از یاران سلیمان پیامبر (ع) را به عنوان صاحب جزئی از علم کتاب معرفی نموده و بیان می دارد که وی توانست تخت سلطنتی ملکه سبا را در یک چشم بر هم زدن از یمن به بیت المقدس بیاورد و علی بن ابی طالب صاحب تمام این علم است.

آیه مورد بحث ، شمه ای از ولایت تکوینی به معنای قدرت تصرف در عالم وجود است که ائمه معصومین (ع) دارای آن بوده اند.

سئوالات صعصعهابن صوحان

سئوالات صعصعهابن صوحان

در لحظات احتضار حضرت علی (ع) شیعیانی در دور بستر ایشان جمع شدند یکی از انها صعصعه بن صوحان بود که وی از رجال بزرگ شیعه و از خطباء معروف کوفه و از روات بزرگی است که علاوه بر علمای شیعه کبار علمای اهل تسنن نیز حتی صاحبان صحاح روایت های او را از حضرت علی (ع) و ابن عباس (حبرامه) نقل کرده اند و ایشان از اصحاب خاص امیرمومنان بوده است .

۱- ۸- شواهد التنزیل ، ج۱، صص ۳۰۷-۳۱۰/ الاتقان سیوطی ، ج ۱، ص ۱۳/ ینابیع الموده ، ص ۱۰۲/ تفسیر قرطبی – تفسیر روح المعانی – تفسیر طبری – الله المنثور – تفسیر خازن) منبع:پایگاه استاد حسین انصاریان

صعصعه عرض کرد:

اخبرنی انت افضل ام آدم (ع)

مرا خبر دهید شما افضل هستید یا آدم ؟ حضرت فرمودند:

تزکیه المره لنفسه قبیح-

یعنی قبیح است که مرد خود را تعریف و تزکیه بنماید و لکن از باب«و اما بنعمه ربک فحدث» (نعمت های خداداده ی خود را نقل کن) می گویم:

انا افضل من آدم

من از آدم افضل هستم، عرض کرد :

ولم ذلک یا امیر المومنین

به چه دلیل افضل از ادم هستی؟حضرت بیاناتی فرمودند که خلاصه اش این می شود:برای آدم همه قسم وسایل رحمت و راحت و نعمت در بهشت فراهم بود فقط از یک شجره گندم منع گردید و او از آن شجره ی منهیه خورد و از بهشت و جوار حضرت حق خارج شد.

ولی خداوند مرا از خوردن گندم منع ننمود و من به میل و اراده ی خود چون دنیا را قابل توجه نمی دانستم از گندم نخوردم.

عرض کرد

انت افضل ام نوح (ع)،قال انا افضل من نوح –

شما از نوح افضل هستید؟ فرمودند :بله به علت انکه نوح قوم خود را دعوت کرد به سوی خدا اما اطاعت نکردند به علاوه اذیت و ازار بسیار به ان بزرگوار رساندند تا درباره ی انها نفرین کرد:

«ربِّ لا تذر علی الارض من الکافرین دیّارا»

اما من بعد از خاتم انبیا (ص) با ان همه صدمات و اذیت های بسیار فراوانی که از این امت دیدم ابدا درباره ی انها نفرین نکردم و کاملا صبر نمودم (چنانچه حضرت در خطبه ی شقشقیه میفرمایند :

صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی)

کنایه از انکه هرکس صبرش بر مصائب بیشتر باشد نزدیکتر به خداوند متعال است.

عرض کرد

انت افضل ام ابراهیم (ع):قال:انا افضل من ابراهیم

—شما افضل هستید یا ابراهیم ؟فرمودند من افضل هستم عرض کرد لم ذلك؟چرا شما افضل هستید؟فرمودند:ابراهیم عرض کرد

« رب ارنی کیف تحی الموتی،قال اولم تومن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی »(سوره ی بقره ایه ی ۲۶۲)

پروردگارا به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد خداوند فرمود ایا باور نداری عرض کرد اری باور دارم اما میخواهم به مشاهده ی ان دلم آرام گیرد- ولی ایمان من به جایی رسیده که گفتم (لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً) اگر پرده ها کنار روند و کشف حجاب گردد یقین من زیاد نخواهد شد .

عرض کرد

انت افضل ام موسی (ع)؟

فرمودند :من از موسی افضل هستم زیرا:وقتی خداوند او را مامور کرد به دعوت فرعون که به مصر برود عرض کرد

«رب انی قتلت منهم نفساً فاخاف ان یقتلون و اخی هارون هو افصح منی لسانا فارسله معی رداً یصدقنی انی اخاف ان یکذبون » ایه ی ۳۳ سوره ی قصص

اما وقتی رسول خدا (ص) از جانب پروردگار متعال مرا مامور کردند که در مکه ی معظمه بالای بام کعبه بروم و آیات اول سوره ی برائت را بر کفار قریش قرائت نمایم با انکه کمتر کسی بود که برادر یا پدر یا عمو یا دایی یا یکی از اقارب و خویشانش به دست من کشته نشده باشند با همه ی اینها هیچ خوف نکردم ،اطاعت امر نموده تنها رفتم و ماموریت خود را انجام دادم ایات سوره ی برائت را بر انها خواندم و مراجعت نمودم.

ص: ۱۲۱۱۴

کنایه از انکه فضیلت شخص با توکل به خداست و هر کس توکلش بیشتر در نزد خداوند با فضیلت تر است.

عرض کرد

انت افضل ام عیسی (ع) قال :انا افضل من عیسی

گفت شما افضل هستید یا عیسی پاسخ فرمودند که من زیرا:پس از انکه مریم بواسطه ی دمیدن جبرئیل در گریبان او به قدرت خداوند حامله شد همین که موقع وضع حمل رسید وحی شد به مریم که:

اخرجی عن البیت فانّ هذه بیت العباده لا بیت الولاده

از خانه ی بیت المقدس بیرون شو زیرا :که این خانه محل عبادت است نه زایشگاه و محل ولادت و زائیدن فلذا از بیت المقدس بیرون رفت در میان صحرا پای نخله ی خشکیده عیسی به دنیا آمد.

اما من وقتی مادرم فاطمه بنت اسد را درد زائیدن گرفت در حالتی که وسط مسجدالحرام بود به صاحب کعبه متمسک گردیده و عرض کرد :الهی به حق این خانه و به حق آن کسی که این خانه را بنا کرده این درد زائیدن را بر من آسان گردان ، همان ساعت دیوار کعبه شکافته شد مادرم فاطمه را با ندای غیبی دعوت به داخل خانه نمودند که ای فاطمه داخل در خانه ی کعبه شو و مادرم وارد شد و من در همان جا متولد شدم .

منبع:forum.roq.ir

کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به اصبغ بن نباته

کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به اصبغ بن نباته

کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به اصبغ بن نباته در واپسین لحظات عمر شریفشان

در کتاب «فضائل ابن شاذان» و همچنین «الروضه» آمده است :

ص: ۱۲۱۱۵

اصبغ بن نباته رحمه الله گوید: در واپسین لحظات امیرمومنان علی علیه السلام - که فرق مبارکش از شمشیر کین ابن ملجم لعین شکافته شده بود - به عیادت مولایم رفته بودم، آن حضرت علیه السلام به من فرمود:

ای اصبغ! بنشین و حدیثی از من بشنو که پس از این روز ، دیگر از من سخن نخواهی شنید. بدان ای اصبغ! من نیز - همچنان که تو هم اکنون به عیادت من آمده ای - به عیادت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفته بودم، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمود:

ای اباالحسن! برخیز به مردم بگو: برای نماز جماعت در مسجد حاضر شوند، آنگاه بر فراز منبر برو و یک پله از مقام من پایین تر بنشین و به مردم بگو:

ألا من عقّ والديه فلعنه اللَّه عليه ، ألا من أبق من مواليه فلعنه اللَّه عليه ، ألا من ظلم أجيراً اُجرته فلعنه اللَّه عليه .

آگاه باشید! هر که بر والدین خود جفا کند، لعنت خدا بر او باد.

آگاه باشید! هر بنده ای که از مولایش بگریزد، لعنت خدا بر او باد.

آگاه باشید! هر که در مزد و اُجرتِ کارگری ستم کند، لعنت خدا بر او باد.

ای اصبغ! من فرمان حبیبم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را انجام دادم. در این هنگام مردی از گوشه مسجد برخاست و گفت: ای اباالحسن! آنچه گفتی سه عبارت مختصر بود آنها را شرح داده و توضیح بده .

من پاسخ او را ندادم، تا این که خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شرفیاب شدم، و آنچه آن مرد گفته بود به استحضار حضرتش رساندم.

ص: ۱۲۱۱۶

اصبغ گوید : در این هنگام ، علی علیه السلام دست مرا گرفت و فرمود :

ای اصبغ! دست خود را بگشا!

من دستم را گشودم، حضرت یکی از انگشتان مرا گرفت و فرمود:

ای اصبغ! همان گونه که من انگشت تو را گرفتم، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم انگشت مرا گرفت، آنگاه فرمود:

یا أباالحسن ! ألا وإنّی وأنت أبوا هـذه الاُمّه فمن عقّنا فلعنه اللَّه علیه ، ألا وإنّی وأنت مولیا هذه الاُمّه فعلی من أبق عنّا لعنه اللَّه ، ألا وإنّی وأنت أجیرا هذه الاُمّه ، فمن ظلمنا اُجرتنا فلعنه اللَّه علیه .

ای اباالحسن! به راستی که من و تو پدران این اُمّت هستیم، هر که به ما جفا کند، لعنت خدا بر او باد.

به راستی که من و تو مولای این اُمّت هستیم هر که از ما بگریزد، لعنت خدا بر او باد.

به راستی که من و تو ، دو اجیر این اُمّت هستیم هر که در پاداش ما ستم نماید، لعنت خدا بر او باد .

آنگاه فرمود : آمین .

اصبغ گوید: حضرت این سخن بگفت و بیهوش شد، سپس به هوش آمد، فرمود:

ای اصبغ! هنوز نشسته ای!

عرض کردم: آری، ای مولای من!

فرمود: می خواهی حدیث دیگری اضافه کنم؟

عرض کردم: آری، خداوند، از خیرات فراوانش بر تو بیفزاید.

فرمود: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در یکی از کوچه های مدینه با من دیدار کرد، من غمگین بودم به گونه ای که آثار حزن و اندوه از چهره ام پیدا بود.

آن حضرت رو به من کرد و فرمود: ای ابا الحسن! تو را غمگین می بینم، آیا می خواهی حدیثی برای تو بگویم که هرگز محزون نشوی؟

عرض کردم: آری.

فرمود: وقتی روز قیامت فرا می رسد، خداوند منبری بلندتر از منبر پیامبران و شهیدان برای من قرار می دهد، آنگاه به من دستور می دهد تا بر فراز آن بالا روم، سپس به تو دستور می دهد که یک پله پایین تر از من صعود کنی. آنگاه به دو فرشته امر می کند که یک پله پایین تر از تو بنشینند، موقعی که همه بالای آن منبر قرار گرفتیم هیچ کس از پیشینیان و آخرین نمی ماند جز آنکه همه در پیرامون آن حاضر می شوند

یکی از فرشتگانی که پایین تر از تو نشسته فریاد می زند:

ای مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد، و هر که مرا نمی شناسد اینک خودم را معرّفی می نمایم. من رضوان، خازن بهشت هستم، آگاه باشید! خداوند به احسان، کرم، فضل و جلالش به من دستور فرمود تا کلیدهای بهشت را به حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم واگذار نمایم، و حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم به من دستور داد تا آنها را در اختیار علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دهم، پس شما در این امر گواهی داده و شاهد باشید.

آنگاه فرشته ای که پایین تر از او بوده بر می خیزد و چنان فریاد می زند که همه جمعیّت صدای او را می شنوند، و می گوید:

ای مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد، و هر که مرا نمی شناسد من هم اکنون خودم را معرّفی می نمایم، من مالک، خازن دوزخ می باشم، آگاه باشید! همانا خداوند به احسان، کرم، فضل و جلالش به من دستور فرمود تا کلیدهای دوزخ را به حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم واگذار نمایم ، و حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم به من دستور داد تا آنها را در اختیار علیّ بن ابی طالب علیه السلام قرار دهم، پس شما در این امر گواهی داده و شاهد باشید.

ص: ۱۲۱۱۸

در این هنگام علی علیه السلام کلیدهای بهشت و دوزخ را می گیرد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای علی! پس از آن تو از دامن من، و خاندانت از دامان تو و شیعیانت از دامان خاندانت می گیرند.

علی علیه السلام می فرماید: من دستانم را بر هم زدم و گفتم: ای رسول خدا ! به سوی بهشت می رویم!

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آری، سوگند به پروردگار کعبه!

(اصبغ گوید: من در آن حال از مولایم جز این دو حدیث را نشنیدم، حضرت صلوات اللَّه علیه این سخنان زیبا و دلنشین را فرمود و آنگاه روحش به سوی معبودش پر کشید) .(۱)

آخرین روزهای حیات علی علیه السلام

آخرین روزهای حیات علی علیه السلام

آخرین ماه مبارک رمضانی که بر علی علیه السلام گذشت یک ماه رمضان دیگری بود و صفای دیگری داشت. برای خاندان علی این ماه رمضان از همان روز اول توأم با دلهره و اضطراب بود، چون روش علی در این ماه با همه ی ماه رمضان های دیگر تفاوت داشت.

باز یکی از همان خصلتهای قهرمانی او را- که در نهج البلاغه هست- در مقدمه ی این قسمت از عرایضم عرض می کنم. علی علیه السلام می فرماید:

---

۱ – ۱) الروضه : ۲۲ و ۲۳ ، بحار الأنوار : ۴۴/۴۰ ح ۸۲ و ۲۰۴/۴۲ ح ۸ . نظیر این روایت را شیخ طوسی رحمه الله در امالی خود : ۱۲۳ ح۴ مجلس ۵ ، و شیخ مفید رحمه الله نیز در امالی خویش : ۳۵۱ ح۳ نقل کرده اند . منبع: قطره ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام ج ۲ ص ۴۰۲ منبع:almonji.com

لَمّا اَنْزَلَ اللّه سُبْحانَهُ قَوْلَهُ:

«الم. `أَ حَسِبَ اَلنّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ» (۱)

عَلِمْتُ اَنَّ الْفِتْنَهَ لاتَنْزِلُ بِنا وَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بَیْنَ اَظْهُرِنا

وقتی این آیه نازل شد، فهمیدم که بعد از پیغمبر فتنه ها و آزمایشهای بزرگی برای این امت پیش می آید.

فَقُلْتُ: یا رَسولَ اللّه، ما هذِهِ الْفِتْنَهُ الَّتی اَخْبَرَكَ اللّهُ تَعالی بِها؟

در عین حال سؤال کردم: یا رسول اللّه! مقصود از فتنه ای که در این آیه آمده است چیست؟ فرمود: یا عَلِیُّ اِنَّ اُمَّتی سَیُفْتَنونَ مِنْ بَعْدی

بعد از من امت من مورد امتحان و آزمایش قرار می گیرند.

فَقُلْتُ: یا رَسُولَ اللّهِ! اَوَ لَیْسَ قَدْ قُلْتَ لی یَوْمَ اُحُدٍ حَیْثُ اسْتُشْهِدَ مَنِ اسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمینَ وَ حیزَتْ عَنّی الشَّهادَهُ، فَشَقَّ ذلِكَ عَلَیَّ. . . .

وقتی علی علیه السلام شنید که پیغمبر صلی الله علیه و آله می میرد و بعد از پیغمبر امتحانها و آزمایشها پیش می آید، به یاد امری در گذشته افتاد، فرمود: یا رسول اللّه! آن روزی که در احد شهید شد آن که شهید شد (هفتاد نفر از مسلمین شهید شدند که در رأس (مجموعه آثار شهید مطهری . ج۲۳، ص: ۱۲۶)

آنها جناب حمزه بن عبدالمطّلب قرار داشت و علی علیه السلام جزء قهرمانهای احد بود) و به فیض شهادت نائل شدند آنها که نائل شدند،

وَ حیزَتْ عَنّی الشَّهادهُ

ص: ۱۲۱۲۰

۱- (۱) عنکبوت/۱ و ۲ (آیا مردم گمان کرده اند رها شده اند که بگویند ایمان آوردیم و مورد آزمایش قرار نگیرند؟)

و شـهادت از من دور شد و از این فیض محروم ماندم و خیلی ناراحت شدم، به شما عرض کردم یا رسول اللّه! چرا این فیض از من گرفته شد (۱)؟ فرمودید:

اَبْشِرْ فَاِنَّ الشَّهادَهَ مِنْ وَرائِکَ

اگر در اینجا شهید نشدی، عاقبت امر در راه خدا شهید خواهی شد. سپس پیامبر فرمود:

اِنَّ ذلِکَ لَکَذلِکَ، فَکَیْفَ صَبْرُکَ اِذَنْ؟

(به تحقیق که اینچنین است، پس) صبر تو در شهادت چگونه خواهد بود؟ عرض کرد:

لَیْسَ هذا مِنْ مَواطِنِ الصَّبْرِ وَ لکِنْ مِنْ مَواطِنِ الْبُشْری وَ الشُّکْرِ(۲)

یا رسول اللّه! نفرمایید که چگونه صبر می کنی، بفرمایید چگونه سپاسگزار هستی؛ آنجا که جای صبر نیست، جای شکر است.

در اثر خبرهـایی که پیغمبر اکرم داده بود و علائـمی که خود علی علیه السـلام می دانست و گـاهی اظهـار می کرد، ناراحتی و اضـطراب در میـان اهـل بیت و اصـحاب نزدیکش پیـدا شـده بود. چیزهـای عجیـبی می گفت. در این مـاه رمضـان در خـانه ی فرزندانش افطار می کرد (۳). هرشب مهمان یکی از فرزندان بود؛ یک شب مهمان امام حسن و یک شب مهمان امام حسین و یـک شب مهمان دخترش زینب که زن عبـداللّه بن جعفر بود، و از همیشه کمتر غـذا می خورد. بچه ها دلشان به حال این پـدر می سوخت و واقعاً رقّت می کردنـد. گاهی می پرسیدند: پـدرجان! چرا اینقـدر کم غذا می خوری؟ می فرمود: می خواهم در حالی خدای خود را ملاقات کنم که شکمم گرسنه باشد.

ص: ۱۲۱۲۱

۱- (۲) علی علیه السلام در احد یک جوان بیست و پنج ساله است؛ تازه با زهرا (علیهاالسلام) ازدواج کرده است و یک فرزند بیشتر نـدارد که امام حسن علیه السـلام است. (معمولاً) یک خانـدان جوان همه ی آرزویشان این است که زنـدگیشان کم کم پیش برود، ولی علی را ببینید که آرزوی بزرگش این است که در راه خدا شهید شود.

۲- (۳) نهج البلاغه ، خطبه ی ۱۵۴

۳- (۴) شاید در ماه رمضان های دیگری هم همین طور بوده است.

می فهمیدند که علی در یک حالت انتظاری است. گاهی به آسمان نگاه می کرد و می گفت: حبیبم پیغمبر که به من خبر داده است راست گفته است، سخن او دروغ نیست، نزدیک است، نزدیک است. روز سیزدهم ماه رمضان موضوعی را گفت که از همه وقت بیشتر ناراحتی ایجاد کرد. ظاهراً روز جمعه ای بود که خطبه می خواند.

(در اثنای خطبه فرمود:) (۱)فرزندم حسین! از این ماه چند روز باقی مانده است؟ (مجموعه آثار شهید مطهری . ج۲۳، ص: ۱۲۷)

(پاسخ داد) پدرجان! هفده روز. فرمود: آری، نزدیک است که این محاسن به خون این سر رنگین شود، زمان رنگین شدن این محاسن نزدیک است. شب نوزدهم فرا رسید. بچه ها پاسی از شب را خدمت علی بودند. امام حسن به خانه ی خودشان رفتند. علی علیه السلام هم در مصلّای خود بود (۲). هنوز صبح طلوع نکرده بود که امام حسن- به خاطر ناراحتی و یا اینکه هرشب این طور بوده است- بار دیگر به مصلّای پدر رفت. امیرالمؤمنین برای امام حسن و امام حسین که از اولاد زهرا بودند احترام خاصی قائل بود و احترام پیغمبر و زهرا را در احترام به اینها (می دانست.) به فرزندش فرمود:

مَلَکَتْنی عَیْنی وَ اَ نَا جالِسٌ فَسَنَحَ لی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَقُلْتُ: یا رَسولَ اللّهِ ما ذا لَقیتُ مِنْ اُمَّتِکَ مِنَ الْاَوَدِ وَ اللَّدَدِ! فَقالَ: اُدْعُ عَلَیْهِمْ. فَقُلْتُ: اَبْدَلَنِی اللّهُ بِهِمْ خَیراً مِنْهُمْ وَ اَبْدَلَهُمْ بی شَرّاً لَهُمْ مِنّی (۳).

ص: ۱۲۱۲۲

۱- (۵) (افتادگی از نوار است.)

۲- (۶) مستحب است هرکسی در خانه اش برای عبادت محل مشخصی داشته باشد و علی علیه السلام هم چون خلیفه بود و در دارالاماره زندگی می کرد، در آنجا یک مصلّی داشت. شبها را معمولاً نمی خوابید و وقتی که از کارهای زندگی و اجتماع و مسئولیتها فارغ می شد، به خلوت عبادت می رفت.

۳- (۷) نهج البلاغه ، خطبه ی ۶۸

پسرجان! یکدفعه در عالم رؤیا پیغمبر در برابرم ظاهر و مجسم شد. تا پیغمبر را دیدم، عرض کردم: یا رسول اللّه! من از دست این امت تو چه خون دلی خوردم! واقعاً ناهماهنگی مردم با علی و آماده نبودن آنها برای راهی که علی پیش پای آنها گذاشته بود عجیب است. چه خون دل هایی که خورد! آن اصحاب عایشه و آن نقض بیعتشان، و آن معاویه و آن نیرنگها و جنایتها! معاویه یکی از دُهات عالم است، یعنی یکی از آن زیرکهای دنیاست؛ می فهمید چه چیزهایی دل علی را آتش می زند، مخصوصاً همان کارها را می کرد. در آخر کار هم، این خوارج و خشکه مقدس ها بودند که از روی کمال عقیده و ایمان و خلوص، علی علیه السلام را تکفیر و تفسیق می کردند. نمی دانید اینها با علی چه کردند! واقعاً انسان وقتی مصائب امیرالمؤمنین را می بیند، حیرت می کند. یک کوه هم طاقت ندارد این مقدار مصیبت را (تحمل کند.) درد دل خود را با که بگوید؟ حال که پیغمبر را در عالم رؤیا می بیند، می گوید:

(مجموعه آثار شهید مطهری . ج۲۳، ص: ۱۲۸)

یا رَسولَ اللّهِ ما ذا لَقیتُ مِنْ اُمَّتِکَ مِنَ الْاَوَدِ وَ اللَّدَدِ!

چقدر این امت تو خون به دل من کردند! چه کنم با اینها؟ بعد به امام حسن فرمود: پسرجان! جدت به من دستوری داد، گفت: علی به اینها نفرین کن. من هم در عالم رؤیا نفرین کردم؛ نفرینم این بود:

اَبْدَلَنِی اللّهُ بِهِمْ خَیراً مِنْهُمْ وَ اَبْدَلَهُمْ بی شَرّاً لَهُمْ مِنّی

ص: ۱۲۱۲۳

خدا هرچه زودتر مرگ مرا برساند و بر اینها همان کسی را مسلط کند که شایسته ی او هستند.

معلوم است که با این جمله چقدر دلهره و اضطراب رخ می دهد. علی علیه السلام بیرون می آید. مرغابیها صدا می کنند. می گوید:

دَعوهُنَّ فَاِنَّهُنَّ صَوائِحُ تَتْبَعُها نَوائِحُ (۱)

الآن صدای صیحه ی مرغ است، ولی طولی نمی کشد که صدای نوحه گری انسانها در همین جا بلند می شود. فرزندان آمدند جلو امیرالمؤمنین را گرفتند، گفتند: پدرجان! نمی گذاریم به مسجد بروی، حتماً باید یک نفر دیگر را به نیابت بفرستی. اول فرمود:

خواهرزاده ام جُعده بن هُبیره را بگویید برود با مردم نماز جماعت بخواند. بعد فوراً خودش نقض کرد، فرمود: نه، خودم می روم. گفتند: اجازه بدهید کسی شما را همراهی کند. فرمود: خیر، نمی خواهم کسی مرا همراهی کند.

برای او شب باصفایی بود. خدا می داند او چه هیجانی دارد! البته خودش می گوید من خیلی کوشش کردم که راز مطلب را کشف کنم، ولی اجمالاً می داند که حوادث بزرگی (در انتظار اوست.) از نهج البلاغه چنین استفاده می شود:

کَمْ اَطْرَدْتُ الْاَیّامَ اَبْحَثُها عَنْ مَکْنونِ هذَا الْاَمْرِ فَاَبَی اللّهُ اِلاّ اِخْفائَهُ (۲)

خیلی کوشش کردم که سرّ و باطن این کار را به دست آورم، ولی خدا ابا کرد جز اینکه آن را اخفا کند.

خودش اذان صبح را می گفت. نزدیک طلوع صبح بود که بالای مأذن رفت و ندای اللّه اکبررا بلند کرد. اذان را که گفت، با سپیده دم خداحافظی کرد. گفت: ای صبح! ای سپیده دم! ای فجر! از روزی که علی چشم به این دنیا گشوده، آیا روزی بوده است که تو بدمی و چشم علی در خواب باشد؟ یعنی دیگر بعد از این، چشم علی برای همیشه خواب خواهد رفت. وقتی از مأذن پایین می آید، می گوید:

۱- (۸) کشف الغمّه ، ج ۱/ص ۴۳۷ و منتهی الآمال ، ص ۱۷۲

۲- (۹) نهج البلاغه ، خطبه ی ۱۴۷

خَلّوْا سَبیلَ الْمُؤمِنِ الْمُجاهِدِ فِی اللّه ذِی الْکُتُبِ وَ ذِی الْمَشاهِدِ فِی اللّه لایَعْبُدُ غَیْرَ الْواحِدِ وَ یوقِظُ النّاسَ اِلَی الْمَساجِدِ (۱) (مجموعه آثار شهید مطهری . ج۲۳، ص: ۱۲۹)

راه این مؤمن مجاهد را باز کنید (خودش را به عنوان یک مؤمن مجاهد توصیف می کند) .

اهل بیتش اجازه ندارند از جای خود حرکت کنند. علی گفته بود که پشت سر این صیحه ها نوحه هایی هست. علی القاعده زینب، ام کلثوم و بقیه ی اهل بیت، همه بیدار ولی نگران و ناراحت که امشب چه پیش خواهد آمد؟ یک وقت فریادی همه را ...RŘ...Şْ̥خود کرد و صدایی در همه جا پیچید:

تَهَدَّمَتْ وَ اللّهِ اَرْکانُ الْهُدی وَ انْطَمَسَتْ اَعْلامُ التُّقی وَ انْفَصَمَتِ الْعُرْوَهُ الْوُثْقی ، قُتِلَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفی ، قُتِلَ الْوَصِیُّ الْمُجْتَبی ، قُتِلَ عَلِیٌّ الْمُرْتَضی ، قَتَلَهُ اَشْقَی الْاَشْقِیاءِ.

و لا حول و لا قوّه الاّ باللّه العلی العظیم

عید فطر (۱۰)

عید فطر و چند نکته

عید فطر و چند نکته

نکته اول:

عید آمرزش

عیـد فطر، روز رها شـدن از بنـدهای گناه و نافرمانی است ؛ روز پاک شـدن از هر پلیدی و پلشتی. پیامبر اعظم صـلی الله علیه و آله فرمود: خداونـد متعالی در روز عیـد به فرشـتگان می فرماید: مزد آنانی که به وظایف خود عمل کردند چیست؟ فرشـتگان می گوینـد: خـدایا! پاداش آنهـا به دست تـوست. خداونـد می فرمایـد: شـما فرشـتگان گواهی بدهیـد که من بنـدگان خود را بخشیدم.(۱)

عید حقیقی

در فرهنگ اسـلام، عیـد معنایی والا و سازنـده دارد. امام علی علیه السـلام می فرمایـد: «هر روز که در آن معصیت خدا نشود، روز عید است».(۲) در روایتی از معصوم آمـده است: «عیـد واقعی برای آن کس که لبـاس نوپوشـیده نیست، بلکه برای کسـی است که از وعـده های عـذاب خداوند لباس ایمنی به تن کرده باشد».(۳) در روز عیـد فطر، برنامه های ارزنده ای مانند صدقه دادن، کمـک به نیازمنـدان، صـله رحم، دلجویی از یتیمان و پوشـیدن لباس پاکیزه، از سوی معصومان سـفارش شـده است. در روایتی آمـده است: «عیـدهای خود را بـا تکبیر زینت بخشید» و در حـدیث دیگری می خوانیم: «عیـد فطر و قربـان را بـا گفتن ذکرهای لااله الاالله، الله اکبر، الحمدلله، و سبحان الله زینت بخشید».(۴)

۱- (۱۰) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳/ص ۳۱۰ منبع:www.imamalinet.net

۱. شجره طوبی، ج ۱، ص ۱۹.

۲. نهج البلاغه، ص ۴۲۱.

۳. سید حسین موسوی، روزه، درمان بیماری های روح و جسم، ص ۲۵۵.

۴. ره توشه راهیان نور، ویژه ماه رمضان (۱۴۲۲ ق _ ۱۳۸۰ ش)، ص ۳۵۴.

نکته دوم:

عیدی همانند رستاخیز

روز قیامت، از جهات گوناگونی با روز عید فطر شباهت دارد:

۱. شب عید، همه مردم منتظر شنیدن خبر عیدند تا خود را برای فردای آن روز آماده کنند. روز قیامت نیز همه انسان ها منتظر دمیدن نفخه صورند و با دمیدن آن، همگی در صحرای سوزان محشر گرد می آیند.

۲. مردم در روز عید با لباس های متفاوتی به سوی مصلی می روند؛ برخی لباس فاخر و برخی کهنه. روز قیامت عده ای حُلیه بهشتی بر تن دارند و عده ای قَطِران (لباس جهنمیان) به تن می کنند.

۳. مرکب های نمازگزاران عید نیز فرق می کند. در قیامت نیز مرکب های اهل محشر متفاوت است ؛ عده ای سواره می روند، گروهی پیاده و دسته ای همچون برق و باد می گذرند.(۱)

مبارزه با استکبار

روز عید فطر را می توان روز مبارزه با طاغوت هم دانست و اجتماع با عظمت مردم را در این روز، به منظور نشانی از وحدت و یکپارچگی مسلمانان برشمرد. مهرورزی مؤمنان به یکدیگر و کنار گذاشتن کینه ها، رایحه خوش اتحاد و همدلی را در جامعه می گستراند و دشمنِ همواره در کمین، از این وحدت و یکپارچگی خشمگین می گردد و شیطان، خوار و ذلیل می شود. حرکت دسته جمعی مردم به سوی میعادگاه عاشقان برای برگزاری نماز با شکوه عید، خود مبارزه ای با استکبار شمرده می شود. تکبیرهای قبل از نماز هم، ضربه ای کوبنده بر طاغوت است؛ زیرا دشمن از تکبیر وحشت دارد، همانگونه که انقلاب اسلامی ایران، با شعار الله اکبر، قدرت رژیم استبدادی پهلوی و استعمارِ استکبار جهانی را درهم شکست.(۲)

ص: ۱۲۱۲۶

مفهوم والای تکبیر

مستحب است روزه داران پیش از آنکه نماز عید را شروع کنند، بعد از چهار نماز تکبیرهای چهارگانه را بگویند: نماز مغرب شب عید، نماز عشاء، نماز صبح و بعد از نماز عید. مفهوم تکبیر، همان بت شکنی و نابودی طاغوت و طاغوتیان و ستیز با مشرکان است؛ ازاین رو، دشمن همیشه از این فریاد خشمگین است.

مبارزه طاغوت با تکبیر

یکی از شعارهای زیبای عید فطر، ندای آسمانی تکبیر است؛ ندایی که در طول تاریخ، لرزه بر تن طاغوت انداخت است. نوشته اند روزی منصور دوانیقی، از خلفای بنی عباس درون کاخ خویش

۱. سیره ماه رمضان و روزه داران، صص ۴۳۹ _ ۴۴۲.

۲. همان، صص ۴۴۳ _ ۴۴۵.

نکته سوم:

مشغول خوردن غذا بود. مرد مسلمان دینداری از کنار کاخ می گذشت. در این هنگام، صدای تکبیر او که حاکی از فطرت توحیدی اش بود برخاست. وقتی منصور صدای الله اکبر را شنید، به نگهبانان دستور داد او را دستگیر کنند و نزد او آورند. هنگامی که مأموران آن مرد را آوردند، به او گفت: چرا در کنار کاخ من فریاد الله اکبر سردادی؟ مرد گفت: منظوری از ادای ذکر الهی نداشتم. اما منصور تکبیر او را بی منظور ندانست و دستور داد سر از بدنش جدا کنند. آری، تکبیر مفهوم بلندی دارد که همگان را یارای شنیدن آن نیست.(۱)

اجرت روزه داران

حسن بن راشد می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم می گویند آمرزش بر کسی که ماه رمضان را روزه گرفته، در شب قدر نازل می شود. امام فرمود: ای حسن! همانا به کارگر پس از فراغ از کار اجرت می دهند. پس آمرزش روزه داران و اجرتشان در شب عید فطر به آنان داده می شود. سپس پرسیدم: فدایت گردم! چه عملی در آن شب بهتر است؟ حضرت فرمود: «هر گاه آفتاب غروب کرد، سه رکعت مغرب را بخوان و سپس دست هایت را بلند کن و بگو: ای صاحب عطای ممتد! ای صاحب سال! ای برگزیننده محمد صلی الله علیه و آله و یارش علی علیه السلام ! بر محمد و آل او درود فرست و تمامی گناهانی که مرتکب شده ام و آن را فراموش کرده ام را بیامرز، در حالی که آن گناهانم نزد تو و در کتاب مبین و نوشته آشکار تو ضبط است. سپس پیشانی ات را به خاک بیاسای و در حال سجده، صد بار بگو به سوی خدا توبه می کنم، آن گاه از خدای بزرگ حاجت بخواه».(۲)

اعمال عید فطر

روزها گر رفت گو رو باک نیست

تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست

عیـد فطر اعمـال و عبـاداتی دارد که در روایات معصومان علیهم السـلام به آنها پرداخته شـده و دعاهای ویژه ای نیز درباره آن آمـده است. از سـخنان پیشوایان معصوم چنین اسـتفاده می شود که روز عید فطر، روز گرفتن مزد است. از این رو، در این روز مسـتحب است انسان بسـیار دعا کنـد و به یاد خـدا باشد و روز خود را به بطالت و تنبلی نگذراند و خیر دنیا و آخرت را بطلبد.(۳)

اهمیت اعیاد

در عیـدهاست که زنـدگی تولـد می یابـد و حرکت آغاز می شود. پس جامعه ای که عید ندارد، تاریخ هم ندارد، حرکت هم ندارد. در مکتب ما، پایان رمضان عید است؛ عید تحول، آغاز و البته

۱. همان، ص ۴۴۴.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۷.

۳. ره توشه راهیان نور، ویژه ماه مبارک رمضان (۱۴۲۲ ق ـ ۱۳۸۰ ش)، ص ۳۵۸.

نکته چهارم:

نجات بخش روزهای دیگر.

اگر در رمضان، درس شـعله ور گشتن را نیاموزی و در عیدش حرارت خورشید را نیابی و در پیوستن با خورشیدهای دیگرش، قدرتی عظیم به دست نیاوری، پس تو محکوم زمسـتانی و در بند یخبندان، پس بکوش تا از رمضان شـعله ای گیری و سـرما را بسوزانی. بکوش تا پایان رمضان عید گردد؛ عیدی که خورشیدش گرمای ایمان را بر درختان مرده می تاباند.

عید فطر، عید اجتماع مسلمانان

امام خمینی رحمه الله در عیـد فطر سال ۵۸ ، در پیامی، عید فطر را فرصتی برای گرد آمدن مسـلمانان اجتماع و جامعه اسـلامی دانستند و فرمودند: «اسلام، دین سیاست است؛ دینی است که در احکام او سیاست به وضوح دیده می شود.... در هر هفته یک اجتماع بزرگ تشکیل می گردد تا نماز جمعه که در آن مسائل روز و احتیاجات کشور از جهات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی طرح می گردد، برپا شود. در هر سال دو عیـد وجود دارد که در آن، مردم اجتماع می کنند و در دو خطبه نماز عید هم بعد از حمد و درود بر پیامبر و ائمه ـ صـلوات الله علیهم اجمعین ـ ، جهات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و به طور کلی احتیاجاتی که کشور و منطقه دارد طرح می شود و بدین وسیله، خُطبا، مردم را از مسائل آگاه می کنند».(۱)

چندی از احکام شب عید

در روز عیـد فطر، روزه گرفتن حرام و باطل است و شـخص همین که متوجه شد عید است، باید افطار کند و اگر بعد از مغرب بفهمد، اشکال ندارد.(۲) پس از پایـان مـاه مبارک رمضان یعنی در شب عیـد فطر، افرادی که دارای شـرایط لازم باشـند، باید زکات فطره بدهنـد و مقـدار زکات هر نفر، سه کیلوگرم گنـدم یا جو یا خرما یا برنج و... است.(۳) وقت وجوب زکات فطره، شب عیـد فطر و زمـان پرداخت آن، از شب عیـد تا ظهر روز عیـد است.(۴) اگر فطره را کنـار بگـذارد، نمی توانـد آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد.(۵)

۱. نک: روزه، درمان بیماری های روح و جسم، ص ۲۵۴.

۲. توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۱۰۰۱، م ۱۷۳۹.

۳. همان، م ۱۹۹۱ و ۲۰۲۹.

۴. همان.

۵. همان، ج ۱، م ۲۰۳۲.

آخرین روز ماه رمضان و روز عید فطر

آخرین روز ماه رمضان و روز عید فطر

بسم الله الرحمن الرحیم

«الهی...لَکَ الْحَمْدُ عَلی بَسْطِ لِسانی اَفَبِلسانی هذَا الْکالِّ اَشْکُرُکَ اَمْ بِغایه جَهْدی فی عَمَلی» (دعای ابوحمزه ثمالی)

ایجاد انگیزه(۱)

روزی حضرت داود (ع) از خدا درخواست کرد تا همنشین او را در بهشت معرفی کند. از جانب خداوند به او ندا رسید فردا از شهر بیرون برود، اولین کسی را که در دروازه شهر می بیند، همنشین او در بهشت خواهد بود. روز بعد حضرت داود (ع) به اتفاق فرزندش حضرت سلیمان (ع) از شهر خارج شدند و پیرمردی را دیدند با پشته ای هیزم بر دوش، کنار دروازه شهر نشست و هیزمش را به فردی فروخت.

حضرت داود (ع) پیش او رفت و سلام کرد و فرمود: آیا ممکن است امروز ما را مهمان کنید؟ پیرمرد پاسخ داد، مهمان حبیب خداست. بفرمایید!

پیرمرد مقداری گندم خرید و آسیاب کرد و سپس آن را خمیر نمود و بر روی آتش گذاشت و سه عدد نان پخت. او نان ها را با مقداری نمک و آب سر سفره گذاشت و خود دو زانو نشست و لقمه ها را با «بسم اللّه» در دهان می گذاشت و پس از خوردن آن یک «الحمد للّه» می گفت و همین کار را تا آخر ادامه داد.

بعد از صرف ناهار، پیرمرد دستانش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! هیزمی را که فروختم، درختش را تو رویاندی؛ شاخه های درخت را تو خشک کردی؛ نیروی کندن هیزم را تو به من دادی؛ مشتری را تو فرستادی که هیزم ها را بخرد و گندمی را که خوردیم؛ بذرش را تو رویاندی؛ وسایل آرد کردن و نان پختن را نیز تو به من عطا کردی. در برابر این همه نعمت من چه کرده ام؟ پس شکر و سپاس مخصوص توست.

ص: ۱۲۱۳۰

سپس پیرمرد بلند بلند گریه کرد.

حضرت داود (ع) به فرزندش سلیمان (ع) گفت: «فرزندم، باید چنین بنده ای در بهشت صاحب مقام باشد، زیرا بنده ای از ایشان شاکرتر ندیده ام(۱)»

امام سجاد (ع) در فرازی از دعای ابوحمزه ثمالی به فضیلت اخلاقی شکر اشاره کرده است:

«(الهی) لَکَ الْحَمْدُ عَلی بَسْطِ لِسانی اَفَبِلِسانی هذَا الْکالِّ اَشْکُرُکَ اَمْ بِغایه جَهْدی فی عَمَلی اُرْضیکَ وَما قَدْرُ لِسانی یا رَبِّ فی جَنْبِ شُکْرِکَ وَما قَدْرُ عَمَلی فی جَنْبِ نِعَمِکَ وَاِحْسانِکَ؛

(خدایا!) ستایش مخصوص توست به جهت اینکه زبانم را باز کردی، آیا با این زبان خسته ام، تو را سپاس گویم یا با نهایت کوششم در کردارم تو را خوشنود سازم؟ و پروردگارا! زبانم در برابر سپاس تو، چه ارزشی دارد؟ و کردارم در کنار نعمت هایت و احسانی که به من کرده ای، چه مقامی دارد»

این فراز از دعا اشاره به دو نوع از شکر و سپاس در برابر نعمت های خداوند متعال دارد. «شکر زبانی» و «شکر عملی»

متن و محتوا

یکی از آثار و برکاتی که در ماه رمضان و خصوصاً بعد از توفیق روزه داری و درک رمضان و عید فطر، نصیب انسان می شود، شکر و سپاس الهی است. خداوند متعال در آیه ۱۸۵ سوره بقره به این مسئله اشاره کرده است:

«شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ ... وَ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ؛

ماهِ رمضان ماهی است که قرآن، برای راهنمایی مردم، و نشانه های هدایت، و فرق میان حق و باطل، در آن نازل شده است... و خدا را بر اینکه شما را هدایت کرده، بزرگ بشمرید و باشد که شکرگزاری کنید!»

ص: ۱۲۱۳۱

۱- (۲). إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۱۹.

کسی که در ماه رمضان روزه می گیرد هر سه قسم «شکر قلبی»، «شکر زبانی» و «شکر عضوی»، را انجام داده و نشان داده که انسانی شاکر است.

روزه و شکر قلبی

شکر قلبی همان معرفت پروردگار و تسلیم شدن در برابر او و رضا و خشنودی به عطایای او است.

امام صادق (ع) می فرماید: «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ بِنِعْمَهٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ أَدَّی شُکْرَهَا(۱)؛ خدا به هر کسی نعمتی دهد و او آن را از ته دل بفهمد، شکرش را ادا کرده است.»

روزه دار از آنجا که تسلیم فرمان خدا است و به دنبال اطاعت از خداوند است، روزه می گیرد و روزه او نشانه شکر قلبی اوست. روزه دار، هم خدا را شناخته و هم روزه را به عنوان یکی از اوامر و دستورات خداوند شناخته و نسبت به روزه داری راضی و خشنود است.

روزه و شکر زبانی

شکر زبانی، گفتن جمله هایی است که بیانگر قدردانی و سپاس انسان در برابر نعمت ها است.

روزه دار در دعاهای این ماه برکات و فضائل این ماه عزیز و روزه داری را بر زبان جاری می کند و این خود نوعی سپاسگزاری از نعمت رمضان و روزه است؛ روزه دار نعمت نزول قرآن و شب قدر را مرور می کند؛ صفات و اسامی خدا را با زبانش ذکر می کند؛ برکات سحرهای ماه رمضان را می گوید، همه این ها شکر زبانی است.

در دعای روز سی ام رمضان می خوانیم:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِیَامِی فِیهِ بِالشُّکْرِ وَ الْقَبُولِ عَلَی مَا تَرْضَاهُ وَ یَرْضَاهُ الرَّسُولُ مُحْکَمَهً فُرُوعُهُ بِالْأُصُولِ بِحَقِّ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ؛

ص: ۱۲۱۳۲

۱- (۳) . کافی، ج۲، ص ۹۶.

خدایا! روزه ام را در این ماه، بر پایه آنچه تو و پیامبر گرامی ات آن را می پسندید، مورد شکر و سپاس و پذیرش قرار ده، در حالی که فروعش بر اصولش استوار باشد، به حق سرورمان محمّد و اهل بیت پاکش، و سپاس خدای را پروردگار جهانیان.»

امام صادق (ع) می فرماید: «تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ- الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِ الْعالَمِين(۱)؛ تمام شکر گفتن همین جمله است: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِ الْعالَمِين»

این ذکر بارها در هر شب و روز این ماه تکرار می شود.

روزه و شکر عملی

شکر عملی یعنی هر نعمت و موهبتی در جایی مصرف شود که خداوند دستور داده و برای آن آفریده است. یعنی به کار گرفتن استعدادها و نعمتهای خدادادی در راه صحیح، و اجتناب از محرمات الهی.

از امام صادق (ع) درباره حد شکر سؤال شد، آن حضرت فرمودند: «حد شکر این است که اگر برای خدا در نعمتی که به تو داده حقی باشد، آن حق را بپردازی.»(۲)؛

روزه دار در شرایط سخت تر و دشوارتر با روزه خود، شکر نعمت اعضا و نعمت های دیگر را به جا می آورد؛ زیرا چنین شخصی با اعضا و جوارح خود عمل روزه را انجام داده و توانسته امر خداوند متعال را اطاعت کند.

پیامبر اسلام (ص) می فرماید: «لِكُلِّ شَيءٍ زَكَاةٌ وَ زَكَاةُ الْأَبْدَانِ الصِّيَامُ(۳)؛ برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن ها روزه است.»

روزه دار هر آنچه که نفِس می پسندد و می خواهد را در راه رضا و خشنودی خداوند کنار می گذارد و با آنکه بدن به این امور نیاز دارد، محدودیت هایی را برای او ایجاد می کند تا شکر بدنی را به جا آورد و حق الهی را ادا نماید.

ص: ۱۲۱۳۳

۱- (۴) . کافی، ج۲، ص ۹۵.

۲- (۵) . همان، ص ۹۶.

۳- (۶) . همان، ص ۶۲.

پاداش های روزه داران شاکر

حال که ثابت شد، روزه داری نوعی شکرگزاری است، این شکر نیز همچون سایر خصلتهای اخلاق دینی، هم آثار دنیوی و هم بازتاب اخروی دارد. برخی از آثار و برکاتی که با روزه داری به عنوان یک نوع شکر نصیب روزه دار می شود، عبارتند از:

الف) افزایش نعمت ها

این مسئله هم در قرآن و هم در سنت مورد تأکید قرار گرفته و برای بسیاری از افراد قابل درک می باشد. هر چند ممکن است برخی از نگاه های بشری این قضیه را بر نتابد و بگویند، افزایش مال در اثر شکر چیزی نیست که علم اقتصاد بشری توان اقامه دلیل علمی تجربی بر آن داشته باشد.

اما از پیامبر اکرم (ص) روایت شده: «مَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بَابَ شُكْرٍ فَخَزَنَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَه(۱)؛ هنگامی که در سپاس گزاری گشوده است، درِ افزایش نیز باز است.»

در روایت دیگر می خوانیم: «خداوند نعمتی به بنده خویش نداد که بنده او از صمیم قلب آن را بشناسد، و در ظاهر با زبان خدا را ستایش کند، و سخنش تمام شود، مگر اینکه برای او به افزونی نعمت امر شود.»(۲)

اینکه چگونه شکر نعمت سبب افزایش نعمت می شود، سؤالی است که ممکن است به ذهن بیاید.

از آن جا که مثلا عبادتی همچون روزه داری شکر عملی است و روزه دار از نعمت های ظاهری و باطنی و مادی و معنوی که به او داده شده به درستی بهره می گیرد و آن را در مسیر کمالی قرار دهد؛ همین بهره گیری درست سبب می شود تا استعدادها و ظرفیت ها و توانایی های نهفته و سرشته در این فرد شکوفایی یابد و در مسیر مطلوب خود قرار گیرد؛ آنگاه شخص به اصطلاح امروزی ها دست به هر چه بزند، طلا می شود و از طرفی خدا را نیز از خود راضی کرده و قطعاً خداوند نیز به چنین بنده ای روزی بیشتری می دهد.

۱- (۷) . کافی، ج۲، ص ۹۴.

۲- (۸) . همان، ص ۹۵.

یکی از یاران امام صادق (ع) می گوید: خدمت امام صادق (ع) بودیم و ظرف انگوری هم داشتیم که از آن می خوردیم. فقیری آمد، از امام کمکی خواست.

امام سه دانه انگور برداشت و به او داد.

فقیر سه دانه انگور را گرفت، و گفت: حمد پروردگار عالیمان را که این انگور را روزی من قرار داد.

امام فرمود: صبر کن، و دو کف دست خود را پر از انگور کرده به او داد. فقیر آن را گرفت و خدا را شکر کرد.

امام به غلام خود فرمود: چه مقدار پول همراه توست؟ گفت: بیست درهم. حضرت آن را به فقیر داد.

فقیر گفت: خدایا! حمد برای توست و این پول ها از ناحیه توست و برای تو شریکی نیست.

امام برای سومین بار به او دستور توقف داد، آنگاه پیراهن خود را از تن مبارک در آورد و به او داد.

فقیر پیراهن را گرفت و پوشید و گفت: حمد خدای را که مرا پوشانید.

سپس با عبارت «یا اباعبدالله» حضرت را خطاب قرار داد و گفت: خداوند به تو پاداش خیر دهد، سپس راه رفتن را پیش گرفت، امام (ع) دیگر چیزی نفرمود.

گمان می کنم، اگر به شخص امام دعا نمی کرد و فقط خدا را شکر می نمود، حضرت همچنان به بخشش خود ادامه می داد.(۱)

آری بنا به سروده مولانا

شکر نعمت، نعمتت افزون کند   کفر، نعمت از کفت بیرون کند

و اگر در مواردی دیده می شود که نعمت انسانهای ناسپاس نیز گاهی فراوان است. به بیان قرآن کریم، برای «استدراج» است، یعنی: نعمت وسیله ای برای دورتر شدن او از خدا می گردد.

ص: ۱۲۱۳۵

۱- (۹). کافی، ج۴، ص۴۹.

خداوند می فرماید: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ وَ أَمْلی لَهُمْ إِنَّ کَیْدی مَتینٌ(۱)؛ ما آنان را از آنجا که نمی دانند به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم و به آن ها مهلت (بازگشت) می دهم چرا که نقشه های من محکم و دقیق است!»

نقل شده شخصی که به مفهوم استدراج در قرآن توجه کرده بود، نزد امام صادق (ع) آمده، عرض کرد: من از خدای عزوجل مال خواستم به من روزی کرد، فرزند خواستم به من عطا فرمود، منزل خواستم نصیبم کرد، می ترسم این استدراج باشد که خدا نعمتی دهد و توبه و استغفار را از یاد ما ببرد، حضرت می فرماید: به خدا قسم با حمد و سپاس خدا، استدراج تحقق نمی یابد.(۲)

بنابراین استدراج برای کسانی است که خدا را شکر نکنند. چنین افرادی را خدا غرق در نعمت می کند و به آنان مهلت می دهد و در واقع آن ها را امتحان می کند و آنان هم شکر خدا را به جا نمی آورند.

ب) رسیدن به آرامش و امنیت روانی

یکی از عوامل ناآرامی در افراد پولدار، ناشکری و ناسپاسی آن هاست و یکی از مهمترین عوامل در آرامش روانی افراد بی پول، روحیه شکرگزاری و سپاس آنان می باشد.

شکرگزاری نشانه رضایت و خشنودی از وضعیت و موقعیتی است، همین رضایت سبب آرامش روحی و روانی می گردد. برخی از شاکران حتی به درجات بالای شکر می رسند و از هر آنچه خداوند به آنها داده، ابراز رضایت می کنند و لو اینکه آن چیز درد و رنج باشد، یعنی می گویند چون از طرف خداوند است و خدای من حکیم و علیم و رئوف و مهربان است. حتما صلاح من در این بوده از این رو نسبت به درد هم شاکرند.

۱- (۱۰) . قلم/۴۴ و ۴۵.

۲- (۱۱) . کافی، ج۲، ص ۹۷.

یکی درد و یکی درمان پسندد   یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران   پسندم آنچه را جانان پسندد

از طرفی نیز انسان شاکر نعمت های الهی را به یاد می آورد و شکر آن ها را به جای می آورد و همین یادآوری نعمت ها سبب ایجاد آرامش در فرد شاکر می شود. از این رو، یکی از راهکارهایی که برای ایجاد آرامش روانی در بیماران روانی سفارش می شود، برشمردن نعمت ها و توجه به داشته هایی که در اختیار افراد می باشد و متمرکز شدن روی دارایی ها است نه کمبود و نقص ها.

خداوند در قرآن می فرماید: «وَ أَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّث(۱)؛ نعمت های پرودگارت را بازگو کن»

در روایت است که روزی حضرت عیسی (ع) به مرد نابینا و مفلوجی برخورد کرد که علاوه بر فلج بودن مبتلا به مرض برص یعنی پیسی و جذام نیز بود و مرض جذام گوشت بدن او را متلاشی کرده بود و با این حالت می گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی عَافَانِی مِمَّا ابْتَلَی بِهِ کَثِیراً مِنْ خَلْقِه؛ یعنی حمد و ثنا سزاوار آن خدائی است که مرا از بلائی که بیشتر مردم به آن مبتلاء هستند، عافیت داده است.»

حضرت عیسی (ع) از آن مرد پرسید: آن بلا چیست که خدا از تو بر طرف نموده است؟ گفت: ای روح الله! من بهترم از کسی که خداوند در قلب او آن چیزی را که در قلب من قرار داده، در قلب او قرار نداده است، و آن چیز معرفت خدا است.

حضرت عیسی (ع) فرمود: راست گفتی ای مرد! سپس حضرت عیسی به آن مرد گفت: دستت را به من بده آن مرد دستش را به حضرت داد و آن مرد به معجزه حضرت عیسی (ع) به زیباترین صورت و قیافه در آمد و خداوند تمام آن امراضی که در او بود از بین برد و شفا داده است و حضرت عیسی (ع) با آن مرد رفیق شد و با هم عبادت می کردند.(۲)

ص: ۱۲۱۳۷

۱- (۱۲) . ضحی/۱۱.

۲- (۱۳) . مسکن الفؤاد، ص ۹۵.

آری یکی از نعمت هایی که باید شکر آن را به جای آوریم همین نعمت های معنوی است. نعمت هایی همچون شناخت خدا، معرفت اهل بیت (علیهم) توفیق روزه داری، درک ماه رمضان، درک عید فطر و ...

اما متاسفانه امروزه چیزی که بیشتر نمود دارد و زندگی همگان را بی نصیب نگذاشته است، نگاه به نقص ها و کمبودها است.

نکته آخر در این بخش اینکه کسی که شکرگزار خداوند است، روز به روز بر ایمانش افزوده می شود. و هر چه ایمان قوی تر گردد، به همان میزان آرامش روحی و روانی فرد نیز قوی تر می گردد.

باید این روحیه و سبک زندگی در بین همگان رشد یابد زیرا اقدامی عملی در تحقق اقتصاد مقاومتی است و ترویج روحیه شکر در جامعه موجب همدلی و هم بستگی بیشتر میان شهروندان و نزدیک شدن دل ها به هم می شود و از شکل گیری امواج نارضایتی اجتماعی جلوگیری می کند و سبب ترویج و تقویت آرامش عمومی و اجتماعی است.

ج) رسیدن به بهشت و نعمت های بهشتی

یکی از پاداش های ارزشمند برای روزه داران شاکر، بهره مندی از بهشت و نعمت های بهشتی است.

از پیامبر اکرم (ص) می خوانیم: «إِنَّ لِلْجَنَّهِ بَاباً يُدْعَى الرَّيَّانَ لَا يَدْخُلُ مِنْهُ إِلَّا الصَّائِمُون(۱)؛ بهشت دری دارد به نام ریان (سیراب شده) که تنها روزه داران از آن وارد می شوند.»

مرحوم صدوق در «معانی الاخبار» در شرح این حدیث می نویسد انتخاب این نام برای این در بهشت به خاطر آن است که بیشترین زحمت روزه دار از ناحیه عطش است، هنگامی که روزه داران از این در وارد می شوند چنان سیراب می گردند که بعد از آن هرگز تشنه نخواهند شد.

ص: ۱۲۱۳۸

۱- (۱۴) . معانی الاخبار، ص ۴۰۹.

از آنجا که روزه داران از نعمت های دنیا، به نفع آخرت خود دست بر می دارنـد و با عمل خود شاکر خداوند و نعمت های او هستند؛ خداوند متعال اعمال چنین کسانی را به بهترین وجه می پذیرد و شاکرانه با آنان برخورد می کند.

بر اساس برخی از روایات، خداونـد کریم، بهشت پرنعمت و گران بها را به بهای شکر و سپاس هایی که شایـد از نظر ما بی مقدار باشند، عطا می کند.

امام صادق (ع) می فرماید: «مردی آب می نوشد و خدا بهشت را برای او واجب می کند، به این صورت که او ظرف آب را بر دهانش می گذارد «بسم الله» می گوید و آنگاه می آشامد، سپس با آنکه اشتها دارد، دور می کند و خدا را حمد و سپاس می گویـد. باز برمی گردد و می آشامـد، باز دور می برد و حمـد و سپاس می کنـد و ... خـدای عزوجل بهشت را به همین سبب برایش واجب می کند.»(۱)

بنابراین شکرگزاری ریشه تمام سعادت ها و سرچشمه عظیم برکات الهی برای انسان است. خیر دنیا و آخرت در شکرگزای است و کسانی که شکر نعمت نمی کننـد و کفران کننـده هستند، علاوه بر اینکه از این آثار محروم میشوند به گرفتاری های دیگری مبتلا می شوند.

عید فطر یوم الجائزه

عید فطر یوم الجائزه

بسم الله الرحمن الرحیم

جابر از امام باقر (علیه السّلام) روایت کرده است که فرمود:

رسول خدا (صلی اللّٰه علیه و آله و سلم) چون به هلال ماه رمضان می نگریست روی خود را به سوی قبله می کرد، و آن گاه می گفت: «خدایا این هلال را با امن و ایمان، و سلامت از آفات، و تسلیم در برابر اوامر و نواهی خود، و توأم با عافیتی فراگیر، و رزقی گسترده، و دفع دردها و بیماری ها، و با تلاوت قرآن، و یاری بر نماز و روزه در محیط ما طالع گردان، خـدایا ما را در قیـام به وظـائف خود برای ماه رمضان و آن ماه را برای ما از اشتباه در روزهای آن سالم بـدار، و عبادات ما در این ماه را از ما بپذیر تا ماه رمضان به حالی سپری شود که تو ما را آمرزیده باشی.»

ص: ۱۲۱۳۹

۱- (۱۵) . کافی، ج۲، ص ۹۶.

سپس پیامبر (صلی اللَّه علیه و آله و سلم) رو به مردم کرده، و می فرمود: «ای گروه مردمان، چون هلال ماه رمضان طلوع کند، شیاطین سرکش به غل کشیده می شوند، و درهای آسمان و ابواب بهشت و درهای رحمت گشوده می شود، و ابواب دوزخ بسته می گردد، و دعا به اجابت می رسد، و خدای تبارک و تعالی را در هر عید فطری آزادشدگانی هست که ایشان را از آتش آزاد می سازد، و در هر شب منادیی ندا می دهد که: آیا تائبی هست؟ آیا سائلی هست؟ آیا آمرزش خواهی هست؟ (و آن منادی ندا می دهد که) خداوندا هر که در راه تو چیزی صرف نماید، او را عوض کرامت کن و هر که امساک کند او را تلف کن، و چون هلال شوّال طلوع کند، به مؤمنان ندا می رسد که: به سوی جوائزتان بشتابید که امروز روز جائزه است.»(۱)

اقناع اندیشه

عید فطر یکی از چهار عید بزرگ مسلمین است، چنانچه در روایت وارد شده:

قال ابی الحسن العسکری (علیه السلام): إنَّمَا الأعیادُ أربَعَهٌ لِلشّیعَهِ: الفِطرُ و الأضحی و الغَدیرُ و الجُمُعَهُ.(۲)

امام هادی (علیه السلام) می فرمایند:

شیعیان فقط چهار عید دارند: فطر، قربان، غدیر و جمعه.

البته روز عید برای مسلمانان با دیگر ادیان متفاوت است، چرا که عید برای مسلمین روزی می باشد که بیشتر اطاعت خداوند متعال نمایند و معصیت خداوند نکنند چنانچه در روایتی وارد شده است:

قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام) فِی بَعْضِ الْأَعْیَادِ: إِنَّمَا هُوَ عِیدٌ لِمَنْ قَبِلَ اللَّهُ صِیَامَهُ وَ شَکَرَ قِیَامَهُ وَ کُلُ یَوْمٍ لَا یُعْصَی اللَّهُ فِیهِ فَهُوَ یَوْمُ عِید.(۳)

ص: ۱۲۱۴۰

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص: ۹۶

۲- (۲) محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۵، ص: ۳۵۱

۳- (۳) محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۵۵۱

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یکی از عیدها فرمودند:

همانا این روز برای کسی عید است که خداوند روزه اش را قبول نموده باشد و از نمازش تشکر نماید و هر روزی که خداوند در آن روز معصیت نشود، پس همان روز، عید است.

لذا در شب و روز عید فطر، اعمال عبادی زیادی وارد شده است و عبادت در این شب و روز ارزش بسیاری دارد، چنانچه در حدیث شریفی وارد شده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) مَنْ أَحْيَا لَيْلَةَ الْعِيدِ لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ.(۱)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

کسی که شب عید را شب زنده داری کند، در روزی که قلب ها بمیرد، قلب او نمی میرد.

اهل بیت عصمت (علیهم السلام) نیز همین گونه عمل می نمودند، چنانچه از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است:

كانَ أميرُ المؤمنينَ (علیه السلام) لايَنامُ ثلاثَ ليالٍ، لَيلَةَ ثلاثٍ وعِشرينَ مِن شَهرِ رَمَضانَ، ولَيلَةَ الفِطرِ، ولَيلَةَ النِّصفِ مِن شَعبانَ، وَ فِيها تُقسَمُ الأرزاقُ وَ الآجالُ وَ ما يَكونُ فی السَّنَه.(۲)

امیر المؤمنین (علیه السلام) سه شب را نمی خوابید:

شب بیست و سوم ماه رمضان، شب عید فطر و شب نیمه ماه شعبان؛ در این شب ها، روزی ها تقسیم و مدّت عمر و هر آنچه در آن سال رخ خواهد داد، تعیین می شود.

عید برای چه کسانی؟

با توجه به این مطالب می توان گفت که عید فطر برای افرادی عید است که اهل عبادت و ریاضت هستند. این افراد با عبادات و تلاش خویش در ماه رمضان، لطف و رحمت خداوند متعال را به سمت خویش جلب می نمایند و خداوند با نزول رحمت خاصه ی خویش و بخشیدن خطای این دسته از بندگان، به آن ها پاداش می دهد، چنانچه خود خداوند متعال وعده داده است:

ص: ۱۲۱۴۱

۱- (۴)محمد بن علی بن بابویه، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص: ۷۶

۲- (۵) محمد بن الحسن الطوسی، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص: ۸۵۳

وَ إِذا جاءَکَ الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِآیاتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهالَهٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ.(۱)

«و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند، نزد تو آیند، بگو: درود بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود مقرّر کرده که هر کس از شما به نادانی کار بدی کند و آن گاه به توبه و صلاح آید، پس وی آمرزنده مهربان است.»

این گونه می توان گفت، کسانی که اهل روزه و عبادت در ماه خدا باشند و سختی ها را به خاطر خداوند متعال و قرب به او تحمل کنند، در واقع به آیات و فرامین خداوند ایمان آورده و آنها را پذیرفته اند، لذا طبق آیه فوق، از رحمت خداوند نیز بهره مند می گردند.

گفتیم که برای مسلمین، روزی عید است که در آن، خداوند متعال بیشتر عبادت شود و معصیت او صورت نگیرد. لذا در روز عید فطر خداوند بر بندگانش منت نهاده و عملی را به عنوان واجبِ مخصوص این روز قرار داده است و این گونه، اسباب تقرّب سریع تر بندگان را به سوی خویش فراهم نموده است. این واجبِ مخصوص، همان زکات فطره است که مکمل روزه ماه رمضان می باشد. در روایت شریفی وارد شده است:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) إِنَّ مِنْ تَمَامِ الصَّوْمِ إِعْطَاءَ الزَّکَاهِ یَعْنِی الْفِطْرَهَ کَمَا أَنَّ الصَّلَاهَ عَلَی النَّبِیِّ (صلی الله علیه و آله و سلم) مِنْ تَمَامِ الصَّلَاهِ لِأَنَّهُ مَنْ صَامَ وَ لَمْ یُؤَدِّ الزَّکَاهَ فَلَا صَوْمَ لَهُ إِذَا تَرَکَهَا مُتَعَمِّداً وَ لَا صَلَاهَ لَهُ إِذَا تَرَکَ الصَّلَاهَ عَلَی النَّبِیِّ (صلی الله علیه و آله و سلم).(۲)

۱- (۶) الأنعام، آیه ۵۴

۲- (۷) محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص: ۱۸۳

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

همانا که از موجبات کمال روزه، زکات یعنی فطره است، همان طور که صلوات بر پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله و سلم) از موجبات کمال نماز است، زیرا کسی که روزه بگیرد و زکات نپردازد، در صورتی که در این کار متعمّد باشد، روزه ای در نامه عملش منظور نمی شود، و در صورتی که صلوات بر پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله و سلم) را ترک کند نمازی برای او محسوب نمی گردد.

طبق مطالب مذکور، عید فطر با اعمال مستحب متعدد و نیز زکات واجبی که خداوند مخصوص این روز قرار داده، یکی از اعیاد بزرگ مسلمین است و خداوند بعد از اتمام ماه رمضان، بهترین جایزه را به مؤمنین عطا می نماید چنانچه وارد شده است:

حسن بن راشد روایت کرده:

به امام صادق (علیه السلام) معروض داشتم که مردم می گویند کسی که ماه رمضان را روزه بدارد، در شب قدر مغفرت الهی بر او نازل می شود، پس امام (علیه السلام) فرمود:

ای حسن، مزد کارگر را وقت فراغتش از کار می پردازند، و مغفرت مزدی در برابر روزه است، و از این رو آن را در شب عید می بخشند. گفتم: فدایت شوم، پس برای ما چه عملی در آن شب شایسته است؟ فرمود: چون خورشید غروب کند سه رکعت نماز مغرب را به جای آور و هر دو دست را به سوی آسمان بردار، و بگو: ای صاحب تفضّل و عطا، و ای مالك قدرت و قوّت بی انتها، ای گزیننده محمّد و یار و یاور او، درود و رحمت فرست بر محمّد و آل محمّد و هر گناهی را که مرتکب شده ام، و من آن را از یاد برده ام، در صورتی که آن نزد تو در نامه ای بیان کننده محفوظ و مضبوط است. بر من بیامرز.

متن اصلی دعا: «يَا ذَا الطَّوْلِ يَا ذَا الْحَوْلِ يَا مُصْطَفِيَ مُحَمَّدٍ وَ نَاصِرَهُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَ نَسِيتُهُ أَنَا وَ هُوَ عِنْدَكَ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وَ تَخِرُّ سَاجِداً وَ تَقُولُ مِائَةَ مَرَّةٍ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ وَ تَسْأَلُ حَوَائِجَكَ.»(۱)(۹)
محمد بن جعفر بن مشهدی، المزار الكبير ، ص: ۴۵۳

پرورش احساس

أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ قَالَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله و سلم) إِذَا كَانَ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنْ شَوَّالٍ نَادَى مُنَادٍ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ اغْدُوا إِلَى جَوَائِزِكُمْ ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ جَوَائِزُ اللَّهِ لَيْسَتْ بِجَوَائِزِ هَؤُلَاءِ الْمُلُوكِ ثُمَّ قَالَ هُوَ يَوْمُ الْجَوَائِزِ.(۲)

ص: ۱۲۱۴۴

۱- این جایزه از آن رو بهترین جایزه است که اگر مغفرت خداوند شامل حال بنده ی او نشود، این بنده از بهشت محروم و در دوزخ وارد می گردد، چنانچه در دعایی که در روز عرفه خوانده می شود آمده است: يَا مَوْلَايَ حَاجَتِيَ الَّتِي إِنْ أَعْطَيْتَنِيهَا لَمْ يَضُرَّنِي مَا مَنَعْتَنِي، وَ إِنْ مَنَعْتَنِيهَا لَمْ يَنْفَعْنِي مَا أَعْطَيْتَنِي، فَكَاكُ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ.

۲- (۱۰) محمد بن یعقوب (شیخ کلینی)، الکافی (ط – اسلامیه)، ج ۴، ص ۱۶۸

امام باقر (علیه السلام) به نقل از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: هنگامی که اولین روز از ماه شوال شود، منادی ندا می دهد که ای مؤمنان، به سوی جوائزتان بشتابید. سپس فرمودند: ای جابر، جوائز خداوند مانند جوائز پادشاهان (از متاع های دنیوی) نمی باشد. سپس فرمودند: عید فطر، روز جایزه هاست.

از این کلام شریف معلوم می شود که خداوند متعال، جوایز فراوانی را در پرونده اعمال مؤمنینِ روزه دار ثبت خواهد کرد، اما از آنجایی که قرار نیست جوایزی از جنس متاع های دنیوی به افراد عنایت شود، جوایز این روز را می توان اموری از قبیل میل قلبی و توفیق در انجام عبادات و اعمالی بیش از گذشته، توفیق زیارت قبور ائمه و بزرگان، توفیق ترک گناهان و عادات بد، رهایی از تبعات گناهان گذشته، نعمات بهشتی و نزدیک تر شدن دعاها به اجابت، دانست.

از همین رو، در ماجرایی از امام حسن مجتبی (علیه السلام) آمده است که ایشان در روز عید فطر گروهی را دید که مشغول بازی و خنده بودند. پس در حالی که به آنان اشاره می کرد به اصحاب خویش فرمود: «همانا خداوند عزّ و جلّ ماه رمضان را میدان مسابقه برای بندگان خود قرار داده است تا با طاعت و عبادت خود برای رسیدن به رضوان و خشنودی خداوند از یکدیگر پیشی بگیرند. پس گروهی در این میدان تاختند و به خشنودی الهی فائز شدند و عدّه ای دیگر عقب افتادند و تقصیر کردند و زیان دیدند. پس شگفتا و بسیار شگفتا از آن که به خنده و بازی مشغول باشد در چنین روزی که نیکوکاران در این روز پاداش می یابند و تقصیرکاران زیان می بینند.» سپس فرمودند:

ص: ۱۲۱۴۵

«وَ أَیمُ اللَّهِ لَوْ کُشِفَ الْغِطَاءُ لَشُغِلَ مُحْسِنٌ بِإِحْسَانِهِ وَ مُسِی ءٌ بِإِسَاءَتِه.»(۱)

یعنی بـه خـدا سوگنـد کـه اگر پرده هـا از جلـوی چشـمان مردم کنـار رود، هر آینه افراد نیکوکـار (بـا انگیزه ای مضـاعف) به نیکوکاری خود و بدکاران (نیز با انگیزه ای مضاعف) به کارهای بد خود مشغول خواهند شد.

بنابراین اگر مؤمنین جایزه های ذخیره شـده در نزد خداوند متعال را مشاهده کنند، با اشتیاق هر چه بیشتر به سوی کارهای خیر روانه می شوند؛ همان گونه که افراد بدکار و سـتمگر اگر بفهمند که تنها تا زمان مرگ آزاد بوده و پس از آن به سوی عذابی دردناک رهسپار خواهنـد شـد، با انگیزه ای مضاعف سـعی می کننـد تا در فرصت باقی مانده، از دنیا و نعمات مادی بهره مند شوند و در این مسیر به مانند گذشته از هیچ ظلم و گناهی إبا نخواهند کرد.

همچنین مقـام معظم رهبری (حفظه الله تعـالی) درباره تقوا و قـدرت مبارزه با هوای نفس که یکی از بزرگترین جوایز عیـد فطر است، این گونه فرموده اند:

«انسانی که به برکت ماه رمضان، قـدرتِ مبارزه با هوای نفس پیدا کرده، دسـتاورد بزرگی را به دست آورده است که باید آن را حفظ کند. انسانی که از عادت به هوس رانی و عادت زشت پاسـخگویی مثبت به هوس ها و شـهوات تا هرجایی که برای او مقـدور است رنـج می برد، در ماه رمضان می تواند بر این عادت فائق آید؛ باید این را برای خود حفظ کند. همه بدبختی های بشـر بر اثر پیروی از هوای نفس است. همه ظلم هـا، همه تزویرهـا، همه نـامردمی ها و بی عـدالتی ها، همه جنگ های ظالمانه، همه حکومت های فاسـد، همه تسـلیم شـدن و ظلم پـذیری در میان ملت ها، ناشـی از همین پیروی از هواهای نفسانی و تسـلیم شـدن در مقابل خواهش نفس است. اگر انسان این قـدرت را بیابـد که بر خواهش نفس غلبه پیدا بکند، انسانِ رسـتگاری شده است. ماه رمضان این را در شـما به وجود آورده است. عید امروز برای این است که محاسـبه ای بکنید؛ پاداشـی را که خدا در اوقات ضیافتِ خود به شما داده است، برای خودتان نگاه دارید و رابطه خود را با خدا محکم کنید.»(۲)

ص: ۱۲۱۴۶

۱- (۱۱) محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۱

۲- (۱۲) سخنان مقام معظم رهبری در خطبه های نماز عید فطر مورخ ۱۸/۱۰/۷۸

از کلام ایشان این درس فهمیده می شود که خیرِ دنیا و آخرت در مبارزه با نفس و رعایت تقوای الهی در تمام امور و لحظات است و ماه رمضان فرصتی طلایی برای این بهره مندی بوده و هست.

رفتارسازی

یکی از نکات اساسی درباره عید فطر، که عید بندگی و مغفرت است، حفظ درجات و رحمت های جلب شده در این ماه شریف می باشد، تا بتوان از آن رشد معنوی در تمام طول سال بهره برد و در ماه رمضان سال بعد بر آن افزود. نه آنکه با پایان یافتن ماه مبارک رمضان، دوباره به اشتباهات و خدای نکرده گناهان گذشته بازگشت نماییم و این عید معنوی را به سرعت تبدیل به عزا کنیم.

مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی) نیز در توصیه ای از همین قبیل، در روز عید فطر خطاب به مؤمنین می فرمایند:

«برادران عزیز! خواهران عزیز! شما روزه داران مؤمن در سرتاسر ماه رمضان با روزه ی خود - برای کسانی که روزه بر آن ها واجب بوده است- با عبادت خود، با دعای خود، با توسل خود، با احیای خود، با تلاوت قرآنی که کردید، با ذکر و خشوعی که به خرج دادید، این فرصت را برای خود به وجود آوردید که دل های خود را به خدای متعال نزدیک کنید؛ این فرصت را مغتنم بشمارید؛ این دستاورد را بزرگ بدانید و آن را برای خودتان حفظ کنید.»(۱)

نکته دیگر آن است که

با توجه به ماهیت معنویِ این عید، لازم است تا مراسم ها و عاداتی که مؤمنین به مناسبت این روز شریف دارند، اصلاح گردیده و به جای آنکه رنگ و بوی دنیایی بگیرد، از صِبْغه الله(۲) برخوردار شود. زیرا عید فطر، عید بازگشت به سوی دنیا نیست، تا بخواهیم با اشتیاق به مظاهر خوراک و پوشاک رو آوریم. امام خامنه ای نیز با نقل داستانی از زندگی امام علی (علیه السلام)، این نکته را به مؤمنین متذکر می شوند. ایشان می فرمایند:

ص: ۱۲۱۴۷

۱- (۱۳) سخنان مقام معظم رهبری در خطبه های نماز عید فطر ۱۳/۸/۸۴

۲- (۱۴) رنگ الهی

«در روایتی است از سُویـد بن غَفَله که از دوسـتان امیرالمؤمنین است و دربـاره ی او این طور گفته انـد که «مَن کَانَ مِن أولِیَاءِ أمِیرِالمُؤمِنِین (علیه السـلام)»؛ یعنی از نزدیکان امیرالمؤمنین بوده است؛ که می گوید روز عید فطر در خانه ی امیرالمؤمنین بر او وارد شدم. «فَإذَا عِندَهُ فَاثُورٌ أی خِوَانٌ»؛ در مقابل او سـفره ای گسترده شده بود و حضرت مشغول غذا خوردن بودند. «وَ صَحفَةٌ فِیهَا خَطِیفَةٌ وَ مِلبَنَةٌ»؛ غذای بسـیار متواضعانه ای در مقابل حضرت گذاشته شده بود. «خطیفه» غذایی است که در حداقل امکان برای کسـی تهیه می شود؛ مثلاً مقداری شـیر و مقداری آرد مخلوط می کردند؛ غذای کاملاً فقیرانه. «فَقُلتُ یَا أمِیرَالمُؤمِنِینَ یَومُ عِیدٍ وَ خَطِیفَه؟»؛ عرض کردم یا امیرالمؤمنین! شـما روز عید چنین غذای کم اهمیت و کم ارزشی می خورید؟ معمول این است که در روزهای عیـد، مردم بهترین غـذاهای خود را می خورند؛ شـما به این غذا اکتفا کردید؟ «فَقَالَ: إنَّمَا هَذا عِیدُ مَن غُفِرَ لَهُ»؛ فرمـود امروز، روز عیـد است؛ امـا برای کسـانی که مورد مغفرت الهی قرار گرفته باشـند.(۱) یعنی عیـد بـودنِ امروز به خوردن غذاهای رنگین و دل خوش کردن به شادی های کودکانه نیست؛ این عید واقعی است برای کسانی که بتوانند و توانسـته باشند مغفرت الهی را برای خودشان تحصـیل کننـد. در یک جمله ی دیگر امیرالمؤمنین (علیه السـلام) فرمود: «إنَّمَا هُوَ عِیـدٌ لِمَن قَبِلَ اللَّهُ صِیَامَهُ وَ شَکَرَ قِیَامَهُ»؛ عید فطر، عید است برای کسی که خدا روزه ی او را مورد قبول قرار دهد و نماز و عبادت او را مورد شکر و سپاس خود قرار دهـد. «وَ کُلُّ یَومٍ لا یُعصَی اللَّهُ فِیهِ فَهُوَ یَومُ عِیـدٍ»؛ آن روزی که من و شـما این توفیق را پیدا کنیم که هیچ معصیتی از ما سر نزند، روز عید و شادمانی است.

۱- (۱۵) محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل أبی طالب علیهم السلام ، ج ۲، ص: ۹۹

البته گفته شده است در عید فطر به یکدیگر تحیت بگویید؛ لباس های تازه ی خود را بپوشید؛ آن روز را روز عید و شادمانی بدانید؛ اما جوهر این عید عبارت است از توجه به معنویت و طلب مغفرت و درخواست رحمت پروردگار.»(۱)

پس می توان کلمات ایشان را در این محورها خلاصه نمود:

۱. دستاورد بزرگ ماه رمضان را که تقرب به خداوند با خشوع و عبادات است، باید حفظ نمود.

۲. به فرموده امیرالمؤمنین (علیه السلام) عید فطر برای کسانی واقعاً عید است که توانسته باشند مغفرت الهی را به دست آورند.

۳. ماهیت عیدِ فطر، توجه به معنویت و طلب مغفرت و رحمت پروردگار است، اگرچه به پوشیدن لباس نو و تهیه نمودن غذایی نیکو و امثال آن نیز توصیه شده.

تقویم ماه شوال و فضائل و اعمال آن

تقویم این ماه

بسم الله الرحمن الرحیم

اوّل شوّال:

روز اوّل این ماه، روز عید فطر است که از اعیاد بزرگ اسلامی است.

عید روزه داران واقعی است همانها که اعمال آنان پذیرفته شده و گناهانشان بخشوده گردیده; لذا باید این روز را عید بگیرند.

هشتم شوّال:

روز ویران کردن قبور ائمّه بقیع توسّط گروه متعصّب و گمراه وهّابی در سال ۱۳۴۴ هجری قمری است.

وهّابیّون که گروهی اندک، متعصّب و نادان در میان مسلمانان به شمار می روند دارای عقاید افراطی عجیبی هستند و با همه مذاهب اسلامی در اموری به مخالفت برخاسته اند که از جمله آنها، توسّل به اولیاءاللّه، ساختن ضریح و گنبد برای آنان و مسأله شفاعت است. از همین رو، بنای قبور امامان بقیع و حمزه سیّدالشّهدا و دیگر بزرگان اسلام و قبور صحابه و حتّی قبر پدر بزرگوار پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در مدینه و دیگر شهرها تخریب نمودند، و در پی تخریب ضریح و گنبد رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز بودند که بر اثر واکنش های شدید جهان اسلام، از آن دست کشیدند.

۱- (۱۶) سخنان مقام معظم رهبری در خطبه های نماز عید فطر ۱۳/۸/۸۴ منبع:http://asar.masjed.ir

آنـان به سـبب همین عقایـد جاهلانـه و خشـک، بـا تـأسّف بسـیار آثار تاریخی اسـلامی فراوانی را در حرمین شـریفین تخریب کردند; آثار ارزشمندی که می توانست سبب پیوند نسل حاضر با تاریخ گذشته اسلام باشد. متأسّفانه همه آنها از دست رفت.

بیست و پنجم شوّال:

روز رحلت امام صادق(علیه السلام) پیشوای بزرگ مذهب ما (در سال ۱۴۸ هجری) است.(۱)

فضیلت ماه شوّال

این مـاه نخستین مـاه از ماههای حـج است; زیرا «عمره حـجّ تمتّع» را می توان در سه ماه، شوّال، ذی القعـده و ذی الحجّه انجام داد و قبـل از آن جایز نیست (هرچنـد عمره مفرده را می توان در تمام سال انجام داد) و این خود دلیل بر اهمّیّت و فضـیلت این ماه است.

ماهی است که خداوند بندگان خویش را به سوی خانه خود دعوت کرده است و آنان نیز با گوش جان ندای او را شـنیده و به سوی او از نقاط دور و نزدیک به حرکت در می آینـد (این سه ماه را «اشـهر الحج» می نامند، ولی ماه شوّال جزء ماههای حرام نیست).

وجود عید بزرگ اسلامی فطر در ابتدای این ماه نیز، فضیلت مهمّ دیگری برای این ماه به شمار می آید.(۲)

شب اوّل ماه (شب عید فطر)

از شب های بسیار مبارک است در روایات توصیه به عبادت و احیای این شب شده است.(۳)

اهمیت شب اول شوال:

از شب های بسـیار مبارک است و در فضیلت و اهمّیّت آن، همین بس که در بعضی از روایات آمده است، اهمّیّت آن کمتر از شب قدر نیست، و در روایات توصیه به عبادت و احیای این شب شده است.(۴)

ص: ۱۲۱۵۰

۱- ۱. منتهی الآمال، زندگی امام صادق(علیه السلام)

۲- ۲. منتهی الآمال، زندگی امام صادق(علیه السلام)

۳- ۳. اقبال، صفحه ۲۷۴ و زادالمعاد، صفحه ۲۲۰ .

۴- ۴. زادالمعاد، صفحه ۲۲۰ و کافی، جلد ۴، صفحه ۱۶۷، حدیث ۳.

اعمال شب اول شوال:

اوّل: غسل است به هنگامی که آفتاب غروب کند.(۱)

دوم: این شب را به نماز و دعا و استغفار زنده نگه دارد و در مسجد بیتوته کند، یعنی شب را در آن جا سپری نماید و به عبادت مشغول باشد، همانگونه که امام علی بن الحسین(علیهما السلام) چنین می کرد.(۲)

سوم: امام صادق(علیه السلام) فرمود: پس از نماز مغرب و نماز عشا و نماز صبح و نماز عید، این ذکرها را بگوید:

اَللّهُ اَکْبَرُ، اَللّهُ اَکْبَرُ، لا اِلـهَ اِلاَّ اللّهُ، وَ اللّهُ اَکْبَرُ، اَللّهُ اَکْبَرُ، و للّهِ الْحَمْدُ، اَللّهُ اَکْبَـرُ عَلی ما هَـدانـا، وَ لَهُ الشُّکْرُ عَلی ما أَوْلانا.(۳)

چهارم: طبق روایتی از امام صادق(علیه السلام) پس از خواندن نماز مغرب و نافله آن، دست ها را به سوی آسمان بلند کند و بگوید:

یا ذَا الْمَنِّ وَالطَّوْلِ، یا ذَا الْجُودِ، یا مُصْطَفِیَ مُحَمَّد وَناصِرَهُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاغْفِرْ لی کُلَّ ذَنْب اَحْصَیْتَهُ، وَهُوَ عِنْدَکَ فی کِتاب مُبین.

آنگاه به سجده برود و صد مرتبه بگوید: أَتُوبُ إِلَی اللّهِ.

سپس هر حاجتی که دارد از خداوند طلب کند که ان شاء اللّه برآورده خواهد شد.(۴)

پنجم: زیارت امام حسین(علیه السلام) در این شب فضیلت بسیار دارد (زیارت مخصوصه آن حضرت در شب عید فطر، در بخش زیارات).

ششم: ده رکعت نماز بخواند (که چگونگی آن در اعمال شب آخر ماه رمضان گذشت).

هفتم: این ذکر را که در شب جمعه نیز گفتنش مستحب است، ده بار بگوید:

ص: ۱۲۱۵۱

۱- ۵. اقبال، صفحه ۲۷۴.

۲- ۶. مصباح المتهجّد، صفحه ۶۴۸.

۳- ۷. اقبال، صفحه ۲۷۱.

۴- ۸. مصباح کفعمی، صفحه ۶۴۷.

یـا دائِمَ الْفَضْلِ عَلَی الْبَرِیَّهِ، یا باسِطَ الْیَـدَیْنِ بِالْعَطِیَّهِ، یا صاحِبَ الْمَواهِبِ السَّنِیَّهِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِهِ خَیْرِ الْوَری سَـجِیَّهً، وَ اغْفِرْ لَنا یا ذَالْعُلی فی هذِهِ الْعَشِیَّهِ.(۱)

هشـتم: دو رکعت نماز معروف شب عید را بخواند; در رکعت اوّل بعد از سوره حمد، هزار مرتبه سوره قل هو اللّه و در رکعت دوم، پس از سوره حمـد، یک مرتبه سوره قل هو اللّه را بخوانـد پس از سـلام سـر به سـجده بگذارد و صد مرتبه بگوید: أَتُوبُ إِلَی اللّهِ. آنگاه بگوید:

یا ذَا الْمَنِّ وَالْجُودِ، یا ذَا الْمَنِّ وَالطَّوْلِ، یا مُصْطَفِیَ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِهِ، وَ افْعَلْ بی کَذا وَ کَذا.

بجای افعل بی کذا و کذا

حاجات خود را ذکر کند.

روایت۱

در روایت است که امیر مؤمنان(علیه السلام) این نماز را به همین کیفیّت که ذکر شد، انجام می داد وسر از سجده برمی داشت و می فرمود: «به حقّ آن خـدایی که جانم به دست اوست، هر کس این نماز را بجا آورد، هر حاجتی که از خداوند طلب کند، به وی عنایت خواهد شد و گناهان زیادی را از او بیامرزد».(۲)

روایت ۲

در روایت دیگری از امیرمؤمنان(علیه السـلام) به جای خوانـدن هزار مرتبه سوره قل هو اللّه، صد مرتبه آمده است; ولی در این روایت آمده است که این نماز را باید بعد از نماز مغرب و نافله آن بجا آورد.(۳) (هر دو نماز خوب است).

۱- ۹. اقبال، صفحه ۲۷۲ و زادالمعاد، صفحه ۲۲۱.

۲- ۱۰. اقبال، صفحه ۲۷۲.

۳- ۱۱.مصباح المتهجّد، صفحه ۶۴۹ و اقبال، صفحه ۲۷۲ و بحارالانوار، جلد ۸۸، صفحه ۱۲۰ (با اندکی تفاوت).

دعای نورانی

مرحوم «شیخ طوسی» و «سیّد بن طاووس»، این دعای نورانی را بعد از خواندن این نماز نقل کرده اند:

یا اَللّهُ یا اَللّهُ یا اَللّهُ، یا رَحْمنُ یا اَللّهُ، یا رَحیمُ یا اَللّهُ، یا مَلِکُ یا اَللّهُ، یا قُدُّوسُ یا اَللّهُ، یا سَلامُ یا اَللّهُ، یا مُؤْمِنُ یا اَللّهُ، یا مُهَیْمِنُ یا اَللّهُ، یا عَزیزُ یـا اَللّهُ، یـا جَبّارُ یـا اَللّهُ، یا مُتَکَبِّرُ یا اَللّهُ، یا خالِقُ یا اَللّهُ، یا بارِئُ یا اَللّهُ، یا مُصَوِّرُ یا اَللّهُ، یا عالِمُ یا اَللّهُ، یا عَظیمُ یا اَللّهُ، یا عَلیمُ یا اَللّهُ، یا کَریمُ یا اَللّهُ، یا حَلیمُ یا اَللّهُ، یا حَکیمُ یا اَللّهُ، یا سَمیعُ یا اَللّهُ، یا بَصیرُ یا اَللّهُ، یا قَریبُ یا اَللّهُ، یا مُجیبُ یا اَللّهُ، یا جَوادُ یا اَللّهُ، یا ماجِدُ یا اَللّهُ، یا مَلِیُّ یا اَللّهُ، یا وَفِیُّ یا اَللّهُ،یا مَوْلی یا اَللّهُ،یا قاضی یا اَللّهُ، یا سَریعُ یا اَللّهُ، یا شَدیدُ یا اَللّهُ، یا رَؤُوفُ یا اَللّهُ، یا رَقیبُ یا اَللّهُ،یـا مَجیـدُ یـا اَللّهُ،یـا حَفیـظُ یا اَللّهُ، یا مُحیطُ یا اَللّهُ، یا سَیِّدَ السّادَهِ یا اَللّهُ، یا اَوَّلُ یا اَللّهُ،یا اخِرُ یا اَللّهُ،یا ظاهِرُ یا اَللّهُ،یا باطِنُ یا اَللّهُ،یا فاخِرُ یا اَللّهُ، یا قاهِرُ یا اَللّهُ، یا رَبّاهُ یا اَللّهُ،یا رَبّاهُ یا اَللّهُ،یا رَبّاهُ یا اَللّهُ، یا رَبّاهُ یا اَللّهُ، یا وَدُودُ یا اَللّهُ، یا نُورُ یا اَللّهُ، یا رافِعُ یا اَللّهُ، یا مانِعُ یااَللّهُ، یا دافِعُ یا اَللّهُ، یـا فاتِحُ یـااَللّهُ، یا نَفّاعُ یا اَللّهُ، یا جَلیلُ یا اَللّهُ، یا جَمیلُ یا اَللّهُ، یا شَهیدُ یا اَللّهُ، یا شاهِدُ یا اَللّهُ، یا مُغیثُ یا اَللّهُ، یا حَبیبُ یا اَللّهُ، یا فـاطِرُ یا اَللّهُ، یا مُطَهِّرُ یا اَللّهُ، یا مَلِکُ یا اَللّهُ، یا مُقْتَدِرُ یا اَللّهُ، یا قابِضُ یا اَللّهُ، یا باسِطُ یا اَللّهُ، یا مُحْیی یا اَللّهُ، یا مُمیتُ یا اَللّهُ، یا باعِثُ یا اَللّهُ، یا وارِثُ یا اَللّهُ، یا مُعْطی یا اَللّهُ، یا مُفْضِلُ یا اَللّهُ، یا مُنْعِمُ یا اَللّهُ، یا حَقُّ یا اَللّهُ، یا مُبینُ یا اَللّهُ، یا طَیِّبُ یا اَللّهُ، یا مُحْسِنُ یا اَللّهُ، یا مُجْمِلُ یا اَللّهُ،یا مُبْدِئُ یا اَللّهُ،یا مُعیدُ یا اَللّهُ،یا بارِئُ یا اَللّهُ،یا بَدیعُ یا اَللّهُ، یا هادی یا اَللّهُ، یا کافی یا اَللّهُ،یا شافی یا اَللّهُ، یا عَلِیُّ یا اَللّهُ، یا عَظیمُ یا اَللّهُ، یا حَنّانُ یا اَللّهُ، یا مَنّانُ یا اَللّهُ، یا ذَاالطَّوْلِ یا اَللّهُ،یا مُتَعالی یا اَللّهُ، یا عَدْلُ یا اَللّهُ، یا ذَا الْمَعارِجِ یا اَللّهُ، یا صِدْقُ یااَللّهُ، یا دَیّانُ یا اَللّهُ، یا باقی یا اَللّهُ، یا واقی یا اَللّهُ، یا ذَا الْجَلالِ یا اَللّهُ، یا ذَا الاْکْرام یا اَللّهُ، یا مَحْمُودُ یا اَللّهُ، یا مَعْبُودُ یا اَللّهُ، یا صانِعُ یا اَللّهُ، یا مُعینُ یا اَللّهُ، یا مُکَوِّنُ یا اَللّهُ، یا فَعّالُ یا اَللّهُ، یا لَطیفُ یا اَللّهُ، یا جَلیلُ یا اَللّهُ، یا غَفُورُ یااَللّهُ، یا شَکُورُ یااَللّهُ، یا نُورُ یا اَللّهُ، یا قَدیرُ یااَللّهُ، یـا رَبّاهُ یـا اَللّهُ، یا رَبّاهُ یا اَللّهُ، یا رَبّاهُ یا اَللّهُ، یا رَبّاهُ یا اَللّهُ، یا رَبّاهُ یا اَللّهُ، یا رَبّاهُ یا اَللّهُ، یا رَبّاهُ یا اَللّهُ،یا رَبّاهُ یا اَللّهُ، یا رَبّاهُ یا اَللّهُ، یا رَبّاهُ یـا اَللّهُ، اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَتَمُنَّ عَلَیَّ بِرِضـاکَ، وَتَعْفُوَ عَنّی بِـحِلْمِکَ، وَتُـوَسِّعَ عَلَیَّ مِـنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ الطَّیِّبِ، وَمِنْ حَیْثُ اَحْتَسِبُ وَمِنْ حَیْثُ لا اَحْتَسِبُ، فَاِنّی عَبْدُکَ لَیْسَ لی اَحَدٌ سِواکَ، وَلا اَحَدٌ اَسْئَلُهُ غَیْرُکَ، یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ، ما شآءَ اللّهُ لا قُوَّهَ اِلاّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ

ص: ۱۲۱۵۳

سپس به سجده می روی و می گویی:

یـااَللّهُ یـااَللّهُ،یـا رَبِّ یـا اَللّهُ، یـا رَبِّ یـا اَللّهُ، یا رَبِّ یا اَللّهُ، یا اَللّهُ یا اَللّهُ، یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ، یا مُنْزِلَ الْبَرَکاتِ، بِکَ تُنْزَلُ کُلُّ حاجَه، اَسْئَلُکَ بِکُلِّ اسْمٍ فی مَخْزُونِ الْغَیْبِ عِنْدَکَ، وَالْاَسْمآءِ الْمَشْهُوراتِ عِنْدَکَ، اَلْمَکْتُوبَهِ عَلی سُرادِقِ عَرْشِکَ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَاَنْ تَقْبَلَ مِنّی شَهْرَ رَمَضانَ، وَتَکْتُبَنی مِنَ الْوافِدینَ اِلی بَیْتِکَ الْحَرامِ، وَتَصْفَحَ لی عَنِ الذُّنُوبِ الْعِظامِ، وَتَسْتَخْرِجَ یا رَبِّ کُنُـوزَکَ یا رَحْمـنُ.(۱)

نهم: چهارده رکعت نماز بخواند (هر دو رکعت به یک سلام) و در هر رکعتی، سوره حمد و آیه الکرسی و سه مرتبه سوره قل هو الله را بخواند. در روایت است هر کس چنین کند، خداوند در برابر هر رکعتی ثوابهای بسیار زیادی به او می دهد.(۲)

دهم: مرحوم «شیخ طوسی» در «مصباح المتهجّد» فرموده است: در پایان شب نیز غسل کن و تا طلوع صبح در مصلّایت (محل خواندن نماز) بنشین (و ذکر خدا بگو).(۱۴)

فضیلت و اعمال روز عید فطر

روز عیـد فطر روز بسـیار مهمّی برای مسـلمانان است; زیرا پس از یـک مـاه روزه و تهجّـد و عبـادت، برای گرفتن پاداش الهی آماده می شوند; لذا این روز، از سویی سـبب شادی و سرور است، چراکه هر مسلمانی از انجام وظیفه الهی خوشحال و مسرور است; ولی از سـویی چـون روز دریـافت جوائز الهی است، انسـان در حـالت خوف و دلهره به سـر می برد از این که نمی داند اعمال یک ماهه او تا چه اندازه مورد قبول قرار گرفته است؟

ص: ۱۲۱۵۴

۱- ۱۲.بحارالانوار، جلد ۸۸، صفحه ۱۲۲ .

۲- ۱۳. مصباح المتهجّد، صفحه ۶۵۱.

امام باقر(علیه السلام) از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل کرده است که آن حضرت فرمود: هنگامی که روز اوّل شوّال فرا می رسد، منادی ندا می دهد: ای مؤمنان برای دریافت جوائز و پاداش های خود بشتابید! آنگاه امام(علیه السلام) فرمود: جایزه های خداوند مانند جایزه های پادشاهان نیست (یعنی جایزه او بسیار بزرگ و معنوی و قبولی طاعات و رضوان الهی است).

در پایان نیز تأکید فرمود: «روز اوّل شوال روز دریافت جایزه هاست!».

برای روز اوّل شوّال اعمالی ذکر شده است:

اوّل: تکبیراتی است که در اعمال شب عید فطر ذکر شد، و بعد از نماز صبح و نماز عید فطر آن را بخواند.

دوم: پیش از نماز عید، زکات فطره را جدا سازد; اگر دسترسی به مستحق دارد بپردازد و الاّ کنار بگذارد، برای هر نفر یک صاع (حدود سه کیلو) از گندم یا موادّ غذایی دیگر که در آن شهر غذای غالب مردم محسوب می شود.

زکات فطره واجب مؤکّد است و شرط قبولی روزه ماه رمضان است، و خداوند نیز در قرآن آن را مقدّم بر نماز (عید) شمرده است و می فرماید: «(قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكّی وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّی); به یقین آن کس که زکات دهد و یاد پروردگارش را کند سپس نماز بخواند، رستگار است!».

سوم: غسل کردن است و وقت آن به فرموده «شیخ طوسی» بعد از طلوع فجر است تا زمان بجا آوردن نماز عید. قبل از غسل این دعا را بخواند:

اَللّهُمَّ اِیماناً بِـكَ، وَتَصْدیـقاً بِكِتابِكَ، وَاتِّباعَ سُنَّهِ نَبِیِّكَ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ.

ص: ۱۲۱۵۵

آنگاه بسم اللّه بگوید و غسل کند. پس از پایان غسل بگوید:

اَللّـهُمَّ اجْعَلْهُ کَفّارَةً لِذُنُوبی، وَطَهِّرْ دینی، اَللّـهُمَّ اَذْهِبْ عَنِّی الدَّنَسَ.

چهارم: به فرموده «شیخ طوسی» در این روز نیکوترین لباسش را بپوشد و خود را معطّر سازد و با وقار و سکینه به سمت مصلاّی عید حرکت کند.

پنجم: پیش از نماز عید، در ابتدای روز افطار کند، و بهتر آن است که افطارش با خرما باشد.(۸) «شیخ مفید»(رحمه الله) فرموده است: مستحبّ است مقدار کمی از تربت سیّد الشّهدا، امام حسین(علیه السلام) را تناول نماید که شفای هر دردی است.

ششم: پس از طلوع آفتاب برای نماز عید حرکت کند (همان گونه که از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل شده است. و دعاهایی را که از طریق معصومین(علیهم السلام) وارد شده است، بخواند; از جمله آن که امام باقر(علیه السلام) فرمود: در عید فطر و عید قربان و جمعه وقتی که برای رفتن به نماز مهیّا شدی، این دعا را بخوان:

اَللّـهُمَّ مَنْ تَهَیَّأَ فی هـذَا الْیَوْمِ اَوْ تَعَبَّأَ، اَوْ اَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِوِفادَه اِلی مَخْلُوق، رَجآءَ رِفْدِهِ وَنَوافِلِهِ، وَفَواضِلِهِ وَعَطایاهُ، فَاِنَّ اِلَیْکَ یا سَیِّدی تَهْیِئَتی وَتَعْبِئَتی، وَاِعْدادی وَاسْتِعْدادی، رَجآءَ رِفْدِکَ وَجَوائِزِکَ، وَنَوافِلِکَ وَفَواضِلِکَ، وَفَضآئِلِکَ وَعَطایاکَ، وَقَدْ غَدَوْتُ اِلی عید مِنْ اَعْیادِ اُمَّهِ نَبِیِّکَ، مُحَمَّد صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ وَعَلی آلِهِ، وَ لَمْ اَفِدْ اِلَیْکَ الْیَوْمَ بِعَمَل صالِح اَثِقُ بِهِ قَدَّمْتُهُ، وَلا تَوَجَّهْتُ بِمَخْلُوق اَمَّلْتُهُ، وَلکِنْ اَتَیْتُکَ خاضِعاً، مُقِرّاً بِذُنُوبی، وَ اِسآئَتی اِلی نَفْسی، فَیا عَظیمُ یا عَظیمُ یا عَظیمُ، اِغْفِرْ لِیَ الْعَظیمَ مِنْ ذُنُوبی، فَاِنَّهُ لایَغْفِرُ الذُّنُوبَ الْعِظامَ اِلاّ اَنْتَ، یا لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ، یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

هفتم: نماز عید. خواندن نماز عید در زمان ما مستحب است و آن دو رکعت است; در رکعت اوّل سوره حمد و سوره اعلی (یا هر سوره دیگری که مایل باشد) بخواند و بعد از آن پنج تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر این قنوت را بخواند:

ص: ۱۲۱۵۶

اَللّـهُمَّ اَهْلَ الْكِبْرِياءِ وَ الْعَظَمَهِ، وَاَهْلَ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوتِ، وَ اَهْلَ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَهِ، وَاَهْلَ التَّقْوى وَالْمَغْفِرَهِ، اَسْئَلُكَ بِحَقِّ هذَا الْيَومِ، اَلَّذى جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمينَ عيداً، وَلِمُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ذُخْراً (وَشَرَفا) وَمَزيداً، اَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَاَنْ تُدْخِلَنى فى كُلِّ خَيْر اَدْخَلْتَ فيهِ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّد، وَاَنْ تُخْرِجَنى مِنْ كُلِّ سُوء اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّد، صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ، اَللّـهُمَّ اِنّى اَسْئَلُكَ خَيْرَ ما سَئَلَكَ مِنْهُ عِبادُكَ الصّالِحُونَ، وَاَعُوذُ بِكَ مِمّا اسْتَعاذَ مِنْهُ عِبادُكَ الصّالِحُونَ.

(درصورت عدم توانایی براین قنوت، هرگونه قنوت دیگری نیز می تواند بخواند)

سپس تکبیر ششم را بگوید و به رکوع برود و بعد از رکوع و سجده، برخیزد و رکعت دوم را شروع کند؛

در رکعت دوم، بعد از سوره حمد، سوره والشّمس یا سوره دیگری را بخواند؛ آنگاه چهار تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر همان قنوت را بخواند، سپس تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع و سجود برود و نماز را تمام کند. بعد از نماز، تسبیحات حضرت زهرا(علیها السلام) را بگوید(۱۳) و آنگاه دعاهایی که نقل شده است را بخواند که یکی از آنها دعای چهل و ششم «صحیفه سجّادیه» است.

مستحب است نماز عید، زیر آسمان باشد و بعد از نماز برای برادران دینی جهت قبولی اعمال دعا کند.

هشتم: دعای ندبه را بخواند، که در بخش دعاهای معروف آمده است مرحوم محدّث قمی می گوید: به فرموده «سیّد بن طاووس»، پس از دعا به سجده برود و بگوید:

اَعُوذُ بِكَ مِنْ نار حَرُّها لايُطْفى،وَجَديدُها لايَبْلى،وَعَطْشانُها لايُرْوى

سپس گونه راست را بر محلّ سجده بگذارد و بگوید: اِلهى لاتُقَلِّبْ وَجْهى فِى النّارِ بَعْدَ سُجُودى، وَتَعْفيرى لَكَ بِغَيْرِ مَنٍّ مِنّى عَلَيْكَ، بَلْ لَكَ الْمَنُّ عَلَيَّ

آنگاه گونه چپ را بگذارد و بگوید: اِرْحَمْ مَنْ اَساَءَ وَاقْتَرَفَ وَاسْتَكانَ وَاعْتَرَفَ

سپس به حال سجده برگردد و بگوید: اِنْ كُنْتُ بِئْسَ الْعَبْدُ، فَاَنْتَ نِعْمَ الرَّبُّ، عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ،فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ يا كَريمُ.

در پایان صد مرتبه بگوید: اَلْعَفْوَ الْعَفْوَ.

زکات فطره

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

زکات فطره

اشعار تبریک عید سعید فطر، شعر زیبای وداع با ماه رمضان

دارد بساط ماه خدا جمع می شود — از سفره نان و آب و غذا جمع می شود

آن دامنی که دست کرم پهن کرده بود — دارد ز دست های گدا جمع می شود

فرصت گذشت این رمضان هم تمام شد — زیباترین بهانه ما جمع می شود

یک ماه شهر ما نفس راحتی کشید — اما چه زود حال و هوا جمع می شود

نزد طبیب حال دلم خوب می شود — وقتی طبیب هست شفا جمع می شود

من تازه انس تازه گرفتم به نام تو — ربّ کریم سفره چرا جمع می شود؟

دیگر ببخش هرچه نبخشیده ای زما — دیگر ببخش هرچه گدا جمع می شود

مارا بخر ؛ بیا و معطل نکن مرا — لحظه های لطف و صفا جمع می شود

امشب که رفت جز عرفه ،ای خدای من — دریای رحمت تو کجا جمع می شود

این بار من که ریخته در راه آخرش — با رحمت امام رضا جمع می شود

امشب که رفت وعده ما در محرم است — در صحن ارک اهل عزا جمع می شود

آخر به لطف فاطمه این جمع بی ریا — در صحن شاه کرب و بلا جمع می شود

طبق اعلام دفتر مقام معظم رهبری میزان فطریه بر اساس قیمت گندم برای هر نفر حداقل ۶ هزار تومان است.

میزان زکات فطره توسط مراجع تقلید اعلام شد

آیات عظام مکارم شیرازی، وحید خراسانی، صافی گلپایگانی، شبیری زنجانی، نوری همدانی، علوی گرگانی و موسوی اردبیلی نظر خود را پیرامون میزان زکات فطره در سال جاری اعلام کردند.

فتوای آیت الله مکارم شیرازی،

زکات فطره امسال بر مبنای قوت غالب گندم در تهران مبلغ ۶ هزار تومان و در شهرستان ها مبلغ پنج هزار تومان و بر مبنای قوت غالب برنج، مبلغ پانزده هزار تومان اعلام شده است.

آیت الله وحید خراسانی

براساس اعلام دفتر آیت الله وحید خراسانی، وی مبلغ فطریه امسال را سه کیلو گندم به مبلغ ۶ هزار تومان اعلام کرده است و کسانی که باید بر اساس برنج این زکات را بپردازند بسته به نوع برنج و قیمت آن سه کیلو را محاسبه و پرداخت نمایند.

آیت الله صافی گلپایگانی

اطلاعیه دفتر آیت الله صافی گلپایگانی برای زکات فطره به این شرح است: با توجه به این که قیمت گندم در شهرهای مختلف، متفاوت است، لذا روزه داران عزیز لازم است قیمت سه کیلوگرم گندم یا برنج (قوت غالب) را بر طبق قیمت محلّ زندگی خود محاسبه کرده و به عنوان فطریّه پرداخت کنند.

آیت الله شبیری زنجانی

میزان زکات اعلام شده از سوی دفتر آیت الله شبیری زنجانی برای هر نفر مبلغ ۶ هزار تومان اعلام شده است.

آیت الله نوری همدانی

بر اساس اعلام دفتر آیت الله نوری همدانی میزان زکات فطره برای افرادی که قوت غالب آنها گندم است مبلغ ۶ هزار تومان و افرادی که قوت غالب آنها برنج است میزان ۱۸ هزار تومان تعیین شده است.

ص: ۱۲۱۵۹

آیت الله علوی گرگانی

بر اساس نظر آیت الله علوی گرگانی مبلغ زکات فطره پنج هزار تومان بابت سه کیلو گندم برای هر نفر است.

ضمنا کسانی که مایل به پرداخت فطریه از برنج هستند مبلغ آن بسته به نوع برنج مصرفی متفاوت است و حد وسط آن در حدود ۲۰ هزار تومان است.

این مرجع تقلید همچنین اعلام کرده است: مبلغ کفاره غیرعمد نیز احتیاطاً برای هر نفر مبلغ ۱۷۰۰ تومان پول نان برای فقرا است.

آیت الله موسوی اردبیلی

بر اساس اعلام دفتر آیت الله موسوی اردبیلی میزان زکات فطره برای قوت غالب گندم هر نفر ۶ هزار و ۶۰۰ تومان و برای قوت غالب برنج نیز افراد باید بر اساس نوع برنجی که مصرف می کنند زکات فطره را محاسبه نمایند.

همچنین کفاره روزه غیر عمد از سوی این مرجع تقلید برای هر روز هزار و ۷۰۰ تومان و برای روزه عمد صد هزار تومان است.

احکام زکات فطره

(مساله ۱۹۹۱) کسی که موقع غروب یعنی قبل از غروب شب عید فطر گرچه به چند لحظه باشد بالغ و عاقل و هوشیار است و فقیر و بنده کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند، هر نفری یک صاع که تقریبا ۳ کیلوگرم است گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است.

(مساله ۱۹۹۲) کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذراند فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

ص: ۱۲۱۶۰

(مساله ۱۹۹۳) انسـان بایـد فطره کسانی را که در غروب شب عیـد فطر نان خور او حساب می شونـد بدهـد: کوچک باشـند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود باشند یا شهر دیگر.

(مساله ۱۹۹۴) اگر کسـی را که نـان خور او است و در شـهر دیگر است وکیـل کنـد که از مال او فطره خود را بدهـد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

(مساله ۱۹۹۵) فطره مهمانی که پیش از غروب شب عیـد فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده و نان خور او حساب می شود، بر او واجب است.

(مساله ۱۹۹۶) فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد می شود در صورتی که نان خور او حساب شود واجب است و همچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده اند که خرجی او را بدهد.

(مساله ۱۹۹۷) فطره مهمانی که بعـد از غروب شب عیـد فطر وارد می شود، بر صاحبخانه واجب نیست، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند.

(مساله ۱۹۹۸) اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه یا بیهوش باشد، زکات فطره بر او واجب نیست.

(مساله ۱۹۹۹) اگر پیش از غروب بچه بـالغ شود، یـا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود، در صورتی که شـرائط واجب شـدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد.

(مساله ۲۰۰۰) کسـی که موقع غروب شب عیـد فطر، زکـات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عیـد شـرط های واجب شدن فطره در او پیدا شود، مستحب است زکات فطره را بدهد.

ص: ۱۲۱۶۱

(مساله ۲۰۰۱) کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده فطره بر او واجب نیست. ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد.

(مساله ۲۰۰۲) کسی که فقط به اندازه یک صاع که تقریبا سه کیلو است گندم و مانند آن دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد، و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد می تواند به قصد فطره، آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد، و همچنین تا به نفر آخر برسد، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد. و اگر یکی از آنها صغیر باشد، ولی او به جای او می گیرد و احتیاط آنست چیزی را که برای صغیر گرفته به کسی ندهد.

(مساله ۲۰۰۳) اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه دار شود، یا کسی نان خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد. اگر چه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر روز عید نان خور او حساب می شوند بدهد.

(مساله ۲۰۰۴) اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب نان خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است مثلا اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد.

(مساله ۲۰۰۵) کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد.

(مساله ۲۰۰۶) اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی شود.

ص: ۱۲۱۶۲

(مساله ۲۰۰۷) اگر کسـی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهـد، از کسـی که فطره بر او واجب شـده ساقط نمی شود.

(مساله ۲۰۰۸) زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهـد، چنانچه نان خور کس دیگر باشـد، فطره اش بر آن کس واجب است. و اگر نان خور کس دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد.

(مساله ۲۰۰۹) کسـی که سـید نیست نمی توانـد به سـید فطره بدهد حتی اگر سـیدی نان خور او باشد، نمی تواند فطره او را به سید دیگر بدهد.

(مساله ۲۰۱۰) فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می دهد. ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل برمی دارد فطره طفل بر کسی واجب نیست.

(مساله ۲۰۱۱) انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد.

(مساله ۲۰۱۲) اگر انسان کسـی را اجیر نماید و شـرط کند که مخارج او را بدهد در صورتی که به شرط خود عمل کند و نان خور او حساب شود بایـد فطره او را هم بدهد ولی چنانچه شـرط کند که مقدار مخارج او را بدهد و مثلا پولی برای مخارجش بدهد، دادن فطره او واجب نیست.

(مساله ۲۰۱۳) اگر کســی بعـد از غروب شـب عیـد فطر بمیرد، بایـد فطره او و عیالاـتش را از مـال او بدهنـد، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

(مساله ۲۰۱۴) اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصـرفی که سابقا برای زکات مال گفته شـد برسانند کافیست. ولی احتیاط مستحب آنست که فقط به فقرای شیعه بدهد.

ص: ۱۲۱۶۳

(مساله ۲۰۱۵) اگر طفل شیعه ای فقیر باشد، انسان می تواند فطره را به مصرف او برساند، یا به واسطه دادن به ولی طفل، ملک طفل نماید.

(مساله ۲۰۱۶) فقیری که فطره به او می دهند، لازم نیست عادل باشد ولی احتیاط واجب آنست که به شرابخوار و کسی که آشکارا معصیت کبیره می کند فطره ندهد.

(مساله ۲۰۱۷) به کسی که فطره را در معصیت مصرف می کند نباید فطره بدهند.

(مساله ۲۰۱۸) احتیاط واجب آنست که به یک فقیر بیشتر از مخارج سالش و کمتر از یک صاع که تقریبا سه کیلو است فطره ندهند.

(مساله ۲۰۱۹) اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلاً از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع که معنای آن در مساله پیش گفته شد بدهد کافی نیست. و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد.

(مساله ۲۰۲۰) انسان نمی تواند نصف صاع را از یک جنس مثلا گندم و نصف دیگر را از جنس دیگر مثلا جو بدهد. و اگر آن را به قصد قیمت فطره بدهد اشکال دارد.

(مساله ۲۰۲۱) مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را، بعد اهل علم فقیر را، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدم بدارد.

(مساله ۲۰۲۲) اگر انسان به خیال این که کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد که فقیر نبوده چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد، می تواند پس بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نتواند بگیرد باید از مال خودش فطره بدهد و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره می دانسته با احتمال می داده آنچه را گرفته فطره است، باید عوض آن را بدهد و الا، دادن عوض بر او واجب نیست و انسان باید دوباره فطره را بدهد.

ص: ۱۲۱۶۴

(مساله ۲۰۲۳) اگر کسی بگوید فقیرم، نمی شود به او فطره داد، مگر آن که اطمینان پیدا کند یا از ظاهر حالش گمان پیدا شود که فقیر است یا انسان بداند که قبلا فقیر بوده است.

مسائل متفرقه زکات فطره

(مساله ۲۰۲۴) انسان باید زکات فطره را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و موقعی که آن را می دهد، نیت دادن فطره نماید.

(مساله ۲۰۲۵) اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست و احتیاط واجب آن است که در ماه رمضان هم فطره ندهد. ولی اگر پیش از رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض دهد و بعد از آن که فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند مانعی ندارد.

(مساله ۲۰۲۶) گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می دهد، باید به جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد، یا اگر مخلوط است چیزی که مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد و اگر بیش از این مقدار باشد در صورتی صحیح است که خالص آن به یک صاع برسد ولی اگر مثلا یک صاع گندم به چندین مَن خاک مخلوط باشد که خالص کردن آن خرج یا کار بیشتر از متعارف دارد، دادن آن کافی نیست.

(مساله ۲۰۲۷) اگر فطره را از چیز معیوب بدهد کافی نیست. ولی اگر جائی باشد که خوراک غالب آنها معیوب است اشکال ندارد.

(مساله ۲۰۲۸) کسی که فطره چند نفر را می دهد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد و اگر مثلا فطره بعضی را گندم و فطره بعض دیگر را جو بدهد کافیست.

ص: ۱۲۱۶۵

(مساله ۲۰۲۹) کسی که نماز عید فطر می خواند، بنا بر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد. ولی اگر نماز عید نمی خواند، می تواند دادن فطره را تا ظهر تاخیر بیندازد.

(مساله ۲۰۳۰) اگر به نیت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مستحق ندهد، احتیاط واجب آنست که هر وقت آن را می دهد نیت فطره نماید.

(مساله ۲۰۳۱) اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، احتیاط واجب آنست که بعدا بدون این که نیت ادا و قضا کند فطره را بدهد.

(مساله ۲۰۳۲) اگر فطره را کنار بگذارد، نمی تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد.

(مساله ۲۰۳۳) اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نیت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد اشکال دارد.

(مساله ۲۰۳۴) اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود، چنانچه دسترس به فقیر داشته و دادن فطره را به تاخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد و اگر دسترس به فقیر نداشته ضامن نیست، مگر آن که در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد.

(مساله ۲۰۳۵) اگر در محل خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آنست که فطره را به جای دیگر نبرد، و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

آخرین شب رمضان

آخرین شب رمضان

بسم الله الرحمن الرحیم

آخرین شب ماه رمضان مقداری در مورد خداحافظی با ماه رمضان صحبت می کنم. بعد هم مقداری در مورد عید فطر و نماز عیدصحبت می کنم.

ص: ۱۲۱۶۶

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی»(اعلی/۱۵-۱۴)

یکی از مصادیق این آیه برای کسانی است که زکات فطره می دهند و بعد هم در نماز عید شرکت می کنند. اما قبل از آنکه وارد بحث عید بشویم خداحافظی ماه رمضان می گوییم.

صحیفه سجادیه یک دعا دارد که امام چهارم با ماه رمضان خداحافظی می کند. من چند فراز از این دعا را می گویم. امام سجاد می فرماید:

«أَنْتَ الَّذِی فَتَحْتَ لِعِبَادِکَ بَاباً إِلَی عَفْوِکَ، وَ سَمَّیْتَهُ التَّوْبَه»(صحیفه سجادیه، دعای ۴۵)

خدایا! دری را باز کردی به نام در توبه. بعد هم گفتی: «بفرمایید داخل»

«تُوبُوا إِلَی اللَّهِ»(نور/۳۱)

حالا ـ اگر کسی وارد نشد مقصر خودش است. ساعات آخر ماه رمضان را آدم باید به ساعات آخر عمر تشبیه کند. دقیقه به دقیقه ماه رمضان از انسان جدا می شود. و وقتی دستور به عبادت دادی، فرمودی: «هرکس عبادت کند دوتا ثواب به او می دهم. » و فرمودی: «مثل کسانی که در راه خدا انفاق می کنند، مثل دانه ای است که خوشه می شود و در هر خوشه صد تا دانه است. »

خدایا! ماه رمضان آمد و توبه آوردی، به ما هم فرمودی: «بفرمایید داخل» خودت میزبان و ما هم میهمان شدیم. حالا اگر کسی دراین مهمانی شرکت نکرد، مقصر خودش است. شب عید فطر روزه گیرها شاد هستند و آن هایی که روزه خورده اند شرمنده هستند.

خدایا تو گفتی: «فَاذْکُرُونی أَذْکُرْکُمْ»(بقره/۱۵۲) یاد من باشید، من هم یادتان هستم. مومنین و مومنات در این ماه رمضان یاد خدا بودند و خدا هم یاد آن ها بود. خدایا! گفتی: «دعا کنید مستجاب می کنم» خیلی ها دعا کردند و مستجاب شد. دارم از ماه رمضان جدا می شوم.

ص: ۱۲۱۶۷

دو سلام داریم،

یکی وقتی آدم وارد می شود و یکی هم در آخر کار می گوید: «سلام علیکم» اینجا سلام خروج است

«السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا أَکْرَمَ مَصْحُوبٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ وَ يَا خَيْرَ شَهْرٍ فِی الْأَيَّامِ وَ السَّاعَاتِ»(صحیفه سجادیه، دعای ۴۵)

خداحافظ ای اوقات با کرامت ماه رمضان، ای وقتی که کرامت داشتی

«وَ يَا خَيْرَ شَهْرٍ فِی الْأَيَّامِ وَ السَّاعَاتِ. » «السلام علیك قربت فیه آمال»

خداحافظ ای ماهی که امید استجابت دعا درتو نزدیک بود

«السَّلَامُ عَلَيْکَ مِنْ شَهْرٍ قَرُبَتْ فِيهِ الْآمَالُ، وَ نُشِرَتْ فِيهِ الْأَعْمَالُ»(صحیفه سجادیه، دعای ۴۵)

خداحافظ ای ماهی که بسیاری از اعمال خیر در تو پخش شد.

«السَّلَامُ عَلَيْکَ مِنْ مُجَاوِرٍ رَقَّتْ فِيهِ الْقُلُوبُ، وَ قَلَّتْ فِيهِ الذُّنُوبُ. »(صحیفه سجادیه، دعای ۴۵)

«رَقَّتْ فِيهِ الْقُلُوبُ»

خداحافظ ای ماهی که دل مومنین در تو رقیق شد. اشک ها در تو جاری شد

«وَ قَلَّتْ فِيهِ الذُّنُوبُ»

خداحافظ ای ماهی که گنا هان در تو کم شد.

«السَّلَامُ عَلَيْکَ مَا أَکْثَرَ عُتَقَاءَ اللَّهِ فِيکَ، وَ مَا أَسْعَدَ مَنْ رَعَی حُرْمَتَکَ بِک»(صحیفه سجادیه، دعای ۴۵)

خداحافظ ای ماهی که خدا به خاطر شرافت تو بندگان را بخشید

«وَ مَا أَسْعَدَ مَنْ رَعَی حُرْمَتَکَ بِک»

چقدر رستگار و سعادتمند هستند آن هایی که قدر تو را داشته اند.

«السَّلَامُ عَلَيْکَ مَا کَانَ أَطْوَلَکَ عَلَی الْمُجْرِمِينَ، وَ أَهْيَبَکَ فِی صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ «السَّلَامُ عَلَيْکَ مِنْ شَهْرٍ لَا تُنَافِسُهُ الْأَيَّامُ»(صحیفه سجادیه، دعای ۴۵)

خداحافظ ای ماهی که برای مومنین هیبت و عظمت داشتی و برای مجرمین طولانی بودی. خداحافظ ای ماهی که

«لَا تُنَافِسُهُ الْأَيَّامُ»

ص: ١٢١٦٨

که هیچ ماهی به اندازه تو نیست و به تو نمی رسد. خداحافظ ای شب قدر! خداحافظ ای برکات! خداحافظ ای ماهی که نیامده، سید سجاد منتظرت بود. خداحافظ ای ماهی که نرفته، سید سجاد دل از تو نمی کند. خداحافظ ای برکاتی که از دست من رفت

«السَّلَامُ عَلَيْکَ وَ عَلَى فَضْلِکَ الَّذِي حُرِمْنَاهُ، وَ عَلَى مَاضٍ مِنْ بَرَكَاتِکَ سُلِبْنَاهُ»(صحیفه سجادیه، دعای ۴۵)

خداحافظ ای ماه و ای کمالاتی که نتوانستم به شما برسم. خداحافظ ای الطافی که دستم به شما نرسید.

و در مجموع حضرت سجاد(ع) خداحافظی عجیبی می کند. مثل یک مادری که یک بچه دارد و این بچه می خواهد از او جدا شود. بعد می گوید: خدایا!

«وَ بَارِكْ لَنَا فِي يَوْمِ عِيدِنَا وَ فِطْرِنَا»(صحیفه سجادیه، دعای ۴۵)

ماه رمضان که تمام شد به عید فطر رسیدیم. این عید فطر را برای ما مبارک کن.

«اللَّهُمَّ اسْلَخْنَا بِانْسِلَاخِ هَذَا الشَّهْرِ مِنْ خَطَايَانَا»(صحیفه سجادیه، دعای ۴۵)

خدایا! همینطور که ماه رمضان را از من جدا می کنی، من را هم از گنا هانم جدا کن. این خداحافظی خیلی ظریف و لطیف و جالب است.

اما عید فطر!

هر چه که بیشترین غذایت در سال است، پول سه کیلویش را پرداخت کن. امام صادق(ع) می فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى»(اعلی/۱۴) رستگار هستند کسانی که «مَنْ أَخْرَجَ الْفِطْرَةَ»(من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۰) کسانی که این سه کیلو را داده اند.

قال الباقر(ع):

«إِذَا كَانَ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنْ شَوَّالٍ نَادَى مُنَادٍ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ اغْدُوا إِلَى جَوَائِزِكُمْ ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ جَوَائِزُ اللَّهِ لَيْسَتْ بِجَوَائِزِ هَؤُلَاءِ الْمُلُوكِ ثُمَّ قَالَ هُوَ يَوْمُ الْجَوَائِزِ»(کافی، ج ۴، ص ۱۶۸)

عید که می شود، منادی ندا می دهد: «ای کسانی که روزه گرفتید، ای مومنین، از خدا جایزه بگیرید. » بعد امام باقر فرمود: «ای جابر، جوایز خدا مثل جوایز پادشاهان نیست. جایزه خدا عفو و بخشش و لطف و کرامت است. »

امام رضا فرمود:

«إِنَّمَا جُعِلَ یَوْمُ الْفِطْرِ الْعِیدَ لِیَكُونَ لِلْمُسْلِمِینَ مُجْتَمَعاً یَجْتَمِعُونَ فِیهِ وَ یَبْرُزُونَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَیُمَجِّدُونَهُ عَلَی مَا مَنَّ عَلَیْهِمْ»(من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۲۲)

روز عید فطر روزی است که مسلمین جمع می شوند

«وَ یَبْرُزُونَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»

به بیابان می روند و خودشان را عرضه می کنند

«فَیُمَجِّدُونَهُ عَلَی مَا مَنَّ عَلَیْهِمْ»

چون روایت داریم که برای عید فطر زیر انداز نبرید. خاک بیابان و صحرا بهداشتی است. این خاک کوچه و خیابان است که میکروب دارد. و جالب اینکه می گوید هم لباس شیک بپوش و هم آنرا خاکی بکن.

حدیث داریم کسانی که لباس قشنگ می پوشند، اما وقت نماز لباسشان را در می آورند و کنار می گذارند، این معلوم می شود که زینتش برای غیر خداست، ریاکار است و می خواهد خودش را به خلق خدا اراده کند.

حدیث داریم که حضرت فاطمه زهرا(س) قشنگ ترین لباس های امام حسن را روز عید فطر به امام حسن می پوشاند و پیغمبر دستش را می گرفت و به نماز عید می برد. پیغمبر می گفت: «الله اکبر» امام حسن کوچولو هم می گفت: «الله اکبر» امیرالمومنین روز عیدفطر فرمود:

«أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ یَوْمَكُمْ هَذَا یَوْمٌ یُثَابُ فِیهِ الْمُحْسِنُونَ وَ یَخْسَرُ فِیهِ الْمُسِیئُونَ وَ هُوَ أَشْبَهُ یَوْم بِقِیَامَتِكُمْ فَاذْكُرُوا بِخُرُوجِكُمْ عَنْ مَنَازِلِكُمْ إِلَی مُصَلَّاكُمْ خُرُوجَكُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَی رَبِّكُمْ وَ اذْكُرُوا بِوُقُوفِكُمْ فِی مُصَلَّاكُمْ وُقُوفَكُمْ بَیْنَ یَدَیْ رَبِّكُمْ وَ اذْكُرُوا بِرُجُوعِكُمْ إِلَی مَنَازِلِكُمْ رُجُوعَكُمْ إِلَی مَنَازِلِكُمْ فِی الْجَنَّهِ وَ النَّارِ» (أمالی صدوق، ص ۱۰۰)

ص: ۱۲۱۷۰

می دانید روز عید فطر چه روزی است؟

«یَوْمٌ یُثَابُ فِیهِ الْمُحْسِنُونَ»

روزی که خدا به نیکو کارها و به کسانی که در ماه رمضان جلوی شکم و شهوتشان را گرفته اند، اجر می دهد.

«وَ یَخْسَرُ فِیهِ الْمُسِیئُونَ»

افرادی هم که جلوی شکم و شهوتشان را نگرفته اند، خسارت می بینند.

«وَ هُوَ أَشْبَهُ یَوْمٍ بِقِیَامَتِکُمْ»

روز عید فطر بسیار شبیه قیامت است.

«فَاذْکُرُوا بِخُرُوجِکُمْ عَنْ مَنَازِلِکُمْ إِلَی مُصَلَّاکُمْ خُرُوجَکُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَی رَبِّکُمْ»

همین که از خانه به مصلای می روید، مثل کسی که از قبر بیرون می اید و به صحنه قیامت می رود.

«وَ اذْکُرُوا بِوُقُوفِکُمْ فِی مُصَلَّاکُمْ وُقُوفَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ رَبِّکُمْ»

همینطور که در مصلا برای نماز عید ایستاده اید، انگار در صحنه قیامت ایستاده اید.

«وَ اذْکُرُوا بِرُجُوعِکُمْ إِلَی مَنَازِلِکُمْ رُجُوعَکُمْ إِلَی مَنَازِلِکُمْ فِی الْجَنَّهِ وَ النَّارِ»

همین که برمی گردید، انگار از صحنه قیامت جواب داده اید و به بهشت می روید. اسلام می خواهد در روز عید فطر بین مردم ولوله بیفتد. و لذا گفته اند: «وقتی نماز عید می روید، از یک خیابان بروید و ازیک خیابان دیگر برگردید. »

مرحوم مجلسی از تذکره نقل می کند

و می فرماید: چرا می گویند راهت را عوض کن؟ چون هر چه راهت طولانی تر باشد، ثوابت بیشتر است.

«لیشهد الطریقان أو لیساوی بین الطریقین فی التبرک بمروره و سرورهم برؤیته و ینتفعون بمسألته أو لیتصدق علی أهل الطریقین من الضعفاء أو لیتبرک الطریقان بوطئه علیهما» (بحارالأنوار، ج ۸۷، ص ۳۷۵)

ای نمازگزار! چون سی روز روزه گرفته ای و حالا نماز خوانده ای، بگذار شهر با کف پای تو متبرک شود «أو لیتصدق علی أهل الطریقین من الضعفاء» چون در روایات می گوید: «ارزق لکم» اگر در همه شهر غلغله بشود تجارت هم می گردد. فقرایی هم که در کوچه و خیابان هستند به یک نوایی می رسند. اجمالاً خدا می خواهد در روز عید صحنه شهر و روستا عوض شود.

ما بیشتر دلمان می سوزد،

یک روایت در من لایحضر داریم که امام می فرماید: «این عید برای مردم عید است ولی ما بیشتر دلمان می سوزد، برای اینکه می بینیم حکومت حق دست اهل حق نیست» مثل خانواه شهدا که وقتی می بینند یکی دست بچه اش را گرفته، دلشان آتش می گیرد.

«لِأَنَّهُمْ یَرَوْنَ حَقَّهُمْ فِی یَدِ غَیْرِهِمْ» (کافی، ج ۴، ص ۱۶۹)

شما اگر دیدی در حسینیه جماران به جای امام صادق منصور دوانقی نماز عید می خواند، جگرت می سوزد. امام صادق می گوید: در روزهای عید می سوزیم. و لذا به ما سفارش کرده اند که در روزهای عید غدیر، فطر، قربان و در همه عیدها دعای ندبه بخوانید. دعای ندبه دعای گریه است. بخاطر اینکه سیمای عید از صاحب عید جداست. پس شیعه باید گریه کند.

«کَانَ یَلْبَسُ فِی الْعِیدَیْنِ بُرْداً» (المقنعه، ص ۲۰۲)

پیغمبر روز عید لباس برد می پوشید.

عید فطر و جمعه با هم یکی شد

حدیث داریم که یک سال روز عید فطر و جمعه با هم یکی شد. امیرالمومنین نماز عید را خواندند. و بعد فرمودند: «برای نماز جمعه آزاد هستید. » یعنی نماز عید را بر نماز جمعه ترجیح دادند.

«مَنْ لَمْ یَشْهَدْ جَمَاعَةَ النَّاسِ فِی الْعِیدَیْنِ فَلْیَغْتَسِلْ وَ لْیَتَطَیَّبْ بِمَا وَجَدَ وَ یُصَلِّی فِی بَیْتِهِ وَحْدَهُ کَمَا یُصَلِّی فِی جَمَاعَةٍ» (من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۰۷)

امام صادق فرمود: هرکس نمی تواند به نماز عید برود «فَلْیَغْتَسِلْ» روز عید غسل بکند و لباس خوب بپوشد و عطر بزند.

یک نماز عید فطر امام رضا خواند،

که قصه قشنگی دارد. در زمان مامون یک روز مامون به امام رضا پیشنهاد کرد که نماز عید را شما بخوانید. امام رضا قبول نکرد. اما با اصرار و فشار به امام رضا گفت که نماز عید را شما باید بخوانی. امام رضا هم در جواب مأمون گفت: «این نماز عید هایی که شما می خوانید، نماز عید سلطنتی است. من اگر نماز عید بخوانم، می خواهم یک نماز عید، شبیه نماز عید رسول لله بخوانم» مامون هم که رسول الله را ندیده بود گفت: «خوب بخوان. » مامون به اداره دربارش گفت که همان مراسم سلطنتی که برای من بوده برای امام رضا تهیه کنید. این ها همه آمدند تا امام رضا را ببرند که نماز عید بخوانند. امام رضا(ع)

«فَاغْتَسَلَ وَ تَعَمَّمَ بِعِمَامَةٍ بَيْضَاءَ مِنْ قُطْنٍ» (کافی، ج ۱، ص ۴۸۸)

غسل عید کرد. عمامه بست. بعد گوشه عمامه را آویزان کرد و یک عصا گونه ای دست گرفت و ساق پایش را بالا زد. بیرون آمد

«وَ كَبَّرَ أَرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ» (کافی، ج ۱، ص ۴۸۸)

چهار مرتبه فرمود: «الله اکبر» همه آمدند و دیدند که امام رضا(ع) پابرهنه شده است. گفتند: آقا! کفش بیاوریم؟ گفت: نه! من می خواهم پابرهنه به نماز بروم. هرده متر که می رفت «الله اکبر» می گفت. از خانه تا صحرا همینطور رفت یک ولوله ای شد و همچنان روحانیتی داشت که شهر تکان خورد. به مامون گفتند: «اگر این نماز عید خوانده بشود حکومت تو برچیده می شود. » مثل اینکه اگر ده تا از بسیجی های ایران بگویند «الله اکبر» همه دنیا می ترسند. اما صعودی صبح تا شب می گوید «الله اکبر» نه تنها کشورها نمی ترسند، حتی یک مگس هم نمی ترسد. خلاصه فرق می کند. بالاخره آمدند و امام رضا را از وسط راه برگرداندند و امام رضا کفش هایش را پایش کرد و برگشت. خلاصه از این می فهمیم که نماز عیدی نماز عید است که طاغوت را بلرزاند. یعنی تنها نمازعید در روی کره زمین نماز عید ایران است. چون این نماز عید است که ابرقدرت ها از آن می ترسند. نماز عید اردن هیچ ارزشی ندارد، نماز عید کویت هیچ ارزشی ندارد.

قرآن می گوید:

«إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ»(عنکبوت/۴۵)

یعنی در نماز عید فطر باید بی حجاب ها حساب کار خودشان را بکنند. نماز عید شما باید جلوی فحشاء و منکر را بگیرد و بزرگترین منکر طاغوت و بهترین معروف مبارزه با طاغوت است.

ص: ۱۲۱۷۳

سخنرانی امیرالمؤمنین علیه السلام

اما امیرالمومنین در خطبه های نماز عید فطر یک سخنرانی جالب کرد و فرمود: ای مردم!

«وَ الْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ» (من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۷)

بترسید که جبهه نروید و یا از جبهه برگردید. حضرت ابتدا در خطبه اش می فرماید: هر نفری سه کیلو بدهید و بعد سفارش به امر به معروف و نهی از منکر می کند و سپس به خانم ها سفارش می کند

«وَ الْإِحْسَانِ إِلَی نِسَائِکُمْ» (من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۷)

به زن هایتان خوشرفتاری کنید. و بعد می فرمایند که از کم فروشی و شهادت ناحق دوری کنید

«وَ الْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ»

آخرین وصیت و نصیحت امیرالمومنین روز عید فطر در خطبه نماز عید فطر سفارش به جبهه بوده است.

در نماز عید فطر خطبه ها را بعد از نماز میخوانند

یک نفر آمده و سوال می کند که چرا در نماز جمعه خطبه ها را قبل از نماز می خوانند؟ اما در نماز عید فطر خطبه ها را بعد از نماز می خوانند؟ امام یک روانشناسی تبلیغی می کند و می فرماید: «چون نماز جمعه هر هفته هست و مردم اگر نماز جمعه را بخوانند، در می روند، فرار می کنند و برای خطبه ها کسی نمی نشیند. اما عید سالی دو روز است و مردم اگر نمازشان را بخوانند، فرار نمی کنند. مردم ما خیلی خوب هستند، خطبه های دو ساعتی را کنار خیابان می نشینند و بانشاط گوش می دهند. اما زمان حضرت رسول، پیغمبر داشت خطبه می خواند که یک مرتبه طبل زدند و آمدند چیزی بفروشند. همه بلند شدند و رفتند که جنس تعاونی بخرند. پیغمبر فقط با ۱۲ نفر باقی ماند. آیه نازل شد که:

«وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها»(جمعه/۱۱)

یعنی واقعاً نماز جمعه خوان های ما در طول تاریخ از همه نماز جمعه خوان ها بهتر هستند و الان هم نماز جمعه و نماز عید ایران از همه کشور های دیگر شلوغ تر است. شما حساب کن در مسجدالحرام امام جمعه می اید از روی کاغذی که حکومت به دستش داده و آنرا هم آمریکا به دست حکومت داده است، خطبه می خواند. آخر این هم شد نماز عید؟ مثل فتیله چراغ اگر بخواهند بالاـ می کشند و اگر بخواهند پایین می کشند، این که امام جمعه نشد. امام جمعه باید از خودش فکر و تحلیل و تهدید و تشویق داشته باشد.

نشانه این که اسلام آمریکایی است یا اسلام محمدی این است اسلام محمدی اسلامی است که کفار از آن بترسند. قرآن می گوید:

«تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ»(انفال/۶۰)

از اسلام محمد دشمن می ترسد و الان فقط از اسلام ایران دشمنان می ترسند. پس از این پیداست که اسلام ایران اسلام محمدی است و اسلام کشور های دیگر اسلام آمریکایی است. چون دولت ها و طاغوت ها از اسلام کشور های دیگر نمی ترسند و خدا را شکر کنید که در ایران هستیم و امام و رهبر انقلاب داریم.

و اما نماز عید! در نماز عید ۵ تا قنوت می خوانیم.

«اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْعَظَمَهِ وَ أَهْلَ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوتِ وَ أَهْلَ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَهِ وَ أَهْلَ التَّقْوَى وَ الْمَغْفِرَهِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً وَ لِمُحَمَّدٍ ص ذُخْراً وَ شَرَفاً (وَ كَرَامَةً) وَ مَزِيداً أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلَكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ » (إقبال الأعمال، ص ۲۸۹) اگر یک میلیارد مسلمان در روز عید فطر بریزند در خیابان و در مقابل خدا سجده کنند، دیگر مردم مقابل طاغوت سجده نمی کنند. امام باقر می فرماید: وقتی می خواهی بروی و نماز عید بخوانی، بگو خدایا روز عید است و هر کس پهلوی بزرگی می رود که عیدی بگیرد، من هیچ کس را بزرگ نمی دانم و نماز عید می آیم تا از تو عیدی بگیرم.

ص: ۱۲۱۷۵

نماز عید چند جمله است.

یکی می گوید:

«اللَّهُمَّ أَهْلَ الْکِبْرِیَاءِ وَ الْعَظَمَهِ»

کلمه عظمت از «عظم» است. «عظم» یعنی «استخوان». عظمت یعنی کسی که استخوان دار و قوی است. خدایا بزرگی و کبریایی از توست.

«وَ أَهْلَ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوتِ»

خدایا هر کس که ندارد تو به او می بخشی. «جبروت» یعنی هر کس که کم دارد، تو جبران می کنی.

«وَ أَهْلَ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَهِ»

هرکس بد است عفو می کنی و هر کس که خوب و محسن است به او لطف و رحمت می کنی.

«وَ أَهْلَ التَّقْوَی وَ الْمَغْفِرَهِ»

«مغفره» از «یغفر» است «یغفر» یعنی «کلاه خود». هرکس در جبهه کلاه خود داشته باشد سرش ضربه نمی بیند. خدایا یعنی تو با یک پوشش ایمانی ما را از ترکش های شیطان حفظ کن. بعد می گوید خدایا بحق این روز «أَسْأَلُکَ بِحَقِّ هَذَا الْیَوْمِ»

علامه طباطبایی یک بحثی در المیزان دارد به نام «نی نحوست الایام» یعنی بعضی روز ها نحس است. روز ها همه مثل هم هستند منتها روز مبارک حوادث خیر است و روز نحس حوادث شر است.

سه رابطه

در نماز عید ما به سه جهت بند هستیم.

۱-رابطه ما با خودمان که غسل و عطر و لباس تمیز است.

۲-رابطه با خدا که نماز عید است

۳- رابطه با مردم و خلق محروم که عید فطر به شکم سیر کردن است.

«ذُخْراً وَ شَرَفاً (وَ کَرامَهً) وَ مَزِیدَاً»

همانی است که در ماه رمضان هم گفتیم

«هذا شهر شرفته و عظمته و کرمته و فضلته علی الشهور» (المصباح کفعمی، ص ۶۳۰)

حالا در عید هم می گوییم که خدایا همانطور که در ماه رمضان «شرفته کرمته فضلته» این ماه را هم «شرفاً و کرامةً» برای ما قرار بده. و لذا داریم شب عید فطر مثل شب قدر است و بخشش خدا در شب عید فطر به اندازه بخشش خدا در طول ماه رمضان است. نقل شده که امام سجاد برده می خرید و با آن ها کار می کرد و شب عید فطر همه برده ها را یکجا آزاد می کرد. بعد می گفت: خدایا من برده هایم را آزاد کردم، تو هم سید سجاد را از آتش جهنم آزاد کن.

بعد می گوید خدایا عید را برای ما «ذُخْراً» قرار بده. همه شما کلمه ذخیره را می دانید. یعنی فعلاً که وضعمان خوب است برای روز مبادا ذخیره می کنیم. ای مسلمان ها و ای کسانیکه در طول ماه رمضان عقب مانده اید و نتوانستید که مورد بخشش قرار بگیرید. عید فطر برای شما ذخیره شده است.

خدایا! ترا به آبروی آن عزیزانی که روزه شان را قبول کردی، لطف کن و عیدی همه ما را پیروزی زرمندگان اسلام و سقوط صدامیان قرار بده. خدایا دل ما خوش است دل ایران ما را هم با آزادی خوش کن. خدایا آن امامی که نماز عید می خواند و تمام کره زمین با او نماز می خوانند عیدی ما را ظهور ایشان و رضایت ایشان از ما قرار بده. ما را از زمینه سازان این آقا قرار بده. خدایا این هایی که روزه شان را خوردند و اشتباه کردند هدایت کن. ایمان و تقوایی به ما بده که وقت گناه ما روسفید بیرون بیاییم. توطئه ها علیه نظام اسلامی را خنثی و توطئه گران را نابود بفرما. ما را و نسل ما را فدای دین قرار بده. مریض ها را شفا بده و امام عزیز ما و رهبر انقلاب ما را حفظ بفرما و اموات ما را بیامرز.

ص: ۱۲۱۷۷

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

نماز عید فطر ۳

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

مطالبی در باب عید فطر و نماز عید فطر

نماز عید فطر حضرت رضا علیه السلام :

مأمون اصرار داشت که حضرت رضا علیه السلام ولایت عهدی را بپذیرد. حضرت نمی پذیرفت. آخر، مسأله اجبار را مطرح کرد که حضرت پذیرفت ولی طوری پذیرفت که خودش عین نپذیرفتن بود و بیشتر سبب رسوایی مأمون شد.

خلفا سالها بود که نماز عید فطر و عید قربان می خواندند. پیغمبر نماز عید فطر و عید قربان می خواند، اینها هم نماز عید فطر و عید قربان می خواندند. اما روش نماز خواندن به تدریج فرق کرده بود، سیره فرق کرده بود. (مثال خوبی است: نماز عید خواندن، کتاب اللّه و سنّت رسول اللّه است اما چگونه نماز خواندن، سیره است.) کم کم دربارهای خلفا مانند دربارهای ساسانی ایران و قیاصره روم شده بود، دربارهای خیلی مجلّل. لباس خلیفه و سران سپاه دارای انواع نشانه های طلا و نقره بود. خلیفه وقتی می خواست به نماز عید بیاید، با جلال و شکوه خاص و با هیمنه سلطنتی می آمد.

خودش سوار بر اسبی که گردنبند طلا یا نقره داشت می شد و شمشیری زرّین به دست می گرفت، سپاه نیز از پشت سرش می آمد، درست مثل این که می خواهند رژه نظامی بروند. بعد می رفتند به مصلّی، دو رکعت نماز می خواندند و برمی گشتند.

مأمون به حضرت رضا اصرار داشت که می خواهم نماز عید فطر را شما بخوانید.

امام فرمود: من از اول با تو شرط کردم که فقط اسمی از من باشد و من کاری نکنم.

ص: ۱۲۱۷۸

نه آقا! من خواهش می کنم. شما از نماز هم ابا می کنید؟! این که یک کار مربوط به مردم نیست که بگویید پای ظلمی در کار می آید. لااقل همین یک نماز را شما بخوانید.

در این جا حضرت جمله ای می گوید نظیر جمله امام حسین و نظیر جمله علی علیه السلام در جریان بیعت بعد از عمر. فرمود: من به یک شرط حاضرم؛ من نماز می خوانم اما با سیره جدّم و پدرم، نه با سیره شما.

مأمون با آن همه زرنگی که داشت (از نظر خودش) احمق شد. گفت: بسیار خوب، به هر سیره و روشی که می خواهید بخوانید. فکر می کرد غرض این است که کاری را به عهده حضرت رضا گذاشته باشد تا مردم بگویند پس امام رضا عملًا هم قبول کرد.

در روز عید فطر، امام رضا علیه السلام به اطرافیان خود فرمود: لباسهای عادی بپوشید، پاها را برهنه کنید، دامن عباها و آستینهایتان را بالا ـ بزنید و ذکرهایی را که من می گویم شما هم بگویید. حالتتان حالت خشوع و خضوع باشد. ما داریم به پیشگاه خدا می رویم، توجهتان به خدا باشد. ذکرها را که می گویید، خدا را درنظر بگیرید. امام عمامه اش را به شکلی که پیغمبر می بست بسته است، لباسش را به شکلی که پیغمبر می پوشید پوشیده است، عصا به شکل پیغمبر به دست گرفته، پاهایش را برهنه کرده، با یک حالت خضوع و خشوعی! از همان داخل منزل که بیرون می آمد، با صدای بلند شروع کرد به گفتن «اللَّهُ اکْبَرُ، اللَّهُ اکْبَرُ، اللَّهُ اکْبَرُ عَلی ما هَدانا وَ لَهُ الشُّکْرُ عَلی ما اوْلانا».

سالهاست که مردم این ذکرها را درست نشنیده اند. کسانی که همراه حضرت بودند، وقتی آن حال الهی حضرت را دیدند که منقلب شده، خودش را در حضور پروردگارش می برد و اشکهای مبارکش جاری است، با حالت خضوع و خشوع، با معنویت تمام و در حالی که اشکهایشان جاری بود فریاد کردند: «اللَّهُ اکْبَرُ، اللَّهُ اکْبَرُ عَلی ما هَدانا وَ لَهُ الشُّکْرُ عَلی ما اوْلانا». حضرت می گوید و اینها تکرار می کنند، تا آمدند نزدیک درب منزل. صدا بلندتر می شد.

ص: ۱۲۱۷۹

مأمون، فرماندهان سپاه و سران قبایل را فرستاده که بروید پشت سر علی بن موسی الرضا نماز عید فطر بخوانید. اینها به سیره سالهای پیش خلفا، خودشان را آرایش و مجهز کرده و لباسهای فاخر پوشیده اند، اسبهای بسیار عالی سوار شده و شمشیرهای زرّین به کمر بسته و دم درب ایستاده اند که حضرت رضا با همان جلال و هیبت دنیایی و سلطنتی بیرون بیاید. یک مرتبه حضرت با آن حال بیرون آمد. در میان آنها ولوله پیچید و بی اختیار خودشان را از روی اسبها پایین انداختند و اسبها را رها کردند.

تاریخ می نویسد: چون می بایست پاها برهنه باشد و آنها چکمه به پا داشتند و چکمه نظامی را به زودی نمی توان بیرون آورد، هرکس دنبال چاقو می گشت که زود چکمه را پاره و پاهایش را لخت کند. اینها نیز دنبال حضرت به راه افتادند. کم کم صدای هیمنه «اللَّهُ اکْبَر» شهر مرو را پر کرد. مردم ریختند روی پشت بامها و به تدریج ملحق شدند. در مردم نیز روح معنویت موج می زد.

حضرت می فرمود: «اللَّهُ اکْبَر»، این شهر یک پارچه فریاد می زد: «اللَّهُ اکْبَر». هنوز از دروازه شهر بیرون نرفته بودند که جاسوسها به مأمون خبر دادند که اگر این قضیه ادامه پیدا کند، تو مالك سلطنت نیستی. سربازها ریختند که نه آقا! زحمتتان نمی دهیم، خیلی اسباب زحمت شد، خواهش می کنیم برگردید.

مجموعه آثار استاد شهید مرتضی مطهری ، جلد ۱۷ ، صفحه ۱۷۴ تا ۱۷۶

لطیفه:

شخصی پس از یک ماه گرسنگی که سخت ناتوان و لاغر شده بود، برای رؤیت ماه در شب عید فطر به روی بام رفته بود، وقتی پس از زحمت زیاد رؤیت نصیبش شد و هلال ماه را به قول شاعر " نازك و نزار" چون ابروی دلدار دید، خطاب به آن چنین گفت: مگر لازم بود خود و مردم بیچاره را بدین صورت درآوری؟

فرمایشی از امام حسن(ع) درباره عید سعید فطر

امام حسن(ع) در روز عید فطر بر گروهی گذشت که سرگرم بازی و خنده بودند. بالایِ سرشان ایستاد و فرمود:

خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه خلق خود قرار داد تا با طاعت و اطاعت از او و جلب خشنودیش از همدیگر پیشی گیرند؛ گروهی پیشی گرفتند و کامیابی یافتند و گروهی وا ما ندند و ناکام شدند. در چنین روزی که نیکوکاران پاداش می گیرند و هرزه کاران زیان می بینند، بسیار مایه تعجب است که کسی به خنده و بازی و بی خبری مشغول باشد. به خدا سوگند اگر پرده کنار رود، خواهند دانست که نیکوکار به نیکوکاری خود مشغول است و بدکار به بدکاری خود. سپس حضرت به راه خود ادامه داد و رفت.

فرمایش رسول خدا(ص) درباره عیدهای فطر و قربان

شاید هیچ جامعه و گروهی نباشد که ایام خاصی به عنوان عید نداشته باشند، اما معنی عید در میان اقوام و فرهنگ ها یکسان نیست. در برخی از جوامع روزهای عید، صرفا روزهای شادی و تفریح است؛ از سوی دیگر، در برخی از فرهنگ ها اعیاد به نوعی با دین و معنویت ارتباط دارند، یا اصلاً خواستگاه مذهبی و آیینی دارند. در فرهنگ اسلامی اعیاد، یوم اللّه هستند و ارتباط تنگاتنگی با دین و مذهب دارند.

پیامبر خدا(ص) می فرمایند: زمانی که وارد مدینه شدم، اهالی آن شهر از زمان جاهلیت دو روز داشتند که طی آن دو روز به بازی و تفریح می پرداختند.خداوند به جای آن دو روز، دو روز بهتر به شما داد: روز فطر و روز قربان.

ص: ۱۲۱۸۱

روز بی معصیت، عید است

در احوالات امام علی(ع) آمده است:

«چون در عراق نبطیان را دید که در عید خود زینتی و تجملی ظاهر کرده بودند، فرمود: این چیست که اظهار کرده اند؟

عرض کردند : روز عید ایشان است. فرمود: هر روزی که خدای را معصیت نکنیم آن عید ماست».

عید و نهی از منکر

ابوحامد غزالی می نویسد:

مروان حکم در نماز عید پیش از نماز خطبه میخواند ، مردی بر وی اشکال گرفت که خطبه باید پس از نماز باشد! مروان گفت: ای فلان، آن رسم ترک شده است

ابو سعید خدری میگوید: این مرد حقی که بر او واجب بود به جای آورد، که پیامبر ــ صلی الله علیه وآله و سلم ــ دستور فرموده است:

مَن رأی مُنْکَراً فَلَیُنکُره بِیَده، فإنْ لَم یَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِه، فإنْ لَمْ یَسْتَطِع فَبِقَلبِه، هر که منکری بیند باید که به دست آن را تغییر کند، و اگر نتواند به زبان، و اگر نتواند به دل،

حضور پرشکوه مردم ایران در نماز عید از قدیم الایام در کتب تاریخی قدیم

حضور ایرانیان در نماز عید، هماره شکوه خاصی داشته است:

حکایت:

«چون قتیبه بن مسلم مسجد جامع بنا کرد اندرون حصار بود. از اندرون شهر و آن حوالی را ریگستان می خوانند، آن موضع را نمازگاه عید کرد و مسلمانان را بیرون آورد، تا نماز عید کردند. و مردمان را فرمود تا سلاح با خود بیرون آوردند، به سبب آنکه اسلام هنوز نو بود، و مسلمانان از کافران ایمن نبودند، و امروز سنت مانده است، تا هر که اهل سلاح باشند با خویشتن بیرون آرند. و آن دروازه را «دروازه سرای معبد» خوانند. ... و بدین نمازگاه سال های بسیار نماز عید گزارده اند.

چون مردم در این مکـان نمی گنجیـده انـد، امیر سدیـد منصور بن نوح بن نصـر... حایط هاو باغ های بانزهت بخریـد به قیمت بسیار، و مال بسیار در آن خرج کرده آن را نمازگاه عید ساخت، و منبر و محراب نیکو فرمود. و سال های بسیار نماز عید آنجا کردنـد. آن نمازگـاه تا به روزگار ارسـلان خان بود. ارسـلان خان فرمود تا نمازگاه به نزدیک شـهر کردنـد، تا مردمان را رنج نباشد. و اگر وقتی دشمنی قصد شهر کند، مردمان شهر غایب نباشند».

زکات فطر

بلعمی احوالات پیامبر اکرم(ص) را در روز عید چنین گزارش می دهد:

حکایت:

«پس چون ماه رمضان بگذشت، پیغمبر اکرم صدقه روز عید واجب نمود. روز عید بیرون آمد از مدینه و به مصلی رفت و نماز خواند، و در خطبه در مورد فطریه سخن فرمود»

در جای دیگر نیز چنین آورده است:«و پیغمبر صـلی الله علیه وآله روزه ماه رمضان که تمام شـد نماز عیـد خوانـد و صدقه عید دادند ، و چون از شوال هفت روز گذشت به غزو احد رفتند».

حقیقت عید

عـارف وارسـته، مرحوم میرزا جواد آقـا ملکی تبریزی رحمه الله درباره حقیقت عیـد و مفهوم عمیق و والای این روز، چنین می فرمایـد: «عیـد زمانی است که خداوند متعال برای جایزه دادن و بهره مند کردن بندگان از نعمت ها، آن روز را در میان روزها انتخـاب می کنـد تـا برای گرفتن خلعت هـا و عطایا جمع شونـد و به همگان اعلام کرده است که به درگاه او روی آورده و با اعتراف به بنـدگی و آمرزش خواسـتن از گناهان و عرضه نیازها و آرزوهایشان، برای او تواضع نمایند. خداوند نیز در تمام این مـوارد، به آنـان وعـده اجـابت و اعطـایی بالاـتر از آرزوهایشـان، بلکه بالاـتر از آن چه در دل بشـری خطـور کرده، داده است. دوست دارد در چنین روزی، به او خوش گمان بوده و جانب امیدواری به قبول خداوند و آمرزش و عطای او را بر جانب ترس از رد و عذابش ترجیح بدهند».

ص: ۱۲۱۸۳

دعای امام سجاد علیه السلام در عید فطر

زینت عبادت کنندگان، حضرت علی بن الحسین علیه السلام در روز عید فطر، اهتمام زیادی به اعمال این روز داشتند و همواره دست به دعا برمی داشتند و به مناجات و راز و نیاز با حضرت حق می پرداختند. در بخشی از دعای ایشان در روز عید فطر چنین آمده است: «خداوندا، مابه سویت توبه می کنیم در روز عید فطر که آن را برای اهل ایمان روز عید و شادی قرار دادی و برای اهل دین خود، روز اجتماع و همیاری مقرر نمودی. پس از گناهانی که مرتکب شده ایم و از کارهای ناپسندی که انجام داده ایم به پیشگاه تو، توبه می نماییم».

یکی از شعارهای زیبای عید فطر، ندای آسمانی تکبیر است؛ ندایی که در طول تاریخ، لرزه بر تن طاغوت انداخت است.

نوشته اند روزی منصور دوانیقی، از خلفای بنی عباس درون کاخ خویش مشغول خوردن غذا بود. مرد مسلمان دینداری از کنار کاخ می گذشت. در این هنگام، صدای تکبیر او که حاکی از فطرت توحیدی اش بود برخاست.وقتی منصور صدای الله اکبر را شنید، به نگهبانان دستور داد او را دستگیر کنند و نزد او آورند. هنگامی که مأموران آن مرد را آوردند، به او گفت: چرا در کنار کاخ من فریاد الله اکبر سردادی؟ مرد گفت: منظوری از ادای ذکر الهی نداشتم. اما منصور تکبیر او را بی منظور ندانست و دستور داد سر از بدنش جدا کنند. آری، تکبیر مفهوم بلندی دارد که همگان را یارای شنیدن آن نیست

اجرت روزه داران

ص: ۱۲۱۸۴

حسن بن راشد می گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم می گویند آمرزش بر کسی که ماه رمضان را روزه گرفته، در شب قدر نازل می شود. امام فرمود: ای حسن! همانا به کارگر پس از فراغ از کار اجرت می دهند. پس آمرزش روزه داران و اجرتشان در شب عید فطر به آنان داده می شود. سپس پرسیدم: فدایت گردم! چه عملی در آن شب بهتر است؟ حضرت فرمود: «هر گاه آفتاب غروب کرد، سه رکعت مغرب را بخوان و سپس دست هایت را بلند کن و بگو: ای صاحب عطای ممتد! ای صاحب سال! ای برگزیننده محمد صلی الله علیه و آله و یارش علی علیه السلام ! بر محمد و آل او درود فرست و تمامی گناهانی که مرتکب شده ام و آن را فراموش کرده ام را بیامرز، در حالی که آن گناهانم نزد تو و در کتاب مبین و نوشته آشکار تو ضبط است. سپس پیشانی ات را به خاک بیاسای و در حال سجده، صد بار بگو به سوی خدا توبه می کنم، آن گاه از خدای بزرگ حاجت بخواه

ره آوردهای رمضان چیست؟

ارمغانهای این ماه پربرکت را این چنین می توان فهرست کرد:

۱. روزه داری و شب زنده داری؛

۲. تلاوت و تعلیم و تعلم قرآن مجید؛

۳. اقامه نمازهای باشکوه جمعه و جماعت؛

۴. آشنایی بیشتر با گفتار و رفتار معصومین علیهم السلام ؛

۵. افزایش صدقات و انفاق و تقویت روح گذشت و احسان؛

۶. صله ارحام و رسیدگی به خویشاوندان؛

۷. دعا و نیایشهای بیشتر؛

۸. تذکر و ارشاد و راهنمایی دیگران؛

۹. توبه و بازگشت از لغزشها و گناهان؛

۱۰. عادت به نوافل و نمازهای مستحبی

عید سعید فطر ۲

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

عید در قرآن

در قرآن به صورت مطلق، فقط یک بار، کلمه «عید» آمده است؛ آنجا که عیسی علیه السلام عرضه می دارد:

«اللَّهُمَّ رَبَّنـا أَنْزِلْ عَلَیْنا مائِدَهً مِنَ السَّماءِ تَکُونُ لَنا عِیـداً لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا وَ آیَهً مِنْکَ وَ ارْزُقْنا وَ أَنْتَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ قالَ اللَّهُ إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیْکُمْ فَمَنْ یَکْفُرْ بَعْدُ مِنْکُمْ فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِین»؛(۱)

«پروردگارا از آسـمان مائده ای بر ما بفرست تا برای اوّل و آخر ما، عیدی باشد، و نشانه ای از تو، و به ما روزی ده؛ تو بهترین روزی دهندگانی.

خداوند (دعای او را مستجاب کرد و) فرمود: من آن را بر شما نازل می کنم؛ ولی هر کس از شما پس از آن کافر شود (و راه انکار پوید) او را مجازاتی می کنم که احدی از جهانیان را چنان مجازات نکنم.»

نکات زیبایی در آیه وجود دارد که برخی از آنها عبارت اند از:

۱. درخواست با «اللهمَّ رَبَنا...» شروع شـده است با اینکه نوع دعاهای قرآن با «ربّ» یا «ربّنا» شـروع می شود. این، نشانه اهمیّت مطلب درخواست شده، یعنی عید است.

۲. غرض از درخواست عیـد، این است که عیدی برای عیسـی علیه السـلام و تمام امتش باشد و این امر مرضـیّ خداوند است؛ چرا که عیـد واقعی، آن است که مردم و جـامعه را متحـد و حیـات ملّت را تجدیـد و زمینه نشاط عمومی آنان را فراهم آورد و اسباب عظمت دین آشکار شود.(۲)

ص: ۱۲۱۸۶

۱- (۱). مائده/۱۱۴.

۲- (۲). ر.ک: المیزان، علّامه سید محمد حسین طباطبائی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ش، ج۶، ص۲۵۱ و ۲۵۲.

نماز عید در قرآن

قرآن کریم به طور صریح از روز عید فطر و قربان نام نبرده است؛ ولی در آن به نماز روز عید اشاره شده است؛ از جمله:

۱. در قرآن کریم می خوانیم:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّی وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی»؛(۱)

«به یقین کسی که پاکی جُست (و خود را تزکیه کرد) رستگار شد و (آنکه) نام پروردگارش را یاد کرد؛ سپس نماز خواند.»

آیه تصریح نکرده است که منظور، کدام نماز است؛ ولی در روایت چنین تفسیر شده است:

«وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی» قال: صَلوهُ الْفِطْرِ وَ الْاَضْحَی؛(۲)

مراد از صلوه و نماز، نماز عید فطر و عید قربان است.» تناسب هم اقتضا می کند که مراد، نماز عید باشد؛ چرا که تزکیه بیش تر در ماه رمضان و ایّام حج مطرح است و نماز بعد از این دو زمان مقدس، نماز با حال و تزکیه است.

۲. در آیه دیگر می خوانیم:

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَر»؛(۳)

«پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن.»

مراد از خواندن نماز در این آیه نیز به گفته مفسّران و روایت نقل شده از پیامبر اکرم(ص) نماز عید قربان است.(۴)

با توجّه به نظر مشهور که مراد از «کوثر»، فاطمه زهرا(س) است به شکرانه این نعمت عظیم که خداوند، یازده امام معصوم را از نسل او به وجود آورد، بهترین تشکر از خداوند، این است که نماز عید، برپا و قربانی انجام شود و بنابر احتمال دیگر، نماز گزارد و هنگام نماز برای تکبیر دستها را بالا بیاورد.(۵)

ص: ۱۲۱۸۷

۱- (۳). اعلی/۱۵ و ۱۶.

۲- (۴). بحار الانوار، علامه مجلسی، دار احیاء التراث، مؤسسه الوفاء، بیروت، ج۸۷، ص۳۴۸.

۳- (۵). کوثر/۲.

۴- (۶). بحار الانوار، ج۷۸، ص۳۴۹.

۵- (۷). تفسیر الصافی، فیض کاشانی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، بی تا، ج۵، ص۳۸۳.

ب. روز عید و نماز آن در روایات

در روایات به عناوین گوناگونی درباره روز عید برمی خوریم که ما فقط به دو قسمت اشاره می کنیم:

بخش اوّل: لزوم نماز عید

۱. این معنا در روایات فراوانی وارد شده است؛ از جمله امام صادق(ع) فرمود:

«صَلاةُ الْعِیْدِینِ فَرِیضَهٌ؛نماز عید فطر و قربان واجب است.»

اگر چه وجوب و لزوم نمازهای عید در زمان حضور امام معصوم واجب شمرده شده اما این موجب رفع تأکید در شرکت در این نمازها نمیشود لذا علما و فقها بر شرکت در این نمازها تأکید فراوان نموده اند

بخش دوّم: فضیلت نماز و روز عیدین

۱. روز اجتماع مسلمین

علاوه بر اجتماع روزانه مسلمانان و هفتگی نماز جمعه، در اجتماع سالانه در کنار اجتماع حج دو گردهمایی به نام نماز عیدین داریم که بسیار باشکوه است. امامان ما بر این اجتماعات تکیه کرده اند و آن را مایه عزّت مسلمانان می دانند؛ از جمله امام هشتم علیه السلام فرمود:

«إِنَّمَا جُعِلَ یَوْمُ الْفِطْرِ الْعِیدَ لِیَکُونَ لِلْمُسْلِمِینَ مُجْتَمَعاً یَجْتَمِعُونَ فِیهِ وَ یَبْرُزُونَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَیُمَجِّدُونَهُ عَلَی مَا مَنَّ عَلَیْهِمْ فَیَکُونُ یَوْمَ عِیدٍ وَ یَوْمَ اجْتِمَاعٍ وَ یَوْمَ فِطْرٍ وَ یَوْمَ زَکَاهٍ وَ یَوْمَ رَغْبَهٍ وَ یَوْمَ تَضَرُّعٍ؛(۱)

همانا روز فطر به این سبب عید قرار داده شده است تا مردم در آن روز گرد هم آیند و برای خدا بیرون بیایند و او را ستایش کنند برای نعمتهایی که به آنها داده. آن روز، روز عید و روز اجتماع و برگشت به فطرت است و دادن زکات (فطر)، و روز رغبت و روز تضرّع و زاری است....»

ص: ۱۲۱۸۸

۱- (۱۰). همان، ج۵، ص۱۴۱، روایت۴.

به راستی که این اجتماعات، نمایش قدرت و عظمت اسلام و مسلمانان و نشانه وحدت آنان و مهربانی آنها با همدیگر است.

۲. همچون روز قیامت

همچنـان که روز قیامت، روز سـرنوشت سازی است و همه در انتظار اعلام نتایـج پرونـده ها هسـتند، روز عیـد نیز چنین حالتی دارد؛ از اینرو علی(ع) فرمود:

«أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ یَوْمَکُمْ هَذَا یَوْمٌ یُثَابُ فِیهِ الْمُحْسِنُونَ وَ یَخْسَرُ فِیهِ الْمُسِیئُونَ وَ هُوَ أَشْبَهُ یَوْم بِقِیَامَتِکُمْ فَاذْکُرُوا بِخُرُوجِکُمْ عَنْ مَنَازِلِکُمْ إِلَی مُصَلَّاکُمْ خُرُوجَکُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَی رَبِّکُمْ وَ اذْکُرُوا بِوُقُوفِکُمْ فِی مُصَلَّاکُمْ وُقُوفَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ رَبِّکُمْ وَ اذْکُرُوا بِرُجُوعِکُمْ إِلَی مَنَازِلِکُمْ رُجُوعَکُمْ إِلَی مَنَازِلِکُمْ فِی الْجَنَّهِ وَ النَّار؛(۱)

ای مردم! به راستی این روز (عیـد فطر) روزی است که به نیکان ثواب داده می شود و بـدان زیانکار می شونـد. آن روز، شبیه ترین روز به روز قیـامت شـما است. پس بـا خـارج شـدن از خـانه هایتـان به سوی محـل نمـاز، خـارج شـدنتان ازقبر و به سوی پروردگارتـان رفتن را به یـاد آوریـد و هنگـام ایسـتادن در مصـلی، ایسـتادن در پیشـگاه پروردگـار را به خاطر آوریـد و هنگام بازگشت به سوی خانه هایتان، بازگشت خود را به جایگاهتان در بهشت یا جهنم به یاد آورید.»

در این روایت به چهار شباهت روز عید با قیامت اشاره شده است:

۱. روز پاداش خوبان و مجازات بدان است؛

۲. خروج از منازل همچون خروج از قبر است؛

۳. لحظه وقوف در مصلی همچون وقوف در پیشگاه الهی است؛

۴. لحظه برگشت به خانه، همچون لحظه رفتن به سوی بهشت یا جهنّم است.

۱- (۱۱). همان، ص۱۴۱، حدیث ۱، باب۳۸.

۳. روز اعلام برندگان

ماه مبارک رمضان و همین طور اعمال سنگین و دقیق و پرخرج حج در واقع، میدان مسابقه ای برای مسلمانان و مؤمنان است که نتایج آن در روز عید اعلام می شود، و معلوم می شود چه کسانی به میهمانی بزرگ الهی در شهر الله و بیت الله بار یافته و چه کسانی در این مسابقه مردود یا تجدید شده اند.

در روایت آمده است که حسین بن علی(ع) نگاهی به مردم افکند که در روز عید فطر می خندند و مشغول لعب و بازی هستند؛ آن گاه رو به اصحاب خویش کرد و فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ شَهْرَ رَمَضَانَ مِضْمَاراً لِخَلْقِهِ يَسْتَبِقُونَ فِيهِ بِطَاعَتِهِ إِلَى رِضْوَانِهِ فَسَبَقَ فِيهِ قَوْمٌ فَفَازُوا وَ تَخَلَّفَ آخَرُونَ فَخَابُوا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِنَ الضَّاحِكِ اللَّاعِبِ فِي الْيَوْمِ الَّذِي يُثَابُ فِيهِ الْمُحْسِنُونَ وَ يَخِيبُ فِيهِ الْمُقَصِّرُونَ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ لَشُغِلَ مُحْسِنٌ بِإِحْسَانِهِ وَ مُسِيءٌ بِإِسَاءَتِه؛(۱)

به راستی خداوند ماه رمضان را محل امتحان (و مسابقه) برای خلقش قرار داده است که در آن به سبب طاعت و بندگی برای رسیدن به رضوان و رضایت الهی مسابقه می دهند. سپس در آن گروهی پیشی می گیرند، پس رستگار می شوند و گروهی نافرمانی می کنند، پس زیان می بینند. تعجب بسیار از کسانی است که در این روز می خندند و مشغول بازی و سرگرمی هستند؛ در حالی که نیکان در آن روز پاداش و جایزه می گیرند و مقصران زیان می بینند. قسم به خدا! اگر پرده کنار رود (خواهی دید که) نیکوکار مشغول احسان خویش و بدکار گرفتار بدیهای خویش هستند.»

۱- (۱۲). من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳هق، ج۱، ص۵۱۱.

۴. روز گرفتن جایزه

در مسابقات دنیوی، گاه بین اعلام برندگان و گرفتن جایزه فاصله می افتد؛ امّا در قانون الهی همزمان با اعلام برندگان، جوایز نیز اعطاء می شود؛ آن هم نه جایزه های مادّی و دنیوی که شاهان و انسانها اعطا می کنند؛ بلکه جوایزی معنوی و ابدی که فقط از طرف خداوند اعطا می شود.

از جابر نقل شده است که امام باقر(ع) فرمود:

«قَالَ النَّبِیُّ اِذا کانَ أَوَلَ یَوْمِ مِنْ شَوَّالٍ نادَی مُنادٍ: أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ اغْدُوا إِلَی جَوَائِزِکُمْ ثُمَّ قَالَ یَا جَابِرُ جَوَائِزُ اللَّهِ لَیْسَتْ بِجَوَائِزِ هَؤُلَاءِ الْمُلُوکِ ثُمَّ قَالَ هُوَ یَوْمُ الْجَوَائِزِ؛(۱)

پیامبر اکرم(ص) فرمود: روز اوّل شوال (و عید فطر) که می شود منادی ندا می دهد: ای مؤمنان! صبح گاهان به دنبال جوایزتان باشید (که از طرف خداوند متعال آماده شده است). سپس فرمود: ای جابر! جوایز خدا مانند جوایز شاهان (مادّی) نیست (بلکه جوایز بسیار ارزشمند و غیر قابل توصیف است). سپس فرمود: آن روز، روز (گرفتن) جایزه ها است.»

از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود:

«إِذَا کَانَ صَبِیحَهُ یَوْمِ الْفِطْرِ نَادَی مُنَادٍ اغْدُوا إِلَی جَوَائِزِکُم؛(۲)

زمانی که صبح روز عید فطر می شود منادی (از آسمان) ندا می کند صبح زود به دنبال (گرفتن) جوایزتان باشید.»

جایزه چیست؟

در این که جایزه مؤمنان در روز عید چیست و خداوند چه پاداشی برای آنان در نظر گرفته است، عبارتها و بیانهای مختلفی وارد شده است که به نمونه هایی اشاره می شود:

۱. بهشت:

ص: ۱۲۱۹۱

۱- (۱۳). الکافی، شیخ کلینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ج۴، ص۱۶۸.

۲- (۱۴). همان.

امیرمؤمنان علی(ع) در خطبه عید فطر درباره جایزه این روز می فرماید:

« أَلَا وَ إِنَّ السُّبْقَهَ الْجَنَّهُ وَ الْغَایَهَ النَّار؛(۱) بیدار باشید جایزه (این مسابقه) بهشت (جاودان) است و پایان (بازنده آن) آتش جهنّم خواهد بود.»

۲. عطای فراوان و بخشش بزرگ:

پیامبر اکرم(ص) در این باره فرمود:

«إِنَّ الْمَلَائِکَهَ یَقُومُونَ یَوْمَ الْعِیدِ عَلَی أَفْوَاهِ السِّکَّهِ وَ یَقُولُونَ اغْدُوا إِلَی رَبٍّ کَرِیمٍ یُعْطِی الْجَزِیلَ وَ یَغْفِرُ الْعَظِیم؛(۲)

ملائکه در روز عید بر لبان انسانهای ساکت قرار گرفته، (و یا در مسیر مردم ایستاده) می گویند: صبحگاه بر پروردگار کریم وارد شوید که عطای فراوان و بخشش زیاد دارد.»

تعبیر عطای جزیل و غفران عظیم از ناحیه خدای کریم برای ما انسانها به راحتی قابل درک و فهم نیست.

۳. بخشش گناهان:

بعد از ماه مبارک رمضان به ویژه، در روز عید فطر، افراد قابل بخشش بخشیده می شوند. پیامبر اکرم(ص) در این باره فرمود که وقتی مردم به سوی نماز عید بیرون می روند، خداوند بر این امر اطلاع دارد، و می فرماید:

«عِبَادِی لِی صُمْتُمْ وَ لِی صَلَّیْتُمْ عُودُوا مَغْفُوراً لَکُمْ؛(۳)بندگان من! برای من روزه گرفتید و برای من نماز گذاردید، برگردید (به خانه هایتان)؛ در حالی که بخشیده شده اید.»

راستی بخشیده شدن گناهان و گناهکاران بالاتر از حدّ تصور ماست. شیخ عباس قمی; نقل کرده است در آخر هر روز از روزهای ماه رمضان در وقت افطار حق تعالی هزار هزار انسان را از آتش جهنّم آزاد می کند و چون شب جمعه می شود در هر ساعتی هزار هزار انسان را از آتش جهنّم آزاد می کند که هر یک مستوجب عذاب شده باشند و در شب و روز آخر ماه به اندازه آنچه در تمام ماه آزاد کرده است، آزاد می کند.»(۴)

۱- (۱۵). مستدرک الوسائل، ج۶، ص۱۵۶، ادامه حدیث۹.

۲- (۱۶). همان، ص۱۵۴.

۳- (۱۷). همان، ص۱۲۱، حدیث ۳ (۶۵۸۷).

۴- (۱۸). مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، انتشارات مطبوعات دینی، قم، سوّم، ۱۳۷۷ش، ص۲۸۶.

این معنا در روایت پیشین به خوبی خود را نشان داده است: «عودُوا مغفورا.»

۴. نعمتهای آخرتی:

در درون بهشت، نعمتهای فراوانی برای روزه داران در نظر گرفته شده است که در روز فطر به مؤمنان اعطا می شود.

پیامبر اکرم(ص) فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ بَنَى الْجَنَّةَ مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ وَ سُبِكَتْ بِالذَّهَبِ سُتُورُهَا السُّنْدُسُ وَ الْإِسْتَبْرَقُ أَشْجَارُهَا الزُّمُرُّدُ ثِمَارُهَا الْحُلَلُ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ يَوْمَ الْفِطْرِ؛(۱)

به راستی خداوند، بهشت را از یاقوت سرخ ساخته است و باطلا ـ به هم پیوند داده است. پرده های آن از سندس و ابریشم ضخیم است و درختهایی از زمرد دارد که میوه های آن زیبا است. خداوند آن را برای این امّت در روز عید فطر آماده ساخته است.»

راه رسیدن به جایزه

حسن ختام سخن، این است که انسان چگونه می تواند به این همه پاداش دست یابد؟ توبه و انقلاب روحی علاوه بر انجام واجبات و انجام روزه ها و نمازها در رسیدن به این جایزه نقش تعیین کننده دارد.

حضرت علی(ع) در این باره فرمود:

«أَلَا وَ إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ يَوْمٌ حُرْمَتُهُ عَظِيمَةٌ وَ بَرَكَتُهُ مَأْمُولَةٌ وَ الْمَغْفِرَةُ فِيهِ مَرْجُوَّةٌ فَأَكْثِرُوا ذِكْرَ اللَّهِ وَ تَعَرَّضُوا لِثَوَابِهِ بِالتَّوْبَةِ وَ الْإِنَابَةِ وَ الْخُضُوعِ وَ التَّضَرُّعِ فَإِنَّهُ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ؛(۲)

بیدار باشید، امروز روزی است که احترامش بزرگ و برکتش مورد آرزو (ی ممکن) و آمرزش (خداوند) در آن روز امید می رود. پس خدا را فراوان یاد کنید و خود را در معرض ثواب الهی با توبه و برگشت و خضوع (در مقابل الهی) و (گریه و) زاری قرار دهید. پس به راستی، خداوند، توبه را از بندگانش می پذیرد و گناهان را می بخشد.»

ص: ۱۲۱۹۳

۱- (۱۹). مستدرک الوسائل، ج۶، ص۱۵۴، حدیث۶ (۶۶۷۷).

۲- (۲۰). همان، ص ۱۶۰

جمع بندی

می توان گفت روز عیـد، روز عبـادت و یاد خـدا و تقـدیس و تسبیـح اوست و نماز عیـد در رأس عبادتها قرار دارد و از طرف دیگر روز رسـیدن به پـاداش و گرفتن جـایزه تلاش و عبادتهای ماه رمضان (ویا جایزه مناسک حـج) است و مهم ترین پاداش، رسیدن به بهشت و نعمتهای فراوان آن و بخشش گناهان و اعطای فراوان الهی است.

راه رسیدن به این جایزه هم توبه واقعی، گریه و زاری و خشوع و خضوع در پیشگاه قدس الهی است.

سیره معصومین در عید فطر

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

بحث اول:

نکات سیدالمظلومین در روز عید فطر است

امیرمؤمنان علی علیه السلام در یکی از خطبه های خویش در روز عید فطر به چند مطلب مهم اشاره میفرماید

مطلب اول:

بعد از حمد و ثنای الهی و فراهم نمودن زمینه پیام های آسـمانی به بیان مهمترین دسـتوارت الهی پرداخته و اهم احکام کلیدی را به نمازگزاران فطر می آموزد

در فرازهـایی از گزارشـی کـه شـیخ صـدوق از بیانـات امیرمؤمنـان علی علیـه السـلام در خطبه عیـد فطر آورده است چنین می خوانیم:

«انّ هذا الیوم جعله الله لکم عیداً و جعلکم له اهلاً فاذکروا الله یذکرکم و ادعوه یستجب لکم؛

امروز را خداوند متعال برای شـما عید قرار داده است و به شما شایستگی آن را عنایت فرموده پس شما هم به شکرانه آن، خدا را یاد کنید تا شما را یاد کند و او را بخوانید تا شما را اجابت کند

ص: ۱۲۱۹۴

مطلب دوم:

سپس حضرت به یکی از مهمترین اعمال روز عید فطر که پرداخت زکات فطره است اشاره فرموده و اهمیت آن را متذکر می شود، چرا که اگر زکات فطره از صورت پرداخت فردی به سمت بُعد اجتماعی آن سوق داده شود پشتوانه و سرمایه مهم اقتصادی در حل مشکلات مردم خواهد بود.

به همین جهت امیرمؤمنان مردم را به پرداخت دین ِشرعی خویش تشویق نموده و با یادآوری اهمیت موضوع می فرماید:

« و اَدّوا فِطرَتَکُم، فَاِنَّها سُنَّهُ نَبیِّکُم وَ فَریضَهٌ مِن رَبِّکُم فَلیُؤَدّها کُلُّ اِمرِءٍ مِنکُم عَنهُ وَ عَن عیالِهِ کُلِّهِم ذَکَرِهِم وَ اُنثاهُم، صَغیرِهِم و کَبیرِهِم وَ حُرِّهِم و مَملُوکِهِم عَن کُلِّ اِنسانٍ مِنهُم صاعاً مِن بُرٍّ اَوصاعاً مِن تَمرٍ اَو صاعاً مِن شَعیرٍ؛

زکات فطره خود را ــ که سنت پیامبرتان و فریضه واجبی از سوی پروردگارتان می باشد ــ هر یک از شما از سوی خود و افراد تحت تکفل خود از زن و مرد، کوچک و بزرگ، آزاد و مملوک یک صاع گندم یا خرما یا جو پرداخت نماید.»

مطلب سوم:

علی علیه السلام در فراز دیگری از خطبه خویش به مهمترین دستورات الهی پرداخته و به مسلمانان یادآور می شود که:

«اطیعوا الله فیما فرض الله علیکم و امرکم به من اقام الصّلوه و ایتاء الزّکوه و حجّ البیت و صوم شهر رمضان و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و الاحسان الی نساء کم و ما ملکت ایمانکم؛

در مواردی که خداوند بر شما واجب کرده و به انجام آن امر نموده است از فرمان خداوند اطاعت کنید، از به پا داشتن نماز، پرداخت زکات، زیارت خانه خدا، روزه ماه رمضان، امر به معروف و نهی از منکر و نیکی و احسان به همسران و زیردستان خود.

ص: ۱۲۱۹۵

مطلب چهارم:

مولای متقیان با تذکر زشتی برخی گناهان کبیره اضافه می کند که:

«و اطیعوا الله فیما نهاکم عنه من قذف المحصنه و ایتان الفاحشه و شرب الخمر و بخس المکیال و نقص المیزان و شهاده الزّور و الفرار من الزّحف؛(۱)

ای مردم! خدا را در مورد چیزهایی که شما را نهی کرده اطاعت کنید و از انجام آن دوری گزینید که از جمله نسبت ناروا به زنان شوهردار و آبرومند، انجام اعمال زشت همچون فحشا و شرب خمر، کم فروشی در معاملات، گواهی باطل و دروغ و فرار از میدان نبرد از مقابل دشمن است.

مطلب پنجم:

برخی از مردم عید را به معنی نشاط و شادی ظاهری دانسته و با پوشیدن لباس های نو و رنگارنگ و با تدارک غذاهای متنوع و شیرینی و شربت و گفتن و خندیدن و سیاحت و تفرج بی محتوا خود را سرگرم می کنند. در حالی که عارفان با بصیرت و اولیاء خاص الهی با چشم دل به عید نگریسته و زوایای معنوی آن را جستجو می کنند.

بخشی از کوشش های مردان الهی در ایام عید بُعد اجتماعی دارد که در حل مشکلات برادران دینی، رسیدگی به نیازمندان و محرومان و گرفتاران، شاد و مسرور ساختن برادران و خواهران دینی، کمک به مستضعفان فکری جامعه و اهتمام به مسائل عمومی و مبتلا به مسلمانان جلوه می کند

چرا که آنها بر این باورند که علی علیه السلام در مورد ویژگی های مردان الهی فرموده است:

« نفسه منه فی عناءٍ والناس منه فی راحهٍ اتعب نفسه لآخرته و اراح النّاس من نفسه؛(۲)

ص: ۱۲۱۹۶

۱- ۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۶.

۲- ۲. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۹۳.

نفس او از دستش در رنج و ناراحتی است امّیا مردم (به خاطر خدماتی که او انجام می دهد) از او در آسایش اند. او برای (رسیدن به درجات عالی در روز) قیامت خود را به زحمت می افکند ولی مردم را به رفاه و آسایش می رساند.»

مطلب ششم:

مؤمنین بعد از این که در ماه مبارک رمضان آن ریاضت ها را می کشند و کشیدند، روز عید روز لقای آنهاست لقاء الله است آن روز برای آنها.

«لغیرک من الظهور ما لیس لک(۱) ؛

خدایا! برای غیر تو چه ظهوری هست که برای تو نیست؟!» آنها همه چیز را از او می دانند و آن روز را عید می کنند برای این که بعد از ریاضات یوم ورود به حضرت است.

و در عید قربان نیز بعد از این که تمام عزیزانشان را از دست دادند، مهیا برای ملاقات می شوند، بعد از این که نفس خودشان را کشتند و هر چه عزیز است در راه خدا از آن گذشتند آن وقت است که روز لقاء است و جمعه هم در اثر اجتماعاتی که مسلمین با هم دارند، اهل معرفت مهیا می شوند برای لقاء الله. پس برداشت آنها غیر از برداشت ماست و ما امیدواریم که به تبع اولیاء خدا به جلوه ای از آن جلوه ها برسیم و ذره ای از آن معارف در قلب ما واقع بشود.(۲)»

به همین جهت حضرت امام مجتبی علیه السلام هنگامی که مشاهده کرد عده ای از مردم در روز عید فطر مشغول لهو و لعب و خنده هستند خطاب به یارانش فرمود: خداوند متعال ماه رمضان را معیار آزمایش مردم قرار داده است که در آن مردم برای کسب مقامات معنوی و بهشتی مسابقه می دهند عده ای در این مسابقه برنده شده و برخی دیگر از کسب این مقامات باز می مانند.

ص: ۱۲۱۹۷

۱- ۳. فرازی از دعای عرفه.

۲- ۴. صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۳۹۵.

کمال شـگفتی است از کسی که بی خبر از نتیجه این مسابقه به خندیدن و خوشگذرانی مشغول است به خدا سوگند! اگر پرده ها کنار رود نیکوکاران به نتائج نیکو رفتاری خود مشغول بوده و بدکاران گرفتار اعمال بد خود هستند.(۱)

بحث دوم:

شوق دیدار یار

از برجسته ترین و به یاد مانـدنی ترین ساعات روز عیـد فطر لحظاتی است که منتظران راستین ظهور حضـرت ولی عصـر(عـج) آرزوی دیدار آن حضرت را کرده و در فراقش با دلی مملو از امید اشک حسرت می ریزند.

آنان به یاد سخن حضرت باقر علیه السلام می افتند که فرمود:

«ما مِن یَوم عَیـدٍ لِلمُسلِمینَ اَضـحَیً وَلا فِطرٍ اِلا و هُوَ یُجَـدِّدُ الله لآلِ مُحَمَّدٍ(ع) فِیهِ حُزناً قالَ قُلتُ وَ لِمَ ذلِک قالَ اِنَّهُم یَرَونَ حَقَّهُم فی اَیدی غَیرِهِم؛(۲)

هیـچ عیـد فطر و قربان نیست که با آمدن آن غم و اندوه آل محمد(ص) تجدید شود راوی گفت: چرا در روز عید غمگین می شونـد؟ امـام فرمود: زیرا آنان حق خود را در دست دیگران می بیننـد و از این که افراد غیر شایسـته بر جایگاه رهبری امت قرار دارد و امـام راستین هنوز ظهور نکرده است که حکومت عادلانه و سایه پر از عـدل و داد خود را بر مردم بگسترانـد، غمگین و ناراحتنـد. به همین جهت یکی از رایـج ترین اعمـال این روز که اولیـاء خـدا و عارفان واصل به آن اهتمام خاص دارنـد زمزمه دعای ندبه در روز فطر است که دردمندانه و عاشقانه با امام زمان(ع) نجوا می کنند:

ص: ۱۲۱۹۸

۱- ۵. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۶۸۱.

۲- ۶. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۸۹.

«هل الیک یا بن احمد سبیلٌ فتلقی... متی ترانا و نراک و قد نشرت لواء النّصرتری... .»

این ابیات مولوی تا حدودی بیانگر راز دل ندبه خوانان عید فطر است که به مولای خویش عرضه می دارند:

در هوایت بی قرارم روز و شب سر ز پایت بر ندارم روز و شب

ای مهار عاشقان در دست تو در میان این قطارم روز و شب

تا که بگشایم به قندت روزه ام تا قیامت روزه دارم روز و شب

چون ز خوان فضل روزه بشکنم عید باشد روزگارم روز و شب

جان روز و جان شب ای جان تو انتظارم، انتظارم روز و شب

تا به سالی نیستم موقوف عید با مه تو عید دارم روز و شب

زآن شبی که وعده کردی روز وصل روز و شب را می شمارم روز و شب

بس که کشت مهر جانم تشنه است ز ابر دیده اشکبار روز و شب

عارف وارسته حاج میرزا جوادآقا ملکی تبریزی در این مورد در کتاب ارزشمند المراقبات(۱) می نویسد: بر مؤمن راستین شایسته است امروزه غیبت آن حضرت و غصب حکومت آن حضرت توسط دشمنان، سختی حال شیعیان و رعایای او را در دست کافران و فاجران بنگرد و ببیند که به آنان از قتل نفوس و هتک آبرو و غصب اموال و بدی حال و مقام خواری و ابتذال چه می رسد بایستی خوشحالی او به اندوه زیاد و خنده او به گریه و عید او به ماتم مبدل گردد و به خواندن دعای ندبه بسان زن بچه مرده ای بگرید و فرج او را از خدا بخواهد...

ص: ۱۲۱۹۹

۱- ۷. المراقبات، ص ۳۴۳.

"و تلافی ان کان فیه أتلافی بک عجّل به جعلت فداکا" ؛

اگر تلف شدن من در رسیدن به تو باشد، در آن شتاب کن فدای تو شوم .

"و بما شئت فی هواک اختبرنی فاختیاری ماکان فیه رضاکا" ؛

و به هر چه بخواهی در راه عشق خودت مرا آزمایش کن که آنچه را که رضای تو در آن است انتخاب می کنم.

"بجمال حجبته بجلالٍ هام واستعذب العذاب هناکا " ؛

قسم به جمال خودت که از او پوشیده ای و جلال خودت که او را سرگردان ساخته ای و در کوی تو عذاب را شربت گوارا می داند.

" ذات قلبی فأذن له یتمنّا ک فیه بقیّه لرجاکا"؛

دل من آب شد پس به او اجازه بده که ترا آرزو کند، در این قلب نیم رمقی برای امید و تمنای تو هست.

بنابراین درخواست برقراری دولت کریمه حضرت مهدی(عج) بهترین پاداش و عیدی است که می توان در روز عید فطر از خداوند متعال آن را درخواست نمود.

سیدبن طاووس در ضمن اعمال روز عید از امام باقر علیه السلام نقل می کند:

هنگامی که از منزل خارج شده و به سوی نماز عید می روی دعای "اللّهم من تهیّأ" را می خوانی و هنگامی که به نام مبارک حضرت صاحب الزمان(ع) رسیدی با آرزوی تحقق وعده الهی و استقرار حکومت عدل مهدوی علیه السلام می گویی:

«اللّهم افتح لنا فتحاً یسیراً و انصره نصراً عزیزاً... اللّهم انّا نرغب الیک فی دولهٍ کریمهٍ تعزّ بها الاسلام و اهله و تذّلّ بها النّفاق و اهله...(۱) ؛

ص: ۱۲۲۰۰

۱- ۸. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۴۷۶.

خداوندا برای ما فتح آسان عنایت فرما و آن حضرت را با نصرتی عزتبخش یاری نما. پروردگارا! ما خواهان ایجاد دولت کریمه ای هستیم که با آن به اسلام و مسلمانان عزت بخشیده و جبهه نفاق و اهلش را به خاک مذلّت بنشانی ...

سیره تربیتی امام سجاد علیه السلام در عید فطر

سیره تربیتی و آموزنده امام سجاد علیه السلام را به روایت سیدبن طاووس می خوانیم:

امام صادق علیه السلام فرمود:

شیوه حضرت علی بن الحسین علیه السلام در ماه رمضان چنان بود که هر گاه غلامان یا کنیزان آن حضرت خطایی را مرتکب می شدند آنان را تنبیه نمی کرد. آن حضرت فقط خطاها و گناهان آنان را در دفتری ثبت کرده و تخلّفات هر کس را با نام و موضوع مشخص می نمود. در آخر ماه همه غلامان و کنیزان را جمع کرده و در میان آنان می ایستاد. آنگاه از روی نوشته تمام کارهای خلاف آنان را که در طول ماه رمضان مرتکب شده بودند برایشان گوشزد می کرد و به تک تک آنان می فرمود: فلانی تو در فلان روز و فلان ساعت تخلفی کردی و من ترا تنبیه نکردم! آیا به یاد می آوری؟ می گفت: بلی ای پسر رسول خدا! و تا آخرین نفر این مطالب را متذکر می شد و آنان به اشتباهات و خطاهای خود اعتراف می کردند. آنگاه به آنان می فرمود:

«ارفعوا اصواتکم و قولوا یا علی بن الحسین! انّ ربّک قد احصی علیک کلّما عملت کما احصیت علینا کلّما قد عملنا و لدیه کتابٌ ینطق علیک بالحقّ لایغادر صغیرةً ولا کبیرةٌ ممّا اتیت الا احصاها و تجد کلما عملت لدیه حاضراً...؛

ص: ۱۲۲۰۱

با صدای بلند بگوئید: ای علی بن الحسین! پروردگارت تمام اعمال و رفتار تو را نوشته است چنانکه تو اعمال ما را نوشته ای نزد خداوند نامه اعمالی هست که با تو به حق سخن می گوید و هیچ عمل ریز و درشتی را فرو نمی گذارد و هر چه انجام داده ای به حساب آورده و تمام آنچه را که انجام داده ای نزد او حاضر و آماده خواهی یافت، چنانکه ما اعمال خود را در نزد تو آماده و ثبت شده دیدیم. پس ما را ببخش هم چنانکه دوست داری خدا تو را ببخشد. ای علی بن الحسین! به یاد آر آن حقارت و ذلّتی را که فردای قیامت در پیشگاه خدای حکیم و عادل خواهی داشت. آن پروردگار عادل و حکیمی که ذرّه ای و کمتر از ذرّه ای به کسی ظلم و ستم روا نمی دارد و اعمال بندگان را هم چنانکه انجام داده اند به آنان عرضه خواهد کرد و حساب و گواهی خدا کافی است ...

ببخش و عفو کن تا پادشاه روز قیامت از تو عفو کرده و درگذرد چنانکه خودش در قرآن می فرماید:

« ولیعفوا و لیصفحوا الا تحبّون ان یغفر الله لکم والله غفورٌ رحیمٌ (۱)؛

باید ببخشند و درگذرند. آیا دوست ندارید خداوند شما را بیامرزد؟ او خداوند آمرزنده و مهربان است.

امام سجاد علیه السلام این کلمات را برای خویش و غلامان و کنیزانش تلقین میفرمود.

(البته شایان ذکر است که اهل بیت هیچ نیازی به خدمتکار نداشتند و ایشان با وجود غلام و کنیز باز هم کارهایشان را خود انجام می دادند و یا همانند حضرت زهرا علیها السلام کارها را تقسیم می نمودند. اما حضور آنها در نزد اهل بیت علیهم السلام دلایلی داشت که به اختصار برمی شماریم:

۱- ۹. نور آیه ۲۲

۱- در برخی موارد خود غلامـان و کنیران از روی عشـقی که به اهـل بیت داشـتند مشـتاق خـدمت به ایشـان بودنـد و خواهـان همجواری با این بزرگواران بودند.

۲- در عصـر اهـل بیت برده داری و اسـتثمار از آنهـا مرسـوم بـود و ایشـان هم از این وضع ناراضـی بودنـد پس بردگـان را می خریدنـد و آنان را به بهانه های مختلف در راه خـدا آزاد می کردند چرا که بر اساس فقه اسـلامی، کسـی نمی تواند برده آزاد شده را خریداری کند.)

آنان با هم تکرار می کردند و خود امام سجاد که در میان آنان ایستاده بود و می گریست و با لحنی ملتمسانه می گفت:

«ربّ انّک امرتنا ان نعفوا عمّن ظلمنا فقـد ظلمنا انفسـنا فنحن قـدعفونا عمّن ظلمنا کما امرت فاعف عنّا فانّک اولی بذلک منّا و من المأمورین... ؛

پروردگارا، تو به ما فرمودی از ستمکاران خویش درگذریم و ما به راستی بر خود ستم کرده ایم. همان طور که فرمودی، ما از کسانی که ستم کرده اند درگذشتیم، تو هم از ما درگذر که تو در عفو کردن از ما و از ماموران برتری.

تـو به مـا فرمودی سـائلی را از درگـاه خود محروم نکنیم و هم اکنون مـا سائلان و گـدایان در آسـتانه در خـانه ات زانو زده و احسان و عطای تو را می طلبیم، بر ما منت بگـذار و محروممان نگردان، که تو در این کار شایسـته تر از ما و از مأموران هستی. خدایا! من اکرام کردم تو هم به من اکرام کن و با اهل نعمت و مغفرت محشور نما ای صاحب احسان و کرامت.

ص: ۱۲۲۰۳

پس از این برنامه عرفانی حضرت سجاد علیه السلام خطاب به غلامان و کنیزان خویش می فرمود: من شما را عفو کردم، آیا شما هم من و بدرفتاری های مرا که فرمانروای بدی برای شما و بنده فرومایه ای برای فرمانروای بخشاینده عادل و نیکوکار بودم، بخشیدید؟! همگی یک صدا می گفتند: با این که ما از تو جز خوبی ندیده ایم ترا بخشیدیم. آنگاه به آنان می فرمود: بگوئید خداوندا! از علی بن الحسین درگذر! همان طور که او از ما در گذشت، او را از آتش جهنم آزاد کن همان طور که او ما را از بردگی آزاد کرد. آنان دعا می کردند و امام سجاد علیه السلام هم آمین می گفت. و در پایان می فرمود: بروید، من از شما در گذشتم و آزادتان کردم به امید این که خدا نیز از من درگذرد و آزادم کند.

امام سجاد علیه السلام در روز عید فطر چندان به خدمتکاران خود جایزه و هدایا می بخشید که از دیگران بی نیاز می شدند. هر سال در شب آخر ماه مبارک رمضان در هنگام افطار حدود بیست بنده آزاد می کرد و می گفت:

«انّ لله تعالی فی کلّ لیلهٍ من شهر رمضان عند الافطار سبعین الف عتیقٌ من النّار کلّاً قد استوجبوا النّار؛

خداوند متعال در هر شب ماه مبارک رمضان هفتاد هزار کس را از آتش جهنم آزاد می کند که همگی مستحق عذاب بوده اند آن حضرت هیچ بنده ای را بیش از یک سال به بندگی نمی گرفت. هر گاه کسی را در اول سال و یا در وسط آن مالک می شد در شب عید فطر آزاد می کرد.

ص: ۱۲۲۰۴

این عمل روش هر ساله او بود. بندگان سیاه را که هیچگونه نیازی به آنان نداشت می خرید و در عرفات بعد از مراسم عرفه همه را آزاد ساخته و هدایای قابل توجهی را به آنان عطاء می کرد.(۱)

عید سعید فطر

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن...

خوشا آن غریبی که یارش تو باشی ... قرار دل بی قرارش تو باشی

خوشا آنکه تنها تو را دوست دارد ... چه خوش تر اگر دوستدارش تو باشی

ز بیداد پاییز هم غم ندارد ... هر آن دل که باغ و بهارش تو باشی

خوش آن خانه بردوش دور از دیاری ... که هم خانه و هم دیارش تو باشی

خوشا آن گدائی که تنهای تنها ... کناری نشیند کنارش تو باشی

بر آن محتضر میبرم رشک هر شب ... که شمع شب احتضارش تو باشی

یک تشرف به محضر حضرت بقیه الله الاعظم (عج الله تعالی فرجه الشریف):

مرحوم شیخ حسن عراقی نزدیک صد و سی سال عمر کرد ایشان مشرف به محضر امام زمان (علیه السلام) شد. شغل او عبا بافی بود در شام زندگی میکرد یک روز در ایام جوانی وارد مسجد جامع بنی امیه میشود خودش میگوید شخصی روی کرسی نشسته بود و درباره حضرت سخن میگفت دلم از محبت آن حضرت سیراب شد همان جا به سجده رفتم مشغول دعا برای تشرف شدم یک سال کارم همین بود برای رسیدن به محضر آقا گریه می کردم یک شب پس از نماز مغرب در مسجد بودم گریه می کردم خدایا مهدی را به من نشان بده. در همین وقت شخصی دست مبارکش را روی کتف من گذاشت برگشتم نگاه کردم دیدم سید بزرگواری است در هیئت حجازیون.

ص: ۱۲۲۰۵

۱- ۱۰. اقبال الاعمال ص ۲۶۰

فرمود از اینکه میخواهی مرا ببینی چه منظور داری؟ عرض کردم شما کیستید؟ فرمود: من مهدی هستم برخواستم دست مبارک حضرت را بوسیدم عرض کردم: میخواهم شما را به منزل دعوت کنم اجابت فرمود .حضرت به منزل تشریف آوردند اذکاری را به من یاد دادند و مرا به مسائلی واقف فرمودند . وقت رفتن حضرت شد تا آستانه در حضرت را بدرقه کردم آقا فرمود: همین جا بایست. با آن حضرت وداع کردم تشریف بردند .

مرا به دیدن خود یک نگاه مهمان کن اگرچه لایق آن نیستم تو احسان کن

یابن الحسن . یابن الحسن . یا صاحب الزمان . یا صاحب الزمان

هدیه به پیشگاه مقدس حضرت بقیه الله الاعظم صلوات ختم فرمایید

اعیاد مهم اسلامی:

۱- عید سعید فطر

۲- عید سعید قربان

۳- عید مبعث رسول اکرم

۴- عید ولادت رسول اکرم

۵- عید غدیر خم

۶- عید ولادت امام زمان (علیه السلام)

عید نوروز چنانچه در روایت امام صادق (علیه السلام) اشاره شده است.

شباهت عید سعید فطر و عید قربان

:

۱- هر دو فقط در جامعه مسلمین است ادیان دیگر از آن محرومند.

و لمحمد صلی الله علیه وآله ذخراً و شرفاً و مزیدا

۲- هر دو بصورت همگانی است نه فردی.

۳- هر دو پس از باتمام رسیدن اعمال عبادی سنگین است.

۴- هر دو همراه با نماز است.

۵- هر دو به جماعت بر پا میشود.

۶- هردو همراه با مقدمات غسل و تکبیر و ..... است.

ص: ۱۲۲۰۶

۷- هر دو خطیب خطبه میخواند.

۸- هر دو همراه با خطبه سیاسی و عبادی است.

۹- هر دو با تکبیرات پی در پی برگزار میشود.

۱۰- هر دو عید همراه با پرداخت مال است یکی از اموال قربانی میکند یکی از اموال فطریه میدهد.

۱۱- هر دو فقراء بهره مند میشوند.

۱۲- در هر دو عید جنبه خداشناسی و خودشناسی و مردم شناسی مشاهده میکنید.

۱۳- در هردو شکوه و عظمت مسلمین به نمایش گذاشته میشود.

۱۴- پس از هر دو یکسری اعمال آزاد میشود (تروک حج و مبطلات روزه).

۱۵- در هر دو عید جشن برگزار میشود.

۱۶- هر دو موجب شادمانی مسلمین است.

۱۷- هر دو اتحاد آور برای مسلمین است.

۱۸- هردو وداع با یک فریضه است (خداحافظی با اعمال حج و اعمال روزه واجب رمضانیه).

۱۹- هر دو با بخشش گناهان و معاصی همراه بوده است.

۲۰- هر دو تصمیم به اعمال صالح جدید و کردار و گفتار جدید همراه است.

تفاوت های دو عید فطر و عید قربان

:

۱- عید قربان پس از پایان اعمال حج ۴ روزه است اما عید فطر پس از اعمال روزه ۳۰ روزه است.

۲- تروک حج محدود بود ۱۸ عمل با کفاره و ۱۱ عمل بدون کفاره بود اما تروک روزه همه بی تقوائی هاست که محدود نیست.

۳- در عید قربان از قربانی همه نفع میبرند در عید سعید فطر از فطریه فقراء بهره مند میشوند.

۴- عید قربان پایان میهمانی تعدادی محدود است اما عید فطر پایان میهمانی همه مسلمین عالم است.

۵- در عید قربان حاجی گوسفند میکشد در عید فطر روزه دار نفس سرکش و شیطان درون را کشته است.

پیام های رمضان

:

الف) پیام عبادی :

۱- تصمیم به ترک گناه:

روزه دار پس از گذشتن ایام رمضان

به این نتیجه میرسد که پس از اینهمه شب زنده داری و عبادت و گرسنگی و زحمت دیگر نباید دنبال گناه برود چون لذت نماز شب و قرائت قرآن و نماز اول وقت آنهم به جماعت و افطاری و انفاق و اطعام و خلق خوش و خوش زبانی را تجربه کرده است.

۲- بخشش گناهان:

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: به امت من پنج چیز عنایت شده که به سایر امت ها چنین بذل و بخششی نشده است:

اول:

وقتی روز اول ماه مبارک رمضان میشود خداوند متعال به امت من نظر رحمت میکند وهرگاه رحمت الهی به چیزی افتد از عذاب نجات یافته است.

دوم:

بوی دهان روزه دار در وقت افطار در نزد خدا خوشبوتر از بوی مشک است.

سوم:

فرشتگان در هر شب برای روزه داران ماه مبارک رمضان استغفار و طلب آمرزش میکنند.

چهارم:

بهشت با برای آنان مزین میکنند تا از دیدن آن خوشحال شوند.

پنجم:

وقتی آخر ماه رمضان میرسد خداوند گناهان همه را می آمرزد.

روایت:

حضرت موسی در مناجاتش به خداوند عرض کرد: من در تورات امتی را یافتم که در ماه رمضان برای تو عبادت میکنند و آمرزش گناهان پاداش آنهاست اینها را از امت من قرار بده. خطاب رسید: اینان امت محمد هستند ثوابی که به آنان میدهم به امت دیگر نمیدهم.

ص: ۱۲۲۰۸

ای موسی روزه رمضان را واجب کردم هر کسی که به اندازه ده ماه رمضان را درک کند او را در صف محسنین قرار میدهم و اگر بیست ماه رمضان را روزه بگیرد او را در صف ابرار قرار میدهم و اگر سی ماه رمضان را درک کند درجه او از مقام شهدا بالاتر است.

ای موسی فرشتگاه امین گویان دعای روزه داران هستند و من سوگند یاد کردم که دعای ایشان را رد نکنم.

۳– شقاوت زدائی رمضان:

شقی انسانی است که از لذائذ و کمال معنوی به دور است از احترام به والدین و سلام بزرگترها و شرکت در برنامه های عبادی و انفاق به تهیدستان و .... لذت نمیبرد فقط از جسم خود و سائر اجسام لذت میبرد نه از عاطفه و فطرت. لذا در قیامت از عده ای از جهنمی ها سئوال میکنند چرا جهنمی شدید؟ میگویند:

قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا

ماه مبارک رمضان ماه شقاوت زدائی است تمام مردم با هر پست و مقام و ثروت بالا جزء خیرین میشوند و اطعام میدهند تقسیم ما یحتاج فقراء دارند خیرات میدهند .

ب) پیام اقتصادی

:

۱– افطاری دادن

سدیر یکی از شاگردان امام باقر (علیه السلام) بود می گوید: حضرت باقر (علیه السلام) به من فرمود:

ای سدیر آیا هر روز یک برده آزاد میکنی؟ عرض کردم: نه. فرمود: آیا هر سال یک برده آزاد میکنی ؟ عرض کردم: نه. فرمود سبحان الله آیا دست یکی از شیعیان ما را میگیری تا به خانه ات ببری و به او غذا بدهی تا سیر شود؟ سوگند به خدا اگر این کار ارا انجام دهی برای تو بهتر از آزاد کردن برده است که از فرزندان اسماعیل پیامبر باشد. (سفینه البحار ج ۲ ص ۸۳)

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سوار بر مرکب بود و به سوی محلی حرکت می کرد شخصی آمد و افسار مرکب حضرت را گرفت و نگهداشت. عرض کرد: ای رسول خدا چه کاری بهترین کارها است؟ حضرت فرمود :اطعام الطعام و اطیاب الکلام غذا دادن به مردم و خوش زبانی با مدعوین.

(بحار الانوار ج۷۴ ص ۳۸۸)

۲– بحث کفارات روزه :

به معنای پوشش گناه روزه دار است وقتی نمیتواند روزه بگیرد یا میتوانسته و نگرفته این کفاره به فقیر دادن او بحث اقتصادی رمضان است برای فقراء. تا فقراء بگیرند و مصرف کنند و دعای آنان باعث غفران گناه صاحب کفاره شود.

۳– زکات فطره:

زکات عمومی نیز یک بحث اقتصادی و یک پشتوانه اقتصادی برای فقراء است

پیام سیاسی

:

پیامهای سیاسی متعددی در ماه مبارك رمضان نهفته است.

۱– وفات ام المؤمنین حضرت خدیجه (علیها السلام)

است که این پیامها را دارد.

اولاً زنان میتوانند در اقتصاد مشارکت کنند چنانچه خدیجه دارای ثروت بود.

دوما زنان میتوانནددر عرصه انفاق مال حرف اول را بزنند.

ثالثاً زنان میتوانند در عرصه ایمان و توحید حرف اول را بزنند.

رابعاً زنان میتوانند در عرصه سیاست جان خود را فدای اول شخص عالم کنند.

۲– وفات ابوطالب (علیه السلام)

را داشتیم که باز ابوالائمه الاطهار است و باز او اول بذل کنندهای عقیده و جان و اول پشتوانه سیاسی رسول اکرم بود.

۳– ولادت سیاسی امام دوم

در رمضان بود که نیمه ماه را منور به نور خود کرد .

۴– مناسبت رفتن پیامبر به معراج

خود پیام سیاسی برای عالم است که رسول ما چنین قدرتی در عالم دارد.

۵– لیالی قدر نیز مناسبت سیاسی داشت که شهادت خلیفه رسول خدا بود

.

۶– راهپیمائی روز قدس که شکننده کمر صهیونیسم میباشد.

۷– کنگره جهانی نماز عید فطر

در همه دنیا.

مسلمانان در این روز اختلاف را کنار میگذارند و در مجمع عمومی مسلمین دشمن را به وحشت می اندازند. وقتی صدای الله اکبر مسلمین بلند میشود دل دشمنان می لرزد.

یک تکبیر دل منصور دوانیقی را لرزاند. روزی منصور دوانیقی از خلفاء بنی العباس درون کاخ زرین مشغول خوردن غذا بود مرد مسلمانی از کنار کاخ گذشت تکبیری بلند گفت و عبور کرد منصور صدای او را شنید به وحشت افتاد که چه خبر است . دستور داد او را دستگیر کنند و بیاورند او را آوردند منصور به او گفت چرا درکنار کاخ من الله اکبر گفتی؟

آن مرد جواب داد ذکر خدا را گفتم. منصور گفت بی منظور نگفتی منظوری داشتی. لذا دستور داد سر او را از بدن جدا کردند .

ببینید یک تکبیر در کنار کاخ ظلم آنقدر برای ظالم وحشت آفرین است که حکم اعدام را صادر میکند.

حال یک میلیارد و نیم تکبیر مسلمانان در روز عید فطر با دل مستکبران چه میکند؟

یا بقیه الله آقا جان چه می شد امسال نماز عید را تمام مردم عالم به شما اقتدا میکردند و صدای نازنین خطبه نمازتان را همه از هرجای عالم می شنیدند چه میشد که با ظهورتان عید مسلمین را واقعا عید میفرمودی. چه میشد که با یک نماز عیدت دل تمام ظالمان جهان را میلرزاندی یابن الحسن از همه مهمتر چه میشد که با آمدنت دوباره روح را در عالم امکان میدمیدی . چه میشد که دل مادرت زهرا را شاد مینمودی...

ص: ۱۲۲۱۱

کیست مهدی قبله جان همه کیست مهدی آرزوی فاطمه

اللهم عجل لولیک الفرج

ماه شوال (۴۶)

استراتژی زیبای امام صادق علیه السلام(منبر ده دقیقه ای)

اشاره

استراتژی زیبای امام صادق علیه السلام امام جعفربن محمد علیهماالسلام در مواجهه با خلفای جور مخصوصا منصور عباسی دو نوع برخورد داشت که کاملا در مقابل هم بنظر می رسد.

۱- گاهی با لحن نرم و بطور ملایم با وی سخن گفته و در مقام تبرئه خویش برآمده.

۲- گاهی هم بی آنکه اقرار و اعترافی کند با شدت و تندی با آنان برخورد کرده است.

« امام در عین حالیکه در برخی موارد خیلی ملایم صحبت می کند؛ مثلا آنجا که به منصور می فرماید: به خدا سوگند من این کار را نکرده ام ؛ من پیر شده و ضعیف و ناتوان گشته ام؛ می خواهی مرا در برخی از زندانهایت باز داشت کن تا مرگ من فرا رسد که چندان دور نیست.

در مورد دیگر به منصور پیغام می فرستد: اگر دست از اذیت و آزار ما نکشی هر روز پنج نوبت تو را نفرین می کنم. ...» .

حقیقت این برخورد دوگانه آن هم از سوی امام معصوم با منصور چیست؟

و وظیفه امروزِ شیعیان امام صادق باید کدام شیوه رفتاری از این دو باشد؟

در این بحث به قدر توان و فرصت به این نکته پرداخته شده است؛ هر چند برای پاسخ این سئوال مجالی بیش از این نیاز است.(۱)

ص: ۱۲۲۱۲

۱- ۱.صفحاتی از زندگانی امام جعفر صادق علیه السلام، علامه مظفر، ترجمه سید ابراهیم سیدعلوی،انتشارات قلم، چاپ اول، ص۱۸۹

الف. اصل تقیه

یکی از اصول مهم عقیدتی شیعه تقیه است.

شیخ مفید رحمه الله گوید:

«تقیّه، پنهان کردن حق و پوشاندن اعتقاد به حق و پنهانکاری با مخالفان حق و پشتیبانی کردن از آنان در آنچه ضرر دین و دنیا را در پی دارد. هرگاه به «ضرورت تقیّه» ظنّ قوی پیدا کنیم، تقیّه واجب است و هرگاه ندانیم یا ظنّ قوی نداشته باشیم که آشکار گردیدن و نمودن حق ضروری است، تقیّه واجب نیست.(۱)

«شیعه در مورد تقیه به ادله چهارگانه استناد دارد.

از قرآن به عنوان نمونه: لا یتخذالمومنون الکافرین أولیاء... إلّا أن تتقوا منهم تقه...

افراد با ایمان نباید بجای مومنان کافران رادوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد؛ مگر اینکه از آنها تقیه کنید(و بخاطر هدفهای مهمتری کتمان نمائید).(۲)

خدای تعالی مطابق این آیه اجازه می دهد که مومنان به هنگام خوف بر جان خود و در مورد تقیه و ترس از شر و آسیب کافران تظاهر به دوستی آنان کنند تا بدین وسیله از خطر برهند... عقل هم بطور قطع حکم می کند که انسان در مواقع خطر تا اندازه که می تواند باید جان و مالش را از خطر نابودی حفظ کند و خویشتن را از مهلکه نیندازد.» (۳)

امام جعفر صادق علیه السلام چون در فشار سیاسی عجیبی قرار داشتند و زیر ذره بین مأمورین حکومتی بسر می بردند در بسیاری از زمانها مجبور به تقیه می شدند. «تقیه در عصر امام جعفر صادق علیه السلام شروع نشده بلکه در روزگاران پیشتر هم وجود داشته است. حضرت امیرالمومنین علیه السلام بخش اعظم عمر خود را در تقیه گذرانده است.» (۴)

ص: ۱۲۲۱۳

۱- ۲.شرح عقائد الصدوق، شیخ مفید، ص ۲۴۱

۲- ۳.آیه ۲۸ سوره آل عمران، ترجمه آیت الله مکارم

۳- ۴.صفحاتی از زندگانی امام صادق، مظفر،ص۱۵۴ و۱۵۵

۴- ۵.همان،ص۱۵۶

امام نه تنها عملا خود این سیره را داشتند که به شیعیان نیز توصیه می نمودند تا در برابر دستگاه جور تقیه نمایند. ایشان به یاران سفارش اکید داشتند که نه در گفتار و نه در رفتار عقیده خود را ابراز ننمایند.

صیانت از خود و عقائد خود:

«در دوران امامت امام صادق علیه السلام تنها در دهه سوم قرن هجری آزادی نسبی وجود داشت که حتی در همان دهه نیز فعالیت های آن حضرت و شیعیان تحت کنترل بود، اما پیش از آن در دوران امویان و پس از آن به وسیله منصور عباسی شدیدترین فشارها علیه شیعیان اعمال می شد به طوری که جرأت هر گونه ابراز وجودی از آنها سلب شده بود...اصحاب امام به منظور صیانت خود از گزند منصور مجبور بودند به طور کامل تقیه نموده و مواظب باشند تا کوچکترین بی احتیاطی از آنان سر نزند... تأکیدهای مکرر امام صادق علیه السلام بر تقیه خود دلیل آشکاری بر وجود چنین فشار سیاسی بود. خطر هجوم بر شیعه چنان نزدیک بود که امام برای حفظ آنان ترک تقیه را مساوی ترک نماز اعلام فرمود؛ از جمله امام به معلّی بن خُنیس که به دست حاکمان زمان خود کشته شد؛ فرمود: یا معلّی! اکتم امرنا و لا تذعه...

ای معلا! اسرار ما را پنهان بدار و آن را به همه کس نگو خداوند کسی را که اسرار ما را پنهان داشته و آن را برملا نسازد، در دنیا عزیز می دارد. به هر حال روایاتی وجود دارد حاکی از این که شدت فشار به قدری بود که حتی شیعیان بدون اعتنا به همدیگر از کنار هم رد می شدند. در روایت دیگری درباره جاسوسان ابوجعفر منصور آمده: منصور در مدینه جاسوسانی داشت و آنها کسانی را که با شیعیان جعفر رفت و آمد داشتند گردن می زدند. (۱)

ص: ۱۲۲۱۴

۱- ۶.حیات فکری و سیاسی امامان شیعه،صص۳۵۹ و ۳۶۰

با توجه به نقل این روایات در جایی که حکومت وقت به شیعیان بلکه آنان که با شیعیان در ارتباط بودند هر چند خود شیعه نبودند اینگونه در خطر بودند تکلیف رهبر و امام شیعیان روشن است.

ب. عدم تعادل رفتاری خلفای جور با امام

این عدم تعادل روحی بویژه درمورد منصور وارد شده است.«منصور هر چند که به نام خلیفه و سلطان بر سرزمینهای اسلامی پنجه انداخته است ولی خود می داند که صاحب بر حق این مقام، حضرت جعفر صادق علیه السلام است که دارای هر نوع فضیلتی می باشد و نیز می داند که اگر امام جعفر صادق علیه السلام بخواهد برای به دست آوردن حکومت به پا خیزد، او را توان مقاومت و ایستادگی در برابر امام نیست، از این رو می بینیم گاهی از تندگوئی ها و طعنه های امام چشم می پوشد چون نمی خواهد به نزاع و مشاجره ادامه دهد تا سرانجام امام تصمیم به مقاومت و مبارزه جدی بگیرد. اما شدت علاقه منصور به حکومت و سلطنت که چشم او را کور و گوشش را کر کرده بود گاهی او را وا می داشت که نسبت به امام اهانت و اسائه ادب کند و حتی قصد ریختن خون آن حضرت را نماید. بنابراین هنگامی که امام احساس می کرد موقعیت نخستین است حق را به کمال و تمام آشکار می کرد. ولی موقعی که می دید منصور سر مست حکومت و جاه و مقام است برای دفع خطر و پیشگیری از تجاوزات او نرمش نشان می داد.» (۱)

۱- ۷.صفحاتی از زندگانی امام صادق، مظفر،ص۱۸۹ و ۱۹۰

مقتل الصادق علیه السلام

مقتل الصادق علیه السلام

سید ابن طاووس (ره) در کتاب شریف «مهج الدعوات» فصل «ادعیه امام صادق علیه السلام » چنین می نویسد:

منصور در دوران حکومتش هفت بار امام صادق علیه السلام را نزد خود احضار کرده است؛ گاهی در مدینه و در ربذه به هنگام عزیمت حج و دیگر بار در کوفه و بغداد ، و در همه این جریانات تصمیم بر قتل امام داشت و در تمام این جریانات با امام بد رفتاری کرده و با وی سخن ناروا گفته است.

در اینجا

یکی از این وقایع تأسف برانگیز را از کتاب شریف «منتهی الآمال» اثر مرحوم شیخ عباس قمی (ره) نقل می کنیم.

روزی منصور در قصر خود نشست و هر روز که در آن ق‍ص‍ر ش‍وم می نشست آن روز را «روز ذبح» می گفتند؛ زیرا که نمی نشست در آن ع‍م‍ارت م‍گ‍ر برای قتل و سیاست.و در آن ایام حضرت صادق علیه السلام را از م‍دی‍نه طلبیده بود و آن حضرت داخل شده بود. چون شب شد و مقداری از شب گذشت ربیع را ط‍لب‍ی‍د و گ‍فت: ... ب‍رو و ج‍ع‍ف‍ر بن محمّ‍د را در هر حالتی که یافتی بیاور و نگذار که هیئت و حالت خود را تغییر دهد. ربیع گفت: بیرون آمدم و گفتم «اِنّا للّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راَجِعُونَ» هلاک شدم ؛ زیرا که اگ‍ر آن ح‍ض‍رت را در ای‍ن وق‍ت ب‍ه نزد منصور بیاورم با این شدت و غضبی که او دارد البته آن حضرت را هلاک می کند و آخرت از دستم می رود و اگر نیاورم مرا می کشد و نسل مرا بر می اندازد و مالهای مرا می گیرد، پس مردد شدم میان دنیا و آخرت و نفسم ب‍ه دن‍ی‍ا م‍ای‍ل شد و دنیا را بر آخرت اختیار کردم.

ص: ۱۲۲۱۶

محمّـد پسـر ربیـع گفت کـه چون پـدرم بـه خـانـه آمـد مـرا طـلـبـیـد و مـن از هـمـه پـسـره‌ـای او سـنـگـیـن دل تـر بـودم پس گفت برو بـه نزد جعفر بـن محمّـد و از دیـوار خـانه او بالاـ برو و بی خبر بـه سـرای او داخـل شـو، بـه هـر حـالی کـه او را یـافـتی بـیـاور. پـس آخـر شـب بـه مـنـزل آن حـضـرت رسـیـدم و نـردبـانـی گـذاشـتـم و بـه خـانه او بی خبر درآمـدم دیـدم که پـیـراهـنـی پـوشـیـده و دسـتـمـالی بـر کـمـر بـسـتـه و مـشـغـول نـمـاز اسـت، چـون از نـمـاز فـارغ شـد گفتم بیا که خلیفه تو را می طلبـد، فرمود: بـگـذار که دعا بخوانم و جامه بپوشم ، گفتم نمی گذارم فرمود که بگـذار بروم و غسلی بکنـم و مهیـای مرگ گردم، گفتم اجـازه نـدارم و نمی گـذارم، پس آن مرد پیر ضـعیف را که بیشـتر از هـفـتـاد سـال از عـمـرش گـذشته بود بـا یـک پیراهن و سـر و پـای برهنه از خانه بیرون آوردم، چون پاره ای راه آمد ضعف بر او غالب شد و من رحم کردم بر او و بر اسب خـود سـوار کـردم و چـون به در قصر خلیفه رسیدم شنیدم که با پدرم می گفت: وای بر تو ای ربیع ! دیر کرد و نیامد.

پس ربیع بیرون آمـد و چون نظرش بر امـام علیـه السـلام افـتـاد و او را بـا ایـن حـالت مشاهـده کرد گریسـت! زیرا ربیع اخلاص زیادی خـدمت حضـرت داشت و آن بزرگوار را امام زمان می دانست. حضـرت فرمود: که ای ربیع! می دانم که تو به جـانب مـا میـل داری ایـن قـدر مهلـت بـده کـه دو رکعـت نمـاز به جـا بیـاورم و بـا پـروردگـار خـود مـنـاجـات نـمـایم، ربیع گفت: آنچه خواهی بکن، پس دو رکعت نـمـاز کـرد و زمـانی طولانی را بـا دانـای راز عرض نیاز کرد و چون فارغ شد ربیع دست آن حضرت را گرفت و داخل ایوان برد، پس در میان ایوان نیز دعایی خواند،

و چون امام عصر را بـه درون قصر برد و نگاه منصور بر آن حضرت افتاد از روی خشم گفت : ای جعفر! تـو تـرك نـمـی كـنـی حـسـد و سركشی خود را بر بنی عباس و هر چند سعی می كنی در خـرابـی حكومت ایـشـان فـایـده نـمـی بـخشد، حضرت فرمود: به خدا سوگند! اینها كه می گـویـی هـیـچ یك را نكرده ام ، و تو می دانی كه من در زمان بنی امیه كه دشمن ترین خلق خـدا بـودنـد بـرای مـا و شـمـا، بـه آن آزارهـا كـه از ایـشـان بـر مـا و اهل بیت ما رسید چنین اراده ای نكردم و از من به ایشان بدی نرسید و نسبت به شما نیز این چنین اراده نكرده ام ... ، پس منصور ساعتی سر در زیـر افكند و در آن وقت بر بالشی تكیه كرده بود، او همیشه در زیر تخت خـود شمشیر می گذاشت ، سپس گفت: دروغ می گویی و دست در زیر تخت كـرد و نـامـه هـای بـسیار بیرون آورد و به نزدیك آن حضرت انداخت و گفت: این نامه های تـو اسـت كـه بـه اهل خراسان نوشته ای كه بیعت مرا بشكنند و با تو بیعت كنند، حضرت فـرمـود: بـه خـدا سـوگـنـد كه اینها به من افترا است و من اینها را ننوشته ام و چنین اراده ای نـكـرده ام ...، ناگهان منصور شمشیر را به قدری از غلاف بیرون كشید، ربیع گفت: چون دیـدم كـه منصور دست به شمشیر برده است بر خود لرزیدم و یقین كردم كه آن حضرت را شـهـیـد خـواهـد كـرد، ولی شـمشیر را در غلاف كرد و گفت : شرم نداری كه در این سن می خـواهـی فتنه به پا كنی كه خونها ریخته شود؟

ص: ۱۲۲۱۸

حضرت فرمود: نه به خدا سوگند که ای_ن ن_ام_ه ه_ا را م_ن ن_ن_وش_ته ام و خط و مهر من در اینها نیست و بر من افترا بسته اند . پس منصور باز آتش غضبش مشتعل گردید و شمشیر را تمام از غلاف کشید، در حالی که آن حضرت نزد او ایستاده بود و مترصد شهادت بود ولی ناگهان منصور بار دیگر ش_مشیر را در غلاف کرد و ساعتی سر به زیر افکند و سر برداشت و گفت: راست می گویی، سپس آن حضرت را نزدیک خود طلبید و بر کنار خود نشاند و پس از اکرام بسیار ایشان را راهی منزل نمود.

رب_ی_ع گ_ف_ت ک_ه م_ن ش_اد ب_ی_رون آم_دم و م_ت_ع_ج_ب ب_ودم از آن_چ_ه م_ن_ص_ور اول در ب_اب ح_ض_رت اراده داش_ت و آن_چ_ه آخ_ر ب_ه ع_م_ل آورد، چ_ون ب_ه ص_ح_ن ق_ص_ر رس_ی_دم گ_ف_ت_م: ی_اب_ن رس_ول اللّه! م_ن م_ت_ع_ج_ب_م از آن_چ_ه او اول ب_رای ش_م_ا در خ_اط_ر داش_ت و آن_چ_ه آخ_ر در ح_ق ش_م_ا ب_ه عمل آورد ....،و هر چه منصور اظهار خشم م_ی ن_مود هیچ اثر ترس و اضطرابی در شما مشاهده نمی کردم ، ح_ض_رت ف_رم_ود: ک_س_ی ک_ه ج_لالت و ع_ظ_م_ت خ_داون_د ذوالجلال در دل او جلوه گر شده است ابهت و شوکت مخلوق در نظر او می نماید، و کسی که از خدا می ترسد از بندگان پروا ندارد.

.... رب_ی_ع گ_ف_ت به نزد خلیفه برگشتم و هنگامی که خلوت شد سبب آن رفتار عجیب را از منصور پرسیدم. گفت: ای ربیع ! در وقتی که او را طلبیدم بر قتل او مصرّ بودم و بر آنکه از او عذری قبول نکنم زیرا بودن او برای من، هر چند قیام به شمشیر نکند، گرانتر است از آنها که قیام می کنند؛ زیرا که می دانم او و پ_دران او را م_ردم ام_ام م_ی دان_ن_د و ای_ش_ان را واجب الاطاعه می شمارند و از همه خلق، ع_ال_م_ت_ر و زاه_دت_ر و خ_وش اخ_لاق ت_رن_د و در زم_ان ب_ن_ی ام_ی_ه م_ن ب_ر اح_وال ای_ش_ان م_ط_ل_ع ب_ودم ، هنگ_امی ک_ه در م_رت_ب_ه اول ق_ص_د قتل او کردم و شمشیر را مقداری از غلاف بیرون کشیدم دیدم که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله برای من متمثّل شد و میان من و او قرار گرفت و دستهایش را گشوده بود و آستینهای خود را بالا زده ب_ود و رویش را ت_رش ک_رده ب_ود و از روی خ_ش_م ب_ه سوی م_ن نظر می کرد م_ن ب_ه آن س_ب_ب ش_م_ش_ی_ر را در غ_لا_ف کردم. در م_رت_ب_ه دوم دی_دم ک_ه رس_ول خ_دا ص_لی اللّه علی_ه و آل_ه ب_ار دیگر ن_زد م_ن م_ت_م_ث_ّل ش_د، ن_زدی_ک_ت_ر از اول و خ_ش_م_ش بس_یار ب_ود و چ_ن_ان ب_ر م_ن ح_م_ل_ه ک_رد ک_ه اگ_ر م_ن ق_ص_د ق_ت_ل ج_ع_ف_ر م_ی کردم او قصد قتل م_ن می کرد....، ب_ه این جهت از آن اراده برگشتم و او را اکرام کردم. ایشان فرزندان فاطمه اند و به حق ایشان جاهل نمی باشد مگر کسی که بهره از دین ن_داش_ت_ه ب_اش_د.

همچنین از «مشکاه الانوار» ن_ق_ل ش_ده است که در آخرین لحظات عمر مبارک امام صادق علیه السلام یکی از اصحاب ایشان خدمت آن حضرت رسید، ولی آن حضرت را به سبب زهری که منصور دوانیقی به ایشان خورانیده بود، چندان لاغر و باریک دید که گویا هیچ چیز از آن بزرگوار نمانده جز سر نازنینش. پس آن مرد به گریه درآمد. حضرت فرمود: برای چه گریه می کنی؟ گ_ف_ت: گ_ری_ه ن_ک_نم با آنکه شما را به این حال می بینم ؟ فرمود: چنین مکن ، همانا مؤمن چ_ن_ان است که هرچه عارض او شود خیر او است، اگر بریده شود اعضای او برای او خیر است و اگر مشرق و مغرب را مالک شود برای او خیر است ...

امام موسی کاظم علیه السلام پدرش را پس از شهادت در میان دو تکه پارچه سفید که لباس احرام او بود به اضافه پیراهن و دستاری که یادگار جدش حضرت علی بن الحسین علیه السلام بود، پیچید و در قبرستان بقیع در کنار اجداد طاهرینش به خاک سپرد؛ امام کاظم علیه السلام ضمناً دستور داد، چراغ اطاقی را که پدرش در آن می زیست همچنان روشن نگاه دارند و این چراغ تا زمانی که امام کاظم در مدینه بود، همه شب روشن بود تا اینکه او به عراق احضار شد.

سفارش های امام صادق(ع) به عبدالله بن جندب

سفارش های امام صادق علیه السلام به عبدالله جندب:

سفارش های امام صادق(ع) به عبدالله بن جندب در بردارنده حکمت های بسیاری است و راه و رسم زندگی را به همه آن ها که خواهان سعادت اخروی هستند، می آموزد.

ص: ۱۲۲۲۰

امام صادق(ع) به آسیب شناسی اجتماعی می پردازد و هنجارها وناهنجارها را معرفی می کند.

منبر حاضر شرحی مختصر بر سخنان امام صادق(ع) است.

ابتدا دو مقدمه را تقدیم می نماییم:

۱- عبدالله بن جندب کیست؟

عبـدالله بن جنـدب از علمـای بزرگ شـیعه و راویان پارسا وموردداطمینان درسـده دوم هجری و از یاران امام صادق، امام کاظم وامام رضا علیهم السلام است. (۱) وی نزد ائمه علیهم السلام مقام و منزلت رفیعی داشت. (۲)

عبدالله بن جندب از امام رضا(ع)پرسید: آیا از من راضی هستید؟ آن حضرت فرمود: بله، قسم به خداوند! خدا و رسولش نیز از تو راضی هستند. (۳)

عشق و ارادت خالصانه عبـدالله بن جنـدب به اهل بیت علیهم السـلام و تلاش فراوان او برای ترویـج فرهنگ شـیعی سـبب شده است که نام اودر بین صـدها راوی حـدیث جاودانه بماند. روایت های فراوان او گواه این که وی در نقل و حفظ احادیث ائمه علیهم السلام نقش عمده ای داشته است.

۲- سند وصیت

قدیمی ترین منبع شیعی که سفارش های امام صادق(ع) به عبدالله بن جندب را نقل کرده، کتاب «تحف العقول»، (۴)

اثر دانشـمند وارسـته شـیعه، فقیه و محدث بزرگ، «ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی» است، که در قرن چهارم هجری و معاصر شیخ صدوق(متوفای ۳۱۸ ه .ق) می زیست.

او استاد شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه. ق) بود. عبدالله بن جندب نزد عالمان رجال، شخصیتی ستودنی دارد.

ابن شـعبه حرانی سـفارش های امام صادق(ع) به عبـدالله بن جنـدب را هماننـد سایر روایت های بدون ذکرنام راویان آن آورده است. او درمقـدمه تحف العقول به این نکته اشاره و دلیلش را این گونه بیان می کند: «به منظور سـبکی، اختصار و ایجاز و نیز باتوجه به محتوای احادیث که بیشتر درباره آداب، اخلاق، مواعظ و حکمت ها است، سندهای روایت ها را نیاوردم.» (۵)

علامه مجلسی(ره) در کتاب ارزشمند بحارالانوار، (۶) متن کامل سفارش های امام صادق(ع) به عبدالله بن جندب را به نقل از تحف العقول، با تفاوت های بسیار اندک آورده است.

با توجه به مقام والای مولف و محتوای احادیث که در باب اخلاق وآداب وسنن است. حذف سند حدیث ها خللی به وجود نخواهد آورد،زیرا تمام عالمان شیعه همواره از این کتاب پرارزش استفاده کرده اند و به آن اعتماد داشته اند.

هشدار به دوستان

امام صادق(ع) دراولین جمله از سفارش های سازنده خود، به دوستان خود هشدار می دهد و آن ها را از خطر دام های شیطان آگاه می سازد:

«یا عبدالله! لقد نصب ابلیس حبائله فی دارالغرور فما یقصد فیها الا اولیائنا»;

ای عبدالله! ابلیس دام هایش را در دنیای فریبنده فقط به قصد شکار دوستان ما پهن کرده است.

امام صادق(ع) به عبدالله بن جندب هشدار می دهد که مواظب شکارگاه ها و دام های شیطان باشد:

یا بن جندب! ان للشیطان مصائد یصطاد بها فتحاموا شباکه ومصائده.» ای پسر جندب! شیطان مکان هایی برای شکار دارد. مواظب دام ها وشکارگاههای او باشید!

عبدالله بن جندب می پرسد:

یا بن رسول الله(ص) و ما هی؟ ای پسر فرستاده خدا! آنها چیستند؟

«اما مصائده فصد عن بر الاخوان، و اما شباکه فنوم عن قضاء الصلوات التی فرض الله.» اما ابزار شکار او است شیطان ایجاد مانع در نیکی به برادران و دام های شیطان خفتن از انجام نمازهای واجب است.

فایده های نیکی به برادران

در رفتارها و روابط اجتماعی، که تشکیل دهنده بخش عظیمی اززندگی انسان ها، است، داشتن حس همیاری و روحیه نیکی به برادران دینی نشانده دهنده پویایی و سلامت جامعه است.

ص: ۱۲۲۲۲

امـام صادق(ع) ازسویی بی توجهی به آن را شـکارگاه شـیطان شـمرده و از سوی دیگر اهمیت و ارزش این خصـلت نیکو را با ذکر گوشه هایی از آثار وفوائد آن، این گونه بیان داشته است:

الف– عبادت خدا

هدف از آفرینش انسان در فرهنگ متعالی قرآن، بندگی و کرنش درمقابل آفریدگار است:

(و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون) (۷) ;«جن و انس را جز برای بندگی و عبادت نیافریدم.»

از جلوه های پرارزش این هدف، نیکویی به برادران و دیدار آنها است.

«امـا انه مـا یعبـدالله بمثل نقل الاقـدام الی بر الاخوان وزیارتهم»; آگاه باش! همانا خداونـد به چیزیماننـد گام برداشـتن در راه نیکی به برادران و دیدار آن ها بندگی نشده است.

ب– سعی بین صفا و مروه

دومین اثر نیکی به دیگران، داشتن ثواب سعی بین صفا و مروه است:

«یا بن جندب! الماشـی فی حاجه اخیه کالساعی بین الصـفا والمروه.» ای پسـر جندب! کسـی که برای بر طرف کردن نیاز برادر خود گام برمی دارد مانند کسی است که سعی بین صفا و مروه می کند.

ج– به خون غلطیدن در راه خدا

ارزش دیگری که نیکی به برادران دینی در پی دارد همانندی آن باکشته شدن در راه خدا است:

«و قاضی حاجته کالمتشحط بدمه فی سبیل الله یوم بدر واحد»; برطرف کننده نیاز برادر دینی همانند کسی است که روز بدر و احد در راه خدا به خون خود بغلطد.

د– همنشینی با حور

ص: ۱۲۲۲۳

«یابن جندب! من سره ان یزوجه الله الحور العین و یتوجه بالنور فلیدخل علی اخیه المؤمن السرور»;

ای پسر جندب! هر که خوشحال می شود از این که خداوند او را به ازدواج حورالعین در آورد وتاج نور برسرش نهد باید دل برادر مومنش را شاد سازد .

عقوبت سستی دررفع نیاز برادران

جامعه ای که به مشکلات و گرفتاری های همنوعان خود بی توجه باشد ونسبت به حقوق نیازمندان سستی نماید زمینه عذاب سخت خداوند رافراهم آورده است:

«ما عذب الله امه الا عند استهانتهم بحقوق فقراء اخوانهم»; خداوند امتی را عذاب نخواهد کرد، مگر در وقتی که نسبت به حقوق برادران نیازمند خود سستی نمایند.

آسیب شناسی روابط اجتماعی

امام جعفر صادق(ع) چند مورد از آسیب های روابط اجتماعی را چنین بیان کرده است:

۱- غش: خیانت، نیرنگ وکلاه برداری.

۲- تحقیر: خوار و کوچک شمردن دیگران و بی توجهی به شخصیت آن ها.

۳- دشمنی: کینه توزی و درگیری.

۴- حسادت: ناراحت شدن از خوبی های دیگران و خیر دیگران را نخواستن.

«و من غش اخاه وحقره و ناواه جعل الله النار ماءواه، و من حسد مومنا انماث الایمان فی قلبه کما ینماث الملح فی الماء»;

هرکس به برادر مومنش نیرنگ زند و او را کوچک و خوار شمارد و با او درگیر شود، خداوند جایگاهش را آتش قرار دهد و هرکه به مومنی حسادت ورزد ایمان در دلش آب شود، همانند آب شدن نمک در آب.»

زیان های غفلت از نماز

«ویل للساهین عن الصلوات، النائمین فی الخلوات، المستهزئین بالله و آیاته فی الفترات، اولئک لاخلاق لهم فی الاخره و لایکلمهم الله و لا ینظر الیهم (۸) ، یوم القیمه و لایزکیهم و لهم عذاب الیم»;

ص: ۱۲۲۲۴

وای برغفلت کنندگان از نماز، خواب رفته گان در خلوت ها و آن ها که در زمان ضعف دین، خدا و نشانه هایش را تمسخر می کنند. آن ها هیچ بهره ای درآخرت ندارند. خداوند در روز قیامت با آن ها سخن نمی گوید و به آن ها نگاه نمی کند و آن ها را نمی بخشد و برای آن ها عذابی دردناک است.

سفارش حضرت در مورد خواب:

امام صادق(ع) در ادامه سفارش هایش به عبدالله بن جندب فرمود:

«یابن جندب! اقل النوم باللیل و الکلام بالنهار فما فی الجسد شیی ء اقل شکرا من العین و اللسان، فان ام سلیمان قالت لسلیمان(ع) یا بنی ایاک و النوم فانه یفقرک یوم یحتاج الناس الی اعمالهم»;

ای پسر جندب! در شب کم بخواب و در روز کم بگو، زیرا در جسم آدمی عضوی کم سپاس تر از چشم و زبان نیست. همانا مادر سلیمان به سلیمان گفت: پسرم! از خواب بپرهیز، زیرا تو را درروزی که مردم به اعمال و کردار خود نیازمندند، سخت محتاج می کند.

با توجه به نیاز طبیعی ولازم انسان به خواب، مذمت آن دراین سخنان مربوط به پرخوابی و خواب هایی است که انسان را از انجام وظایف دینی و دنیایی باز می دارد.

پی نوشتها:

۱- رجال شیخ طوسی، ص ۲۲۶، ۳۵۵ و ۳۷۹.

۲- رجال علامه حلی، ص ۱۰۵.

۳- رجال کشی، ص ۵۸۵.

۴- تحف العقول، ص ۳۱۱.

۵- همان، ص ۴.

۶- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۷۹، ح ۱۱۳.

۷- ذاریات، آیه ۵۶.

۸- جمله «ولاینظر الیهم» در نسخه تحف العقول نیست ولی دربحارالانوار آمده است.

فضایل و مناقب اخلاقی امام صادق علیه السلام از دیدگاه اهل سنت

فضایل و مناقب اخلاقی امام صادق علیه السلام از دیدگاه اهل سنت

حضرت صادق علیه السلام آنچنان به خلق وخوی روحانی و معنوی آراسته بود که همگان در همان برخورد اول شیفته و شیدای حضرت می شدند. اخلاق حضرت چنان وارسته و الهی بود که هر کس با وی در مجلسی برخورد می کرد، بدون اینکه حضرت سخن گوید، به عظمت حضرت پی می برد. ازاین رو، بزرگان اهل سنت از عمرو بن ابی مقدام نقل کرده اند که می گفت: «كُنتُ اِذا نَظَرْتُ إلی جَعْفرَ الصّادِقِ رَضِیَ اللّه عَنْهُ عَلِمْتُ أَنَّهُ مِنْ سُلالَهِ النَّبیّینَ؛ چون به جعفر صادق علیه السلام نظر می کردم، متوجه می شدم که آن حضرت از سلاله پیامبران است».۱

حسن خلق

حسن خلق مهم ترین فضیلت برای پیشوایان دینی است و در جلب دل ها و رفعت مقام نزد خدا و مردم نقش بسزایی دارد.

اخلاق نیکوی حضرت همان اخلاق جدّش رسول اللّه صلی الله علیه و آله بود. او با مردم خوش اخلاق بود، در تشییع جنازه شرکت می جست و به عیادت بیماران می رفت و بدی ها را با خوبی پاسخ می داد.

ابو زهره مالکی می نویسد:

مالك گفت: من پیوسته به حضور جعفر بن محمد رفت و آمد داشتم. آن حضرت بذله گو بود و بیشتر تبسم می کرد، ولی وقتی نام رسول اللّه نزد او برده می شد، رنگ حضرت به زردی می گرایید.

درباره حسن خلق حضرت نقل کرده اند که مردی از حجاج وارد مدینه شده و خوابیده بود. چون بیدار شد، خیال کرد همیان او را دزدیده اند. پس بیرون آمد و امام صادق را دید. پس دست حضرت را گرفت و گفت: تو همیان مرا برداشته ای! حضرت بدون اینکه ناراحت شود، فرمود: چه چیزی داخل آن بود؟ آن مرد گفت: هزار دینار طلا در آن بود. حضرت آن مرد را به خانه برد و هزار دینار به او بخشید. پس آن مرد به خانه خود برگشت و همیان را در خانه خود یافت. آن گاه به سوی امام صادق علیه السلام برگشت و از حضرت عذرخواهی کرد و خواست هزار دینار را به حضرت برگرداند، ولی امام نپذیرفت و فرمود: ما چیزی را که داده ایم، پس نمی گیریم. پس آن مرد پرسید: این آقا کیست؟ گفتند: امام جعفر صادق.

ص: ۱۲۲۲۶

امام نسبت به همه محبت داشت و با همگان اعم از سیاه و سفید و عرب و عجم، خوش برخورد و نسبت به دوستان وفادار بود. نقل شده که مردی سیاه چهره ملازم حضرت بود. امام مدتی ایشان را ندید. پس روزی در جمع دوستان از حال او پرس وجو کرد. مردی با حالت تمسخر گفت: «اِنَّهُ نَبَطِیٌّ؛ آن مرد نبطی۴ است!» پس امام صادق فرمود: اصل و شخصیت هر انسانی به عقل و حسب و دین و کرم و تقوای اوست و همه مردم (سیاه و سفید...) یکسان هستند. پس آن مرد شرمگین شد.

همچنین عالم معاصر اهل سنت،

عبدالحلیم جندی درباره اخلاق نیک حضرت، می نویسد:

روزی امام، عابری را که بر ایشان سلام نکرد، برای خوردن غذا دعوت کرد. حاضران از او پرسیدند: آیا سنت این نبود که آن مرد نخست سلام گوید و سپس به غذا دعوت شود؟ حضرت پاسخ داد: این فقه تنگ نظرانه عراقی است... بنابراین، فقه امام «علوی» است که با بخشش شروع می شود و فقه عملی است؛ زیرا ابتکار عمل را در دست دارد و فقه اجتماعی است که فرد بخشنده به گیرنده توجه دارد و فقه اسلامی و انسانی است که سراسر آن احترام و بزرگواری است.

پرهیزگاری

عبادت و اطاعت خدا از معرفت برمی خیزد و معرفت هر که بیشتر باشد، عبادت و پرهیزش نیز بیشتر از دیگران است. آن حضرت که در علم و معرفت سرآمد همگان بود، در عبادت و اخلاص مانند نیاکان پاکش در اوج قله کمال بود.

مالک بن انس، فقیه و امام بزرگ اهل سنت در توصیف حضرت صادق علیه السلام می نویسد:

من پیوسته به حضور حضرت صادق علیه السلام مشرف می شدم. بیشتر اوقات حضرت تبسم بر لب داشت، ولی چون نامی از رسول خدا صلی الله علیه و آله برده می شد، رنگش متغیر و کبود و گاهی زرد می شد. مدت زمان زیادی نزد او می رفتم و او را در یکی از سه حال می دیدم: یا در حال نماز بود یا روزه داشت و یا مشغول قرائت قرآن بود. هرگاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل می کرد، با طهارت بود. از زاهدان و عابدانی بود که خشیت از خدا وجودشان را فراگرفته بود... .

عبدالحلیم جندی

از عالمان معاصر اهل سنت از مالک بن انس روایت می کند:

یک سال با او حج به جا آوردم. وقتی سوار بر مرکب، برای احرام مهیا شد، هرچند خواست لبیک بگوید، صدا در گلویش قطع شد و نزدیک بود از مرکب به زیر افتد. عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله (در احرام) ناگزیر نخست باید لبیک بگویی. فرمود: چگونه لبیک بگویم، می ترسم خدای عزوجل بفرماید:

«لا لَبَّیْکَ وَ لا سَعْدَیْکَ...».

پیوسته در طاعت خدا بود و عزت را در عبادت و طاعت خدای می جست. همواره این دعا را بر لب داشت که:

«اَللّٰهُمَّ اَعِزَّنِی بِطاعَتِکَ؛

خدایا! مرا به طاعت خود عزیز گردان.»۹ همچنین به دیگران می فرمود: «هیچ زاد و توشه ای برتر از تقوا نیست و چیزی نیکوکارتر از سکوت و کم حرفی نیست».

آراستگی ظاهری

حضرت ظاهری آراسته داشت. قامتش نه کوتاه بود و نه بلند؛ چهره ای داشت که بسان ماه می درخشید. پوست او لطیف بود و موهایی مجعد و مشکین و پیشانی بلندی داشت. او لباس هایی را که مورد رضای جدش بود، می پوشید که پیامبر فرموده بود: «بدون اسراف و تکبر بخورید و بیاشامید و بپوشید».نقل شده است روزی سفیان ثوری، حضرت را دید که قبایی آراسته و زیبا پوشیده است. سفیان ثوری می گوید: با تعجب به حضرت می نگریستم. پس حضرت فرمود: ای ثوری! چه شده که چنین با تعجب نگاه می کنی؟ آیا از آنچه می بینی، تعجب می کنی؟ گفتم: ای فرزند رسول خدا! این لباس، لباس شما و پدرانت نیست. پس حضرت فرمود: ای ثوری! آن زمان، زمان فقر و نداری امت بود و آنان به اقتضای زمانشان لباس می پوشیدند، ولی این زمان، زمان نعمت است و نعمت به سوی امت روی آورده است .

سپس حضرت قبای رویین را کنار زد و قبای پشمی خشنی را که زیر لباس هایش پوشیده بود، نشان داد و فرمود: ما این لباس خشن را برای خدا پوشیده ایم و لباس رویین و آراسته را برای شما. پس هر آنچه برای خدا باشد، پوشیده می داریم و آنچه برای شما باشد، آشکارش می کنیم.

عبدالحلیم جندی می نویسد:

امام صادق علیه السلام می فرمود: «آن گاه که خداوند نعمتی را به کسی ارزانی می دارد، دوست دارد آن نعمت را نزد او ببیند؛ زیرا خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.» و می فرمود: «خداوند زیبایی و تجمل را دوست دارد و از فقر و فقرنمایی ناخرسند است». همچنین می فرمود: «مرد باید لباس خویش را پاکیزه نگه دارد و از بوی خوش استفاده کند و خانه خویش را گچ کاری کند و آستانه خود را پاکیزه سازد».

بخشندگی

هیاج بسطام می گوید:

«کانَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ یُطْعِمُ حَتّی لایَبْقی لِعِیالِهِ شَیْ ءٌ»؛

یعنی امام جعفر بن محمد چنان اطعام می فرمود که حتی برای اهل و عیالش چیزی باقی نمی ماند. امام در وصیت به فرزندش می فرمود: «ای فرزند! اگر کسی از تو چیزی خواست، به او احسان کن».

عبدالحلیم جندی در این باره می نویسد:

عین زیاد، نام مزرعه ای از آنِ امام صادق۷ بود. او به کارکنانش دستور می داد که راهی به داخل باغ باز کنند تا مردم به درون آن راه یابند و از میوه های آن بخورند. هر روز ده سفره می انداخت که بر سر هر یک، ده نفر می نشست. هر گاه ده نفر برمی خاستند، ده تن دیگر به جای آنها می نشستند. هر یک از همسایگان که به مزرعه نمی آمد، یک ظرف از آن خرماها را برایشان می فرستاد. زمان برداشت محصول که می رسید، پاداش کارگران را می داد. آنچه بر جای مانده بود، به دستور امام به مدینه برده می شد و میان مردم تقسیم می گردید و به هر یک در خور حال وی چیزی می رسید.

ابن ابی طیفور می نویسد:

میهمانی نزد امام صادق علیه السلام بود. روزی مهمان برخاست که کاری برای امام انجام دهد. حضرت نگذاشت و خود برخاست و کار را انجام داد و فرمود: «پیامبر از کار کردن مهمان جلوگیری می کرد».

فضل بن روزبهان،

از علمای اهل سنت در شرح فرازی از صلوات مخصوص آن حضرت می نویسد:

آن حضرت، فریادرس و یاری کننده ضعیفان و عاجزان در پیش آمدها و بلاها بود و این به رحم و عطوفت آن حضرت بر عاجزان اشاره دارد؛ چنان که روایت کرده اند هرگاه برای کسی حادثه یا فقری پیش می آمد، به جوار لطف و احسان آن حضرت در مدینه پناه می برد و از خوان نعمت آن حضرت بهره می برد؛ انگار که شیعه اهل بیت است.

حضرت به همه احسان و محبت می کرد و گناه افراد سبب نمی شد حاجت او را روا نکند. می بخشید و موعظه می کرد. شقرانی۱۸ که فردی گناه کار و شراب خوار بود، می گوید: گرفتار بودم و شفیعی نداشتم. سرگردان بودم که ناگه جعفر بن محمد را دیدم. پس گفتم: فدایت شوم، من غلام شقرانی هستم و حاجت خود را اظهار کردم. پس حضرت به من عطایی کرد و سپس فرمود: ای شقرانی! نیکی از همه خوب است و از تو پسندیده تر و زشتی از همه بد است و از تو بدتر؛ به خاطر مکانی که نزد ما داری.

زمخشری پس از نقل این جریان می نویسد:

بنگرید امام چگونه احسان می کند و حاجت شقرانی را روا می کند و به او احترام می گذارد، با اینکه از حال او آگاه بود. بنگرید که چگونه او را موعظه می کند؛ این خلق و خو، همان خلق و خوی پیامبران است.

ص: ۱۲۲۳۰

بردباری

رویدادهای زندگی امام صادق علیه السلام بسان یک مدرسه است. او در برابر نعمت ها، شکور و در بلاها، صبور بود. هنگام پدید آمدن بلاها، یادآور نعمت بود و این همان صبر جمیل است که قرآن ما را بدان فرا می خواند.

در تاریخ آمده است حضرت صادق علیه السلام فرزندی داشت که پیش چشمان ایشان از دنیا رفت. پس حضرت گریست و در همان وقت نعمت های خداوندی را به یاد آورد و فرمود:

«لَئِنْ اَخَذْتَ لَقَدْ اَبْقَیْتَ وَ لَئِنْ اِبْتَلَیْتَ لَقَدْ عافَیْتَ؛

خداوندا! تو منزهی، اگر چیزی از ما گرفتی چیزهایی دیگر را برایمان نگه داشتی. اگر مصیبتی دادی، عافیت نیز بخشیدی».

سپس کودک را نزد زنان برد و آنها را سوگند داد که شیون نکنند. آن گاه فرزندش را برای خاک سپاری برد؛ در حالی که می گفت:

پاک و منزه است خدایی که فرزندانمان را از ما می ستاند، ولی دوستی و محبت او در دل ما فزونی می یابد. ما افرادی هستیم که آنچه را دوست داریم، از خدا می طلبیم و او به ما عنایت می کند. آن گاه که به یکی از عزیزانمان مصیبتی رسید، بدان رضایت می دهیم.۲۰

عفو و گذشت

احسان و کرم، سجیه و عادت اهل بیت پیامبر اسلام است. امام صادق علیه السلام نیز در این بیت رشد یافته و از همان کودکی، درس عفو و گذشت را از پدران بزرگوارش فراگرفته بود. ما در اینجا نمونه هایی از عفو و گذشت امام را که در کتاب های اهل سنت آمده است، ذکر می کنیم.

علامه یوسف بن محمد اندلسی در کتاب الف باء می نویسد:

ص: ۱۲۲۳۱

روایت شده است حضرت کنیزی داشت که در ظرفی، آب بر دستان حضرت می ریخت. پس در این هنگام، ظرف به پیشانی امام خورد و به شدت درد گرفت. وقتی کنیز متوجه شد، گفت: ای مولای من «وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظِ؛ مؤمنان کسانی هستند که در ناراحتی کظم غیظ می کنند» و حضرت فرمود: کظم غیظ کردم. پس گفت: «وَ الْعافِینَ عَنِ النّاس ؛ مؤمنان، اهل گذشت هستند». حضرت فرمود: تو را بخشیدم. کنیز گفت: خدا نیکوکاران را دوست دارد. حضرت فرمود: تو در راه خدا آزادی و هزار درهم نیز به تو بخشیدم.۲۱

عبدالحلیم جندی می نویسد:

آن حضرت اعضای خانواده اش را از رفتن روی بلندی بازمی داشت. روزی امام به خانه آمد. یکی از کنیزکانش که کودک او را نگه داری می کرد و با کودک بالای نردبان رفته بود، تا چشمش به حضرت افتاد، از خطایی که کرده بود، هول شد و بدنش لرزید و کودک از دستش به زمین افتاد و از دنیا رفت.

حضرت با چهره ای برافروخته بیرون رفت و هنگامی که سبب آن را از وی پرسیدند، فرمود: رنگ چهره ام به سبب مردن کودک نیست، بلکه بدین جهت است که کنیزک از آمدن من به وحشت افتاد. پس از آن به کنیز فرمود: تو در راه خدا آزادی و از تو گذشتم.

جوان مردی

شقیق بلخی از حضرت در زمینه فتوت و جوان مردی پرسید. حضرت فرمود: شما در مورد جوان مردی و فتوت چه نظری دارید؟ شقیق گفت: اگر بر ما عطا شود، شکر کنیم و اگر عطا نشود، صبر می کنیم. حضرت فرمود: سگان مدینه هم این گونه اند. پس شقیق گفت: ای پسر رسول خدا! پس فتوت نزد شما چیست؟ فرمود: «اگر بر ما عطا شود، ایثار می کنیم و می بخشیم و اگر عطا نشود، شکر می کنیم».

ص: ۱۲۲۳۲

شجاعت

شجاعت فقط زور بازو و شمشیر زدن نیست. شجاعت، نیرویی درونی و قلبی است که مظاهر آن در اعضا و جوارح، گاه بر زبان و گاهی بر دست و بازو ظاهر می شود. اهل بیت پیامبر و از جمله امام صادق علیه السلام تمام مظاهر شجاعت را داشتند که در موقعیت های مختلف ظاهر می شد. در تاریخ آمده است روزی حضرت در حضور منصور دوانیقی بود. پس مگسی بر صورت منصور نشست. منصور مگس را می راند، ولی او بازمی گشت تا منصور آزرده خاطر شد. پس به امام صادق علیه السلام رو کرد و گفت: یا ابا عبداللّه! به چه علت و حکمتی خدا مگس را خلق کرده است؟ حضرت فرمود: «لِیُذِلَّ بِهِ الْجَبابِرَةَ؛ تا به وسیله آن متکبران و ستمگران را خوار کند». منصور چون سخن را شنید، ساکت شد و چیزی نگفت.

ذهبی می نویسد:

وقتی نزد حضرت صادق علیه السلام از بخل منصور سخن گفته شد، حضرت فرمود: حمد خدایی را که او را از دنیایش هم محروم ساخت و دینش را هم بر او باقی نگذارد.

وصیت به فرزندان

وصیت و نصیحت به فرزندان، سیره و سجیه ائمه معصومین علیهم السلام بوده است. این روش، درسی است از مکتب ائمه معصومین علیهم السلام برای شیعیانشان در بهتر تربیت کردن فرزندان. این سیره نشان می دهد که نصیحت و وصیت فرزندان از وظایف پدری است و پدران باید بدان توجه کنند.

یکی از اصحاب حضرت می گوید: به محضر امام صادق علیه السلام مشرف شدم. فرزندش موسی بن جعفر (امام هفتم) را در مقابل حضرت دیدم، در حالی که امام صادق این سخنان را به او وصیت می کرد و می فرمود:

فرزنـدم! وصیت مرا حفـظ کن که اگر آن را به خـاطر داشـته باشـی، به سـعادت و بزرگی خواهی زیست و به درست کاری و خوبی خواهی مرد.

ای فرزنـدم! هر که به قسـمت خـدا قـانع شود، غنی خواهـد شـد. هر کس چشـمش به آنچه در دست دیگران است باشـد، فقیر خواهـد شد. هر کس به قسـمت خدا راضـی نباشد، خدا را در قضا و قدرش متهم ساخته است... هر کس عیب های دیگران را آشـکار سازد، رسوا خواهـد شـد و هر که شمشـیر سـتم پیشه کنـد، به همان کشـته خواهد شد و هر کس چاهی برای دوسـتش بکند، خود در آن گرفتار شود... .۲۶

توصیه به خلفای جور

ابوجعفر منصور دوانیقی از سـتم کاران زمان حضـرت بود، ولی امام حتی از توصـیه و نصـیحت وی نیز باز نمی ایستاد. منصور، خود را در رتبه و نسبت به رسول خدا با امام یکی می دانست و برخی نیز با منصور هم عقیده بودند. روزی منصور بی شـرمانه نزد حضـرت این اعتقاد را بیان کرد و گفت: ما و شـما نسـبت به رسول خدا در یک رتبه هستیم. حضـرت با فراست پاسخ داد: اگر رسول خـدا زنـده بود و همسـری از شـما برمی گزید، جایز بود، ولی بر پیامبر جایز نبود از خانواده ما همسـری برگزیند؛ به این دلیل که ما از پیامبر و او از ماست.۲۷

بلاذری در انساب الاشراف از ابن مسیب نقل می کند که :

منصور کسـی را خدمت امام صادق علیه السلام فرستاد و حضرت را خواست تا درباره مردم مدینه با ایشان مشورت کند. چون حضـرت تشـریف آورد، منصور گفت: همانـا من با مردم مـدینه چنـدین مرتبه مـدارا کردم و به آنان مهلت دادم، ولی می بینم آنـان از کارهـای خود (علیه مـا) دست برنمی دارنـد. می خواهم کسـی را به سوی آنـان بفرسـتم که نخـل هـای آنان را قطع و چشـمه هایشان را خراب کند... . حضـرت فرمود: «به سـلیمان نعمت داده شد و او شـکر کرد. ایوب گرفتار شد، ولی صبر پیشه سـاخت. یوسـف قدرتمنـد شـد و بخشـید. حـال، خـدا این خلافـت را به تو داده و علمی به تو عطـا کرده است. پس تو از همه سزاوارتر هستی به بخشش و عفو از خطاکاران.» در پی سخن امام، غضب منصور از میان رفت و آرام شد.

ص: ۱۲۲۳۴

تعلیم دعا

سفیان ثوری آهنگ بیت اللّه داشت و مسافر کعبه بود. پیش از حرکت خدمت امام مشرف شد. حضرت به او فرمود: وقتی به بیت خدا رسیدی، دست بر دیوار بگذار و بگو: «ای خدایی که فراتر از فنا و فوتی و شنونده هر نجوایی هستی و ای خدایی که پس از مرگ، گوشت بر استخوان می رویانی». سپس هرچه خواستی دعا کن.

آن گاه سفیان از امام موعظه و تعلیم درخواست کرد. حضرت فرمود: «ای سفیان! چون چیزی را که می پسندی به تو روی آورد، بیشتر حمد خدا کن و چون چیزی که نمی پسندی، پیش آید، بیشتر بگو: «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إِلاّ بِاللّه ِ» و هرگاه رزقت کم شد، بیشتر استغفار کن».۲۹

حرز امام صادق علیه السلام

فضل بن روزبهان پس از ذکر ماجرایی که میان حضرت و منصور دوانیقی رخ داد و حضرت به برکت حرز و دعایی که با خود داشت، از دست منصور نجات یافت، می نویسد:

حرز مشهور آن حضرت را که به حرز امام جعفر مشهور است، اول آن چنین است:

«ماشاءَ اللّه ُ تَوَجُّها إلَی اللّه ِ، ماشاءَ اللّه ُ تَقَرُّبا إلَی اللّه ِ، تَلَطُّفا إلَی اللّه ِ، ماشاءَ اللّه ُ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إِلاّ بِاللّه ِ...».

بحمدللّه تعالی این فقیر ضعیف آن را یاد دارم و از اوراد فقیر است که سال هاست بدان مواظبت می کنم و تمام عمر در پناه آن حرز «بِحَمْدِللّه ِ وَ حَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ» از شر دشمنان مصون و محروسم ان شاء اللّه تعالی. چون آن حرز بسیار مشهور است، در این مقام گفته شد. ان شاءاللّه هر کس بدان مواظبت کند، به یقین، از شر انس و جن در پناه حق تعالی خواهد بود.

ص: ۱۲۲۳۵

بنا بر نقل ذهبی، حضرت فرمود:

ای سفیان! اگر خدا نعمتی بر تو بخشید و تو بقا و دوام آن نعمت را دوست داشتی، بیشتر حمد و شکر خدا کن که همانا خدا فرموده است:

«لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ»

و هرگاه روزی ات کم شد، بیشتر استغفار کن که خدا فرموده است:

«اِسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کَانَ غَفّارا یُرسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُم مِدْرارًا و یُمْدِدْکُمْ بِأَمْوالٍ...».

و هر گاه ناراحتی و غصه ای از سلطان و یا کس دیگری داشتی بیشتر بگو:

«لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إِلاّ بِاللّه »

که همانا این ذکر، کلید گشایش و گنجی از گنج های بهشت است.

فضائل و مناقب و کرامات شیخ الائمه ، امام صادق (ع)

اشاره

فضائل و مناقب و کرامات شیخ الائمه ، امام صادق (ع) یکی از یاران امام صادق(ع) گفته با ایشان به سفر حج رفتم در بین راه زیر درخت خرمای خشکی نشسته بودیم. فرمود: ای نخل ما را از آنچه خداوند به عنوان روزی بندگانش در تو قرار داده است، بخوران! دیدم نخل پر از خرما شد و به طرف امام خم شد.

ابن طلحه می گوید: (۱)

امام جعفر صادق(ع) از بزرگان و سادات اهل بیت(ع) است.

صاحب علوم کثیر، عبادت فراوان، اوراد دائم، زهد آشکار و تلاوت بسیار، معانی قرآن کریم را به دقت بررسی و از اقیانوس قرآن گوهرهای ارزنده را استخراج می کرد و نتایج شگفتی به دست می آورد

و اوقاتش را به انجام طاعات گوناگون تقسیم می کرد به گونه ای که از خود در آن باره حساب می کشید.

دیدنش انسان را به یاد آخرت می انداخت

و شنیدن سخنش باعث پارسایی در دنیا می شد.

نتیجه پیروی از رهنمودهایش بهشت بود،

نور جمالش گواهی می داد که او از سلاله نبوت است

و پاکیزگی اعمالش روشن می ساخت که او از دودمان رسالت است.

گروهی از بزرگان مذاهب و دانشمندان برجسته آنها مانند یحیی بن سعید انصاری، ابن جریح، مالك بن انس، ثوری، ابن عیینه، ابوحنیفه، شعبه، ایوب سجستانی و دیگران از او حدیث نقل کرده اند و از دانشش بهره جسته اند. می گوید: او چندین لقب دارد که مشهورتر از همه صادق است و از جمله آنها صابر، فاضل و طاهر می باشد.

مناقب حضرت:

اما مناقب و صفات آن حضرت بیش از حد شمار است و عقل و فهم شخص آگاه و بصیر درباره انواع مناقبش حیران است تا آن جا که علوم سرشاری که به خاطر تقوای زیاد بر قلبش جاری بود، همه احکامی را که علل آنها برای کسی قابل درک نیست و علومی را که عقول از احاطه به حکم آنها قاصر است به او نسبت داده و از وی روایت کرده اند.گویند کتاب جفری که در مغرب به پسران عبدالمؤمن به ارث رسیده، از جمله سخنان اوست. براستی که این خود منقبتی والا و در مقام فضایل، مرتبه بلندی است.

۱.روایتی از ابن ابی حازم :

من در خدمت جعفر بن محمّد(ع) بودم ناگاه دربانش آمد و گفت سفیان ثوری پشت در است، فرمود: بگو بیاید. سفیان وارد شد، جعفر بن محمّد(ع) فرمود: ای سفیان تو کسی هستی که پادشاه در جستجوی تو است و من از پادشاه بر حذرم، بلند شو و از منزل محترمانه بیرون برو. سفیان عرض کرد: یک حدیث بفرمایید تا بشنوم و برخیزم. جعفر بن محمّد(ع) فرمود: ((پدرم از قول جدم برای من نقل کرد که رسول خدا (ص) فرمود: کسی که خداوند به او نعمتی داده، باید خدا را حمد و سپاس گوید و هر که دیرتر روزی اش را رساند، باید از خداوند طلب آمرزشی کند و هر که به او اندوهی رسید، باید بگوید: ((لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم)). همین که سفیان بلند شد، جعفر بن محمّد فرمود: سفیان این سه را فراگیر که بسیار مهم است.

۲. سفیان می گوید:

بر جعفر بـن محمـد(ع) وارد شـدم در حـالی کـه جـامه ای از خز سـیاه بر تـن و عبـایی از خز بر دوش داشـت. بـا تعجب به آن حضرت نگاه می کردم ! فرمود: «ای ثوری ! چه شده است که به ما نگاه می کنی شاید تو از لباس ما در شگفتی؟ عرض کردم : یـابن رسـول الله این لبـاس شـما و پـدرانتان نیست، فرمود: ای ثوری ! آنهـا در زمـان تنگـدستی و نیازمنـدی بودنـد، به مقـدار تنگـدستی و نیازمنـدیشان عمـل می کردنـد و امروز هنگـام فراوانی نعمت است. آنگـاه آستین جـامه را پس زد، زیر آن جـامه پشـمینه سـفیدی نمودار شـد که دامن و آستینش از دامن و آستین لبـاس رویی کوتاهتر بود، فرمود: ای ثوری! این لباس زیر را برای خدای تعالی و این لباس رویی را برای شما پوشیده ایم. آنچه برای خداست پنهان داشته ایم و آنچه برای شماست آشکار کرده ایم.»

۳. هیاج بن بسطام می گوید:

جعفر بن محمـد(ع) بقدری دیگران را اطعام می کرد که برای خانواده خویش چیزی نمی ماند و همواره می فرمود: «کار نیک به کمال نمی رسد مگر به سه چیز: تأخیر نینداختن ، کوچک شمردن و پنهان داشتن.»(۲)

۴. از عمرو بن ابی مقدام نقل شده که می گوید:

من هر وقت به سیمای جعفر بن محمد(ع) می نگریستم، می فهمیدم که او از دودمان نبوت است.

۵. برذون بن شبیب نهدی که اسم اصلی اش جعفر بود می گوید:

از جعفر بن محمّـد(ع) شـنیدم که می فرمود: «درباره ما همان حقی را رعایت کنیـد که عبـد صالـح - حضـرت خضـر - درباره یتیمان رعایت کرد که پدر و مادرشان صالح بودند.»

ص: ۱۲۲۳۸

۶. از صالح بن اسود نقل شده که می گوید:

از جعفر بن محمـد(ع) شـنیدم که می گفت: «از من بپرسـید پیش از آن که مرا نیابید زیرا هیچ کس بعد از من برای شـما چون من حدیث نخواهد گفت .»

۷– رد و بدل شدن سخن:

میان جعفر بن محمد(ع) و عبدالله بن حسن در اول روز سـخنی رد و بدل شد و عبدالله بن حسن با امام به درشتی سـخن گفت. بعد که جدا شدند و راهی مسجد گشتند، جلو مسجد به هم رسیدند. ابوعبداللّه جعفر بن محمد(ع) رو به عبداللّه بن حسن کرد و فرمود: امروز را چگونه گذرانـدی ای ابا محمـد؟ وی مثل یک آدم عصـبانی جواب داد: خوب . فرمود: ای ابا محمّد! آیا می دانی که صـله رحم حساب را سـبک می کنـد؟ عبـداللّه گفت : تو همواره چیزی می گویی که من نمی فهمم ! فرمود: بنابراین برای تو قرآن می خوانم، گفت : آن را بگو! فرمود: بسـیار خوب، گفت: پس بگو! این آیه را تلاوت کرد: « والذین یصـلون مآ امر اللّه به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب»

عبداللّه پس از این سخنان عرض کرد: پس از این مرا نخواهی دید که قطع رحم کرده باشم .(۳)

۸– در ارشاد مفید – رحمه اللّه – آمده است که:

امام صادق، جعفر بن محمّد بن علی بن حسـین بن علی بن ابی طالب(ع) از میان برادرانش، جانشـین و وصی پدرش بود و پس از وی عهـده دار امامت شـد و بر همه آنها برتری داشت و از همگی پرآوازه تر و ارجمندتر و در نظر عامه و خاصه والامقام تر بود و مردم بقـدری از علوم آن حضـرت نقل کرده اند که از هر سو به نزد او می شـتافتند و آوازه اش در همه جا پیچیده بود و دانشـمندان به قدری که از آن حضـرت روایت کرده اند از هیچ یک از اهل بیت، روایت نکرده اند و از هیچ یک از عالمان و صاحبان آثار و ناقلان اخبار به انـدازه امام صادق (ع) حـدیث نقل نشـده است تا جایی که محدثان ، نام راویان مورد وثوقی را که از آن حضرت روایت کرده اند، بر شمرده و شمار آنان را از اهل آراء و عقاید گوناگون، چهار هزار تن بر آورد کرده اند. که این خود یکی از دلایل روشن امامت آن حضـرت است که عقلها را حیران ساخته و زبان مخالفان را از ایراد شبهات درباره امامتش لال کرده است .(۴)

ص: ۱۲۲۳۹

۹–. حافظ ابونعیم می گوید:

براستی که ابوعبـداللّه، جعفر بن محمّـد الصـادق(ع) به عبادت و خضوع در پیشـگاه خـدا رو آورده بود و کناره گیری از دنیا و خشوع را برگزیده و از ریاست و اجتماعات گریزان بود.(۵)

۱۰. بعضی گفته اند:

تصوف، بهره گرفتن از نسب و ترقی کردن به وسیله اسباب است .(۶)

۱۱. ابن جوزی می گوید:

جعفر بن محمّد(ع)از حب ریاست و روگردان و سرگرم عبادت بود.(۷)

۱۲. از ابن حمدون نقل شده است که:

منصور دوانیقی در نـامه ای به جعفر بن محمّـد(ع) نوشت : چرا شـما مثـل سایر مردم نزد ما رفت و آمـد نمی کنیـد؟ در پاسـخ نوشت: نه مـا کـاری کرده ایم که به خاطر آن از تو بیم داشـته باشـیم و نه تو از امور آخرت چیزی داری که به آن امیـد نزد تو آمـد و رفت کنیم و نه در نعمتی هستی که به تو گوارا باد بگوییم و نه مصـیبتی را می بینیم که تو را تسـلیت بدهیم پس نزد تو بیـاییم چه کنیم ؟ می گویـد: منصور بـا شـنیدن این پاسـخ، نوشت، همراه مـا باش تا ما را نصـیحت کنی! جواب داد: کسـی که هدفش دنیا باشد تو را نصـیحت نمی کند و آن که هدفش آخرت است، همراه تو نمی شود. منصور گفت : به خدا سوگند که این سـخن، جایگاه مردمی را که هـدفشان دنیاست از مردمی که طالب آخرتنـد در نزد ما مشـخص کرد و براستی که جعفر بن محمّد(ع) خود طالب آخرت است نه طالب دنیا.(۸)

ص: ۱۲۲۴۰

کرامات

کرامت اول:

در«کشف الغمه» به نقـل از کتـاب ابن طلحه (۹) آمـده است که می گویـد: عبـداللّه بن فضل بن ربیع از پدرش نقل کرده، می گوید: منصور، در سال ۱۴۷ سـفر حج کرد و بعد به مدینه رفت و به ربیع گفت : کسـی را به دنبال جعفر بن محمّد(ع) بفرست تا او را با رنج و عذاب نزد ما بیاورد. خدا مرا بکشد، اگر من او را نکشم ! ربیع چنان وانمود کرد که فراموش کرده است.

دوباره منصور تکرار کرد و به ربیع گفت: کسی را بفرست تا او را با رنج و عذاب بیاورد، باز ربیع خود را به غفلت زد. این بار منصور نامه تندی به ربیع نوشت و در نامه به ربیع پرخاش کرد و فرمان داد که کسی را بفرستد تا جعفر بن محمّد(ع) را بیاورد. ربیع کسی را فرستاد، وقتی که حضرت را آوردند، ربیع عرض کرد: یا اباعبداللّه به خدا پناه ببر که منصور به گونه ای دنبال تو فرستاده که جز خدا کسی شرّ او را دفع نمی کند.

جعفر بن محمّـد(ع) گفت: «لاـ حول و لا قوه الا بالله» آنگاه ربیع حضور وی را به اطلاع منصور رسانـد. همین که امام(ع) وارد شـد، منصور شـروع به تهدید آن حضـرت کرد و سـخنان درشت به زبان آورد و گفت: ای دشـمن خدا! مردم عراق تو را رهبر خود دانسـته و زکات مالشان را برای تو می فرسـتند و تو از سـلطنت من سـرپیچی می کنی و در پی آشوب و غائله هستی، خدا مرا بکشـد که اگر من تو را نکشم ! امام(ع) پس از شـنیدن سـخنان منصور فرمود: یا امیرالمؤ منین! به سـلیمان نعمت داده شـد، سپاسگزاری کرد. ایوب مبتلا شد، صبر کرد، به یوسف ستم کردند، او بخشید و تو از آن قبیل هستی .

ص: ۱۲۲۴۱

چون منصور این سخنان را شنید گفت: ای ابوعبداللّه، جلوتر بیا، ساحت شما در نزد ما از این چیزها پاک و از هر تهمتی مبراست و شما کم سر صداایید، خداوند به شما از طرف خویشاوندان بهترین پاداش را مرحمت کند! آنگاه دستش را گرفت و با خود روی فرش مخصوص نشاند. سپس دستور داد عطر بیاورند، مخلوطی از مواد خوشبو را آوردند شروع کرد با دست خود محاسن امام را معطر کردن به گونه ای که در پایان کار قطرات عطر از محاسن شریفش می چکید.

سپس گفت در پناه و حمایت خدا برخیزید. آنگاه به ربیع گفت: جایزه و خلعت ابوعبداللّه را پشت سر ببرید. و رو به امام صادق(ع)کرد و گفت : در پناه و حمایت خدا بروید، آن حضرت رفت. ربیع می گوید: من پشت سر رفتم و عرض کردم: من پیش از شما وضعی را دیدم که شما ندیده بودید و بعد از شما هم وضعی را دیدم که شما ندیدید. شما موقع ورود چه فرمودید؟ فرمود: گفتم:

« اللهم احرسنی بعینک التی لاتنام و اکنفنی برکنک الذی لا یرام ، و اغفرلی بقدرتک علی و لا اهلک و انت رجائی اللهم انت اکبر و اجل مما اخاف و حذر، اللهم بک ادفع فی نحره و استعیذ بک من شره »

پس خداوند چنان کرد که دیدی.

کرامت دوم:

از جمله داستانی است که لیث بن سعید نقل کرده، می گوید: در سال ۱۱۳ به سفر حج رفتم و وارد مکه شدم . چون نماز عصر را خواندم ، بالای کوه ابوقبیس رفتم ، ناگاه مردی را دیدم ، نشسته و دعا می خواند، بقدری « یا ربّ یا ربّ » گفت که نفسش قطع شد. باز « ربّ، ربّ » گفت تا نفسش برید. سپس بقدری « یا اللّه یا اللّه» گفت تا نفسش قطع شد. باز «یا حیّ یا حیّ» گفت تا نفسش برید. آنگاه « یا رحیم یا رحیم » گفت تا نفسش قطع شد. سپس هفت نوبت « یا ارحم الراحمین » را بقدری گفت که نفسش برید. آنگاه گفت: «اللهم انی اشتهی من هذا العنب فأطعِمنیه ، اللهم بردیّ قد اخلقا» ؛(۱۰) لیث می گوید: به خدا سوگند هنوز سخن او تمام نشده بود که سبدی را پر از انگور در نزد وی دیدم در حالی که آن روز انگوری نبود و دو پارچه نو در برش دیدم، همین که خواست انگور میل کند، گفتم: من هم شریک هستم. فرمود: برای چه ؟ عرض کردم: شما دعا می کردید و من آمین می گفتم. فرمود: بیا و بخور ولی چیزی را پنهان نکن.

ص: ۱۲۲۴۲

رفتم مقـداری خوردم و هرگز چنان انگوری نخورده بودم؛ هیـچ دانه نداشت. بقدری خوردم که سـیر شدم ولی چیزی از سـبد کم نشد. سـپس فرمود: یکی از این دو پارچه را بر تنت کن ! عرض کردم : من نیازی ندارم . فرمود: پس دور شو تا من آنها را بپـوشم، دور شـدم؛ یکی از آنهـا را بـه کمر بست و یکی را به شـانه انـداخت سـپس آن دو پـارچه ای را که داشت به دسـتش گرفت و از کوه به زیر آمد من به دنبالش رفتم تا به محل سـعی رسید، مردی او را دید و گفت: مرا بپوشان خدا تو را بپوشاند! آن دو پارچه را به او داد. من به آن مرد رسـیدم و گفتم : این شـخص کیست؟ گفت: جعفر بن محمّد، لیث می گوید: دنبالش رفتم تا از او حدیثی بشنوم دیگر او را نیافتم .(۱۱)

کرامت سوم:

علی بن عیسی – رحمه الله – می گوید:

حـدیث لیث مشـهور است و گروهی از راویان و ناقلان حـدیث آن را نقل کرده انـد و در داسـتان امام صادق(ع) با منصور نیز همین سخن را گفته، سپس از ارشاد مفید، قریب به این مطلب را با اضافاتی نقل کرده است.

از جمله می گویـد: آورده انـد که داوود بن علی بن عبـداللّه ، معلی بن خنیس غلاـم جعفر بن محمـد(ع) را کشـته و مـال او را برداشته بود. امام صادق(ع) در حالی که خشمناک بود بر داوود بن علی وارد شد و فرمود: تو غلام مرا می کشی و مال او را بر می داری مگر نمی دانی که مرد مصـیبت عزیزش را مهم می شـمارد در حالی که به جنگ و کارزار اهمیت نمی دهـد. هان به خدا سوگند که در پیشگاه خدا بر تو نفرین می کنم. داوود بن علی گفت: مرا به نفرینت تهدید می کنی؟ این سخن را از روی تمسـخر گفت. امـام صـادق(ع) به منزلش برگشت و تمـام آن شب را در قیام و قعود بود تا سـحر که شـنیدند در مناجاتش می گفت:

« یا ذا القوه القویه ، و یا ذا المحال الشدید، و یا ذاالعزه التی کل خلقک لها ذلیل ، إ کفنی هذا الطاغیه ، و اءنتقم لی منه ؛»

ساعتی نگذشت که صدای ناله و شیون بلند شد. گفتند: داوود بن علی مرده است .(۱۲)

کرامت چهارم:

از جمله ابوبصیر نقل کرده ، می گوید:

وارد مدینه شدم، همراهم کنیزکی بود که با او همبستر شده بودم، بیرون شدم تا حمام بروم بین راه به گروهی از شیعه برخوردم که می خواستند خدمت ابوعبداللّه امام صادق(ع) برسند. ترسیدم که زودتر از من شرفیاب شوند و من نتوانم محضر امام را درک کنم. همراه آنها رفتم تا وارد منزل امام شدم، همین که با امام صادق(ع) روبرو شدم، نگاهی به من کرد و فرمود: ای ابوبصیر! مگر نمی دانی که به خانه پیامبران و پیغمبر زادگان کسی با حال جنایت وارد نمی شود؟ خجالت کشیدم و گفتم : یابن رسول اللّه من شیعیان را دیدم ترسیدم که نتوانم همراه آنها شرفیاب شوم ؛ دیگر هرگز چنین کاری را نخواهم کرد و از خانه آن حضرت بیرون شدم .(۱۳)

شیخ مفید می گوید:

روایات زیادی از آن حضرت نظیر کرامات و خبرهای غیبی که نقل کردیم که نقل شده که شمارش آنها به درازا می کشد. (۱۴)

کرامت پنجم :

از کتاب حمیری به نقل از عبداللّه بن یحیی کاهلی روایت کرده (۱۵)، می گوید:

امام صادق(ع) فرمود: وقتی که درنده ای را ببینی چه می گویی؟

عرض کردم : نمی دانم، فرمود: هرگاه درنده را دیدی، آیه الکرسی را در مقابل او بخوان و بعد بگو:

« عزمت علیک بعزیمه اللّه، و عزیمه محمّد رسول الله و عزیمه سلیمان بن داوود و عزیمه علی امیرالمؤ منین و الائمه من بعده ؛ »

او از تو منصرف خواهد شد.

عبدالله کاهلی می گوید:

بعدها به کوفه رفتم با پسر عمویم راهی روستایی شدیم ناگهان درنده ای پیدا شد و در بین راه مقابل ما قرار گرفت. من آیه الکرسی را در برابر او خواندم و گفتم :

« عزمت علیک بعزیمه اللّه و عزیمه محمّد رسول اللّه و عزیمه سلیمان بن داوود و عزیمه امیرالمؤ منین و الائمه من بعده الا تنحیت عن طریقنا فلم تؤذنا فانا لا نؤذیک»

این دعا را که خواندم نگاه کردم دیدم سرش را جلو انداخت و دمش را میان پاها جا داد و از راه منحرف شد و از راهی که آمده بود، برگشت.

پسر عمویم گفت: من هرگز سخنی زیباتر از سخن تو نشنیده بودم، گفتم: من هم این سخن را از جعفر بن محمّد(ع) شنیده ام . گفت : براستی گواهی می دهم که او امام « مفترض الطاعه» است، در حالی که پسر عموی من هیچ از کم و زیاد نمی دانست. سال بعد خدمت امام صادق(ع) رسیدم و قضیه را به عرض ایشان رساندم. فرمود: آیا تو تصور می کنی که من شاهد جریان شما نبودم ، این تصور بدی است، همانا مرا با هر یک از دوستان، گوش شنوا، چشم بینا و زبان گویایی است، سپس رو به من کرد و فرمود: ای عبداللّه بن یحیی، به خدا سوگند که من آن درنده را از شما منصرف کردم و نشانی این مطلب آن که شما ابتدا کنار رود بودید و نام پسر عموی تو نزد ما نوشته است و خداوند او را از دنیا نمی برد تا آن که عارف به امامت ما گردد. عبداللّه می گوید: چون به کوفه برگشتم سخنان امام صادق(ع) را برای پسر عمویم نقل کردم . او خوشحال شد و سخت شادمان گشت و همچنان مستبصر بود تا از دنیا رفت.

کرامت ششم:

در همان کتاب به نقل از شعیب عقرقوفی آمده است که می گوید:

من به اتفاق علی بن ابی حمزه و ابوبصیر خدمت امام صادق(ع) شرفیاب شدیم . همراه من سیصد دینار بود. پولها را حضور امام(ع) گذاشتم، امام صادق(ع) مشتی از آنها را برای خودش برداشت و بقیه را به من بازگرداند و فرمود: شعیب ! این صد دینار را از همان جایی که گرفته ای به همان جا برگردان. شعیب می گوید: تمام نیازمندیهای خودمان را برآوردیم آن وقت ابوبصیر به من گفت : شعیب ! جریان آن پولهایی که امام(ع) به تو برگرداند چگونه است؟ گفتم: من آنها را از همیان برادرم بدون اطلاع او مخفیانه برداشته بودم. ابوبصیر گفت: شعیب! به خدا قسم امام صادق(ع) نشانه امامت را به تو مرحمت کرده. سپس ابوبصیر و علی بن حمزه به من گفتند: شعیب! این پولها را بشمار! من آنها را شمردم، دیدم بدون کم و زیاد، صد دینار است.(۱۶)

کرامت هفتم:

از جمله در همان کتاب به نقل از سماعه بن مهران آورده است که می گوید:

بر امام صادق(ع) وارد شدم، بدون مقدمه رو به من کرد و فرمود: سماعه ! آن چه بود که بین تو و ساربانت در میان راه اتفاق افتاد؟ زنهار که تو اهل دشنام، فریاد و لعن و نفرین باشی! عرض کردم: به خدا سوگند که چنان اتفاقی افتاد، به این خاطر که او همواره به من ستم می کرد. فرمود: او هر چند به تو ستم می کرد امّا تو نسبت به او افزونتر ستم کردی، براستی که این روش من نیست و شیعیانم را نیز به آن روش وانمی دارم . سپس امام(ع) فرمود: سماعه ! از آنچه اتفاق افتاده است طلب آمرزش کن و مبادا که هرگز آن را تکرار کنی. عرض کردم: من طلب آمرزش می کنم و دوبار چنان کاری از من سر نخواهد زد.(۱۷)

کرامت هشتم:

همچنین به نقل از ابوبصیر آورده است می گوید:

روزی خدمت امام صادق(ع) نشسته بودم، ناگهان فرمود: ای ابومحمّد! آیا امام خودت را می شناسی؟ عرض کردم : آری به خدایی که جز او خدایی نیست، تویی آن امام، دستم را روی زانوی مقدس آن حضرت نهادم. فرمود: راست گفتی، می شناسی، از او جدا نشو! گفتم : مایلم نشانی امامت را به من مرحمت کنی، فرمود: ای ابومحمّد پس از شناخت، دیگر نشان لازم نیست. گفتم : برای این که به ایمان و یقینم افزوده شود. فرمود: ای ابومحمّد به کوفه که بر می گردی خداوند به تو فرزندی به نام عیسی می دهد و بعد از او پسری به نام محمّد و پس از او دو دختر خواهد داد؛ بدان که نام پسران تو در نزد ما در صحیفه جامعه با نام شیعیان ما و نام پدران، مادران، اجداد و نیکان و فرزندانشان تا روز قیامت نوشته شده است، پس امام صحیفه را در آورد، دیدم کاغذی زرد رنگ و مکتوب است.(۱۸)

کرامت نهم:

از جمله در همان کتاب به نقل از ابوبصیر آمده که می گوید:

بر امام صادق(ع) وارد شدم، فرمود: ای ابومحمّد، ابوحمزه ثمالی چه می کرد؟ عرض کردم : وقت آمدنم او تندرست بود. فرمود: وقتی که برگشتی سلام مرا به او برسان و به او بگو که در فلان ماه فلان روز از دنیا می رود. ابوبصیر گفت: مرا با او انسی است و او شیعه شماست. امام فرمود: ای ابومحمّد، راست می گویی و آنچه نزد ماست برای او خیر است، گفتم : آیا شیعیان شما با شما هستند؟ فرمود: آری، هرگاه شیعه، خداترس باشد و در کارهای خود خدا را در نظر داشته باشد و از گناهان بپرهیزد، با ما در یک مرتبه خواهد بود. ابوبصیر می گوید: همان سال ما برگشتیم ، طولی نکشید که ابوحمزه ثمالی از دنیا رفت .(۱۹)

کرامت دهم:

از جمله داستانی است از عبدالحمید بن ابی العلاء که وی دوست محمّد بن عبداللّه بن حسن و از خواص او بوده است ، منصور دوانیقی او را گرفت و مدتی در سیاهچالی زندانی کرد سپس موسم حج فرا رسید، چون روز عرفه شد، امام صادق(ع)او را در موقف ملاقات کرد، فرمود: محمّد، دوستت عبدالحمید چه شد؟ عرض کرد: او را منصور گرفته است و مدتی است که در زندان تنگی بازداشت کرده است. امام(ع) مدتی دستش را به طرف بالا بلند کرد سپس رو به محمّد بن عبداللّه کرد و فرمود: محمّد به خدا سوگند که رفیقت از زندان آزاد شد، محمّد می گوید: پس از مراجعت از عبدالحمید پرسیدم چه وقت منصور را آزاد کرد؟ گفت : روز عرفه، بعد از عصر بود که مرا از زندان آزاد کردند.(۲۰)

کرامت یازدهم:

از رزام بن مسلم غلام خالد بن عبداللّه قسری نقل شده می گوید:

منصور به دربانش گفت : هر وقت جعفر بن محمّد(ع) وارد شد پیش از این که به ما برسد او را بکش، امام صادق (ع) وارد شد و نشست، منصور به دنبال دربانش فرستاد و او را طلبید، وی آمد و نگاهی کرد، دید امام صادق(ع) کنار منصور نشسته است. رزام می گوید: آنگاه منصور به دربان گفت : به جای خودت برگرد! می گوید: منصور از ناراحتی دست بر روی دست می زد، همین که امام صادق(ع) بلند شد و از خانه بیرون رفت، منصور دربانش را طلبید و گفت: چه دستوری به تو دادم؟ جواب داد: به خدا قسم من موقع ورود و خروج او را ندیدم فقط دیدم نزد شما نشسته است.(۲۱)

کرامت دوازدهم:

. از عبدالعزیز قزاز نقل کرده، می گوید:

به ربوبیت ائمه معصومین عقیده داشتم ، بر امام صادق(ع) وارد شدم، رو به من کرد و گفت : ای عبدالعزیز! برای من آب حاضر کن تا وضو بگیرم، آب آوردم، وقتی که امام وارد شد، با خود گفتم : این همان کسی است که من به ربوبیت او معتقد بودم، این که وضو می گیرد، چون بیرون رفت، گفت: ای عبدالعزیز روی یک ساختمان بیش از حد، بار نریز که خراب می شود، ما بندگان خدا و مخلوق او هستیم.(۲۲)

کرامت سیزدهم:

از جمله ، نقل شده است :

عبداللّه بن محمّد می خواست همراه زید قیام کند، امام صادق(ع) او را مانع شد، و این امر را بزرگ شمرد امّا وی تصمیم داشت که با زید قیام کند. امام فرمود:به خدا قسم که گویا تو را می بینم بعد از زید همچون زنان نقاب به صورت داری و تو را در کجاوه ای می برند و همچون زنان با تو رفتار می کنند. وقتی که جریان زید پیش آمد، شیعیان برای عبداللّه بن محمّد مبلغی جمع کردند و مرکبی کرایه گرفتند و چون او را بیابان رساندند در حالی که خود به دنبال او حرکت می کردند، او لبخندی زد. گفتند: چه چیز باعث خندیدن تو شد؟ گفت : به خدا سوگند من از رهبر شما در شگفتم، به خاطرم آمد که او مرا از قیام منع کرد ولی من اطاعت نکردم و به من این جریان را خبر داد و گفت: گویا من تو را می بینم که مثل زنان نقاب به صورتت زده اند و در کجاوه ای قرار داده اند! این خاطره تعجب من شد.(۲۳)

ص: ۱۲۲۴۹

کرامت چهاردهم:

از جمله به نقل از ابوحمزه ثمالی می گوید:

در سفری بین مکه و مدینه خدمت امام صادق(ع) بودم ، ناگاه به سمت چپش نگاهی کرد، سگ سیاهی را دید، فرمود: چه کرده ای که خدا تو را زشت رو گرداند! چقدر شتاب داری ؟ ناگاه سگ به صورت پرنده ای در آمد، فرمود: این عثم نامه رسان جن است. هم اکنون هشام از دنیا رفته او پرواز می کند تا خبر مرگ او را به همه جا برساند.(۲۴)

کرامت پانزدهم:

از آن جمله به نقل از مرازم می گوید:

امام صادق(ع) در مکه به من فرمود: مرازم ! اگر بشنوی کسی مرا دشنام می دهد، چه می کنی؟ عرض کردم: او را می کشم، فرمود: مرازم ! اگر شنیدی کسی مرا دشنام می دهد، کاری به او نداشته باش . مرازم می گوید: بعد از ظهر روز گرمی بود که از مکه بیرون شدم، گرما مرا ناگزیر ساخت تا به خیمه ای پناه ببرم که جمعی آن جا بودند، من هم پیاده شدم، در آن میان شنیدم که یکی از آنها امام صادق(ع) را دشنام می دهد، فرمایش امام را به یاد آوردم و چیزی نگفتم ، وگرنه، او را می کشتم.(۲۵)

کرامت شانزدهم:

از جمله، ابوبصیر می گوید:

من همسایه ای داشتم که از اطرافیان شاه (خلیفه عباسی) بود. پولی به دستش آمد، چندین غلام خرید و همیشه افرادی را جمع می کرد و بساط باده گساری می گسترد و باعث اذیت من می شد. چند بار به خودش گله کردم، ولی خودداری نکرد و چون سماجت کردم، گفت: فلانی، من مردی هستم گرفتار و تو فرد سالمی هستی. اگر مرا خدمت امامت معرفی کنی امیدوارم که خداوند مرا به وسیله تو از این گرفتاری نجات دهد. ابوبصیر می گوید: این سخن در دل من اثر کرد، وقتی که خدمت امام صادق(ع) رسیدم، جریان آن مرد را نقل کردم ، فرمود: وقتی که به کوفه برگشتی او نزد تو خواهد آمد، به او بگو: جعفر بن محمّد گفت: اگر تو این کارها را ترک کنی من در پیشگاه خدا برای تو بهشت را ضمانت می کنم .

ص: ۱۲۲۵۰

کرامت هفدهم:

ابوبصیر می گوید:

وقتی که به کوفه برگشتم، آن مرد با جمعی نزد من آمدند، او را نگاه داشتم تا منزلم خلوت شد. گفتم : فلانی! من ماجرای تو را خدمت امام صادق(ع) عرض کردم، فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو: کارهایش را ترک کند، من هم نزد خدا بهشت را برای او ضمانت می کنم. آن مرد با شنیدن پیام امام گریست، سپس گفت: شما را به خدا آیا جعفر بن محمّد چنین سخنی گفت ؟ ابوبصیر می گوید: من قسم خوردم که آنچه به تو گفتم سخن آن حضرت بود. گفت : کافی است و از منزل بیرون رفت، پس از چند روزی به دنبال من فرستاد و مرا طلبید؛ او را پشت در منزلش برهنه یافتم. گفت : ابوبصیر! هیچ چیز در منزلم نمانده است. همه را انفاق کردم، من مانده ام با این وضعی که می بینی! پس از آن من نزد بعضی از دوستانم رفتم و مقداری پوشاک برای او جمع کردم، چند روزی نگذشته بود که دنبال من فرستاد (و پیام داد) من مریضم بیا! من نزد او رفت و آمد می کردم و به معالجه اش می پرداختم تا این که اجلش فرا رسید.

در حال جان دادن نزد او نشسته بودم تا این که از هوش رفت ، بعد که به هوش آمد، گفت: ای ابوبصیر! امام تو به قولش وفا کرد، سپس از دنیا رفت من به مکه رفتم و خدمت امام صادق(ع) رسیدم ، اجازه ورود خواستم، وقتی که وارد شدم، هنوز یک پای من در صحن منزل و پای دیگر در ایوان منزل بود که از داخل خانه فرمود: ابوبصیر! ما به عهدمان برای همسایه ات وفا کردیم.(۲۶)

ص: ۱۲۲۵۱

کرامت هجدهم:

. از جمله به نقل از هشام بن احمر، می گوید:

امام صادق(ع) نامه ای نوشته بود تا چیزهایی را که لازم داشتند خریداری کنم و من همین که نامه را خواندم، آن را پاره کردم و لوازم را خریدم، قطعات نامه را میان صندوقچه نهادم و با خود گفتم آن را برای تبرّك نگه می دارم. می گوید: خدمت امام(ع) رفتم، فرمود: هشام ! لوازم را خریدی؟ عرض کردم : آری ، فرمود: نامه را پاره کردی؟ عرض کردم : آن را میان صندوقچه گذاشتم و بر آن قفل زدم و قصد تبرّك دارم و این هم کلیدش که به کمربندم بسته ام. می گوید: امام(ع) گوشه جا نمازش را بلند کرد و نامه را از آنجا برداشت و به سمت من انداخت و فرمود: آن را پاره کن ، پس من پاره کردم و برگشتم آمدم صندوقچه را باز کردم چیزی داخل آن نیافتم.(۲۷)

کرامت نوزدهم:

. از جمله به نقل از اسحاق بن عمار آمده است که گفت :

به امام صادق(ع) عرض کردم : من سرمایه ای دارم، و با مردم داد و ستد می کنم و از آن بیم دارم که اتفاقی بیفتد و سرمایه ام پراکنده شود. فرمود: در ماه ربیع سرمایه ات را جمع آوری کن. علی بن اسماعیل می گوید: اسحاق بن عمار در ماه ربیع از دنیا رفت.(۲۸)

علی بن عیسی گوید: این بود آخرین بخش از کتاب « الدلائل » که می خواستم نقل کنم و به منظور رعایت اختصار از بسیاری از مطالب مشابه گذاشتم زیرا مشت نمونه خروار است .(۲۹)

کرامت بیستم:

از کتاب راوندی ضمن معجزات جعفر بن محمد الصادق(ع)به نقل از مفضل بن عمر آورده است که می گوید:

همراه امام صادق (ع) به مکه - یا به منی - می رفتم ناگاه به زنی رسیدیم که دختر بچه ای همراه داشت و ماده گاو مرده ای در مقابلش افتاده بود و آن دو به خاطر ماده گاو گریه می کردند، آن حضرت فرمود: قضیه چیست ؟ آن زن عرض کرد: من و بچه هایم با شیر این گاو زندگی می کردیم ، اکنون مرده است و من نمی دانم چه کنم ! حضرت فرمود: دوست دارید که خداوند آن را زنده کند؟ عرض کرد: یا مرا با چنین مصیبتی مسخره می کنید؟ فرمود: هرگز! من چنین قصدی نداشتم، سپس دعایی خواند پای خود را به پیکر بی جان گاو زد و گفت: برخیز! گاو، فورا از جا برخاست آن زن گفت : به پروردگار کعبه سوگند که این شخص عیسی بن مریم است ! آنگاه امام صادق(ع) به میان جمعیت رفت و آن زن وی را نشناخت.(۳۰)

کرامت بیست ویکم:

از جمله علی بن حمزه می گوید:

با امام صادق(ع)به سفر حج رفتم ، در بین راه زیر درخت خرمای خشکی نشسته بودیم . امام(ع) لبهایش را به خواندن دعایی حرکت می داد، من نفهمیدم چه می گفت، سپس فرمود: ای نخل ما را از آنچه خداوند به عنوان روزی بندگانش در تو قرار داده است، بخوران ! همین طور که به درخت خرما نگاه می کردم دیدم به طرف امام صادق(ع) خم شد در حالی که شاخه هایش خرما داشت. فرمود: نزدیک بیا، « بسم اللّه» بگو و بخور.

ص: ۱۲۲۵۳

از آن خرما خوردیم، گواراترین و بهترین خرما بود. ناگهان دیـدم مرد عربی می گوید: تاکنون جادویی مهمتر از این را ندیده بودم ! امـام صـادق(ع) فرمود: مـا وارثان پیامبرانیم ما اهل سـحر و جادو نیستیم، ما از خـدا درخواست می کنیم و او اجابت می کند. آیا مایلی دعا کنیم که خداوند تو را به صورت سـگی در آورد، تا به منزلت بروی و بر اهل منزل وارد شوی در حالی که برای آنها دم می جنبانی؟ مرد صحرانشـین از روی نادانی گفت : آری بکن ! امام(ع) دعا کرد، فوری به صورت سـگی درآمد و راهش را گرفت و رفت .

امام صادق(ع) فرمود: به دنبال او برو، در پی او رفتم تا به محله اش رسـید و داخل منزل خود شد و شـروع کرد به دم جنبانیدن برای زن و بچه اش ، آنهـا چوبی برداشـتند و او را بیرون کردنـد من خـدمت امـام صادق(ع) برگشـتم و جریان را به عرضـشان رساندم در آن بین که من قضیه را می گفتم آن سگ برگشت آمد و مقابل امام(ع) ایسـتاد در حالی که اشکهایش جاری بود و روی خاک می غلتید و زوزه می کشید.

امام(ع) ترحم کرد و دعا فرمود، مرد عرب دوباره به حال اول برگشت، امام صادق(ع) فرمود: ای اعرابی آیا ایمان آوردی یا نه ؟ عرض کرد: آری هزاران هزار مرتبه.(۳۱)

کرامت بیست و دوم:

. به نقل از یونس بن طبیان ، می گوید:

با گروهی خدمت امام صادق(ع) بودیم ، من از این فرموده خدا، به ابراهیم : «خذ اربعه من الطیر فصوهنّ الیک»

ص: ۱۲۲۵۴

پرسیدم که آیا چهار پرنده از جنسهای مختلف بودند یا از یک جنس ؟ فرمود: ایا مایلید که نظیر آن رویداد را به شما نشان دهم ؟ گفتم : آری ، فرمود: ای طاووس ! ناگاه طاووسی به حضور امام پرواز کرد. فرمود: ای کلاغ ! ناگاه کلاغی در حضور امام مشاهده کردیم. فرمود: ای باز! ناگاه بازی مقابل حضرت حاضر شد. سپس فرمود: ای کبوتر! ناگاه کبوتری جلو حضرت قرار گرفت.آنگاه دستور داد همه را سر ببرند و قطعه قطعه کرده و پرهایشان را بکنند و درهم مخلوط کند، سرانجام دست برد و سر طاووسی را برداشت، فرمود: ای طاووس! دیدیم گوشت، استخوان و پرهایش را از پیکر درهم آمیخته پرندگان جدا شد و به سر طاووس چسبید و زنده شد. آنگاه کلاغ را صدا زد، زنده شد و باز و کبوتر را صدا زد، همچنین به پا خاستند و همگی زنده شدند و در مقابل آن حضرت ایستادند.(۳۲)

کرامت بیست و سوم:

از جمله ، هشام بن حکم روایت کرده است که:

مردی از اهل جبل خدمت امام صادق(ع) شرفیاب شد و ده هزار درهم عرضه داشت ، عرض کرد: با این پول منزلی برای من خریداری کنید که پس از مراجعت با خانواده در آنجا فرود آیم.سپس راهی مکه شد، وقتی اعمال حج را به جا آورد و مراجعت کرد امام صادق(ع) او را در منزل خود فرود آورد و فرمود: من برای تو در فردوس اعلی منزلی خریدم که اولین حدش به (خانه) رسول خدا(ص) و حد دومش به (خانه) علی(ع) و حد سوم به (خانه) حسن بن علی(ع) و حد چهارمش به (خانه) امام حسین(ع) است و سند آن را با همین حدود نوشته ام ، چون آن مرد سخنان امام(ع) را شنید عرض کرد: من راضی ام.

ص: ۱۲۲۵۵

پس امام صادق(ع) آن پولها را بین اولاد امام حسن و امام حسین(ع) تقسیم کرد و آن مرد برگشت، همین که به منزلش رسید، به مرض موت مبتلا شد و چون هنگام وفاتش فرا رسید تمام اعضای خانواده اش را جمع کرد و آنها را سوگند داد تا آن سند را به همراه جنازه اش میان قبر بگذارند.

آنها به وصیت او عمل کردند فردای آن روز که کنار قبر وی رفتند دیدند سند روی قبر افتاده است و پشت سند نوشته شده است: ولی خدا جعفر بن محمّد(ع) به وعده خود وفا کرد.(۳۳)

کرامت بیست و چهارم:

حماد بن عیسی از امام صادق(ع) درخواست کرد که دعا کند تا خداوند حج فراوان نصیب او کند و باغ و سرایی خوب و همسری از خانواده های سرشناس و فرزندان صالحی به او مرحمت فرماید.

امام(ع) گفت : «خداوندا به حماد بن عیسی پنجاه حج ، باغ و سرایی خوب و همسری شایسته از خاندانی بزرگوار و فرزندان صالح مرحمت کن .» یکی از حاضران می گوید: سالی در بصره به منزل حماد بن عیسی وارد شدم ، گفت : آیا به خاطر داری که امام صادق(ع) برای من دعا کرد؟ گفتم : آری گفت : این منزل من است که در این شهر بی نظیر است، و باغی دارم که بهترین باغها است و همسرم را از فامیل بزرگواری گرفته ام و فرزندانم را هم که می شناسی.

تاکنون چهل و هشت مرتبه حج نیز به جا آورده ام . می گوید: حماد پس از آن دو حج دیگر به جا آورد و چون برای پنجاه و یکمین بار عازم حج شد، به جحفه که رسید و خواست لباس احرام بپوشد، وارد رودخانه شد تا غسل کند، سیل او را برد، غلامانش دنبال او رفتند، ولی مرده او را از آب گرفتند، از این رو حمادّ را «غریق الجحفه» نامیدند.

پاورقی ها :

۱- « مطالب السؤول ، » ص ۸۱.

۲- تا این جا در « کشف الغمه» ص ۲۲۳ از « مطالب السؤ ول » و بقیه از جنابذی نقل شده است .

۳- تا اینجا در «کشف الغمه» ص ۲۲۴ از کتاب جنابذی نقل شده است . آیه مبارکه ، رعد، ص ۲۱: و آنها که پیوندهائی را که خداوند بدان امر کرده است برقرار می دارند و از پروردگارشان می ترسند و از بدی حساب (روز قیامت) بیم دارند.

۴- همان ماءخذ، ص ۲۵۳.

۵- همان ماءخذ، ص ۲۳۲.

۶- همان ماءخذ، همان ص .

۷- «تذکره الخواص ،» ص ۱۹۲ از چاپی که ضمیمه ((مطالب السؤ ول)) است .

۸- همان ماءخذ، ص ۲۴۰.

۹- همان ماءخذ، ص ۲۳۳ و « مطالب السؤ ول» ، ص ۸۲.

۱۰- خداوندا من از این انگور میل دارم ، به من بخوران و دو پارچه احرامم کهنه است .

۱۱- «کشف الغمه ،» ص ۲۲۴ حدیث لیث را محمّد بن طلحه در «مطالب السؤ ول» ص ۸۳ و سبط بن جوزی در «التذکره» نقل کرده است .

۱۲- ارشاد مفید، ص ۲۵۶.

۱۳- ارشاد مفید، ص ۲۵۶.

۱۴- همان ماءخذ، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

۱۵- «کشف الغمه ، » ص ۲۳۴.

۱۶- همان ماءخذ، همان ص .

۱۷- همان ماءخذ، همان ص .

۱۸- همان ماءخذ، همان ص .

۱۹- همان ماءخذ، همان ص .

۲۰- همان ماءخذ، ص ۲۳۵.

ص: ۱۲۲۵۷

۲۱- همان ماءخذ، همان ص .

۲۲- همان ماءخذ، همان ص .

۲۳- همان ماءخذ، همان ص .

۲۴- همان ماءخذ، همان ص .

۲۵- همان ماءخذ، همان ص .

۲۶- «کشف الغمه» ص ۲۳۶.

۲۷- همان ماءخذ، همان ص .

۲۸- همان ماءخذ، همان ص .

۲۹- در کتاب «کشف الغمه » آمده است : « این بود آخرین بخشی که از کتاب « الدلائل حمیری» می خواستم اثبات کنم » بقیه عبارت احتمالا سخن مرحوم فیض باشد، یا در نسخه ای که نزد ایشان بوده این اضافات وجود داشته است !.

۳۰- «خرائج و جرائح » ص ۱۹۸ چاپ ضمیمه به اربعین علامه مجلسی .

۳۱- همان ماءخذ، همان ص ، همان چاپ . ص ۱۹۸ چاپ ضمیمه اربعین علامه مجلسی .

۳۲- همان ماءخذ، همان ص ، همان چاپ .

۳۳- « الخرائج و الجرائح » ص ۲۰۰.

مذهب جعفری (سخنرانی ده دقیقه ای)

اشاره

نویسنده: سید جعفر شهیدی

مذهب جعفری (سخنرانی ده دقیقه ای) آنکه در اخبار فقه شیعه تتبع کند خواهد دید روایتهای رسیده از امام صادق (ع) در مسائل مختلف فقهی و کلامی مجموعه ای گسترده و متنوع است و برای همین است که مذهب شیعه را مذهب جعفری خوانده اند. گشایشی که در آغاز دهه سوم سده دوم هجری پدید آمد موجب شد مردم آزادانه تر به امام صادق (ع) روی آورند و گشودن مشکلات فقهی و غیر فقهی را از او بخواهند.

ابن حجر در باره حضرتش نوشته است:

مردم از علم او چنـدان نقل کردنـد که آوازه آن به همه شـهرها رسـید. امامان بزرگ چون یحیی بن سـعید، ابن جریح، مالک، سفیان بن عیینه، سفیان ثوری، ابو حنیفه، شعبه و ایوب سختیانی از او روایت کرده اند. (۱)

هیچ کس مانند امام صادق شاگرد نداشته:

دانشـمندان از هیـچ یک از اهل بیت رسول خـدا به مقـدار آنچه از ابو عبد الله روایت دارند نقل نکرده اند، و هیچ یک از آنان متعلمان و شاگردانی به اندازه شاگردان او نداشته اند، و روایات هیچ یک از آنان برابر با روایتهای رسیده از او نیست. اصحاب حدیث نام راویان از او را چهار هزار تن نوشـته اند. نشانه آشـکار امامت او خردها را حیران می کند و زبان مخالفان را از طعن و شبهت لال می سازد. (۲)

ذهبی از ابو حنیفه آورده است: فقیه تر از جعفر بن محمد ندیدم. (۳)

و چنان که نوشته شد، مالک گفته است از فضل و علم و پارسایی از اوبرتر ندیده است. سخن مالک بن انس که یکی از چهار پیشوای مـذهب هـای اهـل سـنت و جمـاعت است در باره امام صادق (ع) نوشـته شـد، ابو حنیفه را نیز با آن حضـرت دیـدار یا دیدارها بوده است.

زبیر بکار نویسد: ابو حنیفه را با امام صادق ملاقاتها دست داده است.

او در دادن فتوا بیشتر به رای و قیـاس عمـل می کرد و کمتر به روایت. و از عبـد الله بن شبرمه که در سـال ۱۲۰ هجری قضاوت کوفه داشت روایت کند: من و ابو حنیفه بر جعفر بن محمد (ع) در آمدیم. بر او سلام کردم و گفتم این مردی از عراق است و او را فقه و علمی است. جعفر گفت: گویا اوست که دین را به رای خود قیاس می کند. سپس رو به من کرد و گفت: او نعمان پسـر ثـابت است و من تا آن روز نام او را نمی دانسـتم. ابو حنیفه گفت: آری. جعفر بـدو گفت: از خـدا بترس و در دین قیاس مکن که نخست کس که قیاس کرد شـیطان بود. خـدا او را فرمود آدم را سـجده کن گفت من از او بهترم. مرا از آتش و او را از خاک آفریده ای. (۴)

سپس پرسید: قتل نفس مهمتر است یا زنا؟ -قتل نفس! -چرا قتل نفس با دو گواه ثابت می شود، زنا با چهار گواه؟ با قیاس چه می کنی؟ روزه نزد خدا بزرگتر است یا نماز؟ -نماز! -چرا زن چون عادت می بیند روزه را باید قضا کند و نماز را نه؟ ... بنده خدا از خدا بترس و قیاس مکن. (۵) آنچه متتبع از خواندن کتابهایی که در باره ابو حنیفه نوشته شده و در آن از امام صادق (ع) سخن به میان آمده در می یابد، این است که ابو حنیفه هر چند خود را فقیهی بزرگ می دانست، امام صادق را حرمت می داشته است و ظاهرا بلکه مطمئنا عبارتی را که مؤلف روضات الجنات از او آورده که «من داناتر از جعفر بن محمد هستم چرا که مردانی را دیدم و از آنان حدیث شنیدم و جعفر بن محمد صحفی است» (۶) سخن ابو حنیفه نیست و گفته عبد الله بن حسن پدر محمد نفس زکیه است. چنان که در روضه کافی آمده است:

عبد الله بن حسن کسی را نزد ابو عبد الله (ع) فرستاد و گفت: بدو بگو ابو محمد می گوید من از تو شجاع تر، بخشنده تر، و داناترم. امام به پیام آورنده گفت: اما شجاعت نه، چرا که هنوز حادثه ای پیش نیامده تا شجاعت یا ترس تو در آن معلوم شود. اما سخاوت او، از یک سو مال را می گیرد و در جایی که نباید مصرف می کند. اما علم، پدرت علی بن ابی طالب هزار بنده آزاد کرد نام پنج تن از آنان را بگو، پیام آورنده رفت و بازگشت و گفت: می گوید تو صحفی هستی (علم را از صحیفه های پدرانت در می آوری) . امام گفت: بدو بگو آری به خدا صحف ابراهیم و موسی و عیسی که از پدرانم به ارث برده ام. (۷)

سفر امام صادق به عراق:

امام صادق در آغاز حکومت عباسیان سفری به عراق کرده و روزی چند را در حیره به سر برده است محدث قمی در منتهی الآمال نوشته است این سفر در حکومت سفاح بوده است ولی از برخی سندها معلوم می شود او در خلافت منصور به عراق رفته است. و منصور خود او را به عراق خواسته است. در این سفر بوده است که امام صادق را با ابو حنیفه ملاقاتی دست داده؟ و یا هنگامی که ابو حنیفه به مدینه رفته است. می توان گفت ملاقات او با آن حضرت یک بار نبوده و در عراق و حجاز با او دیدار کرده است.

ابن شهر آشوب از حسن بن زیاد روایت کند از ابو حنیفه پرسیدند:

فقیه ترین کس که دیده ای کیست؟

جعفر بن محمد چون منصور او را خواست، پی من فرستاد و گفت: مردم فریفته جعفر بن محمد شده اند چند مسئله دشوار برای پرسش از او آماده کن. من چهل مسئله فراهم کردم. منصور جعفر بن محمد را که در حیره به سر می برد به مجلس خود خواست. من نزد منصور رفتم و جعفر را دیدم بر دست راست او نشسته است. هیبت او بیش از منصور بر دلم راه یافت منصور به من رخصت نشستن داد. پس گفت: این ابو حنیفه است! -او را می شناسم.

منصور گفت: مسائلی را که در خاطر داری به ابو عبد الله بگو.

من یک یک را می گفتم و او پاسخ می داد که شما چنین می گویید، مردم مدینه چنین می گویند و ما چنین می گوییم در مسائلی گفته شما را می پذیریم و در مسائلی گفته آنان را، و گاه رای ما مخالف شما و آنان است تا آنکه هر چهل مسئله را گفتم و او هیچ یک را بی پاسخ نگذاشت. سپس ابو حنیفه گفت: آیا داناترین مردم داناتر آنان به اختلاف (آراء) نیست؟ (۸)

هنگامی که امام صادق در حیره به سر می برده است، مردم چنان درخانه او گرد می آمده اند که ملاقات کننده را دیدار او دشوار بوده است. (۹)

و چون خواست به مدینه بازگردد، عده ای اهل فضل از مردم کوفه، او را مشایعت کردند و در جمله مشایعت کنندگان سفیان ثوری بود. (۱۰)

پی نوشتها:

۱. الصواعق المحرقه، ص ۲۰۱.

۲. کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۶.

۳. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۶.

۴. اعراف: ۱۲.

۵. الاخبار الموفقیات، ص ۷۷-۷۶، حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۷.

۶. ج ۸، ص ۱۶۹.

۷. روضه کافی، ص ۳۶۴-۳۶۳.

۷. مناقب، ج ۴، ص ۲۵۵.

۹. همان، ص ۲۳۸.

۱۰. همان، ج ۴، ص ۲۴۱.

کتاب: زندگانی امام صادق (ع)، ص ۶۱ ، نویسنده سید جعفر شهیدی

شهادت امام صادق (ع) - ۱

اشاره

نویسنده:سید محسن امین

شهادت امام علیه السلام:

چون امام (ع) وفات یافت و به سوی قبرستان بقیع برده شد، ابو هریره عجلی این ابیات را سرود:

اقول و قدر احوا به یحملونه

علی کاهل من حاملیه و عاتق (۱)

ا تدرون ماذا تحملون الی الثری!

ثبیرا ثوی من راس علیاء شاهق((۲

ص: ۱۲۲۶۵

۱- ۱ - می گویم و حال آنکه او را می بردند بر دوشهای کسانی که او را گرفته بودند.

غداه حثا الحاثون فوق ضریحه

ترابا و اولی کان فوق المفارق (۱)

شیخ کلینی و دیگران از ابو ایوب جوزی نقل می کنند که گفت:

ابو جعفر منصور شبانه به سراغ من فرستاد. پس نزد او رفتم. منصور بر صندلی نشسته روبرویش شمعی قرار داشت و در دستش نامه ای بود. چون به او سلام گفتم نامه را به سویم افکند در حالی که می گریست گفت: این نامه محمد بن سلیمان، والی مدینه، است که در آن ما را خبر داده که جعفر بن محمد به درود حیات گفته است. آنگاه سه مرتبه گفت: «انا لله و انا الیه راجعون». دیگر مانند جعفر کجاست؟آنگاه به من گفت: بنویس. من در جای کتابت نشستم منصور گفت: بنویس اگر جعفر به کسی بعد از خود وصیت کرد او را پیش آر و گردنش را به شمشیر بزن. در پاسخ او نوشتند: جعفر بن محمد به پنج نفر وصیت کرده است: ابو جعفر منصور، محمد بن سلیمان، عبد الله و موسی از فرزندانش و حمیده. منصور با دیدن نام این افراد گفت: هیچ راهی برای کشتن اینها وجود ندارد.

ابوحمزه ثمالی خبر شهادت را شنید:

ابن شهر آشوب در مناقب از داود بن کثیر رقی، نقل کرده است که گفت: یکی از اعراب نزد ابو حمزه ثمالی آمد. ابو حمزه از او پرسید: چه خبری دارد؟گفت: جعفر صادق (ع) از دنیا رفت. ابو حمزه فریاد بلندی کشید و بی هوش افتاد. چون به حال آمد پرسید: آیا به کسی وصیت کرده است؟پاسخ داد: آری به عبد الله و موسی، فرزندانش، و به ابو جعفر منصور وصیت کرده است. پس ابو حمزه خندید و گفت: سپاس خدایی را که ما را به هدایت رهنمون شد و بیان کرد برای ما از کبیر و راهنمایی کرد ما را بر صغیر و امری عظیم را پوشیده داشت. چون از منظور وی پرسش کردند گفت: مقصود بیان کرد عیوب کبیر (بزرگ) را و بر صغیر (کوچک) دلالت کرد و صغیر (موسی) را به اوصیا اضافه کرد و او را از جمله آنان دانست و امر امامت را با وصیت به منصور نهان داشت برای آنکه اگر منصور از وصی پرسش کند به او گفته می شود وصی امام، تو هستی. عبد الله، اگر چه بزرگ ترین فرزند امام صادق (ع) بود، اما عیبی جسمانی داشت او افطح بود حال آنکه امام نباید نقصی و عیبی داشته باشد. معذلک وی نسبت به احکام دین هم آگاهی نداشت.

ص: ۱۲۲۶۶

---

۱ – ۳ – صبحگاهی خاک پاشندگان بر بالای ضریحش خاک ریزند حالی که و بهتر آن است که خاک بر سر ریزند منبع: سیره معصومان، ج ۵، سید محسن امین

دفن در بقیع:

مسعودی در مروج الذهب نویسد: در سال ۱۴۸ هجری ده سال از خلافت منصور گذشته بود که ابو عبد الله جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب وفات یافت وی در قبرستان بقیع و در کنار پدر و جدش به خاك سپرده شد. به هنگام وفات ۶۵ سال داشت و گفته شده که او را مسموم کرده بودند. در این قسمت از بقیع بر قبور آنان سنگ مرمری است که بر روی آن نوشته شده:

«بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله مبید الامم و محیی الرمم هذا قبر فاطمه بنت رسول الله (ع) و سیده نساء العالمین و قبر الحسن بن علی بن ابی طالب و علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام ».

در تذکره الخواص حکایت نوشته روی این مرمر از واقدی نقل شده است.

شهادت امام صادق (ع) – ۲

اشاره

نویسنده:سید جعفر شهیدی

شهادت امام صادق (ع) – ۲

تعابیر مختلف در شهادت حضرت:

در اصول کافی، ارشاد شیخ مفید، کشف الغمه و برخی کتابهای دیگر، از رحلت امام صادق (ع) به لفظ «مضی » «مات » و «قبض » تعبیر شده است.

ظاهر این لفظها نشان می دهد امام به مرگ طبیعی جهان را بدرود گفته است،

اما در فصول المهمه و مصباح کفعمی (به نقل مجلسی در بحار) نیز در کتابهای دیگری آمده است: امام را زهر خوراندند. (۱)

خوراندن زهر:

ابن شهر آشوب در مناقب نوشته است ابو جعفر منصور او را زهر خورانید (۲) و بایست چنین باشد، زیرا با کینه ای که منصور از او داشت و بیمی که از روی آوردن مردم بدو در دل وی راه یافته بود، آسوده نمی نشست. آنان که با تاریخ زندگی این مرد آشنایند، می دانند او به کسانی که برای رساندنش به مسند خلافت هر کوشش را به کار بردند، رحم نکرد و از جمله آنان ابو مسلم بود که برپایی دولت عباسیان مرهون رنجهایی است که او در این باره بر خود نهاد. گناه ابو مسلم–چنان که ازاسناد تاریخی بر می آید، این است که هنگام خلافت سفاح، به منصور چنان که باید حرمت نمی نهاد، پس طبیعی است کسی را که از او می ترسد و از علاقه و احترام مردم بدو آگاه است آسوده نگذارد و تحمل نکند. ولی چنان که خواهیم دید، به ظاهر از رحلت آن امام بزرگوار دریغ می خورد.

۱- ۱. ج ۴۷، ص ۲-۱.

۲- ۲. مناقب، ج ۴، ص ۲۸۰.

نامه والی مدینه و خبر شهادت امام صادق علیه السلام:

کلینی به اسناد خود از ابو ایوب روایت کند: نیم شبی منصور مرا خواست. چون بر او در آمدم، بر کرسی نشسته بود و شمعی پیش روی داشت و نامه ای می خواند و می گریست. بر او سلام کردم. نامه را به سوی من انداخت و گفت: از محمد بن سلیمان است. از مرگ جعفر بن محمد خبر می دهد و سه بار «انا لله و انا الیه راجعون » را بر زبان آورد و گفت: کجا مانند جعفر یافت می شود؟ سپس گفت: بنویس! در بالای نامه نوشتم اگر شخص معینی را وصی قرار داده گردن او را بزن. چون پاسخ نامه رسید، معلوم شد پنج تن را وصی خود کرده است: منصور، محمد بن سلیمان، عبد الله، موسی و حمیده. و در روایت دیگری به جای محمد بن سلیمان، محمد بن جعفر است و به جای حمیده، مولایی از موالی ابو عبد الله و اضافه دارد: منصور گفت اینان را نمی توان کشت(.

خبر دادن منصور از شهادت امام علیه السلام:

یعقوبی از اسماعیل بن علی بن عبد الله بن عباس روایت کند:

بر منصور در آمدم، دیدم ریش او از اشک چشمش نمناک است. سبب پرسیدم، گفت: نمی دانی به خاندان تو چه رسیده است.

-امیر مؤمنان چه شده؟ -سید و عالم و باقی مانده گزیدگان آنان درگذشت.

-امیر مؤمنان چه کسی؟

-جعفر بن محمد!

-خدا امیر مؤمنان را مزد دهد و او را برای ما باقی گذارد.

-جعفر از آنان بود که خدا در باره شان گفته است: ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا (۱)

ص: ۱۲۲۶۳

۱- ۴. سپس میراث دادیم کتاب را به کسانی که برگزیدیم از بندگانمان (فاطر: ۳۲) .

او از کسانی بود که خدایش گزید و از سابقان در خیرات بود(. (۵

تسلیت به ام حمیده:

ابن فضال روایت کند:

نزد ام حمیده رفتم تا او را به رحلت امام تعزیت دهم. گریست و من از گریه او به گریه در آمدم. پس گفت: اگر ابو عبد الله را هنگام مرگ می دیدی چیزی شگفت مشاهدت می کردی. چشم خود را گشود و گفت: هر کس را با من خویشاوندی دارد گرد آورید. همه را گرد آوردیم. بدانها نگریست و گفت: شفاعت ما به کسی نمی رسد که نماز را سبک بدارد. (۱)

کفن و دفن امام علیه السلام:

کلینی به روایت خود از امام موسی بن جعفر روایت کند: من پدرم را در دو جامه شطوی (۲) کفن کردم که آن دو، جامه احرام او بود و در جامه ای از جامه هایش و عمامه ای که از علی بن الحسین بود برای آنکه آن را به چهل دینار خریده بود. (۳)

وصیت امام صادق به فرزندش موسی ابن جعفر علیهماالسلام:

یکی از اصحاب آن حضرت گفته است: بر او در آمدم موسی بن جعفر پیش روی او نشسته بود و او وی را وصیت می کرد. آنچه از آن وصیت به یاد دارم این است:

پسرکم

وصیت مرا بپذیر و گفتارم را به خاطر سپار.

اگر آن را به خاطر سپاری خوشبخت زندگی خواهی کرد و ستوده خواهی مرد.

پسرکم!

آنکه بدانچه خدا بدو داده قناعت کند بی نیاز بود،

۱- ۶. ثواب الاعمال، ص ۲۰۵، بحار، ج ۴۷، ص ۲.

۲- ۷. دهی در مصر که در آن چنان پارچه را می بافتند.

۳- ۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۶.

و آنکه دیده به مال دیگری دوزد مستمند می میرد.

آنکه بدانچه خدای عز و جل بدو داده خرسندنباشد خدا را در قضای او متهم کرده است.

آنکه گناه خود را خرد داند گناه جز خود را بزرگ شمارد.

و آنکه گناه دیگری را خرد به حساب آرد، گناه خود رابزرگ انگارد.

آنکه پرده از عیب دیگری بر گیرد، عیبهای درون خانه اش آشکار شود.

آنکه شمشیر ستم کشد، بدان کشته شود.

آنکه برای برادر خود چاهی کند، خود در آن بیفتد.

آنکه با سفیهان بیامیزد حقیر شود

و آنکه با علما نشیند وقار یابد.

آنکه در جای های بد در آید متهم شود.

پسرکم

حق را بگو! به سودت باشد یا به زیانت.

از سخن چینی بپرهیز که آن کینه را در دلهای مردم می کارد.

پسرکم!

اگر جستجوی بخشش می کنی به معدنهای آن روی آور. (۱)

مرجعیت علمی امام باقر (ع) و امام صادق (ع)

مرجعیت علمی امام باقر (ع) و امام صادق (ع)

بخشی از دوره امام باقر (ع) و امام صادق (ع) از درخشان ترین دوره ها در تاریخ اسلام است. در این دوره به جهت درگیری که بین بنی امیه و بنی العباس بوجود آمد این دو امام فرصت مناسبی جهت تبیین ابعاد مختلف اسلام ناب محمدی (ع) پرداختند و کسان زیادی از صاحبان فتوی از شیعه و اهل سنت از این مکتب بهره ها گرفتند مورخان تعداد کسانی که از امام صادق (ع) روایت نقل کرده اند ۴۰۰۰ نفر ذکر کرده اند که با آراء و اعتقادات گوناگون بودند. (۹)

کسانی هم چون «زراره بن اعین » ، «محمد بن مسلم ثقفی » ، «برید بن معاویه » ، «فضیل بن یسار» و... از فقیهان شیعه و کسانی همانند ربیعه الرای، ابن جریح، حجاج بن ارطاه اعمش و... از صاحبان فتوای اهل سنت از مکتب این امامان بهره ها بردند.

ص: ۱۲۲۶۷

۱- ۹. حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۵، صفه الصفوه، ج ۲، ص ۱۷۰. منبع: زندگانی امام صادق (ع) ، سید جعفر شهیدی

بزرگان از اهل سنت به اعتراف خودشان از امام صادق (ع) بهره ها برده اند .

۱- ابوحنیفه نعمان بن ثابت زوطی متولد ۱۵۰ از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بهره ها برده است. این جمله از او معروف است که: «لولا السنتان لهلک النعمان » (۱۰)

اگر دو سالی که از محضر امام صادق (ع) استفاده کردم نبود بیچاره بودم. او گرچه در موارد زیادی در مبانی فقهی با امام صادق (ع) مخالفت می کرده و این نقطه ضعف در زندگی او نه پوشیده است و نه قابل دفاع اما مورخان تجلیل های او را از امام صادق (ع) نیز آورده اند. گفته اند:

او وقتی امام صادق را مخاطب قرار می داده می گفته است «جعلت فداک یابن رسول الله » (۱۱) فدایت گردم ای پسر پیغمبر. او به درخواست منصور دوانیقی چهل مسئله از امام صادق (ع) پرسید، پس از آنکه پاسخ مستدل همه آنها را شنید گفت: «ما رایت افقه من جعفر بن محمد (ص)» (۱۲)

من فقیه تر از امام صادق (ع) ندیدم. (۱۳)

۲- امام فقهی اهل سنت مالک بن انس

(متولد ۹۳ هجری درگذشته سال ۱۷۹ ه) است او نیز از امام صادق (ع) بهره گرفته است.

او می گوید:

«ما رات عین و لا سمعت اذن و لا حظر علی قلب بشر افضل من جعفر بن محمد علما و عباده و ورعا» (۱۴)

کسی را همانند امام صادق (ع) در علم و عبادت و ورع، هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده است.

نیز گفته است: «اختلفت الیه زمانا فما کنت اراه الا علی ثلاث خصال اما مصل و اما صائم و اما یقرا القرآن و ما رایته یحدث الا علی طهاره » (۱۵) در مدتی که با امام صادق (ع) آمد رفت داشتم حضرت را در یکی از سه حالت دیدم یا نماز می خواند و یا روزه بود و یا قرآن می خواند و ندیدم سخنی بگوید جز با طهارت » (۱۶)

۳– فقیه اهل سنت «سفیان بن سعید بن مسروق ثوری » است

(متولد سال ۹۷ درگذشت سال ۱۶۱) او نیز از امام صادق (ع) بهره برد و از اصحاب آنحضرت محسوب می شده است. (۱۷)

۴–«سفیان بن عیینه »

(متولد سال ۱۰۷ درگذشت سال ۱۹۸) که از فقها و محدثان اهل سـنت محسوب است از امام صادق (ع) بهره گرفته و بیست و دو روایت از او در کتاب های کافی، تهذیب، استبصار و من لایحضره الفقیه آمده است. (۱۸)

و دیگران:

«یحیی بن سـعید انصاری » ، «عبـدالملک بن عبـدالعزیز بن جریح کلی » ، «ابوسـعید یحی بن سـعید قطان بصـری » ، «محمد بن اسـحق صاحب مغازی » ،«شـعبه بن حجاج » ، «ایوب بن ابی عثیمه سجسـتانی » ، و... از عالمان اهل سـنت اند که از محضر امام صادق (ع(بهره ها برده اند.

شمه ای از کرامات امام صادق (ع)

شمه ای از کرامات امام صادق (ع)

مقدمه:

در هفـدهم ربیع الاول سال ۸۳ ه . ق در مـدینه منوره فرزندی پاک از سـلاله رسول گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله دیده به جهان گشود. نام او جعفر و کنیه اش ابا عبـدالله بود، پـدر ارجمنـدش امام محمـدباقر علیه السـلام پیشوای پنجم شـیعیان و مادر گرامی اش ام فروه می باشد. (۱) ایشان که بعد از شـهادت پدر بزرگوارشان، سرپرستی و امامت شیعیان را به عهده داشتند، به القابی همچون صادق، صابر، فاضل و طاهر مشهور بودند.

ص: ۱۲۲۶۹

۱– ۱) ارشاد شیخ مفید، انتشارات علمیه اسلامیه، ج ۲، باب ۱۲ و اصول کافی، کلینی، دارالاضواء، ج ۱، ص ۴۷۲.

پیشوای ششم شیعیان مدت ۳۱ سال با پدر زندگی کرد و سرانجام در سال ۱۴۸ ه. ق در سن ۶۵ سالگی دیده از جهان فرو بست و در قبرستان بقیع در کنار قبور پدرش امام باقر علیه السلام و جدش امام زین العابدین علیه السلام و سبط اکبر رسول خدا امام حسن مجتبی علیه السلام به خاک سپرده شد.

زندگانی حضرت همراه با خلفای اموی و عباسی:

دوران زندگانی آن حضرت با ده نفر از خلفای اموی و دو نفر از خلفای عباسی، و مدت ۳۴ سال امامت ایشان با هفت تن از آنان مقارن بوده است که عبارتند از:

۱- هشام به عبدالملک (۱۰۵- ۱۲۵ ه. ق)

۲- ولید بن یزید به عبدالملک (۱۲۵- ۱۲۶)

۳- یزید بن ولید بن عبدالملک (۱۲۶)

۴- ابراهیم بن ولید بن عبدالملک (۷۰ روز از سال ۱۲۶)

۵- مروان بن محمد (۱۲۶- ۱۳۲)

۶- عبدالله بن محمد مشهور بن سفاح (۱۳۲- ۱۳۷)

۷- ابو جعفر مشهور به منصور دوانیقی (۱۳۷- ۱۵۸)

شرائط خاص:

دوران امامت آن حضرت با شرایط خاص و ممتاز سیاسی و اجتماعی همراه بود که زمینه را برای فعالیت های علمی و مذهبی فراهم آورده بوده از طرفی بنی امیه دوران ضعف و رکود خود را سپری می کردند و دائما در حال نزاع و کشمکش با بنی عباس بودند. لذا فرصت ایجاد فشار و اختناق نسبت به امام علیه السلام و شیعیان را نداشتند و از طرف دیگر حکومت نوپای عباسیان که با شعار طرفداری از خاندان رسالت به قدرت رسیده بودند، در صدد آزار و اذیت شیعیان نبودند.

این موقعیت ممتاز سبب شد که یک جنبش علمی و فکری در جامعه اسلامی به وجود آید و امام صادق علیه السلام در راس این جنبش توانست به انتشار علوم الهی بپردازد و جهان اسلام را از معارف اسلامی سیراب سازد.

موقعیت علمی ایشان چنان ممتاز بود که تمام مسلمانان، حتی علمای دیگر مذاهب در مقابل آن سر تعظیم فرود آورده اند. چنان که ابوحنیفه (مؤسس مذهب حنفی از مذاهب چهارگانه اهل سنت) می گوید: «ما رایت افقه من جعفر بن محمد (۱) ; من کسی را فقیه تر (و دانشمندتر) از جعفر بن محمد ندیده ام.»

این امور سبب شد که شاگردان فراوانی در حوزه درس ایشان پرورش یابند که عدد آنان بالغ بر چهار هزار نفر است. (۲) شیخ طوسی در رجال خود بیش از سه هزار نفر از آنان را نام برده که از برجسته ترین آنان می توان به: هشام بن حکم، محمد بن مسلم، ابان بن تغلب، هشام بن سالم، مؤمن الطاق، مفضل بن عمر، ابو حنیفه و جابر بن حیان، اشاره نمود. (۳)

کرامات اولیاء

همانطور که پیامبران الهی برای اثبات نبوت خویش افعال خارق العاده ای به عنوان معجزه انجام می دهند ائمه اطهار و اولیای الهی هم برای اثبات حقانیت خویش، بیدار کردن مردم یا جهات دیگر، کراماتی از خود بروز می دهند و از طرف خداوند به آن ها عنایات ویژه ای می شود که باور آن ها برای اذهان عمومی خیره کننده و تعجب برانگیز است. هنگامی که صفحات تاریخ را ورق می زنیم با نمونه های بسیاری از این امور مواجه می شدیم که به دو نمونه از آن ها از زبان قرآن اشاره می کنیم:

ص: ۱۲۲۷۱

۱- ۲) الوافی بالوفیات، صلاح الدین الصفدی، ج ۱۱، ص ۱۲۷; تهذیب الکمال، جمال الدین مزی، مؤسسه الرساله، ج ۵، ص ۷۹; الکامل فی الضعفاء، جرجانی، دارالفکر، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲- ۳) ارشاد مفید، همان، ص ۱۷۳.

۳- ۴) رجال طوسی، فصل شاگردان امام جعفر علیه السلام.

نمونه اول:

یکی از کرامات حضرت مریم، نزول طعام آسمانی از طرف خداوند برای اوست. قرآن کریم می فرماید:

«کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عندالله » (۱) ;

«هرگاه حضرت زکریا بر مریم در محراب وارد می شد، غذای مخصوصی نزد او می دید. (آن حضرت سؤال می کرد) ای مریم! این غذا را از کجا آورده ای (او پاسخ می داد) : این ها از سوی خداوند است.»

نمونه دوم:

درباره آصف بن برخیا از یاران حضرت سلیمان است که تخت بلقیس را در مدت زمان کمی از مکانی دور حاضر نمود. خداوند متعال می فرماید:

«قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک فلما راه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربی » (۲) ;

«کسی که دانشی از کتاب داشت گفت: من آن را پیش از آن که چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد. پس هنگامی که (سلیمان) آن را نزد خود دید گفت: این از فضل پروردگار من است.»

انجام کرامات به دست اولیای الهی آن قدر روشن و بدیهی است که اکثر مسلمین بر جواز آن اتفاق دارند.

تفتازانی از علمای اهل سنت می گوید: «ظهور و روشنی کرامات اولیای خدا همچون روشنی معجزات انبیاء است و انکار این امور توسط اهل بدعت و گمراهان چیز عجیبی نیست، چرا که آنان خود توان انجام آن را ندارند و درباره حکام خود هم آن را نشنیده اند، لذا دست به انکار می زنند.» و در جای دیگر می گوید: «کرامات حضرت علی علیه السلام آن قدر زیاد است که قابل شمارش نیست » . (۳)

ص: ۱۲۲۷۲

۱- ۵) آل عمران/ ۳۷.

۲- ۶) نمل/ ۴۰.

۳- ۷) شرح المقاصد، تفتازانی، شریف رضی، ج ۵، ص ۷۶.

کرامات امام صادق (ع)

در ذیل برخی از کرامات امام صادق علیه السلام بیان می گردد.

باطل کردن سحر ساحران

محمد بن سنان می گوید: منصور دوانیقی هفتاد مرد از شهر کابل را فراخواند و به آن ها گفت: وای بر شما که ادعای ساحر بودن دارید و بین زن و شوهر او فاصله می اندازید ... .

او با وعده های بسیار آن ها را تحریک کرد تا با انجام سحرهای خود ابا عبدالله را مبهوت و مقهور خود سازند. ساحران به مجلسی که منصور فراهم کرده بود رفتند و انواع صورت ها از جمله صورت های شیر را به تصویر کشیدند تا هر بیننده ای را سحر کنند. منصور بر تخت خود نشست و تاج خود را بر سر گذاشت و به دربان دستور داد که امام صادق علیه السلام را وارد سازند. وقتی امام ششم وارد شد، نگاهی به آن ها کرد و دست به دعا برداشت و دعایی خواند که برخی از الفاظ آن شنیده می شد و قسمتی را هم به طور آهسته خواند، سپس فرمود: وای بر شما به خدا قسم سحر شما را باطل خواهم نمود. سپس با صدای بلند فرمود: ای شیرها آن ها را ببلعید، پس هر شیری به ساحری که او را درست کرده بود حمله کرد و او را بلعید. منصور بهت زده از تخت خود بر زمین افتاد و با ترس می گفت: ای ابا عبدالله! مرا ببخش دیگر چنین کاری نخواهم کرد، حضرت هم به او مهلت داد. بعد منصور دوانیقی از امام علیه السلام درخواست کرد، شیرها ساحرانی را که خورده بودند برگردانند. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر عصای موسی آنچه را بلعیده بود برمی گرداند، این شیرها نیز چنین می کردند. (۱)

---

۱ – ۸) مدینـد المعاجز، بحرانی، مؤسسه معارف اسلامی، ج ۵، ص ۲۴۶; دلائل الامامه، ابن جریر طبری، مؤسسه البعثه، ص ۲۹۸; اختصاص، شیخ مفید، جامعه مدرسین، ص ۲۴۶.

زنده کردن یکی از یاران

محمد بن راشد از جد خود که یکی از مسلمانان هم عصر امام صادق علیه السلام است نقل می کند که روزی به قصد دیدار امام علیه السلام حرکت کردم تا از او سؤالی بپرسم، در میان راه مطلع شدم که آن حضرت به تشییع جنازه سید حمیری رفته است، پس به طرف قبرستان رفتم و بعد از ملاقات با امام علیه السلام سؤال خود را از ایشان پرسیدم و جواب آن را دریافت کردم.

هنگامی که خواستم برگردم، مرا به نزد خود خواند و فرمود: شما مردم سرچشمه علم و دانش را رها کرده اید. عرض کردم: آیا شما امام و پیشوای امت در این زمان هستید؟ امام فرمود: آری. عرضه داشتم: دلیل و آیتی می خواهم تا یقین پیدا کنم. آن حضرت فرمود: هرچه می خواهی بپرس، من با اراده الهی جواب تو را خواهم گفت. عرض کردم: برادری داشتم که از دنیا رفته و او را در این قبرستان دفن کردیم، از شما می خواهم او را زنده کنید، امام فرمود: برادرت انسان خوبی بود و به خاطر او خواسته تو را برآورده می کنم، گرچه تو سزاوار چنین کاری نیستی، سپس نزدیک قبر او شد و او را صدا زد، در این هنگام قبر شکافته شد و برادرم از آن خارج شد. به خدا قسم که چنین شد و به من گفت: ای برادر از او (امام صادق علیه السلام) پیروی کن و او را رها مکن. آن گاه به قبر خویش بازگشت. امام علیه السلام از من عهد گرفت و مرا قسم داد تا کسی را از این موضوع مطلع نسازم. (۱)

ص: ۱۲۲۷۴

۱- ۹) الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، مؤسسه امام مهدی، ج ۲، ص ۷۴۲; مدینه المعاجز، همان، ج ۶، ص ۷۸; اثبات الهداه، شیخ حر عاملی، ج ۳، ص ۱۲۱; بحارالانوار، همان، ج ۴۷، ص ۱۱۸.

خبر از شهادت برخی یاران

از ابوبصیر نقل شده است: روزی در محضر امام صادق علیه السلام نشسته بودم که صحبت از «معلی بن خنیس » به میان آمد، ایشان فرمودند: «ابا محمد! مطلب مهمی را در مورد او به تو می گویم، آن را از دیگران مخفی نگه دار; او به مقام واقعی خود نمی رسد مگر زمانی که از طرف «داود بن علی » مورد تعرض قرار خواهد گرفت.»

پرسیدم: داود با او چه خواهد کرد؟ فرمودند: «او را دعوت کرده، گردنش را می زند و بدن او را به دار می آویزد.»

عرض کردم: این حادثه در چه زمانی واقع خواهد شد؟ امام فرمودند: «در سال آینده » .

ابوبصیر می گوید: سال بعد داود والی مدینه شد و معلی را به پیش خود فراخواند و از او خواست که اسامی یاران امام صادق علیه السلام را برایش بنویسد، معلی از این کار امتناع ورزید، داود عصبانی شد و گفت: اگر اسامی آن ها را کتمان کنی تو را خواهم کشت، معلی بن خنیس گفت: آیا مرا به کشته شدن تهدید می کنی!؟ به خدا قسم هرگز چنین کاری نخواهم کرد. داود خشمگین شد و او را به شهادت رساند و جسد مطهرش را به دار آویخت. (۱)

آگاهی از غیب

موارد متعددی در تاریخ نقل شده است که بیانگر آگاهی و اشراف کامل امام صادق علیه السلام بر امور غیبی است و کلامی را که ایشان فرموده: «نحن ولاه الامر و خزنه علم الله (۲) ; ما والیان امر و خازنان علم خداوند هستیم.» در عمل نشان داده و به اثبات رسانده است. در این نوشتار به ذکر یک نمونه اکتفا می کنیم:

۱- ۱۰) بحار الانوار، همان، ص ۱۰۹; الخرائج و الجرائح، همان، ص ۶۴۷; مدینه المعاجز، همان، ج ۵، ص ۲۲۶; مناقب ابن شهر آشوب، انتشارات علامه، ج ۴، ص ۲۲۵.

۲- ۱۱) اصول کافی، همان، ص ۱۹۲.

ابراهیم بن مهزم می گوید: از محضر امام صادق علیه السلام جدا شدم و به منزل رفتم، شب هنگام بین من و مادرم مشاجره ای رخ داد، بر سر او فریاد زدم و با تندی با او سخن گفتم، صبح شد، نماز را خواندم و بلافاصله نزد امام آمدم، همین که داخل شدم فرمود: ای پس مهزم! چرا بر سر مادر خود فریاد زدی؟ آیا نمی دانی که او تو را در شکم خود نگهداری کرد و در دامان خود پروراند و با شیر خود تو را تغذیه نمود؟ عرض کردم: آری. ایشان فرمودند: پس هیچ وقت با تندی با او سخن مگو. (۱)

آتش در اطاعت امام

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام بنام مامون رقی نقل کرده است که: در محضر سرور و مولایم امام صادق علیه السلام بودم، سهل بن حسن از شیعیان خراسان وارد شد و سلام کرد و نشست، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا کرامت و بزرگی از آن شماست، شما خاندان امامت، چرا بر این حق خود سکوت کرده و قیام نمی کنید و حال آن که هزاران نفر از شیعیان شما آماده شمشیر زدن در رکاب شما هستند.

امام علیه السلام فرمود: ای خراسانی! لحظه ای درنگ کن. پس امر فرمود که تنور را روشن کنند، هنگامی که آتش شعله ور شد، به سهل فرمود: داخل تنور شو، سهل گفت: ای پسر رسول خدا مرا از این کار معاف بدار، در این هنگام هارون مکی یکی از اصحاب با وفای امام علیه السلام وارد شد در حالی که کفش های خود را در دست گرفته بود، سلام کرد و جواب شنید، امام به او فرمود: کفش های خود را بر زمین بگذار و داخل تنور شو، او بدون هیچ درنگی وارد تنور شد و در میان شعله های آتش نشست. امام صادق علیه السلام رو به خراسانی کرد و از حوادث خراسان برای او گفت، انگار امام علیه السلام در آن جا حاضر بوده است، سپس فرمود: داخل تنور را نگاه کن. مامون رقی می گوید: من هم جلو رفتم و داخل تنور را مشاهده کردم، هارون مکی در میان آتش نشسته بود و برخاست و از تنور خارج شد. امام به سهل فرمود: در خراسان چند نفر مانند او می شناسی؟ عرض کرد: به خدا قسم احدی را نمی شناسم، امام علیه السلام حرف او را تایید نمود و فرمود: در زمانی که ما حتی پنج نفر از این گونه یاران نداریم چگونه قیام کنیم؟ (۲)

ص: ۱۲۲۷۶

۱- ۱۲) بصائر الدرجات، صفار قمی، منشورات مکتبه آیت الله النجفی، ص ۲۴۳; مدینه المعاجز، همان، ج ۵، ص ۳۱۴; اثبات الهداه، همان، ج ۳، ص ۱۰۲; الخرائج و الجرائح، همان، ج ۲، ص ۷۲۹.

۲- ۱۳) مناقب ابن شهرآشوب، همان، ص ۲۳۷; بحارالانوار، همان، ص ۱۲۳; مدینه المعاجز، همان، ج ۶، ص ۱۱۴.

شفا یافتن به دعای امام

عمار سه فرزند به نام های «اسحاق » ، «اسماعیل » و «یونس » داشت، آن ها نقل کرده اند که «یونس » به مرض بدی مبتلا شده بود، به محضـر امام صادق علیه السـلام رفتیم، امام با مشاهـده وضع یونس، دو رکعت نماز خوانـد و خدا را حمد کرد و بر نبی اکرم صـلی الله علیه و آله و آل او درود فرستاد و ذکرهایی بر زبان جاری ساخت و از خداوند چنین خواست: «واصرف عنه شر الدنیا والاخره واصرف عنه ما به فقد غاظنی ذلک واحزننی; شر دینا و آخرت را از او دور نما و این مرض را از او بر طرف ساز که عارضه او مرا ناراحت و غمگین کرده است.»

آن سه نفر نقل می کنند که: به خدا قسم از شهر خارج نشده بودیم که بیماری او برطرف شد و شفا یافت. (۱)

ماه رجب (۲۳)

وفات حضرت ابوطالب علیه السلام

وفات حضرت ابوطالب علیه السلام

سید بطحاء حضرت ابوطالب علیه السلام سه سال قبل از هجرت و در سال ۱۰ بعثت از دنیا به سوی حق پر گشودند . بنا بر نقلی سن آن حضرت ۸۱ سال بوده است (۲)

اقوال دیگری هم در رحلت جناب ابوطالب علیه السـلام وجود دارد که عبارت است از: ۲۷جمادی الاولی ،۲۶و ۲۹ رجب ،۷و ۱۸ ماه رمضان و...(۳)

۱- ۱۴) مناقب ابن شهرآشوب، همان، ص ۲۳۲ و مدینه المعاجز، همان، ج ۶، ص ۱۰۹ و بحارالانوار، همان، ص ۱۳۴.

۲- ۱- منتخب التواریخ ص ۸۰ ، وقایع الایام ج ۱ص۳۰۳ از بحار الانوار

۳- ۲-نفائح العلام ص۱۵۸،اسدالغابه ج۱ص۱۹ احقاق الحق ج۲۹ص۶۱۴

نسب حضرت ابوطالب علیه السلام

نـام مبـارک آن حضـرت عمران است ، پـدربزرگوارشان جناب عبـدالمطلب علیه السـلام و مادرشان فاطمه بنت عمرو بن عائذ است . ابوطالب علیه السلام با عبدالله پدر پیامبر صل الله علیه وآله و زبیر بن عبدالمطلب برادر ابوینی بودند ، یعنی از طرف پدر و مادر یکی بودند و سایر اولاد جناب عبدالمطلب علیه السلام با این سه بزرگ.ار فقط از پدر یکی بودند .

ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام

درباب ایمان این شخصیت ، سخن زیاد است و زمان کم در وصف شخصیت و ایمان این بزرگوار همین اندازه بس که او یکتا پرست بوده و اعتقاد به رسالت محمد بن عبدالله صل الله علیه و آله و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام داشته است .

فلذا کتب زیادی در ایمان جناب ابوطالب علیه السلام تالیف شده که اولین آن ها درسال ۶۳۰ هـ نوشته شده است از آن زمان تـاکنون کتب زیـادی به زبـان هـای مختلف درایمـان وعظمت آن بزرگوار تالیف و چا÷ شـده است که بر اهل تحقیق پوشـیده نیست (۱)

در آئینه احادیث و روایات

حضـرت علی بن موسـی الرضا علیه السلام میفرمایند:« کسی که معتقد باشد ابوطالب علیه السلام با حالت کفر از دنیا رفته کافر است »

* اصبغ بـن نبـاته میگویـد: امیرالمـومنین علی علیـه السـلام فرمودنـد: « بخـدا قسم هرگز پـدرم و جـدم عبـدالمطلب و هـاشم و عبدالمناف عبادت بت نکردند» گفتند : پس چه را عبادت می کردند؟ فرمودند : به سوی کعبه نماز میخواندند و بردین ابراهیم وبه آن متمسک بودند

ص: ۱۲۵۳۸

۱– ۳– قلائدالنحور ج رجب ص۲۸۴ ۲۸۹ ۳۱۷ و۳۱۸ ۳۲۲ منتخب التواریخ ص۱۱۳ ، و قایع الایام ج۱ص ۳۰۱

* امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند: « اگر پدرم (ابوطالب) تمام کسانی را که روی زمین گناه کردند شفاعت کند خداوند شفاعت اورا میپذیرد(۱)

* امام صادق علیه السلام فرمودند: « به خدا سوگند اگر ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام را دریک کفه ترازو بگذارند وایمان این خلق را در کفه دیگر ، همانا ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام سنگین تر خواهد بود» (۲)

* ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه حدیث به مضمون حدیث فوق را از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند (۳) .

در کلام و آراء بزرگان

علامه مجلسی رضوان الله علیه در کتاب نفیسش می نویسد: « امامیه اتفاق دارند بر اسلام و ایمان جناب ابوطالب علیه السلام به پیامبر صل الله علیه وآله و اینکه هیچ گاه عبادت بتی نکرده است بلکه ابوطالب علیه السلام یکی از اوصیاء حضرت ابراهیم علیه السلام است و امر اسلام و ایمان او در شیعه مشهور است و علمای شیعه کتاب هایی در ایمان آن بزرگوار تالیف کردند»

شیخ صدوق رضوان الله تعالی می فرمایند: « در حدیث آمده که جناب عبدالمطلب علیه السلام حجت الهی و جناب ابوطالب علیه السلام وصی ایشان بوده است، طبق روایات ودایع انبیاء، عصای حضرت موسی علیه السلام و انگشتر حضرت سلیمان علیه السلام و.... توسط عبدالمطلب علیه السلام به ابوطالب علیه السلام سپرده شد که ایشان آن ها را به خاتم الانبیاء سپردند»

ابن اثیر جزری شافعی (سنی مذهب) می گوید: اهلبیت علیهم السلام برایمان ابوطالب علیه السلام اجماع دارند و اجماع اهل بیت علیهم السلام حجت است(۴)

ص: ۱۲۵۳۹

۱- ۴- بحار الانوار ج ۳۵ ص۶۹

۲- ۵- بحارالانوار ج ۳۵ ص ۱۱۲

۳- ۶- شرح ابن ابی الحدید ج۲ص۳۳۸ چاپ مصر

۴- ۷- شرح ابن ابی الحدید ج۱۴ ص۶۶ ، منتخب التواریخ ص۱۱۳ . ۱۱۴

ابن ابی الحدید معتزلی سنی در ضمن اشعاری می گوید: « اگر ابوطالب(علیه السلام) و پسرش نبودند، از دین اثری نبود که اینچنین استوار شود ابوطالب (علیه السلام) درمکه از پیامبر صل الله علیه وآله حمایت کرد وپسرش در مدینه بی دریغ از پیامبر صل الله علیه وآله حمایت و دفاع نمود» (۱)

وقایه الایام از سیوطی مفسر و عالم اهل سنت نقل می کند که او می گوید: احادیثی که جسارت به آن بزرگوار کرده است ، از موضوعات زمان معاویه (لعنت الله علیه) و غیر آن است، برای شادی شجره ملعونه بنی امیه و منجمله از راویان آن مغیره بن شعبه است که در عداوت و دشمنی با بنی هاشم شهره آفاق است (۲)

روضه ابوطالب:

هنگامیکه حضرت امیر علیه السلام خبر وفات ابوطالب علیه السلام را به پیامبر صل الله علیه وآله داد، آن حضرت به شدت ملول ومحزون شدند وفرمودند: « یا علی برو اورا غسل و حنوط وکفن کن و چون بر روی سریر نهادی به من خبر بده» هنگامیکه حضرت دستورات پیامبر صل الله علیه وآله را انجام دادند حضرت رسول صل الله علیه و آله تشریف آوردند وچون نظر مبارکشان بر پیکر عموی بزرگوارشان افتاد ، حزن به آن حضرت دست داد وفرمودند: « ای عمو، صله ی رحم و مهربانی کردی وجزای خیر دیدی. ای عمو, در کوچکی مرا کفالت کردی و در بزرگسالی مرا نصرت و حمایت نمودی »

بعد به مردم رو کردند وفرمودند: ((سوگند به خدا که اذن شفاعت می دهم در روز قیامت به عمویم که جن وانس ازآن شفاعت تعجب کنند))

ص: ۱۲۵۴۰

۱- ۸- شرح ابن ابی الحدید ج۱۴ ص ۸۵

۲- ۹- وقایع الایام ج۱ص ۲۸۹

با رحلت ابوطالب علیه السلام جبرئیل نازل شده و به پیامبر صل الله علیه وآله عرض کرد:« یاور تو از دنیا رفت، هجرت کن» (۱)

امیرالمومنین علی علیه السلام در زمان حیات خود نائب می گرفت که برای عبدالله وآمنه و ابوطالب علیهم السلام حج انجام دهند و هنگام شهادت به اولاد خود وصیت نمود که نائب برای حج از طرف آن بزرگواران بگیرند. (۲)

مقام ابوطالب علیه السلام

مقام ابوطالب علیه السلام

در م_ی_ان عموهای حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله و سلّم ، حضرت ابوطالب و حمزه علیهماالسلام از ه_م_ه اف_ض_ل ب_ودن_د. و ابوطالب علیه السلام اسمش عبدمناف است و کنیه اش ابوطالب چنانکه پدرش عبدالمطّلب فرموده :

شعر :

وَصَیْتُ مَنْ کَنَّیْتُهُ بِطالِبٍ   عَبْدَ منافٍ وَ هُوَ ذوتجارُبٍ

یعنی: به کسی وصیت کرده ام که کنیه اش را ابوطالب قرار داده ام. همان که نامش عبدمناف و دارای تجربه های بسیار است.

آن بزرگوار سیّد بطحاء و شیخ قریش و رئیس مکّه و قبله قبیله بود.

وَ کانَ رَحِمَهُ اللّهُ شَیْخا جسیما وَسیما، عَلَیْهِ بَهاءُ الْمُلُوکِ وَوقارُ الْحُکَمآءِ.

یعنی: آن بزرگوار شیخی تنومند و خوش سیما، دارای ابهت پادشاهان و متانت و وقار حکیمان بود.

گ_وی_ند:

به اکثم بن صیفی حکیم عرب گفتند حکمت و ریاست و حلم و سیادت خ_ود را از که آموختی؟

گ_ف_ت: از ح_لی_ف ح_لم و ادب، س_ی_ّد ع_جم و عرب حضرت ابوطالب بن عبدالمطّلب (علیهماالسلام).

و در روای_ات ب_س_ی_ار اس_ت ک_ه م_َث_َلش (حضرت ابوطالب علیه السلام) مَثَل اصحاب کهف است. ایمان خود را پنهان کرد تا بتواند پیغمبر صلی الله علیه و آله را ن_ص_رت ک_ن_د و ش_رّ ک_ف_ّارقریش را از آن حضرت بگرداند و ابوطالب علیه السلام مُستودع وص_ای_ا و آث_ار ان_ب_ی_اء ب_ود و آن_ه_ا را ب_ه پ_ی_غ_م_ب_ر ص_لی اللّه ع_لی_ه و آله و سلّم ردّ کرد.

۱- ۱۰- بحار الانوار ج۱۹ ص ۶۹

۲- ۱۱- وقایع الایام ج۱ص ۳۰۳

در خبر است که:

نور آن جناب نورهای خلایق را خاموش کند مگر پنج نور (نور محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السّلام) و اگر ایمان ابوطالب علیه السلام در کفّه ترازوئی گذاشته شود و ایمان خلق در کفّه ی دیگر، هر آینه رجحان و زیادتی پیدا کند ایمان ابوطالب علیه السلام بر ایمان ایشان؛ و امیرالمؤمنین علیه السّلام دوست می داشت که اشعار ابوطالب علیه السلام روایت و تدوین شود و می فرمود: بیاموزید آن را و اولاد خود را تعلیم کنید؛ زیرا که آن جناب بر دین خدا بود و در اشعارش علم بسیار است.

خلاصه این که:

خدمات ابوطالب علیه السلام در دین و نصرتش از حضرت سیّدالمرسلین صلی الله علیه و آله سلم از آن گذشته است که بیان شود و بس است در این مقام فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: پیوسته قریش از من در هراس بودند یعنی جرئت بر اذیّت من نداشتند تا ابوطالب علیه السلام وفات کرد؛ یعنی آن وقت جرئت بر من یافتند و بر اذیّت من اقدام کردند (منتهی الامال شیخ صدوق)

ابن ابی الحدید شارح سُنی مذهب نهج البلاغه می گوید:

شعر:

وَلَوْلا اَبُوطالِبُ وَابْنُهُ   لَما مَثَّلَ الدّینَ شَخْصٌ فَقاما

فذاکَ بِمَکَّهَ آوی وَحامی   وَذاکَ بِیَثْرِبَ جَسّ الْحَماما

مقام پدر امیرالمؤمنین حضرت ابوطالب علیهماالسّلام در چه حدّی است؟

امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرمایند: به آن خدایی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزید، اگر پدرم ابوطالب درباره ی همه ی گناهکاران روی زمین شفاعت کند خدا شفاعتش را می پذیرد و همه را می آمرزد، آیا ممکن است پدر من در آتش معذّب باشد در حالی که فرزندش قسمت کننده ی بهشت و جهنّم است؟

بدانید و آگاه باشید که نور پدرم حضرت ابوطالب از نور همه ی خلایق بیشتر است به غیر از نور حضرت محمّد و من و فاطمه ی زهرا و حسنین و امامان معصومین علیهم السّلام خداوند نور او را دوهزار سال قبل از خلقت آدم آفرید.

۲۶ رجب سالروز رحلت حضرت ابوطالب (علیه السلام)

رحلت حضرت ابوطالب

۲۶ رجب سالروز رحلت حضرت ابوطالب سلام الله علیه

ابوطالب، سیّد بطحا، پیر قریش و رئیس مکّه و قبله قبیله بود. ایشان جمیع فضایل اخلاقی را دارا بودند. همه به او احترام می گذاشتند و شخصیّت و مکارم اخلاقش را می ستودند.

«عَلَیْهِ بَهَاءُ الْمُلُوکِ وَ وَقَارُ الْحُکَمَاءِ؛ در رخساره او ظرافت پادشاهان و وقار حکیمان دیده می شد.»

از «اکتم بن صیفی» حکیم معروف عرب پرسیدند: «حکمت و ریاست و حُکم و سیادت را از که آموختی؟» گفت: «از حَلیف علم و ادب، سیّد عجم و عرب، ابوطالب بن عبدالمطّلب.»

هیچ خانواده ای به اندازه این خاندان، به اسلام و پیامبر اسلام صلّی الله علیه وآله وسلّم خدمت نکرده و خدمات هیچ کس به اندازه خدمات آنان برای دین اسلام سودمند و با ارزش نبوده است.

هنگامی که همگان، پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را تنها گذاشته بودند و دفع خطر از اسلام و جان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فقط با فداکاری و ایثار جان میسّر بود، این خانواده در دشواری ها و سختی ها، پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را چنان یاری دادند که بهتر از آن برای کسی مقدور نبود.

خانواده ای که سال ها پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم عضو آن بود و محیط آرام و سرشار از صفا و وفا، تقوا و فضیلت، شرافت و صداقت و امانت، آن پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را در بر گرفته بود.

آری، حقّ ابیطالب و همسر محترمه اش ـ فاطمه ـ سوّمین بانوی اسلام و فرزند مجاهد و مهاجرش «جعفر طیّار» و دیگر فرزند عزیز و گرامی وی، یگانه قهرمان غزوات و فاتح بزرگ و سردار نامی اسلام، به دین اسلام از هر کس بیشتر است.

در تاریخ یاران پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم کسی را جز ابوطالب نمی شناسیم که مدّت چهل و دو سال به آن حضرت در خلوت و جلوت (میان جمع) و داخل منزل و خارج، خدمت کرده و در عین حال، بهترین یار و حامی او باشد.

به خصوص بعد از بعثت، ابوطالب با ثبات و استقامت بی نظیر از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم پشتیبانی کرد و او را یاری رساند. اگر ابوطالب از آن حضرت حمایت نمی کرد و او را تنها می گذارد، یا اَلعیاذُ بِالله چون دیگران به مخالفت با آن حضرت برمی خاست و رسالتش را تکذیب می کرد و استهزا و مسخره می نمود، به طور یقین، دین اسلام در آغاز کار اگر با شکست رو به رو نمی شد، حداقل تا مدّتی از حرکت و پیشروی باز می ماند.

همان طور که اگر در جنگ خندق، حضرت علی علیه السّلام فرزند ابوطالب به میدان نمی رفت و با «عَمْرُبْنِ عَبْدُود» آن پهلوان و رزمنده و دلاور مشهور ــ پیکار نمی کرد و او را از سر راه مسلمانان بر نمی داشت، پیش بینی آینده اسلام برای ما دشوار بود.

در صورتی که ابوطالب از همان ابتدا دست از حمایت پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بر می داشت و او را به دشمنان واگذار می کرد و یا در مقابل او مخالفت و عداوت پیشه می نمود، پیش بینی سرنوشت اسلام بعید می نمود و حداقل در این صورت، مشکلات و موانع پیشرفت دین خدا و مصایب پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم صد چندان شده و پیامبر عزیز خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم گرفتار رنج ها و فشارهای بسیار شدیدتری می گشت.

ص: ۱۲۵۴۴

به شهادت تاریخ، حمایت ابیطالب، راه را برای پیشرفت آیین جدید باز کرد و می توان گفت: تأثیر حمایت او نه تنها از نصرت دین پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم توسّط شهدای بَدْر و اُحد و حتّی برادرش حمزه علیهما السّلام کمتر نیست بلکه با دقّت و تأمّل در تاریخ در می یابیم که حمایت ابوطالب از جانبازی و فداکاری آنان در حفظ دین مؤثّرتر بوده است.

دشمنان دین جدید، از حمایت هایی که توسّط ابیطالب از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم صورت می گرفت، بیم داشتند و ابوطالب را یگانه مانع بزرگ اجرای نقشه های ضدّ اسلامی خود می دیدند.

ابوطالب و خاندانش، همه چیز محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم بودند؛ خودش که از مؤمنین واقعی و حامی و نگهبان محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم بود؛ زن و دخترش «امّ هانی» و فرزندان وی علی و جعفر امّت و یار و سرباز و مدافع محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم بودند.

«اِبن ابی الحدید» می گوید: «در امالی ابی جعفر محمّد بن حبیب خوانده ام که: وقتی ابوطالب پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را می دید، احیاناً می گریست و می گفت: زمانی که او را می بینم به یاد برادرم عبدالله می افتم که برادر پدری و مادری من بود» و نیز «ابن ابی الحدید» نقل می کند که: ابوطالب بسیاری اوقات از اینکه خوابگاه پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم مشخّص باشد بیمناک بود و شبانگاه آن حضرت را از خوابگاهش بر می داشت و پسر عزیز خود علی علیه السّلام را در بستر او می خوابانید (او را فدایی پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم قرار می داد).

ص: ۱۲۵۴۵

شبی علی علیه السّلام گفت: «پدر! من کشته می شوم».

ابوطالب گفت: «اِصْبِرَنَّ یأبُنَّی فَالصَّبْرُ اَحْجی کُلُّ حَی مَصیرُهُ لشُعُوبِ*قَدَرُ اللهِ وَالْبِلادُ شَدید لِفِداءِ الْحَبیبِ وَابْنَ الْحَبیبِ* لِفِداءِ الاَغَرِّ ذی الْحَسَبِ الثّا قِبِ والباعِ وَالْکَریمِ النَّجیبِ*اِنْ تُصِبْکَ الْمَنُونُ فَالنَّبْلُ تُبْری فَمُصیبٌ مِنْها وَغَیْرُ مُصیبِ*کُلُّ حَی وَإنْ تَمْلی بِعُمْرٍ آخِذٌ مِنْ مَذاقِها بِنصیبِ؛ شکیبا باش ای پسر که شکیبایی بهتر است و بازگشت هر زنده ای به مرگ است. خداوند به شکیبایی آزمایش می کند که آزمایش، سخت است. برای فدا شدن در مسیر دوست و فرزندِ دوست آن که نجیب و از خانواده ای اصیل و متنفّذ و با سخاوت و بزرگوار و آقاست اگر مرگ، تو را ربود، پس به بزرگی رسیده ای و به بدی اصابت ننموده ای و سرانجام هر زنده ای، هر چند که عمری را به شیرینی گذرانده باشد، بهره ای از مرگ را می چشد.»

علی علیه السّلام در پاسخ پدر گفت:

«أَتَأْمُرُنی بِالصَّبْرِ فی نَصْرِ اَحْمَد وَ وَاللهِ ما قُلْتُ الَّذی قُلْتُ جازِعاً* وَلکِنَّنی اَحْبَبْتُ اَنْ تَری نُصْرَتی وَتَعْلَمَ اَنّی لَمْ اَزَلْ لَکَ طائعاً* سَأسْعی لِوَجْهِ اللهِ فی نَصْرِ اَحْمَد نَبِیّ الْهُدی الْمَحْمُودُ طِفْلاً وَیافعاً؛

آیا مرا به شکیبایی در یاوری پیامبر امر می کنی؟ به خدا قسم اگر من سخنی گفتم، از بهر ترس و ناراحتی نگفتم؛ بلکه می خواستم که یاوری مرا ببینی و بدانی که من همواره مطیع تو هستم. به زودی برای خدا در یاوری احمد تلاش می کنم که او پیامبر هدایت و ستایش شده ای از زمان کودکی و نوجوانی است.»

علی علیه السّلام در این اشعار، مراتب سعی و کوشش خود را در یاری رسوی خدا به پدرش اعلام داشت و یادآور شد: سخنانم از روی بی صبری و دریغ از بذل جان در راه پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم نبود؛ بلکه می خواستم تو از درجه نصرت من آگاه باشی و بدانی تا پای کشته شدن، برای حفظ جان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم آماده ام و همواره مطیع تو هستم.

ص: ۱۲۵۴۶

به طور خلاصه باید گفت که علاقه و محبّت ابیطالب به پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بیش از حدّ توصیف بوده، تا آنجا که او را از فرزندان خود عزیزتر و گرامی تر می داشت. قصیده «لامیه» آن حضرت که به نقل از «اِبْن اَبِی الحدید» در «اِشتهار»، مانند قصیده «قفانبکی» است، از ثبات و استقامت او در حمایت از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و علاقه و حبّ او به آن حضرت، و آمادگی برای انجام هر گونه فداکاری، در راه حمایت از ایشان حکایت دارد.

چنانچه «ابن ابی الحدید» در اشعار خود سروده، می توان گفت: اگر ابوطالب و فرزندش علی علیه السّلام نبودند، دین برپا نمی شد.

ابوطالب در مکّه و علی علیه السّلام در یثرب، پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را یاری رساندند. ابوطالب در آغاز از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم حمایت کرد و کفالت ایشان را بر عهده گرفت و علی علیه السّلام کاری را که ابوطالب در یاری دین خدا شروع کرد به پایان رساند; پس عجب نیست که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در مرگ او، آن همه محزون و اندوهناک گردید.

فقدان وی، جبهه مسلمانان را شکسته و بی پناه کرد و در نهایت یکی از علل لزوم هجرت، همین مرگ او بود، زیرا با مرگ او مسلمانان و شخص پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم، یگانه حامی خویش را از دست دادند و دشمنان در برابر آن ها جسور و گستاخ گردیدند.

ابوطالب علیه السلام همان بزرگمرد ارجمندی که از اجتماع قریش و نقشه ها و تهدیدات و قطع روابط و آزار و اذیّت ایشان بیم نداشت و تا زنده بود، با خلوص نیّت، از پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله وسلّم حمایت کرد و به او گفت:

ص: ۱۲۵۴۷

«اِذْهَبْ یَابْنَ اَخی فَقُلْ ما اَحْبَبْتُ فَوَ اللهِ لا اُسَلِّمُکَ لِشَیءٍ اَبَداً»

و سروده است که:

«واللهُ لَنْ یَصِلُوا اِلَیْکَ بِجَمْعِهِم حَتّی أُوْ سَدَ فِی التُّرابِ دَفیناً* فَاصدع بأَمْرِکَ ما عَلَیْکَ عضاصه وَاَبشِرْ وَقَرَّ بذاکَ مِنْک عُیُوناً* وَعَرَضْتَ دیناً قَدْ عَلِمْتُ بِاَنَّه مِنْ خَیْرِ اَدْیانِ الْبرِیَّهِ دیناً»

با این مضمون که: به خدا قسم هرگز با همه قوایشان به تو نمی رسند؛ حتّی اگر با شتاب و پنهان روند. پس دینت را منتشر کن که ترسی بر تو نیست; و تو را مژده می دهم و از این نکته چشمت روشن باد که دینی را آوردی که می دانم آن دین، بهترین ادیان برای بشر می باشد.

و همان بزرگواری که در ضمن قصیده دیگرش می فرماید:

«اَلَمْ تَعْلَمُوا أَنا وَجَدْنا مُحَمَّدا رَسُولاً کَمُوسی خُطَّ فی اَوَّلِ الْکُتُبِ*وَ اَنَّ عَلَیْهِ فِی الْعِبادِ مَحَبَّه وَلا حَیْفَ فیمَنْ خَصَّهُ اللهِ بِالْحُبِّ؛ آیا نمی دانید که ما محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم را پیامبری مانند موسی یافته ایم؛ که در کتب آسمانی پیشین از او نام برده شده است و به درستی که در میان بندگان، برای او محبّتی است و آن کسی که خداوند او را به محبّت خود مخصوص گردانیده، ستمی ندارد.»

و نیز می فرماید:

«اِنَّ عَلیّاً وَجَعْفَراً ثِقَتی عِنْدَ مُلِمِّ الزَّمانِ وَالنُّوَبِ* لا تَخذ لا وَانْصُرا ابْنَ عَمِّکُما اَخی لِاُمّی مِنْ بَیْنِهِمْ وَاَبی* وَاللهُ لا اَخْذُلُ النَّبی وَلا یَخْذُلُهُ مِنْ بَنِی ذُو حَسَبِ»

حضرت ابوطالب در شعر فوق بیان می دارد که: علی و جعفر در حوادث و ناملایمات روزگار مورد اعتماد من هستند.

وی به فرزندانش توصیّه می کند که آن حضرت را رها نکرده و یاری دهند و این نکته را متذکّر می شود که: پدر او از برادران من است و من و او از یک پدر و مادر هستیم. و به خدا قسم که من، یاری پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را رها نخواهم کرد و نیز هر که دارای شرافت انسانی است، او را رها نخواهد کرد.

ص: ۱۲۵۴۸

از حضرت باقر علیه السلام ـ روایت شده است:

«اگر ایمان ابیطالب را در یک کفه ترازو و ایمان این خلق را در کفه دیگر گذارند، ایمان او سنگین تر خواهد بود.»

مقام آن حضرت چنان رفیع بود که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در مصیبتش گریان شد و بسیار اندوهناک گردید و جبین راست او را چهار مرتبه مسح فرمود و جبین چپش را سه مرتبه مسح کرد; سپس فرمود: ای عمّ! در صغیری پرورشم دادی و در یتیمی کفالتم نمودی و در کبیری یاری ام کردی; خدا به تو در برابر یاری من پاداش نیکو دهد. پیامبر پیشاپیش جنازه او می رفت و می فرمود: صله رحم کردی و جزای نیکو گرفتی.

«ما نالَتْ مِنّی قُرَیْشُ شَیْئاً اَکْرِهُهُ حَتّی ماتَ اَبُوطالِب»

تا وقتی ابوطالب وفات کرد.

سال وفات دو یار دیرین پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه، امّ المؤمنین (علیها السلام) «عامُ الحُزْنِ» نام گرفت.

به طور قطع، بر همه امّت اسلام لازم و واجب است که قدر خاندان ابوطالب را بدانند و خدمات و رنج و مصایب آنان را در یاری پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم، نصرت دین و اعتلای کلمه توحید فراموش ننمایند.

منبع:askdin.ir

عوامل بعثت انبیاء

اشاره

نویسنده:عبدالکریم تبریزی

عوامل بعثت انبیاء:

۱ . انقلاب ارزشها

بعد از بعثت رسول گرامی اسلام، اصول و ارزشهای جاری در جامعه که علیه مصالح دنیا و آخرت مردم بود، به ارزشهای انسانی و الهی تبدیل شد. خرافه پرستی به حقیقت‌یابی، جنگ و خونریزی و ناعدالتی به قسط و عدل و مساوات بدل گردید و انسانهای در ظاهر پایین درجه، به افرادی مورد اعتماد و دارای منزلت اجتماعی والائی تبدیل شدند. تمام قوانین و ملاکهای ظاهری و مادی جای خود را به معیارهای ارزشمند و متعالی داد.

ص: ۱۲۵۴۹

آری بعثت پیـامبر ــ صلّی الله علیه و آله ــ ارزشـهای ضـد انسـانی را دگرگـون کرد و تمـام رسـمهای ایـام جـاهلیت، به قوانین عادلانه اسـلامی تبدیل شدند. رسول خدا ــ صلّی الله علیه و آله ــ بیشترین تلاش خود را در تحول افکار عمومی متمرکز کرده و برای از میان بردن باورهای خرافاتی و ناپسند، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد.

آن رهبر فرزانه اسـلامی حتی به کارگزاران خویش تأکیـد می‌نمود که در تبدیل و تغییر روشـهای غلط و رسوم جاهلانه نهایت تلاش خود را به عمل آورند.

هنگـامی که معـاذ بن جبـل را به سوی یمن می‌فرسـتاد به او فرمود: «ای معـاذ! آثـار جاهلیت و رسوم باطل را بمیران و سـنتهای متعالی اسلامی را در میان مردم ترویج کن!».

آن گرامی، حتی در آخرین فرازهـای پیـام حـج خود، به انقلاب ارزشـها و حرکت به سوی زیبائیها و کمالات تأکیـد ورزیـد و فرمود:

«ألا کُلُّ شَیءٍ مِنْ أمْرِ الْجاهِلیّهِ تَحْتَ قَدَمی موضوعٌ(۱)؛ بدانیـد تمـام باورهـا و رسـمهای ایام جاهلیت را زیر پای خود نهاده و باطل اعلام می‌کنم.»

امیر مؤمنان علی ــ علیه السلام ــ در توضیح فلسفه بعثت پیامبر اسلام ــ صلّی الله علیه و آله ــ بر این نکته تأکید کرده و آن را به عنوان انقلاب ارزشها مطرح می‌کند و می‌فرماید:

«ألاـ وَإنّ بَلِیَّتَکُـمْ قَـدْ عـادَتْ کَهَیْئَتِهـا یَـوْمَ بَعَـثَ اللهُ نَـبِیَّهُ ــ صـلّی الله علیـه و آله ــ وَالَّذی بَعَثَهُ بِـالْحَقِّ لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَهً وَلَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَهً وَلَتُساطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ حَتّی یَعُودَ أسْفَلُکُمْ أعْلاکُمْ وَأعْلاکُمْ أسْفَلَکُمْ؛

ص: ۱۲۵۵۰

۱- (۱). سیره ابن هشام، ابو محمد عبد الملک بن هشام حمیری، دار القلم، بیروت، ج۴، ص۲۵۰.

آگاه باشید تیره روزیها و فتنه‌های شما همانند عصر قبل از بعثت پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ بار دیگر روی آورده است. سوگند به خدائی که پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ را به حق مبعوث کرد، سخت آزمایش خواهید شد و چون دانه‌هائی که در غربال ریزند یا غذائی که دردیگ گذارند، زیر و رو خواهید شد تا اینکه پائین شما به بالا، و بالای شما به پائین بیاید».(۱)

یعنی دقیقاً همانند عصر بعثت دگرگون و منقلب خواهید شد، و بار دیگر انقلاب ارزشها رخ خواهد نمود.

امام ـ علیه السلام ـ به جایگزین شدن افراد طبقه پائین به جای بالا نشینها و تبدیل شدن ارزشهای ظاهری مادی به ارزشهای انقلابی و معنوی اشاره کرده و می‌فرماید، چون به جاهلیت قبل از بعثت پسرفت داشته‌اید، دقیقاً باید همان حادثه رخ نماید و حق به محور خود برگردد.

۲. تزکیه و پرورش روح

از مهم‌ترین علل بعثت انبیاء، تهذیب نفوس و تربیت انسانهای مستعد است. پیامبران الهی کوشش می‌کنند نیروهای درونی انسانها را از قوه به فعلیت رسانده و برای رسیدن به قلّه سعادت و کمال، آنان را همراهی و یاری نمایند. آنان برای ارتباط افراد با مبدأ هستی زمینه سازی کرده و مقدمات تعالی آنان را فراهم می‌آورند.

قرآن کریم در سوره آل عمران با اشاره به این نکته می‌فرماید:

لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤْمِنينَ إِذْ بَعَثَ فيهِمْ رَسولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَيُزَكّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُم الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفى ضَلالٍ مُبينٍ (۲)

ص: ۱۲۵۵۱

۱- (۲). نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نشر ائمه، قم، ۱۳۷۹، ش، خطبه۱۶.

۲- (۳). آل عمران/ ۱۶۴.

«خداونـد متعـال بر مؤمنـان منت نهـاد هنگـامی که در میـان آنهـا پیـامبری از جنس خودشـان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند و آنها را پاك كند و کتاب و حکمت بیاموزد، گرچه قبل از بعثت در گمراهی آشکاری بودند».

رسول خـدا ــ صـلّی الله علیه و آله ــ نیز بـا تلاـوت آیات کلام وحی، روح و جسم آنان را صـیقل داده و با زدودن زنگارهای جهل و خرافات و خودپرستی، برای پذیرش حق و گام نهادن در راه کمال یاری‌شان می‌نمود.

۳. رساندن به مقام عبودیت

طبق آموزه‌های قرآنی، هدف از آفرینش انسان چیزی جز پرستش خدای یگانه نیست و تمام نعمتهای الهی و اشیائی که در این عـالم آفریـده شـده و در اختیـار انسان قرار گرفته، همه برای طی مسـیر عبودیت است. عبودیت کامل آن است که انسان جز به آفریدگار مطلق جهان و کمال مطلق نیندیشد و همه افکار و اعمال خود را به این امر معطوف دارد.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالانْسَ إلاّ لِیَعْبُدونَ (۱)؛ «جن و انس را نیافریدم جز اینکه مرا عبادت کنند.»

یکی دیگر از علل بعثت انبیاء، دستگیری افراد بشـر در راه رسـیدن به مقام عبودیت است. رهبران الهی با تلاشـها و آموزه‌های خود انسانها را به کانال عبودیت هـدایت کرده و از این رهگذر آنان را به قرب الهی می‌رسانند. پیامبر اکرم ــ صـلّی الله علیه و آله ــ از آغازین لحظات بعثت شعار معروف خود را در این زمینه پیوسته تکرار می کرد که:

«قُولُوا لا إلهَ إلاّ اللهُ تُفْلِحُوا»(۲)

ص: ۱۲۵۵۲

۱- (۴). ذاریات / ۵۶.

۲- (۵). بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی، نشر الوفا، بیروت، ۱۴۰۴، ج۱۸، ص۲۰۲.

و به مخاطبـان خود این پیـام را می‌رسانـد که رسـتگاری تنهـا و تنهـا در گرو بنـدگی خـدای یگـانه و نفی خـدایان دیگر و بت پرستان است.

۴. تحکیم وحدت انسانها

ریسـمان محکم نبوت تنها وسـیله‌ای است که انسانها را در زیر لوای وحدت و برادری فراهم می‌آورد؛ انسانهایی که از تفرقه و تشتت و نزاع و اختلافها به تنگ آمده و به دنبال راهکاری مورد اعتماد برای حل معضلات زندگی خود می گردند.

آتش خانمـان سوز اختلاف، نیروهای عظیم بشـری و سـرمایه‌های فراوان آنان را به باد داده و زیباترین محیطهای زنـدگی را به جهنمی سوزان بـدل می کنـد. اگر انسانها به سـخنان پیام‌آوران وحی توجه کرده و زیر عَلَم توحید گرد آیند، مطمئناً از تفرقه و تشتت در امان بوده و در سایه کلمه توحید به توحید کلمه نیز دست خواهند یافت. در سوره بقره آمده است:

کانَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللهُ النَّبِیّینَ مُبَشِّرینَ وَمُنْذِرینَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمْ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ فیما اخْتَلَفوا فیهِ (۱)؛

«مردم (در آغاز امت واحدی بودند (سپس بنابر عللی در میان آنان اختلاف پدید آمد)، پس خداوند نیز پیامبرانی را برانگیخت تا مردم را بشارت دهنـد وانـذار کننـد و به همراه آنان کتاب (آسـمانی) فرسـتاد تا در میان مردم در مورد آنچه در آن اختلاف کرده بودند داوری کند.»

طبق این آیه یکی از اهـداف مهم بعثت انبیـاء، پایـان بخشـیدن به اختلافـات مردم است که از روی جهل و غفلت و ناآگاهی و پیروی هوای نفس و برتری جویی صورت می گیرد.

۵. واسطه فیض الهی

۱- (۶). بقره / ۲۱۳.

برای آدمیان خاکی که هنوز گام در مرحله‌ای بالاتر نگذاشته‌اند، ارتباط با آفریدگار هستی که در منتها درجه اقتدار و کمال است امری سهل و آسان نیست. برای رسیدن به آن مقام بی‌نهایت و اوج گرفتن در آسمان عرفان و معنویت، نیاز به واسطه فیض و وسائل نیرومندتری است. قرآن کریم نیز به این نکته اشاره کرده و فرمود:

وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسيلَه (۱)؛ «برای تقرب به درگاه الهی وسیله‌ای بجویید.»

انجام دستورات رسول خدا ـ صلّی الله علیه و آله ـ می‌تواند بهترین وسیله برای ارتباط با خداوند متعال باشد.

امام رضا ـ علیه السلام ـ در گفتاری حکیمانه می‌فرماید: «از آنجایی که در آفرینش مردمان و نیروهای نهفته در درون آنان، آنچه که مصالحشان را کامل کند وجود نداشت، و آفریدگار جهان، برتر از آن بود که (به چشم ظاهر) دیده شود و ضعف و ناتوانی آنان در ادراک ظاهری او بود، چاره‌ای جز این نبود که فرستاده‌ای معصوم میان او و آدمیان واسطه فیض باشد و امر و نهی الهی را به ایشان برساند(۲)؛

«لَمّا لَمْ يَكُنْ فی خَلْقِهِمْ وَقُواهُم ما يُكْمِلوا لِمَصالِحِهِمْ وَكانَ الصّانِعُ مُتَعالِياً عَنْ أنْ يُرى وَكانَ ضَعْفُهُمْ وَعَجْزُهُمْ عَنْ إدْراكِهِ ظاهِراً لَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ رَسولٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ مَعْصومٍ يُؤَدّی إِلَيْهِمْ أمْرَهُ وَنَهْيَهُ».

۶. احیای پیمان فراموش شده

پیامبران الهی بر خود لازم می‌دانند تا انسانها را به پیمان فطری که فراموش‌شان شده است یادآور شوند، همان میثاق دیرین که در میان تمام موجودات فقط انسان آن را تقبل و تعهد کرده است، اما بر اثر مرور زمان و وسوسه‌های شیطان آن را به بوته فراموشی سپرده است.

۱- (۷). مائده / ۳۵.

۲- (۸). بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۴۰.

امیر مؤمنان علی ـ علیه السلام ـ می‌فرماید:

«واصْطَفی سُبْحانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أنْبیاءَ أخَذَ عَلَی الْوَحْیِ میثاقَهُمْ وَعَلی تَبْلیغِ الرِّسالَهِ أمانَتَهُمْ لَمّا بَدَّلَ أکْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللهِ إلَیْهِمْ فَجَهَلوُا حَقَّهُ واتَّخَذُوا الاَنْدادَ مَعَهُ وَاجْتالَهُم الشَّیاطینُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبادَتِهِ فَبَعَثَ فیهِمْ رُسُلَهُ وَواتَرَ إلَیْهِمْ أنْبیاءَهُ لِیَسْتَأدُوهُمْ میثاقَ فِطْرَتِهِ وَیُذَکِّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ(۱)»؛

(خداوند سبحان) از میان فرزندان آدم، پیامبرانی را برگزید و از آنان بر وحی پیمان گرفت و بر تبلیغ رسالت امانت آنان را، آنگاه که اکثر مردم عهد و پیمان الهی را تبدیل کرده و حق خدا را نشناختند و در مقابل خداوند خدایان دروغین و بتهای بی‌ارزش را پرستیدند و شیاطین آنان را از معرفت خدا باز داشته و از عبادت او جدا کردند. (در آن حال) خداوند پی در پی پیامبرانی را مبعوث نمود تا آنان را بر پیمان فطرت خویش وادار کنند و نعمتهای فراموش شده او را به یادشان آرند.»

پیامبران الهی در کنار معارف و برنامه‌های حیاتبخش خود پیوسته به آدمیان می‌آموزند که در مورد اصول دین و باورهای مهم اعتقادی به فطرت و خرد خود رجوع کنند. قرآن کریم انبیاء الهی را به عنوان «مذکّر» معرفی می کند.

آنان تلاش می کنند انسانها را به پیمان الهی و وفای به آن سوق دهند تا به ندای عقل و فطرت خویش پاسخ مثبت داده باشند. قرآن کریم نیز در مورد پیمان فراموش شده الهی به فرزندان آدم می‌فرماید:

أَلَمْ أعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بنی آدَمْ أنْ لاتَعْبُدوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبین

«ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را نپرستید، همانا که او دشمن آشکار شماست.»

ص: ۱۲۵۵۵

۱- (۹). نهج البلاغه، خطبه ۱.

۷. ترویج فضائل اخلاقی

ترویج فضائل اخلاقی و صفات متعالی انسانی، از دیگر علل وانگیزه‌های بعثت انبیاء الهی است. اگر مروری اجمالی به آموزه...های وحیانی پیامبر_ صلّی الله علیه و آله _ داشته باشیم متوجه خواهیم شد که گفتارها و رفتارهای آن گرامی مملو از سفارشهای اخلاقی و تربیتی است.

اساساً هر گونه خوبی، زیبایی و کمالی که زیبنده و شایسته انسانها است، در تعالیم انبیاء الهی به روشنی دیده می‌شود. در حدیث معروفی از پیامبر اکرم _ صلّی الله علیه و آله _ می‌خوانیم که آن حضرت فرمود:

«إنّما بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَکارِمَ الاَخْلاقِ(۱)؛ من برای تکمیل و توسعه زیباییهای اخلاقی مبعوث شده‌ام.»

رسول خدا خود دارای کامل‌ترین صفات اخلاقی بود و عادات پسندیده و آداب برجسته انسانی در وجود آن گرامی موج می‌زد.

۸. ایجاد و توسعه عدالت اجتماعی

انسانها فطرتاً طالب عدالتند و سالم‌ترین جوامع، آنهایی است که عدالت در تمام ابعاد خود در میان آن جوامع حاکم گردد.

قرآن کریم در آیات متعددی از عدالت خواهی پیامبر اکرم _ صلّی الله علیه و آله _ سخن گفته و آن را یکی از اهداف بعثت می‌شمارد. در سوره اعراف از اهتمام ویژه آن گرامی به اجرای عدالت خبر داده و می فرماید:

قُلْ أمَرَ رَبّی بِالْقِسْط (۲)بگو: پروردگارم مرا به عدالت فرمان داده است».

عدالت طلبی در تمام زوایای زندگی پیامبر_ صلّی الله علیه وآله _ جلوه گر بود و گستره آن، گفتار، رفتار، روابط عمومی، معاملات، حتی محیط خانواده و دوستان و نزدیکانش را نیز شامل می‌شد. امام صادق _ علیه السلام _ فرموده است:

۱- (۱۰). مستدرک الوسائل، محدث نوری، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۸، قم، ج۱۱، ص۱۸۷.

۲- (۱۱). اعراف / ۲۹.

«كانَ رَسُولُ اللهِ يُقَسِّمُ لَحَظاتَهُ بَيْنَ أَصْحابِهِ فَيَنْظُرُ إلى ذا وَيَنْظُرُ إلى ذا بِالسَّويَّه(۱)؛

رسول خدا ــ صلّی الله علیه و آله ــ نگاه خود را در میان یارانش به طور مساوی تقسیم می کرد، گاهی به این و گاهی به آن دیگری به طور مساوی نگاه می کرد.»

آن گرامی به مهم‌ترین فلسفه بعثت انبیاء که ایجاد قسط و عدل است به طور کامل معنی و مفهوم می‌بخشید که خداوند فرمود:

لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الكِتابَ وَالميزانَ لِيَقومَ النّاسُ بِالقِسْطِ (۲)

«ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم، تامردم به عدالت قیام کنند.»

بعثت و منت

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

بعثت و منت

تمام نعمات ظاهری و باطنی را خداوند متعال به انسان عطا کرده و نعماتی که به چشم نمایند و باطنی هستند هزاران هزار برابر نعمات ظاهرىند .خداوند متعال با همه نعماتی که به بشر عطا کرده، نفرموده بر سر بشر منت میگذارم الا در یک جا ، آنهم در مورد بعثت رسول اکرم است لذا از خصوصیات منحصر به فرد رسول اکرم این است که خداوند متعال در مورد بعثت او بر سر همه مسلمانان و مؤمنان منت نهاده است

لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُّبِينٍ ۱۶۴ آل عمران

به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد (که) پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

۱- (۱۲). بحار الانوار، ج۱۶، ص ۲۶۰.

۲- (۱۳). حدید / ۲۵.

توضیح مطلب:

در نفس انسان نیازها و غرایز گوناگونی قرار داده شده است که همگی طالب ارضا و هدایت صحیح هستند. خداوند متعال برای هدایت انسان، بهترین ابزار را در اختیار او قرار داده و امکانات متعددی به او عطا کرده است، تا هم بتواند نیروی خود را صرف ارضای نفسانیات کند و هم با امکانات و نیروی داده شده، جلو خواهش های نفسانی را بگیرد و کشش های درونی را تحت نظم و ضابطه در آورد.

دو راهنما نیز در اختیار او قرار داده است تا حق را از باطل و سره را از ناسره متمایز کند;

یکی در درون انسان که عقل است

اگر چه ابزارهای ظاهری مانند محسوسات و اندام های حسی نیز درهدایتگری این راهنما دخالت دارند. -

و دیگری پیامبران الهی که این راهنما از طریق وحی برای انسان فرستاده می شود تا تمام رفتارها را به انسان بیاموزد و حدود و مقررات آن را نیز روشن نماید، چون عقل دارای خطا و نقصان است. برترین هادی، آن است که دارای مقام عصمت و مرتبط با وحی باشد; تنها راه آن، بعثت است. پس بعثت بزرگ ترین نعمت خداوند بربشر است و جا دارد که خداوند بر این نعمت منت گذارد و این احسان و نیکویی را به رخ آنان بکشد،

خداوند در آیه فوق به خاطر بعثت پیامبراسلام صلی الله علیه و آله برمؤمنان منت می نهد و این نعمت بزرگ و معنوی را به رخ آنان می کشد.

منت چرا؟

ممکن است کسی تصور کند که منت گذاری، کار صحیحی نیست، چرا خداوند در این جا منت می گذارد؟ مگر بعثت چه ویژگی هایی دارد و هدف از آن چیست؟

واژه منت از «من» به معنای چیزی است که با آن وزن می کنند (سنگ کیلو) .

و نیز به معنای نعمت سنگین و باعظمت نیز به کار می رود.

بنابراین هر نعمت سنگین و گرانبهایی را منت گویند.

کاربرد این واژه دو گونه است: قولی و فعلی (مفردات راغب، واژه «من»)

اگر کسی عملا- نعمت بزرگی به دیگری بدهد، این همان منت عملی است که بیشتر در مسائل تربیتی و هدایتی و معنوی کاربرد دارد و پسندیده و ارزنده است. که برخی گفته اند: این منت مختص به خدای متعال است. اگر کسی کار کوچک خود را با سخن گفتن بخواهد به رخ دیگری بکشد و آن را بزرگ جلوه دهد، کاری است بسیار زشت، که این از منت های بشری است. در نتیجه، منت گذاری بر بخشیدن نعمت های بزرگ که از جمله آن ها نعمت رسالت است، منتی زیباست

و لذا «من الله» یعنی انعم الله؛

خداوند نعمت بزرگی بخشید و در اختیار مؤمنان قرار داد.

چنان که در جای دیگر خداوند به خاطر هدایت کردن انسان ها به ایمان، بر آن ها منت می گذارد. «بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان»(سوره حجرات، آیه ۱۷.) .

اگر مسلمانان به خاطر پذیرفتن اسلام، مشکلات و خسارت های زیادی متحمل شده اند نباید فراموش کنند که خداوند بزرگ ترین نعمت را در اختیار آن ها گذاشته و پیامبری مبعوث کرد تا انسان ها را تربیت کند و از گمراهی ها باز دارد. بنابراین هر اندازه برای حفظ این نعمت بزرگ تلاش و کوشش شود و هر بهایی پرداخته شود، بازهم ناچیز است. (مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۷۵.)

ص: ۱۲۵۵۹

منت بر دو قسم است:

۱–پسندیده

منت پسندیده مانند منت در آیه مورد بحث و نیز منت خداوند بر هدایت کردن مؤمنان به سوی ایمان (سوره حجرات، آیه ۱۷)

و نیز مانند منت خداوند بر موسی و هارون (سوره صافات، آیه ۱۱۴) به خاطر نبوت، رسالت و نجات آن ها

و منت گذاری خداوند بر حضرت یوسف به خاطر به حکومت رسیدن او (سوره یوسف، آیه ۹۰)

۲–نا پسند

منت ناپسند و نکوهیده مانند منت گذاری و به رخ کشیدن انفاق، که باطل کننده انفاق نیز می باشد. (سوره بقره، آیه ۲۶۲)

و به رخ کشیدن اسلام و ایمان به خداوند یا پیامبر (یا دیگران) (سوره حجرات، آیه ۱۷) .

منت گذاری بر خدا و دیگران

از آن جا که کارهای انسان در برابر عظمت خداوند و کارهای او بسیار ناچیز است، هرگونه منت گذاری انسان ها بر یکدیگر و بر خداوند ناپسند است.

«اللهم اجر للناس علی یدی الخیر و لا تمحقه بالمن»

(تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۵۸;مفاتیح الجنان، دعای مکارم الاخلاق; مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۲۹; مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۷۵)

سئوال:

چرا خداوند فرمود: «علی المؤمنین» و نام مؤمنان را به تنهایی آورده است، با این که بعثت پیامبر برای هدایت عموم بشر است؟

شاید بدین جهت باشد که هدایت پیامبران از جهت تاثیر و نتیجه تنها متوجه مؤمنان است که از این نعمت بزرگ بهره مند می شوند و آن را به خود اختصاص می دهند.

(تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۵۸;مفاتیح الجنان، دعای مکارم الاخلاق; مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۲۹; مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۷۵)

بعثت پیامبر برای مکارم اخلاق

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بعثت پیامبر برای مکارم اخلاق

«الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی»

بعث یعنی برانگیختن، روزی که پیغمبر (ص) به پیغمبری مبعوث شد اولین آیه ای که نازل شد آیه «اقْرَأ» بود یعنی بخوان و این خودش از افتخارات است ما دینی داریم که اولین آیه ای که از آسمان نازل شد بر پیغمبر ما مسائل فرهنگی بود و مسائل فرهنگی بر مسائل اقتصادی و سیاسی مقدم است.

۱- قرآن، کتاب خواندنی

کتاب ما قرآن است، قرآن از همان «اقْرَأ» است قرآن یعنی خواندنی زمانی را که پیغمبر ما در آن مبعوث شد می گویند زمان جاهلیت یعنی پیغمبر که آمد جاهلیت برطرف شد دلیل بعثت چیست؟ این حدیث معروف است «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (بحارالانوار/ج /۱۶ص ۲۱۰)

ما یک «مَحَاسِنَ الْأَخْلَاقِ» داریم یک «مَكَارِمَ» داریم

مَحَاسِنَ» حسن است یعنی اخلاق خوب باشد یا اخلاق کریم باشد پیغمبر فرمود من آمده ام که تمامش کنم یعنی نه اینکه فقط یک خورده خوب است افرادی می گویند ما خوب هستیم اما شما چقدر خوب هستید ما باید دائماً خوبی مان بهتر بشود اگر پارسال سی نفر را افطاری داده اید امسال سی و دو نفر را، اگر پارسال نمازت پنج دقیقه طول می کشید امسال نمازت شش دقیقه طول بکشد اگر پارسال صله رحم تا یک شعاعی بود امسال بیشتر بشود اگر پارسال توی محل کارت به هفده نفر سلام می کردی امسال به بیست نفر سلام کن، «لِأُتَمِّمَ» یعنی تمامش کن یعنی برو جلو یعنی اینجا که هستی نایست روی کلمه «لِأُتَمِّمَ» من می خواهم حرف بزنم.

ص: ۱۲۵۶۱

۲- سخن امام سجاد (ع) در دعای مکارم الاخلاق

در دعای مکارم الاخلاق جمله قشنگی داریم امام سجاد (ع) می فرماید: «اللَّهُمَّ لَا تَدَعْ خَصْلَه یً تُعَابُ مِنِّی إِلَّا أَصْلَحْتَهَا، وَ لَا عَائِبَه یً أُوَنَّبُ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتَهَا، وَ لَا أُکْرُومَه یً فِیَّ نَاقِصَه یً إِلَّا أَتْمَمْتَهَا» (صحیفه ی سجادیه/ص ۹۲)

ما سه رقم آدم داریم زیادی گوش بدهید،

بعضی آدمها جنس شان خراب است یعنی بدی جزو ذات اوست زهر مار اصلش زهر مار است کشنده است ما می گوییم جَلَب است شما هم می گویید جلب است؟ جلب است یعنی ناآرام است بچه مدرسه ای هم که هست از بچگی وقتی می خواهد برود مدرسه پاشنه کش و سیخی در می آورد همینکه دارد می رود به دیوار خانه مردم می کشد و می رود اصلاً جنس اش مردم آزار است یک الاغی ایستاد مثلاً می کوبد زیر شکم الاغ یک کسی مو ندارد کلاهش را بر می دارد می گوید آفتاب درآمد این کچل است یک کوتاه می بیند از سرش می پرد آنطرف می رود هلش می دهد نژاداً شیطان است.

۳- سیاستِ گام به گام شیطان

چون شیطان یک ذره یک ذره می آید تا آدم را خود شیطان کامل می کند اول شیطان هل می دهد «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ» (طه/۱۲۰)یعنی وسوسه می کند بسوی بعد شیطان یک ذره یک ذره می آید و هل می دهد «مَسَّهُمْ طَائِفٌ» (اعراف/۲۰۱)یعنی با شما تماس می گیرد بعد وقتی تماس گرفت می بیند با او کاری نداری می آید تو روح تو «یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ» (ناس/۵)یعنی می رود تو اگر او را بیرون نکردی همانجا می ماند «فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ» (زخرف/۳۶)یعنی همانجا می ایستد بعد کم کم می شوی «حِزْبُ الشَّيْطَانِ» (مجادله/۱۹)بعد می شوی «إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ»(اسراء/۲۷)اینها همه آیه قرآن است، بعد می شوی «أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ» (نساء/۷۶)بعد می گوید «شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ» (انعام/۱۱۲)یعنی گام به گام می آید ولذا قرآن به اینها گفته«خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» (بقره/۱۶۸)یعنی گام به گام، شیطان گام به گام می آید تا آدم را عوض کند امام علی (ع) می فرماید شیطان اول «باض» یعنی تخم می گذارد توی روح آدم بعد این تخم می شکافد بچه شیطانها توی روح آدم یک ذره یک ذره همینطور قلب را می گیرد فکر را می گیرد، اصلاً فکر شیطانی است چشم شیطانی است زبان شیطانی است نیّت شیطانی است اقتصاد شیطانی است سیاست شیطانی است اصلاً هر کاری می کند هیچ رنگ الهی ندارد همه اش رنگ های غیر الهی است اول بیضه می گذارد بعد بزرگ می شود همینطور همه وجود آدم را می گیرد در روایتی هم داریم که گناه اول یک نقطه در روح آدم می گذارد کم کم اگر این نقطه را پاک نکنی این هی بزرگ می شود و بزرگ می شود مثل سرطانی که اول یک گوشه است بعد همه بدن را می گیرد اول وسوسه بعد تماس می گیرد بعد می رود توی روح و بیرون نمی آید بعد حزب شیطان بعد برادر شیطان بعد «شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ» بعضی ها جنس شان. . می گویند فلانی خصلت اش بد است یعنی این بدی جزو ذات او است.

ص: ۱۲۵۶۲

۴– اصلاح زشتی ها و تکمیل خوبی ها

امام سجاد (ع) می فرماید خدایا اگر ذات من خراب است اصلاح کن بعضی ها ذاتشان خراب نیست آدم خوبی است ولی یک عیبی هم دارند می گوید اگر عیب دارم خوب عیبم را برطرف کن «وَ لَمَا عَـابَهِ یَ أُوَنَّبُ بِهَـا إِلَّا حَسَّنْتَهَـا» اگر عیبی دارم «حَسَّنْتَهَـا» جنسم خراب است، جنسم را عوض کن، جنسم خوب است عیبی دارم عیب من را برطرف کن اگر هم جنس خوب است و هم عیب نیست از این گذشتیم خصلت خوب است عیب هم نداری ولی کرامتت ناقص است می گوید خدایا اگر کرامت دارم ولی این بزرگواری، کم بزرگوارم سخاوت دارم ولی کم است می گوید: «لِأُتَمِّمَ» یعنی این کرامت را. . . «بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ» همین «لِأُتَمِّمَ» یعنی انسان باید روز به روز در حال رشد باشد می توانید این آیه را حفظ کنید من یک آیه دو کلمه ای می گویم «يَـا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا» (نساء/۱۳۶)ای کسانی که ایمان دارید ایمانتان بیشتر بشود. باسواد هستید سوادتان بیشتر بشود «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه/۱۱۴)هدایت یافته ای «زَادَهُمْ هُدًى»(محمد/۱۷)اگر هدایت یافته ای روز به روز هدایتت بیشتر بشود سواد داری روز به روز سوادت بیشتر بشود

ایمان داری روز به روز ایمانت بیشتر بشود کرامت داری روز به روز کرامتت بیشتر بشود یعنی هیچوقت انسان نباید در رشد معنوی درجا بزند.

۵– مکارم اخلاق در همسرداری و خانواده

بحث را شب مبعث گوش می دهید پیغمبر فرمود آمده ام که مکارم اخلاق را به آخرین درجه برسانم بحث ما بحث ازدواج بود در مسیر بحث ازدواج رسیدیم به بحث بعثت مکارم الاخلاق در همسرداری، پیغمبر چه جوری زن داری می کرد اول اینکه زنهای پیغمبر همه خوب بودند؟ ما بگوییم آری یا نه، ما نگوییم برویم سراغ قرآن ای قرآن زنهای پیغمبر همه شان خوب بودند؟ نه، به چه دلیل؟ چون قرآن به زنهای پیغمبر می فرماید «فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا» (احزاب/۲۹)از اینکه می فرماید خدا برای خوبهایتان اجر بزرگ قرار داده است پیداست همه زنها هم خوب نبودند چون اگر همه خوب بودند نمی گفت برای خوبهایتان، پیداست یک خوب هست و یک متوسط یا بد مثل اینکه می گویند همه اصحاب پیغمبر عادل بودند ما بیش از سی آیه داریم که همه اصحاب پیغمبر آدم حسابی نبودند اگر بگوییم هر کس اصحاب پیغمبر بود آدم حسابی است نمی شود. اصلاً بعضی عقیده ها، خدا نکند که این عقیده ها عمیق باشد اگر این عقیده ها عمیق باشد، اگر این عقیده ها باشد کفر است ما صدها آیه داریم که سیاسی است هر کس که می گوید دین از سیاست جداست یعنی من قرآن را قبول دارم این صد تا آیه را قبول ندارم وقتی آیاتی توی قرآن داریم که در زمان پیغمبر منافقینی بودند پس نمی توانیم بگوییم هر کس. . . اصحاب پیغمبر درجه داشتند زنهای پیغمبر درجه داشتند خود امام علی (ع) مقامش بالتر از امام حسن (ع) بود امام حسن مقامش بالاتر از امام حسین (ع) بود انبیاء درجاتشان فرق می کرد قرآن آیه ای دارد که همه انبیاء در یک درجه نیستند پس وقتی انبیاء در یک درجه نیستند اهل بیت در یک درجه نیستند بیاییم و بگوییم مردم عادی همه در یک درجه هستند؟ یکی از زنهای پیغمبر به پیغمبر نیش می زد پدرش آمد گفت نیش نزن من تو را با زور به پیغمبر داده ام تو توی خانه مانده بودی هیچ کس تو را نمی گرفت یکی گفت یا رسول الله نگذار این به تو نیش بزند فرمود من باید نیش زن را تحمل کنم «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» چه روایاتی داریم که اگر زنی تحمل کند نیش شوهرش را، یا مردی نیش زنش را تحمل کند. . . عصبانی شده یک چیزی می گوید این فحش ها که چیزی نیست مادر به بچه اش می گوید انشاءالله که جنازه ات را برای من

بیاورنـد ولی در عین حال جـدی می گویـد؟ بسـیاری از فحش ها نیش نـدارد زن می گوید خدا مرگم بدهد و حال آنکه اگر همان وقتی که این حرف را می زنـد یک مگس بیاید می دود توی پشه بند یعنی بیرون پشه بند می گوید خدا انشاء الله مرگم بدهـد ولی از ترس پشه می رود توی پشه بنـد فحش ها را چیز. . . سـر یک کلمه. . . گفت که گفت، نبایـد بگویـد ولی وقتی گفت. . .

ص: ۱۲۵۶۳

امشب شب بعثت است بعثت خیلی روز مهمی است از بزرگترین روزهای اسلامی روز مبعث است بیایید هر زن و شوهری که با هم قهر هستند بیایید هر کسی را که سراغ دارید که با هم قهر هستند بخاطر پیغمبر آخر شما امت پیغمبر هستید من آمده ام اخلاق. . . اخلاق هم. . . نمی دانم من اینها را از کجا. . . یک چیزهایی ما می بینیم نمی دانیم که از کجا درست شده است مثل اینکه می گویند عطسه کردی صبر کن هر چه می گوییم بابا عطسه کردی یعنی بدو نه اینکه یعنی

صبر کن ولی با اینکه بیست سال با کم و زیادش توی تلویزیون گفته ایم ولی فایده ای ندارد این جزو فرهنگ شده است می گوید عطسه کردی بایست.

۶- اخلاق، از اصول دین است نه فروع دین

ما یک چیزهایی داریم مثلاً می گویند دین سه قسم است اصول دین فروع دین اخلاقیات من نمی دانم این دسته بندی از کجا پیدا شد؟ پیغمبر می فرماید بعثت من برای اخلاق است یعنی اخلاق جزو اصول من است اصلاً اگر اخلاق نباشد اصول دین هم بجا نیست چون معنای اصول دین توحید است آدم اگر از نظر اخلاقی فاسد باشد و آدم لجبازی باشد خدا هم قبول نمی کند پس همین لجاجت اخلاق است ولی همین اخلاق باعث می شود که توحید و نبوت هم قبول نمی کند گاهی یک چیزهایی را. . . زمان رضا شاه هم عمامه ها را بر می داشتند و هم حجاب را پدر آیت الله ستوده از علمای قم خیلی برای عمامه برداشتن غصه می خورد گفتند حضرت آقا حجاب واجب است عمامه مستحب رضا شاه آن واجب را بر می دارد غیض نمی کنی اما برای این مستحب شما خیلی. . . گفت بله عمامه مستحب است ولی اگر این مستحب بود آن حجاب هم هست اسمش مستحب است اما اگر این مستحب بود واجبات هم هست گاهی وقتها کلید کوچک است ولی اگر این کلید کوچک بود در بزرگ هم باز می شود ما کیلویی که حساب نمی کنیم گاهی وقتها یک قرص کوچولو آدم را نجات می دهد یک دیگ اش رشته آدم را نجات نمی دهد کیلویی که نیست.

۷– بی تعهّد، بی دین است

اخلاق را ساده نگیرید «لا دین لمن لا عهد له» یعنی هر کس به قولش عمل نکند دین ندارد پس نگویید حالا ما که قولی دادیم شد شد، نشد نشد، چک می کشیم داشتیم می دهیم نداشتیم چک بر می گردد بابا چک دادی. . . حتی اگر به یک یهودی و یک مسیحی به یک مشرک هم چک دادی باید عمل کنی به شمر هم چک دادی باید عمل کنی چکار داری به اینکه شمر است یا امام حسین (ع) تو قول داده ای، اگر کسی به عهدش وفا نکند دین ندارد نگویید این عهد اخلاق است پیغمبر فرمود بعثت من بخاطر اخلاق است توحید و نبوت بخاطر اخلاق است قرآن می فرماید «ذَلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیهِ هُدًی لِلْمُتَّقِینَ» (بقره/۲)یعنی اگر تو تقوی داشتی این «ذَلِکَ الْکِتَابُ» اثر دارد اما اگر از نظر اخلاقی آدم لجبازی بودی وحی و نبوت اثری ندارد روضه امام حسین (ع) مستحب است ولی توی همین روضه است که آخوند ما روزه می گوید نماز می گوید یعنی بسیاری از واجبات ما توی همین مستحبات عمل می شود.

۸– بزرگواری و رحمت پیامبر در ماجرای فتح مکّه

شب بعثت است، فرمود من آمده ام که اخلاق را. . . روز فتح مکه، پیغمبر آمد مکه را گرفت مردم آمدند گفتند یا رسول الله می خواهی با ما چه کنی؟ پیغمبر فرمود از من چه انتظاری دارید؟ گفتند تو خیلی بزرگواری ما خیلی خاکستر روی سر تو ریختیم خیلی پیغمبر را اذیت کردند شاعر گفتند کاهن گفتند ساحر گفتند مجنون گفتند گفتند این کسی یادش می دهد پشت پرده«وَأَعَانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» (فرقان/۴)یک گروه و باندی هستند که پشت پرده به او کمک می کنند جنگ ها خیلی پیغمبر را اذیت کردند حالا مکه را گرفته ای فرمود توقع نداشته باشید من همانی هستم که یوسف روزی که پیروز شد به برادرهایش فرمود هیچ باکی بر شما نیست همه تان را بخشیدم من هم همه شما را بخشیدم حتی یکی شعار می داد امروز تلافی می کنیم «الْیَوْمُ یَوْمُ الْمَلْحَمَه ی»(بحارالانوار/ج ۲۱/ص ۱۳۰)یعنی شما پیغمبر را اذیت کردید حالا ما هم مکه را گرفته ایم و انتقام می گیریم فرمود نه بگویید «الْیَوْمُ یَوْمُ الْمَرحَمَه ی» من آمده ام بنای رحم را بگذارم.

ص: ۱۲۵۶۵

آقـا این توی عروسـی دخترش به من نگفت من هم توی عروسـی دخترم به او نمی گویم گوشت قربانی پارسال برای ما نیاورد ما هم امسـال گوشت قربـانی برایش نمی بریم به من سـلام نکرد من هم به او سـلام نمی کنم برای دخـتر من که زاییـد کـادو نیاورد من هم برای دخترش که دو قلو زاییـده کادو نمی برم بابا اینکه مسـلمان نیست تاجرهای یهودی هم این کار را می کنند معـامله می کنی هنر این است او که به شـما لطف نکرده شـما به او لطف کن اسـلام می گویـد صل من قطعک وصلت کن با کسی که با تو قطع رابطه کرده برو بگو سلام علیکم قرآن می فرماید

«وَإِذَا خَاطَبَهُمْ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (فرقان/۶۳)افراد جاهل با تو برخورد می کنند تو به آنها سلام کن.

۹- سبقت پیامبر در سلام کردن به مردم

خـدا به پیغمبر می گوید نگذار مردم به تو سـلام کنند تو به مردم سـلام کن در قرآن سوره انعام آیه ۵۴ می فرماید پیغمبر این مردمی که می آینـد مدینه نگذار اینها بیایند مدینه و بگویند«السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» تا آمدند پیش تو تو به آنها سـلام کن «وَإِذَا جَاءَکَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْکُمْ» (انعام/۵۴)نمی گوید: «اذا جاءك فقالو سـلاما فقل سـلام» نمی گوید اگر آمدنـد سـلام کردنـد جواب آنها را بـده می گوید همین که آمدند. . . خوشا بحال زوارهای مدینه زوارهای مدینه تا می روند مدینه پیغمبر به آنها می گوید سـلام علیکم قرآن می فرماید مؤمن که آمد تو به او سـلام کن چه اشـکالی دارد من سـلام کنم مادر شوهر؟ نه، عرس باید سـلام کند شصت سال دارد منتظر است می گوید من آمدم پیش پای من بلند نشد گیر چی هستی؟ مثلاً وقتی بلنـد نشود نشسـتن گاهش به زمین چسپیـده وقتی بلنـد شـد نشسـتن گاهش از زمین جـدا می شود آنوقت من ریشـم سفیده شده دلم خوش است که این آقا ماتحت او از زمین بلند شده یا چسپید آدمی که اخلاق ندارد به چی دلش خوش است آدم وقـتی از خـدا جـدا شـد «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ»(حج/۳۱)کسی که از خدا جدا شد توی هوا پرت می شود هر پرنده ای او را تکه تکه می کند هر باید او را به هر سمتی می برد حالا این آقا بـدنش به زمین بچسپد یا بـدنش از زمین. . . توی عروسـی زهره خانم به او گفتنـد برو توی سواری به من گفتنـد برو توی مینی بوس حالاـ یـا سواری یا مینی بوس یک ساعت است دو ساعت است ول کن بابا به او گفتنـد بفرما. . . ما خواهر داریم که نمی آید سر کلاس نهضت سوادآموزی به او گفتند خانم چند جلسه نیامدی؟ می گوید خانم آموزشیار معلم مـا حاضـر غـایب می کرد به یکی گفت فـاطمه خانم به من گفت فاطمه، چرا به او گفت فاطمه خانم ولی من فاطمه خالی! من دیگر سر کلاس نمی آیم البته نباید اینطور باشد معلم هم نباید فرق بگذارد اما اگر اینطور شد یکبار هم معلم اشـتباه کرد فرق گذاشت این خانم نباید گیر. . .

ص: ۱۲۵۶۶

یعنی حاضر بشود یک عمری بیسواد بماند برای اینکه یک کسی به او بگوید خانم ما گیر هستیم عین آدمی که تیغ برود توی پایش نمی تواند راه برود ما بخاطر اخلاقمان نمی توانیم راه برویم خودمان گیر هستیم گیر خودمان هستیم بعضی ها گیر شرق هستند بعضی ها گیر غرب هستند آدمی که اخلاق ندارد نه گیر غرب است و نه گیر شرق گیر خودش است آقا ببخشید شما تحصیلاتتان لیسانس و فوق لیسانس و دانشجو یا استاد شما بلد نیستی قرآن بخوانی بیا از این آقایی که دیپلم است ولی قرآن بلد است روزی یک ربع پیش او قرآن یاد بگیر، من! پهلوی این کسی سوار اسب بود داشت می رفت رسید به نهر آبی نهر هم نیم متر آب توی آن بود اسب از توی نیم متر آب می تواند پایش را بگذارد و برود آنطرف رودخانه ایستاد هر چه شلاق زد نرفت کوبید زیر شکم نرفت خودش افتاد توی آب اسب را کشید نرفت بیچاره شد یک مردی گفت چیه؟ گفت آب رودخانه کم است اسب می تواند برود ولی ایستاده از عقب می زنم نمی رود از جلو افسار را می کشم نمی رود سیخ می زنم زیر شکمش نمی رود گفت آقا بیل بردار آب را گلی کن می رود این هم آب را گلی کرد تا آب را گلی کرد اسب رفت گفت خدا پدرت را بیامرزد ما را از بن بست نجات دادی دلیلش چی بود گفت دلیلش این بود که اسب می آمد توی آب عکس خودش را می دید و هر کسی که خودبین باشد و خودش را ببیند حاضر نیست پا روی نفس اش بگذارد هر کسی که خودش را ببیند و پا روی خودش نگذارد حرکت هم نمی کند.

آقا برو شاگردی کن، من؟ بله چه اشکالی دارد آقا شما باسوادی طلبه فاضلی هستی اما خطت بد است خطی که می نویسی بد است شما جمع شوید پنج تا طلبه ده تا طلبه پیش یک استاد خط ولو کت و شلواری است خطتان را درست کنید ما سلسله جلیله برویم شاگرد این کت و شلواری شویم؟ هیچی تا آخر عمر بد خط باش که همه به ریش ات بخندند من فوق لیسانس برویم پیش یک دیپلم هیچی نرو قدیم خانزاده ها اینجوری توی خیابان راه می رفتند یکی افتاد توی چاه طناب گرفتند گفتند بیا بالا گفت اگر دستم را به طناب بگیرم خانزادگی ام به هم می خورد گفت آنجا باش تا پدرت در بیاید ما گیر هستیم پیغمبر فود من آمدم تا اخلاق را عوض کنم حالا راستش را بگو من خط کش می گذارم این خط را بگذارید به روحتان ببینید راست هستید یا کج؟ کی حاضر است اذان بگوید؟ تیمسار اذان بگوید؟ به سربازها می گوییم که اذان بگویند مدیر کل اذان بگوید؟ به انجمن اسلام می گوییم که اذان بگوید آیت الله اذان بگوید به خادم مسجد می گوییم که اذان بگوید حدیث داریم اگر عارت می شود که اذان بگویی. . . آقا بیا اینجا بنشین نه اینجا درشان من نیست من باید بروم آن بالا بنشینم حاضر است پا از سر مردم بردارد از سر همه رد می شود کتف ها را اذیت می کند تا برود تا آنجایی که مثلاً می گوید مقامش بالاتر است اینها اخلاق نیست اینها فساد اخلاق است.

خدا به پیغمبر می گوید تو به مردم سلام کن پیغمبر به بچه ها هم سلام می کرد چند تا معلم سراغ دارید که توی کوچه به بچه ها سلام کند هزاران بار شده است که وقتی من از مسجد بیرون آمده ام مردم کفش من را جفت کرده اند آیا یکبار شده که من هم کفش یکی از جفت کنم؟ نه مردم کفش من را جفت می کنند اما من کفش مردم را جفت نکرده ام از حرم می اییم بیرون درهای طلا را می بوسیم اما توی صحن حال داریم که درهای چوبی را ببوسیم؟ نه، ما از نظر اخلاقی. . . من معتقدم برای صدور اسلام هیچ چیزی مثل اخلاق اسلامی نیست اخلاق اسلامی کودتا می کند من چهار سال برای

جوانهای سوپر دولوکس کاشان جلسه داشتم رفتند دیدن یک آقایی و برگشتند گفتند آن آقاست گفتم خوب من هم قبول دارم اما شما توی یک ملاقات چه دیدید؟ بعد معلوم شد اینها که رفته اند دیدار آقا، آقا دیده که پشت در آفتاب است آفتاب به کفش جوانها می تابد فوری رفته و یک گونی تر کرده انداخته روی کفش جوانها که آفتاب به کفش جوانها نتابد من چهار سال تفسیر گفتم آن آقا هم یک گونی تر کرد روی کفش ها انداخت گونی تر او تفسیر ما را برد یعنی یک رفتار اخلاق او بیش از. . . حدیث داریم کسانی که با اخلاق مسلمان شدند آمارشان بیش از کسانی است که با سخنرانی مسلمان شدند.

اخلاق همسرداری اخلاق شریک اخلاق شاگرد اخلاق همسایه ما با فضا رفت و آمد داریم اما همسایه مان را نمی دانیم چه خبر است رابطه با آسمانها برقرار شده رابطه با همسایه خانه مان بخصوص تهران و شهرهای بزرگ می گوید ما همسایه هستیم ولی با هم رابطه ای نداریم رابطه با اخلاق داریم. . . یکی از. . . بگذریم.

خدایا ما را امت واقعی پیغمبری که. . . امشبی که عزیزان بحث را می بینند شب مبعث است این عید را تبریک می گوییم. خدایا ما را از امت واقعی پیغمبر قرار بده. دل پیغمبر و ذریه پیغمبر بخصوص حضرت مهدی (عج) را از ما شاد بفرما. خودت کمک مان کن اگر اخلاقمان فاسد است اگر خصلت خراب است اگر ذاتمان خراب است خدایا ذات ما را عوض کن اگر ذاتمان خوب است اما عیب داریم خدایا عیب مان را برطرف کن اگر ذاتمان خوب است عیب هم نداریم ولی کرامتمان کم است یعنی خوبی هایمان کم است روز به روز خوبی هایمان را بیشتر بفرما. خدایا روز به روز ایمان ما و علم ما و هدایت ما را بیشتر بفرما. خدایا محاسن اخلاق و بالاتر مکام اخلاق و بالاتر از مکام اخلاق به نهایت درجه رساندن مکارم اخلاق را نصیب ما بفرما

حفظ عبادات در اعتکاف مهمتر از انجام عمل:

حفظ عبادات در اعتکاف مهمتر از انجام عمل:

موضوع بحث ما این است که خوب عدّه ای قرآن خواندند، روزه گرفتند، افطاری دادند، احیاء گرفتند، انفاق کردند، امّا مهم تر از عمل، حفظ عمل است. موضوع بحث ما این است. خیلی ها جان می کنند، اما بدعاقبت می شوند.

در شهرما یک مثلی است می گویند: گاو نه من شیرده! پس سمنانی ها هم می گویند. خیلی زحمت می کشد اما همه را آتش می زند. مهم تر از عمل حفظ عمل است. من پانزده آیه دیشب یادداشت کردم راجع به این قصه، که انقلابی بودن مهم نیست، انقلابی ماندن مهم است.

فرشبافی مهم نیست، حفظ فرش مهم است. چون یک قالی را نه ماه، ده ماه، یک سال، کمتر و بیش تر می بافند. اما این قالی را باید ده ها سال...

زاییدن مهم نیست، نه ماهه آدم حامله می شود و می زاید. اما بچه داری تا آخر عمر باید...

ازدواج مهم نیست، همسرداری مهم است. یعنی همیشه حفظ چیز از خود چیز مهم تر است. حالا! موضوع بحث این است که کارهایمان را آتش نزنیم. موضوع: حفظ کار مهم تر از کار است. آقایان محصّل ایام امتحان، چند شبی زحمت می کشند و امتحان می دهند، حفظ می کنند و نمره و پایان نامه و نمی دانم... اما حالا حرف هایی را که یاد گرفتند در ذهنشان هم می ماند؟ حافظین قرآن در ذهنشان هم می ماند، یا می پرد؟ حفظش مهم است.

حالا این پانزده آیه ای را که نوشتم! یکی از آن ها این است که:

۱-گروهی آمدند نزد یکی از پیغمبرها گفتند ما می خواهیم بجنگیم، یک فرمانده نظامی تعیین کن! پیغمبر گفت: شما شعار می دهید، اما عمل نمی کنید. قرآن می گوید مرتب گفتند: جنگ، جنگ، تا پیروزی! «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا» (بقره/۲۴۶) همینکه فرمان جنگ آمد، در رفتند. «وَ اللَّهُ عَليمٌ بِالظَّالِمينَ» خدا ظالمان را می شناسد. یعنی اگر یک کسی حرفی بزند و عمل نکند، لقبش لقب ظالم است. «وَ اللَّهُ عَليمٌ بِالظَّالِمينَ» شما شعار دادید و عمل نکردید، به خانمش قول می دهد و عمل نمی کند، در تجارت قول می دهد، فلان روز پول در بانک است، برو و بگیر، چکش برمی گردد. حالا!

ص: ۱۲۵۷۰

۲– آوردن عمل صالح به صحنه قیامت:

قرآن می فرماید: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهفَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِه» (انعام/۱۶۰) کسی اگر حسنه اش را تا قیامت بیاورد، ده برابر پاداش دارد «فَلَه ... کذا» نمی گوید: «مَن عَمَلَ» کسی که یک کار خوبی را انجام بدهد، یا «مَن اتی» می گوید: «مَنْ جاءَ» «جاءَ» یعنی آوردن! یعنی خیلی ها کار خوب می کنند، اما این کار خوبشان را تا قیامت نمی توانند ببرند. خوب قرآن می فرماید: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ...» کسی اگر حسنه اش را بیاورد، یعنی خیلی ها کار می کنند... بگذارید من یک خورده روشن تر بگویم. کارهای ما یا اولش خراب است، یا وسطش خراب می شود، سومی اش را هم شما بگویید: یا آخرش! اولش خراب است، برای خدا نیست. وسطش خراب است، یک کاری را برای خدا شروع می کند، وسط کار غرور می گیردش، مرتب منم منم می کند. یا اولش خداست، وسطش هم خداست، آخرش یک گناهی می کند، که آن کار را حبط می کند... مثل تریاکی ها، می گویند اگر آب لیمو بخورند، نعشگی شان می پرد، شنیدم و نمی دانم، من سیگاری هم نیستم. «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ...» بنابراین، کارهای ما گیر است. من یک مشت از این کارهای غلط را برای شما بگویم.

۳– انجام دستورات دینی براساس قرآن و روایات :

ختم های بی مدرک! مثلاً ـ ختم فلان سوره را می گیرند. بیاییم و جمع شویم، ختم مثلاً ـ فلان سوره را بگیریم. مدرکش کجاست؟ یک حاج خانم یک علم شنگه راه می اندازد، زن ها را هم دنبال خودش می کشد، می گوییم حاج خانم دلیل تو چیست؟ نذرهای غلط! فکر می کند نذر کرده است. نذرش غلط است. نشستن پای سخنرانی افراد بی سواد یا بی تقوا! به خیال خودش می رود جلسه ولی کسی که صحبت می کند، چقدر سواد دارد، پای حرف چه کسی می نشینیم؟

ص: ۱۲۵۷۱

امام کاظم(ع) فرمود، گوش به حرف هر کسی بدهید، برده ی او هستید. اگر حق گفت، برده ی حق هستید، باطل گفت، برده ی باطل هستید. بی توجهی به اهم و مهم! فامیل خودش فقیر است، پول را جای دیگر خرج می کند.

طبق دستور عمل نکردن! به او می گویند برو کلاه بیاور، می رود سر میاورد! طبق دستور نیست. عبادت هایی که آدم به خودش تحمیل می کند!

حدیث داریم گاهی دل آمادگی دارد، گاهی دل آمادگی ندارد، وقتی دل آمادگی ندارد بیخود عبادت های مستحبی را به خودت تحمیل نکن! حال نداری دعا بخوانی، نخوان!

عبادت هایی که همراه با زایل کردن حق دیگران است! شما می خواهی قرآن بخوانی، یا روضه بخوانی، چرا صدایت همسایه ها را اذیت می کند؟ حق مردم است، من می خواهم بخوابم، تو چرا بالای سر من بلندگو می گذاری؟

همراه با غرور و عجب! عبادت هایی که همراه با بدعت و سلیقه است! یک خورده حق است و یک خورده هم سلیقه قاطی اش می کند. یعنی اصل قصه را مثلاً قرآن و حدیث گفته است، اما این هم یک چیزهایی از خودش قاطی اش می کند. عبادت بدون برائت! خدا را قبول دارد، از کفّار منزجر نیست.

قرآن در سوره ی بقره در آیه ی آیه الکرسی، اول می گوید: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ» یعنی باید نسبت به طاغوت کفربورزی بعد می گوید: «وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ» اول می گوید: «لَا اِلَهَ...» باقی خداها را بریز دور، بعد می گوید: «اَلّا الله» می گوید: خوب حالا ما با آمریکا رفیق باشیم، نماز هم می خوانیم. با همه رفیق است، نماز هم می خواند. این نماز خاصیتی ندارد. عبادت می کند اما از مخالفین و آدم های فاسد دوری نمی کند. بافاسقان هم هست. هم با این است و هم با آن! به عبادت سرگرم است، اما از جامعه غافل است. در چه شرایطی هستیم، شرایط ما الان چه شرایطی است؟ کار به شرایط ندارد، کار خودش را می کند. از نسل خودش غافل است. هی می رود عمره، دخترش فاسد شده است، شوهرش نمی دهد. هی می رود عمره، پسرش زن می خواهد، زنش نمی دهد. بابا نمی خواهد عمره بروی! پسرت را داماد کن! هی می رود عمره! وقتی هم برمی گردد، فکر می کند که یک کار بسیار عبادی کرده است. شما به جای عمره بچه ات را ازدواج بده. غفلت از نسل! عبادت با کسالت! عبادت با رودربایستی! می رود روضه می گوید: ده بار زنگم زده است که بیا روضه. حالا اگر نروم به او برخواهد خورد. می رود روضه ولی چون از بس که تلفنش کرده اند. برای خدا روضه نمی رود. زورکی می رود و در رودربایستی می رود. عبادت در فصل خاص! هر وقت گیر کرد می گوید: «یا الله» یک تسبیح دست می گیرد، دو متر و پشت در دانشگاه «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ...» همینکه کنکور قبول شد، روسری اش را هم برمی دارد. یعنی وقتی گیر کرد می گوید: «یا الله» این ها عبادت هایی است که قبول نیست. البته به ذهن من آمده است و شاید بیش از این باشد.

یک بار دیگر بگویم:

ختم سوره هایی که دلیل ندارد. نذرهای غلط، نشستن پای سخنرانی افراد بی سواد یا بی تقوا، عبادت ریایی، بی توجه به اینکه مهم ترین کار چیست، عبادت می کند طبق دستور نیست، مثل یک کسی که همینطور قرص می خورد، دکتر به او نگفته است که این قرص را بخور، عبادت تحمیلی، عبادت همراه با ضایع کردن حق دیگران، عبادت همراه با غرور، عبادت همراه با سلیقه، عبادت بدون برائت، عبادت با غافل شدن از جامعه، عبادت با غافل شدن از نسل و فقراء، عبادت با کسالت، عبادت با رودربایستی، عبادت در وقتی که گیر کرد. این عبادت ها ارزشی ندارد. مهم تر از عمل این است که... برنج و روغنی که همه در دیگ می ریزند، هنر این است که این را چگونه بپزی! من یک وقت خانواده نبود، خودم خواستم برنج بپزم، همینطور برنج و آب را ریختم در قابلمه و روی چراغ گذاشتم. بعد دیدم که زیرش که سوخت، وسطش هم نپخته، بالایش هم... گفتم ببین این را می گویند هنرمند که در یک قابلمه سه رقم غذا بپزد.

۴- رعایت استانداردهای دینی در مراسم مذهبی

مهم این نیست که شما چطور عبادت می کنید، مهم این است که این عبادت شما استاندارد هست یا نه، الان رب گوجه استاندارد دارد، الان هر کشکی که بخواهی بخری، استاندارد دارد. عبادت ما هم باید استاندارد باشد. و لذا جوان ها و آقایان و خواهر و برادر که پای تلویزیون هستید، عقایدتان را به یک اسلام شناس درجه ی یک، عرضه کنید. حمد و سوره تان را نزد یک قاری بخوانید، ممکن است که یک عمری نماز بخوانید، بعد ای خاک بر سر، نمازمان غلط بوده است. یک آدم بسیار مهمی نماز می خواند، مهم بود، حالا ـ من اسمش را نمی برم، می گفت: «سبحان ربی الاَـ اَعلی و بحمده» «اَ اَ» گفتم: خوب این درست نیست. درستش این است. «سُبْحَانَ رَبِّیَ الْأَعْلَی وَ بِحَمْدِهِ» «الْأَعْلَی» نه «اَ الْأَعْلَی» یک خورده فکر کرد، گفت: کل نمازم غلط بوده است. چه اشکالی دارد، آقاجان بنشین من پنج دقیقه نمازم را برای تو می خوانم؟

ص: ۱۲۵۷۳

حضرت عبدالعظیم، به امام هادی گفت: عقایدم را به شما می گویم، ببینید درست است یا نه؟ استدلالم را به شما می گویم، من با این دلیل این کار را کردم. درست است یا نه، حالا! نمی شود موجی عمل کرد. دوستش دارم، آزاد باید گردد، بدم می آید، اعدام باید گردد. بگو: بیا! من یک آدم تحصیل کرده ام، عاقل هم هستم، نه آزاد گردد، نه اعدام گردد، سؤال گردد، جوابش گوش گردد، تا بعد ببینم چی چی گردد. تبرئه گردد، آزاد گردد، اعدام گردد، هر چه می خواهد بگردد، بعد بگردد. ولی اول سؤال گردد، جوابش گوش گردد، تا بعد ببینیم چی چی گردد. حالا! عزاداری های ما هم استاندارد نیست، بی وقت عزاداری می کنیم. دوم اینکه گاهی دروغ در عزاداری است، یک وقت یکی می گفت که در قرآن آیه ای جز آیه ی علی ابن ابیطالب نیست. گفتم بابا نیست اینطور، آیه ی تیمم هست، آیه ی وضو هست، آیه ی روزه هست، امیرالمؤمنین(ع)، آیاتی زیادی در قرآن در شأنش هست، اما اینکه شما می گویی در قرآن هیچ آیه ای نیست جز آیه ی ولایت، خوب این دروغ است. دروغ گناه کبیره است. ما در عزاداری هایمان گناه کبیره می کنیم. یک بنده ی خدا روضه می خواند، می گفت: سیصد نفر ریختند دور زهرا(س) بزنند. گفتم آقا دروغ است این! به زهرا(س) جسارت شد، سیلی زدند، در را سوزاندند، چه و چه... همه درست، اما سیصد نفر کجا ایستادند؟ آخر یک نفر که اینجا ایستاده است، مثلاً پنج نفر دورش هستند، ردیف دوم هم پنج نفر، ده نفر، ردیف... مثلاً پنج ردیف که بیش تر دست آدم نمی رسد که، آخر سیصد نفر مگر سنگ پرانی... بله اگر تیراندازی باشد، می شود. سنگ پرانی باشد، می شود. اما زدن، بیش از ده و بیست نفر جا نیست. همینطور می گوید. عزاداری همراه با دروغ، همراه با مبالغه، همراه با خرافات، همراه با رقابت، هیأت ما یک سرش کجاست و یک سرش کجاست! این فکر می کند امام حسین روز قیامت طناب می گذارد، هر هیأتی درازتر باشد، ثوابش بیش تر است. متری که نیست. سرش کجاست و یک سرش کجاست! همراه با سدّ معبر! عزاداری همراه با پرخرجی! عزاداری همراه با... اصل را به شور می دهیم. شور! شور! شور خوب است، ولی شور و شعور با هم باشد. با عدم بهداشت! کارهایی... با کم محتوایی! مخلوط کردن و هم وزن کردن عزاداری با آهنگ های بد! خروج از اعتدال! عزاداری چنین باید باشد، همراه با نماز جماعت. شروع با قرآن. اصل داشتن، محتوا داشتن، اشعار خوب خواندن، از اسلام شناس دعوت کردن، فقه گفتن، کوتاه گفتن، مفید گفتن، باید این رقمی باشد. حالا! مهم تر از عمل، حفظ عمل است.

ص: ۱۲۵۷۴

۵– پایداری در انجام وظایف دینی

سوم: «اسْتَقِم» استقامت کن، این کار خوبی است. اما هر استقامی خوب نیست. بعضی از استقامت ها لجبازی است. یکدندگی است. می گوید: «کَما أُمِرْت» (شوری/۱۵) استقامت طبق مأموریت باشد. نه اینکه همینطوری که دلت می خواهد مقاومت کنی. درباره نماز هم داریم «عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ» (مؤمنون/۹) هم داریم «عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ» (معارج/۳۴) دو مورد «یُحافِظُونَ» هست. راجع به شهوت هم می فرماید: «حافِظُونَ» این خیلی برای من مهم بود، نکته اش مهم بود. راجع به شهوت می گوید: «هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ» (مؤمنون/۵) «صلاه» را می گوید: «یُحافِظُونَ»! «حافِظُونَ»، «یُحافِظُونَ»! یعنی هم شهوت را باید حفظ کرد و هم نماز را باید حفظ کرد. شهوت را باید کنترل کرد، نماز را باید مواظبت کرد که از آن غفلت نشود. نماز خواندن مهم نیست، «یُحافِظُونَ» اش مهم است. نماز مهم نیست، «عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ» (معارج/۲۳) اش مهم است. می گوید: گاهی بخوانیم و گاهی نخوانیم. می رویم مشهد می خوانیم و می رویم عروسی نمی خوانیم. در خانه می خوانیم و در سفر نمی خوانیم.

خیلی ها عبادت کردند و عبادتشان هوا رفت.

امیرالمؤمنین می فرماید: ابلیس شش هزار سال عبادت کرد. ما در انقلاب خودمان آدم هایی داشتیم که خیلی زندان رفته اند، شکنجه شده اند، مدت ها جبهه بوده اند، نمی دانم سابقه ی خوبی دارند، اما در آخر خراب می کنند. امیرالمؤمنین می فرماید: ابلیس شش هزار سال عبادت کرد، تازه می گوید، سال هایش را هم نمی دانیم که سال های ما بوده است، یا سال های قیامتی بوده است. شش هزار سال عبادت، یک لجبازی کرد، یک دهن کجی کرد، از بین رفت. ابلیس! بلعم باعورا! دعایش مستجاب می شد، اما خراب شد. مارقین، این ها از آن حزب اللهی های درجه ی یک بودند. اما کج فهم بودند. امام حسین(ع) را به قصد قربت کشتند. امیرالمؤمنین(ع) را به قصد قربت کشتند. به همین خاطر حضرت یعقوب به بچه هایش گفت: سعی کنید خوش عاقبت باشید. «فَلا تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (بقره/۱۳۲) سعی کنید مسلمان بمیرید. مسلمان بودن مهم نیست، مسلمان ماندن مهم است.

ص: ۱۲۵۷۵

۶– حکومت و مسئولیت، لغزش گاه مؤمنان

حضرت یوسف سه جا سه دعا کرد، در چاه افتاد یک دعا کرد. در زندان هم یک دعا کرد، حکومت را هم به دست گرفت یک دعا کرد. وقتی حکومت را به دست گرفت گفت: «تَوَفَّنی مُسْلِماً» (یوسف/۱۰۱) خدایا عاقبت من را به خیر کن. یعنی حکومت داری آدم را بی دین می کند. مگر اینکه خدا کمک کند. صرف اینکه مردم به من رأی دادند، یا نمی دانم فرض کنید که من سابقه ام چنین است، ابدا! بنده پنجاه سال است که آخوند هستم، الان زنگ بزنند بگویند آقا! تلویزیونت را قطع کردیم، بعد معلوم می شود که من دین دارم یا ندارم. در سرازیری معلوم نیست که آدم دین دارد، یا نه؟ چون در هر سرازیری هر بشکه ای بی ام و است. هر بشکه ای پژو و پراید و نمی دانم اینها است. از این ماشین هایی که هست. چون ما در تلویزیون، گیرمان این است که اگر یک بار گفتیم بی ام و! می گویند: لابد رئیس بی ام و، یک ماشین به قرائتی داده است و گفته است که کلمه ی بی ام و را در تلویزیون بگو، و لذا تا گفتیم بی ام و، باید بگوییم: پراید، پیکان، همه را با هم قاطی کنیم که فکر نکنند ما با یک ماشینی، ما حتی در تلویزیون جعبه دستمال کاغذی را برمی داریم، یواشکی این پشت می گذاریم، برای اینکه اگر جعبه اش اینجا باشد، می گویند قرائتی از این کارخانه تبلیغ کرد. ما جرأت اینکه دستمال کاغذی روی میزمان باشد، نداریم. ماه رمضان که آب نمی خوریم. غیر ماه رمضان هم ما لیوان آب را قایم می کنیم، یک جایی پشت این گل ها، برای اینکه یک وقت ماه رمضان نشان می دهد، می گویند: قرائتی آب خورد. لباسمان نمی توانیم لباس سفید باشد، چون لباس سفید است، یک مرتبه محرّم نشان می دهند، می گویند: همه ی مردم سیاه پوش هستند و این شیخ لباس سفید پوشیده است. لباس سیاه نباید بپوشیم. برای اینکه لباس سیاه بپوشیم، یک بار عید نوروز نشان می دهند، می گویند همه شاد هستند، این شیخ دارد عزاداری می کند. باید یک لباسی بپوشیم که به همه ی فصل ها بخورد. حدود هزار کلمه است که ما نباید در تلویزیون بگوییم. آن وقت شما حساب کن به یک راننده می گویند رانندگی کن، در ۸۳۲ خیابان حق نداری بروی، خوب پس باید کجا بروم؟ هر جا بروم می بینم که به یکی از این خیابان ها خواهد خورد. باید خدا ما را حفظ کند، والا عقل ما کوتاه است برای اینکه حفظ کند. حکومت! حدیث داریم اگر با یک کسی رفیق هستی، رفیقت پست گرفت، یک بار دیگر می گویم: حدیث داریم اگر با یک کسی رفیق هستی، رفیقت رئیس شد، رأی آورد، وکیل، وزیر، شورای شهر، نمی دانم، رئیس جمهور، حدیث داریم اگر با کسی رفیق هستی، رفیقت پست گرفت، اگر یک دهم علاقه ی قبلش را نگه داشت، باز هم آدم خوبی است. «فَلَیْسَ لَکَ بِصَدِیقِ سَوْء» (وسائل الشیعه/ج۱۲/ص۱۲۴) آدم بدی نیست. یعنی پست ممکن است آدم را عوض کند. ده درصدش هم که ماند، باز هم رحمت به گور پدرش! یعنی تا نود درصدش طوری نیست.

ص: ۱۲۵۷۶

۷– خطر حبط عمل صالح

در قرآن آیاتی داریم که می گوید مهم تر از عمل حفظ عمل است. «آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا» (نساء/۱۳۷) مؤمن بود، کافر شد. «ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ» (بقره/۶۴) در راه بود، چپه شد. «ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ» (بقره/۵۱) خداپرست بود رفت سراغ گوساله ی سامری! این ها آیات بدعاقبتی است. «ثُمَّ كَفَرُوا»، «ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ»، «ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ»

در تفسیر «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ» (فاتحه/۶) به امیرالمؤمنین می گویند: تو که راهت مستقیم است. تو که راهت مستقیم است یا علی، تو دیگر چرا می گویی: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ»؟ فرمود: «أَدِمْ لَنَا تَوْفِيقَكَ الَّذِي بِهِ أَطَعْنَاكَ فِي مَاضِي أَيَّامِنَا حَتَّى نُطِيعَكَ كَذَلِكَ فِي مُسْتَقْبَلِ أَعْمَارِنَا» (بحارالأنوار/ج۲۴/ص۹) من تا الان راهم مستقیم است، از فردا خبر ندارم. قبلاً شنیده بودم، دیشب هم از کامپیوتر رفقا دیدند، که سه بار حضرت علی از پیغمبر پرسید: «أَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي» (بحارالأنوار/ج۳۴/ص۳۳۸) دینم سالم خواهد بود، یا بی دین خواهم مرد؟ یعنی چه؟ یعنی حضرت علی هم از بدعاقبت شدنش، می ترسد. نه فقط برای دین! همسرداری هم همینطور است. عروس و داماد می گویند و قربان هم اول زندگی می روند، بعد عروس به داماد می گوید: تو که می گفتی می خواهم بخورمت! داماد می گوید: کاش خورده بودمت، تمام شده بودی. اول عروسی یک چیزی می گویند، بعد از مدتی چیز دیگر می گویند. ما رفتیم یک جایی برایمان گوسفند کشتند، بعد از ما تقاضایی کردند، ما گوش ندادیم، گفتم: من این پارتی بازی را انجام نمی دهم، وقتی برگشتیم تهران، زنگ زدند و گفتند: پول گوسفند را بده! خیلی خوب! می دهیم. یعنی به احترام ما در روستا گوسفند کشتند، وقتی دیدند ما گوش به حرفشان ندادیم، زنگ زدند که پول گوسفند را بده، ما هم پولش را دادیم. به هیچ چیز نمی شود اعتماد کرد، جز خدا! «وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لا يَمُوتُ» (فرقان/۵۸) باقی ها «يَمُوتُ» و لذا قرآن گفته است که می خواهی تکیه کنی، تکیه کن به کسی که همیشه هست. رفیق های دیگر یک ساعت مصرف، دو ساعت مصرف، در یک پارک رفیق می شود، بعد از پارک، این را می بیند سلام می کند، یک کسی از تو بهتر را می بیند، تو را ول می کند. دخترها خیلی گول این بچه ها را می خورند، حساب نمی کند که این پسره امروز کلاه سرت می گذارد، فردا از تو خوشگل تر می بیند، ولت می کند. گول نخورید. پسرها هم همینطور هستند. پسر و دختر هر دو گول می خورند. ریش سفیدهایش هم گول می خورند. جوان ها که هیچی ریش سفیدهایش هم گول می خورند. قرآن بخوانم، «رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا» (آل عمران/۸) آیه ی قرآن است، خدایا دل مرا «بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا» خدایا بعد از اینکه مرا هدایت کردی، چپه نکن! آیه ی قرآن است. قرآن آیاتی دارد می گوید: «حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ» خیلی زحمت کشید، خیلی توپ را بادش کرد، بعد یک سوزن زد، بادش رفت، یک ربع توپ را بادش کرد، یک آن یک سوزن زد. «حَبِطَتْ»! و لذا امام سجاد در دعای مکارم الاخلاق، می فرماید: «الهی عَبِّدْنِي» الهی توفیقم بده عبادت کنم، «وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ» مواظب باش، عبادتم را خراب نکنم، «وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دينِهِ» (بقره/۲۱۷) تنها یک نفر در تاریخ بود که در کعبه متولد شد، وقتی هم ضربت خورد، فرمود: «فُزْتُ» یعنی در کل ۶۳ سال یک آن منحرف نشدم.

ص: ۱۲۵۷۷

اعتکاف شبیه ترین عبادت به حج

اعتکاف شبیه ترین عبادت به حج

تعریف اعتکاف

در لغت : به معنای توقف در جایی است .

در اصطلاح: ماندن سه روز و بیشتر در مسجد به قصد عبادت و بندگی خداوند بزرگ با شرایط خاص .

فضیلت اعتکاف :

اعتکاف اثر عمیقی در تصفیه روح و توجه ویژه به پروردگار و پرورش روح تقوا و خویشتن داری از گناه، و همچنین خودشناسی و خداشناسی دارد .

اعتکاف مجموعه ای مرکب از مهم ترین عبادات واجب و مستحب است؛ لذا معجونی است شفا بخش و سازنده؛ هم اثر نماز در آن است که یاد خدا و باز دارندگی از گناهان است و هم نتیجه روزه که سرّی از اسرار الهی است .

۱- پیامبر اکرم (ص) :

«هر کس از روی ایمان و حسابگری معتکف شود، گناهان گذشته او بخشیده می شود.» و همچون انسانی که تازه از مادر تولد یافته، این نشان می دهد که اعتکاف آن قدر اهمیت دارد که می تواند گناه گذشته انسان را پاک کند . (کنزالعمال جلد ۸ حدیث ۲۴۰۰۷)

۲- پیامبر اکرم (ص)

« معتکف گناهان را متوقف نموده و از بین می برد و اجری بسان اجر انجام دهنده تمام کارهای نیک دریافت می دارد.» (کنزالعمال جلد ۸ حدیث ۲۴۰۱۲)

۳ -امام سجاد علیه السلام :

«من اعتکف عشرا فی رمضان کان کحجتین و عمرتین» هرکس در ماه رمضان ده روز معتکف شود ارزش آن معادل دو حج و عمره می باشد) سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۳۴ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴۱۳، انتشاراتمکتبه الاسلامی (.

ص: ۱۲۵۷۸

در نتیجه

اعتکاف با حج شباهت های زیادی دارد

بعضـی ازکارهـایی که در حـج ممنوع است در اعتکـاف نیز بایستی ترک شود؛ ماننـد ترک نگاه به آینه، و عطر زدن و مجادله و... که تمرین دوری از محرمات است و بخشش گناهان را در پی دارد.

اما ادعای فضـیلت اعتکاف بر حـج ادعا گزافی نیست چرا که در احادیث فضـیلت یک اعتکاف در ماه رمضان برابر است با دو حج و دو عمره آنچنان که

زمان اعتکاف :

مهم ترین ایام برای اعتکاف (ایام البیض)است،البته فضیلت دهه آخر ماه رمضان بیشتر است.

ایام البیض چیست ؟(روزهای سپید)

منظور، سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم ماه قمری است که «شب های مهتاب» دارند. .(فرهنگ معین).

احکام اعتکاف :

بـا توجه به اهمیت اعتکـاف، لازم است معتکفین به احکـام آن نیز آگـاهی داشـته باشـند لـذا در اینجا به گزیـده ای از احکام اعتکاف می پردازیم.

شرایط اعتکاف

سوال : شرایط صحت اعتکاف چیست؟

۱. معتکف عاقل باشد.

۲. با قصد قربت باشد.

۳. اعتکاف حداقل سه روز متوالی باشد.

۴. از مسجد بدون عذر خارج نشود.

۵. در یکی از مساجد چهارگانه و یا مسـجد جامع شـهر باشد. (مساجد چهار گانه عبارت است از: مسـجد الحرام، مسـجد نبوی (مدینه)، مسجد کوفه و مسجد بصره)

۶. اگر اعتکاف با حق شوهر منافات داشت، با اجازه او باشد.

۷. اگر اعتکاف باعث اذیت و آزار پدر و مادر شود، با اجازه آن دو باشد.

محرمات اعتکاف

ص: ۱۲۵۷۹

سوال : محرمات اعتکاف کدام است؟

محرمات اعتکاف ۵ تاست که ۳ مورد آن عبارت است از :

۱- خرید و فروش غیر ضروری،

۲- بوییدن عطر و گیاهان خوشبو به قصد لذت بردن،

۳- مجادله به منظور غلبه بر دیگری و اظهار فضل.(اعم از مباحث علمی ،فرهنگی و سیاسی)

مبطلات اعتکاف

سوال : انجام دادن چه کارهایی، اعتکاف را باطل می کند؟

همه مراجع به جز آیه الله شیخ جواد تبریزی

۱- هر کاری که مبطل روزه است اعتکاف را باطل می سازد بنابر احتیاط واجب،

۲- انجام دادن سایر محرمات اعتکاف نیز مبطل اعتکاف است.

تبصره : به رساله ایشان مراجعه شود .

اقسام اعتکاف

سوال : اعتکاف واجب است یا مستحب؟

همه مراجع: اعتکاف در اصل، یک عمل مستحبی است؛ ولی ممکن است به سببی - مانند نذر، عهد یا قسم - واجب شود. به عنوان مثال انسان نذر می کند یا با خدای خود عهد می بندد که اگر در فلان کار، موفق شد، یا از فلان بیماری شفا پیدا کرد، چند روز در مسجد معتکف شود.(العروه الوثقی، ج ۲، الاعتکاف)

زمان اعتکاف

سوال : آیا در هر زمان که بخواهیم می توانیم، معتکف شویم یا زمان خاص دارد؟

همه مراجع: در هر زمان که روزه صحیح باشد، اعتکاف نیز صحیح است. اعتکاف زمان خاصی ندارد؛ ولی بهترین زمان برای انجام آن، ماه مبارک رمضان به ویژه دهه آخر آن است.(العروه الوثقی، ج ۲، الاعتکاف)

روزه قضا در اعتکاف

سوال : آیا روزه های قضا که بر عهده داریم، می توانیم در اعتکاف بگیریم؟

همه مراجع: آری، جایز است.(العروه الوثقی، کتاب الاعتکاف، م ۴)

اجازه پدر

سوال : آیا اعتکاف فرزند بدون اجازه پدر صحیح است یا خیر؟

همه مراجع:

اگر باعث اذیت و آزار والدین نباشد، نیاز به اجازه نیست و اعتکاف صحیح است.

تعلیقات علی العروه، ج ۱، احکام الاعتکاف، م ۹

اجازه شوهر

سوال : آیا زن برای رفتن به اعتکاف، نیاز به اجازه شوهر دارد و اگر بدون اجازه برود، آیا اعتکافش صحیح است؟

همه مراجع

زن باید با اجازه شوهرش به اعتکاف برود و اگر اجازه ندهد چنانچه باعث تضییع حق (زناشویی) او شود بنابر احتیاط واجب اعتکافش باطل است و اگر با حق او منافات نداشته باشد، اعتکافش صحیح است.

مکان اعتکاف

مسجد جامع

سوال : منظور از مسجد جامع چیست؟

همه مراجع: مسجد جامع مسجدی است که اقشار مختلف مردم، در آن شرکت می کنند و اختصاص به محله یا صنف خاصی ندارد.

سوال : با توجّه به اینکه اعتکاف باید در مسجد جامع شهر باشد، آیا جایز است در مسجد دانشگاه اعتکاف را به قصد رجا انجام داد؟

الله خامنه ای : اعتکاف در غیر مسجد جامع (اعم از مسجد دانشگاه و محله) به قصد رجا ء صحیح است.

تلفن در اعتکاف

سوال : گفت و گو با تلفن همراه در مسجد، در موارد غیرضروری و مکرر، چه صورت دارد؟

همه مراجع: اشکال ندارد.

ص: ۱۲۵۸۱

درس و اعتکاف

سوال : آیا جایز است در اعتکاف، دروس خود را مباحثه کرد؟

همه مراجع به جز آیت الله تبریزی : درس خواندن، حل مسائل و مباحثه - به ویژه در امور دینی - بسیار کار پسندیده ای است؛ ولی اگر مباحثه و مجادله بـه منظـور غلبـه بر دیگری و اظهـار فضـل باشـد، حرام است اعتکـاف را نیز باطـل می سـازد. معیـار تشخیص آن، قصد و نیت شخص است. (تعلیقات علی العروه، ج ۲)

قطع اعتکاف

سوال : آیا قطع اعتکاف گناه دارد؟

همه مراجع: اگر اعتکاف واجب باشد (که به علت نذر،عهد و یا قسم واجب شده) و یا دو روز اعتکاف مستحبی را گذرانده باشد و بخواهد اعتکاف را به هم بزند، معصیت کرده است. (العروه الوثقی، شرائط الاعتکاف، م ۳۹)

سوال : آیا معتکف می توانـد به هنگام نیت اعتکاف، شـرط کند که هر زمان خواست (هر چند بدون عذر)، از اعتکاف خارج شود؟

همه مراجع به جزآیات عظام بهجت،صافی،فاضل،نوری : می توانـد شـرط کنـد که اگر عـذر عرفی یا شـرعی برایش پیـدا شد، بتواند از اعتکاف خارج شود؛ولی بدون عذر جایز نیست. (امام، تعلیقات علی العروه، الاعتکاف، م ۴۰)

خروج از مسجد

سوال : در چه مواردی می توان از مسجد خارج شد؟

همه مراجع: خـارج شـدن از مسـجد جـایز نیست؛ مگر به جهت ضـرورت عقلی ، عرفی و شـرعی؛ ماننـد: مراجعه به پزشک در موارد اضـطرار، رفتن به دسـتشویی (ضـرورت عقلی)، عیادت بیمار، تشییع جنازه مرده (ضرورت عرفی)، غسل و وضوی واجب (ضرورت شرعی). (تعلیقات علی العروه، ج ۱ الاعتکاف، م ۳۰)

ص: ۱۲۵۸۲

اعتکاف و کلاس درس

سوال : آیا در ایام اعتکاف، رفتن به کلاس و شرکت در درس ها جایز است؟

همه مراجع: خروج از مسجد و شرکت در کلاس های درسی، اشکال دارد.

نیابت در اعتکاف

سوال : آیا نیابت اعتکاف از طرف عده ای از اموات صحیح است؟

همه مراجع: خیر، به نیابت از چند نفر مرده صحیح نیست؛ ولی می تواند ثواب آن را به روح آنان هدیه کند. (العروه الوثقی، ج ۲، الاعتکاف، م ۳)

سوال : کسی که نذر کرده ایام البیض (روزهای سیزدهم تا پانزدهم) ماه رجب را اعتکاف کند، چنانچه در این ایام بیمار شود، تکلیف چیست؟

همه مراجع: اگر نذرش به سال خاصی تعیین شده – چنانچه به واسطه بیماری نتواند روزه بگیرد یا در اعتکاف شرکت کند – تکلیف از او ساقط است و کفاره هم ندارد؛ ولی اگر برای نذرش سال تعیین نشده، می تواند در سال های بعد اعتکاف کند.

افطاری معتکف

سوال : استفاده از افطاری و سحری معتکفان، برای دیگران چه حکمی دارد؟

همه مراجع: بدون اجازه دهندگان، جایز نیست. (دفتر: همه)

اعتکاف و غسل

سوال : اگر محتلم شویم، غسل را در داخل مسجد انجام دهیم؟

همه مراجع (به جز صافی): اگر معتکف محتلم شود و غسل کردن در مسجد به جهت توقف یا نجس کردن مسجد ممکن نباشد، واجب است از مسجد خارج شود.

قضای اعتکاف

سوال : چنانچه اعتکاف مستحبی را به جهتی به هم بزنند، آیا قضای آن واجب می شود؟

همه مراجع (به جز تبریزی، سیستانی و وحید): اگر بعد از روز دوم باطل کند، باید قضای آن را به جا آورد.

تبصره. قضای اعتکاف مانند اصل اعتکاف است. بنابراین باید شرایط آن را رعایت کند و حداقل سه روز متوالی روزه بگیرد.

اعتکاف در سیره انبیا و اولیا :

کسی به درستی نمی داند که این عبادت، از چه زمانی آغاز و کیفیت اجزا و شرایط آن در بدو شکل گیری چه چیزهایی بوده است.

ابراهیم و اسماعیل (ع) :

با توجه به آیه ۱۲۵ سوره بقره، می توان نتیجه گرفت که اعتکاف عملی بوده که در شریعت ابراهیم از مناسک و عبادات الهی محسوب می شده. و پیروان ایشان به این عمل مبادرت می ورزیدند و لذا ابراهیم و اسماعیل (ع) از طرف خداوند موظف شده بودند تا محیط لازم را برای برپایی این مراسم مهیا سازند. واگذاری این مسؤولیت خطیر به آنها، گواه بزرگی بر اهمیت عباداتی چون حج، اعتکاف و نماز در پیشگاه خداوند است.

حضرت موسی (ع) :

با آن که مسؤولیت سنگین رهبری و هدایت امت را به دوش داشت، برای مدت زمانی آنان را ترک و برای خلوت با محبوب خویش به خلوتگاه کوه طور شتافت. او در پاسخ به پرسش خداوند که فرمود: چرا قوم خود را رها کردی و با عجله به سوی ما شتافتی؟ عرض کرد: پروردگارا! به سوی تو آمدم تا از من راضی شوی (طه :۸۳و۸۴) .

حضرت زکریا (ع) بود

بیت المقدس از مکانهایی بود که همواره عده زیادی از انسانها، برای اعتکاف در آن گرد می آمدند و به راز و نیاز با پروردگار خویش مشغول می شدند. بزرگ این گروه، حضرت زکریا (ع) بود و از جمله کسانی که در امر اعتکاف سرپرستی می نمود حضرت مریم (ع) است. قرآن در این باره می فرماید ؛ کفالت او (مریم) را زکریا بر عهده گرفت و هر زمان که به محل عبادت او می رفت برای او غذایی مهیا می دید (عمران:۳۷) ."

ص: ۱۲۵۸۴

حضرت مریم (ع)

از قرآن مجید (مریم:۱۶و ۱۷) استفاده می شود که حضرت مریم (ع) آنگاه که به افتخار ملاقات با فرشته الهی نایل آمد از مردم بریده بود و در خلوت به سر می برد.علامه طباطبائی می فرماید: گویا مقصود از دوری مریم از مردم، بریدن از آنان و روی آوردن به اعتکاف برای عبادت بوده است.

حضرت سلیمان :

همواره در مسجد بیت المقدّس معتکف میشد. گاه یکسال، گاه دو سال، گاه یک ماه و گاه دوماه و گاه کمتر و بیشتر از این مدّت طول میکشید. و در مدّت اعتکاف مشغول عبادت بود، و آب وغذا برایش می آوردند تا از مسجد خارج نشود ».

طبق روایات اهل سنت، در دوران جاهلیت هم عملی به عنوان اعتکاف در میان مردم رایج بوده است و مردم توسط این عمل به خدای خود تقرب می جسته اند.اجداد پیامبر اسلام (ص) از پیروان دین حنیف به شمار می روند. اعتکاف در غارها و بیابانها و کوهها، به عده ای از این حنفاء نسبت داده شده است. آنان در جاهای خلوتی که از مردم دور بود به اعتکاف پرداخته و خود را در آن محبوس می کردند و جز برای نیازهای شدید و ضروری، از آن خارج نمی شدند و در آن اماکن به عبادت و تأمل و تفکر در هستی پرداخته و در جستجوی راستی و حقیقت بودند. آنها در آن اماکن خاموش و آرام مثل غار حراء، به عبادت مشغول می شدند.

پیامبر (ص) نیز مانند خود بر دین حنیف یعنی دین حضرت ابراهیم (ع) بود و عبادات متداول آن دین و از جمله اعتکاف را برپا می داشت. قبل از بعثت حضرت محمد (ص) نیز غار حراء محل عبادت و راز و نیاز بود، حضرت رسول اکرم (ص) نیز به اعتکاف در آن مکان مشغول می شدند و در اندیشه سرنوشت بشریت فرو می رفتند.

ص: ۱۲۵۸۵

(سنن الکبری جلد۴ صفحه ۷۶)

اعتکاف در قرآن :

در خصوص واژه اعتکـاف، درقرآن مجیـد ماده عکف ۹مرتبه تکرار شـده که دو مورد آن مربوط به موضوع اعتکـاف است و درآیه های ۱۲۵و ۱۸۷سوره مبارکه بقره آمـده است.خداوند متعال می فرماید: و ما به ابراهیم و اسـماعیل فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع کنندگان و سـجده کنندگان از هرگونه آلودگی تطهیر کنند." :(آیه ۱۲۵، سوره بقره)

اعمال اعتکاف :

در مراسم اعتکاف، به ویژه در اعمال ام داوود در ایام البیض، سفارش به خواندن سوره و آیات مخصوصی

نمـاز جماعت،نماز شب ،نمازهای مسـتحبی روزانه و مخصوص ماه رجب،دعای ام داوود،زیارت امام حسـین (ع)، قرائت قرآن کریم که از جمله آنها، صد مرتبه حمد و توحید، ده مرتبه آیهالکرسی، .توبه و استغفار،و رعایت احکام و حرمت مسجد قرائت سوره های انعام، بنی اسـرائیل، کهف، لقمان، یس، صافات، فصلت، شورا، دخان، فتح، واقعه، ملک، قلم و انشقاق تا آخر قرآن .

منبع: mahdi.cc

زندگی نامه امیرالمؤمنین علی علیه السلام

زندگی نامه امام علی (علیه السلام)

نام: علی

لقب: امیرالمؤمنین

کنیه: ابوالحسن

پدر: ابوطالب فرزند عبدالمطلب

مادر: فاطمه بنت اسد

همسران: حضرت زهرا (علیها السلام)، امامه، ام البنین، اسماء بنت عمیس و...

فرزنـدان: امام حسن (علیه السـلام)، امام حسـین (علیه السـلام)، محسن، زینب کبری، زینب صـغری (ام کلثوم)، محمـد، عباس، عثمان، جعفر، عبدالله و ...

زمان تولد: روز جمعه، ۱۳ رجب، سال سی ام عام الفیل (ده سال پیش از بعثت)

محل تولد: شهر مکه، مسجد الحرام، خانه خدا (کعبه)

ص: ۱۲۵۸۶

دوران خلافت ظاهری: چهار سال و چند ماه

مدت عمر: ۶۳ سال

شهادت: ۲۱ ماه رمضان سال چهلم هجری

قاتل: ابن ملجم مرادی

مرقد مطهر: شهر نجف اشرف در کشور عراق(۱)

ولادت امام علی (علیه السّلام)

مشهور آن است که امام علی (علیه السّلام) در روز جمعه، سیزدهم ماه رجب، سال سی ام عام الفیل در مکه و در خانه خدا (کعبه)، به دنیا آمد.(۲)

در مورد نحوه ولادت حضرت علی (علیه السّلام) روایات متعددی با سندهای بسیار، وجود دارد و احادیث در این زمینه متواتر است، به طوری که صدها تن از مورخان، محدثان و سیره نویسان، آن را نقل کرده ا ند. در این میان مشهور آن است که: «روزی عبّاس بن عبد المطّلب، یزید بن قعنب، گروهی از بنی هاشم و جماعتی از قبیله بنی عبدالعزّی در برابر خانه کعبه نشسته بودند، ناگاه فاطمه بنت اسد (مادر امیرالمؤمنین علیه السّلام) وارد مسجد شد، در حالی که به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، نُه ماه آبستن بود و زمان وضع حملش فرا رسیده بود. پس در برابر خانه کعبه ایستاد و نظر به جانب آسمان افکند و گفت: پروردگارا! من به تو و به هر پیامبر و رسولی که فرستاده ای و به هر کتابی که نازل نموده ای، ایمان آورده ام و گفته های جدّم ابراهیم خلیل را که خانه کعبه را بنا کرده است، تصدیق نموده ام. از تو تقاضا می کنم به حق این خانه و به حق آن کسی که این خانه را بنا کرده است و به حق این فرزندی که در شکم من است و با من سخن می گوید و با سخن گفتن خود، مونس من شده است و یقین دارم که او یکی از آیات جلال و عظمت تو است، این ولادت را بر من آسان کنی.

ص: ۱۲۵۸۷

عبّاس و یزیـد بن قعنب گفتنـد که: چون فاطمه از این دعا فارغ شد، دیدیم که دیوار عقب خانه خدا شـکافته شد، فاطمه از آن شکاف داخل خانه شد و از دیده های ما پنهان شد، پس شکاف دیوار به اذن خدا به هم پیوست و ما چون خواستیم در خانه را بگشـاییم، هرچه سـعی کردیم، گشوده نشـد، دانستیم که این امر از جـانب خـدا واقع شـده است. فاطمه سه روز در داخل کعبه مانـد، تـا حـدّی که اهل مکه در کوچه ها و بازارها این قصّه را نقل می کردنـد و زن ها در خانه ها این حکایت را یاد کرده و تعجّب می نمودند.

روز چهارم که فرا رسید، همان قسمت از دیوار کعبه که شکافته شده بود، دیگرباره شکافته شد، فاطمه بنت اسد بیرون آمد در حالی که فرزند خود، علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) را در دست داشت، گفت: ای مردم! به درستی که حقّ تعالی مرا از میان خلق خود برگزید و بر زنان برگزیده ا ی که پیش از من بوده اند، فضیلت داد؛ زیرا خداوند، آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون) را برگزیـد و او پروردگـار را پنهـانی و در موضـعی (خـانه فرعون) که عبـادت در آن جا سـزاوار نبود، مگر در حال ضـرورت، عبادت کرد، و مریم دختر عمران را برگزید و ولادت حضـرت عیسـی (علیه السلام) را بر او آسان گردانید و در بیابان، درخت خشـک را جنبانیـد و رطب تـازه از برای او از آن درخت فرو ریخت. حقّ تعـالی مرا بر آن دو و همچنین بر جمیع زنان عالمیان که پیش از من گذشـته انـد، برتری داد؛ زیرا که من فرزنـدی آورده ام در میـان خانه برگزیـده او و سه روز در آن خانه محترم مانـدم و از میوه هـا و طعام های بهشت تناول کردم و چون خواسـتم که بیرون آیم در هنگامی که فرزنـد برگزیـده من بر روی دست من بود، هـاتفی از غیب مرا نـدا کرد که: «ای فـاطمه نوزادت را «علی» نام بگـذار؛ زیرا او بلنـد مرتبه است، خداونـد علی اعلی می فرماید: من نام او را از نام خود اقتباس نموده و به ادب و اخلاق خود او را پرورش داده و او را بر اسرار علم خود توانا ساختم. او است که در خانه ام بت ها را شکسـته و در بام خانه ام اذان می گوید و مرا به پاکی و بزرگواری یاد نماید. خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و وای بر آن کس که او را دشمن داشته و بر او کینه ورزد و فرمانش نبرد».(۳)

ص: ۱۲۵۸۸

ولادت در کعبه، منحصر به امام علی (علیه السلام)

مشهور و معروف است که امام علی (علیه السلام) در درون خانه کعبه به دنیا آمد و خداوند متعال این فضیلت را به آن حضرت اختصاص داده، به نحوی که نه پیش از او و نه پس از او، کسی در داخل کعبه به دنیا نیامده است. این نحوه ولادت در حقیقت از کرامات امیرالمؤمنین (علیه السلام) محسوب شده و از جایگاه ویژهٔ آن حضرت در نزد خداوند سبحان و در عالم هستی و در بین اهل بیت (علیهم السلام) خبر می دهد.

بزرگانی از اهل سنت و شیعه به جریان ولادت امام علی (علیه السّلام) در داخل کعبه اشاره نمودند که به برخی از آن اشاره می کنیم.

۱ـ عالم مشهور اهل سنت، حاکم نیشابوری(۴) در این باره ادعای تواتر نموده است:

«اخبار متواتر است که فاطمه بنت اسد، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (کرّم اللّه وجهه) را در درون خانه کعبه به دنیا آورد». (۵)

۲ـ حافظ کنجی از علمای اهل سنت (م ۶۵۸ ق) می گوید: «امیر مؤمنان (علیه السلام) شب جمعه سیزده رجب، سال سی ام بعد از واقعه عام الفیل در داخل خانه خدا به دنیا آمد. کسی پیش از آن حضرت و بعد از آن، در داخل کعبه به دنیا نیامده است و این، از فضایل اختصاصی آن حضرت است که خداوند به جهت بزرگداشت مقام او عطا کرده است».(۶)

۳ـ ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵ ق) در الفصول المهمه نیز قریب به همین عبارات را آورده است. (۷)

۴ـ شهاب الدین آلوسی صاحب تفسیر کبیر در شرح سخن عبدالبافی افندی عمری بعد از شعر مؤلّف کتاب که گفته است: «أنت العلی الذی فوق العلی رفعا * ببطن مکه عند البیت إذ وضعا»، می گوید: «این که حضرت امیر (کرم الله وجهه) در خانه خدا به دنیا آمده، شهرت جهانی دارد و در کتب فریقین سنی و شیعی ذکر شده ... و درباره کسی نشنیدیم که او هم در کعبه به دنیا آمده باشد، آن چنان که درباره حضرت (کرم الله وجهه) ذکر شده، و چه افتخاری برای امام أئمّه است که در جایی که قبله مؤمنان است به دنیا آمده باشد؟ پاک و منزه است خداوندی که أشیاء را در مکان مناسبش می گذارد».(۸)

5ـ شیخ مفید در این رابطه می گوید: «غیر از امام علی (علیه السلام)، هیچ مولودی چه پیش از او و چه پس از او در خانه خدا (کعبه) زاییده نشده است و این به جهت اکرام و تجلیل از عظمت مقام آن حضرت از جانب خداوند متعال بوده است».(۹)

رقیب تراشی:

عده ای برای این که از منزلت ولادت امام علی (علیه السلام) در خانهٔ کعبه کاسته و در این فضیلت برای ایشان رقیب تراشی کنند، با نادیده گرفتن تصریح مورّخان و راویان حدیث، ضمن ثبت این فضیلت برای دیگری، در اختصاص آن به امام علی (علیه السلام) تشکیک کرده و گفته اند: این از مختصّات و ویژگی های علی (علیه السلام) نبوده است، بلکه دیگران؛ مثل حکیم بن حزام بن خویلد(۱۰) نیز در این امر با ایشان شریک هستند. به عنوان نمونه، گفته شده: «حکیم بن حزام در درون خانه کعبه به دنیا آمد».(۱۱)

«حکیم بن حزام در درون خانه کعبه به دنیا آمد. این فضیلت را برای غیر او سراغ نداریم! آن چه درباره علی روایت شده که در درون کعبه به دنیا آمد، ضعیف است».(۱۲)

ابن ابی الحدید می گوید: «بسیاری از علمای شیعه بر این باورند که علی در کعبه متولد شد، امّا محدّثان (از اهل سنت) این نظر را قبول ندارند و بر این باورند که حکیم بن حزام در کعبه به دنیا آمد».(۱۳)

«دیار بکری» کوشیده است با این احتمال که هر دو در کعبه متولد شده باشند، بین دو گروه صلح برقرار کند!.(۱۴)

در پاسخ به این اشکال باید گفت:

1ـ با توجّه به آن چه که از تصریح مورّخان و محدّثان ذکر شد، چگونه چنین ادعایی قابل پذیرش است؟ شمار انبوهی از دانشمندان و راویان بر این نکته تأکید کرده اند که ولادت در کعبه اختصاص به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دارد، شاعران(۱۵) درباره آن شعر سروده اند و این مطلب نه تنها در کتاب های شیعه بلکه در کتاب های اهل سنّت نیز آمده است. مگر نه این است که حاکم نیشابوری به تواتر این خبر، تصریح کرده است؟ وی در باب مناقب "حکیم بن حزام» درباره روایت "مصعب بن عبدالله" که گفت: «همانا مادر حکیم بود که دیوار کعبه برای او شکافته شد و حکیم در آن متولد شد و نه قبل و نه بعد از او کسی در کعبه متولد نشد»، می گوید: «مصعب دچار توهّم شده، به تحقیق اخبار متواتر زیادی وجود دارد که ثابت می کند که همانا فاطمه بنت اسد، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را در کعبه به دنیا آورد».(۱۶)

ص: ۱۲۵۹۰

2 علاوه بر این اصولا سند مربوط به تولّد حکیم بن حزام در کعبه مورد تردید است، تا چه رسد که متواتر باشد؟(۱۷)

3 شاید ثبت این فضیلت برای حکیم بن حزام بدین خاطر بود که زبیریان به او علاقه مند بودند؛ زیرا او پسر عموی زبیر است. (۱۸) حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد بن عبد العزّی، چنان که نسب زبیریان هم به اسد بن عبد العزّی می رسد. هر چند فضایلی برای حکیم ذکر می کنند،(۱۹) ولی او در سال فتح مکّه ایمان آورد(۲۰) و بر این تأخیر خود تأسف می خورد.(۲۱) او از کسانی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با پرداخت غنایم حنین، دل او را به دست آورد.(۲۲) او در عهد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) محتکر طعام بود.(۲۳) مطابق نقل مامقانی از طبری، حکیم شدیدا طرفدار عثمان بود و از علی (علیه السلام) فاصله گرفت و در هیچ یک از جنگ ها با او شرکت نکرد.(۲۴)

بنابراین طبیعی است که مصعب بن عبد اللّه، و زبیر بن بکّار (از راویان این حدیث) که بی تردید از هواداران زبیر بودند، بر خلاف اخبار متواتر و تصریح مورّخان و محدّثان بر ولادت علی (علیه السلام) در درون کعبه و این که احدی قبل و بعد از او در آنجا متولد نشده؛ روایت کنند که جز حکیم بن حزام احدی در درون کعبه به دنیا نیامده است! (۲۵)

4 بدیهی است این قضیه – بر فرض که درست باشد – به هیچ وجه از کرامت شمرده نمی شود؛ زیرا با توجه به منابعی که از کیفیت تولد حضرت علی (علیه السلام) به ما خبر می دهند، فرق بین این حادثه و ولادت حضرت در کعبه واضح است. ولادت این شخص بر فرض صحت، به نحو عادی و از درِ اصلی کعبه و ولادت حضرت علی (علیه السلام) به نحو اعجاز و از طریق شکافته شدن دیوار کعبه و عدم توانایی ورود دیگران به آن، در مدت مهمانی سه روزه و... صورت گرفته است.(۲۶)

ص: ۱۲۵۹۱

«علامه امینی» درباره ولادت امام علی (علیه السلام) در کعبه می گوید: «این حقیقتی آشکار است که شیعه و سنی در اثبات آن متفق هستند و احادیث آن متواتر و کتاب ها از آن لبریز است، پس ما از داد و فریاد یاوه سرایان و سخن گویان بی هدف، بعد از تصریح جمع زیادی از بزرگان شیعه و سنّی بر تواتر اتفاق این حادثه تاریخی، باکی نداریم».(۲۷) وی سپس نام تعداد زیادی از علمای اهل سنت و شیعه را که به این مطلب تصریح کرده اند ذکر می کند.(۲۸)

راویان متعدد در داستان تولد امام علی (علیه السلام)

یکی از راویان ماجرای تولد حضرت علی (علیه السلام) در کعبه، شخصی به نام «یزید بن قعنب» است که گفته می شود مشرک بوده و روایتش معتبر نیست، و احتمال می رود این حدیث را جعل نموده باشد.

ولی واقع آن است که: اولاً این خبر در منابع اهل سنت و شیعه، از طریق راویان مختلف؛ مانند عباس بن عبد المطلب، نقل شده است و منحصر در فردی به نام یزید نیست.(۲۹)

ثانیاً یزید بن قعنب نیز حتی با فرض پذیرش مشرک بودنش، انگیزه ای برای جعل این خبر نداشته؛ زیرا اثبات این کرامت برای علی (علیه السلام) تأییدی است برای اسلام که مشرکان از هر طریقی در صدد ضربه زدن به آن بوده اند.(۳۰)

ثالثاً ضعف یکی از راویان در یکی از اسناد، سبب ضعیف شدن این مطلب نمی شود؛ زیرا این مطلب بحثی تاریخی است و به اجماع علمای اهل سنت در بحث های تاریخی احتیاج به اثبات صحت سند نیست، چه رسد به اینجا که مطلب، مورد اتفاق دو گروه شیعه و سنی است.(۳۱)

ص: ۱۲۵۹۲

آگاهی ابوطالب از ولادت امام علی (علیه السلام)

دلایل و شواهدی وجود دارد که حضرت ابوطالب (علیه السلام)، پدر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، از سال ها پیش، از جریان ولادت فرزند عزیزش با خبر بوده و بشارت آن را به همسرش داده است، از جمله: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «فاطمه بنت اسد نزد ابوطالب (علیه السلام) آمد تا مژده ولادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به او بدهد، ابو طالب (علیه السّلام) گفت: به اندازه یک «سَبت» صبر کن، من تو را به مانند او جز مقام نبوت مژده می دهم، بعد فرمود: سَبت، سی سال است و میان ولادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ولادت امیر المؤمنین (علیه السّلام) سی سال فاصله بود».(۳۲)

در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: در هنگام ولادت حضرت رسول (صلّی اللّه علیه و آله) فاطمه بنت اسد نزد آمنه حاضر بود، پس یکی از ایشان به دیگری گفت: آیا می بینی آن چه من می بینم؟ دیگری گفت: چه می بینی؟ گفت: این نور درخشنده که بین مشرق و مغرب را فرا گرفته است؟، پس در این سخن بودند که ابو طالب (علیه السلام) وارد شد و به ایشان گفت: از چه چیز تعجّب نموده اید؟ فاطمه خبر آن نور را ذکر کرد، ابو طالب (علیه السلام) به او فرمود: می خواهی به تو بشارتی بدهم؟ گفت: آری. ابو طالب (علیه السّلام) گفت: از تو فرزندی به هم خواهد رسید که وصیّ این فرزند خواهد بود.(۳۳)

از این روایات، استفاده می شود که حضرت ابوطالب (علیه السلام) از ولادت فرزند دلبندش با خبر بوده و به همین جهت از نحوه ولادت آن حضرت و غیبت سه روزه همسر خود نگرانی نداشته است. اگر در بعضی از نقل های تاریخی، آمده است که ایشان نگرانی و غم و اندوهی داشته، از دردی بوده که بر فاطمه بنت اسد، هنگام نزدیک شدن وضع حمل، عارض شده، و این نگرانی ها از سوی مردان نسبت به زنان خود، امری عادی است، که البته با راهنمایی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برطرف شده است.(۳۴) (۳۵)

ولادت حضرت علی (علیه السلام) و شکاف کعبه

راویـان و مورخـان شـیعه و اهل سـنت معتقدنـد که معجزه شـکاف دیوار کعبه هنگام ورود فاطمه بنت اسـد؛ مادر امیرالمؤمنین (علیه السـلام)، به خانه خـدا، یقینی است و تولـد حضـرت علی (علیه السـلام) در داخل کعبه انجام گرفته است، ولی با توجه به تخریب و تجدیـد بنای کعبه(۳۶) در سال های بعـد از ولادت و زنـدگی حضـرت علی (علیه السلام)، به طور طبیعی بایـد آثار شکـاف به وجود آمـده از بین رفته باشـد، ولی این اهمیتی نـدارد؛ زیرا آن چه که مهم است، اصـل اعجـاز شـکاف دیوار کعبه است که به طور حتم به وقوع پیوسته و منابع معتبر شـیعه و اهل سـنت آن را به وفور بیان کرده انـد.(۳۷) این حقیقتی است که کسـی نمی تواند منکر آن شود و آن چه که شـیعه به آن می بالد این است که این معجزه از آنِ کسی است که او یگانه مولود کعبه است و شیعه مفتخر به پیروی از او است.(۳۸)

قرآن خواندن امام علی (علیه السلام) در آغوش پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از ولادت

در بعضی از روایات نقل شده: «وقتی ابو طالب (علیه السلام) فرزند بزرگوار خود را (بعد از تولد) دید، شاد شد و حضرت امیر المؤمنین (علیه السـلام) بر او سـلام کرد و گفت: السّـلام علیـک یا أبه و رحمه اللّه و برکاته؛ سـلام بر تو ای پـدرم و رحمت و برکات الهی بر تو باد. وقتی او را به خانه آوردند، حضرت رسول (صلّی اللّه علیه و آله) وارد شد و حضرت امیر المؤمنین (علیه السـلام) را گرفت و در دامن گـذاشت، چون نگاه حضـرت امیر (علیه السـلام) بر جمال بی مثال رسول خـدا (صـلّی اللّه علیه و آله) افتاد، شاد شـد و خنـدان گردیـد و گفت: السّـلام علیك یا رسول اللّه و رحمه اللّه و برکاته؛ سـلام بر تو ای رسول خـدا و رحمت و برکات الهی بر تو باد. پس به قدرت حق تعالی شروع کرد به تلاوت سوره مؤمنون: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ».(۳۹) چون این آیه را خواند، رسول خدا (صـلّی اللّه علیه و آله) فرمود: به تحقیق که آنـان (مؤمنـان) به وسـیله تـو به فلاـح و رسـتگاری دست یافتنـد. آن گـاه امیر المؤمنین (علیه السّـلام) ادامه آیـات را خوانـد تا «أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیها خالِدُونَ».(۴۰) سـپس حضرت رسول (صلّی اللّه علیه و آله) فرمود: به خدا سوگنـد تو امیر آنها هستی، از طعام علمت به آنها خواهی داد و آنها اسـتفاده می کننـد و تویی راهنمای ایشان، و به تو هدایت می یابند».(۴۱)

ص: ۱۲۵۹۴

در این روایت نکاتی وجود دارد که قابل توجه است:

۱ سلام کردن امیرالمؤمنین (علیه السلام) به پدر بزرگوارش و به رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله) و تلاوتی از آیات قرآن کریم در چنین حالتی، امری بعید و دور از ذهن نیست؛ زیرا همان طور که اصل تولد آن حضرت در کعبه به اذن خداوند متعال و به نحو اعجاز و کرامت صورت گرفته، تکلم آن حضرت و تلاوتی از آیات الهی نیز به اذن پروردگار و به نحو خارق العاده انجام شده است.

علاوه بر این که این واقعه تازگی نداشت؛ زیرا قبل از آن حضرت، برای حضرت عیسی (علیه السلام) نیز اتفاق افتاده و ایشان بعد از ولادت، این آیات را تلاوت نمود: «من بندهٔ خدایم، او کتاب (آسمانی) به من داده و مرا پیامبر قرار داده است».(۴۲)

۲ تلاوت آیاتی از سوره مؤمنون از زبان مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام)، با این که هنوز قرآن کریم نازل نشده و تا نزول آن سال ها فاصله وجود دارد، نشان دهنده این است که امام علی (علیه السلام) از حقیقت قرآن کریم آگاه بوده است. قرآن کریم دارای مراتبی است که مرتبهٔ اوّل و عالی آن در عالم نور بر انوار مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) افاضه شده بود، همان طور که آیهٔ شریفهٔ: «به یقین این قرآن از سوی حکیم و دانایی بر تو القا می شود»، (۴۳) بر این معنا اشاره دارد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حقیقت قرآن را بدون واسطهٔ فرشته وحی از خداوند حکیم، در عالم ملکوت دریافت نموده، سپس بر انوار مقدسه ائمه اطهار (علیهم السلام) نازل شده است.(۴۴)

ص: ۱۲۵۹۵

حتی در برخی از روایات، به مرتبه ای از نزول قرآن، یعنی «الحقایق للأنبیاء» اشاره شـده است که امری ورای الفاظ ظاهری آن بوده و چیزی نیست که منحصـر به بعد از ظهور اسلام باشد، بلکه قرآن حقیقت کلام تمام انبیاء است و هریک از آنان به مرتبه ای خـاص از همین حقیقت متصل بوده انـد،(۴۵) هر چنـد حقیقت متعـالی و کامـل آن بر قلب پیامبر نازل شـده است. به همین جهت حضـرت عیسـی (علیه السلام) بعد از ولادت، آیاتی از کلام الهی را تلاوت فرمود،(۴۶) در حالی که آن موقع کتابی در دست نداشت و هنوز به مقام رسالت مبعوث نشده بود.

انبیاء و اولیای الهی دارای حقیقتی نوری غیر از بـدن مادی و جسم ظاهری خود در دنیا هسـتند و قبل از این که به این دنیا قـدم بگذارنـد، در عـالم ملکـوت بر نـور آنـان حقیقـت کتب الهی نـازل می شـود. حقیقت نـوری قرآن نیز بر بـاطن امـام علی (علیه السـلام) افـاضه شـده بود؛ برای همین، امام علی (علیه السـلام) بعـد از ولادت، در آغوش پیامبر (صـلی الله علیه و آله) آیاتی از قرآن را تلاوت فرمود و این امر برای آن حضـرت شـگفتی نداشـته؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) عین علم به قرآن کریم، و عالم به تمام حقایق قرآن و عالم هستی بودند.(۴۷)

نام ها، کنیه ها و القاب امام علی (علیه السلام)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دارای نام ها و کنیه ها و القاب متعددی می باشد که در منابع معتبر ذکر شده است.(۴۸)

نام های امام علی (علیه السلام)

امام اول شیعیان، امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارای نام های متعددی می باشد که در ذیل به بعضی از آنها اشاره می شود:

در بعضـی از منابع، امیرالمؤمنین (علیه السـلام) به نام های علی، حیـدر (حیـدره) و اسد معرفی شده است(۴۹) که البته معروف ترین آنهـا علی (علیه السـلام) است که بر اسـاس روایات، این نام را خداونـد متعال برای آن بزرگوار برگزیـده است. به عنوان نمونه:

۱ در روایت معتبری وارد شده است که حضرت رسول (صلّی اللّه علیه و آله) فرمود: «حق تعالی من و امیرالمؤمنین را از یک نور خلق کرده، و برای ما دو نام از نام های خود اشتقاق کرد،... پس خداوند صاحب عرش، محمود است و من محمّد هستم، حق تعالی؛ علیّ اعلی است و این؛ علی است».(۵۰)

۲ روایت دیگر، روایت فـاطمه بنت اسـد است که وقتی امام علی (علیه السـلام) متولـد شـد، هنگام خروج از کعبه رو به مردم گفت: «ای مردم... چون خواسـتم (از کعبه) بیرون آیم، هنگامی که فرزنـد برگزیـده من بر روی دست من بود، هاتفی از غیب مرا نـدا کرد که: ای فاطمه نوزادت را «علی» نام بگـذار؛ زیرا او بلنـد مرتبه است، خداونـد علیّ اعلی می فرماید: من نام او را از نام خود اقتباس نمودم...».(۵۱)

۳ در بعضـی از روایات نقل شـده است که وقتی امیرالمؤمنین (علیه السّـلام) متولّـد شد، حضـرت ابو طالب او را بر سـینه خود گرفت و دست فاطمه بنت اسد را گرفته به سوی ابطح (نام منطقه ای در مکه) رفت و با اشـعاری به این مضـمون ندا کرد: «ای پروردگاری که شب تار و ماه روشن و روشـنی دهنـده را آفریده ای، بیان کن از برای ما که این کودک را چه نام گذاریم؟!»، ناگاه چیزی مانند ابر از روی زمین پیدا شد، نزدیک ابو طالب آمد، ابو طالب او را گرفت و با علی (علیه السـلام) به سـینه خود چسـبانید و به خانه برگشت، چون صـبح شد دید که لوح سبزی است بدین مضمون: « شما دو نفر (ابو طالب و فاطمه) به فرزند طاهر، پاکیزه و پسـندیده مخصوص گردیدید، پس نام بزرگوار او علی (علیه السّـلام) است و خداوند علیّ اعلی نام او را از نام خود اشـتقاق کرده است». پس ابو طـالب آن حضـرت را علیّ نـام نهـاد و آن لوح را بر کعبه آویخت و همچنـان آویخته بود تا زمان هشام بن عبدالملک، که لوح را از آن جا برداشت.(۵۲)

۴ در برخی از احادیث آمده است که نام امام علی و سایر امامان (علیهم السلام) بر ساق عرش مکتوب بوده است.(۵۳)

وجه نام گذاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) به علی:

روایتی از جابر جعفی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که: وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از جنگ نهروان به کوفه برگشت، خطبه ای ایراد فرمود و در ضمن آن، نام خود را در کتب آسمانی و در نزد طوائف مختلف ذکر فرمود: «... نام من در نزد اهل هند، «کبکر» و در نزد اهل روم، «بطریسا» و در نزد اهل فارس، «جبتر» و در نزد اهل ترک، «بثیر» و در نزد اهل سودان، «حیتر» و در نزد کاهنان، «بویئ» و در نزد اهل حبشه «بثریک» و در نزد مادرم، «حیدره» و در نزد دایه ام، «مَیمون» و در نزد عرب، «علی» و در نزد ارامنه «فریق» و در نزد پدرم «ظهیر»، می باشد...».(۵۴) این اسامی به صورت های دیگری نیز نقل شده است.(۵۵)

جابر جعفی سپس هر یک از اسامی را تفسیر نموده و در آخر حدیث می گوید: اهل معرفت با هم اختلاف دارند در این که چرا امیر المؤمنین (علیه السّلام) به نام «علی» موسوم گردیده است؟

گروهی گفته اند: این نام، مخصوص آن جناب است و بر هیچ یک از فرزندان آدم، نه در عرب و نه در عجم، قبل از وی نهاده نشده بود،(۵۶)فقط در میان عرب ها رسم این بود که به فرزندان لایق خود می گفتند: «این پسرم علی است»، و مقصودشان این بود که بلند مرتبه است، نه آن که نامش علی باشد، و پیش از این هم معمول نبوده است که شخصی نام فرزند خود را علی بگذارد، بلکه در زمان زندگی او و همچنین بعد از آن حضرت (علیه السلام)، نهادن این اسم بر کودکان رایج شد.

ص: ۱۲۵۹۸

عده دیگر گفته اند: بدین جهت وی را علی نامیده اند که با هر کس پیکار می کرد بر او پیروز می شد.

جمع دیگری گفته انـد: علّتش این است که در بهشت ارتفـاع منزل آن حضـرت از منـازل سـایرین بلنـدتر است، حـتی از منزل پیامبران، و مقام و مرتبه هیچ پیامبری (به جز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) بالاتر از مقام آن جناب نیست.

گروه دیگری گفته اند: این نام بدان سبب است که برای فرمانبرداری خداوند -عزّ و جلّ- در مسجد الحرام، برای فرو افکندن بت ها از دور بام کعبه، گام هایش را بر شانه پیامبر نهاد، و جز او شخص دیگری بر دوش پیامبر بالا نرفته است.

دسـته دیگری گفته اند: بدین جهت او را علی نامیده اند که عقد همسری او با حضرت فاطمه (علیها السلام) در آسمان ها واقع گردید، و جز او هیچ یک از مخلوقات خدا در آن جا تزویج نشده است.

بعضـی دیگر گفته انـد: بـدین علّت علی نامیـده شـد که مرتبه دانش وی بعد از پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) از تمام مردم بالاتر بود.(۵۷)

نام امام علی (علیه السلام) در قرآن

بعضـی از دانشـمندان معتقدند که نام مبارک امام علی (علیه السـلام) در قرآن ذکر شده است. «عاصـمی» از علمای اهل سـنت قرن چهـارم هجری، بنـا بر تتبعی کـه انجـام داده، معتقـد اسـت که امیرالمـؤمنین (علیه السـلام) در قرآن کریم، نُه اسم دارد که عبارت است از: الوالی، الولی، الراکع، الرکع السـجّد، المؤمن، النسب، الصـهر و المصـلّی، وی سپس به آیاتی که این اسامی در آنها آمـده است اشاره می کند.(۵۸) «خصـیبی» از محدثان و راویان شـیعه امامیه در عصر غیبت صغری، ابتدا نام حضرت را در قرآن، «مبین» معرفی نموده، سـپس می گویـد: آن حضـرت در قرآن، سـی صد نام دارد.(۵۹) به این تعـداد نام در کتب بعضـی دیگر از بزرگان نیز اشاره شده است.(۶۰)

ص: ۱۲۵۹۹

ولی واقع مطلب آن است که نام امام علی (علیه السلام) در قرآن به طور صریح نیامده است و آن چه درباره حضرت در قرآن ذکر شده است، از باب تطبیق و تفسیر و شأن نزول می باشد.(۶۱)

دلایل بر عدم تصریح نام امام علی (علیه السلام) در قرآن:

۱ روایت معروف و صحیح ابو بصیر که در کافی آمده است بر این معنا صراحت دارد که نام امام علی (علیه السلام) و نام هیچ یک از ائمه طاهرین (علیهم السلام) در قرآن نیامده است. در این روایت، ابابصیر به امام صادق (علیه السلام) عرض می کند که مردم می گویند: چرا نام امام علی و سایر امامان (علیهم السلام) در قرآن نیامده است؟، امام (علیه السلام) نه تنها این قضیه را رد نمی کند، بلکه در صدد بیان علت آن بر می آید.(۶۲)

۲ از حدیث مسلّم و تاریخی «غدیر»(۶۳) استفاده می شود که نام امام علی (علیه السلام) در قرآن صریحاً نیامده است؛ زیرا تعیین امام علی (علیه السلام) به خلافت و جانشینی به وسیله حدیث غدیر، به فرمان خدا بوده است، آن هم در اجتماع عظیم مسلمانان، بعد از تأکید فراوان و شدید اللّحن و واجب الاجرا و بعد از آن که خداوند به پیامبرش وعده حتمی داد که او را در این مسیر یاری کند و از حملات و خطرات دشمن محفوظ بدارد. اگر نام امام علی (علیه السلام) در قرآن به صراحت یاد شده بود، به آن اجتماع عظیم مسلمانان و نصب امام علی (علیه السلام) به خلافت، آن هم بعد از این همه تأکیدات و شرایط، احتیاج نبود و اگر در قرآن نام امام علی (علیه السلام) صریحاً آمده بود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از اظهار آن، ترسی نداشت تا وعده تأیید و محافظت از طرف خدا فرود آید. مخصوصاً که این جریان در حجه الوداع و اواخر دوران زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) واقع شده است که در آن تاریخ تقریباً تمام قرآن فرود آمده و در میان مسلمانان انتشار یافته بود.(۶۴)

۳- افرادی که از بیعت با ابوبکر خودداری نمودند، از هر راهی با وی احتجاج کردند، ولی با مسئله وجود نام «علی» در قرآن هیچ گونه احتجاجی ننموده اند و اگر نام علی (علیه السلام) در قرآن وجود داشت آن را به رخ ابوبکر می کشیدند و با در دست داشتن چنین مدرک مهم و روشنی او را محکوم می کردند؛ زیرا این مطلب در مقام احتجاج گیراتر و محکم تر از سایر دلایل بود.(۶۵)

اما این که چرا نام امام علی (علیه السلام) به صراحت در قرآن ذکر نشده، چند دلیل می تواند داشته باشد:

۱ بنای قرآن کریم بر این است که مسائل را به صورت کلی و به شکل اصل و قاعده بیان کند، نه این که جزئیات و ریز آنها را تشریح نماید، چنان که در مورد بسیاری از اصول و فروع، این گونه بوده است. خداوند متعال بیان جزئیات دین خود را به عهده حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) که جانشینان آن حضرت هستند، قرار داده است.

ابو بصیر می گوید: از امام صادق (علیه السلام)، درباره سخن خداوند عزّوجل: «از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر خودتان اطاعت کنید»؟(۶۶) پرسیدم، فرمود: (این آیه) درباره علی بن ابی طالب و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل شده است. من به آن حضرت گفتم: به راستی مردم می گویند: چرا او (پیامبر صلی الله علیه و آله) نام علی و خاندانش را در کتاب خداوند عز و جل نبرده است؟ فرمود: در پاسخ آنها بگویید: برای پیامبر آیه نماز نازل شد و خدا در آن سه رکعت و چهار رکعت را نام نبرد تا این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را شرح داد، و آیه زکات نازل شد، خدا نام نبرد که باید از چهل درهم، یک درهم داد تا این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را شرح داد، و آیه حج نازل شد و نفرمود به مردم که هفت دور طواف کنید، تا آن که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را برای مردم شرح کرد و آیه «از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر خودتان اطاعت کنید»؟(۶۷) درباره علی و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل شد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره علی (علیه السلام) فرمود: «هر که من مولی و آقای اویم، علی (علیه السلام) مولی و آقای او است»، و فرمود: «من به شما وصیت می کنم در باره کتاب خدا و خاندانم؛ زیرا من از خدای عز و جل خواسته ام که میان آنها جدایی نیفکند تا آنها را بر سر حوض (کوثر) به من رساند، خدا این خواهش مرا اجابت نمود»، و فرمود: «چیزی به آنها نیاموزید که آنها از شما داناتر هستند»، و فرمود: «خاندان من شما را از هیچ درِ هدایت بیرون نکنند و هرگز شما را به باب گمراهی وارد نکنند». اگر پیامبر ساکت می شد و منظور از خاندان خود را بیان نمی کرد، آل فلان و آل فلان ادعای آن را می کردند...». (۶۸)

پس این که ما از قرآن انتظار داشته باشیم که در همه موارد و در جزئیات مسایل وارد شود، انتظار نابجایی است، و اگر در قرآن به نام مبارک حضرت علی (علیه السلام) و سایر ائمه اطهار (علیهم السلام) تصریح نشده، نمی توان مبنایی برای عدم تمسک به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) باشد، چنان که به بهانه این که در قرآن نیامده که نماز ظهر چهار رکعت است، نمی شود آن را دو رکعتی خواند، یا این که در قرآن نیامده که در حج باید هفت مرتبه طواف را انجام داد، نمی توان طواف را ترک نمود.

۲۱ اگر نام امام علی (علیه السلام) در قرآن می آمد، باز راه برای بهانه جویان و مخالفان آن حضرت باز بود و تفاوتی نمی کرد. همان گونه که مخالفان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با این که نام مبارک آن حضرت به صراحت در قرآن آمده، بهانه جویی نمودند: «و هنگامی که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم. تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم و به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او «احمد» است، بشارتگرم. پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد، گفتند: این سحری آشکار است».(۶۹)

بر اساس این آیه شریفه، پس از این که حضرت عیسی (علیه السلام) نبوت خود را متذکر می شود (که طبیعتاً معصوم است و اشتباه و دروغ در سخنان او راه ندارد)، مژده آمدن پیامبری پس از خودش را می دهد که نامش «احمد» است، ولی با این وصف، یهودیان زمان حضرت، در مقابل آن حضرت ایستادند، ایشان را انکار نموده و تهمت سحر به آن جناب زدند.

مورد دیگر جریان بنی اسرائیل است که از پیامبر خود خواستند فرمانروایی برای آنان از جانب خدا تعیین کند تا تحت امر او به جهاد بپردازند و زمین های غصب شده خود را باز ستانند و اسیران خود را آزاد سازند: «آن گاه که به پیامبری از خود گفتند: پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا پیکار کنیم».(۷۰) پیامبر آنان به امر الهی فرمانروا را به نام، معرفی کرده، فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً؛ در حقیقت، خداوند، طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است».(۷۱)

با وجودی که نام فرمانروا به صراحت گفته شد، آنان زیر بار نرفتند و به اشکال تراشی پرداختند و گفتند: «چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آن که ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از جهت مال، گشایشی داده نشده است؟».(۷۲) (اشکال تراشی که به نوعی دیگر در سقیفه بنی ساعده از زبان خلفا صادر شد و به خاطر جوان بودن، حضرت علی را کنار زدند تا خود به خلافت برسند).

علاوه بر آیات قرآن کریم، واقعه غدیر خم و حدیث غدیر که حدیثی متواتر است، بهترین شاهد بر مقصود است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر فرمودند: «من كنت مولاه فهذا علی مولاه»، در این روایت، نام جانشین آن حضرت به صراحت آمده است، اما با این حال آیا مشکل حلّ شده است؟ در این روایت معنای «مولی» که با وجود قرائن متعدّد به معنای سرپرست و رهبر و جانشین می باشد، با این حال، چنین مطرح شده که در این روایت، مولی به معنای دوست است!.

۳ یکی از علل اصلی در عدم ذکر صریح نام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در قرآن، صیانت قرآن از تحریف و کم و زیاد شدن بوده است. یکی از راه های صیانت قرآن همین است که به شکلی بیان شود تا انگیزه تحریف از منافقان مسلمان نما گرفته شود، تا اگر کسی یا گروهی، به خاطر هوا و هوس و اختلاف و عوامل دیگر، قصد تحریف آن را دارد به مقصود خویش نرسد و از این رهگذر ارزش و حرمت قرآن حفظ شود. در مسئله امامت و ولایت امام علی (علیه السلام) که مخالفانی داشت، مصلحت در آن است که قرآن به صورت غیر صریح مطلب را بیان کند؛ زیرا احتمال دارد که دامنه مخالفت با امر امامت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) تا خود قرآن مجید نیز کشیده شود و این مسلماً به صلاح مسلمانان نمی باشد.

ص: ۱۲۶۰۳

به عنوان مثال: آیات تطهیر،(۷۳) تبلیغ(۷۴) و ولایت(۷۵) که مربوط به امامت و ولایت امام علی (علیه السلام) است، در لابلای آیـات مربوط به زنان پیامبر (صـلی الله علیه و آله) یا احکام عـدم دوستی اهل کتاب آمـده است که در ظاهر ارتباطی با ولایت حضـرت علی و ائمه اطهار (علیهم السـلام) ندارد، ولی شخص پژوهشگر منصف می تواند با اندکی دقّت متوجه شود که سیاق این قسمت از آیه، جدا از آیات قبل و بعد است که به جهت خاصی در آن جا گنجانیده شده است.

اگر نام حضـرت علی (علیه السلام) به صراحت در قرآن می آمد، به علت دشمنی با آن حضرت و با محو و حذف نام ایشان از قرآن، در قرآن دست می بردنـد، چنان که تا مـدّتی تـدوین احادیث پیامبراکرم (صـلی الله علیه و آله) را به همین منظور ممنوع کردنـد و بعـد خلیفه اوّل و دوم که صدها روایت از پیامبر (صـلی الله علیه و آله) را جمع آوری کرده و همه را سوزاندند، بعید نبود که به جهت مطـامع دنیـایی خود، بسـیاری از آیـات قرآن را نیز بسوزاننـد، ولی در صورتی که بـا ذکر اوصـاف گفته شود جانشـین پیـامبر کیست، دیگر افراد نااهـل دست به تحریـف آیـات قرآن نزده، ولاـیت امیرمؤمنـان علی (علیه السـلام)، نیز برای حقیقت جویان روشن می شود.

البته باید توجه داشت این که قرآن می فرماید: به درستی که ما قرآن را نازل کردیم و محققا خود حافظ آن هستیم».(۷۶)

۴ یکی از علل عدم ذکر نام مقدس امیرمؤمنان علی (علیه السـلام) در قرآن، همان چیزی است که در آیات بسـیاری از قرآن، به عنوان یک سنت مسلم خداوند متعال مطرح شده و آن سنت؛ امتحان و آزمایش مردم است. تمامی مسلمانان روی شخصیت پیامبر (صـلی الله علیه و آله) اتفاق نظر دارند، ولی در مورد حضـرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) این گونه نیست. خداوند متعال به وسـیله وجود مقـدس حضـرت علی (علیه السـلام)، مؤمنان را امتحان می کند، به این گونه که اگر چه خداوند متعال نام آن حضـرت و فرزنـدان معصومش (علیهم السـلام) را در قرآن کریم نیـاورده، امـا به گونه ای از ایشـان در قرآن یـاد شـده که اگر کسـی بیمـاری قلبی و باطنی نداشـته باشـد و در صـدد یافتن حقیقت باشـد، با تأمل در آیات متعـدد قرآن کریم، خاصه آیاتی؛ مانند آیه تطهیر، مباهله، اولی الامر و ولایت، به عظمت ملکوتی و جایگاه بی بدیل آن عزیزان خدا، دست خواهد یافت.(۷۷)

قرآن کریم درباره هیچ کس پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به اندازه حضرت علی (علیه السلام) سخن نگفته است، گرچه نام آن حضرت در قرآن به صراحت نیامده است، اما با عناوین و عبارات و اوصاف گوناگون، به آن حضرت اشاره نموده است،به عنوان نمونه:

اکثر مفسران، چه شیعه و چه سنی، اذعان دارند که آیه «إِنَّما وَلِیکمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکعُونَ؛ سرپرست و ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر او است و آنها که ایمان آورده اند، همان کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند»،(۷۸) در شأن حضرت علی (علیه السلام) نازل شده، و جز او مصداقی ندارد.(۷۹)

کنیه های امام علی (علیه السلام)

امام علی (علیه السلام) دارای کنیه های متعددی است که در ذیل به آنها اشاره می شود:

۱ابو الحسن.(۸۰)

مرحوم طبرسی می گوید: کنیه مشهور امام علی (علیه السلام)، «أبو الحسن» می باشد.(۸۱)

امام علی (علیه السلام) می فرمود: «منم ابو الحسن القَرم».(۸۲) قرم؛ یعنی سید و سالار معظّم(۸۳) و مقدم در رأی و نظر.(۸۴)

۲ابو الحسین.(۸۵)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «تا زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زنده بود، حسن و حسین به آن حضرت پدر می گفتند و به من پدر نمی گفتند، بلکه خطاب حسن به من «ابالحسین» و خطاب حسین به من، «ابالحسن» بود».(۸۶) نقل شده: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رحلت فرمود، آن گاه امام علی (علیه السلام) را به پدر صدا می زدند.(۸۷)

۳أبوالحسنین.(۸۸)

۴أبو الریحانتین.(۸۹)

ص: ۱۲۶۰۵

۵ أَبُو شَبَّرَ.(۹۰)

۶ أَبُو شَبِیرٍ.(۹۱) «شَبّر» و «شَبیر» نـام فرزنـدان حضـرت هـارون (علیه السـلام) بوده که معنـای آن به عربی حسن و حسـین می باشد.(۹۲)

۷ أَبُو النُّورِ.(۹۳)

۸ أَبُو النُّورَیْن.(۹۴)

۹ أَبُو السِّبْطَیْنِ.(۹۵)

۱۰ أَبُو الْأَئِمَّهِ.(۹۶)

۱۱ ابو القاسِم.(۹۷)

۱۲ أبو قَصم.(۹۸) «قصم»؛ به معنای شکستن همراه با جدا شدن است.(۹۹)

۱۳ أبو محمد.(۱۰۰)

۱۴ أبا قَضم.(۱۰۱) ابن اثیر می گویـد: «قَضم»؛ به معنای خوردن با اطراف دندان ها است... و درباره علی (علیه السـلام) نقل شـده که وقتی قریش او را می دیدنـد، می گفتند: «احذروا الحطم، احذروا القُضَم؛ أی الذی یَقْضِم الناس فیهلکهم؛ بپرهیزید از کسی که مردم را هلاک می کند».(۱۰۲) این تعبیر قریش، به خاطر شجاعت و رشادت حضرت امیر (علیه السلام) در جنگ ها می باشد که به امر الهی و به فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در برابر کافران و مشرکان، با شدّت برخورد می کرد.

۱۵ أَبُو تُرَاب.(۱۰۳)

یکی از کنیـه هـای معروف امـام علی (علیـه السـلام) «ابـو تراب» اسـت. این کنیه را حضـرت رسـول (صـلی اللّه علیه و آله) در هنگامی که وی را در سجده روی خاک مشاهده کرد، به آن جناب عطا کرده بود.(۱۰۴)

همچنین در روایتی آمده است: شخصـی از عبد اللّه بن عباس پرسـید: چرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، کنیه «ابو تراب» را به علی (علیه السـلام) عطـا فرمـود؟ گفت: برای این که آن حضـرت در روی زمین، بعـد از رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله)، حجت پروردگار است و بقا و سکون زمین به خاطر او است».(۱۰۵)

در استیعـاب نقل شـده است: «به سـهل بن سـعد گفته شـد: حاکم مـدینه می خواهـد تو را وادارد تا بر فراز منبر، علی را دشـنام گویی. سـهل پرسـید: چه بگویم؟ گفت: بایـد علی را با کنیه ابو تراب خطاب کنی. سـهل پاسـخ داد: به خـدا سوگند جز پیامبر کسـی علی را بـدین کُنیت، نام گـذاری نکرده است. پرسـید: چگونه، ای ابو العباس؟ جواب داد: علی (علیه السـلام) نزد فاطمه (علیها السـلام) رفت و آن گاه بیرون آمـد و در حیاط مسـجد دراز کشـید و به خواب رفت. پس از او، پیامبر (صـلی الله علیه و

آله) پیش فـاطمه (علیهـا السـلام) آمـد و از او پرسـید: پسـر عمویت کجـا است؟ فاطمه (علیها السـلام) عرض کرد: اینک او در مسجد آرمیده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به صحن مسجد آمد و علی (علیه السلام) را دید که ردایش بر پشت مبارکش افتـاده و پشـتش خـاک آلود شـده است. پیـامبر بـا دست شـروع به پاک کردن خاک از پشت علی کرد و فرمود: بنشـین ای ابو تراب! به خـدا سوگنـد جز پیامبر کسـی او را بـدین نام، نخوانـده است و قسم به خدا در نظر من هیچ اسـمی از این نام دوسـت داشتنی تر نیست».(۱۰۶)

ص: ۱۲۶۰۶

البته ممکن است که این واقعه چندبار اتفاق افتاده باشد.(۱۰۷)

علی (علیه السلام)، این کنیه را از دیگر کنیه ها بیشتر خوش می داشت و وقتی به آن خوانده می شد خوشحال می شد؛ زیرا پیامبر وی را با همین کنیه خطاب می کرد.(۱۰۸) دشمنان آن حضرت؛ مانند بنی امیه و دیگران، بر آن حضرت به جز این کنیه نام دیگری اطلاق نمی کردند. آنان می خواستند با گفتن ابو تراب، آن حضرت را تحقیر و سرزنش کنند و حال آن که افتخار علی (علیه السلام) به همین کنیه بود. دشمنان علی، به سخنگویان دستور داده بودند تا با ذکر کنیه ابو تراب بر فراز منابر، آن حضرت را مورد سرزنش قرار دهند و این کنیه را برای او عیب و نقصی قلمداد نمایند، چنان که حسن بصری گفته است، گویا که ایشان با استفاده از این عمل، لباسی پر از زیور و زینت بر تن آن حضرت می پوشاندند. چنان که جز نام ترابی و ترابیه بر پیروان امیرالمؤمنین (علیه السلام) اطلاق نمی کردند. بدان گونه که این نام، تنها به شیعیان علی (علیه السلام) اختصاص یافت.(۱۰۹)

القاب امام علی (علیه السلام)

القاب متعدد برای یک فرد، بیانگر زوایای وجودی و شخصیتی او است. یکی از شخصیت هایی که دارای لقب های متعدد است، امام علی (علیه السلام) است. این القاب به خاطر وجود با عظمت و نورانی و به جهت صفات و مکارم عالی انسانی آن حضرت به ایشان نسبت داده شده است. در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود:

أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ، سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، دَامِغُ (قَامِع) الْمَارِقِينَ، صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ، الصِّدِّيقُ الْأَكبَرُ (الْأَعْظَم)، الْفَارُوقُ الْأَكْبَر (الْأَعْظَمُ)، قَسِيمُ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ، الْوَصِيُّ، الْوَلِيُّ، الْخَلِيفَهُ، قَاضِي الدَّيْنِ، مُنْجِزُ الْوَعْدِ، الْمَحَجَّهُ الْكبْرَى، حَيْدَرَهُ الْوَرَى، صَاحِبُ اللِّوَاءِ، الذَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ، أَمِيرُ الْإِنْسِ وَ الْجَانِّ، مَارِدُ الْجَانِّ، الذَّابُّ عَنِ النِّسْوَانِ، الْأَنْزَعُ الْبَطِينُ، الْأَشْرَفُ الْمَكِين، كاشِفُ الْكرُوبِ، يَعْسُوبُ الدِّينِ، بَابُ حِطَّهٍ، بَابُ التَّقَادُمِ، حُجَّهُ الْخِصَامِ، صَاحِبُ الْعَصَا، فَاصِلُ الْفُضَلَاء، فَاصِلُ الْقَضَاءِ، سَفِينَهُ النَّجَاهِ، الْمَنْهَجُ الْوَاضِحُ، الْمَحَجَّهُ الْبَيْضَاءُ، قَصْدُ السَّبِيلِ، بَيْضَهُ البَلَد، اسدُالله، البُشرى، الثَواب، الحافِظ لِحدودِ الله، الحَبل، السُنّه، الخَليل، سيّدُ العرب، سيّدُ البَرَره، قاتِل الفَجَره، كرّار غير فرّار، فارسُ العرب، فارسُ المسلمين، سَيف اللّه، قاتلُ الناكِثين و المارِقين و القاسِطين، مَولی كُلّ مؤمنٍ و مؤمنهٍ، الرَفيق، شيخُ المُهاجرين و الأنصار، مُفَرّج الكَرب، خيرُ الوَصيّين، خيرُ الأوصياءِ، سيّدُ المسلِمين، إمامُ المُتّقين، الوَزير، مُنجزُ المَوعُود، بابُ مدينهِ العلم، بابُ دارِ الحِكمه، وليّ اللّه، ذُو النّورَين، السَعيد، الصالِح، المُرتَضى، بحر العُداه، باب المَقام، دابّهُ الأرض، خاصِفُ النَّعل، سيّدُ النُجَباء، المَحَجّهُ البَيضاء، الحَسَنه، خيرُ البَريّه، حُجَّهُ اللّه، وجهُ اللّه، الذِكر، النَعمَه، الهادی، المُنادی، الصادق، العالِم، الشَهيد، المُؤمِن، العابِد، الحامِد، الرّاكِع، السّاجِد، الحافِظُ لِحُدودِ اللّهِ، التَقیّ، النّاصِرُ لِدينِ اللّهِ، الشّاهِدُ لِرسُول اللّه (صلی اللّه علیه و آله)، الشّافِع، الصِّراطُ المُستَقيم، القائِد، الطَريقُ المُستَقيم و ... .(۱۱۰)

ص: ۱۲۶۰۷

امیرالمؤمنین، لقب خاص امام علی (علیه السلام)

یکی از القـاب امـام علی (علیه السـلام)، «امیرالمـؤمنین» است. امیرالمؤمنین در لغت؛ به معنـای فرمـانروا و سـرور مؤمنـان است. (۱۱۱)اختصـاص این لقب به امـام علی (علیه السـلام) به این جهت بوده است که آن حضـرت به دسـتور خداونـد بعـد از پیامبر (صـلی الله علیه و آله)، جانشین بلافصل ایشان و امیر و فرمانده و امام مؤمنان و مسلمانان بوده و غیر ایشان کسی لیاقت این مقام را نداشت.

در زمـان پیـامبر (صـلی الله علیه و آله)، آن حضـرت به مردم امر فرمود که به حضـرت علی (علیه السـلام) به عنوان امیرمؤمنـان سلام نمایند.(۱۱۲)

در بعضـی از روایات آمده است: حضـرت جبرئیل (علیه السلام) اولین کسی بود که با این لقب به امام علی (علیه السلام) سلام کرد.(۱۱۳) همچنین اهل آسمان نیز آن جناب را با لقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) می نامند.(۱۱۴)

در فرهنگ و آموزه های شیعه این لقب از القاب اختصاصی امام علی (علیه السلام) می باشد و اطلاق آن بر دیگران حتی سایر امامان معصوم (علیهم السلام) نیز جایز نمی باشد.(۱۱۵)

شخصـی از امام صادق (علیه السـلام) پرسـید: آیا روا است که به قائم آل محمـد (صـلّی الله علیه و آله) به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام نمود؟ امام فرمود: خیر؛ زیرا این اسم (لقبی) است که خداونـد متعال تنها علی (علیه السـلام) را به آن نامیده است، نه قبل از او کسـی بـه ایـن لقب نامیـده شـده و نه پس از او، مگر کـافر.(۱۱۶) آن شـخص پرسـید: پس چگـونه بر آن حضـرت (علیه السـلام) می بـایست سـلام کرد؟ فرمود: می گوییـد: «السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا بَقِیَّةَ اللَّهِ»، سـپس این آیه را تلاوت فرمود: «بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ؛(۱۱۷) آن چه خداوند برای شما باقی گذارده، برایتان بهتر است، اگر ایمان داشته باشید».(۱۱۸)

در روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: «وقتی (در شب معراج) به آسمان برده شدم، به پروردگارم به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر نزدیک شدم،(۱۱۹) پس به من وحی فرمود آن چه باید وحی می نمود،(۱۲۰) سپس فرمود: به علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (علیه السلام) سلام برسان، همانا به این لقب احدی قبل از او را نام ننهاده ام و پس از او نیز احدی را به این لقب نام نخواهم نهاد».(۱۲۱)

از این حدیث، این مطلب نیز استفاده می شود که این لقب از سوی خداوند سبحان بر آن حضرت نهاده شده است.

در برخی از روایات، زمان نام گذاری امام علی (علیه السلام) به این عنوان، قبل از آفرینش حضرت آدم (علیه السلام)، معرفی شده است؛ به عنوان نمونه در روایتی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اگر مردم می دانستند در چه زمانی علی (علیه السلام) به این لقب ملقب گردید، هرگز منکر فضایل او نمی شدند؛ زیرا علی در زمانی که آدم بین روح و جسد بود، ملقب به این لقب شد؛ زمانی که خداوند فرمود: آیا من پروردگار شما نبودم؟ گفتند: بلی. فرمود: من پروردگار شمایم و محمد پیامبر شما است و علی امیر شما است».(۱۲۲)

در روایات علاوه بر وجوه ذکر شده، وجوه دیگری نیز در نام گذاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) به این لقب، ذکر شده است:

جابر بن یزید می گوید: «به امام باقر (علیه السلام) گفتم: چرا امیرمؤمنان (علیه السلام) را بدین لقب نامیده اند؟ فرمود: زیرا مؤمنان را آذوقه علم و معرفت می رساند، مگر نشنیده ای در کتاب خدا (در داستان یوسف) آمده: «وَ نَمیرُ أَهْلَنا؛(۱۲۳) ما برای خانواده خویش موادّ غذایی می آوریم».(۱۲۴)

ابن عباس گفته است: امیرالمؤمنین (علیه السلام) به این عنوان لقب یافت؛ زیرا در بین مردم، اول مؤمن (به رسول خدا صلی الله علیه و آله) بود.(۱۲۵)

اهل سنت به خلفای راشدین و خلفای اموی و عباسی و سلاطین خود و به همه کسانی که توسط شورا و اصحاب اهل حلّ و عقد انتخاب شده اند، امیرالمؤمنین اطلاق می نمایند.(۱۲۶)

وصی، لقب امام علی (علیه السلام)

از القاب مشهور امام علی (علیه السلام) لقب «وصی» می باشد. «وصی» به معنای کسی است که به او وصیت شود.(۱۲۷) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امیر المؤمنین علی (علیه السلام) به عنوان جانشین و خلیفه بعد از خود، وصیت فرمود. در همین راستا از القاب آن حضرت، «سید الوصیین» و «خیرالوصیین» نیز می باشد.

در روایتی از «امّ سلمه» از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: «... خدای تعالی از هر امّتی پیامبری را برگزیده است و برای هر پیامبری وصیّی انتخاب نموده است، من پیامبر این امّتم و علی وصیّ من در میان عترت من و اهل بیت من و امّت من است».(۱۲۸)

در روایت دیگری، سلمان –رضی اللّه عنه– به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: یا رسول اللّه! وصیّ تو بعد از تو که خواهد بود؟ حضرت فرمود: ای سلمان! وصیّ برادر من موسی، که بود؟ سلمان گفت: وصیّ او «یوشع بن نون» بود. فرمود: می دانی برای چه؟ عرض کردم: برای این که او داناترین مردم بود. پس حضرت فرمود: ای سلمان! وصیّ و جانشینم و جایگاه سرّ و رازم و بهترین شخصی که بعد از خود بر جای می گذارم و وفا کننده به وعده هایم و اداکننده دَینم، علیّ بن أبی طالب است».(۱۲۹)

ص: ۱۲۶۱۰

لقب «وصـی» برای امام علی (علیه السـلام)، لقب متداول و شایعی بین عامه و خاصه، بین دوسـتان و دشـمنان بوده و بسیاری از شعرا در اشعار خود، از این لقب برای آن حضرت استفاده می کردند.(۱۳۰)

یکی از دانشـمندان معاصـر در این رابطه می گوید: «امام علی (علیه السلام) در صدر اسلام به وصی معروف و معهود بود، جز این که بنی امیه اتفاق کرده بودند که همه آثار امام علی (علیه السـلام) را محو کنند، حتی لقب وصی و حتی جهر به «بسم اللّه الرحمن الرحیم» را که در نمازهای جهریه شبانه روزی واجب و در اخفاتیه آن مستحب است. این قول من نیست،(۱۳۱) (بلکه قول فخر رازی در تفسیر کبیرش است که در تفسیر سوره فـاتحه، در مسـئله فقهی جهر به بسم اللّه الرحمن الرحیم می گویـد: «...علی (علیه السـلام) در بلنـد گفتن بسم الله سـعی بلیغی داشت. وقـتی دولت به بنی امیه رسـید، تلاش زیـادی در منع از بلند گفتن بسم الله انجام دادند به جهت سـعی در باطل نمودن آثار علی (علیه السـلام)...، و ما که در هر مطلبی شک می کنیم، در این مطلب شـک نـداریم که هرگـاه بین قول «انس» و «ابن المغفـل» بـا قول علی بن ابی طالب (علیه السلام)، که عمری بر این روش عمـل می کرده، تعـارض واقع شـود، قـول علی (علیه السـلام)، اولی است. پس جواب قـاطع در این مسـئله همین است». (۱۳۲)

فاروق اعظم و صدیق اکبر، القاب امام علی (علیه السلام)

در روایات متعدّد از امامیه و اهل سـنت، لقب «فاروق اعظم» و «صدّیق اکبر» از القاب امام علی (علیه السلام) شمرده شده است. فـاروق از ریشه «فرق»؛ به معنای جـدا کننـده و صـدّیق، صـیغه مبالغه از «صـدق»؛ به معنای بسـیار راست گو می باشـد، بنابراین فاروق اعظم؛ به معنای جـدا کنندهٔ بزرگ و صدّیق اکبر؛ به معنای راست گوی بزرگ است. این القاب را وجود مبارک پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) برای امام علی (علیه السـلام) قرار داد؛ زیرا آن جناب، جـدا کنندهٔ بزرگ حق از باطل بود و رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله) و همه آن چه که از جانب خداونـد متعال نازل شـده بود را قبل از تصـدیق دیگران، تصـدیق نمود. (۱۳۳)

ص: ۱۲۶۱۱

در آغـاز به تعـدادی از روایـات که از طریق شـیعه امـامیه در این زمینه وارد شـده است، اشاره می کنیم، سـپس به روایات اهل سنت می پردازیم:

الف. روایات از طریق امامیه:

۱ از ابوذر غفـاری (رحمه الله) روایت شـده است: «... از پیـامبر (صـلی الله علیه و آله) شـنیدم درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) می فرمود: علی اولین کسی است که به من ایمان آورد و اولین فردی است که در روز قیامت با من مصافحه می کند و او راست گوی بزرگ است، و او فاروق این امت است، که حق و باطل را از هم جدا می کند، و ...».(۱۳۴)

۲ امام علی (علیه السـلام) در فرازی از حـدیثی طولانی که بعد از جریان سـقیفه ایراد کرده است، فرمود: «...من راست گوی بزرگ و فرق گذارنده بزرگ بین حق و باطل هستم...».(۱۳۵)

۳ حضـرت علی (علیه السـلام) در زمـان خود به «صـدّیق» مشـهور بود و به آن شـناخته می شـد. صـحابی بزرگ؛ مالک اشتر خطاب به آن حضرت عرض می کرد: «أنت الصدّیق الأکبر؛ تو راست گوی بزرگی».(۱۳۶)

ب. روایات از طریق اهل سنت:

۱ خطیب خوارزمی، روایتی از رسول خدا (صـلی اللّه علیه و آله) نقل می کند: «به زودی پس از من فتنه ای بر پا خواهد شد، پس هرگاه چنین فتنه ای رخ داد ملازم و همراه علی (علیه السلام) باشید؛ زیرا او جداکننده حق از باطل است».(۱۳۷)

۲ ابن حجر عسـقلانی از ابی لیلی غفاری روایت کرده است: شنیدم رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: به زودی پس از من فتنه ای بر پا خواهد شد، پس هر گاه چنین فتنه ای رخ داد، ملازم و همراه علی (علیه السـلام) باشید. او اول کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسـی است که در روز قیامت با من مصافحه می نماید. او صدیق اکبر و فاروق این امت و پیشوا و امیر مؤمنان است، و مال دنیا، پیشوای منافقان است.(۱۳۸)

3 قندوزی از امام رضا (علیه السلام)، از آباء و اجداد آن حضرت، از رسول خدا (صلی اللّٰه علیه و آله)، نقل می کند: «... یا علی تو جدا کننده بزرگ حق از باطلی، تو راست گوی بزرگی، حزب تو حزب من و حزب من حزب خدا است و حزب دشمنان تو، حزب شیطان است».(۱۳۹)

عده ای از اهل سنت با استناد به روایاتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، این القاب را برای عمر و ابوبکر ذکر کرده اند که به عقیدۀ امامیه این احادیث ساختگی بوده و مورد پذیرش نیست؛ به عنوان نمونه:

ابن عباس از رسول خدا (صلی اللّٰه علیه و آله)، نقل نموده است: «هیچ درختی در بهشت نیست، مگر روی برگ های آن نوشته شده «لا إله إلّا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه، أبوبکر الصدّیق، عمر الفاروق، عثمان ذو النورین؛(۱۴۰) هیچ خدایی نیست جز خدای یگانه، محمد رسول خدا است، ابوبکر صدّیق است، عمر فاروق است، عثمان صاحب دو نور است».(۱۴۱)

ابن کثیر از علمای اهل سنت در ذیل این روایت می گوید: این حدیث ضعیف است و کسی که این را گفته، به نحوی ناشناخته و مجهول است و خدا داناتر است.(۱۴۲)

علّامه امینی در کتاب الغدیر می فرماید: این حدیث از جعلیات علی بن جمیل رقی (از راویان این حدیث)، است که طبرانی (از علمای اهل سنت) آن را آورده و گفته است: ساختگی است و علی بن جمیل، جاعل و حدیث ساز است و تنها او است که این حدیث را نقل کرده.(۱۴۳)وی سپس به اقوال تعدادی از علمای اهل سنت در این رابطه اشاره می کند.(۱۴۴)

ص: ۱۲۶۱۳

طبرسی از سلیم بن قیس روایت می کند: من روزی در نزد سلمان و ابی ذر و مقداد (رضی اللَّه عنهم) حاضر بودم که ناگاه مردی از اهل کوفه آمد و در نزد آنها برای طلب ارشاد و راهنمایی نشست. سلمان (رضی اللَّه عنه) به او گفت: بر تو باد به ملازمت و همراهی با کتاب خدای تعالی و علی بن ابی طالب (علیه السلام)؛ زیرا که علی (علیه السلام) با قرآن است و از آن جدا نمی شود. من گواهی می دهم که ما (سه نفر) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدیم که می فرمود: «حق به هر سمتی که باشد، علی (علیه السلام) به همان جهت است و صدّیق، علی است و او فاروق میان حق و باطل است».

آن مرد چون آن سخنان را شنید، گفت: پس چرا مردم ابو بکر را صدیق و عمر را فاروق می نامند؟ سلمان (رضی اللَّه عنه) گفت: مردم اسمی را که برای غیر این دو نفر بود به این دو بخشیدند، همان طور که خلافت و جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امارت مؤمنان را به این دو نفر بخشیدند، در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به همه ما امر کرد که به علی (علیه السلام) به عنوان امیرالمؤمنین (علیه السلام) سلام کنیم.(۱۴۵)

مرحوم طبرسی، سپس روایتی را از قاسم بن معاویه روایت می کند که، من به امام جعفر صادق (علیه السّلام) عرض کردم: مردم حدیثی از معراج را روایت می کنند که چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به معراج رفت مشاهده فرمود بر عرش نوشته شده: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَبُو بَکْرٍ الصِّدِّیق. وقتی امام صادق (علیه السّلام) این مطلب را شنید، فرمود: سبحان اللَّه! این جماعت هر چیزی را تغییر دادند، حتی این مطلب را؟ عرض کردم: بله. آن حضرت فرمود: همانا خداوند متعال، وقتی عرش را خلق فرمود بر روی آن نوشت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِیٌّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِین و ... پس هرگاه یکی از شما گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّه، باید (در ادامه) بگوید: عَلِیٌّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِین (علیه السلام).(۱۴۶)

ص: ۱۲۶۱۴

سلیمان بن علی هاشمی از معاذه عدویّه نقل می کند که گفت: شنیدم علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر روی منبر بصره می فرمود: «أنا الصدّیق الأکبر، آمنت قبل أن یؤمن أبوبکر، و أسلمت قبل أن یسلم؛ من راست گوی بزرگم، قبل از آن که ابوبکر ایمان آورد، ایمان آوردم، و قبل از آن که او اسلام آورد، من اسلام آوردم».(۱۴۷)

در روایت دیگری آن حضرت فرمود: «من بنده خدا و برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستم، منم «صدیق اکبر» و هر کس پس از من مدّعی این مقام شود، دروغ گو و بهتان زننده است، من پیش از این که مردم نماز بخوانند مدّت هفت سال با حضرت رسول نماز خواندم».(۱۴۸)

خاصف النعل، لقب امام علی (علیه السلام)

یکی از القاب امام علی (علیه السلام)، «خاصف النعل» می باشد.(۱۴۹) این لقب، برگرفته از روایتی است که رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله) در شأن امام علی (علیه السلام) فرمودند.

ابن حجر عسقلانی از عبدالرحمن بن بشیر نقل می کند: ما در خدمت پیامبر (صلی اللَّه علیه و آله) نشسته بودیم که آن حضرت فرمود: همانا مردی بنابر تأویل قرآن با شما خواهد جنگید، آن گونه که من بنابر تنزیل قرآن با شما جنگیدم. ابوبکر عرض کرد: ای رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله) این شخصی که فرمودید، من هستم؟ فرمود: خیر، شما نیستی. عمر گفت: ای رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله)، من هستم؟ فرمود: شما هم نیستی، این مرد همان است که کفش را اصلاح می کند (خاصف النعل). پس ما (از خدمت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله) رفتیم، دیدیم علی (علیه السّلام) مشغول ترمیم و اصلاح کفش رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله) در حجره عایشه است، پس او را (به این فرمایش رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله) بشارت دادیم».(۱۵۰)

ص: ۱۲۶۱۵

ربعی بن خراش از امیرالمؤمنین (علیه السّلام) روایت می کند:

«سهیل بن عمرو با دو نفر یا سه نفر در حدیبیه خدمت حضرت رسول (صلّی اللَّه علیه و آله) رسیدند و عرض کردند: اکنون گروهی از برده ها و افراد پست ما به حضور شما خواهند رسید، شما آنان را به سوی ما برگردانید. پیامبر (صلّی اللَّه علیه و آله) از این سخن برآشفت و خشمگین شد و چهره اش از فرط غضب سرخ گردید. (حضرت خاتم النبیین (صلّی اللَّه علیه و آله) هر گاه غضب می کرد چهره مبارکش برافروخته می شد) آن گاه به سهیل بن عمرو فرمود: ای گروه قریش از این گونه سخنان دست بردارید و الّا مردی را که در راه خدا امتحانش را داده است به طرف شما می فرستم تا گردن های شما را بزنند، در حالی که از دین خارج شده اید. ابوبکر عرض کرد: ای رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله) این شخصی که فرمودید، من هستم؟ فرمود: خیر شما نیستی، عمر گفت: ای رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله)، من هستم؟ فرمود: شما هم نیستی، این مرد همان است که اکنون در میان حجره کفش را اصلاح می کند (خاصف النعل). علی (علیه السّلام) فرمود: من در آن هنگام کفش پیامبر را در حجره درست می کردم. امام علی (علیه السّلام) پس از بیان این روایت از جای خود برخاست و فرمود: آگاه باشید، رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله) فرمود: هر کس از روی عمد بر من دروغ بندد، خداوند جایگاه وی را از آتش پر خواهد کرد».(۱۵۱)

در این روایات، رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله) به جای تصریح به نام مبارك امیرالمؤمنین (علیه السلام)، از تعبیر «خاصف النعل» استفاده نمودند. این امر می تواند دلایلی داشته باشد، از جمله:

۱ در بسیاری از موارد، استفاده از تعبیری جدید غیر از نام معروف و شناخته شده، بیشتر در یادها باقی می ماند. شاید پیامبر (صلّی اللَّه علیه و آله) خواسته اند با استفاده از این تعبیر برای امام علی (علیه السلام)، فضیلت دیگری از آن حضرت را برای مردم معرفی نمایند. استفاده پیامبر (صلّی اللَّه علیه و آله) از تعابیر دیگری؛ چون «ابو تراب» برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) (۱۵۲) نیز می تواند شاهدی بر این مدعا باشد.

۲ این تعبیر به نوعی حاکی از اوج تواضع امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که با وجود جایگاه ویژه و ممتازی که در میان مسلمانان داشته و نیز با وجود ارتباط بسیار نزدیک ایشان با رهبری جامعه (پیامبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله)، از انجام کارهایی که بسیاری از خواص، آن را در شأن و منزلت خویش نمی دانستند، دریغ نمی کند و پیامبر (صلّی اللَّه علیه و آله) با استفاده از این تعبیر، به صورت غیر مستقیم به جامعهٔ اسلامی این رهنمود را می دهد که رهبران بعدی این جامعه باید از ویژگی تواضع برخوردار باشند.(۱۵۳)

غضنفر، لقب امام علی (علیه السلام)

از جمله القاب و توصیفاتی که به امام علی (علیه السلام) نسبت داده شده، «غضنفر» است. «غضنفر»؛ در لغت به معنای «شیر» است و به انسان هایی که دارای درشت خویی یا دارای بدن و جثه ای درشت و قوی؛ مانند شیر باشند، غضنفر گفته می شود. (۱۵۴)

در تاریخ آمده است که حضرت علی (علیه السلام) از نظر جسمی دارای بدنی قوی و هیکلی درشت و از نظر روحی نیز بسیار شجاع و قدرتمند و نترس بود و هرگز در جبهه نبرد به دشمنان پشت نکرد؛(۱۵۵) از این نظر، غضنفر که از نام شیر عاریت گرفته شده، برای توصیف آن حضرت (علیه السلام) به کار گرفته شده است، همان طور که لقب اسدالله(۱۵۶) آن حضرت نیز، به همین مناسبت است.

گفتنی است، بنابر تحقیقات صورت گرفته در میان القاب آن حضرت در روایات معصومان (علیهم السلام) به لقب غضنفر بر نخوردیم.

البته بنابر نقل ابن شهرآشوب، وقتی اشعار حسان بن ثابت انصاری دربارهٔ کشته شدن عمرو بن عبدود به قبیلهٔ بنی عامر رسید، جوانی از آنان در جواب گفت: شما مردم مدینه نباید کشتن عمرو را به خود نسبت دهید و آن را هنر خودتان بدانید؛ زیرا او را شیری کشته است».(۱۵۷)

همچنین «ابن طوطی» چند بیت شعر دربارهٔ لیله المبیت و فضیلت و شجاعت حضرت علی (علیه السلام) نقل کرده و در آن از لقب «لیث غضنفر» برای آن حضرت استفاده کرده که مضمون آن این است: وقتی علی (علیه السلام) در آن شب به جای پیامبر (صلی الله علیه و آله) خوابید و مشرکان خانه را محاصره کرده بودند، علی (علیه السلام) با شمشیر به آنها حمله کرده، آن گونه که شیری شجاع بپرد، و آنها به سرعت از او فرار کردند، همان گونه که گورخران از شیر فرار می کنند.(۱۵۸)

مرتضی، لقب امام علی (علیه السلام)

یکی از القاب امام علی (علیه السّلام) «مرتضی» است. این لقب را پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به آن حضرت داده است.(۱۵۹) در بیان علت آن ذکر شده است:

۱ چون خداوند متعال او را به عنوان وصیّ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و جانشین بعد از او، پسندیده است.(۱۶۰)

۲ در روایتی نقل شده است که جبرئیل (علیه السّلام) بر رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) فرود آمد و عرض نمود: ای محمد، خداوند سبحان، علی را برای فاطمه و فاطمه را برای علی (علیهما السلام) پسندیده است.(۱۶۱)

ص: ۱۲۶۱۸

۳ از ابن عباس نقل شده که گفت: علی (علیه السّلام) در جمیع امور، رضایت خدا و رسول را در نظر داشت و به همین جهت، مرتضی نامیده شد.(۱۶۲)

أنزع بطین، لقب امام علی (علیه السلام)

از القاب امام علی (علیه السّلام)، «الأنزع البطین» است. در کتاب های لغت،(۱۶۳) کتب روایی(۱۶۴) و همچنین کتب اهل تحقیق(۱۶۵)به توضیح و تفسیر این لقب، پرداخته شده که با بررسی ها و تحقیقات صورت گرفته، مناسب ترین معنا، در ذیل ذکر می شود:

در برخی از روایات، «انزع» به برگرفته شده و کنده شده از شرک و «بطین» به مملوّ از علم، تفسیر شده است؛ به عنوان نمونه:

الف. رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله) فرمود: «یا علی! به درستی که خداوند متعال، تو و خاندانت و شیعیان و دوستداران شیعیانت، و دوستداران دوستان شیعیانت، همه را مورد غفران و آمرزش خویش قرار داده، پس مژده باد به تو، تویی «انزع بطین»، برگرفته (جدا) شده از شرک و مملوّ و پر از دانش و معرفت».(۱۶۶)

ب. عَبایه بن رِبعی، می گوید: مردی نزد ابن عباس رفت و به او گفت: مرا از انزع بطین؛ علی بن ابی طالب (علیه السّلام) خبر ده که مردم درباره اش اختلاف دارند!. ابن عباس گفت: ای مرد به خدا سوگند، از شخصی سؤال نمودی که بر روی ریگ ها، بعد از رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله)، احدی از او بهتر قدم نگذارده، او برادر رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله) و پسر عمو و وصیّ و خلیفه آن حضرت بر امّتش می باشد، او انزع و برکنار از شرک و بطین و پر از علم می باشد، از رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله) شنیدم که می فرمود: کسی که می خواهد در فردای قیامت، اهل نجات باشد، باید دامن این انزع؛ یعنی علی (علیه السّلام) را بگیرد».(۱۶۷)

ص: ۱۲۶۱۹

پدر و مادر امام علی (علیه السّلام)

پـدر امام علی (علیه السّـلام)، حضـرت ابوطالب فرزنـد عبـدالمطّلب فرزنـد هاشم فرزنـد عبد مناف فرزند قصـی از طائفه قریش است. گفته شـده که نام ابوطالب، «عمران» است، ولی نام مشـهور ایشان، «عبدمناف» است(۱۶۸) و دلیل بر این مطلب، وصـیت پدرش عبدالمطلب است که در آن به ابوطالب نسبت به پیامبر اسـلام (صلّی اللّه علیه و آله) سفارش کرده، می گوید: «ای عبد مناف پس از خود تو را به (حمایت از) موحدی سفارش می کنم که پس از پدرش بی همتا است».(۱۶۹) ابوطالب نیز کنیه آن حضـرت است که به مناسبت فرزنـد بزرگش «طالب»، بوده است.(۱۷۰) حضـرت ابوطالب ۳۵ سال قبل از تولـد پیامبر اسـلام (صلّی اللّه علیه و آله) دیده به جهان گشود.(۱۷۱) وی با عبداللّه پدر حضـرت رسول (صلّی اللّه علیه و آله) برادر اعیانی؛ یعنی از یک پـدر و مادر بوده اند.(۱۷۲) پـدر ابوطالب، (عبدالمطّلب) جدّ پیامبر اسـلام است که همه قبایل عرب وی را به عظمت و بزرگواری می شـناختند و از او به عنوان مردی با کفایت و مبلّغ آیین توحیـد ابراهیمی یاد می کردنـد. عبدالمطّلب، چنان مورد توجه دنیای آن روز بود که او را با لقب «سـید البطحاء»، آقای سرزمین مکه و حومه آن و «ساقی الحجیج»؛ آب دهنده حاجیان خانه خدا و «ابوالساده»؛ پدر بزرگواری ها و «حافر الزمزم»؛ کَننده چاه زمزم می خواندند.(۱۷۳)

حضـرت ابوطالب چهار پسر و دو دختر داشت. طالب پسر بزرگ او بود که از او نسلی باقی نمانده است. دومین فرزند او عقیل و سومین آنهـا جعفر معروف به جعفر طیـار و چهـارمین و آخرین فرزنـد پسـر وی، حضـرت علی (علیه السـلام) است و بین هر کدام از برادران، ده سال فاصله سنی وجود داشته است. دو دخترش یکی «ام هانی» و دیگری «جمانه» است.(۱۷۴)

ص: ۱۲۶۲۰

مادر آن حضرت «فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف»(۱۷۵) بوده و او اولین زن هاشمی است که با یک مرد هاشمی ازدواج کرده و برای او فرزند آورد.(۱۷۶) بنابراین پدر و مادر حضرت علی (علیه السلام) هر دو هاشمی بودند.(۱۷۷) فرزندان حضرت ابوطالب همه از فاطمه بنت اسد هستند.(۱۷۸)

ابوطالب، پدر امام علی (علیه السّلام)

حضرت ابوطالب پدر امام علی (علیه السّلام) از شخصیت های برجسته تاریخ اسلام است. ابوطالب در خانواده ای خداپرست و موحّد و در سایه پدری همچون عبدالمطلب که از کمالات روحی و امتیازات معنوی برخوردار بود، پرورش یافت و همانند پدرش در مسیر آیین حنیف ابراهیمی قدم بر می داشت.

اصبغ بن نباته می گوید: از امیر المؤمنین (علیه السّلام) شنیدم که می فرمود: «به خدا سوگند که پدرم و جدّم عبد المطّلب و هاشم و عبد مناف، هیچ گاه بتی را نپرستیدند. سؤال شد: پس چه می پرستیدند؟ فرمود: مطابق دین ابراهیم (علیه السّلام) به جانب خانه کعبه نماز می خواندند و بدان متمسّک بودند».(۱۷۹)

در روایت دیگری از امیرالمؤمنین علی (علیه السّلام) نقل شده که آخرین وصی از سلسله اوصیای قبل از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، پدرم (ابوطالب) بوده است.(۱۸۰)

ابوطالب نه تنها تحت تأثیر شرک و بت پرستی مردم مکه قرار نگرفت، بلکه در مقابل شیوه های جاهلیت ایستادگی کرد و نوشیدن مشروبات را بر خود حرام ساخت و خود را از هرگونه فساد و آلودگی، برحذر داشت.(۱۸۱)او نخستین کسی است که «سوگند خوردن اولیای مقتول برای اثبات قتل» در امر قضا را، سنت قرار داد و بعدها اسلام نیز آن را با نام «قسامه» تثبیت کرد.(۱۸۲)

ابوطالب پس از درگذشت عبدالمطلب، بنا بر وصیت پدر، کفالت و سرپرستی حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله) را که هشت ساله بود، بر عهده گرفت و تا هنگام وفاتش؛ سال دهم بعثت، ۴۲ سال تمام، پروانه وار به گرد شمع وجود او گشت و در تمام حالات، در سفر و حضر، از او حراست و حفاظت کامل نمود.(۱۸۳)

ص: ۱۲۶۲۱

مجاهـد از ابن عبّاس نقل کرده است که گروهی از افراد کاردان و باتجربه قبیله مذحج وقتی که قدم های مبارک پیامبر (صـلی الله علیه و آله) را دیدند،)به عبد المطّلب(، گفتند: ای بزرگ حجاز! از این پسر مواظبت کن که ما تا کنون قدمی را شبیه تر از قـدم های او به آن قـدمی که در مقام)ابراهیم علیه السّـلام(است ندیده ایم!. عبد المطّلب با شـنیدن این سـخن رو به ابو طالب کرد و فرمود: گوش کن، ببین اینهـا چه می گوینـد! به راستی که برای این پسـرم ملک و سـلطنتی است!. از آن پس ابو طالب یاری و کفالت رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله) را به بهترین وجه بر عهده گرفت، همیشه همراه او بود و از او جدا نمی شد و آن حضـرت را بسـیار دوست می داشت و بر فرزنـدان خویش مقـدّم می داشت و تـا او را در کنار خویش نمی خوابانیـد، خود نمی خوابید و همواره می گفت: تو پرعقل، خوش طبع و خوش سیمایی!.(۱۸۴)

ابن ابی الحدید، مورّخ و دانشـمند معروف اهل سـنت، در ضـمن شرح فداکاری های حضرت ابوطالب، می گوید: «یک نفر از علمـای شـیعه درباره ایمان ابوطالب کتابی نوشت و نزد من آورد که من بر آن تقریظ بنویسم. من به جای تقریظ، این اشـعار را که شـماره آن هـا به هفت بیت می رسـد، در پشت کتـابش نوشـتم، که مضـمون بخشـی از آن ها چنین است: «اگر ابوطالب و فرزندش علی علیه السلام) نبودند، هرگز اسلام قد راست نمی کرد؛ پدر در مکه از آن حمایت کرد و فرزند در یثرب (مدینه)، جانش را نثار کرد».(۱۸۵)

وی هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از همه سو هدف تیرهای زهرآگین مشرکان مکه بود، مردانه از آن حضرت حمایت کرد و بـدین وسـیله در گسترش اسـلام و تقویت مسـلمانان نقش مهمی ایفا نمود و در راه هـدف مقـدس پیامبر اسـلام (صـلی الله علیه و آله) که نشـر آیین یکتاپرستی و ریشه کن کردن شـرک و بت پرستی بود، از هیچ کوششی دریغ ننمود، حتی به مـدّت سه سـال در کنار پیامبر (صـلی الله علیه و آله) و سایر بنی هاشم در «شـعب ابی طالب»، — که درّه ای خشک و سوزان بود — به سر برد.(۱۸۶)

ایمان ابوطالب و تهمت های ناروا:

بعضـی از اهـل سـنت معتقدنـد که حضـرت ابوطـالب (علیه السّـلام) در طول حیات خود به پیامبر (صـلی الله علیه و آله) ایمان نیاورده است؛ زیرا مشاهده نشده که نماز بخواند و او بدون اسلام از دنیا رفته است.(۱۸۷)

در مقابل، علمای شیعه امامیه و نیز زیـدیه و برخی از علمای اهل سـنت،(۱۸۸) به اسـتناد روایات اسـلامی و شواهد تاریخی، بر این عقیده اند که حضرت ابوطالب مؤمن بوده و مؤمن نیز از دار دنیا رفته است. به بعضی از دلایل آنها اشاره می شود:

۱. حضـرت ابوطالب (علیه السّلام) در مواضع متعدد، در قالب نظم و نثر به نبوت و پیامبری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و حقانیت راه آن حضـرت، اعتراف نموده است. از میان ذخایر علمی و ادبی حضرت ابوطالب و قصاید طولانی وی، قطعاتی چند انتخاب شده که مضمونش چنین است:

«اشـخاص شـریف و فهمیده بدانند که محمد (صلی الله علیه و آله) بسان موسی و مسیح (علیهما السلام) پیامبر است، همان نور آسـمانی را که آن دو در اختیار داشتند، او نیز دارد و تمام پیامبران به فرمان خداوند، مردم را راهنمایی و از گناه باز می دارند. ای سـران قریش! تصوّر کرده ایـد که می توانیـد بر او دست بیابیـد در صورتی که آرزویی را در سـر می پرورانیـد که کمتر از خواب های آشفته نیست. او پیامبر است و وحی از ناحیه خداوند بر او نازل می گردد».

ایشان در بخش دیگری از اشـعار خود سـروده اند: «ای قریش آیا نمی دانید که ما او (محمد) را مانند موسـی، پیامبر یافته ایم و نام و نشان او در کتاب های آسـمانی قید گردیده است و بندگان خدا محبّت مخصوصـی به وی دارند و نباید دربارهٔ کسی که خدا محبّت او را در دل ها به ودیعت گذارده ستم کرد؟».

ص: ۱۲۶۲۳

همچنیین در جای دیگر آورده انـد: «ای برادرزاده تا ابوطالب در میان خاک نخوابیده و لحد را بستر نساخته، هرگز دشـمنان به تو دست نخواهند یافت. به آن چه مأموری آشـکار کن، از هیچ کس مترس و بشارت ده و چشمانی را روشن ساز، مرا به آیین خود خوانـدی و می دانم تو پنـد دهندهٔ من هستی و در دعوت خود امین و درسـتکاری، حقّا که کیش محمد (صـلی الله علیه و آله) از بهترین آئین ها است».(۱۸۹)

دلالت این اشعار و کلمات بر ایمان راسخ حضرت ابوطالب (علیه السّلام) ، واضح و غیر قابل انکار است، به نحوی که برخی از امامان معصوم (علیهم السلام) به بعضی از این اشعار بر ایمان ابوطالب استشهاد نموده اند.(۱۹۰)

۲ در محضـر امام سـجاد علیه السـلام) از ایمان ابوطالب سـخن به میان آمد. آن حضـرت فرمود: «در شگفتم که چرا مردم در ایمان او تردیـد دارنـد، در صورتی که هیچ زن مسـلمانی نبایست بعد از اسـلام آوردن در حباله شوهر کافر خود بماند و فاطمه بنت اسد که از سابقان در اسلام است، تا هنگام مرگ ابوطالب، در نکاح او بود».(۱۹۱)

۳ از امـام باقر (علیه السّـلام) درباره گفتار مردم پیرامون معـذب بودن حضـرت ابوطالب در آتش جهنم، سؤال شـد، حضـرت فرمود: «اگر ایمـان ابوطـالب در یـک کفه ترازو و ایمـان سـایر مردم در کفه دیگر قرار داده شود، همانـا ایمان او ترجیـح دارد، سپس فرمود: آیا نمی دانیـد که حضـرت امیرمؤمنان علیه السـلام) در زمان حیاتش دسـتور می داد که از طرف حضـرت عبدالله (پـدر گرامی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله) و از طرف حضـرت ابوطالب پـدر بزرگوارش، حـج به جا آورنـد و برای بعد از خود نیز نسبت به این امر، وصیت فرمود؟». (۱۹۲)

۴امام جعفر صادق (علیه السّلام) از پدران بزرگوارش (علیهم السّلام) نقل نموده که حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السّلام) روزی در رحبه(۱۹۳) نشسته بود و مردم بسیاری در اطراف آن حضرت جمع شده بودند. در میان آن جماعت شخصی برخاسته و گفت: یا امیرالمؤمنین شما جایگاهی داری که حضرت ربّ العالمین شما را در آن قرار داده و حال آن که پدرت در آتش جهنم معذّب است؟ امیرالمؤمنین علی (علیه السّلام) فرمود: ساکت باش! خدای تبارک و تعالی زبانت را قطع نماید. قسم به آن خدایی که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را به حق، به پیامبری مبعوث فرمود، اگر پدرم اراده کند که همه گنهکاران روی زمین را شفاعت نماید، همانا پروردگار عالم شفاعت او را درباره همه آنها قبول فرماید. آیا پدرم در آتش جهنم معذّب باشد در حالی که فرزند او تقسیم کننده بهشت و جهنم است؟(۱۹۴) قسم به آن خدایی که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را به حق به پیامبری مبعوث فرمود، همانا نور پدر بزرگوارم در روز قیامت انوار تمامی خلایق را تحت الشعاع قرار خواهد داد، مگر پنج نور: نور محمد (صلی الله علیه و آله) و نور من و نور حسن و نور حسین و نور نه نفر از اولاد حسین (علیهم السّلام)؛ زیرا که نور پدرم از نور ما است که خداوند سبحان، نور ما را دو هزار سال قبل از آفرینش آدم خلق فرمود.(۱۹۵)

۵حضرت عبدالعظیم حسنی در نامه ای از محضر امام رضا (علیه السّلام) در مورد ایمان ابوطالب سؤال نمود. امام رضا علیه السلام) در جواب فرمود: « بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. اگر در ایمان ابوطالب شک کنی، سرنوشت تو آتش جهنّم است».(۱۹۶)

ص: ۱۲۶۲۵

6 درباره نماز حضرت ابوطالب (علیه السّلام) ، گفتار امیرالمؤمنین (علیه السّلام) ذکر شد که آن جناب مطابق دین ابراهیم (علیه السّلام) به جانب خانه کعبه نماز می خوانده است. علاوه بر این، ابن ابی الحدید معتزلی معتقد است که در آن زمان (در مکه)، هنوز نماز، واجب نشده بود و نمازی که مرسوم بود، نماز غیر واجب بود که هرکه می خواست می خواند و هر که نمی خواست ترک می کرد و نماز، در مدینه، واجب شد.(۱۹۷)

«علّامه مجلسی» می گوید: شیعه امامیه بر اسلام حضرت ابوطالب (علیه السّلام) اجماع دارد و این که ایشان از ابتدای امر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورده بود و هیچ گاه بتی را نپرستید، بلکه او از اوصیای حضرت ابراهیم (علیه السّلام) بود. اسلام او آن قدر شهرت دارد که مخالفان شیعه، این مطلب را به شیعه نسبت می دهند و روایات در این باره از طرق شیعه و سنی در حدّ تواتر است و بسیاری از علما و محدثان ما در این باره کتاب مستقلی تألیف کرده اند که بر اهل تحقیق مخفی نیست.(۱۹۸)

حضرت ابو طالب و کتمان ایمان خود:

حضرت ابوطالب (علیه السّلام) برای آن که از آیین یکتاپرستی بهتر دفاع کند و مسؤولیت خود را در حفظ جان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در پیشبرد اهداف اسلام بیشتر ادا نماید، تقیه نموده و ایمان و اعتقاد خود را نسبت به اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله) کتمان می نمود.

از شعبی نقل شده که امیر مؤمنان علی (علیه السّلام) فرمود: «به خدا سوگند ابوطالب، عبد مناف فرزند عبد المطلب، مؤمن و مسلمان بود و ایمان خود را پنهان می داشت، از ترس آن که مبادا بنی هاشم از سوی قریش رانده گردند».(۱۹۹)

امام صادق (علیه السّلام) فرمود: «همانا ابوطالب ایمان خود را پنهان می داشت، وقتی از دار دنیا رفت، به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وحی رسید که از مکه خارج شو؛ زیرا دیگر یار و یاوری نداری؛ به همین جهت آن حضرت به مدینه هجرت فرمود».(۲۰۰)

شیوه ذکر شده در صورت لزوم و تناسب زمانی، یک ضرورت عقلی و قرآنی و اجتماعی بوده و احادیث زیادی در این باره در منبع روایی آمده است؛ چنان که امام صادق (علیه السّلام) فرمود: «مثل ابوطالب مثل اصحاب کهف است که ایمان واقعی خود را مخفی نگهداشته، و در ظاهر خود را کافر معرفی می کردند؛ از این رو، خداوند دو پاداش به آنان مرحمت فرمود». (۲۰۱)

وفات حضرت ابوطالب:

«حضرت ابوطالب سه سال قبل از هجرت، و دو ماه بعد از آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یارانش از «شعب» خارج شدند، در ماه شوال یا ذی القعده سال دهم بعثت، در سن هشتاد و چند سالگی از دنیا رفت».(۲۰۲) بدنش را در مکه معظمه در «حجون» معروف به «قبرستان ابوطالب» دفن کردند.(۲۰۳)

پس از این که حضرت ابوطالب از دنیا رفت و علی (علیه السّلام) وفات پدر را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خبر داد، آن حضرت بسیار محزون و غمگین شد و سخت گریست. سپس دستور داد: برو او را غسل داده و کفن کن و حنوط نما و هرگاه او را بر تخت گذاشتی مرا مطلع کن. امیرالمؤمنین (علیه السّلام) همین گونه عمل کرد، آن گاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تشریف آورده و تخت «ابوطالب» را بر دوش مبارک گرفته و فرمود: «ای عموی بزرگوار! تو صله رحم را به نیکی به جا آوردی و پاداش نیکی دادی، تو مرا در کودکی تربیت و کفالت نمودی، و در بزرگی یاری و معاونت دادی». پس از این، روی خود را به طرف مردم کردند و فرمودند: به خداوند سوگند، از عموی خود چنان شفاعتی کنم که جهانیان از وی به شگفت آیند». (۲۰۴) وی در حالی دنیا را وداع گفت که قلبش لبریز از ایمان به خدا و عشق به محمد (صلی الله علیه و آله) بود.

با مرگ او خیمه ای از حزن و اندوه بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان آن روز که کمتر از پنجاه نفر بودند، سایه افکند؛ زیرا آنان بهترین حامی، مدافع و فداکار در راه اسلام را از دست دادند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: تا زمانی که ابوطالب زنده بود، قریش نمی توانست هیچ گونه ناخوشایندی برای من ایجاد کند».(۲۰۵)ابن کثیر و ابن اثیر نقل می کنند: «کفار قریش پس از وفات ابوطالب بر سر مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خاک و گاهی روده گوسفند می ریختند».(۲۰۶)

اندوه مسلمانان چند روز بعد با درگذشت حضرت خدیجه (علیها السّلام)، رکن دیگر اسلام و حامی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، دو چندان شد.(۲۰۷) درگذشت ابوطالب و خدیجه کبری (علیهما السّلام) مصیبت بزرگی برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود به حدّی که آن سال را، «عام الحزن»؛ یعنی سال اندوه و غم، نامید.(۲۰۸)

فاطمه بنت اسد مادر امام علی (علیه السّلام)

فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف، مادر امیرالمؤمنین (علیه السّلام)، از زنان مسلمان و صالحه تاریخ اسلام است.(۲۰۹) یکی از مهم ترین ویژگی های این بانوی مکرمه آن بود که در امر نگهداری و سرپرستی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سنین کودکی آن حضرت، با حضرت ابوطالب همکاری می‌کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مورد مهر و محبت و نیکی کامل خود قرار می داد تا جایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به این بانوی مکرمه، «مادر» می گفت.

مسعودی می نویسد: «...فاطمه بنت اسد به رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) علاقه زیادی داشت ...، چنانچه آن حضرت یک لحظه از نظر فاطمه غایب می شد، چهره او از نظرش غایب نمی شد... نگران بود، تا این که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را حاضر نماید و مشغول غذا دادن، شست وشو کردن، نظیف نمودن، لباس پوشانیدن، روغن مالی کردن، خوش بو نمودن و اصلاح کار آن حضرت شود. در روز مواظب شیر دادن آن بزرگوار بود، همین که شب می شد، مشغول حاضر کردن رختخواب و (وسایل) خواب و متکا آن حضرت می گردید. در شب و روز از حضرت محمّد (صلی اللّه علیه و آله) جدا نمی شد، از آن حضرت غفلت و از خدمتش کوتاهی نمی کرد...».(۲۱۰)

خوارزمی از امام صادق (علیه السّلام) نقل نموده که فاطمه بنت اسد، نیکوکارترین مردم به رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) بود.(۲۱۱)

ابن جوزی به نقل از زهری می گوید: رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) به دیدار فاطمه بنت اسد می رفت و در خانه وی خواب قیلوله (خواب پیش از ظهر) می کرد و او زن شایسته ای بود.(۲۱۲)

ایمان و بیعت فاطمه بنت اسد:

هر کسی از سیره‌نویسان که به شرح حال فاطمه بنت اسد، پرداخته است، او را از نخستین زنان مسلمان برشمرده است.(۲۱۳) «ابن ابی‌الحدید» روایت کرده است که فاطمه بعد از ده تن اسلام آورد و او نفر یازدهم بود.(۲۱۴)

در مقاتل الطالبیین از زبیر بن عوام نقل شده است که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) شنیدم زنان را به بیعت فرا می خواند وقتی که آیه مبارکه «ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، دزدی و زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، تهمت و افترایی پیش دست و پای خود نیاورند و در هیچ کار شایسته ای مخالفت فرمان تو نکنند، با آنها بیعت کن و برای آنان از درگاه خداوند آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده و مهربان است»،(۲۱۵) نازل شد و فاطمه بنت اسد، نخستین زنی بود که با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بیعت کرد.(۲۱۶)

ابن‌جوزی از ابن عباس نقل نموده که او نخستین زنی بود که بعد از خدیجه (علیها السّلام) با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در مکه بیعت کرد.(۲۱۷)

هجرت به مدینه:

ص: ۱۲۶۲۹

از امام صادق (علیه السّلام) نقل شده که فاطمه بنت اسد اولین زنی بود که با پای پیاده به سوی مدینه هجرت کردند.(۲۱۸)

وقتی فرمان هجرت مسلمانان از مکه به سوی مدینه از طرف خدا بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابلاغ شد، مسلمانان گروه گروه به مدینه مهاجرت کردند، از جمله آنان حضرت علی (علیه السّلام) به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) به همراه فواطم (فاطمه زهرا (علیها السلام)، فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر بن عبدالمطلب) و به همراه پسر امایمن از مکه به سوی مدینه هجرت کردند. «ابو واقد» فرستاده پیامبر (صلی الله علیه و آله)، شتران آنها را می‌راند. علی (علیه السّلام) به او فرمود: «ابو واقد با زنان مدارا کن؛ زیرا آنان توان مشقت و سختی راه را ندارند». ابو واقد عرض کرد: «می‌ترسم ما را تعقیب کنند»، حضرت فرمود: «بایست؛ زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: ای علی آنها اکنون نمی توانند، صدمه ای بر تو وارد آورند»، پس آن حضرت خود هدایت آن گروه را بر عهده گرفت و آرام و ملایم می‌راند. در همین هنگام گروهی از مشرکان مکه که در تعقیب آنها بودند، سدّ راه آنان شدند و قصد برگرداندن آنها را داشتند که حضرت علی (علیه السّلام) با آنان درگیر شد و بعضی از آنها را کشت و بقیه فرار کردند. سپس حضرت و همراهان در محله ای به نام «ضجنان» (کوهی نزدیکی مکه)، فرود آمدند. در طول شبانه روزی که آن جا توقف کرده بودند، چند تن از مستضعفان مؤمن که «امایمن» (کنیز رسول خدا صلی الله علیه و اله) در میان آنها بود، به آنان پیوستند.

ص: ۱۲۶۳۰

حضرت علی (علیه السّلام) آن شب را تا سپیده دم، با فواطم، یا به نماز و یا به ذکر خدا در حال ایستاده و نشسته سپری نمودند، امام علی (علیه السّلام) سپیده دم نماز صبح را با همراهان به جای آوردند و سپس منزل به منزل را با یاد خدا طی کردند تا به مدینه رسیدند. در این شرایط فرشته وحی قبل از ورود ایشان به مدینه، بر قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد و این آیه را در شأن آنان نازل نمود: «آنهایی که در حال ایستاده و نشسته و خفتن، خدا را یاد می‌کنند و پیوسته در آفرینش آسمان ها و زمین می‌اندیشند... پس خداوند دعایشان را مستجاب گردانید؛ زیرا من که پروردگارم، عمل هیچ کس از زن و مرد را بی‌مزد نگذارم».(۲۱۹)

در این آیه شریفه منظور از «مرد» حضرت علی (علیه السّلام) و از «زن» فواطم می‌باشند که فاطمه بنت اسد یکی از آنها است. (۲۲۰)

وفات فاطمه بنت اسد:

امام صادق (علیه السّلام) درباره فاطمه بنت اسد و قضایای مربوط به وفاتش چنین گزارش داده است: «... فاطمه بنت اسد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنید که می‌فرمود: بی‌گمان مردم در روز قیامت، عریان، آن گونه که از مادر زاده شده اند، محشور می‌شوند، پس فاطمه بنت اسد گفت: وای از رسوایی!، پس پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: من از خدا می‌خواهم که تو را پوشیده برانگیزد و نیز شنید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از فشار قبر یاد می‌کند، پس گفت: وای از ناتوانی، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: من از خدا می‌خواهم که از این (فشار قبر)، کفایتت کند. روزی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت: من می خواهم این کنیز خود را آزاد کنم، حضرت در پاسخش فرمود: اگر چنین کنی خدا به هر عضوی از او، عضوی از تو را از دوزخ آزاد کند. فاطمه بنت اسد وقتی بیمار شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را وصی خود قرار داد و سفارش کرد که خادم او را آزاد کند و چون زبانش بند آمده بود با اشاره، با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخن می گفت و پیامبر (صلی الله علیه و آله) وصیتش را قبول کرد. روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشسته بود که امیرالمؤمنین (علیه السّلام) گریان نزدش آمد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود، چه چیزی گریانت کرده است؟ عرض کرد: مادرم فاطمه درگذشت؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «و نیز مادر من به خدا سوگند!» و شتابان برخاست و به درون خانه آمد، سپس به او نگریست و گریست. آن گاه به زن ها دستور داد او را غسل دهند و فرمود: چون از غسل او فارغ شدید، کاری نکنید تا به من اعلام کنید، چون از غسل فارغ شدند، به ایشان اعلام کردند، پس آن حضرت یکی از پیراهن های خود را که به تن می پوشید، داد تا او را در آن کفن کنند و به مسلمانان فرمود: چون در کار (کفن و دفن) فاطمه مشاهده کردید من کاری می کنم که پیش از آن با کسی نکرده ام، سبب آن را از من بپرسید!.

چون زنان از غسل و کفن او فارغ شدند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و جنازه او را بر دوش گرفت و زیر جنازه او بود تا او را به قبرش رسانید و او را در کنار قبرش نهاد و خود وارد قبرش شد و در آن خوابید و سپس برخاست و با دست خود او را گرفت و در قبرش نهاد و بعد مدتی طولانی با او راز گفت... سپس از قبرش خارج شد و خشت بر آن چید و آن را کامل ساخت، سپس روی قبرش افتاد و شنیدند که می فرمود: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ، خدایا من او را به تو می سپارم، سپس برگشت. مسلمانان به آن حضرت گفتند: ما دیدیم شما کارهایی کردید که پیش از امروز نکرده بودید، فرمود: امروز (آخرین قسمت) احسان و نیکی ابوطالب را از دست دادم، فاطمه کسی بود که اگر نزد او چیزی بود، مرا نسبت بدان بر خود و فرزندانش مقدم می داشت.

من روزی از قیامت یاد کردم و از این که مردم در آن برهنه محشور می شوند، گفت: وای از این رسوایی من، من ضمانت کردم که خدا او را با تن پوشیده محشور سازد، من از فشار قبر یاد کردم، گفت: وای از ناتوانی من، و من ضمانت کردم که خدا او را آسوده سازد، من به همین جهت او را در پیراهنم کفن کردم و در قبرش خوابیدم و خود را بر آن انداختم تا به او تلقین کردم آن چه از او پرسش می شد؛ زیرا از او از پروردگارش سؤال شد و او پاسخ گفت، و از رسولش سؤال شد و او جواب داد...». (۲۲۱)

آری، این بانوی با فضیلت پس از سال ها تلاش و مجاهدت و حمایت از دین خدا و رسول او و پرورش ولیّ او، سرانجام در سال چهارم هجری، در مدینه، دیده از جهان فرو بست و در منطقه «روحاء» به خاک سپرده شد.(۲۲۲)

کودکی امام علی (علیه السّلام)

امام علی (علیه السّلام) در کودکی که دوره حساس شکل گیری شخصیت و دوره تربیت جسمی و روحی است، در خانه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و تحت تربیت مستقیم آن حضرت به سربرد. مورخان اسلامی در این زمینه می نویسند:

«از نعمت های بزرگی که خداوند به علی بن ابی طالب (علیه السّلام) داد، این بود که پیش از اسلام در دامن تربیت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) نشو و نما یافت. مجاهد نقل کرده که از جمله نعمت های خداوند و کرامت های او و نسبت به علی بن ابی طالب (علیه السّلام) این بود که قریش دچار قحطی سختی شد و ابو طالب مردی عیالمند بود که نان خور زیادی داشت، پس رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) به عباس؛ عموی خود که دارایی و ثروتش بیش از سایر بنی هاشم بود فرمود: ای عباس، عیال برادرت ابو طالب زیادند، و چنانچه می بینی مردم به این قحطی سخت، دچار گشته اند، بیا با هم به نزد او برویم و به وسیله ای از نان خوران او کم کنیم، من یکی از پسران او را به نزد خود می برم و تو هم یکی را ببر.

عباس این پیشنهاد را پذیرفت، و هر دو به نزد ابو طالب آمده و منظور خویش را اظهار کردند، ابوطالب گفت: عقیل را برای من بگذارید (و برخی می گویند: گفت: عقیل و طالب را برای من بگذارید) و هر کدام را خواهید ببرید. پس رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله)، علی (علیه السّلام) را برداشت و عباس نیز جعفر را برداشته و به خانه خود بردند. بدین ترتیب علی (علیه السّلام) در تمام موارد با رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) بود تا هنگامی که آن بزرگوار به رسالت مبعوث شد، پس علی (علیه السّلام) به او ایمان آورد و نبوتش را تصدیق کرده، پیروی او را بر خود لازم شمرد، جعفر نیز در خانه عباس بود تا هنگامی که اسلام اختیار کرده و از سرپرستی او بی نیاز گشت».(۲۲۳)پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) پس از گرفتن علی (علیه السّلام) فرمود: «همان را برگزیدم که خدا او را برای من برگزید».(۲۲۴)

ص: ۱۲۶۳۳

از آن جا که حضرت محمد (صلی اللّه علیه و آله) در سنین کودکی در خانه عمویش ابوطالب و تحت کفالت او بزرگ شده بود، می خواست با تربیت یکی از فرزندان او، زحمات وی و همسرش فاطمه بنت اسد را جبران کند و از میان فرزندان او نظر به علی (علیه السّلام) داشت.(۲۲۵)

امام علی (علیه السّلام) در دوران خلافت خود، در خطبه «قاصعه» به این دوره تربیتی خود اشاره نموده و می فرماید: «شما (یاران پیامبر) از خویشاوندی نزدیک من با رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) و موقعیت خاصی که با آن حضرت داشتم آگاهید، و می دانید موقعی که من خردسال بودم، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) مرا در آغوش می گرفت و به سینه خود می فشرد و مرا در بستر خود می خوابانید، به طوری که من بدن او را لمس می کردم، بوی خوش آن را می شنیدم و او غذا در دهان من می گذارد...، من همچون بچه ای که به دنبال مادرش می رود، همه جا همراه او می رفتم و او هر روز یکی از فضائل اخلاقی خود را به من تعلیم می نمود و دستور می داد که از آن پیروی کنم».(۲۲۶)

امام علی (علیه السّلام) در غار حراء:(۲۲۷)

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) پیش از آن که به رسالت مبعوث شود، سالی یک ماه در غار حراء به عبادت می پرداخت. قرائن نشان می دهد که حضرت محمد (صلی اللّه علیه و آله) با عنایت شدیدی که نسبت به علی (علیه السّلام) داشت او را در آن یک ماه همراه خود به حراء می برد. وقتی که فرشته وحی برای نخستین بار در همان غار بر حضرت محمد (صلی اللّه علیه و آله) نازل شد و او را به مقام رسالت مفتخر ساخت، علی (علیه السّلام) در کنار آن حضرت بود.(۲۲۸) علی (علیه السّلام) در خطبه «قاصعه» در این باره می فرماید:

ص: ۱۲۶۳۴

«پیـامبر هر سال در کوه حراء به عبادت می پرداخت و جز من کسـی او را نمی دیـد...، هنگامی که وحی بر آن حضـرت نازل شد، صدای ناله شـیطان را شنیدم، به رسول خدا عرض کردم: این ناله چیست؟ فرمود: این ناله شیطان است و علت ناله اش این است که او از این که در روی زمین اطاعت شود، ناامید گشـته است. آن چه را من می شـنوم تو نیز می شـنوی و آن چه را می بینم تو نیز می بینی، جز این که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر (من) و بر خیر و نیکی هستی».(۲۲۹)

این گفتار پیامبر اسـلام (صـلی الله علیه و آله) نشان می دهد که تربیت های پیگیر آن حضـرت و پاکی روح علی (علیه السّلام) سبب شـد که او در همان دوران کودکی با قلب حساس، دیـده نافـذ و گوش شـنوا، چیزهایی را ببیند و صداهایی را بشـنود که برای مردم عادی دیدن و شنیدن آنها ممکن نیست.

ابن ابی الحدید معتزلی در شـرح نهج البلاغه می نویسد: «در کتب صـحاح روایت شده است که وقتی جبرئیل برای نخستین بار بر پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) نازل گردید و او را به مقام رسالت مفتخر ساخت، علی (علیه السّلام) در کنار پیامبر اسلام بود». (۲۳۰)

از امام صادق (علیه السّـلام) نقل شـده است که فرمود: «علی (علیه السّـلام) پیش از رسالت پیامبر اسـلام (صـلی الله علیه و آله) همراه آن حضرت، نور نبوت را می دید و صدای فرشته را می شنید. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به او می فرمود: اگر من خاتم پیامبران نبودم، تو شایسـتگی مقام نبوت را داشتی، ولی تو وصـی و وارث من، سرور اوصیا و پیشوای پرهیزگاران هستی». (۲۳۱)

ص: ۱۲۶۳۵

همسران امام علی (علیه السّلام)

امـام علی (علیه السّـلام) بنـا بر مصـالحی، ازدواج هـای متعـدّدی داشـته است. در بعضـی از منـابع تـاریخی تعـداد همسـران آن حضرت، ۹ نفر ذکر شـده است. (۲۳۲) اوّلین همسـر امیر مؤمنان علی (علیه السّـلام)، «حضـرت فاطمه زهرا (علیها السّلام)» بوده است. تا زمانی که ایشان در قیـد حیات بودند، امام علی (علیه السّـلام) با زن دیگری ازدواج نکرد. چنان که رسول خدا (صـلّی اللّه علیه و آله) در زمـان حیـات خـدیجه (علیها السّـلام) زن دیگری اختیار نفرمود.(۲۳۳) از وصـیت های حضـرت زهرا (علیها السلام) این بود که بعد از او با «امامه» دختر زینب (خواهر حضرت زهرا علیها السّلام)، ازدواج کند.(۲۳۴)

ابن جوزی به نقل از واقدی می گوید: موقعی که علی (علیه السّـلام) به شـهادت رسـید، چهار زن به نام های: امامه دختر زینب بنـت رسـول اللّـه (صـلّی اللّه علیه و آله)، لیلی تمیمیّه، امّ البنین کلابـیّه و اسـماء بنت عمیس و هجـده امّ ولـد (کنیز فرزنـد دار) داشت.(۲۳۵)

سید محسن امین درباره همسران علی (علیه السّلام) آورده است:

نخستین همسـر آن حضـرت، «فاطمه زهرا (علیها السّـلام)» دخت گرامی پیامبر خدا (صلّی اللّه علیه و آله) بوده است. علی (علیه السّـلام) تا زمانی که فاطمه (علیها السـلام) در قیـد حیات به سـر می برد، همسـر دیگری اختیار نکرد. پس از شـهادت حضـرت فـاطمه (علیهـا السـلام)، آن حضـرت با «امامه» دختر ابو العاص بن ربیع که فرزنـد زینب دختر پیامبر (صـلّی اللّه علیه و آله) بود ازدواج کرد. «ام البنین» دختـر حزام بن دارم کلابـیه، زن دیگری بود که علی (علیه السّـلام) او را به عقـد خود درآورد. پس از ازدواج بـا ام البنین، آن حضـرت بـا «لیلی» دختر مسـعود بن خالـد نهشـلیه تمیمیّه دارمیه ازدواج کرد و پس از ازدواج بـا وی با «اسماء» بنت عمیس خثعمی پیمان زناشویی بست. اسماء تا قبل از شهادت جعفر بن ابی طالب، همسر وی بود و پس از شهادت جعفر، ابوبکر او را به ازدواج خود درآورد و چون ابوبکر از دنیا رفت، علی (علیه السّلام) او را به همسری خویش گرفت. یکی دیگر از همسـران امیرالمؤمنین (علیه السّلام)، «ام حبیب» دختر ربیعه تغلبیه موسوم به صهبا بوده است. این زن از قبیله «سبی» بود که خالد بن ولید در «عین التمر» بر آنها حمله برده و ایشان را به اسیری گرفته بود. «خوله» دختر جعفر بن قیس بن مسلمه حنفی و یا به قولی دیگر خوله دختر ایاس، از دیگر زنان آن حضـرت بوده است. همچنین علی (علیه السّـلام) با «ام سـعد» یا ام سـعید دختر عروه بن مسعود ثقفی و نیز «مخبأه» دختر امری القیس بن عدی کلبی، پیمان زناشویی بست.(۲۳۶)

ص: ۱۲۶۳۶

ازدواج امام علی (علیه السّلام) و حضرت زهرا (علیها السّلام)

اولین همسر امام علی (علیه السّلام)، حضرت زهرا (علیها السّلام) بود و این ازدواج و پیوند مبارک به امر پروردگار عالم صورت گرفت. از ابن مسعود نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند تبارک و تعالی به من امر فرمود که فاطمه (علیها السّلام) را به ازدواج علی (علیه السّلام) در آورم».(۲۳۷)

مفضّل از امام صادق (علیه السّلام) نقل می کند: «اگر خداوند متعال امیرالمؤمنین (علیه السّلام) را خلق نمی فرمود، برای فاطمه (علیها السلام) بر روی زمین از حضرت آدم تا دیگران، کفو و همتایی نبود».(۲۳۸)

الف. سن امام علی و حضرت زهرا (علیهما السّلام) هنگام ازدواج

در سن شریف حضرت علی و فاطمه (علیهما السلام) هنگام ازدواج و همچنین تاریخ عقد و رفتن حضرت فاطمه (علیها السّلام) به خانه امام علی (علیه السّلام) بین عالمان شیعه و اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد:

سید محسن امین می گوید: «بنابر نظر اکثر عالمان شیعه که حضرت زهرا (علیها السلام) در سال پنجم بعثت به دنیا آمده است، سن حضرت در زمان ازدواج، ۹ یا ۱۰ یا حداکثر ۱۱ سال بوده است؛ زیرا آن حضرت با امام علی (علیه السّلام)، یک سال (یا دو سال یا سه سال) بعد از هجرت ازدواج کرده است».(۲۳۹)

در استیعاب نقل شده است: «حضرت فاطمه (علیها السلام) در سن چهل و یک سالگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دنیا آمد و حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) بعد از جنگ احد، فاطمه (علیها السّلام) را به ازدواج علی (علیه السّلام) در آورد... و سن حضرت زهرا (علیها السلام) هنگام ازدواج ۱۵ سال و ۵ ماه و نیم بوده است و سن امیر مؤمنان (علیه السّلام) ۲۱ سال و ۵ ماه بوده است».(۲۴۰)

ص: ۱۲۶۳۷

ابوالفرج اصفهانی گفته است: حضرت فاطمه (علیها السّلام) به هنگام ازدواج هجده سال داشته است.(۲۴۱) ابن حجر در الإصابه (۲۴۲)و ابن سعد در الطبقات الکبری(۲۴۳) نیز همین قول را روایت کرده اند.

ب. تاریخ ازدواج امام علی و حضرت زهرا (علیهما السلام)

در باره روز و ماه ازدواج حضرت علی و فاطمه (علیهما السّلام) چند قول وجود دارد:

۱ روز اول ذی الحجه (و به قولی روز ششم)، عقد فاطمه (علیها السّلام) و روز سه شنبه ششم همان ماه، بعد از جنگ بدر، ازدواج صورت گرفته است.(۲۴۴)

۲ در ماه شوّال پس از بازگشت حضرت علی (علیه السّلام) از جنگ بدر بوده است.(۲۴۵)

۳ بنابر روایت امام صادق (علیه السّلام): عقد علی و فاطمه (علیهما السلام) در ماه رمضان سال دوم هجری و ازدواج آنها در ذی الحجّه همان سال بوده است.(۲۴۶)

۴ سید بن طاووس به نقل از شیخ مفید می نویسد: زفاف فاطمه (علیها السّلام) در شب پنج شنبه، بیست و یکم ماه محرم سال سوم هجرت بوده است. سید بن طاووس این نقل را می پذیرد.(۲۴۷)

۵ برخی بر این عقیده اند که عقد حضرت فاطمه (علیها السّلام) در اواخر ماه صفر و ازدواج در ماه ذی الحجه بوده است.(۲۴۸)

۶ عده ای نیز گفته اند: عقد در ماه ربیع الأول سال دوم هجری بوده و در همان ماه نیز ازدواج صورت پذیرفته است.(۲۴۹)

۷ ابن سعد روایت کرده است که عقد فاطمه (علیها السّلام) با علی (علیه السّلام)، پنج ماه پس از ورود پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه در ماه رجب بوده و ازدواج پس از بازگشت از بدر صورت پذیرفته است.(۲۵۰) (۲۵۱)

ص: ۱۲۶۳۸

آن چه که بین این اقوال مشترک است، این است که ازدواج حضرت علی و فاطمه (علیهما السلام) بعد از جنگ بدر بوده است، ولی در سال و ماه آن اتفاق نظر وجود ندارد.

فرزندان امام علی (علیه السّلام)

با توجه به این که حضرت فاطمه (علیها السّلام) پس از وفات پیامبر (صلّی الله علیه و آله)، جنین پسری را که آن حضرت (صلی الله علیه و آله) وی را «محسن» نامیده بود، سقط کرد،(۲۵۲) درباره تعداد فرزندان آن حضرت اختلاف نظر وجود دارد. شیخ مفید و طبرسی تعداد فرزندان آن حضرت را بدون احتساب حضرت محسن، بیست و هفت دختر و پسر و با احتساب حضرت محسن، بیست و هشت تن ذکر کرده اند.(۲۵۳)

ابن جوزی از علمای اهل سنت و سید محسن امین از شیعه، شمار اولاد امام علی (علیه السّلام) را سی و سه نفر می دانند.(۲۵۴)

اسامی فرزندان امام علی (علیه السّلام) بنابرنقل شیخ مفید به قرار ذیل است:

۱ـ امام حسن، امام حسین (علیهما السّلام)، زینب کبری و زینب صغری که کنیه اش ام کلثوم (علیهما السّلام) بوده است. مادر اینان حضرت فاطمه زهرا (علیها السّلام) دختر گرامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است.

۲ـ محمّد، مکنّی به ابو القاسم که مادرش خوله دختر جعفر بن قیس از طائفه حنفیه بود.

۳ـ عمر و رقیه، که دو قلو بودند و مادرشان ام حبیب دختر ربیعه بود.

۴ـ عباس، جعفر، عثمان و عبداللّه و مادر اینان ام البنین دختر حزام بن خالد بن دارم بود که همگی به اتفاق برادرشان حضرت سیدالشهداء (علیه السّلام)، در کربلا به شهادت رسیدند.

۵ محمّد اصغر، مکنّی به ابوبکر، و عبیداللّه که در کربلا شهید شدند و مادرشان لیلی دختر مسعود از بنی دارم بود.

۶ یحیی که مادرش اسماء بنت عمیس بود.

۷ ام الحسن و رمله که مادرشان ام سعید دختر عروه بن مسعود ثقفی بود.

۸ نفیسه، زینب صغری، رقیه صغری، ام هانی، ام الکرام، جمانه مکنّی به ام جعفر، امامه، ام سلمه، میمونه، خدیجه و فاطمه که مادرانشان مختلف بودند.(۲۵۵) (۲۵۶)

کتابنامه امام علی (علیه السلام)

قرآن کریم. نهج البلاغه؛ گردآورنده: سید رضی؛ انتشارات هجرت، چاپ اول، قم، ۱۴۱۴ق. ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ مکتبه آیه الله المرعشی، قم، ۱۳۷۸– ۱۳۸۳ش. ابن اثیر، عزالدین؛ الکامل فی التاریخ؛ دار الصادر، بیروت، ۱۳۸۵ش. ابن اثیر جزری، مبارك بن محمد؛ النهایه فی غریب الحدیث و الأثر؛ مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ اول، قم، بی تا. ابن اثیر، عزالدین؛ أسد الغابه فی معرفه الصحابه؛ دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۹ق. ابن الجوزی؛ تذکره الخواص؛ منشورات الشریف الرضی، چاپ اوّل، قم، ۱۴۱۸ق. ابن المغازلی، علی بن محمد؛ مناقب الإمام علی بن أبی طالب علیهما السّلام؛ دار الأضواء، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۲۴ق. ابن شهر آشوب؛ مناقب آل ابی طالب؛ انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹ق. ابن صباغ مالکی، علی بن محمد؛ الفصول المهمه فی معرفه الأئمه علیهم السلام؛ دار الحدیث، چاپ اول، قم، ۱۴۲۲ق. ابن عبد البر؛ الاستیعاب فی معرفه الاصحاب؛ محقق: البجاوی، علی محمد؛ دار الجیل، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۲ق. ابن کثیر دمشقی؛ البدایه و النهایه؛ دار الفکر، بیروت، بی تا. ابن مردویه اصفهانی؛ مناقب علی بن أبی طالب علیهما السّلام؛ دار الحدیث، چاپ دوم، قم، ۱۴۲۴ق. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ محقق: فارس (صاحب الجوائب)، احمد؛ دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع– دار صادر، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۱۴ق. ابن هشام؛ السیره النبویه؛ دار المعرفه، بیروت، بی تا. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ محقق: عبدالقادر عطا، محمد؛ دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۱۸ق. اربلی، علی بن عیسی؛ کشف الغمه فی معرفه الأئمه؛ رضی، چاپ اوّل، قم، ۱۴۲۱ق. اسکافی، محمد بن همام؛ منتخب الأنوار فی تاریخ الأئمه الأطهارعلیهم السلام؛ دلیل ما، چاپ اوّل،قم، ۱۴۲۲ق. اصفهانی، ابوالفرج؛ مقاتل الطالبیین؛ دار المعرفه، بیروت، بی تا. امینی، عبدالحسین؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب؛ مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، چاپ اوّل، قم، ۱۴۱۶ق. امین عاملی، سید محسن؛ أعیان الشیعه؛ دار التعارف، بیروت، ۱۴۰۳ق. انصاری زنجانی، اسماعیل؛ الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء سلام الله علیها؛ دلیل ما، چاپ اوّل، قم، ۱۴۲۸ق. آیتی، محمد ابراهیم؛ تاریخ پیامبر اسلام؛ دانشگاه تهران، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۸ش. باعونی، شمس الدین؛ جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی بن أبی طالب علیهما السّلام؛ مجمع إحیاء الثقافه الإسلامیه، چاپ اوّل، قم، ۱۴۱۵ق. بحرانی، سید هاشم؛ تفسیر البرهان؛ بنیاد بعثت، چاپ اول، تهران، ۱۴۱۶ق. بلاذری، احمد بن یحیی؛ أنساب الأشراف؛ دار الفکر، چاپ اوّل، بیروت، ۱۴۱۷ق. پیشوایی، مهدی؛ سیرهٔ پیشوایان؛ مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق (علیه السلام)، چاپ سوم، قم، ۱۳۷۵ش. تبریزی، جواد؛ صراط النجاه؛ بی نا، بی جا، بی تا. جعفریان، رسول؛ سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ دلیل ما، چاپ سوم، قم، ۱۳۸۳ش. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ الصحاح – تاج اللغه و صحاح العربیه؛ محقق: عطار، احمد عبد الغفور؛ دار العلم للملایین، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۰ق. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله؛ المستدرک علی الصحیحین؛ تحقیق: نرم افزار

المکتبه الشامله. حر عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه؛ محقق: گروه پژوهش مؤسسه آل البیت علیهم السلام؛ مؤسسه آل البیت، چاپ اول، قم، ۱۴۰۹ق. حسن زاده آملی، حسن؛ هزار و یک کلمه؛ بوستان کتاب، قم، بی تا. حلبی شافعی، ابوالفرج؛ السیره الحلبیه؛ دار الکتب العلمیه، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۲۷ق. حموی، محمد بن اسحاق؛ أنیس المؤمنین؛ بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۶۳ش. خصیبی، حسین بن حمدان؛ الهدایه الکبری؛ البلاغ، بی جا، ۱۴۱۹ق. الخنیزی، عبدالله؛ ابوطالب مؤمن قریش؛ مترجم: شاهین، عبدالله؛ نشر انصاریان، چاپ دوم، ۱۳۸۶ش. خوارزمی، موفق بن احمد؛ المناقب؛ جامعه مدرسین، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۱ق. رسولی محلاتی، سید هاشم؛ زندگانی محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم (ترجمه سیره ابن هشام)؛ کتابچی، چاپ پنجم، قم، ۱۳۷۵ش. سهیلی، عبدالرحمن؛ الروض الأنف فی شرح السیره النبویه؛ دارإحیاءالتراث العربی،چاپ اول،بیروت، ۱۴۱۲ق. سید بن طاوس؛ الإقبال بالأعمال الحسنه فیما یعمل مره فی السنه؛ دار الکتب الإسلامیه، چاپ دوم، تهران، ۱۴۰۹ق. سیوطی، جلال الدین؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور؛ کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ق. شاذان بن جبرئیل؛ الروضه فی فضائل أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیهما السلام؛ مکتبه الأمین، چاپ اوّل، قم، ۱۴۲۳ق. شاذان بن جبرئیل؛ الفضائل؛ رضی، چاپ دوم، قم، ۱۳۶۳ش. شریف قَرشی، باقر؛ موسوعه الإمام أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام؛ مؤسسه الکوثر، چاپ اوّل، بی جا، ۱۴۲۳ق. شوشتری، قاضی نور الله؛ إحقاق الحق و إزهاق الباطل؛ مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ اوّل، قم، ۱۴۰۹ق. شیعی سبزواری، حسن بن حسین؛ راحه الأرواح در شرح زندگانی، فضائل و معجزات ائمه اطهار علیهم السلام؛ اهل قلم، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۸ش. صدوق، محمد بن علی؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ نشر جهان، چاپ اوّل، تهران، ۱۳۷۸ق. صدوق، محمد بن علی؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ اسلامیه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۹۵ق. صدوق، محمد بن علی؛ الأمالی؛ اعلمی، چاپ پنجم، بیروت، ۱۴۰۰ق. صدوق، محمد بن علی؛ الخصال؛ محقق: غفاری، علی اکبر؛ جامعه مدرسین، چاپ اول، قم، ۱۳۶۲ش. صدوق، محمد بن علی؛ علل الشرائع؛ مترجم: ذهنی تهرانی، محمد جواد؛ انتشارات مؤمنین، چاپ اول، قم، ۱۳۸۰ش. صدوق، محمد بن علی؛ معانی الأخبار؛ محقق: غفاری، علی اکبر؛ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، قم، ۱۴۰۳ق. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، قم، ۱۴۱۷ق. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ مترجم: موسوی همدانی، سید محمد باقر؛ جامعه مدرسین، قم، ۱۳۷۴ش. طبرسی، احمد بن علی؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج؛ نشر مرتضی، چاپ اول، مشهد، ۱۴۰۳ق. طبرسی، فضل بن حسن؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام)؛ مترجم: عطاردی، عزیز الله؛ اسلامیه، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۰ق. طبرسی، فضل بن حسن؛ إعلام الوری بأعلام الهدی؛ آل البیت، چاپ اول، قم، ۱۴۱۷ق. طبری، عماد الدین؛ بشاره المصطفی لشیعه المرتضی؛ المکتبه الحیدریه، چاپ دوم، نجف، ۱۳۸۳ق. طبری، عماد الدین؛ تحفه الأبرار فی مناقب الأئمه الأطهار علیهم السلام؛ میراث مکتوب، چاپ اوّل، تهران، ۱۳۷۶ش. طریحی، فخر الدین؛ مجمع البحرین؛ محقق: حسینی، سید احمد؛ کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم، تهران ۱۴۱۶ق. طوسی، محمد بن حسن؛ الأمالی؛ دار الثقافه، چاپ اول، قم، ۱۴۱۴ق. طوسی، محمد بن حسن؛ تهذیب الأحکام؛ دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، تهران، ۱۴۰۷ق. طیب، سید عبد الحسین؛ اطیب البیان فی تفسیر القرآن؛ انتشارات اسلام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۸ش. عاصمی، احمد بن محمد؛ العسل المصفی من تهذیب زین الفتی فی شرح سوره هل أتی؛ مجمع إحیاء الثقافه الإسلامیه، چاپ اوّل، قم، ۱۴۱۸ق. عسقلانی، ابن حجر؛ الإصابه فی تمییز الصحابه؛ محقق: عبد الموجود، عادل احمد و معوض، علی محمد؛ دارالکتب العلمیه، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۵ق. فخر رازی، محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)؛ دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۲۰ق. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ محقق: مخزومی، مهدی و سامرائی،

ابراهیم؛ نشر هجرت، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۰ق. قطب راوندی، سعید بن عبدالله؛ الخرائج و الجرائح؛ مدرسه الإمام المهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ اوّل، قم، ۱۴۰۹ق. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم؛ ینابیع الموده لذوی القربی؛ اسوه، چاپ دوم، قم، ۱۴۲۲ق. کنجی شافعی، محمد بن یوسف؛ کفایه الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب؛ دار إحیاء تراث أهل البیت علیهم السلام، چاپ دوم، تهران، ۱۴۰۴ق. کلینی، محمد بن یعقوب؛ کافی؛ اسلامیه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲ش. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار (علیهم السلام)؛ محقق: جمعی از محققان؛ دار إحیاء التراث العربی، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۰۳ق. مرتضی عاملی، جعفر؛ الصحیح من السیره النبی الأعظم؛ دار الحدیث، چاپ اوّل، قم، ۱۴۲۶ق. مرتضی عاملی، جعفر؛ الصحیح من السیره النبی الأعظم؛ مترجم: سپهری، محمد (سیرت جاودانه)؛ پژوشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اوّل، تهران، ۱۳۸۴ش. مسعودی، ابو الحسن؛ مروج الذهب و معادن الجوهر؛ محقق: داغر، اسعد؛ دار الهجره، چاپ دوم، قم، ۱۴۰۹ق. مسعودی، علی بن حسین؛ إثبات الوصیه للإمام علی بن أبی طالب؛ انصاریان، چاپ سوم، قم، ۱۴۲۶ق. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار استاد شهید مطهری؛ صدرا، تهران، بی تا. مفید، محمد بن نعمان؛ الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد؛ کنگره شیخ مفید، چاپ اوّل، قم، ۱۴۱۳ق. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ دار الکتب الإسلامیه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴ش.

منابع

(۱). ر.ک: مفیـد، محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۵؛ طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۳۰۶؛ قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل، ج ۱، ص ۳۴۷ و ۴۱۱

(۲). مفیـد، محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۵؛ طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۳۰۶؛ قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل، ج ۱، ص ۳۴۷

(۳). ر.ک: صـدوق، محمـد بن علی، معـانی الأخبـار، محقق: غفاری، علی اکبر، ص ۶۲؛ طبری، عماد الدین، بشاره المصـطفی لشیعه المرتضی، ص ۷ و ۸؛ اربلی، علی بن عیسـی، کشف الغمه فی معرفه الأـئمه، ج ۱، ص ۷۹ و ۸۰؛ قاضی، نور الله، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۵، ص ۵۶ و ۵۷

(۴). "الحافظ ابوعبـدالله" ملقب به «حاکم نیشابوری»، متوفی ۴۰۵ قمری، صاحب کتاب «المسـتدرک علی الصحیحین» می‌باشد. ذهبی دربـاره او می گویـد: او پیشوای محـدثان است (تـذکره الحفاظ ذهبی، ج ۳، ص ۱۰۹۳). ابوالفداء که از شخصـیت های رجال شـناس اهل سـنت است، درباره حاکم نیشابوری می گویـد: امام اهل الحدیث فی عصـره؛ حاکم نیشابوری، پیشوای اهل حدیث در عصر خویش بوده است (المختصر فی احوال البشر، حوادث ۴۰۵).

(۵). حاکم نیشابوری، الحافظ ابو عبـدالله، محمـد بن عبدالله، المسـتدرک علی الصـحیحین، تحقیق: نرم افزار المکتبه الشامله، ج ۱۴، ص ۹۰، ح ۶۰۸۴

(۶). کنجی شـافعی، محمـد بن یوسف، کفایه الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب ، ص ۴۰۷ «ولد امیرالمومنین علی بن أبی طـالب بمکه فی بیت الله الحرام لیله الجمعه لثلث عشـره لیله خلت من رجب سـنه ثلثین من عـام الفیـل و لم یولـد قبله و لا بعـده مولود فی بیت الله الحرام سواه إکراما له بذلک و إجلالا لمحله فی التعظیم».

ص: ۱۲۶۴۱

(۷). ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، الفصول المهمه فی معرفه الأئمه علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۷۱ و ۱۷۲، «ولد علی (علیه السلام) بمکه المشرفه بداخل البیت الحرام فی یوم الجمعه الثالث عشر من شهر الله الأصم رجب الفرد سنه ثلاثین من عام الفیل قبل الهجره بثلاث و عشرین سنه، و قیل بخمس وعشرین ، و قبل المبعث باثنی عشره سنه، و قیل بعشر سنین و لم یولد فی البیت الحرام قبله أحد سواه، و هی فضیله خصه الله تعالی بها إجلالا له و إعلاء لمرتبته و إظهارا لتکرمته».

(۸). امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۴، به نقل از آلوسی، شرح الخریده الغیبیه فی شرح القصیده العینیه، ص ۱۵، «و کون الأمیر (کرم الله وجهه) ولد فی البیت أمر مشهور فی الدنیا و ذکر فی کتب الفریقین السنه و الشیعه .... و لم یشتهر وضع غیره (کرم الله وجهه) کما اشتهر وضعه بل لم تتفق الکلمه علیه، و ما أحری بإمام الأئمه أن یکون وضعه فیما هو قبله للمؤمنین؟ و سبحان من یضع الأشیاء فی مواضعها و هو أحکم لحاکمین».

(۹). مفید، محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۵

(۱۰). برادر زاده حضرت خدیجه (علیها السلام) و از اشراف قریش.

(۱۱). ر.ک: ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، محقق: البجاوی، علی محمد، ج ۱، ص ۳۶۲؛ ابن اثیر جزری، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۵۲۲؛ العسقلانی، ابن حجر، الإصابه فی تمییز الصحابه، محقق: عبد الموجود، عادل احمد و معوض، علی محمد، ج ۲، ص ۹۸

(۱۲). حلبی شافعی، ابوالفرج، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۰۲.

(۱۳). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴، «و اختلف فی مولد علی (ع) أین کان فکثیر من الشیعه یزعمون أنه ولد فی الکعبه و المحدثون لا یعترفون بذلک و یزعمون أن المولود فی الکعبه حکیم بن حزام بن خویلد بن أسد بن عبد العزی بن قصی».

(۱۴). دیار البکری، حسین، تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس، ج ۱، ص ۲۷۹

(۱۵). امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، ج ۶، ص ۴۴ – ۵۸، علامه امینی نام ۴۰ شاعر را که در این باره شعر سروده اند، ذکر می کند.

(۱۶). المستدرک علی الصحیحین، ج ۱۴، ص ۹۰، ح ۶۰۸۴

(۱۷). شوشتری، قاضی نور الله، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۳۳، ص ۲۳۱، صاحب احقاق الحق می گوید: ابن علی (از اهل سنت) این روایت را به خاطر روح بن صلاح ضعیف دانسته؛ به همین جهت ما آن را نقل نکردیم، «و کذا حکیم بن حزام ولدته امه فی الکعبه، قلت و قد أخرج لها أبو نعیم الحافظ حدیثا طویلا فی فضلها إلّا انهم قالوا فی إسناده روح بن صلاح، ضعفه ابن علی فلذلک لم نذکره».

(۱۸). عزالدین بن اثیر، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۵۲۲

(۱۹). ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، ج ۵، ص ۲۷۱

(۲۰). تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس، ج ۲، ص ۹۵

(۲۱). المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، ج ۵، ص ۲۶۹ و ۲۷۰

(۲۲). الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۳۴۹؛ الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج ۱، ص ۳۲۰

ص: ۱۲۶۴۳

(۲۳). حر عاملی، محمـد بن حسن، وسائل الشـیعه، محقق: گروه پژوهش مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ج ۱۷، ابواب آداب التجاره، باب ۲۸، ص ۴۲۸، ح ۲۲۹۱۵

(۲۴). مرتضی العاملی، جعفر، الصحیح من السیره النبی الأعظم، ج ۲، ص ۱۶۲

(۲۵). الصحیح من السیره النبی الأعظم، ج ۲، ص ۱۵۹ – ۱۶۲؛ سپهری، محمد، سیرت جاودانه (ترجمه الصحیح من السیره النبی الأعظم)، ج ۱، ص ۲۳۵

(۲۶). ر.ک: چرا امام علی (علیه السلام) به ولادت در کعبه اختصاص یافت؟ سؤال ۵۴۳۵ (سایت اسلام کوئست ۸۷۲۰).

(۲۷). الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، ج ۶، ص ۳۵.

(۲۸). همان، ص ۳۵ – ۴۴

.(۲۹) بـه عنـوان نمـونه ر.ک: ابن المغـازلی، علی بن محمـد، منـاقب الإمـام علی بن أبی طـالب علیهمـا السـلام، ص ۵۸ و ۵۹؛ مسعودی، أبو الحسن، مروج الذهب و معادن الجوهر، محقق: داغر، اسعد، ج ۲، ص ۳۴۹، «و کان مولـده فی الکعبه»؛ صدوق، محمد بن علی، معانی الأخبار، محقق: غفاری، علی اکبر، ص ۶۲؛ طبری، عماد الدین بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ص ۷ و ۸؛ اربلی، علی بن عیسی، کشـف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۱، ص ۷۹ و ۸۰؛ شوشتری، قاضی نور الله، إحقـاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۵، ص ۵۶ و ۵۷

(۳۰). ر.ک: تولد امام علی (علیه السلام) در کعبه سؤال ۲۲۶۸۸، (سایت اسلام کوئست: ۲۱۷۸۶).

(۳۱). ر.ک: علی (علیه السلام) مولود کعبه از نظر اهل سنت، سایت شمیم شیعه.

(۳۲). کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۴۵۲ و ۴۵۳

(۳۳). همان، ج ۸، ص ۳۰۲

(۳۴). ابن المغازلی، علی بن محمد، مناقب الإمام علی بن أبی طالب علیهما السلام، ص ۵۸ و ۵۹

(۳۵). تولد امام علی در کعبه سؤال ۲۲۶۸۸، (سایت اسلام کوئست: ۲۱۷۸۶).

.(۳۶)تاریخ و منابع اسلامی به ما می گوید که خانه کعبه به دست آدم (علیه السلام) ساخته شد و سپس در طوفان نوح آسیب دید و به وسیله ابراهیم خلیل (علیه السلام) تجدید بنا شد، و بعد از او قومی از عرب جُرهُم (عرب جرهم از فرزندان قحطانَ بنِ عائرِ بنِ شالخِ بنِ ارفخنس بنِ سامِ بنِ نوحٍ (علیه السلام) می باشند که از یمن به مکه آمدند و در آن جا دچار الحاد شدند و خدا آنان را هلاک نمود. ر.ك: زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، محقق: شیری، علی، ج ۱۶، ص ۱۰۷ و ۱۰۸)، آن را بنا کردند، و باز روزگار آن را ویران کرد، عمالقه (قومی از عاد، از فرزندان عِمْلِیقِ ابن لَاوَذَ بن إرَمَ بن سام بن نوح (علیه السلام) که در سرزمین ها پراکنده شده و اکثر آنها منقرض شدند. ر.ك: همان، ج ۱۳، ص ۳۵۷) برای بار سوم آن را تجدید بنا کردند، و برای نوبت چهارم، قریش آن را تجدید بنا نمودند و بعد از آن که عبد الملك مروان متولی امر خلافت شد، حجاج بن یوسف خانه ای را که عبد اللّٰه بن زبیر ساخته بود خراب نموده به شکل قبلی اش برگرداند. وضع کعبه بدین منوال باقی بود، تا آن که سلطان سلیمان عثمانی در سال نهصد و شصت، روی کار آمد، سقف کعبه را تغییر داد و چون در سال هزار و صد و بیست و یک هجری احمد عثمانی متولی امر خلافت گردید، مرمت هایی در کعبه انجام داد، و بعد سیل عظیم سال هزار و سی و نه، بعضی از دیوارهای سمت شمال و شرق و غرب آن را خراب کرده بود، سلطان مراد چهارم، یکی از پادشاهان آل عثمان دستور داد آن را ترمیم کردند و کعبه دیگر تا امروز دستکاری نشده است. ر.ك: بحرانی، سید هاشم، تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۶۶۱، ح ۳۶؛ موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۵۵۵

.(۳۷) ر.ک: حاکم نیشابوری، الحافظ ابو عبدالله، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: نرم افزار المکتبه الشامله، ج ۱۴، ص ۹۰، ح ۶۰۸۴؛ کنجی شافعی، محمد بن یوسف، کفایه الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب ، ص۴۰۷؛ ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، الفصول المهمه فی معرفه الأئمه علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۷۱ و ۱۷۲؛ مفید، محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۵؛ صدوق، محمد بن علی، معانی الأخبار، محقق: غفاری، علی اکبر، ص ۶۲؛ طبری، عماد الدین، بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ص ۷ و ۸؛ اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۱، ص ۷۹ و ۸۰؛ شوشتری، قاضی نور الله، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۵، ص ۵۶ و ۵۷

.(۳۸)ر.ک: روز ولادت حضرت علی (علیه السلام) و شکاف کعبه، سؤال ۵۸۴۱ (سایت اسلام کوئست: ۶۴۰۰).

(۳۹). مؤمنون، ۱ و ۲

(۴۰). همان، ۳ – ۱۱

(۴۱). طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، ص ۷۰۸

(۴۲). مریم، ۳۰

(۴۳). نمل، ۶، «وَ إِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَکیمٍ عَلیم».

(۴۴). ر.ک: طیب، سید عبد الحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۰۷ و ۳۵۴ و ج ۱۰، ص ۲۸۵ و ۲۸۶

.(۴۵) ر.ک: نمایه های «مراتب و حقایق قرآن، سؤال ۱۰۶۸۸ (سایت: ۱۲۳۶۰)؛ «مراتب نزول قرآن و جایگاه الفاظ در وحی الهی»، سؤال ۳۲۳۴ (سایت: ۴۰۷۶)؛ «نزول قرآن»، سؤال ۱۴۰ (سایت: ۱۰۱۷).

(۴۶). مریم، ۳۰

(۴۷). برای آگاهی بیشتر ر.ک: «قرآن خواندن امام علی (علیه السلام) در آغوش پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از ولادت»،سؤال ۱۴۷۰۶ (سایت: ۱۴۴۲۰)؛ امتیازات پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر امامان، سؤال ۱۳۸۴ (سایت: ۴۲۱۳)؛ «مقام امامان شیعه نسبت به پیامبران»، سؤال ۵۲۲۷ (سایت: ۶۰۶۷)؛ «وجه الله بودن امام علی (علیه السلام)»، سؤال ۸۶۸۰ (سایت: ۹۸۵۰).

(۴۸). به عنوان نمونه ر.ک: خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ – ۴۵؛ قطب راوندی، سعید بن عبدالله، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۵۷؛ إربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۱،ص ۸۰ و ۸۶– ۹۲؛ أمین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه، ج ۱،ص ۳۲۴؛ شافعی، محمد بن طلحه، مطالب السَؤول فی مناقب آل الرسول (صلی الله علیه و آله)، ص ۶۶؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۳۰۷؛ بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۸۹؛ شیعی سبزواری، حسن بن حسین، راحه الأرواح در شرح زندگانی، فضائل و معجزات ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۸۶؛ شاذان بن جبرئیل، الفضائل، ص ۱۷۵؛ شاذان بن جبرئیل، الروضه فی فضائل أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیهما السلام، ص ۲۳۲ و ۲۳۳؛ اسکافی، محمد بن همام، منتخب الأنوار فی تاریخ الأئمه الأطهار علیهم السلام، ص ۵۲ – ۵۴

(۴۹). خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۳۷؛ قطب راوندی، سعید بن عبدالله، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۵۷؛ إربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۱،ص ۸۰؛ أمین، محسن، أعیان الشیعه، ج ۱،ص ۳۲۴

(۵۰). صدوق، محمد بن علی، معانی الأخبار، محقق: غفاری، علی اکبر، ص ۵۶.

(۵۱). ر.ک: همان، ص ۶۲؛ طبری، عماد الدین، بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ص ۷ و ۸؛ کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۱، ص ۷۹ و ۸۰؛ شوشتری، قاضی نور الله، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۵، ص ۵۶ و ۵۷

(۵۲). ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۲، ص ۱۷۴ و ۱۷۵؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۱۸و ۱۹

(۵۳). خزاز، علی بن محمـد، کفـایه الأثر فی النص علی الأئمه الاثنی عشـر، ص ۱۵۵ و ۱۵۶؛ مجلسـی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار (علیهم السلام)، محقق: جمعی از محققان، ج ۳۶، ص۳۳۶ و ۳۳۷

(۵۴). معانی الأخبار، ص ۵۸ و ۵۹

(۵۵). ر.ك: بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ص ۱۳؛ شاذان بن جبرئیل، الفضائل، ص ۱۷۵

(۵۶). قنـدوزی، سـلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۳۰۵؛ و عن أمّ سـلمه (رضی اللّه عنها) قالت: سمعت رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم یقول: سـمّی النـاس مؤمنین من أجـل علی و من لم یؤمن بعلی لم یکن مؤمنا فی أمّتی و سمّی مختارا لأن اللّه اختاره و سمّی المرتضی لأن اللّه ارتضاه و سمّی علیا لم یسمّ أحد قبله باسمه.

(۵۷). معانی الأخبار، ص ۵۸ – ۶۲

(۵۸). عاصمی، احمد بن محمد، العسل المصفی من تهذیب زین الفتی فی شرح سوره هل أتی، ج ۲، ص ۳۴۷ و ۴۲۲

(۵۹). خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایه الکبری، ص ۹۱

(۶۰). شاذان بن جبرئیل، الفضائل، ص ۱۷۴ و ۱۷۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۷۵

(۶۱). خویی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۳۰

(۶۲) کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۲۸۶ – ۲۸۸

(۶۳). این حـدیث متـواتر است و در کتب شـیعه و سـنی آمـده است. در کتـاب "الغـدیر" علامه امینی (رحمه الله)، ناقلاـن این حدیث طبقه به طبقه از قرن اول تا قرن چهاردهم ذکر شده اند. ایشان حدیث غدیر را از یکصد و ده نفر از صحابهٔ پیامبر (صلی الله علیـه و آله) و ۸۴ نفر از تـابعین و ۳۶۰ نفر از دانشـمندان اهل سـنت نقل کرده است. ر.ك: امینی، عبدالحسـین، الغدیر فی الکتاب و السـنه و الأدب، ج ۱، ص ۱۴ – ۳۱۱؛ ابن المغازلی، علی بن محمـد، مناقب الإمام علی بن أبی طالب علیهما السـلام، ص ۲۵ و ۲۶

(۶۴). البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۳۰ و ۲۳۱

(۶۵). همان، ص ۲۳۱ و ۲۳۲

(۶۶). نساء، ۵۹

(۶۷). همان.

.(۶۸) کافی، ج ۱، ص ۲۸۶ – ۲۸۸

(۶۹). صف، ۶

(۷۰). بقره، ۲۴۶

(۷۱). بقره، ۲۴۷

(۷۲). همان.

(۷۳). احزاب، ۳۳، «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً؛ همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی را از شما اهل بیت دور نماید و شما را به پاکی خاصی مطهر گرداند». آیه فوق در ضمن آیاتی که مربوط به نساء النبی است گنجانده شده است.

.(۷۴) مائده، ۶۷، «یاایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته؛ ای پیامبر آنچه را که از پروردگارت به تو نازل شده بیان کن و گرنه رسالت او را انجام ندادی». این آیه در لابلای آیات مربوط به احکام مربوط به مردار و گوشت های حرام آمده است.

.(۷۵) مائده، ۵۵، «انما ولیکم الله...»، که ذیل آیات مربوط به عدم دوستی یهود و نصاری آمده است.

(۷۶). حجر، ۹

(۷۷). ر.ك: سایت راسخون.

(۷۸). مائده، ۵۵

(۷۹). ر.ك: کتب تفسیر، ذیل آیه مورد بحث؛ مانند: فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، ج ۱۲، ص ۳۸۳؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۲، ص ۲۹۳؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۴۲۱ – ۴۳۲ همچنین کتب روایی اهل سنت این جریان را نقل کرده اند که به برخی از آنها در تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۴۲۵ اشاره شده است.

(۸۰). خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۳۸؛ شافعی، محمد بن طلحه، مطالب السَؤول فی مناقب آل الرسول (صلی الله علیه و آله)، ص ۶۶

(۸۱). طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۳۰۷

(۸۲). ابن الجوزی، تذکره الخواص، ص ۱۷

(۸۳). ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق: فارس (صاحب الجوائب)، احمد، ج ۱۲، ص ۴۷۳

(۸۴). ابن اثیرجزری، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۴، ص ۴۹

(۸۵). إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۳۰۷

(۸۶). المناقب، ص ۳۹ و ۴۰

(۸۷). ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۱۳؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار (علیهم السلام)؛ محقق: جمعی از محققان، ج ۳۵، ص ۶۱ و۶۲ ؛ امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه ،ج ۱، ص ۳۲۵

(۸۸). بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۸۹

(۸۹). إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۳۰۷؛ شیعی سبزواری، حسن بن حسین، راحه الأرواح در شرح زندگانی، فضائل و معجزات ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۸۶

(۹۰). شاذان بن جبرئیل، الروضه فی فضائل أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیهما السلام، ص ۲۳۲

(۹۱). همان.

(۹۲). نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محقق: گروه پژوهش مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ج ۱۵، ص ۱۴۴ و ۱۴۵

(۹۳). خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایه الکبری، ص ۹۳

(۹۴). الروضه فی فضائل أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیهما السلام، ص ۲۳۲

(۹۵). إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۳۰۷؛ راحه الأرواح در شرح زندگانی، فضائل و معجزات ائمه اطهار علیهم السلام ، ص ۸۶

(۹۶). الهدایه الکبری، ص ۹۳

(۹۷). سبط بن الجوزی، تذکره الخواص، ص ۱۶

(۹۸). انصاری زنجانی، اسماعیل، الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء سلام الله علیها، ج ۹، ص ۱۷۳

(۹۹). جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح – تاج اللغه و صحاح العربیه، محقق: عطار، احمد عبد الغفور، ج ۵، ص ۲۰۱۳ در تاریخ نقل شده است: (در جنگ احد) پس از این که مصعب بن عمیر (پرچمدار سپاه اسلام) از پا درآمد، رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) پرچم را به دست علی بن ابی طالب (علیهما السلام) داد و تا پایان جنگ نیز به دست او بود و مردانه از آن دفاع کرد. چون آتش جنگ زبانه کشید، رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) علی (علیه السلام) را مأمور کرد که پرچم را پیش ببرد و خود به زیر پرچم انصار رفت. علی (علیه السلام) به میدان آمده فرمود: منم «ابو القَصم»، سعد بن ابی طلحه که پرچم مشرکان را در دست داشت، پیش آمده گفت: ای ابو القصم، حاضری با هم بجنگیم؟ علی (علیه السلام) فرمود: آری، و به دنبال آن جلو رفت. آن دو میان هر دو لشگر با هم درآویختند و علی بن ابی طالب (علیه السلام) او را با ضربتی به زمین انداخت، ولی به همان حال رهایش کرده بازگشت... ر.ک: ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۷۳ و ۷۴؛ رسولی محلاتی، سید هاشم، زندگانی محمد صلّی الله علیه و آله (ترجمه سیره ابن هشام)، ج ۲، ص۹۶ و ۹۷ در روایت دیگری این لقب و ماجرای آن درباره مواجهه حضرت امیر (علیه السلام) با عمرو بن عبدود در جنگ خندق نقل شده است. ر.ک: باعونی، شمس الدین، جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی بن أبی طالب علیهما السلام، ج ۲، ص ۱۱۷ و ۱۱۸

(۱۰۰). المناقب، ص ۳۸.

(۱۰۱). جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی بن أبی طالب علیهما السلام، ج ۱، ص ۳۲.

(۱۰۲). النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۴، ص ۷۷ و ۷۸.

(۱۰۳). المناقب، ص ۳۸.

(۱۰۴). طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الورى بأعلام الهدى (زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام)، مترجم: عطاردی، عزیزالله، ص ۲۲۹؛ امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۵.

(۱۰۵). بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار (علیهم السلام)، ج ۳۵، ص ۵۱؛ همچنین برای آگاهی بیشتر ر.ک: نمایه «غضنفر لقب امام علی (علیه السلام)»، سؤال ۱۰۹۰۹ (سایت: ۱۱۱۲۹)؛ «کنیه ابو تراب به امام علی (علیه السلام)»، سؤال ۱۴۸۷۹ (سایت: ۱۴۶۳۲).

(۱۰۶). ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، محقق: البجاوی، علی محمد، ج ۳، ص ۱۱۱۸.

(۱۰۷). أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۵.

(۱۰۸). مطالب السَؤول فی مناقب آل الرسول (صلی الله علیه و آله)، ص ۶۶.

(۱۰۹). أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۵.

(۱۱۰). ر.ک: خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۴۰ – ۴۵؛ شاذان بن جبرئیل، الفضائل، ص ۱۷۵؛ شاذان بن جبرئیل، الروضه فی فضائل أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیهما السلام، ص ۲۳۲ و ۲۳۳؛ اسکافی، محمد بن همام، منتخب الأنوار فی تاریخ الأئمه الأطهار علیهم السلام، ص ۵۲ – ۵۴؛ اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۱، ص ۸۶ – ۹۲؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۷۸ – ۲۹۰؛ شیعی سبزواری، حسن بن حسین، راحه الأرواح در شرح زندگانی، فضائل و معجزات ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۸۶؛ حموی، محمد بن اسحاق، أنیس المؤمنین، ص ۸۴.

برای آگـاهی بیشتر از معـانی القاب آن حضـرت به متن و پاورقی این کتاب ها مراجعه نماییـد: المناقب (خوارزمی)، ص ۴۰ – ۴۵؛ منتخب الأـنوار فی تاریـخ الأئمه الأطهار علیهم السـلام، ص ۵۲ – ۵۵؛ کشـف الغمه فی معرفه الأـئمه، ج ۱، ص ۸۶- ۹۲؛ عاصـمی، احمـد بن محمـد، العسـل المصـفی من تهـذیب زین الفتی فی شـرح سوره هـل أتی، ج ۲، ص ۳۷۱ – ۴۱۱؛ شریف قَرشی، باقر، موسوعه الإمام أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام، ج ۱، ص ۴۷ – ۶۰

(۱۱۱). فرهنگ فارسی معین.

(۱۱۲). طوسی، محمـد بن حسن، الأمالی، ص ۳۳۱؛ مفیـد، محمـد بن نعمان، الإرشاد فی معرفه حجـج الله علی العباد، ص ۴۲؛ مجلسـی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار (علیهم السـلام)، محقق: جمعی از محققان، ج ۳۵، ص ۳۷، «عَنْ بُرَیْدَهَ، قَالَ: أَمَرَنَا النَّبِیُّ (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ) أَنْ نُسَلِّمَ عَلَی عَلِیٍّ (عَلَیْهِ السَّلَامُ) بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِینَ».

(۱۱۳). شوشـتری، قاضـی نور الله، إحقـاق الحق و إزهـاق الباطـل، ج ۴، ص ۲۷۶؛ شـاذان بن جبرئیـل، الروضه فی فضائـل أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیهما السلام، ص ۳۰

(۱۱۴). ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۴

(۱۱۵). طبرسـی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهـدی (زندگانی چهارده معصوم علیهـم السـلام)، مترجم: عطاردی، عزیز الله، ج ۱، ص ۳۰۷

(۱۱۶). یعنی ممکن است اهل کفر، این لقب را غاصبانه برای خود استفاده نمایند.

(۱۱۷). هود، ۸۶

(۱۱۸). کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۴۱۱ و ۴۱۲

(۱۱۹). منظور نزدیکی و قرب معنوی است.

(۱۲۰). اشاره به آیه ۹ و ۱۰ سوره نجم.

(۱۲۱). الأمالی، ص ۲۹۵

(۱۲۲). قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۷۹؛ بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار (علیهم السلام)، محقق: جمعی از محققان، ج ۹، ص ۲۵۶

(۱۲۳). یوسف، ۶۵

(۱۲۴). کافی، ج ۱، ص ۴۱۲؛ صدوق، محمد بن علی، معانی الأخبار، محقق: غفاری، علی اکبر، ص ۶۳

(۱۲۵). مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۵؛ بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار (علیهم السلام)، محقق: جمعی از محققان، ج ۳۷، ص ۳۳۴

(۱۲۶). ر.ک: ویکی پدیا.

(۱۲۷). ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق: فارس (صاحب الجوائب)، احمد، ج ۱۵، ص ۳۹۴

(۱۲۸). ابن مردویه اصفهانی، مناقب علی بن أبی طالب علیهما السلام، ص ۱۰۵ و ۱۰۶

(۱۲۹). همان، ص ۱۰۳ و ۱۰۴

(۱۳۰). ر.ک: عاصمی، احمد بن محمد، العسل المصفی من تهذیب زین الفتی فی شرح سوره هل أتی، ج ۲، ص ۶۶ – ۷۲؛ شریف قَرشی، باقر، موسوعه الإمام أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام، ج ۱، ص ۴۸ – ۵۲

(۱۳۱). حسن زاده آملی، حسن، هزار و یک کلمه، ج ۳، ص ۴۷ و ۴۸

(۱۳۲). فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، ج ۱، ص ۱۸۱

(۱۳۳). شریف قَرشی، باقر، موسوعه الإمام أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام، ج ۱، ص ۴۷ و ۵۲ و ۵۳

(۱۳۴). طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، ص ۱۴۸

(۱۳۵). طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۷۳

(۱۳۶). موسوعه الإمام أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام، ج ۱، ص ۴۷.

(۱۳۷). خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، فصل هشتم، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

(۱۳۸). عسقلانی، ابن حجر، الإصابه فی تمییز الصحابه، محقق: عبدالموجود، عادل احمد/ معوض، علی محمد، ج ۷، ص ۲۹۴.

(۱۳۹). قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده لذو القربی، ج ۳، ص ۴۰۲.

(۱۴۰). در بیان کنیه ها و القاب امام علی (علیه السلام) بیان شد که یکی از کنیه های آن حضرت «أَبُو النُّورَیْن» و یکی از القاب آن جناب، «ذُوالنّورَین» است و منظور از دو نور، امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) می باشند.

(۱۴۱). ابن کثیر دمشقی، البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

(۱۴۲). همان، ص ۲۰۶.

(۱۴۳). امینی، عبد الحسین، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ۵، ص ۴۷۶.

(۱۴۴). همان، ص ۴۷۶ و ۴۷۷.

(۱۴۵). الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۵۷.

(۱۴۶). همان، ص ۱۵۸.

(۱۴۷). بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۴۶؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۳۳؛ مفید، محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد ، ج ۱، ص ۳۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار (علیهم السلام)، محقق: جمعی از محققان، ج ۳۸، ص ۲۲۶.

(۱۴۸). صدوق، محمد بن علی، الخصال، محقق: غفاری، علی اکبر ، ج ۲، ص ۴۰۲.

(۱۴۹). خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۴۰.

(۱۵۰). عسقلانی، ابن حجر، الإصابه فی تمییز الصحابه، محقق: عبد الموجود، عادل احمد/ معوض، علی محمد، ج ۴، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

(۱۵۱). طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۳۷۲

(۱۵۲). المناقب، ص ۳۸

(۱۵۳). ر.ک: نمایه: عنوان خاصف النعل یا کفشدوز برای امام علی (علیه السلام) سؤال ۲۴۶۲۱ (سایت اسلام کوئست ۲۲۱۰۶).

(۱۵۴). ر.ک: فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، محقق: مخزومی، مهدی / سامرائی، ابراهیم، ج ۴، ص ۴۶۸؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح – تاج اللغه و صحاح العربیه، محقق: عطار، احمد عبد الغفور، ج ۲، ص ۷۷۰؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق: فارس (صاحب الجوائب)، احمد ، ج ۵، ص ۲۵

(۱۵۵). ر.ک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۸۷ – ۲۹۵؛ عاصمی، احمد بن محمد، العسل المصفی من تهذیب زین الفتی فی شرح سوره هل أتی، ج ۲، ص ۳۸۶ – ۳۸۷؛ لقب «کرّار غیر فرّار» امام علی (علیه السلام) به همین مناسبت است. ر.ک: طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۷۲

(۱۵۶). العسل المصفی من تهذیب زین الفتی فی شرح سوره هل أتی، ج ۲، ص ۳۸۹

(۱۵۷). مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۱۹، «فلم تقتلوا عمرو بباسکم ولکنه الکفوء الهزبر الغضنفر».

(۱۵۸). همان، ج ۲، ص ۶۲ «فصال علی بالحسام علیهم کما صال فی العریس لیث غضنفر؛ فولوا سراعا نافرین کأنما هم حمر من قسور الغالب تنفر».

(۱۵۹). ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۱۰

(۱۶۰). ر.ک: قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۳۰۵؛ شریف قَرشی، باقر، موسوعه الإمام أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام، ج ۱، ص ۵۷

ص: ۱۲۶۵۶

(۱۶۱). مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۱۰؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار (علیهم السلام)، محقق: جمعی از محققان، ج ۳۵، ص ۵۹.

(۱۶۲). مناقب آل ابی طالب، همان؛ بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار (علیهم السلام)، محقق: جمعی از محققان، ج ۳۵، ص ۶۰.

(۱۶۳). ر.ک: ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق: فارس (صاحب الجوائب)، احمد، ج ۸، ص ۳۵۲ و ج ۱۳، ص ۵۳؛ زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، محقق: شیری، علی، ج ۱۸، ص ۶۱.

(۱۶۴). ر.ک: صدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، مترجم: ذهنی تهرانی، محمد جواد، ج ۱، باب ۱۲۸، ص ۵۲۷ و ۵۲۹؛ نهج البلاغه (صبحی صالح)، گردآورنده: سید رضی، نامهٔ ۴۵، ص ۴۱۷؛ سؤال ۱۲۱۸۸، (سایت اسلام کوئست: ۱۱۹۵۳).

(۱۶۵). تبریزی، جواد بن علی، صراط النجاه، ج ۱۰، ص ۴۲۶.

(۱۶۶). صدوق، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۴۷.

(۱۶۷). علل الشرائع، مترجم: ذهنی تهرانی، محمد جواد، ج ۱، باب ۱۲۸، ص ۵۲۹؛ شوشتری، قاضی نور الله، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۳۰، ص ۱۴۶؛ شریف قَرشی، باقر، موسوعه الإمام أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام، ج ۱، ص ۵۷.

(۱۶۸). عسقلانی، ابن حجر، الإصابه فی تمییز الصحابه، محقق: عبد الموجود، عادل احمد/ معوض، علی محمد، ج ۷، ص ۱۹۶.

(۱۶۹). ر.ک: امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۴.

(۱۷۰). ر.ک: همان.

(۱۷۱). الإصابه فی تمییز الصحابه، محقق: عبد الموجود، عادل احمد/ معوض، علی محمد، ج ۷، ص ۱۹۶.

(۱۷۲). ابن الجوزی، تذکره الخواص، ص ۱۴؛ أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۴ نام مادر آنها فاطمه دختر عمرو بن عائذ بود.

(۱۷۳). ر.ک: مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار (علیهم السلام)، محقق: جمعی از محققان، ج ۱۵، ص ۱۶۳

(۱۷۴). تذکره الخواص، ص ۲۱ و ۲۲

(۱۷۵). خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۴۶

(۱۷۶). ابن المغازلی، علی بن محمد، مناقب الإمام علی بن أبی طالب علیهما السلام، ص ۵۷؛ أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۵؛

(۱۷۷). طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۳۰۶؛ سپهری، محمد، سیرت جاودانه (ترجمه الصحیح من السیره النبی الأعظم)، ج ۱، ص ۲۳۴ و ۲۳۵

(۱۷۸). تذکره الخواص، ص ۲۲

(۱۷۹). صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۷۵

(۱۸۰). ر.ک: امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، ج ۷، ص ۵۲۴

(۱۸۱). ر.ک: حلبی شافعی، ابوالفرج، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۶۵

(۱۸۲). خنیزی، عبد الله، ابوطالب مؤمن قریش، مترجم: شاهین، عبدالله، ص ۱۱۶

(۱۸۳). ر.ک: ابن الجوزی، تذکره الخواص، ص ۱۸

(۱۸۴). همان.

(۱۸۵). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۸۴

(۱۸۶). ر.ک: امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۳۵؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۶۵

(۱۸۷). ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۶۵ و ۶۶

(۱۸۸). همان.

(۱۸۹). ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۷۱ – ۸۰؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، ج ۷، ص ۴۴۶ – ۴۵۰

(۱۹۰). کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۴۴۸ و ۴۴۹

(۱۹۱). شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۶۹

(۱۹۲). همان، ص ۶۸؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، ج ۷، ص ۳۹۰

(۱۹۳). الرّحبه به فتح راء، به زمین وسیع گفته می شود. رحبه مسجد به حیاط وسیع آن می گویند. همچنین نام محله ای در کوفه است. ر.ک: ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق: فارس (صاحب الجوائب)، احمد، ج ۱، ص ۴۱۴؛ طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، محقق: حسینی، سید احمد، ج ۲، ص ۶۹

(۱۹۴). اشاره به یکی از القاب امام علی (علیه السلام)؛ یعنی قَسِیمُ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ.

(۱۹۵). طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۲۹ و ۲۳۰

(۱۹۶). الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، ج ۷، ص ۵۳۲

(۱۹۷). شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۸۳

(۱۹۸). مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار (علیهم السلام)، محقق: جمعی از محققان، ج ۳۵، ص ۱۳۸ و ۱۳۹؛

برای آگاهی بیشتر از ادلهٔ ایمان حضرت ابوطالب (علیه السلام)، ر.ک: سؤال ۳۴۱۴، (سایت اسلام کوئست: ۴۰۸۷) و سؤال ۸۴۳۹، (سایت اسلام کوئست: ۸۵۸۷).

(۱۹۹). الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، ج ۷، ص ۵۲۲

(۲۰۰). قطب راوندی، سعید بن عبدالله، الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۰۷۸

(۲۰۱). کافی، ج ۱، ص ۴۴۸، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۷۰؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، ج ۷، ص ۵۲۴ و ۵۲۵

(۲۰۲). ر.ک: عسقلانی، ابن حجر، الإصابه فی تمییز الصحابه، محقق: عبدالموجود، عادل احمد/ معوض، علی محمد، ج ۷، ص ۲۰۳؛ آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۶۸؛ جعفریان، رسول، سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله، ص ۳۶۳

ص: ۱۲۶۵۹

(۲۰۳). تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۰ و ۱۶۸.

(۲۰۴). تذکره الخواص، ص ۱۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۷۶ ؛ طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۲۸۲ و ۲۸۳.

(۲۰۵). عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۹۱.

(۲۰۶). همان؛ ابن کثیر دمشقی، البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۲۲.

(۲۰۷). الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۹۰ و ۹۱.

(۲۰۸). السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۴۹۰ و ج ۳، ص ۵۲۱.

(۲۰۹). ابن‌سعد، الطبقات الکبری، محقق: عبدالقادر عطا، محمد، ج ۸، ص ۱۷۸.

(۲۱۰). ر.ک: مسعودی، علی بن حسین، إثبات الوصیه للإمام علی بن أبی طالب، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

(۲۱۱). خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۲۷۷.

(۲۱۲). ابن الجوزی، تذکره الخواص، ص ۲۰.

(۲۱۳). ر.ک: ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، الفصول المهمه فی معرفه الأئمه علیهم السلام، ص ۱۷۷.

(۲۱۴). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴.

(۲۱۵). ممتحنه، ۱۲.

(۲۱۶). اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ص ۲۸ و ۲۹.

(۲۱۷). تذکره الخواص، ص ۲۰.

(۲۱۸). کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۴۵۳.

(۲۱۹). آل عمران، ۱۹۱- ۱۹۵.

(۲۲۰). ر.ک: طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، ص ۴۶۹ – ۴۷۲.

(۲۲۱). کافی، ج ۱، ص ۴۵۳ و ۴۵۴.

(۲۲۲). مقاتل الطالبیین، ص ۲۹؛ تذکره الخواص، ص ۲۰؛ آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۷۶

(۲۲۳). ر.ک: ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۸؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۴۵ و ۲۴۶

ص: ۱۲۶۶۰

(۲۲۴). اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ص ۴۱

(۲۲۵). پیشوایی، مهدی، سیرهٔ پیشوایان، ص ۲۷

(۲۲۶). نهج البلاغه (صبحی صالح)، گردآورنده: سید رضی، خطبه ۱۹۲، ص ۳۰۰، «وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِی مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) بِالْقَرَابَهِ الْقَرِیبَهِ وَ الْمَنْزِلَهِ الْخَصِیصَهِ وَضَعَنِی فِی (حَجْرِهِ) حِجْرِهِ وَ أَنَا وَلَدٌ (وَلِیدٌ) یَضُمُّنِی إِلَی صَدْرِهِ وَ یَکْنُفُنِی فِی فِرَاشِهِ وَ یُمِسُّنِی جَسَدَهُ وَ یُشِمُّنِی عَرْفَهُ وَ کَانَ یَمْضَغُ الشَّیْ ءَ ثُمَّ یُلْقِمُنِیهِ وَ مَا وَجَدَ لِی کَذْبَهً فِی قَوْلٍ وَ لَا خَطْلَهً فِی فِعْلٍ وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ (ص) مِنْ لَدُنْ أَنْ کَانَ فَطِیماً أَعْظَمَ مَلَکٍ مِنْ مَلَائِکَتِهِ یَسْلُکُ بِهِ طَرِیقَ الْمَکَارِمِ وَ مَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَیْلَهُ وَ نَهَارَهُ وَ لَقَدْ کُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِیلِ أَثَرَ أُمِّهِ یَرْفَعُ لِی فِی کُلِّ یَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عَلَماً وَ یَأْمُرُنِی بِالاقْتِدَاءِ بِهِ».

(۲۲۷). حراء کوهی است در سمت شمال مکه و غار حراء در قله این کوه قرار گرفته است.

(۲۲۸). سیرهٔ پیشوایان، ص ۲۸

(۲۲۹). نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه ۱۹۲، ص ۳۰۰ و ۳۰۱

(۲۳۰). ر.ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۰۸ و ۲۰۹

(۲۳۱). همان، ص ۲۱۰

(۲۳۲). امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۶

(۲۳۳). ر.ک: خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایه الکبری، ص ۹۵؛ ابن الجوزی، تذکره الخواص، ص ۵۷

(۲۳۴). قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل، ج ۱، ص۴۵۲ و ۴۵۳

(۲۳۵). تذکره الخواص، ص ۱۶۸

(۲۳۶). أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۶

(۲۳۷). قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۳۹۹

(۲۳۸). طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۴۷۰، ح ۱۸۸۲

.(۲۳۹) امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه،ج ۱، ص ۳۱۳

.(۲۴۰)ر.ک: ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، محقق: البجاوی، علی محمد، ج ۴، ص ۱۸۹۳

(۲۴۱). ر.ک: ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۵۹

.(۲۴۲) ر.ک: عسقلانی، ابن حجر، الإصابه فی تمییز الصحابه، محقق: عبد الموجود، عادل احمد/ معوض، علی محمد، ج ۸، ص ۲۶۴

(۲۴۳). ر.ک: ابن سعد، الطبقات الکبری، محقق: عبدالقادر عطا، محمد، ج ۸، ص ۱۸

(۲۴۴). ر.ک: ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۵۷

.(۲۴۵) طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، ص ۴۳

(۲۴۶). ر.ک: اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۱، ص ۳۵۳

.(۲۴۷)ر.ک: سید بن طاوس، الإقبال بالأعمال الحسنه فیما یعمل مره فی السنه، ج ۲، ص ۵۸۴ – ۵۸۶

.(۲۴۸) مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار (علیهم السلام)، محقق: جمعی از محققان، ج ۱۹، ص ۱۹۲ و ۱۹۳

.(۲۴۹) همان، ص ۱۹۳

.(۲۵۰) ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۸

(۲۵۱). برای آگاهی بیشتر ر.ک: نمایه زمان ازدواج علی (علیه السّلام) با فاطمه (علیها سلام)، سؤال ۱۸۶۴۵ (سایت اسلام کوئست: ۱۸۲۹۲).

(۲۵۲). برای آگاهی بیشتر ر.ک: نمایه: حضرت محسن (علیه السّلام) و چگونگی شهادت او، سؤال ۱۲۰۴۷، (سایت اسلام کوئست: ۱۱۸۱۴).

(۲۵۳). مفید، محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۳۵۴ و ۳۵۵؛ طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۳۹۵ و ۳۹۶

(۲۵۴). ابن الجوزی، تذکره الخواص، ص ۵۷ و ۵۸؛ امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه، ج ۱، ص۳۲۶ و ۳۲۷

(۲۵۵). الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۳۵۴ و ۳۵۵

(۲۵۶). برای آگاهی بیشتر ر.ک: نمایه: فرزندان حضرت علی (علیه السّلام) سؤال ۲۷۰۲، (سایت اسلام کوئست: ۳۱۹۸).

منبع:islampedia.ir

اسرار ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه خدا

الف. جریان ولادت امیر مؤمنان علیه السّلام

در منابع متعدد آمده است که عباس بن عبدالمطّلب و عده ای دیگر در مقابل خانه کعبه در مسجد الحرام نشسته بودند که ناگهان فاطمه بنت اسد که درد زایمان فرزند او را ناراحت کرده بود، پدیدار گشت و نزد خانه آمد و گفت: پروردگار من ایمان دارم به تو و به همه پیامبران و کتاب هایی که از سوی تو آمده و گفتار جدم ابراهیم خلیل را تصدیق دارم و به او که این خانه کعبه را بنا کرد، پروردگارا به حق همان کسی که این خانه را بنا کرد و به حق این نوزادی که در شکم من است، ولادت او را بر من آسان گردان.

ناگهان دیدند قسمت پشت خانه کعبه شکافته شد و فاطمه به داخل خانه رفت و از دیدگاه ما پنهان گردید و دیوار خانه نیز مانند نخست به هم پیوست، ما که چنین دیدیم خواستیم قفل در را باز کنیم، ولی در باز نشد.

این مطلب به سرعت در شهر پیچید، سه روز از این ماجرا گذشت و چون روز چهارم شد فاطمه از همان مکان بیرون آمد و علی ـ علیه السّلام ـ را در دست داشت و به مردم گفت: خدای تعالی مرا به زنان پیش از خود برتری بخشید، و من در خانه خدا رفتم و از روزی و میوه بهشتی خوردم و چون خواستم از خانه بیرون آیم، هاتفی ندا کرد ای فاطمه نام این مولود را علی بگذار که خدای علیّ اعلی می فرماید: من نام او را از نام خود جدا کردم و او کسی است که بت ها را در خانه من می شکند.

ص: ۱۲۶۶۳

(محلاتی، سید هاشم، زندگانی حضرت امیرالمؤمنین،ج۱،ص۲۸، تهران، انتشارات علمیه اسلامیه)

ب. جریان ولادت حضرت در منابع اهل سنّت

۱. حاکم نیشابوری در مستدرک، ج ۳، ص ۵۵۰، حکومت ۶۰۴۴ می گوید: در اخبار متواتر (اخباری که یقین آور است) آمده که فاطمه بنت اسد، امیر مؤمنان علی _ علیه السّلام _ را در درون کعبه به دنیا آورد. (الغدیر، نشر مرکز الغدیر، ج۶، ص۳۵ للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۶ ق)

۲. حافظ گنجی شافعی در کفایه المطالب، ص ۴۰۷، آورده است:

امیر مؤمنان علی _ علیه السّلام _ شب جمعه در ۱۳ ماه رجب در خانه خدا به دنیا آمد، و هیچ کسی قبل از او و بعد از او در خانه خدا به دنیا نیامده است. (همان)

۳. شهاب الدین محمود آلوسی صاحب تفسیر روح المعانی، در کتاب: سرح الخریده الغیبه فی شرح القصیده العینیّه، تألیف عبدالباقی افندی عمری، در ذیل یکی از اشعار او می گوید: این مسأله که امیرمؤمنان علی _ علیه السّلام _ در خانه خدا به دنیا آمد مسأله مشهور و معروف است و در کتاب های شیعه و سنی نقل شده است. (همان)

بنابراین جریان تولد امیرمؤمنان حقیقتی است که نه تنها شیعه بلکه برادران اهل سنّت نیز به آن اذعان دارند که در کتاب شریف «الغدیر» به تفصیل آورده شده است.

ج. جلوه ای از اسرار ولادت حضرت در کعبه

امّا اسرار این قضیه که چرا حضرت امیرمؤمنان در خانه خدا به دنیا آمده، در برخی منابع درباره آن مطالبی مطرح شده که در اینجا بیان می شود:

۱. برخی از بزرگان اهل سنّت پس از بیان جریان تولد حضرت امیر _ علیه السّلام _ در کعبه گفته اند: این کرامت و بزرگی برای علی _ علیه السّلام _ است که در خانه خدا به دنیا آمده و تجلیل برای محل تولد او شمرده می شود. (همان، ج ۶، ص ۳۶ و ۳۷)

ص: ۱۲۶۶۴

۲. آلوسی که قبلا نیز از او یاد شد (یکی از بزرگان اهل سنّت است) بعد از نقل جریان تولد حضرت در کعبه تعبیر لطیفی دارد که عین عبارت او آورده می شود که گفته است: «سبحان من یضع الاشیاء فی مواضعها و هو احکم الحاکمین». یعنی منزه است خداوندی که هر چیزی را در جایگاهش قرار می دهد و او بالاترین حکم کنندگان است. (همان)

آلوسی در ادامه گفته است:

گویا علی ـ علیه السّلام ـ نیز خواست تا در مورد خانه کعبه که موجب این افتخار برای او شده بود و در دل او متولد گشته بود جبران کند و به همین جهت بت ها را از روی خانه به زیر افکند، زیرا در پاره ای از اخبار آمده که خانه خدا به درگاه حق تعالی شکایت کرده و گفت: پروردگارا تا چه وقت در اطراف من این بت ها را پرستش کنند؟ و خدای تعالی به او وعده داد که آن مکان مقدس را از آن بت ها تطهیر کند. (همان)

۳. شیخ صدوق نیز در این باره گفته است: این که حضرت امیر ـ علیه السّلام ـ در کعبه به دنیا آمده، بزرگداشتی بود از جانب خدای متعال و اکرامی بود که نسبت به مقام شامخ و با عظمتش عنایت فرمود. (الارشاد، باب۱، ص۲، ترجمه سیدهاشم محلاتی، نشر انتشارات علمیه الاسلامیه)

۴. از صعصعه بن صوحان روایت شده که در واپسین لحظات زندگی علی ـ علیه السّلام ـ از حضرتش پرسید: تو برتری یا حضرت عیسی بن مریم؟ علی ـ علیه السّلام ـ فرمود: مادر عیسی در بیت المقدس بود، هنگامی که وقت ولادت عیسی فرا رسید، مریم ندائی شنید که بیرون شو، این جا عبادت گاه است نه زایشگاه، اما مادر من فاطمه بنت اسد، هنگامی که زایمانش نزدیک شد در حرم بود، دیوار کعبه شکافته شد و من آنجا متولد شدم و هیچ کسی دارای چنین فضیلتی نیست نه پیش از من و نه پس از من. (قزوینی، سیدکاظم، علی از ولادت تا شهادت، ص۱، قم، نشر علمیه، ۱۳۹۷ ق)

ص: ۱۲۶۶۵

۵. و برخی دیگر گفته اند: ... پیداست که خانه کعبه درب، داشته که از آن وارد شود. امّا این جا در خانه باز نشد، بلکه دیوار کعبه شکافته شد تا دلیلی روشن تر و آشکار تر بر یک اعجاز باشد و برای این که بعدها نتوانند جریان را تصادفی و اتفاقی به حساب بیاورند، و جالب این جاست، با این که در خلال چندین قرن کعبه تجدید بنا شده است، هنوز هم اثر آن شکاف روی دیوار خانه وجود دارد و موضع شکاف را با نقره پر کرده اند و در قسمتی که معروف به مستجار است، این اثر به طور آشکار دیده می شود و همیشه جمعیت انبوهی از حاجی ها به این قسمت پناه می برند و مشغول گریه و زاری و نیاز به درگاه خداوندند و حاجت می خواهند. (همان)

جمع بندی و نتیجه

از مجموعه مطالبی که در این پاسخ اشاره شد، چند نتیجه به طور یقین مشخص می شود:

اولاً:

مسأله به دنیا آمدن امیرمؤمنان ـ علیه السّلام ـ در خانه خدا و کعبه معظمه جزء مسلمات تاریخ است که نه تنها در منابع شیعه بلکه در منابع معتبر برادران اهل سنّت فراوان نقل شده که علامه امینی در الغدیر همه آن منابع را جمع آوری کرده است که قبلا اشاره شد.

و هم چنین نه تنها به گفته علمای شیعه بلکه به گفته بزرگان اهل سنّت جریان تولد امام علی ـ علیه السّلام ـ در میان خانه خدا (کعبه) با روایات متواتر (روایاتی که موجب یقین می شود) ثابت شده است.

ثانیاً:

گرچه همه اسرار این قضیه به طور کامل برای هیچ کسی معلوم نخواهد بود، امّا از مجموع سخنان بزرگان شیعه و سنی به خوبی معلوم می شود که این مسأله (در کعبه به دنیا آمدن) در واقع یک نوع اعجاز و کرامت برای حضرت امیر مؤمنان است و جزء خصایص و نعمت های الهی است که به گفته بزرگان اهل سنّت مانند آلوسی و حاکم نیشابوری و دیگران تنها نصیب حضرت امیرمؤمنان شده است و هیچ کسی نه قبل از علی و نه بعد از آن حضرت در کعبه به دنیا نیامده است.

لذا از کلامی که از آن دو عالم بزرگ (آلوسی و حاکم نیشابوری) قبلاً نقل شد: یکی شان این مسأله را به کرامت علی ــ علیه السّلام ــ و تجلیل محل تولد او یاد نمود و دیگر به این نکته اشاره کرده بود که در کعبه به دنیا آمدن فیضی بزرگ بود که شایسته بود علی ــ علیه السّلام ــ بدان فیض عظمی بار یابد.

و جالب تر از همه آن که آن گونه که در کلام خود امیرمؤمنان که قبلا بیان شد، حضرت عیسی ــ علیه السّلام ــ با این که یک پیامبر اولوالعزم بود، به هنگام تولدش به مادر او دستور داده شد از مسجد بیت المقدس بیرون شود، چون آن جا عبادتگاه است نه زایش گاه، امّا به هنگام تولد امیر مؤنان، مادرش فاطمه بنت اسد به داخل کعبه و عبادتگاه رهنمون شده و از طریق شکافته شدن دیوار کعبه به صورت اعجازگونه به داخل آن راه داده می شود.

امّا این که در کعبه تولد و در مسجد شهادت نصیب آن حضرت می شود، گویای مقام و منزلت بسیار بالای آن حضرت است.

اعتکاف (۷)

حفظ عبادات در اعتکاف مهمتر از انجام عمل:

حفظ عبادات در اعتکاف مهمتر از انجام عمل:

موضوع بحث ما این است که خوب عدّه ای قرآن خواندند، روزه گرفتند، افطاری دادند، احیاء گرفتند، انفاق کردند، امّا مهم تر از عمل، حفظ عمل است. موضوع بحث ما این است. خیلی ها جان می کنند، اما بدعاقبت می شوند.

در شهرما یک مثلی است می گویند: گاو نه من شیرده! پس سمنانی ها هم می گویند. خیلی زحمت می کشد اما همه را آتش می زند. مهم تر از عمل حفظ عمل است. من پانزده آیه دیشب یادداشت کردم راجع به این قصه، که انقلابی بودن مهم نیست، انقلابی ماندن مهم است.

ص: ۱۲۹۲۷

فرشبافی مهم نیست، حفظ فرش مهم است. چون یک قالی را نه ماه، ده ماه، یک سال، کمتر و بیش تر می بافند. اما این قالی را باید ده ها سال...

زاییدن مهم نیست، نه ماهه آدم حامله می شود و می زاید. اما بچه داری تا آخر عمر باید...

ازدواج مهم نیست، همسرداری مهم است. یعنی همیشه حفظ چیز از خود چیز مهم تر است. حالا! موضوع بحث این است که کارهایمان را آتش نزنیم. موضوع: حفظ کار مهم تر از کار است. آقایان محصّل ایام امتحان، چند شبی زحمت می کشند و امتحان می دهند، حفظ می کنند و نمره و پایان نامه و نمی دانم... اما حالا حرف هایی را که یاد گرفتند در ذهنشان هم می ماند؟ حافظین قرآن در ذهنشان هم می ماند، یا می پرد؟ حفظش مهم است.

حالا

این پانزده آیه ای را که نوشتم! یکی از آن ها این است که:

۱-گروهی آمدند نزد یکی از پیغمبرها گفتند ما می خواهیم بجنگیم، یک فرمانده نظامی تعیین کن! پیغمبر گفت: شما شعار می دهید، اما عمل نمی کنید. قرآن می گوید مرتب گفتند: جنگ، جنگ، تا پیروزی! «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا» (بقره/۲۴۶) همینکه فرمان جنگ آمد، در رفتند. «وَ اللَّهُ عَليمٌ بِالظَّالِمينَ» خدا ظالمان را می شناسد. یعنی اگر یک کسی حرفی بزند و عمل نکند، لقبش لقب ظالم است. «وَ اللَّهُ عَليمٌ بِالظَّالِمينَ» شما شعار دادید و عمل نکردید، به خانمش قول می دهد و عمل نمی کند، در تجارت قول می دهد، فلان روز پول در بانک است، برو و بگیر، چکش برمی گردد. حالا!

۲- آوردن عمل صالح به صحنه قیامت:

قرآن می فرماید: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهفَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِه» (انعام/۱۶۰) کسی اگر حسنه اش را تا قیامت بیاورد، ده برابر پاداش دارد «فَلَه ... كذا» نمی گوید: «مَن عَمَلَ» کسی که یک کار خوبی را انجام بدهد، یا «مَن اتی» می گوید: «مَنْ جاءَ» «جاءَ» یعنی آوردن! یعنی خیلی ها کار خوب می کنند، اما این کار خوبشان را تا قیامت نمی توانند ببرند. خوب قرآن می فرماید: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ...» کسی اگر حسنه اش را بیاورد، یعنی خیلی ها کار می کنند... بگذارید من یک خورده روشن تر بگویم. کارهای ما یا اولش خراب است، یا وسطش خراب می شود، سومی اش را هم شما بگویید: یا آخرش! اولش خراب است، برای خدا نیست. وسطش خراب است، یک کاری را برای خدا شروع می کند، وسط کار غرور می گیردش، مرتب منم منم می کند. یا اولش خداست، وسطش هم خداست، آخرش یک گناهی می کند، که آن کار را حبط می کند... مثل تریاکی ها، می گویند اگر آب لیمو بخورند، نعشگی شان می پرد، شنیدم و نمی دانم، من سیگاری هم نیستم. «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ...» بنابراین، کارهای ما گیر است. من یک مشت از این کارهای غلط را برای شما بگویم.

۳– انجام دستورات دینی براساس قرآن و روایات :

ختم های بی مدرک! مثلاً ختم فلان سوره را می گیرند. بیاییم و جمع شویم، ختم مثلاً فلان سوره را بگیریم. مدرکش کجاست؟ یک حاج خانم یک علم شنگه راه می اندازد، زن ها را هم دنبال خودش می کشد، می گوییم حاج خانم دلیل تو چیست؟ نذرهای غلط! فکر می کند نذر کرده است. نذرش غلط است. نشستن پای سخنرانی افراد بی سواد یا بی تقوا! به خیال خودش می رود جلسه ولی کسی که صحبت می کند، چقدر سواد دارد، پای حرف چه کسی می نشینیم؟

امام کاظم(ع) فرمود، گوش به حرف هر کسی بدهید، برده ی او هستید. اگر حق گفت، برده ی حق هستید، باطل گفت، برده ی باطل هستید. بی توجهی به اهم و مهم! فامیل خودش فقیر است، پول را جای دیگر خرج می کند.

طبق دستور عمل نکردن! به او می گویند برو کلاه بیاور، می رود سر میاورد! طبق دستور نیست. عبادت هایی که آدم به خودش تحمیل می کند!

حدیث داریم گاهی دل آمادگی دارد، گاهی دل آمادگی ندارد، وقتی دل آمادگی ندارد بیخود عبادت های مستحبی را به خودت تحمیل نکن! حال نداری دعا بخوانی، نخوان!

عبادت هایی که همراه با زایل کردن حق دیگران است! شما می خواهی قرآن بخوانی، یا روضه بخوانی، چرا صدایت همسایه ها را اذیت می کند؟ حق مردم است، من می خواهم بخوابم، تو چرا بالای سر من بلندگو می گذاری؟

همراه با غرور و عجب! عبادت هایی که همراه با بدعت و سلیقه است! یک خورده حق است و یک خورده هم سلیقه قاطی اش می کند. یعنی اصل قصه را مثلاً قرآن و حدیث گفته است، اما این هم یک چیزهایی از خودش قاطی اش می کند. عبادت بدون برائت! خدا را قبول دارد، از کفّار منزجر نیست.

ص: ۱۲۹۲۹

قرآن در سوره ی بقره در آیه ی آیه الکرسی، اول می گوید: «فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ» یعنی باید نسبت به طاغوت کفربورزی بعد می گوید: «وَ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ» اول می گوید: «لَا اِلَهَ...» باقی خداها را بریز دور، بعد می گوید: «اَلّا الله» می گوید: خوب حالا ما با آمریکا رفیق باشیم، نماز هم می خوانیم. با همه رفیق است، نماز هم می خواند. این نماز خاصیتی ندارد. عبادت می کند اما از مخالفین و آدم های فاسد دوری نمی کند. بافاسقان هم هست. هم با این است و هم با آن! به عبادت سرگرم است، اما از جامعه غافل است. در چه شرایطی هستیم، شرایط ما الان چه شرایطی است؟ کار به شرایط ندارد، کار خودش را می کند. از نسل خودش غافل است. هی می رود عمره، دخترش فاسد شده است، شوهرش نمی دهد. هی می رود عمره، پسرش زن می خواهد، زنش نمی دهد. بابا نمی خواهد عمره بروی! پسرت را داماد کن! هی می رود عمره! وقتی هم برمی گردد، فکر می کند که یک کار بسیار عبادی کرده است. شما به جای عمره بچه ات را ازدواج بده. غفلت از نسل! عبادت با کسالت! عبادت با رودربایستی! می رود روضه می گوید: ده بار زنگم زده است که بیا روضه. حالا اگر نروم به او برخواهد خورد. می رود روضه ولی چون از بس که تلفنش کرده اند. برای خدا روضه نمی رود. زورکی می رود و در رودربایستی می رود. عبادت در فصل خاص! هر وقت گیر کرد می گوید: «یا الله» یک تسبیح دست می گیرد، دو متر و پشت در دانشگاه «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ...» همینکه کنکور قبول شد، روسری اش را هم برمی دارد. یعنی وقتی گیر کرد می گوید: «یا الله» این ها عبادت هایی است که قبول نیست. البته به ذهن من آمده است و شاید بیش از این باشد.

ص: ۱۲۹۳۰

یک بار دیگر بگویم:

ختم سوره هایی که دلیل ندارد. نذرهای غلط، نشستن پای سخنرانی افراد بی سواد یا بی تقوا، عبادت ریایی، بی توجه به اینکه مهم ترین کار چیست، عبادت می کند طبق دستور نیست، مثل یک کسی که همینطور قرص می خورد، دکتر به او نگفته است که این قرص را بخور، عبادت تحمیلی، عبادت همراه با ضایع کردن حق دیگران، عبادت همراه با غرور، عبادت همراه با سلیقه، عبادت بدون برائت، عبادت با غافل شدن از جامعه، عبادت با غافل شدن از نسل و فقراء، عبادت با کسالت، عبادت با رودربایستی، عبادت در وقتی که گیر کرد. این عبادت ها ارزشی ندارد. مهم تر از عمل این است که... برنج و روغنی که همه در دیگ می ریزند، هنر این است که این را چگونه بپزی! من یک وقت خانواده نبود، خودم خواستم برنج بپزم، همینطور برنج و آب را ریختم در قابلمه و روی چراغ گذاشتم. بعد دیدم که زیرش که سوخت، وسطش هم نپخته، بالایش هم... گفتم ببین این را می گویند هنرمند که در یک قابلمه سه رقم غذا بپزد.

۴- رعایت استانداردهای دینی در مراسم مذهبی

مهم این نیست که شما چطور عبادت می کنید، مهم این است که این عبادت شما استاندارد هست یا نه، الان رب گوجه استاندارد دارد، الان هر کشکی که بخواهی بخری، استاندارد دارد. عبادت ما هم باید استاندارد باشد. و لذا جوان ها و آقایان و خواهر و برادر که پای تلویزیون هستید، عقایدتان را به یک اسلام شناس درجه ی یک، عرضه کنید. حمد و سوره تان را نزد یک قاری بخوانید، ممکن است که یک عمری نماز بخوانید، بعد ای خاک بر سر، نمازمان غلط بوده است. یک آدم بسیار مهمی نماز می خواند، مهم بود، حالا- من اسمش را نمی برم، می گفت: «سبحان ربی الاَ-اَعلی و بحمده» «اَ اَ» گفتم: خوب این درست نیست. درستش این است. «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» «الْأَعْلَى» نه «اَ الْأَعْلَى» یک خورده فکر کرد، گفت: کل نمازم غلط بوده است. چه اشکالی دارد، آقاجان بنشین من پنج دقیقه نمازم را برای تو می خوانم؟

ص: ۱۲۹۳۱

حضرت عبدالعظیم، به امام هادی گفت: عقایدم را به شما می گویم، ببینید درست است یا نه؟ استدلالم را به شما می گویم، من با این دلیل این کار را کردم. درست است یا نه، حالا! نمی شود موجی عمل کرد. دوستش دارم، آزاد باید گردد، بدم می آید، اعدام باید گردد. بگو: بیا! من یک آدم تحصیل کرده ام، عاقل هم هستم، نه آزاد گردد، نه اعدام گردد، سؤال گردد، جوابش گوش گردد، تا بعد ببینم چی چی گردد. تبرئه گردد، آزاد گردد، اعدام گردد، هر چه می خواهد بگردد، بعد بگردد. ولی اول سؤال گردد، جوابش گوش گردد، تا بعد ببینیم چی چی گردد. حالا! عزاداری های ما هم استاندارد نیست، بی وقت عزاداری می کنیم. دوم اینکه گاهی دروغ در عزاداری است، یک وقت یکی می گفت که در قرآن آیه ای جز آیه ی علی ابن ابیطالب نیست. گفتم بابا نیست اینطور، آیه ی تیمم هست، آیه ی وضو هست، آیه ی روزه هست، امیرالمؤمنین(ع)، آیاتی زیادی در قرآن در شأنش هست، اما اینکه شما می گویی در قرآن هیچ آیه ای نیست جز آیه ی ولایت، خوب این دروغ است. دروغ گناه کبیره است. ما در عزاداری هایمان گناه کبیره می کنیم. یک بنده ی خدا روضه می خواند، می گفت: سیصد نفر ریختند دور زهرا(س) بزنند. گفتم آقا دروغ است این! به زهرا(س) جسارت شد، سیلی زدند، در را سوزاندند، چه و چه... همه درست، اما سیصد نفر کجا ایستادند؟ آخر یک نفر که اینجا ایستاده است، مثلاً پنج نفر دورش هستند، ردیف دوم هم پنج نفر، ده نفر، ردیف... مثلاً پنج ردیف که بیش تر دست آدم نمی رسد که، آخر سیصد نفر مگر سنگ پرانی... بله اگر تیراندازی باشد، می شود. سنگ پرانی باشد، می شود. اما زدن، بیش از ده و بیست نفر جا نیست. همینطور می گوید. عزاداری همراه با دروغ، همراه با مبالغه، همراه با خرافات، همراه با رقابت، هیأت ما یک سرش کجاست و یک سرش کجاست! این فکر می کند امام حسین روز قیامت طناب می گذارد، هر هیأتی درازتر باشد، ثوابش بیش تر است. متری که نیست. سرش کجاست و یک سرش کجاست! همراه با سدّ معبر! عزاداری همراه با پرخرجی! عزاداری همراه با... اصل را به شور می دهیم. شور! شور! شور خوب است، ولی شور و شعور با هم باشد. با عدم بهداشت! کارهایی... با کم محتوایی! مخلوط کردن و هم وزن کردن عزاداری با آهنگ های بد! خروج از اعتدال! عزاداری چنین باید باشد، همراه با نماز جماعت. شروع با قرآن. اصل داشتن، محتوا داشتن، اشعار خوب خواندن، از اسلام شناس دعوت کردن، فقه گفتن، کوتاه گفتن، مفید گفتن، باید این رقمی باشد. حالا! مهم تر از عمل، حفظ عمل است.

ص: ۱۲۹۳۲

۵– پایداری در انجام وظایف دینی

سوم: «اسْتَقِم» استقامت کن، این کار خوبی است. اما هر استقامی خوب نیست. بعضی از استقامت ها لجبازی است. یکدندگی است. می گوید: «کَما أُمِرْت» (شوری/۱۵) استقامت طبق مأموریت باشد. نه اینکه همینطوری که دلت می خواهد مقاومت کنی. درباره نماز هم داریم «عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ» (مؤمنون/۹) هم داریم «عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ» (معارج/۳۴) دو مورد «یُحافِظُونَ» هست. راجع به شهوت هم می فرماید: «حافِظُونَ» این خیلی برای من مهم بود، نکته اش مهم بود. راجع به شهوت می گوید: «هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ» (مؤمنون/۵) «صلاه» را می گوید: «یُحافِظُونَ»! «حافِظُونَ»، «یُحافِظُونَ»! یعنی هم شهوت را باید حفظ کرد و هم نماز را باید حفظ کرد. شهوت را باید کنترل کرد، نماز را باید مواظبت کرد که از آن غفلت نشود. نماز خواندن مهم نیست، «یُحافِظُونَ» اش مهم است. نماز مهم نیست، «عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ» (معارج/۲۳) اش مهم است. می گوید: گاهی بخوانیم و گاهی نخوانیم. می رویم مشهد می خوانیم و می رویم عروسی نمی خوانیم. در خانه می خوانیم و در سفر نمی خوانیم.

خیلی ها عبادت کردند و عبادتشان هوا رفت.

امیرالمؤمنین می فرماید: ابلیس شش هزار سال عبادت کرد. ما در انقلاب خودمان آدم هایی داشتیم که خیلی زندان رفته اند، شکنجه شده اند، مدت ها جبهه بوده اند، نمی دانم سابقه ی خوبی دارند، اما در آخر خراب می کنند. امیرالمؤمنین می فرماید: ابلیس شش هزار سال عبادت کرد، تازه می گوید، سال هایش را هم نمی دانیم که سال های ما بوده است، یا سال های قیامتی بوده است. شش هزار سال عبادت، یک لجبازی کرد، یک دهن کجی کرد، از بین رفت. ابلیس! بلعم باعورا! دعایش مستجاب می شد، اما خراب شد. مارقین، این ها از آن حزب اللهی های درجه ی یک بودند. اما کج فهم بودند. امام حسین(ع) را به قصد قربت کشتند. امیرالمؤمنین(ع) را به قصد قربت کشتند. به همین خاطر حضرت یعقوب به بچه هایش گفت: سعی کنید خوش عاقبت باشید. «فَلا تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (بقره/۱۳۲) سعی کنید مسلمان بمیرید. مسلمان بودن مهم نیست، مسلمان ماندن مهم است.

ص: ۱۲۹۳۳

۶- حکومت و مسئولیت، لغزش گاه مؤمنان

حضرت یوسف سه جا سه دعا کرد، در چاه افتاد یک دعا کرد. در زندان هم یک دعا کرد، حکومت را هم به دست گرفت یک دعا کرد. وقتی حکومت را به دست گرفت گفت: «تَوَفَّنی مُسْلِماً» (یوسف/۱۰۱) خدایا عاقبت من را به خیر کن. یعنی حکومت داری آدم را بی دین می کند. مگر اینکه خدا کمک کند. صرف اینکه مردم به من رأی دادند، یا نمی دانم فرض کنید که من سابقه ام چنین است، ابدا! بنده پنجاه سال است که آخوند هستم، الان زنگ بزنند بگویند آقا! تلویزیونت را قطع کردیم، بعد معلوم می شود که من دین دارم یا ندارم. در سرازیری معلوم نیست که آدم دین دارد، یا نه؟ چون در هر سرازیری هر بشکه ای بی ام و است. هر بشکه ای پژو و پراید و نمی دانم اینها است. از این ماشین هایی که هست. چون ما در تلویزیون، گیرمان این است که اگر یک بار گفتیم بی ام و! می گویند: لابد رئیس بی ام و، یک ماشین به قرائتی داده است و گفته است که کلمه ی بی ام و را در تلویزیون بگو، و لذا تا گفتیم بی ام و، باید بگوییم: پراید، پیکان، همه را با هم قاطی کنیم که فکر نکنند ما با یک ماشینی، ما حتی در تلویزیون جعبه دستمال کاغذی را برمی داریم، یواشکی این پشت می گذاریم، برای اینکه اگر جعبه اش اینجا باشد، می گویند قرائتی از این کارخانه تبلیغ کرد. ما جرأت اینکه دستمال کاغذی روی میزمان باشد، نداریم. ماه رمضان که آب نمی خوریم. غیر ماه رمضان هم ما لیوان آب را قایم می کنیم، یک جایی پشت این گل ها، برای اینکه یک وقت ماه رمضان نشان می دهد، می گویند: قرائتی آب خورد. لباسمان نمی توانیم لباس سفید باشد، چون لباس سفید است، یک مرتبه محرّم نشان می دهند، می گویند: همه ی مردم سیاه پوش هستند و این شیخ لباس سفید پوشیده است. لباس سیاه نباید بپوشیم. برای اینکه لباس سیاه بپوشیم، یک بار عید نوروز نشان می دهند، می گویند همه شاد هستند، این شیخ دارد عزاداری می کند. باید یک لباسی بپوشیم که به همه ی فصل ها بخورد. حدود هزار کلمه است که ما نباید در تلویزیون بگوییم. آن وقت شما حساب کن به یک راننده می گویند رانندگی کن، در ۸۳۲ خیابان حق نداری بروی، خوب پس باید کجا بروم؟ هر جا بروم می بینم که به یکی از این خیابان ها خواهد خورد. باید خدا ما را حفظ کند، والا عقل ما کوتاه است برای اینکه حفظ کند. حکومت! حدیث داریم اگر با یک کسی رفیق هستی، رفیقت پست گرفت، یک بار دیگر می گویم: حدیث داریم اگر با یک کسی رفیق هستی، رفیقت رئیس شد، رأی آورد، وکیل، وزیر، شورای شهر، نمی دانم، رئیس جمهور، حدیث داریم اگر با کسی رفیق هستی، رفیقت پست گرفت، اگر یک دهم علاقه ی قبلش را نگه داشت، باز هم آدم خوبی است. «فَلَیْسَ لَکَ بِصَدِیقِ سَوْء» (وسائل الشیعه/ج۱۲/ص۱۲۴) آدم بدی نیست. یعنی پست ممکن است آدم را عوض کند. ده درصدش هم که ماند، باز هم رحمت به گور پدرش! یعنی تا نود درصدش طوری نیست.

ص: ۱۲۹۳۴

۷- خطر حبط عمل صالح

در قرآن آیاتی داریم که می گوید مهم تر از عمل حفظ عمل است. «آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا» (نساء/۱۳۷) مؤمن بود، کافر شد. «ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ» (بقره/۶۴) در راه بود، چپه شد. «ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ» (بقره/۵۱) خداپرست بود رفت سراغ گوساله ی سامری! این ها آیات بدعاقبتی است. «ثُمَّ كَفَرُوا»، «ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ»، «ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ»

در تفسیر «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ» (فاتحه/۶) به امیرالمؤمنین می گویند: تو که راهت مستقیم است. تو که راهت مستقیم است یا علی، تو دیگر چرا می گویی: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ»؟ فرمود: «أَدِمْ لَنَا تَوْفِيقَكَ الَّذِي بِهِ أَطَعْنَاكَ فِي مَاضِي أَيَّامِنَا حَتَّى نُطِيعَكَ كَذَلِكَ فِي مُسْتَقْبَلِ أَعْمَارِنَا» (بحارالأنوار/ج۲۴/ص۹) من تا الان راهم مستقیم است، از فردا خبر ندارم. قبلاً شنیده بودم، دیشب هم از کامپیوتر رفقا دیدند، که سه بار حضرت علی از پیغمبر پرسید: «أَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي» (بحارالأنوار/ج۳۴/ص۳۳۸) دینم سالم خواهد بود، یا بی دین خواهم مرد؟ یعنی چه؟ یعنی حضرت علی هم از بدعاقبت شدنش، می ترسد. نه فقط برای دین! همسرداری هم همینطور است. عروس و داماد می گویند و قربان هم اول زندگی می روند، بعد عروس به داماد می گوید: تو که می گفتی می خواهم بخورمت! داماد می گوید: کاش خورده بودمت، تمام شده بودی. اول عروسی یک چیزی می گویند، بعد از مدتی چیز دیگر می گویند. ما رفتیم یک جایی برایمان گوسفند کشتند، بعد از ما تقاضایی کردند، ما گوش ندادیم، گفتم: من این پارتی بازی را انجام نمی دهم، وقتی برگشتیم تهران، زنگ زدند و گفتند: پول گوسفند را بده! خیلی خوب! می دهیم. یعنی به احترام ما در روستا گوسفند کشتند، وقتی دیدند ما گوش به حرفشان ندادیم، زنگ زدند که پول گوسفند را بده، ما هم پولش را دادیم. به هیچ چیز نمی شود اعتماد کرد، جز خدا! «وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لا يَمُوتُ» (فرقان/۵۸) باقی ها «يَمُوتُ» و لذا قرآن گفته است که می خواهی تکیه کنی، تکیه کن به کسی که همیشه هست. رفیق های دیگر یک ساعت مصرف، دو ساعت مصرف، در یک پارک رفیق می شود، بعد از پارک، این را می بیند سلام می کند، یک کسی از تو بهتر را می بیند، تو را ول می کند. دخترها خیلی گول این بچه ها را می خورند، حساب نمی کند که این پسره امروز کلاه سرت می گذارد، فردا از تو خوشگل تر می بیند، ولت می کند. گول نخورید. پسرها هم همینطور هستند. پسر و دختر هر دو گول می خورند. ریش سفیدهایش هم گول می خورند. جوان ها که هیچی ریش سفیدهایش هم گول می خورند. قرآن بخوانم، «رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا» (آل عمران/۸) آیه ی قرآن است، خدایا دل مرا «بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا» خدایا بعد از اینکه مرا هدایت کردی، چپه نکن! آیه ی قرآن است. قرآن آیاتی دارد می گوید: «حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ» خیلی زحمت کشید، خیلی توپ را بادش کرد، بعد یک سوزن زد، بادش رفت، یک ربع توپ را بادش کرد، یک آن یک سوزن زد. «حَبِطَتْ»! و لذا امام سجاد در دعای مکارم الاخلاق، می فرماید: «الهی عَبِّدْنِي» الهی توفیقم بده عبادت کنم، «وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ» مواظب باش، عبادتم را خراب نکنم، «وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» (بقره/۲۱۷) تنها یک نفر در تاریخ بود که در کعبه متولد شد، وقتی هم ضربت خورد، فرمود: «فُزتُ» یعنی در کل ۶۳ سال یک آن منحرف نشدم.

اعتکاف شبیه ترین عبادت به حج

اعتکاف شبیه ترین عبادت به حج

تعریف اعتکاف

در لغت : به معنای توقف در جایی است .

در اصطلاح: ماندن سه روز و بیشتر در مسجد به قصد عبادت و بندگی خداوند بزرگ با شرایط خاص .

فضیلت اعتکاف :

اعتکاف اثر عمیقی در تصفیه روح و توجه ویژه به پروردگار و پرورش روح تقوا و خویشتن داری از گناه، و همچنین خودشناسی و خداشناسی دارد .

اعتکاف مجموعه ای مرکب از مهم ترین عبادات واجب و مستحب است؛ لذا معجونی است شفا بخش و سازنده؛ هم اثر نماز در آن است که یاد خدا و باز دارندگی از گناهان است و هم نتیجه روزه که سرّی از اسرار الهی است .

۱- پیامبر اکرم (ص) :

«هر کس از روی ایمان و حسابگری معتکف شود، گناهان گذشته او بخشیده می شود.» و همچون انسانی که تازه از مادر تولد یافته، این نشان می دهد که اعتکاف آن قدر اهمیت دارد که می تواند گناه گذشته انسان را پاک کند . (کنزالعمال جلد ۸ حدیث ۲۴۰۰۷)

۲- پیامبر اکرم (ص)

« معتکف گناهان را متوقف نموده و از بین می برد و اجری بسان اجر انجام دهنده تمام کارهای نیک دریافت می دارد.» (کنزالعمال جلد ۸ حدیث ۲۴۰۱۲)

۳ -امام سجاد علیه السلام :

«من اعتکف عشرا فی رمضان کان کحجتین و عمرتین» هرکس در ماه رمضان ده روز معتکف شود ارزش آن معادل دو حج و عمره می باشد) سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۳۴ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴۱۳، انتشاراتمکتبه الاسلامی (.

ص: ۱۲۹۳۶

در نتیجه

اعتکاف با حج شباهت های زیادی دارد

بعضـی ازکارهـایی که در حـج ممنوع است در اعتکـاف نیز بایستی ترک شود؛ ماننـد ترک نگاه به آینه، و عطر زدن و مجادله و... که تمرین دوری از محرمات است و بخشش گناهان را در پی دارد.

اما ادعای فضـیلت اعتکاف بر حـج ادعا گزافی نیست چرا که در احادیث فضـیلت یک اعتکاف در ماه رمضان برابر است با دو حج و دو عمره آنچنان که

زمان اعتکاف :

مهم ترین ایام برای اعتکاف (ایام البیض)است،البته فضیلت دهه آخر ماه رمضان بیشتر است.

ایام البیض چیست ؟(روزهای سپید)

منظور، سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم ماه قمری است که «شب های مهتاب» دارند. .(فرهنگ معین).

احکام اعتکاف :

بـا توجه به اهمیت اعتکـاف، لازم است معتکفین به احکـام آن نیز آگـاهی داشـته باشـند لـذا در اینجا به گزیـده ای از احکام اعتکاف می پردازیم.

شرایط اعتکاف

سوال : شرایط صحت اعتکاف چیست؟

۱. معتکف عاقل باشد.

۲. با قصد قربت باشد.

۳. اعتکاف حداقل سه روز متوالی باشد.

۴. از مسجد بدون عذر خارج نشود.

۵. در یکی از مساجد چهارگانه و یا مسـجد جامع شـهر باشد. (مساجد چهار گانه عبارت است از: مسـجد الحرام، مسـجد نبوی (مدینه)، مسجد کوفه و مسجد بصره)

۶. اگر اعتکاف با حق شوهر منافات داشت، با اجازه او باشد.

۷. اگر اعتکاف باعث اذیت و آزار پدر و مادر شود، با اجازه آن دو باشد.

محرمات اعتکاف

ص: ۱۲۹۳۷

سوال : محرمات اعتکاف کدام است؟

محرمات اعتکاف ۵ تاست که ۳ مورد آن عبارت است از :

۱- خرید و فروش غیر ضروری،

۲- بوییدن عطر و گیاهان خوشبو به قصد لذت بردن،

۳- مجادله به منظور غلبه بر دیگری و اظهار فضل.(اعم از مباحث علمی ،فرهنگی و سیاسی)

مبطلات اعتکاف

سوال : انجام دادن چه کارهایی، اعتکاف را باطل می کند؟

همه مراجع به جز آیه الله شیخ جواد تبریزی

۱- هر کاری که مبطل روزه است اعتکاف را باطل می سازد بنابر احتیاط واجب،

۲- انجام دادن سایر محرمات اعتکاف نیز مبطل اعتکاف است.

تبصره : به رساله ایشان مراجعه شود .

اقسام اعتکاف

سوال : اعتکاف واجب است یا مستحب؟

همه مراجع: اعتکاف در اصل، یک عمل مستحبی است؛ ولی ممکن است به سببی - مانند نذر، عهد یا قسم - واجب شود. به عنوان مثال انسان نذر می کند یا با خدای خود عهد می بندد که اگر در فلان کار، موفق شد، یا از فلان بیماری شفا پیدا کرد، چند روز در مسجد معتکف شود.(العروه الوثقی، ج ۲، الاعتکاف)

زمان اعتکاف

سوال : آیا در هر زمان که بخواهیم می توانیم، معتکف شویم یا زمان خاص دارد؟

همه مراجع: در هر زمان که روزه صحیح باشد، اعتکاف نیز صحیح است. اعتکاف زمان خاصی ندارد؛ ولی بهترین زمان برای انجام آن، ماه مبارک رمضان به ویژه دهه آخر آن است.(العروه الوثقی، ج ۲، الاعتکاف)

روزه قضا در اعتکاف

سوال : آیا روزه های قضا که بر عهده داریم، می توانیم در اعتکاف بگیریم؟

همه مراجع: آری، جایز است.(العروه الوثقی، کتاب الاعتکاف، م ۴)

اجازه پدر

سوال : آیا اعتکاف فرزند بدون اجازه پدر صحیح است یا خیر؟

همه مراجع:

اگر باعث اذیت و آزار والدین نباشد، نیاز به اجازه نیست و اعتکاف صحیح است.

تعلیقات علی العروه، ج ۱، احکام الاعتکاف، م ۹

اجازه شوهر

سوال : آیا زن برای رفتن به اعتکاف، نیاز به اجازه شوهر دارد و اگر بدون اجازه برود، آیا اعتکافش صحیح است؟

همه مراجع

زن باید با اجازه شوهرش به اعتکاف برود و اگر اجازه ندهد چنانچه باعث تضییع حق (زناشویی) او شود بنابر احتیاط واجب اعتکافش باطل است و اگر با حق او منافات نداشته باشد، اعتکافش صحیح است.

مکان اعتکاف

مسجد جامع

سوال : منظور از مسجد جامع چیست؟

همه مراجع: مسجد جامع مسجدی است که اقشار مختلف مردم، در آن شرکت می کنند و اختصاص به محله یا صنف خاصی ندارد.

سوال : با توجّه به اینکه اعتکاف باید در مسجد جامع شهر باشد، آیا جایز است در مسجد دانشگاه اعتکاف را به قصد رجا انجام داد؟

الله خامنه ای : اعتکاف در غیر مسجد جامع (اعم از مسجد دانشگاه و محله) به قصد رجا ء صحیح است.

تلفن در اعتکاف

سوال : گفت و گو با تلفن همراه در مسجد، در موارد غیرضروری و مکرر، چه صورت دارد؟

همه مراجع: اشکال ندارد.

ص: ۱۲۹۳۹

درس و اعتکاف

سوال : آیا جایز است در اعتکاف، دروس خود را مباحثه کرد؟

همه مراجع به جز آیت الله تبریزی : درس خواندن، حل مسائل و مباحثه - به ویژه در امور دینی - بسیار کار پسندیده ای است؛ ولی اگر مباحثه و مجادله بـه منظـور غلبـه بر دیگری و اظهـار فضـل باشـد، حرام است اعتکـاف را نیز باطـل می سـازد. معیـار تشخیص آن، قصد و نیت شخص است. (تعلیقات علی العروه، ج ۲)

قطع اعتکاف

سوال : آیا قطع اعتکاف گناه دارد؟

همه مراجع: اگر اعتکاف واجب باشد (که به علت نذر،عهد و یا قسم واجب شده) و یا دو روز اعتکاف مستحبی را گذرانده باشد و بخواهد اعتکاف را به هم بزند، معصیت کرده است. (العروه الوثقی، شرائط الاعتکاف، م ۳۹)

سوال : آیا معتکف می توانـد به هنگام نیت اعتکاف، شـرط کند که هر زمان خواست (هر چند بدون عذر)، از اعتکاف خارج شود؟

همه مراجع به جزآیات عظام بهجت،صافی،فاضل،نوری : می توانـد شـرط کنـد که اگر عـذر عرفی یا شـرعی برایش پیـدا شد، بتواند از اعتکاف خارج شود؛ولی بدون عذر جایز نیست. (امام، تعلیقات علی العروه، الاعتکاف، م ۴۰)

خروج از مسجد

سوال : در چه مواردی می توان از مسجد خارج شد؟

همه مراجع: خـارج شـدن از مسـجد جـایز نیست؛ مگر به جهت ضـرورت عقلی ، عرفی و شـرعی؛ ماننـد: مراجعه به پزشک در موارد اضـطرار، رفتن به دسـتشویی (ضـرورت عقلی)، عیادت بیمار، تشییع جنازه مرده (ضرورت عرفی)، غسل و وضوی واجب (ضرورت شرعی). (تعلیقات علی العروه، ج ۱ الاعتکاف، م ۳۰)

ص: ۱۲۹۴۰

اعتکاف و کلاس درس

سوال : آیا در ایام اعتکاف، رفتن به کلاس و شرکت در درس ها جایز است؟

همه مراجع: خروج از مسجد و شرکت در کلاس های درسی، اشکال دارد.

نیابت در اعتکاف

سوال : آیا نیابت اعتکاف از طرف عده ای از اموات صحیح است؟

همه مراجع: خیر، به نیابت از چند نفر مرده صحیح نیست؛ ولی می تواند ثواب آن را به روح آنان هدیه کند. (العروه الوثقی، ج ۲، الاعتکاف، م ۳)

سوال : کسی که نذر کرده ایام البیض (روزهای سیزدهم تا پانزدهم) ماه رجب را اعتکاف کند، چنانچه در این ایام بیمار شود، تکلیف چیست؟

همه مراجع: اگر نذرش به سال خاصی تعیین شده – چنانچه به واسطه بیماری نتواند روزه بگیرد یا در اعتکاف شرکت کند – تکلیف از او ساقط است و کفاره هم ندارد؛ ولی اگر برای نذرش سال تعیین نشده، می تواند در سال های بعد اعتکاف کند.

افطاری معتکف

سوال : استفاده از افطاری و سحری معتکفان، برای دیگران چه حکمی دارد؟

همه مراجع: بدون اجازه دهندگان، جایز نیست. (دفتر: همه)

اعتکاف و غسل

سوال : اگر محتلم شویم، غسل را در داخل مسجد انجام دهیم؟

همه مراجع (به جز صافی): اگر معتکف محتلم شود و غسل کردن در مسجد به جهت توقف یا نجس کردن مسجد ممکن نباشد، واجب است از مسجد خارج شود.

قضای اعتکاف

سوال : چنانچه اعتکاف مستحبی را به جهتی به هم بزنند، آیا قضای آن واجب می شود؟

همه مراجع (به جز تبریزی، سیستانی و وحید): اگر بعد از روز دوم باطل کند، باید قضای آن را به جا آورد.

تبصره. قضای اعتکاف مانند اصل اعتکاف است. بنابراین باید شرایط آن را رعایت کند و حداقل سه روز متوالی روزه بگیرد.

اعتکاف در سیره انبیا و اولیا :

کسی به درستی نمی داند که این عبادت، از چه زمانی آغاز و کیفیت اجزا و شرایط آن در بدو شکل گیری چه چیزهایی بوده است.

ابراهیم و اسماعیل (ع) :

با توجه به آیه ۱۲۵ سوره بقره، می توان نتیجه گرفت که اعتکاف عملی بوده که در شریعت ابراهیم از مناسک و عبادات الهی محسوب می شده. و پیروان ایشان به این عمل مبادرت می ورزیدند و لذا ابراهیم و اسماعیل (ع) از طرف خداوند موظف شده بودند تا محیط لازم را برای برپایی این مراسم مهیا سازند. واگذاری این مسؤولیت خطیر به آنها، گواه بزرگی بر اهمیت عباداتی چون حج، اعتکاف و نماز در پیشگاه خداوند است.

حضرت موسی (ع) :

با آن که مسؤولیت سنگین رهبری و هدایت امت را به دوش داشت، برای مدت زمانی آنان را ترک و برای خلوت با محبوب خویش به خلوتگاه کوه طور شتافت. او در پاسخ به پرسش خداوند که فرمود: چرا قوم خود را رها کردی و با عجله به سوی ما شتافتی؟ عرض کرد: پروردگارا! به سوی تو آمدم تا از من راضی شوی (طه :۸۳و۸۴) .

حضرت زکریا (ع) بود

بیت المقدس از مکانهایی بود که همواره عده زیادی از انسانها، برای اعتکاف در آن گرد می آمدند و به راز و نیاز با پروردگار خویش مشغول می شدند. بزرگ این گروه، حضرت زکریا (ع) بود و از جمله کسانی که در امر اعتکاف سرپرستی می نمود حضرت مریم (ع) است. قرآن در این باره می فرماید ؛ کفالت او (مریم) را زکریا بر عهده گرفت و هر زمان که به محل عبادت او می رفت برای او غذایی مهیا می دید (عمران:۳۷) ."

ص: ۱۲۹۴۲

حضرت مریم (ع)

از قرآن مجیـد (مریم:۱۶و ۱۷) اسـتفاده می شود که حضـرت مریم (ع) آنگـاه که به افتخار ملاقات با فرشـته الهی نایل آمـد از مردم بریـده بود و در خلوت به سـر می برد.علاـمه طباطبائی می فرمایـد: گویا مقصود از دوری مریم از مردم، بریـدن از آنان و روی آوردن به اعتکاف برای عبادت بوده است.

حضرت سلیمان :

همواره در مسـجد بیت المقـدّس معتکف میشد. گاه یکسال، گاه دو سال، گاه یک ماه و گاه دوماه و گاه کمتر و بیشتر از این مدّت طول میکشید. و در مدّت اعتکاف مشغول عبادت بود، و آب وغذا برایش می آوردند تا از مسجد خارج نشود ».

طبق روایـات اهل سـنت، در دوران جاهلیت هم عملی به عنوان اعتکاف در میان مردم رایـج بوده است و مردم توسط این عمل به خـدای خود تقرب می جسـته اند.اجـداد پیـامبر اسـلام (ص) از پیروان دین حنیف به شـمار می رونـد. اعتکـاف در غارهـا و بیابانهـا و کوههـا، به عـده ای از این حنفـاء نسـبت داده شـده است. آنـان در جاهـای خلـوتی که از مردم دور بـود به اعتکـاف پرداخته و خود را در آن محبوس می کردنـد و جز برای نیازهای شدید و ضـروری، از آن خارج نمی شدند و در آن اماکن به عبـادت و تأمـل و تفکر در هستی پرداخته و در جسـتجوی راستی و حقیقت بودنـد. آنها در آن اماکن خاموش و آرام مثل غار حراء، به عبادت مشغول می شدند.

پیـامبر (ص) نیزماننـد خود بر دین حنیف یعنی دین حضـرت ابراهیم (ع) بود و عبـادات متـداول آن دین و از جمله اعتکاف را برپا می داشت. قبل از بعثت حضـرت محمد (ص) نیز غار حراء محل عبادت و راز و نیاز بود، حضـرت رسول اکرم (ص) نیز به اعتکاف در آن مکان مشغول می شدند و در اندیشه سرنوشت بشریت فرو می رفتند.

(سنن الکبری جلد۴ صفحه ۷۶)

اعتکاف در قرآن :

در خصوص واژه اعتکـاف، درقرآن مجیـد ماده عکف ۹مرتبه تکرار شـده که دو مورد آن مربوط به موضوع اعتکـاف است و درآیه های ۱۲۵و ۱۸۷سوره مبارکه بقره آمـده است.خداوند متعال می فرماید: و ما به ابراهیم و اسـماعیل فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع کنندگان و سـجده کنندگان از هرگونه آلودگی تطهیر کنند." :(آیه ۱۲۵، سوره بقره)

اعمال اعتکاف :

در مراسم اعتکاف، به ویژه در اعمال ام داوود در ایام البیض، سفارش به خواندن سوره و آیات مخصوصی

نماز جماعت،نماز شب ،نمازهای مستحبی روزانه و مخصوص ماه رجب،دعای ام داوود،زیارت امام حسین (ع)، قرائت قرآن کریم که از جمله آنها، صد مرتبه حمد و توحید، ده مرتبه آیهالکرسی، .توبه و استغفار،و رعایت احکام و حرمت مسجد قرائت سوره های انعام، بنی اسرائیل، کهف، لقمان، یس، صافات، فصلت، شورا، دخان، فتح، واقعه، ملک، قلم و انشقاق تا آخر قرآن .

منبع: mahdi.cc

اعتکاف(۱)

اشاره

نویسنده: حجت الاسلام والمسلمین محمد حسین فلاح زاده

اعتکاف:

تعریف اعتکاف

۱- اعتکـاف،در لغت به معنای توقف در جایی است و در احکام عبارت است از مانـدن در مسـجد به قصـد عبادت خداونـد با شرایطی که خواهد آمد.

۲- انسان می تواند در حال اعتکاف، بنشیند، بایستد، بخوابد یا راه برود.

اقسام اعتکاف

۳- اعتکـاف بر دو قسم است، مستحب و واجب، که در اصل یک عمل مستحبی است ولی ممکن است به سـببی واجب شود مانند:

نذر، عهد یا قسم مثلا انسان نذر کند یا با خدای خود عهد کند یا قسم بخورد که اگر در فلان کار موفق شد یا از فلان بیماری شفا پیدا کرد چند روز در مسجد معتکف شود.

زمان اعتکاف

۴- در طول سال در هر زمانی که انسان بتواند حداقل سه روز در مسجد بماند و روزه بگیرد صحیح است ولی بهترین زمان برای اعتکاف ماه مبارک رمضان و دهه آخر آن است.

شرایط اعتکاف کننده:

۱- عقل (از دیوانه صحیح نیست)

۲- ایمان (از غیر مؤمن صحیح نیست)

۳- قصد قربت (هرگونه ریا و خودنمایی، اعتکاف را باطل می کند)

۴- روزه داری در ایام اعتکاف

۵- اجازه گرفتن از کسی که اجازه او لازم است مثلا فرزند از والدین

شرایط اعتکاف:

۱- زمان آن از سه روز کمتر نباشد

۲- مکان آن در مسجد باشد

۳- ادامه ماندن در مسجد و خارج نشدن از آن

نیت اعتکاف

۱- اعتکاف هماننـد سایر عبادات بایـد با نیت و قصـد قربت باشـد و هرگونه ریا و خودنمایی و قصـد غیر الهی آن را باطل می کند.

۲- در نیت اعتکاف قصد وجه شرط نیست یعنی لازم نیست قصد کند که اعتکاف واجب است یا مستحب.

۳- از آغاز تا پایان اعتکاف بایـد با نیت و قصـد قربت باشـد بنابر این اگر به همین قصـد اعتکاف را شـروع کند صـحیح اسـت همچنین اگر به قصد اینکه فردا معتکف شود به مسجد برود و از اول وقت (طلوع فجر) در آنجا باشد صحیح است.

روزه اعتکاف

۱- انسـان در ایام اعتکاف بایـد روزه بگیرد، بنابر این کسـی که نمی توانـد روزه بگیردماننـد: مسافر، مریض و ... و کسـی که عمدا روزه نگیرد، اعتکافش صحیح نیست.

۲- لازم نیست که روزه، مخصوص به اعتکـاف باشـد بلکه هر روزه ای باشـد صـحیح است مثلاـ در ایام اعتکاف روزه قضا یا نذری بجا آورد.

۳- انسان می تواند نذر کند در سـفر روزه بگیرد و به نظر برخی مراجع معظم تقلید حتی هنگام سـفر هم می تواند نذر کند که روزه بگیرد و در این صورت اعتکافش صحیح است.

مدت اعتکاف

۱- مدت اعتکاف حداقل سه روز است و در کمتر از آن صحیح نیست ولی در زیادتر از سه روز حدی ندارد.

۲- این سه روز از طلوع فجر روز اول تا مغرب روز سوم است بنابر این اگر بعد از طلوع فجر حتی با چند دقیقه تاخیر به مسـجد برسـد آن روز جزو اعتکـاف به حسـاب نمی آیـد و چنـانچه قبـل از مغرب روز سوم اعتکـاف را قطع کنـد، افزون بر آنکه کار حرامی کرده اعتکاف نیز باطل است.

ص: ۱۲۹۷۳

۳- سه روز اعتکاف با شبهای آن است که حداقل سه روز و دو شب است بنابر این نمی تواند شبها را از مسجد خارج شود یا نذر کند که سه روز بدون شبها در مسجد معتکف شود.

مکان اعتکاف

۱- اعتکاف تنها در مسجد صحیح است بنابر این اگر کسی در خانه خود یا در حسینیه یا در حرم معتکف شود صحیح نیست و از مساجد نیز تنها در این مساجد،اعتکاف صحیح است.

مسجد الحرام

مسجد النبی صلی الله علیه و آله

مسجد جامع کوفه

مسجد بصره

و به قصد رجاء (یعنی به نیت مطلوب بودن و به امید پاداش و ثواب) می توان در مسجد جامع هر شهر معتکف شد.

۲- اگر جای شخص دیگری را غصب کند یا عمدا بر فرش غصبی بنشیند هر چند گناه کرده است ولی اعتکافش باطل نیست.

تعریف مسجد جامع

تعریف مسجد جامع چیست؟

مسجد جامع مسجدی است که اغلب اوقات بیشتر از سایر مساجد جمعیت داشته باشد و یا مسجدی که برای اجتماع زیادی از اهالی آنجا ساخته شده و اختصاص به گروه خاصی یا اهالی محله ای نداشته باشد.

خروج از مسجد در اعتکاف

۱- در موارد ذیل معتکف می تواند از مسجد خارج شود:

برای گواهی دادن در دادگاه.

برای تشییع جنازه، در صورتی که میت یک نحو وابستگی به معتکف داشته باشد به طوری که شرکت در تشییع جنازه او از ضرورتهای عرفی او به حساب آید.

برای انجام سایر کارهای ضروری عرفی یا شرعی، خواه واجب باشد یا مستحب، مربوط به امور دنیوی باشد یا اخروی ولی مصلحتی در آن نهفته باشد.

۲- در این موارد بر معتکف واجب است از مسجد خارج شود:

برای انجام غسل جنابت.

برای پرداخت طلب دیگران در صورتی که نتواند در مسجد آن را بپردازد.

برای انجام کار واجب دیگری که لازم باشد از مسجد خارج شود.

۳- کسی که خارج شدن از مسجد بر او واجب شده باشد ولی تخلف کند و خارج نشود هر چند گناه کرده است ولی اعتکاف باطل نیست، مگر کسی که با حال جنابت در مسجد توقف کند.

۴- اگر به سبب فراموشی از مسجد خارج شود، اعتکافش باطل نیست.

محرمات اعتکاف

۱- آنچه بر معتکف حرام است بدین شرح است:

استفاده از عطریات و گیاهان خوشبو

خرید و فروش

مجادله در امور دنیوی و دینی در صورتی که به قصد غلبه بر طرف مقابل و اظهار فضیلت و برتری باشد.

استفاده شهوانی از جنس مخالف

استمناء (یعنی انسان با خود کاری کند که از او منی بیرون آید.)

۲- معتکف باید روزها را روزه دار باشد و از هر کاری که روزه را باطل می کند پرهیز کند و هر آنچه روزه را باطل می کند اعتکاف را نیز باطل می کند.

۳- به جز مبطلات روزه سایر محرمات، اختصاص به روز ندارد و بلکه در شب نیز باید از آنها پرهیز کند.

اعتکاف(۲)

اشاره

اعتکاف چیست؟

ارزش زمان و مکان:

هر گز نمی توان ارزش همه زمانها را برابر دانست، چنان که نمی توان همه مکانها را برابر شـمرد. برخی زمانها و مکانها ارزشی والا دارند. ماه رجب ارزشـمند است، ماه سلوک و زدودن زنگارهای شیطانی از آیینه دل است؛ ماه ولایت و برافروختن چراغ معرفت در شبستان وجود است؛ مـاه رجب گـاهِ اعتکـاف است. در این مـاه، که هنگـامه تحول است، عاکفان کوی دوست، با حضور در صحن و سرای دوست، پله های سلوک را پیموده و پله پله به خدا نزدیکتر می شوند. معتکف روزه اش، نمازش، حضورش در مسجد و دیگر اعمالش مایه تقرب است. در خانه دوست، سفره ایی از مغفرت و بخشایش گسترده شده و عاکف با صیقل روح و روان، زنگار گناه از دل می زدایـد و مهیای ضـیافت بزرگ در ماه وصال می گردد. ماهی که عشاق از سـفره پرفیض الهی، لقمه های راز بر می چینند و عطر قرآن از ژرفای دل بار یافتگان، مشام جان را می نوازد.

اعتکـاف پرورش جسم و جـان است، انسـان آمیزه ای است از این دو و نیازمنـد پرورش در ابعـاد وجودی خود؛ انسان به دنبال سعادت و کمال است، روح انسان نیازمند نیایش است، مناجاتی شیرین و زیبا، هم کلامی موجودی ضـعیف با منشأ قدرتها. از آغاز خلقت تا صحنه رستاخیز، راز و نیاز زیباترین هنر آدمی است.

غفلت بـد است در برخی موارد بـدتر؛ جریـان زمان در گـذر است و با از دست دادن آهی مانـد و افسوسـی که به هیـچ نیرزد. انسان دشمنی دارد در اوج حیله گری، با چنین دشمنی هوشیاری باید و سرعت در خیرات؛

ص: ۱۲۹۶۵

اعتکاف آمیزه ای از چند عبادت:

زمان اعتکاف است. خالق مهربان قرب خلایق می طلبد. در فکر پرورش روح و روان انسان است و مقررات دینی را تشریع می کند. تنوع عبادات به دلیل نیازهای گوناگون انسانی است، هر عبادتی جوابگوی نیازی از اوست. نماز، زنگار غفلت از روان می زداید و صیقل روح و روان است. در روزه، پالایشگاه خلوص و نردبان صعود است. روزه دار پرواز در آسمان عبادت و عبودیت را می آزماید و آیینه قلبش را نورستان خدایی می کند. حج، شرکت در آزمون الهی و قطع تعلقات و دلبستگی دنیوی است. عبادات مالی؛ چون خمس و زکات و صدقات، دمیدن روح ایثار و گذشت در وجود آدمی است. اما اعتکاف، آمیزه ای از چند عبادت با فضیلت است.

روزه که خود عبادتی ارزشمند است شرط اعتکاف است. حضور در مسجد و خواندن نماز هم شرط آن است. عاکف سه روز در مسجد جامع مقیم می گردد و جز برای ضروریات، کوی دوست را ترک نمی گوید. خود را از حلال باز می دارد تا با تمرین بندگی، جهاد با نفس را بیازماید. اعتکاف عهد مودّت و میثاق مجدد با پروردگار است.

فضیلت اعتکاف:

در فضیلت اعتکاف این بس که معادل طواف کعبه و همتای رکوع و سجود است. خدای منّان می فرماید: "... وَ عَهِدنا اِلی ابراهیمَ وَ اِسمعیلَ اَن طَهّرا بَیتی لِلطّائِفینَ وَ العاکِفینَ وَ الرُّکّعِ السُّجود؛(آیه ۱۲۵، سوره بقره) و ما به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان از هرگونه آلودگی تطهیر کنند."

ص: ۱۲۹۶۶

اساساً ارزش آدمی را عملش می رساند. معتکف انسانی بزرگ و شریف است به اندازه شرافت و فضل عملش، مقدس اردبیلی یگانه زمان در علم و عمل در شرافت و فضیلت اعتکاف گوید: مبادا کسی گمان کند که اعتکاف مقدمه عبادتی دیگر است. کسی که با طهارت و در حال روزه در مسجد مقیم می شود و تعهد قربت در اعتکاف می نماید، این عمل عبادت است. اعتکاف عبادتی مستقل است به مثابه حج و عمره و روزه و نماز و هر عبادت مستقل دیگر.

و ایام بیض در پیش است زمان عرشی شدن فرشیان؛ اعتکاف با همه فضیلتش، زن و مرد را به خود می خواند، انسان را می خواند تا در دنیای های و هوی و دود و دم، معراج انسانیت را به تماشا بنشینیم. فرصت طلایی عمر در پیش است و ایام در گذر؛ پس همتی باید تا با حضوری سبز از همسفران کوی دوست بگردیم.

تعریف اعتکاف:

اعتکاف در لغت به معنای توقف در جایی است .

اما تعریف اصطلاحی اعتکاف:

امام خمینی (ره) در تعریف اعتکاف می فرمایند: "وَ هُوَ اللَّبثُ فِی المَسجِدِ بِقَصدِ التَّعَبُدِ بِهِ وَ لا یعتَبَرُ فِیه ضَمُّ قَصدِ عِبادَةٍ اُخری خارِجَةً عَنهُ وَ اِن کانَ هُو الَاحوِط؛ اعتکاف، ماندن در مسجد به نیت عبادت است و قصد عبادت دیگر، در آن معتبر نیست. اگر چه احتیاط مستحب نیت عبادتی دیگر، در کنار اصل ماندن می باشد.

اهمیت اعتکاف:

اعتکاف، محو خود خواهی در امواج بلند خداگرایی و خدمت به امت اسلامی است. اعتکاف، بیرون رفتن از خانه خویش و مصمم شدن بر حضور در خانه حضرت حق است. عبادتی مستحبی و تقرب جویانه و داوطلبانه است که روزه روز سوم آن رنگ وجوب می گیرد. اعتکاف، گریز از لذت گرایی و مهار حس خود محوری و برتری جوئی و بازگشت از قبله دنیاگرایان به سمت و سوی قلب و قبله هستی است. خود سازی، محاسبه نفس، توبه و نیایش، نماز و تلاوت قرآن و استمداد از آستان قدس ربوبی از دیگر برکات اعتکاف است. اسلام، فکر جدایی از زندگی دنیا و گوشه نشینی و کناره گیری از مردم و به تعبیر دیگر رهبانیت را باطل و ناپسند اعلام کرد، اما اعتکاف را بعنوان فرصتی برای بازگشت به خویش و خدای خویش قرار داد، تا کسانی که از هیاهو و جنجال های زندگی مادی خسته می شوند، بتوانند چند صباحی با خدای خود خلوت کنند و جان و روح خود را با خالق هستی ارتباط دهند .اعتکاف شرایطی را فراهم می کند تا انسانها با توشه معنوی و اعتقادی راسخ و ایمان و امیدی بیشتر، به زندگی خود ادامه داده ، خود را برای صحنه های خطر و جهاد در راه خدا آماده سازند ، همیشه با یاد خدا تلاش کنند ، خود را در محضر پروردگار ببینند ، از نافرمانی او بپرهیزند و به سوی سعادت دنیا و آخرت گام بردارند.

اعتکاف در ادیان دیگر:

کسی به درستی نمی داند که این عبادت، از چه زمانی آغاز و کیفیت اجزا و شرایط آن در بدو شکل گیری چه چیزهایی بوده است.

با توجه به آیه ۱۲۵ سوره بقره، می توان نتیجه گرفت که اعتکاف عملی بوده که در شریعت ابراهیم از مناسک و عبادات الهی محسوب می شده. و پیروان ایشان به این عمل مبادرت می ورزیدند و لذا ابراهیم و اسماعیل (ع) از طرف خداوند موظف شده بودند تا محیط لازم را برای برپایی این مراسم مهیا سازند. واگذاری این مسؤولیت خطیر به آنها، گواه بزرگی بر اهمیت عباداتی چون حج، اعتکاف و نماز در پیشگاه خداوند است.

حضرت موسی (ع) با آن که مسؤولیت سنگین رهبری و هدایت امت را به دوش داشت، برای مدت زمانی آنان را ترک و برای خلوت با محبوب خویش به خلوتگاه کوه طور شتافت. او در پاسخ به پرسش خداوند که فرمود: چرا قوم خود را رها کردی و با عجله به سوی ما شتافتی؟ عرض کرد: پروردگارا! به سوی تو آمدم تا از من راضی شوی (طه :۸۳و۸۴).

بیت المقدس از مکانهایی بود که همواره عده زیادی از انسانها، برای اعتکاف در آن گرد می آمدند و به راز و نیاز با پروردگار خویش مشغول می شدند. بزرگ این گروه، حضرت زکریا (ع) بود و از جمله کسانی که در امر اعتکاف سرپرستی می نمود حضرت مریم (ع) است. قرآن در این باره می فرماید: "وَ کَفَّلَها زَکَریا کُلَّما دَخَلَ عَلَیها زَکَریا المِحرابَ وَجَدَ عِندَها رِزقاً؛ کفالت او (مریم) را زکریا بر عهده گرفت و هر زمان که به محل عبادت او می رفت برای او غذایی مهیا می دید (عمران:۳۷)."

ص: ۱۲۹۶۸

از قرآن مجید (مریم:۱۶و ۱۷) استفاده می شود که حضرت مریم (ع) آنگاه که به افتخار ملاقات با فرشته الهی نایل آمد از مردم بریده بود و در خلوت به سر می برد.

علامه طباطبائی می فرماید: گویا مقصود از دوری مریم از مردم، بریدن از آنان و روی آوردن به اعتکاف برای عبادت بوده است.

طبق روایات اهل سنت، در دوران جاهلیت هم عملی به عنوان اعتکاف در میان مردم رایج بوده است و مردم توسط این عمل به خدای خود تقرب می جسته اند.

اجداد پیامبر اسلام (ص) از پیروان دین حنیف به شمار می روند. اعتکاف در غارها و بیابانها و کوهها، به عده ای از این حنفاء نسبت داده شده است. آنان در جاهای خلوتی که از مردم دور بود به اعتکاف پرداخته و خود را در آن محبوس می کردند و جز برای نیازهای شدید و ضروری، از آن خارج نمی شدند و در آن اماکن به عبادت و تأمل و تفکر در هستی پرداخته و در جستجوی راستی و حقیقت بودند. آنها در آن اماکن خاموش و آرام مثل غار حراء، به عبادت مشغول می شدند.

پیامبر (ص) نیز مانند خود بر دین حنیف یعنی دین حضرت ابراهیم (ع) بود و عبادات متداول آن دین و از جمله اعتکاف را برپا می داشت.

قبل از بعثت حضرت محمد (ص) نیز غار حراء محل عبادت و راز و نیاز بود، حضرت رسول اکرم (ص) نیز به اعتکاف در آن مکان مشغول می شدند و در اندیشه سرنوشت بشریت فرو می رفتند.

ارکان اعتکاف:

ص: ۱۲۹۶۹

ارکان عبادت یعنی اجزایی که اگر عمداً یا سهوا ترک شوند، آن عبادت باطل می شود. اعتکاف نیز ارکانی دارد که عبارت اند از

۱) نیت؛

۲) توقف در مسجد جامع شهر یا مساجد چهار گانه معروف؛

۳) کمتر از سه روز نبودن اعتکاف؛

۴) روزه دار بودن معتکف در ایام اعتکاف

زمان اعتکاف:

اعتکاف در هر زمانی که انسان بتواند حداقل سه روز در مسجد بماند صحیح است، و بهترین زمان برای آن، ماه مبارک رمضان و مخصوصا در دهه آخر آن ماه می باشد.

نیت اعتکاف:

اعتکاف،همانند سایر عبادات،باید با نیت و قصد قربت باشد و هر گونه ریا و خود نمایی و قصد غیر الهی آن را باطل می کند. در نیت اعتکاف،قصد وجه شرط نیست،یعنی لازم نیست قصد کند که اعتکاف واجب است یا مستحب. زمان نیت اعتکاف، وقت شروع اعتکاف است که شروع طلوع فجر می باشد و با استمرار نیت اول شب هم مانعی ندارد.اعتکاف را می توان به سه صورت به جای آورد.

۱) برای خود ؛

۲) به نیابت از مردگان

۳) به نیابت از زندگان

اگر اعتکاف را به نیابت از کسی که، از دنیا رفته به جای آورد، در این صورت اعتکاف را تنها به نیابت از یک نفر می توان انجام داد ولی اگر مقصود اهدای ثواب باشد می توان ثواب اعتکاف را به چند نفر، زنده یا مرده، هدیه کرد.

در مورد نیابت از شخص زنده، در میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. بسیاری از فقها در درستی چنین اعتکافی، تردید کرده اند. در این صورت، هرگاه نایب، اعتکاف را به قصد رجا، یعنی امید به مطلوب بودن عمل نزد خدا، نه به عنوان عبادتی حتمی انجام دهد، مانعی ندارد.

ص: ۱۲۹۷۰

شرایط اعتکاف:

در صحت اعتکاف علاوه بر شرایط عامه تکلیف(ایمان، عقل و قدرت)، اموری شرط است:الف) قصد قربت ب) روزه: ج) سه روز روزه دار بودند. د) وقوف در چهار مسجد: مسجد الحرام، مسجد النبی«ص»، مسجد جامع کوفه و مسجد بصره. ولی به قصد رجاء (به امید پاداش) می توان در مسجد جامع هر شهر معتکف شد. ه)اجازه شوهر و اجازه پدر و مادر و) پیوستگی اعتکاف

محرمات اعتکاف:

۱- پرداختن به امور جنسی به معنای وسیع آن: که شامل هر نوع بهره برداری شهوانی می باشد .

۲- بوییدن عطر و هر نوع بوی خوش و گیاهان معطر به قصد لذت بردن

۳- مجادله و مناقشه: حرمت جدال مربوط به اموری است که معتکف بخواهد فضل و برتری خود را به دیگران نشان دهد.

۴- محرمات روزه: در حال روزه یعنی از طلوع تا غروب خورشید، که معتکف روزه می گیرد، باید از محرمات روزه نیز اجتناب نماید. بعضی از فقها محرمات احرام را بر معتکف مستحب دانسته اند.

۵- خرید و فروش

اعمال اعتکاف:

اعمال شب سیزدهم: اعمالی را باید در این شب انجام داد؛ از جمله آن ده رکعت نماز است که اگر به درستی به جا آورده شود، دارای ثواب و پاداش بزرگی است. در روایتی از پیامبر (ص) می خوانیم: « کسی که در شب سیزدهم ماه رجب ده رکعت نماز بخواند؛ بدین گونه که در رکعت اول حمد یک مرتبه و سوره عادیات هم یک مرتبه و در رکعت دوم حمد یک مرتبه سوره تکاثر نیز یک مرتبه بخواند و بقیه رکعت ها را هم به همین نحو تمام کند، خداوند متعال گناهان او را می آمرزد و اگر عاق والدین هم باشد خداوند سبحان از او راضی می شود، و همچنین در قبر نکیر و منکر به او نزدیک نمی شوند و او را نمی ترسانند و بر پل صراط هم چون برق خاطف (سریع) عبور می کند و نامه اعمالش را به دست راستش می دهند و میزان اعمالش سنگینی می کند و در بهشت فردوس هزار شهر به او اعطا می شود.»روز سیزدهم هم روزه اش ثواب فراوان دارد و برای کسی که بخواهد عمل ام داود را به جای آورد، باید این روز و دو روز بعدش را روزه بگیرد.

اعتکاف(۳)

اعتکاف در ایران:

سنت اعتکاف در طول تاریخ کم و بیش در ایران اسلامی، برپا می شده ولی از پیشینه آن در ایران، قبل از دوران صفویه، چیز زیادی در دست نیست. آنچه به صورت مستند وجود دارد برپایی این سنت الهی در دوران صفویه می باشد که به همت بلند شیخ لطف ا... میسی و شیخ بهائی، در دو پایتخت صفویه، یعنی قزوین و اصفهان صورت گرفته است.

شیخ لطف ا...، هم عصر عالم بزرگ شیعی، شیخ بهائی است. او بسیار مورد توجه و عنایت شیخ بهائی بوده تا آنجا که شیخ، مردم را در برخی از مسائل شرعی به شیخ لطف ا... ارجاع می داده است. شاه عباس اول، مسجد شیخ لطف ا... را در اصفهان به نام این عالم بزرگ و برای اقامه نماز توسط ایشان ساخت. این عالم سختکوش به برپایی سنت اعتکاف، اهتمامی ویژه داشت. چنان که بر اثر تلاشهای خستگی ناپذیر او اعتکاف سنتی رایج و زنده باشد. کتاب الرساله الاعتکافیه از آثار اوست.

شیخ بهائی اهتمام ویژه ای به امر اعتکاف، در ایران داشت. او در کنار شیخ لطف ا... به ترویج این سنت همت گمارد. شیخ لطف ا...، درباره شیخ بهائی می گوید: شیخ بهائی نیز در برپایی مراسم اعتکاف، نقش داشته است.

شیخ لطف ا... در پاسخ به شبهه ای که پیرامون خیمه زدن در مسجد برای اعتکاف، مطرح شده به روش شیخ بهائی، که برجسته ترین عالم آن زمان بوده استناد کرده و می گوید: شیخ اجل اعظم اکرم، خاتمه المجتهدین، شیخ بهاء المله و الدین، در اصفهان و غیر اصفهان این کار را انجام داده است.

ص: ۱۲۹۶۳

شیخ بهائی خود از عالمان عامل و دلداده معنویت و معرفت بود و با شور و عشق به این سنت روی آورد و از خلوت اعتکاف بهره ها جست. شعر معروف «گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد» هم از اوست.

در دوره معاصر نیز پس از آمدن آیه ا... عبد الکریم حائری یزدی به شهر مقدس قم و تأسیس حوزه علمیه قم در جوار حرم مطهر حضرت معصومه (ع)، سنت الهی اعتکاف، رنگ و بوی دیگری به خود گرفت واین سنت الهی که طی چند قرن، بعد از دوران شیخ لطف ا... و شیخ بهائی، نوساناتی به خود گرفته بود، تولدی جدید یافت، اما حکومت رضاخانی را نیز در برابر خود داشت.

پس مردانی استوار و پا برجا چون کوه می طلبید تا با این خشونتها، صحنه را ترک نکرده و کمر همت، در احیای سنت محمدی(ص) ببندند.

عالم ربانی میرزا مهدی بروجردی در سده اخیر پایه گذار این سنت حسنه در شهر قم بود. بتدریج این سنت محمدی (ص) به دیگر شهرهای ایران سرایت کرد.

او از ملازمان و کارپردازان و مشاوران آیه ا... شیخ عبدالکریم حائری یزدی بود. وی به علت ایجاد جو خفقان رضاخانی به تنهایی در مسجد امام حسن عسکری(ع) معتکف می شد و هیچ کس همراه او نبود. بعدها یکی دیگر از علما به او ملحق شد و پس از چندی، پای دیگران نیز به این سنت کشیده شد.

به حدی که آیه العظمی بروجردی درسهای حوزه علمیه را جهت شرکت طلاب در مراسم اعتکاف، تعطیل کردند. اکنون به همت جوانان متدین کشورمان در بسیاری از شهرهای ایران در روزهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه پرفیض رجب، مراسم اعتکاف در مساجد جامع شهرها برپا می شود. در این سه روز خیل عظیم انسانها دست از فعالیتهای روزمره شسته و خانه خدا را، منزلگاه خود قرار می دهند تا شاید از این رهگذر، به قرب الهی نایل آیند.

ص: ۱۲۹۶۴

اعتکاف(۴)

اعتکاف: توقف در مسجد به قصد عبادت

اعتکـاف، مصـدر بـاب افتعـال از ریشه «ع ـ ك ـ ف» به معنـای محبـوس کردن و روی آوردن به چیزی است. راغب گویـد: اعتکـاف به معنـای روی آوردن و ملازمت بـا چیزی، همراه بـا تعظیم آن است و در اصـطلاح فقه، عبـارت است از توقـف در مسجد به قصد عبادت.واژه اعتکاف در قرآن نیامده; ولی مشتقات ماده «عکف» از ثلاثی مجرد به صورت اسم فاعل ۷بار و در شکل اسم مفعول و مضارع هر کدام یک بار آمده است.

پیشینه اعتکاف:

از برخی آیات قرآن برمی آیـد که این عبادت* در ادیان توحیـدی پیشـین نیز مطرح بوده و پیامبران الهی و موحـدان گاه برای راز و نیاز با خداونـد، مـدتی از زنـد گی و جامعه دوری می گزیدنـد و به مسـجد*الحرام یا معابـد دیگر پناه می بردند و مدتی خود را برای عبادت با خـدا و راز و نیاز با او محبوس می کردند. از جمله آیه ۱۲۵ بقره/۲ است که خداوند در آن به ابراهیم و فرزندش اسماعیل، فرمان می دهد تا مسجدالحرام را برای طواف کنند گان و معتکفان پاکیزه گردانند:

ص: ۱۲۹۵۸

«وعَهِدنا اِلی اِبرهیمَ واِسم_عیلَ اَن طَهِّرا بَیتِیَ لِلطّائِفینَ والع_کِفینَ».

از این آیه، افزون بر اینکه استفاده می شود سنت اعتکاف در شریعت حضرت ابراهیم(علیه السلام) بوده، اهمیت فوق العاده این عبادت در شریعت آن حضرت و دیگر ادیان توحیدی که نشئت گرفته از شریعت ابراهیم(علیه السلام)است نیز فهمیده می شود، زیرا خداوند از سویی دو پیامبر خود را مأمور کرده است تا مقدمات این عبادت را فراهم سازند واز سوی دیگر، خانه خود را که بهترین مکان در روی زمین است، جایگاه این عبادت قرار داده است.

شاید بتوان اقامت و عبادت مریم(علیها السلام) در مسجدالاقصی را نیز از مصادیق اعتکاف برشمرد، زیرا مادر آن حضرت نذر کرد که مریم را وقف عبادت خدا کند:

«اِذ قالَتِ اِمرَاَتُ عِمرنَ رَبِّ اِنّی نَذَرتُ لَکَ ما فی بَطنی مُحَرَّرًا...» (آل عمران/۳،۳۵)

و پس از بلوغ، سرپرست او (زکریا(علیه السلام)) برای وی جایگاهی در مسجدالاقصی آماده کرد، تا به عبادت بپردازد. سپس مریم در مسجد اقامت گزید و به عبادت پرداخت که از نزد خدا با طعامهای بهشتی پذیرایی می شد:

«کُلَّما دَخَلَ عَلَیها زَکَرِیا المِحرابَ وَجَدَ عِندَها رِزق_اً قالَ ی_مَریَمُ اَنّی لَکِ ه_ذا قالَت هُوَ مِن عِندِ اللّهِ» (آل عمران/۳،۳۷)

از برخی آیات استفاده می شود که توقف نزد بتها و عبادت آنها، در آیینهای بت پرستی نیز رواج داشته است. در آیه ۵۲ انبیاء/۲۱ حضرت ابراهیم، آزر و قومش را به سبب عبادت بتها و ملازمت با آنها نکوهش کرده است:

«اِذ قالَ لِاَبیهِ وقَومِهِ ما ه_ذِهِ التَّماثیلُ الَّتی اَنتُم لَها ع_کِفون».

در معنای «عاکفون» گفته اند که بت پرستان در بتکده ها ملازم بتها بودند و آنها را عبادت می کردند. آیه۱۳۸ اعراف/۷ گزارش کرده که بنی اسرائیل پس از عبور از دریا با بت*پرستانی مواجه شدند که سر بر آستان بتان خود داشتند:

«وجـوَزنا بِبَنی اِسرءیلَ البَحرَ فَاَتَوا عَلی قَوم یَعکَفونَ عَلی اَصنام لَهُم...»;

همچنین در آیه ۹۱ طه/۲۰ داستان بنی اسرائیل آمده است که پس از رفتن موسی(علیه السلام)به کوه طور، در اطراف گوساله* سامری وقوف کرده و به پرستش پرداختند:

«قالوا لَن نَبرَحَ عَلَیهِ عـکِفینَ حَتّی یَرجِعَ اِلَینا موسی».

اعتکاف در اسلام:

در اسلام نیز همچون شرایع پیشین، سنت اعتکاف وجود داشته و مسلمانان به این عبادت ترغیب و تشویق شده اند; از آیه ۱۸۷ بقره/۲ که در آن به برخی احکام اعتکاف اشاره شده است:«ولاـ تُبـشِروهُنَّ واَنتُم عـکِفونَ فِی المَسـجِدِ» نیز آیه ۱۲۵ بقره/۲ مشروعیت این عمل در اسلام استفاده می شود;همچنین از روایاتی که به جا آوردن این عمل را به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)مستند می کند و مزد و پاداش فراوانی برای آن برشمرده است نیز جواز، بلکه استحباب آن در اسلام استفاده می شود; از جمله در روایتی آمده که پیامبر پس از ورود به مدینه، ابتدا در دهه نخست ماه رمضان و سپس در دهه دوم و در سال دیگر در دهه سوم، در مسجد اعتکاف کردند و از آن پس پیوسته در سومین دهه ماه رمضان، معتکف می شدند.اعتکاف به نظر فقهای اسلامی در همه ایام سال به جز روزهایی که در آن روزه حرام شده جایز است، هرچند در ماه رمضان، به ویژه در دهه پایانی آن، افضل است.

شرایط و احکام اعتکاف:

افزون بر شرایط عامه تکلیف و نیت برای معتکف، اعتکاف شرایط و احکام دیگری نیز دارد، از جمله:

۱.روزه*.

فقهای امامیه، با استناد به روایات، روزه (اعم از واجب و مستحب) را از شرایط اعتکاف می دانند.برخی اعتکاف پیامبر در ماه رمضان* را دلیل دیگری بر این امر دانسته اند. به نظر بعضی ظاهر آیه ۱۸۷ بقره/۲ نیز اشعار به این امر دارد، زیرا مخاطبان نهی از آمیزش، در این آیه روزه داران هستند:

ص: ۱۲۹۶۰

«ثُمَّ اَتِمّوا الصِّیامَ اِلَی الَّیلِ ولا تُب‍ـ‌ِشِروهُنَّ واَنتُم ع‍ـ‌ِكِفونَ فِی المَس‍ـ‌ِجِد»

بنـابراین آیـه، اعتکـاف تنهـا برای روزه داران جـایز است و جـواز آن برای غیر روزه داران نیازمنـد دلیـل است.البته گروهی از فقهای اهل سنت اعتکاف را بدون روزه نیز جایز می دانند.

۲.حداقل اعتکاف به نظر امامیه سه روز

و به نظر برخی از علمای اهل سـنت یک شـبانه روز است. برخی دیگر با اسـتناد به اطلاق آیه۱۸۷ بقره/۲ مدت زمانی کوتاه را که وقوف بر آن صدق کند، کافی دانسته اند.

۳. شرط دیگر،

انجـام دادن این عبادت در مسـجد است. همه علمای اسـلامی به جز حنفیان که اعتکاف زن را در خانه اش جایز دانسـته انـد بر این شرط اتفاق نظر دارند.مستند امامیه دراین شرط روایات است; اما گروهی از عالمان اهل سنت آن را از جمله

«...واَنتُم ع‍ـ‌ِكِفونَ فِی المَس‍ـ‌ِجِد» (بقره/۱۸۷،۲)

اسـتفاده کرده اند. در ردّ این استناد گفته شده که آیه فقط بر حرمت مباشرت با زنان در حال اعتکاف در مسجد، دلالت دارد; نه بر شرطیت مسجد در اعتکاف.

در اینکه مقصود از مسجد* چه مسجدی است، بین علمای اسلامی اختلاف است; از ظاهر جمله

«...و اَنتُم ع‍ـ‌ِكِفونَ فِی المَس‍ـ‌ِجِد...» (بقره/۱۸۷،۲)

جواز اعتکاف در هر مسـجدی استفاده می شود، زیرا «المساجد» عام و شامل همه مساجد است; ولی امامیه با استناد به روایات، عموم آیه را به مساجد چهارگانه، یعنی مسـجدالحرام، مسـجدالنبی مسجد کوفه و مسجد بصره و مسجد جامع هر شهرتخصیص زده انـد. نظر گروهی از اهـل سـنت نیز همیـن است; ولی عـده ای از فقهـای فریقین، بر مساجـد فـوق، مساجـدی دیگر افزوده انـد.شایان ذکر است که حضور در مسـجد و خارج نشـدن از آن در مدت اعتکاف، جز برای کارهای ضـروری و رفع حاجت، لازم است.

ص: ۱۲۹۶۱

۴.اجتناب از مباشرت با زنان.

قرآن مباشرت با زنان را بر معتکف ممنوع کرده است:

«ولا تُبـشِروهُنَّ واَنتُم عـکِفونَ فِی المَسـجِد»(بقره/۲،۱۸۷)

افزون بر آیه فوق، روایات مستفیض نیز بر این امر دلالت دارد. به نظر علمای امامیه آیه و روایات پیشگفته شمول داشته و هرگونه لمس، تقبیل و تماس شهوت آمیز را نیز دربرمی گیرد، هرچند برخی از امامیه و جمعی از اهل سنت، انصراف آیه را به آمیزش* دانسته و سرایت آن به مقدمات مذکور را بعید می دانند، بلکه رد کرده اند؛همچنین از اینکه در آیه مورد بحث، قرآن مباشرت با زنان در شبهای ماه رمضان را برای روزه داران روا شمرده: «فالـنَ بـشِروهُنَّ» و سپس معتکفان را ازاین عمل منع کرده است: «و لا تُبـشِروهُنَّ واَنتُم عـکِفونَ فِی المَسـجِد» (بقره/۲،۱۸۷) به دست می آید که آمیزش در شبهای اعتکاف نیز بر معتکف حرام است.فقهای فریقین نیز بر همین رأی هستند.افزون بر حرمت آمیزش با زنان، اعمال دیگری چون استفاده از بوی خوش، خرید و فروش، مشاجره و جدال نیز در این مدت بر معتکفان حرام است. قرآن در پایان آیه مذکور، احکام مطرح شده در این آیه، از جمله حکم اعتکاف را از حدود الهی می شمارد که مؤمنان نباید آن را سبک بشمارند و از آن تعدّی کنند:

«تِلکَ حُدودُ اللّهِ فَلا تَقرَبوها» (بقره/۲،۱۸۷)

سپس رعایت این احکام را موجب ایجاد تقوا و پرهیزگاری در انسان دانسته است:

«کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ ءای‌ـتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُم یَتَّقون»(بقره/۲،۱۸۷)

منابع:

احکام القرآن، جصاص؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛تفسیر راهنما؛ التفسیر الکبیر؛ جامع احادیث الشیعه فی احکام الشریعه؛ الجامع لاحکام القرآن، قرطبی؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن؛ جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام؛ روض الجنان و روح الجنان؛ شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام؛العروه الوثقی؛ الفرقان فی تفسیر القرآن؛ الفقه الاسلامی و ادلته؛ کتاب الخلاف؛الکشاف؛ کنز العرفان فی فقه القرآن؛ لسان العرب؛ مجمع البحرین؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ مسالک الافهام؛ مستمسک العروه الوثقی؛ مفردات الفاظ القرآن؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ وسائل الشیعه.

فتاح آقازاده و بخش فقه و حقوق

اعتکاف(۵)

مقدمه:

انسان موجودی است سالک و پویا به سوی معبود حقیقی خویش و از هر راهی که برود و هر مسیری را که در زندگی انتخاب کند، سرانجام به لقای معبود خویش می رسد:

« یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه (انشقاق/ ۶)؛ ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می روی و او را ملاقات خواهی کرد.»

با توجه به این آیه اگر انسان راه ایمان، خود سازی و تهذیب نفس را بپوید جمال و مهر خداوند را ملاقات می کند، اما اگر راه کفر و آلودگی را در پیش گیرد، جلال و قهر او را می بیند. بنابراین اگر مقصد و غایت سلوکش لقای محبت و مهر خدا باشد، باید راه تهذیب نفس و عبادت حقیقی را در پیش گیرد و از هوای نفس بگریزد و در طریقت انس با معبود گاهی به گوشه ای خلوت پناه ببرد و دور از همه عنوان ها و تعلقات مادی، لختی بر حال زار خویش بگرید و با سوز دل و اشک چشم، کدورت و زنگار را از چهره جان خود بزداید و در زاد و توشه آخرت اندیشه کند.

ص: ۱۲۹۴۴

ادیان الهی با توجه به همین نیاز روحی، با آن که انسان را به حضور در جامعه و شرکت در فعالیت های اجتماعی فرا می خوانند، فرصت هایی را نیز برای خلوت نمودن او با خداوند فراهم نموده اند، یکی از این فرصت ها «اعتکاف » است.

اعتکاف در لغت به معنی اقامت کردن و ماندن در جایی و ملازم بودن با چیزی است، ولی در شرع اسلام، اقامت در مکانی مقدس به منظور تقرب جستن به خداوند متعال است.

اعتکاف فرصت بسیار مناسبی است تا انسانی که در پیچ و خم های زندگی مادی غرق شده، خود را بازیابد و به قصد بهره بردن از ارزش های معنوی از علایق مادی دست بکشد و خود را در اختیار پروردگار بگذارد و تقاضا کند که او را در راه راست ثابت نگهدارد تا بتواند به دریای بیکران انس و مهر خداوند که یکسره مغفرت و رحمت است، متصل شود.

در اعتکاف می توان خانه دل را از اغیار تهی کرد و نور محبت خدا را در آن جلوه گر ساخت؛ می توان خود را وقف عبادت کرد و لذت میهمان شدن بر سر سفره احسان و لطف الهی چشید؛ می توان زمام دل و جان را به دست خدا سپرد و همه اعضا و جوارح را در حصار اراده حق به بند کشید؛ (۱) می توان به خویشتن پرداخت و معایب و کاستی های خود را شناخت و در جست و جوی معالجه بود؛ می توان نامه عمل را مرور کرد و به فکر تدارک و جبران فرصت های از دست رفته بود؛ می توان به مرگ اندیشید و خود را برای حضور در پیشگاه خدای «ارحم الراحمین » آماده کرد.

ص: ۱۲۹۴۵

آری! "اعتکاف" فصلی است برای گریستن، برای ریزش باران رحمت، برای شستن آلودگی های گناه، برای تطهیر صحیفه اعمال، برای نورانی ساختن دل و صفا بخشیدن به روح.

پیشینه اعتکاف

اعتکاف مخصوص دین اسلام نیست بلکه در ادیان الهی دیگر نیز وجود داشته و در اسلام استمرار یافته است، اگر چه ممکن است در شرع مقدس اسلام پاره ای از خصوصیات و احکام و شرایط آن تغییر یافته باشد. درباره حدود و شرایط این عبادت در دیگر ادیان، اطلاعات قابل توجهی در اختیار ما نیست. مرحوم علامه مجلسی در «بحارالانوار» به نقل از طبرسی آورده است که: «حضرت سلیمان (ع) در مسجد بیت المقدس به مدت یک سال و دو سال، یک ماه و دو ماه و کمتر و بیشتر اعتکاف می کرد و آب و غذا برای آن حضرت فراهم می شد و او در همان جا به عبادت می پرداخت.» (۲)

برخی از آیات قرآن نیز دال بر این است که اعتکاف در ادیان الهی گذشته وجود داشته است. خداوند متعال می فرماید:

«... و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود(بقره/ ۱۲۵)؛ به حضرت ابراهیم و اسماعیل (ع) سفارش نمودیم تا خانه ام را برای طواف کنندگان، معتکفان و نمازگزاران تطهیر کنند.»

از این آیه استفاده می شود که در زمان حضرت ابراهیم و اسماعیل (ع) عبادتی به نام اعتکاف وجود داشته و پیروان دین حنیف گرداگرد کعبه معتکف می شده اند.

حضرت مریم (س) آن گاه که به افتخار ملاقات با فرشته الهی نایل آمد، از مردم فاصله گرفت و در خلوت به سر برد تا در مکانی خالی و فارغ از هر گونه دغدغه به راز و نیاز با خدای خود بپردازد و چیزی او را از یاد محبوب غافل نکند.

ص: ۱۲۹۴۶

به همین جهت طرف شرق بیت المقدس را که شاید محلی آرام تر و یا از نظر تابش آفتاب پاک تر و مناسب تر بود برگزید. (۳)

مرحوم علامه طباطبائی (ره) در المیزان می نویسد: هدف حضرت مریم (س) از دوری نمودن از مردم، بریدن از آنان و روی آوردن به سنت اعتکاف بوده است. (۴)

برخی از روایات اهل سنت هم نشان می دهد که در دوران جاهلیت هم عملی عبادی به عنوان اعتکاف در میان مردم رایج بوده است. (۵)

علامه حلی در کتاب «تذکره الفقهاء» به مشروعیت اعتکاف در ادیان پیشین تصریح نموده است. (۶)

از زمانی که پیامبراسلام (ص) اعتکاف را به مسلمانان آموزش داد، این سنت اسلامی در میان مسلمانان رواج پیدا کرد.

در حال حاضر مراسم اعتکاف در دهه پایانی ماه مبارک رمضان در بسیاری از کشورهای اسلامی از جمله عربستان (به ویژه شهر مکه) با شکوه خاصی برگزار می شود. همه ساله خیل عظیم مسلمانان، که بخش قابل توجهی از آنان را جوانان تشکیل می دهند، از سراسر جهان به سوی مسجدالحرام می شتابند و در کنار خانه خدا معتکف می شوند و حتی بسیاری از زائران خانه خدا به منظور دستیابی به فضیلت اعتکاف در دهه آخر ماه رمضان، این ایام پر برکت را برای انجام عمره مفرده برمی گزینند.

شبیه این مراسم در مسجدالنبی و در کنار مرقد مطهر پیامبر(ص) برگزار می شود. مسجد کوفه در عراق نیز سال های متمادی، محل برپایی مراسم اعتکاف در دهه آخر ماه مبارک رمضان بوده است. انبوه شیعیان و پیروان مکتب اهل بیت (ع) در این مسجد مقدس معتکف می شده اند و بسیاری از عالمان بزرگ شیعه نیز همراه با مردم در این مراسم شرکت می کرده اند.

ص: ۱۲۹۴۷

اعتکاف در کشور ایران تاریخچه ای پرفراز و نشیب دارد در هر عصری که عالمان برجسته دینی به اعتکاف اهتمام ورزیده اند، مردم مسلمان نیز از آنان پیروی کرده و به اعتکاف بها داده اند.

در عصر صفوی، در سایه تلاش های دو عالم بزرگ آن زمان، مرحوم شیخ بهایی (۱۰۳۰- ۹۵۲ ه.ق) و شیخ لطف الله میسی عاملی اصفهانی (متوفای ۱۰۳۲ یا ۱۰۳۴ ه.ق)، اعتکاف در شهرهای ایران، به ویژه قزوین و اصفهان، رونق خاصی یافته است.

خوشبختانه اکنون در بسیاری از شهرهای کشورمان مراسم اعتکاف در روزهای ۱۳، ۱۴ و ۱۵ ماه رجب (ایام البیض) برگزار می شود. این سنت حسنه ابتدا در شهر مقدس قم، توسط عالم ربانی میرزا مهدی بروجردی صورت گرفت و رفته رفته در شهرهای دیگر رواج یافت.

ارزش معنوی اعتکاف

انقطاع از مادیات و امور دنیوی و ملازمت مسجد و دوام ذکر و عبادت خدا، به تنهایی و بدون اعتکاف نیز دارای ارزشی والا و اهمیتی فراوان است که در این زمینه آیات، روایات و احادیث زیادی را با چنین مضمونی می توان یافت، اما اهمیت اعتکاف به طور مشخص در قرآن و احادیث مورد تاکید قرار گرفته است.

در بنیاد اولین خانه توحید (کعبه) به دست دو پیامبر الهی، حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهماالسلام سخن از عهد و پیمانی به میان می آید که از جانب خداوند، جهت تطهیر«بیت الله » برای طواف کنندگان، معتکفین و نمازگزاران از آنان گرفته شده است.

مطالعه در تعالیم ادیان الهی نشان می دهد که همواره شیوه هایی از درون گرایی و دوری از جمع در ادیان آسمانی وجود داشته است.

ص: ۱۲۹۴۸

اعتکاف در قرآن

از کلام وحی استفاده می شود که در میان بنی اسرائیل نوعی روزه همراه با سکوت (صمت) رایج بوده است. (۷) حضرت موسی(ع) با آن که مسئولیت سنگین رهبری و هدایت امت را بر دوش داشت، برای مدت زمانی آنان را رها کرد و برای خلوت کردن با محبوب خویش به خلوتگاه کوه طور شتافت. او در پاسخ به پرسش پروردگار فرمود:

"... و عجلت الیک رب لترضی (طه/ ۸۴)؛ پروردگارا به سوی تو آمدم تا از من راضی شوی."

قرآن مجید در جایی دیگر از« رهبانیت » و گوشه گیری پیروان حضرت عیسی(ع) سخن به میان آورده، و می فرماید:

«... و رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعایتها... (حدید/ ۲۷)؛ و رهبانیتی را که خود ابداع نمودند از این رو برایشان مقرر نمودیم تا خشنودی خداوند را کسب کنند. پس حق آن را چنان که باید مراعات نکردند.»

مفسر بزرگ قرآن، علامه طباطبائی (ره) فرموده است: « لحن آیه شریفه نشان می دهد که خداوند، ابتدائا رهبانیت را بر پیروان حضرت عیسی (ع) مقرر ننموده، ولی آن را مورد تایید قرار داده است.» (۸) هر چند آنان به دلیل این که در رهبانیت زیاده روی نمودند و حد و مرز آن را مراعات نکردند، مورد نکوهش خداوند قرار گرفتند.

اسلام با پیش بینی عبادتی به نام «اعتکاف » که در واقع نوعی خلوت و درون گرایی است، برای ساختن انسان ها و جلوگیری از آفت خدا فراموشی و خود فراموشی، چاره اندیشی نموده است. این ها همه نشان می دهد با آن که روح تعالیم ادیان، دعوت به جمع و اجتماع است، انسان به برنامه هایی که او را با درون خود پیوند دهد نیز محتاج است.

راز این امر روشن است؛ معمولاً ـ حضور پیوسته و دائمی در عرصه اجتماع و کار و تلاش عملی، رفته رفته روحیه عمل گرایی را در انسان تقویت می کند.

پیدایش این روحیه چه بسا انسان را از درون تهی می کند تا آن جا که به چیزی جز عمل بیشتر نیندیشد. شخص عمل گرا و عمل زده حتی گاه فرصت نمی یابد نتایج کارها و تلاش های خود را هم به درستی ارزیابی کند. لذا اعتکاف زمینه مناسبی است تا انسان به کاوش درباره انگیزه ها و روحیات خویش بپردازد و برای رفع نقصان و تکامل آن بکوشد. بنابراین اعتکاف با ویژگی هایی که اسلام برای آن در نظر گرفته، پاسخی است به این نیاز روحی، و فرصتی است مغتنم برای رو آوردن به خود و خدا.

اعتکاف در احادیث

میزان توجه پیامبر(ص) به برپایی اعتکاف، بسیار در خور دقت و تامل است. خداوند متعال، پیامبر خویش را به داشتن خلق و خویی عظیم و بزرگ ستوده است.

«و انک لعلی خلق عظیم(قلم/ ۴)؛ و در حقیقت تو به اخلاق نیکو وعظیم آراسته هستی.»

با این حال، آن حضرت با وجود مسئولیت بزرگ اجتماعی که بر دوش داشت، خود را از اعتکاف بی نیاز نمی دانست.

چنان که در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است: "رسول خدا در دهه آخر ماه مبارک رمضان در مسجد معتکف می شدند و برای آن حضرت خیمه ای که از مو بافته شده بود، در مسجد برپا می شد. پیامبر(ص) برای اعتکاف آماده می شدند و بستر خویش را جمع می کردند." (۹)

ص: ۱۲۹۵۰

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) آمده است: « کانت بدر فی شهر رمضان و لم یعتکف رسول الله (ص) فلما ان کان من قابل اعتکف عشرین. عشرا لعامه و عشرا قضاء لما فاته (۱۰)؛ جنگ بدر در ماه رمضان رخ داد، از این رو رسول خدا موفق به اعتکاف نشدند. آن حضرت در ماه رمضان سال آینده یک دهه را به عنوان همان سال اعتکاف نمودند و یک دهه را نیز به عنوان قضای سال قبل.»

رسول خدا افزون بر اهتمام عملی نسبت به اعتکاف، با بیان فضایل و پاداش بزرگ آن، مؤمنان را به انجام این عمل تشویق می نمودند. در حدیثی از آن حضرت آمده است: «اعتکاف عشر فی شهر رمضان تعدل حجتین و عمرتین (۱۱)؛ یک دهه اعتکاف در ماه رمضان همچون دو حج و دو عمره است.»

گرچه این حدیث ناظر به اعتکاف به مدت ده روز و در ماه مبارک رمضان است، ولی اعتکاف در کمتر از این مدت (به شرط آن که از سه روز کم تر نباشد) در غیر ماه مبارک رمضان مخصوصا «ایام البیض » به اندازه خود فضیلت و ثواب دارد.

زمان اعتکاف

اعتکاف از نظر زمان محدود به وقت خاص نیست؛ تنها از آن رو که لازمه اعتکاف، روزه گرفتن است، باید در زمانی اعتکاف شود که شرعا بتوان روزه گرفت. پس هر گاه روزه گرفتن صحیح باشد، اعتکاف نیز صحیح است، ولی بهترین زمان برای اعتکاف دهه آخر ماه مبارک رمضان، و ایام البیض ماه رجب است. اعتکاف در دهه آخر ماه رمضان، با آماده سازی انسان برای درک لیله القدر و بهره برداری از فیض این شب گرانقدر، بی ارتباط نیست. در کشور ما اکنون اعتکاف در سه روز از ماه رجب بیش از اعتکاف در دهه پایانی ماه رمضان رواج دارد؛ و این سه روز از چند نظر حائز اهمیت است:

ص: ۱۲۹۵۱

اول آن که ماه رجب، ماه حرام است و از روایات استفاده می شود که اعتکاف در ماه های حرام، نسبت به دیگر ماهها از فضیلت بیشتری برخوردار است.

ثانیا: روزه در ماه رجب دارای فضیلتی خاص است، زیرا ماه رجب ماه بزرگی است که مردم حتی در جاهلیت نیز حرمت آن را پاس می داشتند. اسلام نیز بر احترام و منزلت آن افزود. (۱۲) ظاهرا چنین رفتار و باوری نسبت به ماه رجب از دیگر ادیان الهی در میان مردم به جای مانده بود.

مالک بن انس (پیشوای مذهب مالکی) گفته است: سوگند به خدا، چشمانم تاکنون کسی را که از نظر وارستگی، فضیلت و عبادت و پرهیزگاری برتر از امام صادق (ع) باشد، ندیده است. من به حضور ایشان می آمدم و او مرا مورد توجه قرار می داد و احترام می نمود. روزی به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! پاداش کسی که یک روز از ماه رجب را با ایمان و اخلاص روزه بگیرد، چیست؟ امام صادق (ع) فرمود: پدرم از پدرش و او از جدش و ایشان از رسول خدا (ص) برایم روایت کرد که هر کس یک روز از ماه رجب را از سر ایمان و اخلاص روزه بگیرد، گناهانش آمرزیده می شود. (۱۳)

بر پایه حدیثی دیگر از پیامبر (ص) هر کس سه روز از ماه رجب را روزه بگیرد، خداوند میان او و آتش جهنم به اندازه هفتاد سال راه فاصله می اندازد. پروردگار مهربان به کسی که سه روز از ماه رجب را روزه گرفته، خطاب می کند که حق تو بر من واجب شد و دوستی و ولایتم برایت حتمی شد. ای فرشتگان! در حضور شما شهادت می دهم که گناهان بنده ام را آمرزیده ام. (۱۴)

ص: ۱۲۹۵۲

علاوه بر روایاتی که به طور عام نسبت به فضیلت روزه ماه رجب تاکید می نماید، درباره روزه گرفتن در روزهای ۱۳، ۱۴ و ۱۵ و انجام عمل «ام داود» نیز تاکید شده است.

مکان اعتکاف

اعتکاف از نظر مکان محدودیت خاص دارد. نظریه معروف آن است که اعتکاف تنها در یکی از مساجد چهارگانه (مسجدالحرام، مسجدالنبی، مسجد کوفه و مسجد بصره) جایز است. امام رضا (ع) فرموده اند: «اعتکاف لیله فی مسجد الرسول و عند قبره یعدل حجه و عمره (۱۵)؛ یک شب اعتکاف در مسجد پیامبر و نزد قبر او معادل یک حج و یک عمره است.»

ولی گروهی از فقها اعتکاف در مسجد جامع هر شهر و منطقه را نیز روا دانسته اند. (۱۶)

البته در مورد مسجد جامع نیز برخی برآنند که باید به قصد رجاء و به امید این که شاید مطلوب درگاه الهی باشد، اعتکاف نمود. (۱۷) اعتکاف در سایر مساجد مانند مسجد محله و بازار تنها به نظر شمار اندکی از فقیهان شیعه جایز است. (۱۸) مقصود از مسجد جامع در هر شهر و منطقه، مسجدی است که معمولاً مردم بیشتری در آن جا گرد می آیند (۱۹)؛ به عبارت دیگر، مسجدی که اغلب اوقات بیشتر از سایر مساجد جمعیت داشته باشد. (۲۰)

شیخ لطف الله میسی اصفهانی در کتاب «رساله اعتکافیه » به نقل احادیثی در باب اعتکاف پرداخته و ضمن بیان احادیث، شواهدی را در جواز اقامه اعتکاف در مسجد جامع، نصب قبه و نیز احیای دهه آخر ماه رمضان ذکر می کند.

روشن است که در محل اعتکاف اختلافی در میان فقهای شیعه وجود دارد. این اختلاف ناشی از این روایت است که اعتکاف در مسجدی جایز است که امام عدل، جماعتی در آن برگزار کرده باشد. برخی از فقها صرفا همین چند مسجد (کوفه، بصره، مدینه و مکه) را برای اعتکاف جایز شمرده اند و برخی دیگر مساجد دیگر را نیز برای اعتکاف مجاز شمرده اند.

ص: ۱۲۹۵۳

از این دسته دوم، گروهی تنها مساجد جامع را معین کرده اند و برخی همه مساجد جماعات را. شیخ لطف الله بر این باور بوده که در تمامی مساجد جامع و حتی جماعت اعتکاف جایز است، ولی درباره روایتی که «امام عدل » را مطرح کرده چنین اظهار می کند که مقصود از امام عدل، اعم از امام معصوم و غیر معصوم است. شیخ تاکید دارد که اصولا سؤال درباره مساجد بغداد بوده و روشن است که وجه عدل نمی توانسته ارتباطی با امام معصوم برای اقامه نماز در آن مساجد داشته باشد.

وی با اشاره به آراء برخی از فقهای متقدم در این که تنها در مساجد اربعه اعتکاف رواست، اسامی جمعی از علمای عصر خود را که اغلب علمای جبل عامل هستند، ذکر کرده و رأی آنان را چنین دانسته که در هر مسجد جامعی اعتکاف جایز است. از جمله آنان مرحوم شیخ بهایی است که در هنگام تالیف این رساله در قید حیات بوده است و نیز شیخ علی بن عبدالعالی میسی، جد نویسنده، و نیز شهید ثانی و بسیاری دیگر. (۲۱)

در این جا ممکن است این پرسش مطرح شود که با توجه به آثار سازنده اعتکاف آیا بهتر نیست اعتکاف در هر مسجدی را جایز بدانیم تا همگان به آسانی بتوانند از این عبادت بهره مند شوند؟

در پاسخ باید گفت: عبادت های دینی کاملا توقیفی هستند؛ بدین معنا که شرایط و احکام آن را باید از متون اسلامی و دستورهای شرعی اخذ کرد. هرگاه از ادله معتبر استفاده شود که محل اعتکاف، مسجد جامع است، نمی توان از روی ذوق و سلیقه شخصی در شرط عبادت تصرف نمود و دامنه آن را توسعه داد.

ص: ۱۲۹۵۴

اساسا برخی عبادت ها از نظر مکان، دارای محدودیت خاصی هستند.

مثلا مراسم و اعمال حج باید در مکان های معینی انجام شود؛ از این رو انجام دادن اعمال حج در غیر از محل های مقرر بی معناست.

در مورد اعتکاف نیز هرگاه با ادله معتبر ثابت شود که جایگاه آن مسجد جامع است، می فهمیم که شارع مقدس این عبادت را تنها در این ظرف مکانی معین از ما خواسته است. البته در تشریع این حکم حتما مصالحی مورد نظر بوده است که شاید عقل ما نتواند به طور یقین بدان دست یابد. شاید اسلام با منحصر نمودن اعتکاف در مسجد جامع بخواهد نوعی کنترل بر کمیت و کیفیت آن وجود داشته باشد و در کنار این عبادت، ارزش های دیگری مانند وحدت و همراهی و همدلی نیز مطرح شود. (۲۲)

انسان معتکفی که به آداب اعتکاف پایبند است در هر موردی از نماز خواندن، دعا کردن، اندیشیدن، شب زنده داری و گریستن، به گنجینه هایی از رحمت خاص خدا دست می یابد که گرانبهاترین سرمایه زندگانی و بهترین زاد و توشه آخرت او خواهد بود.

هم چنین گاهی خداوند به خاطر تأدیب انسان ها یا به خاطر عقوبت آنان نسبت به ستمکاری ها و معاصی روز افزون شان، اراده نزول عذاب می کند و بلایی چون خشکسالی یا زلزله یا بیماری عمومی و مانند آن را تقدیر می نماید، ولی عمل صالح گروهی از آنان باعث دفع بلا می گردد و به گونه ای که خود نیز متوجه نیستند از تحقق عذاب و عقاب الهی جلوگیری می کنند: «... و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون(انفال/ ۳۳)؛ و خداوند آنان را عذاب نمی کند تا زمانی که استغفار می کنند.»

اعتکـاف خالصـانه جمع کثیری از مردم جـامعه مـا، می توانـد چنین نقشـی را در اجتماع اسـلامی داشـته باشـد؛ یعنی زمانی که قدرناشناسی مردم نسبت به نعمت های الهی اوج می گیرد و غفلت از خدا به شکل های گوناگون در بین مردم رواج می یابد و پول پرستی و شـهوترانی، بخش عظیمی از جـامعه را از عبـادت خـدا دور و به حقوق دیگران بی توجه می سازد، خطر نزول بلا نزدیک می شود؛ اما گریه ها و تضـرع ها و نمازها و روزه های معتکفین، رحمت خدا را بر می انگیزاند و به آبروی آنان، عاصیان نیز در امان می مانند.

مقابله با تهاجم فرهنگ بیگانه

در فرهنگ اسلامی روی آوردن به اعتکاف، علاوه بر بهره برداری از فیض معنوی آن، جهاد مقدس نیز هست؛ زیرا این مراسم عبادی - معنوی، نقش بسیار مهمی در رویارویی با نفوذ فرهنگ بیگانه ایفا می کند.

جوانی که در مراسم اعتکـاف، طعم شـیرین ایمان و انس با خداونـد را می چشـد، لـذت های مادی و شـهوانی در دیـدگانش، حقیر و بی ارزش می شود و به آسانی در گرداب فساد و باورهای ضد دینی گرفتار نمی شود.

از سوی دیگر، چنین مراسـمی خود پیامی عملی و درسی عبرت آمیز برای مردم است. حضور جمعی از مؤمنان در مسجد برای عبادت، در حقیقت نوعی دعوت به خـدا پرستی و دین مـداری است و آثار سازنـده ای بر جامعه خواهـد داشت، از همین رو، در رویارویی با تهاجم فرهنگی دشـمن نبایـد نقش مؤثر سـنت هایی که در باور عمومی مردم ریشه های عمیق دارنـد، نادیـده گرفته شود. بی تردید مساجد،حسینیه ها، تکایا، هیئت های مذهبی، زیارت و اعتکاف، نقش مهمی در تربیت جامعه و گسترش فرهنگ دینی ایفا کرده و می کننـد. این مقوله ها با آثار مثبت جانبی که دارند، اهرم های توانمندی در مقابله با فرهنگ بیگانه اند.

در دوران ما تهاجم دشمن ابعادی گسترده یافته، ولی این حرکت استعماری، دست کم ریشه ای چند صد ساله دارد و همین پدیده های سنتی هم چون اعتکاف، مردم ما را در طول سال های متمادی در برابر نفوذ فرهنگ بیگانه مصونیت بخشیده است؛ (۲۳) اما اهمیت آن و نقش به سزایی که در تصفیه و تزکیه انسان دارد برای بسیاری از مسلمانان ناشناخته مانده است.

از این رو جا دارد مبلغان اسلامی بیش از پیش بر نقش مهم آن تاکید ورزند تا این سنت دیرینه محمدی آن گونه که شایسته است، جایگاه خود را در جامعه اسلامی حفظ کند.

در عصر ما که زندگی ماشینی و پیچیدگی های آن، دیده گان انسان را به خود خیره کرده، روابط اجتماعی گسترده شده و خلاصه دامنه سرگرمی انسان به جلوه ها و مظاهر مادی توسعه یافته است، تاکید بر نقش سازنده اعتکاف، ضرورتی دو چندان می یابد؛ زیرا اعتکاف انس با معشوق است که زمینه را برای گسستن فرد از سرگرمی های پوچ فراهم می آورد؛ انسان را با خداوند پیوند می دهد و از آفت خدا فراموشی و از خود بیگانگی نگه می دارد.

پی نوشت ها:

۱. عطار نیشابوری، تذکره الاولیاء، ص ۷۸۵.

۲. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۱۴۱.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۳.

۴. علامه طباطبائی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۴.

۵. سید مرتضی، المسائل الناصریات، ص ۱۱۹.

۶. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ج ۶، کتاب اعتکاف، ص ۲۳۹.

۷. حرعاملی، وسائل الشیعه؛ ج ۷، ص ۱۱۶.

۸. المیزان، ج ۱۹، ص ۱۷۳.

۹. حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۹۷، روایت ۱.

۱۰. همان، روایت ۲.

۱۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، کتاب الاعتکاف، ص ۱۸۸.

۱۲. شیخ صدوق، فضائل الاشهرالثلاثه، ص ۲۴، روایت ۱۲.

۱۳. همان، ص ۳۸، روایت ۱۶.

۱۴. همان، ص ۲۵، بخشی از روایت ۱۲.

۱۵. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۵۱.

۱۶. سید محمد کاظم طباطبائی، العروه الوثقی، کتاب الاعتکاف، ص ۳۹۹.

۱۷. امام خمینی (ره)، تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۳۰۵.

۱۸. شیخ محمد حسن نجفی، جواهرالکلام، ج ۱۷، ص ۱۷۰.

۱۹. همان، ص ۱۷۱.

۲۰. آیه الله گلپایگانی، مجمع المسائل، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲۱. فصلنامه فرهنگ اصفهان، شماره ۱، پائیز ۱۳۷۴، ص ۳۸. رحیم نوبهار، اعتکاف؛ سنت محمدی، صص ۷۸ و ۸۸ .

۲۲. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۵۴۲ .

۲۳. اعتکاف، سنتی محمدی، صص ۵۰ و ۵۱ .

ربیع الاول

وظایف ما در برابر پیامبر اسلام(صل الله علیه و آله وسلّم)

وظایف ما در برابر پیامبر اسلام(صل الله علیه و آله وسلّم)

بسم الله الرحمن الرحیم

«الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی»

انبیاء یک صفات عمومی دارند. مثلاً همه آنها معصوم هستند. همه آنها بهترین فرد زمان خود هستند، یک کمالاتی برای همه انبیاء است. اما یک چیزهایی پیغمبر ما خصوصی دارد. در این جلسه می خواهیم وظیفه ما نسبت به پیغمبر را هم بگوییم.

۱- ویژگی ها و امتیازات پیامبر اسلام

پیغمبری که نام و نشانش در تورات و انجیل آمده است. «مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيل» (اعراف/۱۵۷)، پیغمبری که آخرین پیغمبر است. «خاتَمَ النَّبِيِّين» (احزاب/۴۰)، پیغمبری که به معراج رفت، «أَسْرى بِعَبْدِه» (اسرا/۱)، پیغمبری که خدا به او می گوید: «فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظيماً» (نساء/۱۱۳) فضل خدا نسبت به تو بزرگ است. این کلمه را برای پیغمبرهای دیگر نگفته است. پیغمبری که خدا به او می گوید:«وَ إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظيم» (قلم/۴) درباره هیچ پیغمبری این تعبیر را نکرده است. تنها پیغمبری است که می گوید: «ثمَّ دَنَا فَتَدَلىَ، فَكاَنَ قَابَ قَوْسَينْ أَوْ أَدْنىَ» (نجم/۸ و۹) نزدیک ترین مقام قرب را به خداوند دارد.

تنها پیغمبری است که خدا به او می گوید: «وَ رَفَعْنا لَكَ ذِكْرَكَ» (شرح/۴) تنها پیغمبری است که می گوید: مکتب تو کره ی زمین را فرا خواهد گرفت. خداوند سه مرتبه در قرآن، سفارش کرده، فرمود: اسلام کره ی زمین را خواهد گرفت. اسلام کره ی زمین را خواهد گرفت. اسلام کره ی زمین را خواهد گرفت. «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّه» (توبه/۳۳) این تعبیر را برای هیچ پیغمبری نگفته است.

تنها پیغمبری است که خداوند دائماً و فرشته ها دائماً بر او صلوات می فرستند. «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» (احزاب/۵۶) خدا و فرشته ها، «يُصَلُّون» فعل مضارع است. صَلّى، يُصَلّى، فعل مضارع برای استمرار است. خدا و فرشته ها دائماً «يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» بعد بخشنامه کرده که «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا» شما هم «صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْليماً» (صلوات حضار)

ص: ۱۲۹۷۶

تنها پیغمبری است که عضو عضوش معصوم است. چشم پیغمبر معصوم است. «ما زاغَ الْبَصَر» (نجم/۱۷)، زبان پیغمبر معصوم است. «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی» (نجم/۳)، قلب پیغمبر معصوم است «ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی» (نجم/۱۱)، تنها پیغمبری است که عضو عضوش در قرآن آمده است. «وَجْهَک»، «أَقِمْ وَجْهَک» (یونس/۱۰۵) صورتت، «أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ» (شرح/۱) سینه ی تو، «الَّذی أَنْقَضَ ظَهْرَکَ» (شرح/۳) کمر تو، «وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ» (اسرا/۲۹) دست تو، «لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ» (حجر/۸۸) چشم های تو، «بِلِسانِکَ» (مریم/۹۷) زبان تو، «عُنُقِکَ» (اسرا/۲۹) گردن تو، «ثِیابَک» (مدثر/۴) لباس تو، «قَرْیَتِکَ» (محمد/۱۳)، «نِساءکَ»، «بَناتِک» (احزاب/۵۹) کل هستی را خدا یک «رب» خرجش کرده است. «بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِب» (معارج/۴۰) به شخص پیغمبر که می رسد، بیش از ۲۴۰ بار می گوید: «رَبُّکَ» کل مشارق و مغارب یک رب دارد. «بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِب» ولی به شخص پیغمبر بیش از ۲۴۰ بار می گوید: «رَبُّکَ». من پروردگار تو هستم.

تنها پیغمبری است که می گوید: «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبیناً» (فتح/۱)

اما امروز در این جلسه می خواهیم چه بگوییم. موضوع بحث این است. وظیفه ی ما در برابر پیغمبر.

۲- ایمان به پیامبر و تسلیم بودن در برابر دستوراتش

اول ایمان،

هرچه پیغمبرفرمود باید اطاعت کنیم. گاهی وقت ها می پرسند که این حکم دینی را کجای قرآن نوشته است. اصلاً در قرآن ننوشته باشد. وقتی خدا در قرآن گفته، «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ»، «ما» آنچه، «آتاکُمُ» برای شما آورده است. «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ»، هرچه رسول برای شما آورده، «فَخُذُوهُ» بگیرید. چانه هم نزنید. «وَ ما نَهاکُمْ» هرچه را پیغمبر نهی کرده، «وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر/۷) هرچه گفته انجام ندهید، انجام ندهید. هرچه گفته انجام بدهید، انجام بدهید. خلاص! و لذا خیلی چیزها در قرآن نیست ولی در سخن پیامبر هست.

ص: ۱۲۹۷۷

آمد گفت: اسم علی کجای قرآن است؟ به او گفتم: اسم ابوبکر کجای قرآن است؟ بنا نیست اسم باشد. می گوید: رهبر شما همان است که در رکوع انگشتر داد. برو ببین چه کسی داد! اگر رهبر معظم گفت: به فلانی رأی بدهید. این خیلی جالب نیست. باید بگوید: به کسی رأی بدهید که چنین است، چنین است، چنین است. خودت برو پیدا کن. معیار بدهیم خود مردم بروند انتخاب کنند. «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» (مائده/۵۵)، «اِنَّما» یعنی فط، فقط ولی شما آن کسی است که در رکوع انگشتر داد. بروید ببینید چه کسی داد. لازم نیست اسم باشد.

کجای قرآن نوشته نماز صبح دو رکعت است؟ کجای قرآن نوشته طواف هفت مرتبه؟ قرآن یک کلیاتی را گفته است. ده ها هزار حدیث ذیل آیات است. به پزشک مراجعه کنید. اما دیگر پزشک چه کسی باشد؟ پزشک چه نسخه ای بدهد؟ چطور با این نسخه برخورد کنیم؟ آنها را دیگر... وظیفه ی ما ایمان به پیامبر است.

بعد هم می گوید اگر ایمان هست، باید تسلیم باشد. آخر گاهی وقت ها آدم ایمان دارد ولی تسلیم نیست. می گوید: خیلی خوب، باشد. دیگر حالا چاره چیست؟ نه، «وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً» (نساء/۶۵) یعنی ایمان عاشقانه، آگاهانه، متواضعانه، و الا دو نفر سر کشاورزی دعوا کردند، گفتند: نزد پیغمبر برویم. رفتند گفتند: ما دو تا دعوایمان شده، حق با چه کسی است؟ پیغمبر حرف ها را گوش داد و فرمود: حق با ایشان است. طرف دیگر گفت: بله، باید بگویی حق با ایشان است. فامیل تو است! پیغمبر خیلی ناراحت شد. گفت: یعنی من پارتی بازی کردم. فامیل بازی کردم. آیه نازل شد، «فَلا وَ رَبِّكَ»، «فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ» (نساء/۶۵) این آیه ی قرآن است. «فَلا وَ رَبِّكَ» به خدا قسم، به پروردگار قسم، «لا يُؤْمِنُونَ» اینها ایمان ندارند، «لا يُؤْمِنُونَ» ایمان ندارند کسانی که «يُحَكِّمُوكَ» تو را حکم و داور قرار می دهند، اما آنوقتی که تو می گویی: حق با کیه، نق می زنند. نباید نق بزنیم. «يُسَلِّمُوا» هم کافی نیست. «وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيما» یعنی با علاقه. نه زورکی! وگرنه قرآن می گوید: بعضی ها زورکی نماز می خوانند. در حال کسالت، «وَ هُمْ كُسالى» (توبه/۵۴) زکات می هند، «وَ هُمْ كارِهُونَ» (توبه/۵۴) نماز با کسالت، زکات با کراهت، مهم نیست. تسلیم باشیم، خدا گفته چشم! ایمان به خدا و رسول.

ص: ۱۲۹۷۸

آنهایی که به حرف پیغمبر گوش نمی دهند، ایمان به پیغمبر ندارند، قوانین پیغمبر را عمل نمی کنند، قانون چه کسی را عمل می کنند؟ ما کشوری در اروپا داریم که ۱۱۹ بار تا حالا قانون اساسی اش عوض شده است. خود آمریکا تا به حال ۲۵ بار قانون اساسی اش عوض شده است. ما خودمان می بینیم مثلاً صبح می گویند: اینجا یک طرفه است. عصر می گویند: نه دو طرفه است. خودمان می بینیم گاهی یک جایی را خراب می کنند، دومرتبه می سازند. دومرتبه... خود مجلس دیدید، بهارستان اول خانه برای نماینده ها ساختند، چند سال شده و نشده دوباره خراب کردند. انسان، انسان است دیگر. هرکس می خواهد باشد. آخر ما دستمان را در دست انسانی می گذاریم که او هم مثل ما پشیمان می شود. دستمان را در دست خدا بگذاریم که دست پیغمبر معصوم است. اصلاً گذاردن دست بشر، در دست غیر معصوم جنایت بر بشر است.

۳- بهره مندی از هدایت معصومان، حق طبیعی انسان

ببینید، همه ی هستی برای بشر است. ابر و باد و مه و خورشید و فلک... «خَلَقَ لَكُم» (بقره/۲۹)، «سَخَّرَ لَكُم» (ابراهیم/۳۲) هستی برای بشر... خوب حالا، بشر می خواهیم چه کنیم؟ بشر برای رشد، خوب برای رشد چه کنیم؟ می گوید: دستت را در دست فاسق بگذار. این رشدت می دهد. این جنایت نیست؟ کل هستی برای ما آفریده شده است. آنوقت بشر که بنا است «لِيَعْبُدُون» (ذاریات/۵۶) رشد کند، رشد معنوی، انتخابی آزادانه، بگوییم: تو رهبرت یک آدم فاسق باشد. دست بشر در دست غیر معصوم ظلم به بشریت است. ظلم به خورشید است. چون می گوید: «سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْس» (ابراهیم/۳۳) خورشید برای من است. خوب برای اینکه دستم در دست فاسق باشد؟ «وَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ جَميعا» (جاثیه/۱۳) همه ی موجودات زمین برای تو است. آنوقت دست من در دست فاسق باشد؟ «سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ» (ابراهیم/۳۳)، «سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْك» (ابراهیم/۳۲)، «سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْس»، «سَخَّرَ لَكُمُ القمر» همه را می گوید. ابر و باد و مه و خورشید، برای تو است ولی رهبر تو یک آدم جنایتکار باشد، فاسق باشد. این ظلم به بشریت نیست؟

ص: ۱۲۹۷۹

بیشتر شما آموزش و پرورشی هستید. آزمایشگاه، زمین ورزش، دبیر، استاد، گزینش، انتخاب، تقدیر، اضافه کار، آموزش ضمن خدمت، همه اینها را درست کنیم برای اینکه یک بچه درس بخواند، آنوقت یک خل را سر کلاس بفرستیم. این ظلم به بودجه آموزش و پرورش نیست. همه بودجه را خرج کنیم که این بچه درس بخواند، ولی سر کلاس یک معلم خلی باشد. اگر دست ما در دست غیر معصوم باشد، ظلم به بشریت است.

وظیفه دوم،

یاری پیامبر است «یَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» (حشر/٨) پیغمبر را باید یاری کرد. ایمان خالی فایده ندارد. ما در قرآن سه تا ایمان داریم. «آمَنُوا بِه» (اعراف/١٥٧)، «آمنوا له»، «آمَنُوا مَعَهُ» (بقره/٢١۴). «به» یعنی به پیغمبر، «له» یعنی به نفع پیغمبر، «معه» یعنی فدای پیغمبر، «آمنوا به»، «آمنوا له»، «وَ الَّذینَ مَعَه» (اعراف/۶۴)، «معه» یعنی فقط، وگرنه هم ما به کوه هیمالیا ایمان داریم. همه ما می دانیم... مسافت ما با خورشید چقدر است؟ خوب بعدش چی؟ بله پیغمبر را یاری کنید. «یَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»

۴- دفاع از پیامبر در برابر گفتار و رفتار دشمنان

وظیفه سوم،

دفاع کنید. «تُعَزِّرُوهُ» (فتح/٩)، از پیغمبر دفاع کنیم. خدا از پیغمبر دفاع می کند. به پیغمبر مجنون گفتند. خدا گفت: «وَ ما صاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» (تکویر/٢٢) تا به پیغمبر گفتند: مجنون، خدا گفت: صاحب شما مجنون نیست. به پیغمبر گفتند: ابتر! خدا فرمود: «إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (کوثر/٣) خودش ابتر است. «إِنَّ اللَّهَ یُدافِعُ عَنِ الَّذینَ آمَنُوا» (حج/٣٨) خدا دفاع می کند. ما اگر ایمان داریم باید دفاع کنیم.

اگر کسی به پیغمبر جسارت کرد، لازم نیست از مرجع تقلید اجازه بگیرید. می شود همان جا او را کشت. این مهم است. اینطور نیست که آزادی نیست. معنای آزادی این نیست که شما به پیامبر جسارت کنی. قرآن به ما گفته: به بت پرست ها جسارت نکنید. «لا تَسُبُّوا» (انعام/١٠٨) به بت پرست ها فحش ندهید. استدلال کن.

ص: ١٢٩٨٠

در یکی از جبهه ها، یکی از یاران امیرالمؤمنین یک فحش به دشمن داد. حضرت فرمود: چرا فحش دادی؟ گفت: آقا اینها مخالف شما هستند. گفت: خوب مخالف باشند. چرا فحش؟ «إِنِّی أَکْرَهُ لَکُمْ أَنْ تَکُونُوا سَبَّابِینَ» (شرح نهج البلاغه/ج۱۱/ص۲۱) من ناراحت هستم که شما فحش می دهید. ما منطق داریم. آدمی که منطق دارد چرا فحش می دهید؟ معنای آزادی این نیست که کسی با لباس شنا سر کلاس فیزیک بنشیند. بگوید: آزادی است. خوب آزادی معنا دارد.

یک کفتر پرانی بود می رفت پشت بام سراغ کفترهایش، صاحبخانه های همسایه گفتند: آقا «یَا اللَّهُ» بگو. گفت: لازم نیست یا الله بگویم. خانه ی خودمان است، پشت بام خانه ی خودمان است، کفترهای خانه ی خودمان است.گفت: خیلی خوب. آن همسایه هم یک طبل و یک چوب برداشت و پشت بام خانه ی خودش رفت. هروقت کفترها جمع می شدند می زد این کفترها را، گفت: آقا چرا نمی گذاری کفترها بنشینند؟ گفت: خانه ی خودم است،طبل خودم است و چماق خودم!

زمان جنگ بود، مدینه بودیم. یک دعا می کنم... خدایا همه ی اینهایی که سفر حج هستند، همه را حج مقبول قسمتشان کن و زیارتشان مبارک کن و سالم به وطن برگردان.

سالهای قبل بود، زمان جنگ بود، مکه بودم. صدام پیشنهاد کرده بود صلح کنیم. این عرب ها هم در مدینه هی می گفتند: مقصر امام است. صدام که می گوید: بیا صلح کنیم. چرا امام قبول نمی کند صلح شود؟ این ایرانی ها نمی دانستند به این عرب چه بگویند. ما آمدیم رد شویم، گفتند: حاج آقا بیا ببین این چه می گوید؟ گفتم: چه می گویی؟ گفت: صدام می گوید: بیا صلح کنیم. چرا امام قبول نمی کند؟ خوب صلح کنید. من به یکی از این ایرانی ها گفتم: یک طاقه از این پارچه ها را بردار و بیرون برو. فرار نکنی که بگویند: دزد هستی. همینطور بردار و بیرون برو. این هم یک طاقه پارچه را برداشت و بیرون رفت. گفت: کجا بردی؟ گفتم: بیا صلح کنیم. گفت: اِ... صلح کنیم، صلح صلح! گفت: پارچه... گفتم: ما هم همین را می گوییم. زمین هایی را که گرفته پس بدهد، بعد صلح کنیم. تو می گویی: طاقه ی پارچه را برگردانیم...

ص: ۱۲۹۸۱

حالاـ گـاهی وقت هـا بایـد مقـابله به مثل کرد. دو نفر گفتنـد: بیاییـد دروغ بگوییم. منتها دروغ شاخـدار! بزرگ ترین دروغ را بگوییم. فکر کنیـد. هرکـدام یک مـدتی فکر کردنـد و آمدنـد، برای اینکه بزرگترین دروغ تاریـخ را بگوینـد. یک نفر گفت: بابای من یک طویله دارد، اسب که از این طرف طویله می خواهـد آن طرف طویله برود، چنـد بار حامله می شد و می زایید و آخرش هم به آخر طویله نمی رسید. گفت: یعنی اینقدر طویله ی پدر تو دراز بود؟ گفت: حالا تو بگو. گفت: حالا دروغ من. بابـای من هم یک چوب بلنـدی داشت، هروقت ابر می شـد، با چوبش ابرها را جابجا می کرد. گفت: خوب وقتی ابر نبود، این چوب را کجا می گذاشت؟ گفت: می گذاشت در طویله ی پدر تو! (خنده حضار)

۵– غیرت دینی در برابر بی حرمتی های دشمنان

گـاهی وقت هـا بایـد مقابله به مثل کرد. یاری کنیم پیغمبر را. همین حماسه ها یاری است. ما بایـد حساس باشـیم، غیرت دینی داشته باشیم.

شاه گفت: اسم امام را نبرید. ما گفتیم: حالا که شاه گفت اسم امام را نبرید، ما اسم امام را می بردیم، سه صـلوات می فرستیم. برای پیغمبر یکی می فرسـتادیم، چون شاه روی پیغمبر حساس نبود، روی امام حساس بود. گفتیم: حالا به کوری چشم تو برای امام سه تا صلوات می فرستیم.

معـاویه بخش نـامه کرد، اسم علی روی بچه هایتان نگذاریـد. امام حسـین فرمود: همه بچه هایم را علی می گـذارم. علی اکبر، علی اوسط ...

وقتی آمریکا یا اسرائیل یا هر جنایتکار دیگر می خواهد به پیغمبر ما جسارت کند، ما باید مثلاً امسال سال ۹۱، حالا من پیشنهاد می کنم. سال ۹۱، ۹۲، هر زنی پسر زایید اسمش را محمد بگذارد. (صلوات حضار)

نیم میلیون محمـد داشته باشـیم. چون آنها، گاهی وقت ها می خواسـتند حضـرت علی را مسـخره کننـد، یک مناطقی مثلاً می گفتنـد: علی وَرجه! که علی را... عَلی یُـک، کـوچه ی علی چَم... چه؟ علی چَم... علی چَم، علی وَرجه، اینهـا را خوب روی نقشه بود. در مقابل اینها روسـتاییان ایران سـعی می کردنـد، اسم هم جا را علی آباد بگذارنـد. ما مثلاً در لغت نامه دهخدا سه هزار تا علی آباد داریم. وقتی او می گوید: علی ورجه، ما باید بگوییم: علی آباد. وقتی او برای پیغمبر کاریکاتور می کشد، هر زنی پسـر زاییـد، این هم ذخیره ی قیامت، حالا نگو برادرم محمـد است، پسـر برادرم محمد است. هرچه باشد. در همه خانه ها باشد.

یکی از کارهایی که سابقه هم دارد.من این را قبلاً در تلویزیون گفتم. امام سجاد پسری به نام زید داشت. او را کشتند. زید هم پسـری به نام یحیی داشت،او را هم کشـتند. زن های خراسان گفتند: به کوری چشم بنی امیه که امام حسین که شهید شد، امام سجاد شهید، امام زید شهید، یحیی شهید، امسال در استان خراسان، هر زنی پسر زایید اسمش را یحیی می گذاریم. سال ۹۱ هر زنی پسر زایید اسمش را محمد بگذارد. (صلوات حضار)

در قرآن هروقت به پیغمبر، حالا ـ هروقت می ترسم یک وقت خلاف باشـد. بسـیاری از وقت هایی که یک نیشـی به پیغمبر می زدند، فوری خدا از پیغمبر دفاع می کند. «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّه» (توبه/۴۰) شما حمایتش نمی کنید، خدا او را حمایت می کند.

۶- لزوم احترام به پیامبر و نام مبارکش

وظیفه چهارم،

احترام پیامبر، «تُوَقِّرُوه» (فتح/۹) احترام بگذاریـد. نمی شود دست بی وضو را روی اسم پیغمبر گـذاشت. کسانی که پیشانی بند دارنـد، یا زنجیری گردن کردنـد، اگر اسم الله، علی، اسم یکی از چهارده معصوم باشـد، بـدنشان با وضو نباشـد، دائماً در حال گناه هسـتند. یک مسأله ی فقهی، زنجیر الله است. می گوییم آقا تو که وضو نداری، دائماً با وضو نیستی. خوب این الله به بدن تو می چسـبد، تو به اسم الله داری ضـد الله راه می روی. یا در پلاستیک بگذار، یا در نایلون بگذار، یا روی زیر پیراهنی بگذار که به بـدنتان نچسـبد. احترام کردن، خـدا به پیغمبرش احترام می گـذارد. «یا أَیُّهَا النَّبی»، «یا أَیُّهَا الرَّسُول» (مائده/۴۱). اصلاً دو جای قرآن می گوید: فقط به خاطر گل روی تو این کار را کردم. قبله را عوض کردم، «فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَهً تَرْضاها» (بقره/۱۴۴) قبله را عوض کردم که تو راضـی باشـی. «وَ لَسَوْفَ یُعْطیکَ رَبُّکَ فَتَرْضـی» (ضحی/۵) مقـامی به تو می دهم، شـفاعت کنی که تو راضـی باشـی. وظیفه پنجم، بیعت کردن. حالا ـ وقـتی پیغمبر نیست، بـا جانشـین پیغمبر بیعت می کنیم. قرآن یـک آیه دارد می گویـد: «إِنَّ الَّذینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ» (فتح/۱۰) کسانی که با پیغمبر بیعت می کننـد، با خـدا بیعت می کننـد. «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّه» (نساء/۸۰) اطاعت از رسول، اطاعت از خداست.

ص: ۱۲۹۸۳

حضـرت مهدی(ع) به ما پیغام داد، به شـیعه پیغام داد. فرمود: زمانی که دست شما به امام نمی رسد، امام زمان(ع) غایب است. مجتهد عادل بی هوس، مجتهد جامع الشـرایط، جامع الشرایط یعنی چه؟ یکی از شـرایط عدالت، یکی هم نداشـتن هوس، فقیه عادل بی هوس.

وظیفه ششم،

الگو پـذیری، «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَـنَه» (احزاب/۲۱) دوبـار کلمه ی اسوه در قرآن آمـده است. یکی راجع به ابراهیم، یکی راجع به... منتها ابراهیم مقید است. ابراهیم و اینهایی که با ابراهیم هستند اسوه هستند، در چه؟ در اینکه در مقابل مشـرکین قـد علم کردنـد. اسوه بودن، الگو بودن ابراهیم در قاطعیت، در مقابل شـرک است. با شـرک کوتاه نمی آییم. محکم ایسـتادند در مقابـل شـرک و مشـرک. ولی پیغمبر، «لَقَـدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَـنَه» هردو اسوه هسـتند، ابراهیم اسوه هست، پیغمبر هم اسوه هست. منتها خصوصـیات دارد. یکی کلمه ی «لَ» دارد، «و لَقَـد» این «لَ» یعنی حتماً. این تأکید در اسوه بودن ابراهیم نیست. بـاز کلمه ی «قَـد»، «قَـد» یعنی به تحقیق، یعنی حتماً، «و لَقَـد» لام یعنی حتماً، «لَقَـدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَه» اسوه بودنش زمان بردار هم نیست. در یک موضوع خاص هم اسوه نیست. در همه چیز اسوه است. «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَه»

وظیفه بعدی،

رجوع به پیغمـبر، قرآن یـک آیه دارد می گویـد: هر وقت اختلاـف داریـد، «فَـإِنْ تَنـازَعْتُمْ فی شَـیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُول» (نساء/۵۹) اگر اختلاف داریـد که حق با چه کسـی است، ببینید رسول چه می گوید؟ هرچه رسول گفت. داور باید او باشد. ما بعـد از پیغمبر سـراغ چه کسـی برویم. ببینیم رسول چه گفته است؟ در غـدیر خم رسول اکرم، چه کسـی را معرفی کرده؟ «فَإِنْ تَنازَعْتُمْ» اگر نزاع داریـد، در اینکه بعـد از پیغمبر چه کسـی است، چه باید بکنیم، ببینید پیغمبر چه گفته است؟ آیه قرآن است. «فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُول».

۷- پرداخت خمس، برای حمایت مالی از دین پیامبر

حمایت مالی، پرداخت خمس، حالا بگذارید من اینجا بگویم. برادرها و خواهرها، اولاً من سید نیستم که بگویید خمس را برای خودش می خواهد. دوم اینکه فقیر هم نیستم. خمس را هم بدهند برنمی دارم. سوم اینکه از هیچ مرجعی اجازه ی گرفتن خمس ندارم. وکیل هیچ مرجعی نیستم. چهارم اینکه خودم هم خمس می دهم. ولی خمس را جدی بگیرید. با مال خمس نداده تجارت نکنید. دود می شود. دود می شود. میلیاردر هم شوید، خیرش را نمی بینید. برکت را خدا برمی دارد. همه امام رضا را قبول داریم. سال تحویل می رویم آنجا، در طول سال دوست داریم برای زیارتش برویم. امام رضا فرمود: کسانی که خمس نمی دهند، ما اهل بیت به آنها دعا نمی کنیم و به حال خودشان رها می کنیم. امام جواد فرمود: به شیعیان بگویید، من ضامن هستم خمس بدهید مال شما کم نشود. مثل درخت انگور، شاخه هایش را بزنی، انگورش بهتر می شود. خمس هم مشکلی نیست. خیلی چیزها اصلاً خمس ندارد. خانه، ماشین، تلفن، نیازهای زندگی، او می خواهد عروس شود، جهازیه تهیه کند. او می خواهد داماد شود مسکن تهیه کند. ماشین بخرد، اینها خمس ندارد. چیزی نمی ماند، ولی خوب است آدم حساب و کتاب داشته باشد. من که حالا خدا یک میلیون به من داده، دویست هزار تومانش را خمس بدهم. خمس هم باید به دست مرجع تقلید برسد. مرجع تقلید را هم خودت انتخاب کن. گاهی آدم به یک آخوندی دلش نمی چسبد خمس بدهد، مجبور نیستی به این آخوندی که دلت نمی چسبد خمس بدهی. برو یک آخوندی که دلت می چسبد، خمس بدهد. منتها باید خمس را داد.

ص: ۱۲۹۸۵

اگر یک مورد خاصی است، به آقا بگو: آقا، من خمس بدهکار هستم، اما فلانی و فلانی یک مشکل حادی دارند.شما به من اجازه بدهید خمس را خرج او کنم. اجازه ی آقا را بگیر و برو خرج آن جا که می خواهی بکن. منتها باید با اجازه باشد. معلوم باشد که این پول ها برای امام زمان(ع) است.

اگر کسی خمس ندهد در ردیف کسانی است که فدک را خوردند، او هم خمس را می خورد. فدک برای حضرت زهرا بود، خمس برای پسر زهراست، امام زمان(ع). چه فرقی می کند؟ مسأله ی خمس و حمایت مالی از پیغمبر. اگر مردم خمس بدهند، فقیری نمی ماند. یک زمانی امام می فرمود: خمس بازار بغداد، برای همه فقرا کافی است. معاملات می کنند، میلیاردی، ولی خمس نمی دهند. معتقد هم هستند، مسلمان هستند، ولی همت نمی کنند. «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْض» (اعراف/۱۷۶) قرآن می گوید: بعضی ها به زمین چسبیدند. بعضی ها هم اول زندگی شان می گویند: «إِنْ شاءَ اللَّه» رشد کنم خمس خواهم داد. رشد که می کنند، دل نمی کنند.

در قرآن یک آیه داریم خیلی آیه ی تندی است. می گوید: یک کسی کشاورزی داشت، نزد پیغمبر آمد. مثل اینکه صعلبه بود. گفت: یا رسول الله من کشاورزی دارم، دعا کن وضع من خوب شود. حضرت فرمود: همین مقدار که هستی برایت بس است. گفت: نه من می خواهم ترقی کنم. گفت: بس است الآن زندگی تو روی فرم است. بس است! گفت: نه می خواهم ترقی کنم. گفت: به نفع تو نیست. گفت: شما دعا کن. اصرار کرد که من می خواهم ترقی کنم. خوب ایشان ترقی کرد. دیگر مدینه برای کشاورزی و دامداری تنگ بود. بیرون مدینه رفت. توسعه در توسعه، حضرت فرستاد یک کسی را که زکات بدهد. گفت: من زکات نمی دهم. عربی هایی که می خوانم قرآن است. «لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ» اگر خدا از فضلش به ما کمک کند، وضع من خوب شود، «لَنَصَّدَّقَنَّ» (توبه/۷۵) حتماً صدقه می دهم و زکات می دهم. «فَلَمَّا ءَاتَئهُم مِّن فَضْلِهِ بخَلُوا» (توبه/۷۶) وقتی به او دادیم، «بَخِلوا» بخل کرد و نداد. قرآن می گوید: می دانید با او چه کردیم؟ «فَأَعْقَبَهَمْ نِفَاقًا فِی قُلُوبهِم» (توبه/۷۷) بذر و تخم نفاق را در قلبش کاشتیم. یعنی انسان سر از نفاق درمی آورد.

ص: ۱۲۹۸۶

یکبار پیغمبر در مسجد آمد و به مسجدی ها نگاه کرد. «قُم» بلند شو بیرون برو. «قُم»، «قُم» چند نفری را بیرون کرد و گفتند: یا رسول الله چرا اینها را بیرون می کنی؟ فرمود: اینها نماز می خوانند و زکات نمی دهند. ما که عاشق امام زمان هستیم باید امام زمان را یاری کنیم. کمک به امام زمان، کمک به اسلام شناسان متقی است. از صد کشور در قم طلبه جمع شده است. بیست هزار طلبه از صد کشور، بالاخره این حرکت باید امکانات داشته باشد، رشد کند و اسلام را معرفی کند. ما خیلی در تبلیغ عقب هستیم. این قرآن ما به چهل، پنجاه زبان ترجمه شده است. کتاب مسیحی ها به دو هزار زبان ترجمه شده است. ما عقب هستیم. ما در تبلیغ عقب هستیم.

این را خیلی زمان های قبل شنیدم. شاید بیست، سی سال پیش شنیدم. از آیت الله مکارم که می فرمود: یک رفیقی داشتیم تاجر بود، پولدار بود، پسرهایش هم پولدار بودند. مریض شد. آن زمان هم مثل الآن نبود. بعد از انقلاب پزشکی در ایران خیلی رد کرده است. ولی آن زمان پزشکی ایران متوسط بود. خیلی از دکترهای ما هم در روستاها، پاکستانی و اینها بودند. می گفت: چون این پولدار بود، بچه هایش او را خارج بردند، بهترین بیمارستان، بهترین اتاق، بهترین و بهترین. پیرمرد را خواباندند. پیرمرد از خواب بیدار شد دید بالای سر او نوشته است، بیمار ایرانی چنانچه از خواب بیدار شدی، شماره را بگیر با شما صحبت می کنیم. شماره را گرفت. گفت: ایرانی هستی؟ گفتم: بله. گفت: بیدار شدی؟ گفتم: بله. گفت: مشکلی داری؟ گفتم: نه! شما نگفتی اگر بیدار شدی و مشکلی داشتی، گفتی اگر بیدار شدی، زنگ بزن، من هم بیدار شدم و زنگ زدم. گفت: وقت داری با شما صحبت کنم. نمی دانستم می خواهد چه بگوید. گفتم: صحبت کن. گفت: چقدر؟ باز نمی دانستم می خواهد چه بگوید. گفتم: پنج دقیقه. می گفت: در پنج دقیقه، یک شعر خواند و یک جوک گفت و دو دقیقه هم از مسیحیت تبلیغ کرد. می دانید چه می گویم؟ یعنی دنیای مسیحی، برای پیرمرد ایرانی که دو بعد از نصف شب از خواب بپرد، پنج دقیقه وقت داشته باشد از این پنج دقیقه ها استفاده می کند. ولی ما چه؟ ما از همه امکانات استفاده کردیم؟

ص: ۱۲۹۸۷

دیگر بس است می گویند: وقت تمام شد. دعای من بحث من باشد. همین بحثی که کردم دعا کنم.

خدایا تو را به حق محمد و آل محمد ما را نسبت به پیغمبر اعلی درجه ی ایمان، قوی ترین یاری، قوی ترین دفاع، قوی ترین احترام، قوی ترین همکاری، قوی ترین پیروی، قوی ترین الگو بودن، قوی ترین رجوع در نزاع ها و اختلاف ها، قوی ترین حمایت مالی، قوی ترین نوع تسلیم را نسبت به پیغمبر به همه ما مرحمت بفرما و ما را امت خوبی برای پیغمبر قرار بده.

جنایتکارانی که با انواع برنامه ها پیغمبر اسلام را نشانه کردند، «فَأَرادُوا بِهِ کَیْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَسْفَلِینَ» (صافات/۹۸) قرآن می گوید: خواستند پیغمبر را نابود کنند، ابراهیم را خواستند نابود کنند، در آتش بسوزانند، آتش برای او گلستان شد. آنها هرچه بر علیه اسلام تیراندازی می کنند اسلام شکوفاتر می شود.

نمی دانم من در تلویزیون گفتم یا در سخنرانی های دیگر، من بعد از ماجرای دانمارک که کاریکاتور برای پیغمبر کشیدند رفتم دانمارک. رفتم خانه امام جمعه ی دانمارک. گفتم: وضع چطور است؟ گفت: قبلاً سالی چهار پنج نفر مسلمان می شدند. بعد از آنکه توهین به پیغمبر کردند سالی صد نفر مسلمان می شوند. عدو شود سبب خیر، هرچه بیشتر جسارت کنند، عصمت پیغمبر، مظلومیت پیغمبر و حمایت های مردمی بیشتر پرده از اسلام برمی دارد. «یَدْخُلُونَ فی دینِ اللَّهِ أَفْواجاً» (نصر/۲) به کوری چشم دشمن.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه

هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه

۱.چرا پیامبر اسلام(ص) تنها هجرت کردند؟

۲. چرا مشرکان علی(ع) و اولاد پیامبر را بعد از هجرت آن حضرت نکشتند؟

۳. چرا بعد از هجرت، مشرکان دیگر مسلمانان را اذیت نکردند؟

ص: ۱۲۹۸۸

پاسخ اجمالی

هجرت پیامبر (ص) به دستور خدای متعال برای شکست نقشه شوم مشرکان مکه برای قتل پیامبر (ص) صورت گرفت. طبیعی است که این کار باید با رعایت تمام نکات امنیتی و در کمال اختفاء انجام می شد؛ زیرا حضرت مأمور بودند از راه های طبیعی و عادی فرمان الهی را عملی کنند بنابر این روشن است که اگر افراد زیادی همراه حضرت مهاجرت می کردند دشمنان متوجه شده و امکان موفقیت کامل پیامبر (ص) نبود.

همانطوری که مشرکان بعد از حرکت حضرت، با تمام امکانات خود به جستجو پرداختند، اما حضرت را نیافتند و بعد از ناامیدی به سراغ حضرت علی (ع) رفته و ایشان را مورد اذیت قرار دادند. البته عده زیادی از مسلمانان قبل از پیامبر، به مدینه هجرت کرده و جز عده معدودی از آنان، کسی در مکه نبود که آنان نیز از اذیت مشرکان در امان نماندند و اموال شان در مکه توقیف شد و پس از مهاجرت به مدینه در تنگنای فقر مالی بودند.

پاسخ تفصیلی

بر اثر دعوت پیامبر (ص) در ایام حج و فرصت های مناسب دیگر(۱) بسیاری از مردم مدینه به سوی اسلام گرایش پیدا کرده و نفوذ اسلام در مدینه گسترش یافت.(۲) پس از آنکه اسلام در میان مردم مدینه گسترش یافت قریش مکه احساس خطر کرده و بر فشارهای خود نسبت به مسلمانان افزودند، بگونه ای که سخت گیری آنان تا آن زمان بی سابقه بوده است(۳) و از آنجایی که دو قبیله اوس و خزرج که جمعیت مدینه را تشکیل می دادند، جنگ های طولانی با هم داشتند، زمانی که پیامبر آنها را به دین حنیف اسلام دعوت نمود و بر آموزه های آسان دین و شخصیت ایشان آگاهی یافتند آن حضرت را برای خاتمه دادن به آن جنگ و نزاع شخصیت مناسبی یافتند.(۴) به دنبال آن مسلمانان درخواست هجرت به مدینه کردند بگونه ای که در ماه ربیع الاول سال سیزدهم بعثت که مهاجرت پیامبر (ص) در آن ماه اتفاق افتاد در مکه از مسلمانان جز پیامبر (ص) و علی و ابوبکر و عده معدودی از مسلمانان بازداشت شده و یا بیمار و پیر، کس دیگری باقی نمانده بود.(۵) خروج مسلمانان از مکه، مشرکان را به وحشت انداخت. زیرا آنان احساس کردند که اکنون جمعیتی از مسلمانان در یک شهر فراهم آمده و می توانند تهدیدی جدی برای آنان و کاروان های تجاریشان باشند، از این رو مصمم شدند تا درباره پیامبر که هنوز در مکه به سر می برد تصمیمی جدی بگیرند، آنان در این تصمیم گیری سه راه داشتند:

۱- (۱) جعفریان، رسول، سیره رسول خدا، ص ۳۷۴ – ۳۷۵، دلیل ما، قم، ۱۳۸۲ ه ش.

۲- (۲) ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۳، ص ۶۲۲.

۳- (۳) طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۲۵ – ۲۲۶.

۴- (۴) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۴۴۶ (با اندکی اضافات) .

۵- (۵) سبحانی، جعفر، فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام (ص)، نشر مشعر، تیرماه ۱۳۷۸، ص ۱۹۱.

۱. بگذارند تا پیامبر به مدینه هجرت کند

۲. پیامبر (ص) را حبس کنند

۳. پیامبر (ص) را به قتل برسانند. در آغاز تصمیم کشتن رسول خدا را نداشته و تنها سخن از حبس یا اخراج وی بوده است که طبعاً این دو اقدام نمی توانست مشکل را حل کند؛ زیرا رفتن پیامبر (ص) از مکه می توانست جبهه یثرب را کاملاً آماده مقابله سازد و حبس وی نیز ممکن بود مسلمانان را تحریک بر نجات وی کند.(۱)

لذا تصمیم بر قتل پیامبر (ص) گرفتند که بنا شد از تمام قبایل افرادی انتخاب شوند و شبانه به طور دستجمعی به خانه پیامبر (ص) یورش برده و پیامبر را به شهادت برسانند.(۲)

فرشته وحی نازل گردید و پیامبر (ص) را از نقشه های شوم مشرکان آگاه ساخت که در قرآن این گونه به آن اشاره شده است :" (به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بیفکنند، یا به قتل برسانند، و یا (از مکّه) خارج سازند آنها چاره می اندیشیدند (و نقشه می کشیدند)، و خداوند هم تدبیر می کرد و خدا بهترین چاره جویان و تدبیرکنندگان است!"(۳) پیامبر (ص) از طرف خدا مأمور شد آهنگ سفر نموده و به سوی مدینه حرکت کند، لازم بود هجرت بسیار مخفیانه و با رعایت کامل مسائل حفاظتی صورت گیرد تا پیامبر (ص) به سلامت وارد مدینه شوند زیرا بقای آئین نوپای اسلام در آن شرایط شدیداً وابسته به حیات آن حضرت بود به همین خاطر آن شب علی (ع) را در بستر خود به جای خود گذاشته تا در همان ابتدا کسی متوجه عدم حضور حضرتش در بستر نشده و حضرت بتواند قبل از هر گونه اطلاع دشمن از حلقه محاصره آنان خارج شود و خود به همراه ابوبکر به طرف مدینه هجرت نماید. (۴) در صورتی که اگر پیامبر (ص) افراد زیادی را به همراه خود می برد ممکن بود آنان از جایگاه حضرت و هجرت او با خبر شده و در بین راه مدینه حضرت را به شهادت برسانند.

ص: ۱۲۹۹۰

۱- (۶) سیره رسول خدا، ص ۴۰۵.

۲- (۷) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۸۰ – ۴۸۲.

۳- (۸) انفال، ۳۰: "وَ إِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخْرِجُوکَ وَ یَمْکُرُونَ وَ یَمْکُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَیْرُ الْماکِرینَ"

۴- (۹) فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام (ص)، ص ۱۹۴ – ۱۹۸.

اما این که چرا مشرکان

بعد از هجرت پیامبر (ص) خاندان حضرت را اذیت نکرده اند باید گفت:

۱. وقتی مشرکان متوجه شدند که پیامبر (ص) از مکه خارج شده و نقشه آنان نقش بر آب شده است به سوی علی (ع) یورش بردند و حضرت را به سوی مسجد الحرام کشیدند و پس از بازداشت و اذیت مختصری او را آزاد ساخته اند.(۱)

۲. مشرکان همه هدفشان کشتن شخص پیامبر (ص) بود، زیرا تنها از این راه بود که می توانستند به زعم خود اسلام را نابود سازند به همین خاطر در این مرحله با دیگران کاری نداشتند و خود را درگیر دیگران نکردند.(۲)

اما این که چرا مشرکان بعد

از هجرت پیامبر (ص) مسلمانان را اذیت نکردند؟

اولا: بسیاری از مسلمانان قبل از هجرت پیامبر (ص) به مدینه هجرت کرده بودند و اصولا علت نقشه قتل پیامبر (ص) توسط قریش، هجرت مسلمانان به مدینه و انتشار اسلام در شهر مدینه بوده است.

ثانیا: مسلمانانی که از اهل مکه (قریش) بودند اقوام و خویشان و نزدیکانی داشتند و همین پیوندهای خانوادگی در بسیاری موارد مانع اذیت و آزار مسلمانان می شد و مشرکین از ترس قبیله و طایفه فرد مسلمان، از اذیت و آزار او خود داری می کردند، اما با این حال مسلمانانی بعد از هجرت پیامبر (ص) در مکه باقی بودند که از آزار و اذیت مشرکان در امان نبودند تا جایی که اموال بسیاری از آنان از طرف مشرکان توقیف شد به گونه ای که این مسلمانان بعد از هجرت به مدینه در فقر شدیدی به سر می بردند و حتی تعدادی از آنان به نام (اصحاب صفه) نتوانستند در مدینه مکانی برای استراحت خود فراهم کنند و در مسجد به سر می بردند.

۱- (۱۰) پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص ۳۹.

۲- (۱۱) السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۳۷. منبع : islamquest.net

بنابراین مشرکان بعد از هجرت پیامبر تا جایی که می توانستند مسلمانان را مورد اذیت و آزار قرار دادند.

مناسبت های ماه ربیع الاول

مناسبت های ماه ربیع الاول

ماه ربیع الاول، سومین ماه تاریخ هجری قمری و از ماه های معروف و سرنوشت ساز تاریخ اسلام است.

حوادث و رویدادهای مهمی در این ماه به وقوع پیوست که سرنوشت بشریت را دگرگون ساخت، بدین جهت از جایگاه مهم و ویژه ای برخوردار است.

شب اوّل:

این شب به نام «لیله المبیت» نام گذاری شده است، در این شب یک حادثه مهمّ تاریخی واقع شد و آن این که در سال سیزدهم بعثت، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از مکّه به قصد هجرت به سوی مدینه، از شهر خارج شد و در «غار ثور» پنهان گردید و امیر م�منان علی(علیه السلام) برای اغفال دشمنان، فداکارانه در بستر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خوابید.آیه شریفه وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ وَ اللّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبادِ (سوره بقره ۲۰۷) در حقّ آن حضرت نازل شد.

سال هجرت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مبدأ تاریخ مسلمانان است .

اول ربیع الاول :

هجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از مکه به مدینه .

چهارم ربیع الاول:

خروج حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از غار ثور به سمت مدینه سال اول هجری.

هفتم ربیع الاول:

شهادت حضرت محسن فرزند حضرت زهرا (سلام الله علیها)توسط دشمنان و منافقان امت.

هشتم ربیع الاول:

شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) سال ۲۶۰ هجری قمری.

نهم ربیع الاول:

آغاز امامت حضرت ولی عصر(ارواحنا فداه) ۲۶۰ قمری.

دهم ربیع الاول:

رحلت عبدالمطّلب، جدّ بزرگوار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) سال ۸ عام الفیل.

سالروز ازدواج پیامبر اکرم با خدیجه کبری (سلام الله علیها) سال ۲۵ عام الفیل.

دوازدهم ربیع الاول:

میلاد مسعود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) به روایت اهل سنت

آغاز هفته وحدت .

ورود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه سال اول هجری.

چهاردهم ربیع الاول:

هلاکت یزیدبن معاویه (لعنت الله علیه) ۶۴ هجری.

هفدهم ربیع الاول:

ولادت باسعادت و با برکت خاتم الأنبیاء حضرت محمّد بن عبدالله (صلّی الله علیه و آله و سلّم) می باشد و معروف آن است که ولادت با سعادتش در مکّه معظّمه در خانه ی خود آن حضرت واقع شده در روز جمعه در وقت طلوع فجر در سال اوّل عام الفیل.

میلاد باسعادت امام جعفر صادق (علیه السلام) سال ۸۳ هجری.

بیست و دوم ربیع الاول:

بخشیدن فدک به حضرت فاطمه (سلام الله علیها) توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

بیست و سوم ربیع الاول:

تشریف فرمایی حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها به شهر مقدس قم ۲۱۰ هجری .

بیست و نهم ربیع الاول:

حرکت امیرالمومنین علی علیه السلام برای جنگ جمل ۳۶ هجری.

ص: ۱۲۹۹۳

اهداف بعثت

اهداف بعثت

بزرگ ترین حادثه تاریخ بشر، بعثت پیامبران خداست. پیامبران الهی برای اصلاح سه عضو از وجود انسان فرستاده شده اند، زیرا بی شک، سعادت دنیا و آخرت انسان و خرابی دنیا و آخرت او در صلاح و فساد سه عضو است.

هدف اوّل: حرکت عقلی

اصلاح عقل، رشد فکر انسان و قرار دادن اندیشه او در مسیر صحیح و سلامت است، زیرا انسان می تواند در سایه نبوت، از نظر فکر به جایی برسد که فقط فکر خیر و اندیشه پاک داشته باشد و در مغز او نقشه صلاح و پاکی باشد، چرا که اگر درِ هر دانشی را به روی فکر بشر باز کنند،این تابلوی ارزنده از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله باقی مانده است که :

«اطلبوا العلم من المهد الی اللحد» ۱

از گهواره تا گور زمان دانشجویی است و از گور به بعد، زمان برداشت محصولات دانش است :

«الدنیا مزرعه الآخره» ۲

هرکسی را که نزد ایشان تعریف می کردند، دو پرسش می فرمود، اگر مثبت بود، می گفت: تعریف شما درست است، اگرنه، می فرمود: عقل او چگونه است؟ یا درباره مرگ چگونه فکر می کند؟ آیا او با عینک مادی به دنیا می نگرد یا اعماق عالم را می بیند؟ انبیا به عقل انسان ها حرکت می دهند و دنیای وسیعی را در برابر اندیشه آنها باز می کنند.

حکمت جنگ پیامبر صلی الله... با کفر

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: در حمله به مملکت کفر، سردار مشرکان پرسید : علت حمله شما به مملکت ما چیست؟

ص: ۱۲۹۹۴

گفتم: شما خیال کردید مابرای خاک آمده ایم، ما در عربستان خاک داشتیم. شما خیال کردید ما برای پول آمدیم، ما تازه از بردگی پول نجات پیدا کرده ایم. گفت:

«لِنُخرج العباد من عباده العباد الی عباده اللّه » ۳ آمدیم تا شما را از اسارت شاهان و امپراطوران و قیصرها نجات دهیم.

حکایت قاضی بلخ با فرد زرتشتی

قاضی بلخ که حافظ ناموس و مال و جان مسلمانان بوده است، در دادگاه نزد زرتشتی قدیمی و آتش پرست می رود و به او می گوید: می دانم آتش پرست هستی، اما می خواهم دخترم را شوهر دهم، به چه کسی بدهم. آمدم با تو مشورت کنم. از تعجّب بهت زده شد. قاضی مسلمانان که امین جان و مال و ناموس مردم است برای شوهر دادن دخترش از من مشورت می خواهد. گفت: آقای قاضی من نمی توانم طرف مشورت شما واقع شوم. گفت: آقا من قاضی هستم و قدرت هم دارم باید در این مشورت به من کمک کنی. آن زرتشتی عاقل بود بیرون گود ایستاده نگاه می کرد، گفت: حالا که مجبور هستم به تو می گویم که شاهان ایران برای شوهر دادن دختر همیشه دنبال پولدارها بودند، قیصران روم برای شوهر دادن دختر دنبال داماد صاحب جمال بودند، بزرگان عرب برای شوهر دادن دختر دنبال حسب و نسب و قبیله بودند، تنها کسی که برای شوهر دادن دختر دنبال حقیقت بود، فقط محمد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله بود. شما دخترت را به اهل حقیقت شوهر بده. طرف زرتشتی است، ولی از شعاع نور پیامبر که از دور به او رسیده، عقل او این حرکت را پیدا کرده و این اندازه فهمیده است که شاهان عجم و قیصران روم و بزرگان عرب خطاکار بوده اند. تنها کسی که در حیات و زندگی اشتباه نداشته، رهبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله بوده است. خدا نکند در کنار تعریف پیامبر، حقی از پیامبران خدا را پایمال کنیم.

ص: ۱۲۹۹۵

« الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَمِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِن قَبْلِكَ » ۴

نبوت به دلیل حرکت عقلی مردم به آنها عطا شد و خداوند برمردم منت گذاشته است.

هدف دوم بعثت (اصلاح قلب)

اما هدف دوم نبوت و بعثت انبیا، برای اصلاح قلب مردم بوده است. مردم ممکن است عقل خود را از علم پُر کنند، اما به قول شاعران قدیم، دزدی از آب درآید که با چراغ به زندگی مردم بزنند.

چو دزدی با چراغ آید — گزیده تر برد کالا

اگر عقل درستی نباشد و اگر قلب با واقعیات الهی کنترل نشود، عقل با علم به خنجر تیزی تبدیل خواهد شد که از پشت به هر کسی می زند. نبوت تنها بر علم تکیه ندارد. قرآن می فرماید:

« وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ » ۵ ولی جز اهل معرفت و دانش در آنها تعقّل نمی کنند .

در جای دیگر می فرماید :

« يَوْمَ لاَ يَنفَعُ مَالٌ وَلاَ بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ » ۶ روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد ، * مگر کسی که دلی سالم (از رذایل وخبایث) به پیشگاه خدا بیاورد.

یکی ازعقل های پرقدرت که ضررش از حیوانات شرور برای بشر بدتر بوده است، در سوره اعراف و جمعه از دانشمند زمان بنی اسرائیل که قلب خود را کنترل نمی کردند، به سگ هارتعبیر می کند.

« فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ » ۷

ص: ۱۲۹۹۶

پس داستانش چون داستان سگ است (که)اگر به او هجوم بری ، زبان از کام بیرون می آورد ، واگر به حال خودش واگذاری (باز هم)زبان از کام بیرون می آورد .

آیا کسانی که از زمان فتحعلی شاه تا بهمن ۵۷ کشور را به باد دادند، بی سوادهای این مملکت بودند؟ سیصد سال در این کشور قرارداد استعماری امضا شد و قراردادها هم در ایران و هم در انگلستان است، قراردادها را هم یا مهندسان یا دکترها امضا کرده اند. در تمام دوره حکومت قاجار، فقط چند نفر قرارداد را امضا نکردند؟ یکی قائم مقام فراهانی، چه قدر حاکم بوده است؟ یکی میرزا تقی خان امیر کبیر و دیگری هم شهید شیخ فضل اللّه نوری و در این اواخر هم در چند دوره مجلس، سید حسن مدرس بود، اما کسی که از همه قوی تر در برابر گرگ استعمار ایستاد، رهبر کبیر انقلاب بود.

هدف سوم بعثت (اصلاح نفس)

سومین هدف انبیا برای اصلاح نفس و به تعبیر ساده تر، اصلاح اخلاق و آراستن مردم به صفات الهی با تأکید بر اخلاق الهی است. دستورهای مهمی هم که در جانب عقل است، در اصلاح قلب و نفس است که این دستورها در یک مجموعه وسیعی در قرآن، گنجانده شده است. در کتاب « الذریعه الی تصانیف الشیعه » نام کتاب هایی که برای اصلاح قلب، عقل و نفس است از الف تا یاء آمده است. کتاب « أعیان الشیعه » برای شناخت نویسندگان آن در شصت جلد، دانشمندانی را که از راه قرآن و روایات برای اصلاح قلب و عقل و نفس اقدام کرده اند، نام می برد. پیشنهاداتی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای اصلاح این سه ناحیه دارد، ۲۴ مسئله است.

ص: ۱۲۹۹۷

سفارش پیامبر صلی الله... به ترک گناهان

«أوصیك بتقوی اللّه» ۸؛ سفارش می کنم که رابطه خود را با همه گناهان، به ویژه گناهان کبیره قطع کنید.

امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه ای در نهج البلاغه درباره زهد و ورع و محرمات دارند. دراین خطبه می فرماید: «به آن چه شما را دعوت کردم و آن این که با گناهان کبیره ترك رابطه کنید» ۹. امام صادق علیه السلام علنی می فرماید: «گناهان کبیره گناهانی هستند که قرآن مجید به آن وعده حتمی آتش داده است. ربا گناه کبیره است، زنا گناه کبیره است که در قرآن مانند ربا به آن وعده آتش داده شده است. شراب و قمار با شرط و بدون شرط با پول، موسیقی حرام، خوردن مال یتیم و ظلم به حق مردم، به امید کَرَم خدا معصیت کردن، گناه کبیره است. به این امید هم وعده آتش داده شده است که هر کس تقوا پیشه کند، هم در دنیا و هم در آخرت منفعت آن را می برد» ۱۰

حکایت روزی حلال با پرهیز از حرام

مردی در مدینه زندگی می کرد که کارش دزدی بود، ولی بروز نمی داد. شب ها دزدی می کرد و صبح قیافه زیبایی داشت. از دیوار خانه ای نصف شب بالا رفت. چهار اتاق خانه پر از اسباب و یك زن سی ساله هم تنها بود. گفت: امشب سفره ما دو برابر است، هم پول و طلاها را می بریم و هم آن زن که کسی پیش او نیست و زورش هم به ما نمی رسد. در این فکر بود که یکی از آن برق های الهی به او زده شد. یك لحظه قیامت خود را نگاه کرد، چه شب هایی دزدی رفتم و بعد به ناموس مردم دست درازی کردم، حالا هم قیامت شده است، هیچ فریادرسی ندارم، اگر خدا مرا محاکمه کند، چه جوابی بدهم. از دیوار پایین آمد و گفت: مولای من! ما هر شب به دزدی رفته ایم، امشب تو را دزدیده ایم، ولی خیلی سخت به او گذشت. قیافه آن زن در نظرش می آمد، عجب زن زیبایی بود. صبح به مسجد آمد، مردم گفتند: یا رسول اللّه خانمی شما را کار دارد، فرمود: داخل مسجد بیاید، زن گفت: پدر و مادرم مرده اند، خانه ای دارم با چند اتاق پر از اسباب زندگی، شوهرم هم مرده است. دیشب بیدار بودم، شبحی روی دیوار دیدم، نمی دانم خیالاتی شده ام یا کسی می خواست دزدی کند. درد ما را درمان کن. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چیست؟ گفت: از امشب می ترسم در آن خانه تنها باشم، اگر کسی زن ندارد، مرا شوهر بده. پیامبر رو به جمعیّت کرد و دزد را دید، فرمود: زن داری؟ نه، پول داری عروسی کنی؟ زن گفت: آقا پول نمی خواهم، همین خوب است. فرمود : آقا این خانم را می خواهی؟ الان آماده ای خانم را برایت عقد کنم؟ گفت: هر چه شما بفرمایید، عقد کرد و فرمود : معطل نشو دست خانم را بگیر و برو. دو تایی به خانه رفتند و دزد نگاهی به این اتاق ها کرد، گفت: خانم دلم می خواهد گریه کنم، با من حرف نزن، چشمان او مانند آتش سرخ شده بود، گفت: خانم آن دزد دیشبی من بودم و من برای رضای خدا از تو گذشتم و این گونه خدا به من مرحمت کرد.

ص: ۱۲۹۹۸

توصیه های رسول خدا صلی الله علیه وآله

وفا کردن به عهد، ادای امانت و ترک خیانت.

درهمه جا نرم و آرام حرف بزنید، صدای خود را بلند نکنید.

به یک دیگر سلام کنید، تکبّر نکنید.

حقّ همسایگان خود رارعایت کنید.

کار خوب انجام دهید.

آرزوهای خود را کم کنید، عاشق آخرت شوید،از قیامت در وحشت باشید.

به هیچ قیمتی، رابطه خود را با خدا قطع نکنید، قرآن را بفهمید.

تا آخر عمر خود به یک مسلمان فحش و ناسزا نگوئید. دین من دین فحش نیست.

بترسید از این که از گناه کار اطاعت کنید.

بترسید از این که از یک دولت عادل اسلامی سرپیچی کنید.

بترسید از این که راست گویی را تکذیب کنید.

بترسید از این که دروغ گویی را تصدیق کنید.

خدا را همه جا یاد کنید.

برای هر گناهی که کردید توبه کنید وعذر بخواهید.

برای گناهان پنهان باطنی و گناهان آشکارظاهری توبه کنید ۱۱ .

این فرهنگ پیامبر صلی الله علیه و آله است.

ولادت حضرت ختمی مرتبت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

بسم الله الرحمن الرحیم

حوادث ولادت حضرت ختمی مرتبت با میلاد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، خاتم پیامبران (علیهم السلام)، پرونده نبوت

برای همیشه مختومه شد و سلسـله أنبیاء (علیهم السـلام) برای همیشه بسته شد. تمام أنبیاء (علیهم السلام)، از حضرت آدم (علیه السـلام) تا حضـرت عیسـی (علیه السـلام)، بشارت آمدن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را به پیروان شان داده بودند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در هم چنین ایامی قدم به عرصه گیتی نهاد.

ص: ۱۲۹۹۹

ما معتقدیم که این ولادت در ۱۷ ربیع الأول سال ۴۷۰ میلادی بود مرحوم شیخ مفید (ره) در الإرشاد، جلد ۱، صفحه ۴۳۹ نسبت به روز میلاد نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) مفصل سخن گفته است. هم چنین آقای یعقوبی از مورخان نامی اسلام، در تاریخ الیعقوبی، جلد ۲، صفحه ۷ در این زمینه مفصل سخن گفته است.

در اتفاقاتی که به هنگام ولادت نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) رخ داد، چه شیعه و چه سنی، مطالب زیادی نقل کرده اند به نمونه هایی اشاره می کنیم.

اتفاقاتی که هنگام ولادت نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) رخ داد: الف :بسته شدن درهای آسمان بر ابلیس مرحوم إبن شهر آشوب که از مورخان نامی و استوانه های علمی شیعه است، در کتاب مناقب آل أبی طالب، جلد ۱، صفحه ۳۱ و علامه مجلسی (ره) در بحار الأنوار، جلد ۱۵، صفحه ۲۵۷ از امام صادق (علیه السلام) نقل می کنند:

ابلیس به ۷ آسمان می رفت و أخبار ۷ آسمان را شنود می کرد. وقتی حضرت عیسی (علیه السلام) به دنیا آمد، ۳ آسمان از این ۷ آسمان به روی ابلیس بسته شد و وقتی نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) متولد شد، تمام درهای آسمان به روی ابلیس مسدود شد.

ابلیس، به دست اندرکارانش دستور داد که بروند به کره زمین و ببینند که چه اتفاقی رخ داده که از ورود به آسمان ها محروم شده است. رفتند و گشتند و آمدند و گفتند خبری نیست. خودش بلند شد آمد و وقتی به مکه رسید، دید نوری از مکه به طرف آسمان تلألو می کند. از جبرئیل سؤال کرد:

چه خبر است؟

جبرئیل هم فرمود:

امشب محمد بن عبد الله (صلی الله علیه و آله) به دنیا آمده است.

ابلیس گفت:

آیا من می توانم در او هم نفوذ کنم.

جبرئیل فرمود:

حاشا.

ابلیس گفت:

آیا به امت او می توانم نفوذ کنم؟

جبرئیل فرمود:

بله.

ابلیس گفت:

همین برای من بس است.

ب : فرو ریختن ایوان کسری و خاموش شدن آتشکده فارس و خشک شدن دریاچه ساوه إبن کثیر دمشقی سلفی (متوفای ۷۷۴ هجری) که از علماء أهل سنت و شاگرد ذهبی (متوفای ۷۴۸ هجری) و معاصر إبن تیمیه (متوفای ۷۲۸ هجری) است، در کتاب البدایه و النهایه، جلد ۲، صفحه ۳۲۷ مفصل بحث می کند که وقتی نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) به دنیا آمد:

@۱–ایوان کسری که بزرگ ترین سلطنت و کاخ پادشاهی کره زمین بود، لرزید و ۱۴ کنگره اش فرو ریخت

@۲– آتشکده فارس که هزار سال و اندی برافروخته بود، خاموش شد

@ ۳–یکی از علماء بزرگ مجوسی در آن شب خواب دید که شترانی بودند که یک شخص عرب بر آن سوار شد و از دجله گذشت و به طرف بلاد ایران و فارس وارد شد.

بحار الأنوار للعلامه المجلسی، جلد ۱۵، صفحه ۲۵۷

إبن کثیر دمشقی اضافه می کند:

@۱-طاق کسری دو نیم شد

@۲-آب دجله شکافته شد و در قصر کسری جاری شد

@۳-نوری از طرف حجاز ظاهر شد

@۴- نور سراسر کره زمین را فرا گرفت

@ ۵-هر بتی که در سراسر عالم بود، بر رو افتاد

ص: ۱۳۰۰۱

@ ۶- دریاچه ساوه برای همیشه خشکید

@۷- وادی سماوه که سالها به خود آب ندیده بود، آب در آن جاری شد.

البدایه و النهایه لإبن کثیر الدمشقی، ج ۲، ص ۳۲۸ _ بحار الأنوار للعلامه المجلسی، جلد ۱۵، صفحه ۲۵۷

ج. گفتن شهادتین توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) إبن هشام که از مورخان بنام أهل سنت است و تاریخش سرچشمه ای بود برای مورخان بعد از خودش، در السیره النبویه، جلد ۱، صفحه ۱۰۳ تا ۱۰۷ نقل می کند که:

وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از مادرش به دنیا آمد، مادرش حضرت آمنه (سلام الله علیها) می فرماید:

فرزندم دست به طرف آسمان بلند کرد و شهادتین را بر زبان جاری کرد و به اطرافش نگاه کرد و نوری از او ساطع شد و همه جا را فرا گرفت و دیدم از آن نور صدایی خطاب به من بلند شد و گفت: ای آمنه! فرزندی را به دنیا آوردی که بهترین انسان است و نام او را محمد بگذار.

د : افتادن بت های کعبه آقای إبن شهر آشوب در مناقب آل أبی طالب، جلد ۱، صفحه ۳۱ از أمیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می کند:

وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) متولد شد، تمام بت هایی که در کعبه آویزان بود، بر زمین افتادند و مردم این صدا را بدون منادی شنیدند:

وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقًا

سوره إسراء / آیه ۸۱

سئوال :اما با این همه ابهت و عظمت در ولادت نظر وهابیت نسبت به میلاد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چیست؟

ص: ۱۳۰۰۲

الآن می بینید که در سراسر کشورهای اسلامی مانند ایران و پاکستان و افغانستان کشورهای خلیج فارس و دیگر مسلمانان در کشورهای اروپایی و آمریکایی، ایام میلاد نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) را به عنوان ایام فرخنده و شادی جشن می گیرند و سرود می خوانند و پایکوبی می کنند و کف می زنند و اظهار شادمانی می کنند. الحق هم شاید یکی از بهترین روزهای تاریخ بشریت باشد؛ چون کسی است که تمام أنبیاء (علیهم السلام) بشارت آمدنش را داده بودند. این خوشحالی و اظهار شادمانی مسلمانان، یک أمر فطری است و جدای از مسائل مذهبی است و انسان دوست دارد فردی را که محبوب و برتر است، از او تجلیل کند و به او احترام بگذارد و می خواهد نام و یادش در تاریخ جاودان بماند.

ولی متأسفانه وهابیت که در حقیقت إحیاءگر سنت بنی أمیه هستند، گفتند که هرگونه برگزاری مراسم میلاد برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بدعت و شرک و کفر است.

در کتاب فتاوی اللجنه الدائمه للبحوث و الإفتاء ــ که بزرگ ترین کتاب فقهی وهابیت است و هر کسی از هر کجای دنیا سؤالات فقهی داشته، این سؤالات و جواب ها را در ۲۰ جلد جمع کرده اند و چاپ کرده اند، ــ در جلد ۳، صفحه ۸۱ صراحتاً می گوید:

و لا یجوز الإحتفال بمولد الرسول (صلی الله علیه و سلم) و لا غیره، لأن ذلک من البدع المحدثه فی الدین ... و لأن الرسول (صلی الله علیه و سلم) لم یفعله و لا خلفاء الراشدین و لا غیرهم من الصحابه.

شادی و سرور برای میلاد رسول الله (صلی الله علیه و سلم) و دیگران جایز نیست. زیرا این از بدعت هایی است که در دین حادث شده است. ... ، زیرا خود رسول الله (صلی الله علیه و سلم) این کار را انجام نداده است و خلفاء راشدین و دیگر صحابه هم این کار را انجام نداده اند.

ص: ۱۳۰۰۳

چندی پیش یکی از مفتیان عربستان سعودی به نام ناصر الدین ألبانی اعلام کرد که اگر دولت عربستان سعودی مدعی توحید است و مدعی است که حکومتی توحیدی است، باید این گنبد سبزی که بالای قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است و این ضریحی که روی قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را از بین ببرد. اگر اینها ترس از مسلمانان نداشتند، تا به حال چندین بار این قبر را ویران کرده بودند، ولی از مسلمانان می ترسند.

در سوره اعراف که هفتمین سوره قرآن است، در آیه ۱۵۷ قرآن نسبت به نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) صراحت دارد:

فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ کسانی که به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ایمان بیاورند و او را تکریم کنند و یاریش کنند.

تکریم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چیست؟ «عَزَّرُوهُ» به چه معناست؟ این آیه که فقط برای مخاطبین عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نبود، بلکه همه مؤمنین را شامل می شود. یکی از موارد تکریم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، همین جشن و سرور و شادمانی در میلاد آن حضرت است.

در آیه ۱۱۴ سوره مائده بنی اسرائیل از حضرت عیسی (علیه السلام) تقاضا می کنند که از خداوند بخواه تا یک مائده آسمانی برای ما نازل کند و حضرت عیسی (علیه السلام) به خداوند می فرماید:

أللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا خداوندا! مائده ای از آسمان بر ما بفرست تا عیدی برای اول و آخر ما باشد.

ص: ۱۳۰۰۴

یک مائده آسمانی و یک بلدرچین و یک مرغ از آسمان می خواهد برای بنی اسرائیل بیاید و حضرت عیسی (علیه السلام) می فرماید که ما این روز را می خواهیم برای اولین و آخرین مان عید قرار بدهیم. آیا ولادت نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) از یک مائده آسمانی کمتر است که ما این روز را به عنوان عید قرار بدهیم؟! ما نمی دانیم قضیه چیست؟

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که آمده بشر را زنده و إحیاء کند، اگر حضرت عیسی (علیه السلام) با دعایش یک مرده را زنده می کرد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بشریت را زنده کرده است. قرآن می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که مایه حیات تان است.

سوره انفال / آیه ۲۴

بشری که از فرهنگ و تمدن خبری نداشتند و به تعبیر مورخین:

تمام باسوادهای مکه، ۱۱ نفر بودند و کسانی که در مدینه سواد خواندن و نوشتن داشتند، ۱۷ نفر بودند.

به تعبیر گوستاو لبون: ما خجالت می کشیم بگوییم که اگر تمدن اسلامی نبود، تمدن ما اروپائیان ۸۰۰ سال به تأخیر می افتاد.

آن وقت اگر ما بخواهیم میلاد این چنین شخصی را جشن بگیریم، این آقایان بدعت می دانند!

قرآن در آیه ۲۳ سوره شوری می فرماید:

قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فيها حُسْنا

بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم.

مودّت نزدیکان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، قطعاً مودت خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هم هست. جشن و سرور در میلاد نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) و میلاد ائمه (علیهم السلام)عنوان أجر و پاداش رسالت دارد

اگر همین کتاب فتاوی اللجنه الدائمه للبحوث و الإفتاء، جلد ۳، صفحه ۸۱ که می گوید:

هرگونه احتفال و جشن و شادی برای میلاد پیامبر (صلی الله علیه و سلم) و دیگران حرام است.

در صفحه ۸۸ هم می گوید:

این مراسم عیدی که به خاطر مصالح ملت عربستان سعودی گرفته می شود، مانند هفته پلیس و آغاز سال تحصیلی و گردهمایی کارمندان دولتی هیچ اشکالی ندارد و شامل نهی پیامبر (صلی الله علیه و سلم) نمی شود.

کسی نیست از این آقایان سؤال کند:

آیا نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) یا صحابه، جشن هفته پلیس داشتند؟ جشن هفته سرباز داشتند؟ جشن آغاز سال تحصیلی داشتند؟ آیا اینها بدعت نیست؟ آیا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هم چنین کاری کرده است؟!

بی احترامی های وهابیت نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ۱. ممنوعیت صلوات فرستادن در اذان در همین کتاب فتاوی اللجنه الدائمه للبحوث و الإفتاء، جلد ۲، صفحه ۵۰۱، فتوای شماره ۹۶۹۶ رسماً با إمضاء بن باز و دیگران آورده اند:

اگر کسی قبل از اذان یا بعد از اذان یا در وسط اذان بر پیامبر (صلی الله علیه و سلم) صلوات بفرستد:

من البدع المحدثه فی الدین.

این از بدعت هایی است که در دین حادث شده است.

و پیامبر (صلی الله علیه و سلم) هم فرمود: من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو ردّ. هر کسی که در دین بدعت بگذارد، مردود است.

با این که قرآن نسبت به صلوات فرستادن بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیما

خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و سلام گوئید و تسلیم فرمانش باشید. سوره أحزاب / آیه ۵۶

قرآن مقید هم نکرده است که در کجا باید صلوات بفرستید؛ در خانه، مسجد، قبل و بعد و وسط اذان، در رکوع و سجده، در قنوت. در هر جا صلوات فرستادن، یکی از بهترین اذکار است و باعث بخشش گناهان و ترفیع درجات می شود. من گمان نمی کنم ثواب هیچ عملی در میان اعمال مستحبی به اندازه ثواب صلوات فرستادن باشد.

این آقایان صراحتاً می گویند: «صلوات فرستادن بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در قبل و وسط و بعد از اذان بدعت است». آیا همین کار اینها بدعت نیست؟! آیا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است که در قبل و وسط و بعد از اذان بر من صلوات نفرستید؟ اگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نفرموده است، آیا این بدعت نیست؟

اگر بنا باشد که در همه چیز بگویید باید پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گفته باشد، در مسائل مستحدثه چه می گویید؟ مثلاً شما که الآن با قاشق غذا می خورید،

آیا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با قاشق غذا می خورد؟

آیا مثلاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با هواپیما پرواز می کرد؟

آیا با بلندگو سخن می گفت؟

ص: ۱۳۰۰۷

آیا از تلویزیون و اینترنت استفاده می کرد؟

آیا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این مسائل فرمان داده است؟

در خود مراسم حج که سوار هواپیما و ماشین می شوید و وارد جده و مدینه می شوید، آیا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است که کسی می تواند با هواپیما و ماشین به حج برود؟

حج هم یک أمر عبادی است. شما که اذان و اقامه و نماز را با بلندگو می خوانید، با این که نماز بهترین عبادت است، آیا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است که با بلندگو نماز بخوانید؟

در صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۴، حدیث ۷۳۵، باب القول مثل قول المؤذن لمن سمعه صراحت دارد که عمرو بن عاص از نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می کند:

إذا سمعتم المؤذن فقولوا مثل ما يقول، ثم صلوا علي، فإنه من صلى علي صلاة صلى الله عليه بها عشرا.

وقتی صدای موذن را شنیدید، آنچه را که او می گوید، شما هم بگویید و بر من صلوات بفرستید. هر کس بر من یک بار صلوات بفرستد، خداوند ۱۰ مرتبه بر او صلوات می فرستد.

یعنی وقتی مؤذن می گوید أشهد أن لا إله إلا الله، شما هم باید بگویید أشهد أن لا إله إلا الله و اگر می گوید أشهد أن محمد رسول الله، شما هم باید بگویید أشهد أن محمد رسول الله.

این عین عبارت نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) است و در صحیح مسلم است، نه در کتاب های دست سوم و چهارم.

آقای زینی دحلان (متوفای ۱۳۰۵ هجری) که مفتی مکه مکرمه بود، در کتاب فتنه الوهابیه، صفحه ۲۰ می گوید:

محمـد بن عبد الوهاب (که از مؤسسـین سیاسـی وهابیت است) دسـتور داده بود کسـی حق ندارد بر بالای منبر و بعد از اذان بر پیامبر (صلی الله علیه و سلم) صلوات بفرستد،

حتی أن رجلا صالحا کان أعمی و کان مؤذنا و صلی علی النبی صلی الله علیه و سلم بعد الأذان بعد أن کان المنع منهم، فأتوا به إلی إبن عبد الوهاب فأمر به أن یقتل فقتل و لو تتبعت لک ما کانوا یفعلونه من أمثال ذلک لملأت الدفاتر و الأوراق.

یک مردی صالح که نابینا بود، اذان می گفت و بعد از این که دستور داده شد بعد از اذان نباید بر پیامبر (صلی الله علیه و سلم) صلوات فرستاد، بعد از اذان بر پیامبر (صلی الله علیه و سلم) صلوات فرستاد. او را نزد محمد بن عبد الوهاب آوردند و محمد بن عبد الوهاب هم دستور قتل او را داد و او را کشتند.

این مرد صالح به چه جرمی کشته شد؟ به جرم صلوات فرستادن بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)!

۲. بدعت بودن دعاء کنار قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آقای شیخ صالح فوزان که عضو هیئت کبار عربستان سعودی و عضو لجنه دائمی هم هست، در مجله الدعوه، شماره ۱۶۱۲، صفحه ۳۷ صراحت دارد:

کسانی که کنار قبر پیامبر (صـلی الله علیه و سـلم) می رونـد و دعا می کنند به امید این که دعای شان به اجابت برسد، این کار بدعت است.

من البدع کذالک الدعا عند قبر الرسول او غیره من القبور ... أن الدعا عنده یستجاب.

آیـا ما در کره زمین، بهتر و بالاتر از کنار قبر نبی مکرم (صـلی الله علیه و آله) داریم؟ این که این فتاوا را از کجا آورده انـد، ما نمی دانیم!

ص: ۱۳۰۰۹

۳. بـدعت بودن هـدیه کردن ثواب قرآن و نمـاز به پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) در کتاب فتاوی اللجنه الـدائمه للبحوث و الإفتاء، جلد ۹، صفحه ۵۸، فتوای شماره ۳۵۸۲ صراحت دارد:

کسی که نماز و قرآن بخواند و بخواهد ثوابش را به پیامبر (صلی الله علیه و سلم) هدیه کند، حرام و بدعت است.

یعنی می خواهند ارتباط مسلمانان با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را برای همیشه قطع کنند.!

۴. شرک بودن بوسیدن و دست کشیدن قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هم چنین إبن تیمیه می گویند:

التمسح بالقبر و تقبیله شرک.

دست کشیدن بر روی قبر پیامبر (صلی الله علیه و سلم) و بوسیدن آن قبر شرک است.

الزیاره لإبن تیمیه، ص ۴۳۸، مسئله ۷

فاطمیه (۸۰)

مقام حضرت زهرا

مقام حضرت زهرا(س)

بسم الله الرحمن الرحیم. اللهم صل علی محمـد و آل محمـد و عجل فرجهم اللهم صل علی فاطمه و ابیها و بعلها و بنی ها بعـدد ما احاط به علمک

چون مـاه جمـادی الثـانی هم شـهادت حضرت زهرا هم ولاـدت حضـرت در این مـاه است به جـا است که بیشتر از این بـانوی بزرگوار که حق عظیمی گردن ما دارنـد گفتگو و صـحبت شود لذا ما به خاطر این که حق این بانوی برجسته ادا شود وصـیت های پیغمبر به حضـرت امیر را برای هفته های بعـد می گذاریم حضـرت زهرا سـلام الله علیها ویژگی هایی دارند و یکی از آن ویژگی هایشان این است که پیغمبر ما حرمت فوق العاده نسبت به ایشان داشتند در مقام عمل هم در گفتار هم در مقام احترام و عمـل من همین جا این نکته را عرض می کنم جوی که در صـدر اسـلام و زمان جاهلیت آن موقع بوده جو بسـیار خطرناکی برای بانوان بوده است یعنی تحقیر فوق العاده اذیت و آزار و شـکنجه ی فوق العاده نسبت به بانوان بود و واقعا اگر آیه ی قرآن نبود ولو در تاریـخ هم قطعا ثبت شـده برای ما باور کردن این مسـئله که پدری زنده زنده دخترش را به گور بسـپارد یعنی یک بچه ی دختر را بگیرد در قبر زنده زنده دفن بکند باور کردنی نبود آدمی که یک جو مهر و محبت و انسانیت داشـته باشد نمی تواند تصور بکند ولی صریح قرآن است «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ» (نحل/ ۵۸)

ص: ۱۳۰۱۰

یعنی به او می گفتند اگر پسر دار شدی خوشحال می شد شادی می کرد ولی اگر می گفتند خدا به شما دختر داده رنگ چهره اش برمی گشت از مردم آن پدر دختر جدا می شد می رفت در پهنان و خلوت که چه کار بکند یعنی بدترین خبر در عمرش این بود که خانمش دختر زاییده که حالا «يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» (نحل/ ۵۹)

دختری که خدا به من مرحمت کرده با خواری و خفت نگه دارم و بزرگ بکنم و سرم همیشه پایین باشد یا او را در خاک پنهان بکند حتی بعضی ها دختر دار می شدند پدر مسافرت بود نگه می داشتند دو سه سال بزرگ می شد برمی گشت می فهمید دخترش است باز هم می برد بعد از دو سه سال دفن می کرد واقعا فاجعه ی عجیبی بوده ما جاهلیت زمان پیغمبر را درک نمی کنیم پیغمبر در چه جامعه ای مبعوث شد شما در بدترین شرایط بهترین شخصیت تربیت بکنید ۱۸۰ درجه اصلاح کردن عادات و رسوم جاهلانه خیلی اعجاز است یعنی پیغمبر ما معجزه هایش فقط در این که شق القمر و آوردن قرآن باشد نیست این ها است ولی این واقعا اعجاز است یک چنین چیزی که دختر ها را زنده به گور می کردند نسبت به حضرت زهرا و حضرت خدیجه چه احترام و تکریم فوق العاده ای می کردند بارها پیغمبر ما می نشستند برای حضرت خدیجه که از دنیا رفته بود مثل ابر بهار گریه می کردند این که یک شخصیت جهانی بعد از گذشت چندین سال از فوت همسرش بنشیند زار زار گریه بکند واقعا خیلی جلب توجه می کند که این نهایت محبت و ارادت ایشان را به بانوان و همسر می رساند یا سر قبر مادرشان حضرت آمنه که در طفولیت مادر را از دست دادند بعد از گذشت شصت سال آمدند سر قبر مادر بزرگوارشان مثل ابر بهار پیغمبر از فراغ مادر در سن بالا این قدر گریه می کردند اصحاب هم شروع کردند گریه کردن پرسیدند چرا گریه می کنی به خاطر یاد مادر و محبت هایی که از مادر در طفولیت از دست دادم پیغمبر ما سر تا پا احساس و محبت و عاطفه بود خانم ها باید خیلی درود بر این پیغمبر و آل او بفرستند اکرام و اطعامی که پیغمبر ما از بانوان دختران همسران گرفتند هیچ کسی در این عالم نگرفته است.

ص: ۱۳۰۱۱

شریعتی: یک بخشی از این روایات را من در کتاب محبت زنان و کودکان دیدم و متعجب شدم.

حاج آقا فرزاد:

بله از باب نمونه مثلا حضرت زهرا سلام الله علیها نوشتند پیغمبر هر وقت مسافرت می رفت آخر کسی که با او خداحافظی و وداع می کرد حضرت زهرا بود از مسافرت که برمی گشتند اول می رفتند دیدار حضرت زهرا بعد می رفتند منزل خودشان منزل همسرشان یا صبح ها مدت ها می آمدند برای نماز صبح آیه ی تطهیر که نازل شد که اهل بیت را اشتباه نگیرند نگویند فردا همسران پیغمبر هستند یا دیگران و فامیل پیغمبر هستند برای این که به همه ثابت بکنند اتفاقا اهل سنت فراوان این روایات را نقل کردند که پیغمبر بعد از این که آیه ی تطهیر نازل شد شش ماه یا هشت ماه برای نماز صبح می آمدند دم در خانه ی حضرت زهرا این آیه را می خواندند «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّـهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب/ ٣٣)

در منابع اهل سنت است از پیغمبر سوال کردند اهل بیتی که خدا بشارت داده این ها را از هر اشتباه خطا پلیدی لغزش شرک کفر گناه معصیت پاک کرده چه کسانی هستند اشاره می کردند به خانه ی حضرت زهرا که محورشان است یعنی حضرت فاطمه و همسرش و فرزندانش این برخورد برخورد عجیبی است که در روایت داریم كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِپ قَامَ إِلَيْهَا هر وقت حضرت زهرا به دیدار پدر می آمدند خیلی تعبیر فوق العاده ای است تا پیغمبر متوجه می شدند حضرت زهرا آمدند ادبیات عرب می گوید یعنی برای او به پا خیزد ولی قام الیها دارد یعنی با شوق و شعف و نشاط خاصی شوق زده می شدند به طرف حضرت زهرا می رفتند بوی خدا استشمام می کردند کانه وجود حضرت زهرا خدایی محض است بوی خدا را می دهد همه ی وجودش لا اله الا الله است خدا را نشان می دهد مثل پدر مادری که بچه شان را چند ماه ندیدند از خارج آمده این ها که با حالت عادی نمی روند به استقبالش با اشتیاق می روند پیغمبر ما همه ی حرکاتش از طرف خدا بوده یک ذره با امر خدا مو نمی زند خدا می گوید احترام ویژه باید بگیری خدا می گوید باید سر تعظیم فرو بیاری پیغمبر حجت خداست فعل و حرکات و گفتارش حجت است به یک کسی زیاد احترام می کند کم احترام می کند اعراض می کند روی برمی گرداند تمام این ها از طرف خدا کنترل شده است امر و نهی است لذا پیغمبر با شوق و شعفی به طرف حضرت زهرا می بردند به استقبال خوش آمد می گفتند مرحبا می گفتند و این عجیب است واقعا در جامعه ی ما اگر مثلا یک آیت اللهی پرفسوری شخصیت های دنیایی رئیس جمهوری سلطانی خم شود دست دخترش را ببوسد این خیلی در ذوق می زند همه جا باید کوچک ها دست بزرگ ها را ببوسند فرزندان دست پدر مادر را ببوسند پایین ها دست بالاها را ببوسند اول شخصیت عالم سید اولین و آخرین فخر عالم سرور عالم خاتم النبیین که مثال افتخار اولویت و برتری عالم قطعا ضروری دین ماست که از او است طبق منابع روایی و شیعه و سنی پیغمبر به اندازه ی رکوع خم می شدند دست حضرت زهرا را می بوسیدند این چه پیامی دارد؟ چون ایام شهادت هم است یک گریزی می زنم هر چقدر که پیغمبر ما احترام می کردند به حضرت زهرا دست مبارکشان را می بوسیدند سینه اش را می بوییدند می فرمودند بوی بهشت می دهد دقیقا دشمنان و مخالفین در جهت مقابل اذیت و آزار و شکنجه به این بانو کردند و کم نگذاشتند یک روایت عجیبی دیدم از امام صادق علیه السلام در عوالم العلوم است مرحوم بحرانی نقل کرده که امام صادق فرمودند هیچ روزی برای ما مثل عاشورا و محرم نمی شود مُصیبَةً ما اَعْظَمَها مصیبتش بسیار فوق العاده بوده ولی امام صادق فرمودند مصیبت حادثه ی مادر ما فاطمه ی زهرا هِیَ اَعظَم اَمر وَ اَدحی یعنی مصیبت حمله کردن به خانه ی مادرمان حضرت زهرا هم بزرگ تر بوده هم وحشت ناک تر بوده و هم تلخ تر بوده چون ریشه ی همه ی

مصائب و ابتلائات از آن جا شروع شده حضرت امام یک بیان عجیبی دارند می فرمایند فاجعه ی برکناری حضرت علی و غصب خلافت بالاترین فاجعه است حتی از عاشورا و محرم مهم تر است هم در روایات و کلمات بزرگان داریم واقعا فوق العاده بوده پیغمبر حرمت افرادی که فوق العاده نگه می داشتند احترام می کردند چه کردند؟ وقت نیست این مصیبت را ما باز بکنیم آن ها حرمت شکنی کردند اهدافی که مورد نظر خدا و پیغمبر بود برعکس نشانه گرفتند پیغمبر ما خم می شدند دست حضرت زهرا را می بوسیدند و بعد می آوردند جای خودشان می نشاندند و خودشان زانو می زدند خدمت حضرت زهرا می نشستند البته در روایات ما است که احترام هم متقابل بود یعنی پیغمبر هم وقتی وارد می شدند به حضرت زهرا خوش آمد می گفتند دست می بوسیدند احترام می گرفتند جای خودشان می نشاندند دو طرف بوده گفت تمام آفرینش پای بستت پیمبر خم شد و بوسید دستت تو طاهایی تو فرقانی تو یاسین تو زهرایی تو زهرایی تو زهرا واقعا شخصیت فوق العاده ای بوده خب پیغمبر ما این احترام ویژه به حضرت زهرا می گرفتند یکی از کنیه های حضرت زهرا امّ ابیها است و این کنیه ها و القاب و اسماء همه ی این ها در روایات ما است که حاوی نکته ها و معانی است و اشاره هایی است به مقامات حضرت زهرا مرحوم آیت الله بهاء الدینی شاید بارها می فرمودند این ام ابیها یک کنیه ی تشریفاتی و سمبلیک نیست واقعی است امّ تربیتی پیغمبر ما بوده پیغمبر از وجود نازنین حضرت زهرا بهره بوده استفاده می کرده ریشه ی پیغمبر است «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» (کوثر/ ۱) عموم مفسرین گفتند این آیات درباره ی حضرت زهراست به اشاره ی «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (کوثر/ ۳) چون پیغمبر ما موقع شهادت پسر نداشتند می گفتند نسل پیغمبر منقطع می شود خدا می فرماید ما به شما خیر کثیر دادیم تمام نسل پیغمبر ما از صلب حضرت علی و از حضرت زهراست آیه ی قرآن داریم که حضرت عیسی فرزند آدم و انبیا گذشته است از طرف مادر بوده حضرت عیسی پدر نداشته از طرف مادر هم انسان می تواند فرزند آباء و اجدادش شود این ام ابیها یعنی ریشه ی من فاطمه ی زهراست مادر تربیتی من فاطمه ی زهراست من از حضرت زهرا بهره می برم استفاده می کنم این حدیث کسایی که بزرگان ما خیلی سفارش کردند مرحوم آیت الله بهاء الدینی بارها می فرمودند که برای حل معضلات و مشکلات و سختی ها و گرفتاری ها سه چیز خیلی اثر دارد یکی ذبح یک گوسفند آن هایی که تمکن مالی دارند یکی چهارده هزار صلوات هدیه به چهارده معصوم که این دعا برای پیغمبر و آل محمد است و دعا و حاجت ما مستجاب می شود یکی هم تلاوت حدیث کسا در جمعی از دوستان و شیعیان تلاوت شود جمع شویم حدیث کسا بخوانیم که پیغمبر دو بار آخرش قسم خوردند که قسم به خدایی که من را مبعوث کرد اگر این حدیث کسا در محفلی خوانده شود ملائکه می آیند می پوشانند مجلس را استغفار می کنند رحمت الهی نازل می شود وَ فِيهِم مَهمُومٌ إِلا وَ فَرَّجَ اللهُ هَمَّهُ وَ لا مَغمُومٌ إِلاّ وَ كَشَفَ اللهُ غَمَّهُ وَ لا طالِبُ حاجَةٍ إِلاّ وَ قَضى اللهُ حاجَتَهُ حاجت هایشان برآورده می شود غم و غصه هایشان دور می شود خیلی فضائل دارد شروع حدیث کسا و محور حدیث کسا کیست؟ اولا جابر نقل می کند از خود حضرت زهرا که می گوید من در خانه بودم پدرم وارد شد بر من و این جمله فرمود اِنّی اَجِدُ فی بَدَنی ضُعْفاً فَقُلْتُ لَهُ اُعیذُکَ بِاللّهِ یا اَبَتاهُ مِنَ الضَّعْفِ پیغمبر از نظر معنا و باطن اول قدرتمند عالم است انرژی و نیرویی که خدا به او مرحمت می کند که حامل وحی الهی می تواند باشد خیلی قوی است ولی ما روایاتی داریم که موقع نزول وحی مخصوصا آیاتی که سنگین بوده به پیغمبر فشار می آمد «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (مزمل/ ۵) تجلی کلام خداست دیگر در کوه طور یک تجلی کوچکی شد هفتاد نفر مردند حضرت موسی هم بیهوش شد یک جلوه ای از تجلیات الهی جلوه کرد که داریم جلوه ی یک مومن کاملی بوده حالا تجلی کلام خدا مستقیم بر پیغمبر خیلی سنگین بوده گاهی مرکب حضرت می خوابید به زمین و گاهی حضرت در بدنشان احساس ضعف می کردند پیغمبر در جنس عنصری و ظاهری شان احساس ضعف می کند کجا برود کمک بگیرد؟ چه کسی پناه پیغمبر و کمک پیغمبر می تواند باشد می آید به خانه ی

حضرت زهرا و می فرماید اِنّی اَجِدُ فی بَدَنی ضُعْفاً من احساس ضعف می کنم یعنی فاطمه جان کمکم کن فاطمه ی زهرا که در بعضی روایت داریم فاطمه الله اللَّیْلَهُ فَاطِمَهُ وَ الْقَدْرُ اللَّهُ (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۵)

ص: ۱۳۰۱۲

لیله القدر

لیله القـدر منظور از این لیله امام صادق فرمود معنی باطنی آیه فرمود لیله فاطمه است قـدر الله است معنی ظاهری اش شب قـدر است لیله القـدر یعنی فاطمه الله یعنی فاطمه منصوب به خداست فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَکَ لَیْلَهَ الْقَدْرِ اگر کسـی حضـرت زهرا را بشناسد یعنی شب قدر را درک کرده باطن آیه این است حقیقت شب قدر ارتباط و تجلی حضـرت زهراست که مادر یازده امام و همسر امام اول است حضرت زهرا علیها سلام ممصوص در خداست محو خداست وقتی پدر بزرگوارش می فرمایـد احساس ضـعف می کنم می گویـد اُعیـذُکَ بِاللّهِ یا اَبَتاهُ مِنَ الضَّعْفِ یعنی هر چه هست از خداست غیر خدا پناهی نیسـت ای پـدر بزرگـوار من تـو را در پنـاه خـدا در می آورم از هر ضـعفی یعنی خـدا قـدرت هر ضـعف و پنـاه هر درمانـده و گرفتاری است بعـد امام حسن می آیـد می گویـد من عطر جـدم را استشـمام می کنم می فرماید در کسا است کسا تقریبا شبیه خیمه ماننـد و چادر شب و پارچه ی بزرگی بوده آن ها جمع شدنـد بعـد امام حسـین وارد شدنـد بعد حضـرت علی و فرمودند بوی پسر عم ام پیغمبر را استشـمام می کنم عرضه داشت با دو تا از فرزندان در کسا هسـتند بعد خود حضرت زهرا آمدند بعد خدای متعال به جبرئیل و ملائکه فرمود من آسـمان و زمین را خلق نکردم مگر برای پنج نفر اِلّا لِاَجْلِهُمْ وَ مَحَبَّتِهُمْ آسمان زمین کهکشان ها دریا ها کشتی ها موجودات عالم به خاطر این هاست جبرئیل پرسـید این ها چه کسانی هسـتند قاعده اش این است که بگوید پیغمبر و دخترش و دامادش و فرزندانش ولی شـما ببینید محور باز حضـرت زهرا قرار گرفته است این محور است ام ابیهـا است این محوریت است خـدا در معرفی این پنـج نور مقـدس فرمود هُمْ فـاطِمَهُ وَاَبُوهـا وَبَعلُهـا وَبَنُوهـا فاطمه است و پـدر بزرگوارش فاطمه است و شوهر بزرگوارش فاطمه است و فرزنـدانش محور حضـرت زهراست بعـد آیه ی تطهیر نازل می شود که شـما را از هر زشتی و پلیـدی و نقص و اشـتباه و خطایی از هر چیزی که بوی بدی بدهد چیز بدی باشد پاک کردم که آیه ی تطهیر درباره ی این بزرگواران نازل شده وقتی به حضـرت می گویند ام ابیها این خیلی پیام بزرگی است این که در روایات داریـم اگر حضـرت فـاطمه نبـود خـدا پیغمـبر و حضـرت علی را خلق نمی کرد چـون این محـوریت از بین می رفت این رکن اساسـی است مکتب پرورشـی و تربیتی است برای اسـلام و مکتب ما زحمات پیغمبر و اهل بیت هـدر می رفت لـذا توجهی که پیغمبر به این بانو داشـتند در رفتار گفتارش که امت را به این سمت و سو سوق بدهند روایاتی داریم که قابل تامل است پیغمبر می فرمودنـد إِنَّ اللّهَ تَعَـالَی یَغْضَـبُ لِغَضَـبِ فَـاطِمَهَ وَ یَرْضَـی لِرِضَـاهَـا (عیون اخبـار رضـا، ج ۲، ص ۴۶) هر کجا حضـرت زهرا رضایت بدهد خدا رضایت بدهد هر کجا به هر کس هر چیزی حضرت زهرا غضب بکند خدا غضب می کند یعنی جز این که عبد کامل عصـمت کامل تطهیر کامل فانی در امر خدا باشـی و هیچ اصـطکاکی با خدا نداشـته باشـی با خدا یکی نشده باشـی نمی شود رضای او رضای خـدا غضب او غضب خـدا امر و نهی او امر و نهی خدا باشد لذا روایاتی که شـیعه سـنی نقل کردند بعضـی ها حضـرت زهرا را ناراحت و ناراضـی کردند حضـرت زهرا از دنیا رفتند از دست آن ها ناراحت بودند ناراضـی بودند بعضـی هایشان گریه می کردند یا عذرخواهی می کردند فرمودند من حلال نمی کنم جنایات یا ظلم هایی که به من کردی از ما بپرسـند نظر ما درباره ی اشـخاص و افراد کیست می گوییم روایاتی که شـیعه و سـنی نقل کردند هر کسـی را حضرت زهرا امضا و تایید بکند ما هم تایید و امضا می کنیم هر کسـی را حضرت زهرا رد بکند غضبناک باشد دستور خدا و پیغمبر است ما بایـد رد بکنیم غضـبناک باشـیم امر او امر خداست نهی او نهی خداست ان شاء الله خدا به ما توفیق مرحمت بکند جزء رهروان واقعی حضـرت زهرا باشـیم اگر فرصت بود من یکی از سـیره های مهم حضـرت زهرا علیها سـلام را هم خدمت عزیزان بعد از تلاوت قرآن عرض بکنم.

شریعتی: ان شاء الله صفحه ی ۱۵۴ را تلاوت می کنیم آیات ۳۱ تا ۳۷ سوره ی مبارکه ی اعراف

للهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

یَا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَکُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ (۳۱) قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّـهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا خَالِصَةً یَوْمَ الْقِیَامَةِ کَذَلِکَ نُفَصِّلُ الْآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۳۲) قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَأَن تُشْرِکُوا بِاللَّـهِ مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَن تَقُولُوا عَلَى اللَّـهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۳) وَلِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا یَسْتَقْدِمُونَ (۳۴) یَا بَنِی آدَمَ إِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِّنکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیَاتِی فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ (۳۵) وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَاسْتَکْبَرُوا عَنْهَا أُولَـئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ (۳۶) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّـهِ کَذِبًا أَوْ کَذَّبَ بِآیَاتِهِ أُولَـئِکَ یَنَالُهُمْ نَصِیبُهُم مِّنَ الْکِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا یَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَیْنَ مَا کُنتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّـهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کَانُوا کَافِرِینَ (۳۷)

ترجمه:

ای فرزندان آدم! (هنگام هر نماز و) در هر مسجدی، آرایش و زینتِ (مادی و معنوی خود را متناسب با آن عمل و مکان) همراه خود برگیرید، و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید؛ زیرا خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد. (۳۱) بگو: زینت های خدا و روزی های پاکیزه ای را که برای بندگانش پدید آورد، چه کسی حرام کرده؟! بگو: این (زینتها و روزی های پاکیزه) در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند (البته اگر چه غیر مؤمنان هم با آنان در بهرهوری شریکند، ولی) در قیامت فقط ویژه مؤمنان است؛ ما این گونه آیات خود را برای گروهی که می دانند (و اهل دانش و بصیرت اند) بیان می کنیم. (۳۲)

ص: ۱۳۰۱۴

بگو: روردگارم فقط کارهای زشت را چه آشکارش باشد و چه پنهانش، و گناه و ستم ناحق را، و اینکه چیزی را که خدا بر حقّانیّت آن دلیلی نازل نکرده شریک او قرار دهید، و اینکه اموری را از روی نادانی و جهالت به خدا نسبت دهید، حرام کرده است. (۳۳) برای هر امتی زمانی (معین و اجلی محدود) است، هنگامی که اجلشان سرآید، نه ساعتی پس می مانند و نه ساعتی پیش می افتند. (۳۴)ای فرزندان آدم! چون پیامبرانی از جنس خودتان به سویتان آیند که آیاتم را بر شما بخوانند (به آنان ایمان آورید و آیاتم را عمل کنید)؛ پس کسانی که (از مخالفت با آنان) بپرهیزند و (مفاسد خود را) اصلاح کنند، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند. (۳۵) و آنان که آیات ما را تکذیب کردند، و از پذیرفتن آنها تکبّر ورزیدند اهلِ آتش و در آن جاودانه اند. (۳۶) پس ستمکارتر از کسانی که بر خدا دروغ می بندند، یا آیات او را تکذیب می کنند، کیست؟! آنانند که سهمشان از آنچه که (از نعمت ها) مقرّر و مقدّر شده به آنان می رسد. تا هنگامی که فرستادگان ما برای ستاندن جانشان به سویشان آیند، می گویند: بت ها و معبودهایی که به جای خدا می پرستیدید، کجایند؟ (تا شما را از سختی های مرگ و پس از آن نجات دهند) می گویند: از دست ما رفتند؛ و بر ضد خود گواهی دهند که کافر بوده اند. (۳۷)

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

شریعتی:

نکته ی صلوات و اشاره ی قرآنی را بفرمایید.

حاج آقا فرحزاد: ما روایات فراوانی داریم که یکی از شرایط مهم استجابت دعاها گفتن صلوات بر محمد و آل محمد است اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم حتی در روایات شیعه و سنی است بدون صلوات خدا هیچ دعایی را مستجاب نمی کند کُلُّ دُعاءٍ (یدْعی اللهَ عَزَّوَجَلَّ بهِ) مَحجُوبٌ عَن السّماءِ حَتی یصَلّی علی مُحمَّدٍ وَآلِ مُحمَّدٍ (الصواعق المحرقه، ص۱۴۸) یعنی دعاهایی که می کنیم در پرده و حجاب است بالا نمی رود مگر این که کنار دعا و همراه دعا درود و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

ص: ۱۳۰۱۵

اولیـن آیه ی این صـفحه آیه ی ۳۱ خـدا می فرماید «یَا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَکُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ» یعنی ای فرزندان بنی آدم خطاب به کل انسان هاست موقع عبادت و سجده کردن یا محل عبادت گاهتان که می روید خودتـان را زینت بکنیـد بعضـی معنـا کردنـد «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِینَةُ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا» (کهف/ ۴۶) هم آراستگی و هم فرزنـدانتان که زینت شـما هسـتند همراه خودتـان ببریـد امـا روایات داریم که حضـرت صادق یا امام حسن بهترین لباس را می پوشیدند عطر می زدند حدیث داریم لباسی که انسان معطر بخواند هفتاد برابر افضل است از نمازی که بدون بوی خوش باشد و به امام می گفتنـد چقدر لباس شیک پوشیدید فرمودند خدا جمیل است زیباست زیبایی را دوست دارد انَّ اللّهَ جَمیلٌ یُحِبُّ الْجَمالَ فَاتَجَمَّلُ لِرَبّی (الحیاه، ج ۵، ص ۶۶) استهشاد می فرمودنـد به این آیه بعضـی ها هستند لباس های کهنه یا لباس های کثیف می پوشـند نه موقع نماز انسان می خواهـد ملاقات خـدا برود مسـجد می خواهیم برویم یا نماز بخوانیم مهمانی خـدا می رویم بهترین آراستگی را برای خدا انجام بدهیم بعد می فرماید اول مسجد و سجده گفت اول نهار بعد از نماز ولی اول نماز بعـد می گوید نهار بخورید و بیاشامید از حلال و طیبی که خدا برای شـما خلق کرده بخورید بیاشامید ولی شـرط مهم اش این است که اسـراف نکنیـد یعنی زیاده روی نکنیـد خرج ها و هزینه های بیجا و بی خود نکنیـد خـدا اسـراف کننده ها را دوست ندارد خدا کمکمان بکند که به بهترین وجه به آیات قرآن عمل بکنیم.

قبل از این که سیره ی حضرت زهرا را عرض بکنم چون روزهای پایانی سال است آخرین هفته ایست که در خدمت بینندگان هسـتیم از امسـال من خواهش دارم از همه ی عزیزان که یکی از سیره هـای پیغمبر و اهـل بیت این بوده که هیـچ وقت کینه ی کسـی را به دل نگیریم همان طور که الآن در آخر سال همه به تکاپو می افتنـد خانه زندگی شان را تمیز بکنند مرتب بکنند از همه ی این هـا مهم تر درون ما و روح و جان ماست با کسانی که کـدورت و ناراحتی داریم مهم ترین ثواب و بهره و خوشـی اش را خودمان می بریم آدمی که با کسـی درگیر است شایـد او هم متوجه نیست پایش را لگـد کرده اذیت کرده اما همه اش خودخوری می کنـد خودش بـا خودش دعوا و جنگ دارد این هـا را آرام بکنیم ساکت بکنیم ببخشـیم و فراموش بکنیم بـدی هـای دیگران را پـاک بکنیم اول بهره اش را خودمـان می بریم که به آرامش می رسـیم انگـار نه انگار ان شاء الله عزیزان خانه تکانی درونی داشـته باشـند و به یاد اموات خیلی باشـند صدقه و دعای پایان سال خیلی خوب است پایان سال خوب است آدم دو رکعت نماز بخوانـد بگویـد هر چه بـدی گناه بوده ببخش ناپاکی های ما را پاک بکن سیئات ما را به حسـنات تبدیل بکن اگر کـار خیر و ثوابی بوده قبول بکن تـا بـا پـاکیزگی وارد سـال شویم و دعـایی که می گوییم یَا مُحَوِّلَ الْحَوْلِ وَ الْأَحْوَالِ حَوِّلْ حَالَنَا إِلَی أَحْسَنِ الْحَالِ (کمال الـدین، ص ۳۵۳) احسن حال این است که انسان پاک و تمیز باشـد حق کسـی گردن ما نباشـد حق النـاس و حق الله گردنش نباشـد انسان همین حالا من می گویم بهشـتش شـروع می شود با کسـی که کوله باری از گناه و معصیت دارد کوه روی پشـتش سـنگینی می کنـد یـک خـانه تکانی درونی لازم است و اما در این فرصت کوتاه البته دوست داشـتم این را یـک جلسه مفصـل صـحبت بکنیم امـا بـاز هم ان شـاء الله جلسه ای درباره ی حضـرت زهرا پیش آمـد مفصل تر صحبت می کنیم حضـرت زهرا یک بیان نورانی دارند که سیره ی رفتاری و عملی و انتخابشان است حضرت می فرماید حُبِّبَ إلیّ مِنْ دُنْیاکُمْ ثَلاثٌ : تلاوَةُ کِتابِ اللهِ وَالنَّظَرُ فی وَجْهِ رَسولِ اللهِ وَالإنْفاقُ فی سَبیلِ اللهِ (نهج الحیاه ، ح ۱۶۴)

سه چیز از دنیای شما مورد مهر و محبت و عشق من قرار گرفته است یک تلاوت کتاب خدا دو نگاه به چهره ی رسول خدا که بالا‌ترین جلوه ی خداست اولی کتاب خدا تجلی کلام خداست دومی تجلی حقیقت است یعنی ذات است تجلی همه ی اسماء و صفات خداست یک موقعی صوت طرف را می بینی یک وقت خود طرف را می بینی حضرت زهرا این را می دیده ما در شب مبعث این جمله را داریم که اللّهُمَّ اِنّی أسئَلُکَ بِالتَّجلّیِ الأعْظَمِ فی هذِهِ اللَّیْلَهِ مِنْ الْشَهْرِ المُعَظَّمِ (دعای شب مبعث) یعنی در بعثت پیغمبر بزرگ ترین تجلی خدا در عالم جلوه کرده آینه ای که تمام هستی حق را نشان می دهد و سوم چیزی که مورد محبت من قرار گرفته انفاق فی سبیل الله است یعنی انفاق و احسان به دیگران اولا انتخاب ما چیست؟ انتخاب حضرت زهرا چیست؟

این خیلی مهم است چقدر هماهنگ هستیم. بسیاری از افراد انتخاب هایی که دارند انتخاب های بسیار پیش و پا افتاده ی دنیایی و آرزوهای زودگذر و تمام شدنی عشق حضرت زهرا کلام خدا و پیغمبر خداست عشق حضرت زهرا انفاق و سخاوت و احسان به بندگان خداست نمی فرماید من این سه چیز را برگزیدم تعبیر به حُبِّبَ است حضرت زهرا می فرماید این سه چیز عشق و محبوب من است در دل من گره خورده با وجود من عجین شده یک موقعی ما یک کاری را انجام می دهیم ولی به آن عشق نمی ورزیم عشق ما نیست به زور نماز می خوانیم نماز خوان است ولی نماز دوست نیست تحصیل علم می کند ولی علم را دوست ندارد کار می کند ولی به کار علاقه ندارد نه حضرت زهرا می گوید اول دل انفاق می کند از ترس است یا مجبوری است دلش همراه نیست اگر بتواند فرار می کند ولی حضرت زهرا می گوید اول دل من جلو است من عاشق تلاوت قرآن هستم می گویند از علامه طباطبائی سوال کردند چرا ما قرآن می خوانیم ولی بهره ای که باید ببریم کیفی که باید بکنیم نمی بریم اشباع نمی شویم فرمودند چون عشق نمی ورزید با محبت نمی خوانید اگر پدر مادری بچه شان چند سال است رفته خارج الآن ارتباطات زیاد شده سابق فقط نامه بود بعد از شش ماه یک نامه به دستش برسد با چه شوق و شعفی می خوانند اگر بلد هم نباشند نگاه می کنند روی نامه می بوسند روی چشم می گذارند نگاه کردن به قرآن عبادت است دست کشیدنش عبادت است خواندنش عبادت است عمل کردن به آن مافوق عبادت است یادگیری اش عین عبادت است.

ص: ۱۳۰۱۷

نماز خواندن مهم نیست

عاشق نماز بودن مهم است

حضرت زهرا می فرماید مهر و محبت من به این جا کشیده شده محبوب من است این ها نماز خواندن مهم نیست عاشق نماز بودن مهم است بچه هایمان را نماز خوان بار نیاوریم نماز دوست بار بیاوریم علم دوست عالم دوست روحانی دوست بار بیاوریم طُوبَی لِمَن عَشَقَ العِبَادَه وَ عَانَقَهَا (کافی، ج ۲، ص ۸۳) این روایت در کافی شریف است می فرماید برترین انسان ها اَفْضَلُ النّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبادَةَ وَ عانَقَها وَ باشَرَها بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَها (مستدرک الوسائل، ج۱، ص۱۲۰) نمی گوید عبد می گوید عشق بعد می گوید همان طور که پیغمبر ما موقع نماز این قدر لذت می برد کیف می کرد به بلال می گفت أَرِحْنَا يَا بِلال (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۶۴) بلند شو ما را راحت بکن برویم به ملاقات خدا با عشق برویم مسجد با عشق قرآن بخوانیم این خیلی مهم است معانقه یعنی در آغوش بگیریم نماز قرآن کمتر به واجبات اکتفا بکنیم اما عاشقانه باشد مشتاق باشیم پس در حُبِّبَ خیلی حرف است که مورد عشق و مهر و محبت حضرت زهرا قرار گرفته چه؟ قرآن کلام خدا نمی فرماید فقط تلاوت قرآن حضرت امیر می فرماید مَنْ آنَسَ بِتَلاوَةِ الْقُرآنِ، لَمْ تُوحِشْهُ مُفارَقَةُ الإِخْوانِ (غرر الحکم) انس مال دل است کسی که به تلاوت قرآن انس بگیرد دل بدهد نمی خواهد یک جزء قرآن بخوانیم یک صفحه دو سطر بخوانیم اما با عشق و تدبر و محبت دومی نگاه به چهره ی پیغمبر خدا همه ی غم ها غصه ها همه ی مشکلات وقتی ما می گوییم که أعوذ بِنور وَجهک الْكَرِيم الَّذِی أَضَاءَت لَهُ السَّمَوَات وَالْأَرْض، وأشرقت لَهُ الظُّلُمَات در دعاهاست خود پیغمبر هم می خواندند خدایا به نور وجه تو پناه می برم که اگر آن نور را ببینم تمام ظلمات می رود و ناهمواری ها هموار می شود این نور وجه یکی پیغمبر خداست تجلی نور الهی است لذا دیدار پیغمبر بالاترین عبادت برای حضرت زهرا بوده قرآن تجلی کلامی خداست پیغمبر تجلی حقیقت است هزار مرتبه بلا- تشبیه یک وقت نقشه ی یک شهر یک خانه و قالی است یک وقت خود قالی است حقیقت قرآن در وجود پیغمبر تجلی کرده این هم سومی که عجیب است کنار قرآن و پیغمبر که این باز یک دریا حرف است در آن چه چیزی محبوب حضرت زهرا شده؟ برترین چیزهاست یعنی در کنار قرآن و پیغمبر هزاران چیز می شود انتخاب کرد ولی می فرماید کنار قرآن و پیغمبر سومین چیزی که محبوب دل زهرای مرضیه شده احسان و انفاق فی سبیل الله است تا می شود انسان انفاق بکند خیلی از عزیزان مشکلات تورم و گرانی و فقر شدید و این ها دارند ان شاء الله خدا را قسم می دهیم به حق حضرت زهرا از این بن بست اقتصادی و رکود و تورم و فشارهایی که بر مردم است همه را نجات عنایت بفرماید.

در این پایان سال بعضی ها هم دارند خیلی ها هم دارند اگر پنج درصد ده درصد از این خریدهایی که می خواهند بکنند به فقرا بدهند میلیارد میلیارد می شود قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود حضرت زهرا را الگوی خودمان قرار بدهیم از نزدیکان شروع بکنیم لَا صَدَقَه وَ ذُو رَحِم مُحتَاج (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۸) حضرت زهرا پیراهن عروسی شان را انفاق کردند چادرشان را گرو دادند حضرت زهرا دستبند گلوبندشان را دادند سه شب با آب خالی افطار کردند تنها افطارشان نان جویشان را به مسکین و یتیم و اسیر دادند آن قدری که خدا در قرآن از انفاق و احسان اهل بیت آیه و سوره فرستاده برای عبادت ها و نمازهایشان نفرستاده این خیلی مهم است سوره ی هل اتی به خاطر انفاق و احسان نازل شده تنها غذایشان یک شب مهمان می آید یک غذا بوده امام حسن و امام حسین را آرام کردند خواباندند خود حضرت زهرا میل نکردند حضرت علی چراغ را خاموش کردند و در تاریکی به مهمان غذا دادند پیغمبر اشک می ریخت و این آیه در شأن آن ها نازل شد «وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (حشر/ ۹) اوج ایثار است ما شاید در این حد ظرفیت نداریم ولی ما می گوییم اضافه ی اموالمان را بدهیم حتی بسیاری از خانواده ها اساس های اضافی شان را بدهند به فقرا یخچال سالم وسایل منزل خیلی ها واقعا ندارند یک کسی می گفت ما لباس های دست دو را می دهیم به فقرا صد ها شاید فقیر در صف و نوبت هستند همین لباس های دست دو را بگیرند وسایل خانه می خواهیم عوض بکنیم بدهیم به افرادی که نیازمند هستند اگر می توانیم بهترش را بدهیم حضرت زهرا پیراهن عروسی شان را دادند ولی اگر نمی شود اضافه هایمان را بدهیم به فقرا که هزار ها بلا را دفع می کند و ما را اهل بهشت می کند.

منبع: http://samtekhoda.tv۳.ir

مظلومیت حضرت زهرا(س) در منابع اهل سنّت

مظلومیت حضرت زهرا(س) در منابع اهل سنّت

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الذی جعل الحمد مفتاحاً لذکره و سببا للمزید من فضله و دلیلاً علی آلائه و عظمته ثم الصلاه و السلام علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد صلّی الله علیه و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین المکرمین و اللعنه الدائمه علی أعدائهم أجمعین إلی یوم الدین

قال الله العظیم فی کتابه: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ»

یکی از مسائلی که در ایام فاطمیه مناسب بلکه لازم است به آن پرداخته شود و برای مردم تبیین گردد؛ خصوصاً نسل جوان ما که در برابر سیل شبهات و مسائلی است که این مسائل در راستای تضعیف اعتقادات آنها نسبت به اهل بیت و مبرّا کردن کسانی است که در سقیفه برابر اهل بیت(علیهم صلوات الله) ایستادند، این است که ما مسائل مربوط به حضرت زهرا(سلام الله علیها) را مستدل برای مردم بیان کنیم. من حالا سرفصلها را عرض می کنم ببینید که این سرفصلها چه هستند و راه اثبات اینها چیست؟

یکی از آن سرفصلها؛ «هجوم به بیت حضرت زهرا(س)» است. یک عده ای از وهابی ها و عامه، امروز این را انکار می کنند و می گویند چنین چیزی نبوده. این یک مسئله است که باید به آن پرداخته شود.

بعد از هجمه ی به بیت حضرت زهرا(سلام الله علیها)، «ورود به خانه ی حضرت زهرا(س)» است. آیا این واقع شده یا نه؟ آیا استیذانی در کار بوده یا بدون اجازه وارد خانه حضرت زهرا(س) شدند.

مسئله دیگر؛ «مسئله ی إحراق بیت» است، که اینها خانه ی حضرت زهرا را سوزاندند یا نه؟

مسئله دیگر؛ «مورد ضرب و شتم قرار دادن حضرت زهرا(س)» است، که آیا اینها حضرت زهرا را مورد ضرب و شتم قرار دادند یا خیر؟

مسئله دیگر؛ «شهادت حضرت محسن» است، که آیا فرزند حضرت زهرا(س) شهید شد؟ در مصادر این مطلب آمده، آیا عامه می توانند این را انکار کنند یا نه؟

مسئله دیگر؛ «اخراج امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) برای گرفتن بیعت به زور» است، آیا این مسئله اتفاق افتاده یا نه؟ و دهها مسئله ی دیگر.

ما هنگامی فاطمیه را احیا خواهیم کرد، که این مسائل را نه مستند به کتب خودمان(چون اگر اینها استناد به کتب ما داشته باشد می گویند شما اینها را درست کردید)، بلکه مستند به مصادر دسته اول عامه، آنهایی که از نظر خود آنها در وثاقتشان هیچ تردیدی نیست، با استناد به مصادر آنها ببینیم که این مسائل اتفاق افتاده یا نه؟ و إلا از نظر شیعه که مسئله روشن است.

ما برای اینکه این شبهات را پاسخ دهیم، که نسل جوان ما که گاهی توجه به این مسائل ندارند، گاهی استبعاد می کنند که اینها اصحاب رسول خدا هستند، چطور می شود اصحاب رسول خدا این کارها را بکنند و گاهی هم یک مبرّری هم درست می کنند می گویند اگر این کارها انجام شده، اینها در راستای صلاح اسلام و مسلمین بوده، اما نه آنطوری که شما می گوئید، این مسائل بایستی باز شود و اگر این مسائل باز شد با توجه به بحثی که در جلسه قبل داشتیم و آن اینکه بر اساس مصادر دسته اول عامه مثل بخاری، مسلم و دیگر کتاب ها، «فاطمه زهرا(س) سیده النساء است»، یعنی هیچ زنی از نظر عظمت به او نمی رسد، همانطوری که هیچ مردی از نظر عظمت، به رسول خدا نمی رسد.

ص: ۱۳۰۲۱

این مسائـل بایستی این روزها مطرح شود و جایش هست. اگر گاهی در این مسائل تکرار هم باشـد، بالأخره یادآوری است. ما بـایستی یـادآوری کنیم تـا اینکه این فـاطمیه که چهارده قرن است با آن فـداکاری و ایثاری که حضـرت زهرا(سـلام الله علیها) کردند و آن صبر و استقامتی که امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) از خود به خرج داد، راه صحیح و مستقیم را برای ما ترسیم کردند که چه کنیم، زنده بماند.

بایـد بـدانیم آیا این حرفهایی که اینها بعد از این درست کردند برای اینکه مطلب را برای یک عده ای گم کنند، یک عده هم اصـلا نمی دانند، چون خیلی از عامه اهل روایتند نه اهل درایت، یا امام هسـتند مثل بخاری، یا حاکم هسـتند مثل مستدرک، یا حافظ انـد مثل خطیب بغـدادی و امثال ذلک، می گوینـد فلانی دویست هزار، پانصـد هزار روایت نقل کرده، ولی این روایاتی که نقـل شـده مضـمونش چیست و چه پیـامی دارد؟ پیامبر خـدا(ص) اینها را بیان کرده که ما در یک سـی دی کنیم و بگوئیم پیامبر(ص) یک میلیون حدیث نقل کرده؟ یا این احادیث، دسـتور العمل زندگی ماست؟ اینها مسائلی است که برای هدایت ما و تبیین راه و مسیری که ما بایستی در زندگی اتخاذ کنیم. بنابراین إن شاء الله در این چند روز به این مسائل خواهیم پرداخت.

اولین مسئله؛

«هجمه ی به بیت حضرت زهرا(س)» است. آیا این هجوم صورت گرفته یا نه؟

خداونـد متعـال در سوره مبارکه احزاب تصـریح دارنـد و نهی می کننـد «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَـدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ»، مؤمنین وارد خانه های رسول خـدا نشویـد، مگر اینکه به شـما اذن داده شود. این قرآن است و سـند نمی خواهد. از نظر دلالت هم یک دلالت روشنی دارد، که نهی از ورود به بیوت رسول خداست، مگر استیذانی باشد، صاحب البیت اجازه بدهد.

ص: ۱۳۰۲۲

این تخصیص، ویژگی ای دارد و إلا شما و من هم نمی توانیم بدون اجازه وارد خانه ی هیچ کس بشویم، در آیات دیگر سوره مبارکه نور، سوره مبارکه احزاب را ملاحظه بفرمایید انسان نمی تواند بدون اجازه وارد خانه کسی بشود مگر به او اجازه به او بدهند «وَ إِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا» اگر گفتند برگردید و داخل نشوید نباید انسان داخل شود! اینکه خداوند متعال تخصیص می زند و تعلق نهی پروردگار خصوصاً نسبت به بیوت رسول خدا(ص)، معلوم می شود آنجا از یک شدّت بیشتری برخوردار است، که این در حقیقت خاصّ بعد از عام است، یعنی انسان عموماً نباید وارد خانه ی دیگری شود، خصوص رسول خدا را قرآن مجید تصریح می کند که «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ». این یک مطلب.

مطلب دیگر؛ آیا بیت حضرت زهرا(س)، بیت پیغمبر است یا نه؟

این نیاز دارد که انسان به تاریخ مراجعه کند. مستحضرید خانه ای که حضرت زهرا(س) داشتند، بر اساس سندهای مسلّم تاریخی، از همین بیوت رسول خداست، یعنی بیت پیغمبر است.

وقتی قرار شد امیرالمؤمنین(ع) مراسم زفافشان انجام شود، یکی از بیوت پیغمبر(که اینها نُه تا حجره بوده)، در اختیار امیرالمؤمنین(سلام الله علیها) گرفت.

سمهودی(که حنفی است) در «وفاء الوفاء» می گوید: این بیت، یعنی بیت حضرت زهرا(سلام الله علیها) چسبیده بوده به بیت عایشه. بیت عایشه یک روزنه ای داشته به بیت فاطمه زهرا(س)، که پیغمبر خدا دستور داده بودند که این روزنه باشد که مستقیماً بتوانند احوال فاطمه ی زهرا و بچه های فاطمه را سؤال کنند، لازم نباشد از حجره بیرون بیایند، از همین جا بتوانند ارتباطشان را داشته باشند. یک روز فاطمه زهرا(سلام الله علیها) آمدند خدمت پیغمبر، رسول خدا دیدند حضرت زهرا خیلی گرفته هستند. فرمودند چرا پریشانی؟ عرض کرد: یا رسول الله! این روزنه را ببندید. فرمودند: چرا؟ عرض کرد: یا رسول الله نمی خواهم این روزنه بین خانه همسر شما و خانه ما باشد. فرمودند: چرا؟ عرض کرد: یا رسول الله ایشان گاهی می آید استراق سمع می کند. لذا پیامبر خدا دستور دادند آن روزنه را گرفتند.

بیت حضرت زهرا(س) در میان بیوت حضرت رسول و ازواج پیغمبر بوده و وقتی این آیه شریفه نزد پیامبر تلاوت شد «فی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فیهَا اسْمُهُ»؛ ابوبکر به رسول خدا عرض کرد یا رسول الله این چه بیوتی است؟ فرمود بیت انبیاء. عرض کرد: یا رسول الله «أشار إلی بیت فاطمه و قال» این بیت هم از همان بیوت است؟ فرمودند: «نعم، هو من أفاضلها»؛ نه تنها از آن بیوت است بلکه از بهترین آن بیوت است.

بنابراین بر اثر آنچه که تاریخ شهادت می دهد، حضرت زهرا(سلام الله علیها) که یک خانه ای آنجا درست نکرده بودند برای خودشان، پیامبر خدا وقتی آمدند رفتند خانه ابوایوب انصاری شش ماه در آن خانه بودند تا این حجرات و این مسجد ساخته شد، بعد منتقل شدند.

زفاف حضرت امیر و فاطمه زهرا(علیهماالسلام) سال دوم هجرت بوده، یعنی یک سال و نیم بعد از این ساختمان ها بوده، پس آن بیت، بیت رسول خدا بوده است. این یک نکته که مقدمةً عرض کردم.

اما آیا این هجمه صورت گرفته یا نه؟

ما اگر بخواهیم قضاوت و داوری کنیم و بگوئیم آری یا نه، نمی توان روی هوای نفس داوری کرد؟ باید به مصادری مراجعه کرد که اگر ما ارائه کنیم ممکن است قبول نداشته باشند، می گویند این مصادر را ما قبول نداریم، ما به این مصادر استناد نمی کنیم، بلکه به مصادری استناد می کنیم که مال آنهاست و أصلاً از کتب شیعه هیچ بیانی را راجع به اینکه «هجمه به خانه ی حضرت زهرا صورت گرفته یا نه؟» مطرح نمی کنیم.

یکی از آن مصادر کتاب «تاریخ الخلفاء» است که مشهور به «الأمامه و السیاسه» مال ابن قطیبه ی دِینَوَری است. ایشان متوفای ۲۸۶ است، یعنی معاصر با اوایل غیبت صغری این کتاب نوشته شده و عصر حضرت عسکری(ع) را درک کرده و ۲۶ سال بعد از امام عسکری(ع) فوت کرده است. کتابهای دیگرش «المعارف»، «عیون الأخبار» و کتابهای زیاد دیگری است و از بزرگان عامه است.

او در جلد اول تاریخش تصریح می کند: ابوبکر «تفقّد اقواماً تخلّفوا عن بیعته»؛ دید یک عده ای با او بیعت نکردند، اینها را نیافت. عمر را خواست و گفت اینها چه کسانی هستند؟ به او گفته شد جماعتی در خانه ی امیرالمؤمنین اجتماع کرده اند. عمر و یک عده ای حرکت کردند(جریان را مفصل حدود چهار صفحه بحث کرده)، آمد درب خانه ی حضرت امیر(سلام الله علیه) ندا کرد گفت «أخرجوا»، بیرون بیائید «و إلا لنحرقن البیت علیکم»، گفت من خانه را بر شما می سوزانم.

زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیرش به دستش بود، پایش لغزید و زمین خورد، چون زبیر آدم شجاعی بود، پریدند شمشیرش را گرفتند و به سنگ زدند. این یک نقل در مورد این جریان، که مفصل است.

نقل دوم

مال بَلاذُری است، که متوفای ۲۷۸ یا ۲۷۹ است. صاحب کتاب انساب الاشراف، صاحب کتاب فتوح البلدان، بدون تردید از ثقات عامه است. مرحوم سید مرتضی(رحمه الله علیه) در شافی از بلاذری نقل می کنند جریان هجمه ی به خانه حضرت زهرا(سلام الله علیها) را.

نقل سوم

ابوالفداء صاحب تاریخ، ایشان در قرن هفتم بوده است، که حمله ی به بیت حضرت زهرا(س) را و همین ماجراهایی که شنیدند، نقل می کند.

چهارم،

طبری که متوفای ۳۱۰ است هنوز غیبت صغری تمام نشده بوده، صاحب «تاریخ الامم و الملوک» است همین ماجرا را با کمی عبارات مختلف نقل می کند. ایشان می گوید طلحه و زبیر هر دو در خانه ی امیرالمؤمنین(ع) بودند. این هم یکی از آن کسانی است که نقل کردند.

از جمله کسانی که جریان حمله به خانه حضرت زهرا را نقل کرده مسعودی است. مسعودی صاحب «مُرُوج الذَّهب» است، برخی گفتند مسعودی شیعه بوده است. این کتاب «مروج الذهب» هیچ دلالت نمی کند که ایشان شیعه بوده، بلکه نمایانگر اینست که از علمای عامه است لکن ثقه ی ثبتی است. مرحوم علامه امینی(رحمه الله علیه) در الغدیر هر کجا مسعودی را ذکر می کند ایشان را جزء علمای عامه ذکر می کند. متوفای ۳۳۳ است، چون ۳۳۲ این کتاب مروج الذهب را نوشته، یا متوفای ۳۴۵ است، اختلافی است. صاحب کتاب «اخبار الزمان» و «مروج الذهب» و کتاب های دیگر است.

ایشـان مـاجرای هجوم به خانه حضـرت زهرا را نقل کرده و جالب است یک نکته ای را ایشان از عُروه بن زبیر نقل می کنـد و آن اینسـت کـه عبـدالله بن زبیر در مکه، محمـد بن حنفیه و عبـدالله بن عبـاس و یـک گروهی از بنی هـاشم را در شـعب عـارم زنـدانی کرده بود و هیزم آورده بود می گفت یا با من بیعت کنیـد یا همه شـما را می سوزانم. مختار یک گروهی را فرسـتاد و اینها را نجات داد.

به عُروه بن زبیر گفتند که برادر تو این کار زشت چه بود که در حرم خانه خدا می خواست یک عده ای را بسوزاند که چرا با او بیعت نمی کنیـد؟ ایشان نقل می کنـد که عروه بن زبیر عـذر آورد و گفت همانطور که کاری که در مـدینه کردند و چوب آوردند می خواسـتند خانه ی حضـرت زهرا(س) را بسوزاند برای إرهاب بود، آنها هم می خواسـتند بنی هاشم را بترسانند، لذا آنجـا چوب آورده بود. از این نقـل اسـتفاده می شود که برای سوزانـدن، چوب هـم آوردنـد. این هم یک نقل. و همینطور نقل های دیگری که در این رابطه هست.

اینها از قدما و مصادر دسته اول عامه در رابطه با هجمه است.

از همه ی اینهـا بگـذریم. یـک روایتی است که أخیراً یکی از بزرگـان حوزه مـا تمـام رجـالش را بررسـی کرده تا می رسـد به ابوبکر، که ابوبکر هنگـام مرگش گفت: «ثلاث فعلتهم و لیتنی لم أفعل، لیتنی لم أفتّش بیت فاطمه و لو أعلن علیّ الحرب»؛ من سه تـا کـار کردم که ای کاش نکرده بودم، ای کاش من درب خانه ی فاطمه را باز نکرده بودم و تفتیش نکرده بودم ولو با من اعلان جنگ می شد.

ص: ۱۳۰۲۶

مصادر خیلی بیشتر از اینهاست. در کتاب های متأخرین که بسیار است، من این مصادر دسته اول را در رابطه با هجمه به بیت حضرت زهرا عرض کردم.

اگر یک انسان معاندی باشد، که با معاند کاری نداریم، معاند ممکن است قرآن را هم قبول نداشته باشد، ولی اینها کتبی است که مال عامه است، بزرگان و ثقات عامه نوشته اند و هیچ وصله ی تشیع هم به آنها نمی چسبد و نوشتند که به خانه حضرت زهرا(سلام الله علیها) هجمه صورت گرفته است.

حاربوا فاطما و قد فرض الله   علی الخلق حبها و وِلاها

عصروها بالباب قَسرا الی أن   کَسَروا ضلعها و هَدّوا قُواها

ألجَئُوها الی الجدار فألقت   محسنا و هی تندب الطُهر طاها

دخلوا الدار و هی حَسرَی فقادوا   بِنِجاد الحُسام حَامِی حِماها

****

دنبال حیدر می دوید   از سینه اش خون می چکید

میگفت با چشمان تر   درد دلش را با پدر

بابا ببین افسرده ام   سیلی ز دشمن خورده ام

شد بازویم بابا کبود   ای کاش زهرا مرده بود

وارد خانه امیرالمؤمنین شدند از بعضی نقلها(مثل مسعودی) استفاده می شود که بین در و دیوار محسن سقط شد، از عبارت نَظّام(از بزرگان عامه) استفاده می شود که دومی لگد زد به شکم زهرا(س)، که باعث سقط محسن شد.

الیوم من إسقاط فاطمه محسنا   سقط الحسین عن الجواد صریعا

آن روزی که محسن إسقاط شد، حسین از بالای اسب به روی زمین افتاد.

آتش زدن خانه امیرالمومنین علیه السلام

ص: ۱۳۰۲۷

اما مسائل دیگری باقی مانده که به دنبال همان مسئله ی هجوم خوب است مطرح شود و اینها را منقح کنیم.

یکی مسئله ی «إحراق بیت» است. چون گاهی برخی این شبهه را القاء می کنند و می گویند چطور می شود به خانه ی دختر پیامبر بعد از رسول خدا(ص) حمله کنند و در خانه را بسوزانند و وارد خانه شوند و امیرالمؤمنین(ع) را به آن شکل بیرون بیاورند. شاید این استبعاد برای یک عده ای هم چیزی باشد که بگویند بله، چطور می شود بعد از وفات پیامبر بدون درنگ اقدام به چنین کاری کنند؟

لذا خوب است ما برای اینکه یک داوری و قضاوت درستی داشته باشیم به مصادر مراجعه کنیم.

من در جلسه ی قبل هم از مصادر دسته اول عامه، مثل کتاب «الامامه و السیاسه» ابن قتیبه و دیگر مصادر، مطالبی را در این راستا عرض کردم. امروز هم مسئله ی «إحراق بیت» را همینطور پی می گیریم.

اما مسئله ی احراق باز در مصادر عامه آمده، منتهی در مصادر عامه آنچه که در رابطه با مسئله ی احراق آمده، «آوردنِ آتش» است.

شاید أقدم مصادر؛ «بَلاذُری» است که در «أنساب الاشراف» نقل می کند که آمدند در خانه ی حضرت زهرا(سلام الله علیها) و آتش آوردند. حضرت زهرا(سلام الله علیها) یکی از آنها را مخاطب قرار داد و فرمود «أتُحرِقُ دَاری»؟ می خواهی خانه ی من را بسوزانی؟ گفت آری، سوزاندن خانه أقوی است از آنچه که پدر تو آورده است.

بلاذری حدود هشت سال قبل از ابن قتیبه فوت کرده، ابن قتیبه متوفای ۲۸۶ است و فوت ایشان ۲۷۸ است.

از عبارت ابن قتیبه اینطور استفاده می شود که می گوید: آتش را در خانه آوردند و گفت خانه را با اهلش می سوزانند، «قیل له یا اباحفص إن فیها فاطمه»، گفتند در این خانه، فاطمه ی زهراست، تو می خواهی خانه را با اهلش بسوزانی؟ گفت باشد، می سوزانم.

البته شـنیدم در چاپ های مصـر از بس دیدنـد این بخش زشت است که اصـحاب رسول خـدا با دختر پیامبر در حالی که بـدن مطهر پیامبر هنوز دفن نشده، به تعبیر حضرت زهرا(سلام الله علیها) در خطبه شان می فرمایند «هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِیبٌ وَ الْکَلْمُ رَحِیبٌ وَ الْجُرْحُ لَمَّا یَنْدَمِلْ وَ الرَّسُولُ لَمَّا یُقْبَر»، هنوز پیـامبر به خاک سپرده نشـده، چنین رفتاری با اهلبیت او کننـد. در این کتاب های چاپ جدید این بخش ها را حذف کرده اند. حتی من شنیده ام در بخشی از این کشورها لُجنه هایی تشکیل شده که در مناقبی که برای اهلبیت پیـامبر نقـل شـده، تجدیـد نظری شود و آنها را حـذف کننـد. چرا که این مناقب خیلی گویاست در اینکه امت اسلامی مسیر درست را بیابد.

اگر کسی همین صحیح بخاری را که مال محمد بن اسماعیل بخاری است، کتابی است که اینها خیلی روی آن مانور می دهند و أصحّ کتب می دانند، برای صـحیح بخاری ختم می گیرند، اگر کسـی واقعاً قسمت مناقب صحیح بخاری را، باب مناقب علی بـن ابیطـالب الهاشـمی القرشـی را بردارد مطـالعه کنـد، سه چهـار ورق بعـد از منـاقب ابی بکر است، منـاقب ابی بکر را که می خواهـد نقل کنـد یک روایت هست و آن اینکه پیامبر خـدا(ص) می فرمایـد «لو کنت متّخـذاً خلیلاً لا اتخذت أبابکر»، من اگر یک دوستی را می خواستم اتخاذ کنم ابوبکر را اتخاذ می کردم، و لکن أخوّت همان اخوّت اسلامی است.

چنـد ورق بعـد، به منـاقب امیرالمؤمنین(سـلام الله علیه) که می رسـد عنوان باب در بخاری این است که «یا علی أنت منّی و أنا منک»، حالا شـما این منقبت را کنار آن منقبت بگذارید، اصـلا قابل مقایسه نیست. داوری را خود شما داشته باشید، علی تو از منی و من از تو هستم، و مناقب دیگری که هست.

ص: ۱۳۰۲۹

مقصود اینکه اینطور فرمایشات از رسول خدا(ص) نسبت به امیرالمؤمنین(ع) و حضرت زهرا(س) برای اینها سنگین است. من شنیدم که درصددند اینها را جمع آوری و حذف کنند.

خدا رحمت کند صاحب کتاب فضائل الخمسه؛ مرحوم آیت الله فیروز آبادی را، محقق و فقیه بزرگواری بود. ایشان برای من نقل می کرد؛ غیر از این فضائل الخمسه، یک کتابی دارد به نام «السبعه من السلف». ایشان می گفت به خاطر یک حدیث، ایامی که عراق بودم اجازه ی چاپش را به من نمی دادند. حدیث را از بخاری نقل کرده بودم ولی اجازه ی چاپ نمی دادند(و ظاهراً در چاپ های اخیر این را برداشتند)، و آن حدیث اینست «خَرَجَ النَّبِيُّ(ص) مِنْ بَيْتِ عَائِشَةَ فَقَالَ رَأْسُ الْكُفْرِ مِنْ هَاهُنَا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ»، که خیلی حدیث عجیبی است.

یک عده ای در صدد توجیه برآمدند و گفتند پیامبر خدا از خانه ی عایشه که بیرون آمده به سمت مشرق اشاره کرده و خواسته بگوید کفر و فتنه از مشرق طلوع می کند. مشرق کجاست؟ گفتند اشاره ای به ماجرای مسلیمه ی کذاب است و امثال ذلک.

جریان مسیلمه ی کذاب که در مشرق اتفاق نیفتادهف بلکه در شمال حجاز بوده است. اگر قرار است در مشرق حادثه ای اتفاق افتاده باشد، حادثه ی جمل است، جمل در مشرق حجاز اتفاق افتاد، که در بصره بود، نه جریان مسیلمه ی کذاب. علاوه بر این، اگر قرار بود پیامبر خدا(ص) می خواستند اشاره کنند به کسانی که بعد از او مرتد شدند، آن طوری که شما می گوئید، این باید اشاره ی به بعید می کردند، لفظ «هاهنا»، برای اشاره به قریب است، کسی به بعید نمی گوید «هاهنا»!

علی أی حال اینطور مسائل در کتب اینها هست منتهی نیاز به دقت دارد که باید انسان دقت کند. یک مورد دیگر خدمت شما عرض کنم.

ص: ۱۳۰۳۰

در بخاری یک فصلی را آورده تحت عنوان «باب تضییع اوقات الصلوات»، در جلد اول بخاری است. دو تا روایت ذیل این باب اعلام کرده، هر دو هم از أنس بن مالک است. اصلاً شما این دو روایت را که ملاحظه کنید، هیچ با عنوان باب سازگاری ندارد.

ایشان از انس بن مالک(که خادم پیامبر بوده) نقل می کند که من به شام آمدم. مردم شام اطراف من جمع شدند و گفتند تو از اصحاب رسول خدا هستی، زمان پیامبر را درک کردی، با پیامبر بودی، امروز را هم می بینی، چه تفاوت هایی به وجود آمده؟ عصر پیغمبر با این عصر؟ ایشان می گوید «لا أعرف شیئاً ممّا أدرکت إلّا هذه الصلاه وهذه الصلاه قد ضیّعت»؛ همه چیزها عوض شده إلا این نماز، که در عصر پیامبر می خواندند و الآن هم می خواندند، این نماز را هم ضایع کردند. روایت در مورد ضایع کردن نماز است، ولی عنوان ایشان «تضییع وقت الصلاه» است، این ربطی به وقت صلاه ندارد. اگر کسی دقت کند در این کتاب و همینطور کتب دیگر، به این مسئله پی خواهد برد.

بعد از ابن قتیبه، صاحب «عِقدُ الفرید»، ابن عبد ربه اندلسی مروانی است، از بنی مروان است. مستحضرید وقتی عباسی ها حکومت بنی امیه را ساقط کردند، بنی امیه از شمال آفریقا فرار کردند و به اسپانیا آمدند و حکومت تشکیل دادند، و سیصد چهارصد سال آنجا حکومت کردند و قرطبه که مرکز آنجا بوده، مدتی اسلامی ماند تا قرن هشتم هجری که بهر حال غربی ها ریختند و کشور اسلامی را از بین بردند و امروز یک کشور مسیحی شده است.

ص: ۱۳۰۳۱

ایشان ظاهراً در جلد چهارم عِقد الفرید نقل می کند؛ آن شخص «جاء بقبسٍ من نار». این هم یکی از کسانی که جریان آوردنِ آتش را نقل کرده است.

و از دیگر کسانی که جریان آتش را نقل کرده؛ طبری است. محمد بن جلیل طبری متوفای ۳۱۰ است، و تاریخش تاریخی است که مسعودی(که یک مقدار از ایشان متأخر است) از طبری تعریف می کند.

و همینطور که در جلسه قبل اشاره شد، خود مسعودی در مروج الذهب ماجرای آتش را نقل کرده، با آن توضیحی که به عروه بن زبیر گفتند چرا برادر تو عبدالله بن زبیر می خواست در شعب عارم، بنی هاشم را بسوزاند؟ ایشان اعتذار کرد و گفت همانطور که می خواستند در مدینه خانه ی فاطمه زهرا(س) را بسوزانند!

این نقل ها همه از کتب عامه است و مسعودی هم از نظر مرحوم امینی(رحمه الله علیه) و خیلی از بزرگان جزء عامه است و از کتابش هم استفاده می شود که شیعه نیست. برخی گفته اند به اعتبار اینکه «إثبات الوصیه» مال ایشان است، ایشان شیعه است، لکن معلوم نیست که این «إثبات الوصیه» مال همان مسعودی است یا شخص دیگری است.

اما از روایات ما؛ محمد بن ابراهیم ثقفی نقل می کند که امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) تسلیم نشد، «حتّی رأی الدخان فی بیته»، أمیرالمؤمنین دود را در خانه اش دید، یعنی خانه اش را آتش زدند. من در ذهنم هست ظاهراً این نکته را باز ابن قتیبه در جلد اول «الامامه و السیاسه» از زید بن اسلم نقل کرده. زید بن اسلم می گوید «أنا ممن حمل الحطب إلی بیت فاطمه(علیها السلام)»؛ من جزء کسانی بودم که درب خانه ی حضرت زهرا(س) هیزم می آوردم. این نقل های عامه بیش از این مقدار است، کسی که مراجعه کند خواهد دید.

ص: ۱۳۰۳۲

و اما در مصادر ما؛ کسی که به مصادر ما مراجعه کند جای تردید برایش نمی ماند که اینها برایشان مسئله ی آتش زدن چیزی نبود، چون می خواستند امیرالمؤمنین(ع) را بکشند، کشتن امیرالمؤمنین را ابن قتیبه و دیگران نقل کرده اند، اینها کسانی بودند که می خواستند پیغمبر را هم بکشند. مگر قرآن مجید در سوره مبارکه توبه نمی فرماید «و هموا بما لم ینالوا»؛ اینها ماجرای لیله العقبه است که می خواستند پیامبر را بکشند و به قتل برسانند.

خود اینها نقل کردند و جالب اینست که این «ابن حزم» که از بزرگان اینهاست و صاحب کتاب «المحلی»، این کتاب فقه است ولی در جلد دوازدهم یک روایتی را به یک مناسبتی نقل کرده، که روایت را از نظر سند رد کند، آنجا از حذیفه نقل می کند که کسانی که در لیله العقبه در مراجعت از تبوک می خواستند رسول خدا را به قتل برسانند این افراد هستند(اسم می برد). حالا من اسمشان را نمی برم.

ایشان چرا این روایت را نقل کرده؟ چون می خواهد از نظر سند آن را تضعیف کند و می گوید راوی این روایت از حذیفه، ولید بن عبدالله بن جمیع است و «هو هالک»(که از الفاظ جرح و ضعف است).

اتفاقاً ولید بن عبدالله بن جمیع در رجال اینها موثق است. اینها تصمیم داشتند پیغمبر را بکشند، موفق نشدند، قرآن مجید می فرماید «و همّوا بما لم ینالوا»، لذا این را از داماد پیامبر؛ امیرالمؤمنین(ع) و از دختر پیامبر(س) تلافی کردند.

مرحوم فیض کاشانی کتابی دارد به نام «نوادر الاخبار» که خیلی کتاب خوبی است، من توصیه می کنم این کتاب را ببینید. ایشان ماجرای «إحراق بیت» و کارهایی که اینها کردند را مفصل در آنجا آورده است، غیر از کتاب های دیگری مثل کتاب سُلیم و کتب دیگری مثل ارشاد القلوب و ...، که آنها هم ماجرای سوزاندن درب خانه ی فاطمه زهرا را ذکر کرده اند. و عبارت امیرالمؤمنین(ع) که به پیامبر خدا(ص) می گوید «یَا رَسُولَ اللَّه وَ سَتُنْبِئُکَ ابْنَتُکَ بِتَظَافُرِ أُمَّتِکَ عَلَی هَضْمِهَا»، بهترین شاهد بر این ستم هایی است که به بیت نبوّت رفته است.

ص: ۱۳۰۳۳

مباحث دیگری هم هست، مسئله ی سقط جنین است، که باید ببینیم عامه این مسئله را مطرح کردند یا خیر؟ ورود به خانه ی امیرالمؤمنین است، آوردنِ امیرالمؤمنین به طرف مسجد است، که اینها را إن شاء الله به عرض خواهیم رساند.

السّلام علیک یا بنت رسول الله

شاید مثل امروزی صدیقه طاهره یک إفاقه ای پیدا کرد، برخواست و فرمود یک جایی را فراهم کردند، آنجا حضرت غسل کرد. خدا رحمت کند یکی از بزرگان را که می فرمودند من نمی دانم آیا این عمل حضرت زهرا(س)، غَسل بوده یا غُسل بوده، آیا فاطمه زهرا خونهای بدنش را شست یا واقعاً غُسل کرد؟!!

مرحوم مقرّم(رحمه الله علیه) یک کتاب دارد به نام «الصدیقه الطاهره» دارد که مفصل راجع به این بحث کرده.

ما غسل قبل از موت داریم، نسبت به شهدا داریم، اصحاب امام حسین(ع) شب عاشورا غسل کردند و کسی که محدود است(قرار است حد بخورد) ما در فقه داریم که قبل از اینکه حد بخورد به او می گویند غسل کن، این را داریم. اما فاطمه ی زهرا، شهیده بود که قبل از شهادت غُسل کرد. واقعاً غُسل بوده یا اینکه قبل از وفاتشان بدنشان را شسته اند.

یک تعبیری را محمد بن سعد در طبقات دارد که نمی دانم از قلمش در رفته(چون اینها کسانی نبودند که این مسائل را نقل کنند)، در جلد هشتم طبقات، مربوط به نساء صحابه است، آنجا در ترجمه ی حضرت زهرا(سلام الله علیها) یک نکته ای را نقل می کند و می گوید: حضرت زهرا(س) وصیت کرد به امیرالمؤمنین(ع) و گفت یا علی من که از دنیا رفتم وقتی غسل می دهی، کِتف من را ظاهر نکن. آیا این اثر، همان است که در روایت امام صادق(ع) هست که حضرت فرمود «فَمَاتَتْ حِینَ مَاتَتْ وَ إِنَّ فِی عَضُدِهَا كَمِثْلِ الدُّمْلُجِ مِنْ ضَرْبَتِه».

مرحوم آیت الله حائری(رحمه الله علیه) ایام فاطمیه در مسجد امام منبر می رفت. نوشته های ایشان را دارم، ایشان می فرمودند که چطور می شود این ضرباتی که بر حضرت زهرا وارد شده بعد از ۷۵ روز هنگام وفات مانده باشد؟ ایشان یک احتمالی می دهد و می گوید در اثر زدنِ قلاف شمشیر، قلم بازوی حضرت زهرا(س) را شکسته بودند، استخوان وقتی شکسته شد، زمان می برد تا خوب شود.

بهر حال مثل امروز عصر، شاید همین موقع بعد صلاه العصر، یک مرتبه زن ها دویدند داخل مسجد، امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «مَا لِي أَرَاكُنَّ مُتَغَيِّرَاتِ الْوُجُوهِ وَ الصُّوَر»؛ چرا رنگ چهره هایتان پریده؟ گفتند یا علی اگر دیر بیائی، زهرا را زنده نمی بینی. امیرالمؤمنین غش کرد. «رُشَّ علی وجهه الماء»؛ آب به صورت علی پاشیدند. آمد، نمی دانم حیات فاطمه را درک کرد یا نه؟

اما بچه ها قبل از علی آمدند، امام حسن وارد اتاق شد، روپوش رو از صورت مادر کنار زد، یه نگاه کرد، صدا زد برادرم حسین، خدا در مصیبت مادرمان صبرت دهد.

تمام شمع وجود تو آب شد مادر　　　　دعای نیمه شبت مستجاب شد مادر

به جای شمع که سوزد به قبر پنهانت　　　　علی کنار مزار تو آب شد مادر

میان کوچه که دشمن تو را کتک می زد　　　　دلم به غربت بابا کباب شد مادر

امام حسین وارد حجره شد، نشست پایین پای مادر، خم شد و صورت به پای مادر گذاشت، صدا زد: مادر، من حسین تو هستم، «کلمینی قبل أن ینسد قلبی»؛ با من حرف بزن قبل از آنکه دلم پاره پاره شود.

نوشته اند زینب از خانه بیرون آمد، دوید کنار قبر رسول خدا، صدا زد: «یا جداه یا رسول الله الیوم فَقَدناک»؛ یا رسول الله ما امروز شما را از دست دادیم.

ص: ۱۳۰۳۵

اینجا یکجا بود که زینب آمد خبر مرگ مادر را داد. یکروز هم آمد کنار درب مسجد پیامبر ایستاد، رو کرد به قبر پیغمبر، صدا زد، «یا رسول الله إنی نائیهٌ إالیک أخِیَ الحسین».

یکی از حوادثی که پس از رحلت رسول خدا در این مدت ۷۵ روز اتفاق افتاده، شهادت فرزند کوچک حضرت زهرا(سلام الله علیها) که حمل بود و در اثر صدمات وارده ی به حضرت صدیقه طاهره(س) سقط شد. این یکی از حوادثی است که قابل دقت و تأمل است.

ابتدا ببینیم أمیرالمؤمنین(ع) از حضرت صدیقه طاهره(سلام الله علیها) چند فرزند ذکور داشته، آیا فرزندی به نام محسن یا محسّن(آنطوری که برخی از محققین گفتند که محسِّن بوده)، داشتند یا نداشتند؟

ابتدا به مصادر عامه مراجعه می کنیم. قدیمی ترین مصدر در این رابطه، «طبقات» است.

«الطبقات الکبری» نوشته محمد بن سعد است که متوفای ۲۳۰ است و این کتاب در عصر امامت حضرت هادی(ع) یا قبل از امامت ایشان نوشته شده است. در ترجمه ی امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) که به صورت جداگانه چاپ شده، ایشان نقل کرده: وقتی خداوند امام حسن را به امیرالمؤمنین و فاطمه ی زهرا مرحمت کرد و قنداقه ی او را برای نامگذاری محضر مقدس رسول خدا(ص) آوردند، پیامبر از أمیرالمؤمنین سؤال کرد که چه نامی بر این کودک نهاده اید؟ عرض کرد یا رسول الله ما در نامگذاری بر شما سبقت نمی گیریم.

جبرائیل آمد محضر مقدّس پیغمبر اکرم و سه نام را آورد، شَبَّر، شَبیر و مُشَبِّر. این ضبط اسامی را من از مرحوم علامه ی بزرگوار حاج شیخ فضل علی قزوینی(رحمه الله علیه) که یکی از أعاظم صد سال گذشته بوده، صاحب کتاب «حیاه الزهراء»، ایشان اینطوری ضبط کرده؛ شَبَّر؛ امام حسن است، شَبیر؛ امام حسین است و مُشبِّر؛ حضرت محسن است. قدیمی ترین مصدر ضبط را از ایشان نقل کردم و إلا اصل مسئله را خودم در طبقات دیدم، من طبقات، ترجمه ی امام حسن را دارم.

متأخرین بعد از ایشان، مثل محمد بن طلحه صاحب «مطالب السؤول» ایشان هم نقل می کند، که حضرت محسن، شقیق امام حسن و امام حسین است. شقیق؛ یعنی فرزندی است که أبوینی باشند. بعد می گوید «أدرِجَ سِقطاً» این هم یکی از مصادر عامه است.

باز هم مصادر دیگری هست که آقا امیرالمؤمنین از فاطمه ی زهرا(س) فرزندی داشتند به نام محسن یا محسِّن.

یادم می آید، طبری هم فرزندی به نام محسن را ذکر کرده، منتهی تعبیر آنها غیر از این تعبیر است. تعبیر محمد بن طلحه «اُدرِج سقطاً» است، برخی را گفتند «مات سقطاً»، فوتش به صورت سقط بوده، یعنی جنین بوده که سقط شده است. لکن عبارت طبری آنطور که من در حافظه ام هست ایشان می گوید «مات صغیراً»، که این قابل جمع است و در سقط هم این تعبیر گفته می شود. این راجع به اصل وجود حضرت محسن(سلام الله علیه) و پیغمبر خدا این نام را بر این کودکی که در حال جنین بود و سقط شد نهاده، محسن یا محسِّن.

اما کتب خاصه (شیعه)؛ شاید این جزء مصادر متواتر باشد، نه خبر واحد یا مستفیض، که آقا امیرالمؤمنین فرزندی داشتند به نام محسن و این فرزند در اثر ضربات وارده ی بر حضرت صدیقه طاهره(س) به شهادت رسیده است، من المتواترات و برخی گفتند من البدیهیات عند الشیعه این است که محسن(سلام الله علیه) به این صورت به شهادت رسید.

من استناد کنم به روایتی که مرحوم شیخ صدوق در امالی نقل کرده؛ که روایتی را از پیامبر خدا(ص) نقل می کند که در آن روایت آمده پیامبر خدا فرمودند فاطمه دخترم «مَتَی قَامَتْ فِی مِحْرَابِهَا بَیْنَ یَدِی رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ زَهَرَ نُورُهَا لِمَلَائِکَهِ السَّمَاءِ کَمَا یَزْهَرُ نُورُ الْکَوَاکِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلَائِکَتِهِ یَا مَلَائِکَتِی انْظُرُوا إِلَی أَمَتِی فَاطِمَهَ سَیِّدَهِ إِمَائِی قَائِمَهً بَیْنَ یَدِیَّ تَرْتَعِدُ فَرَائِصُهَا مِنْ خِیفَتِی»، این صدر روایت است. در ادامه ایشان می گویند پیامبر خدا فرمود: «کَأَنِّی بِهَا وَ قَدْ دَخَلَ الذُّلُّ بَیْتَهَا وَ انْتُهِکَتْ حُرْمَتُهَا وَ غُصِبَتْ حَقَّهَا وَ مُنِعَتْ إِرْثَهَا وَ کُسِرَ جَنْبُهَا وَ أَسْقَطَتْ جَنِینَهَا وَ هِیَ تُنَادِی یَا مُحَمَّدَاهْ فَلَا تُجَابُ وَ تَسْتَغِیثُ فَلَا تُغَاث» این عبارت صدوق است و نیاز به توضیح و ترجمه هم ندارد. صدوق از محدّثین بزرگ عصر غیبت صغری است، متوفای سنه ۳۸۱ است که خود ایشان می فرمود من به دعای حضرت ولی عصر(ع) متولد شدم.

ص: ۱۳۰۳۷

پس اصل مسئله که حضرت صدیقه طاهره(س) فرزندی به نام محسن داشتند در کتب فریقین آمده است، هم در کتب و مصادر عامه و هم در کتب خاصه و شیعه، بلکه نزد امامیه از متواترات است که فرزندی به نام محسن داشتند.

اما ایشان به چه نحوی سقط شده؟ آیا به دنیا آمده و از دنیا رفته، یا سقط شده و اگر سقط شده، چگونه سقط شده؟

اینجا باز ابتدا به مصادر عامه مراجعه می کنیم، ببینیم در این رابطه چه گفته اند، سپس می پردازیم به مصادر خودمان ببینیم در مصادر ما چطور ذکر شده است؟

یکی از کتبی که این جریان را ذکر کرده؛ «ملل و نحل شهرستانی» است. در این کتاب، در ترجمه ی نَظّام، که نَظّام از شیوخ معتزله و بصری است. نَظّام در عصر ائمه می زیسته، منتهی در «ملل و نحل» به مناسبت آرائی که نظام داشته، چند مسئله را ذکر کرده است. یکی مسئله ی غدیر است، که نَظّام نقل می کند رسول خدا، امامت امیرالمؤمنین را تصریح کرده بود، لکن به فرمایش رسول خدا(ص) گوش نکردند. یکی هم این مسئله است که خیلی عامه را ناراحت کرده، یک عالِم مطرح مشخصی مثل نظام، چنین سخنی را گفته، این دیگر شیعه نیست، مسلم است که از شیوخ بزرگ معتزله است و بصری هم هست.

- معتزلی های بصری، غیر از معتزلی های بغدادی هستند، معتزله ی بغداد، نسبت به معتزلی های بصری معتدلتر هستند، معتزلی های بغداد، امیرالمؤمنین را بر خلفا ترجیح می دهند، اما معتزلی های بصری اینطور نیستند، نظّام جزء معتزلی های بصری است و از شیوخ معتزله ی بصری است.- ایشان در ترجمه ی نظّام وقتی آراءش را ذکر می کند، می گوید در «ملل و نحل»(شهرستانی مال قرن ششم هجری است، یعنی مال حدود ۹۰۰ سال قبل است)، می گوید علّت سقط حضرت محسن(سلام الله علیه) این بود که عمر «ضرب بطن فاطمه فأسقطت جنینها»، نظّام به این مطلب تصریح می کند که عمر با ضربه ای که بر شکم حضرت زهرا(سلام الله علیها) وارد کرد، حضرت زهرا فرزندش را سقط کرد.

ص: ۱۳۰۳۸

و اما از مصادر أقدمین ما، روایت اختصاص شیخ مفید را خدمت عزیزان عرض می کنم؛

در اختصاص شیخ مفید اینطور آمده که حضرت صدیقه طاهره زهرا(سلام الله علیها) بعد از آن که نامه ی فدک را از ابوبکر گرفته بودند و برمی گشتند، مصادف شدند با عمر بن الخطاب. ایشان آن نامه را گرفت. تعبیری که در آن روایت است اینطور است؛ «فَرَفَسَهَا بِرِجْلِهِ» عبارت ایشان اینست که لگدی زد به حضرت زهرا(سلام الله علیها) و حضرت زهرا فرزندش را سقط کرد.

بنابراین هم محسن(سلام الله علیها) فرزند امیرالمؤمنین و فاطمه زهراست و هم مسئله ی سقط امری است که هم عامه و هم خاصه به آن تصریح کردند و در کتب أقدمین آمده مثل نظام و مثل شیخ مفید(رحمه الله علیه) در اختصاص.

مسعودی در إثبات الوصیه کیفیت شهادت حضرت محسن را بگونه دیگری نقل کرده، ایشان می گوید وقتی آمدند دم در و خواستند وارد خانه شوند، حضرت صدیقه طاهره رفت پشت در، آن هجومی که آوردند، عمر در را فشار داد و حضرت صدیقه طاهره بین در و دیوار قرار گرفت، آنجا محسن سقط شد.

بنابراین اصل مسئله، مسلّم است که سقط، توسط دومی صورت گرفته، حالا یا پشت در(آنطوری که مسعودی می گوید) و یا اینکه در بین راه(آن طوری که از اختصاص استفاده می شود). این یکی از حوادث ناگواری بوده است که ایام بعد از رحلت رسول خدا(ص) اتفاق افتاده است.

از دیگر حوادث ناگوار این بوده که حضرت صدیقه طاهره(س) را مورد ضرب و شتم قرار دادند. جدای از سقط جنین، مورد ضرب قرار دادند. این جهت بیشتر در آن هنگامی بوده که بر اساس روایات، آمدند امیرالمؤمنین را به عنف و با قهر می کشیدند و به طرف مسجد می بردند، فاطمه زهرا(سلام الله علیها) آمدند امیرالمؤمنین را گرفتند.

ص: ۱۳۰۳۹

صاحب کتاب جنات الخلود می گوید تعداد زیادی حضرت امیر را می کشیدند و فاطمه ی زهرا هم لباس های امیرالمؤمنین را گرفته بود می کشید و نتوانستند غالب شوند. لذا دومی به قنفذ گفت دست فاطمه را کوتاه کن. او شروع کرد به زدنِ حضرت زهرا، لکن تنها ایشان نبوده.

اجازه بدهید در رابطه با لطم و جرحی که وارد شده، روایت امام حسن(سلام الله علیه) را هم عرض کنم که احتجاج نقل کرده؛ در مجلس معاویه وقتی صحبت هایی شد و شروع کردند، عمروعاص بود، مغیره بود، دیگران بودند، شروع کردند نسبت به امام مجتبی(ع) اهانت کردن، حضرت پاسخ یکایک آنها را داد، تا نوبت رسید به مغیره، فرمود «أمَّا أنتَ یَا مُغَیرَه أَنْتَ ضَرَبْتَ فَاطِمَهَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ(ص) حَتَّی أَدْمَیْتَهَا»، فرمود این تو بودی که مادرم فاطمه را آنقدر زدی که او را خون آلود کردی.

بنابراین تنها مسئله ی سقط جنین نبوده است. هجمه ی به دار را عرض کردیم، هجوم به خانه را بیان کردیم که اینها چیزهایی بود که در گذشته عرض شد. خود ابوبکر هم به این مسئله تصریح می کند که ما رفتیم داخل خانه فاطمه، من دستور دادم بروند و می گفت ای کاش من در خانه را باز نکرده بودم.

یکی هم مسئله ی سقط جنین بود، یکی هم ضرباتی بود که بر حضرت صدیقه طاهره وارد شده بود.

روایت دلائل الامامه را هم از ابی بصیر عرض کنم، در آن روایت دلائل الامامه هم آمده، حضرت می فرمایند « و کان سبب وفاتها أنّ قنفذ مولی فلان لَکَزَها بنعل السیف بأمره فأسقطت محسنا»؛ در نسخ دلائل الامامه؛ «وکزها» دارد، بعضی از نسخ «لکزها» دارد، «وکز» همینطوری که در عبارت هست، مثلاً غلاف شمشیر را می گویند یا تهِ شمشیر را می گویند، اما بعضی از نسخ «لکزَ» دارد که در لغت چیزی می گویند که سر تیزی داشته باشد و سوراخ کند.

ص: ۱۳۰۴۰

اگر «لکز» باشد چیزی بوده که پهلو را سوراخ کرده و اینکه در روایتی وارد شده مقداد وقتی از دفن فاطمه برمی گشت برخورد کرد به آن دو نفر و گفتنـد از کجا برمی گردی؟ گفت از دفن فاطمه برمی گردم. گفت عجب! فاطمه را دفن کردید؟ شروع کرد به اهانت کردن به مقداد. مقداد گفت من از امیرالمؤمنین شنیدم دیشب که فاطمه را دفن می کردیم هنوز از پهلو و پشت زهرا خون می رفت.

السلام علیک یا بنت رسول الله

جَرعَاها مِن بعدِ والدها   الغیض مِرارا فَبئس ما جَرعَاها

وکذا أَخبَر النبیُ بِأَنَّ   الله یَرضی سبحانه لرِضَاها

لا نبیُّ الهُدی اُطیع ولا   فاطمهُ أکرِمَت و لا حَسَناها

وَ حُقُوقُ الوَصیّ ضُیّعَ منها   مَا تَسامَی فِی فِضلِهِ وَ تَنَاهَی

ولأی الأمورِ تُدفَنُ سِرّاً   بِضعَهُ المصطفی ویُعفَی ثَرَاها

شاید مثل امروز بود، نشست کنار بستر فاطمه؛ فاطمه با او حرفهای آخر را می زند:

من پهلویم شکسته و تو دل شکسته ای   من بر تو گریه می کنم و تو، به من علی

من سینه خُرد گشته و تو سینه سوخته   من با تو گفتم و تو به کس دم مزن علی

گفتم به شب کفن کن و شب دفن کن ولیک   از تن نمانده هیچ برای کفن علی

صدا زد یا علی نه سال تو خانه تو بودم، «مَا عَهِدْتَنِی کَاذِبَهً وَ لَا خَائِنَهً وَ لَا خَالَفْتُکَ مُنْذُ عَاشَرْتَنِی»؛

ص: ۱۳۰۴۱

کنار بستر زهرا نشسته بود تا این جمله را شنید برخی نقل کردند از جا برخواست، آمد سر فاطمه را گرفت به سینه چسبانید، «فبکیا ساعه»، سفارش بچه ها رو کرد.

از برخی روایات استفاده می شود یک نگاه کرد دید زینب پایین پا نشسته، با همان حال، زینب را در آغوش گرفت، صدا زد یا علی بچه های من دیروز پیغمبر را از دست دادند، امروز هم دارند بی مادر می شوند. به آنها محبت کن.

یا فاطمه؛ زینب رو در آغوش گرفتی محبت کردی، اما همین زینب در کربلا دربدر بیابانها «وَ هُنَّ یَلُذنَ بَعضُهُنَّ بِبَعض...»

جایگاه حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)

جایگاه حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الذی جعل الحمد مفتاحاً لذکره و سببا للمزید من فضله و دلیلاً علی آلائه و عظمته ثم الصلاه و السلام علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد صلّی الله علیه و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین المکرمین و اللعنه الدائمه علی أعدائهم أجمعین إلی یوم الدین

«عن رسول الله(ص): أما ترضین أن تکونی سیده نساء العالمین»

ایام فاطمیه ی امسال مصادف شده با عید نوروز و ما شهادت بی بی حضرت زهرا(سلام الله علیها) را با هر مناسبتی برخورد کند بایستی إحیاء کنیم. این یک وظیفه ی بزرگی بر عهده ی ماست. چون تلاش های حضرت زهرا(سلام الله علیها) و مصائبی که بر آن بزرگوار وارد شده، اینها بود که خط صحیح رسالت را برای نسل های امروز ترسیم کرد که در چه مسیری حرکت کند و از چه کسی پیروی کند؟

در این جلسه ی سنواتی که هر سال به برکت توصیه ی آن مرجع بزرگوار حضرت آیت الله العظمی فاضل(قده) که ایام فاطمیه و ایام عاشورا مراسم سوگواری در دفترشان منعقد باشد، من به نظرم رسید امروز راجع به جایگاه حضرت زهرا(سلام الله علیها) بحث کنیم، که چه جایگاهی دارد؟ اول باید حضرت زهرا(س) را از نظر موقعیت و جایگاه بشناسیم.

فاصله ی ما با عصر حضرت زهرا(س) ۱۴ قرن است. الآن ۱۴۲۳ سال است که حضرت صدیقه طاهره(سلام الله علیها) به شهادت رسیده اند. ما چطور اطلاع پیدا کنیم که حضرت زهرا(سلام الله علیها) دارای چه جایگاهی و موقعیتی است؟

عرض می کنیم ما از دو راه می توانیم بفهمیم. یکی از راه احادیث و فرمایشات رسول خداست، آن فرمایشاتی که قطعی و مسلم است، آن هم نه از نظر ما(شیعه)، که بگویند اینها مربوط به شماست. بلکه آن مطالبی که فریقین روی آن صحّه گذاشته اند و پذیرفته اند که این سخن را رسول بزرگوار اسلام(ص) فرموده است. این یکی از طُرُق برای رسیدن به شخصیت حضرت زهرا(س) است.

اجمالاً ـ این نکته را داخل پرانتز عرض کنم که از روایات استفاده می شود حضرت صدیقه طاهره زهرا(سلام الله علیها)؛ «لیله القدر» است و «لیله القدر» در میان شبهای سال نامعلوم است، اما شبی است که «خیرٌ من ألفِ شَهرٍ»

«ألف شهر» یعنی یک عمر، یعنی ۸۴ سال یک طرف و یک شب یک طرف. از فاطمه زهرا(س) به «لیله القدر» تعبیر شده است، چون هم مجهول است قبرش و هم مجهول است مصائبش، همه ی اینها مجهول است، «وَ كَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَى بَثِّهِ سَبِيلا وَ سَـتَقُولُ وَ يَحْكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمينَ» این نص فرمایش أمیرالمؤمنین است که حضرت زهرا(سلام الله علیها) مصائبش را کسی پیدا نکرد بازگو کند، آن ستم هایی که به این بانوی مخدّره وارد کرد.

بنابراین؛ یکی بیان آن آثار از رسول خدا(ص) است، و یکی هم آنچه که در کتب تاریخ فریقین از مسائل مربوط به حضرت زهرا(س) غیر از روایات نقل کرده اند و یکی هم نسب حضرت زهراست. اینها چیزهایی است که ما می توانیم برسیم، نه به گمان و ظن و تخمین.

ص: ۱۳۰۴۳

یکی از آن مسائل؛ این روایت است؛ که هم بخاری نقل کرده، و هم مسلم نقل کرده است. اگر یک روایتی در این دو کتاب باشد، از نظر عامه قطعی است، گرچه در بخاری هم باشد قطعی است، اما اگر در صحیح بخاری و صحیح مسلم باشد از نظر عامه می گویند «مما اتفق علیه الشیخان»، یعنی مسلم و بخاری. ترمذی هم نقل کرده، ابن عبدالبر هم در استیعاب نقل کرده و وقتی انسان به کتب اهل عامه مراجعه می کند این روایت خیلی زیاد در مصادر دسته اولی آنها آمده است. من نخواستم مصادر خودمان را عرض کنم. آنها در مصادر دسته اولشان مسلم گرفته اند که اینها روایاتی است که «صدر عن رسول الله»؛ احادیثی که پیامبر(ص) فرموده.

من بخش آخر این حدیث را خواندم، اجازه دهید تمام حدیث را بخوانم تا معلوم شود که شأن نزول حدیث چه بوده و از این حدیث به کجا می رسیم؟ برداشت ما چیست و پیامبر(ص) چه نکته ی مهمی را بیان کرده است؟

فراموش نکنیم که پیامبر خدا(ص) فرزندان دیگری داشتند، دختران دیگری داشتند یا نداشتند، فرزند دختران، هم دختران پیامبر بودند، اما اینطور تعابیر درباره آنها نرسیده است.

حدیث را از صحیح بخاری نقل می کنم؛ بخاری حدیث را از عایشه نقل می کند، عایشه می گوید ما زنان پیامبر تمام مان خدمت پیامبر(ص) نشسته بودیم، نگاه کردیم دیدیم فاطمه(سلام الله علیها) می آید، «کنّ أزواج النّبیّ(ص) عنده لا یغادر منهنّ واحده، فأقبلت فاطمه تمشی ما تخطی مشیتها من مشیه النّبیّ صلی اللّه علیه و آله شیئا»؛ اینها همه اش در روایت هست، یعنی گام هایی که فاطمه ی زهرا برمی دارد همانند پیامبر است.

ص: ۱۳۰۴۴

ویژگی هایی که از حضرت رسول(ص) در فاطمه (س) بود

دو تـا از ویژگی های حضـرت رسول(ص) در فاطمه زهرا(س) بوده، یکی سـخن گفتن حضـرت زهراست و یکی هم راه رفتن حضـرت زهراست، که شبیه پیغمبر بود. وقتی آمدند به مسـجد ایراد خطبه کنند، به مجرّدی که در فضای مسـجد این جوهره ی صدا از دهان مبارک حضرت زهرا بیرون آمد، یک مرتبه گریه همه جا را فرا گرفت، صدا صدای رسول خداست.

ایشان می گوید فاطمه ی زهرا آمد، «أجلسها عن یمینه»، پیامبر خدا(ص) فاطمه زهرا را طرف راست خودش نشاند، حالا زن ها همه نشسـته اند. «فسارّها»؛ یک چیزی را به صورت سـرّی به حضـرت زهرا فرمود. «فَبَکَت»، دیدند حضـرت زهرا شروع کرد به گریه کردن. «ثم سارها ثانیه فضـحکت»؛ دیدم بار دوم پیغمبر خدا با فاطمه چیزی را به طور سرّ و پنهانی فرمود و حضرت زهرا خندید –خندیدن غیر از مسرور شدن است.

ایشان می گویـد من میان زن های پیامبر از یک جرأتی برخوردار بودم - این حالت هم که پیامبر با شخصـی محرمانه صـحبت کند بگرید و باز محرمانه صحبت کند و بخندد، انسان می خواهد به این سرّ پی ببرد–، می گوید آمدم پیش حضرت زهرا(س) و گفتم پیامبر به شما چه فرمود؟

فرمود «ما کنتُ لاُفشِیَ سرّ رسول الله حتی قبض»، سرّ پیغمبر را فاش نمی کنم تا رسول خدا زنده است.

در برخی از تعبیرات(شاید بخاری هم این را داشـته باشد) فاطمه زهرا فرمود «إنی لَبَذِرَه»، من یک زنی که سـر را فاش می کند نیستم.

این گذشت و پیامبر از دنیا رفت.

راز بین حضرت رسول(ص) با حضرت زهرا(س)

ص: ۱۳۰۴۵

عایشه می گوید من مترصد بودم فرصتی به دست بیاید و آن مسئله را از حضرت زهرا سؤال کنم.

بعد از وفات رسول خدا(ص) از حضرت زهرا(س) سؤال کردم آن سرّی که پیامبر(ص) به شما فرمود چه بود؟

فرمودند: حالا که پدرم از دنیا رفته می گویم. من کنار پدرم نشستم، پدرم رسول خدا به صورت پنهانی به من فرمود: قرآن هر سال یک مرتبه بر من عرضه می شد، امسال قرآن دو مرتبه بر من عرضه شد «ما أری إلا دنوّ أجلی» این را من نشانه ی نزدیک بودن مرگم می بینم. برای همین من گریستم.

رسول خدا(ص) نمی توانست گریه ی حضرت زهرا را ببیند. بعد که دیدند من گریستم بار دوم به من فرمودند «أما ترضین أن تکونی سیده نساء المؤمنین»(من متن روایت بخاری را عرض می کنم، بعد اختلاف نسخ را عرض خواهم کرد)؛ آیا فاطمه تو خشنود نمی شوی که سید زنان مؤمنان باشی؟ در نسخه دیگر آمده؛ «سیده نساء هذه الامه». در نسخه ی سوم که ابن عبدالبر در استیعاب نقل می کند «أما ترضین أن تکونی سیده نساء العالمین». برای همین من خندیدم و پیامبر فرمود پس صبر کن و شکیبایی پیشه کن. این فرمایش رسول خداست.

حالا چه «سیده نساء المؤمنین» باشد، چه «سیده نساء هذه الامه» باشد و چه «سیده نساء العالمین» باشد هیچ تفاوتی نمی کند! اجازه دهید من این تفاوت نکردن را هم عرض کنم تا این معما حل شود.

اما اگر «سیده نساء العالمین» باشد روشن است، حضرت زهرا از همه ی زنهای عالم بالاتر است. اگر «سیده نساء الامه» باشد، امت پیغمبر، أفضل عالم است و حضرت زهرا أفضل زنهای امت هاست. و اگر «سیده نساء المؤمنین» باشد باز هم همینطور است، مؤمنین این امت، افضل مؤمنین هستند و فاطمه ی زهرا(سلام الله علیها) هم أفضل همه ی زنها حتی مریم است.

ص: ۱۳۰۴۶

ولکن نکته ی جالبی که اینجا هم سیوطی، هم سُبکی، هم مِغریزی و هم دیگران به آن تصریح کردند اینست که اینها می گویند بدون تردید حضرت زهرا از مریم کبری و از هر زنی در عالم بالاتر و برتر است. نه به خاطر این حدیث، -این حدیث به جای خود و از این حدیث همین معنا استفاده می شود، چه سیده نساء الامه باشد چه سیده نساء العالمین یا مؤمنین باشد، این معنا از آن استفاده می شود، اما اینهایی که عرض شد از بزرگان عامه هستند و اینها اعتقادشان این است که حضرت زهرا برترین زنان عالم است- جهتش اینست که پیغمبر خدا فرمود «فاطمةُ بضعةٌ منّی» و رسول خدا أفضل همه ی خلق است، فاطمه زهرا هم پاره ی تن اوست، لذا حضرت زهرا برترین زنان عالم است و عامه هم این را می دانند.

اینها را من در این جلسه عرض کردم تا اینکه گاهی در این کلمات و کتاب های عامه برای اینکه عایشه را بزرگ کنند یا بعضی از زن های دیگر را بزرگ کنند، یک کسی را در کنار حضرت صدیقه طاهره(س) بتراشند، بخواهند آن عظمت و منزلت حضرت زهرا(سلام الله علیها) را از آن بکاهند، این امکان ندارد.

این حدیث با این سندش را ملاحظه می کنید، که در کتابهای دست اول عامه است، که البته بیشتر از این است، همه ی مصادرش را من دیدم، و با این بیانی که شد پیغمبر خدا جایگاه حضرت زهرا(سلام الله علیها) را مشخص می کند که حضرت زهرا دارای چه جایگاهی است.

یعنی ما دو الگوی منحصر به فرد در جهان خلقت داریم؛ یک مرد و یک زن. آن الگوی منحصر به فرد مرد در جهان خلقت که ثانی ندارد؛ «رسول خدا(ص)» است و آن الگوی منحصر به فردی که در میان بانوان کپی و نظیر ندارد؛ «حضرت زهرا(سلام الله علیها)» است. این جایگاه حضرت زهرا(سلام الله علیها) بر اساس فرمایش پیامبر است.

و امـا از طرُق دیگر اگر مـا بخواهیم مسـأله را مورد دقّت قرار دهیم؛ طبیعتـاً یک فرصت دیگری را می طلبـد. بقیه ی مطالب را برای جلسه ی بعد می گذاریم، که به عرض خواهم رساند شعاع درک ما نمی تواند حضرت زهرارا واقعاً درک کند، بلکه آن مقـداری که می فهمیم به انـدازه ی خودمـان است، و إلاـ «سـمیت فـاطمه فـاطمه لأن الناس فطموا عن کنه معرفتها»؛ یعنی جـدا شدنـد، «فطم» به معنای «قطع» است، «فطموا عن کُنه معرفتها»، نمی شود به معرفت حضـرت زهرا پی برد. اما همین مقـداری که درک مـا می توانـد برسـد و درک کنـد مطـالبی عرض می کنیم. و إلا حضـرت زهرا را کسـی نشـناخت جز رسول خـدا و جز أمیرالمؤمنین(سلام الله علیهما) و همینطور فرزندان حضرت زهرا.

مـا نمی توانیم آن عظمت و جلاـلتی که حضـرت زهرا(سـلام الله علیهـا) روز قیامت دارد و روایتش هم روایتی است که عامه و خاصه می گویند روایت صـحیحه است، وقتی فردای قیامت به محشر می آید، آنجایی که دیگر دل در دل کسی نمانده، فاطمه روز قیامت می ایستد و خدای متعال آن عظمت و بزرگواری و اجازه را به حضرت زهرا(سلام الله علیها) می دهد.

امیدواریم بتوانیم در این ایام فاطمیه یک ترسیمی ولو به اندازه ای که خودمان فهمیدیم و درک کردیم از این بانوی مکرّمه ای که ظلم زیاد به او شد، درک کنیم. اما این ظلم ها نتیجه بخشـید و راه صحیحی که ما بایستی امروز آن راه صحیح را طی کنیم آن را به برکت حضـرت زهرا شـناختیم، حقیقت امر این است. احادیث به جای خود، چون فاطمه زهرا، معصومه است و دارای مقـام عصـمت است. عصـمت است که به روش و قول انسـان، به عمـل و موضع گیری انسـان معنـا می دهـد. لـذا بـا هر کسـی حضـرت زهرا(س) دشـمن است، مـا دشـمنیم، چون او معصوم است. هر کسـی را حمـایت کرده ما حامی هستیم، چون معصوم است.

ص: ۱۳۰۴۸

السّلام علیکِ یا بنت رسول الله

عصمتش حاجب وهم است و مرا نیست رهی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ که سوی دفتر مدحش بنمایم نگهی

هجده ساله مهی بعد پیمبر دو مهی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ماند باقی و چها دید نه جرم و گنهی

بر در خانه ی او آتش بیداد زدند ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ تیشه بر ریشه ی اسلام زبنیاد زدند

بود بی طاقت و بی تاب زهجران پدر ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ دشمنش درب سرا سوخت چو افروخت شرر

پهلویش را بشکستند چو از تخته ی در ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ محسنش سقط شد و کرد روی خاک مقرّ

این همان طفل صغیر است که یوم سُئِلَت ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ عرش را گیرد و گوید به چه جرمی قُتِلَت

گر بپرسی که چه شد باعث بیماری او ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ لگد و تخته در هر دو شکستش پهلو

تازیانه بزدش قنفذ و خستش بازو ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ نیلی از سیلی بیداد عدو گشتش رو

عَلِم الله چه شرر بر جگر فاطمه بود ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ که شرار جگرش آتش جان همه بود

هنوز آب غسل پیامبر(ص) خشک نشده بود، آمدند در خانه ای که جبرئیل بدون اذن وارد نمی شد، خانه ای که ماهها پیامبرخدا(ص) می آمد می ایستاد سلام می کرد، فاطمه زهرا آمد پشت در، همین که احساس کردند فاطمه پشت در است، آنچنان در را فشار دادند، صدای ناله زهرا بلند شد «بابا یا رسول الله ببین با دخترت چه کردند؟!!»

الباب و الجدار و الدماء ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ شهود صدق ما به خفاء

ص: ۱۳۰۴۹

فضایل قرآنی فاطمه(سلام الله علیها)

اشاره

نویسنده:حامد علی اکبر زاده

فضایل قرآنی فاطمه(سلام الله علیها)

فاطمه زهرا (سلام الله علیها) یگانه بانوی بزرگ اسلام است که شناخت حقیقی ابعاد وجودی این سرور زنان دو جهان تنها در عهده ائمه اطهار علیهم السلام و از طریق قرآن مجید و کلام معصومین(علیهم السلام) امکان پذیر خواهد بود و از همین رو ادعای شناخت و معرفت حقیقی این شخصیت با عظمت فقط برازنده انسان کامل و معصوم است.

حضرت فاطمه زهرا(سلام الله علیها) در تاریخ اسلام بانویی نمونه و یگانه است که در عرصه های مختلف جایگاه درخشنده اش بروز و ظهور پیدا کرده است و شان و منزلت این کوثر پرعظمت در روایات و احادیث و تفاسیر و تاویل هایی که از سوی معصومین به آن اشاره گردید بارها یادآوری شده است.

احادیثی که فضایل حضرت زهرا را بیان می کند بسیار زیاد است اما آنچه که در این نوشتار به آن پرداخته شده، روایاتی است که در تفسیر و تاویل و بیان شان نزول برخی از آیات قرآن درباره فاطمه(سلام الله علیها) وارد شده است. بدیهی است که این مطالب تنها گوشه ای از فضایل شخصیت باعظمت فاطمه زهرا(سلام الله علیها) است که اینک با هم آن را از نظر می گذرانیم.

شناخت فاطمه (سلام الله علیها) محوریت لیله القدر

در تفسیر فرات کوفی از امام صادق(علیه السلام) درباره آیه نخست سوره قدر «انا انزلناه فی لیله القدر» روایت شده است که حضرت فرمودند: منظور و مراد از «لیله» فاطمه است و مقصود از «القدر» الله جل جلاله است، پس هر کسی که فاطمه(س) را آن گونه که حق آن است، بشناسد، به تحقیق شب قدر را درک کرده است و همانا او فاطمه نامیده شد زیرا که مردم از شناخت او بازماندند (عاجز ماندند).

ص: ۱۳۰۵۰

آیین پایدار

در کتاب البرهان فی تفسیر القرآن، نوشته سیدهاشم بحرانی، در تفسیر آیه پنجم سوره بینه آنجا که خداوند متعال می فرماید:

«ذلک دین القیمه»

از حضرت امام محمدباقر(ع) روایت شده که فرمودند: منظور از این آیه فاطمه(س) است

در این رابطه باید گفت که ولایت اهل بیت(ع) لازمه قبولی همه فرائض و عبادات است و در حقیقت دین بدون ولایت محمد و آل محمد کامل و پایدار نیست و اینکه در روایت، پایداری دین به (محبت) فاطمه (و ذریه او) تفسیر شده است، حاکی از همین مطلب مهم می باشد.

فاطمه زهرا بر اساس سخنان معصومین علیهم السلام حجت و نشانه الهی بر این ذوات مقدسه بوده است و ولایت و محبت او و فرزندانش یکسان و در راستای ولایت الهی است و آیینی که این ولایت را همراه نداشته باشد پایدار نمی ماند.

همچنان که امام صادق(ع) می فرمایند: هنگامی که بنده ای در آخرت در برابر خداوند متعال قرار می گیرد، نخست درباره نمازهای واجب، زکات، روزه و ولایت ما اهل بیت مورد سوال قرار می گیرد، پس اگر به ولایت ما اقرار نموده و بر این عقیده از دنیا رخت بربسته باشد، نماز، زکات، روزه و حج او مورد قبول حق تعالی خواهد بود، اما چنانکه اقرار به ولایت ما نکند هیچ یک از اعمال او پذیرفته نخواهد شد.

خانه آسمانی

علامه مجلسی از انس بن مالك و بریده نقل می کند که: رسول خدا(ص) آیه ۳۷ سوره نور را قرائت نمودند:

«فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر اسمه یسبح له فیها بالغدو والاصال»

ص: ۱۳۰۵۱

در این هنگام مردی برخاست و سوال کرد: یا رسول الله، این خانه ها کدام است؟ حضرت فرمودند: خانه های انبیاء. ابوبکر برخاست و پرسید: ای رسول خدا، آیا این خانه نیز از همان خانه هاست؟ (به خانه علی و فاطمه اشاره نمود) حضرت فرمود: آری از برترین آنهاست.

ابن عباس نیز در این باره می گوید:

در مسجد پیامبر(ص) بودیم که قاری، آیه فوق را تلاوت کرد. پرسیدم: ای رسول خدا این خانه ها کدام خانه هاست؟ حضرت فرمودند: خانه های انبیاء و به دست خویش به خانه فاطمه زهرا(س) اشاره فرمودند.

ادب و امر پروردگار

امام صادق(ع) از پدران خود، از حضرت فاطمه(س) نقل می کند که فرمود: وقتی آیه ۶۴ سوره نور نازل شد:

«لاتجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً» «آن گونه که یکدیگر را صدا می زنید، پیامبر را نخوانید».

از این که بگویم «یا أبه» (پدر جان) خودداری نمودم و ایشان را رسول الله خطاب می کردم. پیامبر به من روی کرده فرمودند: فاطمه جان! این آیه درباره تو و خانواده و نسل تو نازل نگردیده است، زیرا که تو از منی و من از تو. این آیه درباره جفاکاران و انسان های خودخواه و متکبر قریش نازل شده است. فاطمه جانم، تو به من بگو «پدرم» زیرا این سخن، دلم را زنده می کند و خدا را راضی می گرداند، پس صورت مرا بوسیدند...

مرارت دنیا و شیرینی آخرت

علامه مجلسی در بحارالانوار از تفسیر ثعلبی، از امام صادق(ع) نقل می کند که: رسول اکرم(ص)، فاطمه زهرا(س) را دیدند که لباسی از پوست شتر بر تن داشت و به دست خود (گندم یا جو) آسیاب می کرد و فرزند خود را نیز شیر می داد. اشک از چشمان رسول خدا(ص) سرازیر شده و فرمودند: دخترم، تلخی و سختی دنیا را پیشاپیش بچش تا شیرینی آخرت را پس از آن دریابی.

ص: ۱۳۰۵۲

عرض کرد: ای رسول گرامی پروردگار، خدای بزرگ را بر نعمت هایش سپاس می گویم و به خاطر بخشیده هایش شکر فراوان دارم. پس از این گفتگو بود که آیه ششم سوره ضحی نازل شد:

«ولسوف یعطیک ربک فترضی». «به زودی پروردگارت آن چنان بخششی بر تو نماید که راضی و خشنود گردی».

عذاب و دوری از رحمت الهی در کمین دشمنان

در تفسیر قمی درباره آیه ۵۷ سوره احزاب آنجا که خداوند متعال می فرماید:

«ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و أعد لهم عذاباً مهینا»

«آنان که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنانرا از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته و برای آنها عذاب خوارکننده ای آماده کرده است.»

علی بن ابراهیم قمی با بیان اینکه این آیه درباره غصب حق امیرالمؤمنین(ع) و حق فاطمه زهرا(س) نازل شده است، روایتی از پیامبر اکرم(ص) نقل می کند که در آن حضرت فرمودند: «هرکس فاطمه را در حیات و زنده بودن من آزار دهد گویی بعد از مرگ من نیز او را آزرده است و هر آنکه او را پس از رحلت من بیازارد مانند کسی است که در هنگام زندگی من، او را بیازرده است، هرکس فاطمه را آزار دهد به من آزار رسانده و کسی که من را آزرده خاطر سازد خدای متعال را آزرده است و این قول خدای عزوجل است که فرمود: «ان الذین یوذون الله و رسوله... الخ»

قیامت و دستگیری از شیعیان و دوستداران

در تفسیر آیات چهارم و پنجم سوره روم که در آن حق تعالی فرموده است:

«... یومئذ یفرح المؤمنون¤ بنصرالله ینصرمن یشاء...»«در آن روز مؤمنان بخاطر یاری خداوند خوشحال خواهند شد و او هرکس را بخواهد یاری می دهد.»

شیخ صدوق از رسول خدا(ص) روایت می کند که حضرت از جبرئیل سؤال کرد: حبیب من جبرئیل، چرا فاطمه در آسمانها به «منصوره» و در زمین به «فاطمه» نام گرفت؟ جبرئیل فرمود «او در زمین فاطمه نامیده شد زیرا که شیعیان او از آتش جهنم و دشمنانش از محبت او دور شدند و در آسمانها نیز منصوره نامیده شد، (به خاطر یاری نمودن مؤمنان در قیامت) آنچنانکه مراد از قول خدا در آیات «یومئذ یفرح المؤمنون¤ بنصرالله ینصرمن یشاء» یاری فاطمه(س) به محبان و دوستدارانش در قیامت است.

همچنین شبیه این روایت تفسیری را فرات کوفی نیز در تفسیر خود از حضرت صادق(ع) نقل کرده است.

نعمت های ابدی پاداش محبت

فرات ابن ابراهیم در تفسیرش از رسول خدا(ص) روایت می کند که حضرت فرمود: دخترم فاطمه(س) با فرزندان و شیعیانش وارد بهشت می شوند و در این باره است که خدای متعال می فرماید:

«لایحزنهم الفزع الاکبر¤ و هم فی ما اشتهت انفسهم خالدون». (انبیاء۱۰۳.)

«هرگز هول و هراس روز قیامت آنها را غمگین نمی سازد و بدانچه مشتاق هستند در بهشت تا ابد از نعمت ها بهره مندند.» به خدا سوگند آنها فاطمه و ذریه و شیعیانش هستند.

ستاره ای فروزان پروردگار متعال در آیه ۳۶ سوره نور می فرماید:

«خداوند روشنی آسمان ها و زمین است. داستان روشنایی حضرت او چونان چراغدانی است که چراغی در آن است و آن چراغ در آبگینه ای و آن آبگینه گویی ستاره ای است درخشان...»

حافظ ابن المغازلی شافعی در کتاب مناقب (ص۳۱۷) با اسناد به علی بن جعفر نقل می کند که: از امام کاظم(ع) مقصود این سخن خدا را پرسیدم (که در آیه فوق ذکر شد)، حضرت فرمود: منظور از چراغ دان فاطمه است و چراغ حسن و آبگینه حسین. مقصود از «گویی ستاره ای است رخشان» فاطمه است که اختری بود فروزان در میان زنان جهان و «روغن آن چراغ دان گویی که می درخشد» اشاره به دانش آن حضرت دارد که همواره می تراود.

از رسول خدا(ص) نیز روایت شده است که فرمودند: نور دخترم فاطمه از نور خداست.

مژده به دوستداران

ابوذر غفاری صحابی بزرگ رسول خدا(ص) نقل می کند: به سلمان و بلال می نگریستم که به سوی پیامبر می آمدند، ناگهان سلمان خود را بر پاهای رسول خدا افکند و آن را غرق بوسه ساخت. پیامبر سلمان را از این کار بازداشت و فرمود: رفتاری که عجم ها با پادشاهان خویش دارند، بر ما روا مدار. من بنده ای از بندگان خدایم. مانند سایر بندگان می خورم و همچون آنها می نشینم. سلمان گفت: مولای من، تو را به خداوند سوگند می دهم که از فضل و فرزانگی فاطمه در روز قیامت برایم سخن بگو. پیامبر خندان و شادان به سلمان فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، او بانویی است که از پهنه رستاخیز، سوار بر ناقه ای می گذرد، ناقه ای که سرش را از خشیت خدا آفریده اند و چشمانش را از نور حق تعالی... جبرئیل از سمت راست فاطمه، میکائیل از سمت چپ و علی در پیش و حسن و حسین از ورای وی می روند... درحالی که اینان نرم و آهسته بر پهنه رستاخیز می خرامند، بانگی از جانب خداوند برمی خیزد: ای آفریده ها، چشمانتان را فرو بندید و سرهایتان را فرو افکنید که این فاطمه دختر پیامبرتان محمد و همسر علی امام شما و مادر حسن و حسین است که می گذرد.

در این هنگام فاطمه با دو جامه سپید بر تن از صراط می گذرد. وقتی بر بهشت قدم می گذارد، کرامت هایی را می نگرد که خداوند برایش فراهم آورده است، زبان سپاس می گشاید و می فرماید: «سپاس خدایی را که اندوه را از ما زدود، براستی که پروردگار ما همواره می آمرزد و پاداش می بخشد، پروردگاری که ما را در سرایی جاودان جا داده است، سرایی که هیچ رنجی در آن به ما نرسد. (فاطر. ۳۵)

در این حال خداوند به فاطمه وحی می کند: فاطمه از من بخواه تا بر تو ببخشم و آرزو کن تا به برآوردنش، خرسندت سازم.

فاطمه می گوید: پروردگار من، تو آرزوی منی و از آن هم فزونتری، از تو می خواهم که دوستداران من و عترت مرا به آتش نسوزانی.

خدای تعالی به او وحی می فرستد: فاطمه! به عزت و جلال و بلندمرتبگی خود سوگند که دو هزار سال پیش از آن که آسمان ها و زمین را بیافرینم، بر خویشتن پیمان بسته بودم تا دوستداران تو و عترت تو را در آتش عذاب نکنم. این روایت در جلد سوم تفسیر برهان علامه بحرانی نیز نقل شده است.

اجر رسالت

در تفسیر آیه ۲۳ سوره شوری که خداوند متعال می فرماید:

«(ای رسول ما به امت) بگو: من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که موّدت و محبت مرا در حق خویشاوندان منظور دارید.»

ابن عباس نقل می کند هنگامیکه این آیه نازل شد، گفتند: ای فرستاده خدا، آنان که خداوند متعال ما را به محبت و دوستی شان امر فرمود، چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: علی و فاطمه و دو پسران آنها.

ص: ۱۳۰۵۶

پیامبر اسلام(ص) در جایی دیگر در این باره فرمودند: خدای تعالی پاداش و اجر مرا بر شما، مهر ورزیدن نسبت به اهل بیتم قرار داده است و من فردای قیامت از شما درباره محبت و دوستی تان با آنان، سؤال خواهم کرد.

علی علیه السلام نیز در این باره می فرماید: در سوره شوری درباره ما آیه ای هست و وظیفه محبت به ما را جز مؤمن حفظ نمی کند.

اهل بیت پیامبر

در آیه ۳۳ سوره احزاب خدای متعال می فرماید:

«خدا چنین می خواهد که پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک و منزه سازد.»

در شأن نزول این آیه روایات متواتری نقل شده که آیه تطهیر در خانه ام سلمه نازل شده است و در آن هنگام رسول اکرم(ص)، حضرت فاطمه زهرا(س)، علی(ع) و حسنین(ع) حضور داشته اند. ام سلمه نیز از پیامبر(ص) درخواست می کند که من نیز به جمع شما داخل شوم و زیر کساء در کنار شما خاندان نبوت باشم؟ حضرت او را نهی می نماید و می فرماید: «نه! تو داخل مشو، هرچند تو برخیر هستی، اما این آیه مخصوص ما پنج تن است».

این روایت توسط بسیاری از صحابه نقل شده که از آن جمله می توان به ابوسعید خدری، عبدالله بن جعفر، ام سلمه، عایشه، جابربن عبدالله انصاری و مقداد بن اسود اشاره کرد.

در روایت آمده که بعد از نزول این آیه (احزاب. ۳۳) حضرت رسول(ص) هر روز هنگام خروج از خانه برای اقامه نماز صبح در مسجد، به در خانه فاطمه زهرا(س) می آمد و می فرمود: «سلام بر شما اهل بیت، خداوند می خواهد آلودگی ها را از شما بزداید و پاک گرداند و...»

انفاق قرآنی و لباس نو

صفوری شافعی از ابن جوزی نقل می کند: رسول خدا(ص) در شب عروسی برای فاطمه زهرا(س) پیراهن تازه ای تهیه کردند و جامه ای کهنه و وصله دار نیز در نزدشان بود. در این هنگام سائلی در زد و گفت: از خانه رسول خدا جامه ای کهنه می خواهم. فاطمه زهرا(س) خواست که جامه وصله دار را به وی دهد، ولی فرموده خدا در قرآن را به یاد آورد که:

«لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» (آل عمران۹۲.) «به نیکوکاری نمی رسید مگر آنکه از آن چه دوست می دارید، انفاق کنید.» پس جامه نو را به سائل داد.

وقتی که هنگام زفاف نزدیک شد، جبرئیل به محضر نبی اکرم(ص) آمد و عرض کرد: یا رسول الله، پروردگارت سلام می رساند و مرا نیز فرمان داده که به فاطمه سلام برسانم و برای فاطمه، توسط من جامه ای از دیبای سبز از جامه های بهشتی فرستاده است.

فضایل فاطمه زهرا(س) در قرآن به قدری است که شرح آن در این مقاله نمی گنجد، چه آنکه اهل بیت پیامبر که حجت الهی بر مردم هستند، خود قرآن ناطق اند و بیان تفسیر و تأویل آیات الهی بر عهده آنان گذارده شده است. احادیث و روایات و آیاتی که به فضایل این بانوی بزرگ و یکتای اسلام اشاره دارد متعدد و فراوان است که تنها به گوشه ای از آن اشاره شد.

آنچه باعث تأسف است آنکه با همه این فضایل و تأکیدات و سفارشات پیامبر مبنی بر نگاه داشتن حرمت و جایگاه فاطمه زهرا(س)، متأسفانه نیت های شیطانی و احقاد بدریه و حنینیه و کینه های رسوب شده، اجازه نداد امت اسلام از آن سرچشمه علم و ایمان و معرفت بهره مند شود و تنها چند روز پس از رحلت پیامبر(ص) حرمتش شکسته شد و جهان از نعمت وجودش محروم گشت.

ص: ۱۳۰۵۸

منبع : سایت راسخون

مصحف فاطمه سلام الله علیها

اشاره

نویسنده:سید حسین میرنور الهی

مصحف فاطمه سلام الله علیها

از جمله فضائل فاطمه زهراء(س) که اهل‌بیت (ع) نیز آن را بارها مورد توجه و اشاره قرار داده اند و از سوئی فضیلت و منشأ علم و دلیل امامت برای اهل‌بیت(ع) نیز محسوب می‌شود، وجود مکتوبی به نام مصحف فاطمه(س) است که در این مقاله به معرفی آن بواسطه روایاتی که در مورد آن وارد شده، می‌پردازیم.

علم اهل‌بیت(ع)

علوم اهل‌بیت (ع) هم چنان که لدنی و از سوی خداوند است،ظواهری برای اتمام حجت و احتجاج بر مردم دارد که این نیز از جانب خداوند است و فضیلتی کمتر از الهامات قلبی و علوم معنوی ایشان ندارد.از جمله نشانه ها و علومی که اهل‌بیت(ع) از آنها استفاده می‌کنند و جنبه ظاهری دارد و هیچ کس جز ایشان به آنها دسترسی ندارند، نشانه ها و علومی است که به صورت ارث در بین اهل‌بیت(ع) استمرار یافته است که از جمله ی آنها انگشتر، شمشیر، زره، پرچم و عمامه و عصای پیامبر اکرم(ص)، جفر(جفر سرخ و جفر سپید)، جامعه، مصحف یا کتاب حضرت امیرالمومنین علی(ع)، صحیفه مختومه الهی، و مصحف حضرت فاطمه(س)، الواح موسی(ع)، عصای موسی(ع)، طشت قربانی موسی(ع)، خاتم سلیمان(ع) است که در روایات به توضیح این کتب پرداخته شده است.(۱)بنابراین مصحف فاطمه (س) یکی از منابع علم اهل‌بیت (ع) می‌باشد که بارها با آن احتجاج نموده و حقانیت بیان خویش را به آن مستند نموده‌اند. علی بن ابی‌حمزه از امام کاظم(ع) روایت نموده است که فرمودند: مصحف فاطمه (س) نزد من است.(۲) امام صادق(ع) نیز فرمود: به خدا قسم مصحف فاطمه(س) نزد ما هست(۳) که نشان دهنده موروثی بودن این علوم نزداهل‌بیت(ع) است.ابوعبیده حذاء می‌گوید: امام باقر(ع) به من فرمود:هر کس شمشیر پیامبر و زره و پرچم مغلبه و مصحف فاطمه(س) در نزد او باشد،چشمش روشن است.(۴) ابوبصیر از امام صادق(ع) روایت می‌کند که فرمودند: ابو جعفر(امام باقر(ع)) از دنیا نرفت تا آنکه مصحف فاطمه(س) را در بر گرفت.(۵) این مطلب نیز اهمیت و موقعیت والای مصحف فاطمه را نزد اهل‌بیت(ع) روشن می‌سازد.

۱- (۱) - مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید ، ۱۴۱۳ ه_ ق، ج ۲، ص: ۱۸۶و ۱۸۷و ۱۸۸ و مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار ، بیروت، موسسه الوفا، ۱۴۰۴ ه_ ق، ج ۲۶، ص: ۳۳

۲- (۲) - صفار قمی، محمد بن الحسن بن فروخ، بصائرالدرجات، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۴ ه_ ق، ص ۱۵۴

۳- (۳) - همان، ص ۱۵۳

۴- (۴) - همان، ص ۱۸۶

۵- (۵) - همان، ص ۱۵۸

مصحف فاطمه(س)

پس از اینکه به اهمیت مصحف فاطمه(س) نزد اهل‌بیت(ع) اشاره کردیم به بیان منشأ آن پرداخته که اجمالی از معرفی آن مکتوب شریف است. برخی از اصحاب از امام صادق(ع) در مورد مصحف فاطمه(س) سوال کردند که حضرت در جواب مدت طولانی سکوت کردند و پاسخ دادند که: فاطمه(س) بعد از پیامبر(ص) هفتاد و پنج روز عمر کردند و به خاطر پیامبر(ص) اندوه فراوانی را تحمل می‌کردند.در این مدت جبرئیل بر ایشان نازل می‌شد و ایشان را به نیکوئی تسلی و تسلیت می‌داد و از پیامبر(ص) و جایگاه آن حضرت برای او تعریف می‌کرد و همچنین از اخبار آینده که مربوط به فرزندان آن حضرت بود،خبر می‌داد و امیرالمومنین علی(ع) آن را می‌نوشت. این است مصحف فاطمه(س).(۱) در روایت دیگری فرمودند: فاطمه (س) مصحفی از خود به یادگار گذاشت که قرآن نیست و اما کلامی از کلام خداوند است که برایشان وحی می‌فرمود و پیک خداوند(۲) بیان می‌کرد و امیرالمومنین علی(ع) آن را می نگاشت.(۳) حمّاد بن عثمان می گوید:به امام صادق(ع) عرض کردم:مصحف فاطمه چیست؟ امام(ع) فرمود:پس از رحلت رسول خدا(ص)، حضرت فاطمه(س) به شدّت محزون و افسرده گردید، پس خداوند فرشته ای به سوی او می فرستاد تا وی را تسلّی دهد و همدم او بوده با فاطمه(س) هم صحبت شود. فاطمه(س) این مطلب را برای حضرت علی(س) تعریف می‌کند و حضرت علی(ع) به او گفت: هرگاه آن فرشته آمد و با تو سخن گفت، کلام او را برای من بازگو کن و حضرت فاطمه(س) شنیده هایش از آن فرشته را برای حضرت علی(ع) نقل می کرد و علی(ع) نیز آنها را می نوشت تا در نتیجه این مصحف فراهم آمد.حماد گوید: امام بلافاصله فرمود:مطالب این مصحف در باره احکام حلال و حرام نیست،بلکه اخبار غیبی و آنچه که در آینده واقع خواهد شد، در این مصحف نوشته شده است.(۴)

۱- (۶) - مجلسی، محمد باقر؛ پیشین، ج ۲۶، ص: ۴۱

۲- (۷) - فیروزآبادی گفته است که مراد از پیک خداوند، جبرئیل (ع) است.

۳- (۸) - مجلسی، محمد باقر؛ پیشین، ج ۲۶، ص ۴۱

۴- (۹) - کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیه ، ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص: ۲۴۰

ابوبصیر از امام باقر(ع) در مورد مصحف فاطمه(س) سوال نموده که آن حضرت فرمودند:خداوند آن را بعد از رحلت پیامبر(ص) بر فاطمه(س) نازل نمود و قرآن در آن نیست. در دو جلد از زبرجد است و ورقهایش از در سفید است و در آن اخبار گذشته و آینده تا روز قیامت است. در آن خبر آسمانها و ملائکه و تعداد ایشان و غیر ایشان است و خبر تعداد و نام مخلوقات مرسل و غیر مرسل است و کسانی که به سوی ایشان فرستاده شده‌اند ،می‌باشد.اسامی تکذیب کنندگان و ایمان آورندگان به ایشان است.اسامی جمیع مومنین و کافرین تا روز قیامت در آن ثبت شده است. همچنین شهرهای شرق و غرب عالم را توصیف نموده و تعداد مؤمنین و کافرین و ویژگیهای هر تکذیب کننده‌ای در آن است. از گذشتگان در آن سخن آمده و از طاغوتهای ایشان که به حکومت رسیده و مدت حکومت ایشان در جمیع دوران نیز تعیین شده. صفات و تعداد اهل… بهشت و اسامی ایشان و نیز اهل جهنم نیز در آن است. علم قرآن و تورات و انجیل و زبور به همان صورتی که نازل شده‌اند در آن است.

هنگامی که خداوند خواست تا آن را بر فاطمه(س) نازل کند، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را مأمور این کار نمود که در نیمه شب جمعه رخ داد در حالی که فاطمه(س) در حال نماز بود و بعد از اینکه نمازش تمام شد به او سلام کردند و گفتند: سلام(خداوند) بر تو سلام می‌فرستد و مصحف را بر دامن او نهادند و او نیز فرمود: سلام مخصوص خداوند است و از اوست و به سوی اوست و بر شما ای فرستادگان خدا سلام باد. سپس فرشتگان به آسمان عروج کرده و فاطمه(س) بعد از نماز صبح تا ظهر مشغول خواندن آن مصحف شد تا اینکه به آخرش رسید. و یقینا اطاعت از فاطمه(س) برتمام مخلوقات الهی از جن و انس و وحوش و انبیاء و ملائکه واجب است. پس از این مصحف به امیرالمومنین علی(ع) و از ایشان به امام حسن(ع) و سپس به امام حسین(ع) و سپس به ما رسید تا اینکه نزد صاحب امر برسد. ابوبصیر فرمود: این علم بسیاری است. امام(ع) فرمود:تمام این مطالب از ورق اول بود و از ورق دوم هیچ مطلبی نگفتم.(۱)

ص: ۱۳۰۶۱

۱- (۱۰) - طبری، محمد بن جریر، دلائل الإمامه، قم، دارالذخائر للمطبوعات، بی تا، ص ۲۷ و ۲۸

مطالب مصحف

اموری که در روایات از مصحف فاطمه(س) بیان شده را در چند بند ذکر می‌کنیم و بعد با ذکر چند نمونه از مصادیق آن از روایات با برخی از مطالب آن آشنا می‌شویم.

۱. محتوای آن در مورد علم آینده می‌باشد که اشاره‌ای به حلال و حرام(فقهی) نشده است.(۱)

۲. مطلبی از قرآن در آن نیست.(۲)

۳. مقدار مصحف فاطمه(س) همانند قرآن موجود نزد مسلمین است.(۳)

۴. در مصحف فاطمه(س) وصیت ایشان هست.(۴)

۵. حوادث آینده در آن گزارش شده است.(۵)

۶. اخبار آینده در مورد ذریه فاطمه زهراء(س) در آن است.(۶)

۷. نام تمام حاکمان سرزمینها تا روز قیامت در آن ثبت شده است.(۷)

۸. در آن مطالبی است که مردم را به اهل‌بیت (ع) محتاج می‌کند در حالی که اهل‌بیت (ع) به هیچ کس محتاج نیستند.(۸)

از جمله اموری که اهل‌بیت (ع) آن را از مصحف فاطمه (س) خبر داده‌اند، چند خبر است که آنها را ذکر می‌کنیم.

الف. امام صادق(ع) فرمود: در سال ۱۲۸ه_ ق،زنادقه ظهور می‌کنند و فرمودند که من این مطلب را از مصحف فاطمه نقل می‌کنم.(۹) علامه مجلسی (ره) گوید:من فکر می‌کنم که مقصود از زنادقه امثال ابن ابی العوجاء و ابن مقفّع باشند که با امام صادق(ع) مجادله و مناظره می‌کردند و سال ۱۲۸ هجری، بیست سال قبل از وفات امام صادق(ع)است که زمان طغیان و کثرت این طایفه بود و یا آنکه مراد خلفای بنی عباسند که کتب زنادقه را در آن سال ترویج دادند.(۱۰)

ص: ۱۳۰۶۲

۱- (۱۱) - مجلسی، محمد باقر؛ پیشین، ج ۲۶ ،ص ۴۴

۲- (۱۲) - کلینی، محمد بن یعقوب؛ پیشین، ج ۱، ص ۲۴۰

۳- (۱۳) - همان، ج ۱، ص ۲۳۹

۴- (۱۴) - همان، ج ۱، ص ۲۴۱

۵- (۱۵) - همانج : ۱ ص ۲۴۰

۶- (۱۶) - همان ج : ۱ ص ۲۴۱

۷- (۱۷) - مجلسی، محمد باقر؛ پیشین،ج ۲۶، ص ۱۸

۸- (۱۸) - کلینی، محمد بن یعقوب؛ پیشین، ج ۱، ص ۲۴۰

۹- (۱۹) - همان، ج ۱، ص ۲۴۰

۱۰- (۲۰) - مصطفوی، سید جواد؛ اصول کافی-ترجمه مصطفوی، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامیه، اول، بی تا، ج ۱، ص ۳۴۷

ب. امام صادق (ع) از مصحف فاطمه بر تکذیب بنی‌الحسن که ادعای امامت نموده بودند و زیدیه نیز با ایشان همراه شده بودند می‌پردازد و می‌فرماید: همانا در جفری که (پیشوایان زیدیه) یاد می کنند (و مدعی هستند که نزد آنهاست) چیزهائی است که ایشان را ناپسند آید، زیرا آنها به حق معتقد نیستند، در صورتی که حق در آن جفر است (در آن نوشته است که از ایشان کسی به امامت نمی‌رسد و اجازه خروج و جنگیدن ندارد) و باز اگر راست می گویند، قضاوتهای علی(ع) و احکام میراثی را که فرموده است (و در جفر نوشته است) بیرون آورند، راجع بمیراث خاله ها و عمه ها از ایشان بپرسید (اگر توانستند جواب گویند و باز اگر راست میگویند) مصحف فاطمه(س) را که وصیتش در آن و سلاح پیغمبر(ص) نیز همراه آنست، بیرون آورند (وصیت فاطمه(ع) ایشان را تکذیب می کند و سلاح پیغمبر(ص) نزد ماست نه نزد ایشان).(۱)

همچنین در روایت دیگر نیز امامت را از غیر اهل‌بیت (ع) با استناد به مصحف فاطمه(س) رد می کنند.امام صادق به فضیل بن سکره می‌فرماید:ای فضیل،می دانی اندکی پیش من در چه مطالعه می کردم؟ گفتم: نه، فرمود:در مصحف فاطمه (ع)، کسی نیست که روی زمین به پادشاهی رسد، جز اینکه نام وی و پدرش در آن نوشته شده است و من برای اولاد حسن(ع) در آن کتاب چیزی نیافتم.(۲)

در موردی دیگر به ولید بن صبیح فرمودند: ای ولید، در مصحف فاطمه (س) نگاه کردم و برای فرزندان فلانی ندیدم مگر به اندازه گرد و خاك برخاسته از نعل.(۳)(مراد به حکومت رسیدن فرزندان امام حسن(ع) است که با کمك زیدیه مدت کمی توانستند بر مدینه حاکم شوند.)

ص: ۱۳۰۶۳

۱- (۲۱) - کلینی، محمد بن یعقوب؛ پیشین، ج ۱، ص۲۴۱

۲- (۲۲) - شیخ صدوق، محمد بن علی؛ علل الشرائع، قم، انتشارات مکتبه داوری، ج۱ ،ص ۲۰۷

۳- (۲۳) - مجلسی، محمد باقر؛ پیشین، ج ۲۶، ص۴۸

از امام صادق(ع) در مورد محمد بن عبدالله بن الحسن سوال شد که فرمودند:هیچ پیامبر(ص) و وصی و پادشاهی نیست مگر اینکه نام او در مصحف فاطمه(س) است و به خدا قسم اسمی از محمد بن عبدالله بن حسن در آن نبود.(۱)

شرح خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها جلسه سیزدهم

شرح خطبه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

جلسه سیزدهم ؛ ۷۴/۸/۱۷

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محّمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

حضرت زهرا(س) در ادامه می فرمایند:

* فَتِلْکَ وَ اللّهِ النّازِلَهُ الْکُبْری وَ الْمُصیبَهُ العُظمی لامِثْلَها نازِلَهٌ وَ لا بائِقَهٌ عاجِلَهٌ

بخدا قسم مثل این حادثه ها، پیشامدهای بزرگی بود که هیچ مصیبتی مانند او نیست و هیچ نظیر نداشت.

* أَعْلَنَ بِها کِتابُ اللّهِ جَلَّ ثَنائُهُ فی أَفْنِیَتِکُمْ فی مُمْساکُمْ وَ مُصْبَحِکُمْ هِتافاً وَ صُراخاً وَ تِلاوَهً وَ إلْحاناً

ص: ۱۳۰۹۴

۱- (۲۴) - مازندرانی، محمد بن شهرآشوب؛ المناقب، قم، موسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ه_ ق، ج۴ ،ص۲۴۹

این مصیبت را کتاب خداوند جل ثنائه در آستانهٔ خانه های شما و در شامگاهان و صبحگاهان خبر داده بود آن هم با صدای بلند، با ندا و فریاد و خواندن یعنی با تلاوت و با نغمه. یعنی هر کس قرآن را به یک نحو در شبانه روز می خواند و از مضامین آن اطلاع دارد که یک مضمون آن هم رحلت پیغمبر اکرم(ص) است. حضرت در این عبارت اشاره دارد که رحلت پیامبر(ص) که امری غیرمترقّبه نبود که بگویید این حادثه برای ما غیرقابل پیش بینی بود پس می دانستید که پیغمبر وفات می کند.

* وَ لَقَبْلَهُ ما حَلَّتْ بِأَنْبِیاءِ اللّهِ وَ رُسُلِهِ

و قرآن خبر داده از آنچه که به انبیاء الهی و فرستادگان خداوند در گذشته رسیده. یعنی مگر این نبود که انبیاء آمدند و به وظیفه و رسالت خود عمل کردند و رفتند؟ حضرت بعداً آیهٔ مورد استناد خود را نیز قرائت می کند. به هر حال وقتی رحلت پیغمبر امری قابل پیش بینی بود پس قطعاً باید کسی جایگزین وی در رأس حکومت شود.

* حُکْمٌ فَصْلٌ وَ قَضاءٌ حَتْمٌ

این مرگ حکم قطعی و قضای الهی برای همه کس است.

* وَ ما مُحَمَّدٌ اِلا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللّهُ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللّهُ الشّاکِرینَ(۱)

یعنی خداوند می فرماید: محمّد نیست مگر رسول خدا که قبل از او هم پیامبرانی آمدند حال اگر این پیغمبر رحلت کند یا کشته شود شما عقب گرد می کنید؟

به هر حال همهٔ پیامبران قبلی هم وفات کردند و این مرگ هم یک حکم الهی و قضای حتمی است.

ص: ۱۳۰۹۵

۱- (۱). آل عمران /۱۴۴.

كُلُّ مَنْ عَلَيها فانٍ وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّك(۱)

همه می میرنـد و فقط خداوند است که باقی می ماند. پس همهٔ شـما می دانستید که پیغمبر هم می میرد چون هر روز آیه های قرآن در برابر شـما بود. پس در فکر هم بودید که کسی باید پس از وی زمام امور را به دست گیرد. به نظر من حضرت از این آیه اسـتفاده می کنـد که پس از رحلت رسول اکرم(ص) گروهی به قهقرا برمی گردند و به رسوم جاهلیت عرب قبل از اسـلام رجوع می کنند، زیرا آیه هم به صورت سؤال می گوید إنْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ حضرت می فرماید آیا شما مرتجع می شوید و به جاهلیت برمی گردید؟ این مسئله عقبگرد در قرآن، نهج البلاغه و در روایات خاصّه و حتی روایات عامّه هم آمده است در کنز العمّال و صـحیح بخاری هم آمده است که از پیغمبر نقل شده که فرمودند: وقتی من وفات کنم عده ای از شـما به همان عادت جاهلیت خودشان عقبگرد می کنند. در خطبهٔ ۱۵۰نهج البلاغه آمده است:

حَتّى إذا قَبَضَ اللّهُ رَسُولَهُ(ص) رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقابِ

یعنی وقتی پیغمبر اکرم(ص) قبض روح شد عده ای به قهقرا برگشتند.

وَ غالَتْهُمُ السُّبُلُ

و آن راهها آنها را به هلاکت انداخت.

وَ اتَّكَلُوا عَلَى الْوَلائِجِ

و آنها بر آراء نادرست اعتماد کردند. در روایات دیگر هم دارد که إرتدّ النّاسَ بَعْدَ النَّبِی إلاّ ثَلاث و در بعضی جاها اربع.

یعنی بعد از رحلت رسول اکرم(ص) مردم مرتد شدند غیر از سه نفر و در بعضـی نسخه ها چهار نفر. در کنز العمّال هم روایتی است که به چنـد صورت از عامّه نقل شـده است و خلاصهٔ آن چنین است که روز قیامت پیغمبر اکرم(ص) می بیند که عده ای از اصحابشان را به سمت شمال یعنی به طرف جهنم می برند، دست به دعا برداشته می فرمایند:

۱- (۲). رحمن /۲۶ و ۲۷.

یا رَبِّ اُصَیْحابی

خدایا این اصحاب من را نجات بده اینها را دارند به جهنم می برند، در روایت دیگری نقل می کند که:

فَأَقُول یا رَبِّ اُمَّتی

یعنی عرض می کند ای خدا امّت مرا چرا به جهنم می برند؟ خطاب می شود به پیغمبر که:

فَتُقال: إنَّکَ لاتَدْری ما أحْدَثُوا بَعْدَکَ

یعنی تو نمی دانی که اینها بعد از تو چه کردند و چه حادثه ای آفریدند.

مُرْتَدّین عَلی اَعْقابِهِمْ

اینها به دوران جاهلیتشان بر گشتند.

در یک روایت دیگر هم دارد که پیغمبر در پاسخ می گوید:

کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهیداً مادُمْتُ فیهِمْ فَلَمّا تَوَفَّیْتَنی کُنْتَ اَنْتَ الرَّقیبُ عَلَیهِمْ

خدایا من گواه اینان بودم تا وقتی که بین اینها بودم ولی وقتی که مرا از دنیا بردی دیگر تو بودی که بر رفتار آنها ناظر و مراقب بودی. یعنی اینها تا زمانی که من در میانشان بودم من گواه بر آنها بودم و بعد از آن دیگر خودت می دانی که چه کردند. در روایتی در صحیح بخاری آمده است پیغمبر می فرماید:

إنّی عَلَی الْحَوْضِ اَنْتَظِرُ مَنْ یَرِدُ عَلَی مِنْکُمْ

در قیامت من منتظرم که چه کسی بر من وارد می شود.

فَوَ اللّهِ لَیَقْتَطِعَنَّ دُونی رِجالٌ فَلاَقُولَنَّ أی رَبِّ مِنّی وَ مِنْ اُمَّتی، فَیَقُول

امّا به خدا سوگند می بینم که از آمدن عده ای مانع می شوند، آنجا من به خدا عرض می کنم اینها از من و امّت من هستند پس به من می گوید:

إنَّکَ لاتَدْری ما عَمِلُوا بَعْدَکَ ما زالُوا یَرْجِعُونَ عَلی أَعْقابِهِمْ

تو نبودی که به ظاهر ببینی اینها بعد از تو چه کردند و به دوران جاهلیتشان عقب گرد کردند. دقت کنید این روایت را که خواندم خود عامه نقل می کنند و نظیر این معنا در روایات بسیار است به هر حال حضرت در همین عبارت اخیر به آیهٔ دیگری از قرآن هم استشهاد می کنند.

* وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلیٰ عَقَبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللّهُ الشّاکِرینَ(۱)

امّا بدانید با عقب گرد کردن و برگشـتن برخی به جاهلیت گذشته ضربه ای به خدا نمی رسد و جزای خدا برای آنهاست که پا برجا ماندنـد و شاکر بودنـد. یعنی گمان نشود با عقب نشـینی بعضـی به خدا لطمه می خورد، نه، این ضـربه به خود آنهاست و زیان هم به خود آنها می رسد.

* أَیُّها بَنی قَیْلَهَ

ای فرزندان قیله، گفته می شود قیله نام زنی بوده است که اوس و خزرج یعنی گروههایی که انصار از آنها تشـکیل شده بود از فرزندان او هسـتند. به نظر من اینجا حضـرت(ص) خواسـته آنها را نکوهش کند و بگوید شـما کسانی هستید که خود استقلال فکری ندارید و در حوادث راه گریز را پیش می گیرید. گویی حضـرت فاطمه(س) به اصـطلاح امروزی به آنها می گوید شما بچه ننه هستید یعنی هنوز کودکید و از خود استقلال ندارید.

* أَأُهْضَمُ تُراثَ أَبی وَ أَنْتُمْ بِمَرْأی مِنِّی وَ مَسْمَعٍ و مُنْتَدًی(۲) وَ مَجْمَعٍ

آیا من خُرد شوم از میراث پـدرم در حالی که شـما مرا می بینید و صدای مرا می شـنوید و صدای شـما را می شـنوم و در یک اجتماع هستیم. حضـرت(س) در اینجا تمام راههای عـذر آنان را می بنـدد می گویـد نمی توانید بعداً بگویید ما نبودیم چرا که هستید، مرا هم می بینید که مورد ظلم قرار گرفته ام من هم شـما را می بینم، صدای همدیگر را می شـنویم من هم که دارم می گویم و از شـما تقاضـای قیام و حمایت از حق می کنم، پس دیگر عـذری نداریـد و نـدای مظلومیت مرا می شـنوید. یعنی اگر دور بودید و یکدیگر را نمی دیدیم و صدای هم را نمی شنیدیم عذر داشتید ولی حال این طور نیست و هیچ عذری ندارید.

ص: ۱۳۰۹۸

۱- (۳). آل عمران /۱۴۴.

۲- (۴). در نسخهٔ دیگر مبتدء.

* تَلْبَسُکَمُ الدَّعْوَهُ وَ تَشْمِلُکَمُ الْخَبْرَهُ

همهٔ شـما زیر پوشش دعوت من بودید و همه شما هم از خبرها آگاه شدید. یعنی ندای من به همهٔ شما می رسد و عذر ندارید و نمی توانیـد ادعـا کنیـد کـه جریـان را نمی دانیـد. اشـارهٔ حضــرت(س) بـه ایـن اسـت کـه مگر مـن و شـوهرم بعـد از رحلت پیغمبر(ص) راه نیفتادیم شبانه در خانـهٔ همـهٔ شـما و مگر درخواست نکردیم؟ مگر اصـرار نکردیم؟ ببینید اینجا معلوم می شود حضرت قبلاً هم اینها را دعوت کرده است.

* أَنْتُمْ ذو عَدَدٍ وَ الْعُدَّهِ وَ الْأَداهِ وَ الْقُوَّهُ

و این در حـالی است که شـما نیروی انسـانی و ابزار و توان هم داریـد. در هر مبارزه ای به حسب ظاهر دو چیز لازم است یکی نیروی انسانی و دیگری تجهیزات و وسائل مبارزه، حضرت(س) می فرماید شما که هر دوی اینها را دارید.

* وَ عِنْدَکُمُ السِّلاحُ وَ الْجَنَّهُ

و سـلاح و سپر هم نزد شـما موجود است. البته می توان سـلاح و سپر معمولی را تصور کرد یـا هر آنچه برای مبـارزه و دفاع از خود لازم است. یعنی از هر نظر مجهّزید.

* تُوافیکُمُ الدَّعْوَهُ فَلا تُجیبُونَ وَ تَأْتیکُمُ الصَّرْخَهُ فَلا تُغیثُونَ

مکرّراً دعوت من به شـما می رسد امّا پاسخ نمی گویید، صدای فریاد و اسـتغاثهٔ من به شـما رسید ولی جواب نمی دهید. توجه کنید گاهی کسـی دیگران را به طور عادی صدا می زند امّا گاه با یک حالت ناله و سوختن، این صدا کردن با ناله و تضرّع را اسـتغاثه می گوینـد. حضـرت(س) می فرمایـد من این طور در خـانه هـای شـما آمـدم و تقاضـای کمک کردم، امّا شـما پاسـخ ندادید.

* وَ أَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكِفاحِ مَعرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَ الصَّلاحِ وَ نُخْبَهُ اللّهِ الَّتِی انْتُخِبَتْ وَ الْخِيَرَهُ الَّتِی اخْتُيِرَتْ لَنا أَهْلَ الْبَيْتِ

و شما که به جنگ آوری و خیر و صلاح معروف هستید و آن نخبه هایی بودید که انتخاب شدید، شما مردمان خیّری هستید که برای ما اهل بیت انتخاب شدید، شما همانها هستید که با عرب جنگیدید و سختیها و مشقّتها را تحمل کردید و با گروههای مختلف و با افراد بی منطق مبارزه کردید. اشاره به این که انصار امتیازی نسبت به دیگران داشتند چون حمایت از پیغمبر اکرم(ص) و اهل بیت کرده بودند.

* قاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَ تَحَمَّلْتُمُ الْكَدَّ وَ التَّعَبَ ناطَحْتُمُ الْاُمَمَ وَ كافَحْتُمُ الْبُهَمَ

حضرت در این عبارات به سوابق انصار اشاره می کند و می گوید شما برای دفاع از پیامبر(ص) و دین خدا مبارزه ها کردید، با سران عرب جنگیدید و سختی ها و رنجها را تحمّل کردید و با ملّتها و افراد بُهم مبارزه کردید. بُهم به تعبیر من یعنی آدمی که عقل ندارد و بی منطق است.

* لانَبْرَحُ وَ تَبْرَحُونَ نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتَمِرُونَ

ما و شما که زایل نشده ایم ما و شما چنان بودیم که ما امر می کردیم و شما هم اجابت و عمل می کردید.

* حَتّی إِذا دارَتْ بِنا رَحَی الإسْلامِ

تا اینکه به وسیله ما چرخ اسلام به گردش درآمد یعنی دین حق پیروز شد.

* وَ دَرَّ حَلَبُ الْأَيّامِ

و برکات روزگار مثل شیر خوردنی جریان پیدا کرد و زیاد شد. یعنی اسلام موجب بهره برداری شما شد حضرت می خواهد بگوید آیا اینها غیر از نتایج رهبری پدر من و جنگاوری شوهر من بود؟ این نعمتها همه از ناحیهٔ ما بود.

ص: ۱۳۱۰۰

* وَ خَضَعَتْ نُعَرَهُ الشِّرْكِ (یا ثَغَرَهُ الشِّرْكِ)

و بینی شرک (یا سینهٔ شرک) به خاک مالیده شد و به ذلّت درآمد.

* وَ سَكَنَتْ فَوْرَهُ الإِفْكِ وَ هَدَأَتْ دَعْوَهُ الْهَرْجِ وَ اسْتَوْسَقَ نِظامُ الدِّینِ

و طغیان فریب و دروغ ساکت شد و آتشهای کفر خاموش گردید. موج فتنه آرام گرفت و نظام حکومت الهی برقرار شد. همهٔ اینها به واسطهٔ ما اهل بیت بود، اشاره به این که حکومت به دست پدر و شوهرم به پا شد.

* فَأَنّیٰ جُزْتُمْ (یا حُرْتُمْ) بَعْدَ الْبیانِ

بعد از همهٔ اینها حال چه شد که مجرم هستید یعنی بعد از این که حق روشن شد چرا این همه جُرم می کنید (یا متحیرید یعنی از چه چیز متحیر شده اید)؟ با تلاشهای پیغمبر(ص) و تحمل سختی ها توسط علی(ع) اسلام استقرار یافت، شما هم که حامی آن بودید، حال پیغمبر(ص) وفات کرده است، پس چه شد که شما دست از دین و حمایت از حق برداشتید؟

در مورد این که دلیل این عقب نشینی انصار چه بود می توان در یک کلمه گفت فقط راحت طلبی و حبّ نفس. بنابراین دقت کنید، نکند ما هم در یک مرتبه مصداق فرمایشات حضرت زهرا(س) باشیم؟ زیرا آنچه حضرت می فرماید که فقط اختصاص به آن گروه ندارد. نکند ما هم گاه حالی به حالی می شویم و پایداری نمی کنیم و همین که کمی از آرامش و رفاه جانی و مالی ما ساییده شود دست از حق و حقیقت برمی داریم و به سراغ راحت طلبی می رویم؟ آیا ما حاضریم برای اسلام، پیغمبر اکرم(ص)، علی(ع)، زهرا(س) و... بایستیم و مقاومت کنیم یا این که به محض اینکه یک ذرّه به امور مادّی و شکمی مان لطمه بخورد همه چیز یادمان می رود؟ آیا حاضریم کمی به شهوت و رفاه و امور دنیوی مان لطمه بخورد امّا در راه دفاع از نظام حکومت اسلامی ایستادگی کنیم؟

گروهی کـه مخـاطب حضـرت(س) در آن مجلس بودنـد بـه حکـومت اسـلامی حقیقی پُشـت کرده بودنـد. آن هم برای لطمه نخوردن به منافع شخصـی و رفاه دنیوی، به هر حال هر یک از ما بایـد بیندیشـد که وضـعش چگونه است و تا چه حد مصداق فرمایشات حضرت(س) است.

* وَ أَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الإعْلانِ وَ نَكَصْتُمْ بَعْدَ الإقْدامِ وَ أَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الإيمانِ

و شـما بعـد از اعلان حق آن را پنهان کردیـد و بعـد از اقـدام، به گذشـته خود رجوع کردیـد و بعد از ایمان آوردنتان مشـرک شدیـد. حضـرت همچنـان به مسـئله عقب نشـینی انصـار از حق اشـاره می کنـد و می گویـد شـما که قبلاً به طور علنی خلافت علی(ع) را در غـدیر پـذیرفته بودیـد و بیعت کردیـد، پس چرا الآـن پنهـان کاری می کنیـد و می پوشانیـد و چرا بعـد از ایمان، دوباره مشرک شدید. در مورد شرک لازم است توضیحی داده شود. در معارف اسلامی یک اصل عقلی داریم که انسان سلطهٔ هیـچ موجودی غیر از خـدا را نبایـد بپـذیرد، یعنی فقط بایـد مطیع خداونـد باشد که خالق انسان است و این اصل عقلی و قانون است که چون خداونـد بر انسان مالکیت حقیقیه دارد انسان باید صـرفاً مطیع او باشد، حال اگر خداوند به انسان امر کرد که از شخص خاصّی اطاعت کن در اینجا انسان باید از آن شـخص اطاعت کند، امّا در واقع اینجا هم اطاعت از خداست و امر او، نه اطاعت از شخص. لذا در مورد اطاعت از انبیاء و اولیاء می گوییم اطاعت انسان از اینان همان اطاعت از خداست و بس.

* مَنْ اَطاعَكُمْ فَقَدْ اَطاعَ اللّه

هر که از شما انبیاء و اولیاء اطاعت کند همانا از خداوند اطاعت کرده است.

ص: ۱۳۱۰۲

حال اگر انسان مطیع خدا در اطاعت بود نام آن را توحید در اطاعت می گذاریم یعنی توحید در سلطه پذیری. همان طور که توحید در ذات و صفات و عبادت هم داریم. حال در توحید در اطاعت اگر انسان خودش را در سلطهٔ غیرخدا و غیر آن که خدا به اطاعت او امر کرده قرار داد، این انسان مشرک است به این معنا که شرک در اطاعت دارد. این شرک در ذات و صفات نیست بلکه معنای خاصی از شرک است که همان شرک در اطاعت است. حضرت زهرا(س) می فرماید شما در غدیرخم به امر الهی سلطه و ولایت و خلافت علی(ع) بعد از پیغمبر(ص) را پذیرفتید. پیغمبر(ص) هم از ناحیهٔ خداوند مأمور بود که شما را رهبری کند و شما هم موظف بودید که به حکم اَطیعُوا اللّهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ(۱) از او اطاعت کنید. بعد خداوند به پیغمبر(ص) فرمود که علی(ع) را معرفی کن تا بعد از تو، از او اطاعت کنند و شما هم در غدیرخم پذیرفتید. حال چون عهد خود را شکستید پس دچار شرک در اطاعت خدا شده اید و این همان معنای اَشْرَکْتُمْ بَعْدَ الإِیمان است نه آن شرک اصطلاحی که معمولاً همراه با کفر مطرح می شود و عبارت بعد حضرت نیز اشاره به همین معنا دارد.

شرح خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها جلسه چهاردهم

شرح خطبه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

جلسه چهاردهم ؛ ۷۴/۸/۱۸

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محّمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

حضرت زهرا(س) در ادامه می فرمایند:

* بُؤْساً لِقَوْمٍ نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ

بدا به حال گروهی که پیمانها یا قسم های خود را شکستند پس از آنکه پیمان بسته بودند.

* وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدؤُوکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ اَلا تُقاتِلُونَ...

تصمیم گرفتند که پیغمبر را از مدینه بیرون کنند و اینان توطئه را علیه شما آغاز کردند.

* أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّهُ اَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ اِنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ(۲)

آیا از آنها می ترسید حال آنکه خداوند سزاوارتر است که از او بیمناک شوید اگر مؤمن باشید. این عبارت حضرت عیناً آیهٔ قرآن کریم است. حضرت به خوبی مسئلهٔ خیانت یهود را بر جریان سقیفه تطبیق می دهند و این خیانت سردمداران سقیفه را نظیر همان خیانت اهل یهود مدینه می دانند. یهود می خواستند پیغمبر را از مدینه بیرون کنند اینها هم می خواهند پیغمبر را از صحنه خارج کنند، بحث شخص حضرت علی(ع) و شوهر من نیست، بحث عدم اطاعت از کسی است که پیغمبر او را از ناحیهٔ خدا برای خلافت معرفی کرده بود. پس علی(ع) را از خلافت دور کردن در واقع حضرت رسول اکرم(ص) را از صحنه خارج

کردن است.

گرایش به راحت طلبی،

علّت اصلی عدم حمایت از حق

* أَلا وَ قَدْ أَرىٰ أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ

ص: ۱۳۰۸۸

۱- (۵). آل عمران /۳۲.

۲- (۱). توبه /۱۳.

همانا می بینم که شما در راحت طلبی و خوشگذرانی فرو رفته اید. یعنی حالت روحی شما عوض شده و رفاه طلب شده اید. حضرت(س) در اینجا به آن مسئلهٔ اصلی که باعث عقب نشینی این گروه شده اشاره می کند. یعنی شما جنگاوران مسیر را عوض کردید و حالتان تغییر یافته است، رو به راحت طلبی آورده اید، جاذبه های دنیایی شما را به خود جذب کرده است و از فداکاری در راه حق دست برداشته اید. همیشه همین طور است. در روزگار خود ما هم بسیار بودند مخلصان و متدینینی که از اوّل با انقلاب بودند امّا پس از مدتی آن روحیه ها را از دست دادند و یکسر به دنبال مسائل مادّی رفتند و تسلیم نفس شدند.

وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ وَ أَغْواهُمْ عَلَيْهِ

و شما دور کردید آن که را که سزاوار به امر و نهی بود. بسط به معنای امر، و قبض به معنای نهی است. یعنی شما کسی را که اوّلاً توانایی در حکومت اسلام داشت و ثانیاً آشنا به موازین اسلام و احکام الهی بود و ثالثاً از طرف خدا منصوب بود از صحنه دور کردید. این کلمه اَحَقُّ در اینجا به معنای صفت تفضیلی نیست، یعنی این طور نیست که دیگران هم سزاوار بودند و او سزاوارتر بود، بلکه به معنای مطلقاً سزاوار است. یعنی فقط او سزاوار بود نه هیچ کس دیگری، و آنها که سر کار آمدند صلاحیت کار ندارند.

* وَ خَلَوْتُمْ بِالدِّعَهِ وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضِّيقِ بِالسَّعَهِ(۱)

شما با راحت طلبی خلوت کردید و نجات دادید خودتان را از تنگی و مضیقه به سوی وسعت و آسایش و راحتی. یعنی راحت طلبی و بی تفاوتی شما زمینه ساز این خیانت شد. شما دیدید که پای اقامهٔ حق ایستادن رنج کشیدن دارد، مکافات و درگیری دارد پس تصمیم گرفتید که خودتان را از این تنگنا نجات دهید و به راحتی و خوشگذرانی خودتان برسید. بنا بر نقل متن یعنی طرفداری از حق درگیری و فشار دارد شما از این تنگنا به سوی وسعت و راحت طلبی پناه بردید، و بنا بر نقل احتجاج مراد از ضیق باطل، و مراد از سعه حق است.

۱- (۲). در احتجاج طبرسی: و نجوتم بالضّيق من السّعه.

* فَمَحَجْتُمُ الَّذی وَعَیْتُمْ وَ دَسَعْتُمُ الَّذی تَسَوَّغْتُمْ

پس آنچه را که حفظ می کردید دور انداختید و آنچه مثل غذای گوارا خورده بودید بالا آوردید. یعنی حقیقت را پذیرفته بودید امّا شکم روح شما طاقت این حقیقت را نداشت چون حفظ آن همراه با تحمّل سختیهای جسمی بود لذا آن را بیرون آوردید و دور انداختید.

چقدر تعبیرات زیباست. حضرت می فرماید روح شما ایمان به حق را پذیرفته بود و ایمان در شما مثل غذای گوارایی تعبیه شده بود امّا با این کارتان آن را استفراغ کردید و بیرون انداختید. اما بدانید که:

* فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمیعاً فَإِنَّ اللّهَ لَغَنی حَمیدٌ(۱)

اگر شما و هر چه انسان روی زمین است همه با هم کافر شوید، خدا از همه بی نیاز و ستایش شده است.

حضرت از ابتدای خطبه از خلقت و مبدأ آن شروع کرد و یکی یکی مسائل اعتقادی و مسئلهٔ ظهور اسلام و... را مطرح کرد و گفت شما دست از حمایت حق کشیده اید با این که امکانات و نیروی انسانی هم دارید. حال ممکن است کسی سؤال کند آیا حضرت می دانست که این جماعت با این خطبه و این سخنان هم تکانی نمی خورند یا نمی دانست؟ عبارت بعدی حضرت دقیقاً نشان می دهد که حضرت تا چه اندازه نسبت به این مردم و اعمالشان و آینده شناخت دارد.

* أَلا وَ قَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ هذا عَلی مَعْرِفَهٍ مِنّی بِالْخَذْلَهِ الَّتی خامَرَتْكُمْ وَ الْغَدْرَهِ الَّتِی اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُكُمْ

من گفتم آنچه گفتم در حالی که شناخت داشتم که یاری نکردن با شما آمیخته شده و می دانستم که سخنان من در شما اثر ندارد چون شما را می شناسم که نسبت به ارزشهای معنوی بی تفاوت شده و در رفاه مادّی فرو رفته اید و بی وفایی همچون لباس، دلهای شما را در خود جای داده است. شعار به لباس چسبیده به تن می گویند. حضرت می فرماید ترک وفا شعار شما شده و سویدای درون شما گردیده و شما اهل کمک کردن به حق نیستید و بی وفایی مثل لباس زیر که به تن می چسبد به روح شما چسبیده است. حال سؤال اینجاست که اگر حضرت می دانستند این سخنان تأثیری در آن مردم ندارد پس چرا این همه سخن و این مجلس باعظمت؟ حضرت(س) در پاسخ به این سؤال می فرماید:

۱- (۳). ابراهیم /۸. البته در آیه إن تكفروا آمده است.

* وَ لکِنَّها فَیْضَهُ النَّفْسِ وَ نَفْثَهُ الْغَیْظِ وَ خَوَرُ الْقَناهِ

امّا اینها را گفتم بخاطر جوشش روحم، بخاطر سوزش دل من و برای کُند شدن و از کار افتادن سرنیزه.

خَور یعنی شکستگی، ضعف و کندی. اشاره به این که اگر انسان عملاً ـ نتواند از حق دفاع کند و از دستش کاری برنیاید آنجاست که باید با زبان گویایش حق را آشکارا مطرح کند گر چه توان به پا داشتن آن را نداشته باشد و نباید ساکت بنشیند و تماشاگر باشد. بنابراین حضرت می گوید دستم از مبارزه با ظالم و طرفداری از حق خالی بود ولی زبانم که از کار نیفتاده است. این مطلب به مراتب نهی از منکر هم اشاره دارد که مؤمن حداقل به صورت زبانی باید اقدام به نهی از منکر کند هر چند از نظر عملی نتواند کاری انجام دهد.

* و بثّه الصّدر(۱)

و چون دیدم غصّه سینه ام را دارد می ترکاند. دقت کنید علی(ع) هم همین طور بود سر در چاه می کرد و درد دل می گفت. حضرت زهرا(س) می گوید آمدم در میان مهاجر و انصار حرفهایم را زدم. پس حضرت دو مسئله را مطرح می کند اوّل از جنبۀ روانی که درد دل است و دوّم:

* وَ تَقْدِمَهُ الْحُجَّهِ

و گفتم تا اتمام حجّت کرده باشم، یعنی ثانیا برای اینکه اگر عملاً نتوانستم اقامۀ حق کنم، حجّت را به صورت زبانی بر شما تمام کردم.

در اینجا به صورت خلاصه مطالب حضرت(س) را مرور می کنم:

۱ـ این حرفها را زدم تا کسی عذر نیاورد که نمی دانستم،

۱- (۴). در برخی نسخه ها: صدور.

۲ـ شنوندگان هم قادر بودند که از ظلم و خیانت جلوگیری کنند هم از نظر عِدّه و هم عُدّه ،

۳ـ از آنان هم خواسته شد که کمک کنند،

۴ـ راحت طلبی و دنیاطلبی آنان مانع آنان در دفاع از حق شد،

۵ـ من با این که توان عملی برای جلوگیری از ظلم نداشتم ولی با زبان طرفداری از حق کردم که آخرین حربهٔ من بود.

نتیجه:

ای موجودین و ای آیندگان در تاریخ بدانید و ثبت کنید که زهرا آنی از حق غفلت نکرد و از طرفداری نسبت به حق کوتاهی نداشت.

عاقبت غصب فدک و ثمرهٔ کوتاهی دونان و راحت طلبان

* فَدُونَکُمُوها فَاحْتَقِبُوها

حال این فدک. طنابش را محکم ببندید. یعنی فدک را می خواستید حال آن را محکم نگه دارید که عواقب و پیامدهای دنیوی و اخروی و معنوی به دنبال دارد. حقبْ طنابی است که زیر شکم شتر و روی بار می بندند و در فارسی به آن تنگ می گویند.

* دَبِرَةَ الظَّهْرِ نَقِبَهِ الْخُفِّ

پُشت این مَرکب مجروح و پای آن لنگ است. یعنی آن طور که می خواهید به شما سواری نخواهد داد، کنایه از این که شما به آن اهدافی که دارید نخواهید رسید.

* باقِیَهَ الْعارِ

و ننگ و عار آن باقی می ماند. یعنی شما نمی توانید روی این مطلب که آن را به زور غصب کرده اید سرپوش بگذارید و این خیانت شما در طول تاریخ باقی می ماند و این طور نیست که آیندگان همگی خیانت شما را درنیابند. این از نظر دنیا امّا از نظر آخرت هم:

* مَوْسُومَةً بِغَضَبِ اللّهِ الْجَبّارِ

و داغ غضب الهی هم همواره بر اوست. یعنی علاوه بر اینکه در طول تاریخ بر شما ننگ می ماند غضب الهی هم از ناحیهٔ غصب آن بر شما روی می نماید. داغ غضب خدا را، این فدك یا خلافت، بر خود دارد و پاک کردنی نیست.

* وَ شَنارِ الْأَبَدِ

و بعلاوه ننگ ابدی هم به همراه دارد.

* مَوْصُولَةً بِنارِ اللّهِ الْمُوقَدَهِ الَّتی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَهِ(۱)

و شما را می رساند به آتشی که خداوند روشن کرده و طلوع بر دلها می کند یا دلها از آن آگاه می شود. یعنی آتشی که دل سوز است نه پیکرسوز. بدین ترتیب حضرت علاوه بر آثار دنیوی، آثار اخروی این عمل آن گروه را هم بیان می کند.

* فَبِعَیْنِ اللّهِ ماتَفْعَلُونَ

پس بدانید شما در دیدگاه خدا دارید عمل می کنید. یعنی خدا همهٔ افعال شما را زیر نظر دارد.

* وَسَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَی مُنْقَلِبٍ یَنْقَلِبُونَ(۲)

و ستمکاران بزودی می فهمند که چه عاقبتی دارند. چقدر این تعبیرات و استفاده ها از قرآن کریم در خطبهٔ حضرت زیباست، و از معجزات آن حضرت به شمار می رود. حضرت بصراحت می گوید شما ظالم و ستمکارید و آنها را به عذاب الهی تهدید می کند نه اینکه تجویزی باشد برای کارهایشان، یعنی بروید تا عذاب کارهایتان را بچشید.

* وَ أَنَا ابْنَهُ نَذیرٍ لَکُمْ بَیْنَ یَدَی عَذابٍ شَدیدٍ

و من دختر پیامبر شما هستم که برای انذار شما از عذاب شدید، آمده بود.

اشاره به این که من همان کاری را که پدرم در انذار شما کرد با شما می کنم یعنی شما را انذار می دهم.

۱- (۵). همزه /۶ و ۷.

۲- (۶). شعرا /۲۲۷.

* فَاعْمَلُوا اِنّا عامِلُونَ(۱)

پس هر کاری می خواهید بکنید ما هم آنچه وظیفه داریم انجام می دهیم. دقت کنید حضرت می فرماید اِنّا یعنی ما اهل بیت، نمی گوید اَنَا که فقط معنی اش خود حضرت باشد، بلکه اشاره می کند که همهٔ ما اهل بیت به وظیفهٔ الهی مان عمل می کنیم. علی(ع) هم که ۲۵ سال سکوت کرد به وظیفه اش در حفظ اصل اسلام عمل کرد. پس حضرت می فرماید شما به کارهای شیطانی تان مشغول باشید ما هم کار رحمانی مان را می کنیم.

* وَ انْتَظِروا اِنّا مُنْتَظِرونَ(۲)

و شما منتظر باشید ما هم منتظر می مانیم. یعنی هر عملی عکس العملی و نتیجه ای در دنیا و آخرت دارد. پس صبر می کنیم تا ببینیم نتیجهٔ عمل شما چه خواهد بود و نتیجهٔ عمل ما چه.

در اینجا خطبهٔ حضرت زهرا(س) تمام می شود امّا ابن ابی قحافه برمی خیزد که به سخنان حضرت زهرا(س) پاسخ بدهد.

شرح خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها جلسه پانزدهم

شرح خطبه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

جلسه پانزدهم ؛ ۷۴/۹/۱

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محّمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

پاسخ ابوبکر

* فَأَجابَها اَبُوبَکْرٍ عَبْدُاللّهِ بْنُ عُثْمانَ

سپس ابوبکر شروع کرد به پاسخ دادن. نام ابوبکر عبداللّه و نام پدرش عثمان بوده.

اوّلاً باید توجه کرد که چرا ابوبکر پاسخ می دهد؟ همان طور که در ابتدای خطبه گفته شد حضرت زهرا(س) پس از اینکه به مجلس وارد شدند و نشستند ابتدا حمد الهی کردند اَلْحَمْدُلِلّهِ عَلی ما اَنْعَمَ و سپس ذکر شهادت و توحید و نبوت و معاد و بعد مسئلهٔ رحلت پیامبر اکرم(ص) و تا آخر خطبه و در هیچ جای خطبه هم خطاب ایشان به شخص خاصی نبود و در روایت هم آمده بود که ثُمَّ الْتَفَتَتْ(س) إلی اَهْلِ الْمجْلِسِ یعنی سپس به حضار مجلس توجه کردند و در جای دیگر هم در ضمن خطبه حضرت فرمود أَنْتُمْ عِبادَ اللّهِ یعنی باز هم مخاطب را جمع قرار دادند، امّا چرا ابوبکر پاسخ می دهد. علّت پاسخگویی ابوبکر این است که اولاً حضرت(س) مسئلهٔ غصب فدک را مطرح کرد و ضمیر هم مرجع خودش را پیدا می کند، ثانیاً حضرت(س) مسئلهٔ غصب خلافت را مطرح کرد و در هر دو مورد اصلاً اشاره و کنایه هم در کار نبود بلکه صراحت داشت که منظور

کیست، ضمن آنکه حضرت اشاره هم داشت که اینها از مهاجرین بودند که چنین کردند نه از انصار، پس معلوم می شود که چرا ابوبکر اقدام به پاسخ می کند.

ص: ۱۳۰۷۷

۱- (۷). هود /۱۲۱.

۲- (۸). هود /۱۲۲.

* يا بِنْتَ رَسُولِ اللّهِ لَقَدْ كانَ أَبُوكَ بِالْمُؤمِنينَ عَطُوفاً كَريماً رَؤوفاً رَحيماً وَ عَلَى الْكافِرينَ عَذاباً أليماً وَ عِقاباً عَظيماً

ابوبکر گفت: ای دختر پیغمبر، پدر تو نسبت به مؤمنین با عطوفت و بزرگی و رأفت و مهربانی برخورد می کرد و فقط در مقابل کفّار بود که به منزلهٔ عذاب دردناک و کیفری بزرگ بود.

گفتار ابوبکر اشاره داشت که تو هم باید مثل پدرت رئوف و مهربان باشی و با ما مهربانانه برخورد کنی.

عوام فریبی پاسخگو

در اینجا توجه کنید که ابوبکر چه شیوه ای را برای پاسخ انتخاب کرده است. همان طور که در طول خطبه دیدید حضرت زهرا(س) بحث استدلالی عقلی و شرعی حساب شده و ضمناً با حالت تهاجم به مردم که چرا نسبت به پایمال شدن حق بی تفاوت هستید ارائه کرد. طبیعی است کسی که در مقابل چنین حملهٔ محکم و استدلالی قرار بگیرد سعی می کند از موضعی ظاهراً اخلاقی وارد بحث شود و با این شیوه حضرت را خلع سلاح کند. ابوبکر این حرفها را زد تا در میان اجتماع، سخنان حضرت زهرا(س) را بی اثر کند یعنی برای پایمال کردن حق وارد شیوه ای می شود که من نامش را عوام مالی گذاشته ام. امروز هم با این شیوه روبرو هستیم. گاه کسی حق دیگری را ضایع و به او تعدّی و تجاوز می کند و بعد عده ای می آیند به مظلوم که می خواهد حقش را طلب کند می گویند «آقا از شما بعید است، این برخوردها شایستهٔ شما نیست. حالا این نفهمی کرده شما چرا این طور تند برخورد می کنید» با همین دو کلمه حق مظلوم را پایمال می کنند و تمام. یادم آمد زمانی مرحوم آقای مطهری رضوان الله تعالی علیه برای من نقل کرد که در یکی از روستاها یک سیّد عالمی بود، وقتی که این سیّد فوت کرد پسر او که به موازین شرعی هم وارد بود امّا ملبّس به لباس روحانیت نبود در امور ده گانه همکاری می کرد. مثلاً اگر در تقسیم آب یا امور دیگر اختلافی پیش می آمد این پسر سیّد وارد می شد و می ایستاد تا حق به صاحب حق برسد. مردم هم احترام سادات را داشتند. پس از مدتی برخی از این شیطانهای ده پیش خود فکر کردند که این طور که نمی شود که این پسر همیشه مزاحم ما باشد، نقشه کشیدند که او را ملبّس به لباس روحانیت می کنیم تا دیگر از این کارها نکند. بالاخره مجلسی گرفتند و با ذکر خدا پدر شما را رحمت کند و شما یادگار او هستی و ما هم غیر از شما کسی از اهل علم را نداریم به او لباس روحانیت پوشاندند و او هم در همان مسجد یا حسینیهٔ ده نماز جماعت می خواند. تا این که یک شب بعد از نماز که داشت برای مردم مسئلهٔ شرعی می گفت بچه ای آمد در گوشش چیزی گفت، یکدفعه مردم دیدند او بلند شد عبا و قبا و عمامه را گزاش زمین و بیل را برداشت و دوید. پرسیدند آقا کجا می روید؟ گفت فلانی دارد آب دیگری را می دزد. و بالاخره تسلیم این عوام مالی ها نشد. یعنی دید می گویند آقا این برخوردها شایستهٔ شما و لباس شما نیست. بلافاصله لباس را کنار گذاشت و اقدام کرد و فریب نخورد. به هر حال اینکه برخی از افراد وارد برخی مسائل می شوند و با یک موضع ظاهراً اخلاقی مانع احقاق حق می شوند از آن مصیبتهای روزگار است. مثلاً در باب نهی از منکر هم موضع اخلاقی و عوام مالی می گیرند حال آنکه نهی از منکر که تعارف بردار نیست.

در آن مجلس هم کسی که به پاسخ گویی حضرت زهرا(س) اقدام کرد این روش را انتخاب کرد یعنی شروع کرد از یک موضع نرم که شما دختر پیغمبر هستید، او مهربان بود، تندی نداشت و تنها با کفّار تندی داشت نه با مؤمنین. این کلام خود نوعی تعرّض به بیانات حضرت(س) است زیرا آن شخص می خواهد بگوید پیغمبر فقط به کفّار تندی داشت امّا حضرت(س) به مؤمنین تندی می کند. در حالی که ما هرگز اجازه نداریم به خاطر مسائل به ظاهر اخلاقی بگذاریم حق پایمال شود. تازه این مسائل در واقع اخلاقی هم نیست بلکه فریبهای شیطانی است. کجا اخلاق حقیقی اجازه می دهد ظلم شود یا حق قطعی و مسلّم پایمال شود یا معصیت صورت گیرد. پس بدانید آن کسی که با دستاویز قرار دادن مسائل اخلاقی می خواهد جلوی احقاق حق و نهی از منکر گرفته شود در واقع اهل اخلاق هم نیست بلکه یا فریب خورده است یا فریب دهنده.

ابوبکر در ادامه می گوید:

* إِذا عَزَوْناهُ وَجَدْناهُ أَبْاكِ دُونَ النِّساءِ وَ أَخاً لِبَعْلِكِ دُونَ الْاخِلاءِ آثَرَهُ عَلى كُلِّ حَميم وَ ساعَدَهُ عَلى الامرِ جَسيم لا حِبُّكُمْ اِلا سَعيدٌ وَ لاْيُغِضُكُمْ اِلا شَقِی وَ أَنْتُمْ عِتْرَهُ رَسُولِ اللّهِ الطَّيِّبُونَ وَ خِيَرتُهُ الْمُنْتَجَبُونَ عَلَى الْخَيْرِ اَدِلَّتُنا وَ إِلَى الْجَنَّهِ مَسالِكُنا وَ أَنْتِ يا خِيَرَهَ النِّساءِ وَ ابْنَهَ خَيْرِ الْأَنْبِياءِ صادِقَهٌ فی قَوْلِكِ سابِقَهٌ فی وُفُورِ عَقْلِكِ

اگر بخواهیم سنّت پدرت را جستجو کنیم، می بینیم که او پدر توست نه پدر زنهای دیگر، و او برادر شوهر توست نه سایر دوستان. پیامبر شوهر تو را بر همهٔ بستگان مقدّم می داشت و با او در هر امر بزرگی همراهی می کرد. دوست نمی دارد شما را مگر سعادتمند، و دشمن نمی دارد شما را مگر شقاوتمند. شما عترت پاک پیغمبر و برگزیدهٔ خدا هستید. شما راهنمایان ما بر خوبیها هستید و شما راهنمایی هستید برای ما بسوی بهشت. و تو ای بهترین زنان و دختر بهترین پیامبران، تو در گفتارت صادق هستی و در عقل و درایت از سابقین هستی.

ص: ۱۳۰۷۹

اگر در سخنان ابوبکر دقّت کنید چند مسئله معلوم می شود. اوّلاً از آنجا که حضرت زهرا(س) در بیاناتشان گفته بودند مگر من دختر پیغمبر شما نیستم؟ مگر غیر از من کسی از او باقی مانده است و مگر غیر از شوهر من کسی همراه و همرزم پیغمبر بود؟ و مگر شما به وسیلهٔ ما اهل بیت از جاهلیت کبری و دوران ذلّت بیرون نیامدید؟ و... لذا ابوبکر همهٔ این مطالب را تأیید می کند و این نیز شیوهٔ دیگری برای پایمال کردن حق است. فرض کنید دو نفر با هم دعوا کنند یک طرف با تندی و درشتی برخورد کند امّا طرف دوّم که ظالم است بجای تندی شروع کند به اینکه هر چه شما می گویید درست است ما که حرفی نداریم، امّا در ظاهر و فقط برای شعار و عوام فریبی و به این صورت گویی آب سردی بر همهٔ حرارت و تندی طرف مظلوم می ریزد و مسائل را به نفع خودش مطرح می کند. در این شیوهٔ شیطانی، ظالم معمولاً از میان ادعاهای مظلوم چند ادعا را که قابل انکار نیست و مهم نیست انتخاب می کند و به آنها اقرار می کند بعد هم آرام آرام مسائل اصلی را به حاشیه می برد. این سیاست شیطانی در هر عصری روی می دهد. یعنی ظالم همیشه همهٔ حقایق را انکار نمی کند چون در این صورت هر آدم معمولی هم می فهمد که او باطل است و در نتیجه او را از صحنه بیرون می کنند پس می آید چند مسئلهٔ حق را که در درجهٔ اوّل اهمیت هم نیست مطرح می کند، برای اینکه یک حق را که خیلی اهمیت دارد پایمال کند. این شیوه یعنی ابتدا جوّ را آرام کردن و در دست گرفتن بعد برای هدف خودش با اقرار به برخی مطالب صحیح یک مطلب باطل را جا انداختن و یک حق را پایمال کردن. معمولاً بازیگران سیاسی و شیطان صفتها از این شیوه استفاده می کنند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه وقتی به این عبارت می رسد می گوید: «خودم از علی بن فارقی که مدرّس مدرسهٔ غربی در بغداد بود پرسیدم: آیا فاطمه در آنچه می گفته است، راستگو بوده است؟ گفت: آری. گفتم: چرا ابوبکر فدک را به او که راست می گفته است، تسلیم نکرده است؟ خندید و جواب بسیار لطیفی داد که با حرمت و شخصیت و کمی شوخی کردن او سازگار بود. گفت: اگر آن روز به مجرّد ادّعای فاطمه فدک را به او می داد، فردای آن روز می آمد و خلافت را برای همسر خویش مدّعی می شد و ابوبکر را از مقامش برکنار می کرد و دیگر هیچ بهانه ای برای ابوبکر امکان نداشت، زیرا او را صادق دانسته بود و بدون هیچ دلیل و گواهی فدک را تسلیم کرده بود. و این سخن درستی است»(۱) البته این نظر ابن ابی الحدید یا آن استاد است امّا اگر از من بپرسید می گویم اینطور نیست زیرا بحث امروز و فردا نبود. حضرت(س) در همان روز بصراحت خلافت را هم مطرح کرد و اصلاً از نظر حضرت(س) فدک و خلافت به هم مربوط و متصل بودند نه جداجدا. بلکه علت اصلی برخورد ابوبکر و سخنان به ظاهر نرم او آن سیاست فریبکارانه بود تا جوّ را کنترل سازد و بتواند حکومت کند. در باب حکومت در روایتی آمده است که اگر کسی بخواهد حق محض را حاکم کند برای ذائقه بعضی ها تلخ است و اگر کسی بخواهد باطل محض را حاکم کند باز هم تلخ است، یعنی فطرت بشر باطل محض را نمی پذیرد پس ناچار باید اموری را با آن باطل توأم کنی تا فطرت بشر آن را بپذیرد. یکی از دوستان اهل علم روایتی را از امام محمدباقر(ع) برای من نقل کرد که احتمالاً ـ در کتاب سیّد نعمه اللّه جزایری (رض) است که از حضرت سؤال می کنند چه شد که امیرالمؤمنین علی(ع) که حکومت حقّه بود در عرض چهار سال و چند ماه که حاکم بود این همه جنگ کرد آن هم نه با کفّار بلکه با مسلمین با اینکه همین مسلمانها علیه عثمان هم قیام کرده بودند. امام باقر(ع) فرمود: علت این بود که علی(ع) از نظر حکومتی حق محض بود و می خواست مُرّ و حقیقت خالص و صریح را عمل کند و حضرت باطل را قاطی حق نمی کرد، امّا عثمان چنین نبود و در حکومت عثمان باطل محض حاکم بود و حاضر نبود حتی مقداری حق هم داخل کند، امّا در حکومت آن دو نفر اوّل حق و باطل به هم آمیخته بود و لذا به ظاهر با ذائقهٔ بشر هم هماهنگ بود و آنها حکومت کردند.

ص: ۱۳۰۸۱

۱- (۱). عبارت ابن ابی الحدید در جلد ۱۶ شرح نهج البلاغه ــ چ مصر، صفحهٔ ۲۸۴ چنین است: «و سألت علی بن الفارقی مدرّس المدرسه الغربیه ببغداد، فقلت له: أکانت فاطمه صادقه؟ قال: نعم، قلت: فلم لم یدفع إلیها أبوبکر فَدَک و هی عنده صادقه؟ فتبسّم، ثمّ قال کلاما لطیفا مستحسنا مع ناموسه و حُرمته و قلّه دعابته. قال: لو أعطاها الیوم فَدَک بمجرّد دعواها لجاءت إِلیه غداً وادّعت لزوجها الخلافه، و زحزحته عن مقامه، و لم یکن یمکنه الاعتذار و الموافقه بشی ء؛ لأنه یکون قد أسجل علی نفسه أنّها صادقه فیما تدّعی کائنا ما کان من غیر حاجه إِلی بیّنه و لاشهود؛ و هذا کلام صحیح.»

به هر حـال صـریح بگـویم من از روایت این طـور برداشت کردم که مردم نه حق محض می خواهنـد نه باطـل محض. در بـاب حکومت مردم اینها را مخلوط با هم می خواهند چون با ذائقه شان جور درمی آید.

به هر حال ابوبکر بعد از اینکه کمی جوّ را آرام کرده می گوید:

* غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكِ وَ لامَصْدُودَةٍ عَنْ صِدْقِكِ

یعنی تو نباید از حقّت منع بشوی و هیچکس هم نباید حرفهای تو را رد کند.

ببینیـد این حرفهـا همه توخالی و شـعار محض است، همین طور شـعار ردیف می کنـد تا بعـداً کار خودش را در غصب فـدک توجیه کند. خدا شاهد است که هر وقت عبارات این افراد را می خوانم کسل می شوم، گویی ظلمتی به سـراغم می آید. اصـلاً صمیمیت و صـفای باطن آدمی با این عبارات ظاهراً زیبا و باطناً شـیطانی از بین می رود. آدم متأثر می شود که چه شـد که آن حکومت اسلامی با این ظلمتها آمیخته شد و کار حکومتها به بازیگری و بنداندازی و... کشید؟

اهمیت تقوای الهی و رسوخ ایمان در قلب

البته علّت روشن است و آن رسوخ نکردن ایمان در قلب است. یعنی این عبارات همه لقلقهٔ زبان است. اُوصیکُمْ عِبادَاللّهِ بِتَقْوَی اللّهِ بدانیـد وقتی تقوای الهی نباشـد، وقتی این تصـدیقها به دل آدمی وارد نشود، وقتی دل انسان به روی خدا باز نشود روزگار آدم چنین می شود. ممکن است کسـی یـک عمر نمـاز بخوانـد، روزه بگیرد، ظواهر را رعـایت کنـد، امـا قلب و دل او بی خبر باشـد، آن وقت اگر صـحنهٔ آزمایشـی پیش آمـد و حادثه ای روی داد می بینید عجب مُهری در دل داشت که او را غافل کرده بود. بنـابراین آدمی بایـد کوشـش کنـد که این عبـادات و طاعـاتش را وارد دل کنـد و دل صـفا و جلاـ بگیرد نه اینکه موجب کدورت شود. امّا به شـما بگویم آن چیزی هم که ما را به صـفای قلب و دل می رساند، توسّل به اولیای خداست، وابسـتگی به آنهاست و اینکه انسان در خلوتش با خدا با صفا باشد.

ص: ۱۳۰۸۲

توجیه ابوبکر در غصب فدک

بازگردیم به بحث خودمان. ابوبکر پس از استفاده از آن شیوه وارد ادعاهای خودش می شود و می گوید:

* وَاللّهِ ما عَدَوْتُ رَأْی رَسُولِ اللّهِ وَ لاعَمِلْتُ اِلا بِإِذْنِهِ وَ أَنَّ الرّائِدَ لایَکْذِبُ أَهْلَهُ وَ إِنّی أُشْهِدُ اللّهَ وَ کَفی بِهِ شَهیداً أَنّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ(ص) یَقُولُ: «نَحْنُ مَعاشِرَ الْأَنْبِیاءِ لانُوَرِّثُ ذَهَبا وَ لافِضَّهً وَ لا داراً وَ لاعِقاراً وَ اِنَّما نُوَرِّثُ الْکُتُبَ(۱) وَ الْحِکْمَهَ وَ الْعِلْمَ وَ النُّبُوَّهَ وَ ما کانَ لَنا مِنْ طُعْمَهٍ فَلِوِلِی الْأَمْرِ بَعْدَنا إنْ یَحْکُمَ فیهِ بِحُکْمِهِ

ابوبکر می گوید: به خدا سوگند که من از رأی پیغمبر اکرم(ص) تجاوز نکردم و عمل نکردم مگر به اذن و اجازهٔ آن حضرت (اشاره به این که کار من با اجازهٔ پدرت بود) و پیشرو هیچوقت به اهل خودش دروغ نمی گوید (یعنی من پیشروی شما هستم در راهبری، جالب است که ابوبکر وسط دعوا نرخ هم تعیین می کند) و من خدا را گواه می گیرم و گواهی خداوند کافی است که من شنیدم پیغمبر(ص) می فرمود: ما گروه پیامبران، طلا و خانه و زمین و وسایل زندگی برای کسی به ارث نمی گذاریم و ما کتاب و حکمت و علم و نبوّت را به ارث می گذاریم و آنچه را که از وسایل زندگی داریم بعد از ما از آنِ ولی امر مسلمین است در صورتی که احکام او احکام الهی باشد.

عِقار به معنی ملک ثابت و طُعمِه عبارت از آن چیزهایی است که در زندگی از آن استفاده می کنند یعنی وسائل زندگی.

وقتی انسان در این سخنان ابوبکر دقت می کند می بیند او بعد از آن شیوه که قبلاً گفتم در اینجا به پیغمبر آن حدیث جعلی را نسبت می دهد و می گوید من به رأی پیغمبر عمل کردم. ضمناً در وسط دعوا نرخ هم تعیین می کند که زمامدار که به اهلش دروغ نمی گوید که اشاره ای هم به خودش دارد و می گوید خلیفهٔ مسلمین که دروغ نمی گوید! یعنی ادعا و دلیلش یکی است! در اینجا چند نکته معلوم می شود:

ص: ۱۳۰۸۳

۱- (۲). در نسخهٔ دیگر: الکتاب.

اوّل

ـ ابوبکر می خواهد به آن جمله که حضرت(س) به او فرمودند که «با این که فرزندان پیامبران ارث می برند و همهٔ فرزندان مسلمین هم از پدرشان ارث می برند، چطور شد که تو از پدرت ارث ببری ولی من نبرم؟» پاسخ دهد امّا نتوانست از قرآن پاسخی به حضرت(س) بدهد لذا به حدیث جعلی متوسّل شد و گفت من سر خود این کار را نکردم و رفت به سراغ پیغمبر(ص) چون دید استدلال قرآنی حضرت زهرا(س) دندان شکن است لذا حدیث را جعل کرد. امّا چرا می گوییم حدیث را جعل کرد؟ زیرا حضرت زهرا(س) بعداً به ابوبکر می فرماید تو به پدر من نسبت دروغ دادی.

دوّم

ـ اگر این حدیث از پیغمبر باشد باید دیگران بخصوص اهل بیت آن را شنیده باشند و حتماً به اهل بیت گوشزد شده باشد زیرا به آنان مربوط می شود. امّا چطور شد که این حدیث را ابوبکر شنیده بود امّا پیغمبر به یگانه دخترش که تنها میراث بَرِ نَسَبی او بود نگفته بود؟ از تعبیر خودِ ابوبکر هم جعلی بودن حدیث معلوم می شود. زیرا ابوبکر اوّل می گوید من دروغ نمی گویم، پس معلوم می شود قصد جعل داشته است و بعد هم قسم می خورد و خدا را گواه می گیرد، پس معلوم می شود در تنگنای بدی قرار گرفته بود.

سوّم

ـ بر فرض که پیغمبر اکرم(ص) چنین چیزی فرموده بود، آیا ابوبکر به خانهٔ دخترش و دختر عمربن خطاب رفت تا وسایل و کاسه و بشقاب آنها را بگیرد و بالاتر از آن آیا لباس آنها را که جزو نفقه بود و بعد از مرگ زوج جزو ماترک و میراث می شود از تن آنها درآورد؟

ص: ۱۳۰۸۴

چهارم

ـ ابوبکر در اینجا مطلبی را که حضرت(س) فرمودند به حسب روایات با مطلب دیگری که خود ابوبکر گفته بود خلط و مغالطه کرد. پیامبر اکرم(ص) فرموده بود که انبیاء مثل زمامداران دنیا نیستند که اموال بیت المال را بردارند و به نام خودشان کنند و وقتی از دنیا رفتند ثروت انباشته ای از اموال مردم برای ورثهٔ خود بگذارند و اگر کسی چنین کند آن حاکم بعدی اگر عادل باشد این اموال را باید مصادره کند. یعنی بحث در تفاوت مشی انبیاء و زمامداران است نه اینکه انبیاء برای فرزندانشان خانه و وسایل خانه به ارث نمی گذارند و بعد در مورد امّت تأکید بر این است که آنچه انبیاء برای امّت باقی می گذارند امور معنوی و کتاب و حکمت است، یعنی پیامبران برای امت خود مال و دارایی به ارث نمی گذارند، بلکه معنویت و علم و حکمت باقی می گذارند. اینجا باز هم مغالطهٔ ابوبکر مشخص شد که چگونه از این مطالب برداشت می کند که ما هر چه از پیغمبر باقی ماند مصادره می کنیم.

لذا پیامبر اکرم(ص) با دیدی که داشتند در حیات خودشان فدک را به حضرت زهرا(س) بخشیدند تا فدک جزء ماترک محسوب نشود.

پنجم

ـ ابوبکر خودش را لو داد و مُشت خودش را باز کرد که اگر ما این کار را نمی کردیم نمی توانستیم به مَرکب خلافت سوار شویم چون می گوید آنچه باقی می ماند برای ولی امر بعد است. اشاره به این که ما بایستی این کار را می کردیم تا جلوی خلافت شوهر تو را بگیریم و فدک را پشتوانهٔ خلافت خودمان قرار دهیم.

ششم

ـ ابوبکر با زیرکی در میانهٔ دعوا نرخ هم تعیین می کند و می گوید من ولی امر مسلمین هستم و می گوید وَ مٰا کٰانَ لَنٰا مِنْ طُعْمَةٍ فَلِوَلِي الْأَمْرِ... و دارد پایهٔ خلافت خودش را هم ضمناً محکم می کند. در اینجا بدون اینکه صریحاً بگوید در واقع پشتوانهٔ حکومت اهل بیت را از آنها گرفته است و برای تطهیر خودش ادعای تازه ای مطرح می کند و می گوید:

ادعای اجماع مسلمین در غصب فدک

* وَ قَدْ جَعَلْنا ما حاوَلْتِهِ فِی الْکُراعِ وَ السِّلاحِ یُقاتِلُ بِهِ الْمُسْلِمُونَ وَ یُجاهِدُونَ الْکُفّارَ وَ یُجادِلُونَ الْمَرَدَةَ الْفُجّارَ وَ ذلِکَ بِإِجماعٍ مِنَ الْمُسْلِمینَ لَمْ أَتَفَرَّدْ بِهِ وَحْدی وَ لَمْ أَسْتَبِدَّ بِما کانَ الرَّأی عِنْدی(۱)

ابوبکر می گوید: ما این فدک را که از شما گرفتیم برای تهیّهٔ اسلحه و اسب قرار دادیم تا مسلمین را مجهّز کنیم تا با کفّار جهاد کنند و متجاوزین را سر جای خود بنشانند. و من این کار را هم سر خود که نکردم بلکه به اجماع مسلمین عمل کردم.

در این قسمت هم چند نکته واضح است. اوّل اینکه برای عوام فریبی می گوید ما فدک را پشتوانهٔ جهاد اسلامی قرار دادیم. این را می گوید تا مردم دچار اشتباه شوند و به غاصبان حق بدهند. دوّم اینکه می گوید من این کار را به اجماع مسلمین کردم. جالب است حضرت زهرا(س) به قرآن و احکام الهی استناد کرد امّا ابوبکر در پاسخ قبلاً گفت به حدیثی که از پیغمبر شنیدم عمل کردم، اینجا می گوید به اجماع مسلمین عمل کردم، در حالی که اولاً حضرت زهرا(س) گفت مستند قرآنی عمل تو چیست؟ با اجماع مسلمین که نمی شود حکم قرآن را زیر پا گذاشت ضمن آنکه در تاریخ اصلاً ذکری از این که برای گرفتن فدک اجماعی و جلسه ای بوده نیامده است رأیی هم از کسی گرفته نشده. مگر این که منظور از اجماع همان اجماع از نوع سقیفه ای باشد. بله در سقیفه هم پنج نفر نشستند و رأی به او دادند، بعد هم شمشیر کشیدند و از مردم و اصحاب خواستند که بیعت کنید و گرنه گردنتان را می زنیم. امروز حداقل زمامداران دنیا یک انتخاباتی ظاهری برگزار می کنند بعد با تبلیغات مردم را می کشانند تا رأی بدهند، امّا اسلحه که به گیجگاه مردم نمی گذارند که بیایید رأی دهید و الا شما را می کشیم. یعنی به هر حال نوعی اجماع عمومی حاصل می کنند، امّا در سقیفه که این طور هم عمل نکردند بلکه با زور شمشیر و سرنیزه از مردم بیعت گرفتند. البته برای غصب فدک حتی همین پنج نفر هم رأی ندادند بلکه فقط ابوبکر بوده و یکی دو نفر از همکارانش، آن وقت در این جلسه ادعای اجماع مسلمین می کند. اگر این عوام فریبی نیست پس چیست؟ آیا جز این است که دروغگو کم حافظه می شود؟ امّا به همینها هم قناعت نمی کند و به حضرت زهرا(س) می گوید:

۱- (۳). نسخهٔ دیگر: بما کان الرأی فیه عندی.

هذه حالی و مالی هی لک و بین یدیک لانزوی عنک و لاندّخر دونک

این موجودی من و وضع من است و هر چه دارم پیشکش شما باشد. من مالم را از شما دریغ نمی کنم و نمی خواهم آن را برای غیر شما ذخیره کنم. با این نوع حرفها مردم عوام همیشه گول می خورند و فریب ظاهر را می خورند، در حالی که آداب اسلامی و اخلاقی آن گاه پسندیده است که حقوق اسلامی رعایت شود یعنی حق شرعی دیگران ادا شود نه این که حق کسی به ظلم گرفته شود بعد مظلوم را با توصیه های اخلاقی و انسانی از پیگیری طلب حق مشروعش بازدارند. مثل این است که کسی واجباتش را ترک کند، نمازهای یومیه را نخواند بعد شب بلند شود بگوید یا قُدّوس اِرحَم، این یعنی تضییع کردن احکام الزامی زیر پوشش احکام غیرالزامی. و این همان عوام مالی است که قبلاً توضیح داده شد. ابوبکر سپس می گوید:

* وَ أَنْتِ سَیِّدَهُ اُمَّهِ أَبیکِ وَ الشَّجَرَهُ الطَّیِّبَهُ لِبَنیکِ لایَدْفَعُ ما لَکِ مِنْ فَضْلِکِ وَ لانُوضَعُ مِنْ فَرْعِکِ وَ أَصْلِکِ حُکْمُکِ نافِذٌ فیما مَلَکَتْ یَدای فَهَلْ تَرینَ أَنْ أَخالِفَ فی ذلِکَ أَباکِ؟

و تو سرور امّت پدرت و درخت پاک فرزندانت می باشی، کسی منکر فضیلت شما نیست و من از اصل و فرع شما نمی گذرم (یعنی احترامت را نگه می دارم) حکم شما نافذ است امّا فقط نسبت به آنچه من در دست خود دارم. حال آیا شما می بینی که من در مورد این امر فدک با پدر شما مخالفت کردم؟

دقت کنید اولاً باز هم همان ظاهرسازی و احترام های بی پشتوانهٔ دروغین تکرار می شود و چگونه با تعارفات توخالی نسبت به اموال خودش می خواهد مسئله را ماست مالی کند. ثانیاً حضرت زهرا(س) گفت تو مخالفت با خدا و کتاب خدا کردی امّا باز هم ابوبکر در پاسخ مسئله را به شخص پیغمبر(ص) برمی گرداند و می گوید آیا من با پدر تو مخالفت کرده ام؟

ص: ۱۳۰۸۷

شرح خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها جلسه شانزدهم

شرح خطبه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

جلسه شانزدهم ؛ ۷۴/۹/۸

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محّمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

پاسخ حضرت زهرا(س) به ابوبکر

حال حضرت زهرا(س) شروع می کند به پاسخ دادن و می فرماید:

* سُبْحانَ اللّهِ، مّا کانَ أَبی رَسُولُ اللّهِ(ص) عَنْ کِتابِ اللّهِ صادِفاً وَ لا لِأَحْکامِهِ مُخالِفاً.

سُبْحانَ اللّه، هیچ گاه پدر من از کتاب خدا اعراض نکرد و با احکام قرآن مخالفت نکرد.

حضرت با گفتن سبحان اللّه تعجب خود را از حرفهای ابوبکر نشان می دهد، بعد می فرماید: من احکام قرآن را برایت گفتم تو حدیث جعلی می آوری که من از پدر تو اطاعت کردم و با این حیله به پدر من نسبت می دهی که با قرآن مخالفت کرده است وقتی قرآن می گوید: وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ(۱) یعنی پیامبران ارث می گذارند، بعد تو حدیث می آوری که پدر من گفته پیامبران ارث نمی گذارند. یعنی درد دیگری هم بر من اضافه کردی و آن این که به پدر من تهمت می زنی که در حدیث، خلاف قرآن سخن گفته حال آنکه پدر من هرگز مخالفت با قرآن نکرد.

* بَلْ کانَ یَتَّبِعُ أَثَرَهُ وَ یَقْفُو سُورَهُ، اَفَتَجْمَعُونَ اِلَی الْغَدْرِ اعْتِلالاً عَلَیْهِ بِالزُّورِ وَ الْبُهْتانِ

بلکه همواره از احکام قرآن تبعیت می کرد و دنباله رو سوره های قرآنی بود. یعنی از همان آیه ها که برای تو خواندم هم پیروی کرد. آیا شما همگی مجتمع شده اید برای خیانت؟ بعد هم برای خیانتتان دروغ و بهتان به پدر من نسبت می دهید؟ حضرت(س) در این عبارت ابتدا می گوید پدر من که همواره تابع و مطیع همهٔ قرآن بود امّا آمدید اجماع کردید علیه قرآن و بعد هم با جعل حدیث و دروغگویی پدر مرا به مخالفت به قرآن متهم کردید.

ص: ۱۳۰۷۰

۱- (۱). نمل /۱۶.

حجّیت و محدودهٔ اجماع

در اینجا یک مسئلهٔ دیگر هم مطرح می شود که اجماع تا کجا حجّیت دارد و اصلاً در چه مواردی است. مثلاً در قرآن کریم آمده است:

اَلزّانِیَةُ وَ الزّانی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما(۱)

زانی و زانیه را حد بزنید.

حال فرض کنید گروهی یک انتخابات راه انداختند و رأی گیری کردند بعد گفتند اکثریت مسلمین گفتند زنا اشکال ندارد. آیا این رأی و اجماع معتبر است؟ یا مثلاً در مورد دزدی و حد آن رأی گیری کنند بگویند با رأی گیری و اجماع آیهٔ فَاقْطَعُوا اَیْدِیَهُما(۲) یعنی دست دزد را قطع کنید را کنار می گذاریم. آیا اصلاً چنین اجماعی صحیح است؟ پاسخ روشن است، نه اجماع و اکثریت که حتّی خود پیغمبر اکرم(ص) هم حق ندارد با کتاب خدا مخالفت کند و بر خلاف احکام آن عمل کند. فقهای شیعه اجماع را تنها بعنوان این که کاشف از قول معصوم است معتبر می دانند و حتّی قول معصوم هم تا آنجا حجّیت دارد که با کتاب خدا مخالفت و تعارض نداشته باشد. در روایات هم آمده که اگر دیدید روایتی با آیهٔ قرآن مخالف است آن روایت را اِضْرِبْهُ عَلَی الْجِدارِ به دیوار بزن و به آن روایت عمل نکن. بنابراین با اجماع مسلمین و اکثریت و این قبیل مسائل که نمی توان احکام خدا را کنار گذاشت. لذا حضرت(س) می گوید شما اجماع در خیانت کردید بعد هم بجای این که مثلاً حدیثی جعل کنید که حداقل ظاهراً مخالف صریح قرآن نباشد آمده اید حدیثی جعل کرده اید درست مخالف قرآن و آن را به پدر من نسبت داده اید، یعنی یک حرف باطل و تهمت را به پیغمبر اکرم(ص) نسبت دادید و این خیانت دیگری است که شما غیر از آن جعل حدیث مرتکب شدید.

۱- (۲). نور /۲.

۲- (۳). مائده /۳۸.

افشای سوابق خیانت غاصبان

* وَ هٰذا بَعْدَ وَفاتِهِ شَبیهٌ بِما بُغِی لَهُ مِنَ الْغَوائِلِ فی حَیٰاتِهِ

و این عمل خیانتی که شما بعد از وفات پیغمبر(ص) کردید نظیر همان غائله هایی است که در زمان حیات آن حضرت انجام دادید. این عبارت حضرت(س) روشن می کند که این کارها تازگی ندارد و این گروه قبلاً هم غائله می کردند، غائله نوعی از توطئه است یعنی شما قبلاً هم توطئه می کردید یعنی شما سابقه دار هستید و من شما را از قبل می شناسم. می دانید توطئه های بسیاری علیه پیغمبر(ص) صورت گرفت شاید آخرین آنها هم رم دادن مرکب ایشان بود که برخی در آن دست داشتند. بعد از اینکه حضرت پس از اشاره به این که شما را خوب می شناسم به پاسخ مطالب ابوبکر می پردازد و می فرماید:

* هٰذا کِتابُ اللّهِ حَکَماً عَدْلاً وَ ناطِقاً فَصْلاً یَقُولُ «یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ»(۱) «وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ»(۲)

این کتاب خداست که داوری عادلانه می کند و حق و باطل را از هم جدا می سازد. قرآن می فرماید: حضرت زکریا از خدا خواست فرزندی به من عطا کن که از من و آل یعقوب ارث ببرد و خداوند یحیی را عنایت کرد و در آیهٔ دیگر می فرماید: و سلیمان از داود ارث برد.

تا اینجا حضرت(س) مسئلهٔ میراث بردن فرزندان انبیاء از انبیاء را مطرح فرمود.

* فَبَیَّنَ عَزَّ وَ جَلَّ فیما وَزَّعَ عَلَیْهِ مِنَ الْأَقْساطِ وَ شَرَّعَ مِنَ الْفَرائِضِ وَ الْمیراثِ وَ أباحَ مِنْ حَظِّ الذُّکْرانِ وَ الاناثِ ما أزاحَ بِهِ عِلَّةَ الْمُبْطِلینَ

و خداوند در قرآن ارث را توزیع و واجبات ارث و حدود میراث و سهم پسر و دختر را بیان فرموده است.

ص: ۱۳۰۷۲

۱- (۴). مریم /۶.

۲- (۵). نمل /۱۶.

* وَ أزالَ التَّظَنّی وَ الشُّبُهاتِ فِی الْغابِرینَ

به طوری هم بیان فرموده که گمانها و شبهات افراد بیهوده گو و دروغ گو را از بین برده است.

اشاره به اینکه آیات ارث به قدری واضح و بیان آن رساست که جایی برای ابهام باقی نگذاشته است و همین، کار شما را در جعل حدیث افشا می کند و جایی برای فتنه باقی نمی گذارد.

حضرت می فرماید: من از قرآن شاهد می آورم قرآن هم که صریحاً احکام را بیان کرده و شبهات کسانی مثل شما را که در آینده بخواهند در ذهنها ایجاد کنند زائل کرده است. بنابراین چرا با خیانت و جعل دروغ منکر قرآن شده اید. البته دلیلش روشن است و علت یک چیز بیشتر نیست:

دلیل اصلی مخالفت با قرآن

* کَلّا بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ اَنْفُسُکُمْ اَمْراً

نه چنین است که می گویند، بلکه هواهای نفسانی بر شما غالب شده است.

* فَصَبْرٌ جَمیلٌ

پس باید صبر پسندیده پیشه کرد.

ببینید حضرت(س) چقدر زیبا ضمن استفاده از آیات سورهٔ یوسف می فرماید شما که دست بردار نیستید پس ما باید صبر کنیم تا نزد خدا پسندیده باشد، طوری که نه ضربه به اسلام بخورد و نه ما کوتاه آمده باشیم. یعنی طوری صبر می کنیم که طبق وظیفهٔ شرعی مان عمل کرده باشیم. اشاره به اینکه اوّلاً منشاء عمل شما دین و دلسوزی برای مسلمین و مصلحت آنان نبود بلکه حبّ جاه و ریاست طلبی شما بود.

ثانیاً شما دست بردار نیستید و قرآن هم در شما اثر ندارد.

ثالثاً ما هم به شما مقابله نمی کنیم و صبر پسندیده پیشه می کنیم.

ص: ۱۳۰۷۳

رابعاً ما از تهمتی که به پیامبر می زنید و توجیهات شیطانی شما، به خداوند پناه می بریم.

* وَ اللّٰهُ الْمُسْتَعانُ عَلیٰ ما تَصِفُونَ(۱)

و خداوند در مقابل آنچه شما توصیف کردید به ما کمک کننده است.

در اینجا حضرت زهرا(س) می گوید شما نه تنها ظلم کردید بلکه تهمت هم می زنید آن هم نه فقط به پدرم که به من هم تهمت می زنید، زیرا به من می گویید چیزی را در اختیار داشته ام که غصب بوده و ارث پدرم نبوده است و این آنجایی است که فقط خدا باید در مقابل این خیانتها و تهمتهای شما به ما کمک کند. آیه ای را هم که حضرت(س) تلاوت می کند مربوط به حضرت یوسف است که نه تنها مظلوم واقع شد بلکه مورد تهمت هم قرار گرفت. حضرت زهرا(س) هم می گوید شما زیر پوشش دین و مقدّس بازی حق را پایمال می کنید و بعلاوه به من هم تهمت می زنید. امان از هنگامی که خلاف شرع را در قالب شرع جلوه دهند و متشرّع را خلافکار و برعکس، خلافکار را متشرّع جلوه دهند که در این صورت وَ عَلَی الإسْلامِ السَّلام.

سخن مجدّد ابوبکر

فَقالَ أَبُوبَکرٍ: صَدَقَ اللّٰهُ وَ رَسولُهُ(۲) وَ صَدَقَتْ اِبْنَتُهُ وَ أَنْتِ مَعْدَنُ الْحِکْمَهِ وَ مَوْطِنُ الْهُدیٰ وَ الرَّحْمَهِ وَ رُکْنُ الدِّینِ وَ عَیْنُ الْحُجَّهِ لاأَبْعَدُ صَوابِکِ وَ لاأَنْکِرُ خِطابِکِ

سپس ابوبکر گفت خدا و پیغمبرش راست گفتند و دختر پیغمبر هم راست گفت و تو ای دختر پیغمبر کانون حکمت، پایگاه هدایت، رکن دین و پیکرهٔ حجّت خدایی. من نمی خواهم حق تو را از تو دور کنم و خطابه ات را هم منکر نیستم.

ص: ۱۳۰۷۴

۱- (۶). یوسف /۱۹.

۲- (۷). نسخهٔ دیگر: و صدق رسول.

چگونه می شود با مطالبی که بین حضرت(س) و ابوبکر مبادله شد این جمله را معنا کرد.

امّا گفتهٔ الهی را حضرت(س) مطرح کرد و آن این که فرزندان انبیاء از انبیاء ارث می برند و به طور کلّی منسوبین مؤمنین از یکدیگر ارث می برند و امّا آنچه را ابوبکر به پیغمبر(ص) نسبت داد حدیثی بود که فرزندان انبیاء از انبیاء ارث نمی برند و امّا آنچه حضرت(س) گفت همان چیزی بود که در کتاب اللّه یعنی قرآن بود. حال چطور ابوبکر می گوید هم خدا راست گفت هم پیغمبر(ص) و هم حضرت زهرا(س)؟ چون اگر خداوند راست می گوید که فرزندان انبیاء ارث می برند پس طبق نقل ابوبکر در آن حدیث مجعول پیغمبر(ص) نعوذ باللّه دروغ گفته که فرزندان انبیاء ارث نمی برند، و اگر آنچه را که ابوبکر از پیغمبر(ص) نقل کرده است راست است پس کتاب خدا نعوذ باللّه دروغ است و اگر حضرت زهرا(س) که فرموده من هم ارث می برم راست گفته پس آنچه ابوبکر به پیغمبر نسبت داده دروغ است.

بنابراین در هر صورت ثابت می شود که این ابوبکر است که دروغ می گوید نه خداوند و نه پیغمبر(ص) و نه حضرت زهرا(س). و از جمله همین جملهٔ ابوبکر که می گوید صَدَقَ اللّهُ وَ رَسولُهُ(۱) وَ صَدَقَتْ اِبْنَتَهُ دروغ است. چون اجزای آن بنا بر ادعاهای خود ابوبکر با هم سازگار نیستند پس معلوم می شود ابوبکر به همین جملهٔ خودش هم باور نداشته و دروغ گفته است.

دقت کنید اولاً ابوبکر باز هم نمی تواند کوچکترین خدشه ای به شخصیت و سخنان حضرت(س) وارد کند، زیرا شخصیت حضرت زهرا(س) آن قدر عظیم بود که کسی جرأت نداشت او را انکار کند، از طرفی هم ابوبکر گیر کرده که چه کار کند؟ نه می تواند بصراحت منکر قرآن شود نه می تواند جواب استدلالهای حضرت(س) را بدهد. بنابراین سعی می کند راه گریزی پیدا کند و می گوید:

۱- (۸). نسخهٔ دیگر: و صدق رسول.

تقصیرها را به گردن مردم انداختن

* هؤُلاءِ الْمُسْلِمُونَ بَیْنی وَ بَیْنَکَ، قَلَّدُونی ما تَقَلَّدْتُ وَ بِاتِّفاقٍ مِنْهُمْ أَخَذْتُ ما أَخَذْتُ غَیْرَ مُکابِرٍ وَ لاْمُسْتَبِدٍّ وَ لامُسْتَأْثِرٍ وَ هُمْ بِذلِکَ شُهُودٌ

ابوبکر می گوید: این مسلمانها حَکَم باشند بین من و تو و شاهد میان ما باشند. اینها آمدند قلادهٔ خلافت را به گردن من افکندند. و با اتّفاق مردم گرفتم آنچه را گرفتم نه از روی خودبزرگ بینی و تکبّر و استبداد و حبّ جاه و هوای نفس و مقدّم داشتن خود بر دیگران و خود این مردم هم بر این مطلب شاهدند. در اینجا دو نکته قابل تأمل است:

اوّل ــ بحث ابوبکر با حضرت زهرا(س) در مورد فدک بود. اجماع مسلمین هم که در مورد غصب فدک نبود، پس ابوبکر در واقع می گوید مسلمین در خلافت من اجماع کردند، پیغمبر هم گفته است هر کس خلیفه است باید اموال خلیفهٔ بعدی را در دست بگیرد پس من هم فدک را گرفتم و لذا اجماع مسلمین در مسئلهٔ خلافت را با واسطه قرار دادن آن حدیث مجعول به مسئلهٔ فدک سرایت داده و با یک استدلال ظاهری غصب فدک را به اجماع مسلمین نسبت داده است. در حالی که همان حدیث که واسطه در این استدلال است مورد انکار حضرت زهرا(س) قرار گرفت و این نتیجه گیری ابوبکر خود مغلطه ای بیش نیست.

دوّم ــ در اینجا باز هم ابوبکر میان دعوا نرخ تعیین می کند و می خواهد پایهٔ خلافت خودش را محکم کند. در این عبارت ابوبکر سعی می کند به آن جملهٔ حضرت زهرا(س) که از آیهٔ سورهٔ یوسف استفاده کرد و گفت بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ اَنْفُسُکُمْ یعنی نفس تان شما را گمراه کرد پاسخ دهد، لذا می گوید من که دنبال جاه طلبی نبودم، این مردم خلافت را گردن من گذاشتند و من با نظر و اتّفاق آنان فدک یا خلافت را گرفتم. در اینجا او از روشی استفاده می کند که امروز هم رایج است، یعنی گاه بعضی می خواهند خلاف حکم خدا و حکم کتاب خدا عمل کنند به اصطلاح امروزی توپ را از زمین خود خارج می کنند و به زمین مردم می اندازند و می گویند مردم این طور خواستند یا رأی مردم بود. ما بر اساس دمکراسی عمل کردیم و مردم هم رأی دادند که خلاف حکم خدا اجرا شود! اینجا هم ابوبکر می گوید من قبول دارم سخنان تو همه درست است، امّا چون مردم از من خواستند و حکومت را گردن من گذاشتند من هم عمل کردم. البته این حرف او هم صادقانه نیست زیرا مردم هرگز رأی به او ندادند بلکه فقط پنج نفر در سقیفه جمع شدند و در مورد همه چیز تصمیم گیری کردند بعد هم با تهدید و تطمیع و... از مردم بیعت گرفتند.

شرح خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها جلسه هفدهم

شرح خطبه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

جلسه هفدهم ؛ ۷۴/۹/۲۲

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محّمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

اتمام حجّت حضرت زهرا(س) با مردم

حضرت زهرا(س) که دید ابوبکر همهٔ تقصیرها را به گردن مردم انداخته است رو به حاضران می کند و می فرماید:

* فَالْتَفَتَتْ فاطِمَهُ(س) إِلَی النّاسِ وَ قالَتْ: مَعاشِرَ النّاسَ الْمُسْرِعَهِ إِلی قیلِ الْباطِلِ الْمُغْضِیَهِ عَلَی الْفِعْلِ الْقَبیحِ الْخاسِرِ أَفَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها(۱) کَلا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِکُمْ ما أَسَأْتُمْ مِنْ أَعْمالِکُمْ فَأَخَذَ بِسَمْعِکُمْ وَ أَبْصارِکُمْ وَ لَبِئْسَ ما تَأَوَّلْتُمْ وَ ساءَ ما بِهِ أَشَرْتُمْ وَ شَرَّ ما مِنْهُ اعْتَضْتُمْ لَتَجِدُنَّ وَ اللّهِ مَحْمِلَهُ ثَقیلاً وَ غِبَّهُ وَبیلاً إِذا کُشِفَ لَکُمْ الْغِطاءُ وَ بانَ ماوَراءَهُ الضَّراءُ وَ بَدالَکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَحْتَسِبُونَ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبْطِلُونَ(۲)

پس حضرت فاطمه(س) رو کرد به مردم و فرمود: ای مسلمانانی که خیلی سریع به طرف گفته های باطل رفتید و در مقابل کار زشتی که زیان بار است، چشم خود را بر هم گذاشتند، آیا در قران تدبّر نمی کنید یا آن که بر دلهای شما قفل زده شده؟ بلکه این کارهای زشت شماست که سبب شد دلهای شما را زنگار بگیرد چشم و گوش شما بسته شود. تأویل بدی کردید و آنچه در عوض گرفتید شرّ است. بخدا سوگند بار سنگینی را به دوش گرفتید و عاقبت آن وخیم است زمانی که پرده ها کنار رود، آن وقت سختیهای پشت پرده ظاهر می شود و از ناحیهٔ پروردگار چیزهایی بر شما روی می کند که گمانش را هم نمی بردید در آنجاست که زیان کار آنهایی بودند که راه باطل را طی کردند.

ص: ۱۳۰۶۴

۱- (۱). محمّد /۲۴.

۲- (۲). غافر /۷۸.

با توجه به این که ابوبکر توپ را به زمین مردم انـداخت و در آن مجلس هم کسـی انکار نکرد و همه سـکوت کردنـد پس جا داشت که حضرت مخاطب خود را مردم قرار دهد و به آنها خطاب کند.

در این قسـمت حضـرت زهرا(س) به چنـد نکته اشـاره می فرماینـد. اوّل آنکه چـون ابـوبکر مردم و نظر مردم را دلیـل و عـامل غصب خلافت و فدك مطرح کرد حضـرت به مردم رو می کند و می گوید این شخص دارد گناه را به گردن شما می اندازد، پس شـما مردم تهمتی باطل را که به پـدر من زد قبول کردیـد و اعتراض نکردیـد و سـپس از آیهٔ قرآن اسـتفاده می کند و می فرمایـد آیـا در قرآن تـدبّر و دقّت نمی کنیـد یا این که دقّت می کنیـد امّا چیزی نمی فهمیـد؟ یعنی یا تو به خورشـید نگاه نمی کنی یا این که کور هستی که نور روشن آن را نمی بینی. ببینید چقدر مسـتدل بحث می کند و می گوید یا شما به قرآن توجه نکرده ایـد که مقصّـِرید یـا این که تـوجّه کرده ایـد و درنمی یابیـد پس بـاز هم مقصّـِرید، راه سوّمی هم نیست، این روش هم منطقی است هم مستند به آیات قرآن. در تاریخ آمده که همین حضـرت زهرا(س) در پاسخ به سؤالات فضّه نیز تماماً از آیات قرآن اسـتفاده کرد و این نتیجهٔ نفوذ کلام الهی در پیکرهٔ ایشان است. به هر حال حضـرت مردم را در حصر قرار می دهد که یا اصـلاً در قرآن تدبّر نمی کنید و یا بر قلبهای شما قفل زده شده و نتیجهٔ هر دو وضع روشن است، یعنی اگر در قرآن تدبر کرده بودید که تکلیف خلافت و ارث هر دو برای شما روشن می شد. بعد خود حضرت از قرآن کریم پاسخ می دهد که شما همان دومی هستید یعنی اعمال زشت شـما باعث شده که گوش و چشم شـما حرف حق را نمی پذیرد و از هم تشـخیص نمی دهد و قلبهای شـما را زنگار گرفته است، و این اشاره به آثار وضعی گناه در باطن انسان است. این یك مسئلهٔ مهم است و خدا نیاورد آن روز را که مسـلمانی قرآن بخوانـد امّا از معارف آن بی بهره بماند، یا نعوذ بالله در جهت مخالف قرآن حرکت کند. سـپس حضـرت می فرمایـد شـما مردم کار بدی کردید که به نام اسـلام، اسلام را کوبیدید و آن را از مسیر اصلی اش منحرف کردید. آنچه شـما کردیـد بـد است و بـد بادا آنچه شـما به آن اشاره کردیـد. یعنی عاقبت کار شـما به بـد جایی منتهی شـده که به نام اسـلام، اسـلام را از مسـیر خود منحرف کردن و دین را از بین بردن است. منظور حضـرت از اشارهٔ مردم همان سکوت آنها در مجلس است که ای مردم شـما با همین سـکوتتان و هیـچ نگفتنتان عملاً حرفهای این گروه غاصب را تأیید می کنید، امّا بدانید آنچه در عوض این سـکوت و قبولتان گرفتیـد بـد است. یعنی شـما در مقابل این سـکوتتان این حق السّـِکوت را گرفته ایـد که زندگی تان راحت و بی دردسـر باشد چون راه دفاع از حق مبارزه دارد، زخم جراحت و کشته شدن دارد، از بین رفتن زندگی دارد امّا شـما زنـدگی راحت را در مقابل سـکوتتان گرفتیـد ولی بخـدا که بار سـنگینی بر دوش خود نهادیـد، باری که عاقبت وخیمی در قیامت دارد، امّا این حقیقت روزی بر شما فاش می شود که پرده ها کنار رود و سختی های پشت پرده بر شما ظاهر گردد. و چیزهـایی از ناحیه خـدا بر شـما وارد شود که اصـلاً گمان نمی کردیـد و احتمال نمی دادیـد و در آنجا فقط صاحبان باطل زیان می کننـد. آنجا خواهید فهمید که این زندگی چند روزه و چند لحظه ای دنیا ارزش آن را نداشت که حق را پایمال کنید و مسیر شیطانی را به جای مسیر الهی برای خود و همگان انتخاب کنید، می فهمید که این راحت طلبی ها ارزش نداشت.

بازگشت حضرت(س) به خانه و گفتگو با علی(ع)

پس از اتمام این سخنان حضرت زهرا(س) به خانه بازگشت در روایت آمده است:

* ثُمَّ انْکَفَأَتْ(س) وَ أَمیرُالْمُؤمِنینَ(ع) یَتَوَقَّعُ رُجُوعَها إِلَیْهِ

سپس حضرت زهرا(س) به خانه بازگشت در حالی که امیرالمؤمنین(ع) انتظار بازگشت او را می کشید.

* وَ یَتَطَلَّعُ طُلُوعَها عَلَیْهِ

و علی(ع) چشم به راه حضرت بود. تطلّع یعنی سرکشیدن یعنی حضرت علی(ع) دائماً از در خانه سرمی کشید تا ببیند زهرا(س) کی می آید یعنی دلواپس بود، شاید هم نگران بود که نکند این جماعت دوباره صدمه ای به زهرا(س) بزنند.

* فَلَمَّا اسْتَقَرَّتْ بِهَا الدّارُ قالَتْ لِأَمیرِ الْمُؤْمِنینَ(ع): یَابْنَ أَبی طالِبٍ: اشْتَمَلْتَ شِمْلَهَ الْجَنینِ وَ قَعَدْتَ حُجْرَهَ الظَّنینِ

وقتی حضرت زهرا وارد خانه شد رو به علی(ع) کرد وگفت آیا مانند یک طفل در رحم، کُنجی نشسته ای و مثل افراد متّهم در یک گوشه جای گرفته ای؟

شاید این تشبیه حضرت زهرا(س) به این جهت باشد که وقتی وارد خانه شده دیده که علی(ع) گوشهٔ خانه نشسته و زانوی غم بغل گرفته مثل بچه ای که در رَحِم مادر است. شاید حضرت(س) می خواهد بگوید تو همان بچهٔ اسلام هستی که همین طور باید بنشینی و هیچ تکان هم نخوری چون اگر تکان بخوری رحم پاره می شود و به مادر لطمه می خورد یعنی ناچاری که صبر کنی تا اسلام صدمه نبیند.

* نَقَضْتَ قادِمَهَ الْأَجْدَلِ فَخانَکَ رِیشُ الْأَعْزَلِ

تو کسی بودی که بالهای باز شکاری را درهم می کوبیدی، حالا این کسانی که بی سلاح هم هستند به تو خیانت می کنند. قادمه آن پر جلوی باز شکاری است که خیلی هم قوی است. اجدل هم باز شکاری را می گویند. اعزل هم به شخص بی سلاح می گویند.

ص: ۱۳۰۶۶

حضرت زهرا(س) می فرماید تو کسی بودی که قهرمانان عرب مثل عمرو بن عبدودها را از بین بردی، حال کار به جایی رسیده چند آدم ضعیف با هو و جنجال به تو خیانت می کنند.

* هذَا ابْنُ أبی قُحافَه، یَبْتَزُّنی نَحیلَه أبی وَ بُلْغَه ابْنَی لَقَدْ أَجْهَدَ(۱) فی خِصامی وَ اَلْفَیْتُهُ أَلَدَّ فی کَلامی حَتّی حَبَسَتْنی قَیْلَهُ نَصْرَها وَ الْمُهاجِرَهُ وَصْلَها وَ غَضَّتِ الْجَماعَهُ دُونی طَرْفَها فَلا دافِعَ وَ لا مانِعَ خَرَجْتُ کاظِمَهً وَ عُدْتُ راغِمَهً أَضْرَعْتَ خَدَّکَ یَوْمَ أَضَعْتَ حَدَّکَ وَ افْتَرَسْتَ الذِئابِ وَ افْتَرَشْتَ التُّرابَ ماکَفَفْتَ قائِلًا وَ لاأَغْنَیْتَ قائِلًا أَوْ باطِلًا وَ لاخِیار لی! لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هُنَیَّتی

این پسر ابوقحافه است که عطیهٔ پدرم و وسیلهٔ فرزندانم را از من ربود، کوشش کرد با من دشمنی کند و او را در مکالمه ای که با من داشت دشمن ترین و لجبازترین دشمنانم یافتم تا جایی که فرزندان قیله یعنی انصار از حمایت من دریغ کردند و مهاجرین هم خویشاوندی و کمکشان را از من بازداشتند و دیگران هم چشم خود را بستند، نه کسی از من دفاع کرد و نه کسی مانع از ظلم شد. از خانه که بیرون رفتم بغض گلویم را گرفته بود وقتی از مسجد بازگشتم خوار برگشتم. ای علی(ع) از روزی که تندی شمشیرت را از بین بردی صورت خودت را هم ذلیل کردی تو کسی بودی که گرگها را از هم می دریدی حالا خاک نشین شده ای(۲)، تو چرا جلوی این حرفهای باطل را نمی گیری و هیچ کار مؤثری برای دفع فتنه انجام نمی دهی، و من اختیاری از خود ندارم. کاش قبل از این مرده بودم و وضع تو را نمی دیدم. در اینجا لحن حضرت زهرا(س) عوض می شود زیرا می بیند دل علی(ع) را به درد آورده است می فرماید:

ص: ۱۳۰۶۷

۱- (۳). نسخهٔ دیگر: اجهر.

۲- (۴). در برخی از نسخه ها آمده است: وَ افْتَرَسْتَ الذِئابَ وَ افْتَرَسَکَ الذُبابَ یعنی تو گرگها را می دریدی و امروز مگسها تو را می درند

* عَذیری اللّهُ مِنْهُ عادِیاً وَ مِنْکَ حامِیاً، وَیْلای فی کُلِّ شارِقٍ وَیْلای فی کُلِّ غارِبٍ

خدایا عذر مرا بپذیر که علی در مواردی ظلمها را از من دور کرده و از من حمایت کرده، وای بر زهرا در هر صبحدمی و وای بر من در هر شبانگاهی، این اوج مظلومیت حضرت زهرا(س) را می رساند.

* ماتَ الْعَمَدُ وَ وَهَنَ الْعَضُدُ

تکیه گاه ما مُرد و بازوی ما سُست شد.

در برخی نسخه ها عُمُد جمع عمود به معنی تکیه گاه آمده است.

* شَکْوای إلیٰ أَبی وَ عَدْوای إِلی رَبّی

شکایتم را به پدرم و عرض حالم را به پروردگارم ارائه می دهم.

* اَللّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّهً وَ حَوْلاً

پروردگارا تو از نظر قدرت از اینها نیرومندتر و قوی تر هستی.

* وَ أَشَدُّ بَأْسا وَ تَنْکیلاً

و عذاب و انتقام تو از دیگران شدیدتر است.

تسلّی دادن حضرت علی(ع) به حضرت زهرا(س)

* فَقالَ أَمیرُالْمُؤمنینَ(ع): لاوَیْلَ لَکِ بَلِ الْوَیْلُ لِشانِئِکِ. ثُمَّ نَهْنِهی عَنْ وَجْدِکِ یَا ابْنَهَ الصَّفْوَهِ وَ بَقِیَّهِ النُّبُوَّهِ، فَمٰا وَنَیْتُ عَنْ دینی وَ لا أَخْطَأْتُ مَقْدُوری فَإنْ کُنْتِ تُریدینَ الْبُلْغَهَ فَرِزْقُکِ مَضْمُونٌ وَ کَفیلُکِ مَأْمُونٌ وَ ما اُعِدَّ لَکِ أفْضَلُ مِمّٰا قُطِعَ عَنْکِ، فَاحْتَسِبِی اللّهَ

امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود: وای بر تو نیست بلکه وای بر کسی است که به تو بغض دارد و با تو به بدی رفتار می کند. خود را از خشم باز دار، ای دختر پیغمبر برگزیده و ای یادگار نبوّت. در دینم عجز نشان ندادم و از آنچه بر آن توانایی داشتم کوتاهی نکردم، اگر به اندازهٔ کفاف می خواهی روزی تو ضمانت شده است و متکفّل آن هم امین است و آنچه برای تو مهیّا شده بهتر از آن است که از تو منع شده. پس به حساب خدا قرار ده.

* فَقالَتْ(س): «حَسْبِی اللّهُ» وَ اَمْسَکَتْ.

در اینجا حضرت(س) فرمود: خدا برای من کافی است. و دیگر چیزی نگفت. در روایت است که ضمن صحبتهای زهرا(س) صدای مؤذن بلند شد که در مسجد پیغمبر(ص) اذان می گفت و شهادت به وحدانیت و بعد شهادت به رسالت محمد(ص) در اینجا بود که علی(ع) سرش را بلند کرد و به چهرهٔ زهرا(س) نگاه کرد و گفت من فرق نکرده ام من همان هستم که در جبهه های جنگ مبارزه می کرد امّا آیا دلت می خواهد دیگر این شهادت به رسالت پیغمبر را نه تو بشنوی و نه دیگران در طول تاریخ بشنوند؟ یعنی اگر من قیام کنم اسلام ضربه می خورد و چیزی از آن باقی نمی ماند. من باید حساب کار را تا قیامت بکنم و مصلحت اسلام را در نظر بگیرم. اینجا بود که حضرت زهرا گفت: حالا دیگر من هم صبر می کنم برای اینکه اسلام و رسالت پیامبر در طول تاریخ باقی بماند پس ما اهل بیت با همهٔ این فشارها باز هم صبر می کنیم.

این نکته را هم اینجا بگویم که بعضی افراد که مطلب را درست نفهمیده اند فکر می کنند حضرت زهرا(س) نعوذ بالله به علی(ع) تندی کرد. اصلاً این طور نیست بلکه حضرت زهرا که می داند در طول تاریخ این نوع سؤالات مطرح است این مسائل را مطرح می کند تا پاسخ شوهرش بیان شود و در طول تاریخ برای من و تو سؤالی باقی نماند نه اینکه حضرت زهرا(س) نسبت به صبر و سکوت حضرت علی(ع) اشکال و شبه ه ای داشته باشد.

* * *

بحمدالله شرح مختصر خطبهٔ حضرت زهرا(س) به پایان رسید، هر چند بسیاری از مطالب آن ناگفته ماند یا به طور مختصر گفته شد. امّا نکتهٔ آخری که باید تذکر دهم این است که همهٔ این مباحث مقدمه ای است برای نیل انسان به هدف از خلقت یعنی آدم شدن، مکتب آدم ساز، تنها مکتب اهل بیت است و غیر از راه آنان راهی نیست، والا چند متر زمین و حتّی خلافت هم فی نفسه برای آنان پوچ است، اصلاً ساحت مقدّس آنان بری و منزّه است از این که به فکر این چیزها باشند، امّا مسئله چیز دیگری بود. اگر خلافت غصب نمی شد و اسلام در مسیر صحیح خود که خدا تعیین کرده بود پیش می رفت بشریت در رسیدن به هدف خلقت موفق می شد. امّا با این انحرافات، راه بشر به سوی خدا گرفته شد زیرا بدون علی و آل علی(ع) کسی به خدا نمی رسد و این حقیقت را حضرت زهرا(س) می دانست که چنین از حق و حقیقت دفاع کرد و حقایق را برای ثبت در تاریخ در این خطبه بیان فرمود.

ص: ۱۳۰۶۹

و صلّی اللّه علی محمّد و آل محمّد.

ویژگی حضرت زهرا (سلام الله علیها) (۱۶)

فضایل قرآنی فاطمه(سلام الله علیها)

اشاره

نویسنده:حامد علی اکبر زاده

فضایل قرآنی فاطمه(سلام الله علیها)

فاطمه زهرا (سلام الله علیها) یگانه بانوی بزرگ اسلام است که شناخت حقیقی ابعاد وجودی این سرور زنان دو جهان تنها در عهـده ائمه اطهار علیهم السـلام و از طریق قرآن مجیـد و کلام معصومین(علیهم السـلام) امکان پـذیر خواهد بود و از همین رو ادعای شناخت و معرفت حقیقی این شخصیت با عظمت فقط برازنده انسان کامل و معصوم است.

ص: ۱۳۷۵۴

حضرت فاطمه زهرا(سلام الله علیها) در تاریخ اسلام بانویی نمونه و یگانه است که در عرصه های مختلف جایگاه درخشنده اش بروز و ظهور پیدا کرده است و شان و منزلت این کوثر پرعظمت در روایات و احادیث و تفاسیر و تاویل هایی که از سوی معصومین به آن اشاره گردید بارها یادآوری شده است.

احادیثی که فضایل حضرت زهرا را بیان می کند بسیار زیاد است اما آنچه که در این نوشتار به آن پرداخته شده، روایاتی است که در تفسیر و تاویل و بیان شان نزول برخی از آیات قرآن درباره فاطمه(سلام الله علیها) وارد شده است. بدیهی است که این مطالب تنها گوشه ای از فضایل شخصیت باعظمت فاطمه زهرا(سلام الله علیها) است که اینک با هم آن را از نظر می گذرانیم.

شناخت فاطمه (سلام الله علیها) محوریت لیله القدر

در تفسیر فرات کوفی از امام صادق(علیه السلام) درباره آیه نخست سوره قدر «انا انزلناه فی لیله القدر» روایت شده است که حضرت فرمودند: منظور و مراد از «لیله» فاطمه است و مقصود از «القدر» الله جل جلاله است، پس هر کسی که فاطمه(س) را آن گونه که حق آن است، بشناسد، به تحقیق شب قدر را درک کرده است و همانا او فاطمه نامیده شد زیرا که مردم از شناخت او بازماندند (عاجز ماندند).

آیین پایدار

در کتاب البرهان فی تفسیر القرآن، نوشته سیدهاشم بحرانی، در تفسیر آیه پنجم سوره بینه آنجا که خداوند متعال می فرماید:

«ذلک دین القیمه»

از حضرت امام محمدباقر(ع) روایت شده که فرمودند: منظور از این آیه فاطمه(س) است

ص: ۱۳۷۵۵

در این رابطه بایـد گفت که ولایت اهل بیت(ع) لازمه قبولی همه فرائض و عبادات است و در حقیقت دین بدون ولایت محمد و آل محمـد کامل و پایـدار نیست و اینکه در روایت، پایـداری دین به (محبت) فاطمه (و ذریه او) تفسـیر شده است، حاکی از همین مطلب مهم می باشد.

فاطمه زهرا بر اساس سـخنان معصومین علیهم السلام حجت و نشانه الهی بر این ذوات مقدسه بوده است و ولایت و محبت او و فرزندانش یکسان و در راستای ولایت الهی است و آیینی که این ولایت را همراه نداشته باشد پایدار نمی ماند.

همچنـان که امـام صادق(ع) می فرماینـد: هنگامی که بنـده ای در آخرت در برابر خداونـد متعال قرار می گیرد، نخست درباره نمازهای واجب، زکات، روزه و ولایت ما اهل بیت مورد سوال قرار می گیرد، پس اگر به ولایت ما اقرار نموده و بر این عقیده از دنیـا رخت بربسـته باشـد، نمـاز، زکات، روزه و حـج او مورد قبول حق تعالی خواهـد بود، اما چنانکه اقرار به ولایت ما نکند هیچ یک از اعمال او پذیرفته نخواهد شد.

خانه آسمانی

علامه مجلسی از انس بن مالک و بریده نقل می کند که: رسول خدا(ص) آیه ۳۷ سوره نور را قرائت نمودند:

«فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر اسمه یسبح له فیها بالغدو والاصال»

در این هنگـام مردی برخـاست و سوال کرد: یا رسول الله، این خانه ها کـدام است؟ حضـرت فرمودنـد: خانه های انبیاء. ابوبکر برخـاست و پرسـید: ای رسول خـدا، آیـا این خانه نیز از همان خانه هاست؟ (به خانه علی و فاطمه اشاره نمود) حضـرت فرمود: آری از برترین آنهاست.

ص: ۱۳۷۵۶

ابن عباس نیز در این باره می گوید:

در مسجد پیامبر(ص) بودیم که قاری، آیه فوق را تلاوت کرد. پرسیدم: ای رسول خدا این خانه ها کدام خانه هاست؟ حضرت فرمودند: خانه های انبیاء و به دست خویش به خانه فاطمه زهرا(س) اشاره فرمودند.

ادب و امر پروردگار

امام صادق(ع) از پدران خود، از حضرت فاطمه(س) نقل می کند که فرمود: وقتی آیه ۶۴ سوره نور نازل شد:

«لاتجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً» «آن گونه که یکدیگر را صدا می زنید، پیامبر را نخوانید».

از این که بگویم «یا أبه» (پدر جان) خودداری نمودم و ایشان را رسول الله خطاب می کردم. پیامبر به من روی کرده فرمودند: فاطمه جان! این آیه درباره تو و خانواده و نسل تو نازل نگردیده است، زیرا که تو از منی و من از تو. این آیه درباره جفاکاران و انسان های خودخواه و متکبر قریش نازل شده است. فاطمه جانم، تو به من بگو «پدرم» زیرا این سخن، دلم را زنده می کند و خدا را راضی می گرداند، پس صورت مرا بوسیدند...

مرارت دنیا و شیرینی آخرت

علامه مجلسی در بحارالانوار از تفسیر ثعلبی، از امام صادق(ع) نقل می کند که: رسول اکرم(ص)، فاطمه زهرا(س) را دیدند که لباسی از پوست شتر بر تن داشت و به دست خود (گندم یا جو) آسیاب می کرد و فرزند خود را نیز شیر می داد. اشک از چشمان رسول خدا(ص) سرازیر شده و فرمودند: دخترم، تلخی و سختی دنیا را پیشاپیش بچش تا شیرینی آخرت را پس از آن دریابی.

ص: ۱۳۷۵۷

عرض کرد: ای رسول گرامی پروردگـار، خـدای بزرگ را بر نعمت هـایش سـپاس می گویم و به خاطر بخشـیده هایش شـکر فراوان دارم. پس از این گفتگو بود که آیه ششم سوره ضحی نازل شد:

«ولسوف یعطیک ربک فترضی». «به زودی پروردگارت آن چنان بخششی بر تو نماید که راضی و خشنود گردی».

عذاب و دوری از رحمت الهی در کمین دشمنان

در تفسیر قمی درباره آیه ۵۷ سوره احزاب آنجا که خداوند متعال می فرماید:

«ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و أعد لهم عذاباً مهینا»

«آنـان که خـدا و پیـامبرش را آزار می دهنـد، خداونـد آنـانرا از رحمت خود در دنیـا و آخرت دور ساخته و برای آنها عـذاب خوارکننده ای آماده کرده است.»

علی بن ابراهیم قمی بـا بیان اینکه این آیه درباره غصب حق امیرالمؤمنین(ع) و حق فاطمه زهرا(س) نازل شـده است، روایتی از پیامبر اکرم(ص) نقل می کنـد که در آن حضـرت فرمودنـد: «هرکس فاطمه را در حیات و زنده بودن من آزار دهد گویی بعد از مرگ من نیز او را آزرده است و هر آنکه او را پس از رحلت من بیازاردماننـد کسـی است که در هنگام زنـدگی من، او را بیازرده است، هرکس فاطمه را آزار دهد به من آزار رسانده و کسـی که من را آزرده خاطر سازد خدای متعال را آزرده است و این قول خدای عزوجل است که فرمود: «ان الذین یوذون الله و رسوله... الخ»

قیامت و دستگیری از شیعیان و دوستداران

در تفسیر آیات چهارم و پنجم سوره روم که در آن حق تعالی فرموده است:

ص: ۱۳۷۵۸

«... یومئذ یفرح المؤمنون¤ بنصرالله ینصرمن یشاء...»«در آن روز مؤمنان بخاطر یاری خداوند خوشحال خواهند شد و او هرکس را بخواهد یاری می دهد.»

شیخ صدوق از رسول خدا(ص) روایت می کند که حضرت از جبرئیل سؤال کرد: حبیب من جبرئیل، چرا فاطمه در آسمانها به «منصوره» و در زمین به «فاطمه» نام گرفت؟ جبرئیل فرمود «او در زمین فاطمه نامیده شد زیرا که شیعیان او از آتش جهنم و دشمنانش از محبت او دور شدند و در آسمانها نیز منصوره نامیده شد، (به خاطر یاری نمودن مؤمنان در قیامت) آنچنانکه مراد از قول خدا در آیات «یومئذ یفرح المؤمنون¤ بنصرالله ینصرمن یشاء» یاری فاطمه(س) به محبان و دوستدارانش در قیامت است.

همچنین شبیه این روایت تفسیری را فرات کوفی نیز در تفسیر خود از حضرت صادق(ع) نقل کرده است.

نعمت های ابدی پاداش محبت

فرات ابن ابراهیم در تفسیرش از رسول خدا(ص) روایت می کند که حضرت فرمود: دخترم فاطمه(س) با فرزندان و شیعیانش وارد بهشت می شوند و در این باره است که خدای متعال می فرماید:

«لایحزنهم الفزع الاکبر¤ و هم فی ما اشتهت انفسهم خالدون». (انبیاء۱۰۳.)

«هرگز هول و هراس روز قیامت آنها را غمگین نمی سازد و بدانچه مشتاق هستند در بهشت تا ابد از نعمت ها بهره مندند.» به خدا سوگند آنها فاطمه و ذریه و شیعیانش هستند.

ستاره ای فروزان پروردگار متعال در آیه ۳۶ سوره نور می فرماید:

«خداوند روشنی آسمان ها و زمین است. داستان روشنایی حضرت او و چونان چراغدانی است که چراغی در آن است و آن چراغ در آبگینه ای و آن آبگینه گویی ستاره ای است درخشان...»

حافظ ابن المغازلی شافعی در کتاب مناقب (ص۳۱۷) با اسناد به علی بن جعفر نقل می کند که: از امام کاظم(ع) مقصود این سخن خدا را پرسیدم (که در آیه فوق ذکر شد)، حضرت فرمود: منظور از چراغ دان فاطمه است و چراغ حسن و آبگینه حسین. مقصود از «گویی ستاره ای است رخشان» فاطمه است که اختری بود فروزان در میان زنان جهان و «روغن آن چراغ دان گویی که می درخشد» اشاره به دانش آن حضرت دارد که همواره می تراود.

از رسول خدا(ص) نیز روایت شده است که فرمودند: نور دخترم فاطمه از نور خداست.

مژده به دوستداران

ابوذر غفاری صحابی بزرگ رسول خدا(ص) نقل می کند: به سلمان و بلال می نگریستم که به سوی پیامبر می آمدند، ناگهان سلمان خود را بر پاهای رسول خدا افکند و آن را غرق بوسه ساخت. پیامبر سلمان را از این کار بازداشت و فرمود: رفتاری که عجم ها با پادشاهان خویش دارند، بر ما روا مدار. من بنده ای از بندگان خدایم. مانند سایر بندگان می خورم و همچون آنها می نشینم. سلمان گفت: مولای من، تو را به خداوند سوگند می دهم که از فضل و فرزانگی فاطمه در روز قیامت برایم سخن بگو. پیامبر خندان و شادان به سلمان فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، او بانویی است که از پهنه رستاخیز، سوار بر ناقه ای می گذرد، ناقه ای که سرش را از خشیت خدا آفریده اند و چشمانش را از نور حق تعالی... جبرئیل از سمت راست فاطمه، میکائیل از سمت چپ و علی در پیش و حسن و حسین از ورای وی می روند... درحالی که اینان نرم و آهسته بر پهنه رستاخیز می خرامند، بانگی از جانب خداوند برمی خیزد: ای آفریده ها، چشمانتان را فرو بندید و سرهایتان را فرو افکنید که این فاطمه دختر پیامبرتان محمد و همسر علی امام شما و مادر حسن و حسین است که می گذرد.

ص: ۱۳۷۶۰

در این هنگام فاطمه با دو جامه سپید بر تن از صراط می گذرد. وقتی بر بهشت قدم می گذارد، کرامت هایی را می نگرد که خداوند برایش فراهم آورده است، زبان سپاس می گشاید و می فرماید: «سپاس خدایی را که اندوه را از ما زدود، براستی که پروردگار ما همواره می آمرزد و پاداش می بخشد، پروردگاری که ما را در سرایی جاودان جا داده است، سرایی که هیچ رنجی در آن به ما نرسد. (فاطر. ۳۵)

در این حال خداوند به فاطمه وحی می کند: فاطمه از من بخواه تا بر تو ببخشم و آرزو کن تا به برآوردنش، خرسندت سازم.

فاطمه می گوید: پروردگار من، تو آرزوی منی و از آن هم فزونتری، از تو می خواهم که دوستداران من و عترت مرا به آتش نسوزانی.

خدای تعالی به او وحی می فرستد: فاطمه! به عزت و جلال و بلندمرتبگی خود سوگند که دو هزار سال پیش از آن که آسمان ها و زمین را بیافرینم، بر خویشتن پیمان بسته بودم تا دوستداران تو و عترت تو را در آتش عذاب نکنم. این روایت در جلد سوم تفسیر برهان علامه بحرانی نیز نقل شده است.

اجر رسالت

در تفسیر آیه ۲۳ سوره شوری که خداوند متعال می فرماید:

«(ای رسول ما به امت) بگو: من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که موّدت و محبت مرا در حق خویشاوندان منظور دارید.»

ابن عباس نقل می کند هنگامیکه این آیه نازل شد، گفتند: ای فرستاده خدا، آنان که خداوند متعال ما را به محبت و دوستی شان امر فرمود، چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: علی و فاطمه و دو پسران آنها.

ص: ۱۳۷۶۱

پیامبر اسلام(ص) در جایی دیگر در این باره فرمودند: خدای تعالی پاداش و اجر مرا بر شما، مهر ورزیدن نسبت به اهل بیتم قرار داده است و من فردای قیامت از شما درباره محبت و دوستی تان با آنان، سؤال خواهم کرد.

علی علیه السلام نیز در این باره می فرماید: در سوره شوری درباره ما آیه ای هست و وظیفه محبت به ما را جز مؤمن حفظ نمی کند.

اهل بیت پیامبر

در آیه ۳۳ سوره احزاب خدای متعال می فرماید:

«خدا چنین می خواهد که پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک و منزه سازد.»

در شأن نزول این آیه روایات متواتری نقل شده که آیه تطهیر در خانه ام سلمه نازل شده است و در آن هنگام رسول اکرم(ص)، حضرت فاطمه زهرا(س)، علی(ع) و حسنین(ع) حضور داشته اند. ام سلمه نیز از پیامبر(ص) درخواست می کند که من نیز به جمع شما داخل شوم و زیر کساء در کنار شما خاندان نبوت باشم؟ حضرت او را نهی می نماید و می فرماید: «نه! تو داخل مشو، هرچند تو برخیر هستی، اما این آیه مخصوص ما پنج تن است».

این روایت توسط بسیاری از صحابه نقل شده که از آن جمله می توان به ابوسعید خدری، عبدالله بن جعفر، ام سلمه، عایشه، جابربن عبدالله انصاری و مقداد بن اسود اشاره کرد.

در روایت آمده که بعد از نزول این آیه (احزاب. ۳۳) حضرت رسول(ص) هر روز هنگام خروج از خانه برای اقامه نماز صبح در مسجد، به در خانه فاطمه زهرا(س) می آمد و می فرمود: «سلام بر شما اهل بیت، خداوند می خواهد آلودگی ها را از شما بزداید و پاک گرداند و...»

انفاق قرآنی و لباس نو

صفوری شافعی از ابن جوزی نقل می کند: رسول خدا(ص) در شب عروسی برای فاطمه زهرا(س) پیراهن تازه ای تهیه کردند و جامه ای کهنه و وصله دار نیز در نزدشان بود. در این هنگام سائلی در زد و گفت: از خانه رسول خدا جامه ای کهنه می خواهم. فاطمه زهرا(س) خواست که جامه وصله دار را به وی دهد، ولی فرموده خدا در قرآن را به یاد آورد که:

«لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» (آل عمران۹۲.) «به نیکوکاری نمی رسید مگر آنکه از آن چه دوست می دارید، انفاق کنید.» پس جامه نو را به سائل داد.

وقتی که هنگام زفاف نزدیک شد، جبرئیل به محضر نبی اکرم(ص) آمد و عرض کرد: یا رسول الله، پروردگارت سلام می رساند و مرا نیز فرمان داده که به فاطمه سلام برسانم و برای فاطمه، توسط من جامه ای از دیبای سبز از جامه های بهشتی فرستاده است.

فضایل فاطمه زهرا(س) در قرآن به قدری است که شرح آن در این مقاله نمی گنجد، چه آنکه اهل بیت پیامبر که حجت الهی بر مردم هستند، خود قرآن ناطق اند و بیان تفسیر و تأویل آیات الهی بر عهده آنان گذارده شده است. احادیث و روایات و آیاتی که به فضایل این بانوی بزرگ و یکتای اسلام اشاره دارد متعدد و فراوان است که تنها به گوشه ای از آن اشاره شد.

آنچه باعث تأسف است آنکه با همه این فضایل و تأکیدات و سفارشات پیامبر مبنی بر نگاه داشتن حرمت و جایگاه فاطمه زهرا(س)، متأسفانه نیت های شیطانی و احقاد بدریه و حنینیه و کینه های رسوب شده، اجازه نداد امت اسلام از آن سرچشمه علم و ایمان و معرفت بهره مند شود و تنها چند روز پس از رحلت پیامبر(ص) حرمتش شکسته شد و جهان از نعمت وجودش محروم گشت.

ص: ۱۳۷۶۳

منبع : سایت راسخون

یازده فضیلت برای حضرت فاطمه علیهاالسلام درکلام اهل سنت

یازده فضیلت برای حضرت فاطمه علیهاالسلام درکلام اهل سنت

حضرت زهرا علیها السلام هم به لحاظ نسب و خانواده و هم به جهت رفتار و منش شخصی و اوصاف فردی در اوج قله عظمت و بزرگی قرار دارد.

او در عظمت و بزرگی نسب خانوادگی شهره جهان است؛ زیرا پدری چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله - اولین فرد جهان هستی در کمال و فضائل - و مادری چون خدیجه کبری علیها السلام - یکی از زنهای کامله جهان هستی و دومین مسلمان، و فداکارترین فرد در راه اسلام - و همسری چون امیرمؤمنان علی علیه السلام - که به منزله جان پیامبر صلی الله علیه و آله و برترین انسان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد - و فرزندانی چون حسنین علیهما السلام و زینبین علیهما السلام دارد.

اگر محصول تربیت زهرا علیه السلام فقط زینب علیها السلام بود، در افتخار و عظمت حضرت زهرا علیها السلام کفایت می کرد. راستی کجا می توان خانواده ای یافت که مانند خانواده زهرا علیها السلام پدر معصوم، همسر معصوم، فرزندان ذکور معصوم و خود خانم نیز معصومه باشند و کجا می توان خانه ای یافت که چنین انسانهای بزرگی در آن جمع شوند، جز خانه گلی فاطمه.

و او در اوج فضایل قرار دارد به حدی که شناخت او جز برای معدودی از انسانها غیرممکن است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «وهی الصدیقه الکبری وعلی معرفتها دارت القرون الاولی.» ؛ او صدیقه کبری است که بر محور شناخت او قرنهای گذشته دور زده است.» (۱)

ص: ۱۳۷۶۴

شاعر عرب به همین نکته اشاره کرده و می گوید:

وحبها من الصفات العالیه علیه دارت القرون الخالیه«دوستی او از صفات ارزنده است، و قرنهای گذشته بر محور او چرخیده است.»

چگونه می توان او را شناخت، در حالی که خدای متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «یا احمد لولاک لما خلقت الافلاک ولولا علی لما خلقتک ولولا فاطمه لما خلقتکما؛ (۲) ای پیامبر! اگر تو نبودی هستی را نمی آفریدم، و اگر علی علیه السلام نبود تو را خلق نمی کردم، و اگر فاطمه نبود شما دو نفر را به وجود نمی آوردم.»

و پیامبر گرامی اسلام درباره او فرمود: «ولو کان الحسن شخصا لکان فاطمه بل هی اعظم؛ ان فاطمه ابنتی خیر اهل الارض عنصرا وشرفا وکرما؛ (۳)

اگر (خوبیها و) زیبائیها به صورت انسانی درآید، او فاطمه خواهد بود، بلکه او برتر (از آن) است؛ براستی که دخترم فاطمه برترین انسان روی زمین از نظر عنصر و ذات، و از نظر شرافت وبزرگواری است.»

و چگونه می توان به فضائل و خوبیهای او پی برد و حال آنکه قطب عالم امکان، مهدی صاحب الزمان؛ آنکه همه خوبیها در او جمع شده است، فاطمه علیها السلام را الگو و مقتدای خویش می داند، آنجا که می فرماید: «وفی ابنه رسول الله لی اسوه حسنه، وسیردی الجاهل رداءه عمله وسیعلم الکافر لمن عقبی الدار؛ (۴) دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله زیباترین الگو برای من است، و به زودی نادان پستی عمل خویش را خواهد دید و کافران در می یابند که پایان کار به نفع چه کسی می باشد.»

فاطمه لیله القدر ناشناخته است. امام صادق علیه السلام فرمود: ««انا انزلناه فی لیله القدر» الیله: فاطمه والقدر: الله، فمن عرف فاطمه حق معرفتها فقد ادرک لیله القدر، و... سمیت «فاطمه.» لان الخلق فطموا عن معرفتها؛ (۵) (اینکه خداوند می فرماید:) ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم، (مراد از) شب، فاطمه و مراد از قدر، خداوند است. در نتیجه هر کسی فاطمه را آنچنان که باید بشناسد، به حقیقت شب قدر را درک نموده است، و.. و اینکه فاطمه، فاطمه نامیده شده است برای این است که مخلوق از (کنه) معرفت او عاجز است.»

ص: ۱۳۷۶۵

فضائل زهرا علیها السلام آنچنان که باید و شاید قابل درک نبوده و البته قابل انکار نیز نمی باشد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «الویل، ثم الویل، الویل لمن شک فی فضل فاطمه؛ وای (و عذاب باد،) سپس وای، وای بر کسی که در فضیلت زهرا علیها السلام شک روا دارد.»

زهرا علیها السلام در کلام محققین اهل سنت

۱. ابن صباغ مالکی: «در افتخار فاطمه همین بس که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله خیرالبشر است، فاطمه ای که ولادتش پاک، و سیده است به اتفاق همه مسلمین.» (۶)

۲. محمد بن طلحه شافعی: «دقت کن در آیه مباهله (۷) و ترتیب و عبارات آن، و اشاراتی که به علو مقام فاطمه دارد، و چگونه او وسط قرار گرفته است، (چنانکه در حال رفتن بین پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بود) تا مقام و منزلت او بیشتر روشن گردد.» (۸)

۳. عباس محمود، العقاد المصری: «در هر دینی یک چهره از زن کامله وجود دارد که همه او راتقدیس می کنند. و گویا او نشانه خداوند بین مردان و زنان است، در مسیحیت چهره مریم پاکدامن، و در اسلام لاجرم آن چهره کامله فاطمه بتول می باشد. (۹) .»

۴. دکتر علی ابراهیم حسن: «در زندگی فاطمه انواع عظمتها را می بینیم که این عظمتها را همچون بلقیس و... از راه داشتن قصر و ثروت و زیبائی ظاهری به دست نیاورده است. و همچون عایشه، شهرت خویش را از راه رهبری جنگجویان (در جنگ جمل) ورویارویی با مردان به چنگ نیاورده، بلکه از راه حکمت و بزرگی شخصی خود، عالم را از حکمت و عظمت پر نموده است، حکمتی که مرجعش کتب فلاسفه و علماء نیست. بزرگی که ریشه اش پادشاهی و ثروت نیست بلکه از درون جانش و کمالات نفسش ریشه می گیرد. (۱۰) .»

ص: ۱۳۷۶۶

آری او شخصیتی است که هر قدر فهم بشر در شناخت حقیقتش بیشتر فرو رود، با مسائل حل نشده و رازهای ناگشوده بیشتری روبرو می شود، و سرانجام عاجزانه باید بگویند که اندیشه ها از درک فضائل زهرا عاجزند.

فضائل حضرت زهرا علیها السلام

در این نوشتار به بعضی از فضائل حضرت زهرا علیها السلام اشاره می شود:

۱. ولادت زهرا علیها السلام

بعد از چهل شبانه روز عبادت و کناره گیری رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدیجه کبری، فرشته خدا غذایی از بهشت برای آن حضرت آورد، بعد از افطار با آن غذای بهشتی و روحانی، جبرئیل عرض کرد:ای رسول خدا! امشب از نماز مستحبی درگذر و به سوی خانه خدیجه بشتاب! زیرا خداوند اراده نموده که از صلب تو فرزند پاکیزه ای بیافریند. بدنبال این فرمان، نور فاطمه علیها السلام از صلب پدر به رحم مادر انتقال یافت (۱۱) .

بعد از مدتی جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه بشارت داد: «ای رسول خدا! بچه ای که در رحم خدیجه علیها السلام می باشد، دختر ارجمندی است که نسل تو از وی بوجود خواهد آمد، او مادر امامان و پیشوایان دین است که بعد از انقطاع وحی جانشین تو خواهند شد. (۱۲) .»

بعد از اتمام دوران بارداری خدیجه، فرشتگان خدا و حوریان بهشتی و زنان آسمانی به یاری خدیجه شتافتند و بدین گونه، فاطمه عزیز، یعنی اختر فروزان آسمان نبوت پا به عرصه گیتی نهاد، و به نور تابناک خود، شرق و غرب عالم را روشن ساخت (۱۳) .

از سخنان پیش گفته، فضیلت حضرت زهرا علیها السلام در اصل انعقاد نطفه، دوران جنینی، و پا گذاشتن به عرصه گیتی به خوبی آشکار است.

۲. نور فاطمه علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خلق نور فاطمه علیها السلام قبل ان تخلق الارض والسماء فقال بعض الناس: یا نبی الله! فلیست هی انسیه؟! فقال: فاطمه حوراء انسیه؛ (۱۴) نور فاطمه قبل از خلقت زمین و آسمان آفریده شد، بعضی از مردم عرض کردند:ای پیامبر خدا! پس زهرا از آدمیان نیست؟ فرمود: فاطمه حوریه بشری است.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جای دیگر فرمود: «لما خلق الله الجنه خلقها من نور وجهه، ثم اخذ ذالک النور فقذفه فاصابنی ثلث النور، واصاب فاطمه ثلث النور، واصاب علیا واهل بیته ثلث النور؛ فمن اصابه من ذلک النور اهتدی الی ولایه محمد، ومن لم یصبه من ذلک النور ضل عن ولایه آل محمد صلی الله علیه و آله؛ خداوند بهشت را از نور وجود خود آفرید، سپس آن را برگرفته و رها کرد. پس یک سوم آن به من (پیامبر صلی الله علیه و آله) و یک سوم آن به فاطمه، و ثلث باقیمانده به علی علیه السلام و اهلبیت او اصابت کرد. پس هر کس که از آن نور به او برسد، به ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله رهنمون می شود، و هر کس از آن نور به او نرسد از ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله گمراه (و به بیراهه خواهد رفت) .» (۱۵)

۳. نام زهرا علیها السلام

یونس می گوید، امام صادق علیه السلام فرمود: «لفاطمه علیها السلام تسعه اسماء عند الله عزوجل: فاطمه، والصدیقه، والمبارکه، والطاهره، والزکیه، والراضیه، والمرضیه والمحدثه والزهراء ثم قال علیه السلام اتدری ای شی ء تفسیر فاطمه؟ قلت اخبرنی یا سیدی، قال: فطمت من الشر؛ (۱۶)

ص: ۱۳۷۶۸

برای فاطمه نزد خدای بلند مرتبه نه اسم است: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه و زهرا.

آنگاه فرمود: معنی و تفسیر فاطمه را می دانی؟ گفتم: آقای من شما بفرمائید. فرمود: فاطمه را از آن جهت فاطمه گویند که از شر بدور است.»

همچنین برای وجه تسمیه فاطمه علیها السلام وجوه دیگری نقل شده است که عبارتند از:

۱. فاطمه از اسم خداوند یعنی فاطر گرفته شده است (۱۷) .

۲. چون دوستان و شیعیان او از آتش جهنم در امان اند. (۱۸)

۳. چون از عادت ماهانه بریده و منقطع بوده است. (۱۹)

۴. عبادت فاطمه علیها السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: «کانت اذا قامت فی محرابها زهر نورها لاهل السماء کما یزهر الکواکب لاهل الارض؛ (۲۰) هرگاه فاطمه علیها السلام در محراب عبادتش می ایستاد، نور او برای اهل آسمان می درخشید؛ آنگونه که ستارگان برای اهل زمین می درخشند.»

امام حسن علیه السلام فرمود:

«ما کان فی الدنیا اعبد من فاطمه علیها السلام حتی تورم قدماها؛ (۲۱) عابدتر از فاطمه در دنیا نبود، (آنقدر عبادت کرد) که پاهای (مبارکش) ورم کرد.»

۵. اخلاص فاطمه علیها السلام

از حسین بن روح سؤال شد: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چند دختر داشت؟ گفت: چهار دختر. سؤال شد: کدامیک برتر بود؟ گفت: فاطمه؛ به خاطر اینکه وارث (علم) نبی بود و نسل پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق او انتشار یافت. و خداوند این دو خصلت را به خاطر اخلاص او عنایت فرمود. (۲۲)

سوره هل اتی هم که پاداش اخلاص و عطای اهل بیت است، بر اوج اخلاص فاطمه علیها السلام به عنوان یکی از اهلبیت علیهم السلام دلالت دارد.

۶. ذکر و تسبیح فاطمه علیها السلام

از علی علیه السـلام نقل شـده است که: یکی از پادشاهان عجم برده ای به پیامبر هدیه نمود، من به فاطمه گفتم نزد رسول خدا برو و خـدمتگزاری برای خود درخواست کن، زهرا نزد رسول خـدا رفته و این موضوع را بـا ایشان در میان گـذارد، پیامبر علیه السـلام فرمودنـد: فاطمه جان! چیزی به تو دهم که برایت از خادم و آنچه در دنیاست بهتر باشد؛ بعد از نماز، ۳۴ بار الله اکبر، و ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۳ بار سبحان الله بگو.

آنگـاه این اذکـار سه گـانه را با «لا اله الا الله.» پایان بخش، و این برای تو از آنچه خواسـته ای و ازدنیا و آنچه در دنیاست بهتر خواهد بود. (۲۳)

فاطمه زهرا علیها السـلام مقید بود که این تسبیحات را بعد از هر نماز بگوید و به همین علت تسبیحات فاطمه زهرا علیها السلام نامیده شده است.

فضیلت تسبیحات فاطمه علیها السلام

در فضـیلت تسبیحات حضـرت زهرا علیها السلام امام صادق علیه السلام فرمود: «من سبح تسبیح فاطمه الزهراء علیها السلام قبل ان یثنی رجلیـه مـن صـلاه الفریضـه غفر الله له؛ (۲۴) هر کس تسبیـح فـاطمه را قبـل از آنکه از حـالت نمـاز فارغ شود بگویـد؛ خداوند او را می آمرزد.»

و همچنین امام صادق علیه السـلام بارها می فرمودنـد: «تسبیـح فاطمه علیها السـلام فی کل یوم فی دبر کل صـلاه احب الی من الف رکعه فی کل یوم؛ (۲۵) تسبیـح فاطمه زهرا علیها السـلام درهر روز بعد از هر نماز نزد من محبوب تر از هزار رکعت نماز در هر روز است.»

و نیز فرمودند: «تسبیح فاطمه الزهراء علیها السلام من الذکر الکثیر الذی قال الله عزوجل «واذکروا الله ذکرا کثیرا»؛ (۲۶) تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام مصداق ذکر کثیری است که خداوند فرمود: خدا را یاد کنید، یاد کردنی بسیار.»

۷. علم فاطمه علیها السلام

علم انسانهای معمولی اکتسابی است ولی علم انبیاء و اولیاء الهی لدنی و الهی است، علم فاطمه زهرا علیها السلام هم لدنی بود. سلمان گوید: عمار به من گفت: از امر تعجب آوری برای تو خبر دهم! گفتم بگو، عمار گفت: (روزی) همراه با علی علیه السلام بر فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدیم. هنگامی که نگاه زهرا علیها السلام به علی علیه السلام افتاد، فرمود، نزدیک بیا تا حدیث گذشته، حال و آینده راتا روز قیامت، برایت بگویم. دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام به حالت قهقری (و به عقب) برگشت و نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مشرف شد، حضرت فرمود:ای اباالحسن نزدیک بیا. علی علیه السلام نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله نشست، بعد از اینکه آرام گرفت، پیامبر اسلام فرمود: من خبر دهم یا خود خبر می دهی؟! عرض کرد: خبر دادن از شما زیباتر است. آنگاه حضرت جریانی که بر علی گذشته بود را شرح داد، علی علیه السلام عرض کرد آیا نور فاطمه از نور ما می باشد؟ حضرت فرمود: مگر نمی دانی؟ آنگاه علی علیه السلام سجده شکر انجام داد.

۸. فاطمه علیها السلام محدثه بود

دانشمندان شیعه و سنی بالاتفاق قائل به وجود محدث در اسلام می باشند و معتقدند که بعد از پیامبر اسلام یقینا بشر محدث وجود داشته است، منتهی در مصداق اختلاف است. در تعریف محدث می گویند: «المحدث یسمع الصوت ولا یری شیئا؛ (۲۷) محدث صدای فرشته را می شنود ولی چیزی را نمی بیند.»

ص: ۱۳۷۷۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «فاطمه بنت رسول الله کانت محدثه ولم تکن نبیه انما سمیت فاطمه محدثه لان الملائکه کانت تهبط من السماء فتنادیها کما تنادی مریم بنت عمران...؛ (۲۸) فاطمه دختر رسول خدا محدثه بود نه پیامبر. فاطمه را از این جهت محدثه نامیده اند که فرشتگان از آسمان بر او نازل می شدند و با او همانند مریم دختر عمران گفتگو داشتند.»

حضرت صادق علیه السلام سخن خود را چنین ادامه می دهند: شبی حضرت صدیقه علیها السلام به فرشتگان هم صحبت خویش فرمود: آیا آن زن که بر جمیع زنان عالم برتری دارد، مریم دختر عمران نیست؟ جواب دادند: نه؛ زیرا مریم فقط سیده زنان عالم در زمان خودش بود، ولی خدای متعال تو را سیده زنهای عالم خودت، و هم عالم زمان مریم و اولین و آخرین قرار داده است (یعنی تو را بانوی بانوان جهان قرار داد) .»

و باز فرمود: «فاطمه بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۷۵ روز بیشتر زنده نماند، و غم جانسوز داغ پدر قلب او را لبریز کرده بود، به این جهت جبرئیل پی در پی به حضورش می رسید، و او را در عزای پدر تسلیت می گفت.» (۲۹) جبرئیل گاه از مقام و منزلت پدر بزرگوارش وگاه از حوادثی که بعد از رحلت او بر ذریه اش وارد می گردد، خبر می داد. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز آنچه جبرئیل گزارش می داد، می نوشت. مجموعه این سخنان به مصحف فاطمه معروف شده است.

در زیارتنامه حضرت فاطمه علیها السلام هم می خوانیم: «السلام علیک ایتها المحدثه العلیمه.» (۳۰)

۹. عطای فاطمه علیها السلام

ص: ۱۳۷۷۲

بهترین و برترین انفاق آن است که از محبوبترین چیز انفاق شود و انفاقهای فاطمه علیها السلام چنین بود، که به دو نمونه اشاره می شود.

الف) گلوبند پربرکت

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: روزی نماز عصر را با پیغمبر صلی الله علیه و آله خواندیم، ناگاه پیرمردی خدمت رسول خدا رسید که لباس کهنه ای پوشیده بود، و از شدت پیری و ناتوانی نمی توانست بر جای خودش قرار گیرد. عرض کرد یا رسول الله! گرسنه ام سیرم کن؛ برهنه ام لباسی به من عطا کن؛ تهیدستم چیزی به من بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من که اکنون چیزی ندارم ولی تو را به جایی راهنمایی می کنم، شاید حاجتت برآورده شود. سپس به بلال فرمود: پیرمرد ناتوان را به خانه فاطمه هدایت کن. او بعد از ورود به خانه زهرا علیها السلام سلام کرد، حضرت جوابش را داد و فرمود: کیستی؟ خود را معرفی نمود... فاطمه گلوبندی را که پسر عمویش به وی اهداء نموده بود، به او داد و فرمود: به فروش رسان و زندگی خودت را بدان اصلاح کن.

پیرمرد برگشت و جریان را خدمت پیغمبر عرض کرد. آن حضرت گریست و فرمود: گردنبند را به فروش رسان تا خدا به برکت عطای دخترم برای تو گشایشی فراهم سازد... پیرمرد بعد از فروختن گردنبند، به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: به برکت عطای فاطمه علیها السلام بی نیاز شدم (۳۱) .

ب) پیراهن شب عروسی

صفوری شافعی از ابن جوزی نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب عروسی فاطمه علیها السلام برای او پیراهن تازه ای آماده کردند. جامه ای کهنه و وصله دار نیز در نزد ایشان بود. سائلی در زد و گفت: از خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله جامه ای کهنه می خواهم. فاطمه می خواست جامه کهنه را بدهد، ولی سخن خدا به یادش آمد که می فرماید: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون.» ؛ «به نیکویی نخواهید رسید مگر اینکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید.»

ص: ۱۳۷۷۳

پس جامه نو را به وی داد. وقتی که هنگام زفاف حضـرت شد، جبرئیل به محضـر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله! پروردگارت سلام می رساند، و مرا نیز فرمان داده که به فاطمه علیها السلام سلام برسانم و برای فاطمه علیها السلام توسط من جامه ای از دیبای سبز از جامه های بهشتی فرستاده است.

۱۰. همسرداری فاطمه علیها السلام

در حـدیثی می خوانیم که پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله از علی علیه السـلام پرسـید: «کیف وجدت اهلك؟ قال: نعم العون علی طـاعه الله وسـال فاطمه، فقالت: خیر بعل؛ (۳۲) فاطمه، همسـرت را چگونه یافتی؟ گفت: بهترین یار بر اطاعت (و بنـدگی) خداوند، و از فاطمه سؤال کرد: گفت: او بهترین شوهر است.»

فاطمه در یک موقعیتی بسـیار حساس و بحرانی در خانه علی زنـدگی می کرد، سـپاه اسـلام همیشه در حال آماده باش بود. در هر سال، چندین جنگ واقع می شد و علی علیه السـلام در تمام یا اکثر آن جنگها شرکت داشت. هرگاه با پیکر خسته و کوفته به خانه باز می گشت، از مهربانیها و دلگرمیها و نوازشـهای همسـر عزیزش کاملا برخوردار می شد؛ زخمهای تنش را پانسـمان می کرد، لباسـهای خون آلود جنگ را می شست (۳۳) ، فداکاریها و شـجاعتهایش را می سـتود، و بدین وسیله دلش را گرم و برای جنگ آینده آماده اش می نمود.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «ولقد کنت انظر الیها فتنکشف عنی الهموم والاحزان؛ (۳۴) به راستی همیشه این گونه بود که به او نگاه می کردم و تمام غمها و غصه هایم بر طرف می شد.»

فاطمه علیها السـلام هرگز بدون اجازه علی علیه السـلام از خانه خارج نشد و هیچ گاه او را غضبناك نکرد. او در ساعات وداع خویش به علی علیه السـلام گفت: «یا ابن عم ما عهدتنی کاذبه ولا خائنه ولا خالفتك منذ عاشـرتنی. فقال علیه السلام: معاذ الله انت اعلم بـالله وابر واتقی واشـد خوفا من الله ان اوبخك مخالفتی؛ (۳۵) پسـر عمو! هرگز مرا دروغگو و خائن نیافتی، از روزی که با من معاشـرت کردی، با دسـتورات تو مخالفت نکردم. علی علیه السـلام فرمود: (ای دختر پیامبر!) معاذ الله (که تو در خانه من بـدرفتاری نموده باشـی، زیرا) مراتب خداشناسـی و نیکوکـاری و پرهیز کاری و بزرگی و خداترسـی تو به حـدی است که جای ایراد و خرده گیری در مورد مخالفت با من نیست.»

۱۱. شفاعت فاطمه علیها السلام

حسن ختام فضائل حضرت را مقام شفاعت حضرت قرار می دهیم.

۱. پیامبر اسلام خطاب به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: «انتما الامامان ولامکما الشفاعه؛ (۳۶) شما دو نفر (حسنین) امام هستید، و برای مادر شما شفاعت است.»

۲. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی روز قیامت شود، از باطن عرش ندا می رسد:ای اهل قیامت! چشمهای خویش را پایین افکنید تا اینکه فاطمه دختر محمد با پیراهن خضاب شده به خون حسین عبور کند، در آن عرصه حضرت فاطمه پایه عرش را گرفته و عرضه می دارد: پروردگارا! تو جبار عادلی، بین من و کسانی که فرزندان مرا کشتند قضاوت فرما. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: به حق خدای کعبه سوگند که پروردگارم به سنت من حکم خواهد فرمود.

آنگاه زهرا علیها السلام عرضه می دارد: «اللهم اشفعنی فیمن بکی علی مصیبته؛ پروردگارا به من اجازه شفاعت کسانی را بفرما که در مصیبت حسینم گریه کرده اند» و خدای تعالی اذن شفاعت آنان را به ایشان عنایت می فرماید.» (۳۷)

۳. جابر بن عبدالله انصاری می گوید: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، یا بن رسول الله! برای من حدیثی در فضیلت جده ات فاطمه زهرا علیها السلام بفرمایید تا هنگامی که آن را برای شیعیان بیان می کنم خوشحال گردند. امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم و او از جدم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می فرمود که: در روز قیامت برای انبیاء و رسل منبرهایی از نور برپا می شود و منبر من در روز قیامت از همه بلندتر است. آنگاه خداوند می فرماید: خطبه بخوان، پس خطبه ای

بخوانم که احدی از انبیاء و رسل مانند آن را نشنیده است. پس برای اوصیاء نیز منبرهایی از نور برافراشته می شود و در میان آنها منبری برای وصی من علی بن ابی طالب نصب می گردد که از همه بلندتر است؛ آنگاه خداوند به علی علیه السلام می فرماید خطبه بخوان، پس خطبه ای می خواند که احدی از اوصیاء مانند آن نشنیده است.

آنگاه برای فرزندان انبیاء و رسل منبرهایی از نور نصب می گردد، پس برای دو فرزند و نوه و دو ریحانه ایام حیاتم (حسنین علیهما السلام) منبری برپا می شود و به آنان گفته می شود خطبه بخوانید و آن دو خطبه هایی می خوانند که هیچ یک از فرزندان انبیاء و رسل مانند آن را نشنیده اند.

آنگاه منادی که جبرئیل است ندا می دهد: فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله کجاست؟ آنگاه فاطمه علیها السلام برمی خیزد، (تا اینکه فرمود:) خدای تعالی می فرماید:ای اهل محشر کرامت و بزرگواری از آن کیست؟ محمد و علی و حسنین علیهم السلام عرض می کنند: برای خدای واحد قهار. آنگاه خداوند می فرماید:ای اهل محشر! من امروز کرامت وبزرگی را برای محمد و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام قرار دادم.

ای اهل محشر! سرها را پایین افکنده و چشمها را ببندید، این فاطمه است که به سوی بهشت می رود. آنگاه جبرئیل شتر بهشتی می آورد، در حالی که دو طرفش را دیباج آویزان کرده اند، و مهار آن از لؤلؤ تازه است. حضرت بر آن سوار می شوند و خدای متعال صدهزار فرشته را در طرف راست و صدهزار فرشته در سمت چپ وی می فرستد، و صدهزار فرشته را مامور می فرماید تا حضرت فاطمه علیها السلام را بر روی بالهای خود سوار کنند تاایشان را به در بهشت برسانند. وقتی که به در بهشت می رسند، حضرتش می ایستد، خدای متعال می فرماید:ای دخت حبیب من چرا توقف کردی و حال آنکه من تو را امر کرده بودم به بهشت من درآیی؟ حضرت صدیقه علیها السلام عرض می کند: پروردگارا دوست می دارم که ارزش و قدر و قیمت من در مثل چنین روزی شناخته شود.

خداوند می فرماید: «یا بنت حبیبی! ارجعی فانظری من کان فی قلبه حب لک او لاحد من ذریتک خذی بیده فادخلیه الجنه!؛ای دختر حبیب من! برگرد و بنگر هر که در قلبش محبت تو و یا محبت یکی از فرزندان تو باشد، دستش را بگیر و او را داخل بهشت نما.»

آنگاه حضرت باقر علیه السلام فرمود: والله ای جابر! در آن روز حضرت زهرا علیها السلام شیعیان و دوستانش را بر می گزیند و انتخاب می کند؛ همان گونه که پرنده دانه نیکو را از دانه بد جدا می کند. وقتی که شیعیان سیده زنان دو عالم به آن بزرگوار نزدیک و بر در بهشت می آیند، خدای تعالی در قلب آنان چنین می افکند که در آنجا بایستند. وقتی می ایستند خداوند می فرماید:ای دوستان من! توقف شما برای چیست و حال آنکه فاطمه دخت حبیب من شفاعت شما را نموده است؟ پاسخ دهند: پروردگارا ما دوست داریم که در چنین روزی ارزش و منزلتمان شناخته شود. خداوند می فرماید:ای دوستان من! برگردید و ببینید چه کسی به خاطر آنکه شما فاطمه را دوست می داشتید، شما را دوست می داشت؟ چه کسی به شما به خاطر دوستی فاطمه زهرا علیها السلام غذا داد؟ چه کسی شما را به خاطر دوست داشتن فاطمه علیها السلام لباس پوشانید؟ چه کسی به شما بخاطر دوستی فاطمه علیها السلام شربتی نوشانید؟ چه کسی بخاطرفاطمه علیها السلام و دوستی فاطمه علیها السلام غیبت غیبت کننده ای را از شما رد کرد؟

پس دستش را بگیرید و او را وارد بهشت نمایید. (۳۸)

پی نوشت:

۱) محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، (بیروت، داراحیاء التراث العربی) ، ج ۴۳، ص ۱۰۵.

۲) علامه مرندی، ملتقی البحرین، ص ۱۴؛ ر. ک: میرجهانی، الجنه العاصمه، ص ۱۴۸؛ صالح بن عبدالوهاب العرندس، کشف اللآلی، به نقل از فاطمه زهرا علیها السلام، بهجه قلب المصطفی، رحمانی همدانی (تهران، نشر المرضیه، دوم، ۱۳۷۲) ص ۹.

۳) حموینی، فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۸.

۴) بحارالانوار، (پیشین) ، ج ۵۳، صص ۱۷۹ - ۱۸۰.

۵) محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، (داراحیاء التراث العربی) ، ج ۴۳، ص ۶۵.

۶) الفصول المهمه (بیروت) ، ص ۱۴۳.

۷) آل عمران/۶۱.

۸) مطالب السئول، چاپ ایران، ص ۶ و ۷.

۹) توفیق ابواعلم، اهل البیت، ص ۱۲۸.

۱۰) علامه دخیل، فاطمه الزهراء علیها السلام، ص ۱۷۱.

۱۱) بحار (پیشین) ، ج ۱۶، ص ۷۸ و ر. ک: بانوی نمونه اسلام، ابراهیم امینی، ص ۲۷.

۱۲) دلائل الامامه، ص ۸.

۱۳) همان و ر. ک: بحارالانوار، (پیشین) ، ج ۴۳، ص ۲، و ج ۱۶، ص ۸۰.

۱۴) عبدالله بحرانی، العوالم، (قم مدرسه المهدی) ، ج ۶، ص ۹.

۱۵) بحارالانوار، (پیشین) ، ج ۴۳، ص ۴۴.

۱۶) بحار (پیشین) ، ج ۴۳، ص ۱۰.

۱۷) همان، ص ۶۵.

۱۸) همان، ص ۱۶.

۱۹) همان، ص ۱۶.

۲۰) همان، ص ۱۲.

۲۱) همان، ص ۴۹.

۲۲) همان، ص ۳۷.

۲۳) سید محمد کاظم قزوینی، فاطمه الزهراء از ولادت تا شهادت، ترجمه دکتر حسین فریدونی، نشر آفاق، چاپ سوم، ۱۳۶۵، ص ۲۲۴.

۲۴) کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۴۲.

۲۵) حسین طبرسی، مکارم الاخلاق، (بیروت، مؤسسه الاعلمی) ، ص ۲۸۱.

ص: ۱۳۷۷۸

۲۶) وسائل الشیعه، حر عاملی، (داراحیاء التراث العربی) ، ج ۴، ص ۱۰۲۲.

۲۷) بحارالانوار، پیشین، ج ۲۶، ص ۷۵ – ۷۶.

۲۸) همان، ج ۱۴، ص ۲۰۶ و ج ۴۳، ص ۷۸.

۲۹) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱ و بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۶، و ج ۲۶، ص ۴۱.

۳۰) بحار، ج ۹۷، ص ۱۹۵.

۳۱) همان، ج ۴۳، ص ۵۶.

۳۲) قاضی نورالله حسینی، احقاق الحق (طهران، مکتبه الاسلامیه) ، ج ۱۰، ص ۴۰۱؛ و ر. ك: صفوری شافعی، نزهه المجالس، ج ۲، ص ۲۲۶.

۳۳) سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۶، به نقل از ابراهیم امینی، بانوی نمونه اسلام، صص ۷۸ – ۷۹.

۳۴) بحارالانوار، (پیشین) ، ج ۴۳، ص ۱۳۴، سطر سوم.

۳۵) همان، ص ۱۹۱، روایت ۲۰.

۳۶) کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۰۶.

۳۷) اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۳؛ گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص ۲۱۲؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۸؛ همدانی، موده القربی، ۱۰۴.

۳۸) بحارالانوار، (پیشین) ، ج ۸، ص ۵۱؛ تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، ص ۱۱۳.

فضائل ده گانه برای حضرت زهرا علیهاالسلام

فضائل ده گانه برای حضرت زهرا علیهاالسلام

در برابر فضائل عظیم اهل بیت(ع) و مقامات فوق العاده آنها در درگاه خداوند، همیشه این دغدغه خاطر برای بعضی از افراد که در متن مسائل نیستند وجود دارد که نکند این همه فضائل نتیجه خوشبینی فوق العاده دوستان، و برداشتهای علاقمندان و عاشقان این مکتب باشد.

آنها چون به اهل بیت(ع) عشق میورزند، و همه چیز را از همین دریچه می بینند، هر کسی هر فضیلتی را بگوید یا احتمال دهد به آن مؤمن میشوند، خواه سند معتبری داشته باشد یا نه، و از قدیم گفته اند

اگر بر دیده مجنون نشینی   به غیر از خوبی لیلی نبینی!

اینجاست که برای رفع هر گونه سوء ظن از این دور افتادگان، و اطمینان خاطر بیشتر دوستان و نزدیکان، به منابع دیگران مراجعه می کنیم، و اهل بیت پیامبر(ص) را در آئینه افکار و کتابها و نوشته های معروف و مشهور و دست اول آنها مشاهده می کنیم.

در مجموع این نوشتار حتی یک روایت از منابع شیعه نقل نشده، و در میان اهل سنت نیز به سراغ کتابهائی رفته ایم که از معروفترین و مهمترین کتب حدیث و تاریخ و تفسیر آنها است.

۱.

برترین بانوی جهان

در روایات فراوانی که در منابع معروف اهل سنت آمده تصریح شده است که فاطمه زهرا(س) افضل زنان جهان بود، آن سخنی است که پیغمبر اکرم(ص) آن را به تعبیرات مختلف بیان فرموده است:

«اِنَّ اَفْضَلَ نِساءِ اَهْلِ الْجَنَّهِ خَدیجَهُ بِنْتُ خُوَیْلِد، وَ فاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّد، وَ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرانَ، وَ آسِیَهُ بِنْتُ مُزاحِم;(۲)

برترین زنان بهشت خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمّد، و مریم دختر عمران، و آسیه دختر مزاحم

(همسر فرعون)».

)

۲.

بانوی بهشتی

نخستین سنگ بنای وجود انسان، انعقاد نطفه اوست، چرا که به هر حال نطفه است که قسمت مهمی از ارزش های وجودی انسان را در بر دارد، و به همین دلیل در روایات اسلامی دستورهای زیادی وارد شده که این سنگ زیر بنا درست نهاده شود.

هنگامی که به تاریخ زندگی بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) مراجعه می کنیم می بینیم او در این زمینه یک وضع استثنائی دارد که در تاریخ شخصیت های بزرگ جهان اعم از مرد و زن بی نظیر است، بهتر است این سخن را از زبان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بشنویم:

ابن عباس می گوید: پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) زیاد فاطمه را می بوسید، روزی عایشه عرض کرد: شما زیاد فاطمه را می بوسید؟

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: (این دلیلی دارد) در شب معراج هنگامی که جبرئیل مرا وارد بهشت کرد، از تمام میوه های بهشتی به من داد، و از عصاره آنها نطفه فاطمه در رحم خدیجه منعقد شد.

«فَاِذَا اشْتَقْتُ لِتِلْکَ الثِّمارِ قَبَّلْتُ فاطِمَهَ فَاَصِبْتُ مِنْ رائِحَتِها جَمِیعَ تِلْکَ الثِّمارِ الَّتی اَکَلْتُها؛(۲) هنگامی که مشتاق آن میوه های بهشتی می شوم، فاطمه را می بوسم و از بوی او بوی تمام آن میوه ها را که در آن شب خوردم استشمام می کنم».

۳.

فاطمه(علیها السلام) محبوب ترین افراد نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله)

در حدیثی از زبان عایشه می خوانیم که می گوید:«ما رَاَیْتُ اَحَداً اَشْبَهَ کَلاماً وَ حَدِیثاً مِنْ فاطِمَهَ بِرَسُولِ اللهِ(صلی الله علیه وآله) وَ کانَتْ اِذا دَخَلَتْ عَلَیْهِ رَحَّبَ بِها، وَ قامَ اِلَیْها، فَاَخَذَ بِیَدِها فَقَبَّلَها، وَ اَجْلَسَها فِی مَجْلِسِهِ؛(۳) من هیچ کس را در سخن گفتن از فاطمه شبیه تر به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ندیدم، هنگامی که وارد بر پدر می شد به او خوش آمد می گفت، و در برابر دخترش فاطمه بر می خاست، دست او را می گرفت و می بوسید، و او را در جای خود می نشاند».

۴.

مقام قرب فاطمه(علیها السلام) در پیشگاه خدا

در «صحیح ترمذی» از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)نقل می کند که فرمود:

«اِنَّما فاطِمَهُ بَضْعَهٌ مِنِّی یُؤْذِینِی ما آذاها وَ یَنْصَبُنِی ما نَصَبَها؛(۴) فاطمه پاره تن من است، آنچه او را آزار دهد مرا آزار می دهد و آنچه او را به زحمت افکند مرا به زحمت می افکند».

ص: ۱۳۷۸۱

بـدیهی است علاقه پـدر و فرزنـدی هرگز نمی توانـد چنین پدیـده ای را توجیه کند، زیرا پیغمبر به عنوان «رسول الله» چیزی را اراده نمی کند جز آنچه خدا اراده کند، و هماهنگی خشنودی و رضای فاطمه با خشنودی و رضای خدا و پیامبر دلیلی جز محو اراده او در اراده و خواست خدا ندارد.

این نکته نیز شایـان دقت است که معمولاـ جمله «فـاطِمَهُ بَضْعَهٌ مِنِّی» را به معنـای فـاطمه پاره تن من است، تفسـیر و ترجمه می کننـد، در حالی که در این جمله سـخنی از تن در میان نیست، بلکه مفهوم حدیث این است که فاطمه(علیها السـلام)پاره ای از وجود و هستی پیامبر(صلی الله علیه وآله) است، هم از نظر جسمی و هم روحی، در خود روایات نیز شاهد بر این معنا داریم که به خواست خدا خواهد آمد.

۵۰.

زهد و ایثار فاطمه(علیها السلام

)

ابن حجر و دیگران در روایتی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند، او هنگامی که از سفر باز می گشت نخست به سراغ دختـرش فـاطمه زهرا(علیهاالسـلام) می آمـد، و مـدتی نزد او می مانـد، ولی یـک بـار برای فـاطمه زهرا(علیهاالسـلام) دو دستبند از نقره و همچنین یک گردنبند و دو گوشواره ساخته بودند، و پرده ای بر در اطاق آویزان کرده بود.

هنگـامی که پیامبر(صـلی الله علیه وآله) وارد شـد و این منظره را دیـد بیرون آمـد در حالی که آثار غضب در چهره اش نمایان بود، به مسجد آمد و بر منبر نشست.

فـاطمه(علیهـا السـلام) دانست که ناخشـنودی پیغمبر(صـلی الله علیه وآله) به خـاطر همـان مختصـر زینت است، همه را نزد پـدر فرستاد تا در راه خدا صرف کند.

ص: ۱۳۷۸۲

هنگامی که چشم پیامبر(صلی الله علیه وآله) به آن افتاد سه بار فرمود:«فَعَلَتْ، فِداها اَبُوها».(۵)

فاطمه آنچه را که می خواستم انجام داد، پدرش به فدایش باد.

هر زمان زکریا وارد محراب او می شد غذای مخصوصی در آن جا می دید. از او پرسید: ای مریم! این را از کجا آورده ای؟ گفت: این از سوی خداست، خداوند به هر کس بخواهد بی حساب روزی می دهد.

۶. مقام علمی فاطمه(علیهاالسلام)

در «مسند احمد» از امّ سلمه (یا طبق روایتی ام سلمی) چنین آمده : وقتی فاطمه(علیهاالسلام) به همان بیماری که به وفاتش منتهی گشت، بیمار شد من از او پرستاری می کردم، روزی حالتش را از همه روز بهتر دیدم، علی(علیه السلام) به دنبال کاری رفته بود، فاطمه(علیها السلام) به من فرمود: آبی بیاور تا غسل کنم، آب آوردم و او غسل کرد، غسلی که بهتر از آن ندیده بودم.

سپس فرمود: لباس های تازه ای برای من بیاور، لباس ها را آوردم و به او دادم، و او پوشید.

سپس فرمود: بسترم را در وسط اطاق بیفکن، من این کار را کردم، او دراز کشید و رو به قبله کرد، و دستش را زیر صورتش گذاشت، سپس فرمود: ای ام سلمه! (ام سلمی) من الان از دنیا می روم (و به ملکوت اعلا می شتابم) در حالی که پاک شده ام، کسی روی مرا نگشاید. این سخن گفت و چشم از جهان پوشید!(۶)

این حدیث به خوبی نشان می دهد که فاطمه از لحظه مرگش آگاه و با خبر بوده، و بی آن که نشانه های آن در او باشد، آماده رحلت از این جهان گشت، و از آن جا که هیچ کس لحظه مرگ را جز به تعلیم الهی نمی داند این نشان می دهد که از سوی خدا به او الهام می شد.

آری، روح او با عالم غیب مربوط بود، و فرشتگان آسمان با او سخن می گفتند.

به علاوه مطابق روایات گذشته حتی او از مریم دختر عِمران و مادر حضرت عیسی برتر بود، و همین امر کافی است، زیرا قرآن با صراحت می گوید: مریم با فرشتگان خدا سخن می گفت، آیات متعددی در این زمینه در سوره مریم و آل عمران وجود دارد.

بنابراین فاطمه(علیها السلام) دخت گرامی پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به طریق اولی باید بتواند با فرشتگان آسمان هم سخن شود.(۷)

۷۰.

کرامات فاطمه زهرا(علیها السلام)

بسیاری از مفسّران اهل سنّت مانند زمخشری و سیوطی در ذیل آیه شریفه :

«كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَـٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَاب)؛(۶) هر زمان زکریا وارد محراب او می شد غذای مخصوصی در آن جا می دید. از او پرسید: ای مریم! این را از کجا آورده ای؟ گفت: این از سوی خداست، خداوند به هر کس بخواهد بی حساب روزی می دهد»(.

از جابربن عبدالله نقل کرده اند که : رسول خدا(صلی الله علیه وآله) چند روز بود غذایی نخورده بود، و کار بر او مشکل شد، به منزل همسرانش سر زد هیچ کدام غذایی نداشتند، سرانجام به سراغ دخترش فاطمه(علیها السلام)آمد و فرمود: دخترم! غذایی داری من تناول کنم زیرا گرسنه ام؟

عرض کرد: نه بخدا سوگند!هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از نزد او خارج شد، زنی از همسایگان دو قرص نان و مقداری گوشت برای فاطمه(علیها السلام)هدیه آورد، و او آن را گرفت و در ظرفی گذاشت و روی آن را پوشاند و گفت: بخدا سوگند رسول الله(صلی الله علیه وآله) را بر خود و فرزندانم مقدم می دارم!

ص: ۱۳۷۸۴

و این در حالی بود که همه گرسنه بودند.

حسن و حسین را به سراغ پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرستاد و از او دعوت کرد به خانه بیاید.

عرض کرد: فدایت شوم، چیزی خداوند برای ما فرستاده، و من آن را برای شما ذخیره کرده ام.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: بیاور. و او ظرف غذا را نزد حضرت آورد. هنگامی که پیغمبر سر ظرف را برداشت مملو از نان و گوشت بود، هنگامی که فاطمه آن را دید در تعجب فرو رفت، و فهمید این نعمت و برکتی است از سوی خدا، شکر آن را بجا آورد و بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) درود فرستاد.

پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: دخترم! این را از کجا آورده ای؟عرض کرد:

«هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَاب)؛ این از سوی خداست، خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد!»(.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) شکر خدا را بجا آورد و این جمله را فرمود:

«اَلْحَمْدُ للهِ الَّذِی جَعَلَکَ شَبِيهَهً بِسَيِّدَهِ نِساءِ بَنِی اِسْرائِيلَ».شکر می کنم خدایی را که تو را شبیه (مریم) بانوی زنان بنی اسرائیل قرار داد.

او را فاطمه نام نهاده، زیرا خداوند او و دوستانش را از آتش دوزخ باز داشته است

۸۰

نخستین کسی که وارد بهشت می شود

!

ذهبی در «میزان الاعتدال» آورده است که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«اَوَّلُ شَخْص يَدْخُلُ الْجَنَّهُ فاطِمَهُ(علیها السلام)؛(۷) نخستین کسی که وارد بهشت می شود، فاطمه است!».

۹۰

نام های پرمعنای فاطمه(علیها السلام)

از احادیث بر می آید که نامگذاری فاطمه زهرا(علیها السلام) بوسیله حکیم علی الاطلاق یعنی خدای عالم انجام گرفته است.

از سوی دیگر «فـاطمه» از ماده «فطم» (بر وزن حتم) به معنای بازگرفتن کودک از شیر مادر است، سپس به هر گونه بریـدن و جدایی اطلاق شده است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آمده است که فرمود:

«اِنَّما سَمّاهَا فَاطِمَه لاَِنَّ اللهَ فَطَمَها وَ مُحِبِّیها عَنِ النّارِ;(۸) او را فاطمه نام نهاده، زیرا خداوند او و دوستانش را از آتش دوزخ باز داشته است».

از این تعبیر استـفاده می شود که نامگـذاری بانوی اسـلام به این نام، از سوی خداونـد صورت گرفته، و مفهومش این است که خدا وعده داده است او و کسانی که او را دوست دارند و در خط مکتب او باشند هرگز به دوزخ نروند.

۱۰.

هدیه پیامبر(صلی الله علیه وآله) به فاطمه(علیها السلام)

غیر از هـدایای فوق العاده معنوی که پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) به دخترش فاطمه زهرا(علیها السـلام) داد که هر کدام از دیگری گرانبهاتر و پرارزش تر بود که بعضـی از آنها در تاریخ ضـبط شده مانند تسبیح حضرت زهرا(علیها السلام) و بعضی را مینمی دانیـم. یـک هـدیه به ظـاهر مـادی نیز به او داد و عجب این که این هـدیه نیز به فرمـان خـدا صـورت گرفت چنـانکه در حدیث زیر آمده است:سیوطی نقل می کند: هنگامی که آیه شریفه:

«(وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ);(۹) و حق نزدیکان را بپرداز!».

نازل شد، پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فاطمه(علیها السلام) را صدا زد و سرزمین «فدک» را به او واگذار کرد.(۱۰)

البتّه چنانکه در فصل «ماجرای غم انگیز فدک» می آید، بخشیـدن فدک به فاطمه(علیها السـلام) یک مسأله ساده نبود، پشتوانه ای بود برای مسـأله ولاـیت علی(علیه السـلام) و سـندی برای تحکیم و تثبیت مقـام والای این خانواده، و از این نظر یک هـدیه معنوی نیز محسوب می شد.

ص: ۱۳۷۸۶

پی نوشت ها:

۱ . این حدیث در «مستدرک الصحیحین»، جلد ۲، صفحه ۴۹۷ نقل شده و سپس تصریح می کند که اسناد این حدیث صحیح است.

۲. ذخائر العقبی، صفحه ۳۶ .

۳. مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۵۴ .

۴. صحیح ترمذی، جلد ۲، صفحه ۳۱۹ .

۵. الصواعق المحرقه، صفحه ۱۰۹ .

۶. مسند احمد بن حنبل، جلد ۶، صفحه ۴۶۱. این حدیث را ابن اثیر در «اسد الغابه» و جمعی دیگر در کتب خود آورده اند.

۷. البتّه دلایل علمی و دانش گسترده و فوق العاده آن حضرت در روایات شیعه وضع دیگری دارد که در زندگی نامه آن بزرگوار قبلا بدان اشاره شد

۸. آل عمران، آیه ۳۷ .

۹. میزان الاعتدال، جلد ۲، صفحه ۱۳۱ .

۱۰. تاریخ بغداد، جلد ۲، صفحه ۳۳۱ .

۱۱. اسراء، آیه ۲۶ .

۱۲. درّ المنثور، ذیل آیه; میزان الاعتدال، جلد ۲، صفحه ۲۸۸; کنزالعمّال، جلد ۲، صفحه ۱۵۸ .

منبع:بخش عترت و سیره تبیان

داستان هایی از زندگی حضرت زهرا(سلام الله علیها)

در فکر دیگران و برای دیگران

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام وارد اتاق مادرش ، حضرت زهراء علیها السلام گردید، دید که مادرش در حال رکوع نماز است و برای مردها وزن های مؤ من با ذکر نامشان دعا می کند.

گوش کرد، که دید مادرش فقط برای دیگران دعا می نماید و برای خویش ، هیچ دعائی نمی فرماید، جلو آمد و اظهار داشت : ای مادر! چرا مقداری هم برای خودت دعا نمی کنی همان طوری که برای دیگران دعا می نمائی ؟

حضرت زهراء سلام اللّه علیها پاسخ داد: ای فرزندم ! اوّل ما باید به فکر نجات همسایه باشیم و سپس برای خودتلاش و دعا کنیم .(۱)

ص: ۱۳۷۸۷

۱- ۲۶-احقاق الحقّ: ج ۲۵، ص ۲۵۵، بحار: ج ۴۳، ص ۸۱ ، مستدرک الوسائل : ج ۵، ص ۲۴۴، ح ۱.

و در حدیثی وارد شده است که : دعای مؤمن در حقّ دیگران مستجاب می شود و موقعی که انسان در حقّ دیگران و برای دیگران دعا کند، ملائکه الهی برای او دعا خواهند کرد، که حتما، دعای آن ها مستجاب خواهد شد.

اهمیّت نماز، ۱۵ ضرر و زیان در نماز

مرحوم سیّد بن طاووس در کتاب فلاح السّائل آورده است :

روزی حضرت صدّیقه کبری ، فاطمه زهراء سلام اللّه علیها به محضر مبارک پدر بزرگوار خود، رسول گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله وارد شد؛ و اظهار داشت : ای پدر جان ! جزای آن دسته از مردان و یا زنانی که نماز را سبک می شمارند، چیست ؟

پیامبر خدا صلوات اللّه علیه فرمود: دخترم ، فاطمه جان ! هرکس نماز را سبک شمارد و به شرائط و دستورات آن بی اعتنائی نماید، خداوند او را به پانزده نوع عقاب ، مجازات می گرداند:

شش نوع آن در دنیا، سه نوع آن موقع مرگ و جان دادن ، سه نوع در قبر و سه نوع دیگر در قیامت آن هنگامی که از قبر بر انگیخته شود خواهد بود.

امّا آن شش نوع عقابی که در دنیا خواهد دید:

۱. برداشتن برکت و توفیق از عمرش ، که نتواند از آن بهره کافی و سودمندی برگیرد.

۲ .برداشتن برکت از درآمدهایش .

۳. پاک شدن سیمای نیکوکاران از چهره اش .

۴. سرگردان و دلسرد شدن در کارها و عباداتش .

۵ .دعاها و خواسته هایش مستجاب نخواهد شد.

ص: ۱۳۷۸۸

.۶ آن که در دعای مؤ منین سهیم نخواهد بود و دعای خیر ایشان شاملش نمی شود.

و امّا آن عقاب هائی را که هنگام مرگ خواهد دید:

-۱ ذلیلانه خواهد مُرد.

-۲ گرسنه و تشنه جان می دهد.

۳ -هیچ چیزی تشنگی و گرسنگی او را بر طرف نسازد.

و امّا آن عذاب هائی که در قبر دچارش می شود:

-۱ خداوند متعال ملکی را ماءمور می نماید تا مرتّب او را مورد شکنجه قرار دهد.

۲ -قبرش تنگ و تاریک و وحشتناک می باشد.

و امّا آنچه در قیامت مبتلایش می گردد:

۱ -خداوند ملکی را ماءمور می نماید تا او را بر صورت ، روی زمین بکشاند و اهل محشر او را تماشا نمایند.

۲ -محاسبه و بررسی اعمالش سخت و دقیق خواهد بود.

-۳و در نهایت این که مورد رحمت و محبّت خداوند قرار نمی گیرد و عذابی دردناک دچارش خواهد شد.(۱)

شادی با دیدار فاطمه علیها السلام

هنگامی که این آیه قرآن بر پیامبر اسلام صلّلی اللّه علیه و آله نازل شد:

(و إ نّ جهنّم لمَوْعِدُهُمْ اءجْمَعین ، لَها سَبْعَهُ اءبْوابٍ لِکُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ)(۲۸) یعنی ؛ همانا جهنّم وعده گاه تمامی افراد می باشد، که خداوند برایش هفت درب قرار داده و از هر دری افرادی وارد خواهند شد.

آن حضرت بسیار گریه و اصحاب آن حضرت نیز همه گریان شدند و کسی توان صحبت و سخن گفتن با حضرت را نداشت .

۱- ۲۷-مستدرک الوسائل : ج ۳، ص ۲۳، ح ۱.

و چون هر گاه پیغمبر اسلام صلّلی اللّه علیه و آله دخترش حضرت فاطمه سلام اللّه علیها را می دید، شادمان و خوشحال می گردید، به همین علّت سلمان به سوی منزل آن مخدّره آمد تا ایشان را نزد پدر بزرگوارش آورد و موجب شادی و آرامش رسول خدا گردد.

وقتی سلمان به منزل حضرت فاطمه زهراء سلام اللّه علیها وارد شد، دید حضرت مشغول آسیاب نمودن مقداری جو می باشد و با خود این آیه قرآن را زمزمه می نماید:

((وَ ما عِنْدَاللّهِ خَیْرٌ و اءبْقی)) یعنی ؛ آنچه نزد خدای متعال و خواست او است بهتر و با دوام می باشد.

پس سلمان فارسی بر حضرت زهراء سلام کرد و بعد از آن ، جریان ناراحتی و گریه حضرت رسول صلّلی اللّه علیه و آله را برای آن بزرگوار بیان نمود.

فاطمه زهراء سلام اللّه علیها با شنیدن این خبر از جای خود برخاست و چادر خود را که حدود دوازده جای آن پاره شده و درز گرفته بود بر سرافکند.

سلمان فارسی با دیدن چنین زندگی و لباسی به گریه افتاد و گفت : چقدر سخت و غیر قابل تحمّل است که دختران رؤ ساء و پادشاهان لباس های سُندس و ابریشم بپوشند، و در آن همه تجمّلات و آسایش باشند؛ ولی دختر محمّد، پیغمبر خدا صلّلی اللّه علیه و آله چادر پشمینِ وصله دار بپوشد و این همه سختی ها و مشقّت ها را تحمّل نماید.

هنگامی که حضرت فاطمه سلام اللّه علیها به حضور پدر خود، حضرت رسول صلّلی اللّه علیه و آله وارد شد، اظهار نمود: یا رسول اللّه ! سلمان از زندگی و لباس های من تعجّب کرده و در گریه و اندوه ، فرو رفته است .

ص: ۱۳۷۹۰

حضرت رسول صلوات اللّه علیه به سلمان فرمود: دخترم ، فاطمه محبوب خدا است و از سابقین در ورود به بهشت خواهد بود.

پس از آن ، حضرت زهراء سلام اللّه علیها اظهار داشت : پدر جان ! دخترت فدای تو گردد، چرا گریان بوده ای ؟

حضرت رسول فرمود: دخترم ! جبرئیل امین دو آیه قرآن پیرامون جهنّم بر من نازل نمود، که بسیار دردآور و وحشتناک بود و سپس آن دو آیه شریفه را خواند.

حضرت زهراء سلام اللّه علیها با شنیدن آن دو آیه قرآن گریست و به صورت بر زمین افتاد و گفت : وای به حال گناه کارانی که اهل آتش جهنّم گردند.

سلمان چون این صحنه دلخراش را دید، گفت : ای کاش من گوسفندی می بودم تا مرا می کشتند و قطعه قطعه می کردند و می خوردند و نامی از آتش سوزان جهنّم را نمی شنیدم !!

و ابوذر گفت : ای کاش مادرم عقیم بود و مرا نزائیده بود و این گونه وصف آتش دوزخ را نمی شنیدم !!

و سپس مقداد گفت : و ای کاش من پرنده ای در منقار پرندگان می بودم و نامی از آتش سوزان جهنّم را نمی شنیدم .(۱)

ملاقات در بستر بیماری

ابن قُتیبه یکی از علماء و تاریخ نویسان اهل سنّت در کتاب خود آورده است :

پس از گذشت مدّتی از جریان سقیفه ، روزی عمر به ابوبکر گفت : ما فاطمه ، دختر رسول اللّه را از خودمان خشمناک و ناراحت گردانیده ایم ، بیا با یکدیگر به ملاقات و دیدار او رویم تا از ما راضی و خوشنود شود.

۱- ۲۹-بحارالا نوار: ج ۴۳ ص ۸۷ ۸۹ ح ۹.

لذا هر دو حرکت کردند و چون به درب منزل رسیدند، اجازه ورود خواستند؛ ولی به ایشان اجازه داده نشد.

به ناچار حضور امام علیّ علیه السلام آمدند و در این باره با او سخن گفتند؛ بنابر این امام علیّ علیه السلام برای آنها اجازه ورود طلبید و چون وارد شدند، روبروی حضرت زهراء سلام اللّه علیها نشستند.

و حضرت روی خود را از آن ها برگرداند، سلام کردند، امّا حضرت جوابشان را نداد.

ابوبکر گفت : ای حبیبه رسول اللّه ! سوگند به خدا که من تو را بیش از دخترم ، عایشه دوست دارم .

روزی که پدرت از دنیا رفت ، ای کاش من مرده بودم ؛ علّت آن که تو را از حقّ میراث پدرت منع کردم ، چون شنیدم که فرمود: ما ارثیّه ای به جای نمی گذاریم ، آنچه از اموال ما باقی بماند، صدقه است .

در این هنگام ، فاطمه سلام اللّه علیها فرمود: اگر حدیثی را از پدرم رسول خدا برایتان بگویم ، تاءیید می کنید؟ گفتند: آری .

فرمود: خداوند را بر شما گواه می گیرم ، آیا نشنیدید از پدرم ، رسول اللّه صلّلی اللّه علیه و آله که می فرمود: رضایت فاطمه رضایت من است ، خشم و غضب فاطمه خشم و غضب من می باشد، هرکه فاطمه را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که او را خشمگین و ناراحت کند، مرا خشمگین و ناراحت کرده است ؟!

گفتند: بلی ، چنین سخنی را از رسول اللّه شنیده ایم .

حضرت فاطمه فرمود: خدا و ملائکه را شاهد و گواه می گیرم که شما دو نفر مرا خشمگین و ناراحت کرده اید و من از شما خوشحال و راضی نخواهم شد تا پدرم ، رسول خدا را ملاقات کرده و شکایت شما را به او کنم .

ص: ۱۳۷۹۲

ابوبکر گفت : از خشم خداوند و غضب فاطمه به خداوند پناه می برم ، و سپس در حال گریه از نزد حضرت خارج شدند.(۱)

شوخی زن و شوهر با رضایت خداوند

سمان فارسی حکایت نماید:

روزی حضرت فاطمه زهراء سلام اللّه علیها بر پدرش ، رسول خدا صلّلی اللّه علیه و آله وارد شد.

وقتی رسول خدا چشمش بر چهره فاطمه افتاد، او را گریان و غمگین دید، به همین جهت علّت را جویا شد؟

حضرت زهراء سلام اللّه علیها در پاسخ پدر اظهار داشت : ای رسول خدا! روز گذشته بین من و همسرم ، علیّ بن ابی طالب علیه السلام جریانی اتّفاق افتاد که با یکدیگر ضمن صحبت ، شوخی و مزاح می کردیم و من جمله ای را به عنوان شوخی به شوهرم گفتم ، که موجب ناراحتی او شد.

و چون احساس کردم که همسرم ناراحت است ، از سخن خویش غمگین و پشیمان گشتم و از او خواهش کردم تا از من راضی و خوشحال گردد.

و او نیز عذر مرا پذیرفت و شادمان شد و با خنده روئی با من مواجه گشت و احساس کردم که از من راضی می باشد؛ ولی اکنون از خدای خود وحشت دارم که مبادا از من خشمگین و ناراضی باشد.

رسول خدا صلّلی اللّه علیه و آله با شنیدن چنین مطالبی اظهار نمود: ای دخترم ! همانا رضایت و خوشنودی شوهر همانند رضایت و خوشنودی خداوند متعال خواهد بود و غضب و ناراحتی شوهر سبب نارضایتی و ناراحتی خدا می گردد.

ص: ۱۳۷۹۳

۱- ۳۰-اءعیان الشّیعه : ج ۱، ص ۳۱۸، به نقل از الا مامه و السّیاسه .

و سپس افزود: هر زنی کـه خداونـد را همچـون حضـرت مریم عبـادت و سـتایش کنـد؛ ولیکن شـوهرش از او ناراضـی باشـد، عبادات و اعمال او مقبول درگاه خدا قرار نمی گیرد.

ای دخترم ! بـدان که بهترین اعمـال ، فرمـان بُرداری و تبعیّت از شوهر است ، البتّه در مواردی که خلاف اسـلام و قرآن نباشـد بعد از آن ، بهترین کارها برای زن ریسندگی است ، یعنی کارهای سبك و فردی ، به دور از نامحرمان را انجام دهد.

ای دخترم ! هر زنی که زحمـات و مشـقّات خانه داری را تحمّل کنـد و خانه داری نمایـد و برای رفاه و آسایش اعضاء خانواده اش تلاش نماید، همانا او اهل بهشت خواهد بود.(۱)

قداست و عظمت فاطمه سلام اللّه علیها

اءسماء بنت عمیس گوید:

هنگـامی که حضـرت زهراء سـلام اللّه علیها اوّلین فرزنـدش امام حسن علیه السـلام را به دنیا آورد و زایمان نمود، خونی را که دیگر زن ها در موقع زایمان به عنوان خون نفاس می بینند از او خارج نگردید.

و من از این جریان بسـیار تعجّب کردم ، به هیمن جهت راهی منزل پدرش ، رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله گشـتم و چون بر آن حضرت وارد شدم ، عرض کردم : یا رسول اللّه ! آیا فاطمه خون حیض و نفاس نمی بیند؟!

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله در پاسخ به من اظهار داشت : آیا نمی دانی که دخترم فاطمه ((طاهره و مطهّره)) است ؟!

۱- ۳۱-إ حقاق الحقّ: ج ۱۹، ص ۱۱۲ و ۱۱۳، داستان مفصّل است ، علاقه مندان مراجعه نمایند.

یعنی ؛ پاک و پاکیزه می باشد و با سایر زنان تفاوت دارد و خون حیض و نفاس از او خارج نمی گردد.(۱)

و امام محمّد باقر علیه السلام نیز حکایت فرماید:

چون قیامت برپا شود، حضرت فاطمه زهراء سلام اللّه علیها بر درب ورودی دوزخ توقّف نماید و به درگاه خداوند متعال اظهار دارد: خداوندا! تو مرا فاطمه نامیده ای و وعده دادی هر که دوستدار و علاقه مند به من و ذریّه ام باشد، او را به آتش جهنّم مجازات نخواهی کرد و می دانم که وعده تو حقّ است .

آن گاه از سوی پروردگار متعال ندا می رسد: ای فاطمه ! راست می گوئی ، من تو را فاطمه نامیده ام و وعده داده ام هر که علاقه مند به تو و ذریّه ات بوده و ولایت آن ها را پذیرفته باشد به آتش دوزخ مجازات نخواهم کرد و هم اکنون به وعده خود وفا می کنم .

و آن هائی را که دوست داری و اهل آتش جهنّم هستند، تو می توانی آنها را شفاعت نمائی ؛ و من شفاعت و وساطت تو را پذیرا هستم ، تا آن که موقعیّت و منزلت تو را نزد ملائکه و انبیاء و اهل محشر آشکار سازم .

پس ای فاطمه ! هر که در پیشانی و بین دو چشمان او نوشته باشد که مؤ من هست ، می توانی شفاعت نمائی و نجات بخش او از آتش دوزخ باشی و او را وارد بهشت گردانی .(۲)

ص: ۱۳۷۹۵

۱- ۳۲-إ حقاق الحقّ: ج ۲۵، ص ۲۵۱.

۲- ۳۳-علل الشّرایع : ص ۱۷۹، ح ۶.

بهشت و پیراهن خون آلود حسین علیه السّلام

حضرت صادق آل محمّد صلوات اللّه علیهم حکایت فرماید:

آن هنگام که صحرای محشر بر پا شود و خداوند تمامی بندگانش را زنده احضار نماید، صدائی به گوش همگان خواهد رسید که : ای جماعت ! چشم های خود را ببندید و سرهای خود را به زیر افکنید، چون که فاطمه دختر محمّد صلّی اللّه علیه و آله می خواهد از پل صراط عبور نماید.

پس همگان چشم های خود را می بندند و حضرت فاطمه زهراء سلام اللّه علیها در حالی که هفتاد هزار فرشته او را مشایعت و همراهی می کنند، وارد می شود و در یکی از موقف های مهمّ محشر توقّف می فرماید.

پس از آن پیراهن به خون آغشته حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السلام را در دست گرفته و به محضر ربوبی پروردگار عرضه می دارد: پروردگارا! این پیراهن فرزندم ، حسین می باشد، تو خود آگاهی که با فرزندم چگونه رفتار کردند.

در این هنگام ، صدائی از طرف خداوند متعال می رسد: ای فاطمه ! هر خواسته و تقاضائی داری بگو، که برآورده خواهد شد.

و حضرت زهراء سلام اللّه علیها اظهار دارد: خدایا! انتقام مرا از قاتلین فرزندم ، حسین بگیر.

پس شعله ای مهیب از آتش بر پا شود و زبانه کشان یکایک قاتلین امام حسین علیه السلام را فرو بلعد، همان طوری که پرنده ای که دانه از زمین برچیند.

و سپس به عمق دوزخ برگردد و تمامی آن افرادِ ظالم ، به عذاب های دردناک مجازات و عقاب خواهند شد.

ص: ۱۳۷۹۶

بعـد از آن ، فـاطمه زهراء سـلام اللّه علیها به سوی بهشت حرکت می نمایـد و در حالی که ذراری و دوسـتان و علاقه منـدانش همراه او می باشند، وارد بهشت خواهند شد؛ و از انواع برکات و نعمت های آن بهره مند می گردند.(۱)

گریه دوستان و شفاعت زنان

هنگـامی که امام حسـین علیه السـلام متولّـد شـد، پیغمبر اسـلام صـلّلی اللّه علیه و آله پس از بشارت و تهنیت ، خبر از شـهادت نوزاد و کیفیّت کشـته شدنش را داد، حضرت زهراء سلام اللّه علیها سخت گِریست و اظهار داشت : در چه زمانی اتّفاق خواهد افتاد؟

پیامبر اسلام فرمود: زمانی که من و تو و پدرش ، علیّ و برادرش ، حسن نباشیم و او یعنی ؛ حسین تنها باشد.

آن گاه گریه حضرت زهراء سلام اللّه علیها افزون یافت و گفت : چه کسی برای فرزندم گریه و عزاداری خواهد کرد؟

حضـرت رسول فرمود: فاطمه جان ! زنان و مردان امّت من بر مصـیبت او و اهل و عیالش می گرینـد و نوحه سـرائی و عزاداری خواهنـد کرد، و این نوحه سـرائی و عزاداری هر سال تجدیـد خواهـد شـد؛ و چون روز قیامت برپا شود تو، زنان گریه کننده و عزادار بر حسین را شفاعت نموده و من ، مردانشان را شفاعت می کنم .

و ای فاطمه ! تمام چشم ها در قیامت گریان می باشـند، مگر آن چشـمانی که در عزا و مصـیبت حسین علیه السلام گریان بوده باشد که آنان خندان و خوشحال وارد بهشت خواهد شد.(۲)

ص: ۱۳۷۹۷

۱- ۳۴-اءمالی مفید: ص ۱۳۰ ، ح ۶ و در کتاب احقاق الحقّ: ج ۲۵، ص ۲۲۲ به نقل از امیرالمؤ منین علیّ علیه السلام از پیامبر اسلام صلّلی اللّه علیه و آله وارد شده است .

۲- ۳۵-معالی السّبطین : ج ۲، ص ۱۱، بحار: ج ۴۴، ص ۲۹، ح ۳۷.

چگونگی دفاع از حقّ خود

عایشه دختر ابوبکر حکایت می کند:

فاطمه زهراء سلام اللّه علیها پس از شهادت پدرش ، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در یکی از روزها نزد پدرم ابوبکر آمد و ارثیّه پدری خود را از او مطالبه نمود.

و پدرم ، ابوبکر در پاسخ به وی اظهار اشت : پیغمبر خدا چیزی به عنوان ارثیّه ، باقی نگذاشته است و آنچه که از اموال او باقی مانده باشد، صدقه خواهد بود.

فاطمه سلام اللّه علیها با شنیدن سخنان پدرم ابوبکر، خشمگین و ناراحت شد و از او کناره گرفت و با همین ناراحتی و کناره گیری به زندگی خود ادامه داد تا آن که وفات یافت .

سپس عایشه در ادامه سخنان خود افزود: حضرت فاطمه زهراء سلام اللّه علیها سهمیّه خود را به عنوان ارثیّه ، از اموال رسول اللّه صلوات اللّه و سلامه علیه و همچنین فدک را از پدرم ابوبکر به طور مرتّب مطالبه و درخواست می نمود؛ ولیکن پدرم از پرداخت آن ها خودداری می کرد.(۱)

طبق مشهور و روایات وارده : فدک ، باغ بسیار بزرگی بوده که طبق ضوابطی در جنگ خیبر، حقّ شخصی پیغمبر اسلام صلّلی اللّه علیه و آله قرار گرفت .

و حضرت آن را در حضور اصحاب به دخترش ، فاطمه زهراء سلام اللّه علیها تحویل داد و به آن مخدّره بخشید.

بی تابی دختر و بشارت پدر

ابو ایّوب انصاری حکایت کند:

در آن هنگامی که رسول گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله در بستر بیماری خوابیده بود و آخرین لحظات عمر پربرکت خود را سپری می نمود، حضرت فاطمه زهراء سلام اللّه علیها به دیدار پدر بزرگوارش آمد.

۱- ۳۶-اعیان الشّیعه : ج ۱، ص ۳۱۴، به نقل از صحیح بخاری .

و چون پدر را با آن وضعیت جسمی مشاهده نمود، سخت گریست و اشک بر گونه هایش جاری گشت .

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله با دیدن غم و اندوه دخترش ، وی را دلداری داد و اظهار داشت : ای فاطمه ! خداوند متعال از بین تمام بندگانش ، تنها علیّ بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان شوهرت برگزید.

و آن گاه بر من وحی فرستاد که تو را به نکاح او در آورم و این برای تو عظمت و سعادت بود که چنین شخصیّتی شوهر تو گردید.

در این لحظه ، حضرت زهراء سلام اللّه علیها خوشحال شد و با شادمانی تبسّمی نمود.

و پدرش در ادامه فرمایش خود افزود: فاطمه جان ! بدان که شوهرت دارای چند خصلت و فضیلت است که دیگران از آن فضایل و مناقب محروم هستند:

ایمان و اعتقاد راسخ به خدا و رسولش ، آگاهی به علوم و فنون مختلف ، دارای حکمت و معارف ، همسری چون تو، دو فرزند پسر چون حسن و حسین ، انجام امر به معروف و نهی از منکر در تمام حالات ، قضاوت بر مبنای کتاب خدا.

و پس از آن فرمود: فاطمه ! ما اهل بیتی هستیم که خداوند رحمان عنایتی را به ما فرموده است ، که (نه به امّت های قبل از ما و نه بعد از ما) به هیچکس چنین عنایتی نشده و نخواهد شد.

پدرت بهترین و افضل تمام پیغمبران می باشد.

شوهرت وصیّ من ، و افضل اوصیاء است .

عمویت ، حمزه سیّد و سرور تمام شهیدان است .

جعفر طیّار از ما اهل بیت است ، که در بهشت با دو بال خود پرواز می کند.

و دو فرزندت حسن و حسین ، که دو سبط این امّت می باشند.(۱)

اذان و تجلّی خاطرات پدر

پس از گـذشت مدّتی از رحلت و شـهادت جانگداز پیغمبر اسـلام صـلّی اللّه علیه و آله ، دخترش فاطمه زهراء سـلام اللّه علیها چنین اظهار داشت : دلم تنگ شده است و آرزو دارم ، که آوای اذان بلال اذان گوی پدرم را بشنوم .

و چون بلاـل متوجّه آرزوی حضـرت زهراء سـلام اللّه علیهـا شـد، مشـغول گفتن اذان گردیـد؛ و چون گفت : ((اللّه اکـبر، اللّه اکبر))

حضـرت فاطمه زهراء سلام اللّه علیها به یاد خاطرات دوران پدرش افتاد؛ و نتوانست خود را کنترل نماید و با صدای بلند شروع به گریستن نمود.

تا آن که اذان بلال رسـید به : ((اءشـهد اءنّ محمّدا رسول اللّه))، که در این هنگام حضـرت زهراء صـیهه و فریادی کشید و با حالت بیهوشی بر صورت ، روی زمین افتاد.

مردم گفتند: ای بلال ! ساکت شو، چیزی نمانده است که دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دار فانی را وداع گوید.

پس بلال ساکت شد و باقی مانده اذان را ادامه نداد.

و چون حضرت به هوش آمد در خواست ادامه اذان را داشت .

بلال قبول نکرد و گفت : ای سرور زنان ! بر تو می ترسم که مشکلی برای شما پیش آید،

۱- ۳۷-بحارالا نوار: ج ۴۳، ح ۸ ، به نقل از خصال شیخ صدوق .

به همین جهت حضرت از او گذشت کرد و ساکت ماند.

همچنین در روایتی دیگر، از امام علیّ علیه السلام آمده است که فرمود:

هر گاه فاطمه زهراء سلام اللّه علیها چشمش به لباس و پیراهن پدرش ، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می افتاد و یا آن را می دید و می بوئید، گریان می شد و حالت بیهوشی به آن بانوی مجلّله دست می داد.(۱)

فخر حوّا و عظمت زهراء علیها السلام

امام حسن عسکری به نقل از پدران بزرگوارش علیهم السلام ، از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

چون خداونـد متعال حضـرت آدم علیه السـلام و حوّا را آفریـد و در بهشت جای گرفتند، بر خود بالیدند و آدم علیه السـلام به همسر خود حوّا، گفت : خداوند موجودی بهتر و برتر از ما نیافریده است .

در این هنگـام پروردگـار متعال به جبرئیل علیه السـلام وحی فرسـتاد: بنـده ام ، آدم را به فردوس اءعلی بِبَر؛ همین که آدم علیه السـلام وارد آن مکان مقدّس شد، کنیزی که در یکی از بهترین قصـرها که بر سرش تاجی از نور بود و دو گوشواره از نور در گوش خود داشت ، توجّه آدم را به خود جلب کرد.

و چون نگـاه آدم بر آن فرشـته افتـاد و دیـد که نور جمـالش تمـام بهشت را روشـنائی بخشـیده ، از جبرئیل سؤ ال نمود که : او کیست ؟

جبرئیل علیه السـلام اظهار داشت : او فاطمه دختر محمّـد، پیغمبر خدا و یکی از فرزندان تو می باشد که در زمان آینده مبعوث می گردد.

ص: ۱۳۸۰۱

۱- ۳۸-اعیان الشّیعه : ج ۱، ص ۳۲۰.

آدم علیه السلام سؤ ال نمود: تاجی که بر سر دارد چیست ؟

جبرئیل گفت : شوهرش علیّ بن ابی طالب علیه السلام می باشد.(۱)

فاطمه زهراء و اسرار پدر صلّی اللّه علیه و آله

عایشه یکی از همسران رسول خدا صلّلی اللّه علیه و آله حکایت کند:

در آن هنگامی که رسول خدا صلّلی اللّه علیه و آله نزد من حضور داشت ، فاطمه زهراء سلام اللّه علیها بر ما وارد شد؛ و چنان راه می رفت که همانند راه رفتن رسول اللّه بود.

وقتی رسول خدا صلّلی اللّه علیه و آله متوجّه آمدن دخترش حضرت فاطمه شد، به وی خطاب کرد و فرمود: دخترم ! خوش آمدی ، و سپس او را کنار خود، سمت راست نشاند و سخنی مخفیانه به او گفت که ناگاه دیدم فاطمه زهراء گریان شد.

عایشه افزود: علّت گریان شدنش را جویا شدم و گفتم : ای فاطمه ! من تو را هرگز با چنین خوشی ندیده بودم که کنار پدرت باشی ، پس چرا ناگهان گریان شدی ؟!

حضرت زهراء سلام اللّه علیها در جواب اظهار داشت : اسرار پدرم را فاش نمی کنم .

بعد از آن دیدم که رسول خدا صلّلی اللّه علیه و آله مطلب دیگری مخفیانه به زهرای مرضیّه فرمود، که خوشحال و خندان گردید و تبسّمی نمود.

در این موقع تعجّب من بیشتر شد و این بار علّت گریه و خنده او را جویا شدم ؟

و آن حضرت ، دو باره در جواب من اظهار داشت : به هیچ عنوان اسرار پدرم را فاش نمی کنم .

۱- ۳۹-بحارالا نوار: ج ۴۳، ص ۵۲، س ۱.

تا آن که رسول خدا صلّلی اللّه علیه و آله رحلت نمود و من از فرصت استفاده کرده و علّت خنده و گریه آن روز را، از فاطمه زهراء جویا شدم ؟

و آن حضرت اظهار داشت : پدرم در آن روز به من فرمود: جبرئیل هر سال یک بار بر من وارد می شد؛ ولی امسال دو مرحله بر من وارد شد و این علامت نزدیک شدن مرگ من می باشد، پس با این سخنِ پدرم ، گریان شدم .

و در ادامه فرمایشاتش فرمود: تو از اهل بیت من ، اوّل کسی خواهی بود که به من ملحق می شوی ، سپس پدرم افزود:

آیا راضی و خوشحال نیستی که سیّد و سرور زنان باشی .

و من پس از شنیدن چنین بشارتی مسرور و شادمان گشتم .(۱)

نسوختن انگشت در دیگ حریره

اءنس بن مالک حکایت کند:

روزی حجّاج بن یوسف ثقفی مرا نزد خویش احضار کرد و درباره جریان به هم زدن و مخلوط کردن غذای داخل دیگ به وسیله دست ، که توسّط حضرت فاطمه زهراء سلام اللّه علیها انجام گرفته بود، سؤ ال کرد.

گفتم : روزی عایشه به حضور فاطمه زهراء علیها السلام وارد شد و دید که آن حضرت مشغول پختن حریره برای دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام می باشد.

و مقداری آرد و شیر و روغن داخل دیگ ریخته بود و آن را روی اجاقی که آتش زیر آن شعله ور بود قرار داده ؛ و با انگشت خود، حریره داخل دیگ را در حالی که می جوشید و غُل غُل می کرد، به هم می زد و مخلوط می نمود.

۱- ۴۰-احقاق الحقّ: ج ۲۵، ص ۹۷ و ص ۸۵ .

عایشه با دیدن چنین صحنه ای بُهت زده گشت و با حیرت و تعجّب ، از منزل دختر پیامبر خدا صلّلی اللّه علیه و آله خارج شده و به سوی منزل پدرش ، ابوبکر حرکت کرد.

و چون به منزل پـدرش وارد شـد، گفت : ای پدر! هم اکنون جریان عجیبی را از فاطمه زهراء مشاهده کردم ، که مرا به حیرت و تعجّب واداشته است .

او را دیـدم در حـالی که دیـگ حریره ، روی اجـاق آتش می جوشـید، با انگشت خویش آن ها را به هم می زد و مخلوط می نمود.

ابوبکر گفت : ای دخترم ! این موضوع را مخفی و کتمان دار، مبادا کسی متوجّه شود، که این امر بسیار مهمّ و عظیم است .

ولی همین که پیامبر اسلام صلّلی اللّه علیه و آله از این جریان آگاه شد، بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی ، فرمود:

مردم از دیدن صحنه جریان دیگ و آتش تعجّب می کنند و آن را جریانی عظیم و غیر قابل قبول می پندارند.

و سـپس افزود: سوگند به آن کسی که مرا به رسالت مبعوث کرده و به نبوّت خویش بر انگیخته است ، باید بدانید که خداوند متعال آتش و حرارت آن را بر جسد فاطمه و بر خون و مو و تمام اجزاء بدنش حرام گردانیده است .

همانا فاطمه و شـیعیانش (پیروان واقعی در عمل و گفتار) از حرارت آتش در اءمان خواهند بود، و بلکه آتش و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها، همه و همه در طاعت فاطمه و نسل او یعنی ؛ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می باشند.

و همچنین جنّیان در رکاب آخرین فرزندش ، امام زمان علیه السلام با مخالفان و ظالمان می جنگند.

و در آن هنگام ، زمین تمام برکات و گنجینه ها و مخازنش را تسلیم مهدی موعود عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف خواهد نمود.

پس وای به حال کسی که در فضائل ومناقب بی شمار فاطمه شکّ کند، خداوند لعنت کند آن کسانی را که به هر عنوانی ، کینه و دشمنی شوهرش ، علیّ بن ابی طالب را در دل دارند و امامت او و دیگر فرزندانش را نپذیرند و انکار کنند.

ودر پایان افزود: بدانید و آگاه باشید که فاطمه علیها السلام در صحرای محشر بیش از دیگران شفاعت می نماید و شفاعتش پذیرفته و مقبول درگاه خداوند متعال قرار خواهد گرفت .(۱)

پاداش پاسخگوئی به مسائل

امام حسن عسگری صلوات اللّه و سلامه علیه حکایت فرماید:

روزی زنی نزد حضرت فاطمه زهراء علیها السلام وارد شد و گفت : مادری دارم ضعیف و ناتوان که برای انجام نماز، مسئله ای برایش پیش آمده و مرا فرستاده است تا پاسخ آن را از شما دریافت نمایم .

حضرت زهراء علیها السلام پس از گوش دادن به سخنان آن زن ، جوابش را داد و آن زن دو مرتبه سؤ ال خود را تکرار کرد و حضرت دوباره جواب او را داد.

و به طور مرتّب آن زن سؤ ال خود را بازگو کرد تا آن که به ده مرتبه رسید و حضرت زهراء علیها السلام بدون هیچ گونه احساس و اظهار ناراحتی و بلکه به عطوفت پاسخ او را بیان می نمود.(۲)

ص: ۱۳۸۰۵

۱- ۴۱-الثّاقب فی المناقب : ص ۲۹۳، ح ۲۵۰.

۲- ۴۲-احتمالاً مضمون سؤ الها مختلف بوده است ، نه این که سؤ ال را تکرار کرده باشد.

پس از آن ، زن خجالت زده شد و گفت : شما را خسته و ناراحت کردم ، بیش از این مزاحم شما نمی شوم .

و حضرت زهراء علیها السلام اظهار نمود: خیر، برای من زحمتی نخواهد بود و سپس افزود: چنانچه شخصی اءجیر شده باشد تا باری سنگین را به جائی ببرد و در إ زای آن مبلغ صد هزار دینار مزد بگیرد آیا ناراحت می شود؟!

و آن زن در جواب حضرت گفت : خیر.

بعد از آن فرمود: من برای هر سؤ ال که جوابش را بگویم اءجیر تو هستم و مزد و پاداش آن نزد خداوند متعال به ارزشی بیش از آنچه که در این جهان است ، می باشد.

پس اکنون آنچه می خواهی سؤ ال کن و برای من ناراحت مباش ، که از پدرم رسول اللّه صلوات اللّه علیه شنیدم ، فرمود:

علماء و دانشمندان ، شیعیان و پیروان ما در روز قیامت در حالی محشور می شوند، که تاج کرامت بر سر نهاده اند.

چون آنان در دنیا بر هـدایت بنـدگان خدا، تلاش و کوشـش داشـته اند مورد لطف و رحمت خداوند قرار می گیرند و هدایا و خلعت های گرانبهای بهشتی تقدیمشان می شود ...

پس از آن حضـرت زهراء علیهـا السـلام فرمود: ای بنـده خـدا! ارزش یکی از آن خلعت ها، هزار بار بیش از آنچه است که در این دنیا وجود دارد وخورشید بر آن می تابد.

چون که چیزهای این دنیا هر چنـد هم به ظاهر ارزش والائی داشـته باشـد؛ امّا فاسـد شـدنی و فناپذیر است ، بر خلاف قیامت و بهشت که هر چه در آن باشد سالم و جاوید خواهد بود.(۱)

ص: ۱۳۸۰۶

۱- ۴۳-تفسیرالامام العسکری علیه السلام : ص ۳۴۰، ح ۲۱۶ ، بحارالا نوار: ج ۲، ص ۳، ح ۳.

تدوین مصحف فاطمه علیها السلام

در این که کتاب شریف مُصحَف حضرت فاطمه زهراء سلام اللّه علیها چگونه تدوین شده و با چه کیفیّتی بوده است ، احادیث و روایات مختلفی وارد شده است که به جمع سه حدیث می پردازیم :

روزی عدّه ای از اصحاب و افرادی که در مجلس امام جعفر صادق علیه السلام حضور داشتند، پیرامون کتاب جَفر، جامعه و مُصحَف سؤ الاتی را مطرح کردند.

حضرت درباره هر کدام ، مطالبی را بیان فرمود و سپس پیرامون مُصحَف چنین اظهار داشت :

چون خداوند متعال ، حضرت رسول اکرم صلّلی اللّه علیه و آله را قبض روح کرد و رحلت نمود، غم و اندوه سختی بر فاطمه مرضیّه علیها السلام روی آورد که ناگوار و غیر قابل تحمّل بود و در این راستا، کسی غیر از خدای متعال از دردها و ناراحتی های درونی آن حضرت آگاه نبود.

پس خدای منّان جهت تسّلای آن بزرگوار فرشته ای را ماءمور نمود تا با وی هم سخن و هم راز گردد؛ و مدّتی به این منوال گذشت ، تا آن که روزی این موضوع را با همسر خود امیرالمؤ منین علیّ علیه السلام در میان نهاد که فرشته ای نزد من می آید و با من حدیث می گوید و مونس من گشته است .

امام علیّ علیه السلام اظهار داشت : هرگاه متوجّه صدای او شدی و احساس نمودی که آمده است مرا آگاه کن .

پس از آن ، هر زمان که فرشته بر حضرت زهراء علیها السلام وارد می شد، همسر خود، علیّ علیه السلام را خبر می نمود.

ص: ۱۳۸۰۷

و حضـرت علیّ علیه السـلام نیز تمـامی آنچه را که گفته می شـد می نوشت ، تـا آن که یک کتاب کامل و جامع شـد و به نام مُصحَف حضرت فاطمه زهراء علیها السلام تدوین و ثبت گردید.

و تمام علوم و آنچه که انسان ها در تمام دوران ها نیازمند آن باشند در آن مصحف شریف موجود است .

و سپس امام جعفر صادق علیه السلام افزود: کتاب مصحف و نیز جامعه و جفر اءبیض و جفر اءحمر، همه آن ها نزد مااهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام موجود می باشد.(۱)

لوح حضرت فاطمه سلام اللّه علیها

امام جعفر صادق علیه السلام حکایت فرماید:

روزی پدرم امام محمّد باقر علیه السلام به جابر بن عبداللّه انصاری پیشنهاد داد براین که در فرصتی مناسب ، صحبتی با تو دارم .

جابر اظهار داشت : هر موقع بفرمائی ، من آماده ام .

تا آن که روزی پدرم سلام اللّه علیه ، جابر را فرا خواند و فرمود:

آن لوحی را که در حضور مادرم ، فاطمه زهراء سلام اللّه علیها مشاهده کرده ای ، توضیحاتی پیرامون آن بیان نما.

جابر در پاسخ گفت : روزی برای تبریک و تهنیت ولادت امام حسـین علیه السـلام بر مادرت ، فاطمه زهراء علیها السـلام وارد شدم .

در مقابل او لوحی سبز رنگ دیدم که گمان کنم از نوع زمرّد بود؛ و سـپس در آن لوح نوشته هائی را به رنگ سفید، شبیه نور خورشید مشاهده کردم ، که برایم تعجّب آور بود.

۱- ۴۴-اصول کافی : ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۲ و ۳ و ۵.

پس عرضه داشتم : ای دختر رسول اللّه ! پدر و مادرم فدایت باد، این لوح چیست ؟ و چه مطالبی در آن ثبت گردیده است ؟

در پاسخ فرمود: این لوحی است که خداونـد متعـال ، آن را به پـدرم هـدیّه داده است و در آن نام پـدرم و همسـرم علیّ و دو فرزندم حسن و حسین و دیگر امامان و اوصیاء علیهم السلام درج گردیده است .

و پدرم رسول خدا صلّلی اللّه علیه و آله آن را به من عنایت کرده ، تا به وسیله آن شادمان و مسرور باشم .

گزیده ای از متن لوح مقدّس

به نام خداوندی که رحمن و رحیم است ، این نوشـتار از سوی خداوند عزیز و حکیم برای پیغمبرش ، محمّد صـلّلی اللّه علیه و آله به وسیله روح الا مین ارسال گردید.

ای محمّد! نام های مرا تعظیم بدار و نعمت های مرا شکرگزار باش .

من خدای بی همتا هسـتم ؛ و در هم کوبنده دستگاه و قدرت ستمگران ، و نابود کننده تجاوزگران می باشم ، و در روز قیامت حاکم خواهم بود ... .

به درستی که تو را بر تمامی پیغمبران خود، همچنین جانشـین و خلیفه ات را بر دیگر اوصیاء از هر جهت برتری و فضیلت دادم .

و فرزندانت ، حسن را معدن علوم و حسـین را نگه دارنده و حافظ دین و شـریعت قرار دادم و او را به وسـیله شهادت بر تمامی افراد گرامی خواهم داشت ، و نیز اولیاء و حجّت های خود را بر بندگانم از نسل او قرار داده ام .

لوح حضرت فاطمه زهراء علیها السلام بسیار مفصّل است ، به قطعاتی کوتاه اشاره شد، در خواندن و نگهداری این لوح مقدّس فضائل و خواصّی وجود دارد.

علاقه منـدان به کتابهـای مربوطه مراجعه فرماینـد. و اخیرا توسّط انتشارات مرقـد مطهّر مرحوم علاّمه مجلسـی رحمه اللّه علیه با طرحی زیبا چاپ و منتشر گردیده است .

قضاوت در بهترین خطّ

روزی حضـرت فـاطمه زهراء علیها السـلام مشـغول انجام کارهای منزل بود و دو فرزنـد عزیزش حسن و حسـین علیهما السـلام خطّی را نوشته بودند و هر یک ادّعا می کرد، که خطّ من بهتر و زیباتر است .

پس جهت قضاوت نزد مادرشان آمدند و از او خواستند تا نظر دهد که خطّ کدام یک بهتر و زیباتر می باشد.

ولی حضرت زهراء علیها السلام برای آن که هیچ کدام را ناراحت نکند اظهار داشت : از پدرتان سؤ ال نمائید.

و چون حسن و حسین علیهما السلام موضوع را برای پدرشان عرضه داشتند، او نیز نخواست که یکی از آن دو عزیز را ناراحت و ماءیوس نماید، به همین جهت فرمود: بروید و از جدّتان رسول خدا سؤ ال نمائید.

لذا آن دو عزیز، نزد رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله آمدند وخطّشان را نشان دادند، همچنین حضـرت فرمود: من نیز قضاوت نکنم تا آن که با جبرئیل مشورت نمایم .

همین که جبرئیـل علیه السـلام بر حضـرت رسول وارد شـد و در جریان موضوع قرار گرفت ، اظهار داشت : بایستی از خـداوند سبحان نظر خواهی کنم ، و در نهایت خدای مهربان خطاب نمود: باید مادرشان نظر دهد و قضاوت نماید.

ص: ۱۳۸۱۰

به همین جهت ، حضـرت زهراء علیها السلام گردنبند مروارید خود را از گردن در آورد و نخ آن را پاره نمود و دانه هایش را بر زمین ریخت و سپس به فرزندانش خطاب نمود و اظهار داشت : هر کدام از شما دانه های بیشتری بردارد خطّ او بهتر است .

و هر یک به طور مساوی از دانه های مروارید برداشت و در نهایت هیچ کدام ناراحت و غمگین نگشـتند و خطّ هر دو خوب و زیبا تشخیص داده شد.(۱)

گریه بر فراق پدر یا بر ظلم دشمن ؟

همان طوری که قبلاً گفته شد، حضرت فاطمه مرضیّه علیها السلام یکی از چهار نفر گریه کنندگان عالم به شمار آمده است .

آن مظلومه پس از رحلت پـدرش رسول گرامی اسـلام صـلّلی اللّه علیه و آله به قـدری مورد انواع ظلم هـا و مصائب جسـمی و روحی قرار گرفـت که چـاره ای جز، گریسـتن نـداشت و آن قـدر گریست ؛که روزی بزرگـان مـدینه ، محضـر امـام علیّ علیه السلام شرف حضور یافتند و عرضه داشتند:

فـاطمه زهراء علیهـا الســلام شـب و روز گریـان می باشـد، و آسـایش را از مـا و از خـانواده هایمـان سـلب نمـوده اسـت ؛ لـذا تقاضامندیم که از او بخواهی که یا در شب و یا در روز گریه کند.

و امام علیّ علیه السلام پس از شنیدن این سخنان دلخراش ، وارد منزل شد و کنار حضرت زهراء علیها السلام نشست و مشغول توصیه و دلداری آن بانوی مظلومه گردید.

۱- ۴۶-بحارالا نوار: ج ۴۳، ص ۳۰۹، س ۵، ضمن ح ۷۲.

و پس از گذشت لحظاتی با دلداری های مناسب ، حضرت زهراء اندکی سکوت نمود.

در این هنگام ، امام علیّ علیه السلام اظهار داشت : ای فاطمه ! بزرگان مدینه از من خواسته اند تا به شما بگویم که یا شب را برای گریه انتخاب نمائی و یا روز را؟

حضرت زهراء علیها السلام پاسخ داد: یا علیّ! جور و جفای زمانه چنان بر من هجوم آورده است که تاب و توان را از من ربوده و بی اختیار می گِریَم ، لیکن به مردم شهر مدینه بگو که از عمر من چند صباحی بیش باقی نمانده است و در همین روزها از میان ایشان رحلت می کنم .

به همین جهت امام علیّ علیه السلام کنار قبرستان بقیع ، سایه بانی به عنوان بیت الا حزان خانه غم و اندوه و ناله برای همسر مظلومه اش بر پا نمود.

و حضرت زهرای مظلومه علیها السلام هر روز صبح به همراه دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام از خانه اش با حالت گریه رهسپار قبرستان بقیع می شد، تا بتواند با خدای خود با حالتی آسوده راز و نیاز نماید.

و چون ، شب فرا می رسید، امام علیّ علیه السلام به قبرستان می آمد و همسر دل شکسته و ستمدیده اش را به همراه دو نور دیده اش به خانه باز می گرداند.(۱)

استقبال از مرگ یا رفتن به میهمانی

سلمی همسر ابو رافع غلام و یار حضرت رسول صلّلی اللّه علیه و آله و همچنین اءسماء بنت عمیس و عبداللّه بن عبّاس و دیگر بزرگان حکایت کرده اند:

ص: ۱۳۸۱۲

۱- ۴۷-تلخیص از بحارالا نوار: ج ۴۳، ص ۱۷۵ ۱۷۷.

در آن هنگـام که حضـرت فاطمه زهراء علیها السـلام لحظات آخر عمر پر برکت خویش را سپری می نمود، به اطرافیان خطاب کرد و فرمود: مقداری آب برایم بیاورید.

و چون آب آماده گشت ، حضرت بدن خود را شستشو و غسل داد و سپس فرمود: بهترین و تمیزترین لباس های مرا بیاورید.

و وقتی لباس های مورد نظر آن مخدّره مظلومه در کنارش گذارده شد، آن ها را پوشید.

پس از آن دسـتور داد که رختخواب مرا در وسط اتاق بیندازیـد؛ و حضـرت بعد از آن با حالت مخصوصـی ، آرام ، آرام وارد اتاق شد و در رختخواب خود، رو به قبله خوابید و دست خود را زیر سر گذاشت و اظهار نمود:

من در همین لحظات از میان شما خواهم رفت و به سوی پروردگار خویش رحلت می کنم و از این دنیای فانی راحت می شوم و به میهمانی و ملاقات خداوند رحمان و همچنین دیدار پدرم رسول خدا می روم .

از شـما می خواهم که پس از وفاتم ، بدنم را برهنه و عریان نکنید چون که من خود را شسـتشو داده و تمیز کرده ام ؛ و سـپس پارچه ای روی خود کشید.(۱)

و شاید مقصود این بوده باشد که حضـرت زهراء علیها السـلام ، این اوّلین مظلومه جهان بشـریّت ، نخواسته است که همسرش ، امام علیّ صـلوات اللّه علیه از صدمات و شـکنجه های وارده بر بدن نازنینش توسطّ دشـمنان دوست و مسـلمان نما آگاه شود و قلب حضرتش غمگین و دلخراش گردد.

۱- ۴۸-بحارالا نوار: ج ۴۳، ص ۱۷۲، ح ۱۲، اعیان الشّیعه : ج ۱، ص ۳۲۱.

سفارشی مهمّ در آخرین لحظات

روزی امام محمّد باقر علیه السلام ضمن فرمایشاتی ، در جمع اصحاب حکایت فرمود:

حضرت فاطمه زهراء علیها السلام پس از رحلت پدرش ، رسول گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله بیش از مدّت شصت روز زندگی نکرد.(۴۹)

و چون مریضی آن مخدّره مظلومه که به جهت صدمات وارده به وجود آمده بود شدّت یافت ، دست به سوی آستان مقدّس الهی بلند کرده و با خداوند متعال مناجات و راز و نیاز می نمود.

و از جمله مناجات ها و استغاثه های آن حضرت چنین بود:

((یـا حَیُّ یـا قَیّوم ، بِرَحْمَتِکَ اءسْتَغیثُ، فَاءغِثْنی ، اللّهمّ زَحْزِحْنی عَنِ النّارِ، واءدْخِلْنی الْجَنَّهَ، واءلْحِقْنی بِمُحمَّـد (صلّی اللّه علیه وآله وسلّم.))

و هرگاه امیرالمؤ منین ، علیّ علیه السلام کنار بستر همسرش ، فاطمه زهراء علیها السلام می آمد، برای او این چنین دعا می نمود:

ای فاطمه ! خداوند، تو را عافیت و سلامتی عنایت فرماید، و تو را زنده و سالم نگه دارد.

ولیکن حضرت زهراء مرضیّه علیها السلام در مقابل دعای شوهرش ، چنین اظهار می داشت : چه قدر خوب است که هر چه زودتر به خدای خویش ملحق شوم و با او ملاقات کنم .

و سپس در آخرین لحظات عمر شریفش ، وصیّت خود را پیرامون مهریّه اش و همچنین اثاث و اسباب منزل که متعلق به خودش بود مطرح کرد و در پایان به همسرش امام علیّ علیه السلام خطاب کرد و اظهار داشت :

یا علیّ! پس از من با اءمامه دختر ابوالعاص ازدواج نما، چون که او همانند خودم نسبت به فرزندانم دلسوز و مهربان می باشد.(۱)

ص: ۱۳۸۱۴

۱- ۵۰-مستدرک الوسائل : ج ۲، ص ۱۳۴، ح ۷، و ص ۳۶۰، ح ۴.

بهترین الگو برای بانوان

عبداللّه بن عباس و دیگر راویان حکایت کنند:

هنگامی که زمان رحلت یگانه دخت نبوّت ، همسر ولایت حضرت فاطمه زهراء علیها السلام نزدیک شد، اءسماء بنت عمیس را طلب کرد.

و چون اسماء نزد ایشان حضور یافت ، به او فرمود:

ای اسماء! وقت جدائی و فراق من فرا رسیده است ، می خواهم بعد از آن که فوت نمودم ، جسد مرا به وسیله ای بپوشانی ، تا آن که هنگام تشییع جنازه ام و حجم بدنم مورد دید افراد نامحرم قرار نگیرد.

اسماء با شنیدن این کلمات بسیار اندوهگین و محزون گردید.

و چون حضرت زهراء مرضیّه علیها السلام ، بر خواسته و پیشنهاد خود اصرار ورزید، اسماء اظهار داشت : ای حبیبه خدا! من در حبشه ، تخت هائی را دیده ام که مخصوص حمل و تشییع جنازه زن درست می کرده اند.

حضرت زهراء علیها السلام با شنیدن آن خوشحال شد و تقاضا نمود که تابوتی همانند آن را برایش تهیّه نمایند.

وقتی اسماء آن تابوت را تهیّه کرد و نزد ایشان آورد، حضرت آن را مشاهده نمود و فرمود:

شما با این تابوت ، جسد مرا از دید افراد و نامحرمان مستور و پنهان خواهید داشت ، خداوند متعال بدن شما را از آتش دوزخ مستور گرداند.

دعائم الاسلام : ج ۱، ص ۲۳۲ و مستدرک الوسائل : ج ۲، ص ۳۱۶، ح ۵.

منبع:aviny.com

گذری بر اسرار تولد حضرت زهرا علیهاالسلام

اشاره

نویسندگان: دکتر نهله غروی نایینی،ابوالفضل چتری بیدگلی

گذری بر اسرار تولد حضرت زهرا علیهاالسلام*

در بررسی ابعاد شخصیّت حضرت فاطمه، ولیدهالاسلام(س) موضوع تولّد ایشان یکی از جنبه های رازگونه و پیچیده ای می باشد که دارای برنامه ریزی طولانی الهی بوده است.

همان گونه که زندگی کوتاه دنیوی آن بانو هنوز سرشار از ناگفته های زیاد است و نامعلوم بودن مدفن شریف او سال هاست دل عاشقان را داغدار ساخته و قدرش همچون قبرش ناشناخته مانده، تولّد او نیز سِرِّ غامض و سر به مُهری است که فقط نکاتی از آن، از طریق سخنان فرزندان بزرگوارش به ما رسیده و برای شنیدن همین نکات هم، ظرف ذهن ما بسی کوچک و کم حجم است.

در بررسی شخصیّت افراد برتر، تحلیل عوامل مزبور موجب می گردد به جوانب درونی آنها راهی پیدا کنیم. با در نظر گرفتن این نکته، هر چه این افراد در سطح بالاتری قرار گرفته باشند، این عوامل، با اهمّیت تر و پیچیده تر می گردد و وقتی مسئله مربوط به «دعائم الدّین»۲ (بزرگان دین، پایه ها و ستون های اصلی اسلام) می رسد ــ که مبحث عصمت برای آنها طرح می شود ــ موضوع حسّاسیت فوق العادّه تری می یابد و نیاز به سندهای محکم تری دارد.

در مسیر برنامه ریزی شده الهی برای تولّد حضرت فاطمه(س)، دو بخش قابل بررسی است:

بخش اوّل: اسرار پیش از تولّد تا زمان تولّد؛

بخش دوم: اسرار، کیفیّت و نکات مربوط به هنگام تولّد.

بر اساس حکمت الهی، تولّد دختری که تکمیل کننده موضوع نبوّت و پایه گذار مسئله امامت است و به القاب امّ ابیها و اُمُومَـه الائمّه (همان) مزیّن شده، نیازمند مقدّماتی است که در صورت فراهم نشدن مقدّمات، کار به سرانجام نمی رسد و به هدف نائل نمی شود.

امّا در زمینه مقدّمات تولّد حضرت فاطمه(س) در زمان حیات پیامبر اکرم(ص) اختصاصاً مواردی وجود دارد که بسیار قابل تأمّل است.

حضرت فاطمه(س) از نسل فردی است که خداوند درباره او فرموده است:«خلقت الاشیاء لاجلك و خلقتك لاجلی؛3 همه چیزها را برای تو و تو را برای خودم آفریدم.»

در این بیان نورانی، عظمت وجودی پیامبر اکرم(ص) به تصویر کشیده شده است؛ هرچند عقول ما از درک کُنه آن ناتوان و عاجز است.

پیامبری که از حیث جسمی و نژادی نیز، به برترین قبیله و تیره اعراب منتسب و به نبیّ قُرشی4 معروف است، وجود نازنین حضرت فاطمه(س) را بِضعه؛ (پاره گوشت خود) می داند.5

۱. اسرار قبل از تولّد تا زمان تولّد

این موضوعات و نکات، مواردی است که در احادیث بیان شده است و هدف ما در این گفتار، بحث سندی احادیث نیست؛ زیرا پرداختن به آن مجالی گسترده تر و فرصت دیگری می طلبد. غالب این موارد که در احادیثی با مضامین مشترک بیان شده، مورد اعتماد و وثوق علمای شیعه قرار گرفته است. محور کار، حدیثی است که علّامه مجلسی آن را با سند مُفَضَّل بن عمر جعفی از قول امام صادق(ع) بیان کرده است.

۱ ـ ۱. بشارت خداوند به وجود حضرت فاطمه(س) در معراج

پیش از تولّد حضرت فاطمه(س)، خداوند در معراج، بشارت تولّد ایشان را به نبیّ خاتم(ص) داده و فرموده بود:

«یَا مُحَمَّد! إِنَّ اللَه تَعَالَی یُبَشِّرُکَ بِفَاطِمَةَ مِنْ خَدِیجَةَ بِنْتِ خُوَیْلِدٍ...؛6 ای پیامبر! خداوند (ولادت) فاطمه را از خدیجه، دختر خویلد به تو بشارت می دهد.»

بشارت پیامبر اکرم(ص) به وجود مقدّس حضرت فاطمه(س)، آن هم در معراج، خود به تنهایی گویای اهمّیت موضوع تولّد ایشان است و می توان به جرئت گفت که این مسئله، یکی از مسائل حیاتی دنیای اسلام و مسلمانان بوده که از طرف خداوند در آن موقعیّت به پیامبر(ص) نوید داده شد. نکته دیگر در این حدیث، این است که خداوند نام مبارک فاطمه را نیز پیش از ولادت برای او تعیین کرده است. در مورد نام فاطمه وجه تسمیه های مختلفی بیان شده؛ از جمله رسول خدا(ص) فرمودند:

«لِاَنّها فُطِمَتْ هِیَ وَ شیعتُها و ذُرّیتُها مِنَ النّار؛۷ زیرا او، شیعیان و ذُرّیه اش را از آتش باز داشته و بر کنار شده اند.»

۲ _ ۱. دوری گزیدن پیامبر(ص) از خدیجه(س)

خداوند به پیامبر اکرم(ص) دستور می دهد که باید چهل شبانه روز از حضرت خدیجه(س) دوری گزیند.

در بخشی از حدیث آمده است:

«النَّبِیُّ(ص) جَالِسٌ بِالْأَبْطَحِ وَ مَعَهُ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ وَ الْمُنْذِرُ بْنُ الضَّحْضَاحِ وَ أَبُو بکر وَ عُمَرُ وَ عَلِیُّ بْنُ أَبِیطَالِبِ وَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِذْ هَبَطَ عَلَیْهِ جبْرَئِیلُ فِی صُورَتِهِ الْعُظْمَی قَدْ نَشَرَ أَجْنِحَتَهُ حَتَّی أَخَذَتْ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَی الْمَغْرِبِ فَنَادَاهُ یَا مُحَمَّدُ الْعَلِیُّ الْأَعْلَی یَقْرَأُ عَلَیْکَ السَّلَامَ وَ هُوَ یَأْمُرُکَ أَنْ تَعْتَزِلَ عَنْ خَدِیجَةَ أَرْبَعِینَ صَبَاحاً؛۸

پیامبر(ص) در ریگزار ابطح با عمّار یاسر، منذر بن ضحضاح، ابوبکر، عمر، علیّ ابن ابی طالب(ع)، عبّاس بن عبدالمطّلب و حمزه بن عبدالمطّلب نشسته بودند. ناگهان جبرئیل در صورت عظیمش بر او فرود آمد؛ بال هایش را از مشرق تا مغرب گسترانیده بود. پس ندا داد: «ای پیامبر بزرگوار! خداوند بر تو سلام می فرستد و به تو دستور می دهد که چهل روز از خدیجه فاصله بگیری.»

در این قسمت از حدیث، دو نکته قابل تأمّل است:

اوّل اینکه جبرئیل(ع) با هیبت اصلی خود (با بال های گسترده) بر پیامبر(ص) فرود آمد. این مسئله نشان می دهد که حامل پیامی بسیار مهم برای پیامبر(ص) بوده است؛ همچنان که برای اعلام امر رسالت هم با هیبت کامل بر رسول الله(ص) ظاهر شد؛ ۹

نکته دوم، واژه «یَأْمُرُکَ؛ خداوند به تو دستور می دهد» است. این نکته، متضمّن این معناست که دستور لازم الاجرا و دارای وجوب فوری است؛ زیرا خداوند از عشق فراوان پیامبر(ص) و حضرت خدیجه(س) به یکدیگر آگاه بود و می دانست چنین دستوری بر آن دو حضرت، سنگین و مشقّت بار است. از این رو، در ادامه حدیث آمده است:

«فَشَقَّ ذَلِکَ عَلَی النَّبِیِّ وَ کَانَ لَهَا مُحِبّاً وَ بِهَا وَامِقاً؛۱۰ پس، آن بر پیـامبر(ص) سـنگین و سـخت آمـد؛ زیرا او عاشق و دلباخته همسر وفادار خویش بود.»

ولی چون دستور، دسـتور الهی و لازم الاجرا بود، پیامبر(ص) بر انجام آن، لحظه ای درنگ نکرد و از همان لحظه، امر الهی را شروع نمود؛ بـدون اینکه واقعیّت امر را به حضـرت خـدیجه(س) اطّلاـع دهـد. از این رو، آن حضـرت در روزهـای آخر دوره، عمّار یاسر را به خدمت خدیجه(س) فرستاد و به او فرمود: «به خدیجه بگو:

یَا خَدِیجَةُ لَا تَظُنِّی أَنَّ انْقِطَاعِی عَنْكِ (هِجْرَةٌ) وَ لَا قِلًی وَ لَكِنْ رَبِّی عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَنِی بِذَلِکَ لتنفذ (لِیُنْفِذَ) أَمْرَهُ فَلَا تَظُنِّی یَا خَدِیجَةُ إِلَّا خَیْراً فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَیُبَاهِی بِكِ كِرَامَ مَلَائِكَتِهِ كُلَّ یَوْمٍ مِرَاراً؛۱۱

گمـان نکن که من از تو بریـده و تو را رهـا کرده ام؛ بلکه پروردگارم برای اجرای آن به من دسـتور فرموده است. در آن، خیر بیاندیش. خداوند هر روز به وجود تو به بزرگان فرشته ها افتخار می کند.»

لازم به ذکر است که حضـرت خدیجه(س) نیز در همین ایّام به دسـتور پیامبر اکرم(ص) در منزل مانده بود و نمونه بارز آیه «و قَرنَ فی بُیُوتِکُنَّ»۱۳ در این ایّام و در تمام عمر و برای دوری پیامبر(ص) در حزن و نگرانی بود.

۳ _ ۱. روزه گرفتن، قیام

و عبادت شبانه در طول مدّت چهل شبانه روز

در بخشی از حدیث آمده است:

«فَأَقَامَ النَّبِیُّ أَرْبَعِینَ یَوْماً یَصُومُ النَّهَارَ وَ یَقُومُ اللَّیْلَ؛۱۴ پیامبر در این چهل روز، روزه دار بود و در شب به عبادت می پرداخت.»

ص: ۱۳۸۱۹

او باید چهل شبانه روز، یادآور اربعین میقات حضرت موسی(ع)۱۵ با تمام مشکلات آن زمان و مسائل روزمرّه نوپای اسلام، در عبادت و بندگی سپری نماید.

در حدیث، بیان شده که پیامبر(ص) در پیغام خود به حضرت خدیجه(س) می فرماید:

«فَإِنِّی فِی مَنْزِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ؛۱۶ من در منزل فاطمه بنت اسد، مادر اسدالله الغالب هستم.»

۴ _ ۱. پایان چهل روز،

نزول جبرئیل و میکائیل برای تحفه الهی پس از سپری شدن «فَتَمَّ میقاتُ رَبِّهِ»، جبرئیل(ع)، فرود آمد و گفت:

«یَا مُحَمَّدُ الْعَلِیُّ الْأَعْلَی! یُقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ هُوَ یَأْمُرُکَ أَنْ تَتَأَهَّبَ لِتَحِیَّتِهِ وَ تُحْفَتِهِ. قَالَ النَّبِیُّ(ص) یَا جَبْرَئِیلُ وَ مَا تُحْفَةُ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ مَا تَحِیَّتُهُ قَالَ لَا عِلْمَ لِی...؛۱۷

ای پیامبر بزرگوار! خداوند به تو درود می فرستد و به تو دستوری می دهد که برای هدیه و تحفه او آماده شوی. پیامبر(ص) به او گفت: «تحفه پروردگار چیست؟» جبرئیل گفت: «من به آن آگاهی ندارم.» در آن وقت، میکائیل فرود آمد و با او ظرفی بود که با پارچه ای از سندس (یا استبرق) پوشیده شده بود. آن را جلوی پیامبر(ص) گذارد.»

در قسمتی از حدیث آمده که جبرئیل(ع) در جواب سؤال پیامبر(ص) در مورد تحفه الهی، این جمله را بیان کرد: «لا علمَ لی.» این چه تحفه ای بود که جبرئیل(ع)، مأمور خبرهای غیبی خداوند، نسبت به ماهیّت آن اظهار بی اطّلاعی می کند؟ همان گونه که در زیارتش به آن اشاره شده است:

«فاطمةُ بنتُ رسول الله وَ بِضعَه لَحمِهِ و صَمیم قَلبِهِ و فَلذَه کبدِهِ وَ التَّحیه مِنکَ لَهُ وَ التُحفه؛۱۸ فاطمه دختر رسول خدا، پاره تن و قوام قلب او، پاره جگرش و آنکه هدیه و تحفه پروردگار برای پیامبر(ص) بود.»

«وَ لَها لیسَ نَواله الّا نَوالَ اللهِ عَمَّ نَوالَهُ؛۱۹

برای آن حضرت (زهرا(س)) عطا و بخششی است که بالاتر از آن نیست، مگر عطا و بخشش خداوندی که بخشش او همگانی است.»

نزول میکائیل(ع)، فرشته رزق و روزی، از نکات قابل تأمّل در این موضوع است. فرود دو فرشته برای انجام یک امر الهی، یکی حامل پیام و یکی حامل هدیه الهی، همه عظمت یک موضوع را می رساند. قرار است چه اتّفاقی بیافتد؟

۵ _ ۱. افطار با غذای مخصوص

دربار الهی، معجونی از بهشت

جبرئیل(ع) به پیامبر(ص) گفت:

پروردگار به تو دستور می دهد که از این غذا افطار کنی. «کَشَفَ الطَّبَقَ فَإِذَا عِذْقٌ مِنْ رُطَبٍ وَ عُنْقُودٌ مِنْ عِنَبٍ فَأَكَلَ النَّبِيُّ(ص) مِنْهُ شِبَعاً وَ شَرِبَ مِنَ الْمَاءِ رِيّاً وَ مَدَّ يَدَهُ لِلْغَسْلِ فَأَفَاضَ الْمَاءَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ وَ غَسَلَ يَدَهُ مِيكَائِيلُ وَ تَمَنْدَلَهُ إِسْرَافِيلُ ارْتَفَعَ فَاضِلُ الطَّعَامِ مَعَ الْإِنَاءِ إِلَى السَّمَاءِ؛۲۰

ظرف را آشکار ساخت. در آن، خوشه ای خرمای تازه و خوشه ای انگور بود. رسول خدا(ص)از آنها میل فرمودند. بعد از آن، آب نوشید تا سیراب شد. پس اراده فرمود دست های خود را بشوید؛ جبرئیل بر دست هایش آب ریخت. میکائیل آن را شست وشو داد و اسرافیل با دستمالی خشک کرد. آنگاه اضافه غذا را با ظرف آن به طرف آسمان بردند.»

نکته اوّل: یکی دیگر از فرشتگان الهی، یعنی اسرافیل(ع)، به عنوان یک خدمت کار در این زمان و برای این موضوع حضور یافته است.

نکته دوم: در بخشی از حدیث آمده که حضرت علی(ع) می فرمایند:

«روش پیامبر(ص) این بود که هنگام افطار به من دستور می داد در را باز کنم تا اگر کسی می خواست غذا بخورد، وارد شود؛ ولی در آن شب به من فرمودند: «کنار در بنشین و کسی را راه نده؛ زیرا خوردن این طعام بر غیر من حرام است.»۲۱

پس می توان گفت این غذا با غذاهای دنیایی بسیار فرق داشت؛ بلکه در میان مائده های الهی نیز غذای مخصوص دربار الهی بود.

نکته سوم: در مورد نوع غذایی که باعث انعقاد نطفه وجودحضرت زهرا(س) در جسم پیامبر(ص) گردید، چندین نظر بیان شده است:

۱. خرما و انگور (همان)؛

۲. سیب بهشتی از درخت طوبا؛۲۲

۳. آمیخته شدن عرق جبرئیل؛۲۳

۴. خرما به تنهایی.۲۴

از میان موارد فوق، سیب بهشتی از بقیّه اهمّیت و شهرت بیشتری دارد. از همین روست که در زیارت نامه آن حضرت، ایشان را «تفاحه الفردوسِ و الخُلدِ؛ سیب بهشتِ فردوس و خلد»۲۵ خطاب قرار می دهیم.

امّا می توان این نکته را نیز عنوان نمود که هر سه مورد، یعنی سیب، انگور و خرما از بهشت برای پیامبر(ص) آمده بود و با توجّه به دو نکته، می توان بین هر سه میوه جمع نمود:

الف) از مهم ترین درختان بهشتی، درخت طوبا است. در فرمایش امام رضا(ع) خطاب به اباصلت آمده است:

«إنَّ شجرةَ الجَنَّةِ تَحمِلُ أنواعاً ... وَ لَیست کَشَجرةِ الدُّنیا؛۲۶ همانا درخت بهشتی انواع میوه ها را دارد و مانند درخت دنیایی نیست. بنابراین درخت طوبا می تواند هر نوع میوه ای را در بر داشته باشد.»

ضمن اینکه در برخی از روایات، نام اختصاصی از میوه برده نشده و فقط اشاره شده که جبرئیل(ع) از میوه های طوبا به پیامبر(ص) دادند؛ مانند این حدیث:

«هنگامی که عایشه به بوسیدن مکرّر حضرت فاطمه(س) توسط پیامبر(ص) اعتراض کرد، رسول خدا(ص) به او فرمودند:

«یَا عَائِشَةُ! إِنِّی لَمَّا أُسْرِیَ بِی إِلَی السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَأَدْنَانِی جَبْرَئِیلُ مِنْ شَجَرَةِ طُوبَی وَ نَاوَلَنِی مِنْ ثِمَارِهَا فَأَکَلْتُهُ فَحَوَّلَ اللهُ ذَلِکَ مَاءً فِی ظَهْرِی فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَی الْأَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِیجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ؛۲۷

ص: ۱۳۸۲۲

ای عایشه! هنگامی که به معراج رفتم، به بهشت وارد شدم. جبرئیل مرا به نزدیک درخت طوبا برد و از میوه های آن به من داد. پس آن را خوردم. خداوند آن را به آبی در پشت من تبدیل کرد و هنگامی که به زمین فرود آمدم در اثر مواقعه با خدیجه، به فاطمه باردار گشت.»

ب) خوردن این میوه ها در مراحل مختلف صورت گرفته است. در معراج، بحث میوه سیب و درخت طوبا برای پیامبر(ص) مطرح شده و بعد از آن، در زمین رطب و انگور و در جمع باعث ایجاد نطفه آن بانوی اسلام گردیده است و به نظر می آید آمیختگی عرق جبرئیل(ع) در موقع حمل آن غذا صورت گرفته باشد؛ نه به عنوان یکی از اجزای اصلی.

۶ _ ۱. تعجیل پیامبر(ص)

در مواقعه با حضرت خدیجه(س) به امر الهی

پس از آنکه پیامبر(ص) از آن غذای بهشتی و الهی خورد، برخاست تا برای نماز آماده شود. جبرئیل(ع) او را از نماز خواندن منع نمود و به او فرمود:

«الصَّلَاةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَيْكَ فِي وَقْتِكَ حَتَّى تَأْتِيَ إِلَى مَنْزِلِ خَدِيجَةَ فَتُوَاقِعَهَا فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ آلَى عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَخْلُقَ مِنْ صُلْبِكَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً فَوَثَبَ رسول الله(ص) إِلَى مَنْزِلِ خَدِيجَةَ؛۲۸

اکنون وقت نماز نیست؛ بلکه باید به خانه خدیجه روی و با وی همبستر گردی. خداوند اراده فرمود که امشب از صلب شما فرزندی پاک بیافریند. رسول خدا(ص) به دنبال این فرمان، فوری به طرف خانه خدیجه روان گردید.»

از عبارت «وَثَبَ الی؛(۲۹) پرید، برجست.» می توان فهمید که اوّلاً امر الهی وجوب فوری داشته است و ثانیاً پیامبر اکرم(ص) به خاطر علاقه وافری که به همسر خویش داشت، به محض رخصت الهی برای دیدار حضرت خدیجه(س)، به منزل ایشان رفت و این عشق دو طرفه بود؛ زیرا در حدیث آمده است که حضرت خدیجه(س) هنگامی که صدای پیامبر(ص) را شنید، با شادمانی و خوشحالی فراوان در را باز کرد.

«قَالَتْ خَدِيجَةُ فَقُمْتُ فَرِحَةً مُسْتَبْشِرَةً بِالنَّبِيِّ(ص) وَ فَتَحْتُ الْبَابَ» ۳۰

پیامبر(ص) هر شب طبق عادت، در بدو ورود به خانه، وضو می ساخت و دو رکعت نماز مختصر می خواند، سپس در بستر قرار می گرفت؛ ولی در آن شب ظرف آبی طلب نکرد و برای نماز خواندن آماده نشد و این همان مطلب قبلی، یعنی سرعت و تعجیل در تنفیذ امر الهی را اثبات می کند. آری، امر الهی.

۷ _ ۱. احساس بارداری در همان لحظات اوّل برای حضرت خدیجه(س)

در آن شب نورانی، نطفه حضرت فاطمه(س) به امر الهی از صلب نبوّت به رحم مطهّر منتقل شد و این نکته مهمّی بود که در جمله حضرت خدیجه(س)، هویداست؛ اینکه برخلاف تمام انعقاد نطفه ها، حضرت خدیجه(س) از همان لحظه متوجّه باردار شدن خود گردید.

«فَلَا وَ الَّذِی سَمَکَ السَّمَاءَ وَ أَنْبَعَ الْمَاءَ مَا تَبَاعَدَ عَنِّی النَّبِیُّ(ص) حَتَّی حَسِسْتُ بِثِقْلِ فَاطِمَةَ فِی بَطْنِی؛ ۳۱

سوگند به آنکه آسمان را برافراشت و آب را از چشمه ها جاری ساخت، رسول خدا(ص)در آن شب از من دور نگردید، مگر اینکه سنگینی حمل فاطمه(س) را در وجود خود احساس کردم.»

یکی از بیشترین بحث هایی که در مورد حضرت فاطمه(س) مطرح شده است، تناسب ایشان با درخت طوبا است که به جرئت می توان گفت میوه های درخت طوبا، اصل و اساس وجود مقدّس حضرت فاطمه(س) را تشکیل داده اند؛ یعنی عصاره ای از بهشت.

۸ _ ۱. نقش درخت طوبا در تولّد حضرت زهرا(س)

به دلیل اهمّیت موضوع و نقش طوبا در تولّد و ازدواج آن حضرت، به توضیح مختصری در مورد طوبا و چند نمونه از احادیث آن اشاره می گردد.

ص: ۱۳۸۲۴

در زبان هنـدی و حبشـی، طوبا یکی از نام های بهشت اسـت۳۲ و اصـل مـادّه آن به معنـای دوری از آلودگی ظاهری و باطنی است و متضادّ آن خَبُثَ می باشـد.۳۳ مرحوم طبرسـی در تفسیر خود، ده مورد معنی را در زیر آن می آورد.۳۴ در مجموع می توان گفت هر کدام از آن موارد به جنبه ای از آن اشاره دارد.

واژه طوبـا به همراه مشـتقّاتش پنجاه بـار در قرآن کریم به کار رفته است. خود این واژه، به طور اختصاصـی در آیه ۲۹ «سوره رعد» آمده است: «طوبی لَهُم و حُسنُ مَآب.»

۹ _ ۱. طوبا و حضرت فاطمه(س)

در مورد تولّـد حضـرت فـاطمه(س) و کیفیّت پیش از آن و همچنین زنـدگی و ازدواج آن حضـرت در ارتبـاط بـا شـجره طوبا احـادیثی آمـده که به اختصـار به چنـد مورد از آنهـا اشاره می کنیم تا پرده ای دیگر از حقیقت طوبا و نقش طوبا در تولّـد آن بانو، برای ما برداشته شود.

پیش تر بیـان گردیـد که پیـامبر اکرم(ص) مـاجرای ورود به بهشت و خـوردن میـوه درخت طوبـا و تبـدیل آن به نطفه صـدّیقه کبرا(س) را برای عایشه و (زنان دیگر خویش) بیان کرد. در آخر حدیث آمده:

«فَکُلَّما اِشتَقتُ اِلی الجَنَّةِ قَبَلتُها وَ ما قَبَلتُها الّا وَجدتُ رائحةَ شجرةِ طوبی مِنها، هِی حوراءُ انسیةُ؛۳۵

پس هر گاه که مشـتاق بهشت می شوم، او را می بوسم و بوی درخت طوبا را استشمام می کنم. او (حضرت فاطمه(س)) فرشته ای با ظاهر انسانی است.»

این حدیث، بسیار مشهور و معروف است که بیان می کند حضرت فاطمه(س) چه تناسبی با درخت طوبا دارد. فاطمه زهرا(س) در حدیثی این گونه معرفی شده است:

«الصدّیقةُ الکبری، راحةُ روحِ المصطفی، حامِلةُ البَلوی مِن غیرِ فزعٍ وَ لا شَکوی وَ صاحِبَةُ شَجَرَةِ طُوبی؛۳۶

صدّیقه کبرا، آرامش روح پیامبر(ص) و حمل کننده بلاها بدون گِله و شکایتی و جزع و فزع و صاحب درخت طوبا است.»

صدّیقه طاهره، حضرت فاطمه(س) در خطبه مفاخره خود با همسرش امیرالمؤمنین، علی(ع) در عباراتی خود را این گونه معرفی می کند:

«انا ثمرةُ فُؤادِهِ (فؤادِ النّبی(ص)) و عُضوٌ مِن اَعضائِهِ و غُصنٌ مِن اَغصانِهِ ... انا اِبنةُ سدرةِ المنتهی ... اَنَا الشَجَرةُ الّتی تخرُجُ آکلُها، اَعنی الحسنَ(ع) و الحسینَ(ع)؛۳۷

من میوه قلب پیامبر(ص) و عضوی از اعضای او و شاخه ای از شاخه های آن هستم. من دختر سدره المنتهی هستم. من درختی هستم که میوه هایش خارج می گردد؛ منظورم حسن(ع) و حسین(ع) است.»

در مورد ازدواج حضرت امیرالمؤمنین، علی(ع) و حضرت فاطمه(س) «مَرَجَ البَحرَینِ یلتَقِیانِ»۳۸ باید گفت که چون حضرت فاطمه زهرا(س) صاحب عصمت بود، کُفو او نیز باید صاحب عصمت باشد و مرد غیر معصوم را بر زن صاحبِ عصمت راهی نیست. در ازدواج آنها همانند ازدواج پیامبر(ص) و

حضرت خدیجه(س) آمده که «درخت طوبا» از جانب خداوند دستور یافته که دُرهای خود را نثار بهشتیان کند. در اینجا بود که پیک مخصوص، پیدایش حسن(ع) و حسین(ع) را در اثر این ازدواج به پیامبر گرامی(ص) نوید می دهد:

«سَیُولدُ مَنها وَلَدان سَیِّدا شِبابِ أهلِ الجَنَّةِ و بِهِما تَزَیَّنَ اهلُ الجنّه؛۳۹ از آن ازدواج، دو سرور جوانان اهل بهشت متولّد خواهند شد که به وسیله آن دو مولود، اهل بهشت تزیین می شوند.»

صاحب «المناقب» در مورد درخت طوبا و ازدواج حضرت فاطمه(س) می آورد:

«نَصَبَ الجلیلُ لجبرئیلَ مِنبراً فی ظِلِّ طُوبی مِن مُتونِ زبرجدِ/ شَهِدَ الملائکةُ الکِرامُ وَ رَبُّهُم وَ کَفَی بِهِم وَ بِرَبِّهم مِن شُهَّدِ/ وَ تَنَاثَرَت طُوبی علیهم لؤلؤاً وَ زَمرُّداً مُتَتابِعَاً لَم یَعقِد/ وَ مَلاکُ فاطمةَ الذی ما مِثله فی متهم شَرَفٍ و لا فی منجِد؛۴۰

در بحث ازدواج حضرت امیرالمؤمنین، علی(ع) و حضرت فاطمه(س) علاوه بر درخت طوبا، درخت سدر نیز مأمور نثار کردن دُر ها و یاقوت های خود به میمنت این ازدواج شد.

عن جابرِ بنِ عبد الله، قال لمّا زوَّجَ رسول الله(ص) فاطمةَ(س) مِن عليٍ(ع) أتاهُ ناسٌ مِن قُريش فَقَالُوا إنَّکَ زَوَّجتَ علياً بمهرٍ خسيسٍ فَقالَ ما أَنا زَوَّجتُ علياً، وَ لكنَّ اللهَ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ زَوَّجَهُ... ، أَوحی اللهُ إلی السِّدرةِ أن انثری ما عَليك، وَ نَثَرت الدُرَّ و الجواهرَ و المَرجانَ...؛۴۱

از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است، هنگامی که پیامبر(ص) حضرت فاطمه(س) را به ازدواج امیرالمؤمنین(ع) درآورد، گروهی از قریش نزد وی آمدند و گفتند: شما او را با مهر ناچیزی به ازدواج علی(ع) درآوردید. پیامبر(ص) فرمودند: «من او را به ازدواج علی(ع) درنیاوردم؛ بلکه خداوند آن ازدواج را منعقد کرد و ... خداوند به سدره المنتهی دستور داد تا آنچه که دارد بر فاطمه(س) نثار کند. پس آن دُرّ و جواهر و مرجان خود را نثار نمود.»

در «تفسیر عیّاشی»، حدیثی آمده است که مقام زهرای اطهر(س) را این گونه بیان می کند:

لقد نَحِلَ اللهُ طوبی فی مهر فاطمه(س) و جَعَلَها فی دار علیّ بن ابی طالب(ع)؛۴۲ خداوند درخت طوبا را در مهر حضرت فاطمه(س) به او بخشید و آن را در خانه علی(ع) قرار داد.

عبدالوهّاب شعرانی در کتاب «الیواقیت و الجواهر» آورده است:

اگر تو بگویی اصل شجره طوبی در کدام منزل از بهشت است، جواب این است که محییّ الدّین در «فتوحات» و شیخ ابن ابی منصور در رساله خود گفته اند: اصل شجره طوبی در منزل علیّ بن ابی طالب(ع) است، به سبب اینکه شجره طوبی حجاب مظهر نور فاطمه زهرا(س) است. پس هیچ یک از هشت درِ بهشت و نه خانه ای و نه مکانی به آن درجه نیست؛ مگر اینکه در آن شاخه ای از شجره طوبی است که غالب مردم نمی دانند اصل آن در کجاست ... و تمامیّت این نعمت نیست، مگر به جهت اینکه سرّ هر نعمتی که در بهشت است و هر نصیبی که در آن به اولیا می رسد، مُتفرِّع از نور فاطمه(س) است.۴۳

بنابراین، مرتّب او را می بوسید و می فرمود:

«فَکُلَّما اشتَقتُ اِلی الجَنَّةِ قَبَلتُها وَ ما قَبَّلتُها الّا وَجَدتُ رائحةَ شجره طوبی منها؛۴۴ هر گاه که مشتاق بهشت می شوم، او را می بوسم و بوی درخت طوبی را استشمام می کنم.»

نیز جمله «فَانَا اِذا إشتَقتُ اِلَی الجَنَّةِ اَدنَیتُها (فاطمه) فَشَممتُ ریحَ الجَنَّةِ؛۴۵ پس من هنگامی که مشتاق بهشت می شوم، به او نزدیک می شوم و بوی بهشت را استشمام می نمایم.»

حال به وجود حرف «ط» در این واژه ها نگاهی بیندازیم: مصطفی، فاطمه، علیّ بن ابی طالب. ضمن اینکه در نام دیگر ائمّه حرف «ط» دیده نمی شود. از حضرت موسی بن جعفر(ع) نقل شده که وی به نقل از پدرانش فرمودند:

«از پیامبر درباره طوبی سؤال شد. فرمود: «درختی است که اصل آن در خانه من و شاخه های آن در خانه های اهل بهشت است.» سپس بار دیگر از حضرتش سؤال کردند. فرمود: «اصل آن در خانه علی است.» علّت را سؤال کردند. فرمود: «خانه من و علی در بهشت، در یک مکان است.»۴۶

طوبی به وجود هر سه گره خورده است. بار دیگر به حرف «ط» در این آیه دقّت کنیم. «إنّا أعطیناکَ الکوثر»۴۷ فاطمه کوثر است و نور خدا «یریدون لِیطفِئوا نورَ اللهِ بِافواهِهِم...»۴۸ راز فاطمه «و السرّ المستودع فیها»۴۹ تا ظهور ناظر طوبی، یعنی حضرت ولیّ عصر(عج) پا برجاست.

۲. اسرار، کیفیّت و نکات مربوط به ولادت

در مورد تاریخ تولّد حضرت فاطمه(س) اندکی اختلاف وجود دارد؛ امّا از نظر دوست داران و پیروان حقیقی آن حضرت، تمسّک به نقل ائمّه اطهار(ع)، صحیح ترین و قطعی ترین تاریخ، پنج سال بعد از بعثت، در بیستم جمادی الآخر هجری قمری است. در مورد سال های ازدواج و شهادت ایشان، چندان مورد اختلاف وجود ندارد؛ یعنی ازدواج در سال اوّل یا دوم هجرت و شهادت در تاریخ یازدهم هجرت؛ امّا در اینکه حضرت در این وقایع چه سنّی داشته اند، مورد اختلاف است و آن به تعیین زمان ولادت ایشان بستگی دارد.

آنچه که مسلّم است، ولادت آن حضرت بنا بر روایات بعد از بعثت اتّفاق افتاده است:

أَنَّ فَاطِمَةَ(س) وُلِدَتْ بَعْدَ مَا أَظْهَرَ اللهُ نُبُوَّةَ أَبِيهَا بِخَمْسِ سِنِينَ وَ قُرَيْشٌ تَبْنِی الْبَيْتَ وَ رُوِیَ أَنَّهَا وُلِدَتْ فِی جُمَادَی الْآخِرَةِ يَوْمَ الْعِشْرِينَ مِنْهُ سَنَةَ خَمْسٍ وَ أَرْبَعِينَ مِنْ مَوْلِدِ النَّبِیِّ(ص)؛ ۵۰

همانا فاطمه(س) بعد از اینکه خداوند نبوّت پدرش را آشکار کرد، متولّد شد. حضرت فاطمه(س) در سال پنجم، در حالی که قریش «خانه کعبه» را بنا یا تعمیر می کرد، در روز ۲۰ جمادی الآخر در سنّ ۴۵ سالگی پیامبر(ص) متولّد شد.

همچنین آمده است:

رُوِیَ أَنَّ فَاطِمَةَ(س) وُلِدَتْ بِمَكَّةَ بَعْدَ الْمَبْعَثِ بِخَمْسِ سِنِينَ وَ بَعْدَ الْأَسْرَی (الْإِسْرَاءِ) بِثَلَاثِ سِنِينَ فِی الْعِشْرِينَ مِنْ جُمَادَی الْآخِرَةِ؛ ۵۱

روایت شده که فاطمه(س) در «مکّه»، پنج سال بعد از بعثت _ سه سال بعد از معراج _ در روز بیستم جمادی الآخر متولّد شده است.

به نظر قوی، این بازسازی کعبه برای بار دوم بوده است.

تاریخ ولادت حضرت فاطمه(س) مسئله بسیار مهمّی است؛ زیرا ثبت دقیق این وقایع، مستندات تاریخی را قوی تر می کند و مسئله ازدواج و به خصوص شهادت آن حضرت را نیز دقیق تر و آشکارتر می سازد و شاید همین اختلاف در ولادت ایشان، همانند مخفی بودن قبرش از اسرار الهی باشد. البتّه ما در این نوشتار در پی اثبات زمان و سال تولّد ایشان نمی باشیم. درباره حوادث، رویدادها و نکات زمان تولّد ایشان می توان به نکات زیر اشاره نمود:

۱ _ ۲. تکلّم حضرت فاطمه(س) با مادر خویش در زمان بارداری

هنگامی که حضرت خدیجه(س)، با پیامبر(ص) که فردی یتیم و فقیر بود، ازدواج نمود، زنان مکّه از او دوری می گزیدند، به او وارد نمی شدند و سلام نمی کردند. از این رو، حضرت خدیجه(س) احساس تنهایی می نمود.

فَلَمَّا حَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ(س) صَارَتْ تُحَدِّثُهَا فِی بَطْنِهَا وَ تُصَبِّرُهَا وَ كَانَتْ خَدِيجَةُ تَكْتُمُ ذَلِكَ عَنْ رسول الله(ص) فَدَخَلَ يَوْماً وَ سَمِعَ خَدِيجَةَ تُحَدِّثُ فَاطِمَةَ فَقَالَ لَهَا يَا خَدِيجَةُ مَنْ يُحَدِّثُكِ قَالَتِ الْجَنِينُ الَّذِی فِی بَطْنِی يُحَدِّثُنِی وَ يُؤْنِسُنِی؛۵۲

زمانی که به فاطمه باردار شد، حضرت فاطمه(س) در بطن حضرت خدیجه با او حرف می زدند و او را به صبر و شکیبایی دعوت می نمودند. حضرت خدیجه حرف زدن فاطمه(س) با خود را از پیامبر(ص) مخفی می کرد تا اینکه روزی رسول خدا شنید که حضرت با فاطمه(س) صحبت می کنند. فرمودند: «با چه کسی سخن می گویی؟» عرض کرد: جنینی که در شکم من است، پیوسته با من حرف می زند و موجب آرامش من می شود.

حضرت فاطمه(س) علاوه بر لقب امّ ابیها، مادر خود را نیز در حالت جنینی، به صبر و شکیبایی دعوت می نمود.

۲ _ ۲. بشارت به دختر بودن جنین و ادامه نسل با برکت پیامبر(ص) توسط آن جنین

پیامبر(ص) به حضرت خدیجه(س) فرمودند:

«هَذَا جَبْرَئِيلُ يُبَشِّرُنِی أَنَّهَا أُنْثَى وَ أَنَّهَا النَّسَمَةُ الطَّاهِرَةُ الْمَيْمُونَةُ وَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَيَجْعَلُ نَسْلِی مِنْهَا وَ سَيَجْعَلُ مِنْ نَسْلِهَا أَئِمَّةً فِی الْأُمَّةِ يَجْعَلُهُمْ خُلَفَاءَهُ فِی أَرْضِهِ بَعْدَ انْقِضَاءِ وَحْيِهِ؛۵۳

جبرئیل به من خبر داد که آن جنین دختر است و نسلی پاک و مطهّر دارد و خداوند متعال نسل مرا از ذریّه او قرار خواهد داد و از نسل او امامانی خواهند آمد که پس از من و بعد از اتمام وحی، خلیفه های الهی بر روی زمین خواهند بود.»

نکته مهمّ این قسمت، آن است که معمولاً نسل هر فردی از طریق فرزند ذکور وی ادامه می یابد و اصطلاحاً به کسی که فرزند پسر ندارد، ابتر می گویند؛ ولی از رازهای دیگر وجود مقدّس حضرت زهرا(س) این است که در آن جامعه جاهلی و دیدگاهی که نسبت به دختر داشتند، نسل برترین انسان جهان هستی از طریق او ادامه می یابد و خلیفه های الهی از دامن او رشد یافته و زمینه ساز سعادت انسانی می گردند.

ص: ۱۳۸۳۰

۳ _ ۲. حضور چهار زن برتر جهان هنگام تولّد

هنگامی که زمان فارغ شدن و وضع حمل زنی می رسد، معمولاً زن ها برای کمک به او می شتابند؛ ولی هنگامی که حضرت خدیجه(س) به زنان قریش و بنی هاشم پیغام کمک فرستاد، آنها با کینه ای که از ازدواج ایشان با پیامبر(ص) به دل داشتند، از کمک به او سر باز زدند و به یاری او نیامدند. در این هنگام، خدایی که تمام مقدّمات و برنامه ریزی خود را برای تولّد این بانو، آماده و مهیّا ساخته بود، رسولان خود را برای یاری فرستاد:

«دَخَلَ عَلَیْهَا أَرْبَعُ نِسْوَةٍ طِوَالٍ کَأَنَّهُنَّ مِنْ نِسَاءِ بَنِی هاشِم فَفَزِعَتْ مِنْهُنَّ فَقَالَتْ لَهَا إِحْدَاهُنَّ لَا تَحْزَنِی یَا خَدِیجَةُ فَإِنَّا رُسُلُ رَبِّکِ إِلَیْکِ وَ نَحْنُ أَخَوَاتُکِ أَنَا سَارَةُ وَ هَذِهِ آسِیَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ وَ هِیَ رَفِیقَتُکِ فِی الْجَنَّةِ وَ هَذِهِ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ هَذِهِ صَفْرَاءُ (صَفُورَاءُ) بِنْتُ شُعَیْبٍ؛۵۴

چهار زن بلند قامت و نورانی بر او وارد شدند که بیشتر، زنان بنی هاشم بودند. حضرت خدیجه چون آنها را دید، ترسید. یکی از آنان گفت: ای خدیجه! ناراحت مباش؛ چرا که ما را پروردگارت به سوی تو فرستاده است. ما خواهران تو هستیم؛ من ساره هستم و ایشان آسیه، دختر مزاحم، رفیق تو در بهشت، این مریم، دختر عمران و ایشان صفورا، دختر شعیب است.

چهار زن برتر جهان، همراه حضرت خدیجه(س) از برای چنین امر مهمّی مأمور شده و کمر به خدمت چنین وجودی بسته بودند.

۴ _ ۲. نورانی شدن خانه های مکّه و سرتاسر غرب و شرق زمین

«فَلَمَّا سَقَطَتْ إِلَی الْأَرْضِ أَشْرَقَ مِنْهَا النُّورُ حَتَّی دَخَلَ بُیُوتَاتِ مَکَّةَ وَ لَمْ یَبْقَ فِی شَرْقِ الْأَرْضِ وَ لَا غَرْبِهَا مَوْضِعٌ إِلَّا أَشْرَقَ فِیهِ ذَلِکَ النُّورُ؛۵۵

ص: ۱۳۸۳۱

پس هنگامی که حضرت فاطمه(س) پا به عرصه زمین نهاد، نوری عظیم از ایشان بلند شد تا اینکه این نور به تمام خانه های مکّه داخل شد و در شرق و غرب زمین، جایی از این نور خالی نماند. این همان «مثلُ نورِهِ کَمِشکا\»۵۶ و «نور الله»۵۷ است.»

شکوفه ها، شگفت زده از طراوات نوزادی شدند که عطر خدا را به همراه داشت و ستارگان، خیره در سیمای طفلی شدند که نور آفریدگار در آن باز تابیده بود و حضرت خدیجه(س) شادمان از ولادت دختری که بوی عصمت می داد و طعم بهشت داشت.

۵ _ ۲. خوراندن آب کوثر به حضرت فاطمه(س)، شست وشو با آن و لباس های بهشتی

پس از آنکه حضرت متولّد شد، زنی که در مقابل حضرت خدیجه(س) بود، آن نوزاد را گرفت، اندکی از آب کوثر که قبلاً توسط حورالعین آماده گشته بود، به او خورانید و در آب کوثر شست وشو داد و با دو پارچه سفید رنگ که از شیر، سفید تر و از مشک و عنبر خوش بوتر بودند، یکی را بر بدن نوزاد و دیگری را بر سر او بست.۵۸

این نوزاد همان کوثر، حقیقت خیر فراوان است که خداوند وعده اش را به پیامبر(ص) داده بود که: «ما به تو کوثر عطا می کنیم.»

۶ _ ۲. شهادت بر توحید، نبوّت و امامت، اوّلین و آخرین رسالت حضرت فاطمه(س) نوزاد در بدو تولّد خود، لب به سخن گشود:

«فَنَطَقَتْ فَاطِمَةُ(س) بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ أَنَّ أَبِی رسول الله(ص) سَیِّدُ الْأَنْبِیَاءِ وَ أَنَّ بَعْلِی سَیِّدُ الْأَوْصِیَاءِ وَ أَنَّ وُلْدِی سَیِّدُ الْأَسْبَاطِ ثُمَّ سَلَّمَتْ عَلَیْهِنَّ وَ سَمَّتْ کُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ بِاسْمِهَا؛۵۹

خدایی جز الله نیست. پدرم رسول خداست و سرور تمام انبیا. همسرم علی مرتضی(ع)، سرور تمام اوصیا و فرزندانم حسن و حسین: سرور تمام بنی آدم.

سپس نام تک تک فرزندان (معصومش) را برد و بر آنها سلام کرد.»

اینکه دیگران چه می اندیشیدند، مهم نیست؛ ما را همین حدیث بس است برای صراط مستقیم. آنهایی که این حدیث را باور ندارند، به سراغ آیات «قرآن کریم» بروند؛ آن هنگام که حضرت مریم(س) فرزند خود را به روی دست به میان آماج تیر تهمت ها و ناسزاها آورد، حضرت عیسی(ع) لب به سخن گشود و فرمود:

«اِنّی عَبدُالله آتانِی الکتابَ و جَعَلَنی نَبیا؛۶۰ من بنده خدایم. به من کتاب داده است و مرا پیامبر قرار داده است.»

حال چگونه این نوزاد سخن نگوید که خود، دختر اشرف انبیا و همسر و مادر یازده انسان برتر از حضرت عیسی(ع) است؟

۷ _ ۲. بشارت اهل بهشت برای تولّد حضرت فاطمه(س)

در بخشی از حدیث آمده است که حضرت فاطمه(س) به حورالعین بهشتی لبخند زد:

«ضَحِكْنَ إِلَيْهَا وَ تَبَاشَرَتِ الْحُورُ الْعِينُ وَ بَشَّرَ أَهْلُ الْجَنَّةِ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِوِلَادَةِ فَاطِمَةَ(س)؛۶۱

حورالعین و اهل بهشت یکدیگر را برای تولّد فاطمه(س) بشارت گفتند.»

این چنین است که خداوند و بهشت به وجود او افتخار می کند.

و اِفتَخَرَ جبرئیلُ بِکَونِهِ مِنهُم؛۶۲ جبرئیل از اینکه از آنها (خاندان پیامبر) باشد، افتخار می کند.

۸ _ ۲. رشد معجزه سان حضرت فاطمه(س)

كَانَتْ تَنْمِي فِي كُلِّ يَوْمٍ كَمَا يَنْمِي الصَّبِيُّ فِي شَهْرٍ وَ فِي شَهْرٍ كَمَا يَنْمِي الصَّبِيُّ فِي سَنَةٍ؛۶۳

حضرت فاطمه(س) در هر روز به اندازه ای رشد می کردند که بچّه های دیگر در ماه به آن اندازه رشد می کنند و هر ماه تا به حدّی که بچّه های دیگر در یک سال.

۹ _ ۲. اذان و اقامه گفتن پیامبر(ص) در گوش حضرت فاطمه(س)

از حضرت علی(ع) روایت شده:

«هنگامی که فاطمه(س) متولّد شد، پیامبر(ص) وارد شد و در گوش راست حضرت فاطمه(س) اذان و در گوش چپ او اقامه گفت و پیامبر(ص) با هر کس مانند این انجام داد، از شیطان در امان ماند.»۶۴

و این تازه آغازی بود برای رازهای پیچیده حضرت فاطمه(س) و ما فقط می توانیم بگوییم:

اللّهمَّ صَلِّ علی فاطمةَ و أبیها و بَعلِها وَ بَنیها و السِّرالمُستَودِعِ فیها بِعَدَدِ ما اَحاطَ بِهِ عِلمُکَ.

و از او بخواهیم: «یا فاطمةُ! إشفَعی لَنا فی الجَنَّةِ»

لا تَقسَ فَضلَهُم لِلأنبیاء أجَل فَإنَّ سَلمانَهُم بعدَ تصغیرِ سلیمانُ؛۶۵ فضل و برتری آنها را با انبیا قیاس نکن؛ همانا سلمانِ آنها را اگر (با لفظ) کوچک کنی، سلیمان می شود.

حضرت زهراعلیها السلام از منظر امام صادق(ع)

اشاره

نویسنده:سیدعباس رفیعی پور علویجه

حضرت زهرا علیها السلام از منظر امام صادق(ع)*

ولادت تا شهادت

ابزار عشق و ارادت به ساحت مقدس کوثر ولایت، دخت نبوت، همسر امامت، حضرت صدیقه طاهره، فاطمه مرضیه - سلام الله علیها نه تنها از ناحیه شیعیان و شیفتگانش واجب است که هر کدام از معصومین علیهم السلام باسخنان خویش درباره آن بزرگوار اظهار ارادت نموده و نقش به سزایی را ایفا کرده اند واز همه مهمتر، ابراز علاقه رسول الله صلی الله علیه وآله است به حضرت زهرا علیها السلام که فاطمه علیها السلام رافرشته ای در سیمای انسان و پاره تن خودمی دانست و هرگاه نگاهش به او می افتاد،شادمان و مسرور می شد.

ص: ۱۳۸۳۴

این محبت از محبتها جداست حب محبوب خدا، حب خداست.

در این جا اوج عشق و محبت حضرت امام صادق علیه السلام به مادرش را در کلامش می خوانیم; لازم به توضیح است که فقط به ترجمه سخنان حضرت بسنده شده است و منابع روایت آورده شده که در صورت نیاز،خوانندگان مراجعه کنند.

ولادت حضرت فاطمه علیها السلام

مفضل بن عمر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ولادت فاطمه زهرا چگونه بوده است؟ حضرت فرمود: آری، وقتی خدیجه با پیامبر ازدواج کرد، زنان مکه او را ترک کردند.هیچ فردی بر او وارد نمی شد و بر او سلام نمی کرد و هیچ زنی اجازه نداشت تا با حضرت خدیجه ملاقات داشته باشد.

همسر رسول الله صلی الله علیه وآله از این وضعیت رنج می برد تا زمانی که به فاطمه باردار شد.حضرت زهراعلیها السلام در رحم مادر، شریک غم وغصه های او بود و ایشان را به صبر و بردباری دعوت می کرد. مونس تنهایی مادر بود و با اوسخن می گفت.

حضرت خدیجه، موضوع مکالمه با جنین رابا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ابراز نمی کرد. تا این که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وارد منزل شد وسخن گفتن حضرت فاطمه علیها السلام با مادرش راشنید!

پیامبر پرسید: چه کسی با تو سخن می گفت؟

حضرت خدیجه فرمودند: جنینی که دررحم دارم.

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند: جبرئیل به من بشارت داد که این جنین، دختر است و او دختری پاک و بسیار مبارک است. خداوند نسل مرا ازاو به وجود می آورد و از نسل او پیشوایانی برای این امت به وجود آمده و بعد از انقطاع وحی، خلفای خداوند در زمین خواهندبود. (۱)

ص: ۱۳۸۳۵

هنگام ولادت

امام صادق علیه السلام می فرماید:

هنگامی که فاطمه علیها السلام متولد شد و روی زمین قرار گرفت، نوری از چهره اش درخشیدو وارد همه خانه های مکه شد و در شرق وغرب زمین جایی نماند مگر آنکه آن نور بر اوتابید. (۲)

اسامی ویژه فاطمه علیها السلام

امام صادق علیه السلام می فرماید:

حضرت فاطمه در پیشگاه خداوند ۹ اسم(مخصوص) دارد: فاطمه، صدیقه، مبارکه،طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه، و زهرا سلام الله علیها. (۳)

انتخاب نام فاطمه علیها السلام

امام صادق علیه السلام می فرماید:فاطمه را برای آن فاطمه نامیدند که مردم نمی توانند حقیقت او را درک کنند. (۴)

چرا بتول؟

امام صادق علیه السلام می فرماید:فاطمه را بتول نامیدند، زیرا بی نظیراست. (۵)

چرا زهرا؟

امام صادق علیه السلام می فرماید:برای آن که هرگاه در محراب عبادت می ایستاد، نور او بر اهل آسمان ها می تابید;هم چنان که نورستارگان بر اهل زمین می تابد. (۶)

باز فرمود:زیرا که خداوند او را از نور عظمتش بیافرید.او چون طلوع کرد، آسمان و زمین به نورش پرتو افکن شد و چشمان فرشتگان توانایی دیدن نورش را نداشتند. آنان گفتند:پروردگارا! معبودا! این چه نوری است؟

خداوند به آنها وحی کرد: این نور از نور من است که در آسمان جای دادم و از عظمتم بیافریدم. او را از صلب پیامبری از پیامبرانم -که بر تمامی آنها برتری دارد.- خارج می کنم. ازاین نور رهبرانی به وجود می آید که امر مرا به پای می دارند و مردم را به سوی حق هدایت می کنند. من این پیشوایان را بعد از سپری شدن وحی، جانشینان خود بر روی زمین می گردانم. (۷)

چرا محدثه؟

امام صادق علیه السلام در مورد محدثه بودن حضرت زهراعلیها السلام می فرماید:

از این جهت یکی از نامهای فاطمه علیها السلام،محدثه بود که ملائکه به حضور او می آمدند ومانند مریم با وی سخن می گفتند. از جمله به او می گفتند: ای فاطمه! همانا خداوند تو رابرگزید و تو را پاکیزه گردانید و بر زنان دیگرجهان برتری داده است. (۸)

همچنین ملائکه به سخنان او گوش می دادند و با وی سخن می گفتند.

فاطمه یکشب از ملائکه پرسید: مگر مریم برترین زنان جهان نیست؟

ملائکه گفتند: مریم سرور زنان زمان خودبود; ولی خداوند سبحان تو را سرور زنان زمان خود، سرور زنان عصر مریم و حتی سرورزنان از اولین تا آخرین قرار داده است. (۹)

ازدواج حضرت زهراعلیها السلام

«امام صادق علیه السلام درباره قول خداوندسبحان که دو دریای ژرف را پیوست تا به هم برسند.» (۱۰)

فرمودند: علی و فاطمه دو دریایی ژرفند،هیچ کدام بردیگری نمی خروشند. از آن دو،لؤلؤ و مرجان یعنی حسن و حسین علیهما السلام بیرون آید. (۱۱)

فدک

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

وقتی که آیه «و ات ذاالقربی حقه والمسکین» نازل شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به جبرئیل فرمود: مسکین را می شناسم ولی ذوالقربی چه کسانی هستند؟ عرض کرد:نزدیکان تو می باشند. پس رسول خداصلی الله علیه وآله حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام را نزد خویش فراخواند و فرمود: خدا به من دستور داده که حق شما را بدهم. بدین جهت فدک را به شماواگذار کردم. (۱۲)

ص: ۱۳۸۳۷

نماز زهراعلیها السلام

هرکس چهار رکعت نماز بخواند (هردورکعت به یک سلام) و در هر رکعت پس ازسوره حمد پنجاه مرتبه «قل هوالله احد» رابخواند، این نماز، نماز فاطمه علیها السلام است. (۱۳)

سرور زنان بهشتیان

مفضل گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:این که پیامبرصلی الله علیه وآله فرموده است، فاطمه سرورزنان بهشتیان است، آیا سرور زنان روزگارخود بود؟ حضرت فرمودند: آن مریم بود که سرورزنان روزگار خود بود; ولی فاطمه سرور زنان اهل بهشت از اولین و آخرین است.(۱۴)

تسبیح حضرت زهراعلیها السلام

امام صادق علیه السلام می فرماید: تسبیح فاطمه زهراعلیها السلام در هر روز بعد از هرنمازی در نزد من محبوب تر است از هزاررکعت نماز (مستحبی) که در هر روز خوانده شود و ما فرزندانمان را به گفتن تسبیح فاطمه علیها السلام امر می کنیم; چنان که آنان را به نماز فرمان می دهیم. (۱۵)

درجای دیگر می فرماید:هرکس پس از نماز واجب با صدر بار تسبیح فاطمه زهرا، خداوند را به پاکی یاد کند و به دنبال آن «لااله الا الله » بگوید، خداوند او رامی آمرزد. (۱۶)

باز فرموده است:هرکس تسبیح فاطمه علیها السلام را بعد از نمازواجب و قبل از این که پاهایش را باز کند(برخیزد) به جا آورد، خدا بهشت را بر اوواجب می کند. (۱۷)

مصحف فاطمه علیها السلام

امام صادق علیه السلام می فرماید:وقتی که خدای متعال روح پیامبرش راقبض کرد، فاطمه علیها السلام به شدت محزون شد وجز خدا کسی از درد دل وی خبر نداشت. بعداز آن فرشته ای را به سوی او فرستاد تا وی راتسلیت گفته و با او گفتگو کند. حضرت فاطمه علیها السلام این موضوع را به اطلاع امیرالمؤمنین علیه السلام رسانید. آن حضرت فرمود:هرگاه چنین احساسی کردی، مرا خبر کن.بدین ترتیب علی علیه السلام گفتگوها را می نوشت و ازاین طریق، مصحف فاطمه علیها السلام به وجودآمد. (۱۸)

ص: ۱۳۸۳۸

باز در این خصوص امام صادق علیه السلام فرموده است: همانا مصحف فاطمه علیها السلام نزد ماست و مردم نمی دانند که این مصحف چیست و آن از نظرحجم سه برابر قرآن است و یک کلمه از این قرآن در آن مصحف نیست; بلکه مندرجات آن عبارت است از اموری که پروردگار بزرگ برمادرمان املا و وحی فرموده است. (۱۹)

تولای حضرت زهراعلیها السلام

دوستی و قبول ولایت اولیای خدا وبی زاری از دشمنان آنها و از کسانی که به آل محمدصلی الله علیه وآله ستم کردند و هتک حرمت آنان نمودند، فدک را از فاطمه علیها السلام گرفتند و ازمیراثش باز داشتند، حقوق او و همسرش راغصب کردند و به سوختن خانه اش همت گماشتند، واجب است. (۲۰)

چرا صدیقه؟

مفضل گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه کسی فاطمه علیها السلام را غسل داد؟

فرمودند: غسل دهنده امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

گویی از فرموده امام ششم مطلب بر من گران آمد. ایشان فرمودند: گویا آنچه به توگفتم، برتو گران آمد؟

عرض کردم: فدایتان شوم، چنین است.

حضرت فرمودند: پذیرش این مطلب برتودشوار نیاید; زیرا که فاطمه صدیقه بود و کسی جز صدیق را نشاید که صدیقه را غسل دهد.مگر نمی دانی که مریم را کسی جز عیسی علیه السلام غسل نداد. (۲۱)

شهادت حضرت زهراعلیها السلام

امام صادق علیه السلام می فرماید:چون وفات فاطمه علیها السلام نزدیک شد، شروع به گریه کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام به او گفت:

همسر عزیزم! چرا گریه می کنی؟

ص: ۱۳۸۳۹

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: برای مظلومیت تو گریه می کنم.

مولی علی علیه السلام فرمودند: گریه نکن، این مسئله در راه خدا برای من آسان است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: زهراعلیها السلام وصیت کرد که علی به آن دو خلیفه اجازه ندهد که آن دو در تشییع فاطمه علیها السلام شرکت کنند و حضرت علی علیه السلام نیز چنین کرد. (۲۲)

پاورقیها:

۱ – بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۷۹.

۲ – امالی صدوق، ص ۵۹۴.

۳ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰.

۴ – همان، ص ۶۵.

۵ – همان، ج ۴۳، ص ۱۶.

۶ – معانی الاخبار، ص ۶۴; علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۱; عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۶۳.

۷ – علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۹; دلائل الامامه،ص ۵۴; بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۲.

۸ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۸.

۹ – همان.

۱۰ – الرحمن، آیه ۲۲.

۱۱ – مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۱۸; خصال،ج ۱، ص ۶۵.

۱۲ – بحارالانوار، ج ۸، ص ۹۳.

۱۳ – من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۶۴.

۱۴ – بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶.

۱۵ – فروع کافی، ج ۳، ص ۳۴۳; مرآه العقول، ج ۱۵،ص ۱۷۶.

۱۶ – فروع کافی، ج ۳، ص ۳۴۲.

۱۷ – فلاح السائل، سید بن طاووس، ص ۱۶۵.

۱۸ – بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۴ و ۴۳ و ۸۰; اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰.

۱۹ – بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۸، حدیث ۷۰.

ص: ۱۳۸۴۰

۲۰ – خصال، ج ۲، ص ۶۰۳.

۲۱ – بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۹۱، حدیث ۷; اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۹.

۲۲ – عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۴۹۴; بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۸.

در معرفت فاطمه (س)

اشاره

نویسندگان:سمیه حاج اسماعیلی و فهیمه بیدگلی

در معرفت فاطمه (س)

بهترین ترازویی که برای سنجش فضایل اخلاقی زن و درخشان ترین آیینه ای که برای تصویر سیمای زن و چهره معنوی و شخصیت انسانی او فراروی زن امروز مسلمان و زن امروز ایران و زن امروز جهان قرار دارد، زندگی حضرت فاطمه(س) دختر پیامبر اکرم(ص) و همسر حضرت علی بن ابیطالب(ع) و مادر امام حسن و امام حسین سرور شهیدان جهان است.

از شخصیت فاطمه سخن گفتن بسیار دشوار است، فاطمه یک زن بود آنچنان که اسلام می خواهد که زن باشد و روز زن روز فلاح و معراج و شخصیت و آزادی و حقوق و مقام زن، روز تولدی نوین و حیاتی دیگر برای زنان است.

این نکته مسلم است که ما هر قدر صفحات نورانی زندگی آن حضرت را مطالعه کنیم بازهم بررسی بیشتر و تتبع دقیق تر در زندگانی آن حضرت لازم است و بیان مجدد فضایل و سجایای آن بانوی معظمه به انحاء مختلف برای اقشار مختلف مردم و انسانها در سطوح و سنین متفاوت، نه فقط برای زنان، امری بسیار ضروری است؛ چرا که آن بانوی مکرمه در مدرسه نبوت و دانشگاه امامت و رسالت به کمال رسیده و به فضایل و روحیات نیکو آراسته است. و در پاکی و طهارت، هوشیاری و فطانت، نجابت و شرافت و جلالت منحصر به فرد بوده و مقام هیچ زنی در دنیا و آخرت به مقام و منزلت ایشان نرسیده و نخواهد رسید.

بنابراین شایسته است که همگی ما با چنین بانویی که از معجزات تاریخ و افتخارات عالم وجود است، بیشتر و بیشتر آشنا شویم و ابعاد شخصیتی و اوراق تابناک آن حضرت را مورد بازنگری قرار دهیم تا به شناخت بهتری دست پیدا کنیم.

به تعبیر زیبای حضرت امام خمینی «قدس سره الشریف»(که روز زن مصادف با تولد این شخصیت بزرگ نیز می باشد او که مکتب فاطمه را به دنیای معاصر شناساند.)

«هرکس با هر بینش درباره او گفتاری دارد و از عهده ستایش او برنیامده و احادیثی هم که از خاندان وحی رسیده به اندازه فهم مستمعان بوده و دریا را در کوزه ای نتوان گنجاند و دیگران هرچه گفته اند به مقدار فهم خود بوده نه به اندازه مرتبت او» صحیفه نور / ج ۱۲ / ص ۷۲.

با این همه، نباید مأیوس شد و در حد توان باید گامهایی هر چند اندک برای دستیابی به قله فضائل و کمالات فاطمه(س) برداشت.

ما نیز در این مقاله به فراخور توانایی خویش به بررسی ابعاد زندگانی و شخصیتی حضرت زهرا(س) پرداخته ایم گرچه که چنین نوشته ای کوتاه، طبعاً نمی تواند جامع باشد و حق مطلب را آنطور که شایسته است ادا کند اما گامی است هر چند کوچک در جهت شناخت آن بحر بی منتها و آن گوهر تابناک. شاید که مقبول حضرتش افتد.

در این مجال فقط به ابعاد شخصیتی حضرت فاطمه زهرا(س) از دیدگاه قرآن و وحی، پیامبر(ص)، امیرالمؤمنین(ع) و ائمه معصومین علیهم السلام بسنده می کنیم.

حضرت فاطمه زهراء «سلام اللّه علیها» از دیدگاه قرآن و وحی

ص: ۱۳۸۴۲

خداونـد، آیـات بسـیاری را به اهـل بیت اختصـاص داده است؛ به گونه ای که همه مسـلمین در نزول این آیـات دربـاره ایشـان اجماع نموده انـد و آن را دلیل عنایت خـدا به شأن ایشان و بزرگـداشت مقام آنان و ترغیب سایر مسـلمین به حرکت در مسـیر هدایت ایشان و اقتدای به آنان می دانند.

برخی از این آیات، عبارتند از:

۱ - فَمَنْ حَاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَی الْکاذِبینَ(۱)

پس کسـی که بـا تو محـاجه کنـد، پس از آنکه برای تو علم حاصل شـد، بگو که بیائیـد فرزنـدانمان و فرزنـدانتان و زنانمان و زنانتان و خودمان و خودتان را فراخوانیم و سپس مباهله کرده، لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

همه اهل قبله حتی خوارج اجماع کرده اند که پیامبر(ص) از میان زنان جز دخترش فاطمه(س) را برای مباهله دعوت ننمود.

۲ - إِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرًا(۲)

ترجمه: همانـا خداونـد اراده کرده است که هر گونه زشتی و ناپـاکی را از شـما اهـل بیت دور گردانـد و شـما را پاک و مطهر سازد.

احـادیث زیـادی از طرق عـامه و خـاصه صـادر شـده و دلاـلت می کننـد که آیه فوق در شـأن پیـامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) نازل شده است. من باب نمونه:

احمـد و طبرانی از ابوسـعید خـدری نقـل می کننـد: پیـامبر(ص) چهل روز صـبح به خانه فاطمه(س) می آمـد در حالی که می فرمود: سلام بر شما اهل بیت و رحمه اللّه و برکاته، خداوند شما را رحمت کند و آیه مذکور را قرائت می فرمودند.

ص: ۱۳۸۴۳

و از امّ سلمه نقل شده که پیامبر در خانه من بود که این آیه نازل شد، پس رسول خدا(ص) نزد علی و فاطمه و حسن و حسین فرستاد و فرمود: اینان اهل بیت من هستند.(۳)

بیشتر مفسّران برآنند که این آیه درباره حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) نازل شده است.

۳ - قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّه َفِی الْقُرْبی(۴)

ترجمه: بگو برای آن(رسالت) مزدی از شما نمی خواهم جز دوستی نزدیکانم را.

از ابن عباس نقل شده: که وقتی این آیه نازل شد، مردم گفتند: ای رسول خدا! این نزدیکانت که دوستی آنان را بر ما واجب ساخته ای چه کسانی هستند؟ فرمودند: علی، فاطمه و دو فرزندش.(۵)

و در روایت دیگری پیامبر(ص) می فرماید: خداوند اجر رسالت مرا بر شما دوستی اهل بیتم قرار داده است و من بزودی فردا(قیامت) درباره آنها از شما سؤال خواهم نمود.(۶)

۴ - وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا(۷)

ترجمه: او خداوندی است که از آب بشری آفرید پس قرار داد او را تبار و نژاد و پیوند و پروردگار تو توانا است.

از ابن عباس روایت شده که خداوند نطفه سفید مکنونه ای بیافرید و او را در صلب آدم(ع) قرار داد، سپس آنرا از صلب آدم در صلب شیث و از صلب شیث به صلب اَنوش و از صلب انوش به صلب قنیان و از صلب قنیان به اصلاب پاکیزه و ارحام مطهره منتقل گرداند تا رسید به صلب عبدالمطلب، سپس خداوند آنرا دو قسمت فرمود، نصفش را در صلب عبداللّه و نصف دیگر را در صلب ابیطالب قرار داد و از سلاله عبداللّه حضرت رسول خدا متولد گردید و از سلاله ابیطالب حضرت علی(ع) به دنیا آمد و این است معنای کلام خدا.(۸) پس فاطمه(س) را به علی(ع) تزویج نمود و علی از محمد(ص) و محمد از علی است و حسن و حسین(ع) نسب و نژاد آنها و علی(ع) داماد و پیوند است. این آیه نیز مشعر بر فضیلت و شرافت فاطمه(س) و می رساند که نسب پاک پیامبر(ص) و نژاد والای سادات بنی فاطمه در وجود گرانمایه حضرت زهرا(س) تقاطع می نماید. چه بعد از حضرت فاطمه(س) همه فرزندان رسول خدا(ص) در اطراف و اکناف عالم زیست کرده و می کنند. نژاد ساداتی آنها تا حضرت فاطمه و از حضرت فاطمه تا حضرت آدم از جانب پدر است نه مادر، اما هنگامی که این نسب به فاطمه می رسد از جانب مادر است نه پدر.

و این فضیلت مخصوص حضرت فاطمه(س) است و قرآن مجید در آیه مباهله فرزندان فاطمه را فرزندان پیامبر نامیده و فرموده: «نَدعُ اَبْنائَنا وَ اَبْنائَکُم» یعنی: می خوانیم پسران خود و پسران شما را. پس معلوم گردید که این فضیلت بزرگ را خداوند مخصوص فاطمه نمود و نسب اولاد فاطمه را به رسول خدا پیوند داد.

۵ – إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُورًا، عَیْنًا یَشْرَبُ بِها عِبادُ اللّهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجیرًا، یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْمًا کانَ شَرُّهُ مُسْتَطیرًا، وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکینًا وَ یَتیمًا وَ أَسیرًا(۹)

ترجمه: به یقین نیکان از جامی می نوشند که با عطر خوش آمیخته است، از چشمه ای که بندگان خاص خدا از آن می نوشند و از هر جا بخواهند آن را جاری می سازند، آنها به نذر خود وفا می کنند و از روزی که شرّ و عذابش گسترده است می ترسند، و غذای خود را با اینکه به آن نیاز دارند به مسکین و یتیم و اسیر می دهند.

سوره مبارکه انسان در شأن حضرت زهراء(س) نازل شده و آیتی است بر عظمت وجود آن حضرت.

روایتی از ابن عباس نقل شده که: روزی حسن و حسین در خردسالی مریض شدند. حضرت فاطمه (س) نذر کردند، اگر مریضی آنها خوب شود، سه روز روزه بگیرند، پس خداوند آنان راعافیت بخشید. اهل خانه حضرت زهرا(س) سه روز، روزه گرفتند و هر سه روز، هنگام افطار که می شد مسکین و یتیم و اسیر به در خانه آنها آمدند و طلب غذا کردند و ایشان هم نانی را که می خواستند با آن افطار کنند به آنها بخشیدند، سه روز تمام گرسنه بودند و حضرت فاطمه(س) وقتی که پدرش به دیدنش آمدند، دیدند آن بزرگوار در محراب عبادت مشغول نیایش و پرستش خداست در حالیکه از شدت گرسنگی شکمش به پشتش چسبیده به گودی نشسته است. دیدن این منظره برای رسول خدا(ص) سخت تأثر آور بود. در این هنگام جبرئیل فرود آمده و عرض کرد، این هدیه را بگیر، خدای تعالی به داشتن چنین اهل بیتی به تو تهنیت گفته است، پس آیات را بر وی خواند.(۱۰)

ص: ۱۳۸۴۵

۶ - مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ، بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لا یَبْغِیانِ، یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ(۱۱)

ترجمه: روان کرد دو دریا را که به هم برسند و ملاقات نمایند، برزخی بین آن دو است که بر دیگری غلبه نکنند و از آن دو لؤلؤ و مرجان بیرون می آید.

امام صادق(ع) در تفسیر این آیه می فرماید مقصود از دو دریا که با یکدیگر برخورد می کنند، علی(ع) و فاطمه(س) است و برزخ بین آن دو که بر یکدیگر برتری نجویند حضرت رسول(ص) است و لؤلؤ و مرجان که از آن دو دریا بیرون می آید امام حسن(ع) و امام حسین(ع) می باشند.(۱۲)

۷ - کَمِشْکاه ٍ فیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فی زُجاجَه ٍ الزُّجاجَه ُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ(۱۳)

ترجمه: به مشکاتی ماند که در آن روشن چراغی در میان شیشه ای که تلألؤ آن گویی ستاره ایست درخشان.

حضرت موسی بن جعفر(ع) فرمودند: مقصود از مشکاه حضرت فاطمه(س) است و مصباح، حسن (ع) و زجاجه حسین(ع) است، کوکب درّی، فاطمه(س) است که در بین زنان جهانیان ستاره ای درخشان می باشد.

۸- اَلَمْ تَرَکَیْفَ ضَرَبَ اللَّه مثلاً کَلِمَه ًطَیِّبَه ً کَشَجَرَه ٍ طَیِّبه ٍ

در روایت است که رسول خدا(ص) در ذیل آیه ریفه «اَلَمْ تَرَکَیْفَ...» فرمودند: من شجره هستم و فاطمه شاخه آن. علی عامل باروری آن، حسن و حسین میوه آن و دوستداران آنان از امّتم برگهای آن درخت می باشند و سوگند به خدا که آنان در بهشت جاویدان می باشند.(۱۴)

حضرت زهرا «سلام الله علیها» از دیدگاه پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله و سلم»:

ص: ۱۳۸۴۶

سخن در شأن و عظمت فاطمه(ع) فراوان است، اما با بسیاری سخن و فراوانی گفتار در شأن این بانوی مجلله عظمت حقش هرگز ادا نمی شود. بانویی که یکایک حضرات معصومین(ع) با بزرگی و عظمت از او یاد کرده اند و در برابر نام شریفش احترام ویژه به جا آورده اند، بانویی که قرآن کریم از او به عظمت یاد می کند و پیامبر اکرم(ص) بزرگش می دارد. پیامبری که قرآن در شأنش فرموده است: «و ما یَنْطقُ عَنِ الْهوی انْ هُوَ الّا وحیٌ یُحی»(این رسول ما هرگز جز وحی نمی گوید و آنچه می گوید وحی منزل است.)

این پیامبر با این منطق وحی، فاطمه(س) را «ام ابیها» می خواند. پس این سخن، سخن وحی است که فاطمه(س) نقش مادری برای پیامبر(ص) دارد. در این تعبیر پیامبر(ص) باید دقّت شود، چون سخن پیامبر(ص) سخن وحی است و از کنار وحی به آسانی نمی توان گذشت. واژه «ام» یعنی مادر. مادر آن وجودی است که پرورش و رشد و نمو فرزند بسته به اوست. مادر یعنی جایگاهی که فرزند متکی به آن به تکامل طبیعی اش دست پیدا می کند. حال، فاطمه(س) به تعبیر پیامبر(ص) «ام ابیها» است، یعنی: مادر پیغمبر است.

شکی نیست که مادر بزرگوار پیامبر(ص) در یک نگاه ظاهری جناب آمنه بوده است، پس اینکه حضرت رسول(ص) فاطمه(س) را مادر خویش می خواند سرّش در یک واقعیّت معنوی است، زیرا پیامبر با چنین تعبیری به این نکته اشاره می فرماید:

همانگونه که فرزند در وجودش مدیون و مرهون مادر است، استقرار و پایگیری و ادامه نبوّت من، دین من و حیات اسلام مرهون وجود فاطمه(س) است، اگر مادر نباشد فرزندی نیست، اگر فاطمه(س) نمی بود دینی نبود، اسلامی نبود و قرآنی نبود، لذا در حدیث شریف قدسی نقل شده است که، خداوند متعال خطاب به پیامبر اکرم(ص) فرموده است:

«لولاک لَما خَلَقْتُ وَ لَولا عَلّی لَما خَلَقْتُکَ وَلا فاطمَه ٔ لَما خَلَقْتُکَما».(۱۵)

اگر به برکت وجود تو ای پیامبر نبود، آسمان ها را نمی آفریدم و اگر علی(ع) نبود تو را نمی آفریدم و اگر فاطمه نبود، پیغمبر و علی را نمی آفریدم.

پیامبر(ص) بدون حضرت علی(ع) یعنی قرآن بی پیامبر، همانگونه که قرآن بدون پیامبر معنا نمی دهد، پیامبر(ص) بدون علی(ع)امکان ندارد، حکایت، حکایت نور و روشنایی است، مگر می شود بدون آنکه روشنایی باشد، نوری وجود داشته باشد. نور هست چون روشنایی هست، پیامبر(ص) نور است و علی(ع) روشنایی این نور است، مگر می شود نور باشد اما تاریکی وجود داشته باشد، لذا فرمود: «لولا علیٌ لما خلقتک» سپس فرمود: «لولا فاطمه ٔ لما خلقتکما». حقیقت راز این سخن جز بر همان بزرگواران بر کسی معلوم نیست، مگر خود ایشان عنایت کنند. برای توضیح این مرحله از حدیث و در تأیید آن می توان به این فراز از زیارت صدیقه طاهره(س) استشهاد کرد: «وَسَلَلْتَ فیها انوارَ الائمه .»(از وجود نورانی فاطمه(س) انوار پر فروغ ائمه(ع) را تاباندی و پرتو افشان کردی.)

خداوند، پیغمبر(ص) را مبعوث کرد، وحی را نازل فرمود، این را فرو فرستاد اما این مقدار شروع و آغاز بود. حفظ این نهال نو پا و حراست و نگهبانی از این دین تازه تحقق یافته بر عهده حضرات ائمه(ع) بوده است و ائمه(ع) که خود نگهبانان دین هستند نور وجودشان از وجود مقدس صدیقه زهرا(س) درخشیده است. پس در واقع به یک معنا بقاء دین وابسته به وجود فاطمه(س) است، لذا آن حضرت نسبت به وجود معنوی پیامبر اکرم(ص) که همان حقیقت دین است، «ام ابیها» شد و خداوند فرمود: اگر این بانو نبود، تو را ای پیامبر نمی آفریدم یعنی اگر حکمت خداوند بر آفرینش فاطمه(س) مقدر نبود، دین که وجود معنوی پیامبر است و حقیقت شرح و بسط یافته حضرت ختمی مرتبت(ص) است؛ هرگز در عالم هستی معقول نبود تحقق یابد، زیرا بقائش وابسته به نور عظمت فاطمه است، همان طوری که در سوره کوثر خداوند اشاره فرموده است که به برکت فاطمه(س) نقص ابتریت از دامن پیامبر(ص) زوده شد.

ص: ۱۳۸۴۸

اما مرحله دوم این حدیث شریف که اگر فاطمه(س) نمی بود علی(ع) را نیز نمی آفریدم، گوشه ای از اسرار این بیان باز در کلام نورانی پیامبر اکرم(ص) نهفته است. پیامبر(ص) به علی(ع) فرمود: علی جان! تو دو رکن داری، یکی من و دیگری فاطمه و به زودی یکی از این دو رکن از تو گرفته می شود.

پس حقیقت وجودی علی(ع) بر دو پایه استوار است، به عبارتی دقیق تر وجود علی(ع) حکایتی است از نور دو وجود تابناک، یکی پیامبر(ص) و دیگری فاطمه(س) علی(ع) بدون فاطمه(س) تصور ندارد، همانگونه که علی(ع) بدون پیغمبر(ص) قابل تصور نیست، زیرا اگر فاطمه(س) یک رکن و پیامبر(ص) رکن دیگر علی(ع) است، علی نیز به حکم قرآن کریم در آیه مباهله جان پیامبر(ص) است که فرمود: فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ(۱۶)

به اتفاق جمیع مفسرین و روایات از جمیع ملل و فرق اسلامی، «انفسنا»اشاره به امیرالمؤمنین(ع) است یعنی علی(ع) جان پیامبر است؛ وقتی رابطه علی(ع) با پیامبر(ص) اینگونه است دیگر بدیهی خواهد بود که علی(ع) بدون پیامبر(ص) اصلاً شدنی نیست، مگر جان و روح بدون صاحب جان و صاحب روح معنا می دهد؟! هرگز.

بنابراین وقتی فاطمه(س) نیز رکن علی(ع) است دیگر قابل تصور نیست بی آنکه فاطمه(س) باشد، علی(ع) باشد. پس نام علی و فاطمه به هم تنیده و به یکدیگر گره خورده است.

این گونه بود که وقتی حضرت زهرا(س) به شهادت رسید امیرالمؤمنین علی(ع)، به نقل مسعودی طبق آنچه که مرحوم محدّث در بیت الاحزان فرموده، چنین مرثیه خوانی می کرد:

وَ لِکل اجتماعٍ من خلیلین فِرقه ٌو کلُّ الّذی دوُنَ المماتِ قَلیلٌ وَ انّ افتقادی فاطمه َبَعْدَ احمدٍ دلیلٌ عَلی اَنْ لا یُدمَ خلیلْ

ص: ۱۳۸۴۹

سرانجام کار هر دو دوست به جدایی می انجامد و هر مصیبتی بعد از مرگ و فراق دوست، اندک قابل تحمل است و اینکه بعد از پیامبر(ص) فاطمه را نیز از دست دادم، دلیل بر آن است که هیچ دوستی باقی نیست. با این توضیحات شاید گوشه ای از اسرار این حدیث شریف آشکار شده باشد که فرمود: «لولا ـ فاطمه کما خَلَقْتُکما» یک فاطمه می گوییم و یک فاطمه می شنویم، اما چه می دانیم که شأن و قیمت فاطمه(س) چیست؟ ارزش فاطمه(س) را پیغمبر(ص) می داند که فرمود: «مَن صلّی علیکِ غَفَرَاللَّهُ تَعالی لَهُ و اَلحَقُه بی حیث کنتُ من الجنّه».(۱۷) «فاطمه جان! کسی که بر تو درود بفرستد، خدای تعالی او را می آمرزد و در بهشت در جایگاهی که هستم به من ملحقش می کند.»

علاقه پیامبر(ص) به فاطمه(س)

فاطمه زهرا(س) مکان پهناوری از قلب پدر خویش رسول خدا(ص) را به خود اختصاص داده و در کشور وجود پیامبر اکرم(ص) بهترین موقعیّت از آن وی بود. نبیّ مکرّم، فاطمه زهرا(س) را دوست می داشت، ولی نه محبّتی مانند محبّت پدران به دخترانشان. به عبارتی دیگر، احترام نهادن رسول اکرم(ص) به دخت خویش علاوه بر انگیزه باطنی و فطری، یعنی محبّت ورزیدن پدر به فرزند همراه با تعظیم و تکریمی بود که از بزرگی مقام صدیقّه طاهره منشأ می گرفت. آنگونه که نمی توانیم به هیچ وجه در عالم هستی این چنین محبّتی را از پدری نسبت به دختری سراغ بگیریم. به نظر می رسد که این اظهار محبّت ها و تکریم ها از سوی خدا نسبت به فاطمه زهرا(س) به آن علّت بود که مقام و موقعیّت صدیّقه طاهره برای مردم نزد خدا و رسول شناسانده شود، زیرا که پیامبر اکرم(ص) می دانست به زودی بر سر دختر عزیز او انواع ظلم ها و ضدیّت ها و آزارها و هتک حرمت ها خواهد آمد و از آنجا که پیامبر(ص) می خواست حجّت را بر مردم تمام نماید، تا در این زمینه برای هیچکس عذر و بهانه ای باقی نماند. به همین سبب تا این حدّ دختر عزیز خویش را اعزاز و اکرام می فرمودند. لازم می دانیم به عنوان شاهد سخن، احادیثی را که بیانگر مقام و موقعیّت و منزلت فاطمه زهرا(س) در قلب پیامبر(ص) است، ذکر نماییم:

ص: ۱۳۸۵۰

جابر بن عبداللّه انصاری، یکی از اصحاب نزدیک پیامبر(ص) می گوید: یکی از حاضران به آن حضرت عرض کرد: به گونه ای با فاطمه(س) رفتار می کنی که با هیچ کدام از دخترانت این گونه رفتار نکردی؟

پیامبر(ص) در پاسخ فرمود: «جبرئیل سیبی از سیب های بهشت را برایم آورد و به من داد، از آن خوردم، آب آن در صلب من قرار گرفت، و فاطمه از همان آب به وجود آمد؛ و من بوی بهشت را از وجود فاطمه(س) استشمام می کنم.

روزی عایشه نیز همین سؤال را کرد، پیامبر(ص) شبیه همان پاسخ را داد، و در پایان فرمودند: هرگز فاطمه(س) را نبوسیدم مگر اینکه بوی خوش درخت طوبی بهشت را، از وجود او در روح و روانم یافتم.(۱۸)

برای اینکه بیشتر به مقام ارجمند حضرت زهرا(س) پی ببریم، به سخن جالب و عمیق که از پیامبر (ص) است، استناد می کنیم:

«رائحَهُ الاَنْبیاء رائحَهُ السَّفَرْجَلِ، وَ رائحَه ُالْحُورِ العِیْنِ رائحَه ُالْاسِ، وَ رائحَه ُالْمَلائکَه ِ اَلْوَرْدُ، وَ رائحَه ُاَبْنَتی فاطِمَه ُالزَّهراء رائحَه ُ السَّفَرجَلِ وَ الآسِ وَ الْوَرْدِ؛»

بوی پیامبران بوی «به» است، بوی بانوان بهشت، بوی درخت مُوْرد(شبیه درخت انار که برگ و گل خوشبو دارد) می باشد، بوی فرشتگان بوی گل سرخ است، و بوی دخترم «س» بوی بِهْ و آس و گل سرخ است.(۱۹) یعنی در وجود این دختر ممتاز، خوی و سرشت پیامبران و بانوان بهشت و فرشتگان، در یکجا جمع است.

پیامبر(ص) هنگامی که از جنگ یا سفری باز می گشت، ابتدا به مسجد رفته و دو رکعت نماز می خواند و آنگاه نزد فاطمه(س) می رفت، و بعد نزد همسران خود.(۲۰)

پیغمبر اکرم(ص) درباره فـاطمه(س) می فرمود: ایمـان به خـدا در اعمـاق دل و باطن روح زهرا(س) چنان نفوذ کرده که برای خدا، خودش را از همه چیز فارغ می سازد.(۲۱)

از رسول اکرم(ص) نقل شده که فرمودند: «دخترم فاطمه سیده بانوان جهان از پیشینیان و آیندگان است، وی پاره تن من است و نـور چشم و میوه قلب و روحی که میـان دو پهلوی من است. او حوریه ای است به صورت انسـان، آن هنگـام که در محراب عبـادت در برابر خـدایش می ایسـتد، نـور وی برای ملائکه آسـمان می درخشـد، آنگـونه کـه نـور سـتارگان برای اهـل زمین درخشندگی دارد آن هنگام پروردگار بلند مرتبه به فرشتگان خود می فرماید: ای فرشتگانم به بنده ام نظر افکنید فاطمه سیّده و سرور کنیزانم که در برابرم ایسـتاده اعضـاء و جوارح او از ترس من می لرزد و بـا تمـام قلب و وجود خویش به عبادتم ایسـتاده شما را به شهادت می گیرم که شیعیان وی را از آتش ایمن گردانم.»(۲۲)

از عایشه پرسـیدند: محبوبترین مردم نزد رسول خدا(ص) چه کسـی بود؟ گفت: فاطمه(س) بعد پرسـیدند: محبوب ترین مردان چه کسی بود؟ گفت: شوهرش علی.(۲۳)

پیغمبر(ص) تا صورت فاطمه را نمی بوسید به خواب نمی رفت.(۲۴)

پیـامبر(ص) می فرمود: فاطمه پاره تن من است. هر کس او را خشـنود کنـد، مرا خشـنود کرده و هر کسـی او را اذیت کنـد مرا اذیت کرده است. عزیزترین مردم نزد من فاطمه است.(۲۵)

در حـدیث شـریفی، پیـامبر(ص) می فرمایـد: «ای فاطمه به درستی که خداونـد تو را اختیار کرد و پاکیزه ات قرار داد و بر تمام عالم برگزیدت. ای فاطمه! در برابر پروردگارت بر فروتنی پافشار و با رکوع کنندگان سجده و رکوع بگذار.»(۲۶)

ص: ۱۳۸۵۲

همچنین آن حضرت می فرماید: اگر نیکویی می خواست شخصیّتی به بگیرد، آن شخص فاطمه بود، بلکه او بزرگتر است، همانا دخترم فاطمه در نژاد و بزرگواری و کرامت و بخشش بهترین فرد بر روی زمین است.(۲۷)

رسول خدا(ص) فرمودند: همانا خداوند مرا آفرید و نور مرا شکافت و عرش را از آن آفرید، بنابراین عرش از نور من است و نور من از نور خداست و نور من از عرش برتر است. بعد نور برادرم علی را شکافت و ملائکه را از آن آفریده پس ملائکه از نور علی است و علی از ملائکه برتر است. پس نور دخترم فاطمه را شکافت و آسمان ها و زمین را از نور او خلق کرد. بنابراین آسمان ها و زمین از نور فاطمه می باشد و نور دخترم از خداوند است و دخترم فاطمه از آسمانها و زمین برتر است.(۲۸)

ابو ایّوب انصاری نیز از پیامبر(ص) نقل می کند: روز قیامت منادی از زیر عرش ندا می کند، ای اهل محشر سر به زیر افکنید و چشم ها را ببندید تا فاطمه(س) از صراط عبور فرماید و آن گرامی عبور می کند در حالیکه هفتاد هزار نفر از حوریان بهشتی همراه اویند.(۲۹)

عبداللّه بن عمر می گوید: نبی اکرم سر فاطمه زهرا(س) را می بوسید و می فرمود: پدرت فدای تو باد و وقتی بر فاطمه زهرا(س) وارد می شدند و ایشان می خواست به احترام پدر از جای خود برخیزد، پیامبر می فرمودند: تکان مخور و به همان حالتی که هستی باش.

حضرت زهرا «سلام اللّه علیها» از دیدگاه امیرالمؤمنین «علیه السلام»

ص: ۱۳۸۵۳

این سخن به گزاف نیست اگر بگوییم معرفت و شناخت فاطمه(س) آن گونه که شأن و منزلت اوست برای آحاد بشر دور از مقام عصمت غیر ممکن است و بازگزاف نیست اگر گفته شود، کسی می تواند فاطمه(ع) را بشناسد که بتواند علی(ع) را با آن همه عظمت و بزرگی بشناسد و بدیهی است که شناخت حقیقی و کامل امیرالمؤمنین علی(ع) فقط و فقط از عهده معصوم(ع) بر می آید و بس.

بنابراین شناخت کامل و حقیقی فاطمه(س) نیز فقط و فقط از عهده و توان معصوم(ع) بر می آید بس.

سرّ مطلب با این گفتار روشن می شود که در روایات متواتره و صحیح از جمیع فرق اسلامی القابی از زبان پیغمبر اکرم(ص) برای امیرالمؤمنین(ع) نقل شده است.

یکی از آن القاب همین لقب امیرالمؤمنین است، دیگری امام المتقین، سوی سید الاوصیاء و ده ها لقب دیگر. و چه بسیار می فرمود: علیٌّ مع القرآن و القرآن مع العَلی، علیٌّ مَعَ الحقّ مع العلی.

از این بیانات و تعابیر پیامبر اکرم(ص) شأن والای امیرالمؤمنین در پیشگاه خدا و رسولش به خوبی به دست می آید.اما امام صادق(ع) می فرمایند: «اگر امیرمؤمنان علی(ع) نبود، برای فاطمه(س) تا روز قیامت در سراسر زمین کفو و همتایی نبود.»(۳۰)

تمام عظمت و بزرگی همه و همه یکجا در وجود امیرالمؤمنین علی(ع) جمع شده است و علی با این همه عظمت همتا و کفو فاطمه(س) است که اگر علی(ع) نمی بود فاطمه(س) همتایی نمی داشت. بنابراین اصولاً زندگانی فاطمه(س) را باید در کنار امیرالمؤمنان علی(ع) مشاهده کرد، چرا که علی و فاطمه را تنها وصلت ازدواج به هم پیوند نداده است بلکه آن دو در ایمان خویش به هم پیوسته اند؛ آنان دو تن نیستند بلکه دو بعد عنصری یک ایمانند، دو دست یک پیکره جهادند، دو فرزند یک فضیلتند، دو سوی یک کعبه اند، دوروی یک خورشیدند، همچون دو بخش کلمه «توحید» بیانگر یک وحدتند؛ صلابت حق در رخسار علی(ع) می درخشد و عطوفت خدا در چهره فاطمه(س) لبخند می زند...

ص: ۱۳۸۵۴

علی(ع) جلال خداست و فاطمه(س) جمال او، علی(ع) سطوت الهی است و فاطمه(س) رحمت آن؛ علی(ع) پدر مؤمنان است و فاطمه(س) مادر مهربان آنان، علی را با فاطمه باید دید و فاطمه را با علی، فاطمه(س) پیراهن علی(ع) است و علی ردای فاطمه است، امامت شهسواری است که عصمت همسر اوست، عصمت ملیکه ای است که امامت شوهر اوست... پیامبر عظیم(ص) در دو تندیس قدسی جلوه گر است: قاطعیّت او در علی(ع) و رحمت او در فاطمه(س)؛ فاطمه را با علی باید شناخت، عقاب آسمان معرفت که همبال با شهبازی چون علی(ع) در اوجهای نور پرواز می کند و کدام فضیلت برتر از این می توان تصوّر کرد که انسانی همبال امیر مؤمنان علی(ع) در اوجهایی که آن بزرگ زیر بال دارد پرواز نماید، امام راستین علم و شرف که سزاوار خویش، فرموده است: «یَنهدرُ عَنّی السَّیْلُ و لا یَرْقَی الیَّ الطَّیْر...»(۳۱)

من آن کوهسار بلندم که سیل علم و معرفت از دامانم سرازیر است و پرنده ای به سوی اوج های من توان پرواز ندارد، و تنها فاطمه(س) است که همبال علی(ع) در عقابگاه قلّه های زندگی او پرواز کرده است.

سراسر زندگی پر نور فاطمه(س) همچون همسرش امیرمؤمنان(ع) به زهد و تقوی و عبادت و انجام وظایف الهی سپری شده است؛ و اینک در متن روایات و تاریخ، فرازهایی از زندگی پر نور او را به روایت همسر بزرگوارش بررسی می کنیم.

رفتار حضرت زهرا(س) با شوهر در عالیترین مرحله صفا و مهربانی بود، نه تنها هرگز خاطر شوهر را نرنجانید، بلکه یاور مهربان و نوازشگر دلسوز برای شوهر بود، و در همه صحنه های زندگی، همدم و همدرد و شریک زندگی علی(ع) بود، برای روشن شدن این مطلب به نمونه هایی اشاره می کنیم:

۱- پیامبر(ص) روزی نزد دخترش فاطمه(س) آمد و ضمن احوالپرسی، پرسید: «شوهرت را چگونه یافتی؟» فاطمه(س) در پاسخ گفت: «اور ا بهترین شوهر یافتم» پیامبر(ص) فرمودند: «دخترم! شوهرت، نیکو همسری است، در هیچ کاری از دستور او سرپیچی نکن».(۳۲)

۲-امیر مؤمنان علی(ع) در سخنی در شأن حضرت زهرا(س) فرمود:

سوگند به خدا من زهرا(س) را تا آن هنگام که خداوند او را به سوی خود برد، خشمگین نکردم، در هیچ کاری موجب ناخشنودی او نشدم، او نیز مرا خشمگین نکرد و هیچگاه موجب ناخشنودی من نشد.(۳۳)

۳- پیوند مقدّس همسری زهرا(س) و علی(ع) به قدری با صفا و پر مهر بود، و وجود زهرا(س) به قدری برای حضرت علی(ع) مایه آرامش و خشنودی بود که علی(ع) در سخنی می فرماید: «من به چهره زهرا نگاه می کردم، همین نگاه، هرگونه غم و اندوه را از من برطرف می نمود».(۳۴)

۴- فاطمه(س) در یاری علی(ع) و همکاری با او در رنج ها و دشواری ها و غم ها به قدری کوشا بود، که وقتی پیامبر(ص) از علی(ع) پرسید: «زهرا(س) را چگونه همسری یافتی؟» علی(ع) بی درنگ در پاسخ گفت: او را در راستای اطاعات خداوند، یاوری نیکو یافتم.(۳۵)

حضرت علی(ع) در مورد خانه داری همسرش می فرماید:

فاطمه(س) با اینکه از محبوبترین افراد نزد رسول خدا(ص) بود، آنقدر با مشک آب کشید و حمل کرد که اثر بند مشک در سینه اش نمایان شد، و آنقدر خانه را جارو کرد که لباس هایش غبار آلود شد، و آنقدر زیر دیگ آتش افروخت که رنگ لباسش تغییر کرد، زحمات طاقت فرسای او به جایی رسید که به او گفتم: نزد پدرت برو و تقاضای کنیز کن، تا در کارها تو را کمک کند، او نزد پدر رفت، چند نفر از جوانان را در محضر پدر دید، چیزی نگفت و بازگشت، روز بعد صبح شخص رسول خدا(ص) به خانه ما آمد و به فاطمه(س) فرمود: «دیروز نزد من آمدی، چه حاجتی داشتی؟» فاطمه(س) از روی شرم چیزی نگفت، ترسیدم پیامبر(ص) برخیزد و برود، عرض کردم: «ای رسول خدا! فاطمه آنقدر آسیا را گردانده که دست هایش آبله نموده، و آنقدر خانه را جارو کرده که لباسش غبار آلود شده، و آنقدر آتش زیر دیگ گذارده، که رنگ لباسش دگرگون شده، به او گفتم: اگر نزد پدر بروی و کنیزی را برای کمک، کنی بجا است.» پیامبر(ص) فرمود: چیزی را به شما بیاموزم که بهتر از خدمتکار است، آنگاه گفتن ذکر ۳۳ مرتبه «اَلْحَمْدُلِلّٰهِ» و ۳۳ بار «سُبحان اللّٰه» و ۳۴ بار «اللّٰهُ اکَبر» هنگام خواب را به ما آموخت، فاطمه(س) ۳ بار فرمود: «از خدا و رسولش خشنود شدم.»(۳۶)

حضرت فاطمه زهرا(س) از دیدگاه ائمه معصومین(علیهم السّلام):

۱ –امیر المؤمنین علی(ع):

روزی هنگـامی کـه وارد منزل شـدم دیـدم رسـول خـدا(ص) در حـالیکه حسـن در سـمت راسـت و حسـین در سـمت چـپ و فاطمه(س) پیش روی آن حضـرت نشسته بودند، می فرماید: ای حسن و ای حسین، شما دو کفّه ترازو هستید و فاطمه زبانه آن است، دو کفّه جز به وسـیله زبانه یکسان و هماهنگ نمی شود و زبانه نیز جز بر روی دو کفّه استوار نمی ماند، شما دو نفر امام هستید و مادرتان دارای مقام شفاعت است.(۳۷)

۲– حضرت حسن بن علی(ع):

امام حسن مجتبی(ع) می فرماید: در شب جمعه ای مادرم فاطمه(س) در محراب ایستاد و به عبادت خداوند پرداخته و تا هنگام دمیـدن سپیـده صـبح پیوسته در حـال رکوع و سـجود بود، شـنیدم که نـام های یکایک مردان و زنان با ایمان را برده بر ایشان دعـای فراوان که دو برای خود از خداونـد چیزی نخواست به آن حضـرت گفتم: ای مادر، چرا به همان گونه که برای دیگران دعا می کنی برای خویشتن دعا نمی نمایی؟ فرمود: فرزندم باید که همسایه را به خود مقدم داشت.(۳۸)

۳– حضرت حسین بن علی(ع):

امام حسـین(ع) می فرماید: رسول خدا(ص) فرمود: فاطمه شادمانی قلب من است. دو پسرش میوه دلم. و شوهرش نور دیدگانم و پیشوایان از فرزنـدانش امین های پروردگارم و رشـته پیوند میان او و آفریدگانش می باشـند، هر کس به آن ریسـمان چنگ زند نجات یافته و هر که از آن تخلّف ورزد نابود خواهد شد.(۳۹)

۴– حضرت علی بن الحسین(ع):

امام سجاد(ع) می فرماید: در دوران ظهور اسلام از خدیجه(س) فرزند دیگری برای رسول خدا(ص) متولّد نشد.(۴۰)

۵– حضرت امام محمد باقر(ع):

امام باقر(ع) به نقل از پدران بزرگوارشان(ع) می فرماید: فاطمه دختر رسول خدا(ص) از آن جهت طاهره نامیده شد که از آلودگی و ناشایستگی پاک بود. او هیچگاه خون حیض و نفاس ندید.(۴۱)

۶– حضرت امام صادق(ع):

امام صادق(ع) می فرماید: تا هنگامی که فاطمه زنده بود، خداوند دیگر زنان را بر علی(ع) حرام کرده بود. زیرا آن حضرت پاک بود و عادت زنانگی نداشت.(۴۲)

۷– حضرت امام موسی بن جعفر(ع):

امام کاظم(ع) می فرماید: در خانه ای که اسم محمد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین و از زنان، اسم فاطمه(س) باشد فقر و تهیدستی وارد نخواهد شد.(۴۳)

امام موسی ابن جعفر(ع) از پدرانش نقل فرموده است که حضرت علی(ع) فرمود: فرد نابینائی اجازه خواست که به منزل فاطمه(س) وارد شود، آن حضرت خود را به مانند پرده ای از او پوشیده داشت. رسول خدا(ص) به او فرمود، چرا خود را پوشیده داشتی در حالی که نابیناست و ترا نمی بیند؟ حضرت زهرا(س) عرض کرد: اگر او مرا نمی بیند، من او را می بینم و نیز رائحه و عطر را می بوید و شامه اش سالم است. رسول خدا(ص) فرمود: گواهی می دهم که تو پاره تن من هستی.(۴۴)

۸– حضرت امام رضا(ع):

امام رضا(ع) می فرماید: رسول خدا(ص) فرمودند: هنگامی که به آسمان بالا رفتم، جبرئیل دستم را گرفته مرا وارد بهشت کرد از خرمای بهشتی به من داد و خوردم، آن خرما در پشت من تبدیل به نطفه شد هنگامیکه به زمین برگشتم با خدیجه همبستر شدم و او فاطمه را حامله شد، بنابراین فاطمه حوریه ای انسانی است، هرگاه مشتاق بوی بهشت می شوم دخترم فاطمه را می بویم.(۴۵)

۹- حضرت امام جواد الائمه(ع):

موسی بن قاسم گوید: به حضرت جواد(ع) عرض کردم، تصمیم گرفته بودم که به نیابت شما و پدر بزرگوارت طواف کنم. به من گفته شد که به نیابت جانشینان نمی شود طواف کرد. حضرت فرمود: هر قدر که می توانی طواف کن، زیرا این کار جایز است. سه سال بعد به آن حضرت عرض کردم. من درباره طواف به نیابت از شما و پدرت اجازه گرفتم و اذن فرمودید. از طرف شما تا جایی که خداوند خواست طواف کردم و بعد چیزی در دلم خطور کرد و به آن عمل نمودم. فرمود آن چیز چه بود؟ عرض کردم یک روز به نیابت از حضرت رسول خدا(ص) طواف کردم حضرت سه مرتبه فرمود، درود خداوند بر رسول خدا باد و بعد روز دوم از طرف امیرالمؤمنین طواف کردم. و روز سوم به نیابت از حضرت حسن و چهارمین روز از حضرت حسین و پنجم از طرف علی بن الحسین و روز ششم از طرف ابوجعفر محمد بن علی و روز هفتم از سوی جعفر بن محمد و روز هشتم از طرف پدرت حضرت موسی روز دهم از سوی پدرت حضرت علی بن موسی و روز دهم از طرف شما ای آقای من و اینها همان کسانی هستند که دین خداوند را با ولایت آنان پذیرفته ام. عرض کردم، گاهی از سوی مادرت حضرت فاطمه(س) نیز طواف کردم و گاهی هم طواف نکردم. فرمود: آن را زیاد کن، زیرا که برترین چیزی است که بدان عمل می کنی.(۴۶)

۱۰- حضرت هادی(ع)

امام هادی(ع) فرمود: رسول خدا(ص) فرمودند: دخترم فاطمه بدان جهت «فاطمه» نامیده شد که خداوند عزوجلّ او و دوستانش را از آتش جدا ساخته و بدور نگه داشته است.(۴۷)

ص: ۱۳۸۵۹

۱۱– حضرت ابو محمد امام حسن عسگری(ع):

ابو هاشم عسگری گوید، از حضرت عسگری(ع) پرسیدم: به چه جهت فاطمه(س) زهرا نامیده شد؟ فرمود، بدان جهت که چهره اش برای امیرالمؤمنین در آغاز روز بسان خورشید درخشان می درخشید و به هنگام ظهر بسان ماه تابان و در وقت غروب مانند ستاره فروزان تابناک بود.(۴۸)

۱۲– حضرت بقیه اللّه اعظم امام زمان(عج):

من از دختر رسول خدا(ص) سرمشق نیکوئی دارم. انسان نادان به پستی کار خودش گرفتار خواهد شد و به زودی شخص کافر خواهد دانست که کار از آن کیست؟(۴۹)

فاطمه(س) فانوس نور خداوند عزوجل و زیتونی می باشد که برکاتش همگان را فراگرفته است.

او قطب دایره هستی و نقطه ای(مرکزی) است که هنگامی که نازل شد کثرات فراوان پیدا نمود.

وی احمد دوّم و ستوده ترین مردم دوران خویش است او در میدان یکتاپرستی اصل و اساس است.

حضرت فاطمه زهرا(س) در اقوال صحابه

فضائل حضرت فاطمه(س) همچون امیر المؤمنین علی(ع) چنان بود که هرچند مخالفان در کتمان و یا دگرگونی آن سعی داشتند و دوستان نیز در مخفی کردن آن تلاش کردند، لیکن باز در زمینه مناقب و فضائل آن حضرت کتب متعددی نگاشته شد و خود اهل سنّت روایت های بسیاری درباره ایشان نقل کرده اند. جالب اینکه تقریباً تمام مقامات و مناقبی که در کتب شیعه درباره فاطمه زهرا(س) نقل شده در کتب معروف اهل سنّت نیز آمده است و در میان اسناد و مدارک این توصیفات به اعترافات صریحی در این زمینه، از افرادی همچون معاویه، عایشه و یا بعضی از خلفای پیشین برخورد می کنیم که در صفحات تواریخی که به دست مورّخان خود آنها نگاشته شده، ثبت است! و این چیزی نیست جز مشیت و اراده الهی و یک اعجاز بزرگ از اهل بیت عصمت(علیهم السّلام).

ص: ۱۳۸۶۰

از جابر بن عبداللّه انصاری صحابی بزرگ پیامبر اکرم(ص) نقل شده که فرمود: «وقتی خدا آدم و حوّا را خلق فرمود، در بهشت می خرامیدند و می گفتند: از ما زیباتر کیست؟ در این گفت وگوها بودند که دختری را مشاهد نمودند که هرگز مانند وی را ندیده بودند، زیرا نورانیّت عجیب و درخشندگی فراوانش چشم ها را خیره می ساخت. عرض کردند: خداوندا این بانو کیست؟ فرمود: صورت سیده زنان، فاطمه زهراست. عرض کردند: پروردگار این تاجی که بر سر اوست چیست؟ فرمود: شوهرش علی(ع). سؤال کردند این دو گوشواره چه هستند؟ فرمود: دو فرزندش که ایشان این مقام را دو هزار سال پیش از آنکه تو را خلق کنم در علم پنهانم داشتند.»(۵۰)

محبّ الدّین طبری در کتاب خود می نویسد:

«خدیجه کبری روزی از رسول خدا(ص) خواست که برخی از میوه های بهشت را به او نشان دهد. جبرئیل به سوی برگزیده خلائق آمد و برای او دو سیب همراه آورده بود و عرض کرد: ای محمّد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: یکی از آن دو را خود بخور و دیگری را به خدیجه بخوران و باوی خلوت کن، زیرا می خواهم از شما فاطمه زهراء را به وجود آورم، پس رسول خدا آنچه را که جبرئیل گفته بود، انجام دادند... تا اینکه گوید: به همین دلیل بود که نبی مکرّم هرگاه مشتاق بهشت و نعمت های آن می شد فاطمه را می بوسید و بوی وی را استشمام می کرد و در این هنگام که بوی قدسی وی را استشمام می فرمود، چنین اظهار می داشتند: فاطمه حوری ه ای است به صورت انسان.»(۵۱)

ص: ۱۳۸۶۱

راویان این حدیث عایشه و ابن عباس و سعید بن مالک و عمر بن خطّاب هستند.

به نقل از تفسیر ثعلبی از امام صادق(ع)(۵۲) و جابر بن عبداللّه انصاری آمده که فرمودند:

«رسول اکرم(ص) فاطمه زهرا(س) را دیدند در حالی که لباسی از پوشاک شتر بر تن داشت و به دست خود آسیاب می کردند و فرزند خود را نیز شیر می دادند، اشک های فراوان از چشم های رسول خدا(ص) سرازیر گردید و فرمودند: دخترجانم تلخی و سختی دنیا را پیشاپیش بچش تا شیرینی آخرت را پس از آن دریابی. عرض کرد: ای پدر گرامی، سپاس خدای بزرگ را بر نعمت هایش و شکر فراوان به خاطر مواهب و آلاء و بخشوده هایش، پس از این گفت گو بود که این آیه نازل می شود: «وَلَسَوْفَ یُعْطیکَ رَبُّکَ فَتَرضی.» «به زودی پروردگارت آنچنان بخشش بر تو نماید که راضی و خشنود گردی».(۵۳)

از ابن عباس پسر عموی پیامبر(ص) چنین نقل کرده اند:

«آن شب که صدیقه طاهره را برای زفاف به سوی منزل علی(ع) می بردند، رسول اکرم(ص) در پیش روی و جبرئیل سمت راست و میکائیل در سمت چپ و هفتاد هزار فرشته در پشت سر حرکت می کردند و خدای بزرگ را تسبیح و تقدیس می نمودند.»(۵۴)

از انس بن مالک صحابی پیامبر عظیم الشأن اسلام(ص) روایت شده است که رسول خدا(ص) پرسیدند: بهترین چیز برای زنان چیست؟ ما نتوانستیم جواب بدهیم، علی(ع) نزد حضرت زهرا(س) رفته، پرسش و فرمایش پیامبر را به او فرمود، حضرت زهرا(س) فرمود: چرا نگفتی بهترین چیز برای زنان آن است که مردان را نبیند و مردان نیز ایشان را نبینند! وقتی این جواب زیبا را حضرت علی(ع) به پیامبر(ص) از قول حضرت زهرا(س) فرمود: پیامبر خدا(ص) فرمودند: فاطمه پاره تن من است.»(۵۵)

ابو ایّوب انصاری نیز از صحابی پیامبر(ص) از ایشان نقل می کند: روز قیامت منادی از زیر عرش ندا می کند: «ای اهل محشر سر به زیر افکنید و چشم ها ببندید تا فاطمه(س) از صراط عبور فرماید، و آن گرامی عبور می کند در حالیکه هفتاد هزار نفر از حوریان بهشتی همراه اویند.»(۵۶)

«عامر شعبی»، «حسن بصری»، «سفیان ثوری»، «ابن جبیر»، «جابر بن عبداللّه انصاری»، همه از پیامبر نقل کرده اند که فرمود: همانا فاطمه پاره تن من است کسی که او را خشمگین سازد، مرا خشمگین ساخته است.»(۵۷)

«حسن بصری» در مورد عبادت حضرت زهرا(س) می گوید: در این امّت عابدتر از فاطمه(س) نیامده است، آنقدر به نماز و عبادت می ایستاد که پاهایش ورم می کرد.(۵۸)

«عایشه» گفته است: هرگز راستگوتر از فاطمه(س) ندیدم، جز پدرش رسول اکرم(ص).(۵۹)

«سلمان فارسی» این صحابی برجسته و یار باوفای پیامبر(ص) می گوید: «دیدم که فاطمه(س) نشسته بود و با آسیای دستی جو را آرد می کرد و دسته آسیا(به جهت مجروح بودن دست فاطمه(س) خونین بود و حسین(ع) که در آن هنگام کودک خردسالی بود، در گوشه ای از خانه از گرسنگی گریه می کرد، عرض کردم: ای دختر رسول خدا(ص) دستت را مجروح کرده ای در حالیکه «فضه» هست که کارها را انجام دهد، فرمود: رسول خدا(ص) به من سفارش کرده است که یک روز، خدمت با فضه باشد و یک روز با من، و نوبت او دیروز بود...»(۶۰)

ابوذر «رحمه الله علیه» یار دیرین پیغمبر اکرم(ص) می گوید: یکبار رسول خدا(ص) مرا فرستاد که علی(ع) را فراخوانم. به خانه علی(ع) آمدم و او را صدا کردم، کسی جوابم نداد، و آسیای دستی داخل خانه خودبه خود می گشت و کسی کنار آن نبود، دوباره علی(ع) را صدا کردم، بیرون آمد و رسول خدا با او سخن گفت و به او چیزی فرمود که نفهمیدم، آنگاه من گفتم: از آسیابی که در خانه علی است شگفت زده ام که خود به خود می گشت و کسی کنار آن نبود! پیامبر فرمودند: دخترم فاطمه چنان است که خداوند قلب و اعضای او را از ایمان و یقین پر ساخته و خدا از ضعف و ناتوانی او آگاه است و او را در زندگیش کمک می فرماید آیا نمی دانی که خداوند فرشتگانی دارد که مأمور کمک به خاندان محمدند؟(۶۱)

امام سجاد(ع) فرمودند:

«اسماء بنت عمیس برایم نقل کرد، که من نزد جده شما فاطمه(س) بودم، هنگامی که رسول خدا (ص) بر او وارد شد و او گردنبندی از طلا بر گردن داشت که امیرالمؤمنان علی(ع) از سهم خود از غنائم برای او خریده بود.

رسول خدا(ص) فرمود: ای فاطمه، مردم نگویند فاطمه دختر محمد(ص) لباس جبّاران به تن می کند.

فاطمه(س) گردن بند را پاره کرد و فروخت و با آن بنده ای را خریداری و آزاد ساخت و رسول خدا (ص) از این کار شادمان گشت».(۶۲)

جایگاه صحیفه فاطمه «سلام الله علیها»

قبل از هر چیز لازم است این مسأله روشن گردد که آیا ملائکه با غیر پیامبر هم سخن می گویند؟ و آیا آنان را غیر از پیامبر کس دیگری هم می تواند دید؟ و آیا جز انبیاء کسی صدای آنان را می تواند بشنود؟

برای پاسخ به سؤالات فوق و یافتن جوابهای متقن و محکم به قرآن کریم مراجعه می کنیم:

۱-خداوند می فرماید: وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَه ُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمینَ(۶۳)

ترجمه:(و آنگاه فرشتگان گفتند: ای مریم! خدای متعال ترا برگزید و پاکت گرداند و بر همه زنان عالم برتری بخشید.)

صریح آیه آن است که فرشتگان مریم را مخاطب قرار داده و با وی سخن گفتند، آنهم با کلماتی که بیانگر اوامر الهی و نیز کرامت وی در نزد خداست، یقیناً وی نیز نداء آنان را می شنید و خطابشان را می فهمید.

ص: ۱۳۸۶۴

۲- خـدای متعال می فرماید: وَ أَوْحَیْنا إِلی أَمِّ مُوسـی أَنْ أَرْضِـِعیهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقیهِ فِی الْیَمِّ وَ لا تَخافی وَ لا تَحْزَنی إِنّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلینَ(۶۴)

ترجمه: «به مادر موسی وحی نموده و فرمان دادیم که طفل خود را شیرده و اگر بر او ترسانی وی را درون دریا بیفکن.»

مفسّران گفته اند: معنی «اَوحَینا» در اینجا یعنی «اَلْهَمنا» است، یعنی به قلب وی افکندیم و یا به قولی وی را به این خطاب مخاطب نمودند.

بعـد از بیـان این دو نکته، دیگر پـذیرش این واقعیّت که بانوی گرانمایه اسـلام، فاطمه(ع) «محـدّثه»و دریافت دارنـده حقایق از بارگاه خدا بود، چندان دشوار نیست، چرا که مقام ارجمند دخت پیامبر(ص) نه کمتر از «مریم» بود و نه کمتر از «مادر موسی». و روشن است که «مریم» و یا «مادر موسی»، پیامبر خدا نبودند و باز روشن است که «فاطمه(س)»، نیز پیامبر برگزیده خدا نبود.

مرحوم «صدوق» در کتاب خویش روایتی از «زید بن علی» آورده است که می گوید:

امام صادق(ع) می فرمود: فاطمه(س) را بدان جهت «محدثه» نامیده اند که فرشتگان از آسمان فرود آمده و با او گفت گو می کردند، همانگونه که با «مریم» صحبت می کردند و او را ندا می دادند.

به فاطمه(س) نیز ندا دادند که: یا فاطمه ! اِنَّ اللّهَ اصْطفاکِ و طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی ینساءِ العالمین.(۶۵)

ای فاطمه! خدا تو را برگزید و پاک و پاکیزه ساخت و تو را بر همه زنان گیتی برتری بخشید.

و نیز از امام صادق(ع) است که به «ابابصیر» فرمود: «...مصحف «فاطمه» نزد ماست.»

ص: ۱۳۸۶۵

مردم چه می دانند مصحف «فاطمه» چیست؟

آنگاه فرمود: مصحف «فاطمه» سه برابر قرآن است. به خدای سوگند که یک واژه از قرآن کریم در آن نیست، بلکه کران تا کران آن حقایقی است که خدا آنها را بر مادرمان فاطمه(س)املاء و وحی فرمود.(۶۶) این روایت بیانگر نکاتی است که در خور بحث و تحقیق می باشد:

۱- در مصباح المنیر آمده است که: صحیفه قطعه پوست یا کاغذی را می گویند، که در آن چیزی نوشته شده است و جمع آن «صُحُف» و «مُصْحَف» می باشد.

لسان العرب بیان می کند که: مُصْحَف یا مُصْحِف یعنی محل جمع شدن صفحاتی که بر روی آنها مطالبی نوشته شده و بین دو جلد جمع گردیده باشد.

۲- از آنجا که قرآن شریف در نظر پیروانش از شمار آیات و سوره ها گرفته تا حجم و اندازه، کتابی شناخته شده است، به همین جهت امام صادق(ع) کتاب خدا را مقیاس قرار داده و مُصْحَف را از نظر حجم و اندازه با آن سنجیده است.

با این مقیاس اگر قرآنی با حروف و صفحات متوسط در ۵۰۰ صفحه چاپ شود، مصحف فاطمه ۱۵۰۰ صفحه می گردد، درست سه برابر آن، و منظور امام همین است، نه اینکه کسی تصور نماید که کتاب خدا ناقص است و مصحف فاطمه در مقام کامل ساختن آن می باشد، نه هرگز چنین نمی باشد، همچنان که منظور این نیست که قرآن دیگری بر فاطمه(س) فرو فرستاده است.

در جایی دیگر «حسین بن ابی علاء» از امام صادق(ع) آورده است که فرمودند:

«مصحف فاطمه هرگز همانند قرآن نیست، اما در آن آنچه که مردم را به ما و دانش ما نیازمند می کند و ما را از مردم بی نیاز می سازد وجود دارد، حتی حکم یک تازیانه یا ۱۲ یا ۱۴ آن و دیه خراش و... نیز یافت می شود.(۶۷)

و در روایت دیگری است که فرمودنـد:امّـا «مصـحف فـاطمه» کتـابی است که همه رویـدادها و نـام تمـامی کسـانی که تـا روز رستاخیز زمام امور را به دست می گیرند، همه و همه در آن آمده است.

– شب نزول صحیفه

ابو بصیر از امام محمّد باقر(ع) نقل می کند که:

«در یکی از شب های جمعه هنگامه سـحر حضـرت جبرئیل و اسـرافیل و مکائیل بر حضـرت زهرا(س) نازل شدنـد و دیدند که دختر پیامبر(ص) مشـغول نماز است، همه ایسـتادند تا نماز تمام شد، آنگاه دسـته جمعی به حضـرت فاطمه(س) سلام کردند و گفتند:

«خداوند بزرگ به شما سلام می رساند»

سپس صحیفه ای را در حجره آن بزرگ زن بهشتی گذاشتند، حضرت زهرا(س) پاسخ داد:

قـالَتْ: لِلّهِ السَّلامُ وَ اِلَیْهِ السَّلامُ وَ عَلَیْکُمْ یـا رُسُلَ اللّهِ السَّلامُ.(۶۸) (سـلام از آن خـداست و از اوست سـلام و به سوی اوست سلام، و بر شما ای فرستادگان خدا سلام و درود باد.)

– محتوای صحیفه فاطمه(س)

آنچه از روایات اسلامی و توضیحات حضرت زهرا(س) معلوم می شود، این است که مطالب و مباحث صحیفه فاطمه(س) جزو اسـرار الهی است که فقط در اختیار رهبران معصوم(ع) قرار گرفته است و هیـچ کس نبایـد از محتوای آن آگاهی پیدا کند، اما برخی از اصـحاب رسـول خـدا(ص) ماننـد جـابر بن عبـداللّه انصـاری بـا اجـازه حضـرت زهرا(س) فقـط از مبـاحث کلّی آن تا حدودی اطّلاع پیدا کرده و یا برخی از صفحات آن را دیده اند.

جابر بن عبداللّه انصاری می گوید:

وارد منزل امام علی(ع) شدم، صحیفه ای در دستان فاطمه(ع) دیدم، که رنگ سبز زیبای آن مرا به یاد زمرّد انداخت و در آن کتابی قرار داشت به سفیدی و روشنی نور خورشید، گفتم: پدر و مادرم فدای شما، ای دختر رسول خدا، آن چیست که در دستان شماست؟ پاسخ داد:

قالَتْ: هذا لَوْحٌ أَهْداهُ اللّهُ اَبی أَبی رَسُولِ اللّهِ(ص) فِیهِ اِسْمُ بَعْلِی وَ اَسْمُ اِبْنَیَّ وَ أَسْماءُ الْاَوْصِیاءِ مِنْ وُلْدِی فَأَعْطانیهِ لِیُبَشِّرَنیی بَذلِکَ

حضرت فرمود: این کتابی است که خداوند آن را به پدرم رسول خدا(ص) اهداء فرمود: در این کتاب نام پدرم، و نام شوهرم امام علی(ع) و نام دو فرزندم و امامانی که همه از فرزندان من می باشند وجود دارد، این کتاب به من هدیه شده است تا بشارت فرح بخشی برای من باشد.

قال جابر: فیه اِثْنا عَشَر اَسْماء قُلْتُ اَسْما مِنْ هؤلاءِ؟ جابر گفت: در این کتاب دوازده نام ثبت شده، آنها اسامی چه کسانی است؟ فرمود:

قالت: هذِهِ اَسْماءُ الْاَوْصِیاءِ اوَّلُهُمْ اِبنْ عَمِّی وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِی آخِرُهُمْ الْقائِمُ(ع).

حضرت فرمود: این نام های جانشینان پیامبر است. اول آنها علی(ع) پسر عموی من و یازده فرزندان او که همه از نسل من می باشد و آخرین آنها حضرت حجّه(قائم(ع» است.

قال جابر: فَرَأَیْتَ فیها مُحمَّداً مُحَمَّداً فی ثَلاثَه مَواضِع وَ عَلیّاً عَلیّاً عَلیّاً عَلیّاً فی اَرْبَعه مَواضِع.(۶۹)

جابر می گوید: درست که نگاه کردم دیدم نام محمد در ۳ جا و نام علی در ۴ مورد ثبت شده است.

ابابصیر می گوید:(۷۰) درباره مصحف فاطمه(س) از امام باقر(ع) سؤال کردم؟

ایشان فرمود: مصحف فاطمه(س) پس از رحلت پیامبر(ص) بر ایشان نازل شد.

پرسیدم: آیا در این مصحف آیاتی از قرآن وجود دارد؟

فرمود: در آن چیزی از قرآن نیامده است.

پرسیدم: بنابراین آن را برای ما توصیف نمائید.

فرمود: ۲ جلد به اندازه ورقهای زِبَرجَدِ سرخ می باشد.

گفتم: فدای شما گردم. سپس پرسیدم: از اوراق آن برایم بگوئید.

فرمود: اوراق آن از درّ سفید است.

گفتم: فدای شما شوم. محتوای آن چیست؟

فرمود: اخبار گذشته و آینده تا روز قیامت است. در آن است آنچه در آسمانها وجود دارد.

عدد ملائکه آسمان ها، تعداد تمامی بندگان خدا که فرستاده او و یا انسان های عادی هستند. اسامی کسانی که بعنوان رسول و کسانی که اطاعت از آنان کرده و یا تکذیبشان نموده است.

نام جمیع بندگان مؤمن و کافر از ابتداء تا انتهای خلقت. اسامی شهرها، کشورها و ولایات از شرق تا غرب به همراه اوصافشان و تعداد مؤمنین و کافرین آن بلادها. داستان سرگذشت و اوصاف کسانی که تمرّد و مخالفت نموده اند و بر مردم به ظاهر حکمرانی می کردند و اسامی و صفات یاورانشان و آن چیزی که در تملّکشان بوده است. خصوصیّت بزرگانشان در تمامی ادوار.

سپس گفتم: فدای شما گردم، آن ادوار چند سال است؟

فرمود: پنج هزار سال در هفت دوره.

در ادامه فرمود: در آن است اسامی و زمان مرگ تمامی مخلوقات خداوند. اسامی و اوصاف و تعداد کسانی که وارد بهشت و جهنّم می شوند. در آن است علم قرآن، تورات، انجیل، و زبور همانگونه که نازل شده اند و تعداد تمامی درختان و نهرهایی که در عالم وجود دارد.

ص: ۱۳۸۶۹

سپس فرمودنـد: زمانی که خداوند اراده فرمود که مصـحف را بر ایشان نازل فرمایند، به جبرائیل، میکائیل و اسـرافیل امر فرمود که آن را بر فاطمه نازل کنند، آنان نیز در ثلث دوم از شب جمعه بر حضـرت در حالیکه مشغول به نماز بود، وارد شدند و پس از اتمام نماز بر او سـلام کردنـد و گفتند که: خداوند به تو سـلام می رساند. سـپس مصـحف را نزد او گذاشـتند. حضـرت در جوابشان فرمود: برای خداست سلام، از او است سلام و به سوی اوست سلام و بر شما فرستادگان خدا سلام.

سپس ملائکه به سوی آسـمان برگشـتند و حضـرت بعـد از نماز صـبح تا زوال آفتاب مصـحف را تا انتها خواندند و بعد از آن اطاعت ایشان بر تمامی جن و انس، پرندگان چرندگان، انبیاء و ملائک واجب گردید.

گفتم: فدای شما گردم، بعد از حضرت مصحف چه می شود؟

فرمود: ایشان مصـحف را به امیرالمؤمنین دادند و سـپس به حسن(ع) و بعد از آن به حسین(ع) و بعد از آن به اهلش تا صاحب الامر می رسد.

گفتم: معلومات مصـحف فراوان است. ایشان فرمود: ابا محمد! آنچه از مصـحف برای تو گفتم از ۲ ورق اول آن است و یک کلمه بعد از آن هم به تو نگفتم.

– مصحف فاطمه، نزد ائمه:

حدیثی نقل می کنیم که معنای مصحف را با توضیحات فراوان تری تفسیر می نماید:

برخی از اصـحاب حضـرت امام صادق(ع) از مصحف فاطمه پرسیدند، امام پس از سکوتی طولانی فرمودند: «شما از آنچه باید بخواهید و از آنچه نباید بخواهید سؤال می کنید. حضرت فاطمه(س) بعد از رسول خدا(ص) هفتاد و پنج روز زنده بودند و در فراغ پـدر انـدوهگین و متأثر جبرئیل برایشان فرود می آمـد و سـعی می کرد ایشان را تسـلّی دهد و اندوهش را بزداید و وی را شاد نماید، بنابراین از موقعیت و مکان و مقام پدر با وی سخن می گفت و آنچه که بعد از حیات ایشان در آینده پیش می آید به وی خبر می داد و علی(ع) آنها را می نوشت این مصحف فاطمه است.»(۷۱)

ص: ۱۳۸۷۰

از روایات بسیاری از پیشوایان راستین آمده است که: مصحف فاطمه(س) نزد امامان اهل بیت است، برای نمونه:

۱- در کتاب «صافی» آمده است که امام صادق(ع) فرمودند:

«فاطمه(س) مصحفی را به یادگار نهاد که نزد پیشوایان اهل بیت است و «مصحف» نه قرآن خدا، اما سخنی از پیام اوست که بر فاطمه(س) فرو فرستاده و پیامبر، آن را املاء نموده و امیرالمؤمنین آن را نوشته است.»(۷۲)

۲- یکی از یاران امام صادق(ع) به آن حضرت گفت: فدایت شوم، پرسشی دارم، آیا می توانم با آرامش خاطر طرح کنم؟

آن حضرت پرده ای که آن را از اتاق دیگر جدا می ساخت کنار زد و پس از نگاه به آنجا فرمود: آنچه می خواهی سؤال کن. گفت: پیروان شما می گویند: پیامبر بابی از دانش را به علی آموخت که از آن باب هزاران باب گشوده می شود، آیا این درست است؟

حضرت فرمودند: به خدا سوگند که ذات بی همتای او هزار باب از دانش به علی آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده می شود. گفت: به خدا سوگند که دانش کامل و واقعی این است.

آن حضرت لحظه ای درنگ کردند و فرمودند: آن علمی است ارزشمند اما علم کامل نیست.

- «جامعه» چیست؟

«صحیفه فاطمه» و «صحیفه جامعه امیرالمؤمنین» به عنوان میراث امامت پس از شهادت امیرالمؤمنین در اختیار امام حسن(ع) و سپس در اختیار امام حسین(ع) و آن گاه دست به دست در اختیار ائمه بعد قرار گرفت و در موارد ضروری ائمه هنگام نقل حکم خاصی آن را می گشودند و جواب پرسشهای اصحاب خود را می دادند. گفته شده است ضخامت صحیفه در هنگام بسته بودن و پیچیده بودن اندازه ضخامت ران شتر دو کوهانه بوده است.(۷۳)

ص: ۱۳۸۷۱

امام صادق(ع) به ابابصـیر فرمود: بدان که «جامعه» نزد ماست.اما مردم چه می دانند که «جامعه» چیست؟ ابابصـیر گفت: فدایت گردم. به راستی «جامعه» چیست؟

حضـرت فرمودنـد: طومـاری است به طول هفتـاد ذراع، بـا ذراع پیـامبر(ص) و با املای آن حضـرت که به خط علی(ع) است و تمـامی رواها و نارواها و مسائل مورد نیاز مردم حتی حکم جریمه خراش وارد آوردن بر دیگران نیز در آن آمـده است. گفت: سرورم، راستی که این دانش و فرهنگی کامل است؟ فرمودند: این دانش و فرهنگ است اما نه کامل.

– آگاهی جابر از صحیفه:

ابوبصیر از امام صادق(ع) نقل می کند که حضرت امام محمد باقر(ع) به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: با تو حاجتی دارم، چه وقت با تو محرمانه در میان بگذارم؟ عرض کرد هر وقت شـما صـلاح بدانید. پدرم روزی با جابر خصوصـی جلسه ای تشـکیل داد و فرمود: جـابر از لوحی که در دست مادرم فاطمه(س) دیـده بودی به من گزارش بـده و از آنچه مادرم درباره محتوای آن لوح به تو خبر داده، خبر دارم کن.

جابر گفت: خدا را شاهد می گیرم در زمان حیات رسول خدا(ص) برای عرض تبریک و تهنیت به مناسـبت ولادت حسـین(ع) خدمت فاطمه(س) رسیدم. لوح سبزی را در دست فاطمه دیدم، فکر کردم از زمرّد است. در آن لوح نوشته سفیدی را که مانند نور خورشید بود مشاهده کردم، عرض کردم پدر و مادرم به فدایت، قصّه این لوح چیست؟

فرمود: این لوح را خدا به رسولش هدیه کرد تا خوشـحالم کند، در آن نام پدر و شوهر و فرزندان و اسامی اوصـیاء از فرزندان من مکتوب است.

جابر به امام باقر(ع) عرض کرد: مادرت آن لوح را به من عطا کرد، آن را خواندم و از آن نسخه ای برداشتم.

امام فرمود: آن نسخه را به من ارادئه می کنی؟

عرض کرد: پدرم همراه جابر به منزل او رفت. پدرم از آستین خود صحیفه ای را بیرون کرد و فرمود: جابر! تو در نوشته ات نظر کن، من مضموم آن را می خوانم، با آن تطبیق نما. پدرم بدون کم و زیاد، محتوای آن صحیفه را برای جابر قرائت کرد.

جابر گفت: خدا را شاهد می گیرم در لوح هم همین را که شما قرائت کردید نوشته بود.(۷۴)

کوتاه سخن اینکه از روایت مشخص شد که جابر بن عبداللّه انصاری نسخه ای از روی لوحی که از خدای متعال به دست پیامبر(ص) و فاطمه(س) رسیده بود، برداشت. بنابراین نسخه نزد جابر بخشی از همان صحیفه اصلی می باشد.

فهرست کتاب ها و منابع

۱- سیره چهارده معصوم(ع)، محمد محمدی اشتهاردی

۲- جلوه های رفتاری حضرت زهرا(س)، عذرا انصاری

۳- نگرشی کوتاه بر زندگی حضرت فاطمه زهرا(س)؛ ترجمه: محمد علی امینی

۴- فاطمه زهرا(س) از ولادت تا شهادت، ترجمه: علی کرمی

۵- فاطمه زهرا(س) بانوی نمونه اسلام، ابراهیم امینی

۶- در حریم کوثر، سیدمحمدرضا طباطبائی نسب

۷- زهراء برترین بانوی جهان، آیه الله مکارم شیرازی

۸- فاطمه الزهراء(گفتار علامه امینی) حبیب چایچیان(حسان)

۹- نهج الحیاه (فرهنگ سخنان فاطمه(س»، محمد دشتی

۱۰- مسند فاطمه الزهراء(ع)، سید حسین شیخ الاسلامی

۱۱- فاطمه الزهراء از ولادت تا شهادت، آیه الله فقید سیدمحمدکاظم قزوینی

۱۲- فاطمه در سوگ عدالت، علی کرمی

۱۳- عوالم العلوم و المعارف و الاحوال؛ ج ۱۱/۲، سیدمحمدباقر موحدابطی اصفهانی ۷۴

پی نوشت ها:

۱. سوره آل عمران آیه ۶۱.

۲. سوره احزاب آیه ۳۳.

۳. المستدرک: ج ۳- ص ۱۴۶.

۴. سوره شوری آیه ۲۳.

۵. الصواعق المحرقه: ص ۱۰۱.

۶. ذخائر العقبی: ۲۶.

۷. سوره فرقان آیه ۵۴.

۸. بحارالانوار: ج ۱۰- ص ۴۲.

۹. سوره انسان آیه ۶ تا ۹.

۱۰. سید هاشم بحرانی، تفسیر البرهان.

۱۱. سوره الرحمن آیه ۱۹-۲۰-۲۲.

۱۲. جلال الدین سیوطی، الدرالمنثور، ج ۷ - ص ۶۹۸.

۱۳. سوره نور آیه ۳۵.

۱۴. شواهد التنزیل، ج ۱- ص ۲۱۲.

۱۵. الخصائص الفاطمیّه مطابق نقل مستدرک السفینه - ج ۳ - ص ۳۳۵.

۱۶. سوره آل عمران آیه ۶۱.

۱۷. بیت الاحزان - مرحوم محدّث قمی، ص ۳۸، به نقل از مصباح الانوار.

۱۸. بحارالانوار – ج ۴۳ – ص ۵ و ۶.

۱۹. بحارالانوار – ج ۶۶ – ص ۱۷۷.

۲۰. الاستیعاب – ج ۲ – ص ۷۵۰.

۲۱. بحارالانوار – ج ۴۳ – ص ۴۶.

۲۲. بحارالانوار – ج ۴۳ – ص ۱۷۲.

۲۳. کشف الغمه، ج ۲ – ص ۸۸.

۲۴. کشف الغمه، ج ۲ – ص ۹۳.

۲۵. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳ – ص ۳۳۲.

۲۶. بیت الاحزان – محدّث قمی، ص ۶۰.

۲۷. بیت الاحزان – محدّث قمی، ص ۶۱.

۲۸. بحار الانوار – ج ۱۵، ص ۱۰.

ص: ۱۳۸۷۴

۲۹. کشف الغمه – ج ۲، ص ۱۳.

۳۰. بیت الاحزان – محدّث قمی – ص ۲۱.

۳۱. نهج البلاغه – خطبه شقشقیه.

۳۲. کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۹۱.

۳۳. کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۹۲.

۳۴. کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۹۲.

۳۵. بحار الانوار – ج ۴۳، ص ۱۱۷.

۳۶. بیت الاحزان – ص ۴۳.

۳۷. کشف الغمه – ج ۱ – ص ۵۰۶.

۳۸. بحار الانوار – ج ۴۳ – ص ۸۱.

۳۹. فوائد المسطین – ج ۲ – ص ۶۶.

۴۰. روضه کافی – حدیث ۵۳۶.

۴۱. مناقب ابن شهر آشوب – ج ۳ ص ۳۳.

۴۲. بحارالانوار – ج ۴۳ ص ۱۹.

۴۳. سفینه البحار – ج ۱ – ص ۶۶۲.

۴۴. بحار الانوار – ج ۴۳ – ص ۹۱.

۴۵. عوالم العلوم و المعارف – ج ۱۱ – ص ۱۰.

۴۶. بحار الانوار – ج ۵۰ – ص ۱۰۱.

۴۷. کتاب فاطمه الزهرا(س) شادمانی دل پیامبر – ص ۴۲.

۴۸. کتاب فاطمه الزهرا(س) شادمانی دل پیامبر – ص ۴۲.

۴۹. بحارالانوار – ج ۵۳ – ص ۱۸۰.

۵۰. نسان المیزان – عسقلانی – ج ۳ – ص ۳۴۵.

۵۱. ذخائر العقبی، ص ۴۳.

۵۲. مرحوم مجلسی – بحار الانوار – ج ۱۰.

۵۳. سوره والضحی – آیه ۵.

۵۴. نیابیع الموده از قندوزی.

۵۵. بحار الانوار – علامه مجلسی، ج ۴۳ – ص ۹۲.

۵۶. امانی – شیخ صدوق – ص ۲۵ – به نقل از کتاب بانوی بانوان – نوشته ابوالفضل موسوی گرمارودی.

۵۷. کشف الغمه – علی بن عیسی اربلی – ج ۲ – ص ۴۲ – به نقل از همان کتاب.

۵۸. بیت الاحزان – ص ۲۲.

۵۹. بحارالانوار – مرحوم مجلس – ج ۴۳ – ص ۵۳.

۶۰. بحارالانوار – مرحوم مجلسی – ج ۴۳ – ص ۲۸.

۶۱. بحارالانوار – مرحوم مجلسی – ج ۴۳ –ص ۲۹.

۶۲. بحارالانوار – مرحوم مجلسی – ج ۴۲ – ص ۸۰.

۶۳. سوره آل عمران – آیه ۴۱.

۶۴. سوره قصص – آیه ۷.

۶۵. کافی – ج ۱ – ص ۱۸۲.

۶۶. کافی – ج ۱ – ص ۲۳۸.

۶۷. اصول کافی – ج ۲ – ص ۲۴۰.

۶۸. دلائل الامامه – ص ۲۸.

۶۹. بحارالانوار ج ۳۶ – ص ۱۹۴.

۷۰. دلائل الأمامه – و عوالم العلوم از بحرانی اصفهانی. ص ۸۳۳.

۷۱. بحارالانوار – ج ۱۰.

۷۲. بصائر الدرجات – ص ۱۵۶.

۷۳. اصول کافی – ج ۱ – ص ۲۹۵.

۷۴. الاختصاص – ص ۲۱۰ –

بحارالانوار – ج ۳۶ – ص ۳۵۲.

اشاره

نویسنده:محمد حسن امانی

مصحف فاطمه (س) از نگاه امامان

فاطمه(س) خود سری از اسرار الهی است و دسترسی و شناخت مقام بلندش برای ما انسانهای خاکی به سادگی ممکن نیست، بالاتر از آن، گوشه های بسیاری از زندگانی اش چون در در صدف مخفی و پنهان باقی مانده است.

مصحف فاطمه(س)، سرچشمه جوشان معنویت و دانشها که از طریق وحی بر او نازل گشته مانند قبر مطهرش رازی است که در پرده مانده و در اختیار ما خاکیان نیست. به راستی مصحف فاطمه(س) چیست؟ چه زمانی به وجود آمد؟ چه مطالبی را در بر دارد؟ و اکنون کجاست و در اختیار کیست؟ و ... پرسشهایی است که تا حدودی پاسخ آنها در این نوشتار مختصر روشن می گردد.

ص: ۱۳۸۷۶

محدثه

از نامهای معروف فاطمه زهرا(س) محدثه است که امام صادق(ع) در سبب نامگذاری مادرش فاطمه به محدثه چنین می فرماید:

انما سمیت فاطمه محدثه لان الملائکه کانت تهبط من السماء فتنادیها کما تنادی مریم بنت عمران (۱) اینکه فاطمه(س) به محدثه نامگذاری شد چون فرشتگان پیوسته از آسمان فرود می آمدند و به فاطمه(س) خبر می دادند همانطور که به مریم دختر عمران خبر می دادند.

فرشتگان خطاب به فاطمه(س) این آیات را تلاوت می کردند: - یا فاطمه - ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین - یا فاطمه - اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین. (۲)

فاطمه(س) به فرشتگان خبر می داد و آنان به او خبر می دادند و سخنانی با یکدیگر داشتند که در یکی از شبها فاطمه به آنها گفت: آیا مریم دختر عمران بر زنان عالم برتری ندارد؟

گفتند: مریم در روزگار خویش بانوی بزرگ زنان بود ولی خداوند عز و جل تو را در عصر خویش و در عصر او بزرگ بانوی زنان قرار داده است و تو «سیده نساء الاولین و الآخرین» هستی. (۳)

گر چه فرشتگان با کسی جز انبیاء الهی گفتگو نداشتند ولی چهار بانوی بزرگ در تاریخ انبیاء بودند که پیامبر نبودند و در عین حال فرشتگان با آنان سخن می گفتند:

الف) مریم، مادر حضرت عیسی(ع)

ب) همسر عمران مادر حضرت موسی و مریم(علیهماالسلام)

ج) ساره، مادر حضرت اسحاق و یعقوب(ع)

د) فاطمه زهرا(س). (۴)

پیامبر اسلام(ص) در بستر بیماری از هوش رفته بود که در خانه کوبیده شد. فاطمه(س) فرمود: کوبنده در کیست؟ عرض کرد: مرد غریبی هستم و پرسشی از رسول خدا دارم اجازه ورود می دهید؟ فاطمه پاسخ داد: برگرد خدا تو را رحمت کند! حال رسول الله مساعد نیست.

رفت و سپس بر گشت و در را زد و گفت: غریبی است که از رسول خدا اجازه می گیرد آیا به غریبان اجازه ورود می دهند؟ ناگاه رسول خدا(ص) به هوش آمد و فرمود: ای فاطمه! آیا می دانی چه کسی است؟ عرض کرد: خیر یا رسول الله! فرمود: این همان است که جماعت ها را بهم می زند و لذتهای دنیوی را از بین می برد او فرشته مرگ است! به خدا قسم پیش از من از احدی اجازه نگرفت و پس از من از کسی اجازه نخواهد گرفت و به سبب بزرگواری و کرامتی که در پیشگاه خداوند دارم تنها از من اجازه می گیرد به او اجازه ورود بده!

فاطمه فرمود: داخل شو خداوند تو را رحمت کند!

فرشته مرگ چون نسیم ملایمی وارد شد و فرمود: السلام علی اهل بیت رسول الله (۵)

این جریان ناگوار از نوع سخنانی است که فاطمه زهرا(س) با فرشته داشته است و به راستی که فاطمه محدثه است.

پیدایش مصحف فاطمه(س)

زهرا(س) پس از رحلت پیامبر(ص) ۷۵ یا ۹۵ روز، در جهان زندگی کرد. در این مدت بسیار کوتاه که دوره صبر و استقامت، حمایت از حریم ولایت و در عین حال حزن و اندوه زهرای مرضیه بود; جبرئیل امین - فرشته وحی - بر او فرود آمد و با گزارشهایی که از منزلت پدر بزرگوارش در نزد خدا و نیز آینده تاریخ اسلام و تشیع الهام می کرد کتاب ارزشمندی به نام «مصحف فاطمه(س)» برای امامان معصوم(ع) به یادگار ماند.

امام صادق(ع) در پاسخ به محدثانی که در باره مصحف فاطمه(س) سؤال کردند مدت طولانی سکوت کرد. ... ثم قال: انکم لتبحثون عما تریدون و عما لا تریدون ان فاطمه مکثت بعد رسول الله(ص) خمسه و سبعین یوما و کان دخلها حزن شدید علی ابیها و کان جبرئیل(ع) یاتیها فیحسن عزاءها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها و کان علی(ع) یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمه(س) (۶)

سپس فرمود: شما در باره چیزهایی که چه لازم دارید و یا لازم ندارید جستجو و تحقیق می کنید. فاطمه(س) پس از رسول خدا هفتاد و پنج روز حیات داشت و بر اثر رحلت پدرش اندوه فراوان بر او وارد گشت. جبرئیل - فرشته وحی - پیوسته بر او فرود می آمد و ناگواریها و اندوه جدایی پدر را به خوبیها جلوه می داد و به جانش آرامش می بخشید. به او از پدر و جایگاه بلندش در نزد پروردگار خبر می داد و نیز از حوادث آینده که بعد از فاطمه(س) نسبت به فرزندانش واقع خواهد شد گزارش می داد. علی(ع) تمام آن گزارشها و اخبار را می نوشت که همین مصحف فاطمه(س) را شکل داد.

در حدیث دیگری امام صادق(ع) در پاسخ محدثی که سؤال کرد: مصحف فاطمه چیست؟ چنین فرمود: خداوند متعال زمانی که پیامبر را قبض روح کرد،بر فاطمه(س) از اثر رحلت پیامبر(ص) اندوهی وارد شد که جز خدای عز و جل کسی نمی داند چه حزنی بود. لذا خداوند فرشته ای را به سوی او فرستاد تا غم و اندوهش را برطرف نماید و با او سخن گوید. فاطمه(س) جریان را به امیرالمؤمنین گزارش داد و علی(ع) فرمود: هر وقت ورود فرشته را احساس کردی و صدایش را شنیدی به من بگو و مرا از سخنانش آگاه کن. بنابراین امیرالمؤمنین(ع) آنچه را که می شنید می نوشت تا آنکه از سخنان و گزارشهای نوشته شده مصحفی به وجود آمد. (۷)

با دقت در این دو حدیث شریف می توان گفت:

الف: مصحف فاطمه(س) در فاصله زمانی پس از رحلت پیامبر اسلام(ص) تا شهادت صدیقه طاهره(س) به وجود آمده است.

ص: ۱۳۸۷۹

ب: مصحف فاطمه(س) سخن وحی است که توسط جبرئیل امین(ع) به فاطمه زهرا(س) الهام شده است.

ج: مصحف فاطمه(س) به دست مبارک مولا علی(ع) نوشته شده است.

زمینه های مصحف در زمان پیامبر

گرچه پیدایش و اتمام مصحف فاطمه(س) پس از رحلت رسول خدا انجام گرفت و از جانب خداوند به او الهام گشت که احادیث زیادی بر این دلالت دارد; ولی در برخی از روایات زمینه های پیدایش آن را از زمان حیات رسول الله می داند.

از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود: مصحف فاطمه(س) به املاء رسول الله و خط علی(ع) شکل گرفت. (۸)

چنین مصحفی در چندین حدیث با اسناد مختلف از امام صادق(ع) نقل شده است و اینکه رسول خدا املا کرد و علی(ع) با دست مبارکش نوشت این نظریه را اثبات می کند که مصحف فاطمه(س) در زمان پدرش بوجود آمد.

البته برخی قائل اند که جمله «رسول الله» در این احادیث منظور پیامبر اسلام نیست، بلکه همان فرستاده خدا فرشته وحی است که اخبار و گزارشها را املا کرد و علی(ع) آنها را نوشت. (۹)

شاهدی که سخن این گوینده را تایید می کند حدیثی است که ابوبصیر از امام صادق(ع) نقل کرده و در آن کلمه رسول نیست. «انما هو شی ء املاه الله علیها و اوحی الیها» (۱۰) همانا - مصحف فاطمه(س) - چیزی است که خداوند آن را بر فاطمه(س) املاء و به سوی او وحی کرد. و روشن است که املاء خدا به واسطه فرشته وحی است.

بنابراین مفهوم این احادیث نیز شبیه آن روایاتی می شود که پیش از آن نقل کردیم که در آنها پیدایش مصحف فاطمه را پس از رحلت پیامبر(ص) می داند.

ص: ۱۳۸۸۰

البته صحیفه هایی از مصحف فاطمه(س) که برگها و قسمتهای جزئی از آن مجموعه ارزشمند خدادادی است پیامبر در زمان حیات به فاطمه(س) ارزانی داد که بعدها کامل گشت و به نام مصحف فاطمه(س) در اختیار امامان معصوم(علیهم السلام) قرار گرفت. چرا که بخشی از آن مصحف در زمان پیامبر(ص) در اختیار جابر بن عبدالله انصاری (۱۱) قرار گرفت که هم اکنون همین صحیفه در جوامع حدیثی شیعی در دسترس علاقه مندان است.

امام صادق(ع) فرمود: پدرم - امام محمدباقر(ع) - به جابر بن عبدالله انصاری گفت: پرسشی داشتم که هر وقت مناسب شد آن را مطرح کنم. جابر عرض کرد: هر زمان که دوست داشتی در محضرتان خواهم بود. تا آنکه فرصت مناسبی پیش آمد و پدرم خطاب به جابر گفت: ای جابر! به من خبر ده از لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر رسول الله (علیهما السلام) دیدی و مادرم از نوشته های آن لوح به تو چه خبر داد؟

جابر عرض کرد: خدای را گواه می گیرم که در حیات رسول خدا برای عرض تبریک ولادت حسین(ع) بر مادرت فاطمه(س) وارد شدم که در دستش لوح سبزرنگی چون زمرد درخشش داشت و در آن نوشته سفیدی که چون خورشید نورانیت داشت مشاهده کردم. عرض کردم: پدر و مادرم فدایت ای دختر رسول الله! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند به پیامبرش هدیه داده است و در آن نام پدرم، نام همسرم، نام فرزندانم و نام اوصیاء از فرزندان نوشته شده است که پدرم آن را به من بخشید تا به سبب آن مرا خشنود کند. جابر گفت: مادرت فاطمه(س) آن را به من عطا کرد و خواندم و از آن رونوشت کردم. پدرم - امام محمدباقر(ع) - به جابر گفت: آیا ممکن است آن نوشته را بر من عرضه کنی؟ گفت: آری! پدرم همراهش به منزل جابر رفت و پیش از آنکه آن لوح را بیاورد ناگاه صحیفه ای از ورق نازکی که در آن نوشته شده بود درآورد و گفت: ای جابر! نگاه کن در نوشته خودت تا من برایت بخوانم. جابر هم در نوشته خودش نگاه کرد و پدرم از روی نوشته ای که داشت خواند؛ تا جایی که این دو نوشته حتی در یک حرف هم با یکدیگر تفاوت نداشتند.

آنگاه جابر گفت: خدا را گواه می گیرم نوشته ای که در آن لوح دیدم چنین بود... (۱۲)

نشانه امامت

مصحف فاطمه(س) به عنوان اسرار رسالت و امامت، تنها در دست ائمه معصومین (علیهم السلام) به یادگار مانـد و در بین حجته ای خـدا در روی زمین یکی پس از دیگری دست به دست گشت که در اختیـار داشـتن آن را یکی از نشانه های امامت دانسته اند.

امام رضا(ع) وقتی علامت و نشانه های امام معصوم را شـمارش کرد فرمود: «و یکون عنده مصحف فاطمه(س)» (۱۳) مصحف فاطمه(س) در نزد او از نشانه های امامت می باشد.

روایـات بسیاری دلالـت دارد بر اینکه «جامعه»، «جفر» و «مصـحف فاطمه(س)» در نزد ائمه است که در فرصت مناسب به آنها مراجعه و مشـکلات و نیازهـای فکری و علمی انسانهـا را حـل می کردنـد. تمـام این آثـار گنجینه هـای گرانبهایی از معارف و دانش ها بود که تصور آنها در افکار مادی ذهن بشر نمی گنجد.

ابوبصـیر می گوید: به حضور امام صادق(ع) رسـیدم و عرض کردم: قربانت گردم! از شما سؤالی داردم، راستی در اینجا کسی – نـامحرمی – هست که سـخن مرا بشـنود؟، امـام صـادق(ع) پرده ای را که میان آنجا و حجره دیگر بود بالا زد و در آنجا سـر کشید سپس فرمود: ای ابا محمد! هر چه می خواهی بپرس.

... آنگـاه فرمود: ای ابـا محمـد! همانـا «جـامعه» نزد مـا است و مردم چه می داننـد «جـامعه» چیست؟ عرض کردم: قربانت شوم! جـامعه چیست؟ فرمود: طومـاری است به طول هفتاد ذراع با املاء رسول خـدا و دسـتخط علی(ع) که تمام حلال و حرام و همه نیازهای مردم در آن موجود است حتی جریمه خراش.

... آنگاه فرمود: همانا «جفر» در نزد ما است و مردم چه می دانند «جفر» چیست؟

عرض کردم: جفر چیست؟ فرمود: مخزنی از چرم است که علم پیامبران و اوصیاء و دانشمندان گذشته بنی اسرائیل در آن وجود دارد.

... آنگاه فرمود: و ان عندنا لمصحف فاطمه(س) و ما یدریهم ما مصحف فاطمه(س)؟ (۱۴)همانا مصحف فاطمه(س) در نزد ما است و مردم چه می دانند که مصحف فاطمه(س) چیست؟

ابوعبیده حذاء می گوید: ابوجعفر - امام محمدباقر(ع) - خطاب به من فرمود: ای ابا عبیده! کسی که نزد او شمشیر رسول الله، زره، پرچم برافراشته اش و مصحف فاطمه(س) باشد، چشم روشنی دارد.

راوی نقل می کند در محضر امام صادق(ع) بودم که جمعی از محدثان نیز در مجلس حضور داشتند یکی از محدثان (۱۵) خطاب به امام عرض کرد: قربانت گردم! عبدالله بن حسن (۱۶) درباره امامت و خلافت می گوید: این منصب از آن ماست و به دیگران نخواهد رسید! امام صادق(ع) پس از سخنانی فرمود: چه شگفت انگیز است از عبدالله! می پندارد که پدرش علی(ع) امام نبوده؟ ولکن به خدا قسم (در حالی که با دست به سینه اش اشاره می کرد) اسرار نبوت و نیز شمشیر و زره رسول الله در نزد ما است. «و عندنا و الله مصحف فاطمه» به خدا قسم مصحف فاطمه(س) در نزد ما است. (۱۷)

مصحف فاطمه(س) قرآن نیست

برخی از نا اهلان و یا مغرضان بر شیعه خرده گرفته اند که شیعیان قرآن دیگری تراشیده اند! و ممکن است در عصر حاضر نیز چنین اتهاماتی را وارد کنند و ناآگاهانه به باد انتقاد بگیرند. این انتقادهای نابخردانه و اهانت های ناروا ممکن است از چند چیز نشات گیرد:

ص: ۱۳۸۸۳

الف: عدم رجوع به متون و منابع حدیثی و جوامع روایی شیعی و نا آگاهی و عدم اطلاع از اینکه تشیع که قائل است زهرای مرضیه(س) دارای کتاب و مصحف بوده است مقصود چیست؟

ب: عناد و لجاجت با اندیشه های اسلام ناب و باورهای اعتقادی و معارف که از طریق امامان معصوم(ع) این حجت های خدا در روی زمین در اختیار انسانها گذارده شد.

ج: ذهنیت و تصوری که پس از رحلت پیامبر اسلام(ص) در اذهان مسلمانان حتی اصحاب و یاران پیامبر از کلمه «مصحف» بود. چرا که «مصحف» بیشتر به نوشته هایی از آیات قرآن اطلاق می شد و در آن زمان مصحفهای متعددی وجود داشت و شخصیتی که دارای مصحف بود به همو نسبت می دادند مثل اینکه می گفتند مصحف علی(ع) به اعتبار اینکه مولا علی(ع) دارای مصحف بود. البته هم اکنون نیز تعبیر «مصحف شریف» به قرآن مجید شهرت بسیار دارد.

گرچه چنین استعمالی در آن زمان شهرت فراوان داشت ولی این طور نبوده که مصحف تنها به نوشته های آیات قرآن گفته شود بلکه نظرشان به معنای لغوی مصحف بوده چرا که به مجموعه صحیفه های نوشته شده بین دو جلد که به صورت کتاب درآمده باشد مصحف یا مصحف می گویند. (۱۸)

بنابراین به مجموعه صحیفه ها و نوشته هایی که در موضوعات و مطالبی غیر از آیات قرآن نوشته شده باشد مصحف اطلاق می گردد و مصحف فاطمه(س) به همین اعتبار است.

ابوبصیر می گوید: در محضر امام صادق(ع) بودم و پرسیدم:

و ما مصحف فاطمه؟ قال: مصحف فیه مثل قرآنکم ثلاث مرات، و الله ما فیه من قرآنکم حرف واحد. (۱۹)

ص: ۱۳۸۸۴

مصحف فاطمه چیست؟ فرمود: مصحفی است سه برابر قرآن که در دست شما است، ولی به خدا قسم حتی یک حرف از قرآن شما هم در آن نیست.

این حدیث آشکار می سازد که مصحف فاطمه(س) از نظر کمیت و حجم سه برابر قرآن است ولی از نظر محتوا و مطالب حتی یک حرف از ظاهر قرآن هم در آن وجود ندارد.

علامه مجلسی در توضیح این حدیث می نویسد: ممکن است کسی این شبهه را کند که در احادیث بسیاری وارد شده قرآن همه احکام را در بردارد و نیز مشتمل بر حوادث و گزارشهای حال و آینده تاریخ است. پس مصحف فاطمه در پی چه چیزی است و این حدیث چگونه معنا می شود؟

در پاسخ شبهه می گوید: آری قرآن چنین است ولی ممکن است منظور از مصحف معانی و تاویلاتی باشد که ما از قرآن نمی فهمیم نه معنای ظاهری که از الفاظ درک می کنیم و می فهمیم. لذا مقصود از قرآن شما همان الفاظ ظاهری قرآن است که در مصحف فاطمه(س) وجود ندارد. (۲۰)

البته احادیثی که در آینده ذکر خواهد شد مطالب و موضوعات موجود در مصحف فاطمه را تا حدودی روشن می سازد.

محمد بن مسلم از امام باقر و یا از امام صادق(ع) چنین نقل کرده است: «و خلفت فاطمه مصحفا ما هو قرآن ولکنه کلام من کلام الله انزل علیها.» (۲۱)

فاطمه(س) مصحفی را به یادگار گذاشت که آن مصحف قرآن نیست ولی سخنی از سخن خداست که بر فاطمه(س) نازل کرده است.

حسین بن ابی العلاء می گوید: از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود: «ان عندی ... مصحف فاطمه ما ازعم ان فیه قرآنا» (۲۲)

نزد من، مصحف فاطمه(س) است. البته تصور نکن که در آن آیات قرآن باشد.

ابی حمزه می گوید: امام صادق(ع) فرمود: «مصحف فاطمه(س) ما فیه شی ء من کتاب الله و انما هو شی ء القی علیها بعد موت ابیها» (۲۳)

در مصحف فاطمه(س) چیزی از کتاب خدا - قرآن مجید - نیست و تنها مصحف چیزی است که بر فاطمه(س) پس از رحلت پدرش الهام گشته است.

روایات دیگری نیز وجود دارد که دلالت می کنند مصحف فاطمه(س) قرآن نیست و موضوعات و مطالب آن غیر از آیات قرآن است. (۲۴)

پی نوشت ها:

۱- عوالم العلوم و المعارف والاحوال، علامه بحرانی، ص ۳۶.

۲- آل عمران،۳ / ۴۲ ،۴۳ آیات خطاب به مریم است و اذا قالت الملائکه یا مریم ... و چون فرشتگان همین آیات را خطاب به فاطمه زهرا(س) تلاوت کرده اند به جای یا مریم یا فاطمه گفته اند.

۳- عوالم العلوم و المعارف و الاحوال، ص ۳۶.

۴- مناقب ابن شهر آشوب، انتشارات علامه، ح ۳، ص ۳۳۶.

۵- همان مدرک.

۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱ و ۴۵۸; بصائر الدرجات، ابوجعفر محمد بن حسن صفار، ص ۱۵۳; مسند فاطمه الزهراء، عزیزالله عطاردی، چاپ اول، ص ۲۸۱; بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۵ و ج ۴۳، ص ۷۹.

۷- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰; بصائر الدرجات، ص ۱۵۷; مسند فاطمه الزهراء، ص ۲۸۲; بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۰ و ج ۲۶، ص ۴۴ و ج ۴۷، ص ۶۵.

۸- بصائر الدرجات، ص ۱۵۶،۱۵۷، ۱۶۱; بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۰ و۴۶ و ۴۸; ج ۴۷، ص ۲۷۱.

۹- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۲.

۱۰- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۹.

۱۱- جابر بن عبدالله پانزده سال پیش از هجرت در مدینه به دنیا آمد، از طایفه خزرجیان بود. او و پدرش عبدالله بن حرام از پیشتازان اسلام بودند. پدرش در جنگ احد به شهادت رسید. جابر از مسلمانان پیش از هجرت و از اصحاب با فضیلت رسول خدا(ص) بود که در۱۹ غزوه، از جمله جنگ بدر در رکاب پیامبر(ص) حضور داشت و در جنگ صفین نیز در رکاب علی(ع) جنگید. این محدث بزرگ شیعه در اواخر عمر نابینا شد و با همان حال، همراه عطیه عوفی در اولین اربعین به زیارت کربلا آمد. وی آخرین فردی بود که از حاضران پیمان عقبه بود. بدن او را به جرم دوستی اهل بیت، در زمان حجاج داغ نهادند و سرانجام در سال ۷۸ هجری قمری، در سن نود و چند سالگی در حالی که نابینا بود از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شده. (فرهنگ عاشورا، جواد محدثی، ص ۱۲۷).

۱۲- رک: اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۷; الاختصاص، شیخ مفید، ص ۲۱۰; مسند فاطمه الزهراء، ص ۲۸۶.

۱۳- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۱۷.

۱۴- حدیث با تلخیص نقل شده. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۹; بصائر الدرجات، ص ۱۵۱; بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۸.

۱۵- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۱۱.

۱۶- امام حسن مجتبی(ع) پسری داشت که نام او هم حسن بود و به همین سبب به او «حسن مثنی» می گفتند. حسن مثنی در کربلا در خدمت امام حسین(ع) بود. مجروح شد و در میان مجروحین افتاده بود. بعد که به سراغ مجروحین آمدند، یک کسی که با او خویشاوندی مادری داشت واسطه شد و متعرضش نشدند، خودش را معالجه کرد و خوب شد. بعدها با فاطمه دختر امام حسین(ع) ازدواج کرد و از این ازدواج فرزندانی به وجود آمد که یکی از آنها همین عبدالله است. عبدالله از طرف مادر نوه امام حسین(ع) از طرف پدر نوه امام حسن(ع) است. به همین جهت افتخار می کرد و می گفت من از دو طریق فرزند پیغمبرم و از دو راه فرزند فاطمه(س) هستم. لذا به او «عبدالله محض» می گفتند یعنی خالص از اولاد پیغمبر. عبدالله در زمان امام صادق(ع) رئیس اولاد امام حسن(ع) بود چنانکه امام صادق(ع) رئیس و بزرگتر بنی الحسین بود. در جریانات سیاسی که در عصر امام صادق(ع) پیش آمد و عباسیان روی کار آمدند. در آغاز عبدالله بن حسن راه دیگری رفت و گوش به سخن امام صادق(ع) نداد و پندها و سخنان امام را به حسادت حمل می کرد! تا آنکه از بنی عباس و دیگران برای فرزندش بیعت گرفت و بنی عباس هم چون در ابتدا زمینه را برای خودشان فراهم نمی دیدند از وجاهت و موقعیت آل علی استفاده کردند و با محمد پسر عبدالله به عنوان مهدی امت بیعت کردند. خواستند از امام صادق(ع) بیعت بگیرند ولی امام(ع) مخالفت کرد که مساله مهدی فعلا وقتش نیست، دروغ است. مهدی امت این نیست ولی تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم حاضرم همکاری و بیعت کنم. (برای آگاهی بیشتر مراجعه کنید به سیری در سیره ائمه اطهار، شهید مطهری، از ص ۱۲۴ به بعد).

ص: ۱۳۸۸۷

۱۷- بصائر الدرجات، ص ۱۵۳; بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۰.

۱۸- رک، لسان العرب، ج ۱۰، کلمه صحف و مفردات راغب.

۱۹- حدیث قسمتی از حدیثی است که در پاورقی ۱۴ منابع آن ذکر گردیده است.

۲۰- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۰.

۲۱- بصائر الدرجات، ص ۱۵۶.

۲۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰; بصائر الدرجات، ص ۱۵۰ و ۱۵۴; بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۷.

۲۳- بصائر الدرجات، ص ۱۵۹; مسند فاطمه الزهراء(س)، ص ۲۹۲; بحار، ج ۲۶، ص ۴۷.

۲۴- بصائر الدرجات، ص ۱۵۴ و ۱۶۰; بحار، ج ۲۶، ص ۴۶.

مقام حضرت فاطمه سلام الله علیها

اشاره

نویسنده:حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین انصاریان

مقام حضرت فاطمه (سلام الله علیها)

موضوعات فرعی:

هر موجودی چهار وجود دارد

چهار وجود برای قرآن مجید

وجود چهارم کتاب خدا، وجود عینی آن

قرآن عینی و حقیقی فقط در وجود انسان کامل

فاطمه علیهاالسلام، از مصادیق واقعی آیات قرآن

فاطمه علیهاالسلام، بلد طیّب است

تعریف جامع و مانع از فاطمه علیها سلام

فاطمه علیهاالسلام، حبیبه حق و قبولی شفاعتش در آخرت

بهار علی علیه السلام کنار فاطمه علیهاالسلام

خزانِ بهار علی علیه االسلام

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی سید الأنبیاء و المرسلین حبیب الهنا وطبیب نفوسنا، ابی القاسم، محمد، و صلی الله علیه و آله، اهل بیته، الطیبین و الطاهرین المعصومین المکرمین.

هر موجودی چهار وجود دارد

کسانی که در فلسفه الهی و در عرفان مثبت کار کرده و کار کشته شده اند و متخصّص فن شناخته شده اند، برای هر موجودی در این عالم، چهار وجود قایلند. آنان برای گفتار و مطلب خود در این بحث، فقط به یک حقیقت مثل می زنند و آن، کتاب خدا قرآن مجید است.البته، آن ها بحث خود را به صورت کلی مطرح نموده و بیشتر آن ها هم مثالی را برای آن ذکر نکرده اند؛ چون فکر می کردند چنین مسأله ای، برای همه مردم، مسأله روشن و واضحی باشد.

ص: ۱۳۸۸۸

چهار وجود برای قرآن مجید

قرآن مجید، دارای چهار وجود است؛ یعنی دارای چهار جلوه هستی می باشد.

یک وجود قرآن، وجود کتبی قرآن است که عبارت می باشد از مجموعه سی جزء قرآن که با قلم بر صفحه نوشته می شود؛ همین قرآنی که به فرموده شیخ صدوق، بین دو جلد، در سی جزء، در صد و بیست حزب، در شش هزار و چند صد آیه، در اختیار ماست. این قرآن، با قرآن زمان پیغمبرصلی الله علیه و آله و سلمّ یک نقطه هم اختلاف ندارد. ترتیب این قرآن همان ترتیب زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمّ می باشد. آیاتش هم بی کم و زیاد، آیات زمان پیغمبرصلی الله علیه و آله و سلمّ است (شیخ صدوق، اعتقادات، تحقیق عصام عبدالسید، ص ۳۳). در یک کلمه، اگر این گونه نبود، حجت خدا بر بندگانش کامل نبود و ناقص بود و خدا هم حجت ناقص ندارد. در همه چیز و در هر کجا، حجت پروردگار عالم، کامل، تمام و جامع است تا این که به قول خود قرآن، تا فردای قیامت، کسی به خداوند نگوید: اگر راهنمایی کرده بودی، اگر گفته بودی، من عمل می کردم.از کجا معلوم می شود که من عمل نمی کردم. خود پروردگار می گوید، من این هدایت را کامل و جامع فرستادم که روز قیامت کسی بر خدا حجت نداشته باشد: لِئَلاَّ یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ کانَ اللَّهُ عَزیزاً حَکیماً)نساء: ۱۶۵). این وجود وجود کتبی قرآن هست.

وجود دوم قرآن،

وجود لفظی است. وجود لفظی قرآن، عبارت است از آیاتی که انسان از روی صفحه کاغذ یا از صفحه ذهنش، بر زبان جاری می کند : ذلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیهِ)بقره: ۱). همان وقتی که داریم یک خطبه را، یک صفحه کاغذ را، یک ذلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیهِ را بر زبان جاری می کنیم؛ یعنی آیه را تلفّظ می نمایم و آن را می خوانیم. در این جا، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلمّ ، به خوانندگان قرآن، یک سفارش بسیار بسیار مهم دارد که خوانندگان قرآن باید این سفارش پیغمبر را حتماعمل کنند. آن سفارش این است که شما باید هنگام خواندن قرآن، (طَهِّرُوا اَفْوَاهَکُم) مستدرک الوسائل، محقّق نوری، تحقیق مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ج۱، ص ۳۶۸) : با دهان و زبان پاک، قرآن را بخوانید. با زبان لائیک مسلک، با زبان آلوده به حرام، با دهان آلوده به گفته های باطل، یاوه، سب، ناسزا و فحش، قرآن را نخوانید. این قرآن، دارای پاک ترین آیات، پاک ترین کتاب و پاک ترین حکمت است که باید در دهان های پاک جاری بشود؛ یعنی اگر کسی بخواهد قاری مورد قبول خدا باشد، همیشه پاک می ماند؛ دهانش؛ زبانش؛ بدنش؛ جسمش؛ پوستش؛ گوشش.قرآن کریم، حریم علم پروردگار است. ورود به این حریم، باید با پاکی انجام بگیرد: لَایَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ. برخی از مفسران می گویند:فعل: لَایَمَسُّهُ، معنای امری دارد؛ یعنی معنا ندارد و حق ندارد کسی که پاک نیست، با قرآن من تماس بگیرد؛ مقبول نیست؛ لذا دیده می شود حضرت زهراعلیها السلام بعد از مرگ پیغمبر، یکبار هم، نه هنگام باز بودن پنجره، و نه با باز کردن پنجره، اگر بسته بود، نخواسته که صدای اذان گویان حکومت زمان خودش را بشنود؛ مستمع نشد.

ص: ۱۳۸۸۹

ما یک استماع داریم و یک سماع. یک وقت، صدا به گوش می خورد، ولی آدم اصلاً توجّهی به آن صدا ندارد. حتّی به الفاظ صدا هم متوجّه نیست تا چه برسد به معانی اش.

صبح، ظهر و شب، کنار مسجد پیغمبر که خانه حضرت زهراعلیها السلام در آن جا بود، اذان می گفتند و ایشان نشنید؛ چون نمی خواست بشنود. در این نود و پنج روز، فقط یکبار به درخواست خودش، بلال اذان گفت که آن هم نیمه کاره ماند؛ چون این زبان، این گلو و این بدن، این روح را صد در صد پاک می دانست. او می گفت: « الله اکبر» از این گلو و زبان، شنیدنی است، ولی نسبت به بقیه «الله اکبر»ها باید درِ گوش را گرفت و نباید شنید:

زیبقم در گوش کن تا نشنوم یا درم بگشای تا بیرون روم سعدی

وقتی ابلیس به عیسی بن مریم علیهما السلام گفت: یک «لا ـ اله الا ـ الله» بگو. گفت: نمی گویم.گفت: مگر این شعار توحید نیست؟ گفت: چرا. گفت: پس چرا نمی گویی. عیسی علیه السلام گفت: برای این که تو می گویی، من نمی گویم؛ چون گفتار تو و درخواست تو، توأم با آلودگی است و هدف ناشایستی از آن داری که وقتی به من می گویی، آن را بگو. من نمی گویم؛ «لا ـ اله اله الله»ای که تو می گویی، با هر آلودگی ای می سازد و این « لا اله اله الله»ای که ما می گوییم، با هر پاکی ای می سازد. این که چه کسی آن را اظهار می نماید، فرق می کند(إحیاء علوم الدین، جلد۸، ص۵۳).

به هر حال، این وجود دوم است.

پس یک وجود قرآن، وجود کتبی آن است و یک وجود دیگر آن، وجود لفظی.

ص: ۱۳۸۹۰

امّا وجود سوم قرآن، وجود ذهنی است.

حفظ قرآن، گاهی با یک قرآن روی کاغذ است و گاهی با یک قرآن بر روی زبان، و گاهی هم با یک قرآن در حافظه حافظ قرآن است. آن قرآن هم قرآن است، ولی وجود ذهنی قرآن.

وجود چهارم کتاب خدا، وجود عینی آن

وجود چهارم کتاب خدا، وجود عینی آن است. «عین»؛ یعنی وجود حقیقی؛ به عبارت دیگر؛ یعنی وجودی که همه آثار شیء، از این وجودش ظهور می کند.

حالا- این پرسش مطرح می شود که وجود عینی قرآن کدامیک از این قرآن های گفته شده است. این قرآن هایی که آن را تلاوت می کنیم، قرآن کتبی است. قرآن های در ذهن حافظان هم که وجود ذهنی آن است. قرآنی که بر روی زبان جاری می شود که قرآن لفظی می باشد. پس آن قرآن عینی کدام است؟

قرآن عینی و حقیقی فقط در وجود انسان کامل

قرآن عینی و قرآن حقیقی را فقط باید در وجود انسان کامل ببینید. ما یک مقدار قرآن حفظ هستیم و قاری قرآن هم می باشیم و دو و سه جور هم قرآن چاپی در خانه هایمان داریم، اما ما قرآن عینی نیستیم. قرآن عینی فقط در وجود انسان کامل قابل مشاهده است؛ یعنی آن انسانی که از ابتدای ورود به تکلیف یا بندگی خدا تا لحظه خروج از دنیا، در ایمان، اخلاق و عمل از نظر قرآن کم نداشت.این سخن، تعریف قرآن عینی است.

ارزش این قرآن عینی، برای کسی قابل درک نیست؛ علتش هم این است که عقل های ما محدود بوده و دنیا هم محدود است. ما اگر بخواهیم چیزی را عظیم تر از این دنیا ببینیم، این جا نمی توانیم آن را ببینیم؛ چون این جا گنجایش آن را ندارد و ما را باید در یک عالم دیگری ببرند که در آن عالم، حقیقت انسان کامل قابل ظهور باشد و بعد به اولین و آخرین انسان ها بگویند، اگر می خواهی آن انسان کاملی را ببینی که مصداق عینی قرآن بوده، الان آن برای تو قابل دیدن و قابل تماشاست؛ آن هم نه با چشم سر؛ بلکه با چشم عقلی که به عین الله وصل است؛ چون اگر آن چشم قلب هم وصل به چشم خدا نباشد، آن انسان کامل هم با کمالاتش برای تو قابل مشاهده و قابل دیدن نخواهد بود.

ص: ۱۳۸۹۱

فاطمه علیها السلام، از مصادیق واقعی آیات قرآن

حالاـ ما بایـد برای درک این وجود عینی، به سـراغ یک انسان کامل یا به تعبیری، قرآن عینی و مصـداقی برویم. من برای شـما چنـد آیه قرائت می کنم و بعد طبق خود قرآن و روایات، دنبال مصداق این آیات می گردم. خیلی راحت هم این مصداق قابل پیـدا کردن است؛ چرا که تاریخ اسـلام از زمان بعثت پیغمبر تا الان که ما این جا نشسـته ایم، تقریباً به صورت روشن در اختیار ماست و ما در کلّ امت، یکی از انسان های کاملی را که می توانیم بگوییم از مصادیق واقعی آیات قرآن است، حضرت فاطمه علیها السـلام است. در این بخش هم قرآن فقط یک مصداق دارد و دو تا مصداق ندارد. شما هیچ دلیلی را هم نمی توانید پیدا کنیـد که در این بخش خاص، قرآن دو مصداق داشـته باشد.در این بخش، یک انسان کامل، بیش تر وجود ندارد و بقیه انسان ها ما دون این انسان و زیر مجموعه او در کمالات و فضایل هسـتند و آن، وجود مبارک فاطمه زهراسلام الله علیها است که در زنان جهانیان، تنها انسان کاملی که مصـداق آیات قرآن می باشـد، اوست. مریم کبری، خـدیجه کبری، زینب کبری و هر زنی که در دایره انسان کامل بودن می باشـد، ما دون ایشان است و آن مصـداق اتم، اجمع، اکمل، اکتع مجموعه آیات قرآن مجید در جنس زنان، فقط ایشان بوده و دومی و هم وزن دیگر ندارد.

این مطالبی که می گویم، دلیل قرآنی همراه شان است، نه این که به عنوان یک روحانی شـیعه، برای مسـتمع شـیعه، عظمتی را بسـازم و القـا بکنم. عظمت سـازی بـدون دلیل قرآنی و روایتی، کار نادرستی است. لطف مسأله این است که ما از چهارچوب قرآن و روایات برای معرفی این عزیزان بیرون نرفته و از خودمان چیزی را نسازیم؛ چون اگر از چهارچوب قرآن و روایات، آن هـا را به کنـار ببریم، یا درباره آن ها دچار افراط می شویم یا دچار تفریط؛ چنان که آن هایی که دچار تفریط شدنـد، صـدیقه طاهره را تا جایی پایین آورده اند که در حقّ او فقط می گویند حضـرت زهرا زنی بزرگوار، همسرِ علی بن ابی طالب و انسانی پاک است و قابل این است که الگو باشد. این ها در جاده تفریطند، و آن هایی که مقام سازی می کنند، آن هم مقام اولوهیت و ربوبیت برای آن حضـرت، آنان نیز در جاده افراطند؛ چرا که قرآن می گوید: لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ. (شوری:۱۱): هیچ چیزی در این عالم، در هیچ چیزی، مانند خدا نیست. بنا براین، بهترین راه شـناخت، آیات قرآن و روایاتند که نه افراط دارند و نه تفریط. قرآن کلام عـدل است؛ قرآن کلام حق است. البته، آیاتی که مصـداق اتمّ و اکملش این انسان کامل در جنس زنان است، کم نیست. من برای نمونه چند آیه آن را می خوانم، شاید هم بعضـی از این آیات برای تان تازگی داشـته باشد. فکر نکنید که می خواهم به سـراغ آیه تطهیر و آیه مبـاهله و آیـات سوره دهر بروم که این آیـات را صـدها بار شـنیده ایـد. آنها در جای خودش معلوم و روشن است؛ بلکه باید درباره این آیه که می گویم و آثارش، دقت کنید.

ص: ۱۳۸۹۲

فاطمه علیها السلام بلد طیّب است

خداونـد متعـال یـک کـاری که در قرآن کرد برای نزدیـک کردن حقـایق به ذهن مخاطبش، مثل زدن است. در همه زمینه ها، زمینه های علمی، طبیعی، فلسـفی، عرفانی، انسانی و اخلاقی، خداونـد مثل زده است، همه. این مثل ها در قرآن مجیـد هست: وَ تِلْکَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ (حشر:۲۱): ما این مثل ها را برای شناخت شما می زنیم تا شما را به حقیقت نزدیک کنیم و شما راحت تر با مَثَل به عمق حقیقت برسید.

ببینیـد این آیه چه می گویـد: وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ... (اعراف:۵۸). نمی گویـد:وَ الْبَلَدُ. سـرزمین خالی را نمی گوید؛ بلکه سـرزمین را مقیّـد به کلمه طیّب می کنـد.حالا شـما همین لغت طیّب را بـا مشـتقاتش در قرآن بگیریـد: وَ الطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِینَ (نور:۲۶)، أَذْهَبْتُمْ طَیِّبَاتِکُمْ (احقاف:۲۰)، طِبْتُمْ(زمر:۷۳). «طیّب»، این لغت یعنی چه؟ کلمه«طیّب»؛ یعنی پـاکِ نـابی که هیـچ آلـودگی بـا او گره نـدارد؛ «طیب» مقابـل «خبیث» است؛ چون در آیه بعـد هم کلمه «خبیث» را آورده و رو در روی «طیّب» قرار داده است. این رو در رویی، در خیلی چیزهـا هست: نور و ظلمت، حق و باطـل، ابلیس و خـدا، حرام و حلاـل، حیـات و مرگ. این هـا همه با هم تقابل دارند. تقابل دارند، یعنی چه؟ یعنی این که هیچ کدام با یک دیگر هیچ نسـبتی ندارند. طیّب یک داسـتانی دارد و خبیث هم یک داسـتانی دیگر؛ هم چنین نور یک داسـتانی دارد و ظلمت یک داسـتان دیگر. شـما به اندازه صد میلیاردیم ارزن، صـد میلیونیم ارزن ظلمت را در نور پیدا نکن. صد میلیاردیم ارزن نور را هم در ظلمت پیدا نکن. اصـلاً این دو تا با هم تقابل دارند؛ نه صفت ابلیس در خدا هست و نه صفت خدا در ابلیس.

ص: ۱۳۸۹۳

وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ: زمین پاک، یَخْرُجُ نَبَاتُه بِإِذْنِ رَبِّه، خیلی آیه عجیبی است.«طیّب»، «اذن رب»، «نبات»؛ یعنی تا دست خدا در بلد طیّب در کار نباشد، بلد طیّب آثاری را ظهور نمی دهد.

دست خدا وقتی در بلد طیّب بیاید، چه دستی است؟ دست قدرت، دست علم، دست رحمت، دست کرامت، دست احسان، دست فضل. این ها دست خداست

وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُه بِإِذْنِ رَبِّه. درباره آیه باز دقت بفرمایید. « بلد» با قید « طیّب»، با قید « اذن رب» و « خروج و سردرآوردن آثار این بلد طیّب» است، ولی با دست اندرکار بودن دست خدا که همان دست صفات خداست.

وجود مقدّس حضرت زهراعلیها السلام، بلد طیّب است؛ کسی که در این بلد طیّب دانه پاشید، پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلمّ بود. دیگر، باغبانی نمونه او نیست. یک انسان کامل آمد دانه های قرآن را، آیات توحید را ، علم را، معرفت را، اصالت را، شرافت را، اخلاق را، عمل صالح را در این زمین پاشید. او فقط این دانه ها را پاشید. باغبان این دانه ها، ربّ فاطمه بود. خداوند متعال با جلوه ربوبیتش، تمام کاشته های پیغمبر را از این سرزمین بیرون آورد.

تعریف جامع و مانع از فاطمه علیها السلام

پس حالا زهراعلیها السلام را با این مقدمه چگونه باید معنا کرد، با این جمله باید تعریف کرد. این جمله را دقت بکنید! این شکل از تعریف را می گویند، جامع افراد و مانع اغیار. این تعریف، یک تعریف منطقی است که یک عالِم در این عالَم به این تعریف نسبت به حضرت زهراعلیها السلام، راه وارد کردن ایراد را اصلاً ندارد. ما به هر که هم ایراد بر این تعریف داشته باشد، با قرآن جواب می گوییم، و یا فقط با روایات خودشان. این تعریف، مانع اغیار و جامع افراد است؛ یک تعریف علمی و منطقی: حضرت زهرا علیها السلام ؛ یعنی انسانی که جامع تمام کمالات ملکی و ملکوتی و فاقد تمام عیب ها و نقص ها. او مصداق عینی این آیه است. شما هر چه حقیقت معنوی در این عالم می بینید، از ایشان ظهور کرده و هر چه نعمت اخروی است، فردای قیامت در کنار ایشان بروز می کند. این را از جهت اخرویش، ساده تر معنا کنم.

فاطمه علیها السلام ، حبیبه حق و قبولی شفاعتش در آخرت

مخاطب گرامی، این روایات ما در عمق خیلی عجیب است. البته، همه سراغ عمقش نمی روند؛ ولی خیلی عجیب است. در قیامت بنا بر روایات اصیل مان، پروردگار عالم به حضرت زهرا علیها السلام خطاب می کند: (یا حبیبتی)(شیخ صدوق، أمالی، تحقیق مؤسسه بعثت، ص۶۹)این عکس آن جمله دعای کمیل است. در دعای کمیل، امیرمؤمنان به خدا می گوید:(حبیب)؛ می گوید: (یَا حَبِیبَ قُلُوبِ الصَّادِقِینَ.) در قیامت خدا به زهرا علیها السلام می گوید: ای حبیبه من. این عکس آن جمله است پیش خدا چه چیزی ارزش دارد؟ این قیافه، این بدن، وزن بدن؟ نخیر، آنچه پیش پروردگار ارزش دارد، فقط واقعیات وجود انسان است که رنگ بی نهایتش در خودش می باشد؛ چون عبدی را متصل به خودش در صفات، در فعل، در اخلاق می بیند، او می شود محبوب پروردگار: یا حبیبتی: حبیبه من! تمام درهای بهشت بر روی تو باز است، از هر دری می خواهی وارد شو. انگار، خدا به زهراعلیها السلام می خواهد بگوید، این هشت بهشت ملک تو است. برو دختر با عظمت پیغمبر! او به امر الله حرکت می کند. وقتی که بر دمِ درِ بهشت است (حالا ـ این دری که می گویم، درِ اصطلاحی نیست؛ این در، مقام و مرتبه است)وقتی به آن جا می رسد، برمی گردد به طرف محشر و می ایستد.

حبیب با محبوبش گفت و گو می کند: دختر پیغمبر! همه درها که اکنون بر روی تو باز است، پس چرا نرفتی؟

حضرت زهراعلیها السلام می گوید: خدایا!من دلِ تنها رفتن به آن جا را ندارم؛ یعنی اگر بروم، خوش نیستم.

خدا می گوید: پس با چه کسی می خواهی بروی؟

می گوید: خدایا! با هر که در دنیا از نظر قلب، عمل و چشم، با ما در ارتباط بوده؛ قلبش محبّ ما بوده، چشمش گریان برای من و بچه هایم بوده، عملش هم در حدّ خودش هماهنگ با من بوده است.

خطاب می رسد: من عددی برایت نمی گذارم، هر کسی را می خواهی صدا کن.

آن وقت، میلیون ها نفر با یک ندا؛ با یک ندای ای پیروان ما و محبین ما و گریه کنندگان بر ما! من منتظر شما هستم که با شما به بهشت بروم؛ بیایید! و همهٔ آن ها راه می افتند.

اگر بگویید: پس دادگاه های ما چه می شود؟ می گویم: گریه کن، عاشق و فرد عامل که دادگاه فوق العاده ای ندارند. دادگاهی شدن را هم به شما می بخشند. چون مگر شما آلوده به گناهان کبیره اید که نگه تان دارند یا آلوده به ربا، شراب، قمار، ظلم و حق را نا حق کرده اید که شما را نگه دارند؟ ما لغزش داریم، امّا این لغزش ها کم است؛ همان گونه که امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه متقین در وصف آنان می گوید: (قَلِیلاً ذَلَلُهُ) تمام نهج البلاغه، ص۱۹۹،خطبه له علیه السلام فی وصف المتّقین و المؤمنین)، و اصلاً با رحمت و کرم خدا جور نیست که برای یک لغزش کم بگوید، فرد را نگهش دارید؛ زنجیرش کنید؛ برایش دادگاه تشکیل بدهید. در دنیا دادگاه ها این کار را نمی کنند؛ به طرفین دعوا می گویند، بروید از هم بگذرید، آن وقت خدا برای لغزشِ کم، سختگیری می کند؟!

مُحبّی، عاملی، گریه کنی، فقط گریه خالیت، خارِ لغزش ها را می سوزاند و خاکستر می کند.

آن وقت همه راه می افتند. وقتی همه نزدیک بهشت آمدند، فاطمه زهراعلیها السلام می گوید، شما وارد شوید، من تا نفر آخرتان در بهشت نرود، خودم نمی آیم؛ یعنی شما در بهشت مهمانِ آثار آنهایی هستید که در وجودتان ظهور کرده؛ یعنی هر کس از این امت در بهشت برود، سر سفره علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نشسته است، نگوید متعلّق به خودم است. اگر آن ها نبودند، ما نه به خدا راه داشتیم، نه به بهشت. این چند رکعت نمازی را هم که امروز به ما اجازه دادند بخوانیم والله قسم، به خاطر گل روی فاطمه به ما اجازه دادند، ما خواندیم. این نماز ما هم متعلّق به گل روی زهراعلیها السلام بود. آن روزه ماه رمضان ما هم متعلّق به اهل بیت است. آن حج ما هم متعلّق به اهل بیت است. این اشک چشمان ما هم متعلّق به اهل بیت است. ما چیزی از خودمان نداریم، آن ها را در دنیا به ما کریمانه می پردازند و فردای قیامت هم به صورت بهشت همین پرداخت ها ظهور می کند.

ص: ۱۳۸۹۶

آنچه گفته شد، معنای بلد طیّب بود: وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُه بِإِذْنِ رَبِّه. باغبانی مثل خاتم انبیا دانه های ملکوتی را به صورت قرآن در زهراعلیها السلام قرار داد. خداوند این دانه ها را با علم، رحمت، کرم، لطف، فضل و احسانش شکافت. چه گل هایی، و چه محصولاتی، از شکافته شدن این دانه ها به وجود آمد. تمام نمازهای زهراعلیها السلام و روزه های زهرا علیها السلام همین یَخْرُجُ نَبَاتُه بِإِذْنِ رَبِّه بود. نبات ها و روییدنی ها گوناگون بود و یکی از روییدنی های وجود این بلد طیب، حسن، حسین و زینب کبری است. این ها درخت این زمینند. آن جا هم خدا باز مثل می زند: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّماءِ (ابراهیم:۲۴.)

برای این که قوت بین دو زمین پاک را بتوانید اندازه بگیرید، باز باید به قرآن مراجعه کنید. حضرت مریم علیها السلام هم بلد طیّب بود. فقط یک عیسی علیه السلام از او به وجود آمد. عیسی علیه السلام هم هیچی از او به وجود نیامد و سی و سه سالگی، او را به آسمان ها بردند. زهراعلیها السلام نُه امام معصوم از او به وجود آمد. قوت زمین و قدرت زمین را ببین!

بهار علی علیه السلام کنار فاطمه علیها السلام

امّا این زمین را خداوند متعال کنار بهاری مثل امیرمؤمنان علیه السلام قرار داد. چرا من از امیرمؤمنان علیه السلام تعبیر به بهار کردم؟ همین امروز مفاتیح را بخوانید. در آخرش یک سلسله دعا است. سر صفحه، به خط درشت نوشته است: دعا و زیارت ولی عصر. در زیارت های امام زمان علیه السلام، یک جمله اش این است: (اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَبِیعَ الْأَنَامَ) (ص۸۷۵): درود بر تو ای بهار انسان ها. امام زمان علیه السلام بالاتر است یا امیرمؤمنان علیه السلام ؟ پیغمبر می گوید:امیرمؤمنان، برتر از فرزندانش است. حتی برتر از حسن و حسین (اَبُوهُمَا خَیْرٌ مِنْهُمَا) (عیون اخبار الرضاعلیه السلام ، ج۱، ص۲۶). علی علیه السلام، امام حسن بن علی و حسین بن علی علیهما السلام، مأموم امیرمؤمنان علیه السلام. وقتی امام زمان علیه السلام بهار انسان ها باشد، البته، این بهار بودنش را از علی علیه السلام گرفته است.

خزانِ بهار علی علیه السلام

خدا بهاری مثل علی علیه السلام را کنار زهراعلیها السلام قرار داد و از نسیم این بهار است که نُه امام از این سرزمین سر بر آوردند و دنیا و آخرت را هر کدامشان به تنهایی روشن کردند. وقتی امام حسین علیه السلام گلوی بریده را روی خاک گذاشت، «اَبَتَا! اَمَّا الدُّنْیا، فَبَعْدُکَ مُظْلِمَهٌ؛ فَامَّا الآخِرَهُ، فَبِنُورَ وَجْهَکَ مُشْرِقَهٌ.» هریک از امامان، مُشْرِقِ آخرتند و جدا کردنشان از زندگی، مُظْلِم زندگی هر انسان جدا شونده ای.

بهار فصل خیلی زیبایی است، هوای خیلی زیبایی دارد، نسیم حیات بخش دارد، بهار برای تمامی اهل دنیا زیباترین زمان، و با نشاط ترین زمان، و صفابخش ترین زمان است. هیچ بهاری در عالم، بهار وجود علی علیه السلام نیست، و به دلیل قرآن، با شهادت زهراسلام اللّه علیها این بهار خزان شد. تمام گل های این بهار پرپر شد، تمام گل ها؛ چون گفتیم زهراعلیها السلام انسان کاملی است و به دلیل آیات و روایات، تعریف منطقی برای او آوردیم؛ جامع همه کمالات و فاقد همه عیب ها. پس می شود گفت، امروز همه گل های حیات علی علیه السلام ریخت؛ تمام شاخه های سبزش خشک شد. به این خاطر، به کنار بدنش برگشت و گفت (لَا خَیْرَ بَعْدَکَ فِی الْحَیَاهِ) (بحارالانوار، علامه مجلسی، ج۴۲، ص۲۱۳). زندگی دنیوی زهرا علیها السلام دیگر تمام شد؛ دیگر کسی علی علیه السلام را سر حال نخواهد دید. در نهج البلاغه است و سید رضی آن را نقل کرده که علی علیه السلام به پیغمبرصلی الله علیه و آله و سلّم گفت: من زهرا را دفن کردم، ولی یا رسول الله! تا شب نوزده رمضانی که شمشیر را بر فرق من بزنند و سی سال طول می کشد، علی که امام است، امام معصوم، گفت: یا رسول الله! دیگر شب خواب بی گریه برای من نخواهد دید، من تمام عمرم، مقداری از شبم را بیدار مانده و گریه می کنم (نهج البلاغه، ص۲۳۸، کلام ۱۹۳.)

ص: ۱۳۸۹۸

به سبک روضه خوان های قدیم دو سه تا شعر بخوانم. حضرت علی علیه السلام به مردم مدینه نگفت که برای زهرا علیها السلام گریه کنید. آن ها ارزش آن را نداشتند و گریه هایشان هم نجس بود، بلکه خود کنار قبر، رو به آسمان ها کرد و گفت:

بر احوالم ببار ای ابر! اشک از آسمان امشب

که من با دست خود کردم گُلم در گِل نهان امشب

حسن گریان، حسین نالان، پریشان زینبَیْن از غم

(آن هم من علی با این همه توان)

چه سان آرام بنمایم من این بی مادران امشب

(مگر گریه بچه های من خشک می شود)

زمین! زمین! با پیکر رنجیده زهرا مدارا کن

که این پهلو شکسته بر تو باشد میهمان امشب.

عفت در زندگی حضرت فاطمه (سلام الله علیها)

عفت در زندگی حضرت فاطمه علیها السلام

قَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی:یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَکُونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ.(۱)

مقدمه

از ویژگی هایی که برای فرد مؤمن و متقی، در آیات و روایات ذکر شده، عفت و عفاف است. در این نوبت، بنا دارم پس از توضیحی درباره این صفت، آن را با زندگی حضرت فاطمه علیها السلام مطابقت دهم.

اهمیت عفت

علی علیه السلام می فرماید: «أَفْضَلُ الْعِبَادَهِ الْعَفَافُ»(۲)؛ بالاترین ارزش در زندگی یک انسان عفت است. خواهم گفت که عفاف چیست؟ اما پیش از آن، در خطبه متقین، امیرالمؤمنین می فرماید:«أَنْفُسُهُمْ عَفِیفَهٌ»؛(۳) از صفات مؤمن آن است که نفسش عفیف باشد، رها و یَله نباشد.این صفت به قدری ارزشمند است که رسول گرامی اسلام می فرماید: تمام صفات حسنه منشأ آن عفت نفس است: «أَمَّا الْعَفَافُ فَیَتَشَعَّبُ مِنْهُ الرِّضَا وَ الِاسْتِکَانَهُ وَ الْحَظُّ وَ الرَّاحَهُ وَ التَّفَقُّدُ وَ الْخُشُوعُ وَ التَّذَکُّرُ وَ التَّفَکُّرُ وَ الْجُودُ وَ السَّخَاءُ»(۴) کسی که عفت نفس داشته باشد، سخاوت و جود، رضا و آرامش را هم خواهد داشت. صفات رضا،

خشوع، تفکر، جود و سخاء در عفت ریشه دارد؛ به همین دلیل یکی از دعاهای نبی مکرم اسلام این بود: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ... الْهُدَی وَ الْعَفَافَ وَ التُّقی وَ الْغِنَی»(۵)؛ بار خدایا! من از تو تقوا، هدایت، بی نیازی و عفاف را درخواست دارم»! پس عفت نفس در آیات و روایات ائمه معصومین علیه السلام به عنوان ارزشمندترین صفت مؤمن شناخته شده است. به صورت فشرده در معنی عفاف باید گفت عفاف یعنی بازدارندگی، یله و رها نبودن، کنترل از درون و خودکنترلی، غلبه بر غرائز و شهوات. انسان نباید شهوت را هر طور که خواست رها کند. عفاف؛ یعنی کنترل و زمام نفس و شهوت را در دست گرفتن.

ص: ۱۳۸۹۹

اقسام چهارگانه عفاف

۱. عفت جنسی

عفت جنسی این است که انسان خودش را کنترل کند، قرآن در این باره می فرماید: «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا»(۶)؛ افرادی که زمینه ازدواج برایشان فراهم نیست و مجردند، بیشتر در معرض خطر و آسیب هستند، آنها باید عفت بورزند. راه دست یابی به عفت طبق توصیه اولیه اسلام، ازدواج است: «وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاء يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».(۷)

برادران و خواهران گرامی! اگر غریزه انسان یله و رها شود خطرها، جنایت ها و آسیب های فراوانی می آفریند، لذا اسلام برای کنترل شهوت و حفظ عفاف می فرماید: جلوی محرک ها را بگیرید.محرک باعث می شود شهوت انسان تحریک گردد. قرآن کریم به زن های پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سفارش می کند که تحریک کننده حرف نزنند: «تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ».(۸)این پیام برای همه زنان است که نوع حرف زدن یک خانم می تواند محرک باشد، پس گاهی سخن گفتن و حرف زدن با یک تلفن یا یک ندا، شهوتی را تحریک می کند، لذا می فرماید: حرف زدن خانم ها طوری نباشد که برای نامحرم موجب تحریک گردد.

با حیا» و «بی حیا

قرآن به زن های پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید راه رفتن تان نباید موجب تحریک شود. دختر شعیب در حالی که جوان، مجرد و عذب بود وقتی پیش حضرت موسی آمد تا پیام شعیب را برساند: «تَمْشي عَلَى اسْتِحْياء»(۹)؛ با حیا راه می رفت؛ پس ما راه رفتن و سخن گفتن «با حیا» و «بی حیا» داریم.

ص: ۱۳۹۰۰

ایجاد عفت جنسی

اسلام برای ایجاد «عفت جنسی» چند راهکار دارد: اول اینکه: جلوی محرک ها باید گرفته شود؛ بدین معنی که می گوید: خانم محترم!تحریک کننده حرف نزن، تحریک کننده راه نرو، زینت های خودت را برای نامحرم آشکار نکن.لذا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:«أَحَبُّ الْعَفَافِ إِلَى اللهِ عَفَافِ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ»(۱۰)؛ محبوب ترین عفاف نزد خدای تعالی عفت شکم و عفت جنسی است.

شما سوره احزاب آیه ۳۵ را ببینید – توصیه می کنم این آیه را ملاحظه کنید – برای مردان و زنان سالم ده صفت گفته شده است. جامعه سالم به در و دیوار شهرها ارتباط ندارد، وقتی گفته می شود جامعه سالم و خانواده سالم مقصود این است که زن و مرد آن به اخلاق الهی آراسته باشد. واقعاً اگر این ده صفت بین مردم واقع شود، جامعه سالم می گردد. یکی از آن صفات: «وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ»(۱۱) است. مردها و زن هایی که در جامعه اسلامی قوه جنسی خود را کنترل می کنند، از عفت جنسی برخوردارند.

غربی ها مثل فروید و دیگران می گویند:مسایل جنسی را آزاد بگذارید، این قدر حسّاسیت ایجاد نکنید؛ زیرا این آزادی باعث می شود تا حساسیت ها کم گردد. وقتی همه بی حجاب بودند و فساد زیاد بود و قوای جنسی را هر کسی از هر راهی که خواست ارضا کرد، دیگر شور و اشتیاق از بین می رود و عادی می شود؛ مثل کشورهای غربی که کسی نمی ایستد به هم نگاه کند؛ چون همه بی حجابند. این حرف، حرف غلطی است نتیجه اش این است که شما فرزندان فحشا پیدا می کنید. در چنین جامعه ای فرزندان زنا پیدا می شود، قوام خانواده از هم می پاشد. خانواده بعد از سیزده و چهارده سالگی مالک دختر و پسر خود نیست. اگر کسی گفت: هر کس هر چه دید بخورد؛ هر چه خواست، ببیند؛ و با هر که خواست ارتباط داشته باشد، آیا این نشان تمدن است؟ لذا اسلام توصیه اولیه اش این است که محرک ها را از بین ببرید. تحریک کننده حرف نزن و راه نرو! زینت هایت را آشکار نکن! نگاه به نامحرم نکن!

ص: ۱۳۹۰۱

فضل بن عباس و نگاه به نامحرم

در زمـان پیغمبر اسـلام صـلی الله علیه وآله وسـلم فضـل بن عبـاس با پیامبر سوار مرکبی بودنـد، در همین حال، فضل داشت به نامحرمی نگاه می کرد، در حالی که جوان زیبایی بود، پیامبر دستش را آورد و صورت فضل را برگرداند.

امیرالمؤمنین علیه السـلام در حال طواف شخصـی را دید که به نامحرمی نگاه می کند، با دست مبارک سیلی به صورت او زد، فرمود: اینجا جای گناه نیست، نگذاشت نگاه کند، بالاخره عوامل بازدارنده را باید رعایت کرد.

برخورد امام صادق با شاگردش

یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام که برای خانم ها درس می گفت، سر کلاس با خانمی شوخی و مزاح کرده بود، امام صادق پس از شـنیدن این داسـتان، او را خواست، فرمود: مبادا در کلاسی که به خانم ها درس می گویی مزاح و شوخی کنی، یا درس را تعطیل کن یا دیگر مزاح نکن.(۱۲)امام می دانند که بسیاری از گناهان با یک مزاح و شوخی شروع می شود، منشاء بسیاری از درگیری ها همین مسایل شهوانی و بی حرمتی ها و رعایت نکردن عفاف بوده است.

نبرد بنی قینقاع

نخستین گروه یهودی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از مدینه بیرون راند قوم بنی قینقاع بود. اما اینکه چرا نبرد مسلمانان با بنی قینقاع در گرفت، از گزارش روایات تاریخی دانسته می شود که، یک زن مسلمان در بازار یهودی ها رفت و جوان یهودی به او بی حرمتی کرد. چـادر و لبـاس او را به چـادر مغـازه دوخت، وقتی زن می خواست حرکت کنـد، لبـاس و حجاب او کنار رفت، بـدنش نمایان شـد. یهودی ها مسـخره و هلهله و شادی کردنـد؛ همین باعث درگیری شد که جوانی از یهود و جوانی از مسـلمان هـا در آنجا کشـته شود. این بود که بالاخره پیغمبر صـلی الله علیه وآله وسـلم تمام یهودی های بنی قینقاع را از مـدینه بیرون کرد. یـک هوس رانی مختصـر سـبب شـد جنگ در بگیرد!(۱۳)آدمی بایـد حواسـش جمع باشـد والاّ ناامنی و درگیری تشدید خواهند شد.

ص: ۱۳۹۰۲

وظیفه شناسی فاطمه علیها السلام در منزل

عفت در زندگی حضرت زهرا علیها السلام موج می زد. وقتی ازدواج کرد پدر بزرگوارش فرمود: من کار داخل و بیرون را برای شما تقسیم کردم، امیرالمؤمنین کارهای بیرون از خانه را انجام دهد، زهرا جان! شما هم کارهای درون خانه را باید انجام دهی. وجود مقدس زهرای مرضیه آن قدر خوشحال شد که به پدر عرض کرد یا ابتا! بعد از اسلام به اندازه اینکه از این خبر خوشحال شدم از هیچ خبری این قدر خوشحال نشدم. شما کار بیرون را از من برداشتید.(۱۴)

الان خانم ها بیشتر از آقایان خرید می کنند، در نانوایی ها صف خانم ها شلوغ تر و رفت و آمد خانم ها بیشتر از آقایان است، کارهای مردها را خانم ها انجام می دهند، این درست نیست. مرد باید طوری برنامه ریزی کند که نسبت به این مسایل کار خانم را به حداقل برساند. بعضی ها خرید میوه، گوشت، نان، رفتن به بازار را به خانم واگذار کرده اند. روایتی را شیخ عباس قمی (ره) در مفاتیح آورده که در آن به زن های عراق گفته شده که چرا شما در میان بازارها می آیید تا مردهای عذب به شما نگاه کنند.

اسلام مخالف حضور اجتماعی زن نیست، زهرای مرضیه در دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام با خطبه، احتجاج، تحریم، دفاع و گریه نقش ایفا می کند؛ اما وقتی ضرورتی نباشد لازم نیست در بازارها و کوچه و خیابان راه رفته شود.

در اسلام جهاد از دوش خانم ها برداشته شد، بعضی از زن ها پیش پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم آمدند که ما نیز می خواهیم از ثواب جهاد بهره مند گردیم. حضرت فرمود: « جِهَادُ الْمَرْأَهِ حُسْنُ التَّبَعُّلِ» (۱۵)خوب همسرداری، برای خانم ها معادل جهاد ثواب دارد. بنابراین یکی از ویژگی های زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام مسئولیت خانه و خوب همسرداری اوست.

بهترین خانم

حضـرت زهرا علیها السلام فرمود: بهترین زن، کسی است که مرد نامحرم او را نبیند و او هم مرد نامحرم را نبیند.(۱۶) واقعاً هم همین طور است. بعضـی وقت ها انسان در مراکز درمانی، دانشـگاه ها، بیمارسـتان ها، ادارات، بانک ها و... می بیند که مرسوم شده خانم ها را به کار می گیرند.در همه کارها از مغازه پارچه فروشـی، سوهانی، ساندویچی تا بسیاری از کارهای دیگر خانم ها حضور دارند، علتش این است که نیروی خانم ارزان، و توقع آن ها کم است. حالا جاهایی که ضرورت دارد اشکال ندارد، امـا واقعاً همه جا لازم است که خانم ها کارهای بیرون از منزل را انجام دهنـد؟ وقتی خانم ها به کارهای بیرون مشـغول شـدند این خود به خود منجر به برخی از ارتبـاط هـا، و گفت و گوهـا می شود. در مراکز درمـانی که خیلی کم رعایت می شود، می بینی آن چنان گرم، گفت و گو می کنند و حریم ها را می شـکنند که گویا محرم و نامحرمی وجود ندارد. این روش در اسلام مورد تأیید نیست.

ثواب فراهم آوردن زمینه ازدواج

در روایات و احادیث داریم سه گروه است که خداوند در روز قیامت دست رحمتش را روی آن ها خواهد کشـید؛ یکی«رَجُلٌ زَوَّجَ أَخَاهُ»(۱۷)؛ شخصـی که موجبـات ازدواج کسـی را فراهم کنـد. توصـیه قرآن و روایـات این است که در جـامعه هر کس ازدواج را به خاطر فقر ترک کنـد و بگویـد بچه ام بی کار است، شـغل، خانه و ماشـین نـدارد، این سوء ظن به خـدا دارد. امام صادق علیه السـلام فرمود: «مَنْ تَرَکَ التَّزْوِيجَ مَخَافَهَ الْفَقر فَقَدْ أَسَاءَ ظَنَّهُ بِاللهِ»؛(۱۸) هر کـه ازدواج را از روی ترس از فقر ترک کند به خدا سوءظن دارد.

ص: ۱۳۹۰۴

سوءظن به خدا بسیار بد است. قرآن کسانی را که به خدا سوءظن دارند وعده عذاب داده است: «يُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ»(۱۹)؛ خداوند عذاب می کند کسانی را که سوءظن به خدا دارند.بدترین بدبینی، سوءظن به خداست، قرآن می فرماید: «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ»؛(۲۰) بپرهیزید از سوءظن»، اما سوءظن به خدا چیست؟ یکی از مصادیق سوءظن همین ترک ازدواج، به خاطر فقر است؛ اما چرا سوءظن به خدا دارد؟ قرآن می فرماید: «إِن يَكُونُوا فُقَرَاء يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».(۲۱) اینکه کسی می گوید ندارم، یعنی این وعده قرآن را قبول ندارد.

لذا برای عفت جنسی اسلام دو توصیه دارد:اول کنترل و جلوگیری از محرک ها (توصیه سلبی)؛ دوم ازدواج و اینکه میل جنسی از راه طبیعی اش ارضا و پاسخ داده شود (توصیه ایجابی).

حجاب کامل فاطمه در جامعه

عفاف در زندگی حضرت زهرا علیها السلام موج می زند، حضرت نسبت به نامحرم حساسیت زیادی دارد (رعایت توصیه سلبی اسلام)در روایات تاریخی آمده است که حضرت زهرا خطبه را در مسجد در حالی خواند که به طور کامل خودش را پوشانده بود. هنگام خواندن خطبه در مسجد، پشت پرده قرار گرفت، پس از آن شروع به خواندن قرآن و خطبه کرد.(۲۲)

۲. عفت مالی

انسان باید در مالش هم عفیف باشد. اینکه در مالش عفیف باشد یعنی چه؟ یک معنایش این است که اگر کسی ندار و فقیر است و مشکلات مالی دارد، دنبال تهیه مال از راه حرام نرود. علی علیه السلام می فرماید: «الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ»؛(۲۳) زیبایی و زینت فقر در داشتن عفت است.»

ص: ۱۳۹۰۵

گروهی در مدینه فقیر بودند خیلی وضع مالی شان خراب بود، طوری که گاهی گرسنه می خوابیدند؛ اما قرآن می فرماید، آن قدر خوددار و خویشتن دار بودند و آن قدر مناعت طبع داشتند، که هر کس آنها را می دید فکر می کرد پول دار هستند. به قول معروف طرف صورتش را با سیلی سرخ نگه می دارد. قرآن درباره آنها می گوید: «یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِیَاء مِنَ التَّعَفُّفِ»؛ (۲۴)یعنی کسی که خبر نداشت، فکر می کرد آنها پولدار هستند.» از شدتی که عفت نفس داشتند حتی نمی گذاشتند مردم درباره آنها فکر بد کنند. وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مدینه آمد، نوشته اند که نزدیک چهارصد نفر از این گروه، خانه نداشتند. حضرت برای آنها ایوانی در کنار مسجد – که الان هم به نام صفّه معروف است – درست کرد. البته صفه ای که الان در مدینه وجود دارد، جا به جا شده و محلش جلوتر است. این جایی که الان به نام صفه است در گذشته دکّه خواجه ها نام داشته است. فقرا شب داخل صفه می خوابیدند، رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بعضی شب ها برایشان، نان، خرما و غذا می آورد. با وجود اینکه خود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هم امکانات مالی نداشت، روزی یکی از آنها به حضرت گفت: یا رسول الله! جگرمان سوخت، چقدر خرما بخوریم! حضرت فرمودند: نمی دانی جگر سوختن یعنی چه! قرآن می فرماید:روز قیامت آتش جهنم جگر می سوزاند. آتش جهنم و قیامت است که در بطون و درون افراد حرارت ایجاد می کند. آن شخص خیلی ناراحت و متأثر شد، گفت: یا رسول الله! حالا این طور که شد اصلاً غذا نمی خورم. حضرت فرمود: نه، غذا بخور؛ اما ادب داشته باش و خودت را کنترل کن. گاهی خود پیغمبر، زمانی که خندق می کندند تا سه روز غذایی وجود نداشت که تناول کنند.

فقر و نداری فاطمه

روزی حضرت زهرا علیها السلام دو قرص نان آوردند و پیغمبر آن را میل کرد، فرمود: دخترم! سه روز است که چیزی نخورده ام، بعد از سه روز است که این نان از گلوی بابایت پایین می رود.(۲۵) حضرت زهرا علیها السلام فرمود: من به بچه ها غذای کمتری دادم، مابقی را برای شما آوردم.

فاطمه زهرا علیها السلام روزی خانه پدر آمد تا کمک مالی بگیرد، پیغمبر فرمود: دخترم! من چیزی ندارم تا به شما بدهم؛ ولی یک ذکر به شما یاد می دهم، برو این ذکر را بگو! ذکر این بود: «يَا رَبَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينِ وَ يَا رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ وَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِين» این را بگو، ان شاءالله در زندگی ات گشایش ایجاد خواهد شد. امیرالمؤمنین حضرت زهرا علیها السلام را فرستاده بود تا از پیامبر کمک مالی بگیرد، وقتی زهرای مرضیه از خانه پیغمبر بیرون آمد، به امیرالمؤمنین عرضه داشت: «ذَهَبْتُ لِلدُّنْيَا وَ جِئْتُ لِلْآخِرَةِ؛ من دنبال دنیا رفتم ولی با آخرت برگشتم». الحمدالله پدرم به جای مال، ذکر و دعایی به من یاد داد. امیرالمؤمنین هم فرمود: امروز روز خوبی است که ما دعایی یاد گرفتیم.(۲۶)

در اوج خطر و ناراحتی پیامبر به زهرا می فرمود:«تَعَجَّلِي مَرَارَةَ الدُّنْيَا بِحَلَاوَةِ الْآخِرَةِ؛ می دانم دنیا برایت سخت است، اینها را با یاد شیرینی آخرت برای خودت راحت کن، زهرا علیها السلام می فرمود: «الْحَمْدُلِلّهِ عَلَى نَعْمَائِهِ وَ الشُّكْرُلِلّهِ عَلَى آلَائِه».(۲۷)

سلمان پیش پیغمبر آمد، عرضه داشت یا رسول الله! دخترتان خیلی در فقر است، لباس و زندگی اش خیلی ساده است. پیغمبر اکرم فرمود:«إِنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مَلَأَ اللهُ قَلْبَهَا وَ جَوَارِحَهَا إِيمَاناً وَ يَقِينا»،(۲۸) دخترم دنبال این مسایل مادی نیست، ایمان و زندگی با امیرالمؤمنین را بر همه دنیا ترجیح داده است.

ص: ۱۳۹۰۷

۳. عفت در گفتار

سومین قسم عفاف، عفت در گفتار است. انسان باید در گفتارش عفیف باشد، باید حساب شده سخن بگوید، قرآن تأکید می کند، مردم! «قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً»(۲۹)؛ یعنی چه؟ امام فرمود: یعنی همان طور که دوست دارید مردم درباره شما حرف بزنند، شما نیز با مردم حرف بزنید.(۳۰) اگر این سفارش گهربار رعایت گردد، خواهید دید که گفتارها چقدر زیبا می شوند، «إِلَی الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ»(۳۱)؛ پاکیزه حرف بزنید، «قُولُوا قَوْلاً سَدیداً»(۳۲) محکم حرف بزنید، زیبا حرف بزنید، این قسم دیگری از عفاف است که انسان باید در کلام و بیانش آن را رعایت کند و کلماتش کلمات حساب شده ای باشد.

۴. عفت شکم

چهارمین عفتی که بیان شده «عَفَافِ الْبَطْنِ»(۳۳) است. اینکه انسان اجازه ندهد هر لقمه ای وارد شکمش شود، نسبت به ورود غذا به بدن کنترل داشته باشد، لقمه حلال استفاده کند و نگذارد حرام در زندگی اش وارد گردد.

چکیده سخن

اگر عفت های چهارگانه جنسی، مالی، گفتاری و عفت شکم و بطن در زندگی ما وجود یافتند،«أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ»(۳۴)نفس انسانی عفیف می شود. و بهترین عبادت عفاف است؛ «أَفْضَلُ الْعِبَادَهِ الْعَفَافُ».(۳۵) عفاف، یعنی بازدارندگی نفس، خویش کنترلی. آنچه که گفته شد برداشت هایی از این روایت بود: «أَمَّا الْعَفَافُ فَيَتَشَعَّبُ مِنْهُ الرِّضَا وَ الِاسْتِكَانَهُ وَ الْحَظُّ وَ الرَّاحَهُ وَ التَّفَقُّدُ وَ الْخُشُوعُ وَ التَّذَكُّرُ وَ التَّفَكُّرُ وَ الْجُودُ وَ السَّخَاء»(۳۶)؛ کسی که عفت دارد صفات سخاوت، جود، تفکر، رضا، آرامش و خشوع در مقابل خداوند تبارک و تعالی را داراست.

وجود مقدس امیرالمؤمنین در یک روایتی می فرماید: مردم! علی را با چهار چیز یاری کنید؛ «أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّهٍ وَ سَدَادٍ»(۳۷)؛ اول:با تقوا پیشگی، دوم: با تلاش، سوم: با عفت و خود کنترلی، چهارم: با سداد (محکم بودن).ان شاءالله خداوند به ما توفیق عمل به این وظایف را عنایت فرماید.

ص: ۱۳۹۰۸

بنـابر نقل روایت اول، مثل امشبی لحظات آخر عمر دختر پیامبر گرامی اسـلام بود. «السَّلام علیکِ یا فاطمه الزَّهرا یا بنت رسُول الله یا قرَّه عین النبی المصـطفی!» در چنین روزهایی امیرالمؤمنین کنار بستر فاطمه زهرا علیها السـلام نشست، به امام حسن و امام حسـین، زینب و امّ کلثوم فرمود: از اتـاق بیرون برویـد. مظلوم و مظلومه کنار هم نشسـتند، چرا؟ چون زهرا می خواهـد وصـیت کند. امیرالمؤمنین علیه السلام وصی اوست، می خواهد سفارش هایش را بنماید؛ لذا بچه ها از اتاق بیرون رفتند.

امیرالمؤمنین کنار بستر زهرای مرضـیه علیها السلام نشست:(۳۸)«وَ ضمَّ راسَـها إلی صدره»،اشک از گونه های فاطمه زهرا علیها السلام جاری شد. آقا هم اشک می ریخت و می گفت: فاطمه جان!من در فقدان تو گریه می کنم برای نبود تو و غربت خودم اشک می ریزم؛ «أَبْکِی مَخَافَهَ أَنْ تَطُولَ حَیَاتِی».(۳۹)چگونه بعد از تو این خانه و چهار یتیم و این سـختی ها را تحمل کنم؟ اما زهرا جان! تو چرا گریه می کنی؟ بی بی علیها السلام می فرماید: یا امیرالمؤمنین! من برای مظلومیت تو اشک می ریزم!

علی جان! سـفارش هایی دارم: یکی اینکه بدنم را شب غسل بده، شب کفن کن و شب به خاک بسپار! نمی خواهم آن دو نفر بر بدن من نماز بخوانند و در تشیع جنازه من حاضر گردند. علی جان! خودت متکفل کارهای من باید گردی، خودت بدنم را غسـل بـده. بچه هـای یتیمم را فراموش نکن. طوری برنـامه هـایت را تنظیم کن که شب هـا پیش بچه هـا باشـی. مبادا آنها تنها بمانند. حسـین را از یاد مبر!(۴۰)– دربـاره ابـا عبـدالله به طور ویژه سـفارش کرد – وقتی من را در میان قبر می گـذاری زود از کنـار قبرم نرو. آن لحظه میت مونس می خواهـد، چه مونسـی بالا‌تر از تو علی جان. کنار قبرم بنشـین«فَأَکْثِرْ مِنْ تِلاوَهِ الْقُرآنِ وَ الدُّعَاءِ»(۴۱)و برایم قرآن و دعا بخوان، کنار قبرم بنشین و برایم اشک بریز.

ص: ۱۳۹۰۹

پیراهن خود در غم من چاک مکن جز نیمه شب جسم مرا خاک مکن

از فاطمه یادگاری اگر می خواهی خون های مرا ز روی در پاک مکن.

هر وقت دلت برای فاطمه تنگ شد. بدان: «البابُ وَالجِدارُ وَالدِّماءُ شهودُ صِدقِ ما بِهِ خِفاءٌ»

علی جان!

مرا چو غسل نیمه شب به پیش کودکان دهی مبادا سینه مرا به زینبم نشان دهی!

محبت حضرت زهرا(سلام الله علیها) (۱)

محبت حضرت زهراء (سلام الله علیها)

محبت حضرت زهراء (علیها السلام)

اهمیت دادن ائمه علیهم السلام به رعایت حق الناس

شمال آفریقا تحت سلطه هارون بود. ایران و عراق و مصر هم هر کدام یک استان امپرطوریش بود. علی بن یقطین وزیر هارون و یکی از مریدان و شیعیان امام موسی کاظم علیه السلام بود. ابراهیم جمال برای دیدن علی بن یقطین رفته بود که اجازه ملاقات نداد و دل ابراهیم جمال را شکست. امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: باید بروی از دلش در بیاوری. علی بن یقطین هم سوار برشتر شد به بصره آمد در خانه ابراهیم جمال را کوبید ابراهیم آمد گفت: کیه؟ گفت: علی بن یقطین هستم. گفت: وزیر مملکت اینجا نمی آید ما در خانه اش رفتیم ما را راه نداد. گفت: من هستم در را باز کن.

در را باز کرد دید وزیر است. گفت: برای چه آمدی؟ گفت: من آمدم عذر خواهی کنم من را حلال کن. اصلا فرق حضرت آدم با شیطان در این است که حضرت آدم گندمی را که نباید می خورد خورد، خدا گفت: چرا خوردی؟ گفت: اشتباه کردم. خدا هم گفت: من تو را نماینده و خلیفه خودم می کنم. ولی وقتی خدا به شیطان گفت:سجده بکن سجده نکرد خدا گفت: چرا سجده نکردی؟ گفت: من بهتر می دانم و ملعون و مطرود عالم شد. بیاییم بچه حضرت آدم بشویم و بگوییم خدا اشتباه کردیم. به خلق هم همین را بگویید. علی بن یقطین گفت: من اشتباه کردم نفهمیدم من را حلال کن.

ابراهیم جمال گفت:حلالت کردم. گفت: نمی شود من روی زمین می خوابم صورتم را روی خاک می گذارم شما کف پایت را روی صورت من بگذار بگو ای خدا حلالش کردم. گفت: آقا من خجالت می کشم. علی بن یقطین گفت: نمی شود این قدر گفت و قسمش داد تا قبول کرد. پایش را روی صورت علی بن یقطین گذاشت، علی بن یقطین هم گفت: خدایا شاهد باش ابراهیم جمال من را حلال کرد. دوباره سوار شتر شد به مدینه آمد خدمت امام هفتم رفت. امام هفتم فرمود: روز عرفه بیش از همه بیاد تو بودم و برایت دعا کردم.

محبت حضرت زهراءعلیها السلام

یکی از مهمترین چیزهایی که در قبر به درد ما می خورد محبت اهل بیت خصوصا محبت فاطمه زهراء علیها السلام است. پیامبر صلی الله... به سلمان فرمود: «يَا سَلْمَانُ مَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ مَعِي وَ مَنْ أَبْغَضَهَا فَهُوَ فِي النَّارِ» (مجلسی/ بحارالأنوار/ ج۲۷/ ص:۷۴). ای سلمان هر کس فاطمه را دوست بدارد در بهشت کنار من خواهد بود. محبت فاطمه زهراء ما را از جهنم جدا می کند بهشتی می کند.

پیامبر می فرماید: محبت این خانم شما را بامن محشور خواهد کرد. فاطمه زهراء هستیش را فدای راه خدا و امامت و ولایت کرد. فدای راه نجات خلق کرد. اگر فاطمه زهراء نبود همه سنی بودند. دین اسلام باقی نمی ماند. حضرت زهراء شیعه را زنده کرد، مکتب ناب پدرش را حفظ کرد. حضرت مجتبی علیه السلام می فرماید: من یک شب جمعه با مادرم بودم دیدم از اول شب تا اذان صبح همه اش برای دوستان و شیعیان و مومنین و مؤمنات دعا می کند. بعد از نماز صبح گفتم: یا مادرجان چرا همه اش برای دیگران دعا کردی؟ فرمود: اول به دیگران بعد به خودت خیر برسان. این راه و رسم حضرت زهراست.(علل الشرایع، ج ۱:۲۱۶.) و قطعا این ها روز قیامت اول هوای شیعیان و دوست داران خود را دارند.

ص: ۱۴۰۶۶

مرحوم آیت الله خوانساری حدود نود سالشان بود که از دنیا رفتند. پرسیده بودند که آقا شما شب اول قبر امیدتان به کیست؟ فرموده بود امید من به محبت و ولایت و اشک هایی است که برای حضرت زهراء ریختم.پیامبر به سلمان فرمود: هرکس محبت زهراء در دلش باشد در صد جا به دادش می رسم در موقع مردن، در قبر، در میزان، در صراط، در محاسبه و قیامت و در جاهای مهم دیگر به کمکش می آیم. بعد فرمود: سلمان هر کس فاطمه از او راضی باشد من و خدا از او راضی هستیم. و هر کسی که فاطمه ام از او نا راضی باشد من و خدا از او ناراضی خواهیم بود. در آخر فرمود:«یَا سَلْمَانُ وَيْلٌ لِمَنْ يَظْلِمُهَا وَ يَظْلِمُ ذُرِّيَّتَهَا وَ شِيعَتَهَا»(همان). سلمان وای به حال آن هایی که به فاطمه ام ظلم کنند.وای به حال آن هایی که به شوهر و بچه های فاطمه ام ظلم کنند. فاطمه زهراء مارا از آتش جهنم جدا می کند.

ذکر مصیبت حضرت زهراءعلیهاالسلام

شب اولی که عزیزی از دست می رود خانه ماتم کده می شود. و اگر آن عزیز از دست رفته همسر و مادر خانه باشند که ستون و بنیاد خانه اند. آن هم مادر جوان هیجده ساله که چهار فرزند دارد که همه قد و نیم قد، از چهار سال تا هفت سال دارند.

یکی از آقایان نقل می کرد در سفر مکه آقایی با خانمش آمده بود که خانمش در حال احرام مریض شد حالش بد شد و در منی از دنیا رفت. خیلی واقعه تلخ و جان گدازی بود. شوهر آن خانم خیلی بی تابی می کرد دلداریش می دادند خدا را شکر کن خانمت در مهمانی خدا از دنیا رفته و آمرزیده شده است. گفت: شما از درد دل من خبر ندارید. من ایران برگردم چهار تا بچه کوچک دارم این ها به استقبال مادرشان می آیند من جواب این بچه ها را چه بدهم.

ص: ۱۴۰۶۷

امان از دل امیرالمومنین و بچه های یتیم بی بی علیها سلام ، امیرالمومنین نیمه های شب بدن آزرده زهراء را در قبر گذاشت. صورت زهراء را روی خاک قبر گذاشت. مقاتل نوشته اند وقتی دست هایش را از خاک قبر تکان داد همه غم های عالم به دل علی هجوم آورد رو کرد به قبر رسول الله گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ»(مجلسی/بحارالأنوار/ ج۹۷/ ص۲۶۳). یا رسول الله چقدر فاطمه زود از من جدا شد و به شما ملحق شد.

یا رسول الله صبر من در این مصیبت کم شد شجاعت و توان من در این مصیبت کم شد. یا رسول الله کمکم کن. دیگر حزن و اندوه من دائمی است. شب های من به بیداری سپری می شوند.باز هم دل آقا آرام نشد خم شد و صورت نورانیش را روی خاک قبر زهراء گذاشت گریه کرد.اما بعد از مدتی گریه کردن عباس عموی امیرالمومنین آمد گفت: علی جان نزدیک صبح است دشمن خبردار می شود جای قبر باید مخفی باشد. زیر بغل های علی را گرفتند و به خانه آوردند.اما دل ها بسوزه برای بچه ها و خواهر اباعبدالله در کربلا، آیا کسی آمد دلداری بدهد؟ آری آمدند با تازیانه...

شرح خطبه فدکیه (دکتر رفیعی) (۶)

بررسی آموزه های تفسیری خطبه فدکیه (۱)

بررسی آموزه های تفسیری خطبه فدکیه (۱)

«قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.»(۱)

مقدمه

بحثی را که برای این پنج جلسه در نظر گرفته ام، بیان آیات تفسیری خطبهٔ فدکیه حضرت زهرا علیها السلام است؛ چون به این بحث ارزشمندی که فاطمه زهرا دربارهٔ فدک و به بهانهٔ آن ایراد کردند چندان پرداخته نشده است، بنا دارم ان شاءالله آن را توضیح دهم. لازم به یادآوری است که حضرت زهرا علیها السلام به بیش از بیست آیهٔ قرآنی در این خطبه استناد جُسته و از آن استفاده کرده است.

پیشینه

در این خطبه به صورت صریح بیش از بیست آیه از قرآن ذکر شده که مرحوم مجلسی در «بحارالانوار»و دیگران نیز در کتاب های خود آن را نقل کرده اند.ناگفته نماند که برای این خطبه بیش از ده شرح مفصل و مختصر عربی و فارسی به صورت مستقل نوشته شده است.

این خطبه هر چند به بهانهٔ غصب زمین های زراعی فدک که حق مسلم حضرت بود ایراد شده است، اما در بردارندهٔ مطالب فراگیری دربارهٔ روزه، نماز، ایمان و تقوا است. حضرت علیه السلام در این خطبه تقریباً یک دور از آثار اعمال را در آن برشمرده است.

۱- (۱).احزاب،۳۳.

هم در منابر و هم در کتاب ها کمتر کسی را دیده ام که به دیدگاه های تفسیری حضرت زهرا پرداخته باشد. اینکه حضرت زهرا نسبت به تفسیر، و استفادهٔ از آیات، و تعریف از قرآن چقدر اهتمام داشته اند بحث مهمی است. حضرت در چند جای این خطبه از قرآن تعریف و صفات کلام خدا را بیان می کند و نیز سخن هایی که می گوید برگرفته از آیات الهی است.(۱) چنان که حضرت امیر علیه السلام نیز سخنان گهربارش مشحون از کلام خدا می باشد، به عنوان نمونه به یک نکته از استنادهای حضرت امیر اشاره می گردد:

برتری بنی هاشم بر بنی امیه

در جواب نامهٔ معاویه که در آن بعضی از مطالب ناپسند را بیان کرده بود، امیرالمؤمنین علیه السلام – در نامهٔ بیست و هشتم نهج البلاغه که این نامه به معاویه نوشته شده و خیلی نامهٔ عجیبی است – در جواب نوشت:

فرق من و تو، «وَ مِنْکُمُ الْمُکَذِّبُ» ابوجهل از شما است.

اولین شخصیت جهان اسلام پیغمبر است که از ماست، در حالی که اولین شخصیت شما کسی است که با پیغمبر جنگ کرد. فرق دیگر: «مِنَّا خَیْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ»؛ فاطمه زهرا از ماست «وَ مِنْکُمْ حَمَّالَهُ الْحَطَبِ»؛ و زن ابولهب از شما است.

قرآن نیز دارد «تَبَّتْ یَدَا أَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ»تا آن جایی که زن ابولهب را می گوید: «حَمّالَهُ الْحَطَبِ».

برای «حَمّـالَهُ الْحَطَبِ»دو معنا ذکر کرده اند: یکی هیزم کشی؛ با این توضیح که: هیزم می آورد پشت خانهٔ پیغمبر تا خانه را آتش بزنند، ولی یکی از شارحین نهج البلاغه حرف قشنگی دارد و می گوید: به این جهت به زن ابولهب «حَمّـالَهُ الْحَطَبِ»نسبت داده شد که خیلی سخن چین بود. در جلسات، آتش سخن چینی را شعله ور و اختلاف را در جامعه دامن می زد.

ص: ۱۴۱۳۳

۱- (۲).شاید کمتر به این بحث پرداخته شده باشد که در نهج البلاغه، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به بیش از ۱۴۰ آیه استناد کرده است.

در ادامهٔ این خطبه حضرت می فرماید:

حمزه شیر خدا از ماست، و ابوسفیان، عُقْبه و شیبه از شماست. بعد برای برتری اهل بیت علیهم السلام چند آیه ذکر می کند و به معاویه می فرماید: من این حرف ها را برای تو نمی زنم؛ چون تو را لایق نمی دانم، ولی اینها را می گویم تا مردم بدانند ما که هستیم.

شروع می کند آیات قرآن را ذکر کردن(۱) بیش از صد و چهل آیه از قرآن را امیرالمؤمنین مستقیم می آورد و به آنها استشهاد می کند – حیف است با این سخنان آشنا نباشیم و ندانیم که امیرالمؤمنین، حضرت زهرا، امام صادق، امام باقر علیه السلام چه مباحث تفسیری دارند. خداوند رحمت کند مرحوم قبانچی را که «مسند امام علی»را جمع آوری کرد. نزدیک یک جلد آن آیات تفسیری علی علیه السلام است.

قبل از اینکه به خطبهٔ حضرت زهرا بپردازیم – که خیلی هم بحث دارد – می خواهم از شیوهٔ تفسیر اهل بیت علیهم السلام یک تقسیم بندی داشته باشم.

اهل بیت و روش های تفسیری قرآن

اهل بیت علیهم السلام آیات قرآن را پنج – شش گونه تفسیر کرده اند(این را دقت کنید بحث علمی و دقیقی است.) من سعی می کنم خیلی ساده این روش ها را بیان کنم.

۲۵۰ سال ائمه علیهم السلام در بین مردم بودند؛ یعنی امامت از سال یازدهم تا دویست و شصت هجری جریان داشت. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف زیاد با مردم ارتباط مستقیم نداشتند؛ اما یازده امام بزرگوار و زهرای مرضیه علیها السلام میان مردم حضور داشتند. خود پیغمبر اکرم را الان مطرح نمی کنیم، زیرا موضوع تفسیر پیغمبر جداست و باید در جای دیگر بحث شود. بنابراین بد نیست امروز مقداری دربارهٔ چگونگی منش و مواجهۀ اهل بیت علیهم السلام با قرآن آشنا شویم.

۱- (۳).نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۱. تفسیر قرآن به قرآن

گاهی از امام یک سؤال قرآنی می شد و خود امام با یک آیهٔ دیگر آن سؤال را جواب می دادند؛ مثلاً به امام گفته می شد در آیه ای تناقض وجود دارد و یا پیام این آیه را نمی فهمیم به طور مثال «مَغْضُوبِ عَلَيْهِم»یعنی چه؟ «ضَالِّين»یعنی چه؟ در جواب، امام یک آیه از جای دیگر می خواند و «مَغْضُوبِ عَلَيْهِم»و «ضَالِّين»را با آن توضیح می داد. از امام می پرسند: قرآن می فرماید: از کبائر دوری کنید، حال «کبائر»چیست؟ امام پس از قرائت پانزده آیه، کبائر را بر می شمارد. مثلاً، اسراف، قتل، آدم کشی، غیبت، تهمت و...، از کبائر است.هر یک را نیز با آیه ای از قرآن بیان می کند. این روش را تفسیر قرآن به قرآن می گویند که فرایند آن از کنار هم چین شدن آیات، شناختِ مراد خداوند حاصل می گردد.

یک روایت:

روایتی که می خوانیم در جلد ۸۹ بحار وجود دارد. شخصی خدمت امیرالمؤمنین آمد (روایت خیلی مفصل است که نزدیک به ۲۷ است)، گفت: آقا! در قرآن تناقض وجود دارد:بدین معنا که بعضی از حرف هایی که در قرآن است بعضی دیگر را نقض می کنند. حضرت فرمود«ثَكِلَتْكَ أُمُّك»؛ مادرت به عزایت بنشیند چرا راجع به قرآن این طور نظر می دهی؟ تو نمی فهمی، متوجه نمی شوی، نگو در قرآن تناقض وجود دارد، شاید فهم تو ناقص باشد، ادب داشته باش و بیا بپرس!فوراً قضاوت نکن و نگو در قرآن تناقض است.

آن شخص گفت: مثلاً خداوند در قرآن می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ»؛(۱) هر کس خدا را فراموش کند خدا او را فراموش می کند. یا می فرماید: «نَسُواْ اللّهَ فَنَسِيَهُمْ»(۲)؛ خدا را فراموش کردند خدا هم آنها را فراموش کرد. اما در جای دیگر می فرماید: «مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا»(۳)؛ خدا فراموش کار نیست.چه طور قرآن در یک جا می گوید: خدا فراموش کار نیست و نسیان ندارد و در جای دیگر می گوید: خدا فراموش می کند؟ دو آیه را کنار هم گذاشته و برایش شُبهه پیدا شده! هیچ اشکالی ندارد کسی در آیات قرآن، روایات و سیرهٔ معصومین تفحص کند و برایش سؤال پیش بیاید. آمده نشسته رو به روی امیرالمؤمنین علیه السلام – زمان خلافت آقا – و اشکال می کند.

۱- (۴).حشر، ۱۹.

۲- (۵).توبه، ۶۷.

۳- (۶).مریم، ۶۴.

نمونه دیگر:

یک تناقض دیگر هم اینکه: در قرآن داریم در قیامت بعضی جاها سؤال نمی شود، بعضی جاها گفته می شود که بروید، برخی جاها خیلی معطل می کند، بعضی جاها می گوید: «حِساباً یَسیراً»؛(۱) زود حساب رسی می شود»کدام را بپذیریم؟ یک جا می گوید:یک روز قیامت مطابق با پنجاه هزار سال است، یک جا گفته می شود، سؤال نمی شود و در جایی نیز گفته می شود زبان ها در آن روز از کار می افتد: «الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی أَفْوَاهِهِمْ»(۲)؛ هیچ کس حق ندارد حرف بزنند. «تُکَلِّمُنا أَیْدیهِمْ»دست و پاها شهادت می دهند.

آقا امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب فرمود: در آیات قرآن دقت کن! قیامت مواقفش مختلف است یک جا زبان حرف می زند، یک جا عضو شهادت می دهد. اگر در جایی زود رد می شوی و در جای دیگر طول می کشد این تناقض نیست. و آن جایی که می فرماید:خدا فراموش کار نیست؛ یعنی فراموشی هایی که شما دارید نظیر اینکه به ما چیزی را می گویند و فردا صبح یادمان می رود نیست. اما جایی که گفته می شود خدا شما را فراموش می کند، یعنی خداوند شما را رها می کند؛ «نَسِیَ»به معنای «تَرَکَ»است، حضرت همهٔ پرسش ها را پاسخ دادند.(۳)

سِرِّ سخن این است که ائمهٔ ما گاهی در تفسیر قرآن از خود قرآن استفاده می کردند. امیرالمؤمنین در نهج البلاغه – آن چیزی که در ذهن دارم– یک جا می فرماید: «یَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ»(۴) خود قرآن خودش را توضیح می دهد. عبارت «یُفَسِّرُ بَعضُهُ بِبَعْضٍ»در روایت نیامده، ولی «یَنطِقُ»آمده است.

۱- (۷).انشقاق،۸.

۲- (۸).یس، ۶۵.

۳- (۹).بحار، ج۸۹، ص ۱۴۲ به بعد.

۴- (۱۰).نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

روایت دیگر:

شخصی پیش امام حسین علیه السلام آمد و عرضه داشت: یابن رسول الله! «الصمد» یعنی چه؟ آقا در جواب فرمود: خدا خودش دارد توضیح می دهد؛ یعنی «لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ»؛ کسی که نه در آغازش نیاز دارد نه در پایانش، نه زاده شده نه می زاید و اصلاً نیاز به زایش ندارد، وابستگی به پدر و پسر ندارد، این می شود صَمَد (یعنی بی نیاز). گاهی تفسیر آیه ای کنار خودش آمده است. بنابراین، عزیزان! ائمهٔ ما چند گونه قرآن را تفسیر کرده اند که یک نوع آن«تفسیر قرآن به قرآن»است.

۲. تفسیر قرآن با احادیث رسول خدا (ص)

ده ها مورد امیرالمؤمنین علیه السلام آیات قرآن را با احادیث پیغمبر تفسیر کرده است. امیرالمؤمنین علیه السلام یا خودش خدمت رسول خدا رسیده و توضیح آیه ای را خواسته که این آیه به چه معناست؟ و یا اینکه خود پیغمبر، امیرالمؤمنین علیه السلام را می خواست و برای آن حضرت تفسیر می گفت.گاهی امیرالمؤمنین در روایاتی که دارد می فرماید: «قال لِی رَسُولُ الله»؛ پیغمبر اکرم به من تفسیر این آیه را چنین فرمود. از این نوع سخنان دانسته می شود که یکی از منابع فهم قرآن کلام پیغمبر (ص) است.

به عنوان مثال، باید این را گفت که شما آیه «یَمْحُو اللّهُ مَا یَشَاء وَیُثْبِتُ»،(۱)خداوند یک لوح محفوظ دارد و هر کس پرونده ای پیش خدا دارد که با اختیار آدم هم منافات ندارد. در آنجا مشخص است که هر کس چقدر عمر می کند. در این عالم یک سری موارد قطعی وجود دارد، مثل عمر فلان آقا پنجاه سال است و در فلان زمان به دنیا خواهد آمد، اینها در لوح محفوظ خداوند نوشته شده است و همچنین بسیاری از حوادثی که پیش می آید نوشته است.

۱- (۱۱).رعد، ۳۹.

اینکه گفته می شود شب قدر دعا کنید، «قدر»به معنای تعیین مقدّرات روزی، اولاد، حوادث و وقایعی که پیش می آید است و همهٔ اینها تعیین شده و جبر هم نیست.حالا می گوییم، خداوند می فرماید: «یَمْحُوا اللهُ ما یَشاءُ» مقصود این است که مشخصاتی را که خدا برای انسان ها نوشته، بعضی وقت ها پاک می کند و چیزی دیگری جایش می نویسد، مثلاً اگر برای کسی پنجاه سال عمر مشخص شد، به دلیلی محو می شود و سی سال جای آن ثبت می گردد.اگر قرار بود داغ و حادثه ای پیش بیاید به دلیلی حادثه رد می شود و جای آن، آرامش و سلامت ثبت می شود. این آیه خیلی پیچیده و دقیق است. از این تغییرات به «بداء»تعبیر می شود که خود بحث دامنه دار و سنگینی دارد.

اما اینکه آنچه نوشته می شود آیا صد در صد است و تکان نمی خورد؟ با استفاده از آیات و روایات در جواب باید گفت: نه، صد در صد نیست، ممکن است کم و زیاد گردد. اگر تکان نمی خورد ممکن بود آدم با خودش بگوید ما که هر دعایی کنیم فایده ندارد، هر صدقه ای که بدهیم و رحم و مروتّی که داشته باشیم سودی در بر ندارد، و انسان می ماند که چه کند. اگر از نظر تربیتی ثابت گردد امری که از جانب خداوند برای ما در نظر گرفته شده قابل تغییر نباشد آدمی در کارهای دین شُل می شود.

ادب امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام پرسش از پیامبر (ص)

امیرالمؤمنین علیه السلام خدمت رسول خدا آمد تا بپرسد تفسیر این آیه چیست. پیغمبر (ص) فرمود: «لَأُقِرَّنَّ عَینَکَ بِتَفسیرِها، ولَأُقِرَّنَّ عَینَ امَّتی مِن بَعدی بِتَفسیرِها»علی جان! چشم هایت و چشمان شیعیانت را با تفسیر این آیه روشن می کنم. علی جان! خدا بعضی چیزها را پاک و چیز دیگری را جایگزین آن می کند.

ص: ۱۴۱۳۸

در طول عمر پیغمبر دیده نشده جایی را که امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه ای مفصل یا بیان مستقلی ارائه کرده باشد، اکثر خطبه هایی که رسیده همه اش بعد از رحلت رسول خدا است، زیرا حضرت به طور کامل مطیع پیغمبر بود، خودش هم دربارهٔ این تواضع و ارتباط می فرماید: «مثل بچه شتری که دنبال مادرش باشد دنباله رو پیغمبر بودم.»(۱) آری، بچه شتر اگر مادرش نصف راه را برود و برگردد او هم بر می گردد. امیرالمؤمنین می گوید: طوری دنبال رو پیغمبر بودم که هیچ وقت نگفتم چرا؟ در صلح حدیبیه پیامبر فرمود:صلح کنیم. گفتم: چشم؛ در حالی که بعضی ها گفتند: چرا؟ ولی علی علیه السلام مطیع محض و گوش به فرمان رسول خدا بود.

قرآن حکم کلی را بیان می کند

پاره ای از آیات قرآن ابهام دارد بدین معنی که «کلی»است، به عنوان مثال در نماز و زکات، نه تعداد رکعات نماز معین شده و نه مقدار زکات تعیین شده است. بعضی از افراد می گویند چرا اسم ائمه در قرآن نیامده؟ باید گفت: تعداد رکعات نماز که رکن دین است و خیلی از چیزهای دیگر به صورت جزیی در قرآن نیامده است و همچنین اسم ائمه علیهم السلام. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید: خداوند در قرآن بنایش بر کلیات بوده است. آیا در قرآن هفت دور طواف و هفت دور بین صفا و مروه حرکت کردن که از احکام حج است آمده است؟ بلکه فقط به صورت کلی گفته شده: «أَنْ يَطَّوفَ بِهِما»(۲)؛ یعنی بین صفا و مروه طواف کنید. و موارد بسیار دیگری که در قرآن ذکر نشده است. ۵۰۰ آیه راجع به احکام داریم که هزاران حکم را باید از آن استنباط کرد. یکی از مبین های قرآن کریم پیغمبر(ص) است خودش می فرماید: «لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ».(۳)

۱- (۱۲).(نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۳۰۰؛ الطرائف، ج۲، ص ۳۰۰). وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرَ أُمِّه

۲- (۱۳).بقره،۱۵۸.

۳- (۱۴).نحل، ۴۴.

کار خیر عامل تغییر سرنوشت

رسول خدا (ص) در جواب پرسش علی علیه السلام دربارهٔ تفسیر آیه مورد بحث فرمود: علی جان! سه کار باعث «یَمْحُو اللّهُ مَا یَشَاء وَیُثْبِتُ»می شود.

۱. صدقه است:«الصَّدَقَهُ عَلَی وَجْهِها»؛

۲. نیکی به پدر و مادر است: «بِرُّالو الِدَین»؛

۳. کار خیر و بار از دوش کسی برداشتن:«وَاصطِناعُ المَعروفِ».

این سه کار است که «یُحَوّلُ الشَّقاءَ السَعادَهَ، و یَزیدُ فی العُمرِ، ویَقی مَصارِعَ السَّوءِ»باعث می شود برای فردی که شقاوت نوشته شده سعادت نوشته شود، مثلاً کسی که در پرونده اش نوشته شده شقاوتمند از دنیا خواهد رفت و عمرش کوتاه می شود یا فلان مصیبت را می بیند؛ اگر این سه کار را انجام دهد مقدرات و سرنوشت پیشین که برایش رقم خورده بود پاک شده و جایش سعادت نوشته می شود، و عمرش طولانی و از خطرات جلوگیری می نماید.(۱)

امام صادق علیه السلام در دعای ماه مبارک رمضان می فرماید:«اللَّهُمَّ إنْ کُنْتُ عِنْدَکَ مِنَ الْأَشْقِیَاءِ فَامْحُنِی»خدایا! اگر مرا از اهل شقاوت نوشته ای «وَاکْتُبْنِی مِنَ السُّعَدَاء»(۲) پاکش کن و جایش بنویس او اهل سعادت است. ممکن است گاهی برای کسی به خاطر نوع برخوردش شقاوت نوشته شده باشد، مثل «حُرّ»که به نیت پاک نیامده بود و راه امام حسین علیه السلام را بست؛ اما به خاطر ادبی که انجام داد همان ادبش باعث شد که خدمت اباعبدالله بیاید و توبه کند و در مسیر خیر قرار بگیرد.(۳)

در بعضی از نقل ها داریم کسانی که والدینشان را احترام کردند، و کسانی که دستشان به خیر بوده و بار از روی دوش مردم بر می داشتند، و سنگ جلوی پای مردم نمی انداختند، آخرش عاقبت به خیر شدند. امام حسن مجتبی علیه السلام عرضه داشت:پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر آدم بدی معلوم نیست بد بمیرد «کَم مِن شَقِیٍّ خُتِمَ لَهُ بِالسَّعادَهِ»خیلی از آدم های بد سعادتمند از دنیا رفتند که تاریخ گواه چنین سخنی است.

ص: ۱۴۱۴۰

۱- (۱۵).تفسیر نمونه، ج۱۰، ص ۲۴۱، به نقل از المیزان، ج ۱۱، ص ۴۱۹.

۲- (۱۶).بحارالانوار، ج۹۴، ص ۳۷۳.

۳- (۱۷).منتهی الامال،۴۸۴ — ۴۸۳.

هشام بن حکم

گاهی افرادی هستند که آغاز بدی داشته اند اما پایانشان خوب بوده است. مثل «هشام بن حکم». هُشام یا هِشام او معتقد به جسمیّت خدا بود حتی روایاتی از او نقل شده است گاهی نیز ائمه اطهار علیهم السلام طبق بعضی از نقل ها با او تند برخورد کرده اند. مرحوم آقای خویی (ره) در «معجم الرجال»در مدح و ذم هشام روایاتی را می آورد و در آخر نتیجه می گیرد که ایشان تغییر روش داد و از شاگردان خاص امام صادق علیه السلام شد.(۱)

ابو خالد کابلی

حدیثی داریم که روز قیامت هر امامی یک یار مخصوص کنارش وجود دارد، مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن و امام حسین هر یک با یکی از حواریون و یاران مخصوصی که دارند در قیامت حضور می یابند. امام سجاد با یکی از یاران مخصوصش وارد می شود و آن ابو خالد کابلی است. او اول کیسانی مذهب بود و امام سجاد را اصلاً قبول نداشت. می گفت محمد حنیفه امام من است.(۲)ولی بعدها خیلی به امام علاقمند شد و از صحابی مخصوص حضرت علی بن الحسین شد.

بنابراین، هر کس شقی بود نباید تلقی کرد که شقی می میرد، و هر کس هم که آدم خوبی بود معلوم نیست سعادتمند بمیرد «کَم مِن شَقِیٍّ خُتِمَ لَهُ بِالسَّعادَهِ».

زبیر کسی است که در شورای شش نفره بعد از عثمان به امام علی علیه السلام رأی داد و آدم خوبی بود، زیرا به نفع امیرالمؤمنین علیه السلام کنار رفت.در تشییع حضرت زهرا شرکت کرد و در جنگ های صدر اسلام جلوی همه بود، ولی در جنگ جمل فرماندهی سپاه را به عهده داشت و در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد و شقی از دنیا رفت.

۱- (۱۸).شاگردان مکتب ائمه، ج۳، ص ۴۳۳ و ۴۳۲.

۲- (۱۹).شاگردان مکتب ائمه، ج۱، ص ۱۰۶.

تا الان دانستیم که اهل بیت علیهم السلام قرآن را با دو روش تفسیری «قرآن به قرآن»و «قرآن با کلام پیامبر» بیان و تفسیر می کردند.

۳. تفسیر لغات

گاهی ائمۀ بزرگوار ما لغات قرآن را توضیح می دادند، به این معنا که فلان لغت و کلمه چه معنی دارد، مثلاً ـ «لِدلوُكِ الشَّمسِ» را از امیرالمؤمنین سؤال می کنند و امام در توضیح می فرماید: یعنی «غروب»که لغت قرآنی را با لغت دیگر معنی می کنند.

۴. سبب نزول آیات

گاهی ائمۀ ما در تبیین و تفسیر آیه ای از قرآن سبب نزول آن را بیان می کردند و فقط در معنای آیه گفته می شد که این آیه در فلان مورد نازل شده است.

۵. تأویل آیات

گاهی فرمایشات ائمۀ معصومین علیهم السلام تفسیر نیست، زیرا تفسیر یعنی فهم ظاهر عبارت آیه. وقتی شما می دانید معنای «صمد»چیست سراغ لغت نامه می روید و معنای لفظ را در آنجا می بینید و بعد می فهمید که صمد به معنی بی نیاز و غیر مادی است و دلالت آیه با قرائن لفظی و غیره به دست می آید که به آن تفسیر گفته می شود.و در سیرۀ معصومین و علماء رویکرد این گونه ای در فهم قرآن فراوان دیده می شود.

اما گاهی امام علیه السلام آیه را تاویل و باطن آن را بر ملا می کند، این غیر از تفسیر است. بعضی از مستشرقین متعصب و کج سلیقه گاهی راجع به تفسیر شیعه کتاب هایی نوشته اند بدون اینکه دقت کنند آدمی وقتی که حرفی می زند این حرف دارای باطن و ظاهری است. همۀ حرف ها این طور است شعر سعدی، حافظ و کلماتی که بسیاری از افراد دارند هم دارای ظاهر و هم باطن است. وقتی شما به کسی می گویید فلان کار را انجام ندهید این سخن، ظاهرش نهی است، اما باطنش ممکن است معنای حکمت انگیز دیگری باشد. بنابراین بسیاری از اوقات ائمه علیهم السلام باطن آیات را بیان کرده اند که با تفسیر فرق های جوهری دارد.

ص: ۱۴۱۴۲

یک نمونه:

مثلاً قرآن می فرمایـد: «إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا» مردم! اگر روزی صبح بلنـد شوید و ببینید همهٔ آب های روی زمین فرو رفته و یک قطره آب بیرون وجود ندارد و همه جا خشک شده است «فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاء مَّعِينٍ»(۱)؛ چه کسی می خواهد برای شما آب بیاورد؟ این ظاهر آیه است که می فرماید آب را باید قدر بدانید، اسراف نکنید، کفران نکنید، شکر کنید. اگر چنین شود چه کسی برایتان آب گوارا می آورد؟ به این بخش از معنی تفسیر می گویند؛ اما این سخن باطنی نیز دارد. امام باقر علیه السلام می فرماید: اگر امام زمان غایب بشود – امام را تشبیه کرده به همان آب – همان طوری که اگر آب فرو رفت باید خداوند آن را برگردانـد، اگر امام هم غایب شود باید خداوند او را برگرداند؛ «إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ» دیگر این تفسیر نیست، بلکه «تاویل»و آشکار کردن باطن است.

بعضی ها که تأویل آیات را نفهمیده اند شروع به انکار آن کرده اند: «وَ الزَّيْتُونِ» چیست؟ انجیر و زیتون معنایش معلوم است که هر دو نعمت خـدا هستند و بقیـهٔ نعمت هـا نیز چنین هستند. منتهـا قرآن این دو نعمت را مثال زده است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «وَ الزَّيْتُونِ» امام حسن و امام حسین هستند.(۲) انجیر مفیـد و مُغَزّی برای جسم انسان است تا جسم او رشـد کند امام نیز غـذای روح جامعه و موجب تعالی روح است؛ «وَ التِّينِ» امیرالمؤمنین علیه السلام است این باطن آیه است. در تأویلات روایـات زیـادی وجود دارد. در ذیـل سورهٔ نور، تین، قـدر و...، مثلاً در ذیل «لَيْلَةُ الْقَدْرِ» (۳)روایت داریم که لیله القـدر فاطمه است.

۱- (۲۰).ملک، ۳۰.

۲- (۲۱).تفسیر نمونه، ج۲۴، ص ۲۵۸.

۳- (۲۲).قدر، ۳.

عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ، اللَّیْلَهُ فَاطِمَهُ وَ الْقَدْرُ اللهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَکَ لَیْلَهَ الْقَدْرِ وَ إِنَّمَا سُمِّیَتْ فَاطِمَهَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا

چکیده سخن

روش تفسیری اهل بیت، گاهی قرآن به قرآن، گاهی قرآن با احادیث پیغمبر و گاهی هم بیان واژه های قرآن و گاهی بیان شأن نزول آیات و گاهی نیز بیان تأویل باطن آیات الهی است. ان شاءالله فردا وارد بحث تفسیری حضرت زهرا علیها السلام خواهیم شد تا ببینیم از آن بانوی بزرگوار چه آیاتی نقل شده و ایشان چگونه تفسیر کرده است و چه برداشتی دارند. ناگفته نماند که ملاک ما خطبهٔ فدکیه است.

روضه امام حسین علیه السلام

شب جمعه است، شب زیارتی قبر ابا عبدالله علیه السلام و در آستانه ایام فاطمیه قرار داریم. از همین جا سلامی به پیشگاه آقا، امام و اربابمان سیدالشهداء عرض کنیم. همان شخصیتی که با قرآن آغاز و با قرآن تمام کرد. سر مقدسش بالای نیزه قرآن خواند، از مدینه بیرون آمد قرآن خواند؛ وارد مکه شد قرآن خواند؛ وارد کربلا شد قرآن خواند؛ بالای سر شهدا که آمد قرآن خواند؛ وقتی با شهدا وداع کرد پشت سرشان قرآن خواند و گفت: «مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَی نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن یَنتَظِرُ» (۱)تمام وجود ابا عبدالله آمیخته با قرآن بود.

۱- (۲۴).احزاب،۲۳.

السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِاللهِ

وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِکَ

عَلَیْکَ مِنِّی سَلَامُ اللهِ أَبَداً مَا بَقِیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ

وَ لَا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزِیَارَتِکُم.

ابـا عبـدالله شب عـاشورا را مهلت گرفت، فرمـود: عبّاسم به این مردم بگو من امشب می خواهم دعـا، قرآن و نمـاز بخوانم. من اسـتغفار را دوست دارم بـا اینکه از شـهادت در قـاموس دین مـا بالاتر نیست. حضـرت در شب عاشورا برای نماز، دعا، قرآن و بندگی و عبادت(۱)مهلت گرفت.

قرآن با گوشت و پوست و وجود ابا عبـدالله و یارانش آمیخته بود.از قرآن خوان ها تجلیل می کرد. وقتی آمد بالای سـر حبیب بن مظاهر، فرمود: حبیب! تو فاضل بودی، عالم بودی و در یک شب قرآن را ختم می کردی.(۲) وقتی بالای سر آن غلام آمد صورت روی صورت او گذاشت و شاید باز هم قرآن خواند. شب و صبح عاشورا از خیمه های ابا عبدالله صدای قرآن خواندن طنین افکن بود؛ چون حسین قرآن ناطق است.

اما چیزی که عجیب بود و زینب هم تعجب کرد صدای صوت قرآن از سر بریدهٔ ابا عبدالله بود. زید بن ارقم می گوید: من در غرفه ای نشسـته بودم (طبقه بالا منزل) یک وقت دیدم سر بریدهٔ مقدس ابا عبدالله بالای نی دارد قرآن می خواند.(۳)«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیمِ کَانُوا مِنْ آیَاتِنَا عَجَبًا» (۴) زینب کبری تـا صـدای قرآن خوانـدن برادر را شـنید خطبه اش را قطع کرد. قرآن که خوانـده می شود بایـد به احترام همه ساکت شوند. لذا زینب دیگر سـخن نگفت صبر کرد تا قرآن خوانده شود، بعـد هم رو کرد به برادر:عزیز خـواهر، تو که قرآن می خوانی، تو که لبهـایت به حرکت آمـده پس یکی دو جمله بـا این یـتیم هـایت حرف بزن. من هر چه بـا بچه هـایت سـخن گفتم آنهـا آرام نمی شونـد. «یَا أَخِی فَاطِمَ الصَّغِیرَةَ کَلِّمْهَا قَدْ کَادَ قَلْبُهَا أَنْ یَذُوبَا»(۵)

ص: ۱۴۱۴۵

۱- (۲۵).اللهوف، ص ۳۱.

۲- (۲۶).سوگنامه آل محمد، ص ۲۶۴ و ۲۶۳، در کربلا چه گذشت، ص ۲۴۷ – ۲۴۶.

۳- (۲۷).در کربلا چه گذشت، ترجمه نفس المهموم، ص ۲۷۷.

۴- (۲۸).کهف، ۹.

۵- (۲۹). بحارالانوار، ج۴۵، ص ۱۱۵، سوگنامه آل محمد، ص ۴۱۸.

لا حول و لا قوه الّا بالله العلی العظیم.

بررسی آموزه های تفسیری خطبه فدکیه (۲)

بررسی آموزه های تفسیری خطبه فدکیه(۲)

ص: ۱۴۱۱۸

«قَالَ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَکَرٍ أَوْ أُنثَی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً».(۱)

مقدمه

بنا بود این چند روز، راجع به مباحث تفسیری «خطبه فدکیه»صحبت کنم. این خطبهٔ ارزشمند را مرحوم شیخ صدوق و سید مرتضی و بسیاری از بزرگان نقل کرده اند. در جلسهٔ پیشین اشاره شد که این خطبه حاوی یک دوره معارف اسلامی است و به بیش از بیست آیه در آن استشهاد شده است. به عبارت دیگر، حضرت زهرا علیها السلام روش تفسیر قرآن را در این خطبه به ما یاد می دهد، اینکه چگونه باید از آیات برداشت کنیم. و نیز بیانات ارزشمندی در رابطه با نقش قرآن در جامعه دارد، لذا این خطبه می تواند جایگاه بلند و ارزشمندی در فرهنگ دینی داشته باشد.

هدایت دکتر عبدالمنعم حسن

دکتر عبدالمنعم حسن، سنّی بوده که شیعه شده است. علت شیعه شدنش را خودش به آموزه های خطبهٔ فدکیه حضرت زهرا علیها السلام نسبت داده است. کتابی دارد به نام«بِنُورِ فاطِمَهَ إهتَدَیتُ»؛ یعنی من به نور حضرت زهرا علیها السلام هدایت یافتم. کسانی که استبصار و تحول مذهبی پیدا کرده اند متأسفانه فضای سیاسی دنیا اجازه نمی دهد آثار آنها منتشر گردد، آمارشان رو به افزایش است. برخی از این افراد سابقهٔ علمی زیادی دارند، مثل ادریس حسینی که کتابی دارد به نام «قَد شَیَّعَنِیَ الحُسین»امام حسین علیه السلام مرا شیعه کرد.

اما عبدالمنعم حسن در مقدمهٔ کتابش عبارات خیلی عجیبی راجع به خطبهٔ فدکیه دارد، یکی از تعبیراتش این است که می گوید: روزی خطیبی خطبهٔ فدکیه را داشت می خواند، من نیز گوش می کردم – در زمانی که هنوز شیعه نبودم – پس از شنیدن آن تعبیرش این است: «کَالسَّهمِ فی اَعماقی؛ مثل تیری نشست به دلم»بعد می گوید: هر چه فکر کردم، دیدم «لا تَخرُج مِن شخصٍ عادی و إن کانَ عالِماً»این خطبه با این زیبایی و فصاحت از یک آدم عادی نمی تواند صادر شده باشد، ولو اینکه او عالم و دانشمند باشد! لذا این خطبه زخم دلم را مرهم گذاشت، جراحات مرا التیام بخشید. پس از آن تحقیق کردم و کم کم آمدم با معارف شیعه آشنا شدم.

۱- (۱). نحل، ۹۷.

سخن من راجع به بحث هـای قرآنی این خطبه است. وإلاّ ـ اگر خود خطبه را بخواهیم کلمه به کلمه بحث کنیم نیـاز به جلسات زیادی دارد.

شرایطی که خطبه در آن ایراد شد

در ابتـدا دو – سه جمله راجع به نحوهٔ آمـدن حضـرت زهرا به مسـجد بگویم. خواهران گرامی اگر عنـایت کننـد ممکن اسـت برایشان راه گشا باشد. حضرت زهرا علیها السلام از خانه بیرون آمد تا به مسجد بیاید، قرار است که در مسجد صحبت کند آن هم در جمع افراد زیادی از مهاجر، انصار، حتی اهل سقیفه.

بـا ایـن درامـد می خـواهم نقش اجتمـاعی یـک زن را خـدمت شــما عرض کنـم. تعـبیر تـاریخی قضـیه ایـن اسـت کـه «لَـاثَتْ خِمَارَهَـا»«خمار»یعنی روسـری، روسـری هایی که علاوه بر سـر و گردن، بازوان را تا روی دست می گیرد، نه مقنعه و روسـری های کوچک که الان بعضـی از این روسری ها بودشان با نبودشان یکی است. مثل «رمانی»که وسط سر را می گیرد و از پشت و پیش سـر همهٔ مو بیرون می ماند. این روسـری ها گاهی پارچه هایی است که روی سر کودکان می اندازد؛ اما در روزگار ما گاهی دیـده می شود افراد بزرگ آن را سـر می کنند. به هر حال یا برای رفع تکلیف است یا مانع شدن از برخورد، طوری که گفته شود حجابی وجود دارد.

بعضـی از شارحین نوشته اند خمار – که در قرآن هم تعبیر «خمرهن»دارد – در لغت به مقنعه و روسری که تا روی بازو را می گیرد معنی شده است. حضـرت علیها السـلام نخست روسری بلندی را پوشید، در واقع روی سر و بازویش را کامل پوشاند بعد «وَ اشْتَمَلَتْ بِجِلْبَابِهَا». توصیه می کنم به این دو واژه دقت کنید، یکی «خِمار»و دیگری«جِلباب»که در خطبه آمده است.

ص: ۱۴۱۲۰

در قرآن هم تعبیر «جَلابیبِهِنَّ»آمده است. در مقدمهٔ خطبه که حضرت چگونه به مسجد آمد جلباب را به پیراهن های بسیار بلند که تا روی پا را می گیرد و گشاد است معنا می کنـد. تقریباً شبیه همین چادرهای عربی است که سرتاسر بـدن را می پوشانـد. منتها شاید ترکیب و شکلش با چادر امروزی متفاوت بوده است، در تعبیر دارد که حتی تا نوک پا و تمام بدن را می پوشانیده است.

حضرت نخست پیراهن بلنـد (جلباب) را پوشیده و پس از آن روسری را، حالا می خواهد به مسجد برود. از خانه تنها بیرون نیامـد تعبیر سوم این است: «وَ أَقْبَلَتْ فِی لُمَهٍ»؛ وسط یک گروهی که دور تـا دور زهرا را گرفته بودنـد « منْ حَفَدَتِهَا وَ نِسَاءِ قَوْمِهَا»همه محارم و آشنایان حضرت بودند. کسانی مثل اسماء، فضّه، ام ایمن، بنابراین با سه پوشش و مانع و حریم، به سمت مسجد آمد؛ «وَ اشْتَمَلَتْ بِجِلْبَابِهَا وَ أَقْبَلَتْ فِی لُمَهٍ مِنْ حَفَدَتِهَا وَ نِسَاءِ قَوْمِهَا».(۱)

این را می خواهم عرض کنم، برای اینکه اسلام با نقش اجتماعی زن مخالف نیست.نمونه اش این است که حضرت زهرا علیها السلام آمد خطبه خواند، صحبت کرد، دفاع کرد، اما نحوهٔ حضورش را در جامعه ببینید. خانم محترم می تواند دانشگاه برود، دبیرستان برود، تحصیل کند، پزشک، شاعر، سخنران شود، اما ملاحظهٔ جوانب و مسایل و ویژگی هایی را که یک زن مسلمان باید رعایت کند در نظر بگیرد.

بهترین الگوی ما که امام معصوم علیه السلام است، می فرماید: الگوی من مادرم حضرت زهرا علیها السلام است.(۲) شخصیتی که امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت به وجودش افتخار می کنند.

ص: ۱۴۱۲۱

۱- (۲). بحارالانوار، ج ۲۹، ص۲۱۶؛ احتجاج، ج ۱، ص ۹۷.

۲- (۳). بحارالانوار، ج۵۳، ص۱۷۸ (قال الامام المهدی).

فدک، بهانه بود

حال حضرت زهرا علیها السلام می خواهد بلند شود و مسجد بیاید، بحث فدك هم وجود دارد. می تواند بگوید حق من را بدهید؛ اما نه، فدك بهانه است. به همین جهت شروع کرد به خواندن خطبهٔ مفصلی راجع به آثار اعمال، چقدر کارشناسانه است! توصیه می کنم عزیزان این بیست مورد راجع به آثار اعمال را در این خطبه ببینید. به طور ریز و دقیق وارد شده است که ایمان چه اثری دارد، نماز چه اثری دارد، جهاد چه اثری دارد و اینها را یکی یکی بر شمرده است.

آثاری را که حضرت زهرا برای اعمال دینی برشمرده طبق بررسی یکی از عزیزان بیست مورد از این نکات با آیات قرآن منطبق بوده و حضرت در واقع از قرآن برداشت کرده است.

دوری از قرآن، عامل بدبختی است

عزیزان! کنار حرم کریمهٔ اهل بیت به این مطلب خوب گوش کنید! حضرت فرمود:چرا قرآن را کنار گذاشته اید «أَنَّى تُؤْفَكُونَ»؛ چرا از قرآن روی گردانیده اید؟ «كِتَابُ اللهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ»؛ قرآن را داور قرار بدهید و ببینید که چه می گوید. اگر داور را قرآن قرار دهیم آیا اجازهٔ اذیت به اهل بیت پیغمبر را به خود می دهید؟ آیا اجازهٔ آزار مؤمنین را به خود می دهید؟ آیا اجازهٔ غصب حق دیگران را به خود می دهید؟

ویژگی های قرآن

چقدر زیبا حضرت زهرا قرآن را معرفی می کند من اول معرفی ایشان را بیان کنم بعد سراغ خطبه خواهم رفت. حضرت فرمود: قرآن چند ویژگی دارد:

۱. قرآن شفاف است

ص: ۱۴۱۲۲

«أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ»؛ قرآن مقاصدش آشکار است. وقتی کسی به اویس گفت – در نقل دیگری داریم به بهلول گفته شد – که آیا من اهل بهشتم یا اهل جهنم؟ وی گفت: قرآن را باز کن، و ببین! می فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِی نَعِیمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ»(۱)؛ ابرار به بهشت و فجّار به جهنّم می روند. حالا ببین تو جزء ابراری یا جزء فُجّار.

بنابراین قرآن خیلی آشکار است اگر می خواهید ببینید که اهل بهشت هستید یا نه؟ سورهٔ معارج را باز کنید، خواهید دید که هشت – نُه صفت آنجا شمرده شده است. بعد می فرماید: کسانی که این ویژگی ها را داشته باشند «فی جَنّاتٍ مُکْرَمُونَ»؛ با سلام و صلوات و با کرامت به بهشت می روند.(۲)به قول یکی از مراجع (ره) می گفت: من گاهی قرآن را باز می کنم سورهٔ مؤمنون و معارج را می بینم و می سنجم که چند تا از این صفات و ویژگی ها در من وجود دارد. «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِینَ هُمْ فِی صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»(۳)می بینم که در نماز خشوع دارم یا ندارم؟ به عهدم عمل می کنم یا نمی کنم؟ در بعضی از جلسات گفته ام که شما سورهٔ مبارکهٔ اسراء را باز کنید آیات ۳۹ – ۲۳ را بخوانید.این ۱۸ آیه منشور قرآن است. اگر کسی بخواهد عصارهٔ آیات قرآن را یک جا بیابد باید سراغ این هجده آیه برود.

این آیات را یک بار مرور کنید، ببینید که چه قدر زیبا ۱۴ ویژگی را بیان کرده است. بعد از این آیات هجده گانه که گفته شد قرآن می فرماید: مردم! اگر دنبال حکمت هستید و می خواهید مثل لقمان و داود حکیم باشید؟(۴)«ذَلِکَ مِمَّا أَوْحَی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَةِ» این ۱۴ ویژگی را کسب کنید. اگر کسب کردید حکیم می شوید. در روایت آمده که حکیم به نبوّت و عصمت نزدیک است.

۱- (۴). انفطار، ۱۳ – ۱۴.

۲- (۵). معارج، ۳۵.

۳- (۶). مؤمنون، ۱ و ۲.

۴- (۷). اسراء، ۳۹.

آیت الله سبحانی اسم تفسیرش را «منشور جاوید» گذاشته است ایشان در جلد اول این تفسیر چند عنوان از این نمونه ها را آورده است. مواردی که قرآن تابلو و الگو می دهد در سورهٔ اسراء یک جا همین ۱۴ صفت آمده است. جای دیگری که الگودهی می کند آیات۱۵۲ – ۱۵۱ سورهٔ انعام است که ۱۰ صفت را برای ما بر می شمارد. در سورهٔ فرقان ۱۲ ویژگی را بر می شمارد. سورهٔ معراج و مؤمنون معیارهای مهمی را برای رفتار و آزمون انسان ارائه داده اند. درست است که گاهی اوقات قرآن مطالب را ریز کرده، ولی برخی از اوقات در یک جا جمع کرده است یکی از آن جاها سورهٔ اسراء است. همین طور در سورهٔ فرقان، مؤمنون و معارج نکاتی را جمع کرده است.

تدبر در قرآن

وجود مقدس امام رضا علیه السلام فرمودند: من سه روز یک ختم قرآن می کنم.آقا! کسی که وارد باشد سی جزء را می تواند در ۷ الی ۸ ساعت ختم کند. حبیب بن مظاهر در یک شب قرآن را ختم می کرد. کسی که تسلط داشته باشد یک جزء از قرآن را در ۲۰ الی۱۵ دقیقه می خواند. گفت: آقا چرا سه روز یک ختم قرآن می کنید؟ امام رضا علیه السلام فرمود: برای اینکه در آیاتش تدبّر و تأمّل می کنم. ببینم چقدر با این آیات منطبق هستم.(۱)روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام است که می فرماید: اهتمام شما به اتمام قرآن و سوره های آن نباشد، این طور نباشد که حتماً قرآن را تا آخرش بخوانم «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»(۲)؛ قرآن را با ترتیل بخوانید. امام صادق و امیرالمؤمنین علیه السلام روایت بسیار زیبایی دارند که می فرمایند: اگر قرآن قصه دارد عبرت بگیرید، اگر امر دارد اطاعت کنید، اگر نهی دارد ترک کنید. اگر مَثَلی دارد از آن درس بگیرید، اگر احکامی دارد آن را پیاده و عمل کنید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: قرآن هفت بخش است: اوامر، نواهی، ناسخ، منسوخ، محکم، متشابه، وعده؛ اگر وعدهٔ به بهشت است، و یا ترس از جهنم سفارش شده از آن تأثیر بگیرید.

۱- (۸). المناقب، ج۴، ص ۳۶۰.

۲- (۹). مزمل، ۴.

سفارش مرحوم مجلسی (ره) به فرزندش

بزرگان ما دربارهٔ اهمیت قرآن فراوان توصیه می کردند،

مرحوم مجلسی اول – ملا محمد تقی – وصیت نامه ای برای پسرش «ملا محمد باقر»نوشته است که در آن وصیت نامه آورده است:

پسرم! با توجه به تجربه ای که دارم به تو سفارش می کنم که به سه چیز توجه کن؛ ۱- روزی یک جزء قرآن بخوان؛۲- در آن تأمل کن؛ - نمی گوید هر روز یک بار ختم قرآن کن – ۳- هر روز نامهٔ امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیه السلام(۱)را بخوان. یکی از عزیزان، شرحی بر این نامه نوشته که اسم شرحش را «نخستین رسالهٔ اخلاقی»گذاشته است. مقصودش این است که اولین رسالهٔ اخلاقی که موجود و مکتوب در اسلام است همین نامه است. این نامه را بعد از جنگ صفین امیرالمؤمنین علیه السلام برای امام حسن علیه السلام نوشت.

مجلسی می نویسد: پسرم! روزی یک جزء قرآن بخوان! حالا، زهرای مرضیه علیها السلام را ببینید که چقدر قشنگ قرآن را در مسجد معرفی کرد و گفت: «أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ»؛ قرآن آشکار و همه فهم است».

۲. احکامش روشن است

«أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ» احکام قرآن شفاف و بدون ابهام است.

۳. نشانه هایش روشن است

«أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ» قرآن کریم دارای اعلام و ستون های آشکار و نشانه های روشن و استوار است.

۴. نهی های قرآن معلوم است

«زَوَاجِرُهُ لَائِحَةٌ» نهی های قرآن معلوم است، بدین معنا که چه کارهایی را نباید کرد مثل غیبت، تهمت، دروغ، کم فروشی، احتکار، ربا، همه به صورت واضح بیان شده است.

ص: ۱۴۱۲۵

۱- (۱۰).نامه ۳۱ نهج البلاغه.

۵. امرهای قرآن واضح است

«أَوَامِرُهُ وَاضِحَهٌ» اوامر قرآن نظیر:نماز، روزه، تقوا بسیار واضح بیان شده است.

کنایه حضرت به اهالی سقیفه

بعد حضرت رو کرد به کسانی که در سقیفه بودند، و فرمود: «قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِکُمْ»(۱)؛ مردم! شما قرآن را پشت سر قرار داده اید، اگر به قرآن عمل می کردید حق امیرالمؤمنین علی علیه السلام غصب نمی شد، اگر به قرآن عمل می کردید به خانهٔ زهرا هجوم نمی آوردید، اگر به قرآن عمل می کردید حقی را که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلّم به من داده بود (مزرعه فدک) غصب نمی کردید.

آثار اعمال

حضرت زهرا علیها السلام پس از توصیف قرآن شروع به شمردن آثار اعمال نمود که من به برخی از آنها اشاره می کنم. کاش این ۲۰ مورد را می شد تابلو کرد! چه خوب است در ایام فاطمیه و عاشورا بعضی از تابلوها، پلاکاردها و پرچم ها مشتمل باشد بر سخنان این شخصیت ها، و در میان تکایا، خیابان ها و هیئت ها نصب گردد، تا هر کس نگاه می کند این سخنان در ذهنش نقش ببندد. در این ایام فاطمیهٔ اول و دوم نیز می توان تابلوی زیبایی از این کلمات حضرت زهرا را نوشت به این مضمون که زنان و مردان! حضرت زهرا راجع به نماز، زکات، جهاد، قرآن، ایمان چنین فرموده است.

ما نباید فقط در نمایش دادن مصیبت اهل بیت علیهم السلام توقف کنیم، مصیبت فقط باید نمک آش مجالس باشد. جای نمک و آش هم نباید عوض گردد، به میزانی که جلسه متأثر باشد و مردم یاد رنج های اهل حقیقت بیفتند، اما باید دستورات و راه های زندگی آن بزرگواران را در میان بگذاریم و به مردم معرفی کنیم.

ص: ۱۴۱۲۶

۱- (۱۱).بحارالانوار، ج۲۹، ص ۲۲۳؛ احتجاج، ج۱، ص ۱۰۰.

حضرت فرمود: «فَجَعَلَ اللهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكَمْ مِنَ الشِّرْكِ»(۱)هر چیزی اثری، هر کُنشی واکُنشی و هر عملی عکس العملی دارد. تأثیر و تأثُّر، خاصیت اشیاء جهان است؛ اما اثر ایمان چیست؟ اثر ایمان تطهیر است. بدین معنی که کافِر نجس است اما وقتی به خدا ایمان آورد پاک می شود، قلبش از معصیت و وجودش از آلودگی پاک می گردد.

«فَجَعَلَ اللهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ»خداوند تبارک و تعالی ایمان را عامل پاکیزگی از شرک قرار داد. برادران عزیز! خواهران گرامی!اگر کسی ذائقه اش سالم باشد نزدش ایمان محبوب است، اگر ذائقه اش سالم باشد گناه پیشش مذموم و ناپسند است. سورهٔ حجرات را ببینید که می فرماید: «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ»(۲)

تنها آدم سالم می تواند بفهمد که شکر شیرین، سرکه ترش، و زهر نیز تلخ است.گاهی دیده شده است که به کسی شیرینی می دهید اما او می گوید: شیرین نیست، غذای خوش بو می دهید می گوید: بوی خوش ندارد. چرا این طوری است؟ چون مریض است. اگر کسی گناه را دوست داشت و لذت برد و جرأت بر ارتکاب گناه پیدا کرد و گفت: از معصیت خوشم می آید، از عبادت بدم می آید، معلوم می شود او مریض شده است.

داستان

جوانی پیش پیغمبر اکرم آمد، از آنجا که جوان است و غریزه و شهوت دارد و شهوتش طغیان کرده، گفت: یا رسول الله! إنی اُحِبُّ الزِّنا، من زنا و فحشا را دوست دارم؟! ببینید! حالا این دیگر ذائقه اش مریض شده است نمی گوید آمده ام ازدواج کنم.

ص: ۱۴۱۲۷

۱- (۱۲).بحارالانوار، ج۲۹، ص ۲۲۳؛ احتجاج، ج۱، ص ۱۰۰.

۲- (۱۳).حجرات، ۷.

درست است که انسان غریزه دارد؛ اما باید به شـکل صحیح رفع گردد. چرا این قدر اسلام بر سنت ازدواج تأکید دارد؟ آماری که در تهران دیـدم در یک سال از ۱۸۰۰۰ ازدواج ۱۰۰۰۰ آنها به دادگاه مراجعه داشـته اند. کارشناسی می گفت: خیلی از این موارد نتیجهٔ دوستی های ناپسند قبل از ازدواج بوده است. رابطه ها و رفت و آمدهای نامشروع باعث این آشنایی ها شده است.

دخـتری که دوست پسر دارد، و پسـری که دوست دختر دارد اگر هفته ای پنـج تـا ده سـاعت در خوشـی بسـر ببرنـد وقتی بعد ازدواج کرد و خواست همهٔ هفته را زیر یک سقف باشد با وجود بیماری ها، ناملایمات، سختی ها و تندی ها، طبیعی است که مزه ها و شـیرینی هایی که قبل از ازدواج چشـیده در ذهنش تـداعی می کنـد، و همسـرش پیش او بـد جلوه می کنـد، دائم آن دختر را به رخ همسرش می کشد، دائم به یاد گذشته می افتد، لذا افرادی که روابط نادرست پیش از ازدواج دارند، وقتی وارد زندگی زناشویی می شوند، ذهنیت پیشین برایشان تداعی می شود، لذا از این خانم یا از این آقا دل زده می شود.

چرا اسلام اینقدر مخصوصاً روی دخترها تأکید دارد؟! بگذارید دختر در خانهٔ شوهر با الفبای مسایل مردانه و زندگی زناشویی آشـنا شود. اینها نکات مهمی است. جوان آمـده می گوید: یا رسول الله! من از زنا خوشم می آید، دنبال خاموش کردن اطفای غریزه اش از راه ازدواج نیست.

افرادی هم می امدنـد خدمت پیامبر که ما زن می خواهیم، حتی برخی از خانم ها و دختران می آمدند که ما شوهر می خواهیم و صـریحاً می گفتنـد. اما این جوان آمـده دنبال فحشا! حضـرت دست مبارکش را به طرف سـینهٔ او آورد و جمله ای فرمود که خیلی زیبـاست، دعـا کردنـد: «اللّهُمَّ طَهِّر قَلْبَهُ وَ وَاغْفِرْ ذنْبَهُ وَ حَسِّنْ فَرْجَهُ». سه چیز برایش از خـدا خـواست؛ ۱- خدایا! قلب این جـوان را پـاکیزه کن؛ یعنی قلب او مریض و آلوده شـده. ۲- خـدایا! گناهش را ببخش، از اینکه می گویـد: من زنا را دوسـت دارم؛ ۳- خدایا! قوای جنسـی این جوان را توفیق بده تا او بتواند خودش را کنترل کند. جوان کناری نشست و گفت: «یا رسول الله، انّی لأُقبِضُ الزِّنا»(۱)؛ من از زنا بـدم می آیـد دیگر از فحشا بـدم می آیـد. پیامبر پزشك است «طَبِیبٌ دَوَّارٌ بِطِبِّه»(۲)با یک دعای پیامبر طرف سالم شد.

ص: ۱۴۱۲۸

۱- (۱۴).منتهی الامال، ص ۳۶ – ۳۷.

۲- (۱۵).بحارالانوار، ج۳۴، ص ۲۳۹.

«حَبَّبَ إِلَيْكَمُ الْإِيمَـانَ وَزَيَّنَهُ فِی قُلُوبِکَمْ»(۱).حالا حضرت زهرا علیها السلام در این خطبه می فرماید: ایمان تطهیر می کند، چه طور آب، نجاست را پاک می کند، چه طور وضو انسان را از حَـدَث پاک می کند، چه طور زکات مال را پاک می کند، همان گونه ایمان هم باعث می شود تا شرک از زندگی انسان رخت بر بندد. این بیان زهرای مرضیه علیها السلام برگرفته از مبانی قرآن است: «یَا بُنَیَّ لَا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ».(۲)

جوان های عزیز، برادران و خواهران محترم! کاری کنید که ذائقه هایتان سالم گردد. خداوند نماز را برای شکستن کبر و غرور قرار داده است «وَ الصَّلاهَ تَنْزِیهاً لَکُمْ عَنِ الْکِبْرِ»(۳)همین جمله را اگر انسان خوب توجه کند، برای زندگی اش کافی است.

نماز غرور و کبر آدم را می کشد، وقتی انسان خم می شود و بالاترین عضو بدن را که پیشانی است به پست ترین چیز یعنی خاک می گذارد و در حال سجده می گوید: «سُبحانَ رَبِّیَ الاعلی»با این حالت کبر را می شکند؛ لذا گاهی دیده می شود که کبر و غرور در آدم های بی نماز بیشتر است، نخوت در آنها بیشتر است. بنابراین نماز باعث می شود کبر در انسان از بین برود.

از معصوم علیه السلام نقل شده اینکه خداوند می فرماید: «فَوَیْلٌ لِّلْمُصَلِّینَ»(۴)؛ وای بر نمازگزاران، نمی گوید وای بر بی نمازان.وای بر کدام نمازگذار؟ امام می فرمایند: وای بر نمازگذاری که نمازش را از اول وقت به تأخیر اندازند. مرحوم علّامه طباطبایی (ره) از استادش «سیدعلی آقا قاضی»(قَدَّسَ اللهُ نَفْسَهُ الزَّکیّه)(۵)نقل می کند که فرمودند: اگر کسی مرتب نماز اول وقت را خواند و به مقامات عالی نرسید، مرا لعن کند! راه این است. «وَ الصَّلاهَ تَنْزِیهاً لَکُمْ عَنِ الْکِبْرِ»بنابراین زهرای مرضیه آثار ایمان، جهاد، عدالت و آثار مربوط به اعمال نیک را بیان کرده است به همین میزان اکتفا کنیم.

ص: ۱۴۱۲۹

۱- (۱۶).حجرات، ۷.

۲- (۱۷).لقمان،۱۳.

۳- (۱۸).بحارالانوار، ج۲۹، ص ۲۲۳، احتجاج، ج۱، ص ۱۰۰.

۴- (۱۹).ماعون، ۴.

۵- (۲۰).مرحوم آقای قاضی از بزرگ عارفانی است که بیشترین تأثیر معنوی را با تربیت شاگردان مبرز خود در این عصر داشته است.

چکیده سخن

خلاصه این شد که خطبهٔ حضرت زهرا علیها السلام به نام «خطبهٔ فدکیه»در منابع معتبر ذکر شده است. این خطبه عدهٔ زیادی را مثل عبدالمنعم حسن را شیعه و تحت تأثیر قرار داده است. این خطبه مبیّن حجاب، حیا، عفاف و بسیاری دیگر از آموزه های دینی است. زهرای مرضیه هنگام رفتن به مسجد برای ایراد خطبه، روسری بلند و لباس بلند یعنی «جلباب»بر تن کرد و در میان زن های مهاجر، انصار و اقوام در مسجد حضور یافت. خطبه ای ایراد کرد که فراتر از موضوع دفاع از فدک است. در آن آثار ایمان، آثار نماز، جایگاه قرآن و...را بیان فرموده است.

ان شاءالله بحث قرآنی را بنا دارم روزهای بعد ارائه کنم. سعی دارم هر روز یکی دو آیه از استشهادات حضرت را برای شما بخوانم و بگویم که چرا حضرت به آن استناد کرده و به چه دلیل این آیه را در این قسمت از خطبه آورده است.

روضهٔ حضرت زهرا (علیهاسلام)

السّلامُ عَلَیکَ یَا بَقیَّهَ الله یَا حُجَّهَ اللهِ عَلَی خَلْقِه

دعای فرج ولی عصر را می خوانیم. در روایت دارد، عصر و نزدیک غروب جمعه که می شد پیامبر اکرم اهل خانه را جمع می کرد، دعا می نمود و می فرمود: ساعتی در غروب جمعه است که ساعت اجابت دعاست؛ لذا حضرت مقید بود هر جمعه اهل خانه اش را جمع و زیر آسمان دعا کند. ما هم از همین جا با قرائت دعای سلامتی امام زمان (ارواحُنا لَهُ الفِداء)دو سه جمله ذکر مصیبت از مادر بزرگوارش زهرای مرضیه علیها السلام می خوانیم.

ص: ۱۴۱۳۰

«أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد،

أَللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فِی هذِهِ السّاعَهِ وَ فِی کُلِّ ساعَهٍ وَلِیّاً وَ حافِظاً، وَ قائِداً وَ ناصِراً، وَ دَلیلاً وَ عَیْناً، حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً، وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً»

سحرخیز مدینه کی می آیی الا ای بی قرینه کی می آیی

یابن الحسن!

عزیزم مادرت چشم انتظار است دوای درد سینه کی می آیی

****

مادرا می آیم و حق تو احیا می کنم دشمنانت را یکایک خوار و رسوا می کنم

روضهٔ جانسوز می خوانم کنار قبر تو چشم عشاق تو را از اشک دریا می کنم

امیرالمؤمنین می فرماید: شبی که پیغمبر را غسل دادم، او را در پیراهن خودش غسل دادم، بعد از آن که پیامبر را به خاک سپردم این پیراهن را پیش خودم نگه داشتم، پیراهنی که رسول الله با آن نماز شب خوانده و عبادت کرده متبرک است. بر تن اولین شخصیت جهان خلقت بوده است.

حضرت می گوید: اما خیلی توجه داشتم که فاطمه این پیراهن را نبیند. فاطمه یکی از این روزها امیرالمؤمنین را صدا زد، علی جان! خواسته و خواهشی دارم.

فاطمه جان! تو چه وقت از علی چیزی خواستی که علی توانسته باشد و انجام نداده باشد. علامه مجلسی در جلد ۴۳ بحارالانوار این جریان را نقل کرده است. عرضه داشت: یا اباالحسن! می شود پیراهنی را که بابایم را در آن غسل دادی برایم بیاوری. تا یک بار دیگر بوی بابایم را استشمام کنم. یک بار دیگر به یاد بابام اشک بریزم. امیرالمؤمنین پیراهن را آوردند، تعبیر این است: همین که پیراهن را به زهرای مرضیه داد بی بی علیها السلام پیراهن بابا را روی چشمان و صورتش گذاشت «وَ غُشِیَ عَلَیها».(۱)طاقت نیاورد که بوی پیراهن بابا را استشمام کند.

ص: ۱۴۱۳۱

۱- (۲۱).بحار، ج۴۳، ص ۱۵۷.

یا فاطمه! پیراهن بابا را همین که دیدی بی هوش شدی، اما نبودی کربلا ببینی دختر ابا عبدالله نه تنها لباس بابا، بلکه بدن بابا را روی دست عمه دید. خودش را روی بدن انداخت: «عَمَّتی هذا نَعشُ مَن»؟!

«وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ.»(۱)

بررسی آموزه های تفسیری خطبه فدکیه(۳)

بررسی آموزه های تفسیری خطبه فدکیه (۳)

قَالَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالَی: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ(۲)

ص: ۱۴۱۰۵

۱- (۲۲).شعراء،۲۲۷.

۲- (۱).آل عمران،۱۰۲.

مقدمه

قرار است مباحثی را دربارهٔ خطبه فدکیه ارائه کنم.

حضرت به بیش از ۲۰ آیه از قرآن را در این خطبه استشهاد کرده است. این خطبه به بهانهٔ سرزمین فدك ایراد شده است که در قدیمی ترین منابع ما مثل «بِلاغَاتُ النِّسَاء»(۱) و «شافی»اثر سید مرتضی آورده شده است. حضرت در هاله ای از حجاب «لَاثَتْ خِمَارَهَا وَ أَقْبَلَتْ فِي لُمَةٍ مِنْ حَفَدَتِهَا وَ نِسَاءِ قَوْمِها»(۲) به مسجد آمد و این خطبه را در دفاع از ولایت الله ایراد فرمود.

انحصاری بودن خطبه فدکیه

یک وقتی خدمت آیت الله صافی بودم، ایشان فرمودند: این خطبه منحصر به فرد و از انحصارات فاطمه زهرا علیها السلام است و کسی غیر از او نمی توانست آن را ایراد کند.

به امیرالمؤمنین اجازهٔ دفاع نمی دادند؛ چون طرف نزاع بود و دیگران مثل سلمان، مقداد، ابوذر و هر کس دیگری که می خواست دفاع کند، جلویش را میگرفتند و نمیگذاشتند صحبت کند؛ اما پیغمبر فاطمه زهرا رابه قدری احترام کرده بود که دیگر کسی نمی توانست عظمت او را انکار کند. حضرت علیه السلام با این جایگاهی که در جامعه داشت، وظیفهٔ خود می دانست از حق مظلوم (غصب حکومت) دفاع کند و به نحو احسن نیز دفاع کرد.

ملاک قرار دادن قرآن

از جمله مطالبی که مورد غفلت واقع شده مباحث تفسیری این خطبه است. آیاتی را که حضرت انتخاب کرده و دربارهٔ آن صحبت نموده بی دلیل نبوده است چنان که امام حسین علیه السلام وقتی نصف شب از مدینه بیرون می آید آیهٔ «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ»(۳)را میخواند، وقتی به مکه میرسد آیه«وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاء مَدْيَنَ» (۴) را قرائت می کند، وقتی یارانش می خواهند خداحافظی کنند و وقتی که حضرت بالای سر شهداء قرار می گیرد آیاتی نظیر: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ»(۵)را میخواند، وقتی پسر جوانش به میدان می رود آیهٔ «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ»(۶) را قرائت می کند، وقتی سرش بالای نیزه قرار میگیرد این آیه را قرائت می کند: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا».(۷)

ص: ۱۴۱۰۶

۱- (۲).این کتاب در قرن سوم توسط ابن طیفور نوشته شده است.

۲- (۳).بحارالانوار، ج۲۹، ص ۲۱۶؛ احتجاج، ج۱، ص ۹۷.

۳- (۴).قصص، ۲۱.

۴- (۵).قصص، ۲۲.

۵- (۶).احزاب،۲۳.

۶- (۷).آل عمران،۳۳.

۷- (۸).کهف، ۹.

نکتهٔ قابل توجه این است که این آیات گزینش و از روی قصد خاص بیان شده است. اصولاً ائمهٔ ما در مواجهه با حادثه ای که با موقعیت شان ارتباط داشت، آیه ای را قرائت می کردند و دربارهٔ آن سخنانی ایراد میفرمودند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه هایش نزدیک به ۱۴۰ آیه از قرآن را قرائت نموده و هر یک از این آیات را به مناسبتی ذکر کرده است. از آنجا که زهرای مرضیه علیها السلام شارح و مفسر قرآن است بیش از ۲۰ آیه را در خطبهٔ فدکیه اش گنجانده است. ناگفته نماند که سنت و سیرهٔ آن حضرت به نظر شیعه مثل سنت پیغمبر دارای اعتبار و ارزش است.

اولین مطلبی که زهرای مرضیه علیها السلام بیان فرمود این بود که: «کِتَابُ اللهِ بَیْنَ أَظْهُرِکُمْ»؛ قرآن جلوی چشم ماست، بدون ملاحظه بیاید قرآن را حَکَم قرار دهیم «زَوَاجِرُهُ لائِحَهٌ، وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَهٌ» امر قرآن روشن و نهی آن آشکار است، مطالب قرآن مشخص است، «أَنَّی تُؤْفَکُونَ»(۱)بیایید طبق قرآن با هم سخن بگوییم و آن را ملاک قرار دهیم.

تفسیر آیه ۱۰۲ سوره آل عمران

شایان توجه است که مستقلاً ده – دوازده شرح دربارهٔ آیات خطبه فدکیه نوشته شده است. در ابتدا آیاتی را که حضرت خوانده برای شما عرض می کنم و بعد یکی یکی آنها را معنی و تفسیر خواهم نمود.

اولین آیه ای که حضرت سخن خود را به او استناد کرد آیهٔ ۱۱۲ سورهٔ آل عمران بود که متن آیه این است: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ».(۲) عزیزان من! این آیه دو پیام محکم دارد. اگر کسی به این دو پیام دقت کند و در زندگی اش پیاده نماید، بسیاری از مشکلاتش حل خواهد شد و در مسیر و جادهٔ زندگی راحت خواهد بود.

ص: ۱۴۱۰۷

۱- (۹).بحارالانوار، ج۲۹، ص ۲۲۳؛ احتجاج، ج۱، ص ۱۰۰.

۲- (۱۰).آل عمران،۱۰۲.

پیام های آیه:

پیام اول: نهایت تقوا

اولین پیام آیه این است: مردم! تقوا داشته باشید! «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ» نهایت و آخر تقوا و بالاترین مرحلهٔ تقوا را داشته باشید! «حَقَّ تُقاتِهِ». ما در قرآن «إِتَّقُوا الله»زیاد داریم، ولی «حَقَّ تُقاتِهِ» همه جا نداریم، تنها در همین آیه آمده است.

تمثال زندگی و گذران عمر

زندگی مثل جاده است، شما وقتی تهران و یا شمال و یا مشهد می روید، مسیر راه گاهی صاف است مثل اتوبان قم – تهران؛ گاهی سربالا است مثل جادهٔ چالوس؛ گاهی سرپایین است مثل جادههایی که در درهّ هایی رو به پایین وجود دارد.

جاده گاهی دارای دست اندازهای بزرگی است که سرعت را بایستی در آن کم کنید، تا بتوانید درست از آن عبور کنید. گاهی سرعت گیرها را شهرداری درست کرده تا ماشینها آهسته بروند، به خاطر مدرسه، کارخانه و افراد زیادی که در این مسیرها رفت و آمد دارند. گاهی هم دستاندازها غیر طبیعی است، به خاطر خرابی جاده ها دست انداز درست شده است. به وجوه چهارگانه مثال توجه کنید تا مطلبی را که ارائه می کنم درست متوجه شوید.

ما در این دنیا گویا در جاده ای در حال حرکت هستیم.روزی به دنیا آمده ایم و روزی هم از آن خواهیم رفت. بنابراین صحنهٔ دنیا محل عبور و مرور است. حال یکی، این جاده را پنجاه سال می رود و دیگری چهل سال و کسی نیز هشتاد سال. یکی اول جاده است، یکی وسط جاده و دیگری نیز آخر جاده قرار دارد و فرق نمیکند همه مسافرند.

ص: ۱۴۱۰۸

در حالی که همه سوار بر ماشین دنیا هستیم و از جادهٔ زندگی می رویم؛ اما اینکه سراشیبی آن کجا و سرپایینی آن کجاست، آیا جاده مستقیم و دارای آسفالت و اتوبان است یا نه، و اینکه دستاندازهایش در کجا واقع شده است؟ اینها را بایستی بدانیم و چگونگی رانندگی در وضعیت های مختلف آن را نیز باید به درستی درک کنیم. اما در این چهار حالتی که گفته شد چه باید کرد؟!

۱. وضع عادی زندگی؛

اگر کسی سالم بود و مریضی ندیده بود، پول، خانه و سلامتی داشت؛ البته این سلامتی بیشتر در نوجوانی و جوانی است. لذا این بخش از جاده قسمت صاف و وضع نرمال زندگی را شکل می دهد. عزیزان! از شما سؤال میکنم: در جادهٔ صاف مثل اتوبان چه خطری آدمی را تهدید می کند؟ غالباً خواهید گفت که در اتوبان بیشترین خطر از ناحیهٔ خوابی است که بر آدمی غلبه می کند.

همین طور در عافیت و سلامتی نیز آدمی را زود خواب می گیرد لذا در حدیث شریف است که «النَّاسُ نِيَامٌ»(۱)؛ مردم خوابند. لذا پیام های دینی بیشتر حاوی این نکته است که جوان! سُکر جوانی تو را نگیرد، ثروتمند! سکر و مستی مال تو را نگیرد.

بنابراین خطر خواب، آدمی را در جادهٔ صاف تهدید می کند. گاهی این خطر خیلی بیشتر از خطرهایی است که دامن گیر آدمی در دست اندازها و مشکلات می شود. لذا در فضای آرام و عافیت و جادههای صاف زندگی لازم است کسی کنارت باشد و با تو حرف بزند تا خوابت نبرد.

ص: ۱۴۱۰۹

۱- (۱۱).قال ابو عبدالله علیه السلام: قَالَ الْمُنْجِيَاتُ إِطْعَامُ الطَّعَامِ وَ إِفْشَاءُ السَّلامِ وَ الصَّلاةُ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ (کافی، ج۴، ص ۵۱)

بـدین جهت، جوانها و کسانی که دارای مال و مکنت هسـتند بیش از دیگران به موعظه نیاز دارند. به رفیق خوب، پدر و مادر، قرآن و مسـجد بیشتر نیاز دارنـد، اینها همان رفیق هایی هسـتند که نمی گذارنـد خواب بر انسان غلبه کنـد. «زهیر بن قین»را در جادۀ صاف می خواست خوابش ببرد، زنش او را بیـدار کرد. گفت: بلند شو این امام حسـین علیه السـلام است. کجا داری می روی؟ می خواهی به سمت حجاز بروی در حالی که حسین دارد به سمت عراق می رود؟

ما همانگونه که در زندگی جاده های صاف داریم، خیابان های سربالایی و سرپایینی و دستانداز نیز داریم. همانگونه که ما در جاده های سربالایی و سرپایینی (مشکلات زندگی)ممکن است سقوط کنیم، در عافیت ها و جاده های صاف نیز ممکن است بر اثر خواب و غفلت به نرده بزنیم و تصادف کنیم.

کسـی که در جـادۀ صاف حرکت می کنـد اگر رفیق بـد داشـته باشـد و مرتب بگویـد برویم پای فلان فیلم خراب، قمار، گناه، شراب و زنا، وای به حال کسی که رفیق خراب نصیبش شود. رفیقی که از خودش بدتر باشد، آن وقت است که در روز قیامت خواهد گفت: «یَا وَیْلَتَی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیلًا»،(۱) ای کاش فلانی رفیقم نبود.

در زمان پیامبر «عقبه»آمد مسـلمان شد، اما رفیقش «اُبَی»گفت:چرا مسـلمان شدی، و دوباره او را به سمت کفر و شرک کشاند. پس از مـدتی پیش پیغمبر آمـد و اظهار کفر کرد و کافر شـد.(۲) بعضـی ها گفته انـد آیه ای که گفته شـد در رابطه با او نازل شـده است که ادامه اش این است: «یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا»(۳)، کـاش یک آدم بیـدار کنارم می نشـست! چگونه پیغمبری را که متّبه، منـذر و بیـدارگر است نمی-توانی درک کنی؟ پیغمبر متـذکر، بیدارگر و معلم است، و مدام به ما آگاهی می دهد.

ص: ۱۴۱۱۰

۱- (۱۲).فرقان،۲۸.

۲- (۱۳).تفسیر نمونه، ج۱۵، ص ۶۸.

۳- (۱۴).فرقان،۲۷.

بنابراین عزیزان! تقوا در جاده صاف با چه چیزی حاصل می شود؟ بیائیم قدر عافیت را بدانیم، به اینکه به نرده نزنیم «إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَى * أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى»،(۱) آدم ثروتمند طغیان میکند، آدم سالم دچار غفلت می شود. خطر جادهٔ صاف غفلت، سُکر، مستی و خواب است.

۲. سربالایی ها؛

جاده گاهی سربالایی است، انسان در سربالایی ها باید به ماشین دندهٔ کمکی اضافه کند و یک خورده سنگین تر حرکت کند. مواظب باشد به عقب برنگردد، رانندهٔ ماهر کسی است که در سربالایی ماشین را نگه دارد. گفتیم که زندگی نیز سربالایی دارد. عبادت، دشوار است. بیچاره ساعت یک و نیم شب خوابیده باید ساعت چهار و نیم برای نماز صبح بیدار شود.

نماز صبح همان سربالایی است. چطور جوان از این رختخواب بلند شود، روزه سربالایی است، آن هم در شهریور که روز، هفده- هجده ساعت طول می کشد، گاهی وقتی ماه رمضان میشود، زخم معده ها عود می کند. در طول سال بدن طرف سالم است، اما در ماه رمضان زخم معده پیدا می شود.

شخصی آمده بود و می گفت: نمی توانم روزه بگیرم گرسنه ام می شود. گفتم: ما هم گرسنه میشویم، گرسنه شدن مجوز روزه خواری نیست.گفت: تشنه میشوم، دلم ضعف میرود. برادر من! روزه اصلاً مال دل ضعف رفتن است.

اینها سربالایی هاست، خمس چقدر سخت است، شخصی صد میلیون زمین فروخته، باید بیست میلیونش را خمس بدهد و این خیلی مشکل است. به همین جهت از دادن خمس فرار میکند. مکه که میخواهد برود حساب میکند کارخانه، ماشین، لباس...، یک دفعه می بیند پنجاه- صد میلیون را باید پاک کند. با خودش می گوید: من که نمی توانم پنج هزار تومان به حقوق یک کارگر اضافه کنم و زورم می آید، حالا چگونه پنجاه میلیون خمس بدهم؟! این همه زمین را با زحمت آبیاری کرده ام، حالا که گندم به دست آمده، بیایم زکات بدهم!

ص: ۱۴۱۱۱

۱- (۱۵).علق، ۷ — ۶.

لـذا در سـربالایی هـا آدم مـاهر بایـد دنبال کمک بگردد؛ یعنی اگر اتوبوسـی جلویش هست، خیلی نزدیک نشود، زیرا ممکن است اتوبوس جلویی برگردد، فاصله را باید رعایت کند و کلاج و دنده اش را کنترل کند تا برنگردد.در سربالایی ماشین خطر برگشت دارد، خدا در قرآن کمک کرده و می فرماید: آدم! ربا نگیر! برای اینکه مالت زیاد شود صدقه بده.

من معتقدم در این خطبهٔ حضـرت زهرا، بیست دندهٔ کمکی برای ما معرفی شده و می فرماید: «فَجَعَلَ اللهُ الْإِیمَانَ تَطْهِیراً لَکُمْ مِنَ الشِّرْکِ، وَ الصَّلاـهَ تَنْزِیهـاً لَکُمْ عَنِ الْکِبْرِ»؛ نمـاز بخوان تا تکبرت از بین برود. «وَ الزَّکَاهَ تَزْکِیَهً لِلنَّفْسِ، وَ نَمَاءً فِی الرِّزْقِ»؛ زکات بده تا روزی ات زیاد شود. «وَالصِّیَامَ تَثْبِیتاً لِلْإِخْلاصِ»(۱)؛ روزه بگیر تا اخلاصت زیاد گردد.

خـدا در قرآن هم به ما دنـدهٔ کمکی می دهـد. آقا! بهشت داریم، حورالعین داریم. هر کسـی را با یک وسـیله می شود جـذب کرد. یکی می گوید: مرا همان بهشت بس است، دیگری میگوید مرا کاخ و قصـر بس است. ولی خداوند می فرماید: «رِضْوانٌ مِنَ اللهِ أَکْبَرُ»؛ رضوان داریم که بسـیار بزرگ است.«لَـا یَسْـمَعُونَ فِیهَـا لَغْوًا وَلَـا تَأْثِیمًا»،(۲)«بَلْ عِبَادٌ مُکْرَمُونَ»(۳) خداونـد با این آیات، فرجه هایی را معرفی مینماید و در پی آن به ما کمک می کند.

سربالایی های زنـدگی واجبات است، اینکه گفته انـد: دنیا، زندان مؤمن است، درست است؛ زیرا کافر در آن راحت است، هر کار که دلش خواست می کند. ولی شـما وقتی می خواهید نگاه کنید دین می گوید: نگاه نکن! می خواهی برخی از نوشیدنی ها و خوردنی ها را بخوری می گوید: نخور! می خواهی بخوابی، می–فرماید:بلند شو نماز بخوان!

ص: ۱۴۱۱۲

۱– (۱۶).بحارالانوار، ج۲۹، ص ۲۲۳؛ احتجاج، ج۱، ص ۹۷.

۲– (۱۷).واقعه،۲۵.

۳– (۱۸).انبیاء،۲۶.

۳–سراشیبی ها:

در سراشیبی ها گفته می شود مواظب باشید که خطر دارد، میگویند با دندهٔ سنگین راه بروید. کسی که در سراشیبی دنده را خلاص کند خیلی ناشی است. زیرا خلاص کردن دندهٔ ماشین در سرازیری مساوی است با پایین درّه رفتن. اما سراشیبی زندگی کجاست؟

زمانی که عصبانی می شوید رو به سراشیبی قرار گرفته اید. اگر ترمز را رها کنی فحش، اختلاف، درگیری و قتل نتیجهٔ مستقیم آن خواهد بود.

در روزنامه ای نوشته شده بود که خانمی بالای پشت بام ۱۴ طبقه ای می رود تا خودش، و بچه های ده ساله و هفده ماهه اش را پایین پرت کند. بچهٔ ده ساله از دستش فرار کرده بود؛ اما بچهٔ خردسالش از دنیا رفته است. چقدر در روزنامه ها گزارش داده می شود که آدمی سوزانده شده و یا مُثله شده است و یا کسی به دست بستگانش قطعه قطعه شده است. بنابراین، سراشیبی زندگی غضب و شهوت است.

شیطان به حضرت نوح علیه السلام گفت: من سه جا هستم که آنجا سراشیبی است و مواظب باش. یکی آن جایی که عصبانی می شوید؛ دیگری جایی که با نامحرم خلوت میکنید؛ و دیگری جایی که میخواهید قضاوت کنید.(۱)

۴–دست اندازها:

زندگی دست اندازهایی نیز دارد. یک وقت در اوج جادهٔ صاف میبینید چاله ای درست شده است، حالا یا با باران درست شده یا آسفالت ترک خورده، یا شهرداری و ادارهٔ راه مانع گذاشته است.در حالی که سرعتت ۱۲۰ است یکباره می بینی رو به رویت مانع است. رانندهٔ خوب کسی است که بتواند خودش را در این موضع کنترل کند. در جادهٔ صاف زندگی می گویند بچهٔ هجده ساله ات از دنیا رفته است، این دستانداز است.آقا، همسرت مبتلا به تومور مغزی شده است. خانه ات آتش گرفته است. این امور همان دستاندازهایی است که در فضای آرام زندگی برای بسیاری پیش خواهد آمد؛ اما برای چه این امور پیش می آید؟ در جواب قرآن می فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الأَمَوَالِ وَالأنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ»(۲۰)؛ همه برای امتحان بشر است.

ص: ۱۴۱۱۳

۱– (۱۹).بحارالانوار، ج۱۱، ص ۳۱۸.

جایگاه تقوی در این تمثیل:

حالا ـ با توضیحی که گفته شد تقوا به چه معناست؟ تقوی، یعنی اینکه در صافی، سربالایی، سراشیبی و در دست انداز جادهٔ زندگی خودت را کنترل کنی.آقایانی که راننده هستند، بدانند که من تقوا را معنی می کنم به رانندگی در جادهٔ زندگی؛ یعنی اینکه شما در جادهٔ صاف و اتوبان حواستان جمع باشد تا خوابتان نبرد. در سربالایی حواستان باشد که خسته نشوید و کم نیاورید و عقب گرد نداشته باشید. در سراشیبی حواستان باشد که دنده را خلاص نکنید و تند نروید. در دست انداز نیز حواستان جمع باشد که با سرعت رد نشوید ممکن است فنر بشکند و بالاخره در عافیت ها، خواب نروید و در غفلت نمانید.

در سربالایی ها در عبادات کم نیاور. کوتاهی در نماز، خمس، روزه، حج، زکات را توجیه نکن. در صدد جبران آن باش. در سراشیبی غضب و شهوت خودت را نباز. دندهٔ ماشینت را خلاص نکن. در شهوت اگر کنترل خود را از دست دادی دیگر تمام است، با یک نگاه و یک کلام ممکن است عاقبتت بسوزد و دود گردد.

در دست اندازها نیز مواظب باش تا فنر جریان زندگیات نشکند.امام حسین علیه السلام این همه مصیبت دید امّا فرمود: «رِضَی اللهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَیْت»؛ رضای خدا، رضای ما اهل بیت است.(۱) زهرای مرضیه علیها السلام این همه سختی کشید فرمود:«الْحَمْدُللهِ عَلَی نَعْمَائِهِ وَ الشُّكْرُللهِ عَلَی آلائِه» (۲)بار خدایا! شکر به این نعمتهایی که به من دادی. چنین بود که هجده آیه از سورهٔ «هل اتی»در شأن فاطمه زهرا علیها السلام و خانداننش نازل شد.شاه بیت سورهٔ هل اتی این جمله است:«إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ»؛ برای خدا اطعام کردیم.«لَا نُرِیدُ مِنكُمْ جَزَاء وَلَا شُكُورًا»(۳)؛ ما نه جزایی میخواهیم و نه مزدی، تنها برای خدا آن را انجام دادیم. البته خداوند تبارک و تعالی رها نمی کند. او خودش می داند با کارهای نیک شما چه کند، بنده پروری را جناب حضرتش به نیکی می داند.

ص: ۱۴۱۱۴

۱- (۲۱).بحارالانوار، ج۴۴، ص ۳۶۶.

۲- (۲۲).بحارالانوار، ج۴۳، ص ۸۵؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج۳.

۳- (۲۳).انسان، ۹.

تفسیر آیه ۹۶ سورهٔ مریم:

از امیرالمؤمنین سؤال کردند که تفسیر آیه:«إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»(۱). چیست؟ این آیه خیلی عجیب است! در جلد دوم مسند امام علی علیه السلام که این مسند در چند جلد به چاپ رسیده، دیدگاههای تفسیری حضرت علیه السلام را یعنی آیاتی را که علی علیه السلام تفسیر کرده نویسندهٔ محترم مرحوم آقای قبانچی ذکر کرده است.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللهَ أَعْطَی الْمُؤْمِنَ ثَلاثَ خِصَالٍ الْمَحَبَّهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ، الْمَهابَّهَ فِی صُدُورِ النَّاسِ، الفَلَحَ فِی الاخِرَهِ».(۲)

امیرالمؤمنین در جواب این طور فرمود:«سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا»؛ یعنی اگر انسان بین خودش و خدا را اصلاح کند، خداوند تبارک و تعالی سه چیز به او می دهد:

۱- او را در دل مردم محبوب قرار میدهد.

۲- نزد دشمن به او ابهت می بخشد .

۳- در آخرت رستگارش خواهد نمود.

از تشییع جنازهٔ امام (رضوان الله علیه) معلوم بود که پیش مردم محبوبیت دارد و خود ایشان می فرمود: افسری که من را به تهران می برد از ترس می لرزید، در حالی که او مسلح و من بی سلاح بودم. آنها ده – بیست نفر بودند و من یک نفر، افسر میگفت: نمی دانم چیه! در حالی که من آدمهای زیادی را دستگیر کردهام؛ اما من از شما میترسم.

«شوالت نازده» وقتی در جماران خدمت امام آمد و نشست، زمان برگشت از او سؤال کردند: چه چیز امام تو را جذب کرد؟ گفت: ابهتش. این پیرمرد چقدر باعظمت است! چنانکه در پایان دیدیم همین امام فرمود: با قلبی آرام و مطمئن از میان شما می روم. بدین روی اگر تقوا در عافیتها، در سربالایی ها، در سراشیبی ها و مصیبت ها رعایت گردد رحمت الهی قرین اهل آن خواهد شد.

ص: ۱۴۱۱۵

۱- (۲۴).مریم، ۹۶.

۲- (۲۵).الکافی، ج۸، ص ۲۳۴؛ بحارالانوار، ج۶۵، ص ۱۶؛ الخصال، ج۱، ص ۱۳۹.

خلاصهٔ عرضم این شد: اولین آیه ای که حضرت زهرا در خطبهٔ فدکیه به آن استشهاد کرده، آیهٔ ۱۰۲ آل عمران «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ...»است.که در ذیل آن حضرت می فرمایند: مردم! تقوا داشته باشید! اگر تقوا داشتید، حق پیغمبر و وصی او را غصب نمی کردید. اگر تقوا داشتید فدک را غصب نمی کردید، اگر تقوا داشتید حرمت پیغمبر را نگه می داشتید

بیان دوم: عاقبت به خیری

دومین پیام زهرای مرضیه علیها السلام ذیل آیهٔ «اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ» این است که مردم! سعی کنید مسلمان بمیرید و عاقبت به خیر از دنیا بروید. چرا حضرت زهرا این آیه را خواند؟ برای اینکه میخواست بفرماید:ای کسانی که در این حادثه سکوت یا عمل خلاف انجام دادید! نه تقوا دارید و نه مسلمانید.علت استشهاد به این آیه این است که اگر کسی حریم تقوا را رعایت کند آزارش به خاندان رسول خدا نمیرسد.

روضهٔ حضرت زهرا علیها السلام

«السَّلام عَلَیکِ یَا فَاطمهُ الزَّهرا، یَا بِنْتَ رَسُولَ الله یَا قُرَّهَ عَیْنِ النَّبِّی الْمُصْطَفی!»همین روزها که روزهای آخر عمر زهرای مرضیه است، «اسماء بنت عمیس»که همسر جعفر بن ابی طالب، برادر امیرالمؤمنین علیه السلام است و از جعفر «عبدالله بن جعفر»را دارد، شوهر حضرت زینب. بعدها هم با ابی بکر ازدواج کرد که از او هم فرزندی دارد به نام «محمد بن ابی بکر» و نیز از امیرالمؤمنین فرزندی دارد که اسمش «قاسم»است.

فرهنگ ازدواج مجدد در آن زمان و الان نیز در برخی از کشورها عادی بوده و هست که اگر کسی همسرش را از دست می داد، نمی نشست و ازدواج می کرد، ازدواج مجدد قُبح نداشت. ولی در جامعهٔ فعلی ما اگر کسی همسرش را از دست بدهد باید بنشیند و شوهر نکند در این صورت از سوی مردم وفادار شناخته می شود. یک زن جوان تا آخر عمر ۴۰ – ۵۰ سال بنشیند و ازدواج نکند تا اینکه گفته شود وفادار است! اسلام به این سنت توصیه نمی کند بلکه ازدواج مجدد را صحیح میداند.

اسـماء بنت عميس بعد از جعفر دو ازدواج داشت، اما او در ايام حيات فاطمه زهرا عليها السـلام همسـر خليفهٔ اول بوده است. با اين وجود، ارادت و محبت او به اهـل بيت عليهم السـلام سـتودنی است. با خانوادهٔ علی عليه السـلام زياد ارتباط دارد، به همين جهت در ايّامی که زهرای مرضيه به طور مستمر بيمار بود، اسماء هم حضور داشت.

لـذا نقل کرده انـد – اسـماء ناقل اين حديث است– که: يکی از اين روزها وجود مقدس زهرای مرضـيه عليها السـلام مرا صدا زدنـد و فرمودنـد: اسـماء! دقايقی من استراحت ميکنم، تو هم از اتاق بيرون برو، به تعبير مرحوم حاج شـيخ عباس و ديگران که می فرمايند: حضـرت زهرا عليها السلام يک تمهيدی انديشيد که جان دادنش را بچه–های کوچک نگاه نکنند. حسين و حسن عليهما السلام به مسجد رفتند، زينب و ام کلثوم را خانهٔ زنهای هاشمی فرستاد، اميرالمؤمنين عليه السلام هم طبق اين نقل مسجد بود. حضـرت تنها با اسـماء در خانه بوده است. لـذا فرمود:اسـماء تو هم بيرون برو، بگـذار فاطمه تنها باشد و دقايقی بعد بيا مرا صدا بزن، اگر جوابت را دادم که هيچ وگرنه، آن وقت برو بچه ها و همسـرم را خبر کن. اسـماء می گويد: از اتاق بيرون آمدم جلوی درب اتاق قـدم می زدم، دل تو دلم نبود، نکند فاطمه زهرا به من گفت برو بيرون، ميخواست ندای حق را لبيک بگويد! و با اين عالم وداع کند، می گويد: دقايقی بعد هر چه صدا زدم، ديدم که فاطمه جواب نمی دهد.

ای دختر پيـامبر! ای دختر بهترين خلق عـالم! ای دختر رسول الله!«وانکبَّتْ عليهـا»خودش را انـداخت روی بـدن زهرای مرضـيه، فـاطمه جـان! سـلام مرا به پيغمبر برسـان. همين طور که داشت اشـک می ريخت نقل دارد: «فاذَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَـيْنُ بالبابِ»يک وقت ديد دو تا آقازادهٔ زهرا وارد اتاق شده اند، حال اسماء چه کند؟

ص: ۱۴۱۱۷

چگونه به این دو نازدانهٔ کوچک خبر بدهد؟ اسماء بلند شد تا آنها را آرام و سرگرم کند؛ اما نه، آنها متوجهٔ مصیبت و حادثه شدند. در نقل دارد، دویدند داخل اتاق، امام حسن خودش را انداخت روی سینه مادر: «يَا أُمَّاهُ كَلِّمِينِی قَبْلَ أَنْ تُفَارِقَ رُوحِی بَدَنِی»؛ مادر! با من سخن بگو!قبل از اینکه روح از بدنم جدا شود. امام حسین صورت را به کف پای مادر گذاشت: «وَ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ يُقَبِّلُ رِجْلَهَا وَ يَقُولُ يَا أُمَّاهْ أَنَا ابْنُكِ الْحُسَيْنُ كَلِّمِينِی قَبْلَ أَنْ يَتَصَدَّعَ قَلْبِی فَأَمُوتَ»؛ مادر! من حسینم، مادر با من سخن بگو پیش از آن که جان دهم.

اسماء آقازاده ها را بلند کرد، گفت: بروید بابایتان امیرالمؤمنین علیه السلام را خبر کنید. دوان دوان آمدند مسجد، عرض من کنار حرم کریمهٔ اهل بیت حضرت معصومه علیها السلام همین یک جمله، همین که گفتند: «يا ابَتَاه مَاتَتْ اُمُّنَا» بابا! بی مادر شدیم. کسی تا آن روز زمین خوردن امیرالمؤمنین علیه السلام را ندیده بود. قهرمان احد است، قهرمان خندق و خیبر است. اما تعبیر نقل این است: «فَوَقَعَ عَلِيٌّ عَلَى وَجهِهِ»؛ روی زمین افتاد و از حال رفت قدری آب به سر و صورتش زدند تا چشمانش را باز کرد، فرمود: «بِمَنِ الْعزاءُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ كُنْتُ بِكِ أَتَعَزَّى فَفِيمَ الْعَزَاءُ مِنْ بَعْدِكِ»(۱)؛ فاطمه جان! دیگر با چه کسی درد دل کنم؟ دیگر غصه های دلم را با چه کسی بگویم؟

«وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.»(۲)

بررسی آموزه های تفسیری خطبه فدکیه (۴)

بررسی آموزه های تفسیری خطبه فدکیه (۴)

«قَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى:يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ».(۱)

مقدمه:

در این چند روز از ایام شهادت حضرت صدیقه طاهره، زهرای مرضیه بحثی دربارهٔ تفسیر آیاتی که در خطبه فدکیه آمده است داشتیم. آن حضرت در این خطبه به بیش از ۲۰ آیه استشهاد فرموده اند که این آیات را در این روزها مطرح و دلیل استفادهٔ حضرت زهرا از انها را بیان می کنیم.

البته بزرگانی همچون مرحوم سید شرف الدین در «النَصُّ وَ الِاجتِهاد»به مباحث تفسیری خطبه حضرت زهرا علیها السلام اشاراتی کرده اند و مرحوم مجلسی نیز در«بحارالانوار»به مباحث تفسیری این خطبه اشاراتی دارد.

اهمیت خطبهٔ فدکیه:

یک زن داغ دیده خطبه ای به این زیبایی و در این حد فصاحت و بلاغت و نظم ایراد کرده است! در این خطبه، فلسفهٔ احکام و آثار نماز، عدالت، جهاد و حج و نیز اهداف اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم بیان شده است.

۱- (۲۶).بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۶؛ کشف الغمه، ج۱، ص ۵۰۰؛ منتهی الامال، ص ۱۹۳.

۲- (۲۷).شعراء،۲۲۷.

دیروز یکی از آن آیات را گفتم دو آیه دیگر را امروز عرض می کنم که عبارتند از آیات ۴۹ و ۱۲۸ سورهٔ توبه. علت اینکه حضرت زهرا علیها السلام این دو آیه را انتخاب کرده است پس از قرائت آیات عرض خواهم کرد.

ویژگی های پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلّم)

حضرت زهرا علیها السلام در اواسط خطبه فرمودند: «لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَریصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنینَ رَؤُفٌ رَحیمٌ».در این آیه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلّم با چهار ویژگی معرفی شده است:

۱- «رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ»؛ این پیغمبر از جنس شماست، با شما و از میان شما مردم است. هیچ کس به پیغمبر نگفت شما از یک جای دیگر آمدی.

۲- «عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ» پیغمبری که درد شما را درد خود می داند، به مریض سر می زند، تشییع جنازه شرکت می کند، به کسی که اولاد دار می شود تبریک می گوید، برای فقیر غذا می برد و...

۳- «حَریصٌ عَلَیْکُمْ» به شما حریص است. «حرص»صفت بدی است مگر اینکه در کار خیر باشد؛ مثلاً حرص در علم خوب است و در مال خوب نیست، حرص در تقوا براساس تعبیر قرآنی «حَقَّ تُقاتِهِ»(۲) خوب است. هر چه می توانید تقوا پیشه کنید.

پیغمبری که برای مردم غصه می خورد، این پیغمبر تازه از دنیا رفته است. این حرف ها یادشان نرفته است، پیامبری که «بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُوفٌ رَّحِیمٌ»(۳) با مؤمنان مهربان و رئوف است، شما را دوست دارد، هنگام جان دادن لب های مبارکش تکان می خورد و می فرمود:«اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِی فَإِنَّهُمْ لا یَعْلَمُونَ».

چرا حضرت زهرا این آیه را خواند؟

حضـرت می خواهد بگوید، این پیغمبری را که خداوند این قدر از او تعریف کرده و فرموده است: احترامش کنید، صدایتان را از صـدای او بالاتر نبریـد و به نام صـدایش نزنیـد، استشـهاد این است: «فَإِنْ تَعْزُوهُ وَ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِی دُونَ نِسَائِکُمْ» اگر دقت کنیـد، این پیغمبر بابای من است، نه بابای زن های شـما و نه بابای دختران شـما! این پیغمبر کیست؟ در این عالم پس از پیغمبر غیر از من چه کسی می تواند بگوید من فرزند رسول خدا هستم؟ پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلّم پس از رحلتش غیر از فاطمه علیها السـلام دختری نداشت. اگر دختری هم داشـته در زمان حیات پیغمبر صـلی الله علیه وآله وسـلّم همه از دنیا رفته بوده اند؛ زینب از دنیا رفت، رقیه از دنیا رفت.

ویژگی های امیرمؤمنان (علیه السلام)

مرحله به مرحله حضرت مسایل را باز می کند، بعد شروع کرد به تعریف از امیرمؤمنان، فرمود: این علی که با او در افتاده اید و حقش را غصب کرده اید، می دانید کیست؟

ویژگی نخست حضرت علی (علیه السلام)

فاطمه علیها السـلام هفت – هشت صـفت برای علی علیه السـلام ذکر کرد که من چند صـفت را بیان می کنم، فرمود: «مُجْتَهِداً فِی أَمْرِ الله»(۴)؛ کار و تلاشـش برای خداست؛ ولی کار شما برای خدا نیست برای دنیا و مطامع آن است. امیرمؤمنان در جنگ جمل چنان می جنگیـد و یک تنه به سـپاه می زد که شمشـیرش تا شـده بود – این قـدر مبارزه اش شدیـد بود – یکی از یاران حضـرت می گوید: جلو رفتم و گفتم: یا امیرالمؤمنین، اینگونه که شـما به قلب دشمن می زنید خطرناک است. حضرت فرمود: «وَ اللهِ مَا أُرِیدُ إِلاَّ الله»؛ به خدا قسم! هر کاری که می کنم به خاطر خداست. فکر نکنید می خواهم زور بازو نشان دهم، بنابراین توصیف زهرا علیها السلام از علی این است که، در راه خدا سخت استوار و محکم است.

علی علیه السلام از طرف پیامبر به یمن رفت و بعد از چندی همراه کاروانی با مقداری غنیمت از یمن برگشت و در حجه الوداع به پیغمبر ملحق شد. در همین اثنا یاران و سپاهیانی که با حضرت آمده بودند، شروع کردند به تقسیم غنایم. حضرت علیه السلام وقتی رسید و دید که همهٔ غنایم را تقسیم کرده اند؛ یکی لباسی را برداشته، یکی کفش و دیگری چیز دیگری را، شمشیر را کشید و همه را پس گرفت. به سپاهیان یک مقداری برخورد و برای شکایت پیش پیغمبر آمدند و گفتند: بالاخره ما خودمان یمن رفتیم و این غنائم را آورده ایم، چرا باید علی علیه السلام این قدر با ما سفت و سخت برخورد کند؟

پیغمبر فرمود: «إِنَّهُ لَخَشِنٌ فِی ذَاتِ اللهِ»؛ علی سختی اش به خاطر خداست.(۵)امیرالمؤمنین علیه السلام کسی است که شب گرسنه می خوابد و نانش را به فقیر و یتیم و اسیر می دهد.

«منذر بن جالوت»در حالی که فرماندار بود، مبلغی را از بیت المال اختلاس کرد و بالا کشید، امیرالمؤمنین علیه السلام نامه ای تند به او نوشت و احضارش کرد و فرمود: به زندان می اندازمت و تا قِران آخر را باید برگردانی، پول مال بیت المال است. شما قضیهٔ عقیل را شنیده اید که حضرت با چه شدت و حدَّتی برخورد کرد. حضرت خود می گوید: چهرهٔ گرسنهٔ بچه های عقیل را دیدم، ولی برای خدا آن برخورد را با عقیل انجام دادم.(۶)

کسی از اصفهان عسل آورده بود و جزء بیت المال بود. یکی از فرزندان حضرت برایش مهمان آمده بود، آمد یک کاسه از خمرهٔ عسل برداشت با اینکه ابورافع خازن بیت المال به او داد و گفت: عیب ندارد از حساب خودم آن را می دهم. و بالاخره وقتی خواستند عسل را تقسیم کنند یک کاسه هم سهم شما می شود. جلوتر از تقسیم مطالبهٔ حقش را کرده بود، وقتی امیرالمؤمنین آمد و این وضع را دید به حدی ناراحت شد که از پول خودش داد و گفت:بهترین عسل بازار را بخرید. بعد در آن خمره آن قدر از عسل خریداری شده ریخت که از عسل قبلش نیز بیشتر شد و دائم اشک می ریخت! ابورافع می گوید: آقا هی اشک می ریخت و می فرمود:«اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِوَلَدِی» خدایا! فرزندم را ببخش.

ص: ۱۴۰۹۸

قنبر یک ظرف پول از انبار پول بیت المال آورده در خانهٔ علی علیه السلام و گفت: بالاخره شما رئیس حکومت هستید و حق دارید، چرا این قدر باید سخت بگذرانید؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قنبر اگر یک انبان آتش توی خانهٔ من می انداختی بهتر از پولی بود که آورده ای! پول را بگیر و برو.

اشعث بن قیس مقداری حلوای زعفرانی آورد همین که امیرالمؤمنین علیه السلام فهمید رشوه است به شدت با او برخورد کرد. (۷) حال زهرا این علی را می شناسید، زهرایی که روزگاری در خانه علی گرسنه ماند، اما به امیرالمؤمنین علیه السلام رو نیانداخت.همین زهرا فرمود: مردم! می دانید علی کیست؟ «مُجْتَهِداً فِی أَمْرِ اللهِ»؛ درباره خدا هرگز کوتاه نمی آید.

ویژگی دوم حضرت علی (علیه السلام)

«قَرِیباً مِنْ رَسُولِ اللهِ» علی به پیغمبر از همه نزدیک تر است.خود امام علیه السلام در نهج البلاغه می گوید: هر کجا جنگ پیچیده تر می شد، پیغمبر مرا جلوی سپاه می فرستاد. در جنگ خندق با «عمر بن عبدود»، در خیبر با «مرحب»و در بدر با «عقبه و شیبه»، در احد با سپاه ابوسفیان جنگید.

تعبیر حضرت این است: در دهانهٔ آتش جنگ، پیغمبر مرا می فرستاد. این نشان از نزدیک بودن علی به پیغمبر است؛ البته این نزدیکی تنها نزدیکی جسمی نبود، بلکه قرب فکری و قرب نوری بود چنان که در سورهٔ مباهله آمده «انفسنا» آری، علی، جان پیغمبر است.

ابن ابی الحدید – عالم معتزلی سنّی – در جلد هفتم شرح نهج البلاغه، می گوید: یک روز من به استادم «سید نعقیب» گفتم: پیغمبر اصحاب زیاد داشته است، اما چرا در میان اصحاب کسی به اندازهٔ امیرالمؤمنین از پیامبر تعریف نکرده است؟

بعضـی از عزیزان کتاب هایی نوشـته اند به نام «پیغمبر در نهج البلاغه»شـگفت انگیز است که علی علیه السـلام چه قدر در نهج البلاـغه پیـامبر را تکریـم کرده است، امـا چرا؟ زیرا هیـچ یـک از اصـحاب به انـدازهٔ امیرالـمؤمنین پیغمبرشـناس نبودنـد.ابن ابی الحدیـد می گویـد: اسـتادم در جواب پرسـش من گفت: «لانَّهُمـا روحٌ واحـدٌ فی جِسْـمانِ»؛ زیرا علی و پیغمبر یک روح در دو جسم بودند.

در لیله المبیت جای پیامبر خوابید، در غار حراء کنار پیغمبر بود و دیگر مواردی که در تاریخ ذکر شده است. این امور نشان از قرب علی به پیغمبر را می رسانـد. کافی است شـما یک دور کتاب «کسایی»را بخوانیـد. این کتاب هزار سال پیش نوشـته شـده است. بزرگـان اهل سـنت مثل «ابن حجر»در مقدمـهٔ این کتاب می نویسـد: «اکْثَرُ اسانِیـدِها جادٌ»؛ یعنی اکثر سـندهای این کتاب عالی و نیکوست.

کتـابی دارد بـه نـام فضائـل یـا خصـائص علی ابـن ابیطـالب کـه ترجمـهٔ فارسـی هـم شـده است. نمی گـویم برویـد در فضـائل امیرالمؤمنین «الغدیر»را بخوانید، گرچه منابع الغدیر اکثراً از کتب اهل سـنت است. کتاب این عالم سنی متنی است بِکْر که همه اش دربارهٔ امام علی علیه السـلام است. «مناقب ابن عساکر»و «خصائص نسائی»را ببینیـد که این منابع چگونه حضـرت را معرفی کرده اند؟

بنابراین حضـرت زهرا بعـد از اینکه پیامبر را با استشـهاد قرآنی «رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِـكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ».(۸) معرفی می کند، علی علیه السلام را با جملهٔ «مُجْتَهِداً فِي أَمْرِ اللهِ»و «قَرِيباً مِنْ رَسُولِ اللهِ» معرفی می نماید.

این نزدیکی به پیغمبر جهـات مختلفی دارد که علاـوه بر مطالب گفته شـده، با پیامبر نسـبتِ پسـر عمویی دارد و در خانـهٔ پیامبر بزرگ شـده است. چنان که حضـرت می فرمایـد: پیغمبر غـذا در دهنم می گذاشت، یک جا دیده نشده است که امیرالمؤمنین علیه السـلام بـا پیغمبر مخالفت و یا در مقابل رسول خـدا اظهار وجود کرده باشـد. خودش می فرمایـد:مثل بچه شتری که دنبال مادرش می رود این گونه من پیرو و سرباز پیغمبر بودم: «أَثَرَ أُمِّه».(۹)

ص: ۱۴۱۰۰

ویژگی سوم حضرت علی (علیه السلام)

«سَیِّداً فی أَوْلِیاءِ اللهِ» آقای اولیای خداست؛ البته در نقل دیگر «فی»ندارد. این گونه است «سید اولیاء الله» اگر این گونه باشد، معنایش فرهمندتر از جمله پیشین می شود؛ یعنی سید و بزرگ اولیاء خداست.

ویژگی چهارم حضرت علی (علیه السلام)

«مُشَمِّراً نَاصِحاً» علی کمر همت بسته بود، خیرخواه بود «مُجِدّاً کَادِحاً»؛ تلاش می کرد.(۱۰) در مفاتیح زیارت غدیر را که از امام هادی رسیده یک دور مطالعه کنید، ببینید چه قدر زیبا امام علیه السلام جدّ بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام را معرفی کرده است. نزدیک ترین فرد به امیرالمؤمنین زهرای مرضیه است، زیرا سال ها با او زندگی کرده و معاشرت داشت.

خطاب به مردم مدینه

«فَلَمَّا اخْتَارَ اللهُ لِنَبِیِّهِ دَارَ أَنْبِیَائِهِ» نکته ای که در این فراز وجود دارد دقت بیشتری می طلبد. حضرت علیه السلام با این تعبیر نفرمود: «فَلَمَّا مَاتَ رَسُولُ الله» یعنی از تعبیر «موت»راجع به پیغمبر استفاده نکرد، بلکه فرمود: «فَلَمَّا اخْتَارَ اللهُ»؛ وقتی خدا پیغمبرش را برگزید و برد.

چه قدر عبارت قشنگ است؛ مردم! وقتی قرار شد خدا پیغمبر را برگزیند، بگیرد و ببرد، در میانه خانه انبیاء، اولیاء، اصفیاء، «ظَهَرَ فِیکُمْ حَسِیکَةُ النِّفَاقِ، وَ سَمَلَ جِلْبَابُ الدِّینِ» دو مشکل پیش آمد، یکی نفاق آشکار شد و دیگری لباس دین کهنه شد. بدین معنی که لباس دین را کنار زدید و نفاق را آشکار کردید.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای که به محمد بن ابی بکر در این راستا نوشته می فرماید: محمد! حبیبم رسول خدا فرمود: بعد از خودم از منافقینی که رو در روی تو قرار می گیرند می ترسم، نه از مؤمن می ترسم و نه از مشرک.(۱۱) مؤمن و مشرک راه و روش آنها روشن است،

قرآن دربارهٔ آنها می فرماید: «مِنْ أَهْلِ الْمَدينَهِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ»(۱۲) همین هایی که دور پیغمبر بودند، نه اهل مدین و مکه و جای دیگر، بلکه کسانی که در مدینه هستند بعضی از آنها منافق اند. فاطمه زهرا می فرماید:این نفاق بعد از رسول خدا آشکار شد؛ «ظَهَرَ فِيكُمْ حَسِيكَهُ النِّفَاقِ».(۱۳)

حالا می خواهم آیه را جمع کنم. بحث ما این است که حضرت زهرا بخش هایی از برخی آیاتی را خوانده که گاهی مربوط به مسئله فدک نیست، و تنها چند نمونهٔ آن برای اثبات حقش دربارهٔ فدک است. دیروز عرض کردم اولین آیه ای که حضرت خواند این است؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ».(۱۴)

آیه ۴۹ سورهٔ توبه

دومین آیه ای که حضرت خواند این آیه است: «أَلاَ فِي الْفِتْنَهِ سَقَطُواْ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَهٌ بِالْكَافِرِينَ».(۱۵)مهاجر، انصار و سران سقیفه در مسجد جمع شده بودند و این آیه را بی بی زهرای مرضیه در این جمع خواند.

شأن نزول آیه

این آیه در جنگ تبوک نازل شد، و این جنگ نزدیک ۷۰۰، ۸۰۰ کیلومتر با مدینه فاصله داشت. یکی از جنگ هایی است که امیرالمؤمنین در آن حضور نداشت. به دستور پیامبر حضرت در مدینه ماند و در اینجا بود که پیامبر فرمود: «أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى». جنگ سختی هم بود، گر چه درگیری در آن صورت نگرفت، ولی بعضی ها در این جنگ از سختی و گرسنگی مردند؛ مثل عبدالله ذوالبجادین.(۱۶)

برخی در این جنگ از وسط راه برگشتند. عده ای از این اصحاب منافق خدمت پیغمبر آمدند و گفتند: ما می ترسیم در این منطقهٔ جنگی (روم) زن های آنها را ببینیم شهوت هامان تحریک شود؛ زیرا ممکن است آنها حجاب درستی نداشته باشند و ما دور از زن و خانواده ایم اگر می شود ما را با این گونه بهانه تراشی و توجیه گری نشان دادند. اینجا بود که آیه «أَلا فَی الْفِتْنَهِ سَقَطُوا» نازل شد. محتوای آیه این است که، منافقین! شما در فتنه سقوط کردید، و دارید بهانه می آورید تا پیغمبر را تنها بگذارید.

ص: ۱۴۱۰۲

بهانه تراشی منافقان سپاه پیامبر

منافقان می گفتنـد: آنجا زنان نامحرم هسـتند و نگاهمان می افتـد و گناه کار می شویم. بایـد بـدانیم که برای فرار از گناه، هنر این نیست که فرد از محیط، خودش را دور کنـد بلکه هنر آن است که در محیط باشـد و گناه نکند. «أَلا فَی الْفِتْنَهِ سَـِقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّم لَمُحیطَهٌ بِالْکافِرینَ».(۱۷)

مفسرین منظور از جهنم را آسیاب جهنم دانسته اند که در همین دنیا کفّار را فرا گرفته و احاطه می کند. حالا حضرت زهرا می خواهـد بفرمایـد که شـما نیز این حرف ها را می زنیـد، بهانه ای بیش نیست. اینکه می گویید فدک مال شـما نیست، علی علیه السلام سنش کم است و اقتضای خلافت را ندارد و پیغمبر وصی معرفی نکرده است؛ همهٔ اینها بهانه تراشی بیش نیست.

خدمت یکی از مراجع بودیم، ایشان می فرمود: این سـخن توطئه گران سقیفه جسارت به پیغمبر است. زیرا هر کسی که در این عالم خلافت و حکومت و مسـئولیت داشـته نگران جانشـینش نیز بوده است. معاویه که هنوز سر پا بود برای یزید بیعت گرفت، خلیفهٔ اول که در بستر افتاده بود وصـیت کرد و برای خودش جانشـین تعیین نمود. خلیفه دوم شورای شش نفره تعیین کرد و به آنها مهلت داد تا آنها بنشـینند و خلیفه تعیین کننـد. چنانچه تاریخ را نگاه کنید، همیشه مسـئلهٔ خلافت و جانشینی چه بر حق و چه ناحق مهم ترین مسأله بوده است.

الا ن شـیوخ عرب ولیعهـدهاشان مشـخص است، چه طور می شود که پیغمبر خـدا، رئیس مملکت اسـلامی و بنیـان گـذار دین کسی را بعد از خودش به عنوان جانشین تعیین نکرده باشد و گفته باشد که من هیچ اشاره ای به جانشینی خودم نمی کنم! این سؤال مهمی است که جوانان ما باید روی آن تأمل و تفکر کنند. بر فرض اینکه واقعهٔ با شـکوه غدیر و حدیث منزلت را نادیده بگیریم آیـا این توهین نیست، العیـاذُ بـالله بی مسـئولیتی و بی توجهی پیغمـبر را نمی رسانـد. اگر چنین باشـد وضع مسـلمانان با مرگ و رحلت پیغمبر چه می شود؟ این استدلال، توهین به پیغمبر است.

ص: ۱۴۱۰۳

روضه

«السَّلامُ علیکِ یَا فَاطِمَه الزَّهرا یَا بِنْتَ رَسُول الله.»

بنابر روایتی امشب، شب شهادت صدیقه طاهره است، از مظلومیت زهرا مخفی بودن قبر اوست طوری که حتی زمان شهادتش نیز مخفی است. دربارهٔ زمان شهادت آن عزیز سه – چهار روایت نقل شده که برخی از عامه شهادت را ماه رمضان دانسته و گفته اند فاطمه زهرا شش ماه بعد از پیغمبر از دنیا رفت.

اما چرا باید یادگار پیغمبر زمان، مکان و محل دفنش مخفی باشد؟!در نقل آمده است امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید، آمدم کنار زهرای مرضیه علیها السلام؛ امام حسن، امام حسین، زینب و ام کلثوم از اتاق بیرون رفتند، تعبیر این است: «أَخْرَجَ مَنْ کَانَ فِی الْبَیْت» (۱۸) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بچه ها بیرون بروید برای اینکه مادرتان زهرا می خواهد وصیت کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام نشست کنار زهرای مرضیه «و ضَمَّ رَأسَـها علی صَدْره» زهرای مرضیه شروع کرد به وصیت کردن، اولین مطلبی که گفت این بود علی جان!از من راضی هستی یا نه؟ اشک در چشمان امیرالمؤمنین علیه السلام حلقه زد! علی فرمود:فاطمه جان! تو حتی یک بار مرا ناراحت نکردی. «فَوَ اللهِ... لَمَا أَغْضَبَتْنِی» به خدا قسم فاطمه یک بار ناراحتی مرا بر نیانگیخت. «لَا عَصَتْ لِی أَمْرا»در هیچ امری با من مخالفت نکرد.(۱۹)

به امیرالمؤمنین می فرمود: «اِن کُنْتَ فی خَیْرٍ مَعَـک ان کُنْتُ فی شَرٍّ مَعَـک».«رُوحِی لِرُوحِـکَ وِقَاءَ وَ نَفْسِـی لِنَفْسِکَ فِـدَاء»علی جان! زهرا فدایت گردد! هر چه تو بگویی من مطیع هستم. آری، عمل زهرا شاهد بر این گفته است زیرا جانش را در راه علی داد.

ص: ۱۴۱۰۴

اما علی جان سفارش هایی دارم، نخست اینکه مرا شب غسل بده، شب کفنم کن و شب بدنم را به خاک بسپار؟! مگذار آن دو نفر بر بدنم نماز بخوانند و در تشییع جنازه ام حاضر گردند. علی جان! وقتی بدنم را به خاک سپردی، زود از کنار قبرم نرو؛«اجْلِسْ عِنْدَ رَأْسِی»بالای سرم بنشین، برایم قرآن و دعا بخوان!

لحظه نخست دفن و قرار گرفتن در قبر، لحظه ایست که انسان احتیاج به مونس دارد،(۲۰) چه مونسی بالاتر از امیرمؤمنان.

«ابْكِنِی وَ ابْكِ لِلْیَتَامَی وَ لَا تَنْسَ قَتِیلَ الْعِدَی بِطَفِّ الْعِرَاقِ»(۲۱)

علی جان! برای من و یتیمانم اشک بریز و گریه کن! حسینم را فراموش نکن و از یاد مبر!

پیراهن خود در غم من چاک مکن	جز نیمهٔ شب جسم مرا خاک مکن
از فاطمه یادگار اگر می خواهی	خون های مرا ز روی در پاک مکن

علی جان!

مرا غسل چو نیمه شب به پیش کودکان دهی مبادا سینهٔ مرا به زینبم نشان دهی

علی جان! مبادا بچه هایم تنها بمانند و احساس غربت کنند! یا بقیه الله! یا فاطمه الزهرا شما سفارش کردید که کسی سر بچه هایت داد نزند تا آنها احساس غربت نکنند، و آنها تنها نمانند؛ اما نبودی کربلا تا ببینی نازدانه های حسینت را چگونه با تازیانه رو به روی بدن مقدس بابا می زدند.

و سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ.

بررسی آموزه های تفسیری خطبهٔ فدکیه (۵)

بررسی آموزه های تفسیری خطبهٔ فدکیه (۵)

«قَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَکُونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ.»(۱)

مقدمه

بحث ما در این روزها در این مجلس نورانی، در رابطه با خطبهٔ فدکیه حضرت زهرا علیها السلام بود. عرض شد که در این اثر گرانسنگ و ارزشمند، حضرت با استناد به آیات قرآن، استدلال هایی را بیان فرموده اند و به مسئلهٔ ولایت، امامت و انحراف هایی که در جامعهٔ آن روز پیش آمده، اشاره کرده اند.

حضرت زهرا در همهٔ زندگی اش با قرآن مأنوس بود در حدی که یکی از وصیت هایش این بود که یا علی! وقتی مرا به خاک می سپاری برایم قرآن بخوان!(۲)

اکنون بررسی آیاتی را که حضرت در این خطبه، به کار گرفته اند پی می گیریم.

تفسیر آیه ۵۰ سورهٔ مائده

امروز به آیه ای از قرآن اشاره می کنم که آن را حضرت زهرا در مسجد در مقابل زن و مردی که در یک جَوِّ خاصی آمده بودند، قرائت فرمودند: «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ».(۳) معنای آیه این است که ای مردم! آیا شما براساس احکام جاهلیت حکم می کنید؟ ببینید عزیزان! کلمهٔ جاهلیت از جهل در مقابل علم گرفته شده است. جاهلیت به چه می گویند؟ آقایان مورّخی مثل آقای دکتر «جواد علی»کتابی دارد به نام «المفصل فی التاریخ العرب» ایشان در این کتاب ۱۰۰ یا ۱۵۰ سال قبل از اسلام را جاهلیت می نامد.

ص: ۱۴۰۸۵

۱- (۱).توبه،۱۱۹.

۲- (۲).بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۷.

۳- (۳).مائده، ۵۰.

قبـل از اسـلام ویژگی هـایی در جـامعه رواج داشـت و مردم اعتقـاداتی نیز داشـتند. اسـاس و هسـتهٔ این اعتقـاد «وَمَـا يُهْلِكُنَـا إِلَّا الدَّهْرُ»(۱) بود. بـدین معنی که قیـامتی در کـار نیست و مـا به دنیا می آییم و از دنیا می رویم، سـرشت روزگار این طور مقـدر شده است. عقیدهٔ عده ای از آنها بت پرستی بود و خرافات عجیبی در جامعه پیش از اسـلام وجود داشت که هنوز متأسـفانه در جوامع گـاهی دیـده می شود که همـان ها حاکمیت دارد. به طور مثال آن ها وقتی می خواسـتند باران ببارد، چوبی را به دنبال گـاو می بسـتند و آن را آتش می زدنـد و حیوان نعره می زد و فرار می کرد، وقتی حیوان می دویـد آتش جرقه می زد؛ آن ها می گفتند این نعره و جرقه را ما به فال نیک می گیریم که باران می آید.

کارهای نیکی که انجام می دادند و نوع قربانی ها و نوع برخوردهایشان خرافاتی بود بالاخره از نظر اعتقادی این طور بودند.

از نظر رسوم و عادت، رفتارهای غلطی در بینشان رایـج بود. تعصـبات عجیبی داشـتند؛ مثلاً می گفتند: بهترین داماد قبر است و وقتی دختر را دفن می کنی این بهتر از آن است که بزرگش کنی و به شوهر بـدهی! اینکه بهترین دامـاد قبر است ضـرب المثل بود در میـان اعراب جـاهلی. نگاهشان به زن کاملاً منفی بود، نه حق رأی برای او قائل بود، نه در آمار آنها را جزء زنـدگان به شمار می آوردند، نه علم به آنها یاد می دادند و نه تعداد زوجات حد و اندازه داشت.

ص: ۱۴۰۸۶

۱- (۴).جاثیه،۲۴.

ویژگی های چهارگانه جاهلیت

قرآن به چهار ویژگی در فضای زندگی جاهلی اشاره دارد، یکی «حَمِیَّهَ الْجَاهِلِیَّهِ»؛ تعصب های جاهلی است و دیگری «ظَنَّ الْجاهِلِیَّهِ»؛ گمان های جاهلی و سوم «فَحُکْمَ الْجاهِلِیَّه»؛ احکام جاهلی و در نهایت«تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّه»است.بنابراین، چهار مرتبه در قرآن پیشوند لفظ جاهلیت آمده است. من این چهار کاربرد قرآنی را برایتان معنا می کنم و بعد خواهم گفت که چرا حضرت زهرا این آیه را انتخاب کرد و آن را آن روز در میان گذاشت.

یکی از ویژگی های جاهلیت به تعبیر قرآن «تعصب»است. «إِذْ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّهَ حَمِیَّهَ الْجَاهِلِیَّهِ»؛(۱)«حمیه»به معنای تعصب جاهلی است. عرب را بر غیر عرب ترجیح می دادند؛ همشهری را بر غیر همشهری ترجیح می دادند.البته باید بدانیم که عیبی ندارد کسی همسرش را دوست داشته باشد، و یا هم وطنش را دوست داشته باشد. تعصب جاهلی این طور نبود. از امام سجاد علیه السلام روایت داریم که تعصب این است که کسی آدم های بد شهرش را بر آدم های خوب شهرهای دیگر ترجیح دهد.(۲)

به فلانی رأی می دهم چون ملیت و نژادش از ماست این تعصب می شود: یعنی اینکه انسان بی مبنا و بدون دلیل عقلانی از چیزی دفاع کند. مثلاً بگوید چون بابای من این را گفته درست است. در مجمع البیان آمده است که برخی از پدران دست بچه هایشان را می گرفتند و پیش نوح پیغمبر علیه السلام می آوردند؛ به بچه هایشان می گفتند وصیت می کنم به حرف های این آدمی که می بینید گوش فرا ندهید او آدم خطرناکی است. باید دانست که این تعصب است.

ص: ۱۴۰۸۷

۱- (۵).فتح، ۲۶.

۲- (۶).عَنِ الزُّهْرِیِّ قَالَ: سُئِلَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام عَنِ الْعَصَبِیَّهِ فَقَالَ الْعَصَبِیَّهُ الَّتِی یَأْثَمُ عَلَیْهَا صَاحِبُهَا أَنْ یَرَی الرَّجُلُ شِرَارَ قَوْمِهِ خَیْراً مِنْ خِیَارِ قَوْمٍ آخَرِینَ وَ لَیْسَ مِنَ الْعَصَبِیَّهِ أَنْ یُحِبُّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَ لَکِنْ مِنَ الْعَصَبِیَّهِ أَنْ یُعِینَ قَوْمَهُ عَلَی الظُّلْمِ (کافی، ج۲، ص ۳۰۸).

«اسعد بن زراره»به مکه آمد تا طواف کند، به او می گفتند: پنبه در میان گوش هایت بگذار تا حرف های پیغمبر را نشنوی! نوح پیغمبر سخن می گفت «جَعَلُوا أَصٰابِعَهُمْ فِي آذٰانِهِمْ »؛ انگشتانشان را می گذاشتند در گوش هایشان که حرف های او را نشنوند، «اسْتَغْشَوْا ثِيٰابَهُمْ»(۱)؛ روی صورتشان پارچه می کشیدند تا نوح را نبینند.

نفی تعصب

در صدر اسلام کسانی را داشتیم که این تعصب را شکستند؛ مثل«زید بن حارثه»، او سال ها خدمت پیغمبر خدا بود – غلام حضرت خدیجه بود – روزی بابا و عمویش که مشرک بودند آمدند خدمت پیغمبر و گفتند: یا رسول الله! ما مدتی این بچه را گم کرده بودیم و دنبالش می گشتیم، فکر کردیم که از بین رفته است، حالا که فهمیدیم خدمت شماست، اجازه بدهید او را ببریم. حضرت فرمود: عیب ندارد، اختیار با خودش است. زید با اینکه از هشت سالگی پیش خدیجه کبری و پیغمبر بزرگ شده بود پس از مقداری تأمل عرضه داشت: من از پیغمبر خدا چیزهایی دیده ام که نمی توانم رهایش کنم. پدر زید به او گفت: اگر با ما نیایی اعلام می کنم که بچهٔ من نیستی، اعلام نفی ولد می کنم، زید از فرمان پدر سرباز زد و پدر زید اعلام کرد که او از من نیست. پیغمبر هم بلافاصله اعلان کرد، زید غصه نخورد من بابایت(۲)هستم. با وجود اینکه قرآن تأکید دارد پیغمبر بابای کسی نیست. زید با پیامبر بود تا اینکه در جنگ موته به شهادت رسید تنها شهید موته زید بن حارثه است.(۳)

ص: ۱۴۰۸۸

۱- (۷).نوح، ۷.

۲- (۸).یعنی فرزند خواندهٔ پیامبر.

۳- (۹).منتهی الامال، ص ۱۷۰.

«عروه بن مسعود»که از مشرکین طائف بود، از طائف آمد و مسلمان شد. گفت: بت پرستان اشتباه می کنند، چرا با پیغمبر مخالفت می کنند. اتفاقاً قبیله اش سرش ریختند و ان قدر او را زدند تا شهید شد. رسول خدا فرمود: مَثَل عُروَه، مَثَل مؤمن آل یاسین است که مردم او را کشتند.(۱) وقتی می فرمود «اتبعوا»، مردم! حرف پیغمبر را گوش دهید «وَجَاء مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَهِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ* اتَّبِعُوا مَن لاَّ يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُم مُّهْتَدُونَ»،(۲) مردم ریختند او را زدند و کشتند و به سخنش نیز گوش نکردند.

در تاریخ افرادی داشتیم که تعصب را شکستند، ولی اینها استثناء هستند. پدر و چهار تا برادران «ابان بن سعید» مشرک بودند و در جنگ بدر با پیغمبر جنگیدند که دو تا از برادرانش در این جنگ کشته شدند؛ اما خودش تصمیم گرفت تا راجع به اسلام تحقیق کند، از راهبی هم سؤال کرد، گفت: یک کسی بین ما امده و می گوید: من پیغمبرم.ویژگی هایش نیز این است. راهب گفت: این هایی که تو می گویی نشان می دهد که همان پیغمبر آخرالزمان است. قرآن می فرماید: یهودی ها پیغمبر را می شناختند، پیغمبر گرامی اسلام همان است که در تورات و انجیل به مردم وعده داده شده بود. ابان آمد و مسلمان شد، پیغمبر هم او را به عنوان استاندار بحرین گماشت.

بعد از رحلت پیغمبر، یکی از کسانی که در مقابل سقیفه ایستاد ابان بن سعید بود. او با خلیفهٔ اول بیعت نکرد و از امیرالمؤمنین علیه السلام تا آخر دفاع کرد.(۳)

۱- (۱۰).پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۲۷۶.

۲- (۱۱).یس، ۲۰ و ۲۱.

۳- (۱۲).پیغمبر و یاران، ج۱، ص ۶.

نخستین ویژگی تعصب ناپسند

جامعه جاهلی جامعه ای است که تعصب بی خود دارد. آدمی باید نسبت به دین، حجاب و عفافش تعصب داشته باشد؛ اما تعصب های نادرست و ناروا مثل اینکه بابام مشرک است، بنابراین من هم می خواهم مشرک باشم، برادرم مال فلان قبیله است، من هم می خواهم به قبیله او رأی بدهم، این کار در بینش دینی طبق آیه ۲۶ سوره فتح، حمیّت جاهلی است.

بدحجابی و تعصب

دومین اخلاق جاهلی طبق آیه ۳۳ سورهٔ احزاب «تبرج»است «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الْأُولَی»، زن ها در دوران جاهلیت روسری را طور خاصی روی سرشان می انداختند، طوری که روسری پشت گوش می رفت و سینه ها و گردن پیدا می شد، لذا حجاب زن ها در جاهلیت به همین میزان بوده است. قرآن اسم این رفتار زنانه را «تبرج جاهلیت»گذاشته است. تبرج به معنای بروز و آرایش است. کتاب خدا می فرماید: زن های پیغمبر! زن های مسلمان! شما مثل زن های دوران جاهلیت بیرون نیایید «لا تَبَرَّجْنَ»جاهای خاص بدنتان را نشان ندهید و خود را در دهن مردها نیندازید، مثل زن های جاهلیت که سینه و گلویشان را مردها می دیدند.اسلام سفارش دارد که «خمار»استفاده کنید. خمار؛ روسری بلندی است که روی سینه، گردن و دست ها را می گیرد. و «جلباب»استفاده کنید؛ جلباب لباس بلندی است که تمام بدن را می پوشاند.

حضرت زهرا علیها السلام پیش از اینکه به مسجد بیاید این دو را پوشید. در تاریخ دارد که «لاثَتْ خِمَارَهَا عَلَی رَأْسِهَا وَ اشْتَمَلَتْ بِجِلْبَابِهَا»(۱) این روسری های کوچک به تعبیر قرآن مال جاهلیت پیش از اسلام است که برای بروز دادن خودشان، زن ها آن را روی سرمی انداختند تا زمینهٔ فحشا، زنا، گول زدن مردها را فراهم آورند.

۱- (۱۳).بحارالانوار، ج۲۹، ص ۲۱۶؛ احتجاج، ج۱، ص ۹۷.

تعصب پسندیده

اما تعصب پسندیده؛ دوست داشتن امام و دین پسندیده است. امام صادق علیه السلام از جایی می گذشت دید مردی روی زمین افتاده و ناله می زند. امام به یکی از اصحاب فرمود: برو ببین چه شده است. او آمد و دید فردی که روی زمین افتاده تشنه و گرسنه است. آمد عرضه داشت: یابن رسول الله! از گرسنگی و تشنگی دارد می نالد، اما من او را می شناسم او یهودی است؛ بیایید برویم. امام صادق علیه السلام عرضه داشت:«اَوَلَمْ یَکُنْ اِنْساناً»؛ مگر انسان نیست، یهودی باشد؛ این چه حرفی است که تو می زنی. امام بلافاصله فرمود آب و غذا برایش ببرید.(۱)

اینجا جای تعصب نیست، اینکه چون یهودی است آب و غذا به او نمی رسانم این درست نیست. ظله بنی ساعده، مُعَلّی بن خُنَیْس می گوید: گفتم آقا! اینها که شیعه نیستند و اصلاً شما را قبول ندارند. امام فرمودند: من نان می برم چون او زن و بچه دارد.

لذا اسلام حسابی را روی انسانیت انسان ها باز کرده است و یک حساب دیگری هم روی مذهب دارد. اما در ابتدا نگاه نمی کند که این یهودی است یا مسلمان چون دارد می میرد و تشنه است باید به آنها آب داد «إِذْ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّهَ حَمِیَّهَ الْجَاهِلِیَّهِ»(۲) و «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الْأُولَی».

سوءظن ویژگی دیگر جاهلیت

دربارهٔ ظن و گمان جاهلی، قرآن می فرماید: گمان جاهلی نداشته باشید. آیه در حال و هوای «□حد»نازل شده است. بعضی ها گمان می برند «یَظُنُّونَ بِاللّهِ غَیْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِیَّهِ»(۳) ظن جاهلیت، یعنی اینکه انسان نسبت به دیگران بدگمان باشد. در جنگ احد به ظاهر مسلمانان شکست خوردند، ولی چون خدا با آن ها بود پیروز خواهند شد.(۴) پیامبر در صلح حدیبیه می فرمود: درست است که نگذاشته اند ما به مکه برویم؛ ولی در آینده می رویم و پیروزی با ماست، اما منافقین گمان بد می ورزیدند. این را گمان جاهلیت می گویند. لذا اسلام می گوید گمان اسلامی این است که تا می توانی کار مردم را حمل بر صحت کن. کسی نباید به پیغمبر گمان بد بورزد، حتی به مردم عادی می فرماید: «ضَعْ أَمْرَ أَخِیکَ عَلَی أَحْسَنِه»(۵) تا می توانی کار مردم را حمل بر صحت کن.

ص: ۱۴۰۹۱

۱- (۱۴).پند تاریخ، ج۴، ص ۱۱۱؛ به نقل از فروع کافی، ج۴، ص ۹.

۲- (۱۵).فتح، ۲۶.

۳- (۱۶).آل عمران،۱۵۴.

۴- (۱۷).آل عمران،۱۵۴.

۵- (۱۸).تفسیر نمونه، ج۳، ص ۱۵۵.

احکام جاهلیت

اما چهارمین موردی که حضرت زهرا در خطبهٔ فدک آیه اش را بر زبان جاری کرده است. روزهای قبل گفتم، استشهادهای قرآن حضرت زهرا خود به صورت مستقل موضوع یک رساله تحقیقی است. زیرا در آن بیش از ۲۰ آیه و نیز حدود ۴۰ مورد از حرف های حضرت اقتباس از قرآن است. به هر حال اگر محقق، دانشجو و یا محصلی روی آن کار کند، جا دارد.اینکه بیاید دیدگاه های قرآنی حضرت زهرا را استخراج کند؛ چرا حضرت این آیات را ذکر کرده است و چرا آیات مشابه آن را ذکر نکرده است.

براساس این آیه، حضرت می خواهد بگوید ای کسانی که در مسجد جمع شده اید، و کسانی که علی را کنار زدید، براساس جاهلیت قبل از اسلام دارید حکم می کنید.

مگر جاهلیت قبل از اسلام چه می کردند؟ در تاریخ دارد که احکام جاهلی قبل از اسلام سیّار بوده است؛ بدین معنی که مثلاً وقتی فردی کشته می شد نگاه می کردند که آیا او از یک قبیله مهمی است یا نه؟ اگر از قبیلهٔ مهمی بود قاتلش را قصاص می کردند؛ اما اگر مقتول یک آدم ضعیفی بود قاتلش را قصاص نمی کردند. حکم ها را روی افراد می گذاشتند نه روی یک قانون کلی. شأن دیه ثابت نبود فرمانده و سرباز دیه اش با هم فرق می کرد. رئیس قبیله با کارگر عادی دیه اش فرق می کرد. بنابراین احکام جاهلی با نوع افراد متفاوت می شد. اگر یک کسی از دنیا می رفت ارث را برادری که زورش بیشتر بود می برد و به پسر دیگرش ارث نمی رسید. در قرآن آمده است: «لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَاْ أُولِيْ الأَلْبَابِ»(1)؛ در قصاص حیات وجود دارد. اگر سرتیپ سربازش را عمداً بکشد، او باید اعدام گردد خواه سرتیپ باشد یا رئیس کارخانه فرق نمی کند باید اعدامش کرد؛ «الحُرُّ بِالحُرِّ»(2)قصاص، آدم مقابل آدم است. یک انسان چه بچهٔ پنج – شش ساله چه مرد هفتاد– هشتاد ساله، چه مسئول باشد و چه رعیت فرق نمی کند دیه اش ثابت است.

۱- (۱۹).بقره،۱۷۹.

۲- (۲۰).بقره،۱۷۹.

حال حضرت زهرا به کسانی که در سقیفه اند می فرماید: شما به حکم جاهلیت برگشتید، می گویید ما از علی علیه السلام به این دلیل و به فلان توجیه خوشمان نمی‌آید، پس با یکی دیگر بیعت می‌کنیم! ما احساس می کردیم فدک یک جای پر درآمدی است و الان هم حکومت نیاز به مال دارد حالا آن را می گیریم. این منطق و حکم جاهلیت است «أَفَحُکْمَ الْجاهِلِیَّهِ یَبْغُونَ»(۱) شما مثل جاهلیت دارید حکم می کنید. خودتان نشستید و دوختید و بریدید که «النُّبُوَّهُ و الامامَهُ لا تَجْتَمِعانِ فی بَیْت واحده»؛ نمی شود پیغمبری و امامت از یک خانواده باشد.

نمی شود امیرالمؤمنین خلیفه باشد زیرا سنش کم است، نمی شود فدک مال زهرا باشد زیرا او یک نفر است و جامعه بیشتر است. ما می دانیم مالک تو هستی؛ ولی ما تصمیم گرفتیم آن را بگیریم این حکم جاهلیت است و اسلام آن را اجازه نمی دهد.

پیغمبر خدا در جنگ خیبر به چوپان یهودی فرمود: می خواهی مسلمان شوی، مسلمان شو؛ ولی این گوسفندان امانت است، برو آنها را به یهودی صاحب مال بده. درست است که ما در خیبر داریم با یهودی ها می جنگیم؛ اما گوسفندانشان امانت است و آنها را تصاحب نمی کنیم، برو گوسفندان را به صاحب آنها برگردان و بعد بیا.(۲)

حضرت رسول، کلید خانهٔ کعبه را به عثمان بن طلحه برگرداند و فرمود: تو کلیددار خانهٔ خدایی، و کلیدداری را در قانون دینی برای او بیان می کند.

خدایا! به همهٔ ما توفیق شناخت فاطمه و گام برداشتن در مسیرش را عنایت بفرما!

ص: ۱۴۰۹۳

۱- (۲۱).مائده، ۵۰.

۲- (۲۲).هزار و یک حکایت اخلاقی، ص ۳۲۶.

روضه

«السّلام علیک یا فاطمه الزهراء، یا بنت رسول الله، یا قره عین النبی المصطفی.»

بنابر نقل هفتاد و پنج روز مثل چنین روزی، ما بین نماز مغرب و عشاء زهرای مرضیه جان به جان آفرین تسلیم کرد. در حالی که قرآن می خواند و زبانش به ذکر و ثناء مشغول بود. مرحوم حاج شیخ عباس تعبیرش این است:بعد از نماز مغرب زهرای مرضیه در چنین روزی به شهادت رسید.

لذا اگر روایت اول فاطمیه درست باشد، امشب شب دفن زهرای مرضیه علیها السلام است. خطبه ۲۲ نهج البلاغه در بیان این مصیبت است. وقتی بدن را امشب برداشتند، کجا به خاک سپردند؛ نمی دانم در خانه، مسجد و یا بقیع، اما امیرالؤمنین علیه السلام تنها آمد عزیزش را در میان خاک نهان کند، خیلی بر آقا سخت گذشت. زهرایی که همه جا یار و همدمش بود، مخصوصاً که می بیند در دفاع از علی به شهادت رسید. در این دفاع بازویش متورم شد. لذا امشب وقتی آمد زهرایش را ب خاک بسپارد، صدا زد: یا رسول الله، خودت کمکم کن. خدا! خودت کمکم کن. من چگونه این گُلم را میان خاک بگذارم. «اللَّهُمَّ إِنَّهَا أَمَتُکَ»؛ خدایا! این زهرای توست «وَ بِنْتُ رَسُولِکَ»؛ و دختر پیغمبر توست «اللَّهُمَّ وَ اجْمَعْ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ أَبِيهَا»(۱) خدایا! امشب مهمان توست، شب اول قبر اوست.

زهرایش را میان خاک گذاشت، یک وقت رو کرد به قبر رسول الله: «السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا رَسُولَ اللهِ عَنِّی وَ عَنِ ابْنَتِکَ النَّازِلَهِ فِی جِوَارِکَ»(۲) یا رسول الله! بلند شو ببین علی تنها مانده است. «أَمَّا حُزْنِی فَسَرْمَدٌ وَ أَمَّا لَيْلِی فَمُسَهَّدٌ»، فاطمه جان! دیگر خواب ندارم، دیگر حزنم تمام شدنی نیست.«لَوْ لَا غَلَبَهُ الْمُسْتَوْلِينَ عَلَيْنَا لَجَعَلْتُ الْمُقَام» لذا اگر نبود حرف و سخن و خطر دشمن، دیگر از کنار قبرت نمی رفتم و همین جا می ماندم و مقیم می شدم. یا رسول الله! یادت است که شب عروسی دست زهرا را در دستم گذاشتی فرمودی این امانت من است.

ص: ۱۴۰۹۴

۱- (۲۳).مستدرک الوسائل، ج۲، ص ۱۹۹؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۰۹.

۲- (۲۴).بحارالانوار، ج۴۳، ص ۱۹۰؛ بیت الاحزان، ص ۲۵۴.

یـا رسـول الله! هنگـامی که جـان می دادی دوبـاره این جمله را تأکیـد کردی علی جـان! فـاطمه امـانت است «یَـا رسُـولَ الله قَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِیعَه»، من امانت را برگرداندم.(۱)

یا امیرالمؤمنین روحی فداک آسـمان را دفن کردی زیر خاک نماز و قرآن خواند، بعد هم خم شد صورتش را روی خاک قبر زهرا گذاشت.

خیز و از داغ غم رهایم کن خیز و باز ابن عم صدایم کن

«وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ.»(۲)

بررسی آموزه های تفسیری خطبه فدکیه (۶)

بررسی آموزه های تفسیری خطبه فدکیه (۶)

عن الصدیقه الطّاهِرَه علیها السلام: وَ أَطْلَعَ الشَّیْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هَاتِفاً بِکُمْ، فَأَلْفَاکُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِیبِینَ. (۳)

مقدمه

سخنـان و کلمـات زهرای مرضـیه علیهـا السـلام که در فرصـت کوتـاهی پس از رحلت پـدرش در طی ملاقاتهـای خصوصـی و عمومی صورت پذیرفته، حاوی یک دنیا مطلب است.حضـرت با این سخنان، علل انحراف و نقاط ضعف مردم و جامعهٔ پس از رسول خـدا را بیان کرده است. یکی از این خطبه ها در جمع زنان مهاجر و انصار و دیگری در مسـجد، حول مسألهٔ فدک ایراد گردیـد. گفـت و گوهـای نسبتاً طولانـی بـا محمـود بن لبیـد و ام سـلمه دارد که اگر این مجمـوعه را جمـع کنیم، می بینیم که حضـرت در این دو سه ماه آخر عمر تلاش های فراوانی انجام داد تا به مردم بفهماند که نقاط ضـعف جامعه در چیست، و چرا امام نور (امیرالؤمنین) کنار زده شـد. زمانی که به خانـهٔ حضـرت حمله شد، فرمود: «أَهَذِهِ الْجُرْأَهُ عَلَی اللهِ وَ عَلَی رَسُولِه؟» چطور جرأت کردیـد که به خـدا و پیغمبر بتازیـد؟ این رفتار شـما جرأت بر خـدا و پیغمبر است و در ادامه فرمود: «تُرِیـدُ أَنْ تُطْفِیَ نُورَ الله»؛(۴) شـما می خواهید نور خدا روشن نباشد و آن را خاموش کنید. در طی تلاش های این دو سه ماه، حادثه آفرینان بعد از رسول خدا را افشا و برملا کرد. در ادامه بحث با توجه به سخنان حضرت، منشأ انحرافِ بعد از پیامبر را پی می گیریم.

۱- (۲۵).کافی، ج۱، ص ۴۵۸؛ بحارالانوار، ج ۴۳: ص ۱۹۳؛ منتهی الامال، ص ۱۹۵ – ۱۹۴.

۲- (۲۶).شعراء،۲۲۷.

۳- (۱).بحارالانوار، ج۲۹، ص ۲۲۳؛ احتجاج، ج۱، ص ۱۰۰.

۴- (۲).تُرِیـدُ أَنْ تَقْطَعَ نَسْلَهُ مِنَ الدُّنْیَا وَ تُفْنِیَهُ وَ تُطْفِیَ نُورَ الله؟ (بحارالانوار، ج۵۳، ص۱۸، الوافی، ج۲، ص ۱۸؛ ارشاد القلوب دیلمی، ص ۱۷۶).

علت انحطاط مسلمین بعد از رسول خدا

پیروی از شیطان

حضـرت زهرا در خطبه اش، یکی از نقاط ضـعف جامعهٔ مسـلمانان را پیروی از شـیطان می داند و می فرماید: «وَ أَطْلَعَ الشَّیْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ». حضـرت شـیطان را به لاـک پشت تشبیه کرده است. لاک پشت زمانی که خطری او را تهدیـد می کنـد، می رود در لاک خودش قرار می گیرد، پس از اینکه در میانهٔ لاک خود مقداری صبر می کند، آهسـته آهسته سرش را بیرون می آورد، اگر دید خطری نیست به راه می افتد، در غیر این صورت دوباره سرش را میان لاک خودش فرو می برد.

حضـرت زهرا شـیطان را تشبیه به لاک پشت کرده و خطاب به مردم می فرماید: تا پیغمبر زنده بود شیطان در لاک خودش بود و جرأت نمی کرد از آن بیرون بیایـد، زیرا برای شـیطنت میـدان پیـدا نمی کرد؛ اما پیغمبر که از دنیا رفت، شـیطان سـرش را از لاـک بیرون آورد «هَاتِفاً بِکُمْ»؛ شـماها را صـدا کرد و دیـد شـرایط فراهم است «فَأَلْفَاکُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِیبُونَ لِهُتَیَافِ الشَّیْطَانِ الْغَوِیِّ»؛ شما پاسخگوی ندای شیطان بودید.

بنـابراین، حضـرت یکی از مشـکلاتی کـه در جامعـهٔ پس از رسـول خـدا حـاکم می گردد را پیروی از شـیطان می دانست، که «جُثَّتُهُمْ جُثَّهُ الْآدَمِیِّینَ وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّیَاطِین»؛(۱) دارای قلب شیطانی اند در حالی که چهرهٔ انسانی دارند.

حربه های شیطان

شیطان، حربه ها و سلاح هایی برای انحراف انسان دارد که قرآن مجید می فرماید: از گام ها و حربه های شیطان پیروی نکنید، «لاـ تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ».(۲)شیطـان هفـت گـام، سـلاح و حربـه دارد و مـا بایـد طبـق دسـتور قرآن از آنهـا پرهیز کنیم.«خطوات»جمع «خطوه» به معنی گام است. بنابراین طبق آموزهٔ قرآنی باید پایمان را جای پای شیطان نگذاریم.

ص: ۱۴۰۶۹

۱- (۳).مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص ۳۷۲.

۲- (۴).بقره،۱۶۸.

شیطان بر کسی مسلط نیست و بشر اختیار دارد و می تواند انتخاب کند؛ «لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا»؛(۱) بر کسانی که ایمان دارند او نمی تواند سلطه داشته باشد. به ترتیب این هفت حربهٔ شیطان را بر می شمارم با این توضیح که این هفت حربه در کسانی که با حضرت زهرا در افتادند یکجا مورد استفاده قرار گرفت.

گام نخست: ایجاد کینه و بعض

براساس آموزهٔ قرآن مجید اولین حربهٔ شیطان، ایجاد کینه و نفرت است «يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء»(۲) وقتی کینه را شیطان القاء کرد پس از آن حوادث آفریده می شود، لذا در روایات نیز داریم که اگر تمام صفات رذیله را جمع کنید، مادرشان «کینه»است،«اَلاُمُّ الخُلق الحِقدُ»(۳)و «رأسُ العُيُوبِ الحِقدُ».(۴)در قرآن نداریم «تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا» خدایا! به ما کینهٔ مؤمن بده، بلکه داریم «لا تَجْعَل»(۵) به ما کینه مؤمن نده. انتقام خوب است، اما برای دشمن.متأسفانه چقدر در بین ما کینه وجود دارد و باعث شده که قلب های ما از هم دور گردد و به خاطر کینه اختلاف ایجاد شود.

دوازده ویژگی علی دارد، یکی آنکه محل تولدش کعبه است، دیگری اینکه ازدواج علی در آسمان رقم خورد. سوم اینکه زوجه اش فاطمهٔ زهراست. همچنین لیله المبیت، حدیث منزلت، حدیث غدیر، ردُّ الشمس، ابلاغ سورهٔ برائت و... از ویژگی های امیرالمؤمنین است. اگر یکی از این ویژگی ها در آل خطاب بود، ما دنیا را کنار می گذاشتیم و همواره به خودمان می بالیدیم. از این سخن به خوبی می توان دانست که دشمنان علی علیه السلام ایشان را می شناختند.

ص: ۱۴۰۷۰

۱- (۵).نحل، ۹۹.

۲- (۶).مائده، ۹۱.

۳- (۷).غررالحکم، ش ۶۷۶۸.

۴- (۸).غررالحکم، ش ۶۷۷.

۵- (۹).حشر، ۱۰.

شخصـی به نام «رأس الجالوت» فردی است مسـیحی که از سـرزمین خودش بلند شد و آمد تا دربارهٔ اسلام تحقیق کند – (این اواخر پیغمبر نـامه نوشـته بود برای دانایان ملل که بیاینـد و درباره اسـلام تحقیق کننـد. منتها وقتی برخی از آنها آمدنـد دیـدند رسول خدا از دنیا رفته است – رأس الجالوت وارد مسجد شد، و دنبال این بود که ببیند خلیفهٔ پیغمبر کیست. «ابی بکر» را به او معرفی کردنـد.رفت جلوی او نشـست و گفت: سؤالاتی دارم، اگر سؤالاتم را جواب بدهیـد، مسـلمان می شوم.چند سؤال بدین مضـمون کرد، که اصـحاب اخـدود چه کسانی هسـتند؟ حاکمشان چه کسـی بود؟ جریانشان چه بوده است؟ سؤالاتش را یکی یکی مطرح کرد اما خلیفه نتوانست جواب بدهد. تا اینکه رأس الجالوت را خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستادند؛ زیرا آنها به خوبی فضائل علی را می دانستند، منتها بغض آنها نمی گذاشت تا آنها حق را مراعات کنند.

کینه، اولین صـفت رذیله ای است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم بسیاری از مخالفت های با حضرت براساس آن بـود. روزی ابوجهـل در میـان کـوچه هـای مکـه رسـول خـدا صـلی الله علیـه وآلـه وسـلّم را در آغـوش گرفت، بعـد کنـار آمد.گفتنـد: این چه کاری بود که کردی؟ گفت: دست خودم نبود، اصـلاً یک مرتبه به طرفش جـذب شـدم، بعد گفت: «إِنِّی لَأَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ» من می دانم که او راستگوست و حق با اوست، منتها «مَتَی کُنَّا تَبَعاً لِعَبْدِ مَنَاف» ما نمی توانیم تابع اینها باشیم و نمی توانیم زیر بار اینها برویم.(۱۰(

چرا امام جواد علیه السـلام شـهید شـد؟ به خاطر کینـهٔ کسانی بود که گفتنـد: آقا! چرا حکم ایشان در بریـدن دست دزد مقـدم شده. امام کاظم علیه السـلام چرا شـهید شد؟ پسر برادر او «محمد ابن اسماعیل»آمد سعایت کرد و بعضی عوامل دیگر دست به دست هم دادند تا امام به شهادت رسید.

ص: ۱۴۰۷۱

قرآن دربارهٔ پیامبر می فرمایـد: «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمُ»(۱) همـان طـور کـه بچه هایشـان را می شـناختند پیغمـبر را می شناختند. فکر می کنید آیا پیغمبر خدا را نمی شـناختند و او را آزار می دادند؟ و یا امام حسین را نمی شناختند و او را کشتند؟ حضـرت در روز عـاشورا فرمود: چرا بـا من می جنگیـد؟ مگر من حقی را از بین بردم، سنّتی را کنار گذاشـتم، تغییری در دین ایجاد کردم؟ می گفتند: نه، «بُغْضاً لِأبيك»؛ به خاطر کینه ای که از بابایت علی داریم با تو می جنگیم!

گام دوم: غفلت و فراموشی یاد خدا

و اما گام دوم شیطان تا این سخن فاطمه روشن شود «وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرِزِهِ»؛(۲) فراموشی یاد خدا گام دوم شیطان به شمار می رود «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ»(۳) یکی از حربه هایی که شیطان برای انحراف جامعه از آن بهره می گیرد به فراموشی کشاندن یاد خداست.

بی تردیـد اگر یاد خـدا در زنـدگی از بین برود و کم رنگ شود، انسان آسـیب پـذیر می شود. و از همین ناحیه است که سایر انحرافات شروع می گردد. جامعهٔ پس از رسول خدا، دومین مشکلش فراموشی یاد خدا بود. به تعبیر حضرت زهرا علیها السلام «كَلاّ بَل رانَ عَلى قُلُوبِكُمْ»؛ «ران» به معنی زنگـار و گرد زردی است که گاهی روی آهن می نشـیند. مردم! قلب های شـما را زنگار گرفته است. به همین دلیل است که دل های شـما از واقعیت پـذیری بازمانده و لذا این حوادث را آفرید «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ» (۴)

ص: ۱۴۰۷۲

۱- (۱۱).انعام،۲۰.

۲- (۱۲).بحارالانوار، ج۲۹، ص ۲۲۳؛ احتجاج، ج۱، ص ۱۰۰.

۳- (۱۳).مجادله،۱۹.

۴- (۱۴).مجادله،۱۹.

نشانه های تنبه و بیداری

در حدیثی رسول گرامی اسلام دارد که «علامةُ الِانتباهِ خَمْسٌ»؛ انسان های آگاه پنج علامت دارند. شما نیز این علامت ها را داشته باشید و در مسیر آنها گام نهید. یکی از علامات آن ها «إذا ذَکَرَ المولی إفتَخَر»؛ وقتی به یاد خدا می افتند به بندگی او افتخار می کنند. دیگری این است که «إذا ذَکَرَ نَفْسَهُ إفتَقَر»؛ زمانی که به یاد خودشان می افتند، احساس فقر می کنند. ائمهٔ ما نیز چنین بودند. دعای عرفهٔ امام حسین، صحیفهٔ سجادیه و کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام را ببینید که چگونه افتخار می کنند از اینکه خدا رب آن هاست.

شکر نعمت

ابوهاشم جعفری خدمت وجود مقدس امام هادی علیه السلام آمد تا شکایت کند، زیرا وضع مالی اش مناسب نبود. همین که نشست، امام به او فرمود: ابوهاشم شکر نعمت هایی که داری به جا آورده ای که حالا آمدی از نداشته هایت شکایت می کنی؟ گفت:آقا چه نعمتی؟ امام فرمود: نعمت سلامت و امنیت. انسان وقتی به نعمت ها و نیازهای خودش توجه کند احساس فقر می کند.(۱)و دیگر اینکه «إِذا ذَکَرَ الدُّنیا اِعتَبَر»، آنها به یاد دنیا که می افتند عبرت می گیرند و باید بدانیم که عبرت گیری غیر از چسبیدن است.

هارون الرشید نامه نوشت برای امام کاظم علیه السلام که من را موعظه کن؟ امام برایش نوشت: هارون! هر چه در اطرافت می بینی موعظه و عبرت است.

روایت داریم، وقتی جنازه ای را تشییع می کنند خوب است بروید آن را مشایعت کنید. البته بعضی ها عادت دارند در تشییع شرکت کنند، بعد با خودشان می گویند چند قدم حضور داشته باشیم خوب است. اما ببینیم امام صادق علیه السلام چه وظیفه ای را در امر تشییع جنازه به گردن ما نهاده است و می فرماید: «إِذَا حَمَلْتَ جَنَازَةً فَکُنْ کَأَنَّکَ أَنْتَ الْمَحْمُولُ»؛ وقتی جنازه ای را دارند حمل می کنند، فرض کنید بدنی که روی تابوت حمل می شود شما هستید! «إِذاً کَأَنَّکَ سَأَلْتَ رَبَّکَ الرُّجُوعَ»؛ گویا اینکه از خدا خواسته ای که تو را برگرداند، و حالا خدا تو را به دنیا برگردانیده؛ پس ببین چه کار باید انجام دهی.(۲)

ص: ۱۴۰۷۳

۱- (۱۵).در آخر دستور داد صد دینار به او بدهند (امالی صدوق، ص ۴۱۳).

۲- (۱۶).بحارالانوار، ج۶۸، ص ۲۶۶؛ الزهد، ص ۷۷).

قرآن در این راستا می فرماید: فردای قیامت برخی از افراد وقتی وارد صحرای محشر می شوند، خواهند گفت: «رَبَّنا أَبْصَرْنا وَ سَمِعْنـا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً»؛(۱)خـدایا! ما را برگردان تا عمل صالـح انجام دهیم، بعضـی ها نور دارنـد اما اینها در تاریکی اند بعضـی هـا راحت می رونـد؛ امـا اینهـا نمی تواننـد بروند، بعـد به کسـانی که نور دارنـد خطـاب می کننـد: «انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُم»(۲) بایستید تا ما از نور شما استفاده کنیم.

بنابراین، آرزوی برخی در جهان آخرت این است که خدایا! ما را به دنیا برگردان تا عمل صالح انجام دهیم. اما دیگر دیر شده و امکانش نیست. حال امام صادق علیه السلام می فرماید: شما در دنیا برای خودتان یک چنین فرضی را درست کنید. تابوتی را که دیدید، فرض کنید در آن بدن شما قرار دارد.

از علائم انسان های آگاه این است «وَ اِذا ذَکَرَ رَبَّهُ اِسْتَغْفَرَ» زمانی که به یاد خداوند افتند طلب غفران و بخشش می کنند و «إذا ذَکَرَ الاخِرَهَ اِسْتَبْشَرَ»؛(۳) زمانی که به یاد آخرت می افتند به خود بشارت می دهند.

گام سوم: توجیه کردن گناه

گـام سوم شـیطان به تعبیر قرآن این است که بـا توجیه گنـاه را در نظر انسـان زینت می بخشـد. بـا این توضـیح که وقتی کسـی گناهی می کنـد. بعـد از آن می پذیرد که بد بوده و گناه انجام داده است. وقتی دروغ می گوید به او می گویند. دروغ گفتی، گاهی او می پـذیرد و توبه می کند؛ و گاهی نیز توجیه می کند که به این دلیل دروغ نبود. همین طور غیبت، زنا، دزدی و... به عنوان مثال: می گوید من غیبتی که کردم دلیلش این است که او واجب الغیبه است. توجیه گناه بدتر از گناه است.

ص: ۱۴۰۷۴

۱- (۱۷).سجده، ۱۲.

۲- (۱۸).حدید، ۱۳.

۳- (۱۹).مواعظ العددیه، ص ۴۱۳.

گام چهارم: زینت دادن گناه

بنابراین، شیطان یکی از کارهایش «لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ»؛(۱) زینت دادن گناه در دیده انسان است.

حارثه ابن زید می گوید: رفتم کنار خانهٔ خدا، دیدم خلیفهٔ دوم آنجا ایستاده و دارد چیزی با خودش زمزمه می کند، دیدم می گوید: خدایا! تو به سرّ و آشکار دانایی و از همه چیز آگاهی، من امروز می خواهم مطلبی را سرّی با تو در میان بگذارم، «فَلَمَّا رَآنِي أَمْسَكَ»؛ همین که نگاهش به من افتاد دیگر حرفی نزد. آمدم به او گفتم: چه می خواستی بگویی؟ چرا دست نگه داشتی؟ گفت:کار نداشته باش! بعد آمدم مدینه تا اینکه او ضربه خورد و به بستر افتاد. بیست و ششم ذی الحجه، رفتم کنار بسترش، گفتم: دیگر به بستر افتاده ای و پزشک ها نیز ناامیدت کرده اند، حال بگو آن روز کنار خانهٔ خدا چه می خواستی بگویی؟ گفت: یک روز خانهٔ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم رفتم، دیدم فضل ابن عباس و علی ابن ابیطالب علیه السلام هم نشسته اند؛ اما نکتهٔ قابل ملاحظه این بود که سر امیرالمؤمنین علیه السلام روی سینهٔ رسول خدا بود. حضرت رسول داشت گریه می کرد، گفتم: یا رسول الله! چرا گریه می کنید؟ فرمود: «ضَغَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ»؛ کینه هایی در دل بعضی از شماها وجود دارد، که وقتی من از دنیا رفتم آنها را آشکار خواهید کرد. گفتم: یا رسول الله!خلیفهٔ پس از شما کیست؟ فرمود: علی امام، خلیفه و وصی من است. دوست دار او مؤمن و مبغض او کافر و منافق است.

زید می گوید: گفتم: واقعاً تو این را می دانی و خودت شنیدی؟ گفت: آری. به او گفتم: پس چرا این حوادث را آفریدی و مسیر خلافت را عوض کردی؟ گفت:«الْمُلْكُ عَقِيمٌ»؛ ملک و سلطنت عقیم است .(۲) اما آیا این توجیه درست است؟ بنابراین تزیین گناه یکی از حربه های شیطان است.

ص: ۱۴۰۷۵

۱- (۲۰).حجر، ۳۹.

۲- (۲۱).بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۲۱؛ الفضائل، ص ۱۲۳.

برادران عزیز و خواهران محترمه! قرآن می فرماید: شیطان سعی می کند تا شما را از چهار طریق به مسیر خودش بکشد. حضرت زهرا نیز در خطبه اش در این باره می فرماید: «وَ أَطْلَعَ الشَّيْطانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرزِهِ هَاتِفاً بِكُمْ، فَأَلْفاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ»(۱) وقتی پیغمبر خدا از دنیا رفت، شیطان ندا داد و دور و برش را دید که افراد زیادی فرا گرفته است؛ چون دید حرفش پذیرنده دارد دست به کار شد.

به این آیه از قرآن توجه کنید که می فرماید: شیطان را در راه مستقیم پیدایش کنید «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»،(۲) زمانی که می خواهی نماز و دعا بخوانی شیطان به سراغت می آید. امام سجاد به خدا شکوه می کند و می گوید: خدایا! همان موقع که احساس می کنم الان دارم نماز مناسبی می خوانم، مناجات مناسب دارم «القيت عَلَيَّ نُعاسا»یک باره خستگی و سستی عارضم می شود. آری، شیطان در کنار صراط مستقیم می-نشیند و به تعبیر قرآن «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ»(۳) از جلو، پشت سر، سمت راست، سمت چپ و از چهار طریق شما را به انحراف می کشاند.

علامه طباطبایی در «تفسیر المیزان» روایتی را از امام باقر علیه السلام نقل می کند که امام فرمود: منظور از «مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ» قیامت و معاد است؛ یعنی معاد را برای شما سبک جلوه می دهد؛ «أُهَوِّنُ عَلَيْهِم».(۴)

ص: ۱۴۰۷۶

۱- (۲۲).بحارالانوار، ج۲۹، ص ۲۲۳ و ۲۷۱؛ احتجاج، ج۱، ص ۱۰۰.

۲- (۲۳).اعراف،۱۶.

۳- (۲۴).اعراف،۱۶ – ۱۷.

۴- (۲۵).امام باقر فرمود: از پیش رو به سراغشان می روم، یعنی آخرت را در نظرشان بی ارزش می کنم و از پشت سر، یعنی آنها را به جمع ثروتمندان و ندادن حقوق واجب آن فرمان می دهم تا برای وارثان باقی بماند و از سمت راست، یعنی دینشان را با زینت گمراهی و خوب جلوه دادن شبهات خراب می کنم و از سمت چپ، یعنی لذت های دنیا را دوست داشتنی می کنم و شهوت را بر دلهایشان غالب می کنم. (المیزان، ج۸، ص۳۲).

برادران عزیز! هر قدر اعتقاد انسان به معاد ضعیف باشد هر اندازه باور انسان به قیامت ضعیف باشد، آسیب پذیری انسان در مقابل گناه بیشتر می گردد.

اعتقاد به معاد

یک فرد یهودی در مدینه انگشترش را گم کرد و مسلمانی این انگشتر را یافت.انگشترش، گران قیمت بود و مسلمان پرسان پرسان یهودی را پیدا کرد. گفت: آقا! این انگشتر مال شماست؟ یهودی گفت: بله، در حالی که انگشتر را تحویل می داد، یهودی گفت: چند سؤال دارم، نخست اینکه آیا می دانستی این انگشتر قیمتش چقدر است؟ گفت: بله، انگشتر گران قیمتی است. دوّم اینکه آیا می دانستی من یهودی ام؟ گفت:بله، سوّم اینکه آیا نیاز مالی نداشتی؟ گفت: اتفاقاً وضع چندان خوبی ندارم. یهودی گفت چرا این را برای خودت نفروختی؟ فرد مسلمان گفت: اتفاقاً در این فکر هم بودم، زمانی که در مسیر می آمدم در این فکر هم بودم که آن را بفروشم و پولش را برای خودم بردارم؛ اما یک وقت به ذهنم افتاد فردای قیامت وقتی که موسی بن عمران یک طرف می نشیند و رسول خدا نیز حضور دارد وقتی من و تو را می آورند و رو به روی آن دو بزرگوار قرار می دهند، اگر حضرت موسی رو کند به پیغمبر آخرالزمان و بگوید این مسلمان و پیرو شما بود، انگشتر یک یهودی پیرو مرا پیدا کرد، چرا این را برداشت و استفاده کرد؟ پیغمبر باید سرش را پایین اندازد. نخواستم فردای قیامت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم به خاطر این عمل من در مقابل موسی علیه السلام سرش را پایین اندازد و نتواند پاسخ گو باشد.

ص: ۱۴۰۷۷

عرضه اعمال بر ائمه علیهم السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: اعمال شما در چند مرحله پیش ما می آید؛ در روزهای دوشنبه و پنجشنبه، آغاز هر ماه، نیمهٔ شعبان هر سال.(۱) البته زمانی که امام صادق این حدیث را فرموده نیمهٔ شعبان عنوان فعلی را نداشت که میلاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد، خود نیمهٔ شعبان یک تعیین ویژه ای داشته است.

بنابراین کاری کنیم که وقتی اعمال ما فراروی امام قرار می گیرد، او را ناراحت نکند. «داوود بن کثیر»می گوید: خدمت وجود مقدس امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم وقتی خدمت ایشان رسیدم، دیدم آقا خوشحال است، گفتم: یابن رسول الله! علت خرسندی و نشاط شما چیست؟ حضرت فرمود: داوود! این هفته که اعمالت را به من عرضه کردند، و دیدم رفتی به پسر عمویت سرزدی، صدقه وصله نیز به او دادی از این عملت خوشحال شدم(۲)باید بدانیم که مسأله تا این حد دقیق است.

ص: ۱۴۰۷۸

۱- (۲۶).عن أبی عبدالله علیه السلام: إنَّ الاَعْمالَ تُعْرَضُ عَلَیَّ فِی کُلِّ خَمِیسٍ فَإِذَا کَانَ الْهِلَالُ أُکْمِلَتْ فَإِذَا کَانَ النِّصْفُ مِنْ شَعْبَانَ عُرِضَتْ عَلَی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وآله وسلّم وَ عَلَی عَلِیٍّ (بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۴۳). تُعرَضُ الأَعمالُ یَومَ الاثنَینِ وَالخَمیسِ؛ فَمِن مُستَغفِرٍ فَیُغفَرُ لَهُ، ومِن تائِبٍ فَیُتابُ عَلَیهِ، ویُرَدُّ أهلُ الضَّغائِنِ لِضَغائِنِهِم حَتّی یَتوبوا (الترقیب و الترهیب، ج۳، ص ۴۵۸، ح۱۷؛ حکم النبی الاعظم، ج۵، ص ۱۵۲). قَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ: فَکَیْفَ إذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً، قَالَ: نَزَلَتْ فِی أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه وآله وسلّم خَاصَّةً فِی کُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِنَّا شَاهِدٌ عَلَیْهِمْ وَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه وآله وسلّم شَاهِدٌ عَلَیْنَا (بحارالانوار، ج ۲۸۳، ص ۲۷۷).

۲- (۲۷).الامام الصادق، لداود الرقی مُبْتَدَءاً: یَا دَاوُدُ لَقَدْ عُرِضَتْ عَلَیَّ أَعْمَالُکُمْ یَوْمَ الْخَمِیسِ فَرَأَیْتُ فِیمَا عُرِضَ عَلَیَّ مِنْ عَمَلِکَ صِلَتَکَ لِابْنِ عَمِّکَ فُلَانٍ فَسَرَّنِی ذَلِکَ إِنِّی عَلِمْتُ أَنَّ صِلَتَکَ لَهُ أَسْرَعُ لِفَنَاءِ عُمُرِهِ وَقَطْعِ أَجَلِهِ قَالَ دَاوُدُ وَ کَانَ لِیَ ابْنُ عَمٍّ مُعَانِدٍ خَبِیثٍ بَلَغَنِی عَنْهُ وَ عَنْ عِیَالِهِ سُوءُ حَالِهِ فَصَکَکْتُ لَهُ نَفَقَةً قَبْلَ خُرُوجِی إِلَی مَکَّةَ فَلَمَّا صِرْتُ بِالْمَدِینهِ أَخْبَرَنِی أَبُو عَبْدِاللهِ علیه السلام بِذَلِکَ (وسائل الشیعه، ج۱۶، ص ۱۱۱؛ امالی شیخ طوسی، ۴۱۳ – ۹۲۹).

امام باقر علیه السلام می فرماید: «مِنْ بَیْنِ أَیْدیهِمْ»؛ یعنی معاد و «مِنْ خَلْفِهِمْ»؛ یعنی از راه مطامع مالی انسان ها را شیطان به انحراف می کشاند. به عبارتی مقصود از سمت راست «دین» و مقصود از سمت چپ «دنیا» است؛ پس گام های شیطان را بشناسیم و از این فرمان قرآن «لاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ»(۱)پیروی کنیم.

شناخت بیماری مهم تر از درمانش است. امام سجاد علیه السلام می فرماید: «مَنْ لَمْ یَعْرِفْ دَاءَهُ أَفْسَدَهُ دَوَاؤُهُ»(۲) هر که دردش را نشناسد، دارو را در حقیقت فاسد می کند نکتهٔ قابل ملاحظه این است که شر را آدم باید بشناسد.امام صادق علیه السلام فرمود: همهٔ علم ها در چهار کلمه جمع و خلاصه می شوند: شناخت خدا، شناخت خود، وظیفه شناسی و عواملی که فرد را بی دین می کند.(۳) کشاورز خوب کسی است که نه تنها درخت، بذر و زمان آبیاری را بشناسد، بلکه باید آسیب ها را نیز بشناسد.

گام های دیگر شیطان را به صورت فشرده خدمت شما عرض می کنم.

گام پنجم: عجب و غرور

«وَمَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطَانُ إِلاَّ غُرُورًا»(۴) عُجب، غرور و تکبر هم حربهٔ شیطان است. موسی بن عمران از شیطان سؤالی کرد که پرسش و پاسخ قشنگی است. موسی گفت: شیطان! آدمی چه می کند که تو بر او مسلط می شوی؟ «أَخْبِرْنِی بِالذَّنْبِ الَّذِی إِذَا أَذْنَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذْتَ عَلَیْهِ؟» این سؤال برای من و شما نیز مطرح است. عزیزان! وای بر آن زمانی که عمر انسان مَرتَع شیطان گردد. می دانید امام سجاد در این باره چه می گوید؟ می گوید: خدایا! هر وقت عمر من مرتع شیطان شد، آن را قیچی اش کن! فوراً همان جا و در دم آن را از من بگیر! «عَمِّرْنِی مَا کَانَ عُمُرِی بِذْلَةً فِی طَاعَتِکَ، فَإِذاَ کَانَ عُمُرِی مَرْتَعاً لِلشَّیْطَانِ فَاقْبِضْنِی إِلَیْکَ».(۵)

۱- (۲۸).بقره،۱۶۸.

۲- (۲۹).بحار، ج۷۸، ص ۱۶۰ – ۲۱.

۳- (۳۰).قال أبو عبدالله:وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ کُلَّهُ فِی أَرْبَعٍ، أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّکَ وَ الثَّانِی أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِکَ وَ الثَّلِثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْکَ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ مَا یُخْرِجُکَ مِنْ دِینِکَ (کافی، ج۱، ص ۵۰).

۴- (۳۱).اسراء،۶۴.

۵- (۳۲).بحارالانوار، ج۷۰، ص ۶۱؛ صحیفه سجادیه، دعای ۲۰، ص ۹۲.

شیطان در جواب حضرت موسی گفت: «إِذَا أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ»؛ وقتی عجب و غرور او را بگیرد «وَ اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ»؛ و عملش را زیاد ببیند، «وَ صَغُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُه»،(۱) و هر گاه گناهش را کوچک بشمارد، من به او استیلا پیدا می کنم.

داستان

رسول خدا از میان یکی از کوچه های مدینه عبور می کرد – کوچهٔ هم باریک بود – خانمی جلوی پیغمبر را گرفت و راه را بست بود. حضرت خواست رد شود، دید نمی شود! آمد از این طرف برود، دید آن خانم این طرف آمد و این رفتار تکرار شد و از هر طرف که حضرت می خواست برود راه بسته می شد. اصحاب به آن زن گفتند: برو کنار، چرا راه را بسته ای؟ گفت: «إِنَّ الطَّرِيقَ لَمُعْرَضٌ»، کوچه باز است پیغمبر می تواند از آن طرف برود. می خواست خودش نشان بدهد. رسول گرامی اسلام جمله ای فرمود که خیلی زیبا است، امروز روانشناسان دنیا این جمله را می پذیرند، فرمود: «دَعُوهَا فَإِنَّهَا جَبَّارَةٌ» رهایش کنید! این زن می خواهد خودش را نشان بدهد، آدم متکبری است.(۲)

چند سال پیش در روزنامه می خواندم که شخصی کلیسایی را در یکی از کشورها آتش زده بود. به او گفته بودند چرا کلیسا را به آتش کشیدی؟ در جواب می گوید:من خواستم اسمم در روزنامه ها مطرح شود، دیدم هر کاری که می کنم اسمم مطرح نمی شود؛ ولی الان به عنوان یک شخصیت ولو منفی، اسمم مطرح می شود.

حضرت فرمود: رهایش کنید! این می خواهد تکبّر بورزد. من این قصّه را که دیدم به حدیثی از امیرالمؤمنین برخوردم که حضرت می فرماید: «مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِذِلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِه»؛ آدم متکبر حقیر است و ذلّت درونی دارد. به همین علت می خواهد حقارت درونی خودش را جبران کند.(۳)

ص: ۱۴۰۸۰

۱- (۳۳).کلفی، ج۲، ص ۳۱۴.

۲- (۳۴).کافی، ج۲، ص ۳۰۹.

۳- (۳۵).کافی، ج۲، ص ۳۱۲.

گام ششم: آمال و آرزو

گام ششم شیطان به تعبیر قرآن آمال و آرزوست «يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ»(۱) به این شواهد قرآنی دقت بفرمایید! وعده و آمال و آرزو از خطوات و حربه های شیطانی است. البته به شما عرض کنم که آرزو بد نیست؛ زیرا اگر آرزو نبود، نه کسی درس می خواند و نه کسی درس می داد، و نه کسی درخت می کاشت، و بسیاری از کارهای دیگر تعطیل می شد. پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي»(۲) آرزو خوب است، اما آرزوهای طولانی و دراز کشنده است.

آن شنیدستی که در صحرای غور بار سالاری بیفتاد از ستور گفت چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور

سیری و خواسته ها حدِّ یَقف ندارند و آرزوهای دست نیافتنی فراوان است.

گام هفتم: ایجاد اختلاف

یکی از گام های شیطان ایجاد تفرقه و اختلاف است، قرآن در این باره می فرماید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنزَغُ بَيْنَهُمْ»؛(۳) شیطان است که بین شما اختلاف می اندازد.

نامهٔ امام زمان به شیخ مفید

از آنجا که صبح جمعه است و متعلق به وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، این جمله را بیان می کنم. امام زمان برای شیخ مفید نامه ای نوشته اند – معروف به توقیع امام زمان به شیخ مفید – امام زمان خطاب به مرحوم مفید می نویسند: «أَيُّهَا الْأَخُ الْوَلِي» برادر عزیزم! اگر شیعه های ما دو ویژگی داشتند، این قدر بین ما و آنها فاصله نمی افتاد. «وَ لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَ فَّقَهُمُ اللهُ لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوب»؛ یکی اینکه قلب هایشان با هم بود و اختلاف نمی داشتند.

ص: ۱۴۰۸۱

۱- (۳۶).نساء،۱۲۰.

۲- (۳۷).قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم: إِنَّمَا الأَمَلُ رَحمَةٌ مِنَ اللهِ لِامَّتی، لَولا الأَمَلُ ما أرضَعَت امٌّ وَلَدا، ولا غَرَسَ غارِسٌ شَجَرا (بحارالانوار، ج۴۴، ص۱۷۵؛ الحکم النبی الاعظم، ج۱، ص ۱۷۸).

۳- (۳۸).اسراء،۵۳.

آقا! اختلاف جامعه را بیچاره می کند. آیه ۱۰۰ سورهٔ یوسف را نگاه کنید، حضرت یوسف جمله ای دارد که خیلی قشنگ است، می گوید: شیطان میان من و برادرانم اختلاف انداخت؛ «أَنْ نَزَغَ الشَّیْطانُ بَیْنی وَ بَیْنَ إِخْوَتی» علت اینکه من و برادرانم از هم جدا شدیم اختلافی بود که شیطان میان ما برانداخت.

امام در این نامه می نویسند: «فِی الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَیْهِمْ»؛ اگر شیعیان ما به عهد و پیمان هایشان عمل می کردند «لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الْیُمْنُ بِلِقَائِنَا»، این گونه با ما فاصله پیدا نمی کردند.(۱) جسم ها را راحت می شود جمع کرد اما کنار هم قرار دادن روح ها کار دشواری است.

خدایا! به عظمت کریمهٔ اهل بیت فاطمهٔ معصومه و زهرای مرضیه علیها السلام قلب های ما را به هم مهربان بگردان.

چکیده سخن

به مناسبت این سخن از حضرت زهرا علیها السلام که فرمود: «وَ أَطْلَعَ الشَّیْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ»، گام های شیطان را برشمردیم؛ البته از این جهت که از آنها پرهیز کنیم. آنچه گفته شد از باب آسیب شناسی و شرشناسی بود. گام های شیطان به ترتیب عبارتند از: ایجاد تنفر و کینه، و به فراموشی کشاندن یاد خدا، توجیه گناه، زینت دادن گناه، عُجب، اختلاف در میان جامعه و زنده کردن آمال و آرزوهای پوچ و بی حاصل در روح و جان ما.

روضه

السّلام علیكِ یَا بِنت رَسُول الله!

امشب شهادت بانویی است که فرزندانش هر وقت به یادش می افتادند اشک می ریختند. امام جواد علیه السلام در سن چهار سالگی به یاد مصائب مادر اشک ریخت؛ امام صادق علیه السلام همین که نام مادر را می شنید اشکش جاری می گشت؛(۲) امام باقر علیه السلام تب نموده بود وقتی آب به سر و رو می ریخت به یاد مادر می افتاد؛ امام سجاد علیه السلام بر فراز منبر شام به وجود زهرا افتخار می کند، و امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای به معاویه می نویسد: «لِیَ الفَخر بِفاطمه».

ص: ۱۴۰۸۲

۱- (۳۹).سید جعفر رفیعی، امام زمان و شیخ مفید، ص ۱۷ و ۱۸.
۲- (۴۰).کافی، ج۶، ص ۴۹.

مصیبت فاطمه مثل قبرش مخفی است. مصیبت ها زیاد است، شاید مثل همین روزهایی امیرالمؤمنین کنار بستر فاطمه نشسته است و زهرا در حال وصیت به اوست.تعبیر تاریخ این است: «أَخْرَجَ مَنْ کَانَ فِی الْبَیْت»(۱) حضرت به همهٔ کسانی که در خانه بودند فرمودند: بیرون بروید. بعد دو به دو، مظلوم و مظلومه کنار هم نشستند. زهرا دارد یکی یکی وصیت می کند؛ علی جان! «لا تُعْلِمْ أَحَداً قَبْرِی»؛(۲) کسی را از محل قبرم باخبر نکن!بگذاز قبرم مخفی باشد. این یک مبارزهٔ منفی است که زهرای مرضیه تا قیامت می خواهد دوام داشته باشد. اینکه مردم دنیا بدانند یگانه دختر پیغمبر قبرش مخفی است.

علی جان! «لا تُصَلِّ عَلَی أَحَدٌ مِنْهُم»(۳) آن هایی که دَرِ خانه ام را آتش زدند و در سقیفه جمع شدند، نمی خواهم بر بدنم نماز بخوانند. خودت – و چند نفری که نام برد– نیمه شب برایم نماز بخوانید.

علی جان! وقتی مرا به خاک سپردی «اجْلِسْ عِنْدَ رَأْسِی»؛ بالای سرم بنشین، «فَإِنَّهَا سَاعَةٌ یَحْتَاجُ الْمَیِّتُ فِیهَا إِلَی أُنْسِ الْأَحْیَاء»؛(۴) شب اول قبر من را تنها نگذار!کنار قبرم بنشین، «فَأَکْثِرْ مِنْ تِلَاوَهِ الْقُرْآنِ»؛ برایم قرآن بخوان. صدای قرائت قرآنت مرا در قبر آرام خواهد کرد. علی جان! برایم دعا بخوان زیرا این کارت مرا آرام می کند.علی جان! کنار قبرم بنشین با من سخن بگو.

«إبْکِنِی وَ ابْکِ لِلْیَتَامَی وَ لَا تَنْسَ قَتِیلَ الْعِدَی بِطَفِّ الْعِرَاق»(۵)

برایم گریه کن، اگر دلت گرفت برایم اشک بریز؛ اما بچه های یتیمم را فراموش نکن، بچه های یتیمم مبادا تنها بمانند! برای آن ها نیز اشک بریز.

۱- (۴۱).بحارالانوار، ج۴۳، ص ۱۹۱.

۲- (۴۲).دلائل الامامه، ص ۴۳؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۱۰؛ صحیح بخاری، ج۵، ص ۱۳۹.

۳- (۴۳).بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۱.

۴- (۴۴).بحارالانوار، ج۷۹، ص ۲۷.

۵- (۴۵).بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۸.

علی جان! سفارش دیگری نیز برایت دارم که حسینم را فراموش نکن.

علی جان! جلوی بچه ها کاری نکن که آن ها احساس غربت کنند. زیاد جلوی آنها اندوه خودت را نشان نده.

پیراهن خود در غم من پاک مکن جز نیمهٔ شب جسم مرا خاک مکن

علی جان!

از فاطمه یادگار اگر می خواهی؟ خون های مرا ز روی در پاک مکن

هر کسی یادگاری از خودش به جای می گذارد، اگر از من یادگار می خواهی «البابُ وَالجِدارُ وَالدِّماءُ شهودُ صِدق ما بِهِ خفاءٌ»؛ سه تا یادگاری دارم یکی در، دیگری دیوار، و سومی هم خون های روی آن دو است. علی جان! خواهش دیگری نیز دارم.

مرا غسل چو نیمه شب به پیش کودکان دهی مباد سینهٔ مرا به زینبم نشان دهی

نگذار زینبم جراحت سینهٔ مرا ببیند. امیرالمؤمنین خیلی احتیاط کرد تا زینب سینهٔ مادر را نبیند، روزی هم که با فرق شکافته علی علیه السلام را به خانه آوردند، همین که طبیب خواست دستمال را باز کند، حضرت به زینب اشاره کرد از اتاق بیرون رود.

طبیبا وا مکن زخم سرم را مسوزان قلب زینب دخترم را

اما روزی که آمد کنار بدن قطعه قطعهٔ حسین، آنجا دیگر کسی نبود مانع گردد، بدن را برداشت، حسینم! برادرم! «بأبی العطشان حتّی مضی، بأبی من شیبَتُهُ تَقطُرُ بِالدِّماء». راوی می گوید: زینب چنان جان سوز عزاداری می کرد، به خدا قسم دیدم دوست و دشمن دارند گریه می کنند،(۱) یک وقت هم خم شد لب ها را گذاشت روی گلوی پرخون؛ «فَوَجَدَنِی جُثَّةً بِلارَأْس».

ص: ۱۴۰۸۴

۱- (۴۶).بحارالانوار، ج۴۵، ص ۵۹؛ اللهوف، ص ۱۳۰

«لا حولَ وَ لا قوه الاّ بِاللهِ العَلیِّ العظیم»

انتخاب های فاطمه(دکتر رفیعی) (۳)

انتخاب های حضرت فاطمه (سلام الله علیها) (۱)

انتخاب های حضرت فاطمه (سلام الله علیها) (۱) ❋

قَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَکُونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ. (۱)

مقدمه

ایام فاطمیه، ایام شهادت صدیقهٔ طاهره، زهرای مرضیه، امّ ابیها علیها السلام است. دربارهٔ شخصیت زهرای مرضیه علیها السلام سخن گفتن مشکل است؛ مگر اینکه از قول معصومین علیهم السلام و آیاتی که مصداق و تاویل آن حضرت زهرا علیها السلام است سخن گفته شود. کسی که، رسول خدا او را مدح کرده: «فَاطِمهُ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَیّ»؛(۲) «فَاطِمهُ أَعَزُّ النَّاسِ عَلَیَّ»،(۳)محبوب ترین و عزیزترین آدم پیش من زهرای مرضیه علیها السلام است.

کسی که در آیه مباهله و تطهیر با فرزندان معصومش مشترک است، کسی که باطن آیه نور و سوره قدر است، چگونه راجع به این شخصیت می توان سخن گفت؟

کسی که ائمه معصومین علیهم السلام به وجودش افتخار می کنند، سخن گفتن دربارهٔ حضرتش مشکل است.

بهترین الگو

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف زهرای مرضیه را الگوی خود می داند می گوید: مادرم زهرا، دختر رسول الله الگوی من است.(۴) امام حسن عسگری علیه السلام می فرماید: ما حجت خدا بر شما هستیم، ولی مادرم حجت خدا بر ماست؛ یعنی خود ما اهل بیت چنین جایگاهی برای حضرت زهرا قائل هستیم.

در روایت است که هرگاه پیغمبر اکرم می خواست حکم شرعی چیزی را بیان کند، خطاب به دخترش فاطمه می فرماید: «یَا حَبِیبَهَ أَبِیهَا کُلُّ مُسْکِرٍ حَرَام»(۵)حبیبهٔ من! دخترم! حکم شرعی برای مردم این است. این رفتار نشان می دهد که پیمبر گرامی اسلام حتی در تبیین احکام و مسایل اسلامی حضرت زهرا را ملاحظه می فرمود.

گر چه دشمنان خیلی تلاش کردند که نام ایشان مطرح نشود، اما غیر شیعیان نیز دربارهٔ ایشان قلم زده و کتاب نوشته اند.

انتخاب های فاطمه علیها السلام

برادران و خواهران عزیز! در این حرم مطهر می خواهم راجع به اینکه انسان باید در زندگی اش چه انتخاب هایی را داشته باشد و نیز انتخاب های حضرت زهرا علیها السلام بحث کنم. انسان گاهی می خواهد درس بخواند و گاهی می خواهد ازدواج کند و گاهی می خواهد خانه و زمین و یا ماشین بخرد. بنابراین ما در زندگی مان دائماً در حال انتخاب هستیم. من امروز می خواهم راجع به انتخاب های حضرت زهرا صحبت کنم.

قرآن کریم می فرماید: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحیاةَ الدُّنْیا* وَ الْآخِرَةُ خَیْرٌ وَ أَبْقی»،(۶) بعضی ها دائماً دنبال ملاک های دنیایی اند، ولی بعضی دیگر در پی ملاک های اخروی هستند، «وَیُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»(۷)کسانی که نگاه اخروی دارند، ملاک انتخاب آنها رضایت خداوند است.

به بیان ساده تر انسان بعضی وقت ها ملاک انتخابش اشتباه است، سرابی را آب فکر می کند. صنم را صمد می خواند، خیلی ها این گونه اند. بودایی و هندویی چقدر متواضعانه خم می شوند، اما به اشتباه جلوی بت و یا حیوان و یا شخصی، کمر می سایند؛ به دنبال آب است منتها اشتباهی به دنبال سراب می رود. قرآن می فرماید: «هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»(۸) کسی که انتخابش دنیاست، ترقی و صعود ندارد سقوط و عقب گرد دارد.

شش چیز در شش جا

حدیث قدسی را خدمتتان عرض کنم، البته این حدیث نیاز به منبر مفصل دارد، ولی من به اشاره از کنارش رد می شوم. خداوند متعال می فرماید: من شش چیز را در شش جا گذاشته ام؛ اما مردم اشتباهی به جای دیگر می روند.(۹) ببینید! اگر به شما گفتند یک گنج در این زمین است شما اشتباهی یک متر و یا نیم متر آن طرف تر را بکنی و گنج را پیدا نمی کنی.

ص: ۱۴۱۶۸

اگر به شما گفتند اینجا آب دارد شما یک متر آن طرف تر را بکنید، آب پیدا نمی کنید.

اگر گفتند این سؤال ها، جوابش این است اگر گزینهٔ درست را بزنی جواب را می یابی ولی اگر اشتباه بزنی خراب می شود یکی از آن شش چیز آرامش است.

آرامش در بهشت

«اِنّی وَضَعْتُ الرَّاحَهَ فِی الْجَنَّهِ وَ النَّاسُ یَطْلُبُونَهَا فِی الدُّنْیا» موسی! مردم دنبال راحتی اند و من راحتی را در بهشت قرار داده ام، ولی مردم در دنیا دنبالش می گردند. دنیا خانهٔ راحتی نیست، همین که به فکر جوانیت می افتی موهایت سفید می شود، تا می خواهی از سلامتی بهره ببری، مریض می شوی، یک آدم بی درد در این دنیا پیدا نمی شود. اگر پولدار است می گوید: نمی توانم غذا بخورم و مرض قند دارد. اگر کسی سالم است چیزی ندارد که بخورد!

درم داران عالم را کرم نیست　　　　کرم داران عالم را درم نیست

اگر همه چیز دارد اولاد ندارد، اگر اولاد دارد مشکل دار است.علی علیه السلام می فرماید: «دَارٌ بِالْبَلاءِ مَحْفُوفَه»؛(۱۰) دنیا خانهٔ راحتی نیست، تا می خواهید زندگی را سر و سامان دهید می بینید که پدر خانه از دنیا رفت، بچه تصادف کرد.دین نمی گوید در دنیا راحت نباش؛ اما مقصود دین است که نگاهت به دنیا، نگاه راحت طلبانه نباشد. « لَا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِیمًا»(۱۱) امر بیهوده و گناه در بهشت نیست و در آنجا همه اش راحتی است.

دنیا مزرعه ای بیش نیست و زمینه ای است که انسان زندگی توأم با خیر داشته باشد. انسان وقتی به روزنامه ها نگاه می کند، می بیند که چقدر کلک، جنایت، خیانت، سرقت، هوس و عشق های جوانی وجود دارد. شخص به خاطر اینکه به هوس خودش دست پیدا کند، پسرش را از پای در می آورد، مادرش را از پای در می آورد، همه این داستان ها نشان دهندهٔ این است که انتخاب این گونه افراد اشتباه بوده است.

ص: ۱۴۱۶۹

تواضع عامل عظمت و بزرگی

یـا موسـی! «اِنّی وَضَـعْتُ الرِّفْعَهَ و الـدَّرجَهَ فی التَوَاضُعِ و النّاسُ یَطْلُبُونَها فی التَکَبُّرِ»ای موسـی! من عظمت و رفعت را در تواضـع گذاشـته ام، اما مردم در تکبر دنبالش می گردنـد. بایـد دانست که آدم متکبر زمین می خورد، خدا قول داده خدا قول داده که او را به زمین می زند، خداوند در قرآن می فرماید: «وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ قیلًا»(۱۲) کسی از خدا در این عالم صادق تر – اصلاً تعبیر صـادق تر غلـط است چون خداونـد صـادق و صـدق محض است – خداونـد متکبر را زمین می زنـد این همه متکبر نظیر فرعون، قارون و صـدام به زمین خوردنـد. همین صـدام می گفت من شـش روزه ایران را فتـح می کنم اما عاقبت با ذلت بالای دار رفت.

مشـهور است که شب عروسی، حضرت زهرا لباس عروسی اش را انفاق می کرد، مشهور است نان شبش را به یتیم و مسکین و اسیر می دهد .(۱۳) در روایت آمده سه شب این عمل اتفاق افتاد و غذای خودش را انفاق کرد و خود گرسـنه خوابید! سـلمان از فقر حضـرت زهرا علیها السـلام تعجب کرده است.(۱۴) سـلمان در حالی یک فرد زاهـدی است، پیش پیغمبر صـلی الله علیه وآله وسـلّم آمد و فرمود: یا رسول الله! به فریاد برسید، فاطمه روزگار سختی را سپری می کند، در کنار بچه داری و کارِ خانه، زندگی همراه با فقر مادی برای زهرا مشقت زیادی دارد. پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلّم فرمودند: «إِنَّ ابْنَتِی فَاطِمَهَ مَلَأَ اللهُ قَلْبَهَا وَ جَوارِحَهَا إِیمَاناً وَ یَقِینا»؛(۱۵) دخترم فاطمه، همه وجودش را ایمان فرا گرفته است. فاطمه ای که جوان است و پـدرش رئیس حکومت، و اول شخصـیت جهان اسـلام است، کسـی که وقتی وضو می گیرد آب وضویش را به عنوان تبرک می برند حال با این سادگی زندگی می کند. اگر کسی مسئول یک جایی شد و تواضع کرد این تواضع باعث رفعت اوست و هلاکت در تکبر او نهفته است.

ص: ۱۴۱۷۰

نماز شب از عوامل عزت

یا موسی! «اِنّی وَضَعْتُ العِزَهَ فی قِیامِ اللَّیلِ و النَّاسُ یَطْلُبُونَهُ فی اَبْوابِ السَّلاطِینَ»ای موسی! من عزت را در نماز شب قرار دادم. عزت می خواهید نماز شب بخوانید؛ چون نیمه شب کسی نیست تا ریا کنید. کندن از رختخواب، پشت پا زدن به خواب، مشکل است.

خودت را از راحتی جدا کن، سرت را به سجده بگذار و بگو: «انا عَبْدُکَ الذَّلِیلُ». آن وقت است که من به تو عزت می دهم، در خدمت گذاری ثروتمندان و شاهان هیچ عزتی نهفته نیست؛ بلکه مزد چنین خدمتی سراسر ذلت و بی آبرویی است.

یک عمر عمر و عاص دنبال معاویه دوید تا به جایی برسد، بعد از شهادت امیرالمؤمنین (سال ۴۳ هجری) او نیز ذلیلانه از دنیا رفت.

امام (ره) در همه عمر نیمه شب برای نماز بلند می شد و با خدای خود مناجات می کرد، عاقبت دیدیم که با چه عزتی از دنیا رفت؟ بنابراین نماز شب عزت آفرین است.

بی نیازی در قناعت

یا موسی «اِنّی وَضَعْتُ الغِنی فِی الْقِنَاعَهِ و النّاسُ یَطْلُبُونَهُ فی کِثْرَهِ الْعُرُوضِ وَ لَمْ یَجِدُوهُ اَبَداً» ای موسی! من بی نیازی و ثروت را در قناعت قرار دادم. جامعه ما امروزه مبتلا به چشم و هم چشمی است بعضی خانواده ها که جهیزیه درست می کنند، گاهی با من تماس دارند و می گویند: آقا، یک جهاز ده – پانزده میلیون، که بر ما تحمیل می شود، ما را فلج می کند. مبلمان ها و سرویس های چوب، حتماً باید سرویس چینی اصل باشد، اجناس جهیزیه حتماً باید مارک فرانسه باشد.

ص: ۱۴۱۷۱

ببینید! حضرت زهرا علیها السلام زندگی اش از نظر مادی چه قدر ساده بود، خانه اش از نظر امکانات به چه میزان معمولی بود. بچه های حضرت گاهی لباس هایشان را مشترک می پوشیدند. لباسی اگر شسته می شد لباس دیگری نبود که جایگزین آن شود که آنها بپوشند. اما در این خانه حسن، حسین، زینب و... تربیت شد.

مکرر به من مراجعه می کنند که برای بچه ام ماشین، خانه، امکانات و کامپیوتر و... خریده ام؛ اما او دین ندارد، رو در رویم می ایستد و به من ناسزا می گوید.

تمام ائمهٔ ما که تا سال ۲۶۰ ه‍ـ ق در جامعه حضور داشتند هر کجا نام مادرشان به میان می آمد به او افتخار می کردند. امام سجاد علیه السلام وقتی می خواهد خودش را معرفی کند می فرماید: «منّا سَیِّدَةُ النِّساء»فاطمه، از ماست. امام حسین در روز عاشورا می گوید «أنَا ابْنُ فاطِمَةَ» من فرزند زهرا هستم. امیرالؤمنین به معاویه نوشت معاویه! «لِیَ الْفَخْرُ بِفاطِمَةَ» من افتخار می کنم که همسرم زهراست. امیرالمؤمنین که خودش افتخار جهانیان است، می فرماید:«لِیَ الْفَخْرُ بِفاطِمَةَ».

فراگیری علم در گرسنگی

یا موسی، «إنّی وَضَعتُ العِلمَ فِی الجُوعِ وَ النَّاسُ یَطلُبُونَهُ فِی الشَّبَعِ» ای موسی! من علم را در گرسنگی گذاشتم. کسی که شکم پاره باشد دیگر نمی تواند درس بفهمد، احساس فهم و منطق برایش شکل نمی گیرد.

اجابت دعا در لقمه حلال

یا موسی «إنّی وَضَعتُ الْإِجَابَةَ الدّعَاءَ فِی لُقمَهِ الحَلالِ» اجابت دعا را در لقمهٔ حلال قرار دادم؛ ولی مردم آن را در داد و فریاد دنبال می گردند و فکر می کنند اگر کنار حرم امام رضا علیه السلام جیغ بزنند زودتر دعایشان مستجاب خواهد شد. نه خانم؛ جیغ و دادت را نامحرم می شنود، این حرم است. بعضی ها فکر می کنند که اگر خودش را به پای ضریح حضرت برساند دعایش مستجاب می شود. نمی داند که زیارت آداب دارد، دعا آداب دارد. فرمود:«النّاسُ یَطلُبُونَهُ فِی کِثرَهِ القِیلِ وَ القَالِ»(۱۶) من اجابت را در لقمهٔ حلال گذاشتم، اما مردم با سر و صدا و داد و قال دنبالش می گردند.

ص: ۱۴۱۷۲

این حدیث را بیان کردم برای اینکه این مطلب روشن شود که انتخاب های آدمی مهم است. منتها باید بدانیم که گاهی آدم در انتخاب هایش اشتباه می کند. بعضی ها بعد از پنجاه سال زندگی به دادگاه طلاق و اختلاف خانوادگی رجوع می نمایند و می گویند من در انتخاب همسر اشتباه کردم، در انتخاب شوهر اشتباه کردم. عزیز من! اگر در انتخاب همسر اشتباه کردی راهکارهایی دارد، و زود سراغ طلاق را نگیر و که به سوی ازدواج مجدد رو کنی! و یا اگر در انتخاب رشته اشتباه کردی یعنی یک کد را بالا و پایین زدی ممکن است دانشگاه با راهکارهایی دیگر تو را بپذیرد؛ اما اگر در انتخاب دین اگر اشتباه کردی راه های هدایت را به روی خودت بسته ای. خطر و ضررش خیلی زیاد است. این خیلی بد است که انسان یک عمر دنباله رو کسی باشد و بعداً بفهمد که او در مسیر هدایت نبوده است.تنها در این صورت است که انسان واقعاً تأسف می خورد و بسیار سرشکسته می گردد، زیرا جبران آن بسیار دشوار خواهد شد.

انتخاب اشتباه

حضرت زهرا علیها السلام فرمود: «أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ»؛(۱۷)شما اگر بخواهید برای بیماری هایتان پیش پزشک متخصص بروید، سراغ دانشجویی که سال اول پزشکی است نباید بروید؛ چون دانشجوی سال اول پزشکی چیزی بلد نیست. باید به کسی که درس خوانده و مدرک گرفته تخصص دارد مراجعه کرد. دنبال کسی باید رفت که از ده سالگی دنبال پیامبر بود. پیش از آن نیز یک لحظه به خدا شرک نورزید، پدر و آبائش موحد بودند «أَشْهَدُ أَنَّکَ کُنْتَ نُوراً فِی الْأَصْلابِ الشَّامِخَهِ وَ الْأَرحَامِ الطَّاهِرَهِ لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجَاهِلِیَّهُ بِأَنْجَاسِهَا ».(۱۸)

ص: ۱۴۱۷۳

بهترین انتخاب: ائمه اطهار علیهم السلام

علاقه پیغمبر به زهرای مرضیه علیها السلام علاقهٔ یک پدر به دختر نیست، چنان که علاقهٔ یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام علاقه یک پدر به فرزند نیست. یعقوب دارای دوازده پسر است و همه را نیز دوست دارد؛ اما چرا روی یوسف علیه السلام حساب ویژه باز می کند. به خاطر اینکه می داند یوسف با دیگران فرق می کند، او برگزیدهٔ خداست و بقیه باید در مقابلش خاضع باشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم برای خدا حساب زهرا را از بقیه جدا کرد. زهرای مرضیه هم حساب امیرالمؤمنین را از دیگران جدا کرد. هم برای ازدواج هم برای امامت، در حدی که برای دفاع از ولایتش جان داد.

می خواستم به این نکته برسم که انتخاب های افراد مهم است. انتخاب زهرا، علی علیه السلام را به عنوان همسر، امام، و ولّی با اختیار خود حضرت زهرا علیها السلام صورت می گیرد. برادران عزیز! فاطمهٔ زهرا را از انتخاب هایش بشناسید و از گزینش های او باید درس بگیریم. سعی کنید انتخاب هایتان درست و مناسب باشد. از روی لجاجت، جهل و سودجوی و از روی اشتباه در مصداق نباشد. انتخاب عروس، داماد، رفیق، منزل، شغل، بایستی از روی آگاهی باشد. خداوند در سورهٔ «هل أتی»ملاک انتخاب حضرت زهرا علیها السلام را فقط رضا و لقای خداوند بیان کرده است.

بهترین یاور در عبادت

حضرت رسول، همان روزهای نخست ازدواج فرزندش منزل علی علیه السلام آمدند تا از دختر بزرگوار و داماد عزیزش احوالی بپرسند. از علی علیه السلام پرسید: فاطمه چه طور همسری است؟ غالباً این سؤال ها را مادرها می کنند و اینکه شوهرت چه طور است؟ مادرها غالباً مأنوس تر هستند؛ اما زهرای مرضیه مادرش در قید حیات نبود در واقع پیغمبر گرامی اسلام هر دو نقش را برای او اجرا می کند.

ص: ۱۴۱۷۴

امیرالمؤمنین فرمود: یا رسول الله! «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَی طَاعَهِ الله»؛ فاطمه بهترین یاورم در راه بندگی خدا است. کسی که این حرف را می زند اسدالله است با آن عبادت و جایگاه می فرماید: فاطمه یاور من است در طاعت خدا.(۱۹)می دانید یعنی چی؟ یعنی یک زن می تواند باعث بندگی خدا در زندگی شوهرش گردد و می تواند مسیر درس و تحصیل، اطاعت و بندگی، حیا و عفاف همسرش را تغییر دهد. در روایات آمده که برای ازدواج سراغ «خَضْرَاءُ الدِّمَن»؛ یعنی زیبارویان بی تقوا نروید.(۲۰) ملاک برای انتخاب هایتان فقط مال و چهره نباشد گرچه آنها هم می توانند مهم باشند؛ اما ملاک تقوا باید در رأس ملاک ها قرار بگیرد؛ چون «هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ» (۲۱) زن ها پوشش شما و بهترین یاورتان در بندگی خداوند هستند.اما این انتخاب آگاهانهٔ زهرا کوتاه بود که امیرالمؤمنین در پی جنازه اش می سوخت و اشک می ریخت و ناله می کرد.

روضه

عزیزان! فاطمیه، باید بیش از اینها تجلیل شود، زیرا سند مظلومیت شیعه است.

فاطمیه، فصل تجدید غم است　　　بر لب شیعه سرود ماتم است

فاطمیه، اعتقاد شیعه است　　　حبّ زهرا در نهاد شیعه است

فاطمیه، حرمت حیدر شکست　　　فاطمیه، پهلوی کوثر شکست

در فاطمیه یک دنیا اندوه وجود دارد.عاشورا و شهادت امیرالمؤمنین جای خود، اما مصیبت فاطمه آغاز مصیبت های شیعه است. اول شهیدی که در راه امامت و ولایت فدا شد در این ایام بود. نمی دانم فاطمه در این شب ها چه حالتی داشت، اما نوشته اند: «کَالشَّبَحِ»به قدری لاغر شده بود مثل شبحی می ماند در رختخواب.دیگر فاطمه بعد از پدر «نَاحِلَهَ الْجِسْمِ، مُنْهَدَّهَ الرُّکْنِ، بَاکِیَهَ الْعَیْنِ مُحْتَرِقَهَ الْقَلْب»(۲۲) اشک چشمش خشک نشد، سوز قلبش آرام نگرفت و روز به روز لاغرتر می شد. اگر کسی پیش او می رفت می دید که امروزش با دیروزش به کلی فرق کرده است. بعضی از زن ها می آمدند سؤال می کردند: خانم! بیماری شما چیست؟ که این قدر بدنتان کاهیده شده و شما را از پا درآورده است؟ می فرمود: بیماری من تنها بیماری جسمی نیست، من از ظلمی که به حق علی علیه السلام روا داشته شده است می سوزم. فقدان پدر و ظلم به علی؛(۲۳) جسمم را کاهانده و مانند شَبَه ساخته است.

سنگ صبورش قبر پیغمبر بود.بلند می شد، آرام می امد کنار قبر رسول الله و با خودش نجوا می کرد: یا رسول الله! «بَقِیتُ وَالِهَةً وَحِیدَةً وَ حَیْرَانَةً فَرِیدَه» بابا، به خدا بعد از تو تنها شدم.مردم از ما اعراض کرده اند. بابا! دیگر جواب سلام علی را هم نمی دهند. خانه ای را که شش ماه بر در آن خانه می آمدی و می گفتی: السّلام علیکم یا اهل البیت و آیهٔ تطهیر را می خواندی، بلند شو ببین با آن چه کرده اند.

بنگر به جانب کاشانهٔ زهرا بنگر به در سوختهٔ خانهٔ زهرا

ماندم به میان در و دیوار زکینه تا محسن من سقط شد ای ماه مدینه

به دل خستهٔ زهرا نظری کن بر پهلوی بشکستهٔ زهرا نظری کن

بعد از تو پدر رفت ز کف عزّت زهرا جز مرگ نباشد پس از این حسرت زهرا

بابا، یک خواهش از تو دارم.دعا کن فاطمه پیش تو بیاید و به تو ملحق گردد؛ «یَا إِلَهِی عَجِّلْ وَفَاتِی سَرِیعاً».(۲۴)

انتخاب های حضرت فاطمه (سلام الله علیها) (۲)

انتخاب های حضرت فاطمه (سلام الله علیها) (۲) *

«قَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِیداً.»(۱)

مقدمه

ایام و لیالی شهادت صدیقهٔ طاهره، ام ابیها علیها السلام است.شخصیتی که در میان ائمهٔ معصومین علیهم السلام از احترام خاص و ویژه ای برخوردار بود و باطن آیات تطهیر، نور و مباهله است همان که واسطهٔ نبوت و امامت است. شخصیتی که به تعبیر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم همهٔ افتخارها به او بر می گردد.

خاتم الانبیاء پدر، خیرالاوصیاء امیرالمؤمنین علیه السلام شوهر، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام «سَیِّدَیْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّه» فرزندان او هستند.(۲) حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که افتخار این امت است و همه انتظار او را می کشند فرزند آن حضرت است. بنابراین می بینیم که وجودی با برکت و خیر، و بی مانند است. همهٔ افتخارات اسلامی به گونه ای به او ارتباط دارد.

در این فرصت بحثی را می خواهم خدمت شما مطرح کنم که هم در زندگی آن حضرت نمایان بوده و هم برای ما مفید است؛ آن بحث انتخاب های حضرت زهرا است. الان در جهان دین های مسیحیت، یهودیت و اسلام حضور پررنگ دارند. در اسلام مذاهب شیعه و سنی و خود شیعه هم دارای شعبی نظیر: زیدیه، اسماعیلیه و امامیه است؛ اهل سنت نیز به لحاظ مذهبی به حنفی، مالکی، وهابیت، ماتریدی و... به لحاظ مذهبی تقسیم می گردد.

آدمی در زنـدگی اش بـا انتخـاب هـای گونـاگونی ماننـد دین، خانه، ماشـین و همسـر مواجهه است و حتی با رأی خود رئیس جمهور انتخـاب می کنـد. اصـلاً زنـدگی مـا بـا انتخـاب و گزینش پیونـد ناگسسـتنی دارد. پیش از ورود به بحث انتخاب های حضرت زهرا، لازم است دربارهٔ انواع انتخاب مطالبی ارائه کنم.

انتخاب سه گونه است

۱. انتخاب سودجویانه

در این انتخـاب چیزی یـا کاری، چون دارای نفع شخصـی است مورد پـذیرش قرار می گیرد. در تاریـخ داریم آدم هایی که به خاطر غنیمت و حقوقی که از جنگ بنا بود دریافت کنند، اسلام آورده اند.

کسانی که بعـد از فتـح مکه مسـلمان شدنـد دیدنـد در جنگ ها غنیمت زیاد است و به همین جهت آمدنـد و مسـلمان شدنـد. بنابراین افراد زیادی هستند که دین راحتی به خاطر غنیمت، شهرت و قدرت انتخاب می کنند.

مثلاًـ رسول خـدا صـلی الله علیه وآله وسـلّم بـا تازه مسـلمان ها سه سال در شـعب ابی طالب بودنـد وقتی بیرون آمدنـد، جوانی خدمت ایشان آمد، گفت: یا رسول الله! من حاضـرم نیرو در اختیارت بگذارم، کمک و یاریت کنم، من رئیس قبیله ام، حاضرم با همه قبیله ام مسـلمان شوم. هر کجا که شما فرمان بدهید خدمت می کنیم و می جنگیم. حضرت فرمود: پیشنهاد خوبی است. مرد عرب گفت: آقا! یک شـرط کوچک دارم. حضـرت فرمودند: شـرطت چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله! شـرطم این است که بعد از شـما من جانشین و وصیّ تان باشم.حضرت فرمودند: نه؟ نمی خواهد.(۳) «قُولُوا لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ تُفْلِحُوا» شـرط و شروط نمی خواهد.بنابراین در تاریخ زیاد دیده شده است که برخی حتی برای انتخاب خدا سود شخصی را دنبال می کنند.

ص: ۱۴۱۵۷

۲. انتخاب از روی ترس

دستهٔ دیگر کسانی اند که انتخابشان از روی ترس است. از ترس می گوید: حق با شماست. حسان بن ثابت شاعر مشهور زمان پیغمبر در غدیر آمد و گفت: حق با امیرالمؤمنین است، در این باره شعر هم گفت. هفتاد روز بعد در جریان سقیفه گفت: حق با ابوبکر است. در وصف ابوبکر شعر سرود. معلوم است که انتخاب او از روی ترس بوده است.عبدالله بن عمر آمد با حجاج بیعت کرد همه می دانستند حجاج آدم بسیار بدی است. عبدالله چون دید حجاج، عبدالله بن زبیر را اعدام کرد، ترسید که مبادا او را اعدام کند به همین جهت آمد و بیعت کرد. آدم هایی شب میان سپاه امام حسن علیه السلام بودند و صبح، در جمع سپاه معاویه کف می زدند. فرزدق شاعر معروف زمان امام حسین به امام عرض کرد: مردم قلب هایشان با شماست ولی به خاطر ترس از بنی امیه، شمشیرهایشان علیه شماست. شما را دوست دارند؛ ولی برای شما و در خدمت تان شمشیر نمی زنند. باید بدانیم که انتخاب از روی ترس و سودجویی ارزش معنوی و اسلامی ندارد.

۳. انتخاب آگاهانه

کلمهٔ علم، بیش از ۷۵۰ مرتبه در قرآن کریم آمده است. پایان سوره یوسف که این آیه است: «قُلْ هذِهِ سَبیلی أَدْعُوا إِلَی اللهِ عَلی بَصیرَةٍ»؛(۴) پیغمبر، به مردم بگو هر چه می خواهید انتخاب کنید اما انتخاب هایتان از سر آگاهی باشد. کسی پیش پیغمبر آمد و گفت: من قرعه می اندازم، اگر خوب آمد مسلمان می شوم والاّ ـ نه. حضرت فرمود: نمی خواهد این گونه مسلمان شوی. با قرعه مسلمان شدن ارزشی ندارد برو تحقیق کن، پس از آگاهی بیا مسلمان شو!

ص: ۱۴۱۵۸

بنـدهٔ خـدایی به نام صـفوان بن امیر، خـدمت پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! دو ماه فرصت می خواهم مطالعه کنم، حضـرت چهـار مـاه به او فرصت داد. اسـلام، دین تحقیـق و علمـاست. آغـاز وحی بـا علم شـروع شـده: «اقْرَأْ وَرَبُّکَ الْأَکْرَمُ * الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»(۵) انتخـاب آگاهـانه از روی فهـم، درک و بصـیرت باشـد ارزش دارد. در اینکـه چرا شـیعه هسـتی؟ چرا شـما نمـاز می خوانید، دلیل محکم باید داشـته باشـید. حال، هر کسـی باید به اندازهٔ فهم خودش در کارها و انتخاب هایش دلیل مناسب ارائه کنـد. اگر به ملاصـدرا گفته شود: چرا خـدا را قبول داری، ایشـان برهـان صـدیقین و برهـان فلسـفی می اورد. به آن پیرزن می گوینـد: چرا خـدا را قبول داری؟ در جواب: بـا چرخ نـخ ریسـی اش دلیل و برهان اقامه می کنـد. ملاصـدرا و آن پیرزن هر دو درست می گویند، اما هر یک به اندازهٔ فهم خودشان.

امام صادق علیه السـلام فرمودند: همهٔ شـما در زندگی تان باید چهار علم داشـته باشید؛ اگر این چهار معرفت را نداشته باشید، عالم نیستید.

۱. «أَنْ تَعْرِفَ رَبَّکَ؛» خدا را بشناسید.

حالا کشاورز به یک صورت، پیرزنی که چرخ نخ ریسی دارد به گونه ای دیگر، فیزیک دان هم طوری باید خدا را بشناسد. به دانشـمندی گفتنـد: تو چگونه خداشـناس شـدی؟ گفت: من پزشـکم، کنـار دریـا می رفتم، دیـدم یـک مرغ ماهی خوار پایش شکسـته بود. آمـد کنـار دریـا خوابیـد، پـایش را در گِل رُس و گِل و لای ساحل فرو برد و قـدری در آنجا نگه داشت تا دور پاهـایش گـل چسبیـد، بعـد پاهایش را به سـمت آفتاب گرفت تا خشک شود. خیلی راحت پاهایش را گـچ گرفت. حالا برای شکسـتگی پای ما ارتوپد می خواهد، عکس می خواهد، آخرش هم کج یا کوتاه از کار در می آید. این شعور را چه کسی به این حیوان یاد داده است؟

ص: ۱۴۱۵۹

لانهٔ زنبور در تهران، آسیا و اروپا شش ضلعی است. در تمام دنیا این زنبورها به یک صورت خانه می سازند. در زندگی جمعی این حیوانات، سیستم کار، سفیر، منشور و قرارداد وجود دارد. با همدیگر جلسه دارند. زنبور عسل اینجا با زنبور عسل آمریکا رابطه ندارد. این چه ارتباط و تبادل فکری است که همه به یک صورت خانه می سازند. «وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً»؛(۶) خداوند متعال می فرماید: ما به این حیوان یاد دادیم.

در همهٔ عالم مورچه ها یک گونه درست می کنند. این چه دستی است!لذا امام صادق علیه السلام فرمود: باید از علم خداشناسی آگاه باشید.

۲. «أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِکَ،»

سفارش دیگر خودشناسی و آگاهی از خویشتن است، اینکه ما چه کسی هستیم؟ برای چه آفریده شده ایم؟ اینها را باید بدانیم.

تفاوت های زیادی بین ما و سایر موجودات وجود دارد، خدا می گوید:به حضرت آدم چیزی یاد دادیم که ملائکه نتوانستند آن را یاد بگیرند: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءِ»(۷)؛ ما به آدم ابوالبشر یک سری اسماء آموختیم. حالا تفسیر اسماء چیست؟ برای یک بحث تفسیری است و از حیطهٔ این سخن خارج است. در حدیث داریم خدا به همهٔ انسان ها چهار گوهر داده، گوهری که سایر موجودات از آن محروم اند. این چهار صفت عبارتند از: «أَلْعَقْلُ، أَلدَّینُ، أَلْعَمَلُ أَلصّالِحُ، أَلْحَیاءُ»؛(۸)اگر آدم عقل نداشته باشد بیچاره است و یا اگر عقل داشته باشد ولی نتواند آن را به کار ببندد باز تیره بختی را به دنبال دارد.

خداوند به همهٔ شما چهار گوهر داده است. یکی عقل و دیگری دین است. داشتنِ دین خودش هنر و ارزش است. اما دیگری عمل صالح است، نشستن پای سخنرانی، رفتن به مسجد و جلسهٔ روضه، احداث بناهای خیر و...

یکی هم «حیاء»است، شما سوره نحل را نگاه کنید! در آنجا خدا ۴۰ نعمت را نام برده است. اولین نعمت این است: «وَاللّهُ أَخْرَجَکُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَیْئًا»؛(۹) وقتی از شکم مادر بیرون آمدید چه می دانستید؟ نمی توانستی چیزی را بگیری و بخوری و جایی بروی و هیچ چیز نمی دانستی.

فراموشت نکرد ایزد در آن حال *** که بودی نطفه ای مدفون و مدهوش

روانت داد و طبع و عقل و ادراک *** جمال و رأی و نطق و فکرت و هوش

ده انگشت مرتب کرد بر کف *** دو بازویت مرکب ساخت بر دوش

کنون پنداری ای ناچیز همت *** که خواهد کردنت روزی فراموش

بنابراین باید بدانیم که خداوند در شکم مادر به ما شعور، عقل، فهم و چشم داده است.

۳. «أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْکَ؛»

اینکه بدانیم خداوند از ما چه انتظاری دارد و وظیفهٔ ما چیست. آدم در مقابل کشور، نظام، معروف و منکر وظیفه دارد و نمی تواند بی تفاوت باشد چه برسد اینکه در برابر وجود خودش.

۴. «أَنْ تَعْرِفَ مَا یُخْرِجُکَ مِنْ دِینِک؛»(۱۰)

اینکه هر فردی باید بداند چه چیزی او را از دین خارج می کند (آفت شناسی – حدیثی) را که خواندم آن را در جریان زندگی حضرت زهرا بررسی می کنیم تا ببینیم آن حضرت این چهار معرفت را چگونه در زندگی نورانی خود پیاده کرده است.

خداشناسی فاطمه زهرا

خداشناسی و ارتباط با معنویات حضرت زهرا بسیار شگفت آور بوده است. نوشته اند: پیش پدر بزرگوارش نشسته بود که جبرئیل آمد. پیغمبر دقایقی با جبرئیل صحبت کرد. پس از آن رو به فاطمه کرد و فرمود: دخترم! می دانی جبرئیل چه می گوید؟ پیامبر در ادامه می فرمود: جبرئیل می فرماید: خدا سلام به تو رسانده و فرمود: به فاطمه بگویید که هر حاجتی دارد از من درخواست کند. هر چه می خواهد بگوید، حضرت زهرا یک مقداری فکر کرد، سرش را بالا آورد و عرض کرد: «یا رسولَ اللهِ لا حاجَهَ لِی غیرُ النَّظَرِ الَی وَجهِهِ الکریمِ»؛ هیچ حاجتی ندارم جز اینکه توجهم به خدا بیشتر شود.(۱۱) فاطمه از خداوند حضور قلب درخواست کرد. خداشناسی حضرت زهرا منجر به این درخواست گردید.

این آیه عذاب بر پیغمبر نازل شد: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ»(۱۲)جهنم هفت در دارد که در انتظار گناهکاران است.معلوم است از هر دری چه گروهی باید وارد شوند. یک در، مال کافر، یک در، مال منافق، هر یک از دری وارد جهنم می گردند. پیغمبر پس از شنیدن این آیه قدری گریه کرد و ناله و ضجه زد که گفته شد دنبال حضرت زهرا بفرستید تا بیاید، بلکه پیغمبر آرام گردد. رفتند حضرت زهرا را آوردند، فاطمه ای که هر وقت می آمد بابای بزرگوارش شاد می شد. وقتی ایشان آمدند، سؤال کرد، بابا چه شده؟ حضرت رسول فرمودند: دخترم! آیه عذاب نازل شده است. زهرای مرضیه فرمودند: می شود آیه را بخوانید؟ حضرت آیه را قرائت فرمودند. حضرت زهرا پس از شنیدن آیه به قدری گریه کرد که نوشته اند در پی آن از حال رفت و روی زمین افتاد.(۱۳)حضرت علی رسید، پرسیده چه شده است؟ گفتند: آیه عذاب نازل شده و آیه قرائت شد. یک باره جلسه تبدیل به عزا شد. حضرت علی وقتی آیه را شنید، فرمود: ای کاش از مادر متولد نمی شدم و این آیه را نمی شنیدم!

صد بار ممکن است من و شما این آیه را بشنویم و هیچ اتفاقی برایمان نیفتد. مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) – صاحب مفاتیح الجنان نشسته بود در حال خواندن سورهٔ یس بود. دخترش می گوید: دیدم پدرم در حال خواندن این سوره از حال رفت، متوجه شدم به این آیه که: «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» رسیده این گونه متأثر شده است.(۱۴)

هر قدر ارتباط انسان با خدا قوی شود مصونیتش از گناه بیشتر می گردد. نماز اول وقت، دائم الوضو بودن، نماز شب به انسان مصونیت و نورانیت می دهد.قرآن خواندن ولو روزی یک آیه اگر مستمر باشد نیز دارای اثر فراوانی است.

ص: ۱۴۱۶۲

رهرو آن نیست که گه تند و گهی خسته رود

رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود

گفت شنیدم رهروی در سرزمینی همی گفتا معما با قرینی

که ای صوفی شراب آنگه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی

شما چهل روز خودتان را مقید کنید که هر صبح دو آیه از قرآن را بخوانید عادت می کنید. چهل روز به خودت نماز اول وقت را عادت بده، دروغ نگو، نگاه به نامحرم را ترک کن، در جواب این سخنان معمولاً گفته می شود که ما نمی توانیم.

مگر فضیل با یک عمر راهزنی با شنیدن یک آیه عوض نشد و تغییر نکرد! مگر «حرّ»در طی چند دقیقه تغییر نکرد! ما از این نمونه ها زیاد داریم.

یکی از ویژگی های زندگی حضرت زهرا این بود که به تمام معنا فانی در خدا بود. لذا وقتی در محراب می ایستاد «زَهَرَ نُورُها لِمَلائِکَهِ السَّمَاءِ»؛(۱۵) نور نمازش در آسمان ها می پیچید. سلمان یک روز خانهٔ حضرت زهرا آمد، دید که ایشان در خانه ای کوچک با لباسی ساده زندگی را سپری می کند، ناراحت شد. می دانید سلمان با حضرت زهرا علیها السلام و خاندانش ارتباط داشت، اباذر هم این گونه بود. خانوادهٔ اباذر نیز با خاندان حضرت زهرا ارتباط و رفت و آمد داشتند. خیلی ناراحت شد از اینکه دید حضرت زهرا در اوج فقر زندگی می کند. بلند شد آمد خدمت پیغمبر، تا وضعیت را گزارش کند. عرض کرد: یا رسول الله! رفتم خانهٔ فاطمه سری بزنم، دیدم خیلی وضع اقتصادیشان خراب است، طاقت نیاوردم. پیغمبر لبخندی زد، فرمود: «إِنَّ ابْنَتِی فَاطِمَهَ مَلَأَ اللهُ قَلْبَهَا وَ جَوَارِحَهَا إِیمَاناً وَ یَقِینا»؛(۱۶) دخترم فاطمه، تمام وجودش مملو از ایمان است. به این چیزها فکر نمی کند.

عبدالرحمن بن عوف که ثروت زیادی داشت، به خواستگاری حضرت زهرا آمد و گفت: من ده هزار درهم مهریه قرار می دهم. پیغمبر دست برد زیر خاک، و بالا آورد،

خاک یا شن بود فرمود: من اگر اراده کنم اینها طلا می شوند.(۱۷)کسی که با اراده اش می تواند سنگ را طلا کند کثرت مهریه برایش مهم است؟

امیرالمؤمنین به ظاهر وضع مالی مساعدی نداشت؛ اما دنیایی از معرفت بود. پیروان زهرای مرضیه! ایشان فقط گریه کن نمی خواهند، الگوپذیر می خواهند.الگو از نماز اول وقت، عبادت، حیا، عفت و زندگی ساده این عزیزهٔ خدا.

این قدر ازدواج ها را سنگین نگیرید! شرایط را برای جوان ها مشکل نکنید، تجملات زندگی را زیاد نکنید. تجمل گرایی در بین ما زیاد شده، فکر می کنید چه کسی مقصر است؟ کاری ندارم و دنبال مقصر نمی گردم اما وظیفهٔ ماست که دنبال راه حل بگردیم. جوان ها واقعاً از این مهریه های سنگین الان می ترسند که ازدواج کنند. کسی که می خواهد دخترش را شوهر دهد، خودش را بگذارد جای کسی که خواستگاری آمده، و کسی که می خواهد عروس به خانه اش بیاید فرض کند خودش صاحب دختر است و می خواهد جهیزیه بدهد.بسیاری از این جهیزیه ها تا آخر عمر هم استفاده نمی شود. چرا یک خانواده زیر بار جهیزیهٔ سنگین فلج شود و وام های سنگین بگیرد. ببینید! قرآن به «امر به معروف و نهی از منکر»دعوت می کند. اگر نهی از منکر و امر به معروف صورت نگیرد، منکر ریشه کن نمی شود. شما اگر نهی از منکر و امر به معروف صورت نگیرد، منکر ریشه کن نمی شود. شما اگر بیست محصل درس خوان در کلاس به وجود آوردید آن وقت درس نخوان های کلاس خجالت می کشند؛ اما اگر همه نمرهٔ صفر بیاورند، نمی توانید کسی را سرزنش کنید. اگر درس خوان ها زیاد شد درس نخوان ها خجالت می کشند.

شما روحیهٔ کار و کارگری را زیاد کنید بیکاره ها خجالت می کشند.شما زمینهٔ ازدواج جوان ها را فراهم کنید، خود به خود فساد کم می شود.

وظیفه شناسی

حضرت زهرا می توانست میان خانه بنشیند، اما چرا حرکت کرد؟ چرا دفاع کرد و خطبه خواند؟ چرا افشاگری کرد؟ اسلام بهترین نگاه را به زن دارد. این را من از روی تعصب نمی گویم. در سفرهای تبلیغی که به بعضی از کشورهای اروپایی رفتم به وضوح دیدم که نگاه به زن، ابزاری است. در آنجا تلویزیون یکی، دو تا، یا پنج تا زن را پیش از آگهی های تبلیغاتی می آورند. از این آیه نگاه اسلام را به زن می توان فهمید: «وَضَرَبَ اللهُ مَثَلًا لِلَّذینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ».(۱۸) در قرآن کریم دو سوره «نساء و مریم»به نام زنان نام گذاری شده است. نزدیک شش زن، مستقیم و غیر مستقیم اسمشان در قرآن آمده و به نیکی از برخی از آنها یاد شده است.

زن های مدینه پیش اسماء بنت عمیس رفتند، گفتند: تو برو به رسول الله بگو آیا اسلام در قرآن بین زن و مرد فرق گذاشته است؟ بعضی ها می گویند، قرآن مردسالار است و بین زن و مرد فرق گذاشته است، آیا واقعاً اینگونه است؟ اسماء بنت عمیس پیش رسول خدا آمد و گفت: یا رسول الله! خانم ها از من چنین سؤالی کرده اند؟ پیغمبر قدری صبر کردند، وحی آمد: «إِنَّ الْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ...»(۱۹) خداوند در این آیه ده صفت صبر، خشوع، خضوع، نماز، صدقه و... را برای مرد و زن به طور مساوی نسبت داده است. دانسته می شود که بین زن و مرد در وجود، تفاوت و در حقوق، تساوی وجود دارد. این بالاترین پیام قرآن به جامعهٔ بشریت است.

روضه

شب جمعه است، شب زیارتی قبر اباعبدالله ایام هم ایام فاطمیه است، کنار حرم کریمه اهل بیت فاطمه معصومه قرار داریم. خانم حضرت زهرا! ما که از محل قبر شما خبر نداریم، ولی این گونه برایمان نقل کرده اند: اگر نتوانستید قبر زهرای مرضیه را زیارت کنید، بروید زیارت فاطمه دوم در قم. بی بی جان! امروز از کنار قبر شما این دل ها را روانهٔ مدینه می کنیم، نمی دانم مثل این ایام قبر حضرت زهرا، زائری داشت یا خیر؟ اما چیزی که می توانم به شما اطمینان بدهم، این است که مرتب یک زائر داشت آن هم امیرالؤمنین بود. او زائر شبانه بود. او زائر شبانه بود نه زائر روز، چون در روز نمی توانست کنار قبر عزیزش بیاید. شب ها که بچه ها خواب می رفتند بلند می شد، آهسته آهسته می آمد کنار قبر فاطمه:

«حَبِیبٌ لَیْسَ یَعْدِلُهُ حَبِیبٌ وَ مَا لِسِوَاهُ فِی قَلْبِی نَصِیبٌ حَبِیبٌ غَابَ عَنْ عَیْنِی وَ جِسْمِی وَ عَنْ قَلْبِی حَبِیبِی لَا یَغِیب»(۲۰)

دوباره شب شد و ظلمت برآمد کنار قبر زهرا حیدر آمد

بخواب آرام، ای پهلو شکسته علی بالین قبر تو نشسته

بخواب آرام، ای نور دو عینم که من شب ها پرستار حسینم

فاطمه جان! هر وقت صدایت می زدم، می گفتی: «یابن عم»؛ پسر عمو.اما دیگر جواب علی را نمی دهی؛

«مَا لِی وَقَفْتُ عَلَی الْقُبُورِ مُسَلِّماً قَبْرَ الْحَبِیبِ فَلَمْ یَرُدَّ جَوَابِی»(۲۱)

فاطمه جان!

خیز و از داغ غم رهایم کن خیز و باز ابن عم صدایم کن

ص: ۱۴۱۶۶

«لا حَولَ وَ لا قُوَّهَ اِلّا بِالله»

انتخاب های فاطمه (سلام الله علیها) (۳)

انتخاب های فاطمه علیها السلام (۳) *

قَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی: وَلَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ.(۱)

مقدمه

چگونه می شود دربارهٔ شخصیت فاطمه علیها السلام حرف زد؟ واقعاً حروف، کلام و الفاظ، گنجایش توصیف فضایل این بانوی مقدس را ندارد. گرچه عمرش کوتاه، زندگی اش ساده و خانه اش محقر بود؛ اما همین کوچکی خانه، کوتاهی عمر و بالاخره کمی ثروت و... در او این همه عظمت را فراهم آورد. بزرگواری و عظمتی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می فرمایند: دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم الگو و اسوهٔ من است.(۲)

امام عسکری علیه السلام نیز در این باره می فرماید: ما ائمه، حجت خدا بر شما هستیم؛ ولی خود ما حجتی داریم و آن مادرمان فاطمه علیها السلام است. امام جواد علیه السلام در حالی که چهار سال بیشتر نداشت در مکه می نشست و به یاد مصیبت های مادرش اشک می ریخت. شخصی می گوید:در حضور امام صادق علیه السلام بودم، گفتم: خدا به من دختری داده اسمش را فاطمه گذاشته ام، دیدم رنگ و حالت امام علیه السلام تغییر کرد با حالت پرسشی فرمود:فاطمه؟ چه نامی! مبادا او را بزنید مبادا به او توهین کنید.(۳)زیرا او هم نام مادر ما فاطمه علیها السلام است.

فاطمه شخصیتی است که محور حدیث کساء است. وقتی پنج تن دور هم جمع شدند؛ ملائکه سؤال کردند خدایا اینها کیانند؟ خدای متعال فرمود: این فاطمه است و پدرش؛ فاطمه است و شوهرش؛ فاطمه است و فرزندانش. فاطمه ای که ملائکه بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خدمتش می آمدند، می نشستند و می گفتند: یَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ إِنَّا إِلَیْکِ مُشْتَاقَاتٌ (۴)ما دلمان برای شما تنگ شده و اشتیاق همراهی با شما را داریم. چطور این شخصیت را می توان ستود و اوصافش را بیان کرد! فاطمه ای که به قول شاعر، متولد بیست جمادی الثانی نیست؛ بیست جمادی الثانی زادروز جنبهٔ ناسوتی و جسمی فاطمه است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز در این باره می فرمایند: خُلِقَ نُورُ فَاطِمَهَ علیها السلام قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاء . (۵)چقدر زیبا سروده: بنت الخلود لها الجبال فاشقه .فاطمه مادری است که همهٔ نسل ها باید به عنوان مادر احترامش کنند نه فقط نسل سادات و مسلمانان.

ص: ۱۴۱۴۶

و نیز پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: فاطمهُ خِیَرَهُ الله؛ یعنی فاطمه برگزیدهٔ خدا است.(۶)

چرا اینقـدر این خانم عظمت و مقام دارد؟ در حالی که همهٔ ما آرزویمان این است که وقت احتضار، امیرالمؤمنین علیه السـلام بالای سـرمان بیایـد؛ یک نگاهی به چهره ما بینـدازد؛ آن وقت این علی آمده کنار فاطمه نشسـته، فاطمه جان! اَنَا عَلیٌّ «من علی هسـتم» یَا فَـاطِمَهُ کَلِّمِینِی فَأَنَا ابْنُ عَمِّک تمـام آرزوی علی علیه السـلام این است که فاطمه با او حرف بزنـد. علی ای که همهٔ مؤمنین آرزوشـان این است که در حـال احتضـار کنار بـدنشان حاضـر شود، امروز او تمام آرزویش این بود که فاطمه یک بار چشـمانش را باز کند و با او سـخنی بگوید، چرا؟ آیا چون او دختر پیغمبر است؟ نه، پیغمبر صـلی الله علیه وآله وسلم دخترهای دیگری هم بـا نامهـای زینب، امّ کلثوم، و رقیه داشـتند. آیا چون همسر علی است؟ نه، علی علیه السـلام نیز همسـرهای دیگری داشت. علی به خاطر انتخاب های فاطمه اینقدر به او رغبت داشت.

تمام عظمت فاطمه در انتخاب هایش است. ببینیـد آقا! هر کس در زنـدگی اش چیزی را انتخاب می کند؛ یکی می گوید مثلاً فلاـن هنرپیشه الگوی من است؛ یـا فلان موزیک و آهنگ، امسال برای من خیلی زیباست؛ این را همیشه در ذهنم دارم و بـدان گوش می دهم؛ یا فلان امپراطور و شخصیت برای من به عنوان فرد مرجع مطرح است، الان شـما انتخاب کرده اید اینجا بیائید. یکی ممکن است انتخاب کند و جای دیگری برود. آدم از صـبح که پا می شود تا شب، دائماً در حال انتخاب است. شـما یک پـارک هم که می رویـد، یـک نگاه هم می کنی یا مثلاً می گویی اینجا می نشـینم چون خلوت تر است؛ چون خنک تر است. در حال انتخاب هستید. و یا برای خانه خریدن یکی می گوید می خواهم خانه ام کنار مسـجد باشد برای اینکه می خواهم نماز جماعت بروم؛ یکی می گوید می خواهم دور از مسجد باشد تا صدای اذان و ختم و اینها را نشنوم، در حال انتخاب است.

ص: ۱۴۱۴۷

انتخاب های چهارگانه حضرت فاطمه

در این جلسه چهار تا از انتخاب های حضرت زهرا علیها السلام را برای شما بیان می کنم تا ببینید فاطمه علیها السلام چرا فاطمه است؟ پدرش اگر دست زهرای مرضیه علیهاالسلام را می بوسید، و او را مادر (ام ابیها) خطاب می کرد، اگر با سه قرص نانی که در راه خدا می دهد ۱۸ آیه از سورهٔ هل اتی در شأن حضرت نازل می شود، اینکه امام باقر علیه السلام مریض می شوند و تب می کنند، وقتی آب به سر و صورتش می زنند می گوید یافاطمه! و با نام مادرش از خدا شفا می خواهد!(۷)و یا نقل شده پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وقتی می خواستند بعضی از مسایل و احکام شرعی را بگویند پیش از آن نام فاطمه را می آوردند و می فرمودند: يَا حَبِيبَةَ أَبِيهَا كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَام (۸)ای فاطمه من! حبیبه و محبوبهٔ من، هر چیزی که مست کننده باشد، حرام است. وقتی می خواهد این حکم را ابلاغ کند پیشوندش را نام فاطمه علیها السلام می آورد. این همه احترام به خاطر شخصیت و انتخاب هایی است که حضرت زهرا داشتند.

انتخاب رضای خدا بر رضای غیر خدا

در تمام صحنه های زندگی فاطمه علیهاالسلام، رضایت خدا بر غیرخدا ترجیح داشت. وقتی به خواستگاری زهرای مرضیه علیها السلام آمدند پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به ایشان فرمودند:دخترم! علی، به خواستگاریت آمده، حضرت رضای خداوند را از پدر جویا می شود. با وجود اینکه خواستگارهای پولداری نظیر عبدالرحمن بن عوف به خانهٔ پیغمبر رفت و آمد داشت.طوری که او پیشنهاد داد که خانهٔ ده هزار درهمی را به نام فاطمه می کنم.(۹)

ص: ۱۴۱۴۸

امام علی علیه السلام برای خواستگاری آمد، نخستین سؤالی که فاطمه پرسید این بود: أَرَضِیَ اللهُ؛ آیا خدا از این ازدواج من راضی است؟(۱۰)اینکه پول دارد یا ندارد؛ خانه اش کجاست و... از ناحیهٔ فاطمه مورد پرسش قرار نمی گیرد، تنها رضایت خداوند برایش مطرح است. آنهایی که مدینه مشرف شده اند می دانند که خانهٔ زهرا علیها السلام جای محقری بوده است، اما در همانجا جبرئیل رفت و آمد داشته است.

با وجود اینکه فرزندان فاطمه کوچک بودند و نیاز به مراقبت بیشتری داشتند، اما خود حضرت جو آسیاب و آرد می کرد و همزمان مشغول ذکر بود. می گویند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وقتی این وضع را می بیند اشک در چشمانش حلقه می زند! دختر یگانه اش را که واسطهٔ امامت و نبوت است می بیند که در دشواریهای زندگی، زندگی می کند. برای اینکه با او همدردی کند می گوید: یَا بِنْتَاهْ تَعَجَّلِی مَرَارَةَ الدُّنْیَا بِحَلاوَةِ الآْخِرَةِ؛ دخترم تلخی دنیا را بچش! ان شاءالله با شیرینی آخرت حل می شود.درست است که اینجا برایت سخت و دشوار است، ولی در قیامت آنقدر مورد توجه قرار می گیری که همهٔ این تلخی ها فراموش خواهد شد. فاطمه در جواب چه فرمود؟ ببینید! بعضی ها می گویند، اینجا خانه ام کوچک است عیب ندارد؛ اما خداوند در عوض در بهشت خانهٔ بزرگ به من خواهد داد، و یا اینجا ندارم ان شاءالله آنجا حضرت چنین نگفت، عرضه داشت: الْحَمْدُلِلهِ عَلَی نَعْمَائِهِ وَالشُّکْرُلِلهِ عَلَی آلائِهِ پدرجان! خدا را شکر به همین خانهٔ کوچک وزندگی، به همین سادگی الحمدلله ...(۱۱(

پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از امیرالمؤمنین پرسیدند: زهرا چگونه زنی است؟ رفتار رسول خدا را ببینید چقدر الهی است، که از علی علیه السلام می پرسد که زهرا چطور همسری برای تو است؟ امیرالمؤمنین عرضه داشت: نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَی طَاعَةِ اللهِ؛ فاطمه بهترین کمک برای من در مسیر طاعت خداست.(۱۲) حضرت زهرا علیها السلام شب عروسی وقتی وارد خانهٔ امیرالؤمنین شد اشک می ریزد، علی علیه السلام می فرمایند زهراجان! چرا گریه می کنی؟

ص: ۱۴۱۴۹

به نظر شما شب اول عروسی علت اشک ریختن زهرای مرضیه چیست؟ حضرت زهرا علیها السلام می فرماید: علی جان! من از انتقال خانه پدر به خانه شوهر، یاد یک انتقال دیگری افتادم. یاد چه انتقالی؟ یاد اینکه یک روزی از این دنیا باید به عالم قبر و قیامت رفت.(۱۳) یاد این افتادم که ما دو تا انتقال داریم؛ یکی به خانهٔ شوهر، بعدی انتقال به قبر. جوانهای عزیز! دختران و پسران! این حرف یعنی چه؟ یعنی از همان شب اول ازدواج یاد مرگ فراموش نشود. جدایی و طلاق اختلاف از کجا نشأت می گیرد؟ چرا آمار طلاق در ایران بالای سی هزار در سال است؟ بیشتر زوج هایی که طلاق می گیرند جوان هستند، از هر شش هفت ازدواج یکی آن در سال گذشته منجر به طلاق شده است! چرا؟ سی هزار طلاق برای یک کشور چرا؟ چرا در زندگی ها مهربانی نیست؟ باید بدانیم که به خاطر کمی امکانات نیست.

آمار نشان می دهد که بیشتر در خانواده های ثروتمند طلاق اتفاق می افتد. اما چرا؟ چشم اگر عفت نداشت، نفس اگر حد اشباع نداشت، نگاه اگر به دنبال ناموس دیگران بود و مرگ و یاد خدا به فراموشی سپرده شد، غیر از طلاق انتظار نمی رود. فاطمه از شب اول حرف آخر را زد، فرمود: بعد از اینجا قبر است! اگر زوجین از اول حرف آخر را نزنند، همسرش یک ماه دو ماه، یک سال دو سال بعد، ویژگی های نخست را ندارد چرا که امور طبیعی رو به زوال است. پس از زوال داشته ها، یکی از زوجین حواسش سراغ فلان فیلم یا فلان عکس و تصویر می رود و در پی آن زندگی متزلزل می شود.چرا استمرار زندگی ها کم شده؟ چرا در دادگاه ها اختلاف خانوادگی بیداد می کند؟ اگر زندگی فاطمه الگو قرار می گرفت بی ثباتی زندگی مشترک به کلی رو به زوال می رفت.

ص: ۱۴۱۵۰

مثل یک چنین روزی وقتی آقا امیرالمؤمنین کنار بستر زهرا نشست، اول سؤالی که زهرا از ایشان کرد این بود:علی جان! آیا از من راضی هستی یا نه؟ از پدرم شنیدم که مرد باید از زنش راضی باشد.از علی علیه السلام نقل شده است که والله ما اغضَبَتنِی؛ به خدا قسم حتی یکبار فاطمه مرا عصبانی و خشمناک نکرد.(۱۴)در اوج فقر و نداری زهرا حتی یکبار هم دل مرا با خواسته هایش نرنجاند. ما اینجا نمی خواهیم قهرمان پروری کنیم و نمی گوییم دنیا فقط برای ائمه خلق شده است. منتها آیا شما کامل تر از این خاندان پیدا می کنید؟ آدم ابوالبشر از درخت منهی خورد؛ در پی آن گفتند: از بهشت بیرون رو!چون به آدم علیه السلام گفته شده بود: وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَه (۱۵)زهرای مرضیه حتی حلال غیر منهی را نخورد! روزها گرسنه ماند و غذا را به یتیم و اسیر و مسکین داد. کسی که این نان را می دهد نه بخاطر این است که اسمش در تاریخ بماند، خیر، چون دختر پیغمبر است و نه اینکه فردا از او تعریف کنند در کتابها از او چیزی بنویسند، بلکه می گوید:إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللهِ .(۱۶) این عظمت فاطمه علیها السلام است که رسول خدا آن گونه او را احترام می کند، و این کلمه به خوبی حکایت می کند: إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللهِ صرفاً بخاطر خداوند اطعام کردیم.

برادران و جوانان عزیز!بیائیم تصمیم بگیریم که کارهایمان برای خدا باشد. دو جلد از کتابهای حضرت امام(نامه های ایشان) همین سال جاری منتشر شده که حاوی نامه های عرفانی امام برای رفقا، دوستان و خانواده است، من یکی از این نامه ها را که نگاه می کردم ایشان در آنجا ذیل آیه شریفه: وَلَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ،(۱۷) به پسر بزرگوارشان سید احمد آقا می نویسند: اگر تمام عمرت را صرف فکر کردن در سورۀ حشر کنی جا دارد. و می فرمایند: مردم! خدا را در زندگی فراموش نکنیی!

ص: ۱۴۱۵۱

می دانید اگر خدا را فراموش کنید چه می شود؟ العیاذ بالله کلاه سر خدا که نمی رود. اگر دانشجویی استادش را فراموش کرد این شاگرد است که دچار مشکل خواهد شد و نمره نخواهد آورد. اگر طلبه و دانش آموزی امتحان نداد، استاد ضرر نمی کند. آیه فوق می گوید: اگر خدا را فراموش کردید خودتان را فراموش خواهید کرد. خدافراموشی عامل خودفراموشی است؛ یعنی بحران هویت، افسردگی و سردرگم شدن و نگرانی.

آمار گرفته اند درصد افسردگی خوابگاه دانشجویی، فلان میزان بالا رفته است. آنچه که مسلم است و آن را با توجه به آیات نورانی قرآن و احادیث معصومین بیان می کنیم این است که منشأ فراموشی خدا، تمام این نگرانی ها را در پی دارد. شرح حال یکی از مراجعی را که الان در قید حیات هستند نگاه می کردم، ایشان می گویند: من در این چند سالی که زندگی کردم و هفتاد و چند سالی که از خدا عمر گرفته ام مسافرت های زیاد و جاهای مختلفی رفته ام و ملاقات هایی داشته ام. تنها چیزی که انسان را ارضا و اشباع می کندارتباط های معنوی است.

نمی گویم تفریح نداشته باشید، پارک نروید، بلکه می گویم خدا را در مسافرت ها و تفریح گاه ها فراموش نکنید. حضرت امام (ره) ذیل آیهٔ فوق بیان زیبایی دارند، می فرمایند: اگر کسی خدا را فراموش کرد، خداوند دست عنایتش را از سر او برمی دارد. بعضی وقتها در قرآن گفته می شود: يُضِلُّ مَن يَشَاءُ؛ اینکه خدا بعضی ها را گمراه می کند یعنی چه؟ خدا گمراه می کند این مثل این می ماند که بگوییم استادی به دانش آموز خود نمره نداده و رفوزه اش کرده است. هیچ استادی با شاگردش چنین کاری را نمی کند. امان از آن ساعتی که آدم به خودش واگذار شود؟! در دعاهای مأثوره داریم که: اللَّهُمَّ لا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَداً.

انتخاب های یک آدم به او ارزش می دهد. شما انتخاب حر را در روز عاشورا ببینید! او امام حسین علیه السلام را انتخاب کرد و یزید و دنیا را انتخاب نکرد. دنیا را واگذاشت و آخرت را انتخاب کرد.اصل سخاوت را انتخاب کرد و اصل بخل را رها ساخت.

چرا وقتی امام صادق علیه السلام نام مادر را می شنید اشک در چشمانش حلقه می زد؟ انتخاب رضای خدا، بر رضای دیگران، اولین دلیل عظمت دختر رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم است.این عظمت باعث شد که مورد احترام پیغمبر خدا و امامان معصوم علیهم السلام قرار گیرد.

انتخاب فقر بر ثروت

فاطمه علیها السلام می توانست ثروتمند باشد؛ هیچ کاری نداشت زمینه و همهٔ امکانات به صورت کامل برایش فراهم بود، با یک دعا و یک درخواست، دنیا در اختیارش قرار می گرفت، اما خودش فقر را بر ثروت ترجیح داد.

انتخاب سخن بر سکوت

زهرای مرضیه بعد از پیغمبر درب خانه اش را آتش زدند می توانست بنشیند و سکوت کند، اما چرا فاطمه پس از رحلت رسول خدا، چهل شب دَرِ خانهٔ مهاجر و انصار رفت؟ در پاسخ باید گفت که فاطمه زمان شناس و امام شناس بود. در خانه های مسلمانان خطبه خواند، صحبت می کرد و گریه کرد. گریه فاطمه تنها برای مصیبت رسول خدا نبود. وقتی می گفتند: چرا گریه می کنید؟ می گفت:گریهٔ من دو دلیل دارد: یکی به خاطر فقد النَّبِیُّ با فقدان نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و دیگری به خاطر وَ ظلم الْوَصِی با ظلم به وصیّ او علی علیه السلام .(۱۸)از آنجا که وقت نیست انتخاب های حضرت زهرا علیها السلام به صورت فهرست وار ذکر می شود.

ص: ۱۴۱۵۳

انتخاب امامِ نور بر ائمه نار (دفاع از امامت و رهبر)

اینها انتخاب های زهرای مرضیه بود. یک خانم مسلمان باید از عفت، ایثار، خداترسی، دفاع از امامت و رهبری و ولایت زهرا درس بگیرد و در زندگی عملی اش آنها را پیاده کند. به همین میزان اکتفا می کنم تا برای عزیزان خسته کننده نباشد.

روضه

دلهای شما را روانهٔ مدینه کنار قبر مخفی زهرا علیها السلام کنم. آنهایی که مدینه مشرف شده اند از همان اول زمزمه شان این است.یا فاطمه من عقده دل وا نکردم گشتم ولی قبر تو را پیدا نکردم.مخفی بودن قبر نیز نشانه و سند مظلومیت زهرا علیها السلام است. مصائب فاطمه نیز مثل قبر آن بی بی مخفی است.مصائب آنقدر عظیم است که ۴۰ سال پس از شهادت حضرت، امام حسن علیه السلام همین که نگاهش به مغیره می افتاد شروع می کرد به اشک ریختن، و می فرمود: مغیره! تو جزء کسانی بودی که مادرم زهرا را کتک زدی أنتَ الَّذی ضربتَ فاطمه بِنْتَ رَسُول الله صلی الله علیه وآله وسلم حتّی أَدْمیتها؛(۱۹) آنقدر مصیبت بزرگ است که امیرالمؤمنین علیه السلام کنار قبر فاطمه مرگش را از خدا خواست. مثل امروزی، براساس روایت فاطمیهٔ اول نوشته اند: بعد از نماز مغرب فاطمه، جان به جان آفرین تسلیم کرد و خانه اش برای فرزندانش به عزا تبدیل شد.

صحبت هایش را کرد، گفت: علی جان! کسی را از محل دفنم با خبر نکن! بدنم را شب غسل بده، و شب کفن کن! راضی نیستم کسانی که به خانه ام حمله کرده اند، بر بدنم نماز بخوانند. علی جان! وقتی من را به خاک سپردی اجْلِسْ عِنْدَ رَأْسِی قُبَالَهَ وَجْهِی کنار قبرم بنشین و زود از کنار قبرم بلند نشو!

ص: ۱۴۱۵۴

لحظۀ پس از دفن، لحظۀ تنهایی میت است و فرد متوفی انیس و مونس می خواهد. چه انیسی بالا-تر از علی است؟ کنار قبر برایم قرآن بخوان فَأَكْثِرْ مِنْ تِلَاوَهِ الْقُرْآنِ؛(۲۰) علی جان! برایم دعا کن.

ابْكِنِی وَ ابْكِ لِلْيَتَامَى وَلَا تَنْسَ قَتِيلَ الْعِدَى بِطَفِّ الْعِرَاق(۲۱(

هم برای خودم گریه کن هم برای بچه های یتیمم، زیرا خیلی سخت است که جلوی بچه ها مادرشان جان بدهد؛ آن هم بچه هایی که سنّشان زیر ده سال است و به سن بلوغ نرسیده اند. علی جان! خواهشی دارم، هوای همه بچه ها را داشته باش حسینم را که در کربلا به شهادت می رسد فراموش نکن!

پیراهن خود در غم من چاک مکن　　　جز نیمه شب جسم مرا خاک مکن

از فاطمه یادگار اگر می خواهی　　　خونهای مرا ز روی درب پاک مکن!

اما علی چه کند با این در و دیوار؟ بی بی سفارش دیگری هم دارد:

مرا چو غسل نیمه شب به پیش کودکان دهی　　　مبادا سینه مرا به زینبم نشان دهی

نگذار زینبم صورتم را ببیند!عجب وداع و خداحافظی بود! نوشته اند: أَخْرَجَ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْت؛ امیرالمؤمنین، بچه ها را از اتاق بیرون کرد، نشست کنار بستر فاطمه.(۲۲(

ای صفای خانه من الوداع　　　گرمی کاشانه من الوداع

فاطمه جان! چه زود علی را تنها گذاشتی!

الوداع ای همدم و هم ناله ام　　　الوداع ای یار هیجده ساله ام

خواهشی دارم ز تو ریحانه ام　　　یک شب دیگر بمان در خانه ام

جان زهرا روز من را شب مکن　　　چادرت را بر سر زینب مکن

ص: ۱۴۱۵۵

فاطمه جان! به این زودی از کنار علی نرو!

جان زهرا روز من را شب مکن چادرت را بر سر زینب مکن

وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ `(۲۳(

فضائل حضرت زهرا (استاد میرباقری) (۵)

تحلیل رفتار سیاسی حضرت زهرا (سلام الله علیها)

تحلیل رفتار سیاسی حضرت زهرا (سلام الله علیها)

جغرافیای فعل او کجاست؟ یعنی در کدام عوالم تصرف می کند؟

این تابع شخصیت اوست. آیا فقط در عالم حس حضور دارد و در عالم دنیا تصرف می کند یا این که این تصرف فراگیر است که غیر از عالم دنیا، عوالم دیگری را هم تحت پوشش قرار می دهد؟

در باب معصومین علیهم السلام این از مطالب دقیق است که آنها تصرفشان فقط تصرف در عالم دنیا نیست که مثل ما در عالم دنیا تصرف داریم. فعل آن ها در عوالم بالا حضور دارد. آن ها از عالم انوار تا عالم ارواح تا عالم اشباح تا عوالم متعدد دیگر تصرف دارند، یک تصرف فراگیرست. بنابراین، شناخت افقی که در آن افق معصوم تصرف می کند، در تحلیل فعل او بسیار مؤثر است. وقتی آثار فعل معصوم را می خواهیم شناسایی کنیم، باز تابع همین امر است.

ص: ۱۴۱۷۶

تصرف معصوم

نکته دیگری که بایـد به آن دقت بکنیم، این است که این فعل از کجا آغاز شـده است. آیا تصـرف معصوم از همین دنیا آغاز می شود و موضوع این تصـرف محیـط اجتمـاعی است.تو این شـرایط بایـد چکـار بکنـد یـا این که مقصود کاری که انجام می دهد، از عالم قبل از این دنیا شـروع شده است. او با خدای خودش قبل از این عوالم و قبل از این که عالم خلقت به وجود بیاید و قبل از این که نظام خلقت شکل بگیرد، میثاق بسته است.

سرآغاز حادثه

سرآغـاز این حـادثه کجـاست و سـرانجامش کجـاست؟ آیـا این کـاری که معصـوم انجـام می دهـد، پایـان همـان نقطه حیـات معصومین است؟ به عنوان مثال سیدالشهدا علیه السلام که حادثه عاشورا را به پا کرد، آیا این حادثه در عاشورا تمام شد یا تازه آغاز یک فعل است؟ شروع کار از عاشورا و سقیفه نبود و در عاشورا کار حضرت تمام نشد، بلکه از قبل از عوالم دنیا و قبل از آن که دنیا شـروع شود و تا عالم برزخ و قیامت و بعـد از قیامت هم ادامه دارد. یک فعلی در حوزه دنیاست و یک فعلی هم در حوزه عوالم مختلف است.

بررسی آفاق یک فعل

یـک فعلی است که عمرش به درازای عمر خلقت است. تحلیـل این فعـل متفاوت است.ما چگونه می خواهیم تصور معصوم را بررسـی و تحلیل کنیم. این هم یکی از پیش نیازهای ما در تحلیل فعل معصوم است که آفاق این فعل و تصرف را بشناسیم. آیا این تصرف فقط در چارچوب دنیاست یا در عوالم مختلف است.

ص: ۱۴۱۷۷

میثاق عاشورا

اگر انسان گفت سیدالشهدا میثاق عاشورا را از عالم ذر و قبل از عالم ذر بسته، پس ماجرا از آنجا آغاز شده و تا قیامت و بعد از قیامت ظهور پیدا می کند. در ایام الله آثار عاشورا ظهور پیدا می کند. در عصر ظهور و رجعت و در روز قیامت، آثار عاشورا به چشم می آید. اگر عاشورا را در این وسعت ببینید، تحلیلش متفاوت خواهد بود تا این که عاشورا را منحصر به سال ۶۱ هجری بدانیم.

لایه های مختلف حادثه عاشورا

نکته سومی که باز باید به آن دقت کرد، حادثه ای است که معصوم آن را اداره می کند. این حادثه لایه های مختلفی دارد. یک لایه این حادثه، جنبه ولایت معصوم بر عوالم مختلف است. معصوم دارد اعمال ولایت می کند. از موضع ولایتی که دارد، نسبت به عوالم، از جمله عالم انسان تصرف می کند و به معماری آن می پردازد.

یک لایه عمیق تری هم حادثه عاشورا یا افعال معصومین و ابتلائات معصومین و تصرفات آنها و موضع گیری هایشان دارد و آن این است که باطن همه این افعال به ارتباط بین معصوم و خدای متعال باز می گردد، یعنی اصلی ترین چهره افعال معصومین و تصرفات معصومین در عوالم و ولایت آن ها نسبت به عوالم تولی خود آن ها به ولایت الهی است. خود آن ها در محبت الهی غرق اند. در عبودیت و بندگی غرق اند و همه آن چه انجام می دهند، چهره باطنی و عمیق ترین لایه رابطه عبودیت آن ها با خدای متعال است. در شعاع این عبودیت و بندگی است که رسالت شکل می گیرد و عالم را اداره و اعمال ولایت می کنند.

ص: ۱۴۱۷۸

میثاق ائمه

یکی از عمیق ترین لایه هایی که ما در این تحلیل باید مورد توجه قرار بدهیم، میثاقی است که بین این عباد الهی و بندگان خدا و این عباد مکرم خدا با خدای متعال بوده است. چه میثاقی بین آن ها و خدا بوده و چه نوع بندگی ای داشتند؟ چه محبتی است بین آن ها و خدای متعال؟ در واقع آ ن چه در این گونه حوادث اتفاق می افتد، نوعی ابراز عبودیت و بندگی و محبت و دلدادگی و شیفتگی نسبت به خدای متعال است و این چهره حادثه نباید مورد غفلت قرار بگیرد. به عنوان نمونه در حادثه عاشورا عمیق ترین لایه این حادثه امری است که بین سیدالشهدا و خدای متعال می گذرد.

آثار عاشورا در دنیا

شما امروز آثار عاشورای حضرت را در حال شکوفا شدن می بینید، ولی عمیق ترین لایه حادثه آن فعل نیست، بلکه ارتباط باطنی سیدالشهدا با خدای متعال است و عمیق ترین پیامد و اثر عاشورا، ضیافتی است که خدای متعال برای سیدالشهدا برپا کرده، نه شفاعت سیدالشهدا نسبت به عوالم.

عبودیت، عمیق ترین لایه عاشورا

این نکته درست است که سیدالشهدا علیه السلام از بستر عاشورا دارند دستگیری می کنند، نه فقط به ما کمک می کنند که عالم ملائکه و عالم جن و بالاتر و از همه عوالم تا پایین ترین عوالم، همه مرهون امام حسین علیه السلام هستند، ولی همه حادثه عاشورا جنبه شفاعت و دستگیری نیست، بلکه عمیق ترین لایه های این حادثه عبودیتی است که در باطن عالم دارد اتفاق می افتد و در شعاع آن بندگی و عبودیت و اخلاص نسبت به خدای متعال است.

نگاه عرفانی به عاشورا

این شفاعت از شعاع ضیافتی است که خدای متعال برای سیدالشهدا در نظر گرفته است. باید در ماجرای معصومین از این لایه باطنی حادثه که اخلاص آنها در عبودیت و بندگی آنهاست نسبت به خدای متعال، غافل نباشید. هرگاه ما فعل معصوم را تحلیل می کنیم، این چهره از فعل نباید مورد غفلت قرار بگیرد. در عین حال توجه به این چهره باطنی فعل نباید جنبه سیاسی فعل را بپوشاند. گاهی نگاه ما نگاه عرفانی به حادثه می شود.

چهره عرفانی حادثه

اصلاً نباید جنبه های تصرف معصوم را در عالم نادیده بگیریم. گاهی نگاه ما به حادثه عاشورا، نگاهی سیاسی است و آن لایه باطنی تر حادثه که چهره عرفانی حادثه است، نادیده گرفته می شود. هر دو لایه را باید با هم مورد توجه قرار داد. بنابراین در تحلیل فعل معصومین باید همه ابعاد این فعل را با هم ببینیم تا بتوانیم این فعل را تحلیل بکنیم.

ابلیس در عاشورا

چهارمین نکته ای که در تحلیل فعل معصومین باید بر آن دقت داشت و تأکید کرد تا مورد توجه قرار بگیرد، این است که اگر معصوم علیه السلام درگیری داشته، باید به آن توجه کنیم که لایه های این درگیری چیست؟ یکی از نکاتی هم که باید مورد توجه قرار بگیرد، دشمنی است که در مقابل آن هاست. آن دشمن کیست؟

آفاق تصرف دشمن کجاست؟ اگر انسان ظرفیت دشمن را خوب نشناسد، دشمنی او را خوب نشناسد، نمی فهمد معصوم چه می کرد؟ اگر انسان خیال کند حداکثر امام حسین علیه السلام با یزید و ابن زیاد روبه رو بوده، هرگز نمی تواند خوب عاشورا را تحلیل کند. وقتی انسان خوب می تواند عاشورا را تحلیل کند که گستردگی فعل امام حسین علیه السلام را ببیند و عمق صف آرایی جبهه مقابل را بنگرد. یعنی ببیند روز عاشورا، ابلیس با تمام جنود تاریخی اش مقابل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ایستاد.

ص: ۱۴۱۸۰

نقطه مقابل عاشورا

یـک طرف چنیـن شخصـیت هـای فـوق العـاده ای صـف آرایی کردنـد. آن طرف کیست؟ ابن زیـاد است. نقطه مقابـل آن ها شخصـیت های عادی نیستند. محور اقامه کفر و ضلالت در تاریخ اند. در روایات آمده است: «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بِرٍّ فَمِنَ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصِّيَامُ وَ كَظْمُ الْغَيْظِ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَ تَعَهُّدُ الْجَارِ وَ الْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ وَ عَدُوُّنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ».(۱)

اصل خیرات

اصل همه خیرات ائمه هستند. «إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ».(۲)همه خیر نیز به آن ها بازمی گردد. نقطه مقابلشـان هم دشـمنی بود که در مقابـل آن هاست.یـک دشـمن عادی نیست. آن دشـمن، ریشه همه شـرارت ها و بدی هاست. همه زشتی های عالم به آن ها برمی گردد.

دشمنانی از شیاطین انس و جن

خدای متعال در قرآن می فرماید ما برای هر پیغمبری، دشـمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم. آن دشمنی که در مقابل انبیا ظهور و بروز پیدا می کند، ظرفیت تقابل و درگیری و جنگ با آن ها را دارد، و الا اگر این ظرفیت را نداشت که میدان جنگ و معرکه درست نمی شـد. چرا خـدای متعـال این میـدان درگیری و جهـاد و جنـگ را بین حـق و باطـل فراهم کرده است؟ چه نتیجه ای در عالم دارد.

درگیری بین حق و باطل

خـدای متعال درگیری بین حق و باطل را بر اساس حکمتی راه انـداخته است. برای جدا شدن صـفوف از هم دیگر است، برای این است که صـف بنـدی هـا در عـالم اختیـار مشـخص بشود.اگر در میـدان، درگیری و جنگی است، اگر برای وجود مقـدس رسول الله صـلی الله علیه وآله وسـلم بناست دشمنی در این نظام خلقت فرض بشود، آن دشمن باید ظرفیت تقابل و درگیری را داشته باشد. معنی ندارد موجودی که چنین ظرفیتی را ندارد، وارد میدان بشود.

ص: ۱۴۱۸۱

پیروزی مقدس رسول الله

در پایان پیروزی با کدام یک است؟ بی تردید پیروزی با وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم است و همه بساط باطل در عالم جمع می شود. لذا آن هایی که در مقابل وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صف آرایی کردند، شخصیت هایی هستند که سابقه هزاران ساله دارند و حاضرند کشته شوند و خون بدهند. این ها آدم های معمولی نیستند.

فعل معصوم، مکمل فعل معصوم های دیگر

این موارد به صورت حلقات یک رشته بهم پیوسته هستند. شما یک حلقه را جدا از حلقه های دیگر نمی توانید ببینید. یعنی تصرفی که وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کردند، کاملاً در ارتباط با فعل امیرالمومنین علیه السلام است و باز فعل ایشان هماهنگ با فعل فاطمه زهرا سلام الله علیها است و فعل ائمه بعد، تا وجود مقدس امام زمان عجّل الها تعالی فرجه الشریف ، همه سنگ بناهای یک ساختمان اند. ابعاد و پایه های یک بنا هستند. تحلیل این ها بدون در نظر گرفتن سایر ابعاد تحلیل ممکن نیست. شما اگر بخواهید یک توجیه کاملی داشته باشید، باید همه را با هم و این حلقه ها را در یک اتصال ببینید. این فعلی که معصوم انجام می دهد، مکمل فعل معصوم قبلی و حلقه پیوند بین آن افعال و معصومین بعدی است. هم فعل های قبلی را کامل می کند و هم سنگ بنایی برای آیندگان است. بنابراین، تحلیل جامع فعل معصومین علیهم السلام تحلیلی است که مجموعه این تصرفات را به صورت حلقات یک نظام پیوسته و صفحات یک کتاب جامع می بیند. اگر شما سنگ بنایی را بدون پایه هایش و اهداف بعدی آن ببینید، گاهی قابل تحلیل نیست.

ص: ۱۴۱۸۲

بهره مندی ما از افعال معصومین علیهم السلام

نکته دیگر نحوه بهره مندی ما از افعال معصومین علیهم السلام است. سیدالشهدا علیه السلام در تاریخ تصرف، و عاشورا را به پا کردند. حالا ـ ما در قبال حادثه عاشورا چه تکلیفی داریم؟ صدیقه طاهره سلام الله علیها با تمام وجود در مقابل جبهه نفاق ایستاد و این جبهه را در یک محاصره تاریخی قرار داد و بی تردید آن ها را محکوم به شکست کرد.ما چگونه می توانیم از کار این شخصیت بزرگ برخوردار شویم؟ نحوه بهره مندی ما چگونه است؟ به تعبیر دیگر، ما در قبال این فداکاری معصوم چه مسئولیتی داریم؟ سیدالشهداء علیه السلام خونش را داد و امیرالمومنین علیه السلام در مقابل جبهه باطل ایستاد، ما در قبال او چه وظیفه ای داریم؟ ما چگونه می توانیم از فعل او بهره مند شویم؟

آیا ما هم می توانیم از این سفره برخوردار شویم یا این سفره ای است که برای آنها گستراندند؟ آیا ما راهی به آنجا نداریم؟ سیدالشهدا علیه السلام می فرماید:«يَاَّيَتهُا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ،ارْجِعِي إِلىَ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّه».(۳)روایاتی که ناظر به مقامات اهل بیت علیهم السلام است، ناظر به عوالم مختلف آنهاست.نکته ای که بعضی از بزرگان فرمودند این است که عوالم مختلف اهل بیت علیه السلام هستند و همه ناظر به یک عالم نیست. در بعضی روایات دارد که خلقت انوار اهل بیت علیهم السلام قبل از خلقت عرش و لوح و قلم و امثال این هاست. در بعضی روایات دیگر هست که انوار آن ها در ساق عرش است. این دو روایات قابل جمع نیست، در حالی که اگر دقت کنید هر روایت ناظر به حضور و وجود آن ها در عالمی از عوالم است. آن ها اول مخلوق اند و بر اساس بعضی نقل ها سابق بر خلقت اند. آن ها در عالم امر هم حضور داشتند و بعد در همه عوالم خلقت هم حضور دارند. از عالم ارواح و اشباح تا عالم طبیعت، آیات و روایات ناظر به مقامات آن ها در عوالم مختلف است.

حضور فاطمه زهرا سلام الله علیها در عوالم خلقت

فاطمه زهرا سلام الله علیها یکی از شخصیت هایی است که در همه عوالم خلقت حضور دارد، از عالم انوار تا پایین. این روایت شریف به عنوان نمونه در کافی شریف در باب مولد النبی صلی الله علیه و آله و سلم هست. روایت را از وجود مقدس امام جواد علیه السلام نقل می کند. محمد بن سنان به امام جواد علیه السلام عرض کرد: شیعیان شما اختلاف کردند نسبت به درجات و مقامات شما و این یک اختلافی است که وجود داشته است و بعدها هم وجود خواهد داشت. درجات معرفت انسان ها یکسان نیست، لذا به ما هم دستور به مدارا دادند. گفتند: درجات پایین تر را تحمل کنید و بیش از فهمشان برایشان باز نکنید. درجات مختلف بوده و هست و خواهد بود.

نسبت بین شب قدر و حضرت زهرا (سلام الله علیها)

نسبت بین شب قدر و حضرت زهرا (سلام الله علیها)

کلمات معصومان راه گشا و نورانی است، ولی برخی کلمات معصومان، ویژگی خاصی دارد. یک سری روایات برای انبیا بیان شده که غالباً سررشته ای برای رسیدن آن ها به مقصود است. از جمله آن روایات، حدیث مشهوری است که مرحوم مجلسی در کتاب شریف بحار از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «قَالَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ اللَّیْلَهُ فَاطِمَهُ وَ الْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَکَ لَیْلَهَ الْقَدْرِ وَ إِنَّمَا سُمِّیَتْ فَاطِمَهَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا».(۱) لیله القدر یعنی فاطمه خدا. در ادامه حضرت فرمود: «فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَکَ لَیْلَهَ الْقَدْرِ». کسی که فاطمه زهرا را آن چنان که شایسته اوست، نه آن چنان که خودش می تواند یا گمان می کند، بشناسد، شب قدر را درک کرده است. علت این که او فاطمه نامیده شده است، این است که خلایق از معرفت محروم اند.

ص: ۱۴۱۸۴

شبی بهتر از هزار ماه

خدای متعال به مردم بشارتی در سوره قدر داده و آن این است که شبی هست که آن شب بهتر از هزار ماه است. خداوند می فرماید: «وَ مَا أَدْرَئکَ مَا لَیْلَهُ الْقَدْرِ لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیرٌ مِّنْ أَلْفِ شهَرٍ». (سوره قدر : ۲ و۳) اگر شب قدر را درک کنی، بار خود را بسته ای. اگر همه عمر زمین گیر شدی و نتوانستی راه بروی، با درک شب قدر بهره ات را ببر. این بشارت بزرگی برای اولیای خداست. لذا اولیا تلاش می کردند شب قدر را درک کنند.

شب قدر، شب بیداری از غفلت

طبق روایات شیعه، شب قدر، در دهه سوم ماه رمضان است، ولی برخی بزرگان نقل کرده اند، یک سال هنگام شب نمی خوابیدند که شاید شب قدر را درک کنند. شب احیا، شب بیدار شدن از خواب غفلت است. کسی که به احیا می رسد، این شب را درک می کند. این گونه نیست که هر کس بیدار بود و ذکر گفت، به شب قدر رسیده است. به خاطر این که اگر انسان فضیلت بیش از هزار ماه عبادت را درک کند، باید تغییر کرده باشد. اگر آدم چهل روز مواظبت کند، می فهمد حالش عوض شده است. چطور می شود انسان شب قدر را درک کند و یک شبه، ره صد ساله را برود؟

عبادت یک ساله برای درک شب قدر

بزرگان برای این که شب قدر را درک بکنند و بفهمند و فضیلت شب قدر را بیابند، گاهی یک سال عبادت می کردند. همین که ماه رمضان تمام می شد یا شب بیست و سوم به صبح می رسید، از صبح روز بیست و سوم، آماده ضیافت مخصوص خدا در شب قدر می شدند. کما این که در شب جمعه نیز این گونه بودند. همین که سپیده جمعه می زد، اشک و آهشان جاری بود و مواظب بودند، شب برسد و شب جمعه را درک کنند. این شب، شب بزرگی است. درک شب قدر نیز مختلف است. ممکن است کسی بخشی از فضیلتهایش را درک کند، حتی ممکن است کسی حوادث شب قدر را ببیند.

ص: ۱۴۱۸۵

شب قدر، شب صلاح

در روایت هست که از حضرت پرسیدند: شب قدر هر سال تکرار می شود یا این که تنها یک بار است و همان باری بود که قرآن بر قلب مبارک پیامبر نازل شد؟

حضرت فرمودند: وقتی ماه رمضان رسید، هر شب صد مرتبه سوره دخان یا هزار مرتبه انا انزلنا را بخوان. شب بیست و سوم که رسید، حوادث شب قدر را می بینی و می فهمی شب دیگری است و حساب و کتاب دیگری دارد. حتی ممکن است کسی حوادث شب قدر را هم ببیند، ولی دیدن به این معنا نیست که همه فضیلت شب قدر را یافته است.

سلام حق

خداوند می فرماید: «تَنَزَّلُ الْمَلَئكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبهِّم مِّن كلُ ِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِىَ حَتىَ مَطْلَعِ الْفَجْرِ». (قدر:۴ و ۵)

قدر شبی است که همه اش سلامتی است، سلام حق بر انسان ها که هر که هر چه دارد، از آن سلام است. هر سلامتی ای که انسان دارد، از سلام حق است. آن چه در این شب نازل می شود، تمامش سلام است. هر که هر سلامتی ای دارد، از خداست. گفته اند وقتی ما سلام به معصومین می کنیم، به این معناست که سلام و سلامتی خدا را برای آنها می خواهیم.این شب، شب سلام است، دوم این که هر ناپاکی در این شب از بین می رود. تمام ناپاکی ها و نابسامانی ها اصلاح می شود. ملائکه می آیند و مقدرات عالم را در این شب به امضای ولی حق می رسانند، چون مقدرات انسان ها، تقدیر و ارزش و اندازه انسان ها در عالم ملکوت و به دست ملائکه الهی و به اذن خدا رقم می خورد.

ص: ۱۴۱۸۶

تعیین قدر انسان، در شب قدر

شب قـدر شبی است که ملائکه برنامه خود را می آورنـد که تقـدیر انسان، جایگاه و اندازه او در دست و بال ملائکه مشـخص شود. شب قدر، شبی است که ملائکه برنامه شان را تنظیم می کنند که چه بر سر این انسان بیاورند. هر ملکی متناسب با شأن و وظیفه اش و همه تصـرفات و تقدیرات به اذن امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشـریف است و به امضای ولی معصوم می رسد، یعنی معصوم امضا می کنـد که امشب چه بر سـر این بیایـد. انـدازه و قـدر و قیمت و حد وجودی انسان، در شب قدر معین می شود. این که انسان چه بشود، به تقدیراتی برمی گردد که در عالم بالا انجام می شود. این سنگ چه بشود؟ بستگی به این دارد کـه چشـم شـما چگـونه ایـن را بگیرد و چه طمعی در او بکنـد و چه کـاری سـرش بیاوریـد. ممکن است سـنگی را برداریـد و بگذاریـد لای جرز دیوار. این که ارزش نـدارد. این به انـدازه یـک خشت و آجر می ارزد. اگر ذوبش و از خاشاک جـدایش کردید، طلا می شود. آن وقت به پشـتوانه اقتصاد کشوری بدل می شود. اگر تقدیر انسان عوض و تصرفی در انسان پدید آمد، ناگهان جای انسان در عالم عوض می شود و از هم نشینی با شیاطین و آلودگی ها جدا و خالص می شود و در صف ملائکه و بالاتر از ملائکه جای می گیرد. کسی به فضیلت شب قدر می رسد که شب قدر را درک کند و به گونه ای سلوک کرده باشد که بستر رشدش فراهم شود.

ص: ۱۴۱۸۷

شب قـدر برای کسانی است که اهل راهنـد، کسانی که دنبال رسـیدن به مقصد هسـتند.به او می گویند خدا شبی دارد که اگر بتوانی خودت را به آن شب برسـانی و برای رسـیدن به آن شب کـاری کنی، از هزار مـاه برکاتش برای تو بیشتر است. اگر آن شب را درک کنی، به جایگـاه والایی دست می یابی. اگر انسان نتوانـد خودش را به آن شب برسانـد، تقـدیرات آن شب، مثل سـال گذشـته اش باشـد، زیـان کـار است. اگر در طول سال به گونه ای راه را درست رفته، حضـرت دسـتور می دهـد که تمام مقدراتش جا به جا شود. در این شب سلامت ها بر او نازل و انواع بیماری ها و گرفتاری هایش رفع می شود. شب قدر از هزار ماه که با ناسلامتی بگذرد، بهتر است.

فاطمه، قدر خدا

حضرت می فرماید: «لَیْلَهَ الْقَدْرِ».(۲)یعنی فاطمه خدا، قدر خداست. حرّ که در لشـکر ابن زیاد بود، با یک نگاه حضرت عوض شـد که کیمیـایی به شـمار می آیـد. گویی مس، طلا شـد. حرّ چه کار کرده بود؟ به فاطمه زهرا احترام گذاشـته بود. حضـرت فرمود: «ثَکَلَتْکَ أُمُّکَ ما تُریـدُ».(۳)گفت: من از مـادر شـما جز به عظمت نمی توانم یـاد کنم. حضـرت یـک نگـاه به او کرد. اینجـاست که معلوم می شود لیله القـدر یعنی چه؟ این معصوم است که آخرِ کـار معین می کنـد که بایـد در صف سیدالشـهدا علیه السلام رفت.

کسـی به شب قـدر می رسـد که جوری راه رفته باشد که امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشـریف در آن شب بگوید این را به صف ابرار و اولیـا، به صف خلصـای والا ببریم. اگر شب قـدر بیایـد و برود، شب های ماه رمضان بیایـد و برود و کاری نکرده باشـیم که حضـرت امضا کند یا نکند، چه فایده ای دارد؟ بنابراین، اگر حضرت در شب قدر دستور بدهند، به اذن حضرت من صفم را عوض می کنم. تا به حال جزو اشقیا بودم، از این پس مرا جزء سعدا قرار می دهند. خداوند می فرماید: «لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیرْ مِّنْ أَلْفِ شهَرٍ ».(قدر:۳)

ص: ۱۴۱۸۸

تقدیر، دست ولی معصوم

نزول سلامت در شب قدر به دست ملائکه است. این که من کجا باشم، تابع این است که حضرت چه نظری داشته باشند. عزیزی که شب قدر را درک کرده بود، گفت: ملائکه فوج فوج می آمدند و پرونده ها را می آوردند. حضرت آرام نظر می دادند. این که شب قدر، لیله القدر فاطمه است، یعنی به میزانی که به او نزدیک شوی و به هر میزان که به او راه پیدا کنی، معصوم تو را قبول و وزنت را عوض و تو را جا به جا می کند. کسی که تشنه است، می دود تا آن شب را پیدا کند. نه تنها یک سال بیدار می ماند که همه عمر بیدار می ماند. دنبال این است که حضرت دستور دهد. نه یک سال که عمری می دود تا شب قدر را درک کند. بنابراین، انسانی که گمشده دارد، راز را به او می گویند. می گویند تقدیر و قدر و اندازه تو، دست ولی معصوم است، اوست که به ملائکه می گوید در صف ابرار باشد یا فجار؟ در شب قدر ممکن است فاسقان عالم هم تا صبح میگساری کنند. حتی ممکن است آدم از سر شب تا صبح دعای ابوحمزه بخواند و به جایی نرسد.

کلید قدر، معرفت فاطمه

وقتی حضرت جای تو را در عالم عوض می کند که فاطمه شناس باشی. شاید معنای شب قدر این است که فاطمه شب قدر است. حضرت، حرّ زیادی را حرّ سیدالشهدایی می کند. اگر در شب قدر، خیر و سلامتی نازل می شود، به خاطر فاطمه است. ملائکه کاره ای نیستند. آن ها خدام امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف هستند. شب قدر، امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف همه کاره است. قدر به دست امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف رقم می خورد. کلید قدر، معرفت فاطمه سلام الله علیها است. اگر فاطمه زهرا سلام الله علیها را واسطه کنید، رد خور ندارد. به شرط این که معرفت باشد. چگونه معرفت پدید می آید؟ حضرت فرمودند: «وَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ».(۴) خدا او را فاطمه نامیده، به معنای جدا و بریده شده، چون خلائق از معرفت او بریده اند. این معرفتی نیست که از مکاشفات و محاسبات و تجربیات به دست می آید. اهل مکاشفه چه گفته اند؟ فلاسفه و دانشمندان تجربی چه گفته اند؟ همه خلائق بریده از این معرفت هستند. نه اهل مکاشفه، نه اهل علوم فلسفی و تجربی. همه بریده اند. نمی خواهد بفرماید اگر معرفت پیدا کنی، به شب قدر رسیدی. می فرماید: اگر معرفت پیدا کنی، به شب قدر می رسی، ولی بدانید دو چیز آسان نیست و در دسترس مردم نیست. کسی چیزی دستش نیست که بگوید فاطمه کیست. اگر به شب قدر رسیدی، آیا اهل مکاشفه اید؟ آیا فلاسفه شناختند؟ آیا دانشمندان و مورخین و محدثین شناختند؟ هیچ کدام نشناختند.

فهم کلام ائمه به یاری توسل

بایـد اهـل توسل به خود اولیای معصوم بود. بایـد به کلام خـدا و روایت معصومین متمسک شـد. این گونه نیست که هر کس ادبیـات عرب خوانـد و صـرف و نحو و فقه و اصول بدانـد، فـاطمه شـناس است. برخی مفسـرهای اهل سـنت، سوره هل اتی را تفسیر کردند و فاطمه شناس شدند و به شب قدر رسیدند و چیزی به دست آوردند که امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف قـدر و انـدازه شان را عوض کنـد. هر وقت می خواهی قرآن بخوانی، بایـد در خانه حضـرت امیر را بزنی تا چیزی بفهمی، اگر التماس نکنی، از قرآن چیزی نمی فهمی. معلم قرآن اوست. کلام معصوم هم همین گونه است. بدون التجا و توسل چیزی نمی توان از کلام معصوم فهمید.

شناخت خدا و اولیای معصوم

همه چیز دست خـدا و اولیـای معصوم است. دست بقیه خالی است، حتی جبرئیل. حضـرت فرمود: وقتی با جبرئیل به معراج می رفتم، از مرزی که گذشتیم، دست جبرئیل هم بسته بود.باید خدا و اولیای معصوم را شناخت. راهش این است که به آن ها پناه ببری. به میزان التماسـی که می کنی، فـاطمه شـناس می شوی و به تو معرفت می دهنـد. آن وقت می فهمی شب قـدر چه شبی است. آن وقت می فهمی مقـدرات عـالم چگونه است؟ چگونه رقم خواهـد خورد؟ چگونه اولیـای معصوم قـدر تو را امضا می کنند.

روایتی دیگر

در روایت هست که «بُیِّنَ لَکَ الـدَّاءُ وَ عُرِّفْتَ آیَهَ الصِّحَّهِ وَ دُلِلْتَ عَلَی الـدَّوَاءِ فَانْظُرْ کَیْفَ قِیَامُکَ عَلَی نَفْسِکَ».(۵) آدم در شب قـدر دنبـال این است که اگر جزو اشـقیاست، خـدای متعال او را جزء صالحان قرار دهـد و اگر جزء جهنمی هاست، خـدا او را بهشتی کند. اگر جزء خوب هاست، خدا او را جزء خوبترها قرار دهد. خود انسان است که باید گام های بلند بردارد.

ص: ۱۴۱۹۰

ذکر مصیبت حضرت فاطمه سلام الله علیها

«یَا فَاطِمَهُ الزَّهْرَاءُ یَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ یَا قُرَّهَ عَیْنِ الرَّسُولِ یَا سَیِّدَتَنَا وَ مَوْلَاتَنَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِکِ إِلَی اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاکِ بَیْنَ یَدَیْ حَاجَاتِنَا یَا وَجِیهَهً عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعِی لَنَا عِنْدَاللَّهِ».(۶)

شهادت علی علیه السلام آن گاه رخ داد که عدو، جانش را میان کوچه زیر تازیانه گرفت. فاطمه کمربند علی را گرفته بود و می فرمود: نمی گذارم او را به مسجد ببرید. صدا زد: دست فاطمه را کوتاه کن.

امام صادق علیه السلام فرمود: سبب وفات مادرمان، ضربات غلاف شمشیر بود.فاطمه از هوش رفت. وقتی به هوش آمد، دید امیرالمؤمنین را به مسجد بردند. به مسجد آمد و دید شمشیر بالا سر امیرالمؤمنین گرفتند. فرمود: اگر دست از امیرالمؤمنین برندارید، نفرینتان می کنم.

سلمان نقل می کند: ستون های مسجد حرکت کرد. امیرالمؤمنین فرمود: سلمان، فاطمه را دریاب. بگو امیرالمؤمنین می فرماید: مبادا نفرین کنی.

بسوز دل که علی بین خانه بود و عدو شریک زندگی اش را در آستانه در گرفت.اگر چه دست امیرالمؤمنین بسته بود، ولی حضرت می دید که ناموس خدا بین در و دیوار است.صدای فاطمه بلند شد: «قَالَتْ یَا أَبَتَاهْ یَا رَسُولَ اللَّهِ هَکَذَا کَانَ یُفْعَلُ بِحَبِیبَتِکَ وَ ابْنَتِکَ، آهِ یَا فِضَّهُ إِلَیْکِ فَخُذِینِی فَقَدْ وَ اللَّهِ قُتِلَ مَا فِی أَحْشَائِی مِنْ حَمْلٍ ».(۷)

به خانه امیرالمؤمنین آمدند. ناموس حضرت، زیر دست و پای دشمن امیرالمؤمنین بود. حضرت ردایش را روی فاطمه انداخت. طعنه ها را می شنید، ولی بعضی جاها آن قدر صحنه سنگین بود که از بالای نیزه می فرمود: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ». (۸)

ص: ۱۴۱۹۱

فضائل و مصیبتهای پنج تن (علیهم السلام) شرح زیارت حضرت زهرا (سلام الله علیها)

فضائل و مصیبتهای پنج تن علیهم السلام

شرح زیارت حضرت زهرا علیها السلام

این زیارت نورانی بسیار کوتاه، پنج فراز دارد که مترتب بر هم دیگر است. فراز اول چنین است: «یا مُمْتَحَنَهُ امْتَحَنَکِ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکِ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَکِ فَوَجَدَکِ لِمَا امْتَحَنَکِ صَابِرَهً وَ زَعَمْنَا أَنَّا لَکِ أَوْلِیَاءُ وَ مُصَدِّقُونَ وَ صَابِرُونَ لِکُلِّ مَا أَتَانَا بِهِ أَبُوکِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ أَتَی (أَتَانَا) بِهِ وَصِیُّهُ فَإِنَّا نَسْأَلُکِ إِنْ کُنَّا صَدَّقْنَاکِ إِلا أَلْحَقْتِنَا بِتَصْدِیقِنَا لَهُمَا لِتُبَشِّرَ أَنْفُسَنَا بِأَنَّا قَدْ طَهُرْنَا بِوِلایَتِکِ». (۱) این توجه و مدخل حضور ما در محضر صدیقه طاهره علیها السلام است. ای کسی که مورد امتحان خدا قرار گرفتی و خدا قبل از خلقت تو و قبل از این که تو را در عالم دنیا تنزل بدهد، مورد امتحان قرار داد و تو را در این امتحان های الهی صابر یافت.

قدم به سوی رستگاری

اگر این توجه به انجام رسید و انسان روح این مطلب را درک کرد، می تواند گام دوم را بردارد. تصدیق صدیقه طاهره علیها السلام و درک صدق ایشان و حقانیت و یک رنگی ایشان با خدای متعال، در همه افعال و اقوالشان، قدم دوم است. اگر این قدم برداشته شود، قدم سوم برداشته می شود که تحمل چیزی است که از ناحیه رسالت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و ولایت ولی خدا بر دوش ما گذاشته می شود. وقتی این قدم ها برداشته شد، نتیجه اش این است که انسانی که با این ولایت، با تصدیق صدیقه طاهره ملحق شد، از طریق ایشان به نبوت و ولایت می رسد و پاک و از آلودگی های شرک، رها می شود.

توضیح درباره قدم ها در زیارت

این قدم ها در این زیارت توضیح داده شده، اما قدم اول که ورودی این زیارت است، این هست که اولیای خدا، قبل از این که در عالم دنیا بیایند، با خدا میثاق ها و عهد بندگی با خدا بستند و در این دنیا می آیند که به میثاق و عهدشان عمل کنند و لذا از قبل از این که بیایند، لحظه شماری می کنند و آماده اند و برای وفا به این عهد از قبل خود را مهیا کنند و در طول دوران حیاتشان، همه سعی و دقتشان این است که میثاقی که با خدا بستند، به بهترین شکل انجام بگیرد و ذره ای تخلف شکل نگیرد.

سخن خدا درباره امام حسین علیه السلام

در باب سیدالشهدا علیه السلام این مطلب در ذیل این آیه شریفه وارد شده است که: «وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَهً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمینَ».(۲)

خدای متعال می فرماید: ما انسان را درباره والدین و پدر و مادرش توصیه و سفارش کردیم. مادر در دوره حملش با کراهت او را حمل کرد و با حالت کراهت او را به دنیا آورد و دوره حمل و شیرخوارگی اش، سی ماه طول کشید تا جایی که به سن رشد و چهل سالگی رسید. عرضه داشت خدایا این لطف را در حق من بکن تا بتوانم شکرگزار نعمتی باشم که تو به من و پدر و مادر من عطا کردی و نتیجه آن عمل صالحی است که تو را خوش حال و راضی می کند. در روایات هست که این انسان سیدالشهدا علیه السلام است.

کراهت حضرت فاطمه علیها السلام از بارداری

یکی از ائمه هـدی معصومین فرمودنـد که هیـچ مـادری در هنگام وضع حمل فرزنـد کراهت نـدارد. این مورد کراهت، درباره صدیقه طاهره علیها السـلام است که قبل از این که خدا امام حسـین علیه السلام را به ایشان بدهد، میثاق این فرزند و بلای او و عاشورا را که بسیار برای فاطمه زهرا علیها السـلام سـخت بوده، از صـدیقه طاهره گرفتند که ما این فرزند را به شـما می دهیم، ولی اگر بخواهیـد این فرزنـد به شـما داده شود، بایـد بلای او را بپذیریـد و حضـرت قبول کردند. انسان تا به وادی اولیای خدا وارد نشود، نمی فهمد در دستگاه اولیای خدا چه می گذرد؟(۳)

تحمل سنگین ترین مصیبت ها

خدای متعال ماجرای سیدالشـهدا علیه السـلام را برای ابراهیم خلیل نقل کرده است. به گونه ای ابراهیم خلیل مصـیبت زده شـد که خدای متعال بر اساس روایت می فرماید: «وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظیمٍ ».(۴) ما گفتیم اسماعیل را قربانی کن و تو که دوست داشتی این امتحان را انجام بدهی. سر بریدن اسـماعیل مهم نبود. ما می خواستیم تو به ثواب افضل مصائب در راه خدا برسـی. سنگین ترین مصیبت ها را در راه خدا تحمل کنی و به ثواب برسی، ولی این سنگین ترین مصیبت، ذبح اسماعیل نبود. ما مصیبت تو را در ماجرای سیدالشـهدا به جای مصـیبت اسماعیل قبول کردیم و از طریق غصه دار شدن تو بر سیدالشهدا، به ثواب اعظم مسائل می رسی، یعنی ثوابی که در قربانی کردن اسماعیل به تو نمی رسید، به تو می رسد.

ص: ۱۴۱۹۴

پیوند حضرت ابراهیم با عاشورا

هزاران سال قبل از عاشورا، وقتی برای وجود مقدس ابراهیم خلیل، ماجرای امام حسین علیه السلام بیان می شود، ایشان به شدت غصه می خورند و ثواب مصیبت و سر بریدن اسماعیل در منی برای ایشان در نظر گرفته می شود.

نکته این است که حقیقت مصیبت سیدالشهدا، سنگین تر از قربانی کردن اسماعیل است و این که محبت جناب ابراهیم علیه السلام در وجود مقدس سیدالشهدا، بیش از محبت ایشان به اسماعیل است. مصیبت سیدالشهدا و لو واقع نشده، ولی برای صدیقه طاهره بسیار سنگین است و خدا این میثاق را از ایشان گرفته است و می فرماید وقتی امام حسین علیه السلام را به دنیا آورد، غصه دار بود، چون در تولدش آن مصیبت را می دید.وقتی امام حسین علیه السلام به چهل سالگی رسید، می فرماید: «حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعینَ سَنَةً».(۵) خدایا به من توفیق بده، شاکر نعمتی باشم که به من و پدر و مادرم دادی. در مقام شکر نعمت های تو، عمل صالحی که تو را راضی می کند، انجام بدهم که این عمل صالح، همان جریان عاشوراست، همان وفای به عهدی است که با خدا از قبل داشته است. دوران چهل سالگی امام حسین علیه السلام ، زمان قدرت معاویه است. هفده سال قبل از عاشورا، قبل از این که عاشورا پیش بیاید، ایشان لحظه شماری و خود را آماده می کرد و از خدا می خواست بتواند بار تکلیف را بردارد تا خدا را از خودش راضی کند. همه اولیای خدا این گونه اند.

ص: ۱۴۱۹۵

وفای به عهد اولیای خدا

خداوند می فرماید: «یَأَیَّتهُا النَّفْسُ الْمُطْمَئنَّهُ،ارْجِعِی إِلیَ رَبِّکِ رَاضِیَهً مَّرْضِیَّهً».(۶) خدا از تو راضی شد. در گودی قتلگاه، این خطاب به سیدالشهدا علیه السلام رسید. اولیای خدا، وفای به عهد با خدا را در این دنیا گونه پیگیری می کنند و لحظه ای تخلف نمی کنند. همه زندگی شان وفا به محبوب و توجه به خدای متعال است و پیمانش را از قبل بستند. «بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَیْهِمُ الزُّهْدَ فِی دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْیَا الدَّنِیَّهِ».(۷) خدا از قبل با آن ها شرط کرده که نسبت به همه درجات دنیا باید زاهد باشند تا بتوانند به خدا راغب باشند و به خدا رو بیاورند.

رغبت به دنیا و آخرت

توجه به دنیا مانع رغبت به خداست. رغبت به دنیا، مزاحم رغبت به خداست. رغبت به دنیا و آخرت و رغبت بین دنیا و خدا با هم جمع نمی شود. آن ها از قبل میثاق بستند که همه وجودشان را وقف خدا کنند و به بهترین وجه تمام هم و غمشان از لحظه ورودشان، بلکه قبل از آمدنشان به دنیا، از عالم ذر و قبلش این بوده که در وفای به خدای متعال، کوتاه نیایند و خدا از آن ها گلایه نداشته باشد. لذا اگر پیغمبری ترک اولی می کرد، در روایت هست که گاهی دویست سال می گریست.حضرت آدم دویست سال گریه کرد، برای این که خدا از او گله داشت.

مراقبت ائمه

در تاریخ هستی چهارده معصوم، یک ترک اولی نیست. آن ها به شدت مراقبت بودند. پس تمام برنامه شان در دنیا، بر اساس عهد قبلی است. همه بلایی که برای شان پیش می آید، از قبل قبول کردند. بعد لحظه شماری کردند که بلای محبوب پیش بیاید و عاشقانه و محبانه جام بلا را سر بکشند و راضی باشند. لذا عمق و جان همه زندگی آن ها همین است. برنامه این دنیای شان هم بر اساس یک نامه سر به مهر است که از طرف خدا آمده است. خیال نکنیم وقتی نامه سر به مهر بیاید، تکلیف سبک می شود. معین بودن دستور، موجب سبک شدن تکلیف نمی شود. نامه سر به مهر آمده و آن ها مو به مو به آن عمل کردند.«وَ لَمْ تَمِلْ مِنْ حَقٍّ إِلَی بَاطِلٍ وَ أَشْهَدُ أَنَّکَ أَقَمْتَ الصَّلَاهَ وَ آتَیْتَ الزَّکَاهَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ».(۸)

ص: ۱۴۱۹۶

نامه سر به مهر

آن ها هیـچ وقت کمترین میلی به غیر خـدا نداشـتند. در روایات کافی هست که فرمودند در هیچ موضوعی برای وجود مقدس رسول الله صـلی الله علیه وآله وسـلم نامه سـر به مهر و بسـته نیامـده که حضـرت باز نکنند، الّا در امر امامت که نامه سـر به مهر آمد.حضرت هم این نامه را باز نکرد و تحویل امیرالمؤمنین علیه السلام دادند. هر امامی فقط نامه خودش را باز می کند و عین دسـتوری که از طرف خـدا آمـده، عین عهـدی که با خدا بسـته، عهدنامه را دست حضـرت می دهند و او به امر حق باید عمل کند. صاحب حقیقی لیله القدر آن ها هسـتند. لحظه های آن ها از هزار سال بهتر است. اگر کسـی به این نکته توجه کند، هیچ تناقضی در افعال معصوم به وجود نمی آید.

خواسته پیامبر از امام علی علیه السلام

در زیـارت غـدیریه امیرالمؤمنین علیه السـلام آمـده است: «فَمَاتَنَاقَضَتْ أَفْعَالُکَ وَ لااخْتَلَفَتْ أَقْوَالُکَ وَ لاتَقَلَّبَتْ أَحْوَالُکَم».(۹) امیرالمؤمنین علیه السـلام روز خیبر، قلعه خیبر را فتـح کرد. حضـرت یـک تنه بالاـی کوه رفته و در قلعه خیبر را از جا در آورد. چون پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از او خواست هر چه در توان داشت، به کار برد. «مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةٍ جِسْمَانِيَّةٍ بَلْ بِقُوَّةٍ رَبَّانِيَّةٍ».(۱۰) قـوه رحمـانی اش را بـه کـار برد. در قلعـه خیـبر را از جـا در آورد و پرت کرد، دری که چنـد نفر بـاز و بسـته می کردند. بعد از در برای پل بهره برد تا مسلمان ها از خندق عبور کنند. همه از ترس ایشان در احد فرار می کردند. آدمی که در لیله الحریر، از صـدای فریاد الله اکبرش عـده ای جان دادنـد، ۲۵ سال سـکوت می کند و جلو چشـمش، دسـتش را می بندند و ریسمان به گردنش می اندازند و حبیبه خدا را هتک می کنند و معصومانه صبر می کند.

ص: ۱۴۱۹۷

ما و امام علی علیه السلام

اگر امیرالمؤمنین علیه السلام ترک اولی می کرد، احدی از ما شیعه نبود. همه ملحق به اصحاب سقیفه بودیم. این آدم همه افعالش کاملاً هماهنگ است.آن شمشیر زدن و این سکوت، یک آهنگ دارد. هر دو آهنگ بندگی، هر دو آهنگ وفای به عهد است. هیچ وقت امیرالمؤمنین علیه السلام غذای سیر نمی خورد که مبادا گرسنه ای در دوردست ها، گرسنه سر روی زمین بگذارد. نان جو سیر نخوردند با این که همه هستی مال اوست. همین امیرالمؤمنین که شانه اش را خم می کند و بچه های یتیم را روی دوشش می گذارد تا خوش حال شوند، خودش را به آتش عرضه می کند که مبادا از یاد یتیم ها غافل شود. همین آدم وقتی پیامبر خاتم چند صد نفر از یهود بنی قریظه را دستش می دهند، همه را گردن می زند.وقتی هماهنگی در افعال فهمیده می شود که انسان نخ تسبیح را پیدا کند. «لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَهَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِىَ اللَّهَ فِى نَمْلَهٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَهٍ مَا فَعَلْتُهُ».(۱۱) اگر هفت اقلیم را به من بدهند و بگویند به ناحق یک پوست جو از دهان مورچه ای بگیر، نمی گیرم.

افعال بر اساس بندگی

امیرالمؤمنین علیه السلام به حسن بصری فرمود: چرا این قدر آب می ریزی؟ این چه جور وضو گرفتن است؟ چرا اسراف می کنی؟ گفت: آقا شما خون مسلمان ها را ریختی، اسراف نبود؟(۱۲) او نمی تواند هماهنگی این دو نکته را بفهمد. یک جایی باید یک دریا خون بریزد، یک جایی نباید یک قطره آب هم بریزد، یعنی همه فعل باید براساس بندگی باشد. پوست جو به ناحق از دهن یک مورچه نمی گیرد و ده ها نفر را هم به حق درو می کند.آب نا به جا نمی ریزد، ولی خون به جا می ریزد. حرف های او با هم اختلاف ندارند. همه اش هماهنگ است. امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ خیبر و صفین و سکوت ۲۵ ساله اش، در یک مسیر گام برداشت. همه کارش خدایی است. اگر کسی این قدم را برداشت و از این مدخل توجه پیدا کرد، امتحانش را پس داده است.

صالحان و وادی صلاح

«إنکم لاتکونون صالحین حتی تعرفوا، و لاتعرفون حتی تصدقوا ، و لاتصدقون حتی تسلّموا».(۱۳) جز صالحین هیچ کس وارد وادی صلاح نمی شود، الّا این که به معرفت ولی خدا برسد و معرفت نصیب کسی نمی شود، الّا این که ولی خدا را تصدیق کند. صدق و یک رنگی ولی خدا را در همه افعال و اقوال و احوالش ببیند. هیچ کجا شک در ولی خدا نکند، و الّا اگر شک کرد، قدم بعدش این است که به وادی ریب پا می گذارد و بد گمان می شود. بدگمان که شد، تکذیب می کند. کسی به معرفت می رسد که در همه افعال و اقوال و احوال ولی خدا را تصدیق بکند و این کار آسانی نیست.

ترازوی امیرالمؤمنین علیه السلام

موسی کلیم علیه السلام، پیغمبر اولوالعزم خداست. خدا به او فرمود یک معلم الهی است، برو و پیدایش کن. موسی راه افتاد. می گوید یک دوران طولانی هم شده می گردم تا این معلم را پیدا کنم. رفت و او را پیدا کرد. بعد هم تقاضای شاگردی می کند. «قالَ لَهُ مُوسی هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلی أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً». (۱۴) بعد می فرماید:«إِنَّکَ لَن تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبرا،وَ کَیْفَ تَصْبر عَلیَ مَا لَمْ تحطْ بِهِ خُبرا».(۱۵) تو نمی توانی هم پای من صبر کنی. تو اسرار کار مرا نمی دانی. موسی التماس می کند که بماند. بعد هم قول می دهد که نگوید و سکوت کند. فرمود: «آتَیْناهُ رَحْمَهً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً».(۱۶) به او می گوید من نگفتم تو نمی توانی با من صبر کنی. عذرخواهی کرد.دنباله راه هم همین طور صبور بود و تصدیق کرد. او هر کاری می کند، می گوید این است.وقتی چنین اتفاقی می افتد که ترازوی ما امیرالمؤمنین علیه السلام باشد. با ترازوی امیرالمؤمنین همه کارها حل است. اگر ترازوی دیگری گذاشتی و کارهای امیرالمؤمنین علیه السلام را وزن کردی، همه چیز اشتباه در می آید. با ترازوی شیطان که کار امیرالمؤمنین علیه السلام جور در نمی آید. ترازویی که خدا در وجود ما گذاشته، ترازوی امیرالمؤمنین علیه السلام است. «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها».(۱۷) خدا راه فجور و تقوا و راه بدی و خوبی را به ما الهام کرده است. فجور،خروج از ولایت امیرالمؤمنین است. چیز دیگری فجور نیست. این جزو فطرت ماست. اگر کسی به این نکته توجه نکند و نخ تسبیح را پیدا نکند و نداند برای امیرالمؤمنین علیه السلام هر دو بندگی و وفای به عهد است، چه شهادت و چه کشتن، به همان دلیل که به شهادت می رسد، می کشد و برایش فرقی نمی کند.

ص: ۱۴۱۹۹

نیکی ها و بدی ها

همه بـدی هـا مـال دسـتگاه ابلیس است و همه خوبی ها برای دسـتگاه امیرالمؤمنین علیه السـلام و نبی اکرم صـلی الله علیه وآله وسـلم. مـا بایـد تسـلیم حضـرت باشـیم و حضـرت را تصـدیق کنیم. اگر شک کردیم، سـقوط می کنیم. در شک فتنه خوابیـده است.مـاجرای آنهایی که با امیرالمؤمنین علیه السـلام جنگ کردنـد، از شک شـروع شـد. نتوانسـتند تصـدیق کننـد، بعـد هم به بـدگمانی رسـیدند. کار شـیطان این است که این تراز را به هم بزنـد و ما را بـدگمان کند. ما باید آن ها را تصدیق کنیم، تا به معرفت برسـیم و بعد دنبالشان راه بیفتیم و بعد به صـلاح برسـیم و جزء صالحین بشویم. شیطان می خواهد ما را بدگمان کند تا دنبال آن ها حرکت نکنیم. می خواهد ما به ریب برسیم.

پس از غصب خلافت

بعد از این که خلافت را غصب کردند، مکارها دور حضـرت آمدند.ابوسفیان آمد و به حضرت گفت: شما وسط میدان بیایید. ما از شـما حمایت می کنیم. حضرت می فرماید: «فَإِنْ أَقُلْ یَقُولُوا حَرَصَ عَلَی الْمُلْکِ وَ إِنْ أَسْکُتْ یَقُولُوا جَزِعَ مِنَ الْمَوْتِ».(۱۸) اگر حرف بزنم، می گویند حریص بر ملک است. اگر سکوت کنم، می گویند از مرگ می ترسد.

کار شیطان، ایجاد بدگمانی

این همان کاری است که شـیطان می کنـد. بـدگمانی ایجاد می کنـد و نمی گـذارد ما ولی خدا را تصدیق کنیم، در حالی که اگر رشـته تسبیـح را پیـدا کردیـم، می دانـد کـه وقـتی حرف می زنـد برای خـداست و حریص نیست. سـکوت هم کنـد، برای خـداست. نه از مرگ می ترسـد، نه حریص است و نه ترسو. کسـی که رشـته تسبیح را پیدا کرد، می فهمد جنگ صـفین برای حرص بر سـر دنیـا نیست. جنگش بـا نهراوانی ها، برای حرص بر سـر دنیا نیست. جنگ جملش برای دنیا نیست. لـذا وقتی بیت المـال را از دست طلحه و زبیر بیرون آورد و نگـاهش به طلاهـا افتـاد، فرمود: «یَا دُنْیَا یَا دُنْیَا... غُرِّی غَیْرِی لَا حَاجَةَ لِی فِیکِ قَدْ طَلَّقْتُکِ ثَلَاثاً».(۱۹) غیر از امیرالمؤمنین را فریب بده. من گول تو را نمی خورم. واقعاً در نگاهش خاک و طلا یکی است.

پیامد بدگمانی

کار شیطان این است که ما را به شک و ریب و بدگمانی بیندازد و وای به روزی که انسان بدگمان شود. در کوچک ترین امر نسبت به نبی خاتم صلی الله علیه وآله وسلم هم شک می کند. این فرد دیگر نمی تواند نبوت حضرت را تحمل کند. نمی تواند پای کار بایستد. وقتی بدگمان شد، نمی تواند صبر کند و باید حتماً تصدیق کند و بردبار باشد. آدمی که بدگمان شد، دیگر نمی تواند پای دستور بایستد. اگر آدم خیال کرد امیرالمؤمنین علیه السلام برای حرص دنیا می جنگد، چرا برود خونش را بدهد؟ «غَيْرُ شَاكِّينَ وَ لَا نَاكِثِينَ وَ لَا مُرْتَابِينَ وَ لَا مُكَذِّبِينَ».(۲۰) آدم شک کند، بیعتش را می شکند.آدم که با شک نمی تواند وفا کند. تمام هم و غم شیطان این است که ما را از تصدیق نسبت به ولی خدا باز بدارد و ما را به شک و بدگمانی بیاندازد. روزنه نفوذ ابلیس هم اعمال زشت و صفات رذیله است. این ها لشکریان ابلیس در باطن ما هستند. شیطان با این نوع لشکریان سراغ ما می آید. اگر این لشکر در ما خانه کرد، از طریق ما با نبی اکرم می جنگد و از آن طرف هم تصدیق صد در صد است. ما باید تصدیق کنیم.

راه تصدیق

راه تصدیق چیست؟ یکی از مهم ترین راه هایش این است که اگر انسان نخ تسبیح را در کار ولی خدا پیدا کرد، می تواند تصدیق کند. این همانی است که آن معلم الهی به موسی کلیم فرمود. وقتی دیگر نتوانست تحمل کند، می خواستند از هم جدا شوند.گفت این اسرار کار من است. حالا فهمیدی؟ تو هم جای من بودی، همین کارها را می کردی.بعد فرمود که «قالَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی یَعْنِی لَوْ لَا أَمْرُ رَبِّی لَمْ أَصْنَعْهُ».(۲۱) من از طرف خودم کار نمی کردم. من مأمور خدا بودم. این همان نخ تسبیح است و وقتی انسان می تواند باور کند که این ها همه کارهایشان برای خداست که نخ تسبیح را پیدا کند. اگر آدم ببیند امیرالمؤمنین۲۵ سال سکوت می کند، یک ترک اولی نمی کند، وقتی به خانه اش می ریزند، همه امکانات هست که قلع و قمعشان کند، دست هایش را روی هم می گذارد و ترک اولی نمی کند، اگر این بلا را دید، می تواند بگوید روزی هم که شمشیر می زند، برای خدا بوده است.

ص: ۱۴۲۰۱

فتنه گری شیطان

اگر کسی عاشورا را دید که نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم برای پیروزی اسلام حاضر شده و عزیزترین انسان ها نزد او مثل صدیقه طاهره و محبوب ترین انسان ها نزد او مثل امام حسین علیه السلام به شهادت برسند، می فهمد این آدم راست می گوید.

این که به ما گفتند صبح و شب گریه کنید، برای این است. اگر چشممان را از بلای آن ها برداشتیم، شیطان فتنه به پا می کند. ما اسرار کار آن ها را نمی فهمیم. می گوید این جای کار خراب است. آن جای کار عیب دارد.

روایت مرحوم صدوق از ماجرای فدک

درباره علت شهادت صدیقه طاهره علیها السلام مرحوم صدوق می نویسد: صدیقه طاهره علیها السلام قباله فدك را از اولی گرفتند و از کوچه بنی هاشم به طرف منزل می رفتند. دومی راه را بر حضرت بست و پرسید:از کجا می آیی؟ فرمودند: از مسجد. قباله فدکم را گرفته ام. قباله فدك را از حضرت طلب کرد. حضرت ابا کردند، از این که قباله را به او بدهند. «فَرَفَسَهَا بِرِجْلِهِ وَ كَانَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ حَامِلَةً بِابْنٍ اسْمُهُ الْمُحَسِّنُ فَأَسْقَطَتِ الْمُحَسِّنَ مِنْ بَطْنِهَا، ثُمَّ لَطَمَهَا، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى قُرْطٍ فِي أُذُنِهَا حِينَ نَقَفَ».(۲۲)این تعبیر قابل ترجمه کردن نیست. آن ها نگفتند که این دختر رسول خداست. نگفتند این بانوی جوان حمل دارد. در همین جا محسن را از دست داد و به همین حد هم اکتفا نکردند.بی بی دو عالم، دست از مقاومت برنداشت. جوری به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام جسارت کرد که تعبیر مرحوم صدوق این است که گویا دارم می بینیم گوشواره از گوش فاطمه جدا شد.از آن ماجرا، تا روزی که فاطمه زهرا علیها السلام زنده بود، بیمار بود.

ص: ۱۴۲۰۲

تعبیر مقاتل این است که حضرت در طول این مدت کم کم زمین گیر و جوری آب شد که جز یک خیال و سایه از حضرت نماند و حضرت آماده رحلت شدند.

ذکر مصیبت حضرت زهراسلام الله علیها

وقتی حضرت احساس کرد که دیگر هنگام رحلتش فرا رسیده ، ام ایمن و اسما را دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد و امیرالمؤمنین حاضر شدند. ایشان به حضرت عرضه داشتند: احساس می کنم که خدا دیگر مرا دعوت کرده و دیگر همین ساعت ها به پدرم ملحق می شوم. اموری را در قلب و سینه خودم نگه داشتم که می خواهم آن ها را با شما در میان بگذارم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دختر رسول خدا، آن چه در دل داری، با من در میان بگذارید. نقل است: «فَجَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهَا وَ أَخْرَجَ مَنْ كَانَ فِی الْبَیْتِ ثُمَّ قَالَتْ یَا ابْنَ عَمِّ مَا عَهِدْتَنِی كَاذِبَةً وَ لَا خَائِنَةً وَ لَا خَالَفْتُكَ مُنْذُ عَاشَرْتَنِی فَقَالَ ع مَعَاذَ اللَّهِ أَنْتِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَ أَبَرُّ وَ أَتْقَى وَ أَكْرَمُ وَ أَشَدُّ خَوْفاً مِنَ اللَّهِ مِنْ أَنْ أُوَبِّخَكِ بِمُخَالَفَتِی».(۲۳)

برای این که حضرت اسرار را می خواهند بگویند، بالای سر فاطمه زهرا علیها السلام نشستند. آخرین ساعات بی بی دو عالم است و هر که در اتاق و خانه بود، بیرون فرستادند. فاطمه زهرا علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت:« یَا ابْنَ عَمِّ مَا عَهِدْتَنِی كَاذِبَةً وَ لَا خَائِنَةً وَ لَا خَالَفْتُكَ مُنْذُ عَاشَرْتَنِی». تو در دوره ای که با من بودی، مرا دروغگو نیافتی. من به تو خلاف نگفتم. در حق تو خیانت نکردم. در هیچ امری با تو مخالفت نکردم.

ص: ۱۴۲۰۳

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دختر رسول خدا، به خدا پناه می برم، این حرف ها چیست که می زنید؟ «فَقَالَ علیه السلام مَعَاذَ اللَّهِ أَنْتِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَ أَبَرُّ وَ أَتْقَى وَ أَكْرَمُ وَ أَشَدُّ خَوْفاً مِنَ اللَّهِ مِنْ أَنْ أُوَبِّخَكِ بِمُخَالَفَتِي». دختر رسول خدا، خداشناس تر از این حرف ها و متقی تر از این درجات هستی. درجات تو بالاتر از این هاست. تو گرامی هستی نزد خدا و خائف درجات تو بالاتر از این هاست که من بخواهم فردای قیامت از تو حساب بکشم و بگویم چرا با من مخالفت کردی و شأن شما رفیع تر از این حرف هاست که بخواهی من از تو راضی شوم.

بعد امیرالمؤمنین فرمود: «قَدْ عَزَّ عَلَيَّ مُفَارَقَتُكِ وَ تَفَقُّدُكِ إِلَّا أَنَّهُ أَمْرٌ لَا بُدَّ مِنْهُ وَ اللَّهِ جَدَّدْتِ عَلَيَّ مُصِيبَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَدْ عَظُمَتْ وَفَاتُكِ وَ فَقْدُكِ فَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَفْجَعَهَا وَ آلَمَهَا وَ أَمَضَّهَا وَ أَحْزَنَهَا هَذِهِ وَ اللَّهِ مُصِيبَةٌ لَا عَزَاءَ لَهَا وَ رَزِيَّةٌ لَا خَلَفَ لَهَا ثُمَّ بَكَيَا جَمِيعاً سَاعَةً وَ أَخَذَ عَلَى رَأْسِهَا وَ ضَمَّهَا إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ أُوصِينِي بِمَا شِئْتِ».(۲۴) جدایی تو و برای من خیلی سخت است. مصیبت پیغمبر با رفتن شما دوباره برای من زنده شده است. مصیبتی که برای امیرالمؤمنین فاجعه آمیز و ناگهانی است. چقدر تلخ و سخت است. کسی جز خدا نمی داند سختی این مصیبت را. چقدر این مصیبت مرا غصه دار کرده. این مصیبتی است که نمی شود جبران کرد.

ساعتی امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام در این خلوت گریستند. امیرالمؤمنین علیه السلام سر فاطمه علیها السلام را از روی بستر برداشتند و به سینه چسباندند. بعد فرمودند: فاطمه جان هر وصیتی داری، بفرما. اگر چه من مأمور به صبرم، ولی خواهی دید که وصیت تو را عملی می کنم. در این امر مأمور به صبر نیستم.هر چه وصیت کنی، وفا می کنم. بعد بی بی دو عالم وصیت کردند و فرمودند: علی جان برای من تابوتی درست کن و بدن مرا در تابوت قرار بده. بعد شکل تابوت را ترسیم کردند. شاید برای این بود که این پیکر نحیف و چیزی که جز یک سایه از آن نمانده، مقابل چشم امیرالمؤمنین علیه السلام و عزیزانش قرار نگیرد. بعد فرمود: علی جان وصیت من این است که آن هایی که ظلم کردند، نباید در تشییع جنازه من حاضر شوند. شبانه خودت مرا غسل بده و خودت مرا کفن کن و مخفیانه بدن مرا بردار و خودت مرا در قبر بگذار. وقتی روی قبر مرا پوشاندی، مقابل صورت من بنشین و در تاریکی شب برای من قرآن تلاوت کن. بعد فرمودند: «وَ أَنَا أَسْتَوْدِعُکَ اللَّهَ تَعَالَى وَ أُوصِيكَ فِي وُلْدِي خَيْراً ثُمَّ ضَمَّتْ إِلَيْهَا أُمَّ كُلْثُوم».(۲۵) تو را به خدا می سپارم. مراقب فرزندانم باش. ایشان دختر کوچکش را در آغوش گرفت و آخرین وداع را با این دختر کرد و فرمود: علی جان وقتی این دخترم به سن رشد رسید، آن چه در منزل دارم، به این دخترم بسپارید.

سپس امیرالمؤمنین و حسنین را به مسجد فرستاد. در بعضی مقاتل هست که خودش با حسنین به مسجد النبی رفت و دو رکعت نماز خواند. روز آخر حضرت از جا برخاستند و بعد به حسنینش فرمود: عزیزانم شما پیش پدرتان بمانید. و خودش به منزل برگشت.ایشان به اسما فرمود: من داخل حجره می شوم.

در بعضی نقل ها دارد که نماز مغرب را خواند و فرمود: اسما من داخل حجره می شوم. بعد از ساعتی بیا و مرا صدا بزن. اگر دیدی که جواب ندادم، امیرالمؤمنین علیه السلام را خبر کن. اسما می گوید ساعتی گذشت و وارد خانه شدم و دیدم حضرت پاهای خود را به سمت قبله دراز کرده و روپوشی روی خود انداخته و هر چه صدا زدم، جوابی نشنیدم.روپوش را کنار زدم و دیدم بی بی دو عالم دست را زیر صورت گذاشته و روحش با عالم بالا مفارقت کرده است. کسی را دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام فرستادم. وقتی امیرالمومنین علیه السلام خبر را شنید، به صورت روی زمین آمد و در فاصله کوتاه مسجد و منزل، هی می نشست و برمی خاست.

ای گل صد برگ من پر پر مشو   شمع من خاموش و خاکستر مشو

از حدیث کوچه غرق آتشم   فاطمه از تو خجالت می کشم

شب قدر و فاطمه (سلام الله علیها)

شب قدر و فاطمه (علیها السلام)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی خیر خلقه و افضل بریّته سیدّنا و نبیّنا و مولانا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین.

ص: ۱۴۲۰۵

یکی از بشارت های عظیمی که خدای متعال در قرآن مجید و در کتاب نورانی خود به نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآله وسلم و همچنین به برکت آن وجود مقدس به امت حضرت عطا کرده، بشارت به شب قدر است : «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَهِ الْقَدْرِ وَ مَا أَدْرَئکَ مَا لَيْلَهُ الْقَدْرِ»(۱) این سوره درباره شب قدر است : «لَيْلَهُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ.»(۲) این شبی است که از هزار ماه بهتر است. برای امت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بشارت بزرگی در این سوره مبارکه است که به شفاعت حضرت راهشان به اندازه ای کوتاه شده که می توانند راه طولانی امم گذشته را در یک شب طی کنند.

حکمت کوتاه بودن عمر امت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم

از ظاهر روایات چنین برمی آید که شب قدر در امم گذشته وجود نداشته و آن را از برکات وجود مقدس نبی خاتم صلی الله علیه وآله وسلم می دانند. به شفاعت ایشان و با آمدن ایشان راه امت کوتاه شده.در روایت می خوانیم که کوتاهی عمر امت حضرت هم به همین دلیل است. چون بودن و زندگی در این دنیا، هیچ موضوعیتی ندارد. دنیا معبر انسان هاست. «أَوَ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ ما يَتَذَكَّرُ فيهِ مَنْ تَذَكَّرَ»؛(۳) به اندازه ای که برای رشد انسان لازم است به او عمر می دهند. اگر عمر امت نبی اکرم به درازای عمر امم سابقه نیست نکته اش همین است.

در روایتی نورانی مرحوم فیض در کتاب شریف صافی ذیل سوره قدر نقل می کنند که در محضر وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره امم گذشته صحبت می شد. نام از فردی از بنی اسرائیل برده شد که هزار ماه و بیش از هزار ماه در راه خدا فقط شمشیر به دوش کشیده و در جبهه جنگ مبارزه کرد. «فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّهِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّهِ أَوْلِيَائِهِ.»(۴) ابتدا نبی اکرم بسیار شگفت زده شدند. بعد به خدای متعال عرضه داشتند: خدایا! در قبال این عمر طولانی که به امم گذشته عطا کردی، به امت من چه عطا کرده ای؟ آنگاه خدای متعال سوره قدر را بر وجود مقدس رسول اکرم نازل کرد؛ یعنی ما به برکت شما به امت شما شب قدر دادیم و نیازی به آن درنگ و توقف طولانی در عالم دنیا نیست. راه آنها را کوتاه کردیم. آنها با تو زودتر به مقصد می رسند.

همه هدایت ها به حضرت بازمی گردد

نکته دیگری که بایـد درباره شب قـدر گفت این است که شب قدر عطای مخصوصـی به خود نبی اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم، برای به انجام رسـیدن رسالتشان است. برای اینکه حضـرت در آن هدفشان به نتیجه برسـند؛ آن هدفی که خلاصه در این می شود که همه عالم را می خواهند به سمت خدا ببرند. می خواهند همه امت را شفاعت کنند.آنچه به حضرت عطا شده برای اتمام این مسئولیتی است که به دوش حضرت است.

رسالت حضرت در شب قدر دستگیری از همه است و هر کسی به خدا می رسد، به واسطه نبوت مطلقه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سـلم است. حتی نبوت انبیاء گذشـته از فروع نبوت نبی اکرم و شـعبه ای از شعب این نورانیتی است که به حضرت عطا شـده. پس همه هدایت ها به حضـرت بازمی گردد.آنچه به حضـرت برای به مقصد رسـیدن این رسالت و رفع موانع عطا شده، شب قدر است.

خواب نگران کننده پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و نزول سوره قدر

در صافی شریف روایتی این چنین نقل شده: وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دیدند که بنی امیه از منبر حضـرت بالا رفتند و مردم را رو به عقب برگرداندند؛ یعنی آنجایی که جای رسالت بود جای دعوت به خدا بود. حضـرت از آن موقیعت و منزلت، بشـریت را به سـمت خـدا هـدایت کردنـد و بنی امیه از همان منصب دارند اسـتفاده می کنند و دوباره جـان هـا را متوجه دنیا می کننـد و جاهلیت را به شـکل جدیـدی باز می گرداننـد. وقتی حضـرت از خواب برخاسـتند، محزون شدند. چون خواب حضرت به منزله وحی است. مطمئن بودند که این واقعه رخ می دهد.

ص: ۱۴۲۰۷

جبرئیل به حضرت عرض کرد: یا رسول الله! چرا نگرانید؟ فرمودند: چنین خوابی را دیدم.عرضه داشت من از ماجرا بی خبرم. باید بروم و از خدای متعال خبر بیاورم. رفت و برگشت و آنچه برای حضرت آورد یکی سوره قدر بود و دیگری هم برخی آیات دیگر قرآن.

حکمت خداوند در باز گذاشتن عرصه برای اهل باطل

پس یکی از شأن نزول هایی که برای این سوره نقل شده، همین است که خدای متعال به پیامبر می فرماید: ما دولتی طولانی و هزارماهه به بنی امیه دادیم و به آنها اجازه دادیم که بیایند و بر منصب تو بنشینند و از منصب خلافت استفاده کنند. سرانجام این اجازه به آنها داده شده این اجازه اذن تکوینی است. اذن تشریعی نیست؛ یعنی آنها از نظر شرع مجاز به چنین کاری نبودند. ولی سرانجام اگر خدای متعال اجازه ندهد، هیچ حادثه ای در عالم اتفاق نمی افتد.

حضرت حق آنها را امداد می کند به میزانی که با مشیت بالغه و حکمت کلی خلقت همراه است : «کُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّکَ وَ ما کانَ عَطاءُ رَبِّکَ مَحْظُوراً»؛(۵) یعنی به حضرت بشارت دادند که ما به دشمنان شما اجازه دادیم، ولی نگران نباش، آنچه به تو عطا کردیم، بهتر از همه آنهاست و جبران همه آنها با آن می شود. کار تو این است که مردم را به سوی خدا دعوت کنی و آنها شأنشان این است که مردم را به سمت دنیا برگردانند. به آنها مهلت می دهیم، ولی به تو چیزی عطا کردیم که با دادن این سرمایه به تو همه آن دولت های ناپایدار همه آن قدرت ها و مهلت ها و فرصت ها تدارک و جبران می شود و آن شب قدر است. به تو شب قدر عطا کردیم که «خیر من الف شهر». از دولت هزار ماهه بنی امیه و بنی تیم و عدی که همه فتنه ها زیر سر آنها بود، طولانی تر است. این شب قدر سرمایه حضرت است برای هدایت و شفاعت بشریت، نورانی کردن عالم و هدایت امم.سرمایه امت حضرت است تا راهشان را به سوی خدا نزدیک کنند. ظاهر شب قدر روشن است.

ص: ۱۴۲۰۸

حقیقت راه یابی به شب قدر، راه یافتن به مقام ولایت است

وجود مقدس امام صادق علیه السلام فرمودند که «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ اللَّیْلَهُ فَاطِمَهُ وَ الْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَکَ لَیْلَهَ الْقَدْرِ»(۶) یعنی وجود مقدس فاطمه زهرا سلام الله علیها. سپس فرمودند : «فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَکَ لَیْلَهَ الْقَدْرِ»؛ اگر کسی بتواند به حقیقت معرفت فاطمه زهرا سلام الله علیها راه پیدا کند، به شب قدر راه پیدا کرده است. این معرفت معمولی راه گشا نیست.

حقیقت راه یابی به شب قدر، راه یافتن به مقام ولایت خدای متعال و معرفت به مقام نورانیت اولیاء الهی است. این معرفت، عین معرفت خدای متعال است.اگر کسی بتواند به آستانه رفیع فاطمه زهرا راه پیدا کند و نورانیت حضرت در دل او تجلی کند، برابر با شب قدر است؛ یعنی همه آن راه های طولانی با این معرفت، طی می شود.

تأثیر وجود مبارک صدیقه کبری سلام الله علیها

در رسیدن به نورانیت و معرفت

«وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ»(۷) که در روایات می فرماید : «أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِکْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِیَعْرِفُوهُ»؛(۸) هدف معرفت الله است و معرفت الله هم این معرفت بر طریق حجت و استدلال نیست. آن چیزی است که برای فراعنه تاریخ هم تمام می شود. حجت بر دشمنان هم تمام می شود. اینها عارف بالله نیستند. معرفت آن معرفت حقیقی است. در روایت چنین آمده که این معرفت الله به معرفت الامام یا در روایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.آن معرفتی که باید به آن راه یافت – و همه این عمر برای رسیدن به همین است – واقع نمی شود مگر از طریق معرفت انوار ائمه هدی. وجود صدیقه طاهره سلام الله علیها به گونه ای این نور را در عالم تجلی داده که راه معرفت خدای متعال و معرفت این انوار الهی را آسان کرده. عبادت ایشان، راه ایشان و مقاومتی که در مقابل دستگاه باطل کردند، راه رسیدن به مقام نورانیت و معرفت را بر همه امت کوتاه کرده است.

ص: ۱۴۲۰۹

اگر رسالت حضرت، هدایت همه امت به سمت خدای متعال بود، آن کسی که همه موانع تاریکی ها و ظلمت ها را جبران کرد، فاطمه زهرا سلام الله علیها است؛ کسی که در مقابل دشمنان حضرت ایستاد.

شیاطینی که دشمنان خاص پیامبر هستند

«وَ کَذَالِکَ جَعَلْنَا لِکلُ نَبِی عَدُوًّا شَیَاطِینَ الْانس وَ الْجِنّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلیَ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّکَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا یَفْترونَ ، وَ لِتَصْغَی إِلَیْهِ أَفْئدَهُ الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَهِ وَ لِیرضَوْهُ وَ لِیَقْترفُواْ مَا هُم مُّقْترفُونَ»(۹) خدای متعال در مقابل هر پیامبری دشمنی قرار داده که قاعدتاً این دشمن یک هماورد هم هست. شیاطین انسی و جنی که در مقابل وجود مقدس نبی اکرم شیطنت می کنند، رئیس همه شیاطین و سرآمد و محور همه هستند. در برخی روایات نام آنها را هبتر و ظریر بیان کرده اند. اینها دشمنان خاص نبی اکرم صلی الله علیه وآله و سلم هستند که با حضرت عداوت و دشمنی می کنند که نتیجه دولت آنها، ظلمت تاریخی است : «وَ اللَّیْلِ إِذا یَسْرِ»؛(۱۰) «وَ اللَّیْلِ إِذا یَسْرِهِیَ دَوْلَهُ حَبْتَرٍ فَهِیَ تَسْرِی إِلَی قِیَامِ الْقَائِمِ.»(۱۱)

فاطمه زهرا سلام الله علیها روشن کننده ظلمت در تاریخ

در مقابل این دولت طولانی و در مقابل این ظلمتی که آنها در تاریخ ایجاد کردند خدای متعال نور وجود مقدس فاطمه زهرا سلام الله علیها را به پیامبر داده است. ایشان، حقیقت آن لیله القدری است که خدای متعال به وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم عطا کرده که راه ایشان را در دعوت به سوی خدا متعال کوتاه کند. کسی که مأموریت دارد پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بایستد و آشکارا مبارزه کند، امیرالمؤمنین علیه السلام است. ایشان مأمور به صبرند. شیعیان اندکی هم که گرد حضرت باقی ماندند، مأمور به صبرند؛ چون رفتن آنها سودی ندارد. در این شرایط، کسی که مسیر تاریخ را روشن و حجت را بر همه تمام می کند، فاطمه زهرا سلام الله علیها است. آن هم با آن مقاومت سنگین و عجیبی که ایشان در این مدت بسیار کوتاه داشتند؛ یعنی در یک دوره کوتاه ۷۵ یا ۹۵ روز. ایشان راه را بر یک جبهه تاریخی سد کردند.

صدیقه کبری سلام الله علیها تنها راه رسیدن به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام

نور عبادت فاطمه زهرا سلام الله علیها، نور بندگی ایشان بر ظلمت شیطنت و استکبار دستگاه ابلیس و اصحاب سقیفه غلبه کرد و عالم را نورانی نمود و هیچ انسان مؤمن و موحدی نیست، جز اینکه در پرتو این نور، راه به سوی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می برد. اگر این نور نبود، راه همه عوالم به سوی نبی خاتم و امیرالمؤمنین علیه السلام بسته می شد. هر کسی به سوی حضرت هدایت شده از طریق فاطمه زهرا سلام الله علیها است. پس کسانی که چشمشان را به این دوره ۷۵ یا ۹۵ روز تاریخ می بندند و حوادث این روزها را نادیده می گیرند، در قدم اول از امیرالمؤمنین و در قدم دوم از نبی خاتم و در قدم سوم از خدا جدا می شوند.

اصحاب سقیفه هم چشم ها را گرفتند و هم فضا را ظلمانی کردند.حال تنها وجود صدیقه طاهره است که نور افشانی می کند. آن کسی که مبارزه جدی صدیقه طاهره سلام الله علیها را در مقابل ظلمانی کردن تاریخ نبیند، بی تردید این ظلمت او را فرا می گیرد. کسانی که چشمشان را به سوی این نور بستند، با تمام ادعایی که داشتند زمین گیر شدند و صفشان را از صف امیرالمؤمنین علیه السلام و سپس صفشان را از صف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جدا کردند. بهترین حجت و روشن ترین و واضح ترین حجت برای دعوت به نبی اکرم و دعوت به امیرالمؤمنین علیه السلام، صدیقه طاهره سلام الله علیها است.

ص: ۱۴۲۱۱

احتجاج علامه امینی با بزرگان اهل سنت درباره صدیقه کبری سلام الله علیها

مرحوم علامه امینی رضوان الله علیه در احتجاجی با علمای اهل سنت می فرمایند: من به آنها آنچه گفتم حرف بزرگان خودشان بود. از آنها پرسیدم نظر شما درباره فاطمه زهرا سلام الله علیها چیست؟ قبول دارید مصداق آیه مباهله است؟

یک سوال دیگر کردم که نظرتان درباره روایت نبوی که متفق عندالفریقین است چیست؟ که «مَنْ مَاتَ لَا یَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً»(۱۲) اگر کسی بدون معرفت امام خود از دنیا برود، مثل این می ماند که قبل از بعثت از دنیا رفته و هیچ بهره ای از اسلام نبرده. فریقین هم نقل کردنده اند. سؤال آخر این که این روایت را در مجامع خود نقل کرده اید که اینها امیرالمؤمنین علیه السلام را واسطه کردند و به عیادت فاطمه زهرا سلام الله علیها آمدند. حضرت به شفاعت علی علیه السلام به آنها اجازه داد. وقتی آمدند رویش را از آنها برگرداند و فرمود: یک سؤال از شما می کنم. اگر جواب دادید، با شما صحبت می کنم. پرسید : آیا شما نبودید که در فلان ماجرا پدرم فرمود : «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی وَ مَنْ آذَانِی فَقَدْ آذَی اللَّهَ؟»(۱۳) فاطمه زهرا سلام الله علیها پاره تن من است اذیت او اذیت من و اذیت من اذیت خداست. این جور متصل به خداست.

در روایات دیگری آمده «إِنَّ اللَّهَ یَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَ یَرْضَی لِرِضَاهَا.»(۱۴) گفتند بله درست است. دنباله روایت این است که حضرت فرمودند:خدایا! تو شاهد باش اینها مرا اذیت کردند و من از این ها راضی نیستم. مرحوم علامه امینی می فرماید: من از شما یک سؤال می کنم؛ اگر بگویید فاطمه مات میته جاهلیه دروغ است. نمی توانید بگویید. اگر بگویید امامش اولی و دومی بودند این هم غلط است.

ص: ۱۴۲۱۲

پس امام فاطمه زهرا سلام الله علیها که بوده؟ کسانی که می بینند، حجت کاملاً روشن است.

مقاومت حضرت زهرا سلام الله علیها در مقابل دشمنان

از نظر تاریخ فریقین، اینکه فاطمه زهرا سلام الله علیها بیعت نکردند، محل خلاف نیست. هیچ عالم معتبری از علمای اهل سنت نگفته که فاطمه زهرا سلام الله علیها با یکی از این دو نفر بیعت کرده باشند. اگر می توانستند بر اصل شخصیت حضرت خط می کشیدند. گویا بزرگان در ضمن این فراز از خطبه فاطمه زهرا سلام الله علیها که حضرت مکرر تأکید می کنند اعلموا، بدانید من فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستم. ایشان در بین خطبه به ابوبکر می فرمایند: ابوبکر! آیا می خواهی بگویی من دختر رسول خدا نیستم که می گویی من ارث نمی برم؟ اگر می گویی فرزندان انبیاء ارث نمی برند، این خلاف آیه قرآن است. می خواهی بگویی من دختر رسول خدا نیستم؟

بعضی گفته اند اگر این مقاومت نبود، همین امر را هم انکار می کردند. چون اصل حجت آن قدر واضح و روشن است که ابهامی برای آن نیست و برخی می گویند اینها امت رسول الله نبودند، امت ابوبکرند. شاهدش هم این است که بعد از سال ها ابوبکر از دنیا رفته و دخترش عایشه پرچم برداشته هزار هزار دورش جمع شدند و با امیرالمومنین علیه السلام جنگیدند.

عاقبت کسانی که چشمشان را بر حقیقت می بندند

حضرت، فردای رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن خطبه غراء را خواندند. حتی یک نفر از حضرت حمایت نکرد. کاملاً آشکار است که حق کدام طرف است و باطل کدام طرف. اگر کسی چشمش را نسبت به این چراغ نبندد، حق و باطل روشن می شود. صحابه با تمام وسعتی که دارند با تمام عناوینی که دارند به اشتباه رفتند و اگر کسی چشمش را بر این چراغ بست، با آن اغواگری ها همه در تاریکی می روند. اینها صحابه بودند. نزدیکان بودند. دو تا از آنها، پدر زن های رسول الله بودند.

فرمود: دشمنان ما سه دسته اند:

دشمن ما، دشمن دوست ما و دوست دشمن ما؛ هر سه دشمن ما هستند.

فرمود: در یک قلب دو محبت نمی گنجد : «ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فی جَوْفِهِ»(۱۵)

باید صفتان را روشن کنید. اگر نور فاطمه را نبینند، در قدم اول از حقیقت دین جدا می شوند و آنچه که می پذیرند پوسته ای از دین است. همان کاری که دشمن کرده است.

محو شدن باطن دین در ثقیفه

حقیقت و باطن دین، ولایت ولی الله است : «السَّلامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأْثُورِ»(۱۶) حقیقت دین تجلی ولایت خداست. نسبت به این حقیقت چشمشان را می بندند. کاری که اصحاب سقیفه کردند این بود که باطن دین را گرفتند و پوسته ای برای دین باقی گذاشتند : «حسبنا کتاب الله»؛(۱۷) یعنی همین تأکید حضرت است که «وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»؛(۱۸) دین با ولی تمام می شود، حقیقت دین در قوس نزول تنزل ولایت الهی است و در قوس صعود تولی به ولایت الهی است. باطن دین تولی و تبری است. حقیقت توحید، از طریق تولی و تبری حاصل می شود. حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها حلقه اتصال همه عوالم به ولایت کلیه و نبوت مطلقه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هستند و شاید معنی شب قدر بودن فاطمه زهرا برای وجود مقدس حضرت این باشد که ایشان طریق هدایت به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هستند.

ذکر مصیبت

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلک اعدائهم اجمعین.

ص: ۱۴۲۱۴

«يَا فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ يَا قُرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ يَا سَيِّدَتَنَا وَ مَوْلاتَنَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكِ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكِ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهَةً عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعِي لَنَا عِنْدَ اللَّهِ»(۱۹)

این ایام آخرین روزهای حیات بی بی دو عالم فاطمه زهرا سلام الله علیها است.بیماری بر حضرت غلبه کرده. روزهای آخر نه فقط نمی توانست، کارهای خانه را انجام بدهد، در کارها و امور شخصی خودش هم از امیرالمومنین و دیگران کمک می گرفت. جوری ضعف بر حضرت غلبه کرده که نمی تواند از این پهلو به آن پهلو بگردد. چه کردند با فاطمه، با حبیبه رسول خدا؟ پیغمبر خدا فاطمه را بسیار دوست می داشت. واقعاً حبیبه رسول خدا بود.

عایشه نقل می کند: وقتی فاطمه به دیدن رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم می آمد، پیغمبر خدا به استقبال فاطمه می رفت، خم می شد و دست فاطمه را می بوسید. سینه فاطمه را می بویید و می فرمود: از فاطمه بوی بهشت می شنوم. فاطمه را جای خودش می نشانید. مکرر می فرمود: «فداها ابوها». آن قدر فاطمه را دوست می داشت که وقتی می خواست به مسافرت برود از همه که خداحافظی می کرد، آخرین منزلی که می رفت، منزل فاطمه بود. وقتی از مسافرت برمی گشت، اولین منزلی که وارد می شد، منزل فاطمه بود. هر روز بیشتر می آمد، در این خانه می ایستاد و روزی چند بار بیشر آیه تطهیر را می خواند. کاری کردند یا رسول الله که صدای فاطمه از پشت در بلند شد: «یا رسول الله أهکذا یفعل بابنتک و حبیبتک و صفیتک»

«و لست ادری خبر المسماری صل صدرها خزانه الاسراری»

سینه ای کز معرفت گنجینه اسرار بود کی سزاوار فشار آن در و دیوار بود.

الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین

موضع گیری حضرت زهرا (سلام الله علیها) نسبت به انحرافات

موضع گیری حضرت زهرا سلام الله علیها نسبت به انحرافات

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی خیر خلقه و افضل بریّته سیدّنا و نبیّنا و مولانا ابی القاسم المصطفی محمّد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین.

تمام تلاش صدیقه طاهره سلام الله علیها درباره خلافت و انحراف های پیش آمده، این بود که مسیر خلافت را به محور نخست بازگرداند. مسأله خلافت، مسأله ای نیست که با رأی مردم درست شود.

ویژگی خلیفه رسول الله

خلیفه رسول الله کسی است که همان انگیزه ها و نیت ها را داشته و با پیامبر همدل باشد و همان راه را ادامه دهد. کسی که با پیامبر همدل نیست، اگر تمام دنیا جمع شود و به او بگویند خلیفه پیغمبر، مگر او خلیفه به شمار می آید؟ مگر می تواند راه پیغمبر را ادامه بدهد؟ راه پیغمبر چیست؟

درس توحید

خدای متعال در سوره یوسف به مردم درس توحید می دهد. تا خدا نخواهد، اتفاقی نمی افتد. من خدا هستم و دیگران هیچ کاره اند. همه اراده ها به هم گره بخورد که یوسف عزیز نشود، ولی اگر خدا بخواهد، عزیز می شود. برادرهای یوسف و زنان مصری می خواستند یوسف را ذلیل کنند، ولی خدا می خواست یوسف عزیز باشد. برای همین هم عزیز شد و برادران و زنان مصری ذلیل شدند. در مقابل خداوند به پیغمبر می فرماید : «وَ ما أَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ»(۱)پیغمبر ما، این مردمی که می بینی، اهل ایمان نیستند. بلافاصله در یکی - دو آیه بعد به پیغمبرش می فرماید: همین ها هم که ایمان می آورند، اکثرشان موحد نیستند. ایمانشان آمیخته به شرک است. «وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ»(۲)

١- (١) يوسف : ١٠٣

٢- (٢) يوسف: ١٠٦

راه خدا

راه خدا روشن است. همه آیات، حق اند. هر که بخواهد می تواند در دل تک تک این آیه ها، خدا و دست توانای او را ببیند، ولی برخی نمی خواهند ببینند.

نشانه های خدا

خداونـد می فرماید : «وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُون»(۱) نشانه های آسمانی و زمینی در دوردست ها نیست. در پس و پشت ها نیست که دست کسـی به آیات حق نرسـد. در اختیار همه است. آیه ها و نشانه ها و آینه های جمال حق و توحیـد آشـکار است. پس چرا این ها را نمی بینند و نمی فهمند؟ به آیات حق پشت می کنند. علت این هم که ایمـان نمی آورنـد یـا ایمان می آورنـد، ولی مشـرك انـد، این است که از آیات حق اعراض می کننـد. طلوع و غروب ستاره ها و خورشـید و ماه را می بینند، ولی از این آیه اعراض می کنند. اگر اعراض نمی کردند، باید همان چیزی که حضرت ابراهیم علیه السلام فهمید، می فهمیدند.

انسان بصیر

وقتی ستاره طلوع می کند، حضرت ابراهیم می فرماید : «هذا رَبِّی»(۲) به مردم می گوید اگر بناست ربی انتخاب کنید، چرا بت ها، چرا سـنگ و چوب ها؟ این سـتاره زیبایی که میلیون ها سال عمرش است، دست شما هم به او نمی رسد، نور می دهد و بر بلندای آسـمان ایسـتاده و رب است. وقتی ستاره غروب و سقوط کرد و ناپدید شد، ابراهیم فرمود : هر آن چه غروب دارد، من دوست نمی دارم. رو به خورشید آورد و همین طور رو به ماه کرد. خورشید و ماه آیات حقند.ممکن است اول جلوه ای داشته باشـد، ولی انسان بصـیر در دل طلوع، غروب را می بیند و اگر غروب را دید، می فهمد و قدم دوم را برمی دارد. اگر فهمید که جمال و جلال ها، غروب و افول دارند و ناپایدارند، ارزش دل دادن و دل گرفتن ندارند، ارزش دل بستگی و شیفتگی ندارند، راهی دیگر را برمی گزینند. «إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْـرِكينَ»(۳) من چهره وجود خـودم را رو به سوی او می کنم. او این هـا را به پـا کرده است و خیمه و خرگـاهی که روزی زده و روزی جمع می شود، پنـاه گاه مناسبی نیست.

۱- (۳) یوسف: ۱۰۵

۲- (۴) انعام:۷۶

۳- (۵) انعام: ۷۹

معنای کلمه حنیف

کسی که خیمه و خرگاه را به پا کرده، شایسته پرستش است. من حنیفم. به همه پشت کرده و به او رو آورده ام. این معنی حنیف بودن است. بدانید مردم، شما که به بت ها رو می کنید، حنیف نیستید و به بیراهه می روید. حنیف کسی است که به راه راست می رود و از انحراف ها دوری می کند. من مشرک نیستم. نه خورشید را می پرستم، نه ماه و ستاره را. تمام وجودم متوجه حق است. از روز اول تمام درس را گرفتم. وقتی این خیمه برچیدنی است، چرا رو به آن کنم؟ چرا زیر سایه آن بروم؟ حتی یک لحظه ماه و خورشید را نمی پرستم و آن ها را شریک خدا هم قرار نمی دهم.

آیات فراگیر حق

لازم نیست انسان خدا را از پس پشت ها پیدا بکند. همین ماه و خورشید، همین طلوع و غروب، آیه حق است. اگر انسان سری به درون خودش بزند و خودش را بشناسد، می فهمد این دل کجا می آرامد. خوب می فهمد دل در کنار این ناپایدارها قرار نمی گیرد. می فهمد این دل بی قرار، جز یک جا آرام نمی شود.

یاد حق آرامش بخش دلها

خداوند می فرماید : «أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»(۱) تا به یاد حق و هم نشین حق نباشد و خدا را نیابد، آرام نمی شود. این که می بینی انسان هر روز سرش را به یک دامن می گذارد و در پایان شب، سر از آن دامن برمی دارد و دوباره سرگردان دامن دوم است، برای این است که یک بار به دل خودش سر نمی زند تا ببیند این دامن های آلوده و ناپایدار جای سر گذاشتن نیست.این انسان سر به هوا از آیات حق روی می گرداند. خدا مبهم نیست. وقتی به مشکل مبتلا می شوی و به کسانی رو می آوردید تا مشکل را رفع کنند، ولی کاری از دستشان برنمی آید، رو به خدا می کنی. وقتی مشکلتان حل می شود، روی برمی گردانید. شما آن حالت را نگه بدارید. اعراض نکنید.

ص: ۱۴۲۱۸

۱- (۶) الرعد : ۲۸

نشانه نفاق

کسی محضر حضرت رسید و عرض کرد: یا رسول الله ما وقتی خدمت شما هستیم، حالمان خیلی خوب است. همین که بیرون می رویم، حال خوب ما از بین می رود.این علامت نفاق نیست؟ حضرت فرمودند: نه، این نفاق نیست، ولی رد پای شیطان در دل شما به چشم می آید، چرا که از پیش من می روید، دوباره حال شما برمی گردد. این حالت را حفظ کنید و بهره ببرید.

عالم، آینه خدا

در روایت دیگری هست که اگر زیاده گویی نمی کردید و دلتان به هرزه روی عادت نمی کرد، آن چه من می دیدم، شما نیز می دیدید. آن چه من می شنوم، شما نیز می شنیدید. خدا هم آینه را جلو ما می گذارد که عکسش را در آینه ببینیم، آینه را می شکنند که بفهمیم آینه هیچ کاره بود. اگر فقط آینه را جلو ما می گذاشت و آینه را برنمی داشت، جا داشت خیال کنیم عکس در آینه همه کاره است. اگر آینه را نمی گذاشت، جا داشت اعتراض کنی. من که تو را نمی دیدم، چرا آینه نگذاشتی؟ هم آینه گذاشتیم و هم آینه را شکستیم. کدام آیه از این بهتر؟ هم خورشید می درخشد و گرمی و حرارت می دهد و چشم را به خود جذب می کند، هم غروب می کند. اگر خورشید نبود، می گفتی خدایا چرا آینه را گذاشتی؟ اگر باران و باد و زمین و آسمان نبود، اگر خاک مرده زنده نمی شد و از دل خاک مرده و میوه های رنگارنگ بیرون نمی آمد، اگر نسیم نمی وزید و اگر این آیه ها غروب نداشت، باید می گفتی خدایا چرا آینه را نشکستی. همه عالم آینه همه اند. جمال و جلال حق را نشان می دهد. حضرت ابراهیم، اول به آینه نگاه می کند و بعد آینه را می شکند. اگر این گام را برداشتی و جمال و جلال را دیدی، گام دوم میسر می شود که آن آینه دار و آینه گردان را بیابی.

ص: ۱۴۲۱۹

اگر آن که این خیمه را به پا کرد و آن که آینه گردان و آیه ساز است را بنگری، می توانی بگویی «وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ»(۱) نه فقط این عکس در آینه را نمی پرستم و او را شریک خدا قرار نمی دهم، بلکه خدا را می پرستم. خورشید آمده دل از من ببرد.او آیه است. او آمده خدا را به من نشان بدهد، نیامده رهزن من شود. مسأله حق مبهم نیست. این که برخی ایمان نمی آورند، برای این نیست که به نظرشان خدا مبهم و ناپیداست. چیزی ظاهرتر از خدا نیست. خداوند می فرماید : «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ»(۲) اول اوست، آخر اوست. ظاهر اوست، باطن اوست.

ویژگی های راه حق

در جایی دیگر خداوند می فرماید : «وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ»(۳) هر کجا باشید، با شماست. رو به ما برگردانید. به هر کجا رو کنی، وجه خدا وجه حق است. فقط اعراض نکنید. در روایت داریم : «أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَیْکَ قَرِیبُ الْمَسَافَهِ» راه کسی که رو به خدا می کند، نزدیک و صراطش مستقیم است. «فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقیم»(۴) راه پر پیچ و خمی نیست. راه طولانی ای نیست. مشکل اعراض از آیات حق است. اگر اعراض نمی کردند، آیات روشن خدا را می دیدند. ابهامی در آیات خدا نیست.

عالم، آینه یکتایی حق

عالم، آینه یکتایی حق است. راه نزدیک و مستقیم است. بعد از این درس ها، خدا به پیغمبرش می فرماید به مردم بگو، بدانید من شما را به سمت خدا دعوت می کنم، نه به سمت چیزی دیگر. زبانم، قولم، عملم، فقط به سمت خداست. خودم مجذوب حقم و هر که در شعاع من بیاید، شعاع من او را جذب حق می کند، چرا که تمام وجود من از خداست. این راه من است. کدام راه؟ «أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ عَلی بَصیرَهٍ»(۵)

۱- (۷) انعام: ۷۹

۲- (۸) حدید: ۳

۳- (۹) حدید: ۴

۴- (۱۰) آل عمران: ۵۱

۵- (۱۱) یوسف: ۱۰۸

ویژگی پذیرندگان ولایت غیر خدا

خداونـد می فرمایـد : «مَثَلُ الَّذینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كانُوا یَعْلَمُونَ»(۱) آن هایی که غیر خـدا، کسـی را ولی و سـرپرست خودشان می گیرنـد و زیر چتر و خیمه او می روند و سایه ولایـت او را بر خـود می افکننـد، مثـل عنکبـوتی هسـتند که در زیر تـار خودش می رود و خیـال می کننـد چه خیمه و سـرایی درست کرده است. کسانی که غیر حق را ولی خدا دانند، مانند عنکبوت می مانند.

جلوه های تسبیح

کسی که تسبیح ها را می فهمد، به غیر خدا توجه ندارد. چنین کسی جلوه های مختلف تسبیح حق را می بیند. کسی که شرك خفی در دلش راه یافته، نمی توانـد منادی توحیـد باشـد. کسـی منادی توحیـد است که هیچ شـرکی ندارد، نه شـرك جلی، نه شرك خفی. اکثر مؤمن ها و مـدعیان ایمان مشـرك انـد. کسـی که می گویـد اگر فلانی نبود، من از دست می رفتم، مشـرك است. اول خدا، دوم تو. این مشرك است. چه شرکی از این بدتر است؟ او احد است. اگر لطف حق نباشد، کسی به آدم رحم می کند؟

روایتی از موسی کلیم علیه السلام

در روایت هست که موسـی کلیم علیه السلام به کوه می رفت که دید مادری بچه اش را به کول گرفته و با رنج و مشقت عرق می ریزد و بالا می رود. گفت:خدایا چه طور این مادر این جور جان می کند و این بچه را به کول می کشد؟ می شود این مهر مادری را بگیری؟ دید مادر بچه را زمین گذاشت و گفت: ما جانمان در می آید به خاطر این بچه. به جهنم خودت را برسان و رفت. هر چه بچه شیون کرد، مادر اعتنا نکرد.دید بچه تلف می شود، عرضه داشت: خدایا می شود مهر را برگردانی؟ دید مادر دوان دوان آمد و بچه را در آغوش گرفت و معذرت خواست و او را بوسید.

ص: ۱۴۲۲۱

۱- (۱۲) عنکبوت: ۴۱

پیامد امید بر غیر خدا

برخی می گوینـد بعـد خـدا امیدم به توست. مگر خدا بعد دارد؟ حق این انسان است که خدا امیدش را ناامید کند. هر کس به غیر خدا اعتماد کند، خدا امیدش را ناامید می کند. یک جایی زمین می خورد که دیگر راه خلاصـی ندارد. در این دنیا برخی موردها معلوم نمی شود. نبایـد هم معلوم شود، و الا دار امتحان نبود، ولی می بینی روزی که بایـد این امیـدها ثمره بدهـد، همه کسـانی را کـه می خوانـدی، به تـو پشت می کننـد و هر چی نـدا می دهی، می گوینـد به مـا چه. فقـط خـداست که اگر او را بخوانی، در همه عوالم دسـتت را می گیرد. در این عـالم هم او دست تو را می گیرد، امـا حجـاب هست. وقتی حجاب ها کنار برود، تو می توانی ببینی. خداوند می فرماید : «ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلاَّ إِيَّاهُ»(۱)

دعوت به خدا

پیامبر می گویـد: من مردم را فقط به خـدا دعوت می کنم و این دعوت از سـر بصـیرت است، چرا که من موحدم و به تسبیح و توحید رسیده ام. قرآن می فرماید :«وَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ»(۲)در جایی دیگر نیز می فرماید :«اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ»(۳) آن هایی که به آخرت گرایش ندارند، آخرت خواه نیستند و متنفر می شوند و نفرت، قلبشان را فرا می گیرد.

گفتاری از امام سجاد علیه السلام

امـام سـجاد علیه السـلام در یکی از مناجـات هـای پـانزده گـانه چنین گفته است : «يـا نَعِيمِي وَ جَنَّتِي وَ يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي»(۴) دیگران فریب می دهند که ملت را به رفاه و خوشی برسانند. این وعده دروغ است. انسان خدا را می خواهد.

ص: ۱۴۲۲۲

۱- (۱۳) اسرا: ۶۷

۲- (۱۴) زمر: ۴۵

۳- (۱۵) زمر: ۶۷

۴- (۱۶) بحارالأنوار، مجلسی، ج ۹۱، ص ۱۴۷، باب۳۲، أدعیه المناجاه ...، ص۹.

مشکل اصلی مردم

لذا پیامبر مردم را فقط به خدا دعوت می کند. تمام وجودش خداست.به مردم گرسنه و پابرهنه در جامعه بی نظام و بی سامان عربستان نمی گوید مردم چرا پابرهنه اید؟ چرا خشت ندارید؟ دعوتش را از این جا شروع نمی کند. می گوید: شما خدا را می خواهید و مشکلتان بی خدایی است. اگر این مشکل حل شد، همه چیز حل می شود و دنیای شما نیز به سامان می رسد و اگر این مشکل حل نشود و در کاخ زندگی کنید و یک خشتش طلا و یک خشتش نقره هم باشد، باز هم بدبختید.

راه پیغمبر این است. چه کسی می تواند جای پیغمبر بنشیند و پا جای پای پیغمبر بگذارد و همان دعوت را داشته باشد و همان راه را ادامه بدهد و مردم را فریب ندهد و ردای خیرخواهی بر باطن رذالت و شیطنت خود نیندازد و قدرت طلبی خودش را زیر پوشش خیرخواهی مخفی نکند؟ کسی می تواند این گونه باشد که دنباله رو پیامبر است. اوست که دعوتش فقط دعوت به توحید است و درد مردم را می فهمد و مشرک و آلوده به شرک نیست. دیگران نمی توانند مردم را سوی خدا بخوانند.

ویژگی دعوت کنندگان به حق

کسی که دل خودش آلوده است، چه طور می تواند دیگران را به سمت خدا دعوت کند؟ کسی که از برکه های آلوده می آشامد، چگونه می تواند سرچشمه های زلال توحید را برای دیگران مهیا کند؟ کسی می تواند مردم را به خدا برساند که به سرچشمه صاف و پاک و زلال هدایت رسیده باشد. دیگران مدعی خیر و صلاح هستند و به مردم هم می گویند ما می خواهیم شما را برسانیم، ولی به کجا؟

ص: ۱۴۲۲۳

علی علیه السلام خلیفه برحق پیغمبر

خلیفه پیغمبر فقط امیرالمؤمنین علیه السلام است. به اتفاق سنی و شیعه، امیرالمؤمنین است که پا جا پای پیغمبر گذاشته و اوست که با پیغمبر همدل و هم نفس پیغمبر است. اوست که به توحید رسیده و فقط اوست که می تواند این دعوت را ادامه بدهد و در سایه دعوت اوست که انسان به خدا می رسد. دیگران آلوده و مشرکند.ردای خلافت پیامبر برای اندام کسی مناسب است که به خدا رسیده باشد. باطن کفر در اسلام، روشن است. همین ها بودند که صدیقه طاهره علیها السلام را هتك می کنند. مگر پیغمبر نفرمود : «مَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي كَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي وَ مَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي كَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي وَ مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ»(۱) کسی که او را بیازارد، مرا آزرده است و کسی که مرا بیازارد، خدا را آزرده است.

دعوت به بت پرستی مدرن

بت پرستی مدرن، دعوت به دنیاپرستی است. دعوت به چیزی است که امریکا امروز جهان را به آن دعوت می کند. مگر جز یک بت پرستی مدرن و دنیاپرستی چیز دیگری است؟ همه جامعه آن روزگار قبول کرد ند. یکی را با پول و یکی را با برق شمشیر خریدند و دنبال خلفای جور آوردند و هماهنگ کردند.

سخن حضرت فاطمه سلام الله علیها با مردم

بارها صدیقه طاهره سلام الله علیها آمد و گفت: اینها بچه های پیغمبرند. من دختر پیغمبرم. چند روز بیشتر از غدیر نگذشته. مگر شما در غدیر نبودید؟ بیایید شهادت بدهید چه کار کردند. ما بیعت کردیم، مردم بیعت کردند. بروید فردا می آییم. نیامدند. حضرت ماند و خودش. چه باید کرد؟

ص: ۱۴۲۲۴

۱- (۱۷) بحارالأنوار، مجلسی، ج۱۷، ص۲۷، باب ۱۴، آداب العشره معه ص و تفخیمه ...، ص۱۵.

انحراف در دین

مسئله این است که پیامبر دعوتی را شروع کرد و این دعوت باید جهانگیر شود. دین، دین خاتم است. پیامبر، پیامبر خاتم است. انحراف در دین خاتم، یعنی انحراف در پرستش خدا. چگونه باید حق را بفهمد؟ وقتی باطل ردای حق پوشید، انسان حق طلبی که بعد از هزار و چهارصد سال می آید، از کجا باید بفهمد حق و باطل کجاست؟ اگر حق مطلق خودش را فدا نکند و شمع نشود و نسوزد، چگونه دیده می شود؟ برای این است که حضرت خودش را قربانی کرد و خاندانش را به مخاطره انداخت. وقتی خلیفه دوم پشت در آمد و گفت: برو بگو همسرت بیاید، چرا تو آمدی؟ حضرت فرمود: آتشی که تو برافروختی، جز من کسی نمی تواند خاموش کند. من آمدم از راه خودت برگردی یا مرا هتک بکنی و از روی جسد من رد شوی. معلوم است که ردای خلافت پیامبر شایسته تو نبوده است.

بزرگ ترین هتک ها

بزرگ ترین هتک ها نسبت به این وجود مقدس شد. او محور کائنات است. ناموس خداست. در قیامت که جای هیچ تخلفی نیست، وقتی حضرت وارد می شود، ندای «غُضُّوا أَبْصَارَکُمْ»(1) به گوش می رسد. حتی انبیا باید سر را به زیر بیندازند. مگر بی حساب و کتاب است؟ چه اشکال دارد سرشان بالا باشد؟ غیرت حق اجازه نمی دهد. وقتی به محشر می آید، در محاصره ملائکه است. پوشش کامل دارد و ندا می رسد سرها را به زیر بیندازید.

ص: ۱۴۲۲۵

۱- (۱۸) الکافی، شیخ کلینی، ج۴، ص۸۷، باب أدب الصائم ...، ص ۸۷.

انتقام امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف از قاتلین مادر

وقتی امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف می آید، اول از همه جسد قاتلین مادرش را بیرون می آورد و طرفداران آن ها را می کشد. بدن ها را به درخت خشک می بندد و درخت خشک را سبز می کند. هر که در دلش امیدی به آن ها دارد، نابود می کند. حضرت فرمود : «حَیَاتِی وَ مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی وَ مَنْ آذَانِی فَقَدْ آذَی اللَّهَ»(۱) خودشان نوشتند: «وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ یَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَهَ وَ یَرْضَی لِرِضَاهَا»(۲) خدا با غضب او غضب می کند. ما خدا و ملائکه را شاهد می گیریم که خدایا هر که او از وی راضی است، ما از او راضی هستیم و هر که فاطمه از او خشمناک است، ما نیز خشمناکیم. غضب فاطمه علیها السلام، غضب خداست.

الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین

زن در اسلام (حجت الاسلام فرحزاد) (۷)

ازدواج آسان – فلسفه ازدواج

زوجیت تمام موجودات عالم

مسئله زوجیت در کل خلقت هست؛ یعنی در ذات همه موجودات وجود دارد. در این زمینه آیه قرآن داریم «وَ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُون»(۳)یعنی در عالم ماده غیر از خدای متعال که تک است، احد است، فرد است و واحد است؛ همه موجودات نر و ماده هستند یعنی حیوانات، درختان و گیاهان تمام شان نر و ماده هستند.در این زمان بعضی از این ها را علم امروز کشف کرده است. مثلاًـ برق که هم قطب مثبت دارد و هم منفی که اگر این طور نباشد انرژی و نیرو معنا ندارد. همه موجودات عالم همین طور هستند مثلاًـ درخت خرما نر و ماده دارد بقیه درختان و گیاهان هم نر و ماده دارند اما بشر اسرار بعضی را پیدا کرده و بعضی دیگر را پیدا نکرده است و بنای خلقت به زوجیت و نر و ماده بودن است.

ص: ۱۴۲۲۶

۱- (۱۹) بحارالأنوار، مجلسی، ج۱۷، ص۲۷، باب ۱۴، آداب العشره معه ص و تفخیمه ...،ص۱۵.

۲- (۲۰) همان، ج۲۱، ص۲۷۹، باب ۳۲، المباهله و ما ظهر فیها من ...، ص۲۷۶.

۳- (۱). الذاریات: ۴۹.

زوجیت رمز بقای نسل بشر

خداونـد در درون هر موجود زوجی، خـدا کشـش و جذبه نسـبت به جنس مخالفش را قرار داده است و انسان هم یک موجود است و از این قاعـده مسـتثنی نیست. یعنی اگر یک آقا و خانمی علاقه به همسـر و ازدواج نـدارد بیمار است. فطرت و درونش ایراد دارد و یـا نقص روانی یا جسـمی دارد. و بایـد مـداوا کنـد. اساساً رمز بقای نسل بشـر هم در همین است اگر این جـذبه و کشش در زن و مرد نبود؛ شاید هیچ کس ازدواج نمی کرد. این کار خدای متعال حکمت دارد.

توجه اسلام و قرآن به ازدواج

مسـئله زوجیت و کشـش بین آنها ربطی به هیچ دینی ندارد و یک مسئله کاملاً غریزی و فطری است و بنای خلقت عالم بر این نهاده شده است. ولی از آنجا که مکتب اسـلام اکمل همه ادیان است؛ پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام و قرآن جوانب مختلف مسـئله ازدواج را بیـان کرده انـد. از جمله؛ موقعیت ازدواج، شـرایط زن و شوهر و ...و کتاب ها و روایات فراوانی در این زمینه هست که می توانیـد مطـالعه کنیـد. گاهی دانشـمندان خارجی یک کتاب مفصل در مورد یک مسـئله که تمام آن در یک جمله روایت آمـده است نوشـته انـد.مثلاً در مورد آیین همسـرداری و محبت انسان به همسـر پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمودنـد: «قول الرّجل للمرأه : إنّی أحبّک لایذهب من قلبها أبداً».(۱) یعنی اینکه اگر آقا به خانم بگویـد من دوسـتت دارم و خیلی به شـما علاقه دارم هرگز از دل این خانم بیرون نمی رود. یعنی مودت را تثبیت می کند و می فهماند که باید دوستی ها را به زبان آورد چون تأثیر بیشتری برای تثبیت و ابقای مودت و ازدواج و دوستی و محبت دارد.

ص: ۱۴۲۲۷

۱- (۲). الحکم الزاهره بـا ترجمه انصـاری / علی رضا صابری یزدی / محمـد رضا انصاری محلاتی / ۴۳۳ / ۱۲۷ / الترغیب فی التزویج تشویق به ازدواج..... / ص: ۴۲۸.

اهمیت ازدواج در اسلام

اسلام به ازدواج خیلی اهمیت داده و انسان ها را بسیار ترغیب به ازدواج می کند. نمونه اش حدیث معروف «النِّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» (۱) یعنی روش و سیره من ازدواج است. یکی از سیره های محکم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و تهدیدی که حضرت در انتهای حدیث فرمودند : «فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» بدترین تهدیدهاست. یعنی جزء مسلمین و امت من نیستید. کسی که از ازدواج روی بگرداند «فَلَيْسَ مِنَّا» از ما نیست این تعبیر تندی است.

آثار ازدواج

همین ثواب برای کسی که ازدواج می کند بس است که دو رکعت نمازی که آدم همسردار می خواند بالاتر از هفتاد رکعت نمازی است که آدم مجرد می خواند. همچنین حدیث داریم کسی که ازدواج می کند نصف دینش حفظ است یا محفوظ شده است و نصف دیگر دینش هم در روایت آمده است که انسان تقوا داشته باشد. یعنی خیلی از خطرهایی که جوان ها را تهدید می کنند از راه همین غریزه جنسی است. و از این راه به گمراهی و گناه و آلودگی های مختلف کشیده می شوند و ازدواج و همسر برای او آرامش می آورد. همچنین ازدواج یک محسنات روحی معنوی و مادی در انسان ایجاد می کند.

لطیفه ای پیرامون شب اول قبر شخص مجرد و متاهل

شخصی را در قبر گذاشتند و ملائکه نکیر و منکر پرسیدند ازدواج کرده ای؟ گفت:بله. گفتند: این بیچاره هر چه بلا و مصیبت بوده کشیده است او را بهشت ببرید. می گویند زن بلا است هیچ خانه ای بی بلا نباشد. شخص دیگری را در قبر گذاشتند. در قبر به او گفتند ازدواج کرده ای؟ گفت: نه. گفتند: این عذاب نکشیده است او را جهنم ببرید تا استخوان هایش نرم شود عذاب بکشد بعد او را به بهشت ببرید. شخص دیگری را در قبر گذاشتند. گفتند ازدواج کرده ای؟ گفت: دوبار. گفتند: او را ته جهنم ببرید چون یک بلا به سرش آوردند یک بلای دیگر هم خودش روی سر خودش آورده است این خیلی پوست کلفت است.

ص: ۱۴۲۲۸

۱- (۳). جامع الأخبار / تاج الدین شعیری / ۱۰۱ / الفصل الثامن و الخمسون فی التزویج .... / ص:۱۰۱.

حکایتی شیرین پیرامون مزه شوهر

نقل است که دختری به مادرش گفت: شوهر چه مزه ای دارد؟ مادرش که زن فهمیده و عاقلی بود در دلش گفت باید جوابی بدهم که هم زیبا و زیبنده و هم جامع و کامل باشد اگر بگویم شوهر یک چیز شیرین و خوشمزه ای است می گوید من شوهر می خواهم. اگر هم بگویم شوهر چیز ترش و تلخ و بی مزه ای است می گوید اصلاً من شوهر نمی خواهم. بالاخره در جواب دخترش گفت: شوهر مثل ترشی است. ترشی هم به مزاج انسان می نشیند و انسان دلش می خواهد و در عین حال هم وقتی آدم می خورد صورتش درهم می شود و مثل شیرینی نشاط آور نیست. طوری است که هم دل آدم می خواهد و در عین حال زحمت دارد و آدم چهره اش درهم می شود. دختر گفت مادر واقعاً حرفت درست است. مادر گفت : چطور؟ دختر گفت: به این خاطر است که هر وقت اسم شوهر را می شنوم دهانم آب می افتد.

زنان و زندگی

زن لباس می خواهد، طلا می خواهد، خانه زندگی می خواهد، مردها خیلی دنبال تجملات و تشریفات نیستند. بیشتر، خانم ها بازار دنیا را گرم می کنند ما معتقد هستیم اگر خانم ها از خانه بیرون نیایند؛ تمام کارخانه های پارچه بافی و طلافروشی ها و همه بازار اقتصاد دنیا بهم می خورد و به برکت این خانم ها، این ها همه برقرارند واقعاً باید قدر خانم ها را بدانید. به قول حاج آقای دولابی که خدا رحمت شان کند که می گفتند اگر خانم ها نبودند شاید ما یک پیراهن هم تن مان نمی کردیم یعنی به فکر دنیا نبودیم.این خانم ها هستند که به فکر فرش و طلا و خانه و زندگی هستند واقعاً بازار دنیا را خانم ها گرم کرده اند و اگر نمی بودند شاید ما یک لباس هم برای خودمان تهیه نمی کردیم یعنی نوع مردها به فکر این چیزها نیستند؛ ولی خانم ها خیلی به فکر هستند و زندگی و معاش را تأمین می کنند.

ص: ۱۴۲۲۹

مذمت بی همسری

اسلام جوانـان را بسیار به ازدواج ترغیب کرده است و بی همسری در روایات ما مورد مذمت شدید قرارگرفته است چون انسانی که ازدواج نکرده است دست آویز شیاطین یا رفقای ناباب قرار می گیرد. حدیث داریم که اکثر اهل جهنم مجرد هستند «أَكْثَرُ أَهْلِ النَّارِ الْعُزَّاب»(۱) و فرمودند «خِيَارُ أُمَّتِي الْمُتَأَهِّلُونَ وَ شِرَارُ أُمَّتِي الْعُزَّابُ»(۲) یعنی بدترین امت من آنهایی هستند که بدون همسر هستند یعنی آنهایی که وقت ازدواج شان شده است و ازدواج نمی کنند. بعضی از پدر و مادرها می گویند حاج آقا با این جوان ما برای ازدواج صحبت کن. می گوید باید حتماً خانه داشته باشم، ماشین داشته باشم. اینها خیالات بی خودی است. هر چیزی وقتی دارد از وقتش که بگذرد دیگر بی معنا می شود. دوران شکوفایی سن ازدواج از هفده هجده سالگی تا بیست و پنج سالگی است. این تاخیرهای ده پانزده ساله کار خوبی نیست. خانواده ها هم باید برخی مسائلی که سنگ جلوی پای جوان می اندازد را مراعات کنند. روایتی داریم که می فرماید در آخر الزمان عذوبت و مجرد زندگی کردن حلال و جایز است به خاطر اینکه این بنده خدا بدون ازدواج می تواند دینش را حفظ بکند اما وقتی ازدواج کند خواسته های حرامی آن خانواده از او دارند و به خاطر خواست های حرام آنها ممکن است این شخص را به جهنم بکشند این حدیث یک مورد خاص است و در آن یک مورد خاصی را اجازه داده اند.

ص: ۱۴۲۳۰

۱- (۴). من لا یحضره الفقیه / شیخ صدوق / ج ۳ / ۳۸۴ / باب فضل المتزوج علی العزب..... / ص: ۳۸۴.

۲- (۵). مستدرک الوسائل / محدث نوری / ۱۴ / ۱۵۶ / ۲- باب کراهه العزوبه و ترک التزویج... / ص:۱۵۴.

پیامدهای اخروی عدم ازدواج

نقل کرده اند عرفایی که می خواستند زاهد و عابد باشند و ازدواج نکردند، آخر عمر پشیمان شدند یا بعد از مردن خواب شان را که دیده اند؛ گفتند ما اشتباه کردیم.

آیت الله ناصری نقل می کرد پیرمردی که صاحب کرامت و دارای مقام طی الارض بود به نام حاج شیخ عبدالله و از دوستان بنده بود ازدواج نکرده بود حاج آقای دولابی فرمودند من دخترم را حاضر شدم به ایشان بدهم ولی قبول نکرد. حاج شیخ عبدالله کارش این بود که پیاده به مشهد، نجف و کربلا می رفت. ایشان اواخر عمر سخت پشیمان شده بود که چرا من این سنت حسنه را به جا نیاوردم و ازدواج نکردم ولی پیر شده بود و دیگر نمی توانست ازدواج بکند.

مرحوم آخوند کاشی که در تخت فولاد دفن است کسی بود که ازدواج نکرده بود و نزدیک قبر ایشان در تخت فولاد قبر مرحوم علامه فانی است. مرحوم بانو مجتهده امین اصفهانی در کتابش نقل کرده است که یک شخصی مرحوم علامه فانی و مرحوم آخوند کاشی را در خواب دید ولی مشاهده کرد مقام علامه فانی خیلی بالاتر از آخوند کاشی است. تعجب کرد که آخوند کاشی با اینکه می گویند عارف و عابد بوده و صاحب کرامت بوده چطور مقامش پایین تر از علامه فانی است. علامه فانی فرمود به خاطر سه مسئله:

یکی اینکه من سید بودم ایشان سید نبود.

دوم من روضه خوان اهلبیت علیهم السلام بودم. برای مردم روضه می خواندم توسل به اهلبیت علیهم السلام می کردم.

ص: ۱۴۲۳۱

و سوم اینکه من ازدواج کردم و آخوند کاشی ازدواج نکرده بود.

این داستان نشان می دهد در عوالم دیگر هم آنهایی که ازدواج نکرده اند درجه شان پایین است یا ممکن است اشکال و ایرادی برایشان باشد. اگر در قدیم فساد، مشکلات و سختی های جوانان کم تر بود دلیلش سن پایین ازدواجشان بوده است. البته ما معتقد نیستم خیلی هم پایین باشد مثلاً دوازده سیزده سال که هنوز پسر یا دختر آن بلوغ و رشد را پیدا نکرده اند. رشد جسمی، عقلانی، مدیریتی، فکری یا همسرداری را که بنا به فرمایش حضرت امیر سلام الله علیه لازم است. «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»(۱).

نقش توکل در ازدواج

اگر کسی نیت ازدواج دارد؛ توکل، دعا و توسل داشته باشد. من خودم که تصمیم به ازدواج گرفتم یک طلبه در قم بودم که فقط درس می خواندم. رفتم مسجد مقدس جمکران از امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف تقاضا کردم به ایشان توسل پیدا کردم گفتم خدایا واقعاً کار مشکلی است.

در حدیثی نقل شده جوانی به پیغمبر خدا عرض کرد که همسری برای من انتخاب کنید حضرت فرمود: اگر من و تمام فرشته ها و همه عالم دست به دست هم بدهیم تو سراغ آن کسی که خدا برایت درنظرگرفته است می روی. به قول حاج آقای دولابی بخش زیادی از مسئله عقد و ازدواج آسمانی است. یعنی تقدیر نقش مهمی دارد به همین خاطر توکل و دعا و توسل خیلی مهم است. انتخاب همسر خیلی مهم است. آدم اشتباهی خانه و ماشین و فرش خانه و کالایی بخرد آن را عوض می کند یا شغلش را عوض می کند ولی ازدواج این طوری نیست که بگویی ازدواج کردم بعد می توانم عوض بکنم. بیشترین فردی که ما در عمرمان با آن زندگی می کنیم همسرمان است. دخترها شوهر می کنند پسرها ازدواج می کنند. بچه ها حدوداً هیجده سال بیست سال مهمان ما هستند بعد جدا می شوند. ولی همسر ما تا آخر عمر در کنار ما هست یعنی خوبی، بدی، خوشی و ناخوشی او ارتباط مستقیم و تنگاتنگ با ما دارد لذا من معتقدم دعا و توسل و توکل خیلی در مسئله ازدواج نقش دارد. این شعر حافظ خیلی معنا دارد.

۱- (۶). الکافی / شیخ کلینی /۶ / ۵۴۰ / باب نوادر فی الدواب..... / ص: ۵۳۷.

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

اهمیت خواست خدا در انتخاب همسر

بنده، دوستی روحانی دارم که از من بزرگ تر است و حدود پنجاه سال سن دارد.ایشان حدود سی سال است که می خواهد ازدواج کند ولی نتوانسته موهایش مقداری سفید شده و هنوز ازدواج نکرده است. نه اینکه نخواهد می خواهد ولی نمی شود. با آیت الله ناصری مشورت کردند، استخاره کردند. چندین مورد هم رفته اند صحبت کردند اما ناگهان یکی از خانواده طرف مقابل مرده است. و ازدواج را به هم زدند یا استخاره شان بد آمده یا این آقا نپسندیده است یا مادرش نپسندیده یا خواهرش نپسندیده است. میخواهم این را بگویم که تا خدا نخواهد نمی شود. مگر فرعون همه عالم را بسیج نکرد که حضرت موسی علیه السلام متولد نشود اما حضرت موسی علیه السلام متولد شد.

داستان توسل جوان به امام رضا علیه السلام برای ازدواج

در قم منبر رفتم. بعد از منبر تاجری گفت حاج آقا پسرم داستانی را از دانشگاه نقل کرده است و من بعد از شنیدن این داستان غش کردم. دانشجویی مدت ها دنبال موردی برای ازدواج بود و گاهی هم رفقا و همکلاسی ها سربه سرش می گذاشتند و به او متلک می گفتند.بعد از مدت ها تصمیم می گیرد به مشهد برود خیلی مصمم بود که کارش درست می شود. من معتقد هستم امام هشتم قدرت دارد می توانند بگویند «کُنْ فَيَكُونُ»(۱) آنها ولی امر هستند«إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً»(۲) امام امرش امر خدا است اگر بگوید بشو می شود. حضرت رضا علیه السلام فرمود حضرت ابراهیم علیه السلام خدا را به ما قسم داد آتش بر او سرد و گلستان شد. گفت این بنده خدا به مشهد که رسید مستقیم به حرم رفت و به مسافرخانه نرفت. گفت من می روم حرم کار ازدواجم را از حضرت بخواهم و ازدواجم را درست بکنم بعداً می آیم. رفقا هم به او متلک می گفتند. گفت ایشان حرم رفت و خودش را به ضریح چسباند و شروع کرد به ناله کردن. می گوید یا امام هشتم من همسر می خواهم. یک ساعته درست بکن من این حرف ها سرم نمی شود شما نشانه های قدرت خدا هستید. یدالله هستید. گره گشا هستید.حلال مشکلات هستید. من به شما عقیده دارم. من زن می خواهم. می گوید بعد از مدتی ضعف کردم، تصمیم گرفتم بروم ناشتایی بخورم و دوباره بیایم گفتم یا امام هشتم من شما را رها نمی کنم.

۱- (۷). الکافی / شیخ کلینی /۱ / ۱۰۹ / باب الإراده أنها من صفات الفعل...ص:۱۰۹.

۲- (۸). الإحتجاج علی أهل اللجاج/ احمد بن علی طبرسی / ج ۲ / ۳۸۶ / احتجاج أبی إبراهیم موسی بن جعفر ع فی أشیاء شتی علی المخالفین..... / ص: ۳۸۵.

گفت از صحن بیرون آمدم که ناگهان یک خانم و آقای محترمی به من برخوردند و سلام علیک کردند و جلوی من ایستادند گفتند آقا خیلی عذر می خواهیم خیلی شرمنده ایم سوال ما حرف ما ممکن است خیلی زشت باشد بی جا باشد ولی اسائه ادب را بپذیرید و جواب ما را بدهید. گفتم: بفرمایید. گفتند: شما ازدواج کردید؟ گفتم: نه. گفتند: قصد ازدواج ندارید؟ گفتم: چرا قصد ازدواج دارم. گفتند: بیا که بختت باز شده ما بچه دار نمی شدیم متوسل به امام هشتم علیه السلام شدیم خدا به ما دختری داد و حالا دختر ما بزرگ شده و دم بخت است و الان آمدیم دین مان به امام هشتم علیه السلام را ادا کنیم و به امام هشتم علیه السلام گفتیم یک داماد خوب برای ما برسان. دخترمان را دادی حالا داماد هم بده و ما دیشب با امام هشتم علیه السلام پیمان بستیم و گفتیم از هتل می آییم بیرون به اولین جوانی که برخوردیم می گوییم این فرستاده امام هشتم علیه السلام است. می گوید من وقتی این را فهمیدم جا زدم. گفتم: مادرم نیست خواهرم نیست. گفتند نه موردش خیلی خوب است امام هشتم علیه السلام مگر چیز بد می رساند؟ از ما نازکردن بود که نمی خواهم.از آنها اصرارکردن بود و مرا به زور به هتل بردند و دختر را به من نشان دادند. مهرش به دلم نشست. رفتند یک روحانی آوردند و عقد کردند و این خانم در کمتر از یک ساعت به عقد من درآمد.

پشتکار در طلب (داستان یوسف و زلیخا)

روایت داریم «من طلب شیئا و جدّ وَجَدَ»(۱).

۱- (۹). نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ص / ابو القاسم پاینده / ۷۷۶ / نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول اکرم«ص» با ترجمه فارسی .

گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری

سایه حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یابنده بود

زلیخا خاطرخواه حضرت یوسف علیه السلام شد اما چه سنخیت و نسبتی با حضرت داشت؟ هیچ سنخیتی نداشت اصلاً حضرت یوسف علیه السلام پیغمبری موحد بود اما زلیخا بت پرست بود. زلیخایی که هیچ سنخیتی با یوسف صدیق نداشت و در راه یوسف آبرویش را داد حیثیتش را داد و همه چیزش را داد. روایات می گوید زلیخا بعد از اینکه پیر و فقیر شد. شوهرش او را طلاق داد ولی استقامت و پشتکار در طلبش داشت .

نقل می کنند حضرت یوسف وقتی عزیز مصر شد در حال عبور از مکانی بود. به او گفتند این پیرزن فقیر، زلیخا است. یوسف علیه السلام گفت: عجب است او زمانی سلطان بانوی ما بود. ما غلام او بودیم. برویم احوال او را بپرسیم. نزدیک زلیخا آمد و گفت: حالت چطور است؟ زلیخا که مومن شده بود گفت: شکر می کنم خدایی را که بر اثر گناه عزیز را ذلیل کرد «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَ الْمُلُوکَ عَبِیداً بِمَعْصِیَتِهِ»(۱)و شکر می کنم خدایی را که برده ها را به سلطنت رساند به خاطر اطاعت و بندگی و خویشتن داری و ای عزیز مصر ما می خواستیم گناه و معصیت کنیم اما خوار و ذلیل شدیم. حضرت یوسف علیه السلام گفت: هنوز هم به من علاقه داری؟ گفت به جدت ابراهیم علیه السلام قسم اگر همه دنیا مال من باشد حاضرم بدهم یک بار شما را ببینم. حضرت یوسف علیه السلام گفت:درست است من زیبا و قشنگ هستم اما می دانی از من هم زیباتر هست؟ زلیخا گفت: کیست؟ ایشان فرمود: حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است. زلیخا بعد از شنیدن این توصیفات عشقش به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم منتقل شد و گفت ای یوسف من خاطرخواه آن آقا شده ام آن آقا کجاست؟ محبت حضرت یوسف علیه السلام آن قدر نجات دهنده نیست که محبت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نجات دهنده است. جبرئیل بر حضرت یوسف علیه السلام نازل شد و گفت چون محبت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در دل زلیخا افتاده باید او را به عقد خود در بیاوری. یوسف علیه السلام گفت: این پیر زمین گیر به چه درد من می خورد؟ جبرئیل گفت: دعا کن جوان می شود. محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کیمیا و اکسیر است. حضرت یوسف علیه السلام دعا کرد و زلیخا جوان شد و به همسری حضرت یوسف علیه السلام درآمد. زلیخا در اثر پایداری و استقامت در راهش به مقصدش رسید.

ص: ۱۴۲۳۵

۱- (۱۰). بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار / مجلسی / ج ۷۵ / ۴۵۶ / باب ۳۳ نوادر المواعظ و الحکم..... /ص: ۴۴۴.

زیبایی های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند حضرت یوسف سفیدروتر از من بوده ولی من نمکین تر و ملیح تر هستم. چون رنگ خیلی روشن هم به مذاق انسان خوش نمی آید. کمی گندم گون قشنگ تر است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صوت زیبایی هم داشتند و صوتش را در نماز ظاهر نمی کرد، اگر ظاهر می کرد حدیث داریم بیهوش می شدند. در دعای صلوات بر حضرت می گوییم خدایا روز قیامت صوت پیغمبر را نصیب ما کن. ائمه علیهم السلام، همه قربان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می روند حضرت زهرا سلام الله علیها از فراق پیغمبر گریه کردند تا از دنیا رفتند.

راهکارهای یک زندگی سالم

راهکارهای یک زندگی سالم

برای این که خانواده و خانه ما بهشت نقد باشد و زندگی شیرین و فرزندانی سعادتمند داشته باشیم و عیش و نوش ما رو به راه باشد، راهکارها و نکته هایی را که می تواند ما را به یک معاشرت و مصاحبت نیکو، زیبا و مطلوب برساند، بیان می کنیم.

الف) مثبت نگری و مثبت گرایی

یکی از راه های معاشرت خوب این است که در زندگی هر چه می توانیم حُسن و خوبی همدیگر را ببینیم. اگر نیمی از لیوان پر است و نیم دیگر خالی، ما آن نیمه پر را ببینیم، نه نیمه خالی را. قشنگی های یکدیگر را ببینیم، نه این که روی نکات منفی دست بگذاریم. اگر شما بدی بنده را نگاه کنی، از من دل سرد می شوی. دیگر مایل نیستی با من رفت و آمد داشته باشی. اگر بدی خانمت را ببینی، با او دعوایت می شود. اگر او هم بدی شما را ببیند، ناسازگاری را شروع می کند. بنابراین بیاییم زیبایی های همدیگر را ببینیم، نه زشتی ها را. روی نکات مثبت همدیگر نظر داشته باشیم، نه نکات منفی.

ص: ۱۴۲۳۶

حضرت عیسی علیه السلام با عده ای از حواریون از جایی رد می شدند. به یک الاغ مرده رسیدند که بدنش بو گرفته بود و وضع ناجوری داشت. یکی بینی خود را گرفت، یکی گفت: چقدر آلوده است، یکی گفت: چقدر زشت است. هر کس وصفی از زشتی الاغ مرده را بیان کرد. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: چه دندان های سفید و خوبی دارد. از میان عیب های فراوان آن دست روی خوبی ها و زیبایی هایش گذاشت.

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده ام به بد دیدن

منشأ نزاع ها

یک زن و شوهر که مدت ها با هم دعوا داشتند، پیش حاج آقا دولابی آمدند. هر دو آدم های غُدّی بودند. تمام دعواها به خاطر غدگری است. اگر عناد و لجبازی را کنار گذاشتیم، همه کارها درست می شود. تمام دعواها برای نفس و به خاطر «من» است. اگر به دیوار هزار تا فحش بدهند، تو ناراحت نمی شوی؛ چون به «منِ» شما کاری ندارد. اما اگر بگویند بالای چشم شما ابروست، برآشفته می شوید و می گویید: به من می گویی؟ اگر «من»را کنار بگذاری، همه دعواها می خوابد. این زن و شوهر حاج آقا را خسته کرده بودند. کسی دیگر را هم قبول نداشتند. فرمودند: به این خانم گفتم که این شوهر شما که این همه از او بد می گویی، هیچ خوبی ندارد؟ گفت: فلان کارش خیلی خوب است. به آقا گفتم: این همه از خانمت بد گفتی، هیچ خوبی ندارد؟ گفت: چرا، فلان خصلتش خوب است. گفتم: بیایید این صد تا عیبی که شما می گویید، نادیده بگیرید.من می خواهم از امروز عقدتان را بخوانم و این دو صفت خوب را به همدیگر جوش بدهم. یعنی شما به این صفت خوب زن نگاه کن و این خانم هم به این صفت خوب شما نگاه کند. بیایید با همدیگر آشتی کنید و بروید زندگی تان را بکنید. از این راه وارد شدند و آشتی دادند.

ص: ۱۴۲۳۷

مِثل زنبور عسل

در روایات آمده است که مثل زنبور عسل باشید که روی گل و گیاه می نشیند.مثل مگس و پشه نباشید که روی کثافات می نشینند. در باغ این همه گل و گیاه است، مستقیم می رود روی کثافات می نشیند. آدم نباید مثل مگس و پشه باشد. بدن ما همه جایش سالم است.مگس صاف می آید روی این چرک می نشیند. اگر کسی مثل مگس باشد، اهل جهنم است. الآن هم در جهنم است. بعد از این هم در جهنم است. کسانی که منفی باف و منفی گرا هستند، همیشه عیب می بینند و عیب می تراشند. این ها جهنمی اند.

پیامبر فرمودند:«اِنَّ اللّهَ عَزَّوَجِلَّ لَمْ یَبْعَثْنی مُعَنِّتاً وَ لا مُتَعَنِّتاً وَ لکِنْ بَعَثَنی مُعَلِّماً مُیَسِّراً»؛(۱) خداوند عز و جل مرا نفرستاد، که اشکال گیر و یا اشکال تراش باشم، بلکه مرا معلم آسان گیر فرستاد.

در این روایت مطالب بسیار ارزنده و زیبایی است. اگر می خواهید در زندگی، در خانه، یا بیرون خانه، خوشی و صفا باشد، عیب های همدیگر را نبینید. خوبی ها و زیبایی های همدیگر را ببینید. همسرت را داده خدا ببین. خانم هم شوهرش را داده خدا بداند. چیزی که خدا داده است، قشنگ است. خوب نگاه کن، چشمانت را بمال.

عیب دیگران را به خود نسبت دهیم

حاج آقا می فرمودند: اگر هم عیبی دیدی به خودت نسبت بده. زن و شوهر عیب را به خودشان نسبت بدهند. به یکدیگر نسبت ندهند. بگو من اشتباه کردم. من تحملش نکردم.مثال قشنگی می زدند و می فرمودند: شما اگر جلوی آیینه رفتید و دیدید که صورت شما را سیاه نشان می دهد، هر چقدر به آیینه دست بکشید، سیاهی پاک نمی شود. باید صورت خود را دست بکشید تا در آیینه پاک نشان بدهد. یعنی اگر با بد اخلاق روبرو شوی، بداخلاق را کتک نزن، خودت را درست کن. حلم و صبر خودت را اصلاح کن. خودت را پاک کن؛ بگو من مقصرم، من نتوانستم تحملش کنم. عیب ها را به خودت نسبت بده. ما همه اش دستمال دست گرفته ایم و طرف مقابل را پاک می کنیم. بیاییم خودمان را پاک کنیم. «عَلَیکُمْ اَنْفُسَکُم؛(۲) بر شما باد به خودتان.» در روایت هم آمده است : «خَیْرُ النّاسِ لِلنّاسِ خَیْرُهُم لِنَفْسِهِ»؛(۳)بهترین مردم برای مردم کسی است که برای خودش بهترین باشد.

۱- (۱)سبل الهدی، ج ۷، ص ۶ .

۲- (۲)سوره مائده، آیه ۱۰۵.

۳- (۳)اختصاص، ص ۲۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۳۳، ص ۳۹۰.

زن و شوهر اولاً عیب نبینند. اگر هم دیدند، عیب را از خودشان ببینند و به خودشان نسبت بدهند. اصلاً عیب دیدن کار خوبی نیست. به قول ملا عبداللّه : محروم دیدن محرومیت می آورد. یکی از اساتید ما ـ خدا رحمتش کند ـ بارها دست خودش را می بوسید.می فرمود: دست من نیست. واقعاً هم همین طور است. اگر کسی آن دید را پیدا کند، با دستش هم عشق بازی می کند. می گفت: قوه و ظاهر و باطن من از خداست. خیلی از مواقع حاج آقا به افرادی که می خواستند دستشان را ببوسند، می فرمود: برو دست خودت را ببوس. خودت را درست نگاه کن. خودت را ببوس. خودت را بغل بگیر. با خودت عشق کن. خودت جز او چیز دیگری نیست. احد یعنی یکی است و دو تا نیست. یکی بیشتر نیست. اگر کسی این دید را پیدا کرد، دست خودش را ببوسد و با خودش عشق بازی کند. عیب نبیند. اگر دید، خودش را درست کند، طرف مقابل را کیسه نکشد.

روی در روی خود آر ای عشق کیش نیست این مفتون تو را جز خویش خویش

ب) نشست خانوادگی

یکی دیگر از چیزهایی که مراعات آن موجب صفای زندگی می شود، این است که ما دست از غُد گری هایمان برداریم. با اعضای خانواده نشست داشته باشیم. جلسه گفت و گوی خانوادگی داشته باشیم. مشورت کنیم. گاهی با خانم تنها بنشینیم و گفت و گو کنیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «جُلُوس الْمَرْءِ عِنْدَ عِیالِهِ اَحَبُّ اِلَی اللّه ِ تَعالی مِنْ اِعْتِکافٍ فی مَسْجِدی هذا»؛(۱) نشستن مرد نزد خانواده اش از اعتکاف در مسجد من (مسجد النبی) پیش خداوند محبوب تر است.

ص: ۱۴۲۳۹

۱- (۴)تنبیه الخواطر؛ ص ۴۴۱؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۱۸۶، ح ۷۸۸۴ .

عبادت فقط دعا خواندن، نماز خواندن و زیارت رفتن نیست. جلسات ذکر و دعا تنبل خانه شما نشود. مواظب باشیم جلساتمان، کارهایمان و زیارت هایمان باعث نشود که حق پدر و مادر و همسر و بچه ها ضایع شود. می گوید: من از این خانم ناراحت هستم، پس بگذار به مسافرت، یا به زیارت بروم. آن زیارت بر سرت می خورد. معلوم نیست به شما جواب بدهند. آن ها خیلی آقا هستند؛ ولی باید از راهش وارد شوید.

خدا رحمت کند مرحوم شهید بهشتی را ! ایشان هفته ای یک روز با خانم و بچه هایش جلسه گفت و گو داشت. دور هم جمع شوید و صمیمانه گفت و گوی خانوادگی داشته باشید.ببینید چه مشکلاتی دارید و چگونه باید آن را حل کرد. ما خیلی مواقع بچه ها یا همسر خود را آدم حساب نمی کنیم. بعضی از خانم ها گلایه می کنند که شوهر ما، ما را به حساب نمی آورد. اگر ما حرف بزنیم، اصلاً گوشش به حرف ما نیست. سرش روی کتاب و قرآن است.این قرآن بر سرت بخورد. این خانم را آدم حساب کن. این امانت خداست. ببین چه مشکلی دارد؛ بی اعتنایی نکنیم.

یک پیرزن، پیغمبر خدا را که اول شخصیت عالم است، در کوچه می گرفت و با او گفت و گو می کرد. خیلی ها از این منظره مسلمان شدند. می گفتند: اگر این سلطان بود، جواب این پیرزن را نمی داد. اما این پیرزن نیم ساعت دارد حرف می زند و پیغمبر هم گوش می دهد و با ملایمت جوابش را می دهد. آن وقت ما همسرمان را نمی توانیم تحمل کنیم. او را آدم حساب نمی کنیم. بندگی خدا به سر و صدا نیست. فکر می کنیم عبادت کرده ایم، زیارت رفته ایم. بعضی خانم ها می گویند: اصلاً نمی خواهیم مشکل ما را حل کند، فقط حرف ما را گوش بدهد، ما سبک می شویم.

ج) عوامل زیاد شدن محبت در خانواده

از دیگر اموری که کانون زندگی را گرم نگه می دارد و زندگی را با صفا می کند، ایجاد محبت در کانون خانواده است. به کارگیری موجبات و عواملی که محبت بین آحاد خانواده و به ویژه بین زن و شوهر را زیاد می کند، از راهکارهای یک زندگی سالم و پویاست.همان طور که پیش از این گفتیم: دین ما بر محبت استوار است: «هَلِ الدّینُ اِلّا الْحُبُّ»؛(1) «اَلدّینُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدّینُ»؛(2) هر چه این رشته را محکم تر و استوارتر کند، عملی است ستوده و موجب استحکام بنیاد هر خانواده می شود.

در اینجا به برخی از عوامل زیاد شدن محبت در خانواده می پردازیم:

لحن زیبا و مؤدبانه در گفتار

از چیزهایی که محبت را زیاد می کند، درست و با محبت صحبت کردن است. لحن کلام در طرف مقابل بسیار تأثیرگذار است. انسان یک مطلب را می تواند با لحنی مؤدبانه، لطیف و زیبا بگوید و می تواند تند، خشن و بی ادبانه بگوید. هر کدام از این دو نوع لحن گفتار تأثیر متفاوت در مخاطب ما خواهد داشت. یکی موجب محبت و صمیمیت می شود و دیگری موجب کینه، دلخوری و دشمنی خواهد شد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «وَ اَحْسِنوا لَهُنَّ الْمَقالَ»؛(3)با همسرانتان زیبا و نیکو سخن بگویید.

ص: ۱۴۲۴۱

۱- (۵)امام صادق علیه السلام ، خصال، ج ۱، ص ۳۸، ح ۷۴؛ بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۹۵.

۲- (۶)امام باقر علیه السلام ، تفسیر نور الثقلین، ج ۵ ، ص ۲۸۵، ح ۴۹؛ بحارالأنوار، ج ۶۶ ، ص۲۳۸، ح ۹.

۳- (۷)من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۵۴ ؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۳، ح ۱.

اظهار محبت

از دیگر راه هایی که موجب افزایش محبت در افراد، به خصوص در خانواده و زن و شوهر می شود، اظهار محبت و به زبان آوردن آن است. این فرمایش پیامبر خداست: «قَوْلُ الرَّجُلِ لِلْمَرأَهِ اِنّی اُحِبُّکَ لا یَذْهَبُ مِنْ قَلْبِها اَبَداً»؛(۱) مردی که به همسرش بگوید دوستت دارم، این سخن هرگز از قلبش بیرون نخواهد رفت.

یعنی مرتب به خانمت بگو دوستت دارم و هر روز آن را تکرار کن. هیچ عیبی ندارد.خانم ها با شنیدن جمله «دوستت دارم» آرام می گیرند. در صدا کردن همسر نیز باید از کلمات محبت آمیز استفاده کرد، کلماتی که حاکی از محبت به همسر است. مثلاً اسم همسرتان را می توانید با پسوند «جان» بیاورید: فاطمه جان، زهرا جان... یا از لفظ عزیزم استفاده کنید. در صدا زدن پیام محبت باشد.

بعضی از صدا زدن ها در جامعه ما واقعاً به دور از فرهنگ و اخلاق اسلامی است. برخی از آقایان برای صدا زدن همسرشان از لفظ «های» یا «هو» استفاده می کنند و این به دور از آداب اسلامی است. بعضی از آقایان از آوردن اسم همسرشان در جلو دیگران ابا دارند و با تکلفاتی همسرشان را صدا می کنند.

کسی می گفت: به منزل آقای محترمی رفتم. آدم متدینی هم بود. دیدم شروع به مشت زدن به دیوار کرد. گفتیم: این چه کاری است؟ گفتند: دارد خانمش را صدا می زند. روی این که اسم خانمش را دیگران بشنوند و بدانند چیست، حساسیت داشت. مگر ما اسم مادر و همسر امامان را نمی دانیم؟ مگر آن ها همسرانشان را به اسم صدا نمی کردند؟ مگر اسم فاطمه و زینب علیهما السلام سر زبان های دیگران نبوده است؟ مگر آنان جلوی مردم نمی گفتند:یا فاطمه، یا زینب. امام حسین علیه السلام نمی گفت من غیرتی هستم و اسم خواهرم را جلوی مردم نمی برم. این یک فرهنگ غلط است. اگر مثلاً شما بفهمید که اسم خانم بنده فاطمه است چه می شود؟

۱- (۸)الکافی، ج ۵ ، ص ۵۶۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰، ح ۲۴۹۳۰.

شما ببینید طرف مقابل چه چیز دوست دارد. آیا دوست دارد اسمش را بگویید یا فامیلی او را؟ همان را بگویید. ببینید روی چه کلماتی حساس است و ناراحت می شود، آن ها را نگویید. بردن نام افراد با لحنی محبت آمیز، آثار بسیار خوبی دارد.

هدیه و سوغات

از دیگر عواملی که محبت را زیاد می کند، هدیه و سوغات است. هدیه را فقط موکول به مسافرت نکنید. هر چند وقت یک بار شایسته است انسان هدیه ای برای همسرش بیاورد.البته در روایت آمده است. انسان در هر شب جمعه یک تحفه و هدیه به خانه ببرد تا اهل خانه به آمدن شب جمعه خوشحال شوند. این بسیار در الفت و استحکام زندگی مؤثر است.

یکی از آقایان می گفت: من در خانه با خانمم بگو و مگو پیدا کردم و با ناراحتی و حالت قهر از خانه بیرون آمدم و برای نماز به حسینیه مرحوم آیت اللّه بهاء الدینی رفتم. خانم ما هم علویه بود. آیت اللّه بهاء الدینی قبل از نماز می آمدند و در حسینیه می نشستند. وقتی وارد شدم و نشستم، بدون این که چیزی بگویم، ایشان یک نگاهی به من کردند و فرمودند: با دعوا کار درست نمی شود. این چه کاری است کردی؟ چرا درگیر می شوی و عیش و خوشی خودت را به هم می زنی؟ وقتی عبادت می کنی، یا درس می خوانی، می آید و راه تو را می بندد. اگر با کسی درگیر شدی، هر کجا می روی راه بسته است. باید بروی آن دل را صاف کنی. شاید همه شما تجربه کرده باشید. وقتی که صفا هست راه باز می شود.

ص: ۱۴۲۴۳

فرمودنـد: مگر با دعوا کار درست می شود؟ بعـد از نماز دسـته گلی، لباسـی برای خانمت بگیر و آب روی آتش ها بریز، تمام می شود. می گفت: ما با این سخنان آقا، یکه خوردیم که آقا از کجا می داند ما در خانه دعوا کردیم. صورت اعمال انسان در وجود خود اوست.کسی که چشم دلش باز است، می بیند و می داند که چه کرده ای، از وجودت می فهمد.

«کُلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ»؛(۱)هر انسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته ایم.

خلاصه هدیه و سوغات یکی از راه های افزایش محبت و ایجاد الفت است.

تشکر و قدردانی

یکی دیگر از چیزهایی که موجب صـفا و صـمیمیت خانواده می شود، تشـکر و قدردانی است. خانم باید از شوهرش که بیرون از خانه درگیر کار و مشـکلات است، تشـکر کنـد. از زحمت هایی که می کشد و بابت چیزهایی که خریده است، باید تشـکر کند. و همچنین آقا باید از همسـر خود تشکر کند؛ به خاطر بچه داری، به خاطر نظافت خانه و شست و شوی لباس ها، به خاطر تهیه غذا و میهمان داری و کارهایی که خانم بدون هیچ مرخصی و تعطیلی در خانه انجام می دهد. واقعاً خانم ها خیلی زحمت می کشـند. ما باید قدردان آنان باشیم. بسیار به گردن ما حق دارند. اگر از حق خود نگذرند، مدیون آن ها هستیم. بنده توصیه می کنم گاهی خانم ها به مسافرت بروند، آقایان هم اجازه مسافرت بدهند؛ سفر زیارتی یا دیدار با فامیل.و این آقا هم در خانه بمانـد. آن وقت قـدر زحمات خانم دسـتش می آیـد؛ هم در انجام نظافت و نظم خانه، هم در تهیه غذا و هم در بچه داری. هر چیز در نبودش معلوم می شود. اگر خـانم در خـانه نباشـد، اصـلاً خانه بی نور و بی فروغ است. مادر خانه و همسـر خانه، چراغ خـانه است. هم چراغ خـانه است و هم چراغ دل شـما. وجـودش به شـما آرامش می دهـد. همین طـور اگر چنـد روزی آقـا به مسافرت برود، خانم احساس دلتنگی می کنـد. از خواب و خوراک می افتد.احساس می کند که مرد تکیه گاه زندگی و باعث اطمینان و آرامش است.

ص: ۱۴۲۴۴

۱- (۹)سوره اسرا، آیه ۱۳.

خلاصه آن که تشکر خستگی را بر طرف می کند و به انسان آرامش می بخشد. همین که می داند قدردان زحمات او هستند، به او آرامش می دهد و خستگی را از تنش بیرون می کند. وقتی می بینی خانم زحمت می کشد، بگو دستت درد نکند. سیره اولیای ما این چنین بوده است که اگر کسی کمترین خدمتی به آنان می کرد، از او تشکر می کردند. خداوند به پیامبرش می فرماید: وقتی زکات می دهند و تو برایشان دعا می کنی، این دعا موجب آرامش آنان است:«اِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ».(۱) این در حقیقت یک قدردانی است.

درک متقابل

از دیگر اموری که موجب یگانگی و صفا و صمیمیت بین زن و شوهر است، درک متقابل است. یعنی شوهر خانم خودش را درک کند و خانم هم شوهرش را. این یک بحث کلیدی و اساسی در رشد و تعالی خانواده است. اگر ما همدیگر را درک کنیم، تمام مشکلات ما حل است. اگر بفهمیم که طرف ما به بلوغ فکری نرسیده است، با او راحت زندگی می کنیم. اگر بدانیم طرف ما در چه کلاسی است، با همان کلاس با او صحبت می کنیم و با همان زبان با او گفت و گو می کنیم. بلوغ و رشد عقلی و فکری به سن و سال نیست، ممکن است یک نفر سنش بالا باشد، ولی نا بالغ باشد و ممکن است کسی در سنین کم باشد، ولی چیز فهم و بالغ باشد. اگر زن و شوهر از یکدیگر درک متقابل داشته باشند و روحیات همدیگر را بشناسند، وضع خانوادگی و موقعیت هم را درک کنند، مشکلی پیش نخواهد آمد.

ص: ۱۴۲۴۵

۱- (۱۰)سوره توبه، آیه ۱۰۳.

توافق و تفاهم

از اموری که کمک می کند تا زن و شوهر یک زندگی مسالمت آمیز و با صلح و صفا داشته باشند، توافق و تفاهم است، یعنی زن و شوهر وظیفه دارند در امور با یکدیگر تفاهم کنند و به توافق برسند. این توافق در سایه سازگاری و کوتاه آمدن است. هم زن از نظراتش کوتاه بیاید و هم شوهر، تا به یک توافق و همزیستی دست یابند.

قهرکردن چیز بسیار بدی است. اگر خانمی از شوهرش قهر کند، ملائکه او را لعنت می کنند تا آشتی کند. آقا هم همین طور. یک خانمی تعریف می کرد که من یک مادر بزرگی داشتم. _ خدا رحمتش کند! _ به من می گفت: هیچ وقت با شوهرت قهر نکن. گفت: همین موجب شده است که زندگی خوبی داشته باشیم. هر وقت هم چیزی بین ما پیش می آید، سریع می روم آشتی می کنم و همه آتش ها می خوابد. تا زمانی که زن و شوهر با هم توافق داشته باشند و بین آن ها اختلاف نباشد، لطف خداوند بالای سر آنان است. این شرط اساسی در زندگی است.

اظهار همدردی

از دیگر چیزهایی که موجب استحکام کانون خانواده است، اظهار همدردی است.اگر زن و شوهر در مشکلات و مصائب با یکدیگر همدردی کنند، بسیار مؤثر است. اگر خانم یا آقا مریض شد یا مصیبتی بر او وارد شد، او را رها نکند. در گرفتاری ها به داد هم رسیدن، خیلی مهم است.

خدا رحمت کند آقای سیبویه را ! من از ایشان خیلی بهره بردم. ایشان می فرمود:خانم علویه ای داشتم. ده دوازده فرزند برای من آورد. او اواخر عمر نابینا شده بود.بیست و هفت سال نابینا بود. در این بیست و هفت سال من کمر بستم و به او خدمت کردم.خیلی عجیب است! من معتقدم کرامت این چیزهاست. می فرمود: به خدا می گفتم: ای خدا، من یک وقت گاو نُه من شیرده نباشم. گاهی یک گاوی که نه من شیر می دهد، بعد از این که شیر داد، یک لگد می زند و همه شیرها را می ریزد.

ص: ۱۴۲۴۶

به فرموده قرآن، دو چیز است که صـدقات و احسان و نیکی های انسان را باطل می کند، یکی منت نهادن در حق کسـی که به او نیکی کرده ایم و دوم آزار و اذیت او. از این رو فرموده است : «لاتُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَالْاءَذی».(۱)

خیلی بایـد مواظب بود که زن و شوهر محبت هایشـان را ضـایع نکننـد. می فرمود:خـدا هم کمکم کرد، بیست و هفت سال در خانه همه کار برایش انجام می دادم. این ها از هزاران عبادت و نماز شب بالاتر است.

مرحوم شـیخ عبـدالکریم حائری که شخصـیت هایی همچون مرحوم امام، آیت اللّه بهاء الـدینی، آیت اللّه گلپایگانی، آیت اللّه خوانساری، آیت اللّه اراکی و بزرگان بسـیاری از شاگردان ایشان بودند، خانمشان مریض شده بود و مشکلات بسیاری داشتند. گفته بودند:به خاطر خدا صبر کردم و زندگی ام را بر هم نزدم و خداوند عنایات عجیبی به من کرد.

پـدر ایشان هم داسـتان عجیب و زیبایی دارد. پـدرشان رعیت و کشاورز بود. در اطراف یزد زنـدگی می کرد. بعد از چند سال مشخص می شود که بچه دار نمی شود. مشکل هم از طرف خانم ایشان بود. می رود تا با یک خانمی که شوهرش مرده بود و چنـد تا فرزنـد هم داشت ازدواج موقت کنـد که از ایشان بچه دار شود. وقتی می رود صـیغه موقت را بخواند، می بیند که بچه های این زن ابراز ناراحتی می کننـد. این آقا خیلی ناراحت می شود. می گویـد: خدایا، من به خاطر خواهش خودم آمدم، این بچه های یتیم را اذیتشان می کنم که از این خانم بچه دار شوم. این بچه ها که عقلشان نمی رسـد. می گویـد: خدایا، من اصـلاً اولاد نمی خواهم.هر چه تو بخواهی می خواهم. و حق این خانم را ادا می کند و به بچه های یتیم محبت می کند.

ص: ۱۴۲۴۷

۱- (۱۱)سوره بقره، آیه ۲۶۴ .

رزقشان را هم می دهد و برمی گردد. بعد از مدتی خداوند از خانم خودش به او فرزندی می دهد که اسم او را عبدالکریم می گذارد. عبدالکریمی که حوزه علمیه قم را تأسیس می کند. وقتی انسان برای خدا از خواست خودش بگذرد، خدا به او چه می دهد!

توسعه در زندگی

یکی دیگر از عوامل شکوفایی خانواده، وسعت دادن به آن است. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: «اِنَّ عِیالَ الرَّجُلِ اُسَراؤُهُ فَمَنْ اَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِ نِعْمَةً فَلْیُوَسِّعْ عَلی اُسَرائِهِ فَاِنْ لَمْ یَفْعَلْ اَوْشَکَ اَنْ تَزُولَ النِّعْمَةُ»؛(۱)بی گمان خانواده هر کس اسرا (و تحت حمایت او) هستند. بنابراین کسی که خداوند به او نعمتی عنایت فرموده است، باید زندگی خانواده خود را توسعه بدهد. که اگر چنین نکند، منتظر زوال آن نعمت باشد.

بنابراین کسی که خداوند رزقش را وسیع کرده است و به او نعمت داده است، باید به فکر آسایش و رفاه حال خانواده اش باشد. مبادا بر خانواده اش تنگ بگیرد، که نعمت الهی از دستش می رود. خانواده انسان بیش از هر کس دیگر سزاوار است. شما حق ندارید سهم زن و بچه خود را به دیگران بدهید. اگر خودت درویش و زاهد هستی، زن و بچه ات درویش نیستند.باید به فکر رفاه حال آنان باشی. اصلاً تلاش در جهت آسایش و رفاه حال خانواده یک فضیلت به شمار می رود. امام سجاد علیه السلام فرمودند: «اِنَّ أَرْضاکُمْ عِنْدَ اللّهِ اَسْبَغُکُمْ عَلی عِیالِهِ»؛(۲) پسندیده ترین شما نزد خداوند کسی است که بیش از همه در رفاه خانواده خود کوشا باشد.

ص: ۱۴۲۴۸

۱- (۱۲)من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۲؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۶۹ ، ح ۱.

۲- (۱۳)تحف العقول، ص ۲۸۶ ؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۷۳، ح ۲۵.

کمک کردن در خانه

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام درباره خدمت کردن به عیال فرمودند: «یا عَلِیُّ خِدْمَهُ الْعِیالِ کَفّارَهٌ لِلْکَبائِرِ وَ یُطْفِی ءُ غَضَبَ الرَّبِّ وَ مُهُور حُورِالْعینِ وَ یَزیدُ فِی الْحَسَناتِ وَ الدَّرَجاتِ»؛(۱) ای علی، خدمت به عیال کفاره گناهان کبیره و خاموش کننده خشم پروردگار و مهر حورالعین است و بر حسنات و درجات انسان می افزاید.

در حدیثی آمده است که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم وارد خانه حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السلام شدند. حضرت امیر علیه السلام دمی فرماید: من داشتم عدس پاک می کردم و حضرت زهرا علیها السلام هم کار دیگری می کرد. پیامبر از این که من در خانه عدس پاک می کردم، خیلی خشنود شدند و فرمودند: «یا عَلیُّ اِسْمَعْ مِنّی وَ ما اَقولُ اِلاّ مِنْ اَمْرِ رَبّی ما مِنْ رَجُلٍ یُعینُ اِمْرَأَتَهُ فِی بَیْتِها اِلاّ کانَ بِکُلِّ شَعْرَهٍ عَلی بَدَنِهِ عِبادَهُ سَنَهٍ صیامٌ نَهارَها وَ قیامٌ لَیلَها»؛(۲) یا علی، به من گوش فرا ده! آنچه می گویم جز از جانب پروردگارم نیست: هر مردی که در خانه به همسرش کمک کند، خداوند به اندازه هر مویی که در بدن اوست، (پاداش) عبادت یک سال را به او می دهد که روزهایش را روزه بوده و شب هایش را به عبادت به سر برده است.

این کمک ها تعین مرد را می شکند. در روایت آمده است: کسی در خانه کار نمی کند، جز این که صدیق باشد، یا شهید، یا مردی که خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او خواسته است.

ص: ۱۴۲۴۹

۱- (۱۴)مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۹، ح ۲.

۲- (۱۵)جامع الاخبار، ص ۱۰۲؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۲، ح ۱.

«یا عَلِیُّ لا یَخْدِمِ الْعِیالَ اِلّا صِدّیقٌ اَوْ شَهیدٌ اَوْ رَجُلٌ یُریدُ اللّهُ بِهِ خَیْرَ الدُّنیا وَ الآخِرَهِ».(۱)

باز فرمودند: «مَنْ کانَ فِی خِدْمَهِ العِیالِ وَ لَمْ یَأْنَفْ کَتَبَ اللّهُ اسْمَهُ فی دیوانِ الشُّهداءِ وَ کَتَبَ لَهُ بِکُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَهٍ ثَوابَ اَلْفِ شَهیدٍ و کَتَبَ لَهُ لِکُلِّ قَدَمٍ ثَوابِ حَجَّهٍ و عُمْرَهٍ وَ اَعْطاهُ اللّهُ بِکُلِّ عِرْقٍ فی جَسَدِهِ مَدینَهً فِی الْجَنَّهِ»؛(۲) کسی که در خدمت خانواده اش باشد و به بینی اش برنخورد؛(خودش را دست کم بگیرد)، خداوند نام او را در دیوان شهدا می نویسد و در برابر هر روز و شب ثواب هزار شهید به او می دهد. و در برابر هر قدمی که در راه خدمت برای خانواده اش بر می دارد، ثواب یک حج و یک عمره به او عطا می شود. و به هر رگی که در بدن دارد، خداوند یک شهر در بهشت به او عطا می کند.

به تکلف نینداختن

اکراه و اجبار نکردن و تحمیل نکردن بر خانواده نیز از اموری است که موجب آرامش در خانه می شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از وقتی که پیغمبر سفارش کرد که با فاطمه زهرا علیها السلام مدارا کن و ملایم باش، به خدا قسم من نه او را ناراحت کردم و نه بر کاری اجبار و اکراه کردم. متقابلاً او هم کاری را بر من تحمیل نکرد.(۳)نه خانم ها باید چیزی را بر شوهر خود تحمیل کنند و نه آقایان بر خانم ها چیزی را تحمیل کنند. این که حتماً باید به دیدن فلانی برویم، یا چند نوع غذا باید درست کنید، این تحمیل کردن است.

ص: ۱۴۲۵۰

۱- (۱۶)مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۹، ح ۲ ؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۱۸۶ .

۲- (۱۷)جامع الاخبار، ص ۱۰۲؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۲.

۳- (۱۸)بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۳.

البته در روایات آمده است که اهل ایمان در امور حلال و مباح مطابق میل و خواهش خانواده خود رفتار می کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اَلْمُؤْمِنُ یَأْکُلُ بِشَهْوَهِ أَهْلِهِ وَالْمُنافِقُ یَأْکُلُ اَهْلُهُ بِشَهْوَتِهِ»؛(۱) انسان مؤمن مطابق میل خانواده خویش می خورد و انسان منافق خانواده اش طبق میل او می خورند.

همسر حضرت امام رضوان الله علیه فرموده بودند: در ابتدای جوانی که با حضرت امام ازدواج کرده بودم، ایشان یک جلسه ای با من نشستند و با هم صحبت کردیم. ایشان فرمودند:من دو چیز بیشتر از شما نمی خواهم: اول این که سعی کنید واجبات را انجام بدهید؛ چون واجبات امر خداست، ولی مستحبات را خودت می دانی، من هیچ وقت به شما فشار نمی آورم که مثلاً بلند شو نماز مستحب بخوان. بنابراین مستحبات را خواستی انجام بده و نخواستی انجام نده. دوم این که کارهای داخلی خانه هم به شما مربوط است، من دخالت نمی کنم. چون زن مدیر و بزرگ خانه است. این که این چیز را اینجا بگذارم یا جای دیگر، مربوط به خانم خانه است. اصلاً شأن مرد اجل است که در این امور دخالت کند و درگیر این مسائل شود.

یک نفر می گفت: به دادگاه خانواده رفته بودم. یک خانم و آقا با سه چهار تا بچه آمده بودند از هم طلاق بگیرند. گفتم: برای چه؟ گفت: سر لجبازی. این آقا بدون اجازه خانم گلدان را آورده است تا در اتاق بگذارد، از دستش افتاده و شکسته و فرش هم کثیف شده است. به او گفته است: چه کسی به تو گفت این کار را بکنی؟ گفته است: می خواستم انجام دهم، به شما چه! و با هم جنگ و دعوا کردند و کار به طلاق و طلاق کشی رسیده است.الآن جهنم است، بعد هم جهنم است. اگر بهشت نقد می خواهید، یگانگی و تفاهم و توافق داشته باشید و اگر جهنم نقد می خواهید، دعوا، اختلاف و درگیری

۱- (۱۹)الکافی، ج ۴، ص ۱۲، ح ۶ ؛ بحارالأنوار، ج ۵۹ ، ص ۲۹۱

روحیه حساس زنان

روحیه حساس زنان

قال امام علی علیه السلام: فَاِنَّ المَرْأَه رَیْحانَهٌ وَ لَیْسَت بِقَهْرَمانَهٍ فَدارِها عَلی کُلِّ حالٍ وَ اَحْسِنِ الصُّحْبَهَ لَها لِیَصْفُوَ عَیْشُکَ؛(۱)

علی علیه السلام می فرماید: زن همچون شاخه گل است و او کسی نیست که بار سنگین مسئولیت بر دوشش بگذاری. در هر حال با او مدارا کن و رفتاری نیکو داشته باش تا زندگی ات با صفا شود.

بخل در سلام و صلوات

بخل ریشه بسیاری از خصلت های زشت و ناروا و منشأ گناهان فراوانی است. در روایات چند دسته بخیل شمرده شده اند؛ یک گروه کسانی هستند که از سلام کردن بخل بورزند: «اَلْبَخیلُ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلامِ؛ بخیل کسی است که در سلام کردن بخل بورزد.»(۲) یک سلام مگر چقدر مایه می برد که سلام کردن برای برخی افراد این قدر سنگین است!

گروه دیگری که در روایات بخیل شمرده شده اند، کسانی هستند که نام مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بشنوند و بر او صلوات نفرستند:

اَلْبَخیلُ مَنْ ذُکِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ یُصَلِّ عَلَیَّ؛(۳) بخیل به تمام معنا کسی است که نام من نزد او برده شود و بر من صلوات نفرستد.

محبت به زنان

درباره محبت به خانم ها روایات فراوانی در متون روایی ما آمده است. گمان نکنید که این روایات _ نعوذ باللّه _ اسرائیلیات است و در گوشه و کنار روایات قرار دارد. بلکه این روایت در متون روایی فقهی ما در باب نکاح و ازدواج و در اخلاقیات، در ابواب مختلف و در باب حالات و سیره و روش عملی پیامبر و اهل بیت علیهم السلام آمده است. این هم به این دلیل است که مسأله زندگی و خانواده و آداب معاشرت با خانواده یکی از مسائل اساسی اسلام است.

محبت و مهرورزی به زنان سیره پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام بوده است. گروهی به محضر امام باقر علیه السلام رسیدند. دیدند آن حضرت محاسن شان را رنگ و زینت کرده اند و مثل یک جوان به خودشان رسیده اند. به حضرت عرض کردند: یابن رسول اللّه، شما هم مثل جوانان به خودتان رسیده اید و به اصطلاح امروز شیک کرده اید. حضرت فرمودند:

اِنّی رَجُلٌ اُحِبُّ النِّساءَ فَاَنـا اَتَصَبَّغُ لَهُنَّ؛(۴) من مردی هستم که زنان را دوست دارم و برای آنان محاسنم را رنگ می کنم.

گمان نکنید که امامان ما از آن مقدس هایی بوده اند که کاری به این کارها نداشته اند. فرمودند: این زیبایی و شادابی را برای زنان خودم انجام داده ام. بنابراین دوستی و محبت و مهرورزیدن به خانم ها از سیره های پیامبران و امامان است. اگر شما دوست نداری، شیعه امام باقر علیه السلام نیستی، یا فطرت شما دست خورده است.

مِنْ اَخْلاقِ الْاَنْبیاءِ حُبُّ النِّساءِ؛(۵) محبت به زنان از اخلاق پیامبران است.

ظرافت و حساسیت زنان

در روایات از زنان تعبیرهای زیبا و عجیبی شده است که معرف روحیات و شخصیت آنان است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از زنان به عنوان «قواریر» یاد کرده است. قواریر جام های بلورینی هستند که باید با احتیاط و مدارا با آنان برخورد نمود؛ چرا که در معرض شکستن هستند، پیامبر خدا در این تعبیر فرمودند: «رِفْقاً بِالقَواریر»؛(۶) یعنی با جام های بلورین ــ زنان ــ با رفق و مدارا رفتار کنید. و در برخی دیگر از روایات آمده است: «لا تَکْسِرُ القَواریرَ»؛(۷) یعنی مواظب باشید آن ها را نشکنید!

ص: ۱۴۲۵۳

قواریر در آیات قرآن هم آمـده است. هنگامی که در سوره «هل اتی» از نعمت های بهشتی یاد می کند می فرماید: «قَواریرَ مِنْ فِضَّهٍ قَدَّ روها تَقْدیراً؛(۸) ظرف های بلورینی از نقره که آن ها را به اندازه مناسب آماده کرده اند.

در این روایات می فرماینـد: خانم ها هماننـد جام های بلورین، خیلی لطیف و ظریف و شـکننده انـد. جام های بلورین زود می شکنـد. آن ها آهن و چـدن و فولاد نیسـتند. شـفاف و زلال و شـکننده انـد. یعنی چیزی به آن ها نزنیـد، پرتاب نکنید. خیلی با ملاطفت با آن ها رفتار کنیـد. تندی، خشونت، بی مهری، بی اعتنایی با طبیعت آنان سازگار نیست. بسـیار حساس و لطیف اند. مواظب رفتار خود با آنان باشید.

شباهت زنان به گل

تعبیر دیگری که برای معرفی شخصیت و طبیعت زنان در روایات ما آمده است و شاید بتوان گفت بهترین تعبیری است که می توان در مورد آنان به کار برد، تعبیری است که حضرت علی علیه السـلام در وصـیت به فرزنـدشان، محمـد حنفیه بیان فرموده اند: «اَلْمَرأَهُ رَیْحانَهٌ؛(۹) زن، گل و ریحان است.»

ریحـان در زبـان عربی به معنای گل است. گل موجودی لطیف، ظریف، خوش بو و معطر است. همه وجودش لطافت و زیبایی است. از گل غیر از لطافت و زیبایی نمی توانی بگویی. من گمان نمی کنم هیچ دینی به اندازه اسـلام، و هیچ پیامبری به اندازه پیامبر اسـلام، از زن دفاع کرده باشـد. اگر خانم ها هستی خودشان را فـدای پیغمبر و امامان کنند، کاری نکرده اند. شـما زمان پیامبر را در نظر بیاورید، یا هر زمانی که خانم ها تحقیر شده اند و می شوند. همین الآن هم خیلی تحقیر می شوند. هر کس که بخواهد از خود بزرگی نشان دهد، این طایفه را تحقیر کرده است. نمی دانند که نباید این مخلوق زیبای خدا را تحقیر کرد.

از زن تعبیر به گل شـده است. گل را بایـد بویید، باید تماشا کرد، باید با ظرافت و لطافت با او رفتار کرد. گل حساس است. به گرما، به سـرما، به باد و طوفان حساس است. همه این عوامل تأثیر منفی بر روی آن می گذارد. از این جهت گلخانه ها معمولاً هوای معتـدل و پـاکی دارنـد. یعنی تنـدی هـا، بی اعتنایی ها، قهرها و آزار و اذیت ها گل را زود پژمرده می کنـد و از بین می برد. باید با محبت با او برخورد کرد، باید با ملایمت و عطوفت با او رفتار کرد. احساسش را باید درک کرد. دختر شما، همسر شما، مادر شـما و خواهر شـما همه گل اند. نمی گوید همسـر گل است، بلکه می گوید: زن گل است؛ یعنی خانم ها همه گل هستند:

اَلْمَرأَهُ رَیْحانَهٌ وَ لَیْسَتٌ بِقَهْرِمانَهٍ؛ زن گل است و قهرمان نیست.

قهرمـان در زبان فارسـی به پهلوان می گوینـد، ولی در زبان عربی به معنای کسـی است که فرمانـدهی می کنـد؛ یعنی کارهای کلان و مهم و کمرشـکن به دست اوست. از این رو کارهای مهم وکلان نبایـد در دست خانم ها باشد، خانم نمی تواند مرجع تقلید، قاضـی، رئیس جمهور و پیغمبر و امام باشد. حضـرت زهرا علیهاالسـلام قطعاً از همه پیامبران، غیر از پیامبر بزرگ اسلام، بالاتر بوده و هست و حتی از همه امامان به جز امیرالمؤمنین علیه السـلام بالاتر است، ولی این منصب را به او نـداده اند. ممکن است زن درجه و مقام پیـدا کنـد و خیلی هم بالا برود، ولی منصب رسـمی اجتماعی و کارهای کلیدی و مهم و کلان از دوش آن ها برداشـته شـده است و بر دوش آقایان گذاشـته شـده است. چنان که قرآن کریم می فرماید: «اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ»؛ (۱۰) قیومت و سـرپرستی و مـدیریت کلان بایـد در دست آقایان باشـد، خانم ها برای این کار ساخته نشـده انـد. خانم ها برای کارهای سخت ساخته نشده اند.

ص: ۱۴۲۵۵

علی علیه السلام در بیانی زیبا به فرزندشان محمد حنفیه به همین امر توصیه می فرمایند:

یـا بُنَیَّ... اِنِ اسْـتَطَعْتَ اَنْ لاـ تُمَلِّکَ الْمَرْأَهَ مِنْ اَمْرِهـا ماجـاوَزَ نَفْسَـها فَافْعَلْ فَاِنَّهُ اَدْوَمُ لِجَمالِها وَ اَرْخی لِبالِها وَ اَحْسَنُ لِحالِها؛(۱۱) پسـرم! ... و اگر بتوانی به زن بیش از حـد خود تحمیـل نکنی؛ این کـار را بکن؛ زیرا بـا این کـار زیبـایی اش بـادوام، خـاطرش آسوده تر و حالش نیکوتر است.

فعالیت هایی هماهنگ با روحیه زنان

کاری که به زنان واگـذار می شود، بایـد هماهنگ و مطابق با روحیه و طبیعت لطیف آنان باشـد. کارهایی که نیاز به محبت و عطوفت دارد. کارهایی که نیازمنـد احساس است. کارهایی که نیازمند مهرورزی و دلسوزی است. کارهایی همچون پرسـتاری و امور تربیتی. امـا از واگـذاری کارهایی که در شأن خانم ها نیست، نهی شـده است. مثلاً اجازه نـداده انـد که خانم ها قاضـی شونـد. چون قاضـی بایـد قوه عـاقله اش قوی باشـد. تـابع احساسـات نباشـد. تحت تأثیر عوامل احساس برانگیز و عاطفه برانگیز نباشد. حکمی که می خواهد صادر کند باید بی طرفانه باشد و مغلوب احساسات نباشد.

اگر شخصـی را آوردند که محکوم به اعدام است؛ مثلاً کسـی را کشـته است. اگر محکوم شروع به گریه کرد، یا زن و بچه او شروع به گریه کردنـد، قاضـی نبایـد تحت تأثیر قرار گیرد. و این نوعاً در زنان محقق نمی شود؛ چون زن پر از احساس وعاطفه است. خداونـد طـبیعت او را این چنین خلق کرده است. او برای کارهـایی سـاخته شـده است که نیازمنـد احساسـات و عواطف است و از عهـده مرد خارج است. آن روحیه ای که مرد دارد، زن ندارد و آن روحیه ای که زن دارد مرد ندارد. هر کدام برای کاری ساخته شده اند. خانم ها بیشتر برای کارهای داخل خانه، تربیت فرزندان، پرسـتاری، پذیرایی، بچه داری و... ساخته شده اند.

تقسیم کار در خانواده

یکی از عوامل شادابی خانواده ها تعیین حدود مسئولیت افراد در خانواده است. با تقسیم کار، عدالت اجتماعی در محیط کوچک خانواده سعادت می آفریند و زن را از دخالت در اموری که سزاوار نیست بازمی دارد. امام صادق علیه السلام فرمودند: حضرت فاطمه علیهاالسلام کارهای مربوط به زندگی با حضرت علی علیه السلام را این گونه تقسیم کردند: آسیاب کردن گندم، خمیر کردن آرد و پختن نان به عهده فاطمه علیهاالسلام و کارهای بیرون منزل از قبیل جمع آوری هیزم، آوردن آب و نظافت به عهده علی علیه السلام .(۱۲)

امام صادق علیه السلام فرمودند: این تقسیم کار با رهنمود رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام گرفت. آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کارهای داخل منزل را فاطمه علیهاالسلام و کارهای بیرون منزل را علی علیه السلام انجام دهد، حضرت زهرا با خوشحالی فرمود:

فَلا یَعْلَمُ ما داخَلنی مِنَ السُّرُورِ اِلاّ اللّهُ بِاِکْفائی رَسُولُ اللّهِ تَحَمُّلَ رِقاب الرِّجالِ؛(۱۳) جز خدا کسی نمی داند که از این تقسیم کار تا چه اندازه خوشحال شدم؛ زیرا رسول خدا مرا از انجام کارهایی که مربوط به مردان است بازداشت.

جهاد زن

امام صادق علیه السلام فرمودند: «جِهادُ الْمَرأَهِ حُسْنُ التَّبَعُّلِ؛(۱۴) جهاد زن خوب همسرداری است.»

این تعبیر، بسیار زیبا و عجیب است؛ جهاد زن، دنیا و آخرت زن، سعادت زن، سیر و سلوک زن، عبادت زن این است که خوب همسرداری کند. در خانه برای خودش و همسرش، برای تربیت یک نسل، کانونی پر از مهر و محبت فراهم سازد. هر چه روی این سرمایه گذاری کند، به خدا و پیامبر نزدیک تر است. پیامبر گرامی اسلام از یاران خود پرسید: در کدام لحظه زن به خدا نزدیک تر است؟ پاسخ مناسبی مطرح نشد. تا این که حضرت زهرا علیهاالسلام سؤال پدر را شنید و پاسخ داد:

اَدْنی ما تَکَونُ مِنْ رَبِّها اَنْ تَلْزِمَ قَعْرَ بَیْتِها؛(۱۵) آن لحظه ای که زن در خانه خود می ماند (و به امور زندگی و تربیت فرزندان می پردازد) به خدا نزدیک تر است.

زن هر چه از اجتماعات بیرون باشد و از اختلاط با نامحرمان فاصله بگیرد، به خدا نزدیک تر است. در روایت آمده است : «مَسْجِدُ الْمَرأَهِ بَیْتُها؛ مسجد زن خانه اوست.»(۱۶) حتی فرمودند: هنگامی که زن نمازش را به تنهایی در خانه می خوانند، بیست و پنج درجه نمازش برتر از وقتی است که به جماعت در مسجد می خواند.(۱۷) اگر در خانه نماز بخواند بهتر است.

فاطمه زهرا علیهاالسلام مسجد در کنار خانه اش بود، ولی در جماعت شرکت نمی کرد. روایتی ندیده ام که آن حضرت نمازش را در مسجد خوانده باشد. پیامبر خدا و امیرالمؤمنین علیهماالسلام نماز را به جماعت در مسجد می خوانند، اما فاطمه زهرا و زینب علیهماالسلام ، در مسجد و جماعت شرکت نمی کردند.

باز می فرمایند: در نماز هر چه صدای زن از مردهای نامحرم دورتر باشد، ثوابش بیشتر است.(۱۸) اگر زن از درون کار کند، به خدا نزدیک می شود. الآن درصدد بحث همسرداری نیستیم، می خواستیم بگوییم که زن قهرمان نیست و کارها و مدیریت های کلان از روی دوش او برداشته شده است.

مدارا با زنان

امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه روایت می فرمایند: «فَدارِها عَلی کُلِّ حالٍ؛ در همه حال با همسرت مدارا کن.»نمی گوید در بعضی از مواقع، بلکه می گوید: در هر حال مدارا کن. ما کم عمومی داریم که تخصیص نخورده باشد؛ یکی هم همین جاست. در برخی دیگر از روایات می فرماید: «فَدارُوهُنَّ عَلی کُلِّ حالٍ؛(۱۹) در هر حال با آنان مدارا کنید.» با آن ها درگیر نشوید، جنگ و نزاع نکنید. اختلاف نکنید که زندگی خود را متلاشی و ناراحتی خود و دیگران را فراهم می کنید.

در ادامه می فرمایـد: «وَ اَحْسِنِ الصُّحْبَهَ لَها؛ با همسـرت مصاحبت و همنشـینی نیکو داشـته باش.» معاشـرت و برخورد و گفت و گوی شـما با او به نحو احسن باشـد. نتیجه همه اینها به خود شـما و زندگی شـما باز خواهد گشت: «لِیَصْـفُوَ عَیْشُکَ؛ تا این که زندگی خوب و با صفایی داشته باشی.»این ها همه برای یک زندگی سالم، خوب، گرم، صمیمی و با محبت و صفاست

زن و عطر و نماز

زن و عطر و نماز

«قَالَ رَسُولُ اللَّه صـلی الله... : یَا سَـلْمَانُ مَنْ أَحَبَّ فَاطِمَهَ ابْنَتِی فَهُوَ فِی الْجَنَّهِ مَعِی وَ مَنْ أَبْغَضَـهَا فَهُوَ فِی النَّارِ یَا سَلْمَانُ حُبُّ فَاطِمَهَ یَنْفَعُ فِی مِائَهِ مَوْطِنٍ أَیْسَـرُ تِلْکَ الْمَوَاطِنِ الْمَوْتُ وَ الْقَبْرُ وَ الْمِیزَانُ وَ الْمَحْشَـرُ وَ الصِّرَاطُ وَ الْمُحَاسَـبَهُ»(مجلسی/ بحارالأنوار/ ج۲۷/ ص: ۷۳).

سلسله م_وی دوس_ت ح_لق_ه دام ب_لاست　　　هرکه دراین حلقه نیست فارغ ازاین ماجراست

گربرود جان ما درطلب وصل دوست　　　ح_یف نباشد که دوس_ت دوست تر ازجان ماست

گر بزنندم به تیغ در نظ_رش بی دریغ　　　دیدن او یک نظر صد چو منش خون بهاست

مالک ملک وجود حاکم رد و قبول　　　ه_ر چه ک_ند جور نی_ست ور تو بنالی جفاست

هرچه به جوررفیق یابه جفای حبیب　　　ع_ه_د ف_رام_وش ک_ن_د م_دع_ی ب_ی وف_است

برکات ذکر صلوات

یکی از چیزهایی که گناهان را پاک می کنـد یا کفاره گناهان می شود مداومت بر ذکر شـریف صـلوات است. چون صـلوات نور و گنـاه ظلمت است و نور که بیایـد ظلمت ها را از بین می برد. از روایات اسـتفاده می شود کسـی که جهنمی باشـد توفیق مـداومت صـلوات از او گرفته می شود. چون مـداومتش قطعا انسان را عاقبت به خیر می کند. امام هشـتم علیه السـلام فرمودند: «مَنْ لَمْ یَقْـدِرْ عَلَی مَا یُکَفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ فَلْیُکْثِرْ مِنَ الصَّلَاهِ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْماً» (شـیخ حرعاملی/ وسائل الشیعه/ج۷/ ص:۱۹۲) کسـی که وسـیله ای برای پاک کردن گناهانش نـدارد مداومت زیاد بر ذکر صـلوات داشـته باشد. چون کثرت صـلوات گناهـان را منهـدم می کنـد. انهـدام در اصل عربی است مثل این که کوهی را با مواد منفجره منفجر می کننـد. صلوات هم مثـل مواد منفجره گناهان را منهـدم می کنـد. مگر این که کسـی از این راه اسـتفاده نکنـد. اگر اسـتفاده بکنـد قهرا توفیق ترک گناه وتوفیق توبه و پاک شدن از گناه ها را به او مرحمت می کنند. امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: «الصَّلَاهُ عَلَی النَّبِیِّ۶أَمْحَقُ لِلْخَطَایَا مِنَ الْمَاءِ لِلنَّارِ» (شیخ حرعاملی/ وسائل الشیعه/ ج۷/ ص:۱۹۲). ذکر صلوات برای از بین بردن گناهان قوی تر از تاثیر آب بر آتش است. آب چه طور آتش را خاموش و مهار می کنـد صـلوات هم همان طور گناهان را خاموش و مهار می کند.

بررسی دیدگاه اسلام نسبت به بانوان در روایات

هیـچ کسـی در عالم مثل پیامبر و امیرالمومنین و اهل بیت علیهم السـلام از زنان حمایت نکرده اند. ولی یکی از اتهاماتی که به مکتب ما و دین ما می زننـد این است که می گویند: بین زن و مرد تبعیض قائل می شوید. یا نسـبت به زنان کوتاهی می کنید. الآـن هم می خواهنـد بعضـی قوانین را تصویب بکننـد تا مثلا منزلت خانم ها را بالا بیاورنـد! خـدا حق خانم ها را در حـد اعلی مرحمت کرده و پیـامبر و مکتب مـا از آن هـا حمـایت کرده است. اول حـامی بـانوان خـدای متعال و پیامبر و اهل بیت هسـتند. خدای متعال در قرآن می فرماید: «وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (النساء: ۱۹). با نیکی با خانم هایتان معاشـرت و رفتار بکنید. اجازه نداده اند درگیر بشوید، اذیت وآزار بدهید «بِالْمَعْرُوفِ» یعنی مطلق خوبی، خدا از معروف در این آیه استفاده کرده تا بگوید با همسـران با احسان و نیکی رفتار کنیـد. هر حیله ای داریـد، هر گلی که می توانیـد بکاریـد، هر هـدیه ای و هر چیزی که بتواند محبت بیاورد، عاطفه و احساس بیاورد و دل آن عزیزانی که گردنتان حق دارند (مثل مادر و خواهر و همسر) را به دست بیاورد بکار ببریـد. در مسافرت حجی که پیامبر هم حضور داشـتند غلام خوش صـدایی حـدی می خواند (آواز طرب آوری که برای شترها خوانـده می شود تا شترها تنـد راه بروند که این آواز جایز است.) و شترها هم به وجد و طرب می آمدند و خیلی تند راه می رفتند. پیامبر به آن غلام فرمودند: «قَالَ فِيهِ رُوَيْدَكَ يَا أَنْجَشَةُ رِفْقاً بِالْقَوَارِيرِ» (شیخ طبرسی/ إعلام الوری بأعلام الهدی/ص : ۱۴۶). آرام بخوان تنـد نخوان شترها که تنـد می رونـد خانم هایی که سوار شترند اذیت می شوند. این ها مثل شـیشه می مانند اگر یک تلنگر بخورند می شکنند مواظب باشید.

ص: ۱۴۲۶۰

در روایت داریم خانم ها مثل شیشه می مانند مواظب باشید شیشه ها را نشکنید. مردها بدنشان سفت و محکم است ولی بانوان از یک حساسیت و لطافت خاصی برخوردارند. و ملایم و لطیفند. مادر و دختر و همسر مثل شیشه نازکند یک سنگ اگر به شیشه بخورد می شکند.ولی اگر صدتا سنگ هم به آهن و فولاد بزنید نمی شکند. در تعبیری دیگر از امیر المومنین علیه السلام است که می فرماید: «الْمَرْأَهَ رَیْحَانَهٌ وَ لَیْسَتْ بِقَهْرَمَانَهٍ» (شیخ کلینی/ الکافی/ ج۵/ ص : ۵۰۹.) خانم به منزله گل است. ریحان در عربی به معنای گل است نه به معنی سبزی، زن مثل گل است و گل مظهر زیبایی و جمال خداست. مظهر لطافت و خوشبویی است.پیامبر ما حضرت محمد مصطفی که قلب عالم و بدون شک اولین شخصیت عالم است قلبش محل خواست و محبت و عشق خداست. هر چیزی را که خدا می خواهد به دل پیامبر می گذارد و سیستم ایشان کاملا از طرف خدا کنترل شده است. قطعا انتخاب احسن را دارد و بهترین چیزها را انتخاب می کند. چرا پیامبر ما می فرماید: «حُبِّبَ إِلَیَّ مِنْ دُنْیَاکُمُ النِّسَاءُ وَ الطِّیبُ وَ جُعِلَ قُرَّهُ عَیْنِی فِی الصَّلَاهِ» (شیخ حرعاملی/ وسائل الشیعه/ج۲/ ص: ۱). من از دنیای شما سه چیز را انتخاب کرده ام و محبوب دلم قرار گرفته اند.که اولین آن ها بانوان است. پیامبر فرمود: من به خانم ها (نه خانم های اجنبی و نامحرم بلکه محارم ها، همسر و خواهر و دختر و مادر) علاقه دارم. در وسائل الشیعه در باب نکاح روایت داریم که هرکس ولایتش و ایمانش بالاتر می رود «اشْتَدَّ لَنَا حُبّاً اشْتَدَّ لِلنِّسَاءِ» (شیخ حرعاملی / وسائل الشیعه/ ج۲۰/ ص: ۲۱). محبتش نسبت به خانمش هم بیشتر می شود. ببینید چقدر در روایات ما از زن ها و محبت به همسر تعریف و تمجید شده است. هیچ مکتبی این قدر سفارش نکرده که به خانواده اتان برسید و محبت و عشق داشته باشید، احسان بکنند.

ص: ۱۴۲۶۱

اهمیت دادن پیامبر صلی الله... به بوی خوش و عطر

دومین چیزی که پیامبر از این دنیا دوست داشتند بوی خوش و عطر است. بوی خوش آن قدر مهم است که دو رکعت نماز که با بوی خوش و عطر بخوانید ثوابش هفتاد برابر بیشتر از نماز بدون بوی خوش است. و روایت عجیبی داریم که یکی از سیره های پیامبر استفاده از بوی خوش بود. با این که خود بدن پیامبر معطر بود. پیامبر و امام ها بدنشان به ظاهر مثل بقیه بود ولی حقیقتش فرق می کرد. آن ها از غذاهای بهشتی متکون شده . بدن هایشان اصلا بو نمی داد. جنابت و قاعدگی که در زن ها است در حضرت زهراء نبود. آن ها از هر پلیدی پاک هستند. عرق بدن پیامبر بوی مشک و عنبر می داد. گاهی که پیامبر قیلوله می کردند (قیلوله یعنی وسط روز قبل از اذان مستحب است که انسان نیم ساعت بخوابد.) و هوا گرم بود بدن مبارکشان عرق می کرد. حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام عرق پیامبر را در یک شیشه ای جمع آوری می کردند و به جای عطر و مشک استفاده می کردند. ولی با این که بدن پیامبر معطر بود باز ایشان از بوی خوش هم استفاده می کردند. در روایت داریم «قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُنْفِقُ فِي الطِّيبِ أَكْثَرَ مِمَّا يُنْفِقُ فِي الطَّعَامِ» (شیخ کلینی/ الکافی/ ج۶/ ص: ۵۱۰). پیامبر ما آن مقداری که برای عطر خرج می کردند بیشتر از آن مقداری بود که برای غذا خرج می کردند. بوی خوش به انسان و اطرافیان انسان آرامش می دهد. البته پیامبر ما خیلی غذا نمی خوردند وغذایشان خیلی کم بود.

ص: ۱۴۲۶۲

گاهی پیامبر با اصحاب شوخی می کردند. یک روز پیامبرخدا و امیرالمومنین خرما میل می کردند. پیامبر خواست با مولا شوخی بکند هسته خرماهایی را که میل می کردند یواشکی هسته هایش را در ظرف حضرت علی می گذاشتند. بعد رو کردند به حضرت علی و گفتند: یاعلی شما پرخورید. هر کس نگاه کند می گوید همه خرماها را شما خوردید. همه آثار جرم جلوی شماست. حضرت علی هم جواب دادند هر کس نگاه کند می گوید شما بیشتر خورده اید. چون شما خرماها را با هسته خورده اید ولی ما لا اقل هسته هایش را در آورده ایم. چون دهان شما هم می جنبید و می خوردید اما هیچ هسته ای جلوی شما نیست.

پیامبر اسلام صلی الله...زاهدترین انبیاء

در کافی روایت زیبایی است که یک یهودی به امیرالمومنین علیه السلام عرض کرد که حضرت عیسی خیلی زاهد بود. مولاء فرمودند:پیامبر ما ازهد الانبیاء بودند و از همه زاهدتر بودند.بعد فراز هایی از زهد پیامبر را گفتند که در یکی از فرازها فرمودند: پیامبر ما با این که همسرهای متعدد داشتند ولی زندگیشان این قدر ساده بود که معمولا یک نوع غذا میل می کردند و سر سفره غذاهای مختلف نمی گذاشتند. و هیچ وقت پیامبر ما از نان گندم استفاده نکردند و از نان جو هم هیچ وقت خودشان را سیر نکردند. بعضی ها گفته اند حضرت امیر همه عمرشان هفده من نان جو خورده اند. آقای دولابی; می گفتند: من تعجب می کنم هفده من را چه طوری خورده اند. چون این ها آسمانی بودند و اصلا همه ارزاق را این ها تقسیم می کردند.خود پیامبر می فرماید: «أَبِیتُ عِنْدَ رَبِّی یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِی» (مجلسی/ بحارالأنوار/ج۶/ ص:۲۰۲). من شب را تا صبح در نزد پروردگارم هستم و خدا مرا سیراب می کند و طعام می دهد طعام های آسمانی غیر از این طعام های جسمانی و ظاهری است. اصلا دیدار یار انسان را اشباع می کند. روایت داریم وقتی خدا به حضرت موسی علیه السلام وعده ملاقات در کوه طور را داد از شوق ملاقات خدا چند روز غذا نخورد. آن هایی که با عشق و معنی و معرفت سر و کار دارند این ها را بهتر حس می کنند.

ص: ۱۴۲۶۳

اهمیت دادن و دیدگاه پیامبر صلی الله... به نماز

و سومین چیزیی که پیامبر از این دنیا انتخاب کرده بودند نماز بود. پیامبر فرمودند:روشنی چشم من نماز است. آیا ما هم همین طوریم، از نماز لذت می بریم؟ حضرت زهراء نماز را خیلی دوست داشت. ببینید نماز را دوست داشتن غیر از نماز خواندن است. از زمین تا آسمان تفاوت دارد. تمام قاتلین امام های ما نماز می خواندند ولی نماز دوست نبودند. از ابن ملجم و یزید و شمر وخلفای جور همه نماز خوان بودند ولی نماز دوست نبودند. اگر نماز دوست بودند نمی توانستند با نماینده خدا بجنگند و شهیدش بکنند.نمی توانستند با حقیقت نماز که امام است بجنگند. علت این کارها این بود که نماز در دلشان وارد نشده بود و فقط قالب ظاهری می آوردند. بعضی ها هستند می گویند حاج آقا اگر بخواهی ما چهار ساعت سینه می زنیم اما نماز خیلی سخت است. راست هم می گویند آیه قرآن داریم که «وَ اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ وَ إِنَّها لَکَبیرَهٌ إِلاَّ عَلَی الْخاشِعینَ» (البقره: ۴۵). نماز سنگین است.

یکی به فرزندش گفته بود از من به تو وصیت حج را حتما انجام بده. چون در عمرت یک بار است. و روزه را هم حتما بگیری چون یازده ماه می خوری یک ماه روزه به جایی بر نمی خورد. زکات هم برای چهل گوسفند یکی است بده. در راه خدا طوری نیست. اما یک وقت دنبال نماز نروی که ولت نمی کند. در صبح وظهر وعصر وجمعه وشنبه و ماه و سال وهفته می گویند بخوان و تا تو را در قبر نگذارد رهایت نمی‌کند.مواظب باشیم هیئت ها و سینه زنی ها و عزاداری ها باعث نشود که نماز صبحمان قضا بشود. بعضی هاهستند می گویند ما حسینی و فاطمی هستیم، مگر حضرت اباالفضل می گذارد ما جهنم برویم. ما یا اباالفضل گفتیم، نماز یعنی چه ؟!! باید نماز خوان باشیم، تا بعدا امید به شفاعت آن ها داشته باشیم. والا بدون نماز شفاعتی هم در کار نیست.

ص: ۱۴۲۶۴

در یـک محله مـذهبی که خیلی معروف به دین و تقوا و دیـانت بود بنـده منبر می رفتم. مـداح های زیادی را هم از شـهر های مختلف دعوت کرده بودنـد. منبر ما حـدود ساعت ده، یازده شب بود بعـد هم مـداح ها تا دو، سه نصف شب می خواندند بعد هم شام می دادنـد و تا شام می خورنـد و می خوابند ساعت چهار می شد. آن موقع هم اذان حدود پنج صبح بود. من دو، سه شب اول صحبت کردم که عزیزان من شـما نمازتـان قضا می شود حیف است. بنـده منبر را کوتاه تر می کنم. آقایان مـداح ها هم لازم نیست همه اشان بخوانند. تا مجلس زودترتمام شود نماز صبح هایمان قضا نشود. و همچنین دیگر مزاحمت برای مردم نشود. مواظب باشـیم عبـادت هایمـان گناه نشود. راه بنـدان نکنیم، مزاحم مردم نشویم. حالا شب و روز عاشوراء اسـتثناء است. ولی در روزهـای دیگر بایـد خیلی مواظب باشـیم. بعـد که از مجلس بیرون آمـدم یکی از این داش مشتی‌هـای سبیـل تابیـده و گردن کلفت به من گفت: حـاج آقـا شـما خیلی آدم ساده ای هستیـد. گفتم: چطور؟ گفت: شـما سه شب است روی منبر می... گوییـد که ما نماز صبحمان قضا نشود. حاج آقا ما که اصـلا نماز نمی‌خوانیم.شـما اول بایـد ما را نماز خوان کنید بعدا بگویید مواظب باشـید نمـاز صبحتان قضـا نشود.پـانزده شب است برای حضـرت اباالفضـل دویـده ام، گیوه هـایم را درنیـاورده ام مگر حضرت اباالفضل می گذارد به جهنم بروم.

مواظب باشید پیامبر ما که همه اهل بیت فدایش می شوند و عقل کل است می گوید: نور چشم من رسول الله نماز است. آیا ما هم همین طوریم یـا از نماز فرار می کنیم؟ پیامبر به عبـدالله ابن مسعود فرمودنـد: آدم گرسـنه چه طور با اشـتها غـذا می خورد وآدم تشـنه چه طور با اشتها و میل آب نوش جان می کند. من هم همان طور نماز می خوانم. بلکه از این هم بالاتر، و در ادامه فرمود: آدم گرسـنه یک پرس غـذا می خورد سـیر می شود، آدم تشـنه یک لیوان آب می خورد و سـیراب می شود ولی من از نماز سیر نمی شوم. طوری نباشد که چیزهایی که در ما هست ۱۸۰ درجه معکوس باشد. یک موقع پیامبر می فرماید: من فدای نماز می شوم. عاشق نمازم، ولی ما به نماز اهمیت ندهیم. باید خودمان را معالجه بکنیم.

علت اهمیت دادن پیامبرصلی الله... به زن و عطر و نماز؟

چرا پیامبر این سه چیز را از دنیا انتخاب کرده انـد؟ این سه چیز چه ارتباط و سـنخیتی با همدیگر دارند؟ نماز چه ربطی به خانم دارد؟ خانم با عطر چه ربطی دارد؟ بزرگواری گفتند: چیز جامعی که در این سه چیز وجود دارد و شاید انتخاب پیامبر هم بود، این است که هر سه چیز سکونت آور و آرامش دهنده هستند. کسی که نماز را دوست دارد و نماز می خواند احساس آرامش پیدا می کند. «وَ اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ وَ إِنَّها لَکَبیرَهٌ إِلاَّ عَلَی الْخاشِعینَ» (البقره ۴۵) وقتی برایمان مساله مهمی پیش بیاید نماز و ارتباط با خدا آرامش می دهد. در روایت داریم امیرالمومنین علیه السلام وقتی از دنیا خسته می شد به نماز پناه می برد.

بوی خوش هم آرامش می دهد. بوی عطر و گلاب را وقتی بو می کنید نفستان تازه می شود و احساس آرامش پیدا می کنید. ولی بوی تعفن و بوی گند برای روح وجان آدم اشمئزاز و کدورت و ناراحتی ایجاد می کند.

همسـر خوب هم به انسان آرامش می دهد «لِتَسْکُنُوا إِلَیْها»(الروم ۲۱) خدا می فرماید: من همسـر را برای شما انتخاب کردم که برای شـما آرامش بدهد. همسـر خوب واقعا آرامش می دهد. خانم ها برای شـما سکونت دهنده و آرامش دهنده اند. در هیچ مکتبی مثل مکتب ما سفارش بانوان، همسر، مادر، دختر و خواهر نشده است.

کریم اهل بیت، امام حسن مجتبی علیه السلام

امام مجتبی علیه السـلام مشـغول کار بودنـد که یک مرد شامی آمد به آقا فحش و ناسـزا داد. حضـرت فرمودند: اگر پول می... خواهی پول بدهم. غذا می‌خواهی غذا بدهم مرکب می‌خواهی مرکب بدهم. راهنمایی می خواهی راهنمایی‌ات بکنم. مشـکلی داری مشـکلت را حـل کنم. حـاجت داری حـاجتت را برآورده کنم. هر چه می خواهی بگو به تو بـدهم. آن مردشامی مثل ابر بهار شـروع کرد به گریه کردن، گفت: من وارد مدینه شدم و دشـمن ترین افراد در دل من شـما بودید. اما حالا عزیزترین افراد در نزد من شما هستید. خدا وکیلی امام مجتبی با مرد شامی این طور برخورد بکند با دوستانش چگونه برخورد خواهد کرد.

ص: ۱۴۲۶۶

دوستان را کجا کنی محروم توکه با دشمنان نظر داری

دانشـجویی می گفت: حاج آقا من دانشـجو بودم و وضع مالیم هم خوب نبود. خیلی هم آرزو مـدینه و مکه داشـتم. ولی اصـلا امکانـاتش برایم فراهم نبود. یک شب روضه امام حسن مجتبی علیه السـلام راخوانـدم. دلم شـکست گفتم: یا امام مجتبی شـما کریم اهل بیت هستیـد. دلم برای مدینه پر می کشد وخیلی دلم می خواهد که به مدینه و قبرسـتان بقیع بیایم. گفت: دوستی در دانشگاه داشتم با او کاری داشتم. فردا زنگ زدم گفتم: کجا هستی؟ گفت: در صف ثبت نام عمره دانشجویی هستم. روز آخر و ساعات پایانی است. گفتم: می شود اسم من را هم بنویسی؟ گفت: باشد، اسم من را هم نوشت. آخرین نفر هم اسم من بود. بعد از چند روز قرعه کشـی کردند. در مجلس قرعه شـرکت کردیم. آن کسـی که شماره ها را انتخاب می کرد چند تا شماره انتخاب کرد و گفت: آخرین شـماره، که آخرین شـماره اسم بنده بود. چند ساعتی از توسل من نگذشته بود که وضع مدینه ما مرتب شـد. پول نداشـتم در خود دانشـگاه اعلام کردند که هفتصد هزار تومان برای کسانی که به مدینه زیارت قبر امام مجتبی می روند وام قرض الحسنه می دهند. پولمان هم جور شد.

ذکر مصیبت امام حسن مجتبی علیه السلام

من معتقد هستم درمیان پنج تن از همه غریب تر و مظلوم تر امام مجتبی است. حالا بعضی از دلیل هایش را عرض می کنم. آقا امیرالمـومنین ایـن اول مظلـوم عـالم است امـا همسـری مثـل فـاطمه زهراءعلیهـا سـلام داشت که بهـترین زن هـای عـالم همسـر امیرالمومنین است. امـا قربان درد دل فرزنـدش امام مجتبی که همسـرش قاتلش بود. آقا اباعبـدالله همسـرانی داشت که یکی از یکی بهتر بودنـد. حضـرت رباب یک سال زیر آفتاب نشـست و برای غربت آقا اباعبدالله گریه کرد اما قربان مظلومیت برادرش امام مجتبی، همه عالم برای غربت آقا اباعبـدالله گریه می کننـد اما خود آقا اباعبدالله برای غربت و مظلومیت برادرش گریه می کرد. آقا اباعبـدالله فرمودنـد: «أخی خیر منی» (ابن نما حلی / مثیرالأحزان/ ص : ۴۹) برادر من بهتر از من بود. ده سـال امام امام حسـین بـود. بـدون امـام مجتـبی برادرش حرکت نمی کرد کـاری نمی کرد. آقـا اباعبـدالله اصـحابی داشت که خود آقـا شـب عاشوراء فرمود: اصـحابی بهتر و با وفاتر از شما سراغ ندارم. اما بدترین و منافق ترین یاران، یاران امام حسن بودند. که در موقع نماز خوانـدن سـجاده از زیر پای آقا کشـیدند. به آقا حمله کردند. به معاویه لعنت الله علیه نامه نوشـتند که با این پول هایی که برای مـا فرسـتاده ای هر وقت اشاره کنی امام حسن را دست بسـته تحویل می دهیم. دل امام حسن خون بود از دست این یاران منافق،

دشمن اگر می کشد به دوست توان گفت با که توان گفت که دوست مرا کشت

این دوست های جاهلی که آقا را خیلی اذیت کردند. که بعضی هایشان هم منافق بودند. به نجف و کربلا نگاهی بکنید که چه قدر خادم و گنبد و بارگاه دارد چه قدر زائر دارد. اما با چشم دل نگاهی هم به قبرستان بقیع بیندازید. مدینه که می روید همه جا منور و روشن است اما این قطعه قبرستان بقیع تاریک است نه شمعی، نه چراغی، نه بارگاه و نه سایبانی دارد. پیامبر خدا فرمود: آن چشمی که برای حسنم اشک بریزد کور وارد محشر نمی شود. و آن قدم هایی که به زیارت حسنم برود روی پل صراط نمی لرزند.

یک وقت آقا صدا زدند یک تشت برایم بیاورید. شاید دل زینب و بچه ها خوشحال شد که الآن آقا سم را برمی گردانند. اما یک وقت دیدند پاره های خون آقا در میان تشت افتاد. صدا زدند بروید برادرم حسین را خبر کنید، تا وصیت هایم را بکنم. دو تا تشت دل اهل بیت را خیلی به درد آورد. یک تشت که در مدینه برای امام حسن مجتبی آوردند. و یک تشت هم که در مجلس یزید آوردند. یک وقت بچه ها، خواهرها دیدند سر پدر در میان تشت قرآن تلاوت می کند. نانجیب جسارتی کرد. یک وقت عمه سادات بلند شد و دست برد و گریبان چاک کرد...

مقام و منزلت زن

مقام و منزلت زن

رسول اکرم صلی الله علیه و آله : «حُبِّبَ إلیَّ مِنَ الدُّنیا ثَلاثٌ النِّساءُ وَ الطّیبُ وَ قُرَّةُ عَینی فی الصَّلاهِ» ؛ سه چیز از دنیا محبوب و مورد علاقه من شده است: زنان، عطر و نور چشم من در نماز است.(بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۱۴۱، ح ۸)

ص: ۱۴۲۶۸

فضیلت صلوات بر پیامبر

یک وقتی دیدند که پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بسیار متبسم و خندان اند. طبیعی است که آدم عاقل خنده و گریه اش دلیلی دارد. کسی پرسید: یا رسول اللّه، چرا خندان هستید؟ فرمود: خدای متعال به من وحی فرمود: ای پیغمبر، هر کس بر تو صلوات بفرستد، من بر او ده مرتبه صلوات می فرستم. هر کس به تو سلام کند، من به او ده مرتبه سلام می کنم. خیلی عجیب است! پیغمبر پیش خدا چقدر عزیز است که اگر کسی به این عزیز خدا یک مرتبه درود بفرستد، خدا بر او ده مرتبه درود می فرستد و اگر کسی یک بار سلام کند، خدا بر او ده بار سلام می کند!

«مَنْ صَلّی عَلیَّ مَرَّةً صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ عَشْرَاً وَ مَنْ صَلّی عَلَیَّ عَشْراً صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ مِائَهَ مَرَّهٍ وَ مَنْ صَلّی عَلَیَّ مِائَهَ مَرَّهٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ اَلْفَ مَرَّهٍ وَ مَنْ صَلّی عَلَیَّ اَلْفَ مَرَّهٍ لا یُعَذِّبُهُ اللّهُ فِی النّارِ اَبَداً»؛(۱) هر کس یک مرتبه بر من صلوات بفرستد، خداوند ده مرتبه بر او صلوات می فرستد و هر کس ده مرتبه بر من صلوات بفرستد، خداوند صد مرتبه بر او صلوات می فرستد. و هر کس هزار مرتبه بر من صلوات بفرستد، خداوند هرگز او را در آتش عذاب نخواهد کرد.

جایگاه زنان در جاهلیت

یکی از سیره های مهم رسول خدا صلی الله علیه و آله که به عمل نزدیک تر است و بیشتر مورد ابتلاست، محبت و احترام به خانم هاست. من گمان نمی کنم کسی در عالم مانند پیامبر خدا به خانم ها محبت می ورزیده و به آن ها احترام می کرده است.

ص: ۱۴۲۶۹

شما تاریخ را نگاه کنید، چه ظلم ها و اجحاف هایی که به دخترها و همسرها و مادرها و خانم ها شده است! چقدر از بانوان به عنوان برده استفاده شده است! ای کاش به همین اکتفا می شد! آیا می توان تصور کرد که پدری طفل معصوم خودش را زنده زنده در قبر بگذارد! اگر این مطالب در قرآن نبود، می گفتیم شاید افسانه و ساختگی باشد، شاید مبالغه و گزافه گویی باشد، ولی چه کنیم که در قرآن آمده است!

شما ببینید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این سیره را در چه زمانی پیاده می کردند! در زمانی که بیشترین ظلم به دخترها و خانم ها می شد. در زمانی که به فرموده قرآن:

«وَ اِذا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِالْاُنْثی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ کَظیمٌ یَتَواری مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَبِهِ اَیُمْسِکُهُ عَلی هَوْنٍ اَمْ یَدُسُّهُ فِی التُّرابِ اَلا ساءَ ما یَحْکُمونَ»؛(۲)هرگاه به یکی از آن ها بشارت دهند که دختر نصیب تو شده است، صورتش (از فرط ناراحتی)سیاه می شود و به شدت خشمگین می گردد. به خاطر بشارت بدی که به او داده شده است، از قوم و قبیله خود متواری می گردد (و نمی داند که) آیا او را با قبول ننگ نگه دارد، یا در خاک پنهانش کند؟! چه بد حکم می کنند!

در جزیره العرب، در زمان جاهلیت، فضا این طور بود که یک جمعی نشسته بودند.یک نفری می آمد و به کسی می گفت: خانم شما زاییده است. می پرسید: چه زاییده است؟ می گفت: دختر. بنا به فرموده قرآن با شنیدن این خبر صورتش سیاه می شد و از شدت ناراحتی دختردار شدن، رنگش می پرید. از مجلس مردها جدا می شد و در گوشه ای می خزید. گویی این بدترین خبر زندگی اوست. بعد فکر می کرد که چه خاکی باید بر سرش کند. می گفت دو راه دارم: یا این که دخترم را با خفت و خواری نگه دارم و بزرگش کنم و یا این که با دست خودم زنده زنده در قبر بگذارمش. واقعاً گفتنش هم سخت است!

الآن در بعضـی از جوامع این گونه است. شاید در ایران ما هم باشد. وقتی می گویند: فرزند پسر است، هورا می کشند و شادی می کنند. اما اگر دختر باشد، لب و لوچه شان آویزان و غمگین می شوند. متأسفانه این افکار و اعتقادات جاهلیت در بعضی از خانواده ها وجود دارد.

امام سـجاد علیه السـلام هر وقت فرزنددار می شدند، نمی پرسیدند دختر است یا پسر. مثل ما حساسیت به خرج نمی دادند. می فرمودند: آیا سالم است؟ اگر سالم بود، خدا را شکر می کردند.(۳)

در تاریـخ آمـده است : چنـد نفر به محضـر پیامبر خدا آمدند و گفتند: ما از این کارها کرده ایم. یکی از آن ها هم خلیفه دوم بوده است. از اول هم خشن بوده است. ابن ابی الحدیـد معتزلی می گوید: من نمی دانم چه سـرّی است که طرفداران حضـرت امیر علیه السلام اهل محبت و عاطفه و احساس هستند، ولی طرفداران خلیفه دوم خشن اند. شما الآن هم که به مدینه می روید، در اطراف قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ، خشونت آن ها را مشاهده می کنید.

اما امیرالمؤمنین علیه السـلام به قاتل خودش، ابن ملجم هم ترحم می کند؛ چون اسـیر است. ما او را لعن می کنیم. به قول عوام خدا جای حق نشسته است، حسابشان را می رسد، اما؛ «چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا»

ابن ملجم اشـقی الاخرین بود. وقتی اسیر شد، امام حسن علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: این کسی است که پشت ما را شکسـته است. حضـرت فرمود: فرزندم، ما خانواده رحمت و مغفرت هستیم. نمی بینی که چشمانش چطور در حدقه می گردد و وحشت زده است!فرمود: نگـاه کن، این قابـل ترحم است!(۴) اگر کسـی دلش به رحم آمد، خیلی به خودش ایراد نگیرد. خیلی عجیب است! البته خدا، کار خودش را می کند. خدا یک وظیفه دارد، ما هم یک وظیفه.

ص: ۱۴۲۷۱

اوج قساوت و سنگدلی

قیس بن عـاصم در ایـام جـاهلیت از اشـراف و رؤسای قبائل بود. پس از ظهور اسـلام ایمان آورد. وی در سـنین پیری به منظور جست و جوی راه جبران خطاهای گذشـته، به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید و گفت: درگذشته جهل، بسیاری از پـدران را بر آن داشت که بـا دست خود دختران بی گنـاه خود را زنـده به گور سازنـد. من دوازده دخترم را در جـاهلیت به فاصـله نزدیک به هم زنده به گور کردم. سیزدهمین دخترم را زنم به دور از چشم من زایید و چنین وانمود کرد که نوزاد مرده به دنیا آمده، اما در پنهانی او را نزد قوم خود فرستاد.

سال ها گذشت تا روزی ناگهان از سـفری بازگشـتم، دختری خردسال را در خانه ام دیدم. چون شباهتی به فرزندانم داشت، به تردید افتادم و بالاخره دانستم او دختر من است.بی درنگ دختر را که زار زار می گریست، کشان کشان به نقطه دوری بردم و از ناله های او متأثر نمی شـدم و زنـده به گورش کردم. وقتی عاصم به عمل پلیـد خودش اعتراف می کرد، چشـمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پر از اشک شد و فرمود: «مَنْ لا یَرْحَمُ لا یُرْحَمُ»؛(۵) هر که رحم نداشته باشد، بر او رحم نخواهد شد.

البته عـده ای نیز نوزادان دختر را می خریدنـد و از مرگ نجـات می دادنـد. از آن جمله صعصـعه بن نـاجیه، جـد فرزدق شاعر است. او به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:۳۶۰ دختر را از این راه نجات داده ام.(۶)

ص: ۱۴۲۷۲

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در چنین شرایطی که بدترین اهانت ها و اذیت ها به دختران و زنان می شد، چنین سیره و سنتی را پایه گذاری کردند.

منزلت فاطمه زهرا علیهاالسلام

خداوند برای پیامبر اسلام که اول شخصیت عالم هستی است، یک دختر به یادگار می گذارد. حاج آقا دولابی می فرمودند: در آیه شریفه «وَ ما اَرْسَلْناکَ اِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ»(۷) مراد از رحمت، حضرت زهرا علیهاالسلام است که خدا به پیامبرش مرحمت فرموده است.

چنان که در حدیث کسا می خوانیم: چهار شخصیت بزرگ عالم اسلام؛ شخص پیامبر و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام میهمان یک خانم هستند. و او فاطمه زهرا علیهاالسلام است. پیغمبر احساس ضعف می کند، به چه کسی پناه می برد؟ به یک خانم.«اِنّی اَجِدُ فی بَدَنی ضُعْفاً ؛ من در بدنم احساس ضعف می کنم.» و فاطمه علیها السلام چه پاسخ زیبایی می دهند: «أُعیذُکَ بِاللّهِ یا اَبَتاهُ مِنَ الضُّعْفِ»؛ یعنی شما را در پناه خدا قرار می دهم.

حضرت زهرا علیها السلام تجسم توحید و «لا اله الا اللّه » است.در واقع پیغمبر صلی الله علیه و آله به خدا پناه برده است. او مظهر توحید است و می گوید: من تو را در پناه خدا در می آورم. محور حدیث کسا یک خانم است. ببینید پیامبر خدا برای این خانم چقدر احترام قائل است. اگر خداوند به ما دختر داده است، باید او را شکر کنیم.

مظهر عواطف و احساسات

چه بسا دخترانی که از پسرها بسیار ارزشمندتر و برای عاقبت به خیری پدر و مادر بهترند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «اَلْبَناتُ حَسَناتٌ وَ الْبَنُونَ نِعْمَةٌ، فَالْحَسَناتُ یُثابُ عَلَیْها وَ النِّعْمَةُ یُسْأَلُ عَنْها»؛(۸) دختران حسنه هستند و پسران نعمت. برای حسنات پاداش داده می شود و از نعمت سؤال می شود.

ص: ۱۴۲۷۳

پسر نعمت است، تو باید آن را حفظ کنی و از تو درباره آن بازخواست می شود؛ چون خداوند فرموده است: «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعيمِ»؛(۹) آن گاه در آن روز «همه شما»از نعمت هایی که داشته اید بازپرسی خواهید شد.

اما دختر حسنه است و خداوند برای حسنه به ما پاداش می دهد. دختر رحمت است و رحمت انسان را حفظ می کند. عاطفه و احساسی که در دختر است، در پسر نیست. برخی افراد از خدا می خواهند که دختری به آن ها بدهد تا در تشییع جنازه و پای جنازه آن ها گریه کند. اول گمان کردم که این از حرف های عوام است، بعد دیدم این روایت است. حضرت ابراهیم علیه السلام دختر نداشت. از خدای متعال درخواست کرد: خدایا، به من دختر بده که بعد از مردن من به من رقت کند تا رحمت تو به من جلب شود.(۱۰)

دقت کرده اید که معمولاً پدری که فوت کند، پسر می گوید: من الآن مغازه و ماشین بابا را می گیرم. شاید گوشه دلش هم شاد باشد که دم و دستگاه و پول و کارخانه و دارایی پدر به او می رسد؛ اما دخترها معمولاً این طور نیستند. یعنی آن دلسوزی که در دختر هست، قطعاً در پسر نیست. آن احساس و عاطفه و محبتی که در بعضی از تشییع جنازه ها از دختر می بینیم، از پسر نمی بینیم. پسرها در تشییع جنازه، به دنبال مراسم، آبروداری و تشریفات هستند، ولی دختر از سوز دل گریه می کند.

در یکی از این تشییع جنازه ها دیدم که دختری با سوز گریه می کرد، به طوری که همه را به گریه انداخت. می گفت: ای خدا، یک وقت بابای مرا عذاب نکنی و فشار قبر به او وارد نکنی! دیدم این دختر با این ناله هایش رحمت آسمان و زمین را جلب می کند.پسر بعید است از این هنرها داشته باشد. اگر دختر دارید قدرش را بدانید و اگر ندارید از خدا بخواهید به شما مرحمت کند که دختر رحمت است و جلب رحمت می کند.

دوست داشتنی های دنیا

حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که بسیار مهم و قابل توجه و تأمل است. آن حضرت می فرمایند: «حُبِّبَ إِلَيَّ مِنَ الـدُّنْيا ثَلاثٌ النّساءُ وَ الطّيبُ وَ قُرَّهُ عَينی فِی الصَّلاه»؛(۱۱)سه چیز از دنیا محبوب و مورد علاقه من واقع شده است: زنان، عطر و نور چشم من در نماز است.

اولین شخصیت عالم هستی و فخر همه انبیا و اولیای الهی می فرماید: سه چیز از این دنیا در دلم جا باز کرده و مورد علاقه من واقع شده است. یکی از آن سه چیز محبت زن هاست. وقتی این محبت برای پیامبر خدا باشد، برای همه هست؛ یعنی این محبت با وجود یک مؤمن گره خورده است. محبت زن ها، یعنی این که آن ها را دوست داشته باشید.

در باب نکاح روایاتی به این مضمون داریم که دوست داشتن زنان را نشانه ایمان و محبت اهل بیت علیهم السلام دانسته است. در بعضی از این روایات دوست داشتن شیرینی نیز به آن اضافه شده است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «كُلُّ مَنِ اشْتَدَّ لَنا حُبًّا اَشْتَدَّ لِلنِّساء حُبّاً وَ لِلْحَلْواء»؛(۱۲) هر کس محبتش به ما اهل بیت زیاد گردد، محبتش به زنان و شیرینی زیاد می گردد.

حلاوت مؤمن

معمولاً آدم های محبتی طبعشان به شیرینی مایل تر است. آدم های تند بیشتر به ترشی علاقه دارند. در روایات فراوانی آمده است که اهل ایمان و اهل ولایت شیرین طبع اند. فرمودند: ما شیرینی را زیاد دوست داریم. امام حسین علیه السلام شکر زیاد انفاق می کردند. پرسیدند: چرا این قدر شکر انفاق می کنید؟ فرمودند: چون من به شیرینی زیاد علاقه دارم و خدا فرموده است: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبّونَ»؛(۱۳) هرگز به(حقیقت) نیکوکاری نمی رسید مگر از آنچه دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید.

ص: ۱۴۲۷۵

در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «اَلْمُؤْمِنْ عَذْبٌ یُحِبُّ الْعُذُوبَهَ وَ الْمُؤْمِنْ حُلْوٌ یُحِبُّ الْحَلاوَهَ»؛(۱۴)مؤمن خود گواراست و گوارا را دوست دارد. و مؤمن شیرین است و شیرینی را دوست دارد.

امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «اِنّا وَ شیعَتَنا خُلِقْنا مِنَ الْحَلاوَهِ فَنَحْنُ نُحِبُّ الْحَلواءَ»؛(۱۵) ما و شیعیانمان از شیرینی خلق شده ایم؛ از این رو شیرینی را دوست داریم. یعنی مؤمن تلخ و تند و ترش و بد مزه نیست، بلکه شیرین و خوشمزه و گواراست.

زن مایه آرامش

زن مایه آرامش

استعانت از نماز

چرا اولیای خدا هر گاه گرفتار می شدند و مشکلی برایشان پیش می آمد، به سراغ نماز می رفتند و از نماز کمک می گرفتند؟ از امام صادق علیه السلام روایت شده است:«کانَ عَلیٌّ علیه السلام اِذا هالَهُ شَیْ ءٌ فَزِعَ اِلَی الصَّلاهِ ثُمَّ تَلی هذِهِ الْآیَهَ: وَ اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ»؛(۱)امیرالمؤمنین علیه السلام هر گاه حادثه ناگواری برایشان پیش می آمد، به نماز پناه می بردند. آن گاه این آیه را تلاوت می فرمودند: «از صبر و نماز یاری جویید.» می گویند:ابوعلی سینا هر گاه مشکل علمی پیدا می کرد، دو رکعت نماز می خواند و مشکلش حل می شد.

اجابت پروردگار

پیامبر خدا در یک حدیث قدسی می فرمایند: «یَقُولُ اللّهُ تَعالی: مَنْ اَحْدَثَ وَ لَمْ یَتَوَضَّأْ فَقَدْ جَفانی»؛ خداوند می فرماید: کسی که وضویش باطل شد و دوباره وضو نگرفت، بی گمان به من جفا کرده است. «وَ مَنْ اَحْدَثَ وَ تَوَضَّأَ وَ لَمْ یُصَلِّ رَکْعَتَیْنِ فَقَد جَفانی»؛ کسی که وضویش باطل شد و دوباره وضو گرفت و دو رکعت نماز نخواند، البته به من جفا کرده است. «وَ مَن اَحْدَثَ وَ تَوَضَّأَ وَ صَلّی رَکْعَتَینِ وَ دَعانی وَ لَمْ اُجِبْهُ فیما سَأَلَنی مِنْ اَمْرِ دینِهِ وَ دُنْیاهُ فَقَدْ جَفَوْتُهُ وَ لَسْتُ بِرَبٍّ جافٍ»؛ و کسی که وضویش باطل شد و وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و از من در امر دین و دنیایش درخواستی کرد و من او را اجابت نکردم، البته به او جفا کرده ام، اما من، پروردگار جفاکاری نیستم.(۲)

ص: ۱۴۲۷۶

۱- (۱)سوره بقره، آیه ۴۵. وسائل الشیعه، ج ۵ ، ص ۲۶۳، ح ۱۰۲۵۳ .

۲- (۲)ارشاد القلوب، ص ۹۴، باب۲۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۶۸، ح ۱۰۱۰.

همه حدیث به خاطر این جمله آخر است که من خدای جفا کاری نیستم. اگر بیایی جوابت را می دهم. نماز سکونت و آرامش عجیبی به انسان می دهد. هرگاه می خواستند یکی از بزرگان اصحاب و یاران اهل بیت علیهم السلام را اعدام کنند، می گفتند: فقط به ما مهلت بدهید تا دو رکعت نماز بخوانیم. گاهی هم که نمازشان طولانی می شد، می گفتند: به خاطر ترس از مرگ نیست، بلکه به خاطر انس با خداست.

محبت نماز

چرا امام حسین علیه السلام شب عاشورا به دشمنی مثل عمر سعد و شمر رو زد که امشب را به من مهلت بدهید؟ چون فرمود: می خواهیم به درگاه پروردگارمان نماز بگزاریم:«فَإِنَّهُ یَعْلَمُ اِنّی اُحِبُّ الصَّلاهَ لَهُ وَ تَلاوَهَ کِتابِهِ»؛(۱)چون خداوند می داند که من نماز برای او و تلاوت قرآنش را دوست دارم.

امام علیه السلام با نماز دوست است. نمازدوست با نمازخوان خیلی تفاوت دارد.می دانید ابن ملجم چقدر نماز می خواند! اطاعت، یعنی دوست داشتن نماز؛ نمازی که در آن محبت باشد. کسی حاضر نیست به راحتی به دشمن رو بزند، مگر برای مسأله فوق العاده ای همچون نماز. نماز آرام بخش است.

آرامش بوی خوش

بوی خوش هم به انسان آرامش می دهد. اگر به جایی بروید که بوی تعفن بیاید، چهره شما خود به خود در هم می شود، بینی خود را می گیرید و زود از آنجا رد می شوید.همان طور که بوی بد آدم را مشمئز و متنفر می کند و در جسم و روح انسان اثر منفی می گذارد، بوی خوش هم آرام بخش و نشاط انگیز است. البته عطرهای لطیف و ملایم، نه عطرهای تند و اذیت کننده. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اَلطّیبُ یَشُدُّ الْقَلْبَ»؛(۲) بوی خوش به قلب انسان قوت می بخشد.

ص: ۱۴۲۷۷

۱- (۳)الملهوف، ص ۱۵۰ و نیز نگاه کنید به: ارشاد، ج ۲، ص ۸۹ ؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲.

۲- (۴)الکافی، ج ۶ ، ص ۵۶۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۴۱، ح ۱۷۴۹.

آرامش در کنار بانوان

خانم ها هم به انسان سکونت و آرامش می بخشند. الآن در بعضی از کشورهای غربی گاهی به همراه پلیس هایی که شب و روز گشت می دهند، چند زن هم می فرستند. البته کاری به حلال و حرام آن ندارم. می خواهم بگویم خود وجود زن به انسان آرامش می دهد. به طور مسلّم باید دنبال حلال آن باشیم و هیچ شک و شبهه ای در آن نیست. منظور این است که ذات این موجود و مخلوقی که خداوند آفریده است، گل و ریحان است و به انسان آرامش می دهد.وقتی انسان با مادر، خواهر، خاله، و محارم و به خصوص همسر خودش می نشیند، آرامش پیدا می کند. علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند: «اَلنِّساءُ اِنَّما هُنَّ سَکَنٌ»؛(۱) بی گمان زنان موجب آرامش انسان هستند.

همچنین در قرآن آمده است: «وَ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجاً لِتَسْکُنُوا اِلَیْها»؛(۲)از نشانه های خداوند است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفریده است تا در کنار آنان آرامش یابید.

خداوند حوا را نیز خلق کرد تا به حضرت آدم سکونت و آرامش بدهد: «وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِیَسْکُنَ اَلَیْها»؛(۳)و همسرش را نیز از جنس او قرار داد تا در کنار او بیاساید.

کسانی که ازدواج کرده اند، آرامش شان خیلی بیشتر از کسانی است که هنوز ازدواج نکرده اند. ان شاء اللّه خداوند به کسانی که ازدواج نکرده اند، همسر خوبی مرحمت کند.

ص: ۱۴۲۷۸

۱- (۵)الکافی، ج ۵ ، ص ۳۶۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۶۲ ، ح ۲۵۱۱۵.

۲- (۶)سوره روم، آیه ۲۱.

۳- (۷)سوره اعراف، آیه ۱۸۹.

زمان ازدواج

البته برای ازدواج زمان خاصی را نمی توان معیّن کرد؛ امّا متأسفانه الآن سن ازدواج خیلی بالا رفته است. دیر ازدواج کردن خوب و مناسب نیست. هر چیزی در وقتش خوب است.

جبرائیل خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: دوشیزگان میوه روی شاخه هستند. وقتی که رسیدند، اگر نچیدید و از درخت جدایشان نکردید، آفتاب آن ها را فاسد می سازد و باد آن ها را از درخت ساقط می کند.(۱)

میوه تا زمانی که خام و نرسیده است، محکم به درخت چسبیده است و قابل استفاده نیست. اگر آن را از درخت جدا کردید، در حق آن جفا کرده اید. دختری که مثلاً سیزده سال دارد، اگر او را از خانواده اش جدا کنید، در حق او جفا کرده اید. این باید به درخت باشد؛ هنوز وقت چیدنش نرسیده است؛ چون خام و نارس است و نمی تواند برای تشکیل خانواده مفید باشد. هیچ تجربه زندگی ندارد و باعث دردسر و زحمت می شود. از طرف دیگر، وقتی میوه رسید، باید چیده شود. اگر آن را نچینید و روی درخت بماند، فاسد می شود. گرما، سرما و باد بر آن اثر می گذارد و از بین می رود و به قول عوام ترشیده می شود. زمان، وجود او را فاسد می کند. هر چیزی در وقتش خوب است.

»اَلْاُمُورُ مَرْهُونَهٌ بِاَوْقاتِها«؛(۲)کارها در گرو وقت آن هاست. یعنی هر کاری را در وقتش باید انجام داده تا نتیجه مطلوب داشته باشد.

ص: ۱۴۲۷۹

۱- (۸)اِنَّ الاَبْکارَ بِمَنْزِلَهِ الثَّمَرِ عَلَی الشَّجَرِ اِذا اَدْرَکَ ثَمَرُهُ فَلَم یُجْتَنی اَفْسَدَتْهُ الشَّمْسُ وَ نَثَرَتْهُ الرِّیاحُ. کافی، ج ۵ ، ص ۳۳۷، ح ۲.
۲- (۹)پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۹۳؛ بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۶۵ .

ازدواج و گشایش

هیچ گاه مشکلات مادی نباید مانع سر راه ازدواج باشد. خدای متعال می دانسته است که هر جا صحبت از ازدواج می شود، می گویند: پول ندارم. از این جهت فرموده است: «وَ اَنْکِحُوا الْاَیامی مِنْکُمْ وَ الصّالِحینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَ اِمائِکُمْ»؛ مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید. همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را. یعنی اسباب ازدواج آن ها را فراهم کنید و برایشان همسر اختیار کنید.

بعد بلافاصله فرموده است: «اِنْ یَکُونُوا فُقَراء یُغْنِهُمُ اللّه مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلیمٌ»؛(۱)اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد. و خداوند گشایش دهنده و آگاه است.

یعنی آن خدایی که رزق دختر و پسر را در خانه پدرشان می دهد، الآن در خانه خودشان می دهد. اصلاً روایات فراوانی داریم که ازدواج رزق را زیاد می کند.

شخصی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و از تنگدستی شکایت کرد. حضرت به او فرمودند: «تَزَوَّجْ؛ ازدواج کن.» او هم ازدواج کرد و خداوند گشایشی برای او فراهم ساخت.(۲)

این مطلب در جامعه هم تجربه شده است. کسانی که تشکیل خانواده می دهند، وضع اقتصادیشان بعد از ازدواج بهتر از قبل از ازدواج است. منتها افزون طلبی و چشم و هم چشمی و تجمل گرایی مشکل آفرین است.

خانه ای برای ازدواج

غصه رزق را نخورید. پیامبر ما صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام موقع ازدواج هیچ نداشتند. حتی خانه اجاره ای هم نداشتند. در ظاهر دستشان خالی بود. امیرالمؤمنین علیه السلام شبی که می خواستند با حضرت زهرا علیهاالسلام ازدواج کنند، یک اتاق هم نداشتند؛ چون از مهاجرینی بودند که از مکه آمده بودند. پیامبر به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: جایی تهیه کن تا فاطمه به آنجا منتقل شود. علی علیه السلام عرض کرد: اینجا منزلی جز منزل حارثه وجود ندارد. حارثه یک خانه وسیعی داشت که دارای اتاق های زیادی بود. حضرت فرمودند: به خدا قسم، من از بس برای اصحاب و یارانم به حارثه رو انداختم و از او اتاق گرفته ام، دیگر رویش را ندارم. این خبر به گوش حارثه رسید. به محضر پیامبر خدا آمد و گفت: «یا رسول اللّه اَنا وَ مالی لِلّهِ وَ لِرَسُولِهِ، وَ اللّهِ ما شَیْ ءٌ اَحَبُّ اِلَیَّ مِمّا تَأْخُذُهُ وَالَّذی تَأْخُذُهُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِمّا تَتْرُکُهُ»؛ من و دارایی ام مال خدا و رسول اوییم. به خدا سوگند، برای من چیزی محبوب تر از این برای من نیست که چیزی از من بگیری و این که چیزی از من بگیری، پیش من محبوب تر است از آن که چیزی نگیری. پیامبر خدا هم در حق او دعا کردند و فاطمه زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السلام به خانه حارثه رفتند.(۳)

۱- (۱۰)سوره نور، آیه ۳۲.

۲- (۱۱)الکافی، ج ۵ ، ص ۳۳۰ ؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۵، ح ۲۴۹۸۷.

۳- (۱۲)اعلام الوری، ص ۷۱؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۴۴؛ بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۱۱۲.

لازم نیست با خانواده های پول دار وصلت کنی که نوکر و زمین خورده آنها و به قول ما داماد سرخانه بشوی. لقمه ای بردار که مناسب خودت باشد. آن قدر خانواده هایی هستند که ایمان و اخلاق و همه چیز دارند، ولی پول کم دارند. یعنی شرطش پول و پز و عنوان نیست.

نشانه کرامت و لئامت

رسول خدا صلی الله علیه و آله ، خودشان بانوان را تکریم و احترام می کردند و به تکریم آنان نیز بسیار سفارش می نمودند. تکریم و احترام بانوان به قدری اهمیت دارد که پیامبر آن را نشانه بزرگواری و با شخصیت بودن افراد دانسته اند و اهانت به آنان را نشانه بی شخصیتی و پست بودن افراد بر شمرده اند. فرمودند: «ما اَکْرَمَ النِّساءَ اِلّاَ کَریمٌ وَ لا اَهانَهُنَّ اِلّاَ لَئیمٌ».(۱) جز انسان کریم و بزرگوار بانوان را تکریم نمی کند و جز انسان پست و فرومایه آنان را مورد اهانت قرار نمی دهد.

یعنی آدم های با شخصیت و بزرگوار احترام خانم ها را نگاه می دارند و آدم های لئیم و پست و بی شخصیت به خانم ها اهانت می کنند. آنان را کتک می زنند و آزار می رسانند و اسباب ناراحتی آن ها را فراهم می کنند.

مواظب باشیم یک موقع لئامت و پستی در وجودمان نیاید و با آنان درگیر نشویم.

اجابت مادر

در روایات آمده است که اگر پدر و مادر هر دو شما را همزمان صدا زدند: «اَجِبْ اُمَّکَ؛ مادرت را اجابت کن.»(۲) مادر را مقدم کرده است. همچنین از برخی روایات استفاده می شود که اگر کسی مشغول نماز مستحبی است و مادرش او را صدا زد، نماز را بشکند و برود ببیند چه کار دارد.(۳) اما در باره پدر چنین چیزی نداریم. روح مادر آن قدر لطیف و حساس است که اگر وسط نماز مستحبی صدا زد، باید نماز را شکست، یعنی خداوند طرف مادرها و خانم ها را گرفته است.

ص: ۱۴۲۸۱

۱- (۱۳)نهج الفصاحه، ص ۲۹۰، ح ۱۵۲۰.
۲- (۱۴)همان، ص ۳۷۴، ح ۱۹۵۵.
۳- (۱۵)بحارالأنوار، ج ۷۴، ص۳۸ .

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که کسی به محضر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت: یا رسول اللّه «مَنْ اَبَرُّ؛ به چه کسی نیکی کنم؟» حضرت فرمودند: «اُمَّکَ؛ به مادرت.» پرسید:پس از او به چه کسی نیکی کنم؟ حضرت فرمودند: «اُمَّکَ؛ به مادرت.» دوباره پرسید: بعد از او به چه کسی نیکی کنم؟ باز فرمودند: «اُمَّکَ؛ به مادرت.» دوباره پرسید: پس از آن، در مرتبه چهارم، حضرت فرمودند: «اَباکَ؛ به پدرت.»(۱)

مادر را مقدم کرده است؛ یعنی طرف مادر را بیشتر بگیر، چون مادر حساس تر، لطیف تر و مهر و عطوفتش بیش از پدر است.

بازخوانی کتاب خویش

یک نفر خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ، من هر خطا و گناهی که بگویی کرده ام، خیلی خراب کاری کرده ام. خدا خیرش بدهد که گناهانش را باز نکرد؛ چون انسان اگر گناهش را پیش پیغمبر هم باز نکند بهتر است. انسان نباید گناهش را جز پیش خدا باز کند. خدا هم می فرماید: «اِقْرَأْ کِتابَکَ»؛ یعنی کتابت را خودت بخوان، لازم نیست به من هم بگویی.

در روایت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خداوند درخواست نمود که هنگام رستاخیز از امتش نزد فرشتگان و پیامبران و دیگر امت ها بازخواست نکند و حساب نکشد و زشتی هایشان را آشکار نسازد و جز خدا و رسول، کسی از این کار آگاه نگردد. خداوند فرمود: «یا حَبیبی اَنـا اَرْأَفُ بِعِبادی مِنْکَ فَاِذا کَرِهْتَ کَشْفَ عُیُوبِهِمْ عِنْدَ غَیْرِکَ فَاَنـا اَکْرَهُ کَشْفَها عِنْدَکَ اَیْضاً. فَأُحاسِبُهُمْ وَحْدی بَحَیْثُ لا یَطَّلِعُ عَلی عَثَراتِهِمْ غَیْری»؛(۲) ای حبیب من، من به بندگانم از تو مهربان ترم. اگر تو خوش نمی داری که زشتی هایشان نزد غیر خودت آشکار گردد، من نمی خواهم تو نیز از آن آگاه گردی. پس من به تنهایی از آنان حساب می کشم؛ آن چنان که جز من کسی از گناهانشان آگاه نشود. من خودم به حسابشان رسیدگی می کنم که نزد تو هم مفتضح نشوند.

ص: ۱۴۲۸۲

۱- (۱۶)الکافی، ج ۲، ص ۱۵۹؛ سفینه البحار، ج ۸ ، ص ۵۸۶؛ بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۴۹، ح ۹.

۲- (۱۷)احادیث قدسی، ص ۱۴۰، به نقل از جامع السعادات.

حاج آقا دولابی فرمودند: بالاتر از این، همین آیه است: «اِقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَومَ عَلَیْکَ حَسیباً»؛(۱) یعنی خدا می فرماید: خودت مخفیانه برو و کتاب خودت را بخوان، خودت هم قضاوت کن، من هم نگاه نمی کنم، ولی قضاوت هایت خوب باشد. هر چه نظر دادی، من هم قبول دارم. از این بهتر نمی شود.ولی بگو: خدایا، همه نامه عملم خراب است. تو فقط ببخش!

قضاوت علیه خود

مبادا یک وقت مثل فرعون حکم کنی! جبرائیل به صورت یک بشر نزد فرعون آمد و شرح حال فرعون را به صورت داستانی مطرح کرد. گفت: یک غلامی بود که هیچ چیز نداشت. من به او پول و ملک و سرمایه و سلطنت و همه دنیا را دادم.حالا ادعای استقلال کرده است. یاغی و سرکش شده است. چه کار کنم! فرعون گفت: چنین کسی را باید در آب غرقش کنی. گفت: پس بی زحمت بنویس و امضا کن. نوشت و امضا کرد. نمی دانست این شرح حال خود اوست.

روزی که فرعون در رود نیل غرق شد، گفت: خدایا، من غلط کردم و ایمان آوردم؛«تُبْتُ الْآنَ».(۲) چرا مرا غرق می کنی! جبرائیل آمد و نوشته را به او نشان داد. دید خودش حکم را بریده است که باید غرقش کرد و امضا کرده است. اگر فرعون می نوشت که جزای این غلام یاغی این است که هدایتش کنند و نجاتش دهند، همان می شد. جبرئیل گفت: «هذا ما حَکَمْتَ بِهِ عَلی نَفْسِک؛(۳) این همان چیزی است که علیه خودت بریدی».

ص: ۱۴۲۸۳

۱- (۱۸)سوره اسراء، آیه ۱۴.

۲- (۱۹)سوره نساء، آیه ۱۸.

۳- (۲۰)علل الشرایع، ص ۵۸؛ بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۱۳۲.

مثال دیگر: موسای کلیم اللّه طفل بود و در صندوقچه ای روی آب شناور. آسیه و فرعون نشسته بودند. او را گرفتند و آوردند، آسیه گفت: «قُرَّةُ عَیْنٍ لی وَ لَکَ؛(۱) این روشنی چشم من و توست.» فکر می کنم که دنیا و آخرتمان را آباد کند. این بچه خیلی به درد ما می خورد. اما فرعون گفت: غلط نکنم، شاید این پدر مرا در بیاورد. فال خوب و بد اثر دارد.

خدا می گوید: من قیچی را به دست خودت دادم: «اِقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسیباً».(۲) خدا می گوید:من هم نگاه نمی کنم. به خودت می دهم که ببینم خودت چه می گویی. تو هر چه نوشتی، من هم همان را پیاده می کنم؛ اما چیز خوب بنویس. حسن ظن داشته باش، هر چند دروغ باشد و باور نداشته باشی؛ که خداوند همان را هم امضا می کند. خداوند این قدر به بنده هایش محبت دارد! دنبال بهانه می گردد. بیایید بهانه های خوب دست خدا بدهیم.

احسان به مادر

آن شخص به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: هر جنایتی بوده، انجام داده ام. الآن می خواهم توبه کنم. پیامبر خدا فرمودند: «فَهَلْ مِنْ والِدَیْکَ حَیٌّ ؛ آیا پدر و مادرت زنده اند؟» گفت: پدرم زنده است. فرمودند:«فَاذْهَبْ فَبِرَّهُ؛ برو به او نیکی کن.» هنگامی که رفت، حضرت فرمودند: «لَو کانَتْ اُمُّهُ؛ ای کاش مادر داشت!»(۳)یعنی اگر مادر داشت، گناهش سریع تر پاک می شد.

در روایت دیگر آمده است: مردی به محضر پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم رسید و گفت: خدا به من دختر داد. من او را بزرگ کردم تا به حد بلوغ رسید. آن گاه لباس هایش را پوشاندم و او را زینت کردم و بر سر چاهی بردم و با دست های خودم او را در آنجا دفن کردم. آخرین سخنی که از او شنیدم این بود: ای پدر! الآن پشیمان هستم و می خواهم گناهم را جبران کنم. حضرت فرمودند: «اَلَکَ اُمُّهٌ حَیَّهٌ؛ مادرت زنده است؟» گفت: نه. فرمودند «فَلَکَ خالَهٌ حَیّهٌ؛ آیا خاله داری؟» گفت: بله. فرمودند: «فَابْرَرْها فَإِنَّها بِمَنْزِلَهِ الاُْمِّ؛ برو به خاله ات نیکی و احسان و محبت کن، که به منزله مادر است.»(۴) همه این روایات بر احسان و محبت به بانوان تأکید دارد.

ص: ۱۴۲۸۴

۱- (۲۱)سوره قصص، آیه ۹.

۲- (۲۲)سوره اسراء، آیه ۱۴.

۳- (۲۳)الدعوات، ص ۱۲۶؛ سفینه البحار، ج ۸ ، ص ۵۸۹ .

۴- (۲۴)الکافی، ج ۲، ص ۱۶۲، بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۵۸ ، ح ۱۷.

باز در روایت آمده است، پیامبر خدا فرمودند: هر کس به بازار رود و تحفه ای ـ مثلاً میوه یا شیرینی ـ بخرد و به خانه بیاورد، اول به دختر بدهد، بعد به پسر.(۱)دختر را مقدم کرده است؛ چون دختر لطیف تر و حساس تر است. اول دخترت را ببوس و بغل بگیر و با او حال و احوال کن، بعد پسرت را. روایات و سیره اهل بیت را ببیند چگونه طرف خانم ها را گرفته و بر محبت و احترام به آنان تأکید دارد. خود خداوند هم مهر و لطفش به زنان بیشتر از مردان است. در حدیثی از امام رضا علیه السلام آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی عَلَی الْاءِناثِ اَرْأَفُ مِنْهُ عَلَی الذُّکُورِ»؛(۲)بی گمان خداوند تبارک و تعالی بر زنان رؤوف تر و مهربان تر است تا مردان

ص: ۱۴۲۸۵

۱- (۲۵)«قالَ النّبیّ صلی الله علیه و آله : مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَری تُحْفَهً فَحَمَلها اِلی عِیالِهِ کانَ کَحامِلِ صَدَقَهٍ اِلی قَوْمٍ مَحاویجَ وَلْیَبْدَأْ بالْاءناثِ قَبْلَ الذُّکُورِ فَاِنَّ مَنْ فَرَّحَ ابْنَتَهُ فَکَاَ نَّما اَعْتَقَ رَقَبَهً مِنْ وُلْدِ اِسماعیلَ وَ مَنْ اَقَرَّ بِعَیْنِ ابْنٍ فَکَاَنَّما بَکی مِن خَشْیهِ اللّهِ وَ مَن بَکی مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ اَدْخَلَهُ اللّهُ جَنّاتِ النَّعیمِ؛ هر کس وارد بازار شود و هدیه ای بخرد و آن را برای خانواده اش ببرد، مانند کسی است که صدقه ای را برای گروهی نیازمند می برد؛ و باید پیش از پسران از دختران آغاز کند. بی گمان هر کس دختری را شاد کند، گویا برده ای از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده است، و هر کس چشم پسری را روشن کند، گویا از ترس خداوند گریسته است، و هر کس از ترس خداوند بگرید، خداوند او را وارد بهشت های پرنعمت کند.»(مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۴۷۶، ح ۱۶۴۲؛ ثواب الاعمال، ص ۲۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۳، ح ۹۸).

۲- (۲۶)الکافی، ج ۶ ، ص ۶ ، ح۷ ؛ المحجه البَیْضاء، ج ۳، ص ۱۲۷ .

محبت به بانوان

محبت به بانوان*

ایمان و ولایت و محبت به بانوان

در روایـات ایمان و محبت به بانوان ملازم یکـدیگر شـمرده شـده است.یعنی نتیجه افزایش ایمان، افزایش محبت به زنان است. در حـدیث نبوی آمـده است : «كُلَّمَا ازْدادَ الْعَبْدُ إيماناً ازْدادَ حُبًّا لِلنِّساءِ»؛(۱) هرگاه ایمان بنده ای زیاد شود، محبتش نسـبت به زنان زیاد می شود.

از طرف دیگر، افزایش محبت به زنـان ملازم افزایش ایمان است.چنان که امام صادق علیه السـلام فرمودنـد: «اَلْعَبْـدُ كُلَّمَا ازْدادَ لِلنِّساءِ حُبًّا ازْدادَ فِي الإيمانِ فَضْلًا»؛(۲) هرگاه محبت بنده به زنان زیاد شود، بر ایمان او افزوده می شود.

هر انـدازه ایمان و ولایت انسان بیشتر شود؛ و هر چه انسان به خدا و پیغمبر و امام زمان و اهل بیت علیهم السـلام نزدیکتر شود، محبتش به خانمهـا بیشتر می شود. بنابراین، یکی از معیارهای ایمان و ولایت، محبت به بانوان است. معنای دوست داشـتن زنان این نیست که خـدای نـاکرده به گنـاه بیفتـد، بلکه به این معنـاست که محبت این طـایفه در او زیـاد می شود. البته از راه حلال خودش را اشباع می کند. امیرالمؤمنین علیه السلام در اوصاف اهل تقوا فرمودند: «مَيْتَةٌ شَهْوَتُهُ»؛(۳) شهوتش مرده است.

یعنی شـهوتش لجام دارد. افسار گسـیخته و یله نیست. معنای دوستی زنان بالاتر از شهوت است؛ چون می فرماید: محبتش زیاد می شود، نه شـهوتش. محبت مال دل است و شهوت مال نفس. ببینید در زمانی که زنان مورد بدترین تحقیرها واقع می شدند، پیامبر و ائمه ما علیهم السلام محبت آنان را جزء ولایت و ایمان شمرده اند.

چرا محبت به بانوان؟

چرا پیغمبر خدا از میان این همه نعمت؛ باغ ها، گیاهان، خوردنی ها، دیدنی ها و چیزهای مختلف می فرماید: از دنیای شما سه چیز محبوب من قرار گرفته است، با این که در دنیا حسنات و زیبایی های فراوانی وجود دارد!

من چندین سال از علما و استادان درباره این روایت می پرسیدم.گاهی هم سؤال کردم که چرا پیغمبر خدا در این دنیا از میان همه زیبایی ها محبت خانم ها را انتخاب کرده اند. برای این پرسش چندین پاسخ می توان بیان کرد:

۱ــ زن مظهر جمال و زیبایی حق تعالی است. تعبیر ریحانه از زن، به این مطلب هم اشاره دارد. انسان هر اندازه به جمال و زیبایی مطلق، یعنی خداوند نزدیک شود، زیباگرایی در او بیشتر خواهد شد و محبت زنان که مظهر جمال خداوند، در او افزایش می یابد. این است که هر چه ایمان و ولایت انسان زیادتر شود، محبتش به زنان زیادتر می شود.

۲ــ زنان مظهر محبت و عاطفه و احساس و لطافت اند. لطافت در جسم و روحشان موج می زند. روح مؤمن هم که سرشار از محبت و عاطفه است، با این موجود لطیف سنخیت پیدا می کند و او را دوست دارد.

۳ــ یکی از ویژگی های اهل ایمان توجه و عنایت به ضعیفان است. هرگاه موجود ضعیفی را مشاهده کند، با مهر و رحمت با او رو به رو می شود. و زن که مظهر عجز و ضعف است، مورد توجه انسان مؤمن قرار می گیرد و مهر و محبتش نسبت به او جوشش پیدا می کند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هم به همین بُعد زن توجه داشتند و در ضمن آخرین وصایای خود فرمودند: «اُوصیکُمْ بِالضَّعیفَیْنِ النِّساءُ وَ ما مَلَکَتْ أَیْمانَکُمْ»؛(۴) شما را درباره دو ضعیف توصیه و سفارش می کنم:زنان و کنیزانتان.

توصیه پیامبر به مهر ورزیدن به زنان به خاطر ضعف آنان است؛ همچنان که خداوند به خاطر همین ویژگی زنان، آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد. امام صادق علیه السلام در این باره فرمودند: «اَکْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّهِ مِنَ الْمُسْتَضْعَفینَ النِّساءُ عَلِمَ اللّهُ ضَعْفَهُنَّ فَرَحِمَهُنَّ»؛(۵) مستضعفان اهل بهشت، زنان هستند.خداوند از ضعف آنان آگاه بود، از این رو آنان را مشمول رحمت خود ساخت.

ص: ۱۴۲۸۷

همان گونه که مهر و رحمت خداوند در باره آنان طلوع می کند، مهر و رحمت اهل ایمان هم باید طلوع کند. مرحوم حاج آقا دولابی این بُعد زنان و محبت نسبت به آنان را به گونه ای دیگر تجزیه و تحلیل می کرد و می فرمود: خانم ها مظهر عجزند؛ یعنی حالت عجز و ضعف دارند. مؤمن هم در دستگاه خدا عاجز و ضعیف است. ذلیل پیشگاه خداست.اشکش زیاد می شود، حالت عاطفه و احساسش زیاد می شود. از این جهت به خانم ها که مظهر عجز و ضعف اند، علاقه مند است. پیامبر خدا هم در مقام عجز و فقر در دستگاه خداوند بوده است.

فقیرِ درگاه خداوند

چندین روایت به این مضمون وجود دارد که کسی گفت: من پیغمبر را دوست دارم. فرمودند: آماده فقر شو؛ یعنی دستت خالی می شود و خودت را دست خالی می بینی.فقر در اینجا معنایش بی پولی نیست، بلکه یعنی انسان فقیر الی اللّه می شود: «یا أَیُّهَا النّاسُ اَنْتُمُ الْفُقَراءُ اِلَی اللّهِ».(۶) فقری که برخی از اهل معنا می گویند همین است. فلانی به فقر مشرف شده است، یعنی فقر و عجز و ضعف خودش را اظهار کرد وخودش را در این جایگاه یافته است.

خواجه شیراز در این باره می گوید:

روضه خلد برین خلوت درویشان است   مایه محتشمی خدمت درویشان است

سر سلسله همه انبیا و اولیای الهی، پیامبر گرامی اسلام می فرماید:«اَلْفَقْرُ فَخْری وَ بِهِ اَفْتَخِرُ عَلی سائِرِ الْاَنْبِیاءِ»؛(۷) فقر مایه فخر من است و به آن بر سایر پیامبران افتخار می کنم.

مراد فقر الی اللّه و نیاز به خداوند است. یعنی خودم را در پیشگاه خداوند دست خالی و بی چیز می بینم. و این مایه افتخار من است. من هیچ ندارم و خدا همه چیز دارد. کسی که هیچ ندارد، وقتی با همه چیزدار به هم گره خورد، غنای خدا به او می رسد. یعنی فقر او دیگر تمام می شود.

ص: ۱۴۲۸۸

ملازمه محبت و تحمل بلا

مردی به محضر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم رسید و گفت: «اِنّی اُحِبُّکَ»؛ من شما را دوست دارم. حضرت فرمودند: «اِسْتَعِدّ لِلْفَقْرِ»؛(۸) مهیای فقر باش. گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست دارم. فرمود: آماده دشمن باش. محبت حضرت امیر علیه السلام برای آدم دشمن درست می کند. معاویه های هر زمان ممکن است او را آزار و اذیت کنند.

جام بلا

گفت: «اِنّی اُحِبُّ اللّهَ؛ خدا را دوست دارم»، فرمود: «فَاسْتَعِدَّ لِلْبَلاءِ»؛(۹) آماده بلا باش. معلوم می شود این بلا غیر از فقر و دشمنی است. چیز دیگری است. می گوید: اگر محبت خداوند در دلت افتاد، آماده بلا باش. شاید ریشه ات کنده شود و هستی تو از بین برود. آن وقت معلوم می شود که از فقر و دشمن سخت تر است.

زنده کدام است بر هوشیار   آن که بمیرد به سر کوی یار

دیدید که انبیا و اولیای خدا چقدر بلا دیدند!

آیا امام حسین علیه السلام دوست خدا نبود؟

پیامبران و امامان و انبیای دیگر دوست خدا نبودند؟

دیدید که به چه بلاهایی مبتلا شدند!

هر که در این بزم مقرب تر است

جام بلا بیشترش می دهند

سرّی میان محب و محبوب

بلاء نفس و خودخواهی انسان و تمام وجود او را از بین می برد و فقط خدا را نشان می دهد. بلا سرّی بین خدا و اولیای اوست. بعضی از مادرها را دیده اید که چگونه فرزندشان را در بغل می فشارند! نزدیک است استخوان هایش را بشکنند. این علامت دشمنی نیست، این شدت علاقه و محبت است. خدای متعال آن قدر انبیا و اولیایش را دوست دارد که آن ها را در آغوش بلا می فشرد. بلا برای اولیای خدا یک کرامت است. سرّی است بین خدا و آنها. اولیای الهی از بلا لذت می برند.

چرا عـابس بن ابی شـاکر زره و کلاـه خودش را درآورد و به مصـاف دشـمن رفت. در حـالی که این بـا هیـچ قاعـده و منطقی سازگار نیست. او از تیر و نیزه ها که به بـدنش می خورد، کیف می کرد و لـذت می برد. از تکه تکه شـدن در راه خـدا لـذت می برد.این مطالب را اولیای خدا درک می کنند و می فهمند و لذتش را می برند.

وقت آن آمد که من عریان شوم　　　　جسم بگذارم سراسر جان شوم

کربلا بزم و گلستان من است　　　　نیزه و شمشیر ریحان من است

مرغ حقم تیر بارانم کنید　　　　زیر تیغ و تیر پنهانم کنید

آزمودم مرگ من زین زندگی است　　　　چون رهم زین زندگی پایندگی است

انواع بلا

البته بلا نسبت به افراد متفاوت است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «اِنَّ الْبَلاءَ لِلظّالِمِ اَدَبٌ وَ لِلْمُؤْمِنِ اِمْتِحانٌ وَ لِلْاَنْبیاءِ دَرَجَهٌ وَ لِلْاَءوْلیاءِ کَرامَهٌ»(۱۰)؛ بی تردیـد بلاـ برای ظالم ادب است و برای مؤمن امتحان است و برای پیامبران درجه است و برای اولیا و دوستان خدا کرامت.

هر فردی به تناسب در یکی از این کلاس هاست.

روشنی چشم پیامبر

از دیگر چیزهایی که در این دنیا محبوب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله واقع شده، نماز است. به اباذر فرمودند: «یا اَباذَرُ، جَعَلَ اللّهُ جَلَّ ثَناؤهُ قُرَّهَ عَیْنی فِی الصَّلاهِ وَ حَبَّبَ اِلَیَّ الصَّلاهَ کَما حَبَّبَ اِلَی الْجائِـعِ الطَّعامَ وَ اِلَی الظَّمآنِ الْماءَ وَ اِنَّ الْجائِـعَ اِذا اَکَلَ شَبَعَ وَ اِنَّ الظَّمآنَ اِذا شَرِبَ رَوِیَ وَ اَنـا لا اَشْبَعُ مِنَ الصَّلاهِ»؛(۱۱) ای اباذر، خداوند بزرگ روشنی چشم مرا در نماز قرار داد و نماز را محبوب من گردانیـد، همان طور که غـذا محبوب انسان گرسـنه و آب محبوب انسان تشـنه قرار داده شـده است. انسان گرسنه هر گاه غذا بخورد، سیر می شود و انسان تشنه هر گاه آب بیاشامد، سیراب می شود، اما من از نماز سیر نمی شوم!

ص: ۱۴۲۹۰

دیـده اید انسان گرسـنه چقدر به غذا اشتیاق دارد! وقتی سـر سـفره می نشـیند، چقدر با اشـتها غذا می خورد. همین طور انسان تشـنه، چطور با اشـتها و میل آب می خورد! فرمودند: من هم این گونه نماز می خوانم؛ یعنی با میل و اشتها و اشتیاق و رغبت و لـذت؛ هیـچ گاه از آن سـیر نمی شوم. ما گاهی می گوییم: نمازمان را بخوانیم تا راحت شویم، یا می گوییم: الحمدللّه نماز را خوانـدیم و راحت شـدیم. پیامبر صـلی الله علیه و آله همواره در انتظار فرارسـیدن وقت نماز بودند. به بلال می فرمود: «اَرِحْنا یا بلالُ» (۱۲)؛ ما را راحت کن ای بلال! یعنی بلند شو اذان بگو که سـخت مشتاق نمازیم. مثل کسانی که روزه گرفته اند؛ چطور لحظه شماری می کنند تا افطار فرا رسد.

بوی خوش

یکی دیگر از چیزهایی که از این دنیا مورد علاقه پیامبر صـلی الله علیه و آله واقع شده است، بوی خوش است. امام صادق علیه السلام فرمودند: «صَلاةُ مُتَطَیِّبٍ اَفْضَلُ مِنْ سَبعینَ صَلاةً بِغَیْرِ طیبٍ»؛(۱۳) دو رکعت نماز با بوی خوش، بهتر است از هفتاد رکعت نماز که بدون بوی خوش باشد.

از امـام صادق علیه السـلام درباره سـیره پیامبر خـدا چنین نقل شـده است: «کانَ رَسولُ اللّه صـلی الله علیه و آله یُنْفِقُ فِی الطّیبِ اَکْثَرَ مِمّا یُنْفِقُ فِی الطَّعامِ»؛(۱۴) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای عطر و بوی خوش بیش از خوراک هزینه می فرمود.

سه پدیده آرام بخش

چرا خداونـد این سه چیز را در ردیف یکـدیگر قرار داده است؛ زنـان، عطر و نمـاز؟ به تعـبیر دیگر فصـل مشـترک این سه چیز چیست؟ یکی از بزرگان می فرمود: فصل مشترک این سه چیز سـکونت و آرامش است. هر سه آرام بخش و مسـکّن اند. شـما آرامشـی را که به وسیله نماز پیدا می کنید، جای دیگری نمی یابید. چنان که خداوند فرموده است: «اَقِمِ الصَّلوةَ لِذِکْری»؛(۱۵) برای یاد من نماز را به پا دارید. و در جایی دیگر فرموده است: «اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛(۱۶)با یاد خدا دل ها آرامش می یابد.

ص: ۱۴۲۹۱

ازدواج های آسمانی (۱۱)

زیباترین ازدواج دنیا

زیباترین ازدواج دنیا

درس های زندگی حضرت علی (ع) و فاطمه (س)

فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله

پس زنان صالح و درستکار (در قبال همسرانشان) مطیع و متواضع و همچنین در غیاب (همسرانشان) در قبال آن چه خدا برای آنان قرار داده است. حفظ کننده خودشان و اسرار و اموال شوهرشان هستند. نساء آیه ۳۴

ازدواج دو نور الهی و دو بنده ی برگزیده ویژگیهایی دارد که مشخص می کند انسانهای متعالی چگونه در زندگی شان رفتار می کنند.

درس هایی که برای زندگی همه ی ما لازم و ضروری است. نسل جوان و خانواده هایشان با اطلاع از نحوه ی ازدواج این دو بزرگوار می توانند در بسیاری از توقعات و آداب و رسوم اشتباه و دست و پاگیرشان بازنگری کرده و زندگی آنها را الگو قرار دهند.

مراسم عروسی آنها ساده و پر از صمیمیت بود.

پس از تهیه جهیزیه برای حضرت زهرا (س)، پیامبر(ص) خطبه ی عقد علی (ع) و فاطمه (س) را در مسجد در حضور مردم خوانده و پیامبر(ص) از علی (ع) خواست سخن بگوید، حضرت علی (ع) به پا خاست و پس از یاد و سپاس خدا به امر او سخن گفت و رضایت خود را از این ازدواج اعلام نمود.

پیامبر از عایشه و ام سلمه خواست تا حضرت فاطمه (س) را برای عروسی آماده کنند، و از عمار خواست عطر خوبی تهیه کند. ۱

پیامبر(ص) با خیل فرشتگان با تکبیر عروس را به خانه شوهر بدرقه کرده و فاطمه (س) در راه لباس خود را به فقیر بخشید . علی (ع) ولیمه ای به میمنت عروسی با حضرت زهرا (س) تهیه و با کمک پیامبر (ص) مردم را اطعام کردند. ۲

درس های عملی که می تواند به مراسم عروسی جوانان ما رنگ و بویی دیگر بخشد:

* سادگی مراسم و در حد وسع مادی داماد

* ذکر خدا و دوری از هر گونه معصیت و گناه

* زینت و آرایش عروس در حد وسع عروس است .

اما شروع زندگی زیبا اگر بر پایه ی اعتقادات صحیح باشد به همان زیبایی ادامه خواهد یافت ، بانویی که زیور آلات دنیا برایش کم اهمیت است و به وظایف انسانی و شرعی خود عالم است در زندگی شایسته عمل خواهد کرد.

شوهر داری حضرت زهرا (س) یک الگوی کامل برای بانوان مسلمان است.

حضرت زهرا (س) در مدت نه سال خانه داری، بهترین الگوی شوهرداری را برای بشریت ارائه داد؛ زندگانی نه ساله پربرکت او برای همه ی رهروانش بهترین الگو همسرداری است. تا دنیا و آخرت به سعادت واقعی دست یابد. این مقاله در حد بضاعت خود پاره ای از زندگانی زناشویی حضرتش را ترسیم کرده، امید است با الگو گرفتن و عمل کردن به آنها در دنیا به آرامش و در آخرت در زمره پیروانش قرار بگیریم و از شفاعت او برخوردار شویم. آمین رب العالمین.

زن مخلوقی عاطفی و احساسی است، و همواره دوست دارد معشوق شوهر خود قرار گیرد و حس عاطفی او را به نحو احسن ارضاء کند.

اطاعت کردن از شوهر

اطاعت از شوهر از صفات زنان صالحه و درستکار است که قرآن آنها را به صفت اطاعت همراه با تواضع نسبت به شوهر ستوده است (قانتات). ۳

مصداق کامل این آیه به شهادت همسر بزرگوارش حضرت علی (ع)، حضرت زهرا اینچنین بوده است:

« (فاطمه) او هیـچ گاه مرا به خشم نیاورد و در هیچ کاری نافرمانی مرا نکرد و براستی هر وقت به او نگاه می کردم غم و اندوه هایم بر طرف می شد». ۴

احترام به شوهر

حضرت فاطمه (س) همواره به حضرت علی (ع) احترام فراوان می گذاشت همواره او را با لقب «ابا الحسن» صدا می زد؛

حضرت فاطمه (س) شوهرش را برای یکی از اهالی مدینه اینچنین معرفی می کند:

«علی(ع) امامی ربانی و الهی، و اندامی نورانی و مرکز توجه همه ی عارفان و خداپرستان و فرزندی پاکان، گوینده ی به حق و روا...» ۵

خانه داری و خدمت شوهر کردن

جهاد زن به فرمایش پیامبر اسلام (ص)، «خوب شوهرداری است».

خـانه داری و خـدمت شوهر کردن و فراهم نمودن آسـایش او، مصـداق بزرگ «خوب شوهرداری» است . فـاطمه (س) تمامی کارهای منزل را انجام می داد به گونه ای که علی علیه السلام نحوه ی کار کردن او را در منزل اینگونه بیان می کند:

«یا رسول الله، فاطمه آنقـدر آب آورده که بنـد مشک در سـینه اش اثر گذاشـته، آن قدر آسـیا گردانیده است که دست هایش آبله کرده، آنقـدر در نظافت خانه کوشـیده که لباس هایش گرد آلود و کثیف شـده و آنقدر آتش زیر دیگ روشن کرده که جامعه اش، به سیاهی گراییده است»۶

قناعت ورزیدن و از همسر تقاضا نکردن

قناعت از صفات ممتاز اخلاقی به شمار می آید، علی علیه السلام آن را پاک ترین زندگی می داند:

عن علی علیه السلام: اطیب العیش القناعه پاک ترین زندگی، قناعت است. ۷

و در جای دیگر علی (ع) تفسیر «حیات طیب» قرآن را قناعت بر می شمرد:

از علی (ع) راجع به آیه «پس قطعـا او را با زنـدگی پاکیزه ای حیات بخشـیم» (نحل ۹۷) پرسـیدند فرمود: حیات طیبه و پاکیزه، قناعت است» ۸

ص: ۱۴۲۹۴

زهرا (س) بـا تمـام وجودش همسـرش را در امور دینوی و اخروی یاری و مـدد کردنـد. و لحظه به لحظه زنـدگانی نه ساله اش یاری و کمک روحی و معنوی علی(ع) بوده به گونه ای که شوهرش او را «رکن زندگی خود می داند»

روزی حضرت علی (ع) به خانه تشریف آوردند و به حضرت فاطمه (س) فرمودند: آیا نزد تو طعامی هست؟

فاطمه (س) فرمود: به حق آن خداوندی که پدرم را گرامی داشته است به پیغمبری و تو را گرامی داشته به وصایت، که در این بامداد نزد من هیچ غذایی نیست که برای تو حاضر کنم. دو روز بود که غذایی نداشتم به غیر آنچه نزد تو می آوردم، از خود و فرزندان خود باز می گرفتم و تو را بر خود و ایشان اختیار کردم.

حضرت فرمود: ای فاطمه! چرا در این دو روز مرا خبر نمی کردی که طعام در خانه نیست تا از برای شما طعامی طلب کنم.

فاطمه (س) فرمود: ای ابوالحسن! من شرم می کنم از خدا که تو را تکلیف کنم بر چیزی که قادر بر آن نیستی.

کمک کردن به شوهر در کارهای دنیا و آخرت

امـام صادق در مورد صـفات زن خوب می فرماینـد:«... همسـرش را در کار دنیا و آخرتش یاری می رسانـد و روزگار را بر او سخت نمی کند...) ۹

زهرا (س) با تمام وجودش همسرش را در امور دینوی و اخروی یاری و مدد کردند.

و لحظـه بـه لحظـه زنـدگانی نه سـاله اش یـاری و کمـک روحی و معنـوی علی(ع) بـوده به گـونه ای که شـوهرش او را «رکن زندگی خود می داند»

وقتی علی (ع) از مسجد برگشت و چشم حضرت زهرا (س) به او افتاد بر شانه های آن حضرت تکیه کرد و فرمود:

«روحم فدای روح تو و جانم سپر بلای تو باد ای ابوالحسن! اگر در شرایط خوب باشی من با تو هستم و اگر در شرایط بدی باشی من نیز با تو هستم.» ۱۰

جمله ی زیبای حضرت علی نسبت به ایشان که می فرمود: «... هرگاه به او نگاه می کردم غم و اندوه هایم برطرف می شد» ۱۱

اما تنها این فاطمه (س) نبود که همسر داری شایسته ای می کرد ،بلکه همسرداری حضرت علی علیه السلام نیز سرشار از درس هایی است که می تواند برای آقایان بهترین الگو باشد.

علی علیه السلام امام و پیشوای متقین، الگو و اسوه ی تمام بشریت است. او که دارای شخصیت های گوناگون و منضاد بود؛ آنکه شجاعان از شنیدن نام او در هراس بودند و تاب مقاومت در مقابل شمشیر او را نداشتند ولی در منزل همسری نرم و مهربان بود

ارضای عاطفی همسر

زن مخلوقی عاطفی و احساسی است، و همواره دوست دارد معشوق شوهر خود قرار گیرد و حس عاطفی او را به نحو احس ارضاء کند.

علی علیه السلام رابطه ی عاطفی خود را با حضرت زهرا (س) تشبیه به یک جفت کبوتر می کند و می فرماید:

کنّا کزوج حمامه فی ایکه متمتعین بصحبه و شباب

ما همانند دو کبوتر در یک آشیانه بودیم که از نشاط، سلامت و جوانی برخوردار بودیم. ۱۲

کمک در خانه موجب جلب محبت بیشتر همسر و رضایت الهی است علی علیه السلام در منزل به حضرت زهرا (س) کمک می کردند و بعضی از کارهای خانه را مانند جارو کردن، دسّاس کردن گندم و ... انجام می داد

کمک و یاری به همسر

ص: ۱۴۲۹۶

کمک در خانه موجب جلب محبت بیشتر همسر و رضایت الهی است .علی علیه السلام در منزل به حضرت زهرا (س) کمک می کردند و بعضی از کارهای خانه را مانند جارو کردن، دسّاس کردن گندم و ... انجام می داد.

روزی پیامبر(ص) وارد خانه ی علی (ع) گردید. ملاحظه نمود که آن حضرت به همراه فاطمه (س) مشغول آسیا کردن می باشند. پرسید: کدام یک از شما بیشتر خسته می باشید؟ علی (ع) عرض کرد: ای رسول خدا! فاطمه خسته تر است.

به فاطمه (س) فرمود: بلند شو دخترم.فاطمه (س) بلند شد و حضرت جای او نشسته، با علی (ع) مشغول به آرد کردن دانه ها شد.

این دو بزرگوار در مشکلات و سختی ها در کنار یکدیگر بودند و رضای خداوند را در زندگی بر همه چیز ترجیح می دادند .هرچند عمر زندگی شان کوتاه بود اما سرشار از عشق و علاقه و صمیمیت و فداکاری بوده و می تواند تا آخر تاریخ یک الگوی کامل باشد. حیف است که ما شیعه ی این بزرگواران باشیم اما زندگی مان هر روز از منش و عادات رفتاری آنها دور شود.

منبع: www.tebyan.net

ازدواج حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س)

ازدواج حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س)

بی شک یکی از مهم ترین اتفاقات تاریخ شیعه ازدواج بانوی دوعالم حضرت فاطمه (سلام الله علیها) و امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) است که ثمره این پیوند میارک و سراسر مملو از عشق و محبت ، درخت گهربار امامت است.

تاریخ ازدواج امام علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه (سلام الله علیها)

درباه تاریخ این ازدواج فرخنده اتفاق چندانی میان مورخان و سیره نگاران نیست.تاریخ هایی که گاه بیان گر زمان صیغه خواندن می باشد و گاه بیانگر زمان عروسی و رفتن حضرت زهرا(سلام الله علیها) به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. این تاریخ ها عبارت اند از:

۱- روز اول ذی حجه عقد فاطمه (ع) و روز سه شنبه ششم همان ماه، ازدواج حضرت بوده است.(۱)

۲- در ماه شوال پس از بازگشت حضرت علی (ع) از جنگ بدر بوده است.(۲)

۳- بنابر روایت امام صادق (ع): عقد علی و فاطمه (ع) در ماه رمضان، و ازدواج آنها در ذی حجّه سال دوم هجری بوده است.(۳)

۴- زفاف فاطمه در شب پنج شنبه، بیست و یکم ماه محرم سال سوم هجرت بوده است...(۴)

۵- برخی بر این عقیده اند که: عقد حضرت فاطمه (ع) در اواخر ماه صفر و ازدواج در ماه ذی حجه بوده است.(۵)

۶- عده ای نیز گفته اند که عقد در ماه ربیع الأول بوده و در همان ماه ازدواج صورت پذیرفته است.(۶)

۷- ابن سعد روایت کرده است که ازدواج فاطمه (ع) با علی (ع) پنج ماه پس از ورود پیغمبر (ص) به مدینه در ماه رجب صورت پذیرفت و پس از بازگشت از بدر او را به خانه علی (ع) فرستاد.(۷)

سن ازدواج هرکدام از بزرگواران

علمای شیعه در تعیین سن حضرت فاطمه به هنگام ازدواج از چهارده سال بیشتر نگفته اند.(۸)اکثر عالمان شیعه معتقدند که، سن حضرت در زمان ازدواج، ۹ یا ۱۰ یا حداکثر ۱۱ سال بوده است.(۹)همچنین سن امیر مؤمنان (ع) ۲۱ سال و ۵ ماه بوده است.(۱۰)

خواستگاران حضرت زهرا علیهاالسلام

آنچه مسلّم است،این است که حضرت زهرا(سلام الله علیها)خواهان بسیار داشته اند.زیرا از طرفی پدر ایشان چه قبل و چه بعد از بعثت از مردان شریف و بزرگ عرب و قریش بوده اند و از طرف دیگر شخصیت خود حضرت زهرا(سلام الله علیها) شخصیتی بسیار والا و بزرگ بود.

ص: ۱۴۲۹۸

پیش از حضرت علی علیه السلام افرادی مانند ابوبکر و عمر آمادگی خود را برای ازدواج با دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعلام کرده بودند و هر دو از پیامبر یک پاسخ شنیده بودند و آن این که درباره ازدواج زهرا منتظر وحی الهی است.(۱۱)

ابن شهر آشوب در از دیگر خواستگاران حضرت اسم می برد.او می نویسد: عبدالرحمان بن عوف و عثمان بن عفان که هر دو از ثروتمندان بزرگ بودند برای خواستگاری، خدمت رسول خدا رسیدند. عبدالرحمان عرض کرد یا رسول الله! اگر فاطمه(علیهاالسلام) را به من تزویج کنی، حاضرم یکصد شتر سیاه آبی چشم که بارهایشان پارچههای کتان اعلای مصری باشد و ده هزار دینار، مهریهاش کنم.عثمان نیز اظهار داشت: یا رسول الله من هم به همین مهر حاضرم و بر عبدالرحمان برتری دارم زیرا زودتر مسلمان شدهام. پیغمبر از سخن آنان سخت خشمناك شد و برای آن که بفهماند به مال آنها علاقه ندارد و داستان ازدواج، داستان خرید و فروش و مبادلهی ثروت نیست، مشتی سنگ ریزه برگرفت و به جانب عبدالرحمان پاشید و فرمود: تو خیال میکنی من بندهی پول و ثروتم و بوسیلهی ثروت خودت بر من فخر و مباهات می کنی و می خواهی بوسیله پول ازدواج را بر من تحمیل کنی؟(۱۲)

در جایی دیگر آمده است :دختر پیغمبر(ص) خواستگارانی داشت؛ امّا پدرش از میان همه پسر عموهای خود، علیّ بن ابی طالب(ع) را برای شوهری او برگزید و به دخترشان فرمودند:«تو را به کسی به زنی می دهم که از همه نیکو خوی تر و در مسلمانی پیش قدم تر است.»(۱۳)

خواستگاری حضرت علی (ع) از حضرت زهرا (س)

حضرت علی (ع) شایسته ترین خلق خدا برا حضرت زهرا(ع)

حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) روایت می کنند: یغمبر اکرم صَلِّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلِّم به من فرمود:یا علی! گروهی از مردان قریش راجع به فاطمه ی زهراء سلام الله علیها مرا مورد عتاب قرار دادند و گفتند:ما خواستگار فاطمه بودیم و تو نپذیرفتی، اکنون او را به علی بن ابیطالب دادی.

من گفتم:به خدا قسم، من فاطمه را از شما رد نکردم و او را تزویج ننمودم، بلکه خدا خواستگاری شما را نپذیرفت و فاطمه را برای علی تزویج کرد؛ زیرا جبرئیل بر من نازل شد و گفت،خدای تعالی می فرماید:اگر من علی را خلق نمی کردم از حضرت آدم به بعد شوهری که شایسته ی فاطمه باشد در روی زمین نبود.(۱۴)

تشویق امیرالمؤمنین(ع) توسط اصحاب رسول خدا(ص) برای رفتن به خواستگاری حضرت زهرا(س)

در روایات شیعه و سنی آمده است که عمر و ابوبکر که از ازدواج با حضرت زهرا نومید شده بودند، امیرالمومنین را گفتند: تو به خواستگاری او برو!(۱۵)

در جایی دیگر روایت شده اصحاب و انصار رسول خدا(ص) با سعد معاذ رئیس قبیله اوس به گفتگو پرداختند و آگاهانه دریافتند که جز حضرت علی علیه السلام کسی شایستگی ازدواج با حضرت زهرا علیهاالسلام را ندارد و نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز به غیر او نیست. از این رو دسته جمعی در پی حضرت علی علیه السلام رفتند و سرانجام او را در باغ یکی از انصار یافتند که با شتر خود مشغول آبیاری نخل ها بود. آنان روی به علی کردند و گفتند: اشراف قریش از دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواستگاری کرده اند و پیامبر در پاسخ آنان گفته است که کار زهرا منوط به اذن خداست و ما امیدواریم که اگر تو (با سوابق درخشان و فضایلی که داری) از فاطمه خواستگاری کنی پاسخ موافق بشنوی و اگر دارایی تو اندک باشد ما حاضریم تو را یاری کنیم.(۱۶)

حضرت علی (ع) به خواستگاری حضرت زهرا (س) می رود

ضحاک بن مزاحم نقل می کند،از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که در مورد مراسم خواستگاری از حضرت زهرا(س) می فرمود:موقعی که من نزد پیامبر خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم رفتم و آن بزرگوار مرا دید خندید و فرمود: یا اباالحسن! آیا برای حاجتی که داری نزد من آمدی؟ من قرابت و سبقت در اسلام و یاری کردن خود را از آن حضرت و جهادهایی که در راه خدا کرده بودم، برای آن حضرت شرح دادم. پیغمبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمود: یا علی راست می گویی، مقام تو بالاتر از این است که تذکّر دادی، گفتم: یا رسول الله فاطمه ی زهراء را برایم تزویج نما. فرمود: یا علی! قبل از تو چند نفر از مردان، این تقاضا را داشتند، ولی هر گاه من به فاطمه می گفتم اظهار بی میلی می کرد، شما چند لحظه ای صبر کن تا من نزد او بروم و برگردم.(۱۷)

رضایت حضرت زهرا(س) تنها شرط رسول خدا(ص) برای ازدواج

پیامبرخدا،نزد فاطمه علیها السلام رفت.فاطمه علیها السلام از جا برخاست و ردای پدر را گرفت و کفش هایش را درآورد و آبْ دست برایش آورد و دست و پای او را شُست و سپس نشست . پس پیامبر خدا به او فرمود: «ای فاطمه!» . پاسخ داد: بلی ، چه می خواهی ، ای پیامبر خدا؟ فرمود : «علی بن ابی طالب ، کسی است که خویشاوندی و فضیلت و اسلامش را می شناسی و من از خدا خواسته ام که تو را به ازدواج بهترینِ آفریدگانش و محبوب ترینِ آنان در نزدش درآورد و علی از تو خواستگاری کرده است . چه نظری داری؟» . فاطمه علیها السلام ساکت ماند و صورتش را برنگرداند و پیامبر خدا ، کراهتی در چهره اش ندید . پس برخاست ، در حالی که می گفت: «اللّه اکبر! سکوت او (نشانه)رضایت اوست». پس جبرئیل علیه السلام نزدش آمد و گفت: ای محمّد! او را به ازدواج علی بن ابی طالب درآور که خداوند ، این دو را برای هم پسندیده است .(۱۸)

دعای رسول خدا(ص) در حق این دو بزرگواران

امیرالمؤمنین علی(ع) می فرمایند: پس از آنکه پیامبر(ص) فاطمه را به همسری من دادند. پیش من آمدند و دستم را گرفتند و فرمودند: «به نام خدا برخیز و بر برکت خدا بگو: ماشاء اللّه لا حول و لا قوه الا باللّه و توکّلت علی اللّه.» سپس دستم را گرفتند و در کنار خود نشاندند و آنگاه فرمودند: «بار خدایا! این دو محبوب ترین مخلوقات در نزد من هستند. پس تو هم این دو را دوست بدار و در نسل آنها برکت قرار ده و از جانب خودت نگاهبانی بر آنان بگمار. این دو و فرزندانشان را از شر شیطان مصون بدار.(۱۹)»

مهریه حضرت زهرا (س)

دارایی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

رسول اکرم (ص) پس ازکسب اجازه از حضرت زهرا (س) به نزد امیرالمؤمنین علی (ع) آمدند و با لبی خندان گفتند: یا علی! آیا برای عروسی چیزی داری؟ پاسخ داد: یا رسول الله پدر و مادرم قربانت، شما از وضع من کاملاً اطلاع دارید. تمام ثروت من عبارت است از یک شمشیر، یک زره و یک شتر. فرمود: تو مرد جنگ و جهادی و بدون شمشیر نمی توانی در راه خدا جهاد کنی، شمشیر از لوازم و احتیاجات ضروری تو است. شتر نیز از ضروریات زندگی تو محسوب می شود، باید به وسیله آن آبکشی کنی و امور اقتصادی خود و خانواده ات را تأمین کنی و برای اهل و عیالت کسب روزی نمایی و در مسافرت بارت را بر آن حمل کنی، تنها چیزی که می توانی از آن صرف نظر کنی همان زره است. منهم به تو سخت نمی گیرم و به همان زره اکتفا می نمایم.(۲۰)

ص: ۱۴۳۰۲

مهریه حضرت زهرا (س)

در روایات دو نوع مهریه برای حضرت زهرا (س) مشخص شده است:

مهریه عادی یا به تعبیری مهریه ی زمینی که همه زنان مسلمان دارند و دو نوع روایت در این مورد نقل می شود:

مهریه ی حضرت فاطمه زره ای بود از نوع بسیار محکم که آن را زره شمشیرشکن می گویند و آن از پوست دبّاغی نشده ی قوچ و یا پوست بُز ساخته می شود و ارزش این زره چهارصد و به نقلی پانصد درهم بوده است.(۲۱)

مهریه حضرت زهرا(س) طبق روایات اسلامی پانصد درهم بوده است.(۲۲)

البته این دو روایت قابل جمع هستند و می توان گفت در حقیقت مهر حضرت فاطمه(س) همان زره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که آن را به پانصد درهم فروختند.

مهریه آسمانی :رسول الله(ص) فرمودند:مهریه ی فاطمه سلام الله علیها در آسمان یک پنجم زمین تعیین شده، پس کسی که با بغض فاطمه و فرزندانش، تا قیامت روی زمین راه برود حرام است.(۲۳) در روایتی دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود مهریه ی فاطمه ی اطهر یک پنجم دنیا، یک سوّم بهشت، چهار نهر که عبارتند از:نهر فرات،نیل در مصر،نهروان و نهر بلخ.(۲۴)

مهریه حضرت زهرا (س) کجاها خرج شد

امیر مومنان به دستور پیامبر زره را فروخت و پول آن را به آن بزرگوار تقدیم داشت و پیامبر آن پول را به سه بخش تقسیم کرده، بخشی از آن را برای خریدن وسایل زندگی به عنوان جهیزیه، و بخش دیگر آن را برای تهیه عطریات عروسی قرار داد و سومین بخش آن را نزد «ام سلمه» سپرد تا به هنگام فرارسیدن شب عروسی آن را به امیر مومنان باز گرداند تا بتواند از میهمانان خویش پذیرایی کند.(۲۵)

ص: ۱۴۳۰۳

خواندن خطبه عقد در مسجد

پیغمبر صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین فرمودند: یا علی تو زودتر به مسجد برو و من نیز از عقب تو می آیم، تا در حضور مردم مراسم عقد را برگزار کنیم و خطبه بخوانیم.

علی (ع) مسرور و خوشحال به جانب مسجد حرکت نمود. ابوبکر و عمر را در بین راه ملاقات کرد، آنها از جریان کار جویا شدند، گفت: رسول خدا دخترش را به من تزویج کرد، هم اکنون پیامبر در راه است تا در حضور جمعیت، مراسم عقد و خطبه خوانی را انجام دهد.

پیغمبر (ص) در حالی که صورتش از سرور و شادمانی می درخشید به مسجد تشریف برد، و به بلال حبشی فرمودند: مهاجر و انصار را در مسجد جمع کن.

هنگامی که مردم جمع شدند، بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای فرمود: ای مردم آگاه باشید که جبرئیل بر من نازل شد و از جانب خدا پیام آورد که مراسم عقد ازدواج علی و فاطمه علیها السلام در عالم بالا و در حضور فرشتگان برگزار شده و دستور داده که در زمین نیز آن مراسم را انجام دهم، و شما را بر آن گواه بگیرم. علی علیه السلام را خواست و فرمود یا علی پروردگار مرا امر فرموده که فاطمه را برای تو عقد کنم به پانصد مثقال نقره آیا راضی هستی؟ عرض کرد: یا رسول اللّٰه راضی هستم همه حضار مبارک باد گفتند سپس رسول خدا (ص) به منبر رفت خطبه عقد را ایراد فرمود.

پس از آن علی علیه السلام برخاست خطبه ای ایراد کرد و فرمود: ای مردم! رسول خدا فاطمه را به عقد من در آورد و زره ام را از بابت مهر قبول کرد. از آن حضرت بپرسید و گواه باشید.

ص: ۱۴۳۰۴

مسلمانان به پیغمبر (ص) عرض کردند: یا رسول الله! فاطمه را با علی کابین بسته ای؟

رسول خدا پاسخ داد: آری. پس تمام حضار دست به دعا برداشته گفتند: خدا این ازدواج را بر شما مبارك گرداند و در میانتان دوستی و محبت افکند.

شادی مسلمانان از این پیوند مقدس

در پایان مجلس، رسول خدا به زنان خود امر فرمود تا به خوشحالی این جشن شادمانی کنند و بساط سرور بگسترند.

جهزیه حضرت زهرا(س)

خرید جهزیه با مهریه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به من فرمود: برخیز و زره خود را بفروش! برخاستم و زره را فروختم و پول آن را گرفته نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) آوردم و آنها را در مقابل او نهادم؛ آن حضرت از من نپرسید که آن پولها چه مقدار است و من نیز چیزی در این باره به آن حضرت نگفتم، سپس بلال را صدا کرد و مشتی از آن پولها را به وی داد و گفت: این پولها را بگیر و با آنها برای فاطمه (علیهاالسلام) عطر خریداری کن!

و بعد از او ابوبکر و عمار بن یاسر را احضار نمود و دو مشت از آن پولها را به او داده و گفت: با این پولها، برای فاطمه (علیهاالسلام) لباس و اثاثیه ی منزل خریداری کن. و آنگاه عمار یاسر و گروه آنها وارد بازار شدند و هر چیزی را که لازم می دانستند در نظر گرفتند و آن را خریداری می نمودند.(۲۶)

ص: ۱۴۳۰۵

صورت جهزیه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

از صورت جهیزیه حضرت زهرا سلام الله علیها می توان به وضع زندگی بانوی بزرگوار اسلام به خوبی پی برد. فرستادگان پیامبر صلی الله علیه و آله از بازار بازگشت و آن چه باری حضرت زهرا سلام الله علیها تهیه کرده بودند به قرار زیر بود:

۱- یک پیراهن به قیمت هفت درهم

۲- روبنده ای به قیمت چهار درهم، شاید منظور از «خمار» روسری، مقنعه یا چادر باشد.

۳- یک قطیفه ی مشکی خیبری

۴- تختی که وسط آن را با لیف خرما بافته بودند.

۵- دو عدد تشک با روکشی از کتان مصری که یکی از آنها با لیف خرما و دیگری با پشم گوسفند پر شده بود.

۶- چهار بالش- یا متکا، یا پشتی- با رویه ای از پوست حیوانات طائف که درون آنها از علف

۷- پرده ای از جنس پشم

۸- حصیری بافت یمن

۹- یک آسیای دستی

۱۰- طشت مسی

۱۱- مشک آبی از جنس پوست

۱۲- ظرف مخصوص شیر- که از جنس چوب می تراشیدند.

۱۳- ظرفی برای آبخوری

۱۴- آفتابه ای قیراندود

۱۵- سبویی سبز رنگ- که در آن روغن، آرد یا چیزهایی دیگر نگهداری می کردند.

۱۶- دو کوزه ی کوچک سفالی

هنگامی که که خرید آنها کامل شد، مقداری از اثاثیه را ابوبکر و باقی را سایر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حمل کرده به خانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند.هنگامی که لوازم خریداری شده به رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم نشان داده شد، پیامبر آنها را زیر و رو کرده و گفت: خدا اینها را برای اهل بیت مبارک کند.(۲۷)

ص: ۱۴۳۰۶

خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام)

خانه حضرت علی (علیه السلام) در کنار مسجد، خانه ساده ای داشت که مجموع آن از یک اتاق خشت و گلی ، که در کف آن اتاق ، ماسه نرم ریخته شده بود خلاصه می شد. آن اتاق با پوست گوسفند، فرش شده بود و یک عدد متکا که لایه آن از لیف خرما بود، در آن دیده می شد.

این خانه برای شب زفاف مناسب نبود، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: در همین نزدیکی ، خانه ای را فراهم کن (اجاره کن) تا همسرت را به تو تحویل دهم .

حضرت علی (علیه السلام) عرص کرد: در این نزدیکی جز منزل حارثه بن نعمان منزلی نیست.پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خانه های حارثه را برای مهاجران بی خانه گرفته ایم ، و اکنون شرم می کنیم که باز از او تقاضای منزل کنیم!

حارثه این سخن را شنید و به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و متواضعانه عرض کرد: من و اموالم به خدا و رسولش تعلق دارد. پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای او دعا کرد، به این ترتیب خانه حارثه آماده شد و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) عروسی به آن جا رفت .

پس از مدتی حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) به خانه قبلی علی (علیه السلام) باز گشتند، و فرزندان زهرا (سلام الله علیها) در همان خانه ساده چشم به جهان گشودند و بزرگ شدند. این خانه در کنار مسجد النبی بود که محل آن اکنون به نام خانه زهرا (سلام الله علیها) معروف است.(۲۸)

ص: ۱۴۳۰۷

آماده سازی خانه برای زندگی

از عایشه و ام سلمه روایت شده است که هر دو گفتند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ما را فرمود که فاطمه (سلام الله علیها) را آماده کنیم تا بر علی (علیه السلام) داخل شود. ما به سرای آن دو رفته و با خاک نرم بیابان آن را فرش کردیم . آن گاه دو متکا را از لیف خرما پر کرده ، با دستمان لی فها را از هم جدا نمودیم . سپس به آنان غذایی از خرما و کشمش و آبی گوارا بدادیم . و تیرکی از چوپ را در نزدیکی سرایشان برافراشتیم تا لباسها و مشک آب را بر آن بیاویزند. ما ازدواجی بهتر از ازدواج فاطمه (سلام الله علیها) ندیدیم(۲۹)

مراسم عروسی

گرفتن اجازه از رسول خدا(ص) برای بردن عروس به خانه داماد

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:به مدت یک ماه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز می خواندم و بدون اینکه درباره ی فاطمه علیهاالسلام چیزی به آن حضرت بگویم به منزل خود بازمی گشتم.(۳۰)ولی گاهی که خلوت می شد می فرمود: یا علی چه همسر نیکو و زیبائی نصیبت شد؟ بهترین زنان عالم را تزویج تو کردم.

وساطت زنان رسول خدا(ص)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:روزی زنان پیامبر به من گفتند: آیا می خواهی که ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخواهیم تا فاطمه را به خانه ات بیاورد و شما زندگی مشترکتان را شروع کنید؟ گفتم: بله. وقتی آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتند ام ایمن گفت: ای رسول خدا! اگر خدیجه علیهاالسلام زنده بود چشمانش در اشتیاق دیدار ازدواج حضرت فاطمه علیهاالسلام روشن می شد، همانا علی علیه السلام دوست دارد که فاطمه را به خانه اش ببرد، پس چشم آنها را دیدار یکدیگر روشن نما تا چشمهای ما نیز روشن شود.

ص: ۱۴۳۰۸

رسول خدا فرمود: چرا علی همسر خود را از من مطالبه نمی کند و شما را واسطه کرده است، در حالی که ما از خود او انتظار این کار را داشتیم. علی علیه السلام گفت: من گفتم: ای رسول خدا! من از شما خجالت کشیدم و حیا مانع از این امر می شد.(۳۱)

آماده سازی مقدمات عروسی

پیامبر در این حال خطاب به همسران خود فرمود: کدام یک از شما حاضر(به کمک)هستید؟ ام سلمه گفت: من ام سلمه و این زینب و این فلان کس و فلان کس. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یکی از حجره های خانه را برای دخترم فاطمه و پسر عمویم علی آماده کنید. ام سلمه گفت: ای رسول خدا! کدام حجره را؟ پیامبر فرمود: حجره ی خودت را، و سپس به زنان خویش دستور داد تا فاطمه علیهاالسلام را زینت کنند و لوازم عروسی او را فراهم نمایند.

ام سلمه گوید: به فاطمه گفتم: آیا عطری برای خودت ذخیره نموده ای؟ گفت: آری. و یک شیشه عطر آورد و مقداری از آن را در میان دست من ریخت، چنان بویی از آن برخاست که تا آن زمان استشمام نکرده بودم!(۳۲)

بخشیدن پیراهن عروس

پیامبر خدا برای شب عروسی دخت فرزانه اش، فاطمه علیهاالسلام پیراهنی آماده ساخت و ایشان پیراهن دیگری نیز داشت که پوشیده و اصلاح شده بود.شب عروسی او بود که بی نوایی در خانه ی پیامبر آمد و از ایشان لباس طلبید. دخت گرانمایه ی پیامبر برخاست و نخست پیراهن اصلاح شده ی خویش را در بسته ای نهاد تا در راه خدا به او انفاق کند اما ناگهان آیه ی شریفه ی قرآن را به خاطر آورد که: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون.»

ص: ۱۴۳۰۹

«شما به اوج نیکی و نیکوکاری نخواهید رسید مگر آنکه از آنچه دوست می دارید در راه خدا انفاق نمایید.»

و درست همین جا بود که «فاطمه(س)» بازگشت و پیراهن عروسی خویش را از تن درآورد و به آن زن بینوا انفاق کرد و خود همان جامه ی عادی خویش را پوشید.هنگامی که خواستند عروس گرانمایه را به خانه ی امیر مومنان ببرند، فرشته ی وحی فرود آمد و پس از سلام بر پیامبر گفت: ای پیامبر خدا! پروردگارت درود نثارت می کند و به من دستور داده است که سلام و درودی گرم نثار «فاطمه» نمایم و به همراه من ارمغانی از لباسهای بهشت نیز که از دیبای سبز تهیه شده است برای او فرستاده است.(۳۳)

ولیمه عروسی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من گفت: ای علی! غذای فراوانی برای عروسی و خانواده ات تدارک کن. و سپس فرمود: گوشت و نان را من می دهم، خرما و روغن به عهده ی تو. من خرما و روغن فراهم کردم و نزد پیامبر بردم، آن حضرت آستینهای لباسش را بالا زد و خرما را تمیز کرده در روغن ریخت و غذایی درست کرد که آن را «حیس» می گفتند، و گوسفند فربهی ذبح کرد، و نان فراوانی تدارک نمود، سپس به من گفت: هر کس را که دوست داری دعوت کن.(۳۴)

دعوت از مهمانان

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:پس وارد مسجد شدم و دیدم که مسجد پر از صحابه ی پیامبر است، حیا کردم که در میان آن جمع عده ای را دعوت کنم و عده ای را دعوت ننمایم، پس بر یک بلندی قرار گرفتم و خطاب به همه گفتم: همه ی شما را به صرف ولیمه ی عروسی فاطمه (علیهاالسلام) دعوت می کنم. آنان پذیرفتند و گروه گروه به طرف خانه ی پیامبر حرکت کردند و من از کثرت جمعیت و قلت غذا خجالت می کشیدم، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنچه که در ذهن من می گذشت مطلع گردید، گفت: ای علی! من دعا می کنم که خدا به غذای شما برکت بدهد. علی علیه السلام گفت: آن جمعیت که تعداد آنها بیش از چهار هزار نفر بود همگی از غذا و آبی که فراهم کرده بودیم خوردند و نوشیدند و و سیر شدند ولی از غذا چیزی کم نشد.(۳۵)

فرستادن غذا برای عروس و داماد

سپس پیامبر دستور داد تا کاسه هایی را پر از غذا کردند و آنها را برای زنان خویش فرستاد و کاسه ای نیز پر از غذا کرد و فرمود: این کاسه نیز برای علی و فاطمه بماند.(۳۶)

کاروان عروسی دخت بهشت

در سینه ی مغرب ،پیامبر(ص) گرامی دخت پاک و پرمعنویت خویش و داماد ارجمندش را فراخواند. «فاطمه» در حالی که لباس بلندی بر تن داشت و دامان آن به زمین کشیده می شد، به پیشگاه پدر آمد اما دنیایی وقار و شکوهو عظمت را مجسم می ساخت و از شدت حیاء عرق می ریخت.

پیامبر خدا نیز در این اندیشه بود که دخت بهشتی اش احساس بی مادری نکند به همین جهت و روی مصالح دیگری دستور داد مرکب خاص خویش را آوردند و پارچه ای زیبا بر روی آن افکنند و از دخت عزیزش خواست که بر مرکب بنشیند.هنگامی که دخت گرانمایه ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام را به خانه ی علی می بردند، پیامبر گرامی پیشاپیش مرکب او و فرشته ی وحی سمت راست و «میکائیل» طرف چپ و هفتاد هزار فرشته از پی او حرکت می کردند.(۳۷)

آنگاه به «سلمان» دستور داد تا زمام آن مرکب را برگیرد و خود آن بزرگوار نیز به همراه آنان حرکت کرد.و نیز مردان «هاشمی» همگی در رکاب بانوی بانوان بودند و پیامبر دستور داد دختران «عبدالمطلب» و بانوان مهاجر و انصار به همراه عروس بهشت، حرکت کنند و همسران پیامبر نیز پیشاپیش قافله و مرکب عروس اشعاری پرمحتوا می خواندند و شادی می کردند.(۳۸)

ص: ۱۴۳۱۱

توصیه های رسول خدا(ص) به حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س)

هنگامی که کاروان عروس به خانه رسید، پیامبر، امیر مومنان را فراخواند و پس از آمدن او دخت سرفرازش را خواست و دستش را گرفت و در دست علی علیه السلام نهاد و فرمود: «علی جان! خداوند دخت پیامبر را به تو مبارک سازد.»

و افزود:یا علی! هذه «فاطمه» ودیعتی عندك!یا علی! نعم الزوجه «فاطمه»! و یا «فاطمه»! نعم البعل علی!!

علی جان! این فاطمه است و امانت من نزد توست!فاطمه شایسته ترین همسر برای توست.

و آنگاه فرمود: ای «فاطمه» علی شایسته ترین شوهر است. و دستهای مقدس را بسوی آسمان گشود و نیایشگرانه زمزمه کرد که:

بار خدایا! نیکی ها و برکات خویش را بر این دو فرود فرست، و در فرزندان و نسل پاکشان برکت قرار ده!

بار خدایا! این دو تن محبوب ترین انسانها نزد من هستند، پس تو نیز آنان را دوست بدار و از سوی خویش حافظ و نگهبان بر آنان بگمار. بار خدایا! من این دو تن را با نسل پاکشان، از شیطان رانده شده و شرور و وسوسه های آن، به تو پناه می دهم.

آنگاه آبی خواست و جرعه ای از آن را به سبک خاصی متبرك ساخت و از آن قطراتی بر سر و سینه و میان شانه های دخت گرانقدر و داماد ارجمندش افشاند.

و دستور داد بانوان، عروس و داماد را در سرای جدیدشان به خدا سپارند و بروند.

عبادت در شب زفاف

در شب ازدواج امام علی (علیه السلام) فاطمه زهرا(سلام الله علیها) را نگران و گریان دید، فرمود: چرا ناراحتی ؟ پاسخ داد: در پیرامون حال و رفتار خویش فکر کردم ، به یاد پایان عمر خویش و منزلگاه دیگر به نام قبر افتادم که امروز از خانه پدر به خانه شما منتقل شدم و روزی دیگر از این جا به طرف قبر و قیامت خواهم رفت ، در این آغازین لحظه های زندگی ، تو را به خدا سوگند می دهم که بیا تا به نماز بایستیم تا باهم در این شب خدا را عبادت کنیم (۳۹)

ص: ۱۴۳۱۲

ثمره این ازدواج

ثمره این ازدواج مبارك درخت گهربار امامت است . از این ازدواج مبارک این دو عزیز، چهار فرزنـد والاگُهر دیـده به جهان گشودند، که به ترتیب سن عبارتند از: امام حسن مجتبی علیه السلام، امام حسین علیه السلام، زینب کبری سلام الله علیها، ام کلثوم سلام الله علیها و البته حضرت محسن علیه السلام نیز پیش از تولد بر اثر ضربات دشمنان اسلام در رحم مادرش به شهادت رسید.(۴۰)

پانویس

۱- بن شهرآشوب، المناقب، ج ۳، ص ۳۵۷، قم، ۱۳۷۹ ق

۲- شیخ طوسی، الأمالی، ص ۴۳، دار الثقافه، قم، ۱۴۱۴ق.

۳- إربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۶۴، مکتبه بنی هاشم، تبریز، ۱۳۸۱ق

۴- سید بن طاوس، إقبال ص ۵۸۴، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ش

۵- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۹۲-۱۹۳، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق

۶- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۹۲-۱۹۳، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق

۷- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۸، دار الکتب العلمیه، ط الأولی، ۱۴۱۰/۱۹۹۰.

۸- امین، سید محسن ، أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۱۳، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶ ق

۹-انصاری، اسماعیل،الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء،ج ۴،ص ۲۱، دلیل ما، قم، ۱۴۲۸ق

۱۰-ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب ، ج ۴، ص ۱۸۹۳، بیروت، دار الجیل، ط الأولی، ۱۴۱۲/۱۹۹۲.

۱۱- ابن سعد، طبقات، ج ۸، ص ۱۱،در سنن نسائی آمده است:پیغمبر(ص) در پاسخ آنان گفت: «فاطمه خردسال است» و چون علی(ع) او را از وی خواستگاری کرد، پذیرفت.(نسائی، سنن، ج ۶، ص ۶۲؛ فاطمـه الزّهراء، ص ۲۵، ج ۲)،الصواعق المحرّقه، ص ۱۶۲ و رجوع به انساب الاشراف، ص ۴۰۲ شود،بحار، ص ۹۲ و نک: فصل «گزیده ای از شعرای عربی ».

ص: ۱۴۳۱۳

۱۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج۳، ص ۳۴۵/ تذکره الخواص، ص ۳۰۶.

۱۳- نسائی، سنن، ج ۲، ص ۳۱.

۱۴- علامه محمدباقر مجلسی،ترجمه جلد ۴۳ بحارالنوار،ص ۲۸۸

۱۵- الریاض النضر، ج ۲، ص ۱۸۲؛ الغدیر، ج ۳، ص ۲۰

۱۶-علامه محمد باقر مجلسی (ره) ،ترجمه جلد ۴۳ بحارالنوار ۴۳ ، ۴۴۱

۱۷- الأمالی للطوسی : ص ۳۹ ح ۴۴ ، بشاره المصطفی : ص ۲۶۱

۱۸- الأمالی للطوسی : ص ۳۹ ح ۴۴ ، بشاره المصطفی : ص ۲۶۱

۱۹- همان ص ۴۴

۲۰- علامه محمد باقر مجلسی ، ترجمه ۴۳ بحارالنوار ، ص ۴۰۹

۲۱- همان ۳۵۸

۲۲- قاضی نورالله تستری، احقاق الحق، ج ۸، ص ۳۵۱.

۲۳- زندگانی حضرت زهرا (سلام الله علیها) (ترجمه جلد ۴۳ بحارالانوار)، ص ۳۵۸

۲۴-زندگانی حضرت زهرا (سلام الله علیها) (ترجمه جلد ۴۳ بحارالانوار)، ص ۳۵۸

۲۵- محمد کاظم قزوینی ، فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت ، ص ۱۸۹

۲۶- علامه محمد باقر مجلسی ،زندگانی حضرت زهرا(س)(ترجمه جلد ۴۳ بحار) ، ص ۳۶۱

۲۷- همان ، ۳۶۱

۲۸- ریاحین الشریعه ، ج ۱، ص ۹۲.

۲۹- چهل حدیث در فضایل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، ص ۵۰.

۳۰- علامه محمد باقر مجلسی ،زندگانی حضرت زهرا(س)(ترجمه جلد ۴۳ بحار) ، ص ۳۶۱

۳۱- همان ، ۳۶۳

۳۲- همان ، ۳۶۳

۳۳- محمد کاظم قزوینی ، فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت ، ص ۱۹۹-۲۰۰

ص: ۱۴۳۱۴

۳۴- همان ، ۳۶۴

۳۵- همان ، ۳۶۴ و ۳۶۵

۳۶- همان ، ۳۶۵

۳۷- وسائل الشیعه ، ج ۱، ص ۶۲.

۳۸- محمد کاظم قزوینی ، فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت،۲۰۵

۳۹- نهج الحیاه ، فرهنگ سخنان فاطمه زهرا(سلام الله علیها)، ص ۳۵.

۴۰- الارشاد (شیخ مفید)، ص ۳۴۲.

ازدواج آسمانیها

ازدواج آسمانیها

چند درس بسیار مهم از ازدواج آسمانی امیرالمؤمنین و فاطمه علیهماالسلام

۱.ازدواج فامیلی است مشکلی هم پیش نیامده؛بنابراین نباید زیاد روی ازدواج فامیلی حساس بود و آن را از بیخ و بن نفی کرد.

۲.دختر و پسر تصمیم گیرنده ی نهایی هستند اما روی حرف بزرگ ترها حرف نزدند و نظر آنها را مهم شمردند.

۳.مسئله خواستگاری از طرف پدر دختر مطرح گردید؛ یعنی وقتی داماد،خوب و شایسته باشد،مانعی ندارد پیشنهاد از سوی پدر دختر باشد.

۴.موضوع مهریه مهم نبود؛لذا با کمترین مهریه موضوع تمام شد.

۵.با وجود اینکه مهریه بسیار کم بود،اما هرگز ایرادی گرفته نشد و فقط به واجبات زندگی آن روز بسنده شد و این پانصد درهم سنت شد.

۶.مهریه به صورت نقد بود و پول جهیزیه بر عهده داماد بود و همان مهریه به وسایلی که هر دو از آن استفاده می نمودند،تبدیل شد.

۷.از تشریفات هزینه بردار مانند خرید بازار،سفره عقد،جواهرات،آیینه و شمعدان و ده ها خرج اسراف گونه هیچ اثری نبود.

۸.مراسم عقد و عروسی بسیار ساده گرفته شد و با اطعام مختصری که مستمندان هم از آن بهره بردند مراسم عروسی تمام شد.

۹.زندگی آنان با زیبایی تمام ادامه یافت و حاصل آن،چهار فرزند بود که هر یکی از دیگری بهتر هستند و دنیا روی تار موی آنان می چرخد و انسان ها به آنان فخر می کنند.

بر اساس، معیار های ازدواج در اسلام با خوشبختی همراه است و غیر از آن،چیزهایی هستند که در عرف جامعه وجود دارد.

نقش ثروت،زیبایی،شهرت و مقام،صفر است؛در حالی که تقوا،اخلاق نیک،ایثار و محبت نقش اساسی دارند.

امّا نکاتی که می توان از شیوه ازدواج امام علی علیه السلام) با حضرت زهرا(سلام الله علیها) بیاموزیم، از قرار ذیل است:

۱. کفویت و همتا بودن

یکی از شاخصه ها و ملاک های اصلی در ازدواج های موفقیت آمیز، هم کفو بودن دختر و پسر با همدیگر است؛ زیرا کفویت و همتا بودن دختر و پسر می تواند درک متقابل آنان را نسبت به یکدیگر امکان پذیر کند. امّا متاسفانه عده ای در جامعه، هم کفو بودن را تنها در ظواهری مانند ظاهر، نژاد، وضعیت مادی و رفاهی می دانند، حال آنکه هم کفو بودن علاوه بر شرایط ظاهری بیشتر در آرمان ها، خواست ها، تمایلات روحی و روانی، اعتقادات و مسائل اخلاقی و فرهنگی کاربرد دارد.

لذا اگر مسأله هم کفو بودن در ازدواج امام علی و حضرت زهرا(علیهماالسلام) مطرح نبود، بی شک دختران دیگری در مدینه بودند که آرزوی ازدواج با امام علیعلیه السلام) را داشتند، ولی حضرت حتی از آنان خواستگاری هم نکرد. همچنین برای حضرت زهرا نیز خواستگاران متعددی وجود داشت که در نهایت حضرت حاضر به ازدواج با امام علیعلیه السلام) شد و تنها حضرت زهرا(علیهاالسلام) و روح والای او بود که می توانست جمال و شکوه معنوی امام را درک کند و برعکس، تنها امام علیعلیه السلام) بود که می توانست همتا و هم کفو حضرت زهرا(سلام الله علیها) قرار گیرد. همچنانکه پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در این باره فرمود: «اگر خداوند علی را نمی آفرید، برای فاطمه کفو و همتایی وجود نداشت.»(۱)

ص: ۱۴۳۱۶

۱- (۱). ینابیع الموده، ص ۱۷۷ و ۲۳۷

۲-قناعت

وقتی رضایت حضرت زهرا(سلام الله علیها) برای ازدواج با امام علیعلیه السلام) بدست آمد، امام از سوی پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) موظف شد، زره خود را بفروشد و خرج جشن عروسی کند. وقتی که پول زره را آوردند، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) مشتی از آن را به بلال داد تا برای عروس، عطر بخرد و مقداری به ابوبکر داد تا برای داماد لوازم زندگی بخرد که با آن پول چیزهایی خریداری شد که هم وسائل زندگی برای داماد و هم جهیزیه عروس به حساب آمد.

امّا جهیزیه حضرت زهرا(سلام الله علیها)

بسیار اندک، ساده و شامل ارقام ذیل بود؛

«۱- پیراهنی که به هفت درهم خریداری شده بود. ۲- روسری (مقنعه) که قیمت آن یک درهم بود. ۳- قطیفه مشکی که تمام بدن را کفایت نمی کرد. ۴- یک سریر عربی (تخت) که از چوب ولیف خرما می ساختند. ۵- دو تشک از کتان مصری که یکی پشمی و دیگری از لیف خرما بود. ۶- چهار بالش که دوتای آن ازپشم و دوتای دیگر از لیف خرما بود. ۷- پرده. ۸- حصیر هجری ۹- دست آس ۱۰- مشکی از پوست. ۱۱- کاسه چوبی برای شیر ۱۲- ظرف پوستی برای آب ۱۳- سبوی سبز رنگ ۱۴- کوزه های متعدد ۱۵- دو بازوبند نقره ای ۱۶- یک ظرف مسی از همین رو وقتی که چشم پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به آن ها افتاد، فرمود: اللّهُمَّ بَارک لِقومٍ جَل آنیتهُم الخَزف؛ خداوندا، زندگی را بر گروهی که بیشتر ظروف آن ها گلی است، مبارک گردان.»(۱)

امّا نکته تأسف برانگیز آن است که

در برخی خانواده ها به ویژه قشر مرفه جامعه، جهیزیه دخترانشان همانند نمایشگاه بین المللی کالای خانگی است که برقش چشم های ظاهربین را خیره می کند. امّا مگر حضرت زهرا(سلام الله علیها) دختر پیغمبراکرم(صلی الله علیه وآله) رهبر مسلمانان نبود؟ مگر از نژاد بنی هاشم؛ یعنی اصیل ترین و شریف ترین تیره های عرب به حساب نمی آمد؟ مگر مادرش حضرت خدیجه(علیها السلام) ثروتمندترین زن عرب در عصر خود نبود؟ مگر از همه جهات علمی فردی آگاه تر و اندیشمندتر از همگان نبود؟ مگر پیامبر اسلام قادر نبود جهیزیه زیادی را همراه دخترش کند؟

۱- (۲). فروغ ابدیت، آیت الله جعفر سبحانی، ج ۱

پاسخ همه این سوالات این است که منش و روش پیامبر عظیم الشأن اسلام(صلی الله علیه و آله) و خاندانش بر ساده زیستی استوار بود. ساده زیستی و قناعتی که در واقع تضمین کننده دوام و پایداری زندگی مشترک است.

۳- خواستگاری:

خواستگاری حضرت زهرا(علیهاالسلام) بدون هیچ گونه تجملات و تشریفات خاصی صورت گرفت، امّا امروزه در میان برخی خانواده ها برای صِرف یک خواستگاری آن چنان دو خانواده در گیر و دار تجملات و تشریفات قرار می گیرند و خانواده ها همدیگر را از این جهت برانداز می کنند که از اصل موضوع که خواستگاری است باز می مانند.

۴- رضایت دختر

در عصر و زمانه ای که دختر حق انتخاب نداشت و خانواده برای او همسر انتخاب می کردند، پیغمبراکرم(صلی الله علیه وآله) بدون کسب رضایت دخترش حضرت زهرا(علیهاالسلام) به خواستگار پاسخ مثبت نداد.

لذا بعد از خواستگاری امام علی(علیه السلام)، پیغمبر اکرم نزد زهرا(علیهاالسلام) رفت و فرمود: «دخترم! علی بن ابی طالب را به خوبی می شناسی، برای خواستگاری تو آمده است. آیا اجازه می دهی تو را به عقدش در آورم؟ فاطمه از خجالت سکوت کرد و چیزی نگفت. پیغمبر چون آثار خشنودی را در چهره او دید، گفت: الله اکبر، سکوت او علامت رضایت است.»(۱)

امروزه:

امّا امروزه با گذشت چندین قرن، هنوز خانواده هایی وجود دارند که سعی دارند که نظر خود را بر انتخاب دخترشان تحمیل کنند و نظر او را تغییر دهند، در حالی که باید توجه داشت که جایگاه مشورت دادن با اِعمال نظر متفاوت است و هرکدام در بستری جدا از همدیگر قرار دارند و نباید خانواده ها به بهانه مشورت، نظر خودشان را بر فرزندشان تحمیل کنند.

۱- (۳). بحار الانوار، ج۴۳، ص۱۲۷

۵– مراسم عروسی:

از طرف داماد و عروس، عدّه ای برای جشن عروسی(امام علیعلیه السلام) با حضرت زهرا(علیهاالسلام)) به صرف ولیمه دعوت شدنـد، امّا بعـد از صـرف غـذا و خواندن عقد، پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) دست دختر خود را در دست حضـرت علیعلیه السلام) قرار داد و فضائل هر دو را به آنان گوشـزد کرد و کارها را بدین صورت تقسیم کرد؛ کارهای خانه با حضرت زهرا و کارهای بیرون از خانه با حضـرت علی باشد و سپس دستور داد زنان مهاجر و انصار دور شتر عروس را گرفته و به خانه شوهر ببرند.(۱) و به این سادگی ازدواج امام علیعلیه السلام) با حضرت زهرا(علیهاالسلام) به پایان رسید.

تالارهای امروزی:

در حالی که امروزه در میان عـده ای از خانواده ها به ویژه خانواده های مرفه، مراسم عروسـی را در تالارهای آن چنانی با چند نوع مدل غذا، دسر و شیرنی همراه با تجملات و تشریفات خاصی که همگی آن ها منجر به اسراف و تبذیر می شود، برگزار می کننـد. به راستی آیـا امکـان این نیست که به جـای مراسم آنچنـانی در تالارهـای گران قیمت، در منازل، آن هم به صورت ساده ولی با صـفا جشن گرفته شود و یا اگر در تالار جشن گرفته می شود، حداقل با تشریفات کمتر؛ مثلا با یک نوع مدل غذا و حـذف هزینه هـای ضـروری همراه شود! و یـا اینکه کسـانی که از امکانـات زیـادی برخوردار هسـتند، امکانات خود را برای سامـان دادن به ازدواج دیگران یـا مواردی از این قبیل اختصاص دهنـد و در آخر، آیا امکان آن نیست که با تأسـی از زنـدگی پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) و دخترگرامی اش، کارها را برای خود و دیگران آسان گرفت، تا بتوانیم فرزنـدان جوان خود را با آرامش خاطر وارد زندگی مشترک کنیم؟!

۱- (۴). همان، ج۴۳، ص۹۴

ازدواج و برکات آن

ازدواج و برکات آن

قرآن کریم : «وَ مِنْ ایـاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِـكُمْ اَزْواجـاً لِتَسْـكُنوا اِلَيْهـا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً اِنَّ فى ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ و از نشانه های خداونـد، این که همسـرانی از جنس خودتان برای شـما آفریـده، تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد. در این، نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند.

انهدام گناهان

یکی از آثار بسـیار صلوات فرستادن بر پیامبر و آلش، پاک شدن گناهان است.امام هشتم علیه السلام فرمود: «مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلى ما يُكَفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ فُلْيُكْثِرْ مِنَ الصَّلوةِ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فَاِنَّها تَهْـدِمُ الـذُّنُوبَ هَدْماً»؛(۱)کسـی که نمی تواند گناهانش را تدارک و جبران کند، باید بر محمد و آلش بسیار صلوات بفرستد که صلواتِ بسیار گناهان را به کلی منهدم می کند.

در روایت دیگری از پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «مَنْ صَـلّى عَلَيَّ مَرَّةً لَمْ يَبْقَ مِنْ ذُنُوبِهِ ذَرَّةٌ»؛(۲) کسی که یک بار بر من صلوات بفرستد، ذره ای از گناهانش باقی نخواهد ماند.

ببینید صـلوات بر پیغمبر و آل او چقدر قوّت و قدرت دارد! همان طور که وقتی نور می آید ظلمت را از بین می برد و چیزی از ظلمت بـاقی نمی مانـد، صـلوات هم نور است، ظلمت گناه را نابود می کنـد. صـلوات مثل قطره ای است که به دریا متصل می شود؛ چون صلوات اتصال و صله است. صلوات کار خدا و ملائکه است. کسانی که با صدق و اخلاص صلوات می فرستند، به خـدا و ملائکه وصل می شونـد و به آن ها نزدیک می گردنـد. در روایت دیگری از پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَنْ صَلّى عَلَيَّ كُلَّ يَوْمٍ ثَلاثَ مَرّاتٍ وَ فى كُلِّ لَيْلِهٍ ثَلاثَ مَرّاتٍ حُبّاً لى وَ شَوْقاً اِلَيَّ كانَ حَقّاً عَلَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اَنْ يَغْفِرَ لَهُ ذُنوبَهُ تِلْـكَ اللَّيْلَهَ و ذلِـكَ الْيَوْمَ»؛(۳) کسـی کـه هر روز سـه مرتبـه و هر شـب سـه مرتبه از روی محبت و اشتیـاق به من، بر من صلوات بفرستد، سزاوار است که خداوند عز و جل گناهان آن شب و روزش را بیامرزد.

ص: ۱۴۳۲۰

آنچه از روایات استفاده می شود این است که تأثیر ذکر صلوات برای پاک کردن گناهان از ریختن آب بر آتش قوی تر است. کسی که جهنمی باشد، توفیق صلوات را هم از او می گیرند؛ یعنی جهنم رفتن با صلوات فرستادن بر محمد و آلش قابل جمع نیست. همان طور که ذکر «بسم اللّه » با حضور شیاطین سازگاری ندارد.

نوری فرا راه انسان

در روایات بسیاری آمده است که صلوات گناهان انسان را ذوب می کند، شفاعت پیامبر را بر فرستنده آن واجب می کند، انسان را عاقبت به خیر می کند، قبرش را نورانی می گرداند و در روز قیامت نورانی خواهد بود. کسی که نور با او همراه باشد، داخل آتش نمی شود. چنان که پیامبر خدا فرمودند: «اَلصَّلاهُ عَلَیَّ نورٌ عَلَی الصِّراطِ وَ مَنْ کانَ لَهُ عَلَی الصِّراطِ مِنَ النُّورِ لَمْ یَکُنْ مِنْ اَهْلِ النّارِ»؛(۴) صلوات بر من، نوری بر صراط است و کسی که بر صراط نور داشته باشد، از اهل آتش نیست.

ان شاء اللّه این روایات را با جان و دل باور کنیم و خداوند هم به ما توفیق صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد را عنایت کند.

از نشانه های خداوند

محبت و دوست داشتن زنان یک فضیلت و واقعیت غیر قابل انکار است. خود قرآن هم بر این محبت و دوستی تأکید فرموده است : «وَ مِنْ آیاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُم اَزْواجاً لِتَسْکُنوا اِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّهً وَ رَحْمَهً اِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ»؛(۵)و از نشانه های خداوند این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد. در این، نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند.

خداونـد متعـال هر چیز را به نیکوترین صورت و زیبـاترین شـکل و در یک نظام احسن آفریـده است: «اَلَّذی اَحْسَنَ كُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ»؛(۶) او همان کسی است که هر چه را آفرید، نیکو آفرید.

و در این میـان انسـان را در بهترین صورت و نظـام خلق کرد: «لَقَـدْ خَلَقْنَـا الْاِنْسانَ فی اَحْسَنِ تَقْویمٍ»؛(۷) مـا انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم.» و به مقتضای این نظام احسن، برای انسان زوج و همسر خلق کرد. اگر انسان زوج و همسری نداشت، هم نسل او از بین می رفت و هم خلقتش ناقص بود.

خلقت حوا و جذبه او

اگر زن تنهـا بود، خلقت ناقص بود. اگر مرد هم تنها بود، باز خلقت ناقص بود.در آغاز امر که آدم علیه السـلام خلق شـد، تنها بـود و زوج و جفـتی نـداشت. او از تنهـایی داشت دق می کرد. چون انسـان از انس است و نیازمنـد انیسـی است تـا بـا او انس بگیرد. هم نیازمنـد انس با خدا است و هم نیازمند انس با کسـی همانند خودش است. آدم تنها بود و خدای متعال حوا را برای او خلق کرد و یک جذبه ای در حوا گذاشت.

اصولاً این جمال و کششـی که خداوند متعال در خانم ها گذاشته است، فطری است.خداوند زن و مرد را از یک جنس آفرید؛ از این جهت به یکدیگر تمایل دارند. حضرت آدم علیه السلام دید که در او یک کششی هست. گفت: خدایا، این را برای چه خلق کردی؟ گفت: برای تو خلق کردم. آدم علیه السـلام خیلی خوشـش آمد. خواست به نزدیک حوا برود، خطاب شد: با این عجله و شـتاب نمی شود. بایـد یک قرارداد نکاح و ازدواج هم باشـد. بایـد مهریه ای هم قرار بدهیم. عرض کرد: چه مهریه ای قرار بدهم؟ حضرت آدم چیزی نداشت. فرمود: مهریه او ده مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد است.(۸)

ص: ۱۴۳۲۲

ازدواجی به این راحتی دیده اید! نه بله برونی، نه قول و قراری، نه ملک و زمینی. فقط ده تا صلوات. البته در عالم یک صلوات را نمی توانیم با هیچ معیاری اندازه بگیریم و نمی توان برای آن قیمتی معین کرد. خداوند برای انسان همسری از جنس خودش آفرید«لِتَسْکُنوا اِلَیْها؛ تا این که سکونت و آرامش پیدا کنید.»هر موجودی در عالم جفتی دارد که با آن یگانه و همدل می شود و آن گاه آرامش پیدا می کند.این آرامش بسیار محسوس است. کسی که همسر اختیار می کند، این آرامش را درمی یابد.

ازدواج سنت پیامبر

همسر گرفتن یک سنت الهی و از سنت های پیامبر خداست. از پیشوایان معصوم علیهم السلام تعبیر تندی درباره کسانی که از ازدواج سر باز زنند، رسیده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اَلنِّکاحُ سُنَّتی فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتی فَلَیْسَ مِنّی»؛(۹) ازدواج سنت و سیره من است؛ کسی که از سنت من روی برگردانده از من نیست.

این تعبیر بسیار بلند و تند است. اگر کسی از ازدواج که سنت پیامبر خداست روی برگرداند، پیامبر فرمودند: از من نیست؛ یعنی ناقص است و از پیامبر جدا شده است.چون خداوند نظام آفرینش را این گونه قرار داده است که هر کسی با همسر باشد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ازدواج را محبوب ترین بنا و بنیادی بر می شمارد که در اسلام بنا نهاده شده است. فرمود: «ما بُنِیَ بِناءٌ فِی الْاِسْلامِ اَحَبُّ اِلَی اللّه عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ التَّزْویجِ»؛(۱۰)هیچ بنیادی در اسلام بنا نهاده نشد که نزد خداوند عز و جل محبوب تر از ازدواج باشد.

ص: ۱۴۳۲۳

فرمودند: کسی که همسر دارد، دو رکعت نماز او برتر و بالاتر از هفتاد رکعت نماز کسی است که همسر ندارد.(۱۱)

ترک ازدواج

در روایات آمده است که زنی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: من متبتّله هستم. حضرت فرمودند: مقصود تو چیست؟ گفت: هرگز نمی خواهم ازدواج کنم. حضرت فرمودند:برای چه؟ گفت: می خواهم با فضیلت باشم. حضرت فرمودند: «اِنْصَرِفی فَلَوْ کانَ ذلِکَ فَضْلاً لَکانَتْ فاطِمَهُ اَحَقُّ بِهِ مِنْکِ اِنَّهُ لَیْسَ اَحَدٌ یَسْبِقُها اِلَی الفَضْلِ»؛(۱۲) از این فکر صرف نظر کن که اگر در این کار فضیلتی بود، حضرت فاطمه علیهاالسلام از تو به آن سزاوارتر بود. هیچ کس نمی تواند در فضیلت از ایشان پیشی بگیرد.

یعنی اگر ترک ازدواج کار خوبی بود، حضرت زهرا علیها السلام که بهترین زن عالم اند، ازدواج نمی کردند. همه پیامبران و امامان علیهم السلام ازدواج کردند. فقط یک پیغمبر همسر نداشت، آن هم حضرت عیسی علیه السلام بود که بنابر مصالحی ازدواج نکرد.و الّا در دین ما از ترک ازدواج شدیداً نهی شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «شِرارُ مَوْتاکُمُ العُزّابُ»؛(۱۳)شرورترین مردگان شما کسانی هستند که بدون همسرند.

ازدواج و مسیر کمال

به طور حتم کسانی که مجرد به سر برده اند، ناقص اند. حتی کسانی که ادعا می کنند از اولیای خدایند، قطعاً در آن عالم پشیمان هستند. چون اساس و قانون خلقت این است که انسان باید با همسر زندگی کند و تولید نسل کند: «تَناکَحُوا تَکْثِرُوا فَاِنّی اُباهی بِکُمُ الْاُمَمَ یَوْمَ الْقیامَهِ وَ لَوْ بِالسِّقْطِ»؛(۱۴)ازدواج کنید و نسل خود را زیاد کنید که من در روز قیامت به وجود شما بر سایر امت ها مباهات می کنم، هر چند به کسی که سقط شده باشد.

ص: ۱۴۳۲۴

اصلاً انسان در زندگی کردن با خانواده ساخته می شود. این که کسی برود و در یک گوشه ای ذکر و ورد بگوید، هنر نیست.

خداوند شیخ عبدالله بختیاری را رحمت کند! مجرد بود و تا آخر هم ازدواج نکرد. مرحوم حاج آقا دولابی به ایشان خیلی اصرار کرد که ازدواج کند. حتی فرمود: من حاضرم دخترم را به تو بدهم، با آن که تفاوت سنی زیادی هم داشتند. ایشان در اواخر عمر پشیمان شده بود. در یک اتاق دو سه متری تنها زندگی می کرد. می گفت: یک کدبانویی هم نیست که یک چای برای ما بیاورد. یعنی احساس می کرد که کار خوبی نکرده است. این ها ناقص هستند.

مرحوم آخوند کاشی شخصیت بزرگی بوده است. او هم ازدواج نکرد.

می گفته است: من مزاجم تند است، می ترسم تحمل نکنم و باعث دردسر برای خانواده ام شود. البته باید تندی اش را درست کند. این جواب واقعی نیست. با این که شخصیت فوق العاده ای بوده است. وی از اساتید آیت اللّه بروجردی و دارای کرامات زیادی بوده است.قبر ایشان الآن در تخت فولاد اصفهان است. نزدیک قبر ایشان، قبر یکی از بزرگان، به نام مرحوم فانی اصفهانی قرار دارد.

از بانو امین اصفهانی که ایشان هم خانم فوق العاده بوده است، نقل می کنند که ایشان یک بار سر قبر آخوند کاشی می رود و می گوید: من شنیده ام شما با خانم ها میانه ای نداشته ای. من علویه هستم و الآن آمده ام یک نظری به ما کنی. بعد فاتحه ای می خواند و برمی گردد. شب در خواب می بیند که داخل یک باغی است. می پرسد: این باغ مال کیست؟ می گویند: مال آخوند کاشی است. می بیند که جایگاهش بد نیست. اما در کنارش یک باغ دیگری است که خیلی وسیع تر و جذاب تر است. می پرسد: این باغ مال کیست؟ می گویند: مال مرحوم فانی اصفهانی است. همان شخصی که نزدیک قبر آخوند کاشی دفن است. با این که آوازه و اسم و رسم آخوند کاشی خیلی بیشتر از مرحوم فانی اصفهانی است.

ص: ۱۴۳۲۵

از آخوند کاشی می پرسد: چطور شد که این آقای فانی باغ و مقامش خیلی بالاتر از شماست؟ می گوید: به خاطر سه چیز: یکی این که ایشان سید بود و من نبودم. خود این سیادت یک شرافت و کرامت خاصی برای ایشان است. دیگر این که ایشان ازدواج کرده بود و من ازدواج نکردم. چون این کار را انجام ندادم، مرتبه من پایین تر از ایشان است. عمل به سنت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم موجب رشد و کمال انسان است. و سوم این که ایشان روضه اهل بیت می خواند و منبر می رفت، ولی من این توفیق را نداشتم. به خاطر این سه امتیاز، مقام ایشان بالاتر از من است. در آنجا به واقعیات نگاه می کنند، به اسم و رسم کاری ندارند. به هر حال، ازدواج یک سنت حقیقی است و مطابق با فطرت و به مقتضای نفوس انسان ها و رشد و کمال آنان است.

اهمیت ازدواج

مردی به محضر امام صادق علیه السلام رسید. حضرت به او فرمودند: آیا همسر داری؟ گفت: نه. فرمودند: «ما اُحِبُّ اَنَّ لِیَ الدُّنیا وَ ما فیها وَ اِنّی بِتُّ لَیْلَةً وَ لَیْسَتْ لی زَوْجَةٌ»؛ من دوست ندارم که همه دنیا و آنچه در آن است مال من باشد، اما یک شب بدون همسر به سر برم.

یعنی داشتن دنیا و آنچه در آن است، با داشتن همسر برابری نمی کند. این قدر مهم است. آن گاه فرمودند: «اَلرَّکْعَتانِ یُصَلّیهِما رَجِلٌ مُتَزَوِّجٌ اَفْضَلُ مِنْ رَجُلٍ اَعْزَبَ یَقُومُ لَیْلَهَ و یَصُومُ نَهارَهُ»؛ دو رکعت نماز مرد همسر دار، بهتر و بالاتر از مرد بدون همسر است که شب را به عبادت و روز را به روزه داری می گذراند.

ص: ۱۴۳۲۶

سپس هفت دینار به او عطا کردنـد و فرمودنـد: برو و با این پول ازدواج کن.آن گاه فرمودنـد: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمودند: «اِتَّخِذوا الْاَهْلَ فِاِنَّهُ اَرْزَقُ لَکُمْ»؛(۱۵) برای خود همسر اختیار کنید که این روزی شما را زیادتر می کند.

مودت و رحمت بین دو همسر

در روایات به ازدواج بسیار ترغیب و توصیه شده است. چون ازدواج وسیله آرامش و کمال انسان است. خداوند بین زن و مرد مـودت و رحمت قرار داد: «وَ جَعَـلَ بَیْنَکُمْ مُوَدَّهً وَ رَحْمَهً.» این جعـل و قرار دادن، یـک جعـل تکوینی است؛ یعنی این مودت و رحمت بین زن و شوهر به صورت فطری و طبیعی وجود دارد.

مودت از محبت بالا‌تر است. محبت یعنی دوستی، ولی مودت یعنی هم دوستی و هم اظهار دوستی؛ یعنی این که انسان دوستی خـودش را اظهـار و ابراز کنـد، فقـط در دلش نگه نـدارد.اگر من شـما را دوست دارم و کـاری برای شـما انجـام نمی دهم که علامت محبت باشد، این دوستی ناقص و درجه آن بسیار پایین است. حتی ممکن است از بین برود. این دوستی را مودت نمی گویند. مودت یعنی این که دوستی در رفتار و کردارمان تبلور پیدا کند.

خداونـد مودت را برای اهـل بیت پیامبر علیهم السـلام قرار داده است: «قُلْ لا اَسْـئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلَّا الْمَوَدّهَ فِی الْقُرْبی»؛(۱۶) بگو من از شما اجر و مزدی جز مودت درباره اهل بیتم نمی خواهم.

خداوند این مودت را واجب کرده است: «وَ لَکُمُ الْمَوَدَّهُ الْواجِبَهُ.»(۱۷) اگر چیزی از این مودت زیباتر و بالاتر بود، خدا همان را مزد رسـالت پیـامبرش قرار می داد. از سوی دیگر می فرمایـد: «وَ مـا اَرْسَـلْناکَ اِلّا رَحْمَهً لِلْعالَمین»؛(۱۸) ای پیـامبر، ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم.

ص: ۱۴۳۲۷

خداوند دو چیز را که برای پیامبرش بوده است؛ یعنی مودت اهل بیتش و رحمت را ــ که حقیقت وجود پیامبر خداست ــ برای همسرها آورده است. گمان نمی کنم چیزی از این محکم تر و مهم تر وجود داشته باشد، مودت و رحمت.

فطری بودن علاقه بین زن و مرد

خداوند مودت و رحمت را میان زن و شوهر قرار داده است، یعنی یک جذبه و کشش تکوینی بین زن و مرد وجود دارد که مرد از زن خوشش می آید و زن هم از مرد. و چون این یک امر تکوینی است، نمی توان با آن مبارزه کرد. اگر کسی از زن بدش می آید، بداند که معیوب است.

واعظی در مسجد مشغول وعظ بود. مردی وارد مسجد شد و ادعا کرد الاغم گم شده است. واعظ پرسید: چه کسی از صدای خوب بدش می آید؟ چه کسی از صورت خوب بدش می آید؟ شخصی گفت: من. واعظ رو به سوی کسی که الاغش را گم کرده بود کرد و گفت: الاغت اینجاست. آدمی که از صدای خوب، قیافه خوب، از زیبایی ها بدش می آید، مثل الاغ می ماند، معیوب است.

اگر مردی از زن بدش می آید، معیوب است. پیش یکی از بزرگان درباره جوانی که به دخترها و خانم ها علاقه داشت بحث شد. ایشان فرمودند: این در ذات پسر و دختر هست، منتها باید آن را کنترل کرد و خود را از حرام نگه داشت و در مسیر حلال قرار داد. و الا این علاقه فطری و قطعی است. بعد فرمودند: در تمام گلبول ها و سلول های من میل و محبت به زن هاست. این علامت کمال است و مطابق با روایاتی است که می گویند: هر چه ایمان و ولایت شما زیادتر شود، محبت شما نسبت به زن ها، یعنی همسر و محارمت زیادتر می شود.بنابراین محبت به زن ها یک امر ذاتی است. منتها تلاش انسان باید این باشد که خودش را از گناه حفظ کند.

عشق و عفاف

برخی از خانم ها و یا آقایان جـذبه و کشـش بیشتری دارنـد. اگر کسـی علاقه و محبت شدید پیدا کرد، باید خودش را از گناه حفظ کند. رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ عَشِقَ فَکَتَمَ وَ عَفَّ فَماتَ فَهُوَ شَـهیدٌ»؛(۱۹)کسی که عاشق شد و عشق خود را کتمان کرد و عفت پیشه ساخت و از دنیا رفت، شهید است.

یعنی اگر عشق به مرد یا زنی پیـدا کنـد که ما از آن به عشق مجازی تعبیر می کنیم و به خاطر خـدا آن عشق را تحمل و کتمان کرد و صبر نمود و عفت ورزیـد و دامن خود را به گنـاه آلوده نسـاخت، اگر از دنیـا هم برود، به مقام شـهید نایل می شود. در روایـتی دیگر از آن حضـرت آمـده است: «مَنْ عَشِقَ وَ کَتَمَ وَ عَفَّ وَ صَبَرَ غَفَرَ اللّهُ لَهُ وَ اَدْخَلَهُ الْجَنَّهَ»؛(۲۰)کسی که عاشق شد و کتمان کرد و عفت گزید و صبر نمود، خداوند او را می آمرزد و داخل بهشت می گرداند.

همچنین در روایت دیگری آمده است: «مَنْ عَشِقَ فَکَتَمَ وَ عَفَّ وَ صَبَرَ فَماتَ ماتَ شهیداً وَ دَخَلَ الْجَنَّهَ»؛(۲۱)کسی که عاشق شد و کتمان کرد و عفت گزید و صبر نمود و آن گاه از دنیا رفت، شهید از دنیا رفته است و وارد بهشت می شود.

علاقه هـایی که به بعضـی از خویشان و آشـنایان پیـدا می شود، بایـد جهت ایمانی داشـته باشـد و به قول فقهای ما ریبه در آن نباشد، یعنی هوس رانی و نگاه های آلوده در آن نباشد.

ص: ۱۴۳۲۹

زن مظهر جمال خدا

زن مظهر جمال خداونـد است. با لطافت و ظرافت آمیخته شـده است. بـدنش لطیف است، روحش لطیف است، قد و قامتش و حتی کفش هایش هم جـذابیت دارد. به خلاف کفش آقایان که قلبمه است و هیـچ جـذابیتی ندارد. این یک امر طبیعی است. یکی از آقایان می گفت: من از کفش زنان هم خوشم می آیـد. البته این درست است، یعنی عیب و نقص نیست. اگر خوشت نیاید، مشکل داری.

شما اگر مثلاً از لباس زن ها خوشتان آمـد، فکر نکنیـد که مریض هستیـد و بایـد معالجه کنید، بلکه باید این مهر و ذوق را در مسیر صحیح هـدایتش کنید. صدای مرد با صدای زن بسیار متفاوت است. بعضـی از خانم ها که صدایشان مثل مردها کلفت است، این ها مشکل دارند. در صدای زن ها و لحن گفتارشان جذابیت است. از این جهت امام راحل در استفتائاتشان فرموده اند : اگر در تک خوانی زن ها ریبه و مفسده ای باشد، حرام است.

پیرمردی بود که فوت کرد. حدود نود سال داشت. به من می گفت: حاج آقا با صدا و سیما صحبت کنید که چرا زن اخبار می گویـد! گفتم: چطور؟ گفت: این خانم همین که می گوید:بینندگان عزیز، دل من از حال می رود. با این که نود سال داشت و کبوتر مسجد هم بود.به قول بعضی ها دود از کنده بلند می شود.

می خـواهم عرض کنـم که این کشـش و جـذبه را خداونـد در زن قرار داده است و بایـد هم باشـد. این هـا وسیله سـکونت و آرامش انسـان است: «لِتَسْكُنوا اِلَيْها». کسـانی که همسـر ندارنـد، در این مراحل ناقص انـد. انسان بایـد از راه حلال خودش را تسکین و آرامش بدهد و آتش هایش را خاموش کند. یکی از بزرگان می فرمود: اگر زن هیچ خاصیتی نداشته باشد، جز این که آتش شـهوت را خـاموش کنـد و هوا و هوس هـا و غریزه جنسـی را ارضا کنـد، بسیار مهم است. زحمات و خاصـیت های دیگرش بمانـد. امام صادق علیه السـلام فرمودنـد: «ما تَلَذَّذَالنّاسُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ بِلَذَّهٍ اَكْثَرَ لَهُمْ مِنْ لَذَّهِ النِّساء»؛(۲۲)مردم در دنیا و آخرت از لذتی بیشتر و بالاتر از لذت زن و همسر بهره نبرده و نمی برند.

ص: ۱۴۳۳۰

این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ما اُحِبُّ مِنْ دُنْیاکُمْ اِلَّا النِّساء و الطّیبَ؛(۲۳) من از دنیای شما جز زنان و بوی خوش را دوست نمی دارم.» یک امر فطری و توحیدی و واقعی است؛ یعنی کشش دارد، ولی این کشش ها را باید مهار و هدایت کرد که مبادا به گناه منجر شود. چرا فقها فتوا داده اند که خلوت کردن زن و مرد نامحرم در اتاقی در بسته حرام است، هر چند در آنجا نماز بخوانند. چون سومی آن ها شیطان است. چون کشش در هر دو طرف هست و ممکن است جنبه های شیطانی پیدا کند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «لا یَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرِأَةٍ فَما مِنْ رَجُلٍ خَلا بِامْرِأَةٍ اِلّا کانَ الشَّیْطانُ ثالِثُهُما»؛(۲۴) البته هیچ مرد و زن نامحرم نباید در جایی خلوت کنند. چون هیچ مردی با زنی خلوت نمی کند، جز این که شیطان سومین آن هاست.

این پیشگیری ها به خاطر شدت جذبه و غریزه جنسی است. به قول قدیمی ها مانند پنبه در کنار آتش است که یک مرتبه شعله ور می شود. شیطان هر طور شده آن دو را وسوسه می کند و به هم می رساند. از این رو در قرآن نمی گوید: «لا تَزنوا؛ زنا نکنید»، بلکه می گوید: «وَلا تَقْرَبُوا الزِّنی؛(۲۵)و نزدیک زنا نشوید.» برخی از گناهان هست که خداوند می گوید: از مقدماتش هم پرهیز کن.یکی هم همین زناست. چون زنا مقدمات زیادی دارد. گاهی یک نگاه، یک ارتباط، یک تلفن، یک نامه، یک پیامک، یک صدای جذاب، مقدمه زنا می شود.

خداوند در قرآن خطاب به زنان پیامبر می فرماید: «فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الّذی فی قَلْبِهِ مَرَضٌ»؛(۲۶)پس به گونه ای هوس انگیز سخن نگویید که بیماردلان در شما طمع کنند.

ص: ۱۴۳۳۱

می فرماید: زن ها با مردهای نامحرم خیلی نرم و دلربا صحبت نکنند. اگر با شوهرانشان این طور صحبت کنند، بسیار خوب است، اما با مرد اجنبی بسیار ملایم و نرم و لطیف صحبت نکنند؛ چون انسان در برابر لحن زیبا و دلربای زن دلش هم می رود. در روایات هم آمده است که زنان با مردان نامحرم، دلفریب صحبت نکنند، بلکه کاری کنند که آن لطافت و دلربایی از لحن گفتارشان گرفته شود. مثلاً دست در دهانشان بگذارند تا کمی صدایشان عوض شود. خیلی عجیب است! در روایات تمام ریزه کاری ها را متذکر شده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمودند: من به خانم های جوان سلام نمی کنم. با این که عصمت کامل دارند، ولی باز مراعات می کنند.(۲۷)

ازدواج آسان – شرایط ازدواج

ازدواج آسان – شرایط ازدواج

ازدواج آسان و دوری از رسومات غلط

متأسفانه الآن در ازدواج سخت گیری زیاد شده است. در ازدواج باید دنبال کسی که با شرایطمان مناسب است باشیم یا اینکه مقداری از ما پایین تر باشد.

یکی از دوستان روحانی اصفهانی، پسری نوزده ساله داشت که دانشجویی خوش تیپ و خوشگل بود. او می گفت پسرم دانشگاه تهران درس می خواند و همه دخترهای کلاس خاطرخواه او شده اند. پسر من هم از یک خانواده مذهبی در اصفهان به آنجا رفته بود من فوری یک خانواده مذهبی که وضع مالی شان خیلی بالا نبود اما دارای اخلاق خوب و تربیت خوب بودند را برایش عقد کردم. پس اگر مقداری شرایط را پایین تر بیاوریم، مشکلات خیلی زود حل می شود.

الآن خصوصاً در شهرهای بزرگی مثل اصفهان و قم، مهریه ها و خرید بازارهای سنگین، یک مشکل عمده در راه ازدواج جوانان شده است. این ها خلاف شرع است. این رسم ها و طلسم ها را بشکنیم. می شود شکست. مقداری از خرج ها و خریدهای کذایی را کنار بگذاریم.

سفارش به مهریه های متناسب

بنده دو تا داماد دارم که هر دو دکتر هستند. داماد اول که آمد از برخورد ما خیلی تعجب کردند. چون وقتی گفتند مهریه چقدر باشد؟ من گفتم: ما اصلاً مهریه نمی خواهیم ما داماد را پسندیده ایم. داماد هم دختر ما را پسندیده است. ما خود داماد را می خواهیم ایمان، اخلاق، تقوای، سابقه و اصالتش را می خواهیم. این ناهنجاری ها، شرایط ازدواج را حاد می کند. متأسفانه شنیده ام که می گویند اگر مهریه کم باشد داماد فوری طلاق می دهد. در حالی که دامادی که عروس را نخواهد اگر مهریه سنگین هم باشد آن قدر او را شکنجه و آزار روحی می دهد که عروس بیچاره می گوید مهرم را می بخشم جانم آزاد.

معرفت حضرت زهرا علیها السلام در تعیین مهریه

مهریه حضرت زهرا علیها السلام پانصد درهم نقره بود. علاوه بر این ایشان فرمود می خواهم مهریه من شفاعت گناهکاران امت پدرم باشد و سندی از طرف خدا نازل شد و به ایشان دادند. این نشانه معرفت ایشان است.

یکی از علتهای بالا رفتن سن ازدواج

لقمه های کوچکتر برداریم. آقایی که سی سال سن دارد فقط دنبال خانواده هایی که تقاضاهایشان بالا است نرود. حاج آقای دولابی خدا رحمتش کند می فرمودند در روستاها خانم هایی هستند که جمال و عفت دارند، شوهر دوست هستند، اهل سازش و زندگی هستند خانه دار هستند اما کمی آداب شهر را بلد نیستند، به این بهانه ها نگوییم که زن از روستا نمی گیرم. بگذار دیگران بگویند تو روستایی گرفتی. این طلسم ها را بشکنید. دنبال پز و سر و صدا و اسم و رسم نباشید این فیس های بیجا ما را بیچاره کرده است و سن ازدواج ها را بالا برده است.

ص: ۱۴۳۳۳

آسان گیری در ازدواج

بایـد آسان گیری را در خانواده ها رونق بدهیم. چند نفر که این کار را بکنند بقیه هم یاد می گیرند. تالار گرفتن جزء واجبات نیسـت. سـور دادن مستحب اسـت واجب نیست.اگر برای حرف مردم سـخت گیری می کنیـد بدانیـد که مردم همیشه و در هر صورت حرف می زنند همان هایی که در تالار می آیند و پنج نوع غذا می خورند؛ غذا را که خوردند، آروغ شان را می زنند و می گوینـد فلاـن فلاـن شـده این پول هـا را از کجا آورده است. چشم می زننـد.غیبت می کننـد. اگر خانواده تان مانع آسان گیری می شوند با آنها صحبت کنید و آنها را راضی بکنید.

جریان خواستگاری از دختر آیت الله بهاء الدینی

مرحوم آقـای بهاءالـدینی هشت تا دختر داشت که همه هم زنـده هسـتند و دو تا پسـر داشـتند که یکی از آنها زمان خود ایشان فوت کرد و الآن پسـر دیگرشان زنده هسـتند. شب ها چون خانه ما نزدیک بیت ایشان بود برای نماز به آنجا می رفتیم که یک شب طلبه ای به من گفت شـما زیاد خدمت آقا می رسـید و من اهل کاشـمر هسـتم و می خواهم خانواده ام را از کاشـمر برای خواسـتگاری دختر آقای بهاءالدینی به قم بیاورم شـما با آقا صـحبت کنید ببینید راهی هست که ما را به دامادی بپذیرند. گفتم چشـم و این طلبه رفت. من به ذهنم آمـد که مـا چه سـنخیتی بـا آقـا داریم بایـد یـک آیت اللهی هم شـأن آقـا به خواسـتگاری دخترش بیایـد ولی حالا چون به این طلبه وعده داده بودم باید به آقا عرض می کردم. فردا قبل از نماز زودتر آمدم.آقا تنها بود و نشستم خدمت آقا و جریان را به آقا گفتم. آقا یک تأملی کردند و فرمودند که ما در کار بچه هایمان دخالت نمی کنیم و به عنوان مشاور فقط دخالت می کنیم. حق انتخاب با دختر و با پسـر است هر کسـی را بپسـندند ما هم نظرمان را می دهیم. ایشان فرمودنـد از طریق خانم ها با صبیه ما و مادرش یک تماس بگیرنـد و ببیننـد آنها می پسـندند یا نه. دخترهای من نه تنها باری بر من نیسـتند بلکه کمک من هم هسـتند و همین دختری که الآن موقع ازدواجش است و به خواسـتگاری اش آمـده اند؛ در خانه قـالی می بافـد. جهازش را هم خودش تهیه کرده است و خمسـش را هم به من می دهـد. از این دخترها هشت تا که کم اسـت هشتاد تا آدم داشته باشد کم است. انسان اگر زندگی را آسان گرفت و بچه را درست تربیت کرد تا پایان راحت است.

ص: ۱۴۳۳۴

اهمیت پذیرش قلبی و به دل نشستن در ازدواج

یکی از شرایط اصلی ازدواج، پذیرش قلبی از ناحیه دو طرف است. و در این زمینه روایات فراوانی هم داریم که بر این مسئله تأکید کرده اند.

عوام تعبیری دارند تحت عنوان به دل نشستن، من به این اعتقاد دارم و معتقدم خانمی که شاید خیلی قیافه نداشته است ولی به دل طرف مقابل بنشیند و یا آقایی که شاید خیلی قشنگ نباشد به دل آدم می نشیند و به تعبیر عوام می گویند: فلانی گوشتش شیرین است، فلانی گوشتش تلخ است، فلانی تودل برو است و یا فلانی تودل برو نیست، همچنین حضرت امیر علیه السلام هم در وصیتشان به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمودند: اگر با کسی ملاقات کردی که به دلت نشست، حتی اگر عمل خوبی هم نداشت؛ او را بپذیر و اگر کسی را دیدید که از اول به دلتان ننشست، حتی اگر هیچ کار خلافی هم از او ندیدید؛ او را نپذیرید.

به اعتقاد من این به دل نشستن در ازدواج خیلی مهم است که دختر و پسر به دل همدیگر بنشینند و مهرشان به دل هم دیگر بیفتد.

پرهیز از بلند پروازی در امر ازدواج

اگر خانواده یک موردی را که شرایطش را می پسندید احتیاج به استخاره ندارد.انسان نباید تصور کند که همسری با شرایطی کامل داشته باشد. فکر نمی کنم برای کسی این موقعیت پیش بیاید که همسرش انسان کامل و جامعی باشد متأسفانه برخی ها شرایطی را می گذارند که اصلاً درست نیست مثلاً ـ می گویند من دختر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را بگیرم یا خانم ها می گویند یا یک آقایی باشد که خوش تیپ باشد حقوقش بالا ـ باشد خانه داشته باشد ماشین داشته باشد به خواستگاری من بیاید. این ها بلندپروازی است و باید این تفکرات را کنار گذاشت.

ص: ۱۴۳۳۵

ما حدیث داریم کسی که خوبی هایش بر بدی هایش غالب است «فهو من الکاملین» دنبال انسان بدون عیب نگردید و الّا بدون همسر می مانید. دوست بی عیب پیدا نمی شود.عالم بی عیب پیدا نمی شود غذایی که هیچ شبهه ای در آن نباشد پیدا نمی شود. عمل خالص هم کم است.

جایگاه استخاره

استخاره وقتی کاربرد دارد که انسان تحقیق کرده مشورت کرده است ولی باز هم به جواب دست نیافته است و دچار تحیر شده است. یعنی قبول و ردّ خواستگار یکسان است.آدم حیران است و نمی داند چه کند. اگر همدیگر را دوست دارند دیگر جای استخاره نیست.

اخلاق و دیانت اصلی ترین شرط همسر

عشق هایی که از هوس نشأت گرفته باشد عاقبت خوبی ندارد به قول مولوی در کتاب مثنوی:

عشق هایی کز پی رنگی بود　　　عشق نبود عاقبت ننگی بود

این عشق های رنگارنگ، زودگذر هستند. کسی یک روز خاطرخواه این آقا یا دختر است، روز دیگر خاطرخواه کس دیگری می شود. اما اگر محبت صحیح باشد و شرایط دیگر هم همراهش باشد مشکلی نیست در روایات ما علاوه بر شرط محبت و عشق به شرایط دیگری هم اشاره و پافشاری شده است. در اسلام به اخلاق و دیانت همسر خیلی مانور داده شده است. اینها باید جزء شرایط اصلی باشد.

نقش انسان در نتیجه ازدواج

کسی که می خواهد ازدواج کند؛ قبل از آن تکالیفی به دوش دارد که باید انجام بدهد تا ان شاء الله موفق باشد. دعا، توکل، توسل، تحقیق و مشاوره از جمله کارهایی است که باید انسان انجام بدهد. باید شرایط را به تا جایی که توان دارد بسنجد. اما نتیجه کار دست انسان نیست بلکه دست خداست. به طور مثال؛ کشاورز زمین را شخم می زند بذر می پاشد و توکل به خدا می کند، وظیفه اش را انجام می دهد. اما آیا این دانه رشد می کند یا نه. زود رشد می کند یا دیر، آیا باران خواهد آمد، دیر می آید یا زود. دست خداست.پس باید توجه داشت که همیشه فقط بخشی از کار دست ماست و بخش مهمی از آن هم دست خداست.

ص: ۱۴۳۳۶

اهمیت تحقیق در انتخاب همسر

اگر انسان قبل از ازدواج شرایط و موقعیتش را درست بررسی و تحقیق کند ازدواج ناموفق پیش نمی آید و این کسانی که ازدواج های ناموفق داشته اند باید این مسئله را بررسی کنند. مثلاً خانمی که چند سال با شوهرش به دادگاه رفت وآمد دارند؛ می گفت شوهر من که خواستگاری آمد گفت من چندین مدرک و شغل دارم، و من اصلاً تحقیق نکردم در حالی که این آقا خیلی حقه باز بوده است و همه مدارکش تقلبی بوده است. پس باید در همه کارها خصوصاً در امر ازدواج تحقیق و مشورت کنیم اما نتیجه دست خداست و باید راضی به رضای او باشیم.

اهمیت توکل بعد از تحقیق در انتخاب همسر

انسان ممکن است تحقیق کند و ببیند این شخص الآن انسان خوبی است مثلاً متدین و پاک است و یا باحجاب و متدینه است ولی آینده قابل پیش بینی نیست که یک سال دیگر چه می شوند و قابل تضمین نیست. ممکن است الاآن متدین باشد ولی یک سال دیگر این طور نباشد.اینجاست که نقش توکل به خدا خیلی روشن می شود. البته این امر استثنا هم دارد مثلاً غیر از ازدواج پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت زهرا علیها السلام با امیرالمؤمنین علیه السلام که انسان های کاملی بودند ازدواج بی نقصی سراغ نداریم. بالاخره در هر خانواده ای بگو مگو و مشاجره هست. اخلاق و سلیقه همه افراد با هم یکسان نیست. پس ما باید تسلیم و راضی به رضای الهی باشیم.

ص: ۱۴۳۳۷

صبوری در مقابل همسر بد

نمونه های فراوانی داریم که امامان علیهم السلام و اولیای خدا همسرانی داشتند که اذیت می کردند و آنها به امر خدا با آنها ازدواج می کردند. مرحوم آقای انصاری همدانی همسری داشتند که خیلی ایشان را اذیت می کرد شکنجه می داد ولی رشد ایشان و کمال ایشان در سازگاری با او بود.

دعانویسی، جادو و طلسم

اساساً در اسلام تسخیر جن و فرشتگان و طلسم بستن جزء شغل های حرام است یعنی اگر کسی در این وادی باشد یا دیگران را به این وادی رهنمون کند کار حرامی کرده است.و متأسفانه این مسائل خیلی باب شده است و مانعی برای ازدواج شده است. اکثر کسانی که ادعا می کنند که بخت کسی را بسته ام یا بازکرده ام؛ دروغ و اوهام است. البته ممکن است در مواردی کسی طلسمی داشته باشد یا تسخیر جنی داشته باشد یا مثلاً در روحیه شخصی بتواند اثر بگذارد؛ یک دعایی خوانده باشد و دل طرف را زده باشد. اما این موارد خیلی کم و خاص است. البته دعای بطلان سحر هم در مفاتیح الجنان داریم. باید توجه داشت که اگر بنا باشد این ها مؤثر باشند نظام عالم به هم می خورد.

ارتباط زمان خواستگاری

به عقیده بنده اگر پسر و دختر در جایی که خلوت نباشد؛ می توانند صحبت بکنند به شرطی که طرفین مطمئن باشند به ازدواج منجر می شود. آنها می توانند از طریق تلفن یا نامه یا حضوری با هم صحبت کنند. اما در جایی که به هیچ وجه شرایط طرف مقابل با شما سازگار نیست جای صحبت و تلفن و نامه نیست. یکی از آفات این طور ارتباطها متأسفانه غلبه فضای احساسی بر طرفین است. بنده هم دامادهایم را برای صحبت های ازدواج و آشنایی؛ یک جای دنج و خلوت در بیرون شهر بردم. و تمام صحبت هایشان را در حضور پدر و مادرها انجام دادند.

ص: ۱۴۳۳۸

اهمیت صداقت در ازدواج

آقای دولابی این جمله را زیاد می فرمودند که صدق شمشیر خداست هر کجا برود می برد و می رود. انسان بداند با چه خانواده ای آشنا و فامیل می شود هر دو شرایط و موقعیتشان را بگویند هم خوبی ها و هم اشکالات را بگویید. حتی اگر مریضی خاص و حادی دارد قبل از ازدواج بگویید تا زندگی در آینده و بعد از عقد متلاشی نشود.

البته گفتن همه چیز در ابتدای امر نیاز نیست. برای چیزهایی که می خواهید بگویید مشورت کنید. آنچه که در ابتدای ازدواج و قبل از آن خیلی مهم است شناخت روحیات همدیگر و موقعیت و شرایط خانوادگی است.

حرمت خلوت با نامحرم

اجتماع زن و مرد در یک جای خلوت که کس دیگری نباشد و راه ورود به آنجا نداشته باشد؛ حرام و گناه کبیره است. چون شیطان مطمئناً در این طور مکانها حضور دارد. دختر و پسر نسبت به همدیگر جذبه دارند. روایت داریم که انسان نباید خودش را در معرض گناه قرار دهد.

کفو هم بودن

در اسلام به هم کفو بودن و هم شأن بودن تاکید شده است. یعنی طرفین باید اخلاق، دین و شرایط اجتماعی شان با هم سازگار باشد. اما در عرف جامعه به جای اهمیت به این مسائل چیزهای دیگری مهم شده است مثلاً می گویند باید سن پسر بیشتر از دختر باشد و عرف هم این را پذیرفته است. اساساً سن ملاک ازدواج نیست. خیلی ها بوده اند که اکثر شرایط و موقعیت هایشان با هم سازگار بوده است ولی ازدواجشان شکست خورده است. در ماجرای ازدواج حضرت خدیجه علیها السلام با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت خدیجه علیها السلام پانزده سال از ایشان بزرگتر بود ولی ازدواج کاملی داشتند.

ص: ۱۴۳۳۹

دخالت نزدیکان

دیده شده که گاهی فامیل های نزدیک شرایط را برای ازدواج دو جوان آن قدر سخت می کنند که اصل قضیه ازدواج از بین می رود. از اول سعی کنند که خیلی دیگران را دخالت ندهند ، دایی یک حرف بزنند، عمو یک حرف دیگر بزنند. این قدر نیاز به توسعه نیست که همه فامیل نظر بدهند. البته اگر بتوانیم با ملایمت و محبت پدر و مادر و دیگران را راضی و قانع بکنیم خوب است. با دعوا و قهر و جار و جنجال کار به جایی نمی رسد.

به طور کلی ازدواج با کسی که به لحاظ معنوی هم شأن نیست توصیه نمی شود اما اگر کسی مطمئن است؛ می تواند با اخلاق، رفتار و خوبی همسرش را به لحاظ معنوی تغییر بدهد ایرادی ندارد ولی نباید طوری باشد که ما برویم یک غریقی را نجات بدهیم و خودمان هم غرق شویم.

صبر در مشکلات بعد از ازدواج

اگر بعد از ازدواج انسان دچار بحران شد؛ انسان هر چه می تواند باید تحمل کند. در تاریخ آمده است که پیغمبرانی داشتیم که همسران بدی داشتند و حتی آنها را به قتل رساندند ولی آنها تحمل می کردند چون که این صبر و مدارا و عفو موجب رشد و کمال معنوی اش می شد. باید این نگاه را داشت و ترویج کرد.

مرحوم حاج سید هاشم حداد که یک عارف و سالک بود علت توفیقات معنوی اش، تحمل سختی ها و شکنجه هایی بود که خانواده و مادرزنش به او می دادند. او همه اینها را تحمل می کرد.

ص: ۱۴۳۴۰

همین طور همسر مرحوم آقای انصاری همدانی که سمّ خورد تا کشته شود و شوهرش را زندان یا اعدام بکنند اما مرحوم آقای انصاری متوجه می شود و ایشان را مداوا می کنند.برادرزن هایش به ایشان گفتند: خواهرمان شما را خیلی شکنجه می دهد، اگر اجازه بدهید طلاق بگیریم که ایشان فرمودند: من خواهرتان را تحمل می کنم اما شما او را تحمل نمی کنید و اذیتش می کنید او را می زنید. نقل کرده اند که ایشان حتی بعد از مرگ همسرش برای او دعا می کرد که خدایا عذابت را از خانم من بردار.

توجه کنیم که هیچ کسی بدون عیب نیست. باید با عیوب هم بسازیم. منتها اگر دیگر چاره ای نبود و به قول مردم کارد به استخوان رسید باید طلاق گرفت و توجه کنیم که جدایی آخرین گزینه است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم بعضی از خانم هایشان را طلاق دادند.یکی از خانم های پیغمبر به ایشان گفت من از شما بیزارم و ایشان هم سریع طلاقش دادند

ازدواج آسان - فلسفه ازدواج

ازدواج آسان - فلسفه ازدواج

زوجیت تمام موجودات عالم

مسئله زوجیت در کل خلقت هست؛ یعنی در ذات همه موجودات وجود دارد. در این زمینه آیه قرآن داریم «وَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُون»(۱)یعنی در عالم ماده غیر از خدای متعال که تک است، احد است، فرد است و واحد است؛ همه موجودات نر و ماده هستند یعنی حیوانات، درختان و گیاهان تمام شان نر و ماده هستند.در این زمان بعضی از این ها را علم امروز کشف کرده است. مثلاً- برق که هم قطب مثبت دارد و هم منفی که اگر این طور نباشد انرژی و نیرو معنا ندارد. همه موجودات عالم همین طور هستند مثلاً- درخت خرما نر و ماده دارد بقیه درختان و گیاهان هم نر و ماده دارند اما بشر اسرار بعضی را پیدا کرده و بعضی دیگر را پیدا نکرده است و بنای خلقت به زوجیت و نر و ماده بودن است.

۱- (۱). الذاریات: ۴۹.

زوجیت رمز بقای نسل بشر

خداونـد در درون هر موجود زوجی، خـدا کشـش و جذبه نسـبت به جنس مخالفش را قرار داده است و انسان هم یک موجود است و از این قاعـده مسـتثنی نیست. یعنی اگر یک آقا و خانمی علاقه به همسـر و ازدواج نـدارد بیمار است. فطرت و درونش ایراد دارد و یـا نقص روانی یا جسـمی دارد. و بایـد مـداوا کنـد. اساساً رمز بقای نسل بشـر هم در همین است اگر این جـذبه و کشش در زن و مرد نبود؛ شاید هیچ کس ازدواج نمی کرد. این کار خدای متعال حکمت دارد.

توجه اسلام و قرآن به ازدواج

مسـئله زوجیت و کشـش بین آنها ربطی به هیچ دینی ندارد و یک مسئله کاملاً غریزی و فطری است و بنای خلقت عالم بر این نهاده شده است. ولی از آنجا که مکتب اسـلام اکمل همه ادیان است؛ پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام و قرآن جوانب مختلف مسـئله ازدواج را بیـان کرده انـد. از جمله؛ موقعیت ازدواج، شـرایط زن و شوهر و ...و کتاب ها و روایات فراوانی در این زمینه هست که می توانیـد مطـالعه کنیـد. گاهی دانشـمندان خارجی یک کتاب مفصل در مورد یک مسـئله که تمام آن در یک جمله روایت آمـده است نوشـته انـد.مثلاً در مورد آیین همسـرداری و محبت انسان به همسـر پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمودنـد: «قول الرّجل للمرأه : إنّی أحبّک لایذهب من قلبها أبداً».(۱) یعنی اینکه اگر آقا به خانم بگویـد من دوسـتت دارم و خیلی به شـما علاقه دارم هرگز از دل این خانم بیرون نمی رود. یعنی مودت را تثبیت می کند و می فهماند که باید دوستی ها را به زبان آورد چون تأثیر بیشتری برای تثبیت و ابقای مودت و ازدواج و دوستی و محبت دارد.

ص: ۱۴۳۴۲

۱- (۲). الحکم الزاهره بـا ترجمه انصـاری / علی رضا صابری یزدی / محمـد رضا انصاری محلاتی / ۴۳۳ / ۱۲۷ / الترغیب فی التزویج تشویق به ازدواج..... / ص: ۴۲۸.

اهمیت ازدواج در اسلام

اسلام به ازدواج خیلی اهمیت داده و انسان ها را بسیار ترغیب به ازدواج می کند. نمونه اش حدیث معروف «النِّكَاحُ سُنَّتِی فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِی فَلَيْسَ مِنِّی» (۱) یعنی روش و سیره من ازدواج است. یکی از سیره های محکم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و تهدیدی که حضرت در انتهای حدیث فرمودند : «فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِی فَلَيْسَ مِنِّی» بدترین تهدیدهاست. یعنی جزء مسلمین و امت من نیستید. کسی که از ازدواج روی بگرداند «فَلَيْسَ مِنَّا» از ما نیست این تعبیر تندی است.

آثار ازدواج

همین ثواب برای کسی که ازدواج می کند بس است که دو رکعت نمازی که آدم همسردار می خواند بالاتر از هفتاد رکعت نمازی است که آدم مجرد می خواند. همچنین حدیث داریم کسی که ازدواج می کند نصف دینش حفظ است یا محفوظ شده است و نصف دیگر دینش هم در روایت آمده است که انسان تقوا داشته باشد. یعنی خیلی از خطرهایی که جوان ها را تهدید می کنند از راه همین غریزه جنسی است. و از این راه به گمراهی و گناه و آلودگی های مختلف کشیده می شوند و ازدواج و همسر برای او آرامش می آورد. همچنین ازدواج یک محسنات روحی معنوی و مادی در انسان ایجاد می کند.

لطیفه ای پیرامون شب اول قبر شخص مجرد و متاهل

شخصی را در قبر گذاشتند و ملائکه نکیر و منکر پرسیدند ازدواج کرده ای؟ گفت:بله. گفتند: این بیچاره هر چه بلا و مصیبت بوده کشیده است او را بهشت ببرید. می گویند زن بلا است هیچ خانه ای بی بلا نباشد. شخص دیگری را در قبر گذاشتند. در قبر به او گفتند ازدواج کرده ای؟ گفت: نه. گفتند: این عذاب نکشیده است او را جهنم ببرید تا استخوان هایش نرم شود عذاب بکشد بعد او را به بهشت ببرید. شخص دیگری را در قبر گذاشتند. گفتند ازدواج کرده ای؟ گفت: دوبار. گفتند: او را ته جهنم ببرید چون یک بلا به سرش آوردند یک بلای دیگر هم خودش روی سر خودش آورده است این خیلی پوستش کلفت است.

ص: ۱۴۳۴۳

۱- (۳). جامع الأخبار / تاج الدين شعيرى / ۱۰۱ / الفصل الثامن و الخمسون فى التزويج .... / ص:۱۰۱.

حکایتی شیرین پیرامون مزه شوهر

نقل است که دختری به مادرش گفت: شوهر چه مزه ای دارد؟ مادرش که زن فهمیده و عاقلی بود در دلش گفت باید جوابی بدهم که هم زیبا و زیبنده و هم جامع و کامل باشد اگر بگویم شوهر یک چیز شیرین و خوشمزه ای است می گوید من شوهر می خواهم. اگر هم بگویم شوهر چیز ترش و تلخ و بی مزه ای است می گوید اصلاً من شوهر نمی خواهم. بالاخره در جواب دخترش گفت: شوهر مثل ترشی است. ترشی هم به مزاج انسان می نشیند و انسان دلش می خواهد و در عین حال هم وقتی آدم می خورد صورتش درهم می شود و مثل شیرینی نشاط آور نیست. طوری است که هم دل آدم می خواهد و در عین حال زحمت دارد و آدم چهره اش درهم می شود. دختر گفت مادر واقعاً حرفت درست است. مادر گفت : چطور؟ دختر گفت: به این خاطر است که هر وقت اسم شوهر را می شنوم دهانم آب می افتد.

زنان و زندگی

زن لباس می خواهد، طلا می خواهد، خانه زندگی می خواهد، مردها خیلی دنبال تجملات و تشریفات نیستند. بیشتر، خانم ها بازار دنیا را گرم می کنند ما معتقد هستیم اگر خانم ها از خانه بیرون نیایند؛ تمام کارخانه های پارچه بافی و طلافروشی ها و همه بازار اقتصاد دنیا بهم می خورد و به برکت این خانم ها، این ها همه برقرارند واقعاً باید قدر خانم ها را بدانید. به قول حاج آقای دولابی که خدا رحمت شان کند که می گفتند اگر خانم ها نبودند شاید ما یک پیراهن هم تن مان نمی کردیم یعنی به فکر دنیا نبودیم.این خانم ها هستند که به فکر فرش و طلا و خانه و زندگی هستند واقعاً بازار دنیا را خانم ها گرم کرده اند و اگر نمی بودند شاید ما یک لباس هم برای خودمان تهیه نمی کردیم یعنی نوع مردها به فکر این چیزها نیستند؛ ولی خانم ها خیلی به فکر هستند و زندگی و معاش را تأمین می کنند.

ص: ۱۴۳۴۴

مذمت بی همسری

اسلام جوانان را بسیار به ازدواج ترغیب کرده است و بی همسری در روایات ما مورد مذمت شدید قرارگرفته است چون انسانی که ازدواج نکرده است دست آویز شیاطین یا رفقای ناباب قرار می گیرد. حدیث داریم که اکثر اهل جهنم مجرد هستند «أَكْثَرُ أَهْلِ النَّارِ الْعُزَّاب»(۱) و فرمودند «خِيَارُ أُمَّتِي الْمُتَأَهِّلُونَ وَ شِرَارُ أُمَّتِي الْعُزَّابُ»(۲) یعنی بدترین امت من آنهایی هستند که بدون همسر هستند یعنی آنهایی که وقت ازدواج شان شده است و ازدواج نمی کنند. بعضی از پدر و مادرها می گویند حاج آقا با این جوان ما برای ازدواج صحبت کن. می گوید باید حتماً خانه داشته باشم، ماشین داشته باشم. اینها خیالات بی خودی است. هر چیزی وقتی دارد از وقتش که بگذرد دیگر بی معنا می شود. دوران شکوفایی سن ازدواج از هفده هجده سالگی تا بیست و پنج سالگی است. این تاخیرهای ده پانزده ساله کار خوبی نیست. خانواده ها هم باید برخی مسائلی که سنگ جلوی پای جوان می اندازد را مراعات کنند. روایتی داریم که می فرماید در آخر الزمان عذوبت و مجرد زندگی کردن حلال و جایز است به خاطر اینکه این بنده خدا بدون ازدواج می تواند دینش را حفظ بکند اما وقتی ازدواج کند خواسته های حرامی آن خانواده از او دارند و به خاطر خواست های حرام آنها ممکن است این شخص را به جهنم بکشند این حدیث یک مورد خاص است و در آن یک مورد خاصی را اجازه داده اند.

ص: ۱۴۳۴۵

۱- (۴). من لا یحضره الفقیه / شیخ صدوق / ج ۳ / ۳۸۴ / باب فضل المتزوج علی العزب..... / ص: ۳۸۴.

۲- (۵). مستدرک الوسائل / محدث نوری / ۱۴ / ۱۵۶ / ۲- باب کراهه العزوبه و ترک التزویج... / ص:۱۵۴.

پیامدهای اخروی عدم ازدواج

نقل کرده اند عرفایی که می خواستند زاهد و عابد باشند و ازدواج نکردند، آخر عمر پشیمان شدند یا بعد از مردن خواب شان را که دیده اند؛ گفتند ما اشتباه کردیم.

آیت الله ناصری نقل می کرد پیرمردی که صاحب کرامت و دارای مقام طی الارض بود به نام حاج شیخ عبدالله و از دوستان بنده بود ازدواج نکرده بود حاج آقای دولابی فرمودند من دخترم را حاضر شدم به ایشان بدهم ولی قبول نکرد. حاج شیخ عبدالله کارش این بود که پیاده به مشهد، نجف و کربلا می رفت. ایشان اواخر عمر سخت پشیمان شده بود که چرا من این سنت حسنه را به جا نیاوردم و ازدواج نکردم ولی پیر شده بود و دیگر نمی توانست ازدواج بکند.

مرحوم آخوند کاشی که در تخت فولاد دفن است کسی بود که ازدواج نکرده بود و نزدیک قبر ایشان در تخت فولاد قبر مرحوم علامه فانی است. مرحوم بانو مجتهده امین اصفهانی در کتابش نقل کرده است که یک شخصی مرحوم علامه فانی و مرحوم آخوند کاشی را در خواب دید ولی مشاهده کرد مقام علامه فانی خیلی بالاتر از آخوند کاشی است. تعجب کرد که آخوند کاشی با اینکه می گویند عارف و عابد بوده و صاحب کرامت بوده چطور مقامش پایین تر از علامه فانی است. علامه فانی فرمود به خاطر سه مسئله:

یکی اینکه من سید بودم ایشان سید نبود.

دوم من روضه خوان اهلبیت علیهم السلام بودم. برای مردم روضه می خواندم توسل به اهلبیت علیهم السلام می کردم.

ص: ۱۴۳۴۶

و سوم اینکه من ازدواج کردم و آخوند کاشی ازدواج نکرده بود.

این داستان نشان می دهد در عوالم دیگر هم آنهایی که ازدواج نکرده اند درجه شان پایین است یا ممکن است اشکال و ایرادی برایشان باشد. اگر در قدیم فساد، مشکلات و سختی های جوانان کم تر بود دلیلش سن پایین ازدواجشان بوده است. البته ما معتقد نیستم خیلی هم پایین باشد مثلاً دوازده سیزده سال که هنوز پسر یا دختر آن بلوغ و رشد را پیدا نکرده اند. رشد جسمی، عقلانی، مدیریتی، فکری یا همسرداری را که بنا به فرمایش حضرت امیر سلام الله علیه لازم است. «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»(۱).

نقش توکل در ازدواج

اگر کسی نیت ازدواج دارد؛ توکل، دعا و توسل داشته باشد. من خودم که تصمیم به ازدواج گرفتم یک طلبه در قم بودم که فقط درس می خواندم. رفتم مسجد مقدس جمکران از امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف تقاضا کردم به ایشان توسل پیدا کردم گفتم خدایا واقعاً کار مشکلی است.

در حدیثی نقل شده جوانی به پیغمبر خدا عرض کرد که همسری برای من انتخاب کنید حضرت فرمود: اگر من و تمام فرشته ها و همه عالم دست به دست هم بدهیم تو سراغ آن کسی که خدا برایت درنظرگرفته است می روی. به قول حاج آقای دولابی بخش زیادی از مسئله عقد و ازدواج آسمانی است. یعنی تقدیر نقش مهمی دارد به همین خاطر توکل و دعا و توسل خیلی مهم است. انتخاب همسر خیلی مهم است. آدم اشتباهی خانه و ماشین و فرش خانه و کالایی بخرد آن را عوض می کند یا شغلش را عوض می کند ولی ازدواج این طوری نیست که بگویی ازدواج کردم بعد می توانم عوض بکنم. بیشترین فردی که ما در عمرمان با آن زندگی می کنیم همسرمان است. دخترها شوهر می کنند پسرها ازدواج می کنند. بچه ها حدوداً هیجده سال بیست سال مهمان ما هستند بعد جدا می شوند. ولی همسر ما تا آخر عمر در کنار ما هست یعنی خوبی، بدی، خوشی و ناخوشی او ارتباط مستقیم و تنگاتنگ با ما دارد لذا من معتقدم دعا و توسل و توکل خیلی در مسئله ازدواج نقش دارد. این شعر حافظ خیلی معنا دارد.

ص: ۱۴۳۴۷

۱- (۶). الکافی / شیخ کلینی /۶ / ۵۴۰ / باب نوادر فی الدواب..... / ص: ۵۳۷.

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

اهمیت خواست خدا در انتخاب همسر

بنده، دوستی روحانی دارم که از من بزرگ تر است و حدود پنجاه سال سن دارد.ایشان حدود سی سال است که می خواهد ازدواج کند ولی نتوانسته موهایش مقداری سفید شده و هنوز ازدواج نکرده است. نه اینکه نخواهد می خواهد ولی نمی شود. با آیت الله ناصری مشورت کردند، استخاره کردند. چندین مورد هم رفته اند صحبت کردند اما ناگهان یکی از خانواده طرف مقابل مرده است. و ازدواج را به هم زدند یا استخاره شان بد آمده یا این آقا نپسندیده است یا مادرش نپسندیده یا خواهرش نپسندیده است. میخواهم این را بگویم که تا خدا نخواهد نمی شود. مگر فرعون همه عالم را بسیج نکرد که حضرت موسی علیه السلام متولد نشود اما حضرت موسی علیه السلام متولد شد.

داستان توسل جوان به امام رضا علیه السلام برای ازدواج

در قم منبر رفتم. بعد از منبر تاجری گفت حاج آقا پسرم داستانی را از دانشگاه نقل کرده است و من بعد از شنیدن این داستان غش کردم. دانشجویی مدت ها دنبال موردی برای ازدواج بود و گاهی هم رفقا و همکلاسی ها سربه سرش می گذاشتند و به او متلک می گفتند.بعد از مدت ها تصمیم می گیرد به مشهد برود خیلی مصمم بود که کارش درست می شود. من معتقد هستم امام هشتم قدرت دارد می توانند بگویند «کُنْ فَیَکُونُ»(۱) آنها ولی امر هستند«إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً»(۲) امام امرش امر خدا است اگر بگوید بشو می شود. حضرت رضا علیه السلام فرمود حضرت ابراهیم علیه السلام خدا را به ما قسم داد آتش بر او سرد و گلستان شد. گفت این بنده خدا به مشهد که رسید مستقیم به حرم رفت و به مسافرخانه نرفت. گفت من می روم حرم کار ازدواجم را از حضرت بخواهم و ازدواجم را درست بکنم بعداً می آیم. رفقا هم به او متلک می گفتند. گفت ایشان حرم رفت و خودش را به ضریح چسباند و شروع کرد به ناله کردن. می گوید یا امام هشتم من همسر می خواهم. یک ساعته درست بکن من این حرف ها سرم نمی شود شما نشانه های قدرت خدا هستید. یدالله هستید. گره گشا هستید.حلال مشکلات هستید. من به شما عقیده دارم. من زن می خواهم. می گوید بعد از مدتی ضعف کردم، تصمیم گرفتم بروم ناشتایی بخورم و دوباره بیایم گفتم یا امام هشتم من شما را رها نمی کنم.

ص: ۱۴۳۴۸

۱- (۷). الکافی / شیخ کلینی /۱ / ۱۰۹ / باب الإراده أنها من صفات الفعل...ص:۱۰۹.

۲- (۸). الإحتجاج علی أهل اللجاج/ احمد بن علی طبرسی / ج ۲ / ۳۸۶ / احتجاج أبی إبراهیم موسی بن جعفر ع فی أشیاء شتی علی المخالفین..... / ص: ۳۸۵.

گفت از صحن بیرون آمدم که ناگهان یک خانم و آقای محترمی به من برخوردند و سلام علیک کردند و جلوی من ایستادند گفتند آقا خیلی عذر می خواهیم خیلی شرمنده ایم سوال ما حرف ما ممکن است خیلی زشت باشد بی جا باشد ولی اسائه ادب را بپذیرید و جواب ما را بدهید. گفتم: بفرمایید. گفتند: شما ازدواج کردید؟ گفتم: نه. گفتند: قصد ازدواج ندارید؟ گفتم: چرا قصد ازدواج دارم. گفتند: بیا که بختت باز شده ما بچه دار نمی شدیم متوسل به امام هشتم علیه السلام شدیم خدا به ما دختری داد و حالا دختر ما بزرگ شده و دم بخت است و الان آمدیم دین مان به امام هشتم علیه السلام را ادا کنیم و به امام هشتم علیه السلام گفتیم یک داماد خوب برای ما برسان. دخترمان را دادی حالا داماد هم بده و ما دیشب با امام هشتم علیه السلام پیمان بستیم و گفتیم از هتل می آییم بیرون به اولین جوانی که برخوردیم می گوییم این فرستاده امام هشتم علیه السلام است. می گوید من وقتی این را فهمیدم جا زدم. گفتم: مادرم نیست خواهرم نیست. گفتند نه موردش خیلی خوب است امام هشتم علیه السلام مگر چیز بد می رساند؟ از ما نازکردن بود که نمی خواهم.از آنها اصرارکردن بود و مرا به زور به هتل بردند و دختر را به من نشان دادند. مهرش به دلم نشست. رفتند یک روحانی آوردند و عقد کردند و این خانم در کمتر از یک ساعت به عقد من درآمد.

پشتکار در طلب (داستان یوسف و زلیخا)

روایت داریم «من طلب شیئا و جدّ وَجَدَ»(۱).

ص: ۱۴۳۴۹

۱- (۹). نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ص / ابو القاسم پاینده / ۷۷۶ / نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول اکرم«ص» با ترجمه فارسی .

گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری

سایه حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یابنده بود

زلیخا خاطرخواه حضرت یوسف علیه السلام شد اما چه سنخیت و نسبتی با حضرت داشت؟ هیچ سنخیتی نداشت اصلاً حضرت یوسف علیه السلام پیغمبری موحد بود اما زلیخا بت پرست بود. زلیخایی که هیچ سنخیتی با یوسف صدیق نداشت و در راه یوسف آبرویش را داد حیثیتش را داد و همه چیزش را داد. روایات می گوید زلیخا بعد از اینکه پیر و فقیر شد. شوهرش او را طلاق داد ولی استقامت و پشتکار در طلبش داشت .

نقل می کنند حضرت یوسف وقتی عزیز مصر شد در حال عبور از مکانی بود. به او گفتند این پیرزن فقیر، زلیخا است. یوسف علیه السلام گفت: عجب است او زمانی سلطان بانوی ما بود. ما غلام او بودیم. برویم احوال او را بپرسیم. نزدیک زلیخا آمد و گفت: حالت چطور است؟ زلیخا که مومن شده بود گفت: شکر می کنم خدایی را که بر اثر گناه عزیز را ذلیل کرد «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَ الْمُلُوکَ عَبِیداً بِمَعْصِیَتِهِ»(۱)و شکر می کنم خدایی را که برده ها را به سلطنت رساند به خاطر اطاعت و بندگی و خویشتن داری و ای عزیز مصر ما می خواستیم گناه و معصیت کنیم اما خوار و ذلیل شدیم. حضرت یوسف علیه السلام گفت: هنوز هم به من علاقه داری؟ گفت به جدت ابراهیم علیه السلام قسم اگر همه دنیا مال من باشد حاضرم بدهم یک بار شما را ببینم. حضرت یوسف علیه السلام گفت:درست است من زیبا و قشنگ هستم اما می دانی از من هم زیباتر هست؟ زلیخا گفت: کیست؟ ایشان فرمود: حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است. زلیخا بعد از شنیدن این توصیفات عشقش به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم منتقل شد و گفت ای یوسف من خاطرخواه آن آقا شده ام آن آقا کجاست؟ محبت حضرت یوسف علیه السلام آن قدر نجات دهنده نیست که محبت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نجات دهنده است. جبرئیل بر حضرت یوسف علیه السلام نازل شد و گفت چون محبت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در دل زلیخا افتاده باید او را به عقد خود در بیاوری. یوسف علیه السلام گفت: این پیر زمین گیر به چه درد من می خورد؟ جبرئیل گفت: دعا کن جوان می شود. محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کیمیا و اکسیر است. حضرت یوسف علیه السلام دعا کرد و زلیخا جوان شد و به همسری حضرت یوسف علیه السلام درآمد. زلیخا در اثر پایداری و استقامت در راهش به مقصدش رسید.

ص: ۱۴۳۵۰

۱- (۱۰). بحار الأنوار الجامعه لـدرر أخبار الأئمه الأطهار / مجلسی / ج ۷۵ / ۴۵۶ / باب ۳۳ نوادر المواعظ و الحکم..... /ص: ۴۴۴.

زیبایی های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند حضرت یوسف سفیدروتر از من بوده ولی من نمکین تر و ملیح تر هستم. چون رنگ خیلی روشن هم به مذاق انسان خوش نمی آید. کمی گندم گون قشنگ تر است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صوت زیبایی هم داشتند و صوتش را در نماز ظاهر نمی کرد، اگر ظاهر می کرد حدیث داریم بیهوش می شدند. در دعای صلوات بر حضرت می گوییم خدایا روز قیامت صوت پیغمبر را نصیب ما کن. ائمه علیهم السلام، همه قربان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می روند حضرت زهرا سلام الله علیها از فراق پیغمبر گریه کردند تا از دنیا رفتند.

توصیه اسلام به ازدواج ساده و اسلامی

توصیه اسلام به ازدواج ساده و اسلامی

قال الله تبارک و تعالی: «وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» (الروم: ۲۱).

وقــتی دل شــیــدایی می رفت به بســتان ها   بی خویشــتــنم کردی بــوی گل و ریحــان ها

گه ناله زدی بلبل گه جامــه دریــدی گل   بــا یــاد تــو افــتــادم از یــاد بــرفــت آن هــا

ای ذکر تو بر لب ها وی یــاد تــو در دل ها   وی شور تو در سرها، وی سرّ تو در جان ها

تــا خارغــم عــشقــت آویــختــه در دامــن   کوته نظــری بــاشــد رفــتن به گلــســتان ها

آن را که چنین خاری که از پا دراندازد   باید که فرو شوید دست از همه درمان ها

ص: ۱۴۳۵۱

برکات ذکر صلوات

ذکر صلوات باعث خوش اخلاقی و تقرب به پیامبرخدا می شود، گناهان انسان را ذوب می کند. امام رضا علیه السلام فرمودند: «فَلْیُکْثِرْ مِنَ الصَّلَوَاتِ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْماً» (شیخ صدوق/ أمالی الصدوق/ ص:۷۳). کسی که گناه زیاد دارد و وسیله ای برای پاک کردن گناهانش ندارد اگر به ذکر صلوات مداومت کند ذکر صلوات گناهانش را منهدم می کند. برای بخشش گناهان، برای نورانیت دل، برای وسعت رزق، برای شفاعت پیامبر، برای باز شدن آسمان ذکر صلوات بسیار مؤثر است.

روایت داریم که دعا بدون صلوات مستجاب نمی شود. هم شیعه ها و هم اهل سنت نقل کرده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «دعاهایی که می کنید اجابت نمی شود مگر این که در ضمن دعا صلوات بفرستید».

زوجیت در عالم هستی و نیاز انسان به مونس و همدم

خدای متعال می فرماید: «وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» (الروم:۲۱). همه موجودات، حتی گیاهان را هم خدا نر و ماده آفرید. در درخت خرما گردی از درخت خرمای نر می گیرند و به درخت ماده می پاشند تا بارور بشود و الّا بارور نمی شود. عالم، عالم زوجیت است عالم نر و ماده است عالم مثبت و منفی است. باید این ها در کنار هم باشند تا رشد بکنند انسان هم که گل سر سبد عالم است همین طور است. اگر مرد تنها بود عالم رشد پیدا نمی کرد تولید نسل نبود اگر زن هم تنها بود همین طور می شد اصلاً نسل و نظام در هم پیچیده می شد. خدای متعال می فرماید: که از نشانه های قدرت من این است که شبیه انسان، انسانی دیگر آفریدیم که جفت او باشد همسرهایی را برای شما خلق کردیم که وسیله آرامش شما باشند. خلقت خیلی گسترده است این خلقت نه اولش پیداست نه آخرش پیداست. نمی توانیم درک کنیم و باید اظهار عجز و کوچکی در محضر خدای متعال کنیم و به سجده بیفتیم و از این همه عظمت تسبیح خدا کنیم.

ص: ۱۴۳۵۲

خدای متعال می فرماید: یکی از آیات من این است که برای شما همسر آفریدیم.روایت داریم حضرت آدم علیه السلام که پدر و مادر نداشت فرشته ها از گل مجسمه ای ساختند خدای متعال می فرماید من در این مجسمه از نفس الهی خودم دمیدم «نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی» (الحجر: ۲۹). و این مجسمه حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام شد. خیلی عجیب است تنهایی برای انسان خیلی سخت است چون انسان از انس است. حضرت آدم علیه السلام در اول خلقتش تنها بود انسان بدون انیس نمی تواند زندگی کند. خدای متعال در کنار حضرت آدم علیه السلام ، مادر بزرگمان حضرت حوا علیها السلام را درست کرد و گفت: این هم انیس و مونس و همسر شماست. حضرت آدم علیه السلام می خواست به طرف حضرت حوا علیها السلام برود که خدا فرمود: شما هنوز نامحرمید به قول خودمان ما صیغه اش را که هنوز نخواندیم. خدای متعال عزتی در خانم ها قرار داده که آقایان باید سراغشان بروند این سنت خوبی است. شنیدم که در هندوستان در بعضی از مناطقش زن ها به خواستگاری می روند. خدا را شکر که ما در هندوستان متولد نشدیم اگر آن جا به دنیا می آمدیم همه ما بی زن می ماندیم و می ترشیدیم.

خدا این زوجیت و این کشش را در خلقت قرار داده است. حضرت آدم علیه السلام می خواست پهلوی حضرت حوا علیها السلام برود که گفتند: که دست نگه دار باید خواستگاری کنی عقد کنی مهریه می خواهد. حضرت آدم علیه السلام گفت: مهریه چه بدهم؟ گفتند: که اگر می خواهی حضرت حوا علیها السلام برایت حلال بشود مهریه اش ده مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد است. حضرت آدم علیه السلام چه قدر راحت زن گرفت.

سفارش روایات به ازدواج بر محور اخلاق

یکی از رفقا در همین اصفهان می گفت که ما چهل جا برای برادرم خواستگاری رفتیم این داغ به دلمان ماند یک جا نگفتند که این داماد نماز می خواند اخلاقش خوب است؟ ایمان دارد؟ تقوا دارد؟ هر جا که خواستگاری رفتیم گفتند که شغلش چه است؟ ماشین دارد؟ خانه دارد؟ مدرکش چیست؟ از دینش سؤال نمی کردند خیلی زشت است. ما شخصیت افراد را نمی خواهیم زیباییشان را می خواهیم پولشان را می خواهیم. در روایت داریم که اگر با کسی به خاطر پولش یا زیباییش ازدواج کردی آن ازدواج پایدار نیست چون ممکن است آن مال تلف بشود یا آن زیبایی از بین برود.

آقایی در تهران می گفت: می رویم با یک ثروتمندی ازدواج می کنیم ان شاء الله پدرزن زودتر می میرد ثروتش به ما می رسد. تا عقد تمام شد فردا پدرزن چند میلیون ورشکست شد این بنده خدا هم آدم آبرومندی بود خرج این پدرزن و مادرزن و برادرزن به گردن این افتاد. می خواست ارثش را ببرد خرجش هم به گردنش افتاد.

دو چیز در روایت خیلی سفارش شده است یکی دین و یکی هم اخلاق است. یعنی باید پرسید آقا این عروس خانم و یا آقا داماد با اخلاق است؟ متدین است؟ سازگار است؟ می توان با او زندگی کرد؟ اما این عروس و داماد همه چیز دارند ماشین و خانه و حقوق بالا دارند اما دین ندارند حقوق هم را مراعات نمی کنند اخلاق ندارند دائم دعوا و قهر دارند. دامادی که دین و اخلاق ندارد بعد از مدتی دختر می گوید که من نه مهر می خواهم و نه جهیزیه ای را که دادم می خواهم، و نه بچه ای که به دنیا آوردم را می خواهم. همه چیز را می بخشم فقط می خواهم از خانه این داماد بیرون بروم.

ص: ۱۴۳۵۴

اگر دین نباشد اخلاق نباشد زندگی اساس ندارد. اگر دیدید که دامادی واقعاً دینش و اخلاقش خوب است دیگر سخت گیری نکنید، دختری که اخلاق و دینش خوب است سخت گیری نکنید. کی گفته این قدر تشریفات و تجملات باشد؟ شما هر کاری کنید مردم حرف می زنند گلایه می کنند. اگر شما صد هزار نفر هم دعوت کنید، پنج رقم غذای شما را هم می خورند آروغ می زنند غیبت شما را هم می کنند می گویند این فلان فلان شده از کجا آورده این همه خرج کرده است. آن هایی که سنگین برگزار می کنند مردم بیشتر به آن ها فحش می دهند.مردم را کسی می تواند راضی کند؟ خدا چنین کاری نکرده، آیا همه از خدا راضی اند؟ گاهی دیدی پشت ماشین نوشته امان از حرف مردم، معلوم می شود که حرف مردم جگرش را تکه تکه کرده است. ای کاش خدایی که زود راضی می شود به فکر این بودیم که خدا را از خودمان راضی کنیم محال است که بتوانیم مردم را راضی کنیم. «إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَا يُمْلَكُ وَ أَلْسِنَتَهُمْ لَا تُضْبَطُ» (شیخ صدوق/ أمالی الصدوق/ص:۱۰۳). یعنی خوشنودی مردم را کسی نمی تواند به دست بیاورد و هم کسی نمی تواند جلوی دهانشان را ببندد .

مذمت تهمت زدن و شایعه پراکنی

حضرت موسی علیه السلام به خدا عرض کرد که پروردگارا کاری کن که مردم پشت سر من حرف نزنند. چون بنی اسرائیل خیلی شایعه پشت سر حضرت موسی علیه السلام درست کرده بودند. خدا در قرآن می فرماید: «مثل قوم حضرت موسی نباشید که این قدر موسی را اذیت کردند که گفتند با زن فاحشه رابطه برقرار کرده است، برادرش هارون را برده پشت کوه سرش را بریده است». حضرت موسی علیه السلام از حرف این ها ناراحت شد گفت: خدایا کاری کن که مردم پشت سر من حرف نزنند. خداوند فرمود: موسی این دعا را من خدا برای خودم استجابت نکردم، مردم این قدر پشت سر من خدا حرف می زنند. خدا این قدر شاکی دارد این قدر هستند کسانی که برای خدا خط و نشان می کشند منتهی الحمدلله دستشان به خدا نمی رسد.

توصیه اسلام به ازدواج ساده و اسلامی

دو نفر با هم همسفر شده بودند یکی از آنها چند نوع غذا داشت یکی هم نان خشک می خورد. آن یکی غذایش را هم به این تعارف نمی کرد. این با زحمت نان خشکش را می شکست می خورد سرش را یک ور می کرد می گفت: الهی شکر، این آقا گفت: من دو سه رقم غذا می خورم این قدر الهی شکر نمی گویم. او هم گفت: تو نمی فهمی که این الهی شکر از صد تا فحش برای خدا بدتر است. از این الهی شکرها نگوییم. با این خدا جز آشتی کردن هیچ راه دیگری نداریم. او زورمند و قوی است و ما ضعیف و بی زوریم. باید بگویی خدایا من نوکرتم. اگر بگویی که خدایا من نوکرتم کارت را درست می کند. بگو خدایا من زمین خورده تو هستم.

روایت داریم که از دنیا بگذری به طرفت می آید و اگر به طرفش بروی از تو فرار می کند. یک مقدار سهل بگیریم. آقا ما نمی خواهیم پز بدهیم راحت باش هر کسی به اندازه گلیم خودش پا دراز بکند. به خاطر چشم هم چشمی از قدرت خودمان فراتر برنامه ریزی می کنیم، خودمان را به فشار می اندازیم. یک کسی گفت: حاج آقا از هر بانکی الّا از بانک خون وام گرفتم. بانک خون هم چون خون از آدم می گیرد پول نمی دهد. مثل این که دستمان را لای گیره آهنی گذاشتیم هی دستگیره اش را می چرخانیم هر بار که می تابانیم دستمان دردش می آید آخ می گوییم و دوباره می تابانیم، دستمان دارد خورد می شود استخوان ها و گوشت هایش له می شود اما بازهم می تابانیم، نتابانش ول کن بگذار مردم هر چه می خواهند بگویند. خیالت راحت باشد هر کاری که کنی مردم می گویند چرا خودت را اذیت می کنی اگر آدم راست حسینی باشد همه عالم برایش نقشه بکشند زمین نمی خورد.

ص: ۱۴۳۵۶

خانمی می گفت: که این شوهرم اول که خواستگاری من آمد گفت: که چهار، پنج تا شغل دارم چند تا هم مدرک دارم. بعد از این که عقد کردیم معلوم شد که یک شغل هم ندارد مدرکش هم دیپلم است. اگر زندگی ات را با دروغ و خیانت شروع کنی زندگی ات پا نمی گیرد.راست و حسینی همانی که هستی بگو، بگو زندگی من این است بدانند که با کی می خواهد زندگی کند. اگر کسی هم سر طرف کلاه گذاشته، به سر خودش کلاه گذاشته است روایت می گوید که راه نجات در صداقت و راستی است همان طوری که هلاکت در دروغ است. بیاییم از این تشریفات کذایی دوری کنیم. خدای متعال می فرماید: که من همسر را برای شما خلق کردم «لِتَسْكُنُوا إِلَيْها» (الروم: ۲۱). که وسیله آرامش یکدیگر باشند. هر کسی دنبال جفت خودش است.

مجردها بدترین افراد امت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

روایت داریم که اکثر افراد جهنم افراد مجرد هستند آرامش در روحشان و زندگیشان نیست. «أَكْثَرُ أَهْلِ النَّارِ الْعُزَّاب» (شیخ/صدوق من لا یحضره الفقیه/ج ۳/ص : ۳۸۴). و «خیار امّتی المتأهّلون و شرار امّتی العُزّاب» (محمدتقی فلسفی/ الحدیث- روایات تربیتی/ج۲/ص: ۱۵۱). پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: بدترین امت من مجردها هستند کسی که همسر ندارد به یک جایی پیوند صحیح ندارد این دنبال منکرات و فساد می رود دنبال رفیق های ناباب می رود. گاهی در دانشگاه ها می گوییم که من در نوزده سالگی ازدواج کردم خیلی خیلی پشیمانم که پنج سال دیر ازدواج کردم من نمی دانستم که ازدواج این قدر چیز خوبی است. این قدر دیر ازدواج نکنید در بیست و هشت سالگی، سی سالگی مرد ترشیده شده، زن ترشیده شده، دیگر به چه درد می خورند. بعد از این که گل پژمرده شد بیایی به این گل آب بدهی به چه درد می خورد، هر چیزی وقتی دارد. یکی از دوستان می گفت: وقتی که پسر من وارد دانشگاه شد خوش تیپ هم بود دیدم که دخترها دورش را گرفتند. گفتم قبل از این که دیگران سرش کلاه بگذارند من خودم یک کلاه قشنگ و صحیح و سالم و شرعی به سرش می گذارم. خودم برایش همسر می گیرم که این قدر دخترهای ناباب دورش را نگیرند که به فسادش بکشند یا بر عکس این دختر را هم زود شوهرش بدهم و نگذارم به فسادش بکشند.

ص: ۱۴۳۵۷

زمان و سن مناسب ازدواج

روایت داریم جبرئیل خدمت پیامبر خدا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد و عرض کرد: یا رسول الله می دانید که چه وقت برای امت تو ازدواج و زندگی مشترک خوب است؟ عرض کرد یا رسول الله دختر و پسر مثل میوه درخت می مانند میوه درخت وقتی هنوز نرسیده و کال است سفت به درخت چسبیده است اگر این میوه را از درخت جدا کنی در حق میوه و درخت ظلم کردی افرادی که هنوز نمی توانند زندگی را اداره کنند و خام هستند مشکلات دارند به سن و سال هم نیست البته نسبت به موقعیت و شرائط و جاها و شهرها فرق می کند. اگر این دختر و پسر هنوز خام هستند این را از پدر و مادرش نباید جدا کنی اما این میوه که رسید دیگر وقتش است باد به آن می خورد خرابش می کند خورشید می تابد خرابش می کند محیط و زمان خرابش می کند. اگر نچینی این میوه می شود ترشیده وخراب می شود. در وقت رسیدن میوه را باید از درخت جدایش کنی و نسبت این دختر و پسرها که دانشگاه می روند یک کاری برایشان بکنید خیلی محیط، محیط خرابی است. شما خودتان بهتر می دانید همین دوست ما می گفت: بعد از این که برای پسرم زن گرفتم دخترهای دانشجو باز هم پسر ما را ول نمی کردند پسرم دست خانمش را گرفت برد دانشگاه سر کلاس، گفت: خدا وکیلی این خانم من است این هم حلقه نامزدیش است دست از سر ما بردارید. انسان خوب است که یک لقمه ای به اندازه دهانش یا کوچکتر بگیرد. کی گفته که من بروم با یک خانواده ثروتمندی وصلت کنم که در خرج کردنش بمانم، اصلاً نوکر آن خانواده بشوم می روم با یک خانواده ای مثل خودم یا پایین تر اما با اخلاق و دیانت وصلت می کنم که بتوانم توان زندگی و پا به پای رفتن با آن ها را داشته باشم. دختری که در یک خانواده مرفهی زندگی کرده حالا ـ بیاید در خانه مستأجری زندگی کند، ای کاش در زندگی مان یک بار خداپرست می شدیم حرف خدا را گوش می دادیم.

ص: ۱۴۳۵۸

ازدواج خیلی سفارش شده اما ازدواج درست و اسلامی بکنیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه طور ازدواج کردند؟ امیرالمومنین علیه السلام چه طور ازدواج کردند؟ چه زندگی ساده ای، اما صلح و صفا و محبت و یگانگی داشتند.

امام صادق علیه السلام فرمود: جوانی خدمت پدرم امام باقر علیه السلام آمد. حضرت فرمودند: ای جوان ازدواج کردی؟ جوان گفت: نه، حضرت فرمودند: من دوست ندارم همه دنیا مال من باشد ولی ازدواج نکرده باشم. چرا دو رکعت نمازی که آدم همسردار می خواند افضل است از هفتاد رکعتی که آدم بی همسر می خواند چون آن آرامشی که در آدم همسردار است در آدم بی همسر نیست. فرمود: کسی که ازدواج می کند نصف دینش را کامل می کند، از خدا بخواهد که آن نصف دیگرش را هم کامل کند. بعد امام باقر یک پولی به این جوان داد وفرمود: برو همسر انتخاب کن. این قدر خانواده ها هستند که از نظر مالی شاید کمی ضعیف باشند اما دین و اخلاق دارند بسازند، یک مقدار از این قیدهای قیافه و پز نباشیم بیایید یک مقدار از این قیدها بیرون بزنید چه قدر راحت می شوید.

نماز و عطر و زنان سه چیز محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ الطِّيبُ وَ النِّسَاءُ وَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاة» (ابوالفتح کراجکی/ معدن الجواهر/ص:۳۱). از دنیای شما سه چیز محبوب من شده است از دنیای شما نماز و عطر و زنان را انتخاب کردم. پیامبر ما عقل کل است در عظمت پیامبر ما همین یک روایت کافی است که امام صادق علیه السلام می فرماید: خدای متعال صد جزء قسمت عقل خلق کرده که از این صد قسم عقل نود و نه جزءش را به پیامبر مرحمت کرده و یک جزئش را بین تمام خلق، میلیاردها انسانی که خلق کرده تقسیم کرده است. اگر این روایت برعکس هم می شد یعنی نود و نه جزئش را به خلق می داد و یک جزء آن را به پیامبر می داد باز هم پیامبر میلیاردها برابر بر همه بالاتر بود. ولی این روایت می گوید که خداوند نود و نه جزئش را به پیامبر دادند.

آیت الله سیبویه می فرمودند: که خانم من علویه بود فوت کرد بیست و هفت سال آخر عمرش کور شده بود چون خدا به من می گوید که احترام خانمت واجب است بیست و هفت سال کمر بستم و کارهای خانه را کردم. تمام ذکر من این بود که خدایا ثواب هایم را با بداخلاقی از بین نبرم. ولی آدم های بداخلاق تمام ثواب هایشان را آتش می زنند تمام احسان و محبتشان را از بین می برند. گفت: ما را به خیر تو امیدی نیست لطف کن و شر مرسان. می گفت: من از خدا خواستم که ای خدا کمکم کن که من دل این علویه را آتش نزنم جگرش را کباب نکنم منت سرش نگذارم. خدا در قرآن می فرماید: آن هایی که به خانواده یا زیر دستانشان خوبی می کنند بعد یک منت می گذارند همه اعمالشان را باطل می کنند. ثواب هایتان را با منت گذاشتن و اذیت کردن باطل نکنید. «لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى» (البقره: ۲۶۴). گفت بیست و هفت سال محبت و خوش اخلاقی کردم تا این که این خانم از دنیا رفت الآن هم به یادش هستم خیرات می کنم.

زن و شوهر مایه آرامش همدیگر

متوجهی پیامبری که عقل کل است می فرماید: از دنیای شما نماز و عطر و زنان را انتخاب کردم. ان شاء الله نماز را جدی بگیرید. اول وقت بخوانید ده دقیقه وقت می برد. ما با این خدا خیلی کار داریم. نماز ستون دین است اساس دین است یکی عطر و بوی خوش چه قدر آرامش می دهد ثواب دو رکعت نماز با عطر هفتاد برابر نماز بدون بوی خوش است.و سوم بانوان یعنی خانم ها را دوست دارم. ما روایت داریم که هیچ کسی ایمانش زیاد نمی شود مگر این که در محبتش به خانمش و محرم هایش اضافه می شود. کسی ولایت ما اهل بیت را بیشتر قبول نمی کند مگر این که محبتش به خانمش بیشتر می شود، چون روحش لطیفتر می شود. چرا پیامبر ما در میان حسنات دنیا این سه گزینه را انتخاب کردند این روایت را خیلی با دوستان و اساتید بالا و پایین کردیم این حرف را عقل کل می زند. البته حرفی که بیشتر به دل بنده چسبید این بود که این هر سه تای این ها آرامش می آوردند.

ص: ۱۴۳۶۰

«وَ اسْتَعينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ وَ إِنَّها لَكَبيرَهٌ إِلاَّ عَلَى الْخاشِعينَ» (البقره:۴۵). هر وقت گرفتاری و مشکلی پیش آمد برو وضو بگیر با حضور قلب نماز بخوان ببین چه قدر آن هول ها و اضطراب ها از بین می رود. حتی روایت داریم که وقتی امیرالمومنین علیه السلام پیش آمدی برایش می شد به نماز پناه می برد. نماز سکونت و آرامش می آورد. در محضر خدا هستی همه کارها در دست خداست. در مورد این بوی خوش هم دیدید بوی بد چه قدر حال آدم را بد می کند اگر یک جایی باشد که همه اش بوی ناجور باشد به آدم افسردگی دست می دهد، برعکس آن بوی خوش آرامش می دهد. بوی همسر هم آرامش می دهد. «لِتَسْكُنُوا إِلَيْها» (الروم: ۲۱).

زن و شوهر وسیله آرامش همدیگر هستند قدر بدانیم.«ما أكرمهنّ إلّا كريم و ما اهانهنّ إلّا لئيم» (بهاءالدین خرمشاهی- مسعودانصاری/پیام پیامبر/متن عربی/ص: ۴۳۰). پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: کسی خانم ها را اکرام نمی کند ادب نمی کند الّا آدم بزرگوار و باشخصیت و کریم، آدم هایی که عاقلند ایمان دارند، دین دارند به مادر و همسر وخواهر و مادرزن کسی دست بلند نمی کند، اهانت نمی کند اذیت و آزارشان نمی کند مگر این که آدم پست باشد. حتی اگر خانم بد باشد امامان ما یا از پیامبرمان ما بعضی هایشان بودند که خانم هایشان قاتلشان بودند اما شما یک نمونه بیاورید که این ها را اذیت کرده باشند تو گوششان زده باشند قهر کرده باشند همه اش محبتشان می کردند. این داده خداست عطیه خداست خدا با این وسیله می خواهد شما را امتحان کند صبر داشته باشید تحمل داشته باشید.

ص: ۱۴۳۶۱

ذکر مصیبت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

از همین جا دل هایمان را به حرم با صفای آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام روانه کنیم. خیلی از عزیزان آرزوی کربلا و مکه و سوریه دارند توفیقش را ندارند پولش را ندارند امکاناتش را ندارند ولی خدای متعال جایگزینی گذاشته که همان برکات را دارد. امام جواد علیه السلام فرمودند: که زیارت پدرم امام هشتم علیه السلام از زیارت امام حسین علیه السلام بالاتر است. امام علیه السلام می فرماید مهم است خیلی مهم است کربلا هم آنجا هست مکه هم آنجا هست.

یکی از دوستان می گفت: که می خواستم مشهد بروم پول نداشتم یک مقدار از ضروریات زندگی ام را فروختم مشهد رفتم وقتی برگشتم بقال سر کوچه و افراد محلمان گفتند حاج آقا ما خواب دیدیم که شما مکه مشرف شدید مکه رفته بودید؟ گفتم: نه، زیارت امام هشتم علیه السلام رفته بودم.

در روایت هست که کسی که امام رضا علیه السلام را زیارت کند ثواب هفتاد و هشت حج قبول شده را به او می دهند و در روایت دیگری هست که مثل این که هفتاد هزار حج قبول شده به جا آورده است.

امام جواد علیه السلام فرمود: کسی که به زیارت پدرم علی بن موسی الرضا علیه السلام برود و گرما و سرما به او برسد قطره باران به او بخورد خدا آن بدن را به برکت علی بن موسی الرضا علیه السلام بر آتش جهنم حرام می کند. روایت داریم درجه زائرین قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام از همه زائرین بیشتراست عطاء و مزدشان هم بیشتر است.

ص: ۱۴۳۶۲

آیت الله حائری، خیلی به زیارت امام هشتم مشرف می شد وقتی که فوت کرد یکی از علمای قم ایشان را خواب دید که جایش خیلی خوب است در باغی از باغ های بهشتی است. سؤال کرد که آقای حائری چه خبر؟ گفت:وقتی که من فوت کردم تنها شدم همه من را رها کردند و در چاله قبرانداختند در غربتی که روح من در تنهایی قرار گرفت یک وقت دیدم که جایگاه من، قبر من باز شد و از آسمان یک نوری پایین آمد یک وقت یک پرده ای کنار رفت دیدم آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام به دیدن من آمدند. فرمودند: فلانی تو در غربت به زیارت من آمدی هفتاد مرتبه به زیارت من آمدی من هم به دیدار تو خواهم آمد و این بار اولش است. من سه موقع خطرناک می آیم و دستگیری می کنم. من دست زائرم را می گیرم و وارد بهشت می کنم.

چند نفر از بغداد حرکت کردند زیارت امام هشتم علیه السلام بیایند دو نفرشان خیلی دلشان می خواست زیارت بیایند نتوانستند بیایند دم دروازه بغداد گفتند سلام ما را به علی بن موسی الرضا علیه السلام برسانید. آقا امان نامه از آتش جهنم برای زائر علی بن موسی الرضا علیه السلام نوشتند و دادند و این ها هم مثلاً پنج نفر بودند هفت تا نامه به آن ها دادند. گفتند: آقا ما پنج نفریم. فرمودند: آن دو نفری که دم دروازه بغداد گفتند که سلام ما را به علی بن موسی الرضا علیه السلام برسانید آرزوی زیارت من را داشتند.

در جایی دیگری گفتند: آقا چرا شما زحمت می کشید به زوارتان نامه می دهید چرا به خادم ها نمی دهید؟ فرمودند: این زائرها به خاطر من آمدند به خاطر خادم های من که نیامدند از را دور زحمت و سنگینی راه را تحمل کردند. امام هشتم رهایمان نمی کنند آن امامی که در زمان حیاتش دوست داشت برایش روضه بخوانند امام رضا علیه السلام بود.در مدینه خانواده اش را جمع کرد جوادش چهار ساله بود فرمود: دوست دارم برایم گریه کنید.گفتند: آقا گریه پشت سر مسافر میمنت ندارد. فرمودند: بله آن مسافری که امید برگشت داشته باشد ولی این سفر، سفر آخر من است. معمولاً سمی که به امام ها می دادند چند روز، یک هفته، چهل روز گاهی طور می کشید که اثر کند اما نمی دانم اول صبح به آقا چه سمی دادند که آقا مسموم شد و قبل از ظهر شهید شدند. امان از دل امام رضا علیه السلام ،

دم رفتن به هر جانب نظر داش_ت　　　امید دیدن روی پسر داشت

ك_ج_ای_ی ای ت_ق_ی آرام ج_ان_م　　　سرور قلب و نور دیدگانم

مرا زهر جفا خونین جگر کرد　　　تو را اندر مدینه بی پدر کرد

ابا صلت می گوید دیدم آقا مثل مار گزیده به خود می پیچد و ناله می کند اما یک وقت چشم هایش را باز کرد دید یوسفش به بالینش آمد اما در کربلا عوض این که پسر به بالین پدر بیاید پدر داغ دیده به بالین پسر آمد. دید بدن جوانش قطعه قطعه است صورت به صورت علی اکبر علیه السلام گذاشت و صدا زد علی «علی الدنیا بعدک العفا» (عزت الله مولایی/ مع الرکب الحسینی ج ۴/ ص: ۳۵۵).

پرسش های ازدواجی

پرسش های ازدواجی

رعایت اعتدال و هم کفو بودن در ازدواج

معمولاً ما شرایط ازدواج را بالا می گیریم. دختر کذایی باشد، خانواده اش کذایی باشد، موقعیت کذایی باشد، تحصیلاتش کذایی باشد، یا برعکس شوهر کذایی باشد. لقمه بیش از اندازه خفه مان می کند یا از گلویمان پایین نمی رود. یا این آقا می رود با یک خانواده پولدار ازدواج می کند نوکر آن خانه می شود یا دختری عروس خانه پول دار می شود و ذلیل آن خانه می شود. آدم باید دنبال موردی که شرایطش با او مناسب یا یک مقداری پائین تر است برود.

مهریه ها و رسومات سخت گیرانه برای ازدواج

سؤال: سی سال دارم و سن ازدواجم هم گذشته چه کار کنم؟

جواب: مهریه های سنگین، خرید عقد سنگین، شرایط سخت گیرانه و این گونه طلسم ها و رسم ها باید شکسته شوند.می بینی آقا یا خانمی هست که مورد خوبی است دین و اخلاق و شغل مناسب دارد حالا ثروتمند نیست ماشین ندارد یک مقدار خرج و خریدهای کذایی را کم کنیم راحت بگیریم قبولش کنیم.مقام معظم رهبری عقدهایی که می خوانند اگر مهریه از چهارده تا سکه بیشتر باشد نمی خوانند.مرد اگر دیندار و خوب نباشد اگر چه مهریه سنگین باشد آن قدر خانم را آزار می دهد که خانم بگوید مهرم را می بخشم جانم آزاد بشود. مهریه سنگین مشکل ما را حل نمی کند یک مقدار عادات و رسومی که ضد دین است بشکنیم. مهریه حضرت زهرا علیها السلام پانصد درهم بود که حضرت زهرا علیها السلام پیغام دادند بابا جان مهریه بقیه هم درهم است فرق من با بقیه خانم ها چیست؟ پیامبر فرمود: چه می خواهی؟ گفت: مهریه من شفاعت گناهکاران امت پدرم باشد که سندی از طرف خداوند نازل شد و مهریه اش را اجازه شفاعت گناهکاران امت پیامبر قرار داد. آقای دولابی فرمودند: در روستا ها خانم هایی هستند که جمال دارند، عفت دارند، شوهر دوست هستند، خانه دارند و فقط یک ذره فرهنگ و تمدن شهری بفرما بنشین را بلد نیستند که این را هم در عرض شش ماه یاد می گیرند. اگر به یکی بگوییم برو از روستا خانم

روستایی بگیر می گوید: من خانم روستایی بگیرم!!؟؟.

ص: ۱۴۳۶۴

استخاره کردن برای ازدواج

سؤال: دختری نامه نوشته بود که من دختری هیجده ساله هستم. سه سال پیش پسرخاله ام به من علاقمند شد، ولی من چندان به او علاقه نداشتم. تا این که ایشان به خواستگاری آمدند و دیدم برای زندگی مناسب است ولی وقتی استخاره کردم بد آمد و خانواده من چون اعتقاد داشتند کنار کشیدند نظر شما در مورد مشکل من چیست؟ در صورتی که پسرخاله ام دوباره به خواستگاری من آمدند چه کار کنم؟

جواب: یکی از مسائلی که در ازدواج مهم است پذیرش قلبی طرفین است. به دل نشستن که در بین عوام هست خیلی کارساز است. ممکن است خانمی خیلی قیافه نداشته باشد ولی به دل طرف می نشیند. آقایی خیلی قیافه ندارد ولی خانمی این را دوست دارد.

تعبیری بین قمی ها هست که فلانی گوشتش شیرین است فلانی گوشتش تلخ است فلانی تو دل بروست فلانی تو دل برو نیست. ملاقات اول که این خانم و آقا، دختر عمو و دختر خاله و هر کسی همدیگر را می بینند یا قبلاً دیدند، به دل همدیگر می نشینند یا نمی نشینند. آن مهر می آید آن محبت می آید دل انسان مشمئز نمی شود رد نمی کند.

حضرت امیر علیه السلام هم در وصیت هایشان به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمودند: آدم می خواهد با کسی شریک شود کار بکند شغلی داشته باشد همکاری انتخاب بکند فرمودند: اگر با کسی ملاقات کردید به دلتان نشست عمل خوبی هم از او ندیدید سابقه اش را نمی دانید ولی تا این را دیدید مثل این که چند سال با هم رفیق و دوست بودید و به دلتان نشست این را بپذیرید و قبول کنید. حواله خوبی است یعنی مهر طرفین در دل همدیگر جا بگیرد. همین قدر که یک ذره میل و رغبت و پسند باشد بقیه را خدا جور می کند.مشکلی که این خانم اشاره کردند

ص: ۱۴۳۶۵

یکی از معضلات ازدواج است که برای خیلی ها پیش آمده است که زیاد هم سؤال می کنند استخاره بکنیم یا نکنیم؟ اگر یک موردی که شرایطش را می پسندید، خانواده ها همدیگر را می پسندند اصلاً احتیاج به استخاره ندارد یعنی شرایط هست، همه چیز هست. شرایط کامل و جامع برای هیچ کس پیش نمی آید. این هواهای بالا و بلند پروازی ها که همسر من آقایی خوش تیپ، که حقوقش بالا باشد، خانه داشته باشد، ماشین داشته باشد، چی و چی داشته باشد این ها را کنار بگذارید. شرایط اخلاقی، دیانت، تقوا، موقعیت اجتماعی و خوبی ها را ملاک قرار دهید.

حدیث داریم اگر کسی خوبی هایش بر بدی هایش غالب باشد یعنی بالای پنجاه درصد شرایط مهیاست. این دیگر خوبی هایش غالب است یک کفه ترازو که سنگین شد تا آخر این طور می رود.

دنبال همسر بی عیب و دوست بی عیب و عالم بی عیب نگردید بدون دوست می مانید دوست بی عیب گیر نمی آید. ائمه علیهم السلام می فرمایند: دنبال انجام عمل بدون ریا و صد در صد خالص نباشید بی عمل می مانید. پس اگر کسی شرایط ازدواج را داشت قبولش کنید استخاره برای موارد تحیر است یعنی جایی که ۵۰ ، ۵۰ است و آدم گیج است و نمی داند چه بکند. پس اگر این آقا و خانم همدیگر را دوست دارند استخاره لازم نیست اما اگر دوست ندارند شرایطش هم نیست این حرف دیگری است. مثلاً در خیابان دارد سوار اتوبوس می شود دختری را می بیند عاشقش می شود به قول مولوی که در مثنوی می گوید:

عشق هایی کز پی رنگی بود   عشق نبود، عاقبت ننگی بود

این ها تمایلات جنسی هست این ها عشق های رنگارنگ و خیالاتی زود گذرند. این نوع عشق ها را نمی گویم. عشق هایی که روی هوا و هوس است که یک روز خاطرخواه این آقا و روز بعد خاطرخواه یکی دیگر بشویم نمی گویم. اما اگر محبت و دل نشستن صحیح باشد که یکی از شرایط مهم است به آن عشق و محبت واقعی مولوی در جای دیگر مثنوی اشاره می کند که

عاشقی گر زین سر و گر زان سرست   عاقبت ما را بدان سر رهبرست

شرایط اصلی ازدواج که در روایات ما به آن اشاره شده یکی اخلاق و دیگری دیانت است. اخلاق و دیانت شرط اصلی و قطعی اند. نه این که طرف اول کار که خواستگاری رفت بخصوص اگر یک پسر نجیب باشد که تا به حالا دختر ندیده باشد در خواستگاری اول بگوید به دلم چسبید، این به دل نشستن درست نیست.

عدم موفقیت در ازدواج

سؤال: شما که می فرمایید کسی که در ازدواجش موفق نشد یک جایی از کار اشتباه بوده پس بعضی از افراد خیلی خوب را می بینیم که ازدواجشان به ظاهر موفق نیست ولی با همان ازدواج ناموفق بسیار رشد کرده اند پس این چگونه است؟

جواب: در ازدواج باید دعا، توسل و توکل، تحقیق و مشاوره و تمام شرایط و کارها را ردیف بکنیم اما حالا نتیجه اش چه می شود؟ نتیجه دست ما نیست. مثل یک کشاورزی که زمین را شخم زده بذر می پاشد توکل به خدا می کند اما آیا این رشد می کند یا نه؟ آیا باران می آید یا نه؟ یعنی بخش مهمش دست ماست بخشی هم دست ما نیست.

ص: ۱۴۳۶۷

بعضـی موقع ما خودمان مقصـریم که تحقیق نکردیم بررسـی نکردیم از این مورد ازدواج های ناموفق خیلی دیدیم.مثلاً خانمی می گفت: شوهر من که به خواستگاری آمـد گفت: که من دو، سه تـا مـدرک دارم دو، سه تـا هم شـغل دارم. ما از بس ذوق کردیم تحقیق نکردیم مثلاًـ برادر این آقـا هم روحـانی بود همراهشـان آمـده بود فکر کردیم این هـا کارشان درست است. در صورتی که این آقا خیلی هم حقه باز بود مـدرک هایش الکی بود. بایـد تحقیق و مشورت بکنیم شـرایط کار را انجام بدهیم.و اما این که نتیجه چه می شود آن دیگر هر چه بود تسلیم و راضی باشیم.

امام های ما اولیاء ما هم همسرهایی داشتند مردم آزار بودند.

یکی از علمـای بزرگـوار همسـری داشـت کـه خیلی ایشـان را اذیـت می کرد شـکنجه می داد ولی رشـد و کمـال ایشـان در سازگـاری با ایشان بود. ما بایـد وظیفه مان را انجام بـدهیم. ما که نمی دانیم آینـده اش چه می شود نمی دانیم که الآن این آقا متـدین و این خانم خیلی با حجاب است بعد چه می شود؟ آینده را به خدا بسپاریم. توکل به خدا کنیم هر چه پیش آمد آنجا دیگر بایـد خودمان را وفق بـدهیم. خـدا را هم شـکر کنیم سازنـدگی ما هم در این است. فکر نمی کنم هیـچ موردی به غیر از پیـامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم با حضـرت خـدیجه علیها السلام و حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام با حضـرت زهرا علیها السـلام که موارد اسـتثنایی در عـالم بودنـد و هیـچ مشـکلی بـاهم نداشـتند مورد بی مشـکلی باشـد. هر دو تـا معصوم یا در حد عصـمت بودند که مشـکل نداشـتند و الّا از آن رده های بالا تا پائین یک بگومگویی یا ناپسندی هایی یا اخلاقیاتی یا چیزهایی که به هم نخورد باشند هست بین زوج ها هست ما باید تسلیم و راضی باشیم.

دعا نویسی و بستن بخت دختران

سؤال: از این جادو جنبل ها که بعضی وقت ها می گویند بختت بسته شده، جادو شده، دعا نویسی می کنند این ها چقدر صحت دارد؟ درست است یا نیست؟

جواب: کلاً تسخیر جن و فرشته و طلسم بستن جزء شغل های حرام است. اگر کسی در این وادی باشد یا دیگران را به این وادی رهنمود کند از گمراهان است. اکثر این هایی که می گویند بخت طرف را بستم اکثراً خیالات است اوهام است صحیح نیست. ممکن است یکی بتواند در روحیه طرف تأثیر بگذارد یا دعایی، وردی خوانده باشد دل طرف زده شده باشد.ممکن است جایی جادو و جنبل درست باشد البته دعای بطلان سحر را داریم. ساحر و جادوگری پول بگیرد دم و دستگاهی به هم بزند بخت کسی را ببندد این طور نیست. مورد خاصی ممکن است باشد که این هم با دعا و صدقه و دعاهایی که در بطلان سحر است برداشته می شود. دعای بطلان سحر و تعویض در مفاتیح و کتب ادعیه هست.

صحبت کردن دختر و پسر

سؤال: گاهی می شود پسری در دانشگاه یا محل دیگری می گوید قصد مزاحمت ندارم فقط می خواهم چند جلسه با شما صحبت کنم اگر معیارهایمان با هم خواند خانواده را برای خواستگاری بفرستم. قبول کنیم یا نه؟

جواب: اگر واقعاً طرفین شرایط ازدواج را دارند با رعایت شرایط هیچ اشکالی ندارد. می دانید که اجتماع زن و مرد در یک جایی خلوت که کس دیگری نباشد و راهی نداشته باشد گناه کبیره است چون شیطان موج ایجاد می کند، جوان نباید خودش را در معرض گناه قرار بدهد. آدم باید بداند با چه خانواده ای آشنا می شود فامیل می شود به طرف مقابل بگوید: من شرایطم را می گویم شما هم شرایطتان را بگوئید. محسنات و عیب ها را برای هم بگویند تا فردای عقد زندگی متلاشی نشود. گفت و گوی دو زوجی که قصد ازدواج دارند و می خواهند ببینند روحیات همدیگر را می پسندند یا نه، خوب است تا فردای عقد زندگیشان به هم نخورد.

ص: ۱۴۳۶۹

اگر در محیط دانشگاه و کار آقا پسری می خواهد با دختر خانمی ابتدا به ساکن در قبال ازدواج صحبت کند و هنوز نمی خواهد پدر و مادرش به خوستگاری بیایند یا خانواده ها همدیگر را قبول ندارند عمدتاً دیده شده که در این خلوت که یک پسر جوان با آن شرایط با یک دختر جوان صحبت می کند فضای عاطفی بر فضای شناختی غلبه دارد. قبل از این که این دو بخواهند همدیگر را بشناسند یک احساس و وابستگی و علقه پیدا می کنند و در نود درصد به این نتیجه می رسند که به هم می خورند. در این شرایط که با هم صحبت می کنند مسئله ای پیش می آید که دختر قانع است ولی می داند که پدرش قبول نمی کند. ولی فضای عاطفی یک دختر و پسر این طور نیست که اگر خلوتی ایجاد شد و در محیط دانشگاه سه مجلس نشستند با هم صحبت کردند به این نتیجه برسند که ما به هم نمی خوریم و با هم خداحافظی کنند.اتفاقاً طرفشان هم هر چه ایراد داشته باشد نمی بینند حرف های عاطفی هم ظاهراً نمی زنند ولی حالتشان یک جوری است که وابسته می شوند. آن وقت زمینه خطای شناختی به مراتب بیشتر از فضای شناختی است. صحبت های مفصل بعد این است که موقعیت و شرایط را پسندیدند و خواستگاری کردند و می خواهند بروند حرف آخر را بزنند و برنامه عقد و این ها را بگذارند که در این موقع حتماً باید بنشینند با هم مفصل حرف بزنند ولی در مرحله اول باید محک باشد ببینند طرف را خوب می پسندند، خانواده شان را می پسندند یا نه، در چند دقیقه اول اشکالی ندارد اگر با واسطه هم باشد امنیتش بیشتر است.

ص: ۱۴۳۷۰

کم بودن سن پسر از سن دختر

سؤال: اگر سن پسر در موقع ازدواج کمتر از دختر باشد آیا جنبه روایی و قرآنی دارد که بگویند اشکال دارد؟

جواب: به سن و سال در روایات زیاد اشاره نشده است. به هم کفو بودن و هم شأن بودن و این که دین و اخلاق و موقعیتشان به هم بخورد اشاره شده است. و الّا در روایات به سن و سال اشاره نشده است ولی مرد یکی دو سه سال بزرگ تر باشد بهتر است. شرایط اصلی این ها نیست گاهی خانم سنش بیش از مرد هم بوده مثل ازدواج حضرت خدیجه علیها السلام که چهل سالش بود و پیامبر ما صلّی الله علیه و آله و سلّم ۲۵ سالش بود این ها ایرادی ندارد.

مهریه کم و دخالت دیگران

سؤال: دختر می خواهد مهریه کم بگیرد ولی پدر و مادر و فامیل نزدیک اجازه نمی دهند این اجازه ندادن آن قدر سخت می شود که اصل قضیه به هم می خورد در این موارد چه کار کنیم؟

جواب: دختر و پسر سعی کنند بزرگ های فامیل را زیاد دخالت ندهند. با پدرهایتان صحبت کنید. یا این که با بزرگان شهرتان مشورت بکنید کارشناس ها می گویند این ها به روحیه دختر ضربه می زند. این قدر سخت می گیرید دختر می ماند و پسر هم باید ده سال دیگر ازدواج بکند. اگر بتوانیم با ملایمت و محبت پدر و مادرها را قانع کنیم بهتر است. یا از کسانی که در پدرمان نفوذ دارند بخواهیم بیایند با آن ها صحبت کنند و قانع کنند.

مرحوم آقای بهاء الـدینی هشت تا دختر و دو تا پسر داشـتند که یکی از پسرها زمان خودشان فوت کرد. بنـده خـدمت ایشان بودم که طلبه ای به من گفت: حـاج آقا شـما زیاد خـدمت آقا می رسـید من اهل کاشـمرم می خواهم خانواده ام را از کاشـمر برای خواسـتگاری از دختر آقای بهاء الـدینی بیاورم. شـما با آقا صـحبت بکنید ببینید می پذیرند؟ فردا قبل از نماز زودتر آمدم آقـا تنهـا بود خـدمت آقـا نشسـتم گفتم: آقـا جریـان از این قرار است یـک طلبه اهـل کاشـمر می خواهـد خـانواده اش را برای خواسـتگاری از دخترتان بیاورد. یک تأمل و مکثی کردند و فرمودند: ما در کار بچه هایمان دخالت نمی کنیم به عنوان مشاور فقط دخالت می کنیم. یعنی حق انتخاب با دختر یا پسر است. خود دختر بایـد انتخاب کنـد. ایشان به همسـرشان فرمودنـد تا با دخترشـان مشـورتی بکننـد ببیننـد آن هـا می پسـندند یـا نه؟ بعـد فرمودنـد: همین دخـتری که الآن موقع ازدواجش است و به خواسـتگاریش آمدنـد در خانه قالی می بافـد. (ماها دنبال پز و لیسانس و مـدرک کنکور افتادیم. این خانم ها جوانان را بیکار کردنـد شـصت، هفتـاد درصـد پـذیرش کنکوری هـا مـال خـانم هـاست) ایشان فرمودنـد: چون قالی بافی کرده جهازش را هم خـودش تهیه کرده است. خمسـش را می آورد به من می دهـد. اگر زنـدگی انسـان خوب باشـد و درست بچه تربیت کرد این طور می شود.

ازدواج برای پیشرفت در معنویات

سؤال: حاج آقا شـما گفته ایـد لقمه اندازه و کوچکتر از دهان بگیرید اگر هدف دختر از ازدواج کامل شدن و سیر و سلوک معنوی باشد و از خدا بخواهد کسی را برای او بفرستد که او را به عبودیت الهی و تقرب به خدا نزدیکتر کند یعنی کسی که تا حدودی این مسیر را خودش رفته باشد و بتواند همسرش را هم برساند. آیا این خواسته لقمه ای بزرگ تر از دهان است؟

ص: ۱۴۳۷۲

جواب: لقمه ای که من عرض کردم در مسائل مادی منظورم بود. اما در مسائل معنوی آقایی که شرایط معنوی اش بسیار بالا نیست ولی می تواند با اخلاق و رفتار و معنویاتش به دیگران هم کمک کند و از خودش مطمئن است و زیر پایش محکم است بیاید از خانواده ای که خیلی مذهبی نیستند ولی این مرد می گوید من می توانم با محبت و تبلیغات صحیح آن ها را در این مسائل وارد کنم و می توانم آن ها را بسازم و طوری نباشد که برود نجات بدهد خودش هم غرق نشود عیبی ندارد.

عدم تفاهم در زندگی زناشویی

اگر ازدواجی صورت گرفت و خانمی می بیند شوهرش را دوست ندارد. مرد هم می بیند زنش را دوست ندارد و مشکلات دیگری هم هست مثلاً پدر و مادر طرف مقابل بداخلاقی می کند این خانم باید چه کار کند؟ هیچ کس معصوم نیست. مرد شما هم موقع ازدواج معتاد نبوده بعداً معتاد شده است. اول آدم خوبی بوده حالا خراب شده یا خانم با حجاب بوده حالا بی حجاب شده است. اگر بعد از ازدواج انسان دچار بحرانی شد که دست آورد خودش بود یا نه خودش هم دخالت نداشته دست قضا و قدر بود در مسأله ازدواج باید بسازد و بسوزد.

پیامبر ما صلّی الله علیه و آله و سلّم درست است همسری مثل خدیجه علیها السلام داشت اما همسرهایی هم داشت که مسمومش کردند و کشتند.

مرحوم مجلسی می گوید: آن دو زن پیامبر را مسموم کردند و خیلی هم آزارش می دادند. اگر انسان دچار همسری شد که خواسته یا ناخواسته با شرایطش سازگاری ندارد این جا هر چه قدر سنگ تمام بگذارد صبر و تحمل و مدارا کند، کوتاه بیاید رشد می کند. حضرت امیر علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمودند: بزرگ نباشد کسی که ظلم به شما می کند چون او در رشد شما و کمبود خودش تلاش می کند. کسی که ما را اذیت می کند و ما سنگ صبورش می شویم دارد غذای بهشتی برای ما می پزد و او خودش دارد زیر کوره آتش می سوزد. رشد در این است که با جاهل مدارا کنیم. هیچ مردی بدون عیب نیست هیچ خانمی هم بدون عیب نیست باید مدار کنیم. بنده سه تا عیب دارم خانمم هم دو تا عیب دارد باید بسازیم خوبی ها و اشکال ها هم هست.

ص: ۱۴۳۷۳

طلاق و جدایی آخرین گزینه است برای جایی که واقعاً بحران هست و زندگی برای دو طرف یا محال است یا امکان ندارد آنجا دیگر طلاق حرف آخر را می زند. طلاق گزینه آخر است. اگر انسان بتواند تحمل کند خیلی بهتر است باعث رشد انسان می شود.

ازدواج حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهماالسلام ۳

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین ...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

(درس های زندگی حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهماالسلام

سالروز ازدواج دو انسان بزرگی است که چون دو دریا در هم متلاقی شدند و بهترین سمبل یک خانواده ی خدایی و موفق را ساختند . بهترین راه برای داشتن یک ازدواج صحیح و نحوه ی ارتباط مناسب باهمسر ، الگو قرار دادن این بزرگواران است.

فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الّده

پس زنان صالح و درستکار (در قبال همسرانشان) مطیع و متواضع و همچنین در غیاب (همسرانشان) در قبال آن چه خدا برای آنان قرار داده است. حفظ کننده خودشان و اسرار و اموال شوهرشان هستند. نساء آیه ۳۴

ازدواج دو نور الهی و دو بنده ی برگزیده ویژگیهایی دارد که مشخص می کند انسانهای متعالی چگونه در زندگی شان رفتار می کنند.

درس هایی که برای زندگی همه ی ما لازم و ضروری است. نسل جوان و خانواده هایشان با اطلاع از نحوه ی ازدواج این دو بزرگوار می توانند در بسیاری از توقعات و آداب و رسوم اشتباه و دست و پاگیرشان بازنگری کرده و زندگی آنها را الگو قرار دهند.

مراسم عروسی آنها ساده و پر از صمیمیت بود. پس از تهیه جهیزیه برای حضرت زهرا (س)، پیامبر(ص) خطبه ی عقد علی (ع) و فاطمه (س) را در مسجد در حضور مردم خوانده و پیامبر(ص) از علی (ع) خواست سخن بگوید، حضرت علی (ع) به پا خاست و پس از یاد و سپاس خدا به امر او سخن گفت و رضایت خود را از این ازدواج اعلام نمود.

ص: ۱۴۳۷۴

پیامبر از عایشه و ام سلمه خواست تا حضرت فاطمه (س) را برای عروسی آماده کنند، و از عمار خواست عطر خوبی تهیه کند. ۱

پیامبر(ص) با خیل فرشتگان با تکبیر عروس را به خانه شوهر بدرقه کرده و فاطمه (س) در راه لباس خود را به فقیر بخشید . علی (ع) ولیمه ای به میمنت عروسی با حضرت زهرا (س) تهیه و با کمک پیامبر (ص) مردم را اطعام کردند. ۲

درس های عملی که می تواند به مراسم عروسی جوانان ما رنگ و بویی دیگر بخشد :

* سادگی مراسم و در حد وسع مادی داماد

* ذکر خدا و دوری از هر گونه معصیت و گناه

* زینت و آرایش عروس در حد وسع عروس است .

اما شروع زندگی زیبا اگر بر پایه ی اعتقادات صحیح باشد به همان زیبایی ادامه خواهد یافت ،

بانویی که زیور آلات دنیا برایش کم اهمیت است و به وظایف انسانی و شرعی خود عالم است در زندگی شایسته عمل خواهد کرد.

شوهر داری حضرت زهرا (س) یک الگوی کامل برای بانوان مسلمان است.حضرت زهرا (س) در مدت نه سال خانه داری، بهترین الگوی شوهرداری را برای بشریت ارائه داد؛ زندگانی نه ساله پربرکت او برای همه ی رهروانش بهترین الگو همسرداری است. تا دنیا و آخرت به سعادت واقعی دست یابد.

اطاعت کردن از شوهر

اطاعت از شوهر از صفات زنان صالحه و درستکار است که قرآن آنها را به صفت اطاعت همراه با تواضع نسبت به شوهر ستوده است (قانتات). ۳

مصداق کامل این آیه به شهادت همسر بزرگوارش حضرت علی (ع)، حضرت زهرا اینچنین بوده است:

ص: ۱۴۳۷۵

« (فاطمه) او هیچ گاه مرا به خشم نیاورد و در هیچ کاری نافرمانی مرا نکرد و براستی هر وقت به او نگاه می کردم غم و اندوه هایم بر طرف می شد». ۴

احترام به شوهر

حضرت فاطمه (س) همواره به حضرت علی (ع) احترام فراوان می گذاشت همواره او را با لقب «ابا الحسن» صدا می زد؛

حضرت فاطمه (س) شوهرش را برای یکی از اهالی مدینه اینچنین معرفی می کند:

«علی(ع) امامی ربانی و الهی، و اندامی نورانی و مرکز توجه همه ی عارفان و خداپرستان و فرزندی پاکان، گوینده ی به حق و روا...» ۵

خانه داری و خدمت شوهر کردن

جهاد زن به فرمایش پیامبر اسلام (ص)، «خوب شوهرداری است».

خانه داری و خدمت شوهر کردن و فراهم نمودن آسایش او، مصداق بزرگ «خوب شوهرداری» است . فاطمه (س) تمامی کارهای منزل را انجام می داد به گونه ای که علی علیه السلام نحوه ی کار کردن او را در منزل اینگونه بیان می کند:

«یا رسول الله، فاطمه آنقدر آب آورده که بند مشک در سینه اش اثر گذاشته، آن قدر آسیا گردانیده است که دست هایش آبله کرده، آنقدر در نظافت خانه کوشیده که لباس هایش گرد آلود و کثیف شده و آنقدر آتش زیر دیگ روشن کرده که جامعه اش، به سیاهی گراییده است» ۶

قناعت ورزیدن و از همسر تقاضا نکردن

قناعت از صفات ممتاز اخلاقی به شمار می آید، علی علیه السلام آن را پاک ترین زندگی می داند:

عن علی علیه السلام: اطیب العیش القناعه پاک ترین زندگی، قناعت است. ۷

و در جای دیگر علی (ع) تفسیر «حیات طیب» قرآن را قناعت بر می شمرد: از علی (ع) راجع به آیه «پس قطعا او را با زندگی پاکیزه ای حیات بخشیم» (نحل ۹۷) پرسیدند فرمود: حیات طیبه و پاکیزه، قناعت است» ۸

ص: ۱۴۳۷۶

زهرا (س) بـا تمـام وجودش همسـرش را در امور دینوی و اخروی یاری و مـدد کردنـد. و لحظه به لحظه زنـدگانی نه ساله اش یاری و کمک روحی و معنوی علی(ع) بوده به گونه ای که شوهرش او را «رکن زندگی خود می داند»

روزی حضرت علی (ع) به خانه تشریف آوردند و به حضرت فاطمه (س) فرمودند: آیا نزد تو طعامی هست؟

فاطمه (س) فرمود: به حق آن خداوندی که پدرم را گرامی داشته است به پیغمبری و تو را گرامی داشته به وصایت، که در این بامداد نزد من هیچ غذایی نیست که برای تو حاضر کنم. دو روز بود که غذایی نداشتم به غیر آنچه نزد تو می آوردم، از خود و فرزندان خود باز می گرفتم و تو را بر خود و ایشان اختیار کردم.

حضرت فرمود: ای فاطمه! چرا در این دو روز مرا خبر نمی کردی که طعام در خانه نیست تا از برای شما طعامی طلب کنم.

فاطمه (س) فرمود: ای ابوالحسن! من شرم می کنم از خدا که تو را تکلیف کنم بر چیزی که قادر بر آن نیستی.

کمک کردن به شوهر در کارهای دنیا و آخرت

امام صادق در مورد صـفات زن خوب می فرماینـد: «... همسـرش را در کار دنیا و آخرتش یاری می رسانـد و روزگار را بر او سخت نمی کند...) ۹

زهرا (س) با تمام وجودش همسرش را در امور دینوی و اخروی یاری و مدد کردند.

و لحظـه بـه لحظـه زنـدگانی نه سـاله اش یـاری و کمـک روحی و معنـوی علی(ع) بـوده به گـونه ای که شـوهرش او را «رکن زندگی خود می داند»

وقتی علی (ع) از مسجد بر گشت و چشم حضرت زهرا (س) به او افتاد بر شانه های آن حضرت تکیه کرد و فرمود:

«روحم فدای روح تو و جانم سپر بلای تو باد ای ابوالحسن! اگر در شرایط خوب باشی من با تو هستم و اگر در شرایط بدی باشی من نیز با تو هستم.» ۱۰

جمله ی زیبای حضرت علی نسبت به ایشان که می فرمود:

«... هرگاه به او نگاه می کردم غم و اندوه هایم برطرف می شد» ۱۱

اما تنها این فاطمه (س) نبود که همسر داری شایسته ای می کرد ،بلکه همسرداری حضرت علی علیه السلام نیز سرشار از درس هایی است که می تواند برای آقایان بهترین الگو باشد.

علی علیه السلام امام و پیشوای متقین، الگو و اسوه ی تمام بشریت است. او که دارای شخصیت های گوناگون و متضاد بود؛ آنکه شجاعان از شنیدن نام او در هراس بودند و تاب مقاومت در مقابل شمشیر او را نداشتند ولی در منزل همسری نرم و مهربان بود.

ارضای عاطفی همسر

زن مخلوقی عاطفی و احساسی است، و همواره دوست دارد معشوق شوهر خود قرار گیرد و حس عاطفی او را به نحو احسن ارضاء کند.

علی علیه السلام رابطه ی عاطفی خود را با حضرت زهرا (س) تشبیه به یک جفت کبوتر می کند و می فرماید: کنّا کزوج حمامه فی ایکه متمتعین بصحبه و شباب

ما همانند دو کبوتر در یک آشیانه بودیم که از نشاط، سلامت و جوانی برخوردار بودیم. ۱۲

کمک و یاری به همسر

کمک در خانه موجب جلب محبت بیشتر همسر و رضایت الهی است علی علیه السلام در منزل به حضرت زهرا (س) کمک می کردند و بعضی از کارهای خانه را مانند جارو کردن، دسّاس کردن گندم و ... انجام می داد

روزی پیامبر(ص) وارد خانه ی علی (ع) گردید. ملاحظه نمود که آن حضرت به همراه فاطمه (س) مشغول آسیا کردن می باشند. پرسید: کدام یک از شما بیشتر خسته می باشید؟ علی (ع) عرض کرد: ای رسول خدا! فاطمه خسته تر است.

به فاطمه (س) فرمود: بلند شو دخترم.فاطمه (س) بلند شد و حضرت جای او نشسته، با علی (ع) مشغول به آرد کردن دانه ها شد.

این دو بزرگوار در مشکلات و سختی ها در کنار یکدیگر بودند و رضای خداوند را در زندگی بر همه چیز ترجیح می دادند .هرچند عمر زندگی شان کوتاه بود اما سرشار از عشق و علاقه و صمیمیت و فداکاری بوده و می تواند تا آخر تاریخ یک الگوی کامل باشد. حیف است که ما شیعه ی این بزرگواران باشیم اما زندگی مان هر روز از منش و عادات رفتاری آنها دور شود.

ازدواج حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهماالسلام ۲

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

ازدواج حضرت علی علیه السلام با حضرت فاطمه زهرا سلام علیها

فاطمه زهرا علیهاالسلام دختر پیغمبر اکرم و از بانوان ممتاز عصر خویش بود. پدر و مادرش از اصیل ترین و شریف ترین خانواده های قریش بودند .

از حیث جمال و کمالات معنوی و اخلاقی از پدر و مادر شریفش ارث می برد. و به عالیترین کمالات انسانی آراسته بود.

شخصیت و عظمت پیامبر اکرم روز به روز در انظار مردم بالا می رفت و قدرت و شوکت او زیادتر می شد به همین علت دختر عزیزش زهرا (علیها السلام) همواره مورد توجه بزرگان قریش و رجال با شخصیت و ثروتمند قرار داشت هر از چندگاه از او خواستگاری می کردند .

رسول خدا فاطمه را برای علی (علیه السلام) نگاه داشته بود و مایل بود از جانب او پیشنهاد شود. پیامبر از جانب خدا مأمور بود که نور را با نور به ازدواج در آورد.

پیشنهاد به علی:

اصحاب رسول خدا احساس کرده بودند که پیغمبر اکرم تمایل دارد فاطمه (علیها السلام) را با علی پیوند ازدواج دهد، ولی از جانب علی پیشنهادی نمی شد. یک روز عمر و ابوبکر و سعد بن معاذ و گروهی دیگر که پیامبر تقاضای ازدواج آنها را رد کرده بود در مسجد گرد آمده بودند و از هر دری سخن می گفتند. در این بین سخن از فاطمه به میان آمد. ابوبکر گفت: مدتی است که اعیان و اشراف عرب فاطمه علیهاالسلام را خواستگاری می نمایند اما پیغمبر اکرم پیشنهاد احدی را نپذیرفته و در جوابشان می فرماید: تعیین همسر فاطمه با خداست.برای همه روشن بود که خدا وپیغمبر، فاطمه را برای علی علیه السلام نگاه داشته اند. سپس به «عمر» و «سعد بن معاذ» گفت: حاضرید به اتفاق هم نزد علی برویم و جریان را برایش تشریح کنیم و اگر به ازدواج مایل بود همراهیش کنیم؟! آنها از این پیشنهاد استقبال و او را در این کار تشویق کردند.

سلمان فارسی می گوید: عمر و ابوبکر و سعد بن معاذ بدین قصد از مسجد خارج شدند و به جانب آن حضرت شتافتند.علی (ع) فرمود: از کجا می آیید و به چه منظور اینجا آمده اید؟ ابوبکر گفت: یا علی تو در تمام کمالات بر سایرین برتری داری، و از موقعیت خود و علاقه ایکه رسول خدا به تو دارد کاملاً آگاهی. اشراف و بزرگان قریش برای خواستگاری فاطمه علیها السلام آمده اند ولی پیغمبر صلی الله علیه وآله دست رد به سینه همه زده و تعیین همسر فاطمه را به دستور خدا حواله داده است. گمان می کنم خدا و رسول، فاطمه را برای تو گذاشته اند. و شخص دیگری قابلیت این افتخار را ندارد.

ص: ۱۴۳۸۰

افکار خفته بیدار می شود:

اوضـاع بحرانی اسـلام و گرفتـاری ها و فقر اقتصادی مسـلمین، چنان علی (ع) را مشـغول ساخته بود که به خواسـته های درونی خویش و ازدواج و تشکیل خانواده هیچگونه توجه نداشت.

علی (ع) انـدکی پیرامـون پیشـنهاد آنهـا تأمـل و اطراف و جـوانب قضـیه را به خـوبی بررسـی نمـود: تهیـدستی خود و مشاهـده گرفتاریهـای عمـومی از یـک طرف و فرا رسـیدن زمـان ازدواج وی از طرف دیگر(۱). او بخـوبی می دانست که اگر همسـری چون فاطمه را از دست بدهد دیگر این فرصت قابل جبران نیست.

علی (ع) به خواستگاری می رود:

این پیشـنهاد علی را تحت تأثیر قرار داد بطوریکه دست از کار کشـید و به منزل بازگشت. خود را شسـتشو داد، عبای تمیزی بر تن کرد و به خـدمت رسول اکرم شـتافت. درب خانه را به صـدا درآورد. پیغمبر به «ام سـلمه» فرمود: در را باز کن. کوبنده در شخصـی است که خـدا و رسول او را دوست دارنـد او هم خدا و رسول را دوست دارد. عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم فـدایت، کیسـت کـه ندیـده دربـاره اش چنیـن داوری می کنی؟ فرمـود: ای ام سـلمه! مردی دلاور و شـجاع است او برادر و پسرعمویم و محبوب ترین مردم نزد من است. ام سـلمه از جای جست و در سـرای را باز کرد. علی (ع) داخل منزل شد، سلام داد و در حضور پیغمبر نشـست. از خجالت سـرش را به زیر انـداخت، و نتوانست تقاضای خویش را عرضه بدارد. مدتی هر دو خاموش بودنـد. بالاخره پیغمبر (ص) سـکوت را شـکست و فرمود: یا علی گویا برای حاجتی نزد من آمـده ای که از اظهار آن خجالت می کشی؟ بدون پروا حاجت خود را بخواه و اطمینان داشته باش که تمام خواسته هایت قبول می شود.

ص: ۱۴۳۸۱

۱- ۱ - ذخائر العقبی ص ۲۶.

عرض کرد: یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد، من در خانه شـما بزرگ شدم و از الطاف شـما برخوردار گشتم. بهتر از پدر و مادر، در تربیت وتأدیب من کوشـش نمودی و به برکت وجود شما هدایت شدم. یا رسول الله! به خدا سوگند اندوخته دنیا و آخرت من شـما هستی. اکنون موقع آن شده که برای خود همسری انتخاب کنم و تشکیل خانواده دهم، تا با وی مأنوس گردم و از ناراحتیهـای خویش بکـاهم. اگر صـلاح بـدانی و دختر خود فـاطمه علیها السـلام را به عقـد من در آوری سـعادت بزرگی نصیب من شده است.

رسول خـدا که در انتظار چنین پیشـنهادی بود صورتش از سـرور و شادمانی بر افروخته شـد، فرمود: صبر کن تا از فاطمه اجازه بگیرم. پیغمبر نزد فاطمه (ع) رفت، فرمود: دخترم! علی بن ابی طالب (ع) را به خوبی می شناسـی برای خواستگاری آمده است. آیـا اجـازه می دهی ترا به عقـدش در آورم؟ فـاطمه از خجـالت سـکوت کرد و چیزی نگفت. پیغمـبر چـون آثـار خشـنودی را درچهره او دید گفت: الله اکبر و سکوت او را علامت رضایت دانست. (۱)

توافق:

رسول اکرم (ص) پس ازکسب اجازه به نزد علی آمد و با لبی خندان گفت: یا علی! آیا برای عروسـی چیزی داری؟ پاسخ داد: یا رسول الله پدر و مادرم قربانت، شـما از وضع من کاملاً اطلاع دارید. تمام ثروت من عبارت است از یک شمشیر، یک زره و یـک شـتر.فرمود: تـو مرد جنـگ و جهـادی و بـدون شمشـیر نمی توانی در راه خـدا جهـاد کنی، شمشـیر از لوازم و احتیاجـات ضروری تو است. شتر نیز از ضـروریات زنـدگی تو محسوب می شود، باید به وسـیله آن آبکشـی کنی و امور اقتصادی خود و خـانواده ات را تـأمین کنی و برای اهل وعیالت کسب روزی نمایی و در مسافرت بارت را بر آن حمل کنی، تنها چیزی که می توانی از آن صـرف نظر کنی همـان زره است. منهم به تو سـخت نمی گیرم و به همـان زره اکتفـا می نمـایم. یا علی آیا اکنون بشارتی به تو بـدهم و رازی را برایت آشـکار بسازم؟! عرض کرد : آری یا رسول الله، پـدر و مادرم فـدایت، شـما همیشه نیک خوی و خوشزبان بوده اید.

۱- ۲- بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۲۷ ذخائر العقبی ص ۲۹

فرمود: پیش از آنکه به نزد من بیایی جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد! خدا ترا از بین مخلوقاتش

برگزیده و به رسالت انتخاب کرد. علی (ع) را برگزید و برادر و وزیر تو قرار داد. باید دخترت فاطمه را به ازدواج او درآوری. مجلس جشن ازدواج آنان در عالم بالا و در حضور فرشتگان برگزار شده است. خدا فرزندان پاک و نجیب و طیب و طاهر و نیکو به آنان عطا خواهد نمود یا علی هنوز جبرئیل بالا نرفته بود که تو درب منزل را زدی (۱)

خطبه عقد:

پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: یا علی تو زودتر به مسجد برو و من نیز از عقب تو می آیم، تا در حضور مردم مراسم عقد را برگزار کنیم و خطبه بخوانیم. علی (ع) مسرور و خوشحال به جانب مسجد حرکت نمود. ابوبکر و عمر را در بین راه ملاقات کرد، آنها از جریان کار جویا شدند، گفت: رسول خدا دخترش را به من تزویج کرد، هم اکنون پیامبر در راه است تا در حضور جمعیت، مراسم عقد و خطبه خوانی را انجام دهد.

پیغمبر (ص) در حالی که صورتش از سرور و شادمانی می درخشید به مسجد تشریف برد، و به بلال فرمود: مهاجر و انصار را در مسجد جمع کن. هنگامی که مردم جمع شدند، بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای فرمود: ای مردم آگاه باشید که جبرئیل بر من نازل شد و از جانب خدا پیام آورد که مراسم عقد ازدواج علی و فاطمه علیها السلام در عالم بالا و در حضور فرشتگان برگزار شده و دستور داده که در زمین نیز آن مراسم را انجام دهم، و شما را بر آن گواه بگیرم. سپس نشست و به علی (ع) فرمود: برخیز و خطبه عقد را بخوان.

۱- ۳- بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۲۷

علی علیه السلام برخاست و فرمود: خدا را بر نعمت هایش سپاس می گویم و شهادت می دهم که بغیر از او خدایی نیست. شهادتی که مورد پسند و رضایت او واقع شود. درود بر محمد صلی الله علیه وآله، درودی که مقام و درجه اش را بالا برد. ای مردم! خدا ازدواج را برای ما پسندیده و بدان دستور داده است. ازدواج من و فاطمه را خدا مقدر کرده و بدان امر نموده است. ای مردم! رسول خدا فاطمه را به عقد من در آورد و زره ام را از بابت مهر قبول کرد. از آن حضرت بپرسید و گواه باشید.

مسلمانان به پیغمبر (ص) عرض کردند: یا رسول الله! فاطمه را با علی کابین بسته ای؟ رسول خدا پاسخ داد: آری ! پس تمام حضار دست به دعا برداشته گفتند: خدا این ازدواج را بر شما مبارک گرداند و در میانتان دوستی و محبت افکند.

مذاکره عروسی:

علی علیه السلام می فرماید: حدود یک ماه طول کشید و من خجالت می کشیدم با پیغمبر درباره فاطمه صحبت کنم، ولی گاهی که خلوت می شد می فرمود: یا علی چه همسر نیکو و زیبائی نصیبت شد؟ بهترین زنان عالم را تزویج تو کردم.

روزی برادرم عقیل پیش من آمد و گفت: برادر جان! من از ازدواج تو بسیارمسرور هستم. چرا از رسول خدا (ص) خواهش نمی کنی که فاطمه را به خانه ات بفرستد تا بوسیله عروسی شما، چشم ما روشن گردد؟ پاسخ دادم: خیلی میل دارم عروسی کنم اما از رسول خدا خجالت می کشم. عقیل گفت: تو را به خدا سوگند! هم اکنون با من بیا تا خدمت پیغمبر (ص) برویم. علی با برادرش عقیل آهنگ منزل رسول خدا نمودند. در بین راه به «ام ایمن» برخورد کرده جریان را برایش گفتند. ام ایمن گفت: اجازه بدهید من با رسول خدا در این باره مذاکره کنم.

ام سلمه و سایر زنان از قضیه خبردار شدند و خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرف گشتند. عرض کردند: یا رسول الله! پدر و مادرمان به فدایت، برای موضوعی خدمت شما رسیده ایم که اگر خدیجه زنده بود چشمش بدان روشن می شد. وقتی پیغمبر (ص) نام خدیجه را شنید اشکش جاری شد و فرمود: خدیجه؟! کجا مانند خدیجه پیدا می شود؟ هنگامی که مردم مرا تکذیب نمودند مرا تصدیق کرد و برای ترویج دین خدا، اموالش را در اختیار من قرار داد. خدیجه زنی بود که خدا بر من وحی فرستاد که بدو بشارت دهم خانه ای از زمرد در بهشت بدو عطا خواهد کرد.

ام سلمه عرض کرد: پدرم و مادرم فدایت شود، شما هرچه درباره خدیجه می فرمایید صحیح است. خدا ما را با او محشور گرداند. یا رسول الله! برادر و پسر عموی شما میل دارد همسرش را به منزل ببرد. فرمود: پس چرا خودش در این باره صحبتی نمی کند؟ عرض کرد: از کمروئی اوست.پیغمبر (ص) به ام ایمن فرمود: علی را نزد من حاضر کن. وقتی علی (ع) خدمت پیغمبر مشرف شد فرمود: یا علی! آیا میل داری همسرت را به منزل ببری. عرض کرد: آری یا رسول الله. فرمود: خدا مبارک کند، همین امشب یا فردا شب وسائل عروسی را فراهم می کنم. سپس به همسرانش فرمود: فاطمه را زینت کنید و خوشبویش نمایید و اطاقی را برایش فرش کنید تا مراسم عروسی را برگزار کنیم (۱). مراسم ازدواج برترین بندگان خداوند در روز اول یا ششم ذی الحجه (۲) سال دوم یا سوم هجری انجام گرفت(۳)

۱- ۴- بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۳۰ _ ۱۳۲

۲- ۵- مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۴۹

۳- ۶- بحار الانوار ج ۴۳ ص ۶ و

خانواده (۱۴)

تربیت در محیط خانواده

تربیت در محیط خانواده

رُوِیَ عَن رَسولِ الله صلّی اللهُ عَلیه و آلِه و سلّم:«إِنَّ الغَیرَهَ مِنَ الایمانِ» (۱)

کم رنگ شدن غیرت؛ منشاء بسیاری از مفاسد جامعه این بحثی است که شدیداً مورد احتیاج است، خصوصاً برای جامعه متدیّنین و نقشی اساسی دارد که می توان گفت بسیاری از مفاسد بر محور کم رنگ شدن همین غیرت است. در باب غیرت عرض کردم، غیرت حالتی است مربوط به روح که نشأت گرفته از حبّ به شیء است و این موجب می شود که انسان کوشش کند، آن شیء را که حفظ او عقلاً و شرعاً لازم است، حفظ کند. این تعریف علمای اخلاق از غیرت بود.

انواع غیرت ها از نظر ریشه حبّ حبّ حیوانی از نظر حبّ که امری است درونی، می توانیم سه تصویر کنیم:

۱- حبّ حیوانی، که بسیاری از حیوانات هم این را دارند و از این هم غیرت نشأت می گیرد، که می شود غیرت حیوانی. حبّ، حیوانی است، غیرت هم غیرت حیوانی می شود. دیده‌اید که حیوانات نسبت به حفظ و حراست از فرزندان خودشان، چه می... کننـد. البته برای اینها مقطعی است. بعضی از آنها، تا یک مقطعی هست بعد از هم دیگر بیگانه می شوند. ما حتی در بعضی روایات مان هم داریم که وقتی می خواهند ما را نکوهش کنند، می گویند بروید از خروس غیرت را یاد بگیرید. خروس نسبت به همسرداری‌اش غیرتمند است، حالا بی غیرت ها را نسبت به آن در جامعه می شناسید. حتی بی غیرت حیوانی. دیگر تطبیق با شماست، کار ما اینها نیست؛ کار ما کلّیات گفتن است، تطبیق مصادیق با شما.

ص: ۱۴۴۸۰

۱- (۱) شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۴.

حبّ انسانی

۲- حبّ انسانی. که حبّ انسانی در ارتباط با عقل عملی است. یعنی انسان یک سنخ اموری در درون او هست که آمیخته به وجود او است و من از آن تعبیر کردم به عقل عملی. حُسن و قبح ها نسبت به یک سنخ از اعمال که ربطی به دین هم ندارد. مثل اینکه ظلم بد است، عدل خوب است. که اینها در ارتباط با آن حبّ انسانی است که انسان عدل را دوست می دارد، امانت داری را دوست می دارد و... از آن طرف، یک سنخ مسائل قبیح است. آنهایی را که حَسَن است دوست می دارد، و از آنهایی که قبیح است بدش می آید. در اینجا هم غیرت انسانی مطرح می شود. نسبت به آن اموری که دوست می دارد و حَسَن است، باید غیور باشد. یعنی آن را حفظ کند. این از امور فطری انسان است. نزد عقل من حَسَن است و حفظ آن هم لازم است؛ کاری نکنم که این امور آمیخته به وجود من از بین برود. مثلاً ـ عفّت، یک چیز تحمیلی نیست، اکتسابی است و مربوط به انسان است و حَسَن است. لذا حفظ این هم عقلاً ـ لازم است. در ارتباط با تعریف غیرت علمای اخلاق گفته اند: حفظ و حراست از امری که حفظ آن عقلاً لازم است. این مربوط به این‌جاست که می‌رویم سراغ این سنخ از مسائل.

حب مربوط به بعُد معنوی انسان ۳- حبّی که در ارتباط با بُعد دیگری از وجود انسان است. بحث همه ابعاد انسان نیست؛ دایره و مدار آن در اینجا یک مقدار تنگ می‌شود، و آن بُعد معنوی انسان است که مربوط به معتقدات دینی و ایمان است. یعنی دلبستگی به ماوراء طبیعت و دلبستگی به خداوند. اینجا هم حبّ است که از این حبّ هم غیرت نشأت می گیرد؛ غیرتی که اسم آن را می گذاریم غیرت دینی؛ حفظ دین. یعنی دین خودم را حفظ کنم. ما این سه گونه حبّ را داریم، سه گونه هم غیرت داریم چون غیرت نشأت گرفته از حبّ است. آنچه را که علمای اخلاق مطرح می کنند در ارتباط با بُعد انسانی است، غیرت انسانی و غیرت دینی و ایمانی است؛ «انَّ الغِیرَهَ مِنَ الایمان؛ غیرت از ایمان است.» این مطالب مختصری بود در باب تقسیم بندی غیرت به اعتبار منشأ غیرت که عبارت از حبّ است که این معنی را اقتضا می کند.

ص: ۱۴۴۸۱

خانواده؛ کانون قوی ترین پیوندها در گذشته این را مطرح کردم که پیوندهای انسان با دیگران را تقسیم بندی می کنیم به نسبی، سببی، آموزشی، شغلی، رفاقتی و... تا رسید به معنوی که عبارت بود از پیوند دینی. همین که قرآن می فرماید:«إِنَّمَا المُؤمنونَ إِخوَه» (۱) هر کدام از این پیوندها محبّت هایی را در پی دارد و هر محبتی از اینها که به وجود می آید، باید غیرت را داشته باشد. این بحثی بود که گذشت. در اینجا من به سراغ اولین محیط که قوی ترین پیوند است و قوی ترین حب در آنجا هست رفتم، و گذشت که آن عبارت از پیوند خانوادگی است. پیوند و محبّت میان فرزند و پدر و مادر، برادر و خواهر و... قهراً شدید ترین محبت ها در اینجاست.

فرزند دنباله وجودی انسان است انسان از این عالم که می رود، انقطاع کلّی ندارد. فرزند دنباله وجودی و به منزله ادامه وجود پدر و مادر است. اما این به چه لحاظ است؟ به این است که فرزند برای والدین مفید است. با وجود فرزند انگار که هنوز از این نشئه نرفته است و چه بسا بتواند با همین ادامه وجودش، از او بهره بگیرد. روایتی را هم مطرح کردم. این در ارتباط با آن تربیتی است که نسبت به فرزندش داشته. ما تعبیرات مختلفی راجع به اولاد داریم. یک تعبیر در روایات این بود که اولاد میراث الهی است. دوم اینکه اولاد، در دست ابوین امانتی است الهی. یک تعبیری هم من کردم که اولاد، ادامه هستی پدر و مادر در این نشئه است.

بقاء انسان به تربیت صحیح فرزند است انسان نباید ادامه وجودش را منقطع کند و از بین ببرد. هیچ کسی نمی خواهد از بین برود. آدم بقا می خواهد نه فنا. از آن طرف هم انسان هیچ گاه نباید در امانت خیانت کند. اینها چیزهایی است که جزء مفطورات ما است، فطرت می گوید که خیانت قبیح است. یا این تعبیر که فرزند میراث الهی است، نباید انسان ارثیّه را به هدر بدهد. این تعبیرها را انسان خیلی خوب ادراک می کند. راه عدم انقطاع و راه اینکه انسان خیانت نکند، راه اینکه میراث را به هدر ندهد چیست؟ راه آن ادب و تربیت است.

۱- (۲) حجرات/۱۰.

من از اینجا وارد این بحث می شوم، در روایات آمده است. مثلاً از علی علیه السلام نقل شده که حضرت فرمود: «خَیرُ ما ورَّثَ الآباءُ اَلأَبناء اَلأَدَب» (۱) بهترین چیزی که پدر برای فرزند به ارث می گذارد، از خودش باقی می گذارد، همان تربیت اوست. ارثیّه در مال نیست، چرا؟ چون رابطه آن با انسان اعتباری است. تو که رفتی دیگر تو مالک نیستی! وقتی مُردی، دیگر تمام شد، برو آنجا هرچه می خواهی دست و پا بزن.

اشتغال اصلی والدین باید تربیت فرزند باشد نه تأمین مادّی او!

ما درمعارف اسلامی داریم که شما در ارتباط با خانواده و خاندانتان به طور کلّی، بیش‌ترین سعی و کوششتان را برای مسائل مادی او نگذارید! بلکه از این طرف بیش‌ترین هَمِّ تو، تربیت او باشد. چون او ادامه وجود تو است، بقاء تو به بقاء انسانیّت و معنویّت اوست نه حیوانیّت او. اگر او از بُعد انسانی تربیت بشود، از نظر بُعد معنوی تربیت شود، این ادامه حیات انسانی توست، ادامه حیات معنوی تو است. نه اینکه هَمَّت را نگذار برای اداره مادی او. نه! بیشتر روی مسأله تربیتی تکیه داشته باش.

علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «لَا تَجْعَلَنَّ أَکثَرَ شُغْلِك بِأَهْلِك وَ وَلَدِك، فَإن یَکُن أهلُكَ و وَلَدُكَ أولیاءَ الله فَإنَّ اللهَ لا یُضیع أولیائَه؛ (۲) بیشتر مشغولیّات خویش را نسبت به خانواده و فرزندت قرار مده، چرا که اگر خانواده و فرزندت اولیاء خدا باشند، خدا آنها را فرو گذار نمی کند.» بیش‌ترین مشغولیّات خودت را که در این عالم می خواهی کار کنی برای آنها، از نظر مادّیشان قرار نده. بعد خیلی زیبا توضیح می دهد که این قبلی را روشن می کند که تو اگر بیایی کار کنی، بیش‌ترین هَمِّ خودت را بگذاری برای اینکه اینها از دوستان خدا شوند، روی بُعد معنوی اینها کار کنی، پیوند اینها را با خدا محکم کنی، اگر این کار را بکنی، این را بدان خدا دوستانش را هیچ وقت وا نمی‌گذارد، رهایشان نمی کند. چقدر زیبا تفهیم می کند. برو این فرزند و خانواده‌ات را ولی الله بکن، وقتی این رابطه اش با خدا درست شد، غصّه این را نخور، هیچ وقت مولا عبد را رها نمی کند.

ص: ۱۴۴۸۳

۱- (۳) کلینی، اصول کافی، ج ۸، ص ۱۵۰.

۲- (۴) نهج البلاغه، حکمت۳۵۲.

گاهی اوقات پیش من صحبت هایی می کنند. به آن‌ها می گویم چطور شد؟ تو خدا داشتی و نسبت به تو رازق بود آن وقت نسبت به این رازق نیست؟! بله؟! تو که هستی که خیال کردی رازق اینها هستی؟ تو که رازق او نیستی که! خیال کردی اگر تو مُردی خدا هم ــ نعوذبالله ــ می میرد؟ خدا که نمی میرد، او زنده است. بعضی ها می خواهند آتیه فرزندانشان را تأمین بکنند. آن هم تا چند نسل!!

اکثر شغلت را می گذاری برای دنیایش؟ نه! بیشترین همّتت را برای دنیای او نگذار، بیش ترین کار را بگذار روی بُعد معنوی ــ انسانی او. تو اگر می خواهی نسبت به او غیرت به خرج بدهی و از او بر محور محبّت به او حفظ و حراست کنی، به این است که تو انسان باقی بگذاری و بروی، مؤمن بالله باقی بگذاری بروی، نه ــ نعوذبالله ــ یک حیوان چموش بگذاری و بروی. چون از آن طرف هم هست، حالاـ من فقط این سمت آن را وارد شدم که اگر فقط روی محبت حیوانی و غیرت حیوانی بخواهی کار کنی، نتیجه این می شود.

جامعه الهی با غیرت انسانی و غیرت دینی ساخته می شود فرق بین غیرت حیوانی با غیرت انسانی و غیرت دینی در این است که اکثر همّتت را برای این بگذاری. اگر بخواهید جامعه انسانی بشود، الهی بشود، باید روی غیرت انسانی جامعه کار کنید، روی غیرت دینی جامعه کار کنید. نه اینکه بارها بروید در کانال غیرت حیوانی و همیشه آن را پررنگ کنید و در نتیجه آنها تحت الشعاع قرار بگیرد که بعدـ نعوذبالله ــ اگر غیرت دینی و انسانی آرام آرام از یک جامعه رخت بربندد، چیزی برای آن جامعه باقی نمی ماند، بدبختی جایی است که گرفتار این شود.

ص: ۱۴۴۸۴

ضرورت شدّت غیرت در محیط خانوادگی اولین محیطی که این نقش را ایفا می کند، همین محیط خانوادگی است. و بسیار تأکید شده است. که از همان هنگام نطفه اهمیت دارد و شروع می شود. این محیط خانوادگی که غالباً شدیدترین محبت در آن هست، باید غیرت هم خیلی قوی تر باشد، چون پیوند، پیوندی قوی است. و روی آن زیاد تأکید شده است. انسان در این محیط از نظر نقشی که از مربیان در آن محیط می گیرد نقش آن خیلی اساسی و سرنوشت ساز است. غیر آن محیط های دیگر است.

فطریات اکتسابی نیست! این را مقدّمتاً بگویم که انسان وقتی پا به این نشئه می گذارد، فرزند از مادر که متولد می شود، مفطور به فطرت هایی است که اینها آمیخته به وجود او هستند. و این فطرت ها در همین دو بُعدی که ما بحث کردیم می ... باشد، یعنی عقل عملی و دین. همان موقع که به دنیا آمده است. لازم نیست به او بگویی، اکتسابی نیست. او در بُعد معنوی، هم خداجو است، هم خداخواه است. هم دنبال خدا می گردد، هم خدا را دوست می دارد. این فطرت او است یعنی آمیخته به حق است «کُلُّ مَولودٍ یولَدُ عَلَی الفِطرَه؛ (۱) هر فرزندی بر اساس فطرت به دنیا می‌آید.» بعد فطرت را هم معنی می کند «أَلفِطرَةُ هِیِ التّوحید» این آمیخته به او است. اصلا و ابدا نمی خواهد تو به او تحمیل کنی.

تربیت یعنی شکوفایی فطرت تو فقط یک کار بکن و آن این است که این فطرت را بیا کمک کن، شکوفا کن، رو به رشد ببر، و الّا خود او سرمایه دارد، نمی خواهد تو برای او سرمایه فراهم کنی، چه در بُعد الهی او، چه در بُعد انسانی او. همان موقع که پا به عرصه این نشئه گذاشت در فطرت او این مطلب هست که ظلم بد است، عدل خوب است، فحش بد است، دروغ بد است، خیانت بد است، اما نت‌داری خوب است و... این‌ها همه در فطرت او است. می گوییم اینها جزء فطریات اوست، یعنی مربوط به بُعد عقل عملی است. تحمیلی نیست که تو بخواهی به او بگویی، فقط وقتی به دنیا آمد خرابکاری نکن، خواهشی که از تو داریم این است که تو به این فرزند ضربه نزن. به این امانت الهی، خیانت نکن. این خیانت است تو داری می کنی. خواهم گفت که خیانت ها چگونه است. گاهی عملاً، گاهی لفظاً که من الآن وارد نمی شوم. الآن فقط مقدمات بحثم را می... گویم.

ص: ۱۴۴۸۵

۱- (۵) مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۷۷.

صفحه وجودی کودک پاک است یک سنخ امور هست که اینها به عنوان ملکات نسبت به اعمال مطرح است. ملکه این است که با تکرار یک سنخ اعمال چه از خودش صادر بشود، چه از غیر انعکاس پیدا کند در وجود انسان نقش ببندد. چه سمعی آن، چه بصری آن، اینها بحث بعدی است. صفحه وجودی فرزند، صفحه پاکی است، هیچ چیزی در آن نوشته نیست. از نظر ملکات چطور؟ پاک است. هیچ ملکه‌ای نقش ندارد نسبت به کارها و هیچ زمینه و گرایشی ندارد.

در معارف دینی داریم که فرزند در خانواده که محیط اوّلی است، به انسان‌های دیگر چشم باز می کند و چهره ها را می‌بیند، اعمال را می بیند و.. اینها است که دانه دانه جزء واردات او می شود و این روی صفحه سفید پاک اثر می گذارد و نقش می... بندد. اینجاست که دست گذاشتند، گفتند باید مراقب باشید! تربیت در ارتباط با اینجاست.

در روایات آمده که مثلاً علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام خطاب کرد، فرمود: «إِنَّما قَلبُ الحَدَث کَالأَرضِ الخَالیهِ ما ألقِیَ فیها مِن شَیءٍ قَبِلَتهُ فَبادَرتُکَ بِالأَدَبِ قَبلَ أَن یَقسُوا قَلبُکَ» (۱) قلب کودک مانند زمین خالی است که هر چه در آن ریخته شود آن را قبول می‌کند، پس من به تربیت تو مبادرت ورزیدم، پیش از آنکه قلبت سخت شود. این فرزند، هیچ چیزی در او نیست، هر چیزی در آن بریزی، مثل زمین می‌ماند که در آن بذری، درختی، بنشانی قبول می‌کند. این زمین صاف است. حضرت فرمود من قبل از آنکه این دل تو سخت بشود شروع کردم. قبل از اینکه این زمین چیزی قبول نکند، تو را ادب کردم. فرزند ابتدا که می آید، پاک و تمیز است. فطریاتی هم همراه خودش آورده است چه در بُعد معنوی، چه در بُعد انسانی. خدا در او نهاده، آمده است اینجا. تو هستی که الآن می خواهی پایه ریزی کنی.

ص: ۱۴۴۸۶

۱- (۶) نهج البلاغه، نامه ۳۱.

تربیت در کودکی راحت تر است مسئله مهم اینجاست که فرق بین این محیط با محیط های دیگر در این است که ملکات در این محیط سریع تر نفوذ می کند. یک وقت می گویی که پاک است، یک وقت بحث سرعت اثر پذیری است. این دو تاست با آن فرق می کند، سریع اثر می گذارد روی آن.

مِن باب مثال، این عبارت را در باب تعلیم و تعلّم شنیدید که دیگر جزء تکیه کلام های مشهور است «أَلعِلمُ فی الصِّغَر كَالنَّقشِ فِی الحَجَر؛ علم در کودکی مانند حکاکی بر روی سنگ است.» سریع اثر می کند و می ماند.

این «یَقسوا» که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روایت فرمود، معنایش این است. هنوز سخت نشده که بخواهم با زور وارد دل تو بکنم. چون اگر بزرگ شدی، دیگر نمی شود به این زودی در این زمین چیزی بار آورد. اگر بخواهم تعبیر مسامحی کنم، این زمین حتی شخم زدن نمی خواهد؛ که بخواهیم سنگ و کلوخ و... را جمع کنیم که بعد بکاریم. بقدری آماده است! و زود و حسابی هم در آن نفوذ می‌کند. سرعت نفوذ در اینجا خیلی بالاست. می خواستم اینها را به شما بگویم، این که اسلام این همه تکیه کرده در بارهٔ محیط خانواده، برای این رابطه قوی‌ای است که در کار است. اولین محیط است که می خواهد این ملکات را، در این دل پاک و صافِ روح، صفحه تمیز، وارد کند. این همه سفارش در روایات است که حتی راجع به خود انبیاء، نسبت به مأموریت های الهی، اینکه به آنها هم می گویند اول برو سراغ خانواده ات، به این خاطر است. حالا من آمدم خیلی دایره آن را هم ضیق کردم. لذا می خواستم این را عرض بکنم که این همه سفارش که شده است، جهتش این است.

اقتضـای غیرت انسـانی و الهی تربیت فرزنـد به آداب انسـانی و الهی است غیرت انسـانی و الهی اقتضا می کنـد که فرزنـد را به آداب انسـانی و الهی تربیت کنی. یـک انسـان تحویل جامعه بـده، یک مؤمن تحویل جامعه بـده، نه یک حیوان. به خـدا قسـم حیوان دو پـا زیـاد است. نمی خواهـد تو دلسوزی کنی که بخواهی حیوان دو پـا زیـاد کنی! خـدا خیلی فراوان دارد! دنبال این باشـید که یک انسان تحویل جامعه بدهیـد. یک مؤمن تحویل جامعه بدهید. غیرت ایمانی، یعنی دینی و انسانی تو اقتضای این معنا را می‌کنـد، اگر حبّ صادقانه، خالصانه داری بایـد این گونه تربیت کنی. تو که انسانی و نسـبت به فرزندت حبّ انسانی و الهی داری، مسئله حیوانیّت تحت الشعاع است. لذا علی علیه السلام می فرماید: بیش‌ترین کارت را برای تربیت و بعد معنوی او بگـذار. حیوانیّت او را بگـذار باشـد. خـدا به او می دهـد مثل بقیه حیوانات که برای آنها روزی می دهـد و این‌ها از گرسـنگی نمردند، در بیابان ها می چرند...

منبع: www.mojtabatehrani.ir

راهکارهای قرآنی برخورد با همسران و فرزندان خطاکار

اشاره

نویسنده:حجت الاسلام احمد امید

راهکارهای قرآنی برخورد با همسران و فرزندان خطاکار

در بعضـی از آیات قرآن کریم سـخن از دشـمنی بعضـی زنان و فرزندان به میان آمده است. در مقاله حاضر، نویسنده کوشیده است ضمن بررسی این موضوع راهکارهای برخورد با چنین افرادی را نیز مورد بررسی قرار دهد.

«یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً وقودها الناس و الحجاره علیها ملائکه غلاظ شداد لایعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون» (تحریم ۶)

ص: ۱۴۴۸۸

ای کسانی که ایمان آورده اید خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ هاست حفظ کنید؛ آتشی که فرشتگان خشن و سختگیر بر آن گمارده شده که هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و آنچه فرمان داده شده اند را اجرا می نمایند.

«و شارکهم فی الاموال و الاولاد... ان عبادی لیس لک علیهم سلطان و کفی بربک وکیلا...» (اسراء ۶۴ و ۶۵)

(ای شیطان برای گمراه کردن فرزندان آدم) و در اموال و فرزندان آنها شرکت کن... (اما بدان) که نسبت به آنان که بندگی مرا پیشه خود کرده اند سلطه ای نداری و همین قدر کافی است که پروردگارت حافظ آنها باشد.

«و اعلموا أن اموالکم و اولادکم فتنه و أن الله عنده اجر عظیم» (انفال ۲۸)

و بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و خداوند نزدش پاداش عظیمی است.

«و ما اموالکم و لا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من آمن و عمل صالحاً فاولئک لهم جزاء الضعف بما عملوا و هم فی الغرفات آمنون» (سباء ۳۷)

اموال و اولاد هرگز شما را نزد ما مقرب نمی سازد جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالحی انجام دهند که برای آنان پاداش مضاعف در برابر کارهایی است که انجام دادند و آنها در غرفه های (بهشتی) در امنیت خواهند بود.

«یا ایها الذین آمنوا لاتلهکم اموالکم و لااولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون» (منافقون ۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند و کسانی که چنین کنند زیانکارانند.

ص: ۱۴۴۸۹

نحوه برخورد با همسران و فرزندان خطاکار

«یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم و اولادکم عدواً لکم فاحذروهم و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فان الله غفور رحیم» (تغابن ۱۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تحقیقاً بعضی از همسران و فرزندان شما دشمنان شما هستند پس از آنها در بیم و هراس باشید و اگر عفو کنید و از خطاهای آنان چشم پوشی نمایید و آنها را ببخشید (نتیجه بهتری خواهید گرفت) زیرا خداوند بخشنده و مهربان است.

در این آیه شریفه پنج کلمه محوری وجود دارد که ابتدا با استفاده از مفردات راغب اصفهانی معانی آنها را بیان نموده و سپس نتیجه گیری می کنیم:

کلمه اول: عدو «عدواً لکم»

العدو: تجاوز و درگذشتن از حد است که با التیام منافات دارد یعنی با بهبودی بخشیدن و سازگاری دادن میان دو چیز تفاوت دارد.

عدو دو گونه است: ۱. عداوت به قصد دشمنی و خصومت ۲. دشمنی و عداوتی که از روی قصد نباشد بلکه حالتی به او دست می دهد که اذیت می شود و همان گونه که از دشمنان مورد اذیت و آزار قرار می گیرد.

کلمه دوم: حذر «فاحذروهم»

حذر: دوری کردن از چیزی ترسناک و هراس آور است.

کلمه سوم: عفو «و ان تعفوا»

عفوت عنه: قصد از بین بردن گناهش را نمودم که از انجام آن برگردد. پس عفو: دور شدن از گناه است.

کلمه چهارم: صفح «واصفحوا»

الصفح: درگذشتن و نکوهش نکردن است «فاعفوا واصفحوا حتی یاتی الله بأمره» (بقره ۱۰۹)

ص: ۱۴۴۹۰

صفحت عنه: یا از او چشم پوشی کردم و از گناهش درگذشتیم یا او را رو در روی دیدم و از او دوری کردم یا از صفحه کتابی که گناهش را در آن ثبت کرده بودم درگذشته و به صفحات دیگر پرداختم.

کلمه پنجم: غفر «وتغفروا»

الغفر: بیم و ترس و آنچه که انسان را از پلیدی و آلودگی مصون می دارد.

اغفر ثوبک فی الوعاء: لباس را در ظرف شستشو کن تا ریم و چرکش دور شود.

غفر له: وقتی است که در ظاهر از او درگذرد هر چند که در باطن بر او اعتمادی نکرده و از او درنگذشته است.

اقسام همسران و فرزندان

در قرآن کریم دو نوع همسر و فرزند مطرح شده است:

۱. همسران و فرزندانی که سبب چشم روشنی هستند. این قسم در آیه ۷۴ سوره فرقان بیان شده است:

«والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین و اجعلنا للمتقین اماما- اولئک یجزون الغرفه بما صبروا و یلقون فیها تحیه و سلاما- خالدین فیها حسنت مستقرا و مقاما» (فرقان ۷۴ تا ۷۶)

و کسانی که از خداوند چنین درخواست می کنند: پروردگارا از همسران و فرزندانمان مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را برای پارسایان پیشوا قرار ده- آنها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبائیشان پاداش قرار داده شده و در آن با تحیت و سلام همدیگر را ملاقات می کنند. در حالی که در آن جاودانه هستند، چه قرارگاه و محل اقامت نیکویی!

۲. همسران و فرزندانی که دشمنی می کنند که در آیه ۱۴ سوره تغابن مطرح شده است:

بحث ما در این مقاله نوع دوم است که تحت عنوان راه کارهای قرآنی برای تعامل و مواجه با همسران و فرزندان نااهل آن را مطرح می کنیم.

براساس آیه ۱۴ تغابن نکات ذیل استفاده می گردد.

دشمنی زنان و فرزندان نااهل بر محور ایمان است: خداوند مؤمنان را خطاب قرار داده است و از جمله «عدو لکم» استفاده می شود که فاصله و تضادی که میان آنان و مؤمنین ایجاد می شود اختلافات خانوادگی معمول نیست بلکه اختلاف دینی است یعنی همسران و یا فرزندان نااهل رفتارهایی خلاف ایمان به خدا انجام می دهند.

از راه کارهایی که خداوند بیان فرموده است چنین استفاده می گردد که منظور از عدو معنای دومی است که در مفردات راغب آمده است و به معنای اول یعنی عداوت به قصد دشمنی و کینه توزی نیست و لذا می فرماید: «عدو لکم» نه «عدو علیکم» و الا اگر چنین بود جنگ و مقابله با آنها لازم است و دستور جهاد فی سبیل الله بر علیه دشمنان دین شامل همسران و فرزندان محارب نیز می شود و لذا امیرالمؤمنین می فرماید: «و لقد کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقتل آباءنا و ابناءنا و اخواننا و اعمامنا و ما نزیدنا الا ایماناً و تسلیماً و مضیاً علی اللقم و صبراً علی مضض الألم و جداً فی جهاد العدو» (نهج البلاغه خطبه ۵۶)

در رکاب پیامبر خدا (ص) بودیم و با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود جنگ می کردیم که این مبارزه جز بر ایمان و تسلیم ما نمی افزود و ما را در جاده وسیع حق و صبر و بردباری برابر ناگواری ها و جهاد و کوشش برابر دشمن ثابت قدم می ساخت.

ص: ۱۴۴۹۲

علاوه بر این با خطاب «یا ایهاالـذین آمنوا» جهت عـداوت روشن می شود و آن تعارضـی است که همسـران و فرزندان نااهل با مؤمنین در عمـل ایمانی دارنـد. این عـداوت مربوط به مسائل عادی و اختلافات نظری و سـلیقه ای نیست بلکه مربوط به مسائل دینی و اختلافات اعتقادی است به عنوان مثال همسر یا فرزند نماز نمی خوانند و یا رعایت محرم و نامحرم را نمی کنند و یا زن نسبت به مرد و یا مرد نسـبت به زن خیانت می کنـد و یا فرزنـد با دوسـتان ناباب رفاقت می کنـد و به حرف پـدر و مادر خود گوش نمی دهد و امثال آن.

راه کارهای مواجهه با همسران و فرزندان نااهل

راه کار اول: حذر

بـا توجه به ضـرر و زیـانی که فرزنـدان و همسـران نااهل برای مؤمنان دارنـد بایـد نگران و ترسان بود یعنی اولین راهکاری که خداوند برای مواجهه و مقابله با آنان می فرماید این است که آنها از حیث مادی و معنوی زیان ها و خسارات جدی به خانواده وارد می کننـد هم کسب و درآمـد خانواده را به هـدر می دهند و هم عزت و آبروی خانواده را مورد هتك قرار می دهند و از همه مهمتر خود را ضـایع می کننـد و این بزرگترین ضـربه به خانواده است بنابراین بایـد حساس بود و تسـلیم آنها نبایـد شـد و مؤمنان از آنها باید برحذر باشـند یعنی دائما باید با امر به معروف و نهی از منکر با آنها تعامل نمایند. یعنی باید از بیم و هراس نسبت به آسیب هایی که آنها به خانواده می زنند ایمن نبود و تحت مواظبت مستمر باشند و لذا خداوند به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد که از اهل کتاب برحذر باش مبادا تو را از بعضی احکام الهی منحرف سازند.

ص: ۱۴۴۹۳

«و احذرهم أن یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک» (مائده ۴۹)

راه کار دوم: عفو

«عفو» بنابر آنچه از مفردات راغب نقل شده، عبارت از بخشش و گذشتی است که در آن اصلاح طرف مقابل از خطا و سیئه مورد نظر باشد و بر این اساس در آیه ۴۰ سوره شوری؛ عفو همراه با اصلاح عامل پاداش الهی مطرح شده است:

«و جزاء سیئه سیئه مثلها فمن عفی و اصلح فاجره علی الله انه لایحب الظالمین»«کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن اما اگر عفو و اصلاح کند پاداش او با خداست. خداوند ظلم-کنندگان را دوست ندارد.»

بر مبنای این آیه شریفه عفو باید با اصلاح طرف مقابل همراه باشد. پس اگر عفو نتواند طرف مقابل را اصلاح کند و یا بعد از عفو اقدام اصلاحی صورت نگیرد موجبات پاداش الهی فراهم نشده است. نمونه این حقیقت گذشت امام حسین(علیه السلام) از ناسزاگویی مردم شامی است که موجب توجه و اصلاح او گردید و او را به محب اهل بیت (ع) تبدیل نمود و یا گذشت رسول خدا (ص) از ریختن خاکستر بر روی آن حضرت توسط آن شخص یهودی توام گردید با عیادت که امر اصلاحی بود و سبب توبه و ایمان آوردن آن یهودی شد. بنابراین راه کار دوم صرفا به معنای گذشتن از کارهای خلاف همسران و فرزندان نااهل نیست بلکه عفو و گذشتی دارای ارزش است که موجب اصلاح آنها گردد والا اگر عفو و گذشت موجب جری شدن هرچه بیشتر آنان گردد، این عفو و گذشت ارزشی ندارد.

راه کار سوم: «صفح»

ص: ۱۴۴۹۴

«صفح» به معنای گذشت توام با اغماض و چشم پوشی و تغافل است یعنی برخی خطاها را نباید به روی آنان آورد زیرا سبب جری تر شدن آنها و تثبیت آن خطاها در شخصیت آنان می شود.

لذا در مفردات راغب صفح گذشتی که توام با ملامت نباشد معنا شده است و این مفهوم مستلزم آن است که تغافل و چشم پوشی از خطا شود. بنابراین «عفو» و «صفح» در مفهوم گذشت مشترک هستند با این تفاوت که «عفو» توام با به رو آوردن خطاست اما «صفح» گذشت و اغماض با به رو نیاوردن است اما در عین حال هم در «عفو» و هم در «صفح» جنبه اصلاحی نسبت به خطاکار وجود دارد.

و بر این اساس خداوند به پیامبرش دستور می دهد:

«ان الساعه لاتیه فاصفح صفح الجمیل- ان ربک هو الخلاق العلیم» (حجر ۸۵ و ۸۶)

روز قیامت قطعا فرا خواهد رسید پس از آنها به طور شایسته تری صرف نظر کن (و آنها را بر نادانی هایشان ملامت نکن) به یقین پروردگار تو آفریننده آگاه است.

«ان ربک هو الخلاق العلیم» به نوعی استدلال برای امر به تغافل و اغماض بزرگوارانه است و می خواهد بفهماند که اولا این صفح جنبه تربیتی دارد چون از جانب رب دستور داده شده است و ثانیا خداوند دارای خلاقیت و علم است که راه کار صفح جمیل را خلق کرده است و این راه کار بر علم مبتنی است.

امام علی(علیه السلام) می فرماید: «ان العاقل نصفه احتمال و نصفه تغافل» (غررالحکم ۲۳۷۸ میزان الحکمه)

نصف عقلانیت عاقل ظرفیت داشتن است و نصف دیگر آن خود را به غفلت زدن است.

ص: ۱۴۴۹۵

آن حضرت درباره جایگاه تغافل در اخلاق می فرماید:

«اشرف اخلاق الکریم تغافله عما یعلم» (همان منبع حدیث ۳۲۵۶) شریف ترین اخلاق انسان کریم و بزرگوار بی خبر وانمود کردن خود است از آنچه که می داند.

امام زین العابدین(علیه السلام) در وصیت به فرزندش می فرماید:

«یا بنی ان صلاح الدنیا بحزا فیرها فی کلمتین: اصلاح شأن المعایش ملء مکیان ثلثاه فطنه و ثلثه تغافل لان الانسان لا یتغافل الا عن شیء قد عرفه و فطن له» (مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۳۸، میزان الحکمه)

بدان فرزندم که درست شدن دنیا در همه ابعادش در دو کلمه است:

اصلاح معیشت پیمانه ای است تمام که دو سوم آن هوشمندی و یک سوم آن تغافل است زیرا انسان وانمود به بی خبری نمی کند مگر از چیزی که آن را می داند و متوجه آن است.

راه کار چهارم: «غفر»

«غفر له» همانگونه که گذشت در مفردات راغب به معنای گذشت ظاهری است اما در باطن اعتماد نکردن و نگذشتن است و «غفر» به معنای بیم و ترس و آنچه انسان را از پلیدی و آلودگی مصون می دارد و «غفر ثوب» لباس را شستشو دادن برای پاک شدن از چرک است. بنابراین غفران از جانب انسان نوعی گذشت است اما در دل باید بنا را بر عدم گذشت بگذاریم و بر طبق آن تدبیر و برنامه ریزی و تصمیم بگیریم.

براین اساس خداوند در وصف مومنان متوکل به خدا در آیه ۳۷ سوره مبارکه شوری می فرماید:

«و اذا ماغضبوا هم یغفرون»

و هنگامی که خشمگین می شوند گذشت می کنند.

ص: ۱۴۴۹۶

آنچه مسلم است خشم در درون انسان باقی می ماند و خشم فرو خورده می شود یعنی «الکاظمین الغیض» می شود. به عنوان مثال امیرالمؤمنین(علیه السلام) در جنگ با عمرو بن عبدود به واسطه آب دهانی که بر صورت حضرت انداخت خشمگین گردید اما خشم خود را با اندکی قدم زدن فرو برد و بعداز این او را به جهنم واصل کرد.

براین اساس «غفر» از طرف انسان بدین معناست که به ظاهر از خطای آنان در می گذریم اما در باطن به فکر چاره جویی برای پاک کردن آنان از آن خطا برمی آییم. برخلاف عفو که اصولا از خطا کامل گذشت می شود و کدورتی از آن در دل نگه نمی داریم. بنابراین «عفو» و «صفح» و «غفر» در عین حال که هرسه به معنای گذشت است اما عفو گذشتی است که کدورت در دل گرفته نمی شود اما باید توام با یک عمل اصلاحی باشد و اما صفح به معنای گذشت توام با تغافل و اغماض است و «غفر» به معنای گذشت ظاهری است اما کدورت را در دل حفظ می کنیم و براساس آن تصمیم گیری می کنیم.

تبصره ای مهم

آنچه مهم است توجه به این نکته است که خطاهایی را که همسران و فرزندان نااهل مرتکب می شود باید دسته بندی کرد و تشخصی داد کدام را باید مورد «عفو» و کدام را مورد «صفح» و کدام را مورد «غفر» قرار داد.

به نظر می رسد خداوند در قصه حضرت یعقوب(علیه السلام) و حضرت یوسف(علیه السلام) و برادرانش هر سه مورد را مطرح فرموده است. تردیدی نیست که برادران حضرت یوسف (ع) از مصادیق فرزندان نااهل می باشند که خطای بزرگی در سر به نیست کردن حضرت یوسف مرتکب شدند. حضرت یعقوب اولا آنها را مورد عفو قرار داد و با صبر جمیل زمینه را برای اصلاح آنان فراهم ساخت و لذا فرمود: «قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل و الله المستعان علی ما تصفون»

ص: ۱۴۴۹۷

ثانیا با اینکه یقین داشت که آنها صحنه سازی کرده اند اما به روی آنان نیاورد و لذا نسبت کذب را به آنها نداد و ثالثا به ظاهر از آنها گذشت اما باطنا در غم حضرت یوسف همیشه گریان بود و آنها را تشویق به جستجو برای یوسف می کرد.

راه کار پنجم: «غفران و رحمت خداوند»

خداونـد تـدبیر در مقابل همسـران و فرزنـدان نا اهل را دو بخش کرده است یک بخش وظیفه مومنان است که در حوزه حذر، عفو، صفح و غفر است و بخش دوم نقش خداوند در اصلاح امر خانواده است و لذا با «ان» شرطیه مطرح فرموده یعنی اگر شما مومنان در مواجه با همسـران و فرزندان نااهل این چهار امر را انجام دهید خداوند غفران و رحمت خود را نسـبت به شما انجام می دهد.

«فان الله غفور رحیم» یعنی خداوند خطاهای شـما و یا فرزندان شـما و همسـران را که موجب این مشکل و معضل شده است از میان برمی دارد و رحمت خاصه خود که اصـلاح امور و باز کردن گره معضل و مشـکلات است را انجام می دهد. لذا خداوند در آیه ۱۰۹ سوره بقره می فرماید: «فاعفوا و اصـفحوا حتی یأتی الله بامره ان الله علی کل شیء قدیر» گذشت و اغماض کنید تا امر خداوند بیاید زیرا خداوند به هرچیزی قادر است.

آثار و فوائد اخلاق در خانواده

آثار و فوائد اخلاق در خانواده

پیامبر اعظم (صـلوات الله علیه و آله) نزدیک ترین شـخص به خود را در قیامت این گونه معرفی کرده و فرمودند: نزدیک ترین شما به مقام و جایگاه من در روز رستاخیز... هماناننـد که با همسرانشان بهتر رفتار کنند.

ص: ۱۴۴۹۸

فواید و آثار اخلاق خانوادگی

رعایت هر یک از آداب اخلاقی در خانواده، آثار و برکاتی عجیب در پی دارد که هر کدام می تواند به راه میانبری در سیر و سلوک الهی و تربیت مهدوی خانواده تبدیل گردد:

۱. نایل شدن به مقام صدّیقان و شهیدان:

پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) فرمودند: به اهل و عیال خود خدمت نکند مگر صدّیق یا شهید یا مردی که خداوند خیر دنیا و آخرت او را بخواهد.۱

یا علی، کسی که به همسرش در خانه خدمت نماید و بر این خدمت گزاری رو ترش نکند و منت نگذارد، خداوند نام او را در دیوان شهدا ثبت نماید... و برای هر قدمی که در یاری همسرش برمی دارد، ثواب یک حج و عمره به او عطا فرماید و به ازای هر رگی که در بدن اوست، برایش شهری در بهشت مقرر فرماید.۲

۲. باریابی به مقام صالحان و پیامبران:

حضرت رسول (صلّی الله علیه و آله) در بیانی فرمودند: مردی که بد اخلاقی همسرش را تحمل نماید، خداوند پاداشی مثل پاداش داوود پیامبر را به او عطا فرماید و زنی که بر بد اخلاقی همسرش صبر نماید، خداوند مثل ثواب آسیه، همسر فرعون، را به او عطا فرماید.۳

۳. شادمانی در روز قیامت:

امام رضا علیه السلام) می فرماید: مهر و رأفت خداوند به زنان بیشتر از مردان است. حال اگر مردی موجب خوشحالی همسرش گردد، خداوند او را در روز قیامت خوشحال و شادمان گرداند.۴

۴. باریابی به مقام عابدان و صابران:

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها) وارد شدند و دیدند که امیرالمؤمنین علیه السلام) کنار حضرت زهرا (سلام الله علیها) نشسته و مشغول پاک کردن عدس است.

ص: ۱۴۴۹۹

یکی از بهترین و میانبرترین راه های شباهت و تناسب یافتن با وجود آن حضرت، و نزدیک شدن وجودی به آن ساحت نورانی عرصه مراعات اخلاق خانوادگی است

حضرت فرمودند: ای ابوالحسن، این سخن را از من بشنو که چیزی جز وحی الهی بر زبان نمی رانم:

«هیچ فردی همسرش را در خانه کمک و یاری نمی کند، مگر آن که به عدد هر مویی که در بدن اوست، برایش عبادت یک سال با روزه روزها و قیام شب ها منظور می شود؛ و خداوند پاداشی را که به صابرانی چون داوود پیامبر، یعقوب و عیسی، عطا فرمود، به او عطا فرماید».۵

۵. آمرزش گناهان:

حضرت خطاب به امیر مؤمنان (علیهما السلام) فرمودند: یا علی، خدمت مرد به اهل و عیال از روی محبت و اشتیاق، کفاره گناهان بزرگ اوست که غضب پروردگار را خاموش می کند.۶

۶. مهریه حورالعین:

حضرت رسول (صلّی الله علیه و آله) در ادامه فرمودند: یا علی، خدمت بدون منت و از روی محبت به اهل و عیال، مهریه حورالعین های بهشتی است و حسنات و درجات انسان را فزونی می بخشد.۷

۷. افزایش طول عمر:

امام صادق علیه السلام) فرمود: هرکس با خانواده اش نیک رفتار باشد، خداوند بر عمرش بیفزاید.۸

۸. قرب و نزدیکی به پیامبر در رستاخیز:

پیامبر اعظم (صلوات الله علیه و آله) نزدیک ترین شخص به خود را در قیامت این گونه معرفی کرده و فرمودند: نزدیک ترین شما به مقام و جایگاه من در روز رستاخیز... همانانند که با همسرانشان بهتر رفتار کنند.۹

۹. شباهت یافتن به اسوه های اخلاق

ص: ۱۴۵۰۰

پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام) فرمود: «آیا تو را با خبر نسازم که شبیه ترین شما به من در اخلاق چه کسی است؟» پاسخ داد: «بلی یا رسول الله» : فرمود:

شبیه ترین شما به من، خوش اخلاق ترین شما، بردبارترین شما، نیکوکارترین شما نسبت به خانواده و خویشاوندانش، و با انصاف ترین شماست.۱۰

یا علی، کسی که به همسرش در خانه خدمت نماید و بر این خدمت گزاری رو ترش نکند و منت نگذارد، خداوند نام او را در دیوان شهدا ثبت نماید... و برای هر قدمی که در یاری همسرش برمی دارد، ثواب یک حج و عمره به او عطا فرماید و به ازای هر رگی که در بدن اوست، برایش شهری در بهشت مقرر فرماید

به شهادت و گواهی صحابه پیامبر، آن حضرت از همه مردم نسبت به زنان مهربان تر بودند.۱۱

از آن جا که امام زمان روحی فداه میراث دار اخلاق و مرام نبوی و شبیه ترین مردم از نظر اخلاقی به پیامبر اکرم است،۱۲ می توان نتیجه گرفت که امام عصر (ارواحنافداه) خوش اخلاق ترین، بردبارترین، نیکوکارترین و مهربان ترین مردمان نسبت به خانواده و خویشاوندان خویش است.

بر این اساس می توان گفت که یکی از بهترین و میانبرترین راه های شباهت و تناسب یافتن با وجود آن حضرت، و نزدیک شدن وجودی به آن ساحت نورانی عرصه مراعات اخلاق خانوادگی است.

راهکارهای یک زندگی سالم

راهکارهای یک زندگی سالم

برای این که خانواده و خانه ما بهشت نقد باشد و زندگی شیرین و فرزندانی سعادتمند داشته باشیم و عیش و نوش ما رو به راه باشد، راهکارها و نکته هایی را که می تواند ما را به یک معاشرت و مصاحبت نیکو، زیبا و مطلوب برساند، بیان می کنیم.

الف) مثبت نگری و مثبت گرایی

یکی از راه های معاشرت خوب این است که در زندگی هر چه می توانیم حُسن و خوبی همدیگر را ببینیم. اگر نیمی از لیوان پر است و نیم دیگر خالی، ما آن نیمه پر را ببینیم، نه نیمه خالی را. قشنگی های یکدیگر را ببینیم، نه این که روی نکات منفی دست بگذاریم. اگر شما بدی بنده را نگاه کنی، از من دل سرد می شوی. دیگر مایل نیستی با من رفت و آمد داشته باشی. اگر بدی خانمت را ببینی، با او دعوایت می شود. اگر او هم بدی شما را ببیند، ناسازگاری را شروع می کند. بنابراین بیاییم زیبایی های همدیگر را ببینیم، نه زشتی ها را. روی نکات مثبت همدیگر نظر داشته باشیم، نه نکات منفی.

حضرت عیسی علیه السلام با عده ای از حواریون از جایی رد می شدند. به یک الاغ مرده رسیدند که بدنش بو گرفته بود و وضع ناجوری داشت. یکی بینی خود را گرفت، یکی گفت: چقدر آلوده است، یکی گفت: چقدر زشت است. هر کس وصفی از زشتی الاغ مرده را بیان کرد. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: چه دندان های سفید و خوبی دارد. از میان عیب های فراوان آن دست روی خوبی ها و زیبایی هایش گذاشت.

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده ام به بد دیدن

منشأ نزاع ها

یک زن و شوهر که مدت ها با هم دعوا داشتند، پیش حاج آقا دولابی آمدند. هر دو آدم های غُدّی بودند. تمام دعواها به خاطر غدگری است. اگر عناد و لجبازی را کنار گذاشتیم، همه کارها درست می شود. تمام دعواها برای نفس و به خاطر «من» است. اگر به دیوار هزار تا فحش بدهند، تو ناراحت نمی شوی؛ چون به «منِ» شما کاری ندارد. اما اگر بگویند بالای چشم شما ابروست، برآشفته می شوید و می گویید: به من می گویی؟ اگر «من»را کنار بگذاری، همه دعواها می خوابد. این زن و شوهر حاج آقا را خسته کرده بودند. کسی دیگر را هم قبول نداشتند. فرمودند: به این خانم گفتم که این شوهر شما که این همه از او بد می گویی، هیچ خوبی ندارد؟ گفت: فلان کارش خیلی خوب است. به آقا گفتم: این همه از خانمت بد گفتی، هیچ خوبی ندارد؟ گفت: چرا، فلان خصلتش خوب است. گفتم: بیایید این صد تا عیبی که شما می گویید، نادیده بگیرید.من می خواهم از امروز عقدتان را بخوانم و این دو صفت خوب را به همدیگر جوش بدهم. یعنی شما به این صفت خوب زن نگاه کن و این خانم هم به این صفت خوب شما نگاه کند. بیایید با همدیگر آشتی کنید و بروید زندگی تان را بکنید. از این راه وارد شدند و آشتی دادند.

ص: ۱۴۵۰۲

مِثل زنبور عسل

در روایات آمده است که مثل زنبور عسل باشید که روی گل و گیاه می نشینند.مثل مگس و پشه نباشید که روی کثافات می نشینند. در باغ این همه گل و گیاه است، مستقیم می رود روی کثافات می نشیند. آدم نباید مثل مگس و پشه باشد. بدن ما همه جایش سالم است.مگس صاف می آید روی این چرک می نشیند. اگر کسی مثل مگس باشد، اهل جهنم است. الآن هم در جهنم است. بعد از این هم در جهنم است. کسانی که منفی باف و منفی گرا هستند، همیشه عیب می بینند و عیب می تراشند. این ها جهنمی اند.

پیامبر فرمودند:«اِنَّ اللّهَ عَزَّوَجِلَّ لَمْ یَبْعَثْنی مُعَنِّتاً وَ لاـ مَتَعَنِّتاً وَ لکِنْ بَعَثَنی مُعَلِّماً مُیَسِّراً»؛(۱) خداوند عز و جل مرا نفرستاد، که اشکال گیر و یا اشکال تراش باشم، بلکه مرا معلم آسان گیر فرستاد.

در این روایت مطالب بسیار ارزنده و زیبایی است. اگر می خواهید در زندگی، در خانه، یا بیرون خانه، خوشی و صفا باشد، عیب های همدیگر را نبینید. خوبی ها و زیبایی های همدیگر را ببینید. همسرت را داده خدا ببین. خانم هم شوهرش را داده خدا بداند. چیزی که خدا داده است، قشنگ است. خوب نگاه کن، چشمانت را بمال.

عیب دیگران را به خود نسبت دهیم

حاج آقا می فرمودند: اگر هم عیبی دیدی به خودت نسبت بده. زن و شوهر عیب را به خودشان نسبت بدهند. به یکدیگر نسبت ندهند. بگو من اشتباه کردم. من تحملش نکردم.مثال قشنگی می زدند و می فرمودند: شما اگر جلوی آیینه رفتید و دیدید که صورت شما را سیاه نشان می دهد، هر چقدر به آیینه دست بکشید، سیاهی پاک نمی شود. باید صورت خود را دست بکشید تا در آیینه پاک نشان بدهد. یعنی اگر با بد اخلاق روبرو شوی، بداخلاق را کتک نزن، خودت را درست کن. حلم و صبر خودت را اصلاح کن. خودت را پاک کن؛ بگو من مقصرم، من نتوانستم تحملش کنم. عیب ها را به خودت نسبت بده. ما همه اش دستمال دست گرفته ایم و طرف مقابل را پاک می کنیم. بیاییم خودمان را پاک کنیم. «عَلَیکُمْ اَنْفُسَکُم؛(۲) بر شما باد به خودتان.» در روایت هم آمده است : «خَیْرُ النّاسِ لِلنّاسِ خَیْرُهُم لِنَفْسِهِ»؛(۳)بهترین مردم برای مردم کسی است که برای خودش بهترین باشد.

ص: ۱۴۵۰۳

۱- (۱)سبل الهدی، ج ۷، ص ۶ .

۲- (۲)سوره مائده، آیه ۱۰۵.

۳- (۳)اختصاص، ص ۲۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۳۳، ص ۳۹۰.

زن و شوهر اولاً عیب نبینند. اگر هم دیدند، عیب را از خودشان ببینند و به خودشان نسبت بدهند. اصلاً عیب دیدن کار خوبی نیست. به قول ملا عبداللّه : محروم دیدن محرومیت می آورد. یکی از اساتید ما ــ خدا رحمتش کند ــ بارها دست خودش را می بوسید.می فرمود: دست من نیست. واقعاً هم همین طور است. اگر کسی آن دید را پیدا کند، با دستش هم عشق بازی می کند. می گفت: قوه و ظاهر و باطن من از خداست. خیلی از مواقع حاج آقا به افرادی که می خواستند دستشان را ببوسند، می فرمود: برو دست خودت را ببوس. خودت را درست نگاه کن. خودت را ببوس. خودت را بغل بگیر. با خودت عشق کن. خودت جز او چیز دیگری نیست. احد یعنی یکی است و دو تا نیست. یکی بیشتر نیست. اگر کسی این دید را پیدا کرد، دست خودش را ببوسد و با خودش عشق بازی کند. عیب نبیند. اگر دید، خودش را درست کند، طرف مقابل را کیسه نکشد.

روی در روی خود آر ای عشق کیش نیست این مفتون تو را جز خویش خویش

ب) نشست خانوادگی

یکی دیگر از چیزهایی که مراعات آن موجب صفای زندگی می شود، این است که ما دست از غُدد گری هایمان برداریم. با اعضای خانواده نشست داشته باشیم. جلسه گفت و گوی خانوادگی داشته باشیم. مشورت کنیم. گاهی با خانم تنها بنشینیم و گفت و گو کنیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «جُلُوس الْمَرْءِ عِنْدَ عِيالِهِ اَحَبُّ اِلَى اللّه ِ تَعالى مِنْ اِعْتِكافٍ فى مَسْجِدى هذا»؛(۱) نشستن مرد نزد خانواده اش از اعتکاف در مسجد من (مسجد النبی) پیش خداوند محبوب تر است.

ص: ۱۴۵۰۴

۱- (۴)تنبیه الخواطر؛ ص ۴۴۱؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۱۸۶، ح ۷۸۸۴ .

عبادت فقط دعا خواندن، نماز خواندن و زیارت رفتن نیست. جلسات ذکر و دعا تنبل خانه شما نشود. مواظب باشیم جلساتمان، کارهایمان و زیارت هایمان باعث نشود که حق پدر و مادر و همسر و بچه ها ضایع شود. می گوید: من از این خانم ناراحت هستم، پس بگذار به مسافرت، یا به زیارت بروم. آن زیارت بر سرت می خورد. معلوم نیست به شما جواب بدهند. آن ها خیلی آقا هستند؛ ولی باید از راهش وارد شوید.

خدا رحمت کند مرحوم شهید بهشتی را ! ایشان هفته ای یک روز با خانم و بچه هایش جلسه گفت و گو داشت. دور هم جمع شوید و صمیمانه گفت و گوی خانوادگی داشته باشید.ببینید چه مشکلاتی دارید و چگونه باید آن را حل کرد. ما خیلی مواقع بچه ها یا همسر خود را آدم حساب نمی کنیم. بعضی از خانم ها گلایه می کنند که شوهر ما، ما را به حساب نمی آورد. اگر ما حرف بزنیم، اصلاً گوشش به حرف ما نیست. سرش روی کتاب و قرآن است.این قرآن بر سرت بخورد. این خانم را آدم حساب کن. این امانت خداست. ببین چه مشکلی دارد؛ بی اعتنایی نکنیم.

یک پیرزن، پیغمبر خدا را که اول شخصیت عالم است، در کوچه می گرفت و با او گفت و گو می کرد. خیلی ها از این منظره مسلمان شدند. می گفتند: اگر این سلطان بود، جواب این پیرزن را نمی داد. اما این پیرزن نیم ساعت دارد حرف می زند و پیغمبر هم گوش می دهد و با ملایمت جوابش را می دهد. آن وقت ما همسرمان را نمی توانیم تحمل کنیم. او را آدم حساب نمی کنیم. بندگی خدا به سر و صدا نیست. فکر می کنیم عبادت کرده ایم، زیارت رفته ایم. بعضی خانم ها می گویند: اصلاً نمی خواهیم مشکل ما را حل کند، فقط حرف ما را گوش بدهد، ما سبک می شویم.

ص: ۱۴۵۰۵

ج) عوامل زیاد شدن محبت در خانواده

از دیگر اموری که کانون زندگی را گرم نگه می دارد و زندگی را با صفا می کند، ایجاد محبت در کانون خانواده است. به کارگیری موجبات و عواملی که محبت بین آحاد خانواده و به ویژه بین زن و شوهر را زیاد می کند، از راهکارهای یک زندگی سالم و پویاست.همان طور که پیش از این گفتیم: دین ما بر محبت استوار است: «هَلِ الدّینُ اِلاَّ الْحُبُّ»؛(۱) «اَلدّینُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدّینُ»؛(۲) هر چه این رشته را محکم تر و استوارتر کند، عملی است ستوده و موجب استحکام بنیاد هر خانواده می شود.

در اینجا به برخی از عوامل زیاد شدن محبت در خانواده می پردازیم:

لحن زیبا و مؤدبانه در گفتار

از چیزهایی که محبت را زیاد می کند، درست و با محبت صحبت کردن است. لحن کلام در طرف مقابل بسیار تأثیرگذار است. انسان یک مطلب را می تواند با لحنی مؤدبانه، لطیف و زیبا بگوید و می تواند تند، خشن و بی ادبانه بگوید. هر کدام از این دو نوع لحن گفتار تأثیر متفاوت در مخاطب ما خواهد داشت. یکی موجب محبت و صمیمیت می شود و دیگری موجب کینه، دلخوری و دشمنی خواهد شد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «وَ اَحْسِنوا لَهُنَّ الْمَقالَ»؛(۳)با همسرانتان زیبا و نیکو سخن بگویید.

ص: ۱۴۵۰۶

۱- (۵)امام صادق علیه السلام ، خصال، ج ۱، ص ۳۸، ح ۷۴؛ بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۹۵.

۲- (۶)امام باقر علیه السلام ، تفسیر نور الثقلین، ج ۵ ، ص ۲۸۵، ح ۴۹؛ بحارالأنوار، ج ۶۶ ، ص۲۳۸، ح ۹.

۳- (۷)من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۵۴ ؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۳، ح ۱.

اظهار محبت

از دیگر راه هایی که موجب افزایش محبت در افراد، به خصوص در خانواده و زن و شوهر می شود، اظهار محبت و به زبان آوردن آن است. این فرمایش پیامبر خداست: «قَوْلُ الرَّجُلِ لِلْمَرأَهِ اِنّی اُحِبُّک لا یَذْهَبُ مِنْ قَلْبِها اَبَداً»؛(۱) مردی که به همسرش بگوید دوستت دارم، این سخن هرگز از قلبش بیرون نخواهد رفت.

یعنی مرتب به خانمت بگو دوستت دارم و هر روز آن را تکرار کن. هیچ عیبی ندارد.خانم ها با شنیدن جمله «دوستت دارم» آرام می گیرند. در صدا کردن همسر نیز باید از کلمات محبت آمیز استفاده کرد، کلماتی که حاکی از محبت به همسر است. مثلاً اسم همسرتان را می توانید با پسوند «جان» بیاورید: فاطمه جان، زهرا جان... یا از لفظ عزیزم استفاده کنید. در صدا زدن پیام محبت باشد.

بعضی از صدا زدن ها در جامعه ما واقعاً به دور از فرهنگ و اخلاق اسلامی است. برخی از آقایان برای صدا زدن همسرشان از لفظ «های» یا «هو» استفاده می کنند و این به دور از آداب اسلامی است. بعضی از آقایان از آوردن اسم همسرشان در جلو دیگران ابا دارند و با تکلفاتی همسرشان را صدا می کنند.

کسی می گفت: به منزل آقای محترمی رفتم. آدم متدینی هم بود. دیدم شروع به مشت زدن به دیوار کرد. گفتیم: این چه کاری است؟ گفتند: دارد خانمش را صدا می زند. روی این که اسم خانمش را دیگران بشنوند و بدانند چیست، حساسیت داشت. مگر ما اسم مادر و همسر امامان را نمی دانیم؟ مگر آن ها همسرانشان را به اسم صدا نمی کردند؟ مگر اسم فاطمه و زینب علیهما السلام سر زبان های دیگران نبوده است؟ مگر آنان جلوی مردم نمی گفتند:یا فاطمه، یا زینب. امام حسین علیه السلام نمی گفت من غیرتی هستم و اسم خواهرم را جلوی مردم نمی برم. این یک فرهنگ غلط است. اگر مثلاً شما بفهمید که اسم خانم بنده فاطمه است چه می شود؟

۱- (۸)الکافی، ج ۵ ، ص ۵۶۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰، ح ۲۴۹۳۰.

شما ببینید طرف مقابل چه چیز دوست دارد. آیا دوست دارد اسمش را بگویید یا فامیلی او را؟ همان را بگویید. ببینید روی چه کلماتی حساس است و ناراحت می شود، آن ها را نگویید. بردن نام افراد با لحنی محبت آمیز، آثار بسیار خوبی دارد.

هدیه و سوغات

از دیگر عواملی که محبت را زیاد می کند، هدیه و سوغات است. هدیه را فقط موکول به مسافرت نکنید. هر چند وقت یک بار شایسته است انسان هدیه ای برای همسرش بیاورد.البته در روایت آمده است. انسان در هر شب جمعه یک تحفه و هدیه به خانه ببرد تا اهل خانه به آمدن شب جمعه خوشحال شوند. این بسیار در الفت و استحکام زندگی مؤثر است.

یکی از آقایان می گفت: من در خانه با خانمم بگو و مگو پیدا کردم و با ناراحتی و حالت قهر از خانه بیرون آمدم و برای نماز به حسینیه مرحوم آیت اللّه بهاء الدینی رفتم. خانم ما هم علویه بود. آیت اللّه بهاء الدینی قبل از نماز می آمدند و در حسینیه می نشستند. وقتی وارد شدم و نشستم، بدون این که چیزی بگویم، ایشان یک نگاهی به من کردند و فرمودند: با دعوا کار درست نمی شود. این چه کاری است کردی؟ چرا درگیر می شوی و عیش و خوشی خودت را به هم می زنی؟ وقتی عبادت می کنی، یا درس می خوانی، می آید و راه تو را می بندد. اگر با کسی درگیر شدی، هر کجا می روی راه بسته است. باید بروی آن دل را صاف کنی. شاید همه شما تجربه کرده باشید. وقتی که صفا هست راه باز می شود.

ص: ۱۴۵۰۸

فرمودنـد: مگر با دعوا کار درست می شود؟ بعـد از نماز دسـته گلی، لباسـی برای خانمت بگیر و آب روی آتش ها بریز، تمام می شود. می گفت: ما با این سخنان آقا، یکه خوردیم که آقا از کجا می داند ما در خانه دعوا کردیم. صورت اعمال انسان در وجود خود اوست.کسی که چشم دلش باز است، می بیند و می داند که چه کرده ای، از وجودت می فهمد.

«کُلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ»؛(۱)هر انسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته ایم.

خلاصه هدیه و سوغات یکی از راه های افزایش محبت و ایجاد الفت است.

تشکر و قدردانی

یکی دیگر از چیزهایی که موجب صـفا و صـمیمیت خانواده می شود، تشـکر و قدردانی است. خانم باید از شوهرش که بیرون از خانه درگیر کار و مشـکلات است، تشـکر کنـد. از زحمت هایی که می کشد و بابت چیزهایی که خریده است، باید تشـکر کند. و همچنین آقا باید از همسـر خود تشکر کند؛ به خاطر بچه داری، به خاطر نظافت خانه و شست و شوی لباس ها، به خاطر تهیه غذا و میهمان داری و کارهایی که خانم بدون هیچ مرخصی و تعطیلی در خانه انجام می دهد. واقعاً خانم ها خیلی زحمت می کشـند. ما باید قدردان آنان باشیم. بسیار به گردن ما حق دارند. اگر از حق خود نگذرند، مدیون آن ها هستیم. بنده توصیه می کنم گاهی خانم ها به مسافرت بروند، آقایان هم اجازه مسافرت بدهند؛ سفر زیارتی یا دیدار با فامیل.و این آقا هم در خانه بمانـد. آن وقت قـدر زحمات خانم دسـتش می آیـد؛ هم در انجام نظافت و نظم خانه، هم در تهیه غذا و هم در بچه داری. هر چیز در نبودش معلوم می شود. اگر خـانم در خـانه نباشـد، اصـلاً خانه بی نور و بی فروغ است. مادر خانه و همسـر خانه، چراغ خـانه است. هم چراغ خـانه است و هم چراغ دل شـما. وجـودش به شـما آرامش می دهـد. همین طـور اگر چنـد روزی آقـا به مسافرت برود، خانم احساس دلتنگی می کنـد. از خواب و خوراک می افتد.احساس می کند که مرد تکیه گاه زندگی و باعث اطمینان و آرامش است.

۱- (۹)سوره اسرا، آیه ۱۳.

خلاصه آن که تشکر خستگی را بر طرف می کند و به انسان آرامش می بخشد. همین که می داند قدردان زحمات او هستند، به او آرامش می دهد و خستگی را از تنش بیرون می کند. وقتی می بینی خانم زحمت می کشد، بگو دستت درد نکند. سیره اولیای ما این چنین بوده است که اگر کسی کمترین خدمتی به آنان می کرد، از او تشکر می کردند. خداوند به پیامبرش می فرماید: وقتی زکات می دهند و تو برایشان دعا می کنی، این دعا موجب آرامش آنان است:«اِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ».(1) این در حقیقت یک قدردانی است.

درک متقابل

از دیگر اموری که موجب یگانگی و صفا و صمیمیت بین زن و شوهر است، درک متقابل است. یعنی شوهر خانم خودش را درک کند و خانم هم شوهرش را. این یک بحث کلیدی و اساسی در رشد و تعالی خانواده است. اگر ما همدیگر را درک کنیم، تمام مشکلات ما حل است. اگر بفهمیم که طرف ما به بلوغ فکری نرسیده است، با او راحت زندگی می کنیم. اگر بدانیم طرف ما در چه کلاسی است، با همان کلاس با او صحبت می کنیم و با همان زبان با او گفت و گو می کنیم. بلوغ و رشد عقلی و فکری به سن و سال نیست، ممکن است یک نفر سنش بالا باشد، ولی نا بالغ باشد و ممکن است کسی در سنین کم باشد، ولی چیز فهم و بالغ باشد. اگر زن و شوهر از یکدیگر درک متقابل داشته باشند و روحیات همدیگر را بشناسند، وضع خانوادگی و موقعیت هم را درک کنند، مشکلی پیش نخواهد آمد.

ص: ۱۴۵۱۰

۱- (۱۰)سوره توبه، آیه ۱۰۳.

توافق و تفاهم

از اموری که کمک می کند تا زن و شوهر یک زندگی مسالمت آمیز و با صلح و صفا داشته باشند، توافق و تفاهم است، یعنی زن و شوهر وظیفه دارند در امور با یکدیگر تفاهم کنند و به توافق برسند. این توافق در سایه سازگاری و کوتاه آمدن است. هم زن از نظراتش کوتاه بیاید و هم شوهر، تا به یک توافق و همزیستی دست یابند.

قهرکردن چیز بسیار بدی است. اگر خانمی از شوهرش قهر کند، ملائکه او را لعنت می کنند تا آشتی کند. آقا هم همین طور. یک خانمی تعریف می کرد که من یک مادر بزرگی داشتم. ـ خدا رحمتش کند! ـ به من می گفت: هیچ وقت با شوهرت قهر نکن. گفت: همین موجب شده است که زندگی خوبی داشته باشیم. هر وقت هم چیزی بین ما پیش می آید، سریع می روم آشتی می کنم و همه آتش ها می خوابد. تا زمانی که زن و شوهر با هم توافق داشته باشند و بین آن ها اختلاف نباشد، لطف خداوند بالای سر آنان است. این شرط اساسی در زندگی است.

اظهار همدردی

از دیگر چیزهایی که موجب استحکام کانون خانواده است، اظهار همدردی است.اگر زن و شوهر در مشکلات و مصائب با یکدیگر همدردی کنند، بسیار مؤثر است. اگر خانم یا آقا مریض شد یا مصیبتی بر او وارد شد، او را رها نکند. در گرفتاری ها به داد هم رسیدن، خیلی مهم است.

خدا رحمت کند آقای سیبویه را ! من از ایشان خیلی بهره بردم. ایشان می فرمود:خانم علویه ای داشتم. ده دوازده فرزند برای من آورد. او اواخر عمر نابینا شده بود.بیست و هفت سال نابینا بود. در این بیست و هفت سال من کمر بستم و به او خدمت کردم.خیلی عجیب است! من معتقدم کرامت این چیزهاست. می فرمود: به خدا می گفتم: ای خدا، من یک وقت گاو نُه من شیرده نباشم. گاهی یک گاوی که نه من شیر می دهد، بعد از این که شیر داد، یک لگد می زند و همه شیرها را می ریزد.

ص: ۱۴۵۱۱

به فرموده قرآن، دو چیز است که صـدقات و احسان و نیکی های انسان را باطل می کند، یکی منت نهادن در حق کسـی که به او نیکی کرده ایم و دوم آزار و اذیت او. از این رو فرموده است : «لاتُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْاءَذى».(۱)

خیلی بایـد مواظب بود که زن و شوهر محبت هایشـان را ضـایع نکننـد. می فرمود:خـدا هم کمکم کرد، بیست و هفت سال در خانه همه کار برایش انجام می دادم. این ها از هزاران عبادت و نماز شب بالاتر است.

مرحوم شیخ عبـدالکریم حائری که شخصیت هایی همچون مرحوم امام، آیت اللّه بهاء الـدینی، آیت اللّه گلپایگانی، آیت اللّه خوانساری، آیت اللّه اراکی و بزرگان بسیاری از شاگردان ایشان بودند، خانمشان مریض شده بود و مشکلات بسیاری داشتند. گفته بودند:به خاطر خدا صبر کردم و زندگی ام را بر هم نزدم و خداوند عنایات عجیبی به من کرد.

پـدر ایشان هم داسـتان عجیب و زیبایی دارد. پـدرشان رعیت و کشاورز بود. در اطراف یزد زنـدگی می کرد. بعد از چند سال مشخص می شود که بچه دار نمی شود. مشکل هم از طرف خانم ایشان بود. می رود تا با یک خانمی که شوهرش مرده بود و چنـد تا فرزنـد هم داشت ازدواج موقت کنـد که از ایشان بچه دار شود. وقتی می رود صـیغه موقت را بخواند، می بیند که بچه های این زن ابراز ناراحتی می کننـد. این آقا خیلی ناراحت می شود. می گویـد: خدایا، من به خاطر خواهش خودم آمدم، این بچه های یتیم را اذیتشان می کنم که از این خانم بچه دار شوم. این بچه ها که عقلشان نمی رسـد. می گویـد: خدایا، من اصـلاً اولاد نمی خواهم.هر چه تو بخواهی می خواهم. و حق این خانم را ادا می کند و به بچه های یتیم محبت می کند.

ص: ۱۴۵۱۲

۱- (۱۱)سوره بقره، آیه ۲۶۴ .

رزقشان را هم می دهد و برمی گردد. بعد از مدتی خداوند از خانم خودش به او فرزندی می دهد که اسم او را عبدالکریم می گذارد. عبدالکریمی که حوزه علمیه قم را تأسیس می کند. وقتی انسان برای خدا از خواست خودش بگذرد، خدا به او چه می دهد!

توسعه در زندگی

یکی دیگر از عوامل شکوفایی خانواده، وسعت دادن به آن است. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: «اِنَّ عِیالَ الرَّجُلِ اُسَراؤُهُ فَمَنْ اَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِ نِعْمَهً فَلْیُوَسِّعْ عَلی اُسَرائِهِ فَاِنْ لَمْ یَفْعَلْ اَوْشَکَ اَنْ تَزُولَ النِّعْمَهُ»؛(۱)بی گمان خانواده هر کس اسرا (و تحت حمایت او) هستند. بنابراین کسی که خداوند به او نعمتی عنایت فرموده است، باید زندگی خانواده خود را توسعه بدهد. که اگر چنین نکند، منتظر زوال آن نعمت باشد.

بنابراین کسی که خداوند رزقش را وسیع کرده است و به او نعمت داده است، باید به فکر آسایش و رفاه حال خانواده اش باشد. مبادا بر خانواده اش تنگ بگیرد، که نعمت الهی از دستش می رود. خانواده انسان بیش از هر کس دیگر سزاوار است. شما حق ندارید سهم زن و بچه خود را به دیگران بدهید. اگر خودت درویش و زاهد هستی، زن و بچه ات درویش نیستند.باید به فکر رفاه حال آنان باشی. اصلاً تلاش در جهت آسایش و رفاه حال خانواده یک فضیلت به شمار می رود. امام سجاد علیه السلام فرمودند: «اِنَّ أَرْضاکُمْ عِنْدَ اللّهِ اَسْبَغُکُمْ عَلی عِیالِهِ»؛(۲) پسندیده ترین شما نزد خداوند کسی است که بیش از همه در رفاه خانواده خود کوشا باشد.

ص: ۱۴۵۱۳

۱- (۱۲)من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۲؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۶۹ ، ح ۱.

۲- (۱۳)تحف العقول، ص ۲۸۶ ؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۷۳، ح ۲۵.

کمک کردن در خانه

پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السـلام درباره خـدمت کردن به عیال فرمودند: «یا عَلِیُّ خِدْمَهُ الْعِیالِ کَفّارَهٌ لِلْکَبائِرِ وَ یُطْفِی ءُ غَضَبَ الرَّبِّ وَ مُهُور حُورِالْعِینِ وَ یَزِیدُ فِی الْحَسَـناتِ وَ الدَّرَجاتِ»؛(۱) ای علی، خدمت به عیال کفاره گناهان کبیره و خاموش کننده خشم پروردگار و مهر حورالعین است و بر حسنات و درجات انسان می افزاید.

در حـدیثی آمده است که پیامبر خدا صـلّی الله علیه و آله و سـلّم وارد خانه حضـرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السـلام شدند. حضـرت امیر علیه السـلام دمی فرماید: من داشـتم عدس پاک می کردم و حضرت زهرا علیها السلام هم کار دیگری می کرد. پیامبر از این که من در خانه عدس پاک می کردم، خیلی خشـنود شدند و فرمودند: «یا عَلیُّ اِسْمَعْ مِنّی وَ ما اَقولُ اِلاّ مِنْ اَمْرِ رَبّی ما مِنْ رَجُلٍ یُعینُ اِمْرَأَتَهُ فِی بَیْتِها اِلاّ کانَ بِکُلِّ شَـعْرَهٍ عَلی بَدَنِهِ عِبادَهُ سَـنَهٍ صیامُ نَهارَها وَ قیامُ لَیلَها»؛(۲) یا علی، به من گوش فرا ده! آنچه می گویم جز از جانب پروردگارم نیست: هر مردی که در خانه به همسـرش کمک کنـد، خداونـد به اندازه هر مویی که در بـدن اوست، (پـاداش) عبـادت یـک سال را به او می دهـد که روزهایش را روزه بوده و شب هایش را به عبادت به سر برده است.

این کمک ها تعین مرد را می شـکنند. در روایت آمده است: کسی در خانه کار نمی کند، جز این که صدیق باشد، یا شهید، یا مردی که خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او خواسته است.

ص: ۱۴۵۱۴

۱- (۱۴)مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۹، ح ۲.

۲- (۱۵)جامع الاخبار، ص ۱۰۲؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۲، ح ۱.

«یا عَلِیُّ لا یَخْدِمِ الْعِیالَ اِلاّ صِدّیقٌ اَوْ شَهیدٌ اَوْ رَجُلٌ یُریدُ اللّهُ بِهِ خَیْرَ الدُّنیا وَ الآخِرَه».(۱)

باز فرمودند: «مَنْ کانَ فِی خِدْمَهِ العِیالِ وَ لَمْ یَأْنَفْ کَتَبَ اللّهُ اسْمَهُ فی دیوانِ الشُّهداءِ وَ کَتَبَ لَهُ بِکُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَهٍ ثَوابَ اَلْفِ شَهیدٍ و کَتَبَ لَهُ لِکُلِّ قَدَمٍ ثَوابِ حَجَّهٍ و عُمْرَهٍ وَ اَعْطاهُ اللّهُ بِکُلِّ عِرْقٍ فی جَسَدِهِ مَدینَهً فِی الْجَنَّه»؛(۲) کسی که در خدمت خانواده اش باشد و به بینی اش برنخورد؛(خودش را دست کم بگیرد)، خداوند نام او را در دیوان شهدا می نویسد و در برابر هر روز و شب ثواب هزار شهید به او می دهد. و در برابر هر قدمی که در راه خدمت برای خانواده اش بر می دارد، ثواب یک حج و یک عمره به او عطا می شود. و به هر رگی که در بدن دارد، خداوند یک شهر در بهشت به او عطا می کند.

به تکلف نینداختن

اکراه و اجبار نکردن و تحمیل نکردن بر خانواده نیز از اموری است که موجب آرامش در خانه می شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از وقتی که پیغمبر سفارش کرد که با فاطمه زهرا علیها السلام مدارا کن و ملایم باش، به خدا قسم من نه او را ناراحت کردم و نه بر کاری اجبار و اکراه کردم. متقابلاً ـ او هم کاری را بر من تحمیل نکرد.(۳)نه خانم ها باید چیزی را بر شوهر خود تحمیل کنند و نه آقایان بر خانم ها چیزی را تحمیل کنند. این که حتماً باید به دیدن فلانی برویم، یا چند نوع غذا باید درست کنید، این تحمیل کردن است.

۱- (۱۶)مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۹، ح ۲ ؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۱۸۶ .

۲- (۱۷)جامع الاخبار، ص ۱۰۲؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۲.

۳- (۱۸)بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۳.

البته در روایات آمده است که اهل ایمان در امور حلال و مباح مطابق میل و خواهش خانواده خود رفتار می کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اَلْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ بِشَهْوَهِ أَهْلِهِ وَالْمُنافِقُ يَأْكُلُ اَهْلُهُ بِشَهْوَتِهِ»؛(۱) انسان مؤمن مطابق میل خانواده خویش می خورد و انسان منافق خانواده اش طبق میل او می خورند.

همسر حضرت امام رضوان الله علیه فرموده بودند: در ابتدای جوانی که با حضرت امام ازدواج کرده بودم، ایشان یک جلسه ای با من نشستند و با هم صحبت کردیم. ایشان فرمودند:من دو چیز بیشتر از شما نمی خواهم: اول این که سعی کنید واجبات را انجام بدهید؛ چون واجبات امر خداست، ولی مستحبات را خودت می دانی، من هیچ وقت به شما فشار نمی آورم که مثلاً بلند شو نماز مستحب بخوان. بنابراین مستحبات را خواستی انجام بده و نخواستی انجام نده. دوم این که کارهای داخلی خانه هم به شما مربوط است، من دخالت نمی کنم. چون زن مدیر و بزرگ خانه است. این که این چیز را اینجا بگذارم یا جای دیگر، مربوط به خانم خانه است. اصلاً شأن مرد اجل است که در این امور دخالت کند و درگیر این مسائل شود.

یک نفر می گفت: به دادگاه خانواده رفته بودم. یک خانم و آقا با سه چهار تا بچه آمده بودند از هم طلاق بگیرند. گفتم: برای چه؟ گفت: سر لجبازی. این آقا بدون اجازه خانم گلدان را آورده است تا در اتاق بگذارد، از دستش افتاده و شکسته و فرش هم کثیف شده است. به او گفته است: چه کسی به تو گفت این کار را بکنی؟ گفته است: می خواستم انجام دهم، به شما چه! و با هم جنگ و دعوا کردند و کار به طلاق و طلاق کشی رسیده است.الآن جهنم است، بعد هم جهنم است. اگر بهشت نقد می خواهید، یگانگی و تفاهم و توافق داشته باشید و اگر جهنم نقد می خواهید، دعوا، اختلاف و درگیری

ص: ۱۴۵۱۶

۱- (۱۹)الکافی، ج ۴، ص ۱۲، ح ۶ ؛ بحارالأنوار، ج ۵۹ ، ص ۲۹۱

خوش اخلاقی

خوش اخلاقی

صلوت و یاد اهل بیت علیهم السلام

«قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَکیَ وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلیَ» (سوره الأعلی: ۱۴،۱۵).

رستگار شد کسی که خودش را پاک کرد (یا زکات داد.) رستگار شد کسی که یاد خدا کرد. آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام از اصحاب سئوال کردند این«فَصَلیَ»را چه معنی می کنید؟ اصحاب عرض کردند یعنی کسی که رستگار شد و یاد خدا کرد و نماز خواند.امام رضا علیه السلام فرمودند: نه، منظور این آیه، صلوات بر محمد و آل محمد است. این که انسان هر وقت یاد خدا کرد همان لحظه نماز بخواند کار شاق و مشکلی است اما می شود هر وقت یاد خدا کردید ذکر صلوات بگویید. و لذا کنار «اشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ:» (شیخ حر عاملی/ وسائل الشیعه/ ج۵/ ص:۴۵۹). واجب است اسم پیامبر را بیاورید و به رسالتش شهادت بدهید. و هر کس می خواهد مؤمن واقعی باشد باید اقرار به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام هم بکند. نام پیامبر و اهل بیت کنار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است. همان طور که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قلعه محکمی است و هر کسی که داخل قلعه خدا بیاید در امان است. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِی مَنْ دَخَلَ حِصْنِی أَمِنَ عَذَابِی» (محدث نوری/ مستدرک الوسائل/ ج۵/ ص: ۳۵۶). خدا می فرماید: ولایت علی بن ابی طالب هم قلعه محکم من است و هر کس تحت ولایت اهل بیت وارد بشود از عذاب من در امان است. این ها جدا از هم نیستند.فلذا هر وقت یاد خدا می کند کنار یاد خدا فراموش نکند که صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد.

ص: ۱۴۵۱۷

اهمیت سخاوت و خوش اخلاقی در دین اسلام

«خَصْلَتَانِ لَا تَجْتَمِعَانِ فِی مُسْلِمٍ الْبُخْلُ وَ سُوءُ الْخُلُقِ» (شیخ حرعاملی/ وسائل الشیعه/ ج۹/ ص: ۳۵). دو صفت بخل و بداخلاقی در مؤمن جمع نمی شوند. علامت مؤمن سخاوت و خوش اخلاقی است. این دو صفت را هر کجا که بگذارید همه مشکلات حل می شود. هر کس خوش اخلاق باشد زیر مجموعه اش هم مشکل ندارند.ولی اگر این دو صفت در کسی نباشد خانواده اش، زیر مجموعه اش اذیت می شوند. خیلی خانواده ها بر اثر بد اخلاقی از هم می پاشند.

آقای هفتاد ساله ای مثل ابر بهار گریه می کرد.گفتیم آقا چرا گریه می کنی؟ گفت: از بس که خانمم من را اذیت می کند. مردی به گریه بیفتد معلوم می شود کارش خیلی گیردار است. خانم ها گریه شان دم دست است زود به گریه می افتند ولی مردها به این زودی سرریز نمی کنند. دانشمندان تحقیق کردند که عمر خانم ها معمولاً بیشتر از آقایان است چون خانم ها عقده هایشان را نگه نمی دارند. معمولاً به دیگران بازگو می کنند. ولی آقایان حرف هایشان را نگه می دارند نگه می دارند تا این که جمع می شود یک دفعه سکته می کنند.

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «أَقْرَبُكُمْ مِنِّی مَجْلِساً یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً وَ خَیْرُكُمْ لِأَهْلِهِ» (شیخ حرعاملی/ وسائل الشیعه/ ج۱۲/ ص: ۱۵۳). روز قیامت نزدیک ترین شما به من بهترین شماها از نظر اخلاق و برخورد خوب با خانواده هایتان هستید. پس اخلاق خوب بهتر از نماز و روزه مستحبی است. ابن ملجم و خوارج هم خیلی عبادت می کردند. پیشانی و زانوهایشان پینه بسته بودند. عبادت با ولایت و سخاوت و اخلاق خوب ثمر بخش است. دشمنان اهل بیت خیلی عبادت داشتند. الآن هم مکه بروید می بینید چگونه عبادت می کنند. در نمازشان یک جزء قرآن می خوانند.

ص: ۱۴۵۱۸

خانم ها خیلی حرف می زنند. متأسفانه اکثر غیبت و شایعه و چیزهای بی خودی مال زبان است. کم حرف بزنیم خیلی بهتر است. مولی امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:«إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَام» (مجلسی/ بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار/ ج ۱/ ص: ۱۰۶). هر چه قدر که عقل کامل تر بشود حرف انسان کمتر می شود و هر چه قدر که حرف کمتر بشود بیشتر حکمت به انسان القاء می شود.«إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ» (شیخ کلینی/ الکافی/ ج۲/ ص:۳). همانا سکوت دری از درهای حکمت است. آدم هایی که کم حرف هستند اهل فکر و اندیشه اند.

از پیامبر سؤال کردند «إِنَّ فُلَانَةَ تَصُومُ النَّهَارَ وَ تَقُومُ اللَّيْلَ وَ هِيَ سَيِّئَةُ الْخُلُقِ تُؤْذِي جِيرَانَهَا بِلِسَانِهَا فَقَالَ لَا خَيْرَ فِيهَا هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ» (مجلسی/ بحارالأنوار/ج ۶۸/ ص: ۳۹۴). یا رسول الله خانمی هست که هر شب تا صبح عبادت می کند. روزها هم همیشه روزه می گیرد. اما اشکالش این است که در خانه بداخلاق است. همسایه هایش را آزار می دهد. حضرت فرمود: هیچ خیری در او نیست. یعنی یک سر سوزن هم در این خانم خیر و خوبی نیست. در مقابلش سؤال کردند که یا رسول الله خانمی است که فقط واجباتش را انجام می دهد و شوهرداری می کند و خوش اخلاق است این خانم چگونه است؟ حضرت فرمود: او اهل بهشت است.اخلاق خیلی مهم است. این قدر مهم است که در روایات می گویند که توبه بداخلاق قبول نیست.خدا توبه آدم بداخلاق را قبول نمی کند. پرسیدند یا رسول الله چرا خدا توبه بداخلاق را قبول نمی کند. فرمود: استغفرالله بگویی و بعد دوباره در گناه بیفتی چه فایده دارد.وقتی عصبانی می شود می گوید استغفرالله بعد از چند لحظه دوباره عصبانی می شود.

ص: ۱۴۵۱۹

خوش اخلاقی و برخورد مناسب با دیگران

کسی مثل علامه طباطبایی هیچ وقت عصبانی نمی شود چون در دلش ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام خانه کرده است. علامه طباطبایی کسی بود که به منزل مرحوم برقعی می آمد و دست به در و دیوار خانه می کشید. می گفت خانه ای که بیش از صد سال در آن روضه خوانی شده آجرهای آن خانه هم شفاعت می دهند. می آمد در حرم حضرت معصومه علیها السلام خودش را به در و دیوار صحن می مالید. گاهی گرد و غبارهای تاقچه های حرم را به سر و صورتش می مالید.

از شهید مطهری نقل شده می گفت: من استاد زیاد دیدم ولی تواضعی که در مرحوم علامه نسبت به اهل بیت علیهم السلام دیدم، اخلاقی و ولایتی که ایشان داشت در دیگران کمتر دیدم. عالمی که علمش او را مغرور نکند، حالش را بد نکند این واقعاً عالم است.حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ» (امام علی ۷ / نهج البلاغه/ ص: ۴۸۷). چه بسا عالمی که جهل و نفهمیش او را از پا در آورده است. خیلی از بزرگانی که الآن هستند شاگرد علامه بودند.

فرزند علامه می گوید: پدرم به قدری به خانواده و مادر می رسید که در ایامی مادرمان مریض شدند علامه درس و نوشتن را تعطیل کرد و به ایشان رسیدند. می گفتند آقا شما درس و بحث و علم دارید. مسائل تعلیم و تعلم دارید. علامه می گفت: این خانم گردن من حق دارد. به ما می گفت: شاید مادرتان کاری داشته باشد که رویش نشود به شما بگوید ولی به من می گوید.

ص: ۱۴۵۲۰

عبادت آدم را نجات نمی دهد اطاعت و ولایت نجات می دهد. اگر عبادت نجات می داد خوارج عبادت شبانه روزی می کردند. شیطان شش هزار سال عبادت کرد ولی اطاعت نکرد و از درگاه الهی رانده شد.

نفس پرست و عادت پرست نباشیم. می بینی موقع افطار چند تا گرسنه نشسته اند منتظر هستند آقا می گوید که من می خواهم نماز اول وقت بخوانم. خدا این نماز اول وقت را از شما نخواسته است. ما اکثرمان عادت پرست و نفس پرستیم.

شهید دستغیب نقل می کرد عابدی سی سال نماز جماعت می آمد. یک روزی پیش آمدی شد نتوانست زود بیاید دیر شد رفت در صف آخر ایستاد. دید همه دارند چپ چپ نگاهش می کنند و پوزخند می زنند. احساس کرد که سی سال نمازش ریا بوده است. نماز سی سالش را قضا کرد.

آقای احمدی میانجی می گفت خانم من مریض شده بود. از دفتر مقام معظم رهبری زنگ زدند دوست داریم برای حج واجب بیایید. گفتم: من نمی آیم. گفتند: چرا نمی آیی؟ گفتم: خانم من مریض است.گفتند: پرستار می گیریم. گفتم: نه، پرستار کار شوهر را به جا نمی آورد. مرحمتی که مرد دارد دیگران ندارند. گاهی خدا در مقابل این کارها ثواب هزاران حج را می دهد. کسی دستشویی رفته بود یک کسی هم بیرون در منتظر بود دید که دعای آب ریختن به دهان موقع وضو را دارد در دستشویی می خواند. گفت:دعا خوب از بر کردی لیک سوراخ دعا گم کردی

حالا بعضی ها هم دعا را از بر کردند ولی جایش را گم کردند. دختر مرحوم علامه نقل می کند که پدر من پیر بود و مشغول تألیفاتش بود. من بزرگ بودم شوهر و بچه داشتم.وقتی به خانه پدرم می آمدیم بابایم به استقبالم می آمد از من پذیرایی می کرد. چاییمی آورد. نمی گفت که من درس و بحث دارم. علامه هستم. چایی و میوه می آورد. مقابل من دو زانو با ادب می نشست. می گفتم بابا من خودم صاحب خانه ام، می گفت: اولاً شما الآن مهمان من هستید. دوماً شما سیده علویه هستی.

عمل کردن بهتر از گفتن است. الآن کسی ماشینش کنار جاده خراب شود کسی نگه نمی دارد ببیند چه مشکلی دارد. آیا می تواند کمکی کند یا نه؟ کار عملی از صدها منبر بهتر است. البته بیرون خانه خوش اخلاق بودن زیاد مهم نیست مهم این است که در داخل خانه خوش اخلاق باشید.

آقایی آن قدر بداخلاق بود و خانمش را اذیت کرد که خانمش دق کرد و مرد. خانمش می گفت این شوهر من مسجد و جماعت و جلسه اش ترک نمی شود. بیرون کسی این را ببیند می گوید مالک اشتر و سلمان فارسی است. ولی در خانه داد و فحش و قهرش پدرمان را در می آورد. گاهی چند روز پشت سر هم قهر می کند. اگر می خواهی شمر مجسم را نگاه کنی بیا در خانه به این نگاه کن.

آثار و عواقب بداخلاقی با خانواده

پیامبر برای اخلاق آمده است. هر چه قدر هم که عابد باشی، پدر شهید باشی، مجاهد باشی باز بد اخلاقی فشار قبر دارد. سعد بن معاذ بهترین رزمنده و سردار لشکر بود.اول ولایت مدار بود. پیامبر بعد از شهادتش فرمود اگر تو زنده بودی جلوی غصب ولایت را می گرفتی. «لَوْ بَقِيتَ لَكَفَفْتَ الْعِجْلَ الَّذِي يُرَادُ نَصْبُهُ فِي بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ كَعِجْلِ قَوْمِ مُوسَى»(مجلسی/ بحارالأنوار/ج۲۱/ ص: ۲۵۷). حضرت فرمودند: ای سعد اگر تو زنده بودی جلوی آن گوساله ای که قرار است سامری این امت به پا کند می گرفتی. همه پیش آمدهایی که در امت های سابق بود در این امت هم هست. اگر حضرت موسی سامری و گوساله و فرعون داشت این امت هم دارد. نود هزار فرشته و جبرئیل و میکائیل و خود پیامبر هم بدون عبا و کفش در تشییع جنازه سعد بن معاذ شرکت کردند. اول شخصیت عالم در تشییع جنازه سعد شرکت کرد. (حالت عزادار هیچ مشکلی از بداخلاقی افراد را حل نمی کند.) مادر جناب سعد گفت: پسرم بهشت بر تو گوارا باد. پیامبر فرمود: ساکت باش. از کجا می دانی پسرت به بهشت رفته است. مادر سعد گفت: آقا پسر من با این همه تشریفات خدایی به بهشت نرفته است؟ پیامبر فرمودند: نه بهشت نرفته، در عالم قبر و برزخ در عذاب است. به خاطر این که یک مقداری در خانه بداخلاق بود.

ص: ۱۴۵۲۲

شهید مطهری استادی به نام حاج میرزا علی آقای شیرازی داشت. شهید مطهری می گوید کسی که من را با دریای نهج البلاغه آشنا کرد ایشان بودند. شهید مطهری می گوید یک بار که سر درس رفتم دیدم استاد نگران است. گفتم: آقا چرا ناراحتی؟ گفت: دیشب خوابی دیدم که من را نگران کرده است. خواب دیدم که از دنیا رفتم. (آن هایی که کارشان درست است در همین دنیا هشدارهایی به آن ها می دهند. بیدارشان می کنند.) من را که در قبر گذاشتند سگی (نه سگ خیلی بزرگ و قوی، بلکه از این سگ های کوچک) به من حمله کرد. من خیلی نارحت بودم. چون ایشان روضه خوان هم بودند. گفت در عالم برزخ توسل به امام حسین علیه السلام پیدا کردم. گفتم یا اباعبدالله من نوکر شما هستم لطفی کنید نظری فرمایید.استغاثه کردم آقا اباعبدالله علیه السلام آمدند و نهیبی به این سگ زدند و سگ کنار رفت.در این موقع از خواب بیدار شدم. گفتم آقا تعبیرش چیست؟ گفت: گاهی در خانه یک کمی (نه زیاد، زیادش تمام ثواب های آدم را از بین می برد.) جوش می آورم و عصبانی می شوم. گفت دیگر از این به بعد آتش بس کامل برقرار می کنم.

رویای صادقه آقای دیباجی در حق مرحوم میرزای شیرازی

آقای دیباجی می گفت من در درس نهج البلاغه مرحوم میرزا علی آقای شیرازی شرکت می کردم. به اطراف کرج برای منبر رفتم. شب خواب دیدم به اصفهان آمدم و مردم اصفهان هم به یک جایی هجوم می آورند. گفتم: چه خبره؟ گفتند: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و امیرالمؤمنین علیه السلام به دیدن حاج میرزا شیرازی آمدند. مردم به زیارت پیامبر و امیرالمؤمنین می رفتند. من هم خوشحال شدم جمعیت را شکافتم رفتم داخل اتاقی که آقای شیرازی بود شدم. دیدم آقای شیرازی خوابیده در حال جان دادن است. در یک طرفش پیامبر و در طرف دیگرش امیرالمؤمنین نشسته اند. روایات فراوان داریم که ائمه علیهم السلام فرمودند: دوستان ما نمی میرند مگر این که حضرت علی و پیامبر بر بالینشان حاضر می شوند. دیدم حاج میرزا دارد اعمالی که انجام داده یکی یکی برای حضرت می گوید. حضرت امیر هم فرمود که همه اش را قبول کردم درست است. حاج میرزا گفت یا امیرالمؤمنین یک مقدار وجوهات اضافه آمده چه کار کنم؟ اشاره کردند که به دیباجی بده. ایشان وقتی که حساب و کتاب هایشان را تحویل دادند حضرت امیر جلو آمدند و ایشان را در بغل آقا گرفتند. آقای شیرازی شروع کرد به خواندن اشعار سعدی و زار زار گریه کردن،

ص: ۱۴۵۲۳

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم بدان امی_د دهم جان که خ_اک کوی تو باشم

به وقت صبح قیامت که س_ر ز خ_اک ب_ر آرم به جستجوی تو خیزم به گفت و گوی تو باشم

این اشعار را می خواند و گریه می کرد و در آغوش مولی از دنیا رفت. آقای دیباجی می گفت بعد از چند روز به قم برگشتم. خوابی که دیـده بودم یـادم رفته بود. در فیضـیه بودم که یـک نفر آمـد گفت: حـاج آقـا ختم دارد تمـام می شود نمی خواهی شرکت کنی؟ گفتم ختم کیست؟ گفت: مگر خبر نداری. یک هفته قبل آقای شیرازی فوت کردند. دیدم دقیقا همان ساعت و شبی که خوابم دیدم. آمدم فیضـیه خوابم را برای آیت الله نقل کردم. یه وقت دیدم آقا مثل ابر بهار شروع کرد به گریه کردن، گفتند وای به حال من، آیا امیرالمؤمنین به دیدن ما هم می آیند.

توبه کردن حرّ و پیوستنش به امام حسین علیه السلام

جناب حرّ یک عمر در لشکر مخالف بود. اهل بیت و امام حسـین علیهم السـلام را دستگیر کرد و به دست دشمن تحویل داد. ولی در آن لحظه آخر دید اشتباه کرده، فکر نمی کرد که کار به اینجا بکشد. آمد به عمر بن سعد گفت: می خواهی بجنگی؟ گفت: آره، می خواهم بجنگم. شخصـی که کنار حرّ بود می گوید دیدم که بدن حرّ می لرزد. گفتم: تو آدم شجاع و قهرمانی بودی فکر نمی کردم از هفتـاد نفر بترسـی. گفت: به خـدا قسم خودم را بین بهشت و جهنم می بینم و به خـدا قسم تا بهشت را نخرم و اختیار نکنم باز نمی ایستم. نهیبی به اسبش زد و به طرف اباعبدالله علیه السلام رفت. اما سپرش را وارونه گرفته بود.

ص: ۱۴۵۲۴

ما بدین جا نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

جناب حرّ خیلی ناراحت بود و گریه می کرد. می گفت من چه کار کردم؟ عرض کرد آقا جان من همانم که دل شما و فرزندانتان را به درد آوردم. آیا توبه من قبول است؟ آقا هیچ به رویش نیاورد فرمود: بله، توبه تو قبول است. در بعضی از مقاتل نوشتند که آقا دید که حرّ خیلی شرمنده است فرمود: تو که حسینی شدی سرت را بالا بگیر. عرض کرد آقا اجازه بدهید که من پیاده نشوم و جانم را فدای شما بکنم. آمد جلو لشکر گفت: ای مردم این آب بر کفار و حیوانات حلال است. آیا به بچه های پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و فاطمه علیها السلام که العطش شان بلند است آب نمی دهید. دید اثر نکرد دست به شمشیر برد و جنگید. عده ای را به هلاکت رساند و شهید شد. اما لحظه آخر که جان از بدنش خارج می شد چشمانش را باز کرد دید که اباعبدالله علیه السلام بالای سرش است. حضرت فرمود:تو آزاده هستی همان طور که مادرت تو را آزاده نام نهاد. بعضی می گویند آقا دید پیشانی حر شکاف برداشته است با دستمالشان پیشانی حر را بستند. نوازشان کردند. عرض کنیم یا اباعبدالله شما بر بالین حرّ آمدید اما خودتان در گودی قتلگاه هر چه صدا زدید که جگرم از تشنگی می سوزد کسی به بالینتان نیامد

محبت و مدارا نمودن با همسر

محبت و مدارا نمودن با همسر

ص: ۱۴۵۲۵

تحمل آزار همسر

همسر اول مرحوم آقای انصاری، ایشان را خیلی اذیت می کرد. گاهی هم کتک می زد. ولی مرحوم آقای انصاری تحمل می کرد. یک مقدار حالت روانی داشت. یک مرتبه به این نیت سم خورده بود که خون خودش را گردن شوهرش بیندازد تا ایشان را اعدام یا زندان کنند.برادرهای خانم ایشان به قدری ناراحت بودند که چند بار آمدند خواهرشان را ببرند، ولی مرحوم انصاری می فرمودند: من نمی گذارم؛ چون حقش را ادا نمی کنند و اذیتش می کنند.غیر از من شاید کسی او را تحمل نکند. صبر و تحمل می کنیم، خدا هم کریم است. خلاصه خیلی با نرمی و ملاطفت با ایشان برخورد می کرد. به قول حاج آقا کتک خور انسان خوب می شود.قوی و پوست کلفت می شود. می فرمود: برخی افراد که به جلسه ما می آیند، حس می کنم که خانم هایشان آن ها را خیلی اذیت می کنند، ولی قشنگ ظاهرشان را طوری نشان می دهند که هیچ مشکلی ندارند. از بس کتک خورش محکم شده است، صبر و ملایمتش خوب شده است، هیچ نشان نمی دهد. خدا هم از همین جا به او رشد می دهد.

در روایتی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله برای ما نقل شده است که اگر کسی بر اذیت همسرش صبر کند، در هر باری که بر اذیت همسرش صبر می کند، خداوند ثواب صبر حضرت ایوب را در نامه عملش ثبت می کند.«مَنْ صَبَرَ عَلی سُوءِ خُلْقِ امْرأَتِهِ اِحْتِساباً اَعْطاهُ اللّه ُبِکُلِّ مَرَّهٍ یَصْبِرُ عَلَیْها مِنَ الثَّوابِ مِثْلُ ما اَعْطی اَیُّوبَ عَلی بَلائِهِ».(۱)

ص: ۱۴۵۲۶

این خیلی رشد است. فقط انسان باید یک مقدار تحمل کند تا کتک خورش خوب شود.اولش سخت است، بعد راحت می شود. مرحوم آقای رضوی نقل می کردند: وقتی خانم آقای انصاری فوت کرد، مرتب ایشان دعا می کرد و به یاد همسرش بود که خدایا، آن طرف گرفتار نباشد.

خوبی در برابر بدی

خیلی عجیب است! این مصداق جمله ای است که روی قبضه شمشیر پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نوشته شده بود تا همیشه یادآور و متذکر باشد. خداوند پیامبرش را به چهار خصلت فرمان داد:

«صِلْ مَنْ قَطَعَکَ وَ اعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَکَ وَ اَعْطِ مَنْ حَرَمَکَ وَ اَحْسِنْ إلی مَنْ اَساءَ اِلَیْکَ»؛(۲) با کسی که از تو بریده است، پیوند و ارتباط برقرار کن؛ کسی را که به تو ستم کرده است، ببخش؛ و به کسی که تو را محروم کرده است، عطا کن؛ و به کسی که با تو بدی کرده است، نیکی کن.

ما نیز به فرمان قرآن، باید از آن بزرگوار پیروی کنیم. مکارم اخلاق، این چهار چیز است. با خوب ها خوبی کردن هنر نیست. اگر به حیوانات هم محبت کنی، دم تکان می دهند و تشکر می کنند. اگر در مقابل بدی ها خوبی کردیم، اگر به سراغ فامیل و رفیقی که به ما پشت کرده است رفتیم، هنر است.

روایتی از امیرالمؤمنین دیدم که برای من تکان دهنده بود. حضرت می فرماید: «لاتَقْطَعْ صَدیقاً وَ اِنْ کَفَرَ»؛(۳)با رفیقت قطع رابطه نکن، هر چند کافر شود.

قربان این کلام و گوینده آن، وفایی از این بالاتر و بهتر می بینی! حضرت می فرماید: با رفیق و صدیق و کسی که با او نان و نمک خورده و رفیق شده ای، اگر کافر هم شد، قطع رابطه نکن. برای او دعا کن که خدا هدایتش کند. به او خیر برسان. از کفر که بالاتر نداریم. ما گاهی از این که این آقا جواب سلام ما را دیر داده، یا تحویلمان نگرفته، یا جلوی پای ما بلند نشده، یا به دیدن ما نیامده، یا می خواسته به مسافرت برود، با ما خداحافظی نکرده است، او را رها می کنیم و به پشیزی می فروشیم. ما چه می گوییم، پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم چه می فرماید!

ص: ۱۴۵۲۷

«صِلْ مَنْ قَطَعَکَ»؛ اصلاً کارت را بگذار برای کسانی که قطع رابطه و پشت کرده اند. با آن ها ارتباط برقرار کن. «وَ اعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَکَ»؛ کسی را هم که به شما ظلم کرده است، ببخش. بلکه بالاتر، اصلاً این آقا فحش داده است، ناسزا گفته است، آش درست کن و در خانه اش ببر، او را در بغل بگیر و ببوس. به قول سعدی:

بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی اَحْسِنِ اِلی مَنْ أَسا

یعنی هنر اینجاست که انسان با بدها خوبی کند و سنگ تمام بگذارد. خلوص نیت هم اینجا می آید. ولی با خوب ها خوبی کردن، پلو قرضی است. عکس العمل کار اوست. او خوبی کرده است، شما هم جواب داده ای. او سلام کرده، شما هم جوابش را می دهی. تازه به شما یک ثواب می دهند، به او نود و نه تا، این هنر نیست.

سرشار از محبت

در احوالات آیت اللّه انصاری همدانی از قول دخترشان آمده است که ایشان به ما و مادرمان خیلی محبت داشت. نه تنها به افراد خانه، بلکه به ذرات عالم نیز محبت داشت.می گوید: در خانه گوسفندی داشتیم. ایشان اول شکم حیوانات را سیر می کردند و بعد خودشان می نشستند و غذا می خوردند. آدم هایی هستند که به حیوانات هم محبت می کنند، آن وقت ما به انسان و کسی که از همه به ما نزدیک تر است، محبت نکنیم.

دختر ایشان نقل می کند که یک وقت آقا دو تا توله سگ به خانه آورد. گفتیم:آقا، این ها نجس اند. فرمود: مادر این ها مرده است. من دیدم که بی صاحب مانده اند و تلف می شوند، به خانه آوردم. می گوید: آقا برای این ها شیشه شیر گرفت و هر روز شیر را داخل شیشه می ریخت و به آن ها می داد تا بزرگ شوند. همین رحمت است که درهای آسمان و زمین را بر روی انسان باز می کند.

ص: ۱۴۵۲۸

آزار همسر، مانع راه

یکی از کارهای مهم آیت اللّه انصاری همدانی این بود که موانع افراد را برطرف می کرد. ایشان در جلسات زیاد صحبت نمی کرد. حاج آقای دولابی می فرمودند: جلسات ایشان جلسات انس و محبت بود. می نشستند و با آن نفوذ و جذبه روحی که داشتند، موانع را از اهل جلسه و رفقا برطرف می کردند. گاهی هم به بعضی با اشاره و کنایه تذکر می دادند که مثلاً اگر شما این کار را بکنی خوب است.

در حالات ایشان آمده است که یکی از مشاهیر تهران به خدمت ایشان شرفیاب شده بود تا از ایشان دستگیری کند. ایشان یک توجهی کرده و فرموده بود: شما خانم خودت را خیلی اذیت می کنی. حجاب تو این است که ظلم می کنی. خانمت را در خانه اذیت و آزار نکن تا کارت درست شود. مانع تو این است. این حرف در آن شخص سرشناس بسیار اثر کرده بود.

وی به تهران برمی گردد و به جای آزار و اذیتی که قبلاً در حق خانمش می کرد، خم می شود و دست خانمش را می بوسد. کسی که در عمرش از این کارها نکرده بود. خانمش متعجب می شود که این مرد چقدر با محبت شده است! سرّ این کار را از شوهرش می پرسد. می گوید:من خدمت آقایی در همدان رسیدم. ایشان سفارش شما را کردند. پرسیده بود: این آقا کیست؟ من هم باید پیش او بروم. خلاصه شوهرش را وادار می کند و او را پیش حضرت آقای انصاری می برد و هر دو از ایشان استفاده می کنند.

ص: ۱۴۵۲۹

عزت و کمـال و هنر یـک مرد ایـن است که خـانم و پـدر و مـادرش را راضـی کنـد. کمـال و عزت یـک زن هم این است که شوهرش را راضـی کند. امام باقر علیه السـلام فرموده اند: «لا شَفیعَ لِلْمَرْأَهِ أَنْجَحُ عِنْدَ رَبِّها مِنْ رِضا زَوْجِها»؛(۴) برای زن شفیعی در پیشگاه پروردگارش، نجات بخش تر از خشنودی و رضایت همسرش نیست.

نگاه مهر آمیز

اگر زن و شوهر همـدیگر را راضـی کردنـد و به دیـد محبت به یکـدیگر نگاه کردند، بدانند که قطعاً خدا هم از آن ها راضـی است. در روایت هم آمـده است: «اِنَّ الرَّجُلَ اِذا نَظَرَ إلَی امْرَأَتِهِ وَ نَظَرتْ إلَیْهِ نَظَرَ اللّهُ تَعالی اِلَیْهِما نَظَرَ الرَّحْمَهِ»؛(۵) هنگامی که مرد بـه همسـرش بـه نظر مهر و محبـت بنگرد و همسـرش نیز بـه او به نظر مهر و رحمت بنگرد، خداونـد به هر دو به نظر مهر و رحمت می نگرد.

دو تا دل که یکی شود، سومی آن ها خدا و امام زمان علیه السلام و همه خوب های عالم اند. در برابر این هم در روایت آمده است که خـدا و پیغمبر از آن مردی که آن قـدر همسـرش را اذیت کنـد تا همسـرش مجبور شود مهرش را ببخشـد و جانش را آزاد کند و از دست این شوهر راحت شود بیزار است.(۶)

از حضـرت موسـی بن جعفر علیه السـلام در حدیثی تکان دهنده چنین آمده است: «اِنَّ اللّه َلا یَغْضِبُ بِشَیْ ءٍ کَغَضَبِهِ لِلنِّساءِ وَ الصِّبْیانِ»؛(۷) بی تردید خداوند آن قدر که به خاطر زنان و کودکان غضبناک می شود، به خاطر چیزی غضبناک نمی شود.

ص: ۱۴۵۳۰

یعنی بیشترین جایی که خداوند غضب می کند، همین جاست. معنای سیر و سلوک این نیست که انسان گوشه ای برود، بنشیند و ذکر بگوید و دعا بخواند. کمال و شرف مرد در این است که زن و بچه اش را راضی نگه دارد. کمال خانم هم این است که شوهرش را راضی نگه دارد.اگر این دو تا با هم راضی شدند، آنجا مهبط نور و لطف خدا می شود.

تفرقه و قطع رحمت خدا

حاج آقا دولابی می فرمودند: آن قدر به تفرقه بین زن و شوهر حساسم که در خانه ای که زن و شوهر در آن از یکدیگر ناراضی هستند، نمی توانم بخوابم؛ چون رحمت خدا قطع است و ملائکه آن زن و شوهر را تا وقتی از هم ناراحت و بیزار هستند، لعنت می کنند و از آنان تبری می جویند. وقتی یگانه هستند، نور و رحمت خدا بر سر آن ها می تابد. می فرمودند: من در آن خانه نمی خوابم و نمی توانم هم بخوابم، مگر این که با هم صلح و آشتی کنند.

خانمی خدمت حاج آقا شکایت کرده بود که شوهرم مرا تحویل نمی گیرد. حاج آقا به شوهر او فرموده بود: تا وقتی که خانمت از تو راضی نشود، من تو را راه نمی دهم و در قلب من و پیش من راه نداری.

می فرمودند: ادب را از حدیث کسا یاد بگیرید. ادب زندگی کردن را در همین حدیث ببینید. ببینید اهل بیت علیهم السلام چگونه به یکدیگر با مهر و محبت خطاب می کنند:میوه دلم، روشنی چشمم، شافع امتم، صاحب حوضی، اخی، صاحب لوائی. چه تعابیر قشنگی!

ص: ۱۴۵۳۱

سیره امام علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام

در روایت آمده است: پیامبر خدا در شب ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام فرمودند: «یا عَلیُّ، اُدْخُلْ بَیْتَکَ وَ الْطُفْ بِزَوْجَتِکَ وَارْفَقْ بِها فَاِنَّ فاطِمَهَ بَضْعَهٌ مِنّی»؛ یا علی! داخل اتاق شو و با همسرت با لطافت و محبت و رفق و مدارا بر خورد کن؛ که فاطمه پاره تن من است. یعنی میان شما همواره صلح و صفا و ملایمت و محبت حاکم باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام هم فرمودند: «فَوَاللّهِ ما اَغْضَبْتُها وَ لا اَکْرَهْتُها عَلی أمْرٍ حَتّی قَبَضَهَا اللّه ُعَزَّ وَ جَلَّ»؛(۸) به خدا سوگند تا آخر عمر هیچ گاه او را ناراحت و خشمگین نکردم و هیچ گاه او را بر کاری وادار و اجبار نکردم.

شکستگی مؤمن

تحکم و زورگویی و انانیت، چیز بسیار بدی است. باید آن را کنار گذاشت و صمیمیت و صفا و نرمی را به جای آن حاکم کرد. مولانا می گوید:

خود نشان مؤمنان مغلوبی است لیک در اِشکست مؤمن خوبی است

مرحوم آیت اللّه انصاری همدانی و امثال آن ها در این شکست چه می دیدند که مرتب خودشان را می شکستند. می توانستند طلاق بدهند، اما خدا چه می خواهد، آن مهم است!هر چه اینجا خودت را بشکنی و کوتاه بیایی و مغلوب و مظلوم شوی، خوب است، اما ظالم نشو.

زخمی که زنی چو باز باید خوردن در کم زدن اختیار باید کردن

اولاً نزن، اگر هم خواستی بزنی، کم بزن که به تو می زنند. مولانا می گوید:

گر بدانی قدر زور نیستی هر چه آید در برابر نَایستی

ص: ۱۴۵۳۲

اگر بـدانی نیستی چقـدر زورش زیاد است، دیگر در مقابل بدی دیگران مقاومت نمی کنی و کوتاه می آیی. نمی دانید نیستی چقدر زورش زیاد است، چقدر به شما رشد می دهد!حاج آقا دولابی می فرمود: اگر کسی به شما فحش داد، شما هم جوابش را دادی، معلوم می شود زورت کم است. نتوانستی مقـاومت کنی. زود از کوره در رفتی. اصـلاً زور نـداری. امـا اگر سـکوت کردی، معلوم می شود زورت زیاد است.

در برابر ابتلائـات خداونـد بایـد تسـلیم شـد. هیـچ کس مثـل اهل بیت علیهم السـلام در برابر ابتلائات، تسـلیم قضا و قـدر الهی نشدند. خدا می داند در این، چقدر قدرت خوابیده است!

خود نشان مؤمنان مغلوبی است لیک در اِشکست مؤمن خوبی است

هرچه بتوانی خودت را بشـکنی، خوب است. می گویند: مرحوم حداد از مادر خانمش خیلی آزار دید و چیزی نگفت و همین برای او موجب فتح بابی شد. یعنی رشد در رحمت و توحید و معرفت، از همین جا برای او آغاز شد.

عظمت مرحوم حداد

خدا آیت اللّه کشـمیری را رحمت کند! برای من نقل می کردند که آقای حداد شخص پخته و بزرگ و برجسته ای بود. مکرر از نجف به کربلا می رفتم و از محضـر ایشان اسـتفاده می کردم. گاهی هم ایشان به نجف می آمدند و در مسجد برای نماز به من اقتـدا می کردنـد.روزی وسط نماز دیـدم کوهی روی دوش من گذاشـته شـده. تعجب کردم. بعـد از نماز دیدم همان موقع آقای حداد به من اقتدا کرده اند. به من می فرمودند: هیچ گاه از این برخوردها هراسی نداشته باشید.

ص: ۱۴۵۳۳

مرحوم آقای کشمیری می فرمودند: شخصی خدمت آقای حداد آمد. خیلی تاریک بود!همه وجودش نفسانیت و ظلمت و منم منم بود. خیلی اظهار وجود و ادعا می کرد. شروع به ورّاجی کرد. آقای حداد نگاهی به من کردند و گفتند: «وَ اِذَا الْجَحیمُ سُعِّرَتْ».(۹) به مناسبت و به جا آیه هایی از قرآن می خواندند. بعضی را وقتی داخل جهنم می اندازند، جهنم ناله اش بلند می شود و می گوید: خدایا، این دیگر کیست؟

«اِذا اُلْقُوا فیها سَمِعُوا لَها شَهیقاً وَ هِیَ تَفوُرُ تَکادُ تَمَیَّزُ مِنَ الْغَیْظِ»؛(۱۰) هنگامی که در آتش افکنده شوند، صدای وحشتناکی از آن می شنوند و این در حالی است که پیوسته می جوشد. نزدیک است (دوزخ) از شدت غضب پاره پاره شود.

ببینید بعضی ها چه هستند که ناله جهنم را هم در می آورند!

می فرمودند: روزی مرحوم حداد از کربلا به نجف آمدند و مهمان ما شدند. کسی هم در منزل ما بود. فرد نامناسبی بود. اصلاً با روحیه ما و ایشان سازگاری نداشت. «روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم.» پیش خود گفتم: آقای حداد وقتی او را ببیند، زود بلند می شود و می رود و می گوید: یا جای من است یا جای این آقا. نگران این بودم که این میهمان عزیز از دستم نرود. همان طور که در فکر بودم، تبسمی کردند و این آیه را خواندند: «فَاَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفاءً وَ اَمّا ما یَنْفَعُ النّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْاَرْضِ»؛(۱۱) اما کف های روی آب به بیرون پرتاب می شوند، ولی آنچه به مردم سود می رساند، در زمین می ماند.

ص: ۱۴۵۳۴

یعنی غصه نخور، کف روی آب حبابی است که تمام می شود و از بین می رود. آنچه باقی می مانـد آب است که به درد می خورد. مانند شجره خبیثه که «اُجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ»؛(۱۲)از روی زمین برکنده شده و قرار و ثباتی ندارد.

باطل می رود. لازم نیست با او زیاد درگیر شوی. حق ثابت است و می مانـد. وقتی مرحوم حـداد این را به من گفت: قلبم آرام گرفت. اتفاقاً چنـد دقیقه نگذشته بود که یک نفر در خانه را زد و گفت: به فلانی بگوییـد بلیت گرفته ام و دو ساعت دیگر از بغداد پرواز می کنیم. او هم فوری ساکش را جمع کرد و رفت و ما ماندیم.

گشایش معنوی

مادر زن مرحوم حـداد خیلی غوغا بود؛ به بهانه های مختلف اذیت و شـکنجه می کرد. نوشـته انـد که مرحوم حداد می فرمود: یـک بـار نمی دانم چه اتفـاقی در خـانه افتـاد که مـادر زن مـا از دست مـا خیلی نـاراحت شـده بود و می خواست ما را از خانه خودمـان بیرون کنـد.اتفاقاً در اوج فقر و فشـار و گرفتـاری هـا بود. می فرمود: در همـان اوج فشـار حالت معنوی عجیبی به من دست داد. یعنی همین حالت تجردی که می گویند. دیدم که روح و بدن من از هم جدا شده است. خودم چیزی هستم و بدنم چیز دیگری. همه بـد و بیراه ها و تمام بلاها و آزار و اذیت ها به بدن من می خورد. از همین فشارهای خانوادگی بود که برایم فتح بابی شد و دریچه هایی از عالم معنا به رویم گشوده شد.

ص: ۱۴۵۳۵

مرحوم حاج آقا دولابی می فرمودند: با این کتک ها گناهان و تعین ها می ریزد و بادها و نخوت ها از بین می رود. بسیاری از انبیا و بزرگان بر اثر همین صبرها به جایی رسیده اند. اصلاً سلوکشان در همین صبر و استقامت ها بوده و بر اثر همین استقامت ها درها به رویشان باز شده است

احترام و محبت متقابل در خانواده

احترام و محبت متقابل در خانواده

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم: «جُلوسُ المَرْءِ عِنْدَ عِيالِهِ اَحَبُّ اِلَى اللّهِ تَعالى مِنِ اعْتِكافٍ فى مَسْجِدى هذا»؛ نشستن مرد در کنار خانواده اش، در نزد خدای تعالی از اعتکاف در مسجد من محبوب تر است.

سلام بر پیامبر خدا

ذکر صلوات بهترین ذکرهاست، اثر عجیبی در پاک کردن گناهان دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اَلصَّلاةُ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أمْحَقُ لِلْخطايا مِنَ الْماءِ لِلنّار؛ ذکر صلوات برای از بین بردن گناهان، از تأثیر آب بر آتش قوی تر است.» بعد فرمود: «وَ السّلامُ على النَّبيِّ صلی الله علیه و آله اَفْضَلُ مِنْ عِتْقِ رِقابٍ؛ سلام دادن به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از آزاد کردن بنده در راه خدا برتر و بالاتر است.»(۱) در آیه قرآن آمده است: «وَ سَلِّموا تَسْليماً».(۲)بیشتر مفسران گفته اند: «سَلِّموا» در اینجا به معنای سلام دادن است. به معنای تسلیم و رضا هم آمده است. در باب کیفیت صلوات، صلوات های مختلفی نقل شده است که در بسیاری از آن ها سلام نیز هست: «اَللّهُمَّ صَلِّ وَ سَلِّمْ وَ بارِكْ...»

ص: ۱۴۵۳۶

۱- (۱)ثواب الاعمال، ص ۱۸۶؛ بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۵۷ ، ح ۳۳.

۲- (۲)سوره فرقان، آیه ۷۴.

علاوه بر آن انسان می تواند هر روز به پیامبر خدا سلام بدهد: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللّه !» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «وَ حُبُّ رَسُولِ اللّهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم اَفْضَلُ مِنْ مُهَجِ الْاَنْفُسِ»؛(۱) محبت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از جهاد و شهادت در راه خدا بهتر است.

محبت به بانوان

محبت به بانوان از سنت های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سیره همه انبیای الهی است. امام صادق علیه السلام فرمودند: «مِنْ اَخْلاقِ الْاَنْبیاءِ حُبُّ النِّساء»؛(۲) محبت به بانوان از اخلاق انبیاست.

علاقه و محبت پیامبر اسلام به مادر و همسر و دخترش وصف ناشدنی است. آن قدر به مادر بزرگوارش حضرت آمنه علیها السلام علاقه مند بود و عواطفش نسبت به آن بانو می جوشید که در اواخر عمر، پس از گذشت نزدیک به شصت سال از ارتحال مادرش، کنار قبر آن مادر ارجمند می نشست و به یاد محبت های او می گریست.(۳)

محبت به همسر

همچنین به همسرش، حضرت خدیجه، بسیار مهر می ورزید و مراعات حال او را می کرد. وقتی برای انعقاد نطفه حضرت زهرا علیها السلام از سوی خدا فرمان آمد که باید چهل روز از حضرت خدیجه علیها السلام فاصله بگیرد و مشغول عبادت شود، برای آن پیامبر گرامی بسیار سنگین بود که خدیجه را ترک گوید؛ چرا که بسیار او را دوست می داشت و تعلق خاطر فراوانی به آن بانوی بزرگ داشت. از این رو به وسیله عمار یاسر پیغام فرستاد که گمان نکنید که من شما را ترک گفته ام و از تو ناراحتم، بلکه پروردگار من این گونه فرمان داده است تا امر خودش را تنفیذ و اجرا کند؛

ص: ۱۴۵۳۷

۱- (۳)ثواب الأعمال، ص ۱۸۶ ؛ بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۵۷ ، ح ۳۳ .

۲- (۴)بحارالأنوار، ج ۱۰۰، ص۲۳۶، ح ۲۴ ؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۹، ح ۲۴۹۲۳.

۳- (۵)کحل البصر، ص ۲۴ ؛ بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۱۶۲ .

«فَلاـ تَظُنّی یـا خَـدیجَهُ اِلاّـ خَیْراً فَـاِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ یُباهی بِکَ کِرامَ مَلائِکَتِهِ کُلَّ یَوْمٍ مِراراً»؛(۱) جز خیر گمـانی مبر؛ که خـداوند عزوجل روزی چندین مرتبه به خاطر تو به فرشتگان بزرگش مباهات می کند.

پس از ارتحـال حضـرت خـدیجه علیهـا السـلام ، آن قـدر از فقـدان آن بـانوی بزرگوار ناراحت و محزون بود که سال ارتحال حضرت خدیجه را سال عام الحزن نامیدند و بارها به یاد او گریه کردند. شخصیت اول جهان هستی به یاد همسرش می گرید، تـا جـایی که مورد ملاـمت عـایشه قرار می گیرد. و در پاسـخ به او می فرمایـد: «صَـدَّقَتْنی اِذْ کَذَّبْتُم وَ آمَنَتْ بی اِذْ کَفَرْتُمْ»؛(۲) زمانی که شما مرا تکذیب می کردید، او مرا تصدیق نمود و زمانی که به من کفر می ورزید، او به من ایمان آورد.

پیامبر خـدا دوسـتان خـدیجه را احترام می کرد و گاهی برای آنان هدیه می فرسـتاد.زمانی پیرزنی به محضـر پیامبر خدا رسـید. پیامبر به او بسیار احترام و محبت کرد. پس از آن که رفت، عایشه پرسید: او که بود. حضرت فرمودند: او در زمان خدیجه نزد ما می آمد و از دوستان خدیجه بود.(۳)

احترام و محبت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به فاطمه علیها السلام

احترام و مهر و عطوفت پیامبر به دخترشان فاطمه زهرا علیهاالسـلام در عالم بی نظیر بود. عایشه چنین نقل می کند: «وَ کانَتْ اِذا دَخَلَتْ عَلَی النَّبی رَحَّبَ بِهـا وَ قـامَ اِلَیْها فَاَخَـذَ بِیَـدِها وَ قَبَّلَ یَـدَها وَ اَجْلَسَـها فی مَجْلِسِهِ»؛(۴) هر زمـان که فاطمه علیها السـلام به حضور پیامبر خدا می رسـید، پیامبر به او خوش آمد می گفت و با اشتیاق به سوی او می شـتافت. پس دست او را می گرفت و می بوسید و او را در کنار خود می نشاند.

ص: ۱۴۵۳۸

۱- (۶)بیت الاحزان، ص ۵ ؛ العددالقویه، ص ۲۱۹ ؛ بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۷۸.

۲- (۷)کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۱؛ بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۸ .

۳- (۸)کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۰؛ بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۸ .

۴- (۹)بشاره المصطفی، ص ۲۵۳ .

همچنین از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام چنین روایت شده است: «اِنَّهُ کانَ النَّبِیُّ صَلَی اللّهُ عَلَیْهِ و آلِهِ لایَنامُ حَتّی یُقَبِّلَ عُرْضَ وَجْهِ فاطِمَهَ یَضَعُ وَجْهَهُ بین ثَدْیَیْ فاطِمَهَ وَ یَدعُو لَها»؛(۱) سیره پیامبر چنین بود که نمی خوابید تا این که گونه فاطمه را می بوسید، صورتش را روی سینه فاطمه می گذارد و برای او دعا می کرد.

بهشت قرب احمد سینه توست ضمیر خلق در آیینه توست

تمام آفرینش پای بستت پیمبر خم شد و بوسید دستت

احترام و محبت دو سویه

سفارش اسلام به محبت و دوستی در خانواده دو طرفه است. اگر سفارش شده است که به پدر و مادر خیلی احترام کنید، از آن طرف هم سفارش شده است که پدران و مادران به فرزندانشان خیلی محبت کنند و به آنان احترام بگذارند. برخی از پدر و مادرها هستند که عاق فرزندانشان می شوند. همچنین همان طور که سفارش شده است که مردان به بانوان محبت کنند، به بانوان هم سفارش شده است که به شواهرانشان احترام کنند.

طلب حلالیت

یکی از بزرگان می فرمود: چه خوب است که هر چند وقت یک بار زن و شوهر از یکدیگر حلالیت بطلبند؛ چون اگر حق همدیگر را ادا نکنیم، یا یکدیگر را حلال نکنیم، همه گرفتاریم. ایشان می فرمودند: من هر چند گاهی از خانمم حلالیت می طلبم. انسان باید قلدری را کنار بگذارد و از خانمش حلالیت بطلبد. خانم هم از شوهر حلالیت بطلبد.

کسی را همانند حضرت خدیجه کبری علیها السلام سراغ نداریم که جان و مال و آبروی خود را فدای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد. همه هستی خودش را نثار پیامبر خدا کرد. هنگامی که زمان ارتحال آن بزرگ بانو فرا رسید، پیامبر خدا بر بالینش نشستند. خدیجه چند وصیت داشت. اولین وصیتش این بود: «فَاِنّی قاصِرَهٌ فِی حَقِّکَ فَاعْفُنی یا رَسُولَ اللّه» ؛(۲) ای رسول خدا ! مرا حلال کنید که در حق شما کوتاهی کردم!

ص: ۱۴۵۳۹

۱- (۱۰)المناقب، ج ۳، ص ۳۳۴ ؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۴۳.

۲- (۱۱)شجره طوبی، ص ۲۲۳.

این سخن خانمی است که همه چیز خود را فدای پیامبر اکرم کرده است. کسی که هر چه در عظمت او بگوییم کم گفته ایم. با این همه فداکاری باز می گوید: مرا عفو کن.این به خاطر این است که حق پیغمبر عظیم است. حق شوهر عظیم است.

حضرت زهرا علیهاالسلام از امیرالمؤمنین علیه السلام حلالیت می طلبیدند.و این حلالیت طلبیدن سیره آنان بوده است.

تواضع و فروتنی

در زندگی همیشه باید کوتاه بیاییم و دست پایین را بگیریم و به یکدیگر گیر ندهیم که خدا به ما گیر خواهد داد. اگر خدا بخواهد گیر بدهد، همه ما کم می آوریم، حتی انبیای الهی هم کم می آورند.

«اَلا لَهُ الْحُکْمُ وَ هُوَ اَسْرَعُ الْحاسِبینُ»؛(۱)بدانید که حکم و داوری مخصوص اوست و او سریع ترین حسابگران است.

در مقابل خداوند هم باید دست پایین را بگیریم و بگوییم: خدایا، من مقصرم، فقیرم، مسکینم! هر چه دست پایین بگیریم، ما را بالا می برند. انسان اگر بخواهد در مقابل خدا و اولیای خدا شاخ و شانه بکشد و بگوید حق با من است، من کوتاهی نکرده ام، من خیلی خدمت کرده ام، مچ او را می گیرند. او را به پای حساب می آورند و آن قدر اشکال در وجودش پیدا می شود که بگذارد و فرار کند.

مثبت نگری

حاج آقا دولابی می فرمودند: شیخ محمد کوفی تشرفاتی داشت. ایشان برای زیارت امام رضا علیه السلام از نجف به مشهد آمده بود. در جلسه ای در مشهد او را دیدم. آدم بسیار صاف و زلالی بود. من گفتم: امام زمان هم خوش سلیقه است. با آدم های صاف و زلال می نشیند.

۱- (۱۲)سوره انعام، آیه ۶۲ .

در آن جلسه میهمانی داشتیم با ایشان غـدا می خوردیم. میزبان تخم مرغ سـر سـفره آورده بود. یک نفر از میهمانان یک رنگ مثلاً زردی در تخم مرغ دید. گمان کرد خون است.به صاحبخانه گفت: این خون است یا چیز دیگری؟ به او گفت: تو چه کار داری، تجسـس لازم نیست. بعد شیخ محمد کوفی مثالی زد. گفت: یک بنده خدایی در مجلسی داشت غذا می خورد.به خیال خودش دید یک فضله در غذاست. گفت: نمی دانم این فضله در دیگ غذا بوده که غذا را نجس کرده است، یا الآن از سقف افتاده است. اهل دلی آنجا بود. گفت: چرا تو چشـمت آشـغال و فضـله را می بیند. شاید از سقف نیفتاده، بلکه از ریشت افتاده است. گفت: از ریش من!گفت: بله. دست برد به ریشش، دید پر از فضله است. یعنی آن ولی خدا تصرف کرد.

این مثال را می زد که اولاً بدبین و عیب تراش نباشـید. به دنبال فضـله و نجاست پیدا کردن نباشـید. برخی افراد همیشه به دنبال فضـله پیـدا کردن هسـتند. با فضـله حشـر و نشـر دارند. ولی برخی دیگر به دنبال زیبایی هسـتند. همیشه خیر و زیبایی می بینند. گفت:نه خانه فضله دارد، نه سقف، بلکه فضله در ریش و چشم خود توست.

قدردانی از زحمات همسر

در مقابل خـدا و اولیای او هر چه می توانیم بایـد دست پایین بگیریم و لنگ بینـدازیم. بایـد بین خود و خدا بگوییم: ما در حق پدر و مادر و همسر کوتاهی کرده ایم.چه کسی می تواند حق پدر و مادر و همسر را ادا کند!

ص: ۱۴۵۴۱

خداوند آیت اللّه احمدی میانجی را رحمت کند! می فرمودند: در اطراف آذربایجان شخصی به نام شیخ محمد طاها زندگی می کرد. آدم فوق العاده ای بود. آیت اللّه محل بود.خانمی هم داشت که به او محبت و خدمت می کرد. خانم ها غذا درست می کنند، لباس می شویند، بچه داری می کنند. هر کدامش واقعاً کار سنگینی است. گفتنش راحت است، اگر ما را حلال نکنند و از حقشان نگذرند، واقعاً گیر هستیم. این یک حقیقتی است.

شیخ محمد طاها معمولاً مشغول درس و بحث و عبادت و کارهای دیگر بود. یک روز یک مشکلی در خانه پیش آمد. سابق هم معمولاً از چاه آب می کشیدند. از لوله کشی و شیر آب خبری نبود. خانم شیخ محمد طاها از دست آقا ناراحت شده بود و دلو و ریسمان را مخفی کرده بود.

شیخ محمد طاها سحر برای نماز شب بلند می شود. همیشه آفتابه پر از آب برای او آماده بود، ولی آن شب می بیند نه از آفتابه آب خبری است و نه از دلو و ریسمان. اطراف را می گردد و دلو و ریسمان را پیدا می کند. دلو را در چاه می اندازد. می بیند خیلی مشکل است؛ پیرمرد است، توان ندارد از چاه آب بکشد. به سختی دلو آب را از چاه بالا ـ می کشد، اما از دستش می افتد. زار زار شروع به گریه می کند. خانم دلش به حال او می سوزد.می گوید: چرا گریه می کنی؟ این که گریه ندارد. من برایت آب می کشم. می گوید: من برای آب گریه نمی کنم. گریه من برای این است که تو چهل سال است برای من آب می کشی و من قدر تو را نمی دانستم و اصلاً توجه به این کارت نداشتم.

ص: ۱۴۵۴۲

به زحمت هایی که گاهی دیگران برای ما می کشند توجه نداریم. شما یک هفته بچه داری کن، یک هفته غذا درست کن، یک هفته خانه داری کن تا قدر زحمات همسرت را بدانی.شیخ محمد طاها می گفت: من بعد از چهل سال فهمیدم که آب کشیدن تو چقدر مهم بوده است.

اگر مسأله طلبکاری و بدهکاری پیش کشیده شود، انسان خیلی بدهکار می شود.انسان باید زحمت های دیگران، به خصوص همسر خودش را قدر بداند و از او تشکر کند و حلالیت بطلبد؛ هم زن از شوهر و هم شوهر از همسرش. از همدیگر حلالیت بطلبند و از یکدیگر راضی باشند.

سرپرستی و مدیریت در نظام خانواده

امروزه در دنیا مطرح است که حقوق زن و مرد مساوی است. این بحث درستی نیست.بنابر نص قرآن کریم، حق مرد بر زن بیشتر است: «اَلرِّجالُ قَوّامونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّل اللّهُ بَعْضَهُم عَلی بَعْضٍ وَ بِما اَنْفَقُوا مِنْ اَموالِهُمْ»؛(۱) مردان، سرپرست و نگهبان زنان اند، به خاطر برتری هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر انفاق هایی که در اموالشان (در مورد زنان) می کنند. یعنی مردان بر زنان سرپرستی و مدیریت دارند.

«وَ لِلرِّجالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَهٌ»؛(۲) مردان بر زنان برتری دارند.

این آیه مربوط به ارث هم نیست. بلکه مراد این است که مرد مدیریت و سرپرستی و قیومیتش بالاتر است، هر چند یک درجه باشد. پیامبر خدا نیز فرموده است: «کُلُّ نَفْسٍ مِنْ بَنی آدَمَ سَیِّدٌ فَالرَّجُلُ سَیِّدُ اَهْلِهِ وَ الْمَرئَهُ سَیِّدُ بَیْتِها»؛(۳) هر یک از افراد بنی آدم سرپرست و سالار است؛ مرد سالار و سرپرست اهل بیتش است و خانم سالار و سرپرست خانه است.

ص: ۱۴۵۴۳

۱- (۱۳)سوره نسا، آیه ۳۴.

۲- (۱۴)سوره بقره، آیه ۲۲۸.

۳- (۱۵)نهج الفصاحه، ح ۲۱۷۷.

در روایتی دیگر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند: «اَلرَّجُلُ راعٍ عَلی اَهلِ بَیْتِهِ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ فَالْمَرأَةُ راعِیَةٌ عَلی اَهْلِ بِیْتِ بَعْلِها وَ وَلَدِهِ وَ هِیَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُم»؛(۱) مرد سرپرست خانواده خود است و در برابر آنان مسئول است.و زن سرپرست اهل بیت شوهر و فرزندان خویش است و در برابر آنان مسئول است.

یعنی در خانه مدیریت را به خانم بدهید. این که چه بخوریم، چه بپوشیم و چگونه خانه را مرتب کنیم، به عهده زن است. مرد هر چه در کارهای خانه دخالت نکند، ارج و منزلتش بیشتر است. سلیقه های آراستن خانه را به خانم ها بسپارید. خانم ها اختیاردار خانه هستند.وضع خانه را آن ها باید مرتب کنند. اما مدیریت کلان و سرپرستی خانواده به عهده مرد است. خانم سرپرست خانه است و مرد سرپرست کل خانواده.

برترین حق

در روایات آمده است: «کسی که بیش از همه بر خانم حق دارد، شوهر اوست. و کسی که بیش از همه بر مرد حق دارد، پدر اوست».(۲) مادر هم به انسان خیلی حق دارد.یکی از آقایان می فرمود: همسر در سینه انسان جا دارد و مادر بالای سر انسان. یعنی احترامش بسیار زیاد است. خداوند همسر را مایه مودت و رحمت و سکونت و آرامش قرار داده است؛ یعنی باید در دلت باشد. او را به سینه خود بچسبان. همیشه با محبت و مودت با یکدیگر برخورد کنید. هم دوست داشته باشید و هم اظهار دوستی کنید. ولی پدر و مادر را می گوید: «وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ»؛(۳)بال تواضع و رحمت خود را برای آنان بگستران.

ص: ۱۴۵۴۴

۱- (۱۶)تنبیه الخواطر، ص ۱۴.

۲- (۱۷)جاءَتْ امْرَأَةٌ اِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ...قالت: یا رَسُولَ اللّه ِ مَنْ اَعْظَمُ النّاسِ حَقّاً عَلَی الرَّجُلِ؟ قالَ: والِدُهُ. فَقالَتْ: یا رَسُولَ اللّه ِ مَنْ اَعْظَمُ النّاسِ حَقّاً عَلَی الْمَرْأَهِ قالَ: زَوْجُها؛ زنی به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و گفت: ای رسول خدا، از میان مردم چه کسی حق بیشتر و بزرگ تری بر عهده مرد دارد؟ حضرت فرمودند: پدر او. گفت: ای رسول خدا، از میان مردم چه کسی بزرگ ترین حق را بر گردن زن دارد؟ فرمودند: شوهر او. (الکافی، ج ۵ ، ص ۵۰۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص۱۱۲).

۳- (۱۸)سوره اسراء، آیه ۲۴

یعنی خودت را در برابر آن ها پایین بیاور. آن ها روی سرت جای دارند. دست و پایشان را ببوس. پای مادر را باید روی سرت بکشی. حاج آقا دولابی سفارش می کردند که این قدر پای مادرت را ببوس تا گریه بیفتد. وقتی گریه افتاد، در بهشت باز می شود و رحمت خدا شما را می گیرد؛ چون بهشت زیر پای مادران است.

برای پدر و مادر سنگ تمام بگذارید؛ چون پدر و مادر بهشت و جهنم شما هستند.همسر هم عضو شما و جزء شماست و در سینه شما قرار دارد. خوشی و ناخوشی شما در او اثر دارد. همراه و شریک زندگی شماست. موفقیت هر مردی در گرو همراهی و همگامی همسر اوست.اگر انسان اهل عبادت و سلوک است، یا اهل درس و تحصیل علم است، چنانچه همسرش با او همدل و همراه باشد، به راحتی به مقصد می رسد. اما ناسازگاری در زندگی و همراهی نکردن همسر مانع راه می شود. در روایات بسیاری سفارش شده است که خانم ها با غم و شادی شوهرانشان بسازند و با آن ها همراه و سازگار باشند

احترام و سازش با خانواده

احترام و سازش با خانواده

قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم : «هو شهر دعیتم فیه إلی ضیافه الله و جعلتم فیه من أهل کرامه الله أنفاسکم فیه تسبیح و نومکم فیه عباده و عملکم فیه مقبول و دعائکم فیه مستجاب.»(۱)

دریغا که فصل جوانی گذشت به لهو و لعب زندگانی گذشت

دریغا که بی ما بسی روزگار بروید گل و بشکفد نو بهار

ص: ۱۴۵۴۵

کسانی که از ما بغیب اندرند / بیایند و بر خاک ما بگذرند

بسی تیرو دی ماه و اردیبهشت / بیاید که ما خاک باشیم و خشت

چرا دل برین کاروانگـه نهـیم / کـه یـاران برفتـند و ما در رهیم

بیا تا برآریـم دستی ز دل / که نتـوان برآورد فردا زِگِل

فضیلت سجده شکر

از سنت های پیامبر خدا سلام الله علیه و آله سجده شکر در موقع ذکر نعمت های الهی بود. پیامبر سلام الله علیه و آله سجده را خیلی دوست داشتند. سجده درجه اعلای تواضع و ادب و عبودیت است. عظمت خدا این قدر تجلی می کند که آدم با صورت به خاک می افتد. لذا برای غیر خدا سجده جایز نیست. سجده فقط مخصوص خداست. زمین را بوسیدن غیر از سجده است. وقتی به بارگاه معصومین علیهم السلام مشرف می شویم، اگر زمین یا در بارگاه را ببوسیم اشکال ندارد.

همت برای اصلاح سوء خلق ها

امام خمینی رضوان الله علیه در چهل حدیث می فرماید: نگو که من اخلاق های بدم را نمی توانم درستش کنم. اگر نشود صفات را عوض کرد، اخلاق را عوض کرد، انبیا بی خود آمدند. تمام این نمی شودها و نشدها همه حرف های شیطانی است. بشارت ها مال خدا و ملائکه است. معتاد قهاری بوده، هروئینی بوده، الآن کوه نوردی می آید، از همه کوه نوردها جلو می زند. روی همه را هم کم می کند. با خدا همه چیز می شود.

می گویند:یک خلیفه ای مرض گِل خوردن داشت. هر چه طبابت می کردند نمی شد. به یک عارفی گفت: چه کار بکنم؟ گفت یک جو غیرت مردانگی داشته باشی درست می شود. همین هم به غیرتش خورد و ترک کرد. گاهی با یک جو غیرت آدم می تواند روی بام دنیا برود.

توصیه پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به احترام در خانواده

پیامبر ما حضرت محمد مصطفی صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرماید: اگر سجده برای غیر خدا جایز بود، به خانم ها امر می کردم که به شوهرانشان سجده کنند.(۲)یعنی خانم ها در مقابل شوهر خودشان تواضع بکنند. باز پیامبر فرمودند: من از همه شما به خانمم بیشتر می رسم. بهترین شما کسانی هستند که به خانواده هایشان بیش از همه برسند.در روایت داریم اگر کسی با بد اخلاقی خانمش صبر بکند، خدای متعال ثواب صبر ایوب پیامبر را در نامه اعمالش ثبت می کند. صبر ایوب ضرب المثل است. مال داشت، فرزند داشت، عزت داشت، همه چیز داشت. اما وقتی ابتلاـ آمد همه از بین رفتند. خانمش دختر حضرت یوسف بود.اسمش رحیمه بود. همسرش یک کمی موهایش را از شدت گرسنگی گرو گذاشت. هر بار که صبر می کند، خداوند ثواب صبر ایوب را مرحمت می کند و اگر خانمی در مقابل سوء خلق و بد اخلاقی شوهرش صبر بکند، خداوند ثواب صبر آسیه را مرحمت می فرماید.

خدا را برای نعمت هایی که داده است، شکر بکنیم. داده های خدارا ببینیم. نداده های خدا هم جای شکر دارد. قطع نخاعی هایی هستند که بیست، سی سال است که از جا نتوانستند بلند شوند.یک کسی می گفت: من در بیابان می رفتم مهمان خیمه ای شدم، دیدم خانم از نظر خلق و صورت مثل پاره ماه است. اما شوهرش سیاه و گرفته و بد قیافه و تند و بد اخلاق و ناجور است.تعجب کردم، به خانم گفتم: تعجب می کنم که تو با این همه اخلاق زیبا و صورت زیبا گیر این آقا افتادی. گفت: حدیث داریم «الایمان نصفان نصف فی الصبر و نصف فی الشکر»(۳)نصف ایمان صبر است و نصفش هم شکر است. من نگاه می کنم خدا این همه زیبایی به من داد است. می گویم: الهی شکر. شوهرم را نگاه می کنم صبر می کنم. خدا به وسیله این شوهر ایمان من را کامل می کند. آن هم اگر خودش را نگاه بکند صبر بکند، خانمش را نگاه بکند، شکر بکند. آن هم ایمانش کامل می شود.

توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام به کار کردن برای آخرت

امیرالمؤمنین سلام الله علیه می فرماید: «بقیه عمر المؤمن لاقیمه لها»(۴)بقیه عمر قیمت ندارد. برای دنیا کار کردن بس است دیگر. دیگر بیاییم برای آن طرف رودخانه کار بکنیم، پل بسازیم، کارهای خیر بکنیم، استغفار بکنیم. در بقیه عمر می توان تمام چاله های گذشته را پر کرد. اگر کسی بقیه عمر را بتواند کارهای خوب بکند، خدا تمام اشتباهات گذشته اش را خط می کشد. ولی اگر بقیه عمر گذشته را اصلاح نکرد، خدا هم گذشته هایش را می گیرد هم بعدی هایش را می گیرد.

ذکر مصیبت حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها

روز وفات مادر بزرگوارمان حضرت خدیجه است. هشتاد هزار تار شتر غیر از طلا ـ و نقره و ملک و املاک داشت. خیلی ثروتمند بود. خیلی از اشراف برای خواستگاری صف بسته بودند. اما با کسی که هنوز هیچ سمتی نداشت. بیست و پنج سالش بود. یتیم بود. خانه و سرمایه نداشت. پست و مقام ظاهری نداشت، ازدواج کرد. پیامبر در شب ازدواج، حتی خانه اجاره ای هم نداشت. حضرت خدیجه زانو زد، عرض کرد: آقا جان، خانه، خانه شماست. اموال من، اموال شماست. من هم کنیز شما هستم. همه مدیون زحمت های این خانم هستیم. پیامبر سلام الله علیه و آله هم خیلی علاقه به این خانمش داشت. می فرمود: خدیجه، خدای متعال روزی چند بار برای تو به ملائکه مباهات می کند. تو این قدر پیش خدا عزیز هستی. واقعاً عزیز کرده خدا بود. شما کجا سراغ دارید یک آقایی بعد از گذشت چندین سال از وفات همسرش بنشیند مثل ابر بهار برای خانمش گریه کند. برای حضرت خدیجه گریه می کرد. بعضی از همسران پیامبر می گفتند: یا رسول الله سلام الله علیه و آله ما هستیم، ما جوانیم، او مسن بوده که با شما ازدواج کرده است. فرمودند:دیگر مثل خدیجه کی پیدا می شود. مردم من را تکذیب کردند، او به من ایمان آورد. روز مبعث گفت: ای پیامبر من جلوتر از این به شما ایمان آوردم. الآن اظهار می کنم. مردم مکه من را رها کردند ولی خدیجه من را کمک کرد. این خانمی که در ثروت و ناز نعمت بزرگ شده بود در شعب ابوطالب گرسنگی شدید کشید. که در همان جا هم فوت کرد. بعد از خدیجه علیها السلام حضرت ابوطالب علیه السلام هم از دنیا رفت. پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آن قدر محزون شد که آن سال را سال حزن نامید. جبرئیل نازل شد که یا رسول الله دیگر در مکه یاوری نداری. باید به مدینه هجرت کنی. بعد از شش هفت سال با کلی زحمت و فشار پیامبر مکه را فتح کرد. وقتی سران مکه مغلوب شدند، هر کدام گفتند: آقا به خانه ما تشریف بیاورید. اما پیامبر ما به قبرستان ابوطالب کنار قبر خانمشان رفتند و در آنجا خیمه زدند و سه روز ماندند. قلب پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم قلب خدایی است.آن قلب را کسی تا خدایی نشود، نمی شود به خودش جلب کند. خیلی بانوی بزرگواری بوده است.

ص: ۱۴۵۴۸

پیامبر خـدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در روز وفاتش کنار بسترش نشسـته بودنـد. و به وصـیت های این خانم گوش می داند. وصـیت اول من این است که یـا رسول الله سـلام الله علیه و آله اگر من به شـما کوتـاهی کردم، من را حلالـم کن. فرمود: شـما نهایت گذشت و ایثار را کردی، من از شما راضی هستم. وصیت دوم: یا رسول الله سلام الله علیه و آله یک دختر پنج ساله بعد از من می مانـد. یا رسول الله بعـد از من به فاطمه ام محبت بیشتر کن. جای خالی مادرش را پر کن. فرمود: چشم باشد. وصـیت سوم: من خجالت می کشم به شـما بگویم. به دخترم فاطمه می گویم، به شـما بگوید. پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از اطاق بیرون رفتنـد.عرض کرد: دخترم من از قبر می ترسم. (حضـرت خدیجه ای که خدا به او مباهات می کند. پیامبر عاشـقش است. می گویـد: از تنگی و تـاریکی قبر می ترسم. مـا چی بگوییم؟ امـام سـجاد سـلام الله علیه می گویـد: من برای تاریکی و تنگی قبرم گریه می کنم.) حضرت خدیجه علیها السلام می فرماید: دخترم دوست دارم که پیامبر سلام الله علیه و آله عبایی که موقع وحی به دوش می انـداخت به بـدن من بپیچد تا از سـختی قبر در امان باشم ولی خجالت می کشم به پدرت بگویم.پیامبر وارد اتاق شد. حضـرت فاطمه سـلام الله علیها عرض کرد: بابا جان مادرم از شـما می خواهد آن عبایی که موقع وحی به دوش می انداختید، کفنش قرار بدهی. حضـرت فرمود: این کار را خواهم کرد. موقعی که از دنیا رفت، حضرت بدن همسر عزیزشان را غسل داد. خواست کفن کنـد، جبرئیل نازل شـد. یا رسول الله خداونـد متعال سـلام می رسانـد، می فرمایـد: کفن خـدیجه با ماست. کسی که تمام اموالش را برای ما داده است. کفنی از کفنهای بهشت آورد، بدن همسرش را هم با کفن بهشتی و هم با عبـایش کفن کرد. نمـاز خوانـد و بـدن عزیز خودش را بر قـبر گـذاشت.خانه ای که سه نفر بیشـتر زنـدگی نمی کرد. پیـامبر و همسـرش و فرزندش فاطمه زهرا سـلام الله علیهم زندگی می کردند. حالا سـتون این خانه از بین رفته است. چه قدر این داغ بر پیامبر سـخت بود. فاطمه پنـج ساله، دور پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می چرخید. گریه می کرد، من از شـما مادرم را می خواهم. مـادرم کجـاست. پیـامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هم منقلب شـد. نمی دانست که جواب فاطمه علیها السـلام را چی بدهـد. جبرئیل باز نازل شـد، یا رسول الله خـدای متعال می فرماید: مقام مادرش خدیجه را در قصـری از قصـرهای بهشت کنار حضـرت مریم و آسـیه به فاطمه سلام الله علیها نشان بدهد. تا قلبش آرام بشود. عرض کنیم یا رسول الله اگر فاطمه شما مادر از دست داد، شـما دلـداری اش دادید. جبرئیل و خدا تسـلی داد. اما یک روز هم فاطمه شـما، بی پدر شد. چه کردند. عوض این که بیایند تسلی بدهند، آمدند در خانه زهرا سلام الله علیها را آتش زدند.

چه نیکو با تو هم دردی نمودن که با آتش در بیتت گشودن

گمانم مرتضی شد کشته آن روز که بشنید از تو آن فریاد جان سوز

لاحول و لاقوه الا بالله

فضائل حضرت زهرا سلام الله علیها فاطمه الگوی عالمیان ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

آن چنان داغ تو بر روی دلم سنگین است که بهار فرجت حسرت فروردین است

محض امسال نه ، این غصه ی چندین قرن است قصّه ی درد فراق تو غمی دیرین است

لحظه ی ناب شکوفا شدنم در روضه ست هر کجا حرف بهار است بهارم این است

اشک، چون باده ی نابی ست که سرمستی آن با وجود همه ی شوری آن شیرین است

بر خلاف همه امسال لباسم، قلبم با سیاهی غم فاطمیه رنگین است

وه! چه سالی شود امسال که از آغازش نایم از نغمه ی یا فاطمه آهنگین است

محمّد بیابانی

تشرف جعفر بن زهدری و شفای پای او

عبدالرحمن قبایقی می گوید: شیخ جعفر بن زهدری , به فلج مبتلا شد, به طوری که قادر نبود از جا برخیزد. مادربزرگش بعد از فوت پدر شیخ , به انواع معالجات متوسل شد, ولی هیچ فایده ای ندید.

اطبای بغداد را آوردند. مدت مدیدی معالجه کردند, باز هم سودی نبخشید, لذا به مادر بزرگش گفتند: شیخ را به مقام و قبه حضرت صاحب الامر (ع) در حله ببر وبخوابان شاید حق تعالی او را از این بلا رهایی بخشد و بلکه حضرت صاحب الامر(ع) از آن جا عبور نمایند و به او نظر مرحمتی فرمایند و به این شکل , مرضش خوب شود. مادر بزرگ شیخ جعفر بن زهدری , به این موضوع توجه کرد و او را به آن مکان شریف برد. در آن جا حضرت صاحب الامر (ع) شیخ را از

جایش بلند کردند و فلج را از او مرتفع نمودند. عبدالرحمان قبایقی (ناقل قضیه) می گوید: بعد از شنیدن این معجزه , میان من و او رفاقتی ایجاد شد, به طوری که نزدیک بود ازشدت ارتباط هـیچ گاه از یکدیگر جدا نشویم . او خانه ای داشت که در آن جا,شخصیتهای حله و جوانان و اولاد بزرگان شهر جمع می شدند. مـن خـودم قـضیه را از شیخ جعفر پرسیدم . او گفت : من مفلوج بودم و اطباء از معالجه مرض من نـاتـوان شـدنـد. و بقیه جریان را نقل کرد تا به این جا رسید که حضرت حجت (ع) در آن حالی که جده ام مرا در مقام خوابانیده بود به من فرمودند: برخیز.عرض کردم : مولای من , چند سال است که قدرت برخاستن را ندارم . فرمودند: برخیز به اذن خدا. و مرا در برخاستن کمک کردند.وقـتـی بـلـنـد شدم , اثر فلج را در خود ندیدم و مردم هجوم آوردند و نزدیک بود مرابکشند. برای تبرک , لباسهایم را تکه تکه کرده و بردند و به جای آن لباسهای خود را به تن من پوشانیدند. بعد هم به خانه خود رفتم و لباسهایشان را برای خودشان فرستادم,

ص: ۱۴۵۵۰

فاطمه علیها سلام الگوی عالمیان :

چگونگی استفاده از روایات در خصوص الگو بودن حضرت زهرا سلام الله علیها:

مقدمه اول : در روایات و در زیارت جامعه کبیره آمده است:

خلقکم الله أنوارا، فجعلکم بعرشه محدقین.

خداوند این ۱۴ معصوم (علیهم السلام) را، نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) و أمیر المؤمنین (علیه السلام) و حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) و ۱۱ فرزندش را از نور آفرید و قبل از آفرینش آسمان و زمین، در گرداگرد عرش إلهی مشغول تقدیس و تسبیح إلهی بودند.

مقدمه دوم:

بعضی از روایاتی که ائمه (علیهم السلام) از جایگاه و مقام رفیع خودشان برای ما نقل کرده اند، از باب تفیهم و تفهّم بوده و از باب «کلّم الناس علی قدر عقولهم» و «نحن معاشر الأنبیا نکلّم الناس بقدر عقولهم» بوده است. ولی به دو روایتی که در منابع شیعه آمده اشاره می کنیم تا به وسیله این روایات، به جایگاه رفیع حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) در نزد ائمه (علیهم السلام) واقف شویم:

روایت اول:

امام عسکری (علیه السلام) در روایت می فرماید: نحن حجج الله علی خلقه و فاطمه حجه علینا. ما حجت های إلهی بر خلائق هستیم و حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) حجت بر ما است. تفسیر أطیب البیان، ج ۱۳، ص ۲۳۵

یعنی همان گونه که مردم، گفتار و کردار و رفتار ما را الگو و أسوه برای خود قرار داده اند، ما هم گفتار و کردار و رفتار حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) را برای خود الگو و أسوه قرار داده ایم.

ص: ۱۴۵۵۱

روایت دوم:

در روایت دیگری، مرحوم شیخ طوسی (ره) (متوفای ۴۶۰ هجری) که از علماء بزرگ شیعه و از استوانه های علمی شیعه است و از او به شیخ الطائفه تعبیر می شود، در کتاب الغیبه، صفحه ۲۸۶ و مرحوم علامه مجلسی (ره) در بحار الأنوار، جلد ۵۳، صفحه ۱۸۰ نقل می کنند از آقا حضرت ولی عصر (أرواحنا لتراب مقدمه الفداء) که می فرماید:

و فی إبنه رسول الله (صلی الله علیه و آله) لی أسوه حسنه. دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله) برای من أسوه حسنه است.

این نشان می دهد که حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) در نزد ائمه (علیهم السلام) جایگاه رفیعی است.

البته در اینجا سخن برای گفتن خیلی زیاد است و بهترین سخن در این زمینه، همان سخن نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) است که در روایات شیعه و سنی آمده که حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) را پاره تن خودشان قرار داده است:

فاطمه بضعه منی.

صحیح البخاری لمحمد بن اسماعیل البخاری، ج ۴، ص ۲۱۰ _ صحیح مسلم لمسلم بن حجاج النیشابوری، ج ۷، ص ۱۴۱

بزرگان أهل سنت مانند امام قرطبی و دیگران از این روایت استفاده می کنند که حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) از نظر عصمت و مقام و رفعت، هم طراز و هم سنگ نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) است؛ غیر از نبوت و رسالت. حتی بعضی ها مانند قرطبی می گویند:

اگر ما قائل شویم که حضرت مریم (سلام الله علیها) نبی و پیامبر بوده، با این روایت ثابت می شود که مقام حضرت فاطمه (سلام الله علیها) از حضرت مریم (سلام الله علیها) هم بالاتر است.

ص: ۱۴۵۵۲

نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) هم با این روایت: فاطمه بضعه منی، فمن أغضبها أغضبنی.

صحیح البخاری لمحمد بن اسماعیل البخاری، ج ۴، ص ۲۱۰

یا رسول اکرم فرمودند: إنما فاطمه بضعه، منی یؤذینی ما آذاها.

صحیح مسلم لمسلم بن حجاج النیشابوری، ج ۷، ص ۱۴۱

این روایات نشان داد که اتفاقات بعد از خودش را می دانست که أمتش دچار تفرقه و تشتت و انحراف می شوند و دلیلش هم این حدیث است:

تفترق أمتی علی ثلاث و سبعین فرقه، کلها فی النار إلا فرقه واحده.

سنن الترمذی، ج ۴، ص ۱۳۴

و به همین دلیل، حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) را برای أمت اسلامی، الگو و ملاک حق و باطل معرفی کردند. ولی متأسفانه مردم از این الگو، الگوپذیری نداشتند و از این ملاک حق و باطل نتوانستند بهره ای ببرند.

بعضی می گویند حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) فقط برای زنان أمت اسلامی الگو است و این کاملاً اشتباه و نادرست است و حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) برای همه الگو است؛ هم برای زنان و هم برای مردان.

چگونه؟

۱–دفاع از ولایت :

می بینیم که حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) بعد از رحلت نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) مدافع حریم ولایت می شود و در برابر مخالفین ولایت می ایستد و با تمام توانش و تا آخرین نفس از ولایت ـ که اساس اسلام است ـ دفاع می کند. همه مردان و زنان باید از این روش حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) الگوپذیری داشته باشند. آن حضرت در برابر مخالفین ساکت نمی نشیند و در برابر کسانی که پا را از گلیم خود دراز می کنند، سکوت نمی کند. لذا ما هم در برابر حاکمان جائر و ظالم و مستبدّ و آنهایی که حکومت خود را بر محور ظلم و ستم پایه ریزی کرده اند، مانند حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) می ایستیم و ساکت نمی نشینیم.

ص: ۱۴۵۵۳

۲–ازدواج :

زنان و دخترانی که پیرو آن حضرت هستند و عشق به ایشان دارند و اظهار ارادت می کنند، باید تلاش کنند تا در این جامعه ی مملوّ از شرّ و فساد و بی بندوباری که ملاک های جامعه ما روی مسائل اقتصادی و سیاسی و مادی رفته، حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) را الگوی خود قرار دهند. وقتی کسی به خواستگاری یک دختری می آید، اولین سؤالی که از او می کنند، از شغل و ماشین و خانه و درآمد او سؤال می کنند. ولی باید دقت داشته باشند که وقتی از حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) دَم می زنند، نباید فقط زبانی باشد. حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) با این که خواستگاران متعددی داشته و شخصیت های برجسته جامعه اسلامی و سرمایه داران بزرگ و نامی آن زمان از او خواستگاری کردند، ولی دست ردّ بر سینه همه زد و وقتی با أمیر المؤمنین (علیه السلام) ازدواج کرد، أمیر المؤمنین (علیه السلام) جزء فقیرترین افراد جامعه بود.

در منابع أهل سنت و شیعه آمده است که خود أمیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

تزوجت فاطمه بنت محمد (صلی الله علیه و سلم) و ما لی و لها فراش غیر جلد کبش ننام علیه باللیل و نعلف علیه ناضحنا بالنهار و ما لی خادم غیرها.

من با فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و سلم) ازدواج کردم، در حالی که در زندگی ما فقط یک پوست قوچی بود که شب را بر روی آن می خوابیدیم و روی آن علف می ریختیم و شتر هم می خورد و هیچ خدمت گزاری نداشتیم.

بحار الأنوار للعلامه المجلسی، ج ۷۶، ص ۳۲۲ ـ کنز العمال للمتقی الهندی، ج ۱۳، ص ۶۸۲ ـ الطبقات الکبری لمحمد بن سعد، ج ۸، ص ۲۲ ـ تاریخ مدینه دمشق لإبن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۷۶ ـ الکامل فی التاریخ لإبن الأثیر، ج ۳، ص ۳۹۹

۳–زندگی :

زنـانی که دَم از عشق حضـرت فـاطمه زهراء (سـلام الله علیهـا) می زننـد، فـاطمه خواسـتن، با گفتن و شـعار نیست. فاطمه گونه زنـدگی کردن و فاطمه گونه ازدواج کردن و فاطمه گونه شوهرداری کردن و فاطمه گونه بچه داری کردن، همان الگوپذیری از حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) است.

عجیب است که در رابطه با همسـرداری حضـرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) روایت زیبایی را مرحوم علامه مجلسی (ره) در بحار الأنوار، جلد ۴۱، صفحه ۳۰ نقل می کند:

چیزی در خانه نبود و أمیر المؤمنین (علیه السـلام) وارد خانه شد و به حضـرت فاطمه زهراء (سـلام الله علیها) فرمود: برای ناهار چه داریم؟ حضـرت فاطمه زهراء (سـلام الله علیها) فرمود: چیزی در خانه نـداریم که من برای شـما و بچه ها غـذایی تهیه کنم. أمیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: چرا به من نگفتی که من وسائل غذا تهیه کنم؟

فقالت: یا أبا الحسن! إنی لأستحیی من إلهی أن أکلفک ما لا تقدر علیه.

حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) فرمود: من از خدایم حیاء می کنم که از تو چیزی را بخواهم که قادر بر آن نباشی.

یعنی حتی همان مواد غذایی را که شاید فراهم کردن آن در توان و قدرت أمیر المؤمنین (علیه السـلام) نباشد، از او درخواست نکرد.

زنـانی که به خاطر چشم و هم چشـمی، زنان همسایه و فامیل را می بیننـد که فلان چیز را دارنـد، شوهر خود را وادار می کنند که زیر قرض و وام و منت دیگران برود تـا آن وسـیله را برای آنهـا تهیه کنـد، الگوپـذیری از حضـرت فـاطمه زهراء (سـلام الله علیها) ندارنـد و فردای قیامت، او و حضـرت فاطمه زهراء (سـلام الله علیها) پای حساب می آینـد. ببینیـد تفاوت چقدر است در میان حضـرت فاطمه زهراء (سـلام الله علیها) و این دسـته از زنانی که این چنین توقعات نادرستی از شوهر خود دارند؟! زندگی ای که باید باغی از بهشت باشد را به جهنم سوزان تبدیل می کنند و مدعی هم هسـتند که الگوپذیری از حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) دارند؟!

ص: ۱۴۵۵۵

۴– خشمگین نکردن همسر:

مرحوم علامه مجلسی (ره) در روایت دیگری در بحار الأنوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۳۴ نقل می کند که أمیر المؤمنین (علیه السلام) خداوند را قسم می خورد و می فرماید:

فوالله! ... و لا أغضبتنی و لا عصت لی أمرا.

به خدا قسم! فاطمه در طول این مدت، یک بار هم مرا غضبناک و عصبانی نکرده است و أمر مرا نافرمانی نکرده است.

البته چه بسا بعضی از زنان بگویند بعضی از مردان که بد اخلاق هستند، در برابر آنها چه کنیم؟ در روایت داریم:

اگر زنی بر اخلاق بد و فقر و ناداری شوهرش صبر کند و لب به شکایت نگشاید، خداوند فردای قیامت به او پاداش همسر فرعون، حضرت آسیه (سلام الله علیها) را می دهد و درجات بزرگی برای او در روز قیامت در نظر گرفته است و این صبرها باعث بخشش گناهان است.

البته این را هم عرض کنیم که این باعث نشود که بعضی از مردان پا را فراتر از گلیم خود بگذارند. در روایت داریم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إن الله عز وجل لیس یغضب لشئ کغضبه للنساء و الصبیان.

و خداوند عزوجل برای هیچ چیزی همانند ظلم در حق زنان و کودکان غضبناک نمی شود.

الکافی للشیخ الکلینی، ج ۶، ص ۵۰

السلام علیك یا فاطمه الزهرا تمام اهل عالم دم گرفتند

به حال خانه ی ما غم گرفتند که روزی روزگاری خانه ی ما

صفایی داشت آن را هم گرفتند کنون افتاده ناله در دل باد

و حتی آسمان هم ناله سر داد نمی دانی چه شد در آن سیاهی

ص: ۱۴۵۵۶

خودم دیدم که بین کوچه افتاد   ز چشمش سیلی کین سو گرفته

که حتی از علی هم رو گرفته   خودم دیدم که مادر زیر چادر

دو دستی دست بر پهلو گرفته

وقتی خلیفه اول، در برابر استدلال های حضرت فاطمه(سلام الله علیها)، مجبور شد که سند فدک را به نام او بنویسد، زهرا(س) با در دست داشتن این سند که دست نوشته ابوبکر بود، به سوی منزل حرکت کرد. امام حسن مجتبی(ع) نیز دست در دست مادر داشت که در نزدیکی منزل، در مکانی که بعد ها به محلّه بنی هاشم و سپس کوچه بنی هاشم موسوم گشت، با عمر بن خطّاب روبرو شد. عمر از حضرت پرسید: از کجا می آید؟ فاطمه(س)، ماجرای نوشتن سند فدک را به عمر گفت. در این هنگام عمر خواست تا دست نوشته ابوبکر که در واقع سند فدک بود را در ظاهر برای دیدن ولی در واقع برای نابود کردن آن بستاند. طبیعی بود که فاطمه(س) آن را پس ندهد و در این میان، عمر آن نامه را در حالی که به آن نگاه می کرد، با اجبار از حضرت گرفت و بنا بر تصریح ابن ابی الحدید، با دست به سینه فاطمه(س) کوبید و آن نامه را به اجبار گرفت و پاره نمود. شدّت مصیبت زمین خوردن فاطمه(س) در آن هنگام چنان بود که حضرت، خلیفه دوم را نفرین نمود.

صلی الله علیک یا ایتها المظلومه المضطهره المسلوبه حقّها!

همسرداری(آداب معاشرت)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین ...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن...

ص: ۱۴۵۵۷

چشم آلوده کجا، دیدن دلدار کجا / دل سرگشته کجا وصف رخ یار کجا

قصهٔ عشق من و زلف تو دیدن دارد / نرگس مست کجا همدمی خار کجا

سرّ عاشق شدنم لطف طبیبانه توست / ور نه عشق تو کجا این دل بیمار کجا

منّتی بود نهادی که خریدی ما را / رو سیه برده کجا میل خریدار کجا

هر کسی را که پسندی بشود خادم تو / خدمت شاه کجا نوکر سربار کجا

کاش در نافله ات نام مرا هم ببری / که دعای تو کجا عبد گنهکار کجا

همسر داری (آداب معاشرت)

خانواده از ارکان سه گانه مرد، زن و فرزند تشکیل شده و به زن، به دلایلی، نظری خاص و ویژه ای شده تا جایگاه و نقش واقعی خود را در این شاکله به خوبی پیدا کند. به همین دلیل قرآن آیات زیادی را به مسائل زن اختصاص داده و از بیان کوچک ترین چیز خودداری نورزیده است. یکی از مسائلی که مورد توجه قرآن است، آداب معاشرت با همسر و زن است. آیه ۹ سوره نساء : «و عاشروهنّ بالمعروف»، بیان گر این مطلب است که هر گونه ارتباط، برخورد و رفتار شوهر باید به گونه ای باشد که عرف و شرع و رفتار جوانمردانه با آن موافق باشد. پس اعمالی چون سخت گیری در نفقه، آزار و اذیت یا بدخلقی و مانند آن ها، مخالف با معاشرت به معروفی است که قرآن بدان سفارش نموده است.(۱)

گفته شده که معاشرت به معروف، به معنای رفتار و اعمالی است که خداوند بدان امر نموده است. و نیز مراد از معاشرت به معروف، ادا نمودن حقوق زن، چون قسم، نفقه و داشتن رفتار و گفتاری مناسب با اوست. (۲)

ص: ۱۴۵۵۸

معاشـرت به معروف از یـک سو، بـاعث دوام و قوام یـافتن زنـدگی مشترک و شـیرین شـدن آن، برای هر یـک از زن و شوهر خواهـد شـد. از سوی دیگر، موجب شـکوفا شـدن استعدادهای زن مسـلمان می شود و عاملی برای پیشـرفت او در زندگی می گردد.

برخی از مصادیق حسن معاشرت

معاشرت به معروف مصادیق فراوانی دارد و شامل بسیاری از امور اخلاقی می گردد که به برخی از مصادیق مهم اشاره خواهد شد.

۱ – حسن خلق

حسن خلق صـفتی پسـندیده و نیکوست که اسـلام بسـیار به آن سـفارش نموده است، تـا آن جـا که در روایـات، حسن خلق به عنوان اولین، سنگین ترین، بهترین و با ارزش ترین چیزی بیان شده است که در روز قیامت مورد محاسبه قرار می گیرد:

«قال رسول اللّه (صـلی الله علیه وآله) اول ما یوضع فی المیزان العبد یوم القیامه حسن خلقه ما من شئی اثقل من المیزان من خلق حسن، ما من شئی فی المیزان احسن فی حسن الخلق، ما یوضع فی میزان امرء یوم القیامه أفضل من حسن الخلق».(۳)

معنـای حسن خلق، خنـده رو بودن و گشاده رو بودن نیست، اگر چه این رفتار را نیز شامل می شود؛ بلکه معنای فراتر از خنـده رویی دارد. حسن خلق به معنای تحمل و سعه صدر است. حسن خلق به معنای رها نکردن حق و ترک باطل است.(۴)

حسن خلق در روابـط خـانوادگی و خصوصـاً بین زوجین جایگـاه ویژه ای دارد، تـا آن جا که بر سایر اعمالِ انسان نیز تأثیر می گـذارد. در این مورد روایتی از پیامبر اکرم (صـلی الله علیه وآله) نقل شده است که ذکر آن، باعث روشن شدن اهمیت خلق و خوی نیک در خانواده خواهد شد.

«به پیامبر (صلی الله علیه وآله) خبر دادند که سعدبن معاذ درگذشت. با شنیدن این خبر، پیامبر (صلی الله علیه وآله) با اصحاب خویش به خانه سعد رفتند. پیامبر (صلی الله علیه وآله) به چهار چوب در خانه تکیه داده بود. دستور داد که او را غسل دهند. چون او را خوشبو ساختند و کفن کردند و بر تابوت نهادند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) با پای برهنه و بدون عبا در پی جنازه روان گشت. گاه از راست جنازه می گرفت و گاه از چپ، تا جنازه به گورستان رسید. پیامبر (صلی الله علیه وآله) نزدیک قبر آمد و خود سنگ بر آن نهاد و آجر بر آن چید. (در هنگام ساختن گور) پیاپی می گفت: آجر بدهید، گل بدهید و با گل ها (که در میان آجرها می نهاد) آجرها را محکم می کرد. چون (کار ساختن گور) پایان یافت و خاک بر آن پاشید و قبر را هموار ساخت، فرمود: می دانم که این گور فرسوده می گردد و می پوسد؛ لیکن خداوند بنده ای را دوست دارد که چون کاری انجام دهد، آن را درست و استوار به انجام برساند. زمانی که خاک روی قبر را صاف کرد، مادر سعد گفت: سعد! بهشت گوارایت باد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفت: مادر سعد! ساکت باش. درباره کار خدا این گونه، حتمی میاندیش؛ زیرا که گور، سعد را بفشُرَد. سپس پیامبر (صلی الله علیه وآله) بازگشت و مردم نیز بازگشتند. (در راه بازگشت)، به پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفتند: یا رسول اللّه! دیدیم که با سعد رفتاری کردی که با هیچ کس نکردی، تشییع کردی در حالی که پابرهنه بودی و عبا بر دوش نداشتی. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: ملائکه هم پا برهنه و بدون عبا بودند، و من به آن ها تأسی کردم. گفتند: یک بار طرف راست جناه را می گرفتی و یک بار طرف چپ آن را. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: دست من، در دست جبرئیل بود. من آن جایی را می گرفتم که او می گرفت. گفتند: به غسل او فرمان دادی و بر جنازه اش نماز گذاردی و او را در گور نهادی، سپس فرمودی که قبر او را بفَشُرَد؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: آری (چنین است که گفتم)؛ زیرا که سعد با خانواده اش بد اخلاق بود.»(۵)

ص: ۱۴۵۶۰

از نوع برخورد پیامبر (صلی الله علیه وآله) با سعد به خوبی روشن می شود که سعدبن معاذ، فردی درستکار و با ایمان بوده و نیز فرمان بردار و تابع قوانین الهی؛ مسلماً حق و حقوق زن را رعایت می کرد؛ که اگر چنین نمی بود، پیامبر نیز با او این گونه با احترام رفتار نمی کرد. پس این همه احترام پیامبر نسبت به او به دلیل این است که او فردی بوده که حقوق افراد و خانواده و جامعه را کاملاً رعایت می کرده و در این مورد هیچ گونه ظلمی بر کسی روا نمی داشته است. امّا پیامبر مطلبی بالاتر از حق و حقوق زن و شوهری را مطرح می کند و آن رعایت اصول و ارزش های اخلاقی است، که حسن خلق یکی از این موارد است، و لزوم وجود آن در خانواده، مورد تأکید است.

۲ – اکرام و احترام به زن

اسلام دو جنس زن و مرد را در گوهر انسانی و شرافت، یکی می داند و از این لحاظ تفاوتی بین ایشان قائل نیست. قرآن کریم تمام انسان ها را بدون در نظر گرفتن جنسیت و نژاد و... دارای کرامت می داند و می فرماید:

«و لَقَد کَرَّمنا بَنی ءادَمَ»،(۶)

اشاره به این اصل مهم و اساسی است. امّا در این میان، اکرام و احترام نسبت به زن جایگاه خاص و ممتازی دارد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در این مورد فرموده اند:

«ما اَکْرَمَ النِساءَ اِلّا کَریمِ وَ لا اَهانَهُنَّ اِلّا لَئیم»؛(۷)

جز کسی که بهره ای از کرامت برده باشد، زنان را احترام و اکرام نمی کند و به زنان، اهانت نمی کند، مگر انسان پست.»

ص: ۱۴۵۶۱

و نیز امام صادق (علیه السلام) به نقل از پدر بزرگوارشان می فرمایند:

«مَنِ اتَّخَذَ امراةً فلیکرِمْها فإنّما الْمَرأَه لُعبهٌ فَمَنِ اتّخَذَها فَلا یُضَیِّعها»؛(۸)

هر کس زنی بگیرد، باید احترامش کند. زن شما لعبت و دلبر است؛ هر کسی لعبتی به دست آورد، نباید آن را ضایع سازد.

از دیدگاه اسلام، زن میهمان محترمی است که اکرام و احترام نسبت به او لازم و ضروری است. چه زمانی که او دختری در خانه پدر است و چه زمانی که همسری در کنار شوهر و یا مادری مهربان برای فرزندان باشد. در همه حالات فوق توصیه های فراوانی در روایات آمده است که دلیل بر لزوم احترام و اکرام نسبت به اوست.

در حدیث دیگری وارد شده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمودند:

«الا خیرکم خیرکم لنسائه و انا خیرکم لنسائی»؛(۹)

بهترین شما مردی است که با زنش خوش رفتارتر باشد و من از همه شما نسبت به زنانم خوشرفتارترم.

در حقیقت سیره عملی نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز به خوبی نشان می دهد که ایشان در نهایت احترام با زنان، خصوصاً دختر گرامیشان حضرت فاطمه (علیهاالسلام) و همسرانشان، رفتار می نمودند. که رفتار و گفتار ایشان در حقیقت ترسیم کننده نگاه اسلام، به زن است، که زن را از موجودی پست و فاقد روح انسانی، در عصر جاهلیت، به انسانی صاحب کرامت، تبدیل کرد.

۳ – محبت و اظهار آن

اصل مهر و محبت و علاقه همسران نسبت به هم را خداوند متعال، در وجود زوجین، قرار داده است.(۱۰)

این محبت و علاقه با شروع زندگی مشترک تولد می یابد و با ادامه زندگی، استحکام پیدا می کند و تثبیت می شود.

ص: ۱۴۵۶۲

امام صادق (علیه السلام) در رابطه با اهمیت محبت به زن می فرماید:

«مِنْ اَخلاقِ الأنبیاء حُبُّ النِساء»؛(۱۱)

از اخلاق پیامبران دوست داشتن زنان است.

و نیز در جایی دیگر فرمودند: «کُلّ مَنْ اِشْتَدَّ لَنا حُبّاً اِشْتَدَّ لِلنِّساءِ حُبّاً...»؛(۱۲)

هر کس ما را بیشتر دوست بدارد، زنان را بیشتر دوست خواهد داشت.

البته بدیهی است که مهر و محبّتی دارای ارزش است که در مسیر الهی و مطابق با دستورات شرع باشد وگرنه، چه بسا مهر و محبتی، که هیچ ثمره معنوی نداشته باشد و حتی باعث سقوط فرد به ورطه نابودی شود.

در فرهنگ غنی اسلام، اظهار محبت، یکی از لوازم دوست داشتن است. امّا در روابط بین زوجین که مظهر کامل عشق و علاقه هستند، این اظهار محبت، جایگاه ویژه ای دارد تا آن جا که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرموده اند:

«قَولُ الرَّجُلِ لِلْمَرأَهِ اِنّی اُحِبک لایَذهَب مِنْ قَلْبِهْا اَبَداً»؛(۱۳)

گفتار مرد به همسرش: «همانا من تو را دوست دارم»، هرگز از قلب همسرش محو نمی گردد.

قوانین و توصیه های اسلام، بر اساس فطرت و خصوصیات کلی انسان هاست. این حدیث، با توجه به خصوصیات خاص زن که دارای احساسات و عواطفی بیش از مرد است، توصیه به اظهار محبت مرد نسبت به همسرش می نماید؛ چرا که زن از نظر روحی، نیاز به دوست داشتن و محبوب بودن دارد، و با این جمله همسر، نیاز روحی و روانی او تأمین و به زندگی دلگرم می شود، و می تواند همسری مهربان برای شوهر و مادری دلسوز و با عاطفه برای فرزندان باشد.

۴ – پوشاندن عیوب همسر

زن و مرد در ارتباط و معاشرت با هم بایـد عیوب یکـدیگر را بپوشانند و یکدیگر را از گناه و خطاو اشـتباه حفظ نمایند؛ چنان که قرآن کریم در این رابطه می فرماید:

«هُنَّ لِباسٌ لَکُم و اَنتُم لِباسٌ لَهُنَّ...»(۱۴).

از آن جـا که لباس ها انسان را می پوشانـد و حفظ می کنـد، زن و مرد به لباس تشبیه شـده انـد.(۱۵) یعنی زن و مرد، هر یک طرف مقابل را از رفتن به دنبال فسق و فجور و اشاعه دادن آن در بین دیگران، حفظ می کنند.(۱۶)

در تشبیه همسـر به لبـاس، نکـات جـالبی وجود دارد؛ به عنوان مثال، لباس متناسب با فصل و زمان تغییر پیـدا می کنـد، پس هر یک از دو همسـر باید اخلاق و رفتار خود را متناسب با نیاز روحی و روانی همسـر خود تنظیم نماید. و یا این که لباس باید در رنگ، دوخت و جنس، مناسب شأن انسان باشد، و یا این که لباس هم موجب حفظ بدن است و هم زینت به حساب می آید و انسـان همیشه به آن نیازمنـد می باشـد. البته بین انسان و لباس رابطه ای متقابل وجود دارد. همان گونه که لباس انسان را حفظ می کند، در مقابل، هر فردی موظف به حفظ لباس خویش است.(۱۷)

۵ – عفو و گذشت

انسان مختار آفریـده شـده است، و حق انتخاب دارد و ممکن است در برخی از انتخاب ها دچار اشـتباه شـده و از مسـیر اصـلی خـارج گردد. و این مسأله برای زن و مرد، هر دو یکسان است. به طور معمول، امور مربوط به خانه، بر عهـده زن گـذارده می شود و او باید امور خانه را مدیریت نماید. او ممکن است در این راه دچار اشـتباه شود، حتی ممکن است در برخورد و رفتار و گفتارش نسبت به همسر خویش خطا و اشتباه کند. در این مواقع، بسیار سفارش شده است که مردان خطاهای همسر خویش را ببخشند و آن ها را به این دلیل مورد آزار و اذیت قرار ندهند.

از امام صادق (علیه السلام) پرسیده شد:

«ما حقُّ المَراهِ عَلی زَوْجِها الّذی اِذا فَعَلَهُ کانَ مُحْسناً؟» قال:«..... .وَ اِنْ جَهَلتْ غَفَرَ لَها».؛(۱۸)

حق زن بر شوهرش چیست که اگر مرد آن را انجام دهد، نیکوکار است؟ فرمودند:... اگر زن از روی جهل خطایی کرد، مرد او را ببخشد.

عفو و گذشت تا آن جا اهمیت دارد، که قرآن کریم، عفو و گذشت را از موارد احسان می داند، و فردی که دارای احسان باشد، محبوب خداوند متعال است: «وَ العافینَ عَنِ النّاسِ و اللَّهُ یُحِبُّ المُحسِنین»؛(۱۹) و از خطای مردم در می گذرند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد. زن و مرد، هر دو در مسیر زندگی مشترک، دچار اشتباه می شوند و هر یک باید با گذشت از خطاهای طرف مقابل، فضای گرم و صمیمی خانواده را حفظ نماید، و از طرف دیگر، با عفو و گذشت، محبوب خداوند متعال خواهند شد.

۶ - مدارا کردن

ممکن است در طول زندگی مشترک، به دلیل برخی از مسائل، از میزان مهر و محبت زن و شوهر نسبت به هم کاسته شود. و یا ممکن است وجود برخی از خصوصیات اخلاقی در زن و یا شوهر، کدورت و دلسردی در بین ایشان ایجاد کند و زوجین تصور کنند که می توانند از طریق جدایی، زندگی بهتری را برای خود فراهم آورند. قرآن کریم با توجه به اهمیت لزوم حفظ نظام خانواده و نیز با توجه به این که حق طلاق در دست مردان است، خطاب به ایشان می فرماید: «فَاِن کَرِهتُموهُنَّ فَعَسی اَن تَکرَهوا شَیئاً و یَجعَلَ اللَّه فیهِ خَیراً کَثیرا»؛(۲۰)

ص: ۱۴۵۶۵

و اگر از آن ها (به جهتی) کراهت داشتید (فوراً تصمیم به جدایی نگیرید)، چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می دهد.

در این آیه، به مردان توصیه شده است که نسبت به همسران خود مدارا نمایند؛ هر چند که مورد پسند و رضای شما نباشند. و در مقابل، برای کسانی که چنین رفتار نمایند، مژده «خیر کثیر» می دهد؛ زیرا انسان به جهت محدودیت علم و دانش، از بسیاری از مطالب بی اطلاع است.

حضرت علی (علیه السلام) در رابطه با مدارا کردن به مردان چنین می فرماید:

«فَدارِها عَلی کُلّ حال وَ اَحْسَن الصُحبَه لَها لِیَصفُوا عَیْشک»؛(۲۱)

در هر حال، با همسرت مدارا کن و با او به نیکی معاشرت نما، تا زندگیت با صفا شود.

مرد باید بداند که غرائز و احساسات او، با غرائز و احساسات همسرش متفاوت است و هر یک برای مقصودی خاص خلق شده اند. هر یک از زن و شوهر، باید وظایف و تکالیف خود را انجام دهد و برای دیگری ایجاد مزاحمت ننماید. مرد هیچ گاه نباید از همسرش انتظار داشته باشد که مطابق او فکر کند، یا مثل او عمل نماید. بلکه باید در مقابل گفتار و رفتار او مدارا پیشه کند تا زندگی برای هر دویشان شیرین و لذت بخش گردد.

۷ – مشورت و تبادل نظر

در قسمت های قبل، بیان شد که هریک از زن و مرد، دارای خلق و خوی خاص خود هستند. و هر یک وظایف و تکالیف خاصی در خانه دارند.

در برخی از مسائل که ارتباط زیادی با زن دارد و تصمیم گیری مرد به تنهایی، نمی تواند کاملاً صحیح و بی عیب و نقص باشد، مشورت و تبادل نظر، بهترین راه برای رسیدن به نتیجه مطلوب می باشد.

در قرآن کریم نمونه ای از مشورت بین همسران بیان گردیده است:

«فَاِن اَرادا فِصَالاً عَن تَراضٍ مِنهُما و تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَیهِما و اِن اَرَدتُّم اَن تَستَرضِعُوا أَولـدَکُم فَلا جُناحَ عَلَیکُم اِذَا سَلَّمتُم ما ءَاتَیتُم بِالمَعروفِ»؛(۲۲)

پس هر گاه والـدین خواستند با رضایت و مشورت، فرزنـد خود را از شیر بگیرنـد، این کار ایرادی ندارد و اگر خواستید برای فرزندتان دایه بگیرید، در صورتی که حقوقی به حد متعارف به او دهید، اشکالی ندارد.

در جایی دیگر، قرآن کریم با تعبیر دیگری به زوجین توصیه می کند که با هم مشورت نمایند:

«وَ أْتَمِروا بَینَکُم بِمَعروفٍ و اِن تَعاسَرتُم فَسَتُرضِعُ لَهُ اُخری»؛(۲۳)

و (درباره فرزنـدان، کار را) با مشاوره شایسته انجام دهید؛ و اگر به توافق نرسیدید، زن دیگری شیر دادن آن بچه را بر عهده می گیرد.

از فوائد مشورت در امور خانواده، این است که طرف مقابل، خود را در فکر و تصمیمی که گرفته شده، سهیم می داند و دیگر احساس نمی کند که این کار بر او تحمیل شده است.(۲۴)

البته بدیهی است که آن چه مطلوب و مفید است، مشورت با همسر در امور مربوط به خانه و خانواده است؛ و یا اموری که زن در آن صاحب نظر است، و در اموری که به او ارتباطی نـدارد، مشورت، توصیه نمی شود. پس به وسیله مشورت با همسر، علاوه بر حل مشکلات، راه صحیح نیز انتخاب می شود و امور به احسن وجه اداره می گردد.

==

پی نوشت ها

۱) محمدرضا رشید، تفسیر المنار، ج ۴، ص ۴۵۶.

۲) طبرسی، مجمع البیان، ج ۳ و ۴، ص ۳۵.

۳) محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۳؛ پیشین، ص ۱۴۰.

۴) عبداللّه جوادی آملی، مبادی اخلاق در قرآن، مرکز نشر اسراء، ص ۱۵۸.

۵) ابن بابویه قمی، علل الشرایع، ج ۱، ص ۳۶۰؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۶.

۶) سوره اسراء/ آیه ۷۰.

۷) علاءالدین علی بن حسام الدین المتقی الهندی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ج ۱۶، ص ۳۷۱، حدیث ۴۴۹۴۳.

۸) مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۰؛ پیشین، باب ۲، ص ۲۲۴، حدیث ۵.

۹) محمد بن حسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰؛ پیشین، باب استحباب الاحسان الی الزوجه، ص ۱۷۱، حدیث ۱۱.

۱۰) وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً؛ سوره روم/ آیه ۲۱.

۱۱) محمدبن حسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، پیشین، باب استحباب حب النساء... ص ۲۲، حدیث ۲.

۱۲) همان، ص ۲۴، حدیث ۱۲.

۱۳) همان، ص ۲۳، حدیث ۹.

۱۴) سوره بقره/ آیه ۱۸۷.

۱۵) جاراللّه محمود بن عمر الزمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۲۳۰.

۱۶) سید محمد طباطبایی، المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۲؛ پیشین، ص ۶۴.

۱۷) ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱؛ پیشین، ص ۶۵۰، محسن قرائتی، تفسیر نور، ج ۱؛ پیشین، ص ۳۸۲.

۱۸) محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، پیشین، باب استحباب الاحسان الی الزوجه...، ص ۱۶۹، حدیث ۱.

۱۹) سوره آل عمران/ آیه ۱۳۴.

۲۰) سوره نساء/ آیه ۱۹.

۲۱) محمدبن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، پیشین، باب جمله من آداب عشره النساء، ص ۱۶۹، حدیث ۳.

۲۲) سوره بقره/ آیه ۲۳۳.

۲۳) سوره طلاق/ آیه ۶.

۲۴) محمد تقی مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۷۸.

همسرداری (۱۶)

راهکارهای قرآنی برخورد با همسران و فرزندان خطاکار

اشاره

نویسنده:حجت الاسلام احمد امید

راهکارهای قرآنی برخورد با همسران و فرزندان خطاکار

در بعضی از آیات قرآن کریم سخن از دشمنی بعضی زنان و فرزندان به میان آمده است. در مقاله حاضر، نویسنده کوشیده است ضمن بررسی این موضوع راهکارهای برخورد با چنین افرادی را نیز مورد بررسی قرار دهد.

«یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً وقودها الناس و الحجاره علیها ملائکه غلاظ شداد لایعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون» (تحریم ۶)

ای کسانی که ایمان آورده اید خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ هاست حفظ کنید؛ آتشی که فرشتگان خشن و سختگیر بر آن گمارده شده که هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و آنچه فرمان داده شده اند را اجرا می نمایند.

«و شارکهم فی الاموال و الاولاد... ان عبادی لیس لک علیهم سلطان و کفی بربک وکیلا...» (اسراء ۶۴ و ۶۵)

(ای شیطان برای گمراه کردن فرزندان آدم) و در اموال و فرزندان آنها شرکت کن... (اما بدان) که نسبت به آنان که بندگی مرا پیشه خود کرده اند سلطه ای نداری و همین قدر کافی است که پروردگارت حافظ آنها باشد.

«و اعلموا أن اموالکم و اولادکم فتنه و أن الله عنده اجر عظیم» (انفال ۲۸)

و بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و خداوند نزدش پاداش عظیمی است.

ص: ۱۴۶۵۸

«و مـا اموالکم و لا اولادکم بالتی تقربکم عنـدنا زلفی الا من آمن و عمل صالحاً فاولئک لهم جزاء الضـعف بما عملوا و هم فی الغرفات آمنون» (سباء ۳۷)

اموال و اولاـد هرگز شـما را نزد مـا مقرب نمی سـازد جز کسـانی که ایمـان بیاورنـد و عمل صالحی انجام دهنـد که برای آنان پاداش مضاعف در برابر کارهایی است که انجام دادند و آنها در غرفه های (بهشتی) در امنیت خواهند بود.

«یا ایها الذین آمنوا لاتلهکم اموالکم و لااولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون» (منافقون ۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند و کسانی که چنین کنند زیانکارانند.

نحوه برخورد با همسران و فرزندان خطاکار

«یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم و اولادکم عدواً لکم فاحذروهم و ان تعفوا و تصـفحوا و تغفروا فان الله غفور رحیم» (تغابن ۱۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تحقیقاً بعضی از همسران و فرزندان شما دشمنان شما هستند پس از آنها در بیم و هراس باشید و اگر عفو کنید و از خطاهای آنان چشم پوشـی نمایید و آنها را ببخشـید (نتیجه بهتری خواهید گرفت) زیرا خداوند بخشنده و مهربان است.

در این آیه شـریفه پنـج کلمه محوری وجود دارد که ابتـدا بـا اسـتفاده از مفردات راغب اصـفهانی معـانی آنهـا را بیان نموده و سپس نتیجه گیری می کنیم:

کلمه اول: عدو «عدواً لکم»

العدو: تجاوز و درگذشـتن از حد است که با التیام منافات دارد یعنی با بهبودی بخشیدن و سازگاری دادن میان دو چیز تفاوت دارد.

ص: ۱۴۶۵۹

عدو دو گونه است: ۱. عداوت به قصد دشمنی و خصومت ۲. دشمنی و عداوتی که از روی قصد نباشد بلکه حالتی به او دست می دهد که اذیت می شود و همان گونه که از دشمنان مورد اذیت و آزار قرار می گیرد.

کلمه دوم: حذر «فاحذروهم»

حذر: دوری کردن از چیزی ترسناک و هراس آور است.

کلمه سوم: عفو «و ان تعفوا»

عفوت عنه: قصد از بین بردن گناهش را نمودم که از انجام آن برگردد. پس عفو: دور شدن از گناه است.

کلمه چهارم: صفح «واصفحوا»

الصفح: درگذشتن و نکوهش نکردن است «فاعفوا واصفحوا حتی یاتی الله بأمره» (بقره ۱۰۹)

صفحت عنه: یا از او چشم پوشی کردم و از گناهش درگذشتیم یا او را رو در روی دیدم و از او دوری کردم یا از صفحه کتابی که گناهش را در آن ثبت کرده بودم درگذشته و به صفحات دیگر پرداختم.

کلمه پنجم: غفر «وتغفروا»

الغفر: بیم و ترس و آنچه که انسان را از پلیدی و آلودگی مصون می دارد.

اغفر ثوبک فی الوعاء: لباس را در ظرف شستشو کن تا ریم و چرکش دور شود.

غفر له: وقتی است که در ظاهر از او درگذرد هر چند که در باطن بر او اعتمادی نکرده و از او درنگذشته است.

اقسام همسران و فرزندان

در قرآن کریم دو نوع همسر و فرزند مطرح شده است:

۱. همسران و فرزندانی که سبب چشم روشنی هستند. این قسم در آیه ۷۴ سوره فرقان بیان شده است:

«والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین و اجعلنا للمتقین اماما- اولئک یجزون الغرفه بما صبروا و یلقون فیها تحیه و سلاما- خالدین فیها حسنت مستقرا و مقاما» (فرقان ۷۴ تا ۷۶)

ص: ۱۴۶۶۰

و کسانی که از خداوند چنین درخواست می کنند: پروردگارا از همسران و فرزندانمان مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را برای پارسایان پیشوا قرار ده- آنها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبائیشان پاداش قرار داده شده و در آن با تحیت و سلام همدیگر را ملاقات می کنند. در حالی که در آن جاودانه هستند، چه قرارگاه و محل اقامت نیکویی!

۲. همسران و فرزندانی که دشمنی می کنند که در آیه ۱۴ سوره تغابن مطرح شده است:

بحث ما در این مقاله نوع دوم است که تحت عنوان راه کارهای قرآنی برای تعامل و مواجه با همسران و فرزندان نااهل آن را مطرح می کنیم.

براساس آیه ۱۴ تغابن نکات ذیل استفاده می گردد.

دشمنی زنان و فرزندان نااهل بر محور ایمان است: خداوند مؤمنان را خطاب قرار داده است و از جمله «عدو لکم» استفاده می شود که فاصله و تضادی که میان آنان و مؤمنین ایجاد می شود اختلافات خانوادگی معمول نیست بلکه اختلاف دینی است یعنی همسران و یا فرزندان نااهل رفتارهایی خلاف ایمان به خدا انجام می دهند.

از راه کارهایی که خداوند بیان فرموده است چنین استفاده می گردد که منظور از عدو معنای دومی است که در مفردات راغب آمده است و به معنای اول یعنی عداوت به قصد دشمنی و کینه توزی نیست و لذا می فرماید: «عدو لکم» نه «عدو علیکم» و الا اگر چنین بود جنگ و مقابله با آنها لازم است و دستور جهاد فی سبیل الله بر علیه دشمنان دین شامل همسران و فرزندان محارب نیز می شود و لذا امیرالمؤمنین می فرماید: «و لقد کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقتل آباءنا و ابناءنا و اخواننا و اعمامنا و ما نزیدنا الا ایماناً و تسلیماً و مضیاً علی اللقم و صبراً علی مضض الألم و جداً فی جهاد العدو» (نهج البلاغه خطبه ۵۶)

ص: ۱۴۶۶۱

در رکاب پیامبر خدا (ص) بودیم و با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود جنگ می کردیم که این مبارزه جز بر ایمان و تسلیم ما نمی افزود و ما را در جاده وسیع حق و صبر و بردباری برابر ناگواری ها و جهاد و کوشش برابر دشمن ثابت قدم می ساخت.

علاوه بر این با خطاب «یا ایهاالذین آمنوا» جهت عداوت روشن می شود و آن تعارضی است که همسران و فرزندان نااهل با مؤمنین در عمل ایمانی دارند. این عداوت مربوط به مسائل عادی و اختلافات نظری و سلیقه ای نیست بلکه مربوط به مسائل دینی و اختلافات اعتقادی است به عنوان مثال همسر یا فرزند نماز نمی خوانند و یا رعایت محرم و نامحرم را نمی کنند و یا زن نسبت به مرد و یا مرد نسبت به زن خیانت می کند و یا فرزند با دوستان ناباب رفاقت می کند و به حرف پدر و مادر خود گوش نمی دهد و امثال آن.

راه کارهای مواجهه با همسران و فرزندان نااهل

راه کار اول: حذر

با توجه به ضرر و زیانی که فرزندان و همسران نااهل برای مؤمنان دارند باید نگران و ترسان بود یعنی اولین راهکاری که خداوند برای مواجهه و مقابله با آنان می فرماید این است که آنها از حیث مادی و معنوی زیان ها و خسارات جدی به خانواده وارد می کنند هم کسب و درآمد خانواده را به هدر می دهند و هم عزت و آبروی خانواده را مورد هتك قرار می دهند و از همه مهمتر خود را ضایع می کنند و این بزرگترین ضربه به خانواده است بنابراین باید حساس بود و تسلیم آنها نباید شد و مؤمنان از آنها باید برحذر باشند یعنی دائما باید با امر به معروف و نهی از منکر با آنها تعامل نمایند. یعنی باید از بیم و هراس نسبت به آسیب هایی که آنها به خانواده می زنند ایمن نبود و تحت مواظبت مستمر باشند و لذا خداوند به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد که از اهل کتاب برحذر باش مبادا تو را از بعضی احکام الهی منحرف سازند.

ص: ۱۴۶۶۲

«و احذرهم أن یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک» (مائده ۴۹)

راه کار دوم: عفو

«عفو» بنابر آنچه از مفردات راغب نقل شده، عبارت از بخشش و گذشتی است که در آن اصلاح طرف مقابل از خطا و سیئه مورد نظر باشد و بر این اساس در آیه ۴۰ سوره شوری؛ عفو همراه با اصلاح عامل پاداش الهی مطرح شده است:

«و جزاء سیئه سیئه مثلها فمن عفی و اصلح فاجره علی الله انه لایحب الظالمین»«کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن اما اگر عفو و اصلاح کند پاداش او با خداست. خداوند ظلم-کنندگان را دوست ندارد.»

بر مبنای این آیه شریفه عفو باید با اصلاح طرف مقابل همراه باشد. پس اگر عفو نتواند طرف مقابل را اصلاح کند و یا بعد از عفو اقدام اصلاحی صورت نگیرد موجبات پاداش الهی فراهم نشده است. نمونه این حقیقت گذشت امام حسین(علیه السلام) از ناسزاگویی مردم شامی است که موجب توجه و اصلاح او گردید و او را به محب اهل بیت (ع) تبدیل نمود و یا گذشت رسول خدا (ص) از ریختن خاکستر بر روی آن حضرت توسط آن شخص یهودی توام گردید با عیادت که امر اصلاحی بود و سبب توبه و ایمان آوردن آن یهودی شد. بنابراین راه کار دوم صرفا به معنای گذشتن از کارهای خلاف همسران و فرزندان نااهل نیست بلکه عفو و گذشتی دارای ارزش است که موجب اصلاح آنها گردد والا اگر عفو و گذشت موجب جری شدن هرچه بیشتر آنان گردد، این عفو و گذشت ارزشی ندارد.

راه کار سوم: «صفح»

ص: ۱۴۶۶۳

«صفح» به معنای گذشت توام با اغماض و چشم پوشی و تغافل است یعنی برخی خطاها را نباید به روی آنان آورد زیرا سبب جری تر شدن آنها و تثبیت آن خطاها در شخصیت آنان می شود.

لذا در مفردات راغب صفح گذشتی که توام با ملامت نباشد معنا شده است و این مفهوم مستلزم آن است که تغافل و چشم پوشی از خطا شود. بنابراین «عفو» و «صفح» در مفهوم گذشت مشترک هستند با این تفاوت که «عفو» توام با به رو آوردن خطاست اما «صفح» گذشت و اغماض با به رو نیاوردن است اما در عین حال هم در «عفو» و هم در «صفح» جنبه اصلاحی نسبت به خطاکار وجود دارد.

و بر این اساس خداوند به پیامبرش دستور می دهد:

«ان الساعه لاتیه فاصفح صفح الجمیل- ان ربک هو الخلاق العلیم» (حجر ۸۵ و ۸۶)

روز قیامت قطعا فرا خواهد رسید پس از آنها به طور شایسته تری صرف نظر کن (و آنها را بر نادانی هایشان ملامت نکن) به یقین پروردگار تو آفریننده آگاه است.

«ان ربک هو الخلاق العلیم» به نوعی استدلال برای امر به تغافل و اغماض بزرگوارانه است و می خواهد بفهماند که اولا این صفح جنبه تربیتی دارد چون از جانب رب دستور داده شده است و ثانیا خداوند دارای خلاقیت و علم است که راه کار صفح جمیل را خلق کرده است و این راه کار بر علم مبتنی است.

امام علی(علیه السلام) می فرماید: «ان العاقل نصفه احتمال و نصفه تغافل» (غررالحکم ۲۳۷۸ میزان الحکمه)

نصف عقلانیت عاقل ظرفیت داشتن است و نصف دیگر آن خود را به غفلت زدن است.

ص: ۱۴۶۶۴

آن حضرت درباره جایگاه تغافل در اخلاق می فرماید:

«اشرف اخلاق الکریم تغافله عما یعلم» (همان منبع حدیث ۳۲۵۶) شریف ترین اخلاق انسان کریم و بزرگوار بی خبر وانمود کردن خود است از آنچه که می داند.

امام زین العابدین(علیه السلام) در وصیت به فرزندش می فرماید:

«یا بنی ان صلاح الدنیا بحزا فیرها فی کلمتین: اصلاح شأن المعایش ملء مکیان ثلثاه فطنه و ثلثه تغافل لان الانسان لا یتغافل الا عن شیء قد عرفه و فطن له» (مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۳۸، میزان الحکمه)

بدان فرزندم که درست شدن دنیا در همه ابعادش در دو کلمه است:

اصلاح معیشت پیمانه ای است تمام که دو سوم آن هوشمندی و یک سوم آن تغافل است زیرا انسان وانمود به بی خبری نمی کند مگر از چیزی که آن را می داند و متوجه آن است.

راه کار چهارم: «غفر»

«غفر له» همانگونه که گذشت در مفردات راغب به معنای گذشت ظاهری است اما در باطن اعتماد نکردن و نگذشتن است و «غفر» به معنای بیم و ترس و آنچه انسان را از پلیدی و آلودگی مصون می دارد و «غفر ثوب» لباس را شستشو دادن برای پاک شدن از چرک است. بنابراین غفران از جانب انسان نوعی گذشت است اما در دل باید بنا را بر عدم گذشت بگذاریم و بر طبق آن تدبیر و برنامه ریزی و تصمیم بگیریم.

براین اساس خداوند در وصف مومنان متوکل به خدا در آیه ۳۷ سوره مبارکه شوری می فرماید:

«و اذا ماغضبوا هم یغفرون»

و هنگامی که خشمگین می شوند گذشت می کنند.

ص: ۱۴۶۶۵

آنچه مسلم است خشم در درون انسان باقی می مانـد و خشم فرو خورده می شود یعنی «الکاظمین الغیض» می شود. به عنوان مثال امیرالمؤمنین(علیه السـلام) در جنگ با عمرو بن عبـدود به واسـطه آب دهانی که بر صورت حضـرت انـداخت خشـمگین گردید اما خشم خود را با اندکی قدم زدن فرو برد و بعداز این او را به جهنم واصل کرد.

براین اساس «غفر» از طرف انسان بدین معناست که به ظاهر از خطای آنان در می گذریم اما در باطن به فکر چاره جویی برای پـاک کردن آنان از آن خطا برمی آییم. برخلاف عفو که اصولا از خطا کامل گـذشت می شود و کـدورتی از آن در دل نگه نمی داریم. بنابراین «عفو» و «صـفح» و «غفر» در عین حال که هرسه به معنای گـذشت است اما عفو گذشتی است که کدورت در دل گرفته نمی شود اما بایـد توام با یک عمل اصـلاحی باشـد و اما صـفح به معنای گـذشت توام با تغافل و اغماض است و «غفر» به معنای گذشت ظاهری است اما کدورت را در دل حفظ می کنیم و براساس آن تصمیم گیری می کنیم.

تبصره ای مهم

آنچه مهم است توجه به این نکته است که خطاهایی را که همسـران و فرزنـدان نااهل مرتکب می شود باید دسته بندی کرد و تشخصی داد کدام را باید مورد «عفو» و کدام را مورد «صفح» و کدام را مورد «غفر» قرار داد.

به نظر می رسـد خداونـد در قصه حضـرت یعقـوب(علیه السـلام) و حضـرت یوسـف(علیه السـلام) و برادرانش هر سه مورد را مطرح فرموده است. تردیدی نیست که برادران حضـرت یوسف (ع) از مصادیق فرزندان نااهل می باشـند که خطای بزرگی در سر به نیست کردن حضرت یوسف مرتکب شدند. حضرت یعقوب اولا آنها را مورد عفو قرار داد و با صبر جمیل زمینه را برای اصلاح آنان فراهم ساخت و لذا فرمود: «قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل و الله المستعان علی ما تصفون»

ص: ۱۴۶۶۶

ثانیا با اینکه یقین داشت که آنها صحنه سازی کرده اند اما به روی آنان نیاورد و لذا نسبت کذب را به آنها نداد و ثالثا به ظاهر از آنها گذشت اما باطنا در غم حضرت یوسف همیشه گریان بود و آنها را تشویق به جستجو برای یوسف می کرد.

راه کار پنجم: «غفران و رحمت خداوند»

خداونـد تـدبیر در مقابل همسـران و فرزنـدان نا اهل را دو بخش کرده است یک بخش وظیفه مومنان است که در حوزه حذر، عفو، صفح و غفر است و بخش دوم نقش خداوند در اصلاح امر خانواده است و لذا با «ان» شرطیه مطرح فرموده یعنی اگر شما مومنان در مواجه با همسـران و فرزندان نااهل این چهار امر را انجام دهید خداوند غفران و رحمت خود را نسـبت به شما انجام می دهد.

«فان الله غفور رحیم» یعنی خداوند خطاهای شـما و یا فرزندان شـما و همسـران را که موجب این مشکل و معضل شده است از میان برمی دارد و رحمت خاصه خود که اصـلاح امور و باز کردن گره معضل و مشـکلات است را انجام می دهد. لذا خداوند در آیه ۱۰۹ سوره بقره می فرماید: «فاعفوا و اصـفحوا حتی یأتی الله بامره ان الله علی کل شیء قدیر» گذشت و اغماض کنید تا امر خداوند بیاید زیرا خداوند به هرچیزی قادر است.

آثار و فوائد اخلاق در خانواده

آثار و فوائد اخلاق در خانواده

پیامبر اعظم (صـلوات الله علیه و آله) نزدیک ترین شـخص به خود را در قیامت این گونه معرفی کرده و فرمودند: نزدیک ترین شما به مقام و جایگاه من در روز رستاخیز... همانانند که با همسرانشان بهتر رفتار کنند.

ص: ۱۴۶۶۷

فواید و آثار اخلاق خانوادگی

رعایت هر یک از آداب اخلاقی در خانواده، آثار و برکاتی عجیب در پی دارد که هر کدام می تواند به راه میانبری در سیر و سلوک الهی و تربیت مهدوی خانواده تبدیل گردد:

۱. نایل شدن به مقام صدّیقان و شهیدان:

پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) فرمودند: به اهل و عیال خود خدمت نکند مگر صدّیق یا شهید یا مردی که خداوند خیر دنیا و آخرت او را بخواهد.۱

یا علی، کسی که به همسرش در خانه خدمت نماید و بر این خدمت گزاری رو ترش نکند و منت نگذارد، خداوند نام او را در دیوان شهدا ثبت نماید... و برای هر قدمی که در یاری همسرش برمی دارد، ثواب یک حج و عمره به او عطا فرماید و به ازای هر رگی که در بدن اوست، برایش شهری در بهشت مقرر فرماید.۲

۲. باریابی به مقام صالحان و پیامبران:

حضرت رسول (صلّی الله علیه و آله) در بیانی فرمودند: مردی که بد اخلاقی همسرش را تحمل نماید، خداوند پاداشی مثل پاداش داوود پیامبر را به او عطا فرماید و زنی که بر بد اخلاقی همسرش صبر نماید، خداوند مثل ثواب آسیه، همسر فرعون، را به او عطا فرماید.۳

۳. شادمانی در روز قیامت:

امام رضا علیه السلام) می فرماید: مهر و رأفت خداوند به زنان بیشتر از مردان است. حال اگر مردی موجب خوشحالی همسرش گردد، خداوند او را در روز قیامت خوشحال و شادمان گرداند.۴

۴. باریابی به مقام عابدان و صابران:

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها) وارد شدند و دیدند که امیرالمؤمنین علیه السلام) کنار حضرت زهرا (سلام الله علیها) نشسته و مشغول پاک کردن عدس است.

ص: ۱۴۶۶۸

یکی از بهترین و میانبرترین راه های شباهت و تناسب یافتن با وجود آن حضرت، و نزدیک شدن وجودی به آن ساحت نورانی عرصه مراعات اخلاق خانوادگی است

حضرت فرمودند: ای ابوالحسن، این سخن را از من بشنو که چیزی جز وحی الهی بر زبان نمی رانم:

«هیچ فردی همسرش را در خانه کمک و یاری نمی کند، مگر آن که به عدد هر مویی که در بدن اوست، برایش عبادت یک سال با روزه روزها و قیام شب ها منظور می شود؛ و خداوند پاداشی را که به صابرانی چون داوود پیامبر، یعقوب و عیسی، عطا فرمود، به او عطا فرماید».۵

۵. آمرزش گناهان:

حضرت خطاب به امیر مؤمنان (علیهما السلام) فرمودند: یا علی، خدمت مرد به اهل و عیال از روی محبت و اشتیاق، کفاره گناهان بزرگ اوست که غضب پروردگار را خاموش می کند.۶

۶. مهریه حورالعین:

حضرت رسول (صلّی الله علیه و آله) در ادامه فرمودند: یا علی، خدمت بدون منت و از روی محبت به اهل و عیال، مهریه حورالعین های بهشتی است و حسنات و درجات انسان را فزونی می بخشد.۷

۷. افزایش طول عمر:

امام صادق علیه السلام) فرمود: هرکس با خانواده اش نیک رفتار باشد، خداوند بر عمرش بیفزاید.۸

۸. قرب و نزدیکی به پیامبر در رستاخیز:

پیامبر اعظم (صلوات الله علیه و آله) نزدیک ترین شخص به خود را در قیامت این گونه معرفی کرده و فرمودند: نزدیک ترین شما به مقام و جایگاه من در روز رستاخیز... همانانند که با همسرانشان بهتر رفتار کنند.۹

۹. شباهت یافتن به اسوه های اخلاق

ص: ۱۴۶۶۹

پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام) فرمود: «آیا تو را با خبر نسازم که شبیه ترین شما به من در اخلاق چه کسی است؟» پاسخ داد: «بلی یا رسول الله» : فرمود:

شبیه ترین شما به من، خوش اخلاق ترین شما، بردبارترین شما، نیکوکارترین شما نسبت به خانواده و خویشاوندانش، و با انصاف ترین شماست.۱۰

یا علی، کسی که به همسرش در خانه خدمت نماید و بر این خدمت گزاری رو ترش نکند و منت نگذارد، خداوند نام او را در دیوان شهدا ثبت نماید... و برای هر قدمی که در یاری همسرش برمی دارد، ثواب یک حج و عمره به او عطا فرماید و به ازای هر رگی که در بدن اوست، برایش شهری در بهشت مقرر فرماید

به شهادت و گواهی صحابه پیامبر، آن حضرت از همه مردم نسبت به زنان مهربان تر بودند.۱۱

از آن جا که امام زمان روحی فداه میراث دار اخلاق و مرام نبوی و شبیه ترین مردم از نظر اخلاقی به پیامبر اکرم است،۱۲ می توان نتیجه گرفت که امام عصر (ارواحنافداه) خوش اخلاق ترین، بردبارترین، نیکوکارترین و مهربان ترین مردمان نسبت به خانواده و خویشاوندان خویش است.

بر این اساس می توان گفت که یکی از بهترین و میانبرترین راه های شباهت و تناسب یافتن با وجود آن حضرت، و نزدیک شدن وجودی به آن ساحت نورانی عرصه مراعات اخلاق خانوادگی است.

نگاهی به سیره رفتاری حضرت زهرا (س)

اشاره

نویسنده:محمّد محمّدی اشتهاردی

نگاهی به سیره رفتاری حضرت زهرا (س)

اشاره:

سخن را از این جا آغاز می کنیم که طبق نقل جابربن عبدالله انصاری، پیامبراکرم(ص) فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: خداوند خطاب به شما چنین فرمود: "یا اَحمَدُ لَوْلاکَ لَما خَلَقْتُ الاَفْلاکَ، وَ لَوْلا عَلِیٌّ لَما خَلَقْتُکَ، وَ لَوْلا فاطِمَهُ لَما خَلَقْتُکُما؛ ای احمد! اگر تو نبودی، موجودات را نمی آفریدم، و اگر علی(ع) نبود، تو را نمی آفریدم، و اگر فاطمه(س) نبود شما دو نفر را نمی آفریدم."۱

ص: ۱۴۶۷۰

نیز پیامبر(ص) فرمود: "رائحهُ الأنبیاء رائحهُ السَّفَرْجَل، وَ رائحَهُ الْحُورِ الْعَیْنِ رائحَهُ الآس، وَ رائحَهُ الْمَلائکَهِ رائحه الْوَرْدِ، وَ رائحه اِبْنَتِی فاطِمَهَ الزَّهْراء رائحهُ السَّفَرْجَلِ والآس وَالْوَرْدِ؛ بوی پیامبران همچون بوی "بِه" است، بوی بانوان بهشت، همچون بوی درخت مورد (شبیه درخت انار که برگ و گل خوشبو دارد) می باشد، بوی فرشتگان همچون بوی گل سرخ است، و بوی دخترم زهرا(س) همچون بوی به و مورد و گل سرخ است."۲

این دو حدیث عمیق، حاکی از آن است که وجود مقدّس حضرت زهرا(س) در جهان معنا و آشکار، عصاره نیکیها و ارزشهاست، و خوی و سرشت و زیبایی ظاهر و باطن پیامبران، بانوان بهشت و فرشتگان، در یکجا در وجود پربرکت حضرت زهرا(س) جمع است. بنابراین زندگی درخشان او، سزاوار و شایسته است که الگوی زندگی انسانها شده تا آنها به سعادت و پیروزی دو جهان نایل شوند، چنان که حضرت قائم آل محمد (ص) او را الگو قرار داده و فرمود: "وَفِی اِبْنَهِ رَسُولِ اللّهِ لِی اُسْوَهٌ حَسَنَهٌ؛ زندگی دختر پیامبر(ص) (حضرت زهرا علیهاالسلام) الگوی شایسته ای برای من است."۳

بر همین اساس، نظر شما را به چند نمونه از سیره رفتاری آن بزرگ بانوی تکرار ناپذیر تاریخ جلب می کنیم، تا درسهای سازنده ای فرا راه ما باشد:

حمایت از پیامبر (ص) در خردسالی

پیامبر(ص) در مکّه می زیست، هنوز به مدینه هجرت نکرده بود، حضرت زهرا(س)، در آن هنگام خردسال بود، روزی یکی از مزدوران مشرک به تحریک ابوجهل، با افکندن شکمبه گوسفند به طرف پیامبر(ص) که در سجده به سر می برد، به آن حضرت اهانت کرد، و همپالکی های او خندیدند، در این هنگام که هیچ کس جرئت دفاع از پیامبر(ص) را در خود نمی دید، حضرت زهرا(س) با شتاب خود را به پیامبر(ص) رسانید، شکمبه را به کنار انداخت، و با صلابت و شجاعت، ابوجهل و مزدورانش را زیر رگبار سرزنش خود قرار داد، و آنها را با شمشیر زبان، مجازات نموده و نفرین کرد.۴

ص: ۱۴۶۷۱

نیز در یکی از روزها فاطمه(س) در کنار کعبه بود، گروهی از مشرکان را در حجر اسماعیل دید، هوشمندانه کنجکاوی کرد تا علّت اجتماع آنها را دریابد، چنین دریافت که آنها با سه بت لات، عُزّی و منات پیمان می بندند تا به طور گروهی به پیامبر(ص) حمله کرده او را بکشند، فاطمه(س) در حالی که اشک از دیدگانش جاری بود، با شتاب به محضر پدر آمد و توطئه مشرکان را گزارش داد.

پیامبر(ص) از دخترش آب طلبید و وضو ساخت و سپس کنار کعبه رفت، هنگامی که مشرکان پیامبر را دیدند، به یکدیگر گفتند: "این است که می آید..." آنها با دیدن چهره نورانی و شکوهمند پیامبر(ص) آن چنان سرافکنده و وامانده شدند که هیچ کدامشان جرئت دست درازی به سوی آن حضرت را نیافتند، پیامبر(ص) مشتی خاک از زمین برداشت و به صورت آنها پاشید و فرمود: "شاهَتِ الْوُجُوهُ؛ زشت باد روی شما." آن خاک به هر کدام از آنها رسید، در روز جنگ بدر به دست دلاورمردان اسلام هلاک شد.۵

ارزش علم و آگاهی بخشی

حضرت زهرا(س) به علم و دانش و آگاهی بخشی، اهمیت بسیار می داد، و خود مخزن علم الهی بود، و اندوخته های علم لدنّی و اکتسابی او در سطحی بود که امامان معصوم(ع) از آن استفاده می بردند، و از آن به عنوان "مصحف فاطمه" یاد می کردند۶ در این راستا نظر شما را به حادثه جالب زیر که بیانگر جدّیت حضرت زهرا(س) به آگاهی بخشی است جلب می کنیم:

روزی بانویی به محضر حضرت زهرا(س) آمد و عرض کرد: "مادرِ ناتوانی دارم که درباره نماز به احکام و مسائلی ناآگاه است، مرا نزد شما فرستاده، تا آن احکام را از شما بپرسم." فاطمه زهرا(س) فرمود: بپرس.

او ده سؤال، پشت سرهم پرسید و پاسخ آنها را دریافت کرد، آن گاه از بسیاری سؤال خود شرمنده شد و عرض کرد: "ای دختر رسول خدا، بیش از این شما را زحمت نمی دهم." فاطمه(س) فرمود: آنچه نمی دانی بپرس، آیا شخصی را می شناسی که در برابر صدهزار دینار (مثقال طلا) اجیر شود که فقط یک روز بار سنگینی را بالای بام ببرد، و اظهار خستگی کند؟ او عرض کرد: نه. فاطمه(س) فرمود: "من نیز در پیشگاه خدا اجیر شده ام که در برابر هر مسأله ای که می پرسی، و به تو پاسخ می دهم، پاداش بسیار بگیرم که اگر بین زمین تا عرش را پر از گوهر ناب کنند و به من بدهند باز ارزش آن پاداش، بیشتر است، بنابراین من سزاوارتر از آن هستم که اظهار خستگی نکنم، من از پدرم رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود: علمای شیعه ما در قیامت به مقدار علمشان و به اندازه تلاششان در راهنمایی مردم، پاداش می برند."۷

جدّیت در حفظ حریم عفاف

روزی مرد نابینایی، پس از اجازه، به خانه فاطمه(س) آمد، پیامبر(ص) در آن جا حاضر بود، فاطمه(س) خود را از آن نابینا پوشانید و از او فاصله گرفت، پیامبر(ص) به او فرمود: "چرا از مرد نابینا فاصله گرفتی، با این که او تو را نمی بیند؟" فاطمه(س) پاسخ داد: "او اگر مرا نمی بیند من که او را می بینم، وانگهی او بو را استشمام می کند." رسول خدا(ص) به نشانه تصدیق گفتار فاطمه(س)، خطاب به او فرمود: "أَشْهَدُ اَنّكِ بَضْعَةٌ مِنّی؛ گواهی می دهم که تو پاره تن من هستی."۸

جلوه ای از ایثار در خانه فاطمه(س)

ص: ۱۴۶۷۳

نیازمندی گرسنه به محضر رسول خدا(ص) آمد، و تقاضای غذا کرد، کمبود غذا به گونه ای بود که در خانه فاطمه(س) جز اندکی از آن برای کودکانش نبود، حضرت علی(ع) شبانه آن نیازمند گرسنه را به خانه خود برد و ماجرا را به فاطمه(س) گفت. فاطمه و افراد خانواده اش همان اندك غذا را به آن میهمان فقیر دادند، و خود در تاریکی در کنار سفره، دهان خود را تکان می دادند تا فقیر گمان کند که آنها نیز همراه او غذا می خورند، فقیر از آن غذا خورد و سیر شد و در حالی که گمان می کرد فاطمه(س) و افراد خانواده اش نیز سیر شدند، صبح آن شب، فاطمه و فرزندانش همراه علی(ع) نزد پیامبر(ص) آمدند، پیامبر(ص) به چهره آنها که نشانگر گرسنگی آنها بود نگاه کرد و در حالی که خنده بر لب داشت، آیه نهم سوره حشر را، که در شأن آنها نازل شده بود، خواند: "وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ؛ آنان تهی دستان را بر خود مقدّم می دارند، هرچند که خود به شدّت در فشار گرسنگی و تهیدستی باشند."۹

همسرداری حضرت زهرا(س) و کمال رضایت علی(ع) از او

پیامبر هنگام عروسی زهرا(س) به او فرموده بود: "دخترم! با همسرت رفتار نیکو کن، و در هیچ کاری از دستورش سرپیچی نکن." این سخن همواره آویزه گوش حضرت زهرا(س) بود، او حدود نُه سال که همسر علی(ع) بود، هرگز علی(ع) را ناخشنود نکرد، بلکه همواره مایه نشاط و خشنودی علی(ع) می شد، و اندوه علی(ع) با دیدار حضرت زهرا(س) برطرف می گشت، در این راستا، حضرت علی(ع) می فرماید: "سوگند به خدا من زهرا(س) را تا آن هنگام که خداوند او را به سوی خود برد، خشمگین نکردم، او نیز مرا خشمگین نکرد، و هیچ گاه موجب ناخشنودی من نشد... من هرگاه به چهره زهرا(س) نگاه می کردم، هرگونه غم و اندوه از من برطرف می شد."۱۰

ص: ۱۴۶۷۴

روزی پیامبر(ص) از علی(ع) پرسید: "زهرا(س) را چگونه همسری یافتی؟." علی(ع) در پاسخ عرض کرد: "نِعْمَ الْعَوْنُ عَلی طاعَةِ اللّهِ؛ او را در راستای اطاعت خداوند یاوری نیکو یافتم."۱۱

بی توقّعی زهرا(س) از همسرش علی(ع) در حدّی بود که در طول نُه سال زندگی مشترک همسری، حتی برای یک بار، تقاضای مادّی از علی(ع) نکرد، روزی به خانه حضرت زهرا(س) غذا نرسید، حضرت زهرا(س) اندوخته غذایی خود را به کودکان گرسنه اش داده بود، و خود شب را گرسنه تر از آنها به سر برد، علی(ع) بامداد آن شب، از حضرت زهرا(س) تقاضای غذا کرد، حضرت زهرا(س) ماجرا را به عرض علی(ع) رسانید، علی(ع) فرمود: "در چنین وضعی چرا به من نگفتی تا به جستجوی غذا بپردازم؟" فاطمه(س) در پاسخ گفت: "انّی لَاَسْتَحْیِی مِنْ اِلهی اَنْ تَکَلَّفَ نَفْسَکَ ما لا تُقَدِّرُ عَلَیْهِ؛ من از خدایم شرم کردم که موجب شوم تا شما خود را در فشار قرار دهی، و بر چیزی که مقدورت نیست، خود را به زحمت افکنی."۱۲

دخالت در امور سیاسی

حضرت زهرا(س) به جهان بینی وسیع اسلام، آگاهی و توجّه کامل داشت، و می دانست که بخش وسیعی از اسلام، امور سیاسی است، از این رو به طور جدّی و عمیق، در آن دخالت می کرد، مسأله امامت و رهبری، از ارکان اصلی سیاست اسلامی است، آن حضرت برای اثبات امامت و رهبری امیرمؤمنان علی(ع) تا پای جان ایستادگی کرد، و در این راستا به شهادت رسید، هر فراز از خطبه و گفتار مختلف او در این مورد، بیانگر بینش سیاسی او در سطح بسیار عالی و ژرف است. حتی بخشی از وصیّت او جنبه سیاسی دارد و یک نوع مبارزه با خودکامگان تیره دل، برای اثبات رهبری حقّ است. و حتّی در یک احوال پرسی ساده، مسائل سیاسی را مطرح می کرد؛ به عنوان مثال: یک روز از روزهای آخر عمر زهرا(س)، اُمّ سَلَمه (یکی از همسران پیامبر) برای احوالپرسی به بالین حضرت زهرا(س) آمد و عرض کرد: "حالت چطور است؟!" حضرت زهرا(س) در پاسخ فرمود: "اَصْبَحْتُ بَیْنَ کَمَدٍ وَ کَرْبٍ؛ فَقدِ النَّبِیّ وَ ظُلْمِ الْوَصِیِّ، هُتِکَ وَاللهِ حِجابُهُ، مَنْ اَصْبَحَتْ اِمامَتُهُ مُقْتَضَبَهً عَلی غَیْرِ ما شَرَعَ اللهُ...؛ صبح کردم در حالی که در میان حزن شدید و اندوه بزرگ هستم، از یک سو جدایی و فراق پیامبر(ص)، و از سوی دیگر ظلمی که به وصیّ او علی(ع) روا داشتند، به طوری که حریم حرمتش دریده شد، و به رغم قرآن و سنّت پیامبر(ص) مقام امامتش ربوده شد، و کینه های به جا مانده از جنگ بدر و اُحد را آشکار ساختند، بندهای ایمانشان برید، و در نتیجه به جای یاری علی(ع) به سوی دیگران رفتند..."۱۳

ص: ۱۴۶۷۵

پاورقی ها:

۱) علاّمه شیخ عبدالله بحرانی، عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۲۶؛ شیخ علی نمازی، مستدرک سفینه البحار، ج ۳، ص ۳۳۴؛ مولی ابوالحسن فاضل مرندی، مجمع النّورین و ملتقی البحرین،ص ۱۸۷.

۲) علاّمه مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۲، ص ۱۷۷.

۳) همان، ج ۵۳، ص ۱۸۰.

۴) الشّیخ محمد الجُعفی، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸.

۵) الشیخ محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابیطالب، ج ۱، ص ۷۱.

۶) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰ ــ ۲۴۲.

۷) زین الدّین علی بن احمد عاملی، شهید ثانی، مُنیه المرید،ص ۲.

۸) علاّمه مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۱.

۹) علامه طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۶۰.

۱۰) علی بن عیسی اِربِلی، کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۹۱ و ۴۹۲.

۱۱) علاّمه مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷.

۱۲) علی بن عیسی اِربِلی، کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۷ و ۲۸.

۱۳) علاّمه مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

ازدواج آسان – شرایط ازدواج

ازدواج آسان – شرایط ازدواج

ازدواج آسان و دوری از رسومات غلط

متأسفانه الآن در ازدواج سخت گیری زیاد شده است. در ازدواج باید دنبال کسی که با شرایطمان مناسب است باشیم یا اینکه مقداری از ما پایین تر باشد.

یکی از دوستان روحانی اصفهانی، پسری نوزده ساله داشت که دانشجویی خوش تیپ و خوشگل بود. او می گفت پسرم

دانشـگاه تهران درس می خواند و همه دخترهای کلاس خاطرخواه او شده اند. پسـر من هم از یک خانواده مذهبی در اصفهان به آنجا رفته بود من فوری یک خانواده مذهبی که وضع مالی شان خیلی بالا نبود اما دارای اخلاق خوب و تربیت خوب بودند را برایش عقد کردم. پس اگر مقداری شرایط را پایین تر بیاوریم، مشکلات خیلی زود حل می شود.

ص: ۱۴۶۷۶

الآن خصوصاً در شهرهای بزرگی مثل اصفهان و قم، مهریه ها و خرید بازارهای سنگین، یک مشکل عمده در راه ازدواج جوانان شده است. این ها خلاف شرع است. این رسم ها و طلسم ها را بشکنیم. می شود شکست. مقداری از خرج ها و خریدهای کذایی را کنار بگذاریم.

سفارش به مهریه های متناسب

بنده دو تا داماد دارم که هر دو دکتر هستند. داماد اول که آمد از برخورد ما خیلی تعجب کردند. چون وقتی گفتند مهریه چقدر باشد؟ من گفتم: ما اصلاً مهریه نمی خواهیم ما داماد را پسندیده ایم. داماد هم دختر ما را پسندیده است. ما خود داماد را می خواهیم ایمان، اخلاق، تقوای، سابقه و اصالتش را می خواهیم. این ناهنجاری ها، شرایط ازدواج را حاد می کند. متأسفانه شنیده ام که می گویند اگر مهریه کم باشد داماد فوری طلاق می دهد. در حالی که دامادی که عروس را نخواهد اگر مهریه سنگین هم باشد آن قدر او را شکنجه و آزار روحی می دهد که عروس بیچاره می گوید مهرم را می بخشم جانم آزاد.

معرفت حضرت زهرا علیها السلام در تعیین مهریه

مهریه حضرت زهرا علیها السلام پانصد درهم نقره بود. علاوه بر این ایشان فرمود می خواهم مهریه من شفاعت گناهکاران امت پدرم باشد و سندی از طرف خدا نازل شد و به ایشان دادند. این نشانه معرفت ایشان است.

یکی از علتهای بالا رفتن سن ازدواج

لقمه های کوچکتر برداریم. آقایی که سی سال سن دارد فقط دنبال خانواده هایی که تقاضاهایشان بالا است نرود. حاج آقای دولابی خدا رحمتش کند می فرمودند در روستاها خانم هایی هستند که جمال و عفت دارند، شوهر دوست هستند، اهل سازش و زندگی هستند خانه دار هستند اما کمی آداب شهر را بلد نیستند، به این بهانه ها نگوییم که زن از روستا نمی گیرم. بگذار دیگران بگویند تو روستایی گرفتی. این طلسم ها را بشکنید. دنبال پز و سر و صدا و اسم و رسم نباشید این فیس های بیجا ما را بیچاره کرده است و سن ازدواج ها را بالا برده است.

ص: ۱۴۶۷۷

آسان گیری در ازدواج

بایـد آسان گیری را در خانواده ها رونق بدهیم. چند نفر که این کار را بکنند بقیه هم یاد می گیرند. تالار گرفتن جزء واجبات نیسـت. سـور دادن مسـتحب اسـت واجب نیست.اگر برای حرف مردم سـخت گیری می کنیـد بدانیـد که مردم همیشه و در هر صورت حرف می زنند همان هایی که در تالار می آیند و پنج نوع غذا می خورند؛ غذا را که خوردند، آروغ شان را می زنند و می گوینـد فلاـن فلاـن شـده این پول هـا را از کجا آورده است. چشم می زننـد.غیبت می کننـد. اگر خانواده تان مانع آسان گیری می شوند با آنها صحبت کنید و آنها را راضی بکنید.

جریان خواستگاری از دختر آیت الله بهاء الدینی

مرحوم آقـای بهاءالـدینی هشت تا دختر داشت که همه هم زنـده هسـتند و دو تا پسـر داشـتند که یکی از آنها زمان خود ایشان فوت کرد و الآن پسـر دیگرشان زنده هسـتند. شب ها چون خانه ما نزدیک بیت ایشان بود برای نماز به آنجا می رفتیم که یک شب طلبه ای به من گفت شـما زیاد خدمت آقا می رسـید و من اهل کاشـمر هسـتم و می خواهم خانواده ام را از کاشـمر برای خواسـتگاری دختر آقای بهاءالدینی به قم بیاورم شـما با آقا صـحبت کنید ببینید راهی هست که ما را به دامادی بپذیرند. گفتم چشـم و این طلبه رفت. من به ذهنم آمـد که مـا چه سـنخیتی بـا آقـا داریم بایـد یـک آیت اللهی هم شـأن آقـا به خواسـتگاری دخترش بیایـد ولی حالا چون به این طلبه وعده داده بودم باید به آقا عرض می کردم. فردا قبل از نماز زودتر آمدم.آقا تنها بود و نشستم خدمت آقا و جریان را به آقا گفتم. آقا یک تأملی کردند و فرمودند که ما در کار بچه هایمان دخالت نمی کنیم و به عنوان مشاور فقط دخالت می کنیم. حق انتخاب با دختر و با پسـر است هر کسـی را بپسـندند ما هم نظرمان را می دهیم. ایشان فرمودنـد از طریق خانم ها با صبیه ما و مادرش یک تماس بگیرنـد و ببیننـد آنها می پسـندند یا نه. دخترهای من نه تنها باری بر من نیسـتند بلکه کمک من هم هسـتند و همین دختری که الآن موقع ازدواجش است و به خواسـتگاری اش آمـده اند؛ در خانه قـالی می بافـد. جهازش را هم خودش تهیه کرده است و خمسـش را هم به من می دهـد. از این دخترها هشت تا که کم اسـت هشتاد تا آدم داشته باشد کم است. انسان اگر زندگی را آسان گرفت و بچه را درست تربیت کرد تا پایان راحت است.

ص: ۱۴۶۷۸

اهمیت پذیرش قلبی و به دل نشستن در ازدواج

یکی از شرایط اصلی ازدواج، پذیرش قلبی از ناحیه دو طرف است. و در این زمینه روایات فراوانی هم داریم که بر این مسئله تأکید کرده اند.

عوام تعبیری دارند تحت عنوان به دل نشستن، من به این اعتقاد دارم و معتقدم خانمی که شاید خیلی قیافه نداشته است ولی به دل طرف مقابل بنشیند و یا آقایی که شاید خیلی قشنگ نباشد به دل آدم می نشیند و به تعبیر عوام می گویند: فلانی گوشتش شیرین است، فلانی گوشتش تلخ است، فلانی تودل برو است و یا فلانی تودل برو نیست، همچنین حضرت امیر علیه السلام هم در وصیتشان به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمودند: اگر با کسی ملاقات کردی که به دلت نشست، حتی اگر عمل خوبی هم نداشت؛ او را بپذیر و اگر کسی را دیدید که از اول به دلتان ننشست، حتی اگر هیچ کار خلافی هم از او ندیدید؛ او را نپذیرید.

به اعتقاد من این به دل نشستن در ازدواج خیلی مهم است که دختر و پسر به دل همدیگر بنشینند و مهرشان به دل هم دیگر بیفتد.

پرهیز از بلند پروازی در امر ازدواج

اگر خانواده یک موردی را که شرایطش را می پسندید احتیاج به استخاره ندارد.انسان نباید تصور کند که همسری با شرایطی کامل داشته باشد. فکر نمی کنم برای کسی این موقعیت پیش بیاید که همسرش انسان کامل و جامعی باشد متأسفانه برخی ها شرایطی را می گذارند که اصلاً درست نیست مثلاً- می گویند من دختر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را بگیرم یا خانم ها می گویند یا یک آقایی باشد که خوش تیپ باشد حقوقش بالا- باشد خانه داشته باشد ماشین داشته باشد به خواستگاری من بیاید. این ها بلندپروازی است و باید این تفکرات را کنار گذاشت.

ص: ۱۴۶۷۹

ما حدیث داریم کسی که خوبی هایش بر بدی هایش غالب است «فهو من الکاملین» دنبال انسان بدون عیب نگردید و الّا بدون همسر می مانید. دوست بی عیب پیدا نمی شود.عالم بی عیب پیدا نمی شود غذایی که هیچ شبهه ای در آن نباشد پیدا نمی شود. عمل خالص هم کم است.

جایگاه استخاره

استخاره وقتی کاربرد دارد که انسان تحقیق کرده مشورت کرده است ولی باز هم به جواب دست نیافته است و دچار تحیر شده است. یعنی قبول و ردّ خواستگار یکسان است.آدم حیران است و نمی داند چه کند. اگر همدیگر را دوست دارند دیگر جای استخاره نیست.

اخلاق و دیانت اصلی ترین شرط همسر

عشق هایی که از هوس نشأت گرفته باشد عاقبت خوبی ندارد به قول مولوی در کتاب مثنوی:

عشق هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود

این عشق های رنگارنگ، زودگذر هستند. کسی یک روز خاطرخواه این آقا یا دختر است، روز دیگر خاطرخواه کس دیگری می شود. اما اگر محبت صحیح باشد و شرایط دیگر هم همراهش باشد مشکلی نیست در روایات ما علاوه بر شرط محبت و عشق به شرایط دیگری هم اشاره و پافشاری شده است. در اسلام به اخلاق و دیانت همسر خیلی مانور داده شده است. اینها باید جزء شرایط اصلی باشد.

نقش انسان در نتیجه ازدواج

کسی که می خواهد ازدواج کند؛ قبل از آن تکالیفی به دوش دارد که باید انجام بدهد تا ان شاء الله موفق باشد. دعا، توکل، توسل، تحقیق و مشاوره از جمله کارهایی است که باید انسان انجام بدهد. باید شرایط را به تا جایی که توان دارد بسنجد. اما نتیجه کار دست انسان نیست بلکه دست خداست. به طور مثال؛ کشاورز زمین را شخم می زند بذر می پاشد و توکل به خدا می کند، وظیفه اش را انجام می دهد. اما آیا این دانه رشد می کند یا نه. زود رشد می کند یا دیر، آیا باران خواهد آمد، دیر می آید یا زود. دست خداست.پس باید توجه داشت که همیشه فقط بخشی از کار دست ماست و بخش مهمی از آن هم دست خداست.

ص: ۱۴۶۸۰

اهمیت تحقیق در انتخاب همسر

اگر انسان قبل از ازدواج شرایط و موقعیتش را درست بررسی و تحقیق کند ازدواج ناموفق پیش نمی آید و این کسانی که ازدواج های ناموفق داشته اند باید این مسئله را بررسی کنند. مثلاً خانمی که چند سال با شوهرش به دادگاه رفت وآمد دارند؛ می گفت شوهر من که خواستگاری آمد گفت من چندین مدرک و شغل دارم، و من اصلاً تحقیق نکردم در حالی که این آقا خیلی حقه باز بوده است و همه مدارکش تقلبی بوده است. پس باید در همه کارها خصوصاً در امر ازدواج تحقیق و مشورت کنیم اما نتیجه دست خداست و باید راضی به رضای او باشیم.

اهمیت توکل بعد از تحقیق در انتخاب همسر

انسان ممکن است تحقیق کند و ببیند این شخص الآن انسان خوبی است مثلاً متدین و پاک است و یا باحجاب و متدینه است ولی آینده قابل پیش بینی نیست که یک سال دیگر چه می شوند و قابل تضمین نیست. ممکن است الآن متدین باشد ولی یک سال دیگر این طور نباشد.اینجاست که نقش توکل به خدا خیلی روشن می شود. البته این امر استثنا هم دارد مثلاً غیر از ازدواج پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت زهرا علیها السلام با امیرالمؤمنین علیه السلام که انسان های کاملی بودند ازدواج بی نقصی سراغ نداریم. بالاخره در هر خانواده ای بگو مگو و مشاجره هست. اخلاق و سلیقه همه افراد با هم یکسان نیست. پس ما باید تسلیم و راضی به رضای الهی باشیم.

ص: ۱۴۶۸۱

صبوری در مقابل همسر بد

نمونه های فراوانی داریم که امامان علیهم السلام و اولیای خدا همسرانی داشتند که اذیت می کردند و آنها به امر خدا با آنها ازدواج می کردند. مرحوم آقای انصاری همدانی همسری داشتند که خیلی ایشان را اذیت می کرد شکنجه می داد ولی رشد ایشان و کمال ایشان در سازگاری با او بود.

دعانویسی، جادو و طلسم

اساساً در اسلام تسخیر جن و فرشتگان و طلسم بستن جزء شغل های حرام است یعنی اگر کسی در این وادی باشد یا دیگران را به این وادی رهنمون کند کار حرامی کرده است.و متأسفانه این مسائل خیلی باب شده است و مانعی برای ازدواج شده است. اکثر کسانی که ادعا می کنند که بخت کسی را بسته ام یا بازکرده ام؛ دروغ و اوهام است. البته ممکن است در مواردی کسی طلسمی داشته باشد یا تسخیر جنی داشته باشد یا مثلاً در روحیه شخصی بتواند اثر بگذارد؛ یک دعایی خوانده باشد و دل طرف را زده باشد. اما این موارد خیلی کم و خاص است. البته دعای بطلان سحر هم در مفاتیح الجنان داریم. باید توجه داشت که اگر بنا باشد این ها مؤثر باشند نظام عالم به هم می خورد.

ارتباط زمان خواستگاری

به عقیده بنده اگر پسر و دختر در جایی که خلوت نباشد؛ می توانند صحبت بکنند به شرطی که طرفین مطمئن باشند به ازدواج منجر می شود. آنها می توانند از طریق تلفن یا نامه یا حضوری با هم صحبت کنند. اما در جایی که به هیچ وجه شرایط طرف مقابل با شما سازگار نیست جای صحبت و تلفن و نامه نیست. یکی از آفات این طور ارتباطها متأسفانه غلبه فضای احساسی بر طرفین است. بنده هم دامادهایم را برای صحبت های ازدواج و آشنایی؛ یک جای دنج و خلوت در بیرون شهر بردم. و تمام صحبت هایشان را در حضور پدر و مادرها انجام دادند.

ص: ۱۴۶۸۲

اهمیت صداقت در ازدواج

آقای دولابی این جمله را زیاد می فرمودند که صدق شمشیر خداست هر کجا برود می برد و می رود. انسان بداند با چه خانواده ای آشنا و فامیل می شود هر دو شرایط و موقعیتشان را بگویند هم خوبی ها و هم اشکالات را بگویید. حتی اگر مریضی خاص و حادی دارد قبل از ازدواج بگویید تا زندگی در آینده و بعد از عقد متلاشی نشود.

البته گفتن همه چیز در ابتدای امر نیاز نیست. برای چیزهایی که می خواهید بگویید مشورت کنید. آنچه که در ابتدای ازدواج و قبل از آن خیلی مهم است شناخت روحیات همدیگر و موقعیت و شرایط خانوادگی است.

حرمت خلوت با نامحرم

اجتماع زن و مرد در یک جای خلوت که کس دیگری نباشد و راه ورود به آنجا نداشته باشد؛ حرام و گناه کبیره است. چون شیطان مطمئناً در این طور مکانها حضور دارد. دختر و پسر نسبت به همدیگر جذبه دارند. روایت داریم که انسان نباید خودش را در معرض گناه قرار دهد.

کفو هم بودن

در اسلام به هم کفو بودن و هم شأن بودن تاکید شده است. یعنی طرفین باید اخلاق، دین و شرایط اجتماعی شان با هم سازگار باشد. اما در عرف جامعه به جای اهمیت به این مسائل چیزهای دیگری مهم شده است مثلاً می گویند باید سن پسر بیشتر از دختر باشد و عرف هم این را پذیرفته است. اساساً سن ملاک ازدواج نیست. خیلی ها بوده اند که اکثر شرایط و موقعیت هایشان با هم سازگار بوده است ولی ازدواجشان شکست خورده است. در ماجرای ازدواج حضرت خدیجه علیها السلام با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت خدیجه علیها السلام پانزده سال از ایشان بزرگتر بود ولی ازدواج کاملی داشتند.

ص: ۱۴۶۸۳

دخالت نزدیکان

دیده شده که گاهی فامیل های نزدیک شرایط را برای ازدواج دو جوان آن قدر سخت می کنند که اصل قضیه ازدواج از بین می رود. از اول سعی کنند که خیلی دیگران را دخالت ندهند ، دایی یک حرف بزنند، عمو یک حرف دیگر بزنند. این قدر نیاز به توسعه نیست که همه فامیل نظر بدهند. البته اگر بتوانیم با ملایمت و محبت پدر و مادر و دیگران را راضی و قانع بکنیم خوب است. با دعوا و قهر و جار و جنجال کار به جایی نمی رسد.

به طور کلی ازدواج با کسی که به لحاظ معنوی هم شأن نیست توصیه نمی شود اما اگر کسی مطمئن است؛ می تواند با اخلاق، رفتار و خوبی همسرش را به لحاظ معنوی تغییر بدهد ایرادی ندارد ولی نباید طوری باشد که ما برویم یک غریقی را نجات بدهیم و خودمان هم غرق شویم.

صبر در مشکلات بعد از ازدواج

اگر بعد از ازدواج انسان دچار بحران شد؛ انسان هر چه می تواند باید تحمل کند. در تاریخ آمده است که پیغمبرانی داشتیم که همسران بدی داشتند و حتی آنها را به قتل رساندند ولی آنها تحمل می کردند چون که این صبر و مدارا و عفو موجب رشد و کمال معنوی اش می شد. باید این نگاه را داشت و ترویج کرد.

مرحوم حاج سید هاشم حداد که یک عارف و سالک بود علت توفیقات معنوی اش، تحمل سختی ها و شکنجه هایی بود که خانواده و مادرزنش به او می دادند. او همه اینها را تحمل می کرد.

ص: ۱۴۶۸۴

همین طور همسر مرحوم آقای انصاری همدانی که سمّ خورد تا کشته شود و شوهرش را زندان یا اعدام بکنند اما مرحوم آقای انصاری متوجه می شود و ایشان را مداوا می کنند.برادرزن هایش به ایشان گفتند: خواهرمان شما را خیلی شکنجه می دهد، اگر اجازه بدهید طلاق بگیریم که ایشان فرمودند: من خواهرتان را تحمل می کنم اما شما او را تحمل نمی کنید و اذیتش می کنید او را می زنید. نقل کرده اند که ایشان حتی بعد از مرگ همسرش برای او دعا می کرد که خدایا عذابت را از خانم من بردار.

توجه کنیم که هیچ کسی بدون عیب نیست. باید با عیوب هم بسازیم. منتها اگر دیگر چاره ای نبود و به قول مردم کارد به استخوان رسید باید طلاق گرفت و توجه کنیم که جدایی آخرین گزینه است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم بعضی از خانم هایشان را طلاق دادند.یکی از خانم های پیغمبر به ایشان گفت من از شما بیزارم و ایشان هم سریع طلاقش دادند

توصیه اسلام به ازدواج ساده و اسلامی

توصیه اسلام به ازدواج ساده و اسلامی

قال الله تبارك و تعالی: «وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» (الروم: ٢١).

وقـتی دل شـیـدایی می رفت به بسـتان ها بی خویشـتـنم کردی بـوی گل و ریحـان ها

گه ناله زدی بلبل گه جامـه دریـدی گل بـا یـاد تـو افـتـادم از یـاد بـرفـت آن هـا

ای ذکر تو بر لب ها وی یـاد تـو در دل ها وی شور تو در سرها، وی سرّ تو در جان ها

ص: ۱۴۶۸۵

تـا خار غـم عـشق‌ـت آوی‌ـخت‌ـه در دام‌ـن کوته نظ‌ـری ب‌ـاش‌ـد رف‌ـتن به گل‌ـس‌ـتان ها

آن را که چنین خاری که از پا دراندازد باید که فرو شوید دست از همه درمان ها

برکات ذکرصلوات

ذکر صلوات باعث خوش اخلاقی و تقرب به پیامبرخدا می شود، گناهان انسان را ذوب می کند. امام رضا علیه السلام فرمودند: «فَلْيُكْثِرْ مِنَ الصَّلَوَاتِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْماً» (شیخ صدوق/ أمالی الصدوق/ ص:۷۳). کسی که گناه زیاد دارد و وسیله ای برای پاک کردن گناهانش ندارد اگر به ذکر صلوات مداومت کند ذکر صلوات گناهانش را منهدم می کند. برای بخشش گناهان، برای نورانیت دل، برای وسعت رزق، برای شفاعت پیامبر، برای باز شدن آسمان ذکر صلوات بسیار مؤثر است.

روایت داریم که دعا بدون صلوات مستجاب نمی شود. هم شیعه ها و هم اهل سنت نقل کرده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «دعاهایی که می کنید اجابت نمی شود مگر این که در ضمن دعا صلوات بفرستید».

زوجیت در عالم هستی و نیاز انسان به مونس و همدم

خدای متعال می فرماید: «وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» (الروم:۲۱). همه موجودات، حتی گیاهان را هم خدا نر و ماده آفرید. در درخت خرما گردی از درخت خرمای نر می گیرند و به درخت ماده می پاشند تا بارور بشود و الّا بارور نمی شود. عالم، عالم زوجیت است عالم نر و ماده است عالم مثبت و منفی است. باید این ها در کنار هم باشند تا رشد بکنند انسان هم که گل سر سبد عالم است همین طور است. اگر مرد تنها بود عالم رشد پیدا نمی کرد تولید نسل نبود اگر زن هم تنها بود همین طور می شد اصلاً نسل و نظام در هم پیچیده می شد. خدای متعال می فرماید: که از نشانه های قدرت من این است که شبیه انسان، انسانی دیگر آفریدیم که جفت او باشد همسرهایی را برای شما خلق کردیم که وسیله آرامش شما باشند. خلقت خیلی گسترده است این خلقت نه اولش پیداست نه آخرش پیداست. نمی توانیم درک کنیم و باید اظهار عجز و کوچکی در محضر خدای متعال کنیم و به سجده بیفتیم و از این همه عظمت تسبیح خدا کنیم.

ص: ۱۴۶۸۶

خـدای متعال می فرمايد: يکی از آيات من اين است که برای شـما همسـر آفريديم.روايت داريم حضـرت آدم عليه السـلام که پدر و مادر نداشت فرشته ها از گل مجسـمه ای ساختند خدای متعال می فرمايد من در اين مجسمه از نفس الهی خودم دميدم «نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحی» (الحجر: ۲۹). و اين مجسمه حضرت آدم ابوالبشر عليه السلام شد. خيلی عجيب است تنهايی برای انسان خيلی سـخت است چون انسـان از انس است. حضـرت آدم عليه السـلام در اول خلقتش تنهـا بود انسان بـدون انيس نمی تواند زندگی کند. خدای متعال در کنار حضـرت آدم عليه السلام ، مادر بزرگمان حضرت حوا عليها السلام را درست کرد و گفت: اين هم انيس و مونس و همسر شماست. حضرت آدم عليه السلام می خواست به طرف حضرت حوا عليها السلام برود که خدا فرمود: شـما هنوز نامحرميـد به قول خودمـان مـا صـيغه اش را که هنوز نخوانـديم. خـدای متعال عزتی در خانم ها قرار داده که آقايان بايد سـراغشان بروند اين سـنت خوبی است. شـنيدم که در هندوسـتان در بعضـی از مناطقش زن ها به خواسـتگاری می روند. خدا را شکر که ما در هندوستان متولد نشديم اگر آن جا به دنيا می آمديم همه ما بی زن می مانديم و می ترشيديم.

خـدا اين زوجيت و اين کشـش را در خلقت قرار داده است. حضـرت آدم عليه السـلام می خـواست پهلوی حضـرت حوا عليها السـلام برود که گفتند: که دست نگه دار بايد خواسـتگاری کنی عقد کنی مهريه می خواهد. حضـرت آدم عليه السلام گفت: مهريه چه بدهم؟ گفتند: که اگر می خواهی حضـرت حوا عليها السـلام برايت حلال بشود مهريه اش ده مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد است. حضرت آدم عليه السلام چه قدر راحت زن گرفت.

سفارش روایات به ازدواج بر محور اخلاق

یکی از رفقا در همین اصفهان می گفت که ما چهل جا برای برادرم خواستگاری رفتیم این داغ به دلمان ماند یک جا نگفتند که این داماد نماز می خواند اخلاقش خوب است؟ ایمان دارد؟ تقوا دارد؟ هر جا که خواستگاری رفتیم گفتند که شغلش چه است؟ ماشین دارد؟ خانه دارد؟ مدرکش چیست؟ از دینش سؤال نمی کردند خیلی زشت است. ما شخصیت افراد را نمی خواهیم زیباییشان را می خواهیم پولشان را می خواهیم. در روایت داریم که اگر با کسی به خاطر پولش یا زیباییش ازدواج کردی آن ازدواج پایدار نیست چون ممکن است آن مال تلف بشود یا آن زیبایی از بین برود.

آقایی در تهران می گفت: می رویم با یک ثروتمندی ازدواج می کنیم ان شاء الله پدرزن زودتر می میرد ثروتش به ما می رسد. تا عقد تمام شد فردا پدرزن چند میلیون ورشکست شد این بنده خدا هم آدم آبرومندی بود خرج این پدرزن و مادرزن و برادرزن به گردن این افتاد. می خواست ارثش را ببرد خرجش هم به گردنش افتاد.

دو چیز در روایت خیلی سفارش شده است یکی دین و یکی هم اخلاق است. یعنی باید پرسید آقا این عروس خانم و یا آقا داماد با اخلاق است؟ متدین است؟ سازگار است؟ می توان با او زندگی کرد؟ اما این عروس و داماد همه چیز دارند ماشین و خانه و حقوق بالا دارند اما دین ندارند حقوق هم را مراعات نمی کنند اخلاق ندارند دائم دعوا و قهر دارند. دامادی که دین و اخلاق ندارد بعد از مدتی دختر می گوید که من نه مهر می خواهم و نه جهیزیه ای را که دادم می خواهم، و نه بچه ای که به دنیا آوردم را می خواهم. همه چیز را می بخشم فقط می خواهم از خانه این داماد بیرون بروم.

ص: ۱۴۶۸۸

اگر دین نباشد اخلاق نباشد زندگی اساس ندارد. اگر دیدید که دامادی واقعاً دینش و اخلاقش خوب است دیگر سخت گیری نکنید، دختری که اخلاق و دینش خوب است سخت گیری نکنید. کی گفته این قدر تشریفات و تجملات باشد؟ شما هر کاری کنید مردم حرف می زنند گلایه می کنند. اگر شما صد هزار نفر هم دعوت کنید، پنج رقم غذای شما را هم می خورند آروغ می زنند غیبت شما را هم می کنند می گویند این فلان فلان شده از کجا آورده این همه خرج کرده است. آن هایی که سنگین برگزار می کنند مردم بیشتر به آن ها فحش می دهند.مردم را کسی می تواند راضی کند؟ خدا چنین کاری نکرده، آیا همه از خدا راضی اند؟ گاهی دیدی پشت ماشین نوشته امان از حرف مردم، معلوم می شود که حرف مردم جگرش را تکه تکه کرده است. ای کاش خدایی که زود راضی می شود به فکر این بودیم که خدا را از خودمان راضی کنیم محال است که بتوانیم مردم را راضی کنیم. «إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَا يُمْلَكُ وَ أَلْسِنَتَهُمْ لَا تُضْبَطُ» (شیخ صدوق/ أمالی الصدوق/ص:۱۰۳). یعنی خوشنودی مردم را کسی نمی تواند به دست بیاورد و هم کسی نمی تواند جلوی دهانشان را ببندد .

مذمت تهمت زدن و شایعه پراکنی

حضرت موسی علیه السلام به خدا عرض کرد که پروردگارا کاری کن که مردم پشت سر من حرف نزنند. چون بنی اسرائیل خیلی شایعه پشت سر حضرت موسی علیه السلام درست کرده بودند. خدا در قرآن می فرماید: «مثل قوم حضرت موسی نباشید که این قدر موسی را اذیت کردند که گفتند با زن فاحشه رابطه برقرار کرده است، برادرش هارون را برده پشت کوه سرش را بریده است». حضرت موسی علیه السلام از حرف این ها ناراحت شد گفت: خدایا کاری کن که مردم پشت سر من حرف نزنند. خداوند فرمود: موسی این دعا را من خدا برای خودم استجابت نکردم، مردم این قدر پشت سر من خدا حرف می زنند. خدا این قدر شاکی دارد این قدر هستند کسانی که برای خدا خط و نشان می کشند منتهی الحمدلله دستشان به خدا نمی رسد.

ص: ۱۴۶۸۹

توصیه اسلام به ازدواج ساده و اسلامی

دو نفر با هم همسفر شده بودند یکی از آنها چند نوع غذا داشت یکی هم نان خشک می خورد. آن یکی غذایش را هم به این تعارف نمی کرد. این با زحمت نان خشکش را می شکست می خورد سرش را یک ور می کرد می گفت: الهی شکر، این آقا گفت: من دو سه رقم غذا می خورم این قدر الهی شکر نمی گویم. او هم گفت: تو نمی فهمی که این الهی شکر از صد تا فحش برای خدا بدتر است. از این الهی شکرها نگوییم. با این خدا جز آشتی کردن هیچ راه دیگری نداریم. او زورمند و قوی است و ما ضعیف و بی زوریم. باید بگویی خدایا من نوکرتم. اگر بگویی که خدایا من نوکرتم کارت را درست می کند. بگو خدایا من زمین خورده تو هستم.

روایت داریم که از دنیا بگذری به طرفت می آید و اگر به طرفش بروی از تو فرار می کند. یک مقدار سهل بگیریم. آقا ما نمی خواهیم پز بدهیم راحت باش هر کسی به اندازه گلیم خودش پا دراز بکند. به خاطر چشم هم چشمی از قدرت خودمان فراتر برنامه ریزی می کنیم، خودمان را به فشار می اندازیم. یک کسی گفت: حاج آقا از هر بانکی الّا از بانک خون وام گرفتم. بانک خون هم چون خون از آدم می گیرد پول نمی دهد. مثل این که دستمان را لای گیره آهنی گذاشتیم هی دستگیره اش را می چرخانیم هر بار که می تابانیم دستمان دردش می آید آخ می گوییم و دوباره می تابانیم، دستمان دارد خورد می شود استخوان ها و گوشت هایش له می شود اما بازهم می تابانیم، نتابانش ول کن بگذار مردم هر چه می خواهند بگویند. خیالت راحت باشد هر کاری که کنی مردم می گویند چرا خودت را اذیت می کنی اگر آدم راست حسینی باشد همه عالم برایش نقشه بکشند زمین نمی خورد.

ص: ۱۴۶۹۰

خانمی می گفت: که این شوهرم اول که خواستگاری من آمد گفت: که چهار، پنج تا شغل دارم چند تا هم مدرک دارم. بعد از این که عقد کردیم معلوم شد که یک شغل هم ندارد مدرکش هم دیپلم است. اگر زندگی ات را با دروغ و خیانت شروع کنی زندگی ات پا نمی گیرد.راست و حسینی همانی که هستی بگو، بگو زندگی من این است بدانند که با کی می خواهد زندگی کند. اگر کسی هم سر طرف کلاه گذاشته، به سر خودش کلاه گذاشته است روایت می گوید که راه نجات در صداقت و راستی است همان طوری که هلاکت در دروغ است. بیاییم از این تشریفات کذایی دوری کنیم. خدای متعال می فرماید: که من همسر را برای شما خلق کردم «لِتَسْكُنُوا إِلَيْها» (الروم: ۲۱). که وسیله آرامش یکدیگر باشند. هر کسی دنبال جفت خودش است.

مجردها بدترین افراد امت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

روایت داریم که اکثر افراد جهنم افراد مجرد هستند آرامش در روحشان و زندگیشان نیست. «أَكْثَرُ أَهْلِ النَّارِ الْعُزَّاب» (شیخ/صدوق من لا یحضره الفقیه/ج ۳/ص : ۳۸۴). و «خیار امّتی المتأهّلون و شرار امّتی العُزّاب» (محمدتقی فلسفی/ الحدیث- روایات تربیتی/ج۲/ص: ۱۵۱). پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: بدترین امت من مجردها هستند کسی که همسر ندارد به یک جایی پیوند صحیح ندارد این دنبال منکرات و فساد می رود دنبال رفیق های ناباب می رود. گاهی در دانشگاه ها می گوییم که من در نوزده سالگی ازدواج کردم خیلی خیلی پشیمانم که پنج سال دیر ازدواج کردم من نمی دانستم که ازدواج این قدر چیز خوبی است. این قدر دیر ازدواج نکنید در بیست و هشت سالگی، سی سالگی مرد ترشیده شده، زن ترشیده شده، دیگر به چه درد می خورند. بعد از این که گل پژمرده شد بیایی به این گل آب بدهی به چه درد می خورد، هر چیزی وقتی دارد. یکی از دوستان می گفت: وقتی که پسر من وارد دانشگاه شد خوش تیپ هم بود دیدم که دخترها دورش را گرفتند. گفتم قبل از این که دیگران سرش کلاه بگذارند من خودم یک کلاه قشنگ و صحیح و سالم و شرعی به سرش می گذارم. خودم برایش همسر می گیرم که این قدر دخترهای ناباب دورش را نگیرند که به فسادش بکشند یا بر عکس این دختر را هم زود شوهرش بدهم و نگذارم به فسادش بکشند.

زمان و سن مناسب ازدواج

روایت داریم جبرئیل خدمت پیامبر خدا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد و عرض کرد: یا رسول الله می دانید که چه وقت برای امت تو ازدواج و زندگی مشترک خوب است؟ عرض کرد یا رسول الله دختر و پسر مثل میوه درخت می مانند میوه درخت وقتی هنوز نرسیده و کال است سفت به درخت چسبیده است اگر این میوه را از درخت جدا کنی در حق میوه و درخت ظلم کردی افرادی که هنوز نمی توانند زندگی را اداره کنند و خام هستند مشکلات دارند به سن و سال هم نیست البته نسبت به موقعیت و شرائط و جاها و شهرها فرق می کند. اگر این دختر و پسر هنوز خام هستند این را از پدر و مادرش نباید جدا کنی اما این میوه که رسید دیگر وقتش است باد به آن می خورد خرابش می کند خورشید می تابد خرابش می کند محیط و زمان خرابش می کند. اگر نچینی این میوه می شود ترشیده وخراب می شود. در وقت رسیدن میوه را باید از درخت جدایش کنی و نسبت این دختر و پسرها که دانشگاه می روند یک کاری برایشان بکنید خیلی محیط، محیط خرابی است. شما خودتان بهتر می دانید همین دوست ما می گفت: بعد از این که برای پسرم زن گرفتم دخترهای دانشجو باز هم پسر ما را ول نمی کردند پسرم دست خانمش را گرفت برد دانشگاه سر کلاس، گفت: خدا وکیلی این خانم من است این هم حلقه نامزدیش است دست از سر ما بردارید. انسان خوب است که یک لقمه ای به اندازه دهانش یا کوچکتر بگیرد. کی گفته که من بروم با یک خانواده ثروتمندی وصلت کنم که در خرج کردنش بمانم، اصلاً نوکر آن خانواده بشوم می روم با یک خانواده ای مثل خودم یا پایین تر اما با اخلاق و دیانت وصلت می کنم که بتوانم توان زندگی و پا به پای رفتن با آن ها را داشته باشم. دختری که در یک خانواده مرفهی زندگی کرده حالا ـ بیاید در خانه مستأجری زندگی کند، ای کاش در زندگی مان یک بار خداپرست می شدیم حرف خدا را گوش می دادیم.

ص: ۱۴۶۹۲

ازدواج خیلی سفارش شده اما ازدواج درست و اسلامی بکنیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه طور ازدواج کردند؟ امیرالمومنین علیه السلام چه طور ازدواج کردند؟ چه زندگی ساده ای، اما صلح و صفا و محبت و یگانگی داشتند.

امام صادق علیه السلام فرمود: جوانی خدمت پدرم امام باقر علیه السلام آمد. حضرت فرمودند: ای جوان ازدواج کردی؟ جوان گفت: نه، حضرت فرمودند: من دوست ندارم همه دنیا مال من باشد ولی ازدواج نکرده باشم. چرا دو رکعت نمازی که آدم همسردار می خواند افضل است از هفتاد رکعتی که آدم بی همسر می خواند چون آن آرامشی که در آدم همسردار است در آدم بی همسر نیست. فرمود: کسی که ازدواج می کند نصف دینش را کامل می کند، از خدا بخواهد که آن نصف دیگرش را هم کامل کند. بعد امام باقر یک پولی به این جوان داد وفرمود: برو همسر انتخاب کن. این قدر خانواده ها هستند که از نظر مالی شاید کمی ضعیف باشند اما دین و اخلاق دارند بسازند، یک مقدار از این قیدهای قیافه و پز نباشیم بیایید یک مقدار از این قیدها بیرون بزنید چه قدر راحت می شوید.

نماز و عطر و زنان سه چیز محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «حُبِّبَ إِلَیَّ مِنْ دُنْیَاکُمْ ثَلَاثٌ الطِّیبُ وَ النِّسَاءُ وَ قُرَّهُ عَیْنِی فِی الصَّلَاه» (ابوالفتح کراجکی/ معدن الجواهر/ص:۳۱). از دنیای شما سه چیز محبوب من شده است از دنیای شما نماز و عطر و زنان را انتخاب کردم. پیامبر ما عقل کل است در عظمت پیامبر ما همین یک روایت کافی است که امام صادق علیه السلام می فرماید: خدای متعال صد جزء قسمت عقل خلق کرده که از این صد قسم عقل نود و نه جزءش را به پیامبر مرحمت کرده و یک جزئش را بین تمام خلق، میلیاردها انسانی که خلق کرده تقسیم کرده است. اگر این روایت برعکس هم می شد یعنی نود و نه جزئش را به خلق می داد و یک جزء آن را به پیامبر می داد باز هم پیامبر میلیاردها برابر بر همه بالاتر بود. ولی این روایت می گوید که خداوند نود و نه جزئش را به پیامبر دادند.

آیت الله سیبویه می فرمودند: که خانم من علویه بود فوت کرد بیست و هفت سال آخر عمرش کور شده بود چون خدا به من می گوید که احترام خانمت واجب است بیست و هفت سال کمر بستم و کارهای خانه را کردم. تمام ذکر من این بود که خدایا ثواب هایم را با بداخلاقی از بین نبرم. ولی آدم های بداخلاق تمام ثواب هایشان را آتش می زنند تمام احسان و محبتشان را از بین می برند. گفت: ما را به خیر تو امیدی نیست لطف کن و شر مرسان. می گفت: من از خدا خواستم که ای خدا کمکم کن که من دل این علویه را آتش نزنم جگرش را کباب نکنم منت سرش نگذارم. خدا در قرآن می فرماید: آن هایی که به خانواده یا زیر دستانشان خوبی می کنند بعد یک منت می گذارند همه اعمالشان را باطل می کنند. ثواب هایتان را با منت گذاشتن و اذیت کردن باطل نکنید. «لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى» (البقره: ۲۶۴). گفت بیست و هفت سال محبت و خوش اخلاقی کردم تا این که این خانم از دنیا رفت الآن هم به یادش هستم خیرات می کنم.

زن و شوهر مایه آرامش همدیگر

متوجهی پیامبری که عقل کل است می فرماید: از دنیای شما نماز و عطر و زنان را انتخاب کردم. ان شاء الله نماز را جدی بگیرید. اول وقت بخوانید ده دقیقه وقت می برد. ما با این خدا خیلی کار داریم. نماز ستون دین است اساس دین است یکی عطر و بوی خوش چه قدر آرامش می دهد ثواب دو رکعت نماز با عطر هفتاد برابر نماز بدون بوی خوش است.و سوم بانوان یعنی خانم ها را دوست دارم. ما روایت داریم که هیچ کسی ایمانش زیاد نمی شود مگر این که در محبتش به خانمش و محرم هایش اضافه می شود. کسی ولایت ما اهل بیت را بیشتر قبول نمی کند مگر این که محبتش به خانمش بیشتر می شود، چون روحش لطیفتر می شود. چرا پیامبر ما در میان حسنات دنیا این سه گزینه را انتخاب کردند این روایت را خیلی با دوستان و اساتید بالا و پایین کردیم این حرف را عقل کل می زند. البته حرفی که بیشتر به دل بنده چسبید این بود که این هر سه تای این ها آرامش می آوردند.

«وَ اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ وَ إِنَّها لَکَبیرَهٌ إِلاَّ عَلَی الْخاشِعینَ» (البقره:۴۵). هر وقت گرفتاری و مشکلی پیش آمد برو وضو بگیر با حضور قلب نماز بخوان ببین چه قدر آن هول ها و اضطراب ها از بین می رود. حتی روایت داریم که وقتی امیرالمومنین علیه السلام پیش آمدی برایش می شد به نماز پناه می برد. نماز سکونت و آرامش می آورد. در محضر خدا هستی همه کارها در دست خداست. در مورد این بوی خوش هم دیدید بوی بد چه قدر حال آدم را بد می کند اگر یک جایی باشد که همه اش بوی ناجور باشد به آدم افسردگی دست می دهد، برعکس آن بوی خوش آرامش می دهد. بوی همسر هم آرامش می دهد. «لِتَسْکُنُوا إِلَیْها» (الروم: ۲۱).

زن و شوهر وسیله آرامش همدیگر هستند قدر بدانیم.«ما أکرمهنّ إلّا کریم و ما اهانهنّ إلّا لئیم» (بهاءالدین خرمشاهی- مسعودانصاری/پیام پیامبر/متن عربی/ص: ۴۳۰). پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: کسی خانم ها را اکرام نمی کند ادب نمی کند الّا آدم بزرگوار و باشخصیت و کریم، آدم هایی که عاقلند ایمان دارند، دین دارند به مادر و همسر وخواهر و مادرزن کسی دست بلند نمی کند، اهانت نمی کند اذیت و آزارشان نمی کند مگر این که آدم پست باشد. حتی اگر خانم بد باشد امامان ما یا از پیامبرمان ما بعضی هایشان بودند که خانم هایشان قاتلشان بودند اما شما یک نمونه بیاورید که این ها را اذیت کرده باشند تو گوششان زده باشند قهر کرده باشند همه اش محبتشان می کردند. این داده خداست عطیه خداست خدا با این وسیله می خواهد شما را امتحان کند صبر داشته باشید تحمل داشته باشید.

ص: ۱۴۶۹۵

ذکر مصیبت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

از همین جا دل هایمان را به حرم با صفای آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام روانه کنیم. خیلی از عزیزان آرزوی کربلا و مکه و سوریه دارند توفیقش را ندارند پولش را ندارند امکاناتش را ندارند ولی خدای متعال جایگزینی گذاشته که همان برکات را دارد. امام جواد علیه السلام فرمودند: که زیارت پدرم امام هشتم علیه السلام از زیارت امام حسین علیه السلام بالاتر است. امام علیه السلام می فرماید مهم است خیلی مهم است کربلا هم آنجا هست مکه هم آنجا هست.

یکی از دوستان می گفت: که می خواستم مشهد بروم پول نداشتم یک مقدار از ضروریات زندگی ام را فروختم مشهد رفتم وقتی برگشتم بقال سر کوچه و افراد محلمان گفتند حاج آقا ما خواب دیدیم که شما مکه مشرف شدید مکه رفته بودید؟ گفتم: نه، زیارت امام هشتم علیه السلام رفته بودم.

در روایت هست که کسی که امام رضا علیه السلام را زیارت کند ثواب هفتاد و هشت حج قبول شده را به او می دهند و در روایت دیگری هست که مثل این که هفتاد هزار حج قبول شده به جا آورده است.

امام جواد علیه السلام فرمود: کسی که به زیارت پدرم علی بن موسی الرضا علیه السلام برود و گرما و سرما به او برسد قطره باران به او بخورد خدا آن بدن را به برکت علی بن موسی الرضا علیه السلام بر آتش جهنم حرام می کند. روایت داریم درجه زائرین قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام از همه زائرین بیشتراست عطاء و مزدشان هم بیشتر است.

آیت الله حائری، خیلی به زیارت امام هشتم مشرف می شد وقتی که فوت کرد یکی از علمای قم ایشان را خواب دید که جایش خیلی خوب است در باغی از باغ های بهشتی است. سؤال کرد که آقای حائری چه خبر؟ گفت:وقتی که من فوت کردم تنها شدم همه من را رها کردند و در چاله قبرانداختند در غربتی که روح من در تنهایی قرار گرفت یک وقت دیدم که جایگاه من، قبر من باز شد و از آسمان یک نوری پایین آمد یک وقت یک پرده ای کنار رفت دیدم آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام به دیدن من آمدند. فرمودند: فلانی تو در غربت به زیارت من آمدی هفتاد مرتبه به زیارت من آمدی من هم به دیدار تو خواهم آمد و این بار اولش است. من سه موقع خطرناک می آیم و دستگیری می کنم. من دست زائرم را می گیرم و وارد بهشت می کنم.

چند نفر از بغداد حرکت کردند زیارت امام هشتم علیه السلام بیایند دو نفرشان خیلی دلشان می خواست زیارت بیایند نتوانستند بیایند دم دروازه بغداد گفتند سلام ما را به علی بن موسی الرضا علیه السلام برسانید. آقا امان نامه از آتش جهنم برای زائر علی بن موسی الرضا علیه السلام نوشتند و دادند و این ها هم مثلاً پنج نفر بودند هفت تا نامه به آن ها دادند. گفتند: آقا ما پنج نفریم. فرمودند: آن دو نفری که دم دروازه بغداد گفتند که سلام ما را به علی بن موسی الرضا علیه السلام برسانید آرزوی زیارت من را داشتند.

در جایی دیگری گفتند: آقا چرا شما زحمت می کشید به زوارتان نامه می دهید چرا به خادم ها نمی دهید؟ فرمودند: این زائرها به خاطر من آمدند به خاطر خادم های من که نیامدند از را دور زحمت و سنگینی راه را تحمل کردند. امام هشتم رهایمان نمی کنند آن امامی که در زمان حیاتش دوست داشت برایش روضه بخوانند امام رضا علیه السلام بود.در مدینه خانواده اش را جمع کرد جوادش چهار ساله بود فرمود: دوست دارم برایم گریه کنید.گفتند: آقا گریه پشت سر مسافر میمنت ندارد. فرمودند: بله آن مسافری که امید برگشت داشته باشد ولی این سفر، سفر آخر من است. معمولاً سمی که به امام ها می دادند چند روز، یک هفته، چهل روز گاهی طور می کشید که اثر کند اما نمی دانم اول صبح به آقا چه سمی دادند که آقا مسموم شد و قبل از ظهر شهید شدند. امان از دل امام رضا علیه السلام ،

دم رفتن به هر جانب نظر داش_ت امید دیدن روی پسر داشت

ك_ج_ای_ی ای ت_ق_ی آرام ج_ان_م سرور قلب و نور دیدگانم

مرا زهر جفا خونین جگر کرد تو را اندر مدینه بی پدر کرد

ابا صلت می گوید دیدم آقا مثل مار گزیده به خود می پیچد و ناله می کند اما یک وقت چشم هایش را باز کرد دید یوسفش به بالینش آمد اما در کربلا عوض این که پسر به بالین پدر بیاید پدر داغ دیده به بالین پسر آمد. دید بدن جوانش قطعه قطعه است صورت به صورت علی اکبر علیه السلام گذاشت و صدا زد علی «علی الدنیا بعدک العفا» (عزت الله مولایی/ مع الرکب الحسینی ج ۴/ ص: ۳۵۵).

پرسش های ازدواجی

پرسش های ازدواجی

رعایت اعتدال و هم کفو بودن در ازدواج

معمولاً ما شرایط ازدواج را بالا می گیریم. دختر کذایی باشد، خانواده اش کذایی باشد، موقعیت کذایی باشد، تحصیلاتش کذایی باشد، یا برعکس شوهر کذایی باشد. لقمه بیش از اندازه خفه مان می کند یا از گلویمان پایین نمی رود. یا این آقا می رود با یک خانواده پولدار ازدواج می کند نوکر آن خانه می شود یا دختری عروس خانه پول دار می شود و ذلیل آن خانه می شود. آدم باید دنبال موردی که شرایطش با او مناسب یا یک مقداری پائین تر است برود.

مهریه ها و رسومات سخت گیرانه برای ازدواج

سؤال: سی سال دارم و سن ازدواجم هم گذشته چه کار کنم؟

جواب: مهریه های سنگین، خرید عقد سنگین، شرایط سخت گیرانه و این گونه طلسم ها و رسم ها باید شکسته شوند.می بینی آقا یا خانمی هست که مورد خوبی است دین و اخلاق و شغل مناسب دارد حالا ثروتمند نیست ماشین ندارد یک مقدار خرج و خریدهای کذایی را کم کنیم راحت بگیریم قبولش کنیم.مقام معظم رهبری عقدهایی که می خوانند اگر مهریه از چهارده تا سکه بیشتر باشد نمی خوانند.مرد اگر دیندار و خوب نباشد اگر چه مهریه سنگین باشد آن قدر خانم را آزار می دهد که خانم بگوید مهرم را می بخشم جانم آزاد بشود. مهریه سنگین مشکل ما را حل نمی کند یک مقدار عادات و رسومی که ضد دین است بشکنیم. مهریه حضرت زهرا علیها السلام پانصد درهم بود که حضرت زهرا علیها السلام پیغام دادند بابا جان مهریه بقیه هم درهم است فرق من با بقیه خانم ها چیست؟ پیامبر فرمود: چه می خواهی؟ گفت: مهریه من شفاعت گناهکاران امت پدرم باشد که سندی از طرف خداوند نازل شد و مهریه اش را اجازه شفاعت گناهکاران امت پیامبر قرار داد. آقای دولابی فرمودند: در روستا ها خانم هایی هستند که جمال دارند، عفت دارند، شوهر دوست هستند، خانه دارند و فقط یک ذره فرهنگ و تمدن شهری بفرما بنشین را بلد نیستند که این را هم در عرض شش ماه یاد می گیرند. اگر به یکی بگوییم برو از روستا خانم

روستایی بگیر می گوید: من خانم روستایی بگیرم!!؟؟.

ص: ۱۴۶۹۸

استخاره کردن برای ازدواج

سؤال: دختری نامه نوشته بود که من دختری هیجده ساله هستم. سه سال پیش پسرخاله ام به من علاقمند شد، ولی من چندان به او علاقه نداشتم. تا این که ایشان به خواستگاری آمدند و دیدم برای زندگی مناسب است ولی وقتی استخاره کردم بد آمد و خانواده من چون اعتقاد داشتند کنار کشیدند نظر شما در مورد مشکل من چیست؟ در صورتی که پسرخاله ام دوباره به خواستگاری من آمدند چه کار کنم؟

جواب: یکی از مسائلی که در ازدواج مهم است پذیرش قلبی طرفین است. به دل نشستن که در بین عوام هست خیلی کارساز است. ممکن است خانمی خیلی قیافه نداشته باشد ولی به دل طرف می نشیند. آقایی خیلی قیافه ندارد ولی خانمی این را دوست دارد.

تعبیری بین قمی ها هست که فلانی گوشتش شیرین است فلانی گوشتش تلخ است فلانی تو دل بروست فلانی تو دل برو نیست. ملاقات اول که این خانم و آقا، دختر عمو و دختر خاله و هر کسی همدیگر را می بینند یا قبلاً دیدند، به دل همدیگر می نشینند یا نمی نشینند. آن مهر می آید آن محبت می آید دل انسان مشمئز نمی شود رد نمی کند.

حضرت امیر علیه السلام هم در وصیت هایشان به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمودند: آدم می خواهد با کسی شریک شود کار بکند شغلی داشته باشد همکاری انتخاب بکند فرمودند: اگر با کسی ملاقات کردید به دلتان نشست عمل خوبی هم از او ندیدید سابقه اش را نمی دانید ولی تا این را دیدید مثل این که چند سال با هم رفیق و دوست بودید و به دلتان نشست این را بپذیرید و قبول کنید. حواله خوبی است یعنی مهر طرفین در دل همدیگر جا بگیرد. همین قدر که یک ذره میل و رغبت و پسند باشد بقیه را خدا جور می کند.مشکلی که این خانم اشاره کردند

ص: ۱۴۶۹۹

یکی از معضلات ازدواج است که برای خیلی ها پیش آمده است که زیاد هم سؤال می کنند استخاره بکنیم یا نکنیم؟ اگر یک موردی که شرایطش را می پسندید، خانواده ها همدیگر را می پسندند اصلاً احتیاج به استخاره ندارد یعنی شرایط هست، همه چیز هست. شرایط کامل و جامع برای هیچ کس پیش نمی آید. این هواهای بالا و بلند پروازی ها که همسر من آقایی خوش تیپ، که حقوقش بالا باشد، خانه داشته باشد، ماشین داشته باشد، چی و چی داشته باشد این ها را کنار بگذارید. شرایط اخلاقی، دیانت، تقوا، موقعیت اجتماعی و خوبی ها را ملاک قرار دهید.

حدیث داریم اگر کسی خوبی هایش بر بدی هایش غالب باشد یعنی بالای پنجاه درصد شرایط مهیاست. این دیگر خوبی هایش غالب است یک کفه ترازو که سنگین شد تا آخر این طور می رود.

دنبال همسر بی عیب و دوست بی عیب و عالم بی عیب نگردید بدون دوست می مانید دوست بی عیب گیر نمی آید. ائمه علیهم السلام می فرمایند: دنبال انجام عمل بدون ریا و صد در صد خالص نباشید بی عمل می مانید. پس اگر کسی شرایط ازدواج را داشت قبولش کنید استخاره برای موارد تحیر است یعنی جایی که ۵۰ ، ۵۰ است و آدم گیج است و نمی داند چه بکند. پس اگر این آقا و خانم همدیگر را دوست دارند استخاره لازم نیست اما اگر دوست ندارند شرایطش هم نیست این حرف دیگری است. مثلاً در خیابان دارد سوار اتوبوس می شود دختری را می بیند عاشقش می شود به قول مولوی که در مثنوی می گوید:

ص: ۱۴۷۰۰

عشق هایی کز پی رنگی بود   عشق نبود، عاقبت ننگی بود

این ها تمایلات جنسی هست این ها عشق های رنگارنگ و خیالاتی زود گذرند. این نوع عشق ها را نمی گویم. عشق هایی که روی هوا و هوس است که یک روز خاطرخواه این آقا و روز بعد خاطرخواه یکی دیگر بشویم نمی گویم. اما اگر محبت و دل نشستن صحیح باشد که یکی از شرایط مهم است به آن عشق و محبت واقعی مولوی در جای دیگر مثنوی اشاره می کند که

عاشقی گر زین سر و گر زان سرست   عاقبت ما را بدان سر رهبرست

شرایط اصلی ازدواج که در روایات ما به آن اشاره شده یکی اخلاق و دیگری دیانت است. اخلاق و دیانت شرط اصلی و قطعی اند. نه این که طرف اول کار که خواستگاری رفت بخصوص اگر یک پسر نجیب باشد که تا به حالا دختر ندیده باشد در خواستگاری اول بگوید به دلم چسبید، این به دل نشستن درست نیست.

عدم موفقیت در ازدواج

سؤال: شما که می فرمایید کسی که در ازدواجش موفق نشد یک جایی از کار اشتباه بوده پس بعضی از افراد خیلی خوب را می بینیم که ازدواجشان به ظاهر موفق نیست ولی با همان ازدواج ناموفق بسیار رشد کرده اند پس این چگونه است؟

جواب: در ازدواج باید دعا، توسل و توکل، تحقیق و مشاوره و تمام شرایط و کارها را ردیف بکنیم اما حالا نتیجه اش چه می شود؟ نتیجه دست ما نیست. مثل یک کشاورزی که زمین را شخم زده بذر می پاشد توکل به خدا می کند اما آیا این رشد می کند یا نه؟ آیا باران می آید یا نه؟ یعنی بخش مهمش دست ماست بخشی هم دست ما نیست.

ص: ۱۴۷۰۱

بعضی موقع ما خودمان مقصریم که تحقیق نکردیم بررسی نکردیم از این مورد ازدواج های ناموفق خیلی دیدیم.مثلًا خانمی می گفت: شوهر من که به خواستگاری آمد گفت: که من دو، سه تا مدرک دارم دو، سه تا هم شغل دارم. ما از بس ذوق کردیم تحقیق نکردیم مثلاً- برادر این آقا هم روحانی بود همراهشان آمده بود فکر کردیم این ها کارشان درست است. در صورتی که این آقا خیلی هم حقه باز بود مدرک هایش الکی بود. باید تحقیق و مشورت بکنیم شرایط کار را انجام بدهیم.و اما این که نتیجه چه می شود آن دیگر هر چه بود تسلیم و راضی باشیم.

امام های ما اولیاء ما هم همسرهایی داشتند مردم آزار بودند.

یکی از علمای بزرگوار همسری داشت که خیلی ایشان را اذیت می کرد شکنجه می داد ولی رشد و کمال ایشان در سازگاری با ایشان بود. ما باید وظیفه مان را انجام بدهیم. ما که نمی دانیم آینده اش چه می شود نمی دانیم که الآن این آقا متدین و این خانم خیلی با حجاب است بعد چه می شود؟ آینده را به خدا بسپاریم. توکل به خدا کنیم هر چه پیش آمد آنجا دیگر باید خودمان را وفق بدهیم. خدا را هم شکر کنیم سازندگی ما هم در این است. فکر نمی کنم هیچ موردی به غیر از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم با حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با حضرت زهرا علیها السلام که موارد استثنایی در عالم بودند و هیچ مشکلی باهم نداشتند مورد بی مشکلی باشد. هر دو تا معصوم یا در حد عصمت بودند که مشکل نداشتند و الّا از آن رده های بالا تا پائین یک بگومگویی یا ناپسندی هایی یا اخلاقیاتی یا چیزهایی که به هم نخورد باشند هست بین زوج ها هست ما باید تسلیم و راضی باشیم.

ص: ۱۴۷۰۲

دعا نویسی و بستن بخت دختران

سؤال: از این جادو جنبل ها که بعضی وقت ها می گویند بختت بسته شده، جادو شده، دعا نویسی می کنند این ها چقدر صحت دارد؟ درست است یا نیست؟

جواب: کلاً تسخیر جن و فرشته و طلسم بستن جزء شغل های حرام است. اگر کسی در این وادی باشد یا دیگران را به این وادی رهنمود کند از گمراهان است. اکثر این هایی که می گویند بخت طرف را بستم اکثراً خیالات است اوهام است صحیح نیست. ممکن است یکی بتواند در روحیه طرف تأثیر بگذارد یا دعایی، وردی خوانده باشد دل طرف زده شده باشد.ممکن است جایی جادو و جنبل درست باشد البته دعای بطلان سحر را داریم. ساحر و جادوگری پول بگیرد دم و دستگاهی به هم بزند بخت کسی را ببندد این طور نیست. مورد خاصی ممکن است باشد که این هم با دعا و صدقه و دعاهایی که در بطلان سحر است برداشته می شود. دعای بطلان سحر و تعویض در مفاتیح و کتب ادعیه هست.

صحبت کردن دختر و پسر

سؤال: گاهی می شود پسری در دانشگاه یا محل دیگری می گوید قصد مزاحمت ندارم فقط می خواهم چند جلسه با شما صحبت کنم اگر معیارهایمان با هم خواند خانواده را برای خواستگاری بفرستم. قبول کنیم یا نه؟

جواب: اگر واقعاً طرفین شرایط ازدواج را دارند با رعایت شرایط هیچ اشکالی ندارد. می دانید که اجتماع زن و مرد در یک جایی خلوت که کس دیگری نباشد و راهی نداشته باشد گناه کبیره است چون شیطان موج ایجاد می کند، جوان نباید خودش را در معرض گناه قرار بدهد. آدم باید بداند با چه خانواده ای آشنا می شود فامیل می شود به طرف مقابل بگوید: من شرایطم را می گویم شما هم شرایطتان را بگوئید. محسنات و عیب ها را برای هم بگویند تا فردای عقد زندگی متلاشی نشود. گفت و گوی دو زوجی که قصد ازدواج دارند و می خواهند ببینند روحیات همدیگر را می پسندند یا نه، خوب است تا فردای عقد زندگیشان به هم نخورد.

ص: ۱۴۷۰۳

اگر در محیط دانشگاه و کار آقا پسری می خواهد با دختر خانمی ابتدا به ساکن در قبال ازدواج صحبت کند و هنوز نمی خواهد پدر و مادرش به خوستگاری بیایند یا خانواده ها همدیگر را قبول ندارند عمدتاً دیده شده که در این خلوت که یک پسر جوان با آن شرایط با یک دختر جوان صحبت می کند فضای عاطفی بر فضای شناختی غلبه دارد. قبل از این که این دو بخواهند همدیگر را بشناسند یک احساس و وابستگی و علقه پیدا می کنند و در نود درصد به این نتیجه می رسند که به هم می خورند. در این شرایط که با هم صحبت می کنند مسئله ای پیش می آید که دختر قانع است ولی می داند که پدرش قبول نمی کند. ولی فضای عاطفی یک دختر و پسر این طور نیست که اگر خلوتی ایجاد شد و در محیط دانشگاه سه مجلس نشستند با هم صحبت کردند به این نتیجه برسند که ما به هم نمی خوریم و با هم خداحافظی کنند.اتفاقاً طرفشان هم هر چه ایراد داشته باشد نمی بینند حرف های عاطفی هم ظاهراً نمی زنند ولی حالتشان یک جوری است که وابسته می شوند. آن وقت زمینه خطای شناختی به مراتب بیشتر از فضای شناختی است. صحبت های مفصل بعد این است که موقعیت و شرایط را پسندیدند و خواستگاری کردند و می خواهند بروند حرف آخر را بزنند و برنامه عقد و این ها را بگذارند که در این موقع حتماً باید بنشینند با هم مفصل حرف بزنند ولی در مرحله اول باید محک باشد ببینند طرف را خوب می پسندند، خانواده شان را می پسندند یا نه، در چند دقیقه اول اشکالی ندارد اگر با واسطه هم باشد امنیتش بیشتر است.

ص: ۱۴۷۰۴

کم بودن سن پسر از سن دختر

سؤال: اگر سن پسر در موقع ازدواج کمتر از دختر باشد آیا جنبه روایی و قرآنی دارد که بگویند اشکال دارد؟

جواب: به سن و سال در روایات زیاد اشاره نشده است. به هم کفو بودن و هم شأن بودن و این که دین و اخلاق و موقعیتشان به هم بخورد اشاره شده است. و الّا در روایات به سن و سال اشاره نشده است ولی مرد یکی دو سه سال بزرگ تر باشد بهتر است. شرایط اصلی این ها نیست گاهی خانم سنش بیش از مرد هم بوده مثل ازدواج حضرت خدیجه علیها السلام که چهل سالش بود و پیامبر ما صلّی الله علیه و آله و سلّم ۲۵ سالش بود این ها ایرادی ندارد.

مهریه کم و دخالت دیگران

سؤال: دختر می خواهد مهریه کم بگیرد ولی پدر و مادر و فامیل نزدیک اجازه نمی دهند این اجازه ندادن آن قدر سخت می شود که اصل قضیه به هم می خورد در این موارد چه کار کنیم؟

جواب: دختر و پسر سعی کنند بزرگ های فامیل را زیاد دخالت ندهند. با پدرهایتان صحبت کنید. یا این که با بزرگان شهرتان مشورت بکنید کارشناس ها می گویند این ها به روحیه دختر ضربه می زند. این قدر سخت می گیرید دختر می ماند و پسر هم باید ده سال دیگر ازدواج بکند. اگر بتوانیم با ملایمت و محبت پدر و مادرها را قانع کنیم بهتر است. یا از کسانی که در پدرمان نفوذ دارند بخواهیم بیایند با آن ها صحبت کنند و قانع کنند.

ص: ۱۴۷۰۵

مرحوم آقای بهاء الدینی هشت تا دختر و دو تا پسر داشتند که یکی از پسرها زمان خودشان فوت کرد. بنده خدمت ایشان بودم که طلبه ای به من گفت: حاج آقا شما زیاد خدمت آقا می رسید من اهل کاشمرم می خواهم خانواده ام را از کاشمر برای خواستگاری از دختر آقای بهاء الدینی بیاورم. شما با آقا صحبت بکنید ببینید می پذیرند؟ فردا قبل از نماز زودتر آمدم آقا تنها بود خدمت آقا نشستم گفتم: آقا جریان از این قرار است یک طلبه اهل کاشمر می خواهد خانواده اش را برای خواستگاری از دخترتان بیاورد. یک تأمل و مکثی کردند و فرمودند: ما در کار بچه هایمان دخالت نمی کنیم به عنوان مشاور فقط دخالت می کنیم. یعنی حق انتخاب با دختر یا پسر است. خود دختر باید انتخاب کند. ایشان به همسرشان فرمودند تا با دخترشان مشورتی بکنند ببینند آن ها می پسندند یا نه؟ بعد فرمودند: همین دختری که الآن موقع ازدواجش است و به خواستگاریش آمدند در خانه قالی می بافد. (ماها دنبال پز و لیسانس و مدرک کنکور افتادیم. این خانم ها جوانان را بیکار کردند شصت، هفتاد درصد پذیرش کنکوری ها مال خانم هاست) ایشان فرمودند: چون قالی بافی کرده جهازش را هم خودش تهیه کرده است. خمسش را می آورد به من می دهد. اگر زندگی انسان خوب باشد و درست بچه تربیت کرد این طور می شود.

ازدواج برای پیشرفت در معنویات

سؤال: حاج آقا شما گفته اید لقمه اندازه و کوچکتر از دهان بگیرید اگر هدف دختر از ازدواج کامل شدن و سیر و سلوک معنوی باشد و از خدا بخواهد کسی را برای او بفرستد که او را به عبودیت الهی و تقرب به خدا نزدیکتر کند یعنی کسی که تا حدودی این مسیر را خودش رفته باشد و بتواند همسرش را هم برساند. آیا این خواسته لقمه ای بزرگ تر از دهان است؟

ص: ۱۴۷۰۶

جواب: لقمه ای که من عرض کردم در مسائل مادی منظورم بود. اما در مسائل معنوی آقایی که شرایط معنوی اش بسیار بالا نیست ولی می تواند با اخلاق و رفتار و معنویاتش به دیگران هم کمک کند و از خودش مطمئن است و زیر پایش محکم است بیاید از خانواده ای که خیلی مذهبی نیستند ولی این مرد می گوید من می توانم با محبت و تبلیغات صحیح آن ها را در این مسائل وارد کنم و می توانم آن ها را بسازم و طوری نباشد که برود نجات بدهد خودش هم غرق نشود عیبی ندارد.

عدم تفاهم در زندگی زناشویی

اگر ازدواجی صورت گرفت و خانمی می بیند شوهرش را دوست ندارد. مرد هم می بیند زنش را دوست ندارد و مشکلات دیگری هم هست مثلاً پدر و مادر طرف مقابل بداخلاقی می کند این خانم باید چه کار کند؟ هیچ کس معصوم نیست. مرد شما هم موقع ازدواج معتاد نبوده بعداً معتاد شده است. اول آدم خوبی بوده حالا خراب شده یا خانم با حجاب بوده حالا بی حجاب شده است. اگر بعد از ازدواج انسان دچار بحرانی شد که دست آورد خودش بود یا نه خودش هم دخالت نداشته دست قضا و قدر بود در مسأله ازدواج باید بسازد و بسوزد.

پیامبر ما صلّی الله علیه و آله و سلّم درست است همسری مثل خدیجه علیها السلام داشت اما همسرهایی هم داشت که مسمومش کردند و کشتند.

مرحوم مجلسی می گوید: آن دو زن پیامبر را مسموم کردند و خیلی هم آزارش می دادند. اگر انسان دچار همسری شد که خواسته یا ناخواسته با شرایطش سازگاری ندارد این جا هر چه قدر سنگ تمام بگذارد صبر و تحمل و مدارا کند، کوتاه بیاید رشد می کند. حضرت امیر علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمودند: بزرگ نباشد کسی که ظلم به شما می کند چون او در رشد شما و کمبود خودش تلاش می کند. کسی که ما را اذیت می کند و ما سنگ صبورش می شویم دارد غذای بهشتی برای ما می پزد و او خودش دارد زیر کوره آتش می سوزد. رشد در این است که با جاهل مدارا کنیم. هیچ مردی بدون عیب نیست هیچ خانمی هم بدون عیب نیست باید مدار کنیم. بنده سه تا عیب دارم خانمم هم دو تا عیب دارد باید بسازیم خوبی ها و اشکال ها هم هست.

ص: ۱۴۷۰۷

طلاق و جدایی آخرین گزینه است برای جایی که واقعاً بحران هست و زندگی برای دو طرف یا محال است یا امکان ندارد آنجا دیگر طلاق حرف آخر را می زند. طلاق گزینه آخر است. اگر انسان بتواند تحمل کند خیلی بهتر است باعث رشد انسان می شود.

محبت و مدارا نمودن با همسر

محبت و مدارا نمودن با همسر

تحمل آزار همسر

همسر اول مرحوم آقای انصاری، ایشان را خیلی اذیت می کرد. گاهی هم کتک می زد. ولی مرحوم آقای انصاری تحمل می کرد. یک مقدار حالت روانی داشت. یک مرتبه به این نیت سم خورده بود که خون خودش را گردن شوهرش بیندازد تا ایشان را اعدام یا زندان کنند.برادرهای خانم ایشان به قدری ناراحت بودند که چند بار آمدند خواهرشان را ببرند، ولی مرحوم انصاری می فرمودند: من نمی گذارم؛ چون حقش را ادا نمی کنند و اذیتش می کنند.غیر از من شاید کسی او را تحمل نکند. صبر و تحمل می کنیم، خدا هم کریم است. خلاصه خیلی با نرمی و ملاطفت با ایشان برخورد می کرد. به قول حاج آقا کتک خور انسان خوب می شود.قوی و پوست کلفت می شود. می فرمود: برخی افراد که به جلسه ما می آیند، حس می کنم که خانم هایشان آن ها را خیلی اذیت می کنند، ولی قشنگ ظاهرشان را طوری نشان می دهند که هیچ مشکلی ندارند. از بس کتک خورش محکم شده است، صبر و ملایمتش خوب شده است، هیچ نشان نمی دهد. خدا هم از همین جا به او رشد می دهد.

ص: ۱۴۷۰۸

در روایتی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله برای ما نقل شده است که اگر کسی بر اذیت همسرش صبر کند، در هر باری که بر اذیت همسرش صبر می کند، خداوند ثواب صبر حضرت ایوب را در نامه عملش ثبت می کند.«مَنْ صَبَرَ عَلی سُوءِ خُلْقِ امْرأَتِهِ اِحْتِساباً اَعْطاهُ اللّه بِکُلِّ مَرَّهٍ یَصْبِرُ عَلَیْها مِنَ الثَّوابِ مِثْلُ ما اَعْطی اَیُّوبَ عَلی بَلائِهِ».(۱)

این خیلی رشد است. فقط انسان باید یک مقدار تحمل کند تا کتک خورش خوب شود.اولش سخت است، بعد راحت می شود. مرحوم آقای رضوی نقل می کردند: وقتی خانم آقای انصاری فوت کرد، مرتب ایشان دعا می کرد و به یاد همسرش بود که خدایا، آن طرف گرفتار نباشد.

خوبی در برابر بدی

خیلی عجیب است! این مصداق جمله ای است که روی قبضه شمشیر پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نوشته شده بود تا همیشه یادآور و متذکر باشد. خداوند پیامبرش را به چهار خصلت فرمان داد:

«صِلْ مَنْ قَطَعَکَ وَ اعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَکَ وَ اَعْطِ مَنْ حَرَمَکَ وَ اَحْسِنْ إلی مَنْ اَساءَ اِلَیْکَ»؛(۲) با کسی که از تو بریده است، پیوند و ارتباط برقرار کن؛ کسی را که به تو ستم کرده است، ببخش؛ و به کسی که تو را محروم کرده است، عطا کن؛ و به کسی که با تو بدی کرده است، نیکی کن.

ما نیز به فرمان قرآن، باید از آن بزرگوار پیروی کنیم. مکارم اخلاق، این چهار چیز است. با خوب ها خوبی کردن هنر نیست. اگر به حیوانات هم محبت کنی، دم تکان می دهند و تشکر می کنند. اگر در مقابل بدی ها خوبی کردیم، اگر به سراغ فامیل و رفیقی که به ما پشت کرده است رفتیم، هنر است.

روایتی از امیرالمؤمنین دیـدم که برای من تکان دهنـده بود. حضـرت می فرمایـد: «لاتَقْطَعْ صَدیقاً وَ اِنْ کَفَرَ»؛(۳)با رفیقت قطع رابطه نکن، هر چند کافر شود.

قربان این کلام و گوینـده آن، وفایی از این بالاتر و بهتر می بینی! حضـرت می فرماید: با رفیق و صدیق و کسـی که با او نان و نمک خورده و رفیق شـده ای، اگر کافر هم شـد، قطع رابطه نکن. برای او دعا کن که خـدا هـدایتش کند. به او خیر برسان. از کفر که بالاتر نداریم. ما گاهی از این که این آقا جواب سلام ما را دیر داده، یا تحویلمان نگرفته، یا جلوی پای ما بلند نشده، یا به دیدن ما نیامده، یا می خواسته به مسافرت برود، با ما خداحافظی نکرده است، او را رها می کنیم و به پشیزی می فروشیم. ما چه می گوییم، پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم چه می فرماید!

«صِلْ مَنْ قَطَعَکَ»؛ اصـلاً کـارت را بگـذار برای کسانی که قطع رابطه و پشت کرده انـد. با آن ها ارتباط برقرار کن. «وَ اعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَکَ»؛ کسـی را هم که به شـما ظلم کرده است، ببخش. بلکه بالاتر، اصـلاً این آقا فحش داده است، ناسـزا گفته است، آش درست کن و در خانه اش ببر، او را در بغل بگیر و ببوس. به قول سعدی:

بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی اَحْسِنِ اِلی مَنْ أَسا

یعنی هنر اینجاست که انسان با بـدها خوبی کنـد و سـنگ تمام بگـذارد. خلوص نیت هم اینجا می آید. ولی با خوب ها خوبی کردن، پلـو قرضـی اسـت. عکس العمـل کـار اوست. او خـوبی کرده است، شـما هم جـواب داده ای. او سـلام کرده، شـما هم جوابش را می دهی. تازه به شما یک ثواب می دهند، به او نود و نه تا، این هنر نیست.

ص: ۱۴۷۱۰

سرشار از محبت

در احوالات آیت اللّه انصاری همدانی از قول دخترشان آمده است که ایشان به ما و مادرمان خیلی محبت داشت. نه تنها به افراد خانه، بلکه به ذرات عالم نیز محبت داشت.می گوید: در خانه گوسفندی داشتیم. ایشان اول شکم حیوانات را سیر می کردند و بعد خودشان می نشستند و غذا می خوردند. آدم هایی هستند که به حیوانات هم محبت می کنند، آن وقت ما به انسان و کسی که از همه به ما نزدیک تر است، محبت نکنیم.

دختر ایشان نقل می کند که یک وقت آقا دو تا توله سگ به خانه آورد. گفتیم:آقا، این ها نجس اند. فرمود: مادر این ها مرده است. من دیدم که بی صاحب مانده اند و تلف می شوند، به خانه آوردم. می گوید: آقا برای این ها شیشه شیر گرفت و هر روز شیر را داخل شیشه می ریخت و به آن ها می داد تا بزرگ شوند. همین رحمت است که درهای آسمان و زمین را بر روی انسان باز می کند.

آزار همسر، مانع راه

یکی از کارهای مهم آیت اللّه انصاری همدانی این بود که موانع افراد را برطرف می کرد. ایشان در جلسات زیاد صحبت نمی کرد. حاج آقای دولابی می فرمودند: جلسات ایشان جلسات انس و محبت بود. می نشستند و با آن نفوذ و جذبه روحی که داشتند، موانع را از اهل جلسه و رفقا برطرف می کردند. گاهی هم به بعضی با اشاره و کنایه تذکر می دادند که مثلاً اگر شما این کار را بکنی خوب است.

ص: ۱۴۷۱۱

در حالات ایشان آمده است که یکی از مشاهیر تهران به خدمت ایشان شرفیاب شده بود تا از ایشان دستگیری کند. ایشان یک توجهی کرده و فرموده بود: شما خانم خودت را خیلی اذیت می کنی. حجاب تو این است که ظلم می کنی. خانمت را در خانه اذیت و آزار نکن تا کارت درست شود. مانع تو این است. این حرف در آن شخص سرشناس بسیار اثر کرده بود.

وی به تهران برمی گردد و به جای آزار و اذیتی که قبلاً در حق خانمش می کرد، خم می شود و دست خانمش را می بوسد. کسی که در عمرش از این کارها نکرده بود. خانمش متعجب می شود که این مرد چقدر با محبت شده است! سرّ این کار را از شوهرش می پرسد. می گوید:من خدمت آقایی در همدان رسیدم. ایشان سفارش شما را کردند. پرسیده بود: این آقا کیست؟ من هم باید پیش او بروم. خلاصه شوهرش را وادار می کند و او را پیش حضرت آقای انصاری می برد و هر دو از ایشان استفاده می کنند.

عزت و کمال و هنر یک مرد این است که خانم و پدر و مادرش را راضی کند. کمال و عزت یک زن هم این است که شوهرش را راضی کند. امام باقر علیه السلام فرموده اند: «لا شَفیعَ لِلْمَرْأَهِ أَنْجَحُ عِنْدَ رَبِّها مِنْ رِضا زَوْجِها»؛(۴) برای زن شفیعی در پیشگاه پروردگارش، نجات بخش تر از خشنودی و رضایت همسرش نیست.

نگاه مهر آمیز

اگر زن و شوهر همدیگر را راضی کردند و به دید محبت به یکدیگر نگاه کردند، بدانند که قطعاً خدا هم از آن ها راضی است. در روایت هم آمده است: «اِنَّ الرَّجُلَ اِذا نَظَرَ إِلَی امْرَأَتِهِ وَ نَظَرتْ إِلَیْهِ نَظَرَ اللّهُ تَعالی اِلَیْهِما نَظَرَ الرَّحْمَهِ»؛(۵) هنگامی که مرد به همسرش به نظر مهر و محبت بنگرد و همسرش نیز به او به نظر مهر و رحمت بنگرد، خداوند به هر دو به نظر مهر و رحمت می نگرد.

ص: ۱۴۷۱۲

دو تا دل که یکی شود، سومی آن ها خدا و امام زمان علیه السلام و همه خوب های عالم اند. در برابر این هم در روایت آمده است که خدا و پیغمبر از آن مردی که آن قدر همسرش را اذیت کند تا همسرش مجبور شود مهرش را ببخشد و جانش را آزاد کند و از دست این شوهر راحت شود بیزار است.(۶)

از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در حدیثی تکان دهنده چنین آمده است: «اِنَّ اللّه َلا یَغْضِبُ بِشَیْ ءٍ کَغَضَبِهِ لِلنِّساءِ وَ الصِّبْیانِ»؛(۷) بی تردید خداوند آن قدر که به خاطر زنان و کودکان غضبناک می شود، به خاطر چیزی غضبناک نمی شود.

یعنی بیشترین جایی که خداوند غضب می کند، همین جاست. معنای سیر و سلوک این نیست که انسان گوشه ای برود، بنشیند و ذکر بگوید و دعا بخواند. کمال و شرف مرد در این است که زن و بچه اش را راضی نگه دارد. کمال خانم هم این است که شوهرش را راضی نگه دارد.اگر این دو تا با هم راضی شدند، آنجا مهبط نور و لطف خدا می شود.

تفرقه و قطع رحمت خدا

حاج آقا دولابی می فرمودند: آن قدر به تفرقه بین زن و شوهر حساسم که در خانه ای که زن و شوهر در آن از یکدیگر ناراضی هستند، نمی توانم بخوابم؛ چون رحمت خدا قطع است و ملائکه آن زن و شوهر را تا وقتی از هم ناراحت و بیزار هستند، لعنت می کنند و از آنان تبری می جویند. وقتی یگانه هستند، نور و رحمت خدا بر سر آن ها می تابد. می فرمودند: من در آن خانه نمی خوابم و نمی توانم هم بخوابم، مگر این که با هم صلح و آشتی کنند.

ص: ۱۴۷۱۳

خانمی خدمت حاج آقا شکایت کرده بود که شوهرم مرا تحویل نمی گیرد. حاج آقا به شوهر او فرموده بود: تا وقتی که خانمت از تو راضی نشود، من تو را راه نمی دهم و در قلب من و پیش من راه نداری.

می فرمودند: ادب را از حدیث کسا یاد بگیرید. ادب زندگی کردن را در همین حدیث ببینید. ببینید اهل بیت علیهم السلام چگونه به یکدیگر با مهر و محبت خطاب می کنند:میوه دلم، روشنی چشمم، شافع امتم، صاحب حوضی، اخی، صاحب لوائی. چه تعابیر قشنگی!

سیره امام علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام

در روایت آمده است: پیامبر خدا در شب ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام فرمودند: «یا عَلیُّ، اُدْخُلْ بَیْتَکَ وَ الْطُفْ بِزَوْجَتِکَ وَارْفَقْ بِها فَاِنَّ فاطِمَهَ بَضْعَهٌ مِنّی»؛ یا علی! داخل اتاق شو و با همسرت با لطافت و محبت و رفق و مدارا بر خورد کن؛ که فاطمه پاره تن من است. یعنی میان شما همواره صلح و صفا و ملایمت و محبت حاکم باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام هم فرمودند: «فَوَاللّهِ ما اَغْضَبْتُها وَ لا اَکْرَهْتُها عَلی أمْرٍ حَتّی قَبَضَهَا اللّه عَزَّ وَ جَلَّ»؛(۸) به خدا سوگند تا آخر عمر هیچ گاه او را ناراحت و خشمگین نکردم و هیچ گاه او را بر کاری وادار و اجبار نکردم.

شکستگی مؤمن

تحکم و زورگویی و انانیت، چیز بسیار بدی است. باید آن را کنار گذاشت و صمیمیت و صفا و نرمی را به جای آن حاکم کرد. مولانا می گوید:

خود نشان مؤمنان مغلوبی است لیک در اِشکست مؤمن خوبی است

ص: ۱۴۷۱۴

مرحوم آیت اللّه انصاری همدانی و امثال آن ها در این شکست چه می دیدند که مرتب خودشان را می شکستند. می توانستند طلاق بدهند، اما خدا چه می خواهد، آن مهم است!هر چه اینجا خودت را بشکنی و کوتاه بیایی و مغلوب و مظلوم شوی، خوب است، اما ظالم نشو.

زخمی که زنی چو باز باید خوردن در کم زدن اختیار باید کردن

اولاً نزن، اگر هم خواستی بزنی، کم بزن که به تو می زنند. مولانا می گوید:

گر بدانی قدر زور نیستی هر چه آید در برابر نَاِیستی

اگر بدانی نیستی چقدر زورش زیاد است، دیگر در مقابل بدی دیگران مقاومت نمی کنی و کوتاه می آیی. نمی دانید نیستی چقدر زورش زیاد است، چقدر به شما رشد می دهد!حاج آقا دولابی می فرمود: اگر کسی به شما فحش داد، شما هم جوابش را دادی، معلوم می شود زورت کم است. نتوانستی مقاومت کنی. زود از کوره در رفتی. اصلاً زور نداری. اما اگر سکوت کردی، معلوم می شود زورت زیاد است.

در برابر ابتلائات خداوند باید تسلیم شد. هیچ کس مثل اهل بیت علیهم السلام در برابر ابتلائات، تسلیم قضا و قدر الهی نشدند. خدا می داند در این، چقدر قدرت خوابیده است!

خود نشان مؤمنان مغلوبی است لیک در اِشکست مؤمن خوبی است

هرچه بتوانی خودت را بشکنی، خوب است. می گویند: مرحوم حداد از مادر خانمش خیلی آزار دید و چیزی نگفت و همین برای او موجب فتح بابی شد. یعنی رشد در رحمت و توحید و معرفت، از همین جا برای او آغاز شد.

ص: ۱۴۷۱۵

عظمت مرحوم حداد

خدا آیت اللّه کشمیری را رحمت کند! برای من نقل می کردند که آقای حداد شخص پخته و بزرگ و برجسته ای بود. مکرر از نجف به کربلا می رفتم و از محضر ایشان استفاده می کردم. گاهی هم ایشان به نجف می آمدند و در مسجد برای نماز به من اقتدا می کردند.روزی وسط نماز دیدم کوهی روی دوش من گذاشته شده. تعجب کردم. بعد از نماز دیدم همان موقع آقای حداد به من اقتدا کرده اند. به من می فرمودند: هیچ گاه از این برخوردها هراسی نداشته باشید.

مرحوم آقای کشمیری می فرمودند: شخصی خدمت آقای حداد آمد. خیلی تاریک بود!همه وجودش نفسانیت و ظلمت و منم منم بود. خیلی اظهار وجود و ادعا می کرد. شروع به ورّاجی کرد. آقای حداد نگاهی به من کردند و گفتند: «وَ اِذَا الْجَحِیمُ سُعِّرَتْ».(۹) به مناسبت و به جا آیه هایی از قرآن می خواندند. بعضی را وقتی داخل جهنم می اندازند، جهنم ناله اش بلند می شود و می گوید: خدایا، این دیگر کیست؟

«اِذا اُلْقُوا فیها سَمِعُوا لَها شَهیقاً وَ هِیَ تَفوُرُ تَکادُ تَمَیَّزُ مِنَ الْغَیْظِ»؛(۱۰) هنگامی که در آتش افکنده شوند، صدای وحشتناکی از آن می شنوند و این در حالی است که پیوسته می جوشد. نزدیک است (دوزخ) از شدت غضب پاره پاره شود.

ببینید بعضی ها چه هستند که ناله جهنم را هم در می آورند!

می فرمودند: روزی مرحوم حداد از کربلا به نجف آمدند و مهمان ما شدند. کسی هم در منزل ما بود. فرد نامناسبی بود. اصلاً با روحیه ما و ایشان سازگاری نداشت. «روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم.» پیش خود گفتم: آقای حداد وقتی او را ببیند، زود بلند می شود و می رود و می گوید: یا جای من است یا جای این آقا. نگران این بودم که این میهمان عزیز از دستم نرود. همان طور که در فکر بودم، تبسمی کردند و این آیه را خواندند: «فَاَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفاءً وَ اَمّا ما یَنْفَعُ النّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْاَرْضِ»؛(۱۱) اما کف های روی آب به بیرون پرتاب می شوند، ولی آنچه به مردم سود می رساند، در زمین می ماند.

ص: ۱۴۷۱۶

یعنی غصه نخور، کف روی آب حبابی است که تمام می شود و از بین می رود. آنچه باقی می مانـد آب است که به درد می خورد. مانند شجره خبیثه که «اُجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ»؛(۱۲)از روی زمین بر کنده شده و قرار و ثباتی ندارد.

باطل می رود. لازم نیست با او زیاد درگیر شوی. حق ثابت است و می مانـد. وقتی مرحوم حـداد این را به من گفت: قلبم آرام گرفت. اتفاقاً چنـد دقیقه نگذشـته بود که یک نفر در خانه را زد و گفت: به فلانی بگوییـد بلیت گرفته ام و دو ساعت دیگر از بغداد پرواز می کنیم. او هم فوری ساکش را جمع کرد و رفت و ما ماندیم.

گشایش معنوی

مادر زن مرحوم حـداد خیلی غوغا بود؛ به بهانه های مختلف اذیت و شـکنجه می کرد. نوشـته انـد که مرحوم حداد می فرمود: یـک بـار نمی دانم چه اتفـاقی در خـانه افتـاد که مـادر زن مـا از دست مـا خیلی نـاراحت شـده بود و می خواست ما را از خانه خودمـان بیرون کنـد.اتفاقاً در اوج فقر و فشـار و گرفتـاری هـا بود. می فرمود: در همـان اوج فشـار حالت معنوی عجیبی به من دست داد. یعنی همین حالت تجردی که می گویند. دیدم که روح و بدن من از هم جدا شده است. خودم چیزی هستم و بدنم چیز دیگری. همه بـد و بیراه ها و تمام بلاها و آزار و اذیت ها به بدن من می خورد. از همین فشارهای خانوادگی بود که برایم فتح بابی شد و دریچه هایی از عالم معنا به رویم گشوده شد.

ص: ۱۴۷۱۷

مرحوم حاج آقا دولابی می فرمودند: با این کتک ها گناهان و تعین ها می ریزد و بادها و نخوت ها از بین می رود. بسیاری از انبیا و بزرگان بر اثر همین صبرها به جایی رسیده اند. اصلاً سلوکشان در همین صبر و استقامت ها بوده و بر اثر همین استقامت ها درها به رویشان باز شده است

بهترین مردها

بهترین مردها

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند : «اِنّ الرَّجُلَ اِذا نَظَرَ اِلـَی امْرَأَتِهِ وَ نَظَرَتْ إلَیْهِ نَظَرَاللّه تَعالی إلَیْهِما نَظَرَ الرَّحْمَهِ»؛

هنگامی که مرد به همسرش به نظر مهر و رحمت بنگرد و همسرش نیز به او به نظر مهر و رحمت بنگرد، خداوند به هر دو به نظر مهر و رحمت می نگرد.

جامع ترین ذکرها

گمان نمی کنم ذکری جامع تر و کامل تر و بهتر از ذکر صلوات باشد؛ هم ذکر است، هم توسل است و هم دعا. در این ذکر دو بار نام پیامبر را می بریم.

تسبیحات اربعه (سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُلِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ وَ اللّه اَکْبَرُ) ذکر بلندی است. سنگین تر از تسبیحات اربعه در میزان حسنات نهاده نمی شود. ولی در روایت آمده است که ذکر صلوات ثواب آن چهار ذکر را دارد؛ یعنی جامع آن چهار ذکر است؛ هم تکبیر، هم تحمید، هم تسبیح و هم تهلیل است. اگر کسی می خواهد ثواب هر چهار ذکر را در یک جا جمع کند، بر محمد و آل او صلوات بفرستد.(۱)

بهترین مردان از دیدگاه فاطمه علیها السلام

از فاطمه علیهاالسلام چنین روایت شده است: «خِیارُکُمْ أَلْیَنُکُمْ مَناکِبُهُ وَ اَکْرَمُهُمْ لِنِسائِهِمْ»؛(۲) بهترین شما کسانی هستند که شانه هایشان نرم تر است و بیش از همه زنانشان را تکریم و احترام می کنند.

ص: ۱۴۷۱۸

از دیدگاه حضرت زهرا علیها السلام که خود بهترین زنان عالم است، بهترین مردها کسانی هستند که شانه هایشان نرم است. این کنایه از این است که برخوردی ملایم دارند. تند و خشن نیستند. غرور و تکبیر ندارند. قیافه نمی گیرند. شانه هایشان را بالاـ نمی گیرند. تاقچه بالا نمی گذارند. امیرالمؤمنین علیه السلام در شمار صفات اهل ایمان می فرماید: «لَیِّنُ الْعَریکَهِ؛(۳) مؤمن شانه هایش نرم است.» انسان هر چه خود را دست پایین بگیرد، بُرد کرده است.

لباسی که خداوند دوخته

اولیای الهی، از انبیا و غیر انبیا، در میدان امتحان به همسرهای آزار دهنده مبتلا بودند. ما به این که طرف ما خوب باشد یا بد کاری نداریم. آن را که خداوند برای شما بریده است، وسیله امتحان شماست؛ خوب باشد یا بد. خوب هایشان وسیله امتحان و رشد ما هستند و بدهایشان هم همین طور.

مرحوم آقای رضوی از شاگردان مرحوم آقای قاضی رضوان الله علیه بود. ایشان می فرمود: یکی از شاگردان مرحوم قاضی نزد ایشان آمد و از خانمش خیلی شکایت کرد. گفت:مرتب بهانه می گیرد، اذیت می کند، مزاحمت می کند و خیلی گلایه کرد. مرحوم قاضی تأملی کردند و فرمودند: خانم شما مأمور آدم کردن شماست. تا شما را آدم نکند، رها نمی کند.بر اثر صبر بر این مسائل هم به جاهای بلندی رسید.

برخی از نفس ها طغیانگر است، باید آن را سر جایش نشاند. گاهی این نفس با فقر سر جایش می نشیند، گاهی با حرف مردم، گاهی با بلا و گاهی با همسر. و گرنه اگر رها شود، طغیانگر عجیبی است. این طبیعت انسان است: «اِنَّ الانْسانَ لَیَطْغی اَنْ رَ أهُ اسْتَغْنی»؛(۴) بی گمان انسان از این که خود را بی نیاز ببیند، طغیان می کند.

ص: ۱۴۷۱۹

انسان همین که ببیند بی نیاز است، طغیان می کند، هر چند به غنا و بی نیازی هم نرسیده باشد. همین مقدار که حس کند جلویش باز است، یاغی گری اش شروع می شود. ما نمی دانیم داروی درد ما چیست! نمی دانیم به وسیله چه چیز رشد می کنیم. شاید رشد ما در همین ابتلائات باشد.

حاج آقا دولابی می فرمودند: از میان میلیاردها انسان و خانم، خداوند آن را که برای تو بریده است، از همه بهتر و قشنگ تر و زیباتر است. انعقاد از آسمان است.حواله ها تا در آسمان رقم نخورد، در زمین جور نمی شود. اگر هم غیر آن جور شود، به هم می خورد.

اگر بر دیده مجنون نشینی

می فرمودند: اگر یک وقتی در فرزند یا خانمت زشتی می بینی، قشنگ چشم هایت را بمال و دیدت را اصلاح کن. چیزی را که خداوند داده است، قشنگ است. چیزی را که خدا خلق کرده است، قشنگ است. اشکال در چشمان توست.

لیلی جمال قابل توجهی نداشته، ولی در چشم مجنون خیلی زیبا بوده است. به مجنون گفتند: عاشق چه چیز لیلی شدی؟ گفت: لیلی، لیلی.غیر از این هر چه می گفت، می باخت. اگر می گفت: عاشق چشمانش هستم، می گفتند: از این چشم قشنگ تر هم هست. اگر می گفت: عاشق ابروانش هستم، می گفتند: زیباتر از آن هم هست.مجنون می گفت: من خودش را می خواهم. می گفتند: با این چین و چروک صورت؟ می گفت: من فقط قشنگی می بینم.

اگر بر دیده مجنون نشینی　　　به غیر از خوبی لیلی نبینی

ص: ۱۴۷۲۰

ما اگر به دید خدایی نگاه کنیم، همه زیبایی است. باید نور خدایی را در وجود خود روشن کنیم تا همه را زیبایی ببینیم. پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را در طائف مجروح کردند. ابتلای سختی بود. دو طرف صف کشیده بودند و به آن حضرت سنگ می زدند. از پاهای حضرت خون جاری بود. به زحمت خود را به کناری کشید. به دیوار تکیه داد و دعای عجیبی خواند:

«اَللّهمَّ إلَیْکَ اَشْکوا ضَعْفَ قُوَّتی وَ قِلَّهَ حیلَتی...اِنْ لَمْ تَکُنْ بِکَ عَلَیَّ غَضَبٌ فَلا اُبالی وَلکِنْ عافیتُکَ هِیَ اَوْسَعُ لِی، أَعوذُ بِنورِ وَجْهِکَ الَّذی أشْرَقَتْ لَهُ الظُّلُماتُ و صَلَحَ عَلَیْهِ اَمْرُ الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ مِنْ اَنْ یَنْزِلَ لی غَضَبُکَ اَوْ یَحِلُّ عَلَیَّ سَخَطُکَ، لکِنْ لَکَ الْعُتْبی حَتّی تَرْضی وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ اِلّا بِکَ»؛(۵)خداوندا! از ضعف و بیچارگی ام به تو شکایت می کنم... با وجود این اگر بر من خشم نگیری، باکی نیست. اما عافیت تو برای من گشایش بخش تر است. به نور وجه تو پناه می برم که ظلمات در برابرش درخشید و امر دنیا و آخرت بر او اصلاح شد. به نور وجه تو پناه می برم از این که غضب تو بر من فرود آید، یا خشمت بر من لازم گردد. اما عتاب و سرزنش برای توست تا از من خشنود گردی و جنبش و نیرویی جز از ناحیه تو وجود ندارد.

این یک دعای چند خطی است، ولی دعای بسیار خوبی است. می گوید: خدایا، مبادا تو از من ناراحت باشی! بلاهای دنیا هر چه می خواهد بر سر من بریزد، فقط تو از من راضی باش. هر عتابی می خواهی انجام بده؛ عایشه، حفصه و یا مشرکین مکه را می خواهی بر من مسلط کن، شکمبه بر سرم خالی کنند. اگر تو راضی باشی باکی نیست. در اینجا انسان باید در مقابل قضا و قدر و مشیت خدا تسلیم باشد و لنگ بیندازد: «لَکَ الْعُتْبی»؛ یعنی هر عتابی که بکنی و راضی شوی من قبول می کنم. در آخر می گوید: من اگر از دید تو نگاه کنم، همه زیبا می شود. و این مطلب بسیار مهمی است.اگر ما نور وجه را پیدا کردیم، تمام تاریکی ها روشن می شود. تمام بلاها شیرین می شود و تمام زشتی ها زیبا می شود.

گر رود سر برنگردد سرنوشت　　　　این سخن با آب زر باید نوشت

سرنوشت ما به دست دیگری است　　　　خوشنویس است و نخواهد بد نوشت

اگر بـدانیم همه مقـدرات به دست اوست و جز خیر و صـلاح و زیبایی تقـدیر نمی کنـد، همه مقـدرات و حوادث، شـیرین می شود. حضـرت زینب علیها السـلام ، عقیله بنی هاشم و تربیت شده امیرالمؤمنین وفاطمه زهرا علیهما السلام ، با آن همه ابتلائات و مصائب سهمگین که برای دیگران غیر قابل تحمل بود، در مجلس ابن زیاد فرمود: «ما رَأَیْتُ اِلاّ جَمیلاً»؛(۶) جز زیبایی چیزی ندیدم.

نیم ملول که کارم نکو نشد بد شد　　　　شود شود نشود گرچه خواهد شد

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست　　　　که هر چه بر سر ما می رود اراده اوست

ایراد به خدا

ملا عبـداللّه در مکاتیبش نقل کرده است : حفصه (همسـر پیامبر) کوتاه قـد بود و ظاهر چشـمگیری هم نـداشت. آمـد رد شود، عایشه به اشاره تمسـخر کرد که مثلاً این چه قیافه ای است. با این که همسـر خوبی نبود و عمـده اذیت و آزار پیامبر توسط این دو نفر بود، ولی پیغمـبر خیلی نـاراحت شـد. فرمود: گنـاهی کردی که بـا آب هـای دریـا هم پـاک نمی شود. ملاـ عبـداللّه می فرماید: چون به خدا و به خلقت ایراد کرده است.

می گوینـد: لقمان حکیم، قیافه و ظاهری جـذاب نـداشت. یکی به او گفت: تو چقـدر زشتی؟ گفت: به من ایراد می کنی یا به کسـی که مرا درست کرده است. اگر به من ایراد می کنی، من خودم را درست نکرده ام. و اگر به آن خـدایی که خالق هستی و خلاق و حکیم است ایراد می کنی، حرف خیلی بـد و زشتی زدی. ما اگر به یک نقش و یک خط ایراد کنیم، در حقیقت به نقاش و خطاط ایراد کرده ایم.

خیز تا بر کِلکِ آن نقاش جان افشان کنیم کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

نگاه آسمانی

معنای «بِنورِ وَجْهِکَ»، همین حرفی است که حافظ می زند. یعنی همه خارها گل می شود. از این دید به پدیده ها نگاه کن که خدا آن را درست کرده است. خدا این را همسر تو و جفت تو قرار داده است. باید با او بسازی، داده خداست. از این دید که داده خداست، نگاه کن. از بالا ببین. از پایین شلوغ و درهم است. به هیچ جا هم نمی رسی، از بالا نگاه کن.

یکی از بزرگان که اهل سیر و سلوک هم بود می گفت: یک وقتی در خانه ما دعوا شد. خانمم با عروسم به هم زدند. من دیگر نتوانستم در خانه بمانم، رفتم کنار پیاده رو نشستم. خیلی پکر بودم. یک مرتبه یک جوانی آمد و نگاهی به من کرد و گفت: حاج آقا پایین خیلی شلوغ است، برو بالا. پایین همین است که می بینی. عالم کثرت است. پر است از چراها!اما اگر از بالا نگاه کنی، همه چیز درست است. «اَعُوذُ بِنورِ وَجْهِکَ الَّذی اَشْرَقَتْ.» «ما رَأیْتُ اِلّا جمیلاً.»(۷)

انسان با این نگاه می بیند که در تمام بلاها خیر و لطف خوابیده است. باید همین طور باشد. چرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هیچ گاه اعتراض نداشت؟ کسی طعم ایمان را نمی چشد، جز این که به این مقام برسد؛ یعنی به نور وجه برسد. اگر انسان از بالا نگاه کند، کسی را که در نظر ما بدترین خلق شد، می گوید: خدا داده است. همسر را که خدا در کنار من قرار داده است، ــ چه خوبش و چه بدش ــ وسیله امتحان و آزمایش من است.پیامبر خدا، هم خوبش را داشتند مثل حضرت خدیجه و هم بدش را مثل عایشه و حفصه. اما چرا هیچ گلایه و شکایت نداشتند و راضی بودند؛ چون به این دعا اعتقاد داشتند: «اَعُوذُ بِنورِ وَجْهِکَ الَّذی اَشْرَقَتْ لَهُ الظُّلُماتُ وَ صَلَحَ عَلَیْهِ اَمْرُ الدُّنیا وَ الْاخِرَهِ»؛ باید با این دید نگاه کرد.

ص: ۱۴۷۲۳

امضای داده های خدا

مرحوم حاج آقای دولابی می فرمود: اگر یک وقتی زشتی در خودت و بچه ات و یا در رفیقت دیـدی، خوب نگاه کن؛ از دید خـدایی نگاه کن. آن را که خـدا داده است، خوب و قشـنگ و زیباست. زارع و باغبان اوست. خوب گلی درست کرده است. راضـی باش و امضا کن. می فرمودنـد:بعضـی ده، بیست سال است ازدواج کرده اند، ولی هنوز این زوجیت را امضا نکرده اند. به ظـاهر عقـدنامه را امضا کرده انـد، ولی در قلب امضا نکرده انـد. می گویـد: این چه بود ما گرفتیم. یا خانم این حرف را می زنـد. امضا کن، راحت می شوی. چیزی را که خداونـد برایت بریـده است، امضا و تأییـد کن تا راحت شوی. هم خوب هایش لطف خداست و هم بدهایش. اولیای خدا گاهی به هر دو مبتلا بوده اند.

رضا به داده بده وز جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشوده است

خصلت های نیک زنان

خصلت های نیک زنان

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «خِیارُ خِصالِ النِّساءِ شِرارُ خِصالِ الرِّجالِ:الزَّهْوُ وَ الْجُبْنُ وَ البُخْلُ فِاذا کانَتْ الْمَرْأَهُ مَزَهُوَّهً لَمْ تُمَکَّنْ مِنْ نَفْسِـها وَ اِذا کانَتْ بَخیلَهً حَفِظَتْ مالَها وَ مالَ بَعْلِها وَ اِذا کانَتْ جَبانَهً فَرَقَتْ مِنْ کُلِّ شَـیْ ءٍ یُعْرَضُ لَها»؛(۱)خصلت های نیک زنان، خصـلت های بد مردان است (این خصـلت ها عبارت اند از): تکبر، ترس و بخل. هر گاه زنی متکبر باشد، بیگانه را به خود راه نمی دهد؛ و اگر بخیل باشد، مال خود و همسـرش را حفظ می کند؛ و اگر ترسو باشد، از هر چیزی که به آبروی او صدمه بزند، می ترسد و فاصله می گیرد.

ص: ۱۴۷۲۴

الف) تکبر در برابر نامحرم

زن بایـد در برابر مرد بیگانه و نامحرم حالت تکبر داشـته باشـد. هر چند تکبر خصـلت بسـیار بدی است و از خصـلت های مهم شیطان است که از او تعبیر به امام المستکبرین شده است، اما این خصلت برای زن در برابر نامحرمان خوب است؛ چون برای او مصونیت می آورد.زن باید در برابر بیگانه و نامحرم جدی برخورد کند و به او راه ندهد. باید سنگین برخورد کند. اما در برابر شوهر خود باید نهایت ملایمت و ملاطفت و تواضع را به کار بندد.

ب) بخل

از دیگر خصـلت های ناپسندی که برای زنان پسندیده است، بخل است. بخل چیز بدی است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «اَلْبُخْلُ جامِعٌ لِمَساوِی الْعُیُوبِ وَ هُوَ زِمامٌ یُقادُ بِهِ اِلی کُلِّ سوءٍ»؛(۲)بخل جامع همه عیب هاست و این افساری است که انسان را به سوی هر بدی می کشاند.

بخل این قدر بد و ناپسند است! در روایت عجیب و تکان دهنده ای آمده است:امام صادق علیه السلام را دیدم که از اول شب تا به صـبح دور خانه خـدا طواف می کرد و می گفت: «اَللّهُمَّ قِنی شُـحَّ نَفْسـی»؛ خـدایا، مرا از بخل نفسم محفوظ بـدار!» به آن حضـرت عرض کردم: فدایت شوم، به جز این دعا، دعای دیگر از شـما نشـنیدم! فرمود: «وَ اَیُّ شَیْ ءٍ اَشَدُّ مِنْ شُحِّ النَّفْسِ اِنَّ اللّه یَقُولُ: «وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ چه چیز بدتر از بخل نفس است. خداوند می فرماید: و کسانی که از بخل نفس مصون بمانند، رستگاران اند.»(۳)

انسان اگر از مال و علم و آبرویش بخل بورزد، گناه بزرگی مرتکب شده است.بخل منشأ همه گناهان بزرگ است. پیامبر خدا فرمودند: «ما مَحَقَ الإیمانَ مَحْقَ الشُّحِّ شَیْءٌ»؛(۴) چیزی همانند بخل ایمان را نابود نمی سازد.

ص: ۱۴۷۲۵

قوم لوط را همین بخل به اینجا کشانـد و آن ها را به عمل شـنیع لواط مبتلا کرد. چون آن ها ساکن قریه ای بودنـد که مهمان زیاد می آمد و سـفره داری می کردند و برای آن ها خیرات و برکات فراوانی داشت. بعد به خاطر این که سـفره داری نکنند و میهمان نیاید، این عمل زشت را انجام می دادند.(۵)

این بخـل با تمام زشتی ها و بـدی هایی که دارد، برای خانم ها خوب است. ضـرب المثل خوبی است که می گوینـد: مرد باید بریزد و زن بایـد جمع کنـد. اگر مرد و زن هر دو بریزنـد و ببخشـند، هر چـه در خـانه اسـت از دسـت می رود. مـا گـاهی در کارهایمان گرفتار افراط و تفریط می شویم.

خـانمی پیش من شـکایت می کرد که از بس در رادیو و تلویزیون گفتنـد این زلزله زده هـا پتو ندارنـد، مـا دو تـا پتو داشـتیم، شوهرم هر دو را برای زلزله زده ها فرستاد و بچه ام شب سرما خورد، چون پتو نداشتیم روی بچه بیندازیم.

انفاق و بخشش هم، بجا خوب است. اگر مرد و زن هر دو دهنده باشند و زن جلویش را نگیرد، هر چه در خانه هست می رود. زن بایـد یـک مقـدار بخـل داشـته باشـد تا مال همسرش را حفظ کنـد. اگر خانم ها مانع انفاق شـما می شونـد، خیلی ناراحت نشوید. این مطابق روایات است.

ج) ترس

خصـلت دیگری که فرمودنـد در مردهـا بـد است، امـا در خـانم هـا خوب است، جُبْن و ترس است. بنـابراین اگر خـانم ها یک قـدری می ترسـند آن ها را ملامت نکنیـد. اگر در زن ترس نبود، ممکن بود شب و نصف شب از خانه بیرون بزنـد و گرفتاری های دیگر پیش بیاید.

درک روحیات

خداونـد در و تختـه را به هم جفت و جـور کرده است. زن مظهر جمـال خـداست، خداونـد در او کشـش و جـذابیت قرار داده اسـت. به او روح لطیـف و حسـاس داده است. مهم این است که مرد خـانمش را درک کنـد. یکی از مشـکلات بزرگ مـا در خانواده این است که زن و مرد روحیات همدیگر را درک نمی کنند. اگر این درک وجود داشته باشد، بسیاری از توقعات کم می شود و مشکلات رفع می گردد. مثلاً بیشتر ما بچه ها را درک نمی کنیم.

بچه روحیه ای دارد که دلش می خواهد بازی کند، شلوغ کند و به همه چیز کار داشته باشد. خود ما هم که بچه بودیم، همین طور بودیم. الآن بزرگ شده ایم و یادمان رفته است. لذا مرتب به بچه می گوییم، بازی نکن، شلوغ نکن، یک جا بنشین.

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم خودشان با بچه ها بازی می کردند.کسی که جبرئیل برایش پر می ریخت، کسی که انبیا و اولیای الهی آرزوی یک لحظه دیدارش را داشـتند و خدا مشـتاق جمال و ملاقات با او بود، می نشـست و با بچه ها بازی می کرد.بایـد بچه ها را درک کرد. باید احساس و عواطف خانم ها را درک کرد. خانم ها هم باید مردها را درک کنند. روحیات آنان را حس کنند.

زن تشـنه محبـت همسر خـویش اسـت. اظهـار محبت به او امیـد و نشـاط زنـدگی می دهـد.نامه هـای امـام راحـل رحمه الله به همسـرشان را مطالعه کنیـد، ببینیـد امام چگونه به همسـرشان اظهار محبت می کرده و قربان صـدقه می رفته اند. اگر محبت هم ضعیف و کم باشد، یک مرتبه می بینی با همان اظهار محبت، محبت هم می آید.

ص: ۱۴۷۲۷

تسلیم مشیّت الهی

لباسی را که خداوند برای شما بریده است، باید با قلبتان امضا کنید. اگر امضا نکنی، هم در دنیا مشکل داری و هم در آخرت.

خداونـد حاج آقا دولابی را رحمت کند! می فرمود: در میان میلیاردها انسان خدا همسری را نصیب تو کرده است. باید بدانی که او مناسب ترین همسر برای توست. هیچ گاه گلایه نکنید؛ چون در واقع از خدا ایراد گرفته اید.

امام صادق علیه السلام فرمودند: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم کاری را که شده بود، نمی گفت، ای کاش نمی شد و کاری را که نشده بود، نمی گفت ای کاش می شد.(۶)یک بار نشد که بگویند: ما اشتباه کردیم که با این خانم ازدواج کردیم؛ یعنی آن را داده خدا می دانستند و با او مدارا می کردند؛ چه خوبش و چه بدش. با مشیت خدا نمی توان دست و پنجه نرم کرد، یا چون و چرا کرد.

عنان کار نه در دست مصلحت بین است   عنان به دست قضا ده که مصلحت این است

اصلاً ایمان کامل همین است. امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر فرمودند:«لایَجِدُ اَحَدُ (کُم) طَعْمَ الْاءِیمانِ حَتّی یَعْلَمَ اَنَّ ما اَصابَهُ لَمْ یَکُنْ لِیُخْطِئَهُ وَ ما اَخْطَأَهُ لَمْ یَکُنْ لِیُصیبَهُ»؛(۷)هیچ یک از شما مزه ایمان را نچشد تا آن که بداند آنچه به او رسیده است، ممکن نبود که از او بگذرد و به او نرسد. و آنچه از او گذشته است، ممکن نبود که به او برسد.

یعنی هر چه نصیب شده و به انسان رسیده است، خوبی یا بدی، خوشی یا ناخوشی، باید بدانی که خطا نشده است. و چیزی هم که به شما نرسیده است، قسمت شما نبوده است.مثلاً اگر برای یک مورد رفتید و دلتان خیلی می خواست و همه مقدمات هم مهیا شد، ولی به هم خورد، هیچ وقت پکر نشوید. ازدواج یک امر آسمانی است. «یا اَللّهُ اَنْتَ الْمَحْمُودُ فی کُلِّ فِعالِه»؛(۸) ای خدا، تو در همه کارهایت ستوده ای!

ص: ۱۴۷۲۸

توکل و توسل در انتخاب همسر

من معتقـدم کسانی که تصـمیم به ازدواج می گیرنـد، از جاهایی که جـداً بایـد بر خـدا توکل کنند اینجاست. خانه و ماشـین و وسائل خانه را راحت می توان عوض کرد، ولی این چیزی نیست که به راحتی بتوان عوض کرد. خیلی مهم است.

از جاهایی که خیلی دعا و توسل و توکل می طلبد، انتخاب همسر است. چون همسـر نقش خیلی اساسی در زندگی دارد. بچه ها ده یا پانزده سال مهمان ما هستند. بعد به دانشگاه می روند و ازدواج می کنند، ولی همسر شما تا لب گور در کنار شماست. لباس زیر شـما و چسبیده به شـماست و عامل مهمی در رشد شماست. باید کار خودمان را بکنیم. تمام تحقیق ها را انجام دهیم و با احتیاط پیش برویم تا عمل مان باعث نشود که کار خلاف کرده باشـیم. ولی بایـد بـدانیم که با همه احتیاط ها آن که خدا بریده است، نصـیب ما می شود. انعقاد آسمانی است.اگر نشد پکر نشو و تسلیم باش. آنچه خدا بریده است، عطای خداست. با او مدارا کن و بساز و محبت داشته باش.

فضائل حضرت زهرا سلام الله علیها فاطمه الگوی عالمیان ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

آن چنان داغ تو بر روی دلم سنگین است | که بهار فرجت حسرت فروردین است

محض امسال نه ، این غصه ی چندین قرن است | قصّه ی درد فراق تو غمی دیرین است

لحظه ی ناب شکوفا شدنم در روضه ست | هر کجا حرف بهار است بهارم این است

ص: ۱۴۷۲۹

اشک، چون باده ی نابی ست که سرمستی آن | با وجود همه ی شوری آن شیرین است

بر خلاف همه امسال لباسم، قلبم | با سیاهی غم فاطمیه رنگین است

وه! چه سالی شود امسال که از آغازش | نایم از نغمه ی یا فاطمه آهنگین است

محمّد بیابانی

تشرف جعفر بن زهدری و شفای پای او

عبدالرحمن قبایقی می گوید: ش_یخ جعفر بن زهدری , به فلج مبتلا شد, به طوری که قادر نبود از جا برخیزد. مادربزرگش بعد از ف_وت پ_در ش_یخ , به انواع معالجات متوسل شد, ولی هیچ فایده ای ندید.

اطبای بغداد را آوردند. مدت مدیدی معالجه کردند, باز هم سودی نبخشید, لذا به مادر بزرگش گفتند: شیخ را به مقام و ق_به حضرت صاحب الامر (ع) در حله ببر وبخوابان شاید حق تعالی او را از این بلا رهایی بخشد و ب_ل_ک_ه حضرت صاحب الامر(ع) از آن جا عبور نمایند و به او نظر مرحمتی فرمایند و به این شکل , مرضش خوب شود. مادر بزرگ شیخ جعفر بن زهدری , به این موضوع توجه کرد و او را به آن مکان شریف برد. در آن جا حضرت صاحب الامر (ع) شیخ را از جایش بلند کردند و فلج را از او مرتفع نمودند. عبدالرحمان قبایقی (ناقل قضیه) می گوید: بعد از شنیدن این معجزه , میان من و او رفاقتی ایجاد شد, به طوری که نزدیک بود ازشدت ارتباط ه_یچ گاه از یکدیگر جدا نشویم . او خانه ای داشت که در آن جا,شخصیتهای حله و جوانان و اولاد بزرگان شهر جمع می شدند. م_ن خ_ودم ق_ضیه را از شیخ جعفر پرسیدم . او گفت : من مفلوج بودم و اطباء از معالجه مرض من ن_ات_وان ش_دن_د. و بقیه جریان را نقل کرد تا به این جا رسید که حضرت حجت (ع) در آن حالی که جده ام مرا در مقام خوابانیده بود به من فرمودند: برخیز.عرض کردم : مولای من , چند سال است که قدرت برخاستن را ندارم . فرمودند: برخیز به اذن خدا. و مرا در برخاستن کمک کردند.وق_ت_ی ب_ل_ن_د شدم , اثر فلج را در خود ندیدم و مردم هجوم آوردند و نزدیک بود مرابکشند. برای تبرک , لباسهایم را تکه تکه کرده و بردند و به جای آن لباسهای خود را به تن من پوشانیدند. بعد هم به خانه خود رفتم و لباسهایشان را برای خودشان ,فرستادم

ص: ۱۴۷۳۰

فاطمه علیها سلام الگوی عالمیان :

چگونگی استفاده از روایات در خصوص الگو بودن حضرت زهرا سلام الله علیها:

مقدمه اول : در روایات و در زیارت جامعه کبیره آمده است:

خلقکم الله أنوارا، فجعلکم بعرشه محدقین.

خداوند این ۱۴ معصوم (علیهم السلام) را، نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) و أمیر المؤمنین (علیه السلام) و حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) و ۱۱ فرزندش را از نور آفرید و قبل از آفرینش آسمان و زمین، در گرداگرد عرش إلهی مشغول تقدیس و تسبیح إلهی بودند.

مقدمه دوم:

بعضی از روایاتی که ائمه (علیهم السلام) از جایگاه و مقام رفیع خودشان برای ما نقل کرده اند، از باب تفیهم و تفهّم بوده و از باب «کلّم الناس علی قدر عقولهم» و «نحن معاشر الأنبیا نکلّم الناس بقدر عقولهم» بوده است. ولی به دو روایتی که در منابع شیعه آمده اشاره می کنیم تا به وسیله این روایات، به جایگاه رفیع حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) در نزد ائمه (علیهم السلام) واقف شویم:

روایت اول:

امام عسکری (علیه السلام) در روایت می فرماید: نحن حجج الله علی خلقه و فاطمه حجه علینا. ما حجت های إلهی بر خلائق هستیم و حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) حجت بر ما است. تفسیر أطیب البیان، ج ۱۳، ص ۲۳۵

یعنی همان گونه که مردم، گفتار و کردار و رفتار ما را الگو و أسوه برای خود قرار داده اند، ما هم گفتار و کردار و رفتار حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) را برای خود الگو و أسوه قرار داده ایم.

ص: ۱۴۷۳۱

روایت دوم:

در روایت دیگری، مرحوم شیخ طوسی (ره) (متوفای ۴۶۰ هجری) که از علماء بزرگ شیعه و از استوانه های علمی شیعه است و از او به شیخ الطائفه تعبیر می شود، در کتاب الغیبه، صفحه ۲۸۶ و مرحوم علامه مجلسی (ره) در بحار الأنوار، جلد ۵۳، صفحه ۱۸۰ نقل می کنند از آقا حضرت ولی عصر (أرواحنا لتراب مقدمه الفداء) که می فرماید:

و فی إبنه رسول الله (صلی الله علیه و آله) لی أسوه حسنه. دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله) برای من أسوه حسنه است.

این نشان می دهد که حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) در نزد ائمه (علیهم السلام) جایگاه رفیعی است.

البته در اینجا سخن برای گفتن خیلی زیاد است و بهترین سخن در این زمینه، همان سخن نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) است که در روایات شیعه و سنی آمده که حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) را پاره تن خودشان قرار داده است:

فاطمه بضعه منی.

صحیح البخاری لمحمد بن اسماعیل البخاری، ج ۴، ص ۲۱۰ _ صحیح مسلم لمسلم بن حجاج النیشابوری، ج ۷، ص ۱۴۱

بزرگان أهل سنت مانند امام قرطبی و دیگران از این روایت استفاده می کنند که حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) از نظر عصمت و مقام و رفعت، هم طراز و هم سنگ نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) است؛ غیر از نبوت و رسالت. حتی بعضی ها مانند قرطبی می گویند:

اگر ما قائل شویم که حضرت مریم (سلام الله علیها) نبی و پیامبر بوده، با این روایت ثابت می شود که مقام حضرت فاطمه (سلام الله علیها) از حضرت مریم (سلام الله علیها) هم بالاتر است.

ص: ۱۴۷۳۲

نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) هم با این روایت: فاطمه بضعه منی، فمن أغضبها أغضبنی.

صحیح البخاری لمحمد بن اسماعیل البخاری، ج ۴، ص ۲۱۰

یا رسول اکرم فرمودند: إنما فاطمه بضعه، منی یؤذینی ما آذاها.

صحیح مسلم لمسلم بن حجاج النیشابوری، ج ۷، ص ۱۴۱

این روایات نشان داد که اتفاقات بعد از خودش را می دانست که أمتش دچار تفرقه و تشتت و انحراف می شوند و دلیلش هم این حدیث است:

تفترق أمتی علی ثلاث و سبعین فرقه، کلها فی النار إلا فرقه واحده.

سنن الترمذی، ج ۴، ص ۱۳۴

و به همین دلیل، حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) را برای أمت اسلامی، الگو و ملاک حق و باطل معرفی کردند. ولی متأسفانه مردم از این الگو، الگوپذیری نداشتند و از این ملاک حق و باطل نتوانستند بهره ای ببرند.

بعضی می گویند حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) فقط برای زنان أمت اسلامی الگو است و این کاملاً اشتباه و نادرست است و حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) برای همه الگو است؛ هم برای زنان و هم برای مردان.

چگونه؟

۱–دفاع از ولایت :

می بینیم که حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) بعد از رحلت نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) مدافع حریم ولایت می شود و در برابر مخالفین ولایت می ایستد و با تمام توانش و تا آخرین نفس از ولایت ـ که اساس اسلام است ـ دفاع می کند. همه مردان و زنان باید از این روش حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) الگوپذیری داشته باشند. آن حضرت در برابر مخالفین ساکت نمی نشیند و در برابر کسانی که پا را از گلیم خود دراز می کنند، سکوت نمی کند. لذا ما هم در برابر حاکمان جائر و ظالم و مستبدّ و آنهایی که حکومت خود را بر محور ظلم و ستم پایه ریزی کرده اند، مانند حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) می ایستیم و ساکت نمی نشینیم.

ص: ۱۴۷۳۳

۲–ازدواج :

زنان و دخترانی که پیرو آن حضرت هستند و عشق به ایشان دارند و اظهار ارادت می کنند، باید تلاش کنند تا در این جامعه ی مملوّ از شرّ و فساد و بی بندوباری که ملاک های جامعه ما روی مسائل اقتصادی و سیاسی و مادی رفته، حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) را الگوی خود قرار دهند. وقتی کسی به خواستگاری یک دختری می آید، اولین سؤالی که از او می کنند، از شغل و ماشین و خانه و درآمد او سؤال می کنند. ولی باید دقت داشته باشند که وقتی از حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) دَم می زنند، نباید فقط زبانی باشد. حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) با این که خواستگاران متعددی داشته و شخصیت های برجسته جامعه اسلامی و سرمایه داران بزرگ و نامی آن زمان از او خواستگاری کردند، ولی دست ردّ بر سینه همه زد و وقتی با أمیر المؤمنین (علیه السلام) ازدواج کرد، أمیر المؤمنین (علیه السلام) جزء فقیرترین افراد جامعه بود.

در منابع أهل سنت و شیعه آمده است که خود أمیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

تزوجت فاطمه بنت محمد (صلی الله علیه و سلم) و ما لی و لها فراش غیر جلد کبش ننام علیه باللیل و نعلف علیه ناضحنا بالنهار و ما لی خادم غیرها.

من با فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و سلم) ازدواج کردم، در حالی که در زندگی ما فقط یک پوست قوچی بود که شب را بر روی آن می خوابیدیم و روی آن علف می ریختیم و شتر هم می خورد و هیچ خدمت گزاری نداشتیم.

بحار الأنوار للعلامه المجلسی، ج ۷۶، ص ۳۲۲ _ کنز العمال للمتقی الهندی، ج ۱۳، ص ۶۸۲ _ الطبقات الکبری لمحمد بن سعد، ج ۸، ص ۲۲ _ تاریخ مدینه دمشق لإبن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۷۶ _ الکامل فی التاریخ لإبن الأثیر، ج ۳، ص ۳۹۹

۳-زندگی :

زنـانی که دَم از عشق حضـرت فـاطمه زهراء (سـلام الله علیهـا) می زننـد، فـاطمه خواسـتن، با گفتن و شـعار نیست. فاطمه گونه زنـدگی کردن و فاطمه گونه ازدواج کردن و فاطمه گونه شوهرداری کردن و فاطمه گونه بچه داری کردن، همان الگوپذیری از حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) است.

عجیب است که در رابطه با همسـرداری حضـرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) روایت زیبایی را مرحوم علامه مجلسی (ره) در بحار الأنوار، جلد ۴۱، صفحه ۳۰ نقل می کند:

چیزی در خانه نبود و أمیر المؤمنین (علیه السـلام) وارد خانه شد و به حضـرت فاطمه زهراء (سـلام الله علیها) فرمود: برای ناهار چه داریم؟ حضـرت فاطمه زهراء (سـلام الله علیها) فرمود: چیزی در خانه نـداریم که من برای شـما و بچه ها غـذایی تهیه کنم. أمیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: چرا به من نگفتی که من وسائل غذا تهیه کنم؟

فقالت: یا أبا الحسن! إنی لأستحیی من إلهی أن أکلفك ما لا تقدر علیه.

حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) فرمود: من از خدایم حیاء می کنم که از تو چیزی را بخواهم که قادر بر آن نباشی.

یعنی حتی همان مواد غذایی را که شاید فراهم کردن آن در توان و قدرت أمیر المؤمنین (علیه السـلام) نباشد، از او درخواست نکرد.

زنـانی که به خاطر چشم و هم چشـمی، زنان همسایه و فامیل را می بیننـد که فلان چیز را دارنـد، شوهر خود را وادار می کنند که زیر قرض و وام و منت دیگران برود تـا آن وسـیله را برای آنهـا تهیه کنـد، الگوپـذیری از حضـرت فـاطمه زهراء (سـلام الله علیها) ندارنـد و فردای قیامت، او و حضـرت فاطمه زهراء (سـلام الله علیها) پای حساب می آینـد. ببینیـد تفاوت چقدر است در میان حضـرت فاطمه زهراء (سـلام الله علیها) و این دسـته از زنانی که این چنین توقعات نادرستی از شوهر خود دارند؟! زندگی ای که باید باغی از بهشت باشد را به جهنم سوزان تبدیل می کنند و مدعی هم هسـتند که الگوپذیری از حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) دارند؟!

۴– خشمگین نکردن همسر:

مرحوم علامه مجلسی (ره) در روایت دیگری در بحار الأنوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۳۴ نقل می کند که أمیر المؤمنین (علیه السلام) خداوند را قسم می خورد و می فرماید:

فوالله! ... و لا أغضبتنی و لا عصت لی أمرا.

به خدا قسم! فاطمه در طول این مدت، یک بار هم مرا غضبناک و عصبانی نکرده است و أمر مرا نافرمانی نکرده است.

البته چه بسا بعضی از زنان بگویند بعضی از مردان که بد اخلاق هستند، در برابر آنها چه کنیم؟ در روایت داریم:

اگر زنی بر اخلاق بد و فقر و ناداری شوهرش صبر کند و لب به شکایت نگشاید، خداوند فردای قیامت به او پاداش همسر فرعون، حضرت آسیه (سلام الله علیها) را می دهد و درجات بزرگی برای او در روز قیامت در نظر گرفته است و این صبرها باعث بخشش گناهان است.

البته این را هم عرض کنیم که این باعث نشود که بعضی از مردان پا را فراتر از گلیم خود بگذارند. در روایت داریم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إن الله عز وجل لیس یغضب لشئ کغضبه للنساء و الصبیان.

و خداوند عزوجل برای هیچ چیزی همانند ظلم در حق زنان و کودکان غضبناک نمی شود.

الکافی للشیخ الکلینی، ج ۶، ص ۵۰

السلام علیك یا فاطمه الزهرا　　　تمام اهل عالم دم گرفتند

به حال خانه ی ما غم گرفتند　　　که روزی روزگاری خانه ی ما

صفایی داشت آن را هم گرفتند　　　کنون افتاده ناله در دل باد

و حتی آسمان هم ناله سر داد　　　نمی دانی چه شد در آن سیاهی

خودم دیدم که بین کوچه افتاد   ز چشمش سیلی کین سو گرفته

که حتی از علی هم رو گرفته   خودم دیدم که مادر زیر چادر

دو دستی دست بر پهلو گرفته

وقتی خلیفه اول، در برابر استدلال های حضرت فاطمه(سلام الله علیها)، مجبور شد که سند فدک را به نام او بنویسد، زهرا(س) با در دست داشتن این سند که دست نوشته ابوبکر بود، به سوی منزل حرکت کرد. امام حسن مجتبی(ع) نیز دست در دست مادر داشت که در نزدیکی منزل، در مکانی که بعد ها به محلّه بنی هاشم و سپس کوچه بنی هاشم موسوم گشت، با عمر بن خطّاب روبرو شد. عمر از حضرت پرسید: از کجا می آید؟ فاطمه(س)، ماجرای نوشتن سند فدک را به عمر گفت. در این هنگام عمر خواست تا دست نوشته ابوبکر که در واقع سند فدک بود را در ظاهر برای دیدن ولی در واقع برای نابود کردن آن بستاند. طبیعی بود که فاطمه(س) آن را پس ندهد و در این میان، عمر آن نامه را در حالی که به آن نگاه می کرد، با اجبار از حضرت گرفت و بنا بر تصریح ابن ابی الحدید، با دست به سینه فاطمه(س) کوبید و آن نامه را به اجبار گرفت و پاره نمود. شدّت مصیبت زمین خوردن فاطمه(س) در آن هنگام چنان بود که حضرت، خلیفه دوم را نفرین نمود.

صلی الله علیک یا ایتها المظلومه المضطهره المسلوبه حقّها!

پیامبران الهی (۱۳)

احسن القصص و پنج نکته

احسن القصص

استوارترین نکات تربیتی و عظیم ترین مسائل پندآموز، در سوره مبارکه یوسف مطرح است. خداوند متعال با این که داستان های حقیقی فراوانی را در قرآن مجید بیان فرموده است، ولی از این داستان به «احسن القصص» تعبیر کرده است.

در پایان داستان می فرماید: «لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْبَبِ»(۱)

این داستان و چهره هایی که در این سوره مطرح هستند، پند مهمی برای خردمندان است؛ یعنی به قدری این داستان عظمت دارد که روی حرف من در این داستان با صاحبان مغز، عقل و خرد است و می خواهم عقل شما را رشد داده، آن را به بلوغ برسانم و به نورافکن عظیمی برای شما تبدیل کنم که تا قیامت مسیر زندگی شما را روشن کند.

داستان را از خواب حضرت یوسف (علیه السلام) شروع می کند. خوابی که خیلی خلاصه در یک آیه مطرح است، ولی همراه با نکات بسیار آموزنده. آیه شریفه حاوی پنج نکته اعتقادی، تربیتی و عرفانی است.

نکته اول: هدایت از طریق خواب این گونه خواب ها برای پاکان عالم است که به تعبیر سوره مبارکه یونس : بشارتی از جانب پروردگار برای آنان است. خدا آینده پاکان را در عالم خواب، مانند عالم بیداری، به آنان نشان می دهد و با این گونه خواب ها، قلب آنها را در حالتی قرار می دهد که با صبر، استقامت، مقاومت و پایداری راه خدایی را طیّ کنند و از طریق ایمان نیز به آنها یقین می دهد که به آنچه که به شما نشان داده شده، خواهید رسید.

در کار و اراده خدا، هیچ خللی وجود ندارد. وقتی برای بندگان پاکش تصمیم می گیرد، تصمیم عالمانه، حکیمانه، عادلانه و عاشقانه است و آن تصمیم را تحقّق می دهد، ولی آن کسی که مورد نظر حضرت حقّ است، می داند که برای رسیدن به آن مقصد اعلا، باید سلسله ابتلائاتی را تحمّل کند و از کوره در نرود، خسته نشود و لب به شکایت باز نکند.

ص: ۱۴۸۱۸

۱- (۱) . یوسف: ۱۱۱

نکته دوّم: آمادگی برای تحمل درد و رنج روزگار چنانچه در بعضی از کتاب ها آمده است: وقتی خوابش را برای پدر گفت، با این که خواب، خواب مثبت، عالی و نشان دهنده درجات آینده حضرت یوسف (علیه السلام) بود، ولی حضرت یعقوب (علیه السلام) آه کشید و به فرزندش گفت: برای رسیدن به آن چه که به تو ارائه داده اند، ناچاری که بار سنگینی از ابتلائات و آزمایش های حضرت حق را تحمل کنی. خود این حرف نیز به پدرها یاد می دهد که فرزندانشان را برای آزمایش های الهی، آمادگی روحی بدهند و به آنها یاد دهند که خوشی، رفاه و آرامش، همیشگی و دائمی نیست و همواره جاده زندگی سختی، ابتلا، آزمایش و مصیبت دارد.

همچنین در مسیر زندگی، انسان حسود، کینه دار، دشمن و افراد هرزه زیاد است، ولی فرزندان! بیدار باشید که این امور مانع از حرکات شما برای مقاماتی که در علم خدا برای شما قرار داده شده است، نباشد.

نکته سوم: بهترین رابطه پدر و فرزندی بعد از این که حضرت یعقوب (علیه السلام) خواب را شنید، به فرزندش هشدار داد. البته این فرزند نیز فرزندی بود که به بصیرت، نبوت، علم و آگاهی پدر، اطمینان کامل داشت و واقعاً این پدر را برای خود، مربی حقیقی می دانست. علاوه بر این که احساس رابطه فرزندی و پدری داشت، قوی تر از آن، احساس رابطه شاگردی و معلمی داشت که اگر پدران بتوانند چنین موقعیتی در خانه برای خودشان به وجود بیاورند که این دو احساس در فرزندشان کار کند؛ هم احساس فرزندی و پدری و هم احساس استادی و شاگردی که برای آنان زنده بماند و قطع نشود. بچه ها به این نقطه نرسند که پدر ما، پدر نیست، مگر برای ما چه کار کرده است؟

یا بگویند: از پدر خوشـمان نمی آید و نمی خواهیم که او را ببینیم و نسبت به پدر بی تفاوت باشند و او را دشمن خود بدانند، ولی حضـرت یعقوب (علیه السـلام) در این خـانه کـاری کرده بود که نه تنهـا در حضـرت یوسف (علیه السـلام)، بلکه در بقیه فرزندان نیز، هم رابطه پدر و فرزندی زنده بود و هم رابطه شاگردی و معلّمی، البته این رابطه در حضـرت یوسف (علیه السلام) خیلی زنـده تر بود. علتش این بود که حضـرت یوسف (علیه السـلام) از اول در راه زندگی با بینایی قدم گذاشت و اجازه نداد که بین او و این حقیقت حجابی پدید بیاید.

نکته چهارم: امکان پاکی در سـنین کم خواب را به این گونه پاکان ارائه می دهند. حضـرت یوسف (علیه السـلام) خیلی پاک بود، تا جایی که پروردگار در قرآن از او به «صدّیق» تعبیر کرده است. البته اگر شـما این سوره را دقت کنید، نزدیک به بیست مقام معنوی را برای حضـرت یوسف(علیه السـلام)در سن ده سالگی بیان می کند.البته امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز روز بعثت پیامبر سـیزده ساله بودنـد. همه روایات نوشـته اند : اولین کس از زنان که به پیغمبر (صـلی الله علیه و آله) ایمان آورد،حضـرت خدیجه (علیها السـلام) بود و از مردان امیرالمؤمنین (علیه السـلام)- با این که بچه سـیزده ساله را مرد نمی گویند و نوجوان می گویند- ولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن سن، رجل کامل بود.

رجل کامل چه کسی است؟ کسی که عقلش به بلوغ رسیده باشد، نه شهوتش.

خیلی ها شـصت سال دارنـد، ولی هنوز بالغ فکری نیسـتند و فقط در شـهوت بالغ شـده انـد و راه همان شـهوت و شـکم را طی کردند و می خواهند خوش بگذرانند.

ص: ۱۴۸۲۰

شصت یا هفتاد سال دارند، ولی اسلام آنها را بالغ نمی داند؛ چون استطاعتی که در اسلام مطرح است، استطاعت عقلی است.

اولین مردی که به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد، حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود. بچه نبود.

دلایل قبول ایمان از صبیّ بحث است که ایمان طفل سیزده ساله قبول است یا نه؟ دلایل زیادی را اقامه می کنند که قبول است؛ یکی این که حضرت یحیی(علیه السلام) پنج ساله بود که به مقام نبوت نایل شد: «وَ ءَاتَيْنَهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»(۱)

«صبیّ» یعنی بچه. بچه پنج ساله به قدری لیاقت عقلی داشت که ما مقام نبوت را به او مرحمت کردیم. یا به قدری رشد عقلی حضرت عیسی (علیه السلام) بالا بود که تا به دنیا آمد، به یهودیان فلسطین فرمود: «إِنّی عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَىٰنِیَ الْکِتٰبَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا»(۲)

«جعلنی» را با فعل ماضی ذکر کرد؛ من پیغمبر شدم و در دنیا آمدم و مرا پیغمبر قرار دادند، نه این که قرار خواهند داد. آن کسی که حضرت عیسی (علیه السلام) را بدون داشتن پدر، در رحم حضرت مریم (علیها السلام) به وجود می آورد، همانجا با او با وحی تماس می گیرد و او را به مقام نبوت انتخاب می کند. پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: «کنت نبیّاً و آدم بین الماء و الطین»(۳) خدا هنوز بنا نداشت که انسان را خلق کند، من نبی شدم. این مقامات انسان است.

نکته پنجم: بلوغ عقلی، مقدم بر بلوغ جسمی حضرت یوسف (علیه السلام) در بلوغ عقلی بود و کسی که در بلوغ عقلی باشد، در بلوغ قلبی نیز هست؛ چون عقل و قلب دو رشته اتصال بین انسان و حضرت حق هستند. این دو رشته، هر مقدار قوی تر باشد، گیرندگی فیوضاتش از پروردگار قوی تر خواهد بود.

ص: ۱۴۸۲۱

۱- (۲) . مریم: ۱۲

۲- (۳) . مریم: ۳۰

۳- (۴) . الآداب الدینیه للخزانه المعینیه / ترجمه عابدی / ۲۲۱

ای خاک ره تو خطّه خاک پاکی ز تو دیده عالم پاک ای بر سرت افسر لأمرک زیب برِ تو قبای لولاک

به خدا قسم در این عالم چیزی شگفت انگیزتر از مقام انسان نیست. خدا می داند که در این خلقت چه کار کرده و چه ساخته است و چه ظرفیتی به این موجود داده است. انبیا هر وقت نگاه می کردند که مردم مقامات خود را با سنگ گناه از دست داده اند، خدا می داند که چه خون دلی می خوردند. حرص می خوردند تا انسان را به آن مقام واقعی خود برگردانند، تا جایی که خدا به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: تو وظیفه نداری که تا سر حدّ جان دادن به دنبال هدایت بشر بدوی. تو از جانت داری مایه می گذاری؟ چون ایشان مردم گناهکار را نگاه می کرد، نفس گیر می شد که خدا این ها را چه موجود باارزشی ساخته و این ها با دست خودشان چه بلایی به سر خود درمی آورند.

می دیدند مردم دچار «نکس» شده اند، لغتی است که در قرآن آمده است و غیر از «نکث» است که به معنای «عهد شکنی» است. «نکس» یعنی به جای این که به جانب حضرت حقّ بروند، حرکت را برعکس کرده، با سر، به سرعت، طرف اعماق جهنّم حرکت می کنند. مردم نمی فهمیدند که کجا دارند می روند، اما پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می فهمیدند.

تسلیت خدا بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنان از غصّه گلوگیر می شدند که می خواستند جان بدهند. خدا کراراً او را تسلی می داد تا آخر آیه ای نازل شد که: «إِنَّکَ لَاتَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یَشَآءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ»(۱) تو می خواهی همه را هدایت کنی، اما حبیب من! من هدایت را اجباری و در دست تو قرار نداده ام، بلکه: «وَ مَا عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلٰغُ الْمُبِینُ»(۲)

ص: ۱۴۸۲۲

۱- (۵) . قصص: ۵۶

۲- (۶) . عنکبوت: ۱۸

تـو فقـط به مردم بگـو، اگر قبـول کردنـد: «طُوبَی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَـابٍ»(۱) و اگر قبول نکردنـد: «حَسْـبُهُمْ جَهَنَّمُ یَصْـلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِیرُ»(۲)

وضع سه گانه قلب و نتایج آن

۱- قلب دنیازده

زمـانی که دل را فقـط به دنیا سپردی و نگاه تو از طریق قلب، فقط به دنیا معطوف شـد، ضـرر می کنی. همین نگاه قرآن است: «إِنْ هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الـدُّنْیَا»(۳) بـه چنین انحراف شدیـد فکریی دچـار شـدی که به تعـبیر قرآن: روی زنـدگی خـود مهر زدی که زنـدگیی جز این زندگی دنیا نیست: «وَ مَا یُهْلِکُنَآ إِلَّا الدَّهْرُ»(۴) وقتی که می میریم، در همین دنیـا می میریم و نابود می شویم و تمـام می شود. اگر این گونه به دنیـا دل دادیـد که بگوییـد: زنـدگی فقط همین دنیا، ابزار، خورد و خوراک، خواب و شـهوت است، ضرر می کنی.

خودت چه کسی هستی؟ تو که فقط بدن نیستی، همه واقعیت، دل توست: وقتی دل را در چارچوب دنیا کشیدی و نگذاشتی از این دایره و فضا بیرون برود، آن دل ضـرر می کند. چه ضـرری؟ اگر اینجا بیدار شدی و فهمیدی که ضـرر کردی، باز مقداری قابل جبران است. اما اگر مرگ گریبانت را گرفت و به آن طرف کشید، آنجا دیگر هیچ ضرری قابل جبران نیست.

۲- قلب آخرتی

امـا اگر با مطالعه، گوش دادن به حرف انبیا و یافتن آیات قرآن، فهمیـدی که زنـدگی این دنیا موقتی است و چنـد روزی بیش نیست، این چنـد روزه را بایـد مطـابق بـا طرح مولاـ از حلال به دست بیاوریم و مصـرف کنیم؛ همه همّ و غمت را برای آخرت بگذاری؛ چون قرآن، آخرت را به تو نشان می دهد که پاکان در آخرت این نعمت ها را در بهشت دارند:

ص: ۱۴۸۲۳

۱- (۷) . رعد: ۲۹

۲- (۸) . مجادله: ۸

۳- (۹) . جاثیه: ۲۴

۴- (۱۰) . همان

«أَنَّ لَهُمْ جَنتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهرُ» (۱) آن گاه نیروی تو برای آخرت صرف می شود.

۳- قلب طیب و پاک

اگر دلت را از دنیا و آخرت بیرون بردی و به دست صاحبدل دادی، گفتی:

محبوب من! خانه ای که تو ساختی و صاحب اول و آخرش نیز تویی، ما هیچ کاره هستیم و تو همه کاره ای، دل ما را تحویل بگیر؛ چون دل باید از ماسوی الله پاکیزه شود.

امام حسین (علیه السلام) در دعای عرفه می فرمایند: مرا به جایی برسان که تو برای من اختیار کنی، من دیگر خودم صاحب اختیار نباشم. نگویم این یا آن را می خواهم، تو به جای من انتخاب کنی.

وقتی سحرگاه بیدار می شویم، قبل از این که اهل خانه بیدار شوند، در خلوت سحر که خدا برای آن خیلی ارزش قائل است، این را از خدا بخواهیم. در قرآن از سحرِ سحرخیزان چندین بار حرف زده و فرموده: برای اینان پاداشی گذاشته ام که از همه مخفی است و هیچ کس نمی داند: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّآ أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»(۲) کسی خبر ندارد که من برای سحرخیزان چه پاداشی مقرر کرده ام.

در آن خلوت سحر، مانند انبیا و اولیا، دل را به صاحبش بسپار، بگو: خدایا! من هیچ کاره ام، تو دل مرا در اختیار بگیر. خدا گوش می دهد. تمام اولیای خدا از همین گدایی ها به ولایت رسیدند.

به حضرت موسی (علیه السلام) می فرماید: می دانی در دل چنین شخصی چه چیزی می ریزم؟ بالاترین مایه در این عالم را در این ظرف می ریزم و آن عشق به خودم است که لذت مناجات با خودم را بر او روز افزون می کنم؛ چون او دارد می گوید: تو دل مرا ببر.

ص: ۱۴۸۲۴

۱- (۱۱) . بقره: ۲۵

۲- (۱۲) . سجده: ۱۷

تسلیم دلهای طیب به امر خدا به حضرت عیسی بن مریم (علیه السلام) گفتند: همیشه پیاده به این طرف و آن طرف می روی و گاهی سوار مرکب می شوی. تو با این عظمت، از پروردگار بخواه مرکبی به تو بدهد. فرمود: من خجالت می کشم از خدا چیزی را بخواهم که در خدمت او قرار بگیرم. هر چه او می خواهد، من فقط تسلیم هستم، چیزی نمی خواهم.

حضرت یوسف (علیه السلام) با آن بلوغ عقلی، قلب را به دست خدا داده بود و خدا در این قلب، اول این بشارت و خواب را ریخت. به او ارائه کرد که ای یوسف! چنین آینده ای در انتظار تو است که خورشید، ماه و یازده ستاره در برابر تو خاکسار هستند.

گرت سلطنت فقر ببخشد ای دل کمترین مُلک تو از ماه بود تا ماهی

سلطنت فقر؛ یعنی سلطنت گدایی؛ یعنی هیچ چیزی ندارم، همه چیزم تویی و انتخاب و اختیار من نیز با توست.

قرار دادن مُلک خدا در اختیار او روزی هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض کرد: حدود فدک را به من بگویید که به فرماندار مدینه دستور دهم تا به شما پس دهند، فرمود: حدود فدک از جایی که آفتاب طلوع می کند تا جایی است که غروب می کند. تو مُلک ما را خبر نداری که چه ملکی است.خیلی از جوانان مؤمن و چهره های برجسته مدینه، به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پیغام دادند: اگر می خواهید دختر بزرگوارتان را شوهر بدهید، اجازه بفرمایید تا ما به خواستگاری بیاییم. حضرت فرمود: اجازه خواستگاری دخترم با خداست. او باید برای من داماد انتخاب کند، نه من.

ص: ۱۴۸۲۵

جبرییل آمد، عرض کرد: خدا می فرماید: یا رسول الله! من در مجلسی با حضور جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، این ها را شاهد عقد گرفتم که خودم حضرت زهرا (علیها السلام) را برای حضرت علی (علیه السلام) عقد کرده ام.

پیوند خوردن با صاحبان اختیار

۱– همسر خواهی

به شخصی لاابالی گفتم: آیا ازدواج کردی؟ گفت: آری. گفتم: آیا همسرت نیز مانند تو است؟ گفت: نه، او مرا از آن حال درآورد. اهل نماز، روزه و خمس کرد، آرام و وقار پیدا کردم. گفتم: چه کسی این زن را به تو داد؟ گفت: مادر، پدر و خواهرانم که نمی توانستند چنین همسری برایم پیدا کنند، خودم به حرم حضرت رضا (علیه السلام) رفتم، گفتم: آقا! کسی نیست که برای من همسر خوب بگیرد، من از شما می خواهم. این همسر را به واسطه حضرت به من دادند.

۲– دل سپاری به اهل بیت و ازدواج

تاجری به پسر درس خوانده در خارج خود گفت: می خواهم برای تو عروسی بگیرم. به پدر گفت: فقط دختر خارجی می خواهم. گفت: در ایران، در میان اقوام و خانواده های تاجران دخترهای خیلی خوبی هست. پسر گفت: یا دختر خارجی، یا ازدواج نمی کنم. چند ماه، پدر و مادر نگران بودند.

این تاجر به یکی از رفقایش این مشکل را گفت که من خانواده متدینی هستم، همگی اهل نماز هستیم و این اولین پسر من است،نمی دانم چرا این انحراف را پیدا کرده است،می گوید: فقط زن خارجی می خواهم.او گفت:پسرت را به دکتر ببر، او روانی شده است. دکترش را نیز من سراغ دارم و آن حضرت رضا (علیه السلام) است. بگذار امام رضا (علیه السلام) به او جهت دهد. می گفت: بلیط گرفتیم و رفتیم. یکی از کشیک های حرم با این تاجر رفیق بود، گفت: فردا غبارروبی حرم است و حرم خلوت است. ما حق داریم چند نفر را با خود ببریم، برای تو و پسرت کارت می گیرم، بیایید. بعد از غبار روبی، نبات، گرد تبرّک از روی قبر مطهّر و پارچه سبز از روی حرم را تقسیم می کنند، آن را نیز برای تو می گیرم.

ص: ۱۴۸۲۶

می گفت: رفتیم. غبار روبی تمام شد، پارچه سبز، نبات و مقداری گرد حرم را آوردند، میان این گرد، کاغذ کوچکی مچاله شده بود. پسرم باز کرد، دید دختری هجده ساله نوشته است: یابن رسول الله! من دیپلمه و خوش چهره هستم، اما تنها مانع من در این دوره و زمانه در ازدواج، شغل پدرم است. پدرم را دوست دارم، پدر مظلوم و با ادبی است، ولی چون رفته گر شهرداری است، کسی نمی آید که با من ازدواج کند. پدرم جهیزیه نمی تواند تهیه کند. من باید بمانم؟ شما برای ازدواج من فکری کنید.

پسر به پدر گفت: این دختری که آدرسش در این کاغذ است را می خواهم ببینم. پدر گفت: باشد، برویم. خانه دختر در محله خواجه ربیع، از این خانه های خشتی و گلی کوچک بود. در زدیم، در را باز کردند، درون خانه رفتیم. گفتیم: شما دختری به این نام دارید.ما از تهران آمده ایم.پسر مرا ببین،برود با دختر شما صحبت کند،اگر همدیگررا قبول کردند، دختر شمارا برای پسرم بگیرم.امام رئوف این داماد را برای شما فرستاده است. مگر دختر درد خود را به طبیب نگفته است؟

باز کنندگان واقعی گره ها حضرت یوسف (علیه السلام) حرفش را به چه کسی زد؟ به ما یاد می دهد که حرف را کجا ببرید؟ نزد هر کسی درد دل نکنید که سفره دل خود را باز کنید. سفره دل را همه جا نمی شود باز کرد. با هر کسی هر حرفی را نزنید. خدا چه نعمت هایی را در کنار ما گذاشته است و فرموده که درد خود را به این ها بگویید. این ها از جانب من مأمورند که دردها را دوا کنند و بار رنج را از روی دوش شما بردارند و گره زندگی شما را باز کنند.

ص: ۱۴۸۲۷

گر می پذیری خسته، ما سخت خسته ایمور می پذیری دلشکسته، ما دلشکسته ایم لطف الهی به منِ خوار و زارنیز امید هستت عشق یار یک نظر آن دلبر مهوش کندعاقبت کار مرا خوش کند از میِ آن ساقی شیرین لبنلطف کند صبح نماید شبم در گذرد از گنهم لطف دوستلطف، چنین پرگنهی را نکوست در گذر ای دوست گناه مراصبح کنی شام سیاه مرا

برای همه ی امتها، دوران غیبتی وجود داشت

برای همه ی امتها، دوران غیبتی وجود داشت

شاید برایتان جالب باشد که غیبت، مختص به دین اسلام و حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) نیست. بلکه غیبت، یکی از سنتهای الهی است که برای بسیاری از انبیاء و حجتهای خویش مقدر کرده است. اغلب امتها، پیش از رسیدن حجتشان و یا حتی در دوران زندگی با آنان، غیبت را تجربه کرده اند.

پیش از این، گفتیم که غیبت چیست و از چه زمان آغاز شد، در این مقاله، به این می پردازیم که غیبت، یک سنت الهی است و مختص به حضرت صاحب الامر (ارواحنا له الفداء) نیست؛ بلکه بیشتر پیامبران و اوصیای آنها، مدتی در غیبت مانده اند.

البته معنای غیبت، همیشه به معنای «ظهور نداشتن حجت» نیست. بلکه در برخی موارد، غیبت به معنای «دور ماندن از رحمت حجت» و «تاخیر در رسیدن به آرامش و سعادت» بوده است. این مفاهیم با توضیحاتی که در ادامه می آید روشن تر می گردد.

در میان پیامبران و اوصیای آنها، حضرت آدم، نوح، ادریس، هود، صالح، ابراهیم، اسماعیل، لوط، خضر، سلیمان، یونس (علیهم السلام) و حضرت محمد (صلوات الله علیه و آله) و... مدتی غایب بوده اند. از این تعداد، ما به غیبت پیامبران اولوالعزم اشاره می کنیم.

ص: ۱۴۸۲۸

غیبت حضرت نوح (ع)

در زمان حضرت نوح (ع)، دو گروه حق و باطل رو به روی هم صف آرایی کرده بودند و گروه باطل، دوران سخت و طاقت فرسایی برای گروه حق ایجاد کرده بودند. گروه حق، پیروان حضرت نوح (ع) بودند و گروه باطل، فرزندان شیث از نوادگان قابیل.

در زمان پیامبری حضرت نوح، غیبت به این صورت بود که مردم در رنج و سختی بودند و مدت مدیدی در آرزوی فرج و گشایش مانده بودند تا با نابودی دشمنانشان، آسودگی را تجربه کنند.

شاید ندانید که حضرت نوح ۹۵۰ سال قوم خود را هدایت می کرد و در این بین تنها ۸۰ نفر به او ایمان آوردند. (۱) در همان سی سال اول، شدت تحقیر و آزار ایشان به حدی بود که حضرت، آنقدر به دست پیروان قابیل مورد ضرب و شتم واقع می شد که سه روز بیهوش بر زمین می افتاد در حالیکه خون از گوشش جاری بود و زمانی که به هوش می آمد، دوباره برای هدایت آنها به پا می خاست. (۲)

بعد از گذشت سیصد سال از این وضعیت، حضرت نوح (ع) دست به دعا برد تا قومش را نفرین کند و به التماس سه نفر از ملایک، سیصد سال دیگر این نفرین را عقب انداخت. (۳) نشان به آن نشان که پیروان حضرت نوح، به او التماس می کردند که به سختی های آنان پایان دهد و آنقدر در این انتظار ماندند که نهصد سال گذشت. بعد از آن، خداوند این ۸۰ نفر هدایت یافته را، مورد آزمایش قرار داد و عده ای از آنها از حضرت نوح (ع)، روی برگرداندند.

ص: ۱۴۸۲۹

وقتی چنین شد، حضرت نوح که می ترسید اگر فرج نرسد همین گروه کوچک از هم بپاشد از خداوند، تعجیل در گشایش را خواست و خداوند اجابت نمود. از استجابت دعا تا طوفان معروف زمان حضرت نوح، ۵۰ سال فاصله افتاد. (۴)

بنابراین پیروان حضرت نوح (ع)، ۹۵۰ سال در غیبت ماندند. غیبت آنها اینگونه نبود که حجتشان ظاهر نباشد، بلکه در سختی و مرارت زندگی می کردند و در این مدت، خواهان گشایش بودند.

غیبت حضرت ابراهیم (ع)

غیبت حضرت ابراهیم (ع) از همان دورانی که در شکم مادرش بود، آغاز شد. بیان این نکته ضروری است که غیبت، برای حجت الهی معنا و مفهوم دارد و اگر می گوییم حضرت ابراهیم (ع) از انعقاد نطفه در غیبت بود یعنی از همان زمان، حجت خدا بر مردم بود و واسطه ی فیض و رحمت خدا به آنان. بنابراین مردم، از همان لحظه از فیض وجود ایشان محروم شدند.

غیبت حضرت ابراهیم (ع)، به این صورت بود که مردم از ظهور حجت، محروم بودند. امّا داستان آغاز این غیبت را به طور مختصر بیان می کنیم.

نمرود به کمک منجمان خویش فهمید که حجتی به زمین پا می گذارد امّا نجات او را نفهمید. بنابراین دستور داد که زنان را از مردان جدا و معاینه کنند و فرزندان آنها را به قتل برسانند. خداوند، حضرت ابراهیم (ع) را از چشم قابله دور نگه داشت و بدین ترتیب ایشان متولد شد. پس از تولد، مادرش او را به غاری برد و حضرت در آن غار از شیری که از انگشت شستش می آمد تغذیه می کرد و بدین ترتیب رشد یافت و به جوانی دلیر مبدل گشت. حضرت، در این مدت از غار بیرون می آمد و مخفیانه و آشکار مردم را هدایت می کرد و تنها کسی که از وجود ایشان باخبر بود، مادرشان بود. این مدت، دوران غیبت اول حضرت ابراهیم (ع) بود. (۵)

غیبت دوم ایشان از زمانی آغاز شد که نمرود، ایشان را به جرم شکستن بتها به آتش انداخت و آتش بر حضرت ابراهیم (ع) سرد شد. پس از این نمرود، حضرت را از شهر بیرون کرد و بدین ترتیب دومین غیبت حضرت آغاز شد. (۶) پس از آن حضرت، شهر به شهر می گشتند و کسی ایشان را نمی شناخت. آن حضرت تنها بر کسانی ظاهر می شد که منتظر آن حضرت بودند و سالها برای دیدن ایشان دعا کرده بودند. برای نمونه می توان از ماریای عابد یاد کرد که سه سال دعایی جز دیدن حضرت ابراهیم (ع) نداشت و بالاخره وقتی موفق به دیدن آن حضرت شد، به دین آن حضرت گروید. (۷)

غیبت حضرت موسی (ع)

پیش از ظهور حضرت موسی(ع)، حضرت یوسف (ع) به آمدن ایشان وعده داده بود و به بنی اسرائیل (یعنی برادرانش) درباره ی دوران سخت منتهی به ظهور هشدار داده بود و از نشانه های حضرت موسی (ع) باخبرشان ساخته بود.

چهارصد سال، هیچ حجت ظاهری در میان بنی اسرائیل نبود و فراعنه بر آنها مسلط شدند و آنها را در رنج و سختی انداختند. پس از گذشت این مدت، حضرت موسی (ع) فقط برای مدت کوتاهی خود را به آنها نشان داد و قرار شد ۵۰ سال دیگر در دوران غیبت باقی بماند. در اثر دعای بسیار بنی اسرائیل، این مدت کوتاه شد و به چند روز تقلیل یافت.

پس از آن ۴۰ سال طول کشید تا قوم حضرت موسی (ع) به دست ایشان نجات یابند و فرعونیان برای همیشه به کام نیل فرو روند. (۸)

ص: ۱۴۸۳۱

غیبت حضرت عیسی (ع)

عروج حضرت عیسی (ع)، به نوعی غیبت ایشان محسوب می شود امّا پیش از این نیز به خاطر تعقیب شبانه روزی یهودیان، حضرت مجبور بود که دائم در شهرها بگردد و محکوم به تبعیدی اجباری بود. دوازده سال، حضرت عیسی (ع)، گاهی بدون حضور حواریون، از میان آنان می رفت و در شهرها به تبلیغ دین خدا می پرداخت. (۹)

چهل روز پیش از عروج حضرت، ایشان، یاران خود را جمع کردند و نشانه های رسول گرامی اسلام (ص) را دادند و درباره ی ایشان سفارش کردند. ایشان فرمودند: «...دیگران گمراه خواهند شد و تنها قومی که در مسیر حق هستند، کسانی اند که به محمد عربی (ص)، ایمان می آورند و من نیز آنگاه که قائم آل محمد (عج) ظهور کند از آسمان فرود خواهم آمد و به او ایمان خواهم داشت و جمیع یهودا و نصارا از من متابعت خواهند کرد و دینشان یکی می شود.» (۱۰)

پس از گذشت این چهل روز، حضرت در مقابل چشم حواریون به آسمان صعود کرد و ابری ایشان را در خود فرو برد و پنهان کرد.

بنابراین غیبت حضرت عیسی (ع)، تا امروز ادامه یافته است.

غیبت حضرت محمد (صلوات الله علیه و آله)

رسول اکرم (ص) نیز غیبتهای متعددی داشتند که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

اولین غیبت حضرت،

دوران دعوت مخفیانه بود که سه سال طول کشید. (۱۱) در این دوران، حضرت خویشان و نزدیکان خود را به دین الهی دعوت نمود.

دومین غیبت،

مربوط به زمانی است که حضرت سه سال در شعب ابی طالب، مخفی شده بودند. ماجرا از زمانی شروع شد که تبلیغ دین اسلام، علنی شد و سران قریش و کافران مکه، تصمیم به قتل حضرت محمد (ص) گرفتند. در این زمان، حضرت از دید دشمنان خویش پنهان شد و در دره ای پناه گرفت و در این مدت، حضرت خدیجه (س) و حضرت ابوطالب (ع)، برای ایشان و همراهانشان آب و غذا تهیه می کردند و مخفیانه به آنان می رساندند. از طرف دیگر، هر کس به مسلمانی متهم می شد، توسط کافران، دمار از روزگارش درمی آوردند. پس از سه سال مراقبتهای حضرت ابوطالب (ع)، دوران سختی به پایان رسید و حضرت توانستند از دره بیرون بیایند. (۱۲)

برخی از علما، هجرت رسول اکرم (ص) از مکه به مدینه و واقعه ی معراج ایشان را نیز از مصادیق غیبت ایشان می دانند. (۱۳)

بنابراین چنان که مشاهده کردید، غیبت مختص به حضرت مهدی (عج) نیست. امّا دلیل غیبت چیست؟ سوالی است که در مقاله ی بعد به آن پاسخ می دهیم؛ ان شاء الله.

منبع: mastoor.ir

هر قوم چگونه منجی اش را یافت؟

هر قوم چگونه منجی اش را یافت؟

شاید بعضی از ما، بعضی اوقات، به خودمان بگوییم که بدبخت ترین انسانهای تمام اعصار و دورانها هستیم که در سخت ترین موقعیت، یعنی غیبت حجت خداوند، زندگی می کنیم. با مطالعه ی تاریخ می توانیم بگوییم نیمی از این جمله صحت داد: آن بخشی که مربوط به سخت ترین دوران زندگی بشر می شود. امّا بد نیست بدانیم که همان طور که برای تمام امتها غیبتی وجود داشته است، همگی امتها، سالها، ماه ها، روزها و حتی شده چندین ساعت در سخت ترین شرایط دوره ی خودشان، در انتظار منجی خود بوده اند.

حضرت هود، حضرت ادریس، حضرت ابراهیم، حضرت اسماعیل، حضرت لوط، حضرت یوسف، حضرت موسی، حضرت عیسی (علیهم السلام)، و حتی رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) روزگاری چشم به راه منتظران خود مانده بودند تا با انتظار صحیح از غیبت بیرون بیایند.

انتظار مثبت و نجات بخش

۱. قوم حضرت ادریس (ع): دعا

حضرت ادریس (ع) به علت آزاری که از قومشان دیده بودند، آنها را نفرین کردند و از شهر رفتند. نفرین این نبی، سبب شد که مردم بیست سال رنگ باران را نبینند و قحطی و گرسنگی در شهر حاکم شود. پس از گذشتن این بیست سال، مردم دریافتند که جز با دعا به درگاه الهی و تضرع و زاری، خداوند آنها را نخواهد بخشید. پس همگی آنها، دست به دعا برداشتند و خداوند رحیم به واسطه ی دعای آنان، دل حضرت ادریس (ع) را نرم کرد و حضرت ادریس (ع) با بخشیدن آنها و دعا در حقشان، بار دیگر نعمت و برکت را به آنان بازگرداند. (۱)

۲. قوم حضرت یوسف (ع): انتظار و امید

البته شاید به کار بردن کلمه ی قوم، برای حضرت یوسف(ع)، در دوران غیبتشان صحیح نباشد، چرا که یگانه منتظر واقعی آن حضرت، حضرت یعقوب (ع) بودند و باقی کنعانیان، به راه خطا رفته بودند. امّا در مجموع می توان آنها را منتظران خطا کار (شبیه منتظران همین دوره!) خواند.

آنچه که حضرت یعقوب (ع) را لایق دیدار حضرت یوسف (ع) گردانید، ایمان به زنده بودن و بازگشت یوسف (ع)، انتظار همراه با امیدواری و بی تابی در فراق آن حضرت بود. در حالی که برادران یوسف (ع)، پیش از اعلام حضرت یوسف (ع)، او را نشناخته اند و در مدت غیبتش (یعنی همان سالهایی که حضرت یوسف در چاه، زندان و مصر زندگی می کردند) زنده بودن او را انکار می کردند. (۲)

۳. قوم بنی اسرائیل

در انتظار حضرت موسی (ع): قدرشناسی و شکر نعمت

قوم حضرت موسی (ع)، یعنی همان بنی اسرائیل، که پس از حضرت یوسف (ع) در مصر گرفتار شدند، یکی از سختی کشیده ترین اقوام روی زمین بودند. آنها ۴۰۰ سال در زیر شکنجه ی مصریان، در انتظار حضرت موسی (ع) بودند تا اینکه به آنها خبر رسید که منجی تان متولد شد. تازه بعد از این مدت، مصایب و سختی های تازه ای ایجاد شد که قرار بود مدتش ۵۰ سال باشد.

ماجرای کوتاه شدن این سختی ها و رسیدن فرج خواندنی است:

قوم بنی اسرائیل، یکی از عالمان خود را به صحرا فرستادند تا مویس عمران (ع) را بخواند و بیابد و از او بخواهد در ظهورش تعجیل کند. آن عالم، پس از تضرع و زاری بسیار، حضرت موسی (ع) را یافت و حضرت به او وعده داد که ظهور ۱۰ سال جلو افتاد. وقتی عالم به مردم گفت، همگی شکر کردند و گفتند: «الحمد لله» آنگاه خداوند تعالی، اشاره کرد که به خاطر آن حمد، مدت سختی را به ۳۰ سال رسانید.

ص: ۱۴۸۳۴

قوم بنی اسرائیل، با فهمیدن این مطلب، گفتند: «هر نعمتی از خداست» پس خداوند به آنها رسانید که مدت غیبت به ۲۰ سال رسید. قوم بنی اسرائیل در شکر خداوند اصرار ورزیدند تا جایی که آن عالم، از طریق حضرت موسی (ع) و ایشان از طریق خداوند به آنان پیغام رساند که: «از جای خود حرکت نکنید که به فرج ایشان اجازه دادم.» آن عالم در حال گفتن این سخن بود که حضرت موسی (ع) قدم زنان به سوی بنی اسرائیل رفتند و ظهور حاصل شد. (۳)

۴. قوم حضرت یونس (ع): توبه و استغفار

حضرت یونس (ع) قومش را نفرین کرد. امّا از آنجایی که خداوند، زمینه های تحول در این قوم را می دید، به خاطر شتابزدگی حضرت یونس در نفرین، او را مبتلای شکم ماهی کرد.

قوم حضرت یونس (ع) در آستانه ی فرود آمدن عذاب، دست به توبه ای دسته جمعی زدند. همین که باد غضب و عذاب خداوند وزیدن گرفت، مردان و زنان و کودکان همه به داخل شهر آمدند و گریه کنان از خداوند آمرزش طلبیدند. آنگاه خداوند به حضرت یونس (ع) امر کرد که به سوی قومش بازگردد.

قوم حضرت یونس (ع)، پس از این ماجرای هولناک، هرگز گرفتار سستی در ایمان نشدند و همواره حمد خداوند را به جای آورده و قدر حضرت یونس (ع) را دانستند. (۴)

۵. قوم بنی اسرائیل در انتظار دانیال نبی (ع): یقین به فرج

قوم بنی اسرائیل، دانیال نبی (ع) را در چاهی انداختند و در انتظار مردن او نشستند. امّا پس از مدتی، پشیمان شدند و ایشان را از چاه بیرون آورد و فرمانروای خود کردند. سپس با اعتماد به رهبر خود، ستمگران را با امید به فرج، از تخت پایین کشیدند و تا زمان حضرت عزیر (ع)، همچنان بر ولایت او ثابت قدم ماندند. (۵)

اقوامی که دستشان به نجات نرسید

در میان امتها، بودند اقوامی که با کوتاهی در دین داری و سستی ایمان، دستشان هرگز به منجی نرسید و یا در برخی موارد، کارشان به فرج نینجامید.

الف) قوم حضرت هود (ع)، پس از غیبت چند ساله ی ایشان، آشکارا ناامید شدند و دعا برای فرج و انتظار را به گوشه ای رها کردند و دست به طغیانگری زدند. آنها که دچار قساوت قلب گشته بودند سزاوار عقوبت خداوند شدند و گرفتار عذاب او. (۶)

ب) قوم حضرت ابراهیم (ع)، گرفتار نمرود و نمرودیان شدند و به خاطر ارتکاب گناهان بسیار، هرگز گرد حضرت ابراهیم (ع) جمع نگشتند. (۷)

ج) قوم حضرت لوط (ع) نیز به خاطر انجام گناه لواط، و توبه نکردن از آن، از نعمت داشتن پیامبر صبوری چون حضرت لوط (ع) محروم گشتند و عذاب خداوند، گناهکاران آن قوم را از بین برد. (۸)

حال شاید بتوانیم اینگونه بگوییم: در دوران غیبتیم و منتظریم؛ آری. امّا بدبختیم اگر که از پیشینیان عبرت نگیریم و هرگز دستمان به دامن مهدی زهرا (ع) نرسد...

منبع: mastoor.ir

داستان پیامبر اصحاب رس ۱۰

داستان پیامبر اصحاب رس . منبر پنج دقیقه ای ۱۰

پیامبری که در چاه اصحاب رَسّ افتاد

نبیّ خدا(علی نبینا و آله و علیه السلام) دست بسته در چاهی در میانه ی چشمه ی پرآب گرفتار آمده بود. او را قومش به چنین روزگاری دچار کرده بودند. چاه، آنقدر تنگ و باریک بود که نمی توانست دست و پایی بجنباند. خود مردم دوازده روستا آن تابوت سنگی را ساخته بودند و سرش را پوشانده بودند. حالا درون تیره و تاریک چاه از برخورد مداوم جریان چشمه، آنچنان سرد و مرطوب شده بود که گویی او را زنده زنده در قبر گذاشته بودند.(۱)

ص: ۱۴۸۳۶

تمـام این جریانات از خشک شـدن «شاه درخت» شـروع شـده بود. همان زمان که نبیّ خـدا(ع) در سـکوت شب، قـدم زنان به درخت صنوبر نزدیک شد. دل گرفته و مغموم به اثرات باقی مانده از جشن پرشور نگریست: ریسمان ها و جواهرات آویزان از درخت، چارپایان سوخته، جام های خالی شـراب. آخر مگر خدای یگانه ی یکتا را در خاطر نداشـتند؟ پیامبر غمگین، دست به آسـمان بالا آورد و رو به خداوند توانا درخواست کرد: «خدایا تو می دانی که این بندگان تو، به غیر از تکذیب، کاری نکرده اند و به تو کافرند و هر روز صبح، به پرستش درخت مشغول می شوند؛ در حالی که ضرر و منفعتی از آن درخت به آنان نمی رسد. بارالها! قدرت و سلطنت خود را به آنان نشان بده و درخت آنها را خشک کن!»(۲)

همین شد که دعوا میان دوازده روسـتا بالا گرفت. همه می دانستند که او، نواده ی یعقوب نبی(ع) است؛ همان اندرزگویی که شب و روز از فریب شـیطان به آنـان می گفت و از پرسـتش ابلیس دورشـان می کرد. پس سـوختن درخت کـار او بود. سـران قبایل دو دسته شدند: عدّه ای می گفتند، حتماً پیامبر خداست که توانسته شاه درخت را بخشکاند. پس باید به او ایمان بیاوریم و عدّه ی دیگری گفتند: به خدایمان توهین کرده، پس خدای او را نادیده می گیریم! و همین شد که سـران قبایل متّحد شدند که او را به قتل برسانند.(۳)

پیامبر خدا(ع)، بدن کوفته و کبودش را در چاه تکانی داد. درد در سرتاسـر بدنش پیچید و ناله اش به آسمان رفت. حتم داشت مردم نامرد شهر صدای ناله های او را می شنیدند. بیش از آن امید داشت که خداوندش دادش را از این نامردان بستاند. ناله ی حزن انگیزش تا صبح در شهر می پیچید: «ای خدای من! تو می بینی تنگی مکان مرا و سختی رنجی که می برم. پس به من، بر ضعف بدن و بیچارگی من رحم کن و هر چه زودتر جانم را بستان! بارالها در اجابت دعایم تأخیر مکن!»(۴)

ص: ۱۴۸۳۷

گناه بزرگ اصحاب رسّ

در روایات آمده است که اصحاب رسّ، قومی بودند که در مشرق زمین می زیستند و شیطان آنها را فریفته بود و بدین ترتیب درخت صنوبری را می پرستیدند و برایش قربانی می کردند. این قوم، ۱۲ قبیله بودند که در ۱۲ روستا سکنا گزیده بودند و هر ماه در یکی از روستاها، جشنی برای درخت برگزار می کردند.(۵)

نام اصحاب رسّ به این خاطر به «رسّ= دفن کردن» مشهور شد که آنها پیامبر مظلوم قومشان را در میان چاهی در میانه ی چشمه دفن کردند تا زنده زنده از دنیا برود و در عین حال امید داشتند که درخت سوخته و بی برگ و برشان، به خاطر این قربانی بزرگ، آنها را ببخشد و به آنها رحم کند!(۶)

وقتی کار آنها به کشتن حجّت خداوند کشید، خداوند خطاب به امین درگاهش جبرئیل(علیه السلام) فرمود:

«ای جبرئیل! فراوانی حلم من، این بندگان کافر نعمت را مغرور کرد و گمان کردند که از خشم من در امانند. سالهاست که به عبادت غیر من مشغولند و پیغمبر مرا کشتند و گمان می کنند می توانند خشم من را تاب بیاورند. یا در گمان خویش دارند که از ید قدرت من بیرون رفته اند؛ در حالی که من از کسی که نافرمانی من را می کند و از عذاب من ترسی به خود راه نمی دهد، انتقام می گیرم. به عزّت و جلال خودم سوگند که اینها را عبرت جهانیان می گردانم.»(۷)

بدین ترتیب، در صبح روز عید، خداوند از زمین و آسمان بر آنها آتش بارید و آنچنان سوختند که کُنده در آتش می سوزد.

ص: ۱۴۸۳۸

داستان اصحاب رس ۹

داستان اصحاب رس منبر پنج دقیقه ای ۹

درخت پرستان رَسّ

ابلیس، در درخت صنوبر لانه کرده بود. شاخه هایش را در مقابل چشمان سحر زده ی مردم به حرکت در می آورد. هر روز یکی از شاگردان پر فریبش را می فرستاد تا بر بلندی یکی از شاخه های ستبر درخت که در یکی از ۱۲ روستا گسترده شده بود، بنشینند و به مردم وعده های دروغین بدهند. همین گونه بود که مردم، به جای پرستش خداوند یکتا، فریب خورده، کورکورانه درخت صنوبر را می پرستیدند. (۱) مردم دوازده روستا، درخت را «شاه درخت» می نامیدند و هر ماه در یک روستا، عید اعلام می شد و جشنی در دِه برگزار می شد. جشنی که مردم ۱۱ روستای دیگر به آن دعوت بودند و تا چندین روز، بساط عیش و نوش و مطربی و عشرت قطع نمی شد.(۲)

ابلیس، در گوششان خوانده بود که اگر برایش قربانی نکنند، بر آنها رحم نخواهد کرد و مردم، بی توجّه به فریادهای پیامبرشان، سر فرو برده در فرمان ابلیس، گروه گروه می آمدند و در پیش پای درخت، آتشی بزرگ می افروختند. آتش، چارپایان قربانی را در خود می سوزاند و دود آن، آسمان را فرا می گرفت. همین هنگام بود که مردم دوازده روستا، سجده کنان به پای درخت می افتادند و لابه کنان از او می خواستند که به زندگی شان برکت بدهد. آنگاه ابلیس با صدایی کودکانه از دل درخت فریاد می زد: «باشد شما را بخشیدم!» و بعد از این صدا، فریادهای خوشحالی به هوا برمی خاست.(۳)

ص: ۱۴۸۳۹

ابلیس، بـازی خـود را هر روز بـه گـونه ای بر مردم دوازده قریـه فرود می آورد. روزی به آنـان منّت می گـذاشت که امنیت را برایشان به ارمغان آورده است و روزی تهدیدهای پوشالی می کرد که همه شان را از زمین برخواهد داشت. مردم بی خبر، هر مـاه در یکی از دوازده روسـتا، جشـنی برقرار می کردنـد و بـا تضـرّع و زاری، از درخت صـنوبر می خواسـتند که به آنهـا رحم آورد. کسی حقّ نوشیدن از چشمه ای که درخت از آن می نوشید، نداشت؛ حتّی چارپایان هم نباید بی حواس سراغ چشمه ی درخت می رفتند؛ همه از گِل آبه های کنار روستاها می نوشیدند و برده ی شیطان شده بودند؛ در حالی که هر روز، پیامبرشان وعده های موسای نبی(علی نبینا و آله و علیه السلام) را به یادشان می آورد و به پرستش خداوند یگانه فرا می خواندشان.(۴)

بالاخره یک روز، فریب ابلیس، رو به ضـعف گذاشت. به دعای نبیّ خدا، درخت، تماماً خشک شد؛ گویی که آتشـی از غیب آمـده باشـد و تمامی برگ و برش را سوزانده باشد. آنگاه تمامی دوازده روسـتا، متّحد شدند که پیامبرشان را به قتل برسانند... (۵)

اصحاب رسّ

اصـحاب رَسّ، از اقوامی بودنـد که در مشـرق زمین می زیسـتند؛ زمـان زنـدگی آنهـا، پس از دوران باشـکوه پیـامبری سـلیمان نبی(ع) بود.(۶)

این قوم، دوازده روسـتا را در اختیار داشتند و در هر کدام از این روستاها، شاخه ای بزرگ از درخت صنوبر را پرورانده بودند. هر مـاه در یکی از روسـتاها، عیـدی برای خـدای «شاه درخت» برگزار می شـد و در آن روز، مردم روسـتا پس از شـنیدن نوای شیطان، از انجام هیچ گناهی فروگذاری نمی کردند و تا چندین روز به همین نحو می گذراندند.(۷)

ص: ۱۴۸۴۰

پس از آنکه این قوم، مدّت زیادی در کفر خودشان باقی ماندند و پیامبر قومشان را (که در پیشوایان نور: پیامبری که در چاه اصحاب رسّ افتاد به نحوه ی قتل ایشان پرداخته ایم) به قتل رساندند، خداوند بر آنها خشم گرفت و فرمان داد که جبرئیل امین(علیه السلام)، عذابی سخت بر آنان نازل کند.

عذاب آنها به این صورت بود که وقتی مردم برای یکی از اعیاد شاه درخت دور هم گرد آمده بودند، بادی سرخ شروع به وزیدن کرد و از زمین و آسمان بر سرشان آتش باریدن گرفت و آنان که همگی قطعاتی از چوب صنوبر در دست داشتند، سوختند و اثری از آنان باقی نماند.(۸)

خداوند در قرآن کریم از آنان به عنوان اصحابی که توسط خداوند نابود شدند یاد کرده است. اقوامی که با آنکه خداوند برایشان پیامبرانی فرستاد و به آنان هشدار داد، به سخن پیامبر خود بی توجّهی کردند و به دام ابلیس گرفتار آمدند. خداوند کریم درباره ی اتمام حجّت با همه ی اقوام می فرماید:

«به یقین(ما) به موسی کتاب(آسمانی) عطا کردیم، و برادرش هارون را همراه او دستیار(ش) گردانیدیم. پس گفتیم: «هر دو به سوی قومی که نشانه های ما را به دروغ گرفتند، بروید.» پس (ما) آنان را به سختی هلاک نمودیم. و قوم نوح را آنگاه که پیامبران(خدا) را تکذیب کردند، غرقشان ساختیم، و آنان را برای (همه ی) مردم عبرتی گردانیدیم و برای ستمکاران عذابی پردرد آماده کرده ایم. و (نیز) عادیان و ثمودیان و اصحابِ رَسّ و نسل هایِ بسیاری میان این (جماعت ها) را (هلاک کردیم). و برای همه ی آنان مَثَلها زدیم و همه را زیر و زبر کردیم...»(۹)

ص: ۱۴۸۴۱

بعل پرستان بنی اسرائیلی ۸

بعل پرستان بنی اسرائیلی

چند پسربچّه با جدّیت هیزم جمع می کردند. گویی پاس داشتن سخن کاهن بزرگ «اورشلیم» برایشان از هر بازی و بازیگوشی ای مهم تر و حیاتی تر بود. عدّه ای از زنان شهر در حالی که هشدارهای ارمیای نبی(علی نبینا و آله و علیه السلام) را مسخره می کردند و می خندیدند، دور تنور مشترکی نان می پختند. مردان هم آن سوتر، در کنار معبد «خدای آسمان ها» با هیزمی که پسربچّه ها جمع می کردند، آتشی بزرگ می افروختند تا هدایا و قربانی های خود را در آن بسوزانند و خدای آسمان ها را شاد و مسرور گردانند.(۱)

مدّتها بود ارمیای نبی(ع) فریاد می زد که: «...شما به سخنان دروغ و بی پایه، امید بسته اید. دزدی می کنید، مرتکب زنا و قتل می شوید، به دروغ قسم می خورید، برای بت بعل بخور می سوزانید و خدایان بیگانه را می پرستید و بعد به خانه ای که به نام من نامیده شده است، آمده، در حضور من می ایستید و می گویید: ما در امن و امانیم و بازمی گردید و غرق کارهای زشتتان می شوید؛ مگر خانه ای که نام مرا بر خود دارد، آشیانه دزدان است؟ هر آنچه در آن می کنید، می بینم.»(۲) و پاسخ می شنید: «بیهوده خود را زحمت مده! ما هر طور که دلمان می خواهد زندگی خواهیم کرد و امیال خود را دنبال خواهیم نمود.»(۳)

حالا روز جشن فرا رسیده بود. پادشاه اورشلیم، بر تخت جواهرنشان طلایی خود نشسته بود و پایش را مقابل آتش دراز کرده بود تا از سرمای کوچه های اورشلیم، گزندی به او نرسد. طوماری دست او دادند و گفتند ارمیای نبی(ع) از سوی خداوندش هشدارهایی در آن نوشته است. پادشاه، با دست اشاره کرد که منشی نامه را بخواند.

ص: ۱۴۸۴۲

منشی، بلند بلند شروع به خواندن کرد. هر تکّه که تمام می شد، پادشاه با چاقو می برید و در آتش می انداخت تا آنکه تمام طومار هشدارآمیز را در آتش انداخت.(۴)

بیرون از کاخ زمستانی، ارمیای نبی(ع) به امید روزنه ی نجاتی، منتظر خبر رسیدن از واکنش پادشاه بود. وقتی نگاه های تحقیرآمیز منشی را دید، پشتش را به شهر کرد و آخرین سخنانش را فریاد کرد:

«بدانید که چیزی به نابودی شما نمانده است. آن وقت چه خواهید کرد؟» (۵)

رهبر الهی، از شهر رفت و چیزی نگذشت که از دروازه های شهر، نعره ی شیپورهای جنگاوران بابل به گوش رسید...

وضعیت بنی اسرائیل پیش از حمله ی بُختُ النَصّر

وقتی قوم و مردمی مستحقّ عذاب خداوند بلندمرتبه می گردند، حتماً مرزهای دشمنی با او را مدّتها قبل زیرپا گذاشته اند؛ چرا که خداوند آنچنان صبور و حلیم است که با اندك امیدی به باقی ماندن مردم، آنها را مجازات نخواهد کرد.

چنانچه در کتاب «ارمیای نبی» در «انجیل» آمده است، مردم بنی اسرائیل، مدّتها پیش از حمله ی بختنصر، زندگی گناه کارانه و شرك آمیزی را در پیش گرفته بودند. از موعظه های ارمیای نبی(ع) در این کتاب به خوبی پیداست که مردم، بت پرست، زناکار، اهل شراب و ریا و انواع دیگر گناهان شده بودند. علاوه بر آن پیامبران دروغین بسیاری در اورشلیم پیدا شده بودند و با عوام فریبی، سخنان خود را به عنوان سخنان خداوند به مردم غالب می کردند. علاوه بر آن، در کتاب ارمیای نبی، به روشنی پیداست که بزرگان و رهبران مردم، زندگی تجمّلاتی و اسراف گرایانه ای را در پیش گرفته بودند؛ در حالی که برخی از مردم عادی در شهر از فقر و گرسنگی جان می دادند. تمامی این عوامل را بگذارید به اینکه مردم به طور کامل به خداوند یکتا و پیامبر او کفر می ورزیدند و گوش به کاهنانی می دادند که با سحر و جادو کار خود را پیش می بردند.(۶)

این سخنان در روایات ما نیز منعکس شده است. چنانچه امام صادق(علیه السلام) در روایتی طولانی از داستان ارمیای نبی(ع) سخن گفته اند و در بخشی از آن فرموده اند که خداوند چنین هشداری به حضرت ارمیا(ع) داد: «ای ارمیا! آن شهر (برگزیده)، «بیت المقدّس» است و درختان انگور، همان بنی اسرائیل، ساکن آنجا بودند که با ارتکاب گناهان و تغییر دین من، نعمت مرا مبدّل کردند و کافر شدند و مانند درخت خُرنوب (نوعی علوفه) گشتند. پس من سوگند می خورم که آنها را با بلایی امتحان کنم که دانشمندان به حیرت درافتند و حتماً بدترین بندگانم را بر آنها مسلّط می کنم تا آنها را بکشند و حریمشان را بشکنند و خانه هایشان را ویران کنند و بیت المقدّسی را که به آن افتخار می کردند، ویران نموده و سنگ مقدّس را مدّت صد سال میان زباله ها بیاندازند.»(۷)

بدین ترتیب، وعده ی عذاب خداوند، با مسلّط ساختن مردی فاسد که پادشاه بابل بود (بختنصر) فرارسید و با این عذاب، دورانی پر از پراکندگی و فروپاشی در تاریخ بنی اسرائیل آغاز شد. عصری که سبب ساز فساد امروز آنان گشت.

بخت النصر، ویرانگر بیت المقدّس

بخت النصر، ویرانگر بیت المقدّس

صدای نعره ی بُختُنَّصر در تمامی کوچه های «اورشلیم»، انعکاسی وحشت انگیز داشت. زن و مرد و پیر و جوان، از این سو به آن سو می دویدند تا از تیغ لشکر غارتگر «بابلی»ها در امان بمانند. شهر یکپارچه آتش و خون بود؛ ستمکاران بنی اسرائیل به دست ستمکارترین نامرد جهان، مجازات می شدند.(۱) همانطور که ارمیای نبی(علی نبینا و آله و علیه السلام) پیش از رفتنش از شهر، به مردم هشدار داده بود. حالا ارمیا(ع) در اورشلیم نبود(۲) و عذاب الهی، در شمشیر پادشاه کافر بابل،(۳) بختنصر، بر سر بنی اسرائیل می کوفت و می سوزاند.

ص: ۱۴۸۴۴

بختنصر، در میدان شهر، لحظه ای دست از نعره کشیدن برداشت و به تپه ای سرخ خیره شد که در میدانگاه شهر خودنمایی می کرد. نزدیک تر که رفت، دید که تپّه ی خاکی، خون آلود است. سراسیمه پرسید: «این چیست؟» و کسی به او پاسخ داد: «این جایی است که خون سر بریده شده ی یحیای نبی(ع) بر زمین ریخت و از آن روز هر چقدر بر آن نقطه خاک می ریزند، از آن خون می جوشد و بالا می آید.»(۴)

بختنصر، نگاهی به مردم بنی اسرائیل کرد. مردمی که با لباس های فاخر از خانه های سر به فلک کشیده ی خود به سوراخ موشی پناه می بردند. لبش را جوید و تنفّر از آنان وجودش را گرفت. شمشیرش را بالا گرفت و چرخاند و نعره زد: «آنقدر از بنی اسرائیل می کشم که جوشش این خون بایستد!»(۵) و کُشت؛ همه را. حتّی حیواناتی که در کوچه های اورشلیم می گریختند. خون همچنان می جوشید.

بختنصر، که از شمشیرش، خون بر زمین می چکید، فریاد زد: «بازمانده ای از آن قاتلان مانده اند؟» و خانه ی پیرزنی را به او نشان دادند. بختنصر، عجوزه ی چروکیده را که شاهد قتل یحیی بود از خانه بیرون کشید و کُشت. خون از جوشش ایستاد. پیرزن، آخرین بازمانده ی قاتلان یحیی(ع) بود.(۶)

آنگاه بختنّصر نگاهی به بنی اسرائیل کرد. نیمی کشته و بر خاک افتاده ونیمی اسیر و گرفتار و فریاد زد: «پیش به سوی بابل!»(۷)

انتقام ظالم از ظالم، سنّت خداوند متعال

اقوام مختلفی، به خاطر سرکشی بیش از حد و اصلاح ناپذیری، توسط خداوند مجازات شدند و از زمین محو گشتند. برخی همچون قوم نافرمان حضرت نوح(ع)، در سیل غرق شدند؛ عدّه ای همچون قوم لجباز حضرت هود(ع) با باد خشک و سوزان و عدّه ای مانند قوم فاسد و سرکش لوط نبی(ع)، با سنگ و آتش. در میان اقوام، برخی نیز به دست ظالمان زمان خودشان نابود شدند. این روش نیز از سنّت های خداوند متعال است. چنانچه امام باقر(علیه اسلام) در روایتی مهمّ و خواندنی فرمودند:

ص: ۱۴۸۴۵

«خـدای عز و جـلّ از هیـچ ظـالمی انتقـام نکشـیده، مگر به ظالمی دیگر. و این است معنی قول خـدای عزّ و جلّ که فرموده: «وَ کَذلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ الظّالِمِینَ بَعْضـاً؛ و این گونه برخی از سـتمکاران را به (کیفر) آنچه به دست می آوردنـد، سـرپرست برخی دیگر می گردانیم.»(۸)

این سنّت، چیزی بود که سبب شد بنی اسرائیل پس از قرنها فساد و تباهی، پرستش بعل و دیگر بتها، آلودگی به انواع گناه و در نهایت نافرمانی از نبیّ و حجّت زمانش به دست بختنصر مجازات شوند. به طوری که در روایات درباره ی تخریب بختنصر در اورشلیم نوشته اند که «۳۵۰۰۰ نفر از جوانان بنی اسرائیل به دست بختنصر قتل عام شدند»(۹) و همچنین « بختنّصر بر آنها چیره شـد و هر کـدام ایشـان را کـه می یـافت، می کشـت و در جسـت و جـوی فراریـان آنهـا بـود و فرزنـدانشان را اسـیر می کرد...»(۱۰)

بختنصر، پیش از آنکـه پادشـاه بابـل باشـد، پسری فقیر بـود که در شـهر بابـل برای گـذران زنـدگی، هیزم می فروخت. او در کودکی اش بـا ارمیای نبی(ع) ملاقات کرد و از سرنوشت خود با خبر گشت و قول داد هنگامی که به اورشلیم حمله می کند به ارمیـای نبی(ع) و همراهانش امان بدهـد. بـدین ترتیب، وقتی که بختنصر بزرگ شـد و طرفـدارانی جمع کرد و به پادشاهی رسـید، به«بیت المقدّس» حمله کرد و در همان آغاز کار، اجازه داد حضرت ارمیا(ع) و خانواده اش از شهر خارج شوند. آنگاه وارد شهر شد و شروع به قتل و غارت نمود.(۱۱)

داستان حضرت ارمیا علیه السلام ۶

داستان حضرت ارمیا علیه السلام

ص: ۱۴۸۴۶

ارمیا(ع)، مأمور هشدار بنی اسرائیل

گویی تمام شهر نه فقط کَر که کور هم شده بودند؛ نشانه ها را نمی دیدند، سخنان او را نمی شنیدند و مهم تر از همه آنکه دیگر باوری در وجودشان نمانده بود که سخنان خدایشان را باور کنند. ارمیای نبی(علی نبینا و آله و علیه السلام)، کوچه های «اورشلیم» را قدم زنان طی می کرد و هر کجا جمعی می یافت، اندرزی می داد؛ بلکه کسی سر بلند کند و چشم و گوشی برای درک سخنان او داشته باشد؛ امّا خداپرستی در شهر نبود.(۱)

آخر به سراغ آنانی رفت که خود را عالمان شهر نامیده بودند. هشدار خداوند را به گوششان رساند که: «خدایم فرمود: ای ارمیا! در این شهری که من آن را از میان همه ی شهرها برگزیده ام، به جای درختان انگور، علوفه(۲) سر بر خواهد آورد.»(۳)

و وقتی معنای آن را از ارمیا(ع) پرسیدند، ارمیا(ع) از خود سخنی نگفت. شاید اگر می گفت، تنها روزنه ی امید هدایت یافتنشان کور و بسته میشد. هفت روز روزه گرفت تا خداوند معنای سخنش را به او وحی فرمود و ارمیا(ع)، وحشت زده از هشدار خداوند، به سراغ عالم° نمایان شتافت:

«خداوند فرمود: «ای ارمیا! آن شهر، «بیت المقدّس» است و درختان انگور، همان بنی اسرائیل، ساکن آنجا بودند که با ارتکاب گناهان و تغییر دین من، نعمت مرا مبدّل کردند و کافر شدند و مانند علوفه گشتند. پس من سوگند می خورم که آنها را با بلایی امتحان کنم که دانشمندان به حیرت درافتند و قطعاً بدترین بندگانم را بر آنها مسلّط می کنم تا آنها را بکشند و حریمشان را بشکنند و خانه هایشان را ویران کنند و بیت المقدّسی را که به آن افتخار می کردند، ویران نموده و سنگ مقدّس را مدّت صد سال میان زباله ها بیندازند.»(۴)

ص: ۱۴۸۴۷

هشدار، آنگونه که ارمیای نبی(ع) را ترساند، علما را وحشت زده نساخت. برخی شان، حتّی سرشان را از کتابهایی که در دستشان بود، بلند نکردند تا نیم نگاهی به ارمیا(ع) بیندازند و برخی، چند سؤال بیهوده پرسیدند و چند ایراد بنی اسرائیلی حواله اش کرده اند.

ارمیا(ع) می فهمید که تفاوت این بی دینان با او در چیست که چنین خبر هولناکی، آنان را نمی ترساند. ساده بود: آنان وعده ی راستین خداوند راستگو را باور نداشتند. اصلاً آنها خداپرست نبودند که سخنان خدا را باور داشته باشند! مدّتها بود که «مردوک» و «بعل» خدایان «بیت المقّدس» بودند.(۵) بیت المقدّس! شهر برگزیده ی خداوند! حالا سالها بود که شهر دشمنان خداوند گشته بود.

ارمیا(ع) بیزار از کافران اورشلیم، رو به خداوند یکتایش کرد و نشانی آن ستمگری که ویرانگر بیت المقدّس بود، گرفت. خدایش فرمود که نامش «بُختنصّر» است و سراغ او را می بایست از «بابل» گرفت.(۶)

ارمیا(ع) کوله ی کوچکش را برداشت و افسار مرکبش را به دست گرفت و شهر را ترک کرد. در حالی که سخنان پروردگارش در دلش طنین انداز گشته بود: «ای ارمیا! آنها میگویند که نه جنگ می شود و نه قحطی. پس ایشان را در جنگ و قحطی هلاک خواهم ساخت و این قوم که به این پیشگویی ها گوش می دهند، چنین کشته خواهند شد و نعش هایشان در کوچه های «اورشلیم» خواهد افتاد و کسی باقی نخواهد ماند تا جنازه ها را دفن کند...»(۷)

ارمیای نبی(ع) و هشدار ورود بختنصر

ارمیای نبی(ع) زنگهای خطر را در کوچه های به خواب رفته ی «اورشلیم» به صدا درآورد. این پیامبر صبور الهی، در آستانه ی حمله ی بختنصر به اورشلیم، پراکندگی بنی اسرائیل و فروپاشی بیت المقدّس را به مردم هشدار داد. ایشان مدّتها قبل از رسالت حضرت عیسی(ع)، هشداردهنده ی قوم بنی اسرائیل بود. بنی اسرائیلی که با گذشت ده ها سال از رحلت حضرت یوشع بن نون(ع) و ورود به شهر اورشلیم، خدای یگانه، فرامین موسی بن عمران(ع) و تعلیمات «تورات» را کنار نهاده بودند و با مشغول شدن به جادوگری و اطاعت از فرمان کاهنان در فساد وحشتناکی غرق گشتند.(۸)

در روایات آمده است که حضرت ارمیا(ع) پس از خروج از اورشلیم، بختنصر را یافتند. او در آن زمان کودکی مریض بود و برای گذراندن زندگی هیزم جمع می کرد و در شهر می فروخت.(۹) در همان زمان، حضرت ارمیای نبی(ع) در بهبود یافتن بیماری اش به او کمک کرد تا در انتهای این ماجرای بتواند برای خودش و اندک پیروانش امان نامه ای بگیرد. چنانچه در قسمت های آینده توضیح خواهیم داد، همین امان نامه سبب شد که حضرت ارمیا(ع) با خانواده و پیروانش از شهر خارج شوند و باقی مردم، توسط بختنصر به خاک و خون کشیده شدند.(۱۰)

داستان ارمیای پیامبر علیه السلام

ارمیا(ع)، پیامبر غریب شهر مُردگان

باد، هوهو کنان، میان ستون های تو خالی و ویران خانه ها می پیچید و آوایش به زوزه ی گرگ می مانست. از باغ های «اورشلیم» جز دسته ای علف خشک و سوخته باقی نمانده بود و بر خیابان های شهر، اینجا و آنجا ردّ تیره ی خون مانده بود. اورشلیم، گورستان بنی اسرائیل شده بود. همه جا روی زمین، بر بلندی بام ها، بر تنه ی شکسته ی درختان و در گذر راه ها، جنازه های پشته شده و در هم ریخته و پریشان زنان و مردان و کودکان بر زمین ریخته بود؛ بی آنکه کسی برای دفن جنازه های پوسیده و خسته مانده باشد.(۱)

ارمیا(علی نبینا و آله و علیه السلام)، وعظی غمناک برای مردگان شهر خواند: ««اورشلیم گناهان بسیاری مرتکب شده و ناپاک گردیده است. تمام کسانی که او را تکریم میکردند، اینک تحقیرش میکنند؛ زیرا برهنگی و خواری او را دیدهاند. او مینالد و از شرم، چهره ی خود را میپوشاند. لکّه ی ننگی بر دامن اورشلیم بود؛ امّا او اعتنایی نکرد. او به عاقبت خود نیندیشید و ناگهان سقوط کرد. اینک کسی نیست که او را تسلّی دهد.»(۲)

ص: ۱۴۸۴۹

آنگه در میدان متروک شهر ایستاد و فریاد زد: «ای کسانی که از کنارم میگذرید! چرا به من نگاه نمیکنید؟ نگاهی به من بیندازید و ببینید آیا غمی همچون غم من وجود دارد؟»(۳) و با دل به هم خوردگی، رویش را از کلاغی که جسد مردی را سوراخ می کرد، برگرداند و چشمش به زنی افتاد که هر تکّه از بدنش سهم یکی از عقرب ها می شد.

ارمیا(ع) حیرت زده و غمگین پرسید: «چگونه مُردگان پوسیده و تکه تکه شده ی این شهر دوباره در قیامت گرد می آیند؟»

سروشی در آسمان فریاد کرد: «او را بمیران» و ارمیا(ع) در کنار مُردگان اورشلیم به خوابی صد ساله فرو رفت.(۴)

زنده شدن قوم گناهکار بنی اسرائیل

پس از حمله ی بختنصر به اورشلیم، برخی از مردم بنی اسرائیل قتل عام شدند و آنهایی که باقی مانده بودند، به اسارت گرفته شدند. حضرت ارمیای نبی(ع)، در هنگام حمله ی بختنصر شهر را ترک کرده بود و پس از متروک شدن شهر، دوباره به اورشلیم بازگشت.(۵)

در روایات آمده است که حضرت ارمیا(ع) پس از پرسش «چگونه مردگان زنده می شوند؟» توسط خداوند میرانده شد و آن نبیّ خدا، پس از صد سال دوباره زنده شد تا ماجرای شگفت آورش، عبرتی برای تمام جهانیان باشد. در روایتی زیبا از حضرت صادق(علیه السلام) آمده است که نخستین بخشی که از بدن ارمیای نبی(ع) زنده شد، چشم ایشان بود. بدین ترتیب، ایشان دید که چگونه استخوان های پوسیده ی مرکبش به هم پیوست و الاغ، سرزنده از جا برخاست. همچنین در همین روایت آمده است که بعد از آن، خداوند بر بنی اسرائیل رحم آورد و به دعای ارمیای نبی(ع) شهر مردگان را زنده گرداند.(۶)

ص: ۱۴۸۵۰

این نکته گفتنی است که ماجرای زنده شدن حضرت ارمیای نبی(ع) هر چند بسیار شبیه به ماجرای زنده شدن حضرت عزیر(ع) است، امّا در روایات به طور جداگانه به آن اشاره شده است.(۷)

بدین ترتیب، با زنده شدن بنی اسرائیلیان در اورشلیم، (همانانی که توسط بختنصر کشته شده بودند)، بخشی از فرزندان اسرائیل در اورشلیم زندگی دوباره ای از سر گرفتند و عدّه ی دیگری بعد از سقوط قدرت بختنصر، در بابل ماندند و زندگی مشرکانه ی دیگری را از سر گرفتند.

داستان قاتلین حضرت زکریا علیه السلام ۴

داستان قاتلین حضرت زکریا علیه السلام

ابلیس، در میان بنی اسرائیل جولان می داد. از ولادت عیسی مسیح(علی نبینا و آله و علیه السلام)، در گوش عالِم نمایانِ بنی اسرائیلی می خواند که فرزند آوری معجزه آسای مریم مقدّس(سلام الله علیها)، نشانه ی قدرت پروردگار یکتا نیست؛ بلکه حاصل عمل فسادانگیز زکریای نبی(ع) است!(۱) نتیجه ی گوش به فرمانی علمای بنی اسرائیل از دستورات ابلیس، این شده بود که گمراهان بنی اسرائیلی، کوچه به کوچه و شهر به شهر به تعقیب پیامبر معصوم الهی می پرداختند تا او را بکشند و به اشدّ مجازات برسانند.(۲)

زکرّیای نبی(ع) از میان مردم گریخت. ابلیس در میان نادانان و گمراهان فریاد می زد: «بگیرید این گناهکار را!» و شوری به جان اشرار می انداخت. مردم، زکریّای نبی(ع) را تا مکانی پر درخت تعقیب کردند و ناگهان، پیامبر خدا از مقابل چشمشان پنهان شد.

دشمن بزرگ، در میان حریصان به خون زکریای نبی(ع) راه افتاد و درختان را از نظر گذراند و با انگشت پارچه ی بیرون زده از درختی را نشان داد و گفت: «این لباس اوست!» و زمزمه اوج گرفت: «زکریا میان درختی پنهان شده!»(۳)

ص: ۱۴۸۵۱

ابلیس، چشـمان جنون زده اش از بالا تا پائین درخت گرداند و خم شد تا از پائین ترین قسـمت درخت وجب به وجب تا جایی که قلب زکریای نبی(ع) بود، تخمین بزنند. انگشـتان منحوسـش را به بخشی از تنه ی درخت زد و فرمانی شیطانی داد: «درخت را از اینجا ببرید.»(۴)

وحشـیان حمله کردنـد. ارّه آوردند و درخت را با گوهر میانی اش دو تکه کردند. آنگاه درخت خون آلود را میان جنگل رها کردند. زنازادگان(۵) پراکنـده شدنـد و ابلیس از میـانه گریخـت. پیـامبر بی گنـاه خـدا، بی آنکه جرمی کرده باشـد، در میـان جنگل، خون آلود و تنها بر جای ماند...

ابلیس ملعون، عامل قتل زکریای نبی(ع)

یکی از ویژگی هـای بنی اسـرائیل که در قرآن کریم ذکر شـده است، «پیامبر کشـی» است. ویژگی ای که در پیشوایان تاریکی آینده بیشتر با آن آشنا خواهید شد. سه نکته ی مهم در داستان قتل ناجوانمردانه ی حضرت زکریا(ع) وجود دارد:

اوّل

– ابلیس ملعون در معرفی خود به امام هادی(علیه السـلام) خود را چنین توصیف کرد: «...من نقشه ی قتل یحیی را کشیدم. من سبب قتل زکریّا با ارّه شـدم...»(۶) از سـخن این دشـمن خـدا، چنین بر می آیـد که اوّلاً نقشه ی شوم قتل انبیا، فسادی است که بنی اسرائیل با فرمان شیطان، به آن دست زدند.

دوم

– در روایات شـیعیان آمده است که «...راضی نمی شوند به کشتن پیغمبر یا امام مگر اولاد زنا.»(۷) که همین قتل، نشانگر فساد بالای بنی اسرائیل و علمای آنها پیش از ظهور حضرت عیسی (ع) است.

سوم

– در ضـمن روایتی که به شـهادت جانسوز حضـرت زکریّا(ع) اشاره شده است، آمده که حضـرت زکریا(ع) به لطف خداوند، در هنگام بریـده شدن درخت، دردی احساس نکردند.(۸) امّـا این نکته قابل توجّه است که رنـج نکشـیدن پیامبر مهربان الهی، چیزی از زشتی عمل بنی اسرائیلیان گمراه نمی کاهد.

ص: ۱۴۸۵۲

«أين طالب بذحول الأنبياء و ابناء الانبياء؛(۹)کجاست انتقام گیرنده از خون پایمال شده ی انبیا و فرزندان انبیاء...»

احسن القصص و پنج نکته

احسن القصص

استوارترین نکات تربیتی و عظیم ترین مسائل پندآموز، در سوره مبارکه یوسف مطرح است. خداوند متعال با این که داستان های حقیقی فراوانی را در قرآن مجید بیان فرموده است، ولی از این داستان به «احسن القصص» تعبیر کرده است.

در پایان داستان می فرماید: «لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْبَبِ»(۱)

این داستان و چهره هایی که در این سوره مطرح هستند، پند مهمی برای خردمندان است؛ یعنی به قدری این داستان عظمت دارد که روی حرف من در این داستان با صاحبان مغز، عقل و خرد است و می خواهم عقل شما را رشد داده، آن را به بلوغ برسانم و به نورافکن عظیمی برای شما تبدیل کنم که تا قیامت مسیر زندگی شما را روشن کند.

داستان را از خواب حضرت یوسف (علیه السلام) شروع می کند. خوابی که خیلی خلاصه در یک آیه مطرح است، ولی همراه با نکات بسیار آموزنده. آیه شریفه حاوی پنج نکته اعتقادی، تربیتی و عرفانی است.

نکته اول: هدایت از طریق خواب این گونه خواب ها برای پاکان عالم است که به تعبیر سوره مبارکه یونس : بشارتی از جانب پروردگار برای آنان است. خدا آینده پاکان را در عالم خواب، مانند عالم بیداری، به آنان نشان می دهد و با این گونه خواب ها، قلب آنها را در حالتی قرار می دهد که با صبر، استقامت، مقاومت و پایداری راه خدایی را طیّ کنند و از طریق ایمان نیز به آنها یقین می دهد که به آنچه که به شما نشان داده شده، خواهید رسید.

۱- (۱) . یوسف: ۱۱۱

در کار و اراده خدا، هیچ خللی وجود ندارد. وقتی برای بندگان پاکش تصمیم می گیرد، تصمیم عالمانه، حکیمانه، عادلانه و عاشقانه است و آن تصمیم را تحقّق می دهد، ولی آن کسی که مورد نظر حضرت حقّ است، می داند که برای رسیدن به آن مقصد اعلا، باید سلسله ابتلائاتی را تحمّل کند و از کوره در نرود، خسته نشود و لب به شکایت باز نکند.

نکته دوّم: آمادگی برای تحمل درد و رنج روزگار چنانچه در بعضی از کتاب ها آمده است: وقتی خوابش را برای پدر گفت، با این که خواب، خواب مثبت، عالی و نشان دهنده درجات آینده حضرت یوسف (علیه السلام) بود، ولی حضرت یعقوب (علیه السلام) آه کشید و به فرزندش گفت: برای رسیدن به آن چه که به تو ارائه داده اند، ناچاری که بار سنگینی از ابتلائات و آزمایش های حضرت حق را تحمل کنی. خود این حرف نیز به پدرها یاد می دهد که فرزندانشان را برای آزمایش های الهی، آمادگی روحی بدهند و به آنها یاد دهند که خوشی، رفاه و آرامش، همیشگی و دائمی نیست و همواره جاده زندگی سختی، ابتلا، آزمایش و مصیبت دارد.

همچنین در مسیر زندگی، انسان حسود، کینه دار، دشمن و افراد هرزه زیاد است، ولی فرزندان! بیدار باشید که این امور مانع از حرکات شما برای مقاماتی که در علم خدا برای شما قرار داده شده است، نباشد.

نکته سوم: بهترین رابطه پدر و فرزندی بعد از این که حضرت یعقوب (علیه السلام) خواب را شنید، به فرزندش هشدار داد. البته این فرزند نیز فرزندی بود که به بصیرت، نبوت، علم و آگاهی پدر، اطمینان کامل داشت و واقعاً این پدر را برای خود، مربی حقیقی می دانست. علاوه بر این که احساس رابطه فرزندی و پدری داشت، قوی تر از آن، احساس رابطه شاگردی و معلمی داشت که اگر پدران بتوانند چنین موقعیتی در خانه برای خودشان به وجود بیاورند که این دو احساس در فرزندشان کار کند؛ هم احساس فرزندی و پدری و هم احساس استادی و شاگردی که برای آنان زنده بماند و قطع نشود. بچه ها به این نقطه نرسند که پدر ما، پدر نیست، مگر برای ما چه کار کرده است؟

ص: ۱۴۸۵۴

یا بگویند: از پدر خوشـمان نمی آید و نمی خواهیم که او را ببینیم و نسـبت به پدر بی تفاوت باشند و او را دشمن خود بدانند، ولی حضـرت یعقوب (علیه السـلام) در این خـانه کـاری کرده بود که نه تنهـا در حضـرت یوسف (علیه السـلام)، بلکه در بقیه فرزندان نیز، هم رابطه پدر و فرزندی زنده بود و هم رابطه شاگردی و معلّمی، البته این رابطه در حضـرت یوسف (علیه السلام) خیلی زنـده تر بود. علتش این بود که حضـرت یوسف (علیه السـلام) از اول در راه زندگی با بینایی قدم گذاشت و اجازه نداد که بین او و این حقیقت حجابی پدید بیاید.

نکته چهارم: امکان پاکی در سـنین کم خواب را به این گونه پاکان ارائه می دهند. حضـرت یوسف (علیه السـلام) خیلی پاک بود، تا جایی که پروردگار در قرآن از او به «صدّیق» تعبیر کرده است. البته اگر شـما این سوره را دقت کنید، نزدیک به بیست مقام معنوی را برای حضـرت یوسف(علیه السـلام)در سن ده سالگی بیان می کند.البته امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز روز بعثت پیامبر سـیزده ساله بودنـد. همه روایات نوشـته اند : اولین کس از زنان که به پیغمبر (صـلی الله علیه و آله) ایمان آورد،حضـرت خدیجه (علیها السـلام) بود و از مردان امیرالمؤمنین (علیه السـلام)- با این که بچه سـیزده ساله را مرد نمی گویند و نوجوان می گویند- ولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن سن، رجل کامل بود.

رجل کامل چه کسی است؟ کسی که عقلش به بلوغ رسیده باشد، نه شهوتش.

خیلی ها شـصت سال دارنـد، ولی هنوز بالغ فکری نیسـتند و فقط در شـهوت بالغ شـده انـد و راه همان شـهوت و شـکم را طی کردند و می خواهند خوش بگذرانند.

ص: ۱۴۸۵۵

شصت یا هفتاد سال دارند، ولی اسلام آنها را بالغ نمی داند؛ چون استطاعتی که در اسلام مطرح است، استطاعت عقلی است.

اولین مردی که به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد، حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود. بچه نبود.

دلایل قبول ایمان از صبیّ بحث است که ایمان طفل سیزده ساله قبول است یا نه؟ دلایل زیادی را اقامه می کنند که قبول است؛ یکی این که حضرت یحیی(علیه السلام) پنج ساله بود که به مقام نبوت نایل شد: «وَ ءَاتَیْنٰهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا»(۱)

«صبیّ» یعنی بچه. بچه پنج ساله به قدری لیاقت عقلی داشت که ما مقام نبوت را به او مرحمت کردیم. یا به قدری رشد عقلی حضرت عیسی (علیه السلام) بالا بود که تا به دنیا آمد، به یهودیان فلسطین فرمود: «إِنّی عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَینِیَ الْکِتٰبَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا»(۲)

«جعلنی» را با فعل ماضی ذکر کرد؛ من پیغمبر شدم و در دنیا آمدم و مرا پیغمبر قرار دادند، نه این که قرار خواهند داد. آن کسی که حضرت عیسی (علیه السلام) را بدون داشتن پدر، در رحم حضرت مریم (علیها السلام) به وجود می آورد، همانجا با او با وحی تماس می گیرد و او را به مقام نبوت انتخاب می کند. پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: «کنت نبیّاً و آدم بین الماء و الطین»(۳) خدا هنوز بنا نداشت که انسان را خلق کند، من نبی شدم. این مقامات انسان است.

نکته پنجم: بلوغ عقلی، مقدم بر بلوغ جسمی حضرت یوسف (علیه السلام) در بلوغ عقلی بود و کسی که در بلوغ عقلی باشد، در بلوغ قلبی نیز هست؛ چون عقل و قلب دو رشته اتصال بین انسان و حضرت حق هستند. این دو رشته، هر مقدار قوی تر باشد، گیرندگی فیوضاتش از پروردگار قوی تر خواهد بود.

ص: ۱۴۸۵۶

۱- (۲) . مریم: ۱۲

۲- (۳) . مریم: ۳۰

۳- (۴) . الآداب الدینیه للخزانه المعینیه / ترجمه عابدی / ۲۲۱

ای خاک ره تو خطّه خاک پاکی ز تو دیده عالم پاک   ای بر سرت افسر لأمرک زیب برِ تو قبای لولاک

به خدا قسم در این عالم چیزی شگفت انگیزتر از مقام انسان نیست. خدا می داند که در این خلقت چه کار کرده و چه ساخته است و چه ظرفیتی به این موجود داده است. انبیا هر وقت نگاه می کردند که مردم مقامات خود را با سنگ گناه از دست داده اند، خدا می داند که چه خون دلی می خوردند. حرص می خوردند تا انسان را به آن مقام واقعی خود برگردانند، تا جایی که خدا به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: تو وظیفه نداری که تا سر حدّ جان دادن به دنبال هدایت بشر بدوی. تو از جانت داری مایه می گذاری؟ چون ایشان مردم گناهکار را نگاه می کرد، نفس گیر می شد که خدا این ها را چه موجود باارزشی ساخته و این ها با دست خودشان چه بلایی به سر خود درمی آورند.

می دیدند مردم دچار «نکس» شده اند، لغتی است که در قرآن آمده است و غیر از «نکث» است که به معنای «عهد شکنی» است. «نکس» یعنی به جای این که به جانب حضرت حقّ بروند، حرکت را برعکس کرده، با سر، به سرعت، طرف اعماق جهنّم حرکت می کنند. مردم نمی فهمیدند که کجا دارند می روند، اما پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می فهمیدند.

تسلیت خدا بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنان از غصّه گلوگیر می شدند که می خواستند جان بدهند. خدا کراراً او را تسلی می داد تا آخر آیه ای نازل شد که: «إِنَّکَ لَاتَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یَشَآءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ»(۱) تو می خواهی همه را هدایت کنی، اما حبیب من! من هدایت را اجباری و در دست تو قرار نداده ام، بلکه: «وَ مَا عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَغُ الْمُبِینُ»(۲)

ص: ۱۴۸۵۷

۱- (۵) . قصص: ۵۶

۲- (۶) . عنکبوت: ۱۸

تـو فقـط به مردم بگـو، اگر قبـول کردنـد: «طُـوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَـآبٍ»(۱) و اگر قبول نکردنـد: «حَسْـبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْـلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ»(۲)

وضع سه گانه قلب و نتایج آن

۱- قلب دنیازده

زمـانی که دل را فقـط به دنیا سپردی و نگاه تو از طریق قلب، فقط به دنیا معطوف شـد، ضـرر می کنی. همین نگاه قرآن است: «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الـدُّنْيَا»(۳) بـه چنین انحراف شدیـد فکریی دچـار شـدی که به تعـبیر قرآن: روی زنـدگی خـود مهر زدی که زنـدگیی جز این زندگی دنیا نیست: «وَ مَا يُهْلِكُنَآ إِلَّا الدَّهْرُ»(۴) وقتی که می میریم، در همین دنیـا می میریم و نابود می شویم و تمـام می شود. اگر این گونه به دنیـا دل دادیـد که بگوییـد: زنـدگی فقط همین دنیا، ابزار، خورد و خوراک، خواب و شـهوت است، ضرر می کنی.

خودت چه کسی هستی؟ تو که فقط بدن نیستی، همه واقعیت، دل توست: وقتی دل را در چارچوب دنیا کشیدی و نگذاشتی از این دایره و فضا بیرون برود، آن دل ضـرر می کند. چه ضـرری؟ اگر اینجا بیدار شدی و فهمیدی که ضـرر کردی، باز مقداری قابل جبران است. اما اگر مرگ گریبانت را گرفت و به آن طرف کشید، آنجا دیگر هیچ ضرری قابل جبران نیست.

۲- قلب آخرتی

امـا اگر با مطالعه، گوش دادن به حرف انبیا و یافتن آیات قرآن، فهمیـدی که زنـدگی این دنیا موقتی است و چنـد روزی بیش نیست، این چنـد روزه را بایـد مطـابق بـا طرح مولاـ از حلال به دست بیاوریم و مصـرف کنیم؛ همه همّ و غمت را برای آخرت بگذاری؛ چون قرآن، آخرت را به تو نشان می دهد که پاکان در آخرت این نعمت ها را در بهشت دارند:

ص: ۱۴۸۵۸

۱- (۷) . رعد: ۲۹

۲- (۸) . مجادله: ۸

۳- (۹) . جاثیه: ۲۴

۴- (۱۰) . همان

«أَنَّ لَهُمْ جَنتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهرُ» (۱) آن گاه نیروی تو برای آخرت صرف می شود.

۳- قلب طیب و پاک

اگر دلت را از دنیا و آخرت بیرون بردی و به دست صاحبدل دادی، گفتی:

محبوب من! خانه ای که تو ساختی و صاحب اول و آخرش نیز تویی، ما هیچ کاره هستیم و تو همه کاره ای، دل ما را تحویل بگیر؛ چون دل باید از ماسوی الله پاکیزه شود.

امام حسین (علیه السلام) در دعای عرفه می فرمایند: مرا به جایی برسان که تو برای من اختیار کنی، من دیگر خودم صاحب اختیار نباشم. نگویم این یا آن را می خواهم، تو به جای من انتخاب کنی.

وقتی سحرگاه بیدار می شویم، قبل از این که اهل خانه بیدار شوند، در خلوت سحر که خدا برای آن خیلی ارزش قائل است، این را از خدا بخواهیم. در قرآن از سحرِ سحرخیزان چندین بار حرف زده و فرموده: برای اینان پاداشی گذاشته ام که از همه مخفی است و هیچ کس نمی داند: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّآ أُخْفِیَ لَهُم مّن قُرَّهِ أَعْیُنٍ جَزَآءً بِمَا كَانُوا یَعْمَلُونَ»(۲) کسی خبر ندارد که من برای سحرخیزان چه پاداشی مقرر کرده ام.

در آن خلوت سحر، مانند انبیا و اولیا، دل را به صاحبش بسپار، بگو: خدایا! من هیچ کاره ام، تو دل مرا در اختیار بگیر. خدا گوش می دهد. تمام اولیای خدا از همین گدایی ها به ولایت رسیدند.

به حضرت موسی (علیه السلام) می فرماید: می دانی در دل چنین شخصی چه چیزی می ریزم؟ بالاترین مایه در این عالم را در این ظرف می ریزم و آن عشق به خودم است که لذت مناجات با خودم را بر او روز افزون می کنم؛ چون او دارد می گوید: تو دل مرا ببر.

۱- (۱۱) . بقره: ۲۵

۲- (۱۲) . سجده :۱۷

تسلیم دلهای طیب به امر خدا به حضرت عیسی بن مریم (علیه السلام) گفتند: همیشه پیاده به این طرف و آن طرف می روی و گاهی سوار مرکب می شوی. تو با این عظمت، از پروردگار بخواه مرکبی به تو بدهد. فرمود: من خجالت می کشم از خدا چیزی را بخواهم که در خدمت او قرار بگیرم. هر چه او می خواهد، من فقط تسلیم هستم، چیزی نمی خواهم.

حضرت یوسف (علیه السلام) با آن بلوغ عقلی، قلب را به دست خدا داده بود و خدا در این قلب، اول این بشارت و خواب را ریخت. به او ارائه کرد که ای یوسف! چنین آینده ای در انتظار تو است که خورشید، ماه و یازده ستاره در برابر تو خاکسار هستند.

گرت سلطنت فقر ببخشد ای دل کمترین مُلک تو از ماه بود تا ماهی

سلطنت فقر؛ یعنی سلطنت گدایی؛ یعنی هیچ چیزی ندارم، همه چیزم تویی و انتخاب و اختیار من نیز با توست.

قرار دادن مُلک خدا در اختیار او روزی هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض کرد: حدود فدک را به من بگویید که به فرماندار مدینه دستور دهم تا به شما پس دهند، فرمود: حدود فدک از جایی که آفتاب طلوع می کند تا جایی است که غروب می کند. تو مُلک ما را خبر نداری که چه ملکی است.خیلی از جوانان مؤمن و چهره های برجسته مدینه، به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پیغام دادند: اگر می خواهید دختر بزرگوارتان را شوهر بدهید، اجازه بفرمایید تا ما به خواستگاری بیاییم. حضرت فرمود: اجازه خواستگاری دخترم با خداست. او باید برای من داماد انتخاب کند، نه من.

ص: ۱۴۸۶۰

جبرییل آمد، عرض کرد: خدا می فرماید: یا رسول الله! من در مجلسی با حضور جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، این ها را شاهد عقد گرفتم که خودم حضرت زهرا (علیها السلام) را برای حضرت علی (علیه السلام) عقد کرده ام.

پیوند خوردن با صاحبان اختیار

۱– همسر خواهی

به شخصی لاابالی گفتم: آیا ازدواج کردی؟ گفت: آری. گفتم: آیا همسرت نیز مانند تو است؟ گفت: نه، او مرا از آن حال درآورد. اهل نماز، روزه و خمس کرد، آرام و وقار پیدا کردم. گفتم: چه کسی این زن را به تو داد؟ گفت: مادر، پدر و خواهرانم که نمی توانستند چنین همسری برایم پیدا کنند، خودم به حرم حضرت رضا (علیه السلام) رفتم، گفتم: آقا! کسی نیست که برای من همسر خوب بگیرد، من از شما می خواهم. این همسر را به واسطه حضرت به من دادند.

۲– دل سپاری به اهل بیت و ازدواج

تاجری به پسر درس خوانده در خارج خود گفت: می خواهم برای تو عروسی بگیرم. به پدر گفت: فقط دختر خارجی می خواهم. گفت: در ایران، در میان اقوام و خانواده های تاجران دخترهای خیلی خوبی هست. پسر گفت: یا دختر خارجی، یا ازدواج نمی کنم. چند ماه، پدر و مادر نگران بودند.

این تاجر به یکی از رفقایش این مشکل را گفت که من خانواده متدینی هستم، همگی اهل نماز هستیم و این اولین پسر من است،نمی دانم چرا این انحراف را پیدا کرده است،می گوید: فقط زن خارجی می خواهم.او گفت:پسرت را به دکتر ببر، او روانی شده است. دکترش را نیز من سراغ دارم و آن حضرت رضا (علیه السلام) است. بگذار امام رضا (علیه السلام) به او جهت دهد. می گفت: بلیط گرفتیم و رفتیم. یکی از کشیک های حرم با این تاجر رفیق بود، گفت: فردا غبارروبی حرم است و حرم خلوت است. ما حق داریم چند نفر را با خود ببریم، برای تو و پسرت کارت می گیرم، بیایید. بعد از غبار روبی، نبات، گرد تبرّک از روی قبر مطهّر و پارچه سبز از روی حرم را تقسیم می کنند، آن را نیز برای تو می گیرم.

ص: ۱۴۸۶۱

می گفت: رفتیم. غبار روبی تمام شـد، پارچه سبز، نبات و مقـداری گرد حرم را آوردنـد، میان این گرد، کاغذ کوچکی مچاله شده بود. پسـرم باز کرد، دید دختری هجده ساله نوشـته است: یابن رسول الله! من دیپلمه و خوش چهره هستم، اما تنها مانع من در ایـن دوره و زمـانه در ازدواج، شـغل پـدرم است. پـدرم را دوسـت دارم، پـدر مظلـوم و بـا ادبی اسـت، ولی چـون رفته گر شهرداری است، کسـی نمی آید که با من ازدواج کند. پدرم جهیزیه نمی تواند تهیه کند. من باید بمانم؟ شما برای ازدواج من فکری کنید.

پسر به پدر گفت: این دختری که آدرسش در این کاغذ است را می خواهم ببینم. پدر گفت: باشد، برویم. خانه دختر در محله خواجه ربیع، از این خانه های خشتی و گلی کوچک بود. در زدیم، در را باز کردند، درون خانه رفتیم. گفتیم: شـما دختری به این نام دارید.ما از تهران آمده ایم.پسـر مرا ببین،برود با دختر شـما صـحبت کند،اگر همدیگررا قبول کردند، دختر شمارا برای پسرم بگیرم.امام رئوف این داماد را برای شما فرستاده است. مگر دختر درد خود را به طبیب نگفته است؟

بـاز کننـدگان واقعی گره هـا حضـرت یوسف (علیه السـلام) حرفش را به چه کسـی زد؟ به مـا یـاد می دهـد که حرف را کجا ببرید؟ نزد هر کسـی درد دل نکنید که سفره دل خود را باز کنید. سفره دل را همه جا نمی شود باز کرد. با هر کسی هر حرفی را نزنیـد. خـدا چه نعمت هـایی را در کنـار مـا گذاشـته است و فرموده که درد خود را به این هـا بگوییـد. این هـا از جانب من مأمورند که دردها را دوا کنند و بار رنج را از روی دوش شما بردارند و گره زندگی شما را باز کنند.

ص: ۱۴۸۶۲

گر می پذیری خسته، ما سخت خسته ایمور می پذیری دلشکسته، ما دلشکسته ایم لطف الهی به منِ خوار و زارنیز امید هستت عشق یار یک نظر آن دلبر مهوش کندعاقبت کار مرا خوش کند از میِ آن ساقی شیرین لبنلطف کند صبح نماید شبم در گذرد از گنهم لطف دوستلطف، چنین پرگنهی را نکوست در گذر ای دوست گناه مراصبح کنی شام سیاه مرا

برای همه ی امتها، دوران غیبتی وجود داشت

برای همه ی امتها، دوران غیبتی وجود داشت

شاید برایتان جالب باشد که غیبت، مختص به دین اسلام و حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) نیست. بلکه غیبت، یکی از سنتهای الهی است که برای بسیاری از انبیاء و حجتهای خویش مقدر کرده است. اغلب امتها، پیش از رسیدن حجتشان و یا حتی در دوران زندگی با آنان، غیبت را تجربه کرده اند.

پیش از این، گفتیم که غیبت چیست و از چه زمان آغاز شد، در این مقاله، به این می پردازیم که غیبت، یک سنت الهی است و مختص به حضرت صاحب الامر (ارواحنا له الفداء) نیست؛ بلکه بیشتر پیامبران و اوصیای آنها، مدتی در غیبت مانده اند.

البته معنای غیبت، همیشه به معنای «ظهور نداشتن حجت» نیست. بلکه در برخی موارد، غیبت به معنای «دور ماندن از رحمت حجت» و «تاخیر در رسیدن به آرامش و سعادت» بوده است. این مفاهیم با توضیحاتی که در ادامه می آید روشن تر می گردد.

در میان پیامبران و اوصیای آنها، حضرت آدم، نوح، ادریس، هود، صالح، ابراهیم، اسماعیل، لوط، خضر، سلیمان، یونس (علیهم السلام) و حضرت محمد (صلوات الله علیه و آله) و... مدتی غایب بوده اند. از این تعداد، ما به غیبت پیامبران اولوالعزم اشاره می کنیم.

غیبت حضرت نوح (ع)

در زمان حضرت نوح (ع)، دو گروه حق و باطل رو به روی هم صف آرایی کرده بودند و گروه باطل، دوران سخت و طاقت فرسایی برای گروه حق ایجاد کرده بودند. گروه حق، پیروان حضرت نوح (ع) بودند و گروه باطل، فرزندان شیث از نوادگان قابیل.

در زمان پیامبری حضرت نوح، غیبت به این صورت بود که مردم در رنج و سختی بودند و مدت مدیدی در آرزوی فرج و گشایش مانده بودند تا با نابودی دشمنانشان، آسودگی را تجربه کنند.

شاید ندانید که حضرت نوح ۹۵۰ سال قوم خود را هدایت می کرد و در این بین تنها ۸۰ نفر به او ایمان آوردند. (۱) در همان سی سال اول، شدت تحقیر و آزار ایشان به حدی بود که حضرت، آنقدر به دست پیروان قابیل مورد ضرب و شتم واقع می شد که سه روز بیهوش بر زمین می افتاد در حالیکه خون از گوشش جاری بود و زمانی که به هوش می آمد، دوباره برای هدایت آنها به پا می خاست. (۲)

بعد از گذشت سیصد سال از این وضعیت، حضرت نوح (ع) دست به دعا برد تا قومش را نفرین کند و به التماس سه نفر از ملایک، سیصد سال دیگر این نفرین را عقب انداخت. (۳) نشان به آن نشان که پیروان حضرت نوح، به او التماس می کردند که به سختی های آنان پایان دهد و آنقدر در این انتظار ماندند که نهصد سال گذشت. بعد از آن، خداوند این ۸۰ نفر هدایت یافته را، مورد آزمایش قرار داد و عده ای از آنها از حضرت نوح (ع)، روی برگرداندند.

ص: ۱۴۸۶۴

وقتی چنین شد، حضرت نوح که می ترسید اگر فرج نرسد همین گروه کوچک از هم بپاشد از خداوند، تعجیل در گشایش را خواست و خداوند اجابت نمود. از استجابت دعا تا طوفان معروف زمان حضرت نوح، ۵۰ سال فاصله افتاد. (۴)

بنابراین پیروان حضرت نوح (ع)، ۹۵۰ سال در غیبت ماندند. غیبت آنها اینگونه نبود که حجتشان ظاهر نباشد، بلکه در سختی و مرارت زندگی می کردند و در این مدت، خواهان گشایش بودند.

غیبت حضرت ابراهیم (ع)

غیبت حضرت ابراهیم (ع) از همان دورانی که در شکم مادرش بود، آغاز شد. بیان این نکته ضروری است که غیبت، برای حجت الهی معنا و مفهوم دارد و اگر می گوییم حضرت ابراهیم (ع) از انعقاد نطفه در غیبت بود یعنی از همان زمان، حجت خدا بر مردم بود و واسطه ی فیض و رحمت خدا به آنان. بنابراین مردم، از همان لحظه از فیض وجود ایشان محروم شدند.

غیبت حضرت ابراهیم (ع)، به این صورت بود که مردم از ظهور حجت، محروم بودند. امّا داستان آغاز این غیبت را به طور مختصر بیان می کنیم.

نمرود به کمک منجمان خویش فهمید که حجتی به زمین پا می گذارد امّا نجات او را نفهمید. بنابراین دستور داد که زنان را از مردان جدا و معاینه کنند و فرزندان آنها را به قتل برسانند. خداوند، حضرت ابراهیم (ع) را از چشم قابله دور نگه داشت و بدین ترتیب ایشان متولد شد. پس از تولد، مادرش او را به غاری برد و حضرت در آن غار از شیری که از انگشت شستش می آمد تغذیه می کرد و بدین ترتیب رشد یافت و به جوانی دلیر مبدل گشت. حضرت، در این مدت از غار بیرون می آمد و مخفیانه و آشکار مردم را هدایت می کرد و تنها کسی که از وجود ایشان باخبر بود، مادرشان بود. این مدت، دوران غیبت اول حضرت ابراهیم (ع) بود. (۵)

غیبت دوم ایشان از زمانی آغاز شـد که نمرود، ایشان را به جرم شکسـتن بتها به آتش انداخت و آتش بر حضـرت ابراهیم (ع) سرد شـد. پس از ایـن نمرود، حضـرت را از شـهر بیرون کرد و بـدین ترتیب دومین غیبت حضـرت آغـاز شـد. (۶) پس از آن حضـرت، شهر به شهر می گشتند و کسی ایشان را نمی شناخت. آن حضرت تنها بر کسانی ظاهر می شد که منتظر آن حضرت بودنـد و سالهـا برای دیـدن ایشان دعا کرده بودنـد. برای نمونه می توان از ماریای عابـد یاد کرد که سه سال دعایی جز دیـدن حضرت ابراهیم (ع) نداشت و بالاخره وقتی موفق به دیدن آن حضرت شد، به دین آن حضرت گروید. (۷)

غیبت حضرت موسی (ع)

پیش از ظهور حضرت موسی(ع)، حضرت یوسف (ع) به آمدن ایشان وعده داده بود و به بنی اسرائیل (یعنی برادرانش) درباره ی دوران سخت منتهی به ظهور هشدار داده بود و از نشانه های حضرت موسی (ع) باخبرشان ساخته بود.

چهارصد سال، هیچ حجت ظاهری در میان بنی اسـرائیل نبود و فراعنه بر آنها مسـلط شدند و آنها را در رنج و سختی انداختند. پس از گـذشت این مدت، حضـرت موسـی (ع) فقط برای مدت کوتاهی خود را به آنها نشان داد و قرار شد ۵۰ سال دیگر در دوران غیبت باقی بماند. در اثر دعای بسیار بنی اسرائیل، این مدت کوتاه شد و به چند روز تقلیل یافت.

پس از آن ۴۰ سال طول کشـید تا قوم حضـرت موسـی (ع) به دست ایشان نجات یابنـد و فرعونیان برای همیشه به کام نیل فرو روند. (۸)

ص: ۱۴۸۶۶

غیبت حضرت عیسی (ع)

عروج حضرت عیسی (ع)، به نوعی غیبت ایشان محسوب می شود امّا پیش از این نیز به خاطر تعقیب شبانه روزی یهودیان، حضرت مجبور بود که دائم در شهرها بگردد و محکوم به تبعیدی اجباری بود. دوازده سال، حضرت عیسی (ع)، گاهی بدون حضور حواریون، از میان آنان می رفت و در شهرها به تبلیغ دین خدا می پرداخت. (۹)

چهل روز پیش از عروج حضرت، ایشان، یاران خود را جمع کردند و نشانه های رسول گرامی اسلام (ص) را دادند و درباره ی ایشان سفارش کردند. ایشان فرمودند: «...دیگران گمراه خواهند شد و تنها قومی که در مسیر حق هستند، کسانی اند که به محمد عربی (ص)، ایمان می آورند و من نیز آنگاه که قائم آل محمد (عج) ظهور کند از آسمان فرود خواهم آمد و به او ایمان خواهم داشت و جمیع یهودا و نصارا از من متابعت خواهند کرد و دینشان یکی می شود.» (۱۰)

پس از گذشت این چهل روز، حضرت در مقابل چشم حواریون به آسمان صعود کرد و ابری ایشان را در خود فرو برد و پنهان کرد.

بنابراین غیبت حضرت عیسی (ع)، تا امروز ادامه یافته است.

غیبت حضرت محمد (صلوات الله علیه و آله)

رسول اکرم (ص) نیز غیبتهای متعددی داشتند که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

اولین غیبت

حضرت، دوران دعوت مخفیانه بود که سه سال طول کشید. (۱۱) در این دوران، حضرت خویشان و نزدیکان خود را به دین الهی دعوت نمود.

دومین غیبت،

مربوط به زمانی است که حضرت سه سال در شعب ابی طالب، مخفی شده بودند. ماجرا از زمانی شروع شد که تبلیغ دین اسلام، علنی شد و سران قریش و کافران مکه، تصمیم به قتل حضرت محمد (ص) گرفتند. در این زمان، حضرت از دید دشمنان خویش پنهان شد و در دره ای پناه گرفت و در این مدت، حضرت خدیجه (س) و حضرت ابوطالب (ع)، برای ایشان و همراهانشان آب و غذا تهیه می کردند و مخفیانه به آنان می رساندند. از طرف دیگر، هر کس به مسلمانی متهم می شد، توسط کافران، دمار از روزگارش درمی آوردند. پس از سه سال مراقبتهای حضرت ابوطالب (ع)، دوران سختی به پایان رسید و حضرت توانستند از دره بیرون بیایند. (۱۲)

برخی از علما، هجرت رسول اکرم (ص) از مکه به مدینه و واقعه ی معراج ایشان را نیز از مصادیق غیبت ایشان می دانند. (۱۳)

بنابراین چنان که مشاهده کردید، غیبت مختص به حضرت مهدی (عج) نیست. امّا دلیل غیبت چیست؟ سوالی است که در مقاله ی بعد به آن پاسخ می دهیم؛ ان شاء الله.

منبع:mastoor.ir

هر قوم چگونه منجی اش را یافت؟

هر قوم چگونه منجی اش را یافت؟

شاید بعضی از ما، بعضی اوقات، به خودمان بگوییم که بدبخت ترین انسانهای تمام اعصار و دورانها هستیم که در سخت ترین موقعیت، یعنی غیبت حجت خداوند، زندگی می کنیم. با مطالعه ی تاریخ می توانیم بگوییم نیمی از این جمله صحت داد: آن بخشی که مربوط به سخت ترین دوران زندگی بشر می شود. امّیا بد نیست بدانیم که همان طور که برای تمام امتها غیبتی وجود داشته است، همگی امتها، سالها، ماه ها، روزها و حتی شده چندین ساعت در سخت ترین شرایط دوره ی خودشان، در انتظار منجی خود بوده اند.

حضرت هود، حضرت ادریس، حضرت ابراهیم، حضرت اسماعیل، حضرت لوط، حضرت یوسف، حضرت موسی، حضرت عیسی (علیهم السلام)، و حتی رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) روزگاری چشم به راه منتظران خود مانده بودند تا با انتظار صحیح از غیبت بیرون بیایند.

انتظار مثبت و نجات بخش

۱. قوم حضرت ادریس (ع): دعا

حضرت ادریس (ع) به علت آزاری که از قومشان دیده بودند، آنها را نفرین کردند و از شهر رفتند. نفرین این نبی، سبب شد که مردم بیست سال رنگ باران را نبینند و قحطی و گرسنگی در شهر حاکم شود. پس از گذشتن این بیست سال، مردم دریافتند که جز با دعا به درگاه الهی و تضرع و زاری، خداوند آنها را نخواهد بخشید. پس همگی آنها، دست به دعا برداشتند و خداوند رحیم به واسطه ی دعای آنان، دل حضرت ادریس (ع) را نرم کرد و حضرت ادریس (ع) با بخشیدن آنها و دعا در حقشان، بار دیگر نعمت و برکت را به آنان بازگرداند. (۱)

ص: ۱۴۸۶۸

۲. قوم حضرت یوسف (ع): انتظار و امید

البته شاید به کار بردن کلمه ی قوم، برای حضرت یوسف(ع)، در دوران غیبتشان صحیح نباشد، چرا که یگانه منتظر واقعی آن حضرت، حضرت یعقوب (ع) بودند و باقی کنعانیان، به راه خطا رفته بودند. امّا در مجموع می توان آنها را منتظران خطا کار (شبیه منتظران همین دوره!) خواند.

آنچه که حضرت یعقوب (ع) را لایق دیدار حضرت یوسف (ع) گردانید، ایمان به زنده بودن و بازگشت یوسف (ع)، انتظار همراه با امیدواری و بی تابی در فراق آن حضرت بود. در حالی که برادران یوسف (ع)، پیش از اعلام حضرت یوسف (ع)، او را نشناخته اند و در مدت غیبتش (یعنی همان سالهایی که حضرت یوسف در چاه، زندان و مصر زندگی می کردند) زنده بودن او را انکار می کردند. (۲)

۳. قوم بنی اسرائیل در انتظار حضرت موسی (ع): قدرشناسی و شکر نعمت

قوم حضرت موسی (ع)، یعنی همان بنی اسرائیل، که پس از حضرت یوسف (ع) در مصر گرفتار شدند، یکی از سختی کشیده ترین اقوام روی زمین بودند. آنها ۴۰۰ سال در زیر شکنجه ی مصریان، در انتظار حضرت موسی (ع) بودند تا اینکه به آنها خبر رسید که منجی تان متولد شد. تازه بعد از این مدت، مصایب و سختی های تازه ای ایجاد شد که قرار بود مدتش ۵۰ سال باشد.

ماجرای کوتاه شدن این سختی ها و رسیدن فرج خواندنی است:

قوم بنی اسرائیل، یکی از عالمان خود را به صحرا فرستادند تا مویس عمران (ع) را بخواند و بیابد و از او بخواهد در ظهورش تعجیل کند. آن عالم، پس از تضرع و زاری بسیار، حضرت موسی (ع) را یافت و حضرت به او وعده داد که ظهور ۱۰ سال جلو افتاد. وقتی عالم به مردم گفت، همگی شکر کردند و گفتند: «الحمد لله» آنگاه خداوند تعالی، اشاره کرد که به خاطر آن حمد، مدت سختی را به ۳۰ سال رسانید.

ص: ۱۴۸۶۹

قوم بنی اسرائیل، با فهمیدن این مطلب، گفتند: «هر نعمتی از خداست» پس خداوند به آنها رسانید که مدت غیبت به ۲۰ سال رسید. قوم بنی اسرائیل در شکر خداوند اصرار ورزیدند تا جایی که آن عالم، از طریق حضرت موسی (ع) و ایشان از طریق خداوند به آنان پیغام رساند که: «از جای خود حرکت نکنید که به فرج ایشان اجازه دادم.» آن عالم در حال گفتن این سخن بود که حضرت موسی (ع) قدم زنان به سوی بنی اسرائیل رفتند و ظهور حاصل شد. (۳)

۴. قوم حضرت یونس (ع): توبه و استغفار

حضرت یونس (ع) قومش را نفرین کرد. امّا از آنجایی که خداوند، زمینه های تحول در این قوم را می دید، به خاطر شتابزدگی حضرت یونس در نفرین، او را مبتلای شکم ماهی کرد.

قوم حضرت یونس (ع) در آستانه ی فرود آمدن عذاب، دست به توبه ای دسته جمعی زدند. همین که باد غضب و عذاب خداوند وزیدن گرفت، مردان و زنان و کودکان همه به داخل شهر آمدند و گریه کنان از خداوند آمرزش طلبیدند. آنگاه خداوند به حضرت یونس (ع) امر کرد که به سوی قومش بازگردد.

قوم حضرت یونس (ع)، پس از این ماجرای هولناك، هرگز گرفتار سستی در ایمان نشدند و همواره حمد خداوند را به جای آورده و قدر حضرت یونس (ع) را دانستند. (۴)

۵. قوم بنی اسرائیل

در انتظار دانیال نبی (ع): یقین به فرج

قوم بنی اسرائیل، دانیال نبی (ع) را در چاهی انداختند و در انتظار مردن او نشستند. امّا پس از مدتی، پشیمان شدند و ایشان را از چاه بیرون آورد و فرمانروای خود کردند. سپس با اعتماد به رهبر خود، ستمگران را با امید به فرج، از تخت پایین کشیدند و تا زمان حضرت عزیر (ع)، همچنان بر ولایت او ثابت قدم ماندند. (۵)

ص: ۱۴۸۷۰

اقوامی که دستشان به نجات نرسید

در میان امتها، بودند اقوامی که با کوتاهی در دین داری و سستی ایمان، دستشان هرگز به منجی نرسید و یا در برخی موارد، کارشان به فرج نینجامید.

الف) قوم حضرت هود (ع)، پس از غیبت چند ساله ی ایشان، آشکارا ناامید شدند و دعا برای فرج و انتظار را به گوشه ای رها کردند و دست به طغیانگری زدند. آنها که دچار قساوت قلب گشته بودند سزاوار عقوبت خداوند شدند و گرفتار عذاب او. (۶)

ب) قوم حضرت ابراهیم (ع)، گرفتار نمرود و نمرودیان شدند و به خاطر ارتکاب گناهان بسیار، هرگز گرد حضرت ابراهیم (ع) جمع نگشتند. (۷)

ج) قوم حضرت لوط (ع) نیز به خاطر انجام گناه لواط، و توبه نکردن از آن، از نعمت داشتن پیامبر صبوری چون حضرت لوط (ع) محروم گشتند و عذاب خداوند، گناهکاران آن قوم را از بین برد. (۸)

حال شاید بتوانیم اینگونه بگوییم: در دوران غیبتیم و منتظریم؛ آری. امّا بدبختیم اگر که از پیشینیان عبرت نگیریم و هرگز دستمان به دامن مهدی زهرا (ع) نرسد...

منبع:mastoor.ir

داستان پیامبر اصحاب رس ۱۰

داستان پیامبر اصحاب رس . منبر پنج دقیقه ای ۱۰

پیامبری که در چاه اصحاب رَسّ افتاد

نبیّ خدا(علی نبینا و آله و علیه السلام) دست بسته در چاهی در میانه ی چشمه ی پرآب گرفتار آمده بود. او را قومش به چنین روزگاری دچار کرده بودند. چاه، آنقدر تنگ و باریک بود که نمی توانست دست و پایی بجنباند. خود مردم دوازده روستا آن تابوت سنگی را ساخته بودند و سرش را پوشانده بودند. حالا درون تیره و تاریک چاه از برخورد مداوم جریان چشمه، آنچنان سرد و مرطوب شده بود که گویی او را زنده زنده در قبر گذاشته بودند.(۱)

ص: ۱۴۸۷۱

تمـام این جریانات از خشک شـدن «شاه درخت» شـروع شـده بود. همان زمان که نبیّ خـدا(ع) در سـکوت شب، قـدم زنان به درخت صنوبر نزدیک شد. دل گرفته و مغموم به اثرات باقی مانده از جشن پرشور نگریست: ریسمان ها و جواهرات آویزان از درخت، چارپایان سوخته، جام های خالی شـراب. آخر مگر خدای یگانه ی یکتا را در خاطر نداشـتند؟ پیامبر غمگین، دست به آسـمان بالا آورد و رو به خداوند توانا درخواست کرد: «خدایا تو می دانی که این بندگان تو، به غیر از تکذیب، کاری نکرده اند و به تو کافرند و هر روز صبح، به پرستش درخت مشغول می شوند؛ در حالی که ضرر و منفعتی از آن درخت به آنان نمی رسد. بارالها! قدرت و سلطنت خود را به آنان نشان بده و درخت آنها را خشک کن!»(۲)

همین شد که دعوا میان دوازده روسـتا بالا گرفت. همه می دانستند که او، نواده ی یعقوب نبی(ع) است؛ همان اندرزگویی که شب و روز از فریب شـیطان به آنـان می گفت و از پرسـتش ابلیس دورشـان می کرد. پس سـوختن درخت کـار او بود. سـران قبایل دو دسته شدند: عدّه ای می گفتند، حتماً پیامبر خداست که توانسته شاه درخت را بخشکاند. پس باید به او ایمان بیاوریم و عدّه ی دیگری گفتند: به خدایمان توهین کرده، پس خدای او را نادیده می گیریم! و همین شد که سـران قبایل متّحد شدند که او را به قتل برسانند.(۳)

پیامبر خدا(ع)، بدن کوفته و کبودش را در چاه تکانی داد. درد در سرتاسـر بدنش پیچید و ناله اش به آسمان رفت. حتم داشت مردم نامرد شهر صدای ناله های او را می شنیدند. بیش از آن امید داشت که خداوندش دادش را از این نامردان بستاند. ناله ی حزن انگیزش تا صبح در شهر می پیچید: «ای خدای من! تو می بینی تنگی مکان مرا و سختی رنجی که می برم. پس به من، بر ضعف بدن و بیچارگی من رحم کن و هر چه زودتر جانم را بستان! بارالها در اجابت دعایم تأخیر مکن!»(۴)

ص: ۱۴۸۷۲

گناه بزرگ اصحاب رسّ

در روایات آمده است که اصحاب رسّ، قومی بودند که در مشرق زمین می زیستند و شیطان آنها را فریفته بود و بدین ترتیب درخت صنوبری را می پرستیدند و برایش قربانی می کردند. این قوم، ۱۲ قبیله بودند که در ۱۲ روستا سکنا گزیده بودند و هر ماه در یکی از روستاها، جشنی برای درخت برگزار می کردند.(۵)

نام اصحاب رسّ به این خاطر به «رسّ= دفن کردن» مشهور شد که آنها پیامبر مظلوم قومشان را در میان چاهی در میانه ی چشمه دفن کردند تا زنده زنده از دنیا برود و در عین حال امید داشتند که درخت سوخته و بی برگ و برشان، به خاطر این قربانی بزرگ، آنها را ببخشد و به آنها رحم کند!(۶)

وقتی کار آنها به کشتن حجّت خداوند کشید، خداوند خطاب به امین درگاهش جبرئیل(علیه السلام) فرمود:

«ای جبرئیل! فراوانی حلم من، این بندگان کافر نعمت را مغرور کرد و گمان کردند که از خشم من در امانند. سالهاست که به عبادت غیر من مشغولند و پیغمبر مرا کشتند و گمان می کنند می توانند خشم من را تاب بیاورند. یا در گمان خویش دارند که از ید قدرت من بیرون رفته اند؛ در حالی که من از کسی که نافرمانی من را می کند و از عذاب من ترسی به خود راه نمی دهد، انتقام می گیرم. به عزّت و جلال خودم سوگند که اینها را عبرت جهانیان می گردانم.»(۷)

بدین ترتیب، در صبح روز عید، خداوند از زمین و آسمان بر آنها آتش بارید و آنچنان سوختند که کُنده در آتش می سوزد.

داستان اصحاب رس ۹

داستان اصحاب رس منبر پنج دقیقه ای ۹

درخت پرستان رَسّ

ابلیس، در درخت صنوبر لانه کرده بود. شاخه هایش را در مقابل چشمان سحر زده ی مردم به حرکت در می آورد. هر روز یکی از شاگردان پر فریبش را می فرستاد تا بر بلندی یکی از شاخه های ستبر درخت که در یکی از ۱۲ روستا گسترده شده بود، بنشینند و به مردم وعده های دروغین بدهند. همین گونه بود که مردم، به جای پرستش خداوند یکتا، فریب خورده، کورکورانه درخت صنوبر را می پرستیدند. (۱) مردم دوازده روستا، درخت را «شاه درخت» می نامیدند و هر ماه در یک روستا، عید اعلام می شد و جشنی در دِه برگزار می شد. جشنی که مردم ۱۱ روستای دیگر به آن دعوت بودند و تا چندین روز، بساط عیش و نوش و مطربی و عشرت قطع نمی شد.(۲)

ابلیس، در گوششان خوانده بود که اگر برایش قربانی نکنند، بر آنها رحم نخواهد کرد و مردم، بی توجّه به فریادهای پیامبرشان، سر فرو برده در فرمان ابلیس، گروه گروه می آمدند و در پیش پای درخت، آتشی بزرگ می افروختند. آتش، چارپایان قربانی را در خود می سوزاند و دود آن، آسمان را فرا می گرفت. همین هنگام بود که مردم دوازده روستا، سجده کنان به پای درخت می افتادند و لابه کنان از او می خواستند که به زندگی شان برکت بدهد. آنگاه ابلیس با صدایی کودکانه از دل درخت فریاد می زد: «باشد شما را بخشیدم!» و بعد از این صدا، فریادهای خوشحالی به هوا برمی خاست.(۳)

ص: ۱۴۸۷۴

ابلیس، بـازی خـود را هر روز بـه گـونه ای بر مردم دوازده قریـه فرود می آورد. روزی به آنـان منّت می گـذاشت که امنیت را برایشان به ارمغان آورده است و روزی تهدیدهای پوشالی می کرد که همه شان را از زمین برخواهد داشت. مردم بی خبر، هر مـاه در یکی از دوازده روسـتا، جشـنی برقرار می کردنـد و بـا تضـرّع و زاری، از درخت صـنوبر می خواسـتند که به آنهـا رحم آورد. کسی حقّ نوشیدن از چشمه ای که درخت از آن می نوشید، نداشت؛ حتّی چارپایان هم نباید بی حواس سراغ چشمه ی درخت می رفتند؛ همه از گِل آبه های کنار روستاها می نوشیدند و برده ی شیطان شده بودند؛ در حالی که هر روز، پیامبرشان وعده های موسای نبی(علی نبینا و آله و علیه السلام) را به یادشان می آورد و به پرستش خداوند یگانه فرا می خواندشان.(۴)

بالاخره یک روز، فریب ابلیس، رو به ضـعف گذاشت. به دعای نبیّ خدا، درخت، تماماً خشک شد؛ گویی که آتشـی از غیب آمـده باشـد و تمامی برگ و برش را سوزانده باشد. آنگاه تمامی دوازده روسـتا، متّحد شدند که پیامبرشان را به قتل برسانند... (۵)

اصحاب رسّ

اصـحاب رَسّ، از اقوامی بودنـد که در مشـرق زمین می زیسـتند؛ زمـان زنـدگی آنهـا، پس از دوران باشـکوه پیـامبری سـلیمان نبی(ع) بود.(۶)

این قوم، دوازده روسـتا را در اختیار داشتند و در هر کدام از این روستاها، شاخه ای بزرگ از درخت صنوبر را پرورانده بودند. هر مـاه در یکی از روسـتاها، عیـدی برای خـدای «شاه درخت» برگزار می شـد و در آن روز، مردم روسـتا پس از شـنیدن نوای شیطان، از انجام هیچ گناهی فروگذاری نمی کردند و تا چندین روز به همین نحو می گذراندند.(۷)

ص: ۱۴۸۷۵

پس از آنکه این قوم، مدّت زیادی در کفر خودشان باقی ماندند و پیامبر قومشان را (که در پیشوایان نور: پیامبری که در چاه اصحاب رسّ افتاد به نحوه ی قتل ایشان پرداخته ایم) به قتل رساندند، خداوند بر آنها خشم گرفت و فرمان داد که جبرئیل امین(علیه السلام)، عذابی سخت بر آنان نازل کند.

عذاب آنها به این صورت بود که وقتی مردم برای یکی از اعیاد شاه درخت دور هم گرد آمده بودند، بادی سرخ شروع به وزیدن کرد و از زمین و آسمان بر سرشان آتش باریدن گرفت و آنان که همگی قطعاتی از چوب صنوبر در دست داشتند، سوختند و اثری از آنان باقی نماند.(۸)

خداوند در قرآن کریم از آنان به عنوان اصحابی که توسط خداوند نابود شدند یاد کرده است. اقوامی که با آنکه خداوند برایشان پیامبرانی فرستاد و به آنان هشدار داد، به سخن پیامبر خود بی توجّهی کردند و به دام ابلیس گرفتار آمدند. خداوند کریم درباره ی اتمام حجّت با همه ی اقوام می فرماید:

«به یقین(ما) به موسی کتاب(آسمانی) عطا کردیم، و برادرش هارون را همراه او دستیار(ش) گردانیدیم. پس گفتیم: «هر دو به سوی قومی که نشانه های ما را به دروغ گرفتند، بروید.» پس (ما) آنان را به سختی هلاک نمودیم. و قوم نوح را آنگاه که پیامبران(خدا) را تکذیب کردند، غرقشان ساختیم، و آنان را برای (همه ی) مردم عبرتی گردانیدیم و برای ستمکاران عذابی پردرد آماده کرده ایم. و (نیز) عادیان و ثمودیان و اصحابِ رَسّ و نسل هایِ بسیاری میان این (جماعت ها) را (هلاک کردیم). و برای همه ی آنان مَثَلها زدیم و همه را زیر و زبر کردیم...»(۹)

بعل پرستان بنی اسرائیلی ۸

بعل پرستان بنی اسرائیلی

چند پسربچّه با جدّیت هیزم جمع می کردند. گویی پاس داشتن سخن کاهن بزرگ «اورشلیم» برایشان از هر بازی و بازیگوشی ای مهم تر و حیاتی تر بود. عدّه ای از زنان شهر در حالی که هشدارهای ارمیای نبی(علی نبینا و آله و علیه السلام) را مسخره می کردند و می خندیدند، دور تنور مشترکی نان می پختند. مردان هم آن سوتر، در کنار معبد «خدای آسمان ها» با هیزمی که پسربچّه ها جمع می کردند، آتشی بزرگ می افروختند تا هدایا و قربانی های خود را در آن بسوزانند و خدای آسمان ها را شاد و مسرور گردانند.(۱)

مدّتها بود ارمیای نبی(ع) فریاد می زد که: «...شما به سخنان دروغ و بی پایه، امید بسته اید. دزدی می کنید، مرتکب زنا و قتل می شوید، به دروغ قسم می خورید، برای بت بعل بخور می سوزانید و خدایان بیگانه را می پرستید و بعد به خانه ای که به نام من نامیده شده است، آمده، در حضور من می ایستید و می گویید: ما در امن و امانیم و بازمی گردید و غرق کارهای زشتتان می شوید؛ مگر خانه ای که نام مرا بر خود دارد، آشیانه دزدان است؟ هر آنچه در آن می کنید، می بینم.»(۲) و پاسخ می شنید: «بیهوده خود را زحمت مده! ما هر طور که دلمان می خواهد زندگی خواهیم کرد و امیال خود را دنبال خواهیم نمود.»(۳)

حالا روز جشن فرا رسیده بود. پادشاه اورشلیم، بر تخت جواهرنشان طلایی خود نشسته بود و پایش را مقابل آتش دراز کرده بود تا از سرمای کوچه های اورشلیم، گزندی به او نرسد. طوماری دست او دادند و گفتند ارمیای نبی(ع) از سوی خداوندش هشدارهایی در آن نوشته است. پادشاه، با دست اشاره کرد که منشی نامه را بخواند.

ص: ۱۴۸۷۷

منشی، بلند بلند شروع به خواندن کرد. هر تکّه که تمام می شد، پادشاه با چاقو می برید و در آتش می انداخت تا آنکه تمام طومار هشدارآمیز را در آتش انداخت.(۴)

بیرون از کاخ زمستانی، ارمیای نبی(ع) به امید روزنه ی نجاتی، منتظر خبر رسیدن از واکنش پادشاه بود. وقتی نگاه های تحقیرآمیز منشی را دید، پشتش را به شهر کرد و آخرین سخنانش را فریاد کرد:

«بدانید که چیزی به نابودی شما نمانده است. آن وقت چه خواهید کرد؟» (۵)

رهبر الهی، از شهر رفت و چیزی نگذشت که از دروازه های شهر، نعره ی شیپورهای جنگاوران بابل به گوش رسید...

وضعیت بنی اسرائیل پیش از حمله ی بُختُ النَصّر

وقتی قوم و مردمی مستحقّ عذاب خداوند بلندمرتبه می گردند، حتماً مرزهای دشمنی با او را مدّتها قبل زیرپا گذاشته اند؛ چرا که خداوند آنچنان صبور و حلیم است که با اندك امیدی به باقی ماندن مردم، آنها را مجازات نخواهد کرد.

چنانچه در کتاب «ارمیای نبی» در «انجیل» آمده است، مردم بنی اسرائیل، مدّتها پیش از حمله ی بختنصر، زندگی گناه کارانه و شرك آمیزی را در پیش گرفته بودند. از موعظه های ارمیای نبی(ع) در این کتاب به خوبی پیداست که مردم، بت پرست، زناکار، اهل شراب و ریا و انواع دیگر گناهان شده بودند. علاوه بر آن پیامبران دروغین بسیاری در اورشلیم پیدا شده بودند و با عوام فریبی، سخنان خود را به عنوان سخنان خداوند به مردم غالب می کردند. علاوه بر آن، در کتاب ارمیای نبی، به روشنی پیداست که بزرگان و رهبران مردم، زندگی تجمّلاتی و اسراف گرایانه ای را در پیش گرفته بودند؛ در حالی که برخی از مردم عادی در شهر از فقر و گرسنگی جان می دادند. تمامی این عوامل را بگذارید به اینکه مردم به طور کامل به خداوند یکتا و پیامبر او کفر می ورزیدند و گوش به کاهنانی می دادند که با سحر و جادو کار خود را پیش می بردند.(۶)

ص: ۱۴۸۷۸

این سـخنان در روایات ما نیز منعکس شده است. چنانچه امام صادق(علیه السـلام) در روایتی طولانی از داستان ارمیای نبی(ع) سخـن گفتـه انـد و در بخشـی از آن فرمـوده انـد کـه خداونـد چنیـن هشـداری بـه حضـرت ارمیـا(ع) داد: «ای ارمیـا! آن شـهر (برگزیـده)، «بیت المقـدّس» است و درختـان انگور، همان بنی اسـرائیل، ساکن آنجا بودنـد که با ارتکاب گناهان و تغییر دین من، نعمت مرا مبـدّل کردند و کافر شدند و مانند درخت خُرنوب (نوعی علوفه) گشـتند. پس من سوگند می خورم که آنها را بـا بلاـیی امتحـان کنم که دانشـمندان به حیرت درافتنـد و حتماً بـدترین بنـدگانم را بر آنها مسـلّط می کنم تا آنها را بکشـند و حریمشان را بشکنند و خانه هایشان را ویران کنند و بیت المقدّسی را که به آن افتخار می کردند، ویران نموده و سنگ مقدّس را مدّت صد سال میان زباله ها بیاندازند.»(۷)

بـدین ترتیب، وعـده ی عـذاب خداونـد، با مسـلّط ساختن مردی فاسـد که پادشاه بابل بود (بختنصـر) فرارسـید و با این عذاب، دورانی پر از پراکندگی و فروپاشی در تاریخ بنی اسرائیل آغاز شد. عصری که سبب ساز فساد امروز آنان گشت.

بخت النصر، ویرانگر بیت المقدّس

بخت النصر، ویرانگر بیت المقدّس

صدای نعره ی بُختُنَّصـر در تمامی کوچه های «اورشـلیم»، انعکاسـی وحشت انگیز داشت. زن و مرد و پیر و جوان، از این سو به آن سو می دویدند تا از تیغ لشـکر غارتگر «بابلی»ها در امان بمانند. شـهر یکپارچه آتش و خون بود؛ ستمکاران بنی اسرائیل به دست ستمکارترین نامرد جهان، مجازات می شدند.(۱) همانطور که ارمیای نبی(علی نبینا و آله و علیه السلام) پیش از رفتنش از شـهر، به مردم هشدار داده بود. حالا ارمیا(ع) در اورشلیم نبود(۲) و عذاب الهی، در شمشیر پادشاه کافر بابل،(۳) بختنصر، بر سر بنی اسرائیل می کوفت و می سوزاند.

بختنصر، در میدان شهر، لحظه ای دست از نعره کشیدن برداشت و به تپه ای سرخ خیره شد که در میدانگاه شهر خودنمایی می کرد. نزدیک تر که رفت، دید که تپّه ی خاکی، خون آلود است. سراسیمه پرسید: «این چیست؟» و کسی به او پاسخ داد: «این جایی است که خون سر بریده شده ی یحیای نبی(ع) بر زمین ریخت و از آن روز هر چقدر بر آن نقطه خاک می ریزند، از آن خون می جوشد و بالا می آید.»(۴)

بختنصر، نگاهی به مردم بنی اسرائیل کرد. مردمی که با لباس های فاخر از خانه های سر به فلک کشیده ی خود به سوراخ موشی پناه می بردند. لبش را جوید و تنفّر از آنان وجودش را گرفت. شمشیرش را بالا گرفت و چرخاند و نعره زد: «آنقدر از بنی اسرائیل می کشم که جوشش این خون بایستد!»(۵) و کُشت؛ همه را. حتّی حیواناتی که در کوچه های اورشلیم می گریختند. خون همچنان می جوشید.

بختنصر، که از شمشیرش، خون بر زمین می چکید، فریاد زد: «بازمانده ای از آن قاتلان مانده اند؟» و خانه ی پیرزنی را به او نشان دادند. بختنصر، عجوزه ی چروکیده را که شاهد قتل یحیی بود از خانه بیرون کشید و کُشت. خون از جوشش ایستاد. پیرزن، آخرین بازمانده ی قاتلان یحیی(ع) بود.(۶)

آنگاه بختنّصر نگاهی به بنی اسرائیل کرد. نیمی کشته و بر خاک افتاده ونیمی اسیر و گرفتار و فریاد زد: «پیش به سوی بابل!»(۷)

انتقام ظالم از ظالم، سنّت خداوند متعال

اقوام مختلفی، به خاطر سرکشی بیش از حد و اصلاح ناپذیری، توسط خداوند مجازات شدند و از زمین محو گشتند. برخی همچون قوم نافرمان حضرت نوح(ع)، در سیل غرق شدند؛ عدّه ای همچون قوم لجباز حضرت هود(ع) با باد خشک و سوزان و عدّه ای مانند قوم فاسد و سرکش لوط نبی(ع)، با سنگ و آتش. در میان اقوام، برخی نیز به دست ظالمان زمان خودشان نابود شدند. این روش نیز از سنّت های خداوند متعال است. چنانچه امام باقر(علیه اسلام) در روایتی مهمّ و خواندنی فرمودند:

«خدای عز و جلّ از هیچ ظالمی انتقام نکشیده، مگر به ظالمی دیگر. و این است معنی قول خدای عزّ و جلّ که فرموده: «وَ کَذلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ الظّالِمِینَ بَعْضاً؛ و این گونه برخی از ستمکاران را به (کیفر) آنچه به دست می آوردند، سرپرست برخی دیگر می گردانیم.»(۸)

این سنّت، چیزی بود که سبب شد بنی اسرائیل پس از قرنها فساد و تباهی، پرستش بعل و دیگر بتها، آلودگی به انواع گناه و در نهایت نافرمانی از نبیّ و حجّت زمانش به دست بختنصر مجازات شوند. به طوری که در روایات درباره ی تخریب بختنصر در اورشلیم نوشته اند که «۳۵۰۰۰ نفر از جوانان بنی اسرائیل به دست بختنصر قتل عام شدند»(۹) و همچنین « بختنّصر بر آنها چیره شد و هر کدام ایشان را که می یافت، می کشت و در جست و جوی فراریان آنها بود و فرزندانشان را اسیر می کرد...»(۱۰)

بختنصر، پیش از آنکه پادشاه بابل باشد، پسری فقیر بود که در شهر بابل برای گذران زندگی، هیزم می فروخت. او در کودکی اش با ارمیای نبی(ع) ملاقات کرد و از سرنوشت خود با خبر گشت و قول داد هنگامی که به اورشلیم حمله می کند به ارمیای نبی(ع) و همراهانش امان بدهد. بدین ترتیب، وقتی که بختنصر بزرگ شد و طرفدارانی جمع کرد و به پادشاهی رسید، به«بیت المقدّس» حمله کرد و در همان آغاز کار، اجازه داد حضرت ارمیا(ع) و خانواده اش از شهر خارج شوند. آنگاه وارد شهر شد و شروع به قتل و غارت نمود.(۱۱)

داستان حضرت ارمیا علیه السلام ۶

داستان حضرت ارمیا علیه السلام

ص: ۱۴۸۸۱

ارمیا(ع)، مأمور هشدار بنی اسرائیل

گویی تمام شهر نه فقط کَر که کور هم شده بودند؛ نشانه ها را نمی دیدند، سخنان او را نمی شنیدند و مهم تر از همه آنکه دیگر باوری در وجودشان نمانده بود که سخنان خدایشان را باور کنند. ارمیای نبی(علی نبینا و آله و علیه السلام)، کوچه های «اورشلیم» را قدم زنان طی می کرد و هر کجا جمعی می یافت، اندرزی می داد؛ بلکه کسی سر بلند کند و چشم و گوشی برای درک سخنان او داشته باشد؛ امّا خداپرستی در شهر نبود.(۱)

آخر به سراغ آنانی رفت که خود را عالمان شهر نامیده بودند. هشدار خداوند را به گوششان رساند که: «خدایم فرمود: ای ارمیا! در این شهری که من آن را از میان همه ی شهرها برگزیده ام، به جای درختان انگور، علوفه(۲) سر بر خواهد آورد.»(۳)

و وقتی معنای آن را از ارمیا(ع) پرسیدند، ارمیا(ع) از خود سخنی نگفت. شاید اگر می گفت، تنها روزنه ی امید هدایت یافتنشان کور و بسته میشد. هفت روز روزه گرفت تا خداوند معنای سخنش را به او وحی فرمود و ارمیا(ع)، وحشت زده از هشدار خداوند، به سراغ عالم °نمایان شتافت:

«خداوند فرمود: «ای ارمیا! آن شهر، «بیت المقدّس» است و درختان انگور، همان بنی اسرائیل، ساکن آنجا بودند که با ارتکاب گناهان و تغییر دین من، نعمت مرا مبدّل کردند و کافر شدند و مانند علوفه گشتند. پس من سوگند می خورم که آنها را با بلا-یی امتحان کنم که دانشمندان به حیرت درافتند و قطعاً بدترین بندگانم را بر آنها مسلّط می کنم تا آنها را بکشند و حریمشان را بشکنند و خانه هایشان را ویران کنند و بیت المقدّسی را که به آن افتخار می کردند، ویران نموده و سنگ مقدّس را مدّت صد سال میان زباله ها بیندازند.»(۴)

ص: ۱۴۸۸۲

هشـدار، آنگونه که ارمیـای نبی(ع) را ترسانـد، علمـا را وحشت زده نسـاخت. برخی شـان، حتّی سـرشان را از کتابهایی که در دسـتشان بود، بلنـد نکردنـد تا نیم نگاهی به ارمیا(ع) بیندازنـد و برخی، چنـد سؤال بیهوده پرسـیدند و چنـد ایراد بنی اسـرائیلی حواله اش کرده اند.

ارمیا(ع) می فهمیـد که تفاوت این بی دینان با او در چیست که چنین خبر هولناکی، آنان را نمی ترسانـد. ساده بود: آنان وعده ی راستین خداونـد راسـتگو را باور نداشـتند. اصـلاً آنها خداپرست نبودند که سـخنان خدا را باور داشـته باشـند! مدّتها بود که «مردوک» و «بعل» خـدایان «بیت المقّدس» بودند.(۵) بیت المقدّس! شـهر برگزیده ی خداوند! حالا سالها بود که شـهر دشمنان خداوند گشته بود.

ارمیـا(ع) بیزار از کـافران اورشـلیم، رو به خداونـد یکتـایش کرد و نشانی آن سـتمگری که ویرانگر بیت المقـدّس بود، گرفت. خدایش فرمود که نامش «بُختنصّر» است و سراغ او را می بایست از «بابل» گرفت.(۶)

ارمیـا(ع) کـوله ی کـوچکش را برداشـت و افسـار مرکبش را بـه دسـت گرفـت و شـهر را ترک کرد. در حـالی کـه سـخنان پروردگارش در دلش طنین انداز گشـته بود: «ای ارمیا! آنها میگویند که نه جنگ می شود و نه قحطی. پس ایشان را در جنگ و قحطی هلاک خواهم ساخت و این قوم که به این پیشـگویی ها گوش می دهند، چنین کشـته خواهند شد و نعش هایشان در کوچه های «اورشلیم» خواهد افتاد و کسی باقی نخواهد ماند تا جنازه ها را دفن کند...»(۷)

ارمیای نبی(ع) و هشدار ورود بختنصر

ارمیای نبی(ع) زنگهای خطر را در کوچه های به خواب رفته ی «اورشلیم» به صدا درآورد. این پیامبر صبور الهی، در آستانه ی حمله ی بختنصـر به اورشـلیم، پراکنـدگی بنی اسـرائیل و فروپاشـی بیت المقـدّس را به مردم هشـدار داد. ایشـان مـدّتها قبـل از رسـالت حضـرت عیسـی(ع)، هشداردهنـده ی قوم بنی اسـرائیل بود. بنی اسـرائیلی که با گـذشت ده ها سال از رحلت حضـرت یوشع بن نون(ع) و ورود به شـهر اورشـلیم، خدای یگانه، فرامین موسی بن عمران(ع) و تعلیمات «تورات» را کنار نهاده بودند و با مشغول شدن به جادوگری و اطاعت از فرمان کاهنان در فساد وحشتناکی غرق گشتند.(۸)

در روایات آمده است که حضرت ارمیا(ع) پس از خروج از اورشلیم، بختنصر را یافتند. او در آن زمان کودکی مریض بود و برای گذراندن زندگی هیزم جمع می کرد و در شهر می فروخت.(۹) در همان زمان، حضرت ارمیای نبی(ع) در بهبود یافتن بیماری اش به او کمک کرد تا در انتهای این ماجرای بتواند برای خودش و اندک پیروانش امان نامه ای بگیرد. چنانچه در قسمت های آینده توضیح خواهیم داد، همین امان نامه سبب شد که حضرت ارمیا(ع) با خانواده و پیروانش از شهر خارج شوند و باقی مردم، توسط بختنصر به خاک و خون کشیده شدند.(۱۰)

داستان ارمیای پیامبر علیه السلام

ارمیا(ع)، پیامبر غریب شهر مُردگان

باد، هوهو کنان، میان ستون های تو خالی و ویران خانه ها می پیچید و آوایش به زوزه ی گرگ می مانست. از باغ های «اورشلیم» جز دسته ای علف خشک و سوخته باقی نمانده بود و بر خیابان های شهر، اینجا و آنجا ردّ تیره ی خون مانده بود. اورشلیم، گورستان بنی اسرائیل شده بود. همه جا روی زمین، بر بلندی بام ها، بر تنه ی شکسته ی درختان و در گذر راه ها، جنازه های پشته شده و در هم ریخته و پریشان زنان و مردان و کودکان بر زمین ریخته بود؛ بی آنکه کسی برای دفن جنازه های پوسیده و خسته مانده باشد.(۱)

ارمیا(علی نبینا و آله و علیه السلام)، وعظی غمناک برای مردگان شهر خواند: ««اورشلیم گناهان بسیاری مرتکب شده و ناپاک گردیده است. تمام کسانی که او را تکریم میکردند، اینک تحقیرش میکنند؛ زیرا برهنگی و خواری او را دیدهاند. او مینالد و از شرم، چهره ی خود را میپوشاند. لکّه ی ننگی بر دامن اورشلیم بود؛ امّا او اعتنایی نکرد. او به عاقبت خود نیندیشید و ناگهان سقوط کرد. اینک کسی نیست که او را تسلّی دهد.»(۲)

ص: ۱۴۸۸۴

آنگه در میدان متروک شهر ایستاد و فریاد زد: «ای کسانی که از کنارم میگذرید! چرا به من نگاه نمیکنید؟ نگاهی به من بیندازید و ببینید آیا غمی همچون غم من وجود دارد؟»(۳) و با دل به هم خوردگی، رویش را از کلاغی که جسد مردی را سوراخ می کرد، برگرداند و چشمش به زنی افتاد که هر تکّه از بدنش سهم یکی از عقرب ها می شد.

ارمیا(ع) حیرت زده و غمگین پرسید: «چگونه مُردگان پوسیده و تکه تکه شده ی این شهر دوباره در قیامت گرد می آیند؟»

سروشی در آسمان فریاد کرد: «او را بمیران» و ارمیا(ع) در کنار مُردگان اورشلیم به خوابی صد ساله فرو رفت.(۴)

زنده شدن قوم گناهکار بنی اسرائیل

پس از حمله ی بختنصر به اورشلیم، برخی از مردم بنی اسرائیل قتل عام شدند و آنهایی که باقی مانده بودند، به اسارت گرفته شدند. حضرت ارمیای نبی(ع)، در هنگام حمله ی بختنصر شهر را ترک کرده بود و پس از متروک شدن شهر، دوباره به اورشلیم بازگشت.(۵)

در روایات آمده است که حضرت ارمیا(ع) پس از پرسش «چگونه مردگان زنده می شوند؟» توسط خداوند میرانده شد و آن نبیّ خدا، پس از صد سال دوباره زنده شد تا ماجرای شگفت آورش، عبرتی برای تمام جهانیان باشد. در روایتی زیبا از حضرت صادق(علیه السلام) آمده است که نخستین بخشی که از بدن ارمیای نبی(ع) زنده شد، چشم ایشان بود. بدین ترتیب، ایشان دید که چگونه استخوان های پوسیده ی مرکبش به هم پیوست و الاغ، سرزنده از جا برخاست. همچنین در همین روایت آمده است که بعد از آن، خداوند بر بنی اسرائیل رحم آورد و به دعای ارمیای نبی(ع) شهر مردگان را زنده گرداند.(۶)

ص: ۱۴۸۸۵

این نکته گفتنی است که ماجرای زنده شدن حضرت ارمیای نبی(ع) هر چند بسیار شبیه به ماجرای زنده شدن حضرت عزیر(ع) است، امّا در روایات به طور جداگانه به آن اشاره شده است.(۷)

بدین ترتیب، با زنده شدن بنی اسرائیلیان در اورشلیم، (همانانی که توسط بختنصر کشته شده بودند)، بخشی از فرزندان اسرائیل در اورشلیم زندگی دوباره ای از سر گرفتند و عدّه ی دیگری بعد از سقوط قدرت بختنصر، در بابل ماندند و زندگی مشرکانه ی دیگری را از سر گرفتند.

داستان قاتلین حضرت زکریا علیه السلام ۴

داستان قاتلین حضرت زکریا علیه السلام

ابلیس، در میان بنی اسرائیل جولان می داد. از ولادت عیسی مسیح(علی نبینا و آله و علیه السلام)، در گوش عالِم ْنمایانِ بنی اسرائیلی می خواند که فرزند آوری معجزه آسای مریم مقدّس(سلام الله علیها)، نشانه ی قدرت پروردگار یکتا نیست؛ بلکه حاصل عمل فسادانگیز زکریای نبی(ع) است!(۱) نتیجه ی گوش به فرمانی علمای بنی اسرائیل از دستورات ابلیس، این شده بود که گمراهان بنی اسرائیلی، کوچه به کوچه و شهر به شهر به تعقیب پیامبر معصوم الهی می پرداختند تا او را بکشند و به اشدّ مجازات برسانند.(۲)

زکریّای نبی(ع) از میان مردم گریخت. ابلیس در میان نادانان و گمراهان فریاد می زد: «بگیرید این گناهکار را!» و شوری به جان اشرار می انداخت. مردم، زکریّای نبی(ع) را تا مکانی پر درخت تعقیب کردند و ناگهان، پیامبر خدا از مقابل چشمشان پنهان شد.

دشمن بزرگ، در میان حریصان به خون زکریای نبی(ع) راه افتاد و درختان را از نظر گذراند و با انگشت پارچه ی بیرون زده از درختی را نشان داد و گفت: «این لباس اوست!» و زمزمه اوج گرفت: «زکریا میان درختی پنهان شده!»(۳)

ص: ۱۴۸۸۶

ابلیس، چشمان جنون زده اش از بالا تا پائین درخت گرداند و خم شد تا از پائین ترین قسمت درخت وجب به وجب تا جایی که قلب زکریای نبی(ع) بود، تخمین بزنند. انگشتان منحوسش را به بخشی از تنه ی درخت زد و فرمانی شیطانی داد: «درخت را از اینجا ببرید.»(۴)

وحشیان حمله کردند. ارّه آوردند و درخت را با گوهر میانی اش دو تکه کردند. آنگاه درخت خون آلود را میان جنگل رها کردند. زنازادگان(۵) پراکنده شدند و ابلیس از میانه گریخت. پیامبر بی گناه خدا، بی آنکه جرمی کرده باشد، در میان جنگل، خون آلود و تنها بر جای ماند...

ابلیس ملعون، عامل قتل زکریای نبی(ع)

یکی از ویژگی های بنی اسرائیل که در قرآن کریم ذکر شده است، «پیامبر کشی» است. ویژگی ای که در پیشوایان تاریکی آینده بیشتر با آن آشنا خواهید شد. سه نکته ی مهم در داستان قتل ناجوانمردانه ی حضرت زکریا(ع) وجود دارد:

اوّل

ابلیس ملعون در معرفی خود به امام هادی(علیه السلام) خود را چنین توصیف کرد: «...من نقشه ی قتل یحیی را کشیدم. من سبب قتل زکریّا با ارّه شدم...»(۶) از سخن این دشمن خدا، چنین بر می آید که اوّلاً نقشه ی شوم قتل انبیا، فسادی است که بنی اسرائیل با فرمان شیطان، به آن دست زدند.

دوم

در روایات شیعیان آمده است که «...راضی نمی شوند به کشتن پیغمبر یا امام مگر اولاد زنا.»(۷) که همین قتل، نشانگر فساد بالای بنی اسرائیل و علمای آنها پیش از ظهور حضرت عیسی (ع) است.

سوم

در ضمن روایتی که به شهادت جانسوز حضرت زکریّا(ع) اشاره شده است، آمده که حضرت زکریا(ع) به لطف خداوند، در هنگام بریده شدن درخت، دردی احساس نکردند.(۸) امّا این نکته قابل توجّه است که رنج نکشیدن پیامبر مهربان الهی، چیزی از زشتی عمل بنی اسرائیلیان گمراه نمی کاهد.

«أین طالب بذحول الأنبیاء و ابناء الانبیاء؛(۹)کجاست انتقام گیرنده از خون پایمال شده ی انبیا و فرزندان انبیاء...»

نماز (۷)

پیوستگی زکات با نماز در روایات

پیوستگی زکات با نماز در روایات

در کلمات معصومان علیهم السلام ذکر زکات در کنار نماز و سخن از ارتباط میان آن دو، در پاره ای از روایات آمده است؛ البته این مسئله در احادیث مذکور با تعابیر مختلفی مطرح شده است که در این بخش برخی از آنها را مرور می کنیم:

۱ – در تفسیر علی بن ابراهیم(۱) (منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام) روایتی جامع و کامل در این موضوع آمده است که ترجمه آن را تقدیم می کنیم:

«...اما زکات؛ پس پیامبرصلی الله علیه وآله(درباره آن) فرمود: هر کس زکات (مال خود) را به مستحق بدهد و نماز را با حدود و شرایطش به جا آورد و به این دو (نماز و زکات) چیزی از گناهان که آن دو را باطل کند، ملحق نکند، در روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که تمام حاضرین در عرصات قیامت به حال او غبطه می خورند تا این که نسیم بهشتی او را تا بالاترین غرفه ها و تالارهای بهشت، به محضر محمد و خاندان طیبین و طاهرین آن حضرت – که این شخص آنها را دوست می داشته – بالا می برد.

هر کس که نسبت به زکات مالش بخل بورزد و (لی) نمازش را به جا آورد، نمازش نگاه داشته می شود و به آسمان نمی رود تا وقتی که زکات مالش بیاید، پس اگر زکات را داد، آن زکات، به صورت راهوارترین اسبها برای حمل نمازش در می آید و نماز را تا ساق عرش با خود می برد و حمل می کند؛ پس خداوند عزوجل (خطاب به آن شخص) می فرماید:

ص: ۱۴۸۸۸

۱– ۲۸) تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۷۶، ح ۳۹.

در بهشت (با این مرکب) سیر کن و تا روز قیامت در آن بتاز پس تا هر کجا که تاختن تو به آن منتهی شد، همه آن و راست و چپ آن برای توست؛ پس آن اسب شروع به تاختن می کند به طوری که در هر روز در یک چشم به هم زدن با هر پَرش و جهش مسافت یک سال را طی می کند تا این که به جایی که خداوند تعالی می خواهد منتهی می شود.

پس همه آن مقدار طی شده و مثل آن مقدار از جهت راست آن و چپ آن و مقابل آن و پشت آن و بالای آن و زیر آن، برای آن شخص است. و (لی) اگر نسبت به زکاتش بخل بورزد و آن را پرداخت نکند، امر می شود (به ملائکه که نمازش را به او برگردانند)پس نماز به آن شخص برگردانده می شود و نمازش در هم پیچیده می شود همچنان که لباس کهنه را می پیچند و آن را به صورت آن فرد می زنند و (به او)گفته می شود: ای بنده خدا! این نماز بدون زکات به چه دردت می خورد!»

۲ – در پاره ای از روایات از نمازی که به همراهش زکات نباشد به نماز غیر مقبول یا ناقص تعبیر شده است که در اینجا به نقل چند روایت در این باره می پردازیم.

روایت اول

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«لا یَقبَلُ اللّهُ عزوجلّ صلاهَ رجلٍ لا یُؤدّی الزکاه حتی یَجمَعَهُما فانّ الله عزوجل قد جَمعَهُما فلا تُفَرّقوا بینهما»(۱)

«خداوند عزوجل نماز کسی را که زکات ندهد قبول نمی کند تا وقتی که میان آن دو جمع کند؛ زیرا خداوند آن دو را جمع کرده است، پس میان آن دو جدایی میندازید.»

۱– ۲۹) الصلاه، محمد محمدی ری شهری، ص ۱۳۷.

روایت دوم

امام رضاعلیه السلام فرمود:

«انّ الله عزوجل اَمَرَ بثلاثه مقرونٍ بها ثلاثهٌ اخری؛ أمَرَ بالصلاه و الزکاه، فَمن صلّی و لم یُزَکّ لم تُقبَل منه صلاته...»(۱)

«خدای عزوجل به سه چیز فرمان داده که هر یک از آنها با چیز دیگری پیوسته و قرین است، به نماز و زکات (در کنار هم)فرمان داد پس کسی که نماز بخواند و زکات ندهد نمازش پذیرفته نیست...»

روایت سوم

امام صادق علیه السلام فرمود:

«لا صلاه لمَن لا زکاه له و لا زکاه لمَن لا ورَع له»(۲)

«کسی که زکات ندهد نمازش بی حاصل است و کسی که ورع نداشته باشد زکاتش پذیرفته نیست.»

۳ – اخراج نمازگزار بی زکات از مسجد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«بینا رسول الله صلی الله علیه وآله فی المسجد اذ قال قُم یا فلان قُم یا فلان حتی أخرجَ خمسهَ نفر فقال: اخرجوا من مسجدنا لا تُصَلّوا منه و انتم لا تزکّون»(۳)

«پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مسجد حضور داشت که خطاب به چند نفر فرمود: ای فلان بلند شو! ای فلان بلند شو! تا این که پنج نفر را از مسجد بیرون کرد. سپس فرمود: از مسجد ما بیرون روید و در آن نماز نخوانید؛ زیرا شما زکات نمی دهید.»

شاید بتوان این استفاده را از روایت کرد که نمازگزاری که اهل زکات نباشد باید از اجتماعات مسلمین طرد شود؛ زیرا این شخص دینی ناقص و روشی ناصحیح دارد و برای اجتماع مسلمین مضرّ است.

۱- ۳۰) جامع الاحادیث، ج ۸، ص ۶ ؛ میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۱۸۳.

۲- ۳۱) میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۱۸۳.

۳- ۳۲) جامع الاحادیث، ج ۸، ص ۷.

برآیند این پیوند

۱ - این که قرآن کریم زکات را عِدل و قرین نماز قرار داده است معلوم می شود که اگر نماز ستون دین است پس زکات هم ستون دین است؛ اگر نماز بهترین اعمال است، زکات هم چنین است و اگر نماز وسیله تقرب الی الله است زکات نیز سبب تقرب است.(۱)

۲ - پیوستگی نماز و زکات در آیات و روایات از ارتباط عمیق بین زندگی عبادی و زندگی اقتصادی در اسلام حکایت می کند و نیز حکایت از این دارد که انفاق و بخشش مال نقش والایی در تکامل روحی انسان دارد.(۲)

۳ - ارتباطی قوی و مستحکم بین تقرب الی الله و عبادت خدا و بذل مال به منظور نابودی فقر از جامعه وجود دارد. زندگی اسلامی زندگی یکپارچه ای است که اجزاء آن از همدیگر جدا نیست؛ از این رو است که نماز با زکات قبول می شود و ایمان و یقین با ادا کردن زکات شناخته می شود؛ پس ایمان به خدای تعالی، همچنان که مؤمنین را به خضوع در برابر پروردگار جهانیان با رکوع و سجود و تضرّع فرا می خواند، به همان گونه آنان را به مبارزه با فقر و رسیدگی به محرومین دعوت می کند.(۳)

۴ - نماز یک عبادت روحی و زکات یک عبادت مالی است و هر کس بتواند برای جلب رضایت خدا به پرداخت زکات موفق شود؛ از خود گذشتن در راه خدا برای او امری آسان خواهد بود.(۴)

۵ - تکیه بر دو رکن نماز و زکات، بیان این واقعیت است که مسلمان شایسته است هم با خدا ارتباطی عاشقانه و صمیمی داشته باشد و هم در رابطه با مردم بی تفاوت نبوده و وظایف واجب و مستحب مالی خود را انجام دهد و به فکر محرومان جامعه باشد.

ص: ۱۴۸۹۱

۱- ۳۳) ر.ک: الحیاه، ج ۶، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

۲- ۳۴) همان.

۳- ۳۵) همان.

۴- ۳۶) تفسیر کاشف، ج ۱، ص ۱۷۵.

در قرآن اقـامه نمـاز و پرداخت زکـات به عنوان محـک ایمـان و اخلاـص برشـمرده شـده است و این دو در حقیقت اولین گام وفاداری به دین معرفی شده اند چنان که قرآن می فرماید:

«و أقیمـوا الصـلاه و آتوا الزکوه و ارکعوا مع الراکعین»(۱) «نماز به پا داریـد و زکات بپردازیـد و همراه رکوع کننـدگان رکوع کنید.»

پس روشن می شود که یاد خدا همراه با توجه به خلق خداست و پرواز روح همراه با امداد جسم است.

اگر کمک به محرومان همراه با نماز و رابطه با خـدا باشد مفید است؛ وگرنه همراه با منت و اسـتعمار خواهد بود و سـر از برده کشی در خواهد آورد.(۲)

۶ – در «زکات» اسراری وجود دارد که در نماز هم موجود است، از جمله:

الف. در زکات به فقرا و محرومین کمک مادی می شود؛ در نماز برای آنان و همه مسلمین دعا می شود؛

ب. در زکات، مال انسان پاکیزه می شود؛ در نماز قلب او؛

ج. پرداخت زکات شکر مالی است؛ اقامه نماز، شکر جانی و بدنی است؛

د. با دادن زکات، صفت بخل از انسان دور می شود؛ با خواندن نماز صفت تکبّر سرکوب می شود؛

ه . زکات حافظ مال است؛ نماز حافظ همه اعمال است؛

و. زکات سرمایه فقیران است؛ نماز سرمایه عابدان است؛

ی. زکات دهنده دوست دارد مالش برکت کند و زیاد شود، نمازگزار هم به دنبال پاداشهای بسیار است.(۳)

۷ – برخی از مفسّـِران گفته انـد که «الصـلوه تبلغـک بـاب الملـک و الصـدقه تـدخلک علیه»؛ یعنی نماز تو را به باب مَلَک می رساند و زکات سبب وارد شدن بر مَلَک است.(۴)

ص: ۱۴۸۹۲

۱– ۳۷) سوره بقره (۲) آیه ۴۳.

۲– ۳۸) تفسیر نور، ج ۱، ص ۱۸۲.

۳– ۳۹) هزار و یک نکته درباره نماز، حسین دیلمی، ص ۱۶۰.

۴– ۴۰) تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، ابوالفضل رشید الدین المیبدی، ج ۱، ص ۲۵۲.

در جمع بنـدی باید گفت اگر چه زکات، عبادتی مالی است و در ظاهر جنبه مادی دارد اما از آنجا که با خود فوایدی همچون درمـان صـفت زشت بخـل، تقرب الی الله و جلب رحمت الهی، فرو نشانـدن غضب الهی و آمرزش گناهان، فراهم کردن زمینه اسـتجابت دعا و خصوصاً قبولی نماز را به همراه دارد نشان دهنـده این است که زکات در عین مادی بودن، نقش بسـیار مهمی در تعالی روح مؤمن دارد.

از این رو در کنار نماز که یکی از مهم ترین پالایش کننـده های روحی است می توانـد نقش تکمیل کنندگی را به خوبی ایفا کند و بالعکس به راحتی می توان تصور کرد که بدون زکات به چه میزان روح یک مسلمان از رشد و تعالی باز خواهد ماند.

۸ - برترین نمازگزار زکات دهنده کیست؟

در تاریـخ اسـلام اگر بخواهیم از یک شخصـیت به عنوان برترین نمازگزار زکات دهنـده نام ببریم، باید از کسـی نام ببریم که خداونـد، زکات دادن او را سـتود و او را ولیّ مؤمنین نامیـد؛ آری! امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السـلام بود که در رکوع نمازش از دادن زکات غفلت نکرد و با عمل خود پیوستگی همیشگی توجه به خالق و توجه به خلق را فریاد کرد؛ و این آیه در شأن حضرتش نازل گردید که:

«انما ولیّکم اللّهُ و رسولُه و الّذین آمنوا الذین یُقیمُون الصلوه و یؤتُون الزّکوه و هم راکعون»(۱)

«ولیّ شـما، تنها خـدا و پیامبر او می باشـد و کسانی که ایمان آورده انـد؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.»

پیـام این آیه شـریف این است که، کسانی که اهل نماز و زکات نیسـتند حق ولایت و رهبری بر مردم را ندارنـد؛(۲) و این که زکات هرگز از نماز جدا نیست.

ص: ۱۴۸۹۳

۱- ۴۱) سوره مائده (۵) آیه ۵۵.

۲- ۴۲) تفسیر نور، ج ۳، ص ۱۱۸.

۹ - بدترین نمازگزارن (اصحاب رِدّه).

در تاریخ اسلام می خوانیم که گروهی بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مرتد و به «اصحاب ردّه» معروف شدند. آنها جمعی از طوایف «بنی طیّ»، «غطفان» و «بنی اسد» بودند که از دادن زکات به مأموران و عاملین حکومت اسلامی خودداری کردند و با این عمل پرچم مخالفت برافراشتند.

آنها مخالف صد در صد حکومت نبودند، اما زکات را به عنوان حکمی از احکام اسلام قبول نداشتند و به مصداق آیه ۱۵۰ سوره نساء: «نؤمن ببعض و نکفُرُ ببعض»، می گفتند: «اما الصلاه فنصلّی و اما الزکوه فلا یُغصَب اموالنا» ؛ یعنی نماز می خوانیم ولی زکات نه، اجازه نمی دهیم اموالمان غصب گردد.

در پی این بدعت، مسلمانان که این عمل آنها را ارتداد می دانستند تصمیم گرفتند با این گروه مرتد به پیکار برخیزند و سرانجام با آنان جنگیدند و آنها را در هم کوبیدند.(۱)

شباهتهای زکات و نماز در قرآن

۱ - زکات همانند نماز، سیره پیامبران و اوصیاء الهی بوده است؛(۲)

۲ - زکات همانند نماز، در همه ادیان وجود داشته است؛(۳)

۳ - زکات همانند نماز، سبب آمرزش گناهان است؛(۴)

۴ - زکات همانند نماز، در پی دارنده اجر عظیم عندالله است؛(۵)

۵ - زکات همانند نماز، از نشانه های اهل یقین است؛(۶)

۱- (۴۳) ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۱۷.

۲- (۴۴) ر.ک: سوره مائده (۵) آیه ۵۵ ؛ سوره بیّنه (۹۸) آیه ۵.

۳- (۴۵) ر.ک: سوره انبیاء (۲۱) آیه ۷۳.

۴- (۴۶) ر.ک: سوره مائده (۵) آیه ۱۲.

۵- (۴۷) ر.ک: سوره بقره (۲) آیات ۱۱۰ و ۲۷۷ ؛ سوره نساء (۴) آیه ۱۶۲.

۶- (۴۸) ر.ک: سوره لقمان (۳۱) آیه ۴.

۶ – زکات همانند نماز، از نشانه های مؤمنان راستین و سبب رستگاری است؛(۱)

۷ – زکات همانند نماز، شرط برادری و اخوّت دینی است.(۲)

شباهتهای زکات و نماز در روایات

۱ – زکات همانند نماز، از ارکان دین اسلام است. حضرت امام باقرعلیه السلام فرمود:

«بُنیَ الاسلامُ علی خمسه اشیاء؛ علی الصّلاه و الزکوه و الحجّ و الصوم و الولایه»(۳)«اسلام بر پنج پایه استوار شده است؛ بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت.»

۲ – زکات همانند نماز، موجب آمرزش گناهان است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«الزّکوه تُذهبُ الذنوب»(۴) «زکات گناهان را از بین می برد.»

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه درباره نماز فرمود:

«انّها لَتَحَتُّ الذنوب حتّ الورق»(۵) «نماز گناهان را مانند ریزش برگ درختان فرو می ریزد.»

۳ – ترک زکات همانند ترک نماز، موجب کفر است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله فرمود:

«والّذی نفس محمّد بیده ما خان الله احد شیئاً من زکاه ماله الا مشرک بالله»(۶) «قسم به کسی که جان محمد به دست اوست هیچ کس در چیزی از زکات مالش به خداوند خیانت نکرد مگر مشرک به خدا.»

نیز فرمود:

«بین العبد و بین الکفر ترک الصلاه»(۷)«فاصله بین بنده و کفر، ترک نماز است.»

۴ – زکات همانند نماز، پالایش و پاکی روح را در پی دارد. در روایتی زیبا از حضرت زهراعلیها السلام آمده است:

۱- ۴۹) ر.ک: سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱ – ۴.

۲- ۵۰) ر.ک: سوره توبه (۹) آیات ۱۱ و ۷۱.

۳- ۵۱) بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۳۴.

۴- ۵۲) بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۳۲.

۵- ۵۳) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹.

۶- ۵۴) بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۹.

۷- ۵۵) بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۰۲.

«فَجَعَلَ الایمانَ تطهیراً لکم مِنَ الشّرک و الصلاه تنزیهاً من الکبر و الزکوه تزکیه للنفس و نماء فی الرّزق»(۱)

«پس خداوند ایمان را برای پاک شدن شما از شرک و نماز را برای دور شدن شما از تکبر و زکات را برای پاکیزگی روح و افزایش رزق قرار داد.»

۵ - ترک زکات همچون ترک نماز، در پی دارنده سوء عاقبت است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَن مَنَعَ قیراطاً مِن الزّکوه فَلیَمُت ان شاء یهودیّاً أو نصرانیاً»(۲)

«هر کس که به اندازه یک قیراط (تقریباً هم وزن ۴ عدد جو) زکات مالش را ندهد پس باید (بر دینی غیر از اسلام) بمیرد خواه (بر دین) یهود یا نصارا.»

در روایتی درباره نماز از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده است:

«مَن تَرَکَ صلوه لا یَرجوُ ثوابها و لا یخافُ عقابها فلا ابالی أیموتُ یهودیاً أو نصرانیاً أو مجوسیّاً» «کسی که نماز را ترک کند در حالی که نه امید به پاداش آن دارد و نه از عذاب آن می ترسد برای من اهمیت ندارد که او یهودی بمیرد یا نصرانی یا مجوسی.»

۶ - زکات همانند نماز، در ناامید کردن و نابودی شیطان مؤثر است. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده است:

«الصّلاهُ تَسوِدُّ وجهَ الشیطان و الصّدقهُ تکسرُ ظَهرَه» «نماز، شیطان را رو سیاه می کند و صدقه کمر او را می شکند.»

با توجه به این که یکی از مصادیق بارز صدقه، زکات است نقش زکات در نابودی و به عجز درآوردن شیطان در این روایت آشکار است.

ص: ۱۴۸۹۶

۱- ۵۶) الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲- ۵۷) فروع کافی، ج ۳، ص ۵۰۵.

پیوند نماز و زکات در قرآن

پیوند نماز و زکات در قرآن

در قرآن کریم واژه زکات در ۳۲ آیه ذکر شده است و در بسیاری از روایات معصومان علیهم السلام از این واجب الهی سخن به میان آمده است که همگی حکایت از اهمیت حیاتی زکات در برنامه اقتصادی، فرهنگی و تربیتی اسلام دارد.آنچه در این میان قابل دقت و توجه می باشد این است که در ۲۷ آیه از ۳۲ آیه یاد شده، واژه «زکات» در کنار واژه «صلاه» ذکر شده است و

در روایات نیز این پیوستگی دیده می شود.

در این گفتار بر آنیم که این پیوستگی را مورد بررسی و تحلیل اجمالی قرار دهیم و با کمک آیات و روایات، چگونگی پیوند زکات با نماز و حکمت آن را تبیین کنیم.

در آغاز لازم است به تاریخچه پیوستگی زکات با نماز در ادیان سابق اشاره ای کنیم.

پیوستگی زکات با نماز در ادیان سابق

تأکید بر پیوستگی زکات با نماز، تنها در دین مبین اسلام مطرح نبوده است، بلکه در ادیان سابق نیز بر این پیوستگی تأکید شده و فریضه زکات در کنار فریضه نماز، مطرح شده است. با نگاهی به آیات ذیل به خوبی این مدعا قابل اثبات است.

۱ – آیات ۷۱ تا ۷۳ سوره مبارک انبیاء:

«و نجّیناه و لوطاً الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین و وَهبنا لهُ اسحاق و یعقوب نافله و کُلًّا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمه یهدون بأمرنا و أوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوه و ایتاء الزکوه و کانوا لنا عابدین»

«و او (ابراهیم) و لوط را (برای رفتن) به سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهاده بودیم، رهانیدیم و اسحاق و یعقوب را (به عنوان نعمتی) افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و بر پا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.»

ص: ۱۴۸۹۷

آیـات فوق به این نکته اشاره دارد که زکات در کنار نماز از برنامه های هـدایتی در برنامه پیامبران بزرگی چون لوط، ابراهیم، اسحاق، و یعقوب علیهم السلام بوده است و آنان از سوی خـدا مأمور بوده انـد که دسـتور الهی ادای زکات و اقامه نماز را به بندگان خدا ابلاغ نمایند.

۲ – آیات ۳۰ و ۳۱ سوره مبارک مریم:

«قال انّی عبدالله ءاتانیَ الکتاب و جَعَلَنی نبیّاً و جَعَلَنی مبارکاً أین ما کنتُ و أوصانی بالصّلوه و الزکوه ما دُمتُ حیّاً»

«(حضـرت عیسـی در گهواره) گفت: منم بنده خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است.»

۳ – آیات ۵۴ و ۵۵ سوره مبارک مریم:

«و اذکُر فی الکتاب اسماعیل انّه کانَ صادقَ الوعد و کان رسولاً نبیّاً و کان یأمُرُ أهله بالصّلوه و الزّکوه و کان عند ربّه مرضیّاً»

«و در این کتاب از اسـماعیل یاد کن؛ زیرا که او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می داد و همواره نزد پروردگارش پسندیده (رفتار) بود.»(۱)۵) تفسیر تسنیم، آیت الله جوادی آملی، ج ۴، ص ۱۱۰ – ۱۱۳.(۲)

پیوستگی زکات با نماز در قرآن

در قرآن کریم چنان که گفته شـد، ۲۷ آیه در این بـاره وجود دارد که در این جـا پس از ذکر نشانی آیات، به شـرح و تفسـیر برخی از آنها خواهیم پرداخت.

ص: ۱۴۸۹۸

۱- ۱) نیز ر.ک: سوره مائده

۲- آیه ۱۲ ؛ سوره بیّنه (۹۸) آیه ۵.

آیات یاد شـده عبارتند از: سوره بقره آیه ۴۳، ۸۳، ۱۱۰، ۱۷۷، ۲۷۷ ؛ سوره نساء آیه ۷۷، ۱۶۲ ؛ سوره مائده آیه ۱۲، ۵۵ ؛ سوره توبه آیه ۵، ۱۱، ۱۸، ۷۱ ؛ سـوره مریم آیه ۳۱، ۵۵ ؛ سوره انبیاء آیه ۷۳ ؛ سوره حج آیه ۴۱، ۷۸ ؛ سوره مؤمنون آیه ۴ ؛ سوره نور آیه ۳۷، ۵۶ ؛ سوره نمـل آیه ۳ ؛ سوره لقمـان آیه ۴ ؛ سـوره احزاب آیه ۳۳ ؛ سوره مجـادله آیه ۱۳ ؛ سوره مزمل آیه ۲۰ ؛ سوره بیّنه آیه ۵.

در هر یـک از این آیات شـریف واژه «زکات» در کنار واژه «صـلاه» آمـده است که دلالت بر وجود پیونـدی عمیق بین این دو رکن رکین دارد.

آیه نخست:

«و اقیموا الصّلوه و آتوا الزکوه و ما تُقدّموا لانفسکم مِن خیرٍ تجدوهُ عندالله انّ الله بما تعملون بصیرٌ»(۱)

«و نماز به پا داریـد و زکات بدهیـد؛ و هرگونه نیکی که برای خویش از پیش فرستیـد، آن را نزد خـدا باز خواهـد یافت، آری خدا به آنچه می کنید بیناست»

در تفسیر نمونه ذیل این آیه شریف آمده است:

«این آیه، به مؤمنان دو دسـتور مهم و سازنده می دهد؛ یکی در مورد نماز که رابطه محکمی بین انسان و خدا ایجاد می کند و دیگری زکات که رمز همبسـتگیهای اجتماعی است و این هر دو برای پیروز شدن بر دشمن (در کنار یکدیگر) لازم است؛ زیرا با این دو مهم، روح و جسم مؤمنان نیرومند می شود.»(۲)

ص: ۱۴۸۹۹

۱- ۲) سوره بقره (۲) آیه ۱۱۰.

۲- ۳) تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۱۰.

آیه دوم:

«و اقیموا الصلوه و ءاتوُا الزکوه و ارکعوا مَعَ الراکعین»(۱)

«و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید.»

در تفسیر گران سنگ «تسنیم» ذیل آیه شریف فوق به چند نکته اشاره شده است:

«۱ - کاربرد عنوان "ایتاء" و تعبیر جمع "آتوُا" در امر به پرداخت زکات، برای تذکر به احیای این واجب اجتماعی و مرتفع ساختن فقر عمومی در سطح جامعه است. البته مقصود اصیل از ایجاب زکات، تحصیل طهارت روح و اعتلای جان بشری است و گرنه تأمین هزینه مستمندان، به خوبی مقدور خداست.

در این آیه، نخست به نماز که اولین جلوه عبادی ایمان و بهترین وسیله رابطه عبد و مولاست اشاره می کند: "و اقیموا الصلوه" و سپس به زکات که برترین واجب مالی و اجتماعی اسلام است و سبب رابطه عبد با خلق خدا می باشد امر می کند: "و ءاتوُا الزّکوه".

۲ - کمال واقعی انسان از منظر قرآن کریم، در جمع سالم بین حُسن فاعلی و حُسن فعلی است؛ یعنی روح، معتقد و متخلّق به اخلاق و بدن اشتغال به امتثال. از این جمع سالم، گاهی به «ایمان و عمل صالح» یاد می شود که در بسیاری از آیات به صورت شرط لازم برای رهایی از کیفر تلخ و نیل به پاداش شیرین معاد بیان شده است؛ و گاهی بعد از ذکر ایمان، از نماز و زکات که شاخص ترین نمونه عمل صالح است سخن به میان می آید.

آنچه در آیه مورد بحث مطرح است از همین سنخ است که پس از ترغیب به حُسن فاعلی؛ یعنی ایمان به معارف الهی و مآثر آسمانی - در آیه ۴۲ - تشویق به حُسن فعلی یعنی تحکیم پیوند عملی با خدا (نماز) و توثیق ارتباط اقتصادی با مستمندان (زکات) و حفظ وحدت و شکوه امت اسلامی در نماز جماعت و مانند آن دارد.(۵)

۱- ۴) سوره بقره (۲) آیه ۴۳.

۳ – فرمان به ادای زکات پس از فرمان به نماز از این روست که نماز گزاری که با برپایی نماز با خدای مُنعم ارتباط برقرار کرد و به او تقرب جست، از خلق خدا که «عیال الله» هستند غافل نمی شود؛ لازمه عدم غفلت از خلق، رفع مشکلات آنان و از جمله برطرف کردن فقر و نیازهای مادی و اقتصادی است که با پرداخت زکات و انفاقهای مالی رفع می شود.(۱)

۴ – در بحث روایی در این تفسیر شریف، روایتی مربوط به این آیه شریفه آمده است که در شرح روایت به خوبی پیوستگیِ زکات با نماز مورد بررسی قرار گرفته است:

«عن الرضاعلیه السلام: انّ الله عزوجل اَمَرَ بثلاثهٍ یقرنُ بها ثلاثه، اَمَرَ بالصّلوه و الزکوه فمن صلّی و لم یُزَکّ لم تُقبل صلاتُه...»(۲)

«خداوند عزوجل به سه چیز – که سه چیز دیگر قرین و عِدل آنهاست – امر فرموده است: امر به نماز و زکات کرده، پس هر کس نماز بخواند و زکات ندهد نمازش قبول نمی شود...»

توضیح این که اگر چه از لحاظ بحثهای جزیی و موردی هر کدام از نماز و زکات، واجب مستقل است و هیچ ارتباط وضعی از لحاظ صحت و فساد بین آنها برقرار نیست، ولی از نظر جامع نگری و وحدت مکتب اسلام و پیوند ناگسستنی بین عناصر محوری دین، بین نماز و زکات و سایر ارکان اصیل اسلامی ارتباط عمیق و عریق برقرار است؛ زیرا رسول اکرم صلی الله علیه وآله، اسلام را همچون بنیان مرصوصی دانست که دارای پایه های متعدد است و یکی از آن ارکان، نماز و دیگری زکات است: «بُنِیَ الاسلامُ علی خَمس، شهاده ان لا اله الا اللّه و أنّ محمداً رسولُ الله و اقام الصّلوه و ایتاء الزّکوه و حجّ البیت و صومِ رمضان»(۳)؛

ص: ۱۴۹۰۱

۱- ۶) همان، ص ۱۱۸.

۲- ۷) نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۴.

۳- ۸) همان، ص ۵۶۷.

«اسلام بر پنج پایه استوار شده است: گواهی دادن بر یگانگی الله و رسالت محمدصلی الله علیه وآله و اقامه نماز و دادن زکات و حج خانه خدا و روزه رمضان».

بنابر این ترک زکات به منزله ویران کردن یکی از پایه های اسلام است؛ در نتیجه تارک زکات، اسلام راستین را از دست داده و نماز چنین کسی مقبول کامل نیست.»(۱)

آیه سوم:

«ألم تَرَ الی الذین قیلَ لَهُم کُفُّوا أیدیَکم و أقیموا الصّلوه و ءاتوا الزّکاه فلمّا کُتبَ علیهمُ القتالُ اذا فریقٌ منهم یَخشَونَ النّاسَ کخشیه اللّه أو أشَدَّ خَشیَةً...»(۲)

«آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد: (فعلًا) دست (از جنگ) بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید، و (لی) همین که کارزار بر آنان مقرر شد، به ناگاه گروهی از آنان از مردم (= مشرکان مکه) ترسیدند مانند ترس از خدا یا ترسی سخت تر....»

در تفسیر نمونه ذیل این آیه شریف آمده است:

«درباره این آیه ممکن است این سئوال پیش آید که چرا از میان تمام دستورات اسلامی تنها مسئله نماز و زکات ذکر شده است در حالی که دستورات اسلام منحصر به اینها نیست؟

در پاسخ می گوییم که نماز رمز پیوند با خدا و زکات رمز پیوند با خلق خداست؛ بنابر این منظور این است که به مسلمانان دستور داده شده با برقراری پیوند محکم با خداوند و پیوند محکم با بندگان خدا، جسم و جان خود و اجتماع خویش را آماده برای جهاد کنند و به اصطلاح، خودسازی کنند و مسلماً هر جهادی بدون آمادگیهای روحی و جسمی افراد و بدون پیوندهای محکم اجتماعی محکوم به شکست است.

۱- ۹) تفسیر تسنیم، ج ۴، ص ۱۲۸.

۲- ۱۰) سوره نساء (۴) آیه ۷۷.

مسلمان در پرتو نماز و نیایش با خدا ایمان خود را محکم و روحیه خویش را پرورش می دهد و آماده هرگونه فداکاری و از خود گذشتگی می شود و با زکات شکافهای اجتماعی پر شده و تهیه نفرات آزموده و ابزار جنگی - که زکات یک پشتوانه اقتصادی برای تهیه آنها می باشد - بهبود می یابد و به هنگام صدور فرمان جهاد آمادگی کافی برای مبارزه با دشمن خواهند داشت.»(۱)

آیه چهارم:

«فاذا انسَلَخَ الاشهُرُ الحُرُم فاقتُلُوا المشرکین حیثُ وَجدتُموهم و خُذوهم و احصُرُوهُم و اقعُدوا لَهُم کلّ مَرصدٍ فان تابوا و أقاموا الصّلوه و ءاتُوا الزّکوه فخَلّوا سبیلهم انّ الله غفورٌ رحیمٌ»(۲)

«پس چون ماه های حرام سپری شد، مشرکان را هر کجا یافتید بکُشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید؛ پس اگر توبه کردند و نماز بر پا داشتند و زکات دادند، راه برایشان گشاده گردانید، که خداوند آمرزنده مهربان است.»

در تفسیر نمونه ذیل این آیه شریف این سئوال به مناسبت آیه مطرح شده است که آیا نماز و زکات شرط اسلام است؟ در پاسخ به این سئوال آمده است:

«از آیات فوق در ابتدای نظر چنین استفاده می شود که برای قبول توبه بت پرستان اداء نماز و زکات نیز لازم است و به همین دلیل برخی فقهای اهل سنت ترک نماز را دلیل بر کفر گرفته اند.

ولی حق این است که منظور از ذکر این دو دستور بزرگ اسلامی، آن باشد که در تمام مواردی که ادعای اسلام، مشکوک به نظر برسد - همان گونه که در مورد بت پرستان آن روز غالباً چنین بود - انجام این دو وظیفه بزرگ اسلامی را به عنوان نشانه برای اسلام آنها قرار دهند، و یا این که منظور این است که آنها نماز و زکات را به عنوان دو قانون الهی بپذیرند و به آن گردن نهند و به رسمیت بشناسند، هر چند از نظر عمل در کار آنها قصور باشد؛ زیرا دلایل فراوان داریم که تنها با ترک نماز و یا زکات انسان در صف کفار قرار نمی گیرد، هر چند اسلام او بسیار ناقص است.

۱- ۱۱) تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۵.

۲- ۱۲) سوره توبه (۹) آیه ۵.

البته اگر ترک زکات به عنوان قیام بر ضد حکومت اسلامی باشد سبب کفر خواهد بود.»(۱)

در تفسیر نور نیز پیام این آیه این گونه بیان شده است:

«توبه از شرک، ایمان است و نشانه توبه واقعی، نماز و زکات است.»(۲)

آیه پنجم:

«فان تابوا و أقاموا الصلوه و ءاتوا الزکوه فاخوانُکم فی الدین و نُفَصّل الایات لقوم یعلمون»(۳)

«پس اگر توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات دهند، در این صورت برادران دینی شما می باشند و ما آیات (خود) را برای گروهی که می دانند به تفصیل بیان می کنیم.»

در تفسیر «المیزان» در ذیل این آیه شریف آمده است:

«مراد از توبه، به دلالت سیاق، این است که به سوی ایمان به خدا و آیات او برگردند و به همین جهت به صرف توبه اکتفا نکرده و مسئله به پا داشتن نماز را که از روشن ترین مظاهر عبادت خدا و هم چنین زکات را که از قوی ترین ارکان جامعه دینی است به آن اضافه کرد و این دو را به عنوان نمونه و اشاره به همه وظایف دینی که در تمامیت ایمان به آیات خدا دخالت دارند ذکر کرد.»(۴)

در تفسیر نور نیز برای این آیه پیامهایی بیان شده است:

۱ - «آنان که تارک نماز و زکاتند، برادران دینی ما نیستند؛

۲ - شرط ورود به دایره اخوّت دینی، نماز و زکات است؛

۳ - آنان که تا دیروز واجب القتل بودند، در سایه توبه و نماز و زکات، حقوق برابر با مسلمانان می یابند.»(۵)

ص: ۱۴۹۰۴

۱- ۱۳) تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۹۴.

۲- ۱۴) تفسیر نور، ج ۵، ص ۱۱.

۳- ۱۵) سوره توبه (۹) آیه ۱۱.

۴- ۱۶) تفسیر المیزان (مترجم)، ج ۹، ص ۲۴۳.

۵- ۱۷) تفسیر نور، ج ۵، ص ۱۶.

آیه ششم:

«انّما یعمُرُ مساجد الله مَن ءامَنَ بالله و الیوم الاخر و أقام الصّلوه و ءاتی الزّکوه و لم یخش الا الله فعسی أولئک أن یکونوا من المهتدین»(۱)

«مساجد خدا را تنها کسانی آباد می کنند که به خدا و روز واپسین ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده اند، پس امید است که اینان از راه یافتگان باشند.»

در تفسیر نمونه ذیل این آیه شریف آمده است:

«أقام الصلوه و آتی الزکوه در این آیه یعنی ایمان آن شخص به خدا و روز قیامت تنها در مرحله ادعا نباشد، بلکه با اعمال پاکش آن را تأیید کند؛ هم پیوندش با خدا محکم باشد و نماز را به درستی انجام دهد و هم پیوندش با خلق خدا و زکات را بپردازد.»(۲)

آیه هفتم:

«و المؤمنون و المؤمناتُ بعضُهم أولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهَون عن المنکر و یُقیمون الصلوه و یُؤتون الزّکوه و یُطیعون الله و رسوله أولئک سَیَرحَمُهُمُ الله ان الله عزیز حکیم»(۳)

«و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده وا می دارند، و از کارهای ناپسند باز می دارند و نماز را برپا می کنند و زکات می دهند و از خدا و پیامبرش فرمان می برند. آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد، که خدا توانا و حکیم است.»

در تفسیر نمونه آمده است:

«در این آیه به ذکر نشانه های مؤمنین در مقایسه با منافقان پرداخته و بیان می کند که مؤمنین بر خلاف منافقان که خدا را فراموش کرده بودند، "نماز را برپا می دارند" و بر خلاف منافقان که افرادی بخیل هستند، بخشی از اموال خویش را در راه خدا می دهند "و زکات اموال خویش را می پردازند".»(۴)

ص: ۱۴۹۰۵

۱- ۱۸) سوره توبه (۹) آیه ۱۸.

۲- ۱۹) تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۵۱.

۳- ۲۰) سوره توبه (۹) آیه ۷۱.

۴- ۲۱) تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۳۷.

آیه هشتم:

«و جعلنی مُبارکاً أین ما کُنتُ و أوصانی بالصّلوه و الزّکوه ما دُمتُ حیّاً»(۱)

«و (حضرت عیسی در گهواره فرمود:) هر جا که باشم (خدا) مرا با برکت ساخته و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است.»

در تفسیر نمونه آمده است:

«در این آیه حضرت عیسی از میان تمام برنامه ها، بر توصیه پروردگار به نماز و زکات تکیه می کند و این به سبب اهمیت فوق العاده این دو برنامه است که این دو رمز ارتباط با خالق و خلق است و از یک نظر همه برنامه های مذهبی را می توان در آن خلاصه کرد؛ چرا که بخشی از آنها پیوند انسان را با خلق و بخشی پیوند انسان را با خالق مشخص می کند.»(۲)

آیه نهم:

«رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکرِ الله و اقامِ الصّلوه و ایتاء الزّکوه یخافون یوماً تتقلّبُ فیه القلوبُ و الابصار»(۳)

«مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و دادن زکات، به خود مشغول نمی دارد، و از روزی که دلها و دیده ها در آن زیر و رو می شود می هراسند.»

علامه طباطبایی در ذیل این آیه شریف نوشته است:

«مراد از اقامه نماز و ایتاء زکات، آوردن همه اعمال صالحه است که خدای تعالی بندگان را به آنها مأمور کرده که در زندگی دنیایشان انجام دهند؛ اقامه نماز، وظایف عبودیت برای خدای سبحان را ممثّل می کند و ایتاء زکات وظایف او را نسبت به خلق ممثّل می سازد؛ چون نماز و زکات هر یک در باب خود رکنی هستند.»(۴)

۱- ۲۲) سوره مریم (۱۹) آیه ۳۱.

۲- ۲۳) تفسیر نمونه،ج ۱۳، ص ۵۵.

۳- ۲۴) سوره نور (۲۴) آیه ۳۷.

۴- ۲۵) ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص ۱۸۰.

آیه دهم:

«و أقیموا الصّلوه و ءاتوا الزّکوه و أطیعوا الرّسول لعلّکم تُرحمون»(۱)

«و نماز را برپا کنید و زکات را بدهید و پیامبر (خدا) را فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید.»

علامه طباطبایی درباره این آیه نوشته است:

«اگر از میان همه وظایف (تکالیف) تنها نماز و زکات را یادآوری کرده برای این است که این دو تکلیف در میان تکالیف راجعه به خدا و خلق به منزله رکن است.»(۲)

اشاره

با توجه به آنچه در تفسیر این آیات ذکر شد معلوم گردید که اولاً بین نماز و زکات رابطه ای عمیق وجود دارد؛ ثانیاً به تناسب موضوع و شأن نزول هر آیه، بُعدی از همبستگی بین این دو فریضه و ویژگی ای از ویژگیهای هر کدام قابل استفاده و نتیجه گیری است.

منبع:سایت ستاد اقامه نماز

اهمیت نماز

اهمیت نماز

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الصلاه و السلام علی سید الأنبیاء و المرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد صلی الله علیه و آله السلم الطیبین و الطاهرین المعصومین المکرمین و العن الدائم علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اللّهُمّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الحُجَهِ بنِ الحَسَن صَلَواتُکَ علَیهِ و عَلی آبائِهِ فِی هَذِهِ السّاعَهِ وَ فِی کُلّ سَاعَهٍ وَلیّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَدَلِیلًا وَ عَیْناًحَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتعَهُ فِیهَا طَوِیلا.

کیست مهدی نور مهر و نار قهر　　　کیست مهدی یار مظلومان دهر

کیست مهدی زخم دل را التیام　　　آخرین شمشیر قرآن در میان

ص: ۱۴۹۰۷

۱- ۲۶) سوره نور (۲۴) آیه ۵۶.

۲- ۲۷) ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص ۲۲۳.

کیست مهدی آن که ذات لم یزل   خوانده ختم الاوصیائش از ازل

کیست مهدی حجت ثانی عشر   کیست مهدی منجی کل بشر

کیست مهدی قبلهٔ جان همه   کیست مهدی آرزوی فاطمه

بت گران در نزد توحیدش ذلیل   بی تبر آید از او کار خلیل

بی عصا اعجاز موسی می کند   بی نگه کار مسیحا می کند

علامه بحر العلوم وارد مسجد سهله شد دید تمام فضای مسجد و صحن مسجد پر از جمعیت صف بسته به انتظار نماز جماعت هستند میان صفوف راه می رفت به دنبال یک جایی برای نشستن نماز خواندن بود.

یک عربی او را صدا زد؛ سید بحر العلوم بیا اینجا بنشین آمد نشست.

بحر العلوم سؤال کرد از این عرب امام جماعت کیست؟ که این همه جمعیت آمده اینجا؟

صدا زد علامه بحر العلوم نشناختی امام زمانت را گفت از کجا باید بشناسم صدا زد علامه بحر العلوم از این تاریخ به بعد هر کس از تو سؤال کرد امام زمانت را دیدی بگو برای چه ندیده باشم و حال آنکه پشت سر پسر فاطمه نماز خواندم.

قربان نماز خواندنت بریم امام زمان ان شاء الله یک روز بیاد همه شیعیان و مسلمانان پشت سرت نماز بخوانند.

یا صاحب الزمان، یا صاحب الزمان، یا صاحب الزمان

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (سوره آل عمران آیه ۲۰۰)

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری و اجداد طاهرینش؛ عمه سادات حضرت کریمه اهل بیت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) صلوات جلی ختم کنید.

ص: ۱۴۹۰۸

هدیه به محضر امام، شهدا، علماء، مراجع تقلید، منسوبین به جمع حاضر و به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی، سلامتی مراجع، رهبر معظم انقلاب، سلامتی خودتون و خانواده شریفتان و شفای مریض هایمان یک صلوات حسینی ختم کنید.

سوره مبارکه آل عمران؛ دویست آیه دارد، آیه آخر؛ آیه دویستم برای اینکه انسان عاقبت به خیر بشود، عاقبت به خیر در دنیا، عاقبت به خیر وقت از دنیا رفتن، عاقبت به خیر در آخرت، چهار دستور العمل می دهد اولاً خطاب آیه به اهل ایمان هست کاری با سایر مسلمان ها و سایر ناس نیست، یا ایها الناس نمی گوید، یا ایها الذین آمنوا، چون این دستور العمل به درد اهل ایمان می خورد، خطاب آیه، خطاب خاص است یا ایها الذین آمنوا، دستورالعمل داده:

دستور اول: اصبر،

دستور دوم: صابروا،

دستور سوم: رابطوا،

دستور چهارم: و اتقوا الله،

برای عاقبت به خیری لعلکم تفلحون.

بریده های از اهل بیت، آنهایی که از اهل بیت عصمت و طهارت جدا هستند جوری دیگر معنا می کنند این آیه را،

صبر داشته باشید، اصبروا، تحمل داشته باشید با همدیگر در ارتباط باشید تقوا داشته باشید همین اما ما که در محضر حضرات معصومین (علیهم السلام) هستیم برای کسب فیض در دنیا و آخرت انشاء الله وقتی به محضر امام باقر و امام صادق می رسیم سؤال می کنیم یابن رسول الله این آیه را برای ما بفرمایید.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: اصبروا و صابروا؛ هر دو از صبر هست اما اصبروا یک معنا می دهد در این آیه و صابروا یک معنای دیگر.

ص: ۱۴۹۰۹

یا ایها الـذین آمنوا اصبروا علی الفرائض؛ فرائض یعنی واجبات و محرمات در واجبات و محرمات صبر داشـته باش در واجبات در دل زمسـتان از اینجا سفر می کنید مثلاً می روید در یک نقطه ای مثل اردبیل، مثل تبریز آنجاهایی که مناطق سردسیر هست و برف، حالا این وسـیلهٔ نقلیه و اتوبوس، هر چه هست می ایسـتد برای نماز صـبح در آن دل سـرما از ماشـین پیاده شدن و نماز صبح خواندن در آن هوای سرد صبر می خواهد انسان باید صبر داشته باشد.

از سفر آمدی یک یا دو ساعت قبل از نماز صبح،

قبل از طلوع آفتاب خوابیـدی، حالا وقت نماز صـبح بلنـد بشوی صبر می خواهـد در جوش گرما، دل گرمای تابسـتان بلنـد می شودی می روی سـفر به مثلاً ـ به اسـتان هـای جنوبی، جنوب کرمان آنجاها یک جایی، آب و هوایی پیـدا می شود بالای پنجاه درجه، آنجا روزه گرفتن صبر می خواهد.

آن عزیزانی کـه آنجاهـا هسـتند بالاـی پنجـاه درجـه کشـاورز هست، کـاسب هست، خـوب روزه هم می خواهـد بگیرد محل کسبش هم برود روی زمین زراعیش هم برود واقعاً صبر می خواهد، تحمل می خواهد.

ایام حج می شود

حـج واجب بلنـد بشوی بروی مکه در مسـجدالحرام در طواف مسـجدالحرام در آن جمعیت اسـتخوان خُرد کن آنجا طوافت را انجـام بـدهی، اعمالت را انجام بـدهی صبر می خواهـد از جهت مالی خمس برایت واجب می شود حالا می خواهی یک پنجم مالت را می خواهی حساب کنی تقدیم امام زمان (علیه السلام) بکنید صبر می خواهد مسئله مالی هست، پول هست.

ص: ۱۴۹۱۰

مسائل واجب،

محرماتش هم همینطور صبر می خواهد یک تعدادی نشستند دور همدیگر ایام تعطیلات نوروز هست، حالا از این طرف و آن طرف می گویند یکدفعه وارد یک مقوله غیبت بشوند خدایی ناکرده من وارد این مقوله و وارد بحث این جمع نشوم صبر می خواهد سکوت کنم یا دفاع کنم در کوچه و بازار راه می روم یک خانمی خدایی ناکرده یک مقداری بد حجابی کرده شما بخواهید نگاه نکنید به نامحرم چشمت را غض بصر کنی چشمت را پایین بیاندازی نگاه نکنی صبر می خواهد.

اصبروا علی الفرائض،

دستور اول امام صادق می فرماید: در فرائض هست در واجبات و محرمات صبر می خواهد باید تحمل داشته باشی .

دستور دوم:

و صابروا، صابروا ماده اش از صبر هست اما امام صادق (علیه السلام) می فرماید: و صابروا عدوَّکم در مقابل دشمنانتون تحمل داشته باشید صبر به خرج دهید حالا دشمنان آبی و خاکی و فیزیکی باشد که در این مقوله مردم ایران واقعاً هشت سال دفاع مقدس امتیازشان بسیار عالیست واقعاً عالیست نمونه ندارند مردم شریف ایران در مسئله مقاومت در مقابل دشمن و صابروا عدوَّکم مقوله غیر فیزیکی هم دارد در مسئله دشمن فرهنگی و اندیشه ای و عقلی و فکری، ما دشمن داریم کم دشمن نداریم، سایت های مختلف اینترنت، شبکه های مختلف ماهواره؛ فارسی ها و شبکه های دیگری که شما مشاهده می کنید گاهی وقت ها گزارشی می دهند به شما در خبرها می خوانید خوب اینها انسان ها در مقابل شبهاتی که علیه شیعه و قرآن و اهل بیت و اسلام و خدا گاهی وقت ها ایراد می کنند، انسان اینها را ببیند واکسینه کند خودش را مقاوم باشد در مقابل این به حساب اندیشه های ناپاک صبر می خواهد.

ص: ۱۴۹۱۱

اگر یک برنامه ای را می بینید در مقابلش پاسخ شبهات را ببین، تحمل داشته باش در مقابل دو تا شبهه اینترنتی، ماهواره ای زانویت خم نشود، محکم باشد قوی باش هر شبهه ای در جامعه اسلامی در کتاب قرآن و سنت برای خودش پاسخی دارد اینطور نیست بی پاسخ باشد.

اصبروا در فرائض و صابروا عدوّکم این هم دو تا دستورالعمل آیه،

آیه ای کوتاهی است انشاء الله همه حفظ هستید یا حفظ کردید «یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطو واتقو الله لعلکم تفلحون»

می خواهی عاقبت به خیر بشوی، دستورالعمل سوم امام صادق فرمود: رابطوا نه فقط یعنی صله رحم داشته باشید، صله رحم دستور خوبی هست، انسان در ایام تعطیلات نوروز به ارحامش سری بزند «صلوا ارحامکم و لو بسلام» گاهی وقت ها دم در خانه اقوامت هم در ایام نوروز می روی یک سلامی بکنی داخل هم که نروی خودش صله رحم هست به عمر انسان «فزید فی الرزق» رزق انسان زیاد می شود "فی العمر" عمر انسان طولانی می شود برکت در زندگی می آید آن یک مقوله ای هست بسیار خوب صله رحم کنید اما رابطوا یک دستور دیگری امام صادق برایش دارد.

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند و رابطوا امامکم با امام زمانتان در ارتباط باشید با امام زمان ولی نعمتتان در ارتباط باشید چه طور با امام زمانم در ارتباط باشم حالا چند تا از مصادیقش را من عرض می کنم .

در این مجلس و وقت کوتاه انسان همین که در ایام هفته اش در شبانه روزش در ساعاتش به یاد امام زمان باشد به فکر امام زمان باشد یکی از مصادیق رابطوا را عمل کرده بلند می شود وقت نماز، نماز بخواند در قنوت نمازش دعا برای امام زمان می کند جایی در محفلی نشسته دعا برای امام زمان می کند می خواهد صدقه بدهد دعا برای امام زمان، صدقه اش را به نیت سلامتی امام زمان بدهد اینها رابطوا.

ص: ۱۴۹۱۲

حالا چند چیز هست چند تا دعاست چند تا زیارت هست چند تا عمل هست که وقتی من انجام بدهم این موجب ارتباط خاص می شود بین من و امام زمان یکی از زیارت هایی که توصیه علماء است حالا اگر هر روز موفق به خواندنش نمی شوم هر هفته نمی شوم ولی هر ماه در زندگی زیارت جامعه کبیره است .

زیارت جامعه کبیره

را وقتی می خوانید یک پل ارتباطی بین شما و امام زمان ایجاد می شود سلام هایی که به امام زمان در این زیارت می دهید «بکم فتح الله و بکم یختم، بکم ینزل الغیث» اصلاً همه چیز مال شماست همه چیز به وسیله شما به ما رسیده .

خدا رحمت کند مرحوم علامه مجلسی اول

ملا محمد تقی مجلسی وقتی که در آن تشرف یا مکاشفه وقتی شرفیاب محضر امام زمان شد در سامرا در حرم امام عسکری (علیه السلام) گفت از باب قبله وارد شدم سلام بدهم زیارت کنم دیدم امام زمان (علیه السلام) ایستادند مشغول زیارت پدر بزرگوارشان هستند می گوید ناخداگاه شروع کردم زیارت جامعه کبیره را خواندن .

امام زمان هم این زیارت جامعه کبیره را گوش می دادند استماع می فرمودند و اشک می ریختند مرحوم مجلسی می فرماید، می فرماید زیارت جامعه من تمام شد سلام کردم به محضر امام زمان پاسخم را دادم فرمودند مجلسی جلو بیا چند قدم رفتم ایستادم گفتم اسائه ادب به محضر آقا نشود حریم قائل بشوم برای حضرت مهدی (علیه السلام) گفت حضرت فرمودند محمد تقی مجلسی بیا جلو رفتم جلوتر باز ایستادم ترسیدم اسائه ادب بشود فرمود ادب در امتثال امر مولاست بیا جلو رفتم جلو خودم را انداختم روی قدم ها ی مولا زانو حضرت را دست مبارک حضرت را بوسیدم آقا دستی روی سر من کشیدند من را از زمین بلند کردند فرمودند: ملّا محمد تقی مجلسی عجب زیارتی است زیارت جامعه کبیره.

گفتم بله آقا جد شما حضرت هادی به ما یاد دادند زیارت جامعه کبیره پل ارتباطی است با امام زمان یکی دیگر همین زیارت آل یاسین هست که شما در روزهای جمعه یا بعضی ها موفقند هر روز می خوانند زیارت آل یاسین به جزء جزء امام زمان سلام می کنیم سلام هم جوابش واجب است وقتی سلام می دهید «السلام علیک حین تقوم، السلام علیك حین تقعد» جزء جزء امام زمان را سلام می دهید پاسخی که امام زمان به سلام شما می دهند آن پاسخ حضرت برای شما موجب برکت و سلامتی هست حضرت نگاهت می کنند.

فریده الاسلام کاشانی می گوید

در محضر استادم آیت الله کوهستانی بودم آیت الله کوهستانی داشت آل یاسین را می خواند افقی را در آسمان نگاه می کرد می گفت افق نگاه استادم را نگاه کردم .دیدم امام زمان (علیه السلام) دارد به آل یاسین کوهستانی گوش می دهد می گوید من هم نگاه کردم سلام ها را زمرمه می کردم با مرحوم کوهستانی بعدش گفتم آقا آن حضرت امام زمان بودند که آل یاسین شما را گوش می دادند؟

مرحوم آیت الله کوهستانی فرمودند فریده الاسلام کاشانی خوشا به سعادتت خدا لیاقت را در تو دید که حجتش را به شما نشان داد آل یاسین را وقتی می خوانی امام زمان نگاهت می کند.

یکی از زیارت ها؛

زیارت عاشوراست به مرحوم موسوی اصفهانی فرمود: موسوی اصفهانی بخوان زیارت عاشورا را به نیت من هم بخوان یعنی به نیابت امام زمانت بخوان حضرت این زیارت را دوست دارد یکی از دعاهایی که امام زمان (علیه السلام) دوست دارد دعای ندبه است صبح جمعه.

خدا رحمت کند

مرحوم آیت الله عظمای بهجت (اعلی الله مقامه الشریف) آن زمان می فرموند: یک جوانی چند هفته پیش مشرف شد محضر امام زمان (علیه السلام) حضرت به آن جوان فرموده بودند: دعا ندبه فراموش نشود. دعای ندبه، تأکید کرده بودند امام زمان به دعای ندبه یکی از دعاهایی که امام زمان خیلی علاقه بهش دارد این دعای سلامتی هست ؛ اللهم کل ولیک الحجه بن الحسن ... این دعاست، همه هم حفظ هستیم این دعا را حضرت خیلی دوست دارد.

مرحوم آیت الله بهاء الدینی

یک زمانی این دعای قنوت نمازش را تغییر داده بود به دعای اللهم کل ولیک ... در قنوت نمازش این دعا را می خواند. یکی از شاگردانش سؤال کرده بود آقا دعاتون را تغییر دادید دعای سلامتی آقا امام زمان را در قنوت نمازتون می خوانید آقا فرموده بودند که: حضرت برای من پیغام دادند به حاج آقا رضا بگویید این دعا را در قنوت نمازت بخوان، طبیعی هست وقتی شما برای سلامتی امام زمان دعا می کنید می گویید خدایا ولی نعمتم را سالم، سلامتی بهش بده.

او هم بر می گردد برای سلامتی شما دعا می کنید شما در خیابان رد می شوید به یک نفر می گویید آقا خدا شما را به سلامت بدارد خوب او هم بر می گردد می گوید خدا شما را هم سالم نگه دارد، طبیعی هست.

آن دعای امام زمان (علیه السلام)

برای سلامتی شما؛ آن مستجاب هست؛ دعای مستجاب دعای امام زمان مستجاب هست و لذا همواره بعد از نماز در قنوت نماز می خواهید سوار ماشین بشوید پشت رل نشستید پشت فرمان؛ حرکت، اول این دعا را همینطور که دارید می روید بخوان در قنوت نمازت قبل از نماز بعد از نماز این دعا را امام زمان خیلی دوست دارد دعا برای سلامتی امام زمان هست .

ص: ۱۴۹۱۵

یکی دعای سمات

هست خیلی دوست دارد. یکی دعای عهد است که هر کس هر صبح بعد نماز بخواند انشاء الله جزء یاوران امام زمان قرار داده می شود.

یکی از مسائلی که پل ارتباطی بین من و امام زمانم هست

نماز اول وقت هست، نماز اول وقت. علماء علم اخلاق می گویند: نمازتون غیر از بحث روایات و آیات، نمازتون را اول وقت بخوانید چرا؟ چون وقتی اول وقت می شود حجت الله امام زمان نماز اول وقت که می خواند؛ نماز آقا سریع بالا می رود وقتی شما نماز اول وقتت را خواندی نماز شما هم با نماز امام زمان بالا می رود به برکت نماز امام زمان نماز شما پس فرستاده نمی شود بر نمی گردد در بسیاری از تشرفات شما ملاحظه بفرمایید امام زمان (علیه السلام) را در حال نماز دیدند تشرفات را در کتاب عبقری الحسان ببینید مرحوم آقا شیخ علی اکبر نهاوندی آنجا تشرفات را اگر ببینید بسیاری از تشرفات، تشرفاتی است که امام زمان را در حال نماز خواندن، امام نماز را خیلی دوست دارد به نماز خیلی علاقه داردلذا اول کاری که امام زمان در مسجد الحرام می کند بعد از معرفی خودش که جبرئیل او را معرفی می کند «بقیه الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین» بعد هذا بقیه الله این بقیه الله، فاتبعوه و لا تخالفوه،

اول کاری که بعد از معرفی می کند اقامه نماز است « الذین ان مکناهم فی الارض اقام الصلاه » این ملاک مدیریت هم دست ما می دهد یک کسی بخواهد صاحب حکومت باشه، مدیر موفقی باشد قرآن یک ملاک دست ما می دهد می گوید ببینید امام زمان مدیر موفقی هست چرا؟ چون تا حاکم می شود اقم الصلاه، جبرئیل اذان می گوید، میکائیل اقامه می گوید تمام این سیصد و سیزده نفر با ملائکه مؤمنین همه پشت سر امام زمان نماز می خوانند.

ص: ۱۴۹۱۶

ما چند تا نماز داشتیم یادگاری و جاودانه یکی نماز پیغمبر اکرم بود در بیت المقدس که پشت سر حضرت پیامبران اقامه کردند؛ جبرئیل اذان گفت، میکائیل اقامه گفت، امام جماعت خاتم الأنبیاست، مأمومین أنبیاء الهی این نماز یادگاری بود که به درخواست خود پیامبران بود پیغمبران از خدا دو یا سه تا درخواست داشتند

۱ـ پیغمبر را زیارت کنند ـ

۲. پشت سر حضرت نماز بخوانند، این یک نماز یادگاری بود که دیگر هم تکرار نشد،

گفت:« دگر تا جهان هست بزمی چنین نبیند به خود آسمان و زمین» یک نماز یادگاری نماز پیغمبر اکرم بود در آسمان چهارم که مأمومین؛ تمام ملائکه های آسمان ها بودند آن هم به درخواست خود ملائکه که این پیغمبر ؛ پیغمبر زمینی نیست، پیغمبر آسمانی هم هست خوب ما هم ببینیم پیغمبر اکرم را و لذا مسئله معراج را خدا پیش آورد که پیغمبر بالا برود.

مسئله معراج پیغمبر

دو تا سند قرآنی دارد، ده تا سند روایی دارد بیش از ده سند روایی دارد در ابتدای سوره اسراء آیه اول و سوره نجم مراجعه فرمایید، سند معراج پیغمبر هست سند قرآنی، آن هم دومین نماز یادگاری هست که دیگر تکرار نشد

۳

.نماز سوم یادگاری

نماز وجود مقدس سیدالشهداء هست در روز عاشورا، در حال جنگ سیدالشهداء هم نماز بخواند با او وضعی که تمام لباس های حضرت هم خود امام مجروح هست هم مجروحان را آورده است هم نماز بخواند هم اول وقت بخواند هم به جماعت بخواند و هم برای این نماز شهید بدهد یک درسی است برای شیعه که جوان عزیز هم نماز بخوان هم سر وقت بخوان هم به جماعت بخوان نماز بخوانیم سر وقت به جماعت این نماز را خدا بالا می برد این نماز سوم یادگاری بود که دیگر تکرار نشد

ص: ۱۴۹۱۷

.

نماز چهارم

یادگاری که جاودانه خواهد بود؛ نماز امام زمان (علیه السلام) هست در روز صبح جمعه ظهور این چهار تا نماز؛ چهار تا نماز یادگاری در تاریخ ثبت هست، نماز اول وقت خواندنش خیلی شیرین هست، دو یا سه تا روایت عرض کنم یواش یواش دامنه عرائض را جمع کنم.

حضرت رضا (علیه السلام) که همه شما به زیارتش می روید حالا شاید بعضی از زوار مکرم از سفر بازگشت هستید رفتید زیارت کردید حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) را یا در سفر رفت هستید خدا انشاء الله توفیق زیارت با شناخت را به همه ما عطا کند، حضرت رضا (علیه السلام) داشت می نوشت قابل توجه همه دانشجویان و اساتید و طلاب و همه، امام رضا (علیه السلام) وقتی دارد یک مطلبی می نویسد این مطلب امام رضا (علیه السلام) از همه مطالبی که ما می نویسیم مهمتر هست گاهی وقت ها من مشغول نوشتن هستم خوب حالا ـ این تمام بشود بعد نماز بخوانم این مهم تر است یا نماز امام رضا (علیه السلام) داشت می نوشت تا صدای اذان بلند شد قلم را انداخت اصلاً حالا این تمام بشود حالا این کلمه، حالا این خط، حالا این صفحه، ابداً قلم را انداخت.

عایشه می گوید

پیغمبر اکرم با من سخن می گفت تا صدای اذان بلند شد کانَّه لم یعرفنی، اصلاً انگار من را نمی شناسد، پا شد رفت صدای اذان، اذان.

ابن عباس می گوید:

در جنگ صفین امیرالمؤمنین داشت شمشیر می زد یک وقت دیدم آقا هی نگاه به آسمان می کند گفتم آقا نگاه به آسمان می کنید برای چی؟ حضرت فرمود: ابن عباس می خواهم می بینم وقت نماز شده است یا نه، گفتم آقا اینجا در دل جنگ حواست نباشد شمشیر می خورید، آقا فرمود نه این جنگ ما هم برای نماز هست، نماز مهم ترین عمل، اصلاً پرچم هویت یک مسلمان؛ نماز هست، شل کن سفت کن بخواند، امروز بخواند فردا نخواند گاهی وقت ها شوخی کند بگوید قرصش را می خورم حالا بعداً حالا از ماه دیگر شروع می کنیم ابداً.

ص: ۱۴۹۱۸

اگر می خواهی یک انسان مسلمان را بشناسید به نمازش نگاه کن پرچم هویت یک مسلمان هست، شیعه که سر جایش آن سر وقت باید بخواند به جماعت بخواند با آدابش بخواند، نماز مهم ترین عمل هست لذا در فروع دین قرار گرفته اول نماز، اِن قُبِلَت قُبِلَ ما سواها و اِن رُدَّت،

حالا بعضی وقت ها طرف می گوید من هیأتی هستم من بیمارستان ساختم من درمانگاه درست کردم مدرسه درست کردم خوب حالا آقا نماز می خواند؟ می گویند نه، اهل نماز نیست خوب نمی شود،

چون اگر شما در یک پلیس راهی نگهتون بدارند ماشینتو متوقف کنند به شما بگویند گواهینامه، شما بفرمایید که این کارت دانشجویی می گوید آقا گواهینامه رانندگی شما دست کنید در جیبب بگوویید آقا این کارت وزارت کشور، می گوید آقا گواهینامه، این کارت حوزه علمیه، این کارت دانشگاه فلان، آن افسر که افسر قانون مندی هست می گوید اگر آقا دو کیلو از این کارت ها جلوی من بگذارید تا گواهینامه ات را ندید نمی گذارم رد بشوید. در قیامت هم همینطور هست بعد از تابلوی الولایه؛ ولایت اهل بیت، اولین موقف؛ موقف نماز هست حالا طرف آنجا نگهش می دارند می گویند این شب هایی که تا صبح برای امام حسین سینه زدم، می گویند نماز، آن حسابش جداست، نماز خواندی این بیمارستان ساختن من، می گویند نماز، دفترچه نماز، گواهینامه نمازت را بده رد شو، این کمک به کمیته امداد این کمک به بهزیستی این مدرسه می گویند آقا ده کیلو از این کارت ها فایده ندارد «ان قبلت قبل ما ...» نماز خواندید بفرمایید نخواندید مشکل دارید و لذا بعضی ها حرف اول و آخرشان نماز هست.

ص: ۱۴۹۱۹

خدا رحمت کند مرحوم آقا میرزا جواد آقای ملکی تبریزی

مردنش در حال نماز بود وضو گرفت آمد ایستاد نماز گفت الله اکبر از دنیا رفت مردن اینطوری .

مرحوم آیت الله آقا سید احمد خوانساری

قبرش همین جاست زیارت می کنید مرحوم آقا سید احمد نود سال عمر کرد اما سه مرتبه همه عمر نود ساله اش نمازش را تکرار کرد یعنی دویست و هفتاد سال نماز خواند دویست و هفتاد سال نماز خواند.

حالا بعضی ها پنجاه سالش هست

شصت سالش هست می بینید ده سال هست تازه نمازش را شروع کرده این خیلی بد هست برای یک مسلمان که ادعا اسلام بکند اولین و مهم ترین دستور اسلامی را رعایت نکند، به وقت نخواند ضایعش کند، خرابش کند، خوب نخواند، پای تلویزیون می نشیند خیلی با صبر یک ساعت، دوساعت، سریال ببیند، فیلم ببیند برایش مهم نیست اما دو رکعت نماز می خواهد بخواند آنقدر از سر و ته این نماز می زند که گاهی وقت ها الفاظی که ادا می کند واقعاً قابل ترجمه نیست، چی دارد می گوید در نماز، بعضی ها نماز را اینطوری خواندند بعد هم که می خواست از دنیا برود آقا سید احمد آقای خوانساری، حالا تهرانی ها هستند در مسجد حاج سید عزیز الله آنجا نماز می خواند بعد هم که می خواست از دنیا برود به پسرش وصیت کرد گفت من باغ و پول و مغازه و اینها ندارم این خانه هم مال مسجد هست، وقتی من از دنیا رفتم هیچی از خانه مال من نیست این جانماز من فقط مال من هست این هم بدهید برای من نماز بخوانند، پیغمبر می فرماید: قره عینی، نماز نور چشم من هست، نور چشم من،

ص: ۱۴۹۲۰

فلذا زهرا (علیها السلام) وقتی در محراب قرار می گرفت

ظهر نورها لأهل السماء، آسمان ها را با نمازش روشن می کرد نماز قابل نور افشانی هست که آسمان ها را روشن می کند نماز خواندن.

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیکِ یا فاطمه الزهرا،

سلام ای ذکر خاص حق ثنایت درود ای گفته احمد من فدایت «زهرا جان»

تو قرآنی تو یاسینی تو طاها تو زهرایی تو زهرایی

تو زهرا تو حبل محکم حبل المتینی امید رحمت للعالمینی

امامان آبرومند جلالت، خدا فخریه دارد بر نمازت

«بی بی جانت» سرایت حیف ای خاکم به دیده

بهشت و شعله آتش که دیده

که دیده حور در جنت بسوزد

که دیده باغ جنت بر فروزد

امیرالمؤمنین چند روزی بعد از شهادت بی بی از خانه بیرون نمی آمد

مقداد، سلمان، اینها آمدند آقا را از خانه بیرون آوردند یک روز وقتی آقا برگشت منزل دید ام ایمن دارد های های گریه می کند صدا زد آقا دیگه من را با بچه ای زهرا تنها نگذار، آقا فرمود چرا ام ایمن؟

عرض کرد آقا همین که شما بیرون تشریف می برید یکی می دود جانماز مادر را می آورد سجاده مادر، یکی می دود چادر نماز مادر را می آورد مثل مادر نماز می خوانند مجلس روضه و عزا می شود نمی توانم بچه های زهرا را آرام کنم اینجا سجاده مادر عزا خانه درست می کند .

دل ها بسوزد کربلا- وقتی سکینه آمد کنار بدن بابا، عمَتی،عمَتی هذا نعش مَن ؟این بدن پاره پارهٔ کیست عمه؟، صلی الله علیک یا مظلوم یا اباعبدالله.

ص: ۱۴۹۲۱

نسئلك و ندعوك بسمك الأعظم یا الله، به حق زهرا همهٔ ما را ببخش و بیامرز،

به حق زینب فرج مهدی را برسان،

مریضامون را شفا مرحمت فرما،

امام، شهداء امواتمان را غریق رحمتت بفرما،

کشور ما، ملت با کرامت ما، رهبر معظم ما، جوانها، نوامیس، خدمتگزاران، حضار محترم این مجلس، زوار قبر کریمه اهل بیت همه را محافظت بفرما،

شر دشمنان را به خودشان برگردان،

باران و برکات و رحمتت را بر ما نازل فرما،

در دنیا و آخرت ما را از شفاعت حضرت کریمه اهل بیت بهره مند بفرما، برحمتك یا ارحم الراحمین.

حضور قلب در نماز

حضور قلب در نماز

«قال رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ تَأْكُلُ السَّيِّئَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» (مجلسی / بحارالأنوار/ج۲۷/ص:۱۳۶).

تا صورت پیوند جهان بود علی بود تا نقش زمین ب_ود و زمان ب_ود علی بود

شاهی که ولی و وصی بود علی بودسلطان س_خا و ك_رم و ج_ود ع_لی بود

آن قلعه گشائی که درقلعه خیبربرکندب_ه ی___ك ح_م_ل_ه ب_گ_ش___ود ع_لی بود

آن ش___ی_ر دلاورك_ه زب_هر طمع نفسدر خ_ان جه_ان پن_چه نیال_ود ع_لی بود

آن کاشف قرآن که خ_دادرهمه قرآنکردش صفت عصمت وبستودعلی بود

چنان که در آفاق نظر کردم و دیدم از روی ی_قین در همه موجود علی بود

این کفرنباشد سخن کفرنه این است تا ه_ست علی باشد و ت_ا ب_ود علی بود

سر دو جهان جمله زپی_دا وزپن_هانشمس ال_حق تبریز که بنم_ود علی بود

رومـی نـشد از سر علی کـس آگاه زیـرا کـه نـشـد کـــس آگه از ســـر اله

ص: ۱۴۹۲۲

اهمیت آرامش و حضور قلب در نماز

چند دسته ازانسان ها بخیلند که تعبیر به دزد هم شده اند. دزدترین آن ها، کسانی هستند که از نمازشان می دزدند. نماز چپ اندر قیچی می خوانند. آدم یکم آرامش داشته باشد کمی زودتر مسجد بیاید، وقتی نماز راخواند فرار نکند بیاید با آرامش بنشیند نماز مستحبی وتحیت بخواند. کسی در مسجد پیامبر نماز می خواند این قدر سریع می خواند که پیشانیش به مهر می خورد بلند می شد حالا ذکرش را کی می گفت نمی دانم.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر این نماز خوان با این نماز از دنیا برود به دین من از دنیا نرفته است. کمی درست انجام بدهیم. کیفیت کاررا بالا ببریم. مخصوصا در عبادت آدم کاری که می خواهد با خدا انجام بدهد یه وری نکند یک مقداری با آرامش و با توجه وحضور قلب باشد. علامه قاضی; استاد علامه طباطبایی فرموده بودند: همین نمازهای واجب را اگر کسی درست بخواند من قول می دهم به تمام کمالات وحقایق وبه هر کجا که می خواهد برسد. همین نماز واجب کافی است حالا مستحبات وذکرهای طولانی پیش کش باشد.

حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه فرمودند: اگر نماز درست بشود همه چیز درست می شود و اگر این خراب بشود همه چیزهای دیگرهم خراب می شود. چون نماز ارتباط بین بنده و خداست. آقای قاضی; فرمودند: اگر کسی نماز را درست بخواند من ریشم را گرو می گذارم تمام کارهایش درست می شود.

مثلا اگر ما روزی یک بار خدمت امام زمان(عج) و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برسیم یک عمر آرزو داریم برسیم اگر برسیم چقدر منقلب می شویم روزی آدم پنج مرتبه خدمت خدا برسد اثر ندارد، بشرط این که برسد معراج برود. یعنی از این دنیا کمی کنده بشود. روایت داریم کسی حرص پول دارد یا مریضی دارد گرسنگی شدید دارد، نماز اول وقت نخواند اول برود خودش را راحت کند. نماز اول وقت خیلی فضیلت دارد اما ضعف شدید کشنده است این اول برود افطار بکند بعد نماز بخواند. طوری نیست خدا دوست دارد با آرامش بیایی. گاهی ما بچه ها را نماز می برديم خوب بچه ها گاهی حواس پدر، مادرها را پرت می کنند آیت الله بهاالدینی; می فرمودند: بروید ببینید دراین کمد کزی، پفکی چیزی هست به این بچه ها بدهید. یعنی این ها سرشان گرم بشود آرام بشوند و الا این ها نمازهای ما را می خورند. حتی گفتند اگربدهکاری اول برو بدهیت را بده دینت را ادا کن با خیال راحت الله اکبر بگو. خیلی دین ما دین خوبی است اگر عمل کنیم پیاده کنیم. به قول شمس می گوید:

ص: ۱۴۹۲۳

مسلمانان مسلمانی زسر گیرید که کفر از شرم یار من مسلمان وار می آید

اگر مسـلمان بشویم خیلی خوب می شویم. جـدا بنـده آرزو دارم که مسـلمان درجه اول بشوم. مـا گـاهی خومـان را در دلمـان سلمـان و ابوذر می دانیم حزب اللهی می دانیم وچه می دانیم. چه خـبراست اگردر امتحـان مـا را بگذارنـد بـبین چه می شویم. کدام عملمان درست است. اصلا این ادعایی که داریم بالاترین گناهاست.

یک موقع کسی به ما یک حرفی می زند یا بگوید تو نمی فهمی به ما برمی خورد به خدا پناه ببریم. امام صادق علیه السلام در سفینه البحار می فرماید: اگر کسـی دو رکعت نماز خالص بخواند خدا او را بهشت می برد. یعنی این قدر مهم است دو رکعت نمازی که باتوجه خوانـده شـده باشد. مرحوم حاج آقای دولابی می فرمودند: که در نماز آدم یا باید بخوابد یا باید بمیرد. البته معنی ظـاهری درست نیست که آدمی که بخوابـد نمـاز نمی توانـد بخوانـد منظورشـان این بود که آدم همان طور که وقتی می خوابد از دنیا غافل می شود همه اموالش را ببرند، بدزدند فحش بدهند، بد بگویند تعریف کنند اثر ندارد. خواب باشد یعنی از دنیا غافل بشود یا بمیرد که این دیگر مال اولیاست. درباره حضـرت علی علیه السـلام داریم که می گفتند: هر کس به مرده راه رونـده می خواهـد نگاه کنـد به حضـرت علی نگاه کند. یا این که مومن پیش خدا مثل مرده در دست غسال باشد یعنی تسـلیم خـداست. مرده را دیدیـد گاهی افراد که می میرند بروید غسال خانه یا موقع دفن بروید ببینید مرده ای که این همه بالا و پایین می پریـد ورجه وورجه داشت حالاـ نفسـش در نمی آیـد همین طور افتـاده، دست و پـایش را بایـد یکی دیگر این طرف و آن طرف کند. مومن در مقابل خدا مثل مرده در دست غسال باشد یعنی تسـلیم باشد هر طور که مولی اورا می چرخاند همان طور بچرخد نه آن طوری که خودش می خواهد. «موتوا قبل أن تموتوا»(مجلسی/ بحارالأنوار /ج۶۶ /ص:۲۵۴). شاید یک معنی اش هم این باشد که بمیرید قبل از آن که شما را بمیرانند یعنی تسلیم بشوید. «ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَافَّهً» (البقره : ۲۰۸). حالا تعبیرهای مختلف آمـده ولی واقعـا مرده هم هستیم مـا که از خودمـان چیزی نـداریم. قوتمـان، نفسـمان، وجودمـان، ظاهرمـان، باطنمـان، اولمان، آخرمان از خداست. حالا خدا یک اختیاری به ماداده ودستمان را باز گذاشـته است فکر می کنیم که ما کسی هستیم. هر وقت هم بخواهـد قطعش می کنـد فیتیلش را خـاموش می کنـد. والا آنی که عارف است همین الآن هم می فهمـد خاموش است روشـنی ها از اوست، منتهی دم مردن دیگر همه می داننـد آن موقع فایده ندارد. آن موقع فرعون هم فهمید وگفت: «تُبْتُ الْآنَ» (النساء: ۱۸). ولی فایـده نداشت دهانش را لجن گرفتند. حاج آقایی جمله ای داشـتند می فرمودند: من هر وقت خیلی از دنیا خسته می شوم می روم یک چرت می میرم. «هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ حینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً» (الإنسان: ۱).

ص: ۱۴۹۲۴

خـدا می گویـد: صد سال قبل کجا بودی دویست سال قبل کجا بودی، نبودی دیگر چند سال بعد هم نیستی می روی. این قدر ادعا نداشته باشیم مگر ما صد سال قبل ثروت داشتیم مقام داشتیم عنوان و اسم و رسم داشتیم؟ نداشتیم آخرش هم نداریم، این وسـط یـک دو سه روز دسـتمان را بـاز گذاشـتند که خودمـان را نشـان بـدهیم که کی هسـتیم آخرش نیست اولش هم نیسـت وسـطش هم نیست. جملات نهـج البلاغه خیلی تکان دهنده است سـفارش می کنم مطالعه کنید مباحثه بکنید. آقای طلبه ای به من می فرمود که من یـک نهـج البلاـغه دارم ورق هایش همه آب که بریزنـد رو کاغـذ خشک می شود جمع می شود. گفت نهـج البلاـغه مـن ایـن طـوری است به خـانمم وصـیت کردم این را همراه من در قـبر بگذارنـد. گفتم: چرا؟ گفت: از بس نهج البلاغه خواندم گریه کردم. خیلی تکان می دهد جملاتش خیلی تکان می دهد.

انسان و تسلیم امر الهی بودن

حضـرت امیر علیه السـلام می فرمایند: «فما لابن آدم و الفخر» (ابن ابی الحدید معتزلی/ شرح نهج البلاغه /۱۷/۱۰۹). فرزند آدم را با فخر و خود گرفتن و پز چه کار، اولش نطفه است که یک آب جهنـده بد بوی وکثیف ونجس است. مگر بدنمان از نطفه نیست از یک ذره نطفه درست شـده است. آخرش هم جیفه متعفن است. جیفه انسان آن قدر بوی گندی دارد که هیچ موجود دیگری نـدارد. گـاهی پرنـده می افتـد می میرد حیوانـات دیگرمی میرنـد آن قـدر بـو ندارنـد. امـا آدمیزاد دو روز بمانـد و در سردخانه نگذارند تمام محله باید فرار کنند. قبر هم که می گذارنش می گویند سوراخ هایش را خوب ببندید که بوی گندش بیرون نیایـد. حضـرت می فرمایـد: به چه تفاخر می کنی اول شـما آب گندیـده است. آدم آخرش هم مرده گندیده است. جلو مرگ را نمی توانی بگیری جلو نفع وضررت را نمی توانی بگیری پس تو چه داری؟ تو را با فخر چه کار؟ بهتر است که سرت را پایین بیاوری وتسلیم باشی، کوچک باشی.

ص: ۱۴۹۲۵

نماز؛ یعنی بریدن از غیر خدا و وصل شدن به خدا

آقای هاشمیان از آقایان تهران در تلوزیون صحبت می کرد می گفت: این قدر به خودمان نبالیم در دنیا آدم های خوب زیادند یعنی نه، آن قدر زیاد هستند ولی هستند با هر لباسی در هرگوشه و کناری هستند. ایشان می گفت: با چند تا رفقاء بندر انزلی به دانشگاه برای سخنرانی رفتیم آن جا به من گفتند: حاج آقا این جا دریک قهوه خانه ای یک آدم داش مشتی ولوتی هست. هشتاد ساله است اسمش هم علی سبیل است. خلاصه قیافش به اولیاء الله نمی خورد. ولی می گفتند: اهل حال و دل است. علی سبیل پیرمردی بود که می گفت: من پدری به نام کریم داشتم که فوت کرد. زندگیمان هم از ماهی گیری در این دریا تامین می شد. من بودم وچند تا اولاد پدرم که داشت. بلمی داشتیم سوارش می شدیم با پدرم دریا می رفتیم ماهی می گرفتیم. در بندر انزلی ماهی فروشی بود پدرم ماهی ها را به او می داد او می فروخت. خرج خانواده ما از این ماهی فروشی تامین می شد. گفت: یک روز ماه رمضان بود با پدرم دریا رفتیم تور انداختیم تا غروب هر چه ول شدیم معطل شدیم ماهی گیرمان نیامد. شب آمدیم مادرمان گفت: چیزی آوردید؟ گفتیم: نه، خلاصه یک نانی خوردیم. روز دوم رفتیم تور انداختیم روز دوم هم خبری نشد برگشتیم. مادرمان گفت: چیزی آوردید؟ گفتیم: پیدا نشد. حالا ماه رمضان است ضعف هم ما را گرفته است. روز سوم هم دریا رفتیم هر چه این ور آن ور کردیم چیزی پیدا نکردیم. کریم سماک که طرف ما بود مشتری ها می آمدند از او ماهی می خواستند بخشی از ماهی هایش را ما تامین می کردیم دید دو روزاست که ما نیامدیم نگران شد آمد به مادر ما گفت: شوهرت کریم کجاست؟ گفته بود ماهی گیری رفته است. کریم گفته بود پس چرا ماهی نیاورده؟ مادرم گفته بود دو روز خدا هر چه تور انداخته، دام انداخته ماهی گیرش نیامده است. می گفت: من هم همراه پدرم بودم آفتاب داشت غروب می کرد یعنی آخرهای روز بود من هم ضعف داشتم. حالا۔ شما حساب کن سه روز خانواده منتظراست، ماهی فروش منتظراست، ما چه حالی پیدا می کنیم. خلاصه یک وقت از دور دیدم چیزی دارد می آید پدرم گفت: ببین چیست؟ چشمش خوب نمی دید. از ضعف گفتم به گمانم بلم است. این بلم نزدیک آمد دیدیم کریم سماک است. جلو آمد وگفت: جناب کریم ماهی گیرت نیامده؟ پدرم گفت: نه، گفت: خیلی غصه نخور دوتا ظرف غذا برایمان آورده بود گفت: افطار را بخورید ببینیم چه می شود. من خیلی خوشحال شدم ظرف پلو را گرفتم و ظرف دیگررا هم به پدرم دادم. می گفت: تا به پدرم دادم پدر من خیلی ناراحت شد این ظرف را گرفت و دردریا پرت کرد. گفت: ای خدای کریم، کاراین کریم به اینجا رسیده که سه روز او را در دریا الاف کردی بعد هم از طریق کریم سماک روزیم را می دهی، تو نمی توانی روزی من را بدهی؟ می خواهی من را وابسته به شخص بکنی من بت پرست بشوم من امیدم از تو بریده بشود از فردا بگویم که خدای کریم کار ما را درست نمی کند یک کریم ماهی فروش است از این به بعد امیدم به او هست. گفت: خدایا من غذای کریم ماهی فروش را نمی خواهم ودر دریا پرت کرد. گفت: خدایا من از تو می خواهم خیلی ناراحت شد وشروع کرد گریه کردن و بغضش ترکید. می گفت: چون اعتمادش را به شخص برید وبه خدا وصل کرد دست می زد به عمامه من می گفت: حاج آقا به این جدت یعنی این قدر ساده بود به این جدت قسم ماهی رو دریا موج می زد به اندزه هفت سال ماهی صید کردیم هر چه ماهی می گرفتیم تمام نمی شد. متوجهی چه می گویم به کریم گفت: خدایا کار من را به جایی رساندی از توی کریم ببرم به این کریم سماک پیوند بزنم من این را نمی خواهم من تورا می خواهم. ببین از غیر خدا برید چه شد.

ص: ۱۴۹۲۶

نماز یعنی این که ما از غیر خدا ببریم به او وصل بشویم. پیرمرد هشتاد ساله می گفت: فلانی به جدت قسم من همه فضا و همه عالم را پر از خدا می بینم چون دیدم. آدم سه روز ماهی گیرش نیاید یک جمله با خدا حرف بزند سیم وصل بشود تمام دریا پر ماهی می شود.

درروایات فرمودند: کسی را نداریم که روزی پنج باردر نهر آب برود به حمام برود یک بارش هم به زورمی روند اگر پیدا بشود. آدم پنج مرتبه دوش بگیرد لباس آدم کثیف می ماند بدن آدم کثیف می ماند؟ نماز معنایش دوش گرفتن است. عادت نباشد رسم نباشد. بعضی ها مثل کارخانه اند سر ظهر یک چهار رکعتی بیرون می دهد. این نماز را نمی خواهیم. ما نمازی که معراج باشد می خواهیم. کل احمد می گفت: فلانی نماز یعنی قربانت بروم. چطور سر سفره با اشتهاء می نشینی غذا می خوری،چطور بچه ات را با محبت می بوسی، چطور پول ها را می گذاری، درجیبت وکیف می کنی. مرحوم آقای بهاالدینی می فرمود: کسی پول و پله خیلی به هم زده بود آن موقع هم گاو صندوق و بانک نبود شب که می شد بچه هایش را از اتاق بیرون می کرد واین پول ها را کف اتاق پهن می کرد بعد روی این ها جفتک می زد غلتک می زد خیلی کیف می کرد می گفت: الهی که من بمیرم و شما بمانید. گفتیم: دعات مستجاب می شود شما می میرید و این ها می ماند.

حکایتی از آقا ابو الحسن هاشمی رحمه الله

ص: ۱۴۹۲۷

آقـا ابوالحسن هاشـمی اولش تـاجر زاده و کـاسب بـازار بود اهـل معنی و اهـل این مسائل و سـیر و سـلوک نبود منشاء تحولش حرف یـک کبوتربـاز بود. ایشان می گوینـد در همسایگی ما یک کبوتر باز قهاری بود خیلی عاشق کبوترها بود. وقتی که این کبوترهـا بالاـ می رفتنـد کیف می کرد. خلاـصه همسایه ها شکایت کردنـد ازشـهربانی آمدنـد کبوترهایش را مصادره کردند خـودش هـم زنـدان کردنـد. از زنـدان کـه در می آمـد اول می رفت بـازار، کبـوتر می خریـد. در زنـدان هم همه اش خـواب کبوترمی دیـد، اصـلا با کبوتر حال می کرد. دوباره بعـد از مـدتی همسایه ها شکایت می کردند می بردنش زندان بار سوم و چهـارم، یعنی از زنـدان بیرون می آمـد اول کبوتر می خریـد. آقـا ابوالحسن می فرمایـد: ما همسایه اش بودیم جوان بودم به او گفتم: فلانی تو خجالت نمی کشی حیاء نمی کنی دیگر بس است. کبوتر بازی هم حدی دارد این کبوترها ول کن. گفت: می خواهم ببینم با چه عشق می کنی بشـر باید با چیزی عشق بکند؟ گفتم؟ من با امام حسـین علیه السـلام عشق می کنم با حضرت علی علیه السـلام عشق می کنم. گفت: برو حقه باز کلک وحقه نزن. برای حضـرت علی چنـد باز زنـدان رفتی؟ چنـد تا سـیلی خوردی؟ چنـدتا حرف شـنیدی؟ شـعار می دهی لاف می زنی خالی نبند برو خجالت بکش من با کبوترها عشق می کنم جانم را، آبروم را، مـالم را، هستیم را می دهم هر چه دارم فـدای کبوترها می کنم. تو هم همین طوری هستی؟ بروحقه باز برای امام حسـین و امـام زمـان این طوری هستی؟ گفت: حرفش آتیشم زد. نمی دانیم هـدایت مـا به دست کیست معلوم نیست. همه مارا ممکن است یک واعظ روحانی یا آیه اللهی هـدایت کنـد یانه ممکن است یک کبوتر باز یا علی سبیل بندر انزلی ما را منقلب کند. آقا ابوالحسن هاشمی می گفت: در خانواده ما اصلا واعظ و روحانی نبود بار سفر را بستم پدر و مادر و همه را رها کردم ونجف رفتم. گفتم: آقا من از یک کبوتر باز نمی خواهم عقب بمانم می خواهم عاشق شـما بشوم. گفت: آنجا ماندم حضـرت به من عنایتی کرد بارم را بسـتم و به ایران برگشـتم. حالات آقا ابو الحسن هاشمی را از این کتاب ناگفته های بزرگان بخوانید. نوشته بود که روی سنگ قبر من این شعر حافظ را بنویسید

ص: ۱۴۹۲۸

عاش‌ـق ش‌ـوورنه روزی کارج‌ـهان سرآیدناخ‌ـوان‌ـده م‌ـق‌ـص‌ـود از ک‌ـارگاه ه‌ـس‌ـتی

عاشق که شد که یا رب حالش نظرنکرد ای خواجه دردنیست وگرنه طبیب هست

عاشق واقعی شو، عاشق پول وخانواده که همه هستند عاشق امام زمان و پیامبر و ائمه و خدا بشو.

می گویند: کسی خدمت استادش آمد وعرض کرد آقا من خیلی دلم می خواهد خدمت امام زمان برسم. شاگرد ساده ای بود. استادش گفت: عیبی ندارد از این به بعد غذای شور بخور، آب شور بخور. این هم رفت غذای شور با آب شور خورد. دو سه روز بعد برگشت و گفت: آقا من امام زمان را اصلا ندیدم نه درخواب و نه بیداری، گفت: در خواب چه می بینی؟ گفت: سرم رو متکا می رسد خواب آب و آب یخ را می بینم. چون آب شور می خورده و آب شور همه اش اتش می آورد. استاد گفت: تو الآن عاشق آب شدی شب و روزت آب شده است خواب و بیداریت آب است. حالا برو هر وقت شب و روزت،خواب و بیداریت امام زمان شد آن وقت عاشق امام زمان شده ای. درد بیاید دوایش می آید.

گفتم مرا غم تو خوشتر زشادمانی گفتا که درره ماغم نیزشادمانی

ای دردتوام درمان دربستربیماری وی یاد تو ام مونس در گوشه

اهمیت شب بیست و سوم رمضان

امشب شب بیست و سوم است. شب حساسی است از روایات استفاده می شود شب قدر واقعی شب بیست و سوم است. یک آدم بیابانی به پیامبر صلی الله ... گفت: آقا من در یک سال فقط یک شب می توانم مدینه بیایم. گوسفند داشت مشکلات داشت. حضرت فرمودند: شب بیست و سوم بیا. حضرت زهرا علیهاالسلام شب نوزدهم و بیست و یکم بچه ها را بیدار نگه نمی داشتند اما شب بیست و سوم می گفتند: روز بخوابید شب هم آب به صورتشان می زدند که بیدارنگهشان دارند. امام ششم شب نوزدهم این کار را نکردند اما شب بیست و سوم مریض و دررختخواب بودند فرمودند: بسترم را بردارید به مسجد ببرید.

ص: ۱۴۹۲۹

اکثر سال ها ماه رمضان سی روزاست ولی ما الان پانزده سال همه اش ماه رمضان را به بیست و نه روز برگزارمی کنیم. قطعا بعضی سال ها ما یک روز عقبیم الآن بیست و دو تا کشور ماه رمضان، یک روز از ما جلوترند. بعضی کشورها دو روز جلوترند. نمی شود که همیشه بیست و نه روز باشد مشکل ما این است که ما شب قدر گرفتیم خوابیدیم شب غیر قدر به سر و سینه زدیم گفتیم: یک یا الله، عید فطرمان هم گاهی آخرش مشکل پیدا می شود. حالا عید فطر آن قدر مهم نیست که شب قدر مهم است. امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی سوره روم و عنکبوت رابخواند بخدا قسم اهل بهشت است. پیامبر خدا دهه آخر رمضان رختخوابشان را جمع می کردند وبه مسجد می رفتند. اعتکاف کامل یعنی آن دهه آخر را بگذارید رو سیم آخرو به اندازه یک سال باتری هایتان را پر کنید

ذکرمصیبت امیرالمومنین علیه السلام

در خانه اهل بیت، در خانه آقا امیرالمومنین علیه السلام برویم. مردم کوفه، بلکه شیعه یتیم شده است. بچه های یتیم سرپرستی ندارند که به آن ها سر بزند. شخصیتی که نان و خرما به دوش خودش می گرفت و درخانه فقراء می بردند شهید شده است. روایتی است که می فرماید: حضرت امیر۷داشتند می رفتند که دیدند خانمی نفرینش می کند. می گفت: خدایا داد من را از علی بگیر. حضرت خیلی ناراحت شدند حضرت فرمودند: مگرعلی چه ظلمی به شما کرده است. گفت: شوهر من در جبهه کشته شده است من چند تا بچه یتیم دارم نمی توانم به این ها برسم. حضرت این قدر ناراحت شد آمدند منزل یک مقداری آرد و خرما برداشتند. قنبرمی گوید دیدم روی کول خودشان گذاشتند. گفتم: آقا من غلام شما هستم. فرمودند: من سزاوارترم من خودم باید این ها را حمل کنم. آمدند در خانه آن خانم وفرمودند: یا شما نان برای بچه ها درست کن ومن بچه ها را نگه دارم یا شما بچه ها را نگهدار من نان درست کنم. عرض کرد آقا من بهتر می توانم نان تهیه کنم. قنبر می گوید حضرت مثل گوسفند راه می رفتند وصدای گوسفند در می آوردند تا این بچه های یتیم بخندند شاد بشوند. عرض کردم که آقا این در شان شما نیست که این کار را بکنی. فرمودند: غم یتیمی، گرد یتیمی به رویشان نشسته، می خواهم دلشان شاد بشود. می خواهم خوشحال بشوند. بعضی ها هم نقل کردند آقا می آمدند کنار تنورو صورتشان را نزدیک آتش می بردند علی طعم آتش را بچش، چرا از بچه های یتیم غافل شدی، چرا از زن بیوه ای غافل شدی. همسایه ای آمد رد بشود گفت: السلام علیک یا امیرالمومنین شما این جا چه کار می کنید. این خانم فهمید که این آقا امیرالمومنین است. آقا فرمودند: اگر در حق تو کوتاهی کردم من را حلال کن. چه امامی بود چه جور زندگی کرد ما درک نمی کنیم. اما نوشتند روزهای آخر، حضرت زینب کنار بستر آقا امیرالمومنین نشسته بود گریه می کرد. به امیرالمومنین عرض کرد بابا جان من یک سئوالی از شما دارم. گفت: بفرمایید. عرض کرد بابا جان ام ایمن از جدم پیامبر یک خبر هایی برای من نقل کرده است. جدم فرموده که یک روزی من با حسینم کربلا خواهیم رفت. حوادثی در کربلا پیش خواهد آمد. برادرم وعزیزانم شهید می شوند ما را اسیر می کنند. می خواهم ببینم این خبر راست است یا نه؟ همچین چیزی یعنی می شود؟ آقا فرمود: درست گفته است. ولی من یک روزی را می بینم که همین کوفیان شما را اسیر می کنند. مردهای نامحرم دور شما را گرفتند نزدیک است شما را بربایند. اما شاید بعضی قسمت هایش را حضرت نفرمودند. شاید هم حضرت زینب کبری طاقت نداشت بشنود اما یک روزی دم دروازه کوفه مردم با انگشت به بالا اشاره می کنند خدایا چه شده، یک وقت سر بالا کنند ببینن سر بریده ابا عبدالله... «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»

منبع:rcb.ir

نکاتی از زندگی حضرت رضا علیه السلام

نکاتی از زندگی حضرت رضا علیه السلام

نکته اول:

نماز با توجه:

دعبل یک کسی بود که شعرهایش، شعرهای حماسی و مذهبی بود. مکتبی بود. حکومت بنی عباس می خواست او را بگیرد و اعدامش کند. ۲۰ سال چوب دارش روی دوشش و فراری بود. بیست سال، چه شعرایی داشتیم؟ بیست سال آوارگی! یک روز امام رضا فرمود: من می خواهم یک جایزه به تو بدهم. پیراهنش را کند و داد. گفت:

«احْتَفِظْ بِهَذَا الْقَمِیصِ»این پیراهن را خوب نگهدار.

«فَقَدْ صَلَّیْتُ فِیهِ أَلْفَ لَیْلَه ٍ» (وسایل الشیعه/ج ۴/ص ۹۹)

و در هر شبی،

«أَلْفَ رَکْعَه ٍ»

هزار شب با این پیراهن نماز خواندم و هر شبی هزار رکعت نماز خواندم. هزار هزار، یک میلیون رکعت نماز در این پیراهن خواندم. یک میلیون رکعتی که در کل هشتاد سال ما یکی از آن رکعت ها پیدا نمی شود. شما جرأت دارید دستت را بلند کنی و بگویی: من در عمرم یک رکعت نماز با توجه خواندم؟ یک میلیون رکعت نماز با توجه که هشتاد سال ما یکی از آن رکعت ها را ندارد. بخشش یک چنین پیراهنی به یک چنین شاعری! و فرمود:

«وَ خَتَمْتُ فِیهِ الْقُرْآنَ أَلْفَ خَتْمَه ٍ الْحَدِیث» (وسایل الشیعه/ج ۴/ص ۹۹)

هزار بار هم قرآن ختم کردم.

نکته دوم:

ختم قرآن:

امام رضا در بخشی از عمرشان حداقل، شاید هم در همه ی عمرشان حالا من همه ی عمر را نمی گویم. هر سه روز یک ختم قرآن می کردند. می گفت: من می توانم زودتر ختم قرآن کنم. منتهی در هر آیه ای فکر می کنم که این آیه در کجا نازل شد؟ در چه زمانی؟ در چه مکانی؟ به چه مخاطبی و در چه موضوعی؟ چون با این توجهات قرآن می خوانم، خسته نمی شد؟ نه! ماهی از شنا خسته نمی شود. ما هستیم که یک صفحه قرآن می خوانیم خسته می شویم. ماهی از شنا خسته نمی شود. از امام رضا بشنوید. ایامی که بحث را می شنوید شهادت امام رضا (ع) است.

ص: ۱۴۹۳۱

نکته سوم:

نماز اول وقت:

شخصی به نام «عمروصابی» بود. عمران صابئی! صابی همان «صابئین» است که در قرآن آمده است. اسم چند فرقه در قرآن است. یهود اسمش در قرآن است. مجوس هست. نصارا هست. صابئین هم هست. الآن هم در ایران در قسمت اهواز و بصره صابئین هستند که می گویند: «صُبّی» اینها زندگی شان باید در کنار رودخانه باشد. رابطه شان با حضرت یحیی، با بعضی از ستاره ها، مراسم و آدابی دارند. رهبرشان «عمران صابئی» بود. هم دانشمند بود و هم خیلی قوی! با امام رضا بحث می کرد. خوب در وسط بحث گفت: «فَقَدْ رَقَّ قَلْبِی» (بحارالانوار/ج ۱۰/ص ۳۱۳)

الآن دلم نرم شده است. زیر بار نمی رفت. در یکی از بحث ها به امام رضا گفت: حالا درست می گویی. حالا فهمیدم حق با شماست. تا گفت: دلم نرم شده. صدای اذان بلند شد. امام رضا فرمود: برویم نماز! گفتند: امام رضا! این جلسه، جلسه ی مهمی است. حالا نمازت را عقب بیانداز. این مهمترین جلسه ی تاریخ است. رهبر یک فرقه است. اگر این مسلمان شود همه ی فرقه مسلمان می شوند. شما حالاـ نمازتان را چند دقیقه عقب بیاندازید، فرمود: نماز می خوانیم و برمی گردیم. چه می فهمیم؟ مهمترین جلسات تاریخ را امام رضا برای نماز اول وقت تعطیل کرد. اینها چه به ما می گوید؟

نکته چهارم:

برخورد امام رضا (علیه السلام) با شیعیان غیرواقعی

امام رضا با آدم هایی که پز می دادند و واقعیت نداشتند برخورد می کرد. جمعی از شیعیان خدمت امام رضا آمدند. آن زمانی که امام رضا در خراسان بود. از راه های دور خدمت امام رضا آمده بودند. گفتند: ما شیعه هستیم. خوب اینها ضمن اینکه شیعه بودند، گناهکار هم بودند. یک ماه در خراسان ماندند و هر روز دو بار آمدند، امام رضا آنها را راه نداد. به آن دربان گفتند: به امام رضا بگو: ما شیعه هستیم از راه دور آمدیم. برویم بگوییم: ما یک ماه مشهد، خراسان بودیم و امام رضا با ما ملاقات نداشت. این ننگ ما است! امام رضا فرمود: خیلی خوب، بعد از سی روز گفت: بیایید. گفتند: آقا یک ماه است، روزی دوبار آمدیم. شصت بار آمدیم شما ما را راه ندادید. گفت: شما می گویید: شیعه هستیم. اما این خلافکاری را می کنید. این کار را می کنید. این کار را می کنید. مگر می شود هرکسی بگوید: من شیعه هستم؟

ص: ۱۴۹۳۲

با وقف چگونه ایم:

در زمین وقفی نشسته و حق وقف را نمی دهد. حضرت عباسی اگر این دکان برای خودت بود، می خواستی اجاره بدهی چقدر اجاره می دادی؟ وجدان هم خوب چیزی است. قرآن می گوید: می خواهید یک چیزی به فقیر بدهید، یک چیزی بده که اگر خودت هم فقیر بودی، می گرفتی. این لباسی که به فقیر می دهی، اگر خودت فقیر بودی این لباس را به تو می دادند می گرفتی؟

«وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيه» (بقره/۲۶۷)

قرآن می گوید: اگر خودت بودی نمی گرفتی.

«إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا» (بقره/۲۶۷)

مگر اغماض کنی. وجداناً اگر این مغازه ای که اینقدر اجاره می دهی، مغازه ی خودت بود می خواستی بدهی، اینقدر می دادی؟ انصاف کجاست؟ بعد هم فکر نکن زرنگی است. بسیاری از مشکلات ما به خاطر گناهان ما است. امام رضا فرمود: شما می گویید: شیعه هستم، ولی گناهکار هستید. لقمه تان، فکرتان، عملتان، زبانتان، این ها گفتند: خوب معذرت می خواهیم. استغفار کردند. گفتند: دیگر این کار را نمی کنیم. قول می دهیم این کار را نکنیم. بعد امام رضا به دربانش گفت: چند بار است اینها آمدند؟ گفت: آقا سی روز، روزی دوبار، شصت بار! گفت: خیلی خوب، شما شصت بار بیرون برو و داخل بیا. به اینها سلام کن و سلام مرا برسان. شصت بار هی بیرون رفت و بعد گفت: سلام علیکم و رحمه ی الله! امام رضا به شما سلام رساند. دوباره رفت سلام علیکم و رحمه ی الله! امام رضا به شما سلام رساند. یعنی شصت باری که اینها آمده بودند و برگشته بودند، امام رضا شصت بار به دربانش گفت: بر اینها وارد شو و سلام کن و سلام مرا هم برسان. چقدر نکته ی تربیتی دارد؟ که اگر ما کسی را رنجاندیم باید عذرخواهی کنیم.

ص: ۱۴۹۳۳

عذرخواهی امام:

خدا آیت الله ربانی املشی را رحمت کند. یکبار به من گفت: امام من را خواست. فرمود: در فلان جا حرفی زدم که تو هم از حرف من ضربه خوردی. ایشان دادستان بود. امام یک تشری رفت که یک ترکش آن هم به ایشان می خورد. بعد امام ایشان را خواسته بود و گفته بود که شما مرا ببخشید! گفت: آقا خواهش می کنم. ما مخلص شما هستیم. گفت: در عین حال من این کلمه را که گفتم، ترکش آن به تو هم خورد.

گاهی وقت ها انسان یک گناهانی می کند نمی فهمد. نمی فهمد.

«عَصَیْتُکَ بِجَهْلِی» (بحارالانوار/ج ۹۴/ص ۱۸۳)

یعنی خدایا ما را ببخش. اگر عفو خدا نباشد گاهی وقت ها نمی فهمیم چه کردیم. یک وقت مثلی زدم، گاهی بچه ها در کوچه بازی می کنند توپ در خانه ی همسایه ها می افتد. در را می زنند حاج آقا! ببخشید ما داشتیم بازی می کردیم توپمان در خانه ی شما افتاد. بی زحمت توپ را به ما بده. این فکر می کند، توپش افتاد. می گوید: بیا! می خواهی بگویم چه کرده ای؟ توپ افتاد به شیشه خورد. شیشه شکست و در اتاق ریخت. پای شیشه بچه ی کوچک من دختر سه ساله خوابیده بود. این شیشه صورت بچه ی سه ساله ی مرا پاره کرد. بردیم بخیه کردیم و این بزرگ هم شود جای بخیه ها هست. سرنوشت دختر من را تو با این توپ بازی ات. . . ما فکر می کنیم یک توپ انداختیم. ببخشید توپ را بده! خیلی وقت ها که یک کاری می کنیم خدا می داند چه کرده ایم. همینطور آب پنیر را پای درخت می ریزیم. خوب این درخت برای شهرداری است. آب پنیر نمک دارد. آب نمک درخت را خشک می کند. این درخت با چه بودجه ای. . . همینطور جارو می کنیم و آشغال هایش را در جوی می ریزیم. هرچه زیاد است در جوی می ریزیم. خوب این جوی گرفته می شود. بعد باران می آید آب می ایستد. سیل می شود. چه ضرری؟ خدا می داند چه گناهان نامرئی کردیم. همینطور عزاداری کردیم. بلندگوی مسجد چند نفر را از خواب بیدار کرده است؟

امام رضا فرمود: به تعداد بارهایی که اینها آمدند و ما آنها را راه ندادیم، حالا تو برو ابلاغ سلام کن. این هم یک کار از امام رضا (ع) .

نکته ششم:

علم و آگاهی امام رضا (علیه السلام) از امور آسمان ها

امام رضا (ع) ، خاطره ای دیگر. امام رضا (ع) ولیعهد شد، مدتی باران نیامد. می گفتند که به خاطر قدوم امام رضا (ع) است.

«إِنَّا تَطَيَّرْنا بِكُم» (یس/۱۸)

در قرآن می گوید: نسبت به پیغمبرها فال بد می زدند. می گفتند: این قدم پیغمبر است که مثلاً به این مشکل برخوردند.

«قَالُواْ طَائِرِكُم مَّعَكُمْ» (یس/۱۹)

نخیر! نحسی از خودتان است. انبیا نحس نیستند. گفتند: امام رضا ولیعهد شده، باران نمی آید. مأمون به امام رضا گفت: یک نماز باران بخوان. امام رضا فرمود: دوشنبه! مأمون گفت: چرا دوشنبه؟ گفت: جدم را خواب دیدم. پیغمبر و امیرالمؤمنین فرمود: دوشنبه نماز بخوان. خوب دوشنبه رفت بیرون نماز بخواند، مردم هم رفتند با امام رضا، یک ابری آمد، مردم خوشی کردند فرمود: صبر کنید. این ابر برای شما نیست. این ابر مثلاً ـ برای منطقه ی فلان جا است. یک ابر دیگر آمد. باز مردم گفتند، فرمود: این هم. . . ده قطعه ابر رد شد. امام رضا فرمود: این برای شما نیست. این برای فلان منطقه، این برای فلان منطقه، این برای فلان منطقه، ابر یازدهمی فرمود: این برای منطقه ی شماست. گفتند: بدویم خانه! فرمود: ندوید. آرام بروید وقتی همه به خانه رسیدید، باران شروع می شود. ببینید اینکه امام رضا ابرها را می داند که این ابر ششم برای کدام منطقه است. این ابر هفتم برای کدام منطقه است. چیزی نیست، اینها را تعجب نکنید.

هدهد سلیمان:

هدهد یک پرنده بود. نزد سلیمان آمد. سلیمان گفت: کجا بودی نبودی؟ گفت: اطلاعات جدید! گفت: چیست؟

«أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِط» (نمل/۲۲)

بر چیزی احاطه دارم که تو هم که سلیمان هستی نمی دانی. گفت: چه؟ گفت: در منطقه ای پرواز می کردم، که مردم خورشید پرست بودند. پادشاهشان خانم بود. این خانم

«وَ لَها عَرْشٌ عَظیمٌ» (نمل/۲۳)

بر تخت بزرگی نشسته بود. یعنی چه؟ از این چه می فهمید؟ آیه ی قرآن است. یعنی هدهد می فهمد که خورشید پرستی شرک است. و خورشید پرستی خلاف است. و این خانم پادشاه است. و این هم که زیر پایش است، تخت است.

«وَ لَها عَرْشٌ عَظیمٌ»

یعنی هدهد علم دارد به اینکه شرک است، توحید است، انحراف است، این انحراف را باید به چه کسی بگوید. باید به سلیمان بگوید. این خانم است. این پادشاه است. این تخت عظیم است. وقتی یک هدهد را قرآن می گوید: علم به جزئیات دارد، حالا امام رضا علم ندارد که این قطعه ی ششم برای کدام منطقه است؟ قطعه ی هفتم برای کدام منطقه است؟ ما چه تعجبی داریم؟ خوب یک شیرینی دیگر از امام رضا بگویم. که این دیگر حالا دلم می خواهد گوش بدهند.

حلقه های معرفتی:

در این بقاع متبرکه و امام رضا (ع) ، البته در حرم امام رضا (ع) این کار شده است. حلقه های معرفتی در حرم امام رضا هست، کار خوبی است. طلبه های فاضلی می نشینند، و زوارها سؤالهای مختلفی که دارند. دفتر تبلیغات قم هم یک چنین کاری کرده است. دویست تا طلبه ی دانشمند را گرفته، پاسخ به همه رقم سؤالات، سؤالات سیاسی، اقتصادی، کلامی، تاریخی، فقهی، یک شماره تلفن دفتر تبلیغات اعلام کرده، این کار خوبی است. ما در تمام بقعه هایمان باید اسلام شناس باشد. ما به جای اینکه کاشی و لوستر عوض کنیم، یک دانشمند را اینجا بیاوریم. که این دانشمند پاسخ به سؤالات بدهد. بچه های مدرسه تا پانصد متر، تا یک کیلومتر، همه بچه ها به این امامزاده بیایند و بروند. از امامزاده به آنها هدیه داده شود و آنها بیایند، بروند. احیاء امامزاده به کاشی کاری نیست. من نمی فهمم اینکه می گویند: کاشی کاری اسلامی معماری شاه عباس! این از کجا پیدا شد که مظهر دین ما کاشی کاری های زمان شاه عباس بوده؟ نه آقا به جای گل و بوته، به جای خط کوفی و سیخی و میخی

ص: ۱۴۹۳۶

نکته هفتم:

عمران فرهنگی مساجد در کنار عمران بنای مساجد

من یک مسجد رفتم خیلی خوشم آمد. دیدم به دیوارش نوشته، شکیات نماز، شک یک و دو، دو و سه، سه و چهار. دیگر باقی شک ها را ننوشته بود. چون آنها مورد نیاز نیست یا کم است. شرایط امام جماعت، آداب مسجد، ما کلمات امام رضا را روی دیوار عوض گل و بوته بزنیم. کلمات حضرت معصومه را بزنیم. کلمات حضرت عبدالعظیم را بزنیم در حرم عبدالعظیم. یک کار ابتکاری بکنیم. ضریح برای حضرت مسلم می سازیم، برای امام حسین می سازیم، کلمات امام حسین را بگذاریم.

«هیهات من الذله ی»

امام حسین چقدر حرف زد؟ امام رضا فرمود: لبم را که تکان می دهم به من بگویید: ای امام رضا این حرفی که می زنی از کدام آیه است تا من ثابت کنم تمام کلمات من ریشه اش قرآن است. ریشه اش قرآن است. این خیلی مهم است.

«وَ کَانَ کَلَامُهُ کُلُّهُ وَ جَوَابُهُ وَ تَمَثُّلُهُ انْتِزَاعَاتٍ مِنَ الْقُرْآن»(وسایل الشیعه/ج /۶ص ۲۱۷)

یعنی امام رضا هرچه حرف می زد از قرآن حرف می زد. مملکت ما باید مملکت قرآنی باشد.

قرآن یعنی ۵ کار:

قرائت، «فَاقْرَؤُا» (مزمل/۲۰)،

ترتیل «رَتِّلِ الْقُرْآن» (مزمل/۴)

تدبر «أَ فَلا یَتَدَبَّرُون» (نسا/۸۲)

عمل.

ابلاغ

تبلیغ دیگران. البته کسی هوشش خوب است، اگر کسی هوشش خوب است، حفظ قرآن هم یک نعمتی است. ولی آدم های متوسط نه. اگر می خواهیم بچه ها قرآن حفظ کنند، عبارات چند کلمه ای را حفظ کنند. مثلاً

«قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنا»(بقره/۸۳)

با مردم خوب حرف بزنید.

«وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْسانا» (بقره/۸۳)

حفظ قرآن:

من یک نوه دارم، چهار سالش بود برای حفظ قرآن فرستادیم. دیدم این مربی بی سلیقه آیه ای را به این بچه ی چهار ساله گفته که مراجع تقلید هم حفظ نیستند.

«وَ الْمَوْقُوذَه یُ وَ الْمُتَرَدِّیَه یُ وَ النَّطیحَه یُ وَ ما أَکَلَ السَّبُعُ» (مائده/۳)

سخت ترین آیه ها را یاد بچه ی چهار ساله داده است. خوب این معلم در مخش تجدید نظر کند. شما اگر یک بچه ی شیر خواره می لرزد، لحاف کرسی رویش بیاندازی خوب خفه می شود. ما گاهی وقت ها مشکل سلیقه داریم. ان بودجه ای که اوقاف خرج قرآن می کند، خرج تدبر هم بکند. روز قیامت باید جواب بدهند. شما چند میلیون تومان خرج حفظ قرآن کردی که پوست قرآن است؟ چند میلیون خرج مغز قرآن کردی؟ نمی گویم حفظ نباشد. نمی گویم تجوید نباشد. ببینید یک چیزی برای شما بگویم. مغز تخمه را بکاری سبز نمی شود. پوست تخمه را هم بکاری سبز نمی شود. اگر هم می خواهی سبز شود باید تخمه با مغزش باشد. شما مغز تخمه را بکاری یا پوستش سبز نمی شود. پوست قرآن و مغز قرآن. ما به پوست رسیدیم یا به مغز؟ الآن حافظ قرآن در ایران چند تا است؟ مفسر قرآن چند تا است؟ ما الآن هزارها آدم در حوزه داریم، رسائل و مکاسب و کفایه خوانده است، البته آنها را باید بخوانند. اما شما پنجاه نفر را پیدا کنید دو تا تفسیر را مباحثه کرده باشد. یک مقداری بودجه ی اوقاف باید خرج مغز شود. اگر بیست بار حافظین بین الملل و قاریان بین الملل آمدند، خوب یکبار هم مفسرین بین الملل بیایند. چرا تا به حال مفسرین بین الملل در ایران در این سی سال جلسه نداشتند؟ ولی قاریان هر سال جلسه دارند. بودجه های. . . هم ظاهر و هم باطن، هم پوست هم مغز، هم تجوید و تلاوت هم تدبر، و تدبر مهم تر از آن است.

ص: ۱۴۹۳۸

امام رضا تابستان ها روی حصیر می نشست.

نظم امام رضا علیه السلام:

نظم امام رضا، ۵ مسواک داشت. یکی نوشته بود مسواک برای نماز صبح، برای نماز ظهر، برای نماز عصر، تنظیم باشد. یک کسی آمد گفت: آقا من چند جفت کفش دارم اسراف است؟ فرمود: نه، بالاخره علی التناوب پا می کنی. کسی اگر پنج تا کفش دارد ولی هر روز یکی را می پوشد. این اسراف نیست. اسراف این است که آدم کفش را دور بیاندازد. اما اگر کسی از همه چیزهایی که دارد استفاده می کند، آن اسراف نیست. شاید هم امام رضا می خواست دقت کارش را بگوید. شاید هم چیز دیگر است، نمی دانم. ما یک چیزهایی را نمی فهمیم. نمی فهمیم که امام رضا چه می کند.

با میهمان:

مهمان خانه ی امام رضا آمد دستش را دراز کند، فتیله ی چراغ را درست کند، امام رضا دستش را پیش گرفت و فرمود: ما اهلبیت از مهمان در خانه کار نمی کشیم. علامت جفا و نامردی این است که آدم مهمان را ببرد، بعد به مهمان بگوید: این کار را بکن. مهمان نباید در خانه کار کند.

با برده ها:

امام رضا به برده هایش فرمود: اگر یکوقت شما را صدا زدم، و حتی بالای سر شما ایستادم گفتم: بیا، اگر دارید غذا می خورید راضی نیستم بلند شوید. سیر شوید بروید. یک چیزی بگویم مدیران جامعه ی ما گوش بدهند. نمی دانم حتماً جمعی از مدیران هستند. مقایسه مدیریت ما با مدیریت امام رضا! «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ! زشت است. ما هنوز بالغ نشدیم که اینها که بودند. نمی فهمیم!

ص: ۱۴۹۳۹

نکته هشتم:

عنایت امام رضا (علیه السلام) به بردگان و ضعیفان

روزهـای آخر بود. ساعتهای آخر بود. امام رضا فرمود: این ناهار آخر است. همه ی برده ها سـر سـفره بیاینـد. من می خواهم با برده ها غذا بخورم. امام رضا با برده اش مشورت می کرد. گفت: آقا از من نپرس. آخر من برده ی تو هسـتم. یک غلام سـیاه! فرمود: اشکالی دارد خدا یک چیزی به ذهن تو بیاندازد که به ذهن ما نیاندازد؟ خوب این مدیریت امام رضا.

مدیریت پلاستیکی:

من را هم بردنـد در یکی از جاهـای بالاـ گفتنـد: آقـا یک درس اخلاق بگو. ما را از این اتاق به آن اتاق بردنـد. این اتاق، آن اتاق، بالاخره دیدم یک پنج، شش نفر از این سران هستند. گفتند: دو تا حدیث اخلاقی بگو. گفتم: همین که اینجا آمدید ضد اخلاـق است. مگر قـال الصـادق قایم موشک بازی دارد؟ حرف های محرمانه سـری که نیست. نقشه ی جنگ که نیست. دو تا حـدیث است برویـد در مسـجد بخوانیـد بقیه هم گوش بدهنـد. شـما فکر می کنیـد حالا که مـدیریت دارید باید مثلاً جلسه ی موعظه تان هم جلسه ی ویژه باشد. این مدیریت های ما که فکر می کنیم حتماً باید ماشین چی و تلفن چی، اینها مدیریت های پلاستیکی، خیالی است. و لذا مردم هم دوستمان ندارند.

غذای روز آخر:

فرمود: روزهـای آخر است، می خواهم آخرین غـذا را با شـما بخورم. گفتنـد: آقا با برده ها! گفت: باشـد من همیشه با برده ها غذا می خورم. برده ها هم نمی دانسـتند که امام رضا مسموم شده، و دارد کلافه می شود. هی امام رضا خودش را نگه داشت. هی بگو، بخند، همینطور آزاد! خیلی جلسه طول کشید. امام رضا هم سوخت و هیچ نگفت. یکی یکی رفتند، تا آخری رفت و در را بست، غلتید، غلتید، غلتید، گفتند: چه شد؟ گفت: سوختم! گفتند: چه مدت است؟ گفت: خیلی وقت است سوختم! ولی من دیدم اگر روبروی برده ها بگویم: سوختم، غذا به دهان برده ها نمی چسبد! تشخیص دادم بسوزم، ولی غذا به دهان برده ها تلـخ نشود. کـدام مـدیر، اصـلاً دکترای مـدیریت، نمی دانم فوق لیسانس مدیریت، نمی دانم، اینها نیست، نیست. اینهایی که ما می گوییم نیست. اصـلاً مـدیریت چیز دیگر است. بالاـترین مـدرک هـای مـدیریت را ما داریم. اگر خبر مرگ ما را به پسـر ما بگوینـد، مثلاً بنـده دکترای مدیریت، شـما الآن بگو: قرائتی مرد! قرائتی مرد! اِ. . . مرگ برای همه هست. هیچ! این پیداست که سی سالی که در نهضت بودم موفق نبودم. سرهنگی موفق است که اگر سربازی از پادگان رفت و داماد شد، برای این سرهنگ کـارت عروسـی بفرسـتد. که داماد شـدم عروسـی من بیا. یعنی دوسـتت دارم می خواهم در عروسـی من بیایی. اگر در پادگان چنین کردند، بیرون از پادگان فرار کردند، پیداست سـرهنگ شـکست خورده است. ادب دادن از ترس، این دلیل بر محبوبیت نیست. این چون حقوق بگیر من است، قربـان من می رود. حقوقش را نـدهم قهر می کنـد. امـام رضا این رقمی نبود. مـدیریت اسلام چیز دیگر است.

ص: ۱۴۹۴۰

حکمت های دهگانه لقمان حکیم در قرآن کریم ۴(برپا داشتن نماز)

اشاره

نویسنده: حجت الاسلام و المسلمین محمد محمدی اشتهاردی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

موضوع: سومین نصیحت لقمان:

لقمان سومین نصیحت خود به پسرش را این گونه بیان می کند:

«یا بنی اقم الصلاه؛ ای پسر جان! نماز را برپا دار». (۱)

دو نصیحت قبل پیرامون خداشناسی و مبدء و معاد و حسابرسی بود، لقمان پس از بیان پایه های دین، یعنی مساله خداشناسی و معـاد و توجه به حسـاب و کتاب قیامت، به ذکر مهم ترین برنامه عملی که نگهبان فکری و عملی مبـدء و معاد و حساب رسـی است یعنی مساله نماز پرداخته، آن هم نه انجام نماز، بلکه اقامه و برپا داشتن نماز می پردازد.

چرا که نماز در وقت های مختلف شبانه روزی مهم ترین وسـیله پیونـد انسان با خالق است، و در پرتو خداشناسـی، انسان را به یاد معاد و روز جزا «ملک یوم الدین» می اندازد و تلقین و تمرین همیشگی صراط مستقیم و توجه و حساب گری در این رابطه می باشد.

خواندن یا اقامه؟

پیرامون نمـاز، مسایـل گونـاگونی مطرح می شود و قابـل بحث است، ولی نکته مهمی که لقمـان به آن توجه نموده مساله اقامه نماز است، اقامه در اصل از واژه قیام گرفته شـده، و بیان گر این مطلب است که نماز را نباید طوطی وار انجام داد و به صورت یـک عبادت خشک و یک عادت فردی و عادی پنـداشت، بلکه بایـد مفاهیم آن را در روح و روان و در متن زنـدگی فردی و اجتماعی استوار ساخت، و پرچم نماز را همواره به اهتزاز درآورد.

سه مطلب پیرامون نماز

۱– اهمیت نماز

نماز به قدری اهمیت دارد که برای نشان دادن اهمیت آن، در اسلام با تعبیرات مختلف و معنی دار از آن یاد شده است.

گاهی به عنوان عمود و عماد دین معرفی شده،

چنان که امام باقر (ع) فرمود:

«الصلاه عمود الدین؛ نماز ستون دین است» (۲)

و پیامبر (ص) فرمود:

«الصلاه عماد الدین؛ نماز تکیه گاه دین است». (۳)

عمود دین و ستون خیمه:

لقمان در یکی از اندرزهای خود به پسرش، این مطلب را چنین تبیین می کند:

«یا بنی اقم الصلاه فانما مثلها فی دین الله کمثل عمود فسطاط؛

ای پسرم! نماز را برپا دار، چرا که مثل نماز نسبت به دین خدا مانند ستون خیمه است، اگر ستون خیمه، استوار و پابرجا باشد، طناب ها و میخ ها و سایه اش، استوار می ماند، ولی اگر ستون شکسته شد یا افتاد، میخ ها و طناب ها و سایه خیمه، فایده ای نخواهد داشت». (۴)

برترین عمل:

و گاهی نماز به عنوان برترین عمل معرفی شده است،

چنان که امام صادق (ع) فرمود:

«ما اعلم شیئا بعد المعرفه افضل من هذه الصلوه؛ بعد از خداشناسی، هیچ چیزی را برتر از این نماز نمی دانم». (۵)

و زمانی از نماز به عنوان بهترین موضوع (برترین برنامه ای که از طرف خدا وضع، و قرار داده شده) یاد شده، چنان که در روایت آمده، ابوذر به پیامبر (ص) عرض کرد: نماز چیست؟ آن حضرت در پاسخ فرمود:

خیر موضوع؛ نماز بهترین موضوع است». (۶)

سر و صورت اسلام:

و گاهی از نماز به عنوان سر و صورت اسلام یاد شده، چنان که پیامبر (ص) فرمود:

«لیکن اکثر همک الصلاه فانها راس الاسلام؛باید بیشترین همت و اهتمام تو به نماز باشد، چرا که نماز سرچشمه اسلام است». (۷)

و امام صادق (ع) فرمود: «برای هر چیزی صورتی هست و صورت دین اسلام، نماز است». (۸)

تعابیر دیگر:

۱-تعبیرات دیگری نیز در روایات اسلامی از زبان معصومین (ع) شده مانند این که:

۲-نماز معراج مؤمن است،

۳-نماز تقرب بخش مؤمن به خدا است،

۴-نماز مایه خشنودی خدا است،

۵-نماز خیرالعمل است،

۶-نماز محبوب دل پیامبر (ص) و نور چشم او است،

۷-نماز نهر شستشو گر آلودگی ها است،

۸-نماز کفاره گناهان است.

۹-قبولی اعمال بستگی به قبولی نماز دارد،

۱۰-نماز نخستین موضوعی است که از آن در قیامت سؤال می شود و . ..

کهن ترین برنامه:

از اهمیت نماز این که کهن ترین برنامه عبادی است که از آغاز خلقت بشر وجود داشته است، و تاکنون وجود دارد . منظور این است که اصل نماز وجود داشته، گرچه چگونگی آن در عصرهای مختلف تفاوت داشته است.

مورد اول:

ابراهیم خلیل قهرمان توحید، پس از آن که اسماعیل و مادر او را در مکه (که آن وقت بیابان بی آب و علف بود) گذاشت،

در مقام دعا گفت: «پروردگارا من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علف در کنار خانه ای که حرم تو است ساکن ساختم؛

ص: ۱۴۹۴۳

«لیقیموا الصلاه؛ تا نماز را برپا دارند». (۹)

مورد دوم:

در مورد دیگر پس از سپاسگزاری از درگاه الهی که در سن پیری، اسحاق و اسماعیل را به او عنایت فرموده، چنین دعا می کند:

«رب اجعلنی مقیم الصلاه ومن ذریتی؛پروردگارا! مرا برپا کننده نماز قرار ده و از فرزندانم نیز چنین فرما». (۱۰)

چنان که ملاحظه می کنید، ابراهیم (ع) در میان خواسته های بسیار، نخستین خواسته اش برپاداری نماز است.

مورد سوم:

نیز خداوند در مقام تمجید اسماعیل (ع) می فرماید:

«وکان یامر اهله بالصلاه؛اسماعیل همواره خانواده اش را به نماز فرمان می داد». (۱۱)

مورد چهارم:

حضرت عیسی (ع) وقتی که در گهواره لب به سخن گشود، پس از بیان عبودیت و نبوت خود، سخن از نماز به میان آورده و می گوید:

«واوصانی بالصلاه؛ خداوند مرا به نماز توصیه فرمود». (۱۲)

با اهمیت ترین دستور:

کوتاه سخن آن که نماز با اهمیت ترین دستوری است که خداوند به بشر داده است، و بالاترین اطاعت الهی است تا آنجا که امام صادق (ع) فرمود:

«ان طاعه الله خدمته فی الارض، فلیس شی ء من خدمته یعدل الصلاه؛ اطاعت خدا یعنی خدمت الهی در زمین، و پاداش و عظمت هیچ خدمتی نسبت به خدا، با نماز برابری نمی کند». (۱۳)

معافیت از نماز خواندن؟

جالب این که در سیره درخشان پیامبر (ص) آمده: در سال نهم هجرت، طایفه «طی» به نمایندگی از قبیله «طائف» در مدینه به حضور رسول خدا (ص) رسیدند، پس از مذاکره حاضر شدند تسلیم گردند مشروط بر این که آن حضرت آنها را از نماز معاف دارد، پیامبر (ص) با کمال قاطعیت این پیش نهاد را رد کرد و فرمود:

«لا خیر فی دین لا صلوه معه؛دینی که در آن نماز نباشد، خیر و برکت ندارد». (۱۴)

این نیز در جای خود با توجه به موقعیت حساس، بیانگر اهمیت نماز از دیدگاه اسلام و پیامبر اسلام (ص) است.

۲- توجه به فلسفه و آثار نماز

قبلا ذکر شد که آنچه مهم است اقامه و برپاداری نماز است، این تعبیر بیانگر آن است که در نماز باید قیام و انگیزش و جهش فردی و اجتماعی باشد، خداوند چنین نمازی را نماز مقبول و حقیقی می داند، و اگر نماز آن همه اهمیت دارد، در صورتی است که واقعا ستون و نگهبان دین شود، معراج مؤمن در ملکوت اعلی گردد، و تکیه محکم برای رفع و دفع نگرانی ها شود، چنین نمازی دارای شرایط صحت و کمال است،

اسکلت نماز یا مغز آن:

نماز کامل را باید از آثار آن جستجو کرد، آداب و اسرار آن را دانست، و از مکتب عالی نماز آموخت و در زندگی شکوفا کرد، هدف اسکلت نماز نیست بلکه روح و باطن نماز است، اکتفا به قیام و قعود ظاهری، پوست نماز است، ولی مغز نمازقیام و خیزش باطنی نماز است، ما وقتی که در رابطه با نماز به قرآن و روایات نگاه می کنیم می بینیم به فلسفه و رازهای نماز تصریح و اشاره کرده اند، می فهمیم که نماز کامل به خاطر آن فلسفه و رازها است . مثلا در قرآن می خوانیم:

«واقم الصلاه ان الصلاه تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر؛

نماز را برپا دار که نماز انسان را از زشتی ها و گناه باز می دارد، و ذکر و یاد خدا از آن هم بالاتر و برتر است». (۱۵)

ص: ۱۴۹۴۵

و در آیه دیگر می خوانیم:

«واقم الصلاه لذکری؛ نماز را برای یاد من به پا دار». (۱۶)

راز بزرگ نماز:

راز بزرگ نماز نهادینه کردن یاد خدا در روح و روان است، که همین یاد خدا موجب پیوند و رابطه با خدا، و سرچشمه پاک سازی و اکتساب ارزش ها و کمالات است. چنین نماز انسان را از زشتی ها و گناهان باز می دارد، و از آن بالاتر یاد خدا را که موجب کسب ارزش ها است در وجود انسان شکوفا و آشکار می سازد. یاد خدا موجب آرامش و رفع دغدغه ها و تنش ها است، یاد خدا در حقیقت یاد پاداش ها وکیفرها، و یاد خودسازی و بازسازی و به سازی است.

انسان غافل:

براساس قرآن، انسان غافل، در خسران است، و کیفر چنین کسی زندگی سخت و ناگوار در دنیا، و کوری در آخرت خواهد شد. (۱۷) نماز که موجب یاد خدا است این آثار شوم را از زندگی انسان می شوید، انسان را به جای خسران، خوشبخت، و به جای کوری، بینا می کند.

منشأ همه گناهان:

یکی از غرائز منفی وجود انسان حریص بودن او است که منشا انواع گناهان و انحرافات و دوری از فیوضات معنوی و ملکوتی می گردد، نماز صحیح دارای خاصیتی است که هلوعیت و حرص انسان را نابود می کند، و این سنگ مانع سر راه تکامل را از مسیر حرکت او برمی دارد. چنان که قرآن می فرماید: «انسان، هلوع و حریص آفریده شده، هنگامی که بدی به او رسد، بی تابی می کند، و وقتی که خوبی به او برسد مانع دیگران می شود، مگر نمازگزاران، آنان که نمازها را مرتب انجام می دهند». (۱۸)

ص: ۱۴۹۴۶

حدیث محمدبن سنان:

محمدبن سنان می گوید: مسائلی از حضرت امام رضا (ع) (از جمله درباره فلسفه نماز) پرسیدم، حضرت رضا (ع) در مورد فلسفه و آثار نماز چنین فرمود: علت تشریع نماز آن است که:

۱- به ربوبیت خدا اقرار کنی.

۲- شریک و همتا را از ذات پاک خدا دور سازی.

۳- با کمال کوچکی و بیچارگی و نهایت تواضع در پیشگاه خدا بایستی.

۴- به گناهان خود اعتراف کرده و تقاضای بخشش نمایی.

۵- همه روز برای تعظیم پروردگار، پیشانی خود را به زمین بگذاری.

۶- همواره هشیار و در یاد خدا باشی به طوری که گرد و غبار فراموش کاری و غفلت و غرور و مستی از صفحه دلت زدوده شود.

۷- در نهایت خشوع خواهان افزایش مواهب دین و دنیا از درگاه الهی گردی.

۸- مداومت در ذکر خدا در پرتو نماز، موجب فراموش نکردن آفریدگار مدبر خواهد شد، و همین یاد خدا انسان را از سرکشی و غرور باز می دارد، و او را از گناهان و هرگونه فساد دور می سازد». (۱۹)

با توجه به این آثار درخشان است که رسول اکرم (ص) فرمود:

«الصلوه حصن من سطوات الشیطان؛ نماز دژ محکمی در برابر یورش های شیطانی است». (۲۰)

حالات شیخ عبدالله شوشتری:

در حالات عالم ربانی شیخ عبدالله شوشتری (متوفای ۱۰۲۱ ه . ق) از علمای برجسته عصر علامه مجلسی می نویسند: برای اقامه نماز جمعه وارد مسجد شد، بسیار پریشان بود، زیرا فرزندش دچار بیماری سختی بود، او به عنوان امام جمعه مشغول نماز جمعه شد، هنگامی که سوره منافقون را (در رکعت دوم بعد از حمد) خواند به این آیه (۹ منافقون) رسید:

«یـا ایها الـذین آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله؛ای افراد با ایمان! اموال و فرزنـدانتان، شـما را از یاد خـدا غافل نکنند».

چندین بار همین آیه را تکرار کرد (با توجه به این که تکرار آیات قرآن در وقت وسیع در نماز جایز است) بعد از نماز بعضی از همراهـان از علت این تکرار سؤال کردنـد، فرمود: «فرزنـدم بر اثر بیمـاری سـخت بسـتری است، من هنگـامی که به این آیه رسـیدم، به یـاد فرزنـدم افتادم، و با تکرار آن به مبارزه با نفس خود برخاسـتم، آن چنان با یاد خـدا (که در این آیه آمـده) یاد دیگران را از دلم زدودم که فرض کردم فرزندم مرده و جنازه اش در برابر من است، و من از خدا غافل نیسـتم، آن گاه بود که دیگر آیه را تکرار نکردم. (۲۱)

۳- تاملی بیش تر در اسرار و قبولی نماز

از مسائـل مهمی که در همه عبـادات به ویژه نمـاز، قطعـا بایـد مورد توجه قرار گیرد، مسـاله قبولی نماز است، قبولی نماز همان شرط کمال نماز است، و انـدازه قبولی نماز بسـتگی به انـدازه تاثیر نماز در پاک سازی و به سازی دارد، قرآن به طور کلی می فرماید:

«انما یتقبل الله من المتقین؛ قطعا خداونـد آن اعمالی را می پـذیرد که از افراد پرهیزکار سـر زند». (۲۲) یعنی اعمال گناه آلود، پذیرفته نمی شود.

سخن هشدار دهنده:

امام صادق (ع) در یک سـخن هشـدار دهنـده ای می فرمایـد: «گاه پنجاه سال از زنـدگی انسانی می گذرد، ولی خداوند حتی یک نماز او را قبول نمی کند، چه چیزی سخت تر از این؟» سپس فرمود:

«لایقبل الا الحسن فکیف ما یستخف به؛ قبول نمی شود مگر عمل نیک و شایسته، پس چگونه قبول گردد عملی که با سبکی و حقارت انجام گردد؟» (۲۳)

راه فهمیدن قبولی نماز:

ممکن است در اینجا سؤال شود که از کجا بفهمیم نماز ما قبول شده یا نه؟ پاسخ به این سؤال این است که باید به تاثیرگذاری نماز در پاک سازی توجه کرد، به هر اندازه که تاثیر گذارده، قبول شده است. بر همین اساس امام صادق (ع) فرمود: «کسی که دوست دارد بداند که نمازش در پیشگاه خداوند قبول شده یا نه، باید بنگرد که آیا نمازش، او را از زشتی ها و گناهان بازداشته است؟ به همان مقدار که بازداشته، نمازش قبول می شود». (۲۴)

یک مثال:

نتیجه این که ما در همه اعمال و در نماز باید به قبولی و پذیرش آن فکر کنیم، وگرنه سعی ما باطل و بی محتوا خواهد شد .

به عنوان مثال شخصی هندوانه بزرگ خریداری می کند، و پول گزافی برای آن می دهد، همه هدفش این است که قرمز و شیرین باشد، حال اگر آن را برید و کال درآمد، قبول نشده، و سعی و سرمایه اش تلف شده، و تازه باید زحمت بکشد تا آن هندوانه سنگین را ببرد و به زباله دانی بریزد.

نظر را نغز کن تا نغز بینی گذر از پوست کن تا مغز بینی

نقش خشوع و حضور قلب در قبولی نماز

می پرسند: چه کنیم که نماز ما قبول درگاه الهی گردد؟ پاسخ آن که: باید شرایط صحت نماز از شرایط مقدماتی و مقارن نماز را رعایت کرد، و نیز از شرایط کمال نیز بهره جست، شرایط کمال عبارتند از:

۱- ولایت.

۲- خشوع و حضور قلب.

۳- تفکر و تعمق در محتوای نماز.

۴- نماز در مکان مقدس.

۵- مهر نماز (که اگر از تربت امام حسین (ع) باشد، اثر بخش است).

۶- نماز در اول وقت.

۷- گریه از خوف خدا در نماز.

۸- رعایت آداب نماز.

۹- کسب شیرینی ذکر خدا.

۱۰- تصمیم گیری برای پرهیز از هرگونه گناه.

۱۱- نگهداری قلب از هرگونه شوایب ریا و ناخالصی.

۱۲- بریدگی از تعلقات دنیا و پیوستگی به خدا.

تقویت کننده خضوع در نماز:

در میان این شرایط، مساله خشوع و حضور قلب، نقش بیشتری دارد، گرچه شرایط دیگر تقویت کننده خشوع و حضور قلب هستند.

مهم این است که چه کنیم تا حضور قلب و خشوع در نماز را رعایت کنیم!

محقق بزرگ فیض کاشانی در اینجا مثالی زده است، می گوید:

اگر مردی یا بانویی غذای شیرین بخورد، و بقایای آن شیرینی در دهانش باشد، و هنوز دهان را نشسته، مشغول نماز شود، در این میان یک مگس سراغ دهان او می آید، او با دست یا با تکان دادن سر، مگس را رد می کند، در لغت عرب به مگس «ذباب» می گویند . این کلمه از دو واژه ذب و آب گرفته شده، یعنی او را رد کرد، ولی بازگشت، مگس چنین صفتی دارد که وقتی او را رد می کنی حریص تر می شود، به علاوه با چند مگس دیگر باز می گردد، این شخص نمازگزار در همه رکعات نمازش به مگس پراکنی مشغول است، بعد می گوید این چه نمازی شد، که در مگس پراکنی صرف گردید؟ ! به او

باید گفت: این مگس ها تعلقات دنیا است، دهان تو بر اثر بقایای آن شیرینی، همان طمع و دلبستگی به دنیا است، چرا دهانت را نشستی، تا آن تعلقات دست از جان تو بردارند؟ در نتیجه بتوانی نماز با خشوع و با حضور قلب بخوانی .

ص: ۱۴۹۵۰

دلبستگی های دنیا:

بنابراین اگر نمازگزار بتواند خود را از دلبستگی های دنیا و مادیت آزاد کند، راه را برای کسب حضور قلب و خشوع در نماز صاف نموده است. البته مراقبت در حفظ حضور قلب نیز برای نگهداری این صفت بسیار اثربخش است. در آغاز مقداری از نماز را با حضور قلب بخواند، کم کم مراقبت خود را بیشتر کند و با تقویت آن در سایه تمرین ادامه دهد، امید آن است که در این راستا به توفیقات سرشاری نایل گردد.

بی اعتنایی امام زمان به نماز جماعت بی حضور قلب

برای تکمیل در رابطه با حضور قلب، نظر شما را به ماجرای زیبای زیر که منسوب به حضرت ولی عصر (عج) است جلب می کنیم:

آیت الله شیخ جعفر نجفی از علمای ربانی و عارفان واصل و پارسایان برجسته بود، همه او را به پاکی و تقوای فوق العاده می شناختند تا آن جا که عالم وارسته و موثق سید مرتضی نجفی گوید: «من سال ها با آیت الله شیخ جعفر، در سفر و حضر همنشین بوده و مراوده داشتم، از نظر دینی حتی یک بار لغزش از او ندیدم. همین عالم وارسته از آیت الله شیخ جعفر نجفی نقل کرد که گفت: روزی با جماعتی در مسجد کوفه بودیم، یکی از علمای برجسته نجف اشرف که مورد احترام شدید مردم بود، در آنجا حضور داشت،

وقت نماز مغرب فرا رسید، آن عالم برجسته نجفی به محراب مسجد رفت و آماده برای اقامه نماز جماعت شد، مؤذن اذان می گفت، عده ای مشغول وضو گرفتن بودند و عده ای وضو گرفته بودند و در صف اول و . . . نشسته بودند تا نماز شروع شود،

ص: ۱۴۹۵۱

در حیاط مسجد کوفه از ناحیه مرقد مطهر هانی بن عروه (ره) از قنات مخروبه ای اندکی آب جاری بود، ولی در گودی قرار داشت و محل آن به طوری تنگ بود که جز یک نفر نمی توانست در آنجا وضو بگیرد، من به آنجا رفتم تا وضو بگیرم دیدم شخصی نورانی و شکوهمند در آنجا نشسته و با کمال وقار و طمانینه وضو می گیرد، من عجله داشتم، که او زودتر وضویش را تمام کند و نوبت به من برسد، تا وضو بسازم و به نماز جماعت برسم، ولی دیدم آن شخص نورانی همچنان مثل کوه در آنجا ایستاده، و گویی اعتنا به نماز جماعت ندارد و نمی خواهد در جماعت مسجد کوفه که به وسیله شیخ بزرگ نجفی اقامه می شود، شرکت نماید، سرانجام طاقت نیاوردم و به آن شخص نورانی گفتم: «مگر شما اراده شرکت در نماز جماعت ندارید؟» با این سخن می خواستم در وضو گرفتن شتاب کند.

فرمود: نه . گفتم: چرا؟ فرمود: «لانه الشیخ الدخینی؛ زیرا آن شیخ (که امام جماعت مسجد کوفه شده) شیخ وابسته به ارزن است». من سخن آن شخص نورانی را نفهمیدم، ندانستم که از این جمله چه منظوری دارد؟ توقف کردم تا وضویش تمام شد، و از آن محل وضو بیرون آمد و رفت، و دیگر او را ندیدم. به آن محل وضو رفتم و وضو ساختم و سپس به مسجد رفته نماز خواندم، و پس از نماز و رفتن مردم، در حالی که شکوه آن شخص نورانی سراسر قلبم را فراگرفته بود، نزد امام جماعت مسجد رفتم، و آنچه را که از آن شخص نورانی شنیده و دیده بودم برای او تعریف کردم،

امام جماعت با شنیدن گفتارم منقلب شد و در غم و اندوه جانکاه فرو رفت، آنگاه رو به من کرد و فرمود: «شما حضرت حجت (عج) را دیده اید، ولی او را نشناخته اید، او از چیزی خبر داده که هیچ کس جز خدا به آن خبر ندارد، بدان که من امسال مقداری ارزن در کنار آب خیز رحبه کوفه کاشته ام، محل زراعت به خاطر رفت و آمد اعراب بادیه، در خطر است، (و احتمال زیاد دارد آنها، زراعت مرا حیف و میل کنند) اکنون وقتی که برای نماز جماعت برخاستم و مشغول نماز شدم، فکرم متوجه ارزن ها شد که سرانجام آنها چه می شود؟ در ظاهر نماز می خواندم ولی در باطن فکر و روحم در مزرعه سیر می کرد، از این رو آن آقا (حضرت حجت عج) فرمود: من پشت سر این آقایی که حضور قلب ندارد و دل به ارزن ها بسته، نماز نمی خوانم. (۲۵)

پی نوشت ها

(۱). لقمان، آیه ۱۷.

(۲). محدث کلینی، فروع کافی، ج ۳، ص ۲۶۶.

(۳). کنزالعمال، حدیث ۱۸۸۶۹.

(۴). علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۲۷.

(۵). فروع کافی، ج ۳، ص ۲۶۴.

(۶). بحار، ج ۷۷، ص ۷۰.

(۷). همان، ص ۱۲۷.

(۸). بحار، ج ۸۲، ص ۳۱۰.

(۹). ابراهیم، آیه ۳۷.

(۱۰). همان، آیه ۴۰.

(۱۱). مریم، آیه ۵۵.

(۱۲). همان، آیه ۳۱.

(۱۳). بحار، ج ۸۲، ص ۲۱۹.

(۱۴). سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۴۳.

(۱۵). عنکبوت، آیه ۴۵.

(۱۶). طه، آیه ۱۴.

(۱۷). منافقون، آیه ۹، طه آیه ۲۴.

ص: ۱۴۹۵۳

(۱۸). معارج آیات ۱۹ تا ۲۴.

(۱۹). وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴.

(۲۰). شرح غرر آقاجمال، ج ۲، ص ۱۶۶.

(۲۱). سفینهالبحار، ج ۲، ص ۱۳۱.

(۲۲). مائده، آیه ۲۷.

(۲۳). فروع کافی، ج ۳، ص ۲۶۹.

(۲۴). علامه طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۸۵.

(۲۵). علامه حاج شیخ علی یزدی، الزام الناصب، نشر حق بین قم، ج ۲، ص ۶۳ و ۶۴.

ویژگیهای ماه مبارک رمضان ۱۷

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

نماز بالاترین عبادت

و من تطوع فیه بصلاه کتب الله له براءه من النار و من ادی فیه فرضا کان له ثواب من ادی سبعین فریضه فما سواه من الشهور و من اکثر فیه من الصلاه علی ثقل الله میزانه یوم تخف الموازین و من تلا فیه آیه من القرآن کان له مثل اجر من ختم القرآن ، فی غیره من الشهور ؛

ای مردم ! هر کس در ماه مبارک رمضان نماز، مستحبی بخواند، خداوند، عالم ، برات آزادی از آتش را برای او می نویسد. و هر کس ، در ماه رمضان ، نماز واجب به جا آورد، ثواب هفتاد نماز واجب در غیر از ماه رمضان برای او خواهد بود و هر کس در ماه رمضان ، بر من زیاد، صلوات بفرستد، خداوند میزان اعمال او را در روزی که میزان دیگران سبک باشد، سنگین خواهد نمود. و هر کس ، یک آیه قرآن را در ماه رمضان ، تلاوت کند، ثواب کسی که تمام قرآن را در غیر از این ماه بخواند، به او داده خواهد شد.

بالاترین عبادت در اسلام ، نماز است ، و هیچ عبادتی به اندازه نماز، موجب تقرب به ذات اقدس الهی نیست ، ترک عمدی آن ، موجب کفر است و اولین چیزی که روز قیامت ، انسان باید حسابرسی آن را پس دهد، نماز است . اگر نمازش قبول شد، به باقی اعمال او رسیدگی می شود و اگر نه ، کلیه اعمالش رد می شود. نماز پایه و اساس دین مقدس است ، نماز معراج مؤ من است و همانند نهری جاری ، شبانه روز پنج بار، موجب شستشوی انسان از گناهان می گردد.

تمام این مطالب که بیان شد، مضمون روایاتی است که مرحوم صاحب جواهر - شیخ محمد حسن نجفی - در اول کتاب صلاه خود، به آن اشاره فرموده است .

نافله علامت ایمان

علامت مؤ من آن است که شبانه روز پنجاه ماه و یک رکعت نماز بخواند. هفده رکعت واجب و سی و چهار رکعت نافله ، بیایید اگر در غیر از ماه مبارک ، نماز نافله ، نمی خوانیم ، لااقل در این ماه بخوانیم .

نافله نماز ظهر، هشت رکعت یعنی چهار تا دو رکعت است که پیش از نماز ظهر و بعد از اذان خوانده می شود. و نافله نماز عصر نیز هشت رکعت است که پیش از نماز عصر، خوانده می شود و نافله نماز مغرب ، چهار رکعت است و بعد از نماز مغرب خوانده می شود و نافله نماز عشاء دو رکعت نشسته است به نام (و تیره) که یک رکعت حساب می شود و نافله نماز صبح نیز دو رکعت است و قبل از نماز صبح خوانده می شود و نافله نماز شب هم هشت رکعت است که با دو رکعت بعد از آن ، به نام شفع و یک رکعت دیگر به نام وتر جمعا یازده رکعت می باشد. در نماز وتر، مستحب است قنوت آن را طول داد و برای چهل مؤ من دعا کرد و هفتاد مرتبه استغفار نمود و سیصد مرتبه العفو گفت و هفت مرتبه هذا مقام العائذ بک من النار ناگفته نماند، اینها تمام استحباب در استحباب است . یعنی اگر خوانده نشود هیچ اشکالی ندارد و ثواب نماز شب را داریم . حتی اگر یازده رکعت بدون سوره و بدون طماءنینه و حتی نشسته بخوانید ثواب نماز شب را می برید.

ص: ۱۴۹۵۵

روز بیستم است چند روایت برای بخوانم تا تشویق برخواندن نافله شوید به خصوص نماز شب که اگر نمی خوانید، در باقی مانده ماه مبارک بخوانیم و ان شاء الله عادت کنیم که برای همیشه و مابقی عمرمان بخوانیم

در بحارالانوار، از محاسن برقی به سندی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که :

قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله تعالی ما تحبب الی عبدی بشی ء احب الی مما افترضته علیه و انه لیحتب الی بالنافله حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها اذا دعانی اجبته و اذا ساءلنی اعطیه .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای متعال می فرماید: هیچ چیزی به اندازه انجام واجباتی که بر بندگانم واجب نموده ام سبب دوستی آنها با من نمی شود به درستی که بنده ام با خواندن نماز نافله ، آنچنان با من دوست می شود که من هم دوستدار او می شوم . و وقتی او را دوست داشتم ، همانند، گوش او می شوم که با آن می شنود، و همانند، چشمش می شوم که با آن می بیند و همانند زبانش که با آن حرف می زند و همانند دستش که با آن کار می کند و پایش که با آن راه می رود. آری ، آنچنان بنده ام خدایی می شود که اگر مرا بخواند، پاسخش می گویم و اگر خواهشی از من کند، برآورده می سازم .

ص: ۱۴۹۵۶

مرحوم مجلسی برای این حدیث ، چهار معنا ذکر می کند که اولی از همه آشکارتر است . آنجا که می گوید:

بنده خدا آنچنان متخلق به اخلاق خدایی می شود و خدا در نزدش عزیز می شود که اراده و تصمیم خود را فراموش می کند و از خواسته های نفسانی صرف نظر می نماید و در نتیجه نمی بیند مگر آنچه از خدا دوست دارد ببیند. و هیچ چیز نمی شنود، جز به خواست و رضای خدا و کاری نمی کند جز آنچه موجب نزدیکی اش به خدا گردد. و راهی نمی رود جز راهی که او بخواهد.

پاداش اخروی نافله شب

سروران ارجمند روشن ترین مصداق این حدیث امیرالمؤ منین علیه السلام است ،

روایت دیگری است که در بحارالانوار، از علل الشرایع به سندی از علی بن محمد نوفلی نقل شده است که می فرماید:

قال سمعته یقول ان العبد لیقوم فی اللیل فیمیل به النعاس یمینا و شمالا و قد وقع ذقنه علی صدره فیاءمر الله تعالی ابواب السماء فتنفتح ثم یقول الملائکه انظروا الی عبدی ما یصیبه فی التقرب الی بما لم افترض علیه راجیا منی لثلاث خصال ذنبا اغفره له او توبه اجددها له اورزقا ازیده فیه اشهدوا ملائکتی انی قد جمعتهن له .

شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: به درستی که گاهی بنده خدا آخر شب بیدار می شود، در حالی که از کسالت خواب به چپ و راست خم می شود و یا سرش را خم کرده و چانه اش را به سینه می چسباند، پس در این هنگام ، خدای تعالی امر می کند، تا درهای آسمان باز می شود، سپس به فرشتگان می فرماید: به بنده من نگاه کنید، با آن که نماز شب را بر او واجب ننموده ام ، ولی به سبب تقرب به من ، خود را به چه زحمتی وادار نموده است و یکی از این سه خواسته را از من می خواهد: یا گناه او را بیامرزم و یا تجدید توبه نموده با من رابطه برقرار کند و یا آن که روزی بیشتری می خواهد ای فرشتگان ! شما شاهد باشید هر سه جهت را به او بخشیدم .

ص: ۱۴۹۵۷

همچنین در بحارالانوار، از مجالس صدوق به سندی از ابن عباس نقل می کند:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی حدیث فمن رزق صلاه اللیل من عبد او امه قام لله مخلصا فتوضا وضوءا سابغا و صلی الله عزوجل بنیه صادقه و قلب سلیم ، و بدن خاشع و عین دامعه جعل الله تعالی خلفه تسعه صفوف من الملائکه فی کل صف ما لایحصی عددهم الا الله احد طرفی کل صف فی المشرق و الاخر بالمغرب قال فاذا فرغ کتب الله عزوجل له بعددهم درجات .

رسول خدا فرمود: هر بنده ای که توفیق خواندن نماز شب پیدا کند - مرد یا زن - و با اخلاص آخر شب از خواب برخیزد و وضوی کاملی بگیرد و با نیت پاک و قلبی سالم و بدنی با خشوع و چشمی اشک بار نماز بخواند، خدای تعالی پشت سر او نه صف فرشته قرار می دهد که عدد هر صفی را غیر از خدا هیچ کس نمی تواند بشمارد؟ یک طرف صف در مشرق و دیگری در مغرب است ، پس هنگامی که از نماز فارغ شد، به عدد تمام فرشته ها برای او درجه نوشته می شود.

برادران گرچه شرایطش مشکل است ولی پاداش و اجرش نیز خیلی زیاد است و انصافا ارزش آن را دارد خدا به من و شما توفیق مرحمت فرماید.

پاداش دنیوی نافله شب

این ها مربوط به اجر و ثواب آخرتی و اما اجر دنیایی آن ، بحارالانوار، از ثواب الاعمال صدوق ، به سندی از معاویه بن عمار از ابی عبدالله علیه السلام چنین نقل می کند:

قال صلاه اللیل تحسن الوجه و تحسن الخلق و تطیب الریح و تدر الرزق و تفصی الدین و تذهب بالهم و تجلو البصر ؛

امام صادق علیه السلام فرمود: نماز شب ، روی انسان را نکو و خلق او را خوب و بویش را پاکیزه و رزق را زیاد می کند و موجب ادا شدن قرض و برطرف شدن غم و اندوه و باعث زیادی نور چشم میگردد.

روایت دیگری بحارالانوار از ثواب الاعمال ، به سندی از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند که :

جاء رجل الی ابی عبدالله علیه السلام فشکا الیه الحاجه فاءفرط فی الشکایه حیت کاد ان یشکو الجوع فقال له ابوعبدالله علیه السلام یا هذا اتصلی فقال الرجل نعم فالتفت ابوعبدالله علیه السلام الی اصحابه فقال کذب من زعم انه یصلی باللیل و یجوع بالنهار ان الله تبارک و تعالی ضمن صلاه اللیل قوت النهار ؛

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و اظهار فقر و تنگدستی کرد و از حال خود بسیار بد گفت (حتی آنکه گفت اکنون گرسنه ام و غذا نخورده ام) حضرت به او فرمود: ببینم تو نماز شب می خوانی ؟ راوی گفت : آن شخص پاسخ داد: آری ، پس امام صادق علیه السلام رو کردند به اصحاب و فرمودند: هر کس خیال کند که نماز شب می خواند و روز گرسنه باشد، او دروغ می گوید: زیرا خداوند متعال ضمانت فرموده که در برابر نماز شب ، رزق و روزی روز را بدهد.

عابدترین انسان ها امیرالمؤمنین علیه السلام

هم اکنون برویم سراغ عبادت و نمازهای امیرالمؤ منین علیه السلام ابتدا عرض می کنم بر همه روشن است که هیچ کس در عبادت و خلوص نیت به حضرت علی علیه السلام نخواهد رسید زیرا خود آن بزرگوار در نهج البلاغه عبادت را سه قسم نموده در حالی که خود، دارای بهترین قسم است آنجا که می فرماید:

ان قوما عبـدوا الله رغبه فتلك عبادت التجار و ان قوما عبـدوا الله رهبه فتلك عباده العبيـد و ان قوما عبدوا الله شـكرا فتلك عباده الاحرار

گروهی ، خـدا را برای رسـیدن ، به ثواب و پاداش ، عبادت می کننـد که این نوع ، عبادت تجار و بازرگانان است . و گروهی خـدا را به جهت ترس از عـذاب و کیفر، عبادت می کنند و این نوع عبادت ، عبادت بردگان است ، و گروهی خدا را به خاطر شکرگزاری از نعمت هایش عبادت می کنند که این نوع عبادت ، عبادت آزاد مردان است .

در جای دیگری می فرماید:

الهی ما عبدتک خوفا من عقابک و لاطمعا فی ثوابک ولکن وجدتک اهلا للعباده فعبدتک ؛

پروردگـارا! تو را به خاطر ترس از عقاب و کیفر و به جهت رسـیدن به ثواب و پاداش عبادت نمی کنم ، بلکه دریافتم که ذات مقدست سزاوار پرستش است ، بنابراین تو را عبادت می کنم .

برادران ! این خلوص نیت ، مختص به مولا امیرالمؤ منین و یازده فرزنـد اوست . ناگفته نماند، که هر سه قسم عبادت ، صـحیح است ، و انجام وظیفه می باشد، ولی قسم سوم نور علی نور است و اکثر ماها آن دو قسم اول را داریم .

در چند روایت وارد شده است که آن حضرت در شبانه روز، یک هزار رکعت نماز می خواند از جمله در بحارالانوار از کافی نقل می کند به سندی از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام :

قال : ان علیا فی آخر عمره یصلی فی کل یوم و لیله الف رکعه امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤ منین علیه السلام در آخر عمرش ، شبانه روزی هزار رکعت نماز می خواند.

همچنین از امام باقر علیه السلام نقل شده که :

قال کان علی بن الحسین علیه السلام یصلی فی الیوم و اللیله الف رکعه کما کان یفعل امر المؤ منین علیه السلام کانت له خمسائه نخله و کان عند کل نخله رکفین ؛

و از مناقب ابن شهر آشوب نقل می کند: به سندی از سلیمان بن المغیره از مادرش که :

سئلت ام سعید سریه علی علیه السلام عن صلوه علی فی شهر رمضان فقالت : رمضان و شوال سواء یحیی اللیل کله ؛

از کنیز امیرالمؤ منین ، - ام سعید - پرسیدم که امیرالمؤ منین در ماه رمضان چگونه و چه مقدار نماز می خواند؟ او گفت : رمضان و شوال حضرت فرقی نداشت ؛ او تمام شب را به نماز خواندن می گذراند.

همچنین از خصال نقل می کند و در نهج البلاغه نیز همین مضمون وارد شده است به سندی از نوف بکالی :

قال : بت لیله عند امیرالمؤ منین علیه السلام فکان یصلی اللیل کله و یخرج ساعه بعد ساعه فینظر الی السماء و یتلوا القرآن : قال : فمربی بعد هدء من اللیل فقال لی یانوف اراقد انت ام رامق ؟ فقلت رامق ارمقک ببصری یا امیرالمؤ منین ! قال یا نوف ! طوبی للزاهدین فی الدنیا الراغبین فی الاخره اولئک الذین اتخذوا الارض بساطا و ترابها فراشا و ماءها طیبا و القرآن شعارا و الدعاء دثارا و قرضوا من الدنیا قرضا علی منهاج عیسی بن مریم ان الله عزوجل اوحی الی عیسی بن مریم : قل للملاء من بین اسرائیل لایدخلوا بیتا من بیوتی الا ـ بقلوب طاهره و ابصار خاشعه ، واکف نقیه و قل لهم : اعلموا انی غیر مستجیب لاحد منکم دعوه ولاحد من خلقی قبله مظلمه .

ص: ۱۴۹۶۱

نوف می گوید: یک شب تا صبح در خدمت امیرالمؤ منین علیه السلام بیدار بودم . دیدم حضرت تمام شب را به نماز گذرانید، و هر ساعت بیرون می رفت و نگاه به آسمان می نمود و قرآن تلاوت می کرد. او گفت : پس از آن که سکوت شب فراگیر شد، امیرالمؤ منین علیه السلام از کنارم گذشت و فرمود: ای نوف ! خوابی یا بیدار؟ گفتم : بیدارم یا امیرالمؤ منین ! و توجهم کاملا به شما است . فرمود: ای نوف ! خوشا به حال آنان که از دنیا بریدند، و به آخرت دل بستند .آنهایی که زمین را برای خود فرش و خاکش را زیرانداز و آب آن را بهترین خوراک و قرآن را زینت و لباس و دعا را شعار خود قرار دادند و چنان از دنیا دل کندند که عیسی بن مریم علیه السلام دل برید. به درستی که خدای عزوجل به عیسی خطاب کرد که به گروهی از بنی اسرائیل بگو: به هیچ خانه ای وارد نشوند، جز با دل پاک ، و چشم اشکبار، و دست پاکیزه ، و به آنان بگو: که بدانند به درستی که من دعای فردی که به بندگانم ستم کرده است را مستجاب نمی کنم .

اشکالات ابن تیمیه و پاسخ علامه امینی

مرحوم علامه امینی قدس سره - آن مرد خدا جو و عاشق امیرالمؤ منین علیه السلام - در کتاب الغدیر که درباره فضایل امیرالمؤ منین علیه السلام بحث می کند، موضوع هزار رکعت نماز خواندن امیرالمؤ منین و امام حسین و امام سجاد علیهماالسلام را بیان کرده و بعد از بحث طی الارض آن حضرت ، می فرماید:

ص: ۱۴۹۶۲

سالها عقیده مسلمین بر آن بوده ، تا این که ابن تیمیه ای پیدا شد و شروع به اشکال تراشی در این فضیلت نمود. به این صورت که شبی هزار رکعت نماز خواندن خلاف سنت نبوی است و اصلا ممکن نیست ، و موجب تند خواندن ، و برخلاف خضوع و خشوع می باشد. (و در آخر کلامش گفته که) عثمان نیز تمام شب را به عبادت صبح می کرد و تمام قرآن را در یک رکعت نماز می خوانده .

سپس علامه به اشکالات او پاسخ دندان شکن داده و می نویسد:

اما این که گفته بود زیاد نماز خواندن ، خلاف سنت است معلوم می شود که ابن تیمیه به سنت نبوی و به شئون فقه و عبادات بسیار ناآشنا است ؛ زیرا بهترین عبادات و کارها نماز است ؛ چنانچه در چندین روایت وارد شده است که از طرق عامه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است :

الصلوه خیر موضوع ؛ فمن استطاع ان یستکثر فلیستکثر؛

بهترین موضوع نماز است هرچه انسان بیشتر می تواند بخواند، پس بخواند

ناگفته نماند که سی و چهار رکعت نمازهای مستحب را نافله سبب دار می گویند ولی نافله بدون سبب که به آنها نافله های مبتئه گفته می شود یعنی نمازهای مستحبی غیر اینها قطعا مطلوب شارع و موجب تقرب به ذات احدیت خواهد بود و در این امر هیچ شکی نیست .

سپس مرحوم علامه امینی ، از کتاب برادران سنی نقل می کند که عده زیادی تمام شب را به عبادت صبح می کردند، و نام چهارده نفره را ذکر می کند که گفته اند: شبانه روزی یا هر شبی هزار رکعت نماز می خوانده اند. او تمام این مطالب را با ذکر مدرک و شماره صفحه بیان فرموده است .

اما در مورد این اشـکال ابن تیمیه که گفته بود: ممکن نیست که هزار رکعت نماز را در یک شب یا شـبانه روز خواند. مرحوم علامه امینی پاسخ می دهد: این اشـکال ناشی از طبع خسته و نشاط نداشتن در عبادت و کسالت روحی از انس به خدای متعال است ولی کسی که شیرینی و لذت عبادت را چشیده است ، هزار رکعت نماز را امری عادی می داند.

و بعد نمونه هایی نقل می کند که گفته اند:

افرادی ، هزاران ذکر و رود در روز داشـته اند، تا این که دقیقا حساب می کند که هر هزار رکعت نماز، هشتاد و سه هزار کلمه است و اذکـار گفته شـده ، به مراتب بیشـتر از هزار رکعت است . همـانگونه که تعـداد کلمـات هزار رکعت نمـاز، پنـج هزار و پنجاه و هفت کلمه از کلمات قرآن بیشتر است ؛ زیرا کلمات قرآن شـریف هفتاد و هفت هزار و نهصد و سی چهار کلمه است و خودش گفته که عثمان ، در یک رکعت ، ختم قرآن می نموده (حالا آیا بین مغرب و عشا بوده یا بعد از عشا بوده که در هر صـورت ممکن نیست) و نیز نـام کسـان دیگر را می برد که گفته انـد: در یـک رکعت ، ختم قرآن ، می نموده انـد و همچنین پانزده نفر را نام می برد که در هر روز یک ختم قرآن خوانده اند و ده نفر را نام می برد که شـبانه روزی یک ختم قرآن داشته انـد و هشت نفر را نـام می برد که شـبانه روزی دو ختم قرآن داشـته انـد و چنـد نفر را نام می برد که در هر شب ، دو ختم می خوانـده انـد و پنـج نفر که شـبانه روزی سه ختم و دو نفر را در هر روز، چهـار ختم قرآن داشـته انـد و یا هشت ختم قرآن و یا بیشتر.

ص: ۱۴۹۶۴

او در آخر کلامش می فرماید:

قال الامینی : ان هی الا اساطیر الاولین و خز عبلات السلف کتبتها ید الاوهام الباطله

آری ، همه این مزخرفات ، جلوی چشم این تیمیه بوده ، یا گویا ندیده و نشنیده است و اینجا کر و کور بوده ولی نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید. مگر می شود نماز امیرالمؤ منین و امام سجاد را ببیند و حرف نزند؟ پس کینه و بغض چگونه آشکار شود؟ این همان یک بام و دو هوا است .

نماز و عبادت امیرالمومنین علیه السلام در لحظات آخر

در کتاب بحارالانوار در ضمن روایت مفصلی در باب شهادت امیرالمؤ منین علیه السلام را از بعضی کتب قدیمه از محمد بن حنیفه نقل می کند که او می گوید:

شب بیستم ماه رمضان ، سم تا قدم های آن حضرت اثر کرده بود، و آن شب نماز نشسته خواند و مرتب به ما وصیت و سفارش می فرمود و خبر از شهادت خودش می داد. چون صبح شد، به مردم ، اجازه ورود داد. آنان وارد می شدند و سلام می کردند و حضرت پاسخ سلام آنها را می داد. پس فرمود: ای مردم ! از من سوال کنید، پیش از آن که از میان شما بروم . ولی پرسشها را سبک کنید؛ به سبب درد و مصیبتی که امامتان دارد پس مردم شدیدا گریه کردند و به خاطر رعایت حال آن که حضرت سوال نکردند.

پس حجربن عدی از جا بلند شد و اشعاری در تمجید از امیرالمؤ منین و اهل بیت علیهم السلام و تاءسف در مصیبت حضرت و لعن بر قاتل او خواند. پس از شنیدن اشعار، حضرت به او نگاه کرد و فرمود: ای حجر! هنگامی که تو را به برائت و دوری از من بخوانند، در آن وقت چه میگویی ؟ عرض کرد: به خدا سوگند یا امیرالمؤ منین ! اگر مرا با شمشیر تکه تکه کنند و شعله های آتش را روشن کنند و مرا در آن بیندازند، هر آینه اینها را می پذیرم ؛ ولی از تو تبری نمی جویم ، حضرت فرمود: ای حجر! موفق به هر خیری شوی و خدا تو را پاداش نیکو از اهل بیت پیغمبر مرحمت فرماید! .

پس حضـرت فرمود: آیا شیر هست ؟ پس ظرف شیری آوردند. حضرت گرفت و آشامید در این هنگام به یاد ابن ملجم ملعون افتاد که چرا برای او شـیر نگـذاشت . پس فرمود: (و کان امر الله قدر مقدورا) بدانید من تمام شـیر را خوردم و برای اسـیر شـما چیزی نگذاشـتم ، این آخرین رزق من از دنیا بود ای فرزندانم ! شـما را به خدا برای او شـیر ببرید. پس برای ابن ملجم نیز شـیر بردند و او نیز خورد.

وصیت امیرمؤمنان علیه السلام

سه وصیت از امیرالمؤ مین علیه السلام بعد از ضربت خوردن نوشته اند یکی از آنها را برای شما نقل کنم .

سید رضی رحمه الله در نهج البلاغه وصیت آن حضرت را آورده و می گوید: آن حضرت کمی قبل از شهادتش فرمود:

وصـیتی لکم ان لاتشـر کوا بالله شیئا و محمد صلی الله علیه و آله فلا تضیعوا سنته اقیموا هذین العمودین و خلاکم ذم انا بالامس صـاحبکم و الیوم عبره لکم و عـذا مفـارقکم ان ابق فانا دمی و ان افن فالفناء میعائی و ان اعف فالعفوا لی قربه و هو لکم حسـنه فاعفوا الا تحبون ان یغفرالله لکم و الله ما فجاءنی من الموت وارد کرهته ولا طالع انکرته و ماکنت الا کقارب ورد و طالب وجد و ما عندالله خیر للابرار .

وصـیت من به شـما این است که هیچ چیزی را برای خدا شـریک قرار ندهید و همچنین به شـما سفارش رسول خدا را می کنم که سنتش را ضایع نکنند و این دو ستون مهم را برپا دارید در این صورت هیچ سرزنشی بر شما نخواهد بود.

ص: ۱۴۹۶۶

من تا دیروز صاحب و همنشین شما بودم و امروز، در بستر شهادت برای شما پند و عبرت هستم . (که شما نیز چنین روزی دارید) و فردا از میان شما خواهم رفت . اگر زنده بمانم که خودم صاحب خون خودم هستم و اگر بمیرم ، به من وعده مرگ داده شده و اگر ببخشم و عفو کنم ، پس عفو برای من ، سبب تقرب و برای شما نیکوکاری است . پس عفو کنید؟ آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد؟ به خدا سوگند از این که مرگ ناگهانی به سراغ من آمده است از آن ناراحت نیستم . من درست مثل کسی می مانم که در شب تار دنبال آب گشته باشد و آن را پیدا کند و اکنون گم شده ام را یافته ام (و ما عندالله خیر للابرار) آن نعمت هایی که در نزد خدا برای خوبان هست از هر چیزی بهتر و برتر است .

این جا به علی چشم امید هم باز است

اینک از کوفه برویم نجف . این اشعار در چهار چوب درب حرم مطهر نوشته است .

این جا به علی ، چشم امید همه باز است — این درگه آن پادشه بنده نواز است

آرند سوی کعبه نماز اهل جهانی — صد کعبه در این جا به طواف است و نماز است

گردد به ره معرفتش پای خرد لنگ — از بس که در این راه نشیب است و فراز است

یک شعله ز شمع حرم محترم اوست — این مشعل خورشید که در سوز و گداز است

ص: ۱۴۹۶۷

ای تابع قرآن ! تبعیت ز علی کن / قرآن همه راز است و علی کاشف راز است

جز او که بود عالم اسرار دو عالم / بی پرده به اظهار سلونی که مجاز است

اینجا است حق و حق طلبان جمله به گردش / اجماع ، دیگر معرکه شعبده باز است

آدم دیگر از روضه رضوان نکند یاد / کاسوده در این بارگه عرش طراز است

امیرمؤ منان علیه السلام در بستر شهادت

برادران شنیدند امیرمؤ منان علیه السلام در بستر شهادت ، اصحاب دورش بودند. اهل بیتش بودند. شیر طلبید دادند و نوشید. آب می طلبید؛ حاضر بود. آن حضرت حال یک یک آنها و آینده آنان را می دانست ولی نمی دانم حضرت زینب که خیلی بی تابی می کند، گریه و ناله می کند خبر از روز عاشورا و روز یازدهم محرم سال ۶۱ هجری دارد یا نه یعنی درست بیست و یک سال دیگر. آری امروز یک زخم - اگر چه مؤ ثر و کاری بیشتر بر فرق پدر نمی بیند؛ ولی عصر عاشورا چشمش به جسد بدون سر و قطعه قطعه و بدون لباس برادر افتاد خدایا چه می بینم ! این همان حسین است که جایش روی سینه پیامبر بود. یوم علی صدر المصطفی و یوم علی جدث الثری . لذا دید بهتر از همه خود رسول الله است که طرف خطاب قرارش دهد و به همه مردم بفهماند این حسینی که کشته اید و به این حال افتاده است ، نور چشم رسول خدا است رو برگردانید طرف مدینه و از ته جگر ناله زد:

یا رسول الله هذا حسینک مرمل بالدماء مقطع الاعضاء مجذوذ الراءس من القضاء، مسلوب العمامه و الرداء

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان | بر پیکر شریف اما زمان فتاد

بی اختیار ناله هذا حسین از او | سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد

پس با زبان پر گله آن بضعه البتول | رو کرد در مدینه که یا ایهاالرسول

این کشته فتاده به هامون حسین توست | وین صید دست و پا زده در خون حسین توست

این ماهی فتاده به دریای خون که هست | زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست

وین نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی | دود از زمین رسانده ، به گردون حسین توست

این خشک لب فتاده ممنوع از فرات | کز خون او زمین شده ، جیحون حسین توست

لاحول ولاقوه الابالله العلی العظیم

زکات (۳)

پیوستگی زکات با نماز در روایات

پیوستگی زکات با نماز در روایات

در کلمات معصومان علیهم السلام ذکر زکات در کنار نماز و سخن از ارتباط میان آن دو، در پاره ای از روایات آمده است؛ البته این مسئله در احادیث مذکور با تعابیر مختلفی مطرح شده است که در این بخش برخی از آنها را مرور می کنیم:

۱ – در تفسیر علی بن ابراهیم(۱) (منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام) روایتی جامع و کامل در این موضوع آمده است که ترجمه آن را تقدیم می کنیم:

«...اما زکات؛ پس پیامبرصلی الله علیه وآله(درباره آن) فرمود: هر کس زکات (مال خود) را به مستحق بدهد و نماز را با حدود و شرایطش به جا آورد و به این دو (نماز و زکات) چیزی از گناهان که آن دو را باطل کند، ملحق نکند، در روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که تمام حاضرین در عرصات قیامت به حال او غبطه می خورند تا این که نسیم بهشتی او را تا بالاترین غرفه ها و تالارهای بهشت، به محضر محمد و خاندان طیبین و طاهرین آن حضرت – که این شخص آنها را دوست می داشته – بالا می برد.

ص: ۱۴۹۶۹

۱ – ۲۸) تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۷۶، ح ۳۹.

هر کس که نسبت به زکات مالش بخل بورزد و (لی) نمازش را به جا آورد، نمازش نگاه داشته می شود و به آسمان نمی رود تا وقتی که زکات مالش بیاید، پس اگر زکات را داد، آن زکات، به صورت راهوارترین اسبها برای حمل نمازش در می آید و نماز را تا ساق عرش با خود می برد و حمل می کند؛ پس خداوند عزوجل (خطاب به آن شخص) می فرماید:

در بهشت (با این مرکب) سیر کن و تا روز قیامت در آن بتاز پس تا هر کجا که تاختن تو به آن منتهی شد، همه آن و راست و چپ آن برای توست؛ پس آن اسب شروع به تاختن می کند به طوری که در هر روز در یک چشم به هم زدن با هر پَرش و جهش مسافت یک سال را طی می کند تا این که به جایی که خداوند تعالی می خواهد منتهی می شود.

پس همه آن مقدار طی شده و مثل آن مقدار از جهت راست آن و چپ آن و مقابل آن و پشت آن و بالای آن و زیر آن، برای آن شخص است. و (لی) اگر نسبت به زکاتش بخل بورزد و آن را پرداخت نکند، امر می شود (به ملائکه که نمازش را به او برگردانند)پس نماز به آن شخص برگردانده می شود و نمازش در هم پیچیده می شود همچنان که لباس کهنه را می پیچند و آن را به صورت آن فرد می زنند و (به او)گفته می شود: ای بنده خدا! این نماز بدون زکات به چه دردت می خورد!»

۲ – در پاره ای از روایات از نمازی که به همراهش زکات نباشد به نماز غیر مقبول یا ناقص تعبیر شده است که در اینجا به نقل چند روایت در این باره می پردازیم.

ص: ۱۴۹۷۰

روایت اول: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«لا یَقبَلُ اللهُ عزوجلّ صلاهَ رجلٍ لا یُؤدّی الزکاه حتی یَجمَعَهُما فانّ الله عزوجل قد جَمعَهُما فلا تُفَرّقوا بینهما»(۱)

«خداونـد عزوجل نماز کسـی را که زکات ندهد قبول نمی کند تا وقتی که میان آن دو جمع کند؛ زیرا خداوند آن دو را جمع کرده است، پس میان آن دو جدایی میندازید.»

روایت دوم: امام رضاعلیه السلام فرمود:

«انّ الله عزوجل اَمَرَ بثلاثه مقرونٍ بها ثلاثهٌ اخری؛ أمَرَ بالصلاه و الزکاه، فَمن صلّی و لم یُزَکّ لم تُقبَل منه صلاته...»(۲)

«خـدای عزوجـل به سه چیز فرمـان داده که هر یـک از آنهـا با چیز دیگری پیوسـته و قرین است، به نماز و زکات (در کنار هم)فرمان داد پس کسی که نماز بخواند و زکات ندهد نمازش پذیرفته نیست...»

روایت سوم: امام صادق علیه السلام فرمود:

«لا صلاه لِمَن لا زکاه له و لا زکاه لِمَن لا ورعَ له»(۳)

«کسی که زکات ندهد نمازش بی حاصل است و کسی که ورع نداشته باشد زکاتش پذیرفته نیست.»

۳ – اخراج نمازگزار بی زکات از مسجد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«بینا رسول الله صـلی الله علیه وآله فی المسـجد اذ قال قُم یا فلان قُم یا فلان حتی أخرجَ خمسهَ نفر فقال: اخرجوا من مسـجدنا لا تُصَلّوا منه و انتم لا تزکّون»(۴)

ص: ۱۴۹۷۱

۱– ۲۹) الصلاه، محمد محمدی ری شهری، ص ۱۳۷.

۲– ۳۰) جامع الاحادیث، ج ۸، ص ۶ ؛ میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۱۸۳.

۳– ۳۱) میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۱۸۳.

۴– ۳۲) جامع الاحادیث، ج ۸، ص ۷.

«پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مسجد حضور داشت که خطاب به چند نفر فرمود: ای فلان بلند شو! ای فلان بلند شو! تا این که پنج نفر را از مسجد بیرون کرد. سپس فرمود: از مسجد ما بیرون روید و در آن نماز نخوانید؛ زیرا شما زکات نمی دهید.»

شاید بتوان این استفاده را از روایت کرد که نمازگزاری که اهل زکات نباشد باید از اجتماعات مسلمین طرد شود؛ زیرا این شخص دینی ناقص و روشی ناصحیح دارد و برای اجتماع مسلمین مضرّ است.

برآیند این پیوند

۱ - این که قرآن کریم زکات را عِدل و قرین نماز قرار داده است معلوم می شود که اگر نماز ستون دین است پس زکات هم ستون دین است؛ اگر نماز بهترین اعمال است، زکات هم چنین است و اگر نماز وسیله تقرب الی الله است زکات نیز سبب تقرب است.(۱)

۲ - پیوستگی نماز و زکات در آیات و روایات از ارتباط عمیق بین زندگی عبادی و زندگی اقتصادی در اسلام حکایت می کند و نیز حکایت از این دارد که انفاق و بخشش مال نقش والایی در تکامل روحی انسان دارد.(۲)

۳ - ارتباطی قوی و مستحکم بین تقرب الی الله و عبادت خدا و بذل مال به منظور نابودی فقر از جامعه وجود دارد. زندگی اسلامی زندگی یکپارچه ای است که اجزاء آن از همدیگر جدا نیست؛ از این رو است که نماز با زکات قبول می شود و ایمان و یقین با ادا کردن زکات شناخته می شود؛ پس ایمان به خدای تعالی، همچنان که مؤمنین را به خضوع در برابر پروردگار جهانیان با رکوع و سجود و تضرّع فرا می خواند، به همان گونه آنان را به مبارزه با فقر و رسیدگی به محرومین دعوت می کند.(۳)

ص: ۱۴۹۷۲

۱- ۳۳) ر.ک: الحیاه، ج ۶، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

۲- ۳۴) همان.

۳- ۳۵) همان.

۴ – نمـاز یـک عبـادت روحی و زکـات یـک عبادت مالی است و هر کس بتوانـد برای جلب رضایت خـدا به پرداخت زکات موفق شود؛ از خود گذشتن در راه خدا برای او امری آسان خواهد بود.(۱)

۵ – تکیه بر دو رکن نمـاز و زکـات، بیـان این واقعیت است که مسـلمان شایسـته است هم با خـدا ارتباطی عاشـقانه و صـمیمی داشـته باشـد و هم در رابطه بـا مردم بی تفـاوت نبوده و وظـایف واجب و مسـتحب مالی خود را انجام دهـد و به فکر محرومان جامعه باشد.

در قرآن اقـامه نمـاز و پرداخت زکـات به عنوان محـک ایمـان و اخلاـص برشـمرده شـده است و این دو در حقیقت اولین گام وفاداری به دین معرفی شده اند چنان که قرآن می فرماید:

«و أقیمـوا الصـلاه و آتوا الزکوه و ارکعوا مع الراکعین»(۲) «نماز به پا داریـد و زکات بپردازیـد و همراه رکوع کننـدگان رکوع کنید.»

پس روشن می شود که یاد خدا همراه با توجه به خلق خداست و پرواز روح همراه با امداد جسم است.

اگر کمک به محرومان همراه با نماز و رابطه با خـدا باشد مفید است؛ وگرنه همراه با منت و اسـتعمار خواهد بود و سـر از برده کشی در خواهد آورد.(۳)

۶ – در «زکات» اسراری وجود دارد که در نماز هم موجود است، از جمله:

الف. در زکات به فقرا و محرومین کمک مادی می شود؛ در نماز برای آنان و همه مسلمین دعا می شود؛

ب. در زکات، مال انسان پاکیزه می شود؛ در نماز قلب او؛

ص: ۱۴۹۷۳

۱– ۳۶) تفسیر کاشف، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲– ۳۷) سوره بقره (۲) آیه ۴۳.

۳– ۳۸) تفسیر نور، ج ۱، ص ۱۸۲.

ج. پرداخت زکات شکر مالی است؛ اقامه نماز، شکر جانی و بدنی است؛

د. با دادن زکات، صفت بخل از انسان دور می شود؛ با خواندن نماز صفت تکبّر سرکوب می شود؛

ه . زکات حافظ مال است؛ نماز حافظ همه اعمال است؛

و. زکات سرمایه فقیران است؛ نماز سرمایه عابدان است؛

ی. زکات دهنده دوست دارد مالش برکت کند و زیاد شود، نمازگزار هم به دنبال پاداشهای بسیار است.(۱)

۷ - برخی از مفسّران گفته اند که «الصلوه تبلغک باب الملک و الصدقه تدخلک علیه»؛ یعنی نماز تو را به باب مَلَک می رساند و زکات سبب وارد شدن بر مَلَک است.(۲)

در جمع بندی باید گفت اگر چه زکات، عبادتی مالی است و در ظاهر جنبه مادی دارد اما از آنجا که با خود فوایدی همچون درمان صفت زشت بخل، تقرب الی الله و جلب رحمت الهی، فرو نشاندن غضب الهی و آمرزش گناهان، فراهم کردن زمینه استجابت دعا و خصوصاً قبولی نماز را به همراه دارد نشان دهنده این است که زکات در عین مادی بودن، نقش بسیار مهمی در تعالی روح مؤمن دارد.

از این رو در کنار نماز که یکی از مهم ترین پالایش کننده های روحی است می تواند نقش تکمیل کنندگی را به خوبی ایفا کند و بالعکس به راحتی می توان تصور کرد که بدون زکات به چه میزان روح یک مسلمان از رشد و تعالی باز خواهد ماند.

۸ - برترین نمازگزار زکات دهنده کیست؟

۱- ۳۹) هزار و یک نکته درباره نماز، حسین دیلمی، ص ۱۶۰.

۲- ۴۰) تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، ابوالفضل رشید الدین المیبدی، ج ۱، ص ۲۵۲.

در تاریخ اسلام اگر بخواهیم از یک شخصیت به عنوان برترین نمازگزار زکات دهنده نام ببریم، باید از کسی نام ببریم که خداوند، زکات دادن او را ستود و او را ولیّ مؤمنین نامید؛ آری! امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بود که در رکوع نمازش از دادن زکات غفلت نکرد و با عمل خود پیوستگی همیشگی توجه به خالق و توجه به خلق را فریاد کرد؛ و این آیه در شأن حضرتش نازل گردید که:

«انما ولیّکم اللّهُ و رسولُه و الّذین آمنوا الذین یُقیمُون الصلوه و یؤتُون الزّکوه و هم راکعون»(۱)

«ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر او می باشد و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.»

پیام این آیه شریف این است که، کسانی که اهل نماز و زکات نیستند حق ولایت و رهبری بر مردم را ندارند؛(۲) و این که زکات هرگز از نماز جدا نیست.

۹ - بدترین نمازگزارن (اصحاب رِدّه).

در تاریخ اسلام می خوانیم که گروهی بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مرتد و به «اصحاب ردّه» معروف شدند. آنها جمعی از طوایف «بنی طیّ»، «غطفان» و «بنی اسد» بودند که از دادن زکات به مأموران و عاملین حکومت اسلامی خودداری کردند و با این عمل پرچم مخالفت برافراشتند.

آنها مخالف صد در صد حکومت نبودند، اما زکات را به عنوان حکمی از احکام اسلام قبول نداشتند و به مصداق آیه ۱۵۰ سوره نساء: «نؤمن ببعض و نکفُرُ ببعض»، می گفتند: «اما الصلاه فنصلّی و اما الزکوه فلا یُغصَب اموالنا» ؛ یعنی نماز می خوانیم ولی زکات نه، اجازه نمی دهیم اموالمان غصب گردد.

ص: ۱۴۹۷۵

۱- ۴۱) سوره مائده (۵) آیه ۵۵.

۲- ۴۲) تفسیر نور، ج ۳، ص ۱۱۸.

در پی این بـدعت، مسـلمانان که این عمـل آنهـا را ارتـداد می دانسـتند تصـمیم گرفتنـد با این گروه مرتـد به پیکار برخیزنـد و سرانجام با آنان جنگیدند و آنها را در هم کوبیدند.(۱)

شباهتهای زکات و نماز در قرآن

۱ - زکات همانند نماز، سیره پیامبران و اوصیاء الهی بوده است؛(۲)

۲ - زکات همانند نماز، در همه ادیان وجود داشته است؛(۳)

۳ - زکات همانند نماز، سبب آمرزش گناهان است؛(۴)

۴ - زکات همانند نماز، در پی دارنده اجر عظیم عندالله است؛(۵)

۵ - زکات همانند نماز، از نشانه های اهل یقین است؛(۶)

۶ - زکات همانند نماز، از نشانه های مؤمنان راستین و سبب رستگاری است؛(۷)

۷ - زکات همانند نماز، شرط برادری و اخوّت دینی است.(۸)

شباهتهای زکات و نماز در روایات

۱ - زکات همانند نماز، از ارکان دین اسلام است. حضرت امام باقرعلیه السلام فرمود:

«بُنِیَ الاسلامُ علی خمسه اشیاء؛ علی الصّلاه و الزکوه و الحجّ و الصوم و الولایه»(۹)«اسلام بر پنج پایه استوار شده است؛ بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت.»

۲ - زکات همانند نماز، موجب آمرزش گناهان است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

۱- ۴۳) ر.ك: تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۱۷.

۲- ۴۴) ر.ك: سوره مائده (۵) آیه ۵۵ ؛ سوره بیّنه (۹۸) آیه ۵.

۳- ۴۵) ر.ك: سوره انبیاء (۲۱) آیه ۷۳.

۴- ۴۶) ر.ك: سوره مائده (۵) آیه ۱۲.

۵- ۴۷) ر.ك: سوره بقره (۲) آیات ۱۱۰ و ۲۷۷ ؛ سوره نساء (۴) آیه ۱۶۲.

۶- ۴۸) ر.ك: سوره لقمان (۳۱) آیه ۴.

۷- ۴۹) ر.ك: سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱ - ۴.

۸- ۵۰) ر.ک: سوره توبه (۹) آیات ۱۱ و ۷۱.

۹- ۵۱) بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۳۴.

«الزّکوه تُذهبُ الذنوب»(۱) «زکات گناهان را از بین می برد.»

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه درباره نماز فرمود:

«انّها لَتَحَتُّ الذنوب حتّ الورق»(۲) «نماز گناهان را مانند ریزش برگ درختان فرو می ریزد.»

۳ - ترک زکات همانند ترک نماز، موجب کفر است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله فرمود:

«والّذی نفس محمّد بیده ما خان الله احد شیئاً من زکاه ماله الا مشرک بالله»(۳) «قسم به کسی که جان محمد به دست اوست هیچ کس در چیزی از زکات مالش به خداوند خیانت نکرد مگر مشرک به خدا.»

نیز فرمود:

«بین العبد و بین الکفر ترک الصلاه»(۴)«فاصله بین بنده و کفر، ترک نماز است.»

۴ - زکات همانند نماز، پالایش و پاکی روح را در پی دارد. در روایتی زیبا از حضرت زهراعلیها السلام آمده است:

«فَجَعَلَ الایمانَ تطهیراً لکم مِنَ الشّرک و الصلاه تنزیهاً من الکبر و الزکوه تزکیه للنفس و نماء فی الرّزق»(۵)

«پس خداوند ایمان را برای پاک شدن شما از شرک و نماز را برای دور شدن شما از تکبر و زکات را برای پاکیزگی روح و افزایش رزق قرار داد.»

۵ - ترک زکات همچون ترک نماز، در پی دارنده سوء عاقبت است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَن مَنَعَ قیراطاً مِن الزّکوه فَلیَمُت ان شاء یهودیّاً أو نصرانیاً»(۶)

«هر کس که به اندازه یک قیراط (تقریباً هم وزن ۴ عدد جو) زکات مالش را ندهد پس باید (بر دینی غیر از اسلام) بمیرد خواه (بر دین) یهود یا نصارا.»

۱- ۵۲) بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۳۲.
۲- ۵۳) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹.
۳- ۵۴) بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۹.
۴- ۵۵) بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۰۲.
۵- ۵۶) الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۳۴.
۶- ۵۷) فروع کافی، ج ۳، ص ۵۰۵.

در روایتی درباره نماز از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده است:

«مَن تَرَکَ صلوه لا یَرجوُ ثوابها و لا یخافُ عقابها فلا ابالی أیموتُ یهودیاً أو نصرانیاً أو مجوسیّاً» «کسی که نماز را ترک کند در حالی که نه امید به پاداش آن دارد و نه از عذاب آن می ترسد برای من اهمیت ندارد که او یهودی بمیرد یا نصرانی یا مجوسی.»

۶ – زکات همانند نماز، در ناامید کردن و نابودی شیطان مؤثر است. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده است:

«الصّلاهُ تَسودُّ وجهَ الشیطان و الصّدقهُ تکسرُ ظَهرَه» «نماز، شیطان را رو سیاه می کند و صدقه کمر او را می شکند.»

با توجه به این که یکی از مصادیق بارز صدقه، زکات است نقش زکات در نابودی و به عجز درآوردن شیطان در این روایت آشکار است.

پیوند نماز و زکات در قرآن

پیوند نماز و زکات در قرآن

در قرآن کریم واژه زکات در ۳۲ آیه ذکر شده است و در بسیاری از روایات معصومان علیهم السلام از این واجب الهی سخن به میان آمده است که همگی حکایت از اهمیت حیاتی زکات در برنامه اقتصادی، فرهنگی و تربیتی اسلام دارد.آنچه در این میان قابل دقت و توجه می باشد این است که در ۲۷ آیه از ۳۲ آیه یاد شده، واژه «زکات» در کنار واژه «صلاه» ذکر شده است و

در روایات نیز این پیوستگی دیده می شود.

در این گفتار بر آنیم که این پیوستگی را مورد بررسی و تحلیل اجمالی قرار دهیم و با کمک آیات و روایات، چگونگی پیوند زکات با نماز و حکمت آن را تبیین کنیم.

ص: ۱۴۹۷۸

در آغاز لازم است به تاریخچه پیوستگی زکات با نماز در ادیان سابق اشاره ای کنیم.

پیوستگی زکات با نماز در ادیان سابق

تأکید بر پیوستگی زکات با نماز، تنها در دین مبین اسلام مطرح نبوده است، بلکه در ادیان سابق نیز بر این پیوستگی تأکید شده و فریضه زکات در کنار فریضه نماز، مطرح شده است. با نگاهی به آیات ذیل به خوبی این مدعا قابل اثبات است.

۱ – آیات ۷۱ تا ۷۳ سوره مبارک انبیاء:

«و نجّیناه و لوطاً الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین و وَهبنا لهُ اسحاق و یعقوب نافله و کُلّاً جعلنا صالحین و جعلناهم ائمه یهدون بأمرنا و أوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوه و ایتاء الزکوه و کانوا لنا عابدین»

«و او (ابراهیم) و لوط را (برای رفتن) به سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهاده بودیم، رهانیدیم و اسحاق و یعقوب را (به عنوان نعمتی) افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و بر پا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.»

آیات فوق به این نکته اشاره دارد که زکات در کنار نماز از برنامه های هدایتی در برنامه پیامبران بزرگی چون لوط، ابراهیم، اسحاق، و یعقوب علیهم السلام بوده است و آنان از سوی خدا مأمور بوده اند که دستور الهی ادای زکات و اقامه نماز را به بندگان خدا ابلاغ نمایند.

۲ – آیات ۳۰ و ۳۱ سوره مبارک مریم:

ص: ۱۴۹۷۹

«قال انّی عبدالله ءاتانیَ الکتاب و جَعَلَنی نبیّاً و جَعَلَنی مبارکاً أین ما کنتُ و أوصانی بالصّلوه و الزکوه ما دُمتُ حیّاً»

«(حضرت عیسی در گهواره) گفت: منم بنده خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است.»

۳ – آیات ۵۴ و ۵۵ سوره مبارک مریم:

«و اذکُر فی الکتاب اسماعیل انّه کانَ صادقَ الوعد و کان رسولاً نبیّاً و کان یأمُرُ أهله بالصّلوه و الزّکوه و کان عند ربّه مرضیّاً»

«و در این کتاب از اسماعیل یاد کن؛ زیرا که او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می داد و همواره نزد پروردگارش پسندیده (رفتار) بود.»(۱)۵) تفسیر تسنیم، آیت الله جوادی آملی، ج ۴، ص ۱۱۰ – ۱۱۳.(۲)

پیوستگی زکات با نماز در قرآن

در قرآن کریم چنان که گفته شد، ۲۷ آیه در این باره وجود دارد که در این جا پس از ذکر نشانی آیات، به شرح و تفسیر برخی از آنها خواهیم پرداخت.

آیات یاد شده عبارتند از: سوره بقره آیه ۴۳، ۸۳، ۱۱۰، ۱۷۷، ۲۷۷ ؛ سوره نساء آیه ۷۷، ۱۶۲ ؛ سوره مائده آیه ۱۲، ۵۵ ؛ سوره توبه آیه ۵، ۱۱، ۱۸، ۷۱ ؛ سوره مریم آیه ۳۱، ۵۵ ؛ سوره انبیاء آیه ۷۳ ؛ سوره حج آیه ۴۱، ۷۸ ؛ سوره مؤمنون آیه ۴ ؛ سوره نور آیه ۳۷، ۵۶ ؛ سوره نمل آیه ۳ ؛ سوره لقمان آیه ۴ ؛ سوره احزاب آیه ۳۳ ؛ سوره مجادله آیه ۱۳ ؛ سوره مزمل آیه ۲۰ ؛ سوره بیّنه آیه ۵.

۱– ۱) نیز ر.ک: سوره مائده

۲– آیه ۱۲ ؛ سوره بیّنه (۹۸) آیه ۵.

در هر یک از این آیات شریف واژه «زکات» در کنار واژه «صلاه» آمده است که دلالت بر وجود پیوندی عمیق بین این دو رکن رکین دارد.

آیه نخست:

«و اقیموا الصّلوه و آتوا الزکوه و ما تُقدّموا لانفسکم مِن خیرٍ تجدوهُ عندالله انّ الله بما تعملون بصیرٌ»(۱)

«و نماز به پا دارید و زکات بدهید؛ و هرگونه نیکی که برای خویش از پیش فرستید، آن را نزد خدا باز خواهد یافت، آری خدا به آنچه می کنید بیناست»

در تفسیر نمونه ذیل این آیه شریف آمده است:

«این آیه، به مؤمنان دو دستور مهم و سازنده می دهد؛ یکی در مورد نماز که رابطه محکمی بین انسان و خدا ایجاد می کند و دیگری زکات که رمز همبستگیهای اجتماعی است و این هر دو برای پیروز شدن بر دشمن (در کنار یکدیگر) لازم است؛ زیرا با این دو مهم، روح و جسم مؤمنان نیرومند می شود.»(۲)

آیه دوم:

«و اقیموا الصلوه و ءاتوُا الزکوه و ارکعوا مَعَ الراکعین»(۳)

«و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید.»

در تفسیر گران سنگ «تسنیم» ذیل آیه شریف فوق به چند نکته اشاره شده است:

«۱ - کاربرد عنوان "ایتاء" و تعبیر جمع "آتوُا" در امر به پرداخت زکات، برای تذکر به احیای این واجب اجتماعی و مرتفع ساختن فقر عمومی در سطح جامعه است. البته مقصود اصیل از ایجاب زکات، تحصیل طهارت روح و اعتلای جان بشری است و گرنه تأمین هزینه مستمندان، به خوبی مقدور خداست.

ص: ۱۴۹۸۱

۱- ۲) سوره بقره (۲) آیه ۱۱۰.

۲- ۳) تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۱۰.

۳- ۴) سوره بقره (۲) آیه ۴۳.

در این آیه، نخست به نماز که اولین جلوه عبادی ایمان و بهترین وسیله رابطه عبد و مولاست اشاره می کند: "و اقیموا الصلوه" و سپس به زکات که برترین واجب مالی و اجتماعی اسلام است و سبب رابطه عبد با خلق خدا می باشد امر می کند: "و ءاتوُا الزّکوه".

۲ - کمال واقعی انسان از منظر قرآن کریم، در جمع سالم بین حُسن فاعلی و حُسن فعلی است؛ یعنی روح، معتقد و متخلّق به اخلاق و بدن اشتغال به امتثال. از این جمع سالم، گاهی به «ایمان و عمل صالح» یاد می شود که در بسیاری از آیات به صورت شرط لازم برای رهایی از کیفر تلخ و نیل به پاداش شیرین معاد بیان شده است؛ و گاهی بعد از ذکر ایمان، از نماز و زکات که شاخص ترین نمونه عمل صالح است سخن به میان می آید.

آنچه در آیه مورد بحث مطرح است از همین سنخ است که پس از ترغیب به حُسن فاعلی؛ یعنی ایمان به معارف الهی و مآثر آسمانی - در آیه ۴۲ - تشویق به حُسن فعلی یعنی تحکیم پیوند عملی با خدا (نماز) و توثیق ارتباط اقتصادی با مستمندان (زکات) و حفظ وحدت و شکوه امت اسلامی در نماز جماعت و مانند آن دارد.(۵)

۳ - فرمان به ادای زکات پس از فرمان به نماز از این روست که نماز گزاری که با برپایی نماز با خدای مُنعم ارتباط برقرار کرد و به او تقرب جست، از خلق خدا که «عیال الله» هستند غافل نمی شود؛ لازمه عدم غفلت از خلق، رفع مشکلات آنان و از جمله برطرف کردن فقر و نیازهای مادی و اقتصادی است که با پرداخت زکات و انفاقهای مالی رفع می شود.(۱)

ص: ۱۴۹۸۲

۱- ۶) همان، ص ۱۱۸.

۴ – در بحث روایی در این تفسیر شریف، روایتی مربوط به این آیه شریفه آمده است که در شرح روایت به خوبی پیوستگیِ زکات با نماز مورد بررسی قرار گرفته است:

«عن الرضاعلیه السلام: انّ الله عزوجل اَمَرَ بثلاثهٍ یقرنُ بها ثلاثه، اَمَرَ بالصّلوه و الزکوه فمن صلّی و لم یُزَکّ لم تُقبل صلاتُه...»(۱)

«خداوند عزوجل به سه چیز – که سه چیز دیگر قرین و عِدل آنهاست – امر فرموده است: امر به نماز و زکات کرده، پس هر کس نماز بخواند و زکات ندهد نمازش قبول نمی شود...»

توضیح این که اگر چه از لحاظ بحثهای جزیی و موردی هر کدام از نماز و زکات، واجب مستقل است و هیچ ارتباط وضعی از لحاظ صحت و فساد بین آنها برقرار نیست، ولی از نظر جامع نگری و وحدت مکتب اسلام و پیوند ناگسستنی بین عناصر محوری دین، بین نماز و زکات و سایر ارکان اصیل اسلامی ارتباط عمیق و عریق برقرار است؛ زیرا رسول اکرم صلی الله علیه وآله، اسلام را همچون بنیان مرصوصی دانست که دارای پایه های متعدد است و یکی از آن ارکان، نماز و دیگری زکات است: «بُنِیَ الاسلامُ علی خَمس، شهاده ان لا اله الا اللّه و أنّ محمداً رسولُ الله و اقام الصّلوه و ایتاء الزّکوه و حجّ البیت و صومِ رمضان»(۲)؛

«اسلام بر پنج پایه استوار شده است: گواهی دادن بر یگانگی الله و رسالت محمدصلی الله علیه وآله و اقامه نماز و دادن زکات و حج خانه خدا و روزه رمضان».

بنابر این ترک زکات به منزله ویران کردن یکی از پایه های اسلام است؛ در نتیجه تارک زکات، اسلام راستین را از دست داده و نماز چنین کسی مقبول کامل نیست.»(۳)

ص: ۱۴۹۸۳

۱– ۷) نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۴.

۲– ۸) همان، ص ۵۶۷.

۳– ۹) تفسیر تسنیم، ج ۴، ص ۱۲۸.

آیه سوم:

«ألم تَرَ الی الـذین قیـلَ لَهُم کُفُّوا أیـدیَکم و أقیموا الصّـلوه و ءاتوا الزّکـاه فلمّـا کُتبَ علیهمُ القتـالُ اذا فریقٌ منهم یَخشَونَ النّـاسَ کخشیه اللّه أو أشَدَّ خَشیَهً...»(۱)

«آیا ندیـدی کسانی را که به آنان گفته شـد: (فعلًا) دست (از جنگ) بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید، و (لی) همین که کارزار بر آنان مقرر شـد، به ناگاه گروهی از آنان از مردم (= مشـرکان مکه) ترسـیدند مانند ترس از خدا یا ترسـی سـخت تر....»

در تفسیر نمونه ذیل این آیه شریف آمده است:

«درباره این آیه ممکن است این سـئوال پیش آیـد که چرا از میان تمام دسـتورات اسـلامی تنها مسـئله نماز و زکات ذکر شـده است در حالی که دستورات اسلام منحصر به اینها نیست؟

در پاسـخ می گوییم که نماز رمز پیونـد با خـدا و زکات رمز پیونـد با خلق خداست؛ بنابر این منظور این است که به مسـلمانان دستور داده شده با برقراری پیوند محکم با خداوند و پیوند محکم با بندگان خدا، جسم و جان خود و اجتماع خویش را آماده برای جهاد کنند و به اصـطلاح، خودسازی کنند و مسلماً هر جهادی بدون آمادگیهای روحی و جسمی افراد و بدون پیوندهای محکم اجتماعی محکوم به شکست است.

مسـلمان در پرتو نماز و نیایش با خـدا ایمان خود را محکم و روحیه خویش را پرورش می دهد و آماده هرگونه فداکاری و از خود گذشـتگی می شود و با زکات شـکافهای اجتماعی پر شده و تهیه نفرات آزموده و ابزار جنگی - که زکات یک پشـتوانه اقتصادی برای تهیه آنها می باشـد - بهبود می یابد و به هنگام صدور فرمان جهاد آمادگی کافی برای مبارزه با دشـمن خواهند داشت.»(۲)

ص: ۱۴۹۸۴

۱- ۱۰) سوره نساء (۴) آیه ۷۷.

۲- ۱۱) تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۵.

آیه چهارم:

«فاذا انسَلَخَ الاشـهُرُ الحُرُم فاقتُلُوا المشـرکین حیثُ وَجدتُموهم و خُذوهم و احصُرُوهُم و اقعُدوا لَهُم کلّ مَرصدٍ فان تابوا و أقاموا الصّلوه و ءاتُوا الزّکوه فخَلّوا سبیلهم انّ الله غفورٌ رحیمٌ»(۱)

«پس چون ماه های حرام سپری شد، مشـرکان را هر کجا یافتید بکُشـید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگـاهی به کمین آنان بنشـینید؛ پس اگر توبه کردنـد و نماز بر پا داشـتند و زکات دادنـد، راه برایشان گشاده گردانیـد، که خداوند آمرزنده مهربان است.»

در تفسـیر نمونه ذیل این آیه شـریف این سـئوال به مناسـبت آیه مطرح شده است که آیا نماز و زکات شـرط اسـلام است؟ در پاسخ به این سئوال آمده است:

«از آیات فوق در ابتدای نظر چنین اسـتفاده می شود که برای قبول توبه بت پرسـتان اداء نماز و زکات نیز لازم است و به همین دلیل برخی فقهای اهل سنت ترک نماز را دلیل بر کفر گرفته اند.

ولی حق این است که منظور از ذکر این دو دستور بزرگ اسلامی، آن باشد که در تمام مواردی که ادعای اسلام، مشکوک به نظر برسد - همان گونه که در مورد بت پرسـتان آن روز غالباً چنین بود - انجام این دو وظیفه بزرگ اسلامی را به عنوان نشانه برای اسـلام آنهـا قرار دهنـد، و یـا این که منظور این است که آنهـا نمـاز و زکـات را به عنوان دو قانون الهی بپذیرنـد و به آن گردن نهند و به رسـمیت بشناسـند، هر چند از نظر عمل در کار آنها قصور باشد؛ زیرا دلایل فراوان داریم که تنها با ترک نماز و یا زکات انسان در صف کفار قرار نمی گیرد، هر چند اسلام او بسیار ناقص است.

ص: ۱۴۹۸۵

۱- ۱۲) سوره توبه (۹) آیه ۵.

البته اگر ترک زکات به عنوان قیام بر ضد حکومت اسلامی باشد سبب کفر خواهد بود.»(۱)

در تفسیر نور نیز پیام این آیه این گونه بیان شده است:

«توبه از شرک، ایمان است و نشانه توبه واقعی، نماز و زکات است.»(۲)

آیه پنجم:

«فان تابوا و أقاموا الصلوه و ءاتوا الزکوه فاخوانُکم فی الدین و نُفَصّل الایات لقوم یعلمون»(۳)

«پس اگر توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات دهند، در این صورت برادران دینی شما می باشند و ما آیات (خود) را برای گروهی که می دانند به تفصیل بیان می کنیم.»

در تفسیر «المیزان» در ذیل این آیه شریف آمده است:

«مراد از توبه، به دلالت سیاق، این است که به سوی ایمان به خدا و آیات او برگردند و به همین جهت به صرف توبه اکتفا نکرده و مسئله به پا داشتن نماز را که از روشن ترین مظاهر عبادت خدا و هم چنین زکات را که از قوی ترین ارکان جامعه دینی است به آن اضافه کرد و این دو را به عنوان نمونه و اشاره به همه وظایف دینی که در تمامیت ایمان به آیات خدا دخالت دارند ذکر کرد.»(۴)

در تفسیر نور نیز برای این آیه پیامهایی بیان شده است:

۱ - «آنان که تارک نماز و زکاتند، برادران دینی ما نیستند؛

۲ - شرط ورود به دایره اخوّت دینی، نماز و زکات است؛

۳ - آنان که تا دیروز واجب القتل بودند، در سایه توبه و نماز و زکات، حقوق برابر با مسلمانان می یابند.»(۵)

۱- ۱۳) تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۹۴.

۲- ۱۴) تفسیر نور، ج ۵، ص ۱۱.

۳- ۱۵) سوره توبه (۹) آیه ۱۱.

۴- ۱۶) تفسیر المیزان (مترجم)، ج ۹، ص ۲۴۳.

۵- ۱۷) تفسیر نور، ج ۵، ص ۱۶.

آیه ششم:

«انّما یعمُرُ مساجد الله مَن ءامَنَ بالله و الیوم الاخر و أقام الصّلوه و ءاتی الزّکوه و لم یخش الا الله فعسی أولئک أن یکونوا من المهتدین»(۱)

«مساجد خدا را تنها کسانی آباد می کنند که به خدا و روز واپسین ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده اند، پس امید است که اینان از راه یافتگان باشند.»

در تفسیر نمونه ذیل این آیه شریف آمده است:

«أقام الصلوه و آتی الزکوه در این آیه یعنی ایمان آن شخص به خدا و روز قیامت تنها در مرحله ادعا نباشد، بلکه با اعمال پاکش آن را تأیید کند؛ هم پیوندش با خدا محکم باشد و نماز را به درستی انجام دهد و هم پیوندش با خلق خدا و زکات را بپردازد.»(۲)

آیه هفتم:

«و المؤمنون و المؤمناتُ بعضُهم أولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهَون عن المنکر و یُقیمون الصلوه و یُؤتون الزّکوه و یُطیعون الله و رسوله أولئک سَیَرحَمُهُمُ الله ان الله عزیز حکیم»(۳)

«و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده وا می دارند، و از کارهای ناپسند باز می دارند و نماز را برپا می کنند و زکات می دهند و از خدا و پیامبرش فرمان می برند. آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد، که خدا توانا و حکیم است.»

در تفسیر نمونه آمده است:

«در این آیه به ذکر نشانه های مؤمنین در مقایسه با منافقان پرداخته و بیان می کند که مؤمنین بر خلاف منافقان که خدا را فراموش کرده بودند، "نماز را برپا می دارند" و بر خلاف منافقان که افرادی بخیل هستند، بخشی از اموال خویش را در راه خدا می دهند "و زکات اموال خویش را می پردازند".»(۴)

ص: ۱۴۹۸۷

۱- ۱۸) سوره توبه (۹) آیه ۱۸.
۲- ۱۹) تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۵۱.
۳- ۲۰) سوره توبه (۹) آیه ۷۱.
۴- ۲۱) تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۳۷.

آیه هشتم:

«و جعلنی مُبارکاً أین ما کُنتُ و أوصانی بالصّلوه و الزّکوه ما دُمتُ حیّاً»(۱)

«و (حضرت عیسی در گهواره فرمود:) هر جا که باشم (خدا) مرا با برکت ساخته و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است.»

در تفسیر نمونه آمده است:

«در این آیه حضرت عیسی از میان تمام برنامه ها، بر توصیه پروردگار به نماز و زکات تکیه می کند و این به سبب اهمیت فوق العاده این دو برنامه است که این دو رمز ارتباط با خالق و خلق است و از یک نظر همه برنامه های مذهبی را می توان در آن خلاصه کرد؛ چرا که بخشی از آنها پیوند انسان را با خلق و بخشی پیوند انسان را با خالق مشخص می کند.»(۲)

آیه نهم:

«رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکرِ الله و اقامِ الصّلوه و ایتاء الزّکوه یخافون یوماً تتقلّبُ فیه القلوبُ و الابصار»(۳)

«مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و دادن زکات، به خود مشغول نمی دارد، و از روزی که دلها و دیده ها در آن زیر و رو می شود می هراسند.»

علامه طباطبایی در ذیل این آیه شریف نوشته است:

«مراد از اقامه نماز و ایتاء زکات، آوردن همه اعمال صالحه است که خدای تعالی بندگان را به آنها مأمور کرده که در زندگی دنیایشان انجام دهند؛ اقامه نماز، وظایف عبودیت برای خدای سبحان را ممثّل می کند و ایتاء زکات وظایف او را نسبت به خلق ممثّل می سازد؛ چون نماز و زکات هر یک در باب خود رکنی هستند.»(۴)

۱- ۲۲) سوره مریم (۱۹) آیه ۳۱.

۲- ۲۳) تفسیر نمونه،ج ۱۳، ص ۵۵.

۳- ۲۴) سوره نور (۲۴) آیه ۳۷.

۴- ۲۵) ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص ۱۸۰.

آیه دهم:

«و أقیموا الصّلوه و ءاتوا الزّکوه و أطیعوا الرّسول لعلّکم تُرحمون»(۱)

«و نماز را برپا کنید و زکات را بدهید و پیامبر (خدا) را فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید.»

علامه طباطبایی درباره این آیه نوشته است:

«اگر از میان همه وظایف (تکالیف) تنها نماز و زکات را یادآوری کرده برای این است که این دو تکلیف در میان تکالیف راجعه به خدا و خلق به منزله رکن است.»(۲)

اشاره

با توجه به آنچه در تفسیر این آیات ذکر شد معلوم گردید که اولاً بین نماز و زکات رابطه ای عمیق وجود دارد؛ ثانیاً به تناسب موضوع و شأن نزول هر آیه، بُعدی از همبستگی بین این دو فریضه و ویژگی ای از ویژگیهای هر کدام قابل استفاده و نتیجه گیری است.

منبع:سایت ستاد اقامه نماز

زکات چیست؟

زکات چیست؟

زکات چیست؟ و چرا در قرآن بیشتر به زکات تأکید شده تا به خمس؟

چرا در قرآن بیشتر به زکات تأکید شده تا به خمس؟

زکات به چه معنا است؟ چرا در قرآن بیشتر به زکات تأکید شده تا به خمس که شرایط عمومی تری دارد؟ آیا به این دلیل است که معنای زکات چیزی غیر از آن است که تا به حال می دانستیم؟ آیا دلیل دیگری دارد؟ اگر بگوییم در آن زمان، زکات نسبت به خمس عمومی تر بوده، پس این حقیقت که آیات قرآن برای تمامی دوران ها است از بین می رود! آیا اگر در قرآن بیان می شود «مؤمن واقعی کسی است که در حال رکوع زکات می دهد، پس کسانی که در حال رکوع زکات نمی دهند»؛ یعنی همه به جز حضرت علی(ع) مؤمن نیستند؟ از کجا مشخص می شود که آن انگشتر اهدایی همان مالی بوده که زکات نام گرفته در حالی که زکات به آن معنایی که ما می شناسیم، باید محاسبه و بعد پرداخت شود، پس چطور دقیقاً همان انگشتر، زکات مال شده است؟ چرا خمس یا قسمتی از آن نشده است؟ لطفاً با دلیل و مدرک و مرجع پاسخ دهید.

ص: ۱۴۹۸۹

۱- ۲۶) سوره نور (۲۴) آیه ۵۶.

۲- ۲۷) ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص ۲۲۳.

پاسخ:

اصل کلمه «زکاه» به معنای رشد و نموّی است که از برکت الهی در چیزهای دنیوی و اخروی حاصل می شود.(۱) کلمه «زکات» به سهم الهی که انسان مؤمن از مال خود خارج می کند و به فقرا می دهد، اطلاق می شود. به این دلیل است که در پرداخت آن، امید رشد و افزایش مال همراه با خیرات و برکات دارد، یا موجب تزکیه و پاکی روح پرداخت کننده می شود و یا از هر دو جنبه است؛ زیرا هر دو فایده در پرداخت زکات وجود دارد.(۲) بنابراین، «زکات» در لغت، به دو معنا آمده است: یکی رشد و نموّ و دیگری پاکی.(۳)

بر اساس معنای لغوی و عام، هر چیزی زکاتی دارد. امام علی(ع) می فرماید: «زکات بدن؛ جهاد و روزه گرفتن است. زکات جاه و مقام؛ بذل و بخشش، زکات جمال و زیبایی؛ عفت و عصمت خواهد بود. زکات سلطه و قدرت؛ نجات افراد اندوهگین، زکات شجاعت؛ جهاد فی سبیل اللّه است. زکات صحت و سلامتی؛ کوشش در اطاعت پروردگار و زکات پیروزی؛ احسان خواهد بود. زکات علم آن است که آن را نشر دهی و خود را به انجام آن وادار کنی ... زکات قدرت؛ انصاف است...».(۴)

ص: ۱۴۹۹۰

۱- (۱). راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: داودی، صفوان عدنان، ص ۳۸۰، دارالعلم، الدار الشامیه، دمشق، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

۲- (۲). همان، ص ۳۸۱.

۳- (۳). ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۵۸، دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.

۴- (۴). محدث نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۷، ص ۴۶، مؤسسه آل البیت(ع)، قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ق؛ ر.ک: لیثی واسطی، علی، عیون الحکم و المواعظ، محقق و مصحح: حسنی بیرجندی، حسین، ص ۲۷۵، دار الحدیث، قم، چاپ اول، ۱۳۷۶ش.

زکات در قرآن

در قرآن کریم؛ آمدن «زکات» در کنار «صلاه» نشان آن است که رابطه با خداوند متعال از طریق نماز حاصل شده و رابطه با مخلوق خداوند از راه ادای زکات برقرار می شود. همراهی این دو به جهت اهمیت ویژه آنها است؛ زیرا نماز در آیات قرآن کریم و روایات اسلامی از جایگاه خاصی برخوردار است و زکات نیز در دین اسلام در بُعد اقتصادی و اجتماعی و ... بسیار اهمیت دارد و ذکر زکات در کنار نماز نشانه جامعیت اسلام و همه جانبه نگری دین مقدس اسلام است.

اما باید توجه داشت آیاتی که درباره زکات در قرآن کریم آمده، همه مربوط به زکات واجب اصطلاحی فقهی نیست؛ بلکه زکات با معانی متفاوت و همراه با عناوین مختلف ذکر شده است؛ مانند زکات واجب،(۱) زکات به معنای انفاق و صدقه مستحبی،(۲) زکات به معنای پاکی.(۳) اگرچه اکثر آیات مربوط به زکات در مورد زکات مال - اعم از واجب یا مستحب-(۴) است.

ص: ۱۴۹۹۱

۱- (۵). بقره، ۱۷۷: «نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا، و روز رستاخیز، و فرشتگان، و کتاب (آسمانی)، و پیامبران، ایمان آورده و مال (خود) را، با همه علاقه ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می کند نماز را برپا می دارد و زکات را می پردازد و (همچنین) کسانی که به عهد خود -به هنگامی که عهد بستند- وفا می کنند و در برابر محرومیت ها و بیماری ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می دهند اینها کسانی هستند که راست می گویند و (گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است) و اینها هستند پرهیزکاران!»؛ توبه، ۱۰۳: «از اموال آنها صدقه ای(به عنوان زکات) بگیر، تا به وسیلهٔ آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی! و(به هنگام گرفتن زکات،) به آنها دعا کن؛ که دعای تو، مایهٔ آرامش آنهاست؛ و خداوند شنوا و داناست!».

۲- (۶). روم، ۳۹: «آنچه را به عنوان زکات می پردازید و تنها رضای خدا را می طلبید (مایه برکت است و) کسانی که چنین می کنند دارای پاداش مضاعفند». منظور از زکات در این آیه هر گونه صدقه ای را شامل می شود؛ طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۱۸۵، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.

۳- (۷). کهف، ۸۱: «از این رو، خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاک تر و بامحبت تر به آن دو بدهد!»؛ مریم، ۱۳: «و رحمت و محبّتی از ناحیه خود به او بخشیدیم، و پاکی (دل و جان)! و او پرهیزگار بود».

۴- (۸). ر.ک: «موارد تعلّق زکات واجب و مستحب»، سؤال ۹۴۲۲.

همچنین بایـد در نظر داشت که در صـدر اسـلام «زکـات» در معنـای لغوی (انفـاق مال) به کار می رفته، نه در خصوص زکات واجب. علامه طباطبـایی(ره) در ذیل آیه شـریفه «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ»؛(۱) (بر اساس روایات متعـددی از منابع شـیعه و منابع اهل تسـنن، این آیه شـریفه در شأن امام علی(ع) نازل شـده است)، می گویـد: «اگر می بینیـد امروز وقتی زکات گفته می شود ذهن منصـرف به زکات واجب شـده و صـدقه به ذهن نمی آیـد، نه از این جهت است که بر حسب لغت عرب صدقه، زکات نباشد، بلکه از این جهت است که در مدت هزار و چند سال گذشـته از عمر اسـلام، متشرعه و مسـلمانان زکات را در واجب به کار برده اند، و گرنه در صدر اسلام زکات به همان معنای لغوی خود بوده است. و معنای لغوی زکات، اعم است از معنای مصطلح آن (زکات واجب فقهی)، و صدقه و انفاق مستحبی.

در حقیقت زکـات در لغت، مخصوصـاً اگر در کنـار نماز قرار گیرد، به معنای انفاق مال در راه خـدا و مرادف آن است، همان طور که همین مطلب از آیاتی که احوال پیامبران گذشـته را حکایت می کننـد به خوبی اسـتفاده می شود، مانند این آیه که در بـاره حضـرت ابراهیم و اسـحاق و یعقوب می فرمایـد:«وَ أَوْحَیْنـا إِلَیْهِمْ فِعْـلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاهِ وَ إِیتاءَ الزَّکاهِ»(۲) و راجع به حضـرت اسـماعیل می فرمایـد:«وَ کـانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ وَ کانَ عِنْـدَ رَبِّهِ مَرْضِـیًّا»(۳) و درباره حضـرت عیسـی(ع) در گهواره می فرماید: «وَ أَوْصانِی بِالصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیًّا».(۴) ناگفته پیداست که در شریعت ابراهیم و یعقوب و اسماعیل و عیسی(ع) زکات به آن معنایی که در اسلام است نبود.(۵)

ص: ۱۴۹۹۲

۱- (۹). مائده، ۵۵: «سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند».

۲- (۱۰). انبیاء، ۷۳: «ما وحی کردیم به آنان کارهای نیک و نماز خواندن و زکات دادن را».

۳- (۱۱). مریم، ۵۵: «اسـماعیل چنـان بود که همواره اهل خود را به نماز و زکات توصـیه می کرد و در نزد خداونـد پسـندیده بود».

۴- (۱۲). مریم، ۳۱: «و خدای من به من دستور داد که تا زنده ام نماز و زکات را ترک نکنم».

۵- (۱۳). طباطبـایی، سـید محمـد حسـین، المیزان فی تفسـیر القرآن، ج ۶، ص ۱۰، دفتر انتشـارات اسـلامی، قم، چـاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.

همچنین در قرآن می خوانیم: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکّی وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّی»،(۱) و «الَّذِینَ لا یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ کافِرُونَ»،(۲) و «وَ الَّذِینَ هُمْ لِلزَّکاهِ فاعِلُونَ»(۳) و آیات دیگری که در سوره های مکی و مخصوصاً سوره هایی که در اوایل بعثت نازل شده مانند سوره «حم سجده» و امثال آن. چه این سوره ها وقتی نازل شدند که اصولاً زکات به معنای معروف و مصطلح فقهی هنوز واجب نشده بود، و لابد مسلمانان آن روز از کلمه زکاتی که در این آیات است، چیزی می فهمیده اند، بلکه این آیه مربوط به زکات: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَهً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَیْهِمْ إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ»(۴) دلالت دارد بر این که زکات مصطلح یکی از مصادیق صدقه است، و از این جهت آن را زکات گفته اند که صدقه است، و چون صدقه پاک کننده است، زکات هم از تزکیه و به معنای پاک کردن است.(۵)

در قرآن کریم با این که پرداخت زکات به عنوان یک واجب مالی مورد تأکید قرار گرفته، اما به طور مشخص موارد وجوب آن معیّن نشده است و موارد وجوب آن در روایات بیان شده است.

مقایسه زکات با خمس

پرداخت زکات و خمس و دیگر انفاق های واجب و مستحب، از تکالیف اقتصادی مسلمانان است. ادای این وظایف مالی، افزون بر آثار سازنده اخلاقی، نقش مهمی در توزیع و تعدیل ثروت میان افراد جامعه و برقراری عدالت اجتماعی دارند. اما هر کدام از خمس و زکات از جهت موارد تعلّق، شرایط وجوب و مصرف با هم تفاوت دارند.

۱- (۱۴). اعلی، ۱۵: «به تحقیق رستگاری یافت آن که تزکیه کرده و به یاد خدایش افتاده نماز گزارد».

۲- (۱۵). فصلت، ۷: «آنان که زکات را نمی پردازند، و آخرت را منکرند».

۳- (۱۶). مؤمنون، ۴: «آنهایی که دستور زکات را انجام می دهند».

۴- (۱۷). توبه، ۱۰۳.

۵- (۱۸). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۰ – ۱۱.

در فقه اسلامی؛ «خمس» عبارت است از یک پنجم اموال انسان که باید از درآمد و مازاد بر مخارج خود با شروط خاصی که در فقه بیان شده، پرداخت شود و آن حقّی است که خداوند برای پیامبر اکرم(ص) و امام معصوم(ع) قرار داده تا مستمندان از خاندان آن بزرگواران به جای زکات مصرف و نیازمندی های خود را با آن تأمین کنند. خمس به دو قسم تقسیم می شود: نیمی از آن، سهم امام(ع) است که باید توسط حاکم اسلامی در مصالح اسلام و مسلمانان هزینه گردد و نیم دیگر آن، سهم سادات است.(۱) خمس به مواردی با شرایط ویژه تعلّق می گیرد.(۲)

در فقه اسلامی، زکات عبارت است از: حقّ واجبی که به بخشی از اموال برخی افراد غنیّ و ثروت مند جامعه تعلق می گیرد و باید به نفع فقرا برای صرف در مصالح عمومی پرداخت شود.(۳) اغنیا با دادن زکات، از صفات زشتی مانند حرص و بخل (تا اندازه ای) پاک می گردند و اموالشان نیز با خیر و برکت دنیوی و اخروی، رشد و نموّ خواهد کرد. همچنین از دیدگاه فقها، اصل وجوب زکات از ضروریات و ارکان دین مقدس اسلام است.(۴)

۱- (۱۹). ر.ک: «سهم امام(ع)»، سؤال ۸۴۱۹؛ «پرداخت خمس و اجازهٔ مراجع»، سؤال ۶۹۰.

۲- (۲۰). ر.ک: «چیستی خمس و موارد تعلق آن»، سؤال ۱۹۶۶۴.

۳- (۲۱). ر.ک: مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه، ص ۲۸۰ – ۲۸۱، بی جا، بی نا، بی تا.

۴- (۲۲). علامه حلّی، حسن بن یوسف، تذکره الفقهاء، ج ۵، ص ۷ – ۸، مؤسسه آل البیت(ع)، قم، چاپ اول، بی تا؛ محدث بحرانی، یوسف بن احمد، الحدائق الناضره فی أحکام العتره الطاهره، محقق و مصحح: ایروانی، محمد تقی، مقرم، سید عبد الرزاق، ج ۱۲، ص ۸، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ق؛ امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۱۱، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم، چاپ اول، بی تا؛ حسینی سیستانی، سید علی، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۳۵۱، انتشارات دفتر حضرت آیه الله سیستانی، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.

آثار زکات

زکـات دارای آثار زیادی است؛ ماننـد این که امام علی(ع) به نقل از پیامبر اکرم(ص) می فرمایـد: «زکات، پُل اسـلام است هر کس آن را بپردازد از پُل عبور کرده و هر کس آن را نپردازد در زیر آن پُل زنـدانی می شود، و زکات خشم پروردگار را فرو می نشاند».(۱)

نتیجه

۱. معنای زکات

به کـار رفته در آیـات کریمه قرآن گسترده است، در حالی که معنای خمس یک چیز بیشتر نیست. اما هرکـدام از این دو منبع اقتصـادی و عبـادی جـامعه اسـلامی جایگـاه خویش را دارنـد و بر اسـاس مصـلحت هـا و منفعت هایی در مواردی واجب و در مواردی مستحب هستند.

۲. درباره علت کثرت آیات زکات

ـواجب و مسـتحب- نسـبت به خمس، می توان گفت: موارد مصـرف زکات نسبت به خمس بیشتر است؛ لذا تأکید بیشتری بر مسـئله زکات و پرداخت آن شده است؛ زیرا زکات، حکمی است که دایره مصـرف آن، شامل تمام افراد جامعه اسلامی (و در برخی از موارد غیر مسـلمانان) است و حتی انفاق و صدقات مستحبی شامل سادات هم می شود،(۲۴) ولی دایره شمول مصرف خمس محـدودتر است و شامـل همه افراد جـامعه اسـلامی نمی شود، بلکه در مقابل زکات واجب که برای بنی هاشم حرام می باشد و آنها حق استفاده از آن را ندارند، بخشی از آن برای فقرا و مستمندان آنان اختصاص دارد و نیز سهمی از آن مخصوص امام(ع) است که در عصـر غیبت فقیه جامع شـرایط در رفع احتیاجات جامعه و هر کمک اقتصادی که رضایت امام مهدی(عج) در آن است، مصرف می کند.

ص: ۱۴۹۹۵

۱- (۲۳). «الزَّکـاهُ قَنْطَرَهُ الْاسْـلامِ فَمَنْ ادَّاهـا جـازَ الْقَنْطَرَهَ وَ مَنْ مَنَعَهـا احْتَبَسَ دُوْنَهـا وَ هِیَ تُطْفِی ءُ غَضَبَ الرَّبِّ»؛ شـیخ طوسـی، الامالی، ص ۵۲۲، دار الثقافه، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

درباره بخش مربوط به زکات دادن امام علی(ع) «زکات دادن حضرت علی(ع) در حال نماز»، سؤال ۹۳۱ را مطالعه کنید.

منبع:islamquest.net

اخلاص (۱۳)

پنجم محرم–صفت اخلاص سید الشهداء (علیه السلام)

صفت اخلاص سید الشهداء (علیه السلام)

اعوذ بالله من الشیطان العین الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین الصلاه والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد(صلی الله علیه وآله و سلم) الطیبن الطاهرین المعصومین المکرمین و لعن الدائم علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

«اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فی هذِهِ السّاعَهِ وَ فی کُلِّ ساعَهٍ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ قائِدا وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَک طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً»

دلم آگاهی از جایت ندارد   نشان از ردّ پاهایت ندارد

آقا

در این دنیا بد میدانم ای خوب   کسی تاب تماشایت ندارد

علامه بحر العلوم کنار میرزای قمی نشسته بود میرزا فرمود علامه یکی از آن تشرفاتت را به محضر امام زمان برایم بگو.

آقا فرمودند میرزای قمی یک شب رفتم مسجد سهله هوا بارانی بود کسی در حیاط مسجد نبود اما دیدم شبستان مسجد روشن است پر از نور است وقتی دم در شبستان رفتم کسی را ندیدم یک نگاهی کردم دیدم در محراب حجت بن الحسن ایستاده و نماز میخوانند. قربان نماز خواندت آقا.

میگوید ایستادم محو جمالش شدم نماز آقا تمام شد سلام کردم جواب عنایت فرمودند، فرمود بحر العلوم جلو بیا بابا، چند قدم رفتم ایستادم فرمود سید مهدی بحر العلوم جلوتر بیا یک مقدار دیگر جلوتر رفتم گفتم اسائه ادب نشه ایستادم. فرمود بحر العلوم ادب در امتثال امر مولا است بیا بابا، رفتم و رفتم کنار محراب خودم را انداختم روی قدمهایش دست و بازوی من را گرفتن از زمین بلندم کردن سر من را روی سینه مبارکش گذاشتند آقا ما که لیاقت نداریم جمالت را ببینیم اما امشب در این مجلس یک نگاهی به ما کن،

یابن الحسن ،یابن الحسن ،یابن الحسن، یابن الحسن

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری(عج) و اجداد طاهرینش صلوات جلیل ختم کنید.

هدیه به محضر امام، شهدا، مراجع تقلید، علما و بزرگان و خیرین، اساتید، منسوبین به جمع حاضر، گذشتگان خودتان، گذشتگان از بانیان و خدمتگزاران اهل مجلس، و به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی(عج) سلامتی مراجع، رهبر معظم انقلاب، سلامتی خودتان و خانواده شریف تان و شفای مریض هایتان و نزول باران و برکات الهی یک صلوات حسینی ختم کنید.

وعده کردیم پنج تا از صفات بسیار عالی سید الشهدا را در این چند شب تقدیمتان کنیم.

یکی دیگر از صفاتی که خداوند متعال امام حسین (علیه السلام) را با این صفت به همه انبیاءمعرفی کرده و بعد از شهادت هم ائمه معصومین تمام مراحل این صفت را از امام حسین (علیه السلام) بیان کردند صفت اخلاص سید الشهداء (علیه السلام) است.

اولاً تعریف اخلاص چیست؟

اخلاص یعنی پاک بودن عمل قاطی نداشته باشد خدا میگوید اگر قرار هست عملی را انجام بدهید و یکی دیگر را شریک من قرار دهید من شریک خوبی هستم سهمیه خود را میدهم به او. خیلی شریک خوبی هستم خدا میگوید. کل عمل را برای او انجام بده. این صفت اخلاص را خدا به هر کسی نمیدهد در یک روایتی است حدیث قدسی است «الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِی» (بحار الانوار، ج۶۷، ص۲۴۹) اخلاص یک سری از اسرار من است اگر این اخلاص را در وجود خودت پیدا کردی نشانه این است که خدا شما را دوست دارد در همین روایت میگوید که هر کسی را که دوست داشته باشم این صفت را به او میدهم.

ص: ۱۴۹۹۷

اخلاص مثل کیمیاست،

کیمیا را شـما به اگر به مس بزنید طلا میشود و باارزش میشود. اخلاص را به هر عملی بزنید، شما یک تیکه مس بی ارزشی را از زمین بردار و کیمیا بهش بزن طلاـ میشود وقتی که طلاـ شـد بـاارزش میشود. کوچکترین عمـل ریزترین عمل را اخلاص را بهش بزن میشود طلا.

عمـل بـا اخلاص خیلی عجیب است ها، دو تا جوان رفته بودن در مجلس یکی از این مجلسـی ها میگویـد که از اول مجلس تا آخر این دو تا با هم حرف زدن و گاهی هم لبخند میزدند در مجلس امام حسـین (علیه السلام) ما هم ناراحت شدیم بعدش هم شام خوردن و رفتند. شب خواب دیدم سید الشهداء (علیه السلام) و قمر بنی هاشم وارد مجلس شدند امام حسین (علیه السلام) به عباس فرمودند عباس جان اسامی مردم، اعضاء مجلسـی ها را بنویس. قمر بنی هاشم شروع کرد به اسامی نوشتن، به اسم این دو نفر که رسـید اسم را ننوشت. امام فرمود عباس جان چرا ننوشتی، گفت آقا از اول تا آخر مجلس همش گفتند و اصـلاً توی مجلس نبودند.

آقا فرمود درست اما خواسـتند که برونـد دم در مجلس چند تا اسـتکان و نعلبکی بود همینطوری این به رفیقش گفت صبر کن من اینها را بگذارم کنار که پای کسی بهش نخوره. اسم این دو نفر را به عنوان عزادار.

ببینیـد عمـل قلیـل است چنـد تـا اسـتکان را کنـار گذاشـتن چیزی نیست اما چون به خاطر چیزی دیگر این اسـتکان ها را کنار نگذاشتند به خاطر امام حسین (علیه السلام) بود، سید الشهداء (علیه السلام) میگوید اسامی اینها را چه کار کنید بنویس.

ص: ۱۴۹۹۸

اخلاص باید در همه کارها باشد «اخلصِ نصیحه» نصیحیت میخواهی بکنی اخلاص داشته باش.

اخلص العمل، عمل نصیحیت اخلاص میخواهد، اخلص التوبه، توبه میخواهی بکنی اخلاص میخواهد،

اخلص العلم، علم یاد میگیری اخلاص داشته باش.

خـدا رحمت کنـد حضـرت آیت الله العظمی بروجردی(ره) را حضـرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی میفرمودند آیت الله بروجردی یک روز فرمود: من یک ساعت و یک لحظه هم برای مرجعیت درس نخوانـدم .علمم هم برای خدا و اخلاص توش بوده یک لحظه تحصیل علمم هم برای غیر خدا نبوده است.

حدیث داریم عمل بدون اخلاص لغو و بیهوده است.

ببینیـد «الْعَمَـلُ كُلُّهُ هَبَاءٌ» (تصـنیف غرر الحکم ودرر الکلم، ص۱۵۵) تمـام عمـل بیهوده است «إِلَّا مَـا أُخْلِصَ فِيهِ» آن مقـداری عملی که در آن اخلاص است.

این توپ فوتبـالی که جوانـان با آن بازی میکننـد، یک ساعت و نیم دنبالش میرونـد از این طرف میـدان به آن طرف. حالا این توپ که اینقـدر ارزش داره دست کـدام تیم بـاشه خیلی ارزش داره این توپ را یـک سوزن بهش فرو کن تمـام بـاد این توپ خالی میشود بادش خالی میشود کل بازی بیهوده میشود.

تمـام این عمـل به این بزرگی یـک بـار هم اطعـام داده خیلی مهم است اطعـام شب ماه رمضان اما یک سوزه فرو کن توی این اطعامها باد تمام این اطعامها خالی میشود.

اخلاـص در همه عمل حتی از پیغمبر اکرم هم اخلاص خواسـته است آیهاش این است «إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُـدَ اللَّهَ مُخْلِصاً» (زمر / ۱۱) پیغمبر میفرماید خدا من را تکلیف کرده ریزترین عملت باید اخلاص داشته باشد من هم گفتم چشم.

ص: ۱۴۹۹۹

اگر ابراهیم خلیل الرحمان خانه ای میسازد که «الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْماعیلُ» (بقره / ۱۲۷) آخرش میگوید «رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا» خودت میدانی خانهای را که ساختیم هیچ چیزی غیر از تو داخلش نبود به خاطر همین خانه کعبه میشود همه مردم از تمام عالم میآید به دورش میچرخند، طواف کنند. یک مقدار اگر عدم اخلاص بود خانه تا حالا خراب بود. اخلاص برای پیغمبر اخلاص برای مردم.

حالا چند تا از نشانه هایش را بگویم قبل از اینکه بیام کاشان یک مجلسی بود منبر رفتم دو تا شهید آوردند توی مجلس یک مقدار هم صدایم خسته است و شما هم خسته هستید شنیدم امروز خوب عزاداری کردید.

امیدوارم که مثل همچین روزی در حرم حبیب بن مظاهر و سید الشهداء (علیه السلام) عرض ادب کنیم انشاء الله.

تا آخر سال همه شما برید کنار قبر حبیب بن مظاهر. هم شما خسته اید هم من. اما من به روی خودم نمی آورم شما هم نیاورید و گوش کنید.

نشانه های اخلاص چیست؟

اخلاص چند تا علامت دارد من میخواهم علامتهایش را بگویم در کربلا هم بگویم که این علامتها را حسین چطوری پیاده کرد:

۱. برای انسان مخلص کم و زیاد شدن اثر ندارد

کم باشد مخلص است عمل کم باشد مخلص است اصلاً تعدد و کمیت نیست کیفیت مهم است. انسانی که هیئت میآید نباید برایش فرق کند فلان هیئت بالا شهر است یا پایین شهر است ما هیئتمان در فلان جاست و جمعیت بیشتر دارد و شما هیئتتان کمتر جمعیت دارد ما هیئتمان هر شب شام میدهند از شما نمیدهند. ما هیئتمان چهره دعوت کردن از سخنران و مداح شما دعوت نکردید... اگر اینها آمد وسط اخلاص چه میشود خدا حافظ میرود. کم بودن و زیاد شدن جمعیت ابدا کدام شلوغتر و کدام خلوتتر برای امام حسین (علیه السلام) هیچ فرقی ندارد فرمودند همه تان بروید آقا هفتاد و دو نفر مانده همه رفقتند گفت باشه اینها هم اگر میروند برند. شب عاشورا چراغها را خاموش میکنند به اینها میگویند شام بیایید. تعداد اصلاً برای انسان مخلص ملاک نیست ابدا. این یکی از نشانهها.

ص: ۱۵۰۰۰

۲. اگر انسان عمل خالصی را انجام میدهد

هر کسی هم که ملامتش کند روش اثر نمیگذارد. کل افرادی که زمان انقلاب هی به امام میگفتند مگر میشود با توپ و تانک بابا بشین سر جات آقا سید روح الله دست بردار. ملامت افراد. سید الشهداء (علیه السلام) از مکه و مدینه که راه افتاد در مدینه ملامتش کردند باهاش صحبت کردند در مسیر راه تو مکه آمد بیرون و تا خود کربلا هی ملامت صحبت. یک جمله که فقط برای محمد حنفیه فرموده تو کار برای خداست فرموده محمد حنفیه لاتخف. میترسی ترس نداشته باش. ملامت اینها برای من هیچ.

۳. آدم مخلص به این افراد فرق نمیگذارد.

فرق نمیگذارد کسی که مخلص است این آقا تو هیئت ماست این آقا نه جزء هیئت ما نیست. این آقا تو اداره رفیق من هست. این آقا رفیق من نیست. برای این آقا پارتی بازی کنیم پشت میز نشسته برای این آقا نکنیم.

اگر مخلصید این آقای رفیقت با آن غریبه نباید هیچ فرقی برایت داشته باشد.

سید الشهداء (علیه السلام) این قضیه را در کربلا چطوری پیاده کرد. کسی که رنگش سیاه بود با کسی که سفید بود فرقی نداشت. کسی که امیر و سالار لشکر بود مثل حر مثل حبیب با آنی که سرباز بود آنی که آزاد بود با آنی که بنده بود آنی که قبلش دشمنش بود مثل حر آنی که قبلاً دشمن نبود مثل حبیب از سالهای سال دوست سید الشهداء (علیه السلام) و امیر المؤمنین (علیه السلام). بین همه اینها پیش سید الشهداء (علیه السلام) در مقام عمل و ا خلاص هیچ فرقی نداشت. همه را سرش را به دامن گرفت و همه را نوازش کرد همه را خون های پیشانی و چشمانشان را پاک کرد.

ص: ۱۵۰۰۱

فرق نبایـد بگذاریم. همه اینها در مرحله زندگی هم میآید. آقا بین این داماد و آن دامادت. این یکی ثروتمند هست و دیگری فقیر. نبایـد فرق بگذاریـد. این دخترت یک مقدار زیباست و آن یکی ندارد فرق نباید بگذارید. این عروست یک مقدار جلوه دارد او نـدارد نبایـد فرق بگذاریـد. این برادرت یک مقـداری دست به دهانت میگذارد او نمیکند نباید فرق بگذارید.اخلاص وقتی قرار باشـد همه را دعوت کنید در منزل و مهمانی بدهید هی جلوی ارادتت بیشتره بیشتر نگذار اخلاص داشته باشد. سوم آدم مخلص بین افراد فرق نمیگذارد.

۴. فقط برای خدا باشد

یـک مثقـال ذرهٍ یـک میلیـارد یم مثقـال ذرهٍ تـوی این لیـوان آبی که اینجـا گذاشـتن خیلی هم پر هست شـما یـک دانه مگس بیاندازید توی اسـتکان چایی مگس بیانداز آقا یک خورده از مگس هست وزنی ندارد آب زیاد است اما کسـی حاضـر نیست بخورد.

اخلاـص در عمـل هم همین طور هست اگر عملی خـالص و بزرگ امـا یـک مگس انـداختی در آن خلوصـش میپرد تمیزی و نظافت و پاکی اش میرود.

یک مثال: از روایات و تاریخ مثال بزنم. در جبهه کسـی شـهید شد، آمدند عرض کردند یا نبی الله شـهید شد. آقا فرمود شـهید نیست. گفتند آقا شـهید شدند. فرمود نه نیست. الآن جبرئیل به من خبر داد این آقا طمع کرده برای اسب این شخص گفت الآن میروم به خاطر اسـبش میکشمش و اسب یا الاغش را غنیمت میگیرم سوار شد به نیت اسب و یا الاغ رفت کشته شد اسمش را گذاشتن قتیل الحمار. کشته خر.

کشته ای که به خاطر چی رفت. اخلاص نیست. به خاطر فقط صرفاً خدا باید باشد. امام حسین (علیه السلام) به خاطر قدرت و سلطنت نرفت به خاطر پول نرفت، تمام تمام آخرین حرف سید الشهداء (علیه السلام) آخر همیشه حرف لب و حرف اساسی را آخرین لحظه بهش گفت «الهی رضاً برضاک» و حرف آخر را بشنو اخلاص همش.

ص: ۱۵۰۰۲

۵. برای مخلص نوع کار فرق نمیکند

حالا تو آبدار خانه مجلس سید الشهداء (علیه السلام) یا پای دیگ یا پای کفش کن یا بانی یا خدمتگزار باشد یا تو مجلس نشسته باشد فرقی نمیکند برایش. هیچ فرقی برایش نیست.

شب عاشورا هم اینها برایش فرق نمیکرد یکی داشت نماز میخواند چهار تا داشت شمشیر تیز میکردند و چند تا داشت شوخی میکردند چون خیمه حسین است و اخلاص همه این کارها فرق نمیکند شمشیر تیز کند یا شوخی کند و بخندد فرق نمیکند اخلاص. نوع کار برات فرق نکنه. حالا به من میگوید مادر در خانه نان میخواهد من نان بگیرم من فقط میتوانم یک بازدید و ملاقات کنم از مادر و یک پولی بدهم من که نباید نون بگیرم نوع کار نباید برایت فرق کند.

۶. انتظار نداشتن مدح دیگران.

ما نباید منتظر باشیم کسی تعریفمان بکند. امام حسین (علیه السلام) منتظر نبود که حالا که ما میروم کشته میشوم خب کسی هست تعریف کند آخر معقول نیست یک نفر همه هستی اش را بدهد تا کسی تعریفش کند اصلاً معقول نیست. اگر کسی که ریایی کار انجام میدهد اگر کاری انجام بدهد میخواهد باشد که بشنود مدح دیگران را.

امام حسین (علیه السلام) که داره میرود، «إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً (هر چیزی یک واقعیت دارد) وَ مَا بَلَغَ عَبْدٌ حَقَّ حَقِيقَةِ الْإِخْلَاصِ حَتَّى لَا يُحِبَّ أَنْ يُحْمَدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلِ اللَّه» (مشکات الانوار، ص۱۱) حقیقت اخلاص این است که خوشت نیاید تعریفت کنند. مصادیق در ذهن زیاد است وقت نیست. چند تا علامت دیگر هم باید بگویم تا تمام شود. هی داستان و روایت در ذهن خطور میکند نمی شود چون وقت نیست.

ص: ۱۵۰۰۳

شما نگاه کنید یک ضربه بود در جنگ خندق مگر یک ضربه بیشتر بود. یک ضربه امیر المؤمنین (علیه السلام) میزند به خاطر اخلاص پر پر پرش. این ضـربه امیر المؤمنین (علیه السلام) را خدا میگذارد در یک کفه ترازو و عبادت جن و انس تا قیامت را میگذارد در طرف دیگه کفه میگوید این ضربه سنگینتر از اینهاست. خیلی ها.

تمـام نمـاز شب نمـازشب خوانهـا تمـام روزه روزهگیرها تمام حـج عمره و زیارت زیارتخوان ها تمام دعاهای دعاکن ها همه اینها از اولیاء و اوصـیا و انبیاء همه را بگـذار در یک کفه، یک ضـربه امیر المؤمنین (علیه السـلام) روز خنـدق «ضـربه علی یوم الخندق (بگذارید این طرف) أفضل من عباده الثقلین» (ارشاد القلوب، ج۲، ص۷۸) چه کار کرده؟

الله اکبر آن نـامه ای که در صـلح حـدیبیه پیغمبر اکرم داشـتند برایش مینوشـتند آن آقـای کاتبی که داشت مینوشت گفت آقا نوشتم «محمد رسول الله(ص)» آقا فرمودند صبر کن صبر کن، آقا چرا، فرمود آن رسول الله(ص) را پاکش کن بنویس عبد الله. تا این کار با اخلاص را رسول خـدا کرد آیه نازل شـد «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّه» پیغمبر خودش را پاک کرد خـدا هم مطرحش کرد. اخلاص را دیدید. خودت را پاک کن مطرح میشی. ما مشکلمان این است که پا روی اسم خودمان نمیتوانیم بگذاریم.

۷. آدم مخلص جرأت دارد.

جرأتش خیلی زیـاد اسـت چـون مخلص اسـت جرأتش واویلاـست، شـجاعتش واویلاـست، شـما بگوییـد لیلـه المبیـتی که امیر المؤمنین (علیه السـلام) جـای پیغمبر خوابیـده تاریک آن موقع لامپ نبوده اتاق تاریک تمام این دشـمنانی که وارد میشود همه شمشـیر برهنه و همه نقاب دارد همه دشـمن و عصـبانی همه هم قسم شدند رفتند به مجرد اینکه رسیدند پای بستر شمشیرها بره بالا و بیاد پایین تمام. یک درصد امیر المؤمنین (علیه السلام) احتمال نمیدهد خلاف شود.

آقا میگوید رفتن کشته شدن تمام. اما خیلی جرأت دارد شما باشید این کار را میکنید، نمیکنید جبرئیل و میکائیل درجا زدند در همان لحظهای که امیر المؤمنین (علیه السلام) در بستر خوابیده بود خدا خطاب کرد جبرئیل و میکائیل بین شما عقد اخوت بسته ام قبول؟ قبول. حالا کدامتان حاضرید جانتان را فدای دیگری کنید جبرئیل تو حاضری جانت را فدای میکائیل کنی؟ نه، میکائیل را دوستش دارم اما نه. آقای میکائیل جبرئیل خوب است؟

بله امین وحی است عقد اخوت هم بستم برایتان حاضری جانت را برایش فدا کنی؟ نه نه.

خطاب رسید حالا برید روی زمین نگاه کنید وصی مصطفی خلیفه به حق نگاه کنید در بستر پیغمبرم خوابیده و هیچ گونه ترسی ندارد جرأت را ببین اخلاص در عمل.

اخلاص که آمد جرأتت میرود بالا اگر اخلاص بیاد نمی ترسیدید، امام حسین (علیه السلام) در مقابل آقا بهش گفتند آقا بیش از سی هزار جمعیت آن طرف هست ؟ گفت باشه، خیلی جرأت دارد سید الشهداء (علیه السلام) بله یکی از صفات شجاعت است که حیف نمیشود در یک شب برایتان بگویم. اگر وقت شد شب عاشورا یک مقداریش را برایتان بگویم. شجاعتش واویلا بود تاریخ مسعودی و ناسخ التواریخ و دیگران را بخوانید وقتی حمله میکرد سید الشهداء (علیه السلام) این لشکر را میراند به بیابانها متفرق میکرد میکشاند از خیمهگاهشان آنجایی که اقامتگاهشان بود رد میکرد هولشان میداد میرفت آن عقب چند هزار را کشت سید الشهداء (علیه السلام). حالا این سید الشهداء (علیه السلام) با این همه شجاعتش اما بهش میگویند سی و سه هزار میگوید باشه. میکشنت، باشه اصلاً آنها برای من آمدهاند شما بروید.

ص: ۱۵۰۰۵

۸. آدم مخلص رنگی نمیشود.

قرآن میگوید مثل شیر میماند شیری که شما میل میکنید. شیری که از میان پوست و گوشت و خون عبور میکند از میان اینها عبور میکنـد اما وقتی از سینه مادر بیرون میآید رنگ نگرفته سفید بیرون میآید برای این طفل. یک آدم مخلص از میان جامعه عبور کند تمام این کثافتهای اجتماع از همه طرف بهش حمله میکنند اما این انسان خالص مثل شیر مصفا و سفید بیرون میآید.

یـک خـانم اگر نگـاه نکنه چشم و همچشـمی نکنه حالا خواهرم برای بچش سای بای سایـد گرفته خواهرم یک یخچال گرفته شش نفر تشییع جنازه بایـد بکنـد این یخچال را بیاره. ما که نمیتوانیم نگیریم، نمیـدانم فلان تشکیلات رفاهی را گرفته ابـدا از میان تمام این چشم و همچشـمی های خون و گوشت و پوست و استخوان که رد بشه انسانی که مخلص است میگوید باشه رو سفید بیرون میآید.

۹. آدم خالص توقع از کسی برای جزا ندارد.

امام حسین (علیه السلام) از کی توقع دارد؟ گفتند اینها که اینجا هستند کدامشان کاری ازشان میآید. صلواتی مرحمت کنید.

آدم خالص از کسـی توقع ندارد جزا از کی بگیرد سید الشهداء (علیه السلام) آنهایی که سی و چند هزار جمعیت لشکر دشمن هستند اینها هم که ۷۲ نفر هستند و همگی کشته میشوند از کی جزا.

ببین آقا گاهی وقتها یک آب دادن خـدا در قرآن پر رنگش میکند. وقتی که شورای نظامی تشکیل داد فرعون و حکم اعدام موسی بن عمران را صـادر کرد «فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً يَتَرَقَّبُ» (قصـص / ۲۱) قرآن میگویـد موسـی فرار کرد از مصـر آمد مدین. مدین کجاست؟ شـعیب آنجاست وقتی آمد وارد دروازه مدین شد خسته و کوفته و گرسنه یواش یواش آمد سر یک چشمهای دید چند تا جوان ایسـتاده گوسـفندانش را نوبت به نوبت آب میدهند اما دو تا دختر آن گوشه با چند تا گوسفند تک و توک ایسـتاده موسـی هم خسـته و کوفته و گرسنه و کلافه به قول من و شما . متوجه شد اینها راه نمیدهند آنها هم به خاطر حجاب و عفت آنجا وایسـتاده معطل. آمد جلو سـر زیر گفت این گوسـفندان را میخواهید آب بدهید. گفتند بله. «فَسَقى لَهُما» (قصص / ۲۴)

ص: ۱۵۰۰۶

قرآن میگوید این چند تا گوسفند را از این خانمها گرفت آورد لب چشمه آب داد و بعد برد و گفت به سلامت. قرآن یک آب دادن این طوری را «فَسَقى‏ لَهُما ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ» بعد که آب داد آمد زیر یک سایهای نشست خسته، جریانی دارد برید بخوانید.

اما یک آب دادن ببین خدا پررنگش میکند جزا از این دو دختر نمیخواهد جزا از کسی نمیخواهد نمیگوید باباتون کیه آنها آمدند گفتند بابای ما شعیب است. کرایه نمیخواهد. سید الشهداء (علیه السلام) از کی، امام حسین (علیه السلام) بدون توقع کار کرد.

۱۰. آدم مخلص باور دارد عزت مال خداست.

دو تا سه تا جمیعاً بیشتر در قرآن نداریم «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمیعاً» (یونس / ۶۵) «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمیعاً» (بقره / ۱۶۵) این دو تا. هم قدرت دست خداست هم عزت. دنبال چی هستید؟ چرا خم و راست میشوید خودش خم شدنی است خودش شکستنی است چرا برایش خم میشوید؟.

۱۱. انسان خالص اضطراب ندارد.

اصلاً مضطرب نیست نمیترسه. دو سه تا سربازی که امام را میبردند تهران داشتند مثل بید میلرزیدند آقا سفت نشسته بود. شب عاشورا امام حسین (علیه السلام) فرمود پاشید برید نرفتند بعد ۵ دقیقه دو سه خط هست ۵ دقیقه هم نمیشود. ۵ دقیقه امام حسین (علیه السلام) سخنرانی دارد. گوش کنید خیلی قشنگ است. ۵-۶ دقیقه امام حسین (علیه السلام) سخنرانی دارد. وسط این ۵ -۶ جمله یه نگاه کرد دید بشیر با بغل دستیاش کلنجار میرود بشیر دست بغلی را گرفت گفت حالا بعداً گوش بده به آقا. آقا گفت بشیر گفت بله، چی بابا؟ بشیر گفت چیزی نیست. آقا فرمود نه چی شده؟

گفت آقا این بغل دستی من به من گفت بشیر ما که حالا خدمت سید الشهداء (علیه السلام) نشستیم و خبر نداریم شنیدی چی شده؟

گفت نه. گفت پسرت را اشرار به اسیری گرفتند. آقا سید الشهداء (علیه السلام) فرمودند که بشیر چند تا پسر داری؟ گفت آقا همین یک دانه؟ آقا فرمود بشیر بلند شو برو پسرت را آزاد کن.

گفت آقا بروم اصلا نمیروم. آقا گفت پول بهت میدهم برو پول بده پسرت را آزاد کن مادرش هم منتظر هست چشم انتظار هست؟ گفت نمیروم بروم کجا.

آقا خیالش را راحت کرد گفت بشیر به خدا قسم دم در بهشت میایستم تا شما را ببرم داخل. گفت به خودت قسم اگر تمام این درندگان این سی و چند هزار درنده کربلا که من را قطعه قطعه کنند دوباره خدا مرا زنده کند دوباره میآیم به رکابت کجا برم. پسرم اگر کشته بشه میاد پیش خودم، همین امروز میخواهیم بریم فردا میریم اگر هم آزادش کند میرود پیش مادرش. چرا اضطراب تکان نخورد از جایش.

سید الشهداء (علیه السلام) آرام ترین لحظاتش را در ایام کربلا، نگاه نکنید اینها اتمام حجتهای سید الشهداست.که میگوید بابا نکشید من را. نکشید نه اینکه اضطراب داره میخواهد که اینها جهنم نروند. میخواهد اتمام حجت کند که اگر یک تعداد نیمه پاک و پاک وجود دارد بیاد این طرف یا بروند. اضطراب یعنی چه اضطرابی ندارد.

برای همین نگاه کنید صبح به قول امروزیها خیلی ریلکس خیلی آرام صبح بلند میشود مؤذن تا آمد اذان بده گفت علی اکبر بابا امروز صبح تواذان بده. علی اکبر اذان داد. ظهر که شد حالا اگر ماها باشیم اضطرابی داریم مضطربیم تشویشی لرزشی آقا فرمود مؤذن اذان بگوید. اذان گفتن. حالا اذان نمیخواهد تندی نماز بخوان. نه گفت اذان بگید. اذان که گفت اقامه را هم سید الشهداء (علیه السلام) گفت. نماز میخواند سر وقت میخواند به جماعت می خواند اذان میگوید اقامه هم میگوید. سر این نماز هم کشته میدهد. آرامش از این بالاتر سراغ دارید. من اگر دوچرخه ام را در مغازه بدزدند و مؤذن اذان بگوید الله اکبر الله اکبر. دوچرخه من را دزدیده اند آرامش من از دست میرود تا بعد از ظهر ساعت ۵ بعد از ظهر میگوییم ای وای از ظهر تا حالا نماز نخواندیم دنبال دوچرخه ام بودم. ببین تفاوت ره از کجای تا به کجاست. اخلاص را ببین چه کار میکند.

۱۲. انسان با اخلاص برای مدرک کار نمیکند.

قرآن یک دانه مثال را حلوا حلواش میکند «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ» (تحریم / ۱۱) زن فرعون برای خدا کار میکند مدرک هم نمیخواهد. خدا ضرب المثلش میکند در قرآن میگوید آیا مردها فکر نکنیه شماها نه یک زن هم میتواند الگو باشد. یک زن هم میتواند اسوه و امام باشد در اخلاص. زن پادشاه به تعبیر خودشان زن خداست فرعون دیگه.

برای مدرک نباشد دیگه الآن گفتم

حالا اگر در حوزه ها و دانشگاه های ما اعلام کنند بسمه تعالی از فردا از روز شنبه استاد هست دانشگاه هست کتاب هست درس هست مدرک نیست.

از این چند هزار نفر چند میلیون نفر دانشجو و چند هزار طلبه چندتاش سر درس میروند؟ برای مدرک نیست.

امام حسین (علیه السلام) برای مدرک کار نکرد. آخرش هم بگویم بعد روضه بخوانم. آدم مخلص انگیزه دارد. انگیزه خیلی مهم است.

یک مثال ببینید سه نفر کنار هم نشسته، انگیزه خدایی، انگیزه خدایی سه نفر کنار هم نشسته اند یک لیوان آب میاورند به این میگویید بفرمایید آب. میگه برو ببینیم. قهر کرده، دومی میگویید بفرمایید میگوید آب میل ندارم، سومی میگوید آقا بفرمایید آب، میگوید برو بده به چهارمی، چهارمی از من تشنهتر است. سه نفر آب نخوردن. اولی قهر است. دومی میل ندارد. سومی انگیزهاش این است که سیر کردن یکی دیگر است.

خداوند میگوید این را ثواب مینویسم اما آن دو هیچ. سه تا آب نخورده و هیچ حرکتی هم. انگیزه، انگیزه داشته باشد «وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَداً» (دعای کمیل /زاد المعاد، ص۶۴) تو راه خدا همه جوری انگیزه برای خودش ایجاد کند. به تعبیر بعضیها سه نفر چاقو میزنند، یکی میشود لات محل زندانش میکنند. یکی میشود قصاب محل پولش میدهند. یکی میشود جراح که هم پولش میدهند هم نوکرش میشوند و مدیونش میشوند. سه تا چاقو.

ص: ۱۵۰۰۹

خدا رحمت کند مرحوم کمره ای رادر کتابش مینویسد اینهایی که کربلا آمدند امیرها قبلاً آدم بیدینی نبودند میگوید بابا اینها بعضیهایشان فرماندهان و استانداران و فرمانداران امیر المؤمنین (علیه السلام) بودند.

شبث بن ربعی فرمانده جناح چپ صفین علی است.

همین شمر ملعون همین جانباز صفین است.

انگیزه خراب میشود. این می آید قاتل مستقیم سید الشهداء (علیه السلام) آن هم میشود فرمانده سنگ اندازها به حسین پیاده هایی که سنگ میزند به سید الشهداء (علیه السلام).

اخلاص چه میکند و انسان را به کجا میکشاند که خدا روز به روز به خاطر یک کار با اخلاص سید الشهداء (علیه السلام) در فاصله ۴ یا ۵ ساعت، ۴ یا ۵ ساعت نه صد سال و دویست سال ۴ - ۵ ساعت قیام سید الشهداء (علیه السلام) از صبح عاشورا تا بعد از نماز دو سه ساعت بعد از نماز چه کار میکند که میلیونها سال هم بگذرد روز به روز هم پرترش میکند این اخلاص سید الشهداء (علیه السلام) است.

السلام علیک یا مسلم بن عقیل

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود امام حسین (علیه السلام) فرمود من مسلم را به دو جهت دوستش دارم. یکی به خاطر اینکه پسر عقیل است یکی به خاطر اینکه اخلاص دارد. عقیل مورد علاقه امیر المؤمنین (علیه السلام) بود مسلم مورد علاقه سید الشهداست.

پیغمبر فرمود من عقیل را به دو جهت دوست دارم یکی چون پسر ابوطالب هست یکی به خاطر خودش. مسلم سفیر حسین است کوفه آمده اما یک لحظه از یاد حسین غافل نیست. از آن ساعتی که پشت سرش را خالی کردند هی به فکر سید الشهداست هی زمزمه میکند میگوید حسین کوفه نیا. قدم به قدم که شمشیر میزند میگوید یکی به حسین خبر بده حسین جان کوفه نیا به حسین بگید اگر میخواهی بیایی اهل بیتت را کوفه نیار. قدم به قدم که جلو میرود به یاد حسین است وقتی که دستگیرش کردند آب برایش آوردند نتونست بخوره لبان و دندانش را زخمی کرده بودند ظرف پر از خون میشد. تو این عمل اقتدا به حسین کرده. مسلم نتوانست آب بخورد برای اینکه حسین هم لب تشنه. مردم گفتند مسلم را دستگیرش کردند مهمان است آزادش میکند بعضیها گفتند مسلم نماینده حسین است زندانش میکنند. یک عده پایین دیوار دار الاماره منتظرند ببینن چه خبر میشود همین جور که منتظر بودند یک وقت دیدن یک بدنی بی سری از بالای دار الاماره روی زمین. همه بگید یا حسینیا حسینیا حسین

صلی الله علیک یا مظلوم یا ابا عبد الله نسئلک وندعوک بسمک الاعظم یا الله یا الله

خدایا ما را ببخش و بیامرز

به حق زینب فرج مهدی را برسان

به حق مسلم بن عقیل باران و برکات و رحمتت را بر ما نازل فرما

کشور ما، ملت با کرامت ما، رهبر عزیز ما، جوان ها، نوامیس، خدمت گزاران، حضار محترم مجلس محافظت بفرما

پروردگارا امام، شهدا، امواتمان را غریق رحمتت فرما

شر دمشنان را به خودشان برگردان

برحمتک یا ارحم الراحمین

تنها راه رسیدن به اخلاص در بندگی

تنها راه رسیدن به اخلاص در بندگی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمدلله رب العالمین، و صل الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین.

«بسم الله الرحمن الرحیم، الر کتابٌ أحکمت آیاتُهُ، ثُمَّ فصّلت من لدن حکیم خبیر(۱) اَلّا تعبدوا الّا الله إننی لکم منه نذیر و بشیر(۲) وَ أن استَغفروا ربکم ثم توبوا الیه، یمتّعکم متاعاً حسنا الی اجلٍ مسمّی وَ یُوتِ کُلَّ ذی فضلٍ فضلَه وَ اِن تولّوا فَإنّی أَخاف علیکم عذابَ یومٍ کبیر(۳) إِلیَ اللَّهِ مَرْجِعُکمُ وَ هُوَ عَلیَ کلُ شیَ ءٍ قَدِیرٌ(۴)»

متاع حسنه، نتیجه استغفار وتوبه

تمام حقایق وحی الهی در توحید خلاصه می شود و ما بقی تفصیل این حقیقت است. آن توحیدی که انبیاء ما را به آن دعوت می کردند، این است که: «ألا تعبدوا الّا الله، إننی لکم منه نذیر و بشیر»، شما را انذار می کنم که غیر خدای متعال را نپرستید. و اگر مبتلای به شرک هستید. دو کار انجام دهید: ۱- «استغفروا ربکم»، از عبادت غیر استغفار کنید. ۲- و بعد «توبوا إلیه»، به خدای متعال رجوع کنید. که اگر این کار را کنید، در دنیا هم متمتع می شوید. «یمتعکم متاعاً حسنا»، نگران نباشید که اگر الان از این بت ها فاصله گرفتید، تنها می مانید و امکاناتتان از دست می رود. این طور نیست. آنچه که شما از این آلهه و بت هایی که شریک خدا قرار داده اید، دنبال می کنید، اگر رو به خدا آورید، خدای متعال شما را در همین دنیا متمتع می کند. دست خالی برنمی گردید. متاعی هم که می دهد، متاع حسنه است.

۱- (۱) إقبال الأعمال (ط - القديمه)، ج ۱، ص: ۶۷ – دعای ابوحمزه ثمالی

۲- (۲) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۱۹۵

۳- (۳) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۱۶۶

۴- (۴) الأمالی(للصدوق)، النص، ص: ۱۶

تعابیر دیگری از «لا تعبدوا الّا الله» در قرآن

قرآن فراز «لا تعبـدوا الاّ الله» را با تعابیر مختلف بیان کرده است. گاهی تعبیر این است: «قل إنّما أنا بشـرٌ مثلکم یوحی إلَیَّ، أنّما إلهکم إلهٌ واحـد»، پیغمبر مـا، به این مردم بگو من در قـالب بشـر آفریـده شـدم، با این تفاوت که به من وحی می شود. آن هم وحی با عظمت، که این وحی نبی اکرم(ص) در قرآن و روایات توضـیح داده شـده است. فرمود وحی من همین است: اله شـما اله واحد است. برای خودتان اله دست و پا نکنید. یک اله بیشتر نیست.

گاهی هم تعبیر این است: «ففّروا إلی الله»(ذاریات/۵۰) از آن آلهه خودتان به سمت الله تبارک و تعالی فرار کنید. «إنّی لکم منه نـذیر مبین، و لاـ تجعلوا مع الله الهـا آخر، إنی لکم منه نـذیر مبین»، بـا الله تبـارک و تعالی، اله دیگری اخـذ نکنیـد. من به شـما هشـدار می دهم، گرفتار می شوید، معذب می شوید، همه عذاب و رنج در همین یک کلمه است که انسان رو به غیر خدا می آورد و غیر خـدا را اله می گیرد. به تعبیر قرآن غیر خدا را می پرسـتد. راه نجات چیست؟ راه نجات اینست که انسان باید از اله خودش به سمت خدای متعال فرار کند.

غفلت از مقام و عظمت پیغمبر(ص)

نکته مهمی که جزء غفلت هـای مـا انسان هاست، اینست که آن پیغمبری که می شود با او تا قرب الهی بروی، این پیغمبری که می شود بـا او همه حجب را خرق کنی و بشـکافی، فقـط این بـدنی که ما می بینیم نیست. نه اینکه این بـدن محترم نیست، این بـدن هم فوق العـاده است. پیغمبر(ص) جسـمشان هم فوق العـاده است. ولی فقـط این بـدن نیست. آن کسـی که حجـاب ها را شکـافته و بعـد به سـمت عـالم دنیـا آمـده است، این پیغمبر است. آن امـامی که ما به دنبالش می رویم کسـی است که زیارت جامعه را در حقش می خوانیم و آن، بخشـی از وصف آن امام است. به انـدازه ای که انسان امام را می شـناسد، می تواند با او راه خدا را برود.

ص: ۱۵۰۱۲

آیا مخاطب چنین آیاتی ما هستیم؟

سوالی که در اینجا مطرح می شود این است که مگر مخاطب این آیات ما هستیم؟ مگر ما غیر خدا را عبادت می کنیم که توبه کنیم و رو به خدا بیاوریم؟ این آیه که مربوط به ما نیست، مربوط به مشرکین و بت پرست هاست. پاسخ این است، ما به اندازه ای که تحت انوار ولایت نبی اکرم(ص) قرار گرفته ایم، به اندازه ای که آن نور به قلب ما رسیده است، به همان اندازه خدا پرست شده ایم. اگر از همه ما سوال کنند که این امکانات اطراف شما چه کاره اند؟ همه می گوییم اگر اراده الهی نباشد، اینها هیچ کاره اند. همه ما این را می دانیم. بنابراین به یک معنا ما اینها را اله خود نمی دانیم، الحمد الله. که این هم ساده به دست نیامده است. پرتو نبی اکرم(ص) است که به قلب ما تابیده است. «بِنا عُبِدَ الله، بِنا عُرِفَ الله»، هر کجا توحید و اخلاصی هست، شعاع نور نبی اکرم(ص) است. حتی اگر انبیاء، نورانی به نور توحید هستند، از وجود مقدس نبی اکرم(ص) است. حتی بیوت ایشان هم که نورانی است، شعاع و پرتو نور نبی اکرم(ص) است.

توضیح «لا تعبدوا الّا الله» با استناد به فراز «الله نور السموات و الارض»

معنای «لا تعبدوا» در آیه نور به خوبی توضیح داده شده است. فرمود نور سماواتیها و زمینی ها خداست. به تعبیر وجود مقدس علی بن موسی الرضا(ع): «هُدی مَن فی السموات و هُدی مَن فی الارض»، سماواتیها و زمینیها با نور الهی هدایت می شوند. در سحر، در دعای ابو حمزه خوانده اید: «بک عَرَفتک و أنت دَلَلتَنی علیک و دَعَوتَنی إلیک»(۱) من تو را با تو شناختم، تو مرا به سوی خودت دعوت کردی، تو مرا به سوی خودت دلالت کردی.

ص: ۱۵۰۱۳

اگر انبیاء «داعیاً الی الله» هستند، همه از اوست. اگر وجود مقدس نبی اکرم(ص) ما را به سوی خدا دعوت می کند، «داعیاً الی الله باذنه و سراجاً منیراً»(احزاب/۴۶) چون باذن الله، داعی الی الله است و واقعاً چراغ روشن کننده عالم است. این همان «الله نور السموات و الارض» است. نکته دیگر این که کسی در عرض خدای متعال نمی تواند هدایت کند. حضرت اگر داعی است، در واقع «داعی الله» است. همین طور سید الشهدا(ع). سید الشهدا ارواحنا فداه، اگر دعوت می کنند و وجودشان، عبادتشان، عاشورایشان همه دعوت است، همه این دعوت ها الی الله است. به خود که دعوت نمی کنند. به دنیا که دعوت نمی کنند. در سوره مبارکه یوسف این طور آمده: «قل هذه سبیلی، أدعوا إلی الله علی بصیره أنا و مَنِ اتَّبَعَنی»(یوسف/۱۰۸) به مردم بگو این راه من است، فقط به سمت خدا دعوت می کنم. نه فقط من، آنهایی هم که دنبال من قدم برمی دارند که ائمه(ع) هستند، آنها هم فقط دعوت الی الله می کنند. این دلالت، دلالت خدا هست.

خدای متعال وقتی می خواهد دلالت کند، از طریق اهل بیت(ع) دلالت می کند و این عظمت اهل بیت(ع) است. که خیلی مقام مهمی است. مهمترین مقام، همین است. که خدای متعال به پیغمبر(ص) می فرماید: «وَ ما رَمَیتَ اِذ رَمَیت و لکنّ الله رَمی»(انفال/۱۷) پیغمبر ما، آنوقت که شما سنگریزه ها را به سمت دشمن پرت می کردی، شما نبودی. خیلی تعبیر عجیبی است. خیلی مقام عجیبی است. این فقط در آن کار خاص پیغمبر(ص) نیست. این پیغمبر(ص) هر کاری می کند، همین است. «ما یَنطِقُ عَنِ الهوی»(نجم/۳) نطقش هم همین است. خوردن و خوابیدن و همه کارهایش الهی است. بنابراین اگر داعی است، داعی الی الله است. اگر چراغ است، چراغ هدایت الهی است. «الله نور السموات و الارض، مَثَلُ نوره کمشکوه»(نور/۳۵) یعنی همه هدایتها از خدا است ولی مَثَل نور خدا این پیغمبر(ص) است. همه نور الهی که کائنات را روشن کرده است، این وجود مقدس است.

«مَثَلُ نوره کمشکوه و ...»، در آیه نور این مَثَل را توضیح می دهد. که مثل چراغدان است. در این چراغدان یک چراغ روشن است. این چراغ یک حباب محافظ دارد. از یک درخت زیتون تغذیه می کند تا می رسد به «نورٌ عَلی نور». چراغهایی که در پرتو نبی اکرم(ص) روشن می شوند، «نورٌ علی نور» است. فرمود: «إمامٌ بعد إمام مِن وُلدِ فاطمه»(۲) هر امامی چراغی است بر فراز چراغ. «یهدی الله لنوره من یشاء»، خدای متعال کسانی را که مشیتش تعلق بگیرد به این نور هدایت می کند. جریان دعوت الهی در این آیه توضیح داده شده است.

بعد می فرماید این نور در یک خانه هایی است، که اجازه رفعت و ذکر در این خانه ها است. این را تکرار کردم، جهت عرض این نکته، در این خانه ها اجازه ذکر و رفعت و حضور در محضر خدا و توحید و عبادت خدا هست. و در غیر این خانه ها، نماز و روزه هم، ذکر الله نیست. ولی اگر کسی در این خانه آمد، خوابش هم ذکر الله است. اینست که فرمود: «فی بیوتٍ أذنَ اللُّه أن تُرفَعَ و یُذکَرَ فیها اسمُهُ، یُسَبِّحُ لَهُ فیها بالغُدُوِّ وَ الأصال»(نور/۳۶) و کسانی که وارد این بیوت می شوند، صبح و شام او را تسبیح می کنند.

«رِجالٌ لا تُلهیهِم تِجارهٌ وَ لا بَیعٌ عَن ذِکرِ اللهِ و اِقامِ الصّلوهِ و ایتآءِ الزَّکوهِ، یَخافونَ یوماً تَتَقَلَّبُ فیهِ القُلوبُ وَ الابصارُ»(نور/۳۷)، هر کسی در این خانه آمد، اینطور می شود. البته اصل این رجال، ائمه(ع) هستند. ولی مومن هم در درجه بعد اینگونه است. که هیچ تجارتی او را غافل نمی کند. مشغول خوردن هم که هست، رویش به خدا است. این خوردن موجب نمی شود، رویش از خدا به طرف سفره برگردد. وقتی هم تجارت می کند، رویش از قبله به سمت تجارتخانه برنمی گردد. فرمود تجارت می کند و از ذکر غافل نمی شود، نه اینکه تجارت نمی کند و برای اینکه ذاکر باشد، فقط خلوت درست می کند. نه، دائم در تلاش است، ولی تلاشش هم عن ذکر الله است. چون فی بیوت هستند. کسیکه وارد بیوت می شود و نور نبی اکرم(ص) بر وجودش می تابد، اگر به نور الهی روشن شد، صبغه الله پیدا می کند. «وَ مَن أحسنُ من الله صبغه»(بقره/۱۳۸) فرمود این صبغه الله، ولایت است.

ص: ۱۵۰۱۵

شیعه، شعاعی از امیرالمؤمنین(ع)

کسی که تحت ولایت امیرالمومنین(ع) قرار گرفت و انوار وجود مقدس نبی اکرم(ص) و اهل بیتش به او تابید و او را روشن کرد، این آدم خودش می شود چراغ. این آدم همه وجودش روشن است. در تاریکی و شرک نیست. اصلاً غیر خدا را نمی بیند، برای غیر خدا حساب باز نمی کند. فرمود مومن وقتی پرتو نور ایمان در قلبش پیدا می شود، که ولایت امیرالمومنین(ع) که همان ایمان است، شعاع امیرالمومنین(ع) در وجودش بیاید. «إنَّ روح المومن اَشَدُّ إتّصالاً بِروح الله من شعاع الشمس بالشمس»(۳) روح مومن اتصالش به روح الهی که امیرالمؤمنین(ع) هستند، از اتصال شعاع خورشید به خورشید شدیدتر است. وقتی اینطور شد شعاع امام می شود. که در روایت آمده که اصلاً شیعه یعنی کسی که همه وجودش، سرّش، روحش، حتی جسمش شعاع امام می شود. «شیعَتنا خلقِوا مِن فاضِلِ طینَتِنا»(۴) وقتی اینطور شد، خودش شد یک پرتوی از این خورشید، از این مَثَل الهی، از این مشکوه الهی، آنوقت قلبش می شود چراغدان.

الان یک پرتوی از خورشید در این خانه هست و این خانه روشن است. خود خورشید هم که در این خانه نیست. و هر کس هم وارد خانه می شود، روشن است. چون خورشید طلوع کرده است و پرتوی از خورشید در این خانه هست. مومن اینگونه می شود. یک پرتوی از امیرالمومنین(ع) در وجود انسان می آید، می شود مومن. چون کلمه ایمان، امیرالمومنین(ع) است. «حَبِّبَ إلیکم الایمان و زَیَّنهُ فی قلوبکم»(حجرات/۷) خدای متعال ایمان را محبوب شما قرار داده، و در قلبهایتان تزئین کرده است. ایمان یعنی امیرالمومنین(ع) ، یعنی وجود مقدس رسول الله(ص). اگر کسی وارد این خانه ها شد و پرتو این خانه ها به او تابید، خودش می شود نورانی، می شود چراغ. وقتی اینطور شد، دیگر هیچ تجارتی او را غافل نمی کند، همیشه مشغول بالله است. می شود: « الَّذینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُون»(معارج/۲۳) می شود: «لا تعبدوا إلا الله»، غیر خدا را نمی پرستد. ما به اندازه ای به اخلاص در بندگی و اخلاص در توحید راه پیدا می کنیم که وارد این خانه ها شویم. اگر یک پایمان در خانه امیرالمومنین(ع) بود و یک پایمان در خانه معاویه، به همان اندازه، مشرک هستیم. اگر یک رگه های پنهانی از ته دلمان آنجا بود، کار مشکل می شود. نمی شود بگویی من اینطور نیستم. صفوان جمال، شترش را به هارون کرایه داد. حضرت فرمودند تو که شترت را به هارون الرشید کرایه می دهی، دلت نمی خواهد، زنده بماند و پول تو را بدهد؟ گفت چرا آقا. حضرت فرمود: به همین اندازه شریک می شوی.

ص: ۱۵۰۱۶

تعلق نسبت به تمدن مادی کفار

تمـدن مادی کفار در جهان که علناً خـدا را انکار می کننـد، با صـدای بلنـد می گوینـد بندگی نباید در زندگی اجتماعی وارد شود، پنهان هم نمی کننـد. تمـدن شـیطانی درست کردند و ما را گرفتار کردند، آیا ما دلمان به دنبال تمدن آنها نیست؟ دنبال کارخـانه و ماشـین و متاعشـان نیسـتیم؟ یعنی مردم دو قرن قبـل، مسـلمانهای دو قرن قبـل که در همین قم زنـدگی می کردنـد، شرایـط زنـدگیشان بـا الاـن یکی است؟ ما مثل آنها آزاد هستیم یا همه گرفتار این تعلقاتی هستیم که کفار برایمان ایجاد کرده اند؟ این شرک بالله است و لو خفی. شرک در ولایت و شرک در توحید است. آمریکایی که منکر خدا است، کسی که پرچم جنگ با اسـلام را در عالم بلنـد کرده است، صـریحاً هم می گوید و اصـلاً شوخی ندارد، با صدای بلند می گوید که با اسـلام دارد می جنگـد، این کفار که محارب با اسـلام هسـتند، آیا ما دلمان نمی خواهد که اینها سـر پا بمانند تا این زندگی ما برقرار باشـد؟ حالا نماز هم می خوانیم. مگر آمریکا می گوید نماز نخوان؟ مگر در آمریکا مسـجدها بسـته است؟ مگر معاویه و یزید مسـجدها را می بسـتند؟ ولی زیر ولایت یزیـد بودن به اندازه یک رگه پنهانی در وجود انسان، انسان را جهنمی می کند. وقتی بنا شد بر قوم لوط عذاب نازل شود، خداوند به حضرت لوط فرمود: از این شهر بیرون بروید. «وَ لا یَلتَفِت مِنکُم اَحَد»(هود/۸۱) اصـلاً التفاتی به پشت سـرتان نداشـته باشید. مالتان، ثروتتان، حتی اگر برادرتان مانده، نه اینکه نگاه نکنید، اصلاً التفات نکنید. وجودتان را بکنیـد و برویـد. چون اگر التفات کنیـد این عذاب شـما را هم می گیرد. آن زمان، معاویه بیت المال را جمع کرده بود و اشرافیت بود. مردم شام می گفتند خیلی وضع خوب است، می رویم آنجا یک سبیلی چرب می کنیم، نمازمان را هم می خوانیم، روزه هم می گیریم! یزید که نمی گوید نماز نخوان. واقعاً اگر کسـی زیر چتر آنها می رفت، دیگر می شد به او گفت مسـلمان؟! خدا رحمت کند، اسـتادی داشتیم، اینطور می گفتند که کسانی که می توانند زیر چتر کفار زندگی کنند و در فلان کشور و فلان کشور باشـند و سـرشان را بالا بگیرند و بگویند ما شیعه هستیم، آیا بویی از تشیع برده اند؟ چطور می شود انسان شیعه امیرالمومنین(ع) باشـد و بگویـد این تمـدن چیز بدی نیست. خوب اینطور می شود که انسان زیر بلیط کفار می رود. مگر ولایت کفار چگونه بر انسان واقع می شود؟ این تعلقات ما هست که ما را اسیر آنها می کند.

ص: ۱۵۰۱۷

تنها راه رسیدن به اخلاص در بندگی

رسیدن به اخلاص در بندگی یک راه بیشتر ندارد. و آن اینست که انسان با همه وجود وارد این بیوت شود. به طوریکه همه وجودش نورانی به نور امیرالمومنین(ع) شود. « الْمُؤْمِنُ يَتَقَلَّبُ فِي خَمْسَةٍ مِنَ النُّورِ مَدْخَلُهُ نُورٌ وَ مَخْرَجُهُ نُورٌ وَ عِلْمُهُ نُورٌ وَ كَلَامُهُ نُورٌ وَ مَنْظَرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى النُّورِ»(1) مومن همه وجودش نورانی است، ورودش، خروجش، علمش، حرف زدنش، راهش، یعنی شعاع امیرالمومنین(ع) او را گرفته است. نور است، یعنی در شعاع امیر المومنین(ع) حرکت می کند، از خودش چیزی ندارد. همینطور که امیرالمومنین(ع) چیزی از خودش ندارد. نور الله است. نورانی به نور نبی اکرم(ص) و نور الهی است. همینطور که وجود مقدس رسول خاتم(ص)، مَثَل نور الهی است، مومن هم باید مَثَل نور نبی اکرم(ص) بشود. البته به اندازه خودش.

همه انوار هدایت الهی، در وجود نبی اکرم(ص) مجسم و ممثل است. هیچ پیغمبری به خدا نمی رسد، مگر از این راه. این از مسلّمات معارف اهل بیت(ع) است. حتی ابراهیم خلیل اگر از راه این پیغمبر نمی آمد، رجمش می کردند. هیچ تردیدی در این امر نیست. « وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماما»(بقره/۱۲۴) فرمود حضرت ابراهیم امام شد، چون خدای متعال او را به کلماتی امتحان کرد و حضرت تا آخر ایستاد. سوال کردند که این کلمات یعنی چه؟ فرمود: همان کلماتی که حضرت آدم وقتی می خواست توبه کند، به آن کلمات رجوع کرد. «فَتَلَقّی آدم من ربّی کلمات فتاب علیه»(بقره/۳۷) کلمات یعنی چه؟ یعنی خداوند متعال ولایت خمسه طیبه راعرضه کرد، حضرت آدم تلقی کرد و خدای متعال توبه اش را قبول کرد. حضرت ابراهیم تمام کرد، یعنی چه؟ یعنی عهد خدا را فهمید. تا امام زمان (عج) همه را قبول کرد و امام شد. یعنی ابراهیم خلیل هم اگر امام شده، اینطور امام شده است.

ص: ۱۵۰۱۸

۱- (۵) الخصال، ج ۱، ص: ۲۷۷

وجود مقدس نبی اکرم(ص)، مَثَل نور خداست. و هر کس دیگری در وادی توحید است، ذیل نبی اکرم(ص) است. خانه اش هم خانه نبی اکرم(ص) است. لذا ائمه(ع) هم بیوتشان، بیوت نبی اکرم(ص) است. مومن وقتی وارد این بیوت می شود، درسش، بازارش، کتابش و ... همه حضور حضرت حق و توحید است. اینست که می فرماید، من انذارتان می کنم که اگر از وادی توحید خارج شوید، معذب می شوید. غیر خدا توهم است، عذاب است، رنج است. راه خیلی طولانی تر از چیزی است که ما فکر می کنیم. این قرآن و معرفه الله خیلی از این رنگین تر، عمیق تر و وسیع تر است. توحیدی که نبی اکرم(ص) آورده اند خیلی از این بالاتر است. و این خیلی شگفتی است که این پیغمبر(ص) این توحید را آورده و ما همچنان در بتکده های خودمان زندگی می کنیم. ممکن است کسی بگوید ما که اینطور نیستیم، ولی من که خودم را ارزیابی می کنم، می بینم خیلی گرفتاریم. الحمد الله یک پرتوی از حضرت در ما هست، ولی همه وجود ما نورانی به نور نبی اکرم(ص) با همه شعاعش نشده است.

حضرت در حدیث عقل و جهل فرمودند: باید همه صفات نورانی نبی اکرم(ص) در شما ظاهر شود، باید این خورشید با همه اشعه اش بر شما بتابد، باید ۷۵ صفت نورانی حضرت را داشته باشیم و از همه ۷۵ صفت شیطان و اولیاء طاغوت بیرون برویم. وقت با همه قوا آمدیم، همه وجود هدایت می شود. وقتی با همه قوا آمدیم در خانه امیرالمومنین(ع)، این خانه ای است که نور الله و رفعت در آن است. مثل کسیکه سوار هواپیما می شود. هواپیما که بالا رفت او هم بالا می رود. در صورتیکه کاری نمی کند و فقط در هواپیما نشسته است، ولی پرواز می کند. «بنا عبد الله» یعنی شما دستتان را در دست ما بگذارید، ما شما را می بریم. شما فقط ولایت ما را قبول کنید. اگر تمام قوا و وجود انسان، ظاهر و باطن و سرش را شکافتی و دیدی جز نبی اکرم(ص) و اهل بیتش چیزی نیست، حضرت هم با همه وجود به شما توجه می کند. همه قوا و صفات حضرت به اندازه خودمان در ما ظهور پیدا می کند. این نور خورشیدی که در خانه من می تابد که همه خورشید نیست. همسایه هم خورشید دارد. همسایه دیگر هم دارد. از ما هم کم نمی کنند، تا به دیگری بدهند. این نور خیلی عظیم است. وجود مقدس نبی اکرم(ص) که مَثَل نور خداست بر خانه همه انبیا و اولیا تابیده و از کسی هم کم نگذاشته است تا به دیگری بتابد.

ص: ۱۵۰۱۹

چگونگی رسیدن به مقام محبوبیت خداوند

«قُـل إن کنتم تحبّون الله فـاتّبعونی یُحبِبکُمُ الله»(آل عمران/۳۱) اگر تبع من بشویـد، من شـما را تا جایی می برم که خدا شـما را دوست بدارد. وجودتان ، چشـمتان، گوشتان، قلبتان، زبانتان، سرّتان همه بشود تبع. این پیغمبر حبیب الله است، در وادی محبت پیش می رود، شـما را هم به تبع سـیر می دهـد و بعـد خدا شـما را دوست می دارد. به مقام محبوبیت خدا می رسـید. به شـرط اینکه تبع نبی اکرم(ص) بشوید. اگر کسی تبع نبی اکرم(ص) و امیرالمومنین(ع) شد، تا مقام رضوان می رود. «بکم یُسلَکُ الی الرّضوان»(۱) تـا مقـامی می رود که خـدا از او راضـی می شود، خـدا بنـده را دوست می دارد، یعنی تا مقام رضوان. این خیلی عجیب است اگر مـا خـدا را دوست می داریم، طبیعی است، چون او صاحب همه کمال و جمال است. ولی اینکه خـدا بنـده را دوست بدارد، یعنی چه؟ «لا حبیبَ اِلا هو و أهله»(۲) خدا این پیغمبر را دوست دارد. «إنّ الله وتر و یحبّ الوتر»(۳) می دانید آن واحدی که خدای متعال دوست می دارد چیست؟ «أن أرواحکم و نورکم و طینتکم واحده»، این سـرّ اهل بیت(ع) است. این را خداونـد دوست می دارد. اگر وجود مـا تبع شـد، چیزی از خودمـان نـداریم و همان محبوبیت به ما هم می رسـد. ولی اگر تبع نشد، در وجود ما، خودمان هستیم. و از وادی توحید بیرون هستیم.

ص: ۱۵۰۲۰

۱- (۶) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص: ۶۱۶ - زیارت جامعه کبیره

۲- (۷) الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص: ۴۹۴

۳- (۸) الکافی (ط - دارالحدیث)، ج ۵، ص: ۸۲

«لاـ تعبـدوا» یعنی بـا همـه وجـود بیایـد زیر چـتر امیرالمـومنین(ع). نـه اینکـه امیرالمـومنین(ع) را هـم دوسـت بـدارد، نـه، فقط امیرالمومنین(ع) را دوست بدارد. از طرفی بیرون ولایت امیرالمومنین(ع)، حتی به اندازه یک نگاه کردن، وادی شـرک و وادی سقیفه است. به تعـبیر دیگر همین طـور که توحیـد به این واقع می شود که نـبی اکرم(ص) به وجود انسـان بتابـد واهـل توکـل، یقین، صبر، رضا، ایمان، اخلاص، رغبت فی الله بشوی و آن ۷۵ صفت نورانی در وجودت پیدا شود، شرک هم به این است که انسان اگر در وادی ولایت اولیاء طاغوت برود، شرک و ظلمت و بت پرستی آنها می آید.

عدم احتیاج ما به زرق و برق دنیا

نباید با ولایت امیرالمومنین(ع) چیزی را شـریک قرار بدهیم. اصلاً نباید چشممان به دست غیر باشد. خبری نیست. « وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ»(طه/۱۳۱) چشـمتان را به زرق و برق هـایی که دست کفار است ندوزیـد. چیزی دست آنها نیست. این فتنه آنها است. رزق پروردگار که از خانه امیرالمومنین(ع) می رسـد، خیلی بهتر است. پس اینکه خدای متعال دسـتور می دهد که «الّا تعبـدوا الاـ الله»، یعنی مطلقـاً پایتان را از خانه امیرالمومنین(ع) و نبی اکرم(ص) بیرون نگذاریـد. مطلقاً نگاهی به دسـت کفار و ولایت اولیاء طاغوت و زرق و برقشان نداشـته باشـید. اصـحاب سـقیفه بخصوص بعد عاشورا، کاری کردند که مستحق همه عـذاب الهی شدند. ذره ای به آنها التفات داشـته باشـید، جهنمی هستید. بعد آنها دنیایی به پا کردند. این امپراطوری کفار کـه امروز می بینیـد، ادامـه سـقیفه اسـت. ادامـه امـپراطوری معـاویه است. اگر کسـی ذره ای به اینهـا التفـات داشت، از ولاـیت امیرالمومنین(ع) بیرون می آیـد. اینها زرق و برق دنیا است و ما به اینها محتاج نیستیم. مگر اجـداد ما از این امکانات برخوردار بودنـد؟ نه برقی بوده، نه توربینی بوده و نه این ماشـین بوده است. از مـا هم خیلی خوبتر زنـدگی می کردنـد. خیلی هم خوشتر بودنـد. همه این را می داننـد که آنها از ما خوش تر بودند. پدران ما با اینکه ظاهر زندگی شان از ما تنگ تر بوده، ولی همه از مـا خوشتر بودنـد. «لاـ تَمُـدَّنَ عَینَیکَ»، چشـمتان را به این جلوه های دنیا که اینها را متمتع کردیم، ندوزیـد. پس نجات از آنها، «ففّروا إلی الله» و «لاـ تعبـدوا الّـا الله» یعنی همه وجودتـان خالص بشود. به تعبیر دیگر یعنی از غیر خـدا نترسـید، به غیر خـدا دل نبندید. آیا ما می توانیم بگوئیم از غیر خدا نمی ترسیم؟

ص: ۱۵۰۲۱

اخلاص یعنی حالت اضطرار دائم

همه زندگی ما عبادت است، دائم داریم عبادت می کنیم. یا عبادت الله و یا عبادت ابلیس و اولیاء طاغوت. حال سوال اینست آیا ما عبادت غیر خدا داریم یا نداریم؟ آلهه ای غیر خدا داریم؟ بله فراوان. البته الحمد الله در پرتو نور امیر المومنین(ع) شرک جلی نداریم؛ همه شرکهایمان شرک خفی است. از این شرک خفی باید نجات پیدا کنیم. اگر کسی خودش را به امیرالمومنین(ع) سپرد، امیرالمومنین(ع) او را سلمان می کند. موحد می شود. از آن موحدهایی که همه عالم باشد و نباشد، برای او برابر است. آن چیزی که باید از امیرالمومنین(ع) دریافت کرد این است، مقام توحید است. این است که انسان باید توحید و ایمان در وجودش مستقر شود. آن حالت غریقی که قرآن مثال می زند، باید در ما دائمی باشد. اگر اینطور شد، خالص هستیم. اگر دائمی نشد، خالص نیستیم. اگر ما روی زمین که نشستیم، زمین هم آرام است، حالتمان، حالت آن غریق بود، این می شود اخلاص. یعنی علی الدوام مضطر به خدای متعال بودیم، علی الدوام خدا را دیدیم، با همه وجودمان حالت اضطرار داشتیم، این می شود اخلاص.

انسان اگر پایش را از خانه امیرالمومنین(ع) بیرون گذاشت، هزار تا شرک در دلش پیدا می شود. رسیدن به مقام توحید، باید ذیل معلّم توحید باشد. حال ما که دچار شرک شدیم، چه کنیم؟ باید استغفار کنیم. توبه کنیم. این استغفار و توبه چیست؟ توبه در امر توحید و ولایت است. توبه لطیف است. لازم نیست که کسی گناه کبیره داشته باشد. حضرت آدم در وادی ولایت ترک اولی کرده و بعد ۲۰۰ سال گریه کرده است.

ص: ۱۵۰۲۲

«کلمه لا اله الّا الله حصنی...» ، «ولایه علی بن ابیطالب حصنی...»

«کلمه لا اله الّا الله حصنی...»(۱) وادی توحید حصن خداست. هر کس وارد این وادی توحید شد، وارد این حصن شد، هیچ عذابی ندارد، «أَمِنَ مِن عَذابی»، یعنی در وادی ایمن است. روز قیامت هم که زمین می لرزد، آرامِ آرام و مطمئن است. ولی اگر وارد وادی توحید نشد، اینطور نیست. تا وقتی که سماورش روشن و آشپزخانه اش گرم است، خیالش راحت است. همین که نفت سماورش تمام شد، می ترسد. حق هم دارد، چون پایش را از وادی توحید بیرون گذاشته است. مضطرب است. پول جیبش تمام می شود، مضطرب است. لازم نیست اتفاق دیگری بیفتد. چون یک کلمه بیش نیست: «کلمه لا اله الّا الله حصنی...». مگراین پول تکیه گاه شما بود که حالا که تمام شده، غصه می خورید؟ اینها شرک های خفی ما است. به تعبیر دیگر «ولایه علی بن ابیطالب حصنی...»، وادی توحید، وادی ولایت است. امیرالمومنین(ع) باب الله است. حبیب الله است، وجه الله است، ید الله است.

عظمت و اخلاص وجود مقدس رسول الله(ص)

عظمت و اخلاص وجود مقدس رسول الله(ص)

این متن سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین میرباقری در دهه ی آخر ماه صفر سال ۹۲ می باشد که به تاریخ ۷ دی ماه سال ۹۲ در هیاتی در قم برگزار شده است. ایشان در این جلسه با ارائه توضیحاتی راجع به حدیث قرب نوافل فرمودند که وجود مقدس رسول الله(ص) که ظرف مشیت خدا و واسطه کائنات هستند، به مقام محبت خدا رسیده اند و مصداق کامل این حدیث هستند. سپس با اشاره به دو روایت از فضیلت و مقام فوق العاده پیامبر فرمودند که خدای متعال از سر رحمت خودش چنین پیامبری را فرستاد و دو چیز با ارزش از خزانه غیب خودش همراه او کرد یکی قرآن و دیگری امیرالمؤمنین و ائمه(ع). ایشان افزودند که ولایت امیرالمؤمنین بر همه ولایتها غالب می شود و بساط ابلیس و اصحاب سقیفه و شیطنت کفر در جهان امروز در حال غروب کردن است و حقیقت پیامبر در وجود مقدس امام زمان ارواحنا فداه تجلی خواهد کرد و ایشان نور پیامبر را در عالم ساطع می کنند.

ص: ۱۵۰۲۳

۱- (۹) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۴ منبع:mirbaqeri.ir

عظمت و اخلاص وجود مقدس رسول الله(ص)، عبد مطلق خدای متعال

در حدیث نورانی عنوان خدای متعال فرموده است: «فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِی يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِی يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِی يَبْطِشُ بِهَا»(۱) این حدیث قرب نوافل را فریقین، سنی و شیعه نقل کرده اند که بنده در اثر واجبات به خدای متعال نزدیک می شود. اگر همه قرب فرائض را به دست آورد، آنگاه نوبت به نوافل می رسد. اگر با نوافل و مستحبات هم به خدای متعال نزدیک شد، کار به جایی می رسد که من او را دوست می دارم و محبوب من می شود و اگر خدای متعال بنده ای را دوست داشت و محبت الهی در وجود او جاری شد، دیگر از خودش خالی می شود و همه وجودش تحت اراده و مشیت خدای متعال قرار می گیرد. این گوش، دیگر گوش او نیست؛ زبان، دیگر زبان او نیست؛ البته این معنایش این نیست که خدای متعال در بنده حلول می کند اینطور نیست، ولی عبد در مقامی قرار می گیرد که تحت ولایت است، همه کارهایش کارهای خدایی است. «فاذا احبنی احببت» وقتی او به مقام محبت من رسید من هم او را دوست می دارم و چشم و زبان و گوش و دست او می شوم. اگر یک نفر این مقام را به دست آورده باشد وجود مقدس رسول الله(ص) است که عبد مطلق خداست. هیچ فریضه و هیچ نافله ای نیست که از این وجود مقدس فوت شده باشد.

ص: ۱۵۰۲۴

۱- (۱) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۳۵۲

در روایت عـالمی یهـودی از امیرالمـومنین(ع) اینطـور سوال کرد که برخی از پیـامبران بنی اسـرائیل در یـک مقـامی بودنـد که خداوند درباره آنها می فرماید: «وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ معه»(انبیاء/۷۹) ما کوه ها را برای حضـرت داود مسخر کرده بودیم، بطوریکه همراه تسبیح حضـرت داوود تسبیح می گفتند؛ خدا به پیامبر شما چه داده است؟ حضرت فرمودند قابل مقایسه نیست، پیـامبر مـا بـدون اینکه ترک اولاـ کرده باشـد طوری خـدا را عبـادت می کرد که خـدای متعـال می فرمود: «طه مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»(طه/۲) ما قرآن را بر شما نازل نکردیم تا خودتان را اینقدر به زحمت بیندازید. فرمود پیامبر ده سال شب ها روی پنجه های خودش می ایسـتاد و عبادت می کرد، وقتی به او گفتنـد آقا شـما که دیگر مامون از عقوبت هستیـد، زمام و اختیـار بهشت و جهنم در دست شـماست، فرمود: «أَ فَلَا أَكُونُ عَبْداً شَكُورا»(۱) آیا بنـده شاکر خـدا نباشم؟ این وجود مقـدس اینطور عبادت می کردند و طبیعی است که به مقامی برسد که همه کائنات با او تسبیح بگویند: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ»(جمعه/۱) یعنی اگر همه کائنـات تسبیـح می گوینـد، بـا تسـبیح نـبی اکرم(ص) است، او معلم کـل است، معلم انبیا است. طبق روایت اگر عالم ملائکه تسبیـح را از پیامبر یاد گرفته انـد، دیگر حساب جماد و نبات پاک است. همه عالم به تبع او تسبیح می گویند: «بنا عبد الله بنا عرف الله» اگر خدای متعال شناخته شده به واسطه اوست، اگر خدای متعال بندگی می شود با فیض بنـدگی این وجود مقـدس است. بنده اگر محبوب خدا شد خدای متعال در همه قوای او حضور پیدا می کند و دیگر این قـوا از او نیسـت: «کنـت سـمع الـذی یسـمع بـه ...». لـذادر قرآن اینطـور تعـبیر می شـود: « وَ مـا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ رَمی»(انفال/۱۷) آن موقعی که شـما دشـمن را طرد می کردید و در جنگ سنگ ریزه ها را به طرف دشمن پرتاب می کردید، شمـا این کـار را انجـام نمی دادیـد، بلکه خـدا انجام می داد: «و لکن الله رمی». پیامبر(ص) در چنین مقامی است، همه کارهای ریز و درشت این وجود مقـدس از این مقوله است: خوابیـدن، غـذا خوردن، خوابیـدن، معاشـرت و ... و دیگر تحت اراده خود نیسـتند. این است که نکته مشیت الهی است و همه مشیت الهی که در روایات هست که هفت چیز در مسیر خلقت موجودات است مشـیت، قدر، قضا و علم و .... اول همه مشـیت است. این وجود مقدس ظرف مشیت خداست و به همین جهت وقتی همه عالم خلق می شود از مسـیر این وجود مقـدس خلق می شود، محل مشـیت خـدای متعال است که سـرآغاز خلقت همه کائنات، اولین مرحله خلقت هر موجودی، مشیتش است. اراده و مشیت الهی تعلق می گیرد. لذا واسطه همه کائنات است.

ص: ۱۵۰۲۵

۱- (۲) الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص: ۲۲۰

روایتی در فضیلت پیامبر(ص)، محل مشیت الهی

به یک روایت از امیرالمومنین(ع) در فضیلت پیامبر(ص) فقط اشاره می کنم، خیلی از این روایات بی مقدمه خواندنی نیست، شرح این روایت را بزرگان بدهند، فقط از باب اینکه فضایی باز بشود. در بحار نقل شده که امیر المؤمنین فرمودند: «فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَی نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ص بَقِيَ أَلْفَ عَامٍ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَاقِفاً يُسَبِّحُهُ وَ يَحْمَدُهُ وَ الْحَقُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ يَقُولُ يَا عَبْدِي أَنْتَ الْمُرَادُ وَ الْمُرِيدُ وَ أَنْتَ خِيَرَتِي مِنْ خَلْقِي وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ مَنْ أَحَبَّكَ أَحْبَبْتُهُ وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضْتُهُ فَتَلَأْلَأَ نُورُهُ وَ ارْتَفَعَ شُعَاعُهُ فَخَلَقَ اللَّهُ مِنْهُ اثْنَيْ عَشَرَ حِجَاباً» یعنی خدای متعال این پیامبر را از نور خودش آفرید (در این زمینه روایات زیاد داریم که این وجود مقدس بدون حجاب از نور الهی آفریده شده است ولی در این حدیث نکات لطیفی است) و این نور رسول الله(ص) هزار سال ایستاده بود که مقصود از این هزار سال زمانهایی که ما تصور می کنیم نیست. و خدا را تسبیح و حمد می کرد، خدا را عبادت می کرد. و خدای متعال در این حال به او نظر می کرد، وقتی عبادت می کرد می فرمود: «انت المراد و المرید» مراد الهی تو هستی، معنی «لولاک لما خلقت الافلاک» نیز همین است. حال چطور می شود پیامبر مراد خدای متعال باشد؟! «انت المراد و المرید» هم اراده الهی فقط به تو تعلق گرفته و هم اینکه تو سرچشمه اراده خدا است. یعنی هرچه بعد از این است از مسیر اراده شماست، این همان معنی محل مشیت است. از همه مخلوقات برگزیده من تو هستی، به عزت و جلال خودم اگر تو نبودی کائنات را نمی آفریدم. اینها برای تو آفریده شده اند مثل اینکه خدای متعال چشم و گوش و زبان و دست و این میلیاردها موجودات زنده ای که در بدن ما تلاش می کنند را برای ما آفریده و اگر این روح نبود خدای متعال این جسم را خلق نمی کرد. اگر شما هم نبودید کائنات آفریده نمی شد. کائنات پیکره ای است برای شما. «من احبک احببته» هر که تو را دوست بدارد من او را دوست می دارم. این مطلب از بیانات دیگر هم استفاده می شود که حبیب حضرت حق جز نبی اکرم(ص) نیست، او حبیب خداست و مابقی موجودات به اندازه ای که این پیامبر را دوست می دارند خدا آنها را دوست می دارد و محبوب خدا می شوند. «و من ابغضک ابغضته» هر که تو را مبغوض بدارد من او را مبغوض می دارم، این وجود مقدس مدار حب و بغض الهی است. بعد ادامه میدهد که وقتی خدای متعال حضرت را مورد عنایت خودش قرار داد نور حضرت تجلی کرد و شعاع نور حضرت ارتفاع پیدا کرد.

ص: ۱۵۰۲۶

خدای متعال از نور وجود مقدس ایشان ۱۲ حجاب آفرید که حجابهایی است که بین حضرت حق و مخلوقات است و تنها کسی که همه این عوالم و حجب را سیر کرده خود این وجود مقدس است. سپس حجابها را نام می برد: حجاب قدرت، عظمت، عزت، هیبت، جبروت، رحمت، نبوت، کبریا، منزلت و بعد حجاب رفعت، سعادت و شفاعت. بعد فرمود خدای متعال به حضرت دستور داد که به تک تک این عوالم که من خلق کرده ام وارد شو و سیر کن. حضرت در حجاب اول ۱۲ هزار سال، در حجاب دوم ۱۲ هزار سال و ... توقف کرده اند و در این حجب الهی سیر کردند؛ بعد حضرت فرمودند خدای متعال از نور این پیامبر ۲۰ دریا(بحر) آفرید که در هر بحری علومی بود که جز خدای متعال نمی دانست، علوم الهی در این دریاها و بحار جاری شد و به این پیامبر دستور داد که در این دریاها نازل بشود. در یک یک اینها حضرت فرود آمدند و بار انداختند و سیری در این بحار علوم داشتند. البته از فهم ما بیرون است که اینها چه بوده است، این مطالب را امیرالمومنین(ع) می فرمایند، وقتی ایشان بحث می کنند همیشه اینطور است. مثل ما مثل کسی است که یک معماری یک بنای عظیمی را ساخته، زیر و بم این بنا را می داند و ما هم یک آدم های نابینا کنار این بنا ایستاده ایم. وقتی شروع به حرف زدن می کند آنجا جای شرح دادن این حرف ها نیست، آنجا فقط باید القاء سمع کنیم و ببینیم جه می گوید بعد کم کم دستت را می گیرند. اگر خوب گوش دادی می برند این در و دیوار را لمس می کنی و کم کم یک چراغی را روشن می کنند که انسان ساختمان و بنا را می بیند. ما هم نسبت به صحبتهای امیرالمومنین(ع) اینطور هستیم، خیلی نمی شود حرف حضرت را شرح داد، باید خوب القاء سمع کرد. حضرت می بیند و حرف می زند باید القاء سمع کرد بعد کم کم انسان را می برند فضاها را لمس می کند، بعد کم کم چشم انسان باز می شود و آن حقایقی که بیان فرموده اند را می بیند.

ص: ۱۵۰۲۷

در این روایت هم اینگونه است. ما نمی فهمیم حضرت از چه سخن گفته اند، خلاصه حضرت وارد این بحار شدند از این دریاها بیرون آمدند سپس خدای متعال او را مورد خطاب قرار داد: «فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ آخِرِ الْأَبْحُرِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا حَبِيبِي وَ يَا سَيِّدَ رُسُلِي وَ يَا أَوَّلَ مَخْلُوقَاتِي وَ يَا آخِرَ رُسُلِي أَنْتَ الشَّفِيعُ يَوْمَ الْمَحْشَرِ فَخَرَّ النُّورُ سَاجِداً ثُمَّ قَامَ فَقَطَرَتْ مِنْهُ قَطَرَاتٌ كَانَ عَدَدُهَا مِائَةَ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَةً وَ عِشْرِينَ أَلْفَ قَطْرَةٍ فَخَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ كُلِّ قَطْرَةٍ مِنْ نُورِهِ نَبِيّاً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَلَمَّا تَكَامَلَتِ الْأَنْوَارُ صَارَتْ تَطُوفُ حَوْلَ نُورِ مُحَمَّدٍ ص كَمَا تَطُوفُ الْحُجَّاجُ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ»(۱) یعنی ای اول و آخر همه انبیاء، همه عالم روز قیامت به دست تو نجات پیدا می کنند و با دست تو وارد بهشت و وادی توحید می شوند. همین طور که در دنیا و عوالم دیگر شما معلم توحید بودید، در قیامت هم درهای بهشت و مقامات توحیدی با شما گشوده می شود. این وجود مقدس در مقابل خدای متعال تواضع کرد و سجده تام انجام داد. وقتی خدای متعال این مقامات را به حضرت عطا کرد که سید رسل من هستی، اول و آخر انبیاء و شفیع انبیا هستی، ایشان سجده تام کردند. فرق حضرت با ما در این است که وقتی کمترین نعمتی را به ما می دهند مغرور به نعمت و مشغول به نعمت می شویم ولی خداوند کائنات را زیر دست حضرت گذاشتند و او در مقابل خدای متعال سجده کرد. سجده طوری بود که حضرت وقتی از سجده برخاستند قطراتی از وجود مقدس ایشان مترشح شد که این نشاندهنده سنگینی عبادت است. در روایات آمده که وقتی وحی به حضرت می آمد حضرت عرق سنگینی می کردند، این سجده هم آنقدر با شکوه بود که قطراتی مانند اشک یا عرق از وجود مقدس حضرت جاری شد که ۱۲۴ هزار قطره از این وجود مقدس مترشح شد. و از هر قطره از نور این وجود مقدس پیامبری را آفرید؛ نکته لطیف تر این است که وقتی این انوار به کمال خودشان رسیدند همان طور که حجاج حول بیت الله می چرخند، نور ۱۲۴ هزار پیامبر دور این پیامبر طواف می کردند. این است معنی آن روایاتی که فرمود: خدای متعال نور انبیا را از جسم ما آفرید و لذا متمایل به ما هستند.

۱- (۳) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۵، ص: ۲۸

اصولا- این کعبه ای که ما مامور هستیم دور آن بچرخیم، جسم است و روح این کعبه چیز دیگری است. در غیر اینصورت دور سنگ چرخیدن معنایی ندارد. همه مقاماتی که هست به احترام حضرت است. امام سجاد(ع) فرمود: «أَنَا ابْنُ مَکَّهَ وَ مِنًی أَنَا ابْنُ مَرْوَهَ وَ الصَّفَا»(۱) باطن مکه شعاع نبی اکرم است والا- برای چه مردم بروند مکه؟ باطن کعبه نبی اکرم(ص) است در غیر اینصورت چه وجهی داشت مردم مکه بروند و دور کعبه طواف کنند؟! اول و آخر اوست. در روایتی اینطور آمده، عرض کرد چرا کعبه ۴ ضلعی است و ۴ گوشه دارد؟ حضرت فرمود این شعاعی از بیت المعمور است. گویا بیت المعمور روح و کعبه جسد است. جسد و روح باید با هم تناسب داشته باشند، مثل اینکه جسم آدم، آدم است و جسم حیوانات، حیوان است و هر حیوانی از جمله خزندگان، چرندگان و درندگان جسمشان متناسب با روحشان است. لذا روح هایی که روح های فاسد می شوند در قیامت جسمشان عوض می شود. فرمود اینها در قیامت در قالب حیوانات می آیند. ذیل این آیه: «یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجاً»(نبأ/۱۸) در روایت فرمود ده دسته از امت من در محشر می آیند و هر کدام در قیافه یکی از حیوانات هستند. آنهایی که اهل این گناه هستند در قیافه فلان حیوان ظاهر می شوند چون جسم انسان با روحش تناسب دارد لذا اگر روح فاسد شد، خدای متعال جسم هم عوض می کند، لذا جسمی که انسان در قیامت دارد نعوذ بالله جسم حیوانات است.

ص: ۱۵۰۲۹

۱- (۴) مناقب آل أبی طالب علیهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج ۴، ص: ۱۶۸

کعبه هم یک روحی دارد، روحش بیت المعمور است که ملائکه آنجا طواف می کنند، کعبه ملائکه است. گفت آقا بیت المعمور چرا چهار ضلعی است؟ البته ضلع بیت المعمور مثل ضلع های کعبه گوشه هایش این طور نیست، مثل روح انسان که متناسب با جسمش است و ابعاد و قوایی دارد، یکی از این قوا به مغز و یکی به قلب و به دست و پا و چشم و ... تعلق می گیرد. گفت بیت المعمور چرا چهارضلعی است و ابعاد چهارگانه دارد که وقتی جسد می شود به کعبه تبدیل می شود؟ حضرت فرمودند بیت المعمور هم خودش جسم است و یک روح بالاتری وجود دارد. بیت المعمور محاذی عرش است، چون عرش الهی چهار بعدی است، بیت المعمور هم جسم برای آن عرش است. پس ملائکه دور جسم عرش یعنی به دور بیت المعمور می چرخند و ما دور جسمِ جسمِ عرش یعنی دور کعبه می چرخیم. عرض کرد چرا عرش چهار ضلعی است؟ فرمود چون ارکان الهی چهار تا است و عرش الهی حامل چهار رکن توحید است: «سبحان الله و الحمد الله و لا اله الا الله و الله اکبر». که در روایات ارکان توحید و اسلام به خلق نبی اکرم(ص) تعبیر شده است، «انک لعلی خلق عظیم» فرمود خلق عظیم اسلام است، اسلام خلق نبی اکرم(ص) است و ارکان اسلام چهار تا است و عرش چهار ضلعی است؛ یعنی روح عرش خلق عظیم نبی اکرم(ص) است. پس انبیا در عالم خودشان دور نور پیامبر طواف می کردند ما در این عالم باید دور کعبه طواف کنیم، کعبه جسم جسم جسم پیامبر است، عرش به منزله جسم حضرت است و بیت المعمور جسم عرش است؛ کعبه هم جسم بیت المعمور است. ما در این زمین که آمدیم اینقدر فرود آمدیم، وقتی فرود آمدیم پیامبر هم فرود آمده شده کعبه ما باید دور کعبه طواف کنیم. انبیا دور نور پیامبر طواف می کردند و ملائکه دور بیت المعمور که جسم جسم پیامبر است طواف می کنند.

ص: ۱۵۰۳۰

ارسال پیامبر(ص) همراه با دو گوهر از خزانه غیب خدا

«ارسل رسوله» خدای متعال این وجود مقدس و این پیامبر را فرستاده است اولاً کار، کار اوست؛ دست، دست اوست و این پیامبر هیچ از خودش ندارد بلکه عبد مطلق است. «ارسل رسوله بالهدی و دین الحق» خدای متعال به این عبد مطلق ماموریت داده است، خداوند این پیامبر و این رسولی که رسول به همه انبیا و به همه عالم است را فرستاده و او را مرسل کرده است. حال این پیامبر را برای چه فرستاده و چه چیزی همراه او کرده است؟ خیلی نکته مهمی است، خداوند پیامبر با این عظمت را فرستاده تا سراغ بنده ها بیاید. این نشاندهنده محبت و رحمت خداست، کار خود اوست یعنی همه کاره خود خدای متعال است، از رحمت خودش چنین پیامبری را فرستاد و دو چیز همراه او کرد، یکی «هدی» و دیگری «دین الحق»، یک کتاب که قرآن است و یک دین الحق که امیرالمومنین(ع) و ائمه(ع) می باشد. این دو گوهر را با این پیامبر(ص) فرستاد و این گوهرها هم برای خزانه غیب خدا بودند، نه قرآن از جنس این دنیاست و نه امیرالمومنین(ع). اصلا این دو از جنس این عالم نیستند، در روایت فرمود وقتی خدای متعال بعضی از آیات قرآن را می خواست بفرستد، به عرش الهی متعلق شدند که خدایا ما را کجا می فرستی؟ جای ما در عالم دنیا نیست، برویم با اهل معصیت همنشین بشویم؟ قرآن یک موجود زنده است وقتی حضرت تطورات قرآن در روز قیامت را بیان می کند، می فرماید قرآن در صورت های مختلفی می آید، در صورت مومنین می آید، در صورت شهدا می آید، افضل از همه شهدا؛ در صورت انبیا می آید، افضل از همه انبیا؛ بعد می آید پای عرش الهی شفاعت می کند. قرآن یک موجود حقیقی زنده است و از سنخ ما نیست که با ما در این دنیا همنشین شود، خدای متعال آن را با این پیغمبر فرستاد. تنها چیزی که موجب می شود این قرآن در این دنیا بیاید، اینست که پیامبر آمده و اگر این پیامبر نمی آمد این دُر خزانه غیب خدا در دنیا نمی آمد؛ اگر این پیامبر نمی آمد که امیر المومنین در دنیا نمی آمد، دلخوشی امیرالمومنین به این پیامبر است. پیامبر این وجود مقدس را با خودش آورد بعد هم درهای ولایتش را در روز غدیر به روی عالم باز کرد و فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» خداوند این دو گوهر را با این پیامبر همراه کرد و عجیب اینست که پیامبر این دو گوهر را باقی گذاشت: «إنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما إن تمسکتم بهما لن تزلوا ابدا» اگر دست از این دو گوهر برندارید، لحظه ای گمراه نمی شوید. هر گمراهی هست بیرون از وادی قرآن و امیرالمومنین(ع) است. وادی امیرالمومنین و وادی قرآن، وادی نور و هدایت و رحمت خدا است.

ص: ۱۵۰۳۱

بعـد هم فرمود که این گوهری که من به این پیـامبر دادم، گوهری است که همه رقبـا را از میـدان به در می کنـد: «لیظهره علی الدین کله». نگران نباشـید ولایت امیرالمومنین(ع) بر همه ولایت ها غالب می شود. درست است سقیفه و اولیاء طاغوت و ادامه آنها این بساط شـیطنت و کفری که شـما امروز در جهان می بینیـد با همه پیچیدگی هایش هیچ نیست، یک جولانی است: «ان للباطل جوله و للحق دوله» معنای این جمله که در خطبه قاصعه آمـده که حضـرت فرمود وقتی وجود مقـدس نبی اکرم مبعوث شدند من در غار حراء بودم، «سـمعت رنه الشـیطان» وقتی جبرئیل آمد و وحی آورد فریاد شیطان بلند شد، شیطان خیلی موجود عجیبی است، چیز سـاده ای نیست شـش هزار سـال عبـادتی که معلوم نیست زمـانش دنیایی است یا آخرتی، دو رکعت نمازش چهار هزار سال طول کشـیده است؛ اینها چیزهای عادی نیست. شیطان خیلی قوا دارد، عرش و فرشی دارد، خیلی چیزها دستش هست البته در عین حـال هیـچ چیز دسـتش نیست. فرمود شب قـدر که عالم ملکوت بر امام نازل می شود و ملائکه و روح فوج فوج محضـر حضـرت می آینـد، شیاطین هم آن شب گرد ابلیس جمع می شونـد، شـیطان برای خودش حسـاب و کتابی دارد. آنقدر می آیند و می روند و خبر می آورند و می برند که فرمود شـیطان خیال می کند که خودش محور کاملی است تا با امام مواجه نشود نمی فهمد که هیچ چیز دسـتش نیست، وقتی با آن حقیقت مواجه شد می فهمد که چیزی دستش نیست. نقل شده است که زمان علامه طباطبایی مرتاضـی از هندوسـتان آمده بود و شـروع کرده بود فریب ایجاد کردن، روزی گذرش به علامه افتاد کاری سـرش آوردنـد که بساطش را جمع کرد و فرار کرد. ابلیس خیال می کند واقعا چیزی دارد و بندگان خدا را اغفال می کنـد. فرمود شـیطان آن شب آنقدر رفت و آمد می کند که خیال می کند واقعا کاره ای است تا به امام برخورد نکند واقعا خودش هم باورش می آید. شـیطان دسـتگاهی دارد حضـرت فرمود: «سـمعت رنه الشیطان» من صدای ناله شیطان را شنیدم؛ به حضـرت عرض کردم این چه بود؟ پیامبر فرمودند من هر چه می شنوم می شنوی و هر چه من می بینم تو می بینی «إِنَّکَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَی مَا أَرَی إِلَّا أَنَّکَ لَسْتَ بِنَبِی»[(۱)] خیلی مقام عجیبی است. فقط پیامبر نیست و نبوت ندارد. بعد فرمود این صدای ناله شـیطان بود، وقتی من مبعوث شـدم دیگر مایوس شد کسـی را بپرسـتد فریادش بلند شد که کار تمام شد. حال اینجا سؤالی است که پس الان چه خبر است، اینها چه غوغایی است؟ اینها همه اش سـر و صدا است و شـیطان در حال غروب کردن است. خودش هم می دانـد این پیـامبر که طلوع کرد دیگر او بایـد برود، بسـاطش جمع شـده است. در حال حاضـر ۱۴۰۰ سال از آن زمان می گذرد. کسـیکه شـش هزار سال عبادت داشـته و دو رکعت نمازش چهار هزار سال طول کشیده دیگر ۱۴۰۰ سال و این زمانها چیزی به حساب نمی آید. پیامبر(ص) فرمود من که آمدم شـیطان دیگر مایوس شد، می داند کسی او را نمی پرستد و اینها دیگر تلاشهای آخر ابلیس است.

ص: ۱۵۰۳۲

۱- (۵) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۳۰۱

تجلی حقیقت وجود مقدس رسول الله(ص) در امام زمان(عج)

«لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون» باید حقیقت این پیامبر در عالم تجلی کند و تجلی هم می کند. حقیقت این پیامبر در امام زمان تجلی میکند و امام زمان نور حضرت را در عالم ساطع می کند. این مضمون آیات قرآن است: «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّيهَا»(شمس/۳) وقتی حضرت ظهور می کنند نور این وجود مقدس و این شمس حقیقی را در عالم تجلی می دهد و تا آن زمان انسان نمی فهمد این پیامبر که بود و با خودش چه آورد. حتی سلمان هم باید برگردد و در دوره رجعت بفهمد این پیامبر چه آوردند. وقتی وجود مقدس نبی اکرم در وجود مقدس امام زمان اروحنا فداه تجلی پیدا می کند عالم روشن می شود آنوقت حضرت سلمان هم برمی گردد. الان دین در پرده و حجاب است و ما اصلا نمی فهمیم این پیامبر چه آورده و خدا به او چه داده و برای چه آمده است. زمان ظهور آنهایی که اهل راه بودند هم برمی گردند چون در این زمان است که می فهمند این پیامبر چه آورده است. «لیظهره علی الدین کله» وقتی این دین و این ولایتی که حضرت با خودش آورده ظاهر شد، یک عالم را مطهر می کند. در روایات این آیات مکرر به رجعت حضرت تفسیر شده است: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنذِرْ وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ * وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ * وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ * وَ لَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ»(مدثر/۱) پیامبر ما برخیزید، فرمود منظور قیام در رجعت است. انذار کن و پروردگارت را تکبیر کن یعنی کبریای الهی را در قلوب مردم بنشان و گردی از آن معرفت خودت را بر این دلها بپاش؛ امتت را تطهیر کن و آلودگی ها را دور کن. حضرت وقتی می آید شرک ها را پاک می کند و سران شرک (اصحاب سقیفه) را دور می کند. آنوقت منتش بر همه عالم جاری می شود همه عالم تحت پوشش ایشان قرار می گیرد. البته الان هم هستند ولی در آن زمان ظهور پیدا می کند.

ص: ۱۵۰۳۳

فلسفه وجوب روزه ۱۲

اشاره

نویسنده:حسین سوری لکی

فلسفه وجوب روزه

مقدمه:

خداوند حکیم انسان را آزاد و مختار آفریده، اختیار انتخاب خیر و شر را به او واگذار کرده و راه حق و باطل را به وسیله انبیاء برای او تعیین و روشن نموده است .

کسانی که شرایط صحیح زندگی الهام گرفته از فرامین حق تعالی را پذیرفته اند، در واقع به ندای فطرت و وجدان خویش پاسخ مثبت داده و از مکتب اصیل انبیا تبعیت نموده اند و خود را از آزادی مطلق که خوی و سرشت بهایم و انعام است، برحذر داشته و مفتخر به شرف و فضیلت تکالیف الهی می گردند و پای عهدنامه "الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لاتعبدوا الشیطان انه لکم عدوّ مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم"۱ را امضا کرده و به آن وفا دار می باشند.

از آیات و روایات استفاده می شود که انسانهای آزاده فقط بندگانی هستند که خداپرست و مکلف به تکالیف آسمانی اند، و بقیه از فضیلت و شرافت انسانیت محروم می باشند. یکی از برنامه های مترقی و متعالی دین مبین اسلام که ضامن سعادت دنیا و آخرت و تزکیه نفس و اخلاق و بهداشت جسم می باشد، روزه است.

روزه یک موهبت بزرگ الهی است که خداوند بر بندگان خویش منّت نهاد و روزه را به عنوان یک فریضه بر آن واجب نمود. روزه عامل بازدارنده از گناه و سرکوب کننده نفس عصیانگر است. روزه در اصلاح نفس و تربیت آن و کنترل هواهای نفسانی و غرایز حیوانی نقش اساسی و تعیین کننده ای دارد. با نزدیک شدن ماه مبارك رمضان مسلمانان به تکاپو می افتند و خود را برای انجام این فریضه الهی و این مهمانی خدا آماده می کنند و همه دوست دارند که نهایت استفاده را از این ماه پرفیض و برکت ببرند.

ص: ۱۵۰۳۴

چهار بعد فلسفه وجوب روزه:

به جهت آگاهی و توجه بیشتر، با استفاده از آیات و روایات نورانی اهل بیت ـ علیهم السلام ـ فلسفه وجوب روزه از چهار بُعد به شرح ذیل مورد بحث و بررسی قرار داده می شود.

۱ـ بُعد معنوی و روحانی:

طبق آنچه از آیات و روایات استفاده می شود، بعد معنوی و روحانی و اخلاقیِ فلسفه وجوب روزه از دو جهت قابل بحث و تحقیق است:

الف) تقوا:

تقوا در اسلام به عنوان ارزش اصیل اخلاقی و هدف تشریع احکام معرفی شده است. هدف تشریع بعضی عبادتها، بلکه اصل عبادت این بوده که مردم با انجام آن اعمال باتقوا شوند.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

"یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون"۲ ای کسانی که ایمان آورده اید، روزه بر شما واجب شده، چنانکه بر کسانی که قبل از شما بودند واجب شد، شاید پرهیزگار شوید.

این آیه شریفه، فلسفه این عبادت انسان ساز را در یک جمله کوتاه اما بسیار پرمحتوا با "لعلّکم تتقون" بیان می کند.

پرورش روح تقوا

روزه، عامل مؤثری در پرورش روح تقوا و پرهیزگاری در تمام زمینه ها و همه ابعاد زندگی انسان است. روزه ابعاد گوناگونی دارد که از همه مهمتر، بُعد معنوی و اخلاقی و تربیتی آن است. روزه روح و اراده انسان را قوی و غرایز او را تعدیل می کند. روزه دار باید در حال روزه با وجود گرسنگی و تشنگی از غذا و آب و همچنین لذت جنسی چشم بپوشد، و عملاً ثابت کند که او همچون حیوان دربند اصطبل و علف نیست، بلکه او می تواند زمام نفس سرکش را به دست گیرد، و بر هوسها و شهوات خود مسلّط گردددر حقیقت، بزرگترین فلسفه روزه همین اثر معنوی و روحانی آن است.

ص: ۱۵۰۳۵

مثال:

انسانهایی که انواع غذاها و نوشیدنیها را در اختیار دارند، و هر لحظه تشنه و گرسنه به سراغ آنها می روند. مانند درختانی هستند که در پناه دیوارهای باغ بر لب نهرها می رویند، این درختان نازپرورده، بسیار کم مقاومت و کم دوام اند، اگر چند روزی آب از پای آنها قطع شود، پژمرده می شوند و می خشکند؛ اما درختانی که از لابلای صخره ها در دل کوهها و بیابانها می رویند و نوازشگر شاخه هایشان از همان طفولیت طوفانهای سخت، و آفتاب سوزان، و سرمای زمستان است، و با انواع محرومیتها دست به گریبانند، محکم و بادوام و پراستقامت و سخت کوش و سخت جانند!

روزه نیز با روح و جان انسان همین عمل را انجام می دهد، و با محدودیتهای موقت به او مقاومت و قدرت اراده و توان مبارزه با حوادث سخت می بخشد، و چون غرایز سرکشی را کنترل می کند، بر قلب انسان نور و صفا می پاشد.۳

عبادت بسیار مهم

روزه عبادت بسیار مهم و ارزشمندی است که اگر با آداب و شرایط مخصوص و با همان کیفیت که شارع مقدس اسلام خواسته انجام گیرد، در خودسازی و تزکیه و تذهیب نفس تأثیر فراوانی دارد. روزه در مرحله تخلیه نفس از گناهان و اخلاق زشت و آماده ساختن آن برای تکامل و رشد معنوی و انسانی نقش اساسی دارد. روزه دار به وسیله ترک گناهان، نفس اماره را مهار و کنترل نموده و در اختیار خویش قرار می دهد. ایام روزه داری یک دوران تمرین ترک گناه و ریاضت نفس است؛ دوران جهاد با نفس و تمرین خود نگهداری است.

ص: ۱۵۰۳۶

در این دوران، انسان علاو بر اینکه نفس را از گناهان و آلودگیها پاک می سازد، از لذائذ مشروع مانند خوردن و آشامیدن نیز چشم پوشی می نماید و بدین وسیله، به نفس خویش صفا و نورانیت می دهد؛ زیرا گرسنگی موجب صفای باطن و توجّه به خدا می گردد. انسان در حال گرسنگی غالبا از حال خوشی برخوردار است که در حال پُر بودن معده آن حال را ندارد.

مذمت پرخوری:

اسلام پرخوری را مذمت نموده و انسان را به کم خوری توصیه می نماید، زیرا انسان با شکم پر نوعا حال دعا و مناجات را ندارد و در حال گرسنگی، بهتر می تواند لذت عبادت و مناجات را بچشد.

قال رسول الله ـ صلی الله علیه و آله:"لا تشبعوا فیطفی نور المعرفه من قلوبکم"۴ پرخوری نکنید که نور معرفت در قلب شما خاموش می گردد.

قال علی ـ علیه السلام ـ:"نعم العون علی اسر النفس و کسر عادتها التجوّع"۵ گرسنگی بهترین کمک به نفس و شکستن عادت های او می باشد.

امیرالمؤمنین علی ـ علیه السلام ـ روایت کرده که خداوند متعال در شب معراج به رسول خدا(ص) فرمود:

یا احمد، کاش شیرینی گرسنگی و سکوت و خلوت و آثار آنها را می چشیدی. رسول خدا(ص) عرض کرد: پروردگارا! فایده گرسنگی چیست؟ فرمود: حکمت و حفظ قلب و تقرب به من و حزن دایم و کم خرجی و گفتار حق و بی باکی از اینکه در گشایش باشد یا در سختی.۶

بیان علامه طباطبائی:

علاّمه طباطبایی در ذیل تفسیر آیه شریفه ".. لعلّکم تتّقون" می فرماید: تعالیم عالیه اسلام و بیانات وافیه، چنین افاده می کند که ساحت قدس پروردگار منزّه از این است که احتیاج و نیاز به چیزی داشته باشد، و از هر گونه نقص و نیازی مبرّا است.

پس عبادات، اثرش تنها متوجه بنده خواهد شد، نه خدا، چنانکه گناهان نیز چنین اند. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

"ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان أسأتم فلها"[۷] اگر نیکی کردید به خود نیکی کرده اید و اگر بدی کنید باز به خود کرده اید. پس آثار اطاعت یا معصیت، عاید خود انسان می شود که شأنی جز نیاز و تهیدستی ندارد:

"یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی"[۸] ای مردم، شما نیازمند به خدایید و خدا بی نیاز است.

و در خصوص روزه می فرماید: "لعلّکم تتّقون" یعنی تشریع این حکم، برای این است که شما پرهیزگار شوید، نه اینکه پروردگار به روزه گرفتن شما نیازمند باشد.

امید یافتن تقوا:

اما اینکه از روزه امید یافتن تقوا می توان داشت جای شک نیست، چون انسان این مطلب را در فطرت خود می یابد که اگر کسی بخواهد با عالم طهارت و قدس ارتباط پیدا کند و به مرتبه کمال و روحانیت برسد و درجات ارتقاء معنوی را بپیماید، اول چیزی که بر او لازم است این است که از بی بند وباری و شهوترانی بپرهیزد، و جلوی نفس سرکش را بگیرد و نگذارد که در زمین طبع و طبیعت افسار گسیخته به هر سو که می خواهد برود و در هر جا که می خواهد بماند واز دلبستگی و فرو رفتن در مظاهر حیات مادی خود را منزه کند. و خلاصه از هر چیز که او را از خدا باز می دارد، دوری گزینند، این تقوا از راه خودداری از شهوات و دوری از هواهای نفسانی به دست می آید، و آنچه با حال عموم مردم مناسب است این است که در امور مورد نیاز همگان، مانند خوردن و آشامیدن و تمایل جنسی از شهوتهای مشروع هم خودداری کنند، تا به واسطه این تمرین، اراده شان تقویت شود و بتوانند از شهوتهای نامشروع نیز خودداری نمایند و به سوی پروردگار تقرب بجویند، زیرا کسی که در امور مشروع و مباح دعوت خدا را اجابت کرد، در امور غیر مشروع و حرام بهتر اطاعت و فرمانبرداری می نماید."[۹]

ص: ۱۵۰۳۸

ادامه حالت ترک گناه:

کسی که ماه رمضان را روزه می گیرد و در این یک ماه از ارتکاب گناه و اخلاق زشت اجتناب می کند، می تواند بعد از ماه مبارک رمضان نیز همین حال ترک گناه را ادامه دهد.

روزه عبادتی است که در آن به واسطه ترک لذایذ مشروع و ترک گناهان، قلب روزه دار صیقلی و پاک می شود و از فکر و ذکر غیر خدا فارغ می گردد.

بدین وسیله، انسان برای استفاضه اشرافات و افاضات ذات ربوبی و لقاء الله استعداد پیدا می کند. در چنین حالی مشمول الطاف و عنایات خداوندی قرار می گیرد و با جذبه های الهی به قرب حق نائل می گردد. به همین جهت، در احادیث آمده که نفس کشیدن و خواب روزه دار ثواب عبادت دارد.

دستیابی به سجایای اخلاقی

مهمترین فلسفه روزه که از احکام اسلام است، رسیدن به تقوا است. دستیابی به سجایای اخلاقی و خصلتهای انسانی مستلزم برپا داشتن این حکم واجب الهی است، زیرا گرسنگی ـ صرف نظر از عبادت بودن روزه ـ انسان را از تمایلات و جاذبه هایی که او را به سرکشی و بیراهه می کشد، باز می دارد و خُلق و خوی انسانی را در او زنده می کند. بدین ترتیب تقوا برترین ویژگی انسان خودساخته است.

امیرالمؤمنین علی ـ علیه السلام ـ در مورد تقوا چنین می فرماید:

"فانّ تقوی الله دواء داء قلوبکم و بصر عمی افئدتکم و شفاء مرض اجسادکم و صلاح فساد صدورکم و طهور دنس انفسکم و جلاء غشاء ابصارکم و امن جأشکم و ضیاء سواد ظلمتکم"۱۰

همانا که تقوا داروی شفابخش بیماری قلبهای شما و روشنگر کوری دلها و شفابخش بیماری بدنها و اصلاح کننده فساد سینه ها و پاک کننده آلودگیهای نفس و جلا دهنده پرده های دیدگان و آرامش بخش اضطراب های درونی و روشن کننده تاریکی های شما می باشد.

ص: ۱۵۰۳۹

ب) آزمایش اخلاص بندگان:

اخلاص از عالی ترین مراحل تکامل معنوی است. در اثر اخلاص، قلب مرکز تابش نور الهی می گردد و حکمت و دانش از قلب بر زبان جاری می شود.

قال علی ـ علیه السلام ـ :"فرض الله الصیام ابتلاءً لاخلاص الخلق"۱۱ خداوند روزه را واجب کرد تا به وسیله آن اخلاص مردم را بیازماید.

و در خطبه حضرت زهرا ـ سلام الله علیها ـ درباره امر فدک می فرماید:

"... فرض الله الصیام تثبیتا للاخلاص"۱۲ خداوند روزه را برای تثبیت اخلاص واجب کرد.

از این روایات استفاده می شود که روزه با اخلاص رابطه خاصی دارد. اینکه وجوب روزه به خاطر اخلاص بندگان باشد، حاکی از اهمیت داشتن اخلاص است. انسانی که از تمایلات نفسانی پرهیز می کند و در زمان خاصی خودش را ملزم به رعایت دستورات فقهی و اخلاقی می کند، آن هم در مدت یک ماه، اگر اعمالش همراه با اخلاص نباشد، آن ارزش معنوی خاص را نخواهد داشت.

بنابراین انسانی که سختی ها و مشکلات روزه را تحمل می کند، باید اخلاص داشته باشد، یعنی اعمالش فقط برای رضای خداوند باشد.

عمل بدون اخلاص

در روایات داریم که عمل بدون اخلاص فاقد ارزش است، حتی روزه ای که آن قدر اهمیت و فضیلت دارد که مطلوب خدا است و خداوند خودش می فرماید: من پاداش آن را می دهم

"الصوم لی و انا اجزی به"۱۳

قال علی ـ علیه السلام ـ:"الاخلاص ثمره العباده"۱۴ اخلاص ثمره عبادت می باشد.

عبادتی مورد قبول خداوند واقع می شود و سبب قرب و کمال می گردد که از هرگونه ریا و خود خواهی و خودنمایی به دور باشد و فقط و فقط برای خدا انجام گیرد. ملاک و معیار قبولی و ارزش عمل به اخلاص است. هرچه اخلاص بیشتر باشد، عمل نیز کاملتر خواهد بود. در واقع، شرط رسیدن به تقوا که فلسفه روزه بود، اخلاص است. اگر کسی توانست در عبادت ماه رمضان اخلاص داشته باشد، مهمان واقعی حق تعالی شده وبه مقام قرب الهی و مقامات معنوی و اخلاقی نایل گردیده است.

ص: ۱۵۰۴۰

۲ـ بُعد اخروی: یادآور قیامت

دومین بعد فلسفه وجوب روزه که قابل بحث است، بعد اخروی آن است که همان یادآوری روز قیامت است؛ یعنی انسانی که در این دنیا روزه می گیرد و گرسنگی و تشنگی را تحمل می نماید، گرسنگی و تشنگی روز قیامت را، به یاد می آورد. و همین توجه، در رفتار، منش و اعمال او اثر بسزایی می گذارد. اگر انسان اعمالش را با توجه انجام دهد و خود را موعظه کند که حساب رسی دقیقی در پیش دارد، متواضع تر و متخلق تر خواهد شد و از اجر و ثواب بیشتری برخوردار خواهد گردید.

قال الرضا ــ علیه السلام:

"فان قال: فلم امروا بالصوم؟ قیل لکی یعرفوا الم الجوع والعطش،فلیستدلوا علی فقر الآخره، ولیکون الصائم خاشعا ذلیلاً مستکینا مأجورا محتسبا عارفا صابرا علی ما اصابه من الجوع والعطش، فیستوجب الثواب مع ما فیه من الانکسار عن الشهوات ولیکون ذلک واعظا لهم فی العاجل،و رائضا لهم علی اداء ما کلفهم و ذلیلاً۔ لهم فی الاجل و لیعرفوا شده مبلغ ذلک علی اهل الفقر والمسکنه فی الدنیا، فیؤدوا الیهم ما افترض الله لهم فی اموالهم"۱۵

اگر بپرسند چرا روزه واجب شده است؟ پاسخ آن است که درد گرسنگی و تشنگی را بدانند، و از این راه پی به فقر و بی زاد و توشه بودن آخرت ببرند، و برای اینکه روزه دار بر اثر ناراحتی که از گرسنگی و تشنگی برایش پیش آمده فروتنی کند و کوچکی کند و نیازمندی نشان دهد تا اجر ببرد و به حساب آورد کار خویش را و بشناسد و پایداری و مقاومت کند بر آن، و از این جهات مستحق اجر شود، با آنچه که در آن است از قبیل جلوگیری از طغیان شهوات و کنترل هواها، و اینکه موجب عبرت و موعظه ای باشد برای آنها در این دنیا، و تمرینی باشد برای انجام تکالیف، و راهنمایی باشد برای آنها در عالم دیگر، و بشناسند شدت مشکلات فقرا و بینوایان را در دنیا، و آنچه را که خداوند در اموالشان برای مساکین و تهیدستان واجب کرده ادا کنند.

ص: ۱۵۰۴۱

علاوه بر بعد اخروی:

در این حدیث شریف امام رضا(ع) فلسفه وجوب روزه را بیان نمودند؛ علاوه بر بعد اخروی که یادآوری گرسنگی و تشنگی روز قیامت بود، توجه به مشکلات فقرا و بینوایان هم وجود داشت که این مربوط به بعد اجتماعی است که در قسمت بعد پیرامون آن بحث خواهد شد.

در جایی دیگر امام رضا (ع) چنین می فرماید:

"انما امروا بالصوم لکی یعرفوا الم الجوع والعطش فیستدلوا علی فقر الآخره"۱۶مردم به انجام روزه امر شدند تا گرسنگی و تشنگی را بفهمند و به واسطه آن فقر و بیچارگی آخرت را درک کنند.

پیامبر اکرم(ص) در خطبه شعبانیه می فرماید:

"و ذکروا بجوعکم و عطشکم جوع یوم القیامه و عطشه"۱۷ و یاد آورید از گرسنگی و تشنگی روزه داریتان، گرسنگی و تشنگی های روز قیامت را.

آنچه از مجموع روایات این باب استفاده شد، یادآوری و توجه به آخرت از راه گرسنگی و تشنگی روزه بود و اینکه آن انسانی که با روزه سختیها و مشکلات را تحمل می کند، در این هنگام توجه به فقر و مشکلات روز قیامت بکند.

۳ _ بُعد اجتماعی:

گامی در راه برقراری عدالت اجتماعی

بعد اجتماعی روزه بر کسی پوشیده نیست. روزه یک درس مساوات و برابری در میان افراد اجتماع است که با انجام آن، افراد متمکن هم وضع گرسنگان و محرومان اجتماع را به طور محسوس درمی یابند و با صرفه جویی در غذای شبانه روزی خود می توانند به کمک آنها بشتابند.

البته ممکن است با توصیف حال گرسنگان و محرومان، سیران را متوجه حال گرسنگان ساخت، ولی اگر این مسأله جنبه حسی و عینی به خود بگیرد اثر دیگری دارد، روزه به این موضوع مهم اجتماعی رنگ حسی می دهد،

در حدیث معروفی از امام صادق(ع) نقل شده که هشام بن حکم از علت تشریع روزه پرسید، امام(ع) فرمود:

"انما فرض الله الصیام لیستوی به الغنی والفقیر و ذلک انّ الغنی لم یکن لیجد مسّ الجوع فیرحم الفقیر،و انّ الغنی کلما اراد شیئا قدر علیه، فاراد الله تعالی ان یستوی بین خلقه، و ان یذیق الغنی مسّ الجوع والالم،لیرق علی الضعیف و یرحم الجائع "۱۸

روزه به این دلیل واجب شده است که میان فقیر و غنی مساوات برقرار گردد، و این به خاطر آن است که غنی طعم گرسنگی را بچشد و نسبت به فقیر ادای حق کند، چرا که اغنیاء معمولاً هرچه بخواهند برایشان فراهم است؛ خدا می خواهد میان بندگان خود مساوات باشد، و طعم گرسنگی و درد و رنج را به اغنیا بچشاند تا به ضعیفان و گرسنگان رحم کنند.

روایت دوم:

عن حمزه بن محمد قال:"کتبت الی ابی محمد العسکری علیه السلام:لم فرض الله عزّوجلّ الصوم؟ فورد فی الجواب:لیجد الغنی مسّ الجوع فیمنّ علی الفقیر"۱۹

از حمزه بن محمد است که گفت: به ابی محمد عسکری نوشتم: چرا خداوند عزوجل روزه را واجب کرده است؟ در جواب آن آمد: تا غنی حال گرسنگی را بچشد و به فقیر احسان کند.

روایت سوم:

حدثنا جعفر بن محمد بن حمزه قال:"کتبت الی ابی محمد الحسن(ع): أساله لم فرض الله الصوم؟ فکتب الیّ: فرض الله تعالی الصوم لیجد الغنی مضض الجوع لیحنو علی الفقیر"۲۰

جعفر بن محمد بن حمزه در گفت و گویی با ما گفت: به ابی محمد الحسن (ع) نوشتم: از او پرسیدم که چرا خداوند روزه را واجب کرد؟ برایم نوشت: خداوند تعالی روزه را واجب کرد تا غنی حس گرسنگی را بچشد تا بر فقیر مهر ورزد.

استفاده از روایات:

از مجموع این روایـات اسـتفاده می شود که یکی از دلایل وجوب روزه، گامی در راه برقراری عـدالت اجتماعی است تا انسان غنی و ثروتمنـد بـا روزه گرفتن درد گرسـنگی و فقر و بیچـارگی محرومـان و بینوایـان را درک کنـد و کمکی به فقرا بنمایـد. چقـدر زیاد هسـتند افرادی که گرسـنه و فقیر و محتاج هسـتند و کم نیسـتند افرادی که غنی و ثروتمند می باشـند. چقدر خوب است که انسانهـای ثروتمنـد، در مـاه مبـارک رمضـان به فکر محرومـان و فقرا باشـند و گامی در راه برقراری عـدالت اجتماعی بردارنـد و هر مقـدار که امکـان دارد، به آنها کمک نماینـد. راستی اگر کشورهای ثروتمنـد جهان، چنـد روز را در سال روزه بدارند و طعم گرسنگی را بچشند، باز هم این همه گرسنه در جهان وجود خواهد داشت؟!

۴_ بُعد جسمانی:

صحت و سلامتی جسم

در طب امروز و همچنین طب قـدیم، اثر معجزه آسـای "امسـاک" در درمـان بیماریهـا به اثبات رسـیده است. عامل بسـیاری از بیماریهـا، زیـاده روی در خوردن غـذاهای مختلف است؛ چون مواد اضـافی جـذب نشـده به صورت چربیهـای مزاحم در نقاط مختلف بدن، یا چربی و قند اضافی درخون باقی می ماند، این مواد اضافی در لابلای عضـلات بدن در واقع لجنزارهای متعفنی برای پرورش انواع میکروبهـا و بیماریهـای عفونی هسـتند، بهترین راه مبـارزه بـا این بیماریها، نابود کردن این لجنزارها از طریق امساک و روزه است.

روزه زباله ها و مواد اضافی و جذب نشده بدن را می سوزاند و در واقع بدن را خانه تکانی می کند.

استراحت دستگاه گوارش:

روزه نوعی استراحت برای دستگاه گوارشی و عامل مؤثری برای سرویس آن می باشد. از آنجا که این دستگاه در تمام سال به طور دایم مشغول کار است، این استراحت برای آن لازم است. بدیهی است شخص روزه دار طبق دستور اسلام، به هنگام افطار و سحر نباید در غذا افراط و زیاده روی کند، تا از این اثر بهداشتی نتیجه کامل بگیرد! در غیر این صورت ممکن است نتیجه بر عکس شود.

در حدیث معروفی پیامبر(ص) می فرماید:"صوموا تصحوا"۲۱ روزه بگیرید تا سالم شوید.

و در جایی دیگر پیامبر اکرم(ص) می فرماید:"والمعده بیت کل داء و الحمیه رأس کل داء"معده خانه تمام دردها و امساک بالاترین داروهاست.

بنابراین، روزه بهترین وسیله برای بهداشت جسم واستراحت معده است، مخصوصا یک ماه و روزه در سال برای حفظ صحت و سلامتی بدن کسی که عادت به پرخوری دارد بسیار مفید است.

نظریه دانشمندان:

۱- "الکسی سوفورین"

دانشمند روسی در کتاب خود می نویسد: "درمان از طریق روزه، فایده ویژه ای برای درمان کم خونی، ضعف روده ها، التهاب بسیط و مزمن، دملهای خارجی و داخلی، سل، اسکلیروز، روماتیسم، نقرس، استسقاء، بیماریهای چشم، مرض قند و... دارد. معالجه از طریق امساک، اختصاص به بیماریهای فوق ندارد، بلکه بیماریهایی که مربوط به اصول جسم انسان و یا سلولهای جسم آمیخته شده، همانند: سرطان،سفلیس، سل و طاعون، را نیز شفا می بخشد."۲۲

۲-یکی از دانشمندان روم می گوید:

"اولین بیماری مربوط به پرخوری و نخستین درمان نیز روزه گرفتن است." و این سخن را در حدود هزار و چهار صد سال پیش رهبر بزرگ اسلام، با الهام از وحی در اختیار همه مردم دنیا قرار داد، و آن همان جمله معروف "المعده بیت کل داء والحمیه هی الدواء" می باشد که بهترین دستورالعمل بهداشت جسم و تغذیه انسانها است.

۳-دکتر"کارلو" امریکایی می نویسد:

"شخص بیمار باید در هر سال مدتی از غذا پرهیز کند، زیرا مادامی که غذا به تن می رسد، میکروبها در حال رشد هستند، ولی هنگامی که از غذا پرهیز می کند، میکروبها رو به ضعف می روند." سپس می افزاید: "روزه ای که اسلام واجب کرده، بزرگترین ضامن سلامتی تن می باشد."۲۳

بیان رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم

در کتاب "طب النبی" حدیثی از پیامبر(ص) نقل شده که می فرماید:

"لاتمیتوا القلب بکثره الطعام والشراب فان القلب یموت کالزرع اذا کثر علیه الماء"

قلبتان را با زیادخوردن و ازدیاد نوشیدن نکُشید، زیرا قلب (کسی که معده اش پر از غذا و مایعات است) می میرد، مثل زراعتی که هرگاه آبش از حد زیاد باشد خراب می شود.

از مطالب فوق استفاده می شود که شاید یکی از علتهای وجوب روزه سلامتی جسم باشد ؛ البته همان طوری که در قسمت نخست گفته شد، مهمترین فلسفه وجود روزه همان حصول تقوا و تهذیب نفس و رسیدن به کمالات معنوی و سجایای اخلاقی است که در واقع، برای رسیدن به این مرتبه اعلا، مقدماتی لازم است که یکی از آن مقدمات، صحت و سلامت جسمی است که اسلام توجه به این نکته داشته است.

پاورقیها:

۱ . یس، آیه ۶۱ _ ۶۰.

۲ . بقره، آیه ۱۸۳.

۳ . تفسیر نمونه، ج۱، ص۶۲۴.

۴ . به نقل از مستدرک، ج۳، ص۸۱.

۵ . همان.

۶ . خودسازی (تهذیب نفس)، نوشته آیه الله امینی، ص۲۰۹.

۷ . اسراء، آیه۱۱.

۸ . فاطر، آیه۱۵.

۹ . ترجمه تفسیر المیزان، ج۳، ص۹.

۱۰ . نهج البلاغه، خطبه۱۹۸.

۱۱ . همان، حکمت ۲۵۲.

۱۲ . بحار، ج۹۳، ص۳۶۸.

۱۳ . وسایل الشیعه، ج۷، ص۲۹۲.

۱۴ . غرر الحکم، ص۱۷.

۱۵ . بحار، ج۹۳، ص۳۶۹q.

۱۶ . من لایحضره الفقیه، ج۲، ص۴۳.

ص: ۱۵۰۴۶

۱۷ . بحار، ج۹۶، ص۳۵۶و عیون الاخبار، ج۱، ص ۲۳۰.

۱۸ . وسایل الشیعه، ج۷، باب اول کتاب صوم، ص۳ و ۴؛ بحار،ج۹۳، ص۳۷۱.

۱۹ . همان.

۲۰ . همان، ص۳۳۹.

۲۱ . همان، ج۹۶، ص۲۵۵ و تفسیر نمونه، ج۱، ص۶۳۳.

۲۲ . همان، ص۶۳۲.

۲۳ . روزه درمان بیماریهای روح و جسم، ص۸۶ _ ۸۵.

منابع:

۱ . یس، آیه ۶۱ _ ۶۰.

۲ . بقره، آیه ۱۸۳.

۳ . تفسیر نمونه، ج۱، ص۶۲۴.

۴ . به نقل از مستدرک، ج۳، ص۸۱.

۵. خودسازی (تهذیب نفس)، نوشته آیه الله امینی، ص۲۰۹.

۶.ترجمه تفسیر المیزان، ج۳، ص۹.

۷. بحار، ج۹۳، ص۳۶۸.

۸. وسایل الشیعه، ج۷، ص۲۹۲.

۹. غرر الحکم، ص۱۷.

۱۰.بحار، ج۹۳، ص۳۶۹.

۱۱. من لایحضره الفقیه، ج۲، ص۴۳.

۱۲.بحار، ج۹۶، ص۳۵۶و عیون الاخبار، ج۱، ص ۲۳۰.

۱۳. وسایل الشیعه، ج۷، باب اول کتاب صوم، ص۳ و ۴؛ بحار،ج۹۳، ص۳۷۱.

۱۴. روزه درمان بیماریهای روح و جسم، ص۸۶ ـ ۸۵.

حکمت های دهگانه لقمان حکیم در قرآن کریم ۷ (تواضع و فروتنی)

اشاره

نویسنده: حجت الاسلام و المسلمین محمد محمدی اشتهاردی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

تواضع و فروتنی

هفتمین نصیحت حکیمانه، و اندرز ارزشمند لقمان به پسرش، مساله رعایت تواضع و فروتنی است ، که می توان آن را مادر ارزش ها و کلید گنجینه کمالات نامید، لقمان به پسرش چنین فرمود: «و لا تصعر خدک للناس...; پسرم! با بی اعتنایی از مردم روی مگردان» (۱) یعنی متواضع و فروتن باش.

معنی تواضع و اقسام آن

تواضع در اصل از واژه وضع که به معنی فرونهادن است گرفته شده، از این رو به زایمان زنان به وضع حمل تعبیر می شود، و مفهوم آن از نظر اخلاقی این است که انسان باید خود را در برابر خدا و خلق خدا پایین تر از موقعیت خود قرار دهد، فروتنی و فرو روحی کند، و ضد آن تکبر و بزرگ نمایی و فخرفروشی است که از صفات رذیله، و مایه و پایه انحرافات فکری و عملی بسیار زشت است.

البته باید توجه داشت - چنان که خواهیم گفت - تواضع به معنی خواری و ذلیل نشان دادن خود نیست که ضد ارزش و مورد نکوهش می باشد چنانکه ذکر می شود.

از نشانه های تواضع این است که انسان در برابر مردم، خوش رو، خوش برخورد است، و هنگام معاشرت و جدا شدن از آنها، با روی باز و دل پذیر روبه رو یا جدا می شود، و جداییش محبت آمیز است، نه از روی بی اعتنایی که موجب کینه و کدورت شده، و از نشانه های خصلت زشت تکبر و خود شیفتگی است.

تعبیر به «لاتصعر» اشاره به این است که تواضع نکردن، و بروز کرداری ضد تواضع در انسان یک نوع بیماری آشکار است، چرا که تصعر چنان که در لغتنامه مصباح المنیر آمده در اصل از واژه صعر گرفته شده، و صعر در لغت یک نوع بیماری است که شتری به آن مبتلا می شود، و آن شتر بر اثر آن بیماری، گردن خود را کج می کند.

بنابراین خارج شدن از حریم تواضع یک نوع بیماری آشکار است، که بیانگر بیماری و عدم صفای درونی می باشد. تواضع دارای نشانه ها و درجات مختلف است، باید آنها را شناخت و به موقع رعایت کرد، مثلا امام باقر (ع) می فرماید: «التواضع الرضا بالمجلس دون شرفه، و ان تسلم علی من لقیت، و ان تترک المراء و ان کنت محقا؛ تواضع آن است که به کمتر از جایگاه شایسته خود در مجلس قناعت کنی و هنگام ملاقات با کسی، در سلام کردن پیشی گیری، و در گفتگوها از جر و بحث پرهیز کنی گرچه حق با تو باشد.» (۲)

شخصی از حضرت رضا (ع) پرسید: حد و مرز تواضع چیست که اگر کسی آن را رعایت کند به عنوان متواضع به حساب می آید؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: «تواضع دارای درجاتی است، یکی از آن درجات این است که انسان موقعیت نفس خود را بداند، و آن را با قلب سالم در همان جایگاه قرار دهد، و برای دیگران همان را بپسندد که برای خود می پسندد، هرگاه از کسی بدی دید، آن را با نیکی پاسخ دهد، خشم خود را فرو برد، از گناهان مردم بگذرد، و آنها را مورد عفو قرار دهد، خداوند نیکوکاران را دوست دارد.» (۳)

نتیجه این که تواضع یک حالت خشوع و خضوع معقول درونی است که نشانه های آن در رفتار و کردار و گفتار آشکار می شود. و گاهی ممکن است، انسان از نظر روحی به مرحله این حالت نرسد، ولی بتواند در عمل، خود را براساس موازین تواضع، هماهنگ سازد، چنین کسی عملا متواضع است.

اقسام تواضع

باید توجه داشت که به طور کلی تواضع بر دو قسم است:

۱- تواضع در برابر خدا که شامل تواضع، در برابر حق و قانون خدا، تواضع در برابر پیامبران و امامان و اولیاء خدا می شود.

۲- تواضع در معاشرت با مردم، از دوست، همسایه، پدرو مادر، معلم واستاد، همکار و. .. روشن است که تواضع در برابر خدا، عالی ترین و مهم ترین درجه تواضع است، چنان که ضد آن، تکبر در برابر خدا، بزرگ ترین گناه و سرکشی است. تواضع در برابرخدا، جزء ایمان عمیق، و اعتقاد صحیح و معرفت و راهیابی به مقام قرب الهی است، نشانه آن نهایت تسلیم در برابر فرمان های خدا واطاعت از او، و کمال خشوع و خضوع در برابر عظمت او می باشد، به گونه ای که انسان خود را همچون افتادن قطره ای در اقیانوس، فنای در ذات مطلق الهی بنگرد و خود را هیچ و صفر بداند، و هیچ گونه چون و چرا در برابر حق نداشته باشد، همه چیز را برای او بخواهد، و در مسیر رضای الهی گام بردارد، و اتصالش به خدا، در حدی باشد که به قول شاعر:

ص: ۱۵۰۴۹

اسیر عشق تو از هشت خلد مستغنی است غلام کوی تو از هردو جهان آزاد است

پیامبر اسلام (ص) که بزرگ ترین و بی نظیرترین انسان ها، و خلایق کل هستی است، آن چنان در برابر عظمت خدا متواضع بود که وقتی از سوی خدا به او خطاب شد; تو را بین پادشاهی و رسالت یا بندگی و رسالت مخیر نمودم، کدام را برمی گزینی؟ آن حضرت عرض کرد: بندگی و رسالت را (۴)

و امام صادق (ع) در وصف پیامبر (ص) فرمود: «ما اکل رسول الله متکئا منذ بعثه الله عز و جل نبیا حتی قبضه الله الیه متواضعالله عز و جل ; از آن هنگام که پیامبر اسلام (ص) از طرف خدا مبعوث به رسالت شد، تا هنگام رحلت برای رعایت تواضع در پیشگاه خدا هرگز در حال تکیه بر چیزی، غذا نخورد.»

روزی آن حضرت با گروهی از بردگان روی خاک نشسته بود، چون یکی از آنها با آنها گفتگو می کرد، بانویی که از آنجا عبور می کرد، به عنوان اعتراض گفت: «ای محمد! چرا روی خاک نشسته ای و با بردگان همنشین و هم غذا شده ای (تو پیغمبر هستی، باید با بزرگان بنشینی...) آن حضرت در پاسخ فرمود: «ویحک ای عبد اعبد منی; وای بر تو، کدام بنده ای، بنده تر از من است.» (۵)

نمازهای خاشعانه و مخلصانه، دعاهای پرمحتوا و پر از مفاهیم متواضعانه، و سجده های طولانی با نهایت خشوع پیامبر (ص) و امامان (ع) هر کدام کافی است که عالی ترین درس نهایت تواضع در برابر خدا را به ما بیاموزند، برای درک این معنی کافی است که صحیفه سجادیه را ورق بزنیم، و با مطالعه فرازهای آن، حقیقت تواضع در برابر خدا را دریافت نماییم. حضرت زهرا (س) در فرازی از دعاهای خود، به خدا چنین عرض می کند: «اللهم ذلل نفسی فی نفسی و عظم شانک فی نفسی; خدایا! خودم را در نزد خودم کوچک کن، و مقام خودت را در نزدم بزرگ گردان.» (۶)

تواضع در برابر دیگران قسم دیگر تواضع است که از ارزش های والای اخلاقی بوده، و دارای آثار درخشان در زنـدگی است، فقیه بزرگ علامه نراقی در تعریف این گونه تواضع چنین می نویسد: «تواضع عبارت است از شکسته نفسی، که نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند، و لازمه آن کردار و گفتار چندی است که دلالت بر تعظیم دیگران و اکرام ایشان می کند.» (۷)

این خصلت موجب نشر ارزش ها، و مایه شرافت و کرامت، و زینت انسان های والا، و موجب وقار و آرامش و رفعت مقام، و جوشش چشمه های حکمت در روح و روان، و دوستی وسلامتی، وفورنعمت بوده و اسلحه نیرومند در برابر نیرنگ های ابلیس است و بـاعث افزایش عقل و درایت می باشـد، چنان که روایات متعـددی که از پیامبر (ص) و امامان (ع) نقل شـده بیانگر این مطلب است. (۸)

هـدف از سـخن لقمـان در آیه مـذکور، تواضع نسـبت به دیگران است، که به خصوص به آن سـفارش نموده است، لقمـان در گفتار دیگر خود نیز به طور مکرر فرزنـدش را به این خصـلت سـفارش می کرد، از جمله از انـدرزهای او به پسـرش این است: «تواضع للحق تکن اعقل الناس ; در برابر حق تواضع کن، تا خردمندترین انسان ها گردی.» (۹)

کوتاه سـخن آن که تواضع مخزن نیکی ها است، و چنان که گفتیم می توانـد نقش کلیـدی نسبت به ارزش ها داشـته باشـد و مادر فضایل گردد، چنان که امام علی (ع) فرمود:

«بخفض الجناح تنتظم الامور; با تواضع و فروتنی، امور مختلف زندگی سامان می یابد، و منظم می شود.» (۱۰)

امیرمؤمنان علی(ع) در گفتاری، پیامبران را چنین تعریف می کند:

ص: ۱۵۰۵۱

«... و لکنه سبحانه کره الیهم التکابر، و رضی لهم التواضع، فالصقوا بالارض خدودهم، وعفروا فی التراب وجوههم، و خفضوااجنحتهم للمؤمنین ; خداوند تکبر ورزیدن را برای همه پیامبران منفور شمرده است، و تواضع و فروتنی را بر ایشان پسندیده، آنها گونه ها را بر زمین می گذاردند، و صورت ها را بر خاک می ساییدند، و پروبال خویشتن را برای مؤمنان می گسترانیدند.» (۱۱)

و در مورد دیگر در بیان فلسفه عبادات می فرماید:

«... و لما فی ذلک من تعفیر عتاق الوجوه بالتراب تواضعا، والتصاق کرائم الجوارح بالارض تصاغرا، ولحوق البطون بالمتون من الصیام تذللا; وانگهی ساییدن پیشانی که بهترین جاهای صورت است بر خاک در سجده نماز، موجب تواضع است، و نهادن اعضای پر ارزش بدن بر زمین دلیل و نشانه کوچکی، و چسبیدن شکم به پشت بر اثر روزه باعث فروتنی است.» (۱۲)

و به طور کلی عبادت خدا که از ویژگی های جدایی نشدنی هر بنده خدا شناس است، وقتی کامل است که دارای طعم و شیرینی باشد، و عبادت کننده از آن لذت ببرد، نه این که احساس خستگی کند، خصلت تواضع در برابر خدا، چنین امتیازی را به عبادت کننده خواهد داد، چنان که روایت شده روزی رسول خدا (ص) به اصحاب فرمود: «من چرا حلاوت و شیرینی عبادت را در شما نمی بینم؟» آنها عرض کردند: شیرینی عبادت در چیست؟ پیامبر (ص) در پاسخ فرمود: «التواضع ; تواضع و فروتنی موجب کسب شیرینی و لذت عبادت خواهد شد.» (۱۳)

فرق بین تواضع و ذلت پذیری و تملق

یکی از موضوعات مهمی که در همه ارزش ها و ضد ارزش ها باید مورد توجه قرار گیرد، درست معنی کردن آنهاست، و پرهیز از افراط و تفریط است، عدم توجه بعضی به این مساله مهم باعث تحریف از ناحیه خودی و غیرخودی شده، مثلا خصلت صبر به گونه ای معنی شده که درست بر ضد معنی واقعی، سر از عجز و تحمل ظلم بیرون می آورد، در این راستا مرز بین بعضی از فضایل و رذایل بسیار باریک است مانند مرز بین عزت وتکبر، سیاست و دنیا پرستی، قناعت و بخل، سخاوت و اسراف، سکوت و کنترل زبان، شجاعت و بی باکی، زهد و ترک دنیا، عفت وترک و تعطیل غرایز، ذلت و تواضع و... ضابطه و معیارها را باید شناخت تا مرزها نیز شناخته شوند، تا کسی به جای عزت، تکبرنورزد، و به نام قناعت بخل نکند و به جای تواضع، به ذلت و خواری یا به تملق تن درندهد. و همچنین باید توجه به استثناها داشت، چرا که بسیاری از اوصاف اخلاقی و یا گناهان دارای استثنا هستند، مثلاـ دروغ حرام است ولی گاهی حتی قسم دروغ (برای حفظ مظلوم از دست ظالم) واجب است. و در مساله مورد بحث، گر چه تواضع خصلت نیک است، ولی همین تواضع به معنی درست در بعضی از موارد، منفی و نابجا است، و به جای آن تکبر، خوب است، مانند صحنه جنگ با دشمن، و راه رفتن مغرورانه سرباز مؤمن در برابر دشمن، تا موجب رعب افکنی در قلب دشمن گردد. چنان که این مطلب در مورد ابودجانه انصاری و امضای رسول خدا (ص) از شیوه راه رفتن او در برابر دشمن در منطقه جنگ احد، آمده است (۱۴)

اینک به اصل مطلب باز می گردیم و آن این که باید توجه داشت که تواضع باعث ذلت و خواری و یا تملق و چاپلوسی که از صفات نکوهیده است نگردد، و ضد ارزش به عنوان ارزش انجام نشود، مثلا بعضی تصور کنند حقیقت تواضع این است که انسان خود را در برابر مردم خوار و بی مقدار کند، و اعمالی انجام دهد تا از چشم مردم بیفتد، و نسبت به او سوءظن پیدا کنند، آن گونه که در حالات بعضی از صوفیه نقل شده است.

اسلام اجازه نمی دهد که کسی به نام تواضع خود را تحقیر کند، و کرامت انسانی خود را پایمال نماید. عالم بزرگ فیض کاشانی در این راستا می نویسد: «تواضع مانند سایر صفات اخلاقی دارای دو طرف افراط و تفریط است، و تواضع حد وسط آن، حد بین افراط (تکبر) و تفریط (پذیرش ذلت و پستی) است، آنچه به عنوان تواضع، پسندیده است، همان کوچکی کردن بدون پذیرش ذلت است، به عنوان مثال: کسی که سعی دارد بر امثال خود برتری جوید و آنها را پشت سر اندازد، متکبر است، و کسی که خود را بعد از آنها قراردهد، متواضع است، ولی اگر پاره دوزی بر دانشمند بزرگی وارد شود، دانشمند از جای خود برخیزد و او را بر جای خود بنشاند، و کفش او را بردارد و پیش پای او جفت کند، این روش، تواضع نیست، بلکه یک نوع تذلل نکوهیده است. (۱۵)

در روایات اسلامی در گفتار پیامبر (ص) و امامان (ع) به این مطلب اشاره شده است، رسول اکرم (ص) فرمود:

«من اتی ذامیسره فتخشع له طلب ما فی یدیه ذهب ثلثا دینه ؛ کسی که نزد ثروتمندی بیاید و در برابر او به خاطر به دست آوردن آنچه در اختیار او است، فروتنی کند، دو سوم دینش از بین می رود.» (۱۶) نظیر این مطلب از امیرمؤمنان علی (ع) نیز نقل شده است (۱۷)

امـام صادق (ع) فرمود: «ما اقبـح بالمؤمن ان تکون له رغبه تـذله ; چقـدر برای انسان باایمانی زشت است که میل و علاقه او به چیزی او را به ذلت و خواری بکشاند!» (۱۸)

تملق وچاپلوسـی یک نوع ذلت پذیری و پستی است که غالبا زاییده طمع و حرص و آز است، و گاهی بعضـی بر اثر اشـتباه در معنی تواضع، آن را به عنوان یک ارزش انجام می دهند، با این که تملق - جز در موارد استثنایی - از زشت ترین صفاتی است که ضربه شدیدی به کرامت انسان می زند.

امیرمؤمنـان علی (ع) در سـخنی می فرمایـد: «الثنـاء باکثر من الاسـتحقاق ملق; مـدح و سـتودن بیش از حـد شایسـتگی، تملق و چاپلوسی است.» (۱۹) و چه بسا افرادی به عنوان تواضع، بعضی را بیش از حد تعریف می کنند، و یا بیش از حد نزد او کرنش می نمایند، این شیوه، همان تملق گفتاری و رفتاری است که در اسلام به شدت نهی شده است.

پیـامبر (ص) فرمود: «لیس من اخلاق المؤمن التملق و لا الحسـد الا فی طلب العلم; تملق و حسـد ورزی از اخلاق انسان باایمان نیست، مگر در راه تحصیل علم و دانش.» (۲۰)

بر همین اساس در اسلام از پابوسی نهی شده است، و طبق پاره ای از روایات دست بوسی نیز روا نیست جز بوسیدن دست پدر و مـادر از روی محبت، و بوسـیدن دست معلم و اسـتاد و رهـبر دینی از روی احـترام، و بوسـیدن مردی دست همسـر خود را از روی شهوت، و دست فرزند خردسالش را از روی محبت .

روایت شده: یونس بن یعقوب گفت به امام صادق (ع) عرض کردم: دسـتت را به من بده تا ببوسم. دستش را به من داد. سپس به امام عرض کردم: قربانت گردم سرت را، حضرت سرش را پیش آورد و من بوسیدم، سپس عرض کردم پاهایت را، حضرت سه بار فرمود: سوگنـد می دهم تو را (که از بوسـیدن پابگـذری) و سه بار فرمود: آیا چیزی مانده است. (یعنی پس از بوسـیدن دست وسر، عضو دیگری شایسته بوسیدن نیست) (۲۱)

چند نشانه تواضع و درجات آن

از گفتار پیامبر (ص) وامامان (ع) پیرامون تواضع و نشانه های آن، به بخشی از شیوه های صحیح تواضع اشاره شده که نظر شما را به آن جلب می کنیم ; مانند: نشستن در قسمت پایین مجالس، پیشی گرفتن در سلام و بلند سلام کردن، پرهیز از خودنمایی، تعریف نکردن خود، ودوست نداشتن تعریف دیگران از او، رعایت تساوی در احترام به ثروتمند و فقیر، مقدم داشتن دیگران در صف نماز ودر مسیر راه ودر نشستن در مجالس بر خود، و بدرقه کردن افراد هنگام جدایی و...

و نیز برای تواضع آنان که دارای درجه برتر هستند، به افرادی که در درجه پایین تر می باشند، پاداش افزون دارد.

امیرمؤمنان علی (ع) فرمود: «ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلبا لما عندالله; چه خوب است تواضع و فروتنی ثروتمندان در برابر فقرا، برای رسیدن به پاداش الهی.» (۲۲)

پی نوشت ها

۱) سوره لقمان ، ۱۸.

۲) المصباح المنیر، ص ۳۴۱; بحارالانوار ج ۷۸، ص ۱۷۶.

۳) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۴) بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۳۸۲.

۵) محدث قمی، کحل البصر، ص ۱۰۰و۱۰۱.

۶) همان، واعیان الشیعه، چاپ ارشاد، ج ۱، ص ۳۳۳.

۷) معراج السعاده، ص ۳۰۰.

۸) محمدمحمدی اشتهاردی، میزان الحکمه، ج ۶، ص ۵۰۰ تا ۵۰۹.

۹) بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۳۶.

۱۰) غررالحکم ترجمه محمدعلی انصاری، ج ۱، ص ۳۳۵.

۱۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۱۲) همان .

۱۳) تنبیه الخواطر (مجموعه ورام)، ص ۱۶۶.

۱۴) وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۹; سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۷۱.

ص: ۱۵۰۵۵

۱۵) اقتباس از المحجه البیضاء، ج ۶، ص ۲۷۱.

۱۶) بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۶۹.

۱۷) نهج البلاغه، حکمت ۲۲۸.

۱۸) اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۰.

۱۹) نهج البلاغه، حکمت ۳۴۷.

۲۰) کنزالعمال، حدیث ۲۹۳۶۴.

۲۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸۵.

۲۲) نهج البلاغه، حکمت ۴۰۶.

۲۳) کنزالعمال، حدیث ۵۷۳۷.

بحث اخلاص (قسمت هشتم)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین ...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن ...

اخلاص در نیت و فکر

فکر و نیت یک بحث مهمی است. دنیا درباره خوب مثلا می گوید این ساختمان خوب است، این خانه قشنگ است، فرش را خوب بافته اند، لباس را خوب دوخته اند، خط، خط خوبی است، اما حالا نیت این بافنده و این سازنده و این خطاط چی است، کاری به نیت ندارد، می گوید نمره اش بیست است حالا به چه نیتی درس خوانده، کاری به نیتش ندارد. .

مطلب اول: انگیزه مهم تر از کار است

یک عروس و داماد بودند مشهد، عروس حلقه طلایی که داماد برایش آورده، می گوید آغاز زندگیمان می خواهیم هدیه کنیم به امام رضا، این حلقه نامزدی اش را می اندازد توی ضریح، این حلقه نامزدی قیمتش خیلی مهم نیست. اما عروس اول زندگی اش از حلقه نامزدی اش به عشق امام رضا دل می کند، آن انگیزه اش مهم است.

ببینید یک گرم خاک روی عبای من می نشیند، روی لباس من، شما این یک گرم خاک را هی دست می زنید پاکش می کنید، یک گرم خاک ارزشی ندارد، اما من به شما می گویم دست شما را بوسیدم، مخلص شما هستم، متشکرم، قربان شما، شرمنده کردی من را، تشکر برای یک گرم خاک نیست، برای سوز دلت است که دلت سوخت که چرا عبای من باید خاکی باشد.

ص: ۱۵۰۵۶

ماشین شما می افتد توی جوی، یک نیازی به هُل دارد، من پیاده می شوم هُلش می دهم، یک هُل دادن من شاید یک دقیقه هم نکشد، اما شما شصت سال وقتی من را دیدی می گویی سلام علیکم، می گویند این کی است؟ می گویی یک بار در یک جاده ای پیاده شد ماشین من را هُل داد. یک دقیقه بیشتر نیست، یک دقیقه بگو اگر ساعتی ۲۰۰۰ تومان هم حساب کنی، یک دقیقه می شود مثلا هفت زار و ده شاهی، هشت زار، یک دقیقه نرخ پولی ندارد، اما نرخ انسانی دارد. هشتاد سال به من احترام می گذاری به خاطر یک دقیقه.

برعکسش هم همین طور است. یک ثانیه من یک فحش می دهم، شما یک فحش می دهی خدای ناکرده، یک فحش چند ثانیه بیشتر طول نمی کشد، اما هفتاد سال من شما را می بینم یادِ آن فحش می افتم.

پس همه چیز را نباید متری و ساعتی حساب کرد، که چند ساعت کار کرده، چند صفحه خوانده، نمره اش چند است، معدلش چند است، مگر چند می ارزد، یعنی همه چیزها را با متر و کیلو نباید قیمت کرد، انگیزه ها، فکرها، نیت ها مهم است

مطلب دوم : مقایسه میان انگیزه های متفاوت در یک عمل

من یک لیوان آب را به سه نفر تعارف می کنم، گروه اول نمی خورند می گویند ما با تو قهریم، چون با من قهر هستند آب را از دستِ من نمی گیرند. گروه دوم نمی خورند می گویند ما میل نداریم، گروه سوم نمی خورند می گوییم شما دیگر چرا؟ می گویند گروه چهارم تشنه تر است. یک نمی خورد قهر کرده، دو نمی خورد میل ندارد، سه نمی خورد می گوید چون چهار تشنه تر است من نمی خورم. زنده باد یک یا زنده باد دو یا زنده باد گروه سه؟ زنده باد گروه سه. چرا؟ انگیزه. یکی انگیزه اش قهر است، مهم نیست. یکی انگیزه اش این است که میل ندارد، مهم نیست، آن انگیزه سوم مهم است، می گوید به چه دلیل نخورد؟ می گوید انگیزه تو این بود که چهارمی تشنه تر است.

ص: ۱۵۰۵۷

چاقوکش و جراح هر دو شکم پاره می کنند، از چاقوکش پول می گیرند، به جراح پول می دهند، چون انگیزه چاقوکش کشتن بود، انگیزه پزشک جراح سلامتی است. خیلی انگیزه مهم است.

شما چرا درس خواندید؟ انگیزه کار چی است؟ فکرتان چی است، نیتتان چی است. بحث خیلی خوبی است. آنوقت اگر انسان فکرش خوب باشد، دائماً می تواند در حال عبادت باشد. در دعای کمیل یک جمله هست می گوید خدایا توفیقم بده که «و حالی فی خدمتک سرمدا» (اقبال/۷۰۹) این جمله در دعای کمیل است. یعنی همیشه من در خدمت خدا باشم، همیشه در خدمت خدا باشم یعنی همیشه نماز بخوانم؟

خوشا آنان که دائم در نمازند، یعنی دائما نماز بخواند؟ مگر کار دیگری نیست؟ خوب دائم در نمازند، پس کی به ما نان می دهد بخوریم؟ کی مشکلات مملکت را حل کند؟ این دائم در نمازند نه یعنی دائم سر نماز هستند، یعنی همه کارهایشان رنگ خدایی دارد، درس هم که می خواند برای خدا می خواند، کار هم که می کند، سلام هم که می کند، سلام علیکم، برای خدا سلام می کند، نه بخاطر اینکه یک نمره خوب بگیریم از معلم، یا بخاطر اینکه پولدار است یا بخاطر اینکه زور دارد یا بخاطر اینکه، یا بخاطر اینکه، من اصلا نمی دانم این کی است، در کوچه راه می روم نمی دانم این کی است، سلام علیکم، اگر هر کسی را شناختی به او سلام کردی که مهم نیست، اگر به ناشناس سلام کردی هنر است.

مطلب سوم: انگیزه خدایی، همه کارها را عبادت می کند

آن وقت اگر انسان انگیزه اش خوب باشد، تمام کارها برای خدا می شود. یک ساعت فکر از زمان های طولانی عبادت بیشتر است، تا چه فکری باشد. ببینید الان بخشی از پول ساختمان را می دهند به مهندس طراح ساختمان، چون می گویند هرچه پول به مهندس بیشتر بدهیم نقشه هرچه بهتر باشد، این ارزش ساختمان بیشتر است. اصلا ما خانه هایی داریم که اگر بگویند مهندسش فلانی است، بخاطر طراحی مهندس، نرخ خانه بیشتر است، می گویند اگر مهندسش فلانی است.

ص: ۱۵۰۵۸

دقیقه های فکرمان، سؤال: شما که اینجا نشستی می توانی در عمل خیر همه مردم شریک شوی؟ مثلا یکی در هندوستان کارِ خیر می کند، یکی در آمریکا، یکی در اندونزی، مالزی، شما این گوشه ایران نشستی، می توانی در همه خیرهای هستی شریک شوی؟ بله. چطور؟

مطلب چهارم : شریک کردن دیگران در کارهای خیر

انگیزه و فکر و نیتت را عوض کن، در همه خیرها شریک میشوی. صبح می خواهی صدقه بدهی، یک وقت می گویی برای سلامتی خودم، خودم، خودم که شد فرد است، یک وقت می گویی برای سلامتی خودم و فامیلم، یک خورده بهتر است، خودم و همه مردم، یک وقت می گویی برای سلامتی جان امام زمان علیه السلام و برای سلامتی همه مردم کره زمین، دفع بلا از هر موجودی، فکر شما دفع بلا از خودم، انحصاری است، دفع بلا از تمام موجودات هستی، این، با این انگیزه و فکرت، پول هم فرق نمی کند، همان مبلغی که می اندازی بینداز، پول پنجاه تومان است، صد تومان کمتر یا بیشتر، پولی که می اندازی مهم نیست، پشت این پول انگیزه ات چی است؟ انگیزه ات سلامتی خودت است یا سلامتی همه مردم کره زمین، دفع بلا- از زنده هاست یا دفع بلا از زنده ها و مرده ها؟ ماشینمان چپ نشود یا کشتی هم غرق نشود یا هواپیما هم سقوط نکند.

شما با نیتت می توانی در همه خیرها شریک باشی. پس مواظب باش. چرا درس می خوانی؟ ما خب دیپلم را که باید داشت. خب ببخشید بعدش کنکور، خب آخر دانشگاه هم باید رفت، خب بعدش، باید یک مدرکی گرفت، خب بعدش، استخدام، خب بعدش، خب یک زندگی بکنیم، آخرش می شود زندگی، یعنی خوراک، پوشاک، مسکن، خانه، ماشین، تلفن، این عاقبت است، یعنی اگر نیت خودم باشم اول خودم و نمره ام، بعد خودم و دانشگاهم، بعد خودم و استخدامم، هیچ وقت این در طول ۶۰ سال از خودم بیرون نمی رود،

اما فکر. امام را ببینید، «اللَّهُمَّ أَغْنِ کُلَّ فَقِیر» حتی دشمنانش را دعا می کند.

عده ای رفتند کربلا ـ امام حسین را کشتند، همین حکومتی که امام حسین را کشت، لبِ مرزها سرباز داشت، امام سجاد به سربازهایی که لب مرز هستند، دعا می کند. دعای امام سجاد به مرزبانان، آنهایی که لبِ مرز هستند.ای امام سجاد به کی دعا می کنی؟ مرزبانان، مرزبانان حقوق بگیر کی هستند؟ حقوق بگیر بنی امیه هستند، بنی امیه کی است؟ همان که آمد بابایم را کشت در کربلا، تو به حکومتی که بابایت را کشت و الان نیرو گذاشته لبِ مرز، به آن نیروها دعا می کنی؟ بله، بابایم را کشت غلط کرد، ولی فعلاً ـ مرز حکومت اسلامی آنجا ایستاده، و ما باید فکرمان، بالاتر از این باشد که حکومت، حکومت باطل است، اما مرز کشور اسلامی باید حفظ شود.

فکر باید بالا باشد. آقا ارزش شما چقدر است. الان می گویند کی ارزش دارد؟ این خیلی پسر خوبی است، این خیلی ارزش دارد، اوه، می گوییم چی است، می گوید همه نمره هایش بیست است. نخیر. ممکن است کسی نمره اش شانزده باشد ولی فکرش بیست باشد، ممکن است کسی نمره اش بیست باشد اما فکرش... یعنی ممکن است بیست بگیرد برای اینکه زندگی خودش را تأمین کند، این کوچک است، ممکن است شانزده بگیرد ولی هدفش خیر رسانی به همه دنیا است.

بیائیم یک کاری کنیم خیر برسانیم. می روی نان بگیری، یک پیرزن، پیرمرد همسایه ات را بگو پدر جان، من می روم نانوائی، می خواهی یک نان هم برای تو بگیرم؟ اصلا می خواهی یک قرار بگذاریم من هر روز که می روم نانوائی یک نان هم برای تو می گیرم، بعد هم پولش را بده. اصلا خیر برسانید، به من چه چشمش کور! بابا درست است تو سنگ را نینداختی، ولی فعلا این سنگ در جاده یک لاستیک را ممکن است بترکاند. شما این سنگ را بردار، مگر من نوکرشم؟ آقا نوکرش نیستی، خیر برسان.

ص: ۱۵۰۶۰

یک دعا است همه ایرانی ها حفظ هستند، دعایی که همه ایرانی ها حفظ هستند این است، آیه قرآن است در همه دعاهایشان می خوانند، می گویند:

«رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً» (بقره/۲۰۱)

خدایا، «رَبَّنَا» یعنی خدایا، «آتِنَا» یعنی به ما بده، در دنیا حسنه، «حَسَنَةً» یعنی خیر. خدایا در دنیا به ما خیر بده. خدا می گوید چشم، می دهم، اما می دانی به کی؟

«لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةٌ» (نحل/۳۰)

برای کسانی که به مردم خیر برسانند در این دنیا، مگر نمی گویی «فِی الدُّنْیَا حَسَنَةٌ» خدا می گوید «فِی الدُّنْیَا حَسَنَةٌ» منتهی به کی می دهم؟ «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا» یعنی اگر می خواهی خدا به تو خیر بدهد، تو هم باید به دیگران خیر برسانی. نمره ات خوب است، پسرعمویت ضعیف است، بگو بیا کمکت کنم. چشمش کور، درسهایش را بخواند. بابا حالا نخوانده ضعیف شده، کمکش کن، کمکش کن. اگر کمک درسی کردی، دو تا خودکار دارد، این هم حالا خودکارش را نیاورده، چشمش کور، بیاور از خانه. بابا، آقاجان من یک خودکار دارم، بیا بنویس بعد به من برگردان. تو که خودکارت را نمی دهی، تو که در دنیا از «أَحْسَنُوا» یک خودکار احسان نمی کنی، بعد می گویی «رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً» خوب تو خودت حسنه انجام دادی؟

مطلب پنجم: شرط استجابت دعا در نزد خدا

بعضی ها می گویند: مگر خدا نگفته :

«ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» (غافر/۶۰) دعا کنید مستجاب می کنم، پس چرا دعاهای ما مستجاب نمی شود؟

قرآن میفرماید:

«اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ» (انفال/۲۴)

قرآن می فرماید که «اسْتَجِیبُوا» این آیه قرآن است، یعنی اگر پیغمبر شما را دعوت کرد به کاری، «اسْتَجِیبُوا»، یعنی دعوت پیغمبر را استجابت کنید،

دو تا آیه داریم در قرآن، یک آیه داریم مردم شما جواب مثبت بدهید، شما هم دعا کنید ما جواب مثبت می دهیم.

خدا که به شما می گوید یک کاری بکن، شما جواب خدا را نمی دهید، آنوقت توقع دارید خدا جواب شما را بدهد؟

می گوید : خدا گفته «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ» دعا کنید من مستجاب می کنم، من دعا کردم مستجاب نشد،

خدا یک حرف که نزده، خدا هم گفته «أَسْتَجِبْ لَكُمْ»، هم گفته «اسْتَجِيبُوا» یعنی من حرف می زنم تو گوش بده، تو هم حرف می زنی من گوش می دهم. دو طرفه است.

چند تا آیه دو طرفه بخوانم. آیات دوطرفه:

۱- «أَوْفُوا بِعَهْدِی» (بقره/۴۰) شما به عهد من وفا کنید،

«أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» من هم به عهد شما وفا می کنم.

من گفتم فحش نده، خوب فحش دادی، من گفتم نماز بخوان، نخواندی، گفتم این لقمه حرام است نخور، گفتم مؤمن را مسخره نکن، برای اینکه خودت کیف کنی به هر که رسیدی یک متلك گفتی، راحت به هرکه می خواهی متلك می گویی، راحت به هر که می خواهی فحش می دهی، راحت هرچه می خواهی آبروی کسی را می ریزی، خوب آبرو ریختی، حالا آبرویت را می ریزند. وفا کنید، وفا می کند.

۲-«إِنْ تَنصُرُوا اللَّهَ» (محمد/۷) اگر شما نصرت کنید خدا را،

«يَنصُرْكُمْ» خدا هم شما را نصرت می کند.

۳- «زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ» (صف/۵) چپه شدی خدا هم چپه ات می کند.

۴-«اذکرونی اذکرکم»شما یاد من باشید، من هم یادِ شما هستم.

۵-«اسْتَجِيبُوا»، «أَسْتَجِبْ» (غافر/۶۰).

گندم از گندم بروید، جو ز جو،

چی کاشتی که می خواهی برداری؟ مسیر شرق رفتی می خواهی به غرب برسی، مسیر غرب رفتی می خواهی به شرق برسی.

ص: ۱۵۰۶۲

مطلب ششم: رضایت به کار دیگران، شرکت در کیفر و پاداش آنان

مخت نمی کشد درس بخوانی یا پیر شدی، پیر شدی از سنت گذشته یا مغزت دیگر نمی کشد، پول که داری، الو، کمیته امداد، من دیگر خودم پیر شدم مخم نمی کشد، دیگر حالش را ندارم اما وضع مالی ام خوب است، دو تا سه تا از این بچه های محروم و فقیر که هوششان خوب است ولی بابایشان پول ندارد اینها را بفرستد دانشگاه، پول ندارد برایشان کامپیوتر و کتابخانه و اینها درست کند، پنج تا از این جوان های فقیر را من بانی می شوم تا پنج سال بروند اینجا باسواد شوند. بیایند اینجا من ببینم با آنها احوالپرسی هم بکنم، رویشان را هم ببوسم، پولشان و خرجی شان را می دهم. شما پیر هستید ولی اگر پنج تا مهندس و دکتر به جمهوری اسلامی اضافه شد، این پیرمردی هم که حال ندارد از خانه اش راه برود، در آن شریک است.

بنده می افتم مریض می شوم، این آمپول زن و پزشک می آیند من را معاینه می کنند، معالجه می کنند، آمپول می زنند، دارو و درمان می دهد، من خوب می شوم، وقتی خوب شدم تا آخر عمر هرچه بخوانم، آن آمپول زن هم در کارِ من شریک است، به شرطی که نیتش پول نباشد.

مطلب هفتم: کار برای خدا، نه کسب دنیا

برای خدا کار کنید، فکرتان خدا باشد، پول هم بگیرید، ببینید بنده آمدم اینجا، دیدید، آب خوردم اما به این قرآن قسم به نیت آب نیامدم اینجا، آب بخورید اما نیت آب نکنید.

شما که اینجا نشسته اید همه تان از اکسیژن استفاده می کنید، اما هیچ کدام نیتتان اکسیژن نیست. نمی گویم پول نگیرید، می گویم نیتتان پول نباشد.

ص: ۱۵۰۶۳

یک حمامی درِ حمام را باز می کند بگوید حمام را باز می کنم مردم نیاز دارند، برای حلّ مشکل مردم در حمام را باز کند. خوب مردم پول هم می دهند، فرقی هم نمی کند، برای پول برود مردم پول می دهند، برای حلّ مشکل مردم برود باز هم مردم پول می دهند، فقط از جیبش رفته، تو اگر قصدت حلّ مشکل مردم بود، ثواب داشتی، اما چون قصدت به دست آوردن پول بود از ثواب محروم شدی.

شما که درس می خوانید نیتتان این باشد، «بِاِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، من درس می خوانم تا با علمم به جامعه خدمت کنم، به جامعه خدمت کنی که رأی بگیری از مردم؟ رئیس جمهور شوی؟ وکیل بشوی؟ مردم به من رأی بدهند یا ندهند، مردم بندگان خدا هستند، من می خواهم به مردم خدمت کنم تا خالق مردم راضی بشود.

رضایت مردم کاری دستش نیست، حالا مثلا مردم از من راضی باشند، فوقش وقتی می گویند فلانی مُرد، می گویند اه، یک اه خواهند گفت، راضی هم نباشند خواهند گفت به درک که مُرد. یعنی مردم خواهند گفت اه، یا خواهند گفت خوب شد که مُرد. رضایت مردم خیلی هم ارزش ندارد، خوب است ولی رضای خدا بهتر است. قرآن بخوانم:

«وَرِضْوَانٌ مِنْ اللَّهِ أَكْبَرُ» (توبه/۷۲) یعنی رضایت خدا اکبر است، اکبر یعنی بالاتر است. حالا مثلا شما از من خوشتان بیاید، چه می کنید؟ یک کف خواهید زد، قرآن میفرماید :

«قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ» (انعام/۹۱) بگو خدا، خودت را به غیر خدا نفروش،

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى» (توبه/۱۱۱) خدا و مردم هر دو مشتری اند، منتهی خدا با بهشت می خرد، مردم با کف می خرند، به سوت می خرند، امروز می گویند زنده باد، فردا می گویند مرده باد. خودتان را نفروشید.

ص: ۱۵۰۶۴

یک کسی کشته شد، گفتند شهید راه خر، عربی اش را بخوانم، «قتیل الحمار» یعنی کشته راه الاغ، می دانید چرا این لقب را گرفت؟ چون در جبهه بود دید فلانی الاغ خوبی دارد، گفت به چه الاغی، بروم بکشمش الاغش را به غنیمت بردارم، رفت این را بکشد که الاغش را بگیرد، او این را کشت، شهید شد، اما شهیدِ الاغ.

بعضی ها می روند دزدی کنند به پول برسند، پلیس هم اینها را می گیرد، هم از دنیا مانده اند، هم از آخرت. بعضی برای خدا کار می کنند، هم آخرت را دارند، دنیایشان هم تأمین می شود.

مطلب هشتم : نیت در تدریس مهم است

خوب؛ معلم هم همین طور است، معلم یک وقت درس می دهد برای حقوق مختصری که می گیرد، یک معلم سر و ته حقوقش چند صد تومان است، اما این چند صد تومان می ارزد؟ این اگر برود اداره دخانیات که حقوقش بیشتر است. معلمی ارزش است، دخانیات می دانی چه می کند؟ دود می رساند به ریه ها، معلمی چه می کند؟ علم می رساند به مغزها، آخر علم به مغز برسانی کجا، دود به ریه برسانی کجا، شغلت ارزش دارد، آنوقت شما که شغلت اینقدر ارزش است برای پول درس نده، برای خدا درس بده، حقوقت را هم بگیر. اینکه می گویند برای خدا معنایش این نیست که پول نگیرید، پول بگیرید، اما فکر و انگیزه با اخلاص و خدایی باشد.

مطلب نهم : نیت در سرمایه جوانی

یک سرمایه ای خدا به جوانان داده، سرمایه دار تاجرها نیستند، تاجرها سکه دارند و دلار و پول و مزرعه و برج، جوانان سرمایه دار هستند، چرا؟ برای اینکه شما شانزده سالت است، هفده سالت است، تا هشتاد سالگی شصت سال عمر داری، سرمایه شصت سال عمر است، اگر عمرتان، فکرتان خوب باشد، انگیزه تان خوب باشد، نیتت خوب باشد، در همه خیرها می توانید سرمایه گذاری کنید، ولو در یک مدرسه هستی اما خیرت به همه برسد. صبح که دعا می کنی، نگو خدایا در کنکور قبول شوم، بگو بشویم. نگو من، بگو ما، از نماز یاد بگیر. نماز نمی گوید «السلام علیّ» بگو: «السلام علینا» نگو: «ایاک اعبد و ایاک استعین» چقدر تک محوری، بگو «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» (حمد/۵) متکلم مع الغیر. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یکی هم که نماز می خوانی انگار نماینده کره زمین هستی، «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (حمد/۵). همه با هم هستیم، نگو: «اهدنی» بگو «اهْدِنَا»، «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (حمد/۶)، «اهْدِنَا»، «نَا» یعنی ما، «نی» یعنی من،

دعا می کنی عمومی،

صدقه می دهی عمومی،

نان می گیری برای همسایه ات هم بگیر،

سنگ هم در خیابان دیدی بردار، نگو ماشین ما که گذشت، پیش پدر ماشین بعدی.

نگو ما که قبول شدیم، به درک که دیگران تجدید شدند، آخر سال کمک درسی بکنید، اگر یک چیزی بلدی به شاگرد یاد بده،

از یک دانه خودکار گرفته تا یک دانه نان برای همسایه پیر، تا برداشتن یک سنگ تا برداشتن خار،

آنوقت درس زندگی با درس بندگی باید با هم باشد. اگر دبیرستان و دانشگاه ما درس زندگی را خواندند، یعنی فیزیک و شیمی همه می آیند سرِ کلاس، آنوقت نمازخانه یک عده نمی آیند، می گویند باشد بعد.

درس زندگی رفت بالا، درس بندگی افتاد پائین، آخرش می شویم آمریکا. اف ۱۶ درست می کند برای بمباران کردن مردم لبنان. کمک می کند اما به اسرائیل، اگر درس زندگی بالا رفت اما درس بندگی پائین افتاد، علم بالا رفت، تقوا آمد پائین، این جنایت است، یعنی هرچه باسوادتر بشویم جنایتمان،

باید زندگی و بندگی، علم و تقوا، «يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمْ» (آل عمران/۱۶۴) باید باشد، اگر یک پرنده یک بالش بزرگ شد، یک بالش کوچک، سقوط می کند.

بحث اخلاص (قسمت هفتم)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین ...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن ...

بحث ما در رابطه با اخلاص بود

رضایت مردم یا رضایت خدا ؟

گاهی آدم برای مردم کار می کند هدفش خدمت به مردم برای رضای خداست اما افرادی هستند که کار به خدا ندارند می

گوینـد مردم خوشـشان می آیـد که این کار را بکنیم حالا خدا راضـی هست یا نیست گناه هم هست من کاری به رضای خدا ندارم ملاک مردم است

ص: ۱۵۰۶۶

تشکر مردم، چندین اگر دارد

اول: اگر خوبی کار را تشخیص دهند مزد می دهند

ممکن است یک کاری خیلی خوب باشد اما ایشان خوبی اش را تشخیص ندهد یا ممکن است این کار شما را کاری خوبی تشخیص ندهند مثلاً- شما یک کروات ببر پیش یک آیت الله این اصلاً آیت الله کراوات را چیز خوبی نمی داند ولذا نمی گوید آقا خیلی متشکرم دست شما درد نکند چون کروات برای آیت الله ارزشی ندارد یک ماشین صورت تراشی ببری پهلوی یک پیرزن یک توپ فوتبال ببری پهلوی کسی که پایش قطع است فوتبالیست نیست

دوم: اگر مردم از کار آگاه بشوند

خیلی وقتها شما کار خوب می کنی اما مردم باخبر نمی شوند شما می آیی بروی می بینی یک پوست خیار است آنرا بر می داری می اندازی توی سطل زباله که کسی نیفتد اما کسی توی آن کوچه کار شما را ندید چون ندید تشکر نمی کنند.

سوم : اگر بعد از تشخیص ، آن خوبی را بخواهند و دوست داشته باشند

ممکن است خوبی را تشخیص بدهند اما نمی خواهند .هی می گوید قد قامت الصلوه صدای اذان را می شنود نمی خواهد برود مسجد، معلم درس می دهد این نمی خواهد درس را یاد بگیرد.

چهارم : اگر بتواند پاداش دهد

ممکن است یک کسی کار خوبی را می بیند هم می فهمد و هم می داند ولی می خواهد جایزه بدهد پول جیبش نیست،

(یکوقت توی یک شهری بودیم ته خیابانی آسفالت نبود خیلی هم چاله چوله بود من آخر آن خیابان کار داشتم به یک شوفر تاکسی گفتم من را ببر آخر آن خیابان، گفت آقا آن خیابان چاله چوله دارد خاکی است آسفالت نیست، گفتم آقا من عجله دارم برو هر چی می خواهی به تو می دهم گفت سوار شو، سوار شدم رفتم آنجا موقع پیاده شدن دیدم پول جیبم نیست زمان طاغوت بود گفتم اگر حالا به او بگویم خواهد گفت که من خواسته ام مسخره اش کنم گفتم آقا خدا می داند که یادم نبود پول جیبم نیست حالا- یک کار کن من را دو مرتبه ببر توی آسفالت آنجا یک رفیق دارم پول از او می گیرم دو مرتبه من را بیاور اینجا گفت آقا شیخ می شود من را ول کنی؟ ! چون باز می ترسم که من ببری آنجا رفیقت نباشد بعد التماس کنی بیاورم اینجا، گاهی اینطور می شود می خواهد ولی نمی تواند.)

ص: ۱۵۰۶۷

سوار اتوبوس شدیم بیائیم تهران زمان طاغوت لباسهای نو پوشیدیم شوفر گفت آقایان کرایه هایشان را حاضر کنند ما دیدیم که لباس نو پوشیده ایم اما پول بر نداشته ایم که بگذاریم توی این لباس نو، به راننده گفتم آقای راننده من را پیاده کن، گفت چرا؟ گفتم من لباس نو پوشیده ام برای تهران اما پول نیاورده ام حالا آمده کرایه بگیرد پول نیست گفت خیلی خوب مهمان من بنشین گفتم نه من تهران تازه اول بدبختی ام است یک خورده هم پول برای خرجی تهران به من بده گفت باشد یک خورده هم پول از شوفر گرفتیم برای خرجی تهران البته بعداً برگرداندم. یکوقت آدم می خواهد اما نمی تواند.

۵- گاهی مانع تشکر وجود دارد.

گاهی وقتها آدم خوبی را می بیند می خواهد تشکر کند مانع دارد و می ترسد که بغل دستی اش حسودی کند بخاطر حسادت آن یکی از ایشان هم تشکر نمی کند. گاهی می ترسد، خیلی ها زمان شاه با امام خمینی بودند اما چون از شاه می ترسیدند علاقه شان را اظهار نمی کردند.

۶- اگر برای تشکر حساب مردم دقیق باشد.

آخر مردم حسابشان دقیق نیست مثلاً یک چیزی را می بیند اما این سقف چقدر زحمت کشیده است این نقاشی چقدر وقت روی آن صرف شده. . . مثل اینکه شما می آیی خانه آبگوشت می خوری و می روی اما اگر خواهر مادر شما چند ساعت این عدس و برنج و سبزی را پاک کرده ظرفها را شسته پیدا نیست.

ما می گوئیم گندم چیه؟ گندم کشاورز تولید کرده و نانوا هم پخت، همین؟ بیش از دویست و پنجاه گروه در این نانی که ما می خوریم کار می کنند منتهی ما دو تا را می فهمیم.

ص: ۱۵۰۶۸

۷– اگر منصف و عادل باشند .

اگر عادل باشند، مردم به شرطی مزد آدم را می دهند که عادل باشند وگرنه اگر عادل نباشند هر کس کار خوبی بکند کار بدی بکند می گویند ول کن بابا به ما چه،

تازه اگر وفا داشته باشند گاهی ممکن است وفا نداشته باشند هویدا نخست وزیر زمان شاه بود شاه که فرار کرد هویدا گیر کرد شبی که می خواستند او را اعدام کنند گفتند حرفی داری بزن اینرا یکی از اساتید دانشگاه می گفت، می گفت من بغل هویدا بودم که می گفت شاه جنایتکار است اِه! شاه سگ خودش را هم با خودش برد اما من را با خودش نبرد خودش در رفت اما من گیر شما افتادم یعنی مردم وفادار نیستند حتی شاه به هویدا. . . در ماجرای صدام وزرای صدام به صدام وفادار نبودند.

۸–اگر با فرد دشمنی نکنند

قرآن می فرماید

«الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» الزخرف/۶۷

تمام دوست ها یکوقت با هم دشمن می شوند فقط افرادی که براساس تقوی با هم دوست شده اند تا ابد هستند تمام کسانی که با بستنی رفیق می شوند با فالوده قهر می کنند با یک خودکار رفیق می شود با یک خودنویس قهر می کند تمام چیزهایی که براساس مادیت. . .

حتی داریم در انتخاب همسر. . . اگر کسی دختری را گرفت در ازدواج به خاطر شکل یا بخاطر پول حدیث داریم خدا هر دو را از او می گیرد یعنی دختر مریض می شود شکلش بر می گردد یا مرد علاقه اش کم می شود یکبار توی خیابان نگاه می کند می بیند این از خانم خودش قشنگ تر است دیگر علاقه اش نسبت به خانم خودش کم می شود یا نگاه می کند این قالی یک میلیونی جهازیه اش است بعد می بیند پسر عمویش یک دختر گرفت قالی دو میلیونی دارد می گوید برو بابا گدا، تو بابات قالی یک میلیونی داد یعنی اگر کسی براساس پشم قالی و سرخی صورت ازدواج کرد سرخی صورت جابجا می شود پشم قالی هم جابجا می شود علاقه ها می رود روی هوا این آیه قرآن است که می فرماید اگر علاقه براساس خدا نباشد یک زمانی دشمن می شود ولو شاه و هویدا باشد.

ص: ۱۵۰۶۹

تشکر مردم تشکر مقطعی و با منت و محدود و ناچیز است

با یک مشت اگر، اگر اگرها جمع شد تازه با همه اگرها چه مزدی می دهند مزد مردم مزدی است مادی یک سوت برای تو می کشند لحظه ای ؛ یک سکه به تو می دهند لحظه ای، مادی، فانی، با منت، این مزد مردم است حالا می ارزد که آدم برای مردم درس بخواند؟ اگر برای مردم کار کنی با چند تا اگر یک مزد می دهند مزد مادی لحظه ای همراه با منت، اما اگر برای خدا کار کنی، امتیازات کار کردن برای خدا چیه؟

امتیازاتِ کار برای خدا

۱– خدا مزد می دهد گرچه عمل نکنیم و با نیت باشد،

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» النجم/۳۹

یعنی سعی خودت را بکنی مزد داری حالا چه کار بشود، شما سعی خودت را کردی رفتی مسجد پیش نماز نبود که نمازت را بخوانی ثواب جماعت داری یعنی اگر غیر این بود می گفت (لیس للانسان الا ما عمل) خدا نگفته اگر کار کردی من مزد می دهم می گوید اگر تلاش کردی مزد می دهم حالا این چه عمل بشود و چه نشود

۲– حتی با رضایت به کار خیر ، خدا پاداش میدهد

شما کار نکرده ای یکی دیگر کار کرده اما شما به کارش راضی هستید من حدیث می خوانم اما شما می گویی که خدایا این شیخ را حفظ کن که حدیث بخواند، خدایا توفیق به او بده حدیث هایی که می خواند خودش هم عمل کند همین که راضی هستی من حدیث بخوانم شما هم در ثواب من شریک هستی

یک کسی اذان می گوید می گویی آفرین یک آفرین که می گویی شما هم ثواب اذان را می بری،

یک کسی افطاری می دهد غذا می دهد خوشحال می شوی همین که راضی هستی به کار. . .

۳- حتی با شریک شدن پاداش کل میدهد

عید قربان پول نداری گوسفند بخری و بکشی صد نفر می شوند یک گوسفند می خرند شریکی خدا ثواب همه را می دهد نه اینکه ثواب را تقسیم کند خدا به همه ثواب یک گوسفند می دهد.

۴- حتی کار برای خدا کم آن هم مفید است

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَه» الزلزله/۷

یک ذره هم کار بکنی خدا ثواب می دهد یعنی اگر یک دانه انگور دهان یک گنجشک بگذاری حتی یک دانه انگور دهان بابات بگذاری ثواب داری اما خلق نه، اگر به تو گفتند یک کیلو انگور بیاور شما رفتی یک دانه آوردی ناراحت می شود یعنی خلق جنس کم را قبول نمی کند اما خالق جنس کم را هم قبول می کند.

۵- پاداش مردم در دنیا، اما خداوند، هم دنیا هم آخرت

حتی برای بعد از مرگ، انسان می میرد یک اولاد صالحی را تربیت می کند حدیث داریم تمام کارهای خوبی که اولاد می کند ثوابش را به پدر و مادر می دهند حالا مادرهایی که می گویند اصرار نکن نماز خواند نخواند نخواند خوب مادر و پدری که نسبت به نماز بچه شان بی تفاوت باشند یک بچه تارک الصلوه بار می آید این ذخیره قیامتش نمی شود.

قرآن می فرماید

«وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ» البقره/۲۲۳

یعنی یک چیزی را برای قیامتت ذخیره کن، یعنی قبل از آنکه بروی توی قبر یک چیزی بفرست آنجا،

مثلاً اگر کتاب خوبی نوشتی بعد از مرگ هم می خوانند تو ثواب آنرا داری

ص: ۱۵۰۷۱

درختی کاشته ای مزرعه ای، قناتی، چاهی، جاده ای، یک خدمتی کرده ای. . .

حتی از طریق شاگرد، اگر شاگردی را تربیت کردی آن شاگرد هر کار خیری بکند به معلم هم ثوابش را می دهند از طریق یک سنت حسنه یک خط خوبی را. . .

یعنی یک راهی را باز کرده ای یک قانونی را تصویب کرده ای یک آدابی را بوجود آورده ای

ولذا داریم کسی که اذان می گوید تمام کسانی که با صدای او می آیند مسجد آن مؤذن در ثوابشان شریک است تازه حساب خدا حساب دقیق است

« فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ»

اگر کار خوب لابلای کوهها باشد بیرون می آورم

«أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ» لقمان/۱۶

یا در آسمانها باشد یا در عمق زمین آنرا بیرون می آورم یعنی حساب من دقیق است مو را از ماست می کشم مردم خیلی از کارهایی را که ما می کنیم اصلاً خبر ندارند.

یکی می گفت رفتم عیادت بیماری دور تخت شلوغ بود من هم یکی دو جعبه گز خریده بودم رفتم آنجا دیدم دور تخت را گرفته اند من هم گز را گذاشتم کنار کمد بغل تخت بیمار چون شلوغ بود بیمار نفهمید آمدیم بیرون گفتیم عجب ما دو تا جعبه گز دادیم ولی بیمار نفهمید مال ما است می گفت از دستم رفت می گفت چون غرض من خدا نبود غرض من این بود که بیمار بفهمد بیمار هم نفهمید هیچی از دستم رفت نه خدا را دارم نه خلق خدا برای خدا که نیتم خدا نبود خلق خدا هم که نفهمید.

۷- خداوند بی منت می دهد،

۸- آنوقت اجر خدا هم مادی است هم معنوی،

ص: ۱۵۰۷۲

خداوند توی قرآن آیه هایی دارد که چه باغ هایی چه کاخ هایی چه نحرهایی همینطور می رود آخرش می گوید

«وَرِضْوَانٌ مِنْ اللَّهِ أَكْبَرُ» التوبه/۷۲ یعنی خدا هم از تو راضی است

آخر یکوقت یک خودنویس را رئیس جمهور یا رهبر به انسان می دهد بعد می گوید من تو را دوست دارم من از تو خوشم می آید این خودنویس یک ارزش است این هم که به آدم بگوید من تو را دوست دارم. . .

اصلاً خداوند به انسان سلام می کند

«سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ» یس/۵۸ پروردگار رحیم به شما سلام می کند یعنی اجرهای قیامت هم مادی است هم معنوی است.

آیا برای مردم کار کنیم که اگر تشخیص دادند، اگر فهمیدند، اگر خواستند، اگر توانستند، اگر مانع نبود، اگر دقیق بود، چند تا شد؟ برای مردمی کار بکنیم که با ده دوازده تا اگر یک کمک مادی می کنند یا برای خدایی کار کنیم که حتی اگر عمل نشد، حتی اگر قلباً راضی بودیم، حتی اگر عمل کمی انجام دادیم، حتی بعد از مرگ پاداش می دهد. برنده مخلصین هستند که برای خدا کار می کنند یا غیر مخلصین؟

نقش زمان و شرایط در ارزش کار

یک چیزهایی ضریب کار برای خدا را بالا می برد من می گویم ضریب یعنی توان، زمان کار را بالا می برد

مثلاً آب دادن به تشنه فرق می کند با. . . آب خنک در تابستان دادن با آب خنک دادن در زمستان فرق می کند زمان فرق می کند

یکبار جلوی شاه می گویی مرگ بر شاه یکوقت می روی سر قبر شاه می گویی مرگ بر شاه دیگر فایده ای ندارد زمان ارزش کار را پائین و بالا می برد

ص: ۱۵۰۷۳

ولذا(ضـرب_ـه علی یوم الخندق) آن شمشیری که روز خندق امام علی(علیه السلام) زد در مقابل عمر بن عبدود آن مهم است «لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» القدر/۳ یعنی عنصر زمان در کار مهم است.

عواطف در کار مهم است، اگر شما پول بدهی به فقرا ولی فامیل خودت نیاز داشته باشد حدیث داریم

(لا صدق___ه و ذو رحم محتاج)

اگر فامیل هایت محتاج هستند صدقه ای که به دیگران می دهی ارزشی ندارد اول به فامیل بده

سوال می کردند «مَاذَا یُنفِقُونَ» چی بدهیم؟

فرمود هر چیزی می توانید بدهید ولی اول «فَلِلْوَالِدَیْنِ» البقره/۲۱۵ اول پدر و مادرتان تا پدر و مادرت نیاز دارند نوبت به دیگران نمی رسد.

چیزهایی که ضریب کار را بالا می برد شرایط سیاسی، سوره توبه خیلی سوره تندی است مرگ بر مشرکین مرگ بر بت، حق ندارند بت پرستها بیایند آن سوره را خواندن کار هر کسی نیست ولذا سوره برائت که نازل شد حضرت رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) این سوره را داد به یک نفر گفت برو بخوان داد به یک کسی دیگر گفت تو هم اهلش نیستی به دومی و سومی هم داد آخرش گفت این کار کار حضرت علی است یعنی شرایط سیاسی گاهی وقتها. . .

شرایط اقتصادی، گاهی وقتها غذای آدم زیاد می آید می دهد به فقرا این مهم نیست

«وَلَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» الحشر/۹

مهم این است که خودت نیاز داشته باشی اگر لباست تنگ است می دهی به فقرا گشاد است بدهی به فقرا رنگ آنرا دوست نداری بدهی به فقرا نه، اگر یک چیزی را دوست داشتی

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» آل عمران/۹۲

اگر یک چیزی را دوست داشتی دادی به فقیر مهم است شرایط اقتصادی، اگر مغازه باز بود و صدای اذان را شنیدی مغازه را بستی مهم است.

نقش شرایط در استجابت دعا

شکستن دل

آدم وقتی دلش شکست روی کارش اثر دارد

«هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا» آل عمران/۳۸

حضرت زکریا دید که مریم دارد نماز می خواند و یک میوه هایی هم کنار او هست گفت آخر الان فصل این میوه ها نیست

«أَنَّى لَكِ هَذَا»

این میوه ها چیه؟ فصل این میوه ها نیست فرمود این میوه ها

«قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» آل عمران/۳۷

این میوه ها از طرف خدا می آید آنوقت زکریا پیرمرد شده بود گفت خدایا می شود به ما هم یک بچه بدهی مثل مریم آبرو داشته باشیم آنوقت خدا به زکریا یحیی داد آنوقت یحیی مثل عیسی است او مادر عیسی شد زکریا پدر یحیی شد

یعنی گاهی وقتها دل می سوزد آن سوز اثر دارد اصلاً گاهی وقتها آدم تحقیر می شود این تاثیر دارد اینها خیلی مهم است.

داستان

یک پیرمردی دولا ـ دولا ـ راه می رفت، یک بچه هرزه ای از نانوایی سنگکی نان گرفته بود دید این پیرمرد دولا دولا راه می رود از این شن هایی که به نان سنگک هست یکی از این شن های داغ را گرفت انداخت توی یقـهٔ این پیرمرد این هم سوخت برگشت دید یک پسری است که سر به سرش می گذارد گفت دستت فلج شود چون من را سوزاندای چون این پیرمرد سوخت با آن آه و با آن آه دعا کرد بچه دستش فلج شد هر دکتری بردند چاره ای نداشت آمدند پهلوی این پیرمرد که این بچه بود نفهم بود بچگی کرد او را حلال کن گفت خیلی خوب من او را بخشیدم گفتند او را دعا کن که خوب شود گفت نه اگر می خواستم که دعا کنم باید شن دیگر باشد چون آن وقتی که دعا کردم این شن من را سوزاند باید صبر کنید که من یک حالی پیدا کنم که یکبار دیگر دلم بسوزد آن سوز دل دعا را. . . توی اسکناس یک نخ است، آن نخ هست که به اسکناس ارزش می دهد اینهایی که دعا می کنند اگر توی این دعا کنندگان یک نخی باشد نخ اخلاص نخ رابطه بین خالق و مخلوق دعا مستجاب می شود اما اگر آن نخ نباشد اسکناسی که نخ نداشته باشد ارزشی ندارد آن نخ مهم است.

«سُجَّدًا وَبُکِیًّا» مریم/۵۸

یکوقت انسان یک خلاف می کند می رود توی اتاق در را می بندد می گوید خدایا چرا من گناه کردم حرف بدی بود که زدم کار بدی بود که انجام دادم تا ناراحت می شود اشکش جاری می شود آن لحظه ای که جوان اشکش می آید روی صورتش دعا کند مستجاب می شود یعنی حالات در دعا اثر دارد پس فامیل اثر دارد اول پدر و مادر حالات اثر دارد روز اثر دارد شب اثر دارد زمین اثر دارد زمان اثر دارد.

شرایط سیاسی،

قرآن می گوید از زن فرعون یاد بگیرید، زن فرعون کی بود؟ زن فرعون توی کاخ بود اما گفت مرگ بر کاخ، مرگ بر طلا، مرگ بر برج، مرگ بر حکومت، چرا؟ فرعون می گفت می دانید چه حکومتی دارم

«أَلَیْسَ لِی مُلْکُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِی مِنْ تَحْتِی» الزخرف/۵۱

آیا نمی بینید که ملک مصر دست من است نمی دانید که رودخانه ها و نحرها توی باغ من دارد تاب می خورد ولی زن فرعون گفت خدایا من اینها را نمی خواهم اگر رژیم فرعونی است من نمی خواهم آنوقت قرآن می گوید از این خانم یاد بگیرید

«وَضَرَبَ اللَّهُ مثلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا اِمْرَأَهَ فِرْعَوْنَ» التحریم/۱۱

از این خانم یاد بگیرید که توی کاخ بود جذب نشد

(تمام دور و برش دخترها و پسرها و تمام لذتها بود اما این خودش را حفظ کرد این نمونه است توی کاخ بود جذب نشد به او تلفن کردند جذب نشد تهدیدش کردند جذب نشد به او پول دادند جذب نشد طلا جذب نشد حکومت جذب نشد اگر جذب نشدی می شوی زن فرعون آنوقت زن فرعون کسی است که همه مادیات را دید و زیبایی را دید ولی جذب نشد

ص: ۱۵۰۷۶

«وَضَرَبَ اللَّهُ مثلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا اِمْرَأَهَ فِرْعَوْنَ»

خدا برای مومنین یک مثل زده گفته ای مومنین از این یاد بگیرید کی است؟ زن فرعون، به مردان و زنان گفته از این خانم یاد بگیرید مگر این خانم چکاره است؟ خانم دور تا دورش زیبایی ها بود لذتها بود اما جذب نشد از این یاد بگیرید.

اگر تو شهوت داشتی رابطه هم بود خودت را حفظ کردی آنوقت می شوی زن فرعون می شوی یوسف آنوقت خدا می گوید چون گناه بود و تو خودت را نگه داشتی یک چیزهایی به تو دادیم فکر نکنید که قصه یوسف مال یوسف است قصه یوسف که تمام می شود خدا می گوید

«وَكَذَلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ» یوسف/۲۲

یعنی هر کس مثل یوسف خودش را حفظ کند در روابط دختری و پسری در روابط لقمه حلال و لقمه حرام. . . بابا یک چیزی خیلی خوشمزه است حرام است نمی خورم خیلی شیرین است ولی گناه است نمی کنم) قرآن می فرماید فکر نکنید که یوسف یکی بود هر کس مثل یوسف به حرام رسید و خودش را نگه داشت آن لطفی که به یوسف کردیم به او هم خواهیم کرد.

بحث اخلاص (قسمت ششم)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین ...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن ...

هدف انسان از انجام کار

هدف انسان از کارها چیست؟ ما معتقد به هدف هستیم. یعنی لاشه ی کار را نمی بینیم. فیزیک کار، لاشه ی کار که اصل نیست ، بلکه نیت کار را می بینیم.

مثال :شما که می خواهی هندوانه بخری، هیکل هندوانه را نمی بینی. می خواهی ببینی این هندوانه رسیده است یا نارس؟ لاشه ی خربزه را نمی بینی، می خواهی مزه اش را ببینی. گاهی وقت ها لاشه بزرگ است. مثل بعضی از میوه ها، سیب بزرگ است، پرتقال بزرگ است ولی آب ندارد. لاشه مهم نیست آن... گاهی وقت ها لامپ بزرگ است، اما سیمش سوخته است، به سرپیچ می زنی با اینکه لامپ بزرگ است، روشن نمی شود. گاهی لامپ کوچک است، اما همین لامپ کوچک سیم دارد. ولذا به برق وصل می کنی روشن می شود.

کسی از من پرسید چند سفر به مکه رفتی؟ گفتم: شما بگو روشن شدی یا نه؟ ممکن است کسی صد بار مکه برود روشن نشود مثل لامپ سوخته. هی به سرپیچ می زنند روشن نمی شود. ممکن است کسی سفر اولش باشد، روشن شود. کار اگر کم باشد خالص باشد قبول می شود.

اثر و برکات اخلاص

۱–حیات ویژه برای شهیدان در عالم برزخ

یکی اثر اخلاص در برزخ است. قرآن می فرماید:

«وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ» (آل عمران/۱۶۹)

فکر نکنید آنهایی که شهید شدند، مرده اند. «بَلْ أَحْیاءٌ» منتهی این «حی» را ممکن است بعضی فکر کنند نامش به نیکی بردن است.

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز		مرده آن است که نامش به نکویی نبرند

این برداشت سعدی است که البته نام خوب هم مهم است. یک ارزش است. حضرت ابراهیم از خداوند خواست که نامش را به نیکی ببرند.

نه اینکه یک خیابان به اسمش می کنیم، نامش به نیکی که سعدی گفته است. «یُرْزَقُونَ» اصلاً رزق داده می شود.

در یک آیه ی دیگر می گوید: «یُرزَقون» جای دیگر می گوید: «یَسْتَبْشِرُون» (آل عمران/۱۷۰) در جای دیگر، یعنی به هم خوش و بش می کنند، «فَرِحین» (آل عمران/۱۷۰) فرح، شاد هستند.

نام نیکو بله، ممکن است بنده بمیرم، دو تا کوچه را هم به اسم من بکنند. اما کوچه که رزق نیست. کوچه که گپ زدن نیست. کوچه را به اسم من کنند که شادی ندارد. وارث ها خوشحال می شوند که بله این کوچه به اسم پدربزرگ ما است. نه، می گوید: خود شهید شاد است. شما صد تا کوچه هم به اسم یک کسی بکنی آن طرف شاد نمی شود. فامیل هایش خوشحال می شوند. می گویند: خوب مردم قدردانی کردند. «أَحْیاءٌ»،«یُرْزَقُونَ»،«یَسْتَبْشِرُون»،«فَرِحین» به همین خاطر ما به امام حسین سلام می دهیم. امام حسین صدا را می شنود. زنده است. یک سلام به امام حسین بدهیم. «السلام علیک یا ابا عبدالله، السلام علیک و رحمه الله و برکاته»

ص: ۱۵۰۷۸

این وهابی های احمق، امام در عمرش به احدی نگفت: احمق، به وهابی ها گفت: احمق! می گویند: سلامی که شما می کنید به مرده است. چرا می گویید: «السلام علیك یا رسول الله»؟ می گوییم: اگر مرده است، پس چرا خدا سلام می کند؟! «سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمینَ» (صافات/۷۹) آیه ی قرآن است. خدا به نوح سلام می کند. به خدا بگویید: برای چه به نوح سلام می کنی مرد تمام شد رفت! «سَلامٌ عَلی مُوسی وَ هارُونَ» (صافات/۱۲۰) آیه قرآن است. «سَلامٌ عَلی إِبْراهیمَ» (صافات/۱۰۹) آیه قرآن است. اول کسی که زیارتنامه می خواند و سلام می کند خداست. سلام کردن به زنده است. منتهی به شرطی زنده هستند که «قُتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ» در راه خدا باشد.

۲- هرچه اخلاص بیش تر، پاداش بیش تر

داستان:

طلبه ای تعریف میکرد : در کربلا۔ سه چهار فرسخی یک منطقه ای است به نام طویریج. من یک مدت کمی طلبه ی نجف بودم، یکی دو تا عاشورا من کربلا بودم. دیدم که همه می روند استقبال هیأت طویریج. گفتم: چیه؟ گفتند: این هیأت ریشه دارد. من خودم با همین دو تا چشم دیدم مجتهدینی که عمامه شان را برمی دارند، مجتهد پیرمرد، عمامه اش را برمی دارد، پابرهنه می شود، پیراهنش را هم دکمه هایش را باز می کند، به سرش می زند و عقب هیأت می رود. از آن هایی که الآن به خوبی یادم است، آیت الله شهید محراب آیت الله مدنی است. لخت می شد و سینه می زد. گفتم: مگر این چه هیأتی است که آیت الله ها لخت می شوند سینه می زنند. گفتند: اینها مخلص هستند. گفتیم: مثلاً از کجا اخلاصش را فهمیدید؟ دنگ و فنگ ندارد. هیچ شرطی نمی کند.

داستان:

پیرزنی بود وقتی می خواست بخوابد دو رکعت نماز می خواند و می خوابید. به او گفتند: این دو رکعت نماز چه نمازی است؟ نماز شب یازده رکعت است. پنج تا دو رکعتی، یك یك رکعتی. این دو رکعت چیست که می خوانی و می خوابی؟ گفت: نمی دانم، فقط می دانم امروز روز خدا بوده یك عده مردند. گفتند: خوب بمیرند. گفت: آخر شب اول قبر سخت است. گفتیم: خوب سخت باشد. گفت: من نمی دانم چه کسی کجا مرده، دو رکعت نماز می خوانم می گویم: خدایا، هرکه امروز مرده، امشب، شب اول قبرش است، شب اول قبر سخت است. خدایا رحمش کن. ببینید این اضافه کار است؟ نه. می شناسد طرف را؟ نه، فامیلش است؟ نه. مأموریت دارد؟ نه. نذر کرده؟ نه. همسایه اش است؟ نه. شرق است یا غرب؟ نمی دانم. پیر بوده یا جوان؟ نمی دانم. همشهری بوده، هم لهجه ای بوده، این را می گویند مخلص. فقط دلش می سوزد برای شب اول قبری کسی که مرده است. اصلاً کار به لهجه ندارد. ترک است، فارس است، عرب است، عجم است، محله ی پایین است، محله ی بالا است، به نام او است، به نام او است، اصلاً کار به هیچ کدام از اینها ندارد.

ص: ۱۵۰۷۹

=======================

آخرین سخن امام حسینعلیه السلام) با یارانش

آنچه در کربلا مهم بود اخلاص بود. و لـذا امام حسـین شب عاشورا که چراغ ها را خاموش کرد فرمود: اینها برای من آمدنـد. من بیعتم را برداشـتم هرکس می خواهـد برود، برود. در رودروایسـی گیر نکنید. چراغ ها را هم خاموش کنید تا کسـی که می خواهـد برود از من خجالت نکشـد. هرکس می خواهـد بیایـد صد در صد خالص باشد. پست نیست، پول نیست، رودروایسـی نیست، پشت دوربین نیستید. کسـی شما را نمی بیند. تاریکی است، استفاده کنید و بروید. ولی نرفتند. یک چیزهایی هم گفتند که در تاریـخ ثبت شد. هزار بار جانمان فدای تو! تو را رها کنیم. تو را رها کنیم جواب جدت را چه بدهیم؟ من بروم که زنده بمانم؟ دو سه لیتر دیگر آب بخورم؟ دو سه کیلو سیب زمینی و برنج دیگر بخورم؟ این زندگی است؟ حسین را رها کنم؟ آدم هـای مخلص... یـک جـایی که لازم است پول خرج کنیـد. محله ی ما نیست. نباشـد! او را نمی شـناسم. نشـناس! اخلاص. اثر اخلاص در برزخ،

اگر کسی فی سبیل الله باشد در برزخ هم «أَحْیاءٌ»،«یُرْزَقُونَ»،«یَسْتَبْشِرُون»،«فَرِحین».

اثر اخلاص در خلود. چرا بهشتی ها همیشه در بهشت می مانند. خوب پنجاه سال کار کرده، خوب پنجاه سال بهشت برود. چرا قرآن گفته: «خالِدینَ فیها»؟ امام می فرمایـد: چون اینها نیت شان این بود تا زنـده باشـند کار خیر بکننـد. ولـذا گرچه عمرشان محدود بود اما خدا تا آخر تاریخ به اینها مزد می دهد. چون نیت شان این بود.

شما اگر می خواهی ببینی اخلاص داری یا نه یک روز سـلام ها را کنترل کن. مثلًا از صبح تا شب به چند نفر سلام می کنی؟ به ۴۲ نفر. خوب این هفت تـا که مـدیر کل بودنـد. او هم که تاجر بود. این هم که آیت الله محله بود. این هم که پـدربزرگ بود. اصـلاً به یک رفتگر شـهرداری سـلام کردی؟ سال می آید و می رود به یک رفتگر سلام کن. هر روز پشت خانه ی ما را جارو می کند. نمی دانیم چه کسی است. به یک کارگر گمنام سلام کردیم؟

ص: ۱۵۰۸۰

ما گاهی وقت ها در عزاداری هایمان اگر یک آدم سرشناس آمد یک غذای خوب به او می دهیم. اما اگر یک آدم گمنام بود، برو بیرون بایست. بعد هم می گوییم: غذا تمام شد، برو! هیچ کس برای ما فرق نمی کند. بزرگ و کوچک نزدش یک طور باشد. آدم خوب است مثل چشم باشد. چشم میخ را می بیند و کوه را هم می بیند. یعنی برای چشم میخ و کوه فرق نمی کند. اینطور نیست که کوه را چنین کند، میخ را چنین کند. فرق نمی کند.

۳- دوری از اضطراب و رسیدن به آرامش، در سایه ی اخلاص

یکی از برکات اخلاص این است که آدم تمرکز دارد. استرس و اضطراب ندارد. ببین به یک خانم بگویند: یک مهمان داریم، این هم سوپ می خورد. می گوید: قدمش روی چشم! اما اگر گفتند: ۳۲ تا مهمان داریم. ۳۲ رقم غذا می خواهند. این اصلاً گیج می شود چه کند. اصلاً نمی شود. خدا هم یکی است. «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (اخلاص/۱) یعنی خدا یکتا است. هم زود راضی می شود. «یا سریع الرضا». یکی است زود راضی می شود، می گوید: خدا را زود می شود راضی کرد، اما آنهایی که اخلاص ندارند، همه می خواهند او را راضی کنند، و هم او میخواهد همه را راضی کند، می خواهند افراد مختلف را راضی کنند، همه هم یکجا راضی نمی شوند. ولذا استرس دارند.

حدیث داریم اگر تو مخلص باشی از دیگران بی نیاز هستی.

«اعمل لوجه الواحد» همان «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُم» (انعام/۹۱) «اعمل لوجه الواحد» تو برای یک نفر کار بکن. «یکفیک الوجوه کلها» بگو: خدایا من چون این کار را تو قبول داری، من برای رضای تو این کار را می کنم. منتهی یک مشت مخالف دارم. خودت مخالفان را درست کن. این خیلی مهم است.

سید حسن نصر الله به ایران آمد و خدمت امام رفت. گفت: آقا ما چند تا شیعه بیشتر نیستیم. بمباران می کنند ما را. امام یک لحظه فکر کرد فرمود: مقاومت کنید. شعار مقاومت شد شعار سید حسن نصر الله! وقتی رفت یک عده جوان های جمعی از جوان های لبنان را جمع کرد. حزب مقاومت را درست کرد می دانید به آن چه می گفتند؟ امروز از یکی از علما شنیدم. به آن می گفتند: حزب دیوانه ها! شما در مقابل قدرت آمریکا و اسرائیل، پنجاه تا بچه می خواهید چه کنید؟ صد تا بچه، هزار تا، ده هزار تا، صد هزار تا بچه می خواهید در مقابل قدرت آمریکا چه کنید؟ اصلاً می گفتند: دیوانه! اما الآن تا می گویی: شیعه، آرم شیعه مقاومت است. بخواهند یا نخواهند سید حسن نصر الله از امام اینها را الهام گرفت.

امام هم از امام حسین الهام گرفت. گفت: زیر سم اسب می روم، زیر بار زور نمی روم. سر من روی نی می رود، اما این سر جلوی ناکس خم نمی شود. بدن من را سوراخ سوراخ کنید. نمی گذارم عزت من سوراخ شود. بچه ی شیرخواره ی مرا روی دست گلویش را پاره کنید، به شما بله نمی گویم. الله اکبر از این مقاومت! خواهرش هم همینطور بود. خیلی مقاومت بود. امام حسین روز عاشورا از نمازش که نگذشت هیچ، از مستحباتش هم نگذشت. بابا اذان مستحب است، حالا نمی خواهد اذان بگویی. اقامه مستحب است. حالا نمی خواهد جماعت بخوانی. بابا برو در خیمه بخوان. هم باید اذان باشد، هم اقامه باشد. هم جلوی شمشیر باشد. هم بیرون از خیمه باشد تا بگوید: «أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ» (کافی/ج۴/ص۵۷۰) نماز را به پا داشت. عزادار حسینی هم باید اینطور باشد. تکه تکه هم شوند از نماز شبش نگذرد.

ص: ۱۵۰۸۲

۴– کفایت امور دنیا و آخرت افراد مخلص

از برکات اخلاص این است که می گوید: اگر برای خدا کار کنی خدا کارهای آخرت و دنیای تو را حل می کند. این هم مهم است.

یک حدیث داریم اینهایی که نماز می خوانند سریع می روند خدا به فرشته ها می گوید به این بگو: کجا می روی؟ دو دقیقه دعا نمی کنی می دوی در صف ترافیک می ایستی. بابا زندگی دست من است. کجا می روی؟

حدیث این است.

«حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ عَلَيْکَ أَنْ تَعْبُدَهُ وَ لَا تُشْرِکَ بِهِ شَيْئاً» (وسایل الشیعه/ج۱۵/ص۱۷۲)

حق خدا این است که مخلص باشی. کنار خدا چیزی ندارد.

«فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِکَ بِإِخْلَاص» اگر در بست بنده ی خالص خدا شدی،

«جَعَلَ لَکَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيَکَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَه» خدا دنیا و آخرتت را تأمین می کند. دنیا و آخرتت را تأمین می کند.

شاه عباس هرکاری کرده قیامت خودش را جواب می دهد. اما کاروانسرایی که شاه عباس ساخت، شاه عباس نمی دانست چه کسی در آن می رود. ما لازم نیست بفهمیم چه کسی است. به مسلمان رسیدی سلام کن. چه کسی بسود؟ هرکس می خواهد باشد. ما تا کسی را نشناسیم، برایش یک پرونده در ذهنمان نباشد، به او سلام نمی کنیم.

۵–سنگینی میزان با اخلاص

«مَا يَثْقُلُ فِي الْمِيزَانِ إِلَّا النِّيَّهُ الصَّادِقَه» (بحارالانوار/ج۹۲/ص۴۱۴)

میزان عمل در قرآن آیات زیادی داریم

«فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُه» (اعراف/۸) «وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُه» (اعراف/۹)

میزان بعضی ها سنگین است. میزان بعضی ها سبک است. هیچ چیزی میزان انسان را سنگین تر از اخلاص نمی کند. وقتی کار خالص باشد ارزش دارد.

ص: ۱۵۰۸۳

۶– بی ارزش بودن دنیا در نزد افراد مخلص

آدم مخلص دنیا نزد او کوچک است.

«زَهَّدَهُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَ بَصَّرَهُ دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا وَ أَثْبَتَ الحِکْمَهَ فِی قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَه» (بحارالانوار/ج۶۷/ص۲۴۰)

کسی اگر مخلص باشد برای خدا کار بکند دنیا نزد او ارزش ندارد. خدا دنیا را برایش کوچک می کند. چیزی نیست.

فرعون متخصصین را آورد. افرادی هستند خیلی هم باسواد هستند. متخصص، مبتکر اما ابتکار و تخصصشان را به طاغوت ها می فروشند. اینها نخبه نیستند. نخبه کسی است که بفهمد با چه کسی معامله کند. اما اگر تخصص و ابتکاری داری که تخصصت را به طاغوت فروختی، شمشیر چه کسی را تیز کردی؟ نخبه آن کسی است که آدم بفهمد جانش را، تخصص اش را، سوادش را، زحماتش را، ابتکارش را، در اختیار چه کسی می گذارد؟ ما خیلی نخبه ی خود فروش در دنیا داریم. مگر در آمریکا نخبه و مبتکر کم است؟ مگر در ژاپن کم است؟ مگر در اروپا کم است؟ کانادا مگر کم دارد؟ همه ی کشورها نخبه دارند. منتهی تخصصشان را با چه کسی معامله کردند؟ باختند.

یک نفر خیلی در سرش می زد و می گفت: باختم، باختم، باختم، باختم. جلویش را گرفتند و گفتند: چه شده؟ گفت: به من گفتند: برو کربلاـ امام حسین را بکش جایزه می گیری. من هم در اسب سواری و شمشیر زدن نخبه هستم. به عشق جایزه گرفتن از یزید رفتم امام حسین را کشتم و برگشتم، حالا شش درهم به من دادند. ده درهم خرج اسبم کردم. ده درهم خرج اسب و شمشیرم کرده بودم، اما جایزه ی من شش درهم است. هم امام حسین را کشتم و هم آخرت من... خیلی ها باختند.

ص: ۱۵۰۸۴

دخترانی که خودشان را آرایش می کنند و به پسرها نشان می دهند، این دخترها فکر نکنند دختر روشن فکری هستند. این دخترها خودشان را به چه چیزی می فروشند؟ این حجاب دل چه کسی را خوش می کند؟ دل چه کسی را خوش می کند؟ این رقم پوشش، خودت را با چه کسی معامله می کنی؟ چشم جوانی را جذب کردی این جوان اگر محل تو نگذاشت که «خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَه» (حج/۱۱). آخرتت را از دست دادی و جوان محل تو نگذاشت. اگر جوانی به شما محبت کرد و با تو یک لبخندی زد و یک دو بار دیگر هم از کنار هم رفتید و یک اس ام اس و موبایل و نمی دانم بالاخره حالا اگر یک رابطه هم پیدا کردی، باز این جوان گولت می زند. بعد در سرت می زنی و می گویی: باختم، باختم! عفت من در معرض خطر قرار گرفت. دینم در معرض خطر قرار گرفت و جوان هم رفت و یک نفر دیگر را گرفت. قول هایی که به من داده بود همه دروغ بود. خودتان را برای هرزه ها آرایش نکنید. لشکر یزید فقط کسی نیست که خودش را به یزید بفروشد. یک چیزی برای شما بگویم.

آخرین سوره ی قرآن کدام است؟ ناس. ناس یعنی چه؟ آخرین کلمه ی قرآن کدام است؟ «مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ» (ناس/۶) پس کلمه آخر قرآن ناس است. حرف آخر ناس است. یعنی از زمین و آسمان و قیامت و برزخ و اخلاق و علم و عقل و تقوا و دستور و احکام همه کلمه ی آخرش این است که می گوید: من پناه می برم «قُلْ أَعُوذُ بِرَبّ ِ النَّاسِ،مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ، مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الخَنَّاسِ، الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ» آخرش هم می گوید: «مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ». همه ی قرآن همه حرف هایش را که می زند، کلمه ی آخرش می گوید: پناه می برم. این هم سه تا طناب. یک طناب «قُلْ أَعُوذُ بِرَبّ ِ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ» این سه طناب به هم وصل می شود، می گوید: «مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ». از شر مردم. یعنی «قُلْ أَعُوذُ بِرَبّ ِ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ» با سه تا از صفات خدا می گوید: دستت را بگیر و از شر مردم بیا بیرون. «مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ»! حرف آخر قرآن این است که خطر رفیق بد، خطر رفیق بد،

آمریکا اگر ما را دوست دارد چرا فیلم انرژی هسته ای را برای ما نگذاشت؟ چرا هواپیمای اف ۱۶ را نشان ما نمی دهد؟ چرا عکس سکس نشان ما می دهد؟ کافی نیست یک بچه و دختر و پسر بفهمد آمریکا دشمن اول ما است. تازه اگر خود شما هم انرژی هسته ای را کشف کنید، هواپیما ساختید، او جیغ می زند چرا فهمیدی؟ خودش که به ما نمی دهد، هیچ. خودمان هم بسازیم او ناراحت است. دشمن شماره یک ما آمریکا است. باید مواظب باشیم. خودشان را با تبلیغات فروختند. بعضی ها به خاطر سیاست گول خوردند.

نقش مخالفان امام علیعلیه السلام) در ماجرای کربلا

خدا یکی از علمای محقق را رحمت کند. یعنی مجتهد تاریخ، باید مجتهد تاریخ بگویم. ایشان مرحوم میرزا خلیل کمره ای بود. آیت الله بود. محقق بود یعنی مجتهد تاریخ بود. یک کتابی نوشته، کتاب های زیادی نوشته، در یکی از کتاب ها مطلب مهمی نوشته، من این را جای دیگر ندیدم. نوشته است اینهایی که کربلا جمع شدند و امام حسین را کشتند. اینها آن کسانی بودند که زمان امیرالمؤمنین استاندار بودند. مسئول مملکتی بودند. دسته گل آب دادند. مثل همین ماجرای بانک هایی که الآن هست. جنایتی کردند، بعضی و غفلتی کردند بعضی دیگر. امیرالمؤمنین دید این آقای استاندار سوء استفاده کرده، ناشیانه، یا عمدی این کار را کرده امیرالمؤمنین این را از استانداری برمی داشت. از استانداری که او را برمی داشت ایشان از امیرالمؤمنین ناراحت می شد. که چرا از من پست را گرفتند؟

اینها می آمدند در کوفه دفتر سیاسی می زدند. وقتی امام حسین کربلا رفت جمعیت را با هر امکاناتی بود جمع کردند و کربلا فرستادند و لذا به امام حسین گفتند: حسین جان ما با تو مسأله ای نداریم. «بغضاً لابیک» یعنی کینه ی پدرت را داریم. چرا پدرت علی، پدر من را از استانداری حذف کرد؟ چرا پدر تو مرا از اینکه رئیس دفتر بودم، وزیر بودم، وکیل بودم، مدیر کل بودم برداشت؟ چرا مرا از امام جمعه گی، نمی دانم... حالا- که پدرت، پدر مرا عزل کرد من انتقام پدرت را از تو می گیرم. یعنی ببینید پست سیاسی این است.

ص: ۱۵۰۸۶

آدم اگر به دنیا بچسبد مشکل می شود. شما گاهی دستتان خون می شود، اگر پشت دست خون شد یک چسب می زنید. کف دست هم خون شد یک چسب هم اینجا می زنید. بعد از مدتی وقتی می خواهی چسب را بکنی، چسب از پشت دست با مشکل بلند می شود، چون به مو چسبیده. آدم وقتی به دنیا بچسبد وقتی او را بکنند جیز و ویز می کند. ولی کف دست چون مو ندارد. ولذا قرآن می گوید: «تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ»، «تُؤتی» یعنی می دهی، «تُؤْتِی الْمُلْکَ» یعنی حکومت را می دهی، «تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ» به هرکس می خواهی حکومت می دهی. بعد نمی گوید: «و تأخذ» عوض اینکه بگوید: «و تأخذ الملك ممَنْ تَشاءُ» می گوید: «وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ» (آل عمران/۲۶) آخر ببینید در مقابل دادن چیست؟ بگویید... گرفتن است. باید بگوید: می دهی، می گیری. باید بگوید: «تأخذ». «تُؤْتِی الْمُلْکَ»، «تأخذ الملك».می دهی، می گیری. می گوید: می دهی، پوست می کنی. به جای می گیر، می گوید: می کنی. چرا؟ برای اینکه پوست گوسفند را که می خواهی از گوشت جدا کنی، چون چسبیده می گویند: «نزع» نزع یعنی پوست کندن. می گوید: خدایا حکومت را به هرکس بخواهی، می دهی. و هرکس را بخواهی پوست می کنی. یعنی پس گرفتن خیلی مشکل است. خیلی مشکل است.

یک برنامه ای را از کسی می گیرند. یک شغلی را از کسی می گیرند. اوه... کودتا می کند. آقا رأی نیاوردی، خوب نیاوردی که نیاوردی. مگر راه خدا همین یکی است؟ نماینده ی مجلس نشدم. نشدی که نشدی. رئیس جمهور نشدم، نشدی که نشدی. قران می گوید: طوری خودتان را تربیت کنید

«لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُم» (حدید/۲۳)

این طور خودتان را تربیت کنید. «لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُم» دادند، شاد نشوید. مردم با من هستند. باسمه تعالی نخیر مردم با تو نیستند. یک خرده کج بروی از تو جدا می شوند. مست نشوید اگر دنیا رو به شما کرد. سکته هم نکنید اگر دنیا به شما پشت کرد. مثل کارمند بانک، کارمند بانک یک روز یک قسمت می ایستد، پول می گیرد. یک روز یک قسمت می ایستد و پول می دهد. نه آن روزی که می گیرد شاد می شود و نه آن روزی که می دهد سکته می کند. زهد در همین کلمه است. آدم مخلص فرقی برایش نمی کند. شد، شد نشد نشد. خیلی مهم است. دنیا نزدش کوچک است.

نقش متخصصان در حفظ نظام های طاغوتی

فرعون وقتی دید موسی ادعای پیغمبری می کند گفت:

«بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ» (شعرا/۳۷)

متخصصین و نوابغ سحر را بیاورید. همه ی نوابغ جمع شدند. الله اکبر! گفت: می خواهم شما با نبوغتان، با سحرتان، سحر و جادو کنید، آبروی موسی را بریزید. اینها گفتند که

«أَ ئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا» (شعرا/۴۱)

«لاجرا» آیا به ما اجر می دهی؟ به ما مزد می دهی؟ اگر ما با سحر و جادو آبروی موسی را بریزیم، سکه و پول به ما می دهی؟

«قَالَ نَعَمْ» (شعرا/۴۲)

گفت: بله. پول چیه؟ مزد چیه؟

«إِنَّكُمْ إِذًا لَّمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (شعرا/۴۲)

شما جز مقربین می شوید. اصلاً کارت سبز می دهم صاف در کاخ بیایید. پول چیه؟ اینها کی دنبال پول بودند؟ مثلاً ساعت ۸. بعد ساحرها در میدان جمع شدند.

در میدان جمع شدند. گفتند: ما اول یا موسی اول؟ گفت: هرکدام می خواهید. اینها اول طناب و عصایشان را انداختند، سحرو جادویشان را انجام دادند. بعد موسی عصا را انداخت، اژدها شد همه ی این ابزار سحر را قورت داد. زبانش مثل جارو همه را قورت داد. تا قورت داد همه سجده کردند. گفت: چه؟ گفت: هیچی. معجزه است. گفت: من شما نابغه ها را جمع کردم که طرفدار من باشید. گفتند: ما نابغه هستیم اما خودفروش نیستیم. تخصصمان را در اختیار طاغوت نمی گذاریم. پیام به نابغه ها دارد. نابغه هستی مثلاً- می روی برای یک کشور بیگانه کار می کنی؟ چه خبر است آنجا دلارش بیشتر است؟ تو چه نبوغی داری؟ کسی که خودش را بفروشد، تخصص اش را بفروشد، برای خاطر حالا یا یک خرده زندگی مرفه تر. فرعون گفت: تکه تکه تان می کنم. به شاخه ی درخت خرما آویزانتان می کنم.

ص: ۱۵۰۸۸

«لَأُقَطِّعَن» (شعرا/۴۹)

قطعه قطعه تان می کنم. «أَيْدِيَكُمْ» دست هایتان را، «وَ أَرْجُلَكُمْ» پایتان را. پا و دستتان را قطع می کنم

دو تا پا را قطع نمی کنم که سینه خیز بروید. دو تا دست را قطع نمی کنم که راه بروید. دست راست با پای چپ، دست چپ با پای راست. ضربدری می کشم تا فلج فلج شوید. گفتند:

«فَاقْض» (طه/۷۲)

یعنی قضاوت کن. دستور بده ما را تکه تکه کنند. تو کسی نیستی.

«إِنَّما تَقْضی هذِهِ الْحَیاةَ الدُّنْیا» (طه/۷۲)

تو فقط در این دنیا زور داری، دنیا هم که چیزی نیست. ببینید ساعت ۸ منتظر اجر و سکه بود، ساعت ۹ گفت: دنیا چیزی نیست.

«إِنَّما تَقْضی هذِهِ الْحَیاةَ الدُّنْیا»

انسان کیست؟

حسینی ها رفتند و یزیدی ها هم رفتند. رو سیاهی به زغال ماند. صبح تا شام ما در... یک دروغ می گویی پول گیرت می آید. راست می گویی درآمدت کم است. یک اختلاس کنی، کم فروشی کنی، کلاهبرداری کنی، پول گیرت می آید. تقوا داشته باشی پول گیرت نمی آید. ولی خدا ضامن رزق است. آن کسی هم که با حرام پول جمع می کند، زندگی اش را آتش می زند. ولی گفته اگر تقوا داشته باشید اگر درآمدتان هم کم است، جبران می کنم. اسم خدا جبار است. جبار یعنی جبران می کنم. ما برای خدا کار کردیم، حالا ایشان گفت باش، باش. افرادی نزد من آمدند گفتند: آقا من دیگر با ایشان نمی توانم کار بکنم. می گویم: چرا؟ می گوید: آخر من پستم نمی دانم سرهنگی بوده. این آقا که آمده گفته: سرگرد باش. من نمی دانم فلان جا پستم بزرگ بود،

اخلاص یعنی امام حسین، روی دوش پیغمبر گفت راضی هستم. زیر سم اسب هم گفت: «رضاً برضاک» یعنی دوش پیغمبر و سم اسب در روح امام حسین اثر نکرد. اما ما وقتی خواستگاری می رویم، اگر مادر عروس و مادر داماد احترام کرد، می گوییم: دختر خوبی است خیلی با معرفت است. خیلی! حالا ـ یک کم شربتش کمرنگ بود، نخیر، اینها به درد نمی خورند. دختر در خانه می ماند به خاطر اینکه مثلاً حالا مادر دختر خوب مادر پسر را تحویل نگرفته است. یعنی با یک شربت زندگی ها را آتش می زنیم. اخلاص یعنی از اینها برو بیرون. روده ی روح ما کوچک است هسته ی انار در آن گیر کرده است.

بحث اخلاص (قسمت چهارم)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین ...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن ...

عرض شد که بحث اخلاص مهمترین بحث در دنیا و آخرت است

در دنیا کار خیلی می شود کرد اما قبول شدنش بحث اخلاص دارد مثل آب. آب خیلی است، اما کدام آب ها مصرف می شود؟ کدام آب ها وارد معده های تشنه می شود؟عزاداری ما نشانه ی اخلاصش چیست؟ خرج می دهیم، پلو می دهیم، غذا می دهیم، زنجیر می زنیم، سینه می زنیم، عزاداری های ما، نمازهای ما، تحصیلات ما، کارهایی که ما می کنیم.

مطلب: برای مخلص، نوع کار تفاوتی ندارد

آدم مخلص هیچ کارش هدر نمی رود. آدم وقتی برای خدا کار می کند فرق نمی کند چه کاری باشد کم باشد یا زیاد ، مردم بپسندند یا نپسندند ، مردم آگاه بشوند یا نشوند و ....

شب عاشورا یک عده در خیمه شوخی می کردند و می خندیدند، و یک عده هم نماز شب می خواندند. چرا؟ برای اینکه وقتی راه، راه حسین است اخلاص در آن است برای عمل کافی است

وقتی خیمه، خیمه امام حسین است، دیگر مهم نیست سر هیأت باشد یا ته هیأت. منبرت ده دقیقه باشد یا بیست دقیقه. به مداح بیست دقیقه وقت دادند یا سی دقیقه؟ به واعظ سی دقیقه وقت دادند یا پنجاه دقیقه؟ از این کوچه رفتیم یا از آن کوچه؟ عَلمات ما سه تا تیغه دارد یا سی تا تیغه دارد؟ اصلاً دیگر فکر اینها نیستیم.

ص: ۱۵۱۰۰

آدم مخلص به این چیزها ور نمی رود فکرش خداست قرآن میفرماید: ،

«قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ» (انعام/۹۱)

آدم مخلص آرمش این است. می گوید: «قُل» یعنی چه؟ «قُلِ اللَّهُ» بگو خدا، «ثُمَّ ذَرْهُمْ» باقی ها را دیگر دور بریز. هیأت ما یک سرش کجاست، یک سرش کجاست. چند تا دیگ بار می گذاریم. رئیس هیأت چه کسی است؟ اصلاً فکر اینها نباشید.

در قرآن یک آیه داریم در سوره ی توبه است.می گوید: اینهایی که برای خدا در جبهه آمدند،

«لا يُصيبُهُمْ ظَمَأٌ» (توبه/۱۲۰) تشنگی به آن ها می رسد اجر است.

«وَ لا نَصَب» تلخی ها و دردسرها

«مَخْمَصَه» گرسنگی اجر است.

«وَ لا يَطَؤُنَ مَوْطِئاً» حرکت ها و مانورها اجر است.

«لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلا» هرچه از طرف دشمن به اینها برسد، هیچی نیست

«إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِح»

یعنی آدم وقتی برای خدا جبهه رفت، خوابیدنش، کفشش را واکس بزند، نانوایی کند، لپه پاک می کند، آرپیجی می زند، موشک رد می کند، هرکاری می کند وقتی مخلص است دیگر فرق نمی کند. مثل آبی که تمیز است استخر که تمیز است شما هرجا شیرجه بروی لذت دارد.

علامت اخلاص:

۱– پاداش را برای همه نوع کار میداند.

مهم نیست که سرآشپز کیست و بچه آشپز کیست.من اگر مخلص باشم مهم نیست پای منبر من پنجاه نفر هستند یا پنج هزار نفر. مردم تعریف کردند یا تعریف نکردند. علامت مخلص این است. پاداش برای همه کار است. همه نوع کار! «ظمأ» تشنگی، «نَصَب» دردسر، «مخمصه» گرسنگی، به شرطی که فی سبیل الله باشد. حرکت ها «لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلا» یعنی هر سختی از دشمن بچشند، «كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِح» برایشان عمل صالح نوشته می شود.

ص: ۱۵۱۰۱

آدم برای خدا درس بخواند، هر قدمی که برمی دارد یک اجر است. هر قدمش، می رود صله ی رحم هر قدمی که برمی دارد یک اجر است. هیچ چیزش حرام نمی شود.

۲- پافشاری بر خواسته های خود نمیکند

اصراری بر سرنوشت خاص ندارد. اصراری برای سرنوشت خود ندارد. نمی گوید: من حتماً باید کنکور بروم. شد کنکور می رویم و نشد کار دیگر. حتماً باید بشود، نه! ما دعوت می کنیم، آمد روی چشم، نیامد التماس دعا. اصرار نکنید. این تعصبات پیداست که خدا نیست. می خواهم آنچه من می گویم بشود. من گفتم الف باید الف باشد. اصرار نکنید.

قرآن می فرماید:

«وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّم» (آل عمران/۱۵۷) «قُتِلْتُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ» در راه خدا کشته شدید، «أَوْ مُتُّم» یا در راه خدا کشته نشدید، از دنیا رفتید. مهم نیست! «لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ»

من درس می خوانم فقیه شدم، شدم. نشدم، نشدم!

غذا می پزی مهمان نمی آید. اَه... بشکند این دست! بابا چرا بشکند؟ برای خدا پختی، نیامدند نیامدند. خودت می خوری و ثوابش هم داری. اصرار نکنید. حتماً که بیاید و حتماً که برود. مداح نیامد، چه خاکی بر سرمان کنیم. چرا بر سرت می زنی؟ نیامد، خودت بگو یا حسین! اصرار به چیزی نکنید. من حتماً باید با این دختر ازدواج کنم. حتماً باید با این پسر ازدواج کنم. حتماً باید شغل من اینطور باشد. حتماً باید هیچی هیچی! هرچه خدا راضی است.

۳- آدم مخلص جرأت پیدا می کند.

مخلص جرأت دارد. با کسی رودروایسی ندارد. چون گفتیم: «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ» بگو خدا و باقی را رها کن. رک حرفش را می زند. نمی گوید: نه! ایشان نمی شود با او حرف زد. چرا، خلاف کرد به او بگو. خلاف کرد به او بگو.

۴- آدم مخلص رنگی نمی شود.

قرآن به شیر گفته:

«لَبَناً خالِصا» (نحل/۶۶)

شیر خالص است. چرا خالص است؟ شیر از لا به لای پهن و خون رد می شود نه بوی پهن دارد و نه رنگ خون. آدم مخلص کسی است که از لا ـ به لای این خطوط سیاسی رد شود رنگی نشود. مشتری دارد یا کساد است. محله پایین است یا محله بالا است؟ در این هیأت و در این مسجد و در این دانشگاه و مدرسه و مزرعه و بازار تحویلش گرفتند یا تحویلش نگرفتند؟ می گوید: برای خدا ما رفتیم روضه حالا تحویل گرفتند، گرفتند. نگرفتند، نگرفتند. رنگی نشدن!

۵- مخلص خود را مقصّر میداند نه دیگران را

آدم مخلص خودش را مقصر می داند. حدیث داریم

«وَ رَأَى نَفْسَهُ مُقَصِّراً بَعْدَ بَذْلِ كُلِّ مَجْهُودٍ وَجَد» (بحارالانوار/ج۶۹/ص ۳۰۰)

یعنی کسانی که تمام تلاششان را می کنند اما باز هم می گویند: شاید خدا چیز دیگر می خواست، واقعاً من خیلی زحمت کشیدم اما خدا این را می خواهد یا خدا چیز دیگر را می خواهد، من خودم را مقصر می دانم.

می گویم: «مِمَّنْ يُرْجَى لَهُ الْخَلَاصُ مِنَ الرِّيَاء»

این امید هست که این خالص باشد. آدم هایی که تا یک کاری می کنند فکر می کنند نه من به وظیفه ام عمل کردم. من حق پدری ام را انجام دادم. از کجا؟ احتمال نمی دادی در تربیت بچه ات کوتاهی کرده باشی؟من حق همسری ام را انجام دادم. احتمال نمی دهی شما نسبت به همسرت کوتاهی کردی؟

هیچ کس فکر نکند بگوید: من حقش را انجام دادم. چه کسی است که بتواند بگوید که حق نماز را انجام دادیم؟ دو رکعت نماز باتوجه خواندی؟ حق روزه، حق جبهه، حق شهدا، حق جانبازان، ما نمی دانیم وظیفه ی ما چیست؟ اگر کسی خودش را مقصر بداند حدیث داریم به اخلاص نزدیک است. اما اگر بگوید: من به وظیفه ام عمل کردم، این پیداست یک خرده باد در سرش است. ما بعد از امام زمان (عج) کسی را به اندازه ی امام خمینی دوست نداریم. ایشان در وصیت نامه اش فرمود: اگر قصوری یا تقصیری کرده ام، از خدا عذرخواهی می کنم و از ملت عزیز هم معذرت می خواهم. امام خمینی می گوید: قصور یا تقصیر!

یکی میگفت :من در اتاق یک رئیسی رفتم، کار داشتم. تا در را باز کردم دیدم یک دختری حالا یا دختر یا خانم، خیلی خوشگل است. تا در را باز کردم، اوه... چه شکلی!داخل اتاق رئیس رفتم گفتم: شما با این خانم محرم هستی؟ گفت: نه!گفتم: چطور با یک دختر به این زیبایی تو در یک اتاق هستی و در هم بسته است. گفت: آخر ما حزب اللهی هستیم. گفتم: خوشا به حالت که اینقدر به خودت خاطرت جمع است. حضرت امیر به زن های جوان سلام نمی کرد. گفتند: یا علی رسول خدا سلام می کند تو چرا سلام نمی کنی؟ گفت: رسول خدا سی سال از من بزرگتر بود. من سی سال جوان هستم. می ترسم به یک زن جوان سلام کنم یک جواب گرمی به من بدهد، دل علی بلرزد. گفتم: دل علی می لرزد، تو خاطرت جمع است. بعضی ها خودشان را از امیرالمؤمنین حزب اللهی تر می دانند.

قیامت، روز بروز باطن انسان ها را رو میکند

حدیث داریم روز قیامت افرادی می گویند: ما جبهه بودیم. خدا و فرشته ها می گویند: دروغگو، تو جبهه رفتی که بگویند: فلانی شجاع است. عده ای می گویند: ما در راه خدا، پول خرج کردیم. خدا و فرشته ها می گویند: دروغ می گویی. پول خرج کردی تا پز بدهی. عده ای می گویند: ما قاری قرآن بودیم. خدا و فرشته ها می گویند: دروغ می گویی. قرآن می خواندی تا بگویند: فلانی صوتش خوب است. ما نمی دانیم چه چیزی از مرز رد می شود. چه چیزی قبول می شود؟

کلمه ی اخلاص معنایش این است که اگر من روی منبر هستم، یک آقای دیگر وارد مسجد می شود. یک نامه می نویسند که جناب آقا ؛ این روحانی محترم وارد شده، بحث هایش هم بحث های خوبی است. اگر می شود یک چند دقیقه کم حرف بزنید، سخنرانی تان را کوتاه کنید که ما از ایشان هم استفاده کنیم. اگر به من برنخورد معلوم می شود که اخلاص دارم.

ص: ۱۵۱۰۴

انشاءالله خـدا امام جمعه ی قبل شیراز را شفا بدهد. آیت الله حائری دیـد پای نماز جمعه اش یک کسـی آمده و او هم خوب حرف می زنـد. گفت: امـا خطبه ی دوم شـما را سـفارش می کنم به تقـوا و خطبه ی دوم هم وقف این آقـا. والسـلام علیکم و رحمه الله! اصلاً خطبه ی دوم را نخواند. به حداقل اکتفا کرد .مخلص این است. راحت بگذرد. چه اصراری داریم حتماً از این خیابان برویم. مگر امام حسین در این خیابان است از این خیابان برو. چه اصرار داریم.

عزاداری باید در شأن امام حسین باشد. خیلی اشک برای امام حسین ارزش دارد. خیلی! شنیدم آیت الله العظمی خوانساری که از مراجع تقلید است و امام درباره اش فرمود که: مرجع المتقین، آیت الله سید احمد خوانساری در بازار تهران. در وصیت نامه اش نوشته بود حدود هشتاد، نود سال درس خوانـدم و درس دادم اما برای قیامتم جز اشکی که برای اهل بیت ریختم به هیچ چییز امید نـدارم. خیلی عزاداری ارزش دارد. خوشـا به حـال مـداح هـا، منبری هـا، عزادارهـا، خوشـا به حالشـان. ولی به همان مقداری که ارزش دارد هرچه طلا گرانتر باشد دزدش هم بیشتر است. مواظب باشید.

موانع اخلاص:

۱- هواپرستی

موانع اخلاص، یکی هواپرستی، امیرالمؤمنین فرمود: «کیف یستطیع الإخلاص من یغلبه الهوی» (غررالحکم/ص۳۰۶)

کسـی که هوی و هوسـش غالب است نمی توانـد مخلص باشـد چون این دنبال هوی و هوسـش است. می گویـد: من دوسـت دارم. دوست دارم!قـدیم هـا گاهی یک کسـی یک جمله ساده می گفت، خـدا می دانـد مردم چقـدر گریه می کردنـد. یک پیرمردی بلنـد می شـد می گفت: مگر ز کربلاـ حسـین... مگر ز کربلا حسـین... کفن به غیر بوریا نبود. یعنی امام را در حصـیر گذاشـتند دفن کردنـد. در کربلا غیر از حصـیر نبود؟ خیلی هم ریتم نداشت. الآن شـعرها پر از ریتم است. اما کسـی گریه نمی کند. چشـمت قشـنگ است. قدت کمون است. آخر یعنی چه؟ بعضـی شـعرها، شـعرهای رقص است. بعضـی شـعرها، شعرهای رقص نیست ولی شعرهایی است که در شأن امام حسین نیست. هواپرستی نمی گذارد آدم مخلص شود.

۲- آرزوها

«قلل الآمال تخلص لک الأعمال» (غررالحکم/ص۱۵۵)

اگر آرزو داشته باشی، نمی توانی مخلص باشی. من می خواهم چنین باشم، من می خواهم چنین شوم. چنین شوم، چنان شوم. بابا خدا این کار را راضی است انجام بدهی، شد شد، نشد نشد. ما خیلی ها را داریم مجتهد می شوند، رساله هم می نویسند، اما به درجه مرجعیت نمی رسند. یعنی مردم از او تقلید نمی کنند اما در عین حال نباخته. می گوید: خیلی خوب خدا دوست داشت من تحقیق کنم. دوست داشت من زحمت بکشم، دوست داشت من در فقه و اصول کار بکنم، حالا- رساله هم نوشتیم. حالا مقلد من هم نشدند، نشدند.

خدمت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی بعضی از تجار پول آوردند. پول سنگین! یک شرط کردند که آقا این پول را ما سهم امام و خمس به شما می دهیم به شرطی که... فرمود: من این شرط را قبول نمی کنم پولتان را بردارید بروید. خیلی پول سنگین بود، وقتی بردند ایشان به آقازاده اش گفته بود که چه بهتر راحت شدم! یعنی اینطور نیست که غصه بخورد برای پول.

یک پول سنگینی به دفتر مقام معظم رهبری . بیست میلیارد تومان خمس. معلوم می شود صد میلیارد درآمدش داشته، حالا شغلش چه بوده نمی دانم. خوب مرجع وارسی نمی کند از کجا آوردی؟ مسلمان است و انشاءالله دزد نیست. ولی بعداً که بیست میلیارد را داد، بعد از چند روز آمد گفت: آقا شما یک نامه بنویسید که من آدم متدینی هستم، کجا فلان کار را برای ما حل کند. مرجع فرمود که بیست میلیارد را به او بدهید برود. بیست میلیارد را به او بدهید برود. من بنا نیست خمس بگیرم و برای شما پارتی بازی کنم. خمس بگیرم و بعد نامه به چه کسی بنویسم که فلان جا فلان دسته گل را آب بدهید؟ برای خدا می خواهی بده و نمی خواهی نده.

ص: ۱۵۱۰۶

بهشت (۲)

انسان وقتی وارد بهشت می شود چه می کند؟

اشاره

آیت الله جوادی آملی در جلسه درس تفسیر روز گذشته خود (۹۳/۸/۱۹) در تفسیر آیات ۱۹ تا ۲۲ سوره «زمر» به نکاتی درباره بهشت اشاره کرده است.

آیت الله جوادی آملی بیان کرد: «برای پاسخ به این سؤالات باید فرق بین ثبات و سکون را تشریح کنیم. وقتی روح انسان به مقام ثبات می رسد مانند علم و قوانینی مانند ۴=۲×۲ که زمین و زمان ندارند که ساکن باشند و بخواهند خسته شوند.»

خلاصه سخنان وی را در ادامه می خوانید.

* تعابیر مختلفی در مورد بهشت رفتن وجود دارد در برخی از تعبیرات آمده است که مومنان را به بهشت می برند در برخی دیگر از تعبیرات در قرآن آمده است که بهشت برای آن هاست این دو تعبیر با هم دیگر متفاوت است در مورد غرفه هم همین معنا مطرح است یعنی اینکه برخی را وارد این غرفه ها می کنند اما برخی صاحب این غرفه ها هستن و غرفه ها برای آن هاست.

* مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان ذیل این آیه روایتی نقل می کند و بیان می کند که جریان بهشت مانند جریان دنیا نیست که هر جا چشمه و نحر بود انسان ها آنجا جمع می شدند و خیمه می زنند. در بهشت جریان عکس است یعنی هر جا انسان است چشمه و نحر می جوشد. به عبارت دیگر هر جا بهشتی ها اراده کنند چشمه و نحر می جوشد.

* حال در اینجا سوالی مطرح است که انسان وقتی وارد بهشت می شود چه می کند؟

خواب که نیست یعنی همه اش می خورد و می خورد؟ ما تا زمانی که بین ثبات و سکون نتوانیم فرق قائل شویم نمی توانیم به این گونه سؤالات پاسخ دهیم. اگر از ما در مورد عمر زمین، خورشید، منظومه شمسی یا راه شیری یا هر جسم مادی سؤال شود می توانیم پاسخ بدهیم چرا که به هر حال این ها ماده انـد و از جایی آغاز شده اند و به جایی ختم می شوند با آزمایشات می توان عمرشان را تشخیص داد. اما اگر از کسی سؤال شود عمر ۴=۲×۲ چقدر است چگونه می توانیم به این سؤال پاسخ دهیم. باید بدانیم که این ثابت است بر خلاف آن ها که ساکن هستند چرا که آن چیزی که ثابت است خسته نمی شود اما آن چیزی که ساکن است خسته می شود. قوانینی مانند علیت و امثال آن ها سال و ماه بر نمی دارد نه متزمن است و نه متمکن.

ص: ۱۵۲۱۸

* روح در بهشت به نشئه ای می رسد که ثابت می شود و تعبیر نمکین «دار القرار» همین است یعنی روح در آن مرحله قرار پیدا می کنید وقتی ما بین سکون و ثبات فرق گذاشتیم دیگر این سؤال اصلاً مطرح نمی شود. چرا که ساکن است که خسته می شود اما ثابت خسته نمی شود بالاخره این ها مسائلی است که اهل بیت به ما بیان کرده اند و ما آن ها را قبول می کنیم. انسان در انجا به جایی می رسد که اصلاً به هیچ چیز طمع نمی کند و بر هر چیزی که خداوند به او داده است راضی است. و چون انسان طمع نمی کند همیشه راحت است. اگر چنانچه طمع و آرزو در آنجا باشد اول عذاب است چرا که آنجا یک روز و دو روز نیست همیشه برتر از خودش را می بیند و می گوید ای کاش من در مقام او بودم. اگر انسان برتر از خودش را ببیند و آهی بکشد این یک عذابی است.

منبع: شفغنا

ویژگیهای ماه مبارک رمضان ۱۹

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

در ماه رمضان ، درهای بهشت باز است

ایها الناس ! ان ابواب الجنان فی هذا الشهر مفتحه فاساءلوا ربکم ان لایغلقها علیکم و ابواب النیران مغلقه فاساءلوا ربکم ان لایفتحها علیکم و الشیاطین مغلوله فاساءلوا ربکم ان لایسلطها علیکم

ای مردم ! به درستی که درهای بهشت در این ماه باز است پس از پروردگارتان بخواهید که آن را بر روی شما نبندد. و نیز درهای آتش بسته است ؛ پس از خداوند، بخواهید که به روی شما باز نگردد همچنین شیاطین ؛ در غل و زنجیرند پس از پروردگار بخواهید که آنها را بر شما مسلط نکند.

ص: ۱۵۲۱۹

نکته،

مراد از این که درهای بهشت در ماه رمضان ، باز است این است که خداونـد تبارک و تعالی در این ماه ، به بهانه های مختلف ، بنـدگان را می آمرزد، و در برابر اعمالی چون روزه گرفتن ، نماز خواندن ، قرائت قرآن ، صدقه دادن ، صـله رحم ... آنان را مسـتحق بهشت می کنـد. و همچنین به بهـانه های مختلف آنان را از آتش جهنم نجات می دهـد. منظور از این که شیاطین در زنجیرند، این است که در این ماه ، کمتر مردم گول او را می خورند، و مرتکب گناه می شوند، مگر آن که به قول آن شخص ظریف مثل ساعت هفته کوک ، پیش از ماه رمضان ، کوک کرده باشـد یا مثل ساعت های باطری دار زمان در زمان ما باطری گذاشته باشد.

بالاخره ، باید بهشت و حور و قصور را با عمل به دست آورد، و به خواستن تنها نیست .

نا برده رنج گنج میسر نمی شود　　　　مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

(لن تنالو البر حتی تنفقوا مما تحبون)

یعنی هرگز به بر و خوبی که تفسیر شـده است به بهشت نمی رسید، مگر آن که از بهترین و دوست دارترین چیزهای خود را در راه خدا انفاق کنید

مرحوم مجلسی در بحارالانوار، ج ۸، ص ۷۱ قسمتی از آن آیات و روایات را نقل فرموده است

آیات وصف بهشت و نعمتهای آن

و بشـر الـذین آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار کلما رزقوا منها من ثمره رزقا قالوا هـذا الذی رزقنا من قبل و اتو به متشابها و لهم فیها ازواج مطهره و هم فیها خالدون .

ص: ۱۵۲۲۰

و بشارت بده کسانی را که ایمان آورده اند، و عمل صالح انجام داده اند، بر این که برای آن ها باغ های سرسبزی است که در زیر درختـان آن ، نهرهـا جـاری است و هر وقت از میوه هـای آن به آنان روزی داده شود، می گوینـد: ما پیش از این ، روزی داده شده بودیم ، ولی شبیه و نظیر آن بوده .

یعنی آن جـا مؤ منین خیال می کننـد که این همان ، میوه های دنیایی است ، مثل سـیب و پرتقال و انار و غیره ولی هنگامی که می خورند می بینند بین این میوه ها و میوه های دنیایی تفاوت بسیاری است و یا آن که مراد از و اءتوا به متشابها آن باشد.

مرحوم اسـتاد شـهید حاج سـید اسـدالله مـدنی در درس تفسـیر در نجف می فرمود: هر میوه ای در بهشت ، مزه همه میوه را می دهد، مثلا سیب ، هم مزه سیب دارد، هم پرتقال و هم نار هم انجیر هم خرما. یعنی یک میوه می خوری ، ولی گویی همه جور میوه را خورده ای

و لهم فیهـا ازواج مطهره یعنی برای مؤ منـان در بهشت همسـران پـاک و پـاکیزه است که دیگر از حیض و نفـاس و بول خبری نیست

و هم فیها خالدون. یعنی برای همیشه و الی الابد، آن جا هستند.

. و سارعوا الی مغفره من ربکم و جنه عرضها السماوات و الارض اعدت للمتقین .

برای رسـیدن به مغفرت پروردگـار، از هم پیشـی ، بگیریـد، بهشتی که عرض آن به انـدازه تمام آسـمانها، و زمین است و برای پرهیزگاران مهیا شده است .

ص: ۱۵۲۲۱

مرحوم مجلسی در معنای عرض سه قول نقل می کند:

اول: همان ، عرض اصطلاحی در برابر طول که خواه ناخواه فهمیده شود، اگر عرض ، به اندازه زمین و آسمان باشد، پس خدا می داند طول آن چقدر است

دوم: به معنا ارزش و قیمت یعنی در عالم فرض و قیمت گزاری ، بهشت ارزش تمام زمین و آسمان ها را دارد؛

سوم: به معنا مساحت باشد که ظاهر و مشهور همین است .

و الذین آمنوا و عملوا الصالحات سندخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدالهم فیها ازواج مطهره و ندخلهم ظلا ظلیلا .

خداوند می فرماید: کسانی که ایمان آورده اند، و عمل صالح انجام داده اند، ما آنان را در بهشت هایی داخل می کنیم ، که در زیر آن ، نهرهایی جاری است و آنان در آن جا همیشه می مانند، و همسرانی پاک دارند. و در آن جا درختان بلند است که سایه ای همیشگی دارند.

و الذین صبروا ابتغاء وجه ربهم و اقاموا الصلاه و انفقوا مما رزقناهم سرا و علانیه و یدرؤ ن بالحسنه السیئه اولئک لهم عقبی الدار جنات عدن یدخلونها و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم و الملائکه یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار .

و آنان که به خاطر پروردگارشان صبر کردند و نماز را بر پاداشتند، و از آن چه به آنان روزی ، دادیم ، در نهان و آشکار انفاق نمودند، و بدی ها را به خوبی پاسخ دادند، برای ایشان ، عاقبت سرای آخرت است . بهشت هایی همیشگی که در آن ها وارد می شوند؛ هم خودشان ، و هم هر کس شایسته باشد از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان . و ملایکه بر ایشان ، بر ایشان ، از هر دری وارد می شوند (و می گویند): سلام بر شما! به سبب آن چه صبر کردید، پس عاقبت ، آن سرای جاوید، چه خوب است .

ص: ۱۵۲۲۲

آیا بهشت اکنون نیز وجود دارد؟

آیـا اکنون و در حال حاضـر بهشت وجود دارد؟ و خداونـد متعال آن را خلق فرموده است و اگر پاسـخ مثبت است ، مکان آن کجاست ؟

ظاهر آیات و اخبار این چنین دلالت دارد مثل آن جا که می فرماید: (اعدت للمتقین)

(مهیا شـدن را به صـیغه ماضـی آورده است واکثر علما، همین عقیـده را دارند پس بهشت اکنون وجود دارد، و خداوند، آن را خلق کرده است .

و اما این که بهشت در کجا است مگر ما رمز و راز همه مخلوقات خدا را فهمیده ایم ؟ مگر آسمان و کهکشان ها و ستاره ها و فضای بی کران را گشته ایم ؟!

شمه ای از خصوصیات کائنات

در کتاب فرهنگ امیر آمده است :

مجموعه سـتارگان نامشـخص ریز و درشتی که ما به صورت ابر می بینیم ، سـتارگان سـحابی ، یا ابری ، خوانـده ، می شونـد و نزدیکترین آنها که با تلسکوپهای کنونی دیده می شود، پنجاه میلیون سال نوری از زمین فاصله دارد.

سال نوری ، مساوی است با ۳۶۰۸۰۰۰۰۰۰۰۰/۹ نه میلیون و چهار صد و شصت میلیارد و هشت میلیون کیلومتر .

کره مـاه کـه همسـایه دیـوار بـه دیـوار زمیـن اسـت ، دو ثـانیه و دو دهم ثـانیه نـوری از فاصـله دارد در حـال یکه در ۴۰۳/۳۸۴ کیلومتری زمین قرار دارد یعنی در حـدود سه هزار برابر فاصـله قم تـا تهران ، و کره خورشـید که نسـبت به کاینات دیگر خیلی کوچک است ، حجم آن یک میلیون و چهارصد هزار زمین است ، و حدود هشت دقیقه نوری ، با ما فاصله دارد یعنی وقتی ما می بینیم ، دارد طلوع می کند، در واقع هشت دقیقه جلوتر از آن طلوع کرده است و الان نورش به ما می رسد. در حالی که در حدود صد و چهل و نه میلیون و پانصد هزار کیلومتر با زمین فاصـله دارد بلکه الان کشف شده است که کراتی وجود دارد که میلیاردها، سال نوری از زمین فاصله دارد.

قابل ذکر است که اگر فرضا زمین با کره زمین ، با همین فاصله ای که دارند به طرف کره خورشید بروند، هر دو به خورشید، برخورد می کنند.

آری ، ستارگان ، ابری شکل که ما آن را کهکشان ، یا راه شیری ، نامیده ایم و شامل سه میلیارد خورشید و میلیاردها ستارگان و کرات دیگر است ، در فاصله یک هزار سال نوری ، از زمین قرار دارد و تا کنون کهکشان های دیگر نیز دیده شده است (ستاره ای دیده شده که هجده میلیارد سال نوری از زمین فاصله دارد و هرچه دستگاه ها و تلسکوپ های بشر قوی تر شود، فاصله های دورتری را خواهد دید.

در نوشته های منابر ماه ، رمضان مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری ، فرموده است : کوچکترین ستاره ها ستاره سها است که با چشم قوی تری به زحمت دیده می شود، و نزدیک ستاره های بنات النعش قرار دارد همان ستاره چهارده برابر کره زمین است .

و در کتاب فرهنگ امیر کبیر آمده است که :

نزدیکترین ستاره به زمین ، ستاره ای از صورت فلکی جنوبی (قنطورس) به نام الفا است که چهار سال و هفت دهم سال نوری از زمین فاصله دارد؛ یعنی اگر روی نقشه ای ، فرضا خورشید، را یک سانتی متری زمین بکشیم . ستاره آلفا در دو هزار و پانصد متری زمین ، در آن نقشه قرار دارد و اگر بشود، پیامی از زمین ، به وسیله امواج رادیویی برای ساکنین اگر گوش شنوایی در آنجا باشد، پیام ما را پاس از چهار تا هشت سال خواهد شنید.

ص: ۱۵۲۲۴

اکنون ، بـا دقت در این مطالب ، به عظمت کاینات ، و عظمت خالق آن ها پی خواهیم برد و می فهمیم که نمی دانیم ، بهشـت و جهنم در کجـا قرار گرفته است و چه وسـعت و عظمت و مسـاحتی دارد، هر مؤ منی ، در بهشت ، قصـری در اختیـار دارد که اگر بخواهد تمام اهل بهشت را دعوت کند می تواند!

حالا به این آیه شریفه دقت کنید:

لخلق الله السماوات و الارض اکبر من خلق الناس ، و لکن اکثر الناس لایعلمون .

هر آینه ، خلقت آسمان ها و زمین ، مهمتر از خلقت مردم است ؛ ولی خیلی از مردم ، نمی دانند.

درحالی که درباری ، خلقت انسان ، می فرماید:

(فتبارک الله احسن الخالقین).

روایات وصف بهشت و نعمتهای آن

اینک روایاتی را در وصف بهشت و نعمات آن برایتان نقل می کنم :

در بحارالانوار، از تفسیر علی بن ابراهیم به سندی از ابی بصیر چنین آمده است :

قلت لابی عبدالله علیه السـلام : جعلت فداک یا ابن رسول الله شوقنی فقال یا ابا محمد ان الجنه توجد ریحها من مسیره الف عام و ان ادنی اهل الجنه منزلا لو انزل به الثقلان الجن الانس لوسـعهم طعاما و شـرابا و لاینقص مما عنده شی ء و ان ایسر اهل الجنه منزله من یـدخل الجنه فیرفع له ثلاـث حـدائق فـاذا دخـل ادنـاهن رای فیها من الازواج و الخـدم ، و الانهار الثمار ما شاء الله فاذا شکرالله و حمـده قیـل له ارفع راءسـک الی الحـدیقه الثـانیه ففیهـا مـا لیس فی الاـولی فیقول یـا رب اعطنی هـذه فیقول لعلی ان اعطیتکهـا سـاءلتنی غیرها فیقول رب هـذه هـذه فاذا هو دخلها و عظمت مسـرته شـکرالله و حمـده قال فیقال افتحوا له باب الجنه ویقال له ارفع راءسک فاذا قد فتح له باب من الخلد و یری اضعاف ما کان فیما قبل فیقول من النیران فیقول رب ادخلنی الجنه و انجنی من النـار قـال ابوبصـیر فبکیت قلت له جعلت فـداک زدنی قـال یـا ابا محمـد ان فی الجنه نهرا فی خافتیها جوار نابتات اذا مرالمؤ من بجاریه اعجبته قلعها و انبت الله مکانها اخری .

ص: ۱۵۲۲۵

ابوبصـیر می گوید: خدمت امام صادق علیه السـلام عرض کردم : فدایت شوم ، یابن رسول الله مرا تشویق بفرمایید، یا ابا محمد (کنیه ابوبصـیر بوده است) به درستی که بوی بهشت از فاصـله هزار سال استشـمام می شود، و کمترین منزلی که به اهل بهشت داده می شود، به طوری است که اگر تمـام جن و انس بر آن وارد شونـد، جـای آنـان را دارد و غـذا و نوشـیدنی برای ایشان ، فراهم هست ، و هیچ از آن کم نمی شود، و به درستی که ساده ترین منزلی که به اهل بهشت داده می شود، این است که وقتی مؤ من وارد می شود سه باغ در اختیار او قرار می گیرد. پس وقتی وارد باغ اول می شود، می بینـد، همسـران و خدمت کاران ، آمـاده ، نهرهـای جـاری ، میوه هـای همه جوره . پس در این هنگـام ، شـکر خـدا را به جـا می آورد، به او گفته می شود: پس سرت را به طرف باغ دوم بلنـد کن ! او نیز نگاه می کنـد و می بیند آن جا چیزهایی هست که در باغ اول نبود، عرض می کند: پروردگارا! این یکی را به من عطا بفرما.

خداوند، می فرماید: بنده من ! اگر این را بدهم ، شاید باز هم باغ دیگری بخواهی ، عرض می کند: پروردگارا! نه فقط همین . پس وقتی داخل می شود و حمـد و شـکر الهی را به جا می آورد، خطاب می رسـد: اکنون در بهشت را به روی او باز کنید، و گفته می شود، سـرت را بلنـد کن پس در این وقت در بهشت خلـد، به روی او بـاز می شود و در آن جا چیزهایی می بینـد که چندین برابر آن چه است که قبلا دیده بود. پس خوشـحالی او چند برابر می شود و سپاس خدا را به جا می آورد که او را اهل بهشت قرار داد و از آتش جهنم نجـات داد، ابوبصـیر می گویـد: پس گریسـتم و عرض کردم : قربـانت گردم بـاز هم بفرمایید حضـرت فرمود: یا ابا محمـد! به درستی که در بهشت نهری است که اطراف آن دختران و دوشـیزگان ، قرار دارند هنگامی که مؤ من از کنار آن ها می گـذرد و از یکی از آنان خوشـش می آیـد، او را بر می دارد و خداونـد، مجددا به جای او دیگری را قرار می دهد.

ص: ۱۵۲۲۶

روایت دیگری در وصف بهشت - که ضمنا پاداش شما روزه داران است .

بحارالانوار از امالی شیخ صدوق به سندی از زید بن علی از پدرش به نقل از جدش چنین می آورد:

قال امیرالمؤ منین علی بن ابیطالب علیه السلام ان فی الجنه لشجره یخرج من اعلاها الحلل و من اسفلها خیل بلق مسرجه ملجمه ذوات اجنحه لاتروث ولاتبول فیرکبها اولیاء الله فتطیر بهم فی الجنه حیث شاؤ ا فیقول الذین اسفل منهم یا ربنا ما بلغ بعبادک هذه الکرامه فیقول الله جل جلاله انهم کانوا یقومون اللیل و لاینامون و یصومون النهار و لایاءکلون و یجاهدون العدو و لایجبنون و یتصدقون ولایبخلون .

امیرالمؤ منین علیه السلام فرمود: به درستی که در بهشت درختی هست که از بالای آن زر و زیور بیرون می آید، و از قسمت پایین آن ، اسبهای ابلق دست و پا سفید و سیاه ، در حالی که با لجام و زین آماده اند، و بال دارند، نه پهن دارند و نه بول می کنند. پس اولیای خدا، سوار بر آنها می شوند، و هر جا که بخواهند، در بهشت پرواز می کنند. پس کسانی که در درجه پائین ترند می گویند: پروردگارا! این بندگان تو به چه سبب به این کرامت رسیده اند؟ پس خداوند می فرماید: اینان شب ها را به عبادت می گذرانیدند، و نمی خوابیدند، و روزها روزه می گرفتند، و چیزی نمی خوردند، و با دشمنان خدا جهاد می کردند، و ترسی نداشتند، و صدقه و بذل و بخشش در راه خدا می نمودند، و بخل نمی ورزیدند.

در بحارالانوار، از ثواب الاعمال به سندی از عثمان بن عیسی از بعض اصحاب از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمود:

ما خلق الله خلقا الا جعل له فی الجنه منزلا و فی النار منزلا فاذا سکن اهل الجنه و اهل النار نادی مناد یا اهل الجنه اشرفوا فیشرفون علی النار و ترفع لهم منازلهم فی النار ثم یقال لهم هذه منازلکم التی لو عصیتم ربکم دخلتموها قال فلوا ان احدا مات فرحا لمات اهل الجنه فی ذلک الیوم فرحا لما صرف عنهم من العذاب ثم ینادون یا معشر اهل النار ارفعوا رؤ سکم فانظروا الی منازلکم فی الجنه فیرفعون رؤ سهم فینظرون الی منازلهم فی الجنه و ما فیها من النعیم فیقال لهم هذه منازلکم التی لو اطعتم ربکم دخلتموها قال فلوا ان احدا مات حزنا لمات اهل النار ذلک الیوم حزنا فیورث هولاء منازل هولاء منازل هولاء و ذلک قول الله عزوجل اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها الخالدون .

امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند متعال ، هیچ مخلوقی را نیافریده است جز آن که منزلی در بهشت و منزلی در آتش برای او خلق کرده است . پس هنگامی که اهل بهشت در بهشت ، و اهل جهنم ساکن شدند، منادی ندا می کند: ای اهل بهشت ! توجه کنید. پس آنها نیز نظاره گر بر آتش ، می شوند و منازل آنان در جهنم برای ایشان آشکار می شود، سپس به آنها گفته می شود: این ها منازل شما است که اگر معصیت کرده بودید و سرپیچی از پروردگار داشتید اینجا جای شما بود. اگر آن روز مردنی ، در کار بود. هر آینه ، اهل بهشت ، در اثر خوشحالی فوق العاده ، سکته می کردند و می مردند؛ به جهت آن که عذاب ها از ایشان ، برداشته شده است .

ص: ۱۵۲۲۸

سپس ندا می رسد: ای اهل آتش ! سرها را بلند کنید، و به منازل خود در بهشت نگاه کنید. پس سرها را بلند می کنند و نگاه می کنند و آن همه نعمت ها که در آن جا هست ، را می بیند، پس آنان گفته می شود: آری ، این ها خانه های شما است که اگر در دنیا از پروردگارتان اطاعت و پیروی نموده بودید، جای شما این جا بود. حضرت فرمود: اگر مردنی در کار بود، هر آینه اهل جهنم در آن روز دق می کردند، و از غصه ، می مردند. پس خداوند، خانه های جهنمی را در بهشت ، به اهل بهشت و خانه های بهشتی های را در جهنم به اهل جهنم می دهد(که مزید بر عذاب شود)

و همین است تفسیر آیه شریفه اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون .

آیات و روایات وصف جهنم

و اما از آیات و روایات مربوط به جهنم بگویم که در ماه رمضان ، درهای آن بسته میشود.

مرحوم مجلسی رحمه الله در بحارالانوار، باب النار، صدها آیه و حدیث را نقل فرموده است . من فقط بعضی از آیات و یک حدیث را بیان می کنم و خداوند را به حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله قسم می دهم که من و شما و همه شیعیان را از عذاب آتش و درکات جهنم نجات بدهد.

خداوند متعال در قرآن ، کریم می فرماید:

و الذین کفروا لهم نار جهنم لایقضی علیهم فیموتوا ولا یخفف عنهم من عذابها کذلک نجزی کل کفور و هم یصطرخون فیهاربنا اخرجنا نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل او لم نعمر کم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر فذوقوا لما للظالمین من نصیر .

ص: ۱۵۲۲۹

کسانی که کافر بوده اند، جای آنان در جهنم است : نه کارشان ، تمام می شود و می میرند، و نه از عذابشان چیزی کم می شود (و مثلا- راحت شوند) و آری هر ناسپاس و کافری را این چنین جزا و کیفر می دهیم ، (این بار در این خانه بماند که بماند) ایشان نیز صیحه می کشند که پروردگارا! ما را از این جهنم بیرون بیاورد. (غلط کردیم) دیگر عمل صالح انجام می دهیم ، غیر از آن چه عمل می کردیم . (خطاب می رسد) مگر ما در دنیا به شما مهلت ندادیم و عمر طولانی به شما ندادیم ؟ هر کس اهل پند بود پند می گرفت . و مگر ما پیامبرانی نفرستادیم ، و شما را از چنین روزی نترساندیم ؟ پس بچشید، این عذابها را در حالی که هیچ چاره و دادرسی ، ندارید (خود کرده را تدبیر نیست).

این آیات و اما احادیث ؛ بحارالانوار، از امالی صدوق ، به سندی از عمروبن ثابت از امام محمد باقر علیه السلام چنین نقل می کند که :

قال : ان اهل النار، یتعاوون فیها، کما یتعاوی ، الکلاب و الذئاب مما یلقون من الیم ، العذاب . فما ظنک یا عمرو بقوم لایقضی علیهم فیموتوا ولایخفف عنهم من عذابها عطاش فیها جیاع کلیله ابصارهم صم بکم عمی مسوده وجوههم خاسئین فیها نادمین مغضوب علیهم فلا-یرجون من العذاب ولا-یخفف عنهم و فی النار یسجرون و من الحمیم یشربون و من الزقوم یاءکلون و بکلا-بیب النار یحطمون و بالمقامع یضربون و الملا-ئکه الغلا-ظ الشداد، لا-یرحمون فهم فی النار یسبحون علی وجوهم مع الشیاطین یقرنون ، و فی الانکال ، و الاغلال یصدفون ان دعوا لم یستجب لهم ، و ان ساءلوا حاجه ، لم تقض لهم ، هذه حال من دخل النار .

ص: ۱۵۲۳۰

عمروبن ثـابت می گویـد: امام محمـد باقر علیه السـلام فرمود: به درستی که اهل آتش به سـبب عـذابی که می کشـند، همانند سگ و گرگ زوزه می کشـند. ای عمرو! نظر تو درباره این افراد چیست ؟ گروهی که نه مردنی دارند، تا کار تمام شود، و نه در عذاب آنان تخفیف داده می شود. تشنه اند، گرسنه اند، چشمشان کم نور و کر و کور لال اند. صورت هایشان سیاه است . رانـده شـده انـد ، و پشـیمان انـد، و مورد غضب قرار گرفته اند و هیچ رحمی از عذاب به آنان نمی شود، و تخفیفی ندارند در آتش می سوزند و از آب گرم شور می آشامند و از زقوم می خورند. سگ های جهنم دست و پای آنان را می شکنند به آنان ندارنـد پس آنهـا با صورت در آتش کشـیده می شونـد، و با شـیاطین هم نشـین انـد. در حالی که ، در غل و زنجیر گرفتارنـد. هرچه داد میزننـد، کسـی به فریادشان ، نمی رسـد. اگر چیزی بخواهنـد، کسـی به آنان توجهی ندارد آری این وضع و حال هر کسی است که داخل آتش شود.

علی علیه السلام تقسیم کننده بهشت و دوزخ

مرحوم مجلسی ، در کتاب گرانقدر، خویش ، بابی باز نموده ، و در آن یادآور شده است که امیرالمؤ منین علیه السلام در روز قیامت ، بهشت و جهنم را تقسـیم می کنـد و هر کس را که بخواهـد، به بهشت یا جهنم می فرسـتد. و اوست که اجازه عبور از صراط را می دهد و در این باره ، سی و دو روایت ذکر می کند که تعدادی از آنها را جهت تبرک برایتان نقل می کنم .

ص: ۱۵۲۳۱

از علل الشرایع به سندی از سماعه بن مهران نقل شده است که گفت :

قال ابوعبدالله علیه السلام : اذ کان یوم القیامه وضع منبر یراه جمیع الخلائق یقف علیه رجل یقوم ملک عن یمینه و ملک عن یساره فینادی الذین عن یمیینه یا معشر معشر الخلائق هذا علی بن ابیطالب علیه السلام صاحب النار یدخلها من شاء .

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که روز قیامت ، فردا می رسد، منبری قرار داده می شود که تمام اهل محشر آن را می بینند. مردی روی آن منبر قرار می گیرد در حالی که یک فرشته طرف راست او و یک فرشته طرف چپ اوست ، پس آن فرشته ای که طرف راست است ندا می دهد: ای اهل محشر! این مرد، علی بن ابیطالب است هر کس را که او بخواهد، داخل بهشت ، می نماید و آن فرشته ای که طرف چپ است ندا می دهد ای اهل محشر! این علی بن ابیطالب است که صاحب اختیار آتش است ؛ هر کس را که بخواهد داخل آتش (جهنم) می برد.

روایت دیگری از امالی شیخ ، به سندی از امام رضا علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤ منین علیه السلام چنین نقل می کند:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : اذ کان یوم القیامه وفرغ الله من حساب الخلائق دفع الخالق عزوجل مفاتیح الجنه و النار الی فادفعها الیک فاقول لک احکم قال علی و الله ان للجنه احدی و سبعین بابا یدخل من سبعین منها شیعتی و اهل بیتی و من باب واحد سائر الناس .

رسـول اکرم صـلی الله علیه و آله فرمـود: هنگـامی که روز قیـامت شـود و خداونـد از حسـاب خلاـیق فـارغ شود، خـالق متعـال کلیـدهای بهشت و جهنم را به من دهـد، و من هم ای علی ! آن را به دست تو (علی بن ابیطـالب) می دهم و به تو می گویم : هر گونه که می خواهی حکم کن . امیرالمؤ منین فرمود: به خـدا سوگنـد! به راستی بهشت ، هفتاد و یک در دارد، که از هفتاد در آن شیعیان ، من و اهل بیتم داخل می شوند، و از یک در دیگر، بقیه مردم .

همچنین در چندین روایت حضرت می فرماید:

انا قسیم الله بین الجنه و النار؛من از طرف خدا بهشت و جهنم را تقسیم می کنم .

و در یک روایت می فرماید: به جهنم می گویم : این یکی برای تو، این یکی برای من ، این برای تو این برای من ...

ذکر توسل به امیر مؤ منان علیه السلام

یا امیرالمؤ منین علیه السـلام تو را به جان فاطمه اطهر و حسن و حسین و محسن مظلومت قسم می دهیم ما را هم شفاعت کن و به بهشت ببر گرچه گنه کـاریم ولی از صـمیم قلب به شـما عشق می ورزیم بلکه توقع داریم ، از همان حال احتضار بر بالین ما حاضر باشی ، چنان که خود به حارث همدانی فرمودی ،

یـا مولانـا یـا امیرالمؤ منین یـا علی ابن ابی طـالب یـا اخـا الرسول و یا زوج البتول انا توجهنا و استشـفعنا و توسـلنا بک الی الله یا وجیها عندالله اشفع لنا عندالله .

ص: ۱۵۲۳۳

شاعر شیرین زبان عرب چه خوش سروده است :

یا حار همدان من یمت یرنی من مؤ من او منافق قبلا

یعرفنی طرفه و اعرفه بنعته و اسمه و ما فعلا

و انت عند الصراط تعرفنی فلا تخف عثره ولا زللا

اقول النار حین توقف للعرض ذریه لاتقریبی الرجلا

ذریه لاتقربیه ان له حبلا بحبل الوصی متصلا

اسقیک من بارد علی ظما تخالفه فی الحلاوه العسلا

قول علی لحارث عجب کم ثم اعجوبه له مثلا .

هر که زین دار فنا رخت ببندد باید روی من بیند و این دیدن بعد از اجل است

دوستان را متبسم نگرم ، خصم خشن دیدن آن دو، به این نحوه ، رهین عمل است

می شناسی تو مرا، چون برسی نزد صراط پس ز لغزش منما خوف که آن لا زلل است

امر بر آتش دوزخ هم او را بگذار در مقامی که تو را عرصه عرض عمل است

چو نگاهش به من افتاد بگویم که علی آشنا بر صفت و نام وی و ما فعل است

ص: ۱۵۲۳۴

واگذارید و میویید که اندر کف او ریسمانی است که با حبل علی متصل است

تشنه چون گردی و سوزی ز عطش در آن حال گویمت موقع همراهی من این محل است

آب شیرین و گوارا و زلالی دهمت تا بنوشی و تصور بنمایی عسل است

نیست تردید در این گفته مولا اما عقل مبهوت ز تنظیم کلام وجمل است

پیروی طبع تو امروز گهربار بود بارور این شجر خشک ز حسن عمل است .

لاحول و لاقوه الاباالله العلی العظیم .

اخلاق (۸۵)

امام حسن مجتبی(ع) که بود؟ و چه فضائل و مناقبی داشت؟

امام حسن مجتبی(ع) که بود؟ و چه فضائل و مناقبی داشت؟

امام حسن، فرزند علی بن ابی طالب(ع)، سرور جوانان بهشت است.(۱)

بنا به روایت مشهور بین شیعه(۲) و اهل سنت،(۳) امام حسن(ع) در شب نیمه ماه مبارک رمضان، سال سوم هجرت در شهر مدینه دیده به جهان گشود. البته نقل های ضعیفی هم وجود دارد که یکی از آنها زمان ولادت آن حضرت را ماه شعبان ذکر می کند.(۴) شاید این تاریخ با تاریخ ولادت امام حسین اشتباه شده باشد.

۱- (۱). شیخ طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۹، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.

۲- (۲). شیخ مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۵، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق؛ طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۰۲، قم، مؤسسه آل البیت(ع)، چاپ اول، ۱۴۱۷ق؛ آل یاسین، شیخ راضی، صلح الحسن(ع)، ص ۲۵، بیروت، اعلمی، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ق.

۳- (۳). ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۶۰، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق؛ ابن سعد کاتب واقدی، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۲۲۶، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۱۸ق؛ سبط بن جوزی، تذکره الخواص من الأمه فی ذکر خصائص الأئمه، ص ۱۷۶، قم، منشورات الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

۴- (۴). ابن حجر عسقلانی این قول را چنین نقل کرده است: «و قیل فی شعبان منها»؛ الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۶۰.

کنیه اش ابو محمد است.(۱) برخی گفته اند: این کنیه را پیامبر اکرم(ص) به امام حسن(ع) داد.(۲) در هفتمین روز ولادتش حضرت فاطمه(س) قنداقه امام حسن را – در پارچه ای از حریر بهشتی که جبرئیل برای پیامبر آورده بود – خدمت پدر آورد و پیامبر(ص) نام حسن را بر وی نهاد.(۳)

لقب های آن حضرت عبارتند از: سیّد، زکی، مجتبی و تقی.(۴)

هنگام ارتحال ملکوتی پیامبر(ص)، امام حسن(ع) هفت سال و چند ماه، یا هشت سال داشت. زمانی که امامت بعد از علی(ع) به ایشان رسید، ۳۷ ساله بود.(۵)

شیخ مفید در کتاب ارشاد می گوید: «زمان بیعت (امامت) امام مجتبی روز جمعه ۲۱ رمضان سال چهل هجری بود».(۶)

مدت امامت آن حضرت شش ماه و سه روز به طول انجامید و در سال ۴۱ هـ.ق بین او و معاویه صلح نامه امضا شد.(۷) پس از اجرای صلح، امام حسن(ع) به مدینه مراجعت نمود و مدت ده سال آخر عمر شریفش را در آن جا ساکن بود.(۸)

درباره تاریخ شهادت امام حسن مجتبی(ع) در منابع اسلامی اختلاف نظر دیده می شود؛ پنجم ربیع الاول،(۹) و ۲۸ صفر سال پنجاه هجری(۱۰) که مشهور همان قول دوم است.

۱- (۵). الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۵.

۲- (۶). امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۷، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۳ق.

۳- (۷). الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۵.

۴- (۸). ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل أبی طالب(ع)، ج ۴، ص ۲۹، قم، انتشارات علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ق.

۵- (۹). إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۰۲.

۶- (۱۰). الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۹.

۷- (۱۱). إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۰۲.

۸- (۱۲). همان، ص ۴۰۳.

۹- (۱۳). الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۳۵۴؛ شبراوی، جمال الدین، الإتحاف بحب الأشراف، ص ۱۱۵، قم، دار الکتاب، چاپ اوّل، ۱۴۲۳ق.

۱۰- (۱۴). طبرسی، فضل بن حسن، تاج المواليد، ص ۸۲، بیروت، دار القاری، چاپ اول، ۱۴۲۲ق؛ طبری آملی صغیر، محمد بن جریر، دلائل الامامه، ص ۱۵۹، قم، بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق؛ محدث اربلی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۱، ص ۴۸۶، قم، منشورات الرضی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق؛ أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۶.

امام حسن(ع) به دست همسرش جعده (دختر اشعث کندی) از طریق سم به شهادت رسید.(۱) این حادثه با دسیسه و نیرنگ معاویه و وعده ازدواج با پسرش یزید بن معاویه صورت پذیرفت. سرانجام امام(ع) با نوشیدن زهر به دست همسرش به دیدار حق شتافت و امام حسین(ع) پس از مراسم غسل و کفن، برادرش را در کنار مقبره مادر بزرگشان فاطمه بنت اسد در قبرستان بقیع به خاک سپرد.(۲)

فضائل و مناقب امام حسن(ع)

تاریخ نویسان درباره امام حسن مجتبی(ع) فضایل و مناقبی را ذکر کرده اند که برخی از آنها چنین است:

۱. نام گذاری امام حسن از سوی خداوند جابر بن عبدالله می گوید: هنگامی که حضرت زهرا امام حسن(ع) را به دنیا آورد، به امام علی(ع) گفت: «برایش نام انتخاب کن». علی(ع) فرمود: «من در نام گذاری این فرزند بر پیامبر خدا پیش نمی گیرم». قنداقه امام حسن را خدمت رسول الله(ص) آوردند و گفتند: یا رسول الله! برایش نام انتخاب کن. پیامبر فرمود: «در این نام گذاری بر خدای متعال سبقت نمی گیرم». پس خدای متعال به جبرئیل وحی فرستاد که محمد(ص) صاحب فرزند شد، به جانب وی برو، تبریک بگو، و به او بگو که علی نسبت به تو مثل هارون نسبت به موسی است، پس نام فرزند هارون را بر وی بگذار. جبرئیل بر پیامبر(ص) فرود آمد، تولد فرزند را از جانب خداوند بر وی تبریک گفت و گفت: خدای متعال فرمود: «نام مولود فاطمه را به اسم پسر هارون نام گذاری کن». پیامبر فرمود: «نام پسر هارون چیست؟» جبرئیل گفت: شبر. پیامبر(ص) فرمود: «زبان ما عربی است!» پس جبرئیل در جواب گفت: «او را حسن نام بگذار» و پیامبر نام حسن را برایش برگزید.(۱۷)

ص: ۱۵۲۳۷

۱- (۱۵). ر.ک: «امام حسن(ع) و جعده»، سؤال ۴۷۳۳.

۲- (۱۶). إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۱۴.

۲. امام حسن؛ سرور جوانان بهشت

جابر از پیامبر خدا(ص) نقل می کند: «هر کس خواست سرور جوانان بهشت را ببیند، پس به چهره حسن بن علی نگاه کند».(۱)

۳. هیبت و ابهت امام حسن، هیبت رسول خدا

ابن علی رافعی از پدرش، از جده اش زینب دختر ابی رافع، نقل می کند: حضرت فاطمه با دو پسرش حسن و حسین(ع) خدمت رسول خدا(ص) رسید ... و فرمود: «این دو پسرانت هستند، پس چیزی به ارث و یادگار آن دو را بیاموز»، پیامبر(ص) چنین درباره آنها فرمود: «حسن، هیبت و ابهت مرا دارد. اما حسین دارای جود و بخشش و شجاعت من است». مؤیِّد این روایت، روایتی است که محمد بن اسحاق نقل کرده است؛ کسی در شرافت بعد از رسول خدا(ص) به حسن بن علی نرسیده است. وی می گوید من در مسیر مکه خود شاهد بودم که امام حسن از مَرکبش پایین آمد و پیاده می رفت از همراهانش کسی نماند، مگر این که او نیز از مرکبش پیاده شد، حتی سعد بن ابی وقاص هم پیاده شد و در کنار حضرت راه می رفت.(۲)

۴. امام مجتبی؛ شبیه ترین مردم به رسول خدا

از انس بن مالك نقل شده است: کسی در شباهت به رسول الله مانند حسن بن علی نبود.(۳)

۵. شدیدترین ابراز محبت های رسول خدا نسبت به امام مجتبی

اسامه بن زید گوید: شبی از شب ها به خاطر حاجتی، در خانه رسول خدا(ص) را کوبیدم، آن حضرت از خانه بیرون آمد، نیازم را گفتم و پیامبر حاجتم را برآورده ساخت؛ در آن حال حضرتش را دیدم چیزی بر خود پیچیده بود که نام آن را نمی دانستم! گفتم: یا رسول الله! این لباس چه نام دارد؟ رسول خدا(ص) لباس خود را باز کرد، دیدم حسن و حسین را در بغل داشت، سپس فرمود: «این دو فرزند، فرزند من و فرزند دخترم می باشند! خدایا! من آنها را دوست می دارم و تو دوست بدار هرکسی که آنها را دوست داشته باشد».(۴)

ص: ۱۵۲۳۸

۱- (۱۸). همان.

۲- (۱۹). همان، ص ۴۱۲.

۳- (۲۰). مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۸، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

۴- (۲۱). مناقب آل أبی طالب(ع)، ج ۳، ص ۳۸۲؛ ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶ – ۶۵۷، مصر، شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبی، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.

در روایتی دیگر از بَراء بن عازب آمده است؛ من دیدم که حسن بر دوش رسول الله بود، در حالی که می فرمود: «خدایا! من او (حسن) را دوست می دارم، تو نیز او را دوست بدار».(۱)

۶. زهد و عبادت امام حسن

امام حسن مجتبی(ع)؛ عابدترین، زاهدترین و با فضیلت ترین مردم زمانش بود و زمانی که عازم حج می شد، با پای پیاده می رفت و گاهی هم پا برهنه. امام حسن زمانی که یاد مرگ می کرد می گریست و هنگامی که به یاد قبر و قیامت می افتاد، اشک از چشمانش سرازیر می شد.(۲)

۷. بذل و بخشش در راه خدا

امام مجتبی(ع) اهل جود و بخشش بود و در میان مردم به این خصلت معروف بود. روایات فراوان در این باره آمده است؛ علامه مجلسی صاحب کتاب «بحار الانوار» از «حلیه الاولیاء» نقل می کند: «امام حسن(ع) دو بار تمام زندگی اش را در راه خدا بین مستمندان تقسیم کرد».(۳)

۸. تواضع و محبت نسبت به فقرا

ابن شهر آشوب از کتاب «الفنون» از احمد مؤدّب و کتاب «نزهه الابصار» از ابن مهدی نقل می کند: امام حسن(ع) در حال گذر از جایی بود، دید عده ای از فقرا بر زمین نشسته اند و مقداری نانِ خشکِ خورد شده در سفره آنها است و مشغول خوردن هستند، از حضرت دعوت کردند از آن نان خشک میل کند، حضرت از مرکب پیاده شد در کنارشان نشست و از آن نان میل کرد، به برکت وجود امام نان آن قدر زیاد شد که همه از آن خوردند و سیر شدند، پس از غذا امام مجتبی(ع) از آنها دعوت کرد و در منزل خود از آنان پذیرایی نمود.(۴)

۱- (۲۲). قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، المسند الصحیح المختصر بنقل العدل عن العدل إلی رسول الله(ص)(صحیح مسلم)، ج ۴، ص ۱۸۸۳، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، بی تا.

۲- (۲۳). شیخ صدوق، محمد بن علی، الأمالی، ص ۱۷۸، تهران، کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش.

۳- (۲۴). بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۹.

۴- (۲۵). مناقب آل أبی طالب(ع)، ج ۴، ص ۲۳.

مشابه این گونه روایات و ده ها آیه قرآن که درباره فضایل و مناقب اهل بیت و امام مجتبی وارد شده، فراوان است(۱) و به همین مقدار درباره آن حضرت اکتفا می کنیم. درباره فضیلت و شخصیت امام حسن(ع) همین مقدار بس که آن حضرت از اهل بیت(ع) است، کسانی که خداوند پلیدی را از آنان دور کرده و آنان را پاک و مطهر گردانید،(۲) و از کسانی است که رسول خدا(ص) به اتفاق آنان با نصارای نجران مباهله کرد.

منبع:islamquest.net

پیامبر اکرم و قرآن

پیامبر اکرم و قرآن

از عایشه پرسیدند: اخلاق پیامبر چگونه بود؟

پاسخ داد:

«خلق و خوی پیامبر(ص)، قرآن بود.» شخصیت جامع و چند بعدی پیامبر اسلام و کمال و عظمت معرفتی، اخلاقی و وجودی آن بزرگوار، قرآن مجسم و ناطق است که به عنوان نماد مطلق و تام «انسان کامل» در میان آدمیان، حجت و الگویی ماندگار می باشد.

اگر قرآن کریم، کلام تشریعی حضرت حق است، پیامبر اکرم (ص) کلمه الله الاعظم و کلام تکوینی خدا است. اگر قرآن کتابی است با حقایق جاودانه و همیشگی، پیامبر اکرم (ص) نیز حقیقتی عینی و جاودانه است. اگر قرآن بطون و لایه های معنایی و مصداقی عمیق و گسترده ای دارد که تلاش برای کشف آن حقایق باید استمرار داشته باشد، پیامبر اکرم (ص) نیز ذخیره ای تمام نشدنی و حقیقتی است عینی و انسانی، که شناخت ابعاد مختلف شخصیت ایشان و دستیابی به عمق سیره، سلوك و سنت آن حضرت به جهاد و اجتهادی مستمر نیازمند است. اگر نیاز بشریت به قرآن هرگز پایان نمی یابد و تکامل علمی و اجتماعی انسان، نیاز او را به حقایق قرآن کریم نه تنها کاهش نمی دهد که روزافزون می سازد، نیاز انسان امروز و فردا به پیامبر اکرم(ص) و درس ها و آموزه های ایشان پایان ناپذیر است و اگر اسلام خاتم ادیان و قرآن خاتم کتب آسمانی است، پیامبر اکرم (ص) خاتم النبیاء و قله رفیع کمال انسانی است. او خلیفه الله الاعظم و واسطه ابدی نزول فیض الهی است که: «و ما ارسلناك الا رحمه للعالمین». قرآن کریم نسخه مکتوب حقیقت نور محمدی (ص) است و پیامبر اکرم (ص) آینه تمام نمای صفات حسنای حق و نور مطلق خداوند متعال بر عالم و آدم.

۱- (۲۶). دراین باره به این کتاب مراجعه کنید: فیروزآبادی، سید مرتضی، فضائل الخمسه من الصحاح السته، تهران، اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۲ق.

۲- (۲۷). احزاب، ۳۳؛ و نیز ر.ك: «آیه تطهیر»، سؤال ۱۵۰۴.

نیاز بشر به موعظه

اشاره

نویسنده: محمدتقی خلیلی

نیاز بشر به موعظه

بِسمِ اللهِ الرّحمنِ الرّحِیمِ

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم

اَلحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العـالَمینَ، بارِئ الخَلاَئِقِ اَجمَعِینَ، وَالصَّلاهُ وُ السَّلامُ عَلی عَبـدِ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ حَبِیبِهِ وَ صَـفِیِّهِ، وَ حَافِظ سِـرِّهِ وَ مُبَلِّغِ رِسَالاتِهِ سَیِّدِنَا وَ نَبِیِّنَا وَ مَولاَنَا أَبِی القَاسِمِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم وَ آلِهِ الطَّیِّبینَ الطَّاهِرِینَ المَعصُومِینَ.

اما بعد قال الحکیم فی کتابه الکریم: «اُدعُ إِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَـنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدینَ»(۱)

قرآن مجیـد می فرمایـد: مردم را به سوی پروردگـارت بخوان بـا حکمت یعنی دلیـل عقلی متقن - و موعظه حسـنه، از این آیه اسـتفاده می شود که بشـر نیاز به موعظه دارد باید در بین مؤمنین وعظ و نصـیحت باشد، چه بسا وعظ و نصـیحت که سرنوشت یـک انسـان را تغیر می دهــد، اگر در بیـن جـامعه مـوعظه باشـد آن جـامعه یـک جـامعه انسـانی و جـامعه سـالم خواهـد بـود، امیرالمؤمنین علی علیه السـلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: «بنیَّ أحی قلبک بالموعظه»(۲) فرزندم دلت را به وسیله موعظه احیا کن.

از این حـدیث به خوبی اسـتفاده می شود که لازم نیست موعظه کننـده حتماً انسانی دارای مقام و موقعیت و سـنّاً بزرگ باشـد بلکه چه بسـا موعظه یـک انسـان عـادی بلکه یک انسان کوچک باعث دگرگونی در فکر و انـدیشه انسان بزرگ می شود که نمونه ای آن را در تاریخ زیاد داریم، داستانی را خدمت شما بزرگواران عرض می کنم:

ص: ۱۵۲۴۱

۱- (۱) نحل، ۱۲۵

۲- (۲) نهج البلاغه، نامه ۳۱ – طبق شرح فیض الاسلام، ص ۹۰۹ .

یکی از وقایع زندگی جهانگیرخان قشقائی

جهانگیرخان قشقایی در سنین جوانی فرد مطرب و تار زن بود، به اصطلاح ما و شما (تمبور) می زد و در اطراف اصفهان ییلاق ها می رفت تار می زد، یک روز سیم تارش پاره شد آمد داخل شهر اصفهان دنبال مغازه تار فروشی می گشت تا سیم تارش را درست کند، آمد کنار مدرسه علمیه صدر پینه دوزی را دید از او سؤال کرد که آیا در این اطراف مطرب خانه و یا تار فروش را سراغ داری پینه دوز گفت می خواهی چیکار؟ این جوان در جواب گفت سیم تارم پاره شده می خواهم درست کنم اما این مرد پینه دوز یک جمله او را موعظه کرد و گفت ای جوان ببر و سیم تار دلت را درست کن، چقدر می خواهی از خدا دور باشی، آن جوان گفت کجا ببرم سیم تار دلم را درست کنم؟ پینه دوز در جواب گفت برو وارد این مدرسه شو، جهانگیر خان وقت داخل مدرسه صدر شد حال و هوای مدرسه بر او اثر کرد و نامه برای پدر نوشت به این مضمون که من می خواهم سیم تار دلم را درست کنم تا سیم تار دلم درست نشود خانه برنمی گردم، منتظرش نباش، تارش را به زمین می کوبد و خرد می کند بعد شروع می کند به درس و بحث طلبگی و تحصیل علم تا اینکه این جوان تار زن با یک جمله وعظ و نصیحت می شود حضرت آیت الله العظمی جهانگیر خان قشقایی استاد مرحوم آیت الله العظمی بروجردی و استاد مرحوم آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی.(۱)

ص: ۱۵۲۴۲

۱- (۳) روضات الجنات – احوالات جهانگیر خان قشقایی – به نقل از کتاب مشعل هدایت، ج ۱، ص ۱۲۹ .

حدیث قدسی

«وَ قَالَ النَّبِیُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی خَلَقَ مَلَکاً یَنْزِلُ فِی کُلِّ لَیْلَهٍ یُنَادِی یَا أَبْنَاءَ الْعِشْرِینَ جِدُّوا وَ اجْتَهِدُوا * وَ یَا أَبْنَاءَ الثَّلَاثِینَ لَا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاهُ الدُّنْیا * وَ یَا أَبْنَاءَ الْأَرْبَعِینَ مَا ذَا أَعْدَدْتُمْ لِلِقَاءِ رَبِّکُمْ * وَ یَا أَبْنَاءَ الْخَمْسِینَ أَتَاکُمُ النَّذِیرُ * وَ یَا أَبْنَاءَ السِّتِّینَ زَرْعٌ آنَ حَصَادُهُ * وَ یَا أَبْنَاءَ السَّبْعِینَ نُودِیَ لَکُمْ فَأَجِیبُوا * وَ یَا أَبْنَاءَ الثَّمَانِینَ أَتَتْکُمُ السَّاعَهُ وَ أَنْتُمْ غَافِلُونَ.»(۱)

حدیث قدسی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است:

۱- این که هر شب فرشتگان الهی از آسمان ندا می کنند برای اولاد بشر و می فرمایند: «یَا أَبْنَاءَ الْعِشْرِینَ جِدُّوا وَ اجْتَهِدُوا» ای فرزندان بیست ساله دنیا کوشش و تلاش کنید، چون که انسان هایی که دارای مقام موقعیت شده اند آنهایی که دکتر و مهندس و مجتهد شدند بر اثر تلاش و کوشش در سنین جوانی بود، جوان تحمل درس خواندن و کمال یاد گرفتن و سختی و مشکلات را دارد، استعداد جوان فعال هست، وقتی جوانی انسان می گذرد دچار مرض نسیان و فراموشی می شود، فلذا فرشتگان خطاب می کنند که ای فرزندان بیست ساله دنیا کوشش و تلاش کنید، بله این کوشش و تلاش در راه خدا و خدمت به خلق خدا باشد، سرمایه یک مملکت نیروی جوان آن مملکت هست اگر یک مملکت جوانش فاسد شود و یا کار تلاش در کشورش نکند دیگر آن کشور یک کشور ضعیف بلکه یک کشور مرده است، اما مع الأسف امروز کشور مظلوم ما افغانستان با سه ده جنگ و نا امنی مشکلات زیاد بر این کشور به بار آمده است، از جمله اینکه جوانان عزیز ما اسیر و آواره کشورهای همسایه و اروپا هستند تا زمانی که نیاز به مراقبت دارند افغانستان زیر نظر و تحت تکفل پدر و مادر هستند اما وقتی به سنین نوجوانی و جوانی می رسند که آن موقع باید جهد و کار و تلاش کنند می روند کشورهای همسایه و اروپایی و ثمره جوانی شان هدر می رود که امروز مع الأسف اگر شخصی یک فرزندش در تابعیت کشور اروپایی نباشد آن شخص عقب مانده حساب می شود!!؟ پدران من احساس خطر می کنم نسبت به آینده فرزند شما، ای پدران شما در قبال فرزندان خویش مسئولیت دارید نگذارید این جوانان و نوجوانان عزیز شما اسیر کشورهای بیگانه شوند و در نهایت دین و عقایدشان را از دست بدهند.

ص: ۱۵۲۴۳

۱- (۴) هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ۲جلد، الهادی - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۰۵ق. - مراجعه شود به کتاب «کلمه الله» ص ۳۵۰، - تألیف آیت الله سید حسن شیرازی، - به نقل از کتاب مشعل هدایت، ج۱، ص ۱۳۱ .

داستان

«یا أبناء العشرین جدوا و اجتهدوا» با یکی از علمای قم مصاحبه ای کرده بودند که عامل رشد معنوی و موفقیت شما چی بوده است، ایشان در جواب فرمود یک ترک گناه در سن جوانی، سبب رشد و ترقی من شد و چنین توضیح دادند : در شهرستانی که اهل آنجا بودم - و هوایش بسیار سرد بود - یک شب در حجره خود نشسته بودم در حالی که از شدت سرما همه جا یخ زده بود، ناگهان درب اتاق و حجره مرا زدند، وقتی درب را باز کردم، دیدم زنی اهل یکی از روستاهای اطراف همان شهرستان به زبان محلی گفت: «من اهل فلان روستا هستم ماشین های به اصطلاح ما موتورهای روستای ما رفته، پولهایم را خرج کردم و فعلاً- پولی ندارم که امشب مسافرخانه بروم، اینجا هم کسی را نمی شناسم چون این مکان مدرسه طلاب محل امنی است آمده ام اگر اجازه دهید امشب را در حجره شما بمانم به او گفتم بیا داخل، آمد، گوشه حجره نشست، نا گهان نفسم شروع به تسویل نمود، فوراً عبایم را بر دوش افکندم، از حجره بیرون شدم به مدرس رفتم و آن شب سرد را تا صبح بدون لوازم گرم کننده در مدرس مدرسه ماندم تا مبادا نگاه و نظری داشته باشم که مورد رضایت مولایم نباشد، هنگام صبح وقت حجره آمدم دیدم آن زن رفته» مهیا شدم برای درس و بحث نزد استاد رفتم آن گاه بود که متوجه شدم که هر چه استاد می گوید مثل آینه در قلبم نقش می بندد، خلاصه هر چه به من داد از همان ترک گناه دوران جوانی داد.(۱)

ص: ۱۵۲۴۴

۱- (۵) کتاب مشعل هدایت، ج۱، ص ۱۳۱ .

۲- باز هم فرشتگان الهی می فرمایند: «يَا أَبْنَاءَ الثَّلَاثِينَ لَا تَغُرَّنَّكَمُ الْحَياةُ الدُّنْيا» ای فرزندان سی ساله دنیا شما را دنیا مغرور نکند، وقتی انسان در سن سی سالگی می رسد احساس غرور و احساس بلند پروازی می کند، چون در اوج کمالات و قدرت هست، اما فرشتگان الهی خطاب می کنند ای فرزندان سی ساله مواظب باشید دنیا شما را فریب ندهد همیشه سی ساله نیستید، فردا این شادابی و این قدرت را شما از دست می دهید.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به دنیا خطاب می کند و می فرماید: «يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكِ عَنِّی أَ بِی تَعَرَّضْتِ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتِ لَا حَانَ حِينُكِ غُرِّی غَيْرِی لَا حَاجَةَ لِی فِيكِ قَدْ طَلَّقْتُكِ ثَلَاثاً لَا رَجْعَةَ لِی فِيهَا فَعَيْشُكِ قَصِيرٌ وَ خَطَرُكِ يَسِيرٌ وَ أَمَلُكِ حَقِيرٌ آهِ مِنْ قِلَّهِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عِظَمِ الْمَوْرِدِ»(۱) ای دنیا! برو دیگران را فریب بده من تو را به سه طلاق رها نمودم که بازگشتی هم در آن نیست، تو کوچکتر از آن هستی که مرا فریب دهی آه! از کمی زاد و توشه، دوری راه و کمی همراه.

۳- فرشتگان الهی خطاب می کنند «يَا أَبْنَاءَ الْأَرْبَعِينَ مَا ذَا أَعْدَدْتُمْ لِلِقَاءِ رَبِّكُمْ» ای فرزندان چهل ساله دنیا برای ملاقات پروردگارت چه آماده کردید، یعنی کم کم آماده سفر آخرت باشید دیگر دوران بیست سالگی و سی سالگی و دوران کوشش و تلاش و دوران قدرت و شادابی گذشت، ای چهل ساله ها برای جهان آخرت خویش چی آماده کردید، برای سفر طولانی خویش چگونه رفیق انتخاب کردید، اگر پول جمع آوری کردید و برای رضای خدا مصرف کردید خوشا به حالت که رفیق خوبی هست، اما اگر پول جمع کردید و در راه خدا انفاق نکردید، مسئولیت شما سنگین هست، خلاصه پول تا لحظات مرگ رفیق توست و زن فرزند تا قبرستان رفیق توست، اما رفیقی که تا روز قیامت تو را تنها نمی گذارد اعمال صالح هست.

ص: ۱۵۲۴۵

۱- (۶) تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ۱جلد، دفتر تبلیغات - ایران ؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۶۶ش. - سفینه البحار، ج۲، ص ۱۷۰ – ماده «عدا»

وقت چهل سالگی انسان کامل شـد خداوند به فرشـتگان می فرماید: «غلّظا و شدّدا علیه»(۱) بر او سـخت بگیرید زیرا او به سن چهل سالگی رسیده.

در حدیث از ائمه معصومین علیهم السـلام روایت شده است، «من بلغ اربعین سـنه و لم یأخذ العصا فقد عصـی»(۲) کسی که به سن چهل سالگی برسد و عصا نگیرد، معصیت نموده.

امام خمینی رحمه الله علیه در درس اخلاقشان حـدیث مـذکور را شـرح داده است و فرموده انـد: که طبق روایات عقل انسان و قوای جسـمانی او در سن چهل سالگی، کامل می شود اما این چه عصایی است که اگر انسان به دست نگیرد، مرتکب معصیت می شود؟

ایشان فرمودنـد: «منظور از این عصاء عصای احتیاط است یعنی : ای فرد که به سن چهل سالگی رسـیدی بایـد برنامه زندگی و همه چیز تو محتاطانه باشد تا مرتکب معصیت و گناه نشوی».

داستان عجیب از علامه جعفری رحمه الله علیه

ایشان می فرماید: «در نجف، استادی به نام شیخ مرتضی طالقانی داشتم که دائم الذکر، دائم المراقبه، دائم الفکر و اهل توجه و معنا بود و در یکی از مـدارس نجف سکونت داشت، یـک شب دیـدم طلاب را در حجره خود جمع کرده و بر خلاف روش همیشـگی خودش، می خندیـد و مزاح می کرد، نقـل خریـده و بین طلاب تقسـیم می کرد، عرض کردم اسـتاد! امشب چه خبر است؟ فرمود امشب شب وصـال و لقای حق است و سـپس اسـتادم خادم مـدرسه را خواست و مطلبی به او گفت که بعـداً از او سؤال کردم که شـیخ مرتضـی به شـما چه فرمود؟ او توضیح داد که مرحوم شیخ برایم گفت: فردا صبح وقتی می خواهی وضو بگیری به تو می گویند: بیا شیخ مرتضی فوت نموده است تو می آیی در حالی که باور نمی کنی»، بله فردایش چنین شد.(۳)

ص: ۱۵۲۴۶

۱- (۷) خصال صدوق، ص ۵۴۵ .

۲- (۸) رساله سیر و سلوک، منسوب به علامه بحر العلوم با شـرح علامه تهرانی، ص ۲۷ .بنقل از کتاب مشعل هدایت، ج۱، ص ۱۳۳ .

۳- (۹) کتاب مشعل هدایت، ج۱، ص ۱۳۴ .

۴- باز هم فرشتگان خطاب می کنند: «يَا أَبْنَاءَ الْخَمْسِينَ أَتَاكُمُ النَّذِيرُ» ای فرزندان پنجاه ساله دنیا آماده مرگ باشید، آماده رفتن به سفر آخرت باشید جوانی شما گذشت.

۵- بعد خطاب می کنند: «يَا أَبْنَاءَ السِّتِّينَ زَرْعٌ آنَ حَصَادُهُ» ای فرزندان شصت ساله دنیا، موقع درو شما رسیده است، بله بهار فصل شادابی و طراوت است، ولی پاییز فصل زرد شدن برگها و درو است، حال فرشتگان الهی خطاب می کنند که ای شصت ساله ها فصل پاییز شما فرا رسیده است،

۶- «يَا أَبْنَاءَ السَّبْعِينَ نُودِيَ لَكُمْ فَأَجِيبُوا». آن فرشتگان ندا می کنند: ای فرزندان هفتاد ساله دنیا! شما را صدا زده اند اجابت کنید.

۷ - «يَا أَبْنَاءَ الثَّمَانِينَ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ وَ أَنْتُمْ غَافِلُونَ». آی فرزندان هشتاد ساله دنیا! مرگ شما فرارسیده است و شما غافل هستید.

در نتیجه این حدیث قدسی برای هر یک از سنین مختلف پیام جالبی دارد و از مجموع می توان نتیجه گرفت که برای سفر آخرت ساز و برگی مهیا نمود و باید توجه داشت یکی از توشه هایی که پس از مرگ، در عالم برزخ و قیامت برای ما کارساز است و باید جز متاع و سفر خرج ما باشد، محبّت اهل بیت علیهم السلام هست که همه ما و شما به خاطر توسل به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام کار و تلاش را رها نمودیم تا شاید این توسل در قبر و قیامت، چراغ راه ما شود و باعث نجات ما از عذاب الهی شود.

توسل به اهل بیت علیهم السلام

بعد از آنکه امام حسین علیه السلام با جوانان بنی هاشم و اعوان و انصار به شهادت رسیدند، عمر سعد ملعون دستور داد که خیمه گاه امام حسین علیه السلام را آتش بزنند آن ظالمان به زن و بچه هم رحم نکردند، خیمه گاه امام علیه السلام را آتش زدند آتش شعله ور شد حضرت زینب سلام الله علیها آمد کنار برادرزاده اش امام زین العابدین علیه السلام، عرض کرد یا حجت الله حالا ـ بگو وظیفه چیست؟ حضرت در جواب فرمود: «یا عمتی علیکن بالفرار» عمه جان زینب دیگر راه باقی نمانده است، یک طرف لشکر دشمن و طرف دیگر شعله های آتش همه به طرف بیابان فرار کنید.

منبع: miu.ac.ir

کلاس درس حیاء و عفت زینب کبری سلام الله علیها برای جامعه ما

اشاره

نویسنده: سید جواد حسینی

کلاس درس و حیاء و عفت زینب کبری سلام الله علیها برای جامعه ما

امروزه در سرتاسر جهان، مخصوصا کشورهای اسلامی و علی الخصوص جامعه تشیع، تلاش استعمارگران و مهاجمان فرهنگی بر آن است که حیـا و عفت بـانوان را نشانه رونـد و جامعه را از این راه به بی بنـد و باری و بی دینی سوق دهنـد و در نتیجه به مطامع شیطانی خود برسـند؛ چرا که آنها به خوبی دریافته اند اگر دین و مذهب تشیع را بخواهند نابود کنند، باید حیا، عفت و پاکـدامنی را از بین ببرنـد . هرگـاه از جـامعه حیـا رخت بربست و عفت در آن لگـدکوب شـد؛ دین هم بساط خویش را جمع خواهد کرد.

علی علیه السلام به زیبایی می فرماید: «احسن ملابس الدین الحیاء؛ نیکوترین لباس دین حیا است»۱

ص: ۱۵۲۴۸

امام صادق علیه السلام فرمود: «لا ایمان لمن لا حیاء له؛ ایمانی نیست برای آن کس که حیا ندارد»۲

امام باقر علیه السلام فرمود: «الحیاء والایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب احدهما تبعه صاحبه؛ حیا و ایمان با هم بر یک شاخه قرار گرفته اند، پس هرگاه یکی از آن دو برود، دیگری نیز از او تبعیت کند»۳

و زیباتر از همه، امام حسین علیه السلام - آن کس که زینب علیها السلام، حیا را در مکتب او آموخت - فرمود: «لا حیاء لمن لا دین له۴ ؛ آن که دین ندارد، حیا هم ندارد». ۵

از روایات فوق به خوبی استفاده می شود که بین ماندگاری دین در جامعه و وجود حیا؛ رابطه تنگاتنگی وجود دارد . مهاجمان فرهنگی، بخوبی این رابطه و ملازمه را دریافته اند، از این رو این گونه القاء می کنند که «برنامه های ماهواره ای، به مثابه یک نیروی شورشی بسیار مؤثری عمل می کنند; بچه های ایرانی مسلّما لباسهای زیبایی را خواهند خواست که در شوهای تلویزیونی می بینند».

از طرف دیگر، هواداران استکبار جهانی در داخل کشور با قلم های زهرآگین، رفتارهای زننده، لباس ها و فیلم های مبتذل، در نابودی حیا و عفت، استعمار را یاری می رسانند.

حضرت زینب سلام الله علیها بانوی حیا و عفت، مرزبان پاکی و پاکدامنی، دختر امیرالمؤمنین علیه السلام و زهرا مرضیه علیها السلام؛ در روز پنجم جمادی الاولی، سال پنجم یا ششم هجرت در مدینه منوره، خواستگاه حیا و پاکی، دیده به جهان گشود .

هرچند مادر بزرگوارش را در پنج سالگی از دست داد، ولی ره توشه هایی گرانبها از حیا و پاکی در همین مدت کوتاه از مکتب مادر فرا گرفت . در دوران زندگی بابرکت خویش، مشکلات و رنج های فراوانی متحمل شد و بی شک مهم ترین و تلخ ترین آن، واقعه کربلا و داستان اسارت بود؛ در تمام این سختیها و حوادث تلخ، در کنار صبوری و بردباری; درس حیا و عفت را به همه آموخت.۶

ص: ۱۵۲۴۹

نمونه هایی از حیای زینب علیها السلام

۱ . فرزند بیت حیا و عفت:

تاثیر وراثت و خانواده در رفتار و کردار انسان تردیدپذیر نیست. امروزه به روشنی ثابت شده است که بخشی از صفات خوب و بد، از راه وراثت، از نسلی به نسلی منتقل می شوند و به همین جهت خانواده هایی که پیامبران در آن متولد شدند، عموما پاک و اصیل بودند، به همین جهت در منابع اسلامی نیز از ازدواج با زنان زیبایی که در خانواده های ناپاک و عاری از حیا به بار آمده اند نهی شده است . در کنار وراثت، تربیت مطرح است; زیرا بخشی از فضایل و کمالات، با تربیت صحیح به فرزندان منتقل می شود.

در زندگی زینب علیها السلام این دو عامل (وراثت و تربیت) در بالاترین حد خویش وجود داشت؛ چنانکه در زیارت نامه آن بانوی بزرگوار می خوانیم: «السلام علی من رضعت بلبان الایمان؛ سلام بر کسی که از پستان ایمان شیر نوشید».

آن که پا تا به سر ایمان و حیاست   خونش آمیخته با خون خداست

عشق را همسفر کربلاست   مظهر عصمت و پاکی، تقواست

به یقین زینب کبری باشد   زاده حیدر و زهرا باشد

آری! زینب کبری علیها السلام در خانه وحی و ولایت، از پدر و مادر معصوم به دنیا آمد و در آغوش نبوت، مهد امامت و ولایت و مرکز نزول وحی الهی نشو و نما نمود و از یگانه مادر معصوم جهان هستی «فاطمه زهرا علیها السلام» شیر نوشید و از ابتدای شیرخوارگی در آغوش پر مهر مادر؛ عفت، حیا، شهامت و عطوفت را فرا گرفت و هم زمان با دوران شیرخوارگی در محضر بزرگترین استادان جهان انسانیت؛ یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و دو برادر بزرگوارش امام حسن و امام حسین علیهما السلام تربیت یافت.

«یحیی مازنی» که از علمای بزرگ و راویان حدیث است، چنین نقل می کند: «مدتها در مدینه، در همسایگی علی علیه السلام در یک محله زندگی می کردم؛ منزل من در کنار منزلی بود که «زینب» دختر علی علیه السلام در آنجا سکونت داشت، حتی یک بار هم، کسی حضرت زینب را ندید و صدای او را نشنید، او هرگاه می خواست به زیارت جد بزرگوارش برود، در دل شب می رفت؛ در حالی که پدرش علی علیه السلام در پیش و برادرانش حسن و حسین علیهما السلام در اطراف او بودند. وقتی به نزدیک قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسیدند، امیرالمؤمنین علیه السلام شمع های روشن اطراف قبر را خاموش می کرد. یک روز امام حسن علیه السلام علت این کار را سؤال کرد، حضرت فرمود: «اخشی ان ینظر احد الی شخص اختک زینب؛ از آن می ترسم که کسی خواهرت زینب را ببیند».۷

به قول «شیخ جعفر نقدی » زینب علیها السلام تربیت شده پنج تن آل عبا است: «فالخمسه اصحاب العباء هم الذین قاموا بتربیتها وتثقیفها وتهذیبها وکفاک بهم مؤدبین ومعلمین؛ پنج تن آل عبا به تربیت و فرهنگ سازی و تهذیب زینب همت گماردند و همین بس که آنها ادب کننده و آموزگار باشند».۸

و راستی کجا رفته این مرزبانی های حیا؟! و چرا در جامعه شیعه علوی، می بینیم که مردان با همسران آرایش کرده و دختران بی بهره از حجاب، در پارک ها و خیابان ها و . . . ظاهر می شوند؟!

۲. حیا در آغاز جوانی

ص: ۱۵۲۵۱

دکتر «عائشه بنت الشاطی » بانوی نویسنده و اهل تحقیق اهل سنت، چنین می گوید: «زینب در آغاز جوانی چگونه بوده است؟ مراجع تاریخی از وصف رخساره زینب در این اوقات خودداری می کنند؛ زیرا که او در خانه و روبسته زندگی می کرد. ما نمی توانیم مگر از پشت پرده وی را بنگریم، ولی پس از گذشتن ده ها سال از این تاریخ، زینب از خانه بیرون می آید و مصیبت جانگداز کربلا او را به ما نشان می دهد».۹

تاریخ او را ندیده، چرا که حیای او مانع از آن شده است و مادرش فاطمه توصیه کرده است که: «خیر للنساء ان لا یرین الرجال ولا یراهن الرجال؛ برای زنان بهتر است که آنان مردان را نبینند، و مردان (نیز) آنها را نبینند».۱۰

و اگر دستور الهی و آسمانی نبود که «ان الله شاء ان یراهن سبایا; به راستی که خدا خواسته که آنها را اسیر ببیند» حسین علیه السلام هرگز به خود اجازه نمی داد خواهر را در سفر کربلا به همراه ببرد .

بردن اهل حرم دستور بود و سر غیب   ورنه این بی حرمتی را کی روا دارد حسین

۳ . نمایش شکوه حیا هنگام حرکت از مدینه

مدینه، شبی را به یاد می آورد که کاروان حیا با تمام شکوه و جلال به سوی مکه روانه شد. آن شب از شب های ماه رجب بود که کاروانی مجلل از مدینه بیرون رفت؛ در حالی که دو بانوی «حیا» و عفت را جوانان بنی هاشم و در راس همه سید جوانان اهل بهشت احاطه نموده بودند. در قطعه ای تاریخی،

ص: ۱۵۲۵۲

راوی چنین نقل می کند:

«چهل محمل را دیدم که با پارچه های حریر (ابریشم) و دیباج زینت شده بودند. در این وقت امام حسین علیه السلام دستور داد بنی هاشم زن های محرم خود را سوار بر محمل ها نمایند، پس در این حال من نظاره می کردم که ناگهان جوانی از منزل حسین علیه السلام بیرون آمد در حالی که قامت بلندی داشت و بر گونه او علامتی بود و صورتش مانند ماه می درخشید و می فرمود: بنی هاشم کنار روید و آن گاه دو زن از خانه حسین علیه السلام خارج شدند، در حالی که دامانشان بر اثر حیای از مردم به زمین کشیده می شد و دور آن دو را کنیزانشان احاطه نموده بودند. پس آن جوان به سوی یکی از محمل ها پیش رفت و زانوی خود را تکیه قرار داد و بازوی آنها را گرفت و بر محمل سوار نمود . من از بعضی پرسیدم؛ آن دو بانو کیستند؟! جواب دادند: یکی از آنها زینب علیها السلام و دیگری ام کلثوم؛ دختران امیرالمؤمنین علیه السلام . پس گفتم: این جوان کیست؟! گفته شد: او قمر بنی هاشم، عباس فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام است. سپس دو دختر صغیر را دیدم که گویا امثال آنها آفریده نشده است. پس یکی را همراه زینب و دیگری را همرام ام کلثوم سوار نمود. پس از (اسم) آن دو دختر پرسیدم . گفته شد: یکی سکینه و دیگری فاطمه; دختران حسین می باشند.

آن گاه بقیه بانوان به همین جلالت و عظمت و حیا و متانت سوار شدند و حسین علیه السلام ندا داد: کجاست عباس، قمر بنی هاشم! عباس عرض کرد: لبیک، لبیک، ای آقای من! فرمود: اسبم را بیاور؛ اسب آقا را حاضر کرد . آنگاه حضرت بر آن سوار شد و بدینسان کاروان حیا، عفت، متانت و نجابت مدینه را ترک گفت.۱۱

۴ . زیورآلات فدای حیا و عفت!

پس از غارت لباسهای امام حسین علیه السلام، سپاهیان کوفه و شام به سوی خیمه ها هجوم بردند . لحظاتی تلخ و جانکاه بود . زینب کبری بیش از همه، تلخی و مخاطرات این تهاجم وحشیانه را احساس می کرد؛ چرا که از یک سو پاسبان خیمه های حیا و عفت بود و از طرف دیگر حفظ جان امام زمانش را به عهـده داشت . دختر علی علیه السـلام که منش و خوی کوفیان را می شنـاخت، برای حفـظ عفت و حیای بانوان و قبل از آمـدن آنها، تمام زیورآلات زنان را جمع کرده خطاب به عمر سـعد فرمود: ای عمر بن سـعد! سپاهیان خود را از تعجیل و شـتاب در غارت خیمه ها باز دار! خود آنچه اسـباب و زیور آلات است به شـما واگذار می کنم. مبادا دست نامحرمان به سوی خاندان رسول خدا دراز شود (و بر قامت حیا و نجابت غباری بنشیند).

تمـامی وسایـل و زیورآلات، حتی گوشواره های فاطمه بنت الحسـین علیه السـلام نیز که یادگار امام بود در محلی جمع شـد و پس از آن که زنان و کودکان در گوشه ای اجتماع کردند، دختر شـجاع علی علیه السـلام فریاد زد: هر کس میل دارد; وسایل و زیورآلات را بردارد! عده ای پیش آمدند و هرچه بود غارت کردند . . . .».۱۲

۵ . فریاد بانوی حیا بر بی حیاها:

کاروان حیا وارد کوفه شد، مردم در حالی که خاندان رسالت را به سوی عبیدالله بن زیاد می بردند، اسیران را تماشا می کردند . در این لحظه صدای بانوی حیا بلند شد: «یا اهل الکوفه، اما تسـتحیون من الله ورسوله ان تنظروا الی حرم النبی صـلی الله علیه و آله؛ ای مردم کوفه! از خدا و فرستاده او شرم نمی کنید که به خانواده پیامبر چشم دوخته اید».۱۳

ص: ۱۵۲۵۴

۶ . تجلی حیا در دارالاماره کوفه:

زینب کبری علیها السلام در دوران اسارت، وقتی به دارالاماره رسید، بغض راه گلویش را بست؛ چرا که او همه این خانه را می شناخت، اینجا روزی خانه زینب بود، روزگاری که اسم پدرش علی، با عظمتی بی مانند جهان را پرساخته بود . اشک در دیدگانش حلقه زد، ولی خودداری کرد، مبادا گریه خوارش کند . در آن دم به اتاق بزرگی رسید و دید عبید الله ابن زیاد در جایی نشسته که پدرش در آنجا می نشست و از میهمانان پذیرایی می کرد.

زینب که بی ارزش ترین لباس هایش را بر تن و کنیزانش دورش را گرفته بودند، حیا را به عرصه نمایش گذاشت و بدون آن که به امیر سرکش خون خوار اعتنایی کند، به صورت ناشناس در گوشه ای نشست در حالی که سراپای وجود او را شرم، حیا، نجابت و پاکی احاطه کرده بود.۱۴

ابن زیاد پرسید: این زن کیست؟ (سه بار این سؤال را تکرار کرد) حیا و نجابت زینب از یک طرف، علم حضرت به قصد ابن زیاد برای تحقیر اهل بیت علیهم السلام از طرف دیگر، اجازه نداد زینب جواب او را بدهد. تا آنجا که ابن زیاد ملعون با نیش زبانش نمک به زخم زینب پاشید و برای آزردن او گفت: «کیف رایت صنع الله باخیک واهل بیتک کار خدا را با برادر و خانواده ات چگونه یافتی؟».۱۵

زینب جوابی کوتاه، ولی بسیار زیبا داد که ریشه در کمال حیای او داشت. حضرت با آرامشی که از حیا و رضای قلبی او حکایت داشت آن جمله به یادماندنی را فرمود: «ما رایت الا جمیلا؛ جز زیبایی چیزی ندیدم».۱۶

ص: ۱۵۲۵۵

۷ . مجلس یزید؛ اوج تقابل حیا با بی حیایی

یزید، بزرگان اهل شام و سفرای خارجی را دعوت کرده بود، آن گاه دستور داد که اسیران را وارد کنند . مجلسیان به دختران و دودمان پیامبر نگاه می کردند؛ که تا دیروز در پس پرده عزت و احترام قرار داشتند و بیگانه ای رخسار آنان را ندیده بود.

هنگامی که مدعوین؛ بزرگواری و ارجمندی این دودمان را به خاطر آوردند، همه از شرم و خجالت چشم بر هم نهادند، ولی در آن جمع، مرد تنومند شامی سرخ رویی، با چشمانی از حدقه درآمده به فاطمه دختر حسین علیه السلام می نگریست و با نگاه های آزمندانه خود می خواست او را ببلعد. فاطمه هراسان و لرزان به عمه اش زینب پناه برد.

مردک شامی برخاست و به یزید گفت: یا امیرالمؤمنین! این دوشیزه را به من ببخش! فاطمه در حالتی که از وحشت می لرزید، دامن عمه اش زینب را گرفت. زینب او را در آغوش گرفت و فرمود: «گمان دروغ بردی و فرومایگی کردی! نه تو چنین حقی داری و نه یزید!»۱۷ یزید خشمگین گشت و سخنانی بین او و زینب علیها السلام رد و بدل شد، تا آنکه زینب علیها السلام فرمود: اکنون که سرتاسر زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفته ای و ما را مانند اسیران به هر سو می کشانی به گمانت که پیش خدا برای ما پستی و برای تو شرف و منزلت است؟!

آن گاه فریاد آهنین حیا بر فرق مجسمه بی شرمی فرود آمد که: «امن العدل یابن الطلقاء تخدیرک حرائرک وامائک وسوقک بنات رسول الله صلی الله علیه و آله سبایآ قد هتکت ستورهن وابدیت وجوههن تحدوا بهن الاعداء من بلد الی بلد یستشر فهن اهل المناهل والمناقل ویتصفح وجوههن القریب والبعید والدنی والشریف، لیس معهن من رجالهن ولی ولا من حماتهن حمی وکیف۱۸

ص: ۱۵۲۵۶

ای پسر آزاد شدگان۱۹ آیا از عـدالت است که تو زنان و کنیزان خود را در پرده بنشانی و دختران (پرده نشـین) رسول خدا را اسیر کنی (و شـهر به شـهر بگردانی) ؟!! پرده آبروی آنها را بدری و صورت آنها را نمایان سازی تا دشمنان، آنان را از شهری به شـهری ببرنـد، و بومی و غریب چشم به آنها بدوزنـد و نزدیک و دور، و شـریف و فرومایه تماشایشان کنند، در حالی که از مردان آنها یاری کننده ای همراهشان نباشد، و از یاری کنندگان آنان مددکاری نباشد. چگونه می توان امید بست به دلسوزی کسی که (مادرش) جگر پاک مردان خدا را جوید و گوشت او از خون شهدا رویید»

کو اسارت؟ خصم تو در بند بود هر کلامت صدهزاران پند بود

زینب آرام گرفت، سخنان سراپا درد و حیای زینب، باعث شد یزید سر به زیر افکند و هر کس در آنجا بود، چنان سر به زیر و خاموش شـد که گویی مرغ مرگ بر سـر همه سایه افکنده است. نقل می کنند که هنده دختر عبدالله عامر و «زن یزید» آنچه را در مجلس شـوهرش رخ داد شـنید، پیراهـن را نقـاب کرده و به درون مجلس رفت و از آن همه نـامردی و بی حیـایی بر سـر او فریاد کشید.۲۰

نکته مهمی که زینب به آن تصـریح می کند و از آن سـخت آزرده است این است که زنان یزید پوشیده اند، و حرمت و حیای آنهـا محفـوظ، ولی او و زنـان اهـل بیت در معرض دیـد نامحرمـان، به همین جهت نمی گویـد زنـان تو در کـاخ و اسیران در کوخند یا زنان تو سـیر و اسـیران گرسنه اند، بلکه تنها و تنها بر حجاب و حفظ حرمت و حیا اصرار دارد که این خود می تواند بزرگـترین درس برای بـانوان جـامعه مـا باشـد کـه در هر حـال مرز حیـا را حفـظ و حریم حرمت خـویش را پـاس دارنـد، و بر مهاجمان مرز حیا و عفت فریاد بزنند و در مقابل آنها در هیچ حالی ساکت نباشند، حتی اگر در بند و اسیر باشند.

ص: ۱۵۲۵۷

۸ . عفت و پاکدامنی، دست آورد حیای زینب

عفت و پاکدامنی؛ برازنده ترین زینت زنان و گران قیمت ترین گوهر برای آنان است. زینب علیها السلام از یک سو، به زیبایی درس عفت را در مکتب پدر آموخت؛ آنجا که فرمود: «ما المجاهد الشهید فی سبیل الله باعظم اجرا ممن قدر فعف یکاد العفیف ان یکون ملکا من الملائکه؛ مجاهد شهید در راه خدا، اجرش بیشتر از کسی نیست که قدرت دارد، اما عفت می ورزد، نزدیک است که انسان عفیف فرشته ای از فرشتگان باشد».۲۱

و از طرف دیگر، حیای ذاتی زینب علیها السلام می طلبید که در اوج عفت و پاکدامنی باشد؛ چرا که بارزترین ثمره و پی آمد حیا؛ عفت و پاکدامنی است . چنان که علی علیه السلام فرمود: «سبب العفه الحیا؛ علت عفت و پاکدامنی شرم و حیا است».۲۲

و در جای دیگر فرمود: «علی قدر الحیاء تکون العفه؛ به هر اندازه که حیا باشد، عفت و پاکدامنی خواهد بود».۲۳

تربیت خانوادگی، و حیای ذاتی زینب کبری علیها السلام باعث شد تا او عفت خویش را، حتی در سخت ترین شرایط به نمایش گذارد . او در دوران اسارت و در مسیر کربلا تا شام، سخت بر عفت خویش پای می فشرد . مورخین نوشته اند: «وهی تستر وجهها بکفها لان قناعها اخذ منها؛ او صورت خود را با دستش می پوشاند، چون روسریش از او گرفته شده بود».۲۴

این نشانه عفت اوست که هنگام ورود به شام، شمر را - که زمانی سرباز علی علیه السلام بود و در آن راه مجروح نیز شده بود، ولی ناپاکی ها و بی حیایی ها او را به آنجا کشانده که قاتل فرزند علی علیه السلام گردد - احضار کرد و از او خواست که برای حفظ مرز بلند حیا و عفت، کاروان اسرا را از خلوت ترین درب شهر وارد شام نماید و سرهای شهدا را نیز از بین زنها بیرون ببرد، ولی آن ملعون حیا از دست داده و در نتیجه دین را باخته عکس فرمایش آن حضرت عمل کرد و اسیران را از شلوغ ترین و پر جمعیت ترین دروازه شهر; یعنی «درب ساعات» وارد نمود و سر شهدا را نیز بین اسرا جای داد .

ص: ۱۵۲۵۸

راوی می گوید: زینب (ویا ام کلثوم) را دیدم که چادری کهنه برسرکشیده و روی خود را گرفته بود. امام سجاد علیه السلام نیز به سهل بن ساعد صحابی فرمود: اگر می توانی چیزی به این نیزه دار بپرداز تا سر امام را کمی جلوتر ببرد که ما از تماشاچیان در زحمت و اذیت هستیم . سهل می گوید: رفتم و یکصد درهم به نیزه دار پرداخت کردم تا از بانوان دور شود، کار بدین منوال بود تا سرها را نزد یزید بردند.۲۵

حیاء

اشاره

نویسنده : علی محمودی

حیا

حیا در لغت به معنی خودداری نفس است از زشتی ها(۱) و به معنی شرمساری و خجلت می باشد و از جمله موضوعات اخلاقی است که در قرآن از آن یاد شده است،(۲) به تعبیر دیگر تأثر نفس است از امری که قباحت آن امر بر انسان ظاهر شود و باعث انزجار او، از آن عمل گردد.(۳)

در اصطلاح علم اخلاق، یکی از انواع دوازده گانه جنس عفت به شمار می آید، چون انسان بنگرد که انجام دادن کردارهای زشت و پرداختن به کارهای ناروا موجب نکوهش او می گردد به ترک آن کردارها همت می کند.(۴)

ص: ۱۵۲۵۹

۱- (۱) . راغب اصفهانی؛ مفردات، ترجمه غلامرضا خسروی، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵، دوم، ج۱، ص ۵۷۳.

۲- (۲) . خرمشاهی، بهاءالدین؛ دانش نامهٔ قرآن، قرآن پژوهی، تهران، دوستان و ناهید، ۱۳۷۱، اول، ج ۱، ص ۹۶۹.

۳- (۳) . مجلسی، محمد باقر؛ عین الحیاه، تحقیق مهدی رجایی، قم، بی تا، ۱۳۷۶، اول، ج ۲، ص ۱۰۱.

۴- (۴) . صدر حاج سید جوادی، احمد و بهاءالدین فرشاهی و کامران خانی؛ دایره المعارف تشیع، تهران، شهید سعید محبی، ۱۳۷۶، اول، ج ۶، ص ۵۸۳.

حیا مانع از آن می شود که انسان هر چیزی را که از قلبش می گذرد بر زبان آورد، حیا برای هر انسانی نیکو است اما در بانوان نیکوتر و زیبنده تر می باشد، لذا در روایات، حیا به ده قسمت تقسیم شده است که نُه قسمت آن، از آن زنان و یک قسمت از آن مردان شمرده شده است.(۱)

کسانی که پردهٔ حیا را دریده و در ملأ عام مرتکب گناه می شوند از نظر اسلام آبرو و احترام و شخصیتی ندارند و لذا غیبت چنین افرادی جایز شمرده شده است.(۲)

امام صادق (ع) می فرماید:

«اَلْحَیاءُ نورٌ جوَهُرهُ صَدْرُ الْایمانِ و تفسیرهُ التَّثَبُّتُ غَیْرَ کُلَّ شَیءٍ یُنکِرُهُ اَلتّوْحیُد والْمَعْرِفَهُ »(۳)

«شرم نوری است که گوهر آن سینهٔ ایمان است، معنای شرم این است که در برابر هر آنچه با توحید و معرفت ناسازگار است خویشتن داری کنی.»

علمای اخلاق حیا را دو گونه دانسته اند:

۱–نفسانی و ایمانی: نفسانی حیایی است که در سرشت و نهاد انسان نهاده شده است مثل شرمساری از عریان شدن و خجلت از آمیزش میان مردم.

۲–حیاء ایمانی

خصلتی است که مؤمن را به سبب ترس از خدا از انجام دادن کردارهای گناه آلود باز دارد، بنابراین پرهیز از محرمات معلول حیاء ایمانی است.(۸)

حیا در قرآن:

زمانی که موسی (ع) از چنگال ظلم فرعون رها یافته و از راه دور خسته و گرسنه به کنار چاه مدین رسیده بود دختران شعیب را دید که برای سیراب کردن گوسفندان به آنجا آمده اند، حضرت موسی (ع) با دلوآب گوسفندان آنها را سیراب کرد،(۴) به دنبال آن قرآن می فرماید:

ص: ۱۵۲۶۰

۱– (۵) . محمدی ری شهری، محمد؛ میزان الحکمه، ترجمه حمید رضا شیخی، قم، دار الحدیث، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۳۶۰.

۲– (۶) . همان.

۳– (۷) . همان، ص ۱۳۵۲.

۴– (۹) . شریعتمداری، جعفر؛ شرح و تفسیر لغات بر اساس تفسیر نمونه، مشهد، بنیاد نشر آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، اول، ج ۱، ص ۶۴۴.

« فَجَاءتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاء قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ...»(۱) «ناگهان یکی از آن دو زن، به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام بر می داشت گفت: پدرم از تو دعوت می کند...»

پیدا بود که از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد وقتی به سراغ موسی آمد تنها این جمله را گفت: پدرم از تو دعوت می کند تا پاداش و مزد آبی را که برای گوسفندان ما، از چاه بیرون کشیدی به تو دهد.(۲)

مراد از اینکه راه رفتن او بر استحیا بوده، این است که عفت و نجابت از طرز راه رفتنش پیدا بود.(۳) (در این داستان حیا را می توان به حیای گفتار و حیای رفتار تقسیم کرد و دختران شعیب یکی از بهترین الگویهای قرآنی برای زنان مسلمان در برخورد با نامحرمان باشند.)

« إِنَّ اللَّهَ لاَ يَسْتَحْيِي أَن يَضْرِبَ مَثَلاً مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا...»(۴) «خداوند از این که به (موجودات ظاهراً کوچکی مانند) پشه و حتی کمتر از آن، مثال بزند شرم نمی کند...»

مثال باید موافق مقصود باشد و مثال وسیله ای است برای تجسم حقیقت، گاه در مقام تحقیر و بیان ضعف مدعیان است، بلاغتِ سخن ایجاب می کند که برای نشان دادن ضعف آنها موجود ضعیفی را برای مثال زدن انتخاب کند.(۵)

ص: ۱۵۲۶۱

۱- (۱۰) . قصص/۲۵، (ترجمه آیات از آیه‌الله مکارم شیرازی می باشد).

۲- (۱۱) . مکارم شیرازی، ناصر و همکاران؛ تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱، نهم ج ۱۶، ص ۵۸.

۳- (۱۲) . طباطبائی، محمد حسین؛ تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، تهران، کانون انتشارات محمدی ۱۳۶۳، سوم، ج ۳۱، ص ۴۱.

۴- (۱۳) . بقره/۲۶.

۵- (۱۴) . تفسیر نمونه، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۶.

«إِنَّ ذَلِكَمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنكَمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ...»(۱) «... این عمل، پیامبر را ناراحت می نماید: ولی از شما شرم می کند (و چیزی نمی گوید) اما خداوند از (بیان) حق، شرم ندارد...»

هنگامی که پیامبر(ص) با "زینب بنت جحش" ازدواج کرد ولیمهٔ نسبتاً مفصلی داد، مردم دسته دسته می آمدند و غذا می خوردند و از اطاق خارج می شدند، بعد از پایان مهمانی سه نفر همچنان در اطاق پیامبر (ص) ماندند و مشغول گفتگو شدند و سخنان آنها به طول انجامید، آیهٔ فوق نازل شد و دستورات لازم را در برخورد با این مسائل به آنها تفهیم کرد، برای نزول این آیه روایات دیگری نیز وجود دارد.(۲) (که ناظر به قسمتهای دیگر این آیه است) البته پیامبر خدا (ص) نیز از بیان حق در مواردی که جنبهٔ شخصی و خصوصی نداشت هیچ ابا نمی کرد اما در این مورد شخصی اصول اخلاقی ایجاب می کرد که پیامبر (ص) به دفاع از خود نپردازد.(۳)

حیاء مذموم:

گاهی انسان بسیار خجالت می کشد در حدی که حتی حاضر نمی شود مسائل شرعی خود را بپرسد، مشکلات علمی اش را مطرح سازد یا عبادتی را ترک می کند یا از گفتن حقی شرم می کند، قطعاً این گونه حیا مورد تأئید شرع و اخلاق نیست.(۴)

حضرت صادق (ع) می فرماید: «مَنْ رَقَّ وَجْهُهُ رَقَّ عِلْمُهُ » «هر کس کم رو باشد، کم دانش شود.»

۱- (۱۵) . احزاب/۵۳.

۲- (۱۶) . طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیر مجمع البیان، ترجمه علی کرمی، تهران، فراهانی، ۱۳۸۰، اول، ج ۱۱، ص ۵۴۷-۵۴۳.

۳- (۱۷) . تفسیر نمونه، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۰۰.

۴- (۱۸) . سلطانی، غلامرضا؛ تکامل در پرتو اخلاق، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲، چهاردهم، ج ۲، ص ۲۲.

منبع:www.pajoohe.com

حیاء در بعد تربیتی (۱۱)

حیاء در بعد تربیتی (۱۱)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم؛ بسم الله الرحمن الرحیم؛

والحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

«رُوِیَ عنِ الصادقعلیه السلام) قال: لَا إِیمَانَ لِمَنْ لَا حَیَاءَ لَه»(۱)

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به حیاء بود، عرض کردم یکی از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بیحیایی است. من در بحث حیاء تقسیماتی را هم عرض کردم و در جلسه گذشته حیاء را در سه رابطه از نظر ارزشی و فضیلتی، از نظر زیبایی و از نظر کاربردی در جامعه تقسیم کردیم.

حیای ممدوح و مذموم

بحث حیاء بحث مفصّلی است، امّا چون این جلسه آخرین جلسه مبحث حیاء است، به طور اختصار یک تقسیمبندی دیگری راجع به حیاء را مطرح میکنم که علمای اخلاق آن را تحت عنوان حیای ممدوح و حیای مذموم مطرح میکنند؛ حیای ستایش شده و حیایی که نکوهش شده است. حالا ـ این چیست؟ چهطور میشود با آن بیانی که ما راجع به حیاء داشتیم، حیاء مذموم باشد؟

من مقدّمتاً مطلبی را عرض کنم. حیاء یکی از مواهب الهیّه و از مختصّات انسان است و به تعبیر صدرالمتألّهین «غریزه انسانیّه» است و این حیاء «ما به الامتیازِ» انسان از سایر حیوانات است. حیوانات حیاء نمیکنند، امّا انسان حیاء میکند. این موهبت الهیّه مخصوص انسان بوده و حالتی برای روح، در ارتباط با عمل زشت است؛ حالا زشتی عمل در ارتباط با عقل عملی باشد یا در ارتباط با شرع باشد، قُبح، قُبحِ عقلی باشد یا قُبحِ شرعی باشد، فرقی نمیکند. این حالت موجب میشود که روح مُنفعِل و مُنکسِر میشود و این حالت نقش بازدارندگی نسبت به آن عمل زشت دارد. اگر هم انسان مرتکب آن کار شده است، باز همین حالت موجب میشود که دیگر تکرار نکند و از نظر اثر است که حیاء را تقسیمبندی میکنند. اثر به معنایی که مانع ارتکاب عمل قبیح شود یا بر عکس، مانع ترک عمل حَسَن باشد؛ در هر دو رابطه فعل و ترک است.

۱- (۱) . الکافی، ج۲، ص۱۰۶

ریشه حیاء «قوّت نفس و ایمان»

ما در روایاتمان در باب مسأله حیاء، حیای ممدوح و حیای مذموم داریم. الآن از نظر ریشه یابی، مطلبی را عرض میکنم و بعد وارد میشوم و این تقسیمبندی را توضیح میدهم. کسانی که اهل حیاء هستند و دستشان به عمل زشت آلوده نمی شود و خودداری میکنند، یعنی این حالت، مانع انجام عمل قبیح یا مانع ترک عمل نیک میشود، قوّت انسانی و ایمانی دارند. در ارتباط با قبح هم گفتیم که ما یک قبح عقلی داریم و یک قبح شرعی داریم.

ریشه حیاء از قبایح عقلی چیست؟ اینکه کسی قبح عقلی انجام نمیدهد به خاطر قوّت روح انسانیِ او است، چون این از مختصّاتِ انسان است. میگویند: قوّتِ نفس، اینجا نفس به معنای بُعد انسانیاش است. این حیاء کاشف از این است که بُعد انسانیاش قوی است. در ارتباط با قبح شرعی، این حیاء کاشف از این است که شخص، قوّت ایمانی دارد. هر دو حکایت از قوّت میکند؛ یکی قوّت روحِ انسانی و یکی قوّت بُعد ایمانی. این دو تا است که موجب میشود شخص، دستش به عمل زشت آلوده نشود.

ریشه بیحیایی «ضعف نفس و ایمان»

در مقابل، کسانی که لاأُبالی هستند و دستشان به عمل قبیح آلوده میشود، چه قبح انسانی و چه قبح شرعی، یعنی گناه، چه در ارتباط با ارتکاب حرام و چه در ارتباط با ترک واجب، این بیحیایی کاشف از این است که شخص یا از نظر بُعد انسانی ضعف دارد، یا از نظر ایمانی ضعف دارد. همه اینها را گفتیم و ریشهیابی هم کردیم.

ص: ۱۵۲۶۴

حیاء از انگشت نما شدن در محیط لاابالی گرها

حالا سراغ آن تقسیمبندی میرویم؛ انسانهایی هستند که وقتی در محیط ها یا شرایطی قرار میگیرند، دستشان آلوده به عمل قبیح میشود و یا فرض بفرمایید واجبی را ترک میکنند یا عمل غیرشرعی را مرتکب میشوند از نظر شرعی یا انسانی فرقی نمیکند. چه فعل و چه ترک، زشت و قبیح است، وقتی در محیطِ عرفیِ لاأُبالی قرار می گیرد، خلاف را مرتکب میشود. این شخص چون بُعد انسانی و بُعد ایمانیاش ضعف دارد، مرتکب عمل قبیح میشود.

معنای تسامح عرفی

ما به این حالت میگوییم «تسامح عرفی». اگر از او بپرسی فلانی چرا نمازت را نخواندی؟ میگوید: جایی بودم که خجالت می کشیدم. خجالت می کشیدی؟ از چه کسی؟ از چه چیزی؟ یا اینکه می گوییم: فلانی! این چه کاری بود که کردی؟ این کار که حرام بود! میگوید: خوب اگر نمیکردم، در این جمع انگشتنما میشدم. شرایط محیط عرفیِ لاأُبالی، موجب میشود مرتکب فعل قبیح یا ترک واجب شود. بعد هم که از او میپرسی: چرا؟ میگوید: خجالت کشیدم! در اینجا حیاء را مصرف میکند.

حیای ضعف و حیای قوّت

حیاء به معنای واقعیاش، ممدوح است، لذا در روایات ما بر محور همین حیای ممدوح بحث کردهاند، چون در عرف این حیاء متداول است. البته این تقسیمبندیِ حیای ممدوح و مذموم را هم کردهاند. من این مقدمه را برای این گفتم که روایاتی را که میخوانم، معنایش مشخص شود. در روایتی از امام صادقعلیه السلام) دارد که حضرت فرمود: «الْحَيَاءُ عَلَى وَجْهَيْنِ فَمِنْهُ الضَّعْفُ وَ مِنْهُ قُوَّةٌ»، با این مقدّمهای که گفتم دیگر خیلی روشن میشود. یک قسم از حیاء کشف از ضعف میکند و یک قسم آن کشف از قوّت در بُعد انسانی و در بُعد ایمانی میکند، «وَ إِسْلَامٌ وَ إِيمَانٌ»(۱) حالا معنای روایت دیگر تقریباً روشن میشود که حضرت این را ریشهیابی کردند.

ص: ۱۵۲۶۵

۱- (۲) . بحارالأنوار، ج۶۸، ص ۳۳۴

حیای عقل و حیای حُمق

در روایتی از پیغمبر اکرم است که فرمودند: «قال رسولالله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم): الْحَیَاءُ حَیَاءَانِ حَیَاءُ عَقْلٍ وَ حَیَاءُ حُمْقٍ فَحَیَاءُ الْعَقْلِ هُوَ الْعِلْمُ وَ حَیَاءُ الْحُمْقِ هُوَ الْجَهْلُ»(۱) آن حیایی که پشتوانهاش قدرت روحیِ انسانی است، حیای علم است و آن حیایی که پشتوانهاش ضعف انسانی و ایمانی است، حُمق و جهل است.

خواهی نشوی رسوا، هم رنگ جماعت شو!

من خواستم این تقسیمبندی را بگویم، البته بحثم تا حدودی کامل نیست. ما در روایات مواردی را میبینیم که رویشان دست میگذارند که اینها حیای مذموم است که تو از آن ها به «خجالت» تعبیر میکنی. ما موارد متعدّدی داریم که میگویند: این خجالت یعنی چه؟ مثل همین عمل به واجبات و ترک محرّمات. اگر کسی واجبی را عمل نمیکند و میگوید: خجالت میکشم، عمل حرام مرتکب میشود. شما را به خدا قسم اصلاً این جمله «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو»، حرف صحیحی است؟ حماقت هم حدّی دارد! این همان حیای حُمقی است که در روایت بود. من هیچ حرفی را از خودم نمیگویم. از چه کسی خجالت کشیدی؟ برو از خدا خجالت بکش! حالا من دو سه مورد از آن موارد را عرض میکنم.

موارد مختلف حیای حُمق

۱.حیاء در «سؤال کردن»

یک نفر، چیزی را نمیداند و نمیرود بپرسد که آگاه شود. چرا؟ میگوید: خجالت میکشم که بپرسم. این حیای حُمق است. ما در یک روایت از امام صادق(صلواتاللهعلیه) داریم که فرمودند: «یَا ابْنَ النُّعْمَانِ! لَا تَطْلُبِ الْعِلْمَ لِثَلَاثٍ لِتُرَائِیَ بِهِ وَ لَا لِتُبَاهِیَ بِهِ وَ لَا لِتُمَارِیَ» برای این سه چیز دنبال تعلّم و یاد گرفتن علم نرو! اینکه انگشتنما شوی، پُز بدهی یا با مردم مجادله کنی.

ص: ۱۵۲۶۶

۱- (۳) . بحارالأنوار، ج۶۸، ص ۳۳۱

«وَ لَا تَدَعْهُ لِثَلَاثٍ رَغْبَهٍ فِی الْجَهْلِ وَ زَهَادَهٍ فِی الْعِلْمِ وَ اسْتِحْیَاءٍ مِنَ النَّاس»(۱) برای سه جهت نیز یاد گرفتن را رها نکن! «رَغْبَهٍ فِی الْجَهْلِ» یک: دوستی نادانی؛ یعنی میگوییم: چرا نمیروی یاد بگیری؟ میگوید: حالا اگر بدانم چه میشود؟ ندانم بهتر است. این را میگویند: «رَغْبَهٍ فِی الْجَهْلِ». دو: «زَهَادَهٍ فِی الْعِلْمِ» یعنی همینقدر که میدانم بس است، این را میگویند: «زَهَادَهٍ فِی الْعِلْمِ». بحث من مربوط به این مورد سوم است، «وَ اسْتِحْیَاءٍ مِنَ النَّاس» خجالت میکشد برود بپرسد. خجالت میکشد برود مسأله شرعی را بپرسد. این حیاء، حیای حُمق است و مذموم است. این اصلاً حیاء نیست که فرد میگوید: خجالت میکشم.

۲. حیاء در گفتن «نمیدانم»

دوم؛ چیزی را نمیداند و نمیگوید که نمیدانم، چون خجالت میکشد که بگوید نمیدانم. ببینید روایات ما چهقدر ظریف برخورد میکنند. روایتی از علیعلیه السلام) است که فرمودند: «لاـ یستحیین أحد إذا سئل عما لاـ یعلم أن یقول لاـ أعلم»(۲) خجالت نکش آقا! نمیدانی؟ بگو نمیدانم. «و لا یستحیین أحد إذا لم یعلم الشی ء أن یتعلمه»(۳) این روایت یعنی اگر چیزی نمیدانی، خجالت نکش، برو بپرس.

همین الآن یاد قضیهای افتادم که این را شخصی برای من نقل کرد که فوت کرده است. محلهاش را نمیگویم، او به من گفت من در یک جای عمومی به یکی از علمای بزرگ و مشهور تهران برخورد کردم. سلام کردم. ایشان خیلی هم ادب کردند. از ایشان یک مسأله شرعی سؤال کردم. ایشان فکری کرد، سرش را بلند کرد و گفت: مثل شیر یادم نیست! هیچ هم خجالت نکشید، با این که میشود گفت: ایشان از أعلم علمای تهران هم بود. «لا یستحیین أحد إذا سئل عما لا یعلم أن یقول لا أعلم» گفتن «نمیدانم» که خجالت ندارد.

۱- (۴) . بحارالأنوار، ج۷۵، ص ۲۹۱

۲- (۵) . غررالحکم، ص۴۸

۳- (۶) . خصائص الأئمه(ع)، ص۹۴

۳. حیاء در «گفتن سخن حق»

آنجایی که حق را میدانی و چون خجالت میکشی، ابراز نکنی نیز حیای احمقانه است. روایت از علیعلیه السلام) است که فرمودند: «من استحیا من قول الحق فهو أحمق»، (۱) اگر کسی بگوید خجالت کشیدم که حرف حق را بزنم، آدم احمقی است. نگاه کنید چه تعبیری است!

در این جلسه من چارهای جز این ندارم که اینها را فهرستوار بگویم. «وَ اللَّهُ لا یَسْتَحْیی مِنَ الْحَق» (۲) این آیه قرآن است. خدا از بیان حق حیاء نمیکند.

غرضم این بود که این تقسیمبندی را فهرستوار بگویم و الّا بحث مفصّلی است و من هم فرصت ندارم. این را هم گفته باشم که این تقسیمبندی هم در روایات ما است و هم در مباحث اخلاقی ما است و از نظر ریشههای هم گفتم که ریشهاش چیست. آنهایی که اهل حیاء هستند، چه در رابطه با قبح عقلی و چه در رابطه با قبح شرعی، کسانی هستند که از نظر بُعد انسانی و از نظر ایمانی قوی هستند و کسانی که ضعف ایمانی یا ضعف نیروی انسانی دارند، در وادی بیحیایی قرار میگیرند و نمیتوانند پردهداری کنند و در جامعه پردهدَر میشوند.

راه حلّ ترویج بیحیایی

و خصوصاً این تعبیر را عرض میکنم که «یکی از مشکلات بزرگ جامعه ما ترویج بیحیایی است». در این بحث حیاء مکرّر از من سؤالی شده است که راهحل این مشکل چیست؟ شاید در ذهن بسیاری از شماها هم همین آمده باشد. این مسأله یک چیز عادّی هم هست. گفت: چرا مشکل را میگویی ولی راه حلّ آن را نمیگویی؟ بیانصاف نیستم حق هم با آنها است.

ص: ۱۵۲۶۸

۱- (۷) . غررالحکم، ص ۷۰

۲- (۸) . سوره الاحزاب، آیه ۵۳

شیوه های گسترش بیحیایی

۱.ترویج بی حیایی

من مقدّمهای را بگویم بعد وارد راه حلّ مشکل میشوم. ترویج بیحیایی دو تصویر دارد، گاهی ترویج بیحیایی به صورت ترویج زشتی ها و اعمال قبیح در سه رابطه دیداری، گفتاری و رفتاری است. فرد شاخصی که مروّج این نوع بیحیایی در جامعه ما است، رسانهها هستند که چه از نظر دیداری، چه گفتاری و چه رفتاری پردهدری میکنند. ظاهراً کسی هم در حرف من تأمّل ندارد که رسانهها در جامعه مروّج بیحیایی هستند.

۲. سکوت در برابر بی حیایی

گاهی ترویج بی حیایی نمی کنند، یعنی اعمال زشت را ترویج نمی کنند، بلکه سکوت میکنند و با عمل زشتی که در جامعه واقع میشود، برخورد نمیکنند. این هم ترویج بی حیایی است. کسانی که در جامعه مسئولیّت دارند با هر عمل زشت در بُعد دیداری، گفتاری و رفتاری که برخورد کنند، اگر به وظیفه شان عمل نکنند، این ها هم بی حیایی را ترویج داده اند. یعنی بازگذاشتن میدان در جامعه برای انجام کار زشت، ترویج بیحیایی است. پس ترویج دو نوع است. دقت کنید که من اینها را از هم جدا کردم.

فضای پنجم حاکم بر چهار محیط، فضای حکومت است:

بحث من در گذشته در مورد تربیّت بود، عرض کردم که انسانها در چهار محیط خانوادگی، آموزشی، رفاقتی و شغلی، روش رفتاری میگیرند. در آنجا تعبیری داشتم که گفتم ما فضای پنجمی داریم که این فضای پنجم، حاکم بر آن چهار محیط است. مثلاً اگر محیط خانوادگی، آموزشی، رفاقتی و شغلی نقش سازندگی داشته باشند، امّا فضای پنجم که حاکم بر هر چهار محیط است می تواند تمام زحمات آن ها را خنثی کند.

ص: ۱۵۲۶۹

اگر فضای پنجمی که حاکم بر چهار محیط است، نقش سازندگی داشت، «سطح جامعه» به سمت سازندگی میرود؛ حتی اگر بعضی از این محیطها نقش تخریبی داشته باشد. امّا اگر آن فضا نقش تخریبی داشت، نقش سازندگی این فضاها تضعیف میشود و بلکه از بین میرود. این ها بحث هایی بوده که من در سابق کرده ام. من این بحث را با بحثی که امروز در این جلسه گفتم، تلفیق میکنم تا راه حل مسأله روشن شود. من دیگر چارهای ندارم و مجبورم از بحث تربیّت وارد بحث حیاء شوم. حالا این دو تا را به هم متّصل میکنم.

راه حلّ اصلاح بیحیایی در جامعه

حالا سراغ راه حل مشکل برویم. راه حلّ این مشکل که در سطح جامعه وجود دارد، چیست؟ راه حلّ این است که حاکمان جامعه، یعنی سازندگان فضای پنجم، دارای صلاحیّت باشند. اگر اینها افراد صالح باشند، مشکل هم در بحث فضای پنجم و هم در نقش سازندگی چهار محیط اوّل، حلّ میشود.

اصلاح فقیهان و اصلاح مسئولان

در جامعه دو دستهاند که فضاساز هستند، اگر این ها اصلاح شوند، جامعه روی صلاح خواهد دید. من اوّل یک روایت میخوانم و بعد مطلب را توضیح می دهم. روایت از پیغمبر اکرم است که فرمودند: «قال رسولالله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم): صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِی إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِی» حضرت فرمودند: دو گروه از امّت من هستند که اگر صالح و شایسته باشند، جامعه و امّت من هم رو به صلاح میرود، «وَ إِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِی» اگر این دو گروه فاسد باشند، جامعه هم رو به فساد میرود، «قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ هُمَا» از پیغمبر سؤال کردند که این دو گروه و دو صنف که میفرمایید، چه کسانی هستند؟ «قَالَ الْفُقَهَاءُ وَ الْأُمَرَاءُ»(۱) دسته اوّل فقها یعنی علما و دانشمندانی که معارف و احکام شرعیّه را میدانند و دسته دوم هم اُمَرا یعنی کسانی که زمام امور اجرایی جامعه را در دست دارند، هستند.

ص: ۱۵۲۷۰

۱- (۹) . بحارالأنوار، ج۲، ص۴۹

وظیفه فقها و امرا: تبیین دین و اجرای آن

کار فقها امور فرهنگی است و کار اُمَرا امور اجرایی است. اینها اگر صالح شدند، جامعه هم صالح میشود. معنای این که صالح شدند یا فاسد شدند، چیست؟ معنایش این است که به وظیفه ای که خداوند به آن ها محوّل کرده است، عمل کنند. وظیفه علما و فقها یک وظیفه فرهنگی است، یعنی این ها باید بیایند احکام شرعیّه را تبیین کنند، معارف الهیّه را بگویند، بایدها و نبایدها را به تعبیر خیلی ساده برای مردم بیان کنند. این وظیفه فقها است. وظیفه اُمَرا چیست؟ وظیفه اینها پیاده کردن احکام شرعیّه در سطح جامعه است، چون اینها مسئول اجرایی هستند. اینها باید احکام شرعیه را اجرا کنند.

«سکوت» ترویج بی حیایی است!

من در اینجا میخواهم این نکته را عرض کنم که فقها و عالمان دینی که وظیفه تبلیغ دین و آموزش احکام الهی را دارند، اگر در برابر بی حیایی هایی که در جامعه می شود، سکوت کنند، یا مجریان و مسئولان امور حکومتی که وظیفه اجرای احکام را دارند، اگر در برابر بی حیایی هایی که در سطح جامعه اتّفاق می افتد، کاری نکنند، همین سکوتشان ترویج بیحیایی است. اگر مردم و جامعه منحرف شوند و فقها چیزی نگویند و کسانی که وظیفه اجرایی دارند، دست روی دست بگذارند و کاری برای اصلاح جامعه نکنند، این خودش ترویج بیحیایی است. چه رسد به اینکه نعوذ بالله خودشان بیحیایی را ترویج کنند.(۱)

فقها و امرا باید دوشادوش هم کار کنند

اینطور نیست که فقها و امرا از یکدیگر جدا باشند، باید موازی با هم کار کنند. کار فرهنگی و کار اجرایی باید دوشادوش جلو رود والّا اگر کار فرهنگی شود، امّا کار اجرایی نشود، بیفایده است. هرچه فقها داد بکشند و از اینطرف اُمَرا عمل نکنند، فایدهای ندارد. چون برخی از شما راه حلّ مشکل جامعه را خواستید، من این مطالب را میگویم.

ص: ۱۵۲۷۱

۱- (۱۰). حالا ما داریم حمل به صحّت میکنیم و این حرفها را میزنیم.

هر کس به وظیفه شرعیاش عمل نکند، فاسق است!

ضمناً این را هم بدانید که این مصیبت برای جامعه اسلامی تازگی ندارد. ما در باب احکام داریم که اگر کسی به وظیفه شرعیاش عمل نکرد، مرتکب حرام شده است. سراغ اهمّ واجبات برویم. اهمّ واجبات چیست؟ «امر به معروف و نهی از منکر» با آن مراتبی که شنیدید. اگر کسی به این اهمّ واجبات در سطح جامعه عمل نکند، یعنی آن کسی که در این رابطه وظیفهای دارد، اگر به این وظیفه عمل نکند، فاسق است. این که میگویم خیلی روشن است، همه اینها مسأله شرعی است؛ این شخص فاسق است. این مصیبت بزرگ از صدر اسلام بعد از پیغمبر اکرم در جامعه اسلامی شروع شد.

مصیبت تاریخی اسلام، زمام داری فسّاق ظاهرالصلاح

فُسّاق ظاهرالصلاح، زمام امور اجرایی را در سطح جامعه به دست گرفتند و جامعه اسلامی رو به فساد رفت. اینها زمام امور اجرایی جامعه را به دست گرفتند و چون به وظیفه الهی عمل نکردند، جامعه روز به روز، رو به فساد رفت. مصیبت واقعی این بود. اگر فاسق بودند ولی ظاهرالصلاح نبودند مشکل زیادی نبود، مردم هم فریب نمیخوردند. به تعبیر من اگر بی ریاء و بی دین بودند این همه مصیبت به بار نمی آمد. اگر باصفا بودند ولی در وظایف شرعی کاهل بودند، مردم سراغ این ها نمی رفتند. مصیبت «فاسق ظاهرالصلاح» بالاتر از فاسقی است که ظاهرالصلاح نیست.

من تا حدودی خواستم راه حل مشکل را بگویم. راه حل چیست؟ فضاسازان باید اصلاح شوند تا جامعه اصلاح شود. فضاسازان باید به وظایفشان عمل کنند والّا وضع جامعه همین است که میبینید. اینهایی که میگویم، استدلالی است و همه دلایل را هم گفتم و پیش آمدم. سؤال کردید راه حلّ چیست، من هم روایت خواندم. راهش این است. دیگر بهتر از این میخواهید؟

ص: ۱۵۲۷۲

کار فرهنگی، بدون کار اجرایی جواب نمی دهد!

عالم دینی هر چه کار فرهنگی کند، تا اجرا نشود، هیچ اثری ندارد و جامعه اصلاح نمیشود. اینها باید هماهنگ جلو بروند. اینها باید اصلاح شوند، ما راهی جز این نداریم. من در این بحث حیاء وارد فضای پنجم شدم و گفتم که اگر امرا قابل اصلاح هستند، باید آنها را اصلاح کرد. چون این ها نقش اساسی برای پیاده کردن احکام را دارند.

کار فرهنگی، بدون اجرا ذهنیّت گرایی است!

ذهنیّت گرایی به چه درد میخورد؟ مهم این است که احکام در سطح جامعه عمل شود. پردهدری را در سه رابطه گفتم و همه را هم بحث کردم و گفتم مصیبت بزرگ ما از صدر اسلام همین بوده است. گفتم اگر این ظاهرالصلاح ها نبودند، کاراصلاح جامعه آسانتر بود. این ظاهر الصلاح ها مشکل را پیچیده کرده اند. خدا انشاءالله جامعه را نجات دهد.

منبع: www.mojtabatehrani.ir

حیاء در بعد تربیتی (۱۰)

حیاء در بعد تربیتی (۱۰)

«اَعوُذُ بِالله مِنَ الشَیطانِ الرَّجیم؛ بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم؛ اَلحَمدُ لِله رَبِّ العالَمین

وَ صَلَی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَیبینَ الطاهِرین وَ لَعَنَهُ الله عَلی اَعدائِهِم اَجمَعین»

رُوَی عَنِ الصّادِقِ علیه السلام قال: «لا ایمانَ لِمَن لا حَیاءَ لَه»(۱)

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به حیاء بود. عرض کردم یکی از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بی حیایی است. در گذشته به مناسبت ها و روابط گوناگون، تقسیم بندی هایی برای حیاء گفتیم؛ از جمله آخرین تقسیم بندی ما در ارتباط با حیاء نسبت به شاهد و ناظر عملِ قبیح انسان است؛ لذا عرض کردم ما یک حیاء من الخلق داریم، یک حیاء من النفس داریم، یک حیاء من الملائکه، یک حیاء من اولیاء الله و یکی هم حیاء من الله داریم. در گذشته اینها را مختصری توضیح داده ام و حتّی در جلسه قبل درباره چگونگی حیاء من الله تا حدودی توضیح دادم و روایاتش را هم خواندم. این اقسام پنج گانه ای که برای حیاء گفتیم، همه برگرفته از روایات ما بود.

۱- (۱). اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۶

حالا چنـد سؤال مطرح است. یک؛ کدام یک از اینها با ارزش تر است؟ دو؛ از نظر زیبایی کدام یک از اینها زیباتر است؟ سه؛ از نظر کاربرد در سطح جامعه، کدام یک از اینها کاربردی تر است؟

با ارزش ترین حیاء

اوّل سـراغ ارزش اینها برویم. بحث در این است که در معارف ما، کـدام یک از حیاء من الخلق، حیاء من النفس، حیاء من الله، از نظر ارزشی با ارزش تر است؟ قبل از اینکه وارد بحث شوم، مقدمتاً مسأله ای را یادآوری می کنم که ما گفتیم: در باب حیاء که همان حالت انکسار و انفعال روح در ربط با عملِ قبیح است، سه نکته مطرح است: یک؛ عاملِ عمل، دو؛ عمل و قُبحِ ناشی از عمل و سه؛ آن شاهـدی که عمل قبیـح را شـهود می کنـد. اینها در باب مسأله حیاء وجود دارد. در مورد قبح نیز، ما هم قبح عقلی داریم، هم قبح شرعی داریم و هم قبح عرفی یعنی قبح متشرعه داریم.

حیاء از شاهد غایب

با توجّه به این مقدّمه کوتاه، به سـراغ بحث اوّل می رویم. اگر نعوذبالله عمل قبیحی از انسان صادر شود و شاهدی که آن عمل را شـهود می کنـد، شاهـدی بیرونی و غیر مشـهود باشـد و بعـداً انسان منفعل شود، این حیاء افضل و باارزش ترین حیاها است. یعنی حیای نسـبت به شاهدی که من نه شهود ظاهری نسبت به او دارم و نه شهود او را می بینم ولی او بر احوال من آگاه است و مرا می بینـد، بالاـترین حیـا است. اگر از چنین شاهـدی حیـاء کنم این با فضـیلت ترین حیاها است چون نه او را می بینم و نه دیـدنش را می بینم، بلکه فقط درک کرده ام که آن شاهـد بیرونی، بر اعمال من آگاهی دارد و به خاطر همین مرتکب خلاف و عمل قبیح نمی شوم.

ص: ۱۵۲۷۴

حیای از خداوند

اگر انسان بخواهد فعل قبیحی نزد شاهدِ بیرونیِ غیرِ مشهود انجام دهد ولی در این رابطه منفعل شود، یا اگر نعوذبالله غفلتاً عمل قبیحی انجام دهد و بعد منفعل شود و همین حالت مانع تکرار آن عمل زشت شود، این حیاء افضل حیاها است. چون انسان آن شاهد را نمی بیند، دیدن او را هم نمی بیند، ولی ادراک می کند که او بر اعمالش آگاهی دارد و از این که عملی انجام دهد که نزد او قبیح است، شرم می کند. این قسم، با ارزش ترین حیاها است. ما در روایت از علی(علیه السّلام) داریم: «اَفضَلُ الحَیاء اِستِحیاؤکَ مِنَ الله»[(۱)] با فضیلت ترین و ارزشمند ترین فردِ حیاء این است که انسان از خدا خجالت بکشد؛ به خصوص در ارتباط با معاصی و گناهان. حیاء یعنی من از آن فعلی که نزد شاهد اعمالم قبیح است، خجالت بکشم و آن ترک کنم.

حیاء اثر سوء اعمال زشت را از بین می برد

ما در روایت داریم خود این حیا، دارای آثاری است. حالا چون این روایت را قبلاً خوانده ام، آن را تکرار نمی کنم. از آثار این که متوجّه می شوم فعلی عند الله قبیح است و برای اینکه از خدا خجالت می کشم، آن فعل را انجام نمی دهم، این است که اگر در گذشته، غفلتاً فعل قبیحی از من صادر شده بود، این حیاء اثرِ سوء آن را از بین می برد. اگر عمل زشتی از من سر زده است که مرضی عند الله نبوده و حالا متوجّه شده ام و از خدا خجالت می کشم، همین حیاء من الله موجب می شود بسیاری از آن خطاهای گذشته من محو شود، یعنی اثرِ سوء آن از بین برود.

ص: ۱۵۲۷۵

۱- (۲). غررالحکم، ص ۲۵۷

حیاء «اثر» و «خود گناهان» را محو می کند

در روایتی از علی(علیه السّلام) است که فرمودنـد: «اَلحَیـاء مِنَ الله یَمحوُ کَثیراً مِنَ الخَطایـا»(۱) چه تعبیر زیبـایی است. حیـاء از خدا، موجب می شود آثار سوء بسیاری از گناهان از انسان برطرف شود. البته این یک برداشت از روایت است. از نظر طلبگی یک طور دیگر هم می توان این را معنا کرد. به تعبیر ما سالبه به انتفاء موضوع می شود، یعنی همین که انسان از خدا شـرم کند و گناه نکنـد، موجب می شود که در آینـده دست او آلوده به گناه نشود. طبق برداشت دوم «یَمحوُ کَثیراً» یعنی در آینده جلوی بسیاری از گناهان را می گیرد و محو می کند. چه بسا ما بتوانیم از این روایت، این برداشت را هم بکنیم، ولی ظاهر روایت آن بود.

زیباترین حیاء

سراغ زیبـایی اقسام حیاء می رویم، در بین این اقسام، آنجایی که انسان از شاهـدی درونی که غیر مشـهود است حیاء می کنـد، زیباترین قسم حیاء است. شاهد درونی است و غیریتّی بینِ انسان و او نیست، بلکه همراه انسان است و اصـلاً جدا شدنی نیست. زیباترین قسم حیاء، حیاء من النفس است.

حیاء من النفس یعنی وجود انسانیّت

این قسم از حیا، کاشف از آن است انسان هنوز انسانیّت داشـته و عقل عملی اش کار می کنـد. هنوز قوای حیوانی نتوانسـته آن ودیعه الهیّه انسانیّه ای را که در او نهاده است، محو کند. هنوز عقل عملی وجود دارد، به طوری که مانع ارتکاب اعمال زشـت می شود.

«انسان» از خودش حیاء می کند!

حیـاء من النفس یعنی خودم خجـالت می کشم؛ اینجا دیگر صـحبت خـدا نیست. از خودم خجالت می کشم که کاری کنم که موجب سـرافکندگی در مقابل خدا باشد. چون من شهود او را نسبت به اعمالم، ادراک می کنم و می دانم که او همیشه همراه من است، جـدای از من نیست، خجالت می کشم و شـرم می کنم. معنای آن این است که هنوز عقل عملی که ادراکِ حُسن و قُبـح می کنـد، سـرجای خودش هست. هنوز انسان بوده و مسخ نشده است. من صـریح می گویم، حیای از نفس، یعنی این که انسان هنوز حیوان نشـده است و هنوز بهره ای از انسانیّت دارد؛ لـذا حسن و قبـح عمل سـرش می شود. این در بینِ اقسامِ حیاء، زیباترین حیاء است.

ص: ۱۵۲۷۶

۱- (۳). همان

فرق حیای زیبا و حیای افضل

این حیاء زیباترین است نه با فضیلت ترین. این با قبلی فرق می کند. قبلی غیریّت بین شاهد و انسان بود، ولی اینجا غیریّتی در کار نیست. نفس همیشه همراه من است. آن لذا فضیلت و ارزشش بیشتر بود و این زیبایی اش. در اوّلی من شاهد را نمی بینم، دیدن او را هم نمی بینم، پس حیاء خیلی زیاد است و بسیار ارزش دارد. امّا اینجا، اینجا نفس که همیشه همراه من است و غیریّت بین من و او نیست آن قدر ارزش ندارد ولی زیباترین حیاء است؛ لذا تعبیر در روایت این است. علی(علیه السّلام) فرمودند: «اَحسَنُ الحَیاء اِستِحیاؤکَ مِن نَفسِک»(۱) زیباترین حیاها آن حیائی است که از پیش خود و درون خود حیاء کنی.

نهایت حیاء، شرم از خود است

ما تعبیرات گوناگونی در این رابطه داریم که در روایات وجود دارد. مثلاً در روایت دیگری از علی(علیه السّلام) داریم: «غایَةُ الحَیاء أن یَستَحییَ المَرءُ مِن نَفسِه»(۲) نهایت حیاء این است که شخص از خودش در برابر عمل قبیح حیاء کند و آن را انجام ندهد. این تعبیر «مِن نَفسِه» یعنی هنوز عقلِ عملی او حسن و قبح سرش می شود و هنوز از وادیِ انسانیّت خارج نشده است.

تمام انسانیّت به حیاء است

علی(علیه السّلام) در یک روایت دیگر فرمودند: «مِن تَمامِ المُرُوَّه أَن تَستَحیی مِن نَفسِک»(۳) تمام مروّت این است که از خودت حیاء کنی. ما گاهی از مروّت به «جوان مردی» تعبیر می کنیم و می گوییم: مروّت، همان جوان مردی است که یکی از خصلت های انسانی است. به حیوان نمی شود گفت «جوان مرد». پس با این توضیح، روایت می فرماید: کسی که از خودش حیاء می کند، هنوز خصلت انسانیّت خود را از دست نداده است.

ص: ۱۵۲۷۷

۱- (۴). همان

۲- (۵). غررالحکم، ص ۲۳۶

۳- (۶). همان

همه ی این روایات مؤید این معنا است که زیبایی، زیباترین اقسام حیاء این است که انسان از خود حیاء کند. این حیاء دیگر جنبه تحمیلی هم ندارد، خیلی هم زیبا است چون خود جوش است و نشانه این است که فرد هنوز از وادی انسانیّت خارج نشده است.

پرکاربردترین حیاء

اما سوم، از نظرِ کاربرد در سطح جامعه که بسیار هم مهم است، کدام قسم حیاء است؟ حیائی که از همه اقسام کاربرد بیشتری در جامعه دارد، حیاء از خلق است. چرا؟ چون اینجا دیگر بحث شاهدی است که ظاهراً مشهود است و من هم دارم او را می بینم که او مرا می بیند. به حسِ ظاهری دارم این را می بینم. مثل اقسام دیگر نیست.(۱)

حیای از مردم زیربنای حیای از خود و خدا

از نظر درجه بندی، ابتدایی ترین اقسام حیاء همین نوع حیاء است. یعنی ابتدایی تری اقسام حیاء، حیاء من الخلق است و انتهای ترین آن، حیای من الله است. ولی این مطلب هست که زیربنای حیاء در انسان حیاء من الخلق است. که اگر این حیاء بود، بقیه می توانـد دانه دانه در درون انسان شکل بگیرد و پشت سر این بیایـد. اگر این نباشد بدانید که دیگر از هیچ یک از این اقسام حیـا، خبری نیست. نه حیـاء من اولیـاءالله دارد، نه حیـاء من الملائکه دارد، نه حیاء من النفس دارد و نه حیای من الله دارد. هیچ چیز دیگر ندارد.

وقتی از کسی که او را داری می بینی حیاء نمی کنی ...!

جهت آن را عرض می کنم. امام حسن عسکری می فرمایند: «مَنْ لَمْ يَتَّقِ وُجُوهَ النَّاسِ لَمْ يَتَّقِ اللَّه »(۲) اگر کسی پرهیز از مردم نداشته باشد که آنها دارند او را می بینند، دیگر پرهیز از خدا ندارد. چون او مردم را دارد خودش با این چشم سرش می بیند که آنها دارند کاهایش را می بینند؛ وقتی از آنها حیا نمی کند آیا از خدایی حیاء می کند که با این چشم سر دیده نمی شود؟! وقتی که ملاحظه این را نمی کند، ملاحظه خدا نکردن برایش سهل است. علی(علیه السّلام) فرمود: «مَن لَم یَستَحیِ مِنَ الناس لَم یَستَحیِ مِنَ الله»(۳)خیلی روشن است؛ هر کس که از مردم خجالت نکشد، از خدا خجالت نمی کشد. اینجا این دانه دانه روایات را می خوانم؛ حضرت در جای دیگر می گوید: «شَرُّ الاَشرار مَن لایَستَحیِ مِنَ النّاسِ»(۴) در بین اشرار، شرترین آنها یک چنین آدمی است که از مردم خجالت نمی کشد.

ص: ۱۵۲۷۸

۱- (۷). حالا چه کاربردی دارد را بعداً عرض می کنم.

۲- (۸). بحارالأنوار، ج ۶۸، ص ۳۳۶

۳- (۹). غررالحکم، ص ۲۵۷

۴- (۱۰). همان

«حیاء» در چشم و نگاه پیدا است

ما یک جمله ای در تعاملات عُرفی داریم که می گوییم: حیاء به چشم است. مثلاً می گویند فلانی باحیاء بود چون وقتی ما می رفتیم و می آمدیم، سرش را پائین می آورد و چشم و نگاهش را به زمین می انداخت. اگر کسی ببیند که دیگری با این که دارد به او نگاه می کند ولی به کارش ادامه می دهد و اصلاً خجالت نمی کشد دیگر چه انتظاری از او دارد؟ این مطلب متّخذ از روایات است. یک روایت از امام باقر علیه السّلام داریم که حضرت به خادم خود مُیَسِّر فرمود: «یَا مُیَسِّرُ إِذَا طَلَبْتَ حَاجَةً فَلَا تَطْلُبْهَا بِاللَّیْلِ وَ اطْلُبْهَا بِالنَّهَارِ فَإِنَّ الْحَیَاءَ فِی الْوَجْه»(۱) اگر خواسته ای از کسی داشتی شب به او مراجعه نکن، کارت را در روز انجام بده! چون حیاء در صورت است. این روایت مطابق همان تعبیر «حیاء به چشم است» می باشد.(۲)

حیای زیربنایی

حالا شما دقت کنید! ببینید که چقدر معارف و احکام ما در اسلام حساب شده است. من در ابتدای بحث تعبیری کردم که حیاء عبارت است از پرده داری. من در بحث وارد شده ام و توضیح داده ام که حیاء پوششی برای روی روح است. بی حیایی پرده دری است. الآن هم گفتیم که اوّلین قسم حیاء، همین حیای از مردم است و دیگر اقسام حیاء از اینجا شروع می شود و جلو می رود. این حیاء مربوط به روابط اجتماعی در سطح جامعه است که اگر بنا شود این از بین برود، دیگر اقسام حیاء هم در جامعه از بین رفته و حتی زمینه پیدایش هم پیدا نمی کنند.

۱- (۱۱). مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۶۱

۲- (۱۲). من همین طور گام به گام پیش آمدم و شاید یک جلسه بیشتر نداشته باشیم، که به بحث ترتیبی برخورد کنیم.

امر به معروف و نهی از منکر، ضامن حیای عمومی

حالا ببینید این جمله ای که من در اوّل بحث های خودم می گویم که «یکی از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بی حیایی است» یعنی چه! مشکل اصلی ما در سطح جامعه «پرده دری» است. این که شما می بینید در اسلام، از اهمّ واجبات، امر به معروف و نهی از منکر است، برای این است که اسلام می خواهد در جامعه پرده دری رواج پیدا نکند. چون اگر این پرده حیاء در سطح جامعه شکسته شود، یعنی کسی از دیگری خجالت نکشد، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی شود. وقتی که بنا شد من از تو خجالت نکشم، آیا از خدا در انجام احکام شرعیّه خجالت می کشم؟ ــ بینی و بین الله ــ وقتی من از خودم، که با خودم خودمانی هستم، خجالت نکشم آیا ممکن است که با تو رو در بایستی داشته باشم؟ این که در اسلام این همه نسبت به امر به معروف و نهی از منکر تأکید شده، برای همین است.

سیر جامعه بدون حیاء

اگر این پرده در سطح جامعه دریده شود، یک جامعه ای درست می شود که هر روز به سمت حیوانیت می رود و دیگر انسانیّت تمام می شود. نه الهیّت، بلکه حتّی انسانیّت هم از چنین جامعه ای می رود. دیگر کسی قُبح سرش نمی شود.

راه رسیدن دشمن به اهداف خود

لذا من این را تذکر بدهم که دشمنان اسلام هم از این جهت، مسأله را خوب فهمیده اند که راه ضربه زدن به جامعه اسلامی ترویج بی حیایی است. اگر این بشود، آنها به اهداف خود رسیده اند. آنجا دیگر دشمن با انسان رو به رو نیست که بخواهد با آنها بجنگد. بلکه با یک سری حیوان، طرف است و کارش بسیار راحت است. چون افراد بی حیای جامعه، حیوان هستند و دیگر انسان نیستند که بخواهد از دینشان دفاع کند. چنین افرادی احساس شرف می کنند!؟ ناموس می فهمند یعنی چه!؟ اینها دیگر انسان نیستند.

ص: ۱۵۲۸۰

«حیاء» لازمه غیرت و دفاع از دین

کسی از دین و انسانیت دفاع می کند، که پرده ای از حیاء داشته باشد. حیاء من الله باید باشد. دیگر وقتی از این خبری نشد و مردم از همدیگر خجالت نکشیدند، مثلِ حیوانات زندگی داشتند، دشمن به راحتی می تواند بر آن جامعه احاطه پیدا کنند. در این جامعه دیگر خبری از غیرتمندی هم نیست. چون در بحث غیرت گفتیم که کسی غیرت دارد که حیاء داشته باشد. چنین افرادی نه غیرت دینی دارند، نه غیرت انسانی و نه حیاء الهی دارند. هیچ چیزی ندارند.

«بی تفاوتی» زمینه ساز بی حیایی

لذا من عرض کردم که اگر نعوذبالله این معنا ترویج پیدا کند، دیگر جامعه انسانی نخواهد بود. یک وقت می گویید: حیاء در جامعه ترویج نمی شود ولی یک وقت می گوییـد: در جامعه ترویج بی حایی وجود دارد. پرده داری که نیست، پرده دری هم دارد ترویج پیدا می کند؛ نه این که به پرده داری اهمیّت داده نمی شود، بلکه پرده دری رواج دارد. بی تفاوتی با ترویج، فرق دارند. بی تفاوتی، زمینه سازِ پرده دری است. مثلاً- کسی که به کار زشتی، نگاه می کند و ککش هم نمی گزد، حالت بی تفاوتی دارد. امّا یک نفر که مرتکب حرام می شود، پرده دری کرده است.

نهی از منکر، پرده داری است

وقتی کسی به او می گویی: پرده دری نکن! یعنی عمل زشت را انجام نده! این یعنی دارد پرده داری می کند. نهی از منکر، پرده داری است. اینکه من وقتی کار زشت را می بینم بایـد جلویش را بگیرم، برای این است که در جامعه پرده داری شود. ما تعبیر می کنیم به «پیش گیری»، چون این کار، زمینه ساز پرده دری در جامعه است. البته حیاء اقسام دیگری هم دارد که الآن وارد آنها نمی شوم.

ص: ۱۵۲۸۱

منبع: www.mojtabatehrani.ir

حیاء در بعد تربیتی (۹)

حیاء در بعد تربیتی (۹)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

والحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنهٔ الله علی اعدائهم اجمعین.

رُوِیَ عن الصادقعلیه السلام) قال: «لَا إِیمَانَ لِمَنْ لَا حَیَاءَ لَهُ».(۱)

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به حیاء بود و گفته شد یکی از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بیحیایی است. ما در جلسات گذشته حیاء را تقسیمبندی کردیم. یک تقسیم بندی نسبت به شاهدانی بود که اعمال انسان را شهود میکنند و گفتیم ما «حیامن الخلق» داریم «حیاء من النفس» داریم، «حیاء من الملائکه» داریم، «حیاء من اولیاءالله» و بالأخره «حیاء من الله». من در جلسه گذشته «حیاء من الله» را عرض کردم و روایات متعدّدی را هم در این رابطه خواندم.

خصوصیّت حیاء من الله

امّا ما در روایات میبینیم که یک قید نسبت به «حیاء من الله» مطرح شده است وآن هم مسأله «حق حیاء» است. این قید مخصوص به حیاء از خدا است و در مورد اقسام دیگر حیاء ذکر نشده است. نه درباره «حیاء من الخلق» نه «حیاء من النفس» نه «حیاء من الملائکه» و نه «حیاء من اولیاء الله». من همه اینها را بحث کردم، ولی ما در باب «حیاء من الله» میبینیم که در روایات یک جمله اضافی وجود دارد و آن هم «حیاء من الله حق الحیاء» است.

معنای حیای از خداوند

حالا من دو روایت را میخوانم که قبلاً هم اینها را خواندم ولی نکته دارد. در روایتی دارد «رُوِیَ عن رسول الله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم) قال:اسْتَحْیُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَیَاءِ»(۲) این یک روایت، روایتی دیگری از پیغمبر اکرم هست «رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً اسْتَحْیَا مِنْ رَبِّهِ حَقَّ الْحَیَاءِ»(۳) در اوّلی حیاء از «الله» مطرح شده و در دومی حیاء از «ربّ» آمده است.

علّت حیاء کردن از خدا

من در جلسه گذشته به طور مفصّل در ارتباط با «حیاء من الله» صحبت کردم که علّت این حیاء چیست. مطالبی پیرامون این گفته شد که یک دلیل حیاء به خاطر عظمت ناظر یعنی الله تعالی است، دلیل دیگر قُرب و نزدیکی او است که او نزدیک ترین موجودات به انسان است و حتی این را هم در روایات داشتیم که حیاء به خاطر این باشد که او آگاهترین موجودات نسبت به افعال انسان است. من همه این روایات را خواندم و توضیح دادم.

خدا به همه چیز ما آگاه است.

اما در اینجا، در روایت اوّل حضرت فرموده بودند: «استحیوا من الله حق الحیاء» حیاء از الله تعالی مطرح شده است. شرم کنید از خدا آنطور که سزاوار است حیاء از خدا است! در اینجا چون «من الله» دارد، چه بسا اشاره به مسأله احاطه علمیّه خداوند نسبت به انسان و اعمال او است. احاطه علمیّه، یعنی اینکه او همه چیز را میداند. در آن آیه شریفه داشت: « أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى؟!»(۴)البته من در جلسه گذشته به این آیه اشاره کردم. شاید این روایت بخواهد که به این آیه توجه داشته باشد.

خدا پرورش دهنده ما است

دومی کلمه «ربّ» دارد؛ «رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً اسْتَحْيَا مِنْ رَبِّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» رب از نظر لغت یعنی «پرورش دهنده». انسان مربّیای که دارد که او را مانند طفلی پرورش میدهد. چون فرد در دامان مربی اش پرورش پیدا میکند، مربّی هم تمام اعمالش را بررسی میکند و تمام حرکاتش را زیر نظر دارد. اصلاً مربّی اینطور است که تمام حرکات کسی را که دارد تربیّت میکند، زیر نظر دارد. لذا در این روایت حضرت تعبیر به «ربّ» کرده است، یعنی خداوند مربّی انسان است و انسان کأنّه دارد در دامان این مربّی، تربیّت می شود، لذا تمام حرکات و اعمالش زیر نظر مربّی است. پس ای انسان از این مربّی خجالت بکش که کار زشت کنی! این حق حیاء است. این یک توضیح مختصر درباره تعبیری که در این روایت آمده بود.

معنای حق حیاء از خداوند

امّا ما دو روایت داریم که حضرات معصومین در آنها «حق حیاء» را برای متوسطین از مؤمنین، تبیین فرموده اند. چون بحث من بحث معرفتی نیست و من بحث حیاء را در منازل سلوک الی الله تعالی انجام داده ام وارد آن مباحث عالی نمی شوم. اینجا بحثمان تربیتی است. من این دو روایت را میخوانم بعد میگویم که حق حیاء و اینکه سزاوار انسان مؤمن متوسط، از خدا شرم کند آنطور که سزاوار شرم کردن از خدا است، یعنی چه.

حق حیای متوسطین از خداوند در کلام پیغمبر

روایت اوّل از پیغمبر گرامی اسلام است؛ «رُوِیَ عن رسول الله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم) قال: اسْتَحْيُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» این جمله در روایات قبل هم بود. حیاء کنید از خدا آنطور که سزاوار حیاء کردن است. «فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!» کسی به پیغمبر عرض کرد: ای رسول خدا! «وَ مَنْ يَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ؟» چه کسی از خدا آنطور شرم می کند که سزاوار شرم کردن از او است؟ «فَقَالَ:» حضرت فرمود: «مَنِ اسْتَحْيَا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» کسی که از خدا آنطور که سزاوار است شرم می کند، باید اینگونه باشد: «فَلْيَكْتُبْ أَجَلَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ لْيَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا وَ يَحْفَظُ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَى وَ الْبَطْنَ وَ مَا طَوَى وَ لَا يَنْسَى الْمَقَابِرَ وَ الْبِلَى»(۵) حضرت شروع کرد خصوصیّات آن آدم را گفتن. چنین آدمی باید همیشه مرگ جلوی چشمانش باشد، باید از دنیا و زیبایی هایش دوری کند، سر و آنچه در آن است، همچنین شکم و خوراکش را حفاظت نماید.

همان خصوصیّات در کلام امام باقر(علیه السلام)

ص: ۱۵۲۸۴

روایت دوم را هم میخوانم بعد مجموع دو روایت را باز می کنم. تعبیر اینها با هم یکی است و چه بسا روایت دوم، از روایت اوّل گرفته شده باشد. روایت از امام هفتمعلیه السلام) است. «قال(علیهالسلام): رَحِمَ اللَّهُ مَنِ اسْتَحْیَا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَیَاءِ» رحمت خدا بر کسی که از خدا آنطورکه سزاوار است، شرم می کند. «فَحَفِظَ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَی وَ الْبَطْنَ وَ مَا وَعَی وَ ذَکَرَ الْمَوْتَ وَ الْبِلَی وَ عَلِمَ أَنَّ الْجَنَّةَ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَکَارِهِ وَ النَّارَ مَحْفُوفَةٌ بِالشَّهَوَاتِ»(۶) این جملات همان عباراتی است که در روایت قبل بود.خدا رحمت کند کسی که حق حیاء را به جا آورده، پس سر و آنچه در آن است، همچنین شکم و آنچه در آن جمع می شود را مراقبت می نماید، مرگ و سختی های پس از آن را یاد می کند، می داند که خوشی بهشت در سختی ها پیچیده شده و آتش جهنّم مغز لذّت ها و گناهان است.

معنای «سر و آنچه در سر است»

این دو روایت حق حیاء را تفسیر میکند. حالا من به مقداری که بتوانم اینها را توضیح می دهم. بحث حیاء در ارتباط با اعمال است، شرم کردن نسبت به عمل قبیح، زشت است. ما نسبت به اعمالمان، یک سنخ اعمال بیرونی و جوارحی داریم که در روایت، اوّل به آنها اشاره شده است. حضرت در ابتدا می فرماید: سر خود را حفظ کند «وَ یَحْفَظُ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَی» هوی یعنی آنچه که سر در بر دارد. حالا بگویید ببینم، سرهایتان چه در بر دارد؟ مغز و فکر منظور نیست ها! اشتباه نکنید! چون تفکر که اعمال جوارحی نیست! منظور آن چیزی است که عمل از او سر می زند وآن چشم، گوش، زبان و شکل تو است.

معنای حفظ چشم، گوش و زبان

اگر یادتان باشد من گفتم که حیاء در سه رابطه دیداری، گفتاری و رفتاری بحث میشود. لذا سرت را حفظ کن، یعنی شکل صورتت را حفظ کن! چشمت را حفظ کن! گوشت و زبانت را حفظ کن! اگر بخواهیم مطلب را باز کنیم خیلی زیاد می شود ولی مطلب کاملاً روشن است.

حفظ چشم یعنی حرام را نبین!

حفظ چشم، یعنی اینکه بر چیزی که حرام است یعنی از نظر شرع قبیح است، نگاه نکن! هم بحث قبح را گفته ام و هم بحث شرعی را.

حفظ گوش یعنی گناه را نشنو!

حفظ گوش یعنی، به آهنگی که محرّم است گوش مده! حالا هرچه می خواهد باشد؛ خیال نکن من فقط موسیقی را میگویم، شنیدن غیبت هم حرام است، شنیدن تهمت هم قبیح است، ناسزا و... برو تا آخر؛ گوشت را از اینها نگاه دار! همه اینها از طریق گوش است. از راه گوش داری یک عمل زشت انجام میدهی. این عمل زشت و قبیح است. قُبح شرعی دارد.

حفظ زبان یعنی لب به گناه مگشا!

حفظ زبان یعنی، زبانت را برای گفتار زشت، هر چه باشد، غیبت کردن، تهمت زدن، و همه کارهایی که محرّم است، و چه بسا بسیاری از اینها قبح عقلی دارد و حتی در محیط متشرعه هم قبح دارد، به کار نبر! من در جلسات گذشته گفتم که ما سه نوع قُبح داریم: قبح شرعی، عقلی و عرف متشرّعه یعنی قبحی که در میان متدیّنین و متشرّعه مطرح است. «وَ يَحْفَظُ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَى» سر و اعضای سر را حفظ کند.

حفظ سر یعنی مراقب قیافه ات باش!

ببین چه شکل و قیافه ای درست میکنی و با آن مرتکب حرام الهی میشوی! حرام قبیح است، این قیافه حرام است، پس زیبا هم نیست و زشت است. چه مسأله گوش، چه مسأله چشم، چه زبان و چه خود قیافه ات را مراقب باش که از اینها اعمال زشت و قبیح سر میزند. از اینها محافظت کن که قبیح از آنها صادر نشود.

راه فساد جامعه امروز

اینکه حضرت در ابتدا و اوّل این مسأله را پیش میکشد و محرماتی که به وسیله سر انسان انجام میشود را مطرح می فرماید، معلوم می شود که چقدر حفاظت از اینها مؤثّر است. بسیاری از محرمات و قبائح از همین ناحیه نشأت میگیرد و جامعه نیز از همین ناحیه به فساد میرسد. این که من میگویم از مشکلات بزرگ جامعهمان همین است برای این است که بسیاری از گناهان از همین راه انجام می شود؛ چه گناه شکلی، چه حرفی و چه چشمی و چه گوشی. از خدا خجالت بکشید! حالا فهمیدید حق حیاء یعنی چه؟

حفظ از شکم و غذا

در ادامه روایت دارد: «وَ الْبَطْنَ وَ مَا وَعَى» انسان با حیاء که حق حیاء را به جا می آورد، شکم و آنچه در شکم جمع میشود را نیز حفظ می کند. اینجا مسأله حرامخواری و مال مردم خواری مطرح است. از خدا حیاء کن! به هر دری نزن که مال به دست بیاوری و بخوری! لعنت به شکمی که اینطور است! اصلاً خجالت نمیکشی؟! حالا محرّم تنها حرامخوری نیست، خوردن خمر هم مثل خوردن مال مردم است و هر دو از این جهت حرام هستند. مال مردم خواری هم شرعاً قبیح است، هم قبح عقلی دارد و حتی قبح عرفی هم دارد. مجموعه قبائح این طور هستند که قبح دارند. حضرت دارند سه بُعدی حرف میزنند.

روی سخن با مسلمانان است

بعـد در این دو روایت نکات دیگری هم هست. مسأله این که «فَلْيَكْتُبْ أَجَلَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ لْيَزْهَـدْ فِي الـدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا» حضـرت در این فراز بر روی یک نقطه حسّاس دست میگـذارد. البته من نمیرسم بحث را زیاد باز کنم. به طور مجمل بگویم که این مطالب مربوط به کسانی است که معتقد به مبدأ و معاد هستند. کسانی که میگویند ما مسلمان و مؤمنیم. ما داریم راجع به اینها صحبت می کنیم و الّا بحث راجع به کمونیستها و ملحدین که نیست! لـذا وقتی می گوییم: قبائح عملی، عمل زشت، چه عقلی و چه شرعی، مورد نظر است. کـاری که انسـان مرتکب می شود، بعـد خودش یـا دیگری که دارد آن عمـل را میبینـد، شـرمنده می گردد، عمـل قبیـح اسـت. مسـلمانان از دیـدن گنـاه شـرم می کننـد. ایـن یعنی گنـاه زشت است. حالاـ دیگران ممکن است که فرشتگان باشند یا اولیای خدا، یا خود خدای متعال.

صورت و چهره اعمال زشت

ما یک بحث در باب همه اعمال داریم که اعمال به یک معنا، از بین رفتنی نیست. هیـچ عملی که انسان انجام می دهـد، از بین نمیرود. اینهـا یک صورت ملکوتی دارنـد که ما آن را نمیبینیم. نه این که فقط صورت دارد، حتی بوی تعفّن هم دارد. ما چون شامّه درونیمان به کار نیفتاده است، بویش را نمیشـنویم، والّا بعضی اعمال بوی بسیار بدی دارد. ادکلنی که یک نفر به خودش میزند که پیش نامحرم بوی خوش بدهد، اگر بدانی چقدر بوی تعفن دارد! وقتی که مُردی بوی گندش در میآید. من فقط یک مثال زدم.

ص: ۱۵۲۸۸

صورت اعمال و صحنه ارتکاب گناه

اعمال صورت ملکوتی دارد. ما یک بحث شهود داریم و یک بحث صورت عمل. شهود، یعنی بینندگان عمل. بینندگان عمل یک وقت مخلوقات هستند و گاهی این طور نیست، خود خدا است. چه بسا من _ نعوذ بالله_ در یک جای مخفی بروم و خطایی کنم که هیچکس آنجا نباشد، بعد هم خیال کنم که اینجا بینندهای نیست که مرا ببیند. بدان که بینندگانی هستند که تو آنها را نمیبینی ولی آنها تو را میبینند. از طرفی دیگر این اعمال پنهانی زشت تو، در جایی ظاهر خواهد شد. صورت عمل زشتی که در مرئی و منظر شاهدان مرکتب شده ای، ظاهر خواهد شد.

کجا صورت عملت را خواهی دید؟

انسان کجا عملش را میبیند؟ همین که خیال کردم آن کار دیگر تمام شده، رفته و گذشته، آیا واقعاً تمام شده است؟! موقعی خواهد رسید که تو شاهدان مخفی اعمال زشتت را خواهی دید؛ چه عمل زشتی که از سر قوه شهوتت انجام دادی، یا به خاطر غضبت بوده و یا از سر وهم این کار را مرتکب شده ای! هم عملت را خواهی دید و هم شاهدان عملت را. چه موقعی خواهی دید که این کارهایت در مرئی و منظر آنها انجام داده ای و دیگر پشیمانی سودی ندارد؟! دیگر آنجا جای شرمندگی و واخجالتا است.

چشم تیزبین و ریزبین

در آیه شریفه دارد «فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدیدٌ»(۷) میدانی چه موقع تیزبین میشوی؟ آن موقعی که حجاب مادّیت کنار میرود، « فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ» و پرده از چشمانت می افتد، آن روز چشمت تیزبین میشود. «فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدیدٌ» هم تیزبین می شوی و هم ریزبین. تمام اعمالت مجسّم میشود و همه شاهدان را میبینی که دارند عمل تو را میبینند! وای به حالت! آیا تو مسلمانی؟

ص: ۱۵۲۸۹

مرگ جلوی چشمانت باشد!

این که در روایت داشت که چه کسی از خداوند، حقاً حیاء میکند؟ روایت اوّل فرمود: «فَلْيَكْتُبْ أَجَلَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ لْيَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا» یادت نرود که می میری، جلوی چشمت بنویس که من میمیرم! روایت دوم داشت «وَ ذَكَرَ الْمَوْتَ وَ الْبِلَى» این دو تا مثل هم است، موتش که همان بود، معنایش هم همان است.

ابزار گناه، یعنی همین بدنت می پوسد

این ابزاری که به کار گرفتی و با آنها این زشتیها را انجام دادی، بدان که تا ابد در اختیار تو نیست. یادت نرود که از این نشئه به نشئه برزخ میروی. قبر نشئه برزخ است، بلاـ هم پوسیدگی است. تمام این ابزار پوسیده میشود، امّا آیا عملت هم پوسیده میشود؟ نه تازه عمل در آنجا جلوه میکند. در آنجا تو هستی و روحت، اعمالت و گواهان اعمالت! آنجا چه خواهی کرد؟!

آرزوی دوری از اعمال زشت

آنجا فضیحتش هم بیشتر است. چه بسا بسیاری بودند که از قبائح من مطّلع نبودند ولی در نشئه دیگر بر قبائح من مطّلع شدند. آنجا است که انسان میگوید: « يا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ»(۸) این آیه است که انسان در آنجا می گوید: ای کاش میان من و عملم آنقدر فاصله بود که آبروریزی نمی شد!

حق حیاء یعنی یادت نرود که می میری!

معنای حق حیاء این است که یادت نرود میمیری، از این نشئه میروی و اعمال همراه روحت خواهد بود. بدان که این بدن و هیکلت که از نظر دیداری، خوشگل است ولی تو با آنها کار زشت انجام می دهی، با گوش، چشم و زبانت، این قبائح را مرتکب می شوی، پوسیده میشود. اینها ابزار است که می رود، امّا عمل هست. هم عمل را خوب میبینی، تیزبین و ریزبین، و هم گواهان و شاهدان را می بینی، دیدارکنندگان عملت را میبینی. آنجا است که وافضیحتا است. حق حیاء به این معنا است. از خدا خجالت بکش! آنطور که سزاوار است از او شرم کن!

ص: ۱۵۲۹۰

ریشه همه بی شرمی ها دنیا دوستی است

البته در ادامه مطلبی دارد که جهت ارتکاب قبائح را می فرمایـد: «وَ لْيَزْهَـدْ فِي الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا» این منشأ همه زشتی ها است. چه شـد کـه بـه ایـن وادی کشـیده شـدی و اینقـدر بیشـرمی کردی؟ چرا ایـن کارهـا را کردی؟ میـدانی منشـأش چیست؟ علاقه و دلبستگی به دنیا و زینت و زیورهای دنیا، برای همین است که حیا را کنار گذاشتی و به سراغ کارهای زشت رفتی.

شرمندگی آخرت با شرمندگی دنیا قابل مقایسه نیست

«وَ لْيَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا» آن کسـی که از خدا آنطور که سزاوار است، خجالت میکشد، دل به دنیا و زینت های دنیا نمیبندد. او شـعور دارد و از این چیزها دست میکشد. هر کسی این چیزها را میگذارد و میرود. وقتی رفت، قبائح را همراه خودش میبرد. آنجا است که اینها بروز و ظهور میکند و در مرئی و منظر دیگران قرار میگیرد. شرمندگی آنجا غیر از شرمندگی دنیا است. آن کسی که اهل خجالت از خدا است به دنیا و زینت های آن دل نمی بندد. «وَ لْيَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا» اشاره به ریشه کار است.

بهشت با سختی ها پیچیده شده است و جهنّم با شهوات

بله در روایت بعدی هم دارد که این آدم میداند که «أَنَّ الْجَنَّةَ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ» اگر بخواهی بهشت بروی، باید سـختی بکشی! چون بهشت محفوف و پیچیـده به چیزهایی است که شـهوت، غضب و وهم آن را نمیخواهد، نفس از آن کراهت دارد و متنفّر اسـت. هـم شـهوت متنفر اسـت، هـم هـوای نفس از ایـن عمـل بیزار اسـت. بهشت محفـوف به این چیزهـا است. جهنّم درسـت برعکسش محفوف به شهوات است. یعنی آن چیزهایی که دلت میخواهد، چیزهایی که شهوتت و غضبت میخواهد.

جمع بندی مطالب روایات

خلاـصه اینکه حضرت تمـام خصوصـیّاتی را که در باب مسأله ارتکاب گناه و افعال قبیـح، به خصوص اعمال جوارحی، نقش اساسـی دارنـد را مطرح کرده و ریشـهیابی میکنـد. در آخر هم تـذکر میدهـد که چنین آدمهایی که به این نکات توجّه دارنـد، مرتکب گناه نشـده و این قبایـح از آنها صادر نمیشود. کسانی که میدانند همه چیز را باید بگذارند و بروند، کسانی که میدانند این بدن پوسیده میشود، کسانی که می دانند انسان از این نشئه به نشئه دیگر میرود، عمل میماند و وافضیحتای بعد از آن، عمل می مانـد و رسواییهای سـنگین قبر و قیامت و در آخر کار هم جهنم در پیش است، این افراد از خـدا حیاء می کنند، همان طور که سزاوار حیاء کردن از او است.

آیا خیال کرده ای که در دنیا کیف کردی و لـذّت بردی؟ بدان که جهنم محفوف است به همین شـهوات و همین کیفها! یعنی همین عملهای قبیحهای که انسان در دنیا انجام میدهد، باعث افتادن به جهنّم است.

منبع: www.mojtabatehrani.ir

حیاء در بعد تربیتی (۸)

حیاء در بعد تربیتی (۸)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

و الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنهٔ الله علی اعدائهم اجمعین.

رُوِیَ عن الصادقعلیه السلام) قال: «لَا إِیمَانَ لِمَنْ لَا حَیَاءَ لَهُ».(۱)

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما در مورد «حیا» بود. حیاء آن ودیعه الهی و غریزه انسانیّه است که انسان را از اعمال زشت باز می دارد؛ یعنی چه قبل از عمل که انسان عمل را تصویر می کنـد و چه بعـد از عمل، حیاء نقش بازدارندگی دارد. به این معنا که روح وقتی با یک عمل زشت روبرو می شود و وقتی که عمـل زشت را تصویر میکنـد، منفعـل و منکسـر میشود و همین حـالت موجب بازدارنـدگی او است و بعد از عمل هم، این حالت بازدارندگی نسبت به تکرار آن عمل زشت پیدا میشود.

ص: ۱۵۲۹۲

۱- (۱). الکافی، ج۲، ص۱۰۶

در جلسات گذشته ما یک تقسیم بندی راجع به حیاء در ربط با ناظر کردیم و گفتیم که حیایی که انسان نسبت به ناظر دارد، گاهی «حیاء من الخلق» است، گاهی «حیاء من النفس» بوده و گاهی «حیاء من الملائکه» می باشد؛ یعنی فرشتگانی که مأمور ضبط اعمال انسان هستند. گاهی «حیاء من اولیاء الله» است که جلسه گذشته آن را بحث کردم. پنجمین نوع آن «حیاء من الله» است، یعنی از خدا خجالت کشیدن و شرم کردن.

در باب «حیاء من الله» ما یک بحث معرفتی داریم که من وارد آن نمیشوم، چون من قبلاً ـ این را بحث کردم و الآن بحث ما تربیتی است. در مورد بحث تربیتی، ما روایات متعدّدی داریم که «حیاء من الله» را در روابط گوناگون مطرح میفرمایند. یعنی این که انسان باید با توجه به این روابط حیاء داشته باشد.

۱. خدا می بیند!

یک دسته از روایات هست که «اصل ناظر بودن خداوند» را مطرح میکنند. انسان در «حیاء من الخلق» از این شرمش میآید که عمل زشت را در دیدگاه غیر انجام دهد. حالا اگر یک ذرّه معرفتش بالاتر باشد، در دیدگاه فرشتگانی که او را میبینند و اعمالش را ثبت و ضبط میکنند، نیز حیاء میکند. دسته اوّل روایات، «حیاء من الله» را در همین رابطه مطرح میکنند که خداوند به اعمال تو ناظر است، تو در دیدگاه خدا هستی، این کار را که میکنی باید از خدا شرمت بیاید!

از خدا خجالت بکش و معصیت نکن!

حالا ـ من به عنوان نمونه چند روایت میخوانم که بعضیهایشان هم اشاره به آیات قرآن دارد. روایت اوّل از حضرت زینالعابدین(صلواتاللهعلیه) است که میفرماید: «خف الله عز و جل لقدرته علیک» از خدا بیم داشته باش، چون او بر تو توانا است! اینطور نیست که بتوانی از چنگ خدا فرار کنی، خجالت بکش و معصیت نکن! خیال نکن میتوانی از عذابی که وعده کرده است فرار کنی. بعد دارد «و استح منه لقربه منک»(۱) از خدا خجالت بکش، چون به تو نزدیک است. این روایت اشاره به همین معنا است که خدا ناظر است.

۱- (۲). کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۸

تو مرا نمی بینی ولی من ...!

در آیه شریفه هم میفرماید «أَ لَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یَرَی»(۱) در آیات دیگری هم اشاره به قُرب و نزدیکی دارد، مثلاً میفرماید: «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِی»(۲) یا «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْکُمْ وَ لکِنْ لا تُبْصِرُونَ»(۳) شماها نمیبینید ولی ما به او نزدیک تر از شما هستیم. تو کور هستی و چشم باطنت کور است و مرا نمیبینی ولی من که میبینم که چه کار داری میکنی.

گریه شدید محبوب ترین بنده خدا

در سوره یونس در آیهای هست «وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا کُنَّا عَلَیْکُمْ شُهُوداً»(۴) هیچکاری نیست که شما انجام دهید مگر این که ما آن را میبینیم. کارهایتان در مرئَی و منظر ما است و ما داریم میبینیم. من نمیخواهم بحث تفسیری کنم، ولی این را بگویم که «عمل» در اینجا اطلاق دارد، یعنی هم اعمال درونیات را میگیرد و هم اعمال بیرونیات را میگیرد. من بعد میرسم که شهود خدا هم سرّ انسان را در بر میگیرد و هم علن او را میگیرد. هرچه را که او انجام دهد، خدا می بیند. «ما من عملٍ» استثنا ندارد. همه را میگیرد.

در ذیل این آیه روایتی آمد که است که «کان رسولالله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم) اذا قرأ هذه الآیه بکی بکاءً شدیدا»(۵) پیغمبر اکرم وقتی به قرائت این آیه میرسید، به شدّت گریه میکرد. این آیه خودش خیلی روشن است. اینها یک دسته از روایت در باب «حیاء من الله» است که عرض کردم به آیات هم اشاره دارد و جنبههای اعتقادی دارد و هم ریشههای ایمانی و درونی دارد.

ص: ۱۵۲۹۴

۱- (۳). سوره مبارکه علق، آیه ۱۴

۲- (۴). سوره مبارکه ق، آیه ۱۶

۳- (۵). سوره مبارکه واقعه، آیه ۸۵

۴- (۶). سوره مبارکه یونس، آیه ۶۱

۵- (۷). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۳

۲. خدا سِرّ و عَلَنت را می بیند!

یک دسته دیگر روایاتی هستند که به چگونگی قُرب خداوند اشاره میکند که من هم الآن به آن اشاره کردم و از اطلاق آیه آن را گرفتم. قُرب خداوند سرّ و علن ندارد. حیاء از مردم در جایی است که در منظر مردم باشد، ولی در خفا چه؟ آنجا کسی نیست. اما در باب خدا، اشتباه نکنید! حیای از او مثل «حیاء من الخلق» نیست. اشتباه نکنید! روایت از امام هفتمعلیه السلام) است «فَاسْتَحْيُوا مِنَ اللَّهِ فِي سَرَائِرِكُمْ كَمَا تَسْتَحْيُونَ مِنَ النَّاسِ فِي عَلَانِيَتِكُم»(۱) خیلی روشن است. از خدا در سرّتان خجالت بکشید، همانطور که در علن از مردم خجالت می کشید! همه کار را جلوی مردم نمی کنید، در برابر خدا هم همین طور باشید.

«بزرگی ناظر» و «همراهی او» دلیل حیاء

یک دستهای از روایات هم در باب «حیاء من الله تعالی» اینها هستند که من دستهبندی کردم. اینها خودشان دو جهت دارند که بحثش مفصّل است؛ یک، در ارتباط با جایگاه خدا نزد انسان است و دو، در ارتباط با نحوه برخورد خدا با انسان است. ما در باب اعمال میان انسان ها فرق میگذاریم «حیاء من الخلق» متناسب با افراد مختلف است. من تعبیر ساده می کنم و سطح مطلب را پایین می آورم؛ مثلاً ما از بعضیها به خاطر جایگاهشان، خیلی شرم نمی کنیم. چون جایگاه زیاد مهمّی برایشان نمیبینیم.

مثلاً- می گوییم فلانی خودمانی است. حالا چون جلوی او رو در بایستی نداریم، _نعوذ بالله_ چه بسا کارهایی انجام دهیم که درست نبوده و حاضر نیستیم جلوی همه آن کارها را انجام دهیم و اگر شخص بزرگی حاضر باشد که ما با او رو در بایستی داشته باشیم این کار را نمیکنم. اینها همهاش مربوط به حیاء بوده و نسبت به ناظر است.

۱- (۸). بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۴۸

امّا در مورد دیگر حیاء به خاطر جایگاه نیست بلکه به خاطر برخورد با او است. مثلاً کسی که تنها گاهی اوقات چشمان به هم میافتد و او را میبینیم، با کسی که هر روز و هر شب با او برخورد میکنیم، چشمان در چشمش میافتد، فرق دارد. آدم از این فرد خجالت میکشد. در مورد اوّلی شاید بگوییم: فلانی رفت دنبال کارش! شاید کلاهمان هم پیش او نیافتد و دیگر همدیگر را نبینیم و ... امّا کسی که همیشه همراه آدم است، فرق می کند و انسان از او شرم می کند. ما میان این دو نفر فرق میگذاریم.

نحوهٔ حیاء از خداوند

در بخشی از روایاتِ ما این مسأله مطرح است که حیای بندگان از خداوند، هم از نظر جایگاه و هم از نظر برخورد، از این سنخ باشد. یعنی مانند جایگاه کسانی که پیش شما شایستگی دارند، نه کسانی که _نعوذ بالله_ سطحشان خیلی پایین است. نگاهتان به جایگاه خدا، مانند نگاه به جایگاه افراد شایسته باشد. خود ما هم اینگونه هستیم که وقتی با افراد بزرگی رو به رو میشویم، خودمان را جمع و جور میکنیم، که نکند یک وقت حتی اشتباهاً خلافی از ما سر بزند!

حال اگر فرد شایسته بود و بعد هم هر روز آدم با او سر و کار داشته باشد، خیلی مراقبت بیشتر می شود. آدم از او شرم میکند که عمل بدی در مرئَی و منظر او کند. در یک روایتی داریم از پیغمبر اکرم که دارد؛ «قال رسولالله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم) : اسْتَحْیِ مِنَ اللَّهِ اسْتِحْیَاءَکَ مِنْ صَالِحِی جِیرَانِکَ»(۱) حضرت دو کلمه را کنار هم گذاشته است که اوّلی به یک مطلب اشاره داشته و دومی هم مطلب دیگری را بیان می کند. ایشان می فرماید: از خدا خجالت بکش، همانطور که از همسایهای که جایگاه رفیعی نزد تو دارد و از شایستگان است خجالت می کشی!

۱- (۹). بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۰۰

گـاهی انسـان همسایهـای دارد که ـنعوذ باللهـ بـدتر از خودش است؛ لـذا جایگاهی نـدارد و حیاء از او معنا نـدارد. نه! گاهی اوقات همسایه، آدم بزرگ و شایسـتهای است، از صلحا و نیکان است. یک انسان صالح که همسایه است و هر روز و هر شب، چشمم به چشمش میافتد، انسان چگونه از او حیاء می کند!؟

حضـرت چه قـدر سـطح مطلب را پـایین آورده است تـا شایـد مـا از خـدا خجـالت بکشـیم. همانطور که از همسایه شایسـتهات خجـالت میکشـی و جلوی روی او هر کاری را انجام نمیـدهی، از خـدا هم خجالت بکش! البته اینطور نیست که حضـرت فقط بفرمایند از خدا خجالت بکشید! نه مطلب ادامه دارد و من همینطور گام به گام پیش میروم.

بالاترین نوع حیاء

دسـتهای از روایات نقش ارزشـیِ «حیاء من الله» را بیان میکنند که آنها را بعداً میگویم، چون یک بحث مستقل در این رابطه ـ ان شـاءالله ـ خواهم داشت. یـک تقسـیمبندی راجع به همین مسأله ارزشـی است که مثلاً از علیعلیه السـلام) هست که «أفضـل الحیاء استحیاؤک من الله»(۱) با فضیلتترین حیاها حیای از خداوند است. چرایش را بعداً می گویم.

اثر حیای از خداوند

یک دسـته از روایات هست که اثر مترتّب بر «حیاء من الله» را بیان می کند. روایت از علیعلیه السلام) است که فرمودند: «الحیاء من الله یمحو کثیراً من الخطایـا»(۲) این هم توضـیح میخواهـد که من بعداً توضـیح می دهم. من الآن خواسـتم فقط دسـتهبندی روایات را بگویم.

حق حیاء از خداوند

اینهـا مقـدمه بود برای مطلبی که در آخر جلسه گذشـته مطرح کردم. حالاـ سـراغ بحث خودم میآیم که ما در روایات متعـدّده داریم که «استحیوا من الله حق الحیاء»(۳) این روایت از پیغمبر اکرم است که از خداونـد آنگونه که حق حیاء است، حیاء کنید! حق حیاء از خدا یعنی چه؟

۱- (۱۰). غررالحکم، ص ۲۵۷

۲- (۱۱). همان

۳- (۱۲). بحارالأنوار، ج ۸، باب الحیاء من الله

در روایت دیگری آمده است: «رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً اسْتَحْيَا مِنْ رَبِّهِ حَقَّ الْحَيَاء»(۱) یا روایت دیگری از پیغمبر اکرم است که به ابیذر فرمود: «يَا أَبَاذَرٍّ أَ تُحِبُّ أَنْ تَدْخُلَ الْجَنَّةَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ! » بعد حضرت: پس سه کار کن که آخرین آن، این بود که «وَ اسْتَحْيِ مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ»(۲) همچنین روایت دیگری بود که شخص دیگری همین مطلب را داشت که حضرت پرسیدند: «أ كلكم يحب أن يدخل الجنه؟ قالوا: نعم يا رسول الله!» حضرت هم همان مطالبی را که در روایت ابیذر بود فرمودند و سومین مطلب این بود که «و استحيوا من الله حق الحياء»(۳) در همه این روایت ها یک حقی آمده است. منظور از این چیست؟

من این مقدّمات را گفتم تا بفهمید که حق حیاء یعنی چه.(۴) حالا دقت کنید که حق حیا، آنطور که سزاوار است، با آن مقدّماتی که گفتم یعنی چه. ما الآن مورد به مورد پیش میرویم.

خداوند، ناظری که هیچ چیز از او پوشیده نیست!

یک؛ خداوند ناظری است که جدا نشدنی است؛ یعنی هیچ گاه از من جدا نمیشود. او نزدیکی به من است که نزدیکتر از او نیست. بزرگی است که بزرگتر از او نیست. مطّلعی بر من است که مطّلعتر از او نیست. به تمام شراشر وجود من احاطه دارد؛ از درون و بیرون. مطلعی است که سرّ و علن برای او معنا ندارد.

ص: ۱۵۲۹۸

۱- (۱۳). مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۶۲

۲- (۱۴). وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۰۴

۳- (۱۵). مجموعهورام، ج ۱، ص ۲۷۲

۴- (۱۶).البته ما در روایت داریم که حق حیاء چیست و من هم بعد وارد می شوم و اگر زنده بودم بحث را با آنها ان شاء الله تطبیق میدهم. دو روایت داریم که حق حیاء را برای ما تبیین کردند ولی الآن مطلب را بر اساس این مقدماتی را که گفتم توضیح می دهم.

بعداً ان شاءالله میرسم که در یک تقسیمبندی نسبت به خود اعمال، ما یک قبائح عقلیّه داریم، یک قبائح شرعیّه داریم و یک قبائح عرفیّه متشرعه داریم. اینها سه چیز جدا است. قبایح عقلیّه مربوط به عقل عملی است، شرعیّه مربوط به احکام شرعی است و عرفیّهٔ متشرعه مربوط به افراد متدیّن است که آنها این کار را زشت میدانند.

حق حیاء یعنی حیاء از تمام زشتی ها

حق حیاء این است که انسان در هر سه رابطه از خدا خجالت بکشد. چه عملت قُبح عقلی داشته باشد، چه قُبح شرعی داشته باشد، چه قُبح عرفی در محیط متشرعه داشته باشد و بالأخره حق حیاء اینطور است که اگر بخواهیم به طور مطلق بگوییم نسبت به «جمیع قبائح» است.

خود ما همینطوری هستیم که با این مقدّماتی که من گفتم باید این طور از خداوند حیاء داشته باشیم. نتیجه این مقدّمات همین میشود. من مطلبی را از خودم تحمیل نکردم. عمده این است که باید ببینی ناظر بودن خدا چه وسعتی دارد، تا بفهمی حق حیاء چیست؟ هر حرکت قبیحی نسبت به این سه محیط، چه درونی و چه بیرونی از انسان سر بزند، بر خلاف حیاء است.

انسان باحیاء حتی «فکر گناه» هم نمی کند!

از خدا حیاء کن! شرم کن! انجام نده! حتی فکر معصیت هم نکن! چون عمل، برای خداوند دیگر بیرونی و درونی ندارد. آیه اش را خواندم. یادت نرود که هیچ عملی نیست که ما آن را شهود میکنیم. اینها همه مقدّمه «حق حیاء» بود و چون من در جلسه گذشته گفتم که بعداً درباره حق حیاء صحبت می کنم اینها را گفتم.

ص: ۱۵۲۹۹

تو بایـد چنین خدایی را قبول داشـته باشـی! این حرف من نیست، کلام الله است. من از خودم نگفتم، آیات قرآن این چنین می گویـد و قابـل انکـار هم نیست. تازه من گفتم که بحث معرفتی نکردم. آن خودش بحث دیگری است که در جای خودش می گوییم درجاتی دارد و... بحث ما خیلی عرفی بود. یک بحث تربیتی و عرفی کردم که همه متوجّه شوند.

این که روایات متعـدّده می فرماید: از خدا خجالت بکشـید آنطور که سـزاوار است! یعنی این مطلب که گفتم. هرکس سـزاوار یـک نوع شـرم کردن و یکطور خجـالت کشـیدن است. آنطور که سـزاوار است انسان از خـدا خجالت بکشـد این است که در روابط گوناگون هر نوع عمل قبیحی را انجام ندهد.

«اسـتحیوا من الله حق الحیاء» نه یک روایت نه دو روایت، آنهایی که اهلش هسـتند برونـد مراجعه کننـد! ببینیـد چه قـدر پیغمبر اکرم روی آن تأکید کرده است. چه جنبههای شخصـی و چه عمومی! من همه اینها را در جلسه گذشـته گفتم. «استحیوا من الله حق الحیاء»

منبع: www.mojtabatehrani.ir

حیاء در بعد تربیتی (۷)

حیاء در بعد تربیتی (۷)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

و الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنهٔ الله علی اعدائهم اجمعین.

رُوِیَ عن الصادقعلیه السلام) قال: «لَا إِیمَانَ لِمَنْ لَا حَیَاءَ لَهُ».(۱)

مروری بر مباحث گذشته

بحث مـا راجع به «حیـا» بود. عرض کردم یکی از بزرگترین مشـکلات جـامعه ما مسأله ترویـج بیحیایی در سه رابطه دیـداری، گفتاری و رفتاری است. جلسه گذشته بحث ما به تقسیماتی در ارتباط با حیاء رسید.

ص: ۱۵۳۰۰

یک تقسیمبندی در ارتباط این بود که انسان –نعوذ بالله– عمل زشتی را در مرئَی، منظر و دیدگاه کسی انجام دهد و حیاء در آنجا به معنای مُنفعِل شدن روح، انکسار روحِ و شرمندگی درونی است.

اگر عمل زشتی در دیدگاه و منظر غیر انجام شود، یک وقت غیر عبارت است از انسانهایی مثل خود شخص که از آن به «حیاء من الخلق» تعبیر میکنند،

در روایت هم داشتیم. قسم دوم؛ آن است که «غیر» به این معنا که در منظر یک انسان دیگر باشد، نیست؛ در مرئی و منظر خود انسان، دیدگاه خود شخص انجام دهنده کار باشد که از آن به «حیاء من النفس» تعبیر میکنند. جلسه گذشته روایت اینها را هم به صورت فهرستوار اشاره کردم. حتی جزو محاورات عرفیّه ما هم هست که میگوییم: «خودم از خودم خجالت کشیدم!» این مسأله پیچیدهای نیست.

سوم؛ در دیدگاه غیر است امّا غیر، غیرِ مشهود ظاهری نباشد. یعنی اعمال ما در مرئی و منظر کسی هست که ما او را نمیبینیم. ما در روایاتمان داریم، آیه شریفه را هم مطرح کردم و گفتم کسانی که معتقد به مبدأ و معاد و وحی الهی هستند، ادعای تدیّن و اسلام و ایمان میکنند، باید به این ناظران توجه کرده و از آنها حیاء کنند. صریح قرآن است که برای هر انسانی دو فرشته مأمور است، یکی سمت چپ و یکی سمت راست، ما را میبینند و رؤیت میکنند و به تعبیر ما اینها هستند که اعمال را ثبت و ضبط میکنند، پس عمل زشت در مرئی و منظر آنها قرار میگیرد. یک قسم حیاء، حیاء از آنها است. جلسه گذشته همه را گفتم، آیه را هم خواندم و روایتش را هم خواندم، دیگر تکرار نمیکنم.

ص: ۱۵۳۰۱

حیاء از اولیای خدا:

چهارم؛ مسأله «حیاء من اولیاء الله» است. آخر جلسه گذشته به این قسم اشارهای کردم و ظاهراً یک روایت هم بیشتر نخواندم، ولی از من خواستند که این را بیشتر توضیح دهم. چون از من خواستند وارد میشوم. پنجم؛ «حیاء من الله» است. من همینجور به ترتیب فهرستوار آمدم. «حیاء من الخلق»، «حیاء من النفس»، «حیاء من الملائکه»، «حیاء من الاولیاء».

«حیاء من اولیاء الله» که ما در معارفمان داریم، هم در آیه شریفه داریم و هم در روایات بسیار داریم که من جلسه گذشته فقط به آن اشاره کردم، بعد هم چند جمله گفتم که همه آنها مضمون روایت بود. ما در قرآن آیهای داریم که در ربط با اعمال است که در جلسه گذشته آن را خواندم. آیه شریفه می فرماید: «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُون»(۲) ترجمه آیه روشن است. خطاب به پیغمبر اکرم است که بگو، البته بگو یعنی به همه بگو، دیگر در اینجا صحبت از مؤمن و منافق و این حرفها نیست، به همه بگو، هرچه میخواهید بکنید، امّا بدانید که به زودی خداوند و پیغمبر و مؤمنین اعمال شما را میبینند. بعد دارد «وَ سَتُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ» و به زودی شما به سوی خداوندی برمیگردید که دانای پنهان و آشکار است. «فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُون» پس به آنچه که انجام دادید، آگاهتان میکند.

من نمیخواهم تفسیر بگویم ولی این را دقّت کنید، من آنچه را که مربوط به بحثم هست میگویم. این آیه شریفه دو بخش دارد؛ یک بخش اوّل و یک بخش دوم دارد. بخش اوّل مربوط به دنیا است، بروید هر کاری میخواهید بکنید، امّا این را بدانید هم خدا، هم پیغمبر خدا و هم مؤمنین میبینند، این برای دنیا است. بخش دوم مربوط به قیامت است.

ص: ۱۵۳۰۲

اعمالمان هر روز به پیامبر عرضه میشود

در بخش اوّل در ذیل آیه شریفه راجع به همین معنا روایات بسیار داریم، حالا من بعضی از اینها را میخوانم. ابوبصیر از امام صادقعلیه السلام) نقل میکند که حضرت فرمود: «تُعْرَضُ الْأَعْمَالُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ» یعنی اعمال به پیغمبر عرضه میشود. بعد دارد «أَعْمَالُ الْعِبَادِ كُلَّ صَبَاحٍ أَبْرَارُهَا وَ فُجَّارُهَا» هر روز صبح، ابرارش و فجّارش، ابرار یعنی کار خوب و فجّار یعنی کار زشت. «فَاحْذَرُوهَا» بپرهیزید. بعد حضرت فرمود: «وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ» بعد دارد «و سَكَتَ»(۳) حالا در این نکته است که حضرت «المؤمنون» را نگفتند.

ائمه هم اعمالمان را می بینند

یک روایت دیگر داریم، آن هم تقریباً نظیر این است که باز هم ابوبصیر نقل میکند: «قال: قلتُ لأبی عبداللهعلیه السلام) إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ كَانَ يَقُولُ» میگوید من به حضرت گفتم که عمر خطاب اینجور میگوید: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ تُعْرَضُ عَلَيْهِ أَعْمَالُ أُمَّتِهِ كُلَّ خَمِيسٍ» اعمال بندگان خدا را پنجشنبهها به پیغمبر عرضه میکنند، «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَيْسَ هَكَذَا» حضرت فرمود: اینطوری نیست. «وَ لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ تُعْرَضُ عَلَيْهِ أَعْمَالُ أُمَّتِهِ كُلَّ صَبَاحٍ أَبْرَارُهَا وَ فُجَّارُهَا فَاحْذَرُوا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» بعد اینجا ابوبصیر میگوید: «إِنَّمَا عَنَى الْأَئِمَّه»(۴) من جلسه گذشته گفتم، در تفسیر صافی است که از علی بن ابراهیم نقل میکند که مراد از مؤمنون ائمه هستند. اولیای خدا را هم که بحث کردم و گفتم که اعمال ما بر اولیای خدا هم عرضه میشود، از نظر آیه، اولیای خدا عبارت است از پیامبر اکرم و ائمه طاهرین(علیهمالسلام). من اینها را میگویم برای این که خیال نکنید این بحث، بحث کوچکی است. من همه اینها را میگویم که انشاءالله اینها را در ذهنهایتان برای جاهای دیگر ثبت و ضبط کنید.

چرا با گناهت پیامبر را ناراحت میکنی؟!

روایتی از سُماعه است که نقل میکند: «عن ابی عبداللهعلیه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا لَكُمْ تَسُوءُونَ رَسُولَ اللَّهِ؟!» حضرت رو کرد گفت: چرا شماها پیغمبر را ناراحت میکنید؟ معلوم می شود که جمعیّتی نشسته بودند، چون خطابی که حضرت میکند به جمع میکند، «ما لکم». برای چه شماها اینقدر پیغمبر را اذیت میکنید؟ «فَقَالَ رَجُلٌ» یکی بلند شد گفت: «كَيْفَ نَسُوؤُهُ؟» چطوری ما حضرت را اذیت میکنیم؟ «فَقَالَ أَ مَا تَعْلَمُونَ» شما نمیدانید؟ «أَنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيْهِ» شما نمیدانید اعمال شما به پیغمبر عرضه می شود؟ «فَإِذَا رَأَى فِيهَا مَعْصِيَةً» وقتی میبیند که شما معصیت کرده اید «سَاءَهُ ذَلِكَ» ناراحت می شود. «فَلَا تَسُوءُوا رَسُولَ اللَّهِ» پیغمبر را اذیت نکنید. «وَ سُرُّوهُ»(۵) خوشحالش کنید. یعنی از او اطاعت کنید، معصیت نکنید، پیغمبر را اذیت نکنید.

اعمالمان هر روز به ائمه نیز عرضه میشود

جلسه گذشته من به اینها اشاره کردم، امّا روایت نخواندم. گفتم اینهایی که میگویم همه متن روایت است. عبدالله بن ابان زَیّاد، پیش امام هشتمعلیه السلام) جایگاهی داشت، ایشان نقل میکند: «كَانَ مَكِيناً عِنْدَ الرِّضَاعليه السلام قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَاعليه السلام ادْعُ اللَّهَ لِي وَ لِأَهْلِ بَيْتِي» به حضرت گفتم: آقا برای من و زن و بچهام دعا کنید! دیدید میگویند: «التماس دعا!» گفت: برای خودم و زن و بچهام دعا کنید! «فَقَالَ أَ وَ لَسْتُ أَفْعَلُ» من این کار را نمیکنم؟ «وَ اللَّهِ إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ» تمام کارهایی که تو و زن و بچهات میکنید صبح و شب همه به من عرضه میشود.

«قَالَ فَاسْتَعْظَمْتُ ذَلِكَ» در دلم گفتم خیلی عجیب غریب شد، ما تا حالا نمیدانستیم که هر کاری خودمان و زن و بچهمان میکنیم همه را خدمت آقا عرضه می کنند! میگوید: همین که در ذهنم گذشت، همانجا ذهنم را خواند. همان عمل باطنی من و ذهنی من را هم دید. «فَقَالَ لِي أَ مَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» حضرت فرمود: تو قرآن نمیخوانی؟ «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُون»(۶) تو قرآن نمیخوانی؟ متن آیه قرآن است. همانجا عملاً ـ به او نشان داد که همین که در ذهنت آمد جوابت را دادم. تا در ذهنم آمد بلافاصله حضرت گفت: مگر تو قرآن نمیخوانی؟ اینها یک دسته خیلی روشن از آیات و روایات بود.

«عرضه خودِ عمل» به پیامبر نه گزارش عمل

حالا این روایت را گوش کنید؛ روایت در تفسیر صافی است که علی بن ابراهیم آن را از امام هشتمعلیه السلام) نقل میکند: «قالَ إِنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ تُعْرَضُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ كُلَّ صَبَاحٍ أَبْرَارَهَا وَ فُجَّارَهَا فَاحْذَرُوا فَلْيَسْتَحْيِ أَحَدُكُمْ أَنْ يُعْرَضَ عَلَى نَبِيِّهِ الْعَمَلُ الْقَبِيح»(۷)این روایتی بود که به عنوان بحث حیاء آوردم. یک روایت بود، امّا این روایت، پیش قراولهای این بحث آیه و روایات است.(۸)

من دو تا تفسیر میکنم ببینیم کدام یک از اینها در آیه و روایات است؟ یک وقت هست که فرشتهها مأمور هستند اعمال ما را گزارش کنند، اینجا بین عمل زشت من و اطّلاع آقا یک واسطه میخورد، مثل این که گزارش میکنند، مینویسند و میبرند به پیامبر میدهند. یک وقت هست که خود عمل را میبرند، هم آیه و هم روایات این را میگویند. ما خودِ کار تو را میبینیم، این خیلی مسأله مهمّی است.

«وَ قُل اعمَلوا فَسَیَری الله» خدا، پیغمبر و ائمه عملت را میبینند، نه اینکه برای آنها گزارش میکنند، در تمام روایات هم این آمده است. همان هم که آمد پیش امام هشتم(علیهالسلام)، امام به او گفت: ما اعمال شما را میبینیم، همین که در ذهن فرد، این مسأله خیلی عجیب آمد، امام به او فهماند که من ذهن تو را دیدم. آن چیزی که در ذهن تو گذشت، همین الآن دیدم.

بی حجاب، دروغ گو و ... از امام زمان حیاء کن!

پس ائمه اعمال ما را در بعد دیداری، گفتاری و رفتاری میبینند. حالا من سؤالم این است؛ این چه قیافهای است برای خودت درست کردی؟ زنها را میگویم، تو چه خیالی کردی؟ امام زمان(صلواتاللهعلیه) دارد این هیکلت را میبیند، کنار مرد نامحرم داری میروی. مَرد دارد هیکلت را میبیند. بیحیا!

ص: ۱۵۳۰۵

حرفهایی که داری میزنی، آن موقع که داری دروغ میگویی، دروغت را دارد میشنود! قبل از آن که مستمع حرف تو را بشنود او میشنود! به شماها معارفتان را نگفتند و گر نه خجالت میکشیدید. تمام کارهایی که داری میکنی، این روابط نامشروعی که در جامعه است، همه را میبیند و همه را میشنود. از پیغمبر گرفته تا امام زمان(صلواتاللهعلیه) همه این کارها را میبینند. از اولیای خدا حیاء نمیکنی؟ من هم آیه خواندم و هم روایات. اطلاعات تفسیری هم دادم با این که دنبال تفسیر هم نبودم. آنهایی که اهلش هستند بروند ببینند. کسی نمیتواند این نکته را که پیامبر و ائمه همه چیز را میبینند، انکار کند.

پیامبر آزاری و توقع دستگیری؟!

من در اینجا میخواهم نکتهای بگویم. بعضی میگویند: چرا ائمه جوابم را نمیدهند؟ باید به آنها گفت: خجالت بکشید! چرا توسّلات من اثر نمیکند؟ خجالت بکش! حیاء کن! با این قیافهات، با این حرفهایت و با این کارهایت چه توقّعی داری؟! خیلی آقا هستند، واقعاً خیلی بزرگ هستند. از خودت حیاء نمی کنی، از مردم حیاء نمیکنی، حدّاقل از اینها حیاء کن. یکی دو تا هم نیستند، روایات زیادی در این باب داریم. هر روز و هر شب به پیغمبر رنج میدهی، بعد میخواهی پیغمبر دستت را بگیرد، مدام توسّل میکنی، مدام دعای توسل میخوانی؟ مدام دعای فرج میخوانی؟

امشب بروید بنشینید فکر کنید، می توانید بفهمید گره کار کجا است؟ خیال کردی کارهایت از اینها پنهان است؟ جلوی مردم قیافه دین داری می گیری امّا آیا او هم نمیفهمد که داری دروغ میگویی؟ داری ریاکاری میکنی، داری فریبکاری میکنی، او نمیفهمد؟ فرض کن سر من کلاه گذاشتی، سر آقا که نمیتوانی کلاه بگذاری.

از خدا حیاء کن آنطور که حق حیاء است!

به نظر من «حیـاء من اولیـاء الله»، در دیـدگاه افراد متعـدد است، یک وقت میگویی در دیـدگاه شـخص واحـد است، یک وقت میگویی دیـدگاه خودم است، اینهـا را میآیی مطرح میکنی، یک وقت میگویی دیـدگاه اولیای خـدا است، یکی و دو تا نیست، متعدد است.

چـون قـول داده بـودم و وعـده کرده بـودم خواسـتم بگـویم، «حیـاء من الله تعـالی» نیز داریم. یعنی در بـاب اقسـام حیـا، در این تقسـیمبندی که در دیدگاه باشد، قسم پنجم حیاء از خدا است. روایات متعدده داریم. من چند تا روایت میخوانم که مطلبی در آن هسـت که انشـاءالله جلسه بعـد اگر خـدا توفیـق داد و عمری داد میگـوییم. روایـتی از پیغمـبر اکرم است که فرمودنـد: «قـال رسولالله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم): اسْتَحْيُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاء»،(۹) از خدا حیاء کنید آنطور که حق حیاء است. روایت دیگری از پیغمبر اکرم است که فرمودند: «رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً اسْتَحْيَا مِنْ رَبِّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ»،(۱۰) خدا رحمت کند بندهای را که از پروردگارش حیاء میکند آنطور که حق حیاء است.

حیاء از خدا و ورود بهشت

در روایتی هست که حضـرت به ابیـذر فرمودنـد: «أَ تُحِبُّ أَنْ تَدْخُلَ الْجَنَّةَ؟ قُلْتُ نَعَمْ فِدَاكَ أَبِي» به ابوذر گفتند: دلت میخواهد به بهشت بروی؟ گفت: بله. چه کسـی دلش نمیخواهد؟ «قَالَ فَاقْصِرْ مِنَ الْأَمَلِ» آرزوهایت را کوتاه کن. «وَ اجْعَلِ الْمَوْتَ نُصْبَ عَيْنَيْكَ» مرگ را همیشه در نظر داشته بـاش، یـادت نرود که می میری. «وَ اسْتَحِ مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاء»(۱۱) از خـدا حق حیاء را داشته باش، اینجا فقط برای ابیذر است.

در یـک روایت دیگر هست که فرمودنـد: «قال: أ کلکم یحب أن یـدخل الجنه» آیا همه شـماها دوست داریـد که وارد بهشـت شویـد؟ «قالوا نعم یا رسول الله» خطابی که فرمودنـد عمومی بود، چون کُلّکم دارد. «قال قصـروا من الأمل» آرزوهایتان را کوتاه کنیـد «و ثبتوا آجـالکم بین أبصـارکم» مرگ را همیشه پیش چشـمهایتان ثبت و ضـبط نگه داریـد. یادتان نرود که میمیریـد. «و اسـتحیوا من الله حق الحیاء»(۱۲) از خدا شـرم کنید آنطور که از خدا شـرم کردن سـزاوار است. حالا إنشاءالله جلسه آینده روی این تکیه میکنم که حق حیاء از خـدا یعنی چه؟ آنطور که سـزاوار است، انسان از خـدا شـرم کند، یعنی چه؟ این خودش بحثی است، چون در تمـام این روایـات داشت که از خـدا شـرم کن آنجوری که سزاوار است از خـدا شـرم کنی، این خودش بحثی است.

حیاء در بعد تربیتی (۹)

حیاء در بعد تربیتی (۹)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

والحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنهٔ الله علی اعدائهم اجمعین.

رُوِیَ عن الصادقعلیه السلام) قال: «لَا إِیمَانَ لِمَنْ لَا حَیَاءَ لَهُ».(۱)

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به حیاء بود و گفته شد یکی از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بیحیایی است. ما در جلسات گذشته حیاء را تقسیمبندی کردیم. یک تقسیم بندی نسبت به شاهدانی بود که اعمال انسان را شهود میکنند و گفتیم ما «حیامن الخلق» داریم «حیاء من النفس» داریم، «حیاء من الملائکه» داریم، «حیاء من اولیاءالله» و بالأخره «حیاء من الله». من در جلسه گذشته «حیاء من الله» را عرض کردم و روایات متعدّدی را هم در این رابطه خواندم.

خصوصیّت حیاء من الله

امّا ما در روایات میبینیم که یک قید نسبت به «حیاء من الله» مطرح شده است وآن هم مسأله «حق حیاء» است. این قید مخصوص به حیاء از خدا است و در مورد اقسام دیگر حیاء ذکر نشده است. نه درباره «حیاء من الخلق» نه «حیاء من النفس» نه «حیاء من الملائکه» و نه «حیاء من اولیاء الله». من همه اینها را بحث کردم، ولی ما در باب «حیاء من الله» میبینیم که در روایات یک جمله اضافی وجود دارد و آن هم «حیاء من الله حق الحیاء» است.

معنای حیای از خداوند

حالا من دو روایت را میخوانم که قبلاً هم اینها را خواندم ولی نکته دارد. در روایتی دارد «رُوِیَ عن رسول الله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم) قال:اسْتَحْیُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَیَاءِ»(۲) این یک روایت، روایتی دیگری از پیغمبر اکرم هست «رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً اسْتَحْیَا مِنْ رَبِّهِ حَقَّ الْحَیَاءِ»(۳) در اوّلی حیاء از «الله» مطرح شده و در دومی حیاء از «ربّ» آمده است.

علّت حیاء کردن از خدا

من در جلسه گذشته به طور مفصّل در ارتباط با «حیاء من الله» صحبت کردم که علّت این حیاء چیست. مطالبی پیرامون این گفته شد که یک دلیل حیاء به خاطر عظمت ناظر یعنی الله تعالی است، دلیل دیگر قُرب و نزدیکی او است که او نزدیک ترین موجودات به انسان است و حتی این را هم در روایات داشتیم که حیاء به خاطر این باشد که او آگاهترین موجودات نسبت به افعال انسان است. من همه این روایات را خواندم و توضیح دادم.

خدا به همه چیز ما آگاه است.

اما در اینجا، در روایت اوّل حضرت فرموده بودند: «استحیوا من الله حق الحیاء» حیاء از الله تعالی مطرح شده است. شرم کنید از خدا آنطور که سزاوار است حیاء از خدا است! در اینجا چون «من الله» دارد، چه بسا اشاره به مسأله احاطه علمیّه خداوند نسبت به انسان و اعمال او است. احاطه علمیّه، یعنی اینکه او همه چیز را میداند. در آن آیه شریفه داشت: « أَ لَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یَری؟!»(۴)البته من در جلسه گذشته به این آیه اشاره کردم. شاید این روایت بخواهد که به این آیه توجه داشته باشد.

خدا پرورش دهنده ما است

دومی کلمه «ربّ» دارد؛ «رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً اسْتَحْیَا مِنْ رَبِّهِ حَقَّ الْحَیَاءِ» رب از نظر لغت یعنی «پرورش دهنده». انسان مربّیای که دارد که او را مانند طفلی پرورش میدهد. چون فرد در دامان مربی اش پرورش پیدا میکند، مربّی هم تمام اعمالش را بررسی میکند و تمام حرکاتش را زیر نظر دارد. اصلاً مربّی اینطور است که تمام حرکات کسی را که دارد تربیّت میکند، زیر نظر دارد. لذا در این روایت حضرت تعبیر به «ربّ» کرده است، یعنی خداوند مربّی انسان است و انسان کأنّه دارد در دامان این مربّی، تربیّت می شود، لذا تمام حرکات و اعمالش زیر نظر مربّی است. پس ای انسان از این مربّی خجالت بکش که کار زشت کنی! این حق حیاء است. این یک توضیح مختصر درباره تعبیری که در این روایت آمده بود.

ص: ۱۵۳۵۶

معنای حق حیاء از خداوند

امّا ما دو روایت داریم که حضرات معصومین در آنها «حق حیاء» را برای متوسطین از مؤمنین، تبیین فرموده اند. چون بحث من بحث معرفتی نیست و من بحث حیاء را در منازل سلوک الی الله تعالی انجام داده ام وارد آن مباحث عالی نمی شوم. اینجا بحثمان تربیتی است. من این دو روایت را میخوانم بعد میگویم که حق حیاء و اینکه سزاوار انسان مؤمن متوسط، از خدا شرم کند آنطور که سزاوار شرم کردن از خدا است، یعنی چه.

حق حیای متوسطین از خداوند در کلام پیغمبر

روایت اوّل از پیغمبر گرامی اسلام است؛ «رُوِیَ عن رسول الله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم) قال: اسْتَحْیُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَیَاءِ» این جمله در روایات قبل هم بود. حیاء کنید از خدا آنطور که سزاوار حیاء کردن است. «فَقِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ!» کسی به پیغمبر عرض کرد: ای رسول خدا! «وَ مَنْ یَسْتَحِیی مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَیَاءِ؟» چه کسی از خدا آنطور شرم می کند که سزاوار شرم کردن از او است؟ «فَقَالَ:» حضرت فرمود: «مَنِ اسْتَحْیَا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَیَاءِ» کسی که از خدا آنطور که سزاوار است شرم می کند، باید اینگونه باشد: «فَلْیَکْتُبْ أَجَلَهُ بَیْنَ عَیْنَیْهِ وَ لْیَزْهَدْ فِی الدُّنْیَا وَ زِینَتِهَا وَ یَحْفَظُ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَی وَ الْبَطْنَ وَ مَا طَوَی وَ لَا یَنْسَی الْمَقَابِرَ وَ الْبِلَی»(۵) حضرت شروع کرد خصوصیّات آن آدم را گفتن. چنین آدمی باید همیشه مرگ جلوی چشمانش باشد، باید از دنیا و زیبایی هایش دوری کند، سر و آنچه در آن است، همچنین شکم و خوراکش را حفاظت نماید.

همان خصوصیّات در کلام امام باقر(علیه السلام)

ص: ۱۵۳۵۷

روایت دوم را هم میخوانم بعد مجموع دو روایت را باز می کنم. تعبیر اینها با هم یکی است و چه بسا روایت دوم، از روایت اوّل گرفته شده باشد. روایت از امام هفتمعلیه السلام) است. «قال(علیهالسلام): رَحِمَ اللَّهُ مَنِ اسْتَحْیَا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَیَاءِ» رحمت خدا بر کسی که از خدا آنطورکه سزاوار است، شرم می کند. «فَحَفِظَ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَی وَ الْبَطْنَ وَ مَا وَعَی وَ ذَکَرَ الْمَوْتَ وَ الْبِلَی وَ عَلِمَ أَنَّ الْجَنَّهَ مَحْفُوفَهٌ بِالْمَکَارِهِ وَ النَّارَ مَحْفُوفَهٌ بِالشَّهَوَاتِ»(۶) این جملات همان عباراتی است که در روایت قبل بود.خدا رحمت کند کسی که حق حیاء را به جا آورده، پس سر و آنچه در آن است، همچنین شکم و آنچه در آن جمع می شود را مراقبت می نماید، مرگ و سختی های پس از آن را یاد می کند، می داند که خوشی بهشت در سختی ها پیچیده شده و آتش جهنّم مغز لذّت ها و گناهان است.

معنای «سر و آنچه در سر است»

این دو روایت حق حیاء را تفسیر میکند. حالا من به مقداری که بتوانم اینها را توضیح می دهم. بحث حیاء در ارتباط با اعمال است، شرم کردن نسبت به عمل قبیح، زشت است. ما نسبت به اعمالمان، یک سنخ اعمال بیرونی و جوارحی داریم که در روایت، اوّل به آنها اشاره شده است. حضرت در ابتدا می فرماید: سر خود را حفظ کند «وَ یَحْفَظُ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَی» هوی یعنی آنچه که سر در بر دارد. حالا بگویید ببینم، سرهایتان چه در بر دارد؟ مغز و فکر منظور نیست ها! اشتباه نکنید! چون تفکر که اعمال جوارحی نیست! منظور آن چیزی است که عمل از او سر می زند وآن چشم، گوش، زبان و شکل تو است.

ص: ۱۵۳۵۸

معنای حفظ چشم، گوش و زبان

اگر یادتان باشد من گفتم که حیاء در سه رابطه دیداری، گفتاری و رفتاری بحث میشود. لذا سرت را حفظ کن، یعنی شکل صورتت را حفظ کن! چشمت را حفظ کن! گوشت و زبانت را حفظ کن! اگر بخواهیم مطلب را باز کنیم خیلی زیاد می شود ولی مطلب کاملاً روشن است.

حفظ چشم یعنی حرام را نبین!

حفظ چشم، یعنی اینکه بر چیزی که حرام است یعنی از نظر شرع قبیح است، نگاه نکن! هم بحث قبح را گفته ام و هم بحث شرعی را.

حفظ گوش یعنی گناه را نشنو!

حفظ گوش یعنی، به آهنگی که محرّم است گوش مده! حالا هرچه می خواهد باشد؛ خیال نکن من فقط موسیقی را میگویم، شنیدن غیبت هم حرام است، شنیدن تهمت هم قبیح است، ناسزا و... برو تا آخر؛ گوشت را از اینها نگاه دار! همه اینها از طریق گوش است. از راه گوش داری یک عمل زشت انجام میدهی. این عمل زشت و قبیح است. قُبح شرعی دارد.

حفظ زبان یعنی لب به گناه مگشا!

حفظ زبان یعنی، زبانت را برای گفتار زشت، هر چه باشد، غیبت کردن، تهمت زدن، و همه کارهایی که محرّم است، و چه بسا بسیاری از اینها قبح عقلی دارد و حتی در محیط متشرعه هم قبح دارد، به کار نبر! من در جلسات گذشته گفتم که ما سه نوع قُبح داریم: قبح شرعی، عقلی و عرف متشرّعه یعنی قبحی که در میان متدیّنین و متشرّعه مطرح است. «وَ يَحْفَظُ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَى» سر و اعضای سر را حفظ کند.

ص: ۱۵۳۵۹

حفظ سر یعنی مراقب قیافه ات باش!

ببین چه شکل و قیافه ای درست میکنی و با آن مرتکب حرام الهی میشوی! حرام قبیح است، این قیافه حرام است، پس زیبا هم نیست و زشت است. چه مسأله گوش، چه مسأله چشم، چه زبان و چه خود قیافه ات را مراقب باش که از اینها اعمال زشت و قبیح سر میزند. از اینها محافظت کن که قبیح از آنها صادر نشود.

راه فساد جامعه امروز

اینکه حضرت در ابتدا و اوّل این مسأله را پیش میکشد و محرماتی که به وسیله سر انسان انجام میشود را مطرح می فرماید، معلوم می شود که چقدر حفاظت از اینها مؤثّر است. بسیاری از محرمات و قبائح از همین ناحیه نشأت میگیرد و جامعه نیز از همین ناحیه به فساد میرسد. این که من میگویم از مشکلات بزرگ جامعهمان همین است برای این است که بسیاری از گناهان از همین راه انجام می شود؛ چه گناه شکلی، چه حرفی و چه چشمی و چه گوشی. از خدا خجالت بکشید! حالا فهمیدید حق حیاء یعنی چه؟

حفظ از شکم و غذا

در ادامه روایت دارد: «وَ الْبَطْنَ وَ مَا وَعَى» انسان با حیاء که حق حیاء را به جا می آورد، شکم و آنچه در شکم جمع میشود را نیز حفظ می کند. اینجا مسأله حرامخواری و مال مردم خواری مطرح است. از خدا حیاء کن! به هر دری نزن که مال به دست بیاوری و بخوری! لعنت به شکمی که اینطور است! اصلاً خجالت نمیکشی؟! حالا محرّم تنها حرامخوری نیست، خوردن خمر هم مثل خوردن مال مردم است و هر دو از این جهت حرام هستند. مال مردم خواری هم شرعاً قبیح است، هم قبح عقلی دارد و حتی قبح عرفی هم دارد. مجموعه قبائح این طور هستند که قبح دارند. حضرت دارند سه بُعدی حرف میزنند.

ص: ۱۵۳۶۰

روی سخن با مسلمانان است

بعـد در این دو روایت نکات دیگری هم هست. مسأله این که «فَلْيَكْتُبْ أَجَلَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ لْيَزْهَـدْ فِي الـدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا» حضـرت در این فراز بر روی یک نقطه حسّاس دست میگـذارد. البته من نمیرسم بحث را زیاد باز کنم. به طور مجمل بگویم که این مطالب مربوط به کسانی است که معتقد به مبدأ و معاد هستند. کسانی که میگویند ما مسلمان و مؤمنیم. ما داریم راجع به اینها صحبت می کنیم و الّا بحث راجع به کمونیسـتها و ملحـدین که نیست! لـذا وقتی می گوییم: قبائـح عملی، عمل زشت، چه عقلی و چه شرعی، مـورد نظر است. کـاری که انسـان مرتکب می شود، بعـد خودش یـا دیگری که دارد آن عمـل را میبینـد، شـرمنده می گردد، عمـل قبیـح اسـت. مسـلمانان از دیـدن گنـاه شـرم می کننـد. ایـن یعنی گنـاه زشت است. حالاـ دیگران ممکن است که فرشتگان باشند یا اولیای خدا، یا خود خدای متعال.

صورت و چهره اعمال زشت

ما یک بحث در باب همه اعمال داریم که اعمال به یک معنا، از بین رفتنی نیست. هیـچ عملی که انسان انجام می دهـد، از بین نمیرود. اینهـا یک صورت ملکوتی دارنـد که ما آن را نمیبینیم. نه این که فقط صورت دارد، حتی بوی تعفّن هم دارد. ما چون شامّه درونیمان به کار نیفتاده است، بویش را نمیشـنویم، والّا بعضی اعمال بوی بسیار بدی دارد. ادکلنی که یک نفر به خودش میزند که پیش نامحرم بوی خوش بدهد، اگر بدانی چقدر بوی تعفن دارد! وقتی که مُردی بوی گندش در میآید. من فقط یک مثال زدم.

ص: ۱۵۳۶۱

صورت اعمال و صحنه ارتکاب گناه

اعمال صورت ملکوتی دارد. ما یک بحث شهود داریم و یک بحث صورت عمل. شهود، یعنی بینندگان عمل. بینندگان عمل یک وقت مخلوقات هستند و گاهی این طور نیست، خود خدا است. چه بسا من ــ نعوذ بالله ــ در یک جای مخفی بروم و خطایی کنم که هیچکس آنجا نباشد، بعد هم خیال کنم که اینجا بینندهای نیست که مرا ببیند. بدان که بینندگانی هستند که تو آنها را نمیبینی ولی آنها تو را میبینند. از طرفی دیگر این اعمال پنهانی زشت تو، در جایی ظاهر خواهد شد. صورت عمل زشتی که در مرئی و منظر شاهدان مرکتب شده ای، ظاهر خواهد شد.

کجا صورت عملت را خواهی دید؟

انسان کجا عملش را میبیند؟ همین که خیال کردم آن کار دیگر تمام شده، رفته و گذشته، آیا واقعاً تمام شده است؟! موقعی خواهد رسید که تو شاهدان مخفی اعمال زشتت را خواهی دید؛ چه عمل زشتی که از سر قوه شهوتت انجام دادی، یا به خاطر غضبت بوده و یا از سر وهم این کار را مرتکب شده ای! هم عملت را خواهی دید و هم شاهدان عملت را. چه موقعی خواهی دید که این کارهایت در مرئی و منظر آنها انجام داده ای و دیگر پشیمانی سودی ندارد؟! دیگر آنجا جای شرمندگی و واخجالتا است.

چشم تیزبین و ریزبین

در آیه شریفه دارد «فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَديدٌ»(۷) میدانی چه موقع تیزبین میشوی؟ آن موقعی که حجاب مادّیت کنار میرود، « فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ» و پرده از چشمانت می افتد، آن روز چشمت تیزبین میشود. «فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَديدٌ» هم تیزبین می شوی و هم ریزبین. تمام اعمالت مجسّم میشود و همه شاهدان را میبینی که دارند عمل تو را میبینند! وای به حالت! آیا تو مسلمانی؟

ص: ۱۵۳۶۲

مرگ جلوی چشمانت باشد!

این که در روایت داشت که چه کسی از خداوند، حقاً حیاء میکند؟ روایت اوّل فرمود: «فَلْيَكْتُبْ أَجَلَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ لْيَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا» یادت نرود که می میری، جلوی چشمت بنویس که من میمیرم! روایت دوم داشت «وَ ذَكَرَ الْمَوْتَ وَ الْبِلَى» این دو تا مثل هم است، موتش که همان بود، معنایش هم همان است.

ابزار گناه، یعنی همین بدنت می پوسد

این ابزاری که به کار گرفتی و با آنها این زشتیها را انجام دادی، بدان که تا ابد در اختیار تو نیست. یادت نرود که از این نشئه به نشئه برزخ میروی. قبر نشئه برزخ است، بلاـ هم پوسیدگی است. تمام این ابزار پوسیده میشود، امّا آیا عملت هم پوسیده میشود؟ نه تازه عمل در آنجا جلوه میکند. در آنجا تو هستی و روحت، اعمالت و گواهان اعمالت! آنجا چه خواهی کرد؟!

آرزوی دوری از اعمال زشت

آنجا فضیحتش هم بیشتر است. چه بسا بسیاری بودند که از قبائح من مطّلع نبودند ولی در نشئه دیگر بر قبائح من مطّلع شدند. آنجا است که انسان میگوید: « يا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ»(۸) این آیه است که انسان در آنجا می گوید: ای کاش میان من و عملم آنقدر فاصله بود که آبروریزی نمی شد!

حق حیاء یعنی یادت نرود که می میری!

معنای حق حیاء این است که یادت نرود میمیری، از این نشئه میروی و اعمال همراه روحت خواهد بود. بدان که این بدن و هیکلت که از نظر دیداری، خوشگل است ولی تو با آنها کار زشت انجام می دهی، با گوش، چشم و زبانت، این قبائح را مرتکب می شوی، پوسیده میشود. اینها ابزار است که می رود، امّا عمل هست. هم عمل را خوب میبینی، تیزبین و ریزبین، و هم گواهان و شاهدان را می بینی، دیدارکنندگان عملت را میبینی. آنجا است که وافضیحتا است. حق حیاء به این معنا است. از خدا خجالت بکش! آنطور که سزاوار است از او شرم کن!

ص: ۱۵۳۶۳

ریشه همه بی شرمی ها دنیا دوستی است

البته در ادامه مطلبی دارد که جهت ارتکاب قبائح را می فرماید: «وَ لْيَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا» این منشأ همه زشتی ها است. چه شد که به این وادی کشیده شدی و اینقدر بیشرمی کردی؟ چرا این کارها را کردی؟ میدانی منشأش چیست؟ علاقه و دلبستگی به دنیا و زینت و زیورهای دنیا، برای همین است که حیا را کنار گذاشتی و به سراغ کارهای زشت رفتی.

شرمندگی آخرت با شرمندگی دنیا قابل مقایسه نیست

«وَ لْيَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا» آن کسی که از خدا آنطور که سزاوار است، خجالت میکشد، دل به دنیا و زینت های دنیا نمیبندد. او شعور دارد و از این چیزها دست میکشد. هر کسی این چیزها را میگذارد و میرود. وقتی رفت، قبائح را همراه خودش میبرد. آنجا است که اینها بروز و ظهور میکند و در مرئی و منظر دیگران قرار میگیرد. شرمندگی آنجا غیر از شرمندگی دنیا است. آن کسی که اهل خجالت از خدا است به دنیا و زینت های آن دل نمی بندد. «وَ لْيَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا» اشاره به ریشه کار است.

بهشت با سختی ها پیچیده شده است و جهنّم با شهوات

بله در روایت بعدی هم دارد که این آدم میداند که «أَنَّ الْجَنَّةَ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ» اگر بخواهی بهشت بروی، باید سختی بکشی! چون بهشت محفوف و پیچیده به چیزهایی است که شهوت، غضب و وهم آن را نمیخواهد، نفس از آن کراهت دارد و متنفّر است. هم شهوت متنفر است، هم هوای نفس از این عمل بیزار است. بهشت محفوف به این چیزها است. جهنّم درست برعکسش محفوف به شهوات است. یعنی آن چیزهایی که دلت میخواهد، چیزهایی که شهوتت و غضبت میخواهد.

ص: ۱۵۳۶۴

جمع بندی مطالب روایات

خلاصه اینکه حضرت تمام خصوصیّاتی را که در باب مسأله ارتکاب گناه و افعال قبیح، به خصوص اعمال جوارحی، نقش اساسی دارند را مطرح کرده و ریشه‌یابی میکند. در آخر هم تذکر میدهد که چنین آدمهایی که به این نکات توجّه دارند، مرتکب گناه نشده و این قبایح از آنها صادر نمیشود. کسانی که میدانند همه چیز را باید بگذارند و بروند، کسانی که میدانند این بدن پوسیده میشود، کسانی که می دانند انسان از این نشئه به نشئه دیگر میرود، عمل میماند و وافضیحتای بعد از آن، عمل می مانـد و رسواییهای سنگین قبر و قیامت و در آخر کار هم جهنم در پیش است، این افراد از خدا حیاء می کنند، همان طور که سزاوار حیاء کردن از او است.

آیا خیال کرده ای که در دنیا کیف کردی و لذّت بردی؟ بدان که جهنم محفوف است به همین شهوات و همین کیفها! یعنی همین عملهای قبیحهای که انسان در دنیا انجام میدهد، باعث افتادن به جهنّم است.

منبع: www.mojtabatehrani.ir

آفات و گناهان زبان (۱۰)

حفظ آبروی خود و دیگران ۲

حفظ آبروی خود و دیگران۲

آیه:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا (حجرات/۱۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان ها گناه است و هر گز (در کاردیگران) تجسّس نکنید.

واژه آبرو : آبرو به معنای اعتبار، قدر، جاه، شرف، عِرض و ناموس است.

توضیح کوتاه:

طبق روایات متعدد از وظایفِ دینیِ هر انسانی این است که همواره مراقبِ عزّتِ خویش و عزّتِ برادرانِ ایمانی خودباشد، نه قدمی بردارد که مایه ذلّتِ خودش شود و نه به آبرویِ برادرانِ دینی خود آسیب برساند.

در اهمیت حفظ آبروی دیگران همین بس که، اسلام برای اثبات زنا، چهار شاهد مقرّر کرده است، و حتّی اگر سه شاهد گواهی دهند و نفر چهارمی برای شهادت پیدا نشود هر سه شلّاق می خورند، چراکه تا امکان دارد نباید آبروی شخص

گناهکـار برود ولی برای اثبـات قتـل، دو شاهـد کافی است. بازار شایعات را داغ نکنیم و با نقل شـنیده های بی اساس، آبرو و حقوق افراد را از بین نبریم. آبروی زن و مرد مومن، محترم و لطمه زدن به آن گناه بزرگی است.

حسابِ شخصـیّت های مـذهبی را از حساب خانواده و نزدیکان آنها جـدا کنیم. چرا که در خانواده انبیا نیز،مسایل ضد اخلاقی همچون حسد و حیله میان فرزندان بوده است. عیوب مردم را به بهانه ی دلسوزی و همدردی بازگو نکنیم و در مجالس و دور هم نشینی ها اجازه ندهیم علاوه بر غیبت و تهمت آبروی شخصی از بین برود خصوصا شخص غایب.

ص: ۱۵۸۹۲

حدیث:

قال الصادق (علیه السلام) : مَنْ رَوَى عَلَى مُومِنٍ رِوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَ هَدْمَ مُرُوءَتِهِ لِيَسْقُطَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَلَايَتِهِ إِلَى وَلَايَهِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ. (الکافی/ ج۲)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هر کس به زیان مومنی سخن بگوید و از آن رسوایی او و از بین بردن مردانگی اش را بخواهد تا از چشم مردمان بیفتد، خداوند او را از ولایت خودش به ولایت شیطان می اندازد ولی شیطان هم او را نمی پذیرد.

داستان:

یکی ازاساتید دانشگاه اصفهان که شاگرد آیه الله جوادی (دامت برکاته) بوده است اظهار داشت یکی از شهداء انقلاب جمهوری اسلامی را در خواب دیدم، گفت برائت نامه ام را به دستم دادند دیدم روی آن ضربدر کشیده و آن را باطل ساخته اند، گفتم به چه مناسبت ضربدر بطلان خورده است؟ گفتند شما موقعی که درآموزش و پرورش بودی خانمی را بی جهت از کار بر کنار کردی واین مظلمه است که برائت نامه شما را باطل ساخته است و از من خواست که درباره ی استحلال ازآن خانم تلاش کنم. من از خواب بیدار شدم به سراغ برادر آن شهید رفتم و با هم به سراغ آن خانم رفتیم و مطلب را اظهار کردیم آن خانم گفت اوحیثیت و آبروی مرا از بین برد و مرا بیچاره کرد من راضی نمی شوم گفتیم نصف اموال او را به شما می دهیم راضی شو راضی نشد.

آبی است آبرو که نیاید به جوی باز   از تشنگی بمیر و مریز آبروی

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ، وَ لَا تَبْتَذِلْ جَاهِي بِالْإِقْتَارِ (الصحیفه السجادیه)

ص: ۱۵۸۹۳

بـار الهـا! آبرویِ مرا در جـامعه بـا معیشت سـهل و آسـان حفـظ فرمـا! و قـدر و منزلتم را نزد مردم با تنگـدستی سـبک و خوار مگردان!

نمونه ای از آبرو داری امام رضا علیه السلام

خلاصه داستان:

کمک امام به شخص در راه مانده با حفظ شان و حیثیت آن فرد.

متن کامل:

یسع بن حمزه می گویـد: در مجلس حضـرت رضـا (علیه السـلام) بـودم و جمعیّت بسـیاری در مجلس حضور داشـتند و از آن حضـرت سؤال می کردند و از احکام حلال و حرام می پرسیدند و امام رضا (علیه السلام) پاسخ آنها را می دادند، در این میان ناگهان مردی بلنـد قامت و گندمگون وارد مجلس شد و سـلام کرد و به امامِ هشـتم (علیه السـلام) عرض نمود: من از دوسـتان شما و دوستان پدر و اجداد پاک شما هستم. در سفر حج، پولم تمام شد و خرجی راه ندارم تا به وطنم برسم. اگر امکان دارد، خرجی راه را به من بدهیـد تـا به وطنم برسم. خداونـد مرا از نعمتهایش برخوردار نموده است وقتی به وطن رسـیدم، آن چه به من داده اید معادل آن را از جانب شما صدقه می دهم، چون خودم مستحق صدقه نیستم.

امام رضا (علیه السـلام) به او فرمود: بنشـین، خدا به تو لطف کند. سـپس امام(علیه السلام) رو به مردم کرد و به پاسخ سؤالهای آنها پرداخت. سـپس مردم همه رفتنـد و تنها آن مرد مسافر و من و سـلیمان جعفری و خثیمه در خـدمت امام ماندیم. امام (علیه السـلام) به ما فرمود: اجازه می دهیـد به خانه انـدرون بروم؟ سـلیمان عرض کرد: خداونـد امر و اذن شـما را بر ما مقـدّم داشـته است. حضـرت برخـاست و وارد حجره ای شـد و پس از چنـد دقیقه بـازگشت و از پشت در فرمـود: «آن مرد مسـافر خراسـانی کجـاست؟» خراسـانی برخـاست و گفت: «این جا هسـتم.» امام (علیه السـلام) از بالای در دسـتش را به سوی مسافر دراز کرد و فرمود: «این مقـدار دینـار را بگیر و خرجیِ راهِ خود را بـا آن تأمین کن و این مبلغ مال خودت باشـد. دیگر لازم نیست از ناحیه من، معادل آن را صدقه بدهی، برو که نه تو مرا ببینی و نه من تو را ببینم.

ص: ۱۵۸۹۴

مسافر خراسانی پول را گرفت و رفت. سلیمان به امام رضا (علیه السلام) عرض کرد: فدایت گردم که عطا کردی و مهربانی فرمودی، ولی چرا هنگام پول دادن به مسافر خود را نشان ندادی و پشت در خود را مستور نمودی؟! امام رضا (علیه السلام) در پاسخ فرمود: مَخافَه اَن اَری ذل السُّوالِ فی وَجْهِهِ لِقَضَایی حاجتَه از آن ترسیدم که شرمندگی سؤال را در چهره او بنگرم، از این رو که حاجتش را برآورم.

کمک به دیگران و حفظ آبرویشان

خلاصه داستان:

خریدن کاهوی نامرغوب از فروشنده به خاطر کمک و حفظ آبرویش

متن کامل:

از طلبه ای نقل شده که گفت: روزی به مغازه سبزی فروشی رفته بودم، دیدم مرحوم حاج میرزاعلی قاضی (استادِ عرفانِ علّامه طباطبایی و خیلی از بزرگان) خم شده و مشغول جدا کردنِ کاهو می باشد، ولی بر خلافِ معمول کاهوهایِ پلاسیده و خشن را بر می دارد. بعد از خرید، به دنبالِ او رفتم و علّتِ این کار غیرِ عادّی را سؤال نمودم. مرحومِ قاضی رحمه الله فرمودند:

آقا جان من! این مردِ فروشنده انسانِ شریف و محتاجی است و من چون نمی خواهم چیزی بلا عوض به او بدهم تا عزّت و شرفِ او پایمال شود و نیز برای این که به کمک بلا عوض عادت نکند از این کاهوهایی که خریداری ندارد و در نهایت برای فروشنده ضرر است بر می دارم تا هم از ضررِ او جلوگیری کرده و هم بدین وسیله کمکی به وی نموده باشم. در ضمن برای ما هم فرقی ندارد که کاهویِ لطیف و نازک بخوریم یا کاهوی پلاسیده و کلفت.

برگرفته از سایت تخصصی تبلیغ (لسان حق)

ص: ۱۵۸۹۵

حفظ آبروی خود و دیگران ۱

حفظ آبروی خود و دیگران۱

آیه:

وَمَن يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (نساء/۱۱۲)

هر کس خطا یا گناهی را مرتکب شود و آن را به گردن بی گناهی بیفکند بهتان و گناه آشکاری را انجام داده است.

توضیح کوتاه:

مسئله آبرو مسئله مهمی است.آبروی یک فرد محصول یک عمر زندگی،تلاش و سختی و تمام سرمایه ی اوست متاسفانه گاهی می بینیم که نخود و لپه و گوشت گران شده است ولی آبروی مردم ارزان است و به راحتی اسم اشخاص را می آوریم. همانطور که آب مایه حیات است آبروی انسان نیز مایه حیات شخصیّت او است.

خدا گناه شخص آبرو ریز را نمی بخشد. روایت داریم اغلب جهنمی ها، جهنمی زبان هستند. فکر نکنید همه شراب می خورند و از دیوار مردم بالا می روند. یک مشت مومن مقدس را می آورند جهنم،ای آقا تو که همیشه هیئت بودی! مسجد بودی! بله توی صفوف جماعت می نشینند آبرو می برند. الان در زمان ما هیئتی ها، مسجدی ها و مقدس ها آبرو می برند.

ریختن آبروی مؤمن از گناهان کبیره و عملی حرام است.المومن اعظم حرمه من الکعبه: احترام مومن از احترام کعبه نیز بالاتر است. حفظ آبروی مومن بقدری اهمیت دارد که خداوند در پاره ای اوقات، خطاهای انسان مومن را از ملائکه نیز پوشیده می دارد. البته این هنگامی است که ما حدود الهی را شناخته و حقوق او را رعایت کنیم.

بی وفایی به قول، اشرافی گری، اسراف، تکلّف و تفاخر،عقده، بی دعوت جایی رفتن، توقع نابجا و فرار از کار، گدایی و اظهار فقر ،پر حرفی و جدل،تهمت ،خود برتر بینی ،دروغ ،انتقام ،حسادت ،سوء ظن از عوامل بی آبرویی می باشد. و در مقابل سخاوت ، سکوت و ادب و تقوا باعث آبرومندی می شود.

ص: ۱۵۸۹۶

حدیث:

قـال رسول الله (ص): لَـا تَطْلُبُوا عَـثَرَاتِ الْمُؤْمِنِينَ فَـإِنَّ مَنْ تَتَبَّعَ عَـثَرَاتِ أَخِيهِ تَتَبَّعَ اللَّهُ عَثَرَاتِهِ وَ مَنْ تَتَبَّعَ اللَّهُ عَثَرَاتِهِ يَفْضَحْهُ وَ لَوْ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ (کافی/ج۴)

پیغمبراکرم (ص) فرمودنـد: لغزشـهای مؤ منیـن را جستجو نکنیـد، زیرا هر کـه لغزشـهای برادرش را جسـتجو کنـد، خـداوند لغـزشه ـایش را دنبـال کنـد، و هـر که را خداونـد لغـزشـهای ـش را دنبـال کنـد رسوایش سازد گر چه در درون خانه اش باشد.

و هم فرمودند: الرِّبا ثَلاثَهٌ وَ سَبعونَ باباً اَیسَرُها مِثلُ اَن یَنکِحَ الرَّجُلُ اُمَّهُ وَ اِنَّ اَربَی الرِّبا عِرضُ الرَّجُلِ المُسلِم.

یعنی ربـا هفتـاد و سه قسم است و آسانتر از همه چنانست که کسـی با مادر خود زنا کنـد و بـدتر از همه رباها تجاوز به آبروی مسلمان است.

داستان:

امیرِمؤمنان علی (علیه السـلام) مقـدار پنـج وَسَق (حـدود پنـج بار) خرما برایِ مردی فرسـتاد. آن مرد شخصـی آبرومند بود و از کسی تقاضایِ کمک نمی کرد، شخصی در آنجا بود به علی (علیه السلام) گفت: «آن مرد که تقاضایِ کمک نکرد، چرا برایِ او خرما فرسـتادی؟ به علاوه یک وَسَق برایِ او کافی بود.» حضرت به او فرمود: خداوند امثالِ تو را در جامعه ما زیاد نکند، من می دهم، تو بخل می ورزی، اگر من آنچه را که موردِ حاجتِ او است، پس از سؤالِ او به او بـدهم، چیزی به او نداده ام، بلکه قیمتِ آبرویی را که به من داده، به او داده ام. زیرا اگر صـبر کنم تـا او سؤال کنـد، در حقیقت او را وادار کرده ام که آبرویَش را به من بدهد، آن رویی را که در هنگامِ عبادت و پرستشِ خدایِ خود و خدایِ من، به خاک می سایید. (وسائل الشّیعه، ج۲)

ص: ۱۵۸۹۷

آبروی مومنان

خلاصه داستان:

آقای قرائتی، اسنادی را از بین بردند تا پس از فوت شان، آبروی کسی نرود.

متن کامل:

اسناد محرمانه ی شخصی دست من بود که اگر افشا می شد آبرویش می ریخت، در ضمن هیچ کس غیر از من اطلاعی از آنها نداشت. شبی فکر کردم که اگر من بمیرم، این اوراق دست افرادی خواهد افتاد و آبروی مؤمنی خواهد ریخت. لذا اسناد را محو کردم. امّا متاسفانه بعضی دنبال جمع آوری اسناد هستند، برای روز مبادا.

خاطرات قرائتی-بهشتی

کرم امام حسین (علیه السّلام)

خلاصه داستان:

امام حسین علیه السلام به مردی که اظهار نیاز به ایشان کرد فرمود که آبروی خود رامریز و خواسته ات را جز به سه گروه از انسان ها بیان مکن .

متن کامل:

ابن شیبه حرّانی در تحف العقول می نویسد: مردی از انصار، به حضور امام حسین (علیه السّلام) رسید و اظهار حاجت نمود. امام به او فرمود:« ای برادر انصاری، آبروی خود را برای بیان نیازت مریز و آنچه را می خواهی در رقعه ای بنویس و به من تسلیم کن. انشاء الله من تمام خواسته تو را برخواهم آورد و تو خشنود خواهی شد.» مرد انصاری نوشت:« ای اباعبدالله! من مبلغ پانصد دینار به فلان کس بدهکارم و او پیوسته از من مطالبه می کند. اگر ممکن است شما از او بخواهد به من مهلت دهد تا قدری توانایی مالی بیابم و سپس آن را بپردازم.» امام علیه السّلام به محض خواندن نامه داخل خانه شدند و کیسه ای پول حاوی هزار دینار برداشته، به وی دادند و فرمودند:« پانصد دینار آن برای پرداخت بدهی و پانصد دینار دیگر برای اداره معیشت. ای برادر انصاری، هیچ گاه حاجت خود را جز برای سه نفر اظهار منما: انسان دیندار، جوانمرد و کسی که دارای شخصیت خانوادگی باشد. امّا فرد دیندار به خاطر دینش خواسته تو را برآورده می سازد؛ امّا انسان جوانمرد از مردانگیش شرم می کند که تو را بی جواب بگذارد و و امّا کسی که شخصیت خانوادگی دارد، می داند که تو از روی رغبت، آبروی خود را برای اظهار نیاز از دست نمی دهی، لذا آبروی تو را حفظ می کند و نیاز تو را برطرف می نماید.»

منبع: کرامات امام حسین (ع)- محمدی

نمایندهٔ بی حیاء

خلاصه داستان:

آقای قرائتی به نمایندهٔ محبوب خود رأی نداد چون به خاطر انتخاب نشدن،صحت انتخابات را زیر سؤال برده بود.

متن کامل:

به نماینده ای خیلی علاقه داشتم و در نوبت اوّل به او رأی دادم، امّا دیگر به او رأی نمی دهم، چون پس از اینکه در نوبت دوّم رأی نیاورد، با کمال بی حیایی گفت: انتخابات آزاد نبود! یعنی حاضر شد برای آبروی خودش. میلیون ها رأی را بی اعتبار کند!

(حجه الاسلام قرائتی)

حفظ آبروی خطاکار

خلاصه داستان:

شیخ حسنعلی اصفهانی در ایام تحصیل ، با عمل به توصیه استادش کتاب گم شده خود را یافت .

متن کامل:

مرحوم پدرم، حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رحمه الله علیه، فرمودند: در ایّام جوانی که مشغول تحصیل بودم، کتابی به امانت نزد من بود که مفقود شد. خدمت استادم عرض کردم: کتابی نزد من امانت بوده است گم شده و ممکن است صاحب آن ادعای مرا قبول نکنند و خیال کند که نمی خواهم کتاب را پس بدهم. استادم فرمودند: دستوری به تو می دهم که اگر عمل کنی جای کتاب را در خواب خواهی دید. به دستور استادم عمل کردم و شب در عالم رؤیا دیدم که کتاب مزبور در زیر کتابهای یکی از طلبه ها در یکی از اطاقهای مدرسه است. هنگام صبح رؤیای خود را خدمت استادم عرض کردم. ایشان فرمودند: مراقب باش هر وقت آن طلبه از اطاق خارج شد، به اطاقش برو و کتاب را بردار، امّا به کسی اظهار مکن که آبرویش نریزد، و من نیز آنچنان کردم.

ص: ۱۵۸۹۹

منبع: نشان از بی نشانها- مقدادی

تذکر آیت الله بهاءالدینی درباره حفظ آبروی مردم

خلاصه داستان:

خاطره ای از آیت الله بهاء الدینی و نهی ایشان از بردن آبروی مردم و راز سید سکوت.

متن کامل:

چیزهایی هست که در نظر ما شاید بی اهمیت باشد اما در ملکوت و عالم آخرت و روز قیامت و حساب پس دادن اوضاع فرق دارد. یکی از آنها عرض و آبروی مؤمن است که حرمتش از کعبه بالاتر است (وچرا نباشد که قلب مؤمن عرش الله است) همه ما تجربه تلخ تهمت و بی آبرو شدن توسط افراد جاهل و فریب خورده و یا حسود و یا دشمن آگاه را داریم. برای جابجایی و یا عزل یک مسئول راحت حرف درست می کنیم ، آسان حکم به قتل (ترور شخصیت نه صرف ترور فیزیکی) می دهیم و کسی را بی مدرک کج دست و دزد و... می خوانیم. از سنگینی جرم شکستن دل مؤمن خبرنداریم و نمی دانیم که "آه" مغناطیس "بلا" است. خدا هم با دلشکستگان است (انا عندالمنکسره قلوبهم) و این همراهی خدا و آن مغناطیس چه برسرما آورده و خواهد آورد خدا داند و بس! خوبست درمورد اعراض مؤمنان یعنی آبروی آنها احتیاط پیشه کنیم و راحت حرف نزنیم وغیبت نکنیم چه رسد به تهمت و بهتان.

از استاد فاطمی نیا نقل شده که خدمت آیت الله بهاالدینی رسیدم گفتم آقا راز مقام و رتبه سید سکوت

برگرفته از سایت تخصصی تبلیغ(لسان حق)

آبروی کسی را نبر!

الان در زمان ما حتی هیئتی ها، مسجدی ها و مقدس ها آبرو می برند. عزیز من اسلام می خواهد آبروی فرد حفظ شود. شما با این مشکل داری؟ دقت کنید که بعضی ها با زبانشان می روند جهنم.

روایت داریم که می فرمایـد اغلب جهنمی ها، جهنمی زبان هسـتند. فکر نکنید همه شـراب می خورند و از دیوار مردم بالا می روند. یک مشت مومن مقدس را می آورند جهنم ، ای آقا تو که همیشه هیئت بودی! مسـجد بودی! بله توی صـفوف جماعت می نشینند آبرو می برند.

امیرالمؤمنین به حارث همدانی می فرماید: اگر هر چه را که می شنوی بگویی؛ دروغگو هستی.

نعمت و قدرت زبان و گناهان آن

اشاره

نویسنده: مرحوم آیت الله مهدوی کنی ره

ص: ۱۵۹۰۱

نعمت و قدرت زبان و گناهان آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ وَ صَلَّی اللهُ عَلَی سَیِّدِنا و نَبِیِّنا أبِی القَاسِم مُحَمَّدٍ وَ عَلَی أهْلِ بَیْتِهِ الطَّیِّبینَ الطَّاهِرِین سِیَّمَا بَقِیَّهِ اللَّهِ فِی الْأَرَضِینَ».

بحث درباره ی گناهان بود، گناهان کبیره و صغیره، گناهانی که مربوط به زبان است زیاد است و بسیاری از آن ها از گناهان کبیره است. از جمله؛ غیبت، تهمت، ناسزا گفتن، فحش دادن، مسخره کردن، دروغ و امثال این ها، درباره ی این گناهان زبان کتاب های زیادی نوشته شده است، به علّت این که گناهان زبان هم از نظر کمیّت فراوان است و هم از نظر معصیت و گناه و آثار بدی که بر آن ها مترتّب است، هم در احادیث ما و هم در کتبی که علمای اخلاق در مسیر تاریخ نوشتند می بینیم بحث زیاد شده است،

با این که زبان و کلام از نعمت های خدا است و خداوند در قرآن کریم بعد از خلقت انسان مسئله ی بیان را ذکر می کند که «الرَّحْمنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسانَ * عَلَّمَهُ الْبَیانَ»(۱)

تقدم نعمت زبان:

که اوّل تعلیم قرآن قبل از خلقت در سوره ی الرحمن ذکر می شود، که دلیل بر این است که معارف و تعالیم الهی و وحیانی از نظر رتبه مقدّم بر خلقت است، ممکن است از نظر زمانی مقدّم نباشد ولی از نظر رتبه تقدیم دارد و به همین جهت «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» را اوّل ذکر می کند، بعد «خَلَقَ الْإِنْسانَ» خلقت و آفرینش انسان و بعد انسانی که دارای بیان باشد،

دلیل خلقت زبان:

ص: ۱۵۹۰۲

۱- (۱)- سوره ی الرّحمن، آیات ۱ تا ۴.

۱–بتواند ما فی الضّمیر خود را بیان بکند،

این بیان دلیل بر این است که انسان دارای عقل و شعور است، حیوانات هم مقاصد خود را اجمالاً به یکدیگر یا به دیگران اعلام می کنند ولی به صورت ابهام، صداهایی دارند، اصواتی دارند بالاخره حیوانات هم با صداهایی آن خواسته های خود را اجمالاًـ بیان می کنند یا با هم جنسان خود یا حتّی با دیگران، درباره ی آن ها حتّی کلام واژه ی نطق در قرآن مجید آمده منطق طیر، منطق پرندگان که حضرت سلیمان منطق پرندگان را می دانست. بسیاری از انبیاء می دانستند و درباره ی پیامبر ما و ائمّه ی ما هم این مسائل آمده که آن ها هم زبان پرندگان را می فهمیدند، درباره ی این ها تعبیر نطق شده منطق طیر،

۲– بتواند روز قیامت شاهد باشد

حتّی نطق درباره ی بیانی که درروز قیامت دست انسان، چشم انسان، پای انسان در مقام شهادت علیه انسان گفته می شود،

کلمه ی نطق گفته شده که «یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَیْدیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ»(۱)

زبان آن ها شهادت می دهد نه به معنای این که با گفتار یعنی خود این زبان صحبت تکوینی دارد که من این گناه را کردم ولو این که ممکن است زبان اختیاری بخواهد انکار بکند، دست انسان، پای انسان علیه انسان شهادت می دهد، بعد انسان ها خطاب می کنند به پا و دست و زبان خود که «لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنا»(۲)

چرا شما شهادت به «عَلَیهِمَا» دادید؟ «قالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ» آن ها می گویند خدا ما را به زبان آورده به نطق آورده، آن خدایی که همه را به نطق آورده ما را هم به نطق آورده، حتّی در و دیوار هم نطقی دارند صحبتی می کنند. قرآن می فرماید: «وَ سْئَلِ الْقَرْیَهَ» در همین جریان حضرت یوسف (علیه السّلام) در آن جا بحث «وَ سْئَلِ الْقَرْیَهَ» است « وَ سْئَلِ الْقَرْیَهَ الَّتی کُنَّا فیها وَ الْعیرَ الَّتی أَقْبَلْنا فیها»(۳)

ص: ۱۵۹۰۳

۱– (۲)– سوره ی نور، آیه ۲۴.

۲– (۳)– سوره ی فصّلت، آیه ۲۱.

۳– (۴)– سوره ی یوسف، آیه ۸۲.

آن ها وقتی متهم می شوند می گویند از قریه ای که ما آن جا بودیم بپرسید، از آن قافله ای که ما با آن ها حرکت می کردیم از آن ها سؤال کنید،

آن ها هم با زبان خود، با زبان بی زبانی خود مسائل را می گویند و هر موجودی یک زبانی برای خود دارد، در و دیوار هم همه صحبت می کنند،

قرآن هم می فرماید: «یُسَبِّحُ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ لَه»(۱)

و همه ی عالم وجود خدا را تسبیح کرد «وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ»(۲)

شما تسبیح آن ها را نمی فهمید،

نطق برای همه موجودات امام بیان فقط برای انسان:

پس کلمه ی نطق و صحبت برای همه است امّا بیان برای انسان است، درباره ی آن های دیگر کلمه ی بیان نیست، بیان از کلمه ی تبیین و آشکار بودن است، یعنی زبانی که آشکار است و هیچ ابهامی ندارد، این آشکار بودن و ابهام نداشتن جمله بندی که مقدّمه داشته باشد، تفکّر قبلی بر او سبقت بگیرد، یک تفکّری است که من قبلاً تصور می کنم، جمله بندی می کنم،

خوب صحبت کردن:

مسائلی که می خواهم بگویم فکر می کنم بعد این جمله ها را مبتدا و خبر آن را مرتب می کنم و هرچه بهتر بیندیشم بهتر هم سخن می گویم لذا خوب صحبت کردن دلیل خوب فکر کردن است، کسانی که ملجلج صحبت می کنند نشان می دهد فکر آن ها ضعیف تر است، انسان هایی که یک مقدار بیماری دارند خوب نمی توانند صحبت کنند، مطالب خود را نمی توانند بگویند، خود این بیان یکی از نعمت ها است ولی نشانه ی مسائل درونی هم است، نشانه ی تفکّر است، نشانه ی عقل و اندیشه است و این که حکمای ما آمدند گفتند انسان حیوان ناطق است یا حَیَوان ناطق است، تعبیر آن ها تعبیر نادرستی است که می گویند ناطق، باید بگویند حیوانی است ذو بیان، چون قرآن کلمه ی ناطق را فقط به انسان نمی گوید، انسان حیوانی ذو بیان است که با حیوانات دیگر تفاوت داشته باشد ولی آن ها هم ناطق هستند، اگر ما بگوییم فصل انسان ناطق است آن حیوان هم باز ناطق است، پرنده هم ناطق است امّا آن چیزی که منحصر به انسان است نطق ذو بیان بودن است که قرآن هم «عَلَّمَهُ الْبَیانَ» را ذکر می کند، این بیان کاشف از یک استعداد درونی و مغزی و روحی و نفسی برای انسان است که در آن ها نیست و لذا انسان است که به وسیله ی همین بیان ترقّی می کند، می تواند معلومات خود را به دیگران منتقل بکند و این همه علم و کتاب و تجارب و همه ی این ترقّی ها و پیشرفت هایی که در بشریت پیدا شده بیشتر به وسیله ی بیان پیدا شده که پیشینیان برای آیندگان بیان کردند، انبیاء آمدند بیان کردند، پیغمبران خدا با چه چیزی مردم را هدایت کردند؟

۱- (۵)- سوره ی تغابن، آیه ۱.

۲- (۶)- سوره ی اسراء، آیه ۴۴.

بیان اولین مرحله:

اگر امر بـه معروف و نهی از منکر لازم است اوّلین مرحله ی آن بـا بیـان است، در دین تعلیم و تعلّم از جمله واجبـات کفـایی است، در قسمتی هم واجب عینی است، در معـارف دینی که برای همه واجب است، در بعضـی از علوم واجب کفـایی است و تعلیم از چیزهایی است که خدا باز روی آن تکیه می کند، غیر از علم علاوه بر این که علم را قرآن از مزایای انسان می داند و می فرماید: «هَلْ یَسْتَوِی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ»(۱)

آن ها که می دانند با آن ها که نمی دانند مساوی نیستند، امّا قرآن روی تعلیم بیشتر تکیه می کند،

اوّلین آیه ای که بر پیـامبر یـا اوّلین سوره ای که بر پیامبر نازل می شود سوره ی علق طبق نظر مشـهور بحث «عَلَّمَ» است «اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ * الَّذی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» دربـاره ی تعلیم، خداونـد اکرم می آورد، صـیغه ی تفضـیل می آورد یعنی عنایت خـداوند دربـاره تعلیم بیش از خلقت است، خداونـد کرامت کرده انسـان را آفریـده ولی اکرم است که به انسان تعلیم داده به وسـیله ی قلم،

خدا اصلاً به معلّم بودن خود افتخار می کند،

به تعبیر عوام و بنده که البتّه برای خدا افتخار مفهومی ندارد ولی خداوند در این معلّم بودن خود افتخار می کند و شغل معلّمی برای خدا البتّه باز هم شغل نیست، یک صفتی است و یک حقیقتی برای خداوند متعال است که معلّم بودن

و به قول امام (رضوان الله علیه)

خداوند به دو چیز برای خود به عنوان صفات عالی باز به تعبیر بنده افتخار می کند؛

ص: ۱۵۹۰۵

۱- (۷)- سوره ی زمر، آیه ۹.

اول

مسئله ی کار است که «فَعَّالٌ» که خداوند فعّال است، کار زیاد می کند «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فی شَأْنٍ»(۸) هر روز خدا شأن جدید است، هیچ وقت کار خدا تکرار نمی شود، تکرار به معنای عین آن چیز، هر چیز جدیدی

هر زمان نو می شود دنیا و ما غافل از این نو شدن اندر بقا

ما خیال می کنیم عالم در مسیر بقا است و حال آن که عالم همیشه در مسیر تکامل و حرکت است، این ها کارهای خدا است که خدا فعّال است، هم خدا فعّال است

دوم

خدا معلّم است، خداوند هم به کار توجّه خاص دارد و بیکاری را دوست ندارد، خدا بنده ی بیکار را دوست ندارد و هم چنین از بنده ی بی علم و بی تعلیم، معلّمی بالاتر از متعلّمی است، معلّم بر متعلّم مقدّم است بنابراین معلّم بودن کار بسیار عظیم و بزرگی است که قرآن روی آن تکیه می کند و تعلیم برای هر علمی مهم است،

تقدم معارف و علوم دینی بر علوم دیگر:

البتّه علوم معارف دینی و هدفی و غایی مهم تر از همه ی علوم است چون همه ی علوم واسطه و وسیله و ابزار است برای رسیدن به آن معارف اصلی و به همین جهت علم دینی و علم حقیقی و معرفتی و عرفانی بر همه ی علوم مقدّم است، در عین حال که همه ی علوم هم واجب است،

تهمتی به علماء دین:

من در بین اساتید دانشگاه این جمله را گفتم که گاهی بعضی ها به ما اشکال می کنند می گویند که حالا که دنیا دنیای علم شده و مردم به سوی علم بیشتر می روند، شما معمّمین و روحانیون و نمایندگان دینی مدام بحث از همه ی علوم می کنید، فقط علم شما برای حوزه بوده، در قدیم درِ حوزه را به روی خود بسته بودید و می گفتید علم این است، گفتم این حرف درست نیست، این تهمتی به علما و فقه ما و معارف ما است، شما اگر کتاب های فقهی و دینی ما را که برای هزار و سیصد سال، دویست سال قبل است،

ص: ۱۵۹۰۶

هزار و صد سال قبل است تقریباً از زمان غیبت که کتاب ها رسماً نوشته شده غیر از کتب حدیث که علمای ما نوشتند، از شیخ طوسی گرفته و شیخ مفید گرفته و مرحوم صدوق و علمای بزرگ و علّامه ی حلّی و دیگران ببینید وقتی در باب کسب و کار می رسند یکی از کارهای واجب را می گویند تعلیم و تعلّم علم است و مطلق العلوم است، می گویند هر علمی که مرده نیاز بشری است، واجب کفایی است، در علوم دینی واجب کفایی نیست، جنابعالی معارف دینی را باید یاد بگیرید البتّه اجتهاد واجب کفایی است ولی یاد گرفتن مسائل دینی برای همه واجب است، همه باید یاد بگیرند،

نمی شود گفت که بنده مثلاً نمی خواهم امّا شما فلان صنعت را لازم نیست یاد بگیرید اگر دیگران انجام می دهند، فلان علم طبیعی را لازم نیست اگر دیگران انجام می دهند،

عَلَی ایّ حال در دین ما تعلیم و تعلّم از واجبات یا عینی است یا واجب کفایی است و این ها معمولاً نمی شود الّا بالبیان، همه ی مقدّمات برای این است که با بیان باید این ها را البتّه با قلم هم است، قرآن به قلم هم تکیه می کند، با نشان دادن فیلم هم ممکن است امّا مهم بیان است، اصل آن بیان است و قرآن روی آن تکیه می کند، این بیانی که با این اهمیّت است، این مقدّمات را برای این عرض کردم که بدانید بیان از نظر دین از نظر فرهنگ دینی بسیار اهمیّت دارد، ولی مع ذلک می گویند سکوت بهتر از نطق است، سکوت از صحبت کردن بهتر است،

مخفی بودن انسان:

امیر المؤمنین می فرماید: «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ»(۱) انسان زیر زبان خود مخفی می شود.

۱- (۹)- نهج البلاغه، ص ۴۹۷.

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

مزن بی تأمّل به گفتار دم، تا آدم فکر نکرده نباید حرف بزند

«لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ»(۱)

لسان عاقل پشت قلب او است، قلب یعنی مرکز تفکّر، مرکز عقل و تعقّل و اندیشه، قلب اوّل کار کند بعد صحبت بکند پس صحبت را کنترل کردند و سکوت و صمت را مقدّم داشتند، از روایات و آیات و ادعیه و دعاهایی هم که حتّی است بحث درباره ی کم صحبت کردن را خیلی تشویق کردند، با همه ی اهمیّتی که بیان دارد می گویند کمتر صحبت کنید، پر حرفی نکنید، این دلیل بر این است که انسان در عین حال که با بیان می تواند حقایقی را بیان کند، بسیار کارهای خوبی بکند، انسان هایی را نجات بدهد،مملکت هایی را با بیان و امثال ذلک نجات بدهد

کنترل زبان:

ولی باید حواس او جمع باشد چون کنترل زبان سخت است، خود شما هم تجربه دارید، این از چیزهایی نیست که عمر زیاد بخواهد، شما یک روز را در آخر شب صحبت های خود را کنترل کنید، در یک دفتری بنویسید ببینید چقدر صحبت کردید، چقدرخوب صحبت کردید و چقدر بد صحبت کردید، اگر یک روز، یک هفته، یک ماه را حساب کنید آن وقت خود شما می فهمید که کنترل زبان خیلی سخت است و کار مشکلی است، لذا بحث آفت های زبان کتاب نوشتند، کنترل می خواهد و الّا اصل سخن که بسیار چیز خوبی است، این کنترل لازم است و روایت دارد

التماس همه اعضاء:

استاد ما مرحوم آقای برهان هم می فرمودند ایشان تعبیر می کردند که آدم صبح که از خواب بیدار می شود می خواهد از منزل بیرون بیاید و سر کار برود

ص: ۱۵۹۰۸

۱- (۱۰)- همان، ص ۴۷۶.

همه ی اعضای بدن به زبان التماس می کنند، می گویند حالا به تعبیر بنده می گویند تو را به خدا ما را به زحمت نیندازی، اگر تو یک مقدار خود را کنترل کنی بسیاری از مشکلات ما حل می شود،

زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد،

بسیاری از دعواها، نزاع ها، حتّی کشتارها، جنگ ها، بدبختی ها ناشی از همین زبان است که کنترل نشده، آدم حرفی را می زند دعواهای کوچک و بزرگ، زن و شوهر هم با هم دعوا می کنند باز به خاطر زبان است، اگر حرف های خود را کنترل کنند و آن طور که باید صحبت کنند این قدر دعوا نمی شود، در دادگاه ها بروید ببینید دادگاه های خانواده غالب دعواها به خاطر زبان است، می گوید او چنین به من گفت، او به من توهین کرد، او به من فحش داد، او بدزبانی کرد، غالباً این است البتّه چیزهای دیگری هم ممکن است در کنار آن باشد. عَلَی ایّ حال زبان و بیان را باید کنترل کرد، خوشا به حال کسانی که کنترل دارند،

کسانی که کنترل دارند زیاد حرف نمی زنند، گاهی هم ممکن است در یک جایی یک ساعت حرف بزنند،

امام الگوی کنترل زبان

امام این طوری بود اگر بخواهیم الگو بگیریم، امام در مجالس خصوصی که می نشستیم کمتر صحبت می کردند، همین طور سکوت می کردند، سؤالی می کردیم جواب می دادند، امّا وقتی می رفتند روی منبر بر علیه آمریکا صحبت کنند یک ساعت داد می زدند برای این که می دانستند آن جا باید گفت، امّا در جاهای دیگر سکوت، در درس امام چنان بلند و با شجاعت و خیلی عالی صحبت می کردند، درس امام خیلی جالب بود، امام شاگردپرور بود، همه آن بیان امام بود که آن شاگردها را پرورش داد، یک مملکتی را بلکه یک دنیایی را امام حرکت داد، در دنیا تحوّل ایجاد کرد با بیان خود امّا همین امام مهم این است که انسان در آن مواقع این طور مسائل را بیان بکند و در مواقعی سکوت بکند، بتواند کنترل بکند، این مهم است بعضی ها کنترل ندارند هم حرف خوب می گویند هم حرف بد می گویند، همین طور می گویند من و شما باید خیلی دقّت بکنیم که همیشه یک حرف خوب بزنیم اگر نه که سکوت بکنیم،

ص: ۱۵۹۰۹

فضه خادمه:

جمله ای است که حضرت زهرا روی کاغذی نوشته بودند و بعد فضّه جارو می کردند این را در ظرف آشغال انداختند، حضرت به دنبال آن آمدند دیدند نیست، گفتند: این کاغذ کجاست؟

فضّه گفت: یک کاغذی بود در آشغال ها انداختم، البتّه فضّه حافظ قرآن بوده ولی سواد داشته یا نداشته نمی دانم، خیلی در قدیم سواد خواندن و نوشتن نداشتند، حضرت فرمودند: آن را پیدا بکن، تعبیر این است اگر حسن و حسین را از دست می دادم این قدر ناراحت نمی شدم، ولی این نوشته ای است که از پیغمبر دارم که یک جمله ی آن این است

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْراً أَوْ لِيَسْكُتْ»(۱)

هر کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد «فَلْيَقُلْ خَيْراً» باید حرف خوب بزند، اگر نه سکوت بکند، بعد آدم که می خواهد صحبت بکند باید ببیند این کلامی که می گوید خیر است، اگر نیست سکوت، حالا ممکن است مباح هم باشد حرام نباشد امّا چه لزومی دارد آدم حرفی را بزند،

حکایت شیخ شیپور:

گفتند شیخ شیپور که دلقک ناصرالدین شاه بود بعد از مرگ خواب او را دیدند، چون دلقک بود شوخی می کرد، آن وقت ها که تلویزیون و چیزهای دیگر نبود که مردم را سرگرم کند، آن ها دلقک داشتند دلقک شوخی می کرده و درباری ها می خندیدند، خواب او را دیدند که آن دنیا چه خبر است، گفت: همین قدر به شما بگویم که ما هرچه شوخی کرده بودیم همه را جدی گرفتند، خیلی مهم است خیال نکنید همین که گفتیم شوخی کردیم رفت، نه حساب می کنند، می نویسند، این خیلی مهم است امیدوار هستیم که خدا به همه ی ما توفیق بدهد که زبان خود را کنترل کنیم،

ص: ۱۵۹۱۰

۱- (۱۱)- الکافی، ج ۲، ص ۶۶۷.

فراموش نکنید:

پس این عبارت را فراموش نکنید که حضرت زهرا فرمودند: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْراً أَوْ لِيَسْكُتْ»

حرف خوب بزنند یا ساکت باشد «أَوْ لِيَسْكُتْ» با لام امر است،

یعنی واجب است که سکوت بکند،

یکی از گناهان غیبت است،

غیبت بسیار گناه بزرگی است و در احادیث و در قرآن به خصوص درباره ی غیبت، درباره ی دروغ، درباره ی سخریّه قرآن خیلی تکیه کرده که از گناهان خیلی بزرگی است که قرآن به خصوص روی این ها تکیه کرده، یکی دروغ است که فرمودند:

«ألمُؤمِنُ لَا يَكذِب» مؤمن دروغ نمی گوید چون دروغ علامت نفاق است،

چرا علامت نفاق است؟

برای این که انسانی که دروغ می گوید آنچه که ظاهر زبان او است و دارد می گوید با آنچه که در باطن او است دو تا است، من در باطن خود می دانم که این طور نیست دروغ به همین معنا است، می دانم این طور نیست ولی می گویم این طور است، پس الآن دارم منافق می شود دو چهره هستم، یک چهره ی قلبی من است که قضیه این طور نیست، یک چهره ظاهری است که می گویند این طوری است، این علامت نفاق است

لذا گفتند علامت نفاق سه چیز است؛

یکی «إذا نطق» یا «إذا...» صحبت که می کند دروغ می گوید،

اگر وعده می کند تخلّف می کند

و اگر امانتی به او بسپرند خیانت می کند،

این سه علامت نفاق است. دروغ یکی از آن ها است که قرآن خیلی روی آن تکیه کرده، افترا، دروغ، افک البتّه این ها مراتب دروغ است، ما هم افک داریم، هم کَذِب داریم، البتّه کِذب در لغت عرب نیست، در کتاب های دعا هم گاهی کِذب نوشتند، کِذب فارسی است در عربی کَذِب می شود و این ها چیزهایی است که آدم باید حواس خود را جمع کند و دقّت کند،

ص: ۱۵۹۱۱

مهم در این ها یکی غیبت است که قرآن یک آیه ی به خصوص با مقدّماتی ذکر می کند که

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ»(۱)

که این آیه هم فلسفه ی حرمت غیبت را ذکر می کند، هم علل ابتلاء به غیبت را ذکر می کند، هم راه فرار کردن از غیبت را ذکر می کند که اگر بخواهید غیبت نکنید چه کار کنید، اگر بکنید چگونه مبتلا می شوید و هم صورت برزخی غیبت را ذکر می کند، همه جا قرآن در مورد صورت برزخی به این صورت واضح ذکر می کند که اصلاً صورت باطنی برزخ چه می شود، یعنی این غیبت به چه شکلی در می آید، نه روز قیامت در می آید، بعضی ها خیال می کنند مسائل روز قیامت می شود،

غیبت پشت سر سلمان:

آن خانمی که غیبت کرده بود یا دو نفر آمدند پشت سر سلمان غیبت کردند، خدمت پیامبر آمدند حضرت فرمود: اوّل آن چیزهایی که خوردید قی کنید بعد صحبت کنید، گفتند: ما چیزی نخوردیم ما روزه هستیم،

فرمود: غیبت سلمان را کردید، به آن خانم ها گفتند که شما غیبت آن خانم های دیگر را کردید یعنی چیزی خوردید که آن باطل است، بعد هم تجسّم او این بوده که یک گوشت جویده شده را بیرون انداختند، این صورت برزخی است همه کس آن را نمی دیدند، پیغمبر می دید و به آن ها نشان داد. این صورت برزخی است که آدم گوشت برادر مؤمن خود را بخورد، یعنی بدن او را تکّه تکّه کند بخورد، عَلَی ایّ حالٍ درباره ی غیبت این طور بحث شده که یک صورت برزخی دارد که

۱- (۱۲)- سوره ی حجرات، آیه ۱۲.

«أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ»

این بیانی است که قرآن دارد،

درباره ی غیبت

امّا لفظ غیبت که من غیبت می گویم، غیبت داریم و غِیبت، غِیبت یعنی غایب شدن، شما مثلاً در کلاس غایب بشوید می گویند فلانی یک ساعت غِیبت دارد، این غِیبت یعنی غایب شدن، استاد نمی آید، شاگرد نمی آید یا در جلسه ای شما حضور پیدا نمی کنید این غِیبت می شود، امّا غیبت بر وزن زینت است، این تلفظ لفظی است و امّا از نظر تعریف معنای غیبت چیست؟

یک حدیث دارد «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ»(۱)

یعنی پشت سر برادر مؤمن خود چیزی بگویی که دوست ندارد، از این ناراحت می شود که شما چیزی بگویید، این به این بیان یک معنای عامی می شود برای غیبت حتّی پشت سر او هم ندارد، چون تعبیر عبارت حدیث پشت سر او ندارد، نوشته «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ» یک چیزی بگویی که برادر مؤمن تو دوست نداشته باشد، پس در حضور او هم اگر یک حرفی بزنی شامل ناسزا می شود، شامل عیب جویی می شود، شامل بهتان می شود، شامل مسخره هم می شود، همه ی این ها را شامل می شود، در حضور برادر خود او را مسخره بکنید می شود «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ» امّا چیزی درباره او البتّه بگویید که او ناراحت بشود، ولی غیبت در اصطلاح یک مفهوم خاصی پیدا کرده،

یکسان نبودن گناهان:

این گناهان هر کدام در عین حالی که حرام هستند مسخره کردن، بهتان زدن، تهمت زدن، غیبت کردن، دروغ گفتن این کلمات همه گناه است امّا درجات دارد، در یک درجه نیست با این که همه ی آن ها حرام است، غیبت به معنای خاص و اصطلاحی از همه ی این ها بدتر است، چون روایت دارد

۱- (۱۳)- بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۲۲.

«الْغِيبَهُ أَشَدُّ مِنَ الزِّنَاءِ»[(۱)](#)این خیلی بد است،

زنا از گناهان بسیار بزرگ است که از غیبت بدتر است، در حدیث دارد کسی که زنا کرده حالا از روی شهوات گاهی ممکن است خطایی بکند بعد هم توبه بکند یا او را حد بزنند تمام می شود، امّا در مورد غیبت همین طور بگویم «أستَغفِرُ الله» فایده ندارد، شما پشت سر کسی غیبت کردی بعد پشیمان شدی بگویی «أستَغفِرُ اللهَ رَبِّی وَ أتُوبَ إلَیه» این کافی نیست، مؤمنین بعضی اوقات بنده را می بینند می گویند حاج آقا ما را ببخش، ما غیبت شما را کردیم، من می گویم اوّلاً این غیبت بوده یا تهمت چون خیلی از اوقات پشت سر ما تهمت می زنید، یک چیزهایی می گویید که اصلاً در ما نیست، به خیال خود یک چیزهایی گفتید، پس بیشتر هم در مسائل سیاسی در مملکت ما این بحث ها متأسفانه پیش می آید، گفتم غیبت کردی واقعاً حالا پشیمان هستی؟

اگر پشیمان نشدی چرا بنده را می بینی مقدّس بازی در می آوری حاج آقا ما را حلال کن، دوباره می روی پشت سر ما یک چیز دیگر می گویی یا پشت سر یکی دیگر هم می گویی، فرق نمی کند غیبت پشت سر من باشد یا پشت سر یکی دیگر باشد، اگر شما اهل توبه هستید باید بنا بگذارید دیگر غیبت نکنید، به برادرها می گویم اگر واقعاً پشیمان هستید بخشیدیم، از شیر مادر حلال تر امّا اگر واقعاً پشیمان نیستید خدا هم راضی نیست، من هم راضی نیستم،

غیبت دو گناه است؛

یک گناه دستور خدا است،

یک گناه هم حق برادر مؤمن است،

ص: ۱۵۹۱۴

۱- (۱۴)- مجموعه ورام، ج ۱ ص ۱۱۵.

دو جنبه دارد، دو بُعد دارد؛

یک بُعد شخصی دارد، یک بُعد الهی دارد،

بنابراین در گناهان اجتماعی هم همین طور است، یک کسی که به اصطلاح در رانندگی بی مبالاتی می کند و آدم می کشد، گرچه به حسب ظاهر می گویند دیه بدهید تمام می شود، می گویند قتل عمد نیست، ولی در دادگاه کسی که دیه داده باز او را رها نمی کنند، مگر یک آدمی باشد ببینند اشتباه خیلی زیادی واقع شده این آدم بی مبالاتی نبوده، جریانی پیش آمده قتل واقع شده، ولی اگر کسی بی مبالات باشد دادگاه می گوید این جرم عمومی را نمی توانیم ببخشیم، باید زندان برود،

تنبیه بشود دیگر از این کارها نکند، در غیبت هم همین طور است، یک جرم عمومی داریم که آمدیم آبروی مردم را بردیم، حکم خدا را زیر پا گذاشتیم، یکی هم شخصی است اگر آن شخص اگر گفت راضی هستم تازه باید بروی استغفار کنی، تازه باید بروی از خدا بخواهی که خدا شما را بیامرزد،

غیبت یک گناه خاصی است

از این نظر یک تعریف خاصی به خاطر احکام آن فقها کردند که می گویند اگر کسی پشت سر برادر مؤمن حرفی زد که او را ناراحت بکند و او ناراضی است و در مقام عیب جویی این مطالب را بیان بکند، اگر در مقام عیب جویی نباشد یا اگر این گناه علنی باشد این جا غیبت نیست، این که بگوییم غیبت نیست نه این که غیبت نیست، از نظر لغوی این جا هم غیبت است، کسی که گناه علنی هم می کند شما درباره ی او این حرف ها را بزنید باز هم غیبت است، شما در مقام عیب جویی نیستید یک حرفی درباره ی او بزنید غیبت است،

ص: ۱۵۹۱۵

منتها آن گناهی که برای غیبت کـذا است نیست، اگر در مقام عیب جویی بودیـد، اگر او راضـی نبود، اگر گناه او علنی نبود، اگر مؤمن بود، برادر دینی بود این قیدها را برای او می آورند، این قیدها برای این می آید که آن غیبت مصطلح معنای خاصی دارد، لذا در این جا نوشـتم گرچه تعاریفی که فقها برای غیبت ذکر کردند آن ها متفاوت است ولی مفهوم این تفاوت، تفاوت در ماهیّت غیبت نیست،

معنای غیبت معلوم است منتها بعضی از موارد چون اختلاف نظر است که آیا گناه دارد یا ندارد، کسانی که آن قسمت را گناه نمی دانستند گفتند غیبت نیست،

مثلاً درباره ی کافر کسـی که مسـلمان نیست پشت سر او یک چیزهایی بگویند آیا جایز است یا نه؟ این خود بحثی دارد، یک سنّی که شیعه نیست به آن معنا او را مؤمن حساب کنیم، آیا می توانیم پشت سر او غیبت کنیم یا نه؟

بعضـی ها می گوینـد می شود، بعضـی ها می گویند نمی شود، کسانی که می گویند می شود می گویند این جا غیبت نیست، این که می گوینـد غیبت نیست به معنای این نیست که مفهوم لغوی غیبت در این جا صادق نیست، بالاخره پشت سـر او حرفی زدی او هـم ناراضـی اسـت، او هـم نـاراحت شـده، غیبـت نیست یعنی حرام نیست اگر بگـوییم غیبت نیست لـذا در این جـا در تعریف نوشـتم که اگر اختلاف در تعریف ها و بیانات فقها و علما دیدیـد این دلیل بر این نیست که ماهیّت غیبت تفاوت پیـدا کرده، غیبت همین است که شـما پشت سـر کسی یک حرفی بزنید راضی نباشد، حالا در مقام عیب جویی باشید نباشید، مؤمن باشـد مؤمن نباشـد، مسـلمان باشـد مسـلمان نباشـد، متظاهر به فسق باشـد نباشـد، برای مشورت شـما این غیبت را بگویید، برای خیرخواهی این غیبت را کرده باشـید، برای امر به معروف و نهی از منکر کرده باشـید، همه ی این ها غیبت است منتها مواردی از آن حرام است، مواردی هم جـایز است، مواردی هم ممکن است مکروه باشـد، این توضـیح کلی دربـاره ی غیبت آن غیبتی که حرام است اجمالاً ـ می شـود گفت پشت سـر برادر مؤمن حرفی در مقـام عیب جویی بزنیـد، مؤمن شـیعه که در مقـام عیب جویی که او راضـی نباشـد و شـما هم در مقـام اصـلاح نیستیـد این جـا غیبت است، این حرام است از همان حرام های گناهان کبیره است که باید شـما دقّت کنید و الّا حالا مسخره کردن، تهمت زدن، توهین کردن، فحش دادن، تحقیر کردن، همه ی این ها چیزهای حرام است ولی مصداق غیبت نیست،

مسخره کردن:

یـک برادر مؤمن را مسـخره بکنیـد بـا یک بیانی این هم گناه دارد، چون قرآن تعبیر درباره ی مسـخره صـریحاً آیه داریم «وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ»(۱) که فرمودنـد نه از مردها و نه از زن ها حق ندارند، شاید آن ها «عَسـی أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ» این ها که شـما داریـد مسـخره می کنید و تحقیر می کنید شاید آن ها بهتر از شـما باشـند، پیش خدا محترم تر باشـند، مسـخره کردن یک نوع توهین است، این جـا تعبیر مؤمن هم نکرده که «لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْم» طـایفه ای به طـایفه ی دیگر، جمعیتی به جمعیت دیگر، آدمی به آدم دیگر نفرموده که «قَوْمٌ مِنَ الْمُؤمِنینَ» ولی می گوید شماً مؤمنین نباید اهل مسخره کردن باشید

فحش دادن:

امیر المؤمنین در زمـان معـاویه در نهـج البلاـغه هم است، آن هـا فحش می دادنـد، سبّ می کردنـد حضـرت فرمود: «لَا تَکُونُوا سَبَّابِین» شـما مثل آن ها فحّاش نباشـید، کار آن ها همین است منطق ندارند، فحش می دهند، شما اهل منطق باشید، حالا مسئله ی لعن یک چیز دیگر است، لعن فحش نیست، لعن یعنی این که خـدایا این ها را از رحمت خود دور کن، یک دعا است، لعن یک نفرین است آن یک بحث دیگر است، امّا این که ما فحش بـدهیم بگوییم پدر فلان، مادر فلان یا چیزهایی شبیه به این ها که گفته می شـود، مؤمن می فرمایـد: سبّاب نیست یعنی فحش نمی دهـد، همه ی این هـا حرام است، مسـخره کردن، تـوهین کردن، تحقیر کردن، ایذاء کردن مردم تمام این ها حرام است.

اشاعه فحشاء و منکرات:

یکی از چیزهـایی که ممکن است مصـداق غیبت نباشـد، در این روزنـامه هـا گاهی پشت سـر افراد یک چیزهایی می نویسـند، ممکن است آن کارهـا را کرده حتّی همین خبرهـایی که در روزنـامه ها نوشـته می شود که فلان دختر را بردنـد، فلان پسـر را بردند، این ها منهای این که در بعضی موارد شاید برای این است که شاید مردم بیدار شوند،

ص: ۱۵۹۱۷

۱- (۱۵)- سوره ی حجرات، آیه ۱۱.

حواس آن ها جمع باشد، دخترهای خود را حفظ کنند، پسرهای خود را حفظ کنند که آن بحثی است که اثر دارد یا ندارد ولی نوشتن این فحشا و منکرات از نظر قرآن کار خوبی نیست، زیرا این حریم گناهان را می شکند، اشاعه ی فحشا است که مثلاً دو نفر در فلان شهر، فلان گوشه، فلان بیابان خلاف کردند در روزنامه بنویسند، بعد همه قضاوت کنند بگویند عجب! دیگر انقلاب کاری نکرده تمام شد، اصلاً اسلام از بین رفت، حالا شاید ده نفر این کار را بکنند، هزارها جوان به این خوبی ما داریم هیچ کس نمی گوید این ها به این خوبی هستند، این ها را هم بنویسید، بگویید این قدر جوان های خوب در دانشگاه داریم، حالا دو نفر در دانشگاهی یا جایی کاری کردند این ها در رسانه ها می رود، به حسب ظاهر این کار خوبی نیست این ها اشاعه ی فحشا است، یعنی کارهای بد را اشاعه کردند، آیه این است

«إِنَّ الَّذینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشیعَ الْفاحِشَهُ فِی الَّذینَ آمَنُوا»(۱)

کسانی که دوست دارند فحشا و منکرات در بین مردم شایع بشود، این حریم گناه را می شکند، خوب نیست این قدر بگویند فلانی گناه کرد، فلانی چنین کاری کرد،

نسبت بد دادن:

این نسبت هایی که داده می شود در همین انتخابات و بعضی هم برای خاطر تبلیغ انتخاباتی واقعاً بعضی از آن ها جالب نیست، پسندیده نیست که مدام بیایند عیب های مخفی را هم ذکر کنند، حالا بخواهیم در انتخابات یکی را بکوبیم این حرف ها را بزنیم این خوب نیست، این ها دو اشکال دارد؛ یک اشکال شرعی دارد که اصلاً خوب نیست آدم این طور به میدان بیاید و به دیگران توهین کند.

ص: ۱۵۹۱۸

۱- (۱۶)- سوره ی نور، آیه ۱۹.

اشکال دوم این است که رقیب شما خواهد گفت که شما با این وضع می خواهی کاندیدای خود را پیش ببری، بعد این ها در دنیا مطرح می شود،

در رسانه ها مطرح می شود، بعد در قضاوت ها، در تحلیل ها، در داوری های مردم داخل وخارج مطرح می شود که این ها رقیب خود را این طور از میدان خارج می کنند، اگر مرد حسابی هستید حرف حسابی بزنید، من گفتم اگر شما مرد حسابی هستید برنامه های خود را بگویید، بگویید برنامه های ما این است، ما اگر بیاییم کارهای خوب را می کنیم، دیگران را خراب کردن کار خوبی نیست، انسان واقعاً نباید در جمهوری اسلامی این طور باشد، ما که در اروپا نیستیم نمی دانیم آن ها چه کار می کنند ما مسلمان هستیم و معتقد هستیم و اعتقاد به معنویات داریم،

به اخلاقیّات اعتقاد داریم، اگر جمهوری اسلامی بخواهد باقی بماند به این نیست که من با زور و با این حرف ها رئیس جمهور بشوم، این اسلام را نگه نمی دارد، به نام اسلام خیلی ها حکومت کردند از صدر اسلام تا به حال عده زیادی آمدند،

معاویه هم می گفت: من خلیفهٔ رسول الله هستم، هر کس مگر به اسم آمد گفت من خلیفه هستم باید حرف او را گوش کرد؟

یزید که می گفت: من خلیفه ی رسول الله هستم، این که اسلامی نشد، بنی امیّه آمدند،

بنی عباس آمدند، سلاطین آمدند، قاجار آمدند، صفوی ها آمدند، همه ی این ها فیه تأمل با تفاوت هایی که البتّه داشتند که بعضی از آن ها هم خدمات زیادی به مسلمان ها کردند ولی مع ذلک آن چیزی که اسلام را حفظ می کند، آن حقایق اسلامی و اخلاق اسلامی است، امیدواریم که همه ی شما برای آینده آماده بشوید، اگر خواستید مسئولیت هایی را إن شاءالله بپذیرید با خدا عهد کنید که ما برای رسیدن به مسئولیت ها کار خلاف نمی کنیم، اگر رسیدید انجام بدهید امّا بخواهید به یک مقام و پستی با دروغ گفتن و جار و جنجال برسید خوب نیست، خدا عاقبت همه ی شما را به خیر کند.

«وَ السَّلَامُ عَلَيْكَمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

سخت افزار مهم دهان(منبر پنج دقیقه ای)

سخت افزار مهم دهان

یکی از بزرگترین نعمتها:

الرحمن علم القرآن،خلق انسان،علمه البیان

خداوند رحمان قرآن را آموزش داد.انسان را آفرید.به او زبان آموخت»

یکی از بزرگترین نعمات خداوند که به واسطه ی زبان به انسان عطا شده،نعمت سخن گفتن و بیان است.

در اهمیت این خصلت ویژه آدمی همان بس که خداوند پس از متذکر شدن تعلیم قرآن خلقت انسان،آن را ذکر نموده و می فرماید: علمه البیان

نقش زبان در نزول و ابلاغ وحی :

خداوند میان خود و پیامبرانش جهت کشف اسرار و بیان حقایق و اظهار علوم پنهانی خود چیزی را جز کلام واسطه قرار نداده و وحی و تفهیم مطالب به وسیله ی کلام صورت گرفته است،

چنان که میان پیامبران و مردم نیز وسیله ای جز سخن برای ابلاغ رسالت وجود ندارد.

وسیله دو زمانه:

حالت اول:

به وسیله زبان است که انسان با اقرار به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبران او از پلیدی و خباثت کفر و شرکت پاک می گردد.

به تبلیغ دین او می پردازد

و دیگران را به راه راست رهمنون می سازد.

اصلاح ذات البین می کند،

امر به معروف و نهی از منکر می نماید و...

حضرت علی(علیه السلام)در ارتباط با(زبان)فرموده اند:

در میان عبادات و طاعاتی که از اعضاء و جوارح انسان سرمی زند عبادتی کم زحمت تر و کم مؤنه تر و در عین حال گرانبهاتر نزد خدا از سخن وجود ندارد،

حالت دوم:

ص: ۱۵۹۲۰

می تواند با آن به جرگه مشرکان درآید و کفر بگوید،

فتنه انگیزی نماید،

دیگران را گمراه کند

و موجب ترویج فساد گردد

بهترین و زشت ترین:

کلام برای رضای خدا و به قصد بیان رحمت و گسترش نعمت های او بهترین وسیله و ظریف ترین عبادت است با بکارگیری صحیح آن می تواند در جهت سعادت خود و دیگران گام های مؤثری بردارد

و همچنین هیچ گناهی نزد خداوند سنگین تر و به کیفر نزدیک تر و پیش مردم نکوهیده تر و ناراحت کننده تر از سخن نیست.» با به خدمت درآوردن آن در راه های ناصواب خود و دیگران را به ورطه ی هلاک و نابودی سوق دهد

پنهان خانه

با سخن گفتن،آدمی از مکونات قلب خود پرده برمی دارد و تمایلات درونی او برای همگان روشن می گردد و میزان عقل و فهم او آشکار می شود.

چون که بادی پرده را درهم کشید / سِرّ صحن خانه شد بر ما پدید

کاندر آن خانه گهر یا گندم است / گنج زر یا جمله مار و کژدم است

یا در او گنج است و ماری بر کران / زآنکه نبود گنج زر بی پاسبان

حضرت علی(ع)در این باره می فرماید:

المرء مخبوء تحت لسانه مرد در زیر زبان پنهان است(تا سخن نگوید شناخته نشود.»

و در جای دیگری فرموده است:

تکلموا تعرفوا،المرء مخبوء تحت لسانه سخن بگویید تا شناخته شوید که مرد در زیر زبانش پنهان است».

(خردمندان و دانشمندان تا نگویند قدرشان هویدا نگردد،و جاهل و نادان نگفتنش شایسته است، زیرا زبان بسته،رازدار زشتی ها و رسوایی ها می باشد.»

مولوی در مثنوی در این زمینه چنین سروده است:

آدمی مخفی است در زیر زبان   این زبان پرده است بر درگاه جان

چهار گناه زبان

چهار گناه زبان:

گناهانی که زبان انجام میدهد

بسم الله الرحمن الرحیم

فیض کاشانی گفته که از زبان بیست گناه صادر می شود. هر کاری زحمت دارد ولی زبان بی زحمت ترین عضو است و هیچ وقت درد نمی گیرد ولی درد می آورد. داریم :انسان پشت زبانش پنهان است. تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد. داریم: مصلحت انسان در این است که زبانش را کنترل کند. اگر خطبه های نماز جمعه کوتاه بشود اثرش بیشتر می شود. از امام پرسیدند که چرا نماز جمعه دو رکعت است. امام فرمود : چون دوتا خطبه در نماز جمعه داریم ،خداوند دو رکعت نماز را کم کرده است که به مردم فشار نیاید.

گناهان زبان عبارتند از:

۱–غیبت .

وقتی پشت کسی حرفی را بزنید،این غیبت حساب می شود حتی اگر به خودش هم گفته باشید. اگر در جلوی طرف حرفی را زده اید خوب است ولی این مجوزی نیست که پشت سرش هم آن حرف را بزنید.

۲–کتمان شهادت یعنی سکوت بیجا.

گاهی می دانید که طرف مواد مخدرمی فروشد ولی می گویید: به ما ربطی ندارد. او فامیل ماست و اگر ما بگوییم نانش قطع می شود. می دانید با این موادمخدر چند نفر معتاد شده اند؟ اگر کسی حرف حق را نزند او هم گناه کرده است.

ص: ۱۵۹۲۲

۳–حرف دروغ و باطل:

در سوره قلم در مورد سخن چینی آیه داریم. گاهی فردی حرف باطلی می زند و شما می گویید :صحیح است .اگر همه ی مردم به باطل رای بدهند باطل حق نمی شود. مشورت معنایش این نیست که کدام اکثر هستند بلکه معنایش این است که کدام بهترهستند. مشورت از شورمی آید. یعنی حرف حق را از باطل جدا کن. پس اکثریت دلیل بر حقانیت نیست.

در اتاقی پنج نفر هستند. چهار نفر سیگاری هستند با نگاه دموکراتیک چون چهار نفر سیگاری هستند باید نفری که سیگار نمی کشد را بیرون کنند. اما اسلام می گوید که چون حق با هوای سالم است باید آن چهار نفر بیرون بروند. پس برای ما معیار حق است. حق خودش معیار دارد. در اسلام مرد سالاری و زن سالاری نداریم ،ما حق سالار داریم. یک وقت همه درست می گویند و یک وقت همه اشتباه می گویند .ممکن است که در مجموعه ی باطل حقی هم باشد مثلا فردی را اشتباه زندان کرده باشند. ممکن است که فردی مظلوم باشد ولی ظالم هم باشد یعنی وقتی به مظلوم فشار می آید او هم به دیگری ظلم می کند. همراهی با باطل ،خشونت و لجاجت همه گناه است. بدعت هم یکی دیگر از گناهان زبان است. گاهی فردی می گوید: انشاءالله نمازت درست است. ما خیلی راحت حکم غلط و درست می دهیم بدون اینکه تخصص این کار را داشته باشیم. آیا شما به بیمار می گویید که این قرص ها را بخور ،انشاءالله خوب می شوی؟

گاهی سر سفره می گویند که این بچه است و نمی فهمد، این درست نیست. داریم که اگر پدر و مادری در جلوی چشم بچه ای که در گهواره است آمیزش جنسی کند، اگر بچه دختر باشد زناکار و اگر پسر باشد زناکننده بار می آید. پس نگاه اثر دارد. اگر بچه نمی فهمد چطور می گویند: وقتی نوزاد به دنیا آمد ،در گوش راست او اذان بگویید؟ حتی مرده می فهمد و الا به او تلقین نمی کردند. به مرده می گویند که بشنو، اگر فرشته آمد بگو :خدا و پیامبر و قرآن را قبول دارم. قرآن می گوید که هستی تسبیح می گوید، تو نمی فهمی. ما سمیع ایم و بصیرایم و خوش ایم ،باش ما نامحرمان ما خاموشیم.

قرآن می فرماید :وقتی لب تکان می خورد دو فرشته عتید و رقیب می نویسند. در روز قیامت پرونده باز می شود و می فرماید :خودت بخوان بگو تو را چکار کنیم و انسان اقرار می کند. انسان وقتی پرونده را باز می کند می گوید: این چه پرونده ای است؟ ریز و درشت را نوشته است.

ما حرف زدن را جزواعمال خودمان نمی دانیم و اِلا مواظب حرف های مان بودیم. مشکل اصلی ما این است که قبل از حرف زدن فکر نمی کنیم. ما می خواهیم از قافله عقب نمانیم. یعنی می بینیم همه یک حرفی می زنند، ما هم حرف بی خودی می زنیم.

۴–از گناهان دیگر زبان نفاق است.

یعنی حرفی را می زنیم که در دلمان نیست. پیرمردی مُرد و مرید یکی از آیت الله ها بود. یکی از اعضای دفتر نوشت: خبر فوت را به آیت الله دادیم ایشان بشدت ناراحت شدند. و تسلیت گفتند. وقتی آقا می خواست این نوشته را امضا کند. گفت :من بشدت ناراحت نشدم. ایشان در سن ۹۵ سالگی فوت کرده اند و این عمر طبیعی اش بوده است. دروغ نوشتن هم مثل دروغ گفتن است. بشدت ناراحت شدم را عوض کردند و نوشتند آقا ناراحت شدند. آقا گفت :من ناراحت هم نشدم. آقا گفت بنویسید: خدا او را رحمت کند و به شما صبر بدهد. گاهی ما لجبازی می کنیم و می گوییم که او باید به من سلام کند یا رئیس اداره باید برای من بنویسید. گاهی شما می توانید کار را درعرض ده دقیقه انجام بدهید. گاهی مادر شوهر حرفی می زند شما آن حرف را قورت بدهید تا زندگی تان بهم نخورد.

ص: ۱۵۹۲۴

گاهی اوقات یک حرف هزاران مسئله را بالا و پایین می کند.

مادری در شب عروسی از پسرش پرسید که مرا بیشتر دوست داری یا عروس را. این مادر تا آخر عمر یادش بود که پسرش گفته عروس را بیشتر دوست دارد. چرا مادر این سوال را می پرسید؟ گاهی اوقات سوالات بی خود است و جواب ها فتنه می شود. همه ی سوالات را نباید جواب داد. فرعون از حضرت موسی پرسید که پدر من کجاست؟(مثلا می خواست که موسی بگوید روزگار پدر تو سیاه است) موسی دید که اگر بخواهد به این سوال جواب بدهد در آن فتنه است بنابراین گفت :ما چه کار به پدر تو داریم. خدا می داند که آنها کجا هستند. پس نباید همه ی سوالات را جواب داد. در رژیم شاه ،ساواک من را احضار کرد. از بچه ها پرسیدم که بروم یا خیر؟ به من گفتند :برو ولی جواب منفی بده. سعی کنیم زود قول ندهیم. زیرا ممکن است که قول های ما عملی نشود. چون همه چیز دست ما نیست.

پدر من بازاری بود و وقتی من طلبه شدم خیلی ها او را توبیخ کردند و گفتند کارت اشتباه بود که او را دنبال آخوندی فرستادی، باید او را دنبال تجارت می فرستادی. وقتی من در نجف بودم پدرم پولی فرستاد که من به مکه بروم. زیرا داریم کسی که به مکه برود فقیر نمی شود. ما نان خشک همراه خودمان به سفر می بردیم زیرا سفر با ماشین زیاد طول می کشید. وقتی داشتم چهل تا نان می خریدم خواستم یک نان هم برای شام بخرم ولی با خودم گفتم کسی که چهل تا نان دارد گرسنه نمی خوابد. همان شب خواستم یکی از نان ها را بعنوان غذا بخورم. نان ها را دراتاق بغلی گذاشتم که خشک بشود. وقتی خواستم نانی برای شام بردارم صاحب اتاق در را بسته و رفته بود. شام نداشتم و گرسنه بودم. از اتاق های دیگر مقداری نان خشک و مانده گرفتم و خوردم. با خودم گفتم که اشتباه من بود که گفتم حالا که چهل تا نان دارم گرسنه نمی خوابم. خدا خواست که من با داشتن چهل تا نان، گرسنه بمانم.

ص: ۱۵۹۲۵

ما نباید بگوییم که در کامپیوتر نشان می دهد که هواپیما فلان ساعت می نشیند پس نیازی به خدا نیست. زیرا محاسبات دقیق نیست. گاهی در وزارتخانه ای با دوهزار تا کامپیوتر یک کشتی آهن گم می شود و گاهی در میدان تره بار که یک کامپیوتر هم ندارند حتی یک گونی سیب زمینی هم گم نمی شود.

ما باید بدانیم حرف هایی که می زنیم جزو اعمال ماست و در جایی ثبت می شود. قرآن می فرماید: ما آثار عمل شما را هم می نویسیم. گاهی ما یک کلمه می گویم ولی سرنوشتی را عوض می کنیم. ما خیلی راحت حرف می زنیم، در مورد ایرانی ها، امریکایی ها، کاشانی ها و... راحت حرف می زنیم. زبان از همه ی اعضای بدن کوچکتراست ولی از همه اعضا پرخطرتر است.

گناهان زبان

گناهان زبان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین. . .

گناهان زبان زیاد است. چاپلوسی، پرگویی، بهتان و تهمت، یاوه گویی، جاسوسی بیجا، قطع سخن مردم، حرف شهید را منع کردن، تنگ گوشی یا نجوا، نیش و طعنه، منت، نفرین، فحش، سخن چینی، بد حرف زدن، سؤال بیجا، مسخره، حرف زدن بدون علم، اهانت، جدال، اظهار فقر، فخر فروشی، القاء شبهه و تشکیک، تظاهر به کتمان، ترویج باطل، لاف زدن و ادعای بیجا، سفارش بیجا، انتقاد بیجا، افشاگری بیجا، بیان کمبودها، بلند حرف زدن، بیان عیوب، تبریک نابجا، برائت و ...

و این یک چیز عمومی است. دانشمند و بی سواد و همه و همه. بین زن و شوهر.

شوهر یک چیزی می گوید، چند هفته تلخ می شود.

ص: ۱۵۹۲۶

زن یک کاری می کند در زندگی طوفان می شود.

مسأله زبان مسأله مهمی است.

بنابراین چون یک بلای عمومی است .

۱– سخن گفتن و سکوت

بحث بسیار آبکی است اما از نظر عمل تمام ریشه های خانواده ها را از هم متلاشی می کند.

زبان خیلی راحت به هر طرف می گردد.

گوشت نرم است،

خرج ندارد.

زحمت ندارد.

دنده عوض کردن ندارد.

اگر دنده ماشین را بخواهی عوض کنی یک تلاشی می خواهد.

همین مقداری که نرم است و به هر طرف می گردد نفع و سود دارد.

مثلاً در بلعیدن غذا،

در تمیز کردن دهان،

در حرف زدن، نقش اساسی دارد.

ولی خطر این زبان بسیار زیاد است و این زبان کوچک چه فتنه های بزرگی را به همراه می آورد.

۲– تشویق مجرمان و بی احترامی به والدین

یکی از گناهان زبان مسأله تشویق و کمک زبانی است.

قَالَ الصَّادِقُ (ع) :«مَنْ أَعَانَ عَلَى مُؤْمِنٍ بِشَطْرِ كَلِمَه ي جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَه ي وَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ آيِسٌ مِنْ رَحْمَه ي اللَّهِ» (من لایحضره الفقیه/ ج /۴ ص ۹۴)

به کسی جنایتی می شود و شما با سر زبانت تأیید می کنی. ضمن این که می گویی دستتان درد نکند، آفرین اگر با یک نوک زبان گناهی را تصدیق کردیم امام صادق (ع) فرمود: روز قیامت وقتی آمد روی پیشانیش این ثبت شده است. «آیِسٌ مِنْ رَحْمَه یِ اللَّهِ» یعنی رحمت خدا شامل ایشان نمی شود.

ص: ۱۵۹۲۷

روایت داریم روز قیامت قطره خونی می ریزد روی سینه انسان. انسان نگاه می کند و می گوید این چیست؟ می گوید تو هم با یک تصدیقت در همین اعدام نابجایی که شد راضی بودی. و در روزنامه تبریک گفتی. به هر حال با زبانت توانستی. این هم سهم تو.

بد زبانی نسبت به پدر و مادر: روایت و آیات زیاد داریم.

«فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ» (اسراء/۲۳)

امام (ع) فرمود: حتی اگر دو تا انسان به هم تشر بزنند و اف بگویند آن ولایت و محبتی که بین این دو تا هست قیچی می شود. امام (ع) فرمود: اگر پدر و مادر احیاناً کتک زدند، اف گفتن به پدر و مادر ممنوع، و صدایتان را بالاتر نکنید.

۳- امر به منکر و بدی ها

یکی از گناهان دیگر مسأله امر به منکر است. ما در اسلام امر به معروف داریم اما امر به منکر نداریم. یعنی مادر به دختر کوچکش دستور می دهد که حجابت را بردار. نمی خواهد نماز بخوانی. امر به منکر قرآن می فرماید:

«الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ» (توبه/۶۷)

منافقین با هم پیوند دارند. امر به منکر می کند. یعنی طرف را به سمت فساد دعوت می کند. بالخصوص استعدادهای نابغه. من رفته بودم زندان دیدن معتادها دیدم بسیاری از آنها آدم های رده بالا هستند. در یک طبقه ممتازی هستند و آنها را معتاد کرده اند.

حاضر هستند که به هر جوان ایرانی یک دستگاه ماهواره بدهند به شرط این که جوان ایرانی ما از مبارزه و علم و کتاب قطع بشود.

قرآن می گوید:

«إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَها ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَه ىً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَ الَّذينَ كَفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ» (انفال/۳۶)

انفاق می کنند پولهایشان. تا این که جلوی راه خدا را بگیرند. قرآن می گوید:

«ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَه ىً» انفاق کردنـد اما همه پولها حسـرت بود. مثلاً کویت به صدام چقدر پول داد تا راه خدا را در ایران بشکند. آمریکا شاه را تقویت کرد. اما «ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَه ىً»

آیه اول سوره حشر آیه قشنگی است.

«هُوَ الَّذی أَخْرَجَ الَّذینَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ دِيارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ما ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْديهِمْ وَ أَيْدِی الْمُؤْمِنينَ فَاعْتَبِرُوا يا أُولِی الْأَبْصارِ» (حشر/۲)

خداوند قدرتی است که اهل کفر را از خانه شان بیرون کرد.

«ما ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا» شما گمان نمی کردید که اینها را بیرون روند.

«وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ» خودشان هم فکر می کردنـد که هیـچ قدرتی نمی تواند آنها را بیرون کند. اما «فَأَتاهُمُ اللَّهُ» قهر خدا بر سر آنها ریخت.

«مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا» از راهی که حساب نمی کردند و رعب و ترس در وجودشان حاکم شد.

«يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْديهِمْ» اسناد خودشان را با دست خودشان ریز ریز کردند. بافت خودشان را پنبه کردند. آثاری که خودشان بایگانی داشتند، خودشان با دست خودشان خراب کردند.

«وَ أَيْدِی الْمُؤْمِنينَ فَاعْتَبِرُوا يا أُولِی الْأَبْصارِ» عبرت بگیرید اگر خدا اراده کند، از راهی که فکر نمی کردید قهر خدا می آید.

ص: ۱۵۹۲۹

امر به منکر. البته این را باید بگویم که امر به منکر قدم به قدم دارد. شیطان یک سیاست دارد بنام سیاست گام به گام. قرآن می گوید:

«وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ» (بقره/۱۶۸)دنبال گام شیطان نرو.

در زمان شاه پهلوی جوانی آمد نزد من و گریه کرد. گفتم چی شده؟ گفت: من هر سال در فلان استان شاگرد اول می شدم و همیشه مطرح بودم ولی امسال من سقوط کرده ام. من دارم از غصه منفجر می شوم. کسی که هر سال شاگرد اول می شد امسال سقوط کرد. برای چه؟ گفت: رفیقی داشتم و خلاصه کم کم من را برد دنبال یکسری چیزها و علاقه دیگری در ذهن من به وجود آورد. به جای عشق به تحصیل عشق دیگری بر من حاکم شد و لذا چشمم روی کتاب است اما فکرم کار نمی کند. یک مقدار گریه کرد و یک مقدار با او صحبت کردم. و او چون ناراحت بود از این کاری که می کند خدا هم دست او را گرفت. بعد از انقلاب وارد جبهه شد و شیرینکاری خوبی در منطقه کرد و بالاخره هم به درجه شهادت رسید و نگذاشت که در شهوت فنا شود و به درجه شهادت نائل شد. آدم خیلی باید مواظب باشد.

۴– انحراف و گمراهی دیگران و نفرین کردن

اضلال:

یکی از گناهان هم اضلال است. یعنی منحرف کردن. با کتاب، سرود، فیلم، عکس. قرآن می گوید:

روز قیامت یکسری آدم هایی که گمراه شده اند، نفرین می کنند. می گویند خدایا عذاب این افراد را دو برابر کن.

ص: ۱۵۹۳۰

«هؤُلاءِ أَضَلّونا» (اعراف/۳۸)

خدایا اینها ما را اضلال کردند. ما را منحرف کردند. خدایا عذابشان را دوبله کن. برای خود شما هم دوبله است برای این که نباید دنبالش بروید.

یک مردی یک روز بی پول شده بود. چون بی پول شده بود عوض این که برود و پول به دست بیاورد شروع کرد به دین تراشی کردن و یک عده از مردم را منحرف کرد. افرادی هستند که وقتی بی پول می شوند مثلاً دلقک می شوند برای این که مردم جمع شوند و پول به او بدهند. دست به همه کاری می زند. ایشان آمد گفت: ای امام صادق (ع) بنده بی پول شده ام. برای کسب دست به یک سری کارهای بد زده ام و یک سری از مردم را منحرف کرده ام. حالا من پشیمان هستم باید چه کار کنم؟ امام (ع) فرمود: تمام افرادی که گمراه کرده ای باید به آنها بگویی که من شما را گمراه کرده ام.

بعضی کارها با استغفار و توبه بخشیده می شود اما این نه. مثلاً یک آخوندی اگر یک چیزی را اشتباه بگوید باید هفته دیگر بگوید ایها الناس غلط گفته ام. چون مسأله مسأله انحراف فکری است.

خدا به کسی که دزد است می گوید ظالم اما کسی که فکر مردم را بدزدد می گوید: «أَظْلَمُ» .

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً» (انعام/۱۴۴) کسی که بر خدا، دین سازی، بدعت گذاری انحراف بکند چه کسی از او ظالم تر است. بزرگترین دزد است.

یکی از گناهان مسأله نفرین است.

متأسفانه نفرین در جامعه ما کم نیست. بسیار نفرین می کنند. پیغمبر فرمود:

ص: ۱۵۹۳۱

«لَعْنُ المُؤمِنِ کَقَتْلِهِ» (الصوارم المهرقه ی/ ص ۲۲۳)کسی اگر به کسی نفرین کند انگار او را کشته است. خداوند من را مبعوث نکرده کسی را لعنت بکنم.

کسی که زبانش با فحش و لعنت و نفرین مأنوس بشود، این روز قیامت شفیع نمی شود. حتی پیغمبر فرمود به خودتان هم نفرین نکنید. خدا مرگم بدهد. چرا می گویی؟ به خودتان نفرین نکنید به بچه هایتان به مالتان نفرین نکنید. بعضی افراد می گویند مرگ به این سرمایه، سرمایه که بد نیست.

روز نحس نیست، مال نحس نیست، بچه نحس نیست، خودمان نحس نیستیم، فقط بدی در انتخاب های ما است. انتخاب رفیق، انتخاب همسر. همه عیب ها دست خودمان است.

امام صادق (ع) فرمود: اگر کسی به بچه هایش نفرین کند دچار فقر می شود.

قَالَ الصَّادِقُ (ع) :«أَیُّمَا رَجُلٍ دَعَا عَلَی وُلْدِهِ أَوْرَثَهُ الله الْفَقْرَ» (عده یالداعی/ ص ۸۹)

فقر نفرین به بچه سبب فقر است.

۵- قضاوت نابجا و شفاعت و واسطه گری گناه

یکی از گناهان، قضاوت نابجا است. قاضی چهار رقم داریم. سه رقم می روند جهنم یک رقم خوب است.

انواع قضاوت:

۱- نمی داند و کج می گوید. نمی داند و دری وری می گوید. خبر ندارد قضاوت هم می کند.

۲- می داند و کج قضاوت می کند.

۳- نمی داند ولی صحیح می گوید. این هم جهنم می رود مثل کسی که معماری بلد نیست اما یک کاری می کند درست و خوب. این سه رقم اهل دوزخ هستند.

فقط یک قاضی اهل بهشت است.

۴-آن که می داند و صحیح قضاوت می کند. یعنی هم از نظر فنی کارش کامل است و هم از نظر ایمانی کم ندارد.

من از یک ماما، بسیار لذت بردم. ششم مهر بچه متولد شد. چند روز پیش درتهران می گفت رفتم گفتم این را بنویس ۲۹ شهریور برای این که در مدرسه یک سال عقب نیفتد. این خانم پزشک گفت: دروغ نمی نویسم. یک همچنین کسی کم است. اینها عزیز هستند. اینها نفوذناپذیر هستند. اینها مؤمن واقعی هستند.

به امیرالمؤمنین (ع) گفتند: اگر دروغ بگویی، حکومت را می بریم در خط. گفت من دروغ نمی گویم. گفت: بگو من طبق کتاب خدا و سنت پیغمبرصلی الله علیه و آله و طبق حرکتی که خلیفه اول و دوم کرده اند. گفت: من فرمان خدا را قبول دارم سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله را قبول دارم اما حرکت خلیفه اول و دوم را قبول ندارم. فرمود: با دروغ روزه بگیرم؟ با الاغ دزدی به مکه بروم؟ این کار را نمی کنم.

البته مردم ما بدانند اگر کسی با دروغ ششم مهر را ۲۹ شهریور کرد بچه اش یک سال جلو می افتد اما بچه ای که روز تولدش بر اساس دروغ شد ۵ سال پشت کنکور می ماند.

آنقدر آدم هایی هستند که با دروغ همیشه کم دارند و هشتشان گرو نهشان است و آنقدر آدم هایی هستند که سعی می کنند دروغ نگویند و خود خدا «ثُمَّ السَّبِیلَ یَسَّرَهُ» (عبس/۲۰). خود خدا کارهایشان را درست می کند. «تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّه» همین است. کارهایشان را به خدا واگذار می کنند.

ص: ۱۵۹۳۳

به شاگردش گفت اگر مشتری آمد گفت: این جنس را چند خریدی اگر دیدی من دروغ گفتم همانجا تف بینداز توی صورت من و اگر ساکت شدی بیرونت می کنم. من می خواهم سعی کنم دروغ نگویم. بله شد که بدون دروغ زندگی کند.

یکی از گناهان دلالی است. درباره دلالی در قرآن دو تا آیه داریم. دلالی یعنی شفاعت. یک آیه داریم. می فرماید:

«مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَه یً حَسَنَه یً یَکُنْ لَهُ نَصیبٌ مِنْها وَ مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَه یً سَیِّئَه یً یَکُنْ لَهُ کِفْلٌ مِنْها» (نساء/۸۵)

یکی کسی که دلالی خوب بکند. کسی که دلالی بد بکند. در مورد دلالی آیات زیادی داریم. مثلاً دو نفر می روند یک دختر بد حجاب آن طرف خیابان است. یکی دید و می گوید ببین. نگاه کن. حدیث داریم آن کسی که گفت ببین و نفر بعد دید گناهی که دومی می کند دوبله حساب می شود. یکی گناه خودش یکی گناه دلال.

۶- مسخره کردن دیگران

یک گناهان زبان هجو است. یعنی یک کسی را مسخره می کنند وسبکش می کنند.

یک کسی را پیدا می کنند که یک نقص داشته باشد مثلاً دماغش، دستش، قدش، و مسخره می کنند. امیر المؤمنین (ع) فرمود: کسی که دلقک بازی ببیند با کسی که دلقک می کند گناهانشان یکی است و فرمود: هر کس کسی را هزل می کرد امام علی (ع) شلاقش می زد.

آبروی مردم محترم هستند حتی بچه را نباید مسخره کرد.

یک بچه ای را دادند دست پیغمبر (ص) که برایش نام بگذارد. اذان بگوید. این بچه ادرار کرد. لباس پیغمبر (ص) نجس شد. مادر یک شیون زد. پیغمبر (ص) گفت چه حقی داشتی شیون زدی؟ نجس بشود می شویم. تو چه حقی داشتی داد بزنی.

مسلمان کیست؟ حدیث داریم مسلمان کسی است که مردم از دست و زبانش در امان باشند. از او نترسند.

خوب حالا یک خرده در مورد سکوت صحبت می کنیم. درباره سکوت بسیار سفارش شده است.

۷- اهمیت و ارزش سکوت

این حدیث را از ابن ابی الحدید دیدم. قال علی (ع) :

«من وقی شر قبقبه و ذبذبه و لقلقه فقد وقی» (شرح نهج البلاغه/ج ۱۰/ص ۱۳۶)

قبقب: شکم.

ذبذب: شهوت.

لقلق: زبان.

اگر کسی بتواند از شر شکم و شهوت و زبان حفظ شود این اهل نجات است. یعنی مردم یا در شکم سقوط می کنند یا در. . .

امیرالمؤمنین (ع) را مهمان می کردند، می رفت خانه غذا می خورد بعد می رفت. می گفتند علی امشب مهمانی است. می گفت چون گرسنه ام. . . می ترسم برای شکم به مهمانی بروم. می روم خانه یک چیزی می خورم که وقتی می روم مهمانی برای رضای خدا به مهمانی بروم. من غذا می خورم که مهمانی برای خدا باشد.

فرق عالم و حکیم چیست؟ عالم کسی است که اطلاعات را بلد است. حکیم کسی است که رشد فکری دارد. ممکن است سواد خواندن و نوشتن هم نداشته باشد.

چهار تا حکیم یکی از روم، یکی از هند، یکی از چین، یکی از فارس، همه با هم نشسته بودند و صحبت می کردند. یکی گفت که من تا حالا پشیمان شده ام که تا حالا گفته ام اما پشیمان نشده ام که چرا نگفته ام. یکی گفت: من جاهایی که نزدم حرف اسیر من است جاهایی که حرف زدم من اسیر حرف هستم. یکی گفت: این حرف ها که می زنیم اگر به خودمان برگردد ضرر نمی کنیم اما نفعی هم ندارد. یکی هم گفت: نگفته قابل جبران است. گفته قابل جبران نیست. و همه اینها نشان دهنده سکوت است.

قَالَ الصَّادِقُ (ع) :

«الصَّمْتُ شِعَارُ الْمُحَقِّقِين بِحَقَائِقِ مَا سَبَقَ وَ جَفَّ الْقَلَمُ بِهِ وَ هُوَ مِفْتَاحُ كُلِّ رَاحَه يٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَه يِ وَ فِيهِ رِضَاءُ الرَّبِّ وَ تَخْفِيفُ الْحِسَابِ وَ الصَّوْنُ مِنَ الْخَطَايَا وَ الزَّلَلِ قَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ سِتْراً عَلَى الْجَاهِلِ وَ زَيْناً لِلْعَالِمِ وَ مَعَهُ عَزْلُ الْهَوَى وَ رِيَاضَه ىُ النَّفْسِ وَ حَلَاوَه ىُ الْعِبَادَه يِ وَ زَوَالُ قَسْوَه يِ الْقَلْبِ وَ الْعَفَافُ وَ الْمُرُوَّه ىُ وَ الظَّرْفُ» (مصباح الشريعه ى/ ص ١٠١).

«الصَّمْتُ شِعَارُ الْمُحَقِّقِين» سکوت نشانه آدم محقق است که کم حرف می زند.

«مِفْتَاحُ كُلِّ رَاحَه يٍ» کلید هر راحتی است.

«رِضَاءُ الرَّبِّ» رضایت خدا در کم حرف زدن است.

«تَخْفِيفُ الْحِسَابِ» آدم هایی که کم حرف می زنند روز قیامت حسابشان ساده است.

گاهی وقت ها آدم یک حقی را می گیرد و یک چیزی را با آن قاطی می کند.

امیرالمؤمنین (ع) سخنرانی می کرد یک نفر هم حرفهایش را می نوشت. گفت آقا؛ حرفهایت را یادداشت می کنم و از روی آن سخنرانی می کنم. فرمود:

«هَذَا سَامِرِيُّ هَذِهِ الْأُمَّه ى»(احتجاج/ ج ۱/ ص ۱۷۱)

تو همان سامری هستی که گوساله درست می کرد. چون سامری هم طلا را می گرفت با هنر خودش قاطی می کرد. گوساله درست کرد و مردم را دعوت به گوساله پرستی کرد. تو از اثرهای رسول می گیری یعنی از حدیث ها. از یادگاریهای پیغمبر (ص) چیزهایی را می گیری و چیزهایی را با هوی و هوس خودت مخلوط می کنی و یک چیزی می شود.

سکوت

«سِتْراً عَلَى الْجَاهِلِ» پوشاننده جاهل.

«رِيَاضَه یُ النَّفْسِ» خودسازی است.

«حَلَاوَه یُ الْعِبَادَه یِ» اگر می خواهی نمازت را با حال بخوانی لااقل نیم ساعت یک ساعت قبل از نماز حرف نزن. آدم پرحرف لذت عبادت را نمی برد. تیزهوشیش از بین می رود.

خدایا تو را به حق محمد و آل محمد نسل ما را ناموس ما را از هر لغزش و انحراف حفظ بفرما.

جرائم و آفات زبان

جرائم و آفات زبان

آیات

سایر اعضاء انسان از نظر گناه و معصیت محدود است

مگر زبان که گناهان مختلفی انجام می دهد

لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید: «ان اکثر خطایا ابن آدم من لسانه» (نهج الفصاحه حدیث ۵۰۸۱)

مرحوم فیض کاشانی حدود ۲۰ گناه را برای زبان شمرده است.

۱ – غیبت:

«و لا یغتب بعضکم بعضاً» حجرات، ۱۲ هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند .

۲ – کتمان شهادت:

«و لا تکتموا الشهاده» بقره، ۲۸۳ شهادت را کتمان نکنید .

۳ – سخن چینی:

همّاز مشّاء بنمیم» قلم، ۱۱ کسی که بسیار عیبجو است و به سخن چینی آمدوشد می کند .

۴ – همراهی با باطل:

«و کنّا نخوض مع الخائضین» مدثر ۴۵ و پیوسته با اهل باطل همنشین و هم صدا بودیم .

۵ – بدعت:

«و لاـ تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی اللّٰه الکذب» نحل، ۱۱۶ به خاطر دروغی که بر زبانتان جاری می شود نگویید این حلال است و آن حرام تا بر خدا افترا ببندید .

ص: ۱۵۹۳۷

۶ – نفاق:

«یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم» فتح ۱۱ آنها به زبان چیزی می گویند که در دل ندارند .

۷ – استهزاء:

«لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیراً منهم» حجرات، ۱۱ نباید گروهی از مردان شما گروهی دیگر را مسخره کنند شاید آنها از اینها بهتر باشند .

۸ – دروغگوئی:

«انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بایات الله» نحل، ۱۰۵ تنها کسانی دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند .

۹ – عیبجوئی:

«ویل لکلّ همزه لمزه» همزه، ۱ وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای .

۱۰ – غناء

۱۱ – مراء ومجادله

۱۳ – فحش

۱۴ – افشاء سرّ

۱۵ – مدح بی جا

۱۶ – ذمّ بی جا

۱۷ – مزاح خارج از حد شرعی

۱۸ – سخنان بی جا

۱۹ – سخنان بیش از حدّ و اندازه

۲۰ – سخنان خصومت آفرین.

روایات

۱ – زبان وسیله ی شناسایی

قال علی علیه السلام :

«تکلموا تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه». سخن بگویید تا شناخته شوید زیرا شخصیت انسان در زیر زبانش پنهان است. (نهج البلاغه/حکمت ۳۹۲)

۲ – زبان میزان عقل

قال علی علیه السلام :

«یستدل علی عقل کل امرء بما یجری علی لسانه». به آنچه که بر زبان جاری می شود بر میزان عقل انسان استدلال می شود . (غرر الحکم / ۱۰۹۵۷)

۳ – زبان عامل سلامت عقل

ص: ۱۵۹۳۸

قال رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم :

«لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه».

ایمان بنده ای درست نمی شود جز آنکه قلب او درست شود و قلب او درست نمی شود مگر آنکه زبان انسان درست شود . (کنز العمال / ۲۴۹۲۵)

۴ – زبان عاقل

قال علی علیه السلام :

«لسان العاقل وراء قلبه وقلب الاحمق وراءلسانه». زبان عاقل پشت قلب اوست و قلب احمق پشت زبان اوست . (نهج البلاغه/حکمت ۴۰)

۵ – زبان کلید خوبی ها و بدی ها

قال الباقرعلیه السلام :

«انّ هذا اللسان مفتاح کل خیر و شرّ فینبغی للمؤمن ان یختم علی لسانه کما یختم علی ذهبه و فضّته».

به درستی که این زبان کلید هر خوبی و بدی است، پس شایسته است برای مؤمن که بر زبانش مهر بگذارد (زبانش را حفظ کند) همانطوری که طلا و نقره خود را نگهداری می کند.

(تحف العقول / ۲۹۸)

۶ – آثار حفظ زبان

الف – سلامتی؛

قال رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم :

«سلامه الانسان فی حفظ اللسان». سلامت انسان در نگهداری زبان است . (بحار/۶۸/۲۸۶)

ب – تکریم از خویشتن؛

قال علی علیه السلام :

«من حفظ لسانه اکرم نفسه».کسی که زبانش را حفظ کند نفس خود را گرامی داشته است . (غرر ۸۰۰۵)

ج – نجات؛

قال الصادق علیه السلام :

«نجاه المؤمن فی حفظ لسانه». نجات مؤمن در نگهداری زبان است . (ثواب الاعمال / ۴۰۵)

د – پوشاندن عیب؛

قال علی علیه السلام :

«من حفظ لسانه ستراللّه عورته».کسی که زبانش را حفظ کند، خداوند عیب او را می پوشاند .(ثواب الاعمال/۴۰۵)

ه – عزت میان مردم؛

قال الرضاعلیه السلام :

«احفظ لسانک تعزّ». زبانت را نگهداری کن تا به عزّت برسی .(کافی / ۲ / ۱۷۵)

و – تسلط بر شیطان؛

قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم :

«اخزن لسانک الاّ من خیر فانّک بذلک تغلب الشیطان». زبانت را کنترل کن مگر از سخن خوب که بدین وسیله بر شیطان مسلّط می شوی .(محجه البیضاء / ۵ / ۱۹۵)

۷ – خطرات زبان

الف – خونریزی؛

قال علی علیه السلام :

«کم من دم سفکه فم».چه اندازه خون هایی که به خاطر زبان ریخته شده است . (غرر الحکم / ۶۹۲۸)

ب – هلاکت؛

قال علی علیه السلام :

«کم من انسان اهلکه لسان».چه اندازه انسان هایی که به خاطر زبان نابود شده اند . (غرر الحکم ۶۹۲۹)

ج – رنج و مصیبت؛

قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم :

«بلاء الانسان من اللسان». گرفتاری انسان به خاطر زبان اوست . (بحار / ۶۸ / ۲۸۶)

د – آتش جهنم؛

قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم :

«من کثر کلامه کثر سقطه و من کثر سقطه کثرت ذنوبه و من کثرت ذنوبه کانت النار اولی به».

کسی که سخن او زیاد شود، سقوط او زیاد می شود و کسی که سقوط او زیاد شود گناهان او زیاد می شود و کسی که گناهان او زیاد شود آتش برای او سزاوارتر است .(محجهالبیضاء/ ۵ / ۱۹۶)

ص: ۱۵۹۴۰

اشاره

امام صادق علیه السلام دوستی داشت که همواره ملازم امام بود.

روزی با امام در بازار می رفتند و او غلامی داشت که پشت سرش می آمد.

آن شخص نگاه به عقب کرد غلام را ندید تا سه مرتبه،

بار چهارم که او را دید به او نسبت ناروا داد حضرت ناراحت شدند و فرمودند:

«سبحان اللّه تقذف امّه قد کنت اری انّ لک ورعاً فاذا لیس لک ورع».

آن شخص گفت: مادرش مشرک است. حضرت فرمود: آیا نمی دانی هر قومی برای خود ازدواجی دارند، بنا بر این از من دور شو. راوی گوید: دیگر ندیدم امام با آن شخص راه برود.

(کافی / ۲ / ۳۲۴)

مطالبی در باب زبان

اشاره

مطالبی در باب زبان کلامی از غزالی « غزالی » در کتاب « احیاء علوم الدین » ضمن جمله پرمعنایی درباره زبان می گوید :

فَاِنَّهُ صَغِیْرٌ جِرْمُهُ وَعَظْیِمٌ طاعَتُهُ وَجَرَمُهُ .« زبان عضویست که وزنش اندک و کم ولی عبادت و گناهش بسیار بزرگ است » .

زبان با یک تهمت نابجا ، یا یک دروغ ، قدرت دارد آبروی پنجاه ساله انسان بی گناهی را بریزد ، یا مال و جان بی تقصیری را بر باد دهد .

تمام جنایاتی که در طول برپا بودن سازمان امنیت طاغوت آمریکایی در ایران، بر آبرو و جان و مال مردم رفت ، محصول زبان مزدوران ساواک کثیف بود ، آری! این است جرم عظیم و گناه بزرگ زبان .

و زبان می تواند با گفتار الهی بین دو نفر را اصلاح نموده ، آبروی مسلمانی را حفظ کند ، و مال و عرض مؤمنی را از خطر برهاند آری ! این است طاعت بزرگ او .

در حالی که هر یک از اعضای انسان می تواند وسیله ای برای شیطان و شیطان ها باشد ; ولی بزرگان دین درباره « زبان » فرموده اند :

ص: ۱۵۹۴۱

وَاِنَّهُ اَعْظَمُ آلَهِ الشَّيْطانِ فی اسْتِغْواءِ الاْنْسانِ .« زبان بزرگترین وسیله برای شیطان در گمراهی انسان است » .

آری ! این مکتب انسان شناس اسلام است که منافع و زیان های زبان را به طور مفصل و مشروح بیان می کند و ایمان به خدا و قیامت را ضامن آراسته شدن زبان به حسنات ، و پاک ماندنش از سیئات قرار می دهد .

سرعت گیر تقوا مؤمن در اسلام با کمربند تقوی و خوف از خدا و ایمان به روز جزا ، زبانش را از آلودگی حفظ کرده و سعی می کند ، این عضو حساس به طور دائم در راه خدا قرار گرفته ، و جز اجرای مسائل ایمانی و گفتار خدایی و کلام نیکو با مردم برنامه ای نداشته باشد .

در کتاب پر قیمت « منهاج العابدین » در باب زبان چنین می خوانیم :

« بر تو باد ای برادر که زبان نگه داری و در ضبط و قیدآوری، که او سرکش ترین عضویست از اعضاء و طغیان و فساد و عدوان او بیشتر است »(منهاج العابدین : ۶۱).

دو نکته

نکته اول:

از « سفیان بن عبد الله » روایت است که گفت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گفتم :

ما اَخْوَفُ ما تَخافُهُ عَلَیَّ فَقالَ هذا وَاَخَذَ بِلِسانِ نَفْسِهِ (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید : ۱۰/۲۷).

« ای رسول خدا ! از چه چیز بر من بیشتر می ترسی؟ فرمود : این و زبان خود با دست گرفت » .

نکته دوم:

و از « یونس بن عبید » نقل کردند که گفت : نفس خود را این گونه یافتم که رنج روزه را در گرمای سخت می توانست کشید ; اما ترک کلمه ای که به کار نمی آید نمی توانست کرد .

آثار حفظ زبان

اثر اول :

آنچه « ابوسعید خُدْری » روایت کرده است که : چون بنی آدم بامداد برخیزد ، تمام اعضای او به نزد زبان او بگریند و گویند به خدا تو را سوگند می دهم که راست باشی که اگر تو راست باشی ما همه راست شویم و اگر تو کژ روی ما کژ شویم ، و معنای این نشانه آن است که نطق زبان در اعضای آدمی اثر می کند ، چه به توفیق و چه به خذلان ، و مؤکد این معنی حکایت « مالک بن دینار » است که گفت : چون در دل خود قساوتی و در تن سستی و در روزی حرمان بینی بدان که سخن بیهوده گفته باشی .

اثر دوم :

آنکه حفظ وقت خویش کنی ، که بیشترین سخنی که آدمی بر زبان آورد ، به غیر ذکر خدای تعالی ، لغو باشد و وقت بدان ضایع گردد .

« حسان بن ابی سنان » به غرفه ای گذشت که نوساخته بودند ، پرسید که چند روز است که این بنا نهاده اند؟ پس روی به نفس خود کرد و گفت : ای نفس مغرور ! تو را به این چکار ، چرا سئوال بی معنا می کنی؟ و نفس را با یک سال روزه گرفتن عقوبت کرد .

داستان:

می گویند : فقیه بزرگ ، حضرت آیت الله العظمی بروجردی یک روز در هنگام بحث در یک مسئله فقهی درباره یکی از شاگردان خود عصبانی شد و سخن تندی به او گفت ، پس از درس او را خواست و سخت از او دلجویی کرد ، آنگاه با خدای خود پیمان بست که یک سال تمام روزه بگیرد تا با جریمه شدن نفس با یک سال روزه ، از چنان عملی برای همیشه مصون بماند .

اثر سوم :

حفظ اعمال صالحه است که هر که زبان نگه ندارد و سخن بسیار گوید ، به ناچار در غیبت مردمان افتد و سخن بیهوده و غیبت ، خود صاعقه ای است هلاک کننده که گفته اند : مَثَل غیبت کننده ، چون کسی است که با منجنیقی حسنات خویش را به شرق و غرب دراندازد ، و دیگر از حسنات تهی و خالی گردد .

نقل می کنند که به یکی از عرفا گفتند : فلان کس غیبت تو را کرد . آن عارف طبقی رطب نزد او فرستاد و گفت : شنیدم که تو حسنات خود را به هدیه نزد من فرستادی ، خواستم که آن را تلافی کرده باشم .

اثر چهارم :

ترک سخن که ترک آن سلامت از آفت های دنیا است ، و به تعبیر دیگر حفظ کردن زبان از گفتاری که خدایی نیست و ضربه از پی دارد .

بزرگان می گویند : با زبان سخن مگو تا دندان هایت نشکند .

و دیگری گفته : سفره زبان را پهن مکن ، تا قدر و قیمتت از دست نرود .

زبانا ز دست به رنج اندرم   ببرّم سرت تا بزی سرم

اثر پنجم :

ذکر آفات آخرت وعاقبت آن است و در این باب یک نکته بگویم : بدان که آنچه گویی یا سخن حرام باشد یا مباح ، اگر حرام باشد و محظور ، خود عذاب خدای در زیر آن است که طاقت آن نداری که در حدیث است که : رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه فرمود که :

« آن شب که مرا به آسمان بردند ، قومی را دیدم که مردار می خوردند گفتم : ای جبرئیل ایشان کیستند؟ گفت : کسانی هستند که گوشت مردگان خورند » .

و « معاذ » را گفتند : زبان خود را از حمله به قرآن و طالبان علم بریده دار ، و مردمان را به زبان خود مدر که سگان دوزخ تو را بدرند .

« ابوقلابه » می گوید :

« در غیبت کردن خرابی دل است از هدی ، تا فرا راه راست نبیند این سخن است که حرام است » .

آثار سخنان مباح

اثر اول :

مشغول کردن کرام الکاتبین به چیزی که در آن فایده و خیری نباشد . حق مردم عاقل آن است که از ایشان شرم دارد و ایشان را نرنجاند :

(مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) سوره ق ۱۸ .« هیچ سخنی را به زبان نمی گوید جز اینکه نزد آن (برای نوشتن و حفظش)نگهبانی آماده است » .

اثر دوم:

فرستادن نامه نزد خدای تعالی ، پر از لغو و هرز و بیهوده . پس بنده باید از این حذر کند و از خدای تعالی بترسد .

گفته اند : یکی به دیگری نگریست ، و سخنی ناسزا گفت ، او را گفت : ای مرد ! نوشته ای به نزد خدای تعالی می فرستی ، بدان که چه می نویسی در آن .

اثر سوم:

خواندن آن در روز قیامت نزد خدای عزوجل در برابر مردمان با رنج ، ترس ، برهنگی ، گرسنگی ، تشنگی ، از بهشت منقطع ، از نعمت محبوس .

اثر چهارم :

ملامت و توبیخ بی حد ، که : چرا گفتی ؟ و به چه سبب گفتی ؟ و حجت منقطع شد . گفته اند :

اِیّاكَ وَالْفُضُولَ فَاِنَّ حِسابُهُ یَطُولُ . « سخن اضافه از حق مگو که حساب آن طولانی است » .

آفات خطرناك زبان كتاب های مهم اخلاقی آفات زبان را در بیست مورد شمرده اند ، و در محور هر یك از آفات به شرح و بسط مسئله اقدام کرده اند . در این مقال به ذکر عناوین بیست گانه اکتفاء کرده و تفصیل آن را به مطالعه واگذار می کنیم :

۱ـ سخن گفتن ، در چیزی که سود و منفعت برای شنونده ندارد .

۲ـ اضافه و زیادی گفتن در حدی که ، باعث رنج و زحمت دیگران شود .

۳ـ باطل گفتن .

۴ـ مراء و مجادله کردن .

۵ـ پیچیده و مغلق گفتن ، در حدی که مستمع نتواند از گفتار استفاده کند . به تعبیر دیگر : هنرنمایی کردن برای نشان دادن شخصیت علمی خویش .

۶ـ فحش و ناسزا و بد گویی .

۷ـ بی جا لعنت کردن مردم .

۸ـ غنا .

۹ـ شوخی .

۱۰ـ مسخره و استهزاء کردن مردم .

۱۱ـ سخن گفتن به صورتی که در مردم ایجاد دشمنی کند .

۱۲ـ فاش کردن اسرار مردم .

۱۳ـ وعده دروغ .

۱۴ـ دروغ .

۱۵ـ غیبت .

۱۶ـ سخن چینی و نمامی .

۱۷ـ دو زبانه بودن .

۱۸ـ تعریف و تمجید و مدح بی جا یا تملق گویی .

۱۹ـ سئوال بی مورد .

۲۰ـ تهمت .

روایاتی در باب زبان پس از ذکر فهرست موارد بیست گانه فوق اینک به چند روایت توجه کنید :

ص: ۱۵۹۴۵

از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده است که فرمود :

« در انسان ده خصلت است که زبان آن را آشکار می کند :

۱ _ شاهدی است که از درون خبر می دهد . ۲ _ حاکمی است که به دعواها فیصله می دهد . ۳ _ ناطقی است که به وسیله آن پاسخ داده می شود . ۴ _ واسطه ای است که با آن مشکلی برطرف می شود . ۵ _ توصیف کننده ای است که با آن اشیاء شناخته می شوند . ۶ _ فرماندهی است که به نیکی فرمان می دهد . ۷ _ اندرزگویی است که از زشتی بازمی دارد . ۸ _ تسلیت دهنده ای است که غم ها را تسکین می دهد . ۹ _ حاضری است که به وسیله آن کینه ها برطرف می شود . ۱۰ _ دلربایی است که گوش ها به وسیله آن لذت می برد »

کافی : ۸/۲۰ ، خطبه لأمیرالمؤمنین (علیه السلام) ، حدیث ۴ ; تحف العقول : ۹۲ ; بحار الانوار : ۷۴/۲۸۲ ، باب ۱۴ حدیث ۱ .

زبان و ایمان قال رسول الله (صلی الله علیه وآله) :لا یَسْتِقیْمُ اِیْمانُ عَبْد حتّی یَسْتَقِیْمَ قَلْبُهُ وَلا یَسْتَقِیْمُ قَلْبُهُ حَتّی یَسْتَقِیْمَ لِسانُهُ

« ایمان هیچ بنده ای درست نشود تا آنکه دلش درست شود ، و دلش درست نشود تا آنکه زبانش درست شود » .

مستدرک الوسائل : ۹/۳۱ ، باب ۱۰۳ ، حدیث ۱۰۱۲۱ _ ۱۳ ; بحار الانوار : ۶۸/۲۹۹ ، باب ۷۸ ، حدیث ۷۱ .

حق زبان قال السجاد (علیه السلام) :حَقُّ اللِّسانِ اِکْرامُهُ عَنِ الْخَنا وَتَعْویدُهُ الْخَیْرَ وَتَرْکُ الْفُضُولِ الَّتی لا فائدَهً لَها وَالْبِرُّ بالنّاسِ وَحُسْنُ الْقَوْلِ فِیهِمْ

« حق زبان ، منزّه داشتن آن از زشتگویی و عادت دادنش به خوبی و هر فروگذاشتن زیاده گویی های بیهوده و نیکی به مردم و خوب گفتن درباره آنان است » .

من لا یحضره الفقیه : ۲/۶۱۸ باب الحقوق ، حدیث ۳۲۱۴ ; بحار الانوار : ۶۸/۲۸۶ ، باب ۷۸ ، حدیث ۴۱ .

حبس زبان قال علی (علیه السلام) :اِحْبِسْ لِسانَکَ قَبْلَ اَن یُطیلَ حَبْسَکَ وَیُردی نَفْسَکَ ، فَلا شَیْءَ اَوْلی بِطُولِ سِجْن مِنْ لِسان یَعْدِلُ عَنِ الصَّوابِ وَیَتَسَرَّعُ اِلیَ الْجَوابِ

« پیش از آن که زبانت تو را به زندان طولانی و هلاکت درافکند ، او را زندانی کن ; زیرا هیچ چیز به اندزه زبانی که از جاده صواب منحرف می شود و به جواب دادن می شتابد ، سزاوار زندان طولانی نیست » .

غرر الحکم : ۲۴۳۷ ، حدیث ۴۱۸۰ .

آفات زبان

آفات زبان

فیض کاشانی در کتاب محجه البیضاء بحثی دارد بنام آفات اللسان(گناهان زبان)، ایشان در آنجا بیست گناه را نقل می کند.

یکی از علمای قم کتابی را نوشته اند فکر کردند و این بیست گناه را سی تا کردند. یکی از علمای اصفهان کتابی نوشته اند این ۳۰ تا را ۱۹۰ تا کرده اند و می شود گفت به نحوی بیشتر گناهان به زبان مربوط می شود. ما حرف زدن برایمان خیلی آسان است.

کافر نجس است اگر بگوید «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه» پاک می شود. با حرف زدن پاک نجس می شود مسلمان اگر یکی از ضروریات دین را منکر بشود، کافر می شود.

با حرف زدن، حرام به حلال تبدیل می شود دختر و پسر به هم حرامند صیغه شان را که خواندی حلال می شوند.

با حرف زدن آدم می تواند جهنم را به بهشت تبدیل کند. گناهکار با گفتن حرف استغفار، توبه می کند و نجات پیدا می کند. مهر، قهر می شود قهر، مهر می شود.

خدا می داند که چقدر اختلافات زناشویی است که ریشه اش را جستجو کنید می گوید مادر شوهرم یک کلمه گفت می خواهم ببینم این را به چه کسی گفت می خواهم انتقام بگیرم.

ص: ۱۵۹۴۷

گاهی به خطر یک کلمه جنگهای خانمانسوز یا فتنه های گروهی حزبی پیش می آید.

مسأله زبان خیلی مهم است.

قرآن می گوید: گاهی حرف زدن از پول دادن بهتر است:

«قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَیْرٌ مِنْ صَدَقَهٍ یَتْبَعُها أَذیً» بقره/۲۶۳

اگر می خواهی کمک کنی بعد منت بگذاری نمی خواهد کمک کنی. سلام گرم بکنی از پول دادن بهتر است. و متأسفانه ما خیلی بد حرف می زنیم.

چگونه حرف بزنیم؟ معمولی ترین بحثهاست اما سخت ترین کارهاست دهها آیه در این زمینه داریم. اگر می خواهیم در جامعه خوبی ها زیاد شود تشویق کنید مرحبا احسنت آفرین بگویید.

می خواهید یک نفر را بشکنید با حرف می شود شکست. می توان با حرف زدن شخصیت یک نفر را بالا برد و یا یک نفر را کوبید. با یک کلمه حرف از نظر حقوقی می تواند به حبس ابد برود. مثلاً در فقه اسلامی اگر کسی دستور داد بکش به نا حق، قاتل را باید کشت دستور دهنده را باید تا آخر عمر زندانی کرد.

با یک کلمه اسلام با یک کلمه کفر با یک کلمه بهشت با یک کلمه جهنم.

آخر این زبان بر خلاف همه عضوهاست اول که درد ندارد غیر از راه رفتن است قشنگی ندارد خرج ندارد هر زمان می شود در تاریکی چشم نمی تواند گناه کند اما زبان می تواند. هر جا که باشد.

با هر عضوی که بخواهی گناه کنی یک شرط می خواهد مثلاً جا باشد پول باشد مکان باشد روشنایی باشد وسیله باشد تنها چیزی که هیچ خرج و زمانی ندارد گناه با زبان است.

و ما چقدر راحت حرف می زنیم، بر عکس بیشترین عبادت هم توسط زبان است. حالا ما بعد از این می خواهیم وارد بحث گناهان زبان بشویم.

آفات زبان:

۱– یکی از گناهان زبان بی دلیل حرف زدن است.

«وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» اسراء/۳۶ قرآن می گوید چیزی را که نمی دانی نگو.

از پزشک سوال می کنند بگوید نفهمیدم نمی دانم.

«إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا یَخْرُصُونَ» انعام/ ۱۱۶. یک مشت آدمها علم ندارند همینطور الکی می گویند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «مَنْ أَفْتَی النَّاسَ بِغَیْرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلَائِکَةُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْض» (المحاسن، ج ۱، ص ۲۰۵)

اگر کسی که اطلاعات ندارد آخوندی که مجتهد نیست، فتوا بدهد، تمام فرشته های زمین و آسمان نفرین می کنند. پس حرف زدن بدون علم یکی از گناهان است.

۲–– یکی از گناهان بزرگ ما گناه مسخره است

همه همدیگر را مسخره می کنند آنهایی که تربیت نشدند خیال می کنند چون کلاس پنجم هستند می توانند کلاس دومی ها را مسخره کنند دانشجو می تواند دبیرستانی را مسخره کنند یا تاجر کاسب را و پدر. . . .

هر گناهی آدم بکند و یک مرتبه استغفار کند خدا می بخشد بعضی از گناهان است که خدا با استغفار نمی بخشد اگر رسول اکرم استغفار کند خدا می بخشد. اما اگر کسی مؤمنی را مسخره کند و رسول اکرم هم هفتاد بار استغفار کند باز هم خدا این گناه را نمی بخشد.

«لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ» حجرات/۱۱ مسخره نکنید.

قرآن می گوید: ریشه مسخره این است که تو خودت را بهتر می دانی. شاید آن کسی را که مسخره می کنی بهتر از تو باشد.

«وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ» حجرات/۱۱ خانم ها همدیگر را مسخره نکنید. گاهی یک کسی بلد نیست حرف بزند ما می خندیم خوب نمی تواند حرف بزند حالا مگر چی شده؟

ص: ۱۵۹۴۹

حضرت زینب(س) فرمود: شام از کربلا به من بدتر گذشت چون کربلا خون بود شام مسخره بود.

روزی که پیغمبر مکه را گرفت همه را بخشید اما فرمود چهار نفر را اعدام کنند چرا؟ فرمود این چهار نفر مرا(دین و مقدسات مرا) مسخره می کردند.

مسخره گناهی است پیغمبر در روز عفو عمومی بت پرست را بخشید اما مسخره کن را نبخشید. ماشینش قشنگ است می رسد به یک ماشین غیر قشنگ، متلک می گوید.

قرآن می گوید: «ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُونَ» مائده/۵۸

آدمی که مسخره می کند عقل ندارد. اگر در یک جایی دیدید آیت الهی و نشانه های توحید دارند مسخره می شوند آنجا ننشینید حق نشستن در آن جلسه را ندارید گر چه آن جا جلسه مهمی باشد در این جلسه به مرد خدا ولی خدا. . . توهین شده است و نشستن در اینجا ممنوع است.

«إِذا سَمِعْتُمْ آیاتِ اللَّهِ یُکْفَرُ بِها وَ یُسْتَهْزَأُ بِها» نساء/۱۴۰ گر شنیدید در جایی به آیات خدا و خدا مردان توهین می شود نشستن در آنجا ممنوع است.

امام حسین در کربلاـ با شمشیر قیام کرد و مخالفین او هم با شمشیر قیام کردند. پنج نفر در کربلا به امام حسین متلک می گفتند آن وقت امام حسین این پنج نفر را نفرین کرد و آنها همانجا افتادند. یعنی امام حسین جلوی شمشیر دشمن می رفت جلوی نیش نمی رفت پشت خیمه امام حسین گودی کنده شده بود و داخل اینها هیزم بود که اگر دشمن خواست به خیمه ها حمله کند اینها را آتش بزنند تا دشمن نتواند به خیمه نزدیک شود.

یکی از طرفداران یزید به امام حسین گفت: حسین عجله داری برای آتش جهنم، فردا می روی زود آتش روشن کردی مثل اینکه دلتنگ جهنم شده ای امام حسین همانجا نفرینش کرد و او آنجا در همان گودال افتاد.

ص: ۱۵۹۵۰

خدا همه ی ما را بیامرزد خدا می داند چقدر ما نیش زده ایم.

«وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ» همزه/۱

وای به آنهایی که نیش می زنند کفشش پاره بود لبخند زدی کیفش پاره بود لبخند زدی. . . .

حالا شما فکر کن ببین چقدر از این لبخندها در عمرمان زدیم.

علامه طباطبائی

علامه طباطبایی به دوستش گفته بود اگر از من عیبی دیدی به من تذکر بده. در نجف اشرف سر درس نشسته بودند استاد درس می داد طلاب نشسته بودند یکی از طلاب لبخندی زد فوری آن یکی دوستش به او گفت چرا لبخند زدی. نمی شود صاف به هر کسی خندید.

پول برای جبهه جمع می کردند پولهای کلان کلان. یک کسی چند تا دانه خرما آورد گفت این را هم من برای جبهه می دهم تا دیدند چند تا خرما آورده برای کمک به جبهه زدند زیر خنده.

«الَّذينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعينَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ فِی الصَّدَقاتِ» توبه/۷۹

بخاطر اینکه پولش کم بود خندید یک گونی پول آورده بودند خدمت امام رضا یک پیرزنی هم دو سه فلس فرستاده بود.

امام رضا ع فرمود گونی پول را نمی خواهم همان دو سه فلس را بدهید.

به امیرالمومین گفتند: خیلی خودت را به دردسر می اندازی خیلی زحمت می کشی چقدر خودت را خسته می کنی. حضرت فرمود: واللّه قسم که نمی دانم حتی یکی از کارهایم قبول شده است یا نه. دوباره تکرار کرد. در یک حدیث یک سطری تا حالا ندیده بودم حضرت علی(ع) دو بار قسم بخورد آخر قسم خوردن آنها با ما فرق می کند.

در یک ماجرا به امام صادق(ع) گفتنـد: قسم بخور و الا باید ۴۰۰ هزار درهم بدهی گفت ۴۰۰ هزار درهم را می دهم اما قسم راست هم نمی خورم چه برسد به قسم دروغ. قسم اولیاء خدا بار دارد و خرج دارد و زود به زود خرج نمی کنند.

حتی زناکار را شـلاق بزن اما مسخره اش نکن. حق نداری به او توهین کنی حتی نگو بدبخت اگر این پسر رفته روی پشت بام کبوتربازی کند نگو خاک توی سرت اگر آن عشقی که توی کله او هست توی کله تو هم بود تو هم کبوتربازی می کردی.

این گرفتار شده که معتاد شده است. این گرفتار شده که گناهکار شده است. گرفتار را نصـیحت بکنید متجاوز را شلاق بزنید ولی نیش به او نزنیـد. گـاهی کتـک کاری ها فراموش می شود اما نیش زبان فراموش نمی شود. بایـد مواظب باشـیم کسـی را مسخره نکنیم.

ابوذر غفاری به یک مردی گفت: «يَا ابْنَ السَّوْدَاءِ»(الزهد، ص ۶۰) برو مادرت سیاه است پیغمبر خیلی ناراحت شد. گفت ابوذر تو چه گفتی؟ ابوذر گفت ببخشـید اشـتباه کردم. آن صـحابی بزرگ صورتش را روی خاک گـذاشت و آنقدر صورتش را به خاک مالید که پیغمبر گفت بخشیدمت. خود سازی می کردند.

مگر راحت می شود که آدم به زنش نیش بزند. گاهی مادر دخترش را لت و پار می کند بخصوص جلوی مهمانها و این دختر رنـگ عوض می کنـد و جلوی مهمانهـا نمی توانـد به مـادر حرفی بزنـد این مادر هم می بینـد موقعیت خوبی است دختر عفت نشان می دهد و مادر به رگبار می بندد. خدا مادرها را بیامرزد خدا پدرها را بیامزد.

ص: ۱۵۹۵۲

۳- جدال و جر و بحث:

قرآن می گوید: شیطان به دوستان خودش وحی می کند که جر و بحث کنیدو می گوید که بنشینید تا بحث را کشش بدهیم.

امام رضا(ع) به عبدالعظیم حسنی فرمود: به یاران من بگو که جر و بحث سر چیزهای بیخود نکنند.

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ» حج/۸ و۳

در دو جای قرآن می فرماید که بعضی از مردم عمرشان را در جر و بحث می گذرانند.

یک آیه داریم که می گوید: «سَیَقُولُونَ ثَلاثَهٌ رابِعُهُمْ کَلْبُهُمْ» کهف/۲۲

قرآن انتقاد می کند و می گوید بجای اینکه بنشینند و بگویند این اصحاب کهف چه کراماتی و چه مردانگی ای داشتند بجای اینکه هدف اینها را دنبال کنند، مثل اینکه استاد دارد درس می دهد شاگردان بگویند استاد چند کیلوست؟ و سر وزن استاد چونه بزنند بابا مگه معلم کیلویی است یا متری است. حدیث داریم روز قیامت نوار عمر برویتان باز می شود: ساعتهایی که دری بری گفتید آه و حسرتی دارید که غیر قابل وصف است.

گاهی وقتها عمر چنان تلف می شود. خانم می خواهد ماست بیاورد سر سفره بیست دقیقه می شود از این ترب گل درست می کند و نعناع را شکل گل لاله می کند بابا یک دقیقه دیگر این به هم می خورد مگه تو عمرت را باد آورده است بنشین و یک صفحه مطالعه کن.

عمرتان را حرام نکنید.

روایت است که در روز قیامت سؤال می کنند که لحظات عمرتان را چه کردید این کشاورزها چند تا چاه می کَنند و زیر چاهها را به هم وصل می کنند و میشود قنات بعد این آب را به مزرعه می رسانند. کشاورز باید مراقبت کند که آب قنات به مزرعه برود و آب هدر نرود. اگر آب هدر برود چیزی از آن به مزرعه نمی رسد.

ص: ۱۵۹۵۳

شما خیلی از این چاهها داریـد. پـدر مادر کتاب اسـتاد اخیراً هم در جمهوری اسـلامی نفت و دلارمان زیاد شده است. عزتمان بالا رفته است اسیرهایمان آزاد شد نفتمان گران شد دشمنان ما تسلیم شدند حیف نیست این جوانی این عمر را تلف می کنی.

۴- یکی از گناهان زبان اظهار فقراست.

قرآن می گویـد: «یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّف» بقره/۲۷۳ مؤمن جوری زنـدگی کنـد که خیـال کننـد که او غنی است. اظهار عجز پهلوی غیر خدا نکنید.

۵- یکی از گناهان زبان افشاگری است.

حالا اگر شما بگویید حقوق ما کم است مگر کسی به شما پول می دهد. پس بهتر است که نگویید.

افشاگری نابجا: البته افشاگری دو جور است یک وقت جامعه در خطر است یک راننده مست پشت فرمان است اینجا باید افشا کرد. آهای مردم راننده مست است، سوار نشوید یک وقت نه من برای اینکه رقیبم را زمین بزنم آبروی او را می برم.

۶- یکی از گناهان زبان بد حرف زدن است

قرآن می گوید: «وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً» بقره/۸۳.

معلم اگر خواست شاگردش خوب درس بخوانـد باید او را مؤدب صدا بزند. قرآن وقتی با ما حرف می زند می گوید: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا»

قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع: «أجملوا فی الخطـاب تسـمعوا جمیـل الجواب»(غررالحکم، ص ۴۳۶) مودب حرف بزنیـد تـا خوب جواب بشنوید.

قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع: «سوء المنطق یزری بالقـدر و یفسد الأخوه»(غررالحکم، ص ۲۲۳) بـد حرف زدن برادری را از بین می برد و قدر منزلت انسان را کم می کند و کینه به وجود می آورد.

ص: ۱۵۹۵۴

ما در کلاسهای نهضت سواد آموزی یک وقت می بینیم که یک خانم نیامد وقتی بررسی می کنی می گوید آموزشیار وقتی خواست حاضر و غایب کند به او گفت فاطمه خانم به من گفت فاطمه خالی گاهی برخوردها و تبعیضها مشکل آفرین است.

امام سجاد(ع) می گوید توفیق بده مرا که جوری خودم را تربیت کنم که هر کسی غیبتم را می کند من تعریفش را بکنم. این روح بزرگ است.

قرآن می گوید علامت مؤمن این است که وقتی نیش به او می زنی او به تو جواب خوب می دهد. نگو: کلوخ انداز را پاداش سنگ است.

انتقام نگیریم.

۷- فخرفروشی یکی دیگر از گناهان زبان است(من آنم که رستم بُوَد پهلوان)

«وَ بِیَدِکَ لَا بِیَدِ غَیْرِکَ زِیَادَتِی وَ نَقْصِی وَ نَفْعِی وَ ضُرِّی» (إقبال الأعمال، ص ۶۸۵) در مناجات شعبانیه می گویید خدا عزت و ذلت من دست توست. پس افتخار نکنید.

امام می گوید: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع: «لا حمق أعظم من الفخر» (غررالحکم، ص ۳۱۱) چقدر احمق است کسی که پز بدهد. حماقتی بالاتر از پز دادن نیست. آقا پارچه را ۱۰۰ تومن خریده

است می گوید ۲۰۰ تومن. ماشین من خانه من. . . .

«لَوْ نَشاءُ لَقُلْنا مِثْلَ هذا» انفال/۳۲ ما هم اگر می خواستیم می توانستیم مثل همین آیات را بیاوریم. مردم به پیامبر لاف می زدند.

آدم با زبان حسنات خودش را آتش می زند و گناه زبان گناهی است که آدم بدون خرج بدون هزینه در تاریکی در روشنایی در شب، روز، کوچک، تنهایی، جامعه و. . . . می تواند انجام دهد.

زبان کوچک، ولی خطرناک است.

ص: ۱۵۹۵۵

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

هفتاد گناه زبان(منبر ده دقیقه ای)

اشاره

هفتاد گناه زبان ! خداوند در قرآن کریم به نعمت زبان اشاره فرموده و می فرماید:«الرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خلق الانسان عَلَّمَهُ الْبَیانَ»۱

زبان عمده ترین وسیله ای است که مردم به کمک آن با یکدیگر ارتباط فکری برقرار می کنند و ایجاد تفاهم و انتقال مفاهیم از طریق زبان صورت می گیرد. در یک جمله زبان ملاک ارزش و معرف شخصیت انسان و ترازوی عقل اوست.

حضرت علی ـ علیه السلام ـ می فرماید:«المرءُ مخبوء تحت لسانه؛۲

شخصیت هر کس در پی زبان اوست» زبان با تمام فوائدی که برایش ذکر می شود مفاسد و آفاتی نیز دارد که باید آنها را شناخت تا با کنترل زبان، از ابتلاء به آن آفات پیشگیری و اجتناب ورزید.

در قرآن:

در قرآن کریم آمده است: ای کسانی که ایمان آورده اید نباید قومی قوم دیگر را مسخره کند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نباید زنانی زنان دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند.از یکدیگر عیب مگیرید، و به همدیگر لقبهای زشت مدهید، چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند.»۳

خداوند در آیه دیگر می فرماید: وای بر هر بدگوی عیبجویی.

« وَیْلٌ لِّکُلِّ هُمَزَهٍ لُّمَزَهٍ.» ۴

راه نجات در چیست ؟

در روایتی داریم که حضرت رسول ـ صلی الله علیه و آله ـ فرمود: «هر که متعهد شود محافظت آنچه میان دو فک اوست که زبان باشد، و آنچه میان دو پای اوست، من از برای او بهشت را متعهد می شوم.»۵

ص: ۱۵۹۵۶

شخصی به آن حضرت عرض کرد که: راه نجات چیست؟ فرمود: زبان خود را نگاه دار.۶

و دیگری عرض کرد که: از چه چیز بیشتر بر من ترسیده شود؟ زبان او را گرفت و فرمود: این و فرمود بیشتر چیزی که مردمان را داخل جهنم می کند زبان است و شهوت.۷

حضرت علی ـ علیه السلام ـ می فرماید:«به خدا سوگند، باور نمی کنم بنده ای زبانش را حفظ نکند تقوائی سودمند به دست آورد.»۸

پیامبر اکرم می فرماید: «بیشترین مردم به خاطر گناه و آفت زبان به جهنم می روند.» که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می کنیم.۹

گناهان زبان : ۱. غیبت. ۲. نمیمه. ۳. دروغ. ۴. دو زبانی. ۵. بهتان و افتراء. ۶. قذف. ۷. افشاء اسرار مؤمن. ۸. دشنام ۹. لعن و نفرین. ۱۰. طعن و شماتت. ۱۱. سُخریه و استهزاء. ۱۲. مدح. ۱۳. اظهار غضب. ۱۴. غنا. ۱۵. کثرت مزاح و خنده. ۱۶. مراء و جدال. ۱۷. خصومت.۱۸. سؤال عوام از امور مشکله. ۱۹. تکلم بدون علم. ۲۰. تکلم بی فایده. ۲۱. منکر خدا شدن. ۲۲. غیر خدا را پرستش کردن. ۲۳. دروغ بستن به خدا. ۲۴. تکذیب آیات خدا. ۲۵. کفران نعمت. ۲۶. از خدا شکوه کردن. ۲۷.اظهار ناامیدی کردن از خداوند. ۲۸. به خداوند دشنام دادن. ۲۹. نسبت فرزند به خدا دادن. ۳۰. نسبت بی عدالتی به خدا. ۳۱. ادعای خدائی کردن. ۳۲. از خدا درخواست بیجا کردن. ۳۳. دعای خیر برای ستمگران. ۳۴. نفرین کردن. ۳۵. چون و چرا کردن در کار خدا. ۳۶. خدا را متهم کردن که به قتل امام حسین راضی بوده. ۳۷. با دشمنان خدا اظهار دوستی کردن. ۳۸. منکر رسالت پیامبر شدن. ۳۹. پیامبر را مجنون خواندن. ۴۰. اسرار امامان معصوم را فاش کردن. ۴۱. از سخن امام عیب گرفتن. ۴۲. برای ظهور امام زمان وقت تعیین کردن. ۴۳. ادعای امامت کردن. ۴۴. حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال دانستن. ۴۵. احکام را با قیاس سنجیدن. ۴۶. به ناحق شهادت دادن. ۴۷. تفسیر به رأی کردن قرآن. ۴۸. مؤمن را خوار کردن. ۴۹. فاسق را عزیز شمردن. ۵۰. مؤمن را ترساندن. ۵۱. اظهار فقر و تنگدستی کردن. ۵۲. راز خود را به دیگران گفتن. ۵۳. به پدر و مادر اُف گفتن. ۵۴. عیبجوئی کردن. ۵۵. نسبت زنا به کسی دادن. ۵۶. خلافکار را تشویق کردن. ۵۷. مؤمنان را با القاب زشت خواندن. ۵۹. به مال و منال دیگران غبطه خوردن. ۶۰. وعده دروغ دادن. ۶۱. صفات نیک زنان را به نامحرمان گفتن. ۶۲. با زن نامحرم شوخی کردن. ۶۳. فال بد زدن. ۶۴. عذرتراشی برای ظلم ظالمان. ۶۵. سخن برادر مسلمان خود را قطع کردن. ۶۶. پیشگویی و کهانت. ۶۷. منّت کشیدن. ۶۸. با خواندن قرآن کسب روزی کردن. ۶۹. امر سلاطین را امر خدا دانستن. ۷۰. در کیفیت خدا سخن گفتن.۱۰

ص: ۱۵۹۵۷

احترام به والدین (۵)

احسان به والدین (قسمت سوم)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن...

آفتاب عالم آرایی ، نمیدانم کجایی ... دور از مائی و با مائی ، نمیدانم کجایی

در دل جمعی و تنهایی ، نمیدانم کجایی ... پیش من با من هم آوایی، نمیدانم کجایی

کعبه را گردم به شوقت ، یا مزار بوالحسن را؟

چشم شیعه پر بود از اشک گوهر بار تا کی؟ ... آه زهرا آید از بین در و دیوار تا کی ؟

صوت جدت بر سر نی از لب خونبار تا کی؟ ... شیعه بر مظلومی اسلام گرید زار تا کی؟

سینه ها را آه تا کی؟ ، پشت پرده ماه تا کی؟ ... هجر وجه الله تا کی؟ یوسف اندر چاه تا کی؟

پاک کن از دیدگان میثمت اشک محن را

تشرف:

میرزای قمی می فرماید: با علامه بحرالعلوم در حرم عسکریین نماز خواندیم وقتی قصد کرد که بعد از تشهد رکعت دوم بلند شود حالتی برای او بوجود آمد که کمی مکث کرد سپس بلند شد وقتی نماز تمام شد همه ما تعجب کردیم و علت آن مکث را نفهمیدیم و کسی از ما جرأت نمیکرد که سئوال کند تا اینکه برگشتیم به منزل و سفره غذا آماده شد یکی از سادات که در آن مجلس بود به من اشاره کرد که از ایشان در مورد آن مکث سئوال کنم من گفتم تو ازما نزدیکتری. پس علامه متوجه من شد و فرمود در مورد چه چیزی گفتگو می کنید؟

در بین همه جرأت من بیشتر از همه بود بنابراین گفتم آنها میخواهند راز آن حالتی که در نماز برای شما بوجود آمده بود را بفهمند سید فرمود بدرستی که حضرت مهدی برای سلام کردن به پدر بزرگوارش وارد شد حالت مکث از مشاهده روی نورانی آن حضرت به من دست داد تا اینکه از روضه مبارکه خارج شدند و بیرون رفتند.

(نجم الثاقب)

بحث ما در رابطه با احسان به والدین بود عرض شد رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در خطبه شعبانیه فرمودند: (وقروا کبارکم) که مصداق اتم و اکمل آن والدین هستند و متأسفانه انسانها مخصوصا جوانها نسبت به والدین کمال ادب و احترام را ندارند.

قرآن کریم در چهار سوره سفارش به احسان فرموده است.

سوره بقره آیه ۸۳

سوره نساء آیه ۳۶

سوره انعام آیه ۱۵۱

سوره اسراء آیه۲۳

قران کریم انسان ها را در برخورد با والدین دو صنف میداند.

صنف اول آنانکه نسبت به والدین احسان و اکرام دارند و مؤدب اند.

صنف دوم آنانکه نسبت به والدین بی ادب هستند.

خطاب قرآن با صنف اول با واژه توصیه و وصیت و تذکر است .

و وصینا الانسان بوالدیه احسانا – سوره احقاف آیه ۱۵

و وصینا الانسان بوالدیه حسنا – سوره عنکبوت آیه ۸

توصیه و تذکر و وصیت واژه ملایم و لطیف است .

اما در مورد صنف دوم که بی ادب هستند قرآن کریم با واژه حکم و قضاوت وارد عمل میشود :

ص: ۱۵۹۵۹

در سوره مبارکه اسراء آیه ۲۳ میفرماید:

وقضی ربک ان لاتعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا

خداوند حکم و قضاوت نمود که غیر از او را نپرستید و به والدین احسان کنید.

نکات:

۱- واژه قضاوت مفهوم مؤکدتری از(امر) است و به معنای امر و فرمان قطعی و محکم میباشد مربوط به دادگاه است گویا فرزندان تخلف کرده اند و نسبت به والدین بی ادبی کرده اند و حال قاضی و حاکم خداوند است.

۲- مسأله احسان به والدین را کنار مسأله توحید قرار داده است معلوم است که به همان اندازه که مسأله توحید مهم است احسان به والدین هم مهم است.

۳- احسان به صورت مطلق آمده است والدین مسلمان باشند یا کافر. فرقی نمیکند باید احسان شوند.

۴- نکره بودن احسان تأکید بیشتر را میرساند.

در این آیه شریفه (سوره اسراء آیه ۲۳) سه ادب را به بی ادبان به ساحت مقدس والدین یاد میدهد:

۱ – ادب گفتاری: فلا تقل لهما اف – ولا تنهرهما

در گفتار مؤدب باش نه اف بگو و نه داد و فریاد بزن، واژه اف خفیف ترین واژه است.

(گاهی بچه در مقابل میهمان شیطنت میکند پدر ملاحظه میکند و نمی خواهد حرفی بزند لذا سر را بزیر انداخته و میگوید اوف)

این واژه اگرچه خفیف ترین است اما حق ندارد کسی برای والدین بکار برد

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

لو علم الله شیئا هو ادنی من اف انهی عنه و هو من ادنی العقوق

اگر چیزی کمتر از اف وجود داشت خدا از آن نهی می کرد (یعنی اف کمترین اظهار ناراحتی است و حداقل بی احترامی و بی ادبی است) تفسیر نمونه

ص: ۱۵۹۶۰

در گفتار با دیگران کلاس میگذارد و خود را مؤدب جلوه میدهد دیگرانی که هیچ حق وحقوق خصوصی بر او ندارند اما والدین را که حق به گردن او دارند با واژه های درشت و زشت خطاب و عتاب میکند.

۲– ادب رفتاری: واخفض لهما جناح الذل من الرحمه

در همین آیه سوره اسراء سفارش ادب در رفتار مینماید که در همه امور زندگی والدین باید به محبت و تواضع و کمال ادب رفتار کرد.

داستانی از بی ادبی رفتاری: خدا رحمت کند مرحوم آیت الله زاهد که امام جماعت مسجد امام قم بود.

شخصی نزد او آمد عرض کرد آقا کمکم کنید الان هشت ماه است مادرم منزل من است و از او پذیرایی میکنم و به او میرسم ولی برادرم دراین امرکمک نمی کند.

مرحوم زاهد فرستاد دنبال برادرش و به او فرمود: چرا برادرت را در رسیدگی به مادر کمک نمیکنی؟

آن شخص عرض کرد هشت ماه پیش پدرم زنده بود من و این برادرم برای رسیدگی به والدین بین هم قرعه انداختیم پدرم درقرعه به من افتاد مادرم به این برادرم رسید خب شانس من خوب بود بعد از دو ماه پدرم فوت کرد رسیدگی مادر دیگر ارتباطی به من ندارد اگر این برادرم شانس ندارد به من چه ؟

مرحوم زاهد او را نصیحت کردند و از او خواستند کمک کند.

داستان دیگر از ادب رفتاری:

خدا رحمت کند مرحوم آیت الله سید شهاب الدین نجفی مرعشی را، از ایشان سؤال کردند شما چه کردید به این مقام رسیدید؟

ص: ۱۵۹۶۱

ایشان فرمودند: همه این الطاف از یک دعای پدرم بود.

روزی مادرم غذا آماده کرده بود به من فرمود سید شهاب الدین ، مادرجان برو پدرت را خبر کن برای ناهار تشریف بیاورند.

من آمدم پشت در اتاق پدرم (سید محمود مرعشی نجفی)

از پشت شیشه نگاه کردم دیدم خواب است خدایا چه کنم او را صدا بزنم که خواب ناز است صدا نزنم که امر مادرم را اطاعت نکردم با احتیاط و بیصدا وارد شدم آمدم پایین پای بابا و صورتم را کف پای بابا میکشیدم که او تحریک شود و با نوازش صورتم به کف پایش او بیدار شود نه با صدا زدن.

چشمانش را باز کرد لبخندی زد فرمود: سید شهاب الدین تویی بابا ؟. عرض کردم بله . غذا آماده است بفرمایید.

بلند شدند نشستند و دست بلند کردند و دعا کردند که خدایا سید شهاب الدین مرا از علوم اهل بیت سیراب کن

من هم گفتم الهی آمین

حال چگونه است برخی نه تنها ادب نمی کنند بلکه به والدین پرخاش میکنند یا آنان را کتک میزنند؟ خانمی نقل میکرد روزی نیست که از دست فرزندانم مورد عتاب و پرخاش قرار نگیرم به اندک بهانه ای از غذا و شستن لباس و خرید مرا کتک میزنند بعد میگفت حاج آقا پسرم چشم راست مرا کور کرده.

۳- ادب قلبی: در قلب تو نیز در باب والدین مؤدب باش و جز خیر و نیکی و سلامتی و طول عمر چیزی نخواه . در همین آیه مورد بحث قرآن میفرماید اگر خواستی با خدا در قلبت هم در مورد والدین سخن بگویی مبادا نفرین کنی یا مرگ آنان را بطلبی بلکه فقط یک جمله حق داری با من در مورد والدین سخن بگویی آنهم این جمله است که :

رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا

خدایا به آنان رحم کن همانگونه که آنان به من رحم کردند.

داستان:

کاسبی میگفت به خانه آمدم پشت میز مطالعه پسرم نشستم بر روی یک برگه تمام اموال مرا حساب کرده بود که مغازه یک میلیارد تومان. اجناس داخل مغازه یک میلیارد تومان. خانه یک میلیارد تومان. باغ یک میلیارد تومان و.....

سپس جمع زده بود بعد مالیات و عوارض آن را کم کرده بود بعد الباقی را بین خود و برادر و خواهرش تقسیم کرده بود در آخر هم جمله ای نوشته بود که:

اگر خداوند لطف میکرد و عزرائیل را می فرستاد بیاید جان این پیر خرف و کودن را بگیرد خالص دو میلیارد به من میرسد

آنان در قلب خود از ابتدای تولدت آرزوی سلامتی و طول عمرتو را مینمایند این نهایت بی انصافی است که آرزوی مرگ آنان را بکنی

یک توسل:

سفارش شده برخی حقائق را که آثار آنرا حفظ کنید مانند تألیف و کتابت علما و نام نیکان و آثار تاریخی برای عبرت گرفتن.

اما برخی را می گویند آثار را از میان بردارید مانند وقتی که پدر یا مادری از دنیا میروند برای اینکه کودکان و فرزندانش با دیدن آثار دلشان نسوزد و داغشان تازه نشود میگویند آثارشان را پنهان کنید

وقتی امیرالمؤمنین وارد منزل شد امام حسین آمد محضر بابا عرض کرد بابا وقتی شما از خانه بیرون میروید زینب جانماز مادر را میاورد چادر مادر را به سر می کند مانند مادر نماز میخواند و اشک میریزد

ص: ۱۵۹۶۳

آثار مادر را میدیدند و گریه میکردند لایوم کیومک یا اباعبدالله...

چه گذشت به بچه های خردسال حسین که چهل منزل سر بریده را بالای نی دیدند...

و ضجه زدند وقتی گریه میکردند عوض نوازش با تازیانه آنان را ساکت میکردند...

الا لعنت الله علی القوم الظالمین

مقام مادر (قسمت دوم)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

تو که به گوشه قلب شکسته جا داری به دردهای دل خسته ام دوا داری

زداغ عشق تو میسوزم و نمیدانم هنوز لطف به این عبد بینوا داری

به راه وصل تو راهی هر دیار شدم اشاره ای کن و گو جا در کجا داری

صفای عالم هستی به دل صفائی ده تو که به وسعت کون و مکان صفا داری

به خاک زیر کف پای خود نگاهی کن تو که نگاه دل انگیز کیمیا داری

مریض عشق توام ای طبیب خسته دلان عیادتی که به همراه خود شفا داری

یک تشرف به محضر امام زمان (علیه السلام):

ابوسعید کابلی گوید: برای رسیدن به محضر امام زمان (علیه السلام) زحمت زیادی کشیدم مدتی در مدینه منوره اقامت کردم در آنجا با یحیی ابن محمد عریضی که از بنی هاشم بود آشنا شدم او به من گفت: حضرت در فلان محل بنام صریا است اگر بخواهی حضرت را زیارت کنی به آنجا برو .

به طرف صریا حرکت کردم به همان آدرس داده شده. آمدم به خانه ای رسیدم دم در آن خانه به انتظار نشستم غلامی بیرون آمد ابتدا مرا از نشستن آنجا نهی کرد گفتم: نمیروم تا صاحب این خانه را زیارت کنم هرقدر اصرار کرد نپذیرفتم تا اینکه به داخل خانه رفت و بیرون آمد و به من اشاره کرد داخل شو. وقتی داخل خانه شدم مولایم را زیارت کردم که در وسط خانه

نشسته اند به آنحضرت سلام کردم پاسخ سلام مرا عنایت فرمودند و با اسم محلی من که در کابل فقط میشناختند مرا خواندند. بعد از زیارت حضرت، خرجی سفرم را از دست مبارکشان گرفتم و مرخص شدم سال بعد به امید زیارتش آمدم ولی آن خانه خالی بود و کسی را ندیدم.

ص: ۱۵۹۶۴

یابن الحسن خرجی سفر دنیا و آخرت ما محبت توست که خدا روزی ما فرموده است این خرجی را از ما نگیر و روز به روز به آن بیفزا

یا صاحب الزمان . یا صاحب الزمان (عبقری الحسان ص ۵۰)

بحث ما در رابطه با مقام مادر بود.

سئوال این بود که آیا مقام مادر بالاتر است یا مقام پدر؟ عرض شد از آیات و روایات استفاده میگردد که مقام مادر بالاتر است به چند روایت اشاره شد در این مجلس نیز با استفاده از روایاتی دیگر بعنوان شاهد این امر عرائضی را تقدیم حضور میکنیم:

مطلب اول:

اینکه مادر بدلیل زحمات و رنجهای فراوانی که کشیده صاحب حق میشود و حق او سنگین تر از حق پدر است و با هیچ عملی در دنیا نمیتوان حق او را تمام و کمال ادا کرد.

برخی فکر میکنند با کمی رسیدگی و احسان و ا حترام میتوانند حق مادر ادا کنند در پاسخ به این دسته از افراد به یک روایت اشاره میکنیم:

روایت: سید قطب در تفسیر خود نقل میکند که: مردی مشغول طواف خانه کعبه بود و مادرش را بر دوش گرفته بود رسول اکرم را در همان حال مشاهده کرد آمد نزدیک. عرض کرد: یا رسول الله، این مادرم است چند سال است مریض و علیل است خودم غذا درست میکنم و در دهان او میگذارم خودم او را شستشو میدهم. لباس هایش را میشویم و به او خدمت میکنم امسال هم وقت آمدن به حج برای آمدن به همراه من اصرار کرد یک مرکب بیشتر نداشتم او را سوار مرکب خودم کردم و خود پیاده مرکب مادرم را میکشیدم مرکب را دم در مسجدالحرام گذاشتم مادرم را به دوش گرفتم و طواف میدهم آیا حق او را ادا نموده ام ؟

ص: ۱۵۹۶۵

توقع داشت رسول اکرم بفرماید: بله حتی زیادش هم هست.

اما حضرت فرمودند: نه. حتی جبران یکی از ناله های او را به هنگام وضع حمل نمیکند.

شاید کسی بگوید سال ها دارد به او خدمت میکند چطور جبران یك ناله را نکرده است؟

دلائلی دارد، به دو دلیل عنایت فرمایید:

دلیل اول : اگر مادر به فرزندش خدمت میکرد او را تر و خشک میکرد و با یک دنیا عاطفه شیر میداد و می خوابانید از روی علاقه بود اما خدمات فرزند از روی اجبار است مجبور است به مادرش خدمت کند یا کسی دیگر ندارد یا از حرف مردم می ترسد. علاقه کجا و اجبار کجا . عبادت با عشق کجا و عبادت اجباری کجا؟

دلیل دوم: اگر مادر به فرزندش خدمت میکرد بعد از همه خستگی ها باز فدایی اوست مدام می گوید مادر فدات بشود عزیز دلم گریه نکن.

اما این فرزند اگر به مادر خدمت میکند بعد از خسته شدن تقاضای مرگ او را می نماید که خدایا عزرائیل را بفرست و جان این پیر زن را بگیرد خسته شدم.

مطلب دوم: دعای مادر زودتر مستجاب می گردد.

در روایات متعدد اشاره شده که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) برای رفع گرفتاری افراد امر فرمودند که مادرت برایت دعا کند اما در جامعه ما وقتی شخصی برایش مشکلی ایجاد میشود به همه التماس دعا میگوید به همسایه به بقال به رفیق به آشنا غیر از مادرش که مثل اینکه برای خود عار میداند که به مادرش بگوید مادر جان برای من دعا کنید تا خدا مشکل مرا با دعای شما حل فرماید

ص: ۱۵۹۶۶

یا اینکه به جای اینکه از دعای مادر برای حل مشکل استفاده کند سراغ فال گیر و دعا نویس میرود که آنان نیز قدرتشان مانند دعای مادر کارساز نیست و الا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) برای حل مشکل موارد متعدد امر به نوشتن دعا می فرمودند.

یک نمونه استجابت دعای مادر:

موسی(علیه السلام) از خداوند متعال سئوال کرد همنشین من در بهشت چه کسی است؟ (شاید توقع داشت آدرس پیامبری را به او بدهد)

خطاب رسید: جوان قصابی است در فلان محله بنی اسرائیل . آدرس را گرفت آمد جوان قصاب گوشت ها را فروخت و مقداری گوشت برداشت که برود موسی (علیه السلام) جلو آمد و سلام کرد و با او به منزل جوان آمد دید زنبیلی را از وسط اتاق پایین آورد و پیرزنی را از آن خارج کرد و به رسیدگی نمود و او راغذا داد و بعد آن پیرزن دعایی کرد که مفهوم نبود دوباره او را داخل زنبیل گذاشت موسی (علیه السلام) از جوان سئوال کرد: این کیست؟ عرض کرد: مادرم است او را رسیدگی میکنم برای اینکه از گزندگان در امان باشد او را داخل این زنبیل گذاشته ام وقتی او را رسیدگی میکنم یک دعا میکند که دلم به این دعایش خوش است .حضرت فرمود: او چه دعایی میکند؟ عرض کرد: میگوید :

غفرالله لک و جعلک جلیس موسی فی قبته و درجته

خدا تو را بیامرزد و تو را همنشین موسی قرار دهد

موسی (علیه السلام) فهمید که این همنشینی بخاطر مستجاب نمودن یک دعای مادر است.

مطلب سوم: نفرین مادر بسیار سنگین و سهمگین است.

ص: ۱۵۹۶۷

در میان مردم شایع است که نفرین مادر گیرا نیست و شیر او مانع از نفرین او میگردد و نفرینش کارگر نیست اما اینان اشتباه میکنند هم دعای مادر مستجاب است هم نفرین مادر گیرایی قوی دارد.

به این روایت توجه فرمایید:

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در مسجد بودند جبرئیل نازل شد عرض کرد: یا رسول الله خدا سلام میرساند میفرماید: به بقیع بروید من می خواهم به برکت قدمهای شما تمام مسلمانان خفته در بقیع را مورد لطف و مغفرت خود قرار دهم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) راه افتادند عده ای هم به دنبال حضرت می آمدند به بقیع آمدند و میان قبور با ذکر و طلب مغفرت عبور میکردند که رسیدند به یک قبری.

حضرت کنار قبر ایستادند ذکر گفتند رنگ حضرت تغییر کرد،

عرض کردند: یا رسول الله چه شده؟ حضرت فرمود: جوانی است در این قبر، فریاد میزند:

فوقی نار ، تحتی نار ، عن یمینی نار ، عن یساری نار ، الامان الامان یا رسول الله

بالای سرم آتش است، پایین پاهایم آتش است ، سمت راستم آتش است، سمت چپم آتش است یا رسول الله به فریادم برس، حضرت فرمود: صاحبان این قبر را نمی شناسید؟ عرض کردند: نه. حضرت فرمود: خبر کنید هر کس این قسمت مرده دفن کرده بیاید مردم مدینه را خبر کردند هر کس کنار قبر ایستاد تا اینکه پیرزنی عصا زنان آمد و آمد کنار قبر و به پیامبر سلام کرد و ایستاد.

حضرت فرمود: مادر، این قبر کیست؟ عرض کرد: قبر پسرم است و نفرین کرد که:

خدایا لحظه به لحظه عذابش را زیاد کن

حضرت فرمود: مادر چرا جوانت را نفرین میکنی؟ عرض کرد: خیلی مرا اذیت کرد مرا کتک میزد.

آقا فرمودند: بیا از او بگذر. عرض کرد: نمیتوانم چون مرا سیلی میزد خیلی اذیتم کرد باز نفرین کرد.

جبرئیل نازل شد عرض کرد: یا رسول الله، خدا میفرماید: به این مادر بگو: گوشش را روی قبر قرار بدهد من صدای جوانش را به گوشش برسانم تا بگذرد.

حضرت فرمود: مادر گوش خود را روی قبر جوانت قرار بده ببین دارد ناله میکند وقتی گوش را روی قبر گذاشت صدای ناله فرزندش را میشنید که امان میخواست، مادر سر را از روی قبر بلندکرد اما گریه کنان و اشک ریزان عرض کرد: یا رسول الله با اینکه خیلی مرا اذیت کرد من او را بخشیدم

نکته: این عاقبت نفرین مادر است حال اگر رسول اکرم آن روز به بقیع تشریف نیاورده بودند تا کی بنا بود این جوان با نفرین مادر در قبر بسوزد

پس نفرین مادر گیرا است و رد نمی شود.

توسل: در مدینه چند فاطمه تشییع جنازه شد.

اول: فاطمه بنت اسد (علیها السلام) مادر امیرالمؤمنین (علیه السلام) که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور فرمودند زنهای مدینه بدن او را تجهیز کردند و مردان مدینه در بقیع قبر آماده کردند خود رسول اکرم در تشییع جنازه شرکت فرمود.

دوم: فاطمه زهرا (سلام الله علیها)

اما تشییع این فاطمه کجا و آن فاطمه کجا؟

فاطمه بنت اسد را روز تشییع کردند اما فاطمه زهرا را شبانه تشییع کردند

ص: ۱۵۹۶۹

فاطمه بنت اسد را تمام مردم مدینه تشییع کردند فاطمه زهرا را چند نفر مانند سلمان و اباذر و مقداد و چهار بچه بی مادر با ناله وا اماه...

الا لعنت الله علی القوم الظالمین

مقام مادر (قسمت اول)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن...

دلم سراغ کسی جز تو را نمیگیرد.	بدون یاد تو این دل صفا نمیگیرد.
زدرد هجر، دل من همیشه بیمار است.	که جز به وصل نگارم شفا نمیگیرد.
عزیز فاطمه هستی کریم و پور کریم.	مگر کریم سراغ گدا نمیگیرد.
دلم سیاه شد از ظلمت گناه و خطا.	به غیر نور دعایت ضیاء نمیگیرد.
غریبم و نه مرا جز تو آشنائی هست.	مگر که حال غریب آشنا نمیگیرد.

یک تشرف به محضر حضرت بقیه الله الاعظم عج لله تعالی فرجه الشریف:

صاحب کتاب مفتاح الکرامه سید جواد عاملی فرمود: شبی استادم سید بحرالعلوم از دروازه شهر نجف بیرون رفت و من نیز به دنبال او رفتم تا وارد مسجد کوفه شدیم ،دیدیم آن جناب به مقام حضر ت صاحب الامر رفته و با امام زمان گفتگویی داشت از آن حضرت سؤالاتی پرسید حضرت جواب عنایت فرمود. خوشا به حال کسی که بتواند هم سخن با پسر فاطمه بشود و همنشین با گل سر سبد عالم امکان گردد. (عبقری الحسان ص ۴۰)

یکی از بحثهایی که معمولا طلاب عزیز جهت سخنرانی مورد استفاده قرار میدهند مخصوصا در مجالس ختم وبزرگداشت به مناسبت درگذشت یک مادر از مادران مؤمنه بحث مقام مادر است .

سئوال : مادر چه مقامی دارد؟ مقام مادر بالاتر است یا مقام پدر؟

در قرآن کریم وقتی سخن از احسان و اکرام به میان میاید سفارش اکرام را برای هر دو میفرماید

و وصینا الانسان بوالدیه حسنا

و وصینا الانسان بوالدیه احسانا

و قضی ربک ان لاتعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا

توجه فرمودید که وجوب اکرام برای هر دو بیان فرموده است وظیفه داری به هردو ادب کنی

اما وقتی که سخن از زحمات این دو به میان میاید بحث مادر را مطرح مینماید:

و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها ....

توصیه احسان برای هر دو میکند اما مادر او را با رنج حمل کرد و مشقت فراوان او را به دنیا آوردشدت رنج و مشقت و زحمات او تا سی ماه بود و حمله و فصاله ثلاثون شهرا

پس از نظر قران کریم مقام مادر بالاتر است

از نظر روایات نیز مقام مادر بالاتر است:

حدیث اول

جوانی محضر رسول اکرم رسید عرض کرد من ابر

به چه کسی نیکی کنم حضرت فرمود امک

. مادرت

دوباره سئوال کرد همان پاسخ را از رسول اکرم شنید سومین بار سئوال کرد باز پیامبر همان پاسخ را فرمودند برای بار چهارم که سئوال را تکرار کرد

حضرت فرمود اباک

. پدرت .

معلوم میشود اگر بر و احسان را چهار قسمت کنیم سه قسمت برای مادر است و یک قسمت برای پدر

حدیث دوم

جوانی گرفتار محضر رسول اکرم رسید و درخواست دعا برای رفع گرفتاری خود نمود . هم رسول اکرم می توانستند دعا کنند و هم اگر دعا میفرمود دعای او مستجاب میشد اما رسول اکرم میخواهند راه را برای آینده ها روشن کنند که هر گرفتاری وظیفه خود را بفهمد یک کد اصلی برای حل مشکل است

حضرت فرمودند برو به مادرت بگو برایت دعا کند . عرض کرد شما دعا بفرمایید . باز فرمودند برو به مادرت بگو برایت دعا کند مجددا درخواست دعا از رسول اکرم کرد حضرت فرمود برو به مادرت بگو برایت دعا کند

عرض کرد مادرم از دنیا رفته . حضرت فرمود برو به بابات بگو برات دعا کند

جوان برخواست از محضر حضرت مرخص شود و برود رسول اکرم فرمود اما اگر مادرش زنده بود و مادر داشت دعای مادر زودتر مستجاب می شد.

از این روایت استجابت دعای مادر معلوم است مادر از مقام والاتری برخوردار است.

ادیسون که مخترع برق است میگوید: جهان از تکنولوژی و صنعت هر چه دارد از من است و من هرچه دارم از مقام مادرم است.

این کلام ادیسون یک مفهوم دارد یعنی عالمیان هرچه دارند از مقام مادر است.

نقش مادر حساس تر از نقش پدر است:

ابوعلی سینا میفرماید مادر با یک دست گهواره را می جنباند و تکان میدهد اما با یک دست عالم را متحول میکند وتکان میدهد ممکن است دانشمندی تحویل بدهد ممکن است ظالمی را .

داستان

خدا رحمت کند مرحوم شیخ مرتضای انصاری را که دو کتاب او نردبان ترقی برای اجتهاد است. در تشییع جنازه مادرش خیلی اشک میریخت و گریه میکرد آمدند عرض کردند آقا شما مرجع تقلیدید شاید خوب نباشد اینقدر گریه میکنید مردم میبینند

آقا فرمودند مادرم از دنیا رفته گریه نکنم.

اگر زحمات این مادر نبود مرتضای انصاری ، شیخ مرتضا نمیشد. چرا گریه نکنم؟ مادرم از دنیا رفته گریه نکنم

حدیث سوم

شخصی محضر رسول اکرم رسید عرض کرد یا رسول الله من نماز و روزه و خمس و حج جهاد دارم عبادات را انجام میدهم چه کنم که چهار چوبه در بهشت (پاشنه در بهشت) را ببوسم رسول اکرم فرمود برو خم بشو پای مادرت را ببوس

عرض کرد: مادرم از دنیا رفته است (همه منتظر اسم پدر بودند) اما پیامبر فرمود برو به نیت پای او قبر او را ببوس .

عرض کرد قبر او صاف شده و معلوم نیست حضرت فرمود برو صورت قبری بساز و نام مادرت را روی آن صورت قبر بنویس و به نیت قبر مادر آنرا ببوس

در هر مرحله حاضرین منتظر بودند نام پدر بیاید اما همه سفارش به مادر بود

لذا اینکه در روایت میخوانید

الجنه تحت اقدام الامهات

تحت اقدام الامهات روضه من ریاض الجنه

نه یعنی اینکه مادر بهشت میرود اینکه معلوم است حضرت امام فرمودند این یعنی تو اگر میخواهی بهشت بروی بهشت زیر پای مادر است یعنی پابوس مادر باش خب معلوم است کسی که پابوس مادر است نسبت به مادر احسان میکند و مواظب رفتارش در محضر مادر است

از این سه روایت معلوم است مقام مادر بالاتر است

توسل:

مقام مادر بالاست شیخ انصاری در تشییع جنازه مادر بلند بلند گریه میکرد ناله میکرد چهار بچه بی مادر در مدینه هرچه میخواستند صدا به گریه بلند کنند سلمان میامد از طرف مولا . میگفت بچه ها آهسته گریه کنید کسی صدای شما را نشنود فقط میگفتند وا اماه

ص: ۱۵۹۷۳

فلک دیدی چه خاکی بر سرم کرد به طفلی رخت ماتم بر سرم کرد

الهی بشکند دست مغیره میان کوچه ها بی مادرم کرد

الا لعنت الله علی القوم الظالمین

احترام به بزرگترها در خطبه شعبانیه (وقروا کبارکم)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن...

ای آنکه در نگاهت حجمی زنور داری ... کی از مسیر کوچه قصد عبور داری؟

چشم انتظار ماندم، تا بر شبم بتابی ... ای آنکه در حجابت دریای نور داری

من غرق در گناهم، کی می کنی نگاهم؟ ... برعکس چشمهایم چشمی صبور داری

در خواب دیده بودم، یک شب فروغ رویت ... کی در سرای چشمم، قصد ظهور داری؟

یک تشرف:

علامه میرجهانی (قدس سره الشریف)، مدتی به کسالت نقرس، سیاتیک، مبتلا شده بود و چندین سال معالجه نمود؛ ولی اصلاً بهبودی حاصل نشده بود، تا اینکه خود ایشان می فرمود: بعضی از دوستان آمدند مرا به زیارت امامزاده ای که در خارج شهر قوچان و معروف به «امامزاده ابراهیم» است بردند من گفتم: برای تطهیر به رودخانه می روم. گفتند: راه قدری دور است و برای درد پای شما، مشکل است. گفتم: «آهسته آهسته می روم» و رفتم تا به رودخانه رسیدم و تجدید وضو نمودم ناگهان دیدم شخصی آمد و سلام کرد و فرمود: آقای میرجهانی! شما با اینکه اهل دعا و دوا هستی، هنوز پای خود را معالجه نکرده ای؟! گفتم: تاکنون که نشده است.

پس آمدند و کنار من نشستند فرمود: برخیز خوب شدی. خواستم مانند همیشه با کمک عصا برخیزم، عصا را از دست من گرفت و به آن طرف رودخانه انداخت. دیدم پایم سالم است؛ برخاستم ایستادم و دیگر ابداً پایم درد نداشت. به ایشان عرض کردم من کجا خدمت شما برسم؟ فرمود: تو آدرس مرا نخواهی داشت؛ و رفت. در همین موقع رفقا رسیدند و گفتند: آقا عصا کو؟ گفتم: آقا را دریابید! هر چه تفحص کردند، اثری از او نیافتند.

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) در خطبه شعبانیه سفارش به اکرام به بزرگترها فرموده که مصداق اتم و اکمل آن والدین هستند در قرآن کریم نیز دستوراتی بیان فرموده است که نکاتی را بیان می کنیم.

۱- نیکی به پدر و مادر را کنار توحید قرار داده است کنار توحید بحث نماز و روزه و دیگر واجبات مطرح نکرده بلکه بلافاصله بحث والدین است:

«لا تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللَّهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْسانا» (سوره بقره، آیه ۸۳)

«وَ قَضی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً» (سوره اسراء، آیه ۲۳)

۲- از آنجا که شرک به خدا از بزرگترین گناهان است و قابل بخشش نیست (لا یغفر ان یشرک به) و مسأله اکرام به والدین را کنار آن متذکر شده معلوم است که عقوق والدین بعد از شرک به خدا در شمار بزرگترین گناهان قرار دارد :

«وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً» (سوره نساء، آیه ۳۶)

«أَلاَّ تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً» (سوره انعام، آیه ۱۵۱)

۳- احترام به والدین در ردیف اولین سفارشات به فرزندان است یعنی از اولیه ترین آداب تربیت به فرزندان باید ادب و احترام به والدین را به او یاد داد وقتی ادب کرد در مقابل دستورات و توصیه های او تمکین میکند والا بقیه تعالیم نیز روی زمین میماند چرا که برای والدینش ارزشی قائل نیست:

«یا بُنَیَّ لا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ» (سوره لقمان، آیه ۱۳،۱۴)

در آیه فوق هم توصیه به مشرک نشدن میکند هم توصیه به والدین میکند از آن طرف هم معلوم می شود که واجب ترین واجب ها احسان به پدر و مادر است.

۴- خداوند متعال به انبیائش نیز توصیه والدین را فرموده و برخی را در اطاعت و اکرام به والدینشان بعنوان نمونه نام برده است که بشریت در احسان به والدین از این انبیاء درس بگیرند:

خداوند در مورد یحیی ـ علیه السلام ـ می فرماید:

«وَ بَرًّا بِوالِدَيْهِ» (سوره مریم، آیه ۱۴)

یحیی (علیه السلام) نسبت به والدینش نیکی میکرد.

از آن حضرت خیلی فضائل و کمالات میتوانست بیان فرماید اما گل سرسبد تمام فضائل را نیکی به والدین عنوان میفرماید.

و در مورد عیسی می فرماید:

«وَ بَرًّا بِوالِدَتِی وَ لَمْ يَجْعَلْنِی جَبّاراً شَقِيًّا» (سوره مریم، آیه ۳۲)

«خداوند مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده است و جبار و شقی قرار نداده است.

داستان

نیکی رسول اکرم نسبت به مادر رضائی خود:

سال های آغاز بعثت پیامبر اسلام (صلّی الله علیه و آله) بود. روزی آن حضرت: فرشی پهن فرموده بود و روی آن نشسته بود که در این موقع شوهر حلیمه به حضور آن حضرت آمد، پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ به یاد مهربانی های او، برخاست و او را احترام زیادی کرد و گوشه ای از فرش خود را گسترد و پدر رضاعی خود را روی آن نشاند طولی نکشید که مادرش حلیمه وارد شد، حضرت گوشه دیگر فرش را برای او پهن کرد و او را روی آن نشانید و محبت فراوانی به مادر رضاعی خود کرد. (داستان دوستان ج ۳، ص ۴۷.)

۵- در قرآن کریم سفارش به اکرام نسبت به والدین را فقط به مسلمانان نفرموده بلکه همه انسانهای عالم را خطاب قرار داده است قید اسلام نه در طرف خطاب قرار دارد نه در طرف والدین یعنی تمام انسانها (مسلمان و غیر مسلمان باید به والدین مسلمان و غیر مسلمان احترام کنند)

ص: ۱۵۹۷۶

«وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْناً» (سوره عنکبوت،آیه ۸.)

۶- در قرآن کریم آیات زیادی تأکید بر رعایت احسان و حقوق پدر و مادر آمده است امّا به والدین نسبت به فرزندان سفارش کمتر می شود مگر در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم و زشت در عصر جاهلیت بود. این هم به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان خود را فراموش کنند در حالی که زیاد اتفاق می افتد که فرزندان پدر و مادر خود را مخصوصاً در دوران پیری فراموش کنند. (تفسیر نمونه ج ۱۷، ص ۴۱)

۷- در قرآن کریم شکر والدین را هم ردیف شکر خدا قرار داده است:

«أَنِ اشْکُرْ لِی وَ لِوالِدَیْکَ» (سوره لقمان، آیه ۱۴)

(به او توصیه کردم) که برای من و پدر و مادرش شکر به جا آور» همان طور که ملاحظه می شود در این آیه شکر خداوند و تشکر از والدین در یک ردیف قرار گرفته اند. امام رضا (علیه السلام) می فرماید: خدا امر فرموده به شکرگذاری از خودش و برای والدین، پس اگر کسی والدین را شکر نکند خدا را هم نمی کند. (الحکمه، (ناشر مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۳) ج ۱۰، ۷۰۹.)

یک درس آموزنده: (احسان کن تا احسان بینی)

پیرمردی با پسر و عروس و نوه ی چهارساله اش زندگی میکرد اعضای خانواده هر شب برای خوردن شام دور هم جمع میشدند،اما دستان لرزان پدربزرگ و ضعف چشمانش خوردن غذا را تقریبا برایش مشکل می ساخت و روی زمین می ریختند، .پسر و عروسش از آن همه ریخت و پاش کلافه شدند. پسر گفت: " باید فکری برای پدربزرگ کرد"پس زن و شوهر برای پیرمرد، در گوشه ای از اتاق میز کوچکی قرار دادند.در آنجا پیرمرد به تنهایی غذایش را میخورد،در حالی که سایر اعضای خانواده سر میز از غذایشان لذت میبردند و از آنجا که پیرمرد یکی دو ظرف راشکسته بود حالا در کاسه ای چوبی به او غذا میدادند. گهگاه آنها چشمشان به پیرمرد می افتاد و آن وقت متوجه می شدند هم چنان که در تنهایی غذایش را می خورد چشمانش پر از اشک است.اما تنها چیزی که این پسر و عروس به زبان می آوردند تذکرهای تند و گزنده ای بود که موقع افتادن چنگال یا ریختن غذا به او میدادند. کودک چهارساله آنان در سکوت شاهد تمام آن رفتارها بود.یک شب قبل از شام مرد جوان پسرش را سرگرم بازی با تکه های چوبی دید که روی زمین ریخته بود.با مهربانی از او پرسید: " پسرم ، داری چی میسازی ؟" پسرک هم با ملایمت جواب داد: یک کاسه چوبی کوچک ، تا وقتی بزرگ شدم با اون به تو و مامان غذا بدهم ." و بعد لبخندی زد و به کارش ادامه داد. این سخن کودک آن چنان پدر و مادرش را تکان داد که زبانشان بند آمد و سپس اشک ازچشمانشان جاری شد. آن شب مرد جوان دست پدر را گرفت و با مهربانی او را به سمت میز شام برد.

ص: ۱۵۹۷۷

امام سجاد (علیه السلام) فرمود: مردی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و گفت: ای رسول خدا، من هیچ کار زشتی نمانده که انجام نداده باشم آیا می توانم توبه کنم؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آیا هیچ یک از پدر و مادرت زنده هستند؟گفت: بلی ، پدرم. حضرت فرمود: برو به او نیکی کن تا آمرزیده شوی. وقتی او راه افتاد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای کاش مادرش زنده بود یعنی اگر مادرش زنده بود و به او نیکی می کرد زودتر آمرزیده می شد. (گناهان کبیره، جلد اول، ص ۱۳۱.)

توسل به امام حسین:

به خدا مرغ دلم پر میزنه برات حسین ... میدونی عاشقتم عاشق کربلات حسین

به خدا هرکجا رفتم گفتم اربابم توئی ... نکنه جدام کنی از صف نوکرات حسین

احسان به والدین فقط مربوط به زمان حیات آنان نیست هم در زمان حیات باید به آنان احسان کرد هم بعد از وفاتشان.

امیرالمؤمنین و رسول اکرم (علیهماالسلام) پدر این امتند در زمان حیاتشان باید به آنان احسان کنیم بعد از شهادت و وفاتشان نیز بایدبه آنان احسان کنیم یکی از راههای احسان به این دو بزرگوار عمل به دستورات آنان است یکی هم گریه برای عزیز و جگرگوشه آنان امام حسین است چنانچه مرحوم شیخ جعفر شوشتری در خصائص نقل میکند که گریه بر امام حسین (علیه السلام) احسان به والدین امت است امام زمان هر صبح و شام برای آن حضرت گریه میکند ولاندبن علیك صباحا و مساحا و لابکین علیك بدل الدموع دما ای جد بزرگوار هر صبح وشام برای مصیبت تو گریه میکنم.

ص: ۱۵۹۷۸

الا لعنت الله علی القوم الظالمین

احترام به والدین (منبر دوم)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن...

تا کی برای دیدن رویت دعا کنم ... تا کی زسوز سینه تو را من صدا کنم

گر منتی نهی وقدم بر سرم نهی ... بر دیده خاک پای تورا توتیا کنم

هستی غریب عصر و زمان صاحب الزمان ... اذنم بده که دیده به تو آشنا کنم

بهر ظهور نور جمال تو ای عزیز ... تا کی دو دست خویش به سوی خدا کنم

یک نظره گر نصیب شود دیدنت مرا ... جانا به رو نمای تو جان را فدا کنم

یک تشرف

مرحوم حاج سید علی سده ی نقل می کند در مسافرت بودم به مشهد مقدس میرفتم دعا میکردم به محضر مقدس امام زمان (علیه السلام) شرفیاب شوم همان وقتها یک صدای غیبی به گوشم رسید که وعده تشرف به محضر حضرت را در لیله التسمیه دادند در مراجعت درمنزل خاتون آباد مریض شدم شخصی به عیادتم آمد و مدتی با من صحبت فرمود که از سخنانش لذت میبردم از حالم پرسید و در نهایت به من وعده شفا داد پس از رفتنش سراغ آن آقا را از اطرافیانم گرفتم گفتند کسی اینجا نیامده است باز همان صدای غیبی را شنیدم که فرمود مگر لیله التسمیه وعده ملاقات نبود امشب همان شب بود.

عرض شد یکی از واجب ترین امور مهم در میان انسانها احترام به والدین است در این مجلس به تعدادی از برکات احسان به والدین و تعدادی از مضرات بی ادبی و عاق شدن اشاره میکنیم.

ص: ۱۵۹۷۹

برکات احسان به والدین:

۱- نگاه کردن به صورت آنان عبادت است.

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): نظر الولد الی والدیه حبا لهما عباده

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نگاه کردن به صورت والدین از روی محبت و عشق عبادت است.

داستان

مرحوم آیت الله حاج آقا رضا بهاءالدینی ره وقتی در عرفات او را به تشرف به محضر امام زمان (علیه السلام) دعوت کردند و حرکت کرد و به خیمه حضرت او را راهنمایی کردند نقل میکند وقتی پرده خیام را بالا زدم وجود نازنین حضرت بالای خیمه اجلال نزول فرموده بودند و پیرامون حضرت تعدادی از علما و صالحین بودند برخی را میشناختم برخی را نمیشناختم سلام کردم حضرت پاسخ عنایت فرمودند و اشاره فرمودند که بفرمایید. نشستم سخنها به میان آمد در خلال سخنان حضرت فرمودند من از حاج مهدی قوام راضی ام. این ملاقات گذشت تا از مکه برگشتیم و تهران رفتیم از حاج مهدی قوام پرسیدیم که شما چه کار کردی که امام زمان از تو راضی است گریه کرد و گفت کار خیری ندارم عمل صالح قابلی ندارم شاید رسیدگی چند ساله من از مادرم حضرت را از من راضی نموده است.

۲- موجب قبولی توبه و بخشش گناه میشود: حدیث جلسه قبل:

رجل جاء الی النبی، فقال: یا رسول الله ، ما من عمل قبیح الا قد عَمِلتُهُ ، فهل لی من توبه؟

فقال له رسول الله: فهل من والدیک احد حی ؟ قال: ابی . قال: فاذهَب فَبرهُ.

۳- احسان به والدین بهترین اعمال است.

ص: ۱۵۹۸۰

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): برُ الوالدین افضل من الصلاه و الصوم و الحج و العمره و الجهاد فی سبیل الله

۴- موجب تحصیل جایگاه رفیع در نزد خداوند متعال می گردد:

مرحوم مجلسی در جلد اول بحار ص ۶۶ روایتی را نقل می کند که :

حضرت موسی (علیه السلام) مشغول مناجات و راز و نیاز با خدا بود در این حال مردی را در سایه عرش الهی دید که بر اثر عضمت مقام زیر سایه عرش جای گرفته است از خدا سئوال کرد خدایا این مرد کیست که سایه عرش تو بر او افکنده شده و مشمول این نعمت عظمی شده است؟ خطاب رسید این مرد دارای دو خصلت بود:

اول: نسبت به والدین نیکی می کرد.

دوم: سخن چین نبود و بدین عنوان بین مردم راه نمی رفت.

۵- بهره مند شدن از دعای مستجاب آنان را به ارمغان می آورد.

دُعاءُ الوالدِ لِوَلَدِهِ کَدُعاءِ النّبِی لأُمّتِه بهترین دعا را انبیاء الهی مینمایند دعای والدین مانند دعای انبیاست.

مضرات بی احترامی به والدین:

۱- عمر انسان کوتاه می شود:

امام صادق (علیه السلام) جوانی را دیدند که از باب هتک حرمت و بی احترامی جلوتر از پدرش حرکت می کرد امام صادق (علیه السلام) فرمودند پسر بیا اینجا. وقتی محضر آقا رسید حضرت به او فرمود: به خدا قسم سه قدم جلوتر از پای پدرت از باب بی ادبی و بی اعتنائی رفتی خداوند متعال سی سال از عمرت را کم کرد.

۲- نماز او قبول نیست:

امام صادق (علیه السلام) فرمود کسی به والدین خود از روی بی ادبی و توهین نگاه کند ولو اینکه آن دو به او ظلم کرده باشند نماز این فرزند قبول نیست.

من نظر الی ابویه نظر ماقت و هما ظالمان لم یقبل الله له صلاته

۳- بی احترامی به والدین گناه کبیره را مرتکب شده:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند یکی از گناهان کبیره عاق والدین است (کافی ج۲ ص ۲۸۱)

یقول الکبائر سبعه :منها قتل النفس متعمدا و الشرک بالله العظیم و....... و عقوق الوالدین

اینجا نیز عاق والدین در کنار شرک به خدا و قتل نفس قرار داده شده است.

۴- موجب خواری انسان می گردد:

امام هادی (علیه السلام) می فرماید:

العقوق یُعَقِّبُ القِلَّه وَ یُؤَدّی الی الذِّله

پشت سر عاق شدن کم آوردن و ذلیل شدن است (بحار ج ۷۴ ص ۸۴)

۵- بوی بهشت را استشمام نمی کند تا چه رسد به بهشت رود.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید بوی بهشت از مسافت پانصد سال به مشام میرسد فقط یک صنف این بو را استشمام نمی کنند و حس نمی کنند عرض کردم آن دسته کیانند: فرمود عاق والدین.

قلت و من هم: قال العاق لوالدیه

۶- هیچ عملی از عاق والدین پذیرفته نمی شود:

موسی (علیه السلام) به خدا عرض کرد دوست من که شهید شد جایش کجاست (این صدیقی الشهید؟)

خطاب رسید: (فی النار) در جهنم است.

تعجب کرد و دلیل جهنم رفتن او را از خداوند سئوال کرد

خطاب رسید او عاق والدین بود و کسی که عاق والدین است (لم اَقبَلُ منه شیئا) هیچ عملی از او نمی پذیرم.

۷- عدم آمرزش گناهان او از ناحیه حضرت احدیت:

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): یُقال للعاق اعمل ما شئت فانی لا اغفر لک

به عاق والدین گفته می شود هر کاری انجام بدی گناهان تو را نمی بخشم. (بحار ج ۷۴ ص ۸۰)

۸- بی ادبی و بی احترامی موجب نارضایتی از انسان می شود:

داستان روائی:

ابراهیم ابن مهزم میگوید شب دیر وقت از حضور امام صادق (علیه السلام) مرخص شدم و به منزل خود آمدم مادرم با من زندگی میکرد میان من و او بگو مگو شد و من نسبت به او تندی کردم . صبح شد نماز را خواندم و خدمت امام صادق رسیدم وقتی وارد شدم حضرت بدون مقدمه به من فرمود:

ای ابا مهزم چرا دیشت به مادرت درشتگویی کردی؟ مگر نمیدانی که شکم او منزلی بود که در آن آرام گرفته بودی و دامنش گهواره ای بود که در آن میخوابیدی و سینه اش ظرفی بود که از آن می نوشیدی؟

عرض کردم بلی . فرمود پس چرا با او درشتی کردی؟

یک توسل به مادر

آنانکه بر صحیفه حق پشت پا زدند ... آتش به درب خانه شیر خدا زدند

زهرا که بود پاره تن پیغمبر خدا ... پس تازیانه بر بدن مصطفی زدند

میخ دری که سرخ شد از شعله های گرم ... بر سینه شکسته خیرالنساء زدند

خیزید ای ذراره زهرا ندا دهید ... در بین کوچه مادر ما را چرا زدند

دستت شکسته باد مغیره تو خود بگو ... در پیش چشم طفل به مادر کجا زدند

این صحابه امام صادق (علیه السلام) فقط به مادر درشتی کرد و مورد عتاب حضرت قرار گرفت که چرا با مادرت بد رفتار کردی.

امت چه کردند با یک مادر میان کوچه . آیا فقط صدا بلند کردند نه والله، خودش میفرماید فیضربنی بیده، حتی انتثر قرطی من اذنی، آن دومی به قدری با دستش مرا میزد که گوشواره ام از هم پاشید، فیضربنی یعنی داشت مرا میزد این جمله دلالت بر استمرار دارد یعنی مرتب و پی در پی مرا میزد...

یا بقیه الله معذرت میخوام یعنی به اصطلاح مرا به سیلی بسته بود، اینجا مادر را به سیلی بستند کربلا هم دخترش را به سیلی و تازیانه بستند...

صدا زد بابا بابا پاشو دارند عمه ام را میزنند...

الا لعنت الله علی القوم الظالمین

حسن خلق (۸)

حلم وبردباری امام حسن مجتبی علیه السلام

حلم و بردباری امام حسن مجتبی (علیه السلام)

به حسن خلق ووفا کس به یارما نرسد تورا دراین سخن انکار کار ما نرسد

اکرجه حسن فروشان به جلوه امده اند به حسن و ملاحت کس بیاز ما نرسد

هـزار نـقـد بـه بـازار کـائـنـات ارنـــد یـکی به سـکه صـاحب عیارما نرسد

به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز به یار یک جهت حق گذار ما نرسد

دلا زرنـج حـسـودان مـرنـج ای مـن بـاش کـه بـد بـخـاطـرامـیـداور مـا نـرسـد

چنان بزی که گرخاک ره شوی کس را غـبار خاطـری ازرهگذار ما نرسـد

برکات ذکر صلوات

یکی از آن ذکرهایی که ثوابش خیلی فوق العاده است صلوات بر محمد و آل محمد است. که چندین روایت در این باره داریم. یک روایتش این است که بهترین ذکرها تسبیحات اربعه که در کفه ترازوی اعمال چیزی گذاشته نمی شود که سنگین تر از تسبیحات اربعه باشد. که جای حمد را رکعت سوم و چهارم می گیرد. می دانید رکعت سوم وچهارم اصلش سوره حمد است. کسی که نتوانست سوره را بخواند تسبیحات اربعه را می خواند. ما روایت داریم که چند جا شیطان نعره زد یکی هم در موقع بعثت پیامبراست. یکی در موقعی که امام زمان(عج) متولد شد ویکی در موقعی که سوره حمد نازل شد. ام الکتاب است یعنی اگر مردم به حمد و قرآن بچسبند همه نجات پیدا می کنند. شیطان هم بیچاره می شود. چیزی در میزان اعمال سنگین تر از تسبیحات اربعه نیست. آیا معجونی است که جای چهار تسبیح«سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ ».(۱) را

بگیرد؟ حضرت فرمود: بله معجون آن صلوات است.

ص: ۱۵۹۸۴

تفاوت آثار ذکر لا اله الا الله با ذکر صلوات ذکر لا اله الا الله مال خواص است لا اله الا الله یعنی اگر به چیزی خیر خدا علاقه دارد باید قطع بشود. باید بت های درون و بیرون را شکست. فشارش می دهند بلا می دهند که خالص بشود. ذکر سنگینی است. صلوات هم همان کار را می کند ولی صلوات با پنبه سر بریدن است. خرده خرده یک جوری اهل بیت خداهایت رامی زنند که دردت نیاید. اگر کسی می خواهد بدون فشارو زحمت زیاد، توحیدش کامل بشود. دیدید این برق هایی که از نیروگاه می آید خیلی قوی است اما با ترانس هایی که می گذارند برق را ظعیف می کنند و دویست و بیست می کنند و به خانه ها می فرستند. اگر همان برق نیروگاه را مستقیم بفرستند همه چراغ ها می سوزند. آن فیض هماز طرف خدا می آید امام های ما این وسط ها هی می آرنش پایین، تایک دفعه برق نگیرد داغون نکنند والا داغون می شویم. اگر کسی می خواهد در راه خدا با پنبه نرم نرم شهید بشود ذکر صلوات را زیاد بفرستد و صلوات جایگزین خیلی از مستحبات می شود. روایت داریم یکی از اصحاب امام پرسید می خواهم اعمال زیاد داشتم ولی نمی توانم زیاد ذکر بگویم. امام فرمود: ذکر صلوات را تکرار کنید. که ثواب این ذکر از همه آن ها بیشتر است. اما آن نعمتی که مفت و ارزان به دستمان می رسد طبع بشر این است که قدرش را نمی داند. ی مثلا با چنگ ودندان به ثروتی رسیده، می دانی چقدر قدرش را می داند. اما بچه ای هم بابایش سرمایه داربوده مرده است. بچه همه را حیف و میل می کند. باد آورده را باد می برد. صلوات در امتهای گذشته جزء اسراربود. وقتی گیر می کردند برا رفع مشکلشان از این اسم اعظم استفاده می کردند.

ص: ۱۵۹۸۵

برکات نمازشب

در عرب مثلی هست که می گوید: اگر به همه چیز و همه منفعت نتوانستی برسی به هرچه قدر از منفعت رسیدی منفعت است. اگر نمی توانی یازده رکعت نماز شب بخوانی سه رکعت آخرش را بخوان. یا اگر نمی توانی، رکعت آخرش نماز وتر را بخوان. سیصد مرتبه العفو و هفتاد تا مومن را دعا کردن وچهل تا مومن را دعا کردن، این ها مستحب است حالش را نداری بگو«رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ»(۲).

اهمیت صله رحم در اسلام

بعضی ها اصل سرمایه ا شان را یک جا سرمایه گذاری می کنند ولی کنار کارشان یک خرده کاری می کنند. می بینی اصل کار نمی گیرد ولی خرده کاری که انجام می داد خدا برکت را در آن جا می گذارد کارش می گیرد. بیاییم کنار کارمان یک خرده کاری داشته باشیم. درباره فامیل خیلی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سفارش کردند«وَ مَنْ وَصَلَ فِی هذاالشهررَحِمَهُ وَصَلَهُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ».(۳) نمی خواهید مورد رحمت قرار بگیرید هر کس در این ماه صله رحم بکند خدا او را به رحمت خودش وصل می کند. حالا- یک فامیلی حج رفته است ازشما خدا حافظی نکرده است. این منیت مان را کنار بگذاریم. یک بار هم اعلامیه بزنیم که این منیتمان بمیرد، آدم بشویم.

دعای قاطع رحم مستجاب نمی شود. بیاییم غرور را کنار بگذاریم. امام سجاد علیه السلام به فرزندشان می فرماید: با کسی که با فامیلش قطع رابطه کرده رفاقت هم نکن. در سه جای قرآن خدا قاطع رحم را لعنت کرده است. مسجد بیایی سرت قرآن بگذاری، همان قرآن لعنتت کرده است. حدیث داریم با مومنی قهر کنی و سه روز بگذرد اعمالی که انجام می دهی قبول نیست. «کَانَا خَارِجَیْنِ مِنَ الْإِسْلَامِ»(۴). شما از اسلام بیرونی هستی. نفست را زیر پا بگذار زنگی بزن وبگو آقا حرفی، بگو مگویی شده ببخشید. خدا رحمت بیکرانش را به سوی شما باز می کند. «وَ مَنْ قَطَعَ فِی هذا الشهر قَطَعَ اللَّهُ عَنْهُ رَحْمَتَهُ». (۵) خدا می گوید اگر با رحمت قطع کنی من رحمتم را ازت قطع می کنم.

ص: ۱۵۹۸۶

چهارده معصوم، انسان های واقعی عالم هستی

جوانی خدمت آقای بهاء الدینی آمده بود. به آقا گفت دعا کنید من آدم بشوم. آقا می فرمودند: گمان نکنم. جوان گفته بود: شبیه آدم می شوم. آقا فرمود: شاید بشود. اتفاقا دیدم این حدیث روایت در روضه کافی است امام صادق علیه السلام فرمود: آدم واقعی ما هستیم انسان واقعی، چهارده معصوم هستنند. شیعیان ما شبیه آدم هستند و دشمنان ما اصلا آدم نیستند. شبیه آدم بودن هم خیلی مهم است.

مرحوم میرزا ابوالفضل زاهدی رحمه الله در قم شب یازدهم خیلی حالش منقلب بود. واقعا از شب یازدهم عمده مصیبت ها شروع می شود. ایشان بعد ازمنبر حالش منقلب شده بود. می گفت: مردم نمی خواهد امشب من روضه بخوانم اگر خوب بو کنید بوی سوختگی می آید. آقا مردم می زنند زیر گریه و مجلس منقلب می شود. بچه طلبه ای می گوید آقا عجب ترفندی زدند. ما هم اگر تبلیغ رفتیم این ترفند را اجرا کنیم. می رود در روستایی، روضه که بلد نبود شب یازدهم می گوید مردم به گمانم بوی سوختگی می آید. یکی گفت: کاهدانم سوخت. یکی دیگر گفت: خانه ام سوخت. خلاصه مجلس به هم می خورد. حالا چه بگویی وچه جور بگویی کجا بگویی. این خیلی مهم است.

در کرمانشاه جلسه خیلی مهمی بود ازصبح تا ظهر جلسه بود. ظهر یک سیدی منبر آمد. گفتند: آقا این ها هر چه اشک داشتند ریختند. گفت: من از این ها اشک می گیرم. رفت منبر یکمی روضه گفت: دید فایده ندارد خلق الله دیگر اشکشان تمام شده است. گفت: امروز عاشوراست روضه ای می خواهم بخوانم که اشکتان در بیاید و الا اگر این روضه من به گوشتان بخورد و گریه نکنید به جدم قسم حرام زاده هستید. می گوید هنوز روضه را نگفته بود که همه سرها رفت پایین، همه به پیشانیشان می زدند.

ص: ۱۵۹۸۷

در شب احیاء مـداحی شـروع به مداحی کرد. یکی هم کنارمنبرنشسـته بود و می گفت: به به، مداح هم فکر می کرد تشویقش می کنـد شورش را بیشتر در می آورد. بعـد از این که چراغ ها را روشن کردنـد دیدند یک دیوانه پای منبر نشسـته دارد زولبیا می خورد و می گوید: به به.

آقایی درمجلس روضه خیلی جان سوز گریه می کرد. بعـد از مجلس ازیکی پرسـیدند چرا این آقا این طور جان سوزگریه می کند؟ گفتند: این بنده خدا مدتی است چکش برگشت خورده به خاطر چکش است.

نوشـتند آقایی قم آمـد مهمان یک روحانی شد. اوهم گفت: مجلس روضه ای هست بیا روضه برویم. آقا که روضه می خواند این نعره کشـید و خلاـصه گریه کرد. روضه خـوان گفت: امـان از آه صـاحب درد، گریه این شـخص، هیئت امنـاء را خیلی به گریه انـداخت. هیئت امناء خوشـشان آمـد گفتنـد: که این خیلی خوب مجلس را گرم می کنـد شب هـای دیگر هم این آقا را دعوت بکنیم. رفتند به این آقا گفتند: که شب های دیگر هم تشریف بیاورید. گفت: من مسافرم. گفتند: حالا برای کربلا گریه می کردی یـا برای امام زمان؟ گفت: نه برای هیـچ کـدام، من چوپانم چوپانی می کنم یک بز خیلی خوبی داشـتم جلو گله راه می رفت شاخ های بزرگی داشت اصـلا آبروی گله بود. گرگی حمله کرد این بز را تلف کرد. من چنـد روز گریه کردم. چند سـال پیش بود این مصـیبت را فراموش کرده بودم آقـا که روضه را شـروع کرد دیـدم ریش هـایش شبیه بز من بود من یـاد بزم افتادم برای بزم گریه می کردم.

ص: ۱۵۹۸۸

آثار نیات در انجام اعمال

بعد از نماز عشا دو رکعت نماز وتر برای آن هایی که خیلی تنبلند. چقدر ثواب دارد فراموش نکنید چه کار کنیم. از ثواب هاعقب نمانیم. یک راهش این است که هر چه قدر که می توانی انجام بده. اگر هم نتوانستی انجام بدهی حداقل نیتش را بکن. ای کاش من فلان دعاء را می توانستم بخوانم. ای کاش فلان اعمال را می توانستم انجام بدهم. شخصی بعداز جنگ جمل به امیرالمومنین علیه السلام عرض کرد یا علی ای کاش برادرم هم در این جنگ بود شمارا کمک می کرد. آقا فرمودند: برادرت نیتش با ماست میل و محبتش باماست؟ عرض کرد: بله، آقا فرمود: برادر تو و هم کسانی که دل و نیتشان با ما بوده، همه در این ثواب با ما شریکند. امام هشتم علیه السلام به یکی ازیارانش فرمود: می خواهی ثواب شهدای کربلا در نامه اعمالت ثبت بشود. «یَا ابْنَ شَبِیبٍ إِنْ سَرَّکَ أَنْ تَکُونَ لَکَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا لِمَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ الْحُسَیْنِ ع فَقُلْ مَتَی مَا ذَکَرْتَهُ یا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً»(۶). یاد شهدای کربلا می کنی بگو ای کاش من هم با شما بودم. نه تشنگی کشیدی، نه کشته شدی، نه بچه هایت شهید شده، فقط آه می کشی می گویی ای کاش من هم با شما بودم. خدا ثواب آن ها را به شما هم عنایت می کند. پس نیت خودش یک بحث گسترده ای است. انسان با نیت می تواند همه ثواب ها را جمع کند.

ولایت مداری شرط نجات انسان ها

خدا رحمت کند مرحوم کل احمد حرف قشنگی می زد. از لات های چاله میدان بود که از شاگردان شیخ رجب علی خیاط شد. بنده چند بار ایشان را خدمت آقای بهاءالدینی بردم، آقا ایشان را اندرونی بردند خیلی خوششان آمد. به بنده فرمودند: که کلمات ایشان را بنویس. آقا فرمودند: از در حسینیه که وارد شد از ایشان خیلی خوشم آمد. معمولا آقا کسی را می خواست پذیرایی کند در حسینیه پذیرایی می کرد ولی به ایشان گفتند داخل اندرونی بیاید. چند جلسه دیگر هم ملاقات داشتند. یکی از کلماتش این بود می گفت: اگر دست مولی بالاـ سرمان نباشد همه طلحه و زبیر از کار در می آییم. این دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف روی سرمان است که ما را بند کرده و نگه داشته است. اگر آن ناخدا لطفش را از ما بگیرد و از کشتی پیادیمان کند هر کس که باشد سرش زیر آب می رود.

ص: ۱۵۹۸۹

کربلایی احمد خواب و مکاشفه خیلی داشت. چهارده تا هم بچه داشت. گفتیم: حاج آقا شما چه کار می کنید؟ گفت: هیچی در خانه تولیدی راه انداختیم کار دیگر که نداریم. گفت: بعضی از این بچه ها شلوغ می کردند. یکی از این بچه ها خیلی شلوغ کرد هی من صبر کردم هی صبر کردم دیگر خیلی حرف های بی ادبی زد دست بلند کردم بزنمش دیدم مولی امیرالمومنین علیه السلام دستش را بالای سرم بلند کرده است می گفت: کل احمد اگر بزنی می زنم. مواظب باشیم خدا چه طور ما را تحمل می کند. ما هم زیر دست هایمان را تحمل کنیم.

حلم و بردباری امام حسن علیه السلام

امام حسن علیه السلام دو تا صفت داشته که خیلی بروز داشتند. یکی حلم و برد باری و یکی هم حسن خلق بود. انشاالله یک ذره از حلم حضرت به ما عنایت کنند. آقا پای منبر خطیب شامی نشستند خطیب به آقا اهانت می کرد اما آقا این جا مامور به تحمل است. مصائب مادرش را که در سن خرد سالی دیده صبر کرده است. کوه مقاومت و استواری بودند. حضرت غلامی داشتند. غلام بی ادبی کرد. مولی می خواستند تادیبش کنند این غلام زرنگ بود فوری این آیه قران را خواند«وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظَ وَ الْعافینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ »(۷). بندگان خوب خدا خشم خود را فرو می برند. امام فرمود: که خشم نمی کنم. بعد از فرو بردن خشم عفو می کنند و خدا محسنین را دوست دارد. حضرت فرمود: که تو را در راه خدا آزاد کردم ودوبرابر حقوق هم برایت معین کردم. این کارها شق القمر است. کسی اهانت بکند این گونه رفتارکند. می گویند مروان از کسانی بود که خیلی آقا را اذیت کرد. ولی در تشییع جنازه آقا شرکت کرد. گفتند: تو که خیلی آقا را اذیت کردی؟ گفت: من در تشییع کسی شرکت کردم که حلم و بردباری او از کوه ها بزرگتر بود. این قدر حضرت را اذیت و آزار می داد ولی حضرت نفرین نمی کرد. مظهر حلم و سخاوت و بردباری بود. یکی از کارهای حضرت این بود که مهمان خانه داشتند سالی دوازده ماه نهارو شام داشتند.

بعضـی از آقایـان در قم هم مهمان خانه دارنـد واقعا این اطعام خودش یک توفیقی است. بنابرروایتی اطعام برابر با سـی تا بنـده آزاد کردن است. الآن هم عرب ها دارند سفر پهن می کنند هر کس میآمد مدینه، راه گم کرده ای، خلاصه هر کسی می آمد . در روایت داریم که آدمی مـدینه آمـده بود. خیلی آدم فقیری بود. گفت: جایی نیست کهبروم پولی نـدارم؟ خانه امام حسـن علیه السـلام را معرفی کردنـد. آمـد رسـید به سـفره آماده و با اشـتها خورد. امام حسن علیه السـلام هم تماشا می کردنـد. یک مقدار هم در جیبش می ریخت. حضـرت تبسم کرد و فرمودند: که چرا این کار را می کنی؟ گفت: آقا شـما نمی دانید که من چه گشـنگی هایی کشـیدم خانه زن و بچه هام که نیسـتند. خدا هشت تا دختر به من داده که یکی از یکی زشت تراست، برای آن ها هم می برم. یک مرد حسابی هم نمیآیـد این ها را بگیرد خرج مارا کم بکند. حضـرت فرمودند: که من به تو کمک می کنم. که به آن ها هم برسـی. حالا نمی خواهـد در جیبت بریزی. آقا سـفره دار عجیبی بودنـد. کریم اهل بیت بودند. خدا به ما توفیق بدهد اطعام ومهمانی کردن را بدهد. حدیث داریم اگر کسـی صدای پای مهمان را شـنید و دردلش هم خوشحال بشود. روایت می فرماید: تا هفت طبقه آسـمان گناه داشته باشد خدا می آمرزد. ما یک جایی مهمان بودیم صاحب خانه آدم شوخی بود گفت: مهمـان گر چه عزیز است ولی هم چون نفس است اگر آیـد و بیرون نرود آدم راخفه می کنـد. می گفت: مهمـانی آمـده بود ده روزمهمان بود ول نمی کرد برود. مثل این که قصـد رفتن نداشت زن و بچه خسـته شدند. گفتیم حیله ای بکشـیم بلـد نبودم رفتم به همسـایه گفتم: آقا ما همچین مشـکلی داریم؟ همسایه گفت: من بهت یادت می دهم. گفت: من یک تفنگ دارم می روم رو دیوار یـک تیر ول می کنم. تو هم پهلوی مهمـانت بنشـین مهمـانت یـک دفعه تکان می خورد می گویـد چه شـده؟ بگو راسـتش چنـد وقت قبل یک مهمان همسایه مان را کشتیم به گمانم می خواهـد قصاص کنـد. فهمیده که خانه مان مهمان است.

این آمـد کنار مهمان نشـست همسایه یک تیر ول کرد. مهمان گفت:آ چه شـده؟ گفت: هیچی شـما راحت باش. ما چند وقت قبل یک تیری اشـتباهی ول کردیم مهمان همسایه مان را کشتیم به گمانم به فکر افتاده جبران کند. این فوری ساکش را بست. صاحب خانه گفت: نه آقا باش، اگر از ما یک مهمان بکشد ما ده تا مهمانش را می کشـیم. مهمان گفت: اگر ده تا بکشی من زنده نمی شوم التماس دعاو فرارکرد. یک ذره ای از سـخاوت امام حسن علیه السـلام ، از حلم آقا، اخلاق آقا داشـته باشـید. با خانوادتان خوش اخلاق و مهربان باشید. «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ». (۸)

(۱) . الکافی/شیخ کافی/۲/۵۰۶/باب التسبیح و التهلیل و التکبیر ص:۵۰۵

(۲) . البقره : ۲۰۱

(۳) . وسائل الشیعه/شیخ حرعاملی/۱۸/۳۱۳/۱۰- باب تأکد استحباب الاجتهاد فی العباده....ص:۳۰۳

(۴) . الکافی/شیخ عباس قمی/۲/۳۴۵/باب الهجره ..... ص : ۳۴۴

(۵) . وسائل الشیعه/شیخ حرعاملی/۳۱۳/۱۰/ ۱۸- باب تأکد استحباب الاجتهاد فی العباده...ص:۳۰۳

(۶) . أمالی الصدوق/شیخ صدوق/۱۳۰/ المجلس السابع و العشرون ص:۱۳۰

(۷) . آل عمران : ۱۳۴(۸) . الکافی/شیخ کلینی/۱/۲۳۰/باب ما أعطی الأئمه ع من اسم الله الاعظو....ص:۲۳۰

منبع:پژوهه تبلیغ (rcb.ir)

پیوند با اهل بیت (ع) و صله رحم

پیوند با اهل بیت (ع) خویشاوندی و قرابت رحم، به کسـی اطلاق می شود که به واسـطه نسبت یا از طرف پدر یا مادر و مانند آن به شـخص نزدیک باشـد. از مصادیق خویشان می توان به عمو و عمه و خاله و دایی، برادر زاده و خواهرزاده و مانند آن ها اشاره کرد. (۱)

ص: ۱۵۹۹۲

البته بر اساس آموزه هـای قرآنی و اسـلامی، همه مومنان به یک معنا فرزنـدان پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) هسـتند و این پیوند خویشـی قوی تر از هر گونه نسبت و قرابت نسبی و سببی دیگر است. از این رو در روایات، پیامبر (ص) و امیرمومنان علی (ع) پدران امت دانسته شده اند. پیامبر (ص) می فرماید:

أَنَا وَ عَلِی أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّه؛ من و علی دو پدر این امت هستیم. (۲)

بر اساس آموزه های قرآنی و روایات تفسیری، هر مومن پیش از آنکه به خویشان نسبی و سببی خویش اتصال و محبت آنان را در دل داشته باشد، بایدپیونـد استوار و محبت شدیـدی نسبت به پیـامبر (ص) و اهل بیتش (ع) داشته باشد. از این رو، بر ماست که همواره صله آنـان را به جـا آوریم و بـا اشکال گونـاگون از جمله زیـارت ایشـان و یا قبور مطهرشان و یا صلوات فرستادن بر آنان، این ارتباط را حفظ کرده و پیونـد را مستحکم داریم. کسانی که صله خود را با پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) قطع کرده باشند، مورد خشم الهی قرار می گیرند و از مصادیق «وَیقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن یوصَلَ؛ و آنچه را خداوند به صله و پیوستن بدان فرمان داده می گسلند» (۳) می شوند که از نظر قرآن انسان های زیانکار و ملعون و دوزخی هستند. (همان آیات)

از مهم ترین روش هـای صـله رحم با اهل بیت (ع) فرستادن صـلوات به ایشان است؛ چنانکه خداونـد به این مطلب در آیه ۶۵ سوره احزاب فرمـان داده است. بر همین اسـاس زیـارت قبور ایشـان و تکریم و ابراز مودت، محبت و اطـاعت از آنـان به عنوان اولیای الهی، لازم و واجب است؛ (۴)چرا که این مزد رسالتی است که سود و بهره آن به امت مومن می رسد. (۵)

ص: ۱۵۹۹۳

بنابراین، نخستین تکلیفی که بر مومنان است زیارت امام زمان (عج) و قبور امامان (ع) و رسول الله (ص) است و اگر دسترسی به قبور ایشان نیست با صلوات و عرض سلام از راه دور می توان این زیارت و صله رحم را انجام داد و از شرور قطع صله رحم در امان ماند که بخشی از آن در ادامه مطلب می آید. البته زیارت امام زادگان و قبور آنان به قصد زیارت اهل بیت (ع) می تواند گوشه ای از این حکم الهی را بر آورده سازد. لذا پیش از زیارت و دید و بازدید از خویشان نسبی و سببی بهتر است که حکم الهی را انجام داده وبه زیارت اهل بیت (ع) و منسوبان آنان از سادات و شرفاء رفت.

البته در فرهنگ ایرانی اسلامی این رویه و سنت نیکو وجود دارد که در اعیاد به زیارت قبور اهل بیت (ع) و امامزادگان و سادات می روند و سپس زیارت خویشان خونی و نسبی و سببی را بجا می آورند.

آثار صله رحم و دید و بازدید از خویشان چنانکه گفته شد، صله رحم واقعی با اهل بیت (ع) است و نسبت انسان با پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) بهترین و کامل ترین و ماندگارترین پیوند خویشی است که باید به هر شکلی شده آن را حفظ کرده و از فواید آن بهره برد. پس اگر گفته می شود که صله رحم موجب آثار و فواید بسیاری در دنیا و آخرت است، این امر درباره صله رحم با اهل بیت (ع) اصل بوده و در دیگران به تبع همین ارتباط با پیامبر (ص) تاثیر گذار خواهد بود. بنا براین می توان گفت که صله رحم با خویشان نسبی و بهره مندی از آثار آن بازتابی از صله رحم با اهل بیت (ع) است.

ص: ۱۵۹۹۴

در روایات است که در صله رحم از خویشان به این وسواسیت نرسید که خویشان ما از بدان روزگار هستند و از اهل خیر و خوبی نیستند. امام صادق (ع) فرمود::

صِلَه الرَّحِمِ تَعْمُرُ الـدِّیارَ وَ تَزیـدُ فی الأعْمارِ وَ اِنْ کانَ اَهلها غَیرَ اَخْیارٍ؛ صله رحم، خانه ها را آباد و عمر ها را طولانی می کند، هر چند صله رحم کنندگان مردمان خوبی نباشند. (۶)

پس وظیفه ما این است که صله رحم را انجام دهیم و کمترین مصداق از صله رحم این است که مردم آزاری نداشته باشیم. یعنی اگر از ما خیری به دیگری نمی رسد دست کم شری نیز نرسانیم. امام صادق ع در این باره می فرماید:

أفْضَلُ ما یوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ کفُّ الأذی عَنْها؛ بهترین صله رحم، خودداری از آزار و اذیت خویشاوندان است. (۷)

در اینجا به برخی از آثار و برکات صله رحم اشاره می شود:

۱. افزایش عمر پیامبر خدا (ص) می فرماید:صِلَهُ القَرابَهِ مَثراه فِی المالِ، مَحَبَّهٌ فِی الأَهلِ، مَنسَأَهٌ فِی الأَجَلِ؛

صله رحم، موجب افزایش دارایی، دوستی در خاندان، و تأخیر در اَجَل است. (۸) شکی نیست که انسان موجودی اجتماعی است، رفت و آمد ها به ویژه با خویشان موجب تقویت روحیه و رهایی از غم و اندوه می شود.همین رفت و آمد ظاهری به طور طبیعی موجب تخلیه بسیاری از مشکلات و غم و اندوه و اضطراب ها که نتیجه آن ها کاهش عمراست می شود؛ زیرا فشار روحی بیش از فشار جسمی انسان را اذیت کرده و موجب از میان رفتن توان و قدرت انسان شده و بیماری ها را تشدید و تقویت می کند. اما اگر رفت و آمد، بسیار شد روحیه انسان تقویت شده و قدرت انسان در برابر بیماری ها نیز دو برابر می شود. بنابراین، از آثار صله رحم افزایش عمر به شکل حتی طبیعی است حتی اگر سبب معنوی و فرامادی را در نظر نگیریم.

ص: ۱۵۹۹۵

در تفسیر العیاشی به نقل از حسین بن زید بن علی از امام صادق (ع) از پدرش نقل نمود که پیامبر خدا (ص) فرمود: «همانا فردی صله رحم می کند، در حالی که جز سه سال از عمرش باقی نمانده است. آن گاه خداوند، آن سه سال را تا سی و سه سال افزایش می دهد. نیز فردی قطع رحم می کند، در حالی که از عمرش سی و سه سال باقی مانده است. آنگاه خداوند،آن سی و سه سال را به سه سال یا کمترکاهش می دهد».

امام صادق (ع) پیوسته این آیه را تلاوت می کرد: «خدا آنچه را بخواهد، محو می کند یا باقی می گذارد و البتّه اصل کتاب، نزد اوست». (۹)

امیرمومنان علی (ع) نیز می فرماید:

صِلَهُ الرَّحِمِ تُوَسِّعُ الآجالَ، وتُنَمِّی الأَموالَ؛صله رحم، عمر ها را افزایش و دارایی ها را رشد می دهد. (۱۰)

امام صادق (ع) می فرماید:

صِلوا أرحامَکم، فَفی صِلَتِ ها مَنسَأَه فِی الأَجَلِ، وزِیادَه فِی العَدَدِ؛صله رحم کنید؛ زیرا صله رحم، باعث تأخیر اجل و افزایش سال های عمر می شود. (۱۱)

۲. افزایش دارایی و ثروت از روایت پیامبر (ص) دانسته شد که یکی از آثار صله رحم، افزایش ثروت و دارایی است. به این معنا که رفت و آمد ها هر چند به ظاهر وقت گیر و حتی هزینه بر است، ولی موجب می شود که ثروت و دارایی انسان افزایش یابد؛ شاید بتوان حکم این مساله را مانند حکم زکات دانست که به ظاهر اخراج مال از ملك و ملکیت است ولی در باطن موجب نمو و رشد و برکت در مال می شود. در برخی از روایات آمده که اگر فقیر هستید زکات دهید تا دارا و ثروتمند شوید. همین معنا درباره صله رحم و هزینه هایی که برای آن پرداخت می شود می تواند صدق داشته باشد.

پیامبر خدا (ص) در جایی دیگر می فرماید:

مَن سَرَّهُ النَّساءُ فِی الأَجَلِ، وَالزِّیادَه فِی الرِّزقِ، فَلیَصِل رَحِمَه؛ هر که تأخیر در اَجَل و زیادی در روزی، خوشحالش می کند، باید صله رحم نماید. (۱۲)

امیرمومنان علی (ع) نیز می فرماید:

إنَّ أفضَلَ ما یَتَوَسَّلُ بِهِ المُتَوَسِّلونَ الإِیمانُ بِاللّهِ ورَسولِهِ.. . وصِلَه الرَّحِمِ فَإِنَّ ها مَثراه فِی المالِ، ومَنسَأَهٌ فِی الأَجَلِ؛

همانا بهترین چیزهایی که توسّل جویندگان به آن ها متوسّل می شوند، ایمان به خدا و پیامبرش.. . و صله رحم است؛ زیرا صله رحم، مایه فراوانی دارایی و تأخیر در اَجَل است. (۱۳)

۳. دفع بلا ـ انسان ها در زندگی به عللی چون آزمون و امتحان الهی (۱۴) و گناهان و مجازات دنیوی و تنبیه و هشدار خداوندی، گرفتار انواع بلا ها و مصیبت ها می شوند که از جمله آن ها ترس و ناامنی، گرسنگی و فقر، بیماری، مرگ عزیران و فرزندان و نقص عضو و مانند آن است؛ برای اینکه این بلا ها بر سر کسی نیاید و پیش از ورود، دفع و مقابله شود، با صله رحم می توان این کار را انجام داد.

امام باقر (ع) در این باره می فرماید:

صِلَه الأَرحامِ تُزَکی الأَعمالَ وتُنَمِّی الأَموالَ وتَدفَعُ البَلوی وتُیَسِّرُ الحِسابَ وتُنسِئُ فِی الأَجَلِ؛

صله رحم، عمل ها را پاکیزه می نماید و دارایی ها را رشد می دهد و بلا ها را دفع می کند و حساب را آسان می گرداند و اَجَل را به تأخیر می اندازد. (۱۵)

۴. دفع نقمت همچنین صله رحم، هر پیشامد نقمت آور را جلوگیری می کند و نمی گذارد که نقمت ها بر سر کسی آوار شود. امام علی (ع) فرمود:

صِلَه الرَّحِمِ تُدِرُّ النِّعَمَ وَ تَدْفَعُ النِّقَمَ؛ صله رحم، نعمت ها را فراوان می کند و سختی ها را از بین می برد. (۱۶)

۵. آسانی حساب آخرت از دیگر برکات و آثار صله رحم، آن است که خداوند در آخرت هنگام حسابرسی سخت گیری نمی کند و به علت صله رحم به ویژه با اهل بیت (ع) و صلوات فرستادن و زیارت ایشان، از محبت و شفاعت آنان بهره مند خواهد شد و خداوند حساب را بر وی آسان می گیرد و سخت گیری نمی کند و به تعبیر مردم مو را از ماست بیرون نمی کشد.

این مطلب را از روایت امام باقر (ع) می توان به دست آورد که فرموده است « وتُيَسِّرُ الحِسابَ» (۱۷)

البته این آسانی اختصاص به قیامت ندارد، بلکه در همین دنیا نیز آثار آن را می توان دریافت کرد؛ زیرا وقتی ارتباط چه با اهل بیت (ع) یا خویشان نسبی زیاد شد و صله رحم صورت گرفت، محبت ایشان در دل ها جا می گیرد و مردم با او سخت نمی گیرند؛ چرا که اصلاح میان خود و خدا انجام داده و خدا نیز میان او و خلق را اصلاح می کند. (۱۸)

۶. تبدیل شقاوت به سعادت چنانکه پیامبر (ص) بر اساس آیه ۳۹ سوره رعد فرموده که محو و اثبات در اختیار خداوند است و شقاوت و بدبختی تقدیری را به خوشبختی و سعادت تبدیل می کند:

«يمْحُواْ اللَّهُ مَا يشَاءُ وَ يثْبِتُ وَ عِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛

صله رحم یکی از علل و عواملی است که می تواند بستری را برای این تغییر پدید آورد و خداوند در مقام فعل، دست به تبدیل و بداء و تغییر زند و محو و اثبات نماید و تقدیر را تغییر دهد. پیامبر (ص) در باره این اثر مهم و بسیار اساسی و حیاتی صله رحم می فرماید:

ص: ۱۵۹۹۸

اَلصَّدَقَهُ عَلی وَجْهها وَاصْطِناعُ الْمَعْروفِ وَ بِرِّ الْوالِدَینِ وَصِلَه الرَّحِمِ تُحَوِّلُ الشِّقاءَ سَعادَهً وَتَزیدُ فِی الْعُمْرِ وَ تَقی مَصارِعَ السُّوءِ؛

صدقه بجا و درست، نیکوکاری، نیکی به پدر و مادر و صله رحم، بدبختی را به خوشبختی تبدیل و عمر را زیاد و از پیشامدهای بد جلوگیری می کند. (۱۹)

۷. بیست و چهار حسنه هر عملی دارای آثاری خاص است. در روایات با توجه به وزانت اعمال، آثاری برای آن ها بیان شده است. از روایات به دست می آید که صله رحم در میان برخی از اعمال دارای وزانت و ارزش بسیاری است. پیامبر (ص) فرمود:

اَلصَّدَقَه بِعَشْرَه وَ الْقَرْضُ بِثَمانِیَهَ عَشْرَ وَ صِلَه الْاِخْوانِ بِعِشْرینَ وَ صِلَهُ الرَّحِمِ بِاَرْبَعَه وَ عِشْرینَ؛

صدقه دادن، ده حسنه، قرض دادن، هجده حسنه، رابطه با برادران (دینی)، بیست حسنه و صله رحم، بیست و چهار حسنه دارد. (۲۰)

۸. دشمن زدایی همان طوری که صله رحم موجب جلب محبت است،هر گونه عداوت و دشمنی را هم از میان می برد. امام علی (ع) در این باره فرموده است:

صِلَهُ الرَّحِمِ توجِبُ الْمَحَبَّهَ وَتَکبِتُ العَدُوَّ؛ صله رحم، محبّت آور است و دشمنی را از بین می برد. (۲۱)

۹. کفاره گناهان صله رحم به عنوان کفاره گناهان عمل می کند و گناهان را می زداید و تاثیر آن رابه طور کامل از میان می برد.امام علی (ع) می فرماید:

کفِّروا ذُنوبَکمْ وَتَحَبّبوا اِلی رَبِّکمْ بِالصَّدَقِهِ وَ صِلَه الرَّحِمِ؛با صدقه و صله رحم، گناهان خود را پاک کنید و خود را محبوب پروردگارتان گردانید. (۲۲)

۱۰. زکات رفاه و آسایش برای هر چیزی زکات است که می بایست ادا شود. به عنوان نمونه زکات علم انتشار و تعلیم آن به دیگران است. زکات سلامتی، روزه گرفتن و مانند آن است. همچنین زکات آسایش و رفاه این است که شخص صله رحم به جا آورد وگرنه به عنوان ترک کننده زکات، رفاه و آسایش از او سلب خواهد شد. امام علی (ع) می فرماید:

زَکوه الْیسارِ بِرُّ الْجیرانِ وَ صِلَه الَارحامِ؛زکاتِ رفاه، نیکی با همسایگان و صله رحم است. (۲۳)

۱۱. سرعت در خیریابی صله رحم موجب می شود که خیر به انسان با سرعت هر چه بیشتر برسد و تاخیری ایجاد نشود؛ زیرا برخی از کار ها آثار و برکات آن با تاخیر به انسان می رسد ولی صله رحم از جمله کارهایی است که آثار خیر و برکت آن به سرعت به انسان می رسد و انسان از آن بهره مند می شود.

امام باقر (ع) می فرماید:

اِنَّ اَعْجَلَ الْخَیرِ ثَواباً صِلَه الرَّحِمِ؛ثواب صله رحم، سریع تر از هر کار خیری نصیب انسان می شود. (۲۴)

۱۲. عصمت یابی هر انسانی دوست دارد به مرتبه ای از عصمت دست یابد. از راه های دست یابی به عصمت از گناه آن است که انسان به صله رحم اهتمام ورزد، زیرا صله رحم موجب می شود که انسان به چنین عصمتی دست یابد. امام صادق ع می فرماید:

اِنِّ صِلَه الرَّحِمِ وَالبِرِّ لَیهَوِّنانِ الحِسابَ وَیعْصِمانِ مِنَ الذُّنوبِ؛ صله رحم و نیکی، حساب (قیامت) را آسان و ازارتکاب گناهان جلوگیری می کند. (۲۵)

۱۳. خوش اخلاقی از آثار دیگر صله رحم، دست یابی انسان به خوش اخلاقی و خلق حسن است. امام صادق (ع) می فرماید:

صِلَه الَارحامِ تُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَ تُسْمِحُ الکفَّ وَتُطیبُ النَّفْسَ وَتَزیدُ فِی الرِّزْقِ وَتُنْسِئُ فِی الَاجَلِ؛صله رحم، انسان را خوش اخلاق، با سخاوت و پاکیزه جان می نماید و روزی را زیاد می کند و مرگ را به تأخیر می اندازد. (۲۶)

۱۴. آبادی شهرها صله رحم به ویژه در معنای عام آن که برادران ایمانی را نیز شامل می شود، موجب شکوفایی و آبادانی شهر ها می شود. پیامبر (ص) می فرماید:

صِلَه الرَّحِمِ وَ حُسْنُ الْخُلْقِ وَ حُسْنُ الْجَوارِ یعْمُرانِ الـدّیارَ وَ یزیـدانَ فِی الاَعْمـارِ؛ صـله رحم، خوش اخلاقی و خوش همسایگی، شهر ها را آباد و عمر ها را زیاد می کند. (۲۷)

۱۵. اخلاق کریمان اگر کسی می خواهد اخلاق کریمان را داشته و از آثار این خصوصیت پسندیده بهره مند شود، صله رحم به جا آورد که از اخلاق کریمان است. امام علی (ع) می فرماید:

صِلَه الاَرْحامِ مِنْ اَفْضَلِ شِیمِ الکرامِ؛صله رحم، از بهترین خصلت های بزرگواران است. (۲۸)

۱۶. حفظ نعمت شکی نیست که دنیا جای تغییر و تحول است و هیچ چیزی پایدار نیست؛ از این رونعمت ها می آینـد و می روند و گاه به نقمت نیز تبدیل می شوند. اگر کسی بخواهد نعمت ها را حفظ کند صله رحم داشته باشد.

امام علی (ع) می فرماید:

حِراسَه النِّعَمِ فی صِلَهِ الرَّحِمِ؛نگهبان و حافظ نعمت ها در صله رحم است. (۲۹)

البته اگر ترک صله رحم شود این مال از دست نیکان خارج به دست بـدان امت می افتـد که مال را در حرام و شر به کار می برند و آسایش و آرامش را از جامعه سلب می کنند.

امام علی (ع) می فرماید:

اِذا قَطَّعُوا الْأَرحامَ جُعِلَتِ الْأَمْوالُ فی أیدی الْأَشْرارِ؛هرگاه مردم قطع رحم کنند، ثروت ها در دست افراد شرور قرار می گیرد." (۳۰)

میزان حسنات

میزان حسنات

بسم الله الرحمن الرحیم

چند چیز میزان حسنات را سنگین می کند:

۱- زیاد صلوات بر محمد و آل محمد؛

یکی از اعمال مهم ماه مبارک رمضان هم کثرت و مداومت بر صلوات است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:

«من أکثر فیه من الصلاه علی ثقل الله میزانه یوم تخفف الموازین»(۱).

اگر کسی در ماه مبارک رمضان زیاد صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد خداوند متعال میزان حسنات او را سنگین خواهد کرد در روزی که میزان حسنات سبک است. اگر کسی میزان حسناتش سنگین شود در خوشی دائم خواهد بود، ولی اگر خدای نکرده میزان حسناتش سبک باشد جایگاهش آتش جهنم است. هرطرفش که سنگین باشد تا آخر پایین می رود. یعنی اگر خوبی هایمان ۵۱ درصد باشد حتماً اهل بهشت می شویم.

۲- تسبیحات اربعه،

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر».

حدیث داریم در میزان حسنات چیزی سنگین تر از تسبیحات اربعه نهاده نمی شود؛

۳- خوش اخلاقی و اخلاق پسندیده،

انسان با بستگانش، با فامیلش، با نزدیکانش خوش برخورد باشد، خوشرو و خوش اخلاق و با گذشت باشد. خوش اخلاقی از نماز و روزه و خمس و زکات و از هرچیزی دیگری واجب تر است. اصلاً پیامبر ما به خاطر اخلاق آمده است. نمی گوید من آمده ام نمازخوان و روزه گیر درست کنم می فرماید من آمده ام تا مکارم اخلاق را کامل کنم. اخلاق جزء واجبات است و بداخلاقی هم جزء بدترین گناهان کبیره است. امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَن»(۲).

ص: ۱۶۰۰۲

۱- (۱). فضائل الاشهر الثلاثه /شیخ صدوق/۷۸/ کتاب فضائل شهر رمضان ...ص:۷۱

۲- (۲). وسائل الشیعه/شیخ حر عاملی /۱۲/۱۵۳/۱۰۴- باب استحباب حسن الخلق مع الناس ...ص:۱۴۸

خوب ترین خوبی ها این است که انسان اخلاق خوبی داشته باشد. ما اگر دنبال بهترین ها بودیم این قدر عقب نمی ماندیم و درجا نمی زدیم. در همه چیز باید دنبال بهترین ها بود. اگر ما در گزینش ها و انتخاب هایمان دنبال برترین ها بودیم خیلی پیشرفت می کردیم. ما یا عقب گرد می کنیم یا بسنده می کنیم به همان که هستیم

۴- محبت و ولایت پیامبر

و اهل بیت علیهم السلام است، که از همه مهم تر است.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: خدایا من حسن را دوست دارم و هرکس که امام حسن را دوست دارد من او را هم دوست دارم. اگر می خواهید محبوب خدا و پیامبرش بشوید محبت دوازده امام شما را محبوب خدا و پیامبرش می کند

اهمیت چهل سالگی و معلوم شدن حال انسانی

«من بلغ الأربعين و لم يغلب خيره شره»(۱).

اگر کسی به سن ۴۰ سالگی رسید و خوبی هایش بر بدی هایش غالب نشد شیطان می آید دست بر سر و صورتش می کشد و می گوید پدرم به قربانت تو دیگر رستگار نمی شوی. یعنی دیگر مشکل است زیر ۴۰ سال راحت تر است. زیر ۱۸ سال گناهان زودتر بخشیده می شود، از ۱۸ تا ۴۰ گناهان باز بخشیده می شود اما از ۴۰ به بالا یک مقدار سخت می گیرند. در ۴۰ سالگی باید خوبی ها و معنویت بر بدی ها و مادیت غالب باشند

۱- (۳). ارشاد القلوب/حسن بن ابی الحسن دیلمی /۱/۱۸۵/الباب الحادی و الخمسون فی اخبار عن النبی ص والایمه الاظهار ...ص:۱۷۳

تضادّ دنیا و آخرت

حضـرت امیر علیه السـلام می فرمایـد: دنیا و آخرت مثل هوو می مانند. مرد هر قدر که به طرف یک زن برود از زن دیگر جدا شـده! هووها هیـچ وقت هم دیگر را نمی تواننـد ببینند! نمی شود که آدم هم عاشق دنیا باشد و هم عاشق آخرت. هر چقدر که علاقه به دنیا داشـته باشـی از آخرتت زده ای. هرچقدر عاشق آخرت باشـی از دنیایت زده ای، مثل هووها که به طرف هرکدام که بروی دیگری ناراحت می شود. بهتر است که انسان به آخرت بیشتر توجه کند. حدیث داریم که اگر به آخرت بیشتر توجه کنی خدا دنیایت را هم درست می کند.

«مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْیاهُ»(۱).

در مثـال دیگر حضـرت می فرمایـد: دنیـا و آخرت مثـل مشـرق و مغرب اسـت. هرچقـدر طرف مشـرق بروی از مغرب دور می شوی، هر چقدر طرف مغرب بروی از مشرق دور می شوی. محبت دنیا و آخرت در یک دل جمع نمی شود

به خدا رسیدن، حکمت و مصلحت مشکلات دنیایی

بعضـی وقت ها خدا به بنده هایش گیر می دهد که یا مصـلحت است یا صـلاح است یا می خواهد أمن یجیب شان بلند شود یا مضـطرشان بکنـد یا خودش را می خواهـد نشان بدهـد و بگویـد دیگران به دردت نمی خورنـد من به دردت می خورم. خیلی مصلحت ها و حکمت ها در این مشکلات هست. به قول مثنوی:

ای رفیقان راه ها را بست یار　　　　آهوی لنگیم و او شیر شکار

۱- (۴). نهج البلاغه/سید رضی /۴۸۳/۸۹- ...ص:۴۸۳

راه ها را می بنـدد و می خواهد بگوید جز من هیچ کس به دردت نمی خورد و نمی تواند کارهایت را درست کند. گاهی می خواهد ناله ات را بلند کند.

دنیات نداده اند نه از خواری توست کونین فدای یک نفس زاری توست

هـر چـند دعا کـنی اجابـت نکـنم زیرا که مرا محبت زاری توست

خـدا کسانی را که خیلی دوست شان دارد دعاهای دنیایی شان را اجابت نمی کنـد یا دیر اجابت می کنـد چون پول و مقام که بگیرنـد خـدا را فراموش می کننـد دیگر وقت نمی کنند مسـجد بروند، «أمن یجیب» بگویند و دعای ندبه و کمیل بخوانند. می گویـد ای مؤمن، ای با تقوا اگر من به تو دنیا نداده ام نمی خواهم خفت به تو بدهم. (همه عالم فدای یک نفس مؤمن! حدیث داریم اگر همه دنیا را یک لقمه کنی و در دهان مؤمن بگـذاری حقش را ادا نکرده ای.) خـدا این ناله ها و گریه ها و اشک و آه تو را دوست دارد.

روایت داریم خدا می فرماید: آن بنده هایی که برای حاجات دنیایی خیلی در خانه مرا می زنند بترسـند یک وقت در دنیا را به رویشان باز می کنم بروند که برنگردند. فرعون اولش هیچ چیز نداشت به دنیا و پول و مقام که رسـید گفت من خدای بزرگ شما هسـتم! ادعای خدایی کرد. اگر خدا در دنیا را به روی ما باز کند ما با خدا هم درگیر می شویم. با خدا هم سـر جنگ می گذاریم.

می خواهم عرض کنم که اگر در دنیا را می بنـدد و یک مقدار در فشار هستیم این لطف است این عنایت است. حتما حکمتی درش هست، مصلحت است. ما پدر مهربانی داریم پول و قدرت و مقام و همه چیز دارد هرچه هم بخواهد می تواند به بچه اش بدهـد امـا گاهی نمی دهـد چون صـلاحش نیست، مصـلحتش نیست. خـدا از یک پـدر و یک مادر خیلی مهربان تر است. می گوینـد یک بنـده خـدایی بود فقر و فلاکت خیلی به او فشار آورده بود. چیزی نـداشت گرسـنه هم بود. این طرف و آن طرف رفت به یک آسیابی رسید به آسیابان گفت: من بی چاره ام کمکم کن. گفت: من که چیزی ندارم یک مقدار آرد هست اگر می خواهی بـدهم. گفت خوب بـده. آسـیابان گفت: این پـارچه پیراهنت را بالا بگیر گره بزن من در پیراهنت یک مقـدار آرد بریزم برو خمیر درست کن نان بپز بخور. خلاصه پیراهنش را بلند کرد و آرد را ریخت و گره زد. همانطور که داشت می رفت با خدا درد دل می کرد که خدایا مشکل ما را حل کن، گره کار ما را باز کن. گره به کار ما افتاده. همان طور که ناله می کرد گره پیراهنش باز شـد و آردها ریخت زمین! خیلی بهش برخورد گفت: خـدایا این همه خدایی کردی فرق این گره با آن گره را نمی دانی چیست؟ من که نگفتم این گره را باز کن! گفتم گره از کارم باز کن!

اهمیت دوست خوب داشتن در رستگاری انسان

مرحوم آقای قاضی (استاد آیت الله بهجت) فرمودند: اگر کسی ۴۰ سال رنج و غصه و زحمت بکشد دنیا را بگردد یک استاد کامل یا دوست خوب پیدا کند هیچ ضرر نکرده است. این حرف درست است چون حدیث داریم چیزی قوی تر از دوست خوب نیست این را خیلی قدر بدانید. حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

«أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْإِخْوَان»(۱).

بی عرضه ترین و عاجزترین مردم کسانی هستند که دوست خوب ندارند. دوست خوب مثل ستون است اگر ستون را برداری پایین می آید. آدم های صاف و زلال و پاک و بی غل و غش در هر قشری هست. حضرت امیر علیه السلام در ادمه می فرماید:

و از آن هم بیچاره تر و فلاکت زده تر کسی هست که دوست خوب داشته باشد و مفت از دست بدهد.

حالا که خدا سفره را پهن کرده و دوست خوب رسانده با چنگ و دندان نگهش دار. دوست خوب آدم را نمازخوان می کند، قرآن خوان می کند، شما را به راه خیر می کشاند و می برد. دیده اید وقتی کسی به کسی خیلی علاقه پیدا می کند رفتارش، راه رفتنش، حرف زدنش، کردارش مثل او می شود؟ من گاهی به پدر و مادرها می گویم نمی خواهد شما بچه هایتان را امر و نهی بکنید فقط مواظب باشید دو، سه تا دوست خوب و رفیق خوب داشته باشند. با خوب ها بنشیند خوب می شود و با بدها بنشیند بد می شود. با سیگاری بنشیند سیگاری می شود. با بی نماز بنشینید بی نماز می شود. با نمازخوان بنشیند با نماز می شود. شما بروید در زندان ها آمار بگیرید.

ص: ۱۶۰۰۶

۱- (۵). نهج البلاغه/سید رضی/۴۷۰/۱۲- ...ص:۴۷۰

من گاهی به زندان برای سخنرانی رفته ام متأسفانه در زندان جوان خیلی است. آدم خجالت می کشد با آن ها حرف بزند. این جوان ۱۸ ساله، ۲۰ ساله چرا رفته گوشه زندان؟ خیلی ها خانواده هایشان هم خوبند، اما رفیق ناباب به بیراهه کشیدتشان. دوست ناباب از سم و زهر و آتش و گرگ و پلنگ درنده هم بدتر است. هرچه می توانید از دوستان بد فرار کنید و هرچه توان دارید دوست خوب پیدا کنید. من معتقدم دوست خوب از استاد هم اثرش بیشتر است. چون استاد افقش بالاست. مثلا شما با پدرت، پدربزرگت، معلمت ممکن است از اینجا تا مشهد بروی ۲-۳ کلمه، نیم ساعت حرف بزنی حرف هایتان تمام می شود چون افق ها فرق می کند. ولی با رفقیتان ساعت ها حرف می زنید چون افق هایتان یکیست. حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«وُدُّ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِی اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِیمَان»(۱).

دوست داشتن یک مؤمن از بزرگترین شعبه های ایمان است. یعنی محکم ترین دستاویز ایمان است. هیچ چیزی مثل یک دوست خوب آدم را از مهلکه ها و پرتگاه ها نجات نمی دهد. خودتان، بچه هایتان، رفقایتان، دوستان خوب برای همدیگر در مقابل همه تهاجمات فرهنگی و بدی ها و زشتی ها سپر می شوید. هیئت ها هم همچون دژهای محکمی هستند وقتی شما زیر خیمه امام حسین، حضرت زهرا می روید حتماً شما را حفظ می کنند. جای دیگر نروید! و حتماً دوستان خوب زیر آن خیمه می آیند. از خیلی از خطرها محفوظ می مانید. قدر خودتان و هیئت هایتان را بدانید. با هم متحد باشید. افراد خیر بیشتر به هیئت های این جوان ها برسند. مسجدها نباید این قدر غریبانه باشند. افراد خیر و پولدار حتماً در هر محلی هستند افراد خیر باید مساجد را مرتب بکنند

۱- (۶). اصول کافی ج : ۳ ص : ۱۸۹ روایه : ۳

سخاوت و بخشش امام حسن مجتبی علیه السلام

امام حسن علیه السلام سفره داشتند یک روز یک عربی که خیلی هم پرخور بود آمد شروع کرد به خوردن، انگار که خیلی گرسنگی کشیده بود. غذا که می خورد یواشکی در جیبش می ریخت یک ظرفی گرفته بود و قایم می کرد. حضرت نگاهش کردند و فرمودند که چرا ذخیره می کنی؟ اگر می خواهی من می دهم که ببری. گفت: آقا جان من در خانه ۸ تا دختر دارم. هر ۸ تا زشتند و کسی این ها را نمی گیرد که خرج ما کم شود من هم می توانم خرجشان را بدهم. حضرت تبسمی کردند و فرمودند تو بخور من می دهم که برای آن ها هم ببری. حضرت هم غذا دادند و هم هدایایی دادند که برای بچه هایش ببرد. امام حسن مجتبی علیه السلام سه بار اموالش را با فقراء تقسیم کرد. اگر دو تا پیراهن داشت یکیش را می داد. کرامت امام حسن علیه السلام حلمش، صبر و بردباریش زبانزد هست. انشاء الله خدای متعال یک ذره از اخلاق و حلم و کرامت و جود و بخشش امام حسن علیه السلام را به ما بدهد. یک جوان مداحی که خودش هم وضعش زیاد خوب نیست می گفت هر ماه سفره می اندازیم بانی های خیر می آیند التماس می کنند و دو، سه رقم غذا می دهند. پلو، خورشت، سوپ، نان، پنیر، نان سنگک داغ. پولش زیاد مهم نیست، همت مهم است. این آدم هر دفعه به ۳۰۰-۴۰۰ نفر افطاری می دهد و بعد در خانه همسایه ها هم می آورند می دهند. بیاییم یک ذره، یک سر سوزن از سخاوت و خلق و خوی امام حسن مجتبی علیه السلام را در وجودمان پرورش دهیم.

ص: ۱۶۰۰۸

حسن خلق

حسن خلق

موضوع فرعی: برکات حسن خلق

عن النبی صلی الله علیه وسلم، قال:می فرماید: «إِنَّ أَحَبَّکُمْ إِلَیْنَا وَ أَقْرَبَکُمْ مِنَّا فِی الْآخِرَه أَحْسَنُکُمْ أَخْلَاقاً»(۱)هرکس خوش اخلاق تر است به پیامبر و ائمه نزدیک تر است، هرکس بداخلاق تر است، به بدهای عالم نزدیک تر است. پیامبر ما چهل سال به طور عادی در بین مردم زندگی کردند، کسی از پیامبر یک نمره منفی نداشت. بیست و سه سال دوران پیامبریش بود. فرموده اند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَکَارِمَ الْأَخْلَاقِ»(۲). یعنی فقط و فقط من مبعوث شدم کرامت های اخلاقی را به اتمام برسانم. پیامبر ما پیامبر اخلاق است. «فَبِما رَحْمَه مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ»(۳). ای پیامبر یک رحمتی، مهربانی از خدا در تو قرار دادیم، نرم شدی، ملایم شدی. ای پیامبر اگر تو خشن بودی، تند بودی، همه از دورت پراکنده می شدند. یک نفر مسلمان نمی شد. ما مدیون اخلاق پیامبریم.

خوش اخلاقی پیامبراکرم صلی الله علیه و اله

واقعاً حلم پیامبر، صبر پیامبر، مدارای پیامبر، تحمل پیامبر، خیلی فوق العاده بود. یک عرب بیابانی، جاهل که بدنش بو می داد، می آمد پشت دیوار اسم پیامبر را می برد. مثل این که مثلاً پسرخاله اش را صدا می زند. خیلی راحت. اما پیامبر عصبانی و تند نمی شدند. به قدری در پیامبر را محکم می زدند مثل این که می خواستند در را از جا بکنند. آیه نازل شد که داد نزنید، فریاد نزنید، پیامبر را به اسم صدا نزنید.«یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبی»(۴)بالاتر از کلام پیامبر داد و فریاد نزنید. پیامبر ما از عربی که بی فرهنگ بود، جاهل بود، نادان بود، بدنش آلوده، می آمد، پیامبر با آغوش باز ازش پذیرایی می کردند. پیامبری که جبرئیل و فرشته ها آنجا راه ندارند. اجازه می گیرند، ملک الموت اجازه گرفت وارد شد. همه انبیاء، همه امامان دست بسته پیامبرند. اما این پیامبر در مقابل یک بنده جاهل چقدر ملایم است. می آمد با پیامبر صحبت می کرد بعد می گفت آقا من خسته ام. الله اکبر! سرش را روی زانوی پیامبر می گذاشت پایش را دراز می کرد می خوابید.

ما حدیث داریم: امام جماعت باید مأموم ها را دوست داشته باشد مهربان باشد. مردم هم آقا را دوست داشته باشند. سخنران باید شما ها را دوست داشته باشد، دلسوز شما باشد. شما هم سخنران را دوست داشته باشید، و الا آن روضه و سخنرانی بدرد نمی خورد. امام و مأموم اگر همدیگر را دوست نداشته باشند نمازشان از سقف مسجد بالا نمی رود.

خوش اخلاقی بزرگان

مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله علیه، اگر کسی هر چقدر هم تلاش می کرد، تندش کند، عصبانیش کند نرم و ملایم بود، عصبانی نمی شد.

مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء از علمای بزرگ و از مراجع تقلید بود. یک روز می خواست به مسجد برود، یک سید فقیر مستحق گرفتاری بر اثر تنگی و فشار مشکلات به آقا می گوید: کمکم کن. آقا می گوید: باشد چشم؛ اما الآن پول همراهم نیست. وعده می دهد که مثلا بیا دفترم بدهم. می گوید: آقا چرا حق مرا نمی دهید؟ با آقا تند می شود، تف به صورت آقا می کند. آب دهان به صورت یک مرجع تقلید، خیلی جسارت بزرگی است. آب دهان سید را مالید به صورتش، گفت تبرک است. گفت: انشاء الله بعد از نماز بیا مسجد، من بعد از نماز مشکلت را حل می کنم. ببخشید من پول همراهم نبود به شما بدهم.آقا آب دهان انداختند، بعد از نماز آیت الله کاشف الغطاء بلند شد، گفت: مردم من امروز یک تقاضا از شما دارم. این آقا سید است، اولاد پیامبر است، من می خواهم پیش جدش آبرو پیدا کنم. هرکس آبروی شیخ جعفر را می خواهد کمک کند ما به این آقا یک هدایایی بدهیم.خود آیت الله در صف ها گشت، یک پول حسابی جمع کرد. آورد به این سید گفت آقا مرا ببخشید، مرا حلال کنید، من نتوانستم زود به شما برسانم. از او عذرخواهی کرد، پولها را بهش داد.

ص: ۱۶۰۱۰

«فَقَدْ کَادَ الْحَلِیمُ أَنْ یکَونَ نَبِیاً»(۵).امیر المؤمنین سلام الله علیه می فرماید: آدمی که حلیم است نزدیک است که به مقام نبوت برسد.

مرحوم آیت الله بروجردی اخلاقش عجیب بود. می گویند: یک موقع ایشان به یک طلبه کمی تند شدند. بعد از درس سوار درشکه شدند، منزل آن طلبه رفتند. و از دل آن طلبه در آوردند. آیت الله بروجردی تک مرجع بوده، یعنی تمام شیعیان دنیا از ایشان تقلید می کردند. امام ، آیت الله گلپایگانی، مراجع، درس ایشان می رفتند. نوشته اند: آیت الله بروجردی برای اینکه عصبانی نشوند نذر کردند. که اگر من عصبانی شدم، یک سال روزه بگیرم. مرجع تقلید بود.نذر شرعی بکنی واجب می شود. غیر ماه رمضان که ماه خداست، عید قربان و عید فطر هم که روزه گرفتنش حرام است، حدود یازده ماه دیگر باید روزه بگیرد.

کسانی که وسواس دارند نذر کنند اگر مثلا وضو و نماز را تکرار کردی یعنی وسواس پیدا کردی مقداری پول به فقیر بدهی. دیگر تکرار نمی کنی.

رفتار پیامبر با عربهای جاهل

عرب بیابانی می آید سرش را می گذارد روی زانوی پیامبر، پاهایش را دراز می کند. ای پیامبر، اسم پیامبر را هم می آورده، برای من قصه بگو. حضرت شروع به قصه گفتن، کردند. قصه پیامبران، قصه انبیاء، این خرده خرده، جای خوب، سر روی زانوی پیامبر خوابش برد. هوا گرم است، پیامبر باد می زند که این اذیت نشود. این پیامبر است که اسمش کنار خداست. این پیامبر است که دنیا را دارد می گیرد. آنوقت خدا لعنت کند کسانی را که می گویند: این پیامبر خشن بوده. وقتی که شمشیر آوردند، بکشند دفاع می کند. این دفاع که خشونت نیست. شما جنگ های پیامبر را بررسی بکنید. تمام جنگ ها حمله به پیامبر بود.

ص: ۱۶۰۱۱

بهترین مردها از دیدگاه حضرت زهرا سلام الله علیها

از حضرت زهرا علیها السلام سؤال کردند که بهترین مردها چه کسانی هستند؟ فرمودند: «خیارکم ألینکم مناکبه و أکرمهم لنسائهم»(۶). بهترین مردها آنهایی هستند که نرم ترند، ملایم ترند، خوش اخلاق ترند. و نسبت به همسرانشان از همه بیشتر احترام می گذارند. اینها بهترین مرد ها هستند. پیامبر ما مکتبش اخلاق خوب بوده، اهل بیت مکتب‌شان مهربانی بوده، اخلاق بوده، رحمت بوده است.

مهربانی پیامبر نسبت به امتش

پیامبر ما در موقع شهادتشان آن لحظه های آخر. نزدیک است روح از بدنشان مفارقت کند، جدا شود. جبرئیل آمد گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله درهای آسمان باز است، فرشتگان به استقبال آمده اند بهشت را آماده کرده ایم برای اینکه شما تشریف بیاورید. آمادگی دارید که عزرائیل قبض روح بکند؟

حضرت فرمودند: این خبرها دل مرا شاد نمی کند. به من بگویید که برای گناه کاران امت من چه بشارتی آورده اید؟

من غصه گنهکاران امتم را می خورم. جبرئیل عرض کرد: خدای متعال شفاعت مطلق را در اختیار شما گذاشته. «وَ لَسَوْفَ یعْطیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی»(۷). خدا می فرماید: به خاطر تو به قدری می بخشم تا راضی شوی.هر کس را شفاعت بکنی من قبول دارم. پیامبر ما رحمه للعالمین است.

روز قیامت وقتی هول جهنم ظاهر می شود همه به زانو در می آیند، حتی پیامبرانی مثل حضرت یعقوب یوسفش را فراموش می کند. حضرت ابراهیم فرزندش را فراموش می کند. همه وا نفسا وانفسا می گویند. خدایا به فریاد ما برس. خدا ما را نجات بده. جان همه ما به قربان آن پیامبری که در اوج فشار قیامت می فرماید: وا امتا وا امتا وا امتا. خدا به داد امت من برس. خدایا امت مرا دریاب.آیا می شود این پیامبر را دوست نداشت؟ می شود اهل بیتش را دوست نداشت؟

ص: ۱۶۰۱۲

ذکر مصیبت: حضرت زهرا سلام الله علیها

خدا منافقین کوردل را لعنت کند. سه روز جنازه پیامبر روی زمین ماند. مرحوم سید بن طاووس، و مرحوم علامه امینی معتقدند که جنایاتی که بر حضرت زهرا، و حمله به خانه و کشتن فرزندش در همین سه روز انجام شد. بدن رسول الله صلی الله علیه و آله خانه بغلی روی زمین بود. به خانه وحی و خانه دخترش حمله کردند

چه نیکو با تو همدردی نمودند	که با آتش در بیتت گشودند

سرایت جنت ای خاکم به دیده	بهشت و شعله آتش که دیده

که دیده حور در آتش بسوزد	که دیده باغ جنت برفروزد

فاطمه (صلی الله علیها)جان:

گمانم مرتضی شد کشته آن رزو	که بشنید از تو آن فریاد جانسوز

معمولا کسی مصیبت می بیند، دستور اسلام این است، غذا درست کنید، در خانه اش ببرید. تسلیت بگویید احترام بگذارید. اما هنوز بدن پیامبر روی زمین است.دیدند دود از خانه زهرا بلند شده. مگر اینها مصیبت زده نیستند، مگر مشغول تهیه غذا شدند، اما وقتی بیایند ببینند در خانه علی صلی الله علیه و زهرا صلی الله علیها را آتش زده اند، خدا لعنت کند منافقین را، عوض این که دلداری و تسلی بدهند آن جنایت را انجام دادند.

امیرالمؤمنین صلی الله علیه طبق وصیت خدا و پیامبر خدا مأمور به صبر بود. آمدند دیدند بی بی در خانه را باز نمی کند. همین روزها بوده که این جنایت انجام شده. هرچه کردند دیدند بی بی مقاومت می کند. نانجیب جسارت می کرد. یک وقت ناله زهرا صلی الله علیها بین در و دیوار بلند شد. صدا زدند بابا جان برخیز ببین با حبیبه ات چه کار دارند می کنند. همه گرفتارها در مشکلات مولا علی صلی الله علیه را صدا می زنند. امیرالمؤمنین در خانه است ولی خانم مولا را صدا نزد. شرم و حیا کرد. صدا زد فضه مرا دریاب. به خدا محسنم را کشتند.

ص: ۱۶۰۱۳

کشته شد محسن و آنان که تماشا کردند   سند تیر به اصغر زدن امضا کردند

لاحول ولاقوه الا بالله

خوش اخلاقی

خوش اخلاقی

صلوت و یاد اهل بیت علیهم السلام

«قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَکیَ وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلیَ» (سوره الأعلی: ۱۴،۱۵).

رستگار شد کسی که خودش را پاک کرد (یا زکات داد.) رستگار شد کسی که یاد خدا کرد. آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام از اصحاب سئوال کردند این«فَصَلیَ»را چه معنی می کنید؟ اصحاب عرض کردند یعنی کسی که رستگار شد و یاد خدا کرد و نماز خواند.امام رضا علیه السلام فرمودند: نه، منظور این آیه، صلوات بر محمد و آل محمد است. این که انسان هر وقت یاد خدا کرد همان لحظه نماز بخواند کار شاق و مشکلی است اما می شود هر وقت یاد خدا کردید ذکر صلوات بگویید. و لذا کنار «اشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ:» (شیخ حر عاملی/ وسائل الشیعه/ ج۵/ ص:۴۵۹). واجب است اسم پیامبر را بیاورید و به رسالتش شهادت بدهید. و هر کس می خواهد مؤمن واقعی باشد باید اقرار به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام هم بکند. نام پیامبر و اهل بیت کنار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است. همان طور که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قلعه محکمی است و هر کسی که داخل قلعه خدا بیاید در امان است. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِی مَنْ دَخَلَ حِصْنِی أَمِنَ عَذَابِی» (محدث نوری/ مستدرک الوسائل/ ج۵/ ص: ۳۵۶). خدا می فرماید: ولایت علی بن ابی طالب هم قلعه محکم من است و هر کس تحت ولایت اهل بیت وارد بشود از عذاب من در امان است. این ها جدا از هم نیستند.فلذا هر وقت یاد خدا می کند کنار یاد خدا فراموش نکند که صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد.

ص: ۱۶۰۱۴

اهمیت سخاوت و خوش اخلاقی در دین اسلام

«خَصْلَتَانِ لَا تَجْتَمِعَانِ فِی مُسْلِمٍ الْبُخْلُ وَ سُوءُ الْخُلُقِ» (شیخ حرعاملی/ وسائل الشیعه/ ج۹/ ص: ۳۵). دو صفت بخل و بداخلاقی در مؤمن جمع نمی شوند. علامت مؤمن سخاوت و خوش اخلاقی است. این دو صفت را هر کجا که بگذارید همه مشکلات حل می شود. هر کس خوش اخلاق باشد زیر مجموعه اش هم مشکل ندارند.ولی اگر این دو صفت در کسی نباشد خانواده اش، زیر مجموعه اش اذیت می شوند. خیلی خانواده ها بر اثر بد اخلاقی از هم می پاشند.

آقای هفتاد ساله ای مثل ابر بهار گریه می کرد.گفتیم آقا چرا گریه می کنی؟ گفت: از بس که خانمم من را اذیت می کند. مردی به گریه بیفتد معلوم می شود کارش خیلی گیردار است. خانم ها گریه شان دم دست است زود به گریه می افتند ولی مردها به این زودی سرریز نمی کنند. دانشمندان تحقیق کردند که عمر خانم ها معمولاً بیشتر از آقایان است چون خانم ها عقده هایشان را نگه نمی دارند. معمولاً به دیگران بازگو می کنند. ولی آقایان حرف هایشان را نگه می دارند نگه می دارند تا این که جمع می شود یک دفعه سکته می کنند.

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «أَقْرَبُكُمْ مِنِّی مَجْلِساً یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً وَ خَیْرُكُمْ لِأَهْلِهِ» (شیخ حرعاملی/ وسائل الشیعه/ ج۱۲/ ص: ۱۵۳). روز قیامت نزدیک ترین شما به من بهترین شماها از نظر اخلاق و برخورد خوب با خانواده هایتان هستید. پس اخلاق خوب بهتر از نماز و روزه مستحبی است. ابن ملجم و خوارج هم خیلی عبادت می کردند. پیشانی و زانوهایشان پینه بسته بودند. عبادت با ولایت و سخاوت و اخلاق خوب ثمر بخش است. دشمنان اهل بیت خیلی عبادت داشتند. الآن هم مکه بروید می بینید چگونه عبادت می کنند. در نمازشان یک جزء قرآن می خوانند.

ص: ۱۶۰۱۵

خانم ها خیلی حرف می زنند. متأسفانه اکثر غیبت و شایعه و چیزهای بی خودی مال زبان است. کم حرف بزنیم خیلی بهتر است. مولی امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:«إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَام» (مجلسی/ بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار/ ج ۱/ ص: ۱۰۶). هر چه قدر که عقل کامل تر بشود حرف انسان کمتر می شود و هر چه قدر که حرف کمتر بشود بیشتر حکمت به انسان القاء می شود.«إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ» (شیخ کلینی/ الکافی/ ج۲/ ص:۳). همانا سکوت دری از درهای حکمت است. آدم هایی که کم حرف هستند اهل فکر و اندیشه اند.

از پیامبر سؤال کردند «إِنَّ فُلَانَةَ تَصُومُ النَّهَارَ وَ تَقُومُ اللَّيْلَ وَ هِيَ سَيِّئَةُ الْخُلُقِ تُؤْذِي جِيرَانَهَا بِلِسَانِهَا فَقَالَ لَا خَيْرَ فِيهَا هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ» (مجلسی/ بحارالأنوار/ج ۶۸/ ص: ۳۹۴). یا رسول الله خانمی هست که هر شب تا صبح عبادت می کند. روزها هم همیشه روزه می گیرد. اما اشکالش این است که در خانه بداخلاق است. همسایه هایش را آزار می دهد. حضرت فرمود: هیچ خیری در او نیست. یعنی یک سر سوزن هم در این خانم خیر و خوبی نیست. در مقابلش سؤال کردند که یا رسول الله خانمی است که فقط واجباتش را انجام می دهد و شوهرداری می کند و خوش اخلاق است این خانم چگونه است؟ حضرت فرمود: او اهل بهشت است.اخلاق خیلی مهم است. این قدر مهم است که در روایات می گویند که توبه بداخلاق قبول نیست.خدا توبه آدم بداخلاق را قبول نمی کند. پرسیدند یا رسول الله چرا خدا توبه بداخلاق را قبول نمی کند. فرمود: استغفرالله بگویی و بعد دوباره در گناه بیفتی چه فایده دارد.وقتی عصبانی می شود می گوید استغفرالله بعد از چند لحظه دوباره عصبانی می شود.

خوش اخلاقی و برخورد مناسب با دیگران

کسی مثل علامه طباطبایی هیچ وقت عصبانی نمی شود چون در دلش ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام خانه کرده است. علامه طباطبایی کسی بود که به منزل مرحوم برقعی می آمد و دست به در و دیوار خانه می کشید. می گفت خانه ای که بیش از صد سال در آن روضه خوانی شده آجرهای آن خانه هم شفاعت می دهند. می آمد در حرم حضرت معصومه علیها السلام خودش را به در و دیوار صحن می مالید. گاهی گرد و غبارهای تاقچه های حرم را به سر و صورتش می مالید.

از شهید مطهری نقل شده می گفت: من استاد زیاد دیدم ولی تواضعی که در مرحوم علامه نسبت به اهل بیت علیهم السلام دیدم، اخلاقی و ولایتی که ایشان داشت در دیگران کمتر دیدم. عالمی که علمش او را مغرور نکند، حالش را بد نکند این واقعاً عالم است.حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ» (امام علی ۷ / نهج البلاغه/ ص: ۴۸۷). چه بسا عالمی که جهل و نفهمیش او را از پا در آورده است. خیلی از بزرگانی که الآن هستند شاگرد علامه بودند.

فرزند علامه می گوید: پدرم به قدری به خانواده و مادر می رسید که در ایامی مادرمان مریض شدند علامه درس و نوشتن را تعطیل کرد و به ایشان رسیدند. می گفتند آقا شما درس و بحث و علم دارید. مسائل تعلیم و تعلم دارید. علامه می گفت: این خانم گردن من حق دارد. به ما می گفت: شاید مادرتان کاری داشته باشد که رویش نشود به شما بگوید ولی به من می گوید.

ص: ۱۶۰۱۷

عبادت آدم را نجات نمی دهد اطاعت و ولایت نجات می دهد. اگر عبادت نجات می داد خوارج عبادت شبانه روزی می کردند. شیطان شش هزار سال عبادت کرد ولی اطاعت نکرد و از درگاه الهی رانده شد.

نفس پرست و عادت پرست نباشیم. می بینی موقع افطار چند تا گرسنه نشسته اند منتظر هستند آقا می گوید که من می خواهم نماز اول وقت بخوانم. خدا این نماز اول وقت را از شما نخواسته است. ما اکثرمان عادت پرست و نفس پرستیم.

شهید دستغیب نقل می کرد عابدی سی سال نماز جماعت می آمد. یک روزی پیش آمدی شد نتوانست زود بیاید دیر شد رفت در صف آخر ایستاد. دید همه دارند چپ چپ نگاهش می کنند و پوزخند می زنند. احساس کرد که سی سال نمازش ریا بوده است. نماز سی سالش را قضا کرد.

آقای احمدی میانجی می گفت خانم من مریض شده بود. از دفتر مقام معظم رهبری زنگ زدند دوست داریم برای حج واجب بیایید. گفتم: من نمی آیم. گفتند: چرا نمی آیی؟ گفتم: خانم من مریض است.گفتند: پرستار می گیریم. گفتم: نه، پرستار کار شوهر را به جا نمی آورد. مرحمتی که مرد دارد دیگران ندارند. گاهی خدا در مقابل این کارها ثواب هزاران حج را می دهد. کسی دستشویی رفته بود یک کسی هم بیرون در منتظر بود دید که دعای آب ریختن به دهان موقع وضو را دارد در دستشویی می خواند. گفت:دعا خوب از بر کردی لیک سوراخ دعا گم کردی

حالا بعضی ها هم دعا را از بر کردند ولی جایش را گم کردند. دختر مرحوم علامه نقل می کند که پدر من پیر بود و مشغول تألیفاتش بود. من بزرگ بودم شوهر و بچه داشتم.وقتی به خانه پدرم می آمدیم بابایم به استقبالم می آمد از من پذیرایی می کرد. چاییمی آورد. نمی گفت که من درس و بحث دارم. علامه هستم. چایی و میوه می آورد. مقابل من دو زانو با ادب می نشست. می گفتم بابا من خودم صاحب خانه ام، می گفت: اولاً شما الآن مهمان من هستید. دوماً شما سیده علویه هستی.

عمل کردن بهتر از گفتن است. الآن کسی ماشینش کنار جاده خراب شود کسی نگه نمی دارد ببیند چه مشکلی دارد. آیا می تواند کمکی کند یا نه؟ کار عملی از صدها منبر بهتر است. البته بیرون خانه خوش اخلاق بودن زیاد مهم نیست مهم این است که در داخل خانه خوش اخلاق باشید.

آقایی آن قدر بداخلاق بود و خانمش را اذیت کرد که خانمش دق کرد و مرد. خانمش می گفت این شوهر من مسجد و جماعت و جلسه اش ترک نمی شود. بیرون کسی این را ببیند می گوید مالک اشتر و سلمان فارسی است. ولی در خانه داد و فحش و قهرش پدرمان را در می آورد. گاهی چند روز پشت سر هم قهر می کند. اگر می خواهی شمر مجسم را نگاه کنی بیا در خانه به این نگاه کن.

آثار و عواقب بداخلاقی با خانواده

پیامبر برای اخلاق آمده است. هر چه قدر هم که عابد باشی، پدر شهید باشی، مجاهد باشی باز بد اخلاقی فشار قبر دارد. سعد بن معاذ بهترین رزمنده و سردار لشکر بود.اول ولایت مدار بود. پیامبر بعد از شهادتش فرمود اگر تو زنده بودی جلوی غصب ولایت را می گرفتی. «لَوْ بَقِيتَ لَكَفَفْتَ الْعِجْلَ الَّذِی يُرَادُ نَصْبُهُ فِی بَيْضَهِ الْإِسْلَامِ كَعِجْلِ قَوْمِ مُوسَى»(مجلسی/ بحارالأنوار/ج ۲۱/ ص: ۲۵۷). حضرت فرمودند: ای سعد اگر تو زنده بودی جلوی آن گوساله ای که قرار است سامری این امت به پا کند می گرفتی. همه پیش آمدهایی که در امت های سابق بود در این امت هم هست. اگر حضرت موسی سامری و گوساله و فرعون داشت این امت هم دارد. نود هزار فرشته و جبرئیل و میکائیل و خود پیامبر هم بدون عبا و کفش در تشییع جنازه سعد بن معاذ شرکت کردند. اول شخصیت عالم در تشییع جنازه سعد شرکت کرد. (حالت عزادار هیچ مشکلی از بداخلاقی افراد را حل نمی کند.) مادر جناب سعد گفت: پسرم بهشت بر تو گوارا باد. پیامبر فرمود: ساکت باش. از کجا می دانی پسرت به بهشت رفته است. مادر سعد گفت: آقا پسر من با این همه تشریفات خدایی به بهشت نرفته است؟ پیامبر فرمودند: نه بهشت نرفته، در عالم قبر و برزخ در عذاب است. به خاطر این که یک مقداری در خانه بداخلاق بود.

شهید مطهری استادی به نام حاج میرزا علی آقای شیرازی داشت. شهید مطهری می گوید کسی که من را با دریای نهج البلاغه آشنا کرد ایشان بودند. شهید مطهری می گوید یک بار که سر درس رفتم دیدم استاد نگران است. گفتم: آقا چرا ناراحتی؟ گفت: دیشب خوابی دیدم که من را نگران کرده است. خواب دیدم که از دنیا رفتم. (آن هایی که کارشان درست است در همین دنیا هشدارهایی به آن ها می دهند. بیدارشان می کنند.) من را که در قبر گذاشتند سگی (نه سگ خیلی بزرگ و قوی، بلکه از این سگ های کوچک) به من حمله کرد. من خیلی نارحت بودم. چون ایشان روضه خوان هم بودند. گفت در عالم برزخ توسل به امام حسین علیه السلام پیدا کردم. گفتم یا اباعبدالله من نوکر شما هستم لطفی کنید نظری فرمایید.استغاثه کردم آقا اباعبدالله علیه السلام آمدند و نهیبی به این سگ زدند و سگ کنار رفت.در این موقع از خواب بیدار شدم. گفتم آقا تعبیرش چیست؟ گفت: گاهی در خانه یک کمی (نه زیاد، زیادش تمام ثواب های آدم را از بین می برد.) جوش می آورم و عصبانی می شوم. گفت دیگر از این به بعد آتش بس کامل برقرار می کنم.

رویای صادقه آقای دیباجی در حق مرحوم میرزای شیرازی

آقای دیباجی می گفت من در درس نهج البلاغه مرحوم میرزا علی آقای شیرازی شرکت می کردم. به اطراف کرج برای منبر رفتم. شب خواب دیدم به اصفهان آمدم و مردم اصفهان هم به یک جایی هجوم می آورند. گفتم: چه خبره؟ گفتند: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و امیرالمؤمنین علیه السلام به دیدن حاج میرزا شیرازی آمدند. مردم به زیارت پیامبر و امیرالمؤمنین می رفتند. من هم خوشحال شدم جمعیت را شکافتم رفتم داخل اتاقی که آقای شیرازی بود شدم. دیدم آقای شیرازی خوابیده در حال جان دادن است. در یک طرفش پیامبر و در طرف دیگرش امیرالمؤمنین نشسته اند. روایات فراوان داریم که ائمه علیهم السلام فرمودند: دوستان ما نمی میرند مگر این که حضرت علی و پیامبر بر بالینشان حاضر می شوند. دیدم حاج میرزا دارد اعمالی که انجام داده یکی یکی برای حضرت می گوید. حضرت امیر هم فرمود که همه اش را قبول کردم درست است. حاج میرزا گفت یا امیرالمؤمنین یک مقدار وجوهات اضافه آمده چه کار کنم؟ اشاره کردند که به دیباجی بده. ایشان وقتی که حساب و کتاب هایشان را تحویل دادند حضرت امیر جلو آمدند و ایشان را در بغل آقا گرفتند. آقای شیرازی شروع کرد به خواندن اشعار سعدی و زار زار گریه کردن،

ص: ۱۶۰۲۰

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم بدان امی_د دهم جان که خ_اک کوی تو باشم

به وقت صبح قیامت که س_ر ز خ_اک ب_ر آرم به جستجوی تو خیزم به گفت و گوی تو باشم

این اشعار را می خواند و گریه می کرد و در آغوش مولی از دنیا رفت. آقای دیباجی می گفت بعد از چند روز به قم برگشتم. خوابی که دیده بودم یادم رفته بود. در فیضیه بودم که یک نفر آمد گفت: حاج آقا ختم دارد تمام می شود نمی خواهی شرکت کنی؟ گفتم ختم کیست؟ گفت: مگر خبر نداری. یک هفته قبل آقای شیرازی فوت کردند. دیدم دقیقا همان ساعت و شبی که خوابم دیدم. آمدم فیضیه خوابم را برای آیت الله نقل کردم. یه وقت دیدم آقا مثل ابر بهار شروع کرد به گریه کردن، گفتند وای به حال من، آیا امیرالمؤمنین به دیدن ما هم می آیند.

توبه کردن حرّ و پیوستنش به امام حسین علیه السلام

جناب حرّ یک عمر در لشکر مخالف بود. اهل بیت و امام حسین علیهم السلام را دستگیر کرد و به دست دشمن تحویل داد. ولی در آن لحظه آخر دید اشتباه کرده، فکر نمی کرد که کار به اینجا بکشد. آمد به عمر بن سعد گفت: می خواهی بجنگی؟ گفت: آره، می خواهم بجنگم. شخصی که کنار حرّ بود می گوید دیدم که بدن حرّ می لرزد. گفتم: تو آدم شجاع و قهرمانی بودی فکر نمی کردم از هفتاد نفر بترسی. گفت: به خدا قسم خودم را بین بهشت و جهنم می بینم و به خدا قسم تا بهشت را نخرم و اختیار نکنم باز نمی ایستم. نهیبی به اسبش زد و به طرف اباعبدالله علیه السلام رفت. اما سپرش را وارونه گرفته بود.

ص: ۱۶۰۲۱

ما بدین جا نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

جناب حرّ خیلی ناراحت بود و گریه می کرد. می گفت من چه کار کردم؟ عرض کرد آقا جان من همانم که دل شما و فرزندانتان را به درد آوردم. آیا توبه من قبول است؟ آقا هیچ به رویش نیاورد فرمود: بله، توبه تو قبول است. در بعضی از مقاتل نوشتند که آقا دید که حرّ خیلی شرمنده است فرمود: تو که حسینی شدی سرت را بالا بگیر. عرض کرد آقا اجازه بدهید که من پیاده نشوم و جانم را فدای شما بکنم. آمد جلو لشکر گفت: ای مردم این آب بر کفار و حیوانات حلال است. آیا به بچه های پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و فاطمه علیها السلام که العطش شان بلند است آب نمی دهید. دید اثر نکرد دست به شمشیر برد و جنگید. عده ای را به هلاکت رساند و شهید شد. اما لحظه آخر که جان از بدنش خارج می شد چشمانش را باز کرد دید که اباعبدالله علیه السلام بالای سرش است. حضرت فرمود:تو آزاده هستی همان طور که مادرت تو را آزاده نام نهاد. بعضی می گویند آقا دید پیشانی حر شکاف برداشته است با دستمالشان پیشانی حر را بستند. نوازشان کردند. عرض کنیم یا اباعبدالله شما بر بالین حرّ آمدید اما خودتان در گودی قتلگاه هر چه صدا زدید که جگرم از تشنگی می سوزد کسی به بالینتان نیامد

ویژگیهای ماه مبارک رمضان ۱۴

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

ص: ۱۶۰۲۲

ماه رمضان و خوش رفتاری با زیردستان

و من خفف فی هذا الشهر عما ملکت یمینه خفف الله علیه حسابه

و من کف فیه شره کف الله عنه غضبه یوم یلقاه

و من اکرم فیه یتیما اکرمه الله یوم یلقاه

ای گروه مردمان ! هر کس در ماه رمضان نسبت به برده و زیر دستان خود آسان بگیرد و سختگیری نکند، خدای متعال ، روز قیامت حسابش را آسان خواهد گرفت . و هر کس در این ماه آزارش به دیگری نرسد، خداوند خشم و غضب خود را روز قیامت از او باز خواهد داشت.

گرچه در این روایت ، سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله مربوط به بردگان - یعنی کنیزان و غلامان - است ولی منظور از آن تمام زیردستان و هر کس که به نحوی فرمان بر انسان است ، می باشد. یکی از خصوصیات ائمه اطهار علیهم السلام خوش رفتاری ، با زیردستان و آسان گرفتن بر آن ها به ویژه نسبت به بردگان بوده است (شکر خدا که در زمان ما برده زر خرید کنیز و غلام نیست و گرنه این هم خود امتحانی بود که چگونه از آن بیرون می آمدیم و با آنان چه رفتاری می نمودیم).

در حالات امام زین العابدین علیه السلام در کتاب اقبال به سندی از محمد بن عجلان چنین آمده است که گفت :

شنیدم ، امام صادق علیه السلام فرمود: که جدم - علی بن الحسین علیهماالسلام - هنگامی که ماه رمضان می شد، هیچ کنیز و غلامی را نمی زد و اگر گناهی می کردند، می نوشت ، فلان عبد یا فلان کنیز در فلان روز، چه انجام داد و هیچ تنبیه نمی نمود تا این که شب آخر ماه فرا رسید، حضرت همه آن ها را جمع می نمود، سپس آن نوشته را بیرون می آورد، می فرمود: فلانی ! یادت می آید که فلان روز چه کردی و تو را تاءدیب نکردم ؟ می گفت : بله ، یابن رسول الله ! یکی یکی آنها را یادآوری می کرد و از ایشان اقرار می گرفت . سپس از جا بلند می شد و در وسط می ایستاد و می فرمود: با صدای بلند بگویید: ای علی بن الحسین ! تماما پروردگارت آن چه عمل نموده ای ، همه را شمارش نموده ، همان گونه که تو یادداشت نموده ای

ولـدیه کتاب ینطق علیك بالحق ، لایغادر صـغیره و لاکبیره ، مما اقیت الا احصاها و تجـد کلما علمت لدیه حاضـرا کما و جدنا کلما عملنا لدیک حاضرا

یعنی ؛ نزد خداونـد به حق نوشـته ای هست که کوچك و بزرگ اعمال را در بردارد و تمام آنها را خواهی یافت ، همان گونه که اعمال خود را نزد شما حاضر دیدیدم .

پس ای خـدای بزرگ ! او را عفو کن و صـرفنظر فرما، همانگونه که خود سـفارش به عفو فرموده ای ای علی بن الحسـین از ما صرفنظر فرمـا تـا خـدا تـو را عفـو کنـد و بر تـو رحم نمایـد، ای علی بن الحسـین ! به خـاطر بیـاور جایگـاه حقیر خود را در نزد پروردگار حکیم و عادلت که به اندازه خردلی به کسی ستم نمی کند و آن را روز قیامت خواهد آورد (و کفی بالله حسیبا).

آری حضرت این چنین در بین غلامان ایستاده و گریه می کرد و می گفت :

خدایا! خودت امر به عفو و گذشت فرموده ای : خدایا! من از کسانی که به من سـتم نموده اند، گذشتم ، تو هم بگذر، زیرا تو سزاوارتر به گذشـتنی . خدایا! تو خود فرموده ای کسـی را از در خانه مان محروم برنگردانیم . خدایا! ما گدایان و مسکینان در خـانه تو هستیم و به تو پنـاه آورده ایم . خـدایا! مـا را دست خالی بر نگردان . تا آن جا که حضـرت به غلامان و کنیزان رو می کرد و می فرمود: من از همه شـما گذشـتم . آیا شـما از من می گذرید؟ همه می گفتند: تو که به ما بدی ننموده ای ، ای مولا! پس می فرمود: همه بگویید:

ص: ۱۶۰۲۴

اللهم اعف عن علی بن الحسین کما عفی عنا!

خدایا! او را عفو کن همانگونه که او از ما عفو کرد و او را از آتش نجات بده ، همانگونه که ما را از بردگی نجات داد آنها نیز می گفتندو حضرت می گفت :

اللهم آمین رب العالمین

و بعد می فرمود: بروید همه تان آزادید. و چون روز عید فطر می شد، حضرت همه را جایزه می دهد و ایشان را بی نیاز می نمود، که به کسی محتاج نباشند.

سپس امام صادق علیه السلام می فرمود:

همه ساله حضرت در شب آخر ماه رمضان ، کم و بیش ، بیست نفر را آزاد می فرمود، و چنین می گفت : خدای تعالی ، در هر شب از ماه رمضان ، هنگام افطار هفتادهزار هزار از گناهکاران را از آتش نجات می دهد و در شب آخر ماه ، به اندازه آنچه در هر جمعه آزاد نموده ، نجات می دهد و من می خواهم خدا ببیند بندگانی را که از بردگی در دنیا آزاد نمودم ، تا او نیز مرا از آتش نجات دهد و آن حضرت هیچ خادمی را بیش از یک سال نگه نمی داشت .

برادران انصافا در عفو لذتی است که در انتقام نیست ولی مشکل است که کسی با اینکه بتواند انتقام بگیرد و ستم را پاسخ دهد، برای خدا بگذرد، بیایید از این بزرگواران الگو بگیریم .

در حدیثی از امیرالمؤ منین علیه السلام نقل شده :

ان لم تکن حلیما فتحلم فانه قل من تشبه بقوم الا اوشک ان یکون منهم .

اگر بردبار نباشی ، خود را وادار به حلم و بردباری کن ، زیرا اگر فردی خود را شبیه گروهی بنماید، کم کم از آن ها می شود.

شمه ای از فضایل امام سجاد علیه السلام

در موضوع مورد بحث در رفتار امام سجاد علیه السلام برخورد به عمل کردی می کنیم که فقط ویژه خود آن حضرت است و از هر کس ساخته نیست ، گوش کنید به روایتی که بحار از مناقب این شهر آشوب نقل می کند که :

حضرت ، یکی از غلامان خود را ماءمور فرموده بود تا در باغی که داشت ، اطاقی برایش بسازد. حضرت برای سرکشی به سراغ او رفت ، دید ساختمان را خراب نموده و اسراف کرده است . حضرت ناراحت شد و یک تازیانه به غلام زد، ولی زود پشیمان شد. چون به منزل آمد، کسی را به دنبال غلام فرستاد. غلام آمد دید حضرت بدون لباس منتظر اوست و همان تازیانه را به دست گرفته است ، خیال کرد که حضرت تصمیم دارد او را بیش تر تنبیه کند و ترسید. پس حضرت تازیانه را به غلام داد و فرمود: من تو را زدم و اشتباهی صورت گرفت و تا کنون چنین نشده بود، اکنون با همین تازیانه قصاص کن ! غلام گفت : یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله من فکر کردم می خواهید مرا تنبیه کنید و سزاوار عقوبتم . چگونه من شما را قصاص کنم ؟ حضرت فرمود: وای بر تو! تو باید قصاص کنی . غلام گفت : دستم بریده باد! اگر من چنین جسارتی کنم به خدا پناه می برم ! از حضرت اصرار و از غلام انکار و خود را سرزنش می کرد. پس چون حضرت دید که او قصاص نمی کند فرمود: حالا که چنین است باغ را به خود تو بخشیدم ، برو به سلامت .

نکته:

همه می دانیم که این رفتار و گفتار امام زین العابـدین علیه السـلام برای توجه دادن ما به گناهانمان است و این که باید به فکر حساب خودمان باشـیم که چه کرده ایم و خـدا با ما چه خواهـد کرد؛ وگرنه آن حضـرت معصوم بوده و گناهی از او سـر نزده است عرض کردم در زمـان مـا غلاـم و کنیز نیسـت ولی می دانـم بسـیاری از شـما کـه حضـور داریـد کـارگران و فرزنـدان و شاگردان زیر دست داریـد ببینیـد با آنان چگونه رفتار می کنیـد، آیا سـخت می گیریـد، بد اخلاقید، حق آنان را خوب ادا می کنید یا نه ؟

و یا خدای ناکرده تضـییع حقوق می کنید و به آنان نمی رسـید، به هر نوع که توقع دارید مردم با شـما رفتار کنند با آنان رفتار کنید به همان گونه که امیدوارید خدا روز قیامت با شما حساب کند.

در دعای قنوت – که بسیار شیرین است – می خوانیم :

ربنا عاملنا بفضلک و لاتعاملنا بعد لک یا کریم؛خدایا! با ما به مقتضای فضل و کرم رفتار کن و به مقتضای عدالتت ای کریم و بزرگوار.

حـال اگر قرار باشـد، بـا عـدلش با ما رفتار کنـد خیلی کم می آوریم و کارمان زار خواهـد بود چه بسـیار گناهان و اشـتباهاتی داشـته ایم که هیچ به خاطر نداریم و فراموش کرده ایم اگر قرار باشد به آن رسـیدگی شود، چه خاکی به سـر کنیم . استغفرالله ربی و اتوب الیه .

خداوندا! تو ما را آفریدی — که ما هر چه گنه کردیم دیدی

خداوندا! به حق هست و چارت زما بگذر، شتر دیدی ندیدی

اللهم و علی تبعات قد حفظتهن و تبعات قد نسیتهن و کلهن بعنیک التی لاتنام و علمک الذی لاینسی فعوض منها اهلها و احطط عنی وزرها و خف عنی ثقلها!

پروردگارا! کارهایی در گذشته انجام داده ام که آثار و نتیجه بعضی را به خاطر دارم و بعضی را فراموش کرده ام خدایا! تمام آن ها زیر نظر و در برابر چشم تو است . چشمی که هرگز به خواب نمی رود و در علم و دانش تو جای دارد دانشی که هرگز فراموشی ندارد خدایا! پاداش خوبی ها را به من مرحمت فرما! ولی از بدی ها چشم پوشی کن و از من درگذر و سنگینی آن ها را از دوشم بدار.

در فراز دیگری از همین دعا، حال گنهکاری را مجسم می کند که در روز قیامت او را برای حساب آورده اند:

فمثل بین یدیک تضرعا و غمض بصره الی الارض ، متخشعا و طاءطا راءسه لعزتک متذللا و ابث من سره ما انت اعلم به منه خضوعا و عدد من ذنوبه ما انت احصی لها خشوعا و استغاث بک من عظیم ما وقع به فی علمک و قبیح ما فضحه فی حکمک من ذنوب ادبرت لذاتها فذهبت و اقامت تبعاتها فلزمت ، لاینکر یاالهی ! عدلک ان عاقبته و لایستعظم عفوک ان عفوت عنه و رحمته

روز قیامت گناهکاری را در محضر عدل الهی ، با کمال خضوع و کوچکی می آورند؛ در حالی که از شدت خشوع ، چشم به زمین دوخته و سر را به نشانه ذلت پایین گرفته است . در آن حال متوجه تمام حالات و گذشته خود شده ، هرچه در خفا و پنهانی انجام داده ، در نظرش حاضر و او به آن ها عالم است و یک یک گناهان را که موجب سرافکندگی اش شده ، شمارش می کند. در آن هنگام ، به درگاه خدا ناله می کند واز او کمک می طلبد و خدا را به آن چه موجب رسوائی شده ، آگاه می بیند. همان گناهانی که خوشی های آن ها تمام شده ولی آثار و کیفر آنها موجود است . یا الهی ! اگر در چنین وضعی او را عذاب و کیفر دهی ، منکر عدالت تو نخواهد بود ولی اگر او را عفو کنی و ببخشی ، این کار در برابر گذشت و بزرگی تو چیزی نیست .

دقت و سختی حساب در روز قیامت

برادران راجع به حسابرسی روز قیامت کمی صحبت کنم شاید این روایت ذیل را شنیده باشید در سفینه البحار از کافی نقل می کند:

قال ابوعبدالله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله نزل بارض قرعاء فقال لاصحابه ائتوا بحطب فقالو یا رسول الله نحن بارض قرعاء مابها من حطب قال فلیاءت کل انسان بما قدر علیه فجاؤ ا به حتی رموا بین یدیه بعضه علی بعض فقال رسول الله هکذا تجتمع الذنوب ثم قال ایاکم و المحقرات من الذنوب فان لکل شی ء طالبا الا و ان طالبها یکتب ما قدموا و آثارهم و کل شی ء احصیناه فی امام مبین

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در یکی از مسافرتها در دشت خشک و بدون علف و گیاهی وارد شدند. پس به اصحاب فرمود: مقداری هیزم جمع کنید! اصحاب گفتند: یا رسول الله ! اینجا سرزمین بدون گیاهی است هیزم از کجا بیاوریم ؟ فرمود: هر کس هرچه می تواند پیدا کند. اصحاب شروع به جستجو کردند طولی نکشید که تکه های چوب خشک و علف در جلوی حضرت ریخته شد و یک بار هیزم روی هم انباشته گردید. در این هنگام ، حضرت یک درس آموزنده و عبرت زا به آن ها داد و فرمود: آری این چنین گناه کوچک روی هم جمع می شود و یک بار گناه می گردد. شما در نگاه اول فکر نمی کردید که این مقدار هیزم جمع شود. سپس فرمود: ای اصحاب ! از گناهانی که سبک و کوچک فرض شود، بپرهیزید و توجه داشته باشید که هر فردی ، نویسنده ای دارد و به درستی که آن نویسنده ، تمام آن چه را انجام دهید یادداشت می نماید. خداوند در قرآن می فرماید: ما همه رفتار شما را در کتابی آشکار شمارش خواهیم کرد.

ص: ۱۶۰۲۹

پس از نقل این روایت ، مرحوم حاج شیخ عباس می نویسد:

در اینجا، مناسب است ؛ داستانی را که شیخ بهائی ، نقل فرموده بیان کنم و آن این که شخصی بود به نام ثوبه فرزند صمه که همیشه مواظب رفتار خودش بود و در بیشتر اوقات به حساب خود می رسید، تا اینکه یک روز، عمر خود را بررسی نمود دید شصت سال گذشته پس روزهای آن را حساب کرد، دید، بیست و یک هزار و پانصد روز است . گفت : وانفسا، اگر روزی یک گناه کرده باشم ، جمعا بیست و یک هزار و پانصد گناه الان در پرونده ام ضبط است ، پس صیحه ای زد و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

بیایید این چنین حساب کنیم که عمر متعارف ما حدود هفتاد و پنج سال است . بگوییم پانزده سال پیش از بلوغ و تکلیف است ؛ شصت سال باقی می ماند و حال ضرب شصت در سید و شصت که هر سالی سیصد و شصت روز است بیست و یک هزار و ششصد می شود اکنون اگر خدای ناکرده ، روزی یک دروغ گفته باشیم یک غیبت کرده باشیم ، یک نگاه به نامحرم نموده باشیم ، و امثال این گناهان که احتمال انجام آن ها مناسب اهل مجلس ما است جمعا بیست و یک هزار و ششصد گناه انجام داده ایم ، حالا دیدید که باید بگوییم :

ربنا عاملنا بفضلك و لاتعاملنا بعدلك یا کریم ؟!

حسابرسی روز قیامت

عزیزان ! یک حدیث تکان دهنده و وحشت زایی در سخن رانی دانشمند معظم و خطیب کم نظیر جناب آقای فلسفی شنیدم و با تفحص و جستجوی زیاد، در کتاب ارشاد القلوب دیلیم (که از کتب معتبره و مصادر اولی است) پیدا کردم ؛ آن را برای شما نقل می کنم و ترجمه اش را بیان می کنم تا آن که شاید به فکر خود باشیم .

ص: ۱۶۰۳۰

ففی الخبر الصحیح عن النبی صلی الله علیه و آله ان الخلائق اذا عاینوا القیامه و دقه الحساب و الیم العذاب فان الاب یومئذ یتعلق بولده فیقول ای بنی کنت لک فی دار الدنیا لم اربک و اعذیک و اطعمک من کدی و اکسیک و اعلکم الحکم و الاداب و ادرسک آیات الکتاب و ازوجک کریمه من قومی و انفقت علیک و علی زوجتک فی حیاتی و آثرتک علی نفسی بمالی بعد وفاتی فیقول صدقت فیما قلت یا ابی فما حاجتک فیقول یا بنی ان میزان قد خفت و رجحت سیئاتی علی حسناتی و قالت الملائکه یحتاج کفه بها میزانی فی هذا الیوم العظیم خطره قال فیقول الولد لا و الله یا ابت ابی اخاف مما خفته انت و لا اطیق اعطیک من حسناتی شیئا قال فیذهب عنه الاب باکیا نادما علی ما کان اسدی الیه فی دار الدنیا وکذلک قیل الام تلقی ولددها فی ذلک الیوم فتقول یا بنی الم یکن بطنی لک وعاء فیقول بلی یا اماه فتقول الم یکن ثدیی لک سقاء فیقول بل یا اماه فتقول له ان ذنوبی اثقلتنی فارید ان تحمل عنی ذنبا واحدا فیقول الیک عنی یا اماه فانی مشغول بنفسی فترجع عنه باکیه و ذلک تاءویل قوله تعالی (فلا انساب بینهم یومئذ و یتساءلون)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: همانا هنگامی که مردم روز قیامت را مشاهده کردند و دقت حسابرسی را دیدند و سختی عذاب را متوجه شدند، پس در چنین روزی ، پدر دست به دامان پسر می شود و می گوید: فرزندم ! مگر نه اینکه من در دنیا پدر تو بودم ؟ مگر نه تو را بهترین غذا و خوراک دادم و تربیت کردم و لباس تهیه کردم و آداب و رسوم یاد دادم و مدرسه فرستادم و خواندن و نوشتن یاد دادم و قرآن آموختم و دامادت کردم و چه بسیار از دست رنج خود را در عروسی ات خرج کردم و تو را برخودم مقدم داشتم و دارایی و ثروتم را برای تو به ارث گذاشتم ؟ پس پسر می گوید: پدر جان ! هرچه گفتی راست است ؛ اکنون چه نیازی داری ؟ می گوید: پسرم ! ترازوی اعمال حسنه ام ، کمی سبک است و گناهانم سنگین ، فرشته ها گفته اند: باید یک حسنه بر حسنات افزوده شود تا نسبت به بدی هایت زیادتر شود. اکنون از تو تمنا دارم یک حسنه به من ببخشی تا در این روز پر خطر، حسناتم سنگین تر شود. پسر پاسخ می گوید: لاوالله ! هرگز چنین کاری نمی کنم . پدرجان ! من هم از همان چیزی می ترسم که تو به آن گرفتاری و هیچ چیزی به تو نمی دهم . پس پدر با چشم گریان از پسر جدا میشود و پشیمان است که چرا در دنیا این همه برای او زحمت کشید و برای او خرج و رنج بیهوده متحمل شد.

ص: ۱۶۰۳۱

و همچنین است نسبت به مادر. پیامبر فرمود: در آن روز مادر به فرزند می رسد و می گوید: فرزندم ! مگر نه اینکه نه ماه تو را در شکم خود پروراندم ؟ مگر نه این تو که را از شیره جانم شیر دادم ؟ بله مادر. خوب اکنون گناهانم سنگینی نموده ، از تو می خواهم یک گناه از من برداری . پاسخ می گوید: مادر! از من دور شو. من خود گرفتار هستم . پس مادر بیچاره با چشم گریان از فرزندش جدا می شود، و همین است ، تاءویل آیه شریفه که فرمود: هنگامی که در صور دمیده می شود نسبت های فامیلی از بین می رود.

سپس در روایت آن روایت نظیر همین التماس را نسبت به شوهر بیان می کند و در پایان می فرماید: همه می گویند:

نفسی نفسی ، کما قال تعالی یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه لکل امری منهم یومئذ شاءن یغنیه .

ذکر توسل به علی اصغر علیه السلام

السلام علیک یااباعبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک علیک منی سلام الله ابدا ما بقیت و بقی اللیل و النهار و لاجعله الله اخر العهد منی لزیارتکم السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین وعلی اصحاب الحسین

آری به اعمالمان نمی شود خاطر جمع باشیم و امید ببندیم بلکه تمام امیدمان به شفاعت محمد است و آل محمد صلی الله علیه و آله و بخصوص کشتی نجات امت چراغ راه هدایت حضرت سیدالشهداء علیه السلام می باشد، امروز پنج شنبه می خواهم متوسل به باب الحوائج علی اصغر شوم از اول ماه تاکنون متوسل به آن حضرت نشده ام .

برادران بهترین دلیل مظلومیت امام حسین علیه السلام شهادت علی اصغر است چون در هیچ مذهبی و نزد هیچ قومی و گروهی کودک شیرخوار تقصیر ندارد و طرف جنگ نیست حداقل باید به او آب داد و نه گذاشت از تشنگی هلاک شود به قول بعضی شهادت علی اصغر سندی شد بر مظلومت سیدالشهدا چنانچه می دانید تمام اعتبار سند به امضای آن است که همه دنیا این امضاء را قبول ندارند؛ از هر مذهب و هر دین و هر مرامی که باشند. خدا رحمت کند مرحوم حاج شیخ محمد علی روضه خوان خراسانی را پیرمرد صد ساله ای بود که در نجف اشرف بود. یکی از روزها آن مرد مسیحی ظرف شیری آورد و گفت : من شنیده ام این کسی که شما برای او مجلس عزا گرفته اید، کودک شیرخواری داشته و شهید شده و پدرش آب نداشته به او بدهد، مادرش هم شیر نداشته که بدهد.

نکته ای بگویم .

شاید فردی بپرسد امام حسین علیه السلام با آن غیرت امامت ، و حمیت و مردانگی ، چه طور حاضر شد علی اصغر را بیاورد و از آن افراد پست فطرت و بی دین و لئیم آب بخواهد و به آن ها رو بزند؟ پاسخ این است که پای جان طفل در کار است و به هر وسیله ممکن باید برای جان او تلاش کرد و وظیفه شرعی و عقلی امام حسین نیز این بود. او برای اتمام حجت باید طلب آب کند اگر دادند که جان کودک را نجات داده ، و اگر ندادند مظلومیت حضرت تا روز قیامت ثابت شود و کسی بعدها نگوید چرا نیاورد چه بسا اگر می آورد آب می دادند، چرا گذاشت بچه از تشنگی بمیرد.

ص: ۱۶۰۳۳

یا قوم ! ان لم ترحمونی ، فارحموا هذاالرضیع ، اما ترونه کیف یتلظی عطشانا؟!

ای مردم ! اگر به من رحم نمی کنید به این شیرخوار رحم کنید، مگر نمی بینید چگونه از تشنگی زبان خود را بیرون می آورد و به دهان می برد.

حسین آمد به میدان و علی اصغر در آغوشش چو ابری بر رخ ماهی ، عبایش گشته روپوشش

نکی گرید ز بی شیری ، نمی نالد زبی آبی در آغوش پدر دیگر، شده مادر فراموشش

زبان خویش را گاهی برون آرد به آرامی که تا مرطوب گرداند لبان خشک خاموشش

لبش بی رنگ و دل پرخون ، نگاه مات او محزون هوای کربلا برده همه صبر و همه هوشش

لب خاموش او گوید ز سوز دل حکایتها ز بی شیری و بی آبی ، سرش هم گشته بر دوشش

رباب از انتظار آن دم ، برون آمد حسین آمد سرا پا غرقه در خون و علی اصغر در آغوشش

بوسه زد بر لب عطشان علی اصغر و گفت جان بابا پسرم ، وه چه لبت شیرین است .

لاحول و لاقوه الاباالله العلی العظیم

حسن خلق (قسمت اول)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن...

غیر از تو مرا دلبر و دلدار نباشد دل نیست هر آن دل که تو را یار نباشد

شادم که غم هجر تو گردیده نصیبم بهتر زغم هجر تو غمخوار نباشد

از عشق تو میسوزم و میسازم و گویم سوزندگی عشق تو در نار نباشد

بیمار بود هر که مریض تو نگردد　　　بیمار غم عشق تو بیمار نباشد

گردیده گدائی تو سرمایه عمرم　　　بهتر ز گدائی درت کار نباشد

یک تشرف به محضر حضرت بقیهالله الاعظم عج لله تعالی فرجه الشریف:

مرحوم سید احمد اصفهانی میگوید : من به مسجد سهله مشرف میشدم روز جمعه ایی در حجره نشسته بودم که ناگاه سید معمم و موقری داخل شدند، ایشان قبای فاخر و عبای قرمزی پوشیده بودند به آنچه در گوشه حجره بود نظری انداختند در آن تعدادی کتاب و ظرف و فرشی بود فرمودند : اینها نیاز دنیوی تو را تأمین میکند تو هر روز صبح به نیابت از صاحب الزمان زیارت عاشورا بخوان و من ماهیانه برای تو خرجی میفرستم آن را بگیر که اصلا محتاج به احدی نباشی سپس مقداری پول دادند و فرمودند : این مبلغ برای یک ماه تو کافی است .بعد به طرف در مسجد به راه افتادند در حالی که من قدرت نداشتم از زمین برخیزم ، زبانم هم بند آمده بود و هر چه خواستم صحبتی کنم نتوانستم. همین که بیرون رفتند، مثل این که زنجیرهایی آهنین به من بسته شده بود که با رفتن ا یشان باز شد و قدرتی پیدا کردم برخاستم و از مسجد خارج شدم ولی هرقدر جستجو کردم اثری از آقا ندیدم. (عبقری الحسان ص ۱۷۹)

یابن الحسن، آقاجان خرجی هر ماه ما یک عنایت شماست که به ما میفرمایید و ما را در مجالس ذکر خود دعوت میفرمایید

حسن خلق:

قال الله الحکیم انک لعلی خلق عظیم

یکی از مباحث بسیار مهم اخلاقی که گذرگاه ورود به همه اخلاقیات است حسن خلق است

ص: ۱۶۰۳۵

در فرهنگ دهخدا حسن خلق به معنای خوش خلقی و اخلاق خوش و خوش اخلاقی معنا شده است.

ما یک خَلق به فتح فاء الفعل به معنای ظاهر انسان و جسم او داریم یک خُلق به ضم فاءالفعل به معنای باطن و روحیات انسان.

اگر در قیافه ظاهری و جسمانی شخصی زیبا باشد صورت و مو اندامی زیبا داشته باشد میگویند خَلق او زیباست و اگر روح انسانی متصف به صفات جمیله و اخلاق حسنه باشد میگویند خُلق او زیباست

حافظ میگوید:

حُسن خُلقی زخدا میطلبم خوی تو را تا دگر خاطر ما از تو پریشان نشود

راغب در کتابش میگوید: خَلق و خُلق در اصل یکی اند اما خَلق ظاهر قابل رؤیت به چشم است و خُلق باطن قابل درک با بصیرت است.

قال الراغب: الخَلق و الخُلق فی الاصل واحد . لکن خص الخَلق بالهیئات و الاشکال و الصور المدرکه بالبصر و خص الخُلق بالقوی و السجایا المدرکه بالبصیره.

فوائد خوش اخلاقی در انسان در روایات اسلامی:

۱- حسن خلق گناه را آب میکند:

عن النبی (صلی الله علیه و آله و سلم): قال: لو علم الرجل ما له فی حُسن الخُلق لعلم انه المحتاج الی خُلق الحَسَن ، فان خُلقَ الحَسَن یذیب الذنوب کما یذیب الماء الملح .

اگر انسان بداند فوائد اخلاق خوش را ، میفهمد که نیاز به آن دارد چون اخلاق خوب گناه را آب میکند همانگونه که آب ، نمک را آب میکند. (بحار ج ۷۱ ص ۳۹۵)

پس یکی از عوامل بخشش و آب کننده گناه در انسان خوش اخلاقی است

ص: ۱۶۰۳۶

۲- خوش اخلاق موجب نجات انسان در دنیا و آخرت است.

انسان بد اخلاق در هیچ مکانی و زمانی مورد پسند و علاقه مردم و خدا و رسول نیست.

داستان:

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) ، امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را به جنگ سه نفر محارب ک قصد کشتن پیامبر را داشتند فرستادند علی علیه السلام یک نفر از ایشان را در یک مقابله کشتند که به قول خودش او قدرت هزار نفر را داشته است . نفر دوم و سوم را اسیر گرفتند به محضر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند . حضرت فرمودند یا ایمان بیاورید یا کشته میشوید جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله این یک نفر را نکشید خدا سلام میرساند میفرماید این شخص در بین طائفه خوش اخلاق است و با سخاوت است پیامبر اکرم این خبر را بیان فرمود و از کشتن آن یک نفر منع فرمودند این دشمن حربی وقتی این کلام را از پیغمبر شنیدند که خداوند این دو صفت خوش اخلاقی و سخاوت را دوست دارد و هر که دارای این دو صفت باشد مورد محبت خداست او نیز ایمان آورد و شهادتین را به زبان جاری ساخت و اهل نجات شد.

۳- خوش اخلاقی سبب کامل شدن دین اسلام در انسان می گردد:

امام سجاد (علیه السلام) می فرمایند: هرکس چهار خصلت داشته باشد ایمانش کامل و گناهانش بخشیده میشود و در حالی خداوند متعال را ملاقات میکند که خدا از او راضی و خشنود است.

اول : خود نگهداری و تقوای الهی به طوری که بتواند بدون توقع و چشم داشتی نسبت به مردم خدمت نماید.

ص: ۱۶۰۳۷

دوم: راست گوئی و صداقت نسبت به مردم در تمام موارد زندگی.

سوم: حیا و پاکدامنی نسبت به تمام زشتی های شرعی و عرفی.

چهارم: خوش اخلاقی و خوش برخوردی با اهل و عیال خود.

بحارالانوار ج ۶۶ ص ۳۸۵ ح ۴۸

قال علی ابن الحسین (علیه السلام):

اربع من کن فیه کمل اسلامه و محصت ذنوبه و لقی ربه و هو عنه راض .

وقاء لله بما یجعل علی نفسه للناس و صدق لسانه مع الناس و الاستحیاء من کل قبیح عند الله و عند الناس وحسن خلقه مع اهله

۴- بهترین خیر دنیا و آخرت از طرف خدا به مؤمن است.

عن ابی جعفر (علیه السلام) قال:

وجدنا فی کتاب علی (علیه السلام) ، ان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قال: و هو علی منبره:

والـذی لاـ اله الاـ هو ، ما اعطی مؤمن قط خیر الـدنیا و الاخره الا بحسن ظنه باالله و رجائه له و حسن خلقه و الکف عن اغتیاب المؤمنین .....

امام صادق (علیه السـلام) فرمودند: در نوشـته های جدم علی دیدم رسول اکرم روی منبر قسم خوردند که هیچ چیز در دنیا و آخرت بعنوان خیر به مؤمن عطا نشده مگر اینکه این صفات را داشته باشد

حسن ظن به خداوند داشته باشد، امید به خداوند داشته باشد، خوش اخلاق باشد ، و خودداری از غیبت مؤمنین کندو ...

اصول کافی ج ۲ ص ۷۲ باب حسن ظن بالله .

کسـی مثـل علامه طباطبایی هیـچ وقت عصـبانی نمی شود چون در دلش ولایت امیرالمومنین خانه کرده است. علامه طباطبایی کسـی بود که به منزل مرحوم برقعی می آمد و دست به در و دیوار خانه می کشید. می گفت خانه ای که بیش از صد سال در آن روضه خوانی شده آجرهای آن خانه هم شفاعت می دهند. می آمد در حرم حضرت معصومه علیها السلام خودش را به در و دیوار صـحن می مالیـد. گاهی گرد و غبارهای تاقچه های حرم را به سـرو صورتش می مالید. از شـهید مطهری نقل شده می گفت: من اسـتاد زیاد دیـدم ولی تواضـعی که در مرحوم علامه نسـبت به اهل بیت دیدم، اخلاقی و ولایتی که ایشان داشت در دیگران کمتر دیدم. عالمی که علمش او را مغرور نکند، حالش را بد نکند(بد اخلاق نشود) این واقعا عالم است.

حضرت امیرالمومنین در نهج البلاغه می فرماید: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ» (نهج البلاغه/ ص: ۴۸۷).

چه بسا عالمی که جهل و نفهمیش او را از پا در آورده است. خیلی از بزرگانی که الآن هستند شاگرد علامه بودند. فرزند علامه می گوید: پدرم به قدری در

خانه خوش اخلاق بود

و به خانواده و مادر می رسید که در ایامی مادرمان مریض شدند علامه درس و نوشتن را تعطیل کرد و به ایشان رسیدند. می گفتند آقا شما درس و بحث و علم دارید. مسائل تعلیم و تعلم دارید. علامه می گفت: این خانم گردن من حق دارد. به ما می گفت: شاید مادرتان کاری داشته باشد که رویش نشود به شما بگوید ولی به من می گوید.

توسل :

السلام علیک یا اباعبدالله

روزی که گل آدم و حوا بسرشتند   بر نام حسین ابن علی ناله نوشتند

فرمود نبی در صفت گریه کنانش   والله که این طایفه از اهل بهشتند

معمولا انسان وقتی با کسی سخن نمیگوید و هیچ وقت کاری با او و مرامش نداشته وقتی گرفتار و مضطر میشود و این شخص همان اطراف است به او نیز خطاب میکند که کمک کن خانمی که از کودکی از حسینش جدا نشده با تعجب ایستاده نگاه میکند دید همه لشکر بر سر حسینش ریختند مضطر شده گرفتار شده شخصی که اصلا با عمر سعد سخن نگفته فریاد زد:

ویهک یابن سعد ایُقتل ابوعبدالله و انت تنظر الیهم

وای بر تو پسر سعد حسین را دارند می شکنند ایستادی و نگاه می کنی؟

ص: ۱۶۰۳۹

الا لعنت الله علی القوم الظالمین

حسن خلق(قسمت دوم)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن...

خواهم که به زیر قدمت زار بمیرم هرچند کنی زنده دگربار بمیرم

دانم که چرا خون مرا زود نریزی خواهی که به جان کندن بسیار بمیرم

من طاقت نادیدن روی تو ندارم مپسند که در حسرت دیدار بمیرم

خورشید حیاتم به لب بام رسیده آن به که در سایه دیوار بمیرم

تشرف:

بعضی از اهل بحرین در سالهای اخیر تصمیم گرفتند به نوبت جمعی از مؤمنین را میهمانی کنند تا آنکه نوبت به یکی از ایشان رسید که چیزی نداشت این شخص غمگین و اندوهناک شد لذا شب به طرف صحرا رفت ناگاه شخصی را دید و آن شخص به او فرمود: نزد فلان تاجر برو و به او بگو محمد ابن الحسن می گوید دوازده اشرفی که برای ما نذر کرده بود به تو بدهد آن اشرفی ها را از او بگیر و در میهمانی خود خرج کن آن مرد نزد تاجر رفت و پیغام را از طرف آقا به او رساند تاجر به او گفت :محمد ابن الحسن خودش این مطلب به تو فرمود؟ مرد بحرینی جواب داد: آری. تاجر گفت: او را شناختی؟ گفت: نه. تاجر بحرینی صدا زد او امام زمان حجه ابن الحسن بوده و من این اشرفی ها را برای او نذر کرده بودم و به کسی خبر نداده بودم آن مرد بحرینی اشرفی ها را گرفت تاجر به او احترام کرد و التماس دعا گفت. از آن مرد بحرینی خواست چند اشرفی را برایش عوض کند تا پول مقبول آقا را در میان زندگی خود موجب برکت قرار دهد. مرد بحرینی پولها را گرفت و در آن میهمانی خرج کرد. (عبقری الحسان ص۲۱۸)

ص: ۱۶۰۴۰

حُسن خلق

بحث ما در رابطه با اخلاق خوش بود عرض شد خوش اخلاقی فوائدی دارد هم در دنیا و هم در آخرت.

اما در دنیا :

۱- انسان را میان مردم محبوب می کند اما انسان بد اخلاق مبغوض مردم است.

داستان:

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در درس خود عصبانی شده بود و با طلبه ای مقداری تندی کرده بود نقل می کنند وقتی از منبر درس پایین آمد طلبه را صدا زدند که آقا با شما کار دارد وقتی به محضر آقا رسید از او عذرخواهی کرد او را بوسید و به او عبایی هدیه دادند و فرمودند این هدیه را قبول کن و حسین بروجردی را ببخش که برای همین مقدار بد اخلاقی می بایست یکسال روزه بگیرم.

۲- مردم دعاگوی انسان خوش اخلاق هستند. و گاهی به انسان بد اخلاق نفرین و لعن می کنند.

داستان:

شخصی برای شرکت در نماز جماعت مرحوم آیت الله حاج آقا رضا بهاءالدینی در محله سجادیه قم با عجله می رفت مقداری آب باران در چاله ها و گودال ها جمع شده بود یک ماشین تاکسی در حال عبور بود با افتادن چرخ تاکسی در گودال پر از آب باران ، آب چاله به لباس این شخص ریخت با عصبانیت و بداخلاقی راننده را مورد خطاب قرار داد که مگر خری؟ بعد به راه خود ادامه داد و خود را به نماز آقا رساند نماز که تمام شد طبق رسم همیشگی محضر آقا رسید که تقبل الله بگوید. آقا سر در گوش او گذاشتند فرمودند چه می شد که بداخلاقی نمی کردی و آن جمله را به آن راننده تاکسی نمی گفتی؟

ص: ۱۶۰۴۱

۳- مردم به انسان خوش اخلاق اعتماد می کنند. و به انسان بد خلق هیچ اعتمادی ندارند.

۴- همیشه ذکر خوش خلق در محافل خوبان عالم می باشد .

۵- مردم با انسان خوش اخلاق معاشرت می کنند به خلاف انسان بد اخلاق که هیچکس میلی به معاشرت با او ندارد.

۶- مردم با انسان خوش اخلاق داد و ستد می کننـد و اگر کلاهشان در مغازه بـداخلاق بیفتـد به خاطر بـداخلاقی او سـراغش نمی روند .

۷- خوش خلقی باعث رواج فوری ازدواج فرزنـدان خوش اخلاق می شود به خلاف انسان بـداخلاق که به خاطر بداخلاقی او کسی نه به پسرش ، دختر می دهد نه از او دختر می گیرد. می گویند پدر بداخلاقی دارد.

۸- خوش اخلاقی باعث آرامش زندگی اهل و عیال انسان می شود.

۹- انسان خوش اخلاق همیشه آرامش دارد و هیچ اضطراب و نگرانی ندارد.

۱۰- در مشکلات تمایل مردم به مساعدت به انسان خوش اخلاق است نه بداخلاق .

۱۱-برای انسان خوش اخلاق بسیاری از تسهیلات در جامعه فراهم می شود اما بداخلاق محروم از امتیازات اجتماعی است.

۱۲- خوش خلقی در تربیت فرزندان صالح مؤثر است و بداخلاق فرزندانی غیر ایدآل دارد و در تربیت فرزندان موفق نیست.

اما فوائد اخروی خوش اخلاقی:

۱- گناه را ذوب می کند (در جلسه قبل اشاره شد).

۲- موجب کامل شدن ایمان و اسلام شخص می گردد (بیان شد).

۳- بهترین خیر دنیا و آخرت از طرف خدا به مؤمن است (اشاره شد).

۴- خوش خلقی محبوب خداست (جلسه قبل گذشت).

۵- بهترین وزنه در میزان قیامت خوش اخلاقی است:

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: ما یوضع فی میزان إمرىء یوم القیامه افضل من حسن الخلق. روز قیامت خوش اخلاقی بهترین وزنه است.

(کافی ج۲)

۶- پس از فرائض مقدم ترین و محبوبترین عمل نزد خداست: امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

ما یقدم المؤمن علی الله عزوجل بعمل بعد الفرائض احب الی الله من ان یسع الناس بخلقه. (بحار ، ج ۱۵ ،ص۲۲۶)

۷- خوش اخلاق ثواب مجاهد را می برد:

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: همان ثوابی که در صبح و شام به مجاهد در راه خدا در جبهه می دهند به انسان خوش اخلاق عطا می شود .

إن الله تبارک و تعالی لیعطی العبد من الثواب علی حسن الخلق کما یعطی المجاهد فی سبیل الله یَغدُو و یَرُوحُ. (بحار، ج ۱۵ ص ۲۲۶)

۸- خوش اخلاقی موجب دخول در بهشت می شود:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: انسان خوش اخلاق بدون شک در بهشت است و انسان بداخلاق در جهنم.

علیکم بحسن الخلق فان حسن الخلق فی الجنه لامحاله. و ایاکم و سوءالخلق فإن سوءالخلق فی النار لامحاله.

(وسائل، ج۱۱، ص۳۲۴)

حسن خلق ار می نباشد در کسی گرچه باشد کَس، بود بس ناکسی

من ندیدم در جهان جستجو هیچ اهلیت به از خلق نکو

نکته:

بروز و ظهور اخلاق زشت از انسان بداخلاق ابتدا در میان اهلش و خانواده اوست اگر می خواهید میزان اخلاق شخصی را بسنجید هیچ ترازویی بهتر از اهل و عیالش نیستند که شما را روشن کنند.

یکی از دوستان به مزاح می گفت: اگر می خواهی بفهمی خوش اخلاقی یا بد اخلاق، ببین همسرت قبولت دارد یا نه؟ و فهمیدن مقبولیت هم به این است که ببینی پشت سر شما نماز می خواند یا نه؟

ص: ۱۶۰۴۳

نقل می کنند مرحوم شهید مظلوم بهشتی در اخلاق خوش زبانزد بوده مخصوصا با خانواده خود.

وقتی می خواست بـا خـانواده بیرون برود کفشـهای کوچک و بزرگ را جفت می کرد آماده می شـد می آمـد داخل حیاط و شروع می کرد گلها را آب دادن تا اهل بیتشان آماده بشونـد چون معمولا آقایان زودتر مهیای بیرون رفتن می شونـد و خانواده تا اسباب و ملزومات خود و فرزندان را بردارد معطلی دارد .

ایشان فریاد نمیزد و بداخلاقی نمی کرد که چرا دیر آماده می شوید بلکه برای آرامش بیشتر خانواده خود، خود را به رسیدگی به گلها و آب دادن به آنها می زدند.

توسل:

مرسوم است که خـانواده عزادار را بـا اخلاق خوش و احترام و به آرامی از کنار جنازه عزیزشان یا از کنار قبر دور می کننـد و امر به صبر و بردباری می نماینـد کسـی ندیـده که با عزادار بـداخلاقی و تندی کنند اما کربلا طور دیگری رفتار کردند اهل و عیال ابی عبـدالله را با تازیانه و شـلاق و کعب نی از کنار بـدنها دور کردنـد به طوری که همه را تازیانه زدنـد و بـدنها را کبود کردند.

الا لعنت الله علی القوم الظالمین

قلب انسان (۸)

احسن القصص و پنج نکته

احسن القصص

اسـتوارترین نکات تربیتی و عظیم ترین مسائل پنـدآموز، در سوره مبارکه یوسف مطرح است. خداوند متعال با این که داسـتان های حقیقی فراوانی را در قرآن مجید بیان فرموده است، ولی از این داستان به «احسن القصص» تعبیر کرده است.

در پایان داستان می فرماید: «لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِأُولِی الْأَلْبٰبِ»(۱)

این داسـتان و چهره هایی که در این سوره مطرح هسـتند، پنـد مهمی برای خردمنـدان است؛ یعنی به قدری این داسـتان عظمت دارد که روی حرف من در این داسـتان بـا صاحبان مغز، عقل و خرد است و می خواهم عقل شـما را رشـد داده، آن را به بلوغ برسانم و به نورافکن عظیمی برای شما تبدیل کنم که تا قیامت مسیر زندگی شما را روشن کند.

ص: ۱۶۰۴۴

۱- (۱) . یوسف: ۱۱۱

داستان را از خواب حضرت یوسف (علیه السلام) شروع می کند. خوابی که خیلی خلاصه در یک آیه مطرح است، ولی همراه با نکات بسیار آموزنده. آیه شریفه حاوی پنج نکته اعتقادی، تربیتی و عرفانی است.

نکته اول: هدایت از طریق خواب این گونه خواب ها برای پاکان عالم است که به تعبیر سوره مبارکه یونس : بشارتی از جانب پروردگار برای آنان است. خدا آینده پاکان را در عالم خواب، مانند عالم بیداری، به آنان نشان می دهد و با این گونه خواب ها، قلب آنها را در حالتی قرار می دهد که با صبر، استقامت، مقاومت و پایداری راه خدایی را طیّ کنند و از طریق ایمان نیز به آنها یقین می دهد که به آنچه که به شما نشان داده شده، خواهید رسید.

در کار و اراده خدا، هیچ خللی وجود ندارد. وقتی برای بندگان پاکش تصمیم می گیرد، تصمیم عالمانه، حکیمانه، عادلانه و عاشقانه است و آن تصمیم را تحقّق می دهد، ولی آن کسی که مورد نظر حضرت حقّ است، می داند که برای رسیدن به آن مقصد اعلا، باید سلسله ابتلائاتی را تحمّل کند و از کوره در نرود، خسته نشود و لب به شکایت باز نکند.

نکته دوّم: آمادگی برای تحمل درد و رنج روزگار چنانچه در بعضی از کتاب ها آمده است: وقتی خوابش را برای پدر گفت، با این که خواب، خواب مثبت، عالی و نشان دهنده درجات آینده حضرت یوسف (علیه السلام) بود، ولی حضرت یعقوب (علیه السلام) آه کشید و به فرزندش گفت: برای رسیدن به آن چه که به تو ارائه داده اند، ناچاری که بار سنگینی از ابتلائات و آزمایش های حضرت حق را تحمل کنی. خود این حرف نیز به پدرها یاد می دهد که فرزندانشان را برای آزمایش های الهی، آمادگی روحی بدهند و به آنها یاد دهند که خوشی، رفاه و آرامش، همیشگی و دائمی نیست و همواره جاده زندگی سختی، ابتلا، آزمایش و مصیبت دارد.

ص: ۱۶۰۴۵

همچنین در مسیر زندگی، انسان حسود، کینه دار، دشمن و افراد هرزه زیاد است، ولی فرزندان! بیدار باشید که این امور مانع از حرکات شما برای مقاماتی که در علم خدا برای شما قرار داده شده است، نباشد.

نکته سوم: بهترین رابطه پدر و فرزندی بعد از این که حضرت یعقوب (علیه السلام) خواب را شنید، به فرزندش هشدار داد. البته این فرزند نیز فرزندی بود که به بصیرت، نبوت، علم و آگاهی پدر، اطمینان کامل داشت و واقعاً این پدر را برای خود، مربی حقیقی می دانست. علاوه بر این که احساس رابطه فرزندی و پدری داشت، قوی تر از آن، احساس رابطه شاگردی و معلمی داشت که اگر پدران بتوانند چنین موقعیتی در خانه برای خودشان به وجود بیاورند که این دو احساس در فرزندشان کار کند؛ هم احساس فرزندی و پدری و هم احساس استادی و شاگردی که برای آنان زنده بماند و قطع نشود. بچه ها به این نقطه نرسند که پدر ما، پدر نیست، مگر برای ما چه کار کرده است؟

یا بگویند: از پدر خوشمان نمی آید و نمی خواهیم که او را ببینیم و نسبت به پدر بی تفاوت باشند و او را دشمن خود بدانند، ولی حضرت یعقوب (علیه السلام) در این خانه کاری کرده بود که نه تنها در حضرت یوسف (علیه السلام)، بلکه در بقیه فرزندان نیز، هم رابطه پدر و فرزندی زنده بود و هم رابطه شاگردی و معلّمی، البته این رابطه در حضرت یوسف (علیه السلام) خیلی زنده تر بود. علتش این بود که حضرت یوسف (علیه السلام) از اول در راه زندگی با بینایی قدم گذاشت و اجازه نداد که بین او و این حقیقت حجابی پدید بیاید.

نکته چهارم: امکان پاکی در سنین کم خواب را به این گونه پاکان ارائه می دهند. حضرت یوسف (علیه السلام) خیلی پاک بود، تا جایی که پروردگار در قرآن از او به «صدّیق» تعبیر کرده است. البته اگر شما این سوره را دقت کنید، نزدیک به بیست مقام معنوی را برای حضرت یوسف(علیه السلام)در سن ده سالگی بیان می کند.البته امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز روز بعثت پیامبر سیزده ساله بودند. همه روایات نوشته اند : اولین کس از زنان که به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد،حضرت خدیجه (علیها السلام) بود و از مردان امیرالمؤمنین (علیه السلام)- با این که بچه سیزده ساله را مرد نمی گویند و نوجوان می گویند- ولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن سن، رجل کامل بود.

رجل کامل چه کسی است؟ کسی که عقلش به بلوغ رسیده باشد، نه شهوتش.

خیلی ها شصت سال دارند، ولی هنوز بالغ فکری نیستند و فقط در شهوت بالغ شده اند و راه همان شهوت و شکم را طی کردند و می خواهند خوش بگذرانند.

شصت یا هفتاد سال دارند، ولی اسلام آنها را بالغ نمی داند؛ چون استطاعتی که در اسلام مطرح است، استطاعت عقلی است.

اولین مردی که به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد، حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود. بچه نبود.

دلایل قبول ایمان از صبیّ بحث است که ایمان طفل سیزده ساله قبول است یا نه؟ دلایل زیادی را اقامه می کنند که قبول است؛ یکی این که حضرت یحیی(علیه السلام) پنج ساله بود که به مقام نبوت نایل شد: «وَ ءَاتَيْنٰهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»(۱)

ص: ۱۶۰۴۷

۱- (۲) . مریم: ۱۲

«صبیّ» یعنی بچه. بچه پنج ساله به قـدری لیاقت عقلی داشت که ما مقام نبوت را به او مرحمت کردیم. یا به قدری رشد عقلی حضرت عیسی (علیه السلام) بالا بود که تا به دنیا آمد، به یهودیان فلسطین فرمود: «إِنّی عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَینِیَ الْکِتبَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا»(۱)

«جعلنی» را بـا فعل ماضـی ذکر کرد؛ من پیغمبر شـدم و در دنیا آمـدم و مرا پیغمبر قرار دادنـد، نه این که قرار خواهنـد داد. آن کسی که حضرت عیسی (علیه السلام) را بدون داشتن پدر، در رحم حضرت مریم (علیها السلام) به وجود می آورد، همانجا با او با وحی تماس می گیرد و او را به مقام نبوت انتخاب می کنـد. پیغمبر صـلی الله علیه و آله می فرماینـد: «کنت نبیّاً و آدم بین الماء و الطین»(۲) خدا هنوز بنا نداشت که انسان را خلق کند، من نبی شدم. این مقامات انسان است.

نکته پنجم: بلوغ عقلی، مقدم بر بلوغ جسـمی حضـرت یوسف (علیه السلام) در بلوغ عقلی بود و کسی که در بلوغ عقلی باشد، در بلوغ قلبی نیز هست؛ چون عقـل و قلب دو رشـته اتصـال بین انسان و حضـرت حق هسـتند. این دو رشته، هر مقـدار قوی تر باشد، گیرندگی فیوضاتش از پروردگار قوی تر خواهد بود.

ای خاک ره تو خطّه خاک پاکی ز تو دیده عالم پاک ای بر سرت افسر لأمرک زیب بِر تو قبای لولاک

به خدا قسم در این عالم چیزی شـگفت انگیزتر از مقام انسان نیست. خدا می داند که در این خلقت چه کار کرده و چه ساخته است و چه ظرفیتی به این موجود داده است. انبیا هر وقت نگاه می کردند که مردم مقامات خود را با سـنگ گناه از دست داده انـد، خدا می داند که چه خون دلی می خوردند. حرص می خوردند تا انسان را به آن مقام واقعی خود برگردانند، تا جایی که خـدا به پیغمبر (صـلی الله علیه و آله) می گویـد: تو وظیفه نـداری که تا سـر حـدّ جان دادن به دنبال هـدایت بشـر بـدوی. تو از جـانت داری مـایه می گـذاری؟ چون ایشـان مردم گناهکـار را نگاه می کرد، نفس گیر می شـد که خـدا این ها را چه موجود باارزشی ساخته و این ها با دست خودشان چه بلایی به سر خود درمی آورند.

ص: ۱۶۰۴۸

۱- (۳) . مریم: ۳۰

۲- (۴) . الآداب الدینیه للخزانه المعینیه / ترجمه عابدی / ۲۲۱

می دیدند مردم دچار «نکس» شده اند، لغتی است که در قرآن آمده است و غیر از «نکث» است که به معنای «عهد شکنی» است. «نکس» یعنی به جای این که به جانب حضرت حقّ بروند، حرکت را برعکس کرده، با سر، به سرعت، طرف اعماق جهنّم حرکت می کنند. مردم نمی فهمیدند که کجا دارند می روند، اما پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می فهمیدند.

تسلیت خدا بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنان از غصّه گلوگیر می شدند که می خواستند جان بدهند. خدا کراراً او را تسلی می داد تا آخر آیه ای نازل شد که: «إِنَّکَ لَاتَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یَشَآءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ»(۱) تو می خواهی همه را هدایت کنی، اما حبیب من! من هدایت را اجباری و در دست تو قرار نداده ام، بلکه: «وَ مَا عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلغُ الْمُبِینُ»(۲)

تو فقط به مردم بگو، اگر قبول کردند: «طُوبَی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَابٍ»(۳) و اگر قبول نکردند: «حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ یَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِیرُ»(۴)

وضع سه گانه قلب و نتایج آن

۱- قلب دنیازده

زمانی که دل را فقط به دنیا سپردی و نگاه تو از طریق قلب، فقط به دنیا معطوف شد، ضرر می کنی. همین نگاه قرآن است: «إِنْ هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا»(۵) به چنین انحراف شدید فکریی دچار شدی که به تعبیر قرآن: روی زندگی خود مهر زدی که زندگی جز این زندگی دنیا نیست: «وَ مَا یُهْلِکُنَآ إِلَّا الدَّهْرُ»(۶) وقتی که می میریم، در همین دنیا می میریم و نابود می شویم و تمام می شود. اگر این گونه به دنیا دل دادید که بگویید: زندگی فقط همین دنیا، ابزار، خورد و خوراک، خواب و شهوت است، ضرر می کنی.

۱- (۵) . قصص: ۵۶

۲- (۶) . عنکبوت: ۱۸

۳- (۷) . رعد: ۲۹

۴- (۸) . مجادله: ۸

۵- (۹) . جاثیه: ۲۴

۶- (۱۰) . همان

خودت چه کسی هستی؟ تو که فقط بدن نیستی، همه واقعیت، دل توست: وقتی دل را در چارچوب دنیا کشیدی و نگذاشتی از این دایره و فضا بیرون برود، آن دل ضرر می کند. چه ضرری؟ اگر اینجا بیدار شدی و فهمیدی که ضرر کردی، باز مقداری قابل جبران است. اما اگر مرگ گریبانت را گرفت و به آن طرف کشید، آنجا دیگر هیچ ضرری قابل جبران نیست.

۲- قلب آخرتی

اما اگر با مطالعه، گوش دادن به حرف انبیا و یافتن آیات قرآن، فهمیدی که زندگی این دنیا موقتی است و چند روزی بیش نیست، این چند روزه را باید مطابق با طرح مولا ـ از حلال به دست بیاوریم و مصرف کنیم؛ همه همّ و غمت را برای آخرت بگذاری؛ چون قرآن، آخرت را به تو نشان می دهد که پاکان در آخرت این نعمت ها را در بهشت دارند:

«أَنَّ لَهُمْ جَنتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهرُ» (۱) آن گاه نیروی تو برای آخرت صرف می شود.

۳- قلب طیب و پاک

اگر دلت را از دنیا و آخرت بیرون بردی و به دست صاحبدل دادی، گفتی:

محبوب من! خانه ای که تو ساختی و صاحب اول و آخرش نیز تویی، ما هیچ کاره هستیم و تو همه کاره ای، دل ما را تحویل بگیر؛ چون دل باید از ماسوی الله پاکیزه شود.

امام حسین (علیه السلام) در دعای عرفه می فرمایند: مرا به جایی برسان که تو برای من اختیار کنی، من دیگر خودم صاحب اختیار نباشم. نگویم این یا آن را می خواهم، تو به جای من انتخاب کنی.

۱- (۱۱) . بقره: ۲۵

وقتی سحرگاه بیدار می شویم، قبل از این که اهل خانه بیدار شوند، در خلوت سحر که خدا برای آن خیلی ارزش قائل است، این را از خدا بخواهیم. در قرآن از سحرِ سحرخیزان چندین بار حرف زده و فرموده: برای اینان پاداشی گذاشته ام که از همه مخفی است و هیچ کس نمی داند: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّآ أُخْفِیَ لَهُم مِّن قُرَّهِ أَعْیُنٍ جَزَآءً بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ»(۱) کسی خبر ندارد که من برای سحرخیزان چه پاداشی مقرر کرده ام.

در آن خلوت سحر، مانند انبیا و اولیا، دل را به صاحبش بسپار، بگو: خدایا! من هیچ کاره ام، تو دل مرا در اختیار بگیر. خدا گوش می دهد. تمام اولیای خدا از همین گدایی ها به ولایت رسیدند.

به حضرت موسی (علیه السلام) می فرماید: می دانی در دل چنین شخصی چه چیزی می ریزم؟ بالاترین مایه در این عالم را در این ظرف می ریزم و آن عشق به خودم است که لذت مناجات با خودم را بر او روز افزون می کنم؛ چون او دارد می گوید: تو دل مرا ببر.

تسلیم دلهای طیب به امر خدا به حضرت عیسی بن مریم (علیه السلام) گفتند: همیشه پیاده به این طرف و آن طرف می روی و گاهی سوار مرکب می شوی. تو با این عظمت، از پروردگار بخواه مرکبی به تو بدهد. فرمود: من خجالت می کشم از خدا چیزی را بخواهم که در خدمت او قرار بگیرم. هر چه او می خواهد، من فقط تسلیم هستم، چیزی نمی خواهم.

حضرت یوسف (علیه السلام) با آن بلوغ عقلی، قلب را به دست خدا داده بود و خدا در این قلب، اول این بشارت و خواب را ریخت. به او ارائه کرد که ای یوسف! چنین آینده ای در انتظار تو است که خورشید، ماه و یازده ستاره در برابر تو خاکسار هستند.

۱- (۱۲) . سجده :۱۷

گرت سلطنت فقر ببخشد ای دل کمترین مُلک تو از ماه بود تا ماهی

سلطنت فقر؛ یعنی سلطنت گدایی؛ یعنی هیچ چیزی ندارم، همه چیزم تویی و انتخاب و اختیار من نیز با توست.

قرار دادن مُلک خدا در اختیار او روزی هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض کرد: حدود فدک را به من بگوييد که به فرماندار مدینه دستور دهم تا به شما پس دهند، فرمود: حدود فدک از جایی که آفتاب طلوع می کند تا جایی است که غروب می کند. تو مُلک ما را خبر نداری که چه ملکی است.خیلی از جوانان مؤمن و چهره های برجسته مدینه، به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پیغام دادند: اگر می خواهید دختر بزرگوارتان را شوهر بدهید، اجازه بفرمایید تا ما به خواستگاری بیاییم. حضرت فرمود: اجازه خواستگاری دخترم با خداست. او باید برای من داماد انتخاب کند، نه من.

جبرییل آمد، عرض کرد: خدا می فرماید: یا رسول الله! من در مجلسی با حضور جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، این ها را شاهد عقد گرفتم که خودم حضرت زهرا (علیها السلام) را برای حضرت علی (علیه السلام) عقد کرده ام.

پیوند خوردن با صاحبان اختیار

۱- همسر خواهی

به شخصی لاابالی گفتم: آیا ازدواج کردی؟ گفت: آری. گفتم: آیا همسرت نیز مانند تو است؟ گفت: نه، او مرا از آن حال درآورد. اهل نماز، روزه و خمس کرد، آرام و وقار پیدا کردم. گفتم: چه کسی این زن را به تو داد؟ گفت: مادر، پدر و خواهرانم که نمی توانستند چنین همسری برایم پیدا کنند، خودم به حرم حضرت رضا (علیه السلام) رفتم، گفتم: آقا! کسی نیست که برای من همسر خوب بگیرد، من از شما می خواهم. این همسر را به واسطه حضرت به من دادند.

۲– دل سپاری به اهل بیت و ازدواج

تاجری به پسر درس خوانده در خارج خود گفت: می خواهم برای تو عروسی بگیرم. به پدر گفت: فقط دختر خارجی می خواهم. گفت: در ایران، در میان اقوام و خانواده های تاجران دخترهای خیلی خوبی هست. پسر گفت: یا دختر خارجی، یا ازدواج نمی کنم. چند ماه، پدر و مادر نگران بودند.

این تاجر به یکی از رفقایش این مشکل را گفت که من خانواده متدینی هستم، همگی اهل نماز هستیم و این اولین پسر من است،نمی دانم چرا این انحراف را پیدا کرده است،می گوید: فقط زن خارجی می خواهم.او گفت:پسرت را به دکتر ببر، او روانی شده است. دکترش را نیز من سراغ دارم و آن حضرت رضا (علیه السلام) است. بگذار امام رضا (علیه السلام) به او جهت دهد. می گفت: بلیط گرفتیم و رفتیم. یکی از کشیک های حرم با این تاجر رفیق بود، گفت: فردا غبارروبی حرم است و حرم خلوت است. ما حق داریم چند نفر را با خود ببریم، برای تو و پسرت کارت می گیرم، بیایید. بعد از غبار روبی، نبات، گرد تبرّک از روی قبر مطهّر و پارچه سبز از روی حرم را تقسیم می کنند، آن را نیز برای تو می گیرم.

می گفت: رفتیم. غبار روبی تمام شد، پارچه سبز، نبات و مقداری گرد حرم را آوردند، میان این گرد، کاغذ کوچکی مچاله شده بود. پسرم باز کرد، دید دختری هجده ساله نوشته است: یابن رسول الله! من دیپلمه و خوش چهره هستم، اما تنها مانع من در این دوره و زمانه در ازدواج، شغل پدرم است. پدرم را دوست دارم، پدر مظلوم و با ادبی است، ولی چون رفته گر شهرداری است، کسی نمی آید که با من ازدواج کند. پدرم جهیزیه نمی تواند تهیه کند. من باید بمانم؟ شما برای ازدواج من فکری کنید.

ص: ۱۶۰۵۳

پسر به پدر گفت: این دختری که آدرسش در این کاغذ است را می خواهم ببینم. پدر گفت: باشد، برویم. خانه دختر در محله خواجه ربیع، از این خانه های خشتی و گلی کوچک بود. در زدیم، در را باز کردند، درون خانه رفتیم. گفتیم: شما دختری به این نام دارید.ما از تهران آمده ایم.پسر مرا ببین،برود با دختر شما صحبت کند،اگر همدیگررا قبول کردند، دختر شمارا برای پسرم بگیرم.امام رئوف این داماد را برای شما فرستاده است. مگر دختر درد خود را به طبیب نگفته است؟

باز کنندگان واقعی گره ها حضرت یوسف (علیه السلام) حرفش را به چه کسی زد؟ به ما یاد می دهد که حرف را کجا ببرید؟ نزد هر کسی درد دل نکنید که سفره دل خود را باز کنید. سفره دل را همه جا نمی شود باز کرد. با هر کسی هر حرفی را نزنید. خدا چه نعمت هایی را در کنار ما گذاشته است و فرموده که درد خود را به این ها بگویید. این ها از جانب من مأمورند که دردها را دوا کنند و بار رنج را از روی دوش شما بردارند و گره زندگی شما را باز کنند.

گر می پذیری خسته، ما سخت خسته ایمور می پذیری دلشکسته، ما دلشکسته ایم لطف الهی به منِ خوار و زارنیز امید هستت عشق یار یک نظر آن دلبر مهوش کندعاقبت کار مرا خوش کند از میِ آن ساقی شیرین لبنلطف کند صبح نماید شبم در گذرد از گنهم لطف دوستلطف، چنین پرگنهی را نکوست در گذر ای دوست گناه مراصبح کنی شام سیاه مرا

ص: ۱۶۰۵۴

ادب قلب

راه های تزکیه و تطهیر قلب

بحث ما راجع به مسأله تأدیب و تربیت بود. انسان باید تمام ابعاد وجودیاش؛ یعنی عقل، قلب، نفس، اعضا و جوارحش را ادب کند. در جلسه گذشته بحث ما به ادب قلب رسید که این موضوع در روایات هم آمده است. در روایت میفرماید: « زَکِّ قَلْبَکَ بِالْأَدَبِ کَمَا یُذَکَّی النَّارُ بِالْحَطَب»۱. روایات متعدد است. من قبلاً روایت دیگری خوانده بودم، که تطهیر سر و باطن، به تطهیر قلب است.

تطهیر قلب و تزکیه نفس

من در اینجا دو تا مطلب را به طور خلاصه عرض می کنم؛ یک بحث در باب تطهیر قلب است و یک بحث در باب تزکیه نفس. تزکیه، هم شامل تطهیر می شود و هم شامل رشد. انسان، هم وظیفه دارد دلش را پاک کند و هم وظیفه دارد آن را رشد بدهد.

قلبی که تطهیر نشده باشد بی ادب است!

در باب تطهیر، قلبی که تطهیر نشده است بیادب است. ما در باب ادب و تربیت گفتیم که ادب الهی، عبارت از مرزشناسی و مرزداری است. در این باب از روایت هم استفاده کردیم. مرزشناسی و مرزداری به طور خلاصه یعنی؛ انسان نیرویش را در راه رضای الهی مصرف کند. مرزشناسی یعنی اوامر الهی و دستورات خدا. مرزداری یعنی به کار بستن اوامر و دستورات الهی، که مصرف نیرو در مرزداری است. خلاصه بحث این است که انسان، اگر نیرویی که در هر بُعدی از ابعاد وجودیاش دارد، در راه رضای خدا مصرف کند، آن بُعد وجودی اش را مؤدّب کرده است و اگر در راه غیر رضای الهی مصرف کند آن بُعد وجودیاش بیادب است.

ص: ۱۶۰۵۵

قلب باادب، قلب بی ادب

قلب، یک بُعد از ابعاد وجودی انسان است. بحث در این است که کارایی قلب در چیست که انسان از او کار میکشد. اگر کاری را که انسان از قلب کشید، در راه رضای خدا بود، آن قلب میشود باادب. امّا اگر در راه رضای خدا نبود، آن قلب میشود بیادب. من در باب قلب مفصّل بحث کردم و دیگر نمی خواهم بحث کنم.

قلب ها ظروف خدا هستند!

قلب یک ظرف است و ادب و بی ادبی این ظرف در ربط با مظروف آن است. ما راجع به قلب روایات متعدّده داریم که همین تعبیر است. علیعلیه السلام) میفرماید: «إِنَّ هَـٰذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ»؛ این دلها ظروف هستند. «فَخَيْرُهَا أَوْعَاه»۲ . در روایتی دیگر از پیغمبر اکرم هست که فرمودند: «قال رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم): ان لله تعالی فی الارض اوانی الا فیها القلوب»؛ در زمین، برای خدا ظرفهایی وجود دارد که عبارت از دلها است. صحبت در این است که این ظرف برای کیست و مظروفش چیست؟

قلب؛ مخزن حبّ الهی، دار حق تعالی، حرم الله و ناموس خدا است!

چون بحث قلب، بحث مفصّلی است من نمی خواهم واردش شوم، فقط اشاره می کنم و رد می شوم. در باب قلب، این ظرف را به اشکال گوناگون تعبیر میکنند. می گویند: قلب، مخزنی است که مظروفش حبّ الهی است، «مخزن حبّ الهی». گاهی از این ظرف به «دار حق تعالی» تعبیر می کنند. گاهی به «بیت حق تعالی». در روایت به «حرم حق تعالی» تعبیر می کنند. در روایتی است که؛ «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنْ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»۳ ؛ هم ظرف را می گوید و هم مظروف را. استاد ما(رضوان الله تعالی علیه)، تعبیرشان از قلب این بود که قلب و دل ناموس الهی است.

ادب کردن قلب

کار دل دلبستگی است. می گوینـد: این ظرف که مظروفش باید حبّ الهی باشد، اگر حبّ غیر خدا در آن جایگزین شود، بی ادب است. آنچه که متناسب با آن ظرف بود و بایـد در آن راه، که مورد رضای الهی بود، مصرف می شـد، این بود که حبّ خـدا در این ظرف می آمـد و جایگزین می شد نه حبّ غیر خدا. لذا این مطلبی که در روایات هست که قلب خود را ادب کن و اینکه می گویند: ادب قلب به تطهیرش است، یعنی پاك کردن قلب از حبّ به غیر خدا. به این می گویند: ادب قلب.

دلی که به غیر خدا تعلّق پیدا کند، هرزه و بی ادب است!

دلی که هر روز و هر آن، به چیزی غیر خـدا تعلّق پیـدا کنـد، قلبی هرزه و بیادب است و این هرزهگری قلب است. دلی که در دل بستگی به خدا، راسخ و پابرجا است و غیر حبّ به خدا را در خود راه نمی دهد، این دل و قلب مؤدّب به ادب الهی است.

قلب بی ادب، بیمار است!

لذا در معارف ما، در باب سلامت قلب و بیماری قلب، که کدام دل سالم است و کدام دل بیمار، معیار حبّ به خدا است. دلی که به دنیا تعلّق گرفته باشـد، یعنی در آن دل، حبّ به دنیا رسوخ کرده باشد و دلبسته به دنیا شده باشد، این قلب مریض است. گفتم: بی ادب است، در بیماری اش هم می گویم: این بی ادب، بیمار است. بی ادبها بیمار هستند.

آن دل که در راه رضای خدا باشد سلامت است

آن دل که نیرویش را در راه رضای الهی مصرف کرده باشد، یعنی این دل، به الله تعالی و اولیای خدا که آن ها را هم به خاطر خدا دوست دارد، تعلّق پیدا کرده باشد، این دل سلامت است.

ص: ۱۶۰۵۷

در قیامت، فقط قلب سالم به درد می خورد!

حالاـ من برای نمونه روایتی را می خوانم «یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ ، إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ»۴ ؛ قیامت، روزی است که نه پول، نه فرزند و نه چیز دیگری، به درد انسان نمیخورد بلکه دل سلامت است که به درد او میخورد.

قلب سالم چه قلبی است؟

روایت از امام صادق(صلوات الله علیه) در ذیل همین آیه منقول است که حضرت فرمود: «هُوَ الْقَلْبُ الَّذِی سَلِمَ مِنْ حُبِّ الدُّنْیا»۵ قلب سلیم آن قلبی است که از حبّ به دنیا سلامت باشد و نگذارد حبّ به دنیا در آن رسوخ کند، این در ربط با ادب قلب که همان تطهیر قلب است.

همه ابعاد وجودی انسان قابل رشد هستند

یک بحث دیگری در همین رابطه هست که در روایات هم مطرح است و آن مسأله رشد دل و قلب است. به این معنا که رشد قلب به چه چیز است. ابعاد وجودی انسان، غیر از بُعد مادّی او که از نظر روند رشد و نکث جدا از بقیّه ابعاد است، همگی قابل رشد هستند. عقل و حتّی نفس هم قابل رشد هستند.

هرچه مظروف بزرگ تر، ظرف بزرگ تر

رشد قلب به همین است که ما گفتیم. هرچه مظروف بزرگتر، ظرف هم بزرگتر و هرچه مظروف کوچکتر، ظرف هم کوچکتر. چون مظروفِ قلب حب و دوستی است، اگر تعلّق دل به یک چیز محدود باشد، قلب هم محدود میشود. امّا اگر تعلّق دل، به یک چیز نامحدود باشد، رشد قلب هم بی نهایت می شود.

ص: ۱۶۰۵۸

مظروف قلب حب به خدا است

مظروف قلب، حبّ به خدا است. خدا نامحدود است پس حبّ به او هم نامحدود است. یک وقت خط کش های مادّیّت را وسط نگذارید. بحث شدّت و ضعف است. یعنی شدّت رشد، به شدّت تعلّق به خدا است. این رشد قلب، گاهی در ربط با حالات است و گاهی در ربط با اعمال.

رشد قلب در ربط با حالات

در روایت هست که «قال الله تعالی لعیسیعلیه السلام) أدِّب قلبک بالخشیه»؛ خشیت یک حالت درونی است که بر محور علم و معرفت استوار است. چه بسا آن خوفی که از درک عظمت خدا ناشی می شود را خشیت تعبیر میکنند. «أدب قلبک بالخشیه»۶؛ در ربط با حالات است.

رشد قلب در ربط با اعمال

روایت از امام صادقعلیه السلام) است؛ «إِنَّ الْقَلْبَ یَحْیَا وَ یَمُوتُ»؛ قلب زنده میشود و میمیرد. « فَإِذَا حَیَّ »؛ وقتی که زنده بود « فَأَدِّبْهُ بِالتَّطَوُّعِ» آن را با مستحبّات ادب کن. عمل واجب را چه دلت بخواهد و چه نخواهد مجبور هستی انجام دهی. اگر قلب سرحال بود، جایی است که می توانی قلبت را با عملی ادب کنی که آن را توسعه دهی، یعنی عمل مستحب. «وَ إِذَا مَاتَ فَاقْصُرْهُ عَلَی الْفَرَائِضِ»۷ ؛ اگر قلبت مرده است، فقط واجباتت را انجام بده. آن مستحبّی که از روی کسالت است، رشد درونی نمی آورد.

اولیای خدا عاشق عبادت بودند

اولیای خدا هم در ربط با اعمال خودشان همین روش را داشتند. آنها هیچ گاه از عبادت، زدگی پیدا نمی کردند. این است که می بینید آن ها عاشق عبادت بودند. از پیغمبر اکرم؛ «قُرَّهُ عَیْنِی فِی الصَّلَاهِ»۸ نماز نور چشم من است. در روایتی از امام باقرعلیه السلام) نقل شده است که؛ «کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ع یُصَلِّی فِی الْیَوْمِ وَ اللَّیْلَهِ أَلْفَ رَکْعَهٍ»۹ ؛ این تعبیرات را راجع به امیرالمؤمنین هم داریم. نه اینکه اینها خسته نمی شدند، کأنّه نیرو هم می گرفتند. روایت از امام حسنعلیه السلام) است که حضرت می گوید شب جمعه بود، دیدم مادرم در محراب ایستاد و مشغول به نماز و عبادت شد و تا صبح مشغول عبادت بود. یا این تعبیراتی که راجع به زهرا(سلام الله علیها) است که به قدری به عبادت می ایستاد، که پاهای حضرت ورم می کرد، احساس نمی کرد. اولیای خدا، رشدی را که برای دل مملو از حبّ به خدا بود را از حالات و اعمال تغذیه می کردند و این اعمال برای شان رشد صعودی داشت.

پی نوشت ها:

۱.بحارالأنوار، ج۷۴، ص۲۰۷

۲.بحارالأنوار، ج۱، ص۱۸۸

۳.بحارالأنوار، ج۶۷، ص۲۵

۴.شعرا،آیه ۸۸و۸۹

۵.بحارالأنوار، ج۷، ص۱۵۲

۶.تحف العقول، ص ۵۰۰

۷.بحارالأنوار، ج۸۴، ص۴۷

۸.الکافی، ج۵، ص ۳۲۱

۹.وسائل الشیعه،ج ۱، ص ۹۲

منبع:porsemani.ir

قلب سلیم

منظور از قلب سلیم چیست؟

پاسخ اجمالی :

واژه "سلیم" از "سلم" و "سلامت" به معنای دور بودن از آفات ظاهری و باطنی است.

امام صادق (ع) در بیان منظور از این واژه فرمود: قلب سلیم، قلبی است که خدا را ملاقات کند، در حالی که هیچ کس جز او در آن نباشد.

مفسران قرآن برای "قلب سلیم" تفسیرهای متعددی بیان کرده اند که هر کدام از آنها به یکی از ابعاد این مسئله اشاره دارد؛ نظیر این که: قلب سلیم، قلبی است که پاک از شرک باشد. یا قلبی است که خالص از معاصی و کینه و نفاق باشد. و یا قلبی، که از عشق دنیا تهی باشد که حب دنیا سرچشمه همه خطاها است. و بالاخره قلبی، که جز خدا در آن نباشد!

پاسخ تفصیلی:

یکی از واژه های قرآن کریم "قلب سلیم" است که بسیار زیبا و با محتوا است. واژه سلیم از "سلم" و "سلامت" به معنای دور بودن از آفات ظاهری و باطنی است.(۱)

جالب ترین تفسیر برای "قلب سلیم" را امام صادق (ع) بیان فرمود، آن جا که می فرماید: "الْقَلْبُ السَّلِیمُ الَّذِی یلْقَی رَبَّهُ وَ لَیسَ فِیهِ أَحَدٌ سِوَاهُ"؛ (۲) قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند، در حالی که هیچ کس جز او در آن نباشد.

ص: ۱۶۰۶۰

۱- (۱) راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن کریم، ماده "سلم".

۲- (۲) کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۶، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۸ش.

نیز در روایت دیگری از همان امام همام (ع) آمده است: "صاحِبُ النِّیهِ الصّادِقَهِ صاحِبُ الْقَلْبِ السَّلِیم، لِأَنَّ سَلامَهُ الْقَلْبِ مِنْ هَواجِسِ الْمَحْذُوراتِ بِتَخْلِیصِ النِّیهَ لِلّهِ فِی الاُمُورِ کُلِّها"؛(۱) کسی که نیت صادقی دارد، صاحب قلب سلیم است؛ چرا که سلامت قلب از شرک و شک، نیت را در همه چیز خالص می کند. بنابراین، امام صادق (ع)، صاحبان نیت پاک و خالص را، صاحب قلب سلیم می داند.

درباره اهمیت قلب سلیم همین بس که قرآن مجید آن را تنها سرمایه نجات روز قیامت شمرده، چنان که در سوره "شعراء" می خوانیم: "یوْمَ لا ینْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ* إِلاَّ مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ"؛(۲)

منبع: islamquest.net

قلب سلیم

پرسش : منظور از قلب سلیم چیست؟

پاسخ:

«سلیم» که از ماده «سلامت» است مفهوم روشنی دارد یعنی قلبی که از هر گونه بیماری و انحراف اخلاقی و اعتقادی، دور باشد.

مگر نه این است که: قرآن درباره منافقان می گوید: فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً: «در دل های آنها یک نوع بیماری است و بر اثر لجاجتشان خدا بر این بیماری می افزاید»!.(۳)

در چند حدیث پر معنی «قلب سلیم» به خوبی معرفی شده:

الف ــ در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) در ذیل آیه مورد بحث، می خوانیم: وَ کُلُّ قَلْب فِیهِ شِرْکٌ أَوْ شَکٌّ فَهُوَ ساقِطٌ: «هر قلبی که در آن شرک و شکی است آن قلب سقوط می کند و بی ارزش است».

ص: ۱۶۰۶۱

۱- (۳) مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۱۰، موسسه الوفاء، بیروت، ۲۴۰۴ ق.

۲- (۴) شعراء، ۸۸، ۸۹.

۳- بقره، آیه ۱۰.۲ ــ ملک، آیه ۲۲.۳- تفسیر نمونه، جلد ۱۵، صفحه ۲۹۸.*

ب ـ از سوئی دیگر، می دانیم علائق شدید مادی، و دنیا پرستی، انسان را به هر انحراف و گناه می کشاند; چرا که: حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطِیْئَه: «عشق به دنیا سرچشمه هر گناهی است».

و لذا قلب سلیم، قلبی است که خالی از «حب دنیا» باشد، همان گونه که امام صادق(علیه السلام)در حدیث دیگری در ذیل همین آیه فرمود: هُوَ الْقَلْبُ الَّذِی سَلِمَ مِنْ حُبِّ الدُّنْیا: «این قلبی است که از عشق دنیا سالم باشد».

با توجه به آیه ۱۹۷ سوره «بقره»: وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی: «توشه برگیرید که بهترین توشه برای آن جهان پرهیزگاری است» روشن می شود: قلب سلیم قلبی است که بر اثر سلامت سرچشمه تقوای الهی گردد.

ج ـ آخرین سخن این که: قلب سلیم قلبی است که جز خدا در آن نباشد، آنگونه که امام صادق(علیه السلام) در پاسخ سؤالی پیرامون این آیه، فرمود:

الْقَلْبُ السَّلِیمُ الَّذِی یَلْقَی رَبَّهُ وَ لَیْسَ فِیهِ أَحَدٌ سِوَاهُ: «قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که غیر از او در آن نباشد».

ناگفته پیدا است

منظور از «قلب» در این گونه موارد روح و جان آدمی است.

در روایات اسلامی پیرامون قلب و سلامت آن، و آفاتی که بر آن وارد می شود و راه مبارزه با این آفات، مطالب فراوانی آمده است که از مجموع آنها این منطق اسلامی کاملاً آشکار است که: اسلام قبل از هر چیز، به زیر بنای فکری، عقیدتی و اخلاقی اهمیت می دهد; چرا که تمامی برنامه های عملی انسان بازتابی از آن است.

ص: ۱۶۰۶۲

همـان گونه که سـلامت قلب ظاهری، عامل سـلامت جسم، و بیماری آن، سـبب بیماری همه اعضاء است؛ چرا که تغـذیه تمام سلـول هـای بـدن به وسـیله خـونی انجـام می گیرد که به کمـک قلب به تمـام نقـاط کشور تن فرسـتاده می شود، همین گونه، سلامت و فساد برنامه های زندگی انسان جلوه و بازتابی است از سلامت و فساد عقیده و اخلاق.

این بحث را با سخنی از امام باقر (علیه السلام) پایان می دهیم

آنجا که فرمود: قلب ها چهار گونه است:۱- قلبی که در آن نفاق و ایمان است.۲- قلبی که وارونه است.۳- قلبی که مُهر بر آن خورده، هیچ حقی بر آن وارد نمی شود.۴- و قلبی که نورانی است و خالی (از غیر خدا).

سپس افزود: قلب نورانی قلب مؤمن است، هر گاه خدا نعمتی به او بخشد شـکر می گوید، و هر گاه مصیبتی به او رسد، صبر و شکیبائی می کند، اما قلب وارونه قلب مشـرکان است همان گونه که خداوند فرموده: أَفَمَنْ یَمْشِی مُکِبّاً عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ یَمْشِی سَوِیّاً عَلی صِراط مُسْتَقِیم:

«آیـا کسـی که به صـورت بر زمین راه می رود هـدایت یـافته تر است یـا کسـی که راست قـامت بر صـراط مسـتقیم گـام برمی دارد»؟!(۲)

اما قلبی که در آن ایمان و نفاق است قلب کسانی است که در برابر حق و باطل بی تفاوتند، اگر در محیط حق قرار گیرند، تابع حق می شوند و اگر در محیط باطل باشند گرایش به باطل پیدا می کنند.

و اما قلب مُهر خورده، قلب منافقان است».(۳)

پی نوشت:

منبع: makarem.ir روزی که نه مال سود می دهد و نه فرزندان، مگر آن کس که با قلبی رسته از شرک نزد خدا بیاید.

ص: ۱۶۰۶۳

مفسران قرآن نیز برای "قلب سلیم" تفسیرهای متعددی بیان کرده اند که هر کدام به یکی از ابعاد این مسئله اشاره دارد:

۱. قلب سلیم، قلبی است که پاک از شرک باشد.

۲. قلبی است که خالص از معاصی و کینه و نفاق باشد.

۳. قلبی، که از عشق دنیا تهی باشد که حب دنیا سرچشمه همه خطاها است.

۴. و بالاخره قلبی، که جز خدا در آن نباشد!

همان گونه که بیان شد، "سلیم" از ماده "سلامت" است، و هنگامی که سلامت به طور مطلق مطرح می شود، سلامتی از هر گونه بیماری اخلاقی و اعتقادی را شامل می شود.

بنابراین، صاحب قلب سلیم در این دنیا نیز قلبش از امور غیر خدایی خالی است؛ چراکه اموری؛ نظیر هوای نفس، قدرت طلبی، زیاده خواهی، ناهنجاری های اخلاقی و ... هیچ گونه تناسبی با قلب سلیم ندارد.

خلاصه این که قلب سلیم قلبی است که جمیع وابستگی های غیر خدایی را از خود دور ساخته و در دنیا کانون توجه و تمرکز خود را بر خدای تبارک و تعالی قرار داده است، آن گونه که در دعا می خوانیم: "الهی هب لی کمال الانقطاع الیک"؛ خدایا کمال بریدن و گسستن به سوی خودت را به من عطا فرما.

برای آشنایی بیشتر به کتاب قلب سلیم، اثر شهید دستغیب مراجعه کنید.

مفهوم کلمه قلب در قرآن

مفهوم کلمه قلب در قرآن

کلمه ی قلب در قرآن چند بار و در چه سوره هایی آمده، و معانی آن چیست؟

پاسخ اجمالی

با بررسی تمام مواردی که در قرآن، مفهوم قلب و معانی مشابه آن به کار رفته است، چنین به دست می آید که بی تردید مفهوم «قلب»، در برخی آیات، در مورد قلب روحانی و معنوی، یعنی «روح و نفس» انسان استعمال شده است. اما در مورد آیات دیگری که گاه از قلب به عنوان محل تعقل و تفکر و همچنین جایگاهی برای عواطف و احساسات انسانی نام برده شده است، نمی توان با قاطعیت اثبات نمود که مقصود قرآن، قلب جسمانی است.

در حقیقت، اگرچه برخی اندیشمندان و متفکران ادعا نموده اند که بر خلاف نظر پزشکی امروزی که مغز و اعصاب را مرکز ادراکات و احساسات می شمرد، قلب مرکز تمامی آنها است؛ و برخی فلاسفه مانند ارسطو و بوعلی سینا نیز چنین نظریه ای را بیان کرده اند، اما در نسبت دادن چنین نظریه ای به قرآن، دلایل قطعی وجود ندارد.

پاسخ تفصیلی

در موارد متعددی که کلمه قلب در قرآن به کار رفته، مفاهیمی؛ نظیر تفکر، ایمان، درک عواطف و احساسات به آن نسبت داده شده است. در این موارد شاید بتوان ادعا نمود که این مفاهیم هیچ سنخیتی با قلب جسمانی یعنی «قلب صنوبری که در گوشه چپ سینه قرار گرفته است»، ندارند. یا این که مدعی شویم، قرآن نیز به مانند بسیاری از رومیان و یونانیان قدیم، قلب جسمانی را قرارگاه تفکر، تعقل و مرکز عواطف و احساسات می شمرد. اثبات هر یک از این دو، نیازمند تحقیقی جامع در کتاب های لغت و استعمالات مختلف در قرآن و روایات است.

توجه به این نکته ضروری است که برای رسیدن به مفهوم دقیق قلب باید واژه هایی؛ مانند فؤاد، نفس و صدر را نیز مورد نظر داشت.

مفهوم شناسی واژه ی «قلب» و «فؤاد»

از این جهت به قلب انسان قلب گفته می شود که تقلّب و دگرگونی آن بسیار است.(۱) در لغت نامه های معتبر «لسان العرب» و «المصباح المنیر» آمده است: واژه قلب همان طوری که در زبان عربی نام عضوی از بدن است، به معنای عقل نیز به کار می... رود.(۲) ابنمنظور در لسان العرب می گوید: فرّاء (لغت شناس معروف زبان عرب) در معنای آیه ی «إِنَّ فی ذلِکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْب»،(۳) می گوید: قلب در این آیه به معنای عقل است؛ فراء در توضیح این معنا می گوید: در زبان عربی قلب به معنای عقل نیز به کار می رود؛ مانند «ما لک قلبٌ»، «ما قلبُک معک»، «أین ذهب قلبک؟» که در تمام این مثال ها قلب به معنای عقل است؛ یعنی «برای تو عقلی نیست»، «عقل تو با تو نیست»، «عقل تو کجا رفته است؟».(۴)

ابن اثیر در «النهایه» و ابن فارس در «مقائیس اللغه» می گوینـد: به بُعـد خالص و شـریف هر چیزی، قلب آن چیز گفته می شود.(۵) پس به نفس و روح انسان هم که بُعد خالص، شریف و حقیقت انسان است، می توان قلب گفت.

در لغت نـامه «مفردات الفاظ القرآن» آمـده است: واژه قلب به معنای روح نیز به کار می رود.(۶) همچنین علّامه مصطفوی نیز در «التحقیق» می گویـد: هر انسـانی دارای دو قلب است: ۱. قلب مـادّی ظاهری که همان قلب صـنوبری است. ۲. قلب روحانی باطنی که حقیقت انسان است.(۷)

در مورد واژه «فؤاد» نیز اکثر عالمان لغت شـناس بر این اعتقادند که معنایی مترادف با قلب دارد، با این تفاوت که در آن نوعی از سوختگی و دلسوزی نیز جای گرفته است.(۸)

مفهوم شناسی واژه ی «صدر»

در لغت نامه های «لسان العرب»، «العین» و «تاج العروس» واژه صـدر به معنای «أعلی مقـدّم کل شـیء» آمده است که به معنای قسـمت بالا از قسمت جلوی هر چیزی است.(۹) و از آن جا که سـینه انسان نیز در قسـمت بالای جلوی بدن است، به آن صدر گفته می شود.(۱۰)

از جمله کاربردهای دیگر واژه صـدر در این معنا می توان به این موارد اشاره نمود: «صدر القناه»؛ بالای نیزه، «صدر الأمر»؛ اوّل کار، «صدر النهار»؛ اوّل روز، «صدر المجلس»؛ قسمت بالای مجلس، و «صدر القدم» سینه پا.

پس بـا ملاـحظه این موارد به خوبی می توان دریـافت که صـدر در هر چیزی متناسب با آن چیز است؛ بنابراین صـدر در مورد قلب به معنـای روح بـایستی متنـاسب با آن و به معنای صـدر روحانی باشـد که در «التحقیق» آمـده است: همان طوری که قلب مـادّی، مرکز زنـدگی جسـمانی اسـت و صـدر(سـینه) ماننـد صـندوقی آن را در بر می گیرد، قلب روحـانی نیز، مرکز زنـدگی روحانی است و صدر روحانی مرتبه ای است که آن را در بر می گیرد.(۱۱)

استعمال «قلب» در قرآن و روایات

واژه ی قلب بیش از ۱۰۰ بار در قرآن کریم ذکر شده است. در مفهوم شناسی واژه ی قلب روشن شد که قلب در لغت و استعمال عرب هم به معنای قلب صنوبری و هم به معنای عقل(نفس مدرکه) و روح به کار می رود.

این استعمال چه به نحو مشترک لفظی باشد و چه به نحو حقیقت و مجاز، در هر صورت مفهومی است که برای آشنایان به زبان عربی، حتی به هنگام نزول قرآن نیز شناخته شده بود و خطایی در استعمال این معانی وجود ندارد.

قبل از بررسی معنای قلب در آیات و روایات، باید به این نکته بسیار مهم توجّه کرد که در آیات و روایاتی که قلب و صدر کنار هم آمده اند، اوّل باید معنای قلب را به کمک قرینه ها تشخیص داد و سپس متناسب با معنای قلب، صدر را ترجمه نمود؛ چرا که در مفهوم شناسی صدر ذکر شد که صدر در هر چیزی متناسب با آن چیز است، و این که صدر را قرینه ای قرار داد برای این که قائل شد: منظور از قلب، قلب صنوبری است، کار اشتباه و نادرستی است.

استعمال مفهوم قلب در قرآن را می توان در این موارد دسته بندی نمود:

۱. عضوی که در کنار اعضای دیگر؛ مانند گوش که وسیله شنیدن و چشم که وسیله دیدن و دهان که وسیله بیان است، به عنوان وسیله ای برای درک و فهم آمده است. گاه بر آن مهر زده می شود و گاه به وسیله آن تعقل می شود.(۱۲) «آیا در زمین گردش نکرده اند، تا دل هایی داشته باشند که با آن بیندیشند...».(۱۳)

ص: ۱۶۰۶۷

۲. به معنـای عقل و درک، چنان که در آیه ۳۷ سوره «ق» می خوانیم: «إِنَّ فی ذلِکَ لَـذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْب»؛ در این مطالب تذکر و یادآوری است برای آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند.

۳. به معنای جان انسان، چنان که در سوره احزاب آیه ۱۰ آمده است: «إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِر»؛ هنگامی که چشم ها از وحشت فرو مانده و جان ها به لب رسیده بود.(۱۴)

۴. به معنای نفس انسان که دارای قـدرت عمل و آزادی انتخاب است.(۱۵) گاه ایمان می آورد و گاه نیز از پرسـتش و بندگی سربـاز زده، گنه کار می شود.(۱۶) قرآن قلبی را که بـا ایمـان و عمـل صالـح در نزد پروردگار خود حاضـر می شود، به عنوان «قلب سلیم» و «قلب منیب» نام می برد.(۱۷)

در این معنا قلب ظرفی است که نظر و اعتقاد انسان در آن اسـتقرار یافته است.(۱۸) خواه اعتقادی فاسد و انحرافی باشد و خواه اعتقادی صحیح و در راستای بندگی. در حقیقت قلب به عنوان محل اصلی استقرار ایمان و کفر شمرده شده است.(۱۹)

۵. محل نزول وحی؛ «چرا که او (جبرئیل) به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است».(۲۰)

۶. به معنـای مرکز عواطف، چیزی که مریضـی، قساوت، غفلت، کینه، رعب، حسـرت، شک، آرامش، خضوع و خشوع و ... به آن نسـبت داده می شـود. در سـوره آل عمران آیه ۱۵۹ می خـوانیم: «وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلیـظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِـکَ»؛... اگر سنگدل بودی از اطراف پراکنده می شدند.(۲۱)

۷. به معنای رأی و نظر: «تَحْسَبُهُمْ جَمیعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّی»؛ آنها را متّحـد می پنـداری، در حالی که رأی و نظرهای آنها پراکنـده است.(۲۲)

با کنار هم قرار گرفتن برخی از این معانی در قرآن، در می یابیم که مقصود از قلب در تمامی موارد، قلب جسمانی نیست؛ زیرا در هر یک از مفاهیم «اختیار در عمل»، «بودن جایگاهی برای کفر و ایمان»، «محل نزول وحی» و «همچنین جان آدمی به هنگام مرگ»، نمی توان معنای قابل توجیهی را برای قلب جسمانی قرار گرفته در سمت چپ سینه تصور کرد. بنابراین، تنها مفهومی که بتواند جامع آنها باشد، همان «روح» انسان است؛ یعنی بی گمان قلب در قرآن، به معنای قلب باطنی و روح نیز به کار رفته است.

در سوره بقره قلب را عبارت از چیزی دانسته که می توان گناه و ثواب را به او استناد داد؛ و معلوم است که عضو صنوبری شکل گناه نمی کند، پس مراد از آن همان جان و نفس آدمی است. در مورد جایگاه کفر و ایمان و آنچه که از اعتقاد و رفتار به آن تعلق می گیرد، واضح است که مقصود از قلب، نمی تواند قلب جسمانی باشد. اگر این گونه بود چنین لازم می آمد که با پیوند قلب یک مؤمن با کافر تمامی عقاید او نیز تغییر یابد. وجود یک «من» ثابت شخصیتی در انسان ها نشانگر آن است که جایگاه اصلی اعتقادات و اراده انسانی، روح انسان ها است.

رابطه بین بیماری و سلامت قلب جسمانی و روحانی «عموم و خصوص من وجه» است؛ زیرا ممکن است قلب جسمانی انسان در کمال سلامت باشد، ولی بر اثر کفر یا تبه کاری وی، قلب روحانی او بهره ای از سلامت نداشته باشد و ممکن است قلب جسمانی انسانِ مؤمن، بیمار باشد ولی قلب روحانی او سالم باشد: «هنگامی را که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد». (۲۳) چنان که گاهی هر دو قلب بیمار است؛ مانند کافری که به بیماری قلبی مبتلا است و یا هر دو قلب سالم؛ مانند مؤمنی که از سلامت قلب جسمی نیز بهره مند است.(۲۴)

در مورد محل نزول وحی نیز، نمی توان قلب جسمانی پیامبر اکرم(ص) را محلی برای نزول وحی الهی دانست؛ زیرا قلب آنچه را که درک می کند، به وسیله ادوات و اعضای بدن، از چشم و گوش و غیره است. علامه طباطبایی در این مورد می گوید: «شاید وجه این که در جمله "نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى قَلْبِكَ"،(۲۵) پای قلب را به میان آورد و نفرمود: "روح الامین آن را بر تو نازل کرد"، اشاره به این باشد که رسول خدا چگونه وحی و قرآن نازل را تلقی می کرده؟ و از آن حضرت آن چیزی که وحی را از روح می گرفته نفس او بوده، نه مثلاً دست او، یا سایر حواس ظاهری اش، که در امور جزئی به کار بسته می شود.

پس رسول خدا(ص) در هنگامی که به وی وحی می شد، هم می دید و هم می شنید، اما بدون این که دو حس بینایی و شنوایی اش به کار بیفتد، همچنان که در روایت آمده که حالتی شبیه بیهوشی به آن حضرت دست می داد که آن را به «رحاء الوحی» نام نهاده بودند. پس آن حضرت همان طور که ما شخصی را می بینیم و صدایش را می شنویم، فرشته وحی را می دید و صدایش را می شنید، اما بدون این که حواس بینایی و شنوایی مادی خود را چون ما به کار گیرد.

و اگر دیدن و شنیدنش در حال وحی عین دیدن و شنیدن ما می بود، بایستی آنچه می دیده و می شنیده میان او و سایر مردم مشترک باشد و اصحابش هم فرشته وحی را ببینند و صدایش را بشنوند، حال آن که نقل قطعی، این معنا را تکذیب کرده و حالت وحی بسیاری از آن جناب سراغ داده که در بین جمعیت به وی دست داده و جمعیتی که پیرامونش بوده اند هیچ چیزی احساس نمی کردند، نه صدای پایی، نه شخصی و نه صدای سخنی که به وی القاء می شده است».(۲۶)

ص: ۱۶۰۷۰

البته گاهی چنین تعبیر شده است که قرآن بر خود پیامبر نازل شده است: «او کسی است که این کتاب(آسمانی) را بر تو نازل کرد».(۲۷) و گاه تعبیر شده است که بر قلب پیامبر انزال وحی صورت گرفته است. همان گونه که آرامش و سکینه نیز، گاه عنوان شده که بر خود انسان ها قرار داده شده است.(۲۸) و گاه بر قلب آنها؛ و همه این موارد قرائنی است که روشن می سازد مقصود از قلب، «روح و جان» آدمی است. در مورد «صدر» نیز گاه معیار محاسبه انسان ها در ایمان و کفر آمده است؛ مانند: «اگر آنچه را در سینه های شما است، پنهان دارید یا آشکار کنید، خداوند آن را می داند».(۲۹) و گاه از این به عنوان نفس و جان آدمی تعبیر شده است: «اگر آنچه را در نفستان دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را بر طبق آن، محاسبه می کند».(۳۰)

در روایات نیز از همین روش استفاده می کنیم و قلبی را که جایگاه تفکّر معرفی شده، به معنای روح در نظر می گیریم؛ علاوه بر این که بعضی از روایات به صراحت قلب را به معنای عقل(نفس مدرکه) گرفته اند:

در اصول کافی، کتاب العقل و الجهل از حضرت موسی بن جعفر(ع) نقل شده است: «ای هشام به راستی خدای تعالی در کتاب خود می فرماید: «به راستی در این قرآن یادآوری است برای کسی که دلی دارد، یعنی عقل دارد».(۳۱)

امام باقر(ع) می فرمود: «همانا خدا ما را از أعلی علیین آفرید و دل های شیعیان ما را از آنچه ما را آفریده، آفرید. و بدن هایشان را از درجه پائینش آفرید؛ از این رو دل های شیعیان بما متوجه است؛ زیرا از آنچه ما آفریده شده ایم، آفریده شده اند».(۳۲) در این روایت قلوب در نقطه مقابل بدن و جسم انسان ها قرار گرفته است. و بسیاری از احادیث مشابه دیگر که قلب کافران و مؤمنان و منافقان را متفاوت دانسته و به چند دسته مختلف تقسیم کرده است.(۳۳)

ص: ۱۶۰۷۱

از امام علی(ع) نیز سؤال شد که آیا تو خدایت را می بینی؟! امام(ع) در جواب فرمود: آیا چیزی را که نمی بینم پرستش نمایم. سپس این جمله ماندگار بر زبان مبارکش جاری شد که: «لَما تُدْرِکُهُ الْعُیُونُ بِمُشَاهَدَهِ الْعِیَانِ وَ لَکِنْ تُدْرِکُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الایمان»؛(۳۴) چشم به درک او نائل نمی شود؛ زیرا متعلّق ادراک بصری محسوس است و خدا چون ماده نیست به حس نمی آید. اما انسان راهی دیگر برای مواجه شدن با او دارد و آن راهِ دل و طریق ایمان حقیقی است.

آیا امکان دارد مقصود از قلب در قرآن و روایات، قلب جسمانی باشد؟

برخی اندیشمندان اسلامی به واسطه قرائنی که در اختیار داشته اند، چنین نتیجه گرفته اند که مقصود از قلب، در قرآن و روایات قلب جسمانی است؛ و به مانند برخی فلاسفه یونان و روم قدیم، قلب جسمانی را مرکز تعقل و تفکر و همچنین منبع عواطف انسانی دانسته اند.(۳۵) آنها چنین ادعا نموده اند که طرح مغز به عنوان تعقل یا ابزار تعقل، ممکن است از طرف اندیشمندان علوم طبیعی به صحنه فرهنگ انسانی راه یافته باشد و مطرح بودن قلب به عنوان مرکزیت تعقل، از طرف ادیان الهی.(۳۶)

البته همان گونه بیان شد نمی توان معنای قابل توجیهی را برای قلب جسمانی -در تمام مواردی که کلمه قلب در قرآن و روایات به کار رفته است- تصور نمود. بی گمان قلب در قرآن، به معنای قلب باطنی و روح نیز به کار رفته است. اما این که قلب با همان معنای جسمانی خود نیز به کار رفته باشد، نیازمند قرائن مختلفی است. از جمله آن قرائن می توان چنین نام برد:

۱. قلب و فؤاد در برخی آیات در کنار اعضای حسی دیگر؛ مانند گوش و چشم آمده است و با بیان جایگاه آن در صدر و داخل بدن، تصریح می کند که مقصود قلب جسمانی است.(۳۷)

ص: ۱۶۰۷۲

البته در پاسخ می توان چنین گفت که در این موارد نیز، مقصود از گوش و چشم و صدر نیز، مفهوم جسمانی و حسی آنها نیست، بلکه مقصود، آن حواس و ابزاری است که برای ادراک روح و نفس استفاده می شود.(۳۸) همان طور که در بین اعضای ادراکی ظاهری، عنوان سمع و بصر از عناوین دیگر بیشتر مطرح است، در بین اعضای ادراکی باطنی نیز، همین دو عنوان از دیگر عناوین مطرح تر است.(۳۹)

۲. در آیه ۹ سوره سجده آمده است: «سپس (اندام) او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید و برای شما گوش و چشم ها و دل ها قرار داد، امّا کمتر شکر نعمت های او را بجا می آورید». در این جا کلمه «افئده» پس از نفخ روح آمده است، و این دو در عرض هم ذکر شده اند، پس نمی تواند مراد از آن خود روح باشد.

۳. قرار گرفتن قلب در پوشش، که کنایه از عدم از تأثیر پذیری و فهم است، از زبان غیر مؤمنان نیز بیان شده است،(۴۰) حال آن که اعتقاد آنها به این که مقصود از قلب، روح و نفس به عنوان مرکز تعقل و تفکر باشد، ثابت نیست.

البته باید توجه داشت که در آیه ۱۵۵ سوره نساء چنین آمده است: «...گفتارشان که دل های ما در غلاف است (و سخنان تو را نمی فهمند، لکن چنین نیست)، بلکه خداوند به خاطر کفرشان بر آن مهر (شقاوت) زده، از این رو آنها ایمان نخواهند آورد». گویا یهود عصر نزول قرآن می خواستند بگویند: ما از این که سخنان شما را نمی فهمیم، گناهی نداریم؛ زیرا از آغاز با دل های بسته و غلاف شده خلق شده ایم و خداوند به آنان پاسخ می دهد که قلوب آنان در اصل آفرینش چنین نبوده، بلکه کفر آنان سبب لعن و طرد آنها است: «بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ» و تکذیب ها و پیمان شکنی ها آنان را به چنین روز سیاهی نشانده که آیات الهی را نمی فهمند و دل هایشان در ستر و حجاب قرار گرفته، به قساوت و سختی گرفتار شده است.(۴۱)

ص: ۱۶۰۷۳

۴. حضرت علی(ع) در حکمتی از نهج البلاغه می فرمایند: «به شاهرگ انسان، قطعه گوشتی آویخته شده که عجیب ترین چیزی است که در وجود اوست و آن قلب است...».(۴۲) امام(ع)در این سخن جسمانی بودن قلب را به خوبی به تصویر کشیده اند.(۴۳)

۵. در برخی احادیث بر این مطلب اشاره شده است. چنانچه در گوشه هایی از حدیث معروفی که مفضل بن عمر از امام صادق(ع) روایت می کند و به نام «توحید مفضل» شناخته می شود، قلب به عنوان عضوی بیان شده است که به وسیله عقلی که در آن است تفکر می کند؛ مدبر جسم انسان و مسلط بر اعضای حسی او است.(۴۴)

نمونه مشابه آن حدیثی است که از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است: «نعمان بشیر می گوید: شنیدم از رسول خدا(ص) که می فرمود: در بدن آدمی پاره گوشتی است که اگر آن صحیح و سالم باشد سائر بدن نیز سالم و اگر آن بیمار باشد سائر بدن نیز بیمار و فاسد خواهد بود و آن قلب است».(۴۵)

و ذیل آیه «أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَک» نیز حدیثی در تفاسیر اهل سنت نقل شده است که حاکی از جسمانی بودن صدر و مادی جلوه دادن شرح صدر است.(۴۶)

تمام مفسران و اندیشمندانی که معتقدند، قلب در قرآن و روایات به معنای روح یا قلب روحانی به کار رفته است، این آیات و احادیث مشابه را مجاز می دانند؛ و تنها جهت تقریر بر مطلب و تأکید مجاز با قرائنی این چنینی همراه گشته اند. در تفسیر شریف المیزان ذیل آیه ۴ سوره احزاب(۴۷) اشاره شده است، که مقصود از قلب، نفس انسانی است و اما «این که خداوند فرموده است «در درونش» جهت تأکید و تقریر مطلب است، چنانچه در آیه «لیکن دل هایی که در سینه ها است کور است». (۴۸) و قرار دادن سینه به عنوان جایگاهی برای قلب، از باب مجاز نسبت است؛ البته در کلام مجاز دیگری نیز به کار رفته است، و آن نسبت عقل به قلب یعنی همان نفس است».(۴۹)

ص: ۱۶۰۷۴

در مورد روایات نیز گاهی اشاراتی به جسمانی بودن شده است، حال آن که به وضوح مقصود روح و نفس انسانی است. امام باقر(ع) فرمود: «گاهی دل در آن (هیچ یک) از ایمان و کفر نیست، مانند یک قطعه گوشت؛ آیا هیچ یک از شما این را (که گفتم) نیافته (و درک نکرده است؟)».(۵۰)

نتیجه

از آنچه بیان کردیم، روشن شد که بی گمان در برخی آیات قرآن، قلب به معنای روح و نفس انسان به کار رفته است. اما در مورد آیات دیگری که از قلب به عنوان محل تعقل و تفکر و همچنین جایگاهی برای عواطف و احساسات انسانی نام برده شده است، نمی توان با قاطعیت اثبات نمود که مقصود کدام یک از قلب روحانی یا قلب جسمانی است؛ از این رو، در این مورد دو دیدگاه متفاوت متصور است.

۱. دیدگاه اول

آن است که مدعی شویم «قلب» در تمامی قرآن به معنای قلب روحانی و نفس انسان به کار رفته است. چنانچه برخی مفسران و اندیشمندان بر این نظریه تصریح نموده اند و قرائنی را که مخالفان اقامه کرده اند، مجاز دانسته و تأویل برده اند.(۵۱) آنان معتقدند: «مقصود از قلب در کلام خدای تعالی هر جا که به کار رفته، آن حقیقتی است از انسان که ادراک و شعور را به آن نسبت می دهند، نه قلب صنوبری شکل که در سمت چپ سینه قرار گرفته است، و یکی از اعضای رئیسه بدن آدمی است». (۵۲)

«مراد از قلب در قرآن، همان لطیفه الهی، یعنی روح است، نه عضو گرداننده خون در بدن. سلامت و بیماری قلب جسمانی انسان، در محدوده دانش پزشکی است و ارتباطی با سلامت و بیماری قلب روحانی ندارد؛ ممکن است انسانی از سلامت کامل قلب جسمانی برخودار باشد، اما نتواند نگاه خود را در برابر نامحرم مهار کند و در نتیجه قلب روحانی او بیمار باشد: «فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذى فى قَلْبِهِ مَرَض».(۵۳)، (۵۴)

(پس به هر حال) انسان دارای دوگونه قلب است: قلب جسمانی صنوبری شکل، که یکی از اندام های بدن است، و قلب روحانی و معنوی. قرآن کریم در همه آیاتی که سخن از «مختوم» و «مطبوع» شدن قلب دارد، یا از «رین» و چرکی که قلب را می پوشاند و چهره شفاف و آیینه گونه آن را مستور می کند، سخن می گوید، یا درباره «قفل» و «غلاف» و «کنان» و «صرف» و «قساوت» آن معارفی را به بشر می آموزد، مراد، قلب روحانی است، نه جسمانی».(۵۵)

۲. دیدگاه دوم

آن است که قلب را در مواردی که تعقل و تفکر به آن نسبت داده شده و مرکز عواطف و احساسات شمرده شده است، همین قلب جسمانی صنوبری شکل در نظر بگیریم. اگرچه پزشکی امروزه مغز و اعصاب را راهنمای کلی بدن می داند، ولی فلاسفه ای؛ نظیر ارسطو و بوعلی سینا قلب را مرکز هدایت و ادراک یافته های بیرونی دانسته اند(۵۶) و شاید بعدها و با پیشرفت دانش، همین نتیجه مجددا به دست آید. البته حتی اگر مغز را نیز مرکز احساسات و عواطف بدانیم، بدیهی است که این مغز جز با پشتیبانی قلب، توانایی هیچ عمل و عکس العملی را نخواهد داشت و بر این اساس، قلب را حتی با دیدگاه پذیرفته شده امروز نیز به صورت غیر مستقیم می توان مرکز تصمیم گیری های انسان به شمار آورد.

از نهضت حسینی تا جامعه مهدوی (قلب سلیم)

اشاره

نویسنده: علیرضا صادقی واعظ

از نهضت حسینی تا جامعه مهدوی (قلب سلیم)

بسم الله الرحمن الرحیم

از ویژگی های حماسه سازان عاشورا در راه سربازی حضرت سید الشهداء علیه السلام، پاکی و اثرپذیری قلب و دلشان است. در زمانی که ارزش ها و هنجارهای جامعه اسلامی در جهت عکس خود قرار گرفته و وارونه شده است تا جایی که امام حسین علیه السلام در ورود به کربلا به آن اشاره می فرماید:

ص: ۱۶۰۷۶

«إنّ الدنیا قد تغیرت و تنکرت و ادبر معروفها» (۱) جداً اوضاع زمان دگرگون گردیده، زشتی ها آشکار و نیکی ها از محیط ها رخت بربسته است.

و یا در نامه ای که به مردم بصره می نویسد وضع جامعه را این طور بازگو می کند:

«ان السنه قد امیت و البدعه قد احییت» (۲) سنت پیامبر از میان رفته و جای آن را بدعت گرفته است.

باز هم در چنین شرایطی که اکثر مردم نسبت به حق بی گانه شده اند، اصحاب امام حسین علیه السلام کلام و راه حقیقت را به جان و دل می پذیرند و در کنار اباعبدالله الحسین علیه السلام قرار می گیرند.

امام در طول مسیر و در روز عاشورا با افراد بسیاری به طریق گوناگون سخن گفت و راه درست را نشان داد، اما در این میان هفتاد و دو تن لبیک گویان در مسیر خدا و اسلام حقیقی قرار گرفتند. چرا؟ چون دارای قلب سلیم و دلی پاک و اثرپذیر بودند.

پاک دلان با حسین علیه السلام می مانند

حضرت سیدالشهدا علیه السلام از مدینه که عزم خروج نمود، تا زمانی که در کربلا جای گرفت، عده ی زیادی اعلام آمادگی برای یاریش نمودند، اما در مواقع گوناگون و به بهانه های مختلف، دست کشیدند و رفتند. وقتی خبر شهادت مسلم بن عقیل به گوش امام حسین علیه السلام رسید، حضرت دستور داد، همه کسانی که با ایشان بودند، دور هم جمع شوند. امام بعد از آن که از شهادت مسلم و عهدشکنی کوفیان، مردم را مطلع نمود به همگی آنان فرمود:

۱- ۱. تحف العقول، ص ۱۷۴. مقتل خوارزمی، ج۱، ص ۲۳۷، مثیرالاحزان، ص ۲۲، لهوف ص ۶۹.

۲- ۲. بحارالانوار، ج۴۴، ص ۳۳۹، لهوف، ص ۵۸.

«فمن احب منکم الانصـراف فلینصرف، غیرِ حرج لیس علیه ذمام» (۱) پس هرکس که می خواهـد بازگردد باکی بر او نیست و ذمه و عهدی از ما بر گردنش نیست.

سیدالشهداء علیه السلام با این کار و گفتار، خواستند به کسانی که شاید به طمع دنیا و حکومت، قدرت و ثروت، به حمایت از امام برخاستند، بفهمانند راه ما، راه رسیدن به دنیا نیست، راه شهادت و رسیدن به خدا است.

لذا به محض این که سخن امام پایان یافت:

«فتفرق الناس عنه و اخذوا یمیناً و شمالاً» (۲) مردم از کنار او پراکنده شده و به چپ و راست (هر یک به سویی) رفتند.

از این رو، کسـانی که در کربلاـ به یـاری امام زمانشان برخواسـتند، همگی از اول راه، همراهی نکرده بودنـد، بلکه عـده ای از مـدینه، گروهی در مکه، افرادی در طول مسـیر و بعضـی در کربلاـ و حتی روز عاشورا، وقتی که با امام و راه و هـدف او آشـنا شدنـد، همراه و یـاورش شدنـد. چه عاملی سـبب می شود که آنان یک لحظه به خود بیاینـد و راه درست را انتخاب کننـد و به سعادتمندی در دنیا و آخرت دست یابند؟ سـلامت و اثرپذیری قلب و دلشان است که سخنان امام و حوادثی را که به وقوع می پیوندد، بر آن ها اثر می گذارد و سبب تغییر و گرایش آنان به سوی حقیقت و خوبی ها می شود.

۱- ۳. ارشاد مفید، ج۲، ص ۱۰۹، تاریخ طبری، ج۷، ص ۲۴۹.
۲- ۴. لهوف، ص ۱۰۲، ارشاد مفید، ج۲، ص ۱۰۹، تاریخ طبری، ج۷، ص ۲۴۹.

قلب سلیم سرمایه آخرت

یکی از مسایل مهمی که قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام به آن اهمیت فراوانی می دهند و سفارشات بسیاری راجع به آن می کنند، بحث سلامت قلب و پاکی دل است.

قرآن در سوره شعراء یکی از سرمایه های جاودان فردای قیامت، که برای انسان نفع و سود بسیاری دارد را قلب سلیم معرفی می نماید:

«یومَ لا ینفعُ مالٌ و لا بنون * إلا من اتی الله بقلبٍ سلیم» (۱) آن روزی که مال و فرزندان، هیچ به حال انسان سود نبخشد و تنها آن کس سود برد که با قلب و دل سالم به پیشگاه خداً آید.

فردای محشر خداوند باری تعالی به قلب و دل انسان نگاه می کند و مورد ارزیابی قرار می دهد. زیرا به فرموده ی امام ششم قلب و دل ما از دو حال خارج نیست یا جایگاه رقت و پاکی و اخلاص است و یا محل قساوت و سنگدلی است.

«موضع القسوه و الرقه فی القلب» (۲) جایگاه قساوت و رقّت قلب در دل است.

قساوت قلب سبب شقاوت

گروهی در کربلا به دلیل بیمار بودن قلب و دل، دچار قساوت و سنگدلی شده اند و هیچ چیز بر آنان تأثیرگذار نیست. کسانی که حتی به طفل شیرخواره و لبان خشکیده اش رحم نمی کنند و حتی این مظلومیت بر قلوبشان کوچک ترین اثری نمی گذارد، افرادی که به زنان و کودکان بی سرپرست رحم نمی کنند و آنان را مورد غارت و اهانت، اذیت و آزار با تازیانه و سیلی و... قرار می دهند. سنگدلانی که هرچه سیدالشهداء علیه السلام سخن گفت با جسارت و تمسخر پاسخ دادند. اما در طرف دیگر کسانی هم هستند، که به دلیل دارا بودن دلی پاک و قلبی تأثیرپذیر، در برابر حق به کوچک ترین فرصت و جرقه ای تغییر می کنند و پای در صراط مستقیم می گذارند.

ص: ۱۶۰۷۹

۱- ۵. سوره شعراء، آیه ۸۸-۸۹.

۲- ۶. تحف العقول، ص ۳۷۱.

سعادتمندی دستاورد قلب اثرپذیر

حربن یزیـد ریاحی پس از آن که به سوی سیدالشـهداء علیه السـلام آمـد و توبه نمود. از امام اجازه گرفت و به میان دو لشـکر آمده و رو به سپاهیان کوفه فریاد زد: ای مردم کوفه، مادر به عزایتان بنشیند و گریه کند!

«ادعوتم هذا العبد الصالح حتی اذا أتاکم اسلمتموه و زعمتم انکم قاتلوا انفسکم دونه» آیا این بنده ی صالح و شایسته ی خدا را به سوی خود دعوت نمودید و حال که به سوی شما آمد، شما که می گفتید در یاری او با دشمنانش خواهید جنگید، دست از یاریش برداشتید؟

کوفیان به خودتان بیایید، چه می کنید؟ آب فراتی را که یهود و نصاری و مجوس می آشامند و حیوانات صحرا حق استفاده از آن را دارند، به روی پسر فاطمه علیهاالسلام و خاندان او بسته اید تا جایی که:

«قد صرعهم العطش» (۱) تشنگی آنان را به حال بیهوشی انداخته است.

سخنان حر که تمام شـد، یکی از لشـکریان کوفه به نام یزیـد بن زیاد بن مهاصـر تحت تأثیر قرار گرفت و با خود گفت: یزیـد، حر، حرف درستی می زنـد. مـا نامه نوشتیم و او را دعوت کردیم، این رسم مهمان نوازی نیست که حال با او چنین کنیم، نگاه کن، تا چند لحظه ی پیش حر در کنارت جزو لشکر کوفه بود، اما حالا در سوی دیگر و در رکاب نوه پیامبر است.

سخنان حر قلب و دل یزید بن زیاد را منقلب ساخت، تصـمیم خود را گرفت، رکاب به اسب زد و خود را به خیام سیدالشـهداء علیه السلام رساند، عرض کرد: یا اباعبدالله دیر آمدم اما آمدم، قبولم می کنی؟

ص: ۱۶۰۸۰

۱- ۷. ارشاد، ج۲، ص ۱۴۹، مقتل ابی مخنف، ص ۲۳۶.

امام حسین علیه السلام از او استقبال کرد و زمانی که به میدان آمد این رجز را می خواند:

«یا ربِ إنی للحسین ناصر ... و لابن سعد تارِک مهاجر» (۱) خدایا من یاور حسینم ... و از ابن سعد دوری گزیده ام

پاک دلان در زیر سایه رحمت الهی

یاران سیدالشهداء علیه السلام دارای چنین قلب و دلی بودند، اینان همان کسانی هستند، که وقتی حضرت موسی بن عمران علیه السلام از پروردگار خود سؤال کرد: خدایا چه کسانی فردای قیامت که سایه ای، جز سایه ی لطف و رحمت تو نیست، در زیر سایه ی عرش تو قرار می گیرند؟

«فأوحی الله إلیه: الطاهره قلوبهم» (۲) آنانی که قلب و دلی پاک دارند.

کسانی که در سایه ی امام زمان خویش قرار گرفتند و این موقعیت را با هیچ چیز دیگری عوض نکردند آنان حیات جاویدان و شهادت در راه خدا و رکاب امام زمان، هدایت شدن و پیمودن راه حق را با زندگی فانی دنیا و قدرت و ثروت پایان پذیر و گمراهی و تاریکی عوض نکردند بلکه به واسطه دل پاک و صاف خود در هدف و مقصد خویش استوار ماندند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف اینگونه افراد می فرماید:

«فطوبی لذی قلب سلیم اطاع من یهدیه و تجنب من یردیه و أصاب سبیل السلامه ببصر من بصره و طاعه هاد امره و بادر الهدی قبل ان تغلق ابوابه و تقطّع اسبابه و استفتح التوبه و اماط الحوبه فقد اُقیم علی الطریقِ و هدی نهج السبیل» (۳) خوشا به حال کسی که قلبی سالم دارد، خدای هدایتگر را اطاعت می کند، از شیطان گمراه کننده دوری می گزیند. با راهنمایی مردان الهی، با آگاهی، به راه سلامت رسیده و به اطاعت هدایتگرش بپردازد و به راه رستگاری پیش از آن که درها بسته شود و وسایلش قطع گردد، بشتابد، در توبه را بگشاید و گناهان را از بین برد، پس چنین فردی به راه راست ایستاده و به راه حق هدایت شده است.

ص: ۱۶۰۸۱

۱- ۸. انساب الاشراف، ج۳، ص ۴۰۵، تاریخ طبری، ج۵، ص ۴۴۵، ابصارالعین، ص ۱۷۲، ارشاد مفید، ج۲، ص ۱۴۹، مقتل ابی مخنف، ص ۲۳۶.

۲- ۹. المحاسن، ج۱، ص ۴۵۷.

۳- ۱۰. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۴.

سیاه چهره اما سپید دل

جون غلام سیاه چهره ای بود که به همراه امام به کربلا آمده بود، روز عاشورا وقتی دید اصحاب حضرت یک به یک به میدان می روند و در راه خدا جان خویش را نثار می کنند. محضر امام رسید و اذن جنگ خواست، اباعبدالله از مرحمت و لطف فرمود: جون تو آزادی، برو خودت را نجات بده.

مگر می شود انسان چنین سعادتی را به ذلت ننگ آوری بفروشد. جون خودش را روی قدم های سیدالشهداء علیه السلام انداخت و عرض کرد: آقا من در آسایش و رفاه ریزه خوار سفره ی کرم تو بوده ام، حالا که روز وفاداری است، حالا که روز امتحان و سربلندی است در میان این همه دشمن، تو را رها کنم و بروم؟ کجا بروم؟ به دنبال چه بروم؟

به میدان آمد و جنگ نمایانی کرد، وقتی روی زمین افتاد و به خون می غلتید می گفت: جون توقع نداشته باش که حسین علیه السلام سر تو را به دامن بگیرد تو غلامی سیاه روی و بدبو هستی، تو کجا، حبیب و بریر و زهیر کجا، اما ناگهان اباعبدالله علیه السلام سرش را به دامن گرفت و صورت بر روی سیاه جون گذاشت و فرمود:

«اللهم بیض وجهه و طیب ریحه و احشره مع الابرار و عرف بینه و بین محمد و آل محمد» خدایا رویش را سفید و بدنش را خوشبو گردان و با ابرار و نیکان محشورش گردان و میان او و محمد و آل محمد آشنایی بیشتر قرار بده (۱).

ص: ۱۶۰۸۲

۱- ۱۱. لهوف، ص ۱۴۸، ابصارالعین، ص ۱۰۵، مثیرالاحزان، ص ۶۳.

ملاک برای خدا دل ماست

لذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«إن اللّه تبارك و تعالی لا ينظر إلی صوركم و لا إلی اموالكم ولكن ينظر إلی قلوبكم و اعمالكم» (۱) خداوند تبارک و تعالی به چهره ها و دارایی های شما نمی نگرد بلکه به دل ها و کارهای شما می نگرد.

پروردگار ما به قیافه و زشتی و زیبایی صورتمان و یا به قدرت و ثروت و مقام و شغلمان نگاه نمی کند و این چیزهایی که برای ما در دنیا ملاک و میزان شده اند، در آخرت به حساب نمی آیند. شما وقتی مشرف می شوید به خانه خدا در مکه دقت کنید، هیچ کسی حق ندارد موقع ورود به مکه با لباس خود وارد شود بلکه هرکس که می خواهد وارد مکه شود باید تمام لباس و رنگ و لعاب ها را کنار بگذارد و از تمام دارایی اش به دو تا حوله و یا ملحفه ی سفید اکتفا کند، همه یک شکل، یک رنگ به خانه خدا می روند. نه منِ روحانی با عبا و قبایم می توانم مُحرم شوم نه آن فرمانده و سردار نظامی با لباس و یونیفرم نظامی اش، نه یک فرد ثروتمند با لباس چند صد هزار تومانی می تواند وارد شود و نه آن شخص فقیری که لباس مندرسی دارد، بلکه همه با هر عنوان و مقام و وضعیت مالی که هستیم، به یک شکل ظاهری در خانه خدا قرار می گیریم، تا بدانیم هر چه هستیم برای خودمان هستیم و در برابر خداوند فقط و فقط بنده هستیم که ملاک برتری پیش او قلب و دل ما و اعمال و رفتارمان است.

۱- ۱۲. امالی طوسی، ص ۵۳۶.

کربلا صحنه ی قساوت قلب و پاکی و اثرپـذیری دل است. فرصت های برابری، برای همگان در واقعه کربلا و نهضت عاشورا پیش آمـده، امـا عـده ای به خاطر عـدم خشوع و وجود قساوت در دل، از راه حق باز ماندنـد و گروهی به دلیل دارا بودن قلب سلیم و دلی پاک، به بالاترین مراتب و درجات راه پیدا کردند.

راه دستیابی به قلب سلیم چیست؟

حـال بایـد به این موضوع توجه کرد که چگونه می شود این خصـلت را بـدست آورد؟ مـا چگونه می توانیم قلبی سـلیم و دلی پـاک داشـته باشیم، تـا جزو کسانی باشـیم که به نـدای یوسف زهرا حضـرت مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف لبیک می گویند و در راه او ایستادگی می کنند؟

۱- پرهیز از دنیا دوستی

امام صادق علیه السلام می فرماید: «القلب السلیم الذی یسلم من حب الدنیا» (۱) قلب سالم، قلبی است که از دنیا دوستی سالم باشد.

یکی از عواملی که سبب پیدا کردن قلب سالم و دل اثرپذیر می شود، پرهیز از عشق و علاقه به دنیا است. اکثر مردم با سـخنان گوناگونی که از ائمه اطهار علیهم السلام شـنیده اند، گمان می کنند که این اسـلام و اهل بیت علیهم السلام با دنیا و هرگونه بهره بردن از آن مخالف هستند.

آیا اسلام با دنیاداری مخالف است؟

این سؤال در ذهن بسیاری از ما پیش می آیـد که اگر دنیا بـد و ناپسـند بود، پس چرا خداونـد آن را خلق نمود و ما را در آن قرار داد که زنـدگی کنیم؟ در حالی که بایـد بدانیم دین مبین اسـلام با دنیا و زندگی در آن هیچ گاه مخالف نیست، و اساساً اگر دنیا بد بود، خداوند آن را خلق نمی نمود.

۱- ۱۳. نورالثقلین، ج۴، ص ۵۸.

ائمه اطهار علیهم السلام نیز با کسانی که دست از دنیا و نعمات موجود در آن کشیده اند به شدت برخورد می کردند.

به امیرالمؤمنین خبر دادند شخصی به نام عاصم بن زیاد ترک دنیا کرده، لباس های زبر و خشن می پوشد و از غذا به نان خشکی اکتفا کرده است. حضرت علی علیه السلام فرمودند: او را نزد من بیاورید. عاصم وقتی به محضر امام مشرف شد، حضرت با ناراحتی فرمودند:

«اما استحییت من أهلک؟ أما رحمت ولدک؟ أتری الله احل لک الطیبات و هو یکره اخذک منها؟ أو لیس الله یقول: «و الارض وضعها للانام* فیها فاکهةٌ و النخلُ ذاتُ الاکمام» (۱) فبالله لابتذال نعم الله بالفعال أحب إلیه من ابتذالها بالمقال و قد قال اللَّه عزوجل «و اما بنعمهِ ربّک فحدّث» (۲) از همسرت خجالت نکشیدی؟ به فرزندانت رحم نکردی؟ آیا خیال می کنی که خداوند، چیزهای حلال و پاکیزه را بر تو روا داشته، با این حال، دوست ندارد که از آن ها استفاده کنی؟ مگر نه این که خداوند می فرماید: «و زمینی را برای زندگی قرار داد که در آن میوه های گوناگون و نخل و خرمای با پوشش است» پس به خداوند سوگند که بهره برداری عملی از نعمت های خداوند، نزد او محبوب تر از بیان آن ها در گفتار است. خداوند فرموده است: «و نعمت پروردگارت را بازگو کن» (۳).

ترک دنیا و روی گرداندن از زندگی و مواهب الهی که در آن وجود دارد به حدی ناپسند است که امام هفتم در بیانی می فرماید:

ص: ۱۶۰۸۵

۱- ۱۴. سوره الرحمن، آیه ۱۰ و ۱۱.

۲- ۱۵. سوره الضحی، آیه ۱۱.

۳- ۱۶. کافی، ج۱، ص ۴۱۰، بحارالانوار، ج۴۱، ص ۱۲۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۱۱، ص ۳۵.

«لیس منا من ترک دنیاه لدینه» (۱) از ما نیست کسی که دنیایش را به خاطر دینش رها کند.

در همین دنیا یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر خدا آمده اند و زندگی نموده اند، سلیمان بن داود حکومت می کند، یوسف صدیق عزیز مصر می شود، رسول خدا تشکیل خانواده می دهد، غذا می خورد، می خوابد، عبادت می کند، تجارت می کند. پس چرا این قدر از دنیا و علاقه ی به آن بدگویی می شود؟ چرا ما مکرر در مکرر از بی رغبتی علی علیه السلام در نهج البلاغه می خوانیم؟

معیار اسلام برای بهره وری از دنیا

دین اسلام و پیشوایان آن تمام سخن شان خلاصه در این مطلب است که تا حدی به دنیا و مسائل پیرامون آن بپردازیم که در چارچوب اطاعت خدا باشد. دنیا را تا جایی آباد کنیم که آخرتمان را ویران نسازد. از دنیا و مواهب آن بهره ببریم اما نه از راه گناه، نه از راه ظلم به مردم، نه از راه حرام.

از نظر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام دنیایی بد و ناپسند است که ایمان و اعتقاد بنده را تحت الشعاع قرار دهد، تا جایی که عشق و علاقه به دنیا و رسیدن به آن سبب از بین رفتن اعتقادات یک فرد و نافرمانی و دشمنی با خدا شود.

اگر من بخواهم وضع مالی ام خوب شود حتی به این قیمت که مال حرام در زندگیم وارد شود، برای بدست آوردن چند هزار تومان سود بیشتر نمازم قضا شود، برای رسیدن به مسائل گوناگون دنیوی حاضر باشم، آینده ی جاویدان خود در آخرت را خراب کنم، در تمام عمرم هدفی جز دنیا نباشد، این گونه دنیادوستی و پرداختن به آن مورد نکوهش قرار نگرفته است.

ص: ۱۶۰۸۶

۱- ۱۷. بحارالانوار، ج۷۸، ص ۳۲۱.

عمر سعد برای رسیدن به حکومت دنیایی، برای نشستن بر کرسی حکمرانی ری، حاضر شد مقابل امام حسین علیه السلام بایستد و به فجیع ترین وضع او و یارانش را به شهادت برساند و بعد هم برای آن که کار خود را تکمیل کند در کربلا فریاد بزند:

«من یتندب للحسین علیه السلام فیواطی الخیل ظهره؟» (۱) کیست که داوطلب شود و بر بدن حسین اسب بتازاند.

به همین دلیل است که رسول گرامی اسلام راجع به دنیادوستی می فرماید:

«اکبر الکبائر حب الدنیا» (۲) بزرگترین گناه کبیره، دنیادوستی است.

چرا دنیادوستی این چنین است چون حضرت می فرماید:

«حب الدنیا اصل کل معصیه و اول کل ذنب» (۳) دنیادوستی ریشه هر معصیت و آغاز هر گناهی است.

مرز دین و دنیا در زندگی

چه بسا افراد بی شماری که برای زندگی فانی دنیا و قدرت و ثروت زوال پذیر آن دست به گناهان و جنایات بسیاری زدند که نمونه ی مشخص آن واقعه خونین کربلاست.

این در حالی است که پیشوایان ما، زندگی دنیای توأم با آخرت را به پیروان خویش توصیه می کنند، این که هم انسان به امور دنیای خود رسیدگی کند و در عرصه های گوناگون آن تلاش نماید و هم آن که با یاد خدا، برای زندگی جاوید آخرت قدمی بردارد و کاری انجام دهد.

لذا امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«إن جعلت دینک تبعاً لدنیاک أهلکت دینک و دنیاک و کنت فی الاخره من الخاسرین إن جعلت دنیاک تبعاً لدینک اُحرزت دینک و دنیاک و کنت فی الاخره من الفائزین» (۴) اگر دینت را تابع دنیا کنی، دین و دنیایت هر دو را از بین برده ای و در آخرت از زیانکاران خواهی بود، اما اگر دنیای خود را تابع دینت کنی، دین و دنیایت هر دو را به دست آورده ای و در آخرت از رستگاران خواهی بود.

۱- ۱۸. ارشاد مفید، ج۲، ص ۱۶۹، لهوف، ص ۱۸۰.
۲- ۱۹. کنزالعمال، ۶۰۷۴.
۳- ۲۰. تنبیه الخواطر، ج۲، ص ۱۲۲.
۴- ۲۱. غررالحکم، ۳۷۵۰.

۲– خیرخواهی نسبت به دیگران

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«لاـ یسلم لک قلبک حتی تحب للمؤمنین ما تحب لنفسک» (۱) دلت برای تو سالم نخواهد شد، مگر زمانی که برای مؤمنان همان پسندی که برای خود می پسندی.

کسی که دارای قلب سلیم است، فقط به فکر خود و منافعش نیست. بلکه هر چه خوب است برای من، دیگران هم به من مربوط نیستند. یا در حالتی دیگر، انسان از دیگران خوبی و نیکی طلب کند اما هر طوری که دلش خواست با برادر و خواهر مسلمان خود رفتار کند. انسانی که می خواهد فردای قیامت قلب سلیم و مورد عنایت خدا را دارا باشد از این گونه صفات دوری می کند. بلکه طوری با دیگران رفتار می کند که متوقع است و دوست دارد، دیگران با او برخورد کنند. اگر بشنود که در مجلسی غیبت و بدگویی اش را کرده اند، ناراحت می شود؟ پس بداند که دیگران نیز از این کار بیزارند. اگر بفهمد جنسی را خریده، از وزن واقعی اش کمتر است یا گران تر است، ناراحت می شود؟ پس بداند دیگران هم از کم فروشی و گران فروشی بدشان می آید. اگر متوجه شود، چشمی به دنبال نوامیسش هست، به غیرتش برمی خورد؟ پس یقین داشته باشد که دیگران نیز به حفظ حرمت نوامیس خود اهمیت می دهند.

نقطه مقابل اگر خیر و خوبی وجود دارد، سعی کند دیگران را نیز در آن سهیم کند. اگر یک فرصت و موقعیت مناسبی پیش آمده، و می تواند دیگران را نیز با خود همراه کند، آن فرصت را دریغ ننماید.

ص: ۱۶۰۸۸

۱– ۲۲. بحارالانوار، ج۷۸، ص ۸.

خیرخواهی یاران امام حسین علیه السلام

حبیب بن مظاهر وقتی از حضور سیدالشهداء علیه السلام در کربلا باخبر شد، عزم سفر به سوی امام نمود، اما حال که این راه سعادت برایش گسترده شده است، آن را منحصر به خود نکرد.

یکی از روزها وارد بازار کوفه شد، دید دوست قدیمی اش مسلم بن عوسجه جلوی مغازه ی عطاری ایستاده است سلام و احوالپرسی کردند و حبیب پرسید: مسلم این جا چه می کنی؟ گفت: حبیب مقداری محاسنم سفید شده، آمده ام تا حنا بخرم و خضاب کنم. حبیب بن مظاهر نگاهی به مسلم بن عوسجه انداخت و گفت: دوست عزیزم، می خواهی خضابی به تو معرفی کنم که باعث سعادتمندی دنیا و آخرتت شود. مسلم با تعجب پرسید: چه خضابی؟ حبیب گفت: بیا برویم کربلا و پسر فاطمه زهرا علیها السلام یاری کنیم تا در رکابش محاسنمان به خون سرمان خضاب شود و موجب آبرویمان در دنیا و آخرت گردد. (۱)

۳- اخلاص در کارها

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«القلب السلیم الذی یلقی ربه و لیس فیه احد سواه و کل قلب فیه شرک او شک فهو ساقط» (۲) دل سالم دلی است که پروردگارش را در حالی دیدار کند که احدی جز او در خود نداشته باشد و هر دلی که در آن شرک یا شک باشد منحط است.

افرادی دل اثرپذیر و قلبی سالم دارند که وجودشان مملو از یاد خدا باشد، این که تمام اعمال و رفتارشان برای خداوند و به یاد او صورت پذیرد، کسانی که در تمام کارها و رفتارهای خود هدف و نیتی جز خدا نداشته باشند، نه این که من در کارها و اعمالی که انجام می دهم در کنار خداوند، فلان شخص را هم شریک قرار دهم و بگویم: من این کار را به خاطر خدا و برای فلانی انجام دادم.

۱- ۲۳. فرسان الهیجاء، ج۲، ص ۱۱۹، وقایع الایام، ص ۳۶۲.

۲- ۲۴. کافی، ج۲، ص ۱۶.

ریاء آفت اخلاص

انسانی که قلب سلیم دارد اهل ریا و شریک گرفتن برای خدا نیست. یک کسی مشغول نماز هست «خالصاً لوجه الله» فقط برای خدا می خواند در رکعت دوم، رفیق یا همسایه اش یا مسئول فلان اداره و ارگانی که کاری به آن دارد از در وارد بشود و او هم با خودش بگوید: یک نمازی بخوانم که فلانی خوشش بیاید و لذت ببرد و بگوید به به چه نمازی یعنی یک رکعت برای خدا، یک رکعت برای دیگران در این نماز دیگران را هم با خدا شریک قرار داد.

خداوند می فرماید: من بی نیازترین شریکم، هر کس کاری انجام دهد و کسی را با من در آن شریک نماید «فأنا منه بری» من از آن کار بیزارم، آن کار برای کسی باشد که شریک من قرار داده است (۱).

لذا رسول اکرم می فرماید: در روز قیامت ریاکار را این گونه مورد خطاب قرار می دهند:

«یا فاجر! یا غادر! یا مرائی ضل عملك و بطل اجرك اذهب فخذ اجرك ممن كنت تعمل له» (۲) ای نابکار! ای فریبکار! ای ریاکار عملت ضایع شد و پاداشت از بین رفت برو و مزد خود را از همان کس که به خاطر او کار می کردی بگیر.

یکی از آفاتی که به ریشه ی ایمان و اعتقاد هر انسانی ممکن است ضربه بزند و آن را از بین ببرد شرک خفی یا همان ریا است. این که انسان اعمال و عبادات خود را به نحو احسن انجام دهد، اما نه برای خدا بلکه برای تعریف و تمجید دیگران. برای مجلس سید الشهداء علیه السلام خرج می کند، کار انجام می دهد اما توقع دارد دیگران از او تشکر کنند یا اعلام کنند و همه بدانند که فلانی امشب این کار را انجام داده است، در حالی که نمی داند باید خداوند و امام حسین علیه السلام به او عنایت کنند و پاداش دهند نه مردم.

ص: ۱۶۰۹۰

۱- ۲۵. عده الداعی، ص ۲۰۳.

۲- ۲۶. منیه المرید، ص ۳۱۸.

به همین دلیل یکی از نگرانی های پیامبر راجع به آینده ی امت اسلام، مبتلا گردیدن به ریاکاری و عواقب آن است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «إن أخوف ما أخاف علیکم الشرک الاصغر، قالوا و ما الشرک الاصغر یا رسول الله؟ قال: الریاء» (۱) بیشترین نگرانی من برای شما از شرک کوچک است، عرض کردند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شرک کوچک چیست؟ فرمودند: ریا.

خلوص عامل استواری اصحاب اباعبدالله علیه السلام

یاران سیدالشهدا علیه السلام اگر یکی از خصوصیات خوبشان قلب سلیم و دلی اثرپذیر است، چون دلشان یک لحظه از یاد خدا خالی نیست و هدفی جز کسب رضایت الهی ندارند. بنابراین ذره ای به دنبال تعریف و به به گفتن دیگران نیستند و تمام ذهن شان بر انجام وظیفه خالصانه و کسب خشنودی معبود معطوف است.

همه در کربلاـ آنان را مورد طعن و اهانت قرار می دادند. لشکر کوفه خود را برحق، و آنان را بر محور باطل می دانستند اما این حرف ها و برخوردها خللی در اعتقاد راستین آنان ایجاد نمی کرد. اگر کسانی اثرپذیری قلب و دل خود را از دست داده اند و به انحطاط کشیده شده اند در مقابل افرادی وجود دارند که با آن که در مسیر قرار ندارند اما به واسطه ی قلب و دل زنده و تأثیرپذیر خویش به راه سعادت نائل می گردند.

ص: ۱۶۰۹۱

---

۱ – ۲۷. عده الداعی، ص ۲۱۴. منبع: صادقی واعظ، علیرضا، نهضت حسینی، جامعه مهدوی (۱۰ سخنرانی پژوهشی)، قم: انتشارات کتاب سعدی، چاپ اول پائیز ۱۳۸۹. به نقل از harfeakhar.com

مقام رضایت خداوند ۲۲

مقام رضایت خداوند

"راضیم به رضای خدا" جمله ای که ما زیاد آن را می شنویم و در مواقعی خود نیز بکار می بریم، گاه از عمق وجود خود راضی هستیم به آنچه پیش آمده و گاه فقط به زبان است و دل ما اصلا راضی نیست به رضای خدا در این هنگام در دل ما غوغاست و این جمله را به زبان می آوریم و این یک دروغ است .

مقام رضایت به آنچه خدا می خواهد از مقامات بسیار رفیع اخلاقی و عرفانی است و خوشا به سعادت آنانی که در این مسیر حرکت می کنند و شوق پروردگار در وجودشان زبانه می کشد .

موضوع رضایت انسان با مبحث اطمینان نفس رابطه عمیقی دارد. در قرآن کریم می خوانیم:

« يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِيوَادْخُلِي جَنَّتِي» (۳۰-۲۷- سوره فجر) ؛ ای نفس مطمئنه به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که تو از او راضی و او از تو راضی است پس داخل بندگان من شو و به بهشت من درآی.

بنابراین وصول به رضایت دوطرفه میان خدا و انسان معلول بدست آوردن نفس مطمئنه است و آنگاه انسان به مقام رضا می رسد که از مرتبه نفس اماره و لوامه به مرتبه نفس مطمئنه ارتقا یابد. این اطمینان وقتی حاصل می شود که آدمی در مسیر تکامل خویش چه در شناخت های نظری و چه از نظر عملی به اطمینان برسد یعنی مطمئن شود که اعتقاداتش یقینی و شناخت هایش حقیقی و اخلاق و رفتار و شخصیت اش کاملا مطابق خواست و رضایت خداوند شکل گرفته است. این اطمینان زمینه وصول به مقام رضا است.

ص: ۱۶۰۹۲

معنـای راضـی بودن، خشـنودی به خواست خـداست و اینکه فرد از قضا و تقـدیر الهی بـدش نمی آیـد ۱؛ بـا زبـان و در دل از مقدرات الهی راضـی بوده و هیچ گله و شکایتی نداشته باشد. کسی که راضی به رضای حق است نسبت به تک تک احکامی که خداوند تعالی در قرآن عزیزش فرموده از ته دل راضی است ، لذا تلاش می کند تا در عمل نیز عامل به احکام الهی باشد.

امام خمینی (ره) می فرمایند: رضا یعنی خشـنودی بنده از حق تعالی و اراده او و مقدرات او. کسی که - نعوذ بالله – به یکی از احکام اسلامی در باطن قلب اعتراضی دارد یا کدورتی از یکی از احکام اسلامیه در دل دارد یا بخواهد که یکی از احکام غیر از این که هست باشد یا بگوید که کاش این حکم کذایی این طور بود نه آن طور این راضـی به دین اسلام نیست و نتواند این دعوای کاذب را بکند. ۲

قطعا یک انسان راضی به رضای خدا در ابعاد گوناگون دارای نشانه هایی است که مهم ترین آنها را برمی شمریم:

یکی از نشانه های رفتاری فرد راضـی برضای خدا استفاده و بهره مندی از نعمت های خدا به انگیزه رضای اوست. اهمیت این مورد بسـیار زیـاد است زیرا انسـان نبایـد خود را به بهانه زهـد، از نعمت های الهی محروم نمایـد حال آنکه این نعمت ها برای مؤمنین آفریده شده است

الف – نشانه های اعتقادی

۱- مبنـای اینکه انسـان به مقـام رضایت برسـد آن است که در اعتقاد و باور خود ، خـدا را حکیم بدانـد که همه کارهایش بر اساس عدل ، حکمت و رحمت است یعنی خدای مهربانی که دائما خیر بندگانش را می خواهد و همیشه بهترین گزینه را برای آنها انتخاب می کند؛ ۲- همچنین خـدا را همه کاره عالم بداند(توحید افعالی) و به این مطلب باور هم داشـته باشد. ۳ در این صورت به یک فرد راضی تبدیل می شود.

ص: ۱۶۰۹۳

توجه کنید: رفتارهای ما عمدتا از باورهای ما نشأت می گیرند. البته دقت کنید که همه افراد یکسان نیستند و در همین نشانه ها هم دارای مراتب گوناگون هستند، حد اعلای این مطلب در معصومین علیهم السلام وجود دارد که خداشناسان واقعی اند و در همه حال حتی مصیبت های بسیار بزرگ از این اعتقاد غافل نمی شوند و شما می توانید نمونه های آن را در کلمات امام حسین علیه السلام در روز عاشورا ببینید.

ب – نشانه های فکری و رفتاری

۱- از نشانه های اعتقادی و فکری فرد راضی که در عمل و زندگی او بروز می کند داشتن زهد است یعنی به آنچه از دست می دهد یا مصیبتی که به او می رسد اظهار افسوس نمی کند و ناامید و افسرده نمی شود و در مقابل، برای امور دنیوی و نعمت های آن خوشحال و بهت زده نمی شود .۴

۲- آرامش خاطر

۳- اعتماد به نفس ۵

۴- تسلیم حکم خدا و رسول ۶

۵- فرد راضی به حکم خدا، هر چند علیه او حکم شود آن را با روی باز می پذیرد و چون حکم خداست تسلیم آن می شود.

۶- این فرد هیچ وقت طمع نمی ورزد

۷-حسادت نمی کند ۷؛

۸- غصه روزی نمی خورد

۹- اهل تلاش و کوشش است ۸

۱۰- همیشه شکر گزار نعمت های خدا است. ۹

۱۱- از دیگر نشانه های این فرد که در برخورد و تعامل با انسان ها از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است آن که در غیر رضای خدا خشمگین نمی شود

۱۲- برای رضای خدا دوست میدارد

۱۳-برای رضای خدا دوست انتخاب می کند.۱۰ این ویژگی مخصوصا در دوران جوانی انسان را از دام های شیطان صفتان حفظ می کند و عمل به آن باعث برکات بسیاری در سنین بالاتر برای فرد می شود.

۱۴–پیشه کردن صبر از نشانه های فرد راضـی است. ۱۱ او سـختی ها و گرفتاری ها را هر چند بزرگ باشند تحمل می کند ۱۲ برای این نشانه مثالی بیان کردیم.

از نشانه های اعتقادی و فکری فرد راضـی که در عمل و زندگی او بروز می کند داشـتن زهد است یعنی به آنچه از دست می دهـد یا مصـیبتی که به او می رسـد اظهار افسوس نمی کنـد و نااميد و افسـرده نمی شود و در مقابل، برای امور دنیوی و نعمت های آن خوشحال و بهت زده نمی شود

ج – نشـانه های رفتاری ۱– از نشـانه های مهم فرد راضـی در حوزه رفتاری توجه به انجام دادن اعمال خیر و شایسـته است که البته با انجام آنها این فرد رضایت خداوند را نیز به دست می آورد. ۱۳

۲– یکی دیگر از نشانه های رفتاری او اسـتفاده و بهره مندی از نعمت های خدا به انگیزه رضای اوست. اهمیت این مورد بسیار زیاد است زیرا انسان نبایـد خود را به بهانه زهد، از نعمت های الهی محروم نماید حال آنکه این نعمت ها برای مؤمنین آفریده شده است. ۱۴

۳– انفاق در راه خدا بدون هیچ چشم داشت و حتی توقع تشکر نیز از علایم رفتاری آنهاست. ۱۵

توجه کنیـد: نقطه مشترک در رفتارهـای فرد راضـی آن است که همه اعمـال خود را بـا اخلاـص انجـام می دهد۱۶و مقصد او خداست.

مقام بلند رضایت:

کسی که راضی به رضا و قضای خدا باشد صاحب مقام بسیار بلندی شده است که دنیا و آخرت او را تحت تأثیر قرار می دهد و در میان مردم شاخص می گردد.

داستان:

کشـاورزی اسب پیری داشت که از آن در کشت و کـار مزرعه اسـتفاده میکرد . یـک روز اسب کشـاورز به سـمت تپه ها فرار کرد . همسایه ها در خانه ی او جمع شدند و به خاطر بد شانسی اش به همدردی با او پرداختند .

ص: ۱۶۰۹۵

کشاورز به آنها گفت: شاید این بد شانسی بوده و شاید هم خوش شانسی فقط خدا میداند.

یک هفته بعد ، اسب کشاورز با یک گله اسب وحشی از آن سوی تپه ها بازگشت . این بار مردم دهکده به او بابت خوش شانسی اش تبریک گفتند .

کشاورز گفت : شاید این خوش شانسی بوده و شاید بد شانسیفقط خدا میداند.

فردای آن روز وقتی پسر کشاورز در حال رام کردن اسب های وحشی بود ، از پشت یکی از اسب ها به زمین افتاد و پایش شکست . این بار وقتی همسایه ها برای عیادت پسر کشاورز آمدند ، به او گفتند : چه آدم بد شانسی هستی .

کشاورز باز هم جواب داد : شاید این بد شانسی بوده و شاید هم خوش شانسی ، فقط خدا میداند.

چند روز بعد سربازان ارتش به دهکده آمدند و همه جوانان را برای خدمت در جنگ با خود بردند ، به جز پسر کشاورز که پایش شکسته بود . این بار مردم با خود گفتند : کشاورز راست می گفت ، ما هم نمی دانیم شاید این خوش شانسی بوده و شاید بد شانسی فقط خدا میداند.

قلب در قرآن کریم ۱۷

قلب در قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحیم

در موارد متعددی که کلمه قلب در قرآن به کار رفته، مفاهیمی؛ نظیر تفکر، ایمان، درک عواطف و احساسات به آن نسبت داده شده است. در این موارد شاید بتوان ادعا نمود که این مفاهیم هیچ سنخیتی با قلب جسمانی یعنی «قلب صنوبری که در گوشه چپ سینه قرار گرفته است»، ندارند. یا این که مدعی شویم، قرآن نیز به مانند بسیاری از رومیان و یونانیان قدیم، قلب جسمانی را قرارگاه تفکر، تعقل و مرکز عواطف و احساسات می شمرد. اثبات هر یک از این دو، نیازمند تحقیقی جامع در کتاب های لغت و استعمالات مختلف در قرآن و روایات است.

ص: ۱۶۰۹۶

توجه به این نکته ضروری است که برای رسیدن به مفهوم دقیق قلب باید واژه هایی؛ مانند فؤاد، نفس و صدر را نیز مورد نظر داشت.

مفهوم شناسی واژه ی (قلب و فؤاد)

از این جهت به قلب انسان قلب گفته می شود که تقلّب و دگرگونی آن بسیار است.(۱) در لغت نامه های معتبر «لسان العرب» و «المصباح المنیر» آمده است:

واژه قلب همان طوری که در زبان عربی نام عضوی از بدن است، به معنای عقل نیز به کار می‌رود.(۲) ابنمنظور در لسان العرب می گوید: فرّاء (لغت شناس معروف زبان عرب) در معنای آیه ی «إِنَّ فی ذلِکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْب»،(۳) می گوید:

قلب در این آیه به معنای عقل است؛ فراء در توضیح این معنا می گوید: در زبان عربی قلب به معنای عقل نیز به کار می رود؛ مانند «ما لک قلبٌ»، «ما قلبُک معک»، «أین ذهب قلبك؟» که در تمام این مثال ها قلب به معنای عقل است؛ یعنی «برای تو عقلی نیست»، «عقل تو با تو نیست»، «عقل تو کجا رفته است؟».(۴)

ابن اثیر در «النهایه» و ابن فارس در «مقائیس اللغه» می گویند: به بُعد خالص و شریف هر چیزی، قلب آن چیز گفته می شود.(۵) پس به نفس و روح انسان هم که بُعد خالص، شریف و حقیقت انسان است، می توان قلب گفت.

ص: ۱۶۰۹۷

۱- (۱) . «ما سُمِّیَ القَلْبُ إِلَّا مِنْ تَقَلُّبه - و الرَّأْیُ یَصْرِفُ بالإِنْسان أَطْوارا». فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۵، ص۱۷۱، نشر هجرت، قم، ۱۴۰۹ق.

۲- (۲) . ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱، ص ۶۸۷، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۴ق؛ فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۱۲، موسسه دار الهجره، قم، ۱۴۱۴ق.

۳- (۳) . ق، ۳۷.

۴- (۴) . لسان العرب، همان؛ زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲، ص ۳۳۶، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.

۵- (۵) . احمد بن فارس، معجم المقاییس اللغه، ج ۵، ص ۱۷، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ق؛ ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۴، ص ۹۶، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۷ش.

در لغت نـامه «مفردات الفاظ القرآن» آمـده است: واژه قلب به معنای روح نیز به کار می رود.(۱) همچنین علاّمه مصطفوی نیز در «التحقیق» می گوید: هر انسانی دارای دو قلب است:

۱. قلب مادّی ظاهری که همان قلب صنوبری است.

۲. قلب روحانی باطنی که حقیقت انسان است.(۲)

در مورد واژه «فؤاد» نیز اکثر عالمان لغت شناس بر این اعتقادند که معنایی مترادف با قلب دارد، با این تفاوت که در آن نوعی از سوختگی و دلسوزی نیز جای گرفته است.(۳)

مفهوم شناسی واژه ی (صدر)

در لغت نامه های «لسان العرب»، «العین» و «تاج العروس» واژه صـدر به معنای «أعلی مقـدّم کل شـیء» آمده است که به معنای قسـمت بالا از قسمت جلوی هر چیزی است.(۴) و از آن جا که سـینه انسان نیز در قسـمت بالای جلوی بدن است، به آن صدر گفته می شود.(۵)

از جمله کاربردهای دیگر واژه صـدر در این معنا می توان به این موارد اشاره نمود: «صدر القناه»؛ بالای نیزه، «صدر الأمر»؛ اوّل کار، «صدر النهار»؛ اوّل روز، «صدر المجلس»؛ قسمت بالای مجلس، و «صدر القدم» سینه پا.

۱- (۶) . راغـب اصـفهانی، حسـین بـن محمـد، مفردات الفـاظ القرآن، ص ۶۸۲، دار القلـم – دار الشـامیه، بیروت – دمشـق، ۱۴۱۲ق.

۲- (۷) . مصـطفوی، حسـن، التحقیـق فی کلمـات القرآن الکریـم، ج ۹، ص ۳۰۴، وزارت فرهنـگ و ارشـاد اسـلامی، تهران، ۱۳۶۸ش.

۳- (۸) . مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۴۶؛ لسان العرب، ج ۳، ص ۳۲۸؛ تاج العروس ، ج ۵، ص ۱۵۵.

۴- (۹) . لسان العرب، ج ۴، ص ۴۴۵؛ کتاب العین، ج ۷، ص ۹۴؛ تاج العروس، ج ۷، ص ۱۸۰.

۵- (۱۰) . البته در مفردات آمده است که صدر به معنای مقدم هر چیز را، از همین صدر به معنای سـینه استعاره گرفته اند؛ ص ۴۷۷.

پس با ملاحظه این موارد به خوبی می توان دریافت که صدر در هر چیزی متناسب با آن چیز است؛ بنابراین صدر در مورد قلب به معنای روح بایستی متناسب با آن و به معنای صدر روحانی باشد که در «التحقیق» آمده است: همان طوری که قلب مادّی، مرکز زندگی جسمانی است و صدر(سینه) مانند صندوقی آن را در بر می گیرد، قلب روحانی نیز، مرکز زندگی روحانی است و صدر روحانی مرتبه ای است که آن را در بر می گیرد.(۱)

استعمال (قلب) در قرآن و روایات

واژه ی قلب بیش از ۱۰۰ بار در قرآن کریم ذکر شده است.

در مفهوم شناسی واژه ی قلب روشن شد که قلب در لغت و استعمال عرب هم به معنای قلب صنوبری و هم به معنای عقل(نفس مدرکه) و روح به کار می رود.

این استعمال چه به نحو مشترک لفظی باشد و چه به نحو حقیقت و مجاز، در هر صورت مفهومی است که برای آشنایان به زبان عربی، حتی به هنگام نزول قرآن نیز شناخته شده بود و خطایی در استعمال این معانی وجود ندارد.

قبل از بررسی معنای قلب در آیات و روایات، باید به این نکته بسیار مهم توجّه کرد که در آیات و روایاتی که قلب و صدر کنار هم آمده اند، اوّل باید معنای قلب را به کمک قرینه ها تشخیص داد و سپس متناسب با معنای قلب، صدر را ترجمه نمود؛ چرا که در مفهوم شناسی صدر ذکر شد که صدر در هر چیزی متناسب با آن چیز است، و این که صدر را قرینه ای قرار داد برای این که قائل شد: منظور از قلب، قلب صنوبری است، کار اشتباه و نادرستی است.

ص: ۱۶۰۹۹

۱- (۱۱) . التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۲۰.

استعمال مفهوم قلب در قرآن

استعمال مفهوم قلب در قرآن را می توان در این موارد دسته بندی نمود:

۱. عضوی که در کنار اعضای دیگر؛

مانند گوش که وسیله شنیدن و چشم که وسیله دیدن و دهان که وسیله بیان است، به عنوان وسیله ای برای درک و فهم آمده است. گاه بر آن مهر زده می شود و گاه به وسیله آن تعقل می شود.(۱) «آیا در زمین گردش نکرده اند، تا دل هایی داشته باشند که با آن بیندیشند...».(۲)

۲. به معنای عقل و درک،

چنان که در آیه ۳۷ سوره «ق» می خوانیم:

«إِنَّ فی ذلِکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْب»؛در این مطالب تذکر و یادآوری است برای آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند.

۳. به معنای جان انسان،

چنان که در سوره احزاب آیه ۱۰ آمده است:

«إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِر»؛هنگامی که چشم ها از وحشت فرو مانده و جان ها به لب رسیده بود.(۳)

ص: ۱۶۱۰۰

۱- (۱۲) . بقره، ۷؛ انعام، ۴۶؛ اعراف، ۱۷۹: «به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دل هایی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند، و) نمی فهمند و چشمانی که با آن نمی بینند و گوش هایی که با آن نمی شنوند آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراه تر! اینان همان غافلانند»؛ کنار هم قرار گرفتن قلب و دهان در (توبه، ۸)؛ و مهر بر همه ی اعضا در نحل، ۱۰۸؛ و به وجود پوششی بر قلب و سنگینی بر گوش و پرده و حجابی بر چشمان در (اسراء، ۴۶ و جاثیه، ۲۳) اشاره شده است.

۲- (۱۳) . حج، ۴۶.

۳- (۱۴) . و در غافر، ۱۸: «و آنها را از روز نزدیک بترسان، هنگامی که از شدّت وحشت دل ها به گلوگاه می رسد و تمامی وجود آنها مملوّ از اندوه می گردد».

۴. به معنای نفس انسان که دارای قدرت عمل و آزادی انتخاب است.

(۱) گاه ایمان می آورد و گاه نیز از پرستش و بندگی سرباز زده، گنه کار می شود.(۲)

قرآن قلبی را که با ایمان و عمل صالح در نزد پروردگار خود حاضر می شود، به عنوان «قلب سلیم» و «قلب منیب» نام می برد.(۳)

در این معنا قلب ظرفی است که نظر و اعتقاد انسان در آن استقرار یافته است.(۴) خواه اعتقادی فاسد و انحرافی باشد و خواه اعتقادی صحیح و در راستای بندگی. در حقیقت قلب به عنوان محل اصلی استقرار ایمان و کفر شمرده شده است.(۵)

۵. محل نزول وحی؛ «چرا که او (جبرئیل) به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است».(۶)

۶. به معنای مرکز عواطف، چیزی که مریضی، قساوت، غفلت، کینه، رعب، حسرت، شک، آرامش، خضوع و خشوع و ... به آن نسبت داده می شود. در سوره آل عمران آیه ۱۵۹ می خوانیم:

۱- (۱۵) . بقره، ۲۲۵: «ولی شما را بدانچه دل هایتان (از روی عمد) فراهم آورده است، مؤاخذه می کند».

۲- (۱۶) . بقره، ۲۸۳: «و شهادت را کتمان نکنید! و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گناه کار است».

۳- (۱۷) . شعراء، ۸۹: «مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید»؛ و مشابه آن در (صافات، ۸۴)؛ ق، ۳۳: «آن که در نهان از خدای بخشنده بترسد و با دلی توبه کار (باز) آید». چنانچه به غفلت و بی خبری در (مؤمنون، ۶۳) و به رین و زنگار در (مطففین، ۱۴) در مورد غیر مؤمنان اشاره شده است.

۴- (۱۸) . بقره، ۲۰۴؛ آل عمران، ۷؛ توبه، ۶۴.

۵- (۱۹) . مجادله، ۲۲؛ مائده، ۴۱؛ حجرات، ۱۴: «عرب های بادیه نشین گفتند: «ایمان آورده ایم» بگو: «شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده ایم، امّا هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است».

۶- (۲۰) . بقره، ۹۷؛ شعراء، ۱۹۳-۱۹۴.

«وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛...

اگر سنگدل بودی از اطرافت پراکنده می شدند.(۱)

۷. به معنای رأی و نظر:

«تَحْسَبُهُمْ جَمیعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّی»؛

آنها را متّحد می پنداری، در حالی که رأی و نظرهای آنها پراکنده است.(۲)

با کنار هم قرار گرفتن برخی از این معانی در قرآن، در می یابیم که مقصود از قلب در تمامی موارد، قلب جسمانی نیست؛ زیرا در هر یک از مفاهیم «اختیار در عمل»، «بودن جایگاهی برای کفر و ایمان»، «محل نزول وحی» و «همچنین جان آدمی به هنگام مرگ»، نمی توان معنای قابل توجیهی را برای قلب جسمانی قرار گرفته در سمت چپ سینه تصور کرد. بنابراین، تنها مفهومی که بتواند جامع آنها باشد، همان «روح» انسان است؛ یعنی بی گمان قلب در قرآن، به معنای قلب باطنی و روح نیز به کار رفته است.

در سوره بقره قلب را عبارت از چیزی دانسته که می توان گناه و ثواب را به او استناد داد؛ و معلوم است که عضو صنوبری شکل گناه نمی کند، پس مراد از آن همان جان و نفس آدمی است. در مورد جایگاه کفر و ایمان و آنچه که از اعتقاد و رفتار به آن تعلق می گیرد، واضح است که مقصود از قلب، نمی تواند قلب جسمانی باشد. اگر این گونه بود چنین لازم می آمد که با پیوند قلب یک مؤمن با کافر تمامی عقاید او نیز تغییر یابد. وجود یک «من» ثابت شخصیتی در انسان ها نشانگر آن است که جایگاه اصلی اعتقادات و اراده انسانی، روح انسان ها است.

ص: ۱۶۱۰۲

۱- (۲۱) . مانند مرض در (بقره، ۱۰ و مائده، ۵۲)؛ قساوت در (بقره، ۷۴)؛ آرامش و اطمینان در (رعد،۲۸؛ بقره، ۹۳ و ۲۶۰؛ فتح، ۴)؛ رعب و ترس در (آل عمران، ۱۵۱؛ نازعات، ۸)؛ حسرت در (آل عمران، ۱۵۶)؛ قساوت و سنگ دلی در (آل عمران، ۱۵۹ و مائده، ۱۳)؛ الفت بین قلوب در (انفال، ۶۳ و توبه، ۶۰)؛ شک در (توبه، ۴۵ و ۱۱۰)؛ خضوع و خشوع در (حدید، ۱۶ و حج، ۵۴)؛ ترس و ورع از خداوند در (مومنون، ۶۰)؛ اشمئزاز در (زمر، ۴۵)؛ کینه در (محمد، ۲۹).

۲- (۲۲) . حشر، ۱۴؛ بقره، ۱۱۸.

رابطه بین بیماری و سلامت قلب جسمانی و روحانی «عموم و خصوص من وجه» است؛ زیرا ممکن است قلب جسمانی انسان در کمال سلامت باشد، ولی بر اثر کفر یا تبه کاری وی، قلب روحانی او بهره ای از سلامت نداشته باشد و ممکن است قلب جسمانی انسانِ مؤمن، بیمار باشد ولی قلب روحانی او سالم باشد: «هنگامی را که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد».(۱) چنان که گاهی هر دو قلب بیمار است؛ مانند کافری که به بیماری قلبی مبتلا است و یا هر دو قلب سالم؛ مانند مؤمنی که از سلامت قلب جسمی نیز بهره مند است.(۲)

نظر علامه طباطبائی:

در مورد محل نزول وحی نیز، نمی توان قلب جسمانی پیامبر اکرم(ص) را محلی برای نزول وحی الهی دانست؛ زیرا قلب آنچه را که درک می کند، به وسیله ادوات و اعضای بدن، از چشم و گوش و غیره است. علامه طباطبایی در این مورد می گوید: «شاید وجه این که در جمله "نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى قَلْبِكَ"،(۳) پای قلب را به میان آورد و نفرمود: "روح الامین آن را بر تو نازل کرد"، اشاره به این باشد که رسول خدا چگونه وحی و قرآن نازل را تلقی می کرده؟ و از آن حضرت آن چیزی که وحی را از روح می گرفته نفس او بوده، نه مثلاً دست او، یا سایر حواس ظاهری اش، که در امور جزئی به کار بسته می شود.

پس رسول خدا(ص) در هنگامی که به وی وحی می شد، هم می دید و هم می شنید، اما بدون این که دو حس بینایی و شنوایی اش به کار بیفتد، همچنان که در روایت آمده که حالتی شبیه بیهوشی به آن حضرت دست می داد که آن را به «رحاء الوحی» نام نهاده بودند. پس آن حضرت همان طور که ما شخصی را می بینیم و صدایش را می شنویم، فرشته وحی را می دید و صدایش را می شنید، اما بدون این که حواس بینایی و شنوایی مادی خود را چون ما به کار گیرد.

۱- (۲۳) . صافات، ۸۴.

۲- (۲۴) . جوادی آملی، عبدالله، تسنیم تفسیر قرآن کریم، ج ۲، ص ۲۲۷، اسراء، قم، ۱۳۸۹ش.

۳- (۲۵) . شعراء، ۱۹۳ و ۱۹۴.

و اگر دیدن و شنیدنش در حال وحی عین دیدن و شنیدن ما می بود، بایستی آنچه می دیده و می شنیده میان او و سایر مردم مشترک باشد و اصحابش هم فرشته وحی را ببینند و صدایش را بشنوند، حال آن که نقل قطعی، این معنا را تکذیب کرده و حالت وحی بسیاری از آن جناب سراغ داده که در بین جمعیت به وی دست داده و جمعیتی که پیرامونش بوده اند هیچ چیزی احساس نمی کردند، نه صدای پایی، نه شخصی و نه صدای سخنی که به وی القاء می شده است».(۱)

البته گاهی چنین تعبیر شده است که قرآن بر خود پیامبر نازل شده است: «او کسی است که این کتاب(آسمانی) را بر تو نازل کرد».(۲)

و گاه تعبیر شده است که بر قلب پیامبر انزال وحی صورت گرفته است. همان گونه که آرامش و سکینه نیز، گاه عنوان شده که بر خود انسان ها قرار داده شده است.(۲

۸) و گاه بر قلب آنها؛ و همه این موارد قرائنی است که روشن می سازد مقصود از قلب، «روح و جان» آدمی است. در مورد «صدر» نیز گاه معیار محاسبه انسان ها در ایمان و کفر آمده است؛ مانند: «اگر آنچه را در سینه های شما است، پنهان دارید یا آشکار کنید، خداوند آن را می داند».(۲

۹) و گاه از این به عنوان نفس و جان آدمی تعبیر شده است: «اگر آنچه را در نفستان دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را بر طبق آن، محاسبه می کند».(۳)

۱- (۲۶) . طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۳۱۷ و ۳۱۸، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.
۲- (۲۷) . آل عمران، ۷.
۳- (۳۰) . بقره، ۲۸۴.

جایگاه تفکر

در روایات نیز از همین روش استفاده می کنیم و قلبی را که جایگاه تفکّر معرفی شده، به معنای روح در نظر می گیریم؛ علاوه بر این که بعضی از روایات به صراحت قلب را به معنای عقل(نفس مدرکه) گرفته اند:

۱-در اصول کافی، کتاب العقل و الجهل از حضرت موسی بن جعفر(ع) نقل شده است:

«ای هشام به راستی خدای تعالی در کتاب خود می فرماید: «به راستی در این قرآن یادآوری است برای کسی که دلی دارد، یعنی عقل دارد».(۱)

۲-امام باقر(ع) می فرمود:

«همانا خدا ما را از أعلی علیین آفرید و دل های شیعیان ما را از آنچه ما را آفریده، آفرید. و بدن هایشان را از درجه پائینش آفرید؛ از این رو دل های شیعیان بما متوجه است؛ زیرا از آنچه ما آفریده شده ایم، آفریده شده اند».

(۲) در این روایت قلوب در نقطه مقابل بدن و جسم انسان ها قرار گرفته است. و بسیاری از احادیث مشابه دیگر که قلب کافران و مؤمنان و منافقان را متفاوت دانسته و به چند دسته مختلف تقسیم کرده است.(۳)

۳-از امام علی(ع) نیز سؤال شد که آیا تو خدایت را می بینی؟! امام(ع) در جواب فرمود:

آیا چیزی را که نمی بینم پرستش نمایم. سپس این جمله ماندگار بر زبان مبارکش جاری شد که:

: «لَا تُدْرِکُهُ الْعُیُونُ بِمُشَاهَدَهِ الْعِیَانِ وَ لَکِنْ تُدْرِکُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الایمان»؛(۴)

ص: ۱۶۱۰۵

۱- (۳۱) . کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تحقیق، غفاری و آخوندی، ج ۱، ص ۱۶، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق.

۲- (۳۲) . کافی، ج ۱، ص ۳۹۰.

۳- (۳۳) . کافی، ج ۲، ص ۴۲۲، ح ۲، «إن القلوب اربعه ...».

۴- (۳۴) . نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص ۲۵۸، خ ۱۷۹، هجرت، قم، ۱۴۱۴ق.

چشم به درک او نائل نمی شود؛ زیرا متعلّق ادراک بصری محسوس است و خدا چون ماده نیست به حس نمی آید. اما انسان راهی دیگر برای مواجه شدن با او دارد و آن راهِ دل و طریق ایمان حقیقی است.

آیا امکان دارد مقصود از قلب در قرآن و روایات ، قلب جسمانی است؟

برخی اندیشمندان اسلامی به واسطه قرائنی که در اختیار داشته اند، چنین نتیجه گرفته اند که مقصود از قلب، در قرآن و روایات قلب جسمانی است؛ و به مانند برخی فلاسفه یونان و روم قدیم، قلب جسمانی را مرکز تعقل و تفکر و همچنین منبع عواطف انسانی دانسته اند.(۱) آنها چنین ادعا نموده اند که طرح مغز به عنوان تعقل یا ابزار تعقل، ممکن است از طرف اندیشمندان علوم طبیعی به صحنه فرهنگ انسانی راه یافته باشد و مطرح بودن قلب به عنوان مرکزیت تعقل، از طرف ادیان الهی.(۲)

ص: ۱۶۱۰۶

۱- (۳۵) . آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق، عطیه، عبدالباری، ج ۱، ص ۱۳۸، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ق، قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۶، ص ۳۰، ذیل ریشه "قلب"، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۴۱۲ق.

۲- (۳۶) . بلاغی نجفی، محمد جواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۸، بنیاد بعثت، قم، ۱۴۲۰ق؛ طباطبایی، سید حسن، مقاله «قلب در قرآن»، مجله بینات، بهار ۱۳۷۶، شماره ۱۳. البته ناگفته نماند که برخی خواسته اند با طرح این مسئله بر قرآن خدشه وارد کنند و چنین ادعا کرده اند که امروزه می دانیم انسان با مغز درک و احساس می کند؛ و قلب وظیفه و کاربردی در این میان ندارد. اما قرآن (که در زمانی نازل شده است که آن باور اشتباه وجود داشت) نیز به همان طریق قلب را جایگاه «تعقل» می پندارد (نه مغز را). پاسخ روشن است که قرآن به هیچ وجه نه باور غلطی را به وجود می آورد و نه بر باور غلطی اصرار می ورزد و از هرگونه خطا و اشتباه مصون است؛ و این مسئله در جای خود ثابت شده است. و اما این که امروزه تمامی درک و احساس با مغز باشد، امر ثابت شده ای در پزشکی نیز نمی باشد و نیازمند تحقیق عمیق تر و پیشرفت علوم پزشکی است.

البته همان گونه بیان شد نمی توان معنای قابل توجیهی را برای قلب جسمانی -در تمام مواردی که کلمه قلب در قرآن و روایات به کار رفته است- تصور نمود. بی گمان قلب در قرآن، به معنای قلب باطنی و روح نیز به کار رفته است.

قلب به معنای جسمانی:

اما این که قلب با همان معنای جسمانی خود نیز به کار رفته باشد، نیازمند قرائن مختلفی است. از جمله آن قرائن می توان چنین نام برد:

۱. قلب و فؤاد در برخی آیات در کنار اعضای حسی دیگر؛

مانند گوش و چشم آمده است و با بیان جایگاه آن در صدر و داخل بدن، تصریح می کند که مقصود قلب جسمانی است.(۱)

البته در پاسخ می توان چنین گفت که در این موارد نیز، مقصود از گوش و چشم و صدر نیز، مفهوم جسمانی و حسی آنها نیست، بلکه مقصود، آن حواس و ابزاری است که برای ادراک روح و نفس استفاده می شود.(۲)همان طور که در بین اعضای ادراکی ظاهری، عنوان سمع و بصر از عناوین دیگر بیشتر مطرح است، در بین اعضای ادراکی باطنی نیز، همین دو عنوان از دیگر عناوین مطرح تر است.(۳)

ص: ۱۶۱۰۷

۱- (۳۷) . «بلکه دل هایی که در سینه ها است کور می شود»، (حج، ۴۶)؛ «خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافریده»، (احزاب، ۴).

۲- (۳۸) . چنانچه مقصود از صدر در آیه ۱ سوره انشراح، سینه جسمانی پیامبر اکرم نیست: «آیا ما سینه ات را برایت نگشودیم؟»؛ و همچنین در زمر، ۲۲ و شعراء، ۱۳ و طه، ۲۵ و مواردی دیگر. در مورد سمع و بصر نیز وقتی تعبیر به ختم و طبع (مهر زدن) بر آنها می شود، هیچ فرق ظاهری بین گوش و چشم کفار و مؤمنان وجود ندارد. مانند جاثیه، ۲۳ و موارد مشابه آن که گذشت. در قرآن کریم از هدایت ناپذیری و بسته بودن دل های کافران و معاندان، افزون بر «ختم» و «طبع»، تعبیرهای دیگری نیز شده است؛ «صَرْف»: (صرف الله قلوبهم)، «کَنان»: (إنّا جعلنا علی قلوبهم أکِنّه)، «غلاف»: (وقالوا قلوبنا غلف)، «رَیْن»: (کلّا بل ران علی قلوبهم)، «قفل»: (أم علی قلوب أقفالها)، «تقلیب»: (ونقلّب أفئدتهم وأبصارهم)، «قساوت»: (ثمّ قست قلوبکم)و «مرض»: (فی قلوبهم مرض).

۳- (۳۹) . تفسیر تسنیم، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲. در آیه ۹ سوره سجده آمده است:

«سپس (اندام) او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید و برای شما گوش و چشم ها و دل ها قرار داد، امّا کمتر شکر نعمت های او را بجا می آورید». در این جا کلمه «افئده» پس از نفخ روح آمده است، و این دو در عرض هم ذکر شده اند، پس نمی تواند مراد از آن خود روح باشد.

۳. قرار گرفتن قلب در پوشش،

که کنایه از عدم از تأثیر پذیری و فهم است، از زبان غیر مؤمنان نیز بیان شده است،(۱) حال آن که اعتقاد آنها به این که مقصود از قلب، روح و نفس به عنوان مرکز تعقل و تفکر باشد، ثابت نیست.

البته باید توجه داشت که در آیه ۱۵۵ سوره نساء چنین آمده است: «...گفتارشان که دل های ما در غلاف است (و سخنان تو را نمی فهمند، لکن چنین نیست)، بلکه خداوند به خاطر کفرشان بر آن مهر (شقاوت) زده، از این رو آنها ایمان نخواهند آورد». گویا یهود عصر نزول قرآن می خواستند بگویند: ما از این که سخنان شما را نمی فهمیم، گناهی نداریم؛ زیرا از آغاز با دل های بسته و غلاف شده خلق شده ایم و خداوند به آنان پاسخ می دهد که قلوب آنان در اصل آفرینش چنین نبوده، بلکه کفر آنان سبب لعن و طرد آنها است: «بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ» و تکذیب ها و پیمان شکنی ها آنان را به چنین روز سیاهی نشانده که آیات الهی را نمی فهمند و دل هایشان در ستر و حجاب قرار گرفته، به قساوت و سختی گرفتار شده است.(۲)

ص: ۱۶۱۰۸

۱- (۴۰) . بقره، ۸۸؛ نساء، ۱۵۳؛ فصلت، ۵؛

۲- (۴۱) . تفسیر تسنیم، ج ۵، ص ۴۶۰.

۴. حضرت علی(ع) در حکمتی از نهج البلاغه می فرمایند:

«به شاهرگ انسان، قطعه گوشتی آویخته شده که عجیب ترین چیزی است که در وجود اوست و آن قلب است...».(۱) امام(ع)در این سخن جسمانی بودن قلب را به خوبی به تصویر کشیده اند.(۲)

۵. در برخی احادیث بر این مطلب اشاره شده است.

چنانچه در گوشه هایی از حدیث معروفی که مفضل بن عمر از امام صادق(ع) روایت می کند و به نام «توحید مفضل» شناخته می شود، قلب به عنوان عضوی بیان شده است که به وسیله عقلی که در آن است تفکر می کند؛ مدبر جسم انسان و مسلط بر اعضای حسی او است.(۳)

نمونه مشابه آن حدیثی است که از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است: «نعمان بشیر می گوید: شنیدم از رسول خدا(ص) که می فرمود: در بدن آدمی پاره گوشتی است که اگر آن صحیح و سالم باشد سائر بدن نیز سالم و اگر آن بیمار باشد سائر بدن نیز بیمار و فاسد خواهد بود و آن قلب است».(۴)

ص: ۱۶۱۰۹

۱- (۴۲) . نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص ۴۸۸، حکمت ۱۰۸.

۲- (۴۳) . البته مشابه این کلام حضرت در کتب معتبر روایی دیگر نیز آمده است و هیچ اشاره ای به نیاط (رگ ها) و مضغه(قطعه گوشت) نشده است. کافی، ج ۸، ص ۲۱؛ ابن بابویه، علی، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۰۹، کتابفروشی داوری، قم، ۱۳۸۵ش؛ مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۳۰۱، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.

۳- (۴۴) . مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۶۳ و ۱۶۹، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۳ق.

۴- (۴۵) . ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، تصحیح، غفاری، علی اکبر، ج ۱، ص ۳۱، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۲ش.

و ذیل آیه «أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَک» نیز حدیثی در تفاسیر اهل سنت نقل شده است که حاکی از جسمانی بودن صدر و مادی جلوه دادن شرح صدر است.(۱)

نظریه مفسران:

تمام مفسران و اندیشمندانی که معتقدند، قلب در قرآن و روایات به معنای روح یا قلب روحانی به کار رفته است، این آیات و احادیث مشابه را مجاز می دانند؛ و تنها جهت تقریر بر مطلب و تأکید مجاز با قرائنی این چنینی همراه گشته اند. در تفسیر شریف المیزان ذیل آیه ۴ سوره احزاب(۲) اشاره شده است، که مقصود از قلب، نفس انسانی است و اما «این که خداوند فرموده است «در درونش» جهت تأکید و تقریر مطلب است، چنانچه در آیه «لیکن دل هایی که در سینه ها است کور است».(۳) و قرار دادن سینه به عنوان جایگاهی برای قلب، از باب مجاز نسبت است؛ البته در کلام مجاز دیگری نیز به کار رفته است، و آن نسبت عقل به قلب یعنی همان نفس است».(۴)

ص: ۱۶۱۱۰

۱- (۴۶) . سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۶۳، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ق؛ علامه طباطبایی در مورد این روایت می گوید: «و به هر حال بدون اشکال این قصه جنبه تمثیل دارد، و دانشمندان اسلامی بحث هایی طولانی پیرامون مفاد این روایات کرده اند که همه این بحث ها بر اساس این پندار است که جریان یک جریان مادی و یک برخورد مادی بوده، و به همین جهت وجوهی را ذکر کرده اند که چون اصل و اساس بحث باطل بود از نقل آن وجوه خودداری کردیم». المیزان، ج ۲۰، ص ۳۱۷ و ۳۱۸.

۲- (۴۷) . «خداوند برای هیچ مردی دو تا دل در درونش قرار نداده است».

۳- (۴۸) . حج، ۴۶.

۴- (۴۹) . المیزان، ج ۱۶، ص ۲۷۴.

در مورد روایات نیز گاهی اشاراتی به جسمانی بودن شده است، حال آن که به وضوح مقصود روح و نفس انسانی است. امام باقر(ع) فرمود: «گاهی دل در آن (هیچ یک) از ایمان و کفر نیست، مانند یک قطعه گوشت؛ آیا هیچ یک از شما این را (که گفتم) نیافته (و درک نکرده است؟)».(۱)

نتیجه:

از آنچه بیان کردیم، روشن شد که بی گمان در برخی آیات قرآن، قلب به معنای روح و نفس انسان به کار رفته است. اما در مورد آیات دیگری که از قلب به عنوان محل تعقل و تفکر و همچنین جایگاهی برای عواطف و احساسات انسانی نام برده شده است، نمی توان با قاطعیت اثبات نمود که مقصود کدام یک از قلب روحانی یا قلب جسمانی است؛ از این رو، در این مورد دو دیدگاه متفاوت متصور است.

۱. دیدگاه اول آن است که مدعی شویم «قلب» در تمامی قرآن به معنای قلب روحانی و نفس انسان به کار رفته است. چنانچه برخی مفسران و اندیشمندان بر این نظریه تصریح نموده اند و قرائنی را که مخالفان اقامه کرده اند، مجاز دانسته و تأویل برده اند.(۲) آنان معتقدند: «مقصود از قلب در کلام خدای تعالی هر جا که به کار رفته، آن حقیقتی است از انسان که ادراک و شعور را به آن نسبت می دهند، نه قلب صنوبری شکل که در سمت چپ سینه قرار گرفته است، و یکی از اعضای رئیسه بدن آدمی است».(۳)

ص: ۱۶۱۱۱

۱- (۵۰). کافی، ج ۲، ص ۴۲۰.

۲- (۵۱) . از مفسران اهل سنت نیز برخی همین نظر را اتخاذ نموده اند؛ ر.ک: درویش، محیی الدین، إعراب القرآن و بیانه، ج ۷، ص ۵۹۸ و ۵۹۹، دار الارشاد، سوریه، ۱۴۱۵ق.

۳- (۵۲) . المیزان، ج ۱۵، ص ۳۱۷.

«مراد از قلب در قرآن، همان لطیفه الهی، یعنی روح است، نه عضو گرداننده خون در بدن. سلامت و بیماری قلب جسمانی انسان، در محدوده دانش پزشکی است و ارتباطی با سلامت و بیماری قلب روحانی ندارد؛ ممکن است انسانی از سلامت کامل قلب جسمانی برخودار باشد، اما نتواند نگاه خود را در برابر نامحرم مهار کند و در نتیجه قلب روحانی او بیمار باشد: «فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِهِ مَرَض».(۱)، (۲)

(پس به هر حال) انسان دارای دوگونه قلب است: قلب جسمانی صنوبری شکل، که یکی از اندام های بدن است، و قلب روحانی و معنوی. قرآن کریم در همه آیاتی که سخن از «مختوم» و «مطبوع» شدن قلب دارد، یا از «رین» و چرکی که قلب را می پوشاند و چهره شفاف و آیینه گونه آن را مستور می کند، سخن می گوید، یا درباره «قفل» و «غلاف» و «کنان» و «صرف» و «قساوت» آن معارفی را به بشر می آموزد، مراد، قلب روحانی است، نه جسمانی».(۳)

۲. دیدگاه دوم آن است که قلب را در مواردی که تعقل و تفکر به آن نسبت داده شده و مرکز عواطف و احساسات شمرده شده است، همین قلب جسمانی صنوبری شکل در نظر بگیریم. اگرچه پزشکی امروزه مغز و اعصاب را راهنمای کلی بدن می داند، ولی فلاسفه ای؛ نظیر ارسطو و بوعلی سینا قلب را مرکز هدایت و ادراک یافته های بیرونی دانسته اند(۴) و شاید بعدها و با پیشرفت دانش، همین نتیجه مجددا به دست آید. البته حتی اگر مغز را نیز مرکز احساسات و عواطف بدانیم، بدیهی است که این مغز جز با پشتیبانی قلب، توانایی هیچ عمل و عکس العملی را نخواهد داشت و بر این اساس، قلب را حتی با دیدگاه پذیرفته شده امروز نیز به صورت غیر مستقیم می توان مرکز تصمیم گیری های انسان به شمار آورد.

ص: ۱۶۱۱۲

۱- (۵۳) . احزاب، ۳۲.

۲- (۵۴) . تسنیم، ج ۱، ص ۲۵۱.

۳- (۵۵) . همان، ج ۲، ص ۲۲۷.

۴- (۵۶) . البته در تفسیر نمونه چنین آمده است که مغز مرکز ادراکات و قلب مرکز عواطف است و در نهایت چنین ادعا نموده اند: «اگر در قرآن مسائل عاطفی به قلب (همین عضو مخصوص) مسائل عقلی به قلب (به معنای عقل یا مغز) نسبت داده شده، سخنی است که به گزاف نرفته است». مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۸۸ و ۸۹، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ش.

حالات مختلف قلب انسان ۱۶

حالات مختلف قلب انسان

مرحوم علامه مجلسی(رض) مواردی را به عنوان احادیث ائمه(ع) از کتاب شریف مصباح الشریعه نقل می کنند. در این کتاب نورانی به حدیثی از امام صادق(ع) برمی خوریم که فرمودند:

إِعْرَابُ الْقُلُوبِ عَلَى أَرْبَعَهِ أَنْوَاعٍ رَفْعٍ وَ فَتْحٍ وَ خَفْضٍ وَ وَقْفٍ فَرَفْعُ الْقَلْبِ فِی ذِکْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ فَتْحُ الْقَلْبِ فِی الرِّضَى عَنِ اللَّهِ وَ خَفْضُ الْقَلْبِ فِی الِاشْتِغَالِ بِغَیْرِ اللَّهِ وَ وَقْفُ الْقَلْبِ فِی الْغَفْلَهِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى (۱)

در ادبیات عرب کلمات حالت های مختلفی به خودشان می گیرند که به آنها اعراب می گویند. گاهی آخر کلمه مرفوع است، گاهی مفتوح و گاهی مجرور و مخفوض است و گاهی هم وقف دارد. این حالات مختلف کلمه، معنی آن را مشخص می کنند. البته این در زبان عربی بیشتر دیده می شود و در فارسی زیاد نیست. گاهی یک کلمه به واسطه اعراب و حالات آخرش، به حسب ظاهر همان یک کلمه است و این اعراب آخر کلمه از معنای کلمه حکایت می کند.

این کلمه (قلب) در این جمله چه معنایی دارد؟ و جایگاه آن چیست؟ قلبی که خدای متعال به انسان ها داده، حالات گوناگونی دارد که این حالات از حقیقت و جایگاه این قلب حکایت می کند. شاید مقصود از اعراب قلوب، این حالت های مختلفی باشد که قلب در ارتباط با خدای متعال پیدا می کند.

حالت های چهارگانه قلب

حضرت فرمودند:

وَ وَقْفٍ فَرَفْعُ الْقَلْبِ فِی ذِکْرِ اللَّهِ تَعَالَى .

ص: ۱۶۱۱۳

۱- (۱) . مستدرک الوسائل/محدث نوری/۱۲/۱۶۹/۱۰۱- باب نوادر ما یتعلق بأبواب جهاد...ص:۱۶۶

حالت رفع قلب در توجه به خدای متعال است. قلب اگر متوجه حضرت حق بود، حالت رفع پیدا می کند،

وَفَتْحُ الْقَلْبِ فِی الرِّضَی عَنِ اللَّهِ

حالت فتح و گشایش و باز شدن دریچه های قلب و وسعت پیدا کردن قلب، در راضی بودن از خدای متعال است. قلبی که راضی از خداست، قلب مفتوح است

وَ خَفْضُ الْقَلْبِ فِی الِاشْتِغَالِ بِغَیْرِ اللَّهِ.

فرو افتادن قلب در این هست که قلب به غیر خدای متعال مشغول شود.

وَ وَقْفُ الْقَلْبِ فِی الْغَفْلَهِ عَنِ اللَّهِ ،

چهارمین حالت قلب، توقف قلب است. در این حالت، قلب رشد ندارد. فرمودند: در حال غفلت از خدای متعال است.

اگر قلب غافل از خدای متعال بود، متوقف می شود. سرمایه ای که خدای متعال به انسان داده که همواره باید برای انسان سود آور باشد اگر به غیر خدا اشتغال داشت سقوط می کند.

ذکر خدای متعال موجب رفع حجاب ها

اگر بعد از این توجه به حضرت حق، انسان به مقام رضا هم رسید و به خدایی خدای متعال راضی بود، درها به سوی این فرد گشوده می شود. در فراز بعدی حضرت توضیح دادند و این معنا را فرمودند:

أَ لَا تَرَیاً نَّ الْعَبْدَ إِذَا ذَکَرَ اللَّهَ بِالتَّعْظِیمِ خَالِصاً ارْتَفَعَ کُلُّ حِجَابٍ کَانَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللَّهِ تَعَالَی مِنْ قَبْلِ ذَلِکَ (۱)

ذکر خدای متعال موجب رفع قلب است؛ یعنی بین قلب انسان و خدای متعال، حجاب هایی است. اگر قلبی مشغول خدای متعال شد و یاد خدای متعال را داشت با دو ویژگی إِذَا ذَکَرَ اللَّهَ بِالتَّعْظِیمِ خَالِصاً (۲) عظمت الهی را یاد می کرد، یعنی همواره این قلب متوجه عظمت حضرت حق و حقارت خودش بود و کوچکی و فقر و نداری خودش را و نه فقط فقر خودش فقر همه عالم را در مقابل خدای متعال متذکر شد ، این ذکر به تعظیم، موجب رفع حجوب است به شرط اینکه همراه با اخلاص باشد.

۱- (۲) . مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۱۲، ص ۱۶۹، ۱۰۱- باب نوادر ما یتعلق بأبواب جهاد... ص ۱۶۶.

۲- (۳) . مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۱۲، ص ۱۶۹، ۱۰۱- باب نوادر ما یتعلق بأبواب جهاد...ص ۱۶۶.

حجاب بین انسان و خدا، حجاب خدای متعال نیست. چیزی نمی تواند خدای متعال را بپوشاند.

هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الْباطِنُ (۱)

خدای متعال از همه چیز ظاهرتر است. ظهور همه چیز به خدای متعال است. بنابراین، این گونه نیست که چیزی بتواند حجاب خدا شود.

در بعضی از روایات آمده است که حجاب بین انسان و خدا، آفرینش است. در روایات کتاب توحید صدوق می خوانیم حجاب بین خدا و مخلوق و خلقه ایاهم. همین که خدای متعال مخلوق را می آفریند، مخلوق چون مخلوق است و محدود، محجوب است و راهی به حقیقت مطلق ندارد.

ذکر، بزرگ ترین عبادات

گاهی اوقات ذکر خدای متعال موضوعیت پیدا می کند و اصل توجه به حق تعالی فراموش می شود . مثلا بعضی افراد ذکر می گویند که قدرت پیدا کنند، ذکر می گویند که مکاشفه کنند. شیطان همیشه تلاشش این بوده که هر کجا باب خیری است، در آن باب خیر نفوذ کند و این راه خیر را غلط جلوه دهد. و طبیعتاً بسیاری از افراد از همین مسیر ذکر - که عبادتی بزرگ است - سقوط می کردند.

یکی از موارد عبادت ذکر است. ذکر از اعظم عبادات است. حتی باطن نماز هم ذکر است؛

أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِي (۲)

عبادت بزرگی است. در روایت نورانی می خوانیم: خدای متعال برای هر چیزی حدی قرار داده است، جز برای ذکر خودش. فرموده:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللّهَ ذِكْراً كَثِيراً (۳)

ص: ۱۶۱۱۵

۱- (۴) . الحدید : ۳

۲- (۵) . طه : ۱۴

۳- (۶) . الأحزاب : ۴۱

بسیار به یاد خدا باشید. امام صادق (ع) براساس این روایت فرمودند: پدر بزرگوار من دائم زبانش به ذکر خدا مشغول بود. در کوچه راه می رفت سر سفره نشسته بود و ذکر می گفت وقتی با کسی صحبت می کرد، ذکر می گفت.

بعضی از علما و فقها هم گاهی همین حالت را دارند؛ یعنی دائما زبانشان به ذکر خدا مشغول است و به تعبیر حضرت، زبان پدر من دائم به کامش چسبیده بود و ذکر می گفت. پدرمان، ما را بین الطلوعین بیدار می کردند هر کسی در خانه بود، اگر قرآن بلد بود، باید مشغول تلاوت قرآن می شد و اگر قرآن هم بلد نبودند، باید مشغول به ذکر گفتن می شدند.

آثار تلاوت قرآن و ذکر خدا

بعد آثار و برکات تلاوت قرآن را بیان کردند که اگر در خانه ای تلاوت قرآن باشد، چه آثاری دارد؟ فرمودند: اگر در خانه ای قرآن تلاوت شود اولاً این خانه نورانی است. به شرط اینکه کسی اهل مشاهده ملکوت باشد. حقیقت و نورانیت آن خانه را می بینند. شیاطین از این خانه رخت برمی بندند.

أَ لَا تَرَى أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهَ بِالتَّعْظِيمِ خَالِصاً (۱).

اگر کسی دائم مشغول یاد کردن از عظمت حضرت حق بود و کوچکی و حقارت همه دستگاه خلقت را در مقابل خدای متعال مورد توجه قرار داد، کم کم حجاب ها بین قلب او و خدای متعال برداشته می شوند. به تعبیر دیگر خود قلب درجه درجه بالاـ می رود. قلوب فرق می کنند؛ در کامل ترین درجات، قلوب معصومین (ع) را می توان نام برد. قلوب دیگر واسطه هایی می خواهند، به میزانی که توجه به عظمت الهی در آنها پیدا شود، این موانع برداشته می شوند. حضرت فرمودند: اگر خوب توجه شود قلب بالا می رود و درجات را طی می کند. مراحل را پشت سر می گذارد.

ص: ۱۶۱۱۶

۱- (۷) . مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج۱۲، ص ۱۶۹، ص ۱۰۱- باب نوادر ما یتعلق بأبواب جهاد...ص ۱۶۶.

ارْتَفَعَ كُلَّ حِجَابٍ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ تَعَالَی مِنْ قَبْلِ ذَلِکَ(۱)

تدریجا حجاب ها برداشته می شود و عظمت خدای متعال در قلب مؤمن ظاهر می شود. ظهور پیدا می کند

عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم (۲).

امیرالمومنین (ع) وقتی متقین را توصیف می کند، می فرمایند: متقین کسانی هستند که خدای متعال در جانشان عظمت پیدا کرده است. آنها عظمت خدا را می بینند و مابقی از چشمشان افتاده است و دیگر به چشمشان نمی آید. این عالم با همه عظمت و بزرگی در برابر عظمت خدای متعال به حساب نمی آید.

دریافت معرفت بدون واسطه

معرفتی که به ما می رسد، از ده ها زبان و قلب عبور می کند تا به ما برسد ؛ یعنی یک راوی مطلبی را شنیده و با قلب خودش درک کرده و بیان می کند و بعد از چندین واسطه به ما رسیده است . ولی گاهی کار کسی به جایی می رسد که از سرچشمه می نوشد. از خود وجود مقدس امام صادق (ع) معارف را دریافت می کند. بزرگواری می فرمود: من از حضرت خواهش کردم که وجود مقدس امام صادق (ع) بی واسطه به من عطا بکند. و او می گفت که این دعا مستجاب می شود. گاهی حقایق را بدون واسطه از سرچشمه فیض وجود مقدس امام صادق(ع) دریافت می کند.

یکی از اساتید می گفت: من از استاد بزرگوارمان آقای الهی برادر علامه طباطبایی(رض) که شاگرد مرحوم آیت الله قاضی بودند، بعد از وفات مرحوم آقای قاضی درخواست کرده بودم که شما گاهی خدمت استادتان تشرف پیدا می کنید، از ما هم یادی کنید و مددی بخواهید. سپس به ذکر خاطره ای پرداخت: بین من و خانواده ام کدورت جزئی پیدا شد و چیز مهمی هم نبود. احساس دلتنگی کردم. خودم را رساندم تبریز و به نزد مرحوم آقای الهی رفتم. ایشان به من فرمود: فلانی! من خدمت مرحوم آقای قاضی که بودم ایشان به من فرمود که فلانی چطور می خواهد همراه ما باشد در حالیکه خانواده اش را ناراحت کرده است؟!

ص: ۱۶۱۱۷

۱- (۸) . همان

۲- (۹) . گنج حکمت یا احادیث منظوم،باقری بیدهندی، ص۲۵۷، برخی از اوصاف پرهیزگاران از نگاه علی(ع) ... ص ۲۵۲.

بعد ایشان می فرمود: وقتی مثل مرحوم آقای قاضی اینجوری است، وجود مقدس امام صادق (ع) چگونه است؟ وقتی مؤمن آنقدر نورانی می شود که اینگونه حجاب هایش برداشته می شود و به او اجازه می دهند به خلوت خانه افراد هم راه یابد، معصوم چگونه است؟

شخصی به امام رضا (ع) عرض کرد: برای ما و خانواده مان دعا کنید. حضرت فرمود: مگر ما برای شما دعا نمی کنیم؟ ما در یاد شما هستیم، ما بر عمل شما ناظریم.

قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ (۱)

هر کاری انجام می دهید، بدانید خدا می بیند.

یَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفی (۲)

خدا می بیند، رسولش می بیند و مؤمنون هم می بینند. فرمود: مؤمنون امیرالمؤمنین (ع) است. ما ائمه هدات معصومین، مؤمنون هستیم و شاهد عمل شماییم. گاهی آن انواری که از نبی اکرم به همه عالم می رسد واسطه همهٔ فیوضات آن بزرگوارها هستند. اگر کسی صاحب ذَکَرَ اللَّهَ بِالتَّعْظِیمِ؛(۳) شد؛ یعنی مقام ذکر عظمت الهی در قلبش ظاهر گردید، حجاب های بین او و خدای متعال برداشته می شوند.

تاثیر جسم بر روح و قلب

باید دانست که حالت جسم بر روح اثر می گذارد. از آن طرف حالت روح نیز باید بر جسم تجلی کند. یعنی سجده قلب باید در جسم انسان در خضوع و تواضع انسان در تواضع ظاهری انسان ظهور پیدا کند. حاصل این خشوع در مقابل خدای متعال هم تواضع تام است. هیچ تکبری در مؤمن نیست. این تکبر ریشه اش می سوزد. با سجده در مقابل خدای متعال چیزی برای عبد باقی نمی ماند تا بخواهد فخر فروشی کند. همه جا خدا را می بیند. قلب در حالتی رفعت پیدا می کند و بالا می رود و طبیعتاً حجاب های نور را پشت سر می گذارد.

ص: ۱۶۱۱۸

۱- (۱۰) . التوبه : ۱۰۵

۲- (۱۱) . طه : ۷

۳- (۱۲) . مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج۱۲، ص ۱۶۹، ۱۰۱- باب نوادر ما یتعلق بأبواب جهاد...ص ۱۶۶.

حالت رضا، رمز گشایش قلب

حالت بهجت و نشاط وقتی به قلب دست می دهد که قلب وسعت پیدا می کند و منشرح و مفتوح می شود و این در اثر رضاست. اگر قلبی راضی بود، راحت و نشاط در آن دیده خواهد شد. در روایت آمده که خدای متعال رعب و نشاط و راحتی را در رضای متقین قرار داده است. اگر کسی صاحب مقام رضا شد، قلبش گشایش پیدا می کند و مفتوح می شود و غرق در سرور و بهجت است؛ آن هم سرور و بهجت بالله؛ یعنی دائم در فعل خدای متعال در عالم از ربوبیت خدای متعال از خدایی خدای متعال لذت می برد.

حالت خفض، اشتغال به غیر خدای متعال است. قلب مخفوض، قلبی است که به غیر خدا مشغول شده است. سپس حضرت فرمودند که علامتش هم این است که می بینید:

وَ إِذَا اشْتَغَلَ قَلْبُهُ بِشَیْ‏ءٍ مِنْ أَسْبَابِ الدُّنْیَا کَیْفَ تَجِدُهُ إِذَا ذَکَرَ اللَّهَ بَعْدَ ذَلِکَ وَ أَنَابَ مُنْخَفِضاً مُظْلِماً کَبَیْتٍ خَرَابٍ خَاوٍ لَیْسَ فِیهِ عُمْرَانٌ وَ لَا مُؤْنِسٌ(۱)

انسانی که مشغول به غیر خدای متعال شده گاهی با همین اشتغال به غیر از دنیا می رود.

انسان در این دنیا غریب است اگر در این دنیا حجابش برداشته شد، انوار الهی به قلب او می آیند و غربت او پایان می یابد. اما اگر انسان با خدای متعال مأنوس نشد، این قلب در دنیا غریب و بی مونس می ماند. آبادانی قلب با حضور حضرت حق میسر می شود. انسانی که مشغول دنیاست اگر تصمیم گرفت به سوی خدا بیاید آن وقت می فهمد که چقدر این خانه ویران شده و چقدر غریب و تنهاست:

۱- (۱۳) . مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۱۲، ص ۱۶۹، ۱۰۱- باب نوادر ما یتعلق بأبواب جهاد... ص ۱۶۶.

مَا ذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَکَ وَ مَا الَّذِی فَقَدَ مَنْ وَجَدَکَ (۱).

سیدالشـهداء (ع) می فرمایـد: خدایا آن کسـی که تو را پیدا نکرد، چه چیزی را پیدا کرد و آن که تو را پیدا کرد، چه چیزی را از دست داده است. انسـان را برای انس بـا غیر خـدا نیافریـده انـد. اگر انسان به خـدای متعال مأنوس نشـد، این خانه ویران می شود.

غفلت از خدای متعال، موجب تاریکی قلب انسان

وَ إِذَا غَفَلَ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ (۲)

مادامی که انسان مشغول تعظیم خدای متعال است، انوار عظمت الهی در قلبش تجلی می کند و عظمت خدا را احساس خواهد کرد و از لحظه ای که غفلت از عظمت خدا آغاز می شود، نور عظمت الهی از او برداشـته خواهد شد. حضور عظمت و انوار عظمت این ذکر و توجه قلب، متوجه حضـرت حق است. این توجه مسـیر جریـان انوار عظمت الهی در قلب و رفع حجاب ها از قلب و گشایش هایی برای قلب است.

اگر قلب حالت رفع پیدا کرد دائم در حال بالا رفتن است. حال باید دید ویژگی های این صعود کننده چیست؟ فرمودند :

فَعَلَامَهُ الرَّفْعِ ثَلَاثَهُ أَشْـیَاءَ وُجُودُ الْمُوَافَقَهِ وَ فَقْدُ الْمُخَالَفَهِ وَ دَوَامُ الشَّوْقِ وَ عَلَامَهُ الْفَتْحِ ثَلَاثَهُ أَشْیَاءَ التَّوَکُّلُ وَ الصِّدْقُ وَ الْیَقِینُ وَ عَلَامَهُ الْخَفْضِ ثَلَاثَهُ أَشْیَاءَ الْعُجْبُ وَ الرِّیَاءُ وَ الْحِرْصُ وَ عَلَامَهُ الْوَقْفِ ثَلَاثَهُ أَشْیَاءَ زَوَالُ حَلَاوَهِ الطَّاعَهِ وَ عَدَمُ مَرَارَهِ الْمَعْصِیَهِ (۳)

ص: ۱۶۱۲۰

۱- (۱۴) . بحارالأنوار،مجلسی، ج ۹۵، ص ۲۲۶، باب ۲- أعمال خصوص یوم عرفه و لیلتها....ص ۲۱۲.

۲- (۱۵) . مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۱۲، ص ۱۶۹، ۱۰۱- باب نوادر ما یتعلق بأبواب جهاد....ص ۱۶۶.

۳- (۱۶) . مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۱۲، ص ۱۶۹، ۱۰۱- باب نوادر ما یتعلق بأبواب جهاد....ص ۱۶۶.

قلبی که رو به خـدای متعال است و عظمت الهی در آن تجلی پیـدا می کنـد، ویژگی اش این است که با خواست خدا موافقت پیدا می کند و از خواست خدا خارج نمی شود.

قلب در حال بالا رفتن، قلبی است که در همه احوال موافق با مشیت خـدا عمل می کند. واجبات الهی نیز لحظه ای از او ترک نمی شونـد. آنچه خـدا دوست می دارد، این قلب ترک نمی کنـد. اگر قلبی مشـغول واجبـات نیست و تکـالیف از او ترک می شود، بایـد بداند این قلب رفعت و رشدی ندارد. قلب رشـیدی نیست. وقتی انوار عظمت الهی در قلبی تجلی کرد، انسان خدا و عظمتش را می بیند و نمی تواند با خدا مخالفت کند. این مخالفت به دلیل محجوب بودن و توقف قلب است. اگر قلبی متوقف شد و رو به خدا نبود، سه علامت در آن پیدا می شود:

۱ – عجب: قلبی که از خدا غافل می شود و مشغول به غیر خدای متعال می شود و سـقوط می کند در این سقوط در قدم اول همیشه خود را می بینـد، قلبی که رو به بالاست، خودش را نمی بینـد. عظمت خـدا را می بیند و می فهمد هیچ و پوچ است، اما قلبی که در حـال سـقوط کردن است روی خود را از خـدا برگردانـده. این قلب در قـدم اول، خودش را می بینـد. من بودم که چنین کردم. حتی در عبادتش خود را می بیند. من بودم که نماز شب خواندم، من بودم که دسـتگیری کردم، من بودم که عالم شدم.

۲ – بی تفاوت بودن معصـیت و طاعت: اگر قلبی متوقف شـد و رو به خدا نرفت، معصـیت و طاعت برایش یکی می شود. نه از معصیت رنج می برد و نه از طاعت لذت.

۳ – شک در حلال و حرام خدا:حلال و حرام برایش مشتبه می شود و نمی تواند حلال و حرام خدا را بفهمد. قلبی که در راه خدا حرکت می کند، خدای متعال این شک ها را از آن برمی دارد. در زندگیش شک نمی کند. برعکس قلبی که غافل از خدای متعال است به همه چیز شک دارد. هر قدمی که می خواهد بردارد، نمی داند درست است یا غلط. نمی تواند بفهمد محیط ولایت امیرالمؤمنین کجاست؟ کجا پا در وادی نور می گذارد؟ محیط ظلمت کجاست؟

ولی وقتی قلب به سوی خدای متعال حرکت کرد، جهت میل قلب عوض می شود و حبّ الهی در قلب مستولی می شود. وقتی حب خدای متعال در قلب جای گرفت، انسان محبوب خدا را می شناسد و مغبوض خدا را نیز می شناسد. این حالاتی است که خدای متعال به قلب می دهد.

قلب مانند شاقول، میزان و ترازویی است که خوبی ها و راستی ها را می فهمد و از بدی ها و کجی ها نفرت دارد. ولی اگر متوجه دنیا شد، این قلب نه میل به خوبی دارد و نه نفرت از بدی. شک و صاحب حیرت، نمی تواند رضای خدا را بفهمد؛ چون نمی خواهد بفهمد.

لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابی لَشَدِیدٌ(۱)

وقتی خدای متعال این سرمایه عظیم را داد و اگر انسان شکر کرد و همواره مشغول به ذکر جلالت و عظمت خدا بود، خدای متعال کم کم همه حجاب ها را برمی دارد.

تفاوت لذت اشتغال به خالق با اشتغال به مخلوق

ص: ۱۶۱۲۲

۱– (۱۷) . إبراهیم : ۷

لـذت عبادت خـدای متعال، با لـذت از اشـتغال به مخلوق تفاوت دارد. این لـذت ها اولا محـدود است و در باطن خودش هیچ لـذت دنیـایی نیست که در بطنش تلخی نباشـد. حتی لـذت هـای حلاـل هم یک تلخی در باطنشان هست. این روایت شایـد به همین موضوع اشاره دارد:

فَقَالَ الدُّنْیَا حَلَالُهَا حِسَابٌ وَ حَرَامُهَا عِقَابٌ (۱)

این دنیـا حلاـلش هم حسـاب دارد. سـپس آنهایی که اهل حساب و کتابنـد، می کوشـند برای حلال دنیا هم حساب باز کننـد. حسابشان با خـداست و نمی گوینـد حالا که خـدا حلال کرده بگذار مشـغول باشـیم. موقعی هم که به حلال خدا مشـغول می شونـد در واقع اشـتغال بالله است؛ چون خـدا این نعمت را آفریده و خدای متعال دوست می دارد که انسان از حلالش بهره مند شود.

در روایـات می خوانیم که فرمودنـد: وقتی در خـانه هـای مـا می آییـد دوست داریم خوب بخوریـد. وقتی مهمـان ما می شوید دوست داریم خوب بخوریـد. انسـان وقتی به بهشت الهی وارد شـد، متوجه خـدای متعـال می شود و درمی یابـد که همه عـالم دارالنعیم خـداست. آن وقت می فهمد خدای متعال دوست دارد که از این نعمت ها خوب اسـتفاده کنند. لذا اسـتفاده از حلال خدا هم برای مؤمن رشد می آورد و حجاب مؤمن نمی شود.

باطن عبادت

أَنَّ الْجَنَّهَ مَحْفُوفَهٌ بِالْمَکَارِهِ وَ النَّارَ مَحْفُوفَهٌ بِالشَّهَوَاتِ (۲)

رابطه بهشت بـا عبـادت این گونه است؛ نمـاز بـاطنش بهشت خـدای متعال است. معراج آن است. اگر کسـی توانست به باطن عبادت راه پیدا کند، غرق در لذت و نشاط می شود.

ص: ۱۶۱۲۳

۱- (۱۸) . الکافی، شیخ کلینی، ج۲، ص ۴۵۹، باب محاسبه العمل ... ص ۴۵۳.

۲- (۱۹) . مستدرک الوسائل، محدث نوری ج ۸، ص ۴۶۴، ۹۳- باب استحباب الحیاء ... ص ۱.

در روایت می خوانیم: هنگام نماز، حضرت جوری از میان ما بلند می شد که گویا ما را نمی شناسد. به بلال می فرمود: من را راحت بگذار.

اگر کسی را به باطن عبادات راه بدهند، آن وقت لذت عبادت را می چشد. اگر اهل ذکر الله نبود و اهل غفلت بود، نمازش هم از سر غفلت می شود. اما اشتیاق الهی انسان را بی قرار می کند. آدمی که رو به خدا نیست از طاعت لذت نمی برد. لذت در انسانی که متوقف است برداشته می شود. اگر انسان مشغول به حضرت حق بود، از ظاهر عبادت به باطن عبادت راه پیدا می کند و رفعت می یابد. مومنی که قلبش رفعت پیدا کرده، ملکوت عالم را می بیند.

خدای متعال فرمود:

وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحيطَةٌ بِالْكافِرينَ(۱)

اکنون هم کافران در جهنم اند؛ ولی چون ظاهر طعام را می بینند می گویند چقدر لذیذ است. اگر حجاب کنار برود و باطن این طعام را ببینند درمی یابند که چرک و خون است.

ذکر مصیبت

السَّلامُ عَلَيْکَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِى حَلَّتْ بِفِنَائِکَ عَلَيْکَ مِنِّى سَلامُ اللَّهِ أَبَدا مَا بَقِيتُ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّى لِزِيَارَتِکُمْ (لِزِيَارَتِکَ) السَّلامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (وَ عَلَى أَوْلادِ الْحُسَيْنِ) وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.(۲)

یکی از سنگین ترین مصیبت های سید الشهداء (ع) در روز عاشورا مصیبت جوان رشیدش حضرت علی اکبر (ع) بوده است. بطوری که مقاتل نقل کردند حضرت در میدان جنگ آشکارا برای علی اکبر عزاداری کرد در حالی که برای کس دیگری این چنین عزاداری نقل نشده. وقتی می خواست به میدان برود

ص: ۱۶۱۲۴

۱- (۲۰) . العنکبوت : ۵۴

۲- (۲۱) . مفاتیح الجنان/شیخ عباس قمی/۱/۴۵۸/أول زیارت عاشوراء معروفه است ....ص : ۴۵۸

نَظَرَ الَیْهِ نَظَرَ آیسٍ مِنْه (۱)

نگاه مأیوسانه ای به قـد و بالای علی انداخت. بدنبال این جوان رشـیدش به راه افتاد. رو به طرف میدان می رفت و امام حسـین دنبال سـرش حرکت می کرد. خـدایا! تو شاهـدی هر وقت دلمان برای پیغمبر تنگ می شـد، به قـد و بالای این جوان نگاه می کردیم.

کنّا إذا اشتقنا إلی وجه رسولک نظرنا إلی وجهه! (۲)

خدایا! همه چیزش مثل پیغمبر شما بود. فهمش، علمش، گفتارش، سیما و جمال ظاهریش. خدایا! همه چیزش شبیه انبیاء بود.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ (۳)

خـدایا! جزء برگزیده های تو بود. تو میدانی علی اکبر کیست. خدایا! تو از غصه های من آگاهی، دیگران چه می فهمند چه بر امام حسین گذشته، پس وقتی صدای علی از میدان آمد،

یا ابَتا عَلَیکَ مِنّی السَّلامَ.(۴)

مقاتل نقل کردند حال امام حسـین دگرگون شد، با سـرعت به طرف میدان آمد، وقتی دیگر ناتوان از جنگیدن شد، دستهایش را به گردن اسب انـداخت این اسب تعلیم دیـده به جای اینکه حضـرت را به طرف خیمه ها برگردانـد چه شـد به طرف لشـکر دشمن حرکت کرد:

فقطّعوه بأسیافهم إرباً إرباً!(۵)

ص: ۱۶۱۲۵

۱- (۲۲) . مقالات/جمعی از نویسندگان/۸۵۵/ - هنر روضه خوانی ص:۸۵۵

۲- (۲۳) . مع الرکب الحسینی (ج ۴)/عزت الله مولایی/۳۵۹/مقتل علی الأکبر علیه السلام ..... ص : ۳۵۵

۳- (۲۴) . آل عمران ۳۳.

۴- (۲۵) . زمینه های قیام امام حسین(ع)، ج ۲، شیخ نجم الدین طبسی، ص ۲۷۲، علی اکبر(ع) ... ص ۲۷۱.

۵- (۲۶) . مع الرکب الحسینی ج ۴، عزت الله مولایی، ص ۳۶۱، مقتل علی الأکبر علیه السلام ... ص ۳۵۵.

پس وقتی امام حسین رسید بر بالین علی که دیگر او را قطعه قطعه کرده بودند. با زانوها تا کنار جسد علی آمد. بلند بلند در مقابل لشکر دشمن گریه کرد: ولدی ولدی پسرم. دیدند خم شد صورت به صورت علی گذاشت:

علی الدنیا بعدک العفا.(۱)

بعد احترام کرد جوانش را و نفرمود تو رفتی مرا تنها گذاشتی فرمود:

یا ولدی! أمّا أنت فقد استرحت من همّ الدنیا وغمّها وشدائدها (۲)

رفتی از غم و غصهٔ دنیا راحت شدی. خوشحالم پسرم، ولی دیگر پدرت بعد از تو در دنیا تنها شده. ناگهان دیدند صدا می زند، جوانان بنی هاشم بیایید، علی را بر در خیمه رسانید.

السلام علیک یا بقیه الله و رحمه الله و برکاته

تواضع و تکبر (۱)

فضائل اخلاقی امام حسین علیه السلام منبر ششم(تواضع و فروتنی)

فضایل اخلاقی امام حسین علیه السّلام

منبر ششم:تواضع و فریادرسی

یکی از دستورات مهم دینی، «فریادرسی نیازمندان» و تکریم آنان است. قرآن مجید، بی توجهی به این موضوع را توبیخ نموده، متخلفان را عناصر دنیاگرا و ستمگر معرفی می نماید. (۳) (۴)

پیامبر اسلام، نیز می فرماید: «نیازمندان را دوست داشته، با آنان همنشینی کنید».

(«احبوا الفقراء وجالسوهم») (۵)

آن حضرت هشدار می دهد: گرایش به دنیاگرایی و مجالست با توانگران طغیانگر، شما را به فرهنگ مادی و غیر دینی می کشاند

(«ایاکم ومجالسه الموتی! قیل: یا رسول الله : من الموتی؟ قال: کل غنی اطغاه غناه»). (۶) (۷)

ص: ۱۶۱۲۶

۱- (۲۷) . همان

۲- (۲۸) . بلاغ عاشورا، الشیخ جواد محدثی، ص ۲۷، المبدأ و المعاد .... ص ۲۵.

۳- ۷۱- انعام/سوره۶، آیه۵۲.

۴- ۷۲- کهف/سوره۱۸، آیه۲۸.

۵- ۷۳- کنزالعمال، ج۶، ص۴۶۹.

۶- ۷۴- تنبیه الخواطر، ج۲، ص۳۲.

۷- ۷۵- ری شهری، میزان الحکمه، ج۱، ص۴۰۴، ح۲۴۲۹.

حسین بن علی علیه السّلام با الهام از این آیات و احادیث، با تمام تواضع و ادب در خدمت فقرا و دردمندان بود. او به خانه و زندگی دردمندان سرکشی می کرد، مشکل آنان را برطرف می نمود، در کنارشان می نشست و با آنان غذا می خورد و صفا می کرد. آن امام کریم، فلسفه روزه داری و چشیدن گرسنگی و تشنگی در فریضه ماه مبارک رمضان را در ارتباط با آنان می دانست که توانگران به فکر مستمندان بیفتند

(«سئل الحسین: لم افترض الله عزوجل علی عبده الصوم؟ فقال علیه السّلام : لیجد الغنی مس الجوع، فیعود بالفضل علی المساکین»). (۱)

نمونه هایی از تواضع و فریادرسی امام

اینک نمونه ای از موارد تاریخی در این زمینه را به خدمت شما خوانندگان عزیز تقدیم می نمایم:

مورد اول

روزی امام حسین علیه السّلام گروهی از نیازمندان مدینه را دید که دور هم جمع شده، به خوردن نان خشک و بی خورشت مشغول اند. بعد از سلام و احوال پرسی، فقرا از آن سرور خواستند به جمع آنان بپیوندد. حسین بن علی با گفتن: «خدا متکبرین را دوست ندارد»،

(«انه لا یحب المستکبرین») (۲)

در جمع آنان نشست و مشغول خوردن و صحبت شد و سپس همه را به منزلش دعوت نموده، با تمام تواضع و صفا و صمیمیت از آنان پذیرایی نمود و از خانواده اش خواست هر چه در توان دارند، مضایقه ننمایند. (۳) (۴)

این گروه نیازمندان مدینه، معروف به اصحاب «صفه» می باشند که قرآن مجید به مدح آنان پرداخته، (۵) امام حسین علیه السّلام نیز متواضعانه به ایشان خدمت کرده است. (۶)

۱- ۷۶- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۷۵، ح۶۲.

۲- ۷۷- نحل/سوره۱۶، آیه۲۳.

۳- ۷۸- اعیان الشیعه، ج۱، ص ۵۸۰.

۴- ۷۹- مجلسی، بحارالانوار، ج۴۴، ص ۱۸۹.

۵- ۸۰- بقره/سوره۲، آیه۲۷۳.

۶- ۸۱- اعلام الهدایه، ج۵، ص۳۸.

مورد دوم

اباذر، غلامی داشت به نام «جون» که از نظر نژادی از سیاه پوستان آفریقا به شمار می آمد. وی مانند اربابش عاشق امام حسین، و در صفا و وفا کم نظیر بود. بالاخره در کربلا حاضر شد و آماده جانبازی و فداکاری گردید!

امام حسین علیه السّلام از او خواست خودش را به کشتن ندهد؛ ولی او گفت: ای پسر پیامبر! من در ایام خوشی با شما بودم. آیا سزاوار است در لحظات گرفتاری شما را تنها گذارم؟ هرگز! اگرچه رنگ صورتم سیاه است، بوی بدنم نامطلوب، حسب و نسب من نامناسب، ولی هرگز از یاری ات دست بر ندارم. سرانجام «جون» به شهادت رسید. امام حسین علیه السّلام با تمام وفا و صفا به بالینش آمد، خون از رخسارش پاک کرد و مانند فرزندش «علی اکبر» سر او را به دامن گرفت و نشان داد برای یک غلام مرده، همچون یک انسان با شخصیت زنده احترام قائل است. آن گاه دست به دعا برداشت و گفت:

خداوندا! چهره «جون» را زیبا، بوی بدنش را معطر دار، او را با نیکان محشور نموده و پیوندش را با اهل بیت پیامبر مستحکم فرما

(«اللهم بیض وجهه، وطیب ریحه، واحشره مع الابرار، وعرف بینه وبین محمد وآله الاطهار»). (۱)

مورد سوم

یکی از عاشقان اهل بیت (مسروق خادم) می گوید: روز «عرفه» نزدیک غروب آفتاب، گردش کنان در محضر امام حسین علیه السّلام حاضر شدم. جمعی از یاران و دوستان را دیدم که دور حضرت را گرفته، مشغول خواندن قرآن و دعا می باشند. سفره افطار باز بود و چیزی از غذاهای امروز در آن دیده نمی شد؛ خیلی ساده و بی آلایش بود. اشک های چشم از دیدگان حسین و یارانش جاری بود! چند مساله شرعی از آن حضرت پرسیدم و بیرون آمدم و... (۲)

ص: ۱۶۱۲۸

۱- ۸۲- مجلسی، بحارالانوار، ج۴۵، ص۲۲.

۲- ۸۳- سفینهالبحار (دو جلدی)، ج۱، ص۲۵۸.

نتیجه بحث

از این بحث نتیجه می گیریم که امام حسین علیه السّلام بسیار متواضع بود، خدمات مردمی و اجتماعی اش را محترمانه انجام می داد، فقرا و نیازمندان را دوست داشت و این سیره را به پیروانش به عنوان درس اجتماعی به یادگار گذاشت و....

اگر به این سیره عمل شود، پیوند مستحکم بین اقشار مختلف مردم فراهم می گردد، فاصله طبقاتی ناموجه در اجتماع برچیده می شود، روابط دولت و ملت، ارباب و رعیت، امام و ماموم، رهبر و راهرو، کارگر و کارفرما، صفا و صمیمیت بیشتری پیدا می کند و در آن صورت، نفوذ بیگانه، تهاجم دشمنان و مسمومیت های مختلف به خودی خود بی اثر می شود.

از این رو، پیامبر اسلام، می فرماید: هر کس فقیری را بی احترامی کند، به خدا بی احترامی نموده و کسی که فقیری را محترم بدارد، روز قیامت مورد رضایت خداوندی قرار می گیرد

(«من استخف بفقیر مسلم، فقد استخف بحق الله، ومن اکرم فقیرا مسلما لقی الله یوم القیامه وهو عنه راض»). (۱)

مولا امیرمؤمنان علیه السّلام نیز برای آرامش درونی می فرمایـد: با طبقات کم درآمـد و نیازمند، بیشتر معاشرت نمایید تا روح سپاسگزاری و آرامشتان افزون تر گردد

(«جالس الفقراء تزدد شکرا»). (۲)

صله رحم (۱)

پیوند با اهل بیت (ع) و صله رحم

پیوند با اهل بیت (ع) خویشاوندی و قرابت رحم، به کسی اطلاق می شود که به واسطه نسبت یا از طرف پدر یا مادر و مانند آن به شخص نزدیک باشـد. از مصادیق خویشان می توان به عمو و عمه و خاله و دایی، برادر زاده و خواهرزاده و مانند آن ها اشاره کرد. (۱)

ص: ۱۶۱۲۹

۱- ۸۴- مجلسی، بحارالانوار، ج۷۲، ص۳۳۳.

۲- ۸۵- غررالحکم، ص۳۶۸.

البته بر اساس آموزه های قرآنی و اسلامی، همه مومنان به یک معنا فرزندان پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) هستند و این پیوند خویشی قوی تر از هر گونه نسبت و قرابت نسبی و سببی دیگر است. از این رو در روایات، پیامبر (ص) و امیرمومنان علی (ع) پدران امت دانسته شده اند. پیامبر (ص) می فرماید:

أَنَا وَ عَلِی أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّه؛ من و علی دو پدر این امت هستیم. (۲)

بر اساس آموزه های قرآنی و روایات تفسیری، هر مومن پیش از آنکه به خویشان نسبی و سببی خویش اتصال و محبت آنان را در دل داشته باشد، بایدپیوند استوار و محبت شدیدی نسبت به پیامبر (ص) و اهل بیتش (ع) داشته باشد. از این رو، بر ماست که همواره صله آنان را به جا آوریم و با اشکال گوناگون از جمله زیارت ایشان و یا قبور مطهرشان و یا صلوات فرستادن بر آنان، این ارتباط را حفظ کرده و پیوند را مستحکم داریم. کسانی که صله خود را با پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) قطع کرده باشند، مورد خشم الهی قرار می گیرند و از مصادیق «وَیقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن یوصَلَ؛ و آنچه را خداوند به صله و پیوستن بدان فرمان داده می گسلند» (۳) می شوند که از نظر قرآن انسان های زیانکار و ملعون و دوزخی هستند. (همان آیات)

از مهم ترین روش های صله رحم با اهل بیت (ع) فرستادن صلوات به ایشان است؛ چنانکه خداوند به این مطلب در آیه ۶۵ سوره احزاب فرمان داده است. بر همین اساس زیارت قبور ایشان و تکریم و ابراز مودت، محبت و اطاعت از آنان به عنوان اولیای الهی، لازم و واجب است؛ (۴)چرا که این مزد رسالتی است که سود و بهره آن به امت مومن می رسد. (۵)

ص: ۱۶۱۳۰

بنابراین، نخستین تکلیفی که بر مومنان است زیارت امام زمان (عج) و قبور امامان (ع) و رسول الله (ص) است و اگر دسترسی به قبور ایشان نیست با صلوات و عرض سلام از راه دور می توان این زیارت و صله رحم را انجام داد و از شرور قطع صله رحم در امان ماند که بخشی از آن در ادامه مطلب می آید. البته زیارت امام زادگان و قبور آنان به قصد زیارت اهل بیت (ع) می تواند گوشه ای از این حکم الهی را بر آورده سازد. لذا پیش از زیارت و دید و بازدید از خویشان نسبی و سببی بهتر است که حکم الهی را انجام داده وبه زیارت اهل بیت (ع) و منسوبان آنان از سادات و شرفاء رفت.

البته در فرهنگ ایرانی اسلامی این رویه و سنت نیکو وجود دارد که در اعیاد به زیارت قبور اهل بیت (ع) و امامزادگان و سادات می روند و سپس زیارت خویشان خونی و نسبی و سببی را بجا می آورند.

آثار صله رحم و دید و بازدید از خویشان چنانکه گفته شد، صله رحم واقعی با اهل بیت (ع) است و نسبت انسان با پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) بهترین و کامل ترین و ماندگارترین پیوند خویشی است که باید به هر شکلی شده آن را حفظ کرده و از فواید آن بهره برد. پس اگر گفته می شود که صله رحم موجب آثار و فواید بسیاری در دنیا و آخرت است، این امر درباره صله رحم با اهل بیت (ع) اصل بوده و در دیگران به تبع همین ارتباط با پیامبر (ص) تاثیر گذار خواهد بود. بنا براین می توان گفت که صله رحم با خویشان نسبی و بهره مندی از آثار آن بازتابی از صله رحم با اهل بیت (ع) است.

در روایات است که در صله رحم از خویشان به این وسواسیت نرسید که خویشان ما از بدان روزگار هستند و از اهل خیر و خوبی نیستند. امام صادق (ع) فرمود::

صِلَه الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّیارَ وَ تَزیدُ فی الأعْمارِ وَ اِنْ کانَ اَهلها غَیرَ اَخْیارٍ؛ صله رحم، خانه ها را آباد و عمر ها را طولانی می کند، هر چند صله رحم کنندگان مردمان خوبی نباشند. (۶)

پس وظیفه ما این است که صله رحم را انجام دهیم و کمترین مصداق از صله رحم این است که مردم آزاری نداشته باشیم. یعنی اگر از ما خیری به دیگری نمی رسد دست کم شری نیز نرسانیم. امام صادق ع در این باره می فرماید:

أفْضَلُ ما یوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ کفُّ الأذی عَنْها؛ بهترین صله رحم، خودداری از آزار و اذیت خویشاوندان است. (۷)

در اینجا به برخی از آثار و برکات صله رحم اشاره می شود:

۱. افزایش عمر پیامبر خدا (ص) می فرماید:صِلَهُ القَرابَهِ مَثراه فِی المالِ، مَحَبَّهٌ فِی الأَهلِ، مَنسَأَهٌ فِی الأَجَلِ؛

صله رحم، موجب افزایش دارایی، دوستی در خاندان، و تأخیر در اَجَل است. (۸) شکی نیست که انسان موجودی اجتماعی است، رفت و آمد ها به ویژه با خویشان موجب تقویت روحیه و رهایی از غم و اندوه می شود.همین رفت و آمد ظاهری به طور طبیعی موجب تخلیه بسیاری از مشکلات و غم و اندوه و اضطراب ها که نتیجه آن ها کاهش عمراست می شود؛ زیرا فشار روحی بیش از فشار جسمی انسان را اذیت کرده و موجب از میان رفتن توان و قدرت انسان شده و بیماری ها را تشدید و تقویت می کند. اما اگر رفت و آمد، بسیار شد روحیه انسان تقویت شده و قدرت انسان در برابر بیماری ها نیز دو برابر می شود. بنابراین، از آثار صله رحم افزایش عمر به شکل حتی طبیعی است حتی اگر سبب معنوی و فرامادی را در نظر نگیریم.

در تفسیر العیاشی به نقل از حسین بن زید بن علی از امام صادق (ع) از پدرش نقل نمود که پیامبر خدا (ص) فرمود: «همانا فردی صله رحم می کند، در حالی که جز سه سال از عمرش باقی نمانده است. آن گاه خداوند، آن سه سال را تا سی و سه سال افزایش می دهد. نیز فردی قطع رحم می کند، در حالی که از عمرش سی و سه سال باقی مانده است. آنگاه خداوند،آن سی و سه سال را به سه سال یا کمترکاهش می دهد».

امام صادق (ع) پیوسته این آیه را تلاوت می کرد: «خدا آنچه را بخواهد، محو می کند یا باقی می گذارد و البتّه اصل کتاب، نزد اوست». (۹)

امیرمومنان علی (ع) نیز می فرماید:

صِلَهُ الرِّحِمِ تُوَسِّعُ الآجالَ، وتُنَمِّی الأَموالَ؛صله رحم، عمر ها را افزایش و دارایی ها را رشد می دهد. (۱۰)

امام صادق (ع) می فرماید:

صِلوا أرحامَکم، فَفی صِلَتِ ها مَنسَأَه فِی الأَجَلِ، وزِیادَه فِی العَدَدِ؛صله رحم کنید؛ زیرا صله رحم، باعث تأخیر اجل و افزایش سال های عمر می شود. (۱۱)

۲. افزایش دارایی و ثروت از روایت پیامبر (ص) دانسته شد که یکی از آثار صله رحم، افزایش ثروت و دارایی است. به این معنا که رفت و آمد ها هر چند به ظاهر وقت گیر و حتی هزینه بر است، ولی موجب می شود که ثروت و دارایی انسان افزایش یابد؛ شاید بتوان حکم این مساله را مانند حکم زکات دانست که به ظاهر اخراج مال از ملک و ملکیت است ولی در باطن موجب نمو و رشد و برکت در مال می شود. در برخی از روایات آمده که اگر فقیر هستید زکات دهید تا دارا و ثروتمند شوید. همین معنا درباره صله رحم و هزینه هایی که برای آن پرداخت می شود می تواند صدق داشته باشد.

ص: ۱۶۱۳۳

پیامبر خدا (ص) در جایی دیگر می فرماید:

مَن سَرَّهُ النَّساءُ فِی الأَجَلِ، وَالزِّیادَه فِی الرِّزقِ، فَلیصِل رَحِمَه؛ هر که تأخیر در اَجَل و زیادی در روزی، خوشحالش می کند، باید صله رحم نماید. (۱۲)

امیرمومنان علی (ع) نیز می فرماید:

إنَّ أفضَلَ ما یتَوَسَّلُ بِهِ المُتَوَسِّلونَ الإِیمانُ بِاللّهِ ورَسولِهِ.. . وصِلَه الرَّحِمِ فَإِنَّ ها مَثراه فِی المالِ، ومَنسَأَهٌ فِی الأَجَلِ؛

همانا بهترین چیزهایی که توسّل جویندگان به آن ها متوسّل می شوند، ایمان به خدا و پیامبرش.. . و صله رحم است؛ زیرا صله رحم، مایه فراوانی دارایی و تأخیر در اَجَل است. (۱۳)

۳. دفع بلاـ انسان ها در زندگی به عللی چون آزمون و امتحان الهی (۱۴) و گناهان و مجازات دنیوی و تنبیه و هشدار خداوندی، گرفتار انواع بلا ها و مصیبت ها می شوند که از جمله آن ها ترس و ناامنی، گرسنگی و فقر، بیماری، مرگ عزیران و فرزندان و نقص عضو و مانند آن است؛ برای اینکه این بلا ها بر سر کسی نیاید و پیش از ورود، دفع و مقابله شود، با صله رحم می توان این کار را انجام داد.

امام باقر (ع) در این باره می فرماید:

صِلَه الأَرحامِ تُزَکی الأَعمالَ وتُنَمِّی الأَموالَ وتَدفَعُ البَلوی وتُیسِّرُ الحِسابَ وتُنسِئُ فِی الأَجَلِ؛

صله رحم، عمل ها را پاکیزه می نماید و دارایی ها را رشد می دهد و بلا ها را دفع می کند و حساب را آسان می گرداند و اَجَل را به تأخیر می اندازد. (۱۵)

۴. دفع نقمت همچنین صله رحم، هر پیشامد نقمت آور را جلوگیری می کند و نمی گذارد که نقمت ها بر سر کسی آوار شود. امام علی (ع) فرمود:

صِلَه الرَّحِمِ تُدِرُّ النِّعَمَ وَ تَدْفَعُ النِّقَمَ؛ صله رحم، نعمت ها را فراوان می کند و سختی ها را از بین می برد. (۱۶)

۵. آسانی حساب آخرت از دیگر برکات و آثار صله رحم، آن است که خداوند در آخرت هنگام حسابرسی سخت گیری نمی کند و به علت صله رحم به ویژه با اهل بیت (ع) و صلوات فرستادن و زیارت ایشان، از محبت و شفاعت آنان بهره مند خواهد شد و خداوند حساب را بر وی آسان می گیرد و سخت گیری نمی کند و به تعبیر مردم مو را از ماست بیرون نمی کشد.

این مطلب را از روایت امام باقر (ع) می توان به دست آورد که فرموده است « وتُيَسِّرُ الحِسابَ» (۱۷)

البته این آسانی اختصاص به قیامت ندارد، بلکه در همین دنیا نیز آثار آن را می توان دریافت کرد؛ زیرا وقتی ارتباط چه با اهل بیت (ع) یا خویشان نسبی زیاد شد و صله رحم صورت گرفت، محبت ایشان در دل ها جا می گیرد و مردم با او سخت نمی گیرند؛ چرا که اصلاح میان خود و خدا انجام داده و خدا نیز میان او و خلق را اصلاح می کند. (۱۸)

۶. تبدیل شقاوت به سعادت چنانکه پیامبر (ص) بر اساس آیه ۳۹ سوره رعد فرموده که محو و اثبات در اختیار خداوند است و شقاوت و بدبختی تقدیری را به خوشبختی و سعادت تبدیل می کند:

«يمْحُواْ اللَّهُ مَا يشَاءُ وَ يثْبِتُ وَ عِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛

صله رحم یکی از علل و عواملی است که می تواند بستری را برای این تغییر پدید آورد و خداوند در مقام فعل، دست به تبدیل و بداء و تغییر زند و محو و اثبات نماید و تقدیر را تغییر دهد. پیامبر (ص) در باره این اثر مهم و بسیار اساسی و حیاتی صله رحم می فرماید:

ص: ۱۶۱۳۵

اَلصَّدَقَهُ عَلی وَجْهها وَاصْطِناعُ الْمَعْروفِ وَ بِرُّ الْوالِدَینِ وَصِلَه الرَّحِمِ تُحَوِّلُ الشِّقاءَ سَعادَهً وَتَزیدُ فِی الْعُمْرِ وَ تَقی مَصارِعَ السُّوءِ؛

صدقه بجا و درست، نیکوکاری، نیکی به پدر و مادر و صله رحم، بدبختی را به خوشبختی تبدیل و عمر را زیاد و از پیشامدهای بد جلوگیری می کند. (۱۹)

۷. بیست و چهار حسنه هر عملی دارای آثاری خاص است. در روایات با توجه به وزانت اعمال، آثاری برای آن ها بیان شده است. از روایات به دست می آید که صله رحم در میان برخی از اعمال دارای وزانت و ارزش بسیاری است. پیامبر (ص) فرمود:

اَلصَّدَقَه بِعَشْرَه وَ الْقَرْضُ بِثَمانِیَهَ عَشْرَ وَ صِلَه الْاِخْوانِ بِعِشْرینَ وَ صِلَهُ الرَّحِمِ بِاَرْبَعَه وَ عِشْرینَ؛

صدقه دادن، ده حسنه، قرض دادن، هجده حسنه، رابطه با برادران (دینی)، بیست حسنه و صله رحم، بیست و چهار حسنه دارد. (۲۰)

۸. دشمن زدایی همان طوری که صله رحم موجب جلب محبت است،هر گونه عداوت و دشمنی را هم از میان می برد. امام علی (ع) در این باره فرموده است:

صِلَهُ الرَّحِمِ توجِبُ الْمَحَبَّهَ وَتَکبِتُ العَدُوِّ؛ صله رحم، محبّت آور است و دشمنی را از بین می برد. (۲۱)

۹. کفاره گناهان صله رحم به عنوان کفاره گناهان عمل می کند و گناهان را می زداید و تاثیر آن رابه طور کامل از میان می برد.امام علی (ع) می فرماید:

کفِّروا ذُنوبَکمْ وَتَحَبَّبوا اِلی رَبِّکمْ بِالصَّدَقَهِ وَ صِلَه الرَّحِمِ؛با صدقه و صله رحم، گناهان خود را پاک کنید و خود را محبوب پروردگارتان گردانید. (۲۲)

۱۰. زکات رفاه و آسایش برای هر چیزی زکات است که می بایست ادا شود. به عنوان نمونه زکات علم انتشار و تعلیم آن به دیگران است. زکات سلامتی، روزه گرفتن و مانند آن است. همچنین زکات آسایش و رفاه این است که شخص صله رحم به جا آورد وگرنه به عنوان ترک کننده زکات، رفاه و آسایش از او سلب خواهد شد. امام علی (ع) می فرماید:

ص: ۱۶۱۳۶

زَكوه الْيسارِ بِرِّ الْجيرانِ وَ صِلَه الاَرحامِ؛زكاتِ رفاه، نیکی با همسایگان و صله رحم است. (۲۳)

۱۱. سرعت در خیریابی صله رحم موجب می شود که خیر به انسان با سرعت هر چه بیشتر برسد و تاخیری ایجاد نشود؛ زیرا برخی از کار ها آثار و برکات آن با تاخیر به انسان می رسد ولی صله رحم از جمله کارهایی است که آثار خیر و برکت آن به سرعت به انسان می رسد و انسان از آن بهره مند می شود.

امام باقر (ع) می فرماید:

اِنَّ اَعْجَلَ الْخَیرِ ثَواباً صِلَه الرَّحِمِ؛ثواب صله رحم، سریع تر از هر کار خیری نصیب انسان می شود. (۲۴)

۱۲. عصمت یابی هر انسانی دوست دارد به مرتبه ای از عصمت دست یابد. از راه های دست یابی به عصمت از گناه آن است که انسان به صله رحم اهتمام ورزد، زیرا صله رحم موجب می شود که انسان به چنین عصمتی دست یابد. امام صادق ع می فرماید:

اِنَّ صِلَه الرَّحِمِ وَالبِرَّ لَیهَوِّنانِ الحِسابَ وَیعْصِمانِ مِنَ الذُّنوبِ؛ صله رحم و نیکی، حساب (قیامت) را آسان و ازارتکاب گناهان جلوگیری می کند. (۲۵)

۱۳. خوش اخلاقی از آثار دیگر صله رحم، دست یابی انسان به خوش اخلاقی و خلق حسن است. امام صادق (ع) می فرماید:

صِلَه الاَرحامِ تُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَ تُسْمِحُ الکفَّ وَتُطیبُ النَّفْسَ وَتَزیدُ فِی الرِّزْقِ وَتُنْسِئُ فِی الاَجَلِ؛صله رحم، انسان را خوش اخلاق، با سخاوت و پاکیزه جان می نماید و روزی را زیاد می کند و مرگ را به تأخیر می اندازد. (۲۶)

۱۴. آبادی شهرها صله رحم به ویژه در معنای عام آن که برادران ایمانی را نیز شامل می شود، موجب شکوفایی و آبادانی شهر ها می شود. پیامبر (ص) می فرماید:

صِلَه الرَّحِم وَ حُسْنُ الْخُلْقِ وَ حُسْنُ الْجَوارِ يعْمُرانِ الـدّيارَ وَ يزيـدانَ فِي الاَعْمـارِ؛ صـله رحم، خوش اخلاقی و خوش همسایگی، شهر ها را آباد و عمر ها را زیاد می کند. (۲۷)

۱۵. اخلاق کریمان اگر کسی می خواهد اخلاق کریمان را داشته و از آثار این خصوصیت پسندیده بهره مند شود، صله رحم به جا آورد که از اخلاق کریمان است. امام علی (ع) می فرماید:

صِلَه الاَرْحامِ مِنْ اَفْضَلِ شِيمِ الكرامِ؛صله رحم، از بهترین خصلت های بزرگواران است. (۲۸)

۱۶. حفظ نعمت شکی نیست که دنیا جای تغییر و تحول است و هیچ چیزی پایدار نیست؛ از این رونعمت ها می آیند و می روند و گاه به نقمت نیز تبدیل می شوند. اگر کسی بخواهد نعمت ها را حفظ کند صله رحم داشته باشد.

امام علی (ع) می فرماید:

حِراسَه النِّعَمِ فی صِلَهِ الرَّحِمِ؛نگهبان و حافظ نعمت ها در صله رحم است. (۲۹)

البته اگر ترک صله رحم شود این مال از دست نیکان خارج به دست بدان امت می افتد که مال را در حرام و شر به کار می برند و آسایش و آرامش را از جامعه سلب می کنند.

امام علی (ع) می فرماید:

اِذا قَطَّعُوا الْأَرحامَ جُعِلَتِ الْأَمْوالُ فی أيدی الْأَشْـرارِ؛هرگاه مردم قطع رحم کنند، ثروت ها در دست افراد شرور قرار می گیرد." (۳۰)

حیا (۱۳)

کلاس درس حیاء و عفت زینب کبری سلام الله علیها برای جامعه ما

اشاره

نویسنده: سید جواد حسینی

کلاس درس و حیاء و عفت زینب کبری سلام الله علیها برای جامعه ما

ص: ۱۶۱۳۸

امروزه در سرتاسر جهان، مخصوصا کشورهای اسلامی و علی الخصوص جامعه تشیع، تلاش استعمارگران و مهاجمان فرهنگی بر آن است که حیـا و عفت بـانوان را نشانه رونـد و جامعه را از این راه به بی بنـد و باری و بی دینی سوق دهنـد و در نتیجه به مطامع شـیطانی خود برسـند؛ چرا که آنها به خوبی دریافته اند اگر دین و مذهب تشیع را بخواهند نابود کنند، باید حیا، عفت و پاکـدامنی را از بین ببرنـد . هرگـاه از جـامعه حیـا رخت بربست و عفت در آن لگـدکوب شـد؛ دین هم بساط خویش را جمع خواهد کرد.

علی علیه السلام به زیبایی می فرماید: «احسن ملابس الدین الحیاء؛ نیکوترین لباس دین حیا است»۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «لا ایمان لمن لا حیاء له؛ ایمانی نیست برای آن کس که حیا ندارد»۲

امـام بـاقر علیه السـلام فرمود: «الحیاء والایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب احـدهما تبعه صاحبه؛ حیا و ایمان با هم بر یک شاخه قرار گرفته اند، پس هرگاه یکی از آن دو برود، دیگری نیز از او تبعیت کند»۳

و زیباتر از همه، امام حسـین علیه السـلام - آن کس که زینب علیها السلام، حیا را در مکتب او آموخت - فرمود: «لا حیاء لمن لا دین له۴ ؛ آن که دین ندارد، حیا هم ندارد». ۵

از روایـات فـوق بـه خـوبی اسـتفاده می شـود کـه بین مانـدگاری دین در جـامعه و وجـود حیـا؛ رابطه تنگـاتنگی وجـود دارد . مهاجمان فرهنگی، بخوبی این رابطه و ملازمه را دریافته انـد، از این رو این گونه القاء می کننـد که «برنامه های ماهواره ای، به مثـابه یـک نیروی شورشـی بسـیار مؤثری عمـل می کننـد; بچه هـای ایرانی مسـلّما لباسـهای زیبایی را خواهنـد خواست که در شوهای تلویزیونی می بینند».

ص: ۱۶۱۳۹

از طرف دیگر، هواداران استکبار جهانی در داخل کشور با قلم های زهرآگین، رفتارهای زننده، لباس ها و فیلم های مبتذل، در نابودی حیا و عفت، استعمار را یاری می رسانند.

حضرت زینب سلام الله علیها بانوی حیا و عفت، مرزبان پاکی و پاکدامنی، دختر امیرالمؤمنین علیه السلام و زهرا مرضیه علیها السلام؛ در روز پنجم جمادی الاولی، سال پنجم یا ششم هجرت در مدینه منوره، خواستگاه حیا و پاکی، دیده به جهان گشود .

هرچند مادر بزرگوارش را در پنج سالگی از دست داد، ولی ره توشه هایی گرانبها از حیا و پاکی در همین مدت کوتاه از مکتب مادر فرا گرفت . در دوران زندگی بابرکت خویش، مشکلات و رنج های فراوانی متحمل شد و بی شک مهم ترین و تلخ ترین آن، واقعه کربلا و داستان اسارت بود؛ در تمام این سختیها و حوادث تلخ، در کنار صبوری و بردباری; درس حیا و عفت را به همه آموخت.۶

نمونه هایی از حیای زینب علیها السلام

۱ . فرزند بیت حیا و عفت:

تاثیر وراثت و خانواده در رفتار و کردار انسان تردیدپذیر نیست. امروزه به روشنی ثابت شده است که بخشی از صفات خوب و بد، از راه وراثت، از نسلی به نسلی منتقل می شوند و به همین جهت خانواده هایی که پیامبران در آن متولد شدند، عموما پاك و اصیل بودند، به همین جهت در منابع اسلامی نیز از ازدواج با زنان زیبایی که در خانواده های ناپاك و عاری از حیا به بار آمده اند نهی شده است . در کنار وراثت، تربیت مطرح است; زیرا بخشی از فضایل و کمالات، با تربیت صحیح به فرزندان منتقل می شود.

در زندگی زینب علیها السلام این دو عامل (وراثت و تربیت) در بالاترین حد خویش وجود داشت؛ چنانکه در زیارت نامه آن بانوی بزرگوار می خوانیم: «السلام علی من رضعت بلبان الایمان؛ سلام بر کسی که از پستان ایمان شیر نوشید».

آن که پا تا به سر ایمان و حیاست   خونش آمیخته با خون خداست

عشق را همسفر کربلاست   مظهر عصمت و پاکی، تقواست

به یقین زینب کبری باشد   زاده حیدر و زهرا باشد

آری! زینب کبری علیها السلام در خانه وحی و ولایت، از پدر و مادر معصوم به دنیا آمد و در آغوش نبوت، مهد امامت و ولایت و مرکز نزول وحی الهی نشو و نما نمود و از یگانه مادر معصوم جهان هستی «فاطمه زهرا علیها السلام» شیر نوشید و از ابتدای شیرخوارگی در آغوش پر مهر مادر؛ عفت، حیا، شهامت و عطوفت را فرا گرفت و هم زمان با دوران شیرخوارگی در محضر بزرگترین استادان جهان انسانیت؛ یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و دو برادر بزرگوارش امام حسن و امام حسین علیهما السلام تربیت یافت.

«یحیی مازنی» که از علمای بزرگ و راویان حدیث است، چنین نقل می کند: «مدتها در مدینه، در همسایگی علی علیه السلام در یک محله زندگی می کردم؛ منزل من در کنار منزلی بود که «زینب» دختر علی علیه السلام در آنجا سکونت داشت، حتی یک بار هم، کسی حضرت زینب را ندید و صدای او را نشنید، او هرگاه می خواست به زیارت جد بزرگوارش برود، در دل شب می رفت؛ در حالی که پدرش علی علیه السلام در پیش و برادرانش حسن و حسین علیهما السلام در اطراف او بودند. وقتی به نزدیک قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسیدند، امیرالمؤمنین علیه السلام شمع های روشن اطراف قبر را خاموش می کرد. یک روز امام حسن علیه السلام علت این کار را سؤال کرد، حضرت فرمود: «اخشی ان ینظر احد الی شخص اختک زینب؛ از آن می ترسم که کسی خواهرت زینب را ببیند».۷

به قول «شیخ جعفر نقدی » زینب علیها السلام تربیت شده پنج تن آل عبا است: «فالخمسه اصحاب العباء هم الذین قاموا بتربیتها وتثقیفها وتهذیبها وکفاک بهم مؤدبین ومعلمین؛ پنج تن آل عبا به تربیت و فرهنگ سازی و تهذیب زینب همت گماردند و همین بس که آنها ادب کننده و آموزگار باشند».۸

و راستی کجا رفته این مرزبانی های حیا؟! و چرا در جامعه شیعه علوی، می بینیم که مردان با همسران آرایش کرده و دختران بی بهره از حجاب، در پارک ها و خیابان ها و . . . ظاهر می شوند؟!

۲ . حیا در آغاز جوانی

دکتر «عائشه بنت الشاطی » بانوی نویسنده و اهل تحقیق اهل سنت، چنین می گوید: «زینب در آغاز جوانی چگونه بوده است؟ مراجع تاریخی از وصف رخساره زینب در این اوقات خودداری می کنند؛ زیرا که او در خانه و روبسته زندگی می کرد. ما نمی توانیم مگر از پشت پرده وی را بنگریم، ولی پس از گذشتن ده ها سال از این تاریخ، زینب از خانه بیرون می آید و مصیبت جانگداز کربلا او را به ما نشان می دهد».۹

تاریخ او را ندیده، چرا که حیای او مانع از آن شده است و مادرش فاطمه توصیه کرده است که: «خیر للنساء ان لا یرین الرجال ولا یراهن الرجال؛ برای زنان بهتر است که آنان مردان را نبینند، و مردان (نیز) آنها را نبینند».۱۰

و اگر دستور الهی و آسمانی نبود که «ان الله شاء ان یراهن سبایا; به راستی که خدا خواسته که آنها را اسیر ببیند» حسین علیه السلام هرگز به خود اجازه نمی داد خواهر را در سفر کربلا به همراه ببرد .

ص: ۱۶۱۴۲

بردن اهل حرم دستور بود و سر غیب   ورنه این بی حرمتی را کی روا دارد حسین

۳ . نمایش شکوه حیا هنگام حرکت از مدینه

مـدینه، شبی را به یـاد می آورد که کاروان حیا با تمام شـکوه و جلال به سوی مکه روانه شـد. آن شب از شب های ماه رجب بود که کـاروانی مجلـل از مـدینه بیرون رفت؛ در حـالی که دو بـانوی «حیـا» و عفت را جوانـان بنی هاشم و در راس همه سـید جوانان اهل بهشت احاطه نموده بودند. در قطعه ای تاریخی،

راوی چنین نقل می کند:

«چهل محمل را دیـدم که با پارچه های حریر (ابریشم) و دیباج زینت شده بودند. در این وقت امام حسـین علیه السـلام دسـتور داد بنی هاشم زن های محرم خود را سوار بر محمل ها نماینـد، پس در این حال من نظاره می کردم که ناگهان جوانی از منزل حسین علیه السلام بیرون آمد در حالی که قامت بلندی داشت و بر گونه او علامتی بود و صورتش مانند ماه می درخشید و می فرمود: بنی هـاشم کنـار رویـد و آن گاه دو زن از خانه حسـین علیه السـلام خارج شدنـد، در حالی که دامانشان بر اثر حیای از مردم به زمین کشـیده می شـد و دور آن دو را کنیزانشـان احـاطه نموده بودنـد. پس آن جوان به سوی یکی از محمـل ها پیش رفت و زانوی خود را تکیه قرار داد و بازوی آنها را گرفت و بر محمل سوار نمود . من از بعضی پرسیدم؛ آن دو بانو کیستند؟! جـواب دادنـد: یکی از آنهـا زینب علیهـا السـلام و دیگری ام کلثـوم؛ دخـتران امیرالمؤمنین علیه السـلام . پس گفتم: این جوان کیست؟! گفته شد: او قمر بنی هاشم، عباس فرزند امیرالمؤمنین علیه السـلام است. سپس دو دختر صغیر را دیدم که گویا امثال آنها آفریده نشده است. پس یکی را همراه زینب و دیگری را همرام ام کلثوم سوار نمود. پس از (اسم) آن دو دختر پرسـیدم . گفته شد: یکی سکینه و دیگری فاطمه; دختران حسین می باشند.

ص: ۱۶۱۴۳

آن گاه بقیه بانوان به همین جلالت و عظمت و حیا و متانت سوار شدند و حسین علیه السلام ندا داد: کجاست عباس، قمر بنی هاشم! عباس عرض کرد: لبیک، لبیک، ای آقای من! فرمود: اسبم را بیاور؛ اسب آقا را حاضر کرد . آنگاه حضرت بر آن سوار شد و بدینسان کاروان حیا، عفت، متانت و نجابت مدینه را ترک گفت.۱۱

۴ . زیورآلات فدای حیا و عفت!

پس از غارت لباسهای امام حسین علیه السلام، سپاهیان کوفه و شام به سوی خیمه ها هجوم بردند . لحظاتی تلخ و جانکاه بود . زینب کبری بیش از همه، تلخی و مخاطرات این تهاجم وحشیانه را احساس می کرد؛ چرا که از یک سو پاسبان خیمه های حیا و عفت بود و از طرف دیگر حفظ جان امام زمانش را به عهده داشت . دختر علی علیه السلام که منش و خوی کوفیان را می شناخت، برای حفظ عفت و حیای بانوان و قبل از آمدن آنها، تمام زیورآلات زنان را جمع کرده خطاب به عمر سعد فرمود: ای عمر بن سعد! سپاهیان خود را از تعجیل و شتاب در غارت خیمه ها باز دار! خود آنچه اسباب و زیور آلات است به شما واگذار می کنم. مبادا دست نامحرمان به سوی خاندان رسول خدا دراز شود (و بر قامت حیا و نجابت غباری بنشیند).

تمامی وسایل و زیورآلات، حتی گوشواره های فاطمه بنت الحسین علیه السلام نیز که یادگار امام بود در محلی جمع شد و پس از آن که زنان و کودکان در گوشه ای اجتماع کردند، دختر شجاع علی علیه السلام فریاد زد: هر کس میل دارد؛ وسایل و زیورآلات را بردارد! عده ای پیش آمدند و هرچه بود غارت کردند . . . .».۱۲

ص: ۱۶۱۴۴

۵ . فریاد بانوی حیا بر بی حیاها:

کاروان حیا وارد کوفه شد، مردم در حالی که خاندان رسالت را به سوی عبیدالله بن زیاد می بردند، اسیران را تماشا می کردند . در این لحظه صدای بانوی حیا بلند شد: «یا اهل الکوفه، اما تستحیون من الله ورسوله ان تنظروا الی حرم النبی صلی الله علیه و آله؛ ای مردم کوفه! از خدا و فرستاده او شرم نمی کنید که به خانواده پیامبر چشم دوخته اید».۱۳

۶ . تجلی حیا در دارالاماره کوفه:

زینب کبری علیها السلام در دوران اسارت، وقتی به دارالاماره رسید، بغض راه گلویش را بست؛ چرا که او همه این خانه را می شناخت، اینجا روزی خانه زینب بود، روزگاری که اسم پدرش علی، با عظمتی بی مانند جهان را پرساخته بود . اشک در دیدگانش حلقه زد، ولی خودداری کرد، مبادا گریه خوارش کند . در آن دم به اتاق بزرگی رسید و دید عبید الله ابن زیاد در جایی نشسته که پدرش در آنجا می نشست و از میهمانان پذیرایی می کرد.

زینب که بی ارزش ترین لباس هایش را بر تن و کنیزانش دورش را گرفته بودند، حیا را به عرصه نمایش گذاشت و بدون آن که به امیر سرکش خون خوار اعتنایی کند، به صورت ناشناس در گوشه ای نشست در حالی که سراپای وجود او را شرم، حیا، نجابت و پاکی احاطه کرده بود.۱۴

ابن زیاد پرسید: این زن کیست؟ (سه بار این سؤال را تکرار کرد) حیا و نجابت زینب از یک طرف، علم حضرت به قصد ابن زیاد برای تحقیر اهل بیت علیهم السلام از طرف دیگر، اجازه نداد زینب جواب او را بدهد. تا آنجا که ابن زیاد ملعون با نیش زبانش نمک به زخم زینب پاشید و برای آزردن او گفت: «کیف رایت صنع الله باخیک واهل بیتک کار خدا را با برادر و خانواده ات چگونه یافتی؟».۱۵

ص: ۱۶۱۴۵

زینب جوابی کوتاه، ولی بسیار زیبا داد که ریشه در کمال حیای او داشت. حضرت با آرامشی که از حیا و رضای قلبی او حکایت داشت آن جمله به یادماندنی را فرمود: «ما رایت الا جمیلا؛ جز زیبایی چیزی ندیدم».۱۶

۷ . مجلس یزید; اوج تقابل حیا با بی حیایی

یزید، بزرگان اهل شام و سفرای خارجی را دعوت کرده بود، آن گاه دستور داد که اسیران را وارد کنند . مجلسیان به دختران و دودمان پیامبر نگاه می کردند؛ که تا دیروز در پس پرده عزت و احترام قرار داشتند و بیگانه ای رخسار آنان را ندیده بود.

هنگامی که مدعوین؛ بزرگواری و ارجمندی این دودمان را به خاطر آوردند، همه از شرم و خجالت چشم بر هم نهادند، ولی در آن جمع، مرد تنومند شامی سرخ رویی، با چشمانی از حدقه درآمده به فاطمه دختر حسین علیه السلام می نگریست و با نگاه های آزمندانه خود می خواست او را ببلعد. فاطمه هراسان و لرزان به عمه اش زینب پناه برد.

مردک شامی برخاست و به یزید گفت: یا امیرالمؤمنین! این دوشیزه را به من ببخش! فاطمه در حالتی که از وحشت می لرزید، دامن عمه اش زینب را گرفت. زینب او را در آغوش گرفت و فرمود: «گمان دروغ بردی و فرومایگی کردی! نه تو چنین حقی داری و نه یزید!»۱۷ یزید خشمگین گشت و سخنانی بین او و زینب علیها السلام رد و بدل شد، تا آنکه زینب علیها السلام فرمود: اکنون که سرتاسر زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفته ای و ما را مانند اسیران به هر سو می کشانی به گمانت که پیش خدا برای ما پستی و برای تو شرف و منزلت است؟!

ص: ۱۶۱۴۶

آن گاه فریاد آهنین حیا بر فرق مجسمه بی شرمی فرود آمد که: «امن العدل یابن الطلقاء تخدیرک حرائرک وامائک وسوقک بنات رسول الله صلی الله علیه و آله سبایاً قد هتکت ستورهن وابدیت وجوههن تحدوا بهن الاعداء من بلد الی بلد یستشر فهن اهل المناهل والمناقل ویتصفح وجوههن القریب والبعید والدنی والشریف، لیس معهن من رجالهن ولی ولا من حماتهن حمی وکیف۱۸

ای پسر آزاد شدگان۱۹ آیا از عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را در پرده بنشانی و دختران (پرده نشین) رسول خدا را اسیر کنی (و شهر به شهر بگردانی) ؟!! پرده آبروی آنها را بدری و صورت آنها را نمایان سازی تا دشمنان، آنان را از شهری به شهری ببرند، و بومی و غریب چشم به آنها بدوزند و نزدیک و دور، و شریف و فرومایه تماشایشان کنند، در حالی که از مردان آنها یاری کننده ای همراهشان نباشد، و از یاری کنندگان آنان مددکاری نباشد. چگونه می توان امید بست به دلسوزی کسی که (مادرش) جگر پاک مردان خدا را جوید و گوشت او از خون شهدا رویید»

کو اسارت؟ خصم تو در بند بود هر کلامت صدهزاران پند بود

زینب آرام گرفت، سخنان سراپا درد و حیای زینب، باعث شد یزید سر به زیر افکند و هر کس در آنجا بود، چنان سر به زیر و خاموش شد که گویی مرغ مرگ بر سر همه سایه افکنده است. نقل می کنند که هنده دختر عبدالله عامر و «زن یزید» آنچه را در مجلس شوهرش رخ داد شنید، پیراهن را نقاب کرده و به درون مجلس رفت و از آن همه نامردی و بی حیایی بر سر او فریاد کشید.۲۰

ص: ۱۶۱۴۷

نکته مهمی که زینب به آن تصریح می کند و از آن سخت آزرده است این است که زنان یزید پوشیده اند، و حرمت و حیای آنها محفوظ، ولی او و زنان اهل بیت در معرض دید نامحرمان، به همین جهت نمی گوید زنان تو در کاخ و اسیران در کوخند یا زنان تو سیر و اسیران گرسنه اند، بلکه تنها و تنها بر حجاب و حفظ حرمت و حیا اصرار دارد که این خود می تواند بزرگترین درس برای بانوان جامعه ما باشد که در هر حال مرز حیا را حفظ و حریم حرمت خویش را پاس دارند، و بر مهاجمان مرز حیا و عفت فریاد بزنند و در مقابل آنها در هیچ حالی ساکت نباشند، حتی اگر در بند و اسیر باشند.

۸ . عفت و پاکدامنی، دست آورد حیای زینب

عفت و پاکدامنی؛ برازنده ترین زینت زنان و گران قیمت ترین گوهر برای آنان است. زینب علیها السلام از یک سو، به زیبایی درس عفت را در مکتب پدر آموخت؛ آنجا که فرمود: «ما المجاهد الشهید فی سبیل الله باعظم اجرا ممن قدر فعف یکاد العفیف ان یکون ملکا من الملائکه؛ مجاهد شهید در راه خدا، اجرش بیشتر از کسی نیست که قدرت دارد، اما عفت می ورزد، نزدیک است که انسان عفیف فرشته ای از فرشتگان باشد».۲۱

و از طرف دیگر، حیای ذاتی زینب علیها السلام می طلبید که در اوج عفت و پاکدامنی باشد؛ چرا که بارزترین ثمره و پی آمد حیا؛ عفت و پاکدامنی است . چنان که علی علیه السلام فرمود: «سبب العفه الحیا؛ علت عفت و پاکدامنی شرم و حیا است».۲۲

ص: ۱۶۱۴۸

و در جای دیگر فرمود: «علی قدر الحیاء تکون العفه؛ به هر اندازه که حیا باشد، عفت و پاکدامنی خواهد بود».۲۳

تربیت خانوادگی، و حیای ذاتی زینب کبری علیها السلام باعث شد تا او عفت خویش را، حتی در سخت ترین شرایط به نمایش گذارد . او در دوران اسارت و در مسیر کربلا تا شام، سخت بر عفت خویش پای می فشرد . مورخین نوشته اند: «وهی تستر وجهها بکفها لان قناعها اخذ منها؛ او صورت خود را با دستش می پوشاند، چون روسریش از او گرفته شده بود».۲۴

این نشانه عفت اوست که هنگام ورود به شام، شمر را - که زمانی سرباز علی علیه السلام بود و در آن راه مجروح نیز شده بود، ولی ناپاکی ها و بی حیایی ها او را به آنجا کشانده که قاتل فرزند علی علیه السلام گردد - احضار کرد و از او خواست که برای حفظ مرز بلند حیا و عفت، کاروان اسرا را از خلوت ترین درب شهر وارد شام نماید و سرهای شهدا را نیز از بین زنها بیرون ببرد، ولی آن ملعون حیا از دست داده و در نتیجه دین را باخته عکس فرمایش آن حضرت عمل کرد و اسیران را از شلوغ ترین و پر جمعیت ترین دروازه شهر; یعنی «درب ساعات» وارد نمود و سر شهدا را نیز بین اسرا جای داد .

راوی می گوید: زینب (ویا ام کلثوم) را دیدم که چادری کهنه برسرکشیده و روی خود را گرفته بود. امام سجاد علیه السلام نیز به سهل بن ساعد صحابی فرمود: اگر می توانی چیزی به این نیزه دار بپرداز تا سر امام را کمی جلوتر ببرد که ما از تماشاچیان در زحمت و اذیت هستیم . سهل می گوید: رفتم و یکصد درهم به نیزه دار پرداخت کردم تا از بانوان دور شود، کار بدین منوال بود تا سرها را نزد یزید بردند.۲۵

حیاء

اشاره

نویسنده : علی محمودی

حیا

حیا در لغت به معنی خودداری نفس است از زشتی ها(۱) و به معنی شرمساری و خجلت می باشد و از جمله موضوعات اخلاقی است که در قرآن از آن یاد شده است،(۲) به تعبیر دیگر تأثر نفس است از امری که قباحت آن امر بر انسان ظاهر شود و باعث انزجار او، از آن عمل گردد.(۳)

در اصطلاح علم اخلاق، یکی از انواع دوازده گانه جنس عفت به شمار می آید، چون انسان بنگرد که انجام دادن کردارهای زشت و پرداختن به کارهای ناروا موجب نکوهش او می گردد به ترک آن کردارها همت می کند.(۴)

حیا مانع از آن می شود که انسان هر چیزی را که از قلبش می گذرد بر زبان آورد، حیا برای هر انسانی نیکو است اما در بانوان نیکوتر و زیبنده تر می باشد، لذا در روایات، حیا به ده قسمت تقسیم شده است که نُه قسمت آن، از آن زنان و یک قسمت از آن مردان شمرده شده است.(۵)

ص: ۱۶۱۵۰

۱- (۱) . راغب اصفهانی؛ مفردات، ترجمه غلامرضا خسروی، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵، دوم، ج۱، ص ۵۷۳.

۲- (۲) . خرمشاهی، بهاءالدین؛ دانش نامهٔ قرآن، قرآن پژوهی، تهران، دوستان و ناهید، ۱۳۷۱، اول، ج ۱، ص ۹۶۹.

۳- (۳) . مجلسی، محمد باقر؛ عین الحیاه، تحقیق مهدی رجایی، قم، بی تا، ۱۳۷۶، اول، ج ۲، ص ۱۰۱.

۴- (۴) . صدر حاج سید جوادی، احمد و بهاءالدین فرشاهی و کامران خانی؛ دایره المعارف تشیع، تهران، شهید سعید محبی، ۱۳۷۶، اول، ج ۶، ص ۵۸۳.

۵- (۵) . محمدی ری شهری، محمد؛ میزان الحکمه، ترجمه حمید رضا شیخی، قم، دار الحدیث، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۳۶۰.

کسانی که پردهٔ حیا را دریده و در ملأ عام مرتکب گناه می شوند از نظر اسلام آبرو و احترام و شخصیتی ندارند و لذا غیبت چنین افرادی جایز شمرده شده است.(۱)

امام صادق (ع) می فرماید:

«اَلْحَیاءُ نورٌ جوَهُرهُ صَدْرُ الْایمانِ و تفسیرهُ التَّثَبُّتُ غَیْرَ کُلَّ شَیءٍ یُنکِرُهُ اَلتّوْحیُد والْمَعْرِفَهُ »(۲)

«شرم نوری است که گوهر آن سینهٔ ایمان است، معنای شرم این است که در برابر هر آنچه با توحید و معرفت ناسازگار است خویشتن داری کنی.»

علمای اخلاق حیا را دو گونه دانسته اند:

۱–نفسانی و ایمانی: نفسانی حیایی است که در سرشت و نهاد انسان نهاده شده است مثل شرمساری از عریان شدن و خجلت از آمیزش میان مردم.

۲–حیاء ایمانی: خصلتی است که مؤمن را به سبب ترس از خدا از انجام دادن کردارهای گناه آلود باز دارد، بنابراین پرهیز از محرمات معلول حیاء ایمانی است.(۸)

حیا در قرآن:

زمانی که موسی (ع) از چنگال ظلم فرعون رها یافته و از راه دور خسته و گرسنه به کنار چاه مدین رسیده بود دختران شعیب را دید که برای سیراب کردن گوسفندان به آنجا آمده اند، حضرت موسی (ع) با دلوآب گوسفندان آنها را سیراب کرد،(۳) به دنبال آن قرآن می فرماید:

« فَجَاءتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاء قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ...»(۴) «ناگهان یکی از آن دو زن، به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام بر می داشت گفت: پدرم از تو دعوت می کند...»

ص: ۱۶۱۵۱

۱- (۶) . همان.

۲- (۷) . همان، ص ۱۳۵۲.

۳- (۹) . شریعتمداری، جعفر؛ شرح و تفسیر لغات بر اساس تفسیر نمونه، مشهد، بنیاد نشر آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، اول، ج ۱، ص ۶۴۴.

۴- (۱۰) . قصص/۲۵، (ترجمه آیات از آیهالله مکارم شیرازی می باشد).

پیدا بود که از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد وقتی به سراغ موسی آمد تنها این جمله را گفت: پدرم از تو دعوت می کند تا پاداش و مزد آبی را که برای گوسفندان ما، از چاه بیرون کشیدی به تو دهد.(۱)

مراد از اینکه راه رفتن او بر استحیا بوده، این است که عفت و نجابت از طرز راه رفتنش پیدا بود.(۲) (در این داستان حیا را می توان به حیای گفتار و حیای رفتار تقسیم کرد و دختران شعیب یکی از بهترین الگوهای قرآنی برای زنان مسلمان در برخورد با نامحرمان باشند.)

« إِنَّ اللَّهَ لاَ يَسْتَحْيِي أَن يَضْرِبَ مَثَلاً مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا...»(۳) «خداوند از این که به (موجودات ظاهراً کوچکی مانند) پشه و حتی کمتر از آن، مثال بزند شرم نمی کند...»

مثال باید موافق مقصود باشد و مثال وسیله ای است برای تجسم حقیقت، گاه در مقام تحقیر و بیان ضعف مدعیان است، بلاغتِ سخن ایجاب می کند که برای نشان دادن ضعف آنها موجود ضعیفی را برای مثال زدن انتخاب کند.(۴)

«إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ...»(۵) «... این عمل، پیامبر را ناراحت می نماید: ولی از شما شرم می کند (و چیزی نمی گوید) اما خداوند از (بیان) حق، شرم ندارد...»

۱- (۱۱) . مکارم شیرازی، ناصر و همکاران؛ تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱، نهم ج ۱۶، ص ۵۸.

۲- (۱۲) . طباطبائی، محمد حسین؛ تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، تهران، کانون انتشارات محمدی ۱۳۶۳، سوم، ج ۳۱، ص ۴۱.

۳- (۱۳) . بقره/۲۶.

۴- (۱۴) . تفسیر نمونه، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۶.

۵- (۱۵) . احزاب/۵۳.

هنگامی که پیامبر(ص) با "زینب بنت جحش" ازدواج کرد ولیمهٔ نسبتاً مفصلی داد، مردم دسته دسته می آمدند و غذا می خوردند و از اطاق خارج می شدند، بعد از پایان مهمانی سه نفر همچنان در اطاق پیامبر (ص) ماندند و مشغول گفتگو شدند و سخنان آنها به طول انجامید، آیهٔ فوق نازل شد و دستورات لازم را در برخورد با این مسائل به آنها تفهیم کرد، برای نزول این آیه روایات دیگری نیز وجود دارد.(۱) (که ناظر به قسمتهای دیگر این آیه است) البته پیامبر خدا (ص) نیز از بیان حق در مواردی که جنبهٔ شخصی و خصوصی نداشت هیچ ابا نمی کرد اما در این مورد شخصی اصول اخلاقی ایجاب می کرد که پیامبر (ص) به دفاع از خود نپردازد.(۲)

حیاء مذموم:

گاهی انسان بسیار خجالت می کشد در حدی که حتی حاضر نمی شود مسائل شرعی خود را بپرسد، مشکلات علمی اش را مطرح سازد یا عبادتی را ترک می کند یا از گفتن حقی شرم می کند، قطعاً این گونه حیا مورد تأئید شرع و اخلاق نیست.(۳)

حضرت صادق (ع) می فرماید: «مَنْ رَقَّ وَجْهُهُ رَقَّ عِلْمُهُ » «هر کس کم رو باشد، کم دانش شود.»(۴)

حیاء در بعد تربیتی (۴)

حیاء در بعد تربیتی (۴)

«اسلامی شدن جامعه» به «باحیاء شدن» آن است

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

والحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.

رُویَ عن الصادقعلیه السلام) قال: «لَا إِیمَانَ لِمَنْ لَا حَیَاءَ لَهُ».(۱)

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به «حیاء» بود. عرض کردم یکی از مشکلات اساسی جامعه ما، همین مسأله رواج بیحیایی در روابط گوناگون دیداری، گفتاری و شنیداری است. گفته شد که حیاء غریزه ای از غرایز انسانی است که بازدارنده انسان از اعمال زشت و قبیح میباشد. در آخر جلسه گذشته رابطه بین عقل عملی و حیاء را مطرح کردم و روایاتی هم در این رابطه خواندم. روایت از علیعلیه السلام) بود که فرمودند: «اعقل الناس احیاهم»،(۲)

عاقلترین مردم، باحیاترین آنها است. بعد رابطه حُسن و قُبح با اعمال شرعیه را که این هم رابطه با حیاء است، مطرح کردم وگفتم که احکام شرعیه ما بر محور مصالح و مفاسد است، مصلحت و مفسده همان حُسن و قُبح است. اگر مصلحت اهمّی باشد، حکم الزامی میآید و آن عمل واجب میشود و اگر مفسده، مفسده ملزمه باشد حکم حرمت میآید. آخر جلسه گذشته عرض کردم که مصلحت و مفسده همان حُسن و قُبح است و احکام شرعیه ما هم بر همین محور است؛ لذا رابطه مستقیم با

حیاء دارد که برایتان توضیح میدهم.

حسن و قبح درجه دارد

حُسن و قُبح نسبت به بایدها و نبایدها است که به آنها احکام یا اعمال میگوییم. در این شکی نیست که زیبایی یک عمل با زیبایی عمل دیگر مساوی نیست. خود انسان درک میکند که یک عمل زیبا است، یک عمل دیگر را هم میبیند که زیبا است، امّا این دو را با هم مقایسه میکند، این مراتب حسن و قبح است.

ص: ۱۶۲۱۶

۱- (۱۶) . طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیر مجمع البیان، ترجمه علی کرمی، تهران، فراهانی، ۱۳۸۰، اول، ج ۱۱، ص ۵۴۷-۵۴۳.

۲- (۱۷) . تفسیر نمونه، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۰۰.

۳- (۱۸) . سلطانی، غلامرضا؛ تکامل در پرتو اخلاق، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲، چهاردهم، ج ۲، ص ۲۲.

۴- (۱۹) . میزان الحکمه، پیشین، ص ۱۳۵۶. منبع:www.pajoohe.com

بعـد قُبـح اعمـال هم همینطور است، یک عمل زشت است، یک عمل زشـتتر است. سـیلی زدن به صورت غیر زشت است، قتل هم زشت است، امّا آیا این دو مساوی هستند؟ نه. لذا میگویند: حُسن و قُبح دارای مراتب است.

تبعیت احکام از مراتب مصلحتها و مفسدهها

احکام ما که بایـد و نبایـدها است چون بر محور حسن و قبـح است، اگر مصـلحت ملزمه باشـد، حکم الزامی و جـدّی است که نبایـد ترک کنی. اگر از آن طرف مفسـده زیاد باشـد، نباید انجام دهی. این مصـلحت و مفسده مراتب دارد، آنهایی که اهلش هسـتند میفهمنـد، مـا احکـام واجب داریم و از آن طرف احکام مسـتحب داریم، مسـتحب آنجایی است که انجام عمل رجحان دارد، یعنی انجـام دادن بـا انجـام نـدادنش فرق میکنـد؛ در انجام دادن یک چیزی نصـیب انسان میشود، لـذا میگوینـد: این کار رجحان دارد؛ امّا مصلحت، ملزمه نیست یعنی به اندازهای نیست که لازم باشد، حتماً آن کار را انجام دهی. در باب مکروهات هم همینطور است. لذا تمام بایدها و نبایدها در شـریعت اسلام بر محور «مصلحتها و مفسدهها» و «حُسنها و قُبحها» است، همیشه اینطور است.

شکر مُنعِم امری فطری است

چون من سـراغ احکـام شـرعیه آمـدم، میخواهم حیـاء را در این فضا بحث کنم. ما در باب شـکر مُنعِم بحثی داریم که یک امر فطری است.(۳) از همان فطریات انسان است، یعنی اگر کسی به آدم محبتی کرد، احسانی کرد، انسانیّت اقتضا میکند که از آن تشـکر کنیم. این مطلب، چیزی نیست که قابل انکار باشـد، مگر اینکه شخصـی مسخ شده باشد. شـکر انواعی دارد، شـکرِ قلبی داریم، زبـانی داریم، عملی داریم. حتی در روایـات این تعبیر آمـده است که «الانسـان عبیـد الاحسـان».(۴) انسان بنـده احسان است.

ما الآن داریم در منطقه شریعت بحث میکنیم، چون وارد احکام شرعیه شدیم. کسانی که خودشان را متدیّن میدانند، مسلمان میداننـد، مؤمن میداننـد و میگویند ما معتقد به مبدأ و معاد هستیم، اینهایی که مدعی هسـتند که تمام نعمتهایی که در اختیار ما است چه متصل و چه منفصل(۵) خدا به ما داده است، بحث درباره احکام شـرعیه، مربوط به اینها است. عقل عملی جزء غرایز و فطریات است، این عقل اقتضا میکند که انسان از کسی که به او نیکی کرده است، به نحوی تشکر نماید.

عقل عملی، تشکر را لازم میداند

مثلاً اگر کسـی کادویی به من داد و محبتی کرد، من در صـدد این هسـتم که یک وقت آن را جبران کنم، یک شـرایطی پیش بیایـد که بتوانم جواب محبت او را بـدهم، زمینهـای فراهم شود تـا بتوانم جـبران کنم که از آن به «مکافـات» تعـبیر میکنیم، این لزوم جـبران را چه کسـی به من میگویـد؟ از درون من است، هیـچ احتیـاجی نیست که دیگری به من تـذکر دهـد. خودم فطرتاً اینطور هستم. اینها همه عقل عملی است، تمام اینها درونی من است، خود درون من میگوید که جواب نیکی، نیکی است.

امّا اگر کسـی بخواهـد بر عکس عمل کنـد، یعنی جواب نیکی را با بـدی دهد، اینجا عقل تقبیح میکند، خجالت میکشد، حیاء میکند، لازم نیست کسـی به من بگوید، خودم به خودم میگویم: خجالت نمیکشـی که فلانی این همه به تو محبت کرده است، حال تو اینطوری با او رفتار میکنی و اینطوری سزا میدهی؟!

دینداری یعنی «انجام خواستههای کسی که همه چیز به ما داده است!»

ص: ۱۶۲۱۸

در بـاب عمـل بـه احکـام شـرعیه، اعم از الزامی و غیر الزامی، یعنی واجب، مسـتحب، حرام و مکروه همه اینهـا، وجـدان انسـان میگویـد: آن مُنعِمی کـه بـه تـو این همه نعمت داده است، این همه محبت کرده است حالاـ از تـو عملی را خواسـته است، پس جـواب احسـان او را بـده! بایـد تشـکرت ایـن باشـد کـه بـه امر و نهی او جـواب مثبت دهی. حالاـ میخواهـد درخواسـتش یک درخواست مثبت یـا منفی باشـد، این هیـچ فرقی نمیکنـد. مثلًا مولا میگویـد: من این کار را از تو میخواهم، این کار را برای من بکن! من گره از کـارت بـاز کردم، این گره را هم تو از کـار من بـاز کن! حـال اگر تو آن کار را نکنی درونت تو را نکوهش میکنـد. آیا منفعل نمیشوی؟ منزجر نمیشوی؟ خودت از خودت متنفر نمیشوی؟ درونت به تو میگوید: این چه برخوردی است؟ حیاء نمیکنی؟

پشتوانه عمل به «همه احکام» حیاء است

من در تعبیراتم عرض کردم: حیـاء «انکسـار النفس» است، انفعـال در ربط با عمل قبیـح است. عمل حرام، نزد عقل قبیـح است، ترک واجب نزد عقـل قبیـح است. یعنی غریزه حیاء است که موجب میشود انسان به واجب عمل کنـد، همان غریزه حیاء اسـت که موجب میشود حرام را ترک کند. البته این مطلب درجهبندی دارد.

کسـی حیائش خیلی بیشتر است این هم به واجب عمل میکند و هم به مسـتحب، یکی حیائش کمتر است فقط به واجب بسـنده میکنـد. منظور این است که به فرد بسـتگی دارد که آیـا شـخص بخیلی است یـا اینکه واقعاً میخواهـد کادوها و نیکیهای طرف مقابل را جبران کند. در باب حرام و مکروه هم همین است. پشتوانه عمل به احکام حیاء است.

ص: ۱۶۲۱۹

از خدا حیاء کن!

حالا من در بُعد معرفتیوارد نشدم. آنجا بحث از «حیاء من الله تعالی» است. گاهی هم در زبان ما است که میگوییم: از خدا حیاء کن! از خدا خجالت بکش! این تعبیری است که ما خودمان میکنیم. لذا پشتوانه تمام احکام شرعیه ما، بایدها و نبایدها عبارت از همین حیاء است. حالا من آخر بحثم به سراغش میروم. من اینهایی را که میگویم میخواهم بر حسب آنچه که در معارف ما است بحث کرده باشم.

حیاء کلید هر خیری است

این تعبیر را در روایات داریم، در روایتی از علیعلیه السلام) است که خیلی هم زیبا است، میفرماید: «الحیاءُ مفتاحُ کلّ خیر» یعنی هر عمل نیکی که از تو سر بزند کلیدش حیاء است. واجب خیر است، مستحب خیر است، ترک حرام خیر است. من طلبه هستم، کسی نگوید ترک جنبه عدمی است، نه خیر، ترک، کفّ نفس است. کفّ نفس امر وجودی است، من دارم نفسانی بحث میکنم. جلوگیری و خودداری امر وجودی است نه عدمی. اگر روی یک چیزی حکم واجب نیامد یعنی حرام است؟ خیر! اینطور نیست.

«الحیاء مفتاح کل خیر» حیاء کلید هر خیری است. روایت دیگری از علیعلیه السلام) است که میفرماید: «الْحَیَاءُ سَبَبٌ إِلَی کُلِّ جَمِیل»(۶) حیاء سبب هر عمل نیکی است که انسان انجام میدهد. روایت دیگری است که میفرماید: «الحیاء تمام الکرم و احسن الشیم».(۷) غرضم این است که روایات متعددی داریم گفتم. اینها همه جزء معارف ما است که من در یک قالبی میریزم و سطحش را پایین میآورم. پشتوانه تمام اعمال خیری که ما انجام میدهیم حیاء است و زیر بنای تمام آن گناهانی که ما میکنیم، بیحیایی است، وقاحت است. حالا درست عکس است، از این طرف، زیر بنای تمام اطاعات حیاء است.

ص: ۱۶۲۲۰

منشأ ملکات حسنه حیا است

در روایتی است که این را داود بن سرحان نقل میکند از امام صادقعلیه السلام) میگوید: «قال اباعبدالله (علیهالسلام): یَا دَاوُدُ إِنَّ خِصَالَ الْمَکَارِمِ بَعْضُهَا مُقَیَّدٌ بِبَعْضٍ » این خصال زیبایی که در انسان پیدا میشود با هم رابطه دارند، حضرت اول رابطه را میفرماید، این را خداوند تقسیم کرده است؛ « یَکُونُ فِی الرَّجُلِ وَ لَا یَکُونُ فِی ابْنِهِ وَ یَکُونُ فِی الْعَبْدِ وَ لَا یَکُونُ فِی سَیِّدِهِ»(۸) بله ممکن است یکی داشته باشد و یکی نداشته باشد. داشتن و نداشتنش را خدا تعیین کرده است. خصال یعنی ملکه که حالا من توضیح میدهم. «صِدْقُ الْحَدِیثِ» اوّل، راستگویی، خود راست گویی از حیاء نشأت میگیرد، چون آخر روایت دارد «و رَأْسُهُنَّ الْحَیَاء» چون من میخواهم بخوانم تا به آخر برسم.

حیاء منشاء «راستی در گفتار» و «راستی در ناامیدی از غیر خدا»

عقل عملی میگوید دروغ زشت است، قبیح است حیاء کن. نتیجهاش چه میشود؟ آدم از هر چیزی که بدش میآید به ضدش رو میکند. معمولیاش این است که به ضدش رو میکند. قُبح دروغ من را به راستگویی میکشاند، وقتی درک کردم که دروغ زشت است، حیاء میکنم و دروغ نمیگویم. «صِدقُ الحَدیثَ وَ صِدْقُ الْیَأْسِ»

چون هر کدام از اینها بحث دارد، من مجبورم اشارهای رد شوم و بروم. یعنی آدم در زندگیاش که مدعی است، متشرع است میگوید: همه امور دست خدا است، مسبب الاسباب او است، از این حرفها میزند بعد ته دلش را که میبینی پول و ریاست را مسبب الاسباب میداند. تمام امیدش به پولها و ریاست است، از اینها دل نبریده است. اینها لفظی است. «یأس» یعنی انقطاع الی الله. باید تو تمام امیدت خدا باشد.

ص: ۱۶۲۲۱

در روایت بلافاصله بعد دروغ، یأس را میگوید. صدق حدیث از مکارم اخلاق است، یأس هم از مکارم است یعنی انقطاع الی الله. اول امید به پول و ریاست نبند و بعد مدعی به دیانت شو! کسی که مدعی به دیانت است امید به پول و ریاست نمیبندد.

حیاء منشاء «بخشیدن» و «جبران کردن»

«وَ إِعْطَاءُ السَّائِلِ»کسی به تو مراجعه کرده است تمکن داری، میتوانی کمکش کنی، امّا کمک نکنی و ردش کنی، خود وجدان تو میگوید این عمل تو قبیح است. باز همان حیاء پشتوانه میشود که به او کمک کنی. «وَ الْمُكَافَاةُ بِالصَّنَائِعِ » که من در بحثم این را مثال زدم. محبت کرده است، جواب محبت محبت است، جواب احسان احسان است.

حیاء منشاء «امانت داری»، «صله رحم» و ...

«وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ» خیانت در امانت زشت است، قبیح است. باز همینجا است که عقل عملی انسان میگوید قبیح است، حیاء کن. حضرت همینجوری میآید یکی پس از دیگری بیان میکند. «وَ صِلَةُ الرَّحِمِ» از خویشاوند نبُر. بریدن از خویشاوند زشت است. «وَ التَّوَدُّدُ إِلَى الْجَارِ وَ الصَّاحِبِ» نیکی کردن به همسایه. واقعاً وجدان میگوید اذیت کردن همسایه کار خوبی نیست. «وَ قِرَى الضَّيْفِ» وجدان آدم از بی اعتنایی کردن به مهمان و از او پذیرایی نکردن، ناراحت میشود.

سرآمد همه خصال نیک «حیاء» است

حضرت تک تک خصال نیک را بیان میکند چه آنهایی را که جنبههای الزامی دارد و چه آنهایی را که جنبه الزامی ندارد، همه را به داود بن سرحان میفرماید و مثال میزند، بعد میفرماید: «وَ رَأْسُهُنَّ الحَياءُ» سرآمدش حیاء است، چون پشتوانه همه اینها حیاء است.

ص: ۱۶۲۲۲

روایت دیگری از پیغمبر اکرم است که فرمودند: «قال رسول الله(صلاللهعلیهوآلهوسلم): وَ أَمَّا الْحَيَاءُ فَيَتَشَعَّبُ مِنْهُ اللِّينُ وَ الرَّأْفَهُ وَ الْمُرَاقَبَهُ لِلَّهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَهِ وَ السَّلَامَهُ وَ اجْتِنَابُ الشَّرِّ وَ الْبَشَاشَهُ وَ السَّمَاحَه»(۹) یعنی همه خوبیها از حیاء سرچشمه میگیرد. درست مقابل هم. وقاحت، بی شرمی پشتوانه تمام خلافکاریها و معاصی در جامعه است. از آن طرف در باب عمل به احکام شرعیه پشتوانهاش حیاء است.

«اسلامی شدن جامعه» به «باحیاء شدن» آن است

اگر یک جامعهای بخواهد اسلامی باشد باید حیاء را تقویت کرد نه بی حیایی را. باید حیاء را تقویت کنی، همه چیز از درون این حیاء در میآید. من این را خواستم بگویم که از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بیحیایی است.

رابطه «حیاء» با «تقوا و ورع»

رابطه بین حیاء و عقل را گفتم، رابطه بین حیاء و احکام شرعیه را هم گفتم، نگاه کنید کلاسیک جلو میآیم. حالا رابطه بین حیاء و تقوا را میگویم. هر چه سطح حیاء بالا رود، سطح عمل هم بالا میآید. رابطه بین تقوا و ورع، یک وقت میگویی ورع همدوش با تقوا است، یکی است، یک وقت میگویی نه دو تا است. تقوا پرهیز از محرمات است، ورع پرهیز از مشتبهات هم هست. هرچه سطح حیاء بالا رفت، مشتبه هم ترک میشود. نمیدانم این غذا حرام است یا حلال تا نفهمم حلال است نمیخورم. دست از مشتبه هم میکشم. نمیدانم این حرف حرام است یا حلال است، حرف نمیزنم. رابطه حیاء و تقوا، حیاء و ورع یک رابطه مستقیم است.

در روایتی دارد که علیعلیه السلام) فرمود: «مَن قَلَّ حَيَائُهُ قَلَ وَرَعُهُ»(۱۰) حیاء که کم شد ورع هم کم میشود. ورع جنبههای عملی است. در روایت امام صادق تعبیر خصال بود حالا من این را توضیح بدهم که بحثم را ببندم.

ص: ۱۶۲۲۳

کارایی حیاء، پشتوانه جمیع ملکات انسانی

پشتوانه جمیع ملکات و فضایل انسانی است، ملکات حسنه است. ملکات بر اثر کثرت عمل به افعال حاصل میشود. من قبلاً دربحثهایم گفتم، کاری را مکرر انجام دادی ملکه میشود. ملکه که شد دیگر به آسانی انجام میدهی، آن چیزی که ملکه نشده است، انجامش سخت است. نماز خواندن ملکه شده هیچ سختی برایت ندارد. ملکات بر اثر تکرّر هستند. گفتیم ایمان مستمر، عمل مکرّر تقوا ساز است. امام تعبیر به خصال میفرمایند. همین حیاء است که موجب میشود تو عمل خوب کنی. همین حیاء است که موجب میشود دست از عمل زشت برداری و این ملکهات میشود. زیربنای ملکات حسنه حیاء است و که زیر بنای ملکات سیئه است بیحیایی است.

«مَن قَلَّ حَیائُهُ قَلَ وَرَعُهُ» ورع از ملکات حسنه معنویه است.(۱۱) ما به این نتیجه میرسیم این که اسلام آمده حیاء را مطرح کرده است، به این دلیل است که یک نقش زیر بنایی برای انسان سازی دارد. فرق تو باحیوان در حیای تو است.

ذکر مصیبت حضرت زهراء(سلام الله علیها)

التماس دعا. میخواهم سراغ توسلم بروم. ما در روایات داریم که زهرا(سلام الله علیها)، به علیعلیه السلام) وصیت کرد: «غسلنی باللیل و کفننی باللیل» من را شب تجهیز کن و کسی را هم خبر نکن. من در روایت دیدم به اسماء هم سپرد و وصیت کرد که تو بیا علی را کمک کن. علیعلیه السلام) میگوید خودم شخصاً آمدم متکفل شدم که زهرا را تجهیز کنم. خود این کار، خیلی کار مشکلی است؛ کسی بخواهد همسر جوانش را با آن وضع غسل بدهد، کفن کند، دفن کند.

ص: ۱۶۲۲۴

در روایت دارد حضرت فرمود به این که من زهرا(سلام الله علیها) را از زیر پیراهن غسل میدادم. اسماء آب میریخت من هم غسل میدادم، حالا از خصوصیات میگذرم. چند جمله بیشتر نمیگویم. بعد میگوید: «فلما حممت عن اعقد الردا» وقتی کارم تمام شد خواستم بند کفن زهرا را ببندم «نادیت یا ام کلثوم یا زینب یا فضه یا حسن یا حسین حلموا تزودوا من امکم» بچههای زهرا را صدا زدم که بیایید از مادر توشه برگیرید «و هذا الفراق و اللقا فی الجنه» شما دیگر مادر را نمیبینید مگر در بهشت.

میگوید این بچهها آمدند، حسن و حسین میآمدند «واحسرتا» میگفتند. جملاتی میگویند این دو تا بچه و همینجوری میدوند. آمدند خودشان را روی بدن این مادر انداختند. متن روایت این است «أنی اشهد الله» علیعلیه السلام) میگوید من خدا را گواه میگیرم. «انها قد أنّت و مدت یدیها» خدا را گواه میگیرم زهرا چنان نالهای زد، دست را از کفن بیرون آورد «فذمتهما الی صدرها ملیا» یعنی این دو تا پسر را بغل کرد به سینهاش چسباند امّا خیلی آرام. میگوید اینجا بود که منادی ندا داد یا علی اینها را بردار، ملائکه آسمانها به گریه افتادند.

منبع: www.mojtabatehrani.ir

حیاء در بعد تربیتی (۵)

حیاء در بعد تربیتی (۵)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

والحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنهْ الله علی اعدائهم اجمعین.

رُوِیَ عن الصادقعلیه السلام) قال: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ».(۱)

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به موضوع «حیا» بود. عرض کردم یکی از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بیحیایی در سه رابطه دیداری و گفتاری و رفتاری است. در جلسه گذشته به این مسأله که حیاء یک امر غریزی و مربوط به انسان است و نقش بازدارندگی از یک سنخ اعمال قبیحه و زشت و محرمات الهیّه دارد، اشاره کردم. در آخر جلسه هم رابطه بین حیاء و عقل، حیاء و تقوا و حیاء و ورع را مطرح کردم.

ص: ۱۶۲۰۷

رابطه «حیا» و «ایمان»

در ایـن جلسـه میخـواهم رابطـه بیـن حیـاء و ایمـان را بحـث کنـم، روایـتی کـه اوّل بحثم در این چنـد جلسه از امـام صـادق(صلواتاللهعلیه) میخوانم که حضرت فرمودنـد: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ»، مربوط به نقش حیاء بر روی ایمان است. این مطلب، تـا قـدری موضوع بحث این جلسه است. مـا روایات متعـدّدی داریم که رابطه حیاء و ایمان را مطرح میکنـد که یکی از آنهـا همیـن روایـتی اسـت کـه در اوّل هر بحثم مطرح میکنـم. در روایـتی از پیغمبر اکرم اسـت کـه حضـرت فرمودنـد: «قـال رسولالله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم): الإیمان و العمل أخوان شریکان فی قرنهٔ لا یقبل الله تعالی احد ما الا حسابه».(۲)السلام) است که فرمودند:

«الْحَيَاءُ وَ الْإِيمَانُ مَقْرُونَانِ فِي قَرَنٍ فَإِذَا ذَهَبَ أَحَدُهُمَا تَبِعَهُ صَاحِبُهُ»،(۳)رود، اگر حیاء رفت، ایمان هم میرود. این همان است که اوّل بحثم میخوانم. روایت دیگری از علیعلیه السـلام) داریم که فرمودنـد: «کثرهٔ حیـاء الرجـل دلیلٌ علی ایمانه»(۴)های متعدّدی داریم، من به عنوان نمونه اینهـا را گفتم. بحث مـا نقش حیـاء بر روی ایمـان و رابطهـای است که این دو بـا هم دارنـد، آن هم رابطهـای که اگر یکی رفت، دیگری هم میرود. روایت یعنی ایمـان و حیـاء در یـک رشـته و همراه هم هسـتند، اگر یکی برود دیگری هم می ایمان و عمل مثل دو برادر هستند که به تعبیر من در یک ریسمان هستند. روایتی از امام باقر(علیه

«حیاء» لباس ایمان

در روایـات نقش «حیا» را تحت عنـوان لبـاس بیـان میکننـد. من دو روایت از پیغمبر اکرم میخـوانم؛ حضـرت فرمودنـد: «قـال رسولالله(صلاللهعلیهوآلهوسلم): الْإِيمَانُ عُرْيَانٌ وَ لِبَاسُهُ الْحَيَاء»(۵)فرماید.

در روایتی دیگر حضـرت میفرمایـد: «قال رسولالله(صلاللهعلیهوآلهوسـلم): الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ فَلِبَاسُهُ الْحَيَاء»(۶)کنند. حضرت بحث عریانی را مطرح میکنند. ایمان لخت است و لباس آن حیاء است. ما یک سؤال میکنیم؛ نقش لباس برای بدن چه نقشـی است؟ نقش حفاظتی است.

لباس که فقط برای زیبایی نیست. آدم لخت را حساب کن، نه لباس روی لباس که برای زینت است، چون میفرماید «عریان». آدم لخت برای حفاظت از آفات لباس میپوشد. مثلاً لباس، او را از سرما محافظت میکند. نقش لباس نقش حفاظتی است، یعنی کار لباس در ارتباط با بدن کار حفاظتی است؛ چون تعبیر در هر دو روایت عریان است. خوب دقّت کنید اینها بحثهای طلبگی است که میکنم. ایمان لخت است، اگر بخواهی آن را حفظ کنی باید با حیاء حفظ کنی. بحث کیفیّت است.

توجّه کنید من دارم گام به گام پیش میروم. اوّل که ایمان و حیاء ملازم هم هستند، اگر یکی برود، دیگری هم رفته است، این مطلب اوّل بود. مطلب دوم این است که حیاء چه نقشی دارد؟ چگونه است که اگر آن برود ایمان هم میرود؟ میگوید مثل این میماند که ایمان لخت است و حیاء هم لباسش است، لباس آن را حفظ میکند، لباس نباشد سرما میخورد بعد هم میافتد میمیرد، تمام شد رفت.

ایمان، همان عمل است

حالا ـ من وارد کیفیّت حفاظت میشوم. جلسه گذشته رابطه بین ایمان و تقوا را مطرح کردم. آنجا این مطلب را گفتم که اصلاً زیربنای تمام اعمال انسان، اعمال نیکی که انجام میدهد و همچنین اعمال شری را که ترک میکند و کفّ نفس میکند، جلوی خودش را میگیرد که کار بد و زشت نکند، زیربنای تمام اینها حیاء بود. حیاء موجب میشود که کار زشت نکند و کار خیر کند، روایاتش را هم خواندم، دیگر تکرار نمیکنم. باید سراغ رابطه عمل و ایمان برویم. نقش حیاء این بود که موجب عمل میشد و زیربنای اعمال بود.

ما در باب ایمان و عمل روایاتی داریم که اگر عمل نباشد، از ایمان خبری نیست. حالا ایمان را هرچه میخواهی بگیر، در بُعد عقلانیاش میگویی اعتقادات، در بُعد قلبیاش میگویی دلبستگی به خدا، هر چیزی میخواهی بگویی در این جهت برای من فرق نمیکند، ایمان هرچه میخواهد باشد، چه اعتقادات باشد و چه دلبستگی به خدا باشد، حفظ این ایمان به اعمال خارجی ما بستگی دارد؛ حتی در روایات داریم که وقتی از حضرات(علیهماالسلام) در مورد ایمان سؤال میکنند، میگویند: «الایمان هو العمل»(۷)گویند: ایمان، عمل است. یعنی میخواهند نقش عمل روی ایمان را بگویند که بین عمل و ایمان یک رابطه تنگاتنگ است.

حیاء به یک معنا مولِد عمل است. میخواستم چگونگی نقش حیاء بر روی ایمان را بگویم، این نقش به واسطه عمل است. حیاء موجب میشود که از انسان اعمال خیر صادر شود و جلوی اعمال شرّ را بگیرد و آن دلبستگی به خدا حفظ شود، آن اعتقادات حفظ شود که اگر این اعتقاد و دلبستگی نباشد، آن اعمال «هَباءً مَنْثُوراً»(۸)شود و از بین میرود که این تعبیر در روایات ما بود.

بیحیایی مسلّط کردن نفس امّاره است

حالاـ سراغ درون انسان برویم. این خودش مطلبی در رابطه با حیاء است که غفلتاً از انسان عمل زشتی سر میزند، در غیر معصومین اینطوری است، متوسطین از مؤمنین هم اینطوری هستند. من در رابطه حیاء و عقل مطرح کردم که بعد از عمل، سر عقل که آمد خودش ناراحت میشود، مُنفَعل میشود، شرمنده میشود، اینجا معلوم میشود که این پوشش هنوز به طور کلّی از بین نرفته است، ضربه خورده است امّا از بین نرفته است.

ص: ۱۶۲۱۰

البته به تعبیر من، این گاهی است، اگراین تـداوم پیـدا کند یعنی شـخص مرتب شـروع به انجام کار زشت کند، این پرده دریده میشود و به طور کلّی از بین میرود و انسـان مسـخ میشود. بحث مـا در آن مرحله غفلـتی است، به تعبیر قرآنی نفس لوّامه از بین نرفته است. اگر کـار زشت کرد، بعـد پشـیمان شـد و خـودش را نکوهش کرد، نفس لوّامه هنوز در نهـادش هست، سرزنشـش میکنـد، ولی وقـتی که تکرار شـد به طـوری که به طـور کلّی این پرده حیـاء از بین رفت، اینجـا است که «نفس امّـاره به سـوء» فرمانده کل قوا در درون میشود، سلطه کامل پیدا میکند.

دیگر این شخص از نظر واقعی انسان نیست، چون عقل عملی سرکوب شد و از بین رفت، بُعد الهی از بین رفت. روایات هم در مورد گاهیها و تصادفیها نیست، برای کسانی است که به کارهای زشت تداوم بخشند به طوری که جزو ملکات سیئه آنها شود، اینجا است که در درون، نفس امّاره بالسوء همه کاره است.

بیحیاء باش و هرچه خواهی کن!

چنـد روایت بخوانم. این روایتی که میخوانم هم عامّه و هم خاصّه آن را از پیغمبر اکرم نقل میکننـد و فقط در یک کلمه با هم تفـاوت دارنــد کــه از نظر معنـا هیــچ تفـاوتی ندارنــد. در روایــتی اسـت از امـام هشـتمعلیه السـلام) کـه فرمودنـد: «عن آبائه(علیهمالسـلام) أنَّ رسولالله (صـلّی الله علیه و آله و سلم) قال: لَمْ يَبْقَ مِنْ أَمْثَالِ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا قَوْلُ النَّاسِ إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ»،(۹)های همگانی که انبیا میزدند، این است که وقتی حیاء از بین رفت هر کاری میخواهی بکن. حضرت فرمود: از مثال

عامّه اینطور نقل میکنند که پیامبر فرمود:

«قال رسولالله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم): إن مما أدرک الناس من کلام النبوه الأولی إذا لم تستحی فاصنع ما شئت»(۱۰)عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ أَنَّهُ قَالَ مَا بَقِیَ مِنْ أَمْثَالِ الْأَنْبِیَاءِ ع إِلَّا کَلِمَهٌ إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ وَ قَالَ أَمَا إِنَّهَا فِی بَنِی أُمَیَّهَ»،(۱۱)حیاها بنی امیّه هستند، بیحیاتر از آنها نداریم چون جنایتکارتر از آنها نداشتیم. طبق تاریخ میدانید که بنی امیه چه کردند. در اینجا فقط تفاوت در «فاصنع» و «فاعمل» است که هر دو هم یک معنا میدهد.

در روایت دیگری داریم که امام فرمودند: «

«حیاء» افسار نفس است

مرحوم صدرالمتألهین(رضواناللهتعالیعلیه) در اینجا آن معنای مشهور راجع به روایت را مطرح میکند که: «اذا لم تستح من العیب لم تخشی النار مما تفعله فافعل ما یحدثک به نفسک من اغراضها» این همان نفس امّاره بالسوء است که وقتی حیاء رفت دیگر عیب سرش نمیشود، دیگر خدا هم سرش نمیشود، نمیفهمد که جهنم هم چه هست. «فافعل ما یحدثک به نفسک» هرچه که از درون، نفس امّاره بالسوء تو میگوید «من اغراضها» خواستههایش را گوش میدهی.

ایشان میفرماید که لفظ امر، معنایش توبیخ و تهدید است، یعنی دیگر آزاد نشدی. بعد ایشان تشبیهی دارد و میفرماید حیاء مثل افسار بر دهان حیوان میماند که جلوگیری میکند تا حیوان شرارت نکند؛ چون ایشان در ذیل بحث جنود عقل و جهل این مطالب را میفرماید، میفرماید خُلع که ما هم گفتیم مقابل حیاء است، حیاء نقش لجام بر نفس را دارد، افساری به دهان این حیوان نفس، شهوت، غضب و وهم است. وقتی بنا شد که شخص افسار گسیخته شود، این حیوان و شیطان آزاد میشوند. «فاعمل ما شئت» معنایش این است.

ص: ۱۶۲۱۲

هرچه حیوان درونیات، شیطان درونیات میگوید انجام میدهی، همه رقم جنایت میکنی. اگر حیاء برود، ایمان هم میرود، انسانیّت هم میرود. ظاهر را نگاه نکنید، این واقعیّاتی است که داریم میگوییم و بعد عرض میکنم که کار به کجا میکشد. وقتی که حیاء رفت، ایمان و انسانیت میرود؛ چون حیاء پوششی برای ایمان است، همانطور که پوشش برای جنبههای انسانی است.

از بی حیایی تا کفر جحودی

این را به شما عرض کنم که نعوذ بالله نه تنها ایمان میرود، بلکه انسان به خطرناکترین چیز، یعنی وادی کفر و انکار کشیده میشود. واقعیّتها را میبیند، حتی واقعیّتها در باب مفاسد دامنش را هم میگیرد؛ در عین حال باز انکار میکند، به این میگویند: کفر جحودی. آیه شریفه در باب کفر جحود قوم فرعون اینطور دارد که: «فَلَمَّا جاءَتْهُمْ آیاتُنا مُبْصِرَةً قالُوا هذا سِحْرٌ مُبین وَ جَحَدُوا بِها» دیدند معجزه است، امّا گفتند سِحر است؛ این کفر جحودی است. «وَ اسْتَیْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ» با این که یقین داشتند. ما بالاتر از یقین نداریم، تا الآن میگفتیم ایمان، ببین یقین را هم جلو میآورد. یعنی یقین داشتند که این معجزه است. «ظُلْماً وَ عُلُوًّا فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدین».(۱۲)رود، از آن طرف کفری که میآورد کفر معمولی نیست.

باروت یا شادونه!؟

استاد ما امام(رضواناللهتعالیعلیه) در باب کفر جحود قضیهای را نقل میکردند، من دارم از ایشان نقل میکنم، میفرمود که سابقاً، مثلاً صد سال پیش حمل باروت از روستاها به شهر ممنوع بود، آن موقعها که ماشین نبود، با این چهارپاها حمل میکردند، در بین راه هم پاسگاههای ژاندارمری بود که به آنها امنیه میگفتند. اینها میآمدند جلوی افرادی را که چیزی حمل میکردند، میگرفتند. ایشان میفرمود: جلوی شخصی را گرفتند، سؤال کردند بارَت چیست؟ گفت: شادونه. شادونه شبیه به دانههای باروت است. بعد آن وسیلهای که داشت داخل بارَش کرد و معلوم شد باروت است. گفت: این چیست؟ باز گفت: شادونه است.

ص: ۱۶۲۱۳

آن موقعها مرسوم بود که ریش داشتند ریشهای بلندی هم داشتند، شما این اتابکها را دیدید؟ البته من این ریشها را به ریش بی ریشه تعبیر میکنم، ما ریش بی ریشه زیاد داریم. گفت دستت را جلو بیاور، دستش را جلو آورد، از آن باروتها کف دستش ریخت، گرفت زیر ریشش گفت چیست؟ گفت شادونه. دست در جیبش کرد، کبریت را در آورد به اینها زد، باروتها آتش گرفت، تمام ریشهایش شروع به سوختن کرد گفت: نگفتم شادونه است.

ایشان این را برای ما نقل کرد. به این میگویند کفر جحودی. واقعیت دامنگیرش شده، باز هم انکار میکند. حبّ به دنیا این کار را میکند.

برخی از مسئولان اشتباهشان را قبول نمیکنند!

این تعبیراتی را که من عرض میکردم و اوّل بحثم هم میگفتم که یکی از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بیحیایی است، یکی از جهاتش همین بود. بعضی از آن کسانی که وظیفه اسلامی جامعه را دارند، مبتلا به کفر جحود هستند، وقتی به آنها تذکر میدهی نمیخواهند قبول کنند، میگویند: نگفتم شادونه است، با این که مفاسدش را میبینند. گاهی هم دامنگیر خودشان شده است، امّا حبّ ریاست، حبّ شهرت، حبّ به مال نمیگذارد قبول کنند. «حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَهٍ»(۱۳)کند. با این که یقین دارد، قبول نمی

بیحیاء مسخ میشود!

من اینهایی را که عرض میکردم بی جهت نمیگفتم. ازآن طرف هم بیایید ببینید چه رواج پیدا میکند؟ دروغ، دروغ، چون حیاء نیست. دروغ، فریبکاری، خُدعه، تملّق و... که مبدأ همه بیحیایی است. اگر کسی حیاء نداشته باشد، ایمان ندارد و حتی به کفر جحود کشیده میشود. من تعبیر میکنم که یک نوع مسخ میشود؛ لذا از خطرات بسیار مهم در ارتباط با جامعه ما همین است. این چیزها را کوچک نگیرید، مگر میشود به سادگی اینها را اصلاح کرد؟ وقتی حیاء رفت خیال کردی به زودی سر جایش میآید؟ به تدریج میرود.

ص: ۱۶۲۱۴

خراب کردن آسان است، ساختن مشکل است. یک ساختمان را شما در عرض چند روز میریزی روی هم امّا اگر بخواهی بسازی گاهی چند سال طول میکشد. من حرفهایی که میزدم حساب شده بود که میگفتم از مشکلات بزرگ جامعه ما همین است. باید در صدد این بود که انسان حیاء را تحکیم کند، آن وقت هم انسان ساخته میشود و هم مؤمن ساخته میشود.

ذکر توسل

التماس دعا. سراغ توسلم بروم. امشب، شب آخر جلسه ما است. من خیلی امید داشتم آمدم، امشب به زهرا(سلام الله علیها) عرض کردم: امشب ما را دست خالی رد نکن. میدانم اینهایی هم که آمدند اینجا همه حاجت دارند. خدا شاهد است گفتم خودم و همه جمعی را که آمدند، دست خالی بر نگردان.

مجلسی مینویسد: علیعلیه السلام) جنازه زهرا را روی زمین گذاشت، «فَصَلَّی عَلَیْهَا ثُمَّ صَلَّی رَکْعَتَیْنِ» بر پیکر زهرا(سلام الله علیها) نماز خواند، امّا نمازش که تمام شد باز دو رکعت نماز خواند. «استعینوا بالصبر و الصلوه» دید نمیتواند زهرا را دفن کند، از خدا کمک گرفت، از نماز کمک گرفت. «وَ رَفَعَ یَدَیْهِ إِلَی السَّمَاءِ» دو تا دستهایش را رو به آسمانها بلند کرد. «فَنَادَی هَذِهِ بِنْتُ نَبِیِّکَ فَاطِمَهُ» با صدای بلند گفت: این فاطمه استها. «أَخْرَجْتَهَا مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّور»(۱۴) اینجا بود که توان پیدا کرد.

بدن زهرا(سلام الله علیها) را وارد قبر کرد، یک وقت دیدند میگوید: «السلام علیك یا رسولالله» اینجا دارد به پیغمبر سلام میدهد «و بنتک نازله فی جوارک» از طرف خودم سلام میکنم، از طرف فاطمه به تو سلام میکنم. اینطور نقل میکنند که یک وقت علی دید دو تا دست آمده پیکر زهرا را بگیرد. رو کرد گفت «فلقد استرجع ودیعه و اخذت الرهینه» یا رسولالله امانتی که به من دادی به تو برگرداندم. میگویند جا داشت پیغمبر بگوید آیا امانتی من دستش، آیا امانتی من صورتش، آیا امانتی من پهلو شکسته بود؟

منبع: www.mojtabatehrani.ir

حیاء در بعد تربیتی (۶)

حیاء در بعد تربیتی (۶)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

والحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنهٔ الله علی اعدائهم اجمعین.

رُویَ عن الصادقعلیه السلام) قال: «لَا إِیمَانَ لِمَنْ لَا حَیَاءَ لَهُ».(۱)

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به «حیا» بود، گفته شد یکی از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بیحیایی در سه رابطه دیداری ، گفتاری و رفتاری است. عرض کردم که حیا یک موهبت الهی و غریزه انسانی برای انسان است و در روابط گوناگون فردی و اجتماعی نقش بسیار بزرگی دارد. در جلسات گذشته رابطه حیا و عقل و رابطه حیا و تقوا را مطرح کردم. جلسه گذشته نیز رابطه حیا و ایمان را بحث کردم.

تقسیمبندی حیا؛ عامل، عمل، ناظر

حالا وارد بحث تقسیمبندی حیا میشویم؛ حیا در روابط گوناگون دارای اقسامی است. مقدّمتاً این مطلب را عرض کنم که چه بسا از تعریفهایی هم که از حیا کرده بودند، این تقسیمبندی به دست میآید؛ ما گفتیم که حیا عبارت است از آن انفعال درونی انسان که در ربط با عمل زشتی که از او سر میزند، پیدا میشود و از آن حالت به «انفعال نفس» یا «انکسار نفس» تعبیر میشود.

ما در باب حیا یک عامل داریم، یک عمل داریم و یک ناظر. یعنی شخصی هست که عملی از او سر میزند، عملی که زشت و قبیح است و بعد هم ناظری هست که به آن عمل نظارت دارد. این حالت انفعال، به عامل در ربط با آن ناظر دست میدهد. علمای اخلاق هم در تعریفهایشان داشتند که این ناظر موجب سرزنش و نکوهش آن عامل در ربط با آن عمل قبیحی که انجام داده است، میشود.

بنابراین ما سه چیز داریم: یک؛ شخصی که عمل زشتی از او سر میزند، دو؛ عمل زشت و سوم؛ مسأله ناظر است که عمل او را نظاره میکند و این در ربط با آن شهود شاهد است که منفعل و منکسر میشود.

انواع ناظر

در اینجا یک تقسیمبندی در باب حیا نسبت به ناظر وجود دارد. در باب ناظر، یعنی به اصطلاح شخص دوم، میگویند ناظری که شهود میکند، یک وقت ناظری است که از نظر ظاهری «شهود ظاهری» دارد، نفس عمل را در خارج میبیند و خود ناظر هم مشهود است، به طوری که عامل او را میبیند و شهود میکند. یعنی شخصی که دارد کار قبیح را انجام میدهد در مرئی و منظر شخص دیگری است که آن شخص دیگر را هم این عامل به رؤیت ظاهریه میبیند.

امّا یک وقت هست که این ناظر، بیرونی است امّا عامل، آن کسی که دارد عمل قبیحرا انجام میدهد، از نظر ظاهر شهودش نمیکند، عامل او را نمیبیند ولی او هم عامل و هم عمل را میبیند. یک وقت هست که نه، آن کسی که ناظر است و عمل قبیح را شهود میکند، بیرونی نیست، درونی است. حالا من وارد همه اینها میشوم.

یکی اینکه ناظر بیرونی نیست، درونی است، اینطور نیست که مثل حسن و حسین و تقی باشد. دیگر اینکه، بیرونی است که من را میبیند و من نیز او را میبینم و دیگری اینکه بیرونی است که من و کار من را میبیند، امّا من او را نمیبینم. یک قسم هم داریم که مافوق همه اینها است که بعد عرض میکنم. حالا اینها را فهرستوار جلو میآیم و بحث میکنم.

ص: ۱۶۲۰۰

۱.ناظر بیرونی و مشهود

مسأله در آنجایی است که ناظر بیرونی است و من او را میبینم و او هم من را به رؤیت ظاهری میبینـد. این فرد شاخصـی اسـت که مـا در بـاب حیـا مطرح میکنیم، یعنی در مرئی و منظر مردم عملی صورت میگیرد. عامـل یک انسان است و شاهـد هم یک انسان دیگر است که دارد میبیند عمل قبیح از کسی سر میزند.

اگر این شخصـی که دارد کار قبیـح را انجام میدهـد هنوز از نظر انسانیّت مسـخ نشـده باشـد، یعنی آن امر موهبتی الهیّه، غریزه انسانیّه که خدا در نهاد او قرار داده است از بین نرفته باشد، شـرمنده و منفعل میشود که در دیدگاه شخصـی مثل خودش، دارد این عمـل زشت را انجـام می دهـد. قبلاً۔ هم گفتم انفعـال یک وقت حین عمل است، یک وقت بعـد از عمل است، ما در اینجا مشـکلی نـداریم چون من بعـد از عملش را هم بحث کردم که ممکن است غفلتاً عمل قبیحی از شخصـی سـر بزند بعد خودش پشیمان و منفعل شود که چرا اینها را گفتم؟! و تکرار هم نمیکنم!

بدترین اشرار کسی است که از مردم حیا نکند

مـا در روایاتمـان داریم، چـون روایـات متعـدد است من یکی را به عنوان نمونه میخوانم، بعـد بحث نسـبتاً مفصّـلی راجع به این مسأله داریم. روایت از علیعلیه السـلام) است که حضـرت فرمود: «شـر الأشـرار من لا یستحیی من الناس»(۲) یعنی اگر بخواهیم انسانها را دسـتهبندی کنیم و بگوییم یک دسـته اشرار هستند، در برجستهترین آنها از نظر شرارت آن شخصی است که از مردم خجالت نکشد؛

ص: ۱۶۲۰۱

لـذا در اصـطلاح تعبیر میکننـد «حیاء من الخلق»، «حیاء من الناس». این یک قسم از اقسام حیا در ارتباط با ناظر فعل قبیـح است. این قسم بیرونی بود نه درونی، البته بیرونی که پیش من مشـهود است و او را میبینم، غیر مشـهودش را بعد بحث میکنم، اینها از نظر کاربردی بحثی دارد که مطرح میکنیم.

۲. ناظر درونی؛ حیاء من النفس

دوم؛ اینکه شـخص دوم یک شاهـد و ناظر بیرونی نباشد، درونی باشد. حتی در محاورات عرفی ما هم هست که من اینها را در قـالب روایتی خودمـان میریزم. مـا گفتیم انسـان مجموعهای از قوای شـهوت و غضب و عقل عملی و نظری و وهم است. انسان اینطوری است که خودش از خودش خجالت میکشـد که من گفتم این حتی در محاورات عرفی ما هم هست. امر قبیحی که از او سـر زد و بعـد سـر عقل آمـد، عقلش او را نکوهش میکند. این همان نفس لوّامه است. من اینها را در همین بحث حیا گفتم. خودش خودش را سرزنش میکند.

لذا ما حیایی داریم که «حیاء من النفس» است. اینهایی که میگویم همهاش معارف ما است. روایت از علیعلیه السـلام) است که فرمودنـد: «حیـاء الرجل من نفسه ثمره الإیمان»(۳)است که میفرمایـد: «من تمـام المروءه أن تسـتحیی من نفسک»(۴)مردی این است که از خودت خجالت بکشـی. حتی تعبیر این است که میفرمایند: «أحسن الحیاء استحیاؤک من نفسک»(۵)غایه الحیاء أن یستحیی المرء من نفسه»(۶) که اصطلاح حیا از نفس را از این روایات گرفتهاند. زیباترین حیاها این است که خودت از خودت خجـالت بکشـی. مـا زیـاد روایت داریم مثلاًـ تعـبیر دیگری است که فرمودنـد: « تمـام جوان ثمره ایمـان این است که انسـان از خودش حیا کند. روایت دیگری

ص: ۱۶۲۰۲

پس قسم اوّل حیا از مردم «من الخلق» است و قسم دوم؛ «حیا من النفس» است. اینها که من گفتم برجسته‌تر بود. انسان خلافی میکند و دیگری ایستاده است او را می بیند و انسان شرمنده میشود یا کسی نیست خودم هستم امّا من خودم از خودم خجالت میکشم، البته تا وقتی که هنوز مسخ نشدم. به این میگویند «حیا من النفس».

۳.ناظر بیرونی و غیر مشهود

حالا سراغ بقیه اقسام میرویم. ادراک دو قسم اوّل که شخصی ایستاده است و مرا میبیند و اینکه خودم خودم را ادراک میکنم خیلی روشن است، چون اینها متعارف است. به تعبیر دیگر؛ اینجا لازم نیست که به آن اعتقاد و ایمان بیاوری، از این حرفها خبری نیست، خودم خودم را درک میکنم یا تو را میبینم که به اعمالم مینگری، ظاهراً در آن پیچیدگی ندارد. در آن پیچیدگی ندارد. از تو خجالت میکشم، از خودم هم خجالت میکشم. این جزو محاورات عرفی خودمان هم هست. میرویم آنجایی که شخص دوم، یعنی ناظر، از نظر شهود ظاهری مشهود من نیست. این دیگر جنبه اعتقادی است. اینجا بحث، بحث ایمانی است.

◦ دو فرشته ناظر اعمال ما هستند

کسی که مدعی است مسلمان هستم، کسی که مدعی است مؤمن هستم، کسی که میگوید من به قرآن اعتقاد دارم که کلام الله است، در قرآن این آیه را داریم: «اِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیانِ عَنِ الْیَمینِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعیدٌ ؛ ما یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلاَّ لَدَیْهِ رَقیبٌ عَتید»، (۷)نویسند، پس دو تا ناظر اینجا شد یکی چپ و یکی راست. یعنی دو تا فرشته انسان را فرا میگیرد، یکی طرف راست، یکی طرف چپ، نگاهبانانی آماده و مهیّا هستند، مواظب هستند که هرچه بگویی و هرچه بکنی آنها را می

بعـد هم میفرمایـد اینهـا هیـچ چیز را از ذهنشـان بیرون نمیریزنـد، اصـلاً هیـچ چیزی را فروگـذار هم نمیکننـد. اینهـا به تعـبیر ما مأمورهای ثبت اعمال هستند، اینها احاطه بر انسان دارند و تا نبینند نمینگارند، باید کار را ببینند و بنویسند. برای این که در این شبههای نکنید این آیه را خواندم.

از این فرشتهها باید خجالت کشید!

روایتی است که پیامبر میفرمایـد: «قال رسولالله(صلیاللهعلیهوآلهوسـلم) لیسـتحیی احدکم من ملکیه الذَینِ معه کما یسـتحیی من رجلین صـالحین من جیرانه و همـا معه باللیـل و النهـار» پیغمبر اکرم فرمود: از این دو تـا فرشـتههایی که با شـما هسـتند خجالت بکشـید همانطور که از دو تا آدم شایسته از همسایهها که با آنها رودربایستی دارید و خجالت میکشید که نکند آبرویتان برود. هم همسایه چپ دارید و هم همسایه راست دارید. «و هما معه باليل و النهار» این دو فرشـته شب و روز رهایتان نمیکنند، از این دو تا خجالت بکشید.

روایت زیاد داریم، از وصـیتهای پیغمبر به ابیذر هم هست که راجع به خودش هم میفرماید. ناظر دارم، دارد عمل من را میبیند، هر کـاری میکنـم و هرچـه میگـویم همـه را دارد مینویســد. اول از قرآن آوردم، بعـد روایـت آوردم و مـا دیگر بالاـتر از قرآن نداریم، قرآن میگوید که این دو فرشته رهایت نمیکنند و همراهت هسـتند، میبینند و ثبت و ضـبط میکنند. این دو فرشته شاهد عامل و عمل هستند، در روایت هم میگوید که از اینها خجالت بکش.

پیامبر هم ناظر اعمال ما است

این قسم که شاهـد، مشـهود من نیست و من آن را به ظـاهر رؤیت نمیکنم، مصادیق دیگر هم دارد. تا الآن یک مثالش را زدیم که دو فرشـته را نمیبینم، چشم ملکوتیام هم بسـته است، کور باطن هستم، اگر کور باطن نبودم این دو تا را هم میدیدم. چه بسا اگر میدیدم خجالت میکشیدم.

ص: ۱۶۲۰۴

ما بحثی داریم که من این بحث را گذشته مطرح کردهام و الآن یک اشاره میکنم و رد میشوم؛ در بعضی از روایات دارد که اعمال ما که این فرشتهها ثبت و ضبط می کنند، هر روز به پیغمبر اکرم عرضه میشود. در اینجا این پیش میآید که وقتی عرضه میشود، آیا نوشته را میبرند که آقا میبینند که مثلاً چنین کاری کردم، خبر به آقا میرسد یا خود عمل را میبرند؟ در همه اینها بحث است. اگر من بدانم کاری که دارم میکنم مینویسند و بعد میبرند میدهند به شخصی مثل پیغمبر و ایشان از کار من مطلع میشود؛ یا اینکه نه، خود کار را میبرند، نفس عمل را به پیغمبر اکرم عرضه میکنند، چه میشود؟ اینها اطلاع بر عمل است، صحبت در این است یک وقت اطلاع، اطلاع شهودی ظاهری است و یک وقت شهودیِ ظاهری نیست، اینها همه تحت عنوان اطلاع است.

از پیامبر خجالت بکش!

روایتی از امام صادق(صلواتاللهعلیه) است که فرمودند: «قالعلیه السلام) إِنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ تُعْرَضُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ كُلَّ صَبَاحٍ أَبْرَارَهَا وَ فُجَّارَهَا فَاحْذَرُوا فَلْيَسْتَحْيِ أَحَدُكُمْ أَنْ يُعْرَضَ عَلَى نَبِيِّهِ الْعَمَلُ الْقَبِيح»(۸)الله بدهند. برای این که تا حدودی این روایت را تثبیت کرده باشم، این آیه شریفه را میخوانم که میفرماید: «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»(۹) هر کاری میخواهی بکنی بکن، امّا این را بدان که این عمل تو را خدا، پیغمبر و مؤمنین میبینند. خجالت بکش، حیا کن که یک وقت نکند عمل زشتت را ببرند نشان آقا رسول

·«ائمه» ناظر دیگری بر اعمال ما

اینجا در ذیل آیه روایتی داریم از امام صادقعلیه السلام) که فرمودند: «سُئِل الصادقعلیه السلام) عن هذه الآیه فقال: وَ الْمُؤْمِنُونَ هُمُ الْأَئِمَّه»(۱۰) بالاتر رفت، شاهدان بیشتر شدند، ائمه هم میبینند. ما روایات زیادی داریم که گناه نکن، با این گناهانت داری پیغمبر را اذیت میکنی، چون میبینند. امام زمان(صلواتاللهعلیه) را اذیت نکن! او دارد میبیند.

هنوز سراغ خدا نرفتم. او جدا است «أَ لَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یَری»،(۱۱) بعد سراغ خدا میروم.

امام زمان را با معصیت نیازارید!

«حیاء از خلق، حیاء از نفس، حیاء از فرشتگان، حیا از پیغمبر، حیا از ائمه». اینها شخص دومها و ناظرهایی هستند که ما اینجا میتوانیم درست کنیم. من از خودم نمیگویم، اینها در معارفمان هست. خیال نکنی اینها مطلع نمیشوند. من نمیخواهم وارد این بحث شوم چون قبلاً این را بحث کردم. روایات متعدده داریم که میگویند ما را با این معصیتهایتان اذیت نکنید. وقتی میآورند وضع شماها را میبینیم، کاری نکنید که ما را اذیت کنید. شما نمیدانید حیا چه بحثی است، یک بحث ریشهای است. من گفتم حیا برای انسان چه نقش تخریبیاش و چه نقش سازندگیاش زیر بنایی است، از آن طرف شما ببینید بیشرمی چه میکند!

· خدا بالاترین ناظر

فکر کردی در خلوت هستی کسی نمیبیند؟ پس دروغ میگویی من مؤمنم، مسلمانم، قرآن را قبول دارم. اگر راست میگویی که مسلمانی هیچ وقت تنها نیستی، تو سرّ و علن نداری، برای تو همیشه علن است. اینها تازه مراحل پایین بود که گفتم. مرحله بالاتر آن است که آن موجودی که بر تمام وجودت احاطه دارد، او دارد تو را میبیند. او «عالِم الْغَیْبِ وَ الشَّهادَه» است.

اوّل این آیه شریفه را دقت کنید که چه قدر زیبا است وقتی که میخواهد مسأله فرشتگان را تعبیر کند اوّلش میگوید: «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيد ؛ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ عَنِ الْيَمينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعيدٌ»(۱۲) اوّل میگوید من از رگ گردن به تو نزدیکتر هستم. اسم این حیا «حیا من الله» است. در مباحث معرفتی این را مطرح کردم و اینجا نمیخواهم مطرح کنم. «حیا من الخلق، من النفس، من الله» اینها همه معارف ما است. یاد این جمله امام(رضواناللهتعالیعلیه) افتادم که فرمود: «عالم محضرخدا است، در محضر خدا گناه نکنید»، چه قدر زیبا گفته است. تو او را نمیبینی ولی در حضور او هستی. عمل زشت انجام ندهید.

منبع: www.mojtabatehrani.ir

حیاء در بعد تربیتی (۷)

حیاء در بعد تربیتی (۷)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

و الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.

رُویَ عن الصادقعلیه السلام) قال: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ».(۱)

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به «حیا» بود. عرض کردم یکی از بزرگترین مشکلات جامعه ما مسأله ترویج بیحیایی در سه رابطه دیداری، گفتاری و رفتاری است. جلسه گذشته بحث ما به تقسیماتی در ارتباط با حیاء رسید.

ص: ۱۶۱۹۱

یک تقسیمبندی در ارتباط این بود که انسان -نعوذ بالله- عمل زشتی را در مرئَی، منظر و دیدگاه کسی انجام دهد و حیاء در آنجا به معنای مُنفعِل شدن روح، انکسار روح و شرمندگی درونی است.

اگر عمل زشتی در دیدگاه و منظر غیر انجام شود، یک وقت غیر عبارت است از انسانهایی مثل خود شخص که از آن به «حیاء من الخلق» تعبیر میکنند،

در روایت هم داشتیم. قسم دوم؛ آن است که «غیر» به این معنا که در منظر یک انسان دیگر باشد، نیست؛ در مرئی و منظر خود انسان، دیدگاه خود شخص انجام دهنده کار باشد که از آن به «حیاء من النفس» تعبیر میکنند. جلسه گذشته روایت اینها را هم به صورت فهرستوار اشاره کردم. حتی جزو محاورات عرفیّه ما هم هست که میگوییم: «خودم از خودم خجالت کشیدم!» این مسأله پیچیدهای نیست.

سوم؛ در دیدگاه غیر است امّا غیر، غیرِ مشهود ظاهری نباشد. یعنی اعمال ما در مرئی و منظر کسی هست که ما او را نمیبینیم. ما در روایاتمان داریم، آیه شریفه را هم مطرح کردم و گفتم کسانی که معتقد به مبدأ و معاد و وحی الهی هستند، ادعای تدیّن و اسلام و ایمان میکنند، باید به این ناظران توجه کرده و از آنها حیاء کنند. صریح قرآن است که برای هر انسانی دو فرشته مأمور است، یکی سمت چپ و یکی سمت راست، ما را میبینند و رؤیت میکنند و به تعبیر ما اینها هستند که اعمال را ثبت و ضبط میکنند، پس عمل زشت در مرئی و منظر آنها قرار میگیرد. یک قسم حیاء، حیاء از آنها است. جلسه گذشته همه را گفتم، آیه را هم خواندم و روایتش را هم خواندم، دیگر تکرار نمیکنم.

حیاء از اولیای خدا:

چهارم؛ مسأله «حیاء من اولیاء الله» است. آخر جلسه گذشته به این قسم اشاره‌ای کردم و ظاهراً یک روایت هم بیشتر نخواندم، ولی از من خواستند که این را بیشتر توضیح دهم. چون از من خواستند وارد میشوم. پنجم؛ «حیاء من الله» است. من همینجور به ترتیب فهرستوار آمدم. «حیاء من الخلق»، «حیاء من النفس»، «حیاء من الملائکه»، «حیاء من الاولیاء».

«حیاء من اولیاء الله» که ما در معارفمان داریم، هم در آیه شریفه داریم و هم در روایات بسیار داریم که من جلسه گذشته فقط به آن اشاره کردم، بعد هم چند جمله گفتم که همه آنها مضمون روایت بود. ما در قرآن آیه‌ای داریم که در ربط با اعمال است که در جلسه گذشته آن را خواندم. آیه شریفه می فرماید: «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُون»(۲) ترجمه آیه روشن است. خطاب به پیغمبر اکرم است که بگو، البته بگو یعنی به همه بگو، دیگر در اینجا صحبت از مؤمن و منافق و این حرفها نیست، به همه بگو، هرچه میخواهید بکنید، امّا بدانید که به زودی خداوند و پیغمبر و مؤمنین اعمال شما را میبینند. بعد دارد «وَ سَتُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ» و به زودی شما به سوی خداوندی برمیگردید که دانای پنهان و آشکار است. «فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُون» پس به آنچه که انجام دادید، آگاهتان میکند.

من نمیخواهم تفسیر بگویم ولی این را دقّت کنید، من آنچه را که مربوط به بحثم هست میگویم. این آیه شریفه دو بخش دارد؛ یک بخش اوّل و یک بخش دوم دارد. بخش اوّل مربوط به دنیا است، بروید هر کاری میخواهید بکنید، امّا این را بدانید هم خدا، هم پیغمبر خدا و هم مؤمنین میبینند، این برای دنیا است. بخش دوم مربوط به قیامت است.

ص: ۱۶۱۹۳

اعمالمان هر روز به پیامبر عرضه میشود

در بخش اوّل در ذیل آیه شریفه راجع به همین معنا روایات بسیار داریم، حالا من بعضی از اینها را میخوانم. ابوبصیر از امام صادقعلیه السلام) نقل میکند که حضرت فرمود: «تُعْرَضُ الْأَعْمَالُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ» یعنی اعمال به پیغمبر عرضه میشود. بعد دارد «أَعْمَالُ الْعِبَادِ كُلَّ صَبَاحٍ أَبْرَارُهَا وَ فُجَّارُهَا» هر روز صبح، ابرارش و فجّارش، ابرار یعنی کار خوب و فجّار یعنی کار زشت. «فَاحْذَرُوهَا» بپرهیزید. بعد حضرت فرمود: «وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَی اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ» بعد دارد «و سَكَتَ»(۳) حالا در این نکته است که حضرت «المؤمنون» را نگفتند.

ائمه هم اعمالمان را می بینند

یک روایت دیگر داریم، آن هم تقریباً نظیر این است که باز هم ابوبصیر نقل میکند: «قال: قلتُ لأبی عبداللهعلیه السلام) إنَّ أَبَا الْخَطَّابِ كَانَ يَقُولُ» میگوید من به حضرت گفتم که عمر خطاب اینجور میگوید: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ تُعْرَضُ عَلَيْهِ أَعْمَالُ أُمَّتِهِ كُلَّ خَمِيسٍ» اعمال بندگان خدا را پنجشنبهها به پیغمبر عرضه میکنند، «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَيْسَ هَكَذَا» حضرت فرمود: اینطوری نیست. «وَ لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ تُعْرَضُ عَلَيْهِ أَعْمَالُ أُمَّتِهِ كُلَّ صَبَاحٍ أَبْرَارُهَا وَ فُجَّارُهَا فَاحْذَرُوا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» بعد اینجا ابوبصیر میگوید: «إِنَّمَا عَنَى الْأَئِمَّه»(۴) من جلسه گذشته گفتم، در تفسیر صافی است که از علی بن ابراهیم نقل میکند که مراد از مؤمنون ائمه هستند. اولیای خدا را هم که بحث کردم و گفتم که اعمال ما بر اولیای خدا هم عرضه میشود، از نظر آیه، اولیای خدا عبارت است از پیامبر اکرم و ائمه طاهرین(علیهمالسلام). من اینها را میگویم برای این که خیال نکنید این بحث، بحث کوچکی است. من همه اینها را میگویم که انشاءالله اینها را در ذهنهایتان برای جاهای دیگر ثبت و ضبط کنید.

چرا با گناهت پیامبر را ناراحت میکنی؟!

روایتی از سُماعه است که نقل میکند: «عن ابی عبداللهعلیه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ مَا لَکُمْ تَسُوءُونَ رَسُولَ اللَّهِ؟!» حضرت رو کرد گفت: چرا شماها پیغمبر را ناراحت میکنید؟ معلوم می شود که جمعیّتی نشسته بودند، چون خطابی که حضرت میکند به جمع میکند، «ما لکم». برای چه شماها اینقدر پیغمبر را اذیت میکنید؟ «فَقَالَ رَجُلٌ» یکی بلند شد گفت: «کَیْفَ نَسُوؤُهُ؟» چطوری ما حضرت را اذیت میکنیم؟ «فَقَالَ أَ مَا تَعْلَمُونَ» شما نمیدانید؟ «أَنَّ أَعْمَالَکُمْ تُعْرَضُ عَلَیْهِ» شما نمیدانید اعمال شما به پیغمبر عرضه می شود؟ «فَإِذَا رَأَى فِیهَا مَعْصِیَةً» وقتی میبیند که شما معصیت کرده اید «سَاءَهُ ذَلِکَ» ناراحت می شود. «فَلَا تَسُوءُوا رَسُولَ اللَّهِ» پیغمبر را اذیت نکنید. «وَ سُرُّوهُ»(۵) خوشحالش کنید. یعنی از او اطاعت کنید، معصیت نکنید، پیغمبر را اذیت نکنید.

اعمالمان هر روز به ائمه نیز عرضه میشود

جلسه گذشته من به اینها اشاره کردم، امّا روایت نخواندم. گفتم اینهایی که میگویم همه متن روایت است. عبدالله بن ابان زَیّاد، پیش امام هشتمعلیه السلام) جایگاهی داشت، ایشان نقل میکند: «کَانَ مَکِیناً عِنْدَ الرِّضَاعلیه السلام قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَاعلیه السلام ادْعُ اللَّهَ لِی وَ لِأَهْلِ بَیْتِی» به حضرت گفتم: آقا برای من و زن و بچهام دعا کنید! دیدید میگویند: «التماس دعا!» گفت: برای خودم و زن و بچهام دعا کنید! «فَقَالَ أَ وَ لَسْتُ أَفْعَلُ» من این کار را نمیکنم؟ «وَ اللَّهِ إِنَّ أَعْمَالَکُمْ لَتُعْرَضُ عَلَیَّ فِی کُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَةٍ» تمام کارهایی که تو و زن و بچهات میکنید صبح و شب همه به من عرضه میشود.

«قَالَ فَاسْتَعْظَمْتُ ذَلِکَ» در دلم گفتم خیلی عجیب غریب شد، ما تا حالا نمیدانستیم که هر کاری خودمان و زن و بچهمان میکنیم همه را خدمت آقا عرضه می کنند! میگوید: همین که در ذهنم گذشت، همانجا ذهنم را خواند. همان عمل باطنی من و ذهنی من را هم دید. «فَقَالَ لِی أَ مَا تَقْرَأُ کِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» حضرت فرمود: تو قرآن نمیخوانی؟ «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَى اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُون»(۶) تو قرآن نمیخوانی؟ متن آیه قرآن است. همانجا عملاً به او نشان داد که همین که در ذهنت آمد جوابت را دادم. تا در ذهنم آمد بلافاصله حضرت گفت: مگر تو قرآن نمیخوانی؟ اینها یک دسته خیلی روشن از آیات و روایات بود.

«عرضه خودِ عمل» به پیامبر نه گزارش عمل

حالا این روایت را گوش کنید؛ روایت در تفسیر صافی است که علی بن ابراهیم آن را از امام هشتمعلیه السلام) نقل میکند: «قالَ إِنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ تُعْرَضُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ كُلَّ صَبَاحٍ أَبْرَارَهَا وَ فُجَّارَهَا فَاحْذَرُوا فَلْيَسْتَحْيِ أَحَدُكُمْ أَنْ يُعْرَضَ عَلَى نَبِيِّهِ الْعَمَلُ الْقَبِيح»(۷)این روایتی بود که به عنوان بحث حیاء آوردم. یک روایت بود، امّا این روایت، پیش قراولهای این بحث آیه و روایات است.(۸)

من دو تا تفسیر میکنم ببینیم کدام یک از اینها در آیه و روایات است؟ یک وقت هست که فرشتهها مأمور هستند اعمال ما را گزارش کنند، اینجا بین عمل زشت من و اطّلاع آقا یک واسطه میخورد، مثل این که گزارش میکنند، مینویسند و میبرند به پیامبر میدهند. یک وقت هست که خود عمل را میبرند، هم آیه و هم روایات این را میگویند. ما خودِ کار تو را میبینیم، این خیلی مسأله مهمّی است.

«وَ قُل اعمَلوا فَسَیَری اللُّه» خدا، پیغمبر و ائمه عملت را میبینند، نه اینکه برای آنها گزارش میکنند، در تمام روایات هم این آمده است. همان هم که آمد پیش امام هشتم(علیهالسلام)، امام به او گفت: ما اعمال شما را میبینیم، همین که در ذهن فرد، این مسأله خیلی عجیب آمد، امام به او فهماند که من ذهن تو را دیدم. آن چیزی که در ذهن تو گذشت، همین الآن دیدم.

بی حجاب، دروغ گو و ... از امام زمان حیاء کن!

پس ائمه اعمال ما را در بعد دیداری، گفتاری و رفتاری میبینند. حالا من سؤالم این است؛ این چه قیافهای است برای خودت درست کردی؟ زنها را میگویم، تو چه خیالی کردی؟ امام زمان(صلواتاللهعلیه) دارد این هیکلت را میبیند، کنار مرد نامحرم داری میروی. مَرد دارد هیکلت را میبیند. بیحیا!

ص: ۱۶۱۹۶

حرفهایی که داری میزنی، آن موقع که داری دروغ میگویی، دروغت را دارد میشنود! قبل از آن که مستمع حرف تو را بشنود او میشنود! به شماها معارفتان را نگفتند و گر نه خجالت میکشیدید. تمام کارهایی که داری میکنی، این روابط نامشروعی که در جامعه است، همه را میبیند و همه را میشنود. از پیغمبر گرفته تا امام زمان(صلواتاللهعلیه) همه این کارها را میبینند. از اولیای خدا حیاء نمیکنی؟ من هم آیه خواندم و هم روایات. اطلاعات تفسیری هم دادم با این که دنبال تفسیر هم نبودم. آنهایی که اهلش هستند بروند ببینند. کسی نمیتواند این نکته را که پیامبر و ائمه همه چیز را میبینند، انکار کند.

پیامبر آزاری و توقع دستگیری؟!

من در اینجا میخواهم نکتهای بگویم. بعضی میگویند: چرا ائمه جوابم را نمیدهند؟ باید به آنها گفت: خجالت بکشید! چرا توسّلات من اثر نمیکند؟ خجالت بکش! حیاء کن! با این قیافهات، با این حرفهایت و با این کارهایت چه توقّعی داری؟! خیلی آقا هستند، واقعاً خیلی بزرگ هستند. از خودت حیاء نمی کنی، از مردم حیاء نمیکنی، حدّاقل از اینها حیاء کن. یکی دو تا هم نیستند، روایات زیادی در این باب داریم. هر روز و هر شب به پیغمبر رنج میدهی، بعد میخواهی پیغمبر دستت را بگیرد، مدام توسّل میکنی، مدام دعای توسل میخوانی؟ مدام دعای فرج میخوانی؟

امشب بروید بنشینید فکر کنید، می توانید بفهمید گره کار کجا است؟ خیال کردی کارهایت از اینها پنهان است؟ جلوی مردم قیافه دین داری می گیری امّا آیا او هم نمیفهمد که داری دروغ میگویی؟ داری ریاکاری میکنی، داری فریبکاری میکنی، او نمیفهمد؟ فرض کن سر من کلاه گذاشتی، سر آقا که نمیتوانی کلاه بگذاری.

ص: ۱۶۱۹۷

از خدا حیاء کن آنطور که حق حیاء است!

به نظر من «حیاء من اولیاء الله»، در دیدگاه افراد متعدد است، یک وقت میگویی در دیدگاه شخص واحد است، یک وقت میگویی دیدگاه خودم است، اینها را میآیی مطرح میکنی، یک وقت میگویی دیدگاه اولیای خدا است، یکی و دو تا نیست، متعدد است.

چون قول داده بودم و وعده کرده بودم خواستم بگویم، «حیاء من الله تعالی» نیز داریم. یعنی در باب اقسام حیا، در این تقسیمبندی که در دیدگاه باشد، قسم پنجم حیاء از خدا است. روایات متعدده داریم. من چند تا روایت میخوانم که مطلبی در آن هست که انشاءالله جلسه بعد اگر خدا توفیق داد و عمری داد میگوییم. روایتی از پیغمبر اکرم است که فرمودند: «قال رسولالله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم): اسْتَحْيُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاء»،(۹) از خدا حیاء کنید آنطور که حق حیاء است. روایت دیگری از پیغمبر اکرم است که فرمودند: «رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً اسْتَحْيَا مِنْ رَبِّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ»،(۱۰) خدا رحمت کند بندهای را که از پروردگارش حیاء میکند آنطور که حق حیاء است.

حیاء از خدا و ورود بهشت

در روایتی هست که حضرت به ابیذر فرمودند: «أَ تُحِبُّ أَنْ تَدْخُلَ الْجَنَّةَ؟ قُلْتُ نَعَمْ فِدَاكَ أَبِي» به ابوذر گفتند: دلت میخواهد به بهشت بروی؟ گفت: بله. چه کسی دلش نمیخواهد؟ «قَالَ فَاقْصِرْ مِنَ الْأَمَلِ» آرزوهایت را کوتاه کن. «وَ اجْعَلِ الْمَوْتَ نُصْبَ عَيْنَيْكَ» مرگ را همیشه در نظر داشته باش، یادت نرود که می میری. «وَ اسْتَحِ مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاء»(۱۱) از خدا حق حیاء را داشته باش، اینجا فقط برای ابیذر است.

در یک روایت دیگر هست که فرمودند: «قال: أ كلكم يحب أن يدخل الجنه» آیا همه شماها دوست دارید که وارد بهشت شوید؟ «قالوا نعم يا رسول الله» خطابی که فرمودند عمومی بود، چون کُلُّکم دارد. «قال قصروا من الأمل» آرزوهایتان را کوتاه کنید «و ثبتوا آجالكم بين أبصاركم» مرگ را همیشه پیش چشمهایتان ثبت و ضبط نگه دارید. یادتان نرود که میمیرید. «و استحيوا من الله حق الحياء»(۱۲) از خدا شرم کنید آنطور که از خدا شرم کردن سزاوار است. حالا إنشاءالله جلسه آینده روی این تکیه میکنم که حق حیاء از خدا یعنی چه؟ آنطور که سزاوار است، انسان از خدا شرم کند، یعنی چه؟ این خودش بحثی است، چون در تمام این روایات داشت که از خدا شرم کن آنجوری که سزاوار است از خدا شرم کنی، این خودش بحثی است.

منبع: www.mojtabatehrani.ir

حیاء در بعد تربیتی (۸)

حیاء در بعد تربیتی (۸)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

و الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.

رُوِیَ عن الصادقعلیه السلام) قال: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ».(۱)

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما در مورد «حیا» بود. حیاء آن ودیعه الهی و غریزه انسانیّه است که انسان را از اعمال زشت باز می دارد؛ یعنی چه قبل از عمل که انسان عمل را تصویر می کند و چه بعد از عمل، حیاء نقش بازدارندگی دارد. به این معنا که روح وقتی با یک عمل زشت روبرو می شود و وقتی که عمل زشت را تصویر میکند، منفعل و منکسر میشود و همین حالت موجب بازدارندگی او است و بعد از عمل هم، این حالت بازدارندگی نسبت به تکرار آن عمل زشت پیدا میشود.

ص: ۱۶۱۸۳

۱- (۱). الکافی، ج۲، ص۱۰۶

در جلسات گذشته ما یک تقسیم بندی راجع به حیاء در ربط با ناظر کردیم و گفتیم که حیایی که انسان نسبت به ناظر دارد، گـاهی «حیـاء من الخلق» است، گاهی «حیاء من النفس» بوده و گاهی «حیاء من الملائکه» می باشـد؛ یعنی فرشـتگانی که مأمور ضبط اعمال انسان هسـتند. گاهی «حیاء من اولیاء الله» است که جلسه گذشـته آن را بحث کردم. پنجمین نوع آن «حیاء من الله» است، یعنی از خدا خجالت کشیدن و شرم کردن.

در بـاب «حیـاء من الله» مـا یـک بحث معرفـتی داریم که من وارد آن نمیشوم، چون من قبلاًـ این را بحث کردم و الآـن بحث ما تربیتی است. در مورد بحث تربیتی، مـا روایات متعـدّدی داریم که «حیاء من الله» را در روابط گوناگون مطرح میفرماینـد. یعنی این که انسان باید با توجه به این روابط حیاء داشته باشد.

۱. خدا می بیند!

یک دسـته از روایات هست که «اصل ناظر بودن خداوند» را مطرح میکنند. انسان در «حیاء من الخلق» از این شـرمش میآید که عمـل زشت را در دیـدگاه غیر انجـام دهـد. حالا اگر یک ذرّه معرفتش بالاتر باشـد، در دیـدگاه فرشـتگانی که او را میبیننـد و اعمالش را ثبت و ضـبط میکنند، نیز حیاء میکند. دسـته اوّل روایات، «حیاء من الله» را در همین رابطه مطرح میکنند که خداوند به اعمال تو ناظر است، تو در دیدگاه خدا هستی، این کار را که میکنی باید از خدا شرمت بیاید!

از خدا خجالت بکش و معصیت نکن!

حالاـ مـن بـه عنـوان نمـونه چنـد روایـت میخـوانم کـه بعضـیهایشان هـم اشـاره بـه آیـات قرآن دارد. روایـت اوّل از حضـرت زینالعابـدین(صـلواتاللهعلیه) است که میفرمایـد: «خف الله عز و جل لقـدرته علیک» از خـدا بیم داشـته باش، چون او بر تو توانا است! اینطور نیست که بتوانی از چنگ خـدا فرار کنی، خجالت بکش و معصـیت نکن! خیال نکن میتوانی از عـذابی که وعده کرده است فرار کنی. بعد دارد «و اسـتح منه لقربه منک»(۱) از خـدا خجالت بکش، چون به تو نزدیک است. این روایت اشاره به همین معنا است که خدا ناظر است.

ص: ۱۶۱۸۴

۱- (۲). کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۸

تو مرا نمی بینی ولی من ...!

در آیه شریفه هم میفرماید «أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى»(۱) در آیات دیگری هم اشاره به قُرب و نزدیکی دارد، مثلاً میفرماید: «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِى»(۲) یا «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لكِنْ لا تُبْصِرُونَ»(۳) شماها نمیبینید ولی ما به او نزدیک تر از شما هستیم. تو کور هستی و چشم باطنت کور است و مرا نمیبینی ولی من که میبینم که چه کار داری میکنی.

گریه شدید محبوب ترین بنده خدا

در سوره یونس در آیهای هست «وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً»(۴) هیچکاری نیست که شما انجام دهید مگر این که ما آن را میبینیم. کارهایتان در مرئَی و منظر ما است و ما داریم میبینیم. من نمیخواهم بحث تفسیری کنم، ولی این را بگویم که «عمل» در اینجا اطلاق دارد، یعنی هم اعمال درونیات را میگیرد و هم اعمال بیرونیات را میگیرد. من بعد میرسم که شهود خدا هم سرّ انسان را در بر میگیرد و هم علن او را میگیرد. هرچه را که او انجام دهد، خدا می بیند. «ما من عملٍ» استثنا ندارد. همه را میگیرد.

در ذیل این آیه روایتی آمد که است که «كان رسولالله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم) اذا قرأ هذه الآیه بکی بکاءً شدیدا»(۵) پیغمبر اکرم وقتی به قرائت این آیه میرسید، به شدّت گریه میکرد. این آیه خودش خیلی روشن است. اینها یک دسته از روایت در باب «حیاء من الله» است که عرض کردم به آیات هم اشاره دارد و جنبههای اعتقادی دارد و هم ریشههای ایمانی و درونی دارد.

ص: ۱۶۱۸۵

۱- (۳). سوره مبارکه علق، آیه ۱۴

۲- (۴). سوره مبارکه ق، آیه ۱۶

۳- (۵). سوره مبارکه واقعه، آیه ۸۵

۴- (۶). سوره مبارکه یونس، آیه ۶۱

۵- (۷). تفسیر قمی، ج۱، ص ۳۱۳

۲. خدا سِرّ و عَلَنت را می بیند!

یک دسته دیگر روایاتی هستند که به چگونگی قُرب خداوند اشاره میکند که من هم الآن به آن اشاره کردم و از اطلاق آیه آن را گرفتم. قُرب خداوند سرّ و علن ندارد. حیاء از مردم در جایی است که در منظر مردم باشد، ولی در خفا چه؟ آنجا کسی نیست. اما در باب خدا، اشتباه نکنید! حیای از او مثل «حیاء من الخلق» نیست. اشتباه نکنید! روایت از امام هفتمعلیه السلام) است «فَاسْتَحْيُوا مِنَ اللَّهِ فِي سَرَائِرِكُمْ كَمَا تَسْتَحْيُونَ مِنَ النَّاسِ فِي عَلَانِيَتِكُم»(۱) خیلی روشن است. از خدا در سرّتان خجالت بکشید، همانطور که در علن از مردم خجالت می کشید! همه کار را جلوی مردم نمی کنید، در برابر خدا هم همین طور باشید.

«بزرگی ناظر» و «همراهی او» دلیل حیاء

یک دستهای از روایات هم در باب «حیاء من الله تعالی» اینها هستند که من دستهبندی کردم. اینها خودشان دو جهت دارند که بحثش مفصّل است؛ یک، در ارتباط با جایگاه خدا نزد انسان است و دو، در ارتباط با نحوه برخورد خدا با انسان است. ما در باب اعمال میان انسان ها فرق میگذاریم «حیاء من الخلق» متناسب با افراد مختلف است. من تعبیر ساده می کنم و سطح مطلب را پایین می آورم؛ مثلاً ما از بعضیها به خاطر جایگاهشان، خیلی شرم نمی کنیم. چون جایگاه زیاد مهمّی برایشان نمیبینیم.

مثلاًـ می گوییم فلانی خودمانی است. حالا چون جلوی او رو در بایستی نداریم، ـنعوذ باللهـ چه بسا کارهایی انجام دهیم که درست نبوده و حاضر نیستیم جلوی همه آن کارها را انجام دهیم و اگر شخص بزرگی حاضر باشد که ما با او رو در بایستی داشته باشیم این کار را نمیکنم. اینها همهاش مربوط به حیاء بوده و نسبت به ناظر است.

ص: ۱۶۱۸۶

۱- (۸). بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۴۸

امّا در مورد دیگر حیاء به خاطر جایگاه نیست بلکه به خاطر برخورد با او است. مثلاً کسی که تنها گاهی اوقات چشممان به هم میافتد و او را میبینیم، با کسی که هر روز و هر شب با او برخورد میکنیم، چشممان در چشمش میافتد، فرق دارد. آدم از این فرد خجالت میکشد. در مورد اوّلی شاید بگوییم: فلانی رفت دنبال کارش! شاید کلاهمان هم پیش او نیافتد و دیگر همدیگر را نبینیم و ... امّا کسی که همیشه همراه آدم است، فرق می کند و انسان از او شرم می کند. ما میان این دو نفر فرق میگذاریم.

نحوهٔ حیاء از خداوند

در بخشی از روایاتِ ما این مسأله مطرح است که حیای بندگان از خداوند، هم از نظر جایگاه و هم از نظر برخورد، از این سنخ باشد. یعنی مانند جایگاه کسانی که پیش شما شایستگی دارند، نه کسانی که _نعوذ بالله_ سطحشان خیلی پایین است. نگاهتان به جایگاه خدا، مانند نگاه به جایگاه افراد شایسته باشد. خود ما هم اینگونه هستیم که وقتی با افراد بزرگی رو به رو میشویم، خودمان را جمع و جور میکنیم، که نکند یک وقت حتی اشتباهاً خلافی از ما سر بزند!

حال اگر فرد شایسته بود و بعد هم هر روز آدم با او سر و کار داشته باشد، خیلی مراقبت بیشتر می شود. آدم از او شرم میکند که عمل بدی در مرئَی و منظر او کند. در یک روایتی داریم از پیغمبر اکرم که دارد؛ «قال رسولالله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم) : اسْتَحْیِ مِنَ اللَّهِ اسْتِحْیَاءَکَ مِنْ صَالِحِی جِیرَانِکَ»(۱) حضرت دو کلمه را کنار هم گذاشته است که اوّلی به یک مطلب اشاره داشته و دومی هم مطلب دیگری را بیان می کند. ایشان می فرماید: از خدا خجالت بکش، همانطور که از همسایهای که جایگاه رفیعی نزد تو دارد و از شایستگان است خجالت می کشی!

ص: ۱۶۱۸۷

۱- (۹). بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۰۰

گـاهی انسـان همسایهـای دارد که ــنعوذ باللهــ بـدتر از خودش است؛ لـذا جایگاهی نـدارد و حیاء از او معنا نـدارد. نه! گاهی اوقات همسایه، آدم بزرگ و شایسـتهای است، از صلحا و نیکان است. یک انسان صالح که همسایه است و هر روز و هر شب، چشمم به چشمش میافتد، انسان چگونه از او حیاء می کند!؟

حضـرت چه قـدر سـطح مطلب را پـایین آورده است تـا شایـد مـا از خـدا خجـالت بکشـیم. همانطور که از همسایه شایسـتهات خجـالت میکشـی و جلوی روی او هر کاری را انجام نمیـدهی، از خـدا هم خجالت بکش! البته اینطور نیست که حضـرت فقط بفرمایند از خدا خجالت بکشید! نه مطلب ادامه دارد و من همینطور گام به گام پیش میروم.

بالاترین نوع حیاء

دسـتهای از روایات نقش ارزشـیِ «حیاء من الله» را بیان میکنند که آنها را بعداً میگویم، چون یک بحث مستقل در این رابطه ــ ان شـاءالله ــ خواهم داشت. یـک تقسـیمبندی راجع به همین مسأله ارزشـی است که مثلاً از علیعلیه السـلام) هست که «أفضـل الحیاء استحیاؤک من الله»(۱) با فضیلتترین حیاها حیای از خداوند است. چرایش را بعداً می گویم.

اثر حیای از خداوند

یک دسته از روایات هست که اثر مترتّب بر «حیاء من الله» را بیان می کند. روایت از علیعلیه السلام) است که فرمودند: «الحیاء من الله یمحو کثیراً من الخطایـا»(۲) این هم توضیـح میخواهـد که من بعداً توضیـح می دهم. من الآن خواسـتم فقط دسـتهبندی روایات را بگویم.

حق حیاء از خداوند

اینهـا مقـدمه بود برای مطلبی که در آخر جلسه گذشـته مطرح کردم. حالاـ سـراغ بحث خودم میآیم که ما در روایات متعـدّده داریم که «استحیوا من الله حق الحیاء»(۳) این روایت از پیغمبر اکرم است که از خداونـد آنگونه که حق حیاء است، حیاء کنید! حق حیاء از خدا یعنی چه؟

ص: ۱۶۱۸۸

۱- (۱۰). غررالحکم، ص ۲۵۷

۲- (۱۱). همان

۳- (۱۲). بحارالأنوار، ج ۸، باب الحیاء من الله

در روایت دیگری آمده است: «رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً اسْتَحْيَا مِنْ رَبِّهِ حَقَّ الْحَيَاء»(۱) یا روایت دیگری از پیغمبر اکرم است که به ابیذر فرمود: «يَا أَبَاذَرٍّ أَ تُحِبُّ أَنْ تَدْخُلَ الْجَنَّة؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ! » بعد حضرت: پس سه کار کن که آخرین آن، این بود که «وَ اسْتَحْيِ مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ»(۲) همچنین روایت دیگری بود که شخص دیگری همین مطلب را داشت که حضرت پرسیدند: «أ کلکم یحب أن یدخل الجنه؟ قالوا: نعم یا رسول الله!» حضرت هم همان مطالبی را که در روایت ابیذر بود فرمودند و سومین مطلب این بود که «و استحیوا من الله حق الحیاء»(۳) در همه این روایت ها یک حقی آمده است. منظور از این چیست؟

من این مقدّمات را گفتم تا بفهمید که حق حیاء یعنی چه.(۴) حالا دقت کنید که حق حیا، آنطور که سزاوار است، با آن مقدّماتی که گفتم یعنی چه. ما الآن مورد به مورد پیش میرویم.

خداوند، ناظری که هیچ چیز از او پوشیده نیست!

یک؛ خداوند ناظری است که جدا نشدنی است؛ یعنی هیچ گاه از من جدا نمیشود. او نزدیکی به من است که نزدیکتر از او نیست. بزرگی است که بزرگتر از او نیست. مطّلعی بر من است که مطّلعتر از او نیست. به تمام شراشر وجود من احاطه دارد؛ از درون و بیرون. مطلعی است که سرّ و علن برای او معنا ندارد.

ص: ۱۶۱۸۹

۱- (۱۳). مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۶۲

۲- (۱۴). وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۰۴

۳- (۱۵). مجموعهورام، ج ۱، ص ۲۷۲

۴- (۱۶).البته ما در روایت داریم که حق حیاء چیست و من هم بعد وارد می شوم و اگر زنده بودم بحث را با آنها ان شاء الله تطبیق میدهم. دو روایت داریم که حق حیاء را برای ما تبیین کردند ولی الآن مطلب را بر اساس این مقدماتی را که گفتم توضیح می دهم.

بعداً ان شاءالله میرسم که در یک تقسیمبندی نسبت به خود اعمال، ما یک قبائح عقلیّه داریم، یک قبائح شرعیّه داریم و یک قبائح عرفیّه متشرعه داریم. اینها سه چیز جدا است. قبایح عقلیّه مربوط به عقل عملی است، شرعیّه مربوط به احکام شرعی است و عرفیّهٔ متشرعه مربوط به افراد متدیّن است که آنها این کار را زشت میدانند.

حق حیاء یعنی حیاء از تمام زشتی ها

حق حیاء این است که انسان در هر سه رابطه از خدا خجالت بکشد. چه عملت قُبح عقلی داشته باشد، چه قُبح شرعی داشته باشد، چه قُبح عرفی در محیط متشرعه داشته باشد و بالأخره حق حیاء اینطور است که اگر بخواهیم به طور مطلق بگوییم نسبت به «جمیع قبائح» است.

خود ما همینطوری هستیم که با این مقدّماتی که من گفتم باید این طور از خداوند حیاء داشته باشیم. نتیجه این مقدّمات همین میشود. من مطلبی را از خودم تحمیل نکردم. عمده این است که باید ببینی ناظر بودن خدا چه وسعتی دارد، تا بفهمی حق حیاء چیست؟ هر حرکت قبیحی نسبت به این سه محیط، چه درونی و چه بیرونی از انسان سر بزند، بر خلاف حیاء است.

انسان باحیاء حتی «فکر گناه» هم نمی کند!

از خدا حیاء کن! شرم کن! انجام نده! حتی فکر معصیت هم نکن! چون عمل، برای خداوند دیگر بیرونی و درونی ندارد. آیه اش را خواندم. یادت نرود که هیچ عملی نیست که ما آن را شهود میکنیم. اینها همه مقدّمه «حق حیاء» بود و چون من در جلسه گذشته گفتم که بعداً درباره حق حیاء صحبت می کنم اینها را گفتم.

ص: ۱۶۱۹۰

تو بایـد چنین خدایی را قبول داشـته باشـی! این حرف من نیست، کلام الله است. من از خودم نگفتم، آیات قرآن این چنین می گویـد و قابـل انکـار هم نیست. تازه من گفتم که بحث معرفتی نکردم. آن خودش بحث دیگری است که در جای خودش می گوییم درجاتی دارد و... بحث ما خیلی عرفی بود. یک بحث تربیتی و عرفی کردم که همه متوجّه شوند.

این که روایات متعـدّده می فرماید: از خدا خجالت بکشـید آنطور که سـزاوار است! یعنی این مطلب که گفتم. هرکس سـزاوار یـک نوع شـرم کردن و یکطور خجـالت کشـیدن است. آنطور که سـزاوار است انسان از خـدا خجالت بکشـد این است که در روابط گوناگون هر نوع عمل قبیحی را انجام ندهد.

«اسـتحیوا من الله حق الحیاء» نه یک روایت نه دو روایت، آنهایی که اهلش هسـتند برونـد مراجعه کننـد! ببینیـد چه قـدر پیغمبر اکرم روی آن تأکید کرده است. چه جنبههای شخصـی و چه عمومی! من همه اینها را در جلسه گذشـته گفتم. «استحیوا من الله حق الحیاء»

منبع: www.mojtabatehrani.ir

حیاء در بعد تربیتی (۹)

حیاء در بعد تربیتی (۹)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

والحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنهٔ الله علی اعدائهم اجمعین.

رُوِیَ عن الصادقعلیه السلام) قال: «لَا إِیمَانَ لِمَنْ لَا حَیَاءَ لَهُ».(۱)

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به حیاء بود و گفته شد یکی از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بیحیایی است. ما در جلسات گذشته حیاء را تقسیمبندی کردیم. یک تقسـیم بندی نسبت به شاهدانی بود که اعمال انسان را شهود میکنند و گفتیم ما «حیامن الخلق» داریم «حیاء من النفس» داریم، «حیاء من الملائکه» داریم، «حیاء من اولیاءالله» و بالأخره «حیاء من الله». من در جلسه گذشـته «حیاء من الله» را عرض کردم و روایات متعدّدی را هم در این رابطه خواندم.

خصوصیّت حیاء من الله

امّا مـا در روایـات میبینیم کـه یـک قیـد نسبت به «حیـاء من الله» مطرح شـده است وآن هم مسأله «حـق حیـاء» است. این قید مخصوص به حیاء از خـدا است و در مورد اقسام دیگر حیاء ذکر نشده است. نه درباره «حیاء من الخلق» نه «حیاء من النفس» نه «حیـاء من الملائـکه» و نه «حیاء من اولیاء الله». من همه اینها را بحث کردم، ولی ما در باب «حیاء من الله» میبینیم که در روایات یک جمله اضافی وجود دارد و آن هم «حیاء من الله حق الحیاء» است.

معنای حیای از خداوند

حالا من دو روایت را میخوانم که قبلاً هم اینها را خواندم ولی نکته دارد. در روایتی دارد «رُوِیَ عن رسول الله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم) قال:اسْتَحْیُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَیَاءِ»(۲) این یک روایت، روایتی دیگری از پیغمبر اکرم هست «رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً اسْتَحْیَا مِنْ رَبِّهِ حَقَّ الْحَیَاءِ»(۳) در اوّلی حیاء از «الله» مطرح شده و در دومی حیاء از «ربّ» آمده است.

ص: ۱۶۱۷۳

علّت حیاء کردن از خدا

من در جلسه گذشته به طور مفصّل در ارتباط با «حیاء من الله» صحبت کردم که علّت این حیاء چیست. مطالبی پیرامون این گفته شد که یک دلیل حیاء به خاطر عظمت ناظر یعنی الله تعالی است، دلیل دیگر قُرب و نزدیکی او است که او نزدیک ترین موجودات به انسان است و حتی این را هم در روایات داشتیم که حیاء به خاطر این باشد که او آگاهترین موجودات نسبت به افعال انسان است. من همه این روایات را خواندم و توضیح دادم.

خدا به همه چیز ما آگاه است.

اما در اینجا، در روایت اوّل حضرت فرموده بودند: «استحیوا من الله حق الحیاء» حیاء از الله تعالی مطرح شده است. شرم کنید از خدا آنطور که سزاوار است حیاء از خدا است! در اینجا چون «من الله» دارد، چه بسا اشاره به مسأله احاطه علمیّه خداوند نسبت به انسان و اعمال او است. احاطه علمیّه، یعنی اینکه او همه چیز را میداند. در آن آیه شریفه داشت: « أَ لَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یَری؟!»(۴)البته من در جلسه گذشته به این آیه اشاره کردم. شاید این روایت بخواهد که به این آیه توجه داشته باشد.

خدا پرورش دهنده ما است

دومی کلمه «ربّ» دارد؛ «رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً اسْتَحْیَا مِنْ رَبِّهِ حَقَّ الْحَیَاءِ» رب از نظر لغت یعنی «پرورش دهنده». انسان مربّیای که دارد که او را مانند طفلی پرورش میدهد. چون فرد در دامان مربی اش پرورش پیدا میکند، مربّی هم تمام اعمالش را بررسی میکند و تمام حرکاتش را زیر نظر دارد. اصلاً مربّی اینطور است که تمام حرکات کسی را که دارد تربیّت میکند، زیر نظر دارد. لذا در این روایت حضرت تعبیر به «ربّ» کرده است، یعنی خداوند مربّی انسان است و انسان کأنّه دارد در دامان این مربّی، تربیّت می شود، لذا تمام حرکات و اعمالش زیر نظر مربّی است. پس ای انسان از این مربّی خجالت بکش که کار زشت کنی! این حق حیاء است. این یک توضیح مختصر درباره تعبیری که در این روایت آمده بود.

ص: ۱۶۱۷۴

معنای حق حیاء از خداوند

امّا ما دو روایت داریم که حضرات معصومین در آنها «حق حیاء» را برای متوسطین از مؤمنین، تبیین فرموده اند. چون بحث من بحث معرفتی نیست و من بحث حیاء را در منازل سلوک الی الله تعالی انجام داده ام وارد آن مباحث عالی نمی شوم. اینجا بحثمان تربیتی است. من این دو روایت را میخوانم بعد میگویم که حق حیاء و اینکه سزاوار انسان مؤمن متوسط، از خدا شرم کند آنطور که سزاوار شرم کردن از خدا است، یعنی چه.

حق حیای متوسطین از خداوند در کلام پیغمبر

روایت اوّل از پیغمبر گرامی اسلام است؛ «رُوِیَ عن رسول الله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم) قال: اسْتَحْيُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» این جمله در روایات قبل هم بود. حیاء کنید از خدا آنطور که سزاوار حیاء کردن است. «فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!» کسی به پیغمبر عرض کرد: ای رسول خدا! «وَ مَنْ يَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ؟» چه کسی از خدا آنطور شرم می کند که سزاوار شرم کردن از او است؟ «فَقَالَ:» حضرت فرمود: «مَنِ اسْتَحْيَا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» کسی که از خدا آنطور که سزاوار است شرم می کند، باید اینگونه باشد: «فَلْيَكْتُبْ أَجَلَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ لْيَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا وَ يَحْفَظُ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَى وَ الْبَطْنَ وَ مَا طَوَى وَ لَا يَنْسَى الْمَقَابِرَ وَ الْبِلَى»(۵) حضرت شروع کرد خصوصیّات آن آدم را گفتن. چنین آدمی باید همیشه مرگ جلوی چشمانش باشد، باید از دنیا و زیبایی هایش دوری کند، سر و آنچه در آن است، همچنین شکم و خوراکش را حفاظت نماید.

همان خصوصیّات در کلام امام باقر(علیه السلام)

ص: ۱۶۱۷۵

روایت دوم را هم میخوانم بعد مجموع دو روایت را باز می کنم. تعبیر اینها با هم یکی است و چه بسا روایت دوم، از روایت اوّل گرفته شده باشد. روایت از امام هفتمعلیه السلام) است. «قال(علیهالسلام): رَحِمَ اللَّهُ مَنِ اسْتَحْيَا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» رحمت خدا بر کسی که از خدا آنطورکه سزاوار است، شرم می کند. «فَحَفِظَ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَى وَ الْبَطْنَ وَ مَا وَعَى وَ ذَكَرَ الْمَوْتَ وَ الْبِلَى وَ عَلِمَ أَنَّ الْجَنَّةَ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَ النَّارَ مَحْفُوفَةٌ بِالشَّهَوَاتِ»(۶) این جملات همان عباراتی است که در روایت قبل بود.خدا رحمت کند کسی که حق حیاء را به جا آورده، پس سر و آنچه در آن است، همچنین شکم و آنچه در آن جمع می شود را مراقبت می نماید، مرگ و سختی های پس از آن را یاد می کند، می داند که خوشی بهشت در سختی ها پیچیده شده و آتش جهنّم مغز لذّت ها و گناهان است.

معنای «سر و آنچه در سر است»

این دو روایت حق حیاء را تفسیر میکند. حالا من به مقداری که بتوانم اینها را توضیح می دهم. بحث حیاء در ارتباط با اعمال است، شرم کردن نسبت به عمل قبیح، زشت است. ما نسبت به اعمالمان، یک سنخ اعمال بیرونی و جوارحی داریم که در روایت، اوّل به آنها اشاره شده است. حضرت در ابتدا می فرماید: سر خود را حفظ کند «وَ يَحْفَظُ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَى» هوی یعنی آنچه که سر در بر دارد. حالا بگویید ببینم، سرهایتان چه در بر دارد؟ مغز و فکر منظور نیست ها! اشتباه نکنید! چون تفکر که اعمال جوارحی نیست! منظور آن چیزی است که عمل از او سر می زند وآن چشم، گوش، زبان و شکل تو است.

معنای حفظ چشم، گوش و زبان

اگر یادتان باشد من گفتم که حیاء در سه رابطه دیداری، گفتاری و رفتاری بحث میشود. لذا سرت را حفظ کن، یعنی شکل صورتت را حفظ کن! چشمت را حفظ کن! گوشت و زبانت را حفظ کن! اگر بخواهیم مطلب را باز کنیم خیلی زیاد می شود ولی مطلب کاملاً روشن است.

حفظ چشم یعنی حرام را نبین!

حفظ چشم، یعنی اینکه بر چیزی که حرام است یعنی از نظر شرع قبیح است، نگاه نکن! هم بحث قبح را گفته ام و هم بحث شرعی را.

حفظ گوش یعنی گناه را نشنو!

حفظ گوش یعنی، به آهنگی که محرّم است گوش مده! حالا هرچه می خواهد باشد؛ خیال نکن من فقط موسیقی را میگویم، شنیدن غیبت هم حرام است، شنیدن تهمت هم قبیح است، ناسزا و... برو تا آخر؛ گوشت را از اینها نگاه دار! همه اینها از طریق گوش است. از راه گوش داری یک عمل زشت انجام میدهی. این عمل زشت و قبیح است. قُبح شرعی دارد.

حفظ زبان یعنی لب به گناه مگشا!

حفظ زبان یعنی، زبانت را برای گفتار زشت، هر چه باشد، غیبت کردن، تهمت زدن، و همه کارهایی که محرّم است، و چه بسا بسیاری از اینها قبح عقلی دارد و حتی در محیط متشرعه هم قبح دارد، به کار نبر! من در جلسات گذشته گفتم که ما سه نوع قُبح داریم: قبح شرعی، عقلی و عرف متشرّعه یعنی قبحی که در میان متدیّنین و متشرّعه مطرح است. «وَ یَحْفَظُ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَی» سر و اعضای سر را حفظ کند.

ص: ۱۶۱۷۷

حفظ سر یعنی مراقب قیافه ات باش!

ببین چه شکل و قیافه ای درست میکنی و با آن مرتکب حرام الهی میشوی! حرام قبیح است، این قیافه حرام است، پس زیبا هم نیست و زشت است. چه مسأله گوش، چه مسأله چشم، چه زبان و چه خود قیافه ات را مراقب باش که از اینها اعمال زشت و قبیح سر میزند. از اینها محافظت کن که قبیح از آنها صادر نشود.

راه فساد جامعه امروز

اینکه حضرت در ابتدا و اوّل این مسأله را پیش میکشد و محرماتی که به وسیله سر انسان انجام میشود را مطرح می فرماید، معلوم می شود که چقدر حفاظت از اینها مؤثّر است. بسیاری از محرمات و قبائح از همین ناحیه نشأت میگیرد و جامعه نیز از همین ناحیه به فساد میرسد. این که من میگویم از مشکلات بزرگ جامعهمان همین است برای این است که بسیاری از گناهان از همین راه انجام می شود؛ چه گناه شکلی، چه حرفی و چه چشمی و چه گوشی. از خدا خجالت بکشید! حالا فهمیدید حق حیاء یعنی چه؟

حفظ از شکم و غذا

در ادامه روایت دارد: «وَ الْبَطْنَ وَ مَا وَعَی» انسان با حیاء که حق حیاء را به جا می آورد، شکم و آنچه در شکم جمع میشود را نیز حفظ می کند. اینجا مسأله حرامخواری و مال مردم خواری مطرح است. از خدا حیاء کن! به هر دری نزن که مال به دست بیاوری و بخوری! لعنت به شکمی که اینطور است! اصلاً خجالت نمیکشی؟! حالا محرّم تنها حرامخوری نیست، خوردن خمر هم مثل خوردن مال مردم است و هر دو از این جهت حرام هستند. مال مردم خواری هم شرعاً قبیح است، هم قبح عقلی دارد و حتی قبح عرفی هم دارد. مجموعه قبائح این طور هستند که قبح دارند. حضرت دارند سه بُعدی حرف میزنند.

ص: ۱۶۱۷۸

روی سخن با مسلمانان است

بعـد در این دو روایت نکات دیگری هم هست. مسأله این که «فَلْیَکْتُبْ أَجَلَهُ بَیْنَ عَیْنَیْهِ وَ لْیَزْهَـدْ فِی الـدُّنْیا وَ زِینَتِهَا» حضـرت در این فراز بر روی یک نقطه حسّاس دست میگـذارد. البته من نمیرسم بحث را زیاد باز کنم. به طور مجمل بگویم که این مطالب مربوط به کسانی است که معتقد به مبدأ و معاد هستند. کسانی که میگویند ما مسلمان و مؤمنیم. ما داریم راجع به اینها صحبت می کنیم و الّا بحث راجع به کمونیستها و ملحدین که نیست! لـذا وقتی می گوییم: قبائح عملی، عمل زشت، چه عقلی و چه شرعی، مـورد نظر است. کـاری که انسـان مرتکب می شود، بعـد خودش یـا دیگری که دارد آن عمـل را میبینـد، شـرمنده می گردد، عمـل قبیـح اسـت. مسـلمانان از دیـدن گنـاه شـرم می کننـد. ایـن یعنی گنـاه زشت است. حالاـ دیگران ممکن است که فرشتگان باشند یا اولیای خدا، یا خود خدای متعال.

صورت و چهره اعمال زشت

ما یک بحث در باب همه اعمال داریم که اعمال به یک معنا، از بین رفتنی نیست. هیـچ عملی که انسان انجام می دهـد، از بین نمیرود. اینهـا یک صورت ملکوتی دارنـد که ما آن را نمیبینیم. نه این که فقط صورت دارد، حتی بوی تعفّن هم دارد. ما چون شامّه درونیمان به کار نیفتاده است، بویش را نمیشـنویم، والّا بعضی اعمال بوی بسیار بدی دارد. ادکلنی که یک نفر به خودش میزند که پیش نامحرم بوی خوش بدهد، اگر بدانی چقدر بوی تعفن دارد! وقتی که مُردی بوی گندش در میآید. من فقط یک مثال زدم.

ص: ۱۶۱۷۹

صورت اعمال و صحنه ارتکاب گناه

اعمال صورت ملکوتی دارد. ما یک بحث شـهود داریم و یک بحث صورت عمل. شهود، یعنی بینندگان عمل. بینندگان عمل یـک وقت مخلوقـات هسـتند و گـاهی این طور نیست، خود خـدا است. چه بسـا من ــ نعوذ بـالله ــ در یک جای مخفی بروم و خطایی کنم که هیچکس آنجا نباشـد، بعـد هم خیال کنم که اینجا بینندهای نیست که مرا ببیند. بدان که بینندگانی هسـتند که تو آنهـا را نمیبینی ولی آنها تو را میبیننـد. از طرفی دیگر این اعمال پنهانی زشت تو، در جایی ظاهر خواهـد شـد. صورت عمل زشتی که در مرئی و منظر شاهدان مرتکب شده ای، ظاهر خواهد شد.

کجا صورت عملت را خواهی دید؟

انسان کجا عملش را میبینـد؟ همین که خیال کردم آن کار دیگر تمام شـده، رفته و گذشـته، آیا واقعاً تمام شده است؟! موقعی خواهد رسـید که تو شاهدان مخفی اعمال زشتت را خواهی دید؛ چه عمل زشتی که از سر قوه شهوتت انجام دادی، یا به خاطر غضـبت بوده و یا از سـر وهم این کار را مرتکب شده ای! هم عملت را خواهی دید و هم شاهدان عملت را. چه موقعی خواهی دیـد کـه این کارهـایت در مرئی و منظر آنهـا انجـام داده ای و دیگر پشـیمانی سـودی نـدارد؟! دیگر آنجـا جـای شـرمندگی و واخجالتا است.

چشم تیزبین و ریزبین

در آیه شـریفه دارد «فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدیدٌ»(۷) میـدانی چه موقع تیزبین میشوی؟ آن موقعی که حجـاب مـادّیت کنـار میرود، « فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطـاءَکَ» و پرده از چشـمانت می افتـد، آن روز چشـمت تیزبین میشـود. «فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدیـدٌ» هم تیزبین می شوی و هم ریزبین. تمام اعمالت مجسّم میشود و همه شاهدان را میبینی که دارند عمل تو را میبینند! وای به حالت! آیا تو مسلمانی؟

ص: ۱۶۱۸۰

مرگ جلوی چشمانت باشد!

این که در روایت داشت که چه کسی از خداوند، حقاً حیاء میکند؟ روایت اوّل فرمود: «فَلْیَکْتُبْ أَجَلَهُ بَیْنَ عَیْنَیْهِ وَ لْیَزْهَدْ فِی الدُّنْیَا وَ زِینَتِهَا» یادت نرود که می میری، جلوی چشمت بنویس که من میمیرم! روایت دوم داشت «وَ ذَکَرَ الْمَوْتَ وَ الْبِلَی» این دو تا مثل هم است، موتش که همان بود، معنایش هم همان است.

ابزار گناه، یعنی همین بدنت می پوسد

این ابزاری که به کار گرفتی و با آنها این زشتیها را انجام دادی، بدان که تا ابد در اختیار تو نیست. یادت نرود که از این نشئه به نشئه برزخ میروی. قبر نشئه برزخ است، بلا- هم پوسیدگی است. تمام این ابزار پوسیده میشود، امّا آیا عملت هم پوسیده میشود؟ نه تازه عمل در آنجا جلوه میکند. در آنجا تو هستی و روحت، اعمالت و گواهان اعمالت! آنجا چه خواهی کرد؟!

آرزوی دوری از اعمال زشت

آنجا فضیحتش هم بیشتر است. چه بسا بسیاری بودند که از قبائح من مطّلع نبودند ولی در نشئه دیگر بر قبائح من مطّلع شدند. آنجا است که انسان میگوید: « یا لَیْتَ بَیْنی وَ بَیْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ»(۸) این آیه است که انسان در آنجا می گوید: ای کاش میان من و عملم آنقدر فاصله بود که آبروریزی نمی شد!

حق حیاء یعنی یادت نرود که می میری!

معنای حق حیاء این است که یادت نرود میمیری، از این نشئه میروی و اعمال همراه روحت خواهد بود. بدان که این بدن و هیکلت که از نظر دیداری، خوشگل است ولی تو با آنها کار زشت انجام می دهی، با گوش، چشم و زبانت، این قبائح را مرتکب می شوی، پوسیده میشود. اینها ابزار است که می رود، امّا عمل هست. هم عمل را خوب میبینی، تیزبین و ریزبین، و هم گواهان و شاهدان را می بینی، دیدارکنندگان عملت را میبینی. آنجا است که وافضیحتا است. حق حیاء به این معنا است. از خدا خجالت بکش! آنطور که سزاوار است از او شرم کن!

ص: ۱۶۱۸۱

ریشه همه بی شرمی ها دنیا دوستی است

البته در ادامه مطلبی دارد که جهت ارتکاب قبائح را می فرماید: «وَ لْیَزْهَدْ فِی الدُّنْیَا وَ زِینَتِهَا» این منشأ همه زشتی ها است. چه شد که به این وادی کشیده شدی و اینقدر بیشرمی کردی؟ چرا این کارها را کردی؟ میدانی منشأش چیست؟ علاقه و دلبستگی به دنیا و زینت و زیورهای دنیا، برای همین است که حیا را کنار گذاشتی و به سراغ کارهای زشت رفتی.

شرمندگی آخرت با شرمندگی دنیا قابل مقایسه نیست

«وَ لْیَزْهَدْ فِی الدُّنْیَا وَ زِینَتِهَا» آن کسی که از خدا آنطور که سزاوار است، خجالت میکشد، دل به دنیا و زینت های دنیا نمیبندد. او شعور دارد و از این چیزها دست میکشد. هر کسی این چیزها را میگذارد و میرود. وقتی رفت، قبائح را همراه خودش میبرد. آنجا است که اینها بروز و ظهور میکند و در مرئی و منظر دیگران قرار میگیرد. شرمندگی آنجا غیر از شرمندگی دنیا است. آن کسی که اهل خجالت از خدا است به دنیا و زینت های آن دل نمی بندد. «وَ لْیَزْهَدْ فِی الدُّنْیَا وَ زِینَتِهَا» اشاره به ریشه کار است.

بهشت با سختی ها پیچیده شده است و جهنّم با شهوات

بله در روایت بعدی هم دارد که این آدم میداند که «أَنَّ الْجَنَّهَ مَحْفُوفَهٌ بِالْمَکَارِهِ» اگر بخواهی بهشت بروی، باید سختی بکشی! چون بهشت محفوف و پیچیده به چیزهایی است که شهوت، غضب و وهم آن را نمیخواهد، نفس از آن کراهت دارد و متنفّر است. هم شهوت متنفر است، هم هوای نفس از این عمل بیزار است. بهشت محفوف به این چیزها است. جهنّم درست برعکسش محفوف به شهوات است. یعنی آن چیزهایی که دلت میخواهد، چیزهایی که شهوتت و غضبت میخواهد.

ص: ۱۶۱۸۲

جمع بندی مطالب روایات

خلاصه اینکه حضرت تمام خصوصیّاتی را که در باب مسأله ارتکاب گناه و افعال قبیح، به خصوص اعمال جوارحی، نقش اساسی دارند را مطرح کرده و ریشهیابی میکند. در آخر هم تذکر میدهد که چنین آدمهایی که به این نکات توجّه دارند، مرتکب گناه نشده و این قبایح از آنها صادر نمیشود. کسانی که میدانند همه چیز را باید بگذارند و بروند، کسانی که میدانند این بدن پوسیده میشود، کسانی که می دانند انسان از این نشئه به نشئه دیگر میرود، عمل میماند و وافضیحتای بعد از آن، عمل می ماند و رسواییهای سنگین قبر و قیامت و در آخر کار هم جهنم در پیش است، این افراد از خدا حیاء می کنند، همان طور که سزاوار حیاء کردن از او است.

آیا خیال کرده ای که در دنیا کیف کردی و لذّت بردی؟ بدان که جهنم محفوف است به همین شهوات و همین کیفها! یعنی همین عملهای قبیحهای که انسان در دنیا انجام میدهد، باعث افتادن به جهنّم است.

منبع: www.mojtabatehrani.ir

حیاء در بعد تربیتی (۱۰)

حیاء در بعد تربیتی (۱۰)

«اَعوُذُ بِالله مِنَ الشَیطانِ الرَّجیم؛ بِسمِ اللِه الرَّحمنِ الرَّحیم؛ اَلحَمدُ لِله رَبِّ العالَمین

وَ صَلَی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَیبینَ الطاهِرین وَ لَعنَهُ الله عَلی اَعدائِهِم اَجمَعین»

رُوَی عَن الصّادقِ علیه السلام قال: «لا ایمانَ لِمَن لا حَیاءَ لَه»(۱)

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به حیاء بود. عرض کردم یکی از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بی حیایی است. در گذشته به مناسبت ها و روابط گوناگون، تقسیم بندی هایی برای حیاء گفتیم؛ از جمله آخرین تقسیم بندی ما در ارتباط با حیاء نسبت به شاهد و ناظر عملِ قبیح انسان است؛ لذا عرض کردم ما یک حیاء من الخلق داریم، یک حیاء من النفس داریم، یک حیاء من الملائکه، یک حیاء من اولیاء الله و یکی هم حیاء من الله داریم. در گذشته اینها را مختصری توضیح داده ام و حتّی در جلسه قبل درباره چگونگی حیاء من الله تا حدودی توضیح دادم و روایاتش را هم خواندم. این اقسام پنج گانه ای که برای حیاء گفتیم، همه بر گرفته از روایات ما بود.

۱- (۱). اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۶

حالا چنـد سؤال مطرح است. یک؛ کدام یک از اینها با ارزش تر است؟ دو؛ از نظر زیبایی کدام یک از اینها زیباتر است؟ سه؛ از نظر کاربرد در سطح جامعه، کدام یک از اینها کاربردی تر است؟

با ارزش ترین حیاء

اوّل سـراغ ارزش اینها برویم. بحث در این است که در معارف ما، کـدام یک از حیاء من الخلق، حیاء من النفس، حیاء من الله، از نظر ارزشی با ارزش تر است؟ قبل از اینکه وارد بحث شوم، مقدمتاً مسأله ای را یادآوری می کنم که ما گفتیم: در باب حیاء که همان حالت انکسار و انفعال روح در ربط با عملِ قبیح است، سه نکته مطرح است: یک؛ عاملِ عمل، دو؛ عمل و قُبحِ ناشی از عمل و سه؛ آن شاهـدی که عمل قبیـح را شـهود می کنـد. اینها در باب مسأله حیاء وجود دارد. در مورد قبح نیز، ما هم قبح عقلی داریم، هم قبح شرعی داریم و هم قبح عرفی یعنی قبح متشرعه داریم.

حیاء از شاهد غایب

با توجّه به این مقدّمه کوتاه، به سـراغ بحث اوّل می رویم. اگر نعوذبالله عمل قبیحی از انسان صادر شود و شاهدی که آن عمل را شـهود می کنـد، شاهـدی بیرونی و غیر مشـهود باشـد و بعـداً انسان منفعل شود، این حیاء افضل و باارزش ترین حیاها است. یعنی حیای نسـبت به شاهدی که من نه شهود ظاهری نسبت به او دارم و نه شهود او را می بینم ولی او بر احوال من آگاه است و مرا می بینـد، بالاـترین حیـا است. اگر از چنین شاهـدی حیـاء کنم این با فضـیلت ترین حیاها است چون نه او را می بینم و نه دیـدنش را می بینم، بلکه فقط درک کرده ام که آن شاهـد بیرونی، بر اعمال من آگاهی دارد و به خاطر همین مرتکب خلاف و عمل قبیح نمی شوم.

ص: ۱۶۱۶۵

حیای از خداوند

اگر انسان بخواهد فعل قبیحی نزد شاهدِ بیرونیِ غیرِ مشهود انجام دهد ولی در این رابطه منفعل شود، یا اگر نعوذبالله غفلتاً عمل قبیحی انجام دهد و بعد منفعل شود و همین حالت مانع تکرار آن عمل زشت شود، این حیاء افضل حیاها است. چون انسان آن شاهد را نمی بیند، دیدن او را هم نمی بیند، ولی ادراک می کند که او بر اعمالش آگاهی دارد و از این که عملی انجام دهد که نزد او قبیح است، شرم می کند. این قسم، با ارزش ترین حیاها است. ما در روایت از علی(علیه السّلام) داریم: «اَفضَلُ الحَیاء اِستِحیاؤکَ مِنَ الله»(۱) با فضیلت ترین و ارزشمند ترین فردِ حیاء این است که انسان از خدا خجالت بکشد؛ به خصوص در ارتباط با معاصی و گناهان. حیاء یعنی من از آن فعلی که نزد شاهد اعمالم قبیح است، خجالت بکشم و آن ترک کنم.

حیاء اثر سوء اعمال زشت را از بین می برد

ما در روایت داریم خود این حیا، دارای آثاری است. حالا چون این روایت را قبلاً خوانده ام، آن را تکرار نمی کنم. از آثار این که متوجّه می شوم فعلی عند الله قبیح است و برای اینکه از خدا خجالت می کشم، آن فعل را انجام نمی دهم، این است که اگر در گذشته، غفلتاً فعل قبیحی از من صادر شده بود، این حیاء اثرِ سوء آن را از بین می برد. اگر عمل زشتی از من سر زده است که مرضی عند الله نبوده و حالا متوجّه شده ام و از خدا خجالت می کشم، همین حیاء من الله موجب می شود بسیاری از آن خطاهای گذشته من محو شود، یعنی اثرِ سوء آن از بین برود.

ص: ۱۶۱۶۶

۱- (۲). غررالحکم، ص ۲۵۷

حیاء «اثر» و «خود گناهان» را محو می کند

در روایتی از علی(علیه السّلام) است که فرمودنـد: «اَلحَیـاء مِنَ الله یَمحوُ کَثیراً مِنَ الخَطایـا»(۱) چه تعبیر زیبـایی است. حیـاء از خدا، موجب می شود آثار سوء بسیاری از گناهان از انسان برطرف شود. البته این یک برداشت از روایت است. از نظر طلبگی یک طور دیگر هم می توان این را معنا کرد. به تعبیر ما سالبه به انتفاء موضوع می شود، یعنی همین که انسان از خدا شـرم کند و گناه نکنـد، موجب می شود که در آینـده دست او آلوده به گناه نشود. طبق برداشت دوم «یَمحوُ کَثیراً» یعنی در آینده جلوی بسیاری از گناهان را می گیرد و محو می کند. چه بسا ما بتوانیم از این روایت، این برداشت را هم بکنیم، ولی ظاهر روایت آن بود.

زیباترین حیاء

سراغ زیبـایی اقسام حیاء می رویم، در بین این اقسام، آنجایی که انسان از شاهـدی درونی که غیر مشـهود است حیاء می کنـد، زیباترین قسم حیاء است. شاهد درونی است و غیریتّی بینِ انسان و او نیست، بلکه همراه انسان است و اصـلاً جدا شدنی نیست. زیباترین قسم حیاء، حیاء من النفس است.

حیاء من النفس یعنی وجود انسانیّت

این قسم از حیا، کاشف از آن است انسان هنوز انسانیّت داشـته و عقل عملی اش کار می کنـد. هنوز قوای حیوانی نتوانسـته آن ودیعه الهیّه انسانیّه ای را که در او نهاده است، محو کند. هنوز عقل عملی وجود دارد، به طوری که مانع ارتکاب اعمال زشـت می شود.

«انسان» از خودش حیاء می کند!

حیـاء من النفس یعنی خودم خجـالت می کشم؛ اینجا دیگر صـحبت خـدا نیست. از خودم خجالت می کشم که کاری کنم که موجب سـرافکندگی در مقابل خدا باشد. چون من شهود او را نسبت به اعمالم، ادراک می کنم و می دانم که او همیشه همراه من است، جـدای از من نیست، خجالت می کشم و شـرم می کنم. معنای آن این است که هنوز عقل عملی که ادراکِ حُسن و قُبـح می کنـد، سـرجای خودش هست. هنوز انسان بوده و مسخ نشده است. من صـریح می گویم، حیای از نفس، یعنی این که انسان هنوز حیوان نشـده است و هنوز بهره ای از انسانیّت دارد؛ لـذا حسن و قبـح عمل سـرش می شود. این در بینِ اقسامِ حیاء، زیباترین حیاء است.

ص: ۱۶۱۶۷

۱- (۳). همان

فرق حیای زیبا و حیای افضل

این حیاء زیباترین است نه با فضیلت ترین. این با قبلی فرق می کند. قبلی غیریّت بین شاهد و انسان بود، ولی اینجا غیریّتی در کار نیست. نفس همیشه همراه من است. آن لذا فضیلت و ارزشش بیشتر بود و این زیبایی اش. در اوّلی من شاهد را نمی بینم، دیدن او را هم نمی بینم، پس حیاء خیلی زیاد است و بسیار ارزش دارد. امّا اینجا، اینجا نفس که همیشه همراه من است و غیریّت بین من و او نیست آن قدر ارزش ندارد ولی زیباترین حیاء است؛ لذا تعبیر در روایت این است. علی(علیه السّلام) فرمودند: «اَحسَنُ الحَیاء اِستِحیاؤکَ مِن نَفسِک»(۱) زیباترین حیاها آن حیائی است که از پیش خود و درون خود حیاء کنی.

نهایت حیاء، شرم از خود است

ما تعبیرات گوناگونی در این رابطه داریم که در روایات وجود دارد. مثلاً در روایت دیگری از علی(علیه السّلام) داریم: «غایَةُ الحَیاء أن یَستَحییَ المَرءُ مِن نَفسِه»(۲) نهایت حیاء این است که شخص از خودش در برابر عمل قبیح حیاء کند و آن را انجام ندهد. این تعبیر «مِن نَفسِه» یعنی هنوز عقلِ عملی او حسن و قبح سرش می شود و هنوز از وادیِ انسانیّت خارج نشده است.

تمام انسانیّت به حیاء است

علی(علیه السّلام) در یک روایت دیگر فرمودند: «مِن تَمامِ المُرُوَّه أَن تَستَحیی مِن نَفسِک»(۳) تمام مروّت این است که از خودت حیاء کنی. ما گاهی از مروّت به «جوان مردی» تعبیر می کنیم و می گوییم: مروّت، همان جوان مردی است که یکی از خصلت های انسانی است. به حیوان نمی شود گفت «جوان مرد». پس با این توضیح، روایت می فرماید: کسی که از خودش حیاء می کند، هنوز خصلت انسانیّت خود را از دست نداده است.

ص: ۱۶۱۶۸

۱- (۴). همان

۲- (۵). غررالحکم، ص ۲۳۶

۳- (۶). همان

همه ی این روایات مؤید این معنا است که زیبایی، زیباترین اقسام حیاء این است که انسان از خود حیاء کند. این حیاء دیگر جنبه تحمیلی هم ندارد، خیلی هم زیبا است چون خود جوش است و نشانه این است که فرد هنوز از وادی انسانیّت خارج نشده است.

پرکاربردترین حیاء

اما سوم، از نظرِ کاربرد در سطح جامعه که بسیار هم مهم است، کدام قسم حیاء است؟ حیائی که از همه اقسام کاربرد بیشتری در جامعه دارد، حیاء از خلق است. چرا؟ چون اینجا دیگر بحث شاهدی است که ظاهراً مشهود است و من هم دارم او را می بینم که او مرا می بیند. به حسِ ظاهری دارم این را می بینم. مثل اقسام دیگر نیست.(۱)

حیای از مردم زیربنای حیای از خود و خدا

از نظر درجه بندی، ابتدایی ترین اقسام حیاء همین نوع حیاء است. یعنی ابتدایی تری اقسام حیاء، حیاء من الخلق است و انتهای ترین آن، حیای من الله است. ولی این مطلب هست که زیربنای حیاء در انسان حیاء من الخلق است. که اگر این حیاء بود، بقیه می تواند دانه دانه در درون انسان شکل بگیرد و پشت سر این بیاید. اگر این نباشد بدانید که دیگر از هیچ یک از این اقسام حیا، خبری نیست. نه حیاء من اولیاءالله دارد، نه حیاء من الملائکه دارد، نه حیاء من النفس دارد و نه حیای من الله دارد. هیچ چیز دیگر ندارد.

وقتی از کسی که او را داری می بینی حیاء نمی کنی ...!

جهت آن را عرض می کنم. امام حسن عسکری می فرمایند: «مَنْ لَمْ یَتَّقِ وُجُوهَ النَّاسِ لَمْ یَتَّقِ اللَّه»(۲) اگر کسی پرهیز از مردم نداشته باشد که آنها دارند او را می بینند، دیگر پرهیز از خدا ندارد. چون او مردم را دارد خودش با این چشم سرش می بیند که آنها دارند کاهایش را می بینند؛ وقتی از آنها حیا نمی کند آیا از خدایی حیاء می کند که با این چشم سر دیده نمی شود؟! وقتی که ملاحظه این را نمی کند، ملاحظه خدا نکردن برایش سهل است. علی(علیه السّلام) فرمود: «مَن لَم یَستَحیِ مِنَ الناس لَم یَستَحیِ مِنَ الله»(۳)خیلی روشن است؛ هر کس که از مردم خجالت نکشد، از خدا خجالت نمی کشد. اینجا این دانه دانه روایات را می خوانم؛ حضرت در جای دیگر می گوید: «شَرُّ الاَشرار مَن لایَستَحیِ مِنَ النّاسِ»(۴) در بین اشرار، شرترین آنها یک چنین آدمی است که از مردم خجالت نمی کشد.

ص: ۱۶۱۶۹

۱- (۷). حالا چه کاربردی دارد را بعداً عرض می کنم.

۲- (۸). بحارالأنوار، ج ۶۸، ص ۳۳۶

۳- (۹). غررالحکم، ص ۲۵۷

۴- (۱۰). همان

«حیاء» در چشم و نگاه پیدا است

ما یک جمله ای در تعاملات عُرفی داریم که می گوییم: حیاء به چشم است. مثلاً می گویند فلانی باحیاء بود چون وقتی ما می رفتیم و می آمدیم، سرش را پائین می آورد و چشم و نگاهش را به زمین می انداخت. اگر کسی ببیند که دیگری با این که دارد به او نگاه می کند ولی به کارش ادامه می دهد و اصلاً خجالت نمی کشد دیگر چه انتظاری از او دارد؟ این مطلب متّخذ از روایات است. یک روایت از امام باقر علیه السّلام داریم که حضرت به خادم خود مُیَسِّر فرمود: «يَا مُيَسِّرُ إِذَا طَلَبْتَ حَاجَةً فَلَا تَطْلُبْهَا بِاللَّيْلِ وَ اطْلُبْهَا بِالنَّهَارِ فَإِنَّ الْحَيَاءَ فِي الْوَجْه»(۱) اگر خواسته ای از کسی داشتی شب به او مراجعه نکن، کارت را در روز انجام بده! چون حیاء در صورت است. این روایت مطابق همان تعبیر «حیاء به چشم است» می باشد.(۲)

حیای زیربنایی

حالا شما دقت کنید! ببینید که چقدر معارف و احکام ما در اسلام حساب شده است. من در ابتدای بحث تعبیری کردم که حیاء عبارت است از پرده داری. من در بحث وارد شده ام و توضیح داده ام که حیاء پوششی برای روی روح است. بی حیایی پرده دری است. الآن هم گفتیم که اوّلین قسم حیاء، همین حیای از مردم است و دیگر اقسام حیاء از اینجا شروع می شود و جلو می رود. این حیاء مربوط به روابط اجتماعی در سطح جامعه است که اگر بنا شود این از بین برود، دیگر اقسام حیاء هم در جامعه از بین رفته و حتی زمینه پیدایش هم پیدا نمی کنند.

ص: ۱۶۱۷۰

۱- (۱۱). مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۶۱

۲- (۱۲). من همین طور گام به گام پیش آمدم و شاید یک جلسه بیشتر نداشته باشیم، که به بحث ترتیبی برخورد کنیم.

امر به معروف و نهی از منکر، ضامن حیای عمومی

حالا ببینید این جمله ای که من در اوّل بحث های خودم می گویم که «یکی از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بی حیایی است» یعنی چه! مشکل اصلی ما در سطح جامعه «پرده دری» است. این که شما می بینید در اسلام، از اهمّ واجبات، امر به معروف و نهی از منکر است، برای این است که اسلام می خواهد در جامعه پرده دری رواج پیدا نکند. چون اگر این پرده حیاء در سطح جامعه شکسته شود، یعنی کسی از دیگری خجالت نکشد، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی شود. وقتی که بنا شد من از تو خجالت نکشم، آیا از خدا در انجام احکام شرعیّه خجالت می کشم؟ ــ بینی و بین الله ــ وقتی من از خودم، که با خودم خودمانی هستم، خجالت نکشم آیا ممکن است که با تو رو در بایستی داشته باشم؟ این که در اسلام این همه نسبت به امر به معروف و نهی از منکر تأکید شده، برای همین است.

سیر جامعه بدون حیاء

اگر این پرده در سطح جامعه دریده شود، یک جامعه ای درست می شود که هر روز به سمت حیوانیت می رود و دیگر انسانیّت تمام می شود. نه الهیّت، بلکه حتّی انسانیّت هم از چنین جامعه ای می رود. دیگر کسی قُبح سرش نمی شود.

راه رسیدن دشمن به اهداف خود

لذا من این را تذکر بدهم که دشمنان اسلام هم از این جهت، مسأله را خوب فهمیده اند که راه ضربه زدن به جامعه اسلامی ترویج بی حیایی است. اگر این بشود، آنها به اهداف خود رسیده اند. آنجا دیگر دشمن با انسان رو به رو نیست که بخواهد با آنها بجنگد. بلکه با یک سری حیوان، طرف است و کارش بسیار راحت است. چون افراد بی حیای جامعه، حیوان هستند و دیگر انسان نیستند که بخواهد از دینشان دفاع کند. چنین افرادی احساس شرف می کنند!؟ ناموس می فهمند یعنی چه!؟ اینها دیگر انسان نیستند.

ص: ۱۶۱۷۱

«حیاء» لازمه غیرت و دفاع از دین

کسی از دین و انسانیت دفاع می کند، که پرده ای از حیاء داشته باشد. حیاء من الله باید باشد. دیگر وقتی از این خبری نشد و مردم از همدیگر خجالت نکشیدند، مثلِ حیوانات زندگی داشتند، دشمن به راحتی می تواند بر آن جامعه احاطه پیدا کنند. در این جامعه دیگر خبری از غیرتمندی هم نیست. چون در بحث غیرت گفتیم که کسی غیرت دارد که حیاء داشته باشد. چنین افرادی نه غیرت دینی دارند، نه غیرت انسانی و نه حیاء الهی دارند. هیچ چیزی ندارند.

«بی تفاوتی» زمینه ساز بی حیایی

لذا من عرض کردم که اگر نعوذبالله این معنا ترویج پیدا کند، دیگر جامعه انسانی نخواهد بود. یک وقت می گویید: حیاء در جامعه ترویج نمی شود ولی یک وقت می گویید: در جامعه ترویج بی حایی وجود دارد. پرده داری که نیست، پرده دری هم دارد ترویج پیدا می کند؛ نه این که به پرده داری اهمیّت داده نمی شود، بلکه پرده دری رواج دارد. بی تفاوتی با ترویج، فرق دارند. بی تفاوتی، زمینه سازِ پرده دری است. مثلاً کسی که به کار زشتی، نگاه می کند و ککش هم نمی گزد، حالت بی تفاوتی دارد. امّا یک نفر که مرتکب حرام می شود، پرده دری کرده است.

نهی از منکر، پرده داری است

وقتی کسی به او می گویی: پرده دری نکن! یعنی عمل زشت را انجام نده! این یعنی دارد پرده داری می کند. نهی از منکر، پرده داری است. اینکه من وقتی کار زشت را می بینم باید جلویش را بگیرم، برای این است که در جامعه پرده داری شود. ما تعبیر می کنیم به «پیش گیری»، چون این کار، زمینه ساز پرده دری در جامعه است. البته حیاء اقسام دیگری هم دارد که الآن وارد آنها نمی شوم.

ص: ۱۶۱۷۲

منبع: www.mojtabatehrani.ir

حیاء در بعد تربیتی (۱۱)

حیاء در بعد تربیتی (۱۱)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم؛ بسم الله الرحمن الرحیم؛

ص: ۱۶۱۵۳

والحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

«رُوِیَ عنِ الصادقعلیه السلام) قال: لَا إِیمَانَ لِمَنْ لَا حَیَاءَ لَه»(۱)

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به حیاء بود، عرض کردم یکی از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بیحیایی است. من در بحث حیاء تقسیماتی را هم عرض کردم و در جلسه گذشته حیاء را در سه رابطه از نظر ارزشی و فضیلتی، از نظر زیبایی و از نظر کاربردی در جامعه تقسیم کردیم.

حیای ممدوح و مذموم

بحث حیاء بحث مفصّلی است، امّا چون این جلسه آخرین جلسه مبحث حیاء است، به طور اختصار یک تقسیمبندی دیگری راجع به حیاء را مطرح میکنم که علمای اخلاق آن را تحت عنوان حیای ممدوح و حیای مذموم مطرح میکنند؛ حیای ستایش شده و حیایی که نکوهش شده است. حالا ـ این چیست؟ چهطور میشود با آن بیانی که ما راجع به حیاء داشتیم، حیاء مذموم باشد؟

من مقدّمتاً مطلبی را عرض کنم. حیاء یکی از مواهب الهیّه و از مختصّات انسان است و به تعبیر صدرالمتألّهین «غریزه انسانیّه» است و این حیاء «ما به الامتیازِ» انسان از سایر حیوانات است. حیوانات حیاء نمیکنند، امّا انسان حیاء میکند. این موهبت الهیّه مخصوص انسان بوده و حالتی برای روح، در ارتباط با عمل زشت است؛ حالا زشتی عمل در ارتباط با عقل عملی باشد یا در ارتباط با شرع باشد، قُبح، قُبحِ عقلی باشد یا قُبحِ شرعی باشد، فرقی نمیکند. این حالت موجب میشود که روح مُنفعِل و مُنکسِر میشود و این حالت نقش بازدارندگی نسبت به آن عمل زشت دارد. اگر هم انسان مرتکب آن کار شده است، باز همین حالت موجب میشود که دیگر تکرار نکند و از نظر اثر است که حیاء را تقسیمبندی میکنند. اثر به معنایی که مانع ارتکاب عمل قبیح شود یا بر عکس، مانع ترک عمل حَسَن باشد؛ در هر دو رابطه فعل و ترک است.

ص: ۱۶۱۵۴

۱- (۱) . الکافی، ج۲، ص۱۰۶

ریشه حیاء «قوّت نفس و ایمان»

ما در روایاتمان در باب مسأله حیاء، حیای ممدوح و حیای مذموم داریم. الآن از نظر ریشه یابی، مطلبی را عرض میکنم و بعد وارد میشوم و این تقسیمبندی را توضیح میدهم. کسانی که اهل حیاء هستند و دستشان به عمل زشت آلوده نمی شود و خودداری میکنند، یعنی این حالت، مانع انجام عمل قبیح یا مانع ترک عمل نیک میشود، قوّت انسانی و ایمانی دارند. در ارتباط با قبح هم گفتیم که ما یک قبح عقلی داریم و یک قبح شرعی داریم.

ریشه حیاء از قبایح عقلی چیست؟ اینکه کسی قبح عقلی انجام نمیدهد به خاطر قوّت روح انسانیِ او است، چون این از مختصّاتِ انسان است. میگویند: قوّتِ نفس، اینجا نفس به معنای بُعد انسانیاش است. این حیاء کاشف از این است که بُعد انسانیاش قوی است. در ارتباط با قبح شرعی، این حیاء کاشف از این است که شخص، قوّت ایمانی دارد. هر دو حکایت از قوّت میکند؛ یکی قوّت روحِ انسانی و یکی قوّت بُعد ایمانی. این دو تا است که موجب میشود شخص، دستش به عمل زشت آلوده نشود.

ریشه بیحیایی «ضعف نفس و ایمان»

در مقابل، کسانی که لاأُبالی هستند و دستشان به عمل قبیح آلوده میشود، چه قبح انسانی و چه قبح شرعی، یعنی گناه، چه در ارتباط با ارتکاب حرام و چه در ارتباط با ترک واجب، این بیحیایی کاشف از این است که شخص یا از نظر بُعد انسانی ضعف دارد، یا از نظر ایمانی ضعف دارد. همه اینها را گفتیم و ریشهیابی هم کردیم.

ص: ۱۶۱۵۵

حیاء از انگشت نما شدن در محیط لاابالی گرها

حالا سراغ آن تقسیمبندی میرویم؛ انسانهایی هستند که وقتی در محیط ها یا شرایطی قرار میگیرند، دستشان آلوده به عمل قبیح میشود و یا فرض بفرمایید واجبی را ترک میکنند یا عمل غیرشرعی را مرتکب میشوند از نظر شرعی یا انسانی فرقی نمیکند. چه فعل و چه ترک، زشت و قبیح است، وقتی در محیطِ عرفیِ لاأُبالی قرار می گیرد، خلاف را مرتکب میشود. این شخص چون بُعد انسانی و بُعد ایمانیاش ضعف دارد، مرتکب عمل قبیح میشود.

معنای تسامح عرفی

ما به این حالت میگوییم «تسامح عرفی». اگر از او بپرسی فلانی چرا نمازت را نخواندی؟ میگوید: جایی بودم که خجالت می کشیدم. خجالت می کشیدی؟ از چه کسی؟ از چه چیزی؟ یا اینکه می گوییم: فلانی! این چه کاری بود که کردی؟ این کار که حرام بود! میگوید: خوب اگر نمیکردم، در این جمع انگشتنما میشدم. شرایط محیط عرفیِ لاأُبالی، موجب میشود مرتکب فعل قبیح یا ترک واجب شود. بعد هم که از او میپرسی: چرا؟ میگوید: خجالت کشیدم! در اینجا حیاء را مصرف میکند.

حیای ضعف و حیای قوّت

حیاء به معنای واقعیاش، ممدوح است، لذا در روایات ما بر محور همین حیای ممدوح بحث کردهاند، چون در عرف این حیاء متداول است. البته این تقسیمبندیِ حیای ممدوح و مذموم را هم کردهاند. من این مقدمه را برای این گفتم که روایاتی را که میخوانم، معنایش مشخص شود. در روایتی از امام صادقعلیه السلام) دارد که حضرت فرمود: «الْحَیَاءُ عَلَی وَجْهَیْنِ فَمِنْهُ الضَّعْفُ وَ مِنْهُ قُوَّةٌ»، با این مقدّمهای که گفتم دیگر خیلی روشن میشود. یک قسم از حیاء کشف از ضعف میکند و یک قسم آن کشف از قوّت در بُعد انسانی و در بُعد ایمانی میکند، «وَ إِسْلَامٌ وَ إِیمَانٌ»(۱) حالا معنای روایت دیگر تقریباً روشن میشود که حضرت این را ریشهیابی کردند.

ص: ۱۶۱۵۶

۱- (۲) . بحارالأنوار، ج۶۸، ص ۳۳۴

حیای عقل و حیای حُمق

در روایتی از پیغمبر اکرم است که فرمودند: «قال رسولالله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم): الْحَیَاءُ حَیَاءَانِ حَیَاءُ عَقْلٍ وَ حَیَاءُ حُمْقٍ فَحَیَاءُ الْعَقْلِ هُوَ الْعِلْمُ وَ حَیَاءُ الْحُمْقِ هُوَ الْجَهْلُ»(۱) آن حیایی که پشتوانهاش قدرت روحیِ انسانی است، حیای علم است و آن حیایی که پشتوانهاش ضعف انسانی و ایمانی است، حُمق و جهل است.

خواهی نشوی رسوا، هم رنگ جماعت شو!

من خواستم این تقسیمبندی را بگویم، البته بحثم تا حدودی کامل نیست. ما در روایات مواردی را میبینیم که رویشان دست میگذارند که اینها حیای مذموم است که تو از آن ها به «خجالت» تعبیر میکنی. ما موارد متعدّدی داریم که میگویند: این خجالت یعنی چه؟ مثل همین عمل به واجبات و ترک محرّمات. اگر کسی واجبی را عمل نمیکند و میگوید: خجالت میکشم، عمل حرام مرتکب میشود. شما را به خدا قسم اصلاً این جمله «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو»، حرف صحیحی است؟ حماقت هم حدّی دارد! این همان حیای حُمقی است که در روایت بود. من هیچ حرفی را از خودم نمیگویم. از چه کسی خجالت کشیدی؟ برو از خدا خجالت بکش! حالا من دو سه مورد از آن موارد را عرض میکنم.

موارد مختلف حیای حُمق

۱.حیاء در «سؤال کردن»

یک نفر، چیزی را نمیداند و نمیرود بپرسد که آگاه شود. چرا؟ میگوید: خجالت میکشم که بپرسم. این حیای حُمق است. ما در یک روایت از امام صادق(صلواتاللهعلیه) داریم که فرمودند: «یَا ابْنَ النُّعْمَانِ! لَا تَطْلُبِ الْعِلْمَ لِثَلَاثٍ لِتُرَائِیَ بِهِ وَ لَا لِتُبَاهِیَ بِهِ وَ لَا لِتُمَارِیَ» برای این سه چیز دنبال تعلّم و یاد گرفتن علم نرو! اینکه انگشتنما شوی، پُز بدهی یا با مردم مجادله کنی.

۱- (۳) . بحارالأنوار، ج۶۸، ص ۳۳۱

«وَ لَا تَدَعْهُ لِثَلَاثٍ رَغْبَةٍ فِی الْجَهْلِ وَ زَهَادَةٍ فِی الْعِلْمِ وَ اسْتِحْیَاءٍ مِنَ النَّاس»(۱) برای سه جهت نیز یاد گرفتن را رها نکن! «رَغْبَةٍ فِی الْجَهْلِ» یک: دوستی نادانی؛ یعنی میگوییم: چرا نمیروی یاد بگیری؟ میگوید: حالا اگر بدانم چه میشود؟ ندانم بهتر است. این را میگویند: «رَغْبَةٍ فِی الْجَهْلِ». دو: «زَهَادَةٍ فِی الْعِلْمِ» یعنی همینقدر که میدانم بس است، این را میگویند: «زَهَادَةٍ فِی الْعِلْمِ». بحث من مربوط به این مورد سوم است، «وَ اسْتِحْیَاءٍ مِنَ النَّاس» خجالت میکشد برود بپرسد. خجالت میکشد برود مسأله شرعی را بپرسد. این حیاء، حیای حُمق است و مذموم است. این اصلاً حیاء نیست که فرد میگوید: خجالت میکشم.

۲. حیاء در گفتن «نمیدانم»

دوم؛ چیزی را نمیداند و نمیگوید که نمیدانم، چون خجالت میکشد که بگوید نمیدانم. ببینید روایات ما چهقدر ظریف برخورد میکنند. روایتی از علیعلیه السلام) است که فرمودند: «لاـ یستحیین أحد إذا سئل عما لاـ یعلم أن یقول لاـ أعلم»(۲) خجالت نکش آقا! نمیدانی؟ بگو نمیدانم. «و لا یستحیین أحد إذا لم یعلم الشیء أن یتعلمه»(۳) این روایت یعنی اگر چیزی نمیدانی، خجالت نکش، برو بپرس.

همین الآن یاد قضیهای افتادم که این را شخصی برای من نقل کرد که فوت کرده است. محلهاش را نمیگویم، او به من گفت من در یک جای عمومی به یکی از علمای بزرگ و مشهور تهران برخورد کردم. سلام کردم. ایشان خیلی هم ادب کردند. از ایشان یک مسأله شرعی سؤال کردم. ایشان فکری کرد، سرش را بلند کرد و گفت: مثل شیر یادم نیست! هیچ هم خجالت نکشید، با این که میشود گفت: ایشان از أعلم علمای تهران هم بود. «لا یستحیین أحد إذا سئل عما لا یعلم أن یقول لا أعلم» گفتن «نمیدانم» که خجالت ندارد.

ص: ۱۶۱۵۸

۱- (۴) . بحارالأنوار، ج۷۵، ص ۲۹۱

۲- (۵) . غررالحکم، ص۴۸

۳- (۶) . خصائص الأئمه(ع)، ص۹۴

۳. حیاء در «گفتن سخن حق»

آنجایی که حق را میدانی و چون خجالت میکشی، ابراز نکنی نیز حیای احمقانه است. روایت از علیعلیه السلام) است که فرمودند: «من استحیا من قول الحق فهو أحمق»، (۱) اگر کسی بگوید خجالت کشیدم که حرف حق را بزنم، آدم احمقی است. نگاه کنید چه تعبیری است!

در این جلسه من چارهای جز این ندارم که اینها را فهرستوار بگویم. «وَ اللَّهُ لا یَسْتَحْیی مِنَ الْحَق» (۲) این آیه قرآن است. خدا از بیان حق حیاء نمیکند.

غرضم این بود که این تقسیمبندی را فهرستوار بگویم و الّا بحث مفصّلی است و من هم فرصت ندارم. این را هم گفته باشم که این تقسیمبندی هم در روایات ما است و هم در مباحث اخلاقی ما است و از نظر ریشههای هم گفتم که ریشهاش چیست. آنهایی که اهل حیاء هستند، چه در رابطه با قبح عقلی و چه در رابطه با قبح شرعی، کسانی هستند که از نظر بُعد انسانی و از نظر ایمانی قوی هستند و کسانی که ضعف ایمانی یا ضعف نیروی انسانی دارند، در وادی بیحیایی قرار میگیرند و نمیتوانند پردهداری کنند و در جامعه پردهدَر میشوند.

راه حلّ ترویج بیحیایی

و خصوصاً این تعبیر را عرض میکنم که «یکی از مشکلات بزرگ جامعه ما ترویج بیحیایی است». در این بحث حیاء مکرّر از من سؤالی شده است که راهحل این مشکل چیست؟ شاید در ذهن بسیاری از شماها هم همین آمده باشد. این مسأله یک چیز عادّی هم هست. گفت: چرا مشکل را میگویی ولی راه حلّ آن را نمیگویی؟ بیانصاف نیستم حق هم با آنها است.

ص: ۱۶۱۵۹

۱- (۷) . غررالحکم، ص ۷۰

۲- (۸) . سوره الاحزاب، آیه ۵۳

شیوه های گسترش بیحیایی

۱.ترویج بی حیایی

من مقدّمهای را بگویم بعد وارد راه حلّ مشکل میشوم. ترویج بیحیایی دو تصویر دارد، گاهی ترویج بیحیایی به صورت ترویج زشتی ها و اعمال قبیح در سه رابطه دیداری، گفتاری و رفتاری است. فرد شاخصی که مروّج این نوع بیحیایی در جامعه ما است، رسانهها هستند که چه از نظر دیداری، چه گفتاری و چه رفتاری پردهدری میکنند. ظاهراً کسی هم در حرف من تأمّل ندارد که رسانهها در جامعه مروّج بیحیایی هستند.

۲. سکوت در برابر بی حیایی

گاهی ترویج بی حیایی نمی کنند، یعنی اعمال زشت را ترویج نمی کنند، بلکه سکوت میکنند و با عمل زشتی که در جامعه واقع میشود، برخورد نمیکنند. این هم ترویج بی حیایی است. کسانی که در جامعه مسئولیّت دارند با هر عمل زشت در بُعد دیداری، گفتاری و رفتاری که برخورد کنند، اگر به وظیفه شان عمل نکنند، این ها هم بی حیایی را ترویج داده اند. یعنی بازگذاشتن میدان در جامعه برای انجام کار زشت، ترویج بیحیایی است. پس ترویج دو نوع است. دقت کنید که من اینها را از هم جدا کردم.

فضای پنجم حاکم بر چهار محیط، فضای حکومت است:

بحث من در گذشته در مورد تربیّت بود، عرض کردم که انسانها در چهار محیط خانوادگی، آموزشی، رفاقتی و شغلی، روش رفتاری میگیرند. در آنجا تعبیری داشتم که گفتم ما فضای پنجمی داریم که این فضای پنجم، حاکم بر آن چهار محیط است. مثلاً اگر محیط خانوادگی، آموزشی، رفاقتی و شغلی نقش سازندگی داشته باشند، امّا فضای پنجم که حاکم بر هر چهار محیط است می تواند تمام زحمات آن ها را خنثی کند.

ص: ۱۶۱۶۰

اگر فضای پنجمی که حاکم بر چهار محیط است، نقش سازندگی داشت، «سطح جامعه» به سمت سازندگی میرود؛ حتی اگر بعضی از این محیطها نقش تخریبی داشته باشد. امّا اگر آن فضا نقش تخریبی داشت، نقش سازندگی این فضاها تضعیف میشود و بلکه از بین میرود. این ها بحث هایی بوده که من در سابق کرده ام. من این بحث را با بحثی که امروز در این جلسه گفتم، تلفیق میکنم تا راه حل مسأله روشن شود. من دیگر چارهای ندارم و مجبورم از بحث تربیّت وارد بحث حیاء شوم. حالا این دو تا را به هم متّصل میکنم.

راه حلّ اصلاح بیحیایی در جامعه

حالا سراغ راه حل مشکل برویم. راه حلّ این مشکل که در سطح جامعه وجود دارد، چیست؟ راه حلّ این است که حاکمان جامعه، یعنی سازندگان فضای پنجم، دارای صلاحیّت باشند. اگر اینها افراد صالح باشند، مشکل هم در بحث فضای پنجم و هم در نقش سازندگی چهار محیط اوّل، حلّ میشود.

اصلاح فقیهان و اصلاح مسئولان

در جامعه دو دستهاند که فضاساز هستند، اگر این ها اصلاح شوند، جامعه روی صلاح خواهد دید. من اوّل یک روایت میخوانم و بعد مطلب را توضیح می دهم. روایت از پیغمبر اکرم است که فرمودند: «قال رسولالله(صلیاللهعلیهوآلهوسلم): صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِی إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِی» حضرت فرمودند: دو گروه از امّت من هستند که اگر صالح و شایسته باشند، جامعه و امّت من هم رو به صلاح میرود، «وَ إِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِی» اگر این دو گروه فاسد باشند، جامعه هم رو به فساد میرود، «قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ هُمَا» از پیغمبر سؤال کردند که این دو گروه و دو صنف که میفرمایید، چه کسانی هستند؟ «قَالَ الْفُقَهَاءُ وَ الْأُمَرَاءُ»(۱) دسته اوّل فقها یعنی علما و دانشمندانی که معارف و احکام شرعیّه را میدانند و دسته دوم هم اُمَرا یعنی کسانی که زمام امور اجرایی جامعه را در دست دارند، هستند.

۱- (۹) . بحارالأنوار، ج۲، ص۴۹

وظیفه فقها و امرا: تبیین دین و اجرای آن

کار فقها امور فرهنگی است و کار اُمَرا امور اجرایی است. اینها اگر صالح شدند، جامعه هم صالح میشود. معنای این که صالح شدند یا فاسد شدند، چیست؟ معنایش این است که به وظیفه ای که خداوند به آن ها محوّل کرده است، عمل کنند. وظیفه علما و فقها یک وظیفه فرهنگی است، یعنی این ها باید بیایند احکام شرعیّه را تبیین کنند، معارف الهیّه را بگویند، بایدها و نبایدها را به تعبیر خیلی ساده برای مردم بیان کنند. این وظیفه فقها است. وظیفه اُمَرا چیست؟ وظیفه اینها پیاده کردن احکام شرعیّه در سطح جامعه است، چون اینها مسئول اجرایی هستند. اینها باید احکام شرعیه را اجرا کنند.

«سکوت» ترویج بی حیایی است!

من در اینجا میخواهم این نکته را عرض کنم که فقها و عالمان دینی که وظیفه تبلیغ دین و آموزش احکام الهی را دارند، اگر در برابر بی حیایی هایی که در جامعه می شود، سکوت کنند، یا مجریان و مسئولان امور حکومتی که وظیفه اجرای احکام را دارند، اگر در برابر بی حیایی هایی که در سطح جامعه اتّفاق می افتد، کاری نکنند، همین سکوتشان ترویج بیحیایی است. اگر مردم و جامعه منحرف شوند و فقها چیزی نگویند و کسانی که وظیفه اجرایی دارند، دست روی دست بگذارند و کاری برای اصلاح جامعه نکنند، این خودش ترویج بیحیایی است. چه رسد به اینکه نعوذ بالله خودشان بیحیایی را ترویج کنند.(۱)

فقها و امرا باید دوشادوش هم کار کنند

اینطور نیست که فقها و امرا از یکدیگر جدا باشند، باید موازی با هم کار کنند. کار فرهنگی و کار اجرایی باید دوشادوش جلو رود والّا اگر کار فرهنگی شود، امّا کار اجرایی نشود، بیفایده است. هرچه فقها داد بکشند و از اینطرف اُمَرا عمل نکنند، فایدهای ندارد. چون برخی از شما راه حلّ مشکل جامعه را خواستید، من این مطالب را میگویم.

۱- (۱۰). حالا ما داریم حمل به صحّت میکنیم و این حرفها را میزنیم.

هر کس به وظیفه شرعیاش عمل نکند، فاسق است!

ضمناً این را هم بدانید که این مصیبت برای جامعه اسلامی تازگی ندارد. ما در باب احکام داریم که اگر کسی به وظیفه شرعیاش عمل نکرد، مرتکب حرام شده است. سراغ اهمّ واجبات برویم. اهمّ واجبات چیست؟ «امر به معروف و نهی از منکر» با آن مراتبی که شنیدید. اگر کسی به این اهمّ واجبات در سطح جامعه عمل نکند، یعنی آن کسی که در این رابطه وظیفهای دارد، اگر به این وظیفه عمل نکند، فاسق است. این که میگویم خیلی روشن است، همه اینها مسأله شرعی است؛ این شخص فاسق است. این مصیبت بزرگ از صدر اسلام بعد از پیغمبر اکرم در جامعه اسلامی شروع شد.

مصیبت تاریخی اسلام، زمام داری فسّاق ظاهرالصلاح

فُسّاق ظاهرالصلاح، زمام امور اجرایی را در سطح جامعه به دست گرفتند و جامعه اسلامی رو به فساد رفت. اینها زمام امور اجرایی جامعه را به دست گرفتند و چون به وظیفه الهی عمل نکردند، جامعه روز به روز، رو به فساد رفت. مصیبت واقعی این بود. اگر فاسق بودند ولی ظاهرالصلاح نبودند مشکل زیادی نبود، مردم هم فریب نمیخوردند. به تعبیر من اگر بی ریاء و بی دین بودند این همه مصیبت به بار نمی آمد. اگر باصفا بودند ولی در وظایف شرعی کاهل بودند، مردم سراغ این ها نمی رفتند. مصیبت «فاسق ظاهرالصلاح» بالاتر از فاسقی است که ظاهرالصلاح نیست.

من تا حدودی خواستم راه حل مشکل را بگویم. راه حل چیست؟ فضاسازان باید اصلاح شوند تا جامعه اصلاح شود. فضاسازان باید به وظایفشان عمل کنند والّا وضع جامعه همین است که میبینید. اینهایی که میگویم، استدلالی است و همه دلایل را هم گفتم و پیش آمدم. سؤال کردید راه حلّ چیست، من هم روایت خواندم. راهش این است. دیگر بهتر از این میخواهید؟

ص: ۱۶۱۶۳

کار فرهنگی، بدون کار اجرایی جواب نمی دهد!

عالم دینی هر چه کار فرهنگی کند، تا اجرا نشود، هیچ اثری ندارد و جامعه اصلاح نمیشود. اینها باید هماهنگ جلو بروند. اینها باید اصلاح شوند، ما راهی جز این نداریم. من در این بحث حیاء وارد فضای پنجم شدم و گفتم که اگر امرا قابل اصلاح هستند، باید آنها را اصلاح کرد. چون این ها نقش اساسی برای پیاده کردن احکام را دارند.

کار فرهنگی، بدون اجرا ذهنیّت گرایی است!

ذهنیّت گرایی به چه درد میخورد؟ مهم این است که احکام در سطح جامعه عمل شود. پردهدری را در سه رابطه گفتم و همه را هم بحث کردم و گفتم مصیبت بزرگ ما از صدر اسلام همین بوده است. گفتم اگر این ظاهرالصلاح ها نبودند، کاراصلاح جامعه آسانتر بود. این ظاهر الصلاح ها مشکل را پیچیده کرده اند. خدا انشاءالله جامعه را نجات دهد.

منبع: www.mojtabatehrani.ir

حجاب (۳)

حجاب و پوشش زنان از منظر قرآن و حدیث و عواقب بد حجابی در حدیث معراج(۲)

حجاب و پوشش زنان از منظر قرآن و حدیث و عواقب بد حجابی در حدیث معراج(۲)

چه کسانی به زن محرم هستند؟

حالا چه کسانی به زن محرمند؟

«و لا يبدين زينتهن»

زنان، زیبایی چهره، زیبایی گردن، زیبایی سینه، لباس های رنگارنگ بسیار تحریک کننده را به کسی نباید نشان دهند مگر برای دوازده نفر که برای آن ها تحریک کننده نیست.

ص: ۱۶۳۱۲

۱.«و لا يبدين زينتهن إلّا لبعولتهن» شوهر او که به او محرم است

۲.«أو أبائهن» پدران بزرگ او، پدر و پدر بزرگش به زن محرمند

۳.«أو أباء بعولتهن» پدر شوهر هم به او محرم می باشد

۴.«أو أبنائهن» پسران خود او که از شوهر هستند به او محرمند

۵.«أو أبناء بعولتهن» اگر با مردی ازدواج کرده که آن مرد پسر از زن دیگرداشته، آن ها نیز محرمند

۶.«أو إخوانهن» برادران زن به او محرمند

۷.«أو بنی إخوانهن» پسران برادر زن به او محرمند که او عمهٔ آن ها می شود

۸.«أو بنی أخواتهن» به پسران خواهرش محرم است

۹.«أو نسائهن» به زنان مؤمن و مسلمان هم محرم است

۱۰.«أو ما ملكت ايمانهن» به غلامی که با پول خود خریده، محرم است که الان دیگر وجود ندارد که همان خرید به منزلهٔ محرمیت است

۱۱.«أو التابعين غير اولی الإربه من الرجال» نوکری که در خانه کار می کند. اینکه حضرت حق می فرماید، خیلی عجیب است

«أو التابعين غير اولی الإربه» این مرد هیجانی در شهوت او ایجاد نمی شود و فرقی بین زن و مرد نمی تواند بگذارد، این زن به چنین مردی که در منزل کار می کند محرم است.

۱۲.«أو الطفل الذين لم يظهروا علی عوارت النساء» به بچه ای که میل و غریزهٔ جنسی هنوز در او ظهور نکرده است مثلا پسر بچهٔ سه یا چهار ساله باشد، ولی بچهٔ پنج وشش ساله که وقتی دست به بدنش زده می شود خوشش بیاید این بچه به زن نامحرم است

«و لا يضربن»به زن اجازه نمی دهم

«بارجلهن ليعلم ما يخفين من زينتهن»

کفشی بپوشد که در حال راه رفتن، کفش صدای زیبایی بدهد و گوش مردان را نوازش کند. وقتی صدای پا را شنیدند برگردند و او را تماشا کنند و ببینند که به این شکل راه رفتن، سر و صدای کفش و دستبند و گردن بند و النگو دارد می آید، آن وقت مردان هزاران فکر آلوده دربارهٔ آن زن می کنند.

حکم ارتباط دختران و پسران در قرآن

اما ارتباط نامشروع با دختران و زنان که بر طبق فرهنگ غرب در این زمان عادی شده است به حکم قرآن حرام است که در سورهٔ نساء آیهٔ بیست و پنج و سورهٔ مائده آیهٔ پنج ارتباط دختر و پسر و روابط پنهانی را حرام نموده است.

اما در مورد خانم هایی که دستور این دو آیه و خیلی از برنامه های الهی را رعایت نمی کنند، تقوا را مراعات نمی کنند، پوشش را مراعات نمی کنند، دستور این دو آیه را رد می کنند و در زندگی کارهای دیگری هم دارند.

حدیث معراج درباره عذاب زنان

یک روایت بسیار مهمی را نقل می کنم. متن روایت در کتاب بسیار باعظمت و مقبول کل علمای شیعه، عیون أخبار الرضا(ع) نوشته وجود مبارک عالم کم نظیر شیخ صدوق(ره) و در بحارالانوار مرحوم مجلسی و در کتاب لئالی الأخبار عالم بزرگ مرحوم تویسرکانی هم آمده است.

شیخ صدوق از ورّاق نقل می کند، ورّاق از یک مرد شیعه به نام اسدی نقل می کند، اسدی از یکی از راویان شیعه به نام سهل نقل می کند و سهل از عبدالعظیم حسنی و عبدالعظیم حسنی از امام جواد(ع) و امام جواد(ع) از امام رضا(ع) و ایشان از پدرانش چنین نقل می کند که امیرالمؤمنین(ع) می فرماید:

ص: ۱۶۳۱۴

«دخلت أنا و فاطمه علی رسول الله(ص)»

من و فاطمه(س) همسـرم خدمت پیغمبر اکرم(ص) رسیدیم. راویان حدیث از نُه امام: آن را نقل کرده اند از حضرت عبدالعظیم تا امام علی(ع) هر امامی به مردم زمان خویش گفته

«فوجدته یبکی بکاءً شدیدا»

پیغمبر اکرم(ص) به سختی گریه می کرد. امیرالمؤمنین(ع) می گوید: پدر و مادرم فدایت شوند یا رسول الله چه چیزی باعث شده که شما چنین گریهٔ سختی می کنید؟ پیغمبر اکرم(ص) فرمود: یا علی شبی که مرا به معراج بردند، چیزهایی دیدم که برای شما می گویم. من زنان امتم را در عذاب سختی دیدم نه عذاب معمولی، بر من خیلی عذاب سخت امتم گران تمام شد، سختی عذاب آن ها مرا به گریه انداخت.

فرمود: خانمی را دیدم که با موی سر به دیوار جهنم بسته شده بود که مغزش در حال جوشیدن بود. خانمی را دیدم که با زبانش آویخته شده بود و آب جوش جهنم در حلقش می ریختند. خانمی را دیدم که با سینه آویخته شده بود. خانمی را دیدم که گوشت بدن خودش را می کند و می خورد و آتش از زیر بدنش وارد می شد و از دهانش خارج می گشت. خانمی را دیدم که دو پایش و دستش را به هم بسته بودند و مار و عقرب به بدنش چسبیده بودند. خانمی را دیدم که کور، کر و لال بود در تابوتی از آتش که مغزش از بینی او بیرون می ریخت و بدنش از مرض برص و جزام جهنم بریده بریده شده بود. خانمی را دیدم که به دو پا در تنوری از آتش آویخته شده بود. خانمی را دیدم که گوشت بدنش قطع می شد و آتش از پیش و پشت سرش به او حمله می کرد و با قیچی جهنم گوشتش را می کندند. خانمی را دیدم که آتش جهنم از صورتش بالا می رفت و با دست آتشین معده و رودهٔ خود را می خورد. خانمی را دیدم که سرش چون خوک و بدنش همچون بدن الاغ و میلیون ها رنگ عذاب او را فرا گرفته بود. خانمی را دیدم که صورتش چون صورت سگ و آتش از زیر بدن وارد و از دهانش خارج می شد و ملائک با گرزهای آتشین بر سرش می زدند.

بعد از سخنان پیغمبر اکرم(ص)، حضرت زهرا(س) وارد سخن شد و عرض کرد: حبیب من، نور چشم من، پدر به من خبر بده که کار این زن ها چه بوده و روش و عادتشان چه بوده است که خداوند چنین عذاب هایی را بر آن ها مسلط کرده است. پیغمبر اسلام(ص) فرمود دخترم

آن که با موی سر به دیوار جهنم آویخته بودند خانمی بود که همهٔ مردها خیلی راحت موی سرش را می توانستند ببینند و پوششی نداشته است. زنی که با زبانش آویخته بودند زنی بود که به ناحق و بی دلیل با زبانش و زشت گویی هایش دائم دل شوهرش را آتش می زد.

اما خانمی که با سینه آویزان بود خانمی بود که نیاز جنسی شوهرش را جواب نمی داده و نمی گذاشته کنار او هم بخوابد و حال چه آن زن خیلی مقدس بوده که می گفته نماز شب بخوانم و مرد را دور می کرده و یا مزاج سردی داشته است. در هر صورت پیغمبر اکرم(ص)فرموده زنی که شوهرش را از غرائز جنسی محروم کند به برآمدگی سینه در جهنم آویزان می شود. و اما خانمی که با دو پا آویخته می شود زنی است که بدون علت شرعی و اجازهٔ شوهر از خانه خارج می شود، حال یک وقت زن نیاز به مسائل الهی حلال و حرام دارد، یک ساعت تا مسجد می رود، این عیبی ندارد اما یک وقت زن می خواهد بیرون برود و حق غریزهٔ مرد پایمال می شود این گناه است.

اما خانمی که گوشت بدنش را در آن آتش می خورد، در منزل به خود می رسید و لباسی را می پوشید که در بیرون خودش را به چشم ها ارائه دهد نه این که با مردی رابطه داشته باشد.

ص: ۱۶۳۱۶

اما خانمی که دست و پایش بسته شده بود و مارها و عقرب ها به او چسبیده بودند خانمی بوده که بدون نظافت اعضا و جوارح وضو می گرفته و لباس های نجس و ناپاک تن می کرده و از جنابت و عادت ماهانه غسل نمی کرده و نماز را سبک می شمرده است.

اما خانمی که کور و کر و لال بود، زنی بود که از زنا بچه به دنیا آورده و گردن شوهرش انداخته و شوهر هم نمی دانسته که بچه از آن خودش نیست و تا آخرعمرارتباط نامشروع داشته است.

و اما خانمی که با قیچی آتشین جهنم ملائکه گوشتش را قیچی می کردند خانمی بود که با نامه و یا وسیله دیگری خود را به مردان نامحرم عرضه می کرده است. اما خانمی که صورتش و بدنش پر از آتش بود و معده و روده اش را می خورد، آن زن دلال بین زن و مرد نامحرم بود که خود او پیر شده بود و کسی سراغش نمی رفت و دلالی می کرد.

اما خانمی که سرش خوک و بدنش الاغ بود زنی بود که آتش اختلاف روشن می کرد و زن و شوهر ها را به جان هم می انداخت و آرامش خانواده را به هم می ریخت و دروغ می گفت.

اما زنی که صورتش سگ بود و آتش از پایین او داخل می شد و از دهانش بیرون می زد رهبر ارکستر زنانه بوده در مجلس مردان خوانندگی می کرد. در زمان پیغمبر اکرم(ص) رادیو و تلویزیون نبوده، اما لغتی که پیغمبر اکرم(ص) به کار گرفته این است:

«فإنّها کانت قینةً» هم خواننده بوده که مردان می آمدند شرکت می کردند و هم رهبر ارکستر در سالن ها و نمایشگاه ها بوده است.

ص: ۱۶۳۱۷

پیغمبر اکرم(ص) حق داشته که برای چنین زنان زار زار گریه کند. خانم هایی که این مسائل را می خوانید و از آن هایی هستید که در حدیث گفته شده چه کرده اید که دل پیغمبر اکرم(ص) را چنان سوزانده اید که علی(ع)و فاطمه(س) می گویند پیغمبر(ص) بلند بلند و شدید گریه می کرد.

من تاریخ پیامبر اسلام(ص) را خوانده ام. به شما خانم های بی حجاب می گویم که پیغمبر اکرم(ص) در بیست و سه سال مردم مکه و مدینه به او هر نوع ظلمی کردند شما دیگر به او ظلم نکنید و دلش را نسوزانید.

یک گریهٔ دیگر ایشان این بود که یک روز از حضرت پرسیدند که ای رسول خدا! چرا این قدر گریه می کنید؟ فرمود: حسین جان(ع) حالا که از من می پرسی می گویم که بعد از من برای پدرت علی(ع) و مادرت زهرا(س)، برادرت حسن(ع) و برای خودت حوادث عجیبی پیش می آید و بلاها به سرتان می آورند.

حسین جان(ع) من خیلی دلم می خواهد شماها هر کدام از دنیا رفتید در کنار من دفن شوید اما این مردم بعد از من همهٔ شما را از من دور می کنند. چرا گریه نکنم در حالی که گریه های مادرت را بین در و دیوار می بینم و محراب می بینم که فرق پدرت علی(ع) در آن شکافته می شود و بدن برادرت حسن(ع) را در کنار قبر من مورد حمله و تیر قرار می دهند که در حین شهادت به امام حسین(ع) فرمود: «لا یوم کیومک یا أبا عبدالله» یا حسین(ع) روزی همچون روز تو نیست. حسین جان(ع) در همهٔ عالم تا روز قیامت هیچ روزی همچون روز تو نخواهد بود.

ص: ۱۶۳۱۸

عفاف وحجاب در کلام امام رضا علیه اسلام

عفاف و حجاب در کلام حضرت رضا علیه السلام

فلسفه پوشش و حجاب اسلامی از مهم ترین موضوعاتی است که امروزه در جامعه اسلامی ما مطرح است و تشریح حکم اسلامی حجاب و پاسخ به شبهات آن برای تمام مبلغان گرامی ضروری است. به این سبب ما در آستانه ولادت امام هشتم علیه السلامبه شرح دو سخن حکیمانه امام رضا علیه السلام در این باره می پردازیم:

فلسفه عفاف و حجاب

محمّد بن سنان می گوید: حضرت امام رضا علیه السلام در جواب سؤالات من، نامه ای برایم ارسال داشتند که در فرازی از آن فرموده بودند

: «حُرِّمَ النَّظَرُ إِلَى شُعُورِ النِّسَاءِ الْمَحْجُوبَاتِ بِالْأَزْوَاجِ وَ غَيْرِهِنَّ مِنَ النِّسَاءِ لِمَا فِيهِ مِنْ تَهْيِيجِ الرِّجَالِ وَ مَا يَدْعُوا التَّهْيِيجُ إِلَى الْفَسَادِ وَ الدُّخُولِ فِيمَا لَا يَحِلُّ وَ لَا يَحْمِلُ (يَجْمُلُ) وَ كَذَلِكَ مَا أَشْبَهَ الشُّعُورَ إِلَّا الَّذِى قَالَ اللهُ تَعَالَى وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِى لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ الْجِلْبَابِ وَ لَا بَأْسَ بِالنَّظَرِ إِلَى شُعُورِ مِثْلِهِنَّ.» (۱)

«نگاه کردن به موهای زنان شوهردار وغیرشوهردار، حرام است؛ زیرا این نگاه، مرد را تهییج و تحریک می کند. و تهییج، شخص را به فساد و داخل شدن در حرام و اعمال ناپسندیده می کشاند و همچنین است حکم نگاه به غیر مو، (که نگاه مرد به آنها حلال نیست،) مگر در موردی که حق تعالی (در قرآن، آن را استثنا کرده و) فرموده است:

(وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِى لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ)؛

«بر زنان سالخورده که از ولادت و عادت بازنشسته، امید ازدواج ندارند باکی نیست که لباسهایشان را غیر از چادر بر زمین بگذارند و اشکالی ندارد که به موهای مثل این زنان نگاه شود.»

ص: ۱۶۳۱۹

عامل ترغیب زنان به حجاب و عفاف

روزی حسن بن جهم به محضر امام رضا علیه السـلام مشرف شد. وی متوجه شد که حضـرت، ظاهری آراسته دارد و خضاب (۲) هم کرده است. با تعجب پرسید: «خضاب کرده اید؟» امام فرمود:

«نَعَمْ بِالْحِنَّاءِ وَ الْکَتَمِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فِی ذَلِکَ لَأَجْراً إِنَّهَا تُحِبُّ أَنْ تَرَی مِنْکَ مِثْلَ الَّذِی تُحِبُّ أَنْ تَرَی مِنْهَا یَعْنِی الْمَرْأَهَ فِی التَّهْیِئَهِ وَ لَقَدْ خَرَجْنَ نِسَاءٌ مِنَ الْعَفَافِ إِلَی الْفُجُورِ مَا أَخْرَجَهُنَّ إِلَّا قِلَّهُ تَهْیِئَهِ أَزْوَاجِهِنَّ؛ (۳)

بله، بـا حنـا و برگ نیل خضاب کرده ام؛ مگر نمی دانی که این کار، سودی فراوان دارد؛ از جمله آنکه همسـر تو دوست دارد در تو همان زیبایی و آراسـتگی را ببیند که تو دوست داری در او ببینی، و زنانی (در اقوام گذشـته) از دایره عفت، بیرون رفتند و فاسد شدند. و چنین نشدند، مگر به دلیل کم توجهی شوهرانشان به آرایش خود.»

حضرت رضا علیه السلامدر سخن دیگری در همین باره فرمود:

«أَنَّ نِسَاءَ بَنِی إِسْرَائِیلَ خَرَجْنَ مِنَ الْعَفَافِ إِلَی الْفُجُورِ مَا أَخْرَجَهُنَّ إِلَّا قِلَّهُ تَهْیِئَهِ أَزْوَاجِهِنَّ؛ (۴)

زنان یهود از عفت بیرون رفتند و فاسد شدند، و چنین نشدند مگر به دلیل کم توجهی شوهران به آرایش و نظافت خود.»

و نیز فرمود:

«وَ قَالَ إِنَّهَا تَشْتَهِی مِنْکَ مِثْلَ الَّذِی تَشْتَهِی مِنْهَا؛ (۵)

همسرت از تو همان را می خواهد که تو از او توقع داری.»

با توجه به سـخن امام رضا علیه السـلام معلوم می شود که هدف دین از ضروری دانستن حجاب، حذف زمینه های فساد است. همچنین باید مرد و زن مسلمان، مسائل جنسی خود را منحصر به کانون گرم خانواده قرار دهد؛ وگرنه جامعه از سلامت جنسی برخوردار نخواهد بود.

ص: ۱۶۳۲۰

مهم ترین دستاوردهای حجاب

۱. آرامش روانی

اسلام تدابیری برای تعدیل و رام کردن غریزه جنسی اندیشیده است و در این باره، هم برای زنان و هم برای مردان، تکلیف معین کرده است. یک وظیفه مشترک برای زن و مرد، مربوط به نگاه کردن است:

(قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ .... قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ ....)؛ (۶)

«به مؤمنین بگو که چشمهایشان را (از نامحرم) ببندند و فروج خود را (از حرام) حفظ کنند. و به زنان مؤمن هم بگو که چشمهایشان را (از نامحرم) ببندند و فروجشان را (از حرام) نگه دارند.» خلاصه این دستور، آن است که زن و مرد نامحرم نباید به یکدیگر خیره شوند، نباید چشم چرانی کنند، نباید نگاه های مملوّ از شهوت به یکدیگر بدوزند، نباید به قصد لذت بردن به یکدیگر نگاه کنند. یک وظیفه هم خاص زنان مقرر فرموده است و آن، این است که بدن خود را از مردان بیگانه پوشیده دارند و در اجتماع به جلوه گری و دلربایی نپردازند، با هیچ شکل، رنگ و بهانه ای، کاری نکنند که اسباب تحریک مردان بیگانه را فراهم کنند.

روح بشر، فوق العاده تحریک پذیر است. اشتباه است که گمان کنیم تحریک پذیری روح بشر، محدود به حد خاصی است و از آن پس، آرام می گیرد. در نتیجه، حجاب را می توان، یکی از عوامل مهم آرامش روحی و روانی زن و مرد دانست. همچنان که قرآن شریف، آرامش روحی و روانی و سکینه قلبی را در انحصار زوجین در کانون گرم خانواده می داند و می فرماید:

(هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُن)؛ (۷)«زنان پوشش شما و شما پوشش زنان هستید.»

ص: ۱۶۳۲۱

۲. استحکام پیوند خانوادگی

بی شک، هر چیزی که باعث تحکیم پیوند خانوادگی و صمیمیت رابطه زوجین شود برای کانون خانواده مفید است و در ایجاد آن باید حداکثر کوشش مبذول شود؛ برعکس، آنچه باعث سستی روابط زوجین و دلسردی آنان شود به حال زندگی خانوادگی، زیان بار است و باید با آن مبارزه کرد. اختصاص یافتن استمتاعات و التذاذهای جنسی به محیط خانوادگی و در کادر ازدواج مشروع، پیوند زن و شوهر را محکم می سازد و باعث اتصال بیش تر زوجین به یکدیگر می شود.

مسئله مهم دیگر،

ایجاد پاک ترین و صمیمی ترین عواطف بین زوجین و برقرار ساختن یگانگی و اتحاد کامل در کانون خانواده است. تأمین این هدف، وقتی ممکن است که زوجین از هرگونه استمتاع از غیر همسر یا همسران قانونی چشم بپوشند، مرد چشم به زن دیگر نداشته باشد و زن نیز درصدد تحریک و جلب توجه کسی جز شوهر خود نباشد و اصل ممنوعیت هر نوع کامیابی جنسی در غیر چارچوب خانواده حتی قبل از ازدواج هم رعایت شود و این مهم با رعایت اصل قرآنی حجاب و عفاف، میسر است.

۳. استواری اجتماع

پوشاندن بدن به استثنای وجه و کفّین، مانع هیچ گونه فعالیت فرهنگی یا اجتماعی یا اقتصادی نیست، آنچه باعث فلج کردن نیروی اجتماع است آلوده کردن محیط کار به لذتجویی های شهوانی است.

آیا پسر و دختری در محیط جداگانه ای تحصیل کنند و یا در یک محیط درس بخوانند دختران بدن خود را بپوشانند و هیچ گونه آرایشی نداشته باشند بهتر درس می خوانند و فکر می کنند و به سخن استاد گوش می دهند یا وقتی که کنار هر پسری، یک دختر آرایش کرده با دامن کوتاه نشسته باشد؟ آیا اگر مردی در خیابان، بازار، اداره، کارخانه و ... با قیافه های محرّک و مهیّج زنان آرایش کرده مواجه باشد بهتر سرگرم کار و فعالیت می شود یا در محیطی که با چنین مناظری روبه رو نشود؟ بنابراین اگر مسئله حجاب، جدی گرفته و کاملا رعایت شود، جامعه استوار و پابرجا خواهد بود و هرگز متزلزل نخواهد شد و زن و مرد با آرامش خاطر به مسئولیت ها و رسالت خود عمل خواهند کرد.

ص: ۱۶۳۲۲

۴. حفظ احترام زن

مرد از نظر جسمانی و فکری بر زن تفوّق دارد و زن در این دو مورد در برابر مرد، قدرت مقاومت ندارد؛ ولی زن از طریق عاطفی و قلبی، همیشه تفوّق خود را بر مرد ثابت کرده است. حریم نگه داشتن زن، میان خود و مرد یکی از وسایل مرموزی بوده است که زن برای حفظ مقام و موقعیت خود در برابر مرد از آن استفاده کرده است.

اسلام، زن را تشویق کرده است که از این وسیله استفاده کند؛ به ویژه تأکید کرده است که زن، هر اندازه متین تر، باوقارتر و عفیف تر حرکت کند و خود را در معرض نمایش برای مرد نگذارد، بر احترامش افزوده می شود.

در آیات سوره احزاب پس از آنکه توصیه می کند زنان خود را بپوشانند، می فرماید:

(ذٰلِکَ أَدْنی أَنْ یُعْرَفْنَ فَلا یُؤْذَیْن)؛

«این نزدیک تر است به اینکه شناخته شوند و مورد اذیّت قرار نگیرند.» یعنی رعایت حجاب ــ برای اینکه به عفاف شناخته شوند و معلوم شود خود را در اختیار مردان بیگانه قرار نمی دهند ــ بهتر است و در نتیجه، فاصله گرفتن و حشمت آنها، مانع مزاحمت افراد سبکسر و هوسران می شود. (۸)

پس بهره دیگر رعایت حجاب اسلامی، حفظ عزت و شخصیت زن در اجتماع است. به همین دلیل است که اهل بیت علیهم السلام در پاسداری از این اصل قرآنی، همواره تلاش می کرده اند و از پاسداران حجاب و عفاف، نهایت تجلیل را می فرمودند: نمونه ای از آن را در ذیل با هم می خوانیم.

بعد فرمودند: این، بانویی است که در دوره بی حجابی (رضاخان پهلوی) هفت سال از خانه بیرون نیامده است، مبادا نامحرم، او را ببیند!»

ص: ۱۶۳۲۳

حجاب

حجاب

یکی از مسائل شیعه حجاب است.

حجاب چیست و چه نقشی دارد؟

اگر خانمی با حجاب شد چه امتیازی دارد؟

آثار بد حجابی بر خانواده و جامعه چیست؟

آیاتی از سوره نور در رابطه با حجاب است و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در روایت می فرماید: سوره نور را به خانم ها آموزش دهید. در این سوره خداوند بسیاری از شرح وظایف خانم ها را بیان کرده است. نکات ظریف اخلاقی در روابط خانوادگی و روابط اجتماعی و... در این سوره بیان شده است.

در دو آیه ۳۰ و ۳۱ این سوره خداوند نسبت به مردها و زنها دستوراتی را بیان می فرماید:

قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يحَفَظُواْ فُرُوجَهُمْ ذَالِكَ أَزْكىَ لهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرُ بِمَا يَصْنَعُون.(۱)

خدا می فرماید: رسول ما به مردان مؤمن بگو اگر مؤمن هستید اگر دین دارید

يَغُضُّواْ مِنْ أَبْصَارِهِمْ

اگر چشم شما به صحنه حرام افتاد دیگر نگاه نکن اگر قهراً چشمانت به حرام افتاد چشمانت را فرو بیفکن.

وَ يَحفَظُواْ فُرُوجَهُمْ،

فروج خودتان را از نگاههای حرام دیگران بپوشانید. دو نکته دیگر در این آیه هست یک شما نگاه نکنید و دیگری خودتان را بپوشانید تا دیگران به شما دید نزنند.

خانمی که رعایت موازین اسلامی را نمی کند و با پوششی که اسلام اجازه داده در جلو شوهرت ظاهرشوی جلو جوانش که در اوج شهوت است ظاهر می شوی، استارت آلودگی او را در خانه می زنی و او را آلوده به جامعه تحویل می دهد. بخشی از فساد اخلاقی در خانواده ها رقم می خورد. گاهی اوقات تبعات این رعایت نکردن مسائل اخلاقی در جامعه زمینه ساز مفاسد و گناهان بزرگی در خانواده را رقم می زنیم.

۱- (۱) . سوره نور،آیه ۳۰.

امام صادق می فرماید:

كُلُّ آيَهٍ فِي الْقُرْآنِ فِي ذِكْرِ الْفُرُوجِ فَهِيَ مِنَ الزِّنَا- إِلَّا هَـذِهِ الْآيَهَ فَإِنَّهَا مِنَ النَّظَرِ فَلَا يَحِلُّ لِرَجُلٍ مُؤْمِنٍ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى فَرْجِ أَخِيهِ- وَ لَا يَحِلُّ لِلْمَرْأَهِ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى فَرْجِ أُخْتِهَا.(۱)

امام صادق می فرماید:

در قرآن هر کجا در آیه اسم فروج آمده بحث منافی عفت یعنی زنا نکنید، ارتباط نامشروع نداشته باشید، است. اما در این آیه که بحث فروج آمده منظور از آن این است که ای مرد مؤمن خود را در معرض نگاه حرام دیگران قرار نده، نه به حرام نگاه کن و نه بگذار به حرام نگاهت بکنند.

از حکیمی پرسیدند

فرزند را از کی باید تربیت کرد؟گفت: از ده سال قبل از تولد. تعجب کردند گفتند ده سال قبل از تولد؟ گفت: بله باید ببینید چه چیزی دارید می خورید؟ با چه کسانی نشست و برخاست دارید؟ در چه مجلسی می روی؟

به مادر شیخ انصاری گفتند

فرزندت شیخ مرتضی انصاری بزرگ عالم اسلام است؛ گفت: اینکه چیزی نیست من انتظار بیشتری از او داشتم، زیرا با کاری که من برای این فرزند کردم خیلی بیش از اینها از او انتظار داشتم، پیش از حامله شدنم خوراک و روابطم را کنترل کردم، وقتی حامله شدم پای هر سفره ای ننشستم، خوراک هر کس را نخوردم. دائماً با قرآن مأنوس بودم پیوسته با وضو و طهارت بودم.

قرآن می فرماید:

مردان مؤمن هم به حرام نگاه نکنید و هم خود را در معرض حرام دیگران قرار ندهید. در ادامه می فرماید زنان مؤمن نباید به حرام نگاه کنید و خود را در منظر نگاه حرام قرار ندهید. دلم پاک است چرا تو نگاه می کنی، تو نگاه نکن این خلاف فرهنگ قرآن است.

ص: ۱۶۳۲۵

۱- (۲). قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج۲،ناشر: دار الکتاب، نوبت سوم، سال ۱۴۰۴ ق، ص۱۰۱.

در شأن نزول این آیه آمده است که زنان در مدینه روسریشان را که می پوشیدند از پشت سر می آوردند و گره می زدند دور گردنشان، طبیعتاً مقداری از گوشها و مویشان پیدا می شد امام باقر می فرماید: جوانی از انصار در یکی از کوچه های مدینه رد می شد که خانمی جوان با همین وضعیت بود، چشم جوان به این خانم افتاد همین طور به این خانم نگاه می کرد جوان همین طور نگاه می کرد تا این خانم داشت می رفت همینطور که می رفت مرد جوان به پشت سرش نگاه می کرد که صورتش خورد به تیزی استخوانی که در دیوار گذاشته شده بود و صورتش چاک خورد و خون جاری شد و لباس و سینه اش پر از خون شد و یک دفعه به خود آمد با همان وضعیت به خدمت پیامبر رسید و ماجرا را برای ایشان تعریف کرد.

اینکه انسان بفهمد مریض است این خود یک قدم برای خوب شدن است؛ درد داشتن دلیل این است که دنبال سلامتی هستید. اگر درد روح پیدا کردیم باید آن را درمان کنیم. ماجرا را برای پیغمبر تعریف کرد و این آیه نازل شد.

علامه طباطبائی می فرماید

فرق است بین غض بصر و غمض بصر، غمض یعنی بستن، قرآن نمی فرماید چشمهایتان را ببندید، می فرماید نگاه نکنید چشمها را فرو افکنید چشمها را از دیدن صحنه حرام منحرف کنید و به جهت دیگر نگاه کن و غض بصر یعنی خودتان را هم از نگاه حرام دیگران کنترل کنید.

اسلام برای مبارزه با گناه با ریشه گناه مبارزه می کند. باید با علت مبارزه کرد.

ص: ۱۶۳۲۶

علامه طباطبائی می فرماید :

چرا خداوند در این آیه می فرماید چشمها را فرو بیفکنید؟ چرا بحث چشم هست؟ شاید شبهه ای در ذهن ایجاد شود و بگویند گفته شده به نامحرم نگاه نمی کنیم ولی تلفن زدن که اشکالی ندارد قرآن نفرموده است که صحبت نکنید. قرآن دو نکته را بیان فرموده:

یک چشمها را فرو افکنید و دو خودتان را در معرض نمایش حرام قرار ندهید.

علامه می فرماید

می شود انسان چشمها را ببند و با نامحرم بگوید و بخندد، اینها که قطعاً حرام است و در آیه از آنها یاد نشده است.

علامه جمله زیبایی می فرماید:

عامل عمده انحرافات بشر چشم است.

به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید:

مردم خدا بهترین طبیب شما ست مراقب باشید آنچه صلاح شماست را برای شما رقم زده است.

چشمها را کنترل کنید، خود کنترل چشم بسیاری از گناهان را کنترل می کند مانند هوسرانی ها، آلودگیهای گفتاری، آلودگی های رفتاری، از این رو پیامبر می فرماید: نگاه به حرام تیر سمی شیطان است که این تیر دقیق به قلب می خورد.

النَّظَرُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ فَمَنْ تَرَكَهَا خَوْفاً مِنَ اللَّهِ أَعْطَاهُ إِيمَاناً يَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِي قَلْبِه.(۱)

اگر کسی نگاه کرد چراغ سبز ی را برای شیطان روشن کرده است.

اعضای بدن مجموعه ای است که خدا در اختیار ما قرار داده است چرا اسلام این قدر باید و نباید کرده؟ به حرام نگاه نکنید؟ ... چرا ما هر گونه که می خواهد نمی توانیم عمل کنیم؟

۱- (۳). شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار(للشعیری)، ناشر: مطبعه حیدریه، نوبت اول، بی تا، ص۱۴۵.

باید بدانیم چشم امانتی در نزد ما ست.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

نگاه اول در اختیار تو ست یعنی قهراً اگر نظرت به جایی افتاد چشمت را فروبستی روایت هم داریم

یَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِی قَلْبِهِ

حلاوت این ایمان را در قلبتان احساس می کنید یعنی قلبتان روشن می شود.

نظر اول در اختیارت است اما نظر دوم بر علیه تو ست.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

اگر نگاه به حرام کردی حداقل مکافات نگاه به حرام حسرت است، و نهایت پیامدش هلاکت. یکی از معضلاتی که امروز آمار طلاق در جامعه را زیاد کرده است همین خانم های شوهر داری هستند که خودشان با وضع بد بیرون می آیند و ضربه را به کانون خانواده خود می زنند. خانم در خانه مثل یک آشپز خانه است بیرون مثل عروسی که می خواهد برود به حجله. آقا می گوید، خانم من چرا برای بیرون رفتن این قدر به خودش می رسد ولی در برابر من هیچ توجهی ندارد این عاطفه و محبت را کم می کند، بنیاد خانوادگی را متزلزل می کند وقتی با این وضع بیرون می رود در جامعه چه قدر به خانواده های دیگر آسیب می رساند.

قرآن می فرماید

زن مسلمان تو هم چشمانت را فروافکن و تو هم خودت را در معرض نگاه حرام قرار نده

قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ.(۱)

اسلام نمی خواهد زندگی یک جوان به تباهی کشانده شود. اسلام دارد خود را فدای شما می کند که شما زندگی خوبی داشته باشید احکام دینی همه برای زندگی بهتر است نه آخرت، خداوند اول دنیای حسنه می خواهد. لقمان به فرزندش گفت: پسرم دو چیز را فراموش کن و دو چیز را فراموش نکن در زندگی دو چیزی که نباید فراموش کنی خدا را در زندگی و دیگری مردن را فراموش نکن. دو چیزی که باید فراموش کنی بدیهای مردم در حق خودت و دیگری خدمات خودت را به دیگران فراموش کن تا در جا نزنی زیرا

۱- (۴). سوره نور،آیه ۳۱.

وَ کَفی بِاللَّهِ وَکیلا.

صبر (۱۵)

چهارم محرم –صفت صبر سید الشهداء (علیه السلام)

صفت صبر سید الشهداء (علیه السلام)

اعوذ بالله من الشیطان العین الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین الصلاه والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد(صلی الله علیه وآله و سلم) الطیبن الطاهرین المعصومین المکرمین و لعن الدائم علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

«اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فی هذِهِ السّاعَهِ وَ فی کُلِّ ساعَهٍ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ قائِدا وَ ناصِراً وَ دَلیلًا وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلًا»

گر دیده ام ندیده رخ دلربای تو

امام زمان

گر دی دهام ندیده رخ دلربای تو

دل پر زند به سینه من در هوای تو

آقا

خواهم که جای پای تو را بوسه ها زنم

اما هزار حیف که مخفی است جای تو

امام زمان

یک جلوه بر رخم کن و جان را صفا ببخش

یک جلوه بر رخم کن و جان را صفا ببخش

ای آنکه یافت کعبه صفای از صفای تو

امام زمان

یعقوب ز انتظار تو شد دیده اش سپید

ای صد هزار یوسف مصری فدای تو

آقا

اول بیا مدینه و بنمای در کجاست

گم گشته قبر مادر غم مبتلای تو

گم گشته قبر مادر غم مبتلای تو

علامه امینی میفرمایـد اول میآیـد مکه بعد از انجام بیعت و نماز میآید مدینه قبر جدش را زیارت میکند بعد میبیند آقا به سـمتی حرکت کرد کنار یک قبری نشست آقا اینجا کجاست چه قبری است؟

ص: ۱۶۳۲۹

میفرماید اینجا قبر مادرم فاطمه است.

یابن الحسن ،یابن الحسن، یابن الحسن، یابن الحسن، یابن الحسن.

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران / ۲۰۰)

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری(عج) واجداد طاهرینش صلوات جلیل ختم کنید.

هدیه به محضر امام، شهدا، مراجع تقلید، علما و بزرگان و خیرین، اساتید، منسوبین به جمع حاضر، گذشتگان خودتان، گذشتگان از بانیان و خدمتگزاران این مجلس، و به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی(عج) سلامتی مراجع، رهبر معظم، سلامتی خودتان و خانواده شریف تان و شفای مریض هایتان یک صلوات حسینی ختم کنید.

یکی از عالی ترین صفات سید الشهداء (علیه السلام)

سید الشهداء (علیه السلام) در شب قدر طی عرایضی تقدیم محضرتان کردیم، امر به معروف و نهی از منکر، امشب دومین صفت را در این مجلس باعظمت از دیدگاه روایات و آیات در این دقایق انشاء الله تقدیم کنیم .

صفت دومی

که شرط بعثت همه انبیاء است تمام پیامبران الهی باید این صفت را داشته باشند تا میزان این صفت در همه انبیاء مساوی نیست. صفتی که پیغمبر اکرم حد اعلی آن را از او خواسته، این صفت در وجود مقدس سید الشهداء (علیه السلام)سید الشهداء (علیه السلام) به حدی رسید که شما در روایات نگاه کنید ملائکه در این صفت برای هیچ پیغمبری تعجب نکردند، اما در این صفت از سید الشهداء (علیه السلام)، سید الشهداء (علیه السلام) تعجب کردند.

روایت این است «لقد عجبت من صبرک ملائکه السموات والارض» (مصباح الزائر، ص۱۲۱ -۱۲۴؛ بحار الانوار، ج۹۸، ص ۲۴۰)

صفت صبر حسین تمام ملائکه را به تعجب واداشت.

این صفت در همه انبیاء باید باشد کم و زیاد هم داره به پیغمبرش میگوید باید صبر تو از همه بیشتر باشد «فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (کافی، ج۲، ص۱۷)

چه صبر تو چه صبر تمام انبیاء من در قالب یک مثال بگویم: اگر یک وسیله نقلیه که دیشب مثال زدیم موتور این ماشین امر به معروف و نهی از منکر باشد ترمز این ماشین تقوا است فرمان این ماشین صبر است. وقتی که به یک مانعی میرسید به وسیله این فرمان از کنار این بلا و شدت و مکروه به نحوی عبور کنید که مواجهه با آن نشوید. اگر مواجهه شدید ترمز تقوا تو را نگه دارد. وسیله نقلیه ای که فرمان نداشته باشد فایده ندارد.

یک مثال از امام صادق (علیه السلام)

برایتان بگویم بعد وارد مصادیقش بشوم. امام صادق(علیه السلام) در یک مثال میفرماید:این جسم آدمی را ببینید جسم و بدن او ایمان است، سر او صبر است، «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ» (مصباح الشریعه، ص۱۸۴) بعد میفرماید اگر یک بدنی سر نداشته باشد فایده ندارد. «فَمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ لَا إِيمَانَ لَهُ» (بحار الانوار، ج۶۸، ص۹۵) کسی صبر نداشته باشد ایمان ندارد. ایمان یک انسان مؤمن رأس او صبر است، در تمام مراحل زندگی قرآن و آیات و روایات این صبر را از انسان مؤمن میخواهد. حالا ببینید صبر در عبادت، صبر در رسیدن به گناه، صبر در بلا، صبر در مصیبت، صبر در معصیت، صبر در اطاعت و در تمام زندگی این صفت دور میزند.

ص: ۱۶۳۳۱

حالا ـ میگویم:از مدینه که سید الشهداء (علیه السلام) حرکت کرد تا لحظه آخر این صبرها را چطوری سید الشهداء (علیه السلام)سید الشهداء (علیه السلام) توصیه میکرد. گاهی صبر در عبادت است،

آخرین آیه سوره آل عمران، سوره مبارکه آل عمران ۲۰۰ آیه دارد. آیه آخر دویستم «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

هفتاد مرتبه از این واژه در قرآن استفاده شده است هفتاد تا آیه.

این صبر اولی امام صادق میفرماید صبر در عبادت است. شما در زمستان سرد اردبیل وارد میشوید نماز صبح قبل از پلیس راه از ماشین پیاده میشوید توی آن برف و سرما حالا پیاده شوید وضو بگیرید و توی آن سرما نماز بخوانید این صبر میخواهد صبر در عبادت. در جمعیت استخوان خردکن حج تمتع آنجا بروید طواف را قشنگ انجام بدهید آنجا صبر میخواهد صبر عبادت است. در گرمای ۵۶ درجه جنوب کرمان روزه گرفتن صبر میخواهد نمیخواهد؟ صبر میخواهد صبر در عبادت حالا این در همه مراحل عبادی سرایت دارد میخواهی نماز بخوانید خوب صبر داشته باش چرا تند تند نماز میخونی ملایم نماز بخوان چطور وقتی پای تلویزیون میشینی فوتبال و فیلم و سریال دارد با حوصله میشینی اما به عبادت که میرسی صبر نداری؟ صبر در عبادت.

گاهی اوقات صبر در مقابل دشمن است.

«اصْبِرُوا وَ صابِرُوا» صابروا دوم در امام صادق میفرماید در مقابل دشمن صبر داشته باش. «وصابروا عدوکم» هم از فیزیک کشور و خاک کشورتان دفاع کنید هم از اعتقاد دین و فکر. همینجور که دشمن را از خاک بیرون کردی وقتی آمد ورود پیدا کرد توسط سایتها و ماهوارهها و کانالهای ماهوارهای اینجا هم سدی مانعی یک کاری بکن. «وصابرو عدوکم» در مقابل دشمن زانوهایت خم نشود چهار تا شبهه اینترنتی زانوهایت را در مقابل دین خم نکند صبر در مقابل دشمن.

ص: ۱۶۳۳۲

گاهی صبر در مقابل فقر است.

آقا دلیلی ندارد که حالا وضع زندگی یک مقدار پایین فقیری، دستت به سفره حرام برود صبر داشته باش چرا صبر نداری!

ابی ذر صدیق در خانه بود چند روز غذا گیرش نیامده بود خودش پسرش دخترش همسرش غذا گیرش نیامد. در زدند، در را که باز کردند دید مأمور عثمان است و یک کیسه اشرفی دستش هست. سلام علیکم، وعلیک السلام، بفرمایید. گفت امیر المؤمنین عثمان ذکر خیرت بود گفت وضع مالی شما بده، امیر المؤمنین این کیسه اشرفیها را برای شما هدیه دادند. یک جمله گفت فقیره اما صبر دارد در مقابل فقر. گفت برو این کیسه اشرفیها را بده به خودش بگو شماها که میتوانید جهنم بروید خودتان هم بخوریدش من که تاب و توان رفتن به جهنم را ندارم.

حاضر میشود تبعید شود به ربذه روز اول و دوم همسر از گرسنگی و کسالت از دنیا برود پسرش از دنیا برود تک و تنها با یک دختر در بیابان بی آب و علف ربذه، اما حاضر نیست به خاطر فقر دستش به سفره حرام برود.

صبر داشته باشد. آقا چرا رشوه میگیری خب وضع مالی خوب نیست دختر جهاز میخواهد پسر دانشگاه میرود خرج دارد چرا صبر ندارید. چرا داری ربا میخوری؟ میگه خرج سنگینی چرا داری بیت المال را هدر میدهی و میخوری. آقا وضع مملکت خراب است. وضع اقتصاد خراب است. میخوره و توجیه میکند.

گاهی صبر در مقابل فقر است

. قرار نیست هر کس که فقیر باشد دنیا «دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ» (نهج البلاغه، ص۳۴۸) دنیا به بلا پیچیده است یکی از بلاها فقر است بلا یعنی آزمایش. خداوند متعال یک کسی را با ثروت امتحان میکند کسی را با فقر صبر داشته باش.

گاهی صبر در مقابل بداخلاقی دیگران است

وقتی کسی بداخلاق است قرار نیست فحش داد ما هم فحش بدهیم جواب سلام علیک است این هم توجیهش. جواب سلام سلام است ولی جواب فحش که فحش نیست. قرآن میگوید جواب فحش فحش نیست «إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً» (فرقان / ۶۳).

خدا رحمت کند مرحوم حاج آقا رضا بهاءالدینی

هم به قمیها خیلی علاقه زیاد داشت هم کاشان شما هم زیاد میآمد یعنی به کاشانیها را علاقه داشت. مرحوم حاج آقا رضا بهاءالدینی یک مریدی داشت که پشت سر آقا نماز میخواند یکی از کسبه بعد از نماز میآمد میگفت تقبل الله دست آقا را میبوسید و میرفت. یک شب نماز مغرب و عشا باران آمده بود توی چاله یکی از کوچه ها، کوچه سجادیه قم آب هم جمع شده بود این بنده خدا وضو گرفته و کت و شلوار تنش همچین آمد بیاید حسینیه حاج آقا رضا یک تاکسی آمد چرخش افتاد توی چاله آبها را پاشید روی کت و شلوار این بنده خدا. یه نگاه تندی به راننده تاکسی کرد گفت مگر خری. او هم گفت آقا ببخشید نفهمیدیم. رد شد رفت آمد پشت سر حاج رضا آقا نماز خواند بعد از نماز آمد تو محراب دست آقا را ببوسه و بگه تقبل الله. آهسته حاج آقا سر گذاشت تو گوشش فرمود چطور میشد صبر میکردی و به راننده تاکسی آن جمله را نمیگفتی.

آقا خانمم بداخلاق است همسرم بداخلاق است کتک زدم بیرون کردم و چه کردم صبر نداری، دیگه هر چه همسر شما اذیت کند بیشتر از همسر لوط و همسر نوح پیغمبر که بیشتر از جعده و ام فضل که اما شما کجا دیدی نوح پیغمبر همسرش را از منزل بیرون کند کجا دیدی امام مجتبی جعده را بزند و از منزلش بیرون کند، ندارید شما صبر .

ص: ۱۶۳۳۴

این روایت را امام محمد غزالی

در کتـاب احیـاء العلوم دارد پیغمبر اکرم نشسـته بود عـایشه داد میزد پیغمبر میفرمود آرام باش چرا داد میزنی. او فریاد میکشـید پیغمبر میفرمود آرام باش داد زدن نداره. باباش از در وارد شد عرض آقا چه خبر چرا داد میزنه؟

آقا فرمود به عایشه فرمود تو میگویی چه شده یا من بگویم. ببینید روایت را اهل سـنت نقل میکند نه شیعه از زبان آنها میگویم در کتـاب احیـاء العلوم. تو میگویی چه شـده یـا من بگویم. یک جملهای گفت کفر. گفت: «أَنْتَ الَّذِی تَزْعُمُ أَنَّکَ رَسُولُ اللَّهِ» (امالی، صدوق، ص۱۸۷) تو که خیـال میکنی پیغمبری بگو. یعنی پیغمبر... بابـاش یک سـیلی به صورتش زد ولی پیغمبر گفت چرا میزنی؟

صبر در مقابل بـداخلاقی. خانمی هست شوهرش بـداخلاق است صبر داشـته باشـد هر روز کیف و ساک و چمـدان را بردارد برود خـانه بابـاش نمیشود که. صبر داشـته باش. صبر تو در مقابل بـد اخلاقی ها خودش یک بـداخلاقیه امتحان است بابت این صبرت هم خدا دارد به شما جزا و خیر میدهد. صبر در مقابل بد اخلاقی و بدزبانی. مصادیقش زیاد است.

گاهی صبر در مقابل معصیت است.

امیر المؤمنین میفرماید این قسمش خیلی سخت است. آدم به معصیت برسد صبور باشد گناه نکند.

آقا شاه ولایت

صبر را سه قسمت کرده

صبر در اطاعت صبر در معصیت صبر در مصیبت.

بعد فرمود این قسمش خیلی سخت است. انسان به گناه که رسید انجام بدهد. یک وقت صبر در بیماریها است شما در هر خانه ای به برکت این غـذاهای شـیمیایی ناسالم که همه زندگی بشـر را فرا گرفته مثل قدیم نیست مردم قدیم عمر طولانی داشـتند سالم هم زنـدگی میکردنـد حالا عمرهایشان کم شده همین مقدار که هم عمر میکنند ۴۰ یا ۵۰ یا ۶۰ سال، سالم سید الشـهداء (علیه السـلام) عمر میکننـد، خـب مریض دارنـد در خـانه هایشـان یکی همسـرش مریض اسـت، یکی دخـترش ،یکی پسـرش، یکی هم خودش مریض است. میگوید صبر داشته باش. مریض داری یا مریض هستی شـکر خدا کن صبر داشته باش. گـاهی یک بیماری را خـدا بهت میدهـد به خاطر این بیماری خودت هم متوجه نمیشوی درجاتی خـدا در بهشت بهت میـدهد اگر صبر داشته باشی.

خدا رحمت کند حاج غلامرضا یزدی. مرحوم حاج غلامرضا یزدی که اهل تزرجان یزد بود وقتی هم که از دنیا رفت از شهر یزد تا آن روستای خودشان تمام این روستاها تشییع جنازه کردند و خیلی هم احترام کردند وقتی آمده بوده کنار حرمسید الشهداء (علیه السلام) حضرت علی ابن موسی الرضا(علیه السلام) آنجا زیارت. شاگردش میگوید در زیارت وداع روز آخری که میخواست خداحافظی کند و از حرم بیاید بیرون دیدم توجهی کرد به حرم امام رضا(علیه السلام) جمله ای گفت و دستی تکان داد انگار با یک نفر حرف میزند بعد یک مرتبه سه دفعه با لهجه یزدی خودشان گفت نمیخواهم نمیخواهم. زیارت که تمام شد گفتم آقا چی نمیخواهم. هر کاری کردم نگفت. تا گذشت که یک موقع آمدم کنار بسترش کم کم در حال احتضار بود گفتم حاج شیخ غلامرضا صدای من را میشنوی؟ گفت بله. گفتم میشود خواهش کنم الآن که داری از دنیا میروی، آن روز کنار حرم امام رضا(علیه السلام) به آقا چی گفتی و چه جواب گرفتی که سه مرتبه گفتی نمیخواهم. گفت این زخم من زخم و جراحتی داشت خونآبه و چرک میآمد وقت وضو اذیت میشدم آن لحظهای که خواستم از حرم بیایم بیرون خطاب کردم آقا این دستم را خوب کن. آقا در عالم مکاشفه به من فرمود حاج شیخ غلامرضا خدا به خاطر این جراحت و صبر تو در مقابل این صبر یک درجهای در بهشت برایت معین کرده، خوبش کنم برات منم سه مرتبه به آقا گفتم نمیخواهم نمیخواهم نمیخواهم.

گاهی صبر در مقابل بیماری است.

به مؤمن بلا- میدهد «دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ» و این انسان صابر را خدا حلوا حلواش میکند «يُحِبُّ الصَّابِرِينَ، مَعَ الصَّابِرِينَ، بَشِّرِ الصَّابِرِينَ» هم میگوید من باهاش هستم هم دوستش دارم هم بشارتش میدهم. وبَشِّرِ الصَّابِرِينَ کیا؟ «الَّذينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»

ص: ۱۶۳۳۶

. گاهی صبر در مقابل مشکلات است.

گاهی صبر در مقابل یک حکومت است،

شخصی را گرفتند به خاطر حق گویی و حق شنوی و حق بودن شکنجه میشود این شکنجه کردن اینجا صبر از خودش نشان میدهد زود وا نمیرود.

محمد بن ابی عمیر از شاگردان امام صادق(علیه السلام) هست. بیش از پنج هزار حدیث از دو لب امام صادق شنیده و نوشته شاگرد امام صادق است منصور دوانقی گرفتش محمد بن ابی عمیر کسی است که فقهاء امروز گاهی در استدلال در احکام شرعیه شان احادیث امام صادق را از ابی عمیر نقل میکنند. مراجع تقلید. آقا دلیل این حکم چیه؟

میگوید حدیث محمد بن ابی عمیر از امام صادق.

منصور دوانقی گفت این احادیث کجاست؟ اگر لو میداد امروز که دست فقهای ما نمیرسید که احکام را به ما یاد بدهند. محمد بن ابی عمیر گفت احادیث را میخواهی چه کار؟ گ

فت بده به من تا آزادت کنم. گفت محمد بن ابی عمیر تازیانه ات میزنم. گفت بزن من احادیث امام صادق را به تو نمیدهم. پنج هزار حدیث نوشته ام از دو لب مبارك امام صادق به تو بدهم هرگز. گفت بخوابانیدش بدنش را برهنه کردند به سرباز گفت بیا تازیانه خاردار بزن. شروع کردند به زدن صد تا تازیانه زدند از هوش رفت که اگر یکی دو تا را من و شماها میخوردم معلوم نبود چی میشد. وقتی به هوش آمد گفتند محمد بن ابی عمیر احادیث امام صادق را بده مرخص شو. گفت اگر میخواستم احادیث را بدهم صد تا تازیانه را بله.... گفت میزنم. گفت بزن و صد تای دیگر هم زدند و دوباره بیهوش شد و به هوشش آوردند گفتند محمد بن ابی عمیر اینقدر سماجت نکن احادیث را بده گفت نمیدهم گفتند میزنم گفت بزن و صد تای دیگر هم زدند. راوی میگوید با هر تازیانهای کهبه پشتش میزدند و بلند میکردند این پوست و گوشت بلند میشد تو آسمان. آن روز محمد بن ابی عمیر هزار تازیانه خاردار خورد و به شهادت رسید اما صبر کرد و احادیث امام صادق را تحویل منصور دوانقی نداد. صبر داشته باش.نمونه های زیادی هست.

ص: ۱۶۳۳۷

میثم تمار مگر کیست؟

میثم تماری که اگر زیر بار میرفت دست از علی بر میداشت دیگه دارش نمیزد سر همان نخلی که آقا نشانش داد. فرمود میثم این بچه نخل را میبینی، اگر بزرگ بشه شما را سر این نخل دارت میکنند آویزانت میکنند. آن زمانی که تو را به این نخل بستند بالا چه حالتی داری؟ گفت آقا در حق گویی شماست آقا فرمود بله خیلی خوشحال شد هر روز میآمد به این نخل آب میداد می گفت قربانت برم کی بزرگ میشوی؟ میثم ها بالای نخل صبر کردند و زبانشان از حلقومشان درآوردند به جرم حق گویی علی.

کمیل پیر مرد ۹۰ و چند ساله که دعایش را میخوانید وقتی که حجاج بن یوسف ثقفی سهمیه اقوامش را قطع کرد گفت کمیل را تحویلش بدهید تا سهمیه و جیره شما را وصل شود. کمیل دید اینطوری انصاف نیست مولای ما علی به ما یاد داده به خاطر شما کسی به زحمت نیافتد عصا زنان آمد در کاخ حجاج سرباز ایستاده بود گفت امیرتان هست حجاج گفت بله گفت شما برو بگو کمیل آمده. خندید کمیل پنجاه تا لانه پنهان شده، کیملی تو برو خدا خیرت بده گفت نه برو بگو کمیل آمده. این می خندید میآمد به حجاج بگوید تا او هم بخنده و یک جکی بشود. گفت یک پیرمردی با عصا آمده میگوید که کمیل هست. گفت خودش هست. شاگردان علی اینطوری تربیت شده اند حاضر در بلا صبر بکنند اما کسی دیگری زجر نکشد. کمیل را آوردند سر از بدنش جدا کردند اما صبر کرد. صبر کرد.

ص: ۱۶۳۳۸

مصادیق زیاد است در مصیبت یکی از آن است. شما نگاه کنید کربلا تمام مصادیق صبر پیاده شد. صبر در عبادت بود صبر در فقر و بی چیزی بود صبر در بیماری در کربلا بود. صبر در مصیبت بود همهاش در کربلا پیاده شد. کربلا یک نمایشگاه بین المللی صابران بود. انواع و اقسامش در کربلا اتفاق افتاد. گاهی در مصیبت یک مصیبت میبیند یک بلا میبیند.

یک آقایی رفته مشهد زیارت وقتی برگشت دیده بود دزد آمده اموالش را برده گفت چرا امام رضا گذاشت که اموالم را به سرقت ببرد. دیگه مشهد نمیروم و نمازش هم ترک شد. مثل کسی که آمده حرم سید الشهداء (علیه السلام)سید الشهداء (علیه السلام) رفته بود زیارت قبر سید الشهداء (علیه السلام)سید الشهداء (علیه السلام) وقتی آمد بیرون خرید کند پول هایش را دزدیدند اعتراض میکرد به سید الشهدا که چرا گذاشتی پولهایم را ببرن خب سید الشهداء (علیه السلام) خواستی مواظب باشی.

صبر در مصیبت انواع و اقسام صبر در کربلا ببینید خیلی فهرست وار بگویم. (صلوات)

وقتی میخواهد از مکه حرکت کند میفرماید: «نصبر علی بلاء» به آزمایشات خدا صبر میکنم هر چی فرزدق ها میگویند نرو حرکت نکن از مکه بیرون نرو. آقا میفرماید: «نصبر علی بلاء» این یک. طایفه ملائکه چهار هزار ملك دشنه به دست بلا نازل کنند سید الشهداء (علیه السلام)سید الشهداء (علیه السلام) صبر میکنند و اجازه نمیدهد طائفه بنی الجان می آیند آقا خم ابروی تو همه اینها را نابود میکنیم آقا میفرماید صبر میکنم اجازه نمیدهد.

دیگه خود آقا نفرین نمیکند میفرماید «صَبْراً بَنِی الْکِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ»

ص: ۱۶۳۳۹

(بحار الانوار، ج۶، ص۱۵۴)

همه شما صبر کنید این شهادت این مرگ مثل یک پل میماند آن طرف پل تمام. امر به صبر میکند.

رزمنده ها شب و صبح عاشورا وقتی اتفاق میافتد آقا میفرماید: «أیها الناس فمن کان منکم یصبر علی حد السیف و طعن الاسنه» (تاریخ ابن عساکر شرح حال امام حسین (علیه السلام)، ص ۱۶۳؛ بحارالانوار، ج۴۴،ص۳۷۴) هر کدام از شما که صبرتان زیاد است این زخمهای شمشیر را تحمل میکند و این سوراخ شدن توسط نیزهها را تحمل میکند وایستاد. «فلیقم معنا» بلند شود با ما بیاید «و الا ـ فلینصرف عنا» والا از همین جا برگردد. در اینجا امر به صبر میکند. دیگه کجا؟ ظهر عاشورا نماز خوانده میشود همه را به صبر دعوت میکند «فاتقوا الله واصبروا» هم تقوا داشته باشید هم صبر داشته باشید. که این خالد بن عمر این توصیف سید الشهداء (علیه السلام)سید الشهداء (علیه السلام) را رجزش کرد همینطور که داشت شمشیر میزد میگفت: «صبرن علی اسیاف علی الاسنه صبر علی الدخول الجنه» آی مردم صبر میکنیم بر این نیزهها و شمشیرها صبر میکنیم همین که سید الشهدا گفت.

به علی اکبر میفرماید

اصبر یا حبیبی صبر داشته باش. به قاسم میگوید یا بنی اصبر قلیلا یک مقدار دیگه صبر کنی آن طرف کنار جدت هستی. آخرین ساعات به اهلبیتش میفرماید «صبرا یا اهل بیتی» صبر داشته باشید در وداع سکینه هم میفرماید «فاصبری علی قضاء الله» دخترم سکینه صبر داشته باش. درست.

روی خاک هم که این پیشانی و صورتش را گذاشت میگوید صبرا علی قضائک. مهمترین صبر اینجاست جلوه صبر اینجا کربلاست برای همین «لقد عجبت من صبرک ملائکه السموات والارض» از صبر حسین تمام ملائکه آسمانها و زمین متعجب شدند این آقا دیگه کیه!!

ص: ۱۶۳۴۰

پس تو مجلس سید الشهداء (علیه السلام)سید الشهداء (علیه السلام) میآییم درس بگیریم. صبر در کسب صبر در زندگی صبر در تحصیل صبر نزد معصیت صبر در مصیبت. داری در خیابان میروی کسی میخواهد ببینید صبر همه جا ریشه دارد. کسی میخواهد دور بزند خب صبر کن بگذار دور بزند چه خبره که داد میزنی دست روی بوق میگذاری فریاد میزنی صبر کن.

جایی داری رد میشی با ماشینت میبینی یک آقای بد جایی وایستاده داره یک مسافری را پیاده میکند صبر داشته باش. صبرمان کم شده این صفت سید الشهداء (علیه السلام)سید الشهداء (علیه السلام) باید درسی باشد در همه محورهای زندگی.

السلام علیک یا ابا عبد الله

شادی هر دو جهان بی تو مرا جز غم نیست　　　جنت بی تو عذابش زجهنم کم نیست

حسین جان

اشک بر پیکر مجروح تو ریزم هر دم　　　که جراحات تنت را به از این مرهم نیست

آقا

هم خدا داند و هم خلق خدا می داند　　　جایی از عشق تو خالی به همه عالم نیست

هر جا می روی پرچم حسین است، هر جا می روی مجلس حسین است ذکر حسین است. همه عوالم هستی ذکر حسین دارد، همه شما را بردن کنار بدن شهیدی که حسین فرمود تو آزادی. شهیدی که قبل از این دل بچه های ابی عبد الله را لرزاند اما وقتی آمد این چکمه ها را به گردن انداخت پای برهنه با یک حالتی سر را خم کرده چرا نمی رود چرا نزدیک خیمه ها نمی شود، چند تا دلیل دارد اینکه تعجیل می کند آقا اگر توبه من قبول است اجازه بده به میدان بروم برای اینکه تا قبل این دل بچه های حسین را لرزانده حر می ترسد بچه ها باز ببین دلشان بلرزه. می گوید آقا بگذار نزدیک نیام بگذار از همین جا برگردم. وقتی روی زمین افتاد هم آمد سید الشهداء (علیه السلام)سید الشهداء (علیه السلام) هم سر را به دامن گرفت اما فرقی دارد حر برای همه شهداء آمده امام حسین قبل از شهادت سرش را به دامن گرفت اما فرق دارد حر با شهدای دیگر خطاب می کنیم جناب حر بن یزید ریاحی ابی عبد الله سرت را از روی زمین برداشت به دامن گرفت دیگه کسی سر از بدن تو جدا نکرد، طایفه تو آمدند بدنت را بردند دلها بسوزد برای اربابت حسین که هم سر روی زمین بود مناجات می کرد هم سر از بدن جدا. همگی بگید یا حسین یا حسین یا حسین

اهمیت نماز

اهمیت نماز

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الصلاه و السلام علی سید الأنبیاء و المرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد صلی الله علیه و آله السلم الطیبین و الطاهرین المعصومین المکرمین و العن الدائم علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم اللَّهُمّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الحُجَهِ بنِ الحَسَن صَلَواتُکَ علَیهِ و عَلی آبائِهِ فِی هَذِهِ السّاعَهِ وَ فِی کُلّ سَاعَهٍ وَلیّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَدَلِیلًا وَ عَیْناًحَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتعَهُ فِیهَا طَوِیلا.

کیست مهدی نور مهر و نار قهر　　کیست مهدی یار مظلومان دهر

کیست مهدی زخم دل را التیام　　آخرین شمشیر قرآن در میان

کیست مهدی آن که ذات لم یزل　　خوانده ختم الاوصیائش از ازل

کیست مهدی حجت ثانی عشر　　کیست مهدی منجی کل بشر

کیست مهدی قبلهٔ جان همه　　کیست مهدی آرزوی فاطمه

بت گران در نزد توحیدش ذلیل　　بی تبر آید از او کار خلیل

بی عصا اعجاز موسی می کند　　بی نگه کار مسیحا می کند

علامه بحر العلوم وارد مسجد سهله شد دید تمام فضای مسجد و صحن مسجد پر از جمعیت صف بسته به انتظار نماز جماعت هستند میان صفوف راه می رفت به دنبال یک جایی برای نشستن نماز خواندن بود.

یک عربی او را صدا زد؛ سید بحر العلوم بیا اینجا بنشین آمد نشست.

بحر العلوم سؤال کرد از این عرب امام جماعت کیست؟ که این همه جمعیت آمده اینجا؟

صدا زد علامه بحر العلوم نشناختی امام زمانت را گفت از کجا باید بشناسم صدا زد علامه بحر العلوم از این تاریخ به بعد هر کس از تو سؤال کرد امام زمانت را دیدی بگو برای چه ندیده باشم و حال آنکه پشت سر پسر فاطمه نماز خواندم.

قربان نماز خواندنت بریم امام زمان ان شاء الله یک روز بیاد همه شیعیان و مسلمانان پشت سرت نماز بخوانند.

یا صاحب الزمان، یا صاحب الزمان، یا صاحب الزمان

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (سوره آل عمران آیه ۲۰۰)

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری و اجداد طاهرینش؛ عمه سادات حضرت کریمه اهل بیت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) صلوات جلی ختم کنید.

هدیه به محضر امام، شهدا، علماء، مراجع تقلید، منسوبین به جمع حاضر و به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی، سلامتی مراجع، رهبر معظم انقلاب، سلامتی خودتون و خانواده شریفتان و شفای مریض هایمان یک صلوات حسینی ختم کنید.

سوره مبارکه آل عمران؛ دویست آیه دارد، آیه آخر؛ آیه دویستم برای اینکه انسان عاقبت به خیر بشود، عاقبت به خیر در دنیا، عاقبت به خیر وقت از دنیا رفتن، عاقبت به خیر در آخرت، چهار دستور العمل می دهد اولاً خطاب آیه به اهل ایمان هست کاری با سایر مسلمان ها و سایر ناس نیست، یا ایها الناس نمی گوید، یا ایها الذین آمنوا، چون این دستور العمل به درد اهل ایمان می خورد، خطاب آیه، خطاب خاص است یا ایها الذین آمنوا، دستورالعمل داده:

ص: ۱۶۳۴۳

دستور اول: اصبر،

دستور دوم: صابروا،

دستور سوم: رابطوا،

دستور چهارم: و اتقوا اللّه،

برای عاقبت به خیری لعلکم تفلحون.

بریده های از اهل بیت، آنهایی که از اهل بیت عصمت و طهارت جدا هستند جوری دیگر معنا می کنند این آیه را،

صبر داشته باشید، اصبروا، تحمل داشته باشید با همدیگر در ارتباط باشید تقوا داشته باشید همین اما ما که در محضر حضرات معصومین (علیهم السلام) هستیم برای کسب فیض در دنیا و آخرت انشاء الله وقتی به محضر امام باقر و امام صادق می رسیم سؤال می کنیم یابن رسول الله این آیه را برای ما بفرمایید.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: اصبروا و صابروا؛ هر دو از صبر هست اما اصبروا یک معنا می دهد در این آیه و صابروا یک معنای دیگر.

یا ایها الذین آمنوا اصبروا علی الفرائض؛ فرائض یعنی واجبات و محرمات در واجبات و محرمات صبر داشته باش در واجبات در دل زمستان از اینجا سفر می کنید مثلاً می روید در یک نقطه ای مثل اردبیل، مثل تبریز آنجاهایی که مناطق سردسیر هست و برف، حالا این وسیلهٔ نقلیه و اتوبوس، هر چه هست می ایستد برای نماز صبح در آن دل سرما از ماشین پیاده شدن و نماز صبح خواندن در آن هوای سرد صبر می خواهد انسان باید صبر داشته باشد.

از سفر آمدی

یک یا دو ساعت قبل از نماز صبح، قبل از طلوع آفتاب خوابیدی، حالا وقت نماز صبح بلند بشوی صبر می خواهد در جوش گرما، دل گرمای تابستان بلند می شودی می روی سفر به مثلاً به استان های جنوبی، جنوب کرمان آنجاها یک جایی، آب و هوایی پیدا می شود بالای پنجاه درجه، آنجا روزه گرفتن صبر می خواهد.

ص: ۱۶۳۴۴

آن عزیزانی که آنجاها هستند بالای پنجاه درجه کشاورز هست، کاسب هست، خوب روزه هم می خواهد بگیرد محل کسبش هم برود روی زمین زراعیش هم برود واقعاً صبر می خواهد، تحمل می خواهد.

ایام حج می شود

حج واجب بلند بشوی بروی مکه در مسجدالحرام در طواف مسجدالحرام در آن جمعیت استخوان خُرد کن آنجا طوافت را انجام بدهی، اعمالت را انجام بدهی صبر می خواهد از جهت مالی خمس برایت واجب می شود حالا می خواهی یک پنجم مالت را می خواهی حساب کنی تقدیم امام زمان (علیه السلام) بکنید صبر می خواهد مسئله مالی هست، پول هست.

مسائل واجب

محرماتش هم همینطور صبر می خواهد یک تعدادی نشستند دور همدیگر ایام تعطیلات نوروز هست، حالا از این طرف و آن طرف می گویند یکدفعه وارد یک مقوله غیبت بشوند خدایی ناکرده من وارد این مقوله و وارد بحث این جمع نشوم صبر می خواهد سکوت کنم یا دفاع کنم در کوچه و بازار راه می روم یک خانمی خدایی ناکرده یک مقداری بد حجابی کرده شما بخواهید نگاه نکنید به نامحرم چشمت را غض بصر کنی چشمت را پایین بیاندازی نگاه نکنی صبر می خواهد.

اصبروا علی الفرائض،

دستور اول امام صادق می فرماید: در فرائض هست در واجبات و محرمات صبر می خواهد باید تحمل داشته باشی .

دستور دوم:

و صابروا، صابروا ماده اش از صبر هست اما امام صادق (علیه السلام) می فرماید: و صابروا عدوَّکم در مقابل دشمنانتون تحمل داشته باشید صبر به خرج دهید حالا دشمنان آبی و خاکی و فیزیکی باشد که در این مقوله مردم ایران واقعاً هشت سال دفاع مقدس امتیازشان بسیار عالیست واقعاً عالیست نمونه ندارند مردم شریف ایران در مسئله مقاومت در مقابل دشمن و صابروا عدوَّکم مقوله غیر فیزیکی هم دارد در مسئله دشمن فرهنگی و اندیشه ای و عقلی و فکری، ما دشمن داریم کم دشمن نداریم، سایت های مختلف اینترنت، شبکه های مختلف ماهواره؛ فارسی ها و شبکه های دیگری که شما مشاهده می کنید گاهی وقت ها گزارشی می دهند به شما در خبرها می خوانید خوب اینها انسان ها در مقابل شبهاتی که علیه شیعه و قرآن و اهل بیت و اسلام و خدا گاهی وقت ها ایراد می کنند، انسان اینها را ببیند واکسینه کند خودش را مقاوم باشد در مقابل این به حساب اندیشه های ناپاک صبر می خواهد.

ص: ۱۶۳۴۵

اگر یک برنامه ای را می بینید در مقابلش پاسخ شبهات را ببین، تحمل داشته باش در مقابل دو تا شبهه اینترنتی، ماهواره ای زانویت خم نشود، محکم باشد قوی باش هر شبهه ای در جامعه اسلامی در کتاب قرآن و سنت برای خودش پاسخی دارد اینطور نیست بی پاسخ باشد.

اصبروا در فرائض و صابروا عدوَّکم این هم دو تا دستورالعمل آیه،

آیه ای کوتاهی است انشاء الله همه حفظ هستید یا حفظ کردید «یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطو واتقو الله لعلکم تفلحون»

می خواهی عاقبت به خیر بشوی، دستورالعمل سوم امام صادق فرمود: رابطوا نه فقط یعنی صله رحم داشته باشید، صله رحم دستور خوبی هست، انسان در ایام تعطیلات نوروز به ارحامش سری بزند «صلوا ارحامکم و لو بسلام» گاهی وقت ها دم در خانه اقوامت هم در ایام نوروز می روی یک سلامی بکنی داخل هم که نروی خودش صله رحم هست به عمر انسان «فزید فی الرزق» رزق انسان زیاد می شود "فی العمر" عمر انسان طولانی می شود برکت در زندگی می آید آن یک مقوله ای هست بسیار خوب صله رحم کنید اما رابطوا یک دستور دیگری امام صادق برایش دارد.

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند و رابطوا امامکم با امام زمانتان در ارتباط باشید با امام زمان ولی نعمتتان در ارتباط باشید چه طور با امام زمانم در ارتباط باشم حالا چند تا از مصادیقش را من عرض می کنم .

در این مجلس و وقت کوتاه انسان همین که در ایام هفته اش در شبانه روزش در ساعاتش به یاد امام زمان باشد به فکر امام زمان باشد یکی از مصادیق رابطوا را عمل کرده بلند می شود وقت نماز، نماز بخواند در قنوت نمازش دعا برای امام زمان می کند جایی در محفلی نشسته دعا برای امام زمان می کند می خواهد صدقه بدهد دعا برای امام زمان، صدقه اش را به نیت سلامتی امام زمان بدهد اینها رابطوا.

حالا چند چیز هست چند تا دعاست چند تا زیارت هست چند تا عمل هست که وقتی من انجام بدهم این موجب ارتباط خاص می شود بین من و امام زمان یکی از زیارت هایی که توصیه علماء است حالا اگر هر روز موفق به خواندنش نمی شوم هر هفته نمی شوم ولی هر ماه در زندگی زیارت جامعه کبیره است .

زیارت جامعه کبیره

را وقتی می خوانید یک پل ارتباطی بین شما و امام زمان ایجاد می شود سلام هایی که به امام زمان در این زیارت می دهید «بکم فتح الله و بکم یختم، بکم ینزل الغیث» اصلاً همه چیز مال شماست همه چیز به وسیله شما به ما رسیده .

خدا رحمت کند مرحوم علامه مجلسی اول

ملا محمد تقی مجلسی وقتی که در آن تشرف یا مکاشفه وقتی شرفیاب محضر امام زمان شد در سامرا در حرم امام عسکری (علیه السلام) گفت از باب قبله وارد شدم سلام بدهم زیارت کنم دیدم امام زمان (علیه السلام) ایستادند مشغول زیارت پدر بزرگوارشان هستند می گوید ناخداگاه شروع کردم زیارت جامعه کبیره را خواندن .

امام زمان هم این زیارت جامعه کبیره را گوش می دادند استماع می فرمودند و اشک می ریختند مرحوم مجلسی می فرماید، می فرماید زیارت جامعه من تمام شد سلام کردم به محضر امام زمان پاسخم را دادم فرمودند مجلسی جلو بیا چند قدم رفتم ایستادم گفتم اسائه ادب به محضر آقا نشود حریم قائل بشوم برای حضرت مهدی (علیه السلام) گفت حضرت فرمودند محمد تقی مجلسی بیا جلو رفتم جلوتر باز ایستادم ترسیدم اسائه ادب بشود فرمود ادب در امتثال امر مولاست بیا جلو رفتم جلو خودم را انداختم روی قدم ها ی مولا زانو حضرت را دست مبارک حضرت را بوسیدم آقا دستی روی سر من کشیدند من را از زمین بلند کردند فرمودند: ملّا محمد تقی مجلسی عجب زیارتی است زیارت جامعه کبیره.

گفتم بله آقا جد شما حضرت هادی به ما یاد دادند زیارت جامعه کبیره پل ارتباطی است با امام زمان یکی دیگر همین زیارت آل یاسین هست که شما در روزهای جمعه یا بعضی ها موفقند هر روز می خوانند زیارت آل یاسین به جزء جزء امام زمان سلام می کنیم سلام هم جوابش واجب است وقتی سلام می دهید «السلام علیک حین تقوم، السلام علیک حین تقعد» جزء جزء امام زمان را سلام می دهید پاسخی که امام زمان به سلام شما می دهند آن پاسخ حضرت برای شما موجب برکت و سلامتی هست حضرت نگاهت می کنند.

فریده الاسلام کاشانی می گوید

در محضر استادم آیت الله کوهستانی بودم آیت الله کوهستانی داشت آل یاسین را می خواند افقی را در آسمان نگاه می کرد می گفت افق نگاه استادم را نگاه کردم .دیدم امام زمان (علیه السلام) دارد به آل یاسین کوهستانی گوش می دهد می گوید من هم نگاه کردم سلام ها را زمرمه می کردم با مرحوم کوهستانی بعدش گفتم آقا آن حضرت امام زمان بودند که آل یاسین شما را گوش می دادند؟

مرحوم آیت الله کوهستانی فرمودند فریده الاسلام کاشانی خوشا به سعادتت خدا لیاقت را در تو دید که حجتش را به شما نشان داد آل یاسین را وقتی می خوانی امام زمان نگاهت می کند.

یکی از زیارت ها؛

زیارت عاشوراست به مرحوم موسوی اصفهانی فرمود: موسوی اصفهانی بخوان زیارت عاشورا را به نیت من هم بخوان یعنی به نیابت امام زمانت بخوان حضرت این زیارت را دوست دارد یکی از دعاهایی که امام زمان (علیه السلام) دوست دارد دعای ندبه است صبح جمعه.

ص: ۱۶۳۴۸

خدا رحمت کند مرحوم آیت الله عظمای بهجت (اعلی الله مقامه الشریف)

آن زمـان می فرمونـد: یـک جوانی چنـد هفته پیش مشرف شـد محضـر امام زمان (علیه السـلام) حضـرت به آن جوان فرموده بودنـد: دعا نـدبه فراموش نشود. دعای نـدبه، تأکیـد کرده بودنـد امام زمان به دعای نـدبه یکی از دعاهایی که امام زمان خیلی علاقه بهش دارد این دعای سلامتی هست ؛ اللهم کل ولیک الحجه بن الحسن ... این دعاست، همه هم حفظ هستیم این دعا را حضرت خیلی دوست دارد.

مرحوم آیت الله بهاء الدینی یک زمانی

ایـن دعـای قنـوت نمـازش را تغییر داده بـود بـه دعـای اللهـم کـل ولیـک ... در قنـوت نمـازش این دعـا را می خوانـد. یکی از شاگردانش سؤال کرده بود آقا دعاتون را تغییر دادیـد دعای سـلامتی آقا امام زمان را در قنوت نمازتون می خوانید آقا فرموده بودنـد که: حضـرت برای من پیغام دادنـد به حاج آقا رضا بگوییـد این دعا را در قنوت نمازت بخوان، طبیعی هست وقتی شـما برای سلامتی امام زمان دعا می کنید می گویید خدایا ولی نعمتم را سالم، سلامتی بهش بده.

او هم بر می گردد برای سـلامتی شـما دعـا می کنیـد شـما در خیابان رد می شویـد به یک نفر می گوییـد آقا خـدا شـما را به سلامت بدارد خوب او هم بر می گردد می گوید خدا شما را هم سالم نگه دارد، طبیعی هست.

آن دعای امام زمان (علیه السلام) برای سلامتی شما؛

آن مسـتجاب هست؛ دعای مسـتجاب دعای امام زمان مستجاب هست و لذا همواره بعد از نماز در قنوت نماز می خواهید سوار ماشـین بشوید پشت رل نشسـتید پشت فرمان؛ حرکت، اول این دعا را همینطور که دارید می روید بخوان در قنوت نمازت قبل از نماز بعد از نماز این دعا را امام زمان خیلی دوست دارد دعا برای سلامتی امام زمان هست .

ص: ۱۶۳۴۹

یکی دعای سمات هست خیلی دوست دارد.

یکی دعای عهد است که هر کس هر صبح بعد نماز بخواند انشاء الله جزء یاوران امام زمان قرار داده می شود.

یکی از مسائلی که پل ارتباطی بین من و امام زمانم هست

نماز اول وقت هست، نماز اول وقت. علماء علم اخلاق می گویند: نمازتون غیر از بحث روایات و آیات، نمازتون را اول وقت بخوانید چرا؟ چون وقتی اول وقت می شود حجت الله امام زمان نماز اول وقت که می خواند؛ نماز آقا سریع بالا می رود وقتی شما نماز اول وقتت را خواندی نماز شما هم با نماز امام زمان بالا می رود به برکت نماز امام زمان نماز شما پس فرستاده نمی شود بر نمی گردد در بسیاری از تشرفات شما ملاحظه بفرمایید امام زمان (علیه السلام) را در حال نماز دیدند تشرفات را در کتاب عبقری الحسان ببینید مرحوم آقا شیخ علی اکبر نهاوندی آنجا تشرفات را اگر ببینید بسیاری از تشرفات، تشرفاتی است که امام زمان را در حال نماز خواندن، امام نماز را خیلی دوست دارد به نماز خیلی علاقه داردلذا اول کاری که امام زمان در مسجد الحرام می کند بعد از معرفی خودش که جبرئیل او را معرفی می کند «بقیه الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین» بعد هذا بقیه الله این بقیه الله، فاتبعوه و لا تخالفوه،

اول کاری که بعد از معرفی می کند اقامه نماز است « الذین ان مکناهم فی الارض اقام الصلاه » این ملاك مدیریت هم دست ما می دهد یک کسی بخواهد صاحب حکومت باشه، مدیر موفقی باشد قرآن یک ملاک دست ما می دهد می گوید ببینید امام زمان مدیر موفقی هست چرا؟ چون تا حاکم می شود اقم الصلاه، جبرئیل اذان می گوید، میکائیل اقامه می گوید تمام این سیصد و سیزده نفر با ملائکه مؤمنین همه پشت سر امام زمان نماز می خوانند.

ص: ۱۶۳۵۰

ما چند تا نماز داشتیم یادگاری و جاودانه یکی نماز پیغمبر اکرم بود در بیت المقدس که پشت سر حضرت پیامبران اقامه کردند؛ جبرئیل اذان گفت، میکائیل اقامه گفت، امام جماعت خاتم الأنبیاست، مأمومین أنبیاء الهی این نماز یادگاری بود که به درخواست خود پیامبران بود پیغمبران از خدا دو یا سه تا درخواست داشتند

۱_ پیغمبر را زیارت کنند_

۲. پشت سر حضرت نماز بخوانند، این یک نماز یادگاری بود که دیگر هم تکرار نشد،

گفت:« دگر تا جهان هست بزمی چنین نبیند به خود آسمان و زمین» یک نماز یادگاری نماز پیغمبر اکرم بود در آسمان چهارم که مأمومین؛ تمام ملائکه های آسمان ها بودند آن هم به درخواست خود ملائکه که این پیغمبر ؛ پیغمبر زمینی نیست، پیغمبر آسمانی هم هست خوب ما هم ببینیم پیغمبر اکرم را و لذا مسئله معراج را خدا پیش آورد که پیغمبر بالا برود.

مسئله معراج پیغمبر دو تا سند قرآنی دارد،

ده تا سند روایی دارد بیش از ده سند روایی دارد در ابتدای سوره اسراء آیه اول و سوره نجم مراجعه فرمایید، سند معراج پیغمبر هست سند قرآنی، آن هم دومین نماز یادگاری هست که دیگر تکرار نشد

۳

.نماز سوم یادگاری نماز وجود مقدس سیدالشهداء هست

در روز عاشورا، در حال جنگ سیدالشهداء هم نماز بخواند با او وضعی که تمام لباس های حضرت هم خود امام مجروح هست هم مجروحان را آورده است هم نماز بخواند هم اول وقت بخواند هم به جماعت بخواند و هم برای این نماز شهید بدهد یک درسی است برای شیعه که جوان عزیز هم نماز بخوان هم سر وقت بخوان هم به جماعت بخوان نماز بخوانیم سر وقت به جماعت این نماز را خدا بالا می برد این نماز سوم یادگاری بود که دیگر تکرار نشد

ص: ۱۶۳۵۱

۴

•

نماز چهارم

یادگاری که جاودانه خواهد بود؛ نماز امام زمان (علیه السلام) هست در روز صبح جمعه ظهور این چهار تا نماز؛ چهار تا نماز یادگاری در تاریخ ثبت هست، نماز اول وقت خواندنش خیلی شیرین هست، دو یا سه تا روایت عرض کنم یواش یواش دامنه عرائض را جمع کنم.

حضرت رضا (علیه السلام) که همه شما به زیارتش می روید حالا شاید بعضی از زوار مکرم از سفر بازگشت هستید رفتید زیارت کردید حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) را یا در سفر رفت هستید خدا انشاء الله توفیق زیارت با شناخت را به همه ما عطا کند، حضرت رضا (علیه السلام) داشت می نوشت قابل توجه همه دانشجویان و اساتید و طلاب و همه، امام رضا (علیه السلام) وقتی دارد یک مطلبی می نویسد این مطلب امام رضا (علیه السلام) از همه مطالبی که ما می نویسیم مهمتر هست گاهی وقت ها من مشغول نوشتن هستم خوب حالا ـ این تمام بشود بعد نماز بخوانم این مهم تر است یا نماز امام رضا (علیه السلام) داشت می نوشت تا صدای اذان بلند شد قلم را انداخت اصلاً حالا این تمام بشود حالا این کلمه، حالا این خط، حالا این صفحه، ابداً قلم را انداخت.

عایشه می گوید پ

یغمبر اکرم با من سخن می گفت تا صدای اذان بلند شد کانَّه لم یعرفنی، اصلاً انگار من را نمی شناسد، پا شد رفت صدای اذان، اذان.

ابن عباس می گوید:

در جنگ صفین امیرالمؤمنین داشت شمشیر می زد یک وقت دیدم آقا هی نگاه به آسمان می کند گفتم آقا نگاه به آسمان می کنید برای چی؟ حضرت فرمود: ابن عباس می خواهم می بینم وقت نماز شده است یا نه، گفتم آقا اینجا در دل جنگ حواست نباشد شمشیر می خورید، آقا فرمود نه این جنگ ما هم برای نماز هست، نماز مهم ترین عمل، اصلاً پرچم هویت یک مسلمان؛ نماز هست، شل کن سفت کن بخواند، امروز بخواند فردا نخواند گاهی وقت ها شوخی کند بگوید قرصش را می خورم حالا بعداً حالا از ماه دیگر شروع می کنیم ابداً.

اگر می خواهی یک انسان مسلمان را بشناسید به نمازش نگاه کن پرچم هویت یک مسلمان هست، شیعه که سر جایش آن سر وقت باید بخواند به جماعت بخواند با آدابش بخواند، نماز مهم ترین عمل هست لذا در فروع دین قرار گرفته اول نماز، اِن قُبِلَت قُبِلَ ما سواها و اِن رُدَّت،

حالا بعضی وقت ها طرف می گوید من هیأتی هستم من بیمارستان ساختم من درمانگاه درست کردم مدرسه درست کردم خوب حالا آقا نماز می خواند؟ می گویند نه، اهل نماز نیست خوب نمی شود،

چون اگر شما در یک پلیس راهی نگهتون بدارند ماشینتو متوقف کنند به شما بگویند گواهینامه، شما بفرمایید که این کارت دانشجویی می گوید آقا گواهینامه رانندگی شما دست کنید در جیبب بگوویید آقا این کارت وزارت کشور، می گوید آقا گواهینامه، این کارت حوزه علمیه، این کارت دانشگاه فلان، آن افسر که افسر قانون مندی هست می گوید اگر آقا دو کیلو از این کارت ها جلوی من بگذارید تا گواهینامه ات را ندید نمی گذارم رد بشوید. در قیامت هم همینطور هست بعد از تابلوی الولایه؛ ولایت اهل بیت، اولین موقف؛ موقف نماز هست حالا طرف آنجا نگهش می دارند می گویند این شب هایی که تا صبح برای امام حسین سینه زدم، می گویند نماز، آن حسابش جداست، نماز خواندی این بیمارستان ساختن من، می گویند نماز، دفترچه نماز، گواهینامه نمازت را بده رد شو، این کمک به کمیته امداد این کمک به بهزیستی این مدرسه می گویند آقا ده کیلو از این کارت ها فایده ندارد «ان قبلت قبل ما ...» نماز خواندید بفرمایید نخواندید مشکل دارید و لذا بعضی ها حرف اول و آخرشان نماز هست.

ص: ۱۶۳۵۳

خدا رحمت کند مرحوم آقا میرزا جواد آقای ملکی تبریزی

مردنش در حال نماز بود وضو گرفت آمد ایستاد نماز گفت الله اکبر از دنیا رفت مردن اینطوری .

مرحوم آیت الله آقا سید احمد خوانساری

قبرش همین جاست زیارت می کنید مرحوم آقا سید احمد نود سال عمر کرد اما سه مرتبه همه عمر نود ساله اش نمازش را تکرار کرد یعنی دویست و هفتاد سال نماز خواند دویست و هفتاد سال نماز خواند.

حالا بعضی ها پنجاه سالش هست

شصت سالش هست می بینید ده سال هست تازه نمازش را شروع کرده این خیلی بد هست برای یک مسلمان که ادعا اسلام بکند اولین و مهم ترین دستور اسلامی را رعایت نکند، به وقت نخواند ضایعش کند، خرابش کند، خوب نخواند، پای تلویزیون می نشیند خیلی با صبر یک ساعت، دوساعت، سریال ببیند، فیلم ببیند برایش مهم نیست اما دو رکعت نماز می خواهد بخواند آنقدر از سر و ته این نماز می زند که گاهی وقت ها الفاظی که ادا می کند واقعاً قابل ترجمه نیست، چی دارد می گوید در نماز، بعضی ها نماز را اینطوری خواندند بعد هم که می خواست از دنیا برود آقا سید احمد آقای خوانساری، حالا تهرانی ها هستند در مسجد حاج سید عزیز الله آنجا نماز می خواند بعد هم که می خواست از دنیا برود به پسرش وصیت کرد گفت من باغ و پول و مغازه و اینها ندارم این خانه هم مال مسجد هست، وقتی من از دنیا رفتم هیچی از خانه مال من نیست این جانماز من فقط مال من هست این هم بدهید برای من نماز بخوانند، پیغمبر می فرماید: قره عینی، نماز نور چشم من هست، نور چشم من،

ص: ۱۶۳۵۴

فلذا زهرا (علیها السلام) وقتی در محراب قرار می گرفت

ظهر نورها لأهل السماء، آسمان ها را با نمازش روشن می کرد نماز قابل نور افشانی هست که آسمان ها را روشن می کند نماز خواندن.

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیکِ یا فاطمه الزهرا،

سلام ای ذکر خاص حق ثنایت درود ای گفته احمد من فدایت «زهرا جان»

تو قرآنی تو یاسینی تو طاها تو زهرایی تو زهرایی

تو زهرا تو حبل محکم حبل المتینی امید رحمت للعالمینی

امامان آبرومند جلالت، خدا فخریه دارد بر نمازت

«بی بی جانت» سرایت حیف ای خاکم به دیده

بهشت و شعله آتش که دیده

که دیده حور در جنت بسوزد

که دیده باغ جنت بر فروزد

امیرالمؤمنین

چند روزی بعد از شهادت بی بی از خانه بیرون نمی آمد مقداد، سلمان، اینها آمدند آقا را از خانه بیرون آوردند یک روز وقتی آقا برگشت منزل دید ام ایمن دارد های های گریه می کند صدا زد آقا دیگه من را با بچه ای زهرا تنها نگذار، آقا فرمود چرا ام ایمن؟

عرض کرد آقا همین که شما بیرون تشریف می برید یکی می دود جانماز مادر را می آورد سجاده مادر، یکی می دود چادر نماز مادر را می آورد مثل مادر نماز می خوانند مجلس روضه و عزا می شود نمی توانم بچه های زهرا را آرام کنم اینجا سجاده مادر عزا خانه درست می کند .

دل ها بسوزد کربلا ـ وقتی سکینه آمد کنار بدن بابا، عمَتی،عمَتی هذا نعش مَن ؟این بدن پاره پارهٔ کیست عمه؟، صلی الله علیک یا مظلوم یا اباعبدالله.

نسئلك و ندعوک بسمک الأعظم یا الله، به حق زهرا همهٔ ما را ببخش و بیامرز،

به حق زینب فرج مهدی را برسان،

مریضامون را شفا مرحمت فرما،

امام، شهداء امواتمان را غریق رحمتت بفرما،

کشور ما، ملت با کرامت ما، رهبر معظم ما، جوانها، نوامیس، خدمتگزاران، حضار محترم این مجلس، زوار قبر کریمه اهل بیت همه را محافظت بفرما،

شر دشمنان را به خودشان برگردان،

باران و برکات و رحمتت را بر ما نازل فرما،

در دنیا و آخرت ما را از شفاعت حضرت کریمه اهل بیت بهره مند بفرما، برحمتک یا ارحم الراحمین.

حضرت زهرا (سلام الله علیها) (منبر اول فاطمیه ۹۴)

حضرت زهرا (سلام الله علیها) (منبر اول فاطمیه ۹۴)

پایداری قولی و عملی حضرت زهرا در برابر خوف

پس از ماجرای سقیفه، و سرپیچی عده ای از بیعت با ابابکر، برای آن که به خیال خودشان مرکز تجمّع مخالفان را مورد تهدید قرار دهند، به خانه امام یورش آوردند. عمر و قُنفذ، و طرفداران آنها تهدید کردند، اگر امام علی علیه السلام برای بیعت به مسجد بیرون نیاید، خانه را آتش می زنیم!!

حضرت زهرا علیها السلام در دفاع از امام، در برابر مهاجمان فرمود:

«أَیُّهَا الضَالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ! ماذا تَقُولُونَ؟ وَ أَیَّ شَیْءٍ تُریدُونَ؟ یا عُمَرُ أَما تَتَّقِی اللَّهَ؟ تَدْخُلُ عَلی بَیْتی؟ أَبِحِزْبِکَ الشَّیْطانِ تُخَوِّفُنی؟ وَ كانَ حِزْبُ الشَّیْطانِ ضَعیفاً...» ؛

شما ای گمراهان و دروغگویان! چه می گویید و چه می خواهید؟ ای عمر! آیا از خدا پروا نداری؟ این گونه می خواهی وارد خانه من شوی؟ آیا با حزب شیطان که دور شما را گرفتند مرا می ترسانی؟ در حالی که حزب شیطان ناتوانند!..(نهج الحیاه، ص ۱۳۶، ح ۶۴).

•

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ

امتحان به جوع و گرسنگی فاطمه زهرا و صبوری آن حضرت یکی از ابتلائات خانوادگی حضرت زهرا علیها السلام گرسنگی و امتحان مکرر به جوع بوده است. در این زمینه تاریخ شواهد زیادی دارد که حضرت علی علیه السلام و یا حضرت زهرا علیها السلام و گاهی حتی فرزندان ایشان مبتلا به جوع و گرسنگی شدید و جانکاه بوده اند. در داستان اطعام سه روزه مسکین و یتیم و اسیر همچنین در میهمان نوازیهای خانوادگی حضرت زهرا علیها السلام در برخورد با میهمانان خود و در ایثار غذا به پیامبر و گاهی ایثار غذا به فرزندان و گرسنه ماندن خود حضرت زهرا علیها السلام داستانها وجود دارد.

در اینجا ما فقط به نقل یک شاهد تاریخی بعد از ازدواج در مدینه و یک ماجرای مشهور در مکه کفایت می کنیم.

در روایت سلیمان بن بریده نقل شده است که رسول خدا پرسید: «دخترم! چرا نگران و ناراحتی؟»

در جواب پدر گفت:

«قِلَّهُ الطَّعْمِ وَ كَثْرَهُ الْهَمِّ وَ شِدَّهُ السُّقْمِ»؛

فشار گرسنگی و کمی طعام و غذا، و فراوانی اندوه و شدت بیماری و گرفتاری، مرا نگران کرده است. (نهج الحیاه، ص ۲۲۹، ح ۱۸۶)

همچنین در بیان تحمّل گرسنگی در مکّه می توان به این نکته اشاره کرد که یکی از حوادث سخت تاریخ پیامبر محاصره اقتصادی در شعب ابیطالب می باشد که پیامبر و اصحاب آن حضرت با توجه به سختی شرایط زندگی در مکه مجبور به پناه گرفتن به دره های اطراف مکه شدند. در این مدّت انواع ابتلائات و مشکلات برای مسلمین وجود داشت که یکی از سخت ترین آنها مشکل بی غذایی و گرسنگی می باشد و جالب است بدانیم که جزء افراد محاصره شده در طول این مدت حضرت زهرا علیها السلام و مادرشان خدیجه می باشند که در آن زمان حضرت زهرا علیها السلام حدود پنج سال بیشتر سن نداشتند

نقص اموال

اگر نقص اموال به معنای کمبود مالی و ضعف امکانات حتی ضروریات زندگی باشد اینگونه نقص در زندگی حضرت زهرا علیها السلام وجود داشته است و اگر به معنای کاسته شدن اموال به انفاق یا غصب و سرقت خائنین و ظالمین هم باشد در زندگی حضرت زهرا علیها السلام وجود دارد.

جهیزیه ساده و مختصر، مهریه اندک، خانه ساده و محقّر و کمبودهای گوناگون ضروریات زندگی برخی از نمونه های نقص اموال به معنای اول است.

قالت فاطمه علیها السلام:

«أنِّی وَ ابْنَ عَمِّی ما لَنا فِراشٌ إلاَّ جَلْدُ کَبْشٍ نَنامُ عَلَیْهِ بِاللَّیْلِ وَ نَعْلِفُ عَلَیْهِ ناضحنا بِالنَّهارِ»؛

ای رسول خدا! من و پسرعمویم چیزی از وسایل رفاهی نداریم؛ مگر پوست گوسفندی که شبها بر روی آن می خوابیم و روزها بر روی آن شتر خود را علف می دهیم.

رسول گرامی فرمود:

«یا بُنَیَّهَ اِصْبِری فَإنَّ مُوسَی بْنَ عِمْرانَ أَقامَ مَعَ إمْرَأَتِهِ عَشْرَ سِنینَ ما لَها فِراشٌ إلاَّ عَباءَةٌ قِطْوانِیَّةٌ»؛

دخترم صبر و تحمل داشته باش، زیرا موسی بن عمران ده سال با همسرش زندگی کرد و فرشی جز یک قطعه عبای قطوانی نداشتند. (نهج الحیاه، ص ۲۹۷، ح ۱۸۴)

سلمان فارسی می گوید: روزی حضرت فاطمه علیها السلام را دیدم که چادری وصله دار و ساده بر سر دارد. در شگفتی ماندم و گفتم: عجبا! دختر پادشاهان ایران و قیصر روم، بر کرسی های طلایی می نشینند و پارچه ای زربفت به تن می کنند، و این دختر رسول خداست که نه چادرهای گران قیمت بر سر دارد و نه لباسهای زیبا.

ص: ۱۶۳۵۸

فاطمه علیها السلام پاسخ داد:

«یا سَلْمانُ! إنَّ اللّهَ ذَخَّر لَنا الثِّیابَ وَالْکَراسِیَّ لِیَوْمٍ اخَرٍ»؛

ای سلمان! خداوند بزرگ، لباسهای زینتی و تختهای طلایی را برای ما در روز قیامت ذخیره کرده است.

حضرت زهرا علیها السلام سپس به خدمت پدر رفت و شگفتی سلمان را مطرح فرمود:

«یـا رَسُولَ اللّهِ! إنَّ سَـلْمانَ تَعَجَّبَ مِنْ لِباسـی، فَوَالَّذی بَعَثَـکَ بِالْحَقِّ مالی وَ لِعَلِیٍّ مُنْـذُ خَمْسِ سِـنینَ إلاَّ مَسْکُ کَبْشٍ تَعَلَّفَ عَلَیْها بِالنَّهارِ بَعیرُنا وَ إذا کانَ اللَّیْلُ إفْتَرَشْناهُ وَ إنَّ مِرْفَقَتَنا لِمَنْ أَدْمٍ حَشْوُها لیفٌ»؛

ای رسول خدا! سلمان از سادگی من تعجب نمود، سوگند به خدایی که تو را مبعوث فرمود، مدت پنج سال است فرش خانه ما پوست گوسفندی است که روزها بر روی آن شترمان علف می خورد و شبها بر روی آن می خوابیم و بالش ما چرمی است که از لیف خرما پر شده است. (نهج الحیاه، ص ۱۶۲، ح ۹۰-۸۹)

در قسم دوّم نیز حضرت زهرا علیها السلام در شرایط گوناگون و به افراد مختلف هدیه ها و انفاقات زیادی داشته اند از بخشش نان و طعام گرفته تا بخشش لباس حتی لباس شب عروسی تا بخشش گردنبند و النگو همچنین نمونه غصب فدک که سرقتی بزرگ و آشکار از طرف منافقین به حساب می آید، یکی از موارد آزمون برای حضرت زهرا علیها السلام می باشد.

•

وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ (آیه ۱۵۵ سوره بقره)

ابتلاء و امتحان به نقص جان و آزار بدنی

فاطمه زهرا علیها السلام خود و خانواده اش دچار یکی از سختترین ابتلائات جسمی و جانی بوده اند.

ص: ۱۶۳۵۹

الف – در مسیر رونق بخشی کار روزانه خانه، دستان فاطمه علیها السلام از آسیا زخم برداشته بود.

ب – در جهت آب آوری به خانه از بند مشک کتف حضرت زهرا علیها السلام نشان گرفته بود.

ج – در مسیر عبادت خدا دو پای حضرت زهرا علیها السلام متورم شده بود.

د – در نتیجه گریه های طولانی چشمانش و در اندوه پدر بدنش نحیف گشته بود.

هـ – در نتیجه جهاد و مبارزه با منافقین بازویش و پهلویش و طفل در رحمش و صورتش آزار دیده بود و نشان داشت.

و – در پایان زندگی با مرگ سرخ شهیده فی سبیل الله شد. «السلام علیک ایتها الصدیقه الشهیده».

ز – همچنین زخمهای بر بدن شوهرش علی علیه السلام در جهاد در راه خدا و علم حضرت به شهادت فرزندان پسرش و اسارتدخترانش و رضایت دادن به این خواسته های الهی خود یکی از جلوه های پایداری در آزمایش به جان و نفس می باشد.

•

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرينَ (آیه ۱۵۵ سوره بقره)

ابتلائات حضرت زهرا در نقص ثمرات

به استناد آیه «وآت ذاالقربی حقّه» باغات فدک را پیامبر عظیم الشأن به ملکیت حضرت زهرا علیها السلام در آوردند، امّا پس از رحلت رسول خدا بلافاصله باند نفاق در این بهره و ثمره نقص ایجاد کرد و آن را به تصاحب درآورد و حضرت علی علیه السلام و زهرا علیها السلام پس از دفاع مکرر از فدک باز در راه خدا از فدک هم گذشتند و صبر اختیار نمودند.

ص: ۱۶۳۶۰

أنس بن مالك نقل می کند:

حضرت زهرا علیها السلام پس از غصب باغهای فدک، خطاب به ابابکر فرمود:

«لَقَدْ عَلِمْتَ الَّذی ظَلَمْتَنا عَنْهُ اَهْلَ الْبَیْتِ مِنَ الصَّدَقاتِ وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلَیْنا مِنَ الغَنائِمِ فِی الْقُرآنِ مِنْ سَهْمِ ذَوِیالْقُرْبی وَ اَعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبی» (انفال، ۴۱)؛

ای ابابکر! تو می شناسی و می دانی که حق ما اهل بیت غصب شده است. حقی که از صدقات و غنائم در رابطه با سهم (ذی القربی) نزدیکان رسول خدا داریم که خداوند در آیه مربوط به غنائم، مصرف خمس آن را توضیح داده است. (نهج الحیاه، ص ۲۴۴، ح ۱۴۷)

•

وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرینَ (آیه ۱۵۵ سوره بقره)

جلوه های پایداری و مقاومت حضرت زهرا

صبر و پایداری یکی از فضائل اعلای اخلاقی است که نیروهای انسان را در رسیدن به هدف مفید و مثمر می سازد و علاوه بر جلوگیری از هدر دادن فعالیتهای فردی ضریب اقتدار انسان را بالا می برد. از بدیهیات است که انسان را در میدان زندگی و با ورود به عرصه های گوناگون می توان شناخت و صبوری و پایداری افراد را باید در بحرانها و شرایط سخت سنجید. تاریخ زندگی حضرت زهرا علیها السلام گویای واقعیتهایی در این مورد است که باید مورد بررسی قرار گیرد؛ به طور مثال:

در کلام مولی امیرالمؤمنین علیه السلام صبر بر سه قسم تقسیم شده است:

صبر بر عبادت،

صبر بر معصیت

و صبر بر ناگواریها.

فاطمه زهرا علیها السلام در هر سه محور صبوری رتبه عالی و مقام برتر اخلاقی را بدست آورده است.

در صبر بر معصیت آن چنان استقامت دارد که به مقام عصمت آن هم عصمت کبری نائل شده است.

در مقام صبر در عبادت بیشترین و بهترین عبادات را نموده است.

در مقام صبر در ناگواریها هم در انواع ناملایمات امتحان داده و در آزمون الهی سربلند و عزیز بیرون آمده است. از طرفی مستند به آیه شریفه

.

«و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشِّر الصابرین» مواد مورد آزمون و صحنه ها و جلوه های پایداری به پنج مورد تقسیم شده است:

خوف (ترس)

جوع (گرسنگی)

نقص در اموال (انفال و اعطاء اموال)

نقص در انفس (لطمه جسمی و شهادت)

نقص در ثمرات (کسر و کمبود بهره های مالی زندگی)

با مروری بر زندگی حضرت زهرا علیها السلام و خانواده عصمت و طهارت علیهم السلام تمام موارد فوق در زندگی حضرتش آن هم از سخت ترین نوع آن بوده است و صبوری و پایداری فاطمه زهرا علیها السلام و سرافرازی آن حضرت در موفقیت از این آزمونها و آزمایشهای الهی محرز می باشد.

روضه:

آخرین دعای فاطمه (س) و مهر او به شیعیان

اسماء، همسر جعفر طیّار نقل می کند که در لحظه های پایانی عمر حضرت زهرا علیها السلام متوجّه آن بزرگ زنان عالم بودم، ابتدا غسل و لباسها را عوض کرد و در خانه مشغول راز و نیاز با خدا شد.

ص: ۱۶۳۶۲

جلو رفتم، فاطمه علیها السلام را دیدم که رو به قبله نشسته، و دستها را به سوی آسمان برآورده، چنین دعا می کند:

«لِهی وَ سَیِّدی اَسْئَلُکَ بِالَّذِینَ اصْطَفَیْتَهُمْ وَ بِبُکاءِ وَلَدَیَّ فی مُفارَقَتِی اَنْ تَغْفِرَ لِعُصَاهِ شیعَتِی وَ شیعَهِ ذُرِّیَتی»؛

پروردگارا! بزرگوارا! به حق پیامبرانی که آنها را برگزیـدی و به گریه های فرزنـدانم در فراق من، از تو می خواهم گناهکاران شیعیان من و شیعیان فرزندان مرا ببخشایی. (نهج الحیاه، ص ۱۴۸)

منبع: sedighe.ir

سیمای رستگاران در قرآن

سیمای رستگاران در قرآن

تقوا و رسـتگاری در آموزه هـای روح بخش قرآن کریم، به موضوع «تقوا» و پارسـایی توجه ویژه ای شـده و بارهـا از ارزش و اهمیت آن یاد شـده است. به عنوان نمونه، در قرآن کریم معیار ارزش و بزرگ منشـی انسان میزان بهره مندی او از عنصـر تقوا معرفی شـده و آمـده اسـت: «اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدِاللّهِ اَتْقیکُمْ؛ به درسـتی که بـا کرامت ترین شـما نزد خـدا، بـاتقواترین شـماست». (حجرات: ۱۳)

خداونـد در آیـه ای دیگر، تقـوا را برتریـن زاد و تـوشه (برای سـرای آخرت) می دانـد و می فرمایـد: «وَتَزَوَّدِوا فَاِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی؛) برای جهان آخرت (توشه بردارید. پس همانا که بهترین زادها، تقواست». (بقره: ۱۹۷)

در بسـیاری از آیه هـای قرآن، به انسـان هـای پارسـا و پرهیزکار مژده به روزی و رسـتگاری در دنیا و آخرت داده شـده است. بدین منظور، خداوند متعال در آیه ۱۸۹ سوره بقره و آیه ۱۳۰ سوره آل عمران می فرماید: «وَاتَّقُواللّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون؛ پرهیزکار باشید، باشد که رستگار شوید.» یا در آیه ۱۰۰ سوره مائده، صاحبان خرد و اندیشه را این گونه خطاب قرار می دهد: «فَاتَّقُواللّهَ یا اُولِی الْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ؛ پس تقوا پیشه کنید ای صاحبان خرد، باشد که رستگار شوید».

ص: ۱۶۳۶۳

پیام متن: عنصر تقوا، از مهم ترین عوامل سعادت و رستگاری بشر است و بدون آن، رستگاری ممکن نیست.

پرهیز از سخنان بیهوده؛ از ویژگی های رستگاران زبان منشأ شکل گیری بسیاری از گناهان صغیره و کبیره است. از همین رو، درباره زبان گفته اند: «جِرمش اندک و جُرمش بزرگ است.» همچنین برخی از سخنان اگرچه گناه و معصیت به شمار نمی آیند، از آنجا که بیهوده اند و هیچ سود دنیوی و اخروی در پی ندارند، سبب کدورت قلب و سنگ دلی می شوند. پس مؤمنان هم برای رهایی از گزند گناهان و هم برای در امان ماندن از تیرگی قلب، از سخنان بیهوده و تباه کننده می پرهیزند و حتی در برابر سخنان پوچ و بی ارزش دیگران نیز به شایستگی برخورد می کنند. خداوند متعال در توصیف این گروه از اهل ایمان می فرماید: «وَ اِذا سَمِعُوا بِاللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ؛ و هنگامی که سخن بیهوده ای می شنوند، از آن روی برمی گردانند.» (قصص: ۵۵) در جای دیگر می فرماید: «وَ اِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرّوا کِراما؛ و هنگامی که با بیهوده ای روبه رو می شوند، با بزرگواری از آن درمی گذرند.» (فرقان: ۷۲)

پس در سوره مؤمنون، به چنین انسان هایی مژده رستگاری داده شده است:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُوءْمِنُونَ ــ وَ الَّذینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ. (مؤمنون: ۱ و ۳)

به تحقیق، مؤمنان رستگار شدند ــ آنها که در نمازشان فروتنند ــ و آنها که از (کارهای) بیهوده روی برمی گردانند.

همان گونه که گاهی یک سخن ناپخته و ناپسند، اسباب بدبختی انسان را فراهم می کند، کنترل زبان نیز می تواند بستر مناسبی را برای رسیدن به رستگاری ابدی آماده سازد.

ص: ۱۶۳۶۴

پیام متن: با توجه به اینکه بسیاری از گناهان و تیره روزی ها از ناحیه زبان نصیب انسان می شود، مراقبت همیشگی از زبان می تواند در رستگاری انسان تأثیر بسزایی داشته باشد.

انفـاق و رسـتگاری انفـاق و دست گیری از محرومـان و بیچارگان، یکی از برترین کارهاست که خیر و پاداش فراوان به همراه دارد. خداوند متعال در سوره مبارکه «سجده» نماز شب و انفاق در راه خدا را دو عملی می داند که پاداش آن، از تصور انسان خارج است:

تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ ـ فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ. (سجده: ۱۶ و ۱۷)

پهلوهایشـان از بسترهـا جـدا شود (و به نیایش شـبانه برخیزنـد) و با بیم و امیـد، خـدای خویش را می خواننـد و از آنچه به آنها روزی کرده ایم، انفـاق می کننـد. هیـچ کس نمی دانـد چه بسـیار نعمت هـایی که روشـنی بخش چشم است، به عنوان پاداش کارهایشان در عالم غیب برایشان ذخیره شده است.

در آیه ۳۸ سوره مبارکه روم، نیز به اهل انفاق این گونه وعده رستگاری داده شده است:

فَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسْكينَ وَ ابْنَ السَّبيلِ ذلِكَ خَيْرٌ لِلَّذينَ يُريدُونَ وَجْهَ اللّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

پس حق خویشـان خود و بیچارگـان و در راه مانـدگان را بـپرداز که این کـار برای کسـانی که خشـنودی خداونـد را طلب می کنند، مایه خیر و برکت است و آنها، کسانی هستند که رستگار خواهند شد.

«در ایـن آیـه شـریفه، دو نکته قابـل تأمـل وجـود دارد: نکته نخست اینکه انفـاقی به رسـتگاری انسـان می انجامـد که از عنصـر «اخلاـص» برخوردار و تنهـا برای کسب خشـنودی پروردگار صورت گرفته باشـد. نکته دیگر در عبارت «فات ذالقربی حقه» و لفظ «حقه» نهفته است و آن اینکه خویشاونـدان، در اموال انسان شـریکند و اگر انسان مالی به آنها می بخشد، در حقیقت، حق آنان را ادا می کند و منتی بر گردن آنها ندارد».

ص: ۱۶۳۶۵

پیام متن: رستگاری به آسانی به دست نمی آید. برای رستگار شدن، در کنار ده ها کار نیک باید به فکر تهی دستان نیز بود و به آنها انفاق کرد.

پرهیز از دوستی با دشمنان خدا؛ ویژگی رستگاران یکی از آشکارترین نشانه های دوستی خدا، دوستی با دوستان او و دشمنی با دشمنان اوست. جمع میان محبت خدا و محبت دشمنان خدا در یک دل نیز ممکن نیست. خداوند متعال، مؤمنان را از دوستی با دشمنان خدا برحذر داشته و فرموده است:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوّی وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِیاءَ. (ممتحنه: ۱)

ای مؤمنان! دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی نگیرید

و حتی اهل ایمان را به مجهز شدن به ابزار جنگی برای رویارویی با دشمنان تشویق می کند:

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّهِ وَ عَدُوَّكُمْ. (انفال: ۶۰)

برای مبارزه با کافران خود را فراهم کنید و تا آنجا که می توانید، ابزار جنگی و اسبان سواری را برای ترساندن دشمنان خدا و دشمنان خودتان آماده سازید.

خداوند در قرآن کریم، سازش ناپذیری با دشمنان خدا را از ویژگی های بارز رستگاران برشمرده و فرموده است: «لاتَجِدْ قَوما یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَن حادّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَلَوْ كانُوا آباءَهُمْ اَوْ اَبْناءَهُمْ اَوْ اِخْوانَهُمْ اَوْ عَشیرَتَهُمْ... اُولئكَ حِزْبُ اللّهِ أَلا اِنَّ حِزْبَ اللّه هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (مجادله: ۲۲)

ای پیامبر! هرگز مردمی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، چنین نخواهی یافت که با دشمنان خدا و رسول دوستی کنند؛ اگرچه آن دشمنان، پدران و فرزندان و برادران و خویشان آنها باشند... اینان، به حقیقت، حزب خدا هستند. پس بدانید که حزب خدا، رستگاران جهانند.

ص: ۱۶۳۶۶

«این آیه به مؤمنان هشدار می دهد که اگرچه محبت پدران و فرزندان و برادران، بسیار شایسته و نشانه زنده بودن عواطف انسانی است، هنگامی که این محبت، رو در روی محبت خدا و در تقابل با آن قرار گیرد، ارزش خود را از دست می دهد».

پیام متن: یکی از نشانه های دوستان خدا، سازش ناپذیری آنان با دشمنان خداست و در قرآن کریم، به چنین مؤمنانی مژده رستگاری و به روزی داده شده است.

مواظبت بر نماز نگاه اسلام به موضوع نماز، از اهتمام ویژه و جدی به فریضه نماز خبر می دهد. در بسیاری از روایت ها، ترک عمدی نماز، معادل کفر دانسته شده و این عمل مهم عبادی، در هیچ شرایطی تعطیل بردار نیست تا آنجا که حتی برای شخص در حال غرق شدن نیز احکام «نماز غریق» وضع شده است. پروردگار رحمان در قرآن کریم، مؤمنان را به مراقبت همیشگی از امر نماز سفارش می کند و می فرماید:

حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الْوُسْطی وَ قُومُوا لِلّهِ قانِتینَ. (بقره: ۲۳۸)

بر نمازها(ی پنجگانه) مواظبت کنید، به ویژه نماز میانه و فروتنانه در برابر خدا به نماز بایستید.

باز در جای دیگر، محافظت از نماز را از نشانه های ایمان به آخرت معرفی می کند:

وَ الَّذینَ یُوءْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ یُوءْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ. (انعام: ۹۲)

و کسانی که به آخرت ایمان دارند، به قرآن ایمان می آورند و از نماز خود محافظت می کنند.

خداوند چنین انسان هایی را در زمره رستگاران می داند و می فرماید:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُوءْمِنُونَ ـ الَّذینَ هُمْ عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ. (مؤمنون: ۱ و ۹)

ص: ۱۶۳۶۷

همانا مؤمنان، رستگار شدند... آنها که از نماز خود محافظت می کنند.

از سوی دیگر، به کسانی که زیر بار این امانت بزرگ الهی نمی روند، وعده عذاب دردناک داده می شود:

فی جَنّاتٍ یَتَساءَلُونَ ــ عَنِ الْمُجْرِمینَ ــ ما سَلَکَکُمْ فی سَقَرَ ــ قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ. (مدثر: ۴۰، ۴۱، ۴۲ و ۴۳)

بهشتیان از مجرمان می پرسند: چه چیزی شما را به عذاب دوزخ گرفتار ساخت؟ می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم.

پیام متن: بین نماز و رسیدن به رستگاری ارتباط تنگاتنگی وجود دارد.

یاد خدا و رستگاری انسان می تواند با یاد کرد همیشگی خداوند، شیطان را از صحنه جان خود بیرون و زمینه را برای رستگاری خویش آماده کند. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «ذِکرُ اللّه ِ مَطْرَدَهُ الشَّیطان؛ یاد خداوند، سبب رانده شدن شیطان است».

همچنین خداوند در قرآن کریم، یاد خدا را به عنوان یکی از ابزارهای رسیدن به رستگاری معرفی می کند و می فرماید: «وَاذْکُرُوا اللّه َ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ؛ خدا را فراوان یاد کنید، باشد که رستگار شوید». (جمعه: ۱۰)

پیام متن: یاد خداوند، از آنجا که اسباب خروج هوا و هوس و وسوسه های شیطانی را از قلب و جان انسان مهیا می سازد، از عوامل مهم رستگاری انسان به شمار می رود.

تزکیه نفس و رستگاری در دو آیه از آیات قرآن کریم، تزکیه نفس، به عنوان یکی از عوامل رسیدن به رستگاری معرفی شده است. در سوره مبارکه شمس، خداوند پس از یازده سوگندی که یاد می کند، می فرماید:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکّاها ــ وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّاها. (شمس: ۹ و ۱۰)

ص: ۱۶۳۶۸

هر کس نفس خویش را پاکیزه ساخت، به یقین رستگار شد و هر کس نفس خود را با گناه آلوده ساخت، زیانکار شد.

همچنین در آیه های ۱۴ و ۱۵ سوره أعلی می خوانیم:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکّی ــ وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّی.

به تحقیق آن که (جانش را) پاکیزه کرد، رستگار شد و نیز کسی که اسم پروردگارش را برد، پس نماز خواند.

بی گمان، خداوند در قلبی مصور دارد که پاکیزه و از ویژگی های ناشایست به دور باشد و چه رستگاری از این بالاتر که جان انسان، پاکیزه و خدا در آن حاضر باشد.

پیام متن: پاک سازی و تزکیه نفس از آلودگی ها و پستی ها، هدف اصلی بعثت پیامبران و از مؤثرترین عوامل سعادت مندی و رستگاری اَبَدی است.

صبر، پلی به سوی رستگاری جایگاه صبر در آموزه های دین اسلام، ویژه و ممتاز است و آن گاه که از پیامبر بزرگوار اسلام درباره ایمان می پرسند می فرماید: «آن، صبر است».

بشارت هایی که خداوند در قرآن کریم به صابران می دهد، نویدهایی امیدآفرین و حرکت بخش است. خداوند متعال در سوره بقره، صلوات و درود و رحمت خویش را نثار صابران می کند و می فرماید: «أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوَاتٌ مِن رَبِّهِمْ وَرَحْمَهٌ؛ بر اینان درود پروردگارشان و رحمت او باد.» (بقره: ۱۵۷)

نیز در سوره زمر، به آنان مژده اجر بی حساب می دهد:

إِنَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَیْرِ حِسَابٍ. (زمر: ۱۰)

همانا پاداش شکیبایان، بی حساب و کامل به آنان داده خواهد شد.

صبر تلخ آمد ولیکن عاقبت میوه شیرین دهد پر منفعت پس در آیه ای دیگر، خداوند به صابران مژده «همراهی خود با آنان را» داده است: «وَاصْبِرُوا إِنَّ اللّه َمَعَ الصَّابِرِینَ؛ شکیبایی پیشه کنید که خدا با شکیبایان است.» (انفال: ۴۶)

ص: ۱۶۳۶۹

بنـا بر مفهوم این آیه هـا، فرد مؤمن در سـایه صبر و اسـتقامت همه جـانبه می توانـد رسـتگاری ابـدی را برای خویش به ارمغان آورد. خداوند متعال در آیه پایانی سوره آل عمران می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللّه لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

ای مؤمنـان! شـکیبایی و پایـداری ورزیـد و آماده جهاد (و دیگر عبادت ها (باشـید و از خداونـد پروا کنیـد، باشـد که رسـتگار شوید.

پیام متن: پیام متن: صابران، در دنیا مشمول عنایت های ویژه الهی و در آخرت در زمره رستگارانند.

کارهـای شایسـته و رسـتگاری توفیق بهره منـدی از بهشت و رضوان الهی، بـدون انجـام دادن کارهـای شایسـته نـاممکن است. خداوند متعال در این باره می فرماید:

فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحا. (کهف: ۱۱۰)

پس هر که آرزومند دیدار پروردگار خویش است، باید عمل صالح انجام دهد.

در آیه ۶۷ سوره مبارکه قصص نیز عمل صالح را به عنوان یکی از راه های رسیدن به رستگاری برمی شمارد و می فرماید:

فَأَمَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَعَسَى أَن يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ.

پس کسی که توبه کند و ایمان آورد و اعمال شایسته انجام دهد، پس امید می رود که در شمار رستگاران باشد.

تعبیر «عَسـی» در این آیه شـریفه، ممکن است بیانگر این نکته باشد که این رسـتگاری، مشروط به ماندگاری و دوام این حالت ها، یعنی توبه، ایمان و عمل صالح است. برخی از مفسران نیز گفته اند: این تعبیر، هنگامی که از شخص کریمی صادر شود، به معنای قطعی بودن مطلب است و از آنجا که خداوند متعال، اکرم الأکرمین است، تعبیر «عَسی» رستگاری قطعی را برای عاملان کارهای شایسته بشارت و نوید می دهد.

ص: ۱۶۳۷۰

پیـام متن: انجام دادن کارهای شایسـته، از شـرط های مهم رسـیدن به توفیق دیـدار خداونـد و یکی از عوامل رسـتگاری آدمی است.

یـادآوری نعمت های الهی و رسـتگاری دامنه نعمت های الهی به قـدری گسترده است که به تعبیر قرآن کریم، به شـمارش در نمی آید:

وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَهَ اللّه ِ لاَ تُحْصُوهَا. (نحل: ۱۸)

و اگر نعمت الهی را بشمارید، نمی توانید آن را (چنان که هست) شمارش کنید.

پروردگـار رحیم، در آیه های فراوان از قرآن کریم، اهل ایمان را به یادآوری نعمت ها فرا می خوانـد. برای نمونه در آیه سوم فاطر می فرماید:

یَا أَیُّهَا النَّاسُ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّه ِ عَلَیْکُمْ هَلْ منْ خَالِقٍ غَیْرُ اللّه ِ، ای مردم نعمت هـای خداونـد بر شـما را یـاد کنیـد. آیا غیر از خداوند آفریدگاری هست.

در سوره «الرّحمن» نیز بارهـا خطر تکـذیب نعمت هـای الهی را گوشـزد می کنـد و می فرمایـد: «فَبِأَیِّ آلاَءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ؛ ای گروه جن و انس! کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟»

یـادآوری نعمت هـا، حس شـکرگزاری انسـان را برمی انگیزد و توجه انسـان را به خالق هستی بخش معطوف می سازد. بـدین ترتیب، آثار و برکت های فراوانی به دنبال دارد.

در قرآن کریم، یکی از ثمره های یادآوری نعمت های الهی، سـعادت منـدی و رسـتگاری معرفی می شود. خداوند در آیه ۶۹ سوره اعراف در این باره می فرمایـد: «فَاذْکُرُوا آلاَءَ اللّه ِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ؛ نعمت های خداوند را به یاد آورید؛ باشد که رسـتگار شوید.»

پیام متن: یادآوری نعمت های خداوندی، یکی از دستورهای مهم قرآن و از عوامل رسیدن به رستگاری ابدی است.

ص: ۱۶۳۷۱

منبع : طوبی - آذر ۱۳۸۶، شماره ۲۴ (به نقل از حوزه نت)

ولایت نبی اکرم(ص) و ولایت ابلیس (شب نهم محرم)

ولایت نبی اکرم(ص) و ولایت ابلیس (شب نهم محرم)

آنچه پیش رو دارید نهمین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است.

ایشان در ابتدای بحث با اشاره به عهد نبی اکرم(ص) در صبر بر فتنه و بلای دشمنان خود میدان این ابتلاء و صبر را اعم از جهاد اصغر و جهاد اکبر عنوان کردند. از نظر ایشان جنگ ابلیس با حضرت به جنگ ظاهری محدود نبوده و گستره آن بسیار وسیع تر از جنگ ظاهری است. صبر بر این ابتلاء دارای سطوحی است که شامل صبر بر مناسک، صبر بر صفات و صبر بر ولایت می شود. صبر در سطح اول صبر بر مناسک و انجام واجبات و ترک محرمات است. سطح عمیق تری از صبر براساس حدیث عقل و جهل صبر در میدان درگیری صفات حمیده و صفات رذیله است که همان میدان جهاد اکبر می باشد. در سطح دیگر نیز صبر بر ولایت حضرت و تبری از ولایت ابلیس و اولیای طاغوت مطرح می شود. در دنیای امروز غرب تلاش می کند فرهنگ مادی خود را اقامه کرده و همه جوامع را از درون فتح نماید؛ لذا با ایجاد ساختارهای اجتماعی عمل به شریعت را دشوار می کند و در نهایت نیز ارزش ها را به ضد ارزش، و منکر را به معروف تبدیل می کند. در این میدان که موضوع نزاع آن ارزش ها هستند گاهی مردم جامعه به سربازان جبهه دشمن تبدیل می شوند. مهم ترین میدان در صبر بر ابتلاءی اولیای الهی نیز صبر در جهاد ا کبر است؛ چراکه در این میدان درگیری با سطح اقامه شرک و کفر مواجه هستیم. صبر در این میدان دارای ظاهر و باطن است که گاهی نیز به قتال می انجامد. این میدان عظیم از دوران انبیاءی گذشته(ع) آغاز شده و خود آن ها فرماندهان این میدان هستند. آن ها در حقیقت بستر شرایع نبی اکرم(ص) را فراهم کرده اند. خدای متعال از همه انبیاء(ع) بر ربوبیت خود، رسالت رسول خاتم(ص) و ولایت امیرالمؤمنین(ع) میثاق گرفته که در این میان میثاق انبیاءی الوالعزم(ع) یک میثاق ویژه بوده است. لذا ایشان علاوه بر اینکه در دوره خود به ظهور حضرت بشارت می دادند در دوره رجعت نیز به یاری حضرت می آیند.

ص: ۱۶۳۷۲

میدان صبر ما، اعم از میدان جهاد اکبر و جهاد اصغر

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم.

قرآن کریم می فرماید: « وَ جَعَلْنا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُون»(فرقان/۲۰)؛ خدای متعال از وجود مقدس نبی اکرم(ص) و اهل بیت ایشان(ع) بر فتنه بزرگ دشمنانشان، میثاق صبر و استقامت گرفته است؛ حضرت این مطلب را با اهل بیت خود در میان گذاشتند و آن ها پذیرفتند که این فتنه را تحمل کنند و از سر بگذرانند. بحث این است که ما در همراهی با جبهه حضرت و یا جدا کردن صف خود از ایشان و همراهی با صف مقابل و یا بی تفاوتی نسبت به حضرت دارای اختیار هستیم؛ به عبارتی برخی بیرون از جبهه حضرت هستند و طبیعتاً حساب راحتی و خوشی و امنیت خود را از حساب امنیت و خوف و راحتی اهل بیت(ع) جدا می کنند؛ ولی اگر بخواهیم در آن جبهه بایستیم حتماً باید صبر و استقامت کنیم. به همین دلیل بصیرت ها و توجهاتی به ما داده شده است تا در جبهه انبیاء(ع) و جبهه نبی اکرم(ص) و اهل بیت ایشان بایستیم و استقامت کنیم؛ ولی لوازم دیگری هم برای ایستادن در این جبهه لازم است که در جلسات پیش به برخی از آن ها اشاره کردیم.

درگیری و فتنه ای که باید پای آن بایستیم و استقامت کنیم، اعم از جهاد اصغر و جهاد اکبر است؛ استقامت در همراه با نبی اکرم(ص) و اهل بیت ایشان اعم از استقامت در جنگ ظاهری و جنگ باطنی است؛ اصحاب حضرت از جنگ برگشته بودند و تازه جنگ تمام شده بود که وجود مقدس نبی اکرم(ص) به آن ها هشدار دادند که «بَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبر»(۱)؛ خود را مهیا کنید برای جهاد بزرگ تر؛ تلقی اصحاب این بود که یک لشکرکشی عظیم تری در پیش است و دشمن پیچیده تری به میدان آمده است؛ حضرت فرمودند: این جهاد اکبر، جهاد با نفس است. در این صف بندی، نبی اکرم(ص) و اهل بیت ایشان(ع) یک طرف هستند و دشمنان حضرت در طرف مقابل؛ در این فتنه ای که برای حضرت اتفاق افتاده، دو نوع جنگ و درگیری برای نبی اکرم(ص) و اهل بیت(ع) واقع می شود؛ یکی از این دو درگیری، جنگ و درگیری سخت است و دیگری هم جنگ نرم؛ یک نوع جنگ به درگیری ظاهری و فیزیکی کشیده می شود و میدان جنگ و کشتن و کشته شدن است؛ ولی جنگ ابلیس با حضرت در این میدان خلاصه نمی شود. درگیری بسیار سخت تر جنگ پنهانی می باشد. در اصطلاح امروز گاهی به آن می گویند جنگ نرم که در اصطلاح روایات شاید همان جهاد اکبر باشد؛ اگر بخواهیم در همین سطح اول و ظاهری در جبهه نبی اکرم(ص) باشیم، باید به تکالیف و فروع، واجبات، محرمات، مکروهات و مستحبات مقید باشیم که هر یک از این ها پایداری عظیمی می خواهد؛ صبر بر سه دسته صبر بر واجبات، صبر بر محرمات و صبر بر بلیات تقسیم می شود که در حقیقت هر سه دسته فوق مربوط به جبهه حضرت هستند؛ تکالیفی بر عهده ما هست که هر یک هم دشواری هایی دارد؛ اگر پای واجبات یا محرمات یا حتی مستحبات و مکروهاتی که حضرت برای ما قرار داده اند، نایستیم و استقامت نکنیم، به همان اندازه در جبهه حضرت قرار نگرفته ایم و از جبهه حضرت بیرون رفته ای؛ زیرا ولایت حضرت از طریق شریعت و قوانین اعمال شده و از طریق واجبات و محرمات در مرحله ظاهر محقق می شود.

ص: ۱۶۳۷۳

۱- (۱) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۵، ص: ۱۲

نسبت ولایت با باطن و ظاهر واجبات و محرمات در قرآن

بارها در آیات و روایات آمده که فروع و واجبات و محرمات، ظاهری دارند و باطنی؛ مانند آیات «وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْم وَ بَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ»(انعام/۱۲۰) یا «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ»(اعراف/۳۳)؛ در آیه اول خدای متعال می فرماید: گناه را در ظاهر و باطن ترک کنید و در آیه دوم می فرماید: من از فحشا منع می کنم؛ اعم از فحشای آشکار و فحشای باطنی؛ یعنی منع خدای متعال از فواحش به همه گناهان اعم از ظاهری و باطنی تعلق می گیرد. در روایات ذیل این آیه فرموده اند: قرآن ظهر و بطن دارد؛ حلال در ظاهر قرآن حلال هایی مانند خوردن و آشامیدن، لذت های حلال است؛ ولی در باطن قرآن، ولایت الله است؛ حرام نیز در ظاهر قرآن محرماتی مانند دروغ، غیبت، خیانت و امثال این هاست؛ ولی در باطن قرآن، ولایت ائمه جور و دشمنان اهل بیت(ع) است؛ یعنی باطن راستگویی تقید به ولایت امیرالمؤمنین(ع) است؛ با راستگویی می شود در ولایت امیرالمؤمنین(ع) باقی ماند؛ باطن کذب هم خروج از ولایت امیرالمؤمنین(ع) و ورود به ولایت طاغوت است؛ همه واجبات و محرمات این گونه هستند؛ بنابراین صبر کردن در این میدان، صبر کردن در میدان شریعت هم هست و باید پای واجبات و محرمات ایستاد؛ اگر کسی مقید به محرمات و واجبات نشد و صابر بر واجبات و محرمات نبود، در واقع از صبر بر امر ولایت و از صبر در همراهی نبی اکرم(ص) کم گذاشته است؛ از این رو صبر در مورد تهذیب نفس و خلقیات هم مطرح است؛ چون یکی از میدان های درگیری نبی اکرم(ص) در حوزه اخلاق و صفات کریمه است.

ص: ۱۶۳۷۴

صبر در میدان درگیری صفات حمیده و صفات رذیله

یکی دیگر از سطوح درگیری نبی اکرم(ص) و ابلیس در حدیث عقل و جهل به خوبی توضیح داده شده است؛ خدای متعال برای عقل که وجود مقدس نبی اکرم(ص) یا مقامی از مقامات ایشان است، ۷۵ لشکر خلق کرده که عمده آن ها در فضائل اخلاقی و صفاتی مانند یقین، توکل، رضا، صبر، ایمان، زهد، شجاعت و امثال این ها خلاصه می شود؛ برای جهل هم که ابلیس و دشمنان حضرت هستند، ۷۵ لشکر خلق شده که آن ها هم عمده رذائل روحی و صفات رذیله اخلاقی مانند بخل ،کبر، ریا، حسد، رغبت به دنیا، حرص، امثال این ها هستند؛ بنابراین یکی از میدان های درگیری نبی اکرم(ص) درگیری بین فضائل و رذائل اخلاقی در عالم است؛ شیطان سعی می کند صفات رذیله را بسط دهد و با صفات رذیله ما را وارد مملکت خود کند؛ اگر بتواند ما را حریص، بخیل و متعلق به دنیا کند و حب الدنیا را در دل ما قرار دهد، در حقیقت ما را جزو لشکر خود کرده است؛ در نقطه مقابل نیز حضرت می خواهند ایمان و یقین و توکل و صبر و رضا و زهد و فراغت از دنیا را در ما ایجاد کنند؛ که اگر این انوار و صفات در قلب ما وارد شود، ما وارد جبهه حضرت شده ایم.

پس یک مرحله دیگر، تحمل این میدان درگیری و ایستادگی در مقابل شیطانی است که می خواهد در ما حب الدنیا ایجاد کند و حضرت هم می خواهند ما را زاهد در دنیا کنند. ما که در این میدان درگیری وارد شده ایم، اگر بخواهیم صفات نبی اکرم(ص) در ما ظهور کند باید تحمل کنیم؛ دور کردن یک صفت رذیله از خود و متصف شدن به یک صفت حمیده، بسیار کار دشواری است؛ مثلاً حسود نبودن و چشم ندوختن به آنچه خدای متعال به دیگران داده بسیار کار سختی است؛ حسادت نسبت به عزت دیگران، موقعیت و امکانات خوب دیگران و ... وجود دارد؛ بعضی بزرگان گفته اند ۲۰ سال ریاضت کشیده ایم تا توانسته ایم صفت حسد را از خود دور کنیم؛ پس تحمل صفات نبی اکرم(ص) و دور شدن از صفات رذیله واقعاً کار دشواری است؛ حالا اگر کسی بخواهد ۷۵ صفت حمیده را در خود محقق کند، و از همه قوای جهل تبری بجوید و پاک شود در حقیقت وارد میدان جهاد اکبر شده است. شیطان سعی می کند که قوای رذیله را در روح و زندگی اجتماعی انسان ایجاد نموده و ما را وارد این میدان کند.

ص: ۱۶۳۷۵

صبر بر ولایت نبی اکرم(ص) و ولایت ابلیس

اگر انسان صفات رذیله را کنار گذاشت تازه وارد میدان عمیق تری می شود؛ میدانی که در آن درگیری بین خود نبی اکرم(ص) و ابلیس برپاست؛ آنجا باید خود حضرت را انتخاب کرد؛ چرا که ولایت حضرت و ولایت ابلیس در آنجا سخت تر است؛ بنابراین یک مرحله از صبر، مربوط به واجبات و محرمات است که همان شریعت حضرت می باشد؛ ابلیس و دشمنان حضرت هم شریعتی دارند؛ قوانین و شریعت آن ها، قوانین و شریعتی در مقابل شریعت حضرت است؛ مرحله عمیق تر درگیری حضرت، درگیری باطنی تر در صفات رذیله و حمیده است؛ درگیری باطنی تر در خود موضوع ولایت نبی اکرم(ص) و ولایت ابلیس است؛ این همان جایی است که می فرمایند: «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَب»(۱)؛ در عهدی که خدای متعال از معصومین(ع) گرفته، آن ها واقعاً پای ولایت الله ایستاده اند و با همه وجود با دشمنانشان درگیر هستند تا مبادا آن ها شیطنت و استکبار و ولایت خود و ولایت نفس و شیطان را بسط دهند؛ این میدان درگیری ایشان است.

در این درگیری ما سربازیم و وجود مقدس نبی اکرم(ص) فرمانده هستند؛ ما اگر بخواهیم در جبهه حضرت باشیم باید هم پای شریعت حضرت و واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات آن بایستیم؛ باید پای فضائل اخلاقی ای که حضرت به آن دعوت و آن را اقامه کرده اند پایدار باشیم. بالاتر از این سطح، موضوع ولایت خود حضرت است و از آن بالاتر سرّ موضوع ولایت ایشان یعنی حقیقت توحید است؛ پس در این مراحل باید مجاهده و پایداری کرد و مهم این است که در این میدان، درگیری شیطان یک درگیری نرم است و سربازهایی که شیطان از طریق آن ها در ما نفوذ می کند، خود ما و نفس ماست؛ «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْك»(۲)؛ شیطان نفس را به راحتی و لذات و حرص و حسد دعوت می کند؛ این سرباز ابلیس چنان به ما نزدیک است که گاهی آن را با خودمان اشتباه می گیریم؛ یعنی وقتی خوب به همه عمر خود نگاه می کنیم، می بینیم که این نفس ما را راه می برده است؛ العیاذ بالله آدم مرکب نفس خود بوده است؛ نفس در هر میدانی تاخته و فرماندهی کرده و زمام انسان را در دست گرفته است؛ انسان تصور می کند، خودش می خواهد به این لذات برسد، خودش می خواهد به این مقام برسد و...؛ آدم خیال می کند که نفس، خود اوست؛ در حالی که آن خودی که خدا در ما قرار داده و آن فطرت و حقیقت نوری ما، اصلاً دنبال این کارها نیست؛ بلکه دنبال خدای خویش است؛ این نفس است که بر ما سوار می شود و ما می شویم مرکب او و او ما را می برد؛ سرباز شیطان در این میدان، نزدیک ترین سرباز به ما و درون ماست.

ص: ۱۶۳۷۶

۱- (۲) بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص: ۲۶

۲- (۳) عده الداعی و نجاح الساعی، ص: ۳۱۴

میدان درگیری ابلیس، اعم از جنگ سخت و جنگ نرم

این هم میدان درگیری نبی اکرم(ص) و ابلیس است؛ نوع مبارزه هم یک مبارزه بسیار نرم و پنهان است؛ در آن سوی دنیا پرچمدارانی هستند که برای اقامه فرهنگ خود در یک جامعه دیگر، برنامه ریزی می کنند؛ اگر آن ها فرهنگ خود را در جامعه هدف اقامه کنند، کسانی که به ظاهر در جبهه مقابل بودند، سرباز آن ها می شوند و جامعه مقابل از درون فتح می شود؛ این همان کاری است که تمدن غرب انجام می دهد؛ یعنی تلاش می کند با یک برنامه ریزی دقیق، ارزش های خود را بر جهان تحمیل کند و ارزش های سایر فرهنگ ها و ادیان را تغییر دهد؛ این برنامه ریزی هم بسیار پنهانی است؛ یعنی این گونه نیست که آشکارا اقدام کنند؛ با تغییر ارزش ها، یک جامعه به خودی خود تسلیم آن ها می شود؛ این کار در دوران استعمار نو یکی از اقدامات غرب است؛ دانشگاه های بزرگی که در غرب تأسیس کرده اند، در حقیقت مراکز بهینه سازی انسان ها هستند و انسان ها را تغییر می دهند؛ میرزا محمد خان ها و تقی زاده ها نمونه کسانی هستند که به آنجا می روند و تغییر می کنند و پس از بازگشت می گویند: اگر بخواهیم رشد کنیم، جامعه ما باید از مغز سر تا نوک پا غربی شود. معنی این رشد نیز همان ترقی به مفهوم غربی آن است؛ یعنی توسعه به اصطلاح امروزی آن؛ این توسعه به گونه ای پنهان و غیرعلنی در تغییر ارزش ها و رفتار عمل می کند. پیش از این در کشور خود ما برای اینکه مردم را از فرهنگ مذهب و اسلام و اهل بیت(ع) جدا کنند، دست به اعمال خشونت آمیز زدند، حسینیه ها و مسجدها را بستند، هیئت ها و عزاداری را تعطیل کردند، به زور چادر از سر زنان برداشتند، لباس مردان را به زور متحدالشکل کردند و حتی با میخ کلاه شاپو بر سر بعضی ها کوبیدند؛ در آن دوره حکومت طاغوت خیلی تلاش کرد که با اعمال زور و خشونت فرهنگ حجاب و عفاف را تغییر دهد؛ ولی در دوره بعد این اتفاق نیفتاد؛ در دوره بعد با تغییر شیوه اجتماعی و تجلیل و تحقیر اجتماعی کاری کردند که حجاب به یک ضد ارزش تبدیل شد و دیگر لزومی نداشت به زور حجاب مردم را بردارند؛ تا آنجا که حتی اگر به بعضی تحمیل هم می کردند، حاضر نبودند محجبه باشند؛ چون در این شرایط حجاب ضدارزش است و به عنوان علامت عقب افتادگی شناخته می شود. در دهه پنجاه بسیاری از بانوان ایرانی محجبه وارد دانشگاه می شدند و بدون اینکه کسی آن ها را مجبور کند، مکشّفه بیرون می آمدند؛ ساختارهایی اجتماعی ایجاد می کردند که مانع عمل به دین و شریعت می شد و عمل به شریعت را دشوار می کرد؛ بدین ترتیب فرهنگ را آرام آرام تغییر می دهند تا جایی که حجاب به ضد ارزش تبدیل شده و علامت عقب افتادگی معرفی می گردد؛ روشن فکران آن دوره گاهی در آثار ادبی و اشعار خود بانوان محجبه را به بعضی پرنده های زشت تشبیه می کردند. سایر ارزش ها هم همین گونه بودند؛ حتی نماز خواندن هم ضدارزش بود.

ص: ۱۶۳۷۷

شیطان وقتی می خواهد فرهنگ خود را اقامه کرده و ما را سرباز خود کند، همیشه با جنگ ظاهری و شمشیر و کشتار وارد نمی شود بلکه یک جنگ بسیار نرم به راه می اندازد؛ حرص به دنیا و حسد به دنیا ایجاد می کند. صفات رذیله، صفات ابلیس و از قوای اوست؛ وقتی ما را حریص به دنیا کرد، مملکت وجود ما را به شکل پنهانی به همین اندازه فتح می کند.

ارزش ها موضوع محوری نزاع انقلاب اسلامی و غرب

مکتب ها بر اساس ارزش هایشان با هم درگیر هستند؛ ما و غرب بر سر چه با هم اختلاف و درگیری داریم؟ اگر بر سر خدای خود و بندگی خدای متعال و ارزش های دینی با هم نزاع نداریم، پس چرا با هم نزاع داریم؟ آیا نزاع بر سر دنیاست؟ اگر نزاع بر سر ارزش هاست و دشمن ارزش های خود را در متن جامعه نفوذ می دهد و از درون آن جامعه سرباز خود را تأمین می کند، دیگر چرا با آن جامعه بجنگند! در این جهاد اگر کسی اسیر دشمن شد، گاهی به سرباز دشمن تبدیل می شود.

غرب طی دو سه قرن اخیر همه ملل جهان را به ظاهر تحت تأثیر خود قرار داده است؛ این تمدن، در چند مرحله این کار را کرده است؛ غرب ابتدا ارزش های خود را تعریف کرده و به دنبال آن فلسفه ها و سپس دانش خود را تولید کرده و بعد هم صنعت خود را ایجاد نموده است؛ با چند انقلاب در جهان از قبیل انقلاب علمی و صنعتی کم کم همه مردم جهان به یک شکل لباس می پوشند و مانند یکدیگر معاشرت می کنند؛ آرام آرام همه فرهنگ ها منحل می شوند؛ مفهوم خانواده، مفهوم ازدواج، مفهوم روابط اقشار، مفهوم اشتغال و... را آرام آرام تحت نفوذ فرهنگ غربی قرار می دهند؛ این همان جنگ نرم و اتفاقی است که از آن در روایات این گونه تعبیر شده که فرمودند: منکر در آخرالزمان، معروف می شود و معروف هم منکر می شود. اصلی ترین معروفی که منکر می شود دین خداست؛ یعنی حتی خود دین هم در نظر مردم منکر می شود؛ مگر در تمدن غرب با صدای بلند همه ادیان را تحقیر نمی کنند؟ مگر بلا استثناء نمی گویند که ریشه دین در جهالت بشر و در عقده های فروخورده بشر است؛ سرشان را بالا می گیرند و با صدای بلند و به نام علم، با ادبیات تخصصی و کارشناسی این حرف ها را می زنند و ایمان را کنار حالات روانی دیگر قرار می دهند.

پس مهم ترین میدانی که در صبر کردن پای اولیای خدا باید در آن صبر کرد، میدان جهاد اکبر است؛ در این میدان درگیری نباید در فرهنگ جبهه مقابل منحل شد؛ صبر در این میدان، همان منحل نشدن در اخلاق رذیله ای است که جبهه غرب و ابلیس و اولیای طاغوت و دشمنان حضرت اقامه می کنند. اقامه یعنی بسترها و ساختارهای اجتماعی را به گونه ای تنظیم می کنند که یک اخلاق دیگری در جامعه شکل بگیرد و اخلاق جامعه به یک اخلاق عقب افتاده تبدیل شده و اخلاق جدید نشانه پیشرفت و تکامل و رشد گردد؛ بدین ترتیب تجلیل و تحقیرهای اجتماعی ارزش ها تفاوت پیدا می کند.

بنابر آنچه گفته شد ما باید هم در میدان جهاد اکبر بایستیم، هم در میان جهاد اصغر. امروزه این تمدن مادی دقیقاً در کوره حرص به دنیا می دمد؛ سوخت ماشین این تمدن، حرص و حسد به دنیاست؛ خدا رحمت کند استاد ما نقل می کرد: غربی ها برای برنامه ریزی جهت توسعه و پیشرفت و ترقی وارد کشور بنگلادش شده بودند؛ وضعیت اقتصادی مردم آنجا خوب نبود و الآن هم گرفتار هستند؛ البته این دسته بندی پیشرفته و توسعه یافته و توسعه نیافته هم غلط است و ادبیات استعماری مدرن غرب است. شما که پیشرفته اید کجا می خواهید بروید که ما را عقب افتاده می نامید؟ شما به کجا رسیده اید که ما نرسیده ایم؟! آن ها رفته بودند تا در بنگلادش توسعه ایجاد کنند؛ مردم در آلاچیق هایی به مساحت سه در چهار متر و به ارتفاع کمتر از یک متر با تعداد دوازده نفر زندگی می کردند؛ غرب کار خود را در آنجا با پخش ویدئویی فیلم های فاسد اخلاقی شروع کرد. از آن ها پرسیدند: این فیلم ها چه ربطی به توسعه اقتصادی و توسعه دارد؟ آن ها در جواب گفتند: این ها توسعه نیافته اند چون تحرک ندارند؛ در جامعه ای که خموده باشد، رشد ایجاد نمی شود؛ اول باید فعال شوند و انرژی آن ها مدیریت شود تا این انرژی ها به توسعه تبدیل شود؛ به نظر آن ها از این تحرک، فکر و دانش و کار در می آید. تعریفی که (توسعه) دارد این است که آدم را حریص به دنیا کن و بعد این حرص به دنیا را مدیریت کن؛ این می شود، توسعه و پیشرفت! مانند بنزین اتومبیل، سوخت این ماشین هم حرص به دنیاست؛ این همان جنگ نرم است؛ توسعه وارد کجا شده که در آنجا مردم حریص به دنیا و تنوع طلب نشده اند؟ کسی با رفاه مخالف نیست، ولی رفاه این نیست. اگر یک جامعه مفاهیم آن ها را قبول کرد، طبیعتاً تمدن آن ها و مدیریت و ولایت آن ها را هم قبول می کند؛ ممکن نیست کسی مفهوم توسعه غربی را قبول کند ولی ولایت آمریکا را قبول نکند. به نظر من درست می گویند که اگر توسعه غربی خوب است، پس چاره ای نیست و کدخدایی آمریکا را هم باید به رسمیت شناخت! انتقاد ما به همین نکته است؛ ما در این جنگ نرم با آن ها درگیر هستیم؛ ما آن چیزی را که آن ها توسعه می نامند، توسعه نمی دانیم؛ ما ارزش هایی را که غرب به خاطر آن جنگ جهانی راه می اندازد و به دنیای اسلام و کشورهای اسلامی حمله می کند، قبول نداریم. ما ارزش هایی را که آن ها می خواهند به نام ارزش های آمریکایی جهانی کنند، قبول نداریم؛ دعوای ما سر همین هاست؛ چه کسی می گوید دموکراسی غربی خوب است؟ چه کسی می گوید لیبرالیسم چیز خوبی است؟ ما سر چیز دیگری دعوا نداریم. معنی ایستادن کنار انبیاء(ع) این است؛ وگرنه سستی در این جنگ نرم و قبول کردن مفاهیم آن ها، یعنی ولایت آن ها را پذیرفتن؛ پس انبیاء(ع) چه جایگاهی دارند و کجای کار برای ایشان باقی می ماند؟

پس نکتـه اول این است که در این میـدان درگیری بایـد در جبهه نـبی اکرم(ص) بـایستیم و صـبر کنیم که البته کـار دشـواری است؛ این درگیری یکٔ ظاهر دارد و یکٔ باطن؛ گاهی درگیری فیزیکی است که باید ایسـتاد و کشـته شد و کشت؛ گاهی نیز درگیری، باطنی و پنهانی است و به راحتی نمی توان آن را دیـد؛ همچنان که ساختارهای اجتماعی هم قابل دیدن نیسـتند، ولی بستری ایجاد می کنند که وقتی فرد در این ساختار حرکت کند، به همان سـرمنزلی می رسد که آن ها می خواهند؛ مانند جاده ای که اطراف آن را محدود کنند و به وسـیله عوامل ظاهری دور آن را حصار بکشـند؛ ما وقتی در این جاده راه برویم به همان مقصدی که آن ها می خواهند، می رسـیم؛ ساختارهای اجتماعی نیز این گونه هستند ولو دیده نشوند؛ مدل پوشاکٔ، خوراکٔ، صحبت کردن، ازدواج و مفهوم خـانواده، مفهوم تربیت فرزنـد، مفهوم اشـتغال، مفهوم مسـکن و ... عوض می شود؛ کما اینکه عوض هم شده است.

ایـن جبهه و درگیری و دوصـف شـدن و این اسـتقامت و پایـداری از دوران نخست آغـاز شـده است؛ یعنی انبیـای الهی(ع) به عنوان پرچمـداران توحیـد و پرچمداران اقامه توحید، خودشان عهد و میثاقی با نبی اکرم(ص) دارند؛ ایشان اولین سـربازان این جبهه یا به تعبیری فرماندهان لشـکر این جبهه هسـتند. انبیای الهی(ع) پای این کار ایستاده اند و در نقطه مقابل هم فراعنه تاریخ پشـتوانه دشـمنان نبی اکرم(ص) هسـتند؛ احیـای ولاـیت و دین نبی اکرم(ص) هم کـار انبیاء(ع) بوده است، انبیاء(ع) آرام آرام فرهنگٔ بشر را به سمت فرهنگٔ توحید می برند و بستر شرایع نبی اکرم(ص) را در عالم ایجاد می کردند.

ص: ۱۶۳۸۰

دشواری درگیری فرهنگی و جنگ نرم نسبت به جنگ سخت

این جهاد اکبر و به تعبیر امروزی ها این جنگ نرم آنچنان پیچیده و سخت است که نیازمند پیامبرانی مثل ابراهیم خلیل و موسای کلیم و عیسای مسیح(ع) است تا یک قدم کار را جلو ببرند. بخش عمده درگیری آن ها هم درگیری های ظاهری نیست بلکه جنگ های عظیم فرهنگی است. «إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»(نحل/۱۲۰)؛ شکستن بت ها و خراب کردن بتکده ها برای حضرت ابراهیم(ع) کار دشواری نیست بلکه حذف کردن مفهوم بت پرستی از ذهن ها و تغییر باور مردم و فهماندن «لااله الا الله» به آن ها دشوار است؛ تغییر رویکرد مردمی که فرعون را به عنوان «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى»(نازعات/۲۴) می شناسند و تحت سلطه و نفوذ او هستند، کار دشواری است. رد کردن و نپذیرفتن تفرعن فرعون ها توسط مردم، بسیار دشوار است.

آیا امروز می توان فرهنگی را ایجاد کرد که مردم فراعنه امروز عالم را نپذیرند؟ چرا ما وقتی به کشورهای غربی می رویم و بر می گردیم، تفاخر می کنیم و از غرب و مظاهر و... آن تعریف و تمجید می کنیم؟ آن ها از طریق تفرعن، خود را در عالم اثبات می کنند؛ اینکه ملت ها در مقابل آن ها تحقیر نشوند، کار دشواری است که معجزه انبیاء(ع) را می طلبد؛ یکی از کرامات امام (ره) این بود که در کشوری که ۲۵۰۰ سال فرهنگ شاه و شاه پرستی در آن رایج بود، فرهنگ پادشاهی و شاه و شاهزاده پرستی را ریشه کن کردند. مردم فرهنگ خان و خان بازی و پادشاهی را قبول کرده بودند؛ تغییر این فرهنگ کار دشواری است. در تاریخ آمده که برده های یونان با دست خود کارد را تیز می کردند تا اربابشان سرشان را ببرد؛ او این را وظیفه خودش می داند! کنار اهرام مصر پر از قبور برده هایی است که این سنگ ها را به دوش می کشیدند و می مردند و همانجا دفن می شدند؛ آن ها این کار را وظیفه خود می دانستند؛ تغییر این فرهنگ خیلی کار سختی است؛ ولی امام (ره) توانستند ریشه فرهنگ پادشاهی و خان بازی را بخشکانند. در کشور ما به قدری فرهنگ شاه و شاه بازی عمیق بود که وقتی می خواستند فزرندان اهل بیت(ع) را یاد کنند، به آن ها لقب شاهزاده می دادند؛ یعنی امام(ع)، شاه است و فزرند ایشان، شاهزاده؛ امام(ره) ریشه این فرهنگ شاه پرستی را خشکاند. این همان جنگ نرم است.

ص: ۱۶۳۸۱

پرچمداران این جبهه و اولین کسانی که میثاق بسته اند تا پای ولایت نبی اکرم(ص) بایستند، انبیاء(ع) هستند؛ اولین کسانی که در جبهه حضرت وارد می شوند، و حضرت صبر می کنند و آن ها هم به عنوان فرماندهان جبهه حضرت، پای حضرت صبر می کنند، انبیاء(ع) هستند. مرحوم مجلسی در بحار الانوار بابی را قرار داده اند که درباره فضیلت نبی اکرم و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین بر همه انبیاء(ع) حتی انبیای الوالالعزم(ع) است و به ده ها و گاهی صدها روایت می رسد؛ بعد روایاتی را درباره میثاق انبیاء(ع) نسبت به ولایت نبی اکرم و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین آورده اند.

در میان آن ها یک روایت را از تفسیر علی ابن ابراهیم نقل می کنم؛ امام صادق علیه السلام ذیل آیه «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی»(اعراف/۱۷۲) فرمودند: خدای متعال از همه انسان ها سه عهد گرفته است؛ یکی درباره ربوبیت خود، دومی درباره نبوت رسول(ص) و سومی درباره امامت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام. خدای متعال از همه، این سه میثاق را گرفته و فرموده: «کَانَ الْمِیثَاقُ مَأْخُوذاً عَلَیْهِمْ لِلَّهِ بِالرُّبُوبِیَّهِ وَ لِرَسُولِهِ بِالنُّبُوَّهِ وَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْأَئِمَّهِ بِالْإِمَامَهِ، فَقَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِیَّکُمْ وَ عَلِیٌّ إِمَامَکُمْ وَ الْأَئِمَّهُ الْهَادُونَ أَئِمَّتَکُم» و بعد در روایت می فرماید: «فَأَوَّلُ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- الْمِیثَاقَ عَلَی الْأَنْبِیَاءِ لَهُ بِالرُّبُوبِیَّه» خدای متعال از انبیاء(ع) پیش از همه میثاق گرفته است؛ اولین عهدی که از انبیاء(ع) گرفته، عهد ربوبیت است که آن ها باید پای ربوبیت خدای متعال تا آخر بایستند که قرآن در باب این استقامت فرموده است: «إِنَّ الَّذینَ قالوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ استَقاموا»(فصلت/۳۰)؛ پس خدای متعال از همه فرزندان آدم(ع) میثاق گرفته است؛ یک میثاق خاص هم از انبیاء(ع) گرفته که در این آیه به آن اشاره شده است که فرمود: «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثَاقَهُمْ وَ مِنکَ وَ مِن نُّوحٍ وَ إِبْرَاهِیمَ وَ مُوسَی وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِّیثَاقًا غَلِیظًا»(احزاب/۷)؛ از انبیاء(ع) هم میثاق گرفته است؛ از میان انبیاء(ع) نیز از انبیای الوالعزم(ع) میثاق مخصوص گرفته است؛ این پنج پیامبر افضل از انبیاء(ع) هستند و در بین این ها نیز وجود مقدس نبی اکرم(ص) افضل هستند؛ خدای متعال این میثاق توحید را از همه گرفت؛ سپس حضرت در روایت ادامه می دهند که: «ثُمَّ أَخَذَ بَعْدَ ذَلِکَ مِیثَاقَ رَسُولِ اللَّهِ ص عَلَی الْأَنْبِیَاءِ بِالْإِیمَانِ بِهِ- وَ عَلَی أَنْ یَنْصُرُوا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ع»

منبع : (هیئت ثارالله قم – شب ششم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه) sarallahqom.ir

تا اینجا دو نکته درباره این درگیری عرض شد. در ادامه نیز میثاق انبیاء(ع) و جایگاه آن را تقدیم می کنم؛ و نکته مهم اینکه باید تبیین شود که از نظر قرآن و روایات جایگاه سید الشهدا(ع) در این میدان استقامت کجاست؟ در این زمینه یک داستان ویژه در قرآن برای سید الشهدا(ع) آمده است که مجاهده حضرت و آثار پایداری و استقامت ایشان را توضیح می دهد که باید بحث شود. السلام علیک یا اباعبدالله...

درجات توحید (شب هفتم محرم)

درجات توحید (شب هفتم محرم)

آنچه پیش رو دارید هفتمین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است. ایشان در ابتدای بحث با اشاره به اینکه محور دعوت انبیاء(ع) و همه انذارها و تبشیرهای ایشان را دعوت به توحید و نهی از شرک عنوان کردند.

این توحید بنابر آیات قرآن شجره طیبه است که دارای اصل و فرع است. اصل آن معصومین(ع) و فرع آن ولایت ایشان است. لذا موحد شدن ما با ورود به محیط ولایت حضرت محقق می شود به نحوی که انسام فانی در حضرت می گردد؛ در نقطه مقابل توحید، مطرح می شود که در عمیق ترین لایه خود به ولایت اولیای طاغوت و توجه و محبت به آن ها تکیه دارد. هر یک از این دو در سه سطح ارتکاب، اشاعه و اقامه عمل می شوند. عمیق ترین سطح اعراض از شرک، اجتناب و تبری از اولیای طاغوت است. ضمن اینکه همه ضنک ها و تیرگی ها در نزدیکی به اولیای طاغوت گریبان گیر انسان می شود. از طرفی برای رسیدن به توحید باید عمل صالحی را انجام داد و از شرک دوری جست که این عمل صالح در قرآن ذکر شده است. به سخن دیگر برای نجات از شرک باید سعی کرد که با ولایت اهل بیت(ع) ولایت دیگری را اخذ نکرد. درجات ما در وادی توحید، متناسب با درجات ما در وادی ولایت و سیر در درجات قرآن است. موحد بودن مرتبه ظاهر و باطن دارد که درک حقیقت آن با ورود به ولایت امام علیه السلام ممکن می شود. بحث دیگر اینکه میل به توحید در فطت انسان ها وجود دارد. یعنی میل به توحید و ورود به وادی ولایت در وجود ما نهاده شده است. در واقه خدای متعال سه اصل را در فطرت انسان قرار داده که عبارت است از: شهادت به توحید، شهادت به نبوت رسول الله(ص) و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام. این بذر توحید در سرزمین دایر ولایت معصومین(ع) به دست انبیاء(ع) به رشد می رسد و استعدادهایش شکوفا می شود. خدای متعال اگر میل به توحید را در انسان ها قرار داده، راه رسیدن به آن را هم قرار داده است. با وجود توحید و شرک انسان دو راه پیش روی خود دارد؛ شکر بر نعمت و کفران نعمت. لذا توحید یعنی بذر وجود انسان در محیط امام علیه السلام قرار بگیرد و شرک هم یعنی بذر انسان در سرزمین بائر بیفتد. با این وصف ولایت معصومین(ع) به این دلیل نعمت خوانده شده است که انسان با رسیدن به آن بهشتی می شود. از سوی دیگر محیط ولایت طاغوت محیط موت و قبر است. خلاصه اینکه یکی دیگر از عوامل بصیرت ــ که به صبر در همراهی امام علیه السلام منتهی می شود ــ درک صحیح از توحید است که موجب ایستادگی ما و رسیدن به شفاعت حضرت می شود.

ورود به وادی ولایت نبی اکرم(ص) شرط موحد شدن، و نجات از شرک و کفر

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم.

قرآن کریم می فرماید: «الر کِتابٌ أُحْکِمَتْ آیاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَکیمٍ خَبیر * أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ * وَأَنِ اسْتَغْفِرُواْ رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَیْهِ»(هود/۱-۴) عرض شد که عصاره دعوت همه انبیاءی الهی(ع) و همه انذارها و بشارت های ایشان در آیه «الا تعبدوا الا الله» جمع شده است. همه دعوت ها، دعوت به عبادت حضرت حق و همه نهی ها نیز نهی از عبادت غیر خداست. همه انذارها و هشدارهایی که انبیاء(ع) می دهند از عقوبت ها و رنج های دنیوی و اخروی است که ما را تهدید می کند و به دلیل خروج ما از وادی توحید و مبتلا شدن به غفلت و پرستش غیر خداست؛ همه بشارت های ایشان نیز ــ از ثواب ها و نعمت ها و توفیق های دنیایی گرفته تا نعمت های اخروی ــ مربوط به پرستش خدای متعال و توحید است.

حقیقت توحید شجره طیبه ای است که براساس روایات به وجود مقدس نبی اکرم(ص) و اهل بیت ایشان(ع) تفسیر شده است؛ هر انسانی برای موحد شدن باید به این شجره طیبه متمسک شود و تلاش کند تا با همه وجود برگی بر این درخت پاک بوده و همه رشد و رویش و تغذیه او در جهت معصوم علیه السلام و تعلق به ایشان باشد. توحیدی که ما به آن دعوت شده ایم، شعاع نور نبی اکرم(ص) است که از عوالم بالا تا عالم ما را نورانی کرده است و موحد شدن ما یعنی ورود ما به بیت النور نبی اکرم(ص) و سیر در این وادی نور تا رسیدن به سرچشمه نور. ما باید به این بیوت وارد شویم تا همه قوای ما فرع بر حضرت شود؛ به تعبیر دیگر براساس حدیث عقل و جهل، راه موحد شدن این است که همه قوای انسان ذیل قوای نبی اکرم(ص) قرار بگیرد و همه وجود او اعم از ظاهر و باطن و عقل و حس و روح ما متعلق به نبی اکرم(ص) شود؛ یعنی در پرتو اراده ایشان حرکت کند و متولی به ایشان باشد تا انوار حضرت در همه قوای او ظهور یابد؛ موحد کسی است که همه وجودش در نبی اکرم(ص) فانی است و نور حضرت در همه قوای او ظاهر است؛ موحد کسی است که به حیات طیبه نبی اکرم(ص) رسیده و صفات حضرت در او تجلی و تحقق یافته است؛ در نقطه مقابل نیز معنی شرک، نزدیک به بت پرستی است؛ انسان در گذشته سنگ و چوب را می پرستید که باید از آن نجات پیدا کرد؛ لایه عمیق تر شرک این است که انسان به غیر توجه کند، از غیر بخواهد، اضطرارهای خود را به غیر ارجاع دهد، از غیر بترسد، به غیر امیدوار باشد و غیر را دوست داشته باشد؛ این لایه عمیق تر شرک است.

ص: ۱۶۳۸۵

ابلیس و اولیای طاغوت، محور شرک و کفر و اقامه آن

«وَ قالَ رَبُّكُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذینَ یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرین»(غافر/۶۰)؛ در این آیه دعا به عنوان عبادت مطرح شده و ترک دعا نیز استکبار علی الله به حساب آمده است؛ درخواست از غیر، دعای از غیر، تعلق به غیر و غیر را خواندن شرک و بت پرستی است؛ این نیز لایه باطنی تری از شرک است؛ ولی عمیق ترین لایه شرک و کفر خود اولیای طاغوت و ولایت آن هاست؛ اگر کسی در محیط ولایت آن ها وارد شود او را وادار به بت پرستی می کنند. در بت پرستی و شرک نیز سه سطح و مرتبه وجود دارد که عبارتند از: ارتکاب، اشاعه و اقامه. ارتکاب یعنی کسی سنگ و چوب را می پرستد و در مقابل آن سجده کرده و به آن تکیه می کند. یکی از ائمه جور گفته بود: من در عمرم دو کار کردم که هر گاه به یاد می آورم یکی از آن ها مرا به خنده وا می دارد و برای دیگری می گریم؛ آنچه مرا به خنده می آورد این است که در گذشته هنگام شب برای محفوظ ماندن از خطر در بیابان، بتی از خرما درست می کردیم و بالای سر می گذاشتیم تا ما را از خطر حفظ کند؛ ولی صبح که به سلامت بیدار می شدیم، همان بت خرمایی را می خوردیم.

ارتکاب این است که انسان بت را عبادت کرده و به او تکیه می کند. حالت دوم این است که کسی بت پرستی را اشاعه بدهد؛ یعنی بتکده و میکده به پا کند؛ نقطه مقابلش این است که کسی نماز بخواند و فرد دیگری مسجد بسازد و نماز را اشاعه می دهد؛ مرحله سوم که از آن دو بالاتر است، اقامه شرک و کفر و بت پرستی است؛ یعنی رواج دادن فرهنگ بت پرستی تا جایی که مردم احساس کنند همه امورشان در دست این بت هاست و باید از این بت ها بخواهند و در مقابل آن ها سجده کنند، برای آن ها قربانی بدهند یا اگر بلایی نازل شد، از آن ها بترسند و از آن ها طلب مغفرت کنند؛ پس اقامه بت پرستی یعنی فرهنگ بت پرستی را رواج دادن؛ بنابراین کار اولیای طاغوت فقط ارتکاب و اشاعه نیست بلکه فرهنگ توجه به غیر و فرهنگ بت پرستی را اقامه می کنند؛ همچنان که کار معصوم علیه السلام هم فقط عبادت یا اشاعه توحید نیست، بلکه اقامه توحید است. ارکان توحید و دعائم دین هستند؛ (مصداق) بنا عبدالله و بنا عرف الله هستند؛ همه مقامات توحید را اقامه می کنند؛ اقامه، از ظاهری ترین سطح توحید تا عمیق ترین و باطنی ترین سطح توحید به دست وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله محقق می شود؛ پس برای اعراض از شرک و بت پرستی ــ که همه انذارهای قرآن به آن بر می گردد ــ یک قدم این است که انسان سنگ و چوب را نپرستد و در مقابل آن ها سجده نکند؛ یک قدم عمیق تر این است که به غیر تکیه نکند، از غیر نترسد و به غیر امیدوار نباشد؛ مرتبه عمیق تر این است که از ولایت اولیای طاغوت و ابلیس اجتناب کند؛ زیرا آن ها محور اقامه بت پرستی در عالم هستند. اگر امروز بت های چوبی را کنار گذاشته ایم به دلیل معارضه و مبارزه انبیاء(ع) بوده است؛ مردم به مرزی رسیده اند که سنگ و چوب را نمی پرستند؛ هر چند یک بت جدید به وسعت همه زندگی برایشان درست کرده اند و به شکل دیگری آن ها را مشغول می کنند؛ مانند جریان تجدد که جزو بزرگ ترین حجاب های توحید است؛ بتی به اندازه کل تمدن غرب درست کرده اند که مردم روز و شب بر آن سجده می کنند و کاری با خدا ندارند؛ از صبح مشغول به دنیا هستند، شب هم با فکر دنیا می خوابند و صبح هم با فکر دنیا برمی خیزند؛ این یک بت پرستی مدرن است.

پس اعراض از شرک هم مقاماتی دارد؛ «الا تعبدوا الا الله» یعنی خود را به نبی اکرم(ص) برسانید و همه وجودتان ذیل ایشان باشد و غیر را نپرستید و از اولیای طاغوت اعراض کنید. اگر کسی پیرو اولیای طاغوت شود، به شرک ــ شرک خفی تا شرک جلی ــ و بت پرستی مبتلا می شود. این نکته در قرآن با تعابیر گوناگون بیان شده است؛ «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»(کهف/۱۱۰)؛ این وجود مقدس پیامبری است که بر او وحی می شود و خلاصه وحی او هم توحید است؛ اگر کسی می خواهد به مقام توحید و لقاء الله برسد و توحید را درک کند و همیشه مشغول با خدای متعال باشد و از غیر او فارغ گردد باید عمل صالحی انجام دهد و در عبادت پروردگار شرک نداشته باشد؛ این راه رسیدن به توحید و درک حقیقت اولوهیت حضرت حق است؛ درک «لا اله الا الله» مشروط به انجام آن عمل صالح و اعراض از شرک در عبادت است؛ اگر کسی این کار را انجام دهد حقیقت توحید بر او آشکار می شود و حقیقت لا اله الا الله را می فهمد و در این عالم با لا اله الا الله زندگی می کند.

عمل صالح و منقا شدن از شرک، شرط لقاءالله

از ظاهر آیه مشخص است که انسان باید اهل عمل صالح باشد و شرک در عبادت نداشته باشد؛ حتی شرک خفی که مورد مغفرت است و به تعبیر روایات حشرک مغفور است و تشخیصش از تشخیص اثر مورچه سیاه بر سنگ سیاه در شب تاریک دشوارتر است. در بیان معصومین علیهم السلام حتی این اندازه از شرک هم مانع لقاء الله بیان شده و حجاب توحید است؛ پس باید از همه شرک ها نجات پیدا کرد. این معنی ظاهر آیه است. حال براساس باطن آیه چگونه می توان از شرک نجات یافت؟ ذیل این آیه روایتی است که در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که فرمودند: «لَا يَتَّخِذْ مَعَ وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَايَةَ غَيْرِهِمْ- وَ وَلَايَتُهُمُ الْعَمَلُ الصَّالِحِ»(۱)؛ یعنی با ولایت آن ها ولایت غیر را اخذ نکنید. زیرا بدون آن عمل صالحی که شرط لقاء الله است، به لقاء الله نمی رسید. اخلاصی که ما را تا مقام لقاء الله و درک حقیقت توحید و لا اله الا الله پیش می برد ــ که از مقام لفظ عبور می کنیم به مقام حقیقت می رسیم ــ شریک قرار ندادن در مقام ولایت اهل بیت(ع) برای ایشان است. ظاهراً و باطناً همه قوای ما باید در محیط ولایت آن ها باشد؛ بعد فرمودند: اگر کسی در عبادت برای پروردگار شریک قرار می دهد و شرک در عبادت دارد ــ حتی شرک خفی ــ بدانید که او در ولایت ما شرک دارد که به شرک در توحید منتهی شده است.

۱- (۱) تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۴۷

درجات توحید، همان درجات ولایت معصوم علیه السلام

پس راه رسیدن به توحید قرار گرفتن با همه وجود در وادی ولایت است. موحد شدن یعنی «کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» یعنی «ولایه علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» توحید یعنی وارد محیط ولایت شدن و در این محیط ماندن؛ با ورود به وادی توحید سیر در مقامات توحید آغاز می شود؛ درجات ما در این توحید به مرتبه درجات ما در ولایت بستگی دارد؛ همچنان که درجات ایمان ما به درجات تحقق قرآن در ما برمی گردد، روز قیامت هم درجات ما در بهشت متناسب با درجات ایمان و توحید ماست؛ مؤمنین به اندازه درجات ایمان خود درجاتی دارند، بهشت هم درجاتی دارد؛ این درجات ایمان به اندازه آیات قرآن است؛ درجات بهشت هم به اندازه آیات قران است؛ «فَيَقُولُ لِلْمُؤْمِنِ اقْرَأْ وَ ارْقَه»(1)؛ به اندازه ای که نور قرآن در انسان محقق شده و حقیقت قرآن در انسان جاری شده است، به همان اندازه انسان از ایمان برخوردار است و به همان اندازه در وادی توحید درجه دارد؛ بنابراین سیر در مقامات توحید، سیر در مقامات قرآن و سیر به شفاعت قرآن است؛ آن روی سکه این است که «أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْض»(2)؛ به عبارتی سیر در درجات توحید همان سیر در درجات ولایت است؛ «وَ هُمْ وَ اللَّهِ... دَرَجَاتٌ لِلْمُؤْمِنِين»(3)؛ درجات ما در توحید درجات ما در وادی ولایت است؛ موحد کسی است که با تمام وجود دنبال نبی اکرم(ص) است؛ همه وجودش در بیت النور حضرت است؛ همه قوایش در وادی ولایت و حصن امیرالمؤمنین علیه السلام است. خیلی ها توحید را به گونه ای معنا می کنند که تصور می شود می توان دنبال هر کسی رفت و موحد هم بود؛ ولی این گونه نیست. توحید در قرآن و بیانات اهل بیت(ع) همان است که توضیح داده شد؛ مشرک بودن هم یعنی نزدیک شدن به اولیای طاغوت و دشمنان نبی اکرم(ص) و تحت ولایت آن ها قرار گرفتن؛ آن ها فرهنگ بت پرستی را در روح انسان اقامه می کنند؛ فقط شکل بت ها عوض می شود ولی همان بت پرستی است؛ حضرت فرمودند: بر منبر من بالا می روند و مردم را به قهقرا برمی گردانند؛ منظور این نیست که مردم دوباره چوب و سنگ می پرستند، بلکه شکل چوب و سنگ را عوض می کنند. در گذشته بت ها در حد چوب و سنگ بودند ولی بت امروز به وسعت یک تمدن است؛ ما را این گونه مشرک می کنند.

ص: ۱۶۳۸۸

۱- (۲) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۶۰۱

۲- (۳) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۴۱۵

۳- (۴) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۴۳۰

بنـابراین همه عقوبت های دنیا و آخرت که قرآن ما را به آن تهدیـد می کنـد و همه رنـج ها، آلودگی ها و تیرگی هایی که با تعابیر مختلف در قرآن آمـده، و همه رجس ها، ناپاکی ها، عـذاب ها، رنج ها، ضـنک ها و ضـیق ها به دلیل نزدیکی با اولیای طاغوت و زندگی تحت ولایت آن ها و همراهی با آن هاست. از طرفی همه ثواب ها، درجات ایمان و توحید، درجات بهشـت و درجـات نعمت خـدای متعـال ورود به وادی ولایـت و بـا امـام علیه السـلام بـودن است؛ «وَ اَسبَغَ عَلَیکُم نِعَمَهُ ظـاهِرَهً وَ بـاطِنَه ً»(لقمان/۲۰)؛ خـدای متعـال نعمت هـای ظاهری و باطنی خود را بر شـما فرو ریخته و شـما غرق در نعمت های ظاهری و باطنی هستید. در روایات گاهی از نعمت ظاهری به امام علیه السـلام ظاهر تعبیر شده و از نعمت باطنی به امام غایب علیه السلام؛ ولی در بعضـی روایات فرمودند: نعمت ظاهری، توحید و نبوت است و نعمت باطنی، ولایت است. ممکن است کسی روایت را این گونه بفهمـد که گویـا ولایت امام علیه السـلام بالاتر از توحیـد است ولی معنایش این نیست؛ بلکه معنایش این است که موحد بودن مراتبی دارد؛ یک مرتبه ظاهر و یک مرتبه باطن؛ اگر کسـی بخواهد موحد حقیقی باشد و حقیقت توحید را درک کند و این حقیقت برایش مشهود و مکشوف شود باید به ولایت امام علیه السلام ورود پیدا کند؛ چرا که انسان از بدو ورود به ولایت امام علیه السـلام موحد می شود؛ سپس به باطن توحید که می رسد در درجات توحید سیر می کند. اگر انسان وارد این حصن شود، از شـرک نجات پیـدا کرده و از آفات شـرک، ناپاکی ها، رذالت ها، ظلمت ها، عقوبت ها و رنج ها رها می شود. از این مرحله به بعد باید در درجات قرب سیر داشته باشد.

ص: ۱۶۳۸۹

میل به توحید، میل فطری انسان

خـدای متعال فطرت ما را بر توحید آفریده است؛ «فطرت الله التی فطر الناس علیها»(روم/۳۰)؛ اگر در ما فطرت توحید قرار نمی داد، مـا میلی به خـداپرستی و اخلاـص و مقامـات بالاـی توحیـد نـداشتیم و دعوت او نیز وجهی نـداشت؛ اگر انبیاء(ع) ما را به بالاـترین درجات توحیـد دعوت می کننـد به دلیل این است که در فطرت و سـرشت ما میل به بالاترین درجات توحیـد و حتی میـل به لقـاء الله وجود دارد و مـا به این مقامات مشـتاقیم. اگر بالاترین درجه توحیـد، پرسـتش حبی است به این معنی است که همه وجود ما غرق در پرسـتش باشد؛ این پرستش هم از سر طمع یا خوف نباشد و از سر حب باشد؛ «وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبّاً لَه»(۱)؛ ریشه این عبادت حبی در وجود ما وجود دارد؛ ما مفطور به محبت خـداییم، نه به محبت خودمان و دیگران. وجود انسـان مثل یک بـذر دارای اسـتعداد رسـیدن به توحیـد است و در فطرتش توحیـد را قرار داده انـد. در فطرت ما میل به توحید گذاشـته انـد؛ توحیـد یعنی ورود به وادی ولاـیت، یعنی بـا همه وجود ذیـل ولاـیت نـبی اکرم(ص) قرار گرفتن و در بیت النور حضـرت بودن و با نور حضرت سیر کردن و با این حقیقت ذکر، به طرف خدا رفعت پیدا کردن؛ اگر حقیقت توحید این است، پس چنین میلی را در وجود ما گذاشـته انـد و این بذر وجود ماست؛ هم میل به توحید داریم، هم میل به رسالت؛ دوست داریم بـا این رسول حرکت کنیم؛ در فطرت مـا میل حرکت با امام علیه السـلام و در وادی ولایت ایشان هست؛ به همین دلیل در این روایت حضرت فطرت را معنا فرمودند و به عبارتی توحید را توضیح دادند؛ براساس روایات آنچه در فطرت ماست، توحید می باشد. در جای دیگر فرمودند: خدا در فطرت شما سه چیز قرار داده است: «هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللَّهِ إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيد»(۲)؛ این سه عهد در فطرت ما هست و تا اینجا توحید است.

ص: ۱۶۳۹۰

۱- (۵) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۸۴

۲- (۶) تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۱۵۵

اگر گفته شده در فطرت شما توحید هست، تفصیل توحید همین است؛ میل ما به موحد بودن و حرکت ذیل نبی اکرم(ص) که صراط ماست، و حرکت در وادی توحید و صراط ولایت امام علیه السلام در فطرت ما گذاشته شده است. بذری که در زمین می افتد، استعداد رویش دارد؛ اگر باران مناسب ببارد، خورشید بتابد و زمین حاصلخیز باشد، و این بذر هم خود را به این سرزمین حاصلخیز برساند، خواهد رویید و همه استعدادهایش شکوفا خواهد شد؛ البته شکوفاشدن استعداد به اجابت خود بذر هم بستگی دارد. قرار گفتن در یک سرزمین حاصلخیز به تنهایی برای رویش دانه کافی نیست؛ انسان هم مانند بذر است؛ در فطرت ما بذر و میثاق توحید هست؛ «لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِه»(۱)؛ سخن انبیاء(ع) با ما این است که به میثاق ها و عهدهایتان با خدا وفا کنید؛ «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِی آدَمَ»(یس/۶۰)؛ عهد توحید، عهد ولایت در وجود ماست. با حرکت در سبیل ولایت و به فعلیت رسیدن درک مقامات توحید همه قوای ظاهری و باطنی ما نورانی می شود؛ این میل در وجود ما هست و آن را در وجود ما گذاشته اند.

سبیل هدایت و انتخاب شکر یا کفران آن

انسان با ورود به عالم دنیا دو مسیر پیش روی خود دارد؛ «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً»(انسان/۳)؛ ما امام علیه السلام را نیز گذاشتیم. اگر استعداد رسیدن به خدا بود و صراطی وجود نداشت، همه استعدادها ضایع می شد؛ هیچ سؤال و جوابی هم نبود. اگر در ما میل به بندگی می گذاشتند و ما را طالب توحید و قرب و رضوان خلق می کردند ولی راه و صراطی قرار نمی دادند، هیچ سؤال و جوابی و هیچ شکر و کفری هم نبود. استعدادها را به ما داده اند؛ «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»(انسان/۲)؛ سپس راه رسیدن به خدا را گشودند؛ از اینجا به بعد ما باید در این سبیل حرکت کنیم؛ شکر و کفر هم از اینجا به میان می آید. شکر و کفر از آنجایی آغاز می شود که استعداد توحید را به ما داده و راه توحید را پیش روی ما قرار بدهند و ما را به این راه هدایت کنند؛ وگرنه ما به خودی خود نمی توانیم راه را پیدا کنیم. اگر عده ای معتقدند انسان خود باید پیغمبر را پیدا کند، عقیده نادرستی است. پیامبر(ص) می آید و خود را معرفی می کند؛ هم استعدد هست، هم سبیل هست، هم هدایت به سبیل.

ص: ۱۶۳۹۱

۱- (۷) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۴۳

بعد از اینکه پیامبر(ص) آمد و سبیل الله و صراط مستقیم گشوده شد و ما هم به صراط دلالت شدیم، رشد ما چگونه خواهد بود؟ قرآن کریم می فرماید: «اما شاکرا و اما کفورا» این شکر و کفر، انسان ها را به دو دسته تقسیم می کند؛ یک دسته ابرار هستند و دسته دیگر کفار؛ «إِنّا أَعْتَدْنا لِلْکافِرینَ سَلاسِلَ وَ أَغْلالاً وَ سَعیراً * إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً»(انسان/۴-۵) ابرار ذیل شفاعت عبادالله (اهل بیت) قرار می گیرند، اگر وارد سبیل شویم ادامه راه با اوست؛ اگر دست خود را دادیم و شکر کردیم، عبادالله ما را شفاعت می کنند. سوره هل اتی سوره شفاعت عبادالله است که شفاعت این دنیایی ایشان _ که لقمه سفره خود را به مسکین و یتیم و اسیر می دهند _ و شفاعت اخروی ایشان را _ که چشمه ها را می جوشانند و ابرار را سیراب می کنند _ بیان فرموده است؛ پس اگر ما بخواهیم به توحید برسیم، همه چیز فراهم است؛ توحید یعنی بذر وجود و استعدادهای خود را در سرزمین ولایت حقه و صراط مستقیم قرار دهیم؛ توحید یک امر مبهم نیست. در این صورت شفاعت امام علیه السلام واقع می شود که با تعابیر گوناگونی در روایات و آیات آمده است.

محیط ولایت امام علیه السلام، وادی توحید و دار دائر

مرحوم کلینی و صدوق حدیثی نورانی از امام رضا علیه السلام در باب امامت نقل کرده اند که حضرت می فرمایند: «الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَ الْغَیْثُ الْهَاطِلُ وَ الشَّمْسُ الْمُضِیئَهُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِیلَهُ وَ الْأَرْضُ الْبَسِیطَهُ وَ الْعَیْنُ الْغَزِیرَهُ وَ الْغَدِیرُ وَ الرَّوْضَه»(۱)؛ امام علیه السلام ابر پرباران است، باران پربرکت است، خورشیدی است که می تابد، آسمانی است که سایه می اندازد و زمینی بسیط و واسع است؛ این ها تشبیه نیست بلکه حقیقت است. ولایت امام علیه السلام این گونه است. از یک سو ارض بسیطه است و اگر بذر وجود انسان در این سرزمین و در وادی ولایت امام علیه السلام قرار بگیرد آن گاه امام علیه السلام خورشیدی است که بر او می تابد، آسمانی است که بر او سایه می اندازد، ابری است که او را تحت اشراف خود می گیرد و باران پر برکتی است که بر او می بارد؛ آن گاه انسان در این وادی رشد می کند؛ این معنی توحید است؛ توحید یعنی انسان بر وادی ولایت و بر سفره امام علیه السلام بنشیند و از طعام ایشان استفاده کند؛ «فَلْیَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلی طَعامِهِ قَالَ قُلْتُ مَا طَعَامُهُ قَالَ عِلْمُهُ الَّذِی یَأْخُذُهُ عَمَّنْ یَأْخُذُهُ»(۲)؛ دقت کنید که علمتان را از چه کسی می گیرید!

ص: ۱۶۳۹۲

۱- (۸) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۲۰۰

۲- (۹) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۵۰

شرک هم یعنی انسان بـذر وجود خود را در سـرزمین ولاـیت کفـار بکـارد؛ سـرزمینی که البته حاصلخیز نیست و بایر است و هیچی رویشـی ندارد؛ شـرک یعنی ورود به وادی و سرزمین ولایت اولیای طاغوت و همان کسانی که اقامه شرک کردند؛ «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ»(ابراهیم/۲۸)؛ حضرت فرمودند: دلیل اینکه ولایت ما نعمت است و نعمت، ولاـیت ماست این است که کسـی که به ما برسـد، اهل بهشت و موحـد است؛ «النَّعِيمُ نَحْنُ الَّذِينَ أَنْقَذَ اللَّهُ النَّاسَ بِنَا مِنَ الضَّلَالَهِ وَ بَصَّرَهُمْ بِنَا مِنَ الْعَمَى»[(۱)]؛ خـدا مردم را با ما از کوری و جهالت و شـرک نجات داده است؛ عده ای این نعمت را که امام علیه السـلام و ولایت امام علیه السـلام بود کنار گذاشـتند و به کلمه کفر تبدیل کردند؛ مادامی که امام علیه السلام حاکم است، او «الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَهِ الْمُجَلِّلَهِ بِنُورِهَا لِلْعَالَم»[(۲)] است و همه در فضای نور ایشان هستند؛ ولی وقتی امام معصوم علیه السلام کنار رفت و امام کفر آمد، وادی به وادی بایر تبدیل می شود؛ «اَلَم تَرَ اِلَی الَّذینَ بَدَّلوا نِعمَتَ اللهِ کُفرًا وَ اَحَلّوا قَومَهُم دارَ البَوارِ جهنم» مردم را به وادی بوار و دار بایر بردند و از همین جا آن ها را وارد جهنم کردند.

ورود به وادی ولایت معصوم علیه السلام، لقای بهشت در عالم دنیا

پس توحیـد یعنی انسـان از همین دنیا وارد بهشت شود؛ از همین جا «ان الابرار لفی نعیم»(انفطار/۱۳) شود؛ شاید این مقام فقط موکول به قیامت نشود و در همین دنیا هم عده ای در نعیم و بهشت باشند؛ چنانچه فرمودند: نعیم، ولایت ما اهل بیت(ع) است. کسی که وارد وادی ولایت ایشان شود، در دارالحیوان و در بهشت است؛ «و ان الفجار لفی جحیم» کسی که وارد وادی ولایت ائمه جور شود در جهنم وارد شـده که دار بایر است؛ بـذر وجودی چنین کسـی هرگز شـکوفا نمی شود؛ خـدای متعال ابتدا در قرآن می فرمایـد: «وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتَّی إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»(اعراف/۵۷)؛ اوست که پیش روی بـاران رحمت، بادهـا را برای بشارت می فرستد؛ وقتی ابرهای سنگین باردار می شوند آن ها را به سوی شهرهای مرده می فرستیم. به وسیله این ابر، ماء را نازل می کنیم و آب را فرو می فرستیم و سـرزمین مرده را زنده می کنیم؛ به نحوی که همه ثمرات از این سـرزمین مرده می روینـد؛ پس مرده ها را هم این گونه زنده می کنیم؛ این مطلب اشاره به معاد دارد. شاید یک معنای باطنی آن هم این باشد که سرزمیـن مرده مـا زمـانی زنـده می شـود کـه ایـن سـحاب الهی بر آن ببـارد؛ «افمـن کـان میتـا فاحیینـا فرمـود میتـا عـن ولاـیتنا فاحییناه»[(۳)]؛ کسـی کـه بـه ولاـیت امـام علیه السـلام نرسـیده، مرده است. مرده ای که روی زمین راه می رود، ولی مرده است. مرده ای است که الـان واقعاً در قبر است؛ «وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُور»(فاطر/۲۲)؛ کسانی که در قبرهای خود راه می روند چه کسانی هسـتند؟ بسیاری از مرده های درون قبر، می شنوند؛ چون بعضی از قبرها ممکن است روضه من ریاض الجنه باشند. چنین مرده ای حتی از ما هم بهتر می شـنود؛ ولی منظور از آن مردگان کسانی هسـتند که الان روی زمین راه می روند ولی در واقع درون قبر خود هسـتند؛ منظور از این قبر، محیـط ولایت ائمه جور است؛ محیط موت است که اگر کسـی وارد آن شود در قبر است؛ خـدای متعال در ادامه می فرمایـد: «وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذی خَبُثَ لا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدا»(اعراف/۵۸)؛ سرزمین هـا دو گونه انـد: یکی بلـد طیب یـا شـهر پـاک و دیگری شـهر خبیث است؛ شـهر پاک «یخرج نباته باذن ربه» است و گیاهانش به اذن پروردگار می رویند؛ ولی سرزمین خبیث یک سرزمین شوره زار و سنگلاخ است که «لایخرج الا نکدا» و جز اندکی، هیچ محصولی نمی دهد و خار و خاشاک در آن می روید؛ در آنجا باغستان و میوه و ثمرات نیست. در تفسیر علی بن ابراهیم، بلـد طیب به امـام علیه السـلام تفسیر شـده است که ثمراتش آشـکار می شود؛ به عکس، بلـد خبیث به نقطه مقابل بلد طیب تفسیر شده است.

۱- (۱۰) تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، ص: ۸۱۷

۲- (۱۱) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۲۰۰

۳- (۱۲) تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۲۱۵ - الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۱۸۵

بـذر وجود ما میل به توحیـد و همه شـئون توحید دارد. فطرت ما به همه فروع توحید که به انجام آن ملزم شده ایم تمایل دارد؛ در فطرت مـا نسـبت بـه نمـاز، حـج، زکـات و... تمایـل هست و نسـبت به همه بـدی هـا و گناهـان نفرت؛ «فَأَلْهَمَهـا فُجُورَهـا وَ تَقْواها»(شمس/٨)؛ البته این طرف هم نفس وجود دارد؛ نفس ما را دعوت می کند و زینت می دهد. بدین ترتیب بذر وجود را می توان در دو سـرزمین برد؛ یکی سـرزمینی که بلد طیب است و دیگری سـرزمین خبیث؛ یکی شـهر و سرزمین دایر و دیگری سرزمین بایر. محیط ولایت امام علیه السـلام محیط ارض بسـیط و سرزمین واسع است؛ «الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ وَ الشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِيلَه» در آنجا امام علیه السـلام خود سایبان می شود، باران می شود، می بارد و می تابـد؛ بنابراین همه ظرفیت هـای انسـان بـا امام علیه السـلام به فعلیت می رسـد؛ این معنی شـفاعت است. در آن طرف هم اگر انسان در وادی ولایت ائمه جور وارد شد، آن ها انسان را از خدا دور می کنند. حقیقت شرک و توحید این گونه محقق می شود.

معصومین(ع) محور توحید همه عوالم

روایـات در این زمینه فراوان است؛ ماننـد روایـات باب مولـد النبی از کتاب شـریف کافی که ولادت حضـرت را توضـیح داده است. روایتی را از بحـار که به جابر بن یزیـد جوفی ختم می شود تقـدیم می کنم. این روایات از جمله روایت های فوق العاده است؛ جابر بن یزید جوفی از اصحاب سرّ امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده است و می گوید: بیست هزار روایت به من فرموده انـد که فقـط در نزد خودم بمانـد و نبایـد برای احـدی بـازگو کنم. البته امثـال او اهل سـرّ بوده انـد. شـخص دیگری به حضـرت عرض کرد: جـد شـما امیرالمؤمنین علیه السـلام از اخبـار غیب برای اصـحاب خود می گفتنـد؛ ولی شـما برای ما نمی فرماییـد؛ حضـرت فرمودنـد: آن ها حرف را نزد خود نگه می داشـتند و بازگو نمی کردنـد ولی شـما این گونه نیستید. بنابراین روایـاتی را که جزو اسـرار است نمی توان بـازگو کرد. جابربن یزیـد جوفی نیز جزو اهل سـرّ بود و روایت علم بلایا و منایا می دانست؛ به همین دلیل بسیاری از روایات را بازگو نکرده است. ولی روایاتی هم که نقل کرده، بسیار فوق العاده هستند؛

بخشـی از روایتی که نقـل کرده این است: «جَابِرِ بْنِ یَزِیـدَ الْجُعْفِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْبَاقِرُ ع یَا جَابِرُ کَانَ اللَّهُ وَ لَا شَیْ ءَ غَیْرُهُ وَ لَـا مَعْلُومَ وَ لَـا مَجْهُولَ فَـأَوَّلُ مَـا ابْتَـدَأَ مِنْ خَلْقٍ خَلَقَهُ أَنْ خَلَقَ مُحَمَّداً ص وَ خَلَقَنَـا أَهْـلَ الْبَیْتِ مَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَ عَظَمَتِهِ فَأَوْقَفَنَا أَظِلَّةً خَضْـرَاءَ بَیْنَ یَدَیْهِ حَیْثُ لَا سَـمَاءَ وَ لَا أَرْضَ وَ لَا مَکَانَ وَ لَا لَیْلَ وَ لَا نَهَارَ وَ لَا شَـمْسَ وَ لَا قَمَرَ یَفْصِلُ نُورُنَا مِنْ نُورِ رَبِّنَا کَشُعَاعِ الشَّمْسِ مِنَ الشَّمْسِ نُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَی وَ نُقَدِّسُهُ وَ نَحْمَدُهُ وَ نَعْبُدُهُ حَقَّ عِبَادَتِه ... فَنَحْنُ أَوَّلُ خَلْقِ اللَّهِ وَ أَوَّلُ خَلْقٍ عَبَدَ اللَّهَ وَ سَبَّحَهُ وَ نَحْنُ سَـبَبُ خَلْقِ الْخَلْقِ وَ سَـبَبُ تَسْبِیحِهِمْ وَ عِبَادَتِهِمْ مِنَ الْمَلَائِکَهِ وَ الْآدَمِیِّینَ فَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وُحِّدَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِـدَ اللَّهُ وَ بِنَـا أَکْرَمَ اللَّهُ مَنْ أَکْرَمَ مِنْ جَمِیعِ خَلْقِهِ وَ بِنَـا أَثَابَ مَنْ أَثَابَ وَ بِنَا عَاقَبَ مَنْ عَاقَب»(۱) یعنی حضـرت حق بوده و هیچ نبوده؛ نه معلومی و نه مجهولی؛ اولین چیزی که در خلقت مخلوقات آغاز کرد، ما اهل بیت با پیغمبر را از نور و عظمت خود آفریـد؛ در پیش روی خـدا ایسـتادیم در حـالی که هیـچ شب و روزی و ماه و خورشـیدی و زمین و آسـمانی نبود؛ آن گاه نور ما مثل نور خورشید که از خورشید می تابد از نور او بود؛ البته این فراز باید توضیح داده شود؛ قطعاً خدای متعال «لم یلد و لم یولد» است؛ یعنی هیچی چیزی از خـدای متعال صادر نمی شود؛ منظور صادر شـدن به معنی خارج شـدن حتی به لطیف ترین شـکل است؛ این حقیقت در این روایت باید معنا شود؛ می فرمایند: ما در محضـر خدای متعال بودیم و نور ما شـعاع نور الهی بود. آنجا فقط مـا بودیم و حضـرت حق؛ مـا عبـادت می کردیم و او معبود بود و ما عابـد؛ ما خـدای متعال را تسبیـح و تحمیـد و تقـدیس می کردیم، چنـانچه حق عبـادت اوست. روایت ادامه دارد تـا اینجا که می فرماینـد: ما اولین مخلوقاتی هستیم که خـدا را عبادت و تسبیـح کرده اند؛ البته معنای ادامه حدیث، منوط به جملات قبل است؛ خدای متعال همه خلقت را آفرید ولی هم سـبب خلقت ما بودیم، هم علت غایی آن و هم واسـطه فیض. اگر مخلوقات تسبیح می گویند، سـبب تسبیح ایشان ما هستیم؛ سبب عبادتشان هم مـا هستیم؛ حتی سـبب تسبیـح و عبـادت ملائکه مقرب و انبیاءی مرسل(ع) هم ما هستیم؛ خـدا به واسـطه ما شـناخته شـده و توحیـد با ما محقق و درک گردیـده و خـدا به واسـطه ما عبادت شده است. خدا هر خلقی را که اکرام کرد، به وسـیله ما اکرام نمود و به مقام مکرمین رساند.

ص: ۱۶۳۹۵

۱- (۱۳) بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج ۲۵، ص: ۲۰

پس مقام معصومین علیهم السلام چنین مقامی است و توحید یعنی با همه وجود دنبال امام علیه السلام حرکت کردن و شرک هم یعنی از امام علیه السلام فاصله گرفتن و به دنبال ائمه نار رفتن؛، انسان می تواند بذر وجود خود را در سبیل قرار دهد و شاکر شود؛ همچنین می تواند از این سبیل تخلف کند و کافر شود. پس از قرار گرفتن در سبیل به نقطه بعدی می رسد که به او کمک می کند تا در همراهی با اولیای خدا صبر کند.

برای اولیای خدا بلایی رقم خورده است؛ «وَ جَعَلْنا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُون»(فرقان/۲۰)؛ در روایت آمده است: جبرئیل آمد؛ حضرت در را بستند؛ پنج تن بودند؛ خدای متعال می فرماید: برای شما با دشمنانتان فتنه ای هست؛ آیا بر آن صبر می کنید؟ عرضه داشتند: بله. دوستان ایشان هم اگر وارد وادی ولایت ایشان شوند، به فتنه ایشان دچار و مبتلایمی شوند؛ البته با همین بلا رشد می کنند؛ همه سلوک با همین بلا محقق می شود.

درک صحیح از توحید، عامل استقامت در همراهی با معصوم علیه السلام

در بحث های گذشته برخی بصیرت هایی را که معصومین(ع) به ما می دهند تا صبر کنیم و بایستیم، بیان شد. یکی از این بصیرت ها، درک صحیح از توحید است؛ یعنی انسان بفهمد که توحید و شرک چیست. این درک موجب می شود که انسان در وادی ولایت امام علیه السلام بایستد. اگر وارد وادی ولایت امام علیه السلام شویم و در این سرزمین ورود کنیم، شفاعت ایشان شامل حال ما می شود؛ ایشان جز عبادت خدا کاری نمی کنند و چون عبد مطلق خدا هستند، همه کارهایشان خدایی است؛ چون عبد مطلق خدایند، معدن الرحمه و رحمت موصوله هستند؛ همه کارهای ایشان از سر لطف و محبت است؛ چون عبد مطلق خدایند، جز خیر از آن ها ساطع نمی شود؛ «إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاه»

منبع : (هیئت ثارالله قم – شب هفتم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه) sarallahqom.ir

عهد امتحان معصومین(ع) (شب چهارم محرم)

عهد امتحان معصومین(ع)

آنچه پیش رو دارید چهارمین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است.

ایشان در ادامه بحث عهد امتحان معصومین(ع)، مشکلات ایشان را در این راه برشمردند. به گفته ایشان معصومین(ع) در مسیر امتحان الهی خود با دو مشکل اساسی روبه رو هستند؛ مشکل اول وجود دشمنان و مخالفت ها و فتنه ها و کید های آنان است و مشکل دوم نیز بی صبری دوستان و سختی همراه کردن آن ها در مسیر بندگی و ایستادگی در جبهه حق است که البته به فرمان خداوند این سختی ها با تسبیح به حمد نبی اکرم(ص) برطرف می شود. یکی از سختی های راه مؤمنین از یک سو مشاهده تمتع کفار در امکانات دنیایی و از سوی دیگر وجود رنج و محرومیت در جبهه حق است؛ خدای متعال تمتعات کفار را فتنه اهل دنیا معرفی کرده و از طرف دیگر مؤمنین را در سختی ها و مصیبت ها تعزیت و تسلیت داده است. توجه دادن به فتنه موجود در امکانات دنیایی کفار، نزدیک بودن وعده های آینده خدای متعال، تغییر در تلقی از نعمت های الهی، تغییر در تلقی از حیات و موت، از جمله بصیرت هایی است که انبیاء(ع) به مؤمنین می دهند که خود موجب ایستادگی ایشان می شود؛ هر چند که محور استقامت، خود معصومین(ع) هستند. در این میان یکی دیگر از این بصیرت ها، مشخص کردن صف بندی ها و جدا کردن جبهه حق از باطل است که در قرآن کریم به سه دسته متقین، کفار و منافقین تقسیم می شوند. این تقسیم بندی و این صف بندی ها بر محور معبودها شکل می گیرد که در حقیقت موضوع اصلی نزاع در عالم است. نزاع بر سر معبود نزاعی است که هرگز به مصالحه نخواهد رسید؛ مگر اینکه یک طرف منازعه به غلبه و فتح کلی برسد. بنابراین صلحی که برای آینده دنیا تصویر می شود تنها پس از یک نزاع و فتح کلی حاصل می شود.

دو مشکل اصلی معصومین(ع)

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم.

قرآن کریم فرموده است: «فَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِها وَ مِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرافَ النَّهارِ لَعَلَّکَ تَرْضی * وَلَا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلَی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیَاةِ الدُّنیَا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَرِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَأَبْقَی»(طه/۱۳۰–۱۳۱) چنان که گفتیم نبی اکرم و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین امتحانی دارند که آن را پذیرفته اند؛ این امتحان همان امتحان به فتنه دشمنان است؛ ایشان پایداری بر این امر و ابتلائات سنگین و عظیم این راه را پذیرفته اند. انسان ها نیز به اندازه ممکن و به اندازه فهم این امتحان ها ممکن است این امتحان ها را دیده یا شنیده و درک کرده باشند؛ ائمه(ع) و در محور آن ها وجود نبی اکرم(ص) در مسیر این امتحان و ابتلا مشکلاتی داشته اند؛ یکی از این مشکلات، وجود دشمنانی است که در مقابل حضرت صف آرایی کرده و با اهداف و برنامه های حضرت مخالفند؛ مشکل دوم هم همراهان و دوستان حضرت هستند که همراه کردن آن ها نیز برای حضرت کار آسانی نبوده است؛ یعنی گاهی بسیاری از مشکلات و سختی های حضرت مربوط به دوستان ایشان و سختی همراه کردن آن هاست. دلیل این سختی نیز نداشتن صبر و تحمل ماست. قرآن در موارد فراوان در این باره تذکر داده است؛ «وَ الضُّحی * وَ اللَّیْلِ إِذا سَجی * ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی * وَ لَلْآخِرَه خَیْرٌ لَکَ مِنَ الْأُولی * وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضَی»(ضحی/۱–۵)؛ کسانی که با این سختی ها آشنا نبودند و نمی دانستند که این امتحان باید یک دوران طولانی را پشت سر بگذارد، خیال می کردند به محض ورود حضرت به مدینه و تشکیل حکومت، کارها به انجام می رسد و هیچ سختی ای باقی نمی ماند؛ ولی وقتی مشکلات و درگیری ها و جنگ ها و غزوه ها و سریه های حضرت شروع شد، کم کم احساس کردند که شاید حق با پیامبر (ص) نیست و جبهه مقابل حق است و خدای متعال این پیغمبر را رها کرده است؛ قرآن در این باره می فرماید به اینکه این تحولات به معنی این نیست که خدای متعال شما را رها کرده است؛ نه شما را رها کرده، نه بر شما غضب کرده است؛ از اینکه دشمنان متمتع در دنیا هستند، نگران نباشید.

ص: ۱۶۳۹۹

تعزیت خدای متعال در برابر ابتلائات و مصیبت ها

پس یکی از مشکلات حضرت، همراه کردن ماست تا اینکه بتوانیم سختی های راه را تحمل کنیم؛ به ویژه اینکه در ظاهر، دشمن و جبهه کفار در دوره های طولانی پیروز و متمتع در دنیاست و با گستردگی و اصناف مختلف خود از انواع جلوه های دنیا برخوردار است؛ بنابراین تحمل نکردن مؤمنین یکی از مشکلات راه است؛ خدای متعال به پیامبر می فرماید: «فسبح بحمد ربک»(نصر/۳)؛ شما خودتان صبر کنید و تسبیح به حمد هم داشته باشید؛ اگر شما این تسبیح را داشته باشید، می توانید امت را عبور دهید تا به ظواهر حیات دنیایی دیگران چشم ندوزند و رزق های باقی و بهتر خدای متعال را ببینند و دل به آن ها خوش داشته باشند و از آن رزق های بهتر متمتع باشند. در جایی دیگر علی ابن ابراهیم از وجود مقدس امام صادق(ع) نقل کردند که حضرت فرمودند: «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ- اسْتَوَى رَسُولُ اللَّهِ ص جَالِساً- ثُمَّ قَالَ مَنْ لَمْ يَتَعَزَّ بِعَزَاءِ اللَّهِ تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ عَلَى الدُّنْيَا حَسَرَاتٍ»(۱) یعنی گویی حضرت در هیئتی که می خواهند امر مهمی را ابلاغ کنند، جلوس کردند؛ بعد فرمودند انسان گاهی مبتلا به مشکل می شود و می طلبد که دیگران به او تسلیت بگویند؛ این تسلیت ها متفاوت است؛ گاهی ممکن است به کسی که مصیبت بزرگی برایش پیش آمده و عزیزی را از دستش داده، صبر بدهند و به او بگویند: این مصیبت برای همه هست و فقط برای شما نیست؛ ولی قرآن این گونه تعزیت نمی گوید؛ قرآن وقتی می خواهد به صبر توصیه کند و تسلیت بدهد، می فرماید: «وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُواْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعونَ»(بقره/۱۵۵-۱۵۶)؛ مصیبت یعنی سختی ای که خدای متعال آن را با برنامه فرستاده و به هدف هم رسیده است؛ صابرین کسانی هستند که وقتی مصیبتی به آن ها می رسد، این گونه خود را تسلی می دهند؛ آن ها توجه دارند که حضرت حق مبدأ و منتهاست و این سختی های راه انسان را به خدا می رسانند؛ می دانند که این سختی ها نردبان سلوک الی الله هستند. قرآن می فرماید: «إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»(انشقاق/۶)؛ رنج این صابرین، رنج لقاء الله است؛ پس این یک نوع از تعزی دادن و دعوت به صبر کردن است؛ قرآن می فرماید: صابر کسی است که در مواجهه با مشکل می گوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» که خدا به آن ها سه نعمت می دهد که براساس روایت اگر یکی از آن سه را به ملائکه بدهد، راضی خواهند بود؛ آن سه نعمت عبارتند از: صلوات، رحمت و هدایت؛ این صبر دادن خدای متعال است.

۱- (۱) تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۶۶

در اینجا هم قرآن به نحو خاصی ما را دعوت به صبر می کند و می گوید: شما باید سختی های راه را تحمل کنید؛ هرچند که ممکن است در مسیری که شما گرفتار سختی و رنج های ظاهری هستید، صنوف مختلف دشمنان شما از جلوه های مختلف دنیا متمتع باشند. خدای متعال به ما تعزی می دهد و می گوید: صبر کنید و به آن تمتعات چشم ندوزید که آن ها فتنه ایشان است و خدا رزق های بهتر از آن را هم دارد؛ پس دل به آن رزق های بهتر خوش کنید؛ چون روزی های خدا فقط این تمتعات مادی که به آن چشم دوخته اید، نیست؛ خدای متعال با آن کیفیت خاصی که دعوت به صبر می کند، به شما صبر می دهد و می فرماید: «مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنيَا» این جلوه ها و شکوفه های دنیایی که اصناف مختلف کفار از آن متمتع هستند، دل شما را نبرد و چشم شما را مشغول نکند؛ انتهای نگاه شما به این زینت ها و این شکوفه ها نباشد؛ این ها فتنه هستند؛ چشمتان را بر این ها ببندید؛ زیرا خدای متعال رزق های بهتری دارد؛ آن رزق ها باید در نظر شما باشد؛ بنابراین تعزی دادن خدای متعال این گونه است؛ حضرت فرمودند: «تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ عَلَى الدُّنْيَا حَسَرَاتٍ» کسی که با این نوع صبر دادن خدای متعال نمی تواند صبر کند، جانش بر سر حسرت بر دنیا به پایان می رسد و باید همواره حسرت بخورد که دنیا در اختیار دیگران است؛ چنین شخصی مستحق «تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ عَلَى الدُّنْيَا حَسَرَاتٍ» است؛ بعد فرمودند: «وَ مَن أتبَعَ بَصَرَهُ ما فی أیدِی النّاس طالَ هَمُّهُ وَ لَم یَشفِ غَیظُهُ وَ مَن لَم یَعرِف أنَّ لِلهِ عَلَیهِ نَعمَةً إلا فی مَطعَمٍ وَ مَشرَبٍ قَصُرَ أجَلُهُ وَ دَنا عَذابُهُ» یعنی کسی که چشمش دنبال دارایی مردم است، نه دنبال آنچه در دست خداست، غصه هایش فراوان می شود و هرگز آن جوشش های درونی اش آرام نمی گیرد؛ چرا که به هر حال خدا رزق هایی را برای دیگران مقدر کرده است. کسی که فقط در این حد نعمت های خدا را می شناسد و تصور می کند که نعمت های خدا در آشامیدنی ها و خوردنی هاست، نعمت های دیگر خدا و رزق های بهتر را نمی بیند؛ فرصت هایش کوتاه می شود و نمی تواند از این فرصت ها استفاده کند و در نهایت گرفتار عذاب می گردد.

ص: ۱۶۴۰۱

بنابراین یکی از مشکلات حضرت این است که ما را با خود همراه کند؛ نه فقط با دشمن درگیر هستند و باید موانع را از سر راه جبهه حق بردارند و پای درگیری ها و نقشه ها و توطئه های آن ها و آن کیدهای سنگین آن ها بایستند، بلکه در جبهه دوستان هم باید دوستان را همراه کنند و به مقصد برسانند.

استقامت معصومین(ع)، محور استقامت مؤمنین

اگر ما بخواهیم با نبی اکرم و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین همراه شویم طبیعی است که باید پایداری کرده و در این مسیر آنها، استقامت کنیم؛ البته حتماً باید توجه داشت که نتیجه این استقامت نصیب خود ما می شود، نه حضرت؛ استقامت ما چیزی برای آن ها ندارد، ولی باید استقامت کنیم؛ البته اصل استقامت ما نیز استقامت وجود مقدس نبی اکرم (ص) است؛ استقامت ایشان است که مبدأ صبر و پایداری ماست؛ «فَاستَقِم کَما أُمِرتَ وَ مَن تابَ مَعَکَ»(هود/۱۱۲)؛ حضرت حق به ایشان خطاب می کند: شما باید استقامت کنید؛ زیرا ما (استقامت) کسانی را که با شما رو به ما آورده اند، از شما می خواهیم؛ یعنی باید بار کسانی را که با تو روی به سوی خدا می آورند، به دوش بکشی و به جای آن ها استقامت کنی؛ به نحوی استقامت کنی که آن ها را هم به مقصد برسانی؛ مانند کوهنوردی که قله ها را طی می کند و حتی بار همراهان خود را هم به دوش می کشد؛ در اینجا استقامت اوست که دیگران را دعوت به پایداری می کند.

بصیرت به عنوان مقدمه استقامت، و اقسام آن

ص: ۱۶۴۰۲

برای اینکه ما بتوانیم در راه خدا استقامت کنیم و بایستیم و با معصومین(ع) همراه شویم و سختی های راه را تحمل کنیم، بصیرت هایی را به ما می دهند که مقدمه این صبر و استقامت است. یکی از این بصیرت ها تغییر تلقی و درک ما از نعمت های خداست؛ یعنی درک ما را از موت تغییر می دهند و وعده های قطعی خدا و آینده های روشن را به ما می رسانند و به ما می فهمانند که مسیر زندگی اجتماعی بشر به کجا ختم می شود؛ همچنین پیروزهایی هایی را که در انتظار جبهه حق است به ما وعده می دهند. اگر انبیاء(ع) نبودند ما هرگز نمی توانستیم آینده های روشن را ببینیم؛ «هُوَ الَّذی أَرسَلَ رَسولَهُ بِالهُدی وَدینِ الحَقِّ لِيُظهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ وَلَو كَرِهَ المُشرِكونَ(صف/۹) یا «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»(اعراف/۱۲۸)؛ اگر نبود آن وعده های قطعی خدا با آن بیان روشن انبیاء(ع)، ممکن بود آینده تاریخ اجتماعی بشر را برای همیشه تاریک ببینیم؛ چنان که عده زیادی هنوز هم تاریک می بینند.

بنابراین دعوت به آینده های روشن، وعده به آینده های روشن، تغییر تلقی از نعمت های خدای متعال و توجه دادن به مزدهای نقد خدای متعال، از جمله بصیرت هایی است که انبیاء(ع) به ما داده اند؛ اگر در راه خدا صبر کنید، مزدهای نقد فراوانی در همین دنیا دارید. خدای متعال در سوره مبارکه توبه می فرماید: «مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ الْأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُواْ عَن رَّسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ لَايُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَه وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»(توبه/۱۲۰)؛ در این درگیری اهل مدینه و اعراب اطراف اهل مدینه حق ندارند از حضرت تخلف کنند، حضرت را همراهی نکنند و از حضرت جا بمانند؛ حق ندارند میل خود را بر میل حضرت مقدم بدارند؛ حضرت وقتی اقدام می کنند، آن ها هم باید تبعیت کنند؛ این پاداش چیست؟ پاداش آن ها این است که هیچ تشنگی، هیچ سختی و هیچ گرسنگی ای به آن ها نمی رسد یا فی سبیل الله هیچ قدمی بر نمی دارند که موجب غیض کفار شود و هیچ دستبردی به دشمن نمی زنند مگر اینکه در مقابل آن یک عمل صالح برایشان نوشته می شود؛ بنابراین خدای متعال به هیچ وجه اجر عمل محسنین را ضایع نمی کند؛ این عمل پیش خدا محفوظ می ماند؛ «وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَه صَغِيرَه وَلَا كَبِيرَه وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمْ اللَّه أَحْسَن مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»(توبه/۱۲۱)؛ هیچ انفاقی چه کم، چه زیاد و چه کوچک، چه بزرگ نمی کنند مگر خدای متعال آن ها را ثبت می کند و به عنوان بهترین عمل پاداش می دهد.

ص: ۱۶۴۰۳

پس انبیاء(ع) ما را با خود همراه می کنند، وعده به آینده های روشن در همین دنیا می دهند، درک ما را نسبت ثواب های این دنیایی گسترش می دهند، افق های پیش روی ما را باز می کنند، ما را با عالم آخرت و آن عوالم روشن آشنا می کنند، و آرام آرام تلقی ما را از مرگ تغییر می دهند؛ شاید یکی از مهم ترین بصیرت ها این است که نگاه ما را به مرگ تغییر می دهند؛ اگر درک انسان از مرگ تغییر نکند و مشتاق مرگ نباشد، در سختی های راه و جایی که آدم باید جانش را نثار کند، نمی تواند با امام(ع) همراه شود؛ این یک بخش از بصیرت هاست.

تغییر تلقی از حیات و موت به واسطه دستگیری انبیاء(ع)

یکی دیگر از این بصیرت ها، تغییر درک از حیات است؛ انبیاء(ع) ما را با یک زندگی برتر در همین دنیا آشنا می کنند و نشان می دهند که انسان می تواند نوع دیگری از زندگی هم داشته باشد؛ البته حیات یک امر بسیار پیچیده و سنگین است. ما درک روشنی از حیات نداریم مگر اینکه سیری در ما اتفاق بیفتد؛ در واقع درک ما از حیات مانند درک ماهی از آب است؛ ماهی مادامی که دورن آب است، نمی فهمد آب چیست؛ ولی وقتی از آب بیرون افتاد، می فهمد که معنی آب چیست. ما هم مادامی که موت را تجربه نکرده ایم، به راحتی نمی توانیم بفهمیم که حیات چیست؛ ولی انبیاء(ع) آرام آرام درک ما را از حیات تغییر می دهند. ما حیاتی داریم که وقتی به ما می رسد، شعور و احساس و مطلوبیت هایی پیدا می کنیم؛ ما دنبال آن مطلوبیت ها می رویم، لذت می بریم، رنج و غصه و لذت و درک سختی و خوشی داریم؛ داشتن طلب و درک، ریشه در حیات دارد؛ به هر حال ما همگی درکی از حیات داریم.

ص: ۱۶۴۰۴

در بیـان انبیـاء(ع) این حیـات یـک حیـات نازل است. حیاتی برتر از این حیات وجود دارد؛ حیات طیبه ای که شـما بایـد به آن برسـید؛ «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما یُحْییكُمْ»(انفال/۲۴)؛ اسـتجابت كنید خدا و رسول را؛ شما را دعوت می كنند به چیزی كه شـما را زنده می كند؛ «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیَاةً طَیِّبَه»(نحل/۹۷)؛ شما را به حیات طیبه دعوت می كنند كه اگر اجابت كنید، خدا و رسول شما را به آن حیات طیبه و حیات برتر می رسانند.

انبیـاء(ع) تلقی ما را از حیات عوض می كننـد؛ «وَإِنَّ الـدَّارَ الآخِرَه لَهِیَ الْحَیَوَانُ»(عنكبوت/۶۴))؛ غیر از دار دنیـا كه در دسترس است و مـا همگی آن را احسـاس و لمس می كنیم و حیات خود را ابتـدائاً در همین دار تجربه می كنیم، دار دیگری به نام دار حیوان وجود دارد؛ «أَنَّمَا الْحَیَاهُ الـدُّنْیَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ»(محمد/۳۶)؛ از طرفی حیـات دنیا با همه گسترد گی ها و اهـدافی كه انسان در آن دنبـال می كنـد و بـا همه احساسـاتی كه نسبت به این دنیـا دارد، و با همه خوشـی ها، غصه ها، رنـج ها و سـختی هایی كه تحمـل می كنـد و آرزوهـایی كه در این دنیـا دارد، و بـا همه وسـعت و دركی كه از آن هست، فقـط یـک بازیچه و عامل لهو است؛ این دنیا انسان را از اهـداف بزرگتر دور می كنـد؛ اگر انسان در حد حیات دنیا زندگی كند، زندگی او لهو خواهد بود؛ لهو یعنی چیزی كه انسان را از امور رفیع تر و بالاتر باز می دارد؛ سـرای دیگری هم هست كه اگر در آن قدم بگذارید، سـرای حیات است. خدای متعال و اهل بیت(ع) در همین دنیا هم ما را با آن حیات آشنا می كنند.

ص: ۱۶۴۰۵

مهم تر اینکه این ها تنها بصیرت هایی نیست که به ما می گویند؛ یک حیات برتر از این حیات هم هست؛ آدم می تواند به یک زندگی برسد و احساسات و درک ها و طلب هایی پیدا کند. انسان در همین حیات دنیا ادوار مختلفی را پشت سر می گذارد؛ در یک دوره طفل است و یک مطلوبیت هایی دارد؛ این مطلوبیت ها با دوران بلوغ انسان تفاوت دارند؛ وقتی انسان به بلوغ می رسد به طور طبیعی احساس ها و مطلوب های دیگری در او رشد می کنند و آن مطلوب های قبلی از چشم او می افتند؛ اگر انسان در همین دنیا سیر کند، وارد یک عرصه دیگری از حیات می گردد که از لهو و لعب جداست؛ حیاتی که لهو و لعب در آن نیست و همه زندگی اش اشتغال به حضرت حق است.در این حیات هم انسان واقعاً احساسی دارد، بهجتی دارد، حزنی دارد، شادی ای دارد و آرزوهایی دارد؛ ولی جنس آرزوها، شادی ها، غضب ها و احساسات انسان و آنچه او را تحریک و خوشحال و نگران می کند و باعث تصمیم او می گردد، متفاوت می شود؛ البته انبیاء(ع) ما را فقط به یک حیات برتر دعوت نمی کنند بلکه به یک حیات طیبه دعوت می کنند و آرام آرام دست ما را می گیرند و وارد عرصه دیگری می نمایند تا ما طعم آن حیات را بچشیم و آن زندگی برتر را لمس کنیم. زندگی مؤمنین معمولی را با کسانی که غرق در دنیا هستند مقایسه کنید. زندگی مؤمنین حیاتی دارد که در زندگی غیرمؤمنین نیست؛ احساسات رفیع تر، لذت های بالاتر، ایثارها، گذشت ها و رفتارهایی از مؤمنین معمولی سر می زند که اصلاً برای دنیا خواهان قابل توجیه نیست؛ این رفتارها هیچ توجیه معقولی نزد آن ها ندارد؛ حتی گاهی تعبیرهای تند و زشتی به این احساسات نسبت می دهند؛ حتی احساس و ابراز عاطفه و هیجانات روحی و اجتماعی نسبت به سیدالشهداء(ع) را نوعی جنون و خودآزاری و بیماری روانی تفسیر می کنند؛ چون نمی توانند آن را درک کنند.

ص: ۱۶۴۰۶

تغییر در حقیقت موت و حیات و ورود به حیات طیبه

بنـابراین انبیـاء(ع) آرام آرام مـا را وارد عرصه دیگری از حیات می کننـد؛ همان طور که ممکن است تلقی انسان از موت تغییر کند و درک او رفعت پیدا کرده و موت او موت دیگری شود، واقعاً می تواند طور دیگری هم بمیرد؛ انبیاء(ع) هم موت داشـته انـد؛ شـهدا هم موت دارنـد؛ ولی موت انسـان می توانـد متفاوت باشـد و انسان را وارد یک عرصه دیگری از حیات برتر کنـد؛ حیـات انسـان در این دنیا هم این گونه است و می توانـد آرام آرام انسان را به یک حیات دیگر برسانـد؛ بنابراین کار انبیاء(ع) فقط این نیست که حرف بزنند و گفتگو کنند بلکه افق هایی را در پیش روی ما قرار می دهند و ما را سـیر داده و به آن افق ها نزدیک می کنند و به آن حیات طیبه می رسانند؛ در حدیثی نورانی در کافی شـریف آمده است: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَحْيَا حَيَاةً تُشْبِهُ حَيَاةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ يَمُوتَ مِيتَةً تُشْبِهُ مِيتَةَ الشُّهَدَاءِ وَ يَسْكُنَ الْجِنَانَ الَّتِي غَرَسَهَا الرَّحْمَنُ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيّاً وَ لْيُوَالِ وَلِيَّهُ وَ لْيَقْتَدِ بِالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ»(۱)؛ اگر کسـی او را خوشـحال می کنـد که زنـدگی اش مثـل زنـدگی انبیاء(ع) و موتش شبیه موت ایشان باشـد؛ ولایت علی(ع) را باید داشته باشد.

پس مرگ و حیـات انسـان متفـاوت می شود؛ همـان گونه که در زیـارت عـاشورا عرضه می داریم: «اللَّهُمَ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ص» ولی ایـن امر زمـانی اتفـاق می افتـد که شـعاعی از زنـدگی پیامبر(ص)در زنـدگی ما بیفتد و آن روح در ما دمیده شود و شعاعی از روح نبی اکرم(ص) در وجود ما وارد گردد. انبیاء(ع) این گونه انـد؛ حیات آن ها حیات نبی اکرم(ص) و موت آن ها موت نبی اکرم(ص) است؛ یعنی شـعاعی از حیات و موت نبی اکرم(ص) در وجود آن ها هست. ما هم می توانیم این گونه باشـیم و حیات و موتمان، حیات و موت حضـرت باشد و شعاعی از روح ایشان در وجودمان بتابد. «فاذا نفخت فیه من روحی» همچنان که در وجود آدم(ع) تابید؛ این روح شـعاعی از روح نبی اکرم(ص) در حضـرت آدم(ع) بود که مسجود ملائکه شد. اگر کسی بخواهد آن روح در او دمیده شود و موت حضرت در او تجلی کند و موت او شـعاعی از موت نبی اکرم(ص) باشد، برزخ او برزخ نبی اکرم(ص) باشد ولایت امیرالمومنین(ع) را داشته باشد.

۱- (۲) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۲۰۸

پس نه تنهـا تلقی ما را از مرگ تغییر می دهنـد تا به یک مرگ رفیع تری برسـیم، بلکه ما را به یک حیات برتر در این دنیا هم دعوت می کننـد؛ حتی موت ما می توانـد یک حیات برتر باشد؛ می توانیم در همین دنیا وارد عرصه دیگری شویم و در فضای دیگری زنـدگی کرده و جهان دیگری را درک کنیم. وقتی آن روح در ما دمیـده شـد، عالم ما در همین دنیا عوض می شود و وارد دارالاـخره می شویم؛ «وَإِنَّ الـدّارَ الآـخِرَه لَهِیَ الْحَیَوَانُ» و یـا «بَـلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیَـاهَ الـدُّنْیَا وَالآخِرَهُ خَیْرٌ وَأَبْقَی»(اعلی/۱۶)؛ در کـافی شـریف آمـده است که حضـرت فرمودنـد: دار دنیا محیط ولایت دشـمنان ماست و دار آخرت محیط ولایت ما؛ بنابراین انسـان در همین دنیـا می توانـد وارد محیـط ولایت ائمه(ع) شود و درک و تلقی دیگری از حیات پیـدا کنـد و به گونه دیگری زنـدگی نمایـد؛ سـلمان به گونه دیگری زنـدگی می کنـد و بـا مؤمنین عـادی متفاوت است؛ مؤمن در هر درجه ای که بالا می رود، یـک مرتبه دیگری از حیات در او پیـدا می شود و یک مرتبه دیگری از احساس و روح در او تجلی می کنـد و وارد یک عالم دیگری می شود.

افق گشایی انبیاء(ع) برای مؤمنین و تفاوت حیات و موت میان مؤمن و کافر

بنـابر آنچه گفته شـد انبیاء(ع) درک ما را از همین دنیا و از زنـدگی دنیا هم تغییر می دهنـد؛ فهم کسـی که با انبیاء(ع) حرکت کند، از زندگی و از لذات و شـهوات عادی مانند دیگران نیست؛ او به جایی می رسد که این لذت ها در نظر او لذت نیستند و لذت های برتری برای او مطرح می شود. این نیز جزو بصـیرت هایی است که انبیاء(ع) به ما می دهند و در همین دنیا اتفاق می افتد؛ این بصیرت ها و این حیات ها در همین دنیا به دست می آید؛ «أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُمـاتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْکافِرینَ ما کانُوا یَعْمَلُون»(انعام/۱۲۲)؛ آیا کسـی که مرده بود و ما زنده اش کرده ایم و برای او نوری قرار دادیم که بـا آن نور در این دنیا زنـدگی می کنـد، هماننـد کسـی است که در وادی ظلمات است و از وادی ظلمات خارج نشده است؟! عمل کفار برایشان زینت داده شده است در حالی که عمل آن ها در وادی ظلمات است؛ آن ها عمل خود را خوب می بیننـد. بر خلاف آنها، مؤمن خودش و عملش در وادی نور است؛ «أَوَ مَن کَانَ مَیْتًا فَأَحْیَیْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ» ما او را زنده کردیم، نوری برایش قرار دادیم و زندگی اش در پرتو نور است. این دو با هم قابل مقایسه نیسـتند. عمل کافر در وادی ظلمات است؛ «وَ الَّذینَ کَفَرُوا أَعْمالُهُمْ کَسَرابٍ بِقیعَهٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّی إِذا جاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسابَهُ وَ اللَّهُ سَریعُ الْحِساب»(نور/۳۹)؛ همه مراتب عمـل کافر، ظلمانی است؛ نیتش ظلمت است، برنـامه ریزی اش ظلمت است، عملش هم ظلمت است؛ «ظلمـات بعضـها فوق بعض» ولی بـالعکس، مؤمن حتی اعمـالش هم در وادی نور واقع می شود؛ مشـی او در وادی نور است و در همین دنیـا هم این گونه است. در روایات توضـیح داده اسـت که: «أَ وَ مَنْ کـانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْنـاهُ قَالَ جَاهِلًا عَنِ الْحَقِّ وَ الْوَلَایَهِ فَهَـدَیْنَاهُ إِلَیْهَا»(۱) کسـی که وارد محیط ولایت امام(ع) نشـده، در حقیقت وارد دارالحیوان و دارالآخره نشـده و به امام(ع) نرسـیده و مرده است. وقتی به امام(ع) برسـد حیات پیـدا می کند؛ البته این بایـد تجربه شود و به انـدازه ای که انسان تجربه می کند، آن حیاتی را که در وجود مؤمن دمیده می شود، درک می کند. بعـد حضـرت فرمودنـد: «وَ جَعَلْنـا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ قَالَ النُّورُ الْوَلَایَهُ» آن کسـی که ولایت ما او را زنـده کرد، برای او نوری قرار داده ایم، در حقیقت برای او امام قرار داده ایم.

۱- (۳) تفسير القمى، ج ۱، ص: ۲۱۵ و الكافى (ط – الإسلاميه)، ج ۱، ص: ۱۸۵ (با اختلاف)

درک از امـام(ع) و رسـیدن به نور ایشـان مقـدماتی دارد؛ سـطحی از آن برای همه مؤمنین هست ولی مراتب بالایش بایـد طی شـود؛ در حـدیث ابوخالـد کـابلی آمـده است: اگر انسـان در مراتـبی به نـور امـام(ع) راه پیـدا کرد، نـور امـام(ع) در قلب او از خورشـید آشـکارتر است؛ «يَا أَبَا خَالِدٍ لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَ اللَّهِ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِين»(۱)؛ نور او از خورشـید در میانه روز آشکارتر است؛ او واقعاً با نور سیر می کند؛ اگر کسی به امام(ع) رسید به حیات طیبه و به نور رسیده است و از آن پس مشی او در تاریکی نیست؛ عمل او نه تاریک است، نه در وادی ظلمات است؛ هم عمل او نورانی است، هم در وادی نور است.

یکی از بصیرت هایی که به ما می دهند، همین افق گشایی هاست که با آن آدم را سیر می دهند. اگر انسان با اهل بیت و انبیاء و اولیای خدا صلوات الله علیهم اجمعین همراه شد، او را سیر می دهند و وارد وادی حیات می کنند؛ انسان را از دار دنیا که دار لهو و لعب است، وارد دارالحیوان می کنند. حیاتی دیگر در انسان دمیده می شود و انسان به نور می رسد و با این نور خودش، هـدفش، آخرتش و خـدای خودش را به انـدازه ممکن مشاهده می کند. حضـرت در روایتی فرمودند: «لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الابْصَارِ، وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَآئِقِ الإيمَانِ»(۲)؛ اگر در قلبی حقیقت ایمـان محقق شـد ــ که حقیقت ایمان همان نور امام(ع) است ــ و قلب نورانی به نور ایمان گردیـد، در پرتو نور ایمان پروردگار خود را به مشاهـده ایمانی می بینـد. او دیگر با خدای خود همراه است و در قرب پروردگار است؛ به اندازه ای که انسان به ایمان می رسد، به همان اندازه در قرب خدای متعال قرار می گیرد و همراهی حضـرت حق را در همه عـالم احسـاس می کنـد؛ این همـان سـرمایه هایی است که انبیاء الهی(ع) به ما می دهند.

ص: ۱۶۴۰۹

۱- (۴) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۱۹۴

۲- (۵) الکـافی (ط – الإسـلامیه)، ج ۱، ص: ۹۷ منبـع : (هیئـت ثـارالله قـم - شـب چهـارم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضـیه sarallahqom.ir)

ایجاد صف بندی میان جبهه حق و باطل و شناخت دوست و دشمن

یکی دیگر از بصیرت هایی که انبیاء الهی(ع) به ما می دهند این است که همراهان و صف بندی ها را مشخص می کنند. در قرآن صفوف کاملاً تعریف شده است؛ این صفوف شامل متقین، منافقین و کفار است؛ عملکرد و خصلت های هر یک از آن ها نیز مشخص است. در بسیاری از سوره های قرآن صفات متقین و منافقین و کفار توضیح داده شده است؛ بنابراین یکی از بصیرت هایی که برای حرکت در راه به ما می دهند، تعیین و تعریف جبهه هاست؛ در صف بندی سوره بقره هر یک از سه دسته متقین، منافقین و کفار صفاتی دارند؛ «الم * ذَالِكَ الْكِتَبُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»(بقره/۱-۳) قرآن به شما می گوید همراهان شما چه کسانی هستند، جبهه های مقابل شما کدامند و صفات و خصوصیات آن ها چیست. همراهان انسان را نیز نشان می دهد و بدین ترتیب صف بندی ها را کاملاً شفاف می کند. در سوره حمد می فرماید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّين» این صف بندی سه دسته را نشان می دهد؛ «منعم علیهم، مغضوبین، ضالین»؛ سپس شما باید صف خود را معین کنید و بدانید جزو کدام یک از این دسته ها هستید؛ اگر با «منعم علیهم» نبودید، در صف مغضوبین هستید که در ضلالت هستند؛ این نیز از بصیرت هایی است که به ما می دهند. اگر این آیات قرآن و این بصیرت ها نبود چگونه می توانستیم صف بندی ها را بفهمیم؟ چگونه می توانستیم بفهمیم که غیر از جبهه کفر یک جبهه نفاق نیز در صف مؤمنین هست تا بتوانیم با پیچیدگی هایی که در قرآن توضیح داده شده این ها را بشناسیم و صف خود را از ایشان جدا کنیم؟

ص: ۱۶۴۱۰

آنچه گفته شد برخی از بصیرت هایی است که ما برای حرکت نیاز داریم؛ ما برای حرکت باید همراهان خود و جبهه مخالف خود را بشناسیم؛ لازم است کسانی را که باید با آن ها همراه باشیم و کسانی را که باید در مقابل آن ها محکم صف بندی کنیم، بشناسیم؛ شناخت آن ها و خصوصیاتشان بصیرتی است که قرآن به ما می دهد. گاهی صف بندی ها بسیار پیچیده می شود؛ «إِذَا جَاءَکَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَکَاذِبُونَ»(منافقون/۱)؛ منافقین با جدیت به حضرت عرضه می داشتند: ما ایمان آورده ایم و شما را قبول داریم؛ ولی خدای متعال شهادت داد که این ها دروغ می گویند و صادق نیستند. پس جدا کردن صفوف از یکدیگر جزو بصیرت هایی است که انبیاء(ع) به ما می دهند. همه مکاتبی که می خواهند بشر را به سوی هدفی هدایت کنند، صفوف را مشخص می کنند و صف بندی ها را شکل می دهند؛ مثلاً طبقه کارگر و سرمایه دار را از یکدیگر جدا می کنند؛ به نحوی که هر کسی باید در یکی از این دو جبهه قرار بگیرد و طرفدار یکی از این دو طبقه و مخالف طبقه دیگر باشد. در مکتب انبیاء(ع) هم صف بندی ها کاملاً روشن است؛ مردم بر محور توحید سه دسته هستند: مؤمن، کافر و یا منافق.

پرستش معبود، محور نزاع و صف بندی

اکنون سؤال این است که در این صف بندی ها، موضوع نزاع چیست؟ ما برای چه چیزی باید در این دنیا صف بندی کنیم و باید پای چه چیزی بایستیم؟ موضوع نزاع در دنیا چیزی جز معبود و پرستش او نیست؛ «قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ * وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِیَ دِینِ» موضوع نزاع، معبود و پرستش است؛ این ها همان بصیرت هایی هستند که اگر به ما نداده بودند، نمی توانستیم راه خدا را طی کنیم؛ قرآن به وضوح می گوید: بگو شما معبودی دارید، من هم معبودی دارم؛ نه شما معبود من را می پرستید، نه من معبود شما را می پرستم. این گونه نیست که یک قومی در این دنیا معبود داشته و قوم دیگری آزاد باشند. «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یَا بَنِی آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ»(یس/۶۰)؛ همه مردم معبودی را می پرستند؛ همه دل می دهند و در راه محبوب ها و معبودهای خود فداکاری می کنند و برای رسیدن به معبود از همه چیز خود می گذرند. خدای متعال می فرماید: به پرچمداران کفر بگو که موضوع اختلاف ما عبادت و معبود است؛ نه من معبود شما را می پرستم، نه شما معبود من را می پرستید؛ این صف بندی بسیار روشن است.

ص: ۱۶۴۱۱

پس اختلاف بر سر دین و مناسک بندگی است؛ یعنی دو مکتب بر سر مناسک بندگی با هم درگیر هستند. آن ها معبودی دارند، حضرت هم معبودی دارند؛ هر یک از این دو جبهه دینی دارند؛ دین نیز مناسک عبادت و بندگی است. خدای متعال در آیت الکرسی خود را با بیانی رسا معرفی می کند و سپس می فرماید: «لا اکراه فی الدین» ما نمی خواهیم دین را با اجبار به کسی بدهیم؛ اگر می خواهید خدا را بپرستید، اگر هم نمی خواهید بت ها را بپرستید. شما در پرستش خدای متعال مجبور نیستید؛ شما مختارید و جبر تکوینی ندارید. این اختیار مبدأ تشکیل جبهه ها می شود؛ یک عده خدا را می پرستند و یک عده بت می پرستند؛ البته در دوره های گذشته بت ها از چوب و سنگ بود که حضرت آن ها را ویران کرد؛ ولی امروزه بت ها به وسعت دنیا هستند و همه دنیا بت انسان می شود؛ نفسش بت او می شود.

فتح کلی تنها راه پایان نزاع بر سر معبودها

خدای متعال در قرآن توضیح می دهد که دعوا بر سر دین است و دین هم قابل اصلاح و اجماع نیست. نمی توان گفت که با یکدیکر مصالحه می کنیم. بر چه محوری مصالحه کنیم؟ این اختلاف با گفتگو حل نمی شود. آیا گفتگو کنیم که یا ما از خدای متعال دست برداریم، یا آن ها از بتهایشان بگذرند؟ نه آن ها از دنیایشان کوتاه می آیند، نه ما از خدا دست بر می داریم. این هم فهم و بصیرتی است که قرآن به ما می دهد. اگر کسی با قرآن همراه شود می فهمد که دو جریان بندگی و پرستش در عالم وجود دارد. این دو جریان پرستش برای خود دین و مناسک و آدابی دارند. ممکن نیست بتوان از توحید کم کرد و با آن ها همراه شد؛ نه می شود از دین کاست، نه آن ها دست از دینشان بر می دارند؛ مگر اینکه طرف مقابل کاملاً با ما همراه شود، یا ما همراه با کفار شویم؛ «وَ لَنْ تَرْضى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لاَ النَّصارى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُم»(بقره/۱۲۰)؛ آن ها راضی نمی شوند مگر اینکه یا ما تابع ملت آن ها شویم، یا آن ها دست از دینشان بردارند؛ ولی نه آن ها دست بر می دارند، نه ما. این آغاز یک صف بندی است و موضوع صف بندی نیز درگیری درباره معبود و پرستش و دین است. این درگیری با هیچ چیزی رفع نمی شود؛ چرا که هر منازعه ای تنها بر محور معبود (مشترک) قابل حل است؛ وقتی دو فرد مؤمن با هم اختلاف دارند، به آن ها می گوییم: خدایتان یکی است، قبله تان یکی است، امامتان یکی است؛ پس در محبت امیرالمؤمنین(ع) با هم مصالحه کنید. هر دو بنده خدا هستید؛ پس از یکدیگر بگذرید.

ص: ۱۶۴۱۲

ما همگی معبودی داریم و برای معبود خود فدکاری می کنیم. حال اگر اختلاف بر سر معبود شد، چگونه می توان آن را حل کرد؟ به تعبیری این اختلاف قابل جمع نیست؛ نه با گفتگو حل می شود، نه با هیچ چیز دیگر؛ بلکه این اختلاف به صف و درگیری و قتال منتهی می شود؛ یک طرف می خواهد بالمره طرف مقابل خود را محو کند، آن طرف هم می خواهد جبهه مقابل خود را از سر راه بردارد؛ بنابراین چنین اختلافی فقط با غلبه یکی از دو طرف حل می شود. بنابراین صلحی که ما به دنبال آن هستیم ــ که حتماً هم هستیم و جنگ نزد ما اصالت ندارد ــ صلحی است که بعد از یک نزاع بر سر معبود اتفاق می افتد. همه نزاع موحدین با کفار و مشرکین بر سر توحید است، نه هیچ چیز دیگر. بر خلاف آن هایی که می گویند: دین اسلام یک دین رحمانی است ــ البته پر واضح است که اسلام یک دین رحمانی است ــ ولی این دین هرگز بر سر معبود خود معامله نخواهد کرد؛ چرا که نزاع بر سر معبود اصلاً قابل صلح نیست؛ چون انسان همه چیز خود را برای معبودش می دهد؛ وقتی اختلاف بر سر معبود است، بر سر چه چیزی با هم گفتگو کنیم؟ چه داد و ستدی با هم داشته باشیم؟ در اینجا امکان داد و ستد نیست و این اختلاف حتماً به صف و قتال ختم می شود؛ وقتی کسی ما را دعوت به صلح می کند، معنایش این است که شما از معبود خود دست بردارید و به جبهه من بیایید، ولی من از معبود خود دست بر نمی دارم. کفار به پیامبر(ص) می گفتند: خورشید را در دست راستت می گذاریم و ماه را در دست چپ توبه شرطی که از ادعای خود دست برداری؛ هر چه بخواهی به تو می دهیم؛ اگر همسر بخواهی، بهترین زن ها را به تو می دهیم و اگر امکانات می خواهی، خورشید را در کف یک دستت و ماه را در کف دست دیگرت می گذاریم؛ ولی حضرت در جواب می فرمودند: من از دینم دست برنمی دارم و به دنبال امکانات نیستیم؛ وقتی پیامبر(ص) با آن ها همراه نشد، کمی کوتاه آمدند و گفتند: یک روز تو بت ما را بپرست، یک روز هم ما خدای تو را می پرستیم؛ حضرت فرمودند: «لکم دینکم ولی دین» اگر پیامبر(ص) می پذیرفت و در مقابل بت سجده می کرد تا پایان کار او را می بردند و می گفتند: پس خدای ما یکی است.

ص: ۱۶۴۱۳

وقتی موضوع اختلاف معبود و عبادت و پرستش و مقصد است، امکان صلح وجود ندارد؛ صلح کلی بعد از انقراض بت پرستی و دنیاپرستی اتفاق می افتد؛ یعنی صلح کلی بعد از فتح کلی محقق می شود. قبل از آن فتح کلی، امکان مصالحه نیست؛ یا ما باید بت پرست شویم، یا آن ها باید خداپرست شوند. معنی ندارد که ما از خدای خود کوتاه بیاییم و کمی بت پرست و دنیاپرست شویم و آرمان های آن ها را قبول کنیم! اگر کسی دنبال خداپرستی باشد و توحید را خوب بفهمد، باید همه مناسک زندگی اش متناسب با توحید باشد؛ اینجاست که می فرماید: «وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَكُونَ فِتْنَهٌ وَ یَكُونَ الدِّینُ كُلُّهُ لِلّهِ»(انفال/۳۹)؛ این مقاتله تا وقتی که توحید در سراسر جهان محقق شود، وجود دارد؛ این درگیری و فراز و نشیب وجود دارد تا اینکه عصر ظهور فرا برسد و آن فتح کلی و انقراض کفر و شرک در عالم اتفاق افتد.

بصیرت هایی که دین به ما می دهد برای پایداری ما در جبهه حق و فهم مسیر و شناخت دوستان و دشمنان است؛ همچنین برای مشاهده مزدهای نقد خدای متعال و آینده ای است که در همین دنیا در انتظار ماست. این بصیرت ها برای دیدن پیروزی ای است که در انتظار جبهه حق است؛ برای دیدن آینده ای است که در جهان های دیگر در انتظار ماست که در آن به یک حیات برتر برسیم تا تمنیات ما دیگر در حد طبیعت و غرائض نباشد.

اگر این ویژگی ها در ما محقق نشود به هر اندازه ای که کم باشد، استقامت ما در کنار انبیاء(ع) کم خواهد شد. اگر به بصیرت و حیات طیبه و درک صحیح و ثواب نرسیم، امکان استقامت در کنار اولیای خدا(ع) برای ما فراهم نمی شود. این همان مسیری است که باید طی کنیم و عاشورا نقطه کانونی این اتفاق است؛ «ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه» سیدالشهداء(ع) هم چراغ هدایت هستند، هم کشتی نجات که ما را از دل این دریای مواج و فتنه خیز عبور می دهند و به ساحل امن توحید می رسانند. السلام علیک یا اباعبدالله...

بصیرت عامل صبر (شب سوم محرم)

بصیرت عامل صبر

آنچه پیش رو دارید سومین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است. ایشان در ادامه بحث ضمن اشاره به عهد صبر معصومین(ع) بر فتنه دشمنان خود، یکی از عوامل همراهی مؤمنین با معصومین(ع) را رسیدن به بصیرت عنوان کردند. از نظر ایشان داشتن بصیرت می تواند سختی ها و رنج های همراهی با معصومین(ع) را آسان کند. این بصیرت خود موضوعات مختلفی را در بر می گیرد که هر یک می تواند راه را برای همراهی با معصومین(ع) هموار نماید؛ ضمن اینکه دستیابی به همه این بصیرت ها نیز ابتدا از طریق بیان معارف توسط خود معصوم(ع) و در ادامه نیز با دستگیری و سیر انسان توسط ایشان در انسان محقق می شوند. یکی از این بصیرت ها مشاهده فتنه الهی در باطن امکانات مادی کفار و دیدن پایان خسف و جهنم آن و چشم پوشی از آن است. این در حالی است که مؤمنین باید به رزق های باقی و برتر خدای متعال که فقط مختص مؤمنین است، چشم بدوزند. بصیرت دیگری که معصومین(ع) در انسان ایجاد می کنند نزدیک دیدن آینده های دور و وعده های خدای متعال است؛ چرا که غفلت از وعده های الهی خود مانع استقامت و ایستادگی خواهد بود. وعده هایی مانند پیروزی نهایی در دنیا و پیروزی قطعی در عقبی و نیز تحقق جامعه موعود به دست امام عصر ارواحنا له الفداء از جمله این نوع بصیرت است. البته این احساس قرب و نزدیکی نیازمند یک تحول معرفتی در انسان است که آن هم به دست خود معصومین(ع) در انسان ایجاد می شود. هر چند که علاوه بر وعده های آینده خدای متعال، بسیاری از وعده های حضرت حق تحقق بلافاصله دارند تا آنجا که حتی می توان در این دنیا به لقای بهشت هم رسید. بصیرت دیگری که موجب صبر و همراهی با معصوم(ع) می شود تغییر تلقی انسان از موت و حیات است. شاید مرگ یکی از سخت ترین مواقف همراهی انسان با ولی خدا باشد و هر کسی نتواند به راحتی از آن به سلامت بگذرد. این در حالی است که اولیای الهی تلقی انسان را از موت و حیات تغییر می دهند و او را با مرگ مأنوس می نمایند و از این طریق او را به مقام محبت خدای متعال و معیت با امام(ع) می رسانند. اما نکته اصلی در رسیدن به این بصیرت ها این است که بصیرت با گفت و شنود معارف به دست نمی آید بلکه خود اولیای الهی باید انسان را راهبری و دستگیری کنند و به این بصیرت ها برسانند. ضمن اینکه باید به این نکته هم توجه داشت که اصل بصیرت نیز نور امام(ع) است.

ص: ۱۶۴۱۵

بصیرت و نمونه هایی از آن، به عنوان عامل صبر انسان در همراهی با معصوم(ع)

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم.

قرآن کریم فرموده است: «فَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِها وَ مِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرافَ النَّهارِ لَعَلَّکَ تَرْضی * وَلَا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلَی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیَاةِ الدُّنیَا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَرِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَأَبْقَی»(طه/۱۳۰-۱۳۱) خدای متعال از معصومین علیهم السلام عهد صبر بر فتنه ها و امتحانات گرفته است؛ ایشان باید بر فتنه هایی که خدای متعال برای آن ها مقدر کرده ــ که همان دشمنان ائمه علیهم السلام هستند ــ پایداری کنند. آن ها پایداری می کنند و پایداری آن هاست که دیگران را هم از این وادی عبور می دهد؛ از سویی پذیرفتن همراهی با معصومین علیهم السلام و حرکت در این راه، لوازمی دارد و در این همراهی با سختی هایی مواجه خواهد شد؛ البته می توان مسیر خود را از مسیر معصومین(ع) جدا کرده و راه دیگری را انتخاب نمود؛ انسان ممکن است بسیاری از سختی هایی را که از لوازم این همراهی است، نداشته باشد که در نتیجه از نتایج این همراهی هم محروم خواهد شد.

چشم پوشی از تمتعات ظاهری کفار و امیدواری به وعده های برتر و قطعی خدا

همراهی با اولیای خدا و زمین گیر نشدن در فتنه سنگین درگیری اولیای الهی و جبهه مقابل، لوازمی دارد؛ حرکت در این راه به بصیرت هایی نیاز دارد که باید بدان ها دست یافت. ولی این بصیرت ها چه هستند که ما را کمک می کنند تا بتوانیم سختی های راه را پشت سر بگذاریم؟ خدای متعال در قرآن کریم خطاب به حضرت به یکی از این بصیرت ها اشاره فرموده که شاید مخاطب اصلی آن ما باشیم؛ تلقی ما باید از شکوفه های دنیایی طوایف گوناگون کفار ــ که خدای متعال برای آن ها قرار داده و در آن خوشی ها غرق هستند ــ عوض شود تا بفهمیم که پشت این صحنه های یک فتنه و امتحان سنگین قرار دارد؛ دوم اینکه باید آن روزی های بهتر و ماندگارتر خدای متعال را ببینیم و چشم از «زهره الحیاه الدنیا» برداریم و دلمان امیدوار روزی هایی باشد که «خیر و ابقی» هستند؛ در غیر این صورت پیداست که انسان زمین گیر می شود؛ خدای متعال در این امتحان سنگین برای طوایف مختلف کفار ــ نه فقط یک دسته از آن ها ــ شکوفه های دنیا را قرار داده است و آن ها را از جلوه های دنیایی قدرت، ثروت، راحتی ها و خوشی های ظاهری متمتع کرده است.

نکته دیگری که کمک می کند تا انسان بتواند سختی همراهی با اولیای خدا را تحمل کند، این است که باید به آینده هایی که خدای متعال برای ما در نظر گرفته واقف شد و به آن آینده ها ایمان داشت؛ «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ»(روم/۶۰)؛ خدای متعال به انبیاء و اولیاء(ع) وعده هایی داده است؛ این وعده ها، هم وعده پیروزی در دنیاست، هم وعده پیروزی در آخرت که البته در سراسر قرآن هم به چشم می خورند؛ بنابراین علاوه بر وعده پیروزی در آخرت، خدای متعال وعده پیروزی در همین دنیا را هم داده است؛ «انَّ الأَرضَ لِلّهِ یورِثُها مَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ وَالعاقِبَهُ لِلمُتَّقینَ»(اعراف/۱۲۸)؛ وارثان این زمین عباد الله و متقین هستند و خدای متعال پایان خیر را برای آن ها رقم زده است.

اگر انسان از آن وعده ها غفلت کند طبیعی است که نمی تواند در این راه استقامت کند؛ به همین دلیل یکی از تذکرات انبیاءی الهی و قرآن با بیان های مختلف در این باره چنین است: «انَّ الأَرضَ لِلّهِ یورِثُها مَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ وَالعاقِبَهُ لِلمُتَّقینَ» یا «وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّهً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ»(قصص/۵) و یا «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»(صف/۹)؛ قرآن در این آیات بارها به ما وعده قطعی می دهد؛ غیر از آن وعده پیروزی و فتح آخرت ــ که کل متاع دنیا در مقابل آن چیزی به حساب نمی آید و قلیل بوده و آن یک بصیرت و نگاه دیگری است ــ بحث از پیروزی در همین دنیا و وعده های قطعی خدای متعال در همین دنیا مطرح است؛ یک پیروزی قطعی که به جامعه ای بر محور وجود مقدس امام عصر علیه السلام منتهی می شود که همه انبیاء(ع) نیز به آن وعده داده اند؛ یعنی همان ولی معصوم(ع) که خدای متعال به همه انبیاء(ع) وعده قیام او را داده و همه انبیاء(ع) هم امت خود را به او وعده می داده اند؛ از جمله وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله که امت خود را وعده قطعی داده اند؛ آن قدر این وعده گسترده بوده که فریقین با اینکه در اصل موضوع امامت با هم اختلاف دارند ولی این مسئله را بالاتفاق از حضرت نقل کرده اند؛ حضرت می فرمایند: حتی اگر یک روز از دنیا باقی مانده باشد، خدای متعال فرزندی از نسل من را بر می انگیزد که: «یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا»؛ درک وعده های قطعی خدای متعال ــ با این تفصیل که آینده چگونه است و چه اتفاقی خواهد افتاد و تفاوت این جامعه موعود با جوامع موعودی که دیگران به آن وعده می دهند ــ و درک صحیح از آن جامعه موعود و علم و اعتقاد به اینکه وعده خدا قطعی است و تخلف ندارد، یکی از بصیرت هاست؛ اگر ما در همین دنیا در انتظار پیروزی قطعی نباشیم استقامت خیلی دشوار می شود.

جامعه موعودی که خدای متعال با تعابیر مختلف وعده آن را داده که در آن، همه سختی های دوران و تاریکی ها رو به پایان است، حکایت از آن آینده ای قطعی دارد که خدای متعال، با اوصافی که در قرآن آمده، برای ما در نظر گرفته است؛ مانند آیات سوره مبارکه فجر یا سوره مبارکه لیل: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» و یا سوره مبارکه شمس: «و الشّمس و ضحها» درک آن جامعه موعود و فهم و امید به تحقق آن ــ با اوصافی که در قرآن آمده و مقایسه آن با جوامع موعودی که دیگران به آن وعده داده اند ــ یکی از بصیرت هایی است که انبیاء(ع) به ما داده اند.

نزدیک دیدن وعده های الهی و آینده های دور

باید به این نکته توجه کرد که یکی دیگر از توجهات و بصیرت هایی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان(ع) به ما داده اند و به استقامت ما در راه کمک می کند، این است که با تصرف خود، آن آینده های دور را برای ما نزدیک می کنند. اگر انسان آینده ها را خیلی دور ببیند و احساس کند که دور از دسترس هستند، موجب قساوت می شود؛ خدای متعال در سوره مبارکه حدید می فرماید: «فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ»(حدید/۱۶)؛ مثل اهل کتاب نباشید که احساس کردند فرصت ها خیلی دور از دسترس است و به قساوت دچار شدند؛ انسان اگر احساس کند که هدف خیلی دور است و فرصت ها فراوانند، به قساوت قلب دچار می شود؛ کسی که به سفر زیارتی مشرف می شود، اگر احساس کند که فرصتش زیاد است، تنبل می شود و سستی می کند؛ ولی اگر احساس کند که فرصت کوتاه است، حتی یک شب را هم از دست نمی دهد و از همان لحظه اول برای ثانیه هایش برنامه ریزی می کند؛ این خاصیت انسان است. انسان اگر وعده ها را دور ببیند، دچار سستی و قساوت می شود؛ اگر کسی احساس کند که ظهور کجاست، طبیعی است که نمی تواند برای آن گام بردارد و استقامت کند؛ بنابراین یکی از بصیرت ها حتی نسبت به قیامت همین است؛ «أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»(هود/۸۱)؛ منظور از این صبح در ظاهر قیامت است ولی در بعضی از روایات به صبح ظهور تفسیر شده است؛ قرآن درباره قیامت صریحاً می فرماید: «اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ»(انبیاء/۱)؛ آن ها در معرض حساب هستند و حساب آن ها خیلی نزدیک است؛ آنچه موجب می شود که عده ای این قرب را نفهمند، اعراض و غفلت آن هاست؛ اگر توجه پیدا کنند، می فهمند که روز حساب خیلی نزدیک است؛ بنابراین انسان باید آن آینده ها را نزدیک ببیند و این نزدیک دیدن آینده بصیرتی است که معصومین(ع) به ما می دهند.

ص: ۱۶۴۱۸

تحول معرفتی، زمینه قرب به آینده های دور

نزدیک دیـدن آینـده های دور و وعده های الهی نیازمند ایجاد تحول معرفتی در انسان است؛ این تحول با حرف به دست نمی آیـد. مادامی که چنین تحول معرفتی ای در انسان پیـدا نشود، او قیامت و ظهور و وعـده های قطعی خـدا را نزدیک نمی بیند؛ همین طور که در قرب حضـرت حق ــ که نه از جنس قرب زمانی است، نه قرب مکانی ــ خدای متعال به ما نزدیک و بلکه از همه نزدیک تر است؛ «نَحنُ أَقرَبُ الیهِ مِنْ حَبْلِ الوَرید»(ق/۱۶) یا «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنکُمْ»(واقعه/۸۵)؛ خدا، هم از دیگران، هم از خودمـان به مـا نزدیـک تر است؛ درک این قرب محتـاج یک تحول معرفتی است؛ این قرب از جنس قرب زمانی هم نیست؛ بنابراین مادامی که این تحول در انسان ایجاد نشود، نمی توانـد قرب حضـرت حق را احساس کنـد؛ او به همه احساس نزدیکی می کنـد، جز به خـدای متعال. این افراد را روز قیامت این گونه صـدا می زننـد: «یُنَادَوْنَ مِن مَّکَانٍ بَعِیـدٍ»(فصلت/۴۴)؛ یعنی از فاصله های دور آن ها را صدا می زنند؛ زیرا این قرب را احساس نمی کنند.

همـان طور که این قرب یـک قرب غیرزمـانی و غیر مکـانی است، فرازمانی و فرا مکانی هم هست که با یک تحول معرفتی در انسان پیدا می شود؛ احساس قرب قیامت و وعده های حق، زمانی در انسان پیدا می شود که در انسان یک تحول معرفتی پدید آمده باشد؛ معصومین(ع) این سیر را در ما ایجاد می کنند؛ یعنی این گونه نیست که فقط با ما حرف بزنند؛ بصیرت یعنی ایجاد آن سیر و تحول معرفتی؛ نقش دین این است که در مـا تحول ایجـاد تـا احساس قرب کنیم؛ این یک توهم و تخیل نیست بلکه واقعاً به شـهود قرب می رسـیم و احساس قرب می کنیم؛ این قرب ما را برای اقدام و استقامت و ایستادن آماده می کند؛ وگرنه وجود وعده های دوری که انسان احساس کند دور از دسترس هستند، موجب می شود که انسان تحملش را از دست بدهد.

ص: ۱۶۴۱۹

اگر ما به جای اصحاب سید الشهداء(ع) بودیم و حضرت در شب عاشورا به ما می فرمودند: فردا به ظاهر شکست می خوریم و همه ما کشته می شویم (البته در واقع شکستی برای امام(ع) وجود ندارد) و حتی من هم به شهادت می رسم و آن حکومت عدلی که شما دنبال آن بودید به آینده های بسیار دور موکول می شود، ما چه می کردیم؟ اگر ما بودیم و به ما می گفتند: الان در این میدان همه هستی و جان خود را بدهید و بدنام شوید و عزیزان و اهل بیت شما تحت فشار قرار بگیرند ولی آینده ای که در انتظار آن هستید بسیار دوردست است، آیا ما حاضر بودیم جانمان را بدهیم و مانند اصحاب حضرت بایستیم؟ چه تحولی در انسان پیدا می شود که می تواند وعده های خدا را نزدیک ببیند؟ که البته نزدیک هم هستند؛ «لَيسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ» یا «اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» هر دو بیان یک حقیقت هستند؛ ولی تا آن تحمل در انسان اتفاق نیفتد، این قرب را احساس نمی کند؛ مادامی هم که این قرب را احساس نکند، اقدام و استقامت نمی کند؛ بنابراین یکی دیگر از بصیرت هایی که به ما می دهند و باید به آن دست بیافت این است که در مسیر استقامت برای خدا نباید به دنبال میوه های زودرس بود؛ این میوه ها باید برسند تا چیده شوند؛ عده ای در انتظار ظهور حضرت، به دنبال دولت مستعجل هستند و عجله می کنند؛ آن ها می خواهند پیش از وقت، این وعده الهی تحقق پیدا کند؛ چون این معرفت در آن ها محقق نشده و فاصله را زیاد می بینند و عجله می کنند؛ ولی اگر کسی آن فاصله ها را نزدیک دید، نیازی به عجله ندارد؛ ما باید وظیفه خود را انجام دهیم؛ آن گاه در قرب این اقدام، آن نتایج قطعی را که خدای متعال در نظر گرفته است، می بینیم؛ پس احتیاجی به شتاب و اضطراب و عجله و دنبال دولت مستعجل بودن نیست؛ این میوه باید برسد؛ میوه درختان با هم فرق می کنند، یک میوه ای در پاییز برداشت می شود، و میوه ای دیگر در فصل بهار؛ بنابراین باید به وعده های خدا امیدوار بود و همان وعده را شناخت. جامعه ای که خدای متعال به ما وعده داده و می گوید منتظر آن باشید، دقیقاً همان چیزی است که طلب آن را در فطرت ما گذاشته است. اگر این طلب در فطرت ما نبود این وعده ها معنی نداشت؛ البته در یک فرصت مناسب باید آن آینده و ظهور را از زبان قرآن و روایات بیان کنیم تا بدانیم که آن آینده چگونه آینده ای است و با جوامع موعود و مدینه های فاضله ای که دیگران حتی مثل فارابی و دیگران وعده آن را داده اند، چه تفاوتی دارد؛ ما باید مدینه ای که مدینه النبی و شهر امام زمان(ع) است و آن بلد امینی را که قرآن ترسیم می کند و ما باید در انتظار آن باشیم، تصویر کنیم؛ قرآن و انبیاء(ع) آن آینده را تصویر می کنند و ما را به احساس قرب آن می رسانند؛ بدین ترتیب که تصرف و تحولی ایجاد می شود؛ اگر انسان با دین حرکت کند آن آینده ها را نزدیک می بیند و این به انسان کمک می کند تا بتواند استقامت و پایداری کند؛ در غیر این صورت تحمل سختی ها و منتظربودن برای آینده هایی که آن ها را خیلی دور می بینند، دشوار است؛ یکی از اموری که موجب می شود ما نتوانیم به راحتی برای آخرت کار کنیم، احساس دور بودن آخرت است؛ در حالی که برعکس، دنیا نسیه است و آخرت، نزدیک است.

مشاهده وعده نزدیک حضرت حق و لقای بهشت در این دنیا

به جز آن آینده ای که براساس وعده ها محقق می شود، یک وعده نقد هم در انتظار ماست که آن هم وعده خداست؛ «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ»؛ هر کسی هر اقدامی در راه خدای متعال کند، بلافاصله نتیجه آن را می بیند؛ یعنی بهشتی غیر از آن بهشت دوردست که ما در انتظار آن هستیم، هم اکنون محقق می شود؛ «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ»؛ این هم یک درک و بصیرت دیگری است که دین به ما می دهد و امکان پایداری را برای ما فراهم می کند؛ یعنی یک بهشت نقدِ نقد به ما وعده می دهد؛ البته آن بهشت آخرت هم نزدیک و نقد است؛ حتی از دنیا هم نقدتر است؛ اهل دقت می دانند که آن بهشت از دنیا هم نقدتر است؛ ولی غیر از آن بهشت نقد عالم آخرت، همان بهشت از همین دنیا شروع می شود؛ این هم جلوه دیگری از آن وعده خداست که اگر انسان آن را فهمید، به راحتی می تواند استقامت کند. انسانی که مزد عمل خود را از خدا نقداً می گیرد، می تواند استقامت و پایداری کند؛ چنین کسی چشمش باز شده و آن عطای نقد خدا را می بیند و می فهمد که خدای متعال هرگز پاداش او را به تأخر نمی اندازد و همزمان با نیت عمل، ثوابش را عطا می کند؛ حتی اگر پس از نیت عمل را انجام ندهد.

براساس روایات اگر کسی نیت عمل خیر کند، ثواب عمل را برای او می نویسند؛ معنایش این نیست که یک ثواب نسیه برایش می نویسند بلکه در همان لحظه نیت او به عنوان عمل خیر در صحفیه وجودش ثبت می شود و مزد آن نقد است؛ خواندن هر نمازی، ترک هر گناهی، انجام هر فریضه ای و هر مخالفتی با نفس یک مزد نقد و یک گشایش نقدِ نقد دارد؛ یعنی یک عطای نقد از آن طرف هست و در همان لحظه، یک شرح صدر و یک ظرفیت و یک نورانیت هست و یک باب به سوی خدا و به سوی بهشت باز می شود؛ اگر کسی به این درک رسید می تواند به پایداری و استقامت هم برسد؛ این هم یکی از بصیرت هایی است که دین به ما داده است و در جای دیگری نیست؛ فقط مسئله این نیست که به ما بگویند. دین غیر از اینکه این آفاق را به ما نشان می دهد، مهم تر این است که دست ما را هم می گیرد و انسان را به مقصد می رساند؛ اگر انسان با دین و ولی خدا و امام(ع) حرکت کند، فقط از یک آینده خوب برای او حرف نمی زنند، بلکه چشم انسان را باز می کنند تا انسان آینده را ببیند و احساس قرب کند. اگر به انسان می گویند همه مزدهای تو نقد است، کسی که با اولیای خدا حرکت می کند، هر لحظه مزدهای نقد خدا را می بیند و پاداش های خدا را احساس می کند؛ پاداش های خدا موکول به آینده نیست؛ معنی ندارد خدای متعال بگوید: تو الان عمل کن و من بعداً مزد تو را می دهم؛ مزد آینده، فضل خداست؛ کسی که می گوید مزد کارگر را وقتی هنوز عرقش خشک نشده، بدهید، چگونه ممکن است به ما بگوید که تو الان کار کن تا من در قیامت ثواب تو را بدهم؟ البته ثواب آخرت در جای خود محفوظ است؛ ولی مزد نقد خدا چه می شود؟ آیا خدا مزد نقد ندارد؟ در هر ترک گناهی، در هر صبر و استقامتی که انسان می کند یک گشایش نقد هست؛ دین هم با بیان های مختلف وعده آن را می دهد؛ اگر کسی همراه دین شود و دین او را سیر دهد، مزدها و پاداش های نقد و حساب سریع خدا را می بیند؛ «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ»؛ او خود را وسط بهشت یا وسط جهنم می بیند.

ص: ۱۶۴۲۱

تغییر تلقی انسان از موت و حیات

یکی دیگر از بصیرت هایی که قرآن و ائمه علیهم السلام روی آن تکیه کرده اند و هدفش ایجاد استقامت است، تغییر تلقی انسان از موت و حیات است؛ تلقی ما این است که مرگ پایان همه آرزوها و نقطه تقاطع ما با دنیاست؛ استقامت در مسیر اولیای خدا کار را به جایی می رساند که می فهمیم باید از حیات دنیا عبور کنیم؛ طبیعی است که وقتی نوبت به مرگ می رسد، دیگر نمی توانیم استقامت کنیم؛ حتی اگر تا قبل از این وهله کنار اولیای خدا بایستیم، با رسیدن مرگ، صف خود را از اولیای خدا جدا می کنیم؛ انسان از هوس های دیگرش می گذرد ولی یکی از سخت ترین مواقفی که انسان باید استقامت کند تا در کنار اولیای خدا باقی بماند، لحظه مرگ است؛ حضرت به عبیدالله جعفی فرمود: عبیدالله تو اوضاع خوبی ندارد؛ با ما بیا که به فتح و پیروزی می رسی؛ او گفت: من اسب و مرکب خود را می دهم و از مالم می گذرم اما از جانم نمی گذرم. او حاضر است مالش را بدهد و انفاق مالی کند؛ ولی از جایی که قرار است جانش را بدهد، دیگر کنار اولیای خدا نمی ایستد و صف خود را جدا می کند و آرام آرام کنار می کشد؛ حتی شاید برای حفظ این حیات ظاهری با ولی خدا درگیر شود. یکی از مواقفی که در آن باید کنار اولیای خدا ایستاد و شاید سخت ترین استقامت ها هم باشد، موقف مرگ است؛ البته در عالم باطن مجاهدات های سنگینی تری هم هست؛ کسانی که از جانشان گذشتند در کنار اولیای خدا، امتحان های بالاتری دارند؛ ولی یکی از سخت ترین مواقفی که ما باید در راه خدا و اولیای خدا بایستیم و استقامت کنیم، جایی است که پای جان وسط است و باید جانمان را بدهیم.

ص: ۱۶۴۲۲

بنابراین یکی از بصیرت هایی که از دین و اولیای الهی به ما می رسد، تغییر تلقی از مرگ و حیات است؛ هیچ کس مانند انبیاء و اولیا(ع) حیات و مرگ را تعریف نکرده اند؛ اگر این تلقی از مرگ تغییر کند، انسان قادر به استقامت خواهد بود. در عاشورا که کارزار و هجوم شیطان در باطن سخت تر می شد، سید الشهداء علیه السلام خطاب به اصحاب خود می فرمایند: «صَبراً بَنِي الكِرام مَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرَّاءِ»(۱)؛ تحمل کنید؛ این فرصت را هم ایستادگی و مقاومت کنید؛ مرگ یک پل است که شما را از سختی ها به سمت نعمت ابدی عبور می دهد؛ تعبیر دیگری هم از حضرت نسبت به اصحاب در همان لحظه آخر نقل شده است؛ این هم یک تلقی دیگر از مرگ در بیان سید الشهداء(ع) است؛ «قُومُوا ايُّهَا الْكِرامُ قوموا رحمكم الله إلى الموت الذى لابد منه فإن هذه السهام رسل القوم إليكم»(۲)؛ ای صاحبان مقام کرامت و کسانی که به کرامت نفس رسیده اید، مرگ حتماً در انتظار شماست؛ حتی کسانی هم که فرار می کنند، مرگ گریبان آن ها را می گیرد؛ «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقيكُمْ» و بعد در همان حدیث حضرت فرمودند: «وَ الْمَوْتُ جِسْرُ هَؤُلَاءِ إِلَی جَنَّاتِهِمْ وَ جِسْرُ هَؤُلَاءِ إِلَی جَحِيمِهِم» ای انسان های کریم برخیزید و به سوی مرگ بروید و نگذارید مرگ گریبان شما را بگیرد؛ این تیرهایی که می آید، فرستاده های این جمعیت هستند؛ بین شما و بهشت و جهنم جز یک مرگ فاصله نیست؛ مرگ پلی است که اهل باطل را به جهنمشان وارد می کند و مؤمنین را هم به بهشتشان می رساند.

ص: ۱۶۴۲۳

۱- (۱) معانی الأخبار، النص، ص: ۲۸۹

۲- (۲) بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۵، ص: ۱۲

بدین ترتیب چنین تلقی و درکی از مرگ در انسان ایجاد می شود و او مرگ را قنطره و پلی به سمت مقصد می بیند که چشم انسان را به سوی آینده های بعد از مرگ باز می کند و از این بالاتر مرگ را به شکل جدیدی تفسیر می کند؛ مگر مرگ جز این است که امکانات ظاهریِ ما، از ما گرفته می شود؟ با مرگ دیگر چشم، زبان، گوش و خورشید و ماهی مطرح نیست؛ در مرگ این امکانات مادی وجود ندارند. کسانی که به خدا نرسیده و با این امکانات زندگی می کنند، هنگام مرگ باید این معبودها را از دست بدهند؛ ولی کسی که در همین دنیا به خدا رسیده و با خدا زندگی کرده، اصلاً این امکانات را ندیده است. پشه ای روی درختی بلند و تنومند نشست و گفت: ای درخت! مواظب باش و خودت را بگیر چون من می خواهم بپرم؛ درخت گفت: من اصلاً متوجه نشستن تو نشدم که حالا هشدار پریدن می دهی! کسی که خدا را پیدا کرده و در دنیا با خدا زندگی می کند، اصلاً این امکانات را ندیده است که به از دست دادن آن ها فکر کند؛ می گوید: این ها اصلاً کجا بودند؟ مگر کسی غیر از خدا ما را اداره می کرد که حالا بترسیم که از این ها فاصله بگیرم.

دستگیری اولیای الهی از مؤمنین در رسیدن به بصیرت و اکتفا نکردن به بیان معارف

چه کسی جز انبیاء(ع) این تغییر تلقی را در انسان ایجاد می کند؟ چه کسی به انسان ها «موتوا قبل ان تموت» را می گوید؟ چه کسی جز حضرت عیسی(ع) می گوید وارد ملکوت عالم نمی شوید مگر اینکه تولد دومی داشته باشید؟ «لَنْ یَلِجَ مَلَکُوتَ السَّمَوَاتِ مَنْ لَمْ یُولَدْ مَرَّتَیْنِ»(۱)؛ کسی که غیر از این تولد طبیعی که در دنیا داشته، تولد جدیدی نداشته باشد و از خودش متولد نشود، وارد ملکوت عالم نمی شود. این تعابیر را جز انبیاء(ع) کسی به ما یاد نداده است؛ جز انبیاء(ع) چه کسی مرگ را این گونه تفسیر می کند که «إلاّ قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِکُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرّاءِ إِلَی الْجِنانِ الواسِعَهِ... والموتُ جِسْرُ هؤلاءِ اِلی جَنّاتِهِمْ وَجِسْرُ هؤلاءِ إلی جَحیمِهِمْ»؛ این تغییر تلقی از مرگ و ایجاد این تلقی که سختی ها به سرعت تمام می شوند و ماندنی نیستند، جز از انبیاء(ع) از کسی نیست؛ «صَبَرُوا أَیَّاماً قَلِیلَةً فَصَارُوا بِعُقْبَی رَاحَةٍ طَوِیلَهٍ»(۲)؛ این یعنی بصیرت؛ یعنی انسان وقتی می خواهد پای ولی خدا و خدا بایستد بداند که دوران سختی ها خیلی کوتاه است؛ ولی دوران راحتی ها طولانی است. البته منظور این نیست که انبیاء و اولیای الهی علیهم السلام و نبی اکرم و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین فقط به ما می بگویند مرگ یک پل است، بلکه دست ما را می گیرند و قدم به قدم می برند و قبل از اینکه مرگ به سراغ ما بیاید، طعم مرگ را به ما می چشانند؛ انسان را با مرگ مأنوس می کنند؛ او را مشتاق مرگ می کنند؛ حقیقت مرگ را به انسان نشان می دهند و پرده های عوالم بعد را از مقابل چشم انسان کنار می زنند تا انسان بی قرار شود. حضرت در خطبه متقین می فرماید: «لَا الْأَجَلُ الَّذِی کَتَبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِی أَجْسَادِهِمْ طَرْفَهَ عَیْنٍ شَوْقاً إِلَی الثَّوَابِ وَخَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ»(۳)؛ اگر کسی متقی شد، امام متقین دست او را می گیرد و پرده ها را کنار می زند؛ ثواب های برتر و مخاطراتی را که انسان را تهدید می کنند به انسان نشان می دهند و او را بی قرار می کنند؛ به گونه ای که دیگر نمی تواند در دنیا دوام بیاورد، مگر اینکه خدای متعال برای او اجلی مقرر کند؛ پس کار انبیاء(ع) فقط حرف زدن نیست. این تعبیر از امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه آمده است که فرمودند: «و اللّهِ لَابْنُ أَبِی طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْیِ أُمِّه»(۴)؛ آن روزی که ابوسفیان و دیگران آمدند وگفتند: بیا پا به میدان بگذار، ما حق تو را می گیریم، می خواستند من را دنباله رو خود کنند؛ آن روز من را متهم می کردند؛ اگر سکوت می کردم، می گفتند که از مرگ می ترسد و اگر سخن می گفتم، می گفتند: تو دنبال ملك و حکومت هستی؛ سپس حضرت فرمودند: «هَیهَاتَ بَعدَ الّتَیّا وَ الّتی» شما دیده اید من چگونه در سینه دشمن می رفتم؛ آیا من از مرگ می ترسم؟ لحظه های دشوار جنگ که همه شما فرار می کردید، این من بودم که مثل پروانه گرد نبی اکرم صلی الله علیه و آله می

چرخیـدم و از ایشـان محافظت می کردم؛ بعـد فرمودنـد: به آن خـدایی که جان من در دست اوست، من با مرگ مأنوس تر از طفل به سـینه مادر هستم؛ تعبیر دیگری از حضرت در نامه ۲۲ نهج البلاغه آمده است؛ آن لحظه ای که حضـرت بعد از ضربت ابن ملجم لعنه الله علیه با همه وداع می کنند و سـخنانی به منزله وصـیت می فرمایند، تعبیری در باب موت دارند که بسیار تعبیر عجیبی است؛ ایشـان فرمودنـد: «وَاللهِ مَـا فَجَـأَنِی مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ کَرِهْتُهُ وَلاَ طَالِعٌ أَنْکَرْتُهُ وَمَا کُنْتُ إِلاَّ کَقَارِب وَرَدَ، وَطَالِبٍ وَجَدَ وَمَـا کُنْتُ إِلاَـ کَقَارِب وَرَدَ، وَطَالِبٍ وَجَـدَ وَمَا عِنـدَ اللّهِ خَیْرٌ لِّلْأَبْرَارِ»(۵)؛ من بـا یـک امر ناگهانی مواجه نشـدم؛ زیرا مرگ برای بعضـی ناگهانی است و دفعتاً با آن مواجه می شوند و بسـیار می ترسند؛ ولی حضرت می فرمایند: مرگ یک امر ناگهانی برای من نبود؛ مرگ دفعتاً و بـدون آمادگی بر من وارد نشـد که من از آن کراهت داشـته باشم؛ چیزی بر من پدیـدار نشد که من از آن بـدم بیاید و در نظر من منکر باشد؛ وقتی من با مرگ مواجه شدم مثل تشـنه ای بودم که در بیابان به دنبال آب می گردد و ناگهان به چشـمه آب برخورد می کند؛ مثل طالب مطاعی هستم که مطاعش را پیدا کند؛ تلاقی من با مرگ این گونه بود؛ من با مرگ گمشـده خود را پیـدا کرده ام و به موقفی رسـیده ام که تشـنه آن بودم و آن را جسـتجو می کردم؛ «وَ مَا عِنـدَ اللّهِ خَیْرٌ لِّلْأَبْرَارِ»(آل عمران/۱۹۸)؛ اگر انسان جزو ابرار شد، کلیدش این است که آنچه نزد خداست از همه متاع دنیا برای او بهتر است؛ پس تغییر تلقی انسان از مرگ مسئله ای است که به ما امکان می دهد در لحظه های سخت کنار اولیای خدا(ع) بایستیم.

ص: ۱۶۴۲۴

۱- (۳) شرح أصول الکافی (صدرا)، ج ۱، ص: ۳۶۱

۲- (۴) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۱۳۲

۳- (۵) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۳۰۳

۴- (۶) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۵۲

۵- (۷) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۳۷۸

سخت ترین لحظه برای انسان، لحظه ای است که باید جان خود را در راه خدا و دین خدا بدهد؛ بحث از مال و امکانات نیست؛ انسان می تواند مالش را بدهد و جان خود را حفظ کند؛ این به معنی انفاق و مجاهده مالی است که البته مشکل است؛ ولی گاهی انسان می خواهد جانش را بدهد؛ اینجا اگر تلقی انسان از مرگ عوض نشده باشد، نمی تواند همراه ولی خدا استقامت و صبر کند؛ وقتی با مرگ مواجه می شود وحشت کرده و کناره گیری می کند؛ بنابراین تلقی از مرگ باید تغییر کند؛ یکی از بصیرت هایی که به ما داده اند همین تغییر تلقی از مرگ است؛ در کجا مانند قرآن و چه کسی مثل انبیاء(ع) از مرگ با انسان سخن گفته اند؟ آن ها تلقی انسان را عوض نموده و مرگ را نزد انسان به امری مطلوب تبدیل کرده اند؛ چه کسی به ما درس انس با مرگ می دهد؟ در معارف ما یکی از عبادت هایی که بر آن تأکید شده، یاد مرگ است؛ تا آنجا که فرموده اند: اگر کسی که هر روز مرگ را یاد کند، ثواب مجاهده در راه خدا را دارد و به ثواب شهادت و به حیات طیبه می رسد.

بخشی از این تغییر تلقی، از طریق معارفی است که انبیاء(ع) به ما می دهند؛ البته کسب معارف برای این امر کافی نیست و انسان باید آرام آرام با اولیای خدا(ع) سیر کند تا پرده ها را از مقابل او کنار بزنند؛ مانند اتفاقی که در شب عاشورا افتاد؛ وقتی اصحاب امتحان دادند و ایستادند، حضرت پرده ها را کنار زدند و مقاماتشان را نشان دادند؛ به نحوی که آن ها مشتاق مرگ شدند؛ تا آنجا که حتی بعضی از آن ها در شب عاشورا با هم مزاح می کردند؛ در آن شب به یکی از اصحاب گفتند: الان که زمان شوخی کردن نیست؟ گفت: تو می دانی من آدم شوخ طبعی نبودم؛ ولی اگر الان خوشحال نباشیم، پس کی خوشحال باشیم؟ مگر آن مقامات را ندیدید؟ مگر آن جنتی را که حضرت به ما نشان دادند، ندیدید؟ ما در انتظار آن جنت هستیم؛ در روایت آمده است آن ها حتی تیزی شمشیرها را احساس نمی کردند؛ این معنی سیر دادن است؛ پس موضوع فقط گفتگو و حرف نیست؛ معلم الهی آدم را سیر می دهد و تلقی انسان را از حیات و موت عوض می کند.

ص: ۱۶۴۲۵

بـدین ترتیب درک انسان از مرگ عوض می شود و عوالم بعـدی را می بیند و احساس می کند که مرگ چیزی جز یک پل نیست؛ احساس می کند که از یک مهمانخانه خدای متعال به مهمانخانه دیگری وارد می شود؛ این سـیرهای اولیه است؛ این ها کسانی اند که به مقام محبت الهی می رسند؛ «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاء لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»(جمعه/۶)؛ انبیـاء(ع) مـا را وارد در محبت می کننـد و محبت کوچک ما به محبت های رفیع تبـدیل می شود؛ ما کجا و محبت خدا کجا؟ ما باید همین دنیا را دوست داشـته باشـیم، ما دلداده کیف و کشف و کلاه و میز و موقعیت و کتاب و شئونات خودمان هستیم؛ حب خـدا با ما چه نسـبتی دارد؟ چه کسـی جز انبیاء(ع) می توانـد این حب را در دل ما شـکوفا کند؟ نـتیجه شـکوفایی این حب این است که «أَنَّكُمْ أَوْلِيَاء لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» اگر واقعاً ولی خـدا هستیـد و خدا را دوست دارید، مرگ را تمنا کنید؛ لااقل مؤمن این گونه است و در لحظه مرگ، تمنای مرگ می کند. به امام مجتبی(ع) عرض کرد: مگر این طور نیست که اگر کسـی لقای خدا را دوست نداشـته باشد، خدا هم لقای او را دوست ندارد؛ من از مرگ خوشم نمی آید؟ چه کنم؟ حضـرت فرمودند: این لحظات ملاک نیست؛ وقتی پرده کنار می رود و حقیقت مرگ مشـهود می شود و آنجایی که انسان می فهمـد زمان مرگ و ملاقات با خدا فرا رسـیده و قرب خدا نزدیک است و باید دنیا را بگذاری و نزد خدای متعال بروی، در آنجا اگر مرگ را دوست نداشته باشی، نشانه نداشتن ایمان است؛ وگرنه وقتی پرده کنار می رود، مؤمنین مشـتاق مرگ می شونـد؛ حتی عـده ای اکنون رشـد می کنند و قبل از مرگ به حدی از اشتیاق می رسـند که اگر خـدای متعـال اجلی برای آن ها مقرر نکنـد، درنگ نمی کننـد و دوام نمی آورنـد. اگر آن اشتیاق به خـدای متعال و حب الهی آمـد، انسـان در دنیا بی قرار می شود؛ این همان بصـیرت است؛ یعنی انسان واقعیت مرگ و فراتر از دنیا را می بینـد و می فهمـد که مرگ فقـط پلی به سوی عوالم بعـدی و یک تولـد جدیـد است، نه پایان عمر و نقطه تقاطع حیات انسان؛ بلکه مرگ نقطه رفعت حیات انسان است.

ص: ۱۶۴۲۶

از این بالاتر این است که انبیاء(ع) انسانی را تربیت می کنند که مرگ ادامه آروزهای او باشد؛ یعنی آرزوهایی در او پیدا شود که فقط با مرگ به آن ها می رسد؛ مانند حالتی که حضرت در باب متقین فرمودند: «شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ» اشتیاق هایی در دلش هست که آن اشتیاق ها او را مشتاق و بی قرار مرگ می کند؛ حتی از این بالاتر اینکه انسان را به مقام محبت خدای متعال می رسانند، که در آن مقام انتظار لقاء الله را دارد.

در احوالات یکی از اولیای خدا در دوران معاصر نقل می کردند که وضعیت در هواپیما بحرانی شد و احتمال سقوط می رفت؛ همه مضطرب و دگرگون شدند؛ اعلام وضعیت فوق العاده کردند ولی ایشان خیلی بشاش و خوشحال نشسته بود؛ گفتند: چرا اینقدر خوشحال هستی؟ گفت: من یک عمر منتظر این لحظه بودم؛ میعاد من با امیرالمؤمنین(ع) رسیده است؛ «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِی حُبّاً لَکَ وَ خَشْیَهً مِنْکَ وَ تَصْدِیقا بِکِتَابِکَ وَ إِیمَانا بِکَ وَ فَرَقا مِنْکَ وَ شَوْقا إِلَیْکَ حَبِّبْ إِلَیَّ لِقاءِکَ وَاَحْبِبْ لِقائی، وَاجْعَلْ لی فی لِقائِکَ الرّاحَهَ وَالْفَرَجَ وَالْکَرامَهَ»(۱)؛ چه کرامتی بالاتر از موت برای انسان وجود دارد؟

حضرت فرمودند: «صَبراً بَنِي الكِرام»؛ یعنی کرامتی بالاتر از موت نیست؛ اگر کسی با انبیاءی الهی(ع) همراه شد، نه فقط تلقی او را ابتدائاً از مرگ عوض می کنند، بلکه احساس او را نیز تغییر می دهند؛ حجاب ها را کنار می زنند و آرام آرام و قدم به قدم او را با عوالم بالاتر مأنوس کرده و مشتاق مرگ می کنند؛ اعم از اینکه مشتاق بهشت باشد یا بالاتر از آن، مشتاق لقاء الله باشد؛ که این امر جز با معصوم(ع) ممکن نیست.

ص: ۱۶۴۲۷

۱- (۸) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۵۸۶ منبع : (هیئت ثارالله قم - شب سوم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه) sarallahqom.ir

هیچ یک از این تحولات فقط با گفتگو حاصل نمی شود؛ قدم اول این است که انسان از انبیاء(ع) بشنود و گوش بدهد و القای سمع نماید؛ ولی این بصیرت فقط با این کار حاصل نمی شود؛ بلکه باید با انبیاء(ع) همراه شد تا بتوان آرام آرام طعم این حرف ها را چشید و به این حقایق رسید؛ وگرنه انسان این ها را می شنود و اگر همراهی نکند، جز تردید و شک و ریب در دل انسان ایجاد نمی کند؛ کسانی که با انبیاء(ع) همراه نمی شوند، حرف ها را می شنوند ولی مثل حیوانات؛ قرآن تعبیر می کند و می فرماید: «وَفِی آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا كَمَثَلِ الَّذِی يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً»(بقره/۱۷۱)؛ بین آن ها و قرآن حجاب هست، ولو حجاب پوشیده و پنهان است. وقتی ندایشان می دهید، گویا یک حیوان را صدا می زنید؛ او فقط صداهایی را می شوند و این مواعظ نافذ پیامبر صلی الله علیه و آله و انواری را که از وجود مقدس حضرت ساطع می شوند، جز سر و صدا نمی شنود؛ بنابراین اولاً اگر این بصیرت ها در ما نیست، یک دلیلش این است که ما القای سمع نکرده ایم و گوش نداده ایم؛ فرصت نداشته ایم که قرآن و کلمات معصومین(ع) را القای سمع کنیم؛ وگرنه قرآن پر از این سخن هاست؛ ثانیاً همراهی نکرده ایم؛ اگر همراهی نکنیم کار به جایی می رسد که قلب انسان هم مهر می شود؛ «خَتَمَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ»(بقره/۷)؛ قرآن خوانده می شود ولی او در حجاب است.

امام(ع)، حقیقت همه بصیرت ها

همه آنچه عرض شد اعم از تغییر در تلقی از موت، تغییر احساس انسان به وعده های الهی، رسیدن به حیات طیبه و رسیدن به بصیرت و نور و... چیزی جدای از امام(ع) نیستند؛ همه این بصیرت ها تجلی خود امام(ع) در انسان است؛ بصیرت، نور امام(ع) است. رسیدن به حیات طیبه و تغییر تلقی انسان از حیات، ظهور حیات امام(ع) در انسان است.

یکی از نتایج عاشورا این است که تلقی از مرگ و فرصت ها و امکانات را تغییر داده است؛ «یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً» عاشورا می خواهد تلقی ما را به گونه ای از مرگ و امکاناتی که در اختیار ماست و از آمد و شد نعمت ها عوض کند تا جزو این گروه نباشیم که قرآن درباره آن ها می فرماید: «فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَکْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَکْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَهَانَنِ»(فجر/۱۶)؛ عاشورا قرار است تلقی ما را عوض کند تا ما درک دیگری از فرصت ها و امکانات داشته باشیم و به گونه ای با این امکانات سیر کنیم که در لحظه مرگ به تبع سید الشهداء(ع) خطاب «یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» متوجه ما شود؛ این خطاب متعلق به حضرت است و به تبع حضرت متعلق به شیعیان حضرت است. عاشورا باید تلقی ما را عوض کند و ما را به نقطه نفس مطمئنه برساند؛ این همان است که ما را به همراهی می رساند؛ اگر کسی به مقام نفس مطمئنه رسید چرا از امام حسین(ع) فاصله بگیرد و استقامت نکند؟ اصحاب سید الشهداء(ع) در سخت ترین احوال حضرت، پای خدا و ایشان می ایستند؛ آیا وضعیتی سخت تر از گودی قتلگاه در عالم وجود دارد؟ سید الشهداء(ع) در آنجا با آرامش کنار خدا ایستاده و ذره ای از خدا گله نکرده است؛ تا جایی که عرضه می دارند: «رضاً بقضائک و تسلیماً بأمرک لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین» این ایستادگی متعلق به همان نفس مطمئنه است؛ اگر کسی صاحب نفس مطمئنه شد، می تواند در سختی ها بایستد؛ همان طوری که سید الشهداء(ع) پای خدا ایستاد؛ حتی هر چه به ظهر عاشورا نزدیک تر می شدند، چهره ایشان برافروخته تر می شد. اگر کسی با امام حسین(ع) همراه شد، آرام آرام به اندازه خودش صاحب نفس مطمئنه می شود؛ آن گاه می تواند همراه سید الشهداء(ع) بایستد و وقتی سختی های مرگ خود را نشان می دهد، به استقبال مرگ برود؛ مانند عابس ابن ابی شبب شاکری یا سعید ابن عبدالله به استقبال تیرها و نیزه ها برود؛ این شدنی است؛ عاشورا اصلاً برای همین است؛ اگر کسی نفحات عاشورا را تلقی کند باید به این نقطه برسد؛ در این صورت می توان پای ولی خدا ایستاد و در راه خدا صبر کرد؛ در نتیجه جایی که پای جان به میان می آید، به راحتی می توان جان خود را بذل کرد.

صبر کلید فتوحات عظیم (شب دوم محرم)

صبر کلید فتوحات عظیم

آنچه پیش رو دارید اولین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است.

ایشان در آغاز کلام با توجه به آیات سوره مبارکه طه، صبر را کلید فتوحات عظیم برشمردند و اقسام آن را بیان نمودند که عبارتند از: صبر بر معاصی، صبر بر تکالیف و صبر بر ابتلاء و امتحان الهی. ایشان صبر را کلید فتوحات عظیم دانسته و از میان این سه قسم، صبر بر ابتلائات و سختی ها را دشوار دانسته و تنها راه رهایی از دشواری ابتلائات را مشاهده حکمت و رحمت الهی در متن بلاء عنوان نمودند. ایشان در ادامه به این نکته پرداختند که معصومین علیهم السلام نیز در تقدیر الهی به فتنه دشمنان خود مبتلا بوده و در این ابتلا به اختیار خود مأمور به صبر و ایستادگی می باشند. این ابتلائات که مقدرات قطعی الهی هستند، محور هدایت تاریخ می باشد که صبر ایشان بر آن باعث گشایش ها و فتوحات عظیم برای خود ایشان و برای امت ایشان شده است.

صبر بر ابتلاء دو وجه دارد که یکی از آن ها استقامت در برابر فتنه دشمن و چشم برداشتن از تمتعات مادی آن هاست؛ به نحوی که انسان در متن نعمت های ظاهری کفار، حقیقت فتنه و سخط را ببیند؛ وجه دوم این است که در برابر ابتلاء، به مقام تسبیح به حمد خدای متعال رسیده و در متن بلا جمال صنع الهی را مشاهده کند و دل به پاداش اخروی آن ببندد که این وجه دوم باعث رسیدن انسان به مقام رضا می شود. در نهایت آنچه می تواند عالم را به مقام قرب کلی برساند، ظرفیت صبر و ابتلای معصومین علیهم السلام است که با صبر خود باعث فتح عظیم برای خود و برای امت خود می شوند. آنچه باعث صبر و ایستادگی است، بصیرت می باشد که خود به نوعی مقدمه صبر نیز هست.

ص: ۱۶۴۳۰

صبر و اقسام آن

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم.

قرآن کریم می فرماید: «فَاصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا وَ مِنْ آنَاء اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّکَ تَرْضَی * وَ لَا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلَی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیَاةِ الدُّنیَا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَرِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَأَبْقَی»(طه/۱۳۰-۱۳۱)؛ پس بر آنچه می گویند شکیبا باش و پیش از بر آمدن آفتاب و قبل از فرو شدن آن با ستایش پروردگارت (او را) تسبیح گوی و برخی از ساعات شب و حوالی روز را به نیایش پرداز باشد که خشنود گردی؛ و زنهار به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم (و فقط) زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم دیدگان خود مدوز و بدان که روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است.

یکی از مهم ترین دستورات خدای متعال در قرآن مجید، صبر و پایداری کردن است که کلید پیروزی و فتح می باشد؛ فتوحات ظاهری و باطنی و رفع موانع ظاهری و حجاب ها، اعم از حجب ظلمانی و نورانی با صبر حاصل می شود. نقطه مقابل صبر، صفات شتاب و عجله و دلهره و مبتلاشدن به احساسات زودگذر است که موجب بلاهای فراوانی برای انسان و تاریخ بشریت شده اند. در پایداری و صبر کردن است که اختیار انسان ظهور می یابد؛ امانت و نعمت اختیار، در صبر و پایداری کردن آشکار و ظاهر می شود. این استقامت و صبر کردن در روایات توضیح داده شده است.

ص: ۱۶۴۳۱

نوعی از صبر، در مقابل معاصی الهی است که انسان در مقابل آنچه خدای متعال راضی نیست، کف نفس می کند؛ نوعی دیگر از صبر در مقابل خواسته ها و تمایلات و شهوات انسانی است که انسان با آن ها مقابله می کند و اسیر آرزوها و تمنیات و خواسته های خود نمی شود و تکالیف سنگینی را که خدا از او خواسته با پایداری به انجام می رساند؛ البته انجام این امر، نیازمند درگیری شدید با نفس است. نفس انسان در این مراحل، سخت ترین دشمن اوست؛ عجیب ترین دشمنیِ نفس این است که به حدی با انسان گره می خورد که انسان او را جای خود می گذارد؛ یعنی خیال می کند نفس، خودِ اوست؛ اگر انسان مبارزه با نفس خود را شروع کند و نفس، خودش را نشان دهد، روشن می شود که هر جایی که انسان برای خود اقدام می کند، پای نفس در میان است؛ انسان را به میدان کار و تلاش و خودنمایی و حب جاه و تأمین شهوات (می کشاند)؛ تا جایی که انسان بعد از بیست سال درس خواندن می بیند که نفس پشت سرش بوده است؛ ریاضیت کشیده ولی همین نفس بوده که او را به ریاضات وادار می کرده است؛ لذا تشخیص نفس و دشمنی او و مقابله با او کار بسیار سختی است؛ صبر یعنی اینکه انسان نفس را بشناسد ــ که این خود یکی از مقامات صبر است ــ و با آن مبارزه کند و در مقابل خواسته ها و تمنیات و آرزوهای آن بایستد تا اختیار انسان، خود را نشان دهد و راه حضرت حق را انتخاب کند و برای رسیدن به آن هدف پایداری نماید؛ نفس به جایی می رسد که خود را در جای انسان می نشاند و به جای او تصمیم می گیرد و انسان تصور می کند او خودش است؛ «اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک»؛ گاهی انسان به سختی می تواند تشخیص دهد که عملش، خواسته نفس است یا نه؛ در هر صورت این صبر و پایداری و ایستادن در مقابل خواسته ها، مبدأ سلسله ای از فتوحات حقیقی، اعم از فتوحات ظاهری و باطنی، است.

گاهی صبر در مقابل خواسته ها و تمنیات انسان است و گاهی در مقابل سختی ها؛ صبر کردن و پایداری نمودن در مقابل بیماری ها، مشکلات و ابتلائات، هم دشوار است، هم نتایج بسیار خوبی دارد؛ البته جایی که ابتلائی برای انسان رقم می خورد اغلب از اختیار انسان بیرون است؛ معنی صبر کردن این نیست که انسان در مقابل بلایی که پیش می آید، اختیار دارد و صبر می کند؛ بلکه معنایش این است که می تواند مواجهه خود را با بلا تغییر دهد؛ گاهی انسان با ابتلا مواجه می شود ولی در آن بلا- حکمت و حضور حضرت حق و مرحمت الهی را نمی بیند و نمی تواند آن بلا- را تحمل کند؛ ولی گاهی در آن بلا حکمت و رحمت و حضور و مبحت خدا را می بیند و با چنین نگاهی این بلا را تحمل می کند و احیاناً راضی و شاکر در بلا می شود که این صبر در مقابل این گونه ابتلائات است؛ ولی برخی صبرها برای انجام تکالیفی است که خدای متعال بر عهده انسان می گذارد و انسان را بین تحمل آن تکلیف و تحمل نکردن آن مخیر می کند؛ چرا که انسان در پذیرش اصل توحید و حقیقت ولایت مجبور نیست؛ «لا اکراه فی الدین»؛ ما اگر بخواهیم باید با پایداری و صبر و استقامت این مسیر را طی کنیم تا به آن اسرار و حقایق برسیم؛ این یک چهره صبر است که بزرگان اخلاق هم درباره آن بحث کرده اند؛ مانند صبر در مقابل محرمات، صبر در مقابل واجبات، و صبر در مقابل ابتلائات و سختی هایی که برای هر مؤمنی در این دنیا رقم می خورد؛ انسان در هر لحظه با این سه نوع صبر مواجه است؛ یعنی تکالیف و واجباتی دارد، مکروهات و مستحباتی دارد، و سختی ها و ابتلائاتی دارد که در مسیر راه برای او پیش می آیند؛ این سه نوع صبر با زندگی ما عجین است؛ بنابراین تحمل در مقابل این صبرها، تسلیم نشدن، متحیر نشدن، مبتلا- نشدن به احساسات ناگهانی و ایستادن در مقابل تمنای نفس، مبدأ گشایش های حقیقی برای انسان می شود؛ چه گشایش های فراوانی در طول تاریخ از طریق همین صبر و استقامت برای انسان و جامعه بشری به وجود آمده و چه سختی ها و مفاسد فراوانی در اثر شتابزدگی و عجله و متحیر شدن دامن انسان و بشریت را گرفته است!

تقدیر قطعی الهی در ابتلای معصومین(ع) به فتنه اعداء و عهد صبر آنها

خدای متعال در برنامه خود برای بشر، مقدراتی را قرار داده است که در آن تقدیرها، انسان بین دوراهی ها قرار می گیرد؛ سختی هایی در پیش است که انسان، هم می تواند آن ها را تحمل کند و در راه بایستد، هم می تواند راه را رها کند و در راه دیگری وارد شود. اولین قدم از این تقدیرها برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام و اولیای الهی علیهم السلام رقم خورده است؛ خدای متعال تقدیرهایی دارد که در این تقدیرها احیاناً اختیار آن ها (اولیای الهی) هم دخیل بوده است.

خدای متعال در آیه بیست سوره مبارکه فرقان می فرماید: «وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُونَ وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا»(فرقان/۲۰)؛ ما بعضی از شما را برای بعضی دیگر وسیله فتنه و ابتلاء و امتحان قرار دادیم، آیا مقابل این فتنه صبر می کنید؟ و پروردگار تو حقیقت را از ازل می دانسته و می دیده است؛ ذیل این آیه یک روایت نورانی از وجود مقدس موسی بن جعفر علیهم السلام نقل شده است که پدر بزرگوارشان امام صادق علیه السلام از جد بزرگوارشان امام باقر علیه السلام نقل فرمودند: «جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ أَغْلَقَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ الْبَابَ وَ قَالَ يَا أَهْلِي وَ أَهْلَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلَامُ وَ هَذَا جَبْرَئِيلُ مَعَكُمْ فِي الْبَيْتِ يَقُولُ إِنِّي قَدْ جَعَلْتُ عَدُوَّكُمْ لَكُمْ فِتْنَه»(۱)؛ وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیهم السلام و فاطمه زهرا سلام الله علیها و حسنین صلوات الله علیهم اجمعین را در خانه جمع کردند و در را بستند؛ پیداست که بحث خصوصی و مربوط به این جمع بوده است؛ خطاب حضرت این است که ای اهل من و اهل خدا، خدای متعال بر شما سلام می فرستد و می فرماید: من دشمن را وسیله امتحان شما قرار دادم. انبیا علیهم السلام هدفی داشتند و خدا دشمنانی برای آن ها قرار داده است؛ قرار دادن این دشمنان حکمت عالیه ای دارد؛ «وَ كَذلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَياطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِن»(انعام/۱۱۲)؛ ما برای هر پیغمبری دشمنی قرار داده ایم و شیاطین انسی و جنی دشمن آن ها هستند. اندازه ظرفیت این دشمنان ظرفیت مقابله با آن پیامبر است؛ لذا هر پیامبری دشمنان خاصی از جن داشته که در باب وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیز دشمنان حضرت در روایات معرفی شده اند که خدای متعال آن ها را وسیله فتنه حضرت قرار داده است. می شود این فتنه نباشد و مسیرها جدا باشد و امتحانی در میان نباشد ولی خدای متعال این تقدیر را مقدر کرده است؛ خدای متعال فرمود: من آن ها را وسیله فتنه شما قرار دادم؛ آیا می پذیرید و صبر می کنید؟ شما چه می گویید؟ اغلب برای اولیای خدا امتحان، اختیاری بوده است؛ «قَالُوا نَصْبِرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنْ قَضَائِهِ حَتَّى نَقْدَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَسْتَكْمِلَ جَزِيلَ ثَوَابِه» حضرت عرض کردند: ما صبر می کنیم بر آنچه خدا تقدیر کرده تا وارد بر حضرت حق شویم و بالاترین ثواب ها به ما رسیده و آن ثواب الهی در باب ما به کمال برسد.

ص: ۱۶۴۳۴

۱- (۱) بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۴، ص: ۲۱۹

بدین ترتیب نبی اکرم صلی الله علیه و آله این ابتلا و امتحان عظیم ــ که دشمن برای آن ها فتنه شود ــ را پذیرفتند؛ در روایت آمده است که حضرت فرمودند: من در معراج از خدای متعال تقاضا کردم که این صحنه ها پیش نیاید؛ خدای متعال فرمود: این ابتلائات قطعی است؛ «أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُترَكُواْ أَن يَقُولُواْ ءَامَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُواْ وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»(عنکبوت/۲-۳)؛ یعنی وقایع پس از وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و آن ابتلائات عظیم و فتنه ها برای این است که صف ها از هم جدا شوند؛ این یک فتنه قطعی بوده و خدای متعال این امتحان را تقدیر کرده است.

خدای متعال بلا، امتحان، فتنه و سختی هایی را در مسیر پیامبر و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین که محور هدایت تاریخ هستند، قرار داده است؛ ابتلائات عظیمی برای آن ها پیش می آید که در پذیرش برخی از آن ها مخیر بوده اند و صبر می کنند تا به آن مقصدی که خدای متعال در نظر گرفته است برسند؛ «فَقَدْ سَمِعْنَاهُ يَعِدُ الصَّابِرِينَ الْخَيْرَ كُلَّه» چرا که خدای متعال وعده هایی به صابرین داده و همه خیر برای صابرین است؛ پس ما در مقابل این فتنه های الهی صبر می کنیم؛ «فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى سُمِعَ نَحِيبُهُ مِنْ خَارِجِ الْبَيْتِ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَ جَعَلْنا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُونَ وَ كانَ رَبُّكَ بَصِيراً أَنَّهُمْ سَيَصْبِرُونَ أَيْ سَيَصْبِرُونَ كَمَا قَالُوا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِم» تعبیر روایت این است که وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله به حدی گریستند که صدای گریه ایشان از خارج خانه شنیده شد. حضرت این امتحان را قبول کردند و این ابتلائات قطعی شد.

ص: ۱۶۴۳۵

درباره وجود مقدس حضرت سید الشهدا علیه السلام آمده است: وقتی خدای متعال اراده کرد که این فرزند را به صدیقه طاهره سلام الله علیها عطا کند، جبرئیل آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ما می خواهیم چنین فرزندی به شما و صدیقه طاهره سلام الله علیها عطا کنیم ولی بدانید که ابتلای این فرزند ابتلای عظیمی است؛ آیا ایشان این را می خواهند و بر آن صبر می کنند؟ از این واقعه پرده برداشته شد و بعد از رفت و برگشت هایی، خدای متعال در قبال این ابتلای عظیم وعده هایی داد؛ یکی از وعده ها این بود که به عنوان مزد این بلای عظیم، ائمه علیهم السلام و وجود مقدس امام زمان علیه السلام از نسل سید الشهدا علیه السلام قرار باشند؛ پس از این، وجود مقدس صدیقه طاهره سلام الله علیها پذیرفتند.

بنابراین خدای متعال امتحانات، ابتلائات و فتنه هایی را برای اولیائش رقم زده و آن ها نیز با اختیار خود قبول کردند تا وارد این وادی شوند و این فتنه ها را بپذیرند؛ نوعی از این فتنه ها همان فتنه دشمنان است؛ خدای متعال فرمود که این درگیری ها فتنه و امتحان سنگین شماست؛ واقعه احراق بیت و عاشورا و... نیز عهدی است که خدا از اهل بیت علیهم السلام گرفته که همان بلای نبی اکرم صلی الله علیه و آله است و طبق روایات بر ائمه علیهم السلام نازل شده است؛ خدای متعال ابراهیم خلیل علیه السلام را به ذبح اسماعیل علیه السلام امتحان کرد؛ این امتحان ابراهیم علیه السلام بود که از طریق فرزند او واقع شد؛ بدین ترتیب امتحان نبی اکبرم صلی الله علیه و آله نیز از طریق اهل بیت ایشان علیهم السلام واقع شده است.

ص: ۱۶۴۳۶

حضـرت فرمودنـد: خـدای متعال جبرئیل را فرسـتاده و فرموده که من می خواهـم دشـمنان را وسـیله فتنه شـما قرار دهم؛ آیا می پذیریـد؟ ایشان پذیرفتنـد که صبر کننـد و به آن پاداشـی که خدای متعال برای صابرین در نظر گرفته است، دل خوش کردند؛ حضـرت به وعده الهی امیدوار بودند و با امید به این وعده الهی، ابتلائات را تحمل کردند؛ وقتی اجابت اهل بیت علیهم السلام و قطعی شـدن این فتنه برای حضـرت روشن شد، پذیرفتن این مسـئله چنان برایشان دشوار بود که صدای گریه حضـرت شـنیده شد؛ ماجرای سیدالشـهدا علیه السـلام هم همین گونه بود؛ نبی اکرم صـلی الله علیه و آله برای حضـرت بسـیار گریه می کردند؛ بکـای ایشان بر سیدالشـهدا علیه السـلام بر بالای منبر و جاهای دیگر آشـکار بود؛ وجود مقـدس نبی اکرم صـلی الله علیه و آله داسـتان سیدالشـهدا علیه السـلام را آشکارا بیان می کردند و این امر، خصوصی نبود؛ پرده برداشته شده بود و حضرت به شکل عمومی آن را بیان می کردند؛ آن گاه این آیه نازل شد: «وَ جَعَلْنا بَعْضَکُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَهً أَ تَصْبِرُونَ وَ کانَ رَبُّکَ بَصِیرا»(فرقان/۲۰)

خـدای متعـال ابتلائات، امتحانات و فتنه هایی را برای نبی اکرم صـلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السـلام رقم زده و آن ها هم پذیرفته اند که پای این امتحان بایسـتند؛ یکی از این ابتلائات عاشورا و دیگری واقعه سقیفه و سایر ابتلائاتی است که اکنون وجود مقدس امام زمان اروحنا له الفداه دارند تا اینکه عصر ظهور فرا برسد.

وجوه صبر

اولیاء الهی، استقامت در برابر ابتلاء به فتنه دشمنان و تسبیح به حمد خدا

ص: ۱۶۴۳۷

اهل بیت علیهم السلام در این امتحان و ابتلای عظیم مأمور به صبر و ایستادگی هستند. در قرآن بارها به نبی اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده می شود که «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ»(روم/۶۰)؛ صبر کنید که وعده خدا قطعی است؛ پای حق بایستید که ما به شما وعده داده ایم و خدا در وعده خود تخلف نمی کند؛ خدای متعال در سوره مبارکه طه می فرماید: «فَاصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِها وَ مِنْ آناءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرافَ النَّهارِ»(طه/۱۳۰)؛ پایداری و استواری کن؛ آن ها انکار و مقابله می کنند؛ تسبیح به حمد کن قبل از طلوع شمس و قبل از غروب شمس؛ در لحظات شب و کناره های روز، پروردگارت را تسبیح کن تا شاید به مقام رضا برسی؛ یعنی نتیجه این تسبیح به حمد، رضاست؛ صبر کن و خدا را تسبیح به حمد کن.

در مقابل این سختی ها و تقدیری که رقم خورده، در یک سو دشمن است که باید در مقابل او ایستادگی کرد؛ ولی نسبت به تقدیر حضرت حق، باید تسبیح به حمد کرد؛ اگر انسان در این سختی ها و فتنه ها غفلت کند، کار شیطان و نفس این است که در نظر انسان بدی ها را پای خدا و اولیای الهی می نویسند و انسان را نسبت به خدا و اولیای الهی بدبین می کنند؛ این اولین کار شیطان در بلا و فتنه است؛ کسی که سال ها بیمار و یا سال ها فقیر است، چگونه می تواند در راه خدا صبر کند و بایستد و العیاذ بالله در این سختی ها رابطه اش با خدا به هم نخورد و از خدای خودش راضی باشد؟ در صورتی می تواند این گونه باشد که همواره خدا را تسبیح کند و هیچ نقصی در کار او نبیند؛ در این گونه موارد باید به وسیله حمد خدا و مشاهده جمال صنع و حکمت و قدرت او به تسبیح رسید؛ یعنی انسان نباید در متن بلا از جمال صنع او غفلت کند؛ اگر انسان در سختی ها از زیبایی صنع خدا و چهره زیبای کار خدا غفلت کند، به درگیری با خدای متعال مبتلا می شود و به جای رضا به سخط می رسد و به رضای خدا بدبین می شود؛ حتی العیاذ بالله بغض خدای متعال در دلش پدید می آید؛ تلاش شیطان این است که انسان را در سختی ها با خدا درگیر کند؛ چون یک طرف ماجرا تدبیر خداست؛ فرض کنید انسان به هر دلیلی مبتلا شده است؛ مثلاً ـ گناهی کرده و بلایی کفاره گناه اوست؛ ولی بالاخره پایان کار به تدبیر خداست؛ گاهی هم آن بلا، ثواب است؛ گاهی نیز دشمن هجوم می آورد ولی این دشمنی هم از تدبیر حضرت حق بیرون نیست. به هر حال در سرانجام کار، خدا هست و نمی توان سرانگشت تدبیر خدا را نادیده گرفت.

مشاهده جمال صنع الهی طریق رسیدن به مقام رضا در ابتلائات

چگونه می توان در متن بلاـ و سختی و گرفتاری راضی به صنع حق بود؟ اگر انسان اهل تسبیح به حمد شد، در فتنه ها و ابتلائات به رضای نسبت به پروردگار می رسد؛ سختی هست ولی او راضی است و در متن سختی ها سرخوش است؛ این تسبیح به حمد موجب می شود که انسان جمال صنع الهی را مشاهده کند و در متن سختی ها غرق در ابتهاج و لذت باشد؛ مگر انسان از امکانات چه توقعی دارد؟ از چشم و گوش و زبان خود چه چیزی می خواهد که آن چیز در حضور حضرت حق نیست؟ انسانی که در محضر حضرت حق است و به خدا رسیده و آن حضور را درک کرده است، چه کمبودی دارد که با چشم و گوش و زبان آن را تأمین کند؟ هیچ کمبودی آنجا نیست که انسان بخواهد از طریق این امکانات آن را تأمین کند؛ اگر انسان به مقام تسبیح و مقام مشاهده حکمت حق، علم حق، تدبیر حق و زیبایی کار خدا و بالاتر از آن به جمال حضرت حق رسید، طبیعی است که به مقام رضا می رسد؛ حتی اگر در متن بلا باشد؛ او سرانگشت تدبیر الهی را در ورای این بلا می بیند؛ زیبایی کار خدا را در متن این بلا می بیند و زشتی هایی را که متعلق به دشمنان و شیطان است، پای خدا نمی نویسد؛ این همان نکته ای است که زینب کبری سلام الله علیها وقتی صحبت از صنع خدا شد، فرمود: «ما رأيت الا جميلا»(۱)؛ من در کار خدا جز زیبایی ندیدم؛ البته در کار دشمن هیچ نقطه زیبایی نیست و سراسر زشتی و استحقاق لعن و طرد و عذاب است؛ ولی در کار خدا جز زیبایی نیست.

ص: ۱۶۴۳۹

۱- (۲) بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۵، ص: ۱۱۶

خـدای متعال پیامبر صـلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السـلام را در معرض یک امتحان و ابتلای سـنگین قرار داده و آن ها هم پـذیرفته انـد که این فتنه را پشت سـر بگذارنـد؛ خـدای متعال به حضـرت می فرمایـد: «فَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ» در مقابل این سختی ها صبر پیشه کن و خدا را تسبیح نما. نوعی از این تسبیح به حمد، همین است که در متن سختی ها حجابی بین انسان و خدای متعال نیفتد که انسان زیبایی های کار خدا را نبیند؛ سـختی ها نباید موجب شوند که انسان کار خدا را زشت ببیند؛ اگر این اتفاق افتاد هیچ راهی برای نجات انسان نیست؛ از سوی دیگر اگر کسـی اهل تسبیح شد، مقام رضا پیدا می کند؛ یعنی در متن بلا غرق در بهجت است. این روایت در سـفینه البحار آمده است که موسای کلیم علیه السـلام به خدای متعال عرضه داشت: خدایا! می خواهم محبوب ترین بنده زمان را به من معرفی کنی تا با او مجالست کنم؛ حضـرت مأمور شـد تا به قریه ای در کنار دریا برود؛ او رفت و به روسـتایی در کنار دریا رسـید و به یک خرابه وارد شد؛ در آنجا فقط یک پیرمرد زمین گیر را دیـد که نمی توانست حرکت کنـد و مبتلا به جـذام بود. او مشـغول تسبیـح خـدا بود؛ موسای کلیم علیه السـلام از جبرئیل پرسـید: آن بنده کجاست؟ فرمود: همین مرد است. موسـی علیه السلام گفت: من خیال کردم با کسی روبه رو می شوم که شب زنده دار و روزه دار است؛ این مرد که یک جذامی زمین گیر است! جبرئیل گفت: من مأمور هستم اکنون بینایی او را هم بگیرم؛ مرد نابینا شد ولی شـروع به حرف زدن با خدا کرد و به خدا عرضه داشت: «یا برّ یا وصول»(1)؛ ای کسی که همیشه به من خوبی می کنی و نیکی تو به من می رسد؛ ای خدایی که همواره صـلاح پی در پی تو به من می رسد؛ موسای کلیم علیه السـلام دو سؤال کرد و فهمید چه خبر است؛ به مرد فرمود: من مسـتجاب الدعوه هستم؛ آیا دعا کنم تا خدای متعال چشم تو را برگردانـد و بیماری ات رفع شود و فقرت از بین برود؟ مرد گفت: نه؛ من آنچه را خدا دوست دارد، دوست دارم و از آن لذت می برم؛ موسـای کلیم علیه السـلام به او گفت: تـو چه چیزی داری و خـدا به تو چه داده است؟ تو یـک پیرمرد جـذامی، خرابه نشـین و تنها و نابینا هستی و می گویی: «یا برّ یا وصول» پیرمرد گفت: ای موسـی در این قریه یک خداشناس هست که آن هم من هستم؛ خدا خودش را به من داده است.

ص: ۱۶۴۴۰

۱- (۳) بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج ۷۹، ص: ۱۵۳

انسان چشم را برای چه می خواهد؟ انسان مگر از پای خود بیش از اینکه او را به خدا برساند چیز دیگری می خواهد؟ مگر این امکانات نردبان های رسیدن به خدا نیستند؟ برای کسی که به خدا رسیده است، این نردبان ها به چه کار می آیند؟ بودن یا نبودن چشم و زبان و... برای او چه تفاوتی می کند؛ «مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَ مَا الَّذِی فَقَدَ مَنْ وَجَدَك»(۱)؛ این خاصیت تسبیح است.

مشاهده فتنه

الهی در باطن امکانات مادی دشمن و صبر بر تمتعات دنیایی آنها

اگر کسی در دل سختی ها خدا را تسبیح به حمد کند نتیجه اش «لعلك ترضی» است؛ سخن بر سر سختی های راه رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله است و دشمنی های فراوان و فتنه های سنگین این راه؛ «وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى»(طه/۱۳۱)؛ ما همواره در طول تاریخ می بینیم که قدرت و ثروت و زیبایی ها و خوشی های دنیا در اختیار دشمنان است. کسی که در مقام صبر و تسبیح باشد به جایی می رسد که همه زیبایی های دنیایی جبهه دشمنان را نادیده می گیرد و تدبیر الهی را در همین سختی ها می بیند؛ چشم او از جلوه ها و شکوفه های دنیایی موجود در آن طرف برداشته می شود؛ منظور از «ولا تمدن عینیک» این است که چشمتان را به زیبایی های دنیایی که به آن ها داده ایم، ندوزید؛ زیرا این ها فتنه و امتحان آن هاست؛ فرزند و مال وسیله عذاب آن هاست؛ «فَلا تُعْجِبْكَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِها فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كافِرُون»(توبه/۵۵)؛ خدای متعال با همین مال و فرزند آن ها را عذاب می کند؛ «تعذب من تشاء بما تشاء و کیف تشاء و ترحم من تشاء بما تشاء کیف تشاء» خدا هر کسی را به هر وسیله و به هر کیفیتی که بخواهد عذاب می کند.

ص: ۱۶۴۴۱

۱- (۴) إقبال الأعمال (ط – القديمه)، ج ۱، ص: ۳۴۹ – دعای عرفه

حال اگر کسی در مسیر امتحان و فتنه الهی چشم به آن هدف الهی دوخته باشد، خدا را تسبیح به حمد می کند و می تواند چشمش را بر شکوفه های دنیایی که در اختیار کفار است، ببندد و فتنه خدا را در آن شکوفه ها و جلوه های دنیایی ببیند؛ «وَ رِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَ أَبْقَی» او می تواند آن رزق بهتر را ــ که خدا برای صابرین و کسانی که در متن فتنه هستند و قرن هاست که در بلا دست و پا می زنند، قرار داده ــ ببیند و در متن بلا راضی باشد.

فتح عظیم برای امت، نتیجه صبر معصومین علیهم السلام

حال سخن این است که ما هنوز به آن وعده خدا نرسیده ایم؛ پس خدای متعال امتحانی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام قرار داده که یک ابتلای عظیم است؛ حکمت و پایان بلایی که برای معصوم علیه السلام رقم می خورد چیست؟ پایانش «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبیناً»(فتح/۱) و «اذا جاء نصر الله و الفتح»(نصر/۱) و «یَأَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئنَّةُ * ارْجِعِی إِلیَ رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّه»(فجر/۲۷-۲۸) است؛ پایان این بلاء فتحی کلی و عظیم برای وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و رسیدن به آن مقام قرب کلی است؛ در این فتنه ها به واسطه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام فتوحاتی برای امت رخ می دهد؛ یعنی وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام امتحان خود را ــ که در مرز عصمت است ــ پس می دهند، باب توحید برای همه امت باز می شود و همه می توانند پشت سر حضرت حرکت کنند؛ وقتی سیدالشهدا علیه السلام در عاشورا صبر می کنند، یک فتح کلی برای همه جبهه ایمان رخ می دهد؛ پس موضوع فقط غلبه ظاهری بر دشمن نیست؛ چون پیروزی و شکست برای مؤمن تفاوتی ندارد؛ برای کسی که دنبال خداست و می خواهد به خدا برسد، تفاوتی ندارد که در خوشی باشد یا در سختی؛ امام باقر علیه السلام به جابر فرمودند: چگونه صبح کردی؟ عرض کرد: در حالی که مرگ را بیش از زندگی، بیماری را بیش از سلامتی، و فقر را بیش از غنا دوست دارم؛ چون تلخکامی ها را دیده و می داند که انسان در غنا زمین می خورد و در سلامت از خدا غافل است و می داند که دارایی ها او را از خدا جدا می کند؛ او می گوید: من مرگ را بیشتر دوست دارم چون در مرگ به لقاء الله می رسم؛ اینکه انسان مرگ را از زندگی بیشتر دوست داشته باشد، مقام رفیعی است؛ چون مرگ، لقاء الله است و انسان با مرگ به وعده های خدا می رسد.

ص: ۱۶۴۴۲

چه کسی مرگ را بیش از زندگی دوست دارد؟ کسی که حجاب از مقابل چشمش کنار رفته و عالم آخرت را می بیند؛ او می بیند که مرگ، لقاء الله است؛ بهشت را می بیند و آن را بیشتر از دنیا دوست می دارد. حضرت در جواب او فرمودند: ما اهل بیت علیهم السلام این گونه نیستیم؛ ما مرگ را بیش از زندگی دوست نداریم؛ گفت: چرا؟ مگر حجاب ها از جلوی چشم شما کنار نرفته است؟ مگر دنیا نزد شما سجل المؤمن نیست؟ حضرت فرمودند: این ها نزد ما تفاوتی ندارند؛ ما آنچه را خدا دوست دارد، دوست داریم؛ اگر خدا بخواهد در سجن دنیا باشیم، ما آن را دوست داریم و اگر بگوید موعد رفتن از دنیاست، عالم آخرت را دوست می داریم؛ چون ما خدا را دوست داریم؛ کسی که در مقام محبت مطلق است، در مقام رضای بالله است که این رضا هم مقاماتی دارد. برای چنین کسی فرق نمی کند به او بگویند در دنیا باش، یا در آخرت، و یا مریض باش، یا سالم؛ او وقتی خدا را دارد، همه چیز را دارد؛ بنابراین با آنکه در سختی قرار دارد، ولی غرق در ابتهاج است؛ همچنان که چهره سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا هر چه به ظهر _ که سخت ترین بلای تاریخ است _ نزدیک تر می شدند، برافروخته تر می شود.

پس مسئله این است که در یک طرف دشمنی ها و سختی ها و فتنه هایی عظیم قرار دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آن فرمودند: اگر می دانستید در روز سقیفه چه کرده اید و چه اتفاقی خواهد افتاد و چه ابتلائاتی در پیش است، مثل طناب دلق در دل چاه به خود می لرزیدید. فتنه ها بسیار سنگین هستند؛ فتنه هایی در مقیاس امیرالمؤمنین و سید الشهدا علیهم السلام؛ به همین دلیل است که خدا پیغام می فرستد و جبرئیل از جانب خدا عرضه می دارد: ما می خواهیم دشمن را فتنه شما قرار دهیم.

ص: ۱۶۴۴۳

وقتی سید الشهدا علیه السلام بلای عاشورا را قبول می کنند و امیرالمؤمنین علیه السلام آن وقایع را می پذیرند، رحلت وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیک بود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را حاضر کردند و یک یک وقایع را بازگو نمودند؛ در کافی آمده است مطلب حضرت به جایی رسید که امیرالمؤمنین علیه السلام با صورت به زمین افتادند؛ یعنی زمانی که هنوز عاشورا واقع نشده بود! این قدر ابتلا سخت بود! شاید موضوع احراق بیت مطرح شده بود. حضرت برخاستند و عرض کردند: یا رسول الله! اگر خدا فرمودند صبر کن، من صبر می کنم.

مؤمنین هم به دشمن مبتلا بوده و در سختی و رنج هستند ولی دشمن دنیایی آباد دارد؛ « وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى»؛ شکوفه های دنیا برای دشمنان باز شده است ولی آن کسی که اهل تسبیح و صبر است، در متن این شکوفه، فتنه را می بیند؛ او می بیند که دشمن چگونه در این امتحان زمین گیر می شود؛ او جهنم و تلخکامی ها را در متن این لذت های دنیایی دشمن می بیند؛ لذا چشمش را از دنیای آن ها بر می دارد و به رزق الهی دل می بندد؛ رزقی که از آنِ کسانی است که در بلا هستند؛ نه فقط رزق آینده و وعده هایی که بعداً به آن ها می دهند؛ کسانی که در متن بلا هستند وقتی به نقطه تسبیح به حمد و رضا می رسند، همین بلا برایشان بهشت می شود؛ «إِنَّ الْأَبْرارَ لَفی نَعیم»(مطففین/۲۲)؛ آن ها هم اکنون، میان بهشت هستند. البته بعداً هم وارد بهشت خواهند شد؛ ما ورود آن ها را در عالم آخرت به بهشت انکار نمی کنیم؛ آن عالم چیز دیگری است.

ص: ۱۶۴۴۴

ظرفیت صبر معصومین(ع) در رساندن عالم به قرب الهی

پس موضوع، ابتلاـ و امتحان است. حال این امتحان عظیم پیش آمـده است. کسـی که بار اصـلی را بر می دارد، وجود مقـدس نبی اکرم صـلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السـلام هسـتند؛ این امتحانِ ما نیست؛ بار عالم با صبر ما به مقصـد نمی رسد؛ بار دسـتگاه خلقت با بلاکشـی ما به مقصد نمی رسد؛ ما اصـلًا آنجا به حساب نمی آییم؛ برداشتن بار عالم و فتوحاتی که برای عـالم می شود، با صبر آن هاست. این همان فتحی است که خـدا وعـده آن را می دهـد؛ «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبیناً» حال که صبر کردی برایـت فتـح کردیـم؛ «إِذَا جَـاءَ نَصْـرُ اللَّهِ وَ الْفَتْـحُ * وَ رَأَیْـتَ النَّاسَ یَـدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْوَاجًـا * فَسَـبِّحْ بِحَمْـدِ رَبِّکَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ کَانَ تَوَّابًا»؛ فتح خدا رسید، ولی به حضرت می فرماید: باید تسبیح کنی و این آغاز راه است. پس کار عالم با صبر و تسبیـح به حمد حضـرت به مقصد می رسد؛ وقتی اهل بیت علیهم السـلام در این فتنه صبر می کنند، به نتیجه می رسـند؛ البته فتنه ای که متعلـق به نـبی اکرم صـلی الله علیه و آله است، از آنِ همه ائمه علیهم السـلام هم هست؛ امتحـان متعلـق به نـبی اکرم صلی الله علیه و آله است ولی بر دوش ائمه علیهم السلام می آید و آن ها باید بر آن صبر کنند.

پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السـلام را خواسـتند و فرمودنـد: نصـر و فتح خدا آمده، ولی فتنه هایی نیز در پیش است؛ همـان طور که من درگیر بودم، شـما هم درگیر هستیـد؛ درگیری شـما بر سـر فتنه و بـا اهـل قبله است؛ به حضـرت عرض کردند: چگونه؟ فرمودند: فتنه بر سر بدعت است.

ص: ۱۶۴۴۵

پس یـک مسـیر پر تلاطم و سـختی وجود دارد که محور ابتلای اهل بیت علیهم السـلام است؛ حالا این ابتلا چیست؟ در آغاز دعای ندبه آمده است: «اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلَی مَا جَرَی بِهِ قَضَاؤُکَ فِی أَوْلِیَائِکَ الَّذِینَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِکَ وَ دِینِکَ إِذَا اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِیلَ مَا عِنْدَکَ مِنَ النَّعِیمِ الْمُقِیمِ الَّذِی لَا زَوَالَ لَهُ وَ لَا اضْمِحْلَالَ بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَیْهِمُ الزُّهْدَ فِی دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْیَا الدَّنِیَّهِ وَ زُخْرُفِهَا وَ زِبْرِجِهَا فَشَرَطُوا لَکَ ذَلِکَ وَ عَلِمْتَ مِنْهُمُ الْوَفَاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ وَ قَدَّمْتَ (وَ قَدَّرْتَ) لَهُمُ الذِّکْرَ الْعَلِیَّ وَ الثَّنَاءَ الْجَلِیَّ وَ أَهْبَطْتَ عَلَیْهِمْ مَلَائِکَتَـکَ وَ أَکْرَمْتَهُمْ (کَرَّمْتَهُمْ) بِوَحْیِکَ وَ رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِکَ وَ جَعَلْتَهُمُ الـذَّرَائِعَ (الـذَّرِیعَهَ) إِلَیْکَ وَ الْوَسِـیلَهَ إِلَی رِضْوَانِکَ»(۱)؛ خدا را در مقابل عنایاتی که به اولیائش کرده، حمد می کنیم؛ البته از آن ها امتحان گرفته است؛ قضای الهی بر اولیائش بسیار سـتودنی است؛ خدا اولیائش را بسیار زیبا از آب و گل درآورده و آن ها را به مقاماتی خاص رسانده است! آن هـا را خـالصه خودش کرده و برای دین خود برگزیـده است؛ زیبایی هایی از اجرهای فراوانِ عنـدالله، از آنِ ایشان است؛ نعمت های پایـداری که هیچ پایانی ندارند؛ نعمتی که اولیای خدا در آن غرق هسـتند؛ البته از آن ها پیمان گرفته که در همه مقامات این دنیا بایـد زاهـد باشـند و می دانست که این ها وفا می کننـد و دروغ نمی گویند. خدا از ابتدا می دانست که این پیامبر پای عهـدش ایسـتاده است؛ خـدا در مقابـل این ابتلائـات چه چیزی به آن هـا داده است؟ نه تنهـا خودشان را رسانـده بلکه آن ها را وسـیله رسانـدن دیگران هـم قرار داده اسـت؛ دیگران هـم بـه واسـطه ایشـان بـه مقـام رضـوان می رسـند؛ «بکـم یسـلک الی الرضوان»(۲)؛ پس بلاـیی که خـدا برای آن هـا رقم زده و سـختی هایی که آن ها تحمل می کننـد و عهـدی که خـدا از آن ها گرفته، همواره در عالم میثاق و در این دنیا بوده و در عوالم قبل از آن نیز بوده است؛ ایشان عهد کردند و بر عهدشان ایستادند؛ این امر برای خود ایشان نتایجی دارد؛ ولی نتایجی هم برای امت ایشان دارد.

ص: ۱۶۴۴۶

۱- (۵) إقبال الأعمال (ط – القدیمه)، ج ۱، ص: ۲۹۵ – دعای ندبه

۲- (۶) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص: ۶۱۶

ابتلای مؤمنین به بلای معصومین(ع)

همـان گونه که صبر معصومین علیهم السـلام برای خودشان ابوابی را باز می کنـد و به مقاماتی می رسـند و مهمان خاص خـدا می شونـد، برای دیگران هم گشـایش هـایی به همراه دارد؛ البته اگر گشـایش هایی برای ما دارد، ابتلائات عظیمی هم برای ما دارد؛ یعنی وقتی عاشورا رقم می خورد، برای همه مؤمنین هم یک بلای عظیم پیش می آید. وقتی اهل بیت علیهم السلام قبول می کنند که دشـمن آن ها فتنه ای برای آن ها باشد، این ابتلا دامن دوسـتان اهل بیت علیهم السـلام را هم می گیرد؛ این همان جایی است که باید صبر کرد؛ ما می توانیم پای ولایت اهل بیت علیهم السـلام بایستیم؛ باید در بلای ایشان صبر کنیم؛ چون این بلا ما را هم در برمی گیرد؛ البته می توانیم از ایشان جدا شویم تا این ابتلائات از ما برداشته شود و آسوده باشیم. کسانی که در جبهه دشـمن هسـتند، هیـچ غصه ای برای اهل بیت علیهم السـلام در دل ندارند و بلای اهل بیت علیهم السـلام هم آن ها را در برنمی گیرد؛ آن ها صف خود را جـدا کرده اند؛ این سـختی ها از آن ها کناره می گیرد و شـکوفه های دنیا به روی آن ها باز می شود؛ ولی در متن همان شکوفه ها غرق می شوند؛ پیامبر و خدا را از دست داده اند و در جبهه دشمن ایستاده اند؛ ولی اگر کسی بپذیرد که با امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، امتحانات این تصمیم هم نصیب او می شود؛ شخصی به حضرت عرض کرد: آقا! من شـما را دوست دارم؛ حضـرت فرمودنـد: تو راست می گویی؛ پس آماده بلا باش؛ چون قبول کرده ای که با من باشـی پس بلای من تو را هم در برمی گیرد.

ص: ۱۶۴۴۷

در روایتی از کتاب مناقب ابن شهر آشوب در احوالات امام حسن عسکری علیه السلام آمده است: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نامه ای برای علی ابن بابویه، پدر مرحوم شیخ صدوق، نوشتند؛ قسمتی از نامه این است: « وَ عَلَیْکَ بِالصَّبْرِ وَ انْتِظَارِ الْفَرَجِ فَإِنَّ النَّبِیَّ- صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِی انْتِظَارُ الْفَرَجِ، وَ لَا یَزَالُ شِیعَتُنَا فِی حُزْنٍ حَتَّی یَظْهَرَ وَلَدِیَ الَّذِی بَشَّرَ بِهِ النَّبِیُّ- صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ- أَنَّهُ یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطاً، کَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً. فَاصْبِرْ یَا شَیْخِی وَ أْمُرْ جَمِیعَ شِیعَتِی بِالصَّبْرِ، فَ إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ»(۱)؛ باید صبر کنید و منتظر باشید تا آن گشایش الهی برسد؛ پس تا آن گشایش نرسیده، باید صبر و استقامت کنید؛ شما با ما همراه هستید و بلاهای ما هم با شما؛ سپس فرمودند: وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: شیعیان ما در غصه هستند و تا زمانی که فرزند من نیاید، شیعه غرق در حزن است؛ پس ای شیخ صبر کنید؛ بعد فرمودند: به همه شیعیان بگو باید صبر کنند؛ ولی خدا وعده داده است که این ارض در اختیار این ها (دشمنان ما) نیست و آن را به هر که بخواهد می دهد و عاقبت با اهل تقوی است؛ پس صبر کنید که عاقبت از آنِ شماست؛ ولی همان طور که ما اهل بیت علیهم السلام صبر می کنیم، شما هم باید بایستید.

ص: ۱۶۴۴۸

۱- (۷) الإمامه و التبصره من الحیره، المقدمه، ص: ۲۱ منبع : (هیئت ثارالله قم - شب اول محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه sarallahqom.ir(

در بعضی از روایات آمده است که ثواب شیعیان ما بیشتر است؛ چون ما در حالی صبر می کنیم که می دانیم و آن ها در حالی صبر می کنند که نمی دانند؛ واضح است که منظور این نیست که پاداش ما از پاداش امام حسین علیه السلام بیشتر است؛ ائمه علیهم السلام وعده ها و هدف های خدا را می دیدند ولی ما با اینکه نمی بینیم، باید صبر کنیم؛ این خیلی مزد دارد؛ شهودهای اهل بیت علیهم السلام که متعلق به ما نیست؛ البته آن ها پای خدا ایستاده اند و خدا بلا را برای آن ها رقم زده است؛ آن ها پای خدا می ایستند، ما هم باید پای بلای آن ها بایستیم؛ یعنی پای خدا ایستادن ما این گونه است؛ این معنی صبر است.

این صبر چگونه محقق می شود و چگونه می توان ایستاد؟ موسای کلیم علیه السلام که پیغمبر اولوالعزم است، چند قدم با خضر همراه می شود ولی نمی تواند ادامه دهد؛ چگونه می توان همراه با امام حسین علیه السلام و ابتلائات عظیمی که با حضرت پیش می آید، ایستاد؟ جامعه شیعه چگونه باید بایستد؟ آنچه باعث این ایستادگی است، بصیرت است و این بصیرت نیز مقدمه صبر است؛ «وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً»(کهف/۶۸)؛ انسان مادامی که به بصیرت نرسد، نمی فهمد چگونه باید صبر کند؟ موسای کلیم علیه السلام وقتی می بیند که خضر علیه السلام کشتی را سوراخ کرده، اعتراض می کند؛ در حالی که خضر علیه السلام معلم الهی اوست و خدا فرمان داده که موسی علیه السلام دنبال او حرکت کند! حال ما چگونه امام زمان علیه السلام را یاری کنیم؟ حضرت هم مانند خضر علیه السلام کشتی را سوراخ می کند و دیوار را خراب؛ با این وصف چگونه می توان همراه امام زمان علیه السلام ایستاد؟ اصحاب امام حسین علیه السلام چه کسانی بودند که همراه امام حسین علیه السلام ایستادند؟ وقتی ایستادند حضرت پرده را کنار زدند و همه وقایع را تا رجعت نشان دادند و فرمودند: ببینید؛ ما فردا شهید می شویم؛ ولی رجعت در پیش است. السلام علیک یا اباعبدالله علیه السلام...

صبر ائمه اطهار (علیهم السلام) در برابر ابتلائات (شب اول محرم)

صبر ائمه اطهار (علیهم السلام) در برابر ابتلائات

آنچه پیش رو دارید دومین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است.

ایشان در ادامه بحث خود به عهد صبر نبی اکرم و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین در ابتلاء به فتنه دشمنانشان اشاره کردند فرمودند با خواست خدای متعال پس از نبی اکرم(ص) پرچمدار هدایت امیرالمؤمنین(ع) هستند و به همین دلیل بنابر تقدیر الهی بلایی به حضرت اختصاص می یابد که هیچکس جز ایشان به آن مبتلا نشده است. در این ابتلاء ائمه علیهم السلام خود مأمور به صبر هستند و البته صبر هم نموده اند؛ ولی از آنجا که مردم مبتلاء به ائمه علیهم السلام هستند در صورت انتخاب همراهی با ائمه علیهم السلام به ابتلای ایشان مبتلا می شوند؛ ابتلای متناسب با ظرفیت تاریخی ائمه علیهم السلام نیازمند صبری به بلندای تاریخ است؛ در این صبر تاریخی است که صف بندی های تاریخی حق و باطل شکل می گیرد. از سوی دیگر آنان که از همراهی با امام(ع) کناره می گیرند، به خوف ها و ابتلائات ایشان مبتلا نمی شوند؛ لذا از یک سو باید عوامل جدایی از امام علیه السلام را شناخت و از سوی دیگر به لوازم همراهی با ایشان نیز پایبند بود. از نظر کفار آنان که در این دنیا متنعم به امکانات مادی هستند در دنیای دیگر نیز متنعم هستند؛ در حالی که باطن همه امکانات دنیایی فتنه و امتحان الهی است که پایان آن برای کفار چیز جز خسف و جهنم نیست و این تنها رزق خدای متعال برای مؤمنین است که رزقی بهتر و جاویدان می باشد. در این میان یکی از بزرگ ترین مغالطه های عصر حاضر معرفی کردن ایده ترقی و توسعه غربی به عنوان تنها راه سعادت بشر است؛ در حالی که راه توسعه هرگز به آبادانی و سعادت منتهی نمی شود. در نهایت اینکه امروز هم می توان با ید و قلب و نیت با معصومین(ع) همراهی نمود و در این راه استقامت کرد که این خود از بصیرت هایی است که خدا به مؤمنین عطا می نماید.

ص: ۱۶۴۵۰

عهد صبر معصومین(ع)

در برابر فتنه و ابتلای خاص امیرالمؤمنین(ع) و ابتلای مردم به ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم. قرآن کریم فرموده است: «فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى»(طه/۱۳۰-۱۳۱) خدای متعال عهدی از اولیای خود، به ویژه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام، گرفته که در آیات قرآن و روایات بارها به آن اشاره شده است؛ این عهد، عهد گرفتاری و ابتلای اهل بیت علیه السلام به دشمنانشان است؛ اصل این امتحان و ابتلا برای معصومین علیهم السلام است و ایشان نیز آن را پذیرفته اند؛ روایات در این زمینه فراوان بوده و ابواب متعددی در مجامع روایی به این موضوع اختصاص یافته است.

در روایتی که شیخ طوسی از مرحوم شیخ مفید نقل کرده، آمده است (که حضرت فرمودند:) خدای متعال عهدی با من کرده اند؛ سپس حضرت به خدای متعال عرضه داشتند: آن عهدی که از من می خواهید چیست؟ خدا می فرماید: بشنو؛ عرض کرد: با همه وجود آماده هستم؛ خدای متعال فرمود: «قَالَ: اسْمَعْ. قُلْتُ: سَمِعْتُ. قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَ عَلِيّاً رَايَةُ الْهُدَى بَعْدَكَ، وَ إِمَامُ أَوْلِيَائِي، وَ نُورُ مَنْ أَطَاعَنِي، وَ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمَهَا اللَّهُ الْمُتَّقِينَ، فَمَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي، فَبَشِّرْهُ بِذَلِكَ»(۱)؛ بعد از شما امیرالمؤمنین علیه السلام پرچمدار هدایت و امام اولیای من است و آن هایی که در مقام اطاعت هستند و در پرتو نور او حرکت می کنند، در مقام طاعت و بندگی هستند؛ او آن نوری است که مطیعین را به سمت خدای متعال هدایت می کند؛ کلمه ای که خدای متعال متقین را به آن ملزم کرده، کلمه وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ سپس فرمود: این عهدی است بین من و شما که هر کس او را دوست داشته باشد، من را دوست داشته، و کسی که با او دشمنی کند، من را دشمن داشته است؛ بشارت این امر را به امیرالمؤمنین علیه السلام بدهید.

ص: ۱۶۴۵۱

۱- (۱) الأمالی (للطوسی)، النص، ص: ۲۴۵

این بیان در روایت حلیه الاولیای ابی نعیم ادامه دارد؛ آنجا که حضرت بشارت دادند، امیرالمومنین علیه السلام عرضه داشتند: من عبد حضرت حق و در قبضه او هستم؛ اگر من را عذاب کند به دلیل ذنوب من است و اگر آنچه به من بشارت داده درباره من محقق شود او اولی از من است؛ هر چه هست از اوست و از من نیست؛ سپس نبی اکرم صلی الله علیه و آله در حق امیرالمؤمنین علیه السلام دعا فرمودند و مستجاب شد تا رسید به اینجا که بلایی به او اختصاص پیدا می کند که هیچ کس به آن بلا مبتلا نمی شود. «ثُمَّ إِنَّهُ رَفَعَ إِلَيَّ أَنَّهُ سَيَخُصُّهُ مِنَ الْبَلَاءِ بِشَيْ ءٍ لَمْ يَخُصَ بِهِ أَحَداً مِنْ أَصْحَابِی»(۱)؛ به خدای متعال عرضه داشتند: آیا این بلا در حق امیرالمؤمنین علیه السلام رقم می خورد؟ گویا درخواست کردند که خدایا این بلا را بردارید؛ خدای متعال فرمود: این بلا قطعی است؛ «فَقُلْتُ يَا رَبِّ أَخِي وَ صَاحِبِی فَقَالَ تَعَالَى إِنَّ هَذَا شَيْ ءٌ قَدْ سَبَقَ إِنَّهُ مُبْتَلًى وَ مُبْتَلًى بِهِ»؛ این تعبیر در روایات متعددی آمده است که یکی در همین روایت است.

امیرالمؤمنین علیه السلام، هم خود مبتلا و ممتحن هستند، هم دیگران به او امتحان می شوند؛ «و الباب المبتلی به الناس»؛ حضرت در ذیل آیه شریفه «وَ أدخلو الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» فرمودند: ما هم باب توحید هستیم، هم باب الله هستیم، هم صراط هستیم، هم بیت هستیم؛ اگر کسی به سوی خدا حرکت کند باید از این مسیر بیاید؛ «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»(بقره/۱۸۹) و «والباب المبتلی به الناس» کسانی که می خواهند وارد وادی توحید شوند، به موضوع امامت و ولایت ابتلا پیدا می کنند. اگر از عهده آن بر آمدند، موحد هستند و اگر از عهده این امتحان برنیامدند، هیچ امتحان دیگری برایشان ثمری ندارد. اگر کسی نماز بخواند، روزه بگیرد، حج برود، زکات بدهد، انفاق کند، جهاد جانی کند و... ولی از امتحان در موضوع ولایت سربلند بیرون نیاید، در موضوع توحید موفق نیست.

ص: ۱۶۴۵۲

۱- (۲) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۶، ص: ۵۶

تعبیر روایت این است که این بلا تقدیر شده است؛ هم حضرت گرفتار و مبتلا هستند، هم امت به ایشان امتحان می شود؛ امتحان اصلی هم همین است؛ امتحانی که خدا از انبیا علیهم السلام و ملائکه مقرب هم گرفته است؛ یعنی امتحان به تواضع در مقابل خلیفه الله و سجده در مقابل نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام.

این حدیث در باب دیگری از جلد ۲۸ بحار هم نقل شده است؛ حدیث را مرحوم مجلسی از کمال الدین صدوق نقل کرده اند؛ سند حدیث هم معتبر است؛ سلمان از کتاب سلیم ابن قیس نقل می کند: «ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی عَلِیٍّ ع فَقَالَ یَا أَخِی إِنَّکَ سَتَبْقَی بَعْدِی وَ سَتَلْقَی مِنْ قُرَیْشٍ شِدَّهً مِنْ تَظَاهُرِهِمْ عَلَیْکَ وَ ظُلْمِهِمْ لَکَ فَإِنْ وَجَدْتَ عَلَیْهِمْ أَعْوَاناً فَقَاتِلْ مَنْ خَالَفَکَ بِمَنْ وَافَقَکَ وَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَاناً فَاصْبِرْ وَ کُفَّ یَدَکَ وَ لَا تَلْقَ بِهَا إِلَی التَّهْلُکَهِ فَإِنَّکَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی وَ لَکَ بِهَارُونَ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ إِذِ اسْتَضْعَفَهُ قَوْمُهُ وَ کَادُوا یَقْتُلُونَهُ فَاصْبِرْ لِظُلْمِ قُرَیْشٍ إِیَّاکَ وَ تَظَاهُرِهِمْ عَلَیْکَ فَإِنَّکَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی وَ مَنِ اتَّبَعَهُ وَ هُمْ بِمَنْزِلَهِ الْعِجْلِ وَ مَنِ اتَّبَعَه»(۱)؛ نبی اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: شما بعد از من زنده خواهید ماند و قریش علیه شما دست به دست هم می دهند و شدیدترین تدابیر را علیه شما به کار می گیرند و به شما ظلم می کنند؛ اگر یاورانی پیدا کردی به وسیله یاورانت با آن ها بجنگ و اگر یاوری نداشتی صبر کن و خود را وارد معرکه مکن. همان گونه که برای هارون علیه السلام امتحان پیش آمد؛ در دوره ای که موسای کلیم علیه السلام به کوه طور رفت، او صبر کرد و اجازه نداد که جمعیت متفرق شوند تا موسی علیه السلام برگردد؛ شما هم صبر کنید؛ پس این بلایی است که خدا برای نبی اکرم و امیرالمؤمنین و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین و صدیقه طاهره سلام الله علیه رقم زده است؛ «یَا مُمْتَحَنَهُ امْتَحَنَکِ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکِ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَکِ فَوَجَدَکِ لِمَا امْتَحَنَکِ صَابِرَهً»(۲)؛ امتحان صدیقه طاهره سلام الله علیها و ائمه علیهم السلام یک به یک تا امام زمان علیه السلام همین طور است.

ص: ۱۶۴۵۳

۱- (۳) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۸، ص: ۵۴

۲- (۴) تهذیب الأحکام (تحقیق خرسان)، ج ۶، ص: ۱۰

حنان بن سدیر در حدیثی نورانی نقل می کند: با جمعی از خواص بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم و دیدیم که حضرت لباسی خاص به تن دارند و طوری گریه کرده اند که چشمانشان کاسه ای از اشک است و این جملات بر زبانشان جاری است: «سَيِّدِي غَيْبَتُكَ نَفَتْ رُقَادِي وَ ضَيَّقَتْ عَلَيَّ مِهَادِي وَ ابْتَزَّتْ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي»(۱)؛ عرض کردیم آقا چه شده است؟ فرمودند: من در کتاب جفر و جامعه ابتلائات فرزندم مهدی ارواحنا له الفدا را در دوران غیبت ایشان مطالعه می کردم که حال من متحول شد؛ امروز هم سنگینی بلا بر دوش مقدس امام زمان علیه السلام است.

مأموریت صبر معصومین علیهم السلام در برابر ابتلائات

معصومین علیهم السلام مأمور به صبر هستند و صبر هم می کنند؛ در زیارت از راه دور حضرت آمده است: «وَقَدْ اَسَرَّ الْحَسْرَةَ، وَ اَخْفَى الزَّفْرَةَ، وَ تَجَرَّعَ الْغُصَّةَ، وَ لَمْ يَتَخَطَّ ما مَثَّلَ لَهُ وَحْيُكَ»(۲)؛ حضرت ناله های خود را پنهان می کردند و کسی اشک پیامبر صلی الله علیه و آله را در سختی ها ندید؛ غصه ها را جرعه جرعه می نوشیدند ولی از آن مسیری که خدا برای او معین کرده بود، تخطی نکردند؛ در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام هم این گونه است؛ ایشان در خطبه شقشقیه می فرمایند: «وصبرتُ وفی العین قَذىً و فی الحَلْق شجاً»(۳)؛ در خطبه ۲۱۷ نهج البلاغه تعبیری دارند که مضمون حدیث را تأیید می کند؛ «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَ مَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِی وَ أَكْفَئُوا إِنَائِی»(۴)؛ خدایا من از تو در مقابل قریش کمک می خواهم؛ آن ها رشته رحامت من را قطع کردند. لااقل باید این را رعایت می کردند؛ غیر از اصل رحامتی که خدا به دستور داده و صله به امام علیه السلام است؛ اصل مأموریت ما ارتباط و اتصال با امام علیه السلام و حفظ رشته خود با رشته رحمت و با خداست.

ص: ۱۶۴۵۴

۱- (۵) کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص: ۳۵۳

۲- (۶) إقبال الأعمال (ط – القدیمه)، ج ۲، ص: ۶۰۶

۳- (۷) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۴۸

۴- (۸) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۳۳۶

در روایت آمده است: کسانی که این رشته را قطع می کنند، حتی کتاب الهی ــ که کتاب هدایت است ــ هم موجب اضلال آن ها می شود و خدای متعال با همین کتاب طائفه ای را اضلال می کند؛ «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الْفَاسِقِينَ * الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»(بقره/۲۷)؛ کسانی که با خدا عهدی بسته اند و آن را نقض می کنند و رشته ای را که مأمور به پیوند با آن بودند قطع می کنند، فاسق هستند؛ که فرمود: آن عهد، عهد ولایت و آن پیوند هم پیوند با امام علیه السلام است. قرآن این ها را اضلال می کند؛ یعنی خدای متعال با کتابی که ذکر و نور و هدایت و موعظه و رحمت است آن ها را اضلال می کند؛ نتیجه قطع پیوند با امام علیه السلام این است؛ پیمانه را واژگون کردند و هر فضیلتی که متعلق به امیرالمؤمنین علیه السلام بود، در وصف دیگران نوشتند و بدی های دیگران را به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت دادند؛ تا آنجا که معاویه گفت: بس است؛ او گفت: اگر کسی فضیلت آل ابی طالب را بیان کند ذمه را از او برداشته و خونش هدر است؛ از طرف دیگر هم دستور داد در فضیلت دیگران آن قدر حدیث جعل کردند که خودش گفت: کافی است؛ بعضی از این احادیث نیز چنان بی معنی اند که مجعول بودن آن ها واضح است؛ «وَ أَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي حَقّاً كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ غَيْرِي»؛ درباره حقی که قطعاً من از دیگران بر آن اولی تر بودم، با من به نزاع برخاستند و اجماع بر منازعه با من کردند؛ «وَ قَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِي الْحَقِّ أَنْ تُمْنَعَهُ فَاصْبِرْ مَغْمُوماً أَوْ مُتْ مُتَأَسِّفاً» حق را باید گرفت؛ ممکن است بتوانی یا نتوانی؛ حالا ما گرفته ایم و تو از این حق منع شده ای؛ یا غصه دار صبر کن و یا با تعصب خودت بمیر؛ این جمله ای است که آن ها گفتند؛ سپس حضرت می فرمایند: «فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَ لَا ذَابٌّ وَ لَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيَّةِ فَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى وَ جَرِعْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجَا وَ صَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ الْغَيْظِ عَلَى أَمَرَّ مِنَ الْعَلْقَم» فرمودند: من دیدم کسی برای من نیست جز اهل بیتم که از نسل نبی اکرم صلی الله علیه و آله هستند؛ یعنی حسنین علیهما السلام؛ حضرت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و این دو بزرگوار را روی چشم می گذاشتند و آن ها را در جنگ ها و موقعیت های دیگر حفظ کردند؛ لذا فرمودند: نخواستم آن ها را دچار گرفتاری کنم و حفظشان کردم و بر آن ها صبر نمودم؛ صبر کردم، مثل کسی که خار در چشم دارد و لب فرو بستم مانند کسی که استخوان در گلویش گیر کرده باشد و در حالی که کظم غیظ می کردم، بر امری صبر نمودم که تلخ تر از علقمه است و برای قلب، رنج آورتر از دندانه های اره ای است که با آن ببرند؛ این تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام است.

ص: ۱۶۴۵۵

ابتلای مؤمنین به بلای معصومین علیهم السلام و انتخاب این ابتلاء

بنابراین ائمه علیهم السلام بر ابتلای خویش صبر کردند و در مورد صبر آن ها تردیدی نیست؛ مهم این است که دیگران به ائمه علیهم السلام مبتلا هستند؛ ما امتحان می شویم به امام علیه السلام؛ آن گاه می توانیم بپذیریم، می توانیم نپذیریم؛ اینجا همان جایی است که اگر مسیر همراهی با امام علیه السلام را انتخاب کردیم، ما هم مبتلا می شویم و باید صبر کنیم و در سختی ها بایستیم؛ البته می توانیم انتخاب نکنیم و راه دیگری را برویم؛ ولی اگر راه امام علیه السلام را انتخاب کردیم، مبتلا می شویم.

مسمع ابن عبدالملک در کامل الزیارات نقل کرده است که امام صادق علیه السلام به او فرمودند: مسمع! آیا به زیارت جدم، سیدالشهدا علیه السلام می روی؟ عرض کرد: من فرد مشهوری هستم و بنی امیه برای عبرت دیگران من را مجازات می کند و نمی توانم بروم؛ حضرت فرمودند: آیا مصیبت های جد ما را یاد می کنی؟ عرض کرد: بله؛ گاهی آنچنان متحول می شوم که از خوراک می افتم؛ حتی گاهی چند روز می گذرد و من نمی توانم بخورم و بیاشامم؛ تا جایی که همه اهل خانه می فهمند که حال من متحول است؛ حضرت فرمودند: تو از زمره کسانی هستی که با امنیت ما، در امان هستند، و در جایی که ما در خوف هستیم آن ها هم در خوف هستند؛ اینان خوف و امنیت خود را از ما جدا نکرده اند.

وقتی امام علیه السلام مبتلاست انسان می تواند مسیر خود را از او جدا کند؛ مثلاً در جنگ صفین وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام وارد معرکه می شوند، انسان می تواند از جنگ کناره بگیرد تا از گرفتاری های ظاهری جنگ در امان بماند. وقتی ابن زیاد وارد کوفه می شود و سخت گیری می کند، می توان مسیر خود را از امام حسین علیه السلام جدا کرد تا دچار سختی نشد؛ چنین کسانی هرگز خوف ها و نگرانی های دوستان سید الشهدا علیه السلام را نخواهند داشت. ابن زیاد اموال مردم را مصادره کرد و خودشان و اهلشان را تهدید به قتل نمود و این گونه مردم را به کربلا فرستاد؛ کسی که کنار می کشد، از این خوف ها و حزن ها و غصه ها در امان است؛ ولی اگر پا در میدان بگذارد باید به بلندی تاریخ صبر کند، تا این جبهه به نتیجه برسد؛ نه یک روز و دو روز و ده روز.

قرن هاست که شیعه صبر می کند؛ چقدر باید صبر کند؟ نمی دانیم؛ البته ان شاء الله امر فرج فردا باشد؛ ولی اگر کسی قدم در این میدان بگذارد، باید صبر و استقامت کند و در راهی که امام علیه السلام ایستاده است، بایستد که این کاری بسیار سخت است؛ این همان ابتلائی است که انسان به امام علیه السلام دارد و بر آن مجبور هم نیست و می تواند مسیر خود را جدا کند؛ ولی اگر جزو کسانی شدید که در امنیت اهل بیت علیهم السلام در امان هستید و در جایی که ایشان در خوف هستند، شما هم در خوف باشید، به فرموده حضرت آن گاه که جانتان به گلویتان رسید، می فهمید که این همراهی با ما و تحمل بلا چه فضیلتی داشته است.

با ورود به این جبهه باید نسبت به کل جبهه تاریخی امام علیه السلام حساس باشیم. در نهج البلاغه آمده است که شخصی خطاب به حضرت عرض کرد: ای کاش برادرم همراه ما بود و پیروزی شما را در جمل می دید؛ حضرت فرمودند: آیا دلش با ماست؟ عرض کرد: بله. فرمودند: پس او با ماست؛ زیرا اقوامی با ما هستند که هنوز به دنیا نیامده اند ولی دلشان با ماست و در غصه های ما شریک هستند؛ بنابراین اگر کسی در این وادی و میدان مبارزه سخت قدم گذاشت، باید محدودیت های آن را تحمل کند؛ این یک مبارزه تاریخی است که امام علیه السلام وارد آن شده و محور آن هستند؛ میدان درگیری امام علیه السلام، میدان یک روز و دو روزه و ده روزه نیست؛ حتی میدان کوفه و کربلای سال ۶۱ هجری نیست؛ بلکه میدان درگیری کل تاریخ است و تاریخ را به دو جبهه تقسیم می کند؛ این همان عظمت و وسعت امام علیه السلام است.

ص: ۱۶۴۵۷

بنابراین انسان هم می تواند همراه با امام علیه السـلام بایستد، هم می تواند نایستد؛ اگر همراه امام علیه السلام نایستاد بسیاری از سختی های ظاهری را نـدارد؛ ولی اگر ایسـتاد بایـد سـختی های راه را تحمل کنـد؛ این همان نقطه ای است که صبر می طلبد؛ صبر کردن همراه با امام علیه السـلام مهم ترین صبری است که باید در تاریخ داشـته باشیم و پای امام علیه السلام بایستیم؛ البته ممکن است هر چه پیش برویم امتحان ها هم سـخت تر شود و اسـتقامت بیشتری بطلبـد؛ کسانی که با امیرالمؤمنین علیه السـلام بیعت کردند قدم به میدان امتحانی گذاشـتند که هر روز سـخت تر شد؛ امتحان آن ها در جمل سخت شد، در صفین سخت تر و در نهروان سـخت تر و سـخت تر شـد. کسانی که در کنار امیرالمؤمنین علیه السـلام ماندند و صبر کردند، اندک بودند؛ البته این خود امام علیه السـلام است که به تدریج امتحان را سـخت تر می کند؛ خود خدای متعال است که امتحان را سـخت تر می کند تا صفوف کاملاً از یکدیگر جدا شده و صف بندی ها مشخص شود.

گفتیم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از خدای متعال خواستند که این بلا و واقعه برداشته شود؛ ولی خدای متعال فرمود: این بلا قطعی است. حضـرت فرمودنـد: اگر خـدا می خواست، همه امت را متحـد و هـدایت می کرد و مخالفین را رسوا می نمود؛ ولی اینجـا دار دنیـا و دار عمـل اسـت و دار مجـازات در آخرت اسـت؛ اینجـاست که بایـد صـف هـا جـدا شـود؛ «وَ لِلَّهِ مـا فِی السَّمـاواتِ وَ مـا فِی الْأَرْضِ لِیَجْزِیَ الَّذینَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ یَجْزِیَ الَّذینَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَی»(نجم/۳۱)؛ البته در این میـدان، کار اصـلی را امام علیه السـلام انجام می دهـد و ما فقط بایـد در جبهه امام علیه السـلام پایـداری کنیم و در معیت با ایشان باشـیم و بکوشیم که ابتلائات و سختی ها و دشواری های راه، ما را از امام علیه السلام جدا نکند.

ص: ۱۶۴۵۸

چگونگی صبر همراه با امام علیه السلام و لوازم این همراهی

چگونه می توان از امام علیه السلام جدا نشد و چه عواملی انسان را از مسیر ائمه علیهم السلام جدا می کند؟ در این زمینه در روایات و آیات مانند به چند نکته اشاره شده است. براساس برخی از آیات سوره برائت، حضرت مأمور می شوند این درگیری را علنی کنند؛ «بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ»(توبه/۱)؛ بدین ترتیب صف بندی ها شکل می گیرد و صف کفر و نفاق و ایمان از یکدیگر جدا می شوند؛ اینجاست که مؤمنین باید لوازم صف ایمان را دارا باشند که در این سوره به این لوازم پرداخته شده است؛ لوازمی مانند انفاق مالی، همراهی با نبی اکرم صلی الله علیه و آله، محبت و ... ؛ حال وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد این درگیری عظیم می شوند چگونه می توان سختی های راه را تحمل کرد؟ سختی هایی که ممکن است هر روز هم سخت تر شوند؛ هرچه رشد بیشتر شود، خدای متعال امتحان را سخت تر می کند تا صف ها خالص تر و جداتر شوند؛ «وَ يَجْعَلَ الْخَبيثَ بَعْضَهُ عَلى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَميعاً فَيَجْعَلَهُ فى جَهَنَّمَ»(انفال/۳۷)؛ همه خبائث روی هم متراکم می شوند و در تقسیم بندی خدای متعال، موطن کفار جهنم می شود و موطن مؤمنین بهشت.

اکنون سؤال این است که چگونه می توان همراه با امام علیه السلام صبر کرد؟ یکی از نکات مهم و قابل تأمل نکاتی است که در آیات مبارکه سوره طه بدان اشاره شد؛ «وَلا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى»(طه/۱۳۱)؛ در درگیری بین جبهه ایمان و کفر در طول تاریخ، امکانات ظاهری در اختیار جبهه باطل بوده است؛ در طول تاریخ همه قارون ها و فرعون ها امکانات بسیار وسیعی داشته اند؛ در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باید (در سختی) پای دستور و مأموریت الهی بایستند؛ این آیه در سوره مبارکه طه آمده و در سوره حجر هم تکرار شده است؛ قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنْ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ * لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»(حجر/۸۷-۸۸)؛ ما به گروه های مختلف از کفار ــ نه به یک صنف، بلکه به طوایف مختلف آن ها ــ (از امکانات دنیا) داده ایم و آن ها را متمتع کرده ایم؛ شکوفه های دنیا برای آن ها باز می شود؛ قدرت، ثروت، موقعیت و رفاه ظاهری در اختیار آن هاست ولی شما چشم به آن ها ندوزید؛ با این وصف آیا وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله ــ که جبرائیل کلید همه گنج ها را برای او آورد و حضرت آن رد کردند ــ چشم به لقمه ای که خدا در سفره کفار گذاشته، دوخته است؟!! خیر؛ مسئله چیز دیگری است؛ شاید این مطلب را برای ما بیان می کنند؛ چون می دانستند که ما این (تفاوت) را تحمل نمی کنیم؛ در این امتحان سخت تا مقصد، سختی و فشار و ابتلائات سنگینی در راه است؛ در جبهه مقابل هم فتنه ها و امتحانات شکل دیگری دارد؛ آن ها غرق در خوشی ها هستند؛ حال مؤمنین چگونه صبر کنند و این بار را بکشند؟ قرآن کریم می فرماید: «وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ»(زخرف/۳۳)؛ روایت معنا می کند که اگر نبود که همه، یک امت می شدند، مؤمنین ایمانشان را از دست می دادند؛ اگر نبود که شما تحمل نمی کردید، ما به آن هایی که کافر بالرحمان هستند، آن قدر می دادیم که سقف خانه هایشان را از نقره بسازند؛ ولی شما تحمل نمی کنید؛ شاید نکته این است که این وجود مقدس می بینند این کار بسیار سخت است؛ یعنی امت قرن ها باید صبر کند؛ امتحان سنگین است و تحمل نمی کنند؛ لذا ممکن است منظور حضرت این بوده که مؤمنین هم متمتع شوند؛ ولی خدای متعال می فرماید: به شکوفه های دنیایی که برای طوایف مختلف کفار قرار داده ایم، چشم ندوزید؛ این خطاب بیشتر متناسب با ماست. اگر خدا می فرماید: «زهره الحیاه الدنیا» منظور این نیست که فقط میکده های آن ها «زهره الحیاه الدنیا» است؛ بلکه باغ و بوستان و کاخ و دانشگاه و آکادمی و همه چیز آن ها همین گونه است؛ این ها شکوفه

های دنیاست و راه به آخرت نمی برد. باید فهمید که این ها همه فتنه و امتحان است و خدا با کفار نسبتی ندارد و نخواسته که آن ها راحت باشند، یا آن ها را بیشتر دوست نداشته است. قرآن در این باره از زبان کفار چنین می فرماید: ما همان گونه که در دنیا وضع بهتری داریم، اگر آخرتی هم در پیش باشد، در آخرت هم وضعمان از دیگران بهتر است. در دوره کنونی نیز بسیاری از متفکرین غربی همین ادعا را دارند و معتقدند: هر کس دنیایش آبادتر است، آخرتش هم آبادتر است؛ البته مقصودشان از آبادانی، داشتن امکانات مادی است.

ص: ۱۶۴۵۹

امکانات مادی کفار، لازمه همراهی با امام علیه السلام

بنابراین برای همراهی با امام علیه السلام و ایستادن در کنار او باید بصیرت داشت؛ یکی از بصیرت هایی که قرآن به انسان می دهد، بصیرت چشم برداشتن از امکانات جبهه دشمن است؛ چرا که این بصیرت آن ها را فتنه و ابتلا معرفی می کند. انسان باید بفهمد که اولاً این امکانات و شکوفه های مادی فتنه هستند و ثانیاً رزق پروردگار، رزق خیر و بهتر است.

قرآن در ذکر داستان قارون می فرماید: آن قدر دارایی به قارون داده بودیم که حمل کلیدهای گنج ها و خزائنش یک فرد تنومند را خسته می کرد و به زحمت می انداخت؛ «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ * وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ»(قصص/۷۹-۸۰)؛ او با زینت و تجملاتش بر قوم خود وارد می شد. اراده و خواست و اختیار کسانی که به دنبال حیات دنیا هستند، در حد دنیاست و بالاتر نمی رود؛ خدای متعال در سوره اعلی می فرماید: «بل توثرون الحیاه الدنیا و الآخره خیر و ابقی»؛ آن ها که فهمشان در حد دنیاست، اراده شان نیز در حد دنیاست و بیش از این رشد ندارند؛ این ها حظ و بهره قارون را می دیدند و می گفتند: او چه بهره واسعی دارد! مگر نعمت بد است؟ خدا این همه امکانات به او داده و مورد محبت خداست؛ ای کاش ما هم مثل قارون بودیم؛ قرآن می فرماید: ولی کسانی که خدا به آن ها علم داده بود، این چنین نبودند و پشت صحنه را می دیدند و می گفتند: ثوابی که خدا برای مؤمنین در نظر گرفته، هیچ ارتباطی با آنچه که به قارون داده است، ندارد. ماجرای قارون به جایی رسید که او امتحان شد و خدای متعال خودش و همه امکاناتش را در زمین فرو برد؛ نه کسی از مردم کمکش می کرد، نه خدا؛ کسانی که می گفتند ای کاش ما هم مثل قاون بودیم، وقتی این صحنه را دیدند، گفتند: رزق در دست خداست و نباید چشم به امکانات دوخت. اگر خدا بر ما منت نگذاشته بود و ما هم راه قارون را رفته بودیم، الان باید به جای او در زمین فرو می رفتیم؛ بنابراین گویا هیچ کافری به فلاح نمی رسد.

ص: ۱۶۴۶۰

نوعی از پایداری این است که انسان چشم از تمتعات دنیایی بردارد که البته بسیار سخت است؛ انسان چگونه می تواند چشم از دنیای پر زرق و برق کفار بردارد و دلش به دنبال دنیا نباشد؛ بنابراین آن ثواب الهی فقط متعلق به صابرین است و غیرصابرین و آن ها که سختی های راه را تحمل نمی کنند و می خواهند به سرعت به دنیا برسند، از آن نعمت ها محروم می شوند؛ این حقیقت را اوتو العلم از قبل می دیدند و می گفتند: ثواب الهی بهتر است. اهل دنیا که دیدند قارون فرو رفت، فهمیدند که دنیا آنچنان هم خوب نیست.

یکی از نکات مهم در همراهی اولیای خدا، امتحان و فتنه آن هاست؛ «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَيَاهِ الدُّنيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى»؛ پایان این فتنه معمولاً (برای کفار) سقوط و خسف و عذاب است. در سوره مبارکه توبه می فرماید: «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ»(توبه/۵۵)؛ چشمتان را به امکاناتی که به آن ها داده ایم، ندوزید؛ خدای متعال آن ها را با مال و فرزند فراوان عذاب می کند و آن ها هم ایمانشان را بر سر همین امکانات از دست می دهند؛ آن ها به دنبال متاع دنیا هستند و از مسیر اولیای خدا علیهم السلام جدا می شوند؛ ولی کسانی که «اوتو العلم» هستند، حقیقت این فتنه را می بینند و می فهمند که این ها امتحانی بیش نیست و باید بایستند و صبر کنند تا جبهه حق به نتیجه برسد.

ص: ۱۶۴۶۱

وانمود کردن توسعه غربی

به عنوان راه سعادت بشر، بزرگ ترین مغالطه دنیای امروز

یکی از مغالطه های بسیار بزرگ در دوران جدید و همزمان با مطرح شدن ایده ترقی در غرب و جهانی شدن آن، این است که در فرهنگ عمومی بشر وانمود کرده اند راه سعادت بشر، همان راه ترقی و توسعه همه جانبه غربی است؛ این یک مغالطه صددرصد بزرگ است و این توسعه و ترقی به هیچ وجه موجب سعادت بشر نیست؛ بلکه همان متاع حیات الدنیا یا «زهره الحیاه الدنیا» می باشد. ما با تعالی و اقتدار جامعه مؤمنین و تمدن سازی مخالف نیستیم ولی آن شکوفه های دنیایی که در اختیار طوایف کفار جهان قرار گرفته و از هر سو غرق در آن هستند، نباید چشم مؤمنین را به سوی خود بکشد؛ و گرنه مسیر انسان از انبیا علیهم السلام جدا می شود و نمی توانند صبر کنند؛ اگر کسی دل در گرو آن تمتعات داشت با موسی علیه السلام درگیر می شود؛ اگر کسی گنج قارون بخواهد، نمی تواند کنار حضرت موسی علیه السلام باشد؛ پس این یک مغالطه بسیار بزرگی است که ادعا شود سعادت یعنی توسعه و ترقی؛ اصلاً این طور نیست! با آمدن اولین نشانه های پیری بر چهره، انسان غصه می خورد و بساط همه شادی های دنیایش برچیده می شود؛ این چه سعادتی است؟! انسانی که متعلق به دنیاست اگر همه دنیا را به او بدهند، وقتی مرگ اولین نشانه های خود را می فرستد، و چهره اش را نشان می دهد، او همه هستی اش را می بازد؛ این چه سعادتی است؟ سید الشهدا علیه السلام در یک بیان نورانی فرمودند: «فَإِنِّی لَا أَرَی الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَیَاةَ مَعَ الظَّالِمِینَ إِلَّا بَرَما»(1)؛ من مرگ را جز سعادت نمی بینم... البته باید فهمید که تلقی حضرت از موت چیست، که این همان بصیرت است.

ص: ۱۶۴۶۲

۱- (۹) تحف العقول، النص، ص: ۲۴۵

نبی اکرم و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین در یک طرف و جبهه باطل هم در طرف مقابل قرار دارند؛ درگیری آن ها نیز یک درگیری تاریخی است؛ جبهه دشمن در این جنگ تاریخی دارای شکوفه های دنیایی است؛ فراعنه تاریخ همیشه این گونه بوده اند؛ قوم موسای کلیم علیه السلام حتی لقمه ای برای خوردن نداشتند ولی فرعون اسراف می کرد؛ او و اطرافیانش غرق در نعمت های ظاهری بودند. اگر کسی فریب بخورد و نگاهش به گنج قارون باشد، طبیعی است که از موسی علیه السلام جدا و البته خسف خواهد شد؛ پس انسان باید بفهمد که این ها امتحان هستند و پایان این امتحان هم برای کفار خسف و عذاب است؛ «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاه الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ»؛ بنابراین اولاً نباید تصور کرد که خدا آن ها را دوست داشته و آن ها عزیزان خدا بوده اند؛ ثانیاً اگر انسان به آن رزق های بهتر توجه نکند، چشم به امکانات مادی می دوزد.

امیدواری به رزق های الهی که رزق بهتر و جاویدانند

حضرت در یکی از جنگ ها غنائم را تقسیم می کردند؛ انصار ناراحت شدند که چیزی برای ما نگذاشتید؛ حضرت فرمودند: خود من برای شما هستم؛ آیا من از شتر و اسب بهتر نیستم؟ آیا کسی که این رزق را نمی شناسد و برای او پیغمبر و شمشیر و زره و شتر و اسب تفاوتی ندارد، خسارت نمی کند؟ چه رزقی بهتر از خود حضرت؟ چه رزقی بهتر از همراه بودن با خدا و امام علیه السلام؟ در روایت فرمود: نعیم حقیقی چیزی نیست مگر ولایت ما؛ مگر همه بهشت و درجات آن نازله ولایت امام علیه السلام نیست؟ در مضمون روایات متعددی آمده است که نعمت های بهشتی نازله ولایت امام علیه السلام هستند؛ آیه «وَ طَلْحٍ مَّنضُودٍ * وَ ظِلٍّ مَّمْدُودٍ * وَ مَاء مَّسْكُوبٍ * وَ فَاكِهَهٍ كَثِيرَهٍ * لَّا مَقْطُوعَهٍ و لَا مَمْنُوعَهٍ * وَ فُرُشٍ مَّرْفُوعَهٍ»(واقعه/۲۸-۳۴) نعمت های اصحاب یمین را در بهشت برمی شمرد؛ در آنجا آب جاری، میوه های فراوان و بی پایان و بی حد در اختیار بهشتیان است. روایت در این باره می فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ النَّاس»(۱)؛ این گونه که مردم و عوام خیال می کنند، نیست؛ مقصود امکانات امام علیه السلام و آنچه از مصدر جمال او صادر می شود، می باشد؛ این را چگونه باید معنا کرد؟ مرحوم مجلسی این آیه را در بحار به دو معنا بیان کرده اند: یکی اینکه غیر از بهشتی که در آخرت هست و در آن میوه های بهشتی و نهرهای جاری گسترده شده است، بهشت دیگری هم از تجلیات شئون امام علیه السلام وجود دارد. آنجا آب جاری و میوه های فراوان معنای دیگری می دهد؛ بلکه بالاتر از این، همه نعمت های بهشتی هم باطن ولایت امام علیه السلام هستند؛ پس اگر کسی با امام علیه السلام همراه بود، هم اکنون در بهشت است.

۱- (۱۰) بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص: ۵۰۵

آیا می توان ولایت امام علیه السلام را با امکانات قارون مقایسه کرد؟ کسی که موسی علیه السلام را نمی شناسد با آنکه خدا او را به مردم داده است، موسی علیه السلام را رها کرده و در پی نعمت قارون است؛ ممکن است کسی این نعمت (همراهی با ولی خدا) را نشناسد؛ ولی این رزق رب است که هم بهتر، هم بالاتر است؛ فرمود: دنیا محیط ولایت ائمه جور است؛ «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا * وَ الآخِرَةُ خَیْرٌ وَأَبْقَی»؛ همه گنج قارون دنیاست. حضرت فرمودند: «وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوان»(عنکبوت/۶۴)؛ آخرت محیط ولایت ماست و کسی که وارد این محیط شود، وارد دارالحیاه شده است؛ «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اسْتَجِیبُواْ لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُم لِمَا یُحْیِیکُمْ»(انفال/۲۴)؛ پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد شما زنده باشید و به حیات طیبه برسید؛ انسان چرا در دنیا مثل مردار زندگی کند؟! این ها که مرده اند، مردار هستند و با مرده ها مأنوسند؛ آن ها مثل چارپایان در دنیا متمتع می شوند، نه مثل مؤمنین. انسان چگونه می تواند چشم به تمتع حیوانات بدوزد و سفره امیرالمؤمنین علیه السلام و این رزق خیر و باقی را که خدا برای انسان فراهم کرده، نبیند؛ کسانی هستند که موسای کلیم علیه السلام و بهشت و ملائکه ای را که با او هستند و درهای بهشتی را که با موسای کلیم علیه السلام به رویشان گشوده می شود، نمی بینند و فقط سختی های همراهی با او را می بینند؛ آن ها بهشتی را که در باطن این سختی هاست، نمی بینند؛ چون نمی توانند ببینند که خدا به جبهه مؤمنین چه نعمت هایی داده است؛ امثال سعید ابن عبدالله در امام حسین علیه السلام چه می دیدند که در نظرشان دنیا و همه امکاناتش (رنگ می باخت) و به حضرت عرضه می داشتند: ای کاش هزار بار ما را می کشتند؛ هزار بار هم که کشته شویم دست از شما برنمی داریم؛ زهیر در امام حسین علیه السلام چه می دید که وقتی حضرت فرمودند: بروید، زهیر خطاب به اصحاب گفت: اجازه می دهید از طرف شما جمله ای را به امام علیه السلام عرض کنم؟ او یک جمله شگفت انگیز به امام حسین علیه السلام گفته است؛ او به حضرت عرض کرد: اگر عمر دنیا جاودانه بود و کسی در دنیا نمی مرد، و اگر تلخکامی و پیری و غصه هم در دنیا نبود، و سراسر عمر ما عیش و جوانی بود، باز هم شهادت در رکاب شما را بر عیش جاودانه دنیا ترجیح می دادیم؛ او چه چیزی در امام حسین علیه السلام دیده است؟ چه احساسی از ایشان دارد که عمر و لذت جاودانه دنیا را به امام علیه السلام ترجیح نمی دهد؟ آنجا امیرالمؤمنین و سید الشهداء علیهما السلام و وجود مقدس نبی اکرم و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین هستند. جایگاه کسی که با امام علیه السلام و با بلای آن ها همراه می شود، بهشت است که فرمود: «ان الابرار لفی نعیم»؛ آیا ممکن است کسی این نعمت را ببیند و طالب گنج قارون باشد؟! کسی که دنبال گنج قارون است، نمی تواند با موسای کلیم علیه السلام همراه باشد؛ پس نباید برای رسیدن به دنیای خود ـ دنیایی که نمی دانیم چیست و معلوم نیست که به آن برسیم ـ نمی توان ارزش های الهی را کمرنگ کرد و دست از دین خدا برداشت؛ البته سختی وجود دارد و اگر کسی بخواهد در راه خدا بایستد، راه خدا سخت است، تا به نتیجه برسد؛ به همین دلیل آن ثواب الهی از آنِ صابرون است.

صبر مؤمنین

بر امکانات مادی دشمنان و تردید نکردن در حقانیت جبهه حق

یکی از صبرهای مهم این است که انسان همه امکانات را در جبهه دشمن ببیند ولی تردید نکند؛ شیطان گاهی وسوسه می کند و در دل ما می گوید: اصلاً حق آن طرف است و اگر حق با جبهه انبیا و اولیا علیهم السلام است چرا همیشه سفره دشمنان آباد است و ما همیشه با مشکلات دست و پنجه نرم می کنیم و آن ها غرق در لذت های مادی هستند؟ گاهی نیز با اینکه انسان تردید نمی کند ولی دلش دنبال آن لذت هاست و می گوید: خدایا ما هم از آن لذت ها می خواهیم؛ البته آن لذت ها لوازمی دارد؛ کسی که چشمش را بر امام علیه السلام و هدایت او می بندد، سرگردان می شود؛ کسی که به دنبال متاع دنیاست، به خسف هم مبتلا می شود؛ پس (اگر متاع دنیا را می خواهید) پای خسف هم بایستد؛ چرا آدم نباید از ابتدا آن خسف و فنا را ببیند که به دنبال قارون برود؟ و وقتی قارون خسف شد بگوید: الحمدلله که ما جای او نیستیم و گرنه ما باید خسف می شدیم. این اقتدار مادی، شوکت مادی و بهجت های مادی، برچیدنی هستند؛ «أَ تُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا ءَامِنِينَ * فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ»(شعراء/۱۴۶-۱۴۸)؛ آیا شما در این باغ ها می مانید؟ آیا این نخل هایی که شکوفه کرده، کاخ هایی که در کوه ها از سنگ ساخته اید، و باغ ها و چشمه سارها و نخلستان ها برای شما باقی می مانند؟ خیر؛ باقی نمی ماند؛ البته منظور این نیست که نباید به عمران و آبادانی دنیا پرداخت؛ نکته این است که معنی آبادانی دنیا چیست؟ چرا توسعه غربی را به آبادنی معنی می کنند؟! چرا توسعه به مفهوم مادی آن را به آباد کردن و عمران دنیا معنی می کنند؟!

ص: ۱۶۴۶۵

بنابراین (چشم پوشی از شکوفه های دنیا در جبهه دشمن) یکی از بصیرت های مهمی است که قرآن و اهل بیت علیهم السلام در انسان ایجاد می کنند که البته شرط همراهی ما با اهل بیت علیهم السلام در این امتحان سنگین است؛ اگر این بصیرت در ما نباشد، نمی توانیم در این امتحان همراه با ائمه علیهم السلام بایستیم و صف خود را از ایشان جدا می کنیم؛ آن ها که به دنبال غنیمت بودند، از امام حسین علیه السلام جدا شدند؛ زیرا سرانجام همراهی با امام حسین علیه السلام شهادت و کشته شدن و کشتن است؛ البته «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ»(روم/۶۰)؛ خدا یک وعده قطعی هم داده است؛ کسانی که کنار امام حسین علیه السلام خون دل خود را می دهند، رجعتی خواهند داشت؛ آن ها به دنیا بر می گردند و دوره ظهور و آبادانی عالم را می بینند.

پس می توان کنار امام علیه السلام ایستاد و بلائی را که بلای امام علیه السلام است، تحمل کرد؛ از سوی دیگر می توان صف خود را از ایشان جدا کرد و در صفین و جمل و نهروان و کربلا همراه حضرت نبود؛ در زیارت جامعه ائمه المؤمنین آمده است: «فَنَحْنُ نُشْهِدُ اللَّهَ اَنّا قَدْ شارَكْنا اَوْلِيآئَكُمْ وَاَنْصارَكُمُ الْمُتَقَدِّمينَ»(۱)؛ ما با قلب هایمان کنار آن ها هستیم؛ ما کنار اولیائی هستیم که در صفین و نهروان و جمل و کربلا بودند؛ قلب ما همان جاست؛ برعکس می توان قلب و نیت خود را جدا کرد و از مسیر امام علیه السلام جدا شد. همچنان که عده ای در عاشورا به دنبال غنائم رفتند و راهشان از امام حسین علیه السلام جدا شد؛ راه غنائم راه دیگری است. اگر کسی شهادت در رکاب امام حسین علیه السلام را غنیمت و فوز عظیم نمی داند، و اسب و شتر و طلا و نقره را غنیمت می داند، در مسیر دیگری قدم گذاشته است؛ البته به دنبال این استقامت، وعده ای آمده است؛ «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقينَ»(اعراف/۱۲۸)؛ پس این یکی از بصیرت هاست. بصیرت های دیگری هم وجود دارد که قرآن برای ایستادن انسان در این راه و تحمل بلای اولیای خدا به او داده است؛ روایتی از اسد بن شاذان واسطی در کافی نقل شده است که می فرماید: «أنَّ اللهَ جَلَّ ذِكرُهُ أخَذَ ميثاقَ أولیائِنا عَلَى الصَّبر فی دَولَهِ الباطل»

۱- (۱۱) المزار الکبیر (لابن المشهدی)، ص: ۲۹۹

منبع : (هیئت ثارالله قم – شب دوم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه)sarallahqom.ir

اسراف (۵)

فرهنگ جاهلیتِ اشرافی گری و حقوق های نجومی

فرهنگ جاهلیتِ اشرافی گری و حقوق های نجومی

۱-رسول خدا(ص) فرمود:

«إذا وُسِّدَ الاَمرُ الی غَیرِ اَهلِهِ فانتَظِرالسّاعَه:آنگاه که کار به دست نااهل سپرده شود، منتظر قیامت و هلاکت باشید.».

«فَلیسَـت تصْـلح الرّعیه الاـ بِصَـلاح الولاـه وَ لاـ تَصْـلح الولاـه الاـ بِاسـتقامه الرَّعیـه:پس مردم صالـح نمی شونـد مگر به اصـلاح زمامداران، و زمامداران صالح نمی شوند مگر با استقامت مردم»

(خطبه ۲۱۶ امیرالمومنین(ع)-

این هشـدارهای پیـامبر اسـلام(ص) و امیرالمومنین(ع) برای هـدایت جـامعه اسـلامی و برقراری عـدالت، انگار نیاز امروز جامعه ماست. اگر جلوی دست اندازی به اموال عمومی و غارتگری بیت المال توسط برخی مدیرانی که مستی اشرافیگری وجود آنها را فرا گرفته، گرفته نشود، حسب تذکرات رهبر معظم انقلاب که بر گرفته از این هشدارهاست، فرهنگ جاهلیتِ اشـرافی گری به جامعه سـرریز خواهـد کرد و کشور را در معرض تهدیـد قرار خواهـد داد. اما آنچه که می تواند جلوی این تهدید را بگیرد، براساس فرمایش مولا علی(ع) مطالبه مردم و افکارعمومی از مسـئولان برای پیگیری و برخورد قاطع با غاصـبان اموال عمومی و ثروت های بادآورده از جمله حقوق های نجومی، و مقاومت مردم بر این مطالبه خود است.

عزل نزدیکان و خیانت کاران به بیت المال

۲-بعـد از رحلت پیامبر اکرم(ص) بسـیاری از کارگزاران حکومت از میان افراد فاقـد صـلاحیت انتخاب شدند و اشـرافی گری اولویت کارگزاران و مسـئولان دولتی و سـرمنشأ همه فسادها و انحرافات بعدی شد. جامعه اسـلامی ربع قرن بعد از رسول اکرم (ص)، بویژه در دوران خلیفه سوم اموی، از نابسامـانی هـای اقتصادی، سیاسـی، اجتماعی و فرهنگی بسـیاری رنـج می برد. کار بدان جا رسـید که خویشاوندانی که نه تنها فاقد صـلاحیت که بد سابقه ترین اشخاص بودند، مقام و منزلت یافتند و بیت المال مسـلمانان در اختیار شان قرار گرفت تا جایی که «ولید بن عقبه» که خداوند به صراحت او را فاسق و تبهکار خوانده بود (شرح نزول آیه ۶ حجرات)، به فرمانداری کوفه گماشـته شد. وقتی ولید در چپاول بیت المال کار را به اوج رساند، حضرت علی (ع) خطاب به خلیفه وقت فریاد برآورد: « او را برکنار و مجازات کن و دیگر مسئولیت به او نسپار».

ص: ۱۶۶۰۷

بذل و بخشش های نابجا از جیب بیت المال

۳- موضوع دیگری که باعث خشم مردم شد، مسئله بذل و بخشش های فراوان از بیت المال مسلمین بود از جمله ۳۰۰ هزار درهم، به اضافه شترهایی که به عنوان زکات جمع آوری شده بود، به اضافه زمینی که پیامبر(ص) وقف مسلمانان کرده بود، به حارث بن حکم؛ ۳۲ میلیون و ۲۰۰ هزار درهم به طلحه؛ ۵۶ میلیون و ۸۰۰ هزار درهم به زبیر و...

عزل نالایقان پست های حکومتی و بازگرداندان اموال غارت شده به بیت المال

۴-در چنین شرایطی که فساد و حیف و میل بیت المال به اوج خود رسیده بود، حضرت علی علیه السّلام بعد از بیست و پنج سال خانه نشینی، به اصرار مردم و به علت به ستوه آمدن آنها از فساد موجود و روی آوردن عده ای به سنت های جاهلی گذشته، حکومت را پذیرفت و در اولین اقدام کارگزاران فاسد و نالایق را از کار برکنار کرد و اموال غارت شده بیت المال را بازگرداند و فرمود؛ بدانید هر زمینی و هر ثروتی را که از اموال خداوند به کسی بخشیده شده به بیت المال باز می گردد؛ حتی اگر مهریه زنان تان شده باشد و به هیچ کس امتیاز ویژه ای نخواهم داد و آنان که از طریق غصب اموال عمومی صاحب ثروت بادآورده شده اند، علی همه آنها را به بیت المال باز خواهد گرداند».(خطبه شقشقیه)

تقسیم بیت المال بدون توجه به ویژه خواری ها و رانت خواری ها/مو از ماست کشیده شدن

۵-سخنان علی(ع) برای کسانی که به استفاده بی حد و حساب از بیت المال عادت کرده بودند، بسیار سنگین بود، ولی تصور می کردند این سخنان شعاری بیش نیست. اما در روز سوم خلافت، هنگام پرداخت حقوق مردم، علی علیه السّلام به عبید اللّه بن ابی رافع فرمود:

ص: ۱۶۶۰۸

«اول به مهاجران و سپس به انصار و به همه به طور مساوی سه دینار بپرداز!».

وقتی علی در تقسیم بیت المال بدون توجه به ویژه خواری های گذشته مو را از ماست کشید، صدای اعتراض زیاده خواهان قوم بلند شد، اما علی (ع) خطاب به آنها تأکید کرد:«به خدا سوگند، اگر بمانم و سالم باشم، با قاطعیت به این روش ادامه خواهم داد.»

برخورد با متخلفان حتی با اقوام و برادرخود!

۶-هنگامی که گزارش فساد و اختلاس ۳۰ هزار درهمی منذر بن جارود عبدی یکی از کارگزاران آن حضرت به ایشان رسید، او را عزل کرد، سی هزار درهم را پس گرفت و به او نوشت «شایستگی این را نداری که در جمع آوری بیت المال به تو اعتماد شود» (نهج البلاغه - نامه ۷۱) و یا آن بزرگوار در فرمانی به مالک اشتر می فرماید:

«ثمّ تفقّد أعمالهم و ابْعَثِ العیونَ...- با فرستادن مأموران مخفی مواظب کارگزاران خود باش، چنانچه یکی از آنان، دست به خیانتی زد، بدون تأخیر، خیانتکار را کیفر ده، آنگاه وی را در مقام خواری و مذلت بنشان و داغ خیانت بر پیشانی او بگذار و طوق رسوایی بر گردنش بیفکن!». نامه های فراوانی از علی(ع) در نهج البلاغه وجود دارد که در آنها به کارگزارانش که در معرض اتهام حیف و میل بیت المال بودند، نوشته:

« تو در نزد من خوار و زبون و کم ارزش و بی مقدار خواهی شد.» (نامه ۴۳)

و «چنان بر تو سخت می گیرم که در زندگی حقیر و ضعیف شوی » (نامه ۲۰).

ص: ۱۶۶۰۹

ماجرای گذاشتن آتش گداخته در دست برادرش عقیل برای درخواست اندکی ناچیز از بیت المال، بیش از حقش، و ماجرای برخورد با علی ابن رافع که گردن بندی از بیت المال به دخترش به امانت داده بود، نیاز به توضیح ندارد.

مصلحت گرایی بر مدار اشرافیگری!

۷-یکی از بدعت هایی که علی(ع) با آن به مبارزه برخاست، مصلحت اندیشی در برابر احکام خدا بود. مرحوم شرف الدین در کتاب «اجتهاد در مقابل نص»، مصادیق فراوانی را ذکر کرده که چگونه برخی از اصحاب و خلفا، براساس تشخیص خود تحت عنوان مصلحت گرایی بر مدار اشرافیگری عمل می کردند. قاطعیت علی (ع) موجب شد برخی سیاست مداران از جمله مغیره بن شعبه نگران مصلحتِ نظام و حکومتِ علی و رای و بیعت سران و متنفذان جامعه شوند. آنان به علی(ع) پیشنهاد دادند برخی کارگزاران فاسد از جمله معاویه و عبد اللّه بن عامر را برکنار نکن تا آنها بیعت کنند. اما امام با چهره ای برآشفته از این پیشنهاد، بر سر آنها فریاد زد: «به خدا سوگند، ساعتی هم آنها را مسئولیت نمی دهم و با این پیشنهاد در دینم نیرنگ وارد مکنید و در کارم پستی روا مدارید».

قاطعیت و صراحت، در برابر غارتگران بیت المال

۸-دوران حکومت چهار سال و نه ماهِ امیرالمؤمنین (ع) دوران مبارزه با فرهنگ اشرافیگری جاهلیت بود که بعد از رحلت پیامبر اسلام دوباره به جامعه برگشته بود. امام علی (ع) با تمام وجود و بدون ملاحظهِ روش های معمول گذشته، با قاطعیت و صراحت، جلوی تمام غارتگران بیت المال ایستاد و عدالت را تحقق بخشید، هر چند خود شهید عدالت شد. اما علی(ع) در این مبارزه اهل زد و بندهای سیاسی- اقتصادی پشت پرده نبود «وَ لاـ تُخالِطوُنی بِالمُصانِعَه - با من با ساخت و پاخت و تبانی معاشرت نکنید»(خطبه ۲۱۶).

ص: ۱۶۶۱۰

حقوق های نجومی پرداخت و دریافت! کدام یک مقصر هر دو یا؟!

۹–حال آیا اگر دولت و دیگر قوا با مدیران متخلف براساس سیره و روش مولاـ علی(ع) برخورد می کردند، هیچ وزیر و مدیری به خود جرأت می داد که حقوق های نجومی پرداخت و یا دریافت کند؟

دستان ناپاک امانت داران بزرگ بیت المال؟!

۱۰–یکی از مسایل و موضوعات مهم در مبارزه با فساد و غارت بیت المال و در شرایط کنونی برخورد با حقوق های نجومی از نگاه مولا علی(ع) این است که مبارزه با فساد و حقوق های نجومی «دستان پاک» می خواهد و کسانی که حتی شائبه رانت خوری و دریافت پاداش های نجومی را داشته باشند، نمی توانند مسئول چنین امر مهمی شوند، چه برسد که اسناد فساد آنها فاش شده باشد!. علی(ع) در این خصوص تاکید میکند: «لایُقیم أمرُ الله إلاّ مَن لا یُصانِع...– امر خدا را هرگز نمی تواند اقامه کند جز کسی که اهل سازش و زد و بند با مفسدان و دشمنان نباشد». وقتی دستان متولیان مبارزه با فساد ناپاک باشد، چنین دستان آلوده ای، کسانی را که شکم های خود را از بیت المال پر کرده اند، «امانتدار بزرگ بیت المال» می خوانند و می گویند: «پرداخت های حقوق های نجومی برای مقابله با فسادهای بیشتر، ضروری است و برخورد با حقوق های نجومی خود موجب فساد می شود»!. سبحان الله! این توجیهات تداعی کننده سخنان پدر معنوی این جماعت اشرافی است که می گفت برای ساختن یک سد، حیف و میل صدها میلیون تومان و برای توسعه، له شدن مردم اشکالی ندارد!!!.

ص: ۱۶۶۱۱

زندگی حیوانی و اشرافی گری ممنوع!

۱۱-اگر می خواهیم دچار سرنوشت اشرافی گری بعد از رحلت پیامبر نشویم، باید هشدارهای رهبر معظم انقلاب را جدی بگیریم، رهبر معظم انقلاب در سخنرانی اخیرشان به مسئولان هشدار دادند: « جلوی این فسادها و این زیاده خواهی ها و زیاده خوری ها و این حقوق های گزاف را بگیرید، بایستی فراگیر و دنبال شود، باید رها نشود.جلوی اشرافی گری باید گرفته بشود- ۱۱ / ۵ / ۹۵».

رهبر معظم انقلاب سال ها قبل از این نیز به پدران معنوی این قوم اشرافی هشدار داده بودند:

«مگر مردم کورند؟. آقایان! مگر مردم نمی بینند که ما چگونه زندگی می کنیم؟ نمی شود ما در زندگی مادّی مثل حیوان بچریم و بغلتیم... مثل اشراف عروسی بگیریم، مثل اشراف خانه درست کنیم!. ..از آیه شریفه «و اذا اردنا ان نهلک قریه امرنا مترفیها ففسقوا فیها» بترسیم. اندازه نگه دارید. اینها ما را از مردم دور می کند. مردم رودربایستی ندارند؛ خدا هم با کسی رودربایستی ندارد.

اسراف و تبذیر(منبر ده دقیقه ای)۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

یگانه حامی خونِ خدا "بنفسی انت"	سلاله ی سرِ از تن جدا "بنفسی انت"
بیا که حضرت صدیقه چارده قرن است	کُند برای ظهورت دعا "بنفسی انت"
بیا که از جگر چاه ، اشک می جوشد	ز بس گریست علی بی صدا "بنفسی انت"
بیا که طشت بود مثل باغ لاله هنوز	ز پاره های دل مجتبی "بنفسی انت"
بیا که چشم به راه ظهور توست هنوز	سر بریده ی خون خدا "بنفسی انت"

ص: ۱۶۶۳۱

بیا که ناله ی عجل علی ظهورِ حسین رسد به عرش ز طشت طلا "بنفسی انت"

بیا دعای فرج بشنو از لب زینب به شهر کوفه و شام بلا "بنفسی انت" (۱)

اسراف و تبذیر

مقدمه

دین مقدس اسلام بهره برداری مشروع از نعمتهای الهی و زیباییهای زندگی را مباح و روا و اسراف و زیاده روی را حرام و ناروا می داند و این بدان جهت است که مسلمان به تناسب امکانات و توانایی و کارآیی خود، در برابر جامعه مسؤولیت دارد. در این صورت فرد اسراف کار قهرا از اجرای مسؤولیت و تعهدات اجتماعی خود باز میماند و از این رهگذر بر پیکر جامعه ضربه می زند.

مفهوم اسراف

راغب اصفهانی می گوید:

«السرف تجاوز الحد فی کل فعل یفعله الانسان» (۲) اسراف به معنی تجاوز از حد و معیار در هر کاری است که از انسان سر بزند،

گرچه استعمال آن در موارد زیاده روی در انفاق مال بیشتر است و گاهی به خروج از اعتدال در مقدار خرج مال و زمانی هم به چگونگی بذل مال و مورد آن اطلاق می شود. اما بنا به مفهوم سخن راغب و روح معنی «کل فعل» و بر پایه شواهد فراوان در قرآن و حدیث، اسراف به هر گونه تجاوزکاری و زیاده روی گفته می شود و در هر حال اسراف عملی است ممنوع و محکوم، و مورد خشم و انزجار خداوند متعال است و از آن به شدت منع شده است.

خداوند در سوره اعراف می فرماید: «کلوا واشربوا ولاتسرفوا انه لایحب المسرفین» (۳) بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست ندارد.

ص: ۱۶۶۳۲

مفهوم تبذیر

تبذیر برخلاف اسراف و تنها واژه ای اقتصادی است. تبذیر از ریشه «بذر» یعنی تفریق و پخش کردن چیزی; اصلش از ریختن و پاشیدن بذر است که به طور استعاره درباره کسی که مال خود را بیهوده تلف و پخش می کند، به کار رفته است و نیز گفته شده است که تبذیر، انفاق مال در راه معصیت است.

با این توضیحات ملاحظه می کنیم که «اسراف» در برابر اقتصاد و میانه روی قرار دارد و به هرگونه تجاوز از حد، در غیر طاعه الله و به قصور از حق الله اطلاق می شود.

در قرآن کریم واژه قصد و مشتقات آن در معانی; راست، متوسط و معتدل به کار رفته است. مانند: «واقصد فی مشیک» (۴) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن.

داستان:

عمر بن عبدالعزیز، در زمان خلافت خویش، روزی بالای منبر مشغول سخنرانی بود در خلال سخن گفتن وی مردم می دیدند که خلیفه گاه به گاه دست می برد و پیراهن خویش را حرکت می دهد، این حرکت موجب تعجب حضار می شد و همه از خود می پرسیدند: چرا خلیفه چنین می کند؟

مجلس تمام شد پس از تحقیق معلوم شد که خلیفه برای رعایت بیت المال مسلمین و جبران افراط کاریهایی که اسراف و پیشینیان وی در تبذیر و اسراف بیت المال کرده اند، یک پیراهن بیشتر ندارد و

چون آن را شسته و پیراهن دیگری نداشته، ناچار بلافاصله پیراهن را پوشیده است و اکنون آن را حرکت می دهد تا زودتر خشک بشود.

مطهری، استاد شهید مرتضی(۱۳۶۱)، داستان راستان، ص ۱۳۲- انتشارات صدرا

فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات (۵)

از میان آنها عده ای بر خود ستم کردند و عده ای میانه رو بودند و عده ای به اذن خدا در نیکی ها از همه «پیشی» گرفتند.

داستان:

نوجوانانی مشغول خوردن میوه بودند و اغلب میوه ها را ناتمام می خوردند و به کناری پرتاب می کردند امام (علیه السلام) فرمود:

«سُبحانَ اللهِ اِنْ کُنْتُم اِسْتَغْنَیْتُم فَاِنَّ النّاسَ لَمْ یَسْتَغْنُوا أطْعِمُوهُ مَنْ یَحْتاجُ إلَیْهِ».

پناه بر خدا منزه است پروردگار! اگر شما سیر هستید و بی نیازید مردم محتاجند این میوه ها را به آنها که محتاج هستند بخورانید (محاسن برقی /۴۴۱)

حضرت علی(علیه السلام) در مورد قصد می فرمایند: «علیک بالقصد فی الامور» (۶) بر تو باد میانه روی در کارها.

در خطبه همام از نشانه های متقین و پرهیزگاران می فرماید:

«و ملبسهم الاقتصاد» (۷) یعنی پوشاک شان میانه بود، بدین معنی افراط و تفریط در کارها و زندگیشان وجود ندارد.

از مجموع این نظریه ها این چنین برمی آید که بین واژه اسراف به معنی اقتصادی آن با واژه تبذیر فرق زیادی وجود ندارد و تنها ممکن است در جهت تمایز بین این دو واژه گفته شود که با توجه به خصوصیات تعابیر لغت شناسان در معنی تبذیر، مقصود از این واژه تلف کردن و ضایع نمودن مال است و زیاده روی در انفاقات شخصی و امور خیریه را شامل نمی شود، در حالی که اسراف فراگیرتر از آن و در برگیرنده همه موارد از به هدر دادن و زیاده روی در مصارف شخصی و خانوادگی و انفاقهای مستحب می باشد. و به عبارت دیگر هر تبذیری اسراف است ولی هر اسرافی تبذیر نیست.

از امام صادق(علیه السلام) جمله کوتاهی نقل شده است که ممکن است همین نکته را از آن استفاده کرد. آن حضرت فرمود:

«ان التبذیر من الاسراف» یعنی، تبذیر از اسراف است. در این حدیث شریف، برای اسراف انواع و اقسامی فرض شده، که تبذیر شاخه ای از آن معرفی گردیده است.

امام صادق (ع) درحدیثی سرگذشت امتی را بیان کردند که درخصوص استفاده از نان، ولخرجی و اسراف و استفاده نامناسب را به حدی رساندند که خداوند نعمت خود را از آنها گرفت. حضرت فرمودند:

«اهل قریه کان الله عزوجل قد اوسع علیهم فی معایشهم فاستخشنوا لاستنجاء بالحجاره و استعموا من الخبز مثل الافهار فکانوا یستنجون به فبعث الله علیهم دواب اصفر من الجراد فلم تدع لهم شیئاً خلقه الله من شجر و لانباتٍ إلا اکلته فبلغ بهم الجهد إلی أن رجعوا الی الذی کانوا یستنجون به من الخبز فیأکلونه»؛

خداوند در روزی گروهی ازمردم وسعت و گشایش داد تا هنگامی که سر به طغیان گذاشتند و سنگ را برای تطهیر خود خشن احساس کردند،از این رو برای این کار از نان استفاده کردند. دراین هنگام خداوند آنان را به قحطی و گرسنگی گرفتار کرد و آن گروه به ناچار آذوقه های خود را در انبارها ذخیره می نمودند تا محفوظ بماند. خداوند حشراتی کوچکتراز پشه برای آنها برانگیخت تا ذخیره آنان را فاسد نمایند و بدین رو مجبور شدند برای تأمین آذوقه خود به همان پاره نان های آلوده ای که جمع شده بود روی آوردند و آن ها را خوردند. (بحار/ ج ۶۳ /ص ۴۳۱ /باب ۲۰ /حدیث ۱۶

اسراف از نظر قرآن

در قرآن کریم واژه «اسراف» و مشـتقات آن مکرر به کار رفته است ولی در بیست و سه مورد لفظ «اسراف» استعمال شده که در هر مورد، مفهومی ویژه دارد. در غالب موارد، مقصود از اسراف جنبه های اخلاقی، عقیدتی و تجاوز از حدود الهی است، و تنها در چهار مورد جنبه مالی را شامل می شود که با دو آیه «تبذیر» شش آیه می شود.

به آیات زیر توجه کنید:

۱ – کذلک زین للمسرفین ماکانوا یعملون. (۸) این گونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است.

۲ – ولا تطیعوا امر المسرفین. (۹) اطاعت فرمان مسرفان نکنید.

۳ – ان الله لایهدی من هو مسرف کذاب. (۱۰) خداوند اسرافکار دروغگو را هدایت نمی کند.

۴ – و ان فرعون لعال فی الارض و انه لمن المسرفین. (۱۱) و به راستی فرعون برتری جویی (و طغیان) در زمین روا داشت و او از اسراف کاران بود.

اما آیاتی که تنها ظهور در جنبه های اقتصادی دارند عبارتند از:

۱ – انعام، آیه ۱۴۱.

۲ – اعراف، آیه ۳۱.

۳ – فرقان، آیه ۶۷.

۴ – اسراء، آیات ۲۷ و ۲۸.

حال به ذکر چند آیه می پردازیم:

۱ – وات ذاالقربی حقه والمسـکین وابن السبیل ولاتبـذر تبـذیرا ان المبذرین کانوا اخوان الشـیاطین و کان الشـیطان لربه کفورا. (۱۲)

و حق نزدیکان را بپرداز! و (همچنین) مستمند و در راه مانده را، و هرگز تبذیر مکن چرا که تبذیر کنندگان برادران شیطانند و شیطان کفران (نعمتهای) پروردگار کرد.

واژه «تبـذیر»، تنهـا یک واژه اقتصادی است و در قرآن کریم تنها در همین دو آیه از سوره اسـراء به کار رفته است. و شایـد در قرآن کریم کمتر مواردی بتوان پیدا کرد که با چنین لحن تند و شدیدی از عملی نهی شده باشد.

۲ – خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لایحب المسرفین (۱۳)

زینت خود را در هر مسجد برگیرید و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید همانا که خداوند مسرفان را دوست نمی دارد.

پی نوشت ها و مآخذ:

۱–حاج غلامرضا سازگار

۲– مفردات راغب، ص ۲۳، ماده سرف.

۳– اعراف /۲۹.

۴– لقمان /۱۹.

۵– فاطر /۳۲.

۶– غررالحکم، فصل ۴۹، ص ۴۸۳.

۷– نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۸۴/۶۱۱.

۸– یونس /۱۲.

۹– شعراء /۱۵.

۱۰– غافر /۲۸.

۱۱– یونس /۸۳.

۱۲– اسراء /۲۶ و۲۷.

۱۳– اعراف /۳۱.

اسراف (منبر ده دقیقه ای)۲

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن ...

ای امید ملت اسلام، یا مهدی بیا　　خون شد از هجرت دل ایام، یا مهدی بیا

ای شب تاریک هجران را تو صبح آرزو　　روز در این آرزو شد شام، یا مهدی بیا

التیام زخم قرآن، در دم شمشیر توست　　از تو یابد درد دین آرام، یا مهدی بیا

تا که بر دور سرت لبیک گو آرد طواف　　کعبه بسته همچنان احرام، یا مهدی بیا

در دل شهر مدینه از مزاری گم شده　　مادرت زهرا دهد پیغام، یا مهدی بیا

تشرف:

مرحوم آیت الله آقای نجفی مرعشی (ره) با خود عهد می کند که چهل شب چهارشنبه به نیت دیدار حضرت صاحب الامر (ع) پیاده به مسجد سهله برود. ایشان می گوید: «شاید شب چهارشنبه سی و پنجم بود که در بین راه سید عربی را دیدم در حدود دو ساعت در محضر ایشان بودم. در مورد مطالبی صحبت شد. از جمله در مورد استخاره سخن به میان آمد سپس فرمودند: «بعد از نماز صبح سوره یس، پس از نماز ظهر سوره ی نباء، بعد از نماز عصر سوره ی نوح، پس از نماز مغرب سوره واقعه و بعد از نماز عشا سوره ملک را بخوان.» آنگاه در تعریف و تمجید از کتاب شرایع الاسلام مرحوم محقق حلّی فرمودند:«تمام آن مطابق با واقع است مگر کمی از مسایل آن.» همچنین ایشان به خواندن قرآن و هدیه کردن ثواب آن برای شیعیانی که وارث ندارند یا وارثشان یادی از آنها نمی کنند، احترام پدر و مادر، زنده باشند یا مرده و احترام به ذریه سادات تأکید فرمودند و به من گفتند: «قدر خود را به خاطر انتساب به اهل بیت(ع) بدان و شکر این نعمت را که موجب سعادت و افتخار فراوان است به جای آور.»

همچنین بر حفظ و یادگیری خطبه حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (ع) در مسجد پیامبر (ص) و خطبه شقشقیه امیرالمؤمنین(ع) و خطبه علیا مخدرّه زینب کبری (ع) در مجلس یزید (علیه العنه) تأکید کردند و در خصوص تسبیح حضرت زهراء (س) و زیارت سید الشهداء (ع) از دور و نزدیک و زیارت اولاد ائمه (ع) و صالحین و علماء سفارش کردند و فرمودند بعد از نمازهای پنجگانه این دعا را بخوانید: «اَللّهُمَّ سَرِّحنی عَنِ الهُموم وَ الغُمُوم وَ وَحشَهِ الصِّدر وَ وَسوَسَهِ الشیطان بِرَحمتکِ یا أرحَمَ الراحمین»

اسراف و تبذیر

بحث ما در رابطه با اسراف و تبذیر بود در ادامه بحث به یک تقسیم بندی و توضیحات آن توجه فرمایید

تمامی آیات مربوط به اسراف را می توان به طورکلی به دو بخش تقسیم کرد:

۱ - اسراف در مال.

۲ - اسراف در غیرمال.

۱ - اسراف در مال

آیات مربوط به زیاده روی در صرف مال شامل دو بخش است:

الف) اسراف در مصرف شخصی

قرآن می فرماید:

کلوا من ثمره اذا اثمر ... (۱)

از میوه آن به هنگامی که به ثمر می نشیند بخورید و حق آن را به هنگام درو بپردازید، اسراف نکنید که خداوند مسرفین را دوست نمی دارد.

بنابراین اسرافی که در بعد اقتصادی بیشتر مورد توجه است و موجب تضعیف بنیه مالی محرومان و لذت طلبی مسرفان می شود و از بلاهای بزرگ اجتماعی است و فقر و محرومیت بیشتر به دنبال دارد همین نوع اسراف است که هر مسلمان با توجه به وظیفه و تعهد و مسؤولیتی که در برابر خداوند و اجتماع دارد لازم است، در مخارج زندگی خویش رعایت اعتدال را بکند و جدا از اسراف پرهیز نماید.

ص: ۱۶۶۲۵

داستان:

روزی بهلول بر هارون وارد شد. در حالی که در میان عمارت مجلل و نوساز خود مشغول گردش و تفریح بود از بهلول خواست که چند جمله جالب روی این بنای جدید بنویسد.

بهلول روی بعضی از دیوارها نوشت ......

ای هارون! تو گل را بلند داشتی و دین را پایین آوردی و خوار کردی، گچ را بالا بردی ولی نصّ و فرمایش پیغمبر را پایین آوردی.

اگر مخارج این ساختمان از مال خودت است خیلی اسراف کرده ای و خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد و اگر از مال دیگران است بر دیگران روا داشته ای و خداوند ظالمان را دوست ندارد.

شعر:

ای به دنیا بسته دل غافل ز عقبایی چرا؟ رهروان رفتند و تو پابند دنیایی چرا؟

برف پیری بر سرت باریده ابر روزگار سر به خاک طاعتی آخر نمی سایی چرا؟

صد هزاران گل ز باغ عمر پرپر می شود بی خبر بنشسته و گرم تماشایی چرا؟

ب) اسراف به خاطر دیگران؛

وقتی انفاق از حد تعادل خارج شود نسبت به انفاق شونده و انفاق کننده هر دو عوارض سوء و زیانبار خواهد داشت، به این جهت است که قرآن مجید وقتی در آیاتی از سوره شریفه فرقان ویژگیهای مؤمنان و بندگان واقعی را بر می شمارد یکی از آن ویژگیها را این گونه معرفی می فرماید:

اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا و کان بین ذلک قواما؛ (۲) کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند نه اسراف می کنند و نه سختگیری، بلکه در میان این دو اعتدالی دارند.

ص: ۱۶۶۲۶

و نیز قرآن، خطاب به حضرت پیامبر(ص) م ی فرماید:

و لا تجعل یدک مغلوله الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا (۳)

هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد آن را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی،

و در همین رابطه حضرت علی(ع) می فرمایند:

«ما عال امرء اقتصد» (۴) کسی که میانه روی پیشه سازد تنگدست نگردد.

و حضرت رسول(ص) می فرمایند:

«من اقتصد اغناه الله، و من بذر افقره الله» (۵) هر کس در دخل و خرج میانه روی کند خدا بی نیازش می کند و هر کس اسراف و تبذیر نماید خداوند فقیرش گرداند.

زیربنای آفرینش بر تعادل گذاشته شده است

قرآن میفرماید:

«و کل شی ء عنده بمقدار» (۶) و هر چیزی نزد او مقدار معینی دارد

و در مورد دیگر می فرماید:

«انا کل شی ء خلقناه بقدر» (۷)

ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم.

حساب هر چیزی در پیشگاه خداوند متعال براساس حکمت بالغه او و مصلحت و عدالت و از روی اندازه و بدور از افراط و تفریط است، و اساس حکومت را هم عدالت تشکیل می دهد و اقامه عدل از اهداف مهم بعثت انبیای عظام الهی بوده است تا آنجا که معیار مالکیت مشروع را عدم زیان و اضرار و ستم به فرد و اجتماع، و ضابطه انفاق و احسان را کرامت و سخاوت بدور از بخل و امساک و نیز بدور از اسراف و زیاده روی قرار داده است و بالاخره تحکیم بنیان اقتصادی جامعه و میانه روی مطلوب و مورد تاکید شارع مقدس اسلام است.

ص: ۱۶۶۲۷

۲ – اسراف در غیرمال:

الف) اسراف در قتل;

در دوران جاهلیت رسم بر این بود که هرگاه کسی از روی ظلم و تعدی به قتل می رسید بستگان مقتول با توجه به خوی و خصلت جاهلی و حس کینه توزی و انتقام جویی چند نفر از بستگان قاتل را به قتل می رساندند. قرآن کریم این تجاوز و انتقام جویی را مردود دانسته و فرمود:

«فلا یسرف فی القتل» (۸) . اما در قتل اسراف نکنید،

یعنی، برای قتل یک نفر، فقط یک نفر را به قتل برسانند آن هم با توجه به صدر آیه که می فرماید:

«ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق»،

نفسی را که خداوند حرام کرده است نکشید مگر از روی حق، یعنی این کشتن هم فقط در مواردی تجویز شده است که قاتل مستوجب کشته شدن باشد و با علم و عمد مرتکب قتل نفس شده باشد.

ب) اسراف در نفس;

کسی که از نظام اعتدال خارج می شود و با ارتکاب گناه و معصیت از حریم انسانی خود تجاوز می کند اسرافکار است، اما اسرافکاری که مشمول پیام رحمت و امید الهی قرار گرفته است:

قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم. (۹)

بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد.

ملاحظه می شود که هرگونه گناه و تجاوز از حد و مرز و حریم انسانی اسراف بر نفس شمرده می شود.

ص: ۱۶۶۲۸

در جای دیگر می بینیم، مجاهدان جنگ احد به درگاه خداوند متعال دست نیاز برمی داشتند:

و ما کان قولهم الا ان قالوا، ربنا اغفرلنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین (۱۰)

گفتار آنها فقط این بود که پروردگارا گناهان ما را ببخش و از تندروی های ما در کارها چشم بپوش، قدمهای ما را ثابت بدار، و ما را بر جمعیت کافران پیروز بگردان.

از آیه شریفه مستفاد می شود، آنچه از آن عدول کرده و بجا نیاورده اند اطاعت امر پیامبر(ص)، و سستی و منازعه بوده است.

هر نوع گناه ، اسراف و تجاوز از حد فطری و طبیعی انسان است که با ارتکاب آن از مسیر اعتدال بیرون می رود و به راه زوال و نیستی کشانده می شود و این درست خلاف آن هدف عالی است که انبیای الهی برای آن مبعوث شده اند. قرآن در این مورد می فرماید:

ولقد جاءتهم رسلنا بالبینات ثم ان کثیرا منهم بعد ذلک فی الارض لمسرفون; (۱۱)

و رسولان، با دلایل روشن به سوی بنی اسرائیل آمدند، اما بسیاری از آنها بر روی زمین تعدی و اسراف کردند. در این آیه شریفه مراد از «مسرفون» کسانی هستند که از انبیا و طریق حق تبعیت نکردند و در نتیجه این سرکشی به گناه آلوده شدند.

معیار اسراف:

احادیثی از حضرت امام صادق(ع) نقل است که در مورد اسراف به اصحاب می فرمایند:

کمترین حد اسراف این است که لباسی را که بیرون خانه برای حفظ آبرو می پوشی در داخل خانه نیز بپوشی یا باقیمانده آب و غذا را که در ظرف می ماند دور بریزی و یا خرما را خورده و هسته آن را دور اندازی. (۱۲) در بعضی از احادیث آمده است که در هنگام وضو گرفتن باید مواظب باشیم که دچار اسراف نشویم و مقدار یک مد (معادل سه چهارم لیتر) آب برای وضو کفایت می کند. و نیز در ذیل آیه شریفه ۳۱ سوره اعراف: «کلوا و اشربوا...»

ص: ۱۶۶۲۹

احادیثی از حضرت امام صادق(ع) نقل شده است که از آن جمله این حدیث است که «عیاشی از ابان بن تغلب» از آن حضرت نقل می کند که مال و ثروت از آن پروردگار است که آن را در نزد مردم به امانت گذاشته است و به آنها اجازه فرموده که در حد اعتدال و میانه روی بخورند و بیاشامند و لباس بپوشند، و نکاح کنند، مرکب سواری داشته باشند و مازاد آن را به فقرای مؤمنین ببخشند و بدین وسیله اختلافات طبقاتی را از بین ببرند و پراکندگی ها را ترمیم کنند و کسی که این گونه عمل می کند، آنچه را که می خورد و می آشامد، اعمالش مباح است و نکاح او و استفاده از مرکوبش نیز حلال می باشد و کسی که از این حد تجاوز کند بر او حرام است و سپس فرمود که اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست ندارد.

از فرمایش امام(ع) که نظرشان را به صراحت اعلام و می فرمایند:

«من عدا ذلک کان علیه حراما» (۱۳) حرمت اسراف به وضوح آشکار می شود

و وقتی از حد متعادل و مشخص که در این حدیث شریف بدان تصریح شده تجاوز شد به حرمت می انجامد و به دلیل این گونه احادیث و یا به دلیل نهی صریح قرآن (لاتسرفوا) اسراف و تبذیر نوعی حریم شکنی و عصیان در برابر امر پروردگار و از گناهان کبیره محسوب می شود. در حدیثی دیگر می فرماید: «کسی که چیزی را در غیر اطاعت خدا انفاق کند او مبذر است و کسی که در راه خدا چیزی را انفاق کند او مقتصد است. (۱۴) در این جا معلوم می شود که بذل و بخشش اگر به قصد و نیت الهی نباشد حکم اسراف را دارد و اصولاً از دید اسلام چنین عملی اخلاقی و پسندیده نیست حال که بحث اخلاقی به میان آمد متناسب است تا اشاره ای اجمالی بکنیم به این که چگونه عملی، از نظر اسلام مقبول است.

داستان۱:

بشـر بن مروان از امـام صـادق علیه السـلام نقـل می کنـد که: مـا بر حضـرت وارد شـدیم و ایشـان دسـتور داد برای میهمانانش مقداری خرمای تازه بیاورند، بعضـی رطب را می خوردند و هسـته آن را به دور می افکندند، حضرت فرمود: این کار را نکنید که این مصرف بی رویّه است؛ خدا فساد را دوست ندارد.

داستان۲:

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله از راهی عبور می کرد، یکی از یارانش به نام سعد مشغول وضو گرفتن بود و آب زیاد بر اعضایش می ریخت، حضرت فرمود: چرا اسراف می کنی ای سعد!

عرض کرد: آیا در آب وضو نیز اسراف است؟

حضرت فرمود: بله، هر چند در کنار نهر آب باشی.

پی نوشت ها:

۱–انعام /۱۴۱.

۲–فرقان /۶۷.

۳–اسراء /۲۹.

۴–نهج البلاغه فیض، حکمت ۳۴/۱۱۵۳.

۵–نهج الفصاحه، ص ۶۰۱.

۶–رعد /۸.

۷–قمر /۴۹.

۸–اسراء /۳۵.

۹–زمر /۵۴.

۱۰–آل عمران /۱۴۱.

۱۱–اسراء /۲۹.

۱۲–میزان الحکمه، ۴/۴۴۸.

۱۳–تفسیر برهان، ۲/۱۰.

۱۴–همان، ۲/۴۱۶.

اسراف (منبر ده دقیقه ای)۳

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن

از اینکه بی وفا شده ام با وفا ببخش — این بار محض خاطر زهرا(س) مرا ببخش

خود را اسیر بند معاصی نموده ام — من توبه می کنم تو فقط بنده را ببخش

خوبی نکرده ام که تو خوبی کنی ولی — آقا بیا و جان عزیزت شما ببخش

بد کرده ایم یوسف در چاه فاطمه(س) — یا ایّها العزیز دل ما بیا ببخش

اینجا تمام، یوسف خود را فروختند — این قوم را به خاطر مشتی گدا ببخش

کنعان خراب گشت و صفا پر کشید و رفت — دیگر بیا به کلبه ی احزان صفا ببخش

امام زمان او را به دو چیز بشارت داد!

ص: ۱۶۶۱۷

علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار نقل فرموده است:

مردی از اهل کاشان قصد عزیمت به سفر حج نموده و با دوستان خود به قصد مکه راه افتادند.

به شهر نجف اشرف که رسیدند آن مرد به بیماری سختی مبتلا شده و پاهایش خشک گردید به طوری که دیگر قادر به راه رفتن نبود. هرچه کرد قدرتی برای راه رفتن به دست نیاورد تا بتواند با دوستانش در این سفر همراه شود. دوستان با مشاهده ی این امر، او را در همان شهر به یکی از افراد صالح سپردند و خود راهی بیت الله الحرام گردیدند. شخص میزبان در صحن مقدس امیرم�منان (علیه السلام) حجره ای داشت و هر روز او را در این حجره تنها می گذاشت و درب حجره را به رویش می بست و برای کسب روزی به صحرا می رفت. یکی از روزها که مهیای رفتن می شد به او گفت: از کثرت بی تحرکی و توقف در این مکان دلم به تنگ آمده و از این مکان وحشت دارم. اگر برایت ممکن است امروز مرا با خودت ببر و در بین مسیر مرا رها کن و خودت هر جا که خواستی برو. پس قبول کرده و او را با خود برد تا در بیرون شهر نجف به مکانی رسیدند که معروف بود به «مقام حضرت قائم ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف و علیه السلام». در گوشه ای از آن مقام شریف او را نشاند و لباسش را در حوض آبی که در آنجا بود شست و بر روی درختی انداخت تا خشک شود و او را به حال خویش واگذاشت و خودش راهی صحرا شد.

ص: ۱۶۶۱۸

بقیه ی ماجرا را از زبان خودش بخوانید:

بسیار انـدوهگین بودم و فکرم به شـدت مشـغول بود. دائم در این انـدیشه بودم که در نهایت کار من به کجا خواهد انجامید و برای حل مشـکلم به چه کسی باید پناه برم؟! در همین حال جوانی خوشرو و گندمگون داخل صحن شده و بر من سلام کرد و به اتـاقی که در آن مقـام بود داخـل شـده و در نزد محراب چنـد رکعت نماز در نهایت خضوع و خشوع به جا آورد که تا آن زمان هرگز نمازی مثل آن ندیـده بودم. در همین حال جوانی خوشـرو و گندمگون داخل صـحن شده و بر من سـلام کرد و به اتاقی که در آن مقام بود داخل شـده و در نزد محراب چنـد رکعت نماز در نهایت خضوع و خشوع به جا آورد که تا آن زمان هرگز نمازی مثل آن ندیـده بودم. زمانی که نمازش تمام شـد، نزد من آمـد و احوالم را جویا شد. عرض کردم: به بلایی دچار شـده ام که سـینه ام از آن تنگ گردیـده و خداوند نه مرا شـفا می دهد تا سـلامتی ام برگردد و نه مرا از این دنیا می برد تا این گرفتـاری و بیمـاری خلاص شوم زمانی که نمازش تمام شـد، نزد من آمـد و احوالم را جویا شـد. عرض کردم: به بلایی دچار شـده ام که سـینه ام از آن تنگ گردیـده و خداونـد نه مرا شـفا می دهد تا سـلامتی ام برگردد و نه مرا از این دنیا می برد تااین گرفتاری و بیماری خلاص شوم. پس فرمود: انـدوهگین نباش. به زودی خداوند هر دو را به تو مرحمت می کند. سـپس از آن مکـان بیرون رفت. در این هنگـام متـوجه شـدم پیراهنی که روی درخت بود روی زمین افتـاده است. از جـای خود برخاسـتم و پیراهن را برداشته و شستم و بار دیگر بر روی درخت پهن کردم.

ص: ۱۶۶۱۹

ناگاه به خود آمدم و با خود گفتم من که قدرتی بر ایستادن و تحرک نداشتم! پس چگونه توانستم حرکت کنم؟! فی الحال یقین کردم که آن شخص حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. پس برای یافتن او از آن مقام شریف خارج شدم و به اطراف آن صحرا نگاه انداختم ولی کسی را نیافتم. پس بسیار نادم شدم و حسرت خوردم که چرا آن حضرت را نشناختم. وقتی آن مرد صاحب حجره از صحرا برگشت و مرا در آن حال دید متحیر شد و پس از شنیدن آنچه در غیابش رخ داده بود به جهت توفیقی که از دست داده بودیم بسیار حسرت خورد. پس به برکت عنایت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف و علیه السلام)، این مرد مجددا سلامتی خود را به دست آورد و زمانی که دوستانش از حج بر گشتند، تا مدت کوتاهی با آنان بود. ولی پس از مدتی بیمار شد و از دنیا رفت و در صحن مقدس به خاک سپرده شد. و اینچنین صحت آن دو خبری که حضرت حجت بن الحسن (صلوات الله علیه) به او داده بود واقع گردید.

ادامه بحث اسراف:

اسراف موجب تنگدستی و فقر است و میانه روی مایه توانگری

در حدیثی از امام علی(ع) آمده است که: «القصد مثراه و السرف مثواه» (۱)

یعنی اقتصاد و میانه روی موجب ثروتمندی و اسراف و ولخرجی موجب سقوط و فقر می گردد

و نیز امام زین العابدین(ع) از رسول خدا(ص) نقل می فرماید که فرمود:«ثلاث منجیات فذکر الثالث القصد فی الغنی و الفقر» (۲)

ص: ۱۶۶۲۰

۱- ۱- وسائل، ۱۵/۲۵۸.

۲- ۲- همان.

حضرت رسول سه عامل برای نجات معرفی می فرمایند که سومین آن میانه روی و اعتدال در توانگری و نیازمندی است. پس افراد توانگر هم حق ندارند به بهانه این که امکانات مالی وسیع دارند به اسراف پردازند. نکته مهمی که از این حدیث استنباط می شود این است که اسراف و تبذیر موجب فقر و تنگدستی است.

اسرافی که همیشه حرام است

سه قسم اسراف است که در همه جا و در همه حالات حرام است و اختصاص به شخص یا زمان، یا جای خاصی ندارد.

۱ - ضایع کردن مال و بی فایده کردن آن، هر چند آن مال کم باشد. مانند بقیه ظرف آب را ریختن در جایی که آب کمیاب باشد و به آن مقدار رفع نیاز می گردد. یا لباسی را که قابل استفاده شخصی یا دیگران است، پاره کردن و یا دور انداختن و یا خوراکی را نگهداشتن و به دیگری ندادن تا این که ضایع و تباه شود و یا دادن مال به دست صغیری که آن را تلف می کند و نظایر اینها.

خوردن چیزهای مضر هم اسراف است

۲ - از موارد اسراف، صرف کردن مال است در آنچه به بدن ضرر برساند، از خوردنی و آشامیدنی و غیر آنها مانند خوردن چیزی پس از سیری هر گاه مضر باشد. چنانچه صرف مال در آنچه که برای بدن نافع و به صلاح آن است، اسراف نیست.

صرف کردن مال در محرمات اسراف است

۳ - صرف کردن مال در مصرفهایی که شرعا حرام است، مانند خریدن شراب و آلات قمار و اجرت فاحشه و خواننده و رشوه دادن به حکام و صرف نمودن مال در چیزی که ظلمی در بردارد یا ستمی به مسلمانی می رساند و نظیر اینها، و در چنین مواردی از جهت مخالفت امر خدا معصیت است، یکی گناه بودن اصل عمل و یکی اسراف بودن صرف مال در آن موارد.

پس به طور کلی و بویژه از بعد اقتصادی که مورد بحث ما است، بیجا و ناروا مصرف کردن و تلف کردن نعمتهای الهی، محروم کردن جامعه از آن نعمتها است، لذا می بینیم که قرآن کریم چگونه به موارد مختلف آن اشاره می فرماید:

«خداوندت مسرفین را دوست نمی دارد» (۱)

«مسرفین قابل هدایت نبوده و بسیار دروغگویند» (۲)

«اهل هلاکت و گمراهی اند و نجات ندارند» (۳)

«اهل تردید و شک و ریبند» (۴)

«اهل آتشند» (۵)

«قابل پیروی نیستند.» (۶)

چون بنای اسلام بر صراط مستقیم است از جهت دیگر، قرآن مجید، بخل و امساك را هم مورد نکوهش قرار داده و مثلا می فرماید:

«الذین یبخلون و یامرون الناس بالبخل و یکتمون ما اتیهم الله من فضله» (۷)

آنان که بخل می ورزند و مردم را به بخل وا می دارند و آنچه خدا از فضل خود به آنان بخشیده کتمان می کنند «به مردم استفاده نمی رسانند» به کیفر خود خواهند رسید.

چرا مسرفین مبغوض خدا و مبذرین برادران شیطان شمرده شده اند؟

علت این مطلب را باید در جهان بینی و اعتقادات اسلامی جستجو کرد و تبیین آن در مورد مسرفان می تواند چنین باشد که خداوند امر به عدالت و احسان می کند و طبعا صاحبان عدالت را دوست می دارد.

«ان الله یامر بالعدل و الاحسان»

و از آنجا که اسرافکاران از این فرمان سرپیچی کرده و بی عدالتی در مصرف را پیشه خود ساخته اند قهرا مورد خشم و دشمنی خداوند قرار خواهند گرفت، ولی در مورد تبذیرکاران علت همدست بودن و شباهتشان به شیطان را از آیه شریفه می توان استنباط کرد آن جا که می فرماید: مبذران برادران شیطانند و تعبیر برادر در لغت عرب به معنی مشابه و نظیر هم می آید و شیطان در برابر پروردگارش ناسپاس است، و از طرف دیگر تبذیر به معنای ضایع کردن نعمتهای خداوند است و خود نوعی ناسپاسی است نسبت به آن نعمتها; و شیطان نخستین فردی است که همه چیز را نادیده گرفت و تمرد از فرمان خدا کرد و راه ناسپاسی را باز نمود، لذا آنها که مبتلا به این خصلت ناروا باشند از همکاران و همدستان شیطان خواهند بود و از آنان با عنوان برادران شیطان یاد شده است و این است رمز تعبیر زیبای قرآن.

۱- ۳- اعراف /۳۱.

۲- ۴- غافر /۳۸.

۳- ۵- انبیاء /۹.

۴- ۶- غافر /۳۴.

۵- ۷- غافر /۴۳.

۶- ۸- شعرا /۱۵۱.

۷- ۹- نساء /۳۷.

درسی از رسول خدا(ص)

در کتاب تحف العقول آمده است:

«جاء الرجل بلبن و عسل لشربه فقال(ص): شرابان یکتفی باحدهما عن صاحبه لا اشربه و لا احرمه و لکنی اتواضع لله; فانه من تواضع لله رفعه الله و من تکبر وضعه الله و من اقتصد فی معیشته رزقه الله و من بذر حرمه و من اکثر ذکر الله آجره الله» (۱)

مردی شیر و عسل برای پیامبر(ص) آورد تا بنوشد فرمود: دو نوشیدنی که یکی از دیگری کفایت می کند من آن را نخورم و حرام هم نمی کنم ولی برای خدا تواضع می کنم. زیرا هر که برای خدا تواضع کند خدایش بالا- برد و هر که تکبر کند خداوند او را خوار سازد و هر که در زندگی میانه روی کند خدایش روزی دهد و هر که زیاده روی کند خداوند او را بی نصیب گرداند و هر که خدا را بسیار یاد کند خدایش جزا دهد.

امام صادق(ع) فرمود:

«چهار دسته هستند که دعایشان مستجاب نمی شود:

اول) کسی که در خانه می نشیند و می گوید: خدایا به من روزی بده! و در طلب روزی تلاش نمی کند در جواب او گفته می شود:

«الم آمرك بالطلب؟»

آیا تو را به طلب روزی دستور ندادم؟

دوم) کسی که از همسر خود ناراحت است و او را نفرین می کند، می فرمایند:

«الم اجعل امرها علیك»

آیا امر او را به دست تو قرار ندادم؟

سوم) کسی که مالی داشته و آن را ضایع کرده است، می گوید:

«اللهم ارزقنی»

۱- ۱۰- تحف العقول، موعظه ۸۲ از مواعظ النبی(ص).

خدایا به من روزی بده!

می فرمایند:

«الم آمرک بالاقتصاد؟»

آیا تو را به اقتصاد و میانه روی و اعتدال در خرج امر نکردیم

و «الم آمرک بالاصلاح؟»

آیا به تو دستور اصلاح در مال را ندادیم؟

چهارم) کسانی که از مال خود بدون شاهد به دیگران وام دهند و بعد وام گیرنده منکر شود، خداوند می فرماید:

«الم آمرک بالشهاده؟» (۱)

آیا به تو دستور ندادیم شاهد بگیری؟

ملاحظه می فرمایید که با وجود اسراف و شاهد نگرفتن در پرداخت وام، دعا فایده ای ندارد.

اسراف (منبر ده دقیقه ای)۴

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

یا رب زغمش تا چند ، اشکم ز بصر آید	بنشسته سر راهش ، شاید ز سفر آید
تا چند بنالم زار ، شب تا سحر از هجرش	کوکب شِمُرم هر شب ، شاید که سحر آید
هر دم که رخش بینم ،خواهم دگرش دیدن	بازش نگرم شاید، یک بار دگر آید
از دیده نهان اما ، اندر دل من جایش	او را طلبم هر شب ،شاید که ز در آید

۱- ۱۱- اصول کافی، ج ۲، کتاب دعا، ص ۲۷۵.

با کس نتوانم گفت، من راز درون خویش کز درد غم هجرش ،دل را چه به سر آید

می سوزم و می سازم، از درد فراق اما تیر غم او بر دل ، افزون ز شمَر آید

"حیران" به فغان تا کی با محنت و غم همدم یارب نظری کان شاه از پرده بدر آید

تشرف در تخت فولاد

م_رح_وم آقای سید جواد خراسانی , که مورد اعتمادترین ائمه جماعت اصفهان بود ومقاماتی عالی داشت , فرمود: از طرف حکومت , خیال داشتند, صالح آباد اصفهان را غصب نمایند در حالی که ملك من و دیگران ب_ود, ل_ذا اف_رادی را برای تصرف آن جا فرستادند. ما هرچه درخواست نمودیم , مذاکرات نتیجه ای ن_داد. ع_ری_ضه ای به حضور مقدس امام عصرارواحنافداه نوشتم و در رودخانه انداختم و به تخت ف_ولاد (ق_برستان مهمی در اصفهان است که قبور بسیاری از اولیاء خدا در آن جا می باشد) رفتم و در خ_راب_ه ای ب_ا ت_ضرع مشغول خواندن دعای ندبه شدم و مکرر می گفتم : هل الیك یا بن احمد سبیل فتلقی (آیا راهی برای رسیدن به شما هست تا حضرتت را ملاقات نماییم ؟) ناگاه صدای سم اسبی را شنیدم و دیدم عربی سوار اسب رو به قبله می رود. نگاهی به من کرد و غایب شد. از م_ش_اه_ده او قلبم راحت و به اصلاح کارها اطمینان پیدا کردم . شب بعد مشکلم کاملا حل شد. ضمنا در خواب مکررا حضرتش را می دیدم که به همین شمایل بودند

ادامه بحث اسراف :

آثار سوء اسراف:

ص: ۱۶۶۱۳

الف) زیانهای فردی

اسرافکار، علاوه بر زیانهای اقتصادی که بر جامعه و ملت تحمیل می کند، برای خود نیز زیانهای جبران ناپذیری به بار می آورد:

۱ – خشم الهی;

اسرافکار چون تعادل و توازن اقتصادی جامعه را بر هم می زند، از رحمت خدا بدور و گرفتار خشم خدا می شود، همان گونه که در قرآن مجید آمده است:

«انه لایحب المسرفین» (۱) خداوند اسرافکاران را دوست نمی دارد،

و امام صادق(ع) فرمود:

«ان السرف امر یبغضه الله» (۲) اسراف مورد غضب خداست.

۲ – محرومیت از هدایت;

خدای متعال که همواره درهای رحمتش بر بندگان گشوده است و خود را اینگونه معرفی فرموده:

«غافر الذنب و قابل التوب» (۳)

لکن نسبت به اسرافکاران می فرماید:

«ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب» (۴) همانا خداوند کسی را که اسرافکار و دروغگوست هدایت نمی کند.

۳ – فقر;

روشن ترین اثر اقتصادی اسراف، فقر است، زیرا که اسرافکار در اثر مصرف ناروای خود هم جامعه را به ورطه فقر می کشاند و هم خود دچار فقر می شود. لذا یکی از راههای مبارزه اسلام با فقر و محرومیت ایجاد هماهنگی اقتصادی و ریشه کن ساختن اسراف است.

حضرت علی(ع) می فرمایند:

«القصد مثراه و السرف متواه» (۵) اقتصاد و میانه روی باعث توانگری و اسراف و ولخرجی مایه فقر و تنگدستی است.

و نیز فرمود: «سبب الفقر اسراف» (۶) ولخرجی عامل فقر است.

۴ – هلاکت;

اسراف از هر نوعی که باشد انسان را به نابودی می کشد. قرآن مجید این حقیقت را چنین بیان می فرماید:

ص: ۱۶۶۱۴

«ما به وعده هایی که به انبیاء و اولیا دادیم وفا کردیم و سپس آنها را با هر که اراده کردیم نجات دادیم، اما مسرفان و ستمگران را هلاک کردیم» (۷)

و نیز حضرت علی(ع) می فرماید: «کثره السرف تدمر» (۸) اسرافکاری زیاد انسان را به هلاکت می کشاند.

۵ – کیفر اخروی؛

کیفر کسانی که از حدود الهی تجاوز کرده و اوامر و نواهی خدا را نادیده گرفته باشند، تنها فقر و تنگدستی در دنیا نیست بلکه عذاب اخروی نیز در انتظار آنان است. قرآن مجید در این باره می فرماید:

«و کذلک نجزی من اسرف و لم یؤمن بآیات ربه ولعذاب الآخره اشد و ابقی»

این چنین جزا می دهیم کسی را که اسراف کند و ایمان به آیات پروردگارش نیاورد، عذاب آخرت شدیدتر و پایدارتر است، و در جای دیگر می فرماید:

«و ان المسرفین هم اصحاب النار»

براستی که مسرفان اهل دوزخند. به این ترتیب معلوم است که وضع افرادی که در مسیر باطل و هرزگیها دچار اسراف می شوند چه خواهد بود!

ب) زیانهای اجتماعی اسراف

البته از نظر اسلام، هر کس مالک حاصل کار و دسترنج خود – با رعایت حدود شرعی – می باشد ولی انسان نمی تواند به بهانه این که مالک مالی است هر طور که بخواهد آن را صرف و خرج کند بلکه دو شرط اساسی دارد: یکی بهره گیری برای خود و دیگری بهره دادن به دیگران و تعطیل اینها دو صورت می تواند داشته باشد:

الف :ثروت اندوزی و تکاثر که نه خود از آن بهره مند شود و نه دیگران.

ب : صرف مال در راه هوا و هوس و اسرافکاری، که هر دو ممنوع و دارای پیامدهایی به شرح زیر می باشند:

۱) حق ناشناسی، وجدان هر انسانی این مطلب را پذیراست که در برابر هر احسانی باید تشکر کرد و اخلاق اجتماعی نیز حکم می کند که در مقابل هر نیکی باید حق شناس و سپاسگزار باشیم، از احسان و نیکی پدر و مادر، استاد و معلم تا خالق مهربان.

«لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید» (۹)

اگر شکر نعمت را بجا آورید، فزونی دهیم و اگر کفران نعمت کنید مجازاتم شدید است.

۲ - تزلزل و سستی، انسانهای معتدل در فراز و نشیبهای زندگی هرگز نمی لغزند ولی افراد اسرافکار که ولخرجی و مصرف زدگی تمام ابعاد زندگیشان را فرا گرفته چون روحیه مقاومت ندارند، شکست خورده و متزلزل خواهند بود.

۳ - کاهش تولید، جامعه مصرفی رفته رفته قدرت تولید را از دست می دهد و برای تامین ما یحتاج خود به بیگانه روی می آورد. این مطلبی است که در دوران حکومت طاغوت برای همه ثابت شده و نیاز به توضیح ندارد.

۴ - سقوط اخلاقی، ولخرجی و ریخت و پاشهای نابجا و بی مورد، انسان را از مسیر صحیح بیرون آورده و به ورطه هولناک فساد و تباهی می کشاند، انسان اسرافکار گاهی به مرحله ای می رسد که به هر پستی تن می دهد; رشوه می گیرد، دروغ می گوید، ربا می خورد، به عناوین مختلف، عفت و شخصیت خود را از دست داده و سر انجام کارش به رسوایی می کشد.

کیفر کسانی که از حدود الهی تجاوز کرده و اوامر و نواهی خدا را نادیده گرفته باشند، تنها فقر و تنگدستی در دنیا یست بلکه عذاب اخروی نیز در انتظار آنان است.

ص: ۱۶۶۱۶

۵ – ضعف ایمان، اسرافکاری آدمی را از راه اعتدال خارج می کند و به سستی ایمان و ضعف عقیده می کشاند.

۶ – اختلاف طبقاتی، یکی از علل اساسی اختلاف طبقاتی به طور قطع همین اسرافکاری ها است. و همچنین وابستگی به بیگانگان و تضییع حقوق دیگران و غفلت از خدا و حریم شکنی را از دیگر پیامدهای اسراف باید شمرد. علاوه بر اینها دغدغه خاطر و گرفتاریهای روحی و بیماریهای جسمی و روانی از نتایج مسلم ولخرجیها و بی بند و باری ها است.

پی نوشتها

۱– انعام /۱۴.

۲– وسائل الشیعه، ۱۵/۲۶۲.

۳– غافر /۳.

۴– مؤمن /۲۸.

۵– وسائل الشیعه ۱۵/۲۸۵.

۶– فهرست غررالحکم، ص ۱۵۹.

۷– انبیاء /۹۰.

۸– فهرست غررالحکم، ص ۱۹۵.

۹– ابراهیم /۷.

زیارت (۵)

پیاده تا کربلا؛ نگاهی به تاریخچه پیاده روی اربعین

پیاده تا کربلا؛ نگاهی به تاریخچه پیاده روی اربعین

زیارت اربعین از اعمال مهم و وِیژه شیعیان است که هر ساله شیعیان زیادی به صورت پیاده به سوی کربلا برای زیارت امام حسین (ع) می روند. این سنت از قدیم الایام درمیان شیعیان مرسوم بوده است. علمای شیعه هم به این امر اهتمام ویژه ورزیده اند.

این مقاله قسمتی از پرونده «تاریخ زیارت امام حسین (ع)» است.

زیارت

زیارت خانه خدا و مراقد ائمه اطهار (ع)، از امور مهم معنوی شـمرده شده و روایات بسـیاری درباره آن وارد شده است. پاداش هـای اخروی مختلفی برای زیـارت بیـان شـده و در روایـت آمـده است که اهـل بیت (ع) به زیـارت زوار رفته و هـول و هراس قیامت را از آنها دور کرده(۱) و ایشان را مورد شفاعت قرار دهند.(۲) زیارت امام حسین (ع) نیز بسیار سفارش شده و روایات و پاداش های فراوانی برای آن وارد شده است. زائر آن حضـرت (ع) از آتش دوزخ در امان اسـت(۳) و زیارت ایشان، برابر با هزار حـج و هزار عمره و آزاد کردن هزار بنـده است، اجر هزار شـهید از شـهدای بـدر و هزار روزه دار و هزار صدقه مقبوله به زائر امام حسین (ع) عطا می شود(۴) و آمرزش گناهان گذشته و آینده، کمترین ثوابی است که به او کرامت می شود.(۵)

ص: ۱۶۶۳۷

۱- (۱) کامل الزیارات، ابن قولویه، جعفر بن محمد: ۱۱.

۲- (۲) کامل الزیارات: ۱۲.

۳- (۳) کامل الزیارات: ۱۲۲.

۴- (۴) کامل الزیارات: ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۶۴.

۵- (۵) کامل الزیارات: ۱۳۸.

برای زیارت، علاوه بر پاداش های اخروی، فواید و ثمرات مختلفی از جمله تزکیه نفس و خداشناسی، بیداری دل ها و یاد آخرت بیان شده و زیارت، بیان گر اعلام وفاداری(۱) و ابراز ادب و ارادت به مراد است. شاخص ترین ثمره زیارت تعظیم و بزرگداشت جایگاه خداوند و ائمه اطهار (ع) است. این نکوداشت زمانی که با پای پیاده صورت گیرد، علاوه بر تعظیم فراوانی که در این حرکت وجود دارد، سبب ایجاد ارتباط معنوی عمیقی می شود و جلوه ای عاشقانه از بندگی را به رخ می کشد. به فرموده مرحوم دربندی: زائر پیاده، خود را در برابر سلطان اقلیم جوانمردی و خورشید سپهر عصمت و شهادت، کوچک میشمارد.(۲)

زیارت با پای پیاده، بزرگداشتی است که از گذشته بوده و اختصاص به زمان خاصی ندارد، همان گونه که نقل شده، حضرت آدم هزار بار به زیارت خانه خدا رفت؛ در حالی که این مسیر را به وسیله قدم هایش پیمود(۳)؛ این شیوه، اختصاص به دین و فرهنگ خاصی ندارد،(۴) همان گونه که قیصر، پادشاه روم با خدا پیمان بسته بود که هرگاه در نبرد با امپراتوری ایران پیروز شود، به شکرانه این پیروزی بزرگ، از مقر حکومت خود (قسطنطنیه)، پیاده به زیارت بیت المقدس برود. او پس از پیروزی، به نذر خود عمل کرد و پای پیاده رهسپار بیت المقدس شد.(۵)

ص: ۱۶۶۳۸

۱- (۶) من لا یحضره الفقیه، ابن بابویه محمد بن علی: ج ۲، ص ۵۷۷. قال الرضا (ع): ان لکل امام عهدا فی عنق اولیائه و شیعته و ان من تمام الوفاء بالعهد زیاره قبورهم.

۲- (۷) اسرارالشهاده (چاپ سنگی): ۱۳۶.

۳- (۸) وسایل الشیعه، حر عاملی محمد بن حسن: ج ۱۱ ص ۱۳۲.

۴- (۹) دانشنامه ایران، موسوی بجنوردی محمد کاظم: ج ۲ ص ۳۹: ابن خردادبه دربارۀ شیز می گوید: آتشکدۀ آذرجشنس (آذر گشنسپ) در آنجا بوده است و این آتشکده در نزد مجوسان گران قدر بود و هرگاه کسی از ایشان به شاهی می رسید، از مداین پیاده به زیارت آن می رفت.

۵- (۱۰) فروغ ابدیت، سبحانی جعفر: ص ۶۹۶.

در دین مبین اسلام نیز، زیارت با پای پیاده، سنتی حسنه شمرده شده و سفارش بسیاری بر آن شده است. امام صادق (ع)، محبوب ترین وسیله تقرب بنده به خداوند را زیارت خانه او با پای پیاده دانسته و می فرمایند: یک حج با پای پیاده، برابر با هفتاد حج است.(۱) تشرف با پای پیاده به بارگاه ائمه اطهار (ع) نیز مورد تأکید بسیاری قرار گرفته و امام صادق (ع) می فرمایند: هر که پیاده به زیارت امیر مؤمنان (ع) رود، خداوند متعال به هر گامی ثواب یک حجّ و یک عمره برای او نوشته می شود، و اگر پیاده برگردد، به هر گامی، برای او ثواب دو حجّ و دو عمره می نویسند(۲) زیارت امام حسین (ع) نیز با پای پیاده مورد سفارش بسیاری قرار گرفته و امام صادق (ع) می فرمایند: هر که پیاده به زیارت او رود، هر گامی که بردارد و بگذارد، ثواب آزاد کردن بنده ای از اولاد اسماعیل را دارد و در روایت دیگری نیز می فرمایند: هر که پیاده به زیارت قبر امام حسین (ع) رود، خداوند متعال به عدد هر گام برای او هزار حسنه می نویسد و هزار گناه را از او محو می کند.(۳) و روایات در این باب، بسیارند.

فرهنگ زیارت

مرحوم شیخ بهایی، برای رواج فرهنگ زیارت در بین مردم، در سال ۱۰۰۹ ه. ق از اصفهان عزم مشهد کرده و با پای پیاده به زیارت امام علی بن موسی الرضا (ع) رفت.

اهل بیت (ع) نیز به این سنت نیکو اقدام کرده اند و نقل شده است که امام حسن (ع) بیست وپنج مرتبه از مدینه با پای پیاده به زیارت خانه خدا رفتند.(۴) امام حسن (ع) در مسیر زیارت خانه خدا، از مرکب پیاده شده و مسافت بین مدینه تا مکه را با پای پیاده طی نموده و تمام کاروان نیز به تأسی از ایشان از مرکب پیاده شدند؛ به گونه ای که دیگر سواره ای در کاروان وجود نداشت.(۵) و در روایت دیگری نیز بیان شده است که امام حسین (ع) راه را پیاده می پیمود، در حالی که محمل ها و جهازها در کنار ایشان حرکت می کردند.(۶)

ص: ۱۶۶۳۹

۱- (۱۱) من لایحضره الفقیه: ج۳ ص۵۳.

۲- (۱۲) فرحه الغری، ابن طاووس عبد الکریم بن احمد: ۷۵.

۳- (۱۳) کامل الزیارات: ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵.

۴- (۱۴) فضائل الخمسه من الصحاح السته، حسینی فیروز آبادی مرتضی: ج۳ ص۳۵۱.

۵- (۱۵) صلح الحسن (ع)، آل یاسین راضی: ۲۷ و ۲۸.

۶- (۱۶) من لایحضره الفقیه: ج۳ ص۵۴.

از نقل های تاریخی این گونه به دست می آید که تشرف به بارگاه ائمه اطهار (ع) با پای پیاده، از زمان حضور ائمه رایج بوده(۱) و در نقاط مختلف سرزمین اسلامی صورت گرفته است؛(۲) ولی در قرن های گوناگون اسلامی و به مقتضای حکومت های مختلف، مشکلات بسیاری به خود دیده و همان گونه که زیارت ائمه اطهار (ع) در زمان ها و مکان های مختلف دچار سختی های فراوان بوده، این سنت نیز دارای فراز و نشیب بوده است.

حاکمان حکومت های شیعی مانند حکومت آل بویه و حکومت صفویه، به این سنت حسنه اقدام کرده و سعی در تبلیغ آن بین شیعیان داشته اند. بنا به نوشته ابن جوزی، جلال الدوله، یکی از نوادگان عضدالدوله،(۳) در سال ۴۳۱ ه. ق با فرزندان و جمعی از یاران خود برای زیارت، رهسپار نجف شده و از خندق شهر کوفه تا مشهد امیرالمؤمنین (ع) در نجف را که یک فرسنگ فاصله بود، پیاده و با پای برهنه پیمود.

۱- (۱۷) تاریخ کربلا و حایر حسینی علیه السلام، کلید دار عبدالجواد: ۸۶: گزارشی است که به حسین، نوه دختری ابوحمزه ثمالی مربوط می شود. او حرکت پیادهٔ خود از کوفه، به قصد زیارت امام حسین (ع) را گزارش کرده است.

۲- (۱۸) رحله ابن بطوطه، تحفه النظار فی غرائب الأمصار و عجائب الأسفار، ابن بطوطه محمد بن عبد الله: ج۳ ص۱۳۳. ترجمه سفرنامه ابن بطوطه، موحد ابطحی محمد علی: ج۲ ص۵۹: در این هنگام خضر خان در فاصلهٔ دو روزه راه از دهلی در جایگاهی که سندبت (سند پات) نامیده می شود، بنا به نذری که داشت، پیاده به زیارت قبور شهیدانی که در آن نقطه واقع است رفته بود تا در حق پدر دعا کند.

۳- (۱۹) ابوشجاع عضدالدوله یا فناخسرو)پناه خسرو) یکی از امرای خاندان آل بویه در ایران و عراق بود. او بزرگترین امیر این خاندان شمرده می شود.

(۱)(۲۱) ایران در عصر صفوی، راجر سیوری: ۹۷.(۲)(۲۲) ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم، واله اصفهانی: ۱۷۶: و از قریهٔ بشماسی که تا حظیره مقدسه دو فرسنگ راه بود به بلدی رعایت ادب و آداب آن مسافت را پیاده قطع فرمود. تاریخ جهان آرای عباسی، وحید قزوینی محمدطاهر بن حسین: ۲۰۶: بعد از ورود رایات نصرت آیات در اندك روزی قلعه به تصرف آمد و حکومت آنجا به صفی قلی خان شفقت شد و به قصد زیارت عتبات سدره مرتبات از یک منزلی نجف اشرف پیاده روانهٔ زیارت شدند.

خلاصه التواریخ، منشی قمی احمد بن حسین: ج۲ ص۱۰۷۳: شاه جهانیان چون به حوالی آن شهر دلبند رسیدند غسل زیارت کرده پیاده بآستانه تشریف بردند.(۳)(۲۳) نجم ثاقب در احوال امام غایب (ع)، نوری حسین بن محمد تقی: ۲۵.(۴)(۲۴) مردان علم در میدان عمل، حسینی سید نعمت الله: ج۲ ص۳۷۵.(۵)(۲۵) روح مجرد، حسینی طهرانی سید محمد حسین: ۵۵۳.(۶)(۲۶) نجم ثاقب در احوال امام غایب (ع)، نوری حسین بن محمد تقی: ۲۶.

۱- در زمان حکومت صفویه نیز اهتمام بسیاری بر زیارت با پای پیاده صورت گرفته است. شاه عباس صفوی و علمای بزرگ عصر ایشان همچون مرحوم شیخ بهایی، برای رواج فرهنگ زیارت در بین مردم، در سال ۱۰۰۹ ه. ق از اصفهان عزم مشهد کرده و با پای پیاده به زیارت امام علی بن موسی الرضا (ع) رفت.

۲- نقل های دیگر تاریخی نیز شهادت بر این مطلب می دهد.

۳- علما و بزرگان نیز، به تأسی از ائمه اطهار (ع)، اهتمام بسیار زیادی به این سنت حسنه داشته اند و نقل شده که زیارت کربلا با پای پیاده، تا زمان مرحوم شیخ انصاری (قده) مرسوم بوده

۴- و حتی نقل شده است که ایشان طبق نذری که داشته، با پای پیاده به زیارت امام علی بن موسی الرضا (ع) رفته اند

۵- و مرحوم آخوند خراسانی (قده) نیز به همراه اصحابشان با پای پیاده به زیارت کربلا مشرف می شدند.

۶- میرزا حسین نوری (قده) اهتمام بسیاری به این امر مهم داشته و هر سال در روز عید قربان به همراه جمعی از زائرین امام حسین (ع) به پیاده روی از نجف تا کربلا اقدام می کردند و این سفر، سه روز به طول می انجامید.

سفر پیاده تا کربلا

تشرف به کربلا با پای پیاده، تا زمان محدث نوری (قده) بین طلاب و فضلای حوزه نجف رسم بود، ولی با وارد شدن اولین نوع از اتومبیل ها به منطقه، سفرهای کاروانی تعطیل شده و به دنبال آن، زیارت با پای پیاده نیز بسیار کمرنگ شد و به فراموشی سپرده شد. ولی پس از مدتی و با مطرح شدن آیت الله العظمی سید محمود شاهرودی (قده) به عنوان یکی از اساتید و مدرسان با نفوذ معنوی حوزه نجف، به علت التزام و اصرار ایشان در پیاده رفتن به کربلا، مجدداً مسئله پیاده رفتن به کربلا به عنوان یک سفر مقدس رایج شد و با توجه به این که در این سفر، بعضی از ایرانیان نیز گاهی اوقات، ایشان را همراهی می کردند، رفته رفته مردم عراق به این مسئله توجه نموده و این گونه سفرهای مقدس رواج یافت.(۱)

ایشان حدود ۲۶۰ مرتبه،(۲) مسیر کربلا را با پای پیاده پیموده و در این سفر معنوی، جمعی از اطرافیان و شاگردان، ایشان را همراهی می کردند. این امر سبب شد تا پیاده روی کربلا بین طلاب و حوزویان رواج بسیاری پیدا کند و نقل شده است که مرحوم علامه امینی در زیارت هایی که به کربلای معلی داشته اند، برای کسب پاداش بیشتر، بارها مسیر بین نجف تا کربلا را با پای پیاده پیموده اند.(۳) این امر، چنان بین روحانیون ساکن در نجف اشرف رواج پیدا کرده بود که غالب طلاب بارها مسیر این شهر تا بارگاه امام حسین (ع) را پیاده پیموده و حتی در غیر زمان اربعین و عرفه(۴) نیز گروه هایی از طلاب، پیاده به سمت کربلا حرکت می کردند. غالب علمای معاصر نیز در سفر پیاده کربلا شرکت کرده و کرامات و خاطرات زیبایی از این سفرها نقل شده است.(۵)

۱- (۲۷) زندگی و مبارزات آیت الله العظمی سید محمود حسینی شاهرودی به روایت اسناد: ۴۱.

۲- (۲۸) سیمای شاهرود، بوستان کویر، رعایتی جعفر: ۱۰۱.

۳- (۲۹) فرهنگ زیارت، محدثی جواد: ۶۷.

۴- (۳۰) مانند اول رجب، نیمه رجب، نیمه شعبان، تمام ایام زیارتی امام حسین (ع) به ویژه شب عاشورا و شب های جمعه.

۵- (۳۱) عمرم چگونه گذشت؟ زندگی نامه حضرت آیت الله شیخ علی آزاد قزوینی، آزاد قزوینی علی: ۵۵: مدتی گذشت و غیر از خودم و فرزندم حسن کسی را نمی دیدم. متوجه شدم به فرمایشات حضرت آیت الله العظمی شاهرودی، که ببینم در آن جا چه می بینم. ناگهان صدای مرغ هایی را شنیدم که از آن جنگل بیرون می آمدند، از طرف مشرق به مغرب می رفتند به طوری که آن جاده پر از آن مرغ ها شده بود و آن مرغ ها خاکستری رنگ بودند و قدری از گنجشک بزرگ تر بودند. جمعیتی از مرغ ها اول وارد جاده شدند و به زبان فصیح عربی می گفتند: «وای حسین (ع) قد قتل». این ها از جاده رد می شدند. عده زیادی هم بعد از آن ها از آن جنگل وارد آن جاده می شدند و به زبان فارسی فصیح صدا می زدند: «وای حسین (ع) کشته شد». بنده با فرزندم حسن آن جا ایستادیم و بنده از حالی به حالی شدم؛ به طوری که از ناراحتی گاهی گریه می کردم و گاهی به آن ها نگاه می کردم و صدای آن ها را می شنیدم. آن جا ایستادم تا آفتاب غروب کرد. نه مرغ ها را دیدم و نه صدای آن ها را شنیدم و از جمعیتی هم که از آن جا می رفتند کسی را نمی دیدم. بعد حرکت کردم به طرف کربلای معلی.

سفر پیاده تا کربلا، به مرور زمان در عراق گسترش بسیاری پیدا کرد و در مناسبت های مختلف، زائران امام حسین (ع) از سراسر این کشور، به سمت کربلاـ حرکت کرده و با پای پیاده مسیر شهرشان تا کربلای معلی را می پیمودند و در بین آن مناسبت ها، پیاده روی اربعین از جایگاه ویژه ای برخوردار بود. با روی کار آمدن دولت بعث عراق، حکومت با این مسئله به شدت برخورد نموده و بسیاری از زائرین پیاده را اسیر و اعدام کرد و این مراسم مذهبی را به تعطیلی کشانید، ولی بعد از سقوط صدام، عشق حسینی، دلباختگان امام حسین (ع) را به سمت خود کشانده و دوباره این سنت حسنه و ارزشمند را برپا کرده است. شیعیان و عاشقان سالار شهیدان (ع)، در مناسبت های مختلف، به ویژه در اربعین حسینی، بسیار پرشورتر از قبل، از شهرها و کشورهای مختلف، به سمت کربلا روانه شده، قدم در مکان گام های اسیران کربلا قرار داده و مسیرهای منتهی به شهر کربلا را با پای پیاده می پیمایند.

میلیون ها(۱) عزادار حسینی، چنان نمادی برای شیعه معرفی کرده اند که همانند آن در هیچ آیین و مذهبی پیدا نمی شود و چنان تعظیم شعائری برپا کرده اند که جهانیان در عظمت آن مبهوت مانده اند.

منبع:http://karbobala.com

موانع بر سر راه زیارت امام حسین (ع) در ادوار مختلف تاریخ

موانع بر سر راه زیارت امام حسین (ع) در ادوار مختلف تاریخ

از دیدگاه شیعیان، کربلا برترین مکان روی زمین است. از این رو بیش از همهٔ مکان های زیارتی، به کربلا می روند. در طول تاریخ حکومت های ظالم کربلا را پایگاهی علیه ظلم و جور خود دیده اند؛ بنابراین همواره با زائران برخورد کرده اند تا به طریقی جلوی سیل جمعیت را بگیرند. موانعی که حاکمان جور ایجاد کرده اند، هیچگاه تأثیر نداشت و شیعیان با تحمل خطرات جانی و مالی، مشتاقانه به زیارت امام حسین (ع) می رفتند و می روند.

۱- (۳۲) علی الصفار، سخنگوی حرم مطهر حضرت عباس (ع) در گفتگو با شبکه جهانی الکفیل (شبکه رسمی حرم عباسی) آمار زائرین پیاده در سال ۱۴۳۵ ه. ق را بیش از ۱۸ میلیون اعلام کرد.

این مقاله قسمتی از پرونده «تاریخ زیارت امام حسین (ع)» است

زیارت قبور ائمه یکی از مسلمات فرهنگ شیعه است که قابل انکار نیست. شیعیان به دلیل تعلق خاطری که به امامان معصوم خود دارند، مرتب به زیارت می روند و بیش از همهٔ مکان های زیارتی، به کربلا می روند. در طول تاریخ، حرم حسینی همواره ملجأ و مأوای شیعیان بوده و هست. شیعیان از گذشته تاکنون در هر شرایطی به زیارت کربلا رفته و می روند؛ سختی و مشقت و حتی خطرات سفر را به جان می خرند؛ وقتی مصمم می شوند، هر مانعی را کنار می زنند تا به هدف برسند. به غیر از مناسبت های ویژه که روز زیارتی مخصوص سیدالشهداست، در سایر زمان های سال نیز زائران متعددی به کربلا می روند؛ چرا که زیارت کربلا شناسنامهٔ شیعه است.

در گذر زمان همواره شاهد موانعی هستیم که حکومت های ظالم بر سر راه زائران کربلا ایجاد می کردند. در سال های اولیه پس از واقعهٔ عاشورا، زیارت کربلا سهم به سزایی در معرفی حق و باطل، یا مظلوم و ظالم داشت. از سال ۶۱ ه.ق که واقعهٔ عاشورا اتفاق افتاد، تا سال ۱۳۲ که حکومت بنی امیه با مرگ مروان بن محمد (معروف به مروان حمار) به پایان رسید، همواره زوارِ حضرت در مضیقه بودند و رفتار زشت دستگاه حاکم را تحمل می کردند.

مرد می که به سوی مقبرهٔ حسینی می رفتند، با یادآوری آن واقعهٔ دردناک متوجه ظلم و جور بنی امیه می شدند و به سبب مظلومیت آل طاها، متأثر و به سوی امام معصوم جذب می شدند. زیارت امام حسین (ع) انقلابی در فرد ایجاد می کرد و در جریان سفر روشنگری اتفاق می افتاد؛ پرده از چهرهٔ پلید بنی امیه کنار می رفت و حقانیت خاندان علی (ع) را آشکار می کرد.

ص: ۱۶۶۴۴

آشکار شدنِ مظلومیت ائمه چنان بالا گرفت که خلفای بنی امیه تصمیم گرفتند جلوی سیل زائران کربلا را بگیرند. امرای بنی امیه برای مقابله با زائران، در اطراف کربلا پاسگاه هایی تعبیه کردند. نگهبانان این پاسگاه ها افرادی بسیار تندخو و خشن بودند که با زوار برخورد می کردند.(۱)

گاهی اوقات زائران به روستاهای غاضریه و نینوا که در شمال شرقی و جنوب شرقی حائرحسینی قرار داشت، عزیمت و از این دو دهکده به عنوان پوشش استفاده می کردند. زوار، آنجا را هدف و مقصد خویش قرار می دادند و بعد از توقف کوتاهی، پنهانی به سوی قبر شریف می رفتند و اگر به دام شرطه های حکومت می افتادند، به شدت مجازات می شدند؛ اما عاشقان دلباختهٔ اباعبدالله (ع) دست از زیارت نکشیدند. آنان پیاده و شبانه، پنهان و ترسان، تنها و دسته جمعی به طرف کربلا می رفتند.

تخریب قبر مطهر امام حسین توسط منصور دوانیقی

پس از بنی امیه، در زمان عباسیان نیز این موانع کم و بیش وجود داشت. بنی عباس بعد از آنکه پایه های حکومت خویش را استوار کرد، دست به تخریب قبر مطهر و برخورد با زائران زد.

چنانچه در تاریخ نقل شده اولین کسی که مرتکب چنین جسارتی شد، منصور دوانقی بود. از ویژگی های منصور کینه توزی نسبت به اهل بیت و فرزندان پیامبر (ص) و دوستداران آنان بود. ظلم منصور و پرده دری او به جایی رسید که علمای دین سخت به معارضه با او پرداختند؛ دو تن از رؤسای مذاهب چهارگانهٔ اهل سنت (ابوحنیفه و مالک بن انس) برای مردم مدینه فتوا دادند که بیعت با منصور مطابق شرع نیست.(۲)

ص: ۱۶۶۴۵

۱- (۱)_ تاریخ کربلا و حائر حسین، ۶۰ - ۶۱.

۲- (۲) - تاریخ کربلا و حائر حسین ص ۱۳۷

در آن شرایط که مردم به سختی و مشقت به زیارت می رفتند، ترس جان داشتند یا به عقوبت و شکنجه های سنگینی دچار می شدند؛ تنها موضوعی که راه زیارت را هموار می کرد، سخنان امام باقر و امام صادق علیهماالسلام بود. ایشان با بیان ثواب زیارت سیدالشهدا (ع) خصوصاً در هنگام ترس از حاکم، مردم را به زیارت تشویق می کردند.

زراره از حضرت باقر (ع) می پرسد: «چه می فرمایی دربارهٔ کسی که زیارت پدرت را با ترس انجام دهد؟» امام پاسخ می دهد: «روز قیامت که بیشترین ترس و وحشت افراد را فرا می گیرد، خدا او را در امان می دارد و فرشتگان به بشارت با او برخورد می کنند و می گویند: مترس و اندوهگین مباش، که این روز کامیابی و رستگاری توست.»(۱)

در فاصلهٔ زمانی ۷ ساله بین مرگ منصور و به حکومت رسیدن هارون الرشید (۱۵۸ _ ۱۶۵ ه.ق)، محبان آسوده تر از قبل به زیارت اباعبدالله (ع) می رفتند. هارون الرشید که در اواخر حکومتش از علاقهٔ مردم به اهل بیت و حجم زوار کربلا مطلع شد، دستور داد آثار حسینی را محو کنند.

بعد از مرگ هارون الرشید تا زمانی که متوکل به حکومت رسید، مردم در امنیت بیشتری بودند و بدون دغدغه به زیارت می رفتند.

تخریب قبر مطهر امام حسین توسط متوکل عباسی

در سال ۲۳۲ ه.ق که متوکل عباسی برسرکار آمد، برخورد با زائران و تخریب و اهانت به قبر مطهر به اوج خود رسید. او که به دشمنی با خاندان امیرالمومنین علی (ع) شهره بود، در طول دوران خلافتش ۴ بار دستور تخریب حائر حسینی را داد. در یکی از این دفعات فردی به نام «ابراهیم دیزج یهودی» را مأمور تخریب قبر شریف کرده بود. وی با غلامان خود به سوی مقبره رفت و درون حائر شریف را آب بست تا در آنجا زراعت کنند. آنان تصمیم داشتند با گاوهایی زمین را شخم بزنند که به امر خدا گاوها پیشروی نکردند.(۲)

ص: ۱۶۶۴۶

۱- (۳) - کامل الزیارات ص ۱۲۵.

۲- (۴) - بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۹۴.

متوکل که قبر امام حسین (ع) را پایگاهی علیه حکومت خود می دید، متوجه شد که مردم شبانه به زیارت می روند. از این رو پاسگاه هایی را نزدیک شهر کربلا ایجاد کرد. مأموران متوکل به محض اینکه متوجه می شدند شخص برای زیارت می رود، او را دستگیر می کردند.(۱)

چندی بعد مردم را تهدید کرد که اگر بعد از سه روز کسی را اطراف قبر ببینم، او را دستگیر می کنم و به غل و زنجیر می کشم. علاوه بر این در برخی نقل های تاریخی آمده اگر زائری را در مسیر می یافت، او را می کشت یا به شدت مجازات می کرد.

سرانجام متوکل دستور داد زیارت قبر امام حسین(ع) به شرط قطع دست راست، آزاد است! در اندک زمانی صف مشتاقان زیارت با وجود این شرط نیز طولانی شد!(۲)

مسعودی، مورخ بزرگ، در کتاب مروج الذهب می نویسد: خانمی که به قصد ثبت نام زیارت حرم امام حسین (ع) مراجعه کرده بود، دست چپ خود را برای قطع کردن بیرون آورد. مأموران به وی متذکر شدند که بهای زیارت، قطع دست راست است. خانم با نشان دادن دست قطع شدهٔ خود گفت: «دست راستم را سال گذشته قطع کردید!»(۳)

با تمام این سختگیری ها، مجدداً به متوکل خبر رسید که مردم دسته دسته برای زیارت مقبرهٔ حسینی می روند. وی یکی از سرلشگرانش را همراه سپاهی به سوی کربلا روانه کرد و دستور داد بین مردم به بیزاری از زائران قبر مطهر جار بزنند و مردم را از رفتن به زیارت بازداشت و به تعقیب خاندان أبی طالب و شیعیان پرداخت و تعداد بی شماری از آنان را به قتل رساند.(۴) شدت سختگیری بدانجا رسید که متوکل دستور داد هرکس حتی قصد زیارت دارد، او را بکشید.

۱- (۵) - بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۰۴.

۲- (۶) بشارتی، علی محمد. از ظهور اسلام تا سقوط بغداد (تاریخ تحلیلی اسلام و ایران)، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی؛ حوزهٔ هنری، ۱۳۷۹.

۳- (۷) ــ خضری، سید احمدرضا. تاریخ خلافت عباسی (از آغاز تا پایان آل بویه)، تهران: سمت، ۱۳۸۸.

۴- (۸) تاریخ طبری، ۱۴/۶۰۳۶؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه فی تاریخ، ۱۰/۳۱۵؛ ابوالفرج اصفهانی، ۳۹۵.

چهارمین اقدام متوکل برای تخریب قبر مطهر امام حسین (ع) مصادف بود با زیارت نیمهٔ شعبان؛ همان زمان که افراد زیادی مشتاقانه برای زیارت در کربلا حضور می یابند. این تخریب هم مجددا با آزار و اذیت و دستگیری و کشتار زائران همراه بود.

در این شرایط و خفقانی که متوکل ایجاد کرده بود، امام هادی(ع) مردم را به زیارت کربلا تشویق می کردند و می فرمودند: «همانا برای خداوند سرزمین هایی است که دوست دارد در آن عبادت شود و حائر الحسین(ع) یکی از آن سرزمین هاست.»(۱) حضرت گاهی افرادی را نائب می کردند که از سوی ایشان به زیارت کربلا مشرف شوند و آنجا برای امام دعا کنند.

تخریب قبر مطهر امام حسین توسط وهابیون

چند قرن بعد از سقوط عباسیان، در حادثه ای که در سال ۱۲۱۶ ه.ق رخ داد، وهابیان به شهر کربلا حمله کردند. مردم که غافلگیر شده بودند، دروازه های شهر را بستند؛ اما آنان دروازه را شکستند و به داخل شهر هجوم آوردند. وهابیون شروع به تخریب و ویرانی حرمین کردند و نزدیک به پنجاه نفر را کنار ضریح و پانصد نفر را در صحن شریف به قتل رساندند. بعضی، تعداد کشته شدگان را نزدیک به هزار نفر اعلام کردند.(۲)

در قرن اخیر و در زمان حکومت صدام و بعثی ها نیز موانعی برای زیارت کربلا وجود داشت. در سال ۱۳۹۷ ه.ق در ایام اربعین حسینی، مردم عراق سنت دیرین «پیاده روی» را از طریق جاده های غیر رسمی که از کنار فرات می گذشت، به جا می آوردند. این پیاده روی که رنگ و بوی مبارزه با رژیم وقت عراق را به خود گرفت، به درگیری سختی میان نیروهای بعثی و زائران پیادهٔ اباعبدالله منجر شد که در نهایت کشته و مجروحان زیادی به جا گذاشت. آن سال به «اربعین خونین» معروف شد.

ص: ۱۶۶۴۸

۱- (۹) ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۲۷۳؛ کلینی، الفروع من الکافی، ۵۶۷.

۲- (۱۰) کلیدار، ۱۷۴، هدایت، رضاقلی خان، روضه الصفای ناصری، ۳۸۱-۳۸۲.

چندی بعد در سال ۱۴۱۱ ه.ق (انتفاضهٔ معروف ۱۹۹۱ عراق) صدام با سلاح های مختلف در نجف و کربلا مردم را به خاك و خون کشید و با توپ و تانک گنبد و بارگاه حرمین شریف را مورد اصابت قرار داد. وی از یکی از ژنرال های ارتش بعث خواست که به زائران حرم حضرت عباس و امام حسین (علیهما السلام) حمله ور شود. صدام حتی دستور داد افرادی را که توسط نیروهای امنیتی دستگیر شدند، در همان جایی که بازداشت شدند، اعدام کنند.

چنانچه ذکر شد، در طول تاریخ همواره مشکلاتی بر سر راه زیارت کربلا وجود داشته است؛ البته در سال های اخیر این مشکلات مرتفع شده و مردم با آسودگی بیشتری سفر می کنند. آنچه قابل توجه است اینکه، هیچ چیز نمی تواند راه زیارت را ببندد و شور و حرارت حسینی را خاموش کند. چنانچه رسول خدا (ص) فرمودند: «به درستی که از شهادت حسین (ع) حرارتی در قلوب مؤمنین است که هرگز سرد نمی شود.»(۱)

پیامبر پایه گذار زیارت امام حسین (ع) و امام صادق (ع) فرهنگ ساز آن

پیامبر پایه گذار زیارت امام حسین (ع) و امام صادق (ع) فرهنگ ساز آن

پدیده زیارت در اکثر ادیان و دین اسلام مورد توجه و اهتمام است اما در شیعه این حرکت بسیار پررنگ و به عنوان شاخص برای شناخت شیعیان شده است. این فرهنگ و شاخص در توده شیعه از چه زمانی آغاز شد و چه چیزی باعث آن شد در یادداشت زیر به آن پرداخته ایم.

این یادداشت قسمتی از پرونده «تاریخ زیارت امام حسین (ع)» است

ص: ۱۶۶۴۹

۱- (۱۱) - مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۰، ص: ۳۱۸. منبع:http://karbobala.com

پدیدهٔ زیارت در بیشتر ادیان جهان وجود دارد. زیارت عزیمتی است؛ ظاهری یا باطنی به اماکن مذهبی که از سوی پیروان یک دین برای به پا داشتن یک آیین یا فریضه دینی انجام می گیرد.

زیارت همواره از اعمال پسندیده اسلام بوده و در طول تاریخ، مسلمانان به آن اهتمام داشته اند. تنها فرقه وهابیت با تفسیرهای خاص از قرآن کریم مدعی است که زیارت با سنت پیامبر سازگار نیست. احادیث درباره استحباب زیارت پیامبر (ص) فراوان است و مورد توافق همه مسلمانان است(۱) به همین دلیل مسلمانان از دوران قدیم همواره به زیارت قبر ایشان می رفتند. این اهمیت در فرهنگ شیعی، بیشتر است و شیعیان علاوه بر زیارت پیامبر (ص)، به زیارت امامان خود نیز اهتمام جدی دارند و در مذهب شیعه، زیارت امام، جزئی از آیین های مهم مذهبی به شمار می آید و زیارت را عهد و پیمان خود با امامشان می دانند.(۲)

روایات بسیاری در متون دینی ما مسلمانان وجود دارد که جایگاه زیارت ائمه اطهار (ع) و فضیلت آن را در اسلام روشن می سازد. پاره ای از این روایات را نبی اکرم اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) بیان کرده اند.

۱- (۱) رجوع کنید به: شفاء السقام فی زیاره خیر الانام، ص ۴۸؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ۵، ص ۱۱۲۱۱۳؛ الفقه علی المذهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۹۴.
۲- (۲) اِنَّ لکل امام عهدا فی عنق اولیائه و شیعته و ان من تمام الوفاء بالعهد زیاره قبورهم فمن زارهم رغبه فی زیارتهم و تصدیقا بما رغبوا فیه کان ائمتهم شفعائهم یوم القیامه؛ یعنی: برای هر امامی به گردن شیعیان و هوادارانش پیمانی است و جملهٔ وفا به این پیمان، زیارت قبور آنان است. پس هرکس از روی رغبت و پذیرش، آنان را زیارت کند، امامان در قیامت شفیعان آنان (او) خواهند بود. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۳

روایت های نبوی که در زیارت ائمه اطهار (ع) به دست ما رسیده است در یک نگاه کلی، دودسته اند:

۱. روایت های ویژه ای که در خصوص یکی از معصومان (ع) نقل شده است؛

۲. روایت های عامی که زیارت همه ائمه اطهار (ع) را در بر می گیرد.

روایات مربوط به فضیلت زیارت صدیقه کبری، فاطمه زهرا (س)، امیرالمؤمنین (ع)، امام حسن و امام حسین و نیز امام علی بن موسی الرضا (ع) برخلاف سایر ائمه از نوع اول است. روایت هایی که پیامبر (ص) درباره زیارت امام حسین (ع) فرمودند ویژه تر و همراه با تأکید است. به عنوان مثال

پیامبر اکرم (ص) درباره شهادت امام حسین (ع) و زیارت قبر آن حضرت به ابن عباس فرمود:

هر کس او را زیارت کند، مرا زیارت کرده است و هر که مرا دیدار کند، گویی خدا را زیارت کرده است و بر خداوند است که او را به آتش دوزخ عذاب نکند.(۱)

و درجایی دیگر امام جعفر صادق (ع) از ایشان نقل کرده اند:

روزی امام حسین (ع) دامن نبی اکرم (ص) بود و حضرت با امام حسین بازی می کردند و او را می خنداندند. عایشه به پیامبر گفت: ای رسول خدا چقدر این طفل را دوست داری؟ حضرت به او جواب داد: «وای بر تو باد! چگونه او را دوست نداشته باشم و به او ابراز علاقه نکنم در حالی که او میوه دل و نور دیده گاه من است. امت من او را مظلومانه خواهند کشت و به همین دلیل هر که او را پس از وفاتش زیارت کند، خداوند ثواب یک حج، از حج های من را برای او می نویسد.»

۱- (۳) وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص.۳۵۲

عایشه گفت: یک حج از حج های تو ای رسول خدا؟ حضرت فرمودند: بلکه دو حج از حج هایم را عایشه گفت: دو حج از حج هایت؟ حضرت فرمودند: بله بلکه چهار تا.

امام صادق (ع) در ادامه فرمودند «عایشه همچنان تعجب می کرد و پیامبر بر تعداد حج ها می افزود تا این که به نود حج از حج های رسول خدا (ص) به همراه عمره های آن رسیدند.»(۱)

این تأکید و اصرار پیامبر به زیارت امام حسین (ع) نشان اهمیت آن در سنت ایشان و دین اسلام است.

توجه به اولین زائران امام حسین (ع) از این جهت بسیار مهم است که شروع کنند یک فرهنگ بزرگ در شیعه بودند؛ جابر بن عبدالله جز اولین زائران امام حسین (ع) است. با توجه گزارش و روایت «طوعه» از زیارت ایشان کاملاً مشخص است او طبق مناسک خاصی به زیارت امام حسین (ع) می رود. در زائران اولیه کسی را نمی یابیم که مناسکی مانند جابر را به جای آورده باشد. امکان آن هست که او این مناسک را از پیامبر (ص) آموخته باشد و در راستای تأکیدات ایشان این حرکت عبادی را به انجام رسانده باشد؛ اما جز افراد خاص چون جابر بن عبدالله که از یاران نزدیک ائمه بوده است این گونه مناسک را نمی دانستند؛ اما در زمان امام باقر و به ویژه امام صادق (ع) علاوه بر پاداش زیاد و تأکید بیشتر درباره زیارت قبر حسین بن علی (ع)، فوق العادگی کاملاً محسوس برای آن ایجاد کردند.

در روایات مربوط به زیارت هم در هر فرصت و مناسبتی، در تمام ایام و فصول سال، در همه حالات سفر و حضر، غم و شادی، اعیاد و شهادت ها، شب های قدر، مبعث، فطر، نیمه شعبان، غدیر، عاشورا و ...دستور به زیارت حسین بن علی (ع) داده اند و بیش از همه ائمه و حتی رسول خدا، به زیارت سیدالشهدا تأکید شده است.

ص: ۱۶۶۵۲

۱- (۴) منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۴۸.

امام صادق (ع) در اشاره به ثواب های زیارت، می فرمایند: کسی که هنگام زیارت آن حضرت، دچار ستم سلطانی شود و او را در آنجا بکشند، با اولین قطره خونش، همه گناهانش بخشوده می شود و هر که در این راه به زندان افتد، در مقابل هر روزی که زندانی و اندوهگین گردد، در قیامت برایش یک شادی است و اگر در راه زیارت، کتک بخورد، برای هر ضربه ای یک حوری بهشتی است و در برابر هر درد و رنجی که بر جسمش وارد می شود، یک «حسنه» برای اوست.(۱)

و می فرمودند: «مَنْ اَتی قَبرَالحُسَینِ عارِفا بِحَقهِ غَفَرَاللّهُ ما تَقَدمَ مِن ذَنبِهِ وَ ما تَأخرَ.»(۲) هر که عارفانه قبر سیدالشهدا را زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده اش را می آمرزد.

این تأکیدات و ذکر وجوب برای آن باعث شده است حتی در برخی جوامع حدیثی فصل هایی با عنوان وجوب زیارت امام حسین (ع) که می تواند نشان دهنده دیدگاه صاحبان این کتاب ها به وجوب این زیارت باشد، از جمله شیخ مفید در کتاب المزار(۳) و شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه.(۴) صاحب حدائق نیز قائل به وجوب زیارت امام حسین (ع) بود.

۱- (۵) کامل الزیارات، ص ۱۲۴ (نقل به تلخیص)

۲- (۶) امالی صدوق، ص ۱۹۷.

۳- (۷) باب وجوب زیاره الحسین ص ۲۶ و باب حد وجوبها فی الزمان علی الأغنیاء و الفقراء ص ۲۸

۴- (۸) بَابُ وُجُوبِ زِیارَهِ الْحُسَینِ وَ الْأَئِمَّهِ (ع) عَلَی شِیعَتِهِمْ کفَایهً. وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۴۴۳(۱) رجوع کنید به: شفاء السقام فی زیاره خیر الانام، ص ۴۸؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ۵، ص ۱۱۲۱۱۳؛ الفقه علی المذهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۹۴.(۲) اِنَّ لکل امام عهدا فی عنق اولیائه و شیعته و ان من تمام الوفاء بالعهد زیاره قبورهم فمن زارهم رغبه فی زیارتهم و تصدیقا بما رغبوا فیه کان ائمتهم شفعائهم یوم القیامه؛ یعنی: برای هر امامی به گردن شیعیان و هوادارانش پیمانی است و جملهٔ وفا به این پیمان، زیارت قبور آنان است. پس هرکس از روی رغبت و پذیرش، آنان را زیارت کند، امامان در قیامت شفیعان آنان (او) خواهند بود. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۳(۳) وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص.۳۵۲(۴) منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۴۸. (۵) کامل الزیارات، ص ۱۲۴ (نقل به تلخیص)(۶) امالی صدوق، ص ۱۹۷.(۷) باب وجوب زیاره الحسین ص ۲۶ و باب حد وجوبها فی الزمان علی الأغنیاء و الفقراء ص ۲۸(۸) بَابُ وُجُوبِ زِیارَهِ الْحُسَینِ وَ الْأَئِمَّهِ (ع) عَلَی شِیعَتِهِمْ کفَایهً. وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۴۴۳

در زمان امام صادق (ع) حجم این گونه احادیث و تأکید به زیارت امام حسین (ع) توسط ایشان شگفت آور است. البته باید توجه داشت که در تمامی ابواب تبیین دین بیشترین احادیث از زبان امام صادق (ع) است و ایشان را رئیس مکتب جعفری می خوانند؛ اما تشویق های مکرر ایشان به زیارت امام حسین (ع) در ملاقاتشان با شاگردانشان و افراد مختلف باعث رونق گرفتن زیارت امام حسین (ع) شده است و بیشترین سهم را در نهادینه کردن زیارت امام حسین (ع) به عنوان یکی از نمادهای شیعیان داشته است.

اهمیت نماز

اهمیت نماز

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الصلاه و السلام علی سید الأنبیاء و المرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد صلی الله علیه و آله السلم الطیبین و الطاهرین المعصومین المکرمین و العن الدائم علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم اللَّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الحُجَهِ بنِ الحَسَن صَلَواتُکَ علَیهِ و عَلی آبائِهِ فِی هَذِهِ السّاعَهِ وَ فِی کُلّ سَاعَهٍ وَلیّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَدَلِیلًا وَ عَیْناًحَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتعَهُ فِیهَا طَویلا.

کیست مهدی نور مهر و نار قهر　　کیست مهدی یار مظلومان دهر

کیست مهدی زخم دل را التیام　　آخرین شمشیر قرآن در میان

کیست مهدی آن که ذات لم یزل　　خوانده ختم الاوصیائش از ازل

کیست مهدی حجت ثانی عشر　　کیست مهدی منجی کل بشر

کیست مهدی قبلهٔ جان همه　　کیست مهدی آرزوی فاطمه

بت گران در نزد توحیدش ذلیل　　بی تبر آید از او کار خلیل

ص: ۱۶۶۵۴

بی عصا اعجاز موسی می کند بی نگه کار مسیحا می کند

علامه بحر العلوم وارد مسجد سهله شد دید تمام فضای مسجد و صحن مسجد پر از جمعیت صف بسته به انتظار نماز جماعت هستند میان صفوف راه می رفت به دنبال یک جایی برای نشستن نماز خواندن بود.

یک عربی او را صدا زد؛ سید بحر العلوم بیا اینجا بنشین آمد نشست.

بحر العلوم سؤال کرد از این عرب امام جماعت کیست؟ که این همه جمعیت آمده اینجا؟

صدا زد علامه بحر العلوم نشناختی امام زمانت را گفت از کجا باید بشناسم صدا زد علامه بحر العلوم از این تاریخ به بعد هر کس از تو سؤال کرد امام زمانت را دیدی بگو برای چه ندیده باشم و حال آنکه پشت سر پسر فاطمه نماز خواندم.

قربان نماز خواندنت بریم امام زمان ان شاء الله یک روز بیاد همه شیعیان و مسلمانان پشت سرت نماز بخوانند.

یا صاحب الزمان، یا صاحب الزمان، یا صاحب الزمان

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (سوره آل عمران آیه ۲۰۰)

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری و اجداد طاهرینش؛ عمه سادات حضرت کریمه اهل بیت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) صلوات جلی ختم کنید.

هدیه به محضر امام، شهدا، علماء، مراجع تقلید، منسوبین به جمع حاضر و به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی، سلامتی مراجع، رهبر معظم انقلاب، سلامتی خودتون و خانواده شریفتان و شفای مریض هایمان یک صلوات حسینی ختم کنید.

سوره مبارکه آل عمران؛ دویست آیه دارد، آیه آخر؛ آیه دویستم برای اینکه انسان عاقبت به خیر بشود، عاقبت به خیر در دنیا، عاقبت به خیر وقت از دنیا رفتن، عاقبت به خیر در آخرت، چهار دستور العمل می دهد اولاً خطاب آیه به اهل ایمان هست کاری با سایر مسلمان ها و سایر ناس نیست، یا ایها الناس نمی گوید، یا ایها الذین آمنوا، چون این دستور العمل به درد اهل ایمان می خورد، خطاب آیه، خطاب خاص است یا ایها الذین آمنوا، دستورالعمل داده:

دستور اول: اصبر،

دستور دوم: صابروا،

دستور سوم: رابطوا،

دستور چهارم: و اتقوا الله،

برای عاقبت به خیری لعلکم تفلحون.

بریده های از اهل بیت، آنهایی که از اهل بیت عصمت و طهارت جدا هستند جوری دیگر معنا می کنند این آیه را،

صبر داشته باشید، اصبروا، تحمل داشته باشید با همدیگر در ارتباط باشید تقوا داشته باشید همین اما ما که در محضر حضرات معصومین (علیهم السلام) هستیم برای کسب فیض در دنیا و آخرت انشاء الله وقتی به محضر امام باقر و امام صادق می رسیم سؤال می کنیم یابن رسول الله این آیه را برای ما بفرمایید.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: اصبروا و صابروا؛ هر دو از صبر هست اما اصبروا یک معنا می دهد در این آیه و صابروا یک معنای دیگر.

یا ایها الذین آمنوا اصبروا علی الفرائض؛ فرائض یعنی واجبات و محرمات در واجبات و محرمات صبر داشته باش در واجبات در دل زمستان از اینجا سفر می کنید مثلاً می روید در یک نقطه ای مثل اردبیل، مثل تبریز آنجاهایی که مناطق سردسیر هست و برف، حالا این وسیلهٔ نقلیه و اتوبوس، هر چه هست می ایستد برای نماز صبح در آن دل سرما از ماشین پیاده شدن و نماز صبح خواندن در آن هوای سرد صبر می خواهد انسان باید صبر داشته باشد.

از سفر آمدی یک

یا دو ساعت قبل از نماز صبح، قبل از طلوع آفتاب خوابیدی، حالا وقت نماز صبح بلند بشوی صبر می خواهد در جوش گرما، دل گرمای تابستان بلند می شودی می روی سفر به مثلاً به استان های جنوبی، جنوب کرمان آنجاها یک جایی، آب و هوایی پیدا می شود بالای پنجاه درجه، آنجا روزه گرفتن صبر می خواهد.

آن عزیزانی که آنجاها هستند بالای پنجاه درجه کشاورز هست، کاسب هست، خوب روزه هم می خواهد بگیرد محل کسبش هم برود روی زمین زراعیش هم برود واقعاً صبر می خواهد، تحمل می خواهد.

ایام حج می شود

حج واجب بلند بشوی بروی مکه در مسجدالحرام در طواف مسجدالحرام در آن جمعیت استخوان خُرد کن آنجا طوافت را انجام بدهی، اعمالت را انجام بدهی صبر می خواهد از جهت مالی خمس برایت واجب می شود حالا می خواهی یک پنجم مالت را می خواهی حساب کنی تقدیم امام زمان (علیه السلام) بکنید صبر می خواهد مسئله مالی هست، پول هست.

مسائل واجب

محرماتش هم همینطور صبر می خواهد یک تعدادی نشستند دور همدیگر ایام تعطیلات نوروز هست، حالا از این طرف و آن طرف می گویند یکدفعه وارد یک مقوله غیبت بشوند خدایی ناکرده من وارد این مقوله و وارد بحث این جمع نشوم صبر می خواهد سکوت کنم یا دفاع کنم در کوچه و بازار راه می روم یک خانمی خدایی ناکرده یک مقداری بد حجابی کرده شما بخواهید نگاه نکنید به نامحرم چشمت را غض بصر کنی چشمت را پایین بیاندازی نگاه نکنی صبر می خواهد.

اصبروا علی الفرائض،

دستور اول امام صادق می فرماید: در فرائض هست در واجبات و محرمات صبر می خواهد باید تحمل داشته باشی .

دستور دوم:

و صابروا، صابروا ماده اش از صبر هست اما امام صادق (علیه السلام) می فرماید: و صابروا عدوَّکم در مقابل دشمنانتون تحمل داشته باشید صبر به خرج دهید حالا دشمنان آبی و خاکی و فیزیکی باشد که در این مقوله مردم ایران واقعاً هشت سال دفاع مقدس امتیازشان بسیار عالیست واقعاً عالیست نمونه ندارند مردم شریف ایران در مسئله مقاومت در مقابل دشمن و صابروا عدوَّکم مقوله غیر فیزیکی هم دارد در مسئله دشمن فرهنگی و اندیشه ای و عقلی و فکری، ما دشمن داریم کم دشمن نداریم، سایت های مختلف اینترنت، شبکه های مختلف ماهواره؛ فارسی ها و شبکه های دیگری که شما مشاهده می کنید گاهی وقت ها گزارشی می دهند به شما در خبرها می خوانید خوب اینها انسان ها در مقابل شبهاتی که علیه شیعه و قرآن و اهل بیت و اسلام و خدا گاهی وقت ها ایراد می کنند، انسان اینها را ببیند واکسینه کند خودش را مقاوم باشد در مقابل این به حساب اندیشه های ناپاک صبر می خواهد.

ص: ۱۶۶۵۷

اگر یک برنامه ای را می بینید در مقابلش پاسخ شبهات را ببین، تحمل داشته باش در مقابل دو تا شبهه اینترنتی، ماهواره ای زانویت خم نشود، محکم باشد قوی باش هر شبهه ای در جامعه اسلامی در کتاب قرآن و سنت برای خودش پاسخی دارد اینطور نیست بی پاسخ باشد.

اصبروا در فرائض و صابروا عدوَّکم این هم دو تا دستورالعمل آیه،

آیه ای کوتاهی است انشاء الله همه حفظ هستید یا حفظ کردید «یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطو واتقو الله لعلکم تفلحون»

می خواهی عاقبت به خیر بشوی، دستورالعمل سوم امام صادق فرمود: رابطوا نه فقط یعنی صله رحم داشته باشید، صله رحم دستور خوبی هست، انسان در ایام تعطیلات نوروز به ارحامش سری بزند «صلوا ارحامکم و لو بسلام» گاهی وقت ها دم در خانه اقوامت هم در ایام نوروز می روی یک سلامی بکنی داخل هم که نروی خودش صله رحم هست به عمر انسان «فزید فی الرزق» رزق انسان زیاد می شود "فی العمر" عمر انسان طولانی می شود برکت در زندگی می آید آن یک مقوله ای هست بسیار خوب صله رحم کنید اما رابطوا یک دستور دیگری امام صادق برایش دارد.

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند و رابطوا امامکم با امام زمانتان در ارتباط باشید با امام زمان ولی نعمتتان در ارتباط باشید چه طور با امام زمانم در ارتباط باشم حالا چند تا از مصادیقش را من عرض می کنم .

در این مجلس و وقت کوتاه انسان همین که در ایام هفته اش در شبانه روزش در ساعاتش به یاد امام زمان باشد به فکر امام زمان باشد یکی از مصادیق رابطوا را عمل کرده بلند می شود وقت نماز، نماز بخواند در قنوت نمازش دعا برای امام زمان می کند جایی در محفلی نشسته دعا برای امام زمان می کند می خواهد صدقه بدهد دعا برای امام زمان، صدقه اش را به نیت سلامتی امام زمان بدهد اینها رابطوا.

ص: ۱۶۶۵۸

حالا چند چیز هست چند تا دعاست چند تا زیارت هست چند تا عمل هست که وقتی من انجام بدهم این موجب ارتباط خاص می شود بین من و امام زمان یکی از زیارت هایی که توصیه علماء است حالا اگر هر روز موفق به خواندنش نمی شوم هر هفته نمی شوم ولی هر ماه در زندگی زیارت جامعه کبیره است .

زیارت جامعه کبیره

را وقتی می خوانید یک پل ارتباطی بین شما و امام زمان ایجاد می شود سلام هایی که به امام زمان در این زیارت می دهید «بکم فتح الله و بکم یختم، بکم ینزل الغیث» اصلاً همه چیز مال شماست همه چیز به وسیله شما به ما رسیده .

خدا رحمت کند

مرحوم علامه مجلسی اول ملا محمد تقی مجلسی وقتی که در آن تشرف یا مکاشفه وقتی شرفیاب محضر امام زمان شد در سامرا در حرم امام عسکری (علیه السلام) گفت از باب قبله وارد شدم سلام بدهم زیارت کنم دیدم امام زمان (علیه السلام) ایستادند مشغول زیارت پدر بزرگوارشان هستند می گوید ناخداگاه شروع کردم زیارت جامعه کبیره را خواندن .

امام زمان هم این زیارت جامعه کبیره را گوش می دادند استماع می فرمودند و اشک می ریختند مرحوم مجلسی می فرماید، می فرماید زیارت جامعه من تمام شد سلام کردم به محضر امام زمان پاسخم را دادم فرمودند مجلسی جلو بیا چند قدم رفتم ایستادم گفتم اسائه ادب به محضر آقا نشود حریم قائل بشوم برای حضرت مهدی (علیه السلام) گفت حضرت فرمودند محمد تقی مجلسی بیا جلو رفتم جلوتر باز ایستادم ترسیدم اسائه ادب بشود فرمود ادب در امتثال امر مولاست بیا جلو رفتم جلو خودم را انداختم روی قدم ها ی مولا زانو حضرت را دست مبارک حضرت را بوسیدم آقا دستی روی سر من کشیدند من را از زمین بلند کردند فرمودند: ملّا محمد تقی مجلسی عجب زیارتی است زیارت جامعه کبیره.

گفتم بله آقا جد شما حضرت هادی به ما یاد دادند زیارت جامعه کبیره پل ارتباطی است با امام زمان یکی دیگر همین زیارت آل یاسین هست که شما در روزهای جمعه یا بعضی ها موفقند هر روز می خوانند زیارت آل یاسین به جزء جزء امام زمان سلام می کنیم سلام هم جوابش واجب است وقتی سلام می دهید «السلام علیک حین تقوم، السلام علیک حین تقعد» جزء جزء امام زمان را سلام می دهید پاسخی که امام زمان به سلام شما می دهند آن پاسخ حضرت برای شما موجب برکت و سلامتی هست حضرت نگاهت می کنند.

فریده الاسلام

کاشانی می گوید در محضر استادم آیت الله کوهستانی بودم آیت الله کوهستانی داشت آل یاسین را می خواند افقی را در آسمان نگاه می کرد می گفت افق نگاه استادم را نگاه کردم .دیدم امام زمان (علیه السلام) دارد به آل یاسین کوهستانی گوش می دهد می گوید من هم نگاه کردم سلام ها را زمرمه می کردم با مرحوم کوهستانی بعدش گفتم آقا آن حضرت امام زمان بودند که آل یاسین شما را گوش می دادند؟

مرحوم آیت الله کوهستانی فرمودند فریده الاسلام کاشانی خوشا به سعادتت خدا لیاقت را در تو دید که حجتش را به شما نشان داد آل یاسین را وقتی می خوانی امام زمان نگاهت می کند.

یکی از زیارت ها

زیارت عاشوراست به مرحوم موسوی اصفهانی فرمود: موسوی اصفهانی بخوان زیارت عاشورا را به نیت من هم بخوان یعنی به نیابت امام زمانت بخوان حضرت این زیارت را دوست دارد یکی از دعاهایی که امام زمان (علیه السلام) دوست دارد دعای ندبه است صبح جمعه.

ص: ۱۶۶۶۰

خدا رحمت کند

مرحوم آیت الله عظمای بهجت (اعلی الله مقامه الشریف) آن زمان می فرموند: یک جوانی چند هفته پیش مشرف شد محضر امام زمان (علیه السلام) حضرت به آن جوان فرموده بودند: دعا ندبه فراموش نشود. دعای ندبه، تأکید کرده بودند امام زمان به دعای ندبه یکی از دعاهایی که امام زمان خیلی علاقه بهش دارد این دعای سلامتی هست ؛ اللهم کل ولیک الحجه بن الحسن ... این دعاست، همه هم حفظ هستیم این دعا را حضرت خیلی دوست دارد.

مرحوم آیت الله بهاء الدینی

یک زمانی این دعای قنوت نمازش را تغییر داده بود به دعای اللهم کل ولیک ... در قنوت نمازش این دعا را می خواند. یکی از شاگردانش سؤال کرده بود آقا دعاتون را تغییر دادید دعای سلامتی آقا امام زمان را در قنوت نمازتون می خوانید آقا فرموده بودند که: حضرت برای من پیغام دادند به حاج آقا رضا بگویید این دعا را در قنوت نمازت بخوان، طبیعی هست وقتی شما برای سلامتی امام زمان دعا می کنید می گویید خدایا ولی نعمتم را سالم، سلامتی بهش بده.

او هم بر می گردد برای سلامتی شما دعا می کنید شما در خیابان رد می شوید به یک نفر می گویید آقا خدا شما را به سلامت بدارد خوب او هم بر می گردد می گوید خدا شما را هم سالم نگه دارد، طبیعی هست.

آن دعای امام زمان (علیه السلام)

برای سلامتی شما؛ آن مستجاب هست؛ دعای مستجاب دعای امام زمان مستجاب هست و لذا همواره بعد از نماز در قنوت نماز می خواهید سوار ماشین بشوید پشت رل نشستید پشت فرمان؛ حرکت، اول این دعا را همینطور که دارید می روید بخوان در قنوت نمازت قبل از نماز بعد از نماز این دعا را امام زمان خیلی دوست دارد دعا برای سلامتی امام زمان هست .

ص: ۱۶۶۶۱

یکی دعای سمات هست

خیلی دوست دارد. یکی دعای عهـد است که هر کس هر صـبح بعـد نماز بخواند انشاء الله جزء یاوران امام زمان قرار داده می شود.

یکی از مسائلی که

پـل ارتبـاطی بین من و امـام زمـانم هست نمـاز اول وقت هست، نمـاز اول وقت. علماء علم اخلاق می گوینـد: نمازتون غیر از بحث روایات و آیات، نمازتون را اول وقت بخوانیـد چرا؟ چون وقتی اول وقت می شود حجت الله امام زمان نماز اول وقت که می خوانـد؛ نمـاز آقـا سـریع بالاـ می رود وقتی شـما نمـاز اول وقتت را خوانـدی نماز شـما هم با نماز امام زمان بالا می رود به برکت نماز امام زمان نماز شـما پس فرسـتاده نمی شود بر نمی گردد در بسـیاری از تشـرفات شـما ملاحظه بفرماییـد امام زمان (علیه السـلام) را در حـال نمـاز دیدنـد تشـرفات را در کتـاب عبقری الحسـان ببینیـد مرحوم آقـا شـیخ علی اکبر نهاونـدی آنجا تشـرفات را اگر ببینید بسـیاری از تشرفات، تشرفاتی است که امام زمان را در حال نماز خواندن، امام نماز را خیلی دوست دارد به نمـاز خیلی علاقه داردلـذا اول کاری که امام زمان در مسـجد الحرام می کنـد بعـد از معرفی خودش که جبرئیل او را معرفی می کند «بقیه الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین» بعد هذا بقیه الله این بقیه الله، فاتبعوه و لا تخالفوه،

اول کاری که بعد از معرفی می کند اقامه نماز است « الذین ان مکناهم فی الارض اقام الصـلاه » این ملاک مدیریت هم دست ما می دهـد یک کسـی بخواهـد صاحب حکومت باشه، مدیر موفقی باشد قرآن یک ملاک دست ما می دهد می گوید ببینید امام زمان مدیر موفقی هست چرا؟ چون تا حاکم می شود اقم الصلاه، جبرئیل اذان می گوید، میکائیل اقامه می گوید تمام این سیصد و سیزده نفر با ملائکه مؤمنین همه پشت سر امام زمان نماز می خوانند.

ص: ۱۶۶۶۲

ما چند تا نماز داشتیم یادگاری و جاودانه یکی نماز پیغمبر اکرم بود در بیت المقدس که پشت سر حضرت پیامبران اقامه کردند؛ جبرئیل اذان گفت، میکائیل اقامه گفت، امام جماعت خاتم الأنبیاست، مأمومین أنبیاء الهی این نماز یادگاری بود که به درخواست خود پیامبران بود پیغمبران از خدا دو یا سه تا درخواست داشتند

۱

پیغمبر را زیارت کنند_ ۲. پشت سر حضرت نماز بخوانند، این یک نماز یادگاری بود که دیگر هم تکرار نشد،

گفت:« دگر تا جهان هست بزمی چنین نبیند به خود آسمان و زمین» یک نماز یادگاری نماز پیغمبر اکرم بود در آسمان چهارم که مأمومین؛ تمام ملائکه های آسمان ها بودند آن هم به درخواست خود ملائکه که این پیغمبر ؛ پیغمبر زمینی نیست، پیغمبر آسمانی هم هست خوب ما هم ببینیم پیغمبر اکرم را و لذا مسئله معراج را خدا پیش آورد که پیغمبر بالا برود.

مسئله معراج

پیغمبر دو تا سند قرآنی دارد، ده تا سند روایی دارد بیش از ده سند روایی دارد در ابتدای سوره اسراء آیه اول و سوره نجم مراجعه فرمایید، سند معراج پیغمبر هست سند قرآنی، آن هم دومین نماز یادگاری هست که دیگر تکرار نشد

۳

.نماز سوم

یادگاری نماز وجود مقدس سیدالشهداء هست در روز عاشورا، در حال جنگ سیدالشهداء هم نماز بخواند با او وضعی که تمام لباس های حضرت هم خود امام مجروح هست هم مجروحان را آورده است هم نماز بخواند هم اول وقت بخواند هم به جماعت بخواند و هم برای این نماز شهید بدهد یک درسی است برای شیعه که جوان عزیز هم نماز بخوان هم سر وقت بخوان هم به جماعت بخوان نماز بخوانیم سر وقت به جماعت این نماز را خدا بالا ـ می برد این نماز سوم یادگاری بود که دیگر تکرار نشد

ص: ۱۶۶۶۳

۴

•

نماز چهارم

یادگاری که جاودانه خواهد بود؛ نماز امام زمان (علیه السلام) هست در روز صبح جمعه ظهور این چهار تا نماز؛ چهار تا نماز یادگاری در تاریخ ثبت هست، نماز اول وقت خواندنش خیلی شیرین هست، دو یا سه تا روایت عرض کنم یواش یواش دامنه عرائض را جمع کنم.

حضرت رضا (علیه السلام) که همه شما به زیارتش می روید حالا شاید بعضی از زوار مکرم از سفر بازگشت هستید رفتید زیارت کردید حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) را یا در سفر رفت هستید خدا انشاء الله توفیق زیارت با شناخت را به همه ما عطا کند، حضرت رضا (علیه السلام) داشت می نوشت قابل توجه همه دانشجویان و اساتید و طلاب و همه، امام رضا (علیه السلام) وقتی دارد یک مطلبی می نویسد این مطلب امام رضا (علیه السلام) از همه مطالبی که ما می نویسیم مهمتر هست گاهی وقت ها من مشغول نوشتن هستم خوب حالا ـ این تمام بشود بعد نماز بخوانم این مهم تر است یا نماز امام رضا (علیه السلام) داشت می نوشت تا صدای اذان بلند شد قلم را انداخت اصلاً حالا این تمام بشود حالا این کلمه، حالا این خط، حالا این صفحه، ابداً قلم را انداخت.

عایشه می گوید

پیغمبر اکرم با من سخن می گفت تا صدای اذان بلند شد کانَّه لم یعرفنی، اصلاً انگار من را نمی شناسد، پا شد رفت صدای اذان، اذان.

ابن عباس می گوید:

در جنگ صفین امیرالمؤمنین داشت شمشیر می زد یک وقت دیدم آقا هی نگاه به آسمان می کند گفتم آقا نگاه به آسمان می کنید برای چی؟ حضرت فرمود: ابن عباس می خواهم می بینم وقت نماز شده است یا نه، گفتم آقا اینجا در دل جنگ حواست نباشد شمشیر می خورید، آقا فرمود نه این جنگ ما هم برای نماز هست، نماز مهم ترین عمل، اصلاً پرچم هویت یک مسلمان؛ نماز هست، شل کن سفت کن بخواند، امروز بخواند فردا نخواند گاهی وقت ها شوخی کند بگوید قرصش را می خورم حالا بعداً حالا از ماه دیگر شروع می کنیم ابداً.

ص: ۱۶۶۶۴

اگر می خواهی یک انسان مسلمان را بشناسید به نمازش نگاه کن پرچم هویت یک مسلمان هست، شیعه که سر جایش آن سر وقت باید بخواند به جماعت بخواند با آدابش بخواند، نماز مهم ترین عمل هست لذا در فروع دین قرار گرفته اول نماز، اِن قُبِلَت قُبِلَ ما سواها و اِن رُدَّت،

حالا بعضی وقت ها طرف می گوید من هیأتی هستم من بیمارستان ساختم من درمانگاه درست کردم مدرسه درست کردم خوب حالا آقا نماز می خواند؟ می گویند نه، اهل نماز نیست خوب نمی شود،

چون اگر شما در یک پلیس راهی نگهتون بدارند ماشینتو متوقف کنند به شما بگویند گواهینامه، شما بفرماید که این کارت دانشجویی می گوید آقا گواهینامه رانندگی شما دست کنید در جیبب بگویید آقا این کارت وزارت کشور، می گوید آقا گواهینامه، این کارت حوزه علمیه، این کارت دانشگاه فلان، آن افسر که افسر قانون مندی هست می گوید اگر آقا دو کیلو از این کارت ها جلوی من بگذارید تا گواهینامه ات را ندید نمی گذارم رد بشوید. در قیامت هم همینطور هست بعد از تابلوی الولایه؛ ولایت اهل بیت، اولین موقف؛ موقف نماز هست حالا طرف آنجا نگهش می دارند می گویند این شب هایی که تا صبح برای امام حسین سینه زدم، می گویند نماز، آن حسابش جداست، نماز خواندی این بیمارستان ساختن من، می گویند نماز، دفترچه نماز، گواهینامه نمازت را بده رد شو، این کمک به کمیته امداد این کمک به بهزیستی این مدرسه می گویند آقا ده کیلو از این کارت ها فایده ندارد «ان قبلت قبل ما ...» نماز خواندید بفرمایید نخواندید مشکل دارید و لذا بعضی ها حرف اول و آخرشان نماز هست.

ص: ۱۶۶۶۵

•

خـدا رحمت کنـد مرحوم آقا میرزا جواد آقای ملکی تبریزی مردنش در حال نماز بود وضو گرفت آمـد ایسـتاد نماز گفت الله اکبر از دنیا رفت مردن اینطوری .

خوانساری

مرحوم آیت الله آقا سـید احمد خوانساری قبرش همین جاست زیارت می کنید مرحوم آقا سید احمد نود سال عمر کرد اما سه مرتبه همه عمر نود ساله اش نمازش را تکرار کرد یعنی دویست و هفتاد سال نماز خواند دویست و هفتاد سال نماز خواند.

نماز

حالا بعضـی ها پنجاه سالش هست شـصت سالش هست می بینید ده سال هست تازه نمازش را شروع کرده این خیلی بد هست برای یک مسلمان که ادعا اسلام بکند اولین و مهم ترین دستور اسلامی را رعایت نکند، به وقت نخواند ضایعش کند، خرابش کند، خوب نخواند، پای تلویزیون می نشـیند خیلی با صبر یک ساعت، دوساعت، سـریال ببیند، فیلم ببیند برایش مهم نیست اما دو رکعت نمـاز می خواهـد بخوانـد آنقـدر از سـر و ته این نمـاز می زنـد که گاهی وقت ها الفاظی که ادا می کنـد واقعاً قابل ترجمه نیست، چی دارد می گویـد در نماز، بعضـی ها نماز را اینطوری خواندنـد بعـد هم که می خواست از دنیا برود آقا سـید احمد آقای خوانساری، حالا تهرانی ها هستند در مسجد حاج سید عزیز الله آنجا نماز می خواند بعد هم که می خواست از دنیا برود به پسـرش وصـیت کرد گفت من بـاغ و پول و مغـازه و اینهـا نـدارم این خانه هم مال مسـجد هست، وقتی من از دنیا رفتم هیچی از خـانه مـال من نیست این جانماز من فقط مال من هست این هم بدهیـد برای من نماز بخواننـد، پیغمبر می فرمایـد: قره عینی، نماز نور چشم من هست، نور چشم من،

ص: ۱۶۶۶۶

نور افشانی

فلذا زهرا (علیها السلام) وقتی در محراب قرار می گرفت ظهر نورها لأهل السماء، آسمان ها را با نمازش روشن می کرد نماز قابل نور افشانی هست که آسمان ها را روشن می کند نماز خواندن.

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیکِ یا فاطمه الزهرا،

سلام ای ذکر خاص حق ثنایت درود ای گفته احمد من فدایت «زهرا جان»

تو قرآنی تو یاسینی تو طاها تو زهرایی تو زهرایی

تو زهرا تو حبل محکم حبل المتینی امید رحمت للعالمینی

امامان آبرومند جلالت، خدا فخریه دارد بر نمازت

«بی بی جانت» سرایت حیف ای خاکم به دیده

بهشت و شعله آتش که دیده

که دیده حور در جنت بسوزد

که دیده باغ جنت بر فروزد

بعد از شهادت

امیرالمؤمنین چند روزی بعد از شهادت بی بی از خانه بیرون نمی آمد مقداد، سلمان، اینها آمدند آقا را از خانه بیرون آوردند یک روز وقتی آقا برگشت منزل دید ام ایمن دارد های های گریه می کند صدا زد آقا دیگه من را با بچه ای زهرا تنها نگذار، آقا فرمود چرا ام ایمن؟

عرض کرد آقا همین که شما بیرون تشریف می برید یکی می دود جانماز مادر را می آورد سجاده مادر، یکی می دود چادر نماز مادر را می آورد مثل مادر نماز می خوانند مجلس روضه و عزا می شود نمی توانم بچه های زهرا را آرام کنم اینجا سجاده مادر عزا خانه درست می کند .

دل ها بسوزد کربلا- وقتی سکینه آمد کنار بدن بابا، عمَتی،عمَتی هذا نعش مَن ؟این بدن پاره پارهٔ کیست عمه؟، صلی الله علیک یا مظلوم یا اباعبدالله.

ص: ۱۶۶۶۷

نسئلک و ندعوک بسمک الأعظم یا الله، به حق زهرا همهٔ ما را ببخش و بیامرز،

به حق زینب فرج مهدی را برسان،

مریضامون را شفا مرحمت فرما،

امام، شهداء امواتمان را غریق رحمتت بفرما،

کشور ما، ملت با کرامت ما، رهبر معظم ما، جوانها، نوامیس، خدمتگزاران، حضار محترم این مجلس، زوار قبر کریمه اهل بیت همه را محافظت بفرما،

شر دشمنان را به خودشان برگردان،

باران و برکات و رحمتت را بر ما نازل فرما،

در دنیا و آخرت ما را از شفاعت حضرت کریمه اهل بیت بهره مند بفرما، برحمتک یا ارحم الراحمین.

سفر به کربلا – پیاده روی اربعین در کلام آیت الله العظمی شبیری

در مورد اینکه آیا خطر، مانع از سفر به کربلا می شود بین علماء اختلاف است و بعضی از علما حتی در فرض ضرر داشتن، آن را تجویز کرده اند ولی اگر خطر نباشد این پیاده رفتن موضوعیت دارد.

به گزارش مشرق به نقل از حج، نزدیک ۱۴ قرن از زیارت قبر شهیدان کربلا توسط فرزندان سید الشهداء و کاروان اسیران کربلا، جابر بن عبدالله انصاری و عطیه کوفی می گذرد و امروز آن حرکت مبدا و خواستگاه یک حرکت عظیم است.

شیعیان و دوستداران اباعبدالله الحسین(ع) اعم از زن و مرد، پیر و جوان و کودک، فقیر و غنی و عرب و عجم با هر زبان و نژادی از سراسر گیتی با پای پیاده به سوی کربلا در حرکتند تا همزمان با سالروز رسیدن کاروان حسینی به کربلا خود را به حرم سرور آزادگان برسانند.

این مرجع تقلید شیعیان ضمن بیان فضیلت زیارت امام حسین(ع) و تقدیر از کسانی که این حرکت عظیم را رقم زده اند، با افسوس از اینکه نتوانسته در بین مردم پیاده به کربلا برود می گوید: بسیار اشتیاق دارم پیاده به کربلا بروم و اگر قدرت داشتم می رفتم.

به عنوان اولین سوال از آیت الله العظمی شبیری پرسیدیم:

– فضیلت زیارت حضرت ابا عبد الله الحسین(ع) از دیدگاه روایات اهل بیت(ع) تا چه اندازه است؟ در روایات بسیاری بر زیارت آن حضرت تاکید شده، حتی در پاره ای از این روایات، از وجوب و فرض بودن این زیارت یاد شده، تا بدانجا که برخی علماء همچون مرحوم علامه مجلسی و پدر بزرگوارشان به این نظر متمایل شده اند که بر کسی که توانایی انجام زیارت آن حضرت را دارد این زیارت در عمر یک بار واجب است.

در روایات بسیاری، زیارت امام حسین(ع) به منزله یک عمره مقبوله دانسته شده و در برخی روایات، ثواب بیشتری برای زیارت امام حسین(ع) ذکر شده است.

بنابر روایت معتبری حضرت صادق(ع) در سجده پس از نماز خود، برای زائران آن حضرت، که در این راه، مال خود را صرف کرده و بدنهای خویش را به زحمت می اندازند و رنگ صورت هایشان در اثر تابش خورشید برمی گردد، دعا کرده و سلامت ایشان و خانواده هایشان را از درگاه خداوند طلب کرده اند.

– پیاده سفر کردن به کربلا موضوعیت دارد؟ بله، امام حسن و امام حسین(ع) پیاده به مکه می رفتند و این خودش، یک نوع احترام است؛ حتی در روایتی در کتاب بحار الانوار در معجزات امام حسن(ع) اشاره شده که آن حضرت در بازگشت از مکه به مدینه، با پای پیاده حرکت می کردند تا بدانجا که پاهای ایشان ورم می کند.

ص: ۱۶۶۶۹

– اما زمان امام حسن مجتبی(ع)، وسائل عبور و مرور مثل امروز نبوده است. نه، وسائل عبور و مرور بوده و حضرات هم به آن دسترسی داشته اند؛ با وجود اینکه مرکب داشتند ولی باز پیاده می رفتند. در واقع خود این پیاده رفتن یک اداء احترام است؛ در روایتی معتبر در کتاب کافی، ابن بکیر از امام صادق(ع) درباره بیست سفر پیاده حج امام حسن مجتبی(ع) سوال می کند حضرت در پاسخ اشاره می فرمایند که حضرت با پای پیاده به حج می رفتند در حالی که محمل ها و کجاوه ها همراه حضرت حرکت می کردند.

محدث جلیل القدر مرحوم حاجی نوری با پیاده روی مستمر خود در ایام اربعین، به همراه بزرگان علماء از نجف به کربلا، به این مراسم شکوهی ویژه بخشیده، و سر انجام در مسیر بازگشت پیاده روی، جان خویش را فدا کرد و به دیار باقی شتافت.

مرحوم آقای «محسنی ملایری» نقل می کرد که «مرحوم آقا سید عبد الهادی شیرازی» به قم آمد؛ آقا «میر سید علی کاشانی» هم بودند. گفتیم با درشکه به منزل آقای بروجردی برویم. آقا سید عبدالهادی چشمانش نمی دید. به جایی که رسیدیم ایشان پرسید تا منزل آقای بروجردی چقدر فاصله است؟ گفتیم: فلان مقدار. آقا سید عبدالهادی گفت: مناسب است که اینجا پیاده شویم و بقیه راه را پیاده برویم.

این پیاده روی یک نوع احترام و خضوع و خشوع است و خودش از مصادیق تعظیم شعائر است.

– اگر سفر به کربلا همراه با خطر باشد جایز است؟ در مورد اینکه آیا خطر، مانع از سفر به کربلا می شود بین علماء اختلاف است و بعضی از علما حتی در فرض ضرر داشتن، آن را تجویز کرده اند ولی اگر خطر نباشد این پیاده رفتن موضوعیت دارد.

ص: ۱۶۶۷۰

- به نظر شما بهتر نیست که هزینه کربلا را به فقراء بدهیم؟ نوعا کسانی به فقراء کمک می کنند که اهل کربلا رفتن هستند. همین موعظه هایی که در این مراسم می شود منجر به کمک کردن به فقراء می شود؛ و کربلایی ها هستند که خیر را انجام می دهند. و کسانی که این جملات را به زبان می رانند نوعا این مطالب، تنها بهانه ای برای آنها، برای مخالفت با زیارت است و عملا به فقرا کمک هم نمی کنند. درباره سفر حج هم نظیر این حرفها در زمان ائمه معصومین(ع) مطرح بوده و در روایات تأکید شده که ثواب سفر حج از انفاق در راه خدا بیشتر است که شاید نکته آن هم، همین باشد که سفر حج مقبول، خود سبب انجام بسیاری از کارهای خیر از جمله انفاق در راه خداست.

- شما خودتان هم به کربلا رفته اید؟ بله؛ الحمد لله، مکرر مشرف شدم.

- مایلید پیاده به زیارت امام حسین(ع) بروید؟ بله بسیار اشتیاق دارم و اگر قدرت داشتم می رفتم؛ ولی الان دیگر توان و قدرت پیاده رفتن را ندارم.

منبع: مشرق به نقل از خبرگزاری حج

بصیرت (۸)

تولی تام و تبری تام، شرط ایمان (شب هشتم محرم)

تولی تام و تبری تام، شرط ایمان (شب هشتم)

آنچه پیش رو دارید هشتمین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است.

ایشان در ابتدای بحث با اشاره به مفهوم توحید براساس معارف قرآنی آن را به شجره طیبه ای تمثیل کردند و تأکید نمودند که تلقی از توحید باید طبق آموزه های قرآنی تغییر کند. ایشان در ادامه با اشاره به آیاتی از سوره مبارکه توبه موانع همراهی با معصومین(ع) را برشمردند. یکی از موانع در همراهی با اولیای الهی، رضایت به حیات دنیاست که به تعبیر قرآن موجب سنگینی مؤمنین و مانع همراهی آنان با ولی خدا می شود. یکی از راه های نجات از این تعلق خاطر و رضایت به حیات دنیا، داشتن نگاه واسع و مقایسه متاع قلیل دنیا در مقابل حیات جاویدان آخرت است. قرآن کریم مؤمنین را نسبت به عواقب همراهی نکردن با ولی خدا هشدار داده و عاقبت این امر را جهنم قرار می دهد؛ ضمن اینکه خدای متعال برای رهایی انسان از رضایت به حیات دنیا، همواره آیات و نشانه هایی را می فرستد که غفلت از این نشانه ها نیز موجب گرفتار شدن و عذاب انسان به وسیله همان تعلقات و تکیه گاه های دنیایی او می شود. عامل دیگری که می تواند انسان را از رضایت به حیات دنیا رهایی بخشد، داشتن نگاه جامع به دنیاست؛ بدین ترتیب که انسان در کنار خوشی های دنیا، تلخکامی های آن را نیز ببیند و بدین ترتیب چشم از دنیا بردارد؛ این در حالی است که اگر انسان به دعوت خدای متعال توجه نکند خدای متعال او را تبدیل کرده و قوم دیگری را جایگزین می کند تا به این ترتیب دین و ولی خود را نصرت دهد. به عبارت دیگر خدای متعال و ولی او در سیر خود هیچ نیازی به مردم ندارند. عامل دیگری که صبر بر بلای معصوم(ع) را افزایش می دهد، حب و بغض فی الله

است؛ چنانچه گفته اند اگر کسی حب و بغضش در مسیر خدا نباشد، هرگز طعم ایمان را نمی چشد. عامل مهم دیگر درک نقش محوری معصومین(ع) در مسیر این ابتلاءی عظیم است. انسان باید بداند که همه بار این بلا بر دوش خود معصوم(ع) است، نه دیگران؛ پس انسان باید به مقام شفاعت و عصمت معصومین(ع) هم توجه داشته باشد.

ص: ۱۶۶۷۱

شناخت برخی موانع همراهی با مصومین(ع) بر مبنای سوره توبه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم.

قرآن کریم می فرماید: «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكمُ‏ إِذَا قِيلَ لَكمُ‏ انفِرُواْ فىِ سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلىَ الْأَرْضِ أَ رَضِيتُم بِالْحَيَوةِ الدُّنْيَا مِنَ الاْخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا فىِ الاْخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ * إِلَّا تَنفِرُواْ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيرْكُمْ وَ لَا تَضُرُّوهُ شَيْا وَ اللَّهُ عَلىَ كُلّ ِ شىَ‏ءٍ قَدِيرٌ»(توبه/۳۸-۳۹) اولیاءی خدا و معصومین(ع) ابتلاء و امتحان هایی را در مسیر بسط توحید در عالم پذیرفته اند؛ ما هم که به آن ها پیوند خورده ایم، طبیعتاً در بلای آن ها شریک می شویم و باید پای آن امتحان و ابتلاء بایستیم؛ البته انسان می تواند این مسیر را انتخاب نکند؛ ولی اگر آگاهانه انتخاب کرد، مجموعه ای از سختی ها و دشواری ها را پذیرفته است؛ قرآن و اهل بیت(ع) نکته ها و حقایقی را برای غلبه بر این دشواری ها و صبر انسان بر عهد با اولیاءی الهی بیان کرده اند؛ ایشان در حقیقت بصیرت هایی را به انسان داده اند که توجه به آن ها برای حرکت انسان ضروری است؛ بعضی از آن ها در جلسات قبل عرض شد که آخرین و مهم ترین آن ها تلقی صحیح از توحید بود؛ نقطه مقابل توحید هم کفر و شرک و الحاد و نفاق است که همه دعوت های انبیاء(ع) نیز دعوت به توحید و پرهیز از پرستش غیر است؛ همه بشارت های خدای متعال هم برای موحدین، و همه انذارها نیز نسبت به مشرکین و کفار و منافقین است؛ یعنی کسانی که در امر بندگی خدا کوتاهی می کنند.

ص: ۱۶۶۷۲

گفته شد که درک از توحید باید تصحیح شود؛ بر این اساس حقیقت توحید یک شجره طیبه و یک وادی نورانی است که انسان باید وارد آن شده و با آن شجره طیبه پیوند بخورد تا موحد شود؛ به تعبیر قرآن حقیقت کفر و شرک هم وادی ظلمات و شجره خبیثه است که باید از آن ها تبری تام جست؛ این تولی تام و تبری تام، شرط ایمان است.

سوره مبارکه توبه با آیه «بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ» آغاز می شود که اعلام رسمی درگیری و برائت جبهه مشرکین و کفار است؛ با تشکیل این صف بندی و قرار گرفتن این دو صف در مقابل یکدیگر، دوران تقیه به پایان می رسد و این درگیری کاملاً آشکار می شود؛ در این تقابل هر یک از این دو صف لوازم و اقتضائاتی دارند؛ در این سوره، از اقتضائات این دو جریان و جریان سوم نفاق که در جبهه دشمن شکل می گیرد، پرده برداشته می شود؛ شاید بهترین سوره ای که می توان با رویکرد شناخت جریان کفر و نفاق آن را مرور کرد، سوره مبارکه برائت است؛ در این سوره برخی از موانع همراهی با اولیاءی خدا ذکر شده است؛ از سویی الزامات و توجهات لازم برای همراهی اولیاءی خدا و همراهی با جبهه نبی اکرم(ص) و نصرت این جبهه نیز بیان گردیده است. از موانعی که در این سوره مبارکه برای همراهی وجود مقدس نبی اکرم(ص) ذکر شده، آیاتی است که ظاهراً در جنگ تبوک نازل شده است.

رضایت به حیات دنیا، یکی از عوامل همراهی نکردن با ولی خدا

ص: ۱۶۶۷۳

مسلمان ها به تازگی از برخی جنگ ها فارغ شده بودند که مأمور شدند در سرزمینی دوردست به نام تبوک با دولت روم بجنگند؛ حضرت مردم مدینه را مهیا کردند و برای قبایل اطراف همراه با مأمور نامه هایی فرستادند؛ بخشی از آن ها هم آماده و تجهیز شدند، بخشی هم در مدینه و اطراف آن کوتاهی کردند؛ به همین مناسبت خدای متعال آیاتی نازل فرمود که آیات بسیار فوق العاده ای هستند؛ در این سوره شاید قریب به ده آیه با «یا ایها الذین آمنوا» شروع شده است؛ این بار خطاب به مؤمنین و کسانی است که به رسول الله(ص) ایمان آورده و ایشان را قبول کرده یا می خواهند حضرت را قبول کنند ولی موانعی در مسیر حرکتشان هست؛ خدای متعال به آن ها هشدار می دهد که این سستی و کندی آن ها چه عواقبی در پی خواهد داشت؛ خدای متعال در این آیات هم درد را بیان کرده، هم درمان آن را؛ نخستین توجهی که خدای متعال به مؤمنین می دهد این است که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انفِرُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ أَرَضِيتُم بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الآخِرَةِ إِلاَّ قَلِيلٌ» چه منفعتی می برید و چه بهره ای نصیب شما می شود که وقتی شما را دعوت می کنم تا در راه خدا کوچ کنید، سنگین می شوید و سبکبال نیستید؟! گویا نمی توانید از زمین برخیزید! چه نفع و چه تعلقی در وجود شما هست که مانع سبکبالی شما در اجابت دعوت خدا و رسول او می شود؟!

ص: ۱۶۶۷۴

این دعوت برای یک جهاد بسیار بزرگ و سخت و دشوار در سرزمینی دوردست است که براساس آیات، سرزمین تبوک می باشد؛ سپس خدای متعال نقطه گرفتاری مؤمنی را که سبکبال نیست، نشان می دهد و می فرماید: آیا به حیات دنیا راضی شده اید؟ یعنی انسانی که درک او از حیات، در حد دنیاست، و نسبت به حیات برتر از دنیا درکی ندارد و نه فقط درک، بلکه تعلقی ندارد و طلبی در او شکل نگرفته است، چنین کسی میل به حیات برتر ندارد و راضی به حیات دنیاست و همین حد از احساس و ادراک و لذت و بجهت های حیات دنیا برای او کافی است؛ او به دنبال تأمین همین حد از لذت ها و بهجت هایی است که از حیات طبیعی به دست می آید؛ شاید حیات دنیا یک معنایش همین است؛ بنابراین اگر کسی به این حد قانع و راضی شد، سنگین می شود؛ حتی اگر خدا و رسول(ص) را هم دوست داشته باشد و وارد وادی ایمان هم شده باشد، این میل به دنیا مانع حرکت او می شود.

رضایت به حیات دنیا، یکی از عواملی است که مانع می شود انسان همراه اولیاءی خدا حرکت کند، آن ها را نصرت دهد و در کنار آن ها پایداری نماید؛ کسانی که به حیات دنیا راضی هستند، سنگین می شوند؛ معنای این رضایت به حیات دنیا هم این نیست که انسان نماز نمی خواند، روضه نمی گیرد و به حج نمی رود؛ بلکه انسان ممکن است طالب حیات دنیا بوده ولی همه این عبادات را هم داشته و مؤمن هم باشد؛ عده ای هر مقصدی آن ها را به حرکت در می آورد و به سمت دنیا و لذت ها و بهجت های دنیایی دعوتشان می کند؛ اینان همه عمر به سمت مقاصد دنیایی حرکت می کنند؛ ولی وقتی به آن ها می گویند به سمت خدا حرکت کنید، سنگین هستند.

ص: ۱۶۶۷۵

حیات دنیا در بعضی روایات به محیط ولایت ائمه جور تفسیر شده است؛ به همین دلیل است که رضایت به حیات دنیا مذموم است؛ وگرنه محیط ولایت ائمه حق(ع) محیط توحید و دارالآخره و دارالحیوان است؛ کسانی که در این دنیا وارد محیط ولایت امام(ع) می شوند در حقیقت وارد دارالحیوان شده اند؛ البته شاید معنای آیه این باشد که هر کس به لذت ها و بهجت های حیات طبیعی دنیا قانع است و لذت ها و ثروت و امکانات و خوشی های این دنیا برای او بس است، سنگین می شود. خدای متعال بعد از اینکه این نقطه ضعف را توضیح می دهد، می فرماید: متاع دنیا اندک است؛ یعنی راه نجات انسان را یافتن بصیرت و درک و تأمل از طریق وحی می داند تا آنجا که انسان از رضایت به حیات دنیا نجات پیدا کند؛ به همین دلیل هشدار می دهد که همه سرمایه ای که در حیات دنیا به کف می آید، نسبت به آخرت اندکی بیش نیست.

نگاه واسع به دنیا از عوامل ایستادگی و راضی نبودن به حیات دنیا

بنابراین دنیا برای انسان اندک است؛ گویا خدای متعال در انسان ظرفیتی بیشتر و طلبی قرار داده که اگر انسان بخواهد به سمت خدای متعال حرکت کند، باید طالب آن بیشترها باشد؛ اگر کسی بخواهد دعوت انبیاء(ص) را اجابت کند و پای دعوت آن ها بایستد، باید به این عالم نگاه واسع داشته باشد؛ یعنی باید دنیا را در دل همه عوالم ببیند؛ کسی که افق نگاهش در حد دنیاست، به همین دنیا راضی می شود؛ ولی اگر به همین دنیا راضی شد، کوچ به سمت خدا برای او سنگین و دشوار می شود؛ حتی خدا را هم قبول دارد ولی نمی تواند سبکبال حرکت کند؛ نگاه واسع به عالم، آن را به تمامه دیدن و دنیا را در دل تمام عوالم مشاهده کردن، موجب می شود که انسان دل از دنیا بردارد و سبکبال شود؛ بنابراین ابتدا باید نگاه واسعی به دنیا داشت.

ص: ۱۶۶۷۶

«إِلاَّ تَنفِرُواْ يُعَذِّبْكَمْ عَذَاباً أَلِيماً وَ يَسْتَبْدِلِ قَوْماً غَيْرَكُمْ» اگر شما کوچ نکنید، دچار عذاب می شوید؛ وقتی می گویند در راه خدا حرکت کنید ولی دل به دنیا می بندید و سنگین و زمین گیر می شوید، دچار رنج و عذاب الیم می شوید؛ اگر انسان شکر کند، خدای متعال نعمت را برای او زیاد می کند؛ ولی اگر کفران نعمت کند، دچار عذاب می شود؛ خدای متعال می فرماید: اگر کوچ نکردید تصور نکنید بر سفره دنیا می نشینید و به خواسته های دنیایی خود می رسید؛ اگر به دنیا هم قانع باشید بدانید که به آن هم نمی رسید و بستر دنیا برایتان عذاب الیم می شود. در آیات دیگر گاهی همین مطلب را توضیح داده است؛ خدای متعال در سوره مبارکه یونس درباره عذابی که این افراد به آن گرفتار می شوند، توضیح داده و می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءنَا وَرَضُواْ بِالْحَياةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّواْ بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُوْلَئِكَ مَأْوَاهُمُ النُّارُ بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ»(یونس/۷-۸)؛ کسانی که راضی به حیات دنیا هستند به همین بیماری که در این آیه توضیح داده شده، گرفتارش شده اند؛ آن ها در کنار سفره دنیا آرام هستند؛ کسانی که از آیات ما غافل هستند، پناهگاهشان آتش است؛ البته خدای متعال عذاب مضاعف نمی دهد بلکه عذاب انسان همان عمل اوست؛ «إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» انسان بازتاب عمل خود را می بیند و عذاب او چیزی غیر از این نیست؛ جزای انسان همان عمل انسان است؛ بنابراین در این آیه شریفه خدای متعال می فرماید: عده ای راضی به حیات دنیا هستند و با آرامش بر سفره دنیا نشسته و بی قرار نیستند، ولی ما آیات خود را می فرستیم؛ ولی این ها از آیات هم اعراض می کنند. عده ای این آیات را چنین معنا کرده اند که زنگ خطرهای خدای متعال در این دنیا برای این است که ما بر سفره دنیا قرار نداشته باشیم؛ همین مطلب در آیات قرآن هم آمده است؛ گویا اگر انسان به تعلقات دنیا دل ببندد، خدای متعال این تعلقات را می گیرد و سفره دنیا را از مقابل انسان جمع می کند؛ انسان بر بساط دنیا می نشیند ولی خدا این بساط را از زیر پای انسان می کشد و نمی گذارد در دنیا آرام باشد. انسان وقتی بر سفره دنیا می نشیند، خدای متعال همواره به او هشدار می دهد و آیاتش را می فرستد؛ خدای متعال تعلقات انسان را می گیرد و بتکده های انسان را ویران می کند؛ «وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَ فَلاَ يَعْقِلُون»(یس/۶۸)؛ آخرین مرحله این است که خدای متعال آرام آرام هر چه را به انسان داده از او می گیرد؛ شخصی با جناب عزرائیل عهد بست که هر زمان قصد گرفتن جانش را داشت به او خبر بدهد؛ عزرائیل بعد از مدتی برای قبض روح او امد؛ شخص گفت: چرا طبق قرارمان خبر نکردی؟! گفت: سال هاست که خبرت می کنم؛ مگر موهایت سفید نشد؟ مگر قدت خمیده نشد؟ مگر دندان هایت نریخت؟ این ها همان آیات خدا هستند.

ص: ۱۶۶۷۷

انسان بر سفره دنیا می نشیند و دل به مال و جاه و امکانات دنیا و سلامتی و جوانی و نشاط و زیبایی ها و تعلقاتش می بندد؛ ولی خدا این سفره را از مقابل او جمع می کند؛ او تکیه به دنیا می کند و خدای متعال تکیه گاه او را خراب می کند؛ این همان آیات خداست. اگر کسی متوجه این زنگ خطرها شود، نمی تواند بر سفره دنیا بنشیند؛ امیرالمؤمنین(ع) می فرمایند: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِیَ فِیكُمْ بِالرَّحِیلِ»(۱)؛ اگر کسی این ندای رحیل کاروان را بشنود، بر می خیزد و از سفره دنیا دست می کشد؛ ولی اگر بر سفره دنیا نشسته و خیالش هم راحت باشد، هر قدر هم زنگ خطر بزنند و هر قدر هم آیات خدا بیاید، روی از آیات خدا هم بر می گرداند؛ «عن آیاتنا غافلون» امروزه تمدن غرب هم همین کار را کرده و موجب غفلت بشر شده است.

سفارش شده است که مؤمنین به شکل مستمر به زیارت اهل قبور بروند و در آنجا بگویند: «اَلسَّلامُ عَلَیْكُمْ اَهْلَ الدِّیارِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُسْلِمینَ وَ إنّا اِنْ شاء اللهُ بِكُمْ لاحِقُونَ»(۲)؛ یعنی شما پیشروان هستید ما هم ان شاء الله می آییم و به شما می رسیم. قبلاً گفتن این جمله برای بنده هم سخت بود؛ گویا انسان مشتاق مردن و رفتن است. ولی چرا سفارش شده است که به زیارت اهل قبور بروید و این گونه هم حرف بزنید؟ این همان زنگ خطر است؛ (هشدار) خدای متعال درباره همین متاع دنیاست که امروزه تمدن جدید دنبال می کند و چیزی غیر از این نیست؛ چند هزار سال قبل از زبان پیغمبر خدا(ص) توضیح می دهد که: «أَ تُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا ءَامِنِينَ * فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ * وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ»(شعراء/۱۴۶-۱۴۹)؛ مگر آمال بشر امروز غیر از رهایی و امنیت و امنیت در لذایذ مادی است؟ بعد هم دنبال کاخ هایی که در کوه ها از سنگ می تراشیدند، بروند؟! عبارت «ا تترکون» همان زنگ خطر است؛ خدای متعال مرتب زنگ خطرها را می فرستد؛ آن هایی که از سفره دنیا بلند شده و هوشیار می شوند، نجات پیدا می کنند؛ آن هایی که با وجود همه زنگ خطرها همچنان بر سفره دنیا می نشینند و دست از دنیا بر نمی دارند «أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُون»(یونس/۸) هستند؛ همین تکیه گاه های آن ها، آتش و جهنم آن ها می شود؛ یعنی پناهگاهشان جهنم می شود که مکتسبات خودشان است؛ خدای متعال به کسی ظلم نمی کند؛ مکتسبات انسانی که قانع و راضی به دنیاست و هشدار انبیاء(ع) را هم نمی شنود، زنگ خطرهای خدای متعال را هم به هیچ می گیرد، جز این نیست.

ص: ۱۶۶۷۸

۱- (۱) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۳۲۱

۲- (۲) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۳، ص: ۲۲۹

داشتن نگاه جامع به دنیا، یکی دیگر از عوامل ایستادگی

خـدای متعال در سوره توبه خطاب به مؤمنین می فرمایـد: وقتی خـدای متعال و رسولش(ص) شـما را به سـفر و کوچ به سـمت خدا و برخاسـتن از سـفره دنیا دعوت می کنند، اگر می خواهید سـبکبال شوید، راضـی به حیات دنیا نباشـید که اگر راضـی به حیات دنیا شدیـد، بدانید که اولاً متاع دنیا اندک است؛ ثانیاً باید نگاه جامع به دنیا داشـته باشـید؛ اگر انسان یکی از چهره های دنیـا و به تعـبیری فقـط چهره شـیرین آن را دیـد، طبیعی است که روی به دنیـا می آورد؛ کم هسـتند اولیـاءئی که اگر همه دنیا بساط عیش باشـد، دست از دنیا می کشـند و به سـمت اولیاءی خـدا(ع) حرکت می کننـد؛ این امر از آنِ راه رفته هاست؛ وقتی امـام حسـین(ع) فرمودنـد: اوضاع تغییرکرده و هر کس می خواهـد، برود جمله ای را زهیر به امام حسـین(ع) عرض کرد؛ یعنی وقتی در میانه راه خبر شـهادت مسـلم(ع) رسـید حضـرت فرمودنـد: آن هایی که عازم رفتن هسـتند، بروند و آن هایی که برای قدرت و ثروت آمده اند مسـیر خود را جدا کنند؛ ما نمی خواهیم کسـی را با اشتباه و شبهه ببریم؛ وقتی حضرت این جملات را فرمودند، زهیر از اصـحاب اجازه گرفت و یک جمله به سیدالشـهداء(ع) عرض کرد که واقعاً جمله عجیبی است؛ او به حضرت عرض کرد: اگر عیش در دنیا دائمی بود و زندگی آن سراسر عیش بود و تلخکامی و پیری و بیماری و زجر و رنجی نداشت و عمر در آن هم جـاودانه بـود و مرگی هم نبود، مـا شـهادت در رکـاب شـما را بر این عیش دائمی ترجیـح می دهیم. برخی این گونه هسـتند؛ ولی آن هایی که به این حـد نرسـیده انـد حـداقل باید بدانند که این دنیا باقی نیست، و با نگاه جامع به دنیا، باید تلخکامی ها و شیرینی های دنیا را با هم ببینند.

ص: ۱۶۶۷۹

دومین چیزی که می توانـد این بیمـاری را درمـان کنـد، نگـاه واسع و جـامعی است که قرآن به مـا تعلیم می کنـد؛ «إِلاّـ تَنْفِرُوا یُعَـذِّبْکُمْ عَـذاباً أَلیماً وَ یَسْـتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ» اگر انسان فقط شـیرین کامی های دنیا را ببیند، طبیعی است که پای سـفره دنیا می نشـیند و راضی و قانع به دنیا می شود؛ ولی اگر در کنار شیرین کامی ها، تلخکامی ها را هم دید طبیعی است که بساط خود را جمع می کند.

هشدار دوم این است که اگر کوچ نکردید و بر سـفره دنیا نشستید و تعلق به دنیا شما را سنگین کرد و سبکبال نشدید و اجابت نکردیـد، بـا همین تعلقاتتـان عـذاب می شویـد؛ یعنی تعلقات انسان تبـدیل به رنـج و عـذاب برای او می شود. اگر انسان دل به موجودات فانی در حال زوال و فنا ببنـدد، طبیعی است فنای آن ها باعث رنج او می شود؛ خدای متعال به ما یاد می دهد که از ابتـدا بر سـفره دنیا ننشـینید و نگاهتان به دنیا نباشـد؛ زهدی که انبیاء(ع) به آن دعوت می کنند، همین است؛ می گویند فارغ از دنیـا باشـید؛ «فَأَمَّا الزَّاهِـدُ فَقَـدْ خَرَجَتِ الْأَحْزَانُ وَ الْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِهِ فَلَا یَفْرَحُ بِشَـیْ ءٍ مِنَ الـدُّنْیَا وَ لَا یَأْسَـی عَلَی شَـیْ ءٍ مِنْهَا فَاتَهُ فَهُوَ مُسْتَرِیح»(۱)؛ طبق روایات کافی و توحید صدوق، این تفسیر امیرالمؤمنین(ع) از زهد است؛ حضرت فرمودند: زاهد کسی است که آمد و شد دنیا، نه او را خوشحال می کند، نه غصه دار؛ او راحت و فارغ از دنیاست؛ این دعوت برای همین است.

ص: ۱۶۶۸۰

۱- (۳) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۴۵۶

ایستادگی نکردن در راه خدا باعث تبدیل شدن و جایگزینی انسان

خـدای متعال نکته دیگری را هم توضـیح می دهد که آن هم جزو هشدارهایی است که اگر به آن توجه کنیم موجب می شود تا بتوانیم همراه با خـدا و اولیاءی الهی کوچ کنیم؛ «وَ یَسْـتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ وَ لا تَضُـرُّوهُ شَـیْئا» اگر خدا و رسول(ص) شـما را به کوچ در راه خـدا دعوت می کنند، کوچ نکنید و پا به میدان نگذارید، خدای متعال شـما را تبدیل می کند؛ چون خدای متعال نصـرت دین خود و ولیّ خود را تعطیل نمی کند؛ خدای متعال ولیّ خود و دین خود را نصـرت می کند، با این تفاوت که شما را تبـدیل می کنـد؛ با سوختن یک چراغ، هرگز کل یک کارخانه را تعطیل نمی کننـد؛ بلکه آن چراغ را عوض می کنند. این چراغی که بایـد چراغ راه مردم و طریـق هـدایت مردم می بود، حالا ـ دیگر طریق نیست؛ او بایـد به مقصـد می رسـید ولی نمی رسـد. خدا رحمت کند اسـتاد عزیز ما می گفت: دیده اید آب را برای آبیاری درخت در جوی می اندازند؟ اگر جوی سـربالا باشـد، یـک جوی دیگر حفر می کننـد؛ به همین دلیـل جوی اول آلوده می شود. اگر جوی، آب را به درخت برسانـد، طـبیعی است که خودش هم دائماً با نشاط و باطراوت و پاک خواهد بود؛ در غیر این صورت تبدیل به یک زباله دانی می شود.

اگر ما نخواهیم خـدا و رسولش را نصـرت کنیم، خدای متعال دینش را تعطیل نمی کند؛ بلکه ما را می برد و یک قوم دیگر را جایگزین می کنـد؛ «وَ یَسْـتَبْدِل قَوْمًا غَیْرکُمْ وَ لَا تَضُـرُّوهُ شَـیْئًا وَاَللّه عَلَی کُلّ شَـیْء قَدِیر * إِلَّا تَنصُـرُوهُ فَقَدْ نَصَـرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُواْ ثَانِیَ ٱثْنَیْنِ إِذْ هُمَا فِی الْغَار»(توبه/۴۰)؛ شـما نمی توانید به خدا ضرر بزنید؛ بودن یا نبودن شما برای حضرت حق تفاوتی نمی کنـد. شایـد خـدای متعال یک نکته لطیفی را می فرمایـد؛ آنجا که دو نفر بیشتر نبودنـد، دو نفر را اخراج کردنـد؛ دلیل اخراج کردن حضرت معلوم است؛ ولی چرا آن همراه را اخراج کرده بودند؟ یعنی آیه می فرماید آنجا که دو نفر بودند و یکی از آن دو نفر از خـود آن کفـار بود و آنجـا خـدا رسولش را یـاری کرد. یعنی آنجـا که رسو لتنهـا بود، و یـک نفر هم از دشـمن در کنارش ایسـتاده بود؛ خـدا رسول را یاری کرد؛ در آن شـرایط خـدا پیامبر(ص) را یاری کرد؛ بنابراین شـما باشـید یا نباشید، هیچ تفاوتی نمی کند؛ این همان جمله ای است که ما باید به آن توجه کنیم.

ص: ۱۶۶۸۱

سیدالشهداء(ع) شب عاشورا به اصحاب خود فرمودند: برخیزید و بروید. حبیب و زهیر و بریر و... که همه آرزوهای خود را پشت سر گذاشته بودند؛ حبیبی که به این شکل آمده از زمان امیرالمؤمنین(ع) خود را مهیا کرده است؛ طبق حدیثی که در رجال کشّی آمده است؛ حبیب با میثم تمار نشسته بودند و از علم بلایا و منایا می گفتند؛ حبیب می گفت: می بینم کسی را در محبت امیرالمؤمنین(ع) در کوفه به دار زده اند و دست و پای او را قطع کرده اند؛ میثم می گفت: من می بینم سری را بر نیزه وارد کوفه می کنند؛ حبیبی که در برخورد با مسلم ابن عوسجه گفت: مسلم کجا می روی؟ گفت: خواب دیدم وجود مقدس نبی اکرم(ص) به من فرمود: مسلم! محاسنت را خضاب کن؛ می روم حنا بخرم و محاسنم را خضاب کنم. حبیب گفت: مسلم! چرا متوجه نیستی؟ تعبیر خواب این نیست؛ سیدالشهداء(ع) نامه فرستاده اند باید به کربلا برویم؛ گفته اند: حتی از خانواده هایشان هم خداحافظی نکردند و با وجود محاصره شدید کوفه خود را به امام حسین(ع) رساندند؛ امام حسین(ع) شب عاشورا به این حبیب می فرمایند: برو؛ حضرت چرا این گونه برخورد می کنند؟ نکته این است که حبیب و زهیر و بریر و سایر اصحاب و حتی اهل بیت(ع) هرگز تصور نکنند که امام حسین(ع) محتاج آن هاست. فرمودند: من را با زنان و بچه ها بگذارید و بروید؛ من خودم کار را تمام می کنم؛ واقعاً همین طور است؛ بنابراین همه بار عاشورا بر عهده خود امام حسین(ع) است؛ این حجت خداست که با عبادت خود انسداد تاریخی را گشوده و جریان ظلمات را با چراغ هدایت خود برداشته است؛ دیگران باشند، یا نباشند حضرت کار خود را به سرانجام می رسانند؛ کنار امام(ع) بودن فقط فوز و غنیمتی برای خود اصحاب است؛ حتی وجود مقدس قمر بنی هاشم(ع) که نگاهش انسان ساز است، اگر کنار سیدالشهداء(ع) نباشد، حضرت ضرر نمی کنند؛ بنابراین بودن کنار سیدالشهداء(ع) صددرصد فوز است.

ص: ۱۶۶۸۲

منظور از آیه «یستبدل قوماً غیرکم» این است که ای مردم تصور نکنید اگر شما به سوی خدا کوچ نکردید و اولیاءی خدا را نصرت ندادید و در جنگ تبوک شرک ننمودید، خدای متعال دست از نصرت دین و ولی خود برمی دارد؛ بلکه شما را برمی دارد و یک قوم دیگر را جایگزین شما می کند و ذره ای هم به خدا و دین خدا ضرر نمی رسد. اگر این تلقی ها در انسان پیدا شد، می تواند اولیاءی خدا را همراهی کند.

ترجیح دادن دنیا به تحمل سختی همراهی با ولی خدا، باعث عقوبت الهی

در همین سوره نسبت به نکته دیگری هشدار داده شده که در تحمل سختی های راه و همراه شدن با بلای اولیاءی خدا مؤثر است. وقتی پا به وادی ولایت اهل بیت(ع) می گذاریم، قبول کرده ایم که شریک بلای آن ها باشیم. این سوره مبارکه صف بندی ها را روشن می کند و لوازم هر جبهه را توضیح می دهد. خدای متعال در این سوره یک هشدار بسیار سنگین داده است؛ مرحوم فیض در تفسیر این آیه می گوید: خدای متعال در این آیه خیلی سخت گیری کرده است و کمتر کسی است که از این بار سنگین موفق بیرون بیاید. خدای متعال می فرماید: «قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ وَ إِخْوانُكُمْ وَ أَزْواجُكُمْ وَ عَشيرَتُكُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَ مَساكِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ في سَبيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقينَ»(توبه/۲۴)؛ درگیر شدن انسان این لوازم را دارد.

ص: ۱۶۶۸۳

شأن نزول آیه این است که وقتی حضرت سوره برائت را به مکه بردند، قرار شد مشرکین در مکه رفت و آمد نکنند؛ به همین دلیل قریش نگران تجارت و وضع معیشت و زندگی خانواده خود شدند. صف بندی و درگیری این مشکلات را دارد؛ اگر درگیری هست، نقص در اموال و لوازم هم هست؛ بنابراین در قطع رابطه با مشرکین نگران بودند که اگر کفار به مسجد الحرام نیایند، داد و ستدها و تجارت ها تعطیل شود؛ خدای متعال این آیه را نازل کرد؛ آیا نزد شما پدرانتان، فرزندانتان، برادرانتان، همسرانتان، عشیره و فامیلتان و اموالی که به سختی کسب کرده اید و تجارتی که نگران کساد آن هستید، دوست داشتنی تر از خدا و رسول و جهاد در راه خدا هستند؟ در این صورت منتظر باشید تا امر خدا درباره شما صادر شود. مفسرین گفته اند: این یک تهدید است؛ مرحوم فیض می گوید: این عقوبت و تهدید به عقوبت است؛ لحن خدای متعال در اینجا بسیار تند است. اگر کسی می خواهد در این راه همراهی کند، منتظر سختی و کساد تجارت باشد؛ باید از عشیره و اموال و اهلش بگذرد؛ اگر آن ها را بیشتر از خدا و رسول(ص) دوست بدارد باید منتظر باشد که امر خدا درباره او صادر شود؛ در روایتی فرمود: «لا یجد أحدکم طعم الإیمان، حتّی یحبّ فی اللّه و یبغض فی اللّه»(۱) یعنی کسی طعم ایمان را نمی چشد مگر اینکه حب و بغض او در راه خدا باشد. و یا در بعضی روایات تعابیر دیگری آمده است؛ «إِذَا تَخَلَّی الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْیَا سَمَا وَ وَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّه»(۲)؛ در این حدیث می فرماید: چنین کسی اصلاً طعم ایمان را نمی چشد؛ خدای متعال هشدار می دهد که اگر کسی این مقدورات و امکانات را بیش از خدا و رسول(ص) و جهاد در راه خدا دوست بدارد، عقوبت می شود. پس این ها لازمه همراهی است.

۱- (۴) تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۵، ص:۴۲۱

۲- (۵) وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص: ۱۳

در مجمع البیان حدیثی ذیل آیه مبارکه نساء نقل شده است؛ «وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفيقاً»(نساء/۶۹)؛ اگر کسی خدا را بندگی کرد و نسبت به خدا و رسول(ص) مقام طوع پیدا کرد و مطیع شد، در سیر خود به سوی الله و در همه مراحل سیر و در منزلگاه ها همراهانی خواهد داشت؛ آن ها با کسانی هستند که خدا به آن ها نعمت داده است. قرآن انسان ها را به سه دسته تقسیم می کند؛ «منعم علیهم»، «ضالین» و «مغضوبین» که این کسانی که نعمت داده شده اند انبیاء(ع) و صدیقین و شهداء هستند و اینها رفقای خوبی هم هستند.

مرحوم طبرسی ذیل این آیه نقل کردند که وجود مقدس رسول الله(ص) یک غلام آزاد شده ای داشتند که به حضرت علاقه فراوانی داشت؛ حضرت یک روز دیدند این غلام لاغر و نحیف و ضعیف شده است؛ فرمودند: چه شده است؟ گفت: چیزی نشده است؛ محبت شما من را بی قرار کرده است؛ یک روز که شما را نمی بینم طاقت نمی آورم. چیزی که من را نگران و بیمار کرده، این است؛ می بینم که این دنیا تمام می شود؛ در آخرت از دوری شما چه کنم؟ شما در درجات عالی بهشت هستید و ما یا بیرون از بهشتیم، یا در مراتب پایین آن. بیرون از بهشت که دستمان از شما کوتاه است؛ داخل بهشت هم درجات ما به شما ربطی ندارد. این گونه نیست که هر کسی در بهشت در جوار اهل بیت(ع) باشد؛ به یک معنا همه بهشت مهمانخانه امیرالمؤمنین(ع) است؛ ولی همه مهمانان در این مهمانخانه نمی توانند امیرالمؤمنین(ع) را ببینند؛ بلکه هر چند صد سال گاهی تجلیات امام حسین(ع) به عده ای می رسد. (در پاسخ به آن غلام) این آیه نازل شد: «وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» اگر می خواهید با پیامبر(ص) باشید، باید مقام طوع داشته باشید و مطیع باشید تا معیت با حضرت برای شما حاصل شود؛ آن ها با شما هستند، شما با آن ها هستید؛ رفقای خوبی هم برای شما هستند.

ص: ۱۶۶۸۵

تحول در میل و رغبت های انسان، یکی دیگر از عوامل همراهی با معصومین(ع)

در این روایت فرموده انـد: منظور از انبیـاء(ع) در این آیه، نبی اکرم(ص) هم هسـتند؛ سـپس حضـرت فرمودنـد: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِناً حَتَّى أَكُونَ أَحَبَ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ مِنْ وُلْدِهِ وَ مَالِهِ وَ أَهْلِهِ»(۱)؛ کسـی قطعاً قدم به وادی ایمان نمی گذارد جز اینکه من را از خودش، پدرش، مادرش، فرزندانش، اهلش و از همه مردم بیشتر دوست بدارد. این حداقل وادی ایمان است؛ بنابراین علاوه بر همه بصیرت هایی که قرآن به انسان می دهد یکی از شرایط همراهی و ایستادن همراه با اولیاءی خدا، همان تحول در میل و رغبت های انسان است. انسان اگر راضـی به حیات دنیا باشد، سـفره دنیا برای او کافی است؛ اگر دنیا را داشته باشد، قانع است و هرگز از دنیا سـیر نمی شود؛ دنیا هرگز برای او کوچک نمی شود و در دنیا احساس تنگی نمی کنـد؛ یعنی احساس نمی کند دنیا برای او سجن است؛ چنین انسانی نمی تواند همراه ولی خدا باشد؛ انسانی که تعلقات دنیایی خود را بیش از خدای متعال و وجود مقدس نبی اکرم(ص) و جهاد در راه خدا دوست دارد، هرگز اهل همراهی نیست؛ بنابراین در کنار بصیرت های قرآنی، دومین تحولی که بایـد اتفاق بیفتـد ایجاد سـبکبالی و تحول در تعلقات و تمنیات و تمایلات انسان است؛ وگرنه همه آن درک ها و بصیرت ها هم برای حرکت کافی نیست؛ انسان باید بفهمد که همه آن فهم ها هم کفایت نمی کند.

۱- (۶) الأمالی(للصدوق)، النص، ص: ۳۳۴ – الأمالی (للطوسی)، النص، ص: ۴۱۶

درک نقش محوری معصومین(ع) در عهد بلای ایشان

در کنار همه بصیرت ها و عواملی که منتهی به تغییر تمایلات انسان می شود، نکته دیگری که کمک می کند بتوانیم این دشواری ها را تحمل کنیم، درک نقش ائمه(ع) در پذیرفتن بلاست؛ «وَ جَعَلْنا بَعْضَکُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَهً أَ تَصْبِرُون»(فرقان/۲۰)؛ ایشان این ابتلاء را پذیرفته اند. انسان باید جایگاه ائمه(ع) را در این سیر و مسیر ابتلاء بفهمد؛ به هر حال در همراهی اهل بیت(ع) بلاهایی هست؛ به حضرت عرض کرد: شما را دوست دارم؛ فرمودند: راست می گویی، پس آماده بلا باش؛ چون محبت بلا می آورد. وقتی محبت انسان با معصوم(ع) بود، او «یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَ یَخَافُونَ لِخَوْفِنَا»(۱) می شود؛ امکان ندارد که انسان با معصوم(ع) باشد، ولی همراه غصه های معصوم(ع) و سختی های راه او نباشد؛ اگر انسان می خواهد سفره خود را در شادی ها و خوشی ها و امنیت و خوف خود از خدا و اولیاءی خدا و دین خدا جدا کند، نمی تواند با خدا و اولیاءی خدا همراهی کند؛ اگر انسان دوستی آن ها را پذیرفت باید به لوازمش هم پایبند شود.

بنابراین در این مسیر حتماً سختی هایی هست؛ تحمل سختی ها، رسیدن به بصیرت ها، تغییر تمنیات و تمایلات و تعلقات انسان، بزرگ تر شدن از دنیا، نگاه جامع به دنیا، نگاه واسع به دنیا همگی در کنار توجه به نقش اولیاءی خدا در این سیر ــ که همان مقام شفاعت آن ها و مقام عصمت ایشان است ــ به ما کمک می کند. «وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِیکَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبَادَکَ مِنَ الضَّلَالَهِ وَ الْجَهَالَهِ وَ الْعَمَى وَ الشَّکِّ وَ الِارْتِیَابِ إِلَى بَابِ الْهُدَى وَ الرَّشَاد»

۱- (۷) کامل الزیارات، النص، ص: ۱۰۱

منبع : (هیئت ثارالله قم – شب ششم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه) sarallahqom.ir

جایگاه ما در همراهی با معصوم(ع) ، درک نقش ایشان و نیت همراهی

در هر تحولی فرهنگ مانع بسیار مهمی است؛ موانع فیزیکی و سخت به راحتی قابل مشاهده هستند؛ الآن اگر بخواهیم به حرم برویم و راه مستقیم را انتخاب کنیم ممکن است به یک دیوار یا یک درب برخورد کنیم؛ باید برویم راه را انتخاب کنیم تا به مقصد برسیم؛ موانع فرهنگی هم همین طور هستند؛ ولی دارای ساختار نرم هستند و به راحتی دیده نمی شوند؛ به همین دلیل تغییر این فضای فرهنگی برای حرکت به سمت توحید بسیار دشوار است؛ چگونه می توان فرهنگ بت پرستی را به فرهنگ توحید تبدیل کرد؟ این گونه است که ابراهیم خلیل(ع) امت می باشد «إِنَّ إِبْراهیمَ کانَ أُمَّةً قانِتا»(نحل/۱۲۰)؛ این وجود مقدس به تنهایی برابر با یک امت عظیم تاریخی است؛ همه انبیاء و اولیاء(ع) ذیل این امت هستند. باید این سختی های راه را فهمید و دید که پیامبر(ص) بار هدایت عالم را به تنهایی به دوش کشیده و چیزی از آن سختی ها نصیب ما نشده است؛ آنچه روی دوش ماست، فقط تغییر توجهات ماست؛ وگرنه همان را هم خودشان بر می داشتند؛ شخصی به عالمی گفت: برای من یک استخاره بگیرید؛ گفت: چشم، قرآن بیاورید؛ گفت: خودتان قرآن دارید؛ گفت: نیت کنید؛ شخص گفت: شما نیت کنید؛ گفت: نیت استخاره دیگر با خودتان است؛ نمی شود که من برای استخاره شما نیت کنم!

ص: ۱۶۶۸۸

سختی ما همان نیت است؛ نمی شود آن را هم به عهده حضرت بگذاریم. اگر کسی به این امر توجه کرد که همه سختی راه روی دوش خود حضرت است و سیر عالم به سمت توحید را ایشان آسان کرده اند، امکان همراهی با آن ها و تحمل، فراهم می شود؛ درک این نکته که همراهی با اهل بیت(ع) فوز و غنیمت است و غرامت نیست، و اعتقاد به اینکه بار اصلی بلا را آن ها کشیده اند و ما هیچ باری بر عهده نداریم و مبتلاترین ما هم هیچ سهم جدی در این وادی ندارد، و مشاهده نقش شفاعت و عصمت و عهد ایشان، همگی از جمله عواملی هستند که کمک می کند تا انسان بتواند این بار را بردارد.

در ادامه به توضیح جایگاه سیدالشهداء(ع) در این میدان و چگونگی آسان کردن تحمل آن توسط حضرت می پردازیم. شیعه بودن واقعاً بسیار سخت است؛ شیعه ۱۴۰۰ سال همه محرومیت ها و سختی ها را تحمل کرده است؛ ولی با فرارسیدن ماه محرم، همه سختی ها سبک می شود و شیعه سبکبال و آرام به سمت خدا حرکت می کند؛ دستگاه شیطان و سقیفه یک سال تلاش می کنند تا ما را از امام حسین(ع) جدا کنند، ولی بار دیگر نسیم کربلا می وزد و همه تلاش آن ها را بی نتیجه می گذارد؛ بنابراین کار را خود حضرت انجام داده اند. عاشورا هر سال فورانی دارد؛ مثل خورشید که هر روز طلوع مجددی دارد؛ آن طلوع عاشورا هر سال مسیر را آسان می کند.

درجات توحید (شب هفتم محرم)

درجات توحید (شب هفتم محرم)

ص: ۱۶۶۸۹

آنچه پیش رو دارید هفتمین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است. ایشان در ابتدای بحث با اشاره به اینکه محور دعوت انبیاء(ع) و همه انذارها و تبشیرهای ایشان را دعوت به توحید و نهی از شرک عنوان کردند.

این توحید بنابر آیات قرآن شجره طیبه است که دارای اصل و فرع است. اصل آن معصومین(ع) و فرع آن ولایت ایشان است. لذا موحد شدن ما با ورود به محیط ولایت حضرت محقق می شود به نحوی که انسام فانی در حضرت می گردد؛ در نقطه مقابل توحید، مطرح می شود که در عمیق ترین لایه خود به ولایت اولیای طاغوت و توجه و محبت به آن ها تکیه دارد. هر یک از این دو در سه سطح ارتکاب، اشاعه و اقامه عمل می شوند. عمیق ترین سطح اعراض از شرک، اجتناب و تبری از اولیای طاغوت است. ضمن اینکه همه ضنک ها و تیرگی ها در نزدیکی به اولیای طاغوت گریبان گیر انسان می شود. از طرفی برای رسیدن به توحید باید عمل صالحی را انجام داد و از شرک دوری جست که این عمل صالح در قرآن ذکر شده است. به سخن دیگر برای نجات از شرک باید سعی کرد که با ولایت اهل بیت(ع) ولایت دیگری را اخذ نکرد. درجات ما در وادی توحید، متناسب با درجات ما در وادی ولایت و سیر در درجات قرآن است. موحد بودن مرتبه ظاهر و باطن دارد که درک حقیقت آن با ورود به ولایت امام علیه السلام ممکن می شود. بحث دیگر اینکه میل به توحید در فطت انسان ها وجود دارد. یعنی میل به توحید و ورود به وادی ولایت در وجود ما نهاده شده است. در واقه خدای متعال سه اصل را در فطرت انسان قرار داده که عبارت است از: شهادت به توحید، شهادت به نبوت رسول الله(ص) و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام. این بذر توحید در سرزمین دایر ولایت معصومین(ع) به دست انبیاء(ع) به رشد می رسد و استعدادهایش شکوفا می شود. خدای متعال اگر میل به توحید را در انسان ها قرار داده، راه رسیدن به آن را هم قرار داده است. با وجود توحید و شرک انسان دو راه پیش روی خود دارد؛ شکر بر نعمت و کفران نعمت. لذا توحید یعنی بذر وجود انسان در محیط امام علیه السلام قرار بگیرد و شرک هم یعنی بذر انسان در سرزمین بائر بیفتد. با این وصف ولایت معصومین(ع) به این دلیل نعمت خوانده شده است که انسان با رسیدن به آن بهشتی می شود. از سوی دیگر محیط ولایت طاغوت محیط موت و قبر است. خلاصه اینکه یکی دیگر از عوامل بصیرت ــ که به صبر در همراهی امام علیه السلام منتهی می شود ــ درک صحیح از توحید است که موجب ایستادگی ما و رسیدن به شفاعت حضرت می شود.

ص: ۱۶۶۹۰

ورود به وادی ولایت نبی اکرم(ص) شرط موحد شدن، و نجات از شرک و کفر

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم.

قرآن کریم می فرماید: «الر کِتابٌ أُحْکِمَتْ آیاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَکیمٍ خَبیر * أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ * وَأَنِ اسْتَغْفِرُواْ رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَیْهِ»(هود/۱-۴) عرض شد که عصاره دعوت همه انبیاءی الهی(ع) و همه انذارها و بشارت های ایشان در آیه «الا تعبدوا الا الله» جمع شده است. همه دعوت ها، دعوت به عبادت حضرت حق و همه نهی ها نیز نهی از عبادت غیر خداست. همه انذارها و هشدارهایی که انبیاء(ع) می دهند از عقوبت ها و رنج های دنیوی و اخروی است که ما را تهدید می کند و به دلیل خروج ما از وادی توحید و مبتلا شدن به غفلت و پرستش غیر خداست؛ همه بشارت های ایشان نیز ــ از ثواب ها و نعمت ها و توفیق های دنیایی گرفته تا نعمت های اخروی ــ مربوط به پرستش خدای متعال و توحید است.

حقیقت توحید شجره طیبه ای است که براساس روایات به وجود مقدس نبی اکرم(ص) و اهل بیت ایشان(ع) تفسیر شده است؛ هر انسانی برای موحد شدن باید به این شجره طیبه متمسک شود و تلاش کند تا با همه وجود برگی بر این درخت پاک بوده و همه رشد و رویش و تغذیه او در جهت معصوم علیه السلام و تعلق به ایشان باشد. توحیدی که ما به آن دعوت شده ایم، شعاع نور نبی اکرم(ص) است که از عوالم بالا تا عالم ما را نورانی کرده است و موحد شدن ما یعنی ورود ما به بیت النور نبی اکرم(ص) و سیر در این وادی نور تا رسیدن به سرچشمه نور. ما باید به این بیوت وارد شویم تا همه قوای ما فرع بر حضرت شود؛ به تعبیر دیگر براساس حدیث عقل و جهل، راه موحد شدن این است که همه قوای انسان ذیل قوای نبی اکرم(ص) قرار بگیرد و همه وجود او اعم از ظاهر و باطن و عقل و حس و روح ما متعلق به نبی اکرم(ص) شود؛ یعنی در پرتو اراده ایشان حرکت کند و متولی به ایشان باشد تا انوار حضرت در همه قوای او ظهور یابد؛ موحد کسی است که همه وجودش در نبی اکرم(ص) فانی است و نور حضرت در همه قوای او ظاهر است؛ موحد کسی است که به حیات طیبه نبی اکرم(ص) رسیده و صفات حضرت در او تجلی و تحقق یافته است؛ در نقطه مقابل نیز معنی شرک، نزدیک به بت پرستی است؛ انسان در گذشته سنگ و چوب را می پرستید که باید از آن نجات پیدا کرد؛ لایه عمیق تر شرک این است که انسان به غیر توجه کند، از غیر بخواهد، اضطرارهای خود را به غیر ارجاع دهد، از غیر بترسد، به غیر امیدوار باشد و غیر را دوست داشته باشد؛ این لایه عمیق تر شرک است.

ص: ۱۶۶۹۱

ابلیس و اولیای طاغوت، محور شرک و کفر و اقامه آن

«وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرین»(غافر/۶۰)؛ در این آیه دعا به عنوان عبادت مطرح شده و ترک دعا نیز استکبار علی الله به حساب آمده است؛ درخواست از غیر، دعای از غیر، تعلق به غیر و غیر را خواندن شرک و بت پرستی است؛ این نیز لایه باطنی تری از شرک است؛ ولی عمیق ترین لایه شرک و کفر خود اولیای طاغوت و ولایت آن هاست؛ اگر کسی در محیط ولایت آن ها وارد شود او را وادار به بت پرستی می کنند. در بت پرستی و شرک نیز سه سطح و مرتبه وجود دارد که عبارتند از: ارتکاب، اشاعه و اقامه. ارتکاب یعنی کسی سنگ و چوب را می پرستد و در مقابل آن سجده کرده و به آن تکیه می کند. یکی از ائمه جور گفته بود: من در عمرم دو کار کردم که هر گاه به یاد می آورم یکی از آن ها مرا به خنده وا می دارد و برای دیگری می گریم؛ آنچه مرا به خنده می آورد این است که در گذشته هنگام شب برای محفوظ ماندن از خطر در بیابان، بتی از خرما درست می کردیم و بالای سر می گذاشتیم تا ما را از خطر حفظ کند؛ ولی صبح که به سلامت بیدار می شدیم، همان بت خرمایی را می خوردیم.

ارتکاب این است که انسان بت را عبادت کرده و به او تکیه می کند. حالت دوم این است که کسی بت پرستی را اشاعه بدهد؛ یعنی بتکده و میکده به پا کند؛ نقطه مقابلش این است که کسی نماز بخواند و فرد دیگری مسجد بسازد و نماز را اشاعه می دهد؛ مرحله سوم که از آن دو بالاتر است، اقامه شرک و کفر و بت پرستی است؛ یعنی رواج دادن فرهنگ بت پرستی تا جایی که مردم احساس کنند همه امورشان در دست این بت هاست و باید از این بت ها بخواهند و در مقابل آن ها سجده کنند، برای آن ها قربانی بدهند یا اگر بلایی نازل شد، از آن ها بترسند و از آن ها طلب مغفرت کنند؛ پس اقامه بت پرستی یعنی فرهنگ بت پرستی را رواج دادن؛ بنابراین کار اولیای طاغوت فقط ارتکاب و اشاعه نیست بلکه فرهنگ توجه به غیر و فرهنگ بت پرستی را اقامه می کنند؛ همچنان که کار معصوم علیه السلام هم فقط عبادت یا اشاعه توحید نیست، بلکه اقامه توحید است. ارکان توحید و دعائم دین هستند؛ (مصداق) بنا عبدالله و بنا عرف الله هستند؛ همه مقامات توحید را اقامه می کنند؛ اقامه، از ظاهری ترین سطح توحید تا عمیق ترین و باطنی ترین سطح توحید به دست وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله محقق می شود؛ پس برای اعراض از شرک و بت پرستی ـ که همه انذارهای قرآن به آن بر می گردد ـ یک قدم این است که انسان سنگ و چوب را نپرستد و در مقابل آن ها سجده نکند؛ یک قدم عمیق تر این است که به غیر تکیه نکند، از غیر نترسد و به غیر امیدوار نباشد؛ مرتبه عمیق تر این است که از ولایت اولیای طاغوت و ابلیس اجتناب کند؛ زیرا آن ها محور اقامه بت پرستی در عالم هستند. اگر امروز بت های چوبی را کنار گذاشته ایم به دلیل معارضه و مبارزه انبیاء(ع) بوده است؛ مردم به مرزی رسیده اند که سنگ و چوب را نمی پرستند؛ هر چند یک بت جدید به وسعت همه زندگی برایشان درست کرده اند و به شکل دیگری آن ها را مشغول می کنند؛ مانند جریان تجدد که جزو بزرگ ترین حجاب های توحید است؛ بتی به اندازه کل تمدن غرب درست کرده اند که مردم روز و شب بر آن سجده می کنند و کاری با خدا ندارند؛ از صبح مشغول به دنیا هستند، شب هم با فکر دنیا می خوابند و صبح هم با فکر دنیا برمی خیزند؛ این یک بت پرستی مدرن است.

پس اعراض از شرک هم مقاماتی دارد؛ «الا تعبدوا الا الله» یعنی خود را به نبی اکرم(ص) برسانید و همه وجودتان ذیل ایشان باشد و غیر را نپرستید و از اولیای طاغوت اعراض کنید. اگر کسی پیرو اولیای طاغوت شود، به شرک ــ شرک خفی تا شرک جلی ــ و بت پرستی مبتلا می شود. این نکته در قرآن با تعابیر گوناگون بیان شده است؛ «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»(کهف/۱۱۰)؛ این وجود مقدس پیامبری است که بر او وحی می شود و خلاصه وحی او هم توحید است؛ اگر کسی می خواهد به مقام توحید و لقاء الله برسد و توحید را درک کند و همیشه مشغول با خدای متعال باشد و از غیر او فارغ گردد باید عمل صالحی انجام دهد و در عبادت پروردگار شرک نداشته باشد؛ این راه رسیدن به توحید و درک حقیقت اولوهیت حضرت حق است؛ درک «لا اله الا الله» مشروط به انجام آن عمل صالح و اعراض از شرک در عبادت است؛ اگر کسی این کار را انجام دهد حقیقت توحید بر او آشکار می شود و حقیقت لا اله الا الله را می فهمد و در این عالم با لا اله الا الله زندگی می کند.

عمل صالح و منقا شدن از شرک، شرط لقاءالله

از ظاهر آیه مشخص است که انسان باید اهل عمل صالح باشد و شرک در عبادت نداشته باشد؛ حتی شرک خفی که مورد مغفرت است و به تعبیر روایات حشرک مغفور است و تشخیصش از تشخیص اثر مورچه سیاه بر سنگ سیاه در شب تاریک دشوارتر است. در بیان معصومین علیهم السلام حتی این اندازه از شرک هم مانع لقاء الله بیان شده و حجاب توحید است؛ پس باید از همه شرک ها نجات پیدا کرد. این معنی ظاهر آیه است. حال براساس باطن آیه چگونه می توان از شرک نجات یافت؟ ذیل این آیه روایتی است که در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که فرمودند: «لَا يَتَّخِذْ مَعَ وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَايَةَ غَيْرِهِمْ- وَ وَلَايَتُهُمُ الْعَمَلُ الصَّالِح»(۱)؛ یعنی با ولایت آن ها ولایت غیر را اخذ نکنید. زیرا بدون آن عمل صالحی که شرط لقاء الله است، به لقاء الله نمی رسید. اخلاصی که ما را تا مقام لقاء الله و درک حقیقت توحید و لا اله الا الله پیش می برد ــ که از مقام لفظ عبور می کنیم به مقام حقیقت می رسیم ــ شریک قرار ندادن در مقام ولایت اهل بیت(ع) برای ایشان است. ظاهراً و باطناً همه قوای ما باید در محیط ولایت آن ها باشد؛ بعد فرمودند: اگر کسی در عبادت برای پروردگار شریک قرار می دهد و شرک در عبادت دارد ــ حتی شرک خفی ــ بدانید که او در ولایت ما شرک دارد که به شرک در توحید منتهی شده است.

۱- (۱) تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۴۷

درجات توحید، همان درجات ولایت معصوم علیه السلام

پس راه رسیدن به توحید قرار گرفتن با همه وجود در وادی ولایت است. موحد شدن یعنی «کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» یعنی «ولایه علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» توحید یعنی وارد محیط ولایت شدن و در این محیط ماندن؛ با ورود به وادی توحید سیر در مقامات توحید آغاز می شود؛ درجات ما در این توحید به مرتبه درجات ما در ولایت بستگی دارد؛ همچنان که درجات ایمان ما به درجات تحقق قرآن در ما برمی گردد، روز قیامت هم درجات ما در بهشت متناسب با درجات ایمان و توحید ماست؛ مؤمنین به اندازه درجات ایمان خود درجاتی دارند، بهشت هم درجاتی دارد؛ این درجات ایمان به اندازه آیات قرآن است؛ درجات بهشت هم به اندازه آیات قران است؛ «فَيَقُولُ لِلْمُؤْمِنِ اقْرَأْ وَ ارْقَه»(1)؛ به اندازه ای که نور قرآن در انسان محقق شده و حقیقت قرآن در انسان جاری شده است، به همان اندازه انسان از ایمان برخوردار است و به همان اندازه در وادی توحید درجه دارد؛ بنابراین سیر در مقامات توحید، سیر در مقامات قرآن و سیر به شفاعت قرآن است؛ آن روی سکه این است که «أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْض»(2)؛ به عبارتی سیر در درجات توحید همان سیر در درجات ولایت است؛ «وَ هُمْ وَ اللَّهِ... دَرَجَاتٌ لِلْمُؤْمِنِين»(3)؛ درجات ما در توحید درجات ما در وادی ولایت است؛ موحد کسی است که با تمام وجود دنبال نبی اکرم(ص) است؛ همه وجودش در بیت النور حضرت است؛ همه قوایش در وادی ولایت و حصن امیرالمؤمنین علیه السلام است. خیلی ها توحید را به گونه ای معنا می کنند که تصور می شود می توان دنبال هر کسی رفت و موحد هم بود؛ ولی این گونه نیست. توحید در قرآن و بیانات اهل بیت(ع) همان است که توضیح داده شد؛ مشرک بودن هم یعنی نزدیک شدن به اولیای طاغوت و دشمنان نبی اکرم(ص) و تحت ولایت آن ها قرار گرفتن؛ آن ها فرهنگ بت پرستی را در روح انسان اقامه می کنند؛ فقط شکل بت ها عوض می شود ولی همان بت پرستی است؛ حضرت فرمودند: بر منبر من بالا می روند و مردم را به قهقرا برمی گردانند؛ منظور این نیست که مردم دوباره چوب و سنگ می پرستند، بلکه شکل چوب و سنگ را عوض می کنند. در گذشته بت ها در حد چوب و سنگ بودند ولی بت امروز به وسعت یک تمدن است؛ ما را این گونه مشرک می کنند.

ص: ۱۶۶۹۴

۱- (۲) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۶۰۱

۲- (۳) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۴۱۵

۳- (۴) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۴۳۰

بنـابراین همه عقوبت های دنیا و آخرت که قرآن ما را به آن تهدیـد می کنـد و همه رنـج ها، آلودگی ها و تیرگی هایی که با تعابیر مختلف در قرآن آمـده، و همه رجس ها، ناپاکی ها، عـذاب ها، رنج ها، ضـنک ها و ضـیق ها به دلیل نزدیکی با اولیای طاغوت و زندگی تحت ولایت آن ها و همراهی با آن هاست. از طرفی همه ثواب ها، درجات ایمان و توحید، درجات بهشـت و درجـات نعمت خـدای متعـال ورود به وادی ولایـت و بـا امـام علیه السـلام بـودن است؛ «وَ اَسبَغَ عَلَیکُم نِعَمَهُ ظـاهِرَهً وَ بـاطِنَه ً»(لقمان/۲۰)؛ خـدای متعـال نعمت هـای ظاهری و باطنی خود را بر شـما فرو ریخته و شـما غرق در نعمت های ظاهری و باطنی هستید. در روایات گاهی از نعمت ظاهری به امام علیه السـلام ظاهر تعبیر شده و از نعمت باطنی به امام غایب علیه السلام؛ ولی در بعضـی روایات فرمودند: نعمت ظاهری، توحید و نبوت است و نعمت باطنی، ولایت است. ممکن است کسی روایت را این گونه بفهمـد که گویـا ولایت امام علیه السـلام بالاتر از توحیـد است ولی معنایش این نیست؛ بلکه معنایش این است که موحد بودن مراتبی دارد؛ یک مرتبه ظاهر و یک مرتبه باطن؛ اگر کسـی بخواهد موحد حقیقی باشد و حقیقت توحید را درک کند و این حقیقت برایش مشهود و مکشوف شود باید به ولایت امام علیه السلام ورود پیدا کند؛ چرا که انسان از بدو ورود به ولایت امام علیه السـلام موحد می شود؛ سپس به باطن توحید که می رسد در درجات توحید سیر می کند. اگر انسان وارد این حصن شود، از شـرک نجات پیـدا کرده و از آفات شـرک، ناپاکی ها، رذالت ها، ظلمت ها، عقوبت ها و رنج ها رها می شود. از این مرحله به بعد باید در درجات قرب سیر داشته باشد.

میل به توحید، میل فطری انسان

خـدای متعال فطرت ما را بر توحید آفریده است؛ «فطرت الله التی فطر الناس علیها»(روم/۳۰)؛ اگر در ما فطرت توحید قرار نمی داد، مـا میلی به خـداپرستی و اخلاـص و مقامـات بالاـی توحیـد نـداشتیم و دعوت او نیز وجهی نـداشت؛ اگر انبیاء(ع) ما را به بالاـترین درجات توحیـد دعوت می کننـد به دلیل این است که در فطرت و سـرشت ما میل به بالاترین درجات توحیـد و حتی میـل به لقـاء الله وجود دارد و مـا به این مقامات مشـتاقیم. اگر بالاترین درجه توحیـد، پرسـتش حبی است به این معنی است که همه وجود ما غرق در پرسـتش باشد؛ این پرستش هم از سر طمع یا خوف نباشد و از سر حب باشد؛ «وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبّاً لَه»(۱)؛ ریشه این عبادت حبی در وجود ما وجود دارد؛ ما مفطور به محبت خـداییم، نه به محبت خودمان و دیگران. وجود انسـان مثل یک بـذر دارای اسـتعداد رسـیدن به توحیـد است و در فطرتش توحیـد را قرار داده انـد. در فطرت ما میل به توحید گذاشـته انـد؛ توحیـد یعنی ورود به وادی ولاـیت، یعنی بـا همه وجود ذیـل ولاـیت نـبی اکرم(ص) قرار گرفتن و در بیت النور حضـرت بودن و با نور حضرت سیر کردن و با این حقیقت ذکر، به طرف خدا رفعت پیدا کردن؛ اگر حقیقت توحید این است، پس چنین میلی را در وجود ما گذاشـته انـد و این بذر وجود ماست؛ هم میل به توحید داریم، هم میل به رسالت؛ دوست داریم بـا این رسول حرکت کنیم؛ در فطرت مـا میل حرکت با امام علیه السـلام و در وادی ولایت ایشان هست؛ به همین دلیل در این روایت حضرت فطرت را معنا فرمودند و به عبارتی توحید را توضیح دادند؛ براساس روایات آنچه در فطرت ماست، توحید می باشد. در جای دیگر فرمودند: خدا در فطرت شما سه چیز قرار داده است: «هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللَّهِ إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيد»(۲)؛ این سه عهد در فطرت ما هست و تا اینجا توحید است.

ص: ۱۶۶۹۶

۱- (۵) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۸۴

۲- (۶) تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۱۵۵

اگر گفته شده در فطرت شما توحید هست، تفصیل توحید همین است؛ میل ما به موحد بودن و حرکت ذیل نبی اکرم(ص) که صراط ماست، و حرکت در وادی توحید و صراط ولایت امام علیه السلام در فطرت ما گذاشته شده است. بذری که در زمین می افتد، استعداد رویش دارد؛ اگر باران مناسب ببارد، خورشید بتابد و زمین حاصلخیز باشد، و این بذر هم خود را به این سرزمین حاصلخیز برساند، خواهد رویید و همه استعدادهایش شکوفا خواهد شد؛ البته شکوفاشدن استعداد به اجابت خود بذر هم بستگی دارد. قرار گفتن در یک سرزمین حاصلخیز به تنهایی برای رویش دانه کافی نیست؛ انسان هم مانند بذر است؛ در فطرت ما بذر و میثاق توحید هست؛ «لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِه»(۱)؛ سخن انبیاء(ع) با ما این است که به میثاق ها و عهدهایتان با خدا وفا کنید؛ «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِی آدَمَ»(یس/۶۰)؛ عهد توحید، عهد ولایت در وجود ماست. با حرکت در سبیل ولایت و به فعلیت رسیدن درک مقامات توحید همه قوای ظاهری و باطنی ما نورانی می شود؛ این میل در وجود ما هست و آن را در وجود ما گذاشته اند.

سبیل هدایت و انتخاب شکر یا کفران آن

انسان با ورود به عالم دنیا دو مسیر پیش روی خود دارد؛ «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً»(انسان/۳)؛ ما امام علیه السلام را نیز گذاشتیم. اگر استعداد رسیدن به خدا بود و صراطی وجود نداشت، همه استعدادها ضایع می شد؛ هیچ سؤال و جوابی هم نبود. اگر در ما میل به بندگی می گذاشتند و ما را طالب توحید و قرب و رضوان خلق می کردند ولی راه و صراطی قرار نمی دادند، هیچ سؤال و جوابی و هیچ شکر و کفری هم نبود. استعدادها را به ما داده اند؛ «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»(انسان/۲)؛ سپس راه رسیدن به خدا را گشودند؛ از اینجا به بعد ما باید در این سبیل حرکت کنیم؛ شکر و کفر هم از اینجا به میان می آید. شکر و کفر از آنجایی آغاز می شود که استعداد توحید را به ما داده و راه توحید را پیش روی ما قرار بدهند و ما را به این راه هدایت کنند؛ وگرنه ما به خودی خود نمی توانیم راه را پیدا کنیم. اگر عده ای معتقدند انسان خود باید پیغمبر را پیدا کند، عقیده نادرستی است. پیامبر(ص) می آید و خود را معرفی می کند؛ هم استعدد هست، هم سبیل هست، هم هدایت به سبیل.

۱- (۷) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۴۳

بعـد از اینکه پیامبر(ص) آمد و سبیل الله و صـراط مسـتقیم گشوده شد و ما هم به صـراط دلالت شدیم، رشد ما چگونه خواهد بود؟ قرآن کریم می فرماید: «اما شاکرا و اما کفورا» این شـکر و کفر، انسان ها را به دو دسته تقسـیم می کند؛ یک دسـته ابرار هسـتند و دسـته دیگر کفـار؛ «إِنّـا أَعْتَـدْنا لِلْکـافِرِینَ سَـلاسِلَ وَ أَغْلالاًـ وَ سَـعِیراً * إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْـرَبُونَ مِـنْ کَأْسٍ کـانَ مِزاجُها کافُوراً»(انسان/۴-۵) ابرار ذیل شـفاعت عبادالله (اهل بیت) قرار می گیرنـد، اگر وارد سبیل شویم ادامه راه با اوست؛ اگر دسـت خود را دادیم و شـکر کردیم، عبادالله ما را شـفاعت می کنند. سوره هل اتی سوره شفاعت عبادالله است که شفاعت این دنیایی ایشان ــ که لقمه سفره خود را به مسکین و یتیم و اسیر می دهند ــ و شفاعت اخروی ایشان را ــ که چشمه ها را می جوشانند و ابرار را سیراب می کننـد ــ بیان فرموده است؛ پس اگر ما بخواهیم به توحیـد برسـیم، همه چیز فراهم است؛ توحید یعنی بذر وجود و استعدادهای خود را در سـرزمین ولایت حقه و صـراط مستقیم قرار دهیم؛ توحید یک امر مبهم نیست. در این صورت شفاعت امام علیه السلام واقع می شود که با تعابیر گوناگونی در روایات و آیات آمده است.

محیط ولایت امام علیه السلام، وادی توحید و دار دائر

مرحوم کلینی و صـدوق حـدیثی نورانی از امام رضا علیه السـلام در باب امامت نقل کرده انـد که حضـرت می فرمایند: «الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَ الْغَیْثُ الْهَاطِلُ وَ الشَّمْسُ الْمُضِیئَهُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِیلَهُ وَ الْأَرْضُ الْبَسِیطَهُ وَ الْعَیْنُ الْغَزِیرَهُ وَ الْغَدِیرُ وَ الرَّوْضَه»(۱)؛ امام علیه السـلام ابر پربـاران است، باران پربرکت است، خورشیدی است که می تابـد، آسـمانی است که سایه می انـدازد و زمینی بسـیط و واسع است؛ این هـا تشبیه نیست بلکه حقیقت است. ولاـیت امـام علیه السـلام این گونه است. از یک سو ارض بسـیطه است و اگر بذر وجود انسان در این سـرزمین و در وادی ولایت امام علیه السلام قرار بگیرد آن گاه امام علیه السلام خورشیدی است که بر او می تابـد، آسـمانی است که بر او سـایه می انـدازد، ابری است که او را تحت اشـراف خـود می گیرد و بـاران پر برکتی است که بر او می بارد؛ آن گاه انسان در این وادی رشـد می کنـد؛ این معنی توحیـد است؛ توحیـد یعنی انسان بر وادی ولایت و بر سـفره امام علیه السـلام بنشـیند و از طعام ایشان اسـتفاده کند؛ «فَلْیَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلی طَعامِهِ قَالَ قُلْتُ مَا طَعَامُهُ قَالَ عِلْمُهُ الَّذِی یَأْخُذُهُ عَمَّنْ یَأْخُذُهُ»(۲)؛ دقت کنید که علمتان را از چه کسی می گیرید!

ص: ۱۶۶۹۸

۱- (۸) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۲۰۰

۲- (۹) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۵۰

شرک هم یعنی انسان بذر وجود خود را در سرزمین ولایت کفار بکارد؛ سرزمینی که البته حاصلخیز نیست و بایر است و هیچی رویشی ندارد؛ شرک یعنی ورود به وادی و سرزمین ولایت اولیای طاغوت و همان کسانی که اقامه شرک کردند؛ «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ»(ابراهیم/۲۸)؛ حضرت فرمودند: دلیل اینکه ولایت ما نعمت است و نعمت، ولایت ماست این است که کسی که به ما برسد، اهل بهشت و موحد است؛ «النَّعِيمُ نَحْنُ الَّذِينَ أَنْقَذَ اللَّهُ النَّاسَ بِنَا مِنَ الضَّلَالَةِ وَ بَصَّرَهُمْ بِنَا مِنَ الْعَمَى»(۱)؛ خدا مردم را با ما از کوری و جهالت و شرک نجات داده است؛ عده ای این نعمت را که امام علیه السلام و ولایت امام علیه السلام بود کنار گذاشتند و به کلمه کفر تبدیل کردند؛ مادامی که امام علیه السلام حاکم است، او «الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلِّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَم»(۲) است و همه در فضای نور ایشان هستند؛ ولی وقتی امام معصوم علیه السلام کنار رفت و امام کفر آمد، وادی به وادی بایر تبدیل می شود؛ «اَلَم تَرَ اِلَى الَّذينَ بَدَّلوا نِعمَتَ اللهِ كُفرًا وَ اَحَلّوا قَومَهُم دارَ البَوارِ جهنم» مردم را به وادی بوار و دار بایر بردند و از همین جا آن ها را وارد جهنم کردند.

ورود به وادی ولایت معصوم علیه السلام، لقای بهشت در عالم دنیا

پس توحید یعنی انسان از همین دنیا وارد بهشت شود؛ از همین جا «ان الابرار لفی نعیم»(انفطار/۱۳) شود؛ شاید این مقام فقط موکول به قیامت نشود و در همین دنیا هم عده ای در نعیم و بهشت باشند؛ چنانچه فرمودند: نعیم، ولایت ما اهل بیت(ع) است. کسی که وارد وادی ولایت ایشان شود، در دارالحیوان و در بهشت است؛ «و ان الفجار لفی جحیم» کسی که وارد وادی ولایت ائمه جور شود در جهنم وارد شده که دار بایر است؛ بذر وجودی چنین کسی هرگز شکوفا نمی شود؛ خدای متعال ابتدا در قرآن می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»(اعراف/۵۷)؛ اوست که پیش روی باران رحمت، بادها را برای بشارت می فرستد؛ وقتی ابرهای سنگین باردار می شوند آن ها را به سوی شهرهای مرده می فرستیم. به وسیله این ابر، ماء را نازل می کنیم و آب را فرو می فرستیم و سرزمین مرده را زنده می کنیم؛ به نحوی که همه ثمرات از این سرزمین مرده می رویند؛ پس مرده ها را هم این گونه زنده می کنیم؛ این مطلب اشاره به معاد دارد. شاید یک معنای باطنی آن هم این باشد که سرزمین مرده ما زمانی زنده می شود که این سحاب الهی بر آن ببارد؛ «افمن کان میتا فاحیینا فرمود میتا عن ولایتنا فاحییناه»(۳)؛ کسی که به ولایت امام علیه السلام نرسیده، مرده است. مرده ای که روی زمین راه می رود، ولی مرده است. مرده ای است که الان واقعاً در قبر است؛ «وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُور»(فاطر/۲۲)؛ کسانی که در قبرهای خود راه می روند چه کسانی هستند؟ بسیاری از مرده های درون قبر، می شنوند؛ چون بعضی از قبرها ممکن است روضه من ریاض الجنه باشند. چنین مرده ای حتی از ما هم بهتر می شنود؛ ولی منظور از آن مردگان کسانی هستند که الان روی زمین راه می روند ولی در واقع درون قبر خود هستند؛ منظور از این قبر، محیط ولایت ائمه جور است؛ محیط موت است که اگر کسی وارد آن شود در قبر است؛ خدای متعال در ادامه می فرماید: «وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذى خَبُثَ لا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدا»(اعراف/۵۸)؛ سرزمین ها دو گونه اند: یکی بلد طیب یا شهر پاک و دیگری شهر خبیث است؛ شهر پاک «یخرج نباته باذن ربه» است و گیاهانش به اذن پروردگار می رویند؛ ولی سرزمین خبیث یک سرزمین شوره زار و سنگلاخ است که «لا یخرج الا نکدا» و جز اندکی، هیچ محصولی نمی دهد و خار و خاشاک در آن می روید؛ در آنجا باغستان و میوه و ثمرات نیست. در تفسیر علی بن ابراهیم، بلد طیب به امام علیه السلام تفسیر شده است که ثمراتش آشکار می شود؛ به عکس، بلد خبیث به نقطه مقابل بلد طیب تفسیر شده است.

۱- (۱۰) تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، ص: ۸۱۷

۲- (۱۱) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۲۰۰

۳- (۱۲) تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۲۱۵ - الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۱۸۵

بـذر وجود ما میل به توحیـد و همه شـئون توحید دارد. فطرت ما به همه فروع توحید که به انجام آن ملزم شده ایم تمایل دارد؛ در فطرت مـا نسـبت بـه نمـاز، حـج، زکـات و... تمایـل هست و نسـبت به همه بـدی هـا و گناهـان نفرت؛ «فَأَلْهَمَهـا فُجُورَهـا وَ تَقْواها»(شمس/۸)؛ البته این طرف هم نفس وجود دارد؛ نفس ما را دعوت می کند و زینت می دهد. بدین ترتیب بذر وجود را می توان در دو سـرزمین برد؛ یکی سـرزمینی که بلد طیب است و دیگری سـرزمین خبیث؛ یکی شـهر و سرزمین دایر و دیگری سرزمین بایر. محیط ولایت امام علیه السـلام محیط ارض بسـیط و سرزمین واسع است؛ «الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ وَ الشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِيلَه» در آنجا امام علیه السـلام خود سایبان می شود، باران می شود، می بارد و می تابـد؛ بنابراین همه ظرفیت هـای انسـان بـا امام علیه السـلام به فعلیت می رسـد؛ این معنی شـفاعت است. در آن طرف هم اگر انسان در وادی ولایت ائمه جور وارد شد، آن ها انسان را از خدا دور می کنند. حقیقت شرک و توحید این گونه محقق می شود.

معصومین(ع) محور توحید همه عوالم

روایـات در این زمینه فراوان است؛ ماننـد روایـات باب مولـد النبی از کتاب شـریف کافی که ولادت حضـرت را توضـیح داده است. روایتی را از بحـار که به جابر بن یزیـد جوفی ختم می شود تقـدیم می کنم. این روایات از جمله روایت های فوق العاده است؛ جابر بن یزید جوفی از اصحاب سرّ امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده است و می گوید: بیست هزار روایت به من فرموده انـد که فقـط در نزد خودم بمانـد و نبایـد برای احـدی بـازگو کنم. البته امثـال او اهل سـرّ بوده انـد. شـخص دیگری به حضـرت عرض کرد: جـد شـما امیرالمؤمنین علیه السـلام از اخبـار غیب برای اصـحاب خود می گفتنـد؛ ولی شـما برای ما نمی فرماییـد؛ حضـرت فرمودنـد: آن ها حرف را نزد خود نگه می داشـتند و بازگو نمی کردنـد ولی شـما این گونه نیستید. بنابراین روایـاتی را که جزو اسـرار است نمی توان بـازگو کرد. جابربن یزیـد جوفی نیز جزو اهل سـرّ بود و روایت علم بلایا و منایا می دانست؛ به همین دلیل بسیاری از روایات را بازگو نکرده است. ولی روایاتی هم که نقل کرده، بسیار فوق العاده هستند؛

ص: ۱۶۷۰۰

بخشی از روایتی که نقل کرده این است: «جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ الْجُعْفِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْبَاقِرُ ع یَا جَابِرُ کَانَ اللَّهُ وَ لَا شَیْ ءَ غَیْرُهُ وَ لَا مَعْلُومَ وَ لَا مَجْهُولَ فَأَوَّلُ مَا ابْتَدَأَ مِنْ خَلْقٍ خَلَقَهُ أَنْ خَلَقَ مُحَمَّداً ص وَ خَلَقَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ مَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَ عَظَمَتِهِ فَأَوْقَفَنَا أَظِلَّةً خَضْرَاءَ بَیْنَ یَدَیْهِ حَیْثُ لَا سَمَاءَ وَ لَا أَرْضَ وَ لَا مَکَانَ وَ لَا لَیْلَ وَ لَا نَهَارَ وَ لَا شَمْسَ وَ لَا قَمَرَ یَفْصِلُ نُورُنَا مِنْ نُورِ رَبِّنَا کَشُعَاعِ الشَّمْسِ مِنَ الشَّمْسِ نُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَی وَ نُقَدِّسُهُ وَ نَحْمَدُهُ وَ نَعْبُدُهُ حَقَّ عِبَادَتِه ... فَنَحْنُ أَوَّلُ خَلْقِ اللَّهِ وَ أَوَّلُ خَلْقٍ عَبَدَ اللَّهَ وَ سَبَّحَهُ وَ نَحْنُ سَبَبُ خَلْقِ الْخَلْقِ وَ سَبَبُ تَسْبِیحِهِمْ وَ عِبَادَتِهِمْ مِنَ الْمَلَائِکَهِ وَ الْآدَمِیِّینَ فَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وُحِّدَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ بِنَا أَکْرَمَ اللَّهُ مَنْ أَکْرَمَ مِنْ جَمِیعِ خَلْقِهِ وَ بِنَا أَثَابَ مَنْ أَثَابَ وَ بِنَا عَاقَبَ مَنْ عَاقَب»(۱) یعنی حضرت حق بوده و هیچ نبوده؛ نه معلومی و نه مجهولی؛ اولین چیزی که در خلقت مخلوقات آغاز کرد، ما اهل بیت با پیغمبر را از نور و عظمت خود آفرید؛ در پیش روی خدا ایستادیم در حالی که هیچ شب و روزی و ماه و خورشیدی و زمین و آسمانی نبود؛ آن گاه نور ما مثل نور خورشید که از خورشید می تابد از نور او بود؛ البته این فراز باید توضیح داده شود؛ قطعاً خدای متعال «لم یلد و لم یولد» است؛ یعنی هیچی چیزی از خدای متعال صادر نمی شود؛ منظور صادر شدن به معنی خارج شدن حتی به لطیف ترین شکل است؛ این حقیقت در این روایت باید معنا شود؛ می فرمایند: ما در محضر خدای متعال بودیم و نور ما شعاع نور الهی بود. آنجا فقط ما بودیم و حضرت حق؛ ما عبادت می کردیم و او معبود بود و ما عابد؛ ما خدای متعال را تسبیح و تحمید و تقدیس می کردیم، چنانچه حق عبادت اوست. روایت ادامه دارد تا اینجا که می فرمایند: ما اولین مخلوقاتی هستیم که خدا را عبادت و تسبیح کرده اند؛ البته معنای ادامه حدیث، منوط به جملات قبل است؛ خدای متعال همه خلقت را آفرید ولی هم سبب خلقت ما بودیم، هم علت غایی آن و هم واسطه فیض. اگر مخلوقات تسبیح می گویند، سبب تسبیح ایشان ما هستیم؛ سبب عبادتشان هم ما هستیم؛ حتی سبب تسبیح و عبادت ملائکه مقرب و انبیاءی مرسل(ع) هم ما هستیم؛ خدا به واسطه ما شناخته شده و توحید با ما محقق و درک گردیده و خدا به واسطه ما عبادت شده است. خدا هر خلقی را که اکرام کرد، به وسیله ما اکرام نمود و به مقام مکرمین رساند.

ص: ۱۶۷۰۱

۱- (۱۳) بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج ۲۵، ص: ۲۰

پس مقام معصومین علیهم السلام چنین مقامی است و توحید یعنی با همه وجود دنبال امام علیه السلام حرکت کردن و شرک هم یعنی از امام علیه السلام فاصله گرفتن و به دنبال ائمه نار رفتن؛، انسان می تواند بذر وجود خود را در سبیل قرار دهد و شاکر شود؛ همچنین می تواند از این سبیل تخلف کند و کافر شود. پس از قرار گرفتن در سبیل به نقطه بعدی می رسد که به او کمک می کند تا در همراهی با اولیای خدا صبر کند.

برای اولیای خدا بلایی رقم خورده است؛ «وَ جَعَلْنا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُون»(فرقان/۲۰)؛ در روایت آمده است: جبرئیل آمد؛ حضرت در را بستند؛ پنج تن بودند؛ خدای متعال می فرماید: برای شما با دشمنانتان فتنه ای هست؛ آیا بر آن صبر می کنید؟ عرضه داشتند: بله. دوستان ایشان هم اگر وارد وادی ولایت ایشان شوند، به فتنه ایشان دچار و مبتلایمی شوند؛ البته با همین بلا رشد می کنند؛ همه سلوک با همین بلا محقق می شود.

درک صحیح از توحید، عامل استقامت در همراهی با معصوم علیه السلام

در بحث های گذشته برخی بصیرت هایی را که معصومین(ع) به ما می دهند تا صبر کنیم و بایستیم، بیان شد. یکی از این بصیرت ها، درک صحیح از توحید است؛ یعنی انسان بفهمد که توحید و شرک چیست. این درک موجب می شود که انسان در وادی ولایت امام علیه السلام بایستد. اگر وارد وادی ولایت امام علیه السلام شویم و در این سرزمین ورود کنیم، شفاعت ایشان شامل حال ما می شود؛ ایشان جز عبادت خدا کاری نمی کنند و چون عبد مطلق خدا هستند، همه کارهایشان خدایی است؛ چون عبد مطلق خدایند، معدن الرحمه و رحمت موصوله هستند؛ همه کارهای ایشان از سر لطف و محبت است؛ چون عبد مطلق خدایند، جز خیر از آن ها ساطع نمی شود؛ «إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاه»

منبع : (هیئت ثارالله قم – شب هفتم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه) sarallahqom.ir

توحید، محور دعوت انبیای الهی(ع) (شب پنجم محرم)

توحید، محور دعوت انبیای الهی(ع)

آنچه پیش رو دارید پنجمین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است.

ایشان در ابتدای بحث اشاره می کنند که آیات قرآن دارای یک مرتبه اِحکام یا اجمال است. در مرتبه احکام، همه دعوت قرآن در توحید خلاصه می شود به نحوی که می توان گفت همه قرآن تفصیل و توضیح همین حقیقت می باشد. به عبارت دیگر همه دعوت انبیاء(ع) به صفات حمیده، معاد، عدل و... به حقیقت توحید بر می گردد. ایشان در ادامه بحث بیان کردند که اله حقیقی عالم کسی است که صاحب اسماء حسناست که این اسماء نیز در حقیقت تفصیل کلمه الله هستند. آن که صاحب اسماء حسناست در حقیقت دارای مقام اولوهیت بوده و همه عالم در برابر او خاضع و خاشع و متأله به اویند. اسماء حسنای او همه عالم را فرا گرفته و نسبت او به عالم، نسبت غنی به فقیر است. ضمن اینکه این قبیل نسبت ها بین اله و سایر موجودات همیشگی است. او واجد همه اسماء حسنی و ما فاقد آن اسماء هستیم و از آنجا که در فطرت خود طالب آن اسماء هستیم باید همواره از او طلب کنیم. لذا همواره به این امر سفارش شده ایم که تنها از او بخواهیم؛ زیرا غیر از او کسی دارا نیست و انسان را اجابت نمی کند. الله که صاحب این اسماء می باشد، کریمانه می دهد و با دادن خود انسان را ذلیل نکرده بلکه موجب عزت او می شود. تعریف توحید تا این سطح، مورد قبول همه است؛ ولی با تفصیل توحید در آیات قرآن، صف بندی ها و درگیری های تاریخی شکل می گیرد. بنابراین می توان دو نوع تفسیر از توحید ارائه داد که یکی به صلح کلی و دیگری به جنگ و قتال منتهی می شود. همه بصیرت هایی که انبیاء(ع) به انسان می دهند در نهایت به صف و قتال ختم می شود. تا آنجا که توحید، خود محور صف بندی های عظیم تاریخی می گردد. در این میان وصیت نامه سیدالشهدا(ع) به محمد حنفیه می تواند گواهی بر یک درگیری تاریخی بر مبنای توحید باشد.

ص: ۱۶۷۰۴

توحید، محور دعوت انبیای الهی(ع) و انذار و تبشیر قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم.

قرآن کریم فرموده است: «الَر کِتَابٌ أُحْکِمَتْ آیَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ * أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ»(هود/۱-۲) خدای متعال در آیات نورانی ابتدای سوره هود به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله خطاب فرمودند: این کتابی که بر شما نازل کردیم، کتابی است که همه آیاتش در یک مرحله اِحکام شده و سپس تفصیل پیدا کرده است؛ پس گویا آیات قرآن دارای دو مرتبه است؛ یکی مرحله احکام که شاید همان مرتبه اجمال قرآن است و دیگری مرتبه تفصیل که در آن حقایق به تفصیل بیان شده است. قرآنی که آیاتش تماماً آیات محکمات و نیز تفصیل آن آیات محکمات است، چیست؟

آنچه در این کتاب مجید هست شاید در همین آیه خلاصه شود که می فرماید: «أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ» این جمله کوتاه دارای چهار نکته است: اول اینکه غیر خدا را عبادت نکنید، دوم اینکه تنها خدای متعال را عبادت کنید، سومین نکته این آیه بشارت به کسانی است که فقط خدای متعال را عبادت می کنند، و چهارمین نکته هم انذار نسبت به کسانی است که غیر خدا را عبادت می کنند؛ تمام دعوت قرآن در همین چهار نکته خلاصه می شود و همه دعوت های دیگر تفصیل همین یک دعوت است. شاید مرحله احکام قرآن همین باشد و مابقی تفصیل همین آیه محکمه است. از طرفی همه بشارت های قرآن هم بشارت به بندگی خدا و توحید بوده و تمامی انذارهای قرآن هم انذار از عبادت غیر خداست. همه مخاطراتی که قرآن از آن ها انذار می دهد ـ اعم از عقوبت های دنیایی که گریبان انسان ها و جوامع را گرفته و می گیرد و عقوبت های عالم برزخ و قیامت ـ نسبت به همین موضوع است؛ یعنی غیر خدا را نپرستید که اگر غیر خدا را بپرستید، دچار عقوبت خواهید شد و در دنیا نیز به معیشت ضنک گرفتار می شوید؛ «مَن أعرَضَ عَن ذِکری فإنّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکاً»(طه/۱۲۴)؛ اگر غیر خدا را بپرستید زندگی دنیای شما هم نابسامان شده، گرفتار عذاب هایی می شوید که اقوام گذشته به آن مبتلا شدند؛ ضمن اینکه در آخرت هم در رنج خواهید بود.

ص: ۱۶۷۰۵

آیـاتی که در مـورد جهنم و عقوبت اخروی آمـده است همگی به این یـک کلمه بر می گردد که همه عقوبت هـا، رنـج هـا و سختی هـا به دلیـل پرسـتش غیر خـدای متعال است؛ بالعکس همه بشارت هایی که انبیاء(ع) و قرآن مجیـد می دهنـد و بر همه کتب آسمانی مهیمن است، بشارت به امر توحید می باشد؛ اگر خدا را بپرستید، منتظر بشارت ها و ثواب دنیا و آخرت، و ثواب عاجل باشید.

الله، اله حقیقی عالم و صاحب اسماء حسنای الهی

آنچه انبیـاء(ع) به عنوان توحیـد مـا را به آن دعوت می کننـد و همه دعوتشـان به آن بر می گردد چیست؟ دعوت مـا به معـاد، دعوت به شـرایع و نماز و روزه و حج و جهاد، دعوت به صفات حمیده یا نهی ما از محرمات و صفات رذیله همگی چیزی جز دعوت به توحیـد نیست؛ یعنی چیزی غیر از «أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلَّا اللّهَ» نیست؛ همه آن ها از فروع و شـئون و تفصـیل همین یک کلمه هسـتند؛ پس توحیدی که قرآن ما را به آن دعوت می کند، چیست؟ شـرک و پرستش غیری که قرآن ما را از آن پرهیز داده و نبی اکرم صـلی الله علیه و آله ما را به نسـبت به آن انـذار داده انـد، چیست؟ این توحید در قدم اول از خود کلمه «لا اله الا الله» فهم می شود؛ یعنی الهی جز حضرت حق نیست؛ حالا این اله چیست؟ چرا الهی جز الله تبارک و تعالی نیست؟

الـه از نظر قرآن، آن ذات مقدسـی است کـه دارای همـه اسـماء حسـناست؛ قرآن الله را توصـیف کرده و بیـان می کنـد که خصوصـیات این ذات مقـدس چیست؛ «اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذى يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْديهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحيطُونَ بِشَيْ ءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِما شاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا يَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظيمُ»(بقره/۲۵۵)؛ آیاتی از قرآن اسـماء حسنای خدای متعال را توضیح داده است که همگی تفصـیل کلمه الله است؛ الله یعنی آن که «من ذالذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و یحیطون بشیء من علمیه الا بما شاء». الله یعنی کسـی که «وسع کرسیه السموات و الارض و یوده حفظهما و هو العلی العظیم». الله یعنی «قل هو الله احد * الله الصـمد * لم یلد و لم یولد * و لم یکن له کفواً احد». الله یعنی این ها و سایر اوصافی که در قرآن برای حضـرت حق ذکر شده است؛ مانند: «هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى»(حشر/۲۴) یـا «هُوَ اللَّهُ الَّذى لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ»(حشـر/۲۳)؛ بنـابراین الله یک نام قراردادی نیست بلکه مقام الوهیت یعنی همین مقام است. اله آن حقیقتی است که همه این شـئون را دارد؛ وقتی این شئون را دارد اله عالم است و همه عالم بخواهند یا نخواهنـد، طوعاً او کرهاً، در مقابل او خاشع هسـتند و فرمان او را می برند؛ همه ذرات عالم بخواهند یا نخواهند، تحت فرمان او هسـتند. این اله الهی است که بـدیل ندارد؛ «وَ هُوَ الَّذى فِي السَّماءِ إِلهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِله»(زخرف/۸۴)؛ این آن الهی است که «لَوْ كانَ فيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا»(انبیاء/۲۲)

نکته دیگری که در قرآن و بیانات نورانی معصومین علیهم السلام به آن توجه داده شده، پرداختن به دلیل اله بودن آن خدایی است که صاحب همه اسماء حسناست؛ اله آن موجودی است که همه در مقابل او تواضع و خشوع می کنند و متأله به او هستند؛ الله یعنی «الذی یتأله الیه کل مخلوق»[(۱)]؛ در تعبیر امام حسن عکسری(ع) که در توحید صدوق نقل شده، الله آن حقیقتی است که همه مخلوقات متأله به او هستند و در مقابل او خاشع می باشند که همه عبادات به همین تأله بر می گردد. عبادت یعنی او را اله گرفتن؛ بدین ترتیب خشوع و خضوع و تسلیم و تواضع و رضا و توکل همگی پرستش هستند. این ها صفات بنده هستند.

نسبت صاحب اسماء حسنی به مخلوقات، دلیل اله بودن او

حالا- چرا این موجودی که دارای اسماء حسناست و خالق و باری و رازق و سمیع و علیم و حکیم و بصیر و رحمن و رحیم است ـ این دو صفت خیلی مهم هستند ـ و رحمتش عالم را فرا گرفته باید اله باشد؟ چرا موجودات باید در مقابل او خضوع و تواضع و خشوع و دلدادگی و تسلیم داشته باشند؟ در پاسخ به این سؤال باید نسبت خدای متعال را با مخلوقات مشخص کرد؛ او خالق است و ما مخلوق؛ او رازق است و ما مرزوق؛ نسبت این موجودی که همه اسماء حسنی و کمالات را دارد با مخلوقات چیست؟ چه بدانیم، چه ندانیم که این ذات اقدس که دارای همه اسماء حسناست، نسبتش با عالم چیست، اسماء او همه عالم را پر کرده (و در بر گرفته) است؛ «وَ بِعَظَمَتِکَ الَّتِی مَلَأْتَ کُلَّ شَیْ ءٍ... وَ بِأَسْمَائِکَ الَّتِی غَلَبَتْ أَرْکَانَ کُلِّ شَیْ ء»[(۲)]؛ نسبت او با عالم این چنین است؛ نسبت او با عالم «لم یلد» است؛ یعنی عالم فرزند خدا نیست و خدای متعال فرزند ندارد و چیزی از او صادر نمی شود که از او جدا شود؛ در توحید صدوق روایتی از سید الشهدا علیه السلام نقل شده است که حضرت طی آن، «لم یلد» را توضیح داده اند؛ حتی لطیف ترین ایلاد ـ مانند شعاع نوری که از چشم خارج می شود تا انسان با آن ببیند ـ و زاد و ولدی در مورد خدای متعال مطرح نیست؛ عالم مولود خدا نیست؛ به همین دلیل است که عالم از خدا جدا نیست؛ اگر عالم مولود بود، از والدش جدا می شد ولی عالم مولود خدا و زائیده او نیست؛ هیچ جایی مخلوقی نیست که خدا آنجا نباشد؛ او هست که ما هستیم؛ «هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُم»(حدید/۴)؛ او با ماست که ما هستیم؛ اگر او با ما نبود، ما هم نبودیم.

ص: ۱۶۷۰۷

۱- (۱) معانی الأخبار، النص، ص: ۴ – التوحید (للصدوق)، ص: ۲۳۱

۲- (۲) مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص: ۸۴۴ – دعای کمیل

بنابراین نسبت الله که صاحب این اسماء حسناست با عالم چنین نسبتی است؛ نسبت خالق و مخلوق است؛ نسبت رازق و مرزوق است؛ نسبت عالم و جاهل است؛ اگر او عالم است یعنی غیر او جاهل هستند. «الله لا اله الا هو الحی القیوم» اگر می گوییم او حی است یعنی همه میت هستند. هرگز دو حی در عالم نداریم؛ دو حکیم، دو قادر، دو قوی، دو علیم و دو مالک در عالم وجود نخواهد داشت؛ «هو الله الخالق الباری المصور» «هو الله الملک القدوس السلام المومن المهیمن العزیز الجبار المتکبر» فقط اوست که واجد اینهاست. پس دیگران چه هستند؟ امیرالمؤمنین(ع) در مناجات مسجد کوفه می فرمایند: او حی هست و ما میت؛ الان هم او حی است و ما میت؛ یعنی ازلاً و ابداً او حی است و ما میت، نه اینکه ما میت بودیم و تو حی، و وقتی به ما حیات دادی ما هم حی می شویم؛ اگر ایلاد بود و ما از خدا متولد شده بودیم، خدا یکی بود و ما هم یکی؛ گاهی پدر از دنیا می رود ولی فرزند زنده است؛ اگر رابطه ایلاد مطرح بود، بعد از اینکه متولد می شدیم می توانستیم بگوییم: «انت الحی و انا الحی»؛ در این صورت شریک خدا می شدیم؛ ولی ازلاً ـ و ابداً خدای متعال شریک ندارد؛ فطرت انسان هم به وضوح این حقیقت را می فهمد که «انت الحی و انا المیت» واضح است که ما میت هستیم؛ ما مدت ها پیش این حیات را نداشتیم، مدتی بعد هم نخواهیم داشت؛ پس در این میان ما حی نیستیم؛ بلکه «انت الحی و انا المیت»؛ الان هم «انت العالم و انا الجاهل» ما قبلاً جاهل بودیم، بعداً هم اگر در این دنیا بمانیم جاهل خواهیم بود؛ «وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ قَديرٌ»(نحل/۷۰)؛ پس الان هم «انت العالم و انا الجاهل»؛ ما قبلاً هیچ چیزی نداشتیم؛ «هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً»(انسان/۱) و اصلاً قابل ذکر نبودیم؛ منظور مرحله قبل از مرحله نطفه است؛ نطفه ای که هیچ به حساب نمی آید؛ «لم یکن شیئاً مذکورا»؛ بعد از این است که «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا» آدم قبل از این اصلاً قابل ذکر نبود. قبل از آن که هیچ!

ص: ۱۶۷۰۸

بنابراین ما فقیر هستیم و چیزی نداریم و هر چه داریم، از غیر می گیریم؛ فقیر یعنی کسی که همواره باید به او عطا کنند و اگر یک لحظه به او عطا نکنند، چیزی ندارد؛ «انت الغنی و انا الفقیر» الان که خدای متعال به ما این الطاف را کرده، رحمتش شامل حال ما شده و این حقایق را به ما داده است؛ حالا ما غنی شده ایم یا الان هم فقیر هستیم؟ ازلاً و ابداً «انت الغنی و انا الفقیر» و «انت القوی و انا الضعیف» ما واقعاً در گذشته هیچ قدرتی نداشتیم و نمی توانستیم حتی یک پشه را از خودمان دفع کنیم؛ پس الان هم این قوت متعلق به ما نیست و قوت از اوست و ما ضعیف هستیم. «انت الباقی و انا الفانی» خدای متعال باقی است و ما فانی و اگر یک لحظه به ما عنایت نکند، فانی هستیم؛ الان هم فانی هستیم و اگر باقی هستیم، به بقای او و به لطف اوست؛ «انت الدَائم و انا الزَائل» پس شما همه فقیر هستید؛ «یا أَیُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمیدُ»(فاطر/۱۵)

انبیاء(ع) می گویند فقط این الله را عبادت کنید و دلدادگی و خضوع و خشوع و تواضع شما فقط در مقابل او باشد؛ امید و توکلتان به او باشد؛ فقط از او بترسید و فقط به او امیدوار باشید، و فقط از او بخواهید؛ این الله است که صاحب همه این اسماء حسناست و ما هم ازلاً و ابداً فاقد همه آن ها هستیم و او واجد؛ هر چه در ما هست از اوست. خدایی که همه چیز دارد، الله است و الوهیتش ازلاً و ابداً بوده و هست و خواهد بود. همه این اسماء حسنی را داشته و خواهد داشت؛ یعنی اسمائی که ما نداریم؛ حالا چرا ما باید در مقابل او تواضع و خشوع کنیم؟ چرا باید سجده کرده و اظهار فقر کنیم؟ چرا از او بخواهیم؟ ما چرا به او اعلام افتقار و عجز کنیم؟ چرا در مقابل او اعلام ذلت و تواضع کنیم؟ دارا بودن او چه ارتباطی با ما دارد؟ مثلاً ممکن است کسی ثروت فراوانی داشته باشد، ولی این چه ارتباطی به ما دارد و ما چرا باید در برابر او تواضع کنیم؟ گوارا و حلالش باشد؛ ولی چرا من تواضع کنم؟ به ما هم گفته اند که چشم از دست همه بردارید. در روایات آمده است: اگر می خواهید در نزد دیگران عزیز شوید، در آنچه نزد دیگران است طمع نکنید؛ وگرنه از عزت می افتید؛ اگر می خواهید در شما طمع نکنند، شما هم در آن ها طمع نکنید. هر کس هر چه دارد گوارایش باشد؛ ولی این نکته نسبت به خدای متعال عکس است؛ به همین دلیل فرمود: اگر می خواهید نزد خدای متعال عزیز شوید، در آنچه نزد اوست طمع کنید. در وصف اولیای خدا مانند قمر بنی هاشم(ع) ما باید «الرّاغِبُ فیما زَهِدَ فیهِ غَیْرُهُ مِنَ الثّوابِ الْجَزیلِ وَالثّناءِ الْجَمیلِ»(۱) باشیم. آنچه دیگران از آن غافل و در آن زاهد هستند، شما در آن رغبت دارید؛ دیگران از ثواب هایی که در نزد خداست غافل هستند و شما در آن رغبت دارید و آن را دنبال می کنید و می خواهید. اصلاً عزت ما در عالم به اندازه درخواستمان از خداست. «قُلْ ما یَعْبَأُ بِکُمْ رَبّی لَوْلا دُعاؤُکُمْ»(فرقان/۷۷)

ص: ۱۶۷۰۹

۱- (۳) إقبال الأعمال (ط – القدیمه)، ج ۱، ص: ۳۳۵

نیاز و طلب فطری عالم نسبت به اسماء حسنای الهی

چرا این گونه است و چرا باید بخواهیم؟ چرا نمی گوییم خدایا تو داری ولی داشتن تو چه ربطی به من دارد؟ خدایا به من چه ربطی دارد که تو غنی هستی! عالم هستی، باش؛ سمیع هستی، باش؛ حکیم هستی؛ باش. چرا با خدای متعال نمی شود این گونه برخورد کرد؟ انسان در فطرت خود طالب آن اسماء و صفات است؛ ما نمی توانیم از او نخواهیم؛ چون خدا ما را این گونه آفریده است. اگر ما را طوری آفریده بود که می توانستیم تعزز کنیم شاید جا داشت که بگوییم از او نمی خواهیم؛ ولی بنده نمی تواند از او نخواهد.

حضرت در دعای عرفه می فرمایند: «الهی کیف استعزّ و فی الذّله ارکزتنی»(۱)؛ خدایا من چگونه در مقابل تو طلب عزت کنم در حالی که تو من را در ذلت مرتکز کرده ای. ذلت یعنی نسبت به خدای متعال عبد هستیم؛ «عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ»(نحل/۷۵) و بعد ادامه می دهند «ام کیف لا استعز و الیک نسبتنی» خدایا من در مقابل تو ذلیل ــ البته این ذلت عین عزت است ــ هستم؛ خدایا چگونه خودم را عزیز ندانم و طلب عزت نکنم در حالی که من را به خودت نسبت داده ای؛ وقتی به هیچ، همه چیز نسبت داده می شود او عزیز می شود؛ «اعتصمت بالله فعزت»(۲)؛ عزت معصوم(ع) عزتی است که همه عالم در او نفوذ نمی کند؛ از حضرت امیرالمؤمنین در همین زیارت نامه هست که: «لَا تَزِيدُنِي كَثْرَةُ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَ لَا تَفَرُّقُهُمْ عَنِّي وَحْشَه. وَ لَوْ أَسْلَمَنِي النَّاسُ جَمِيعاً لَمْ أَكُنْ مُتَضَرِّعا» اگر همه مردم گرد حضرت جمع شوند، بر عزت و قدرت و نفوذ ناپذیری ایشان اثر نمی گذارد و اگر همه پراکنده شوند، ذلیل نمی شود و وحشتی در او پدید نمی آید؛ اگر من را با دشمن تنها بگذارید و دشمن یک دنیا باشد و من یکی باشم، هرگز به حالت تضرع نمی افتم؛ چون «اعتصمت بالله فعزت» هر کسی به خدا معتصم شود، عزیز است و منهای حضرت حق، ذلیل؛ مخلوق است و ذلت؛ چیزی ندارد؛ مخلوق یعنی هیچ.

ص: ۱۶۷۱۰

۱- (۴) إقبال الأعمال (ط – القديمه)، ج ۱، ص: ۳۵۰

۲- (۵) المزار الكبير (لابن المشهدی)، ص: ۲۶۸

او الله است؛ یعنی صاحب همه اسماء حسناست و همه کمال و جمال از اوست؛ نسبت او با مخلوق، نسبت واجد و فاقد است؛ نسبت غنی و فقیر، حی و میت، عالم و جاهل، و مالک و مملوک است و... ؛ مالکیت ازلاً از اوست و مملوکیت هم ازلاً و ابداً از ماست؛ ما مملوک هستیم و هرگز مالک نمی شویم؛ عبد آن کسی است که از خودش خلع مالکیت می کند؛ در روایت عنوان بصری نخستین رکن عبودیت، خلع مالکیت از خویش است؛ «انت المالک و انا المملوک» اگر انسان بگوید: خدایا! تو مالکی و من هم مالکم، خود را شریک خدا خوانده است. عبد زمانی عبد است که خود را شریک خدا نداند؛ ممکن است کسی بگوید: حالا ـ او دارد ولی چرا ما آنچه را او دارد دنبال کنیم؟ مگر به ما نگفته اند چشم از دارایی دیگران بردارید؟ مخلوق هر چه دارد متعلق به خود اوست؛ شما در آن طمع نکنید؛ چرا؟ ولی آیا باید نسبت به حضرت حق هم همین گونه بود؟ تفاوت اینجاست که ما فقیر به مخلوق نیستیم؛ در حقیقت گفته اند: تو که فقیر (به مخلوق) نیستی، پس اعلام افتقار به مخلوق هم نکن؛ زیرا او هم مثل توست؛ «انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید» ولی نسبت به خدای متعال چه بخواهیم، چه نخواهیم همگی فقیر هستیم؛ کائنات چه بخواهند، چه نخواهند ذلیل فرمان خدا هستند؛ خدای متعال فرموده است: «ثُمَّ اسْتَوی إِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعین»(فصلت/۱۱)؛ و همه ما این گونه ایم، نه فقط سماوات؛ تفاوت اینجاست که ما نسبت به دیگران فقیر نیستیم؛ پس انسان نباید در مقابل دیگران اعلام ذلت کند؛ حتی اگر همه عالم یک طرف بودند، انسان نباید به آن ها اعلام افتقارکند؛ باید عزیز باشد و نسبت به آنچه در دست دیگران است، اعلام فقر نکند؛ زیرا او فقیر به آن ها نیست. ضمن اینکه اعلام فقر خود نوعی عبادت است؛ «الدعا مخ العباده»(۱)؛ این اعلام فقر و از دست دیگری گرفتن، موجب محبت غیر و شریک قرار دادن او برای خدا می گردد؛ چشم دل را باید بر همه چیز جز خدای متعال بست و فقط به سوی خدا گشود.

ص: ۱۶۷۱۱

۱- (۶) وسائل الشیعه، ج ۷، ص: ۲۷

حالا- چرا فقط باید چشم به سوی این خدا داشت؟ به دو دلیل باید فقط چشم به سوی خدا داشت؛ نخست اینکه انسان چه بخواهد، چه نخواهد فقیر اوست و نمی تواند از او نخواهد. ما نمی توانیم حیات نخواهیم؛ هر قدر هم بگوییم که خدایا تو برای خودت داری ولی من حیات نمی خواهم، بی فایده است؛ چون ما نمی توانیم بگوییم نمی خواهیم. با دست پس می زنیم و با پا پیش می کشیم؛ عبد نمی تواند حیات نخواهد؛ مگر می توانیم حیات نخواهیم؟! مگر می توانیم بقا نخواهیم؟! کسانی هم که گاهی خدای متعال عقوبتشان می کند و از خودشان نفرت پیدا می کنند و رگ حیات خود را می برند و خودکشی می کنند، وقتی با مرگ مواجه می شوند، می فهمند که چه اشتباهی کرده اند؛ نمی توان به طرف مرگ رفت؛ مرگ، نیستی است.

بنابراین ما نمی توانیم بگوییم خدایا من دوام نمی خواهم یا بقا و علم و قدرت و حکمت نمی خواهم؛ زیرا این طلب در ما هست. امام رضوان الله تعالی علیه برهان فطرت را این طور معنا می کردند که اگر همه هفت اقلیم را به ما بدهند باز هم برای ما کم است؛ چون اگر متعلق طلبی که در وجود ماست، این دنیا بود باید با رسیدن به آن آرام می شدیم. وقتی با رسیدن به دنیا می فهمیم که دنیا هم بی فایده است و بعدی را طلب می کنیم، معلوم می شود طلبی که در وجود انسان است، این ها نیست و ما اشتباه تعریفش می کنیم؛ ما دنبال بت ها می رویم و وقتی به آن ها می رسیم می فهمیم که این هم مطلوب ما نبوده است؛ سپس شیطان دوباره یک بت دیگر برای ما می سازد؛ خدای متعال این بتکده را ویران می کند و شیطان دوباره یک بت دیگر می سازد.

ص: ۱۶۷۱۲

پس ما نمی توانیم نخواهیم چون مخلوقیم و خدای متعال ما را این گونه آفریده است؛ یعنی ما را طالب خود، محب خود و خاشع در مقابل خود آفریده است؛ «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها»(روم/۳۰)؛ یعنی ما چه بخواهیم، چه نخواهیم او را دوست داریم و این حب هم خشوع می آورد و از آن جنس است؛ از آن عشق های ظاهری که طلبکارانه است، نیست؛ ما در فطرت خود خشوع حب داریم؛ «إِنِّی أَسْأَلُکَ خُشُوعَ الْإِیمَانِ قَبْلَ خُشُوعِ الذُّلِّ فِی النَّار»(۱)؛ ما اگر طعم ایمان و خشوع ایمان را نچشیم و تبعیت نکنیم، وقتی وارد آتش شویم خاشع می شویم؛ سرهای همه گردنکشان در آنجا پایین می آید؛، آنچه در فطرت ماست خشوع حب است. ما خدا را می خواهیم؛ اسماء حسنای او را می خواهیم؛ چون نمی توانیم نخواهیم؛ ما مفتور به حب و تواضع و تذلل نسبت به این اسماء هستیم؛ آنچه انبیاء(ع) از ما می خواهند چیزی اضافه بر فطرت ما نیست؛ «لِیَسْتَأْدُوهُمْ مِیثَاقَ فِطْرَته»(۲)؛ ایشان می گویند: میثاق هایی را که در فطرت خود دارید به فعلیت برسانید. اگر این طلب ها در فطرت ما نبود آمدن ۲۴۰۰۰ پیامبر هم بی فایده است. آفتاب هر قدر هم به سنگی که استعداد رویش و گیاه شدن ندارد، بتابد هیچ گیاهی از آن نمی روید؛ پس ما نمی توانیم نسبت به طلبی که در وجود ماست بی تفاوت باشیم. هر قدر هم تجلد کنیم، باز تجلد است؛ ولی وقتی (مطلوب خود را) ببینیم، آن را می خواهیم؛ مگر ممکن است کسی بهشت را نخواهد؟! مگر می توان علم را نخواست؟! خدا یک جلوه از آن را در این دنیا به ما نشان داده، ما با سر دنبالش می دویم. کسانی که می گویند ما نمی خواهیم، پس چرا با سر به دنبال دنیا می دوند؟ چون این جلوه را دیده اند. خدای متعال در آن مجلس معروف جلوه ای به یوسف(ع) داد؛ یوسف(ع) که از خود چیزی ندارد؛ زنان مصر دستان خود را پاره کردند؛ «قطعن ایدیهن» اگر آن جلوه کمی ادامه پیدا می کرد، سرهای خود را هم می بریدند؛ خدای متعال اگر آن جمال را نشان دهد همه با اشتیاق به دنبال آن می روند؛ چون نمی توانند نخواهند؛ کسانی که دنیا را می بینند، با سر به دنبال دنیا می روند؛ آن ها که بهشت را می بینند، جان از بندشان جدا می شود که به بهشت برسند؛ «شوقاً الی الثواب» اشتیاق کسانی که مقام رضوان را می بینند قابل توصیف نیست؛ «و رضوان من الله اکبر» اشتیاق کسانی که قرب حضرت حق را درک می کنند یا محبین که قابل وصف نیست. موسای کلیم(ع) در یک وعده، چهل شب به کوه طور رفت و نه خوابید، نه خورد، نه تشنه شد و نه گرسنه! خیلی عجیب است!

ص: ۱۶۷۱۳

۱- (۷) مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص: ۵۹۸ – دعای سحر ماه رمضان

۲- (۸) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۴۳

بنابراین ما نمی توانیم نسبت به این خدا بی تفاوت باشیم؛ آیا انسان می تواند نخواهد؟! هر جلوه ای که از جلوه های خدا بیاید، ما آن را می خواهیم؛ جز اینکه خدای متعال بخواهد انسان را عذاب کند؛ در این صورت آدم گرفتار، نسبت به خود و همه چیز بدبین می شود؛ تا جایی که رگ حیات خود را هم قطع می کند؛ هر چند بعد از آن باز هم پشیمان می شود که دیگر فایده ای ندارد.

تفاوت صاحب اسماء حسنی با دیگران

نکته لطیف تر در اینجا تفاوت خدا با دیگر دارندگان است؛ اولاً دارااندگان دیگر مثل خود ما هستند؛ به استثنای معصومین(ع)؛ ما هر چه از خدا می خواهیم باید از طریق اسماء حسنی طلب کنیم. ما از طریق اسماء حسنی فقیر الی الله هستیم؛ بخواهیم یا نخواهیم در فطرت ما تعلقی به اسماء حسنی (معصومین(ع)) وجود دارد؛ به جز معصومین(ع) هر کسی هر چه دارد، مثل ماست و از خود چیزی ندارد. همه ما مثل هم هستیم؛ خدا می فرماید: از آن ها نخواهید چون چیزی ندارند؛ دیگران چه چیزی دارند که از آن ها بخواهیم؟ قرآن درباره همه آلهه هایی که ما به دنبالشان هستیم می فرماید: «إِنَّ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ»(حج/۷۳)؛ شما چرا به دنبال دوست و آسمان و زمین و خورشید و ماه و پدر و مادر و سنگ و چوب و علم و قدرت و... می روید؟ آیا می خواهید خیری به شما برسانند؟ در حالی که اگر همگی دست به دست هم بدهند حتی نمی توانند یک پشه خلق کنند؛ می خواهید خطری را از شما دفع کنند؟ اگر پشه چیزی را از آن ها بگیرد، نمی توانند از او پس بگیرند. پس برای چه به دنبال این ها می روید؟

ص: ۱۶۷۱۴

اگر به ما گفته می شود که به دنبال دیگران نروید به این دلیل است که کاری از دیگران بر نمی آید. قرآن در هر جایی که می گوید دنبال این ها نروید، همین دلیل را بیان می کند؛ حضرت ابراهیم(ع) می فرماید: آیا بت هایی که بر آن ها سجده می کنید، برای شما نفعی دارند؛ آیا می توانند به شما ضرری بزنند؟ می گویند: ابراهیم آیا از اینکه بتها را شکسته ای نمی ترسی؟ حضرت می فرماید: شما که به حضرت حق پشت کرده اید، نمی ترسید، چرا من از این چوب ها و سنگ ها بترسم؟ آیا می توانند به شما ضرر بزنند؟ آیا نفعی برای شما دارند؟ آیا می شنوند و می گویند؟ آیا اجابت می کنند؟

پس تفاوت در اینجاست. اگر ما باید در مقابل خدا تواضع و خشوع کنیم و به او دل ببندیدم و بر او توکل نماییم، به این دلیل است که او دارا و سمیع و مجیب می باشد و اجابت می کند؛ ولی دیگران ندارند و بدتر از خود ما هستند؛ ثانیاً دیگران اگر هم داشته باشند، چرا باید صدای من را بشنوند؛ در حقیقت این خداست که سمیع و مجیب است و ما تصور می کنیم که دیگران ما را اجابت می کنند؛ اگر طبیعت به ما گندم می دهد، در حقیقت این خداست که مجیب است؛ اگر طبیعت می فهمد که من می خواهم، در حقیقت اوست که می داند من باید سیر شوم و برایم می رویاند. طبیعت چه کاره است؟! اگر آسمان بر ما می بارد در حقیقت اوست که می باراند؛ آسمان چه کاره است؟! خدا مجیب است. اگر دوست من به من توجه می کند به این دلیل است که خدا مجیب است وگرنه هیچ دوستی به دوستی توجه ندارد؛ «وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبَابُ»(بقره/۱۶۶)؛ در روز قیامت که خدای متعال این روابط را قطع می کند، همه خود را از این روابط کنار می کشند؛ «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيه * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ»(عبس/۳۴-۳۵)؛ کسانی که به زبان فدای هم می شدند، آنجا از یکدیگر فرار می کنند؛ «الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»(زخرف/۶۷)؛ حتی دوست های صمیمی، دشمن یکدیگر می شوند؛ جز کسانی که در راه خدا دوست بوده اند.

ص: ۱۶۷۱۵

«قُل لَوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحْمَهِ رَبِّی إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَهَ الإِنفَاقِ وَكَانَ الإنسَانُ قَتُورًا»(اسراء/۱۰۰)؛ اگر شما خزائن پرورگار را مالك می شدید، ذره ای به دیگران نمی دادید؛ آنچه دیگران الان می بخشند، در حقیقت از دست جود خداست؛ اگر مادر از آسایش خود می گذرد، چون از لشکریان خداست؛ خداست که «لله جنود السماوات و الارض» اگر فرزند را به مادر یا پدر واگذار کنند، حتی یک قدم هم برای فرزند بر نمی دارند.

پس نباید از دیگران بخواهید و در مقابل دیگران خشوع و خضوع کنید بلکه باید فقط از خدا بخواهید؛ چون دیگران ندارند و اگر هم داشته باشند، اعتنایی به شما ندارند؛ چون خودشان فقیر هستند؛ فقیر هر چه را دارد برای خودش جمع می کند؛ فقیر که نمی تواند ببخشد؛ مگر اینکه از غنای خدا سرشار شود. کسانی که از غنای حضرت حق سرشار می شوند، جان خود را هم می دهند. دیگران اگر داشته باشند و بدهند و در این داد و ستد طمع داشته باشند، به شما می دادند و شما را ذلیل می کردند؛ «وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَكَلَنِی إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِی وَ لَمْ يَكِلْنِی إِلَى النَّاسِ فَيُهِينُونِی»(۱)

ما خیال می کنیم خدا ما را واگذار کرده است؛ اگر ما را واگذار می کرد، زمین و آسمان و خورشید هم ما را بیچاره می کردند. خورشیدی که هر روز طلوع می کند و بی مهابا بخششی دارد که گویا اصلاً بی حساب و کتاب است، اگر فرمان خدا نباشد یک اشعه هم به ما نمی تاباند؛ روز قیامت اعضا و جوارح انسان علیه او شهادت می دهند؛ انسان می پرسد: شما چرا علیه من شهادت می دهید؟ شما که متعلق به من هستید! می گویند: ما تحت فرمان خدا هستیم؛ در دنیا هم به اذن خدا به فرمان تو بودیم درحالی که هرگز با تو نبودیم؛ «وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذی أَنْطَقَ كُلَّ شَیْ ءٍ»(فصلت/۲۱)؛ خیال نکن ما در دنیا تحت فرمان تو بودیم؛ ما در دنیا هم تحت فرمان خدا بوده ایم؛ خدا به ما فرمود در اختیار تو باشیم، ما هم بودام؛ حالا می فرماید علیه تو شهادت بدهیم، شهادت می دهیم؛ ما هرگز بنده تو نبوده ایم که الان بنده تو باشیم. بنابراین دیگران اگر هم چیزی به انسان بدهند، او را ذلیل می کنند؛ ولی خدا اگر می دهد، از سر رحمت می دهد؛ فرموده اند وقتی لقمه در دهان می گذارید «بسم الله الرحمن الرحیم» بگویید و به خدایی تکیه کنید که رحمن و رحیم است؛ حتی در قدم برداشتن، درس خواندن، سلوک معنوی و ... با این خدا باشید.

ص: ۱۶۷۱۶

۱- (۱۰) إقبال الأعمال (ط - القديمه)، ج ۱، ص: ۳۴۹

پس اولاً الله یعنی آن که صاحب همه اسماء حسناست؛ ثانیاً اسماء حسنای او همه عالم را پر کرده است و همه چه بخواهند، چه نخواهند با اسماء او موجودند و در حرکت هستند؛ ثالثاً نسبت همه با آن اسما، نسبت فقیر به غنی است و نمی توانند آن را طلب نکنند و نخواهند؛ رابعاً الله، آن کسی که از او می خواهند، کریمانه می دهد؛ «ادعونی استجب لکم»(غافر/۶۰) یا «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَه الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُواْ لِي»(بقره/۱۸۶)؛ گویا خدای متعال در این آیه می فرماید: من را باور کنید، من کنار شما هستم؛ تفاوت خدای متعال با دیگران این است که هر کس به او متصل شود، عزیز خواهد شد؛ «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِين»(منافقون/۸) یا «اعتصمت بالله فعززت»؛ وقتی آب قلیل به آب کر وصل می شود، معتصم می گردد و نه تنها اگر دست نجس با آن برخورد کند، متنجس نمی شود، بلکه دست را نیز پاک می کند؛ اگر کسی هم به خدای متعال وصل شد، معتصم می شود؛ «اعتصمت بالله» چنین کسی اگر همه عالم هم از سفره اش بخورند، کم نمی آورد؛ چون وصل است. همه عالم بیایند یا همه عالم بروند، نگران نمی شود؛ چون آن ها چیزی از او کم و به او اضافه نمی کنند؛ «مَا ذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَکَ وَ مَا الَّذِی فَقَدَ مَنْ وَجَدَک»(۱۰)؛ کسی که به خدا رسید به عزت می رسد، پس اگر گفته شده: «لا تعبدوا الا الله» ویا «الله لا اله الا هو» یا «هو الذی فی سماء اله و فی الارض اله» این ها قرارداد نیستند. موجود شایسته عبادت، چرا شایسته عبادت است؟ چون حقیقتاً الله صاحب مقام الوهیت است و همه اسماء حسنی ذیل اسم الله هستند؛ اله آن کسی است که همه این ها را دارد.

ص: ۱۶۷۱۷

وقتی الله همه این ها را دارد، عالم خواه ناخواه فقیر اوست و بر سفره او مهمان است؛ او به قدری کریم است که حتی به کسانی هم که از او نمی خواهند از سر تحنن و محبت است عطا می کند؛ «یَا مَنْ یُعْطِی مَنْ سَأَلَهُ یَا مَنْ یُعْطِی مَنْ لَمْ یَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْهُ تُحَنُّناً مِنْهُ وَ رَحْمَه»(۱) پس خواه ناخواه جز او الهی نیست؛ البته مابقی اسماء و لفظ و نام است؛ نام های ظاهری که هیچ واقعیتی پشت آن ها نیست؛ «إِنْ هِیَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّیْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُکُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ»(نجم/۲۳)

تفصیل توحید و صف بندی های تاریخی بر محور توحید حقیقی

این توحید تا اینجا مورد قبول همه است و یک مفهوم مشترک می باشد؛ تا اینجا می توان با امیرالمؤمنین(ع) همراه نبود ولی موحد هم بود. هر کسی هم می توانند به خدا دعوت کند. توحید تا اینجا هیچ نزاع و جنگ و درگیری ندارد و صلح کلی است. تا اینجا این اعتقادی هست که همه می توانند در کنار هم جمع شوند؛ ولی توحیدی که قرآن و اسلام به آن دعوت می کند این گونه نیست؛ این توحید وقتی تفصیل می یابد، معنایی پیدا می کند که از درون آن صف بندی و موضع گیری و تبری و قتال و درگیری عظیم تاریخی شکل می گیرد. این همه در پس کلمه لا اله الا الله ایجاد می شود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله چرا می جنگیدند؟ برای «یقاتل علی التنزیل» امیرالمؤمنین(ع) چرا می جنگیدند؛ برای «یقاتل علی التأویل» بنابراین همه درگیری ها برای توحید است و دلیل دیگری ندارد.(۲)

ص: ۱۶۷۱۸

۱- (۱۱) إقبال الأعمال (ط – القدیمه)، ج ۲، ص: ۶۴۴

۲- (۱۲) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۵، ص: ۱۲ و بصائر الدرجات ج ۱، ص: ۳۱۰

سید الشهداء(ع) در نامه ای که به محمد حنفیه نوشتند، ابتدا فرمودند: « بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد أَنَّ الْحُسَیْنَ یَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَ أَنَّ الْجَنَّهَ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ لا رَیْبَ فِیها وَ أَنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ... أَنِّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَلَا بَطِراً وَلَا مُفْسِداً وَلَا ظَالِماً، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِی أُمَّهِ جَدِّی»(۱)؛ عده ای وصیت حضرت را از وسط می خوانند؛ در حالی که بخش اول آن در حقیقت مرامنامه حضرت است؛ اگر «اشهد ان لا اله الا الله» نباشد حضرت برای چه باید بجنگند؟ اگر دعوا برای توحید نباشد، چه حقانیتی دارد؟ همه حقانیت عاشورا این است که برای توحید است؛ نزاع برای رسالت و جریان هدایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله است؛ اینجاست که فساد و صلاح و منکر و معروف معنا می شود؛ در غیر این صورت اگر خدا حذف شود، معروف و منکر و اخلاقی وجود نخواهد داشت. الان اروپا گرفتار بی خدایی شده و به دنبال آن دچار بی اخلاقی؛ وقتی روشنایی هست، زشت و زیبا قابل تشخیص و دیدن است؛ خوب و بد واضح می شود، طلا و مس خودشان را نشان می دهند؛ ولی در تاریکی محض تفاوتی نیست؛ «الله نور السماوات و الارض»(نور/۳۵)؛ اگر نور نباشد، کار خوب و بد معنی نخواهد داشت؛ غرب خدا را کنار گذاشته و در زندگی اجتماعی به بی خدایی و بی اخلاقی مبتلا شده است؛ حالا می خواهند اخلاق خود را درست کنند؛ تعدادی فیلسوف ضعیف الفهم نیز می خواهند بدون خدا، اخلاق درست کنند و به انسانیت انسان و ... تکیه می نمایند؛ به گفته نیچه: اگر خدا نباشد، حق با زور است؛ اگر انسان قدرت داشته باشد، چرا به حقوق دیگران تجاوز نکند؟!

ص: ۱۶۷۱۹

۱- (۱۳) بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج ۴۴، ص: ۳۲۹

اگر خدا هست و ما فقیر او هستیم و اگر او غنی مطلق است و عدول از الوهیت او شر است، پس حرکت کردن ذیل خدایی او هم خیر است. در این صورت است که اخلاق معنی پیدا می کند؛ به تعبیری اخلاق، همان اخلاق بندگی است که تماماً محبت است؛ «إِنَّ اَللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ وَ إِنَّكَ لَعَلىَ خُلُقٍ عَظِيمٍ»(۱)؛ خدای متعال این پیامبر را با محبت خود تربیت کرد تا ایشان صاحب خلق عظیم و همه صفات کریمه و حب الله شود؛ بدین ترتیب اخلاق برای غیر معصوم، یعنی حب امیرالمؤمنین(ع)؛ شخصی شش جلد کتاب اخلاق نوشته و معتقد است، بودن یا نبودن حضرت امیر(ع) تفاوتی ندارد؛ این اخلاق نیست؛ بلکه بازی است. اخلاقی که غرب و فیلسوفان غرب مانند راسل و دیگران از آن بحث می کنند، اخلاق نیست؛ منهای خدا نمی توان خوب و بد را تعریف کرد؛ اگر خدا نباشد کار خوب و بد معنی ندارد؛ اگر خدا نباشد، ظلم چگونه می تواند بد باشد؟ اگر خدا نیست ظلم یعنی چه؟ حق یعنی چه؟ اگر خدا و اله ــ که خواه ناخواه ذلیل و عبد و فقیر او هستیم و او صاحب اسماء حسناست ــ و اسماء حسنای او و فقر را حذف کنید، چگونه می توان اخلاق را تعریف کرد؟ هر چه در این بحث هم پیش برویم، باتلاقش عمیق تر است؛ بدون خدا اخلاق درست نمی شود؛ اگر توحید را بردارید معروف و منکر، و فساد و صلاح بی معنی خواهند بود؛ اگر این گونه شد «أرید ان امر بالمعروف عنهی عن منکر» و «خرجت لطلب الاسلام» بی معنی خواهد بود؛ اگر خدا نباشد، فسادی اتفاق نمی افتد! ممکن است براساس مکاتب مادی نظام اقتصادی به نفع یک طبقه اجتماعی فاسد باشد؛ این نوعی طبقه پرستی است؛ ولی چه کسی گفته ما باید مدافع طبقه مخالف آن باشیم؛ بالاترین دلیل این مکتب جبر ماده است؛ اگر بتوانم از جبر ماده فرار می کنم ولی اگر نتوانم باز هم اخلاق در این مکتب بی معنی است؛ همه مجبور هستیم؛ پس بدون خدا اخلاق تعریف نمی شود؛ در چنین مکتبی برای چه هدفی باید جنگید؟ چرا باید از طبقه کارگر دفاع کرد؟ آیا من کشته شوم که طبقه کارگر باقی بماند؟! هرگز! اگر خدا را بردارید، ارزش ندارد حتی یک قطره از خون امام حسین(ع) بریزد؛ هرگز! مگر زمانی که «اشهد ان لا اله الا الله» مطرح می شود و حضرت ثار الله و وتر موتور باشد و «اشهد ان دمک سکن فی الخلق» محقق شود. اگر مفاهیمی که در زیارتنامه ها درباره امام حسین(ع) آمده، حذف شوند، تقدس امام حسین(ع) غیر ممکن است. اگر «ان الحسین اشهد ان لا ـ اله الا الله...» از ابتدای وصیتنامه و مرامنامه ایشان حذف شود، قیام حضرت توجیهی نخواهد داشت؛ ولی با وجود «اشهد ان لا اله الا الله» تا عصر ظهور، صف بندی و قتال هست. همه اختلاف هم به دلیل همین یک کلمه است؛ امام زمان(ع) هم برای کلمه لا اله الا الله می جنگند. پس آن حد از لا اله الا الله که ابتدا شرح داده شد، مفسر این جنگ نیست.

ص: ۱۶۷۲۰

۱- (۱۴) الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۲۶۵

توحید مبنای همه بصیرت ها

همه بصیرت هایی که انبیاء(ع) می دهند که موجب بصیرت و صف و قتال می شود و ما را به استقامت و صبر می رساند، به درک از توحید برمی گردد؛ می توان توحید را طوری تعریف کرد که از آن به صلح کلی و دین رحمانی با تفسیرهای متعددی که از آن شده، رسید؛ از طرفی می توان توحید را طوری تفسیر کرد که از آن به آیات جهاد، غزوه های نبی اکرم صلی الله علیه و آله و بدر و حنین رسید؛ امیرالمؤمنین(ع) همان امام الموحدین است که دشمنان با صدای تکبیرش از ترس جان می دادند؛ این همان امام الموحدین است که وقتی حجت را تمام می کند، شمشیرش را می کشد و از یک جانب نهروانیان می رود و از آن طرف بیرون می آید؛ مهم این است که توحید را چگونه تعریف کنیم. امام زمان(ع) که امام الموحدین است و هر چه خوبان همه دارند او تنها دارد، وقتی می آید، ذوالفقار را از این طرف عالم می گذارد و از آن طرف عالم بیرون می کشد؛ با اینکه ایشان پیام رحمت دارد. همان خدایی که بهشت و جنت دارد، جهنم هم دارد. همان امیرالمؤمنینی که قاسم الجنه است، قاسم النار هم هست؛ همان امیرالمؤمنینی که نعمت الله علی الابرار است، نعمت الله علی الفجار هم هست.

پس درک و تلقی ما از توحید اگر درست شود، صف و قتال پدید می آید؛ اصلاً همه دعواها در عالم بر سر معبودهاست؛ اگر بنده پرستش نمی کرد و محتاج و فقیر نبود، چرا باید درگیر می شد و می جنگید؟ ما فقیر هستیم و اله انتخاب می کنیم و سپس بر سر اله با یکدیگر می جنگیم؛ اگر اله ما دنیا باشد، چون محدود است، تنازع بر سر آن دائمی خواهد شد؛ ولی اگر اله ما حضرت حق شد، همه موحدین با یکدیگر ید واحده می شوند و بر سر شرک و کفر صف بندی می کنند؛ مسئله همه انبیاء(ع) نیز همین است.

ص: ۱۶۷۲۱

در جلسات بعد این توحید را در یک مرتبه عمیق تر توضیح می دهیم تا ببینیم این توحید به چه چیزی تطبیق می شود که به عاشورا و بدر و حنین می رسد و از دل آن قیام امام زمان(ع) بیرون می آید؛ «یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً»(۱)؛ امتلای عالم از عدل نیازمند فداکاری و تلاش و زد و خورد و درگیری است. جبهه دشمن عالم را فرا گرفته است و حضرت می خواهد همه را تبدیل کند؛ بنابراین کار حضرت راحت نیست؛ البته همه کار حضرت هم توحید است؛ حتی عدل هم در عرض توحید نیست که بدون توحید بتوان عدالت را تعریف کرد؛ عدلی که حضرت بسط می دهند، تناسبات توحید است؛ حضرت می خواهند همه زندگی بشر موحدانه باشد؛ «حَتَّی تَکُونَ أَعْمَالِی وَ أَوْرَادِی کُلُّهَا وِرْداً وَاحِداً وَ حَالِی فِی خِدْمَتِکَ سَرْمَدا»(۲)؛ این یعنی عدل و خروج از آن، یعنی ظلم؛ با خروج از توحید هم رابطه انسان با خدا ظالمانه می شود، هم رابطه انسان با عالم ظالمانه می شود، هم رابطه انسان با ملکوت عالم ظالمانه می شود، هم رابطه انسان با دیگران ظالمانه می شود، و هم رابطه انسان با خودش ظالمانه می شود؛ انسان اگر از مدار بندگی خارج شد، مثل سلولی است که در بدن یک جاندار از مدار خود خارج شده است. السلام علیک یا اباعبدالله...

ص: ۱۶۷۲۲

۱- (۱۵) کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص: ۱۳۹

۲- (۱۶) مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص: ۸۴۹ – دعای کمیل منبع : (هیئت ثارالله قم - شب پنجم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه) sarallahqom.ir

بصیرت عامل صبر (شب سوم محرم)

بصیرت عامل صبر

آنچه پیش رو دارید سومین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است. ایشان در ادامه بحث ضمن اشاره به عهد صبر معصومین(ع) بر فتنه دشمنان خود، یکی از عوامل همراهی مؤمنین با معصومین(ع) را رسیدن به بصیرت عنوان کردند. از نظر ایشان داشتن بصیرت می تواند سختی ها و رنج های همراهی با معصومین(ع) را آسان کند. این بصیرت خود موضوعات مختلفی را در بر می گیرد که هر یک می تواند راه را برای همراهی با معصومین(ع) هموار نماید؛ ضمن اینکه دستیابی به همه این بصیرت ها نیز ابتدا از طریق بیان معارف توسط خود معصوم(ع) و در ادامه نیز با دستگیری و سیر انسان توسط ایشان در انسان محقق می شوند. یکی از این بصیرت ها مشاهده فتنه الهی در باطن امکانات مادی کفار و دیدن پایان خسف و جهنم آن و چشم پوشی از آن است. این در حالی است که مؤمنین باید به رزق های باقی و برتر خدای متعال که فقط مختص مؤمنین است، چشم بدوزند. بصیرت دیگری که معصومین(ع) در انسان ایجاد می کنند نزدیک دیدن آینده های دور و وعده های خدای متعال است؛ چرا که غفلت از وعده های الهی خود مانع استقامت و ایستادگی خواهد بود. وعده هایی مانند پیروزی نهایی در دنیا و پیروزی قطعی در عقبی و نیز تحقق جامعه موعود به دست امام عصر ارواحنا له الفداء از جمله این نوع بصیرت است. البته این احساس قرب و نزدیکی نیازمند یک تحول معرفتی در انسان است که آن هم به دست خود معصومین(ع) در انسان ایجاد می شود. هر چند که علاوه بر وعده های آینده خدای متعال، بسیاری از وعده های حضرت حق تحقق بلافاصله دارند تا آنجا که حتی می توان در این دنیا به لقای بهشت هم رسید. بصیرت دیگری که موجب صبر و همراهی با معصوم(ع) می شود تغییر تلقی انسان از موت و حیات است. شاید مرگ یکی از سخت ترین مواقف همراهی انسان با ولی خدا باشد و هر کسی نتواند به راحتی از آن به سلامت بگذرد. این در حالی است که اولیای الهی تلقی انسان را از موت و حیات تغییر می دهند و او را با مرگ مأنوس می نمایند و از این طریق او را به مقام محبت خدای متعال و معیت با امام(ع) می رسانند. اما نکته اصلی در رسیدن به این بصیرت ها این است که بصیرت با گفت و شنود معارف به دست نمی آید بلکه خود اولیای الهی باید انسان را راهبری و دستگیری کنند و به این بصیرت ها برسانند. ضمن اینکه باید به این نکته هم توجه داشت که اصل بصیرت نیز نور امام(ع) است.

ص: ۱۶۷۲۳

بصیرت و نمونه هایی از آن، به عنوان عامل صبر انسان در همراهی با معصوم(ع)

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم.

قرآن کریم فرموده است: «فَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِها وَ مِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرافَ النَّهارِ لَعَلَّکَ تَرْضی * وَلَا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلَی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیَاهِ الدُّنیا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَرِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَأَبْقَی»(طه/۱۳۰-۱۳۱) خدای متعال از معصومین علیهم السلام عهد صبر بر فتنه ها و امتحانات گرفته است؛ ایشان باید بر فتنه هایی که خدای متعال برای آن ها مقدر کرده ــ که همان دشمنان ائمه علیهم السلام هستند ــ پایداری کنند. آن ها پایداری می کنند و پایداری آن هاست که دیگران را هم از این وادی عبور می دهد؛ از سویی پذیرفتن همراهی با معصومین علیهم السلام و حرکت در این راه، لوازمی دارد و در این همراهی با سختی هایی مواجه خواهد شد؛ البته می توان مسیر خود را از مسیر معصومین(ع) جدا کرده و راه دیگری را انتخاب نمود؛ انسان ممکن است بسیاری از سختی هایی را که از لوازم این همراهی است، نداشته باشد که در نتیجه از نتایج این همراهی هم محروم خواهد شد.

چشم پوشی از تمتعات ظاهری کفار و امیدواری به وعده های برتر و قطعی خدا

همراهی با اولیای خدا و زمین گیر نشدن در فتنه سنگین درگیری اولیای الهی و جبهه مقابل، لوازمی دارد؛ حرکت در این راه به بصیرت هایی نیاز دارد که باید بدان ها دست یافت. ولی این بصیرت ها چه هستند که ما را کمک می کنند تا بتوانیم سختی های راه را پشت سر بگذاریم؟ خدای متعال در قرآن کریم خطاب به حضرت به یکی از این بصیرت ها اشاره فرموده که شاید مخاطب اصلی آن ما باشیم؛ تلقی ما باید از شکوفه های دنیایی طوایف گوناگون کفار ــ که خدای متعال برای آن ها قرار داده و در آن خوشی ها غرق هستند ــ عوض شود تا بفهمیم که پشت این صحنه های یک فتنه و امتحان سنگین قرار دارد؛ دوم اینکه باید آن روزی های بهتر و ماندگارتر خدای متعال را ببینیم و چشم از «زهره الحیاه الدنیا» برداریم و دلمان امیدوار روزی هایی باشد که «خیر و ابقی» هستند؛ در غیر این صورت پیداست که انسان زمین گیر می شود؛ خدای متعال در این امتحان سنگین برای طوایف مختلف کفار ــ نه فقط یک دسته از آن ها ــ شکوفه های دنیا را قرار داده است و آن ها را از جلوه های دنیایی قدرت، ثروت، راحتی ها و خوشی های ظاهری متمتع کرده است.

ص: ۱۶۷۲۴

نکته دیگری که کمک می کنـد تا انسان بتواند سـختی همراهی با اولیای خدا را تحمل کند، این است که باید به آینده هایی که خـدای متعـال برای مـا در نظر گرفته واقف شـد و به آن آینـده ها ایمان داشت؛ «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ»(روم/۶۰)؛ خدای متعال به انبیاء و اولیاء(ع) وعـده هایی داده است؛ این وعـده ها، هم وعده پیروزی در دنیاست، هم وعده پیروزی در آخرت که البته در سراسـر قرآن هم به چشم می خورنـد؛ بنابراین علاوه بر وعـده پیروزی در آخرت، خدای متعال وعده پیروزی در همین دنیـا را هم داده است؛ «انَّ الأَرضَ لِلّهِ یورِثُهـا مَن یَشاءُ مِن عِبـادِهِ وَالعـاقِبَهُ لِلمُتَّقینَ»(اعراف/۱۲۸)؛ وارثـان این زمین عبـاد الله و متقین هستند و خدای متعال پایان خیر را برای آن ها رقم زده است.

اگر انسـان از آن وعـده ها غفلت کنـد طبیعی است که نمی توانـد در این راه اسـتقامت کنـد؛ به همین دلیل یکی از تـذکرات انبیاءی الهی و قرآن با بیان های مختلف در این باره چنین است: «انَّ الأَرضَ لِلّهِ یورِثُها مَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ وَالعاقِبَهُ لِلمُتَّقینَ» یا «وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّهً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ»(قصص/۵) و یا «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»(صف/۹)؛ قرآن در این آیات بارها به ما وعـده قطعی می دهد؛ غیر از آن وعـده پیروزی و فتـح آخرت ـ که کل متاع دنیا در مقابل آن چیزی به حساب نمی آیـد و قلیل بوده و آن یک بصـیرت و نگـاه دیگری است ـ بحث از پیروزی در همین دنیـا و وعـده های قطعی خـدای متعال در همین دنیا مطرح است؛ یک پیروزی قطعی که به جامعه ای بر محور وجود مقدس امام عصـر علیه السـلام منتهی می شود که همه انبیاء(ع) نیز به آن وعده داده اند؛ یعنی همان ولی معصوم(ع) که خـدای متعال به همه انبیاء(ع) وعـده قیام او را داده و همه انبیاء(ع) هم امت خود را به او وعـده می داده انـد؛ از جمله وجود مقـدس نـبی اکرم صـلی الله علیه و آله که امت خود را وعـده قطعی داده انـد؛ آن قـدر این وعـده گسترده بوده که فریقین با اینکه در اصل موضوع امامت با هم اختلاف دارنـد ولی این مسئله را بالاتفاق از حضـرت نقل کرده انـد؛ حضـرت می فرماینـد: حتی اگر یک روز از دنیا باقی مانـده باشـد، خـدای متعال فرزنـدی از نسل من را بر می انگیزد که: «یملأ الارض قسـطا و عـدلا کما ملئت ظلما و جورا»؛ درک وعـده های قطعی خـدای متعال ـ با این تفصـیل که آینـده چگونه است و چه اتفـاقی خواهـد افتـاد و تفـاوت این جـامعه موعود با جوامع موعودی که دیگران به آن وعـده می دهنـد ـ و درک صحیـح از آن جامعه موعود و علم و اعتقاد به اینکه وعـده خدا قطعی است و تخلف ندارد، یکی از بصـیرت هاست؛ اگر ما در همین دنیا در انتظار پیروزی قطعی نباشیم استقامت خیلی دشوار می شود.

جامعه موعودی که خدای متعال با تعابیر مختلف وعده آن را داده که در آن، همه سختی های دوران و تاریکی ها رو به پایان است، حکایت از آن آینده ای قطعی دارد که خدای متعال، با اوصافی که در قرآن آمده، برای ما در نظر گرفته است؛ مانند آیات سوره مبارکه فجر یا سوره مبارکه لیل: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» و یا سوره مبارکه شمس: «و الشّمس و ضحها» درک آن جامعه موعود و فهم و امید به تحقق آن ــ با اوصافی که در قرآن آمده و مقایسه آن با جوامع موعودی که دیگران به آن وعده داده اند ــ یکی از بصیرت هایی است که انبیاء(ع) به ما داده اند.

نزدیک دیدن وعده های الهی و آینده های دور

بایـد به این نکته توجه کرد که یکی دیگر از توجهات و بصیرت هایی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان(ع) به ما داده اند و به استقامت ما در راه کمک می کند، این است که با تصرف خود، آن آینده های دور را برای ما نزدیک می کننـد. اگر انسان آینـده ها را خیلی دور ببیند و احساس کند که دور از دسترس هستند، موجب قساوت می شود؛ خدای متعال در سوره مبارکه حدید می فرمایـد: «فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ»(حدید/۱۶)؛ مثل اهل کتاب نباشید که احساس کردند فرصت ها خیلی دور از دسترس است و به قساوت دچار شدنـد؛ انسان اگر احساس کند که هدف خیلی دور است و فرصت ها فراوانند، به قساوت قلب دچار می شود؛ کسی که به سفر زیارتی مشرف می شود، اگر احساس کند که فرصتش زیاد است، تنبل می شود و سستی می کند؛ ولی اگر احساس کند که فرصت کوتاه است، حتی یک شب را هم از دست نمی دهد و از همان لحظه اول برای ثانیه هایش برنامه ریزی می کند؛ این خاصیت انسان است. انسان اگر وعده ها را دور ببیند، دچار سستی و قساوت می شود؛ اگر کسی احساس کند که ظهور کجاست، طبیعی است که نمی توانـد برای آن گام بردارد و استقامت کند؛ بنابراین یکی از بصیرت ها حتی نسبت به قیامت همین است؛ «أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»(هود/۸۱)؛ منظور از این صبح در ظاهر قیامت است ولی در بعضی از روایات به صبح ظهور تفسیر شده است؛ قرآن درباره قیامت صریحاً می فرمایـد: «اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ»(انبیاء/۱)؛ آن ها در معرض حساب هستند و حساب آن ها خیلی نزدیک است؛ آنچه موجب می شود که عده ای این قرب را نفهمند، اعراض و غفلت آن هاست؛ اگر توجه پیدا کنند، می فهمند که روز حساب خیلی نزدیک است؛ بنابراین انسان باید آن آینده ها را نزدیک ببیند و این نزدیک دیدن آینده بصیرتی است که معصومین(ع) به ما می دهند.

ص: ۱۶۷۲۶

تحول معرفتی، زمینه قرب به آینده های دور

نزدیک دیـدن آینـده های دور و وعده های الهی نیازمند ایجاد تحول معرفتی در انسان است؛ این تحول با حرف به دست نمی آیـد. مادامی که چنین تحول معرفتی ای در انسان پیـدا نشود، او قیامت و ظهور و وعـده های قطعی خـدا را نزدیک نمی بیند؛ همین طور که در قرب حضـرت حق ـ که نه از جنس قرب زمانی است، نه قرب مکانی ـ خدای متعال به ما نزدیک و بلکه از همه نزدیک تر است؛ «نَحنُ أَقرَبُ الیهِ مِنْ حَبْلِ الوَرید»(ق/۱۶) یا «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ»(واقعه/۸۵)؛ خدا، هم از دیگران، هم از خودمـان به مـا نزدیـک تر است؛ درک این قرب محتـاج یک تحول معرفتی است؛ این قرب از جنس قرب زمانی هم نیست؛ بنابراین مادامی که این تحول در انسان ایجاد نشود، نمی توانـد قرب حضـرت حق را احساس کنـد؛ او به همه احساس نزدیکی می کنـد، جز به خـدای متعال. این افراد را روز قیامت این گونه صـدا می زننـد: «يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍ بَعِيـدٍ»(فصلت/۴۴)؛ یعنی از فاصله های دور آن ها را صدا می زنند؛ زیرا این قرب را احساس نمی کنند.

همـان طور که این قرب یـک قرب غیرزمـانی و غیر مکـانی است، فرازمانی و فرا مکانی هم هست که با یک تحول معرفتی در انسان پیدا می شود؛ احساس قرب قیامت و وعده های حق، زمانی در انسان پیدا می شود که در انسان یک تحول معرفتی پدید آمده باشد؛ معصومین(ع) این سیر را در ما ایجاد می کنند؛ یعنی این گونه نیست که فقط با ما حرف بزنند؛ بصیرت یعنی ایجاد آن سـیر و تحول معرفتی؛ نقش دین این است که در مـا تحول ایجـاد تـا احساس قرب کنیم؛ این یک توهم و تخیل نیست بلکه واقعاً به شـهود قرب می رسـیم و احساس قرب می کنیم؛ این قرب ما را برای اقدام و استقامت و ایستادن آماده می کند؛ وگرنه وجود وعده های دوری که انسان احساس کند دور از دسترس هستند، موجب می شود که انسان تحملش را از دست بدهد.

ص: ۱۶۷۲۷

اگر ما به جای اصحاب سید الشهداء(ع) بودیم و حضرت در شب عاشورا به ما می فرمودند: فردا به ظاهر شکست می خوریم و همه ما کشته می شویم (البته در واقع شکستی برای امام(ع) وجود ندارد) و حتی من هم به شهادت می رسم و آن حکومت عدلی که شما دنبال آن بودید به آینده های بسیار دور موکول می شود، ما چه می کردیم؟ اگر ما بودیم و به ما می گفتند: الان در این میدان همه هستی و جان خود را بدهید و بدنام شوید و عزیزان و اهل بیت شما تحت فشار قرار بگیرند ولی آینده ای که در انتظار آن هستید بسیار دوردست است، آیا ما حاضر بودیم جانمان را بدهیم و مانند اصحاب حضرت بایستیم؟ چه تحولی در انسان پیدا می شود که می تواند وعده های خدا را نزدیک ببیند؟ که البته نزدیک هم هستند؛ «لَیسَ الصُّبْحُ بِقَرِیبٍ» یا «اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» هر دو بیان یک حقیقت هستند؛ ولی تا آن تحمل در انسان اتفاق نیفتد، این قرب را احساس نمی کند؛ مادامی هم که این قرب را احساس نکند، اقدام و استقامت نمی کند؛ بنابراین یکی دیگر از بصیرت هایی که به ما می دهند و باید به آن دست بیافت این است که در مسیر استقامت برای خدا نباید به دنبال میوه های زودرس بود؛ این میوه ها باید برسند تا چیده شوند؛ عده ای در انتظار ظهور حضرت، به دنبال دولت مستعجل هستند و عجله می کنند؛ آن ها می خواهند پیش از وقت، این وعده الهی تحقق پیدا کند؛ چون این معرفت در آن ها محقق نشده و فاصله را زیاد می بینند و عجله می کنند؛ ولی اگر کسی آن فاصله ها را نزدیک دید، نیازی به عجله ندارد؛ ما باید وظیفه خود را انجام دهیم؛ آن گاه در قرب این اقدام، آن نتایج قطعی را که خدای متعال در نظر گرفته است، می بینیم؛ پس احتیاجی به شتاب و اضطراب و عجله و دنبال دولت مستعجل بودن نیست؛ این میوه باید برسد؛ میوه درختان با هم فرق می کنند، یک میوه ای در پاییز برداشت می شود، و میوه ای دیگر در فصل بهار؛ بنابراین باید به وعده های خدا امیدوار بود و همان وعده را شناخت. جامعه ای که خدای متعال به ما وعده داده و می گوید منتظر آن باشید، دقیقاً همان چیزی است که طلب آن را در فطرت ما گذاشته است. اگر این طلب در فطرت ما نبود این وعده ها معنی نداشت؛ البته در یک فرصت مناسب باید آن آینده و ظهور را از زبان قرآن و روایات بیان کنیم تا بدانیم که آن آینده چگونه آینده ای است و با جوامع موعود و مدینه های فاضله ای که دیگران حتی مثل فارابی و دیگران وعده آن را داده اند، چه تفاوتی دارد؛ ما باید مدینه ای که مدینه النبی و شهر امام زمان(ع) است و آن بلد امینی را که قرآن ترسیم می کند و ما باید در انتظار آن باشیم، تصویر کنیم؛ قرآن و انبیاء(ع) آن آینده را تصویر می کنند و ما را به احساس قرب آن می رسانند؛ بدین ترتیب که تصرف و تحولی ایجاد می شود؛ اگر انسان با دین حرکت کند آن آینده ها را نزدیک می بیند و این به انسان کمک می کند تا بتواند استقامت و پایداری کند؛ در غیر این صورت تحمل سختی ها و منتظربودن برای آینده هایی که آن ها را خیلی دور می بیند، دشوار است؛ یکی از اموری که موجب می شود ما نتوانیم به راحتی برای آخرت کار کنیم، احساس دور بودن آخرت است؛ در حالی که برعکس، دنیا نسیه است و آخرت، نزدیک است.

مشاهده وعده نزدیک حضرت حق و لقای بهشت در این دنیا

به جز آن آینده ای که براساس وعده ها محقق می شود، یک وعده نقد هم در انتظار ماست که آن هم وعده خداست؛ «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ»؛ هر کسی هر اقدامی در راه خدای متعال کند، بلافاصله نتیجه آن را می بیند؛ یعنی بهشتی غیر از آن بهشت دوردست که ما در انتظار آن هستیم، هم اکنون محقق می شود؛ «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ»؛ این هم یک درک و بصیرت دیگری است که دین به ما می دهد و امکان پایداری را برای ما فراهم می کند؛ یعنی یک بهشت نقدِ نقد به ما وعده می دهد؛ البته آن بهشت آخرت هم نزدیک و نقد است؛ حتی از دنیا هم نقدتر است؛ اهل دقت می دانند که آن بهشت از دنیا هم نقدتر است؛ ولی غیر از آن بهشت نقد عالم آخرت، همان بهشت از همین دنیا شروع می شود؛ این هم جلوه دیگری از آن وعده خداست که اگر انسان آن را فهمید، به راحتی می تواند استقامت کند. انسانی که مزد عمل خود را از خدا نقداً می گیرد، می تواند استقامت و پایداری کند؛ چنین کسی چشمش باز شده و آن عطای نقد خدا را می بیند و می فهمد که خدای متعال هرگز پاداش او را به تأخر نمی اندازد و همزمان با نیت عمل، ثوابش را عطا می کند؛ حتی اگر پس از نیت عمل را انجام ندهد.

براساس روایات اگر کسی نیت عمل خیر کند، ثواب عمل را برای او می نویسند؛ معنایش این نیست که یک ثواب نسیه برایش می نویسند بلکه در همان لحظه نیت او به عنوان عمل خیر در صحفیه وجودش ثبت می شود و مزد آن نقد است؛ خواندن هر نمازی، ترک هر گناهی، انجام هر فریضه ای و هر مخالفتی با نفس یک مزد نقد و یک گشایش نقدِ نقد دارد؛ یعنی یک عطای نقد از آن طرف هست و در همان لحظه، یک شرح صدر و یک ظرفیت و یک نورانیت هست و یک باب به سوی خدا و به سوی بهشت باز می شود؛ اگر کسی به این درک رسید می تواند به پایداری و استقامت هم برسد؛ این هم یکی از بصیرت هایی است که دین به ما داده است و در جای دیگری نیست؛ فقط مسئله این نیست که به ما بگویند. دین غیر از اینکه این آفاق را به ما نشان می دهد، مهم تر این است که دست ما را هم می گیرد و انسان را به مقصد می رساند؛ اگر انسان با دین و ولی خدا و امام(ع) حرکت کند، فقط از یک آینده خوب برای او حرف نمی زنند، بلکه چشم انسان را باز می کنند تا انسان آینده را ببیند و احساس قرب کند. اگر به انسان می گویند همه مزدهای تو نقد است، کسی که با اولیای خدا حرکت می کند، هر لحظه مزدهای نقد خدا را می بیند و پاداش های خدا را احساس می کند؛ پاداش های خدا موکول به آینده نیست؛ معنی ندارد خدای متعال بگوید: تو الان عمل کن و من بعداً مزد تو را می دهم؛ مزد آینده، فضل خداست؛ کسی که می گوید مزد کارگر را وقتی هنوز عرقش خشک نشده، بدهید، چگونه ممکن است به ما بگوید که تو الان کار کن تا من در قیامت ثواب تو را بدهم؟ البته ثواب آخرت در جای خود محفوظ است؛ ولی مزد نقد خدا چه می شود؟ آیا خدا مزد نقد ندارد؟ در هر ترک گناهی، در هر صبر و استقامتی که انسان می کند یک گشایش نقد هست؛ دین هم با بیان های مختلف وعده آن را می دهد؛ اگر کسی همراه دین شود و دین او را سیر دهد، مزدها و پاداش های نقد و حساب سریع خدا را می بیند؛ «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ»؛ او خود را وسط بهشت یا وسط جهنم می بیند.

تغییر تلقی انسان از موت و حیات

یکی دیگر از بصیرت هایی که قرآن و ائمه علیهم السلام روی آن تکیه کرده اند و هدفش ایجاد استقامت است، تغییر تلقی انسان از موت و حیات است؛ تلقی ما این است که مرگ پایان همه آرزوها و نقطه تقاطع ما با دنیاست؛ استقامت در مسیر اولیای خدا کار را به جایی می رساند که می فهمیم باید از حیات دنیا عبور کنیم؛ طبیعی است که وقتی نوبت به مرگ می رسد، دیگر نمی توانیم استقامت کنیم؛ حتی اگر تا قبل از این وهله کنار اولیای خدا بایستیم، با رسیدن مرگ، صف خود را از اولیای خدا جدا می کنیم؛ انسان از هوس های دیگرش می گذرد ولی یکی از سخت ترین مواقفی که انسان باید استقامت کند تا در کنار اولیای خدا باقی بماند، لحظه مرگ است؛ حضرت به عبیدالله جعفی فرمود: عبیدالله تو اوضاع خوبی ندارد؛ با ما بیا که به فتح و پیروزی می رسی؛ او گفت: من اسب و مرکب خود را می دهم و از مالم می گذرم اما از جانم نمی گذرم. او حاضر است مالش را بدهد و انفاق مالی کند؛ ولی از جایی که قرار است جانش را بدهد، دیگر کنار اولیای خدا نمی ایستد و صف خود را جدا می کند و آرام آرام کنار می کشد؛ حتی شاید برای حفظ این حیات ظاهری با ولی خدا درگیر شود. یکی از مواقفی که در آن باید کنار اولیای خدا ایستاد و شاید سخت ترین استقامت ها هم باشد، موقف مرگ است؛ البته در عالم باطن مجاهدات های سنگینی تری هم هست؛ کسانی که از جانشان گذشتند در کنار اولیای خدا، امتحان های بالاتری دارند؛ ولی یکی از سخت ترین مواقفی که ما باید در راه خدا و اولیای خدا بایستیم و استقامت کنیم، جایی است که پای جان وسط است و باید جانمان را بدهیم.

ص: ۱۶۷۳۰

بنابراین یکی از بصیرت هایی که از دین و اولیای الهی به ما می رسد، تغییر تلقی از مرگ و حیات است؛ هیچ کس مانند انبیاء و اولیا(ع) حیات و مرگ را تعریف نکرده اند؛ اگر این تلقی از مرگ تغییر کند، انسان قادر به استقامت خواهد بود. در عاشورا که کارزار و هجوم شیطان در باطن سخت تر می شد، سید الشهداء علیه السلام خطاب به اصحاب خود می فرمایند: «صَبراً بَنِی الکِرام مَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَهٌ تَعْبُرُ بِکُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرَّاءِ»(۱)؛ تحمل کنید؛ این فرصت را هم ایستادگی و مقاومت کنید؛ مرگ یک پل است که شما را از سختی ها به سمت نعمت ابدی عبور می دهد؛ تعبیر دیگری هم از حضرت نسبت به اصحاب در همان لحظه آخر نقل شده است؛ این هم یک تلقی دیگر از مرگ در بیان سید الشهداء(ع) است؛ «قُومُوا ایُّهَا الْکِرامُ قوموا رحمکم الله إلی الموت الذی لابد منه فإن هذه السهام رسل القوم إلیکم»(۲)؛ ای صاحبان مقام کرامت و کسانی که به کرامت نفس رسیده اید، مرگ حتماً در انتظار شماست؛ حتی کسانی هم که فرار می کنند، مرگ گریبان آن ها را می گیرد؛ «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقیکُمْ» و بعد در همان حدیث حضرت فرمودند: «وَ الْمَوْتُ جِسْرُ هَؤُلَاءِ إِلَی جَنَّاتِهِمْ وَ جِسْرُ هَؤُلَاءِ إِلَی جَحِیمِهِم» ای انسان های کریم برخیزید و به سوی مرگ بروید و نگذارید مرگ گریبان شما را بگیرد؛ این تیرهایی که می آید، فرستاده های این جمعیت هستند؛ بین شما و بهشت و جهنم جز یک مرگ فاصله نیست؛ مرگ پلی است که اهل باطل را به جهنمشان وارد می کند و مؤمنین را هم به بهشتشان می رساند.

۱- (۱) معانی الأخبار، النص، ص: ۲۸۹

۲- (۲) بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج ۴۵، ص: ۱۲

بدین ترتیب چنین تلقی و درکی از مرگ در انسان ایجاد می شود و او مرگ را قنطره و پلی به سمت مقصد می بیند که چشم انسان را به سوی آینده های بعد از مرگ باز می کند و از این بالاتر مرگ را به شکل جدیدی تفسیر می کند؛ مگر مرگ جز این است که امکانات ظاهریِ ما، از ما گرفته می شود؟ با مرگ دیگر چشم، زبان، گوش و خورشید و ماهی مطرح نیست؛ در مرگ این امکانات مادی وجود ندارند. کسانی که به خدا نرسیده و با این امکانات زندگی می کنند، هنگام مرگ باید این معبودها را از دست بدهند؛ ولی کسی که در همین دنیا به خدا رسیده و با خدا زندگی کرده، اصلاً این امکانات را ندیده است. پشه ای روی درختی بلند و تنومند نشست و گفت: ای درخت! مواظب باش و خودت را بگیر چون من می خواهم بپرم؛ درخت گفت: من اصلاً متوجه نشستن تو نشدم که حالا هشدار پریدن می دهی! کسی که خدا را پیدا کرده و در دنیا با خدا زندگی می کند، اصلاً این امکانات را ندیده است که به از دست دادن آن ها فکر کند؛ می گوید: این ها اصلاً کجا بودند؟ مگر کسی غیر از خدا ما را اداره می کرد که حالا بترسیم که از این ها فاصله بگیرم.

دستگیری اولیای الهی از مؤمنین در رسیدن به بصیرت و اکتفا نکردن به بیان معارف

چه کسی جز انبیاء(ع) این تغییر تلقی را در انسان ایجاد می کند؟ چه کسی به انسان ها «موتوا قبل ان تموت» را می گوید؟ چه کسی جز حضرت عیسی(ع) می گوید وارد ملکوت عالم نمی شوید مگر اینکه تولد دومی داشته باشید؟ «لَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ»(۱)؛ کسی که غیر از این تولد طبیعی که در دنیا داشته، تولد جدیدی نداشته باشد و از خودش متولد نشود، وارد ملکوت عالم نمی شود. این تعابیر را جز انبیاء(ع) کسی به ما یاد نداده است؛ جز انبیاء(ع) چه کسی مرگ را این گونه تفسیر می کند که «إلاّ قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرّاءِ إلَى الْجِنانِ الواسِعَةِ... والموتُ جِسْرُ هؤلاءِ اِلي جَنّاتِهِمْ وَجِسْرُ هؤلاءِ إلى جَحيمِهِمْ»؛ این تغییر تلقی از مرگ و ایجاد این تلقی که سختی ها به سرعت تمام می شوند و ماندنی نیستند، جز از انبیاء(ع) از کسی نیست؛ «صَبَرُوا أَيّاماً قَلِيلَةً فَصَارُوا بِعُقْبَى رَاحَةٍ طَوِيلَةٍ»(۲)؛ این یعنی بصیرت؛ یعنی انسان وقتی می خواهد پای ولی خدا و خدا بایستد بداند که دوران سختی ها خیلی کوتاه است؛ ولی دوران راحتی ها طولانی است. البته منظور این نیست که انبیاء و اولیای الهی علیهم السلام و نبی اکرم و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین فقط به ما می بگویند مرگ یک پل است، بلکه دست ما را می گیرند و قدم به قدم می برند و قبل از اینکه مرگ به سراغ ما بیاید، طعم مرگ را به ما می چشانند؛ انسان را با مرگ مأنوس می کنند؛ او را مشتاق مرگ می کنند؛ حقیقت مرگ را به انسان نشان می دهند و پرده های عوالم بعد را از مقابل چشم انسان کنار می زنند تا انسان بی قرار شود. حضرت در خطبه متقین می فرماید: «لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ»(۳)؛ اگر کسی متقی شد، امام متقین دست او را می گیرد و پرده ها را کنار می زند؛ ثواب های برتر و مخاطراتی را که انسان را تهدید می کنند به انسان نشان می دهند و او را بی قرار می کنند؛ به گونه ای که دیگر نمی تواند در دنیا دوام بیاورد، مگر اینکه خدای متعال برای او اجلی مقرر کند؛ پس کار انبیاء(ع) فقط حرف زدن نیست. این تعبیر از امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه آمده است که فرمودند: «و اللَّهِ لَابْنُ أَبِي طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّه»(۴)؛ آن روزی که ابوسفیان و دیگران آمدند و گفتند: بیا پا به میدان بگذار، ما حق تو را می گیریم، می خواستند من را دنباله رو خود کنند؛ آن روز من را متهم می کردند؛ اگر سکوت می کردم، می گفتند که از مرگ می ترسد و اگر سخن می گفتم، می گفتند: تو دنبال ملك و حکومت هستی؛ سپس حضرت فرمودند: «هَيهَاتَ بَعدَ الَّتِيّا وَ الَّتي» شما دیده اید من چگونه در سینه دشمن می رفتم؛ آیا من از مرگ می ترسم؟ لحظه های دشوار جنگ که همه شما فرار می کردید، این من بودم که مثل پروانه گرد نبی اکرم صلی الله علیه و آله می

چرخیـدم و از ایشـان محافظت می کردم؛ بعـد فرمودنـد: به آن خـدایی که جان من در دست اوست، من با مرگ مأنوس تر از طفل به سینه مادر هستم؛ تعبیر دیگری از حضرت در نامه ۲۲ نهج البلاغه آمده است؛ آن لحظه ای که حضـرت بعد از ضربت ابن ملجم لعنه الله علیه با همه وداع می کنند و سخنانی به منزله وصیت می فرمایند، تعبیری در باب موت دارند که بسیار تعبیر عجیبی است؛ ایشـان فرمودنـد: «وَاللهِ مَـا فَجَـأَنِی مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ کَرِهْتُهُ وَلاَ طَالِعٌ أَنْکَرْتُهُ وَمَا کُنْتُ إِلاَّ کَقَارِب وَرَدَ، وَطَالِبٍ وَجَدَ وَمَـا کُنْتُ إِلاَـ کَقَارِب وَرَدَ، وَطَالِبٍ وَجَـدَ وَمَا عِنـدَ اللّهِ خَیْرٌ لِّلْأَبْرَارِ»(۵)؛ من بـا یـک امر ناگهانی مواجه نشـدم؛ زیرا مرگ برای بعضـی ناگهانی است و دفعتاً با آن مواجه می شوند و بسیار می ترسند؛ ولی حضرت می فرمایند: مرگ یک امر ناگهانی برای من نبود؛ مرگ دفعتاً و بـدون آمادگی بر من وارد نشـد که من از آن کراهت داشـته باشم؛ چیزی بر من پدیـدار نشد که من از آن بـدم بیاید و در نظر من منکر باشد؛ وقتی من با مرگ مواجه شدم مثل تشـنه ای بودم که در بیابان به دنبال آب می گردد و ناگهان به چشـمه آب برخورد می کند؛ مثل طالب مطاعی هستم که مطاعش را پیدا کند؛ تلاقی من با مرگ این گونه بود؛ من با مرگ گمشـده خود را پیـدا کرده ام و به موقفی رسـیده ام که تشـنه آن بودم و آن را جسـتجو می کردم؛ «وَ مَا عِنـدَ اللّهِ خَیْرٌ لِّلْأَبْرَارِ»(آل عمران/۱۹۸)؛ اگر انسان جزو ابرار شد، کلیدش این است که آنچه نزد خداست از همه متاع دنیا برای او بهتر است؛ پس تغییر تلقی انسان از مرگ مسئله ای است که به ما امکان می دهد در لحظه های سخت کنار اولیای خدا(ع) بایستیم.

۱- (۳) شرح أصول الکافی (صدرا)، ج ۱، ص: ۳۶۱

۲- (۴) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۱۳۲

۳- (۵) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۳۰۳

۴- (۶) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۵۲

۵- (۷) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۳۷۸

سخت ترین لحظه برای انسان، لحظه ای است که باید جان خود را در راه خدا و دین خدا بدهد؛ بحث از مال و امکانات نیست؛ انسان می تواند مالش را بدهد و جان خود را حفظ کند؛ این به معنی انفاق و مجاهده مالی است که البته مشکل است؛ ولی گاهی انسان می خواهد جانش را بدهد؛ اینجا اگر تلقی انسان از مرگ عوض نشده باشد، نمی تواند همراه ولی خدا استقامت و صبر کند؛ وقتی با مرگ مواجه می شود وحشت کرده و کناره گیری می کند؛ بنابراین تلقی از مرگ باید تغییر کند؛ یکی از بصیرت هایی که به ما داده اند همین تغییر تلقی از مرگ است؛ در کجا مانند قرآن و چه کسی مثل انبیاء(ع) از مرگ با انسان سخن گفته اند؟ آن ها تلقی انسان را عوض نموده و مرگ را نزد انسان به امری مطلوب تبدیل کرده اند؛ چه کسی به ما درس انس با مرگ می دهد؟ در معارف ما یکی از عبادت هایی که بر آن تأکید شده، یاد مرگ است؛ تا آنجا که فرموده اند: اگر کسی که هر روز مرگ را یاد کند، ثواب مجاهده در راه خدا را دارد و به ثواب شهادت و به حیات طیبه می رسد.

بخشی از این تغییر تلقی، از طریق معارفی است که انبیاء(ع) به ما می دهند؛ البته کسب معارف برای این امر کافی نیست و انسان باید آرام آرام با اولیای خدا(ع) سیر کند تا پرده ها را از مقابل او کنار بزنند؛ مانند اتفاقی که در شب عاشورا افتاد؛ وقتی اصحاب امتحان دادند و ایستادند، حضرت پرده ها را کنار زدند و مقاماتشان را نشان دادند؛ به نحوی که آن ها مشتاق مرگ شدند؛ تا آنجا که حتی بعضی از آن ها در شب عاشورا با هم مزاح می کردند؛ در آن شب به یکی از اصحاب گفتند: الان که زمان شوخی کردن نیست؟ گفت: تو می دانی من آدم شوخ طبعی نبودم؛ ولی اگر الان خوشحال نباشیم، پس کی خوشحال باشیم؟ مگر آن مقامات را ندیدید؟ مگر آن جنتی را که حضرت به ما نشان دادند، ندیدید؟ ما در انتظار آن جنت هستیم؛ در روایت آمده است آن ها حتی تیزی شمشیرها را احساس نمی کردند؛ این معنی سیر دادن است؛ پس موضوع فقط گفتگو و حرف نیست؛ معلم الهی آدم را سیر می دهد و تلقی انسان را از حیات و موت عوض می کند.

بـدین ترتیب درک انسان از مرگ عوض می شود و عوالم بعـدی را می بیند و احساس می کند که مرگ چیزی جز یک پل نیست؛ احساس می کند که از یک مهمانخانه خدای متعال به مهمانخانه دیگری وارد می شود؛ این سـیرهای اولیه است؛ این ها کسانی اند که به مقام محبت الهی می رسند؛ «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاء لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»(جمعه/۶)؛ انبیـاء(ع) مـا را وارد در محبت می کننـد و محبت کوچک ما به محبت های رفیع تبـدیل می شود؛ ما کجا و محبت خدا کجا؟ ما باید همین دنیا را دوست داشـته باشـیم، ما دلداده کیف و کشف و کلاه و میز و موقعیت و کتاب و شئونات خودمان هستیم؛ حب خـدا با ما چه نسـبتی دارد؟ چه کسـی جز انبیاء(ع) می توانـد این حب را در دل ما شـکوفا کند؟ نـتیجه شـکوفایی این حب این است که «أَنَّكُمْ أَوْلِيَاء لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» اگر واقعاً ولی خـدا هستیـد و خدا را دوست دارید، مرگ را تمنا کنید؛ لااقل مؤمن این گونه است و در لحظه مرگ، تمنای مرگ می کند. به امام مجتبی(ع) عرض کرد: مگر این طور نیست که اگر کسـی لقای خدا را دوست نداشـته باشد، خدا هم لقای او را دوست ندارد؛ من از مرگ خوشم نمی آید؟ چه کنم؟ حضـرت فرمودند: این لحظات ملاک نیست؛ وقتی پرده کنار می رود و حقیقت مرگ مشـهود می شود و آنجایی که انسان می فهمـد زمان مرگ و ملاقات با خدا فرا رسـیده و قرب خدا نزدیک است و باید دنیا را بگذاری و نزد خدای متعال بروی، در آنجا اگر مرگ را دوست نداشته باشی، نشانه نداشتن ایمان است؛ وگرنه وقتی پرده کنار می رود، مؤمنین مشـتاق مرگ می شونـد؛ حتی عـده ای اکنون رشـد می کنند و قبل از مرگ به حدی از اشتیاق می رسـند که اگر خـدای متعـال اجلی برای آن ها مقرر نکنـد، درنگ نمی کننـد و دوام نمی آورنـد. اگر آن اشتیاق به خـدای متعال و حب الهی آمـد، انسـان در دنیا بی قرار می شود؛ این همان بصـیرت است؛ یعنی انسان واقعیت مرگ و فراتر از دنیا را می بینـد و می فهمـد که مرگ فقـط پلی به سوی عوالم بعـدی و یک تولـد جدیـد است، نه پایان عمر و نقطه تقاطع حیات انسان؛ بلکه مرگ نقطه رفعت حیات انسان است.

ص: ۱۶۷۳۴

از این بالاتر این است که انبیاء(ع) انسانی را تربیت می کنند که مرگ ادامه آروزهای او باشد؛ یعنی آرزوهایی در او پیدا شود که فقط با مرگ به آن ها می رسد؛ مانند حالتی که حضرت در باب متقین فرمودند: «شَوْقاً إِلَی الثَّوَابِ» اشتیاق هایی در دلش هست که آن اشتیاق ها او را مشتاق و بی قرار مرگ می کند؛ حتی از این بالاتر اینکه انسان را به مقام محبت خدای متعال می رسانند، که در آن مقام انتظار لقاء الله را دارد.

در احوالات یکی از اولیای خدا در دوران معاصر نقل می کردند که وضعیت در هواپیما بحرانی شد و احتمال سقوط می رفت؛ همه مضطرب و دگرگون شدند؛ اعلام وضعیت فوق العاده کردند ولی ایشان خیلی بشاش و خوشحال نشسته بود؛ گفتند: چرا اینقدر خوشحال هستی؟ گفت: من یک عمر منتظر این لحظه بودم؛ میعاد من با امیرالمؤمنین(ع) رسیده است؛ «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِی حُبّا لَکَ وَ خَشْیَهً مِنْکَ وَ تَصْدِیقا بِکِتَابِکَ وَ إِیمَانا بِکَ وَ فَرَقا مِنْکَ وَ شَوْقا إِلَیْکَ حَبِّبْ إِلَیَّ لِقاءِکَ وَاَحِبْ لِقائی، وَاجْعَلْ لی فی لِقائِکَ الرّاحَهَ وَالْفَرَجَ وَالْکَرامَهَ»(۱)؛ چه کرامتی بالاتر از موت برای انسان وجود دارد؟

حضرت فرمودند: «صَبراً بَنِي الكِرام»؛ یعنی کرامتی بالاتر از موت نیست؛ اگر کسی با انبیاءی الهی(ع) همراه شد، نه فقط تلقی او را ابتدائاً از مرگ عوض می کنند، بلکه احساس او را نیز تغییر می دهند؛ حجاب ها را کنار می زنند و آرام آرام و قدم به قدم او را با عوالم بالاتر مأنوس کرده و مشتاق مرگ می کنند؛ اعم از اینکه مشتاق بهشت باشد یا بالاتر از آن، مشتاق لقاء الله باشد؛ که این امر جز با معصوم(ع) ممکن نیست.

ص: ۱۶۷۳۵

۱- (۸) الکافی (ط – الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۵۸۶ منبع : (هیئت ثارالله قم – شب سوم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه)
sarallahqom.ir

هیچ یک از این تحولات فقط با گفتگو حاصل نمی شود؛ قدم اول این است که انسان از انبیاء(ع) بشنود و گوش بدهد و القای سمع نماید؛ ولی این بصیرت فقط با این کار حاصل نمی شود؛ بلکه باید با انبیاء(ع) همراه شد تا بتوان آرام آرام طعم این حرف ها را چشید و به این حقایق رسید؛ وگرنه انسان این ها را می شنود و اگر همراهی نکند، جز تردید و شک و ریب در دل انسان ایجاد نمی کند؛ کسانی که با انبیاء(ع) همراه نمی شوند، حرف ها را می شنوند ولی مثل حیوانات؛ قرآن تعبیر می کند و می فرماید: «وَفِی آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ حِجَابًا مَسْتُورًا كَمَثَلِ الَّذِی يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً»(بقره/۱۷۱)؛ بین آن ها و قرآن حجاب هست، ولو حجاب پوشیده و پنهان است. وقتی ندایشان می دهید، گویا یک حیوان را صدا می زنید؛ او فقط صداهایی را می شوند و این مواعظ نافذ پیامبر صلی الله علیه و آله و انواری را که از وجود مقدس حضرت ساطع می شوند، جز سر و صدا نمی شنود؛ بنابراین اولاً اگر این بصیرت ها در ما نیست، یک دلیلش این است که ما القای سمع نکرده ایم و گوش نداده ایم؛ فرصت نداشته ایم که قرآن و کلمات معصومین(ع) را القای سمع کنیم؛ وگرنه قرآن پر از این سخن هاست؛ ثانیاً همراهی نکرده ایم؛ اگر همراهی نکنیم کار به جایی می رسد که قلب انسان هم مهر می شود؛ «خَتَمَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ»(بقره/۷)؛ قرآن خوانده می شود ولی او در حجاب است.

امام(ع)، حقیقت همه بصیرت ها

همه آنچه عرض شد اعم از تغییر در تلقی از موت، تغییر احساس انسان به وعده های الهی، رسیدن به حیات طیبه و رسیدن به بصیرت و نور و... چیزی جدای از امام(ع) نیستند؛ همه این بصیرت ها تجلی خود امام(ع) در انسان است؛ بصیرت، نور امام(ع) است. رسیدن به حیات طیبه و تغییر تلقی انسان از حیات، ظهور حیات امام(ع) در انسان است.

یکی از نتایج عاشورا این است که تلقی از مرگ و فرصت ها و امکانات را تغییر داده است؛ «يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً» عاشورا می خواهد تلقی ما را به گونه ای از مرگ و امکاناتی که در اختیار ماست و از آمد و شد نعمت ها عوض کند تا جزو این گروه نباشیم که قرآن درباره آن ها می فرماید: «فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ»(فجر/۱۶)؛ عاشورا قرار است تلقی ما را عوض کند تا ما درک دیگری از فرصت ها و امکانات داشته باشیم و به گونه ای با این امکانات سیر کنیم که در لحظه مرگ به تبع سید الشهداء(ع) خطاب «يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» متوجه ما شود؛ این خطاب متعلق به حضرت است و به تبع حضرت متعلق به شیعیان حضرت است. عاشورا باید تلقی ما را عوض کند و ما را به نقطه نفس مطمئنه برساند؛ این همان است که ما را به همراهی می رساند؛ اگر کسی به مقام نفس مطمئنه رسید چرا از امام حسین(ع) فاصله بگیرد و استقامت نکند؟ اصحاب سید الشهداء(ع) در سخت ترین احوال حضرت، پای خدا و ایشان می ایستند؛ آیا وضعیتی سخت تر از گودی قتلگاه در عالم وجود دارد؟ سید الشهداء(ع) در آنجا با آرامش کنار خدا ایستاده و ذره ای از خدا گله نکرده است؛ تا جایی که عرضه می دارند: «رضاً بقضائک و تسلیماً بأمرک لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین» این ایستادگی متعلق به همان نفس مطمئنه است؛ اگر کسی صاحب نفس مطمئنه شد، می تواند در سختی ها بایستد؛ همان طوری که سید الشهداء(ع) پای خدا ایستاد؛ حتی هر چه به ظهر عاشورا نزدیک تر می شدند، چهره ایشان برافروخته تر می شد. اگر کسی با امام حسین(ع) همراه شد، آرام آرام به اندازه خودش صاحب نفس مطمئنه می شود؛ آن گاه می تواند همراه سید الشهداء(ع) بایستد و وقتی سختی های مرگ خود را نشان می دهد، به استقبال مرگ برود؛ مانند عابس ابن ابی شبب شاکری یا سعید ابن عبدالله به استقبال تیرها و نیزه ها برود؛ این شدنی است؛ عاشورا اصلاً برای همین است؛ اگر کسی نفحات عاشورا را تلقی کند باید به این نقطه برسد؛ در این صورت می توان پای ولی خدا ایستاد و در راه خدا صبر کرد؛ در نتیجه جایی که پای جان به میان می آید، به راحتی می توان جان خود را بذل کرد.

ص: ۱۶۷۳۷

صبر ائمه اطهار (علیهم السلام) در برابر ابتلائات (شب اول محرم)

صبر ائمه اطهار (علیهم السلام) در برابر ابتلائات

آنچه پیش رو دارید دومین جلسه سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری در دهه اول محرم الحرام سال ۹۴ است که در هیأت ثارالله قم (مدرسه فیضیه) برگزار شده است.

ایشان در ادامه بحث خود به عهد صبر نبی اکرم و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین در ابتلاء به فتنه دشمنانشان اشاره کردند فرمودند با خواست خدای متعال پس از نبی اکرم(ص) پرچمدار هدایت امیرالمؤمنین(ع) هستند و به همین دلیل بنابر تقدیر الهی بلایی به حضرت اختصاص می یابد که هیچکس جز ایشان به آن مبتلا نشده است. در این ابتلاء ائمه علیهم السلام خود مأمور به صبر هستند و البته صبر هم نموده اند؛ ولی از آنجا که مردم مبتلاء به ائمه علیهم السلام هستند در صورت انتخاب همراهی با ائمه علیهم السلام به ابتلای ایشان مبتلا می شوند؛ ابتلای متناسب با ظرفیت تاریخی ائمه علیهم السلام نیازمند صبری به بلندای تاریخ است؛ در این صبر تاریخی است که صف بندی های تاریخی حق و باطل شکل می گیرد. از سوی دیگر آنان که از همراهی با امام(ع) کناره می گیرند، به خوف ها و ابتلائات ایشان مبتلا نمی شوند؛ لذا از یک سو باید عوامل جدایی از امام علیه السلام را شناخت و از سوی دیگر به لوازم همراهی با ایشان نیز پایبند بود. از نظر کفار آنان که در این دنیا متنعم به امکانات مادی هستند در دنیای دیگر نیز متنعم هستند؛ در حالی که باطن همه امکانات دنیایی فتنه و امتحان الهی است که پایان آن برای کفار چیز جز خسف و جهنم نیست و این تنها رزق خدای متعال برای مؤمنین است که رزقی بهتر و جاویدان می باشد. در این میان یکی از بزرگ ترین مغالطه های عصر حاضر معرفی کردن ایده ترقی و توسعه غربی به عنوان تنها راه سعادت بشر است؛ در حالی که راه توسعه هرگز به آبادانی و سعادت منتهی نمی شود. در نهایت اینکه امروز هم می توان با ید و قلب و نیت با معصومین(ع) همراهی نمود و در این راه استقامت کرد که این خود از بصیرت هایی است که خدا به مؤمنین عطا می نماید.

ص: ۱۶۷۳۸

عهد صبر معصومین(ع) در برابر فتنه و ابتلای خاص امیرالمؤمنین(ع) و ابتلای مردم به ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه علی اعدائهم. قرآن کریم فرموده است: «فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى»(طه/۱۳۰-۱۳۱) خدای متعال عهدی از اولیای خود، به ویژه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام، گرفته که در آیات قرآن و روایات بارها به آن اشاره شده است؛ این عهد، عهد گرفتاری و ابتلای اهل بیت علیه السلام به دشمنانشان است؛ اصل این امتحان و ابتلا برای معصومین علیهم السلام است و ایشان نیز آن را پذیرفته اند؛ روایات در این زمینه فراوان بوده و ابواب متعددی در مجامع روایی به این موضوع اختصاص یافته است.

در روایتی که شیخ طوسی از مرحوم شیخ مفید نقل کرده، آمده است (که حضرت فرمودند:) خدای متعال عهدی با من کرده اند؛ سپس حضرت به خدای متعال عرضه داشتند: آن عهدی که از من می خواهید چیست؟ خدا می فرماید: بشنو؛ عرض کرد: با همه وجود آماده هستم؛ خدای متعال فرمود: «قَالَ: اسْمَعْ. قُلْتُ: سَمِعْتُ. قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَ عَلِيّاً رَايَةُ الْهُدَى بَعْدَكَ، وَ إِمَامُ أَوْلِيَائِي، وَ نُورُ مَنْ أَطَاعَنِي، وَ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمَهَا اللَّهُ الْمُتَّقِينَ، فَمَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي، فَبَشِّرْهُ بِذَلِكَ»(۱)؛ بعد از شما امیرالمؤمنین علیه السلام پرچمدار هدایت و امام اولیای من است و آن هایی که در مقام اطاعت هستند و در پرتو نور او حرکت می کنند، در مقام طاعت و بندگی هستند؛ او آن نوری است که مطیعین را به سمت خدای متعال هدایت می کند؛ کلمه ای که خدای متعال متقین را به آن ملزم کرده، کلمه وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ سپس فرمود: این عهدی است بین من و شما که هر کس او را دوست داشته باشد، من را دوست داشته، و کسی که با او دشمنی کند، من را دشمن داشته است؛ بشارت این امر را به امیرالمؤمنین علیه السلام بدهید.

ص: ۱۶۷۳۹

۱- (۱) الأمالی (للطوسی)، النص، ص: ۲۴۵

این بیان در روایت حلیه الاولیای ابی نعیم ادامه دارد؛ آنجا که حضرت بشارت دادند، امیرالمومنین علیه السلام عرضه داشتند: من عبد حضرت حق و در قبضه او هستم؛ اگر من را عذاب کند به دلیل ذنوب من است و اگر آنچه به من بشارت داده درباره من محقق شود او اولی از من است؛ هر چه هست از اوست و از من نیست؛ سپس نبی اکرم صلی الله علیه و آله در حق امیرالمؤمنین علیه السلام دعا فرمودند و مستجاب شد تا رسید به اینجا که بلایی به او اختصاص پیدا می کند که هیچ کس به آن بلا مبتلا نمی شود. «ثُمَّ إِنَّهُ رَفَعَ إِلَيَّ أَنَّهُ سَيَخُصُّهُ مِنَ الْبَلَاءِ بِشَيْ ءٍ لَمْ يَخُصَ بِهِ أَحَداً مِنْ أَصْحَابِی»(۱)؛ به خدای متعال عرضه داشتند: آیا این بلا در حق امیرالمؤمنین علیه السلام رقم می خورد؟ گویا درخواست کردند که خدایا این بلا را بردارید؛ خدای متعال فرمود: این بلا قطعی است؛ «فَقُلْتُ يَا رَبِّ أَخِي وَ صَاحِبِي فَقَالَ تَعَالَى إِنَّ هَذَا شَيْ ءٌ قَدْ سَبَقَ إِنَّهُ مُبْتَلًى وَ مُبْتَلًى بِهِ»؛ این تعبیر در روایات متعددی آمده است که یکی در همین روایت است.

امیرالمؤمنین علیه السلام، هم خود مبتلا و ممتحن هستند، هم دیگران به او امتحان می شوند؛ «و الباب المبتلی به الناس»؛ حضرت در ذیل آیه شریفه «وَ أدخلو الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» فرمودند: ما هم باب توحید هستیم، هم باب الله هستیم، هم صراط هستیم، هم بیت هستیم؛ اگر کسی به سوی خدا حرکت کند باید از این مسیر بیاید؛ «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»(بقره/۱۸۹) و «والباب المبتلی به الناس» کسانی که می خواهند وارد وادی توحید شوند، به موضوع امامت و ولایت ابتلا پیدا می کنند. اگر از عهده آن بر آمدند، موحد هستند و اگر از عهده این امتحان برنیامدند، هیچ امتحان دیگری برایشان ثمری ندارد. اگر کسی نماز بخواند، روزه بگیرد، حج برود، زکات بدهد، انفاق کند، جهاد جانی کند و... ولی از امتحان در موضوع ولایت سربلند بیرون نیاید، در موضوع توحید موفق نیست.

ص: ۱۶۷۴۰

۱- (۲) بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۶، ص: ۵۶

تعبیر روایت این است که این بلا- تقدیر شده است؛ هم حضرت گرفتار و مبتلا- هستند، هم امت به ایشان امتحان می شود؛ امتحان اصلی هم همین است؛ امتحانی که خدا از انبیا علیهم السلام و ملائکه مقرب هم گرفته است؛ یعنی امتحان به تواضع در مقابل خلیفه الله و سجده در مقابل نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام.

این حدیث در باب دیگری از جلد ۲۸ بحار هم نقل شده است؛ حدیث را مرحوم مجلسی از کمال الدین صدوق نقل کرده اند؛ سند حدیث هم معتبر است؛ سلمان از کتاب سلیم ابن قیس نقل می کند: «ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی عَلِیٍّ ع فَقَالَ یَا أَخِی إِنَّکَ سَتَبْقَی بَعْدِی وَ سَتَلْقَی مِنْ قُرَیْشٍ شِدَّةً مِنْ تَظَاهُرِهِمْ عَلَیْکَ وَ ظُلْمِهِمْ لَکَ فَإِنْ وَجَدْتَ عَلَیْهِمْ أَعْوَاناً فَقَاتِلْ مَنْ خَالَفَکَ بِمَنْ وَافَقَکَ وَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَاناً فَاصْبِرْ وَ کُفَّ یَدَکَ وَ لَا تَلْقَ بِهَا إِلَی التَّهْلُکَهِ فَإِنَّکَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی وَ لَکَ بِهَارُونَ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ إِذِ اسْتَضْعَفَهُ قَوْمُهُ وَ کَادُوا یَقْتُلُونَهُ فَاصْبِرْ لِظُلْمِ قُرَیْشٍ إِیَّاکَ وَ تَظَاهُرِهِمْ عَلَیْکَ فَإِنَّکَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی وَ مَنِ اتَّبَعَهُ وَ هُمْ بِمَنْزِلَهِ الْعِجْلِ وَ مَنِ اتَّبَعَه»(۱)؛ نبی اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: شما بعد از من زنده خواهید ماند و قریش علیه شما دست به دست هم می دهند و شدیدترین تدابیر را علیه شما به کار می گیرند و به شما ظلم می کنند؛ اگر یاورانی پیدا کردی به وسیله یاورانت با آن ها بجنگ و اگر یاوری نداشتی صبر کن و خود را وارد معرکه مکن. همان گونه که برای هارون علیه السلام امتحان پیش آمد؛ در دوره ای که موسای کلیم علیه السلام به کوه طور رفت، او صبر کرد و اجازه نداد که جمعیت متفرق شوند تا موسی علیه السلام برگردد؛ شما هم صبر کنید؛ پس این بلایی است که خدا برای نبی اکرم و امیرالمؤمنین و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین و صدیقه طاهره سلام الله علیه رقم زده است؛ «یَا مُمْتَحَنَهُ امْتَحَنَکِ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکِ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَکِ فَوَجَدَکِ لِمَا امْتَحَنَکِ صَابِرَةً»(۲)؛ امتحان صدیقه طاهره سلام الله علیها و ائمه علیهم السلام یک به یک تا امام زمان علیه السلام همین طور است.

ص: ۱۶۷۴۱

۱- (۳) بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج ۲۸، ص: ۵۴

۲- (۴) تهذیب الأحکام (تحقیق خرسان)، ج ۶، ص: ۱۰

حنان بن سدیر در حدیثی نورانی نقل می کند: با جمعی از خواص بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم و دیدیم که حضرت لباسی خاص به تن دارند و طوری گریه کرده اند که چشمانشان کاسه ای از اشک است و این جملات بر زبانشان جاری است: «سَیِّدِی غَیْبَتُکَ نَفَتْ رُقَادِی وَ ضَیَّقَتْ عَلَیَّ مِهَادِی وَ ابْتَزَّتْ مِنِّی رَاحَهَ فُؤَادِی»(1)؛ عرض کردیم آقا چه شده است؟ فرمودند: من در کتاب جفر و جامعه ابتلائات فرزندم مهدی ارواحنا له الفدا را در دوران غیبت ایشان مطالعه می کردم که حال من متحول شد؛ امروز هم سنگینی بلا بر دوش مقدس امام زمان علیه السلام است.

مأموریت صبر معصومین علیهم السلام در برابر ابتلائات

معصومین علیهم السلام مأمور به صبر هستند و صبر هم می کنند؛ در زیارت از راه دور حضرت آمده است: «وَقَدْ اَسَرَّ الْحَسْرَهَ، وَ اَخْفَی الزَّفْرَهَ، وَ تَجَرَّعَ الْغُصَّهَ، وَ لَمْ یَتَخَطَّ ما مَثَّلَ لَهُ وَحْیُکَ»(2)؛ حضرت ناله های خود را پنهان می کردند و کسی اشک پیامبر صلی الله علیه و آله را در سختی ها ندید؛ غصه ها را جرعه جرعه می نوشیدند ولی از آن مسیری که خدا برای او معین کرده بود، تخطی نکردند؛ در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام هم این گونه است؛ ایشان در خطبه شقشقیه می فرمایند: «وصبرتُ وفی العین قَذیً و فی الحَلْق شجاً»(3)؛ در خطبه ۲۱۷ نهج البلاغه تعبیری دارند که مضمون حدیث را تأیید می کند؛ «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْتَعْدِیکَ عَلَی قُرَیْشٍ وَ مَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِی وَ أَکْفَئُوا إِنَائِی»(4)؛ خدایا من از تو در مقابل قریش کمک می خواهم؛ آن ها رشته رحامت من را قطع کردند. لااقل باید این را رعایت می کردند؛ غیر از اصل رحامتی که خدا به دستور داده و صله به امام علیه السلام است؛ اصل مأموریت ما ارتباط و اتصال با امام علیه السلام و حفظ رشته خود با رشته رحمت و با خداست.

ص: ۱۶۷۴۲

۱- (۵) کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص: ۳۵۳

۲- (۶) إقبال الأعمال (ط – القدیمه)، ج ۲، ص: ۶۰۶

۳- (۷) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۴۸

۴- (۸) نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۳۳۶

در روایت آمده است: کسانی که این رشته را قطع می کنند، حتی کتاب الهی _ که کتاب هدایت است _ هم موجب اضلال آن ها می شود و خدای متعال با همین کتاب طائفه ای را اضلال می کند؛ «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الْفَاسِقِينَ * الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»(بقره/۲۷)؛ کسانی که با خدا عهدی بسته اند و آن را نقض می کنند و رشته ای را که مأمور به پیوند با آن بودند قطع می کنند، فاسق هستند؛ که فرمود: آن عهد، عهد ولایت و آن پیوند هم پیوند با امام علیه السلام است. قرآن این ها را اضلال می کند؛ یعنی خدای متعال با کتابی که ذکر و نور و هدایت و موعظه و رحمت است آن ها را اضلال می کند؛ نتیجه قطع پیوند با امام علیه السلام این است؛ پیمانه را واژگون کردند و هر فضیلتی که متعلق به امیرالمؤمنین علیه السلام بود، در وصف دیگران نوشتند و بدی های دیگران را به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت دادند؛ تا آنجا که معاویه گفت: بس است؛ او گفت: اگر کسی فضیلت آل ابی طالب را بیان کند ذمه را از او برداشته و خونش هدر است؛ از طرف دیگر هم دستور داد در فضیلت دیگران آن قدر حدیث جعل کردند که خودش گفت: کافی است؛ بعضی از این احادیث نیز چنان بی معنی اند که مجعول بودن آن ها واضح است؛ «وَ أَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي حَقّاً كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ غَيْرِي»؛ درباره حقی که قطعاً من از دیگران بر آن اولی تر بودم، با من به نزاع برخاستند و اجماع بر منازعه با من کردند؛ «وَ قَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِي الْحَقِّ أَنْ تُمْنَعَهُ فَاصْبِرْ مَغْمُوماً أَوْ مُتْ مُتَأَسِّفاً» حق را باید گرفت؛ ممکن است بتوانی یا نتوانی؛ حالا ما گرفته ایم و تو از این حق منع شده ای؛ یا غصه دار صبر کن و یا با تعصب خودت بمیر؛ این جمله ای است که آن ها گفتند؛ سپس حضرت می فرمایند: «فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَ لَا ذَابٌّ وَ لَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيَّةِ فَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى وَ جَرِعْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجَا وَ صَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ الْغَيْظِ عَلَى أَمَرَّ مِنَ الْعَلْقَمِ» فرمودند: من دیدم کسی برای من نیست جز اهل بیتم که از نسل نبی اکرم صلی الله علیه و آله هستند؛ یعنی حسنین علیهما السلام؛ حضرت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و این دو بزرگوار را روی چشم می گذاشتند و آن ها را در جنگ ها و موقعیت های دیگر حفظ کردند؛ لذا فرمودند: نخواستم آن ها را دچار گرفتاری کنم و حفظشان کردم و بر آن ها صبر نمودم؛ صبر کردم، مثل کسی که خار در چشم دارد و لب فرو بستم مانند کسی که استخوان در گلویش گیر کرده باشد و در حالی که کظم غیظ می کردم، بر امری صبر نمودم که تلخ تر از علقمه است و برای قلب، رنج آورتر از دندانه های اره ای است که با آن ببرند؛ این تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام است.

ابتلای مؤمنین به بلای معصومین علیهم السلام و انتخاب این ابتلاء

بنـابراین ائمه علیهم السـلام بر ابتلاـی خویش صبر کردنـد و در مورد صبر آن هـا تردیـدی نیست؛ مهم این است که دیگران به ائمه علیهم السـلام مبتلا هسـتند؛ ما امتحان می شویم به امام علیه السـلام؛ آن گاه می توانیم بپـذیریم، می توانیم نپـذیریم؛ اینجا همـان جـایی است که اگر مسـیر همراهی بـا امـام علیه السـلام را انتخـاب کردیم، ما هم مبتلا می شویم و بایـد صبر کنیم و در سختی هـا بـایستیم؛ البته می توانیم انتخـاب نکنیم و راه دیگری را برویم؛ ولی اگر راه امام علیه السـلام را انتخاب کردیم، مبتلا می شویم.

مسـمع ابن عبدالملک در کامل الزیارات نقل کرده است که امام صادق علیه السـلام به او فرمودند: مسـمع! آیا به زیارت جدم، سیدالشـهدا علیه السلام می روی؟ عرض کرد: من فرد مشهوری هستم و بنی امیه برای عبرت دیگران من را مجازات می کند و نمی توانم بروم؛ حضـرت فرمودند: آیا مصیبت های جد ما را یاد می کنی؟ عرض کرد: بله؛ گاهی آنچنان متحول می شوم که از خوراک می افتم؛ حتی گـاهی چنـد روز می گـذرد و من نمی توانم بخورم و بیاشامم؛ تا جایی که همه اهل خانه می فهمند که حـال من متحول است؛ حضـرت فرمودنـد: تو از زمره کسـانی هستی که بـا امنیت مـا، در امان هسـتند، و در جایی که ما در خوف هستیم آن ها هم در خوف هستند؛ اینان خوف و امنیت خود را از ما جدا نکرده اند.

وقتی امـام علیه السـلام مبتلاـست انسـان می توانـد مسـیر خود را از او جـدا کنـد؛ مثلاً در جنگ صـفین وقتی امیرالمؤمنین علیه السـلام وارد معرکه می شوند، انسان می تواند از جنگ کناره بگیرد تا از گرفتاری های ظاهری جنگ در امان بماند. وقتی ابن زیاد وارد کوفه می شود و سـخت گیری می کنـد، می توان مسیر خود را از امام حسـین علیه السـلام جدا کرد تا دچار سـختی نشد؛ چنین کسانی هرگز خوف ها و نگرانی های دوسـتان سـید الشـهدا علیه السـلام را نخواهند داشت. ابن زیاد اموال مردم را مصادره کرد و خودشان و اهلشان را تهدیـد به قتل نمود و این گونه مردم را به کربلا فرسـتاد؛ کسـی که کنار می کشد، از این خوف ها و حزن ها و غصه ها در امان است؛ ولی اگر پا در میـدان بگـذارد باید به بلندی تاریخ صبر کند، تا این جبهه به نتیجه برسد؛ نه یک روز و دو روز و ده روز.

ص: ۱۶۷۴۴

قرن هاست که شیعه صبر می کند؛ چقدر باید صبر کند؟ نمی دانیم؛ البته ان شاء الله امر فرج فردا باشد؛ ولی اگر کسی قدم در این میدان بگذارد، باید صبر و استقامت کند و در راهی که امام علیه السلام ایستاده است، بایستد که این کاری بسیار سخت است؛ این همان ابتلائی است که انسان به امام علیه السلام دارد و بر آن مجبور هم نیست و می تواند مسیر خود را جدا کند؛ ولی اگر جزو کسانی شدید که در امنیت اهل بیت علیهم السلام در امان هستید و در جایی که ایشان در خوف هستند، شما هم در خوف باشید، به فرموده حضرت آن گاه که جانتان به گلویتان رسید، می فهمید که این همراهی با ما و تحمل بلا چه فضیلتی داشته است.

با ورود به این جبهه باید نسبت به کل جبهه تاریخی امام علیه السلام حساس باشیم. در نهج البلاغه آمده است که شخصی خطاب به حضرت عرض کرد: ای کاش برادرم همراه ما بود و پیروزی شما را در جمل می دید؛ حضرت فرمودند: آیا دلش با ماست؟ عرض کرد: بله. فرمودند: پس او با ماست؛ زیرا اقوامی با ما هستند که هنوز به دنیا نیامده اند ولی دلشان با ماست و در غصه های ما شریک هستند؛ بنابراین اگر کسی در این وادی و میدان مبارزه سخت قدم گذاشت، باید محدودیت های آن را تحمل کند؛ این یک مبارزه تاریخی است که امام علیه السلام وارد آن شده و محور آن هستند؛ میدان درگیری امام علیه السلام، میدان یک روز و دو روزه و ده روزه نیست؛ حتی میدان کوفه و کربلای سال ۶۱ هجری نیست؛ بلکه میدان درگیری کل تاریخ است و تاریخ را به دو جبهه تقسیم می کند؛ این همان عظمت و وسعت امام علیه السلام است.

ص: ۱۶۷۴۵

بنابراین انسان هم می تواند همراه با امام علیه السلام بایستد، هم می تواند نایستد؛ اگر همراه امام علیه السلام نایستاد بسیاری از سختی های ظاهری را ندارد؛ ولی اگر ایستاد باید سختی های راه را تحمل کند؛ این همان نقطه ای است که صبر می طلبد؛ صبر کردن همراه با امام علیه السلام مهم ترین صبری است که باید در تاریخ داشته باشیم و پای امام علیه السلام بایستیم؛ البته ممکن است هر چه پیش برویم امتحان ها هم سخت تر شود و استقامت بیشتری بطلبد؛ کسانی که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند قدم به میدان امتحانی گذاشتند که هر روز سخت تر شد؛ امتحان آن ها در جمل سخت شد، در صفین سخت تر و در نهروان سخت تر و سخت تر شد. کسانی که در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام ماندند و صبر کردند، اندک بودند؛ البته این خود امام علیه السلام است که به تدریج امتحان را سخت تر می کند؛ خود خدای متعال است که امتحان را سخت تر می کند تا صفوف کاملاً از یکدیگر جدا شده و صف بندی ها مشخص شود.

گفتیم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از خدای متعال خواستند که این بلا و واقعه برداشته شود؛ ولی خدای متعال فرمود: این بلا قطعی است. حضرت فرمودند: اگر خدا می خواست، همه امت را متحد و هدایت می کرد و مخالفین را رسوا می نمود؛ ولی اینجا دار دنیا و دار عمل است و دار مجازات در آخرت است؛ اینجاست که باید صف ها جدا شود؛ «وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذينَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى»(نجم/۳۱)؛ البته در این میدان، کار اصلی را امام علیه السلام انجام می دهد و ما فقط باید در جبهه امام علیه السلام پایداری کنیم و در معیت با ایشان باشیم و بکوشیم که ابتلائات و سختی ها و دشواری های راه، ما را از امام علیه السلام جدا نکند.

ص: ۱۶۷۴۶

چگونگی صبر همراه با امام علیه السلام و لوازم این همراهی

چگونه می توان از امام علیه السلام جدا نشد و چه عواملی انسان را از مسیر ائمه علیهم السلام جدا می کند؟ در این زمینه در روایات و آیات مانند به چند نکته اشاره شده است. براساس برخی از آیات سوره برائت، حضرت مأمور می شوند این درگیری را علنی کنند؛ «بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ»(توبه/۱)؛ بدین ترتیب صف بندی ها شکل می گیرد و صف کفر و نفاق و ایمان از یکدیگر جدا می شوند؛ اینجاست که مؤمنین باید لوازم صف ایمان را دارا باشند که در این سوره به این لوازم پرداخته شده است؛ لوازمی مانند انفاق مالی، همراهی با نبی اکرم صلی الله علیه و آله، محبت و ... ؛ حال وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد این درگیری عظیم می شوند چگونه می توان سختی های راه را تحمل کرد؟ سختی هایی که ممکن است هر روز هم سخت تر شوند؛ هرچه رشد بیشتر شود، خدای متعال امتحان را سخت تر می کند تا صف ها خالص تر و جداتر شوند؛ «وَ يَجْعَلَ الْخَبيثَ بَعْضَهُ عَلى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَميعاً فَيَجْعَلَهُ فی جَهَنَّم»(انفال/۳۷)؛ همه خبائث روی هم متراکم می شوند و در تقسیم بندی خدای متعال، موطن کفار جهنم می شود و موطن مؤمنین بهشت.

اکنون سؤال این است که چگونه می توان همراه با امام علیه السلام صبر کرد؟ یکی از نکات مهم و قابل تأمل نکاتی است که در آیات مبارکه سوره طه بدان اشاره شد؛ «وَلا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى»(طه/۱۳۱)؛ در درگیری بین جبهه ایمان و کفر در طول تاریخ، امکانات ظاهری در اختیار جبهه باطل بوده است؛ در طول تاریخ همه قارون ها و فرعون ها امکانات بسیار وسیعی داشته اند؛ در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باید (در سختی) پای دستور و مأموریت الهی بایستند؛ این آیه در سوره مبارکه طه آمده و در سوره حجر هم تکرار شده است؛ قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنْ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ * لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»(حجر/۸۷-۸۸)؛ ما به گروه های مختلف از کفار _ نه به یک صنف، بلکه به طوایف مختلف آن ها _ (از امکانات دنیا) داده ایم و آن ها را متمتع کرده ایم؛ شکوفه های دنیا برای آن ها باز می شود؛ قدرت، ثروت، موقعیت و رفاه ظاهری در اختیار آن هاست ولی شما چشم به آن ها ندوزید؛ با این وصف آیا وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله _ که جبرائیل کلید همه گنج ها را برای او آورد و حضرت آن رد کردند _ چشم به لقمه ای که خدا در سفره کفار گذاشته، دوخته است؟!! خیر؛ مسئله چیز دیگری است؛ شاید این مطلب را برای ما بیان می کنند؛ چون می دانستند که ما این (تفاوت) را تحمل نمی کنیم؛ در این امتحان سخت تا مقصد، سختی و فشار و ابتلائات سنگینی در راه است؛ در جبهه مقابل هم فتنه ها و امتحانات شکل دیگری دارد؛ آن ها غرق در خوشی ها هستند؛ حال مؤمنین چگونه صبر کنند و این بار را بکشند؟ قرآن کریم می فرماید: «وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ»(زخرف/۳۳)؛ روایت معنا می کند که اگر نبود که همه، یک امت می شدند، مؤمنین ایمانشان را از دست می دادند؛ اگر نبود که شما تحمل نمی کردید، ما به آن هایی که کافر بالرحمان هستند، آن قدر می دادیم که سقف خانه هایشان را از نقره بسازند؛ ولی شما تحمل نمی کنید؛ شاید نکته این است که این وجود مقدس می بینند این کار بسیار سخت است؛ یعنی امت قرن ها باید صبر کند؛ امتحان سنگین است و تحمل نمی کنند؛ لذا ممکن است منظور حضرت این بوده که مؤمنین هم متمتع شوند؛ ولی خدای متعال می فرماید: به شکوفه های دنیایی که برای طوایف مختلف کفار قرار داده ایم، چشم ندوزید؛ این خطاب بیشتر متناسب با ماست. اگر خدا می فرماید: «زهره الحیاه الدنیا» منظور این نیست که فقط میکده های آن ها «زهره الحیاه الدنیا» است؛ بلکه باغ و بوستان و کاخ و دانشگاه و آکادمی و همه چیز آن ها همین گونه است؛ این ها شکوفه

های دنیاست و راه به آخرت نمی برد. باید فهمید که این ها همه فتنه و امتحان است و خدا با کفار نسبتی ندارد و نخواسته که آن ها راحت باشند، یا آن ها را بیشتر دوست نداشته است. قرآن در این باره از زبان کفار چنین می فرماید: ما همان گونه که در دنیا وضع بهتری داریم، اگر آخرتی هم در پیش باشد، در آخرت هم وضعمان از دیگران بهتر است. در دوره کنونی نیز بسیاری از متفکرین غربی همین ادعا را دارند و معتقدند: هر کس دنیایش آبادتر است، آخرتش هم آبادتر است؛ البته مقصودشان از آبادانی، داشتن امکانات مادی است.

ص: ۱۶۷۴۷

بصیرت در شناخت حقیقت امکانات مادی کفار، لازمه همراهی با امام علیه السلام

بنابراین برای همراهی با امام علیه السلام و ایستادن در کنار او باید بصیرت داشت؛ یکی از بصیرت هایی که قرآن به انسان می دهد، بصیرت چشم برداشتن از امکانات جبهه دشمن است؛ چرا که این بصیرت آن ها را فتنه و ابتلا معرفی می کند. انسان باید بفهمد که اولاً این امکانات و شکوفه های مادی فتنه هستند و ثانیاً رزق پروردگار، رزق خیر و بهتر است.

قرآن در ذکر داستان قارون می فرماید: آن قدر دارایی به قارون داده بودیم که حمل کلیدهای گنج ها و خزائنش یک فرد تنومند را خسته می کرد و به زحمت می انداخت؛ «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ * وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ»(قصص/۷۹-۸۰)؛ او با زینت و تجملاتش بر قوم خود وارد می شد. اراده و خواست و اختیار کسانی که به دنبال حیات دنیا هستند، در حد دنیاست و بالاتر نمی رود؛ خدای متعال در سوره اعلی می فرماید: «بل توثرون الحیاه الدنیا و الآخره خیر و ابقی»؛ آن ها که فهمشان در حد دنیاست، اراده شان نیز در حد دنیاست و بیش از این رشد ندارند؛ این ها حظ و بهره قارون را می دیدند و می گفتند: او چه بهره واسعی دارد! مگر نعمت بد است؟ خدا این همه امکانات به او داده و مورد محبت خداست؛ ای کاش ما هم مثل قارون بودیم؛ قرآن می فرماید: ولی کسانی که خدا به آن ها علم داده بود، این چنین نبودند و پشت صحنه را می دیدند و می گفتند: ثوابی که خدا برای مؤمنین در نظر گرفته، هیچ ارتباطی با آنچه که به قارون داده است، ندارد. ماجرای قارون به جایی رسید که او امتحان شد و خدای متعال خودش و همه امکاناتش را در زمین فرو برد؛ نه کسی از مردم کمکش می کرد، نه خدا؛ کسانی که می گفتند ای کاش ما هم مثل قاون بودیم، وقتی این صحنه را دیدند، گفتند: رزق در دست خداست و نباید چشم به امکانات دوخت. اگر خدا بر ما منت نگذاشته بود و ما هم راه قارون را رفته بودیم، الان باید به جای او در زمین فرو می رفتیم؛ بنابراین گویا هیچ کافری به فلاح نمی رسد.

ص: ۱۶۷۴۸

نوعی از پایداری این است که انسان چشم از تمتعات دنیایی بردارد که البته بسیار سخت است؛ انسان چگونه می تواند چشم از دنیای پر زرق و برق کفار بردارد و دلش به دنبال دنیا نباشد؛ بنابراین آن ثواب الهی فقط متعلق به صابرین است و غیرصابرین و آن ها که سختی های راه را تحمل نمی کنند و می خواهند به سرعت به دنیا برسند، از آن نعمت ها محروم می شوند؛ این حقیقت را اوتو العلم از قبل می دیدند و می گفتند: ثواب الهی بهتر است. اهل دنیا که دیدند قارون فرو رفت، فهمیدند که دنیا آنچنان هم خوب نیست.

یکی از نکات مهم در همراهی اولیای خدا، امتحان و فتنه آن هاست؛ «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَه الْحَيَاهِ الدُّنيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى»؛ پایان این فتنه معمولاً (برای کفار) سقوط و خسف و عذاب است. در سوره مبارکه توبه می فرماید: «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ»(توبه/۵۵)؛ چشمتان را به امکاناتی که به آن ها داده ایم، ندوزید؛ خدای متعال آن ها را با مال و فرزند فراوان عذاب می کند و آن ها هم ایمانشان را بر سر همین امکانات از دست می دهند؛ آن ها به دنبال متاع دنیا هستند و از مسیر اولیای خدا علیهم السلام جدا می شوند؛ ولی کسانی که «اوتو العلم» هستند، حقیقت این فتنه را می بینند و می فهمند که این ها امتحانی بیش نیست و باید بایستند و صبر کنند تا جبهه حق به نتیجه برسد.

ص: ۱۶۷۴۹

وانمود کردن توسعه غربی به عنوان راه سعادت بشر، بزرگ ترین مغالطه دنیای امروز

یکی از مغالطه های بسیار بزرگ در دوران جدید و همزمان با مطرح شدن ایده ترقی در غرب و جهانی شدن آن، این است که در فرهنگ عمومی بشر وانمود کرده اند راه سعادت بشر، همان راه ترقی و توسعه همه جانبه غربی است؛ این یک مغالطه صددرصد بزرگ است و این توسعه و ترقی به هیچ وجه موجب سعادت بشر نیست؛ بلکه همان متاع حیات الدنیا یا «زهره الحیاه الدنیا» می باشد. ما با تعالی و اقتدار جامعه مؤمنین و تمدن سازی مخالف نیستیم ولی آن شکوفه های دنیایی که در اختیار طوایف کفار جهان قرار گرفته و از هر سو غرق در آن هستند، نباید چشم مؤمنین را به سوی خود بکشد؛ و گرنه مسیر انسان از انبیا علیهم السلام جدا می شود و نمی توانند صبر کنند؛ اگر کسی دل در گرو آن تمتعات داشت با موسی علیه السلام درگیر می شود؛ اگر کسی گنج قارون بخواهد، نمی تواند کنار حضرت موسی علیه السلام باشد؛ پس این یک مغالطه بسیار بزرگی است که ادعا شود سعادت یعنی توسعه و ترقی؛ اصلاً این طور نیست! با آمدن اولین نشانه های پیری بر چهره، انسان غصه می خورد و بساط همه شادی های دنیایش برچیده می شود؛ این چه سعادتی است؟! انسانی که متعلق به دنیاست اگر همه دنیا را به او بدهند، وقتی مرگ اولین نشانه های خود را می فرستد، و چهره اش را نشان می دهد، او همه هستی اش را می بازد؛ این چه سعادتی است؟ سید الشهدا علیه السلام در یک بیان نورانی فرمودند: «فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَما»(1)؛ من مرگ را جز سعادت نمی بینم... البته باید فهمید که تلقی حضرت از موت چیست، که این همان بصیرت است.

ص: ۱۶۷۵۰

۱- (۹) تحف العقول، النص، ص: ۲۴۵

نبی اکرم و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین در یک طرف و جبهه باطل هم در طرف مقابل قرار دارند؛ درگیری آن ها نیز یک درگیری تاریخی است؛ جبهه دشمن در این جنگ تاریخی دارای شکوفه های دنیایی است؛ فراعنه تاریخ همیشه این گونه بوده اند؛ قوم موسای کلیم علیه السلام حتی لقمه ای برای خوردن نداشتند ولی فرعون اسراف می کرد؛ او و اطرافیانش غرق در نعمت های ظاهری بودند. اگر کسی فریب بخورد و نگاهش به گنج قارون باشد، طبیعی است که از موسی علیه السلام جدا و البته خسف خواهد شد؛ پس انسان باید بفهمد که این ها امتحان هستند و پایان این امتحان هم برای کفار خسف و عذاب است؛ «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ»؛ بنابراین اولاً نباید تصور کرد که خدا آن ها را دوست داشته و آن ها عزیزان خدا بوده اند؛ ثانیاً اگر انسان به آن رزق های بهتر توجه نکند، چشم به امکانات مادی می دوزد.

امیدواری به رزق های الهی که رزق بهتر و جاویدانند

حضرت در یکی از جنگ ها غنائم را تقسیم می کردند؛ انصار ناراحت شدند که چیزی برای ما نگذاشتید؛ حضرت فرمودند: خود من برای شما هستم؛ آیا من از شتر و اسب بهتر نیستم؟ آیا کسی که این رزق را نمی شناسد و برای او پیغمبر و شمشیر و زره و شتر و اسب تفاوتی ندارد، خسارت نمی کند؟ چه رزقی بهتر از خود حضرت؟ چه رزقی بهتر از همراه بودن با خدا و امام علیه السلام؟ در روایت فرمود: نعیم حقیقی چیزی نیست مگر ولایت ما؛ مگر همه بهشت و درجات آن نازله ولایت امام علیه السلام نیست؟ در مضمون روایات متعددی آمده است که نعمت های بهشتی نازله ولایت امام علیه السلام هستند؛ آیه «وَ طَلْحٍ مَّنضُودٍ * وَ ظِلٍّ مَّمْدُودٍ * وَ مَاء مَّسْكُوبٍ * وَ فَاكِهَهٍ كَثِيرَهٍ * لَّا مَقْطُوعَهٍ و لَا مَمْنُوعَهٍ * وَ فُرُشٍ مَّرْفُوعَهٍ»(واقعه/۲۸-۳۴) نعمت های اصحاب یمین را در بهشت برمی شمرد؛ در آنجا آب جاری، میوه های فراوان و بی پایان و بی حد در اختیار بهشتیان است. روایت در این باره می فرماید: «إِنَّهُ لَيسَ حَيثُ تَذْهَبُ النَّاس»(1)؛ این گونه که مردم و عوام خیال می کنند، نیست؛ مقصود امکانات امام علیه السلام و آنچه از مصدر جمال او صادر می شود، می باشد؛ این را چگونه باید معنا کرد؟ مرحوم مجلسی این آیه را در بحار به دو معنا بیان کرده اند: یکی اینکه غیر از بهشتی که در آخرت هست و در آن میوه های بهشتی و نهرهای جاری گسترده شده است، بهشت دیگری هم از تجلیات شئون امام علیه السلام وجود دارد. آنجا آب جاری و میوه های فراوان معنای دیگری می دهد؛ بلکه بالاتر از این، همه نعمت های بهشتی هم باطن ولایت امام علیه السلام هستند؛ پس اگر کسی با امام علیه السلام همراه بود، هم اکنون در بهشت است.

ص: ۱۶۷۵۱

۱- (۱۰) بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص: ۵۰۵

آیا می توان ولایت امام علیه السلام را با امکانات قارون مقایسه کرد؟ کسی که موسی علیه السلام را نمی شناسد با آنکه خدا او را به مردم داده است، موسی علیه السلام را رها کرده و در پی نعمت قارون است؛ ممکن است کسی این نعمت (همراهی با ولی خدا) را نشناسد؛ ولی این رزق رب است که هم بهتر، هم بالاتر است؛ فرمود: دنیا محیط ولایت ائمه جور است؛ «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا * وَ الآخِرَةُ خَیْرٌ وَأَبْقی»؛ همه گنج قارون دنیاست. حضرت فرمودند: «وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوان»(عنکبوت/۶۴)؛ آخرت محیط ولایت ماست و کسی که وارد این محیط شود، وارد دارالحیاه شده است؛ «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اسْتَجِیبُواْ لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُم لِمَا یُحْیِیکُمْ»(انفال/۲۴)؛ پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد شما زنده باشید و به حیات طیبه برسید؛ انسان چرا در دنیا مثل مردار زندگی کند؟! این ها که مرده اند، مردار هستند و با مرده ها مأنوسند؛ آن ها مثل چارپایان در دنیا متمتع می شوند، نه مثل مؤمنین. انسان چگونه می تواند چشم به تمتع حیوانات بدوزد و سفره امیرالمؤمنین علیه السلام و این رزق خیر و باقی را که خدا برای انسان فراهم کرده، نبیند؛ کسانی هستند که موسای کلیم علیه السلام و بهشت و ملائکه ای را که با او هستند و درهای بهشتی را که با موسای کلیم علیه السلام به رویشان گشوده می شود، نمی بینند و فقط سختی های همراهی با او را می بینند؛ آن ها بهشتی را که در باطن این سختی هاست، نمی بینند؛ چون نمی توانند ببینند که خدا به جبهه مؤمنین چه نعمت هایی داده است؛ امثال سعید ابن عبدالله در امام حسین علیه السلام چه می دیدند که در نظرشان دنیا و همه امکاناتش (رنگ می باخت) و به حضرت عرضه می داشتند: ای کاش هزار بار ما را می کشتند؛ هزار بار هم که کشته شویم دست از شما برنمی داریم؛ زهیر در امام حسین علیه السلام چه می دید که وقتی حضرت فرمودند: بروید، زهیر خطاب به اصحاب گفت: اجازه می دهید از طرف شما جمله ای را به امام علیه السلام عرض کنم؟ او یک جمله شگفت انگیز به امام حسین علیه السلام گفته است؛ او به حضرت عرض کرد: اگر عمر دنیا جاودانه بود و کسی در دنیا نمی مرد، و اگر تلخکامی و پیری و غصه هم در دنیا نبود، و سراسر عمر ما عیش و جوانی بود، باز هم شهادت در رکاب شما را بر عیش جاودانه دنیا ترجیح می دادیم؛ او چه چیزی در امام حسین علیه السلام دیده است؟ چه احساسی از ایشان دارد که عمر و لذت جاودانه دنیا را به امام علیه السلام ترجیح نمی دهد؟ آنجا امیرالمؤمنین و سید الشهداء علیهما السلام و وجود مقدس نبی اکرم و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین هستند. جایگاه کسی که با امام علیه السلام و با بلای آن ها همراه می شود، بهشت است که فرمود: «ان الابرار لفی نعیم»؛ آیا ممکن است کسی این نعمت را ببیند و طالب گنج قارون باشد؟! کسی که دنبال گنج قارون است، نمی تواند با موسای کلیم علیه السلام همراه باشد؛ پس نباید برای رسیدن به دنیای خود ــ دنیایی که نمی دانیم چیست و معلوم نیست که به آن برسیم ــ نمی توان ارزش های الهی را کمرنگ کرد و دست از دین خدا برداشت؛ البته سختی وجود دارد و اگر کسی بخواهد در راه خدا بایستد، راه خدا سخت است، تا به نتیجه برسد؛ به همین دلیل آن ثواب الهی از آنِ صابرون است.

صبر مؤمنین بر امکانات مادی دشمنان و تردید نکردن در حقانیت جبهه حق

یکی از صبرهای مهم این است که انسان همه امکانات را در جبهه دشمن ببیند ولی تردید نکند؛ شیطان گاهی وسوسه می کند و در دل ما می گوید: اصلاً حق آن طرف است و اگر حق با جبهه انبیا و اولیا علیهم السلام است چرا همیشه سفره دشمنان آباد است و ما همیشه با مشکلات دست و پنجه نرم می کنیم و آن ها غرق در لذت های مادی هستند؟ گاهی نیز با اینکه انسان تردید نمی کند ولی دلش دنبال آن لذت هاست و می گوید: خدایا ما هم از آن لذت ها می خواهیم؛ البته آن لذت ها لوازمی دارد؛ کسی که چشمش را بر امام علیه السلام و هدایت او می بندد، سرگردان می شود؛ کسی که به دنبال متاع دنیاست، به خسف هم مبتلا می شود؛ پس (اگر متاع دنیا را می خواهید) پای خسف هم بایستد؛ چرا آدم نباید از ابتدا آن خسف و فنا را ببیند که به دنبال قارون برود؟ و وقتی قارون خسف شد بگوید: الحمدلله که ما جای او نیستیم و گرنه ما باید خسف می شدیم. این اقتدار مادی، شوکت مادی و بهجت های مادی، برچیدنی هستند؛ «أَ تُترْكُونَ فيِ مَا هَاهُنَا ءَامِنِينَ * في جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ نخَلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ»(شعراء/۱۴۶-۱۴۸)؛ آیا شما در این باغ ها می مانید؟ آیا این نخل هایی که شکوفه کرده، کاخ هایی که در کوه ها از سنگ ساخته اید، و باغ ها و چشمه سارها و نخلستان ها برای شما باقی می مانند؟ خیر؛ باقی نمی ماند؛ البته منظور این نیست که نباید به عمران و آبادانی دنیا پرداخت؛ نکته این است که معنی آبادانی دنیا چیست؟ چرا توسعه غربی را به آبادنی معنی می کنند؟! چرا توسعه به مفهوم مادی آن را به آباد کردن و عمران دنیا معنی می کنند؟!

ص: ۱۶۷۵۳

بنابراین (چشم پوشی از شکوفه های دنیا در جبهه دشمن) یکی از بصیرت های مهمی است که قرآن و اهل بیت علیهم السلام در انسان ایجاد می کنند که البته شرط همراهی ما با اهل بیت علیهم السلام در این امتحان سنگین است؛ اگر این بصیرت در ما نباشد، نمی توانیم در این امتحان همراه با ائمه علیهم السلام بایستیم و صف خود را از ایشان جدا می کنیم؛ آن ها که به دنبال غنیمت بودند، از امام حسین علیه السلام جدا شدند؛ زیرا سرانجام همراهی با امام حسین علیه السلام شهادت و کشته شدن و کشتن است؛ البته «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لا یُوقِنُونَ»(روم/۶۰)؛ خدا یک وعده قطعی هم داده است؛ کسانی که کنار امام حسین علیه السلام خون دل خود را می دهند، رجعتی خواهند داشت؛ آن ها به دنیا بر می گردند و دوره ظهور و آبادانی عالم را می بینند.

پس می توان کنار امام علیه السلام ایستاد و بلائی را که بلای امام علیه السلام است، تحمل کرد؛ از سوی دیگر می توان صف خود را از ایشان جدا کرد و در صفین و جمل و نهروان و کربلا همراه حضرت نبود؛ در زیارت جامعه ائمه المؤمنین آمده است: «فَنَحْنُ نُشْهِدُ اللَّهَ اَنّا قَدْ شارَکْنا اَوْلِیآئَکُمْ وَاَنْصارَکُمُ الْمُتَقَدِّمینَ»(۱)؛ ما با قلب هایمان کنار آن ها هستیم؛ ما کنار اولیائی هستیم که در صفین و نهروان و جمل و کربلا بودند؛ قلب ما همان جاست؛ برعکس می توان قلب و نیت خود را جدا کرد و از مسیر امام علیه السلام جدا شد. همچنان که عده ای در عاشورا به دنبال غنائم رفتند و راهشان از امام حسین علیه السلام جدا شد؛ راه غنائم راه دیگری است. اگر کسی شهادت در رکاب امام حسین علیه السلام را غنیمت و فوز عظیم نمی داند، و اسب و شتر و طلا و نقره را غنیمت می داند، در مسیر دیگری قدم گذاشته است؛ البته به دنبال این استقامت، وعده ای آمده است؛ «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقینَ»(اعراف/۱۲۸)؛ پس این یکی از بصیرت هاست. بصیرت های دیگری هم وجود دارد که قرآن برای ایستادن انسان در این راه و تحمل بلای اولیای خدا به او داده است؛ روایتی از اسد بن شاذان واسطی در کافی نقل شده است که می فرماید: «أنَّ اللهَ جَلَّ ذِکرُهُ أخَذَ میثاقَ أولیائِنا عَلَی الصَّبر فی دَولَهِ الباطل»

۱- (۱۱) المزار الکبیر (لابن المشهدی)، ص: ۲۹۹

منبع : (هیئت ثارالله قم – شب دوم محرم ۱۳۹۴ مدرسه فیضیه)sarallahqom.ir

کربلا مصاف دو اردوگاه سعادت و شقاوت

کربلا مصاف دو اردوگاه سعادت و شقاوت

بسم الله الرحمن الرحیم

بحث ما این شبها در خصوص ویژگی های اصحاب و یاران اباعبدالله بود. عرض شد کربلا مصاف دو اردوگاه سعادت و شقاوت است. کربلا، صف آرایی نمایشگاه سعادت و فضیلت در مقابل نمایشگاه رذالت و شقاوت است.

آنچه که در مقابل هم ایستاده، تقابل همه ی خوبی ها در مقابل همه ی بدی ها و ضد ارزشها است.

برای تولّی و تبرّی یعنی ولایت پذیری و دوری از دشمنان، هم باید ویژگی های دوستان را شناخت و هم ویژگی های دشمنان را. وقتی می گوئیم (سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم) باید بدانیم که سلم و حرب با چه کسی باید باشد. امروز که نه یاران امام حسین در بین ما هستند و نه سپاه عمرسعد.

آنچه که ما را امروز به ولایت دوست و تبرّی از دشمن وا می دارد و آنچه که ما را امروز به تبعیت از اردوگاه امام حسین و دوری از اردوگاه دشمن می کشاند، ویژگی ها و صفات و خصوصیاتی است که در این دو لشگر وجود دارد. بنده شب های گذشته تعدادی از ویژگی های اصحاب امام حسین را بیان نمودم.

امشب ویژگی دشمن شناسی را می خواهم بیان کنم. یکی از خصوصیات یاران امام حسین این بود که دشمن را خوب شناخته بودند و به ویژگی ها و ترفندهای دشمن به خوبی آگاه بودند و ما اگر دشمن را نشناسیم ممکن است که او را دوست تلقی کنیم.

ص: ۱۶۷۵۶

بسیاری از مشکلات امروز جامعه ناشی از دوست پنداشتن دشمنان و سراب را آب دیدن است؛ خطا را صواب دانستن است؛ کژی را راستی خواندن است و لذا دشمن شناسی مهم است.

شما ببینید! وقتی حبیب بن مظاهر به میدان می آید و رجز می خواند، دشمن را می شناسد و می گوید: شما أغدر و پیمان شکن هستید و اهل نیرنگ می باشید و ما نسبت به امامان وفادار به عهد هستیم. یا این که وقتی زهیر روز عاشورا به میدان می آید، سپاهیان دشمن به او می گویند تو که عثمانی مذهب بودی، چه باعث شد که شیعه بشوی و به اردوگاه حسین بپیوندی؟ او پاسخ داد: من وقتی امام حسین را دیدم، گویا پیامبر را دیدم و یاد رسول الله افتادم. منظور زهیر، چهره و ظاهر امام حسین نبود بلکه منش، روش و خلق و خویش محمدی بود و دیگر اینکه من دشمن او را شناختم و موضعی که دشمن در مقابل حسین داشت را شناختم و ترفندهای شما باعث شد که من در کنار حسین بیایم و در مقابل شما بایستم.

روزی اباثمامه مقابل خیمه اباعبدالله نشسته بود که دید پیکی از طرف سپاه دشمن به سمت اردوگاه امام می آید. آن پیک، کثیر بن عبدالله بود و یکی از کسانی بود که از کوفه برای امام نامه نوشته بود. از دور که می آمد، حضرت به ابوثمامه فرمودند آیا او را می شناسی؟ عرض کرد: بله یابن رسول الله! او یکی از شقی ترین مردم است.

مرحوم شیخ صدوق در علل الشرایع، این روایت را بیان فرموده که: خداوند تبارک و تعالی به یکی از پیامبرانش وحی کرد که به متدیّنین بگو که سه کار را انجام ندهند:

۱- لباس دشمن را نپوشند.

۲- غذایی که دشمنان ما می خورند را نخورند.

۳- روش دشمن ما را دنبال نکنند که اگر این طور شد دشمن من هستند.

لباس دشمنان

روش دشمنان امام حسین در کربلا، پیمان شکنی، شراب نوشیدن، لهو و لعب و موسیقی و این گونه موارد بود. اگر کسی می خواهد در اردوگاه امام حسین باشد اما اخلاقش مثل اخلاق دشمنان ائمه باشد، او دشمن امام است نه دوست امام. پس دشمن شناسی مهم است. انسان اگر مار را نشناسد مار او را می گزد. بچه اگر حرارت آتش را نداند به آن دست می زند و دستش می سوزد.

امروز بعضی ها در لباس دوست، تبلیغ و ترویج افکار شبهه ناک می کنند. گاهی به نام جلسات عرفانی و دینی و معنوی، جوانان را به سمت بی نمازی و انحراف می کشند و ریشه ی مبانی دینی را می زنند. راجع به دشمن باید سه مطلب را توجه داشت:

۱- قرآن کریم در سوره ی ممتحنه می فرماید : ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن خدا را دوست نگیرید.

۲- امیرالمؤمنین فرمودند: دشمن را کوچک نشمارید حتی اگر ضعیف باشد.

۳- از دشمن برائت بجویید. حضرت ابراهیم خیلی تلاش کرد که عمویش را از بی دینی نجات دهد و او را هدایت نماید اما وقتی دید که اثر ندارد و او دشمن خداست، او را رها کرد و از او برائت جست همانطور که حضرت نوح فرزندش را رها کرد.

علی بن حاتم، پسر حاتم طائی، شخص بسیار متدیّنی بود و از شیفتگان و دلبستگان واقعی امیرالمؤمنین بود و سه فرزندش در راه اسلام به شهادت رسیده بودند. او یک پسر داشت به نام زید که روزی در جنگ صفین در بین کشته ها در حال قدم زدن بود که دید دائی اش که در سپاه معاویه بوده به دست سپاهیان امیرالمؤمنین کشته شده است. تا دائی اش را دید، حسّ فامیلی اش گل کرد و شروع کرد به فحش دادن به سپاه امیرالمؤمنین و خط و نشان کشیدن برای قاتل دائی اش و حمله کرد به سمت سپاه امیرالمؤمنین و بعد هم به سپاه معاویه پیوست. علی بن حاتم، وسط میدان ایستاد و گفت: خدایا! من از این فرزند برائت می جویم. او فرزند من نیست و بعد هم گفت که اگر پیدایش کنم خودم او را می کشم.

ص: ۱۶۷۵۸

محمد بن عتبه، پدرش به دست سپاه اسلام کشته شده بود و یا حمزه، عموی پیامبر، پدرش در جنگ بدر در بین منافقان بوده و کشته شد. امام علی بارها می فرمودند که من سه محمد نام را دوست دارم. یکی محمد بن ابی بکر که حضرت در سوگ او گریستند. یکی محمد بن عتبه و دیگری محمد بن جعفر پسر برادر حضرت. این محمد بن عتبه پسر دائی معاویه بوده است و پدرش در جنگ های صدر اسلام کشته شده بود. این شخص را سپاه دشمن دستگیر کردند و به نزد معاویه آوردند. معاویه به او گفت تو که از ما هستی چرا از علی دفاع می کنی و ما را رها کردی؟ پدرت را همین ها کشته اند! محمد بن عتبه در پاسخ معاویه گفت: من یک نگاهی به سپاهیان تو انداختم و یک نگاهی هم به سپاهیان علی و دیدم هر چه انسان سالم و متدیّن و متّقی است در سپاه علی است و هر چه انسان فاسد، بد سابقه و بد ذات و مطرود پیغمبر است دور و بر تو هستند. در نتیجه من فهمیدم که علی بر حق است و به او پیوستم. معاویه که پاسخی نداشت به او بدهد گفت اگر از علی دست برنداری تو را می کشم. او هم پاسخ داد که من از شهادت باکی ندارم. محمد بن عتبه را به شهادت رساندند اما چون که او دشمن شناس بود، حاضر نشد که گرایش به دشمن پیدا کند. جوانان عزیز! هر ندایی را توجه نکنید. برائت از دشمن و دشمن شناسی ما و شما، مکمّل ولایت ماست.

ص: ۱۶۷۵۹

ما دوگونه دشمن داریم:

۱– دشمن درونی:

که در درون خودمان است و از همانجا به ما لطمه می زند. حدیث می فرماید: دشـمن درون، غضب و شهوت است و همین ها باعث بسیاری از گناهان بزرگ است. ما قبل از هر کاری بایـد با دشـمن درونمان مبارزه کنیم. یکی دیگر از دشـمنان درونی، شکم است. شـکمی که انسان را به حرام خواری و خوردن لقمه ی شـبهه ناک وادار می کنـد که اگر این طور شـد، حلاوت و شیرینی عبـادت از انسان گرفته می شود و حتی با انسان کاری می کنـد که امام کش می شود. البته عزیزان بداننـد که ارتکاب گناه لذیذ است و نیازبه تحریک ندارد و خود به خود، انسان به طرف آن کشیده می شود و این که فرموده اند بهشت با سختی همراه است و جهنم بـا راحتی منظور همین است. گنـاه نیازی به تبلیغ نـدارد و شـیطان برای به دام انـداختن بنـدگان، تبلیغ نمی کنـد و طبق فرمایش پیامبر اکرم که فرمودنـد: من مبلّغ مبعوث شدم و شـیطان مزیّن است و کاری که انجام می دهد این اسـت که گناه را زیبا نشان می دهد و لذا این که می بینید نماز صبح برای انسان سنگین است، دلیلش همین است که لذّت عبادت از ما گرفته شده است. از اینجا نتیجه می گیریم که وقتی می فرمایند دنیا زندان مؤمن است و بهشت کفار، منظور همین است.

۲– دشمن بیرونی:

هیچ کس از منافقین خوشـش نمی آید. چون که نفاق، صـفتی است که در بعضـی از روایات، شدیدتر از کفر بیان شده است. امیرالمؤمنین در نامه شان به محمد بن ابی بکر نوشتند: ای محمد بن ابی بکر! رسول خدا به من فرمودند: یا علی! من از مؤمن و کـافر بر تو نمی ترسم. من از منـافق بر تو می ترسم چونکه منـافق را اگر هفتاد بار هم برایش اسـتغفار کنی باز هم مورد قبول نیست مگر اینکه توبه کنـد و از حـالت نفاق بیرون آیـد. آیات فراوانی در قرآن کریم راجع به منافین است و در روایات آمـده که منافق در درک اسفل یعنی پایین ترین نقطه جهنم است. امیرالمؤمنین فرمودند:

ص: ۱۶۷۶۰

منافق، پنج نشانه دارد:

۱- منـافق وقتی نگـاه می کنـد، نگـاهش لهو و بیهوده است. از مصادیق نگاه لهو می توان به نگاه کردن به نامحرم، نگاه کردن در خانه ی مردم، و به طور مشخص، نگاه لهو، نگاه به آن چیزی است که مجاز نیست.

۲- منافق وقتی ساکت است غافل است.

۳- منـافق وقتی حرف می زنـد حرفش لغو است. حرف لغو یعنی حرفی که هـدف و برنامه نـدارد و در آن، گناه وجود دارد و ایجاد فتنه می کند.

۴- منافق وقتی ثروتمند بشود طغیان می کند و دیگر کسی را نمی شناسد و به دیگران ظلم می کند. انسان مؤمن اینگونه نیست بلکه خوبی ها هیچ وقت از یادش نمی رود.

همیشه با دیگران مهربان است و از همه ی اینها مهم تر، احترام به پدر و مادر است که برای انسان زحمت کشیده اند، همانطور که ائمه و علمای دین نسبت به والدینشان عنایت ویژه داشتند و در روایات متعددی احترام به پدر و مادر مؤکّدا سفارش شده است. پس مبادا ما نسبت به پدر و مادرمان بی تفاوت باشیم و به آنها بی احترامی کنیم.

۵- منافق وقتی مصیبتی برایش پیش می آیـد کم صبری می کند و فریاد و ناشکیبایی از خودش نشان می دهد. پس نتیجه می گیریم که تفـاوت انسـان مؤمن بـا منـافق در چهره و ظاهرشان نیست بلکه در صـفاتشان است مثلاً فرق بین ابوذر و ابولهب این است که ابوذر، صادق بود، وفای به عهـد داشت و از یاران پیامبر بود و ابولهب دروغگو و خائن بود و پیغمبر را قبول نـداشت. دشـمن شناسـی یعنی اینکه اخلاق دشـمن را بشناسـیم که اگر اینطور شد از دشـمن پرهیز می کنیم. اگر هم می خواهیم دشمن شناس خوبی شویم، یکی از راههایش این است که به دعای هشـتم صـحیفه ی سـجادیه مراجعه کنیم که در آنجا حضرت، ۴۴ مورد از نشـانه هـای دشـمن را در آنجا بیان فرموده انـد. یاران اباعبـدالله هم دشـمن را خوب می شـناختند و هم در مقابلش به موقع موضع درست می گرفتند.

ص: ۱۶۷۶۱

منبع:razmandegan-qom.com

چگونه به بصیرت برسیم؟

چگونه به بصیرت برسیم؟

در زیارت نامه ابالفضل(ع) می خوانیم:«مزیت علی بصیره» عباس جان من شهادت می دهم. تو بصیرت داشتی، آگاهی داشتی. بحث ما در رابطه با بصیرت و آگاهی است. بیشتر این انحرافات، گرفتاری ها از جهل و ناآگاهی است بصیرت یعنی فهم. بصیرت یعنی درک، یعنی قدرت تشخیص. بصیر وصف خداست. «والله بصیر بما تعلمون». قرآن می فرماید: «هل یستوی الأعمی و البصیر» بصیر با کور یکی است؟

شیطان به سه شکل به سراغ انسان می آید:

گاهی مس می کند یعنی به اصطلاح لمس می کند. قرآن می فرماید شیطان بیش از این حریف این افراد نمی شود. فقط در حد مس، یک دست کشیدن. برای بعضی قرین می شود و رفیقشان می شود.

. برای بعضی ها «شارکهم» می شود. دیگر در همه ی کارها با هم شریکند. اصلا من کی ام تو که هستی؟ با هم یکی هستند. «انّ الشیاطین لیهون الی اولیائهم» بعضی ها شیطان درون گوشت و خون و پوستشان دخیل است. اینها را مشارکت می گویند. اینها همه آیه دارد. «شارکهم فی الاموال و الاولاد» اینها مشارکتند یک دسته را قرآن می گوید «فهو له قرین» شیطان قرین، قرین هم بد است. همه اش شیطان کنار آدم باشد اما بعضی ها نه فقط می آید دوری می زند و می رود. این دسته آدم ها آیه ۲۰۱ سوره اعراف می فرماید: گروهی هستند وقتی شیطان می آید سراغشان زود دفعش می کنند شیطان حریفشان نمی شود. آیه این است «انّ الذین تقوا» کسانی که دوتا ویژگی دارند شیطان هیچ وقت به آن ها نفوذ نمی کند یکی تقوا «اذا مسّهم طائف من الشیطان» وقتی شیطان می آید مسّشان کند مس یعنی دست کشیدن یعنی لمس کند آن ها را «تذکّروا» زود از شیطان جدا می شوند. «فاذا هم مبصرون» چون این ها بصیرت دارند. یعنی تقوی و بصیرت باعث می شود که ضررش از سوی شیطان دفع بشود. انسان اسیر شیطان نشود. فلذا در زندگی سعی کنید وقت برای کسب بصیرت بگذارید.

ص: ۱۶۷۶۲

ما به ۴تا بصیرت نیاز داریم.

۱) بصیرت اعتقادی

۲) اخلاقی

۳) اجتماعی

۴) سیاسی.

اینها را توضیح می دهیم.

البته شما ۵تای دیگر به آن ها اضافه کنید. من این ۴ تا را براساس وقت بگوییم.

بصیرت اعتقادی است؛ باید اعتقادات ما با آگاهی و با فهم باشد. یک جوان باید خداشناسی اش، پیغمبرشناسی اش و اعتقاد به ائمه اطلاعاتش از روی فهم و درک باشد. با مطالعه و با سوال از علما با تحقیق بصیرت اعتقادی اگر باشد دشمن نمی تواند بر انسان نفوذ کند.

داستانی را برایتان تعریف کنم. جالب است می دانید پنجاه سال تمام تقریبا به دستور معاویه خبیث. لعن و سب امیرالمومنین علی(ع) می شد. در خطبه های نماز جمعه در مسجدها حتی مسجد ساخته بودند به نام مسجد سب علی یعنی مسجد ناسزا گفتن به حضرت علی(ع) آنقدر این سب به علی(ع) گسترده بود که اگر در خانه هایشان نماز می خواندند و مقید نبودند بعد از نماز بایستی به امیرالمومنین سب می کردند یعنی ناسزا و فحش،

بعضی ها می پرسند این لعن از کجا شروع شده؟ بنیان و شروع لعن را معاویه گذاشت بنیان سب را اینها گذاشتند بعد شما می بینید در زمان امام صادق(ع) اگر اینها موضع گرفتند ائمه ما شروعش با آن ها بوده، آن هم سب، سب غیر از لعن است.

لعن یعنی زمانی که مثلا بگوئیم خدا لعنتش کند یعنی خدایا رحمتت را از او بردار، لعن یعنی محرومین از رحمت، وقتی می گوئیم مثلا "اللهم العن اول ظالم: یعنی خدایا این را مشمول رحمتت قرار نده". کسی که امام حسین(ع) را کشته، کسی که ناراحتی حضرت زهرا(س) را فراهم کرده، کسی که قصد حق امیرالمومنین را کرده است. یعنی چه؟ یعنی اینکه خدایا این لیاقت رحمت ندارد لعن در مقابل رحمت است و سب غیر از لعنت است. سب یعنی فحش ناسزا. لذا در روایات داریم سب نکنید.

قرآن می فرمایـد: بتهای مشـرکین را نیز سب نکنیـد چون آن ها هم به خدای شـما فحش می دهند.سب را معاویه راه انداخت. عمربن عبـدالعزیز سال ۹۹ به قـدرت رسـید یعنی درست ۵۰ یـا نزدیک ۶۰ سـال بعـد از جریانـاتی که اتفاق افتاده بود سب می کردند. می خواست سب را بردارد اما حریف نمی شد حسابی در بین مردم جا افتاده بود.

روزی پزشـکی مسـیحی را دید به او گفت: من از تو می خواهم کاری را انجام بدهی برایم. گفت چه؟ گفت یک روز که من در کاخ نشسـتم و علما و بزرگان و شخصیت های بزرگ هم اطراف من نشستند وارد شو. دختر من را از من خواستگاری کن. بگو جناب خلیفه من آمدم دخترت را خواستگاری کنم گفت: جناب عمر من زن نمی خواهم. گفت: من که نمی خواهم به تو دختر بـدهم این یـک (به قـول بعضـیها) یـک مکر علمی و برنـامه ریزی است. تـو بیـا و من هم به تو دختـر نمی دهم چون تو مسـیحی هستی بعـد تو بگو پس چرا پیغمبر(ص) دختر به امیرالمومنین(ع) داد همین را بگو و برو و کارت دیگری نداشـته باش وارد شـد پزشک مسـیحی، عمربن عبـدالعزیز نشسـته و شخصـیتها نشسـته انـد اطرافشان، سـلام کرد. بفرما چکار دارید؟ گفت: جناب خلیفه آمده ام خواستگاری دخترتان، گفت شما دینتان چیست؟

گفت من مسـیحی هسـتم. گفت ما دختر به غیر مسلمان نمی دهیم. دختر فقط به مسلمان می دهیم. مسلمان به مسلمان. دختر به مسیحی نمی دهیم. گفت: پس چرا پیغمبر(ص) شما دختر خود را به امیرالمومنین(ع) دادند. عمربن العزیز و اطرافیانش عصبانی شدند گفت: امیرالمومنین(ع)، اول مسلمان عالم بود. اول کسی بود اسلام آورد. به علما گفت: جوابش را بدهید.

همه گفتند ساکت شود این حرفها چیست که می زنی اول کسی که به اسلام روی آورد علی بود اول کسی که از اسلام دفاع کرد علی بود. این چه حرفی است که می زنید پزشک مسیحی گفت: پس چرا سبش می کنید؟ اگر مسلمان است اگر این گونه است پس چرا سبش می کنید؟ همه سرهایشان را پایین انداختند، عمربن عبدالعزیز گفت یا جوابش را می دهید یا اینکه از فردا سب کردن ممنوع است. جواب نداشتند با این برنامه ریزی به جامعه به علما بصیرت داد. و بالاخره جلوی سب را گرفت. ایشان خیلی خدمت کرده البته ایشان خودشان هم از بنی امیه است. نمی خواهم بگویم حکومتش مورد تأیید است.

ملاقاتی با امام محمدباقر(ع) کرد. می خواست مکه برود. گفت می شود یک حدیثی از جدتان برایم نقل کنید؟ امام باقر(ع) حدیثی از رسول خدا(ص) را نقل کردند که یک تکه از این حدیث این بود که گرفتن حقی که برای آدم نیست جایز نیست. چیزی که حق آدم نیست را نباید از دیگران بگیرد. تا این را از امام محمدباقر(ع) شنید گفت: قلم و کاغذ بیاورید. همان جا نوشت فدک را برگرداندند. از کسانی که سب حضرت را برداشت ایشان بود. فدک را به اهل بیت برگرداند. ایشان حکوتش زیاد طول نکشید. دوسال، از سال ۹۹ تا ۱۰۱ بیشتر حکومت نکرد. منظورم روی این بُعد است.

بصیرت اعتقادی.

بصیرت اعتقادی یعنی باورهای ما باید درست باشد. الان خیلی از باورهایمان از امام زمان(عج) درست نیست. در همین مملکت می گویند ظلم کنید تا امام زمان بیاید. اصلا مخالف با انقلاب و امام بودند. می گویند باید ظلم کنیم اینها نمی فهمند که امام زمان (عج) می آید تا ظلم را از بین ببرد. به جای انجام وظیفه در غیبت زمان امام زمان(عج) به دنبال علائم ظهور هستند. الان دیده ام برخی از افراد نوشته اند سال فلان آقا ظهور می کند کی کجا آقا را دیده، در دوره غیبت تکذیب کنیم نباید تأیید کنیم. بله افرادی خدمت امام زمان(عج) رسیده اند؛ بحرالعلوم ها، مقدس اردبیلی، ولی اینها درب دکان باز نکردند الان چند تا به جرم ادعای همسری امام زمان زندان هستند. حضرت موسی(ع) به میقات رفت و قرار بود سی روز برود و عبادت کند. بعد از اینکه عبادتش تمام شد الواح تورات را بگیرد و بعد بیاید، خداوند می خواست قوم بنی اسرائیل را محکی بزند ۱۰ روز تمدید شد. سی روز آن ۴۰ روز شد.. هارون را جای خودش قرار داد تا مردم به هارون مراجعه کنند تا از خداپرستی دست برندارند، وقتی برگشت دید مردم گوساله پرست شدند، یعنی به فاصله ۱۰روز خداپرستی به گوساله پرستی تبدیل شد. امام زمان(عج) حدود ۱۰۰سال است غیبت دارد. مردم آخرالزمان آدم های خوبی هستند روایت داریم که اینها از مردم دوران های گذشته بهترند. هزار و خورده ای سال از غیبت می گذرد هنوز مردم به خدا و امام زمان(عج) اعتقاد دارند. چطور موسی(ع) یک ملاک گذاشت گفت هارون ملاک است امام زمان(عج) هم رفته غیبت کرده و یک ملاک گذاشته گفته علما، نه دراویش نه صوفیه نه فرقه های انحرافی «اما من کان من الفقها» یک خط به ما داده امام زمان(عج) ده ها روایت داریم چرا علما؟ چرا نگفته اند زهّاد، عبّاد، پیرمردهای قوم، رئیس هر کشور، رئیس جمهور هر مملکت. نه، می خواهد حکومت اسلامی باشد. می خواهد طاغوتی باشد هرکس می خواهد قدرت دست هر نظامی باشد. آن کسی که باید زمام را به دست بگیرد فقیه است «من الفقها» تازه آن هم با شرایطی، بله معصوم نیست که الان ما از او استفاده کنیم ولی عادل که هست، عصمت برای امام شرط است، برای فقیه عدالت شرط است. علم لدنّی برای امام شرط است، فقیه علم لدنی ندارد مثل امام. امام ۵سال دارد علمش از خداست در فقیه علم اجتهاد شرط است در معصوم ولایت تکوینی شرط است معجزه و کرامت دارد، اما در ولایت فقیه ولایت تکوینی شرط نیست. عبادت، تقوی، زهد، مخالفت با هوی یعنی شما یک پزشک متخصص

در منطقه ای نبود. بالاخره به سراغ پزشک عمومی، می روید. به سراغ بقال یا عطار نمی روی و بگویی پایم درد می کند. بالاخره پزشک عمومی است. وقتی دسترسی به امام معصوم ممکن نیست. چه کسی باید قرآن را تفسیر کند؟ چه کسی باید روایت را تفسیر کند؟ این افتخار شیعه هست که در زمان غیبت ارتباط با قرآن و روایات را از طریق عالم می داند و هر کسی را ولی امر نمی داند. این اولین بصیرت اعتقادی بود. دو تا داستان کوتاه برایتان بگویم. شخصی بود به نام حسن بن عبدالله، زمان امام کاظم آدم متدین، مومن، عابد و زاهد و ضد طاغوت، آدمی که اهل امر به معروف و نهی از منکر بود منتهی امام کاظم را قبول نداشت و شیعه نبود. امام کاظم(ع) هر وقت به مسجد وارد می شد به او سلام می کرد، او را اباعلی خطاب می کرد و می فرمود: «انّی احبّ عملک» من از کارهایت خوشم می آید، در مسجد الحرام قرآن می خوانند، نماز می خوانند، روزه می گیرند طواف می کنند، حج انجام می دهند. اینها کارهای خوبی است. من از همه کارهایت خوشم می آید ولی از عقیده ات خوشم نمی آید. برو عقیده ات را درست کن، گفت: آقا چه کنم. گفت: برو تحقیق کن، نمی گویم از من امام کاظم، برو از فقهای مدینه، علما، دانشمندان، مدتی رفت و برگشت و گفت: آقا به نتیجه نرسیدم. خود شما بفرمائید، آقا شروع کرد و برایش ولایت امیرالمومنین مطرح کرد. فرمود: ولایت امیرالمومنین در رأس هست تو اعتقاد به ولایت نداری، حسن بن اباعبدالله علی بصیرت اعتقادی پیدا کرد. امروزه بازار ادیان و فرقه ها باز است، بازار کتب، سایت وبلاگ، ماهواره و شبکه است هواستان جمع باشد. جوانی به نام محمد طیار بود، نقل کرد که من زمان امام محمدباقر(ع) خیلی گیر کردم در مذهب حق، حداقل چهار تا مذهب و مکتب خودش را نشان داده بود آن زمان یکی زیدیه بودند. من با زیدیه گفت و گو کردم در مکه، دسته ی دوم حروریه است. حروریه خوارج هستند چون اسم منطقه شان به این نام است آن ها را حروریه می گفتند. اینها می گفتند: امیرالمومنین علی(ع) العیاذ بالله کافر است. دسته سوم عذریّه بودند. عذریّه می گفتند: جبر، هر اتفاقی می افتد ما کافر هستیم خدا خواسته شمر، شمر شود و امام حسین(ع) بشود امام حسین(ع) این اگر باشد. پس تمام بعثت انبیا و قرآن و بهشت و جهنم همه باید تعطیل شود. به چه دلیل، خدا خواسته من گناه کنم و به جهنم بروم خیلی زور دارد. خدا خواسته نه این نیست. انسان مختار است. عذریّه جبری بودند. مرجعه گروه چهارم بودند که دین را خیلی سهل می گرفتند. می گفتند دلت پاک باشد نماز خواندی خواندی، اگر نخواندی هم نخواندی. آدم هایی هستند که الان این گونه اند. من یک وقتی تهران داخل فرودگاه بودم آقایی آمد پیش من و گفت: حاج آقا من دلم پاک است، نه نگاه به کسی می کنم نه دروغ می گویم همه را هم دوست دارم ولی شراب می خورم نماز هم نمی خوانم. من بهشت می روم. من همین طور ماندم چه بگویم. شراب می خورم نماز هم نمی خوانم ولی دلم پاک است. این چه دل پاکی است که دل پاک قرآن کریم می گوید، که درخت میوه اش پر از کرم باشد و شما بگویید ریشه اش پاک است. چطور می گویید پاک است. این که میوه اش این را نشان نمی دهد. میوه ی پر از کرم، «مثلک لکلمت طیبه کشجره طیبه» محمد طیار می گوید: من در چهار مکتب گیر کرده بودم زیدیه، عذریه، حروریه، مرجعه. ناراحت داخل خانه آمدم و درب را بستم و همین طور که داشتم ذکر می گفتم(ذکر، دعا، توسل؛ اعتقادات آدم را قوی می کند) ناگهان درب را زدند درب را باز کردم شخصی دم درب آمد، محمد طیار شما هستید، گفتم بلی بفرمائید. «أجب امامک» امامت را جواب بده. امام باقر(ع) تو را می خواهد. بلند شدم آمدم خدمت امام باقر(ع) تا وارد شدم. من در ذهن خودم عقیده هایم را بررسی می کردم به کسی نگفته بودم آقا فرمود: «لا إلی الزیدیه، و لا إلی الحروریه، و لا إلی العذریه و للمرجعه، علینا علینا» نه به سراغ زیدیه برو نه حروریه، نه عذریه نه مرجعه، بیا سراغ خود ما. خوشحال شدم الحمد لله عقیده ام اصلاح شد. چهار جور بصیرت. «مزیت علی بصیر» به مناسبت نام ابالفضل العباس که در زیارت نامه اش می خوانیم با بصیرت بود. اول بصیرت اعتقادی عقیده مان را درست کنیم. حالا اگر از من بپرسید چطور؟

راهش را هم به شما می گویم. روایت داریم «جابر العلما تستبصر؛ با عالم نشست و برخواست کنید بصیرت پیدا می کنید» از عالم بپرسید از کسی که آگاه است، این بصیرت اول.

ص: ۱۶۷۶۵

بصیرت اخلاقی

بصیرت اخلاقی دومین بصیرت است. بیشتر گیرها هم همین جاست.«ابصرا الناس من ابصر علی عیوبه و عقل عن ذنوبه؛ بصیرترین مردم کسی است که عیب های خودش را بشناسد». الان چقدر آروم اینجا نشسته است؟

در این جمعیت چه کسی چه عیبی اخلاقی دارد نمی دانیم. چه کسی حسود است؟ نمی دانیم، چه کسی نگاه به نامحرم می کند؟ نمی دانیم .چه کسی بدبینی دارد؟ نمی دانیم. چه کسی دروغ می گوید؟ چه کسی کینه ای است؟ چه کسی اسیر شهوات است؟ نمی دانیم عیوب خیلی زیاد هستند. چه کسی عصبانی است چه کسی حریص است. چه کسی دنیادوست است؟ چه کسی در رفاقت اهل کلک زدن است؟ چه کسی خدعه گراست؟ هرکسی الان یک کاغذبگذارد. من اوائل انقلاب یادم است وقتی می خواستیم به جبهه، برویم کاغذی از سپاه آوردند. گناهانی که انجام دادید را بنویسید. من یادم است. من همان موقع به بچگی خودم که آن موقع ۱۸سالم بود نوشته خدا ستارالعیوب است. همان را الان اگر سپاه پیدا کند هست. امام برای این اقدام سپاه صدایش درآمد گفت این چه کارهایی است که می کنید این که گزینش نیست. الان خیلی اصلاح شد. آن موقع گفتند گناهانی که تا الان انجام دادید. خداوند که ستارالعیوب است شما چکار دارید چه گناهانی انجام داده اند. چه گناهان مخفی چه گناهان آشکاری، بله حالا شما یک وقتی می پرسید نماز جمعه تشریف می برید یا نه. خب البته این را هم نباید پرسید یک وقت می بیند دوست دارد و می رود و یا نمی رود، نماز جمعه که واجب نیست یکی دوست دارد می رود یکی دوست ندارد و نمی رود بالاخره نماز جمعه عمل ثواب دارد یک عمل واجب است این باید توجه شود که بی نماز باشد ممکن است بالاخره او به درد این اداره نمی خورد آدم حقه باز و یا اهل ربایی باشد. حالا الان یک تکه کاغذ خدا رحمت کند شهید جابری(رض) این شهدای خودمان هم باید گاهی درس هایی از آنان یاد گرفت می گویند ایشان یک کاغذ درست کرده بود خصوصی داده بود به دست نیروهای زیر مجموعه اش بالایش نوشته بود «حاسبوا قبل عن تحاسبوا؛ خودتان را محاسبه کنید قبل از آنکه در روز قیامت خداوند محاسبه تان بکند». مثل این کسانی هست که می خواهند قسط بدهند، خودشان پول را می شمارند دفترچه را نیز نگاه می کنند. آری سه تا ۵۰تومان می شود ۱۵۰ می گذارد لای دفترچه هم مامور بانک را معطل نمی کند و هم خودش را، اما یک آدمی که نمی داند و همه اش دست در این جیب و آن جیبش می کند و می خواهد پول جور کند آخرهم پول کم می آورد و باید از بانک بیرون بیاید. خودتان را محاسبه کنید اینها را می داد به سربازهایش به نیروهایش می گفت: اینها خصوصی است به کسی نشان ندهید. ۳۰مورد نوشته بود جلویش را نیز یک پرانتز یا یک مربع گذاشت مثلا نوشته بود غیبت، تهمت، دروغ، نماز قضاشدن مثلا نماز صبح. به آن ها می گفت اینها را هفته به هفته جلوی رویتان قرار بدهید. و می بینید که مثلا این هفته دو تا غیبت کرده ای، علامت بزن. دو روز نماز صبحم قضا شد علامت بزنید. نگاه به نامحرم کرده ای، علامت بزن، آخر هفته جلویتان بگذارید. بله ۱۶-۱۷ تا گناه در یک هفته هفت روز اگر ۵۵هفته در این هفت تا ضرب شود هفته اش بشود بیست تا. ببینید تا آخر عمر چقدر می شود می گفت: آخر هفته توبه کنید اینها را کنار بگذارید هفته دیگر کمتر کنید این خوب است. دومین بصیرت، بصیرت اخلاقی است یعنی انسان عیب های خودش را بشناسد بداند مشکلش چیست؟ وقتی خدمت پیغمبر گرامی اسلام می رسیدند بعضی ها تا گفتند آقا من را موعظه کنید. می شناخت مریضی را می دانست چه دردی دارد که به او قطره نمی دهند در گوش بریزد آن کسی که پادرد دارد که قطره نمی دهند در چشمش بریزد. ببینید چه دردی دارد. تا وارد شد بر پیغمبر(ص) نگاهی می کرد و می فرمود «و حفظ لسانک؛ تو برو زبانت را کنترل کن». می گفت آقا یک چیز دیگر بفرما. پیغمبر می گفتند همین کافی است. دکتر خوب

کسی نیست که پانزده تا دارو بنویسد که گیرهم نیاید یک نسخه و یک دارو. باز دیگری آمد یا رسول الله مرا موعظه ای بکنید. فرمود:«لاتعضب؛ عصبانی نشو» خودت را کنترل کن. آن دیگری خدمت پیغمبر آمد؛ آدم بی فکری بود هرکاری می کرد بی حساب و بی گدار به آب می زد حضرت فرمود: سه بار اگر بگویم گوش می دهی. دارویش را مصرف می کنی؟ یا اصلا داروخانه نمی روی بگیری؟ و می روی نسخه اش را پاره می کنی؟ گفت: نه آقا گوش می دهم. سه بار اعتراف گرفت. فرمود:«إذا هممت بالامر فدبّر بالعاقبه؛ از این به بعد بیگدار به آب نزن می خواهی کاری انجام بدهی عاقبتش را بسنج». امروز پیغمبر(ص) که نیست که ما برویم مقابلش بگوئیم یا رسول الله بنده اشکالم چیست بفرمائید رفع کنید خب چکار کنیم؟ قرآن می گوید یک راه حل دارد. «بلل النسان علی نفسه بصیره؛ خودتان که خودتان را می شناسید بصیرت اخلاقی است». یعنی خودم سعی کنم بر نفسم بر شهوتم با آن کنار بیایم. خیلی ها از من می پرسند ما جوان ها در نماز صبح سست هستیم. خب کار دست خودتان است از من چه می خواهید معجون می خواهید بدهم بخورید نماز صبح برخیزید. نه. همه اش می گوید چه کنیم. ساعتی کوک کن. نذری کن. زودتر بخواب. اراده ات را تقویت کن. چه کنیم فلان گناه شهوانی را ترک کنیم. خودتان، خودتان. این بصیرت اخلاقی می شود.

ص: ۱۶۷۶۶

بصیرت اجتماعی

بصیرت سوم، بصیرت اجتماعی است. بعضی ها در مسائل اجتماعی دچار اشکال هستند. عثمان بن مظعون صحابه جلیل القدر صحابه ای که اینقدر متدین است وقتی که پیغمبر(ص) رقیه دختر خودش را در بقیع به خاک سپرد دعا کرد خدایا این دختر من را به صحابه جلیل القدر عثمان بن مظعون ملحق کن با او محشورش کن. ولی دچار اشکال و اشتباه اجتماعی شده و آن اشتباه این است که فکر می کند آدم باید از مردم دوری کند تا دین داشته باشد. لذا زن و بچه را رها کرده بود و رفته بود یک گوشه عبادت بکند این هنر نیست اسلام می گوید در جامعه و بین مردم باشی پیغمبر گرامی اسلام او را خواست و به او گفت این کار تو اشتباه است. من که پیغمبر شما هستم زن دارم، غذا خوب می خورم هر روز روزه نیستم گاهی روزه هستم گاهی نیستم این طور نبود که شما فکر کنید بله حدیث دیده ام که پیغمبر اسلام سه روز پشت سر هم یک غذای سیر نمی خورد. یعنی این طور نبود که هر روز غذایش کامل باشد. نه گاهی کامل، گاهی ناقص، گاهی روزه، گاهی شب می خوابید گاهی عبادت می کرد. دهه آخر ماه رمضان رختخواب را جمع می کرد مسجد می رفت. اعتدال باید باشد. پدر جوانی آمد پیش من گفت: بچه من با سه چهار تا از این جوان ها جمع شده اند. یک قبر در قبرستان پیدا کرده اند شبها در آن می خوابند و العفو العفو می گویند. این کار درست است؟ گفتم العفو را در خانه بگوید. اینجا هم می شود گفت: بله می گفت: آقا گفته فلان شخصیت بله ما در قدیم شخصیت را داشته ایم و کسانی بودند که گاهی در قبر می خوابیدند بعد می آمدند: «ارجعونی یعمل صالحا». اما تو ای جوان که در درس فیزیک شده ای پنج شیمی را چهار شده ای. حالا در قبر می روی می خوابی و می گویی العفو؟ برو و درست را بخوان رتبه ات را بالا ببر. جوان ها پشت مسأله نیفتیم. فریب بعضی از افرادی که به لباس اسلامی دارند ترویج افکار غلط می کنند من روی این منبر نمی خواهم اسم این احزاب را ببرم عرفان های کاذب گاهی به اسم مهدویت. آقا حاضر نیست یک دفاع از نظام از اسلام از جنگ همه اش حسین حسین حسین، آقا اباعبدالله(ع) جای خودش را دارد تاج سر ما. این همه جوان در این جبهه ها جان دادند. این همه جانباز بالاخره شما ببینید در سراسر این دنیا من نمی گویم اشکال در نظام نیست نه زمان ما، خدا در قرآن می فرماید؛ چرا راه دور می رویم می فرماید:«در ملک سلیمان که رئیس جمهور و پادشان بود وحی داشت همه چیز در اختیارش بود سلیمان که به باد می گفت حرکت کن، حرکت می کرد به ابر می گفت باران ببار، باران می بارید. به گیاهان می گفت چه فایده ای دارید می گفتند یعنی گیاهان زمان سلیمان طب گیاهی رشد کرد. چون می دانست خاصیت گیاهان چه بود. سلیمان کسی است که جن در اختیارش بود. با یک اشاره تخت بلقیس را کشاند به پایتخت خودش با این حال قرآن می فرماید:«علی ملک سلیمان شیاطین» توطئه می کردند. یعنی همان زمان هم ناراضی بودند خلاف بود. در زمان حکومت امیرالمومنین نجاشی مگر شراب نخورد نجاشی شاعر و مداح امیرالمومنین بود. مگر در زمان حکومت امیرالمومنین منذربن جارود فرماندار امام چهارم صدهزار درهم اختلاص نکرد؟ اینها همه در تاریخ است منذرین جارود اختلاص کرد آقا اولا- پستش را خلع کرد مگر زیادبن عدی پدر همین ابن زیاد خبیث، فرماندار امیرالمومنین بود. مگر خیانت نکرد؟ بوده این چیزها در زمان های گذشته هم ولی اگر در این عالم شما نظامی پیدا می کنید رهبری به این عدالت به این نفوذ کلام به این تقوی، تدیّن واقعا این جای شکر دارد رهبران دنیا کسانی هستند زنش می آید کنارش (آن هم بد حجاب) در مقابل آن پیاله های شراب من یک گزارش از آل سعود می خواندم. قبل از آنکه بعضی از سفرهای غرب بروند اول خمره های شرابشان می رود خب چرا این جای شکر دارد شما سراسر دنیا را نگاه کنید سراسر دنیا مسئولین رهبر، رئیس جمهور. اینها جای شکر دارد مجلس امام حسین(ع) روضه یاد خدا ذکر. اینها همه نکاتی است. یک

وقت شما را فریب ندهند یک وقت شما را دور نزنند من هم مثل شما نبودم زمان طاغوب ولی خوانده ام ببینید این کتابهایی که امثال آقای فردوست و دیگران که عمرشان را در کنار شاه گذاشته اند نوشته اند. ببینید چقدر فساد در دربار پهلوی بود؟ چه کردند این اشرف پهلوی ها؟ چه کردند مرکز فساد، شهوت، مواد مخدر در این کشور بودند. اینها جای شکر دارد. تلویزیون ما واقعا این اواخر سالهای ۵۷-۵۶ که رژیم داشت سقوط می کرد. اگر ادامه پیدا کرده بود وضع ما خیلی بدتر از این کشورهای لائیک بود"این شکور این مجالس این همه آوازه ها از شه بُوَد" این ها همه از عنایات و توجه خدا و اخلاص امام است. بصیرت، بصیرت عنایتش این است در اعتقادات صحیح در اخلاق تشخیص عیوب در مسائل اجتماعی و چهارم بصیرت سیاسی که ضمن حرفهایم اشاره کردم این عرض من که راجع به موضوع بصیرت که در زیارت نامه ابالفضل العباس(ع) جانباز رشید کربلا می خوانیم. «اشهد انّک لم تهن و لم تنکر و مزیت علی بصیره؛ شهادت می دهم سست نشدیم محکم بودی و بابصیرت بودی».

ماه صفر ۳-قرآن درمان کننده اضطراب و افسردگی

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین...

اللهم کن لولیک الحجهابن الحسن...

درمان اضطراب و افسردگی

قَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی:«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاء لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ».(۱)

مقدمه

بحث ما در این جلسه نورانی، در رابطه با درمان بیماری های روحی و ناهنجاری های اجتماعی با بهره گیری از آیات قرآن است. که: «شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُور»،من نسخه ای هستم که همه بیماری های درونی و بیماری هایی را که در سینه شماست شفا می دهم. در حدیث هم داریم که پیامبر عظیم الشأن فرمودند:

«يَا عِبَادَ اللهِ! أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّبِيب»؛

ای بندگان خدا! شما مانند بیماران، و خداوند تبارک و تعالی مانند پزشک است.(۲)نسخه این پزشک قرآن است البته مانند خیلی از نسخه هایی که در خانه گذاشته می شود و دارو گرفته نمی شود، یا به سلیقه خودش یکی را می خورد و یکی را نمی خورد، یا دوره مصرف دارو را به تمام و کمال نمی رساند، یا داروها را به ترتیب مصرف نمی کند و یا خودش سلیقه ای و بدون دستور دکتر دارو می گیرد و استفاده می کند که در این صورت ممکن است منجر به مرگ و هلاکتش هم بشود، این نسخه مانند همان نسخه است؛ یعنی اگر «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْض»

شد، یک بخش دارو را مصرف کرد و بخش دیگر را مصرف نکرد؛ اگر مصرف این دارو استمرار نداشت دو روز عمل کرد و بقیه را کنار گذاشت، ماه رمضان پیاده کرد ولی ماه های دیگر آن را بوسید و کنار گذاشت، طبیعتاً تأثیر خودش را از دست می دهد. این ضعف از عمل کننده است. در قرآن درمانی، مشکل از نسخه و نسخه پیچ نیست.

ص: ۱۶۷۶۸

۱- (۱). یونس، ۵۷.

۲- (۲). مستدرک الوسائل، ج ۳، ص۱۷۵.

تدبر در قرآن:

قرآن همواره تأکید بر تدبر می کند. جلسات گذشته عرض کردم تدبر غیر از تفسیر و قرائت است. تدبر غیر از حفظ است. ممکن است کسی حافظ باشد، قاری باشد، حتی مفسر باشد اما متدبر نباشد. تدبر در قرآن، کار دل است، کار عمل است و تأثیر گرفتنی است لذا این کتاب آسمانی چنین ادعایی دارد روایات هم این مطلب را مطرح کرده اند. پس اگر در جامعه درد هست، خودمان درد داریم، مشکل از نسخه و نسخه پیچ نیست. آن که نسخه را پیچیده عالم و مدبر است. چون کسانی که نسخه را اشتباه می پیچند یا ناآگاهند و یا نادان و یا ناشی اند. قرآن کریم مکرر می فرماید: خداوند علیم است، حلیم است، خبیر است، رحمان است و...

در این نسخه پیچ، نه تندی است و نه در او اغراض شخصی راه دارد و نه نامهربان است پس نسخه اش هم مؤثر است.تأثیر این نسخه در ما چقدر است؟ عزیزان! جلسه گذشته هم عرض کردم این دردها بسیار است: حسادت، کینه، غفلت و دردهای اجتماعی که اگر من بخواهم یکی یکی آنها را بگویم و بروم سراغ درمانش، ساعت ها و بلکه ماه ها منبر می طلبد اما به مقداری که وقت اجازه دهد یکی از آن دردها و همچنین درمانش را بیان می کنم.

جلسه گذشته درد اضطراب، پریشانی و افسردگی را بیان کردم. ببینیم قرآن چگونه این درد را درمان می کند؟

آدم هایی که همیشه در زندگی با این واژه ها درگیرند که افسرده ام، نگرانم، بهم ریخته ام، نکند از کارخانه بیرونم کنند، نکند بچه ام ناقص شود، نکند در زندگی ام کم بیاورم، نکند قبول نشوم، نکند سرطان بگیرم، همین نکندها را خودش هم می داند که نیست ولی نگرانی دارد. این یکی از دردهایی است که در جامعه کم و بیش به آن مبتلا هستیم.

ص: ۱۶۷۶۹

حال ضریبش متفاوت است اما اصلش در خیلی ها هست. عزیزان! اگر روح اطمینان و آرامش در وجود انسان نباشد بسیاری از کارها ناقص می ماند، رشد اقتصادی کُند می شود، رشد علمی کُند می شود، رشد سیاسی کند می شود، خانواده ها از هم می پاشد. این دو نعمت بسیار مهم است. من یک آیه از قرآن برایتان بخوانم ببینید این دو عامل چقدر تأثیر دارد.

خداوند یک مثلی زده و مفسران بحث دارند که خداوند در اینجا مثل زده یا یک قضیه حقیقی را بیان کرده است؟ و یا خداوند قصد دارد چیزی را خبر دهد؟ برخی می گویند این قصه راجع به قوم سبأ است.مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: این یک مثال است.

حال هر کدام که باشد نتیجه اش یکی است. در سوره نحل می فرماید:

«وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا قَرْيَةً»(۱)

ای مردم! ما می خواهیم شهری را برای شما مثال بزنیم. حالا چه این شهر وجود خارجی داشته باشد یا نداشته باشد.

جامعه خوب سه ویژگی دارد

«ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا قَرْيَةً»،

می خواهیم برای شما از یک شهر و از یک آبادی یک مثال بزنیم که سه ویژگی داشت:

۱- «قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً»،

در آن جامعه امنیت بود. حال اگر در جامعه امنیت نباشد بلکه سیل، زلزله، ترور، بمب گذاری، بی عفتی و سرقت باشد دیگر در این جامعه نمی شود کار کرد یا سرمایه گذاری کرد. یک ویژگی این شهر این بود که امنیت داشت. این درباره بیرون و ظاهر جامعه.

۲- «مُّطْمَئِنَّةً»،

ص: ۱۶۷۷۰

۱- (۳). نحل، ۱۱۲.

مردمش هم آرام بودند. هیچ کس ناآرامی نداشت، بهم ریخته نبود. «مطمئنه»یک صفت درونی است چون غالباً اطمینان را به قلب نسبت می دهند.

این دو مورد نتیجه اش سومی می شود:

«یَأْتیها رِزْقُها رَغَداً مِنْ کُلِّ مَکانٍ»،

نعمتشان فراوان بود، چرخ اقتصادی می چرخید، ثروتشان فراوان بود چرا؟ چون حرص، ولع و ناامنی نبود، سرمایه گذاری اقتصادی انجام می گرفت. در یک جامعه پایدار سرهم کلاه نمی گذارند، به یکدیگر اعتماد می کنند و خیانت نمی کنند. ما صد بار این آیه را خواندیم و به سادگی از کنارش رد شدیم. ببین این آیه چطور پیام دارد

«ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً قَرْیَهً کَانَتْ آمِنَهً مُّطْمَئِنَّهً»،

وقتی امنیت و آرامش داشت

«یَأْتِیهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن کُلِّ مَکَانٍ»،

رغداً یعنی فراوان، رزق فراوان است. اما همین قریه و همین منطقه

«فَکَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللّهِ»؛

کفران نعمت و ناسپاسی کردند، خیانت در آن شروع شد،

«فَأَذَاقَهَا اللّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ»(۱)

پس دو گرفتاری سراغشان آمد: یکی گرسنگی و دیگری ترس و ناامنی.

این یکی از آیاتی است که بیان می کند امنیت از بیرون و آرامش از درون باعث رشد جامعه می شود.

دینداری و شکست

آیه دوم در سوره مبارکه آل عمران است. در جنگ احد مسلمانان شکست خوردند اما در جنگ بدر که در ماه رمضان رخ داد، مسلمانان پیروز شدند. در جنگ احد هفتاد شهید دادند، جنازه ها بر زمین افتاد و سایرین هم هر کدام به یک نحوی مجروح بودند؛ یکی دندان شکسته، یکی پا شکسته، یک دست شکسته، مشرکین هم از این پیش آمد خیلی خوشحال بودند چون دلیرانی مثل حمزه، مصعب بن عمر، حنظله و پدر جابربن عبدالله انصاری را به شهادت رسانده بودند. حال در این فضا، مسلمانانی که نگران شده بودند دور هم جمع شدند و با تحلیل اوضاع، علل شکست خویش را بررسی می کردند.

۱- (۴). نحل، ۱۱۲.

مگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با ما نبود؟ مگر پیامبر معجزه ندارد؟ آنها که همراه‌شان بت است پیروز شدند ما که خدا خدا کردیم شکست خوردیم. گاهی بین مردم این حرف ها هم است، فلانی که در مقابل خدا یک سجده نکرده اما اولاد سالم دارد، زندگی خوبی دارد، دغدغه روزی ندارد؛ ولی من هم خودم مریضم، هم زنم مشکل دارد و هم بچه ام مریض است. پس نتیجه خداپرستی چه می شود؟ فکر می کنند هر کس خداپرست است همیشه باید پیروز باشد، همیشه داشته باشد، همیشه باران بیاید. اروپایی ها نماز هم نمی خوانند اما همیشه ابر و باران دارند. چرا در کشور ما که همیشه دین و نماز و قرآن است خشکسالی وجود دارد؟

نکته دقیق:

این نکته دقیق است که کسی فکر نکند الزاماً بین این دو، ارتباط است. اینجا تساوی است. اگر هر که کافر شود خشکسالی و هر که مسلمان شود نعمت فراوان دارد. خدای تبارک و تعالی آیه ۱۳۹ آل عمران را در جواب این نگرانی ها فرستاد. خیلی عجیب است این را می فرماید – برای خیلی از افراد که در زندگی شان با شکست روبه رو می شوند، کنکور قبول نمی شوند، شغل به دست نمی آورند، و یا در ازدواج موفق نیستند – می فرماید:

«وَ لاتَهِنُوا»،

آی مسلمانان! سست نشوید

«وَ لاتَحْزَنُوا»؛

اضطراب شما را فرا نگیرد

«وأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ»(۱)؛

شما برتر هستید، اگر چه جنگ کردید و شهید دادید و شکست خوردید.

«إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛

اگر ایمان شما قوی باشد. بعد جالب است خوب دقت کنید! نمی شود که شکست همیشه برای کافر باشد.

۱- (۵). آل عمران، ۱۳۹.

«إِنْ يَمْسَسْكَمْ قَرْحٌ»،

«قرح» یعنی جراحت.اگر به شما قرح رسید، جراحت رسید، پیشانی پیغمبر شکست، امیرالمؤمنین (علیه السلام) شصت زخم برداشت و حمزه شهید شد

«إِنْ یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مثله»(۱)

جنگ قبلی این جراحت ها و این خسارت ها به دشمن وارد شد. اگر شما امروز مجروح دادید، شکست خوردید و کشته دادید، آن قوم کافر هم در جنگ قبلی شکست خوردند، کشته دادند، آنها هم مصیبت و جراحت دیدند.

سپس می فرماید:

«تِلْکَ الأَیّامُ»،

عجب آیه ای است! این آیه باید در خانه ها و ادارات ما البته برای آنهایی که خیلی میز دوست دارند، ریاست دوست دارند تابلو شود و این آیه را بالای سرشان نصب کنند:

«تِلْکَ الأَیّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ»(۲)؛

این زندگی دنیا را بین قشرهای مختلف تقسیم کردیم. یک وقت جناح راست است یک وقت آن جناح است. در تمام ایام این مسایل و حوادث برای همه پیش آمده است. برای بزرگان ما و خود پیغمبر گرامی اسلام که با اعجاز او عالم هستی متحول می شود با اینکه در این جنگ حضور داشته این مسایل بوده است پس

«وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ»(۳)،

نترسید و مضطرب نشوید که شما بالایید.

صلح حدیبیه و وعده الهی

بیش از هزار و چهارصد سال از شهادت شهدای احد گذشته است، خداوند چند آیه در سوره آل عمران به این داستان اختصاص داده است. و موارد دیگر که شما ملاحظه کردید مثلاً در صلح حُدیبیّه، مسلمانان سست شدند، هزار و چهارصد نفر از مدینه تا مکه حرکت کردند تا احرام ببندند و طواف کنند.مشرکان راهشان را بستند و نگذاشتند به طواف بروند. هزار و چهارصد نفر مسلمان برگشتند. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) طبق احکام خاصش از احرام بیرون آمده و قربانی کرد و سپس فرمود: بر می گردیم. این پیش آمد در روحیه ایشان خیلی تأثیر گذاشت.

۱- (۶). آل عمران، ۱۴۰.

۲- (۷). همان.

۳- (۸). آل عمران، ۱۳۹.

شما فکر کنید از تهران سوار هواپیما شوید و تا فرودگاه عربستان بروید، اما شما را برگردانند. چقدر به شما بر می خورد! فکر کنید بروید مدینه و محرم شوید وقتی سوار اتوبوس شدید و نزدیک حدیبیه، بیست کیلومتری مکه رسیدند، آنجا بگویند این اتوبوس باید به ایران برگردد. هزار و چهارصد مسلمان با این وضعیت از احرام بدون طواف و بدون دیدن صفا و مروه برگشتند.این احکام شرعی دارد. اگر کسی مُحرم شد ولی راهش ندادند همچون کسی است که راه برای او مسدود است.

روحیه مسلمانان خیلی کسل شد.این یکی حرفی می زد، آن یکی حرفی می زد، چه سفر بدی بود! پیغمبر به ما گفته بود:خواب دیدم که به مسجدالحرام می رویم. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این سفر خواب دیده بود و فرموده بود: ان شاءالله وارد مسجدالحرام می شویم.

سرانجام خواب حضرت پس از دو سال در فتح مکه تعبیر شد – گاهی می بینی تعبیر خواب یا استجابت دعا طول می کشد، زمان می برد – مسلمانان در راه برگشت نق می زدند و همین امر باعث نگرانی و گله مندی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شد. در همین حال این آیه نازل شد:

«هُوَ الَّذِی أَنزَلَ السَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدَادُوا إِیمَانًا مَّعَ إِیمَانِهِمْ».(۱)

کلمه «سکینه» شش بار در قرآن آمده و به معنای آرامش است؛ ما آرامشی به قلوب شما فرستادیم تا ایمانتان را قوی کنید. یعنی آرام باشید، دین است حادثه دارد شکست دارد پیروزی دارد.

دو سال بعد همین ها وارد مکه شدند و با ندای «لا اله الا الله» با این شعار الهی مکه را فتح کردند. اینها را باید دقت کرد که امنیت و آرامش و اطمینان یک نیاز عادی بشر است.

۱- (۹). فتح، ۴.

جنگ مشکلاتی دارد در خانه هم که باشی باز مشکلاتی دارد. الان خانواده هایی وسعشان بد نیست گاهی مراجعه می کنند دعواهای بی خود، زد و خوردهای بیجا، درگیری های بی مبنا. گاهی جوان ها و نوجوان ها در محیط کاری و مدیران در محیط اداره درگیری دارند.

حدیث جالب:

این حدیث بسیار جالب است:

«لَا نِعْمَهَ أَهْنَأُ مِنَ الْأَمْنِ»(۱)؛

هیچ نعمتی بالاتر از آرامش نیست. یک مدیر آرام ممکن است بهتر بتواند کشور را اداره کند. یک مدیر آرام ممکن است بحرانی را پشت سر بگذارد. امام بسیار آرام بود.خبرنگار ایتالیایی در سال ۶۳ به ایران آمد از او پرسیدند: چه چیز امام، شما را جذب کرد؟ پاسخ داد: آرامش امام.

این آدمی که در کشورش جنگ، درگیری و تحریم اقتصادی است، این همه مشکلات، خرابکاری های منافقین، رئیس جمهور کشورش دو یا سه سال قبل ترور شده، کشورش خطر ترور دارد، اما این مرد بسیار آرام است. ماه مبارک رمضان که می شد، امام آن چنان به تعبد و عبادت می پرداخت که خیلی از کارهای کشوری را تعطیل می کرد. ایشان به مسئولین می فرمود: خودتان اداره کنید.

امام خمینی (ره) زمانی که می خواستند از فرانسه به طرف ایران حرکت کنند در فرودگاه خبرنگار سؤال می کند: چه احساسی دارید؟ امام می فرماید: هیچ. آرام است. شخصی که آرام است می تواند این بحران ها را پشت سر بگذارد. شخص آرام می تواند این حوادث را طی کند. این آرامش برای بشر یک گمشده است.

ریشه ناآرامی ها چیست؟ علت این همه اضطراب و ناآرامی (هیستری) چیست؟ من پنج عامل را یادداشت کردم که یکی را امروز برایتان بیان می کنم و بقیه را ان شاءالله روزهای آتی می گویم.

ص: ۱۶۷۷۵

۱- (۱۰). غرر الحکم، ش ۱۰۲۵۴.

دغدغه روزی یک عامل اضطراب

عزیزان من! یکی از عوامل اضطراب که قرآن هم از آن یاد می کند، اضطراب برای روزی و خرج و مخارج است. ترس از فقر و نداری، آینده موهوم و یا دانشگاه می روم، شغلم چه می شود؟ ازدواج کنم؟ خانه از کجا بیاورم؟ زندگی ام چه می شود؟

قرآن کریم می فرماید: آن قدر اضطراب در مشرکین بود که بچه هایشان را می کشتند؛

«وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلاَدَكُم مِّنْ إمْلاَقٍ»(۱)؛

یعنی بچه هایتان را از ترس روزی نکشید. خداوند روزی شما و آنها را می دهد. این یکی از نگرانی هاست که ما در جامعه کم و بیش به آن مبتلا هستیم.

پنج اصل درباره رزق و روزی

من می خواهم از قرآن راه درمان آن را بیان کنم. پنج نکته را درباره روزی خدمتتان می گویم اگر به این نکات اندکی دقت کنید به نظر من منشأ این اضطراب از بین برود و این نگرانی ریشه کن شود.گرچه هر کدام یک منبر جداگانه می خواهد ولی من هر کدام را خلاصه خدمتتان عرض می کنم.

از این پنج نکته می خواهم نتیجه بگیرم که نگرانی از روزی بی خود و بی مبناست. این اضطراب، اضطراب موهوم است چون رزق و روزی مقدر است.

اما این پنج نکته چیست؟

۱. روزی مقدّر

قرآن کریم می فرماید: روزی همه شما مقدر است:

«وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي الأَرْضِ إِلاَّ عَلَى اللّهِ رِزْقُهَا»(۲)؛

همه موجودات عالم همه جنبندگان روزیشان مقدر است. نبی مکرم اسلام (ص) می فرماید:

ص: ۱۶۷۷۶

۱- (۱۱). انعام، ۱۵۱.

۲- (۱۲). هود، ۶.

«وَ لَوْ أَنَّ جَمِيعَ الْخَلَائِقِ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَصْرِفُوا عَنْکَ شَيْئاً، قَدْ قُدِّر لَکَ لَمْ يَسْتَطِيعُوا، وَ لَوْ أَنَّ جَمِيعَ الْخَلَائِقِ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَصْرِفُوا إِلَيْکَ شَيْئاً، لَمْ يُقَدَّرْ لَکَ لَمْ يَسْتَطِعُوا»؛

اگر همه جمع شوند و بخواهند روزی مقدر کسی را از او بگیرند نمی‌توانند، و اگر همه جمع شوند و بخواهند روزی‌ای که برای کسی مقدر نشده به او بدهند نمی توانند.(۱)این یک اصل کلی است که روزی همگان مقدر است.

حکایت مرحوم بافقی

خداوند رحمت کند مرحوم بافقی را که قبرش بالا سر این حرم است. ایشان کسی بود که در صحن همین حرم شریف، با همسر رضاشاه درگیر شد. وقتی همسر و دختر رضاشاه بی حجاب وارد حرم شدند، این پیرمرد یک تنه قد علم کرد، عصایش را بالا برد و گفت: از حرم بیرون بروید، اجازه نمی دهم در حرم حضرت معصومه (علیها السلام) بی حجاب و بدحجاب وارد شود! در نتیجه این اقدام کتک خورد و به شهر ری تبعید شد و مدت ها در تبعید به سر برد.

ایشان آنجا هم صاحب نفوذ بودند و بسیاری از مردم گردشان جمع شده بودند. روزی رئیس شهربانی نزد ایشان آمد و گفت: رضاشاه مرا فرستاده است (می خواست تفقدی کند) گفته به آقای بافقی بگو حالا که در تبعید به سر می بری هر چه لازم داری بگو تا برایت مهیا کنم. دستی به سر و وضع زندگی شما بکشیم و از نظر مالی به شما کمک کنیم. ایشان نگاهی کرد و گفت: هر چه که بخواهم؟ گفت: بله، هر چه شما بخواهید. گفت: امروز آفتاب بسیار شدید است، برو تلگرافی بزن و بگو ابری بیاورد در شهر ری باران خوبی ببارد.

ص: ۱۶۷۷۷

۱- (۱۳). بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۳۷.

رئیس شهربانی گفت: آقا، مسخره می کنید. باران و ابر مگر دست ماست؟! چیزی که دست ماست پول، طلا و نقره و مسایل دنیوی است، اینکه شما فرمودید دست ما نیست. فرمود: برو به اربابت بگو آن کسی که رزق ما را می دهد می فرماید:

«وَفِي السَّمَاء رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ»(۱)؛

رزق ما مقدر است او باید برساند. شما که قدرت یک ابر آوردن را ندارید، قدرت یک امر و نهی به سحاب را ندارید، شما می خواهید رزق و روزی مرا بدهید؟! و بدین ترتیب فرستاده را برگرداند.

ایشان گاهی قم می آمد و به محضر آیه الله بروجردی می رسید. هر وقت مشکل برای شهریه طلاب پیش می آمد ایشان می رفت جمکران نماز می خواند و بر می گشت، مشکل حل بود. تمام شب های چهارشنبه در سرما و گرما می رفت مسجد جمکران نماز می خواند و به این کار مقید بود. می رفت نماز می خواند و شهریه و مسایل دیگر را با خود آقا مطرح می کرد و آقا واسطه می شد و برمی گشت. پس اول اینکه روزی مقدر است.

۲. روزی با حرص افزایش نمی یابد

دوم اینکه روزی با حرص افزایش پیدا نمی کند. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«اِنْ كانَ الرِّزقُ مَقسُوماً فَالحِرصُ لِمَاذَا!؟»(۲)؛

وقتی روزی تقسیم شده پس حرص برای چیست؟

آقای بازاری، آقای راننده، حرص برای چه؟ اجحاف برای چه؟ لجام گسیختگی قیمت ها برای چه؟! بی انصافی در بازار برای چه؟! خود مسئولین می گویند: عمده فروش سه درصد و خرده فروش ده درصد حق دارد سود بگیرد. پنجاه درصد سود می کشی و دست مشتری می دهی، فکر کردی این حرص، روزی مقدر تو را افزایش می دهد؟! در بیماری هزینه می شود و در جای دیگر از دست می رود.

ص: ۱۶۷۷۸

۱- (۱۴). ذاريات، ۲۲.

۲- (۱۵). امالی صدوق، ص ۷.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: حریص از دو چیز محروم است: «الراحه والیقین». یکی آرامش و دیگری یقین.(۱)

آرامش که ندارد راضی هم نیست. همیشه می دود، تلاش می کند و می خواهد با حرص به روزی افزایش کاذب بدهد.

حکایت عبدالله بن ابی یعفور و امام صادق (علیه السلام)

عبدالله بن ابی یعفور از کسانی بود که امام صادق (علیه السلام) او را بسیار دوست داشت و ایشان هم به امام صادق (علیه السلام) ارادت داشت. امام صادق (علیه السلام) به او وعده داده بود که قسم به ولایتم تو اهل بهشتی. روزی عبدالله با ناراحتی به محضر امام صادق (علیه السلام) رسید و عرضه داشت: یا ابن رسول الله! انا طالب الدنیا، من دنیا پرست شدم، طالب دنیا شدم، نجاتم بده! آقا فرمود: طالب دنیا هستم یعنی چه؟ گفت: از کار خوشم می آید هر چه بیشتر کار می کنم بیشتر لذت می برم. (مثلاً اگر پنج ساعت می خواهم در مغازه باشم دوست دارم هفت ساعت باشم، دوست دارم شب هم بایستم، دوست دارم چند کار داشته باشم) تعبیر این بود: دوست دارم مالم افزایش پیدا کند. آقا این یک میل غیر طبیعی نیست؟

امام صادق (علیه السلام)فرمود: به چه منظور می خواهی مالت افزایش پیدا کند؟ گفت: ۱- می خواهم از زن و بچه ام خجالت نکشم. ۲- می خواهم یک فرش را دو تا کنم، خانه را بهتر کنم، زندگی راحت تری داشته باشم، حج بروم، عمره بروم، زیارت قبر پیامبر بروم، به مردم کمک کنم، صدقه بدهم و سفره بیاندازم.

۱- (۱۶).(وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۰؛ خصال، ج ۱، ص ۶۹). امام صادق علیه السلام می فرماید: حُرِمَ الْحَرِیصُ خَصْلَتَیْنِ وَ لَزِمَتْهُ خَصْلَتَانِ حُرِمَ الْقَنَاعَهَ فَافْتَقَدَ الرَّاحهَ وَ حُرِمَ الرِّضَا فَافْتَقَدَ الْیَقِین

امـام صـادق (علیه السـلام)فرمود: «هَـذَا طَلبُ الآـخِرَه»، اینها که گفتی طلب آخرت است. دوست داشـتن شـغل، دوست داشـتن دارایی و تلاش زیاد به منظور اینکه انسان این کارها را انجام بدهد حرص نیست.

حکایت سدیر صیرفی و امام صادق (علیه السلام)

سُدیر صـیرَفی آمد خدمت امام صادق (علیه السـلام) و عرضه داشت: شما به ما می فرمایید کار کنید ولی حرص نداشته باشید، چه کنم؟ حضرت فرمودند:

«إذَا فَتَحْتَ بَابَکَ»،

وقتی در مغازه را بالا کشیدی

«وَ بَسَطْتَ بِسَاطَکَ»

و بساطت را پهن کردی،(پارچه فروشی، خرما فروشی، مغازه داری، کاسبی)،

«فَقَدْ قَضَیْتَ مَا عَلَیْک»،

وظیفـه ات را انجـام داده ای(۱)و ایـن حرص نیست. حرص آن است که کلـک بزنی، نیرنـگ بزنی، کلاـه سـر مردم بگـذاری، دروغ بگویی.

حضور امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بازار کوفه

امیرالمؤمنین (علیه السلام)هر روز به بازار کوفه وارد می شد و فریاد می زد:

«یَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ»،

ای بازاری ها،

«تَبَرَّکُوا بِالسُّهُولَهِ»(۲)

به مردم آسان بگیرید تا برکت مالتان زیاد شود.

در کشورهای اسـلامی غالباً در ماه رمضان یک تخفیف ویژه به مردم می دهند. خود دولت به مردم، شهرداری ها و کسانی که مسئولند از جمله وزارت بازرگانی تخفیف می دهد و بازار سـهولت و تبرک پیدا می کند. نباید لجام گسیخته باشد. مردم ما، به ویژه خانواده های تهی دست از گرانی ها و گاهی از نبود نظارت و سرکشی رنج می برند.

۱- (۱۷). کافی، ج۵، ص ۷۹.

۲- (۱۸). بحارالانوار، ج۱۰۰، ص ۹۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۸۲.

امیرالمؤمنین (علیه السلام)در بازار فریاد می زد: به مردم آسان بگیرند، خدا برکت می دهد. ای مردم دروغ نگویید و قسم نخورید. بدین گونه بازاری ها را نصیحت می کرد. این کلمات را باید در بازارها، تعاونی ها، مغازه ها، بنگاه ها و مراکز عمومی و اداری نصب کنند. اجحاف به مردم حرص است و حرص روزی را زیاد نمی کند.

۳. کاهش روزی با سوء تدبیر

نکته سوم که نکته کارشناسی و مهمی می باشد سوء تدبیر است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «ما أخافُ عَلی امَّتِی الفَقرَ»،من بر امتم از فقر نمی ترسم

«و لکِن أخافُ عَلَیهِم سوءَ التَّدبیرِ».(۱)

از بد تدبیری و سوء تدبیر می ترسم. الان بخشی از گرفتاری های ما در جامعه از بی نظمی است.

دختر جوان، پسر جوان ازدواج کرده، و خانه مادرش اتاق خالی دارد ولی می گوید خانه مستقل می خواهم. تو با این درآمد نمی توانی اجاره بدهی. می خواهم حتماً مهریه ام مثل بقیه باشد، می خواهم سرویس جهیزیه ام از فلان کشور باشد. این بی تدبیری است.

مثلًا اگر تخت خواب یک میلیونی نباشد، سیصد هزار تومانی باشد نمی شود روی آن خوابید؟! اگر کمد صد هزار تومانی باشد نمی شود در آن چینی گذاشت. اگر بشقاب ایرانی باشد نمی شود در آن برنج خورد حتماً باید آرکوپال فرانسه باشد. این بی تدبیری است.

این حدیث قابل تأمل است

«الْقَلِیلُ مَعَ التَّدْبِیرِ أَبْقَی مِنَ الْکَثِیرِ مَعَ التَّبْذِیرِ».(۲)

خدا می داند که این روایت را باید با طلا نوشت؛ مال کمِ با تدبیر، پایدارتر از مال فراوانِ با ریخت و پاش است. یک گاری دارد پنج کیلو میوه می گذارد می فروشد. شب مسجد می آید، خانه می رود، خواب آرام دارد، بچه هایش مؤمن هستند، در دانشگاه قبول می شوند خلاصه همه چیز دارند. اما شخصی هم با ثروت اندوزی به هم ریخته است، چرا؟ چون تدبیر نیست.

۱- (۱۹). عوالی اللئالی، احسائی، ج ۴، ص ۳۹.

۲- (۲۰). غرر الحکم، ح ۸۰۷۹.

حکایتی از سعدی

سعدی حکایت جالبی دارد.پارسازاده ای دو عموی پولدار داشت. پس از فوتشان ارث فراوانی به او رسید – این را در گلستان می گوید – در حال بی پولی، یک مرتبه به پول رسید، سعدی می گوید: شروع به تبذیر و اسراف، فسق و فجور و ریخت و پاش کرد.گفتم: بروم او را نصیحتی کنم بالاخره دو پیراهن بیشتر از او پاره کرده ام، تجربه دارم. رفتم او را نصیحتی کردم، خوشا به حال آن جوانی که نصیحت این پیرمردها را گوش کند. حرف پدر و مادر را قبول کند و همه را دشمن نپندارد.

این آقا یا خانم زندگی کرده، اولاد و نوه دارد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: گرانِ دیگران را ارزان بخرید. منظور از گران دیگران چیست؟ تجربه است. این کاسب در این شغل چند سال تجربه دارد. مقداری از تجربه دیگران استفاده کردن خوب است. با مادر شوهر زندگی کردن چه اشکالی دارد؟ گاهی هم ممکن است یک نیشی باشد ولی باز هم آخرش نوش است. کنارش زندگی کن این قدر بر خودت مشکل مسکن را تحمیل نکن، مشکل زندگی را بیشتر سخت نکن. زندگی را سخت نگیر.

ادامه حکایت:

سعدی می گوید: رفتم نزد آن جوان و گفتم: ای جوان، حالا که به ثروت رسیده ای این زندگی همچون آسیاب است و درآمد هم مثل آبی است که سنگ آسیاب را می چرخاند، اگر این آب کم شود سنگ نمی چرخد و اگر این آب خشک شود سنگ می ایستد. نگذار این درآمد خشک شود؛ ولی جوان گوش نداد.سعدی می گوید: مدتی گذشت، دیدم جوان با لباس های مندرس به فقر و گدایی افتاده است.این سوء تدبیر است. این غیر از حرص و مسأله فقر است.

ص: ۱۶۷۸۲

ما در جامعه امروزی لطمه ها را از سوء تـدبیر می خوریم. آشـنایی به این شـغل نیست ولی می خواهد این شـغل را راه بیندازد. آشـنایی به این شـغل ندارد ولی می خواهد با این شغل فخر فروشی کند. لذا کم می آورد، بدهی هم افزایش پیدا می کند، ربا هم در کار می آیـد و زندگی را متلاشـی می کند. می گوید ده میلیون ورشـکست شدم. می گوید پنجاه میلیون زیر بار قرض ماندم. این آقا دو سال است که وارد بازار شده، تازه ازدواج کرده است، برای اینکه مشـکل اول را حل کند مشـکل دیگری به وجـود آورد، همین طور مشـکل دوم، سوم، چهـارم؛ مثـل موریـانه زنـدگی را از هم می پاشـد. پس نکته سوم این است که در زندگی تدبیر لازم است.

۴. روزی مقدر از راه حرام به دست نمی آید

نکته چهارم:

روزی را بر خودمان حرام نکنیم. یک سؤال: شما که می گویید روزی مقدر است اینها هم که ربا می خورند مقدر است؟

اینها هم که رشوه می گیرند، روزی مقدر است؟

اینها هم که مال مردم را می خورند روزی مقدر است؟

اینها هم که از دیوار مردم بالا می روند و سرقت می کنند، روزی مقدر است؟

در پاسخ مثالی بزنم:

زبانی که خداوند داده اگر کسی فحش بدهد خدا به او گفته فحش بدهد؟ این انگوری که خدا آفریده اگر کسی با آن شراب درست کنـد، خـدا گفته شـراب درست کن؟! عزیز من! همه وسایـل این عـالم دو حکم دارنـد: حلال و حرام. با انگور هم می شـود شـراب درست کرد و هم سـرکه درست کرد. بـا زبـان هم می شود قرآن خوانـد و هم دروغ گفت. بـا چشم هم می شود قرآن دیـد و هم به نامحرم نگاه کرد. روزی حرام جزء روزی مقـدر نیست. روزی مقـدر روزی حلال است و لذا نکته چهارمی که عرض می کنم روزی نباید حرام بشود. در آیات و روایات هم تأکید شده

«كُلُوا مِمّا فِی الْأَرضِ حَلالاً طَيِّباً»(۱) پاکیزه و حلال بخورید.

۵. روزی قابل افزایش و کاهش است

آخرین نکته و نتیجه را خودتان بگیرید و آن این است که روزی قابلافزایش و کاهش است، خداوند می فرماید:

«يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاء».(۲)

حدیث داریم کسی دائم الوضو باشد روزی اش زیاد می شود.(۳)کسی سوره واقعه بخواند روزی اش زیاد می شود.(۴)کسی توکلش بر خدا باشد روزی اش زیاد می شود.

«يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاء»،همان روزی ای که گفتیم مقدر است، قابل افزایش و کاهش هم است.

این پنج مطلب را اگر کنار هم بگذاریم:

۱- روزی مقدر است؛

۲- حرص در افزایش اثر ندارد؛

۳- تدبیر در خرج کردن لازم است؛

۴- روزی حرام نشود؛

۵- توجه در این نکته باشد که روزی قابل افزایش و کاهش است.

با رعایت این اسرار طلایی دیگر جای نگرانی و اضطراب نیست. کسی که نگران آینده است باید تدبیر داشته باشد، باید تلاش کند.

حکایت معاذ بن کثیر

ص: ۱۶۷۸۴

۱- (۲۱). بقره، ۱۶۸.

۲- (۲۲).(زمر، ۵۲). أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاء وَ يَقْدِرُ، آیا آنها ندانستند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد؟!

۳- (۲۳). (کنز العمال، ح۴۴۱۵۴). لَمَّا قِيلَ لَهُ: أُحِبُّ اَن يُوَسَّعَ عَلَيَّ فِي الرِّزقِ؟ - دُم عَلَى الطهارَهِ يُوَسَّع عَلَيكَ فِي الرِّزقِ، به

رسول خدا (ص)عرض شد: دوست دارم روزیم زیاد شود، فرمودند: پیوسته با وضو باش.

۴- (۲۴). مجمع البیان، طبرسی، ج ۹، ص ۲۱۱.

روزی معاذ بن کثیر به محضر امام صادق (علیه السلام) رسید و عرضه داشت: می خواهم کار را کنار بگذارم – پارچه فروش بود- (۱)حضرت فرمود: در این صورت نظرت از اعتبار می افتد. بعد از مدتی حضرت از اصحاب جویای احوال او شدند. گفتند: او دست از کار کشیده است. حضرت فرمودند:

«عَمَلُ الشَّیطَانِ مَنْ تَرَکَ التِّجَارَهَ»(۲)؛

کسب را کنار گذاشتن کار شیطان است. شیطان این را از تو می خواهد. فرمود: کسی که کار را تعطیل کند دو سوم عقلش از بین رفته است. کار را تعطیل نکن، تلاش بکن. آن بخشی که از تو بر می آید انجام بده، خداوند هم می فرماید: ما افزایش می دهیم.

روضه پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم)

روز شنبه و متعلق به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه واله وسلم) اولین شخصیت جهان اسلام است. روز شنبه زیارت حضرت رسول از راه دور مستحب است. از همین جا دل های شما را روانه مدینه می کنم. سلامی خدمت پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه واله وسلم) عرضه بداریم خوشا به حال آن کسانی که اکنون زائر حرم رسول الله (صلی الله علیه واله وسلم) هستند و ماه رمضان را در آنجا درک می کنند. ما هم از همین جا عرض سلام می کنیم ان شاءالله فرشتگان این سلام ما را به پیامبر برسانند و جواب آن حضرت را برای ما بگیرند. قرآن می فرماید: جواب پیغمبر آرامش می آورد.

ص: ۱۶۷۸۵

۱- (۲۵).(کافی، ج ۵، ص ۱۴۹). عَن مَعَاذِ بنِ کَثِیرٍ بَیّاعِ الاکسِیَهِ قَال: قُلتُ:لِأبِی عَبدِاللهِ (ص): إنّی قَد هَمَتُ أن اَدَعَ السُّوقَ وَ فِی یَدی شَیءٌ؟ فَقَالَ: اِذا یَسقُطَ رَأیُکَ وَلا یَستَعَانَ بِکَ عَلَی شَیءٍ. امام صادق علیه السلام – در پاسخ به معاذ بن کثیر جامه فروش، که پرسید: من برای خود ثروتی دارم و تصمیم دارم بازار را رها کنم – فرمود: در این صورت نظرت از اعتبار می افتد و در هیچ چیز از تو کمک گرفته نمی شود

۲- (۲۶). وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۶.

یکی از عوامـل آرامش، سـلام و درود و جواب سـلام است که بـه مردم می دهـد. قرآن می فرمایـد: ایـن بـاعث آرامش است.زهرای مرضـیه (علیها السلام) هر وقت احساس دل تنگی و انـدوه می کرد، به دیدار پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه واله وسلم) می آمـد و آرامش را در چهره پیغمبر می دید و با گفت و گو با پیغمبر آرامش می یافت. ای رسول خدا! از همین جا خالصانه این سـلام ها را به محضر شـما می رسانیم و از شـما می خواهیم همه ما را مشـمول عنایت و شـفاعت و توجه خود قرار بدهید.

یا وجیهاً عندالله اشفع لنا عندالله.

اولین مرثیه سرا و روضه خوان کنار قبر پیغمبر (صلی الله علیه واله وسلم)، زهرای مرضیه (علیها السلام) بود.

روایت انس ابن مالک:

انس بن مالک می گوید: آن شبی که پیغمبر را به خاک سپردیم و از غرفه او بیرون آمدیم، تاریک بود. ناگهان متوجه صدای گریه ای شـدم. فهمیدم حضـرت زهرا (علیها السـلام) است. فرمود: ای انس! پیامبر را خاک کردید؟ عرضه داشـتم: بله. فرمود: چطور طاقت آوردید سنگ لحد بچینید؟! چطور طاقت آوردید خاک بریزید؟!(۱)پیامبری که ۲۳ سال تحمل کرد، به او سنگ زدند، ناسزا گفتند، توهین کردند، او را ساحر و مجنون خواندند همه را برای خدا تحمل کرد.

می گوید: اتاق را خالی کردیم. زهرای مرضیه (علیها السلام) رفت کنار قبر پدر، خاک را بر می داشت و به سر و صورت می ریخت.

بابا، یا رسول الله! یا ابتا!

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا صُبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ صِرْنَ لَيَالِيَا(۲)

۱- (۲۷). سوگنامه آل محمد، ص ۲۳.

۲- (۲۸). مناقب، ج ۱، ص ۲۴۲؛ بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۰۶.

بابا، اگر این مصیبت بر روزها نازل شود، شب می شود. بابا برخیز من فاطمه ام همان فاطمه ای که وقتی می آمدم بلند می شدی مرا در آغوش می گرفتی. بابا چه شده صدایت می زنم اما جوابم را نمی دهی؟!

کنار قبر پدر اشک می ریخت.

عرض کنم یا فاطمه! پدر از دست دادی حق داری. پدر مهربانی چون پیامبر، کنار قبرش ناله بزنی. اما فاطمه جان پدرت را با احترام به خاک سپردند، کسی مانع گریه شما کنار قبر پدر نشد، اما دل ها بسوزد برای دختر اباعبدالله وقتی آمد کنار بدن پاره پاره پدر. بدنی، سینه و پشت از هم شناخته نمی شد. آن قدر بر بدن، اسب دوانده بودند که بدن قطعه قطعه شده بود، کوبیده شده بود، لذا پدر را نشناخت، صدا زد

«عَمَّتِی هَذَا نَعشُ مَن؟!»؛

عمه جان این بدن قطعه قطعه از کیست؟!

وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ.(۱)

دعا (۳۶)

ماه رمضان، ماه سخن گفتن ربّ با عبد

ماه رمضان، ماه سخن گفتن ربّ با عبد

اَعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبّ ِالْعَلَمِین وَ صَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرین وَ لَعَنَهُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اسْمَعْ نِدَائِی إِذَا نَادَیْتُکَ وَ اسْمَعْ دُعَائِی إِذَا دَعَوْتُکَ وَ أَقْبِلْ عَلَیَّ إِذَا نَاجَیْتُکَ فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَیْکَ وَ وَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیْک »(۱

خدایا بر محمد و خاندانش درود فرست و صدایم را بشنو هنگامی که تو را صدا می‌زنم؛ به دعایم گوش فرا ده، آن‌هنگام که تو را می‌خوانم و رو به من فرما در آن‌زمان که با تو نجوا می‌کنم. همانا من به سوی تو فرار کرده‌ام و در مقابل تو ایستاده ام.

ص: ۱۶۷۸۷

۱- (۲۹). شعراء، ۲۲۷

مقدمه

بحث ما (...) و آن این بود که ادعیه ما دو قسم است: ادعیه مأثوره، و ادعیه غیرمأثور. راجع به دعای غیرمأثور شاید بیش از بیست موضوع را به عنوان آداب و شرایط دعای غیرمأثور، مطرح کردم. خود دعاهای مأثوره هم دارای اقسامی هستند؛ موقته، غیرموقته. موقته هم دوباره دارای اقسامی هستند. من دیدم به هیچ نحوی وارد بحث این‌ها نشده ام. لذا حالا که بحث دعا را مطرح کردم، ادامه می‌دهم تا تقریباً بحث را کامل کنم.

ماه رمضان، ماه سخن گفتن ربّ با عبد

به عنوان جلسه اول، دوباره ذهن‌های دوستان را متوجه دو مطلب می کنم. اوّل، این معنا که ماه مبارک رمضان به حسب آنچه که اهل معرفت می گویند، ماه سلوک إلی الله تعالی و دار ضیافت الله است. طبق آنچه که ما در معارفمان داریم، مطلب این است که این ماه، ماهی است که ربّ با عبدش سخن گفته است. به حسب روایتی که من سابقاً از امام صادق(علیه السلام) نقل کردم، کتب آسمانیه از تورات و انجیل و زبور تا قرآن، همه در ماه مبارک رمضان به پیامبران الهی نازل شده است. یعنی این ماه، ماهی است که خداوند با بندگانش سخن گفته است و آن‌ها را مورد خطاب قرار داده و مورد عنایت خاصّه خودش قرار داده است.

ماه رمضان؛ بهار قرآن

لذا ما در روایات بسیار داریم که در ماه مبارک رمضان، به قرائت قرآن سفارش شده است. حالا جهت آن را بعداً عرض می‌کنم.(1) ما در روایاتمان نسبت به این موضوع، تعبیرات مختلفی داریم. این روایت از امام باقر(علیه السلام) نقل شده است و معروف است: «لِكُلِّ شَیْ ءٍ رَبِيعٌ وَ رَبِيعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَان»(2) هرچیزی بهاری دارد و بهار قرآن ماه مبارک رمضان است. یا روایتی که از امام صادق(علیه السلام)است که راجع به ماه‌ها حضرت می‌فرماید: «فَغُرَّةُ الشُّهُورِ شَهْرُ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَ هُوَ شَهْرُ رَمَضَانَ» تا به این جمله می‌رسد: «فَاسْتَقْبِلِ الشَّهْرَ بِالْقُرْآنِ»(3) تو به این ماه با قرآن رو بیاور! حالا من عرض خواهم کرد که منظور چیست. یا در آن خطبه معروفی که از پیغمبر اکرم(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است، حضرت فرمود: «أَيُّهَا النّاس... إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَهِ وَ الرَّحْمَهِ وَ الْمَغْفِرَه» تا اینجا «وَ مَنْ تَلَا فِيهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الشُّهُور».(4) این تعبیر هست که اگر کسی یک آیه از قرآن را در این ماه تلاوت کند، اجر او مثل این است که در ماه‌های دیگر یک ختم قرآن کرده باشد. این اجرِ خیلی زیادی است.

۱- (۲). من جلسات گذشته، در این سنوات به این روایات که الآن می خوانم، چندان اشاره‌ای نداشتم. ولی این‌ها را امشب عرض می‌کنم. چون ذیل آن می‌خواهم مطلبی را عرض کنم که قبلاً نگفته بودم.

۲- (۳). الکافی ۲ ۶۳۰

۳- (۴). وسائل الشیعه ۱۰ ۳۰۵

۴- (۵). وسائل الشيعه ۱۰ ۳۱۳

ختم قرآن؛ سنت ائمه: در ماه مبارک رمضان

یـک روایت در وسائل از مُقنع مفیـد(رضوان الله علیه) نقل شـده که در آن آمـده حضـرات ائمه در ماه مبارک رمضان ده ختم قرآن می کردنـد. یعنی هر سه روز، یک ختم قرآن. روایتی است که محدث قمی از مرحوم مجلسـی(رضوان الله علیه) نقل می کنـد که در یک حـدیث هست که بعضـی از ائمه(علیهم السـلام) در ماه مبارک رمضان، چهل ختم قرآن می‌کردنـد و اگر هر ختم قرآن را ثـوابش را به روح مقـدس یکی از چهـارده معصوم(علیهم السـلام) هـدیه کنـد، ثوابش مضـاعف می شود. در آن روایت دارد که هر ختم قرآنی که می‌کردند، ثوابش را به یکی از معصومین(علیهم السلام) هدیه می‌کردند. این‌ها یعنی چه؟

چرا تلاوت فراوان؟

حالاـ جهت این بود که اثر این کارهـا در قیامت این است که همنشـین با قرآن می‌شونـد. می‌خواسـتم این را عرض کنم که در روایت دارد اجر چنین کسـی آن است که در روز قیامت با ائمه(علیهم السـلام) باشـد. این همه سـفارش که می‌کنند که در ماه مبـارک رمضان هرچه می‌توانیـد قرآن تلاوت کنیـد، برای این است. من اشارتاً عرض کنم که —قبلاً هم روی آن تأکیـد کردم که- اهـل معرفت می‌گوینـد قرآن کلاـمی است که از مصـدر وحی برای بنـدگان صادر شـده و نزول پیـدا کرده است. تلاوت قرآن، یادآور این معنا است که در این ماه، خدا بندگان را مخاطب قرار داده است و این معارف را به وسیله انبیائش برای آن‌ها فرستاده است.

«أَیُّهَا النّاس»، «أَیُّهَا المُؤمِنون»، این خطاب‌های قرآنی یک افتخار برای بنـدگان است. مایه افتخار و مباهات است. قرآن خواندن در این مـاه به این معنـا است که برای انسـان یـادآور این نکته است که در این مـاه من مـورد عنـایت الهی قرار گرفته ام و او به وسـیله انبیائش مرا مخاطب قرار داده است و من را به حساب آورده و مرا از بقیه حیوانات جـدا کرده و این معارف را برای من فرسـتاده است. خودِ این لـذت‌بخش است! این‌که ائمه(علیهم السـلام) در این مـاه ده ختم یـا چهل ختم قرآن می‌کردنـد و حتی بعضی از روایات را که من دیده ام اصلاً رقم هم نمی‌گذارد، برای این مطلب است.

ص: ۱۶۷۸۹

لذّت تکرار خطاب محبوب

در یک روایت هست که زین العابدین(صلوات الله علیه)در این ماه سخن که می گفت، سخن او یا آیات الهی بود و یا دعا. این‌ها همه گویای این معنا است که خودِ این تکرار کلامِ ربّ لذت‌بخش است. یعنی اگر یک رابطه محبت، بین مُحبّ و محبوب باشد، اقتضایش این است که انسان سخن محبوبش را یادآوری کند. چقدر هم لذت می‌برد که محبوب این سخنان را به من گفته است! اگر مُحبّ، مُحبّ واقعی باشد سخن محبوب برای او لذت‌بخش است و تکرار آن به او جلا می بخشد و به روحش صفا می بخشد. لذا ما در روایات می‌بینیم که اینطور سفارش شده است که قرآن نازل را تلاوت کنید.

ماه رمضان، ماه سخن گفتن عبد با ربّ

در گذشته من این را عرض کردم که اهل معرفت از دعا به «قرآن صاعد» تعبیر می کنند. یعنی محبوب و مولا، اجازه فرموده است که بنده در این ماه از هر دری با او سخن بگوید. این مطلب در روایات ما هست و تأکید هم شده که خدا به من اجازه داده است که در این ماه با او حرف بزنم.(۱) به تعبیر دیگر این ماه، ماه سخن گفتن بین «محبوب و مُحبّ» و «مُحبّ و محبوب» است؛ ماه گفتگوی «ربّ با عبد» و «عبد با ربّ» است. از طرفی ماه سخنان ربّ را تکرار کردن و لذت‌بردن است و از طرف دیگر ماهی است که عبد سخنانش را با ربّش می گوید.(۲)

ص: ۱۶۷۹۰

۱- (۶). که بعد ــ انشاء الله ــ من وارد می‌شوم؛ جهت مأثوره و غیرمأثوره‌اش را هم داریم؛

۲- (۷). من سال گذشته دعاهای غیرمأثور را بحث کردم. مولا به او اجازه داده آنچه را که از امور مادی و معنوی از مولایش تقاضا دارد، البته با آن آداب و شروطی که من گذشته گفتم، این‌ها را مطرح کند.

هر چه می‌خواهی درخواست کن!

این تعبیراتی که ما در روایاتمان نسبت به ماه مبارک رمضان داریم که از امام صادق(علیه السلام) منقول است که علی(علیه السلام) فرمود: «عَلَيْكُمْ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ بِكَثْرَهِ الِاسْتِغْفَارِ وَ الدُّعَاء»(۱) یعنی هیچ‌کدام از خواسته‌هایت را کنار نگذار! هر خواسته ای داری بگو! معنای «کثرت» این است؛ چه مادی، چه معنوی، این خواسته ها را با خدا در میان بگذار و از او تقاضا کن.

ماه باز شدن درب‌های آسمان

این مطلب یک سرّی دارد که من نمی‌خواهم وارد آن مسائل شوم که مسائل پیچیده‌ای است.(۲) اما ما نسبت به ماه مبارک رمضان این را داریم که «إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تُفَتَّحُ فِی أَوَّلِ لَيْلَهٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ»؛(۳) تمام درب‌های آسمان، از شب اول ماه رمضان تا آخرین شب باز شده است. در روایت «درب‌ها» دارد. این تعبیر «ابواب» که در اینجا هست، این یعنی چه؟

روایت از علی(علیه السلام) دارد: «أَلَا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ مُفَتَّحَهٌ مِنْ أَوَّلِ لَيْلَهٍ مِنْه»؛(۴) من این روایت را قبلاً نخوانده بودم. آگاه باشید که درب‌های آسمان -تعبیر به «ابواب» می‌کند- از شب اول ماه مبارک رمضان باز است. فقط به یک نکته اش اشاره کنم؛ یعنی تمام حُجُب از ناحیه ربّ، برداشته شده است. در این ماه دیگر هیچ حجابی نیست. یعنی از ناحیه خداوند نسبت به بندگانش هیچ حجابی نیست. هیچ دری بسته نیست؛ اصلاً و ابداً. تمام درب‌ها باز است. اگر بخواهیم این را تنزّل بدهیم باید بگوییم، هر تقاضایی -اگر متناسب با دربی از درب‌های رحمت الهی باشد- این تقاضا به ربّ می‌رسد؛ هر تقاضایی! چه مادی و چه معنوی به ربّ می‌رسد و به هیچ مانعی از آن ناحیه برخورد نمی‌کند. چون ابواب سماء باز است.

ص: ۱۶۷۹۱

۱- (۸) . الکافی ۴ ۸۸

۲- (۹). من این را گذشته هم مطرح کرده بودم آن‌هایی که اهل آن هستند مراجعه کنند به روایات

۳- (۱۰). مستدرک الوسائل ۷ ۴۲۱

۴- (۱۱). وسائل الشیعه ۱۰ ۳۰۴

خود خدا همه دعاها را می‌شنود!

نتیجه آن چیست؟ نتیجه آن این است که این تقاضاها در این ماه بی‌جواب نمی‌مانـد. به تعبیر روز هیچ دعایی به بایگانی نمی‌... رود! بلکه مستقیم به دست خودش می‌رسـد؛ مستقیم خودش می‌شنود. به این جملات مناجات علی(علیه السلام) که من این چنـد سال اول بحثم می‌خوانم و در روایت دارد که همه ائمه(علیه السلام) این مناجات را می خواندنـد، دقت کنیـد: «وَ اسْمَعْ نِدَائِی إِذَا نَادَیْتُکَ وَ اسْمَعْ دُعَائِی إِذَا دَعَوْتُکَ وَ أَقْبِلْ عَلَیَّ إِذَا نَاجَیْتُکَ» خطاب به خودِ خدا می کند. هیچ کدام از این تقاضاها بدون جواب نمی‌ماند.

به همه دعاها پاسخ مثبت داده می‌شود!

لذا ما در روایت از پیغمبر اکرم(صلّی الله علیه و آله وسلّم) داریم که حضرت فرمود: «وَ دُعائُکُم فیهِ مُستَجاب»؛(۱) یعنی دعای شما در ماه مبارک رمضان بی‌جواب نمی‌مانـد. این دعاها مستجاب است و بی جواب نمی‌مانـد. اما جواب چیست ؟ آن وقت علی(علیه السلام) می گوید: «أَلَا وَ الدُّعَاءُ فِیهِ مَقْبُولٌ»(۲) جواب‌ها همه مثبت است. هیچ جواب منفی در کار نیست. هیچ دعایی جواب منفی نـدارد. لـذا این‌که من بحثم را متمرکز کردم روی دعـا و تقسیماتی که قبلاً ذکر نکردم، به این دلیل است که این مطالب را تکمیل کنم.

رحمت بی کران خداوند در این ماه

امـا یـک روایت بخوانم و آن روایت این است که در هر روز از مـاه مبـارک رمضـان هنگام افطار خداونـد هزار هزار نفر را از آتش نجات می‌دهـد و شب جمعه و روز جمعه مـاه مبـارک رمضان «در هر ساعت» این کار را می کنـد. یعنی هر ساعت شب جمعـه و هر سـاعت روز جمعه، هزار هزار نفر را از آتش نجات می‌دهـد. بعـد در روایت دارد آن کسـانی را آزاد می کنـد که مستحق عذاب هستند. این ماه، یک چنین ماهی است.

ص: ۱۶۷۹۲

۱- (۱۲). فضائل ال أشهرالثلاثه ۷۷

۲- (۱۳). وسائل الشیعه ۱۰ ۳۰۴

اولین شب جمعه ماه مبارک رمضان است. بیایید سودا کنیم؛ می‌شود همین امشب همه چیز را از خدا بخواهیم. امشب، شب جمعه هم هست، اولین شب جمعه این ماه است. خدایا! تمام این درب‌ها را که باز کردی؛ دعاها را هم که جواب می‌دهی؛ جواب‌ها هم که همه مثبت است و مقبول است؛ همه را از ما قبول کن. «سودا چنان بُوَد که یک‌جا کند کسی». یک امشب را بیا سودا کنیم.

ذکر توسل به حضرت زهرا(سلام الله علیها)

من یک دعا از علی(علیه السلام) نقل می‌کنم و وارد توسلم می‌شوم. علی(علیه السلام) وقتی زهرا(سلام الله علیها) از دنیا رفته بود و جنازه حضرت روی زمین بود، «لَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَةُ(سلام الله علیها) قَامَ عَلَيْهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ(علیه السلام)» آن‌گاه که زهرا درگذشت، امیرالمؤمنین کنار جنازه‌اش ایستاد. «وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّی رَاضٍ عَنِ ابْنَهِ نَبِيِّكَ» اینطور دعا کرد: خدا! من از دختر پیغمبرت راضی هستم. «اللَّهُمَّ إِنَّهَا قَدْ أُوحِشَتْ فَآنِسْهَا»؛ خدا! اکنون که فاطمه تنها شده، تو خودت همدم او باش. «اللَّهُمَّ إِنَّهَا قَدْ هُجِرَتْ فَصِلْهَا» خدایا! فاطمه جدا شد، ولی تو وصلش کن. آخرین جمله‌اش این است: «اللَّهُمَّ إِنَّهَا قَدْ ظُلِمَتْ فَاحْكُمْ لَهَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»(۱) خدایا! به فاطمه ستم شد، خودت دادِ او را بستان که تو بهترین دادستانی.

علی چه می‌خواهد بگوید؟ یک ستم این بود که فدکش را غصب کردند. من سراغ آن نمی‌روم. اما ستم بالاتر چه بود؟ من روایتی را نقل می‌کنم که از خود فاطمه(سلام الله علیها) نقل شده است. چند جمله را بیشتر نمی‌گویم. التماس دعا دارم. می‌گوید: من پشت درب بودم. درب خانه‌ام را آتش زدند؛ شعله آتش زبانه می کشید؛ «وَ رَكَلَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ فَرَدَّهُ عَلَيَّ»؛ چنان لگدی به این درب نیم‌سوخته زد که این درب روی من افتاد؛ «وَ أَنَا حَامِلٌ»؛ در حالی که من باردار بودم؛ «فَسَقَطْتُ لِوَجْهِی»(۲) با صورت به زمین خوردم... در این حال فاطمه دو نفر را صدا کرد. اوّل گفت: «يَا أَبَتَاهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَكَذَا كَانَ يُفْعَلُ بِحَبِيبَتِكَ وَ ابْنَتِكَ»؛ ای پدر، آیا با دخترت اینطور رفتار می‌کنند؟ نفر دوم فضّه بود؛ گفت: «آهِ يَا فِضَّهُ إِلَيْكِ فَخُذِينِی! فَقَدْ وَ اللَّهِ قُتِلَ مَا فِی أَحْشَائِی مِنْ حَمْلٍ»

۱- (۱۴). بحارالأنوار ۱۰۰ ۲۵۶

۲- (۱۵). بحارالأنوار ۳۰ ۳۴۹

منبع:mojtabatehrani.ir

دعا – وداع با ماه مبارک رمضان – جلسه ۲۸

وداع با ماه مبارک رمضان

أعوذُ باللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیم؛ بسم اللّهِ الرّحمنِ الرّحیم؛ «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ وَ اسْمَعْ نِدَائِی إِذَا نَادَیْتُکَ وَ اسْمَعْ دُعَائِی إِذَا دَعَوْتُکَ وَ أَقْبِلْ عَلَیَّ إِذَا نَاجَیْتُکَ فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَیْکَ وَ وَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیْکَ»(۱)

مروری بر مباحث گذشته

گفته شد ماه مبارک رمضان ماهی است که در آن به تلاوت آیات الهی یعنی قرآن و دعای به خیر برای خود و دیگران چه نسبت به امور دنیوی و چه اخروی ترغیب شده است. بحث ما در این ماه مبارک و بقیهٔ بحث های گذشته و بعد هم در ذیلش تذکّراتی که در ماه مبارک رمضان دادیم، باز هم راجع به دعا بود.

در این جلسه، بنای بحث کردن ندارم، چون می خواهم این جلسه را جلسهٔ آخر قرار بدهم. به ذهنم آمد که مروری بر روایاتی که در باب ماه مبارک رمضان و آثاری که در این ماه از ناحیهٔ خداوند متعال مترتب است وارد شده است، داشته باشم. روایات بسیار است و من به بعضی از روایاتی که در باب ماه مبارک رمضان وارد شده است اشاره میکنم.

همه بخشیده میشویم!

در روایتی است که: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَی فِی کُلِّ لَیْلَهٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عِنْدَ الْإِفْطَارِ سَبْعِینَ أَلْفَ أَلْفِ عَتِیقٍ مِنَ النَّارِ»؛ خداوند در هر شب از ماه مبارک رمضان، هنگام افطار هفتاد هزار هزار شخص را که همه مستوجب آتش هستند از آتش نجات می دهد، «فَإِذَا کَانَ آخِرُ لَیْلَهٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ»؛ شب آخر ماه رمضان که می شود، «أَعْتَقَ فِیهَا مِثْلَ مَا أَعْتَقَ فِی جَمِیعِهِ»؛(۲) شب آخر ماه رمضان به مقدار تمام آنچه که در ماه رمضان از آتش نجات داده است، نجات می دهد.

ص: ۱۶۷۹۴

۱- (۱). بحارألانوار، ج۹۱، ص۹۶

۲- (۲). بحارالأنوار، ج ۹۵، ص۱۸۷

آیا کسی هست که بخشیده نشود؟!

در روایت دیگری داریم: «إِذَا کَانَ أَوَّلُ لَیْلَهٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ غَفَرَ اللَّهُ لِمَنْ شَاءَ مِنَ الْخَلْقِ»؛ وقتی که شب اول ماه رمضان می شود خداوند هر کسی از مخلوقاتش، که مورد مشیّتاش قرار بگیرد تا او را بیامرزد مورد غفران قرار می دهد، «فَإِذَا کَانَتِ اللَّیْلَهُ الَّتِی تَلِیهَا ضَاعَفَهُم»؛ شب اول به هر مقدار بود، شب دوم دو برابر، «فَإِذَا کَانَتِ اللَّیْلَهُ الَّتِی تَلِیهَا ضَاعَفَ»؛ و هر شب بعد از شب دیگر دو برابر شب قبل بخشیده میشوند، «کُلَّ مَا أَعْتَقَ حَتَّی آخِرَ لَیْلَهٍ فِی شَهْرِ رَمَضَان»؛ تا شب آخر می شود، «تُضَاعَفُ مِثْلَ مَا أَعْتَقَ فِی کُلِّ لَیْلَه»؛(۱) که دو برابر آنچه که در هر شب بخشیده و از آتش نجات داده بود نجات می دهد که برای ما بزرگترین، بالاترین و ارزش مندترین اثر الهی درماه مبارک رمضان همین است، یعنی آمرزش و تطهیر است.

شقی چه کسی است؟

در خطبه ای، پیغمبراکرم خطاب به مردم فرمودند: «قَدْ أَقْبَلَ إِلَیْکُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَکَهِ وَ الرَّحْمَهِ وَ الْمَغْفِرَهِ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَ أَیَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَیَّام وَ لَیَالِیهِ أَفْضَلُ اللَّیَالِی وَ سَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ»؛ و بعد مهم اینجاست، «هُوَ شَهْرٌ دُعِیتُمْ فِیهِ إِلَی ضِیَافَهِ اللَّهِ وَ جُعِلْتُمْ فِیهِ مِنْ أَهْلِ کَرَامَهِ اللَّهِ أَنْفَاسُکُمْ فِیهِ تَسْبِیحٌ وَ نَوْمُکُمْ فِیهِ عِبَادَهٌ وَ عَمَلُکُمْ فِیهِ مَقْبُولٌ وَ دُعَاؤُکُمْ فِیهِ مُسْتَجَابٌ فَسَلُوا اللَّهَ رَبَّکُمْ بِنِیَّاتٍ صَادِقَهٍ وَ قُلُوبٍ طَاهِرَهٍ أَنْ یُوَفِّقَکُمْ لِصِیَامِهِ وَ تِلَاوَهِ کِتَابِهِ فَإِنَّ الشَّقِیَّ»؛ این مهم است، «فَإِنَّ الشَّقِیَّ مَنْ حُرِمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِی هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِیم»؛(۲) یعنی شقی تر از این نداریم که ماه مبارک رمضان بیاید و تمام بشود و شخصی مورد مغفرت واقع نشود. خدا شاهد است من این روایات را نگاه می کردم گفتم: خدایا! امشب که شب آخر است و بنای تو بر این است که بیایی و به اندازه تمام ماه ببخشی، پس ما هم یکی از آنها باشیم.

۱- (۳). إقبال الأعمال، ج ۱، ص۳

۲- (۴). بحارالأنوار، ج ۹۳، ص۳۵۶

مغفرت الهی...

در روایتی از امام صادق((صلوات الله علیهم اجمعین) است که: «قَالَ: مَنْ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ إِلَی قَابِلٍ إِلَّا أَنْ يَشْهَدَ عَرَفَهَ»؛(۱) کسی که در ماه مبارک رمضان مورد مغفرت خدا قرار نگیرد، دیگر در آینده امید مغفرتی برای او نیست مگر اینکه، روز عرفه در عرفات دعا کند تا خدا از او بگذرد. دقّت کنید! می خواستم بگویم: اثر برجسته ای که در تمام روایات هست چیست؟ و آن «مغفرت» است.

دارد درها بسته میشود!

روایتی بود که در گذشته متعرّض شده ام: «قال رسول الله (صلّی الله علیه و آله و سلم) إِنَ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تُفَتَّحُ فِی أَوَّلِ لَيْلَهٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ لَا تُغْلَقُ إِلَی آخِرِ لَيْلَهٍ مِنْهُ»؛(۲) این روایت را مکرّر خوانده ام. شب اوّل ماه رمضان در های آسمان ها باز می شود و تا شب آخر بسته نمیشود. اگر امشب شب آخر باشد درها بسته می شود. میخواهم بگویم: حواستان جمع باشد که الآن ما در چه وضع و چه موقعیّتی قرار داریم.

هر زمان کسی آزاد میشود!

در روایتی است از علیعلیه السلام) است: «أَلَا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ مُفَتَّحَهٌ مِنْ أَوَّلِ لَيْلَهٍ مِنْهُ»؛(۳) علیعلیه السلام) همین مطلب را می فرمایند. بعد دارد: «عَلَيْكُمْ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ بِكَثْرَهِ الِاسْتِغْفَارِ وَ الدُّعَاءِ».(۴) در روایتی است که در آخر هر روز از روزهای ماه مبارک رمضان در وقت افطار،(۵) خداوند متعال هزار هزار نفر از آتش جهنّم آزاد میکند و چون شب جمعه و روز جمعه می شود در هر ساعتی، هزار هزار شخص را از جهنّم آزاد می کند.

ص: ۱۶۷۹۶

۱- (۵). وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص۳۰۵

۲- (۶).بحارالأنوار، ج ۹۳، ص ۳۴۴

۳- (۷). بحارالأنوار، ج ۹۴، ص ۱۳۰

۴- (۸).وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص۳۰۹

۵- (۹). روایتی خواندم که در آنجا هفتاد هزار هزار امّا اینجا میفرماید منبع:پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی

آیا توبهمان قبول شده است؟

صحبت یکی یا دو روایت نیست. میخواستم فقط این را بگویم که: ماه رمضان را درک کردیم، امّا چه چیز گیرمان آمده؟ می توانید بگویید؟ در این ماه مبارکی که همهٔ برکات درونش بوده است تا جایی که خواب در آن عبادت و نفس ها تسبیح است و این همه لطف از ناحیه خداوند آمده است؛ آیا بهره ای بردهایم یا نبردیم؟ گفتم این روایات را بخوانم و بگویم: بیایید امشب را غنیمت بشماریم. امشب برویم در خانه خدا و بگوییم: خدایا! غلط کردیم؛ خدایا! ما را ببخش؛ این همه را بخشیدی، ما را هم ببخش. ما بدتر از مشکرینی نبودیم که توبه کردند و توبه شان را قبول کردی؛ ما به ظاهر مؤمن هستیم، مسلمان هستیم و قبولت داریم. امشب ما را دست خالی رد نکن؛ تو اکرم الاکرمین هستی.

امشب را قدر بدانیم

از خدا بخواهیم حاجات ما و دیگران را بدهد. این را تذکّر بدهم: امشب، چون درها باز است و تا سحر بسته نشده و فرصت داریم؛ هم از خدا برای خودتان درخواست کنید و هم برای دیگران، که البته بهتر است؛ چون در روایات داریم که چند هزار برابر اجر میدهند و دعایی که دیگران در حق ما می کنند مستجاب می شود، امّا معلوم نیست که دعای خودمان مستجاب بشود یا نه.

با زبان دیگران معصیت نکردهام

در روایت دارد که به حضرت موسی خطاب شد: تو مرا به زبانی بخوان که هرگز معصیت نکردهای. گفت: خدایا! من چگونه می توانم این کار را بکنم؟ بالاخره از این زبان خطا صادر شده است. خطاب شد: بگو تا دیگران برای تو دعا کنند، چون تو به زبان دیگران معصیت نکرده ای. چنین سفارشی برای این است که در مورد دیگران خیلی دعا کنید؛ خدا چند هزار برابر به شما میدهد.

ص: ۱۶۷۹۷

برای اینجانب دعا کنید!

این فقط مروری بود و میخواستم تذکّری بدهم. ضمناً من هم از آنهایی باشم که دعایم میکنید. از همه تان تقاضا می کنم من را هم دعا کنید. تعارف نمی کنم و جدی میگویم. من محتاج دعای شما هستم. آمدم این را به شما بگویم: امشب شب آخر ماه رمضان است؛ برای من دعا کنید تا من هم از این فرصت در حق خودم استفاده کرده باشم.

وصیّت زهرا(سلام الله علیها)

می خواهم بروم سراغ توسّلم و می دانید توسّل من چیست. یا زهرا!یا زهرا!... در این ماه همهٔ توسّل ما به شما و خاندان شما بوده است. امشب عنایت خاصی به ما بکنید. راوی می گوید: بر طبق وصیّت زهرا(سلام الله علیها) به علیعلیه السلام) فرموده بود: من را شب تجهیز کن، شب غسلم بده و مرا شب کفن و دفن کن. علیعلیه السلام) هم بر طبق وصیت زهرا(سلام الله علیها) میخواهد همان کار را بکند. از آن طرف هم به اسمابنتعمیس گفت: تو علی را کمک کن. اسما میگوید: من آب می ریختم و علی از زیر پیراهن زهرا را غسل می داد. در بین غسل بود که دیدم دست از غسل دادن برداشت و های های دارد گریه می کند. گفتم: آقا! چرا ایستادید؟ گفت: دستم به بازوان رسید...

فرزندان، بیتاب مادر

غسل تمام شد. زینب(سلام الله علیها) را صدا کرد و گفت: برو و آن حنوط بهشتی را که سهم مادرت هست بیاور. زهرا(سلام الله علیها) را هنوط و کفن کرد. بعد می گوید: «فَلَمَّا هَمَمْتُ أَنْ أَعْقِدَالرِّدَاءَ»؛ می دانی یعنی چی؟ یعنی وقتی خواستم بند کفن زهرا را ببندم و گره بزنم، «نَادَيْتُ يَا أُمَّ كُلْثُوم يَا زَيْنَبُ يَا سُكَينَهُ يَا فِضَّهُ يَا حَسَنُ يَا حُسَيْنُ هَلُمُّوا تَزَوَّدُوا مِنْ أُمِّكُمْ»؛ بچّههای زهرا را صدا کردم: بیایید و از مادر توشه برگیرید، «فَهَذَا الْفِرَاقُ وَ اللِّقَاءُ فِي الْجَنَّهِ»؛ دیگر شما مادر را نخواهید دید مگر در بهشت؛ بچّهها آمدند. امام حسن خودش را بر روی سینه زهرا(سلام الله علیها) انداخت و امام حسین خودش را بر روی پاهای مادر. میگوید: دیدم امام حسن میگفت: مادر! من حسن هستم؛ با من صحبت کن تا قبل از اینکه روح از بدنم مفارقت کند و امام حسین، صورت بر کف پای مادر گذاشته و می گوید: مادر! من حسین تو هستم، با من صحبت کن قبل از آنکه دلم شکافته شود. علی(علیهالسّلام) قسم میخورد و میگوید: به خدا قسم! دیدم، دستهای زهرا از کفن بیرون آمد، یک دست گردن امام حسن انداخت و یک دست بر گردن امام حسین و آنها را به سینه چسبانید. منادی چنان نالهای زد که: یا علی! اینها را از سینهٔ زهرا بردار که نزدیک است ملائکهٔ آسمان...

دعا – حکمت الهی و مصلحت اندیشی عبد – جلسه ۲۷

حکمت الهی و مصلحت اندیشی عبد

أعوذُ باللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیم؛ بسم اللّهِ الرّحمنِ الرّحیم؛ «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ وَ اسْمَعْ نِدَائِی إِذَا نَادَیْتُکَ وَ اسْمَعْ دُعَائِی إِذَا دَعَوْتُکَ وَ أَقْبِلْ عَلَیَّ إِذَا نَاجَیْتُکَ فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَیْکَ وَ وَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیْکَ»(۱)

مروری بر مباحث گذشته

گفته شد ماه مبارک رمضان ماه تلاوت قرآن و ماه دعا است. به معنای اینکه انسان، از خداوند چه نسبت به خودش و چه نسبت به دیگران درخواست و دعای به خیر کند؛ حال دنیوی باشد یا اخروی باشد.

بحث ما به اینجا رسید که اگر شخصی دعا کرد و بعد در اجابت تأخیر شد در اینجا نباید مأیوس شود و سرخوردگی پیدا کند. تعبیر «قنوط» در روایت بود و اینکه موجب بشود تا دعا را ترک کند مورد نهی است. عرض کردم که نه تنها ترک کردن، بلکه گاهی یک سنخ مطالبی را گفتن شایسته نیست، مثل شکایت کردن. جلسهٔ گذشته مطلبی را مطرح کردم و در این جلسه مقداری به آن می پردازم.

معنای «حکیم بودن خداوند»

عرض کردم که یکی از صفات خداوند «حکیم» است، یعنی به مصلحت عمل می کند به این معنا که خدا مصالح و مفاسد را بهتر از من تشخیص می دهد؛ در این شکی نیست. حکمت اقتضا می کند که خداوند بر طبق مصلحت عمل کند. از این طرف گفته هر چه از مایحتاجت است بگو و از آن طرف آنچه را که به نفع من است باید بدهد، امّا آنچه که به ضرر من است بر خلاف حکمت است، که جلسهٔ گذشته عرض کردم.

ص: ۱۶۷۹۹

۱- (۱). بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۹۶

کرم و حکمت خداوند در دعا

در اینجا یکی دو تا روایت است می خوانم و بعد نکته ای را عرض می کنم. در روایتی است از علی(علیه السّلام)، است که حضرت فرمودند: «إِنَّ کَرَمَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لَا یَنْقُضُ حِکْمَتَه»؛ یعنی خدا همان طور که کریم است؛ کرم او اقتضا می کند که آنچه از او درخواست شود بدهد و مقتضای کرم او اعطا است. امّا آیا صفت کرم به صفت حکمت ضربه می زند؟ «إِنَ کَرَمَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لَا یَنْقُضُ حِکْمَتَه»؛ به حکمتش نقص وارد نمی کند. که بعد بخواهد بر خلاف آن عمل کند و معلوم شود که این کرم نبوده است. چون در نهایت برای من به ضرر تمام می شود. «فَلِذَلِکَ»؛ روی این جهت است که، «لَا یَقَعُ الْإِجَابَهُ فِی کُلِّ دَعْوَهٍ»؛[(۱)] از این جهت است که می بینید، در هر دعا اجابت نیست. چرا؟ چون دعا با حکمت موافق نیست.

حکیم به مصلحت عمل می کند

علی(علیه السّلام) دو صفت خدا را با هم می آورد و مقایسه می کند و می گوید: او هم کریم است و هم حکیم است. کرم اقتضای اعطاء می کند و محلّ اعطا است. امّا در حکمت که حکیم است می گوید: وقتی به ضررش باشد و به مصلحتش نیست به او نده. حکیم به مصلحت عمل می کند نه به مفسده. خیلی زیبا اشاره می کند: این خدایی که داری، مجموعهٔ صفات جمال و کمال است. او هم کریم است و هم حکیم است و امّا وقتی به هم برخورد می کنند جریان چه می شود؟ اینجا حکمت است، چون ضرر وجود دارد.

دعا؛ حکمتش را تغییر نمی دهد

جمله ای از امام زین العابدین(علیه السّلام) است که در مناجاتش به خدا خطاب می کند: «یَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِکْمَتَهُ الْوَسَائِلُ»؛[(۲)] ای خدایی که وسائل حکمتِ تو را دگرگون نمی کند. حالا هر وسیله ای، اگر دعا است باشد؛ هرچه می خواهد باشد، لَا تُبَدِّلُ حِکْمَتَهُ الْوَسَائِلُ؛ الْوَسَائِلُ لَا تُبَدِّلُ حِکْمَتَهُ.

ص: ۱۶۸۰۰

۱- (۲). غررالحکم و دررالکلم، ص۲۲۶

۲- (۳). صحیفه سجادیه، دعای۱۳

مصلحت اندیشی نکنید!

این مقدّمه ای بود برای مطلبی دیگر و البته در معارفمان چنین بحثی را هم داریم و آن اینکه در دعا می گویند: تکرار کنید، الحاح و اصرار کنید امّا از آن طرف هم داریم که خدا فرموده است: برای من مصلحت اندیشی نکنید؛ مصلحت اندیشی مربوط به حکمت من است.(۱) هر چه می خواهی تکرار کن و ما هم خسته نمی شویم. در روایات هم آمده است که: تو هر چه بگویی و زیاد هم بگویی من خستگی ناپذیرم، امّا خیال نکن که این اصرارها حکمت من را از بین می برد و به مصلحت اندیشی من ضربه بزند.(۲) برای من مصلحت اندیشی دعا نکن که من مفاسد و مصالح را از تو بهتر می فهمم.

اگر مصلحت است به ما بده!

گاهی بنده در اصرارِ خود لحن مصلحت اندیشی به کار می برد و گاهی به خدا جنبه های تعرّضی پیدا می کند. عبد چنین حالتی پیدا می کند و به اصطلاح می گوید:(۳) مگر از تو کم می شود که این را به ما بدهی؟ اصرار و الحاح باید به این صورت باشد که: خدایا اگر مصلحت ما است، این را به ما بده. هر روز پنج وعده بعد از نماز این را می گوید و بسیار کار خوبی هم هست. خدا از این لذّت می برد و به تعبیر من می گوید: این آدم فهمیده ای است و برای من تعیین، تکلیف نمی کند.

عقوبت مصلحت اندیشی برای خدا!

امّا اگر بخواهی برای خدا تعیین، تکلیف بکنی، در اینجا حکمت اقتضا می کند که به او بدهد تا بعداً مفسده اش را بفهمد. دیگران اصرار می کنند و دعایشان مستجاب می شود امّا برای شخصی که تعیین تکلیف مشخّص می کند حکمت اقتضا می کند که حکمتش را نشان بدهد. حکمتش اقتضا می کند، در اینجا که دعا را به اجابت نرسانده به آن شخص حکمت را بفهماند. این ها با بحث هایی که کردیم اصلاً و ابداً منافات ندارد، بلکه در موازین کلامی و حکمی، دقیق و حساب شده است.

۱- (۴). اینجا به زبان ساده می گوید: فضولی نکن.

۲- (۵). این بحث ها را مفصّل کرده ام و روایات آن را هم خوانده ام.

۳- (۶). چون اینها را می گوییم یک چیزی از خودم در نمی آورم، اینها در تمام عرف ما مطرح است،

فهم حکمت الهی در عقوبت مصلحت اندیشی برای خدا

روایت در زبور داوود (علیه السّلام) دارد: «یَقُولُ اللَّهُ تَعَالَی یَا ابْنَ آدَمَ تَسْأَلُنِی وَ أَمْنَعُکَ»؛ درخواست می کنی و من هم به تو نمی دهم، چرا؟ «لِعِلْمِی بِمَا یَنْفَعُکَ». خیلی روشن است؛ چون می دانم چه چیزی به نفعت و چه چیزی به ضررت است، «ثُمَّ تُلِحُّ عَلَیَّ بِالْمَسْأَلَهِ»؛ مرتّب می آیی برای من تعیین تکلیف می کنی و دست هم بر نمی داری، «فَأُعْطِیکَ مَا سَأَلْتَ»؛ من در اینجا باید حکمت ندادن را به تو بفهمانم. یعنی حکمتم اقتضا می کند که به تو بفهمانم، «فَأُعْطِیکَ مَا سَأَلْتَ فَتَسْتَعِینُ بِهِ عَلَی مَعْصِیَتِی». پول را به تو دادم امّا غرور پیدا کردی. حالا پول ها را کجا خرج می کنی؟ در راه معصیّت من؟ می دانستم وقتی به تو بدهم، شخصی هستی که نفس چموشی داری و مسئلهٔ معنویّت را از یاد می بری و از نعمتی که به تو دادم کمک می گیری تا معصیّت مرا بکنی «فَأَهُمُّ بِهَتْکِ سِتْرِکَ»؛ من هم تصمیم می گیرم پرده دری کنم و آبرویت را ببرم. به تعبیر ما، من خدا آهنگ آبروریزی تو را می کنم، «فَتَدْعُونِی فَأَسْتُرُ عَلَیْکَ»؛ امّا تو می فهمی که آبرویت دارد می رود. می آیی و می گویی: خدایا! آبرویم را نریز، «فَتَدْعُونِی فَأَسْتُرُ عَلَیْکَ»؛ و من در اینجا پرده پوشی می کنم و نمی گذارم آبرویت برود، «فَکَمْ مِنْ جَمِیلٍ أَصْنَعُ مَعَکَ وَ کَمْ مِنْ قَبِیحٍ تَصْنَعُ مَعِی»؛ چه بسیار کارهای زیبا و رفتار زیبایی است که من با تو کردم و یکی از آن ها همین است. «وَ کَمْ مِنْ قَبِیحٍ تَصْنَعُ مَعِی» و چه بسیار کارهای زشتی که تو با من کردی، «یُوشِکُ أَنْ أَغْضَبَ عَلَیْکَ غَضْبَهً لَا أَرْضَی بَعْدَهَا أَبَداً»؛(۱) نزدیک است چنان از تو خشمگین شوم که از این پس هرگز خوشنود نشوم.

ص: ۱۶۸۰۲

۱- (۷). بحارالأنوار، ج ۷۰، ص۳۶۵

تنافی الحاح و تعیین تکلیف کردن برای خدا

اگر بخواهیم تعیین تکلیف و اصرار بکنیم، خدا حکمتش را به ما نشان می دهد، چون حکمت او اقتضا می کند تا آن را به ما بفهماند و الّا بعداً در مقابل خداوند می ایستیم. مسئله این است. لذا خدا می گوید: از نظر درخواست از من خسته نشو و مرتّب از من بخواه که خوشم می آید. امّا تعیین تکلیف نکن. مسأله این است و الّا تمام مطالبی که در باب دعا گفتیم، همه هم سو است و با هم هیچ تنافی ندارد.

الحاح در دعا

در روایتی دارد: «لَا تَمَلَ مِنَ الدُّعَاءِ فَإِنِّی لَا أَمَلُّ مِنَ الْإِجَابَهِ»؛(۱) تو از دعا خسته نشو، من هیچ وقت از اجابت خسته نمی شوم. هیچ وقت فکر نکنی که من خسته می شوم، چه در تعجیل در اجابت، چه تأخیر در اجابت و چه در اصل عدم اجابت؛ و این که امروز خواندیم در اصل عدم اجابت بود. البتّه این را بگویم که ممکن است شخص در اصلِ مسیر زندگیِ خود راه بهتری را برود تا مقداری سر به راه تر بشود، تا مثلاً اگر پول بیشتری به او بدهند در راه رضای خدا مصرف کند یا انفاق کند.(۲) اگر عوض بشوی، اوضاع عوض می شود، «یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ».(۳)

گره های بزرگ، باب الحوائج های کوچک

شب جمعهٔ آخر ماه مبارک رمضان است. به حسب ظاهر ماه رمضان به آخر رسیده و ما نمی دانیم که خداوند آن لطف و عنایتی که به بندگانش می کند، نسبت به ما کرده است یا نه؟ ما که چشم امید به این الطاف الهی داریم. خدا شاهد است که امشب طبق روایتی که داریم، به خودم گفتم: خدایا! من یکی از میلیون ها نفری هستم که هنگام افطار از آن ها گذشتی؛ خدایا! یعنی من این قدر بد هستم که مشمول عفو تو نمی شوم؟ معمول این است، در این طور مواقع به باب الحوائج هایی که از نظر ظاهر کوچک هستند توسّل پیدا می کنم؛ ولی شنیده ام که از نظر واقع گره های بزرگ باز می کنند.

ص: ۱۶۸۰۳

۱- (۸). بحارالأنوار، ج ۹۰، ص۳۷۳

۲- (۹). این ها بحث هایی کشش دار است و نمی توانم در یک جلسه همه را مطرح کنم.

۳- (۱۰). سوره مبارکه رعد، آیه۳۹ منبع:پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی

سر پدر در آغوش دختر

می نویسند که در دل شب فضا فضای ساکت و آرامی بود. امّا صدای طفلی این آهنگ را شکست؛ پشت سر هم می گوید: «أینَ أبِیَ الحُسَین؟» پدرم حسین کجاست؟ بهانۀ پدر گرفته «رَأیتُه السَّاعَةَ فِی المَنَام» الآن پدرم را در خواب دیدم. بی بی ها و اطفال از خواب بیدار شدند. اطراف دختر کوچک حسین را گرفتند؛ صدای ضجّه از خرابه بلند شد. از زین العابدین (صلوات الله علیه) نقل شده که فرمود: ما را در خرابه ای جا دادند. شب ها از سرما ناراحت بودیم و روزها از گرمای آفتاب. صدای ضجّه و گریۀ آن ها بلند شد. اینجا نزدیک مقّر آن خبیث بود؛ پرسید چه خبر است؟ به او گفتند: حسین(علیه السّلام) دختر کوچکی دارد که از خواب بیدار شده و بهانۀ پدر گرفته است. آن خبیث دستور داد: سر پدر را برایش ببرید. آمدند و سر را که در ظرفی بود و روی پوششی کشیده بودند وارد خرابه کردند و جلوی این طفل گذاشتند ، سؤال کرد: این چیست که برای من آورده اید؟ گفتند: این سر پدر تو است. پوشش را برداشت؛ چشمش که به سر پدر افتاد: «فَرَفَعَتهُ حَاضِنَةً مِنَ الطّشتِ» سر بابا را بلند کرد و مقیّد است که طوری بلند کند تا به زمین نیافتد، «فَرَفَعَتهُ حَاضِنَةً مِنَ الطّشتِ»؛ شاید به سینه اش چسبانده بود. یا حسین! یا حسین! ماه رمضان دارد تمام می شود. با امید وارد این ماه شدیم و نباید مأیوس بیرون برویم. شروع کرد با پدر صحبت کردن، «یَا أبَتَاهُ مَن ذَا الَّذِی قَطَعَ وَرِیدَکَ» ای بابا! چه کسی رگ گردنت را برید؟ «یَا أبَتَاهُ مَن ذَا الَّذِی خَضَّبَکَ بِدِمَائِکَ» ای بابا! چه کسی محاسنت را به خون سرت خضاب کرد؟

ص: ۱۶۸۰۴

دعا – تأثیر نظام حکمت الهی، در استجابت دعا – جلسه ۲۶

تأثیر نظام حکمت الهی، در استجابت دعا

أعوذُ باللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمْ؛ بسم اللّهِ الرّحمنِ الرّحیم؛ «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ وَ اسْمَعْ نِدَائِی إِذَا نَادَیْتُکَ وَ اسْمَعْ دُعَائِی إِذَا دَعَوْتُکَ وَ أَقْبِلْ عَلَیَّ إِذَا نَاجَیْتُکَ فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَیْکَ وَ وَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیْکَ»(۱)

مروری بر مباحث گذشته

گفته شد ماه مبارک رمضان ماه تلاوت کلام الهی و ماه دعا است. یعنی سخن گفتن، راز و نیاز و اظهار حاجت کردن با پروردگار، برای خود و دیگران و دعای به خیر کردن، چه دنیوی باشد و چه اخروی. جلسهٔ گذشته بحثم به اینجا رسید که گاهی در اجابت تأخیر می شود و این نباید موجب یأس و قنوط، به تعبیری که در روایت بود بشود که بعد از آن هم ترک دعا را در پی داشته باشد. ترک دعا اصلاً مورد نهی است و روایات زیادی داریم که در جلسهٔ گذشته به بعضی از آنها اشاره کردم. از لیالی قدر به بعد قصدم این بود که تذکّراتی را بدهم تا مفید باشد. گرچه بعضی از آنها را قبلاً بحث کرده ام ولی جای تذکّر دادن دارد، «فَذَکِّر اِن نَفَعَتِ الذِّکری».

مسئله: آیا خداوند حکیم است؟!

یک وقت است که فقط ترک دعا مطرح است امّا یک وقتی است که غیر از ترک دعا، چیزهای دیگری هم مثل شکایت از خدا بیان می شود. یک وقت در ارتباط با مخلوق است و یک وقت در ارتباط با خالق؛ که آنجا وضع خیلی بدی پیدا می کند و سر از کفر در می آورد. در اینجا مقدّمتاً باید یک چیزی را تذکّر بدهم.

ص: ۱۶۸۰۵

۱- (۱). بحارألانوار، ج۹۱، ص۹۶

سؤال می شود: چون می گوییم خدا حکیم است؛ آیا در اجابت دعایی که از ناحیهٔ خدا وعده داده شده، این طور است که خداوند رعایت حکمت را نکند؟

خداوند خلاف حکمت نمی کند

خداوند کارهایی که می کند حساب شده است و این طور نیست که هر چه بنده بخواهد، به او بدهد ولو اینکه به ضررش هم باشد. مثل اینکه بچّه ای بگوید: این چاقو را به من بدهید. بعد به او بدهیم و او با چاقو دست خود را ببرد. آیا خدا مصلحت داعی را رعایت نمی کند؟ نه! چون گفته «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُم». این طور نیست که همین طور بخواهد بدهد؛ او خلاف حکمت نمی کند. این را لطف، رحمت و محبّت نسبت به بنده نمی گویند. این ها را قبلاً عرض کرده ام و فقط اشاره می کنم.

به ضرر عبد است

گاهی اصل حاجتی که عبد تقاضا می کند، یک حاجت دنیوی است که اگر به او بدهد، به ضررش بوده و وضع او را زیر و رو و بیچاره اش می کند. اگر خدا آن را به او بدهد و بعد هم عبد بیچاره شود، بنابراین عبد به خدا می گوید: تو که می دانستی به ضرر من است و من نمی دانستم؛ پس چرا دادی؟

زمان، زمان تو است!

گاهی ضرر آن حاجت اصل نیست بلکه خصوصیّات آن مطرح است. یعنی چه؟ به این معنا که اصل آن مضرّ نیست، امّا مقطعی که به آن شخص می خواهند بدهند باید مقطع خاصّی باشد. در یک مقطع به ضرر او است و در مقطع دیگر به نفع او. الآن که آن بنده تقاضا کرده مقطعی است که به ضررش است، پس می گذارد، هر وقت به مقطعی رسید که به نفع او شد، به او می دهد. این همان است که بحث کردم، یعنی«تأخیر در اجابت».

ص: ۱۶۸۰۶

خدا را از یاد می برد

ما این طوریم که همه در بستر مادیّت و دنبال امور مادّی هستیم؛ دنبال این هستیم که در دعا مسائل مادّی را در نظر بگیریم و اصلاً در کنار این، مسئلهٔ معنویّت را در نظر نمی گیریم. یعنی چه؟ به این معنا که ممکن است، چیزی در ظاهر، از نظر معنویّت به نفع من باشد، در حالی که به ضرر است و ظرفیّت آن را نداشته باشم. مثالی می زنم: شخصی بود که وضع مالی متوسّطی داشت امّا از نظر دینی، انسان متدیّنی بود، مثل شرکت او در امور مساجد، مجالس و... مدّتی گذشت که وضع مادی خوبی پیدا کرد. به شخصی گفتم: ایشان مدّت ها بود پیدایش نبود امّا الآن به مجالس می آید؟ ایشان گفت: این شخص از نظر مالی مقداری وضعش خوب شد و مسائل معنوی را ترک کرد. تعبیر ایشان اینطور بود: یک زمانی هوای نفس، او را گرفت امّا حالا دوباره معنویّت را به یاد آورده.(۱) مسئله این است که آن شخص نمی فهمد و فقط دنبال مسائل مادّی است. امّا این چه بازدهِ سوئی بر روی بعد معنوی اش دارد؟ این طور می شود: کارش به جایی می رسد که اصلاً خدا یادش می رود. امّا خدا بندهٔ خودش را دوست دارد؛ چون حکمت او این را اقتضا می کند.

بر آوردن حاجتی که عبد را به جهنّم میبرد

روایتی از پیغمبراکرم است که: «قال رسول الله(صلّی الله علیه و آله وسلّم): إِنَّ الْعَبْد لَيُشْرِف عَلَى حَاجَه مِنْ حَاجَات الدُّنْيا»؛ بنده در آستانهٔ رسیدن به حاجتی از حوائج دنیایی خود است. یعنی از خدا خواسته و بعد نتیجهٔ حاجت معلوم می شود، «فَيَذكُرُهُ الله مِن فَوقِ السَّبع سَماوات»؛ اشاره به این است که خدا دقیقاً همه را بررسی می کند، «فَيَذْكُرهُ اللَّه مِنْ فَوْق سَبْع سَمَاوَات»؛ خدا از فراز هفت آسمان آن را یاد می کند. بعد می گوید: «فَيَقُول مَلَائِكَتِي»؛ فرشتگان من، «إِنَّ عَبْدِي هَذَا قَدْ أَشْرَفَ عَلَى حَاجَه مِنْ حَاجَات الدُّنْيا»؛ این عبد حاجتی از حوائج دنیایی خود را خواسته و در آستانهٔ رسیدن آن است و مقدّمات آن دارد فراهم می شود که به آن برسد، «فَإِنْ فَتَحْتهَا لَهُ»؛ اگر راه را باز کنم که به آن برسد، «فَتَحْت لَهُ بَابًا مِنْ أَبْوَاب النَّار»؛ دری را بهسوی آتش باز کردم؛ «وَلَكِنْ اِزْوُوهَا عَنْهُ»؛ پس راه رسیدن به حاجتش را ببندید. «فَيُصْبِح الْعَبْد عَاضًّا عَلَى أَنَامِله»؛ در اینجا می شود که عبد انگشت حسرت به دهانش می گیرد، «يَقُول: مَنْ دَهَانِي مَنْ سَبَّنِي؟»؛ می گوید: این، بنا بود به من برسد، امّا یک مرتبه به فلانی رسید؛ چرا با من این طور رفتار کردند؟ «وَمَا هِيَ إِلَّا رَحْمَه رَحِمَهُ اللَّه بِهَا»؛(۲) امّا این یک رحمت و عطوفتی بود که از ناحیهٔ خدا به تو شد. اگر به تو می رسید کارت خیلی خراب می شد. ما نظیر این روایات زیاد داریم.

ص: ۱۶۸۰۷

۱- (۲). این ها مسائلی است که خودم لمس کرده ام. ما در دعاهایمان این طور فکر نمی کنیم، بلکه فقط می گوییم: بده!

۲- (۳). تهذیب سنن ابی داوود، ج۲، ص۴۰۲

پشیمانی به خاطر استجابت دعا

من این را می خواستم بگویم که اجابت دعـا تضـمین شـده است؛ امّا از آن طرف هم بنا نیست، نظام حکمت الهی هم از بین برود که اگر از بین برود خـود تـو هم پشـیمان می شوی. روایت دیگری را می خوانم. احمـدبن عمر و حسـین بن یزیـد، هر دو تعریف کرده اند، امّا در روایت احمدبن عمر توصـیه شده است. این ها از اصحاب امام هفتم و هشتم هستند. می گویند: «دَخَلْنَا عَلَى الرِّضَا(علیهالسّلام)»؛ ما بر امام هشتم(علیه السّلام) وارد شدیم، «فَقُلْنَا:» به حضرت عرض کردیم، «إِنَّا كُنَّا فِي سَعَةٍ مِنَ الرِّزْقِ وَ غَضَارَةٍ مِنَ الْعَيْشِ فَتَغَيَّرَتِ الْحَالُ بَعْضَ التَّغَيُّرِ»؛ ما از نظر زندگی و راحتی وضع بسیار حسابی و خوبی داشتیم؛ امّا وضع عوض شـد و مقـداری تغییر کرد، «فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرُدَّ ذَلِكَ إِلَيْنَا»؛ دو نفری آمدنـد خـدمت امام هشـتم(علیه السّـلام) که: آقا! دعا کنید دوباره وضعمان به خانهٔ اول برگردد، «فَقَالَ(علیه السّلام) أَيَّ شَيْءٍ تُرِيدُونَ؟»؛ حضرت فرمودند: شما چه می خواهید؟ «تَكُونُونَ مُلُوكاً؟»؛ مرتّب بالا رفتید، بالا رفتید، دیگر دلتان می خواهد از پادشاهان بشوید؟ به تعبیر من خیلی رویتان زیاد است؛ «أَيَسُرُّكُمْ أَنْ تَكُونُوا مِثْلَ طَاهِرٍ وَ هَرْثَمَةَ وَ إِنَّكُمْ عَلَى خِلَافِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ»؛ شـما که می دانیـد طـاهر و هَرثمه از بسـتگان دربـار مـأمون هستند.(۱) حضـرت فرمودنـد: می خواهیـد برویـد و مثل آن دو بشویـد؟ و بعـد حالتان از نظر معنوی تغییر کند؟ «خِلَافِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ»؛ الآن شـما اعتقـاد به امـامتِ من داریـد و پیش من آمدیـد و از من التمـاس دعـا داریـد. امّا اگر این دنیا بالا برود، از امام سخنی نمی گوییـد و دیگر از امام رضا، خبری نیست و شـما هم مثل همان افراد می شویـد. «لَا وَ اللَّهِ»؛ یکی از آن ها گفت: به خـدا قسم، نه! «مَا سَرَّنِي أَنَّ لِيَ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا ذَهَباً وَ فِضَّةً»؛ برای من، دنیا و آنچه در آن وجود دارد طلا و نقره بشونـد، من را خوشحال نمی کند، اگر... «وَ إِنِّي عَلَى خِلَافِ مَا أَنَا عَلَيْهِ»؛ اگر من از نظر معنوی، برخلاف این مسیری که دارم می روم باشم. یعنی، «فَقَالَ(علیهالسّلام) إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْراً وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ مَنْ حَسُنَ ظَنُّهُ بِاللَّهِ كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّهِ وَ مَنْ رَضِيَ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ قُبِلَ مِنْهُ الْيَسِيرُ مِنَ الْعَمَلِ»؛ کسـی که به وضع متوسـطی که از نظر روزی دارد، راضـی باشـد، خـدا هم از او عمـل صالـح کم می خواهـد و می گویـد: همان واجباتت را انجام بـده، «وَ مَنْ رَضِيَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْحَلَالِ»؛ و کسـی که راضـی به کم از حلال بشود، «خَفَّتْ مَئُونَتُهُ»؛ در دنیا مخارجش کم می شود و در راه زنـدگی اش دچار مشکل نمیشود.(۲) «وَ نَعَّمَ أَهْلَهُ وَ بَصَّرَهُ اللَّهُ دَاءَ الدُّنْيَا وَ دَوَاءَهَا»؛ و خـدا دردهای دنیایی و داروهای آن دردها را به او نشان می دهد. «وَ أَخْرَجَهُ مِنْهَا سَالِماً إِلَى دَارِ السَّلَامِ»؛

۱- (۴).می دانید که تمام این بلاد زیر نظر آنها بود و جنایاتی که در تاریخ است را این ها انجام دادند.

۲- (۵).در دنیـا اشـخاص بیچاره ای هسـتند که وقتی میخواهنـد یک طرفی را درست کننـد، طرف دیگر خراب میشود؛ دوباره وقتی به آن را می رسند می بینند،بدبختی دیگری پیدا شد.

منبع:پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی

آیا تغییر میکنیم یا نمیکنیم؟

غرضم این است که، ما فقط به سراغ خواستههای دنیایی خودمان می رویم و فکر نمی کنیم که برخورد آن با مسائل معنوی چگونه است؟ آیا حال من عوض می شود یا نمی شود؟ اعمالم تغییر میکند یا نمیکند؟

مأمون و امام هشتم(علیهالسّلام)

توسّلم به امام هشتم(علیه السّلام) است. هرچه داریم از این خانواده و بهخصوص از امام هشتم(صلوات الله علیه) است. هم ابن بابویه و هم شیخ مفید به اسناد مختلف و متعدّد از علی بن حسین کاتب نقل می کنند که: مأمون به عیادت امام هشتم(علیه السّلام) آمد. البتّه در روایت دارد که به ایشان مختصر کسالتی عارض شده بود و برای مأمون فرصتی پیدا شد که خدمت حضرت برود. می دانید که امام هشتم در بیت مأمون و نزد او بوده است. قبل از آنکه برود به یکی از مأموران خود سپرده بود که ناخنهایش را بلند کند و زیر ناخن هایش زهری را تعبیه کند. خدمت امام آمد در باغی که بود، می نشید وبه همان غلام دستور می دهد: برو و میوهای که انگور یا انار بوده را دانه کن. آن خبیث هم می آید و با ناخنش همهٔ میوهها را آلوده می کند. مأمون به امام هشتم(علیه السّلام)رو می کند و میوه راتعارف می کند و می گوید: این را میل بفرمایید، برای شما خوب است. امام امتناع می کند. مأمون اصرار می کند امّا امام میفرمایند: بعداً می خورم. اینجا دیگر مأمون رو می کند و قسم می خورد که: به خدا،باید جلوی روی من این را بخوری. امام هشتم(علیه السّلام) مختصری از دانه های میوه را تناول فرمودند. می نویسند: بلافاصله که حضرت تناول کردند، مأمون از جایش حرکت کرد و از حجره خارج شد. در روایت دارد،ابا صلت می گوید: بیرون رفتم و دیدم امام هشتم همین طور از زمین بلند می شود؛ یعنی در حدود پنجاه بار از زمین بلند شد. خدا می داند چه زهری بود وبا امام هشتم چه کرد؟

ص: ۱۶۸۰۹

پدر بر بالین پسر

بسیاری از ائمه ما را مسموم کردندو چند روزی طول کشید تا وفات کردند، امّا برای امام هشتم چند ساعت بیشتر طول نکشید. «یَتَمَلْمَلُ تَمَلْمُلَ السَّلِیمِ»؛ می گوید:حضرت مثل مار گزیده به خودش می پیچید. حضرت به من گفت: ابا صلت! برو ودر ها را ببند و کسی را راه نده. امام به بستر رفت و من در وسط حیاط مهموم و مغموم ایستاده بودم. یک وقت دیدم که آقازاده ای در بین حیاط است؛ تعجّب کردم؛ جلو رفتم و دیدم که شبیهترین مردم به خود آقا است.گفتم: من تمام درها را بسته بودم، شما از کجا وارد شدید؟ حضرت فرمود: آن قادری که مرا از مدینه در یک لحظه به طوس آورد، از در بسته هم میتواند وارد می کند. عرض کردم: شما که هستید؟ فرمود: من حجّت خدا بر شما هستم. من محمد بن علی، آمده ام تا با پدرِ مسموم، مظلوم و غریبم وداع کنم. یک وقت دیدم به سوی حجرهٔ حضرت رفت، در را باز کرد و وارد شد. وقتی چشم امام هشتم به این آقازاده افتاد از جا حرکت کرد،او را در بغل گرفت و شروع به بوسیدن کرد. روال طبیعی هم همین را اقتضا می کند که هنگام جان دادن، پسر به سراغ پدر بیاید. امّا این خلاف معمول است که هنگام جان دادنِ پسر، پدر به سراغ او برود. وقتی صدای علی اکبر بلند شد، «یا اَبَتاه!عَلَیْکَ مِنِّی السَّلَامُ»؛ بابا! خداحافظ، من هم رفتم. امام حسین با عجله آمد و روی خاک ها نشست، «وَ جَلَسَ عَلی التُّراب وَ اَخَذَ رَأسَهُ»؛ سرِ علی را از زمین بلند کرد و در دامن خود گذاشت؛ صورت خود را به صورت علی گذاشت، «وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَی خَدِّهِ وَ قالَ یا بُنَی»...

ص: ۱۶۸۱۰

دعا – دعا و درخواست از خدا واجب است – جلسه ۲۵

دعا و درخواست از خدا واجب است

أعوذُ باللّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ؛ بسم اللّهِ الرّحمنِ الرّحيم؛ «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ وَ اسْمَعْ نِدَائِی إِذَا نَادَيْتُکَ وَ اسْمَعْ دُعَائِی إِذَا دَعَوْتُکَ وَ أَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُکَ فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْکَ وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْکَ»(۱)

مروری بر مباحث گذشته

گفته شد ماه مبارک رمضان ماه تلاوت آیات الهیّه و ماه دعا است؛ یعنی حاجات خود را طلب کردن و درخواست از خداوند و راز و نیاز کردن عبد با ربّ خود و دعای به خیر کردن، چه برای خود و چه دیگران، که یا دنیوی باشد یا اخروی.(۲)

جلسه گذشته دو مطلب را عنوان کردم؛ یک: در روایت هم بود که اگر آثار اجابت را دیدی سپاسگزاری کن و اگر هم در اجابت تأخیر بود، باز هم سپاسگزاری کن. بعد در آن دو نکته بود که عرض کرد اگر در اجابت تأخیر شد، مبادا سرخورده بشوی و بعد در پی این سرخوردگی دعا را ترک کنی. این آخرین مطلبی بود که جلسه گذشته عرض کردم و در روایات هم بود که باید در همین رابطه تذکّراتی بدهم.

مروری بر روایات گذشته

روایاتی که در آخر جلسه گذشته به آن اشاره کردیم، این چنین تعبیراتی داشت، «مَا يَمنَعُ أَحَدَکُم إذَا عَرَفَ الإجابَه مِن نَفسِهِ فَشَفِیَ مِن مَرَضٍ أَو قَدِمَ مِن سَفَرٍ»، تا آنجا که می گوید: «يَقول الْحَمْدُ لِلَّهِ»؛ و در روایت بعدی می گوید: «وَ مَنْ أَبْطَأَ عَنْهُ مِنْ ذَلِکَ شَیْ‌ءٌ»؛ اگر در اجابت تأخیر باشد، «فَلْيَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى کُلِّ حَالٍ»؛ آنجا هم مسئله سپاسگزاری مطرح می شود. بعد وارد بحث استعجال در دعا شدیم، یعنی اینکه بخواهی برای اجابت عجله کنی. در آنجا روایت بود که حضرت به ابوبصیر فرمودند: «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ بِخَيْرٍ وَ رَجَاءٍ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا لَمْ يَسْتَعْجِلْ فَيَقْنَطَ وَ يَتْرُکَ الدُّعَاءَ»؛(۳) یعنی استعجال در دعا نهی شده و بعد هم گفته اند که این قنوط و یأس را در پی دارد و بعد هم مسئله ترکِ دعا را مطرح کرده اند.

ص: ۱۶۸۱۱

۱- (۱). بحارألانوار، ج۹۱، ص۹۶

۲- (۲). بعد از ایّامی که لیالی قدر بود، بحث ما تقریباً از مسیر خودش منحرف شد. بحث در دعا بود.

۳- (۳). الکافی، ج ۲، ص ۴۹۰

استعجال، سیری برای ترک دعا

مطلبی را می خواهم عرض کنم که در باب سرخوردگی است. یعنی شخص در اجابت استعجال دارد و بعد به تأخیر می افتد، در اینجا موجب می شود که آن فرد قنوط کند و بعد هم مأیوس شود. مأیوس که شد، دعا را کنار می گذارد. در اینجا او دعا کرده، اجابت به تأخیر افتاده، بعد یأس ایجاد شده و ترک دعا می کند. در پایان کار ترک دعا است.

تعبیرات در ترک دعا

می خواهم در مورد ترکِ دعا بگویم که در معارف ما چگونه است؟ ترک دعا به طور کلّی، حال چه دعایی باشد که به اجابت نرسیده و تأخیر افتاده و چه دعایی که اصلاً انجام نشده است. در اینجا ضمیمه کردم که بدانید عقبات بسیار بدی دارد. به همین خاطر از آن نهی شده و تعبیرات غلیظی هم داریم. در روایتی هست از پیغمبراکرم دارد: «مَنْ لَمْ یَدْعُ اللهَ غَضِبَ اللهُ عَلَیْهِ»؛(۱) خدا به کسی که دعا نمی کند خشمگین می شود. حالا این روایات را تک تک عرض می کنم. دقّت کنید! روایت دیگری است باز پیغمبراکرم که: «قال رسول الله(صلّی الله علیه وآله وسلّم): قال الله تعالی: مَنْ لَا یَدْعُونِی أَغْضَبُ عَلَیْهِ»؛(۲) یعنی پیغمبر فرمود: «قالَ الله تَعالی» خدا فرموده است: کسی که از من درخواست، دعا و تقاضا نکند، به او خشمگین می شوم. خیلی صریح بیان می کند.

خدا از عبد می خواهد، امّا عبد نمی دهد!

روایت دیگری از پیغمبراکرم است که: «یَخرُجُ مِنَ النَّارِ رَجُلٌ فَیَقُول لَهُ رَبُّهُ تَعالی: ما تُعطینی إن أَخرَجتُکَ؟»؛ شخصی است که در روز قیامت سر از آتش جهنّم بیرون می آورد. خدا به او می گوید: چه به من می دهی اگر تو را از این جهنّم نجات دهم؟ «فَیقُول: یا رَبِّ! أُعطیکَ مَا تَسأَلُنی»؛ هر چه بخواهی به تو می دهم، فقط من را از این آتش ها بیرون بیاور. «فَیقُول لَهُ: کَذَبتَ»؛ خدا به او می گوید: دروغ می گویی! چرا؟ «وَ عِزَّتی قَد سَأَلتُکَ ما هُوَ أَهوَن مِن ذلِکَ»؛ قسم به عزّتم من از تو یک چیزی را درخواست کردم که از این درخواستم خیلی پائین تر و کمتر بود، امّا ندادی، «فلم تعطنی»؛ خیلی پائین بود و از تو خواستم امّا به من ندادی. حالا چه چیزی خواسته؟ «سَأَلتُکَ أَن تَسأَلَنی فَأُعطِیکَ»؛ من از تو خواستم که در دنیا هر چه از من بخواهی به تو بدهم، «وَ تَدعُونی»؛ از من درخواست و دعا کن، «فَأَستَجیبُ لَکَ وَ تَستَغفِرُنی فَأَغفِر لَکَ»؛(۳) از من از گناهانی که کردی پوزش بطلب، که من می خواهم تو را بیامرزم.

ص: ۱۶۸۱۲

۱- (۴). کنزالعمال، ج۲، ص۶۸

۲- (۵). کنزالعمال، ج۲، ص۶۳

۳- (۶). کنزالعمال، ج۱۴، ص۵۴۲

عبد به ربّش اعتنا نمی کند!

این ها را در دنیا گفتم امّا نکردی، «اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»؛ مگر من این ها را نگفتم؟ ولی اصلاً اعتنا نکردی، امّا حالا اینجا که آمدی و سر از آتش بیرون آوردی، می گویم: چه به من می دهی و تو می گویی: هر چه بخواهی؟! آنجا که از تو خواستم و همه اش به نفعت بود، حاضر نشدی.(۱)

واجب است که از من درخواست کنید

در روایتی از پیغمبراکرم است که: «قال رسول الله(صلّی الله علیه وآله وسلّم): تَرْکُ الدُّعَاءِ مَعْصِیَه»؛(۲) اگر کسی دعا نکند، یعنی بنایش را بر این بگذارد که دعا نکند، معصیت کار است. نمی خواهم از بحثم منحرف شوم و بحث های فقهی بکنم امّا باید عرض کنم: چه بسا بعضی ها این امری که در آیه «اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»؛ آمده است را یک امر الزامی گرفته باشند؛ یعنی واجب است که شما درخواست کنید و البته قهراً با این روایت همین طور است. می خواهم عرض کنم: چقدر بر این تأکید می شود که اگر کسی دعا را ترک کند، خدا به او غضب می کند و از او خشمگین می شود. البته نمی خواهم بگویم این معصیت است. بحث این است و بر این تأکید شده که اگر در اجابت کمی تأخیر شده، نباید سرخورده بشوی و دعا را کنار بگذاری!(۳)

حقّ مسلّم عبد

ما در معارفمان این را داریم که چه بسا عبد مستحق باشد تا از ناحیه ربّش، عنایاتی بشود و خیر کثیری به او رو بیاورد، امّا چون دعا و درخواست نمی کند، خدا به او نمی دهد. از نظر علمی این بحث مطرح است که اعطا مشروط به درخواست است. این بحثی است که یک وقتی کرده ایم و اینجا جایش نیست.

ص: ۱۶۸۱۳

۱- (۷). به این تعبیرات دقّت بکنید! نمی خواهم فتوای فقهی بگویم چون بحث، روال مباحث اخلاقی است و فقهی نیست.

۲- (۸). مجموعه ورام، ج۲، ص ۱۲۰

۳- (۹). من دیدم بحثم را این طور ادامه بدهم بهتر است. یعنی بعد از شب های احیا نیاز به این مطلب احساس می شود.

به تو می دهم، امّا اگر بخواهی!

یـک چیزهـایی وجود دارد که این هـا برای همه موجودات منضـبط است، مثـل اینکه روزی او را برسانـد؛ امّـا چیزهای دیگری وجود دارد که نه، زیادتی است، زیادتی ها مشـروط است. مثال می زنم: کسـی را اسـتخدام می کنم و می گویم: این مقدار به تـو می دهم که برایم کـار کنی. امّـا اگر از من درخـواست کنی، بیشـتر به تو می دهم. بی درخواست، مزد این است؛ یعنی اگر درخواست زیادتی کردی، آن وقت به تو می دهم. مطلب این را می گوید: آن شـخص مسـتحق است و اگر درخواست کند به او می دهم، امّا چون درخواست نکرده به او نمی دهم. بنابراین ترک دعا خیلی ضرر دارد.

بخواه تا بدهم

«رُوِیَ عَن رسول الله(صـلّی الله علیه و آله وسـلّم) قـال: إِنَّ اللَّهَ لَیُمْسِـکُ الْخَیْرَ الْکَثِیرَ عَنْ عَبْـدِهِ»؛ خداونـد جلوی خیر کثیر را می گیرد، که به بنـده اش نرسد، «فَیَقُولُ لَا أُعْطِیهِ حَتَّی یَسْأَلَنِی»؛(۱) می گویـد: من این را به او نمی دهم تا اینکه از من درخواست کند و بخواهد.

شرح مسئله: خدا مثل ما نیازمند دعا است؟

در اینجا بایـد به نکته ای اشاره کنم و آن اینکه، «نعوذبالله» مگر خدا مثل ما است که وقتی کسـی به او رو بیاندازد، لذّت ببرد و به او بدهـد؟ اصـلاً و ابـداً این طور نیست. پس چگونه است که مرتّب می گوید: بخواهید تا بدهم، بخواهید تا بدهم، «ادْعُونِی أَسْـتَجِبْ لَکُـمْ». ایـن بحث در قرآن و روایـات بسیار مطرح شـده و بحث کلّی و ریشه دار و عمیقی است. در اینجا خـدا را به خودت قیاس نکن؛ خدا مثل من و تو نفسِ شهوت و... ندارد که خوشش بیاید. این حرف ها درست نیست.

۱- (۱۰). مسـتدرک الوسائـل و مسـتنبط المسائـل، ج۵، ص ۱۷۵

باید پیوند ربّ و عبد محکم شود

اینجا بحث بسیار عمیق و لطیفِ معرفتی می کند. اینکه عبد باید از خدا درخواست کند، برای «تحکیم رابطه ربوبیّت و عبودیّت» است. اگر بنا بشود که خدا همه چیزها را درست کند، اصلاً و ابداً خدا یادمان می رود. از یاد می بریم که پروردگار چه کسی است؟[(۱)](#) و فراموش می کنیم، کسی که پرورشمان می دهد کیست؟ اگر بنا بشود تمام امور بر منوال خودش بچرخد و بحث دعا و تقاضا و... کنار برود، پس خدا هم کنار می رود. دیگر ربّم را نمی شناسم و نمی دانم آن کسی که دارد من را پرورش می دهد کیست. چون دعا در ارتباط با احتیاجات، چه معنوی و چه مادّی است. دعا برای تحکیم رابطه ربوبیّت و عبودیّت عبد است. تحکیم این رابطه است، که می گوید دعا کن و از من بخواه تا به تو بدهم و اینکه بفهمیم بر سر سفره چه کسی نشسته ایم؟

خاندان نبوّت در اسارت

خاندان حسین(علیه السّلام) را از کربلا به کوفه و از کوفه به شام به اسارت بردند. به این خانواده خیلی سخت گذشت. تنها مسئله اینکه ایشان خاندان نبوّت هستند نیست بلکه حتّی در بین مردم، این ها شخصیّت های بزرگ بودند. بی جهت نیست که وقتی از زین العابدین(صلوات الله علیه) سؤال می کنند: در کجای این سفر به شما خیلی سخت گذشت؟ این طور که شنیده ام، حضرت می فرمایند: «اَلشّام، اَلشّام». در آنجا به آن ها خیلی سخت گذشت. حتّی این را نمی دانم صادر شده یا نه؟ «یالَیت اُمِّی لَم تَلِدنِی»؛ کاش مادر مرا نزاده بود تا وضع شام را ببینم.

۱- (۱۱). ربوبیّت را مطرح می کنم. منبع:پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی

پای کوبی در عزای حسین(علیه السّلام)!

سهل بن سعد ساعدی پیرمردی از اصحاب پیغمبر است؛ می گوید: از بیت المقدّس وارد شام شدم و دیدم چه غوغایی است. جشن گرفته اند، آزین بسته اند و پای کوبی می کنند. می گوید: من خبر نداشتم. دیدم چند نفر ایستاده اند و با هم حرف می زدند جلو. رفتم و سؤال کردم و گفتم: شما اهل شام، عیدی دارید که من آن عید را نمی شناسم؟ چه خبر است؟ رو کردند و گفتند: «يَا شَيْخُ نَرَاكَ أَعْرَابِيّا»؛ ای پیرمرد! انگار تو از عرب های بیابانی هستی و از دنیا بی خبری؟ گفتن: نه؛ من سهل ساعدی، از اصحاب پیغمبر هستم و پیغمبر را درک کردم. بعد رو کردند و به من گفتند: «مَا أَعْجَبَكَ السَّمَاءُ لَا تَمْطُرُ دَماً»؛ تو در شگفت نیستی که چرا آسمان خون نمی بارد؟ «وَ الْأَرْضُ لَا تَنْخَسِفُ بِأَهْلِهَا»؛ و چرا زمین اهل خود را فرو نمی برد؟ گفتم: «وَ لِمَ ذَاكَ؟»؛ برای چه؟ گفتند: «هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ(علیه السّلام) عِتْرَهِ مُحَمَّدٍ(صلّى الله عليه و آله و سلّم) يُهْدَى مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ»؛ دارند سر حسین را از عراق می آورند و مردم شادی می کنند. گفتم: «وَا عَجَبَاهْ يُهْدَى رَأْسُ الْحُسَيْنِ وَ النَّاسُ يَفْرَحُونَ؟». گفتم: از کدام طرف؟ گفتند: «فَأَشَارُوا إِلَى بَابٍ يُقَالُ لَهُ بَابُ سَاعَاتِ»؛ برو آنجا؛ از دروازه ساعات می آورند. می گوید: آمدم و رسیدم. یک وقت دیدم سوارها و نیزه دارهایی وارد شدند. دیدم که اوّلین سوار و نیزه دار سری بر نیزه دارد که شبیه ترین به پیغمبراکرم است و روی مرکبی بی بی ای سوار است. رفتم جلو و سلام کردم. به او گفتم: « مَنْ أَنْتِ؟»؛ شما چه کسی هستید؟ گفت: «أَنَا سُكَيْنَهُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ». گفتم: من سهل ساعدی از اصحاب جدّ شما هستم. اگر کاری با من دارید بفرمایید تا انجام دهم. گفت: ای سعد! به این نیزه دار پولی بده تا این نیزه ها و سرها را از ما جدا کنند، که این قدر مردم به ما نگاه نکنند...

ص: ۱۶۸۱۶

دعا – اجابت دعا با چه دلی است؟ – جلسه ۲۴

مواظب باش! اقلاً در مورد خدا نامردی نکن!

أعوذُ باللّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ؛ بسم اللّهِ الرّحمنِ الرّحيم؛ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ وَ اسْمَعْ نِدَائِی إِذَا نَادَيْتُكَ وَ اسْمَعْ دُعَائِی إِذَا دَعَوْتُكَ وَ أَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُكَ فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ»(۱)

مروری بر مباحث گذشته

عرض شد ماه مبارک رمضان ماه تلاوت قرآن، کلام الهی و ماه دعا است، یعنی راز و نیاز با پروردگار و طلب حاجات، چه دنیوی، چه اخروی، چه برای خود و چه دیگران، که بحث کردم. به مناسبت ایّام در جلسه گذشته تذکّراتی دادم و روایتی هم مطرح کردم که البته قبلاً بحث هایی در باب نسبت حالت داعی در دعا و اینکه کسی که دعا می کند چه حالتی باید داشته باشد شده بود. جلسه گذشته روایتی بود که می خواهم به آن اشاره کنم و آن اینکه دو دید مطرح کرد؛ که یکی نسبت به خودش و دیگری نسبت به پروردگارش بیان می کرد.

حاجتِ حاضر

در اینجا مسئله دید به خود را کنار می گذارم و دیدی که باید نسبت به پروردگار داشته باشد را مطرح می کنم. در مورد مسئله استجابت دعا این تعبیر در روایت از امام صادق(علیه السّلام) بود که: «إِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ وَ ظُنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ»؛(۲) یعنی دعا کردن باید با «اقبال به قلب» باشد و بعد از آن هم باید حاجت خود را حاضر ببینی.

اجابت دعا با چه دلی است؟

روایت دیگری از امام صادق(علیه السّلام) است که در همین رابطه، این تعبیر را می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءً بِظَهْرِ قَلْبٍ سَاهٍ»؛ خداوند دعایی که از دل غافل باشد به اجابت نمی رساند. بنابراین چگونه باید باشد؟ این جا حضرت دو حالت را برای داعی در حین دعا تفکیک کرده: «فَإِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ»؛ یک: هرگاه دعا کردی با توجّه به قلب باشد و رو به سوی خدا داشته باشی. جلسه گذشته عرض کردم که لقلقه زبان نباشد و تمام دلت متوجّه خدا باشد. دو: «ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجَابَه»؛(۳) این تعبیر خیلی قوی تر از روایت قبلی است. آنجا «ظنّ» بود، امّا اینجا «یقین» را آورده است؛ یعنی یقین داشته باشد که به اجابت می رسد.(۴) این متن روایات ما است: «ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجَابَه»؛ یقین داشته باش که دعایت به اجابت می رسد. حالا این برای حین دعا بود که حالت آن را عرض کردم امّا می رویم سراغ بعد از دعا.

ص: ۱۶۸۱۷

۱- (۱). بحارألانوار، ج۹۱، ص۹۶

۲- (۲).وسائل الشيعه، ج ۷، ص۵۲

۳- (۳). وسائل الشيعه، ج ۷، ص۵۴

۴- (۴). این را هم بگویم، چون این ها جزء حرف هایی بوده که در لیالی قدر زده ام ولی روایات آن را نخوانده. یادم است که «یقین» را مکرّر در لیالی قدر مطرح کردم.

دو حالت برای داعی

در بابِ بعد از دعا، به طور غالب این طور است که انسان در انتظار اجابت است. این طور نیست؟(۱) این مطالبی که می گویم همگانی است. در اینجا از دو حال خارج نیست؛ یک: و آن اینکه آثار اجابت را می بینم؛ مثل اینکه گره آرام آرام باز می شود. حالت دوّم اینکه: می بینم که از اجابت خبری نیست، پس در اینجا چه برخوردی می کنم؟

نمک خوردی، اقلاً نمکدان را نشکن!

یکی دو روایت می خوانم و جواب را می دهم. روایت از پیغمبراکرم داریم که به طور کلّی می گوید: «قالَ رسول الله(صلّی الله علیه و آله وسلّم): مَا یَمنَعُ أَحَدَکُم إذَا عَرَفَ الإجابَه مِن نَفسِهِ فَشَفِیَ مِن مَرَضٍ أَو قَدِمَ مِن سَفَرٍ یَقول الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی بِعِزَّتِهِ وَجَلالِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ»؛(۲) حضرت می فرماید: چگونه است که هرگاه یکی از شما می بیند که دعایش دارد به اجابت می رسد و خدا به دعایش جواب داده، «عَرَفَ الإِجابَه مِن نَفسِهِ»؛ حضرت مثال می زند: فرض کنید که شخصی بیماری ای داشته و بعد می بیند که آرام آرام فروکش می کند و یا شخص دیگری مسافری داشته و از او خبری ندارد امّا خبرش می آید که به سلامت رسیده است و می بیند که سلامت است و دارد می آید و امثال این ها. حضرت مثال می زند تا ما بفهمیم. در این مواقع چه چیزی جلوگیر از این می شود که وقتی این شرایط پیش می آید بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی بِعِزَّتِهِ وَجَلالِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ»؛ سپاس خداوندی که با عزّت و جلال او کارهای نیک انجام می گیرد. این تشکّر و سپاسگزاری است؛ تعبیر ساده و خودمانی می کنم، حضرت می گوید: نمک به حرام نباش! دعا کردی و می بینی که انگار گره، آرام آرام دارد باز می شود، پس زود به محضر خدا برو و بگو: «اَلحَمدُ لِله»؛ خدایا! سپاس تو را است که به عزّت و جلالت عنایت می کنی. به تعبیر من بعد از دعا، اگر اجابت را می بینید، نمک به حرام نباشید.

ص: ۱۶۸۱۸

۱- (۵). مثلاً لیالی قدر دعا کردم و بعد دقیقه شماری و ثانیه شماری می کنم برای اینکه به اجابت رسیده یا نه؟

۲- (۶). المستدرک علی الصحیحین للحاکم مع تعلیقات، ج۱، ص ۷۳۰

اگر دعا به اجابت نرسید چه کار کنیم؟

روایت دیگری داریم که آن هم از پیغمبراکرم است که حضرت فرمود: «إِذَا سَأَلَ أَحَدُكُمْ رَبَّهُ مَسْأَلَةً فَتَعَرَّفَ الاسْتِجَابَهَ فَلْيَقُلِ»؛ اگر یکی از شما از پروردگارش درخواستی کرد و بعد هم دید که دارد به اجابت می رسد پس بگوید: «فَلْيَقُلِ»؛ اینجا حضرت امر می کند، «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی بِعِزَّتِهِ وَجَلالِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ»؛ این برای آنجایی است که نشانه های اجابت را می بینم. امّا در آنجایی که تأخیر در اجابت می بینم، «وَ مَنْ أَبْطَأَ عَنْهُ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ»؛ یعنی هر کس در اجابت دعایش تأخیر دید، «فَلْيَقُلِ» اینجا بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ»؛(۱) خدا را در هر حال سپاس می گویم، چه در حالی که دارد به من می دهد و چه زمانی که هنوز به من نداده.

مگر از خدا طلب داری؟

چرا؟ مسئله این است و بحثی هم در دعا داریم.(۲) از اموری که در دعا از آن منع شده و البته مضرّ هم هست مسئله استعجال در اجابت است. یک وقت می بینید که اجابت می رسد، معلوم است که چگونه با خدا برخورد می کنم. امّا آنجایی که می بیند هنوز خبری نشده، در اینجا باید اشاره کرد که: مراقب باشد تا حالت استعجال در اجابت برای او پیش نیاید، چون همین حالت موجب می شود که در اجابت تأخیر بشود. تا خدا می بیند، این حالت پیدا شد می گوید: فعلاً دست نگه دارید و به او ندهید. نه اینکه مطلقاً به او ندهید. حالا نمی خواهم بگویم، چه بسا گاهی خود ما هم همین طور باشیم. در باب استعجال در دعا، روایت می خوانم و مطلب را هم معنا می کنم.

ص: ۱۶۸۱۹

۱- (۷). الاسماء و الصفات (للبیهقی)، ج۱، ص۳۴۲

۲- (۸). این بحث را سابقاً کرده ام و چند سال پیش هم مفصّل در بحث های دعای من وجود دارد.

قوانین خلقت استوار است

در روایتی از امام صادق(علیه السّلام) است که می فرماید: «إِنَ الْعَبْدَ إِذَا دَعَا لَمْ یَزَلِ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فِی حَاجَتِهِ مَا لَمْ یَسْتَعْجِلْ»؛(۱) وقتی بنده دعا می کند، خدا دنبال این است که حاجت او را بدهد. چه بسا یک سنخ مقدّماتی در کار باشد امّا این طور نیست که خدا سلسله اسباب و مسبّبات را برای خاطر بنده به هم بزند. به قول ما، قوانین خلقت که نباید به هم بخورد. باید قوانین بر جای خودش باشد و بر همان روالی که باید به دست من برسد، از همان مسیر برسد، حال چه به نفع من باشد یا به ضرر من؛ در حقیقت خدا در صدد این است که این را هر طور که هست به دست من برساند؛ امّا معقول و مشروع به دست من برسد.

عبد شتاب نکند؟!

حالا- سؤال اینجا است که این تا چه وقت است؟ «مَا لَمْ یَسْتَعْجِلْ»؛ یعنی خدا پیوسته در کار حاجت او است امّا به شرطی که عبد شتاب نکند و شتاب به خرج ندهد. یعنی چه؟ به این معنا که تا وقتی داعی، شتاب به خرج ندهد، به اجابت نمی رساند. حالا اینکه عبد شتاب به خرج ندهد یعنی چه؟

اثر استعجال: از خدا رو برمی گرداند!

در روایتی از ابوبصیر است که از امام صادق(علیه السّلام) نقل می کند. می گوید، حضرت فرمودند: «لَا یَزَالُ الْمُؤْمِنُ بِخَیْرٍ وَ رَجَاءٍ رَحْمَهً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ مؤمن همیشه در مسیر خیر است و امیّدهایی هم که دارد تا به آن برسد، بر اثر رحمت الهی نسبت به او است؛ امّا: «مَا لَمْ یَسْتَعْجِلْ فَیَقْنَطَ وَ یَتْرُکَ الدُّعَاءَ»؛ تا موقعی که حالت استعجال برای او پیش نیاید. حضرت توضیح می دهند که: می دانی اگر حالت استعجال یعنی انتظار از اینکه خدا زود برساند و شتابزدگی کند پیش بیاید، چه در پی دارد؟ در حالت شتاب این اتفاق می افتد که وقتی عبد ببیند حاجت برآورده نشد، اینجا است که به حالت قنوط و یأس مبدّل می شود. از خدا ناامید می شود و بعد هم دعا را ترک می کند؛ یعنی رویش را از خدا برمی گرداند. این ها را چون مناسب دیدم که بعد از لیالی قدر مطرح کنم تذکّر می دهم.(۲)

ص: ۱۶۸۲۰

۱- (۹). وسائل الشیعه، ج ۷، ص۵۵

۲- (۱۰). به اصطلاح عامیانه این طور می گویند که «گاو نه من شیر» نشوی.

این کار را نکن!

وقتی می بینی به زودی به دستت نرسید، به حالت استعجال رو نیاوری که این، قنوط را در پی می آورد. یعنی چه؟ به این معنا که از خدا ناامید می شوی و باز این ناامیدی چه در پی دارد؟ ترک دعا؛ یعنی از خدا رویم را بر می گردانم. در حرفهای من دقّت کنید و ببینید که معارف ما چقدر زیبا است.

استعجال یعنی چه؟

وقتی جناب ابوبصیر این را از امام صادق(علیه السّلام) می شنود، نقل می کند که: «قُلْتُ لَهُ كَيْفَ يَسْتَعْجِلُ؟»؛ به آقا عرض کردم: ممکن است به ما بفرمایید: چگونه است که بنده دعا می کند و بعد هم در دعا استعجال می کند؟ استعجال را برای ما معنا کنید؟ ما گفتیم «شتابزدگی در اجابت»؛ امّا این یک مفهوم ذهنی است. او می خواهد تا مسئله را برای ما روشن کند. «قَالَ يَقُولُ:» حضرت فرمود: خواهم گفت که استعجال یعنی چه؟ یعنی: عبد دعا می کند، بعد هنوز حاجتش به او داده نشده، شروع می کند و این حرف را می زند: «يَقُولُ قَدْ دَعَوْتُ مُنْذُ كَذَا وَ كَذَا وَ مَا أَرَى الْإِجَابَةَ»؛(۱) می گوید: مدّت ها است دعا کرده ام امّا از اجابت خبری نیست، «دَعَوْتُ مُنْذُ كَذَا وَ كَذَا وَ مَا أَرَى الْإِجَابَةَ»؛ مدّتی است که از خدا خواستیم امّا جوابی نمی شنوم و چیزی از اجابت نمی بینیم. البتّه ابوبصیر انسان فاضلی است. مسئله این است که مواظب باشید تا یک وقت کارتان به این جا نکشد. عرض کردم که از دو حالت خارج نیست. یکی اینکه سپاسگزاری خدا را بکنید و دیگری اینکه از خدا طلبکار نشوید.

۱- (۱۱). الکافی، ج ۲، ص ۴۹۰ منبع:پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج آقا مجتبی تهران

کاروانِ خالی

در مقاتل می نویسند: در روز عاشورا بعد از آنکه صحنه ها تمام شد؛ عمرسعد دستور دارد که به جنازه ها و پیکرهای نحس لشکرش نماز بخوانند و دفن کنند. امّا پیکر مقدّس اولیاء خدا بر روی زمین کربلا مانده است. روز یازدهم بود که کاروان آماده حرکت شدند. خاندان حسین(علیه السّلام)، بی بی ها و بچّه ها را سوار مرکب ها کردند تا به سمت کوفه ببرند. مقدّمه کوتاهی می گویم و بعد به توسّلم می پردازم. دارد که امام حسین(علیه السّلام) وقتی از مکّه خواست حرکت کند و به سمت کوفه بیاید، خیلی با عظمت بود. شاید حدود بیش از دویست یا سیصد کجاوه و... که مورد احتیاج این کاروان بود را همراه داشتند. کجاوه ها مخصوص بود، من جمله کجاوه زینب(سلام الله علیها) که خیلی با عظمت است. دارد وقتی زینب خواست حرکت کند و از داخل منزل بیاید تا سوار بر محمل بشود، قاسم دوید و چهارپایه ای آورد و پای کجاوه گذاشت؛ اباالفضل آمد و وقتی دید اصحاب ایستاده اند، به آن ها رو کرد و گفت: «غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ»؛ چشمانتان را ببندید؛ که کسی پیکر خواهرش زینب را نبیند. آمد و زانو خم کرد که زینب پایش را بر روی زانو ی برادر بگذارد. علیّ اکبر پرده محمل را کنار زد و حسین(علیه السّلام) زیر بغل های زینب را گرفت. سوار بر کجاوه شد . زینب(سلام الله علیها) این طور از مکّه حرکت کرد. امّا حالا می خواهد از کربلا حرکت کند. مقایسه ای بکنید و ببینید چگونه است؟

هیچ کسی نمانده است!

«وَ نَظَرَ یَمینً وَ شِمالا وَ لَم تَری»؛ نگاه کرد و دید هیچ کس نمانده؛ آمدند که زن ها و بچّه ها را سوار مرکب کنند؛ فرمود: کنار بروید، خودم سوارشان می کنم. همه بی بی ها و بچّه ها را سوار کرد؛ حالا خودِ زینب تک و تنها مانده است. حالا چطور سوار بر مرکب بشود؟ خدا می داند که زینب چگونه خودش را سوار بر مرکب کرد؟ آن خبیث ها کاروان اسرا را حرکت دادند. عمر سعد گفت: این ها را از کنار قتلگاه عبور دهید. چشم زن ها و بچّه ها به بدن های قطعه قطعه شده بر روی خاک افتاد. یک وقت زینب متوجّه شد و دید برادرزاده اش دارد ازهاق روح می شود. به زین العابدین گفت: «مالِی أَراكَ تَجُودُ بِنَفسِكَ یا بَقِیَّةَ جِدِّی وَ أَبِی وَ إخْوَتی؟» چرا با جانت بازی می کنی؟ امّا مگر خودش توانست تحمّل کند؟ به سمت مدینه رو کرد: «یَا مُحَمَّدَاهْ هَذَا حُسَیْنٌ بِالْعَرَاءِ»...

ص: ۱۶۸۲۲

دعا – چگونه از خدا سپاسگزاری کنیم؟ – جلسه ۲۳

به خودم که نگاه می کنم، ناامید می شوم

أعوذُ باللّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيم؛ بسم اللّهِ الرّحمنِ الرّحيم؛ «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ وَ اسْمَعْ نِدَائِی إِذَا نَادَيْتُكَ وَ اسْمَعْ دُعَائِی إِذَا دَعَوْتُكَ وَ أَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُكَ فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ»(۱)

مروری بر مباحث گذشته

گفته شد ماه مبارک رمضان ماه تلاوت قرآن و ماه دعا است؛ یعنی دعای به خیر کردن برای خود و دیگران، چه دنیوی باشد یا اخروی. به مناسبت ایّام تذکّراتی را دادم و اشاره کردم و رد شدم امّا باز هم مقداری راجع به آن ها بحث می کنم.

عرض کردم که در باب مسئله اجابت دعا از ناحیه خداوند، بستگی به نظر داعی دارد؛ هر طور که دعا کننده به خداوند نظر داشته باشد که از او تقاضا کند و او را صدا بزند، خدا هم طبق نظریّه او با او رفتار می کند. این جزو معارف ما است که سرنخ دست دعا کننده است. بعد هم در کیفیّت دعا به این معنا که به چه کیفیّتی باشد بحث کردیم. گر چه در روایات تعبیر به «حسن ظنّ نسبت به مَدعُوّ» شده است. ولی آنچه هست این است که داعی، آنچه را از خدا درخواست می کند، باید نسبت به آن توجّه داشته باشد که به هر مقدار، قلب او متوجّه به خدا و امیّد او به خدا بستگی داشته باشد، خدا دعای او را رد نمی کند. به تعبیر من نسبت به دریافت حاجتش حالت قطعیّت داشته باشد که به اجابت نزدیک است.

ص: ۱۶۸۲۳

۱- (۱). بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۹۶

حواست به خدا باشد!

روایتی است از امام صادق(صلوات الله علیه) که دارد: «إِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِکَ»؛- وقتی دعا می کنی با دلت به خدا رو بیاور؛ یعنی لقلقه زبان و توهّمات نباشد. «اقبال به قلب» معنایش این است، یعنی آن بعد وجودی من، که اشرف ابعاد وجودی من است، توجّه تام پیدا می کند. هرچیزی که انسان به آن توجّه قلبی داشته باشد، کاربرد دارد.

حاجتی که می خواهی، حاضر است!

«وَ ظُنَّ حَاجَتَکَ بِالْبَابِ» دقّت کنید! دو تا چیز مطرح می کند؛ یک: با تمام دلت از خدا درخواست کن و متوجّه خدا بشو. از این طرف هم با این تعبیر بیان می کند: «وَ ظُنَّ حَاجَتَکَ بِالْبَابِ»؛(۱) با دلت به خدا رو کن و دعا کن و حاجت را بخواه و بعد هم حاجت خود را ببین. کنایه از اینکه حاضر و آماده ببین. عرض کردم: سرنخ اجابت دست داعی است. در اینجا هم همین را می رساند. لذا این ها را اشاره کردم. قبلاً بحث های مفصّل کرده ام و تقریباً این سخنان تکرار است.(۲)

یک نگاه به خودم، یک نگاه به خدا

انسان در دعاهایی که می کند باید دو نظر داشته باشد. یک: نظر به خودم، دو: نظر به خدای خودم. یعنی چه؟ نظر به خودم، یعنی «نعوذبالله» کارها و خطاهایی که کرده ام را نباید فراموش کنم و گفتم شاید این نوعی بررسی است. همه این ها را فشرده کردم و رد شدم. روایتی می خوانم که از زین العابدین(علیه السّلام) است. بیان می کند، به وضع خودم نگاهی کنم که از نظر اعمالم در گذشته، چه کار کرده ام؟ و بعد نظر دوّم که نسبت به خدا است. بنابراین داعی باید یک نظر به وضع حال خودش از نظر رفتارش در گذشته با خدای خودش بکند، یک نظر هم به خدای خودش که از او تقاضا دارد بکند. یک نگاه به خود و یک نگاه به خدا.

ص: ۱۶۸۲۴

۱- (۲).وسائل الشیعه، ج ۷، ص۵۲

۲- (۳). به ذهنم این است که شب نوزدهم مطلبی را اشاره کردم و آنجا هم گفتم که این ها از من نیست، بلکه همه از روایات و معارف ما است.

به خاطر این سه چیز، از تو چیزی نمی خواهم

به خودم که نگاه بکنم، اجمالاً سه چیز را نسبت به کارهایم می بینم.(۱) این جملات از زین العابدین(صلوات الله علیه) است: «اللَّهُمَ إِنَّهُ یَحْجُبُنِی عَنْ مَسْأَلَتِکَ خِلَالٌ ثَلَاثٌ، وَ تَحْدُونِی عَلَیْهَا خَلَّهٌ وَاحِدَهٌ»؛ خدایا سه چیز مرا باز می دارد تا از تو درخواست کنم. دقّت کنید! این همان نظر اوّل است. یعنی وقتی به خودم، سوابقم، اعمالم و رفتارم با تو نظر می کنم، موجب می شود که من از تو درخواست نکنم؛ هیچ تعارف هم ندارم.

به خودم نگاه نمی کنم!

از آن طرف، تنها یک چیز مرا وامی دارد که از تو درخواست کنم و آن نظر کردن به تو است نه خودم؛ امّا وقتی به خودم نظر کردم: «یَحْجُبُنِی أَمْرٌ أَمَرْتَ بِهِ فَأَبْطَأْتُ عَنْهُ»؛ باز می دارد مرا که از تو درخواست کنم، آن فرمانی را که تو به من کردی. امر کردی که این کار را بکنم ولی من در انجام آن کندی و کوتاهی کردم. در این اوّلی به خودم نگاه کردم.

گفتی نکن، امّا کردم...

دوّم، «وَ نَهْیٌ نَهَیْتَنِی عَنْهُ فَأَسْرَعْتُ إِلَیْه»؛ نهیی که تو نسبت به من کردی؛ «آن کار را نکن!». امّا من به سرعت رفتم و همان خطا و گناه را کردم. این را که نگاه می کنم، می بینم که مربوط به خودم است و من را از اینکه از تو درخواست کنم باز می دارد. «وَ نِعْمَهٌ أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَیَّ فَقَصَّرْتُ فِی شُکْرِهَا»؛ و نعمتی که به من عنایت کردی، امّا من در سپاسگزاری آن کوتاهی کردم.

۱- (۴). آن هایی بود که شب نوزدهم اشاره کردم و رد کردم. گفتم این ها را در فرصت دیگری بیان کنم، چون وقتی نبود و شب هایی بود که می خواستیم توسّل و دعایی بکنیم.

چگونه از خدا سپاسگزاری کنیم؟

سپاسگذاری و شکر نعمت چیست؟ شکر نعمت: یکی قلبی داریم و یکی زبانی و دیگری عملی است. اینجا اشاره به عملی است. شکر کنم، یعنی باید در راه رضای تو مصرف کنم، امّا نکردم. «وَ يَحْدُونِی عَلَی مَسْأَلَتِکَ تَفَضُّلُکَ عَلَی مَنْ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ إِلَيْكَ، وَ وَفَدَ بِحُسْنِ ظَنِّهِ إِلَيْكَ»؛(۱) آنچه که مرا به درخواست کردن وا می دارد، نگاه به تو است. به خودم نگاه نمی کنم.آنچه که مرا به درخواست کردن از تو می کشاند، تفضّل تو بر کسی است که به درگاهت رو آورده و با خوش گمانی به سوی تو می آید. روایت اوّل که از امام صادق(علیه السّلام) خواندم: هر احسانی که می کنی برای تفضّل و هر نعمتی که می دهی، تو آغازگر آن هستی، «يَا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا»؛(۲) که مفاد همین است.

شتر دیدی، ندیدی!

نظر به خود، مانع از درخواست است و نظر به تو راه گشا برای درخواست، حالا چرا این طور شده است؟(۳) یک تعبیر ساده ای در گذشته کردم و گفتم: خدایا! شتر دیدی ندیدی! گناه از من دیدی، ندیدی! تصوّر نکنید که این جمله همین طور از دهانم در آمده. اصلاً و ابداً این طور نیست. طاووس یمانی می گوید: در مسجدالحرام بودم. شنیدم که زین العابدین(صلوات الله علیه) در مسجدالحرام این جملات را می گوید: «سُبْحَانَکَ تُعْصَی کَأَنَّکَ لَا تَرَی»؛ ای خدا! تو منزّهی. ای خدایی که معصیّت تو و نافرمانی می شود، امّا کأنّه نمی بینی. این همان جمله است.

گناهم را ندیده می گیرد

۱- (۵). الصحیفه السجادیه، دعا ۱۲

۲- (۶).بحارالأنوار، ج ۸۳، ص۷۵

۳- (۷). مرتّب گفتم که این تعبیراتی که می گویم متن آیات، معارف و روایات ما است و از خودم چیزی نیست.

در اینجا می گویـد: نه اینکه نمی بینی، بلکه گناه را ندیـده می گیری. ببینیـد چه تعبیر زیبایی است. «وَ تَحْلُمُ كَأَنَّکَ لَمْ تُعْصَ»؛ بردبـاری به خرج می دهی و انگـار اصـلاً معصـیت و نافرمانی تو را نکرده ایم، «تَتَوَدَّدُ إِلَى خَلْقِكَ»؛ به مخلوقت محبّت و لطف می کنی، چرا؟ چون کارهـایت کارهـای خوب است، «بِحُسْنِ الصَّنِيعِ»؛ یعنی به مخلوقت محبّت می کنی، یعنی بـا آن ها خوب رفتار می کنی.

خدا به من احتیاج دارد؟

«بِحُسْنِ الصَّنِيعِ كَأَنَّ بِکَ الْحَاجَةَ إِلَيْهِمْ»؛ مثل کسـی که به مخلوقش احتیاج دارد. چون ما این طور هستیم، مثلاً اگر بفهمیم که به کسـی احتیـاج داریم، او را خیلی تحویل می گیریم؛ برای اینکه فطرت ما همین است. می گویـد: با مخلوقت خوب رفتار می کنی، کأنّه به او احتیاج داری. مثل تعبیرات عوامانه خودمان است وقتی در این شـرایط به خودمان می گوییم: بایـد هوای فلانی را داشـته باشـیم، کارمان در دست او است. در اینجا هم می گوید: به خلق خود محبّت می کنی با خوب رفتار کردن با آن ها، «كَأَنَّ بِكَ الْحَاجَةَ إِلَيْهِمْ»؛ مثل کسـی که به او احتیاج دارد، «وَ أَنْتَ يَا سَيِّدِي الْغَنِيُّ عَنْهُم»؛ و حال آنکه: ای آقای من! تو از این بی نیاز هستی. بعـد دارد: «ثُمَّ خَرَّ إِلَى الْأَرْضِ سَاجِداً»؛(۱) طاووس یمانی می گویـد: یک وقت دیـدم زین العابدین روی زمین افتاد و شروع کرد به سجده کردن.(۲)

ص: ۱۶۸۲۷

۱- (۸). بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۸۲

۲- (۹). عرض کردم که فرصت نداشـتم تا تعبیراتی که می کنم توضـیح بدهم. فقط گفتم که اشاره ای بکنم تا دوسـتان به این مقـداری که در جلساتمان هسـتند، بی بهره نماننـد. منبع:پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشـر آثار حضـرت آیت الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی

خدا آن چیزی که فکر می کنی، نیست!

من و تو خدا را نشناخته ایم. ببینید که چطور اولیاا ش با او صحبت می کنند؟ این اولیا، آن کسانی هستند که شناخت دارند.

آیا پدرم تشنه شهید شد؟

می نویسند: حسین(علیه السّلام) در روز عاشوا بعد از آنکه جنگید به زمین آمد. مرکب حسین(علیه السّلام) تا توانست از آقا، مولا و راکبش حمایت کرد. حمله می کردند که جلو بیایند، امّا او هم به آن ها هجوم می برد. مدّتی بین مرکب حسین(علیه السّلام) با آن خبیث ها درگیری بود. بالاخره مرکب حسین سرش به خون حسین(علیه السّلام) را آغشته کرد و راه خیام حرم را در پیش گرفت. صیحه می زند، شیهه می کشد، شیون می کند و به سمت خیام حرم می آید. بی بی ها، به سفارش حسین(علیه السّلام) که فرموده بود از خیمه ها بیرون نیایید، در خیمه ها مانده بودند و از بیرون خبری نداشتند. یک وقت دیدند صدای مرکب می آید. خوشحال شدند و از این خیمه ها بیرون ریختند. بی بی ها و بچّه ها، با مرکبی مواجه شدند که راکب ندارد، سرش به خون آغشته و زینش واژگون شده است. اطراف مرکب را گرفتند. هر کسی چیزی می گوید، در این میان نازدانه، دختر حسین(علیه السّلام) است. جلو آمد و یک سؤال کرد، گفت: «یا جَوادَ ابی هَلْ سُقِیَ ابی امْ قُتِلَ عَطْشاناً؟»؛ گفت: به من بگو، پدرم را آب دادند یا با لب تشنه شهید شد؟...

دعا – شب بیست و سوم – جلسه ۲۲ (شب قدر)

چه کسی در شب بیست و سوّم بخشیده نمی شود؟!

أعوذُ باللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ؛ بسم اللّهِ الرّحمنِ الرّحیم؛«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ وَ اسْمَعْ نِدَائِی إِذَا نَادَیْتُکَ وَ اسْمَعْ دُعَائِی إِذَا دَعَوْتُکَ وَ أَقْبِلْ عَلَیَّ إِذَا نَاجَیْتُکَ فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَیْکَ وَ وَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیْکَ»(۱)

ص: ۱۶۸۲۸

۱- (۱). بحارألانوار، ج ۹۱، ص ۹۶

مروری بر مباحث گذشته

در جلسات گذشته عرض کردم ماه مبارک رمضان ماه تلاوت قرآن و ماه دعا است چه برای خود و دیگران و چه دنیوی و چه معنوی و اخروی که به آن ترغیب شده است. به خصوص نسبت به لیالی قدر که جلسه گذشته عرض کردم در روایات داریم. جلسه گذشته عرض کردم که ما به عنوان دعا از خداوند در لیالی قدر چه بخواهیم؟

عرض کردم دو چیز: یک؛ ترمیم نسبت به گذشته خودمان. اینکه گذشته خوبی نداشتیم و دستمان به خطاها آلوده شده است و خداوند با دعا آن را عفو کند، بیامرزد، ترمیم کند و ندیده بگیرد.

دوم؛ مسئله بهترین ترسیم نسبت به امور آینده مان، یعنی سال آینده؛ چون در شب قدر امور آینده تمام موجودات ترسیم می شود.

دستم پر از گناه، چشمم پر از امید

حالا این دو مطلب را در چه قالبی بریزیم و به خدا عرض کنیم؟

در بین دعاها و روایات که می دیدم، روایتی توجّه من را جلب کرد و چه بسا قبلاً ـ هم در بحث ها تنبّه داده باشم. راوی می گوید در مسجد الحرام بودم، به حجرالاسود رسیدم. شخصی را دیدم که مشغول نماز است، دقّت کردم که ببینم کیست؛ خوب که دقّت کردم دیدم زین العابدین(صلوات الله علیه) امام چهارم است. حضرت را زیر نظر گرفتم تا اینکه از نماز فارغ شد. راوی تعبیر می کند که: «وَ رَفَعَ بَاطِنَ كَفَّيْهِ إِلَى السَّمَاءِ»؛ کف دستانش را دوتایی به آسمان بلند کرد، «وَ جَعَلَ يَقُولُ»؛ شروع کرد و این جملات را فرمود: «سَيِّدِي سَيِّدِي»؛ آقای من! آقای من! «هَذِهِ يَدَايَ»؛ این ها دو دست من است، «قَدْ مَدَدْتُهُمَا إِلَيْكَ»؛ این دست ها را به سوی تو دراز کردم، اما یک چیز هست، «بِالذُّنُوبِ مَمْلُوءَةً»؛ دست هایم را که به سوی تو دراز کردم، پر از گناه است، «وَ عَيْنَايَ»؛ با چشم هایم هم به سوی تو نگاه می کنم، امّا، «بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةً»؛(1) چشم هایم پر از امید به توست.

ص: ۱۶۸۲۹

۱- (۲). بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۱۴۶

این شب ها به خدا چه بگویم؟

امشب به خدا چه بگوییم؟ زین العابدین(صلوات الله علیه) به ما یاد داده است. دست هایمان را بلند کنیم و بگوییم: خدا! آقای من! دست هایم را به سوی تو دراز کردم امّیا پر از گناه است، چشم هایم هم به سوی تو دوخته ام امّا آن هم پر از رجا و امید من به توست.

مأیوس نشو! بخشیده می شوی!

می خواستم این را عرض کنم که در باب دعا و به خصوص در ایام قدر، انسان هیچ وقت نباید به خودش تردیدی راه بدهد: خدا این طور نیست که ما را مأیوس و رد کند. این جزء آیات و معارف حتمی ماست. این را بدانید! یأس از رحمت حق از گناهان کبیره است، فقهایمان هم همه فتوا می دهند که هیچ یأسی به خودتان راه ندهید.

ای پسرم! ...

یکی دو تا روایت هست که این مضمون در تحف العقول، در وصایایی که علی(علیه السّلام) به امام حسینعلیه السلام) کرده، موجود است و من یک جمله اش را می گویم، می فرماید: «أَیْ بُنَیَّ لَا تُؤْیِسْ مُذْنِباً»؛(۱) پسرم! هیچ وقت گناه کارها را مأیوس نکن. این عین معارف ماست.

من رفیقت می شوم!

در روایت دیگری است: «أَوْحَی اللَّهُ إِلَی دَاوُدَ(علیه السّلام) أَهْلُ طَاعَتِی فِی ضِیَافَتِی وَ أَهْلُ شُکْرِی فِی زِیَادَتِی وَ أَهْلُ ذِکْرِی فِی نِعْمَتِی»؛ بعضی اهل طاعت اند، بعضی اهل ذکرند و بعضی اهل شکرند، «وَ أَهْلُ مَعْصِیَتِی لَا أُویِسُهُمْ مِنْ رَحْمَتِی»؛ من هیچ وقت گناه کارها را از رحمت خودم مأیوس نمی کنم، «إِنْ تَابُوا»؛ اگر توبه کنند، «فَأَنَا حَبِیبُهُمْ»؛ من دوستشان می شوم. اگر توبه کنی، من رفیقت می شوم؛ «وَ إِنْ دَعَوْا فَأَنَا مُجِیبُهُمْ»، اگر درخواست کنند، من جواب آن ها را می دهم. به درخواستشان عنایت می کنم، «وَ إِنْ مَرِضُوا فَأَنَا طَبِیبُهُمْ»؛(۲) و اگر بیمار بشوند، خودم آن ها را معالجه می کنم. در این باب تعبیرات عجیبی داریم.

ص: ۱۶۸۳۰

۱- (۳). تحف العقول، ص ۹۱

۲- (۴). بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۴۲

خدا این گونه است!

در روایتی دیدم که پیغمبراکرم بر روی منبر نشسته بودند و صحبت می کردند و این جملات را می فرمودند: «لَا یَحْسُنُ ظَنُ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ بِاللَّهِ إِلَّا کَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ»؛ هیچ بنده ای گمان نیک به خدا نمی برد، مگر اینکه خدا هم به همان گمان نیکش عمل می کند. یعنی امشب امید دارم که از من بگذرد، پس همین امشب می گذرد، «لِأَنَّ اللَّهَ کَرِیمٌ بِیَدِهِ الْخَیْرَاتُ»؛ چون خدا کریم است و در دست قدرتش خیرات است، «یَسْتَحْیِی أَنْ یَکُونَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنُ قَدْ أَحْسَنَ بِهِ الظَّنَّ ثُمَّ یُخْلِفَ ظَنَّهُ وَ رَجَاءَهُ»؛ «نعوذبالله»، خداوند شرم می کند، «أَنْ یَکُونَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنُ»؛ از اینکه بنده مؤمنش به او حسن ظنّ داشته باشد که دعایش را قبول می کند و بعد بر خلافش عمل کند. خدا این گونه نیست، «فَأَحْسِنُوا بِاللَّهِ الظَّنَّ وَ ارْغَبُوا إِلَیْهِ»؛(۱) شما به خدا گمانِ نیک ببرید، به خدا رغبت داشته باشید یعنی رو به سوی او کنید، از او طلب کنید و به او امید ببندید. دقّت کنید! در اینجا از هر دو سو مطرح می کند یعنی هم از نظر مسئله یأس نهی می کند و هم از نظر امید می گوید: امید ببند.

زندگیِ من در دست امام زمان

این را می خواستم در باب لیالی قدر عرض کنم.(۲) اشاره کردیم شب نوزدهم لیه التقدیر و شب بررسی امور است، شب بیست و یکم شبی است که امور آینده یعنی سال آینده نسبت به هر موجود و فردی ثبت و ضبط می شود و شب بیست و سوم، شب لیله الامضاء است، یعنی امور، خدمت امام زمان(صلوات الله علیه) عرضه می شود و ایشان امضا می کنند. در اینجا می بینیم که در روایات ما نسبت به شب بیست و یکم و شب بیست و سوم سفارش بیشتری شده.

۱- (۵). الکافی، ج ۲، ص۷۲

۲- (۶). عین عبارتی است که زراره آورده است.

دعا، دعا، دعا، نماز

در باب شب بیست و یکم و شب بیست و سوم این مطلب را داریم. در روایتی هست که فضیل بن یسار نقل می کند: «قَالَ: كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ(علیه السّلام) إِذَا كَانَتْ لَيْلَهُ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ وَ لَيْلَهُ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ أَخَذَ فِی الدُّعَاءِ حَتَّى يَزُولَ اللَّيْلُ» یعنی امام باقر(صلوات الله علیه) این دو شب را همین طور دعا می کرد. خوب دقت کنید! شب بیست و یکم و بیست و سوم تا شب تمام می شد همه اش دعا می کرد. این همان معنایی است که عرض کردم: در ماه مبارک رمضان و به خصوص لیالی قدر دعا مستجاب می شود و به آن سفارش شده است. در روایت ندارد که امام باقر(علیه السّلام) از سر شب نماز می خواندند.(۱) «أَخَذَ فِی الدُّعَاءِ حَتَّى يَزُولَ اللَّيْلُ»؛ یعنی شب که تمام می شد، «فَإِذَا زَالَ اللَّيْلُ صَلَّى»؛(۲) بعد از آنکه شب تمام می شد می رفتند سراغ نافله نماز صبح و نماز می خواندند.

دو شبِ دعا

این تعبیر هست که بعضی از بزرگان ما شب بیست و سوم را لیله قدر می دانند. امّا راجع به روایت فضیل می خواهم بگویم: شب بیست و یکم مقدّرات ثبت و ضبط و نگاشته می شود و شب بیست و سوم امضا می شود، که حضرت این دو شب را دعا می کردند.

تقدیرت را عوض کن

ص: ۱۶۸۳۲

۱- (۷). این را هم می دانید که فضیل بن یسار از روات معتبر ما و از اصحاب امام است. می گوید: «کان ابو جعفر(علیه السّلام)...»؛ یعنی خودم دیدم و روش آقا این بود. معلوم می شود که در شب بیست و یکم و بیست و سوم ماه مبارک رمضان چندین بار خدمت آقا بوده است.

۲- (۸). الکافی، ج ۴، ص۱۵۵

امّا راجع به شب بیست و سوم؛ این را قبلاً هم گفته ام و چه بسا تکراری باشد ولی تذکّرش خوب است. ممکن است به ذهن بیاید که شب بیست و یکم را رد کردیم و هرچه که بنا بود برای ما نوشتند و سرنوشت ما نوشته شد، چون امور را در بیست و سوم امضا می کنند، یعنی آقا توشیح می کند. جواب: خیر. این طور نیست که نتوان در نوشته بیست و یکم تصرف نکرد. قبول داریم که شب بیست و سوم شب امضا است امّا می شود در آن تغییراتی ایجاد کرد. «یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ»؛(۱) در اینجا هیچ اشکالی ندارد و تقدیر را عوض می کنند. در شب بیست و سوم اگر دیدی که سال آینده شرایط خوبی نداشت، در خانه خدا برو، پافشاری کن و به خدا بگو که شرایط به بهترین وجه باشد، این را عوض خواهند کرد.

دعا، بلا را از بین می برد

روایت از امام هفتم(علیه السّلام) است: «عَلَیْکُمْ بِالدُّعَاءِ فَإِنَ الدُّعَاءَ لِلَّهِ وَ الطَّلَبَ إِلَی اللَّهِ یَرُدُّ الْبَلَاءَ»، بر شما باد به اینکه دعا کنید، از خدا درخواست و طلب کنید که این، بلا، بدی ها و هر نوع گرفتاری را رد می کند، «یَرُدُّ الْبَلَاءَ وَ قَدْ قُدِّرَ وَ قُضِیَ وَ لَمْ یَبْقَ إِلَّا إِمْضَاؤُهُ»؛(۲) دعا بلا را رد می کند. این همان بلایی است که تقدیر شده و به عنوان قضا و قدر نوشته شده ، ولی هنوز امضا نشده است.

شبِ سرنوشت ساز

بدانید که امشب، شب سرنوشت است. چون اگر شب بیست و یکم، آنچنان که دلمان می خواست، از لحاظ تمام ابعاد دنیوی و اخروی، آن طور که باید نوشته نشده بود؛ امشب می توانی در خانه خدا بروی و دعا کنی که: خدایا! تقدیرم را بر گردان و برای من همه را خوب کن؛ او قبول می کند. لذا بزرگان ما بر روی شب بیست و سوم بیشتر تکیه می کردند. توجه کنید! می گفتند شب بیست و سوم است که شب سرنوشت ساز است.

ص: ۱۶۸۳۳

۱- (۹). سوره مبارکه رعد، آیه۳۹

۲- (۱۰). الکافی، ج ۲، ص ۴۷۰

دعایی که فراموش می کنیم

تـذکّر دیگری بـدهم و آن اینکه موقعی که راه می افتیم تا در این مجالس شـرکت کنیم یا در همین جایی که خودمان هستیم، چیزهای بسیاری در ذهنمان است که از خدا راجع به خودمان و راجع به دیگران می خواهیم. مثلاً به ما التماس دعا گفتند و ما هم در ذهنمان است که برای آن ها هم دعا کنیم و البته همه مان هم مبتلا هستیم. چیزهایی در نظر گرفته ایم امّا موقع دعا همه اش یادمان نمی ماند. کمتر کسـی است که همه اش را به یاد داشـته باشد. حالا اینجا چه کار کنیم؟ این از لحاظ ظاهر مشکلی است. دو تا روایت می خواهم بخوانم و بعد به دو امر معرفتی اشاره می کنم.

حاجتِ قبل از دعا!

روایتی از امام صادق(علیه السّـلام) است که: «قال: إنَ الْعَبْدَ لَيَكُونُ لَهُ الْحَاجَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَبْدَأُ بِالثَّنَاءِ وَ الصَّلَاهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى يَنْسَـى حَاجَتَهُ»؛ بنـده حاجتی دارد و می خواهـد در محضـر خدا دعا کند. شـروع می کند به ثنا گفتن و حمد کردن که جزء آداب دعا است،(۱) «حَتَّى يَنْسَى حَاجَتَهُ»؛ حاجت هایش همه یادش نیست و فراموش می شود. حالا باید چه کار کند؟ می فرماید: «فَيَقْضِيهَا اللَّهُ لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَسْأَلَهُ»؛(۲) قبل از آنکه به زبان جاری کند خدا حاجتش را داده است.

قبل از توبه بخشیده شدی!

روایت دیگر از امـام صـادق(علیه السّـلام) است: «قـالَ الله تَعـالی: مَن شَـغَلَهُ ذِکری عَن مَسـأَلَتی أَعطَیتَهُ قَبـلَ أَن یَسـأَلُنی»؛(۳) در بعضـی از روایات دارد: «مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِي السَّائِلِينَ»؛(۴) به او تا آن کسانی که به زبان گفتند بهتر دادم. این جزء معارف ما و عین مفاد روایات است. در باب توبه هم همین است که وقتی واقعاً پشـیمان شـدی، خداونـد تو را قبـل از آنکه اسـتغفار کنی می آمرزد. ببینیـد امشب بـا چه موجودی روبرو هستیم. قبل از آنکه درخواست کنـد، حاجتش را برآورده کرده است. همین که فهمیـد عبـد آمده و این خواسـته را می خواهد، می دهد. مثل اینکه شخصـی در خانه تان را می زنـد، همان موقعی که در را زد، می فهمیـد که چه می خواهـد و می دانیـد برای چه آمـده است. می رویم و آن چیزی که می خواهـد را می دهیم. قبل از آنکه بخواهـد به تو رو بیاندازد به او می دهی. ما خدایمان را نشـناخته ایم، به خاطر همین است که مضـطرب می شویم. بدانیـد که امشب، هر کس به محضـر خـدا برود و واقعـاً از گناهـانش هم پشـیمان شـده باشـد، خـدا او را آمرزیده و هر حاجتی داشته باشد، حتّی اگر یادش رفته باشد برآورده می کند.

ص: ۱۶۸۳۴

۱- (۱۱). در باب دعا هم گفتیم: آدابش این شکل است که اول صلوات بفرستد و بعد استغفار کند، صلوات بفرستد و بعد دعا کند.

۲- (۱۲). بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۳۴۲

۳- (۱۳). کنزالعمال، ج ۱، ص ۴۳۴

۴- (۱۴). بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۳۲۳

درِ نیم سوخته...

توسل من معلوم است و همه تان هم می دانید؛ توسلم به باطن لیله القدر است. اوّل چند جمله از خود زهرا(سلام الله علیها) نسبت به آن حادثه نقل می کنم. «وَ رَكَلَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ فَرَدَّهُ عَلَيَ وَ أَنَا حَامِلٌ»؛ چنان لگدی به آن درِ نیم سوخته زد و آن را بر روی من انداخت، در حالی که من باردار بودم. «وَ النَّارُ تُسْعَرُ»؛ آتش زبانه می کشید. زهرا(سلام الله علیها) می گوید: لگدی زد و در را بر روی من انداخت، «وَ تَسْفَعُ وَجْهِي»؛ من با صورت بر روی زمین افتادم. آتش زبانه می کشید و چهره من را می سوزاند. «فَيَضْرِبُ بِيَدِه»؛ با دست به من سیلی زد. امّا سیلی چگونه بود؟ «حَتَّى انْتَثَرَ قُرْطِي مِنْ أُذُنِي»؛(۱) چنان سیلی محکمس زد که گوشواره های من پراکنده شد.

دعا – دعا حدّی ندارد – جلسه ۲۱

سخن شیطان: اگر خدا می خواست، می داد!

أعوذُ باللّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيم؛ بسم اللّهِ الرّحمنِ الرّحيم؛«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ وَ اسْمَعْ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُكَ وَ اسْمَعْ دُعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ وَ أَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُكَ فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ»(۲)

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به دعا بود و اینکه در ماه مبارک رمضان، تلاوت آیات قرآنی و دعای به خیر کردن برای خود و دیگران، چه دنیوی و چه اخروی در معارف ما آمده است و به آن ترغیب شده است. در جلسه گذشته عرض کردم که بین مسئله قلّت دعا و کثرت بلا رابطه ای است و روایت آن را هم خواندم که از پیغمبراکرم بود: «اِذا قَلَّ الدُّعاء نَزَلَ البَلاء».(۳) به این مناسبت در این مسئله که در روایات داشتیم وارد شدم.

ص: ۱۶۸۳۵

۱- (۱۵). بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۹ منبع:پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی

۲- (۱). بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۹۶

۳- (۲). بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۳۰۰

انسان نباید خالق را به مخلوق قیاس کند. قانون کلّی ای داریم که در روایات ما هم مطرح است که در جلسه گذشته هم خواندم؛ این است که خداوند خوش ندارد و اینکه مورد سخط هم هست که اگر محتاج شدم و گره به کارم افتاد، ابتدا سراغ مخلوقی مثل خودم بروم؛ بلکه عکس آن است، دوست دارد که اوّل به سراغ او بروی.

چرا خدا عنایت نمی کند؟

در اینجا مطلبی را طرح می کنم و بعد وارد مطلب دوّم می شوم و آن اینکه خیلی به خدا می گوییم: شما فرمودید که وقتی گرفتاری برایت پیش آمد و حاجت داشتی اوّل پیش من بیا، چون من از این کار لذّت می برم و دعا را مستجاب می کنم. حالا که در خانه خدا رفتیم و گفتیم: خدایا! ما این گرفتاری و حاجت را داریم، امّا عنایت و مرحمت نفرمودند.

پافشاری مخلوقات برای بازکردن گره

در نهاد انسان این وجود دارد که با یک درخواست و به تعبیری عدم جواب گویی این طور نیست که به طور کلّی سرخورده شود. در مخلوقات می بینیم که در این مواقع پافشاری و اصرار می کنند. حال ما این طور نیستیم؟ اگر گره ای به کارمان افتاده و یقین داریم که باز کردن گره از دست کسی ساخته است و می تواند کارمان را راه بیاندازد، پافشاری و تکرار می کنم تا به مقصدم برسم. سؤال: یک دفعه که به او گفتم و گره را باز نکرد، آیا سرم را می اندازم پائین و می روم؟ اصلاً و ابداً این طور نیست، بلکه این در نهاد ما است.

نه برو و نه اصرار بکن!

در باب خدا، هم همین روش صدق می کند. همان طور که خدا در ابتدا برای بنده اش، مراجعه کردن به مخلوق را دوست ندارد و می گوید باید سراغ من بیایی، همان طور هم اصرار کردن در مقابل مخلوق را دوست ندارد؛ یعنی اینکه سراغ مخلوقی بروی و بعد هم مرتّب اصرار کنی. اصل رفتن و پافشاری بعدش را بدش می آید.(۱) عکس نسبت به خودش که مراجعه به خودش را دوست دارد و هر چه اصرار و پافشاری کنی بیشتر خوشش می آید.

ص: ۱۶۸۳۶

۱- (۳). پیچیدگی در گفتار نداشتم و هیچ اصطلاحی هم به کار نبردم.

خدا دوست ندارد!

اصلاً در روایت داریم که خدا می گوید من از صدای آن عبد خوشم می آید. باید عرض کنم که خدا به وقتش می دهد و در اجابت بندگانش دقیق و حساب شده عمل می کند. روایت از امام صادق(صلوات الله علیه) است: «قَالَ(علیه السّلام) إِنَ اللَّهَ کَرِهَ إِلْحَاحَ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَلَی بَعْضٍ فِی الْمَسْأَلَهِ»؛ خدا، پافشاری مردم در خواهششان از یکدیگر را خوش نمی دارد. «کَرِهَ» یعنی بدش می آید، «وَ أَحَبَّ ذَلِکَ لِنَفْسِهِ»؛ این را برای خودش دوست می دارد؛ که وقتی به محضر او رفتی مرتّب اصرار کنی، «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ أَنْ یُسْأَلَ وَ یُطْلَبَ مَا عِنْدَهُ»؛(۱) خداوند دوست می دارد که از آنچه در نزد خدا است، درخواست و مطالبه کنی.

همه چیز دست خداست

در اینجا باید «مَا عِنْدَهُ»؛ را توضیح بدهم. عرض کردم که مراجعه را خوشش می آید و دوست دارد. امّا اینجا دارد: «مَا عِنْدَهُ»؛ آنچه که در نزد خدا است. مراد آنچه که در ید قدرت حق است؛ یعنی آنچه که در دستِ قدرت الهی است؛ که هر طور اراده کند، می تواند عمل کند. سؤال: آیا چیزی هست که نزد خدا نباشد و خدا قدرت بر آن نداشته باشد؟(۲) در بحث های قبل گفته ام، حاجتی که آدم می خواهد باید معقول باشد؛ چیزی که مورد احتیاج من باشد و خدا قادر به آن نباشد نداریم، بلکه تمام امور در ید قدرت او است.

آنچه که من در اختیار دارم را بخواه!

خدا می گوید: دوست دارم آنچه که پیش من است، از من بخواهی. معنایش چیست؟ معنای آن این است که هر چه بخواهی به تو می دهم. هر چه نیاز داری دوست دارم از من بخواهی: «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ أَنْ یُسْأَلَ وَ یُطْلَبَ مَا عِنْدَهُ»؛ دوست دارد آنچه که در نزد او است درخواست و مطالبه کنید. این طور نیست که من چیزی بخواهم که در دست قدرت او نباشد.

ص: ۱۶۸۳۷

۱- (۴). بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۳۷۴

۲- (۵). البته من به اقتضای طلبگی می گویم. این که از او بخواهم خدای دیگری درست کند، محال عقلی است.

فکر می کنی خدا خسته می شود؟

در دعای جوشن کبیر نکته ی زیبایی وجود دارد؛ بخشی در آن است که: یک مرتبه این به ذهنت نیاید که خدا را جای خودت بگذاری و فکر کنی او از پافشاری بدش می آید و خسته می شود. او در باب مسئله ی مطالبه و سؤال و دعا خستگی ناپذیر است. خدا این طور است: «يَا مَنْ لَا يُبْرِمُهُ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّين»؛ پافشاریِ پافشاری کنندگان هیچ وقت او را به ستوه نمی آورد.

دعا حدّی ندارد

در اینجا ممکن است که بعضی ها در ذهنشان این آمده باشد که چند بار دعا کنیم؟ این طور نیست که در مسئله پافشاری و اصرار در دعا سقفی تعیین کرده باشند. به این صورت که «سقفی تعیین شده باشد و ما آن را باید رعایت کنیم» نداریم. راجع به پیغمبراکرم، وقتی به دعاهایی که می کرده مراجعه می کنیم می بینیم تکرار می کرده اند و چه بسا به نظر من این اقلّ است. ما در تعیین سقف حداکثر نداریم و فکر می کنم این اقلّ باشد و چون از خود پیغمبر نقل شده، به نظر حداقلّ است و حداکثر نیست. این نکته ای است که باید اهل تحقیق دقّت کنند تا اگر به این روایات برخورد کردند، این ها را روایات حداکثری نگیرند.

پیغمبر دعا را چندین بار تکرار می کرد

در روایتی دارد: «کان نبی(صلّی الله علیه وآله وسلّم) إِذَا دَعَا دَعَا ثَلَاثاً»؛ هرگاه پیغمبر دعا می کرد؛ سه بار تکرار می کرد، «وَ إِذَا سَأَلَ سَأَلَ ثَلَاثًا»؛(۱) و هر وقت که می خواست درخواست بکند سه بار خواسته خود را تکرار می کرد. در روایت دیگری است که عبدالله بن مسعود نقل می کند و می گوید: «أَنَّ رسول الله(صلّی الله علیه وآله وسلّم) كَانَ يُعْجِبُهُ أَنْ يَدْعُوَ ثَلَاثًا وَيَسْتَغْفِرَ ثَلَاثًا»؛(۲) یعنی پیغمبر لذّت می برد و خوش داشت که دعای خود را سه بار تکرار کند و سه بار طلب آمرزش کند که آن هم استغفار و دعا است؛ البته به نظر من این سقف حداقلّی است.

۱- (۶). صحیح مسلم، ج۹، ص ۲۷۵

۲- (۷). کنزالعمال، ج۷، ص ۸۰

بیشتر از سه بار بخواه

در باب مسئله تکرار در دعا روایات زیادی دیده ام. من آنکه حداقلّ بود مطرح کردم امّا نسبت به دعا وتقاضا در باب تکرار نسبت به بهشت و جهنّم داریم که انسان تقاضای بهشت کند و تقاضای نرفتن به جهنّم کند و... که اگر می خواهی این کار را بکنی، حداقلّ سه بار بگو تا مؤثّر باشد. روایت از پیغمبراکرم است که حضرت فرمود: «مَنْ سَأَلَ الْجَنَّهَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»؛ اگر کسی سه بار از خدا بهشت را درخواست کند، «قَالَتْ الْجَنَّهُ اللَّهُمَّ أَدْخِلْهُ الْجَنَّهَ»؛ بهشت به خدا عرض می کند: بارالها! او را وارد بهشت کن. می خواستم اشاره کنم که این سه بار براساس همان مطلبی است که گفته شد، «وَ مَنْ اسْتَجَارَ مِنْ النَّارِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»؛ و اگر کسی سه بار از دوزخ به خدا پناه ببرد، «وَ مَنْ اسْتَجَارَ مِنْ النَّارِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»؛ سه بار به خدا پناه ببرد، «قَالَتْ النَّارُ»؛ جهنّم می گوید: «اللَّهُمَّ أَجِرْهُ مِنْ النَّارِ»؛(۱) پروردگارا! او را از جهنّم پناه بده. می خواستم این را عرض کنم که در باب تکرار در دعا، ممکن است کسی سؤال کند که سقف آن چیست؟ و آن اینکه در روایات دیده ام که حداقلّ آن سه بار است. و البته دلواپس آن طرف هم نباش، به اینکه « نعوذبالله»، مثلاً خدا خسته می شود و... این طور نیست.

شیطان در کمین است!

این بحث ها را سابقاً در باب الحاح و راجع به دعا مطرح کرده ام و نمی خواهم وارد آن بحث بشوم. فقط می خواستم اشاره ای برای لیالی قدر داشته باشم، به اینکه حواستان جمع باشد که شیطان فریبتان ندهد. شیطان راه های مختلفی دارد، برای اینکه رابطه عبد با خدایش را قطع کند و امیّدی که او به خدا بسته را می خواهد قطع کند. راه های مختلفی را می رود؛ مثلا یک مرتبه به ذهن انسان می اندازد که: چقدر بگویم؟! یک دفعه دعا کردم، بس است، دو دفعه گفتم بس است یا اگر خدا می خواست بدهد تا حالا داده بود و... این شیطان است. تعبیرات مختلفی می گویم و این چیزهایی که اشاره کردم متداول است.

ص: ۱۶۸۳۹

۱- (۸). سنن ابن ماجه، ج۱۲، ص۴۰۱ منبع:پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی

حواستان جمع باشد!

شیطان، وقتی که اتّفاقی می افتد، در انسان سرخوردگی درست می کند. به خصوص شیطان مقیّد است که در دعا سرخوردگی ایجاد کند، برای اینکه می خواهد رابطه ات را و آن امیّدی که به خدا بستی قطع کند. در باب دعا هیچ وقت نگذارید که این سنخ افکار شیطانی شما را احاطه کند و شما را از دعا باز بدارد؛ به خصوص اوقاتی که در آن وعده داده شده که دعا مستجاب می شود. اگر این مواقع از دست برود، دیگر باز نمی گردد. حواستان جمع باشد! هم از آن طرف متوجّه بالا باش، به این معنا که خداوند خسته نمی شود و برعکس لذّت هم می برد و از این طرف هم شیطان را مواظب باش، که شیطان تو را خسته نکند. خدا خسته نمی شود، بلکه شیطان تو را خسته می کند. دقّت کنید! شیطان شما را از نظر دعا کردن خسته می کند. در این هم شبهه ای نیست که وقتی از او می خواهم، او اگر مصلحت باشد به موقع می دهد.

برای خودت دعا نکن!

این مسأله در باب استعجال در اجابت وجود دارد. این را چون قبلاً مفصّل بحث کرده ام فقط به نکته ای از آن، در روایتی اشاره می کنم و البته متن روایت هم هست. یکی از اموری که موجب می شود دعا زود به اجابت برسد عبارت از این است که شخص برای دیگری دعا کند. حضرت می فرمایند: این از همه برّاتر است. در روایت است که حضرت چهار چیز را مطرح می کنند و می گویند این چهارمی هم هست که از همه بیشتر مؤثر است. اینکه سرعت در اجابت دعا داشته باشی هم راه کار دارد و آن این است که شخص برای دیگری دعا کند. اینکه در شب های قدر عرض کردم و اصرار هم دارم که می گویم برای دیگران دعا کنید، خصوصا آن کسانی که به شما بد کرده اند این است که خدا به تو زودتر می دهد. اگر برای خودت بخواهی به این زودی نمی دهد امّا برای دیگری بخواهی زود به تو می دهد. ببینید که در معارف ما چقدر راه کار در باب دعا گذاشته اند، چه نسبت به اجابت و چه نسبت به استعجال در اجابت. کم هم برای ما نگذاشته اند. عرض می کنم، امشب مقیّد بودم که بحثم را ادامه بدهم، برای اینکه فردا شب، شب بیست و سوم است و ارزش مندترین لیالی قدر است. خیلی مراقب باشید! چون انشالله به فضل الهی می خواهیم با دل و قلبی پر از امّید با بکار بستن همین راهکارها به در خانه خدا برویم.

ص: ۱۶۸۴۰

کفنِ بهشتی

در روایات دارد، بعد از آنکه علی(علیه السّلام) به شهادت رسید، طبق وصیّت علی(علیه السّلام) فرزندانش امام حسن و امام حسین متکفّل تجهیز علی(علیه السّلام) شدند. روایت را محمّد بن حنفیّه که برادر آن هاست نقل می کند؛ می گوید: من آنجا حاضر بودم، امام حسین آب می ریخت و امام حسن(علیه السّلام) بدن پدرم را شست وشو می داد. محمّد حنفیه می گوید: وقتی شست وشو می دادند، دیدم که اصلاً احتیاجی به این نیست که بدن را به این سو و آن سو حرکت دهند؛ بلکه خود بدن حرکت می کرد. می گوید: بوی مشکی بلند شده بود و فضا را گرفته بود. بعد از آنکه شست وشو تمام شد، امام حسن خواهرش زینب(سلام الله علیها) را صدا کرد و خواهر آمد. گفت: برو بقیّه آن حنوطی که جبرائیل از بهشت آورده و سهم پدرم است، بیاور. در روایت داریم که قبل از وفات پیغمبراکرم جبرئیل از بهشت کافور و حنوطی بهشتی آورد و به پیغمبر گفت: این را، سه بخش می کنی؛ یک بخش برای خودت است و یک بخشِ آن برای زهرا(سلام الله علیها) و بخشِ دیگر آن هم برای علی(علیه السّلام) است.

نوحه ائمه برای علی(علیه السّلام)

می گوید: خواهرم رفت و حنوط پدر را آورد. پدرم را در پنج جامه کفن کرد، و جنازه محیّا شد. محمّد حنفیه می گوید: تابوت را آوردند و جنازه را در تابوت گذاشتند. طبق وصیّت پدر، جلوی تابوت را هیچ کس نگرفت و یک بخشی از عقب تابوت را امام حسن و بخش دیگری را امام حسین گرفتند. امّا جلوی تابوت خودش حرکت می کرد. یک سمت جبرائیل است و سمت دیگر میکائیل. از کوفه خارج شدند و این جنازه به سمت نجف می رود. محمّد حنفیّه می گوید: دیدم در راه برادرم حسین های های گریه می کند و می گوید: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ الّا بِاللَّه»؛ پدر کمر ما را شکستی. گریه را برای تو آموخته ام. محمّد حنفیه قسم می خورد و می گوید: والله قسم، دیدم این جنازه به هر بنا و عمارتی و درختی که می رسد همه خشوع می کنند. تا وقتی به نجف رسید و تابوت بر روی زمین آمد. چون طبق وصیّت بود برادرم آنجا را حفر کرد و قبری آماده شد. بعد برادرم به نماز ایستاد و با هفت تکبیر بر پدر نماز خواند و بعد جنازه پدر را در قبر سرازیر کرد. طبق وصیّت پدر باز ایستاد و دو رکعت نماز خواند. یک وقت نگاه کردیم و دیدیم پرده ای از سندس بر قبر کشیده شده است. امام حسن(علیه السّلام) قسمت سر را کنار زد، یک وقت دیدیم پیغمبراکرم آمده است، آدم صفی الله است، ابراهیم خلیل الله است و با پدرم سخن می گویند. می گوید: امام حسین(علیه السّلام) سمت پرده پای پدر را کنار زد. یک وقت نگاه کردیم و دیدم حوا است، مریم است، آسیه است و مادرم زهرا(سلام الله علیها) است که نوحه می خوانند و گریه می کنند.

ص: ۱۶۸۴۱

دعا – رمضان ۱۳۹۱ – جلسه ۲۰ (شب قدر)

با اعمالی که داریم امیدی به بخشش نیست

أعوذُ باللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ؛ بسمِ اللّهِ الرّحمنِ الرّحیمِ؛«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ وَ اسْمَعْ نِدَائِی إِذَا نَادَیْتُکَ وَ اسْمَعْ دُعَائِی إِذَا دَعَوْتُکَ وَ أَقْبِلْ عَلَیَّ إِذَا نَاجَیْتُکَ فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَیْکَ وَ وَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیْکَ»(۱)

مروری بر مباحث گذشته

جملاتی که اوّل بحثم در مباحث دعا مطرح می کنم از علی(علیه السّلام) است و از مناجات های ایشان است. بحث ما این بود که ماه مبارک رمضان، ماه تلاوت قرآن و ماه دعا است؛ دعای به خیر برای خود و دیگران، حال چه مادّی باشد و چه معنوی و به خصوص در لیالی قدر که به آن سفارش شده است.

عرض شد، در روایت موثّقهٔ زراره داریم که شب نوزدهم لیلهٔ تقدیر بود. یعنی شبی که مسائل موجودات را نسبت به سال آینده بررسی و اندازه گیری می کنند و در آن روایت داشت که شب بیست و یکم لیلهٔ ابرام است؛ یعنی در امشب آنچه را نسبت به شخص بررسی و اندازه گیری کرده اند، ثبت و ضبط می کنند و بعد آنچه را که نسبت به سال آینده مناسب دیده اند، در شب بیست و یکم قرار می دهند. عرض کردم اگر بنا باشد که بررسی و اندازه گیری ها بر محور سوابق باشد، یعنی براساس آنچه سال گذشته انجام داده ایم سال آینده را برای ما ترسیم کنند، مصیبت است؛ لذا عرض کردم شب نوزدهم شب شرمندگی است.

ترمیم گذشته و ترسیم آینده

اینجا جمع شده ایم و خیلی ساده چه می خواهیم؟ بنده فکر می کنم که شما هم همین طور باشید. دو تا چیز می خواهیم. یک: ترمیم نسبت به گذشته، دو: ترسیمِ خوب نسبت به آینده.

ص: ۱۶۸۴۲

۱- (۱). بحارالأنوار، ج۹۱، ص۹۶

چقدر بد بودیم! آیا می بخشی؟

ترمیم گذشته؛ به این معنا که ما بـد کردیم و این قابل انکار نیست. سال گذشـته این قـدر گناه و خطا کردیم که خودمان نمی تـوانیم خطاهایمـان را بشـماریم پس اوّلین چیزی که می خـواهیم درخواست کنیم ترمیم گذشـته است و آن اینکه: خـدایا عفو کن! به تعبیری که در قرآن هم وجود دارد، «صـفح جمیـل» کن. خیلی سـاده بگویم: خـدایا! ندیـده بگیر؛ امشب این طور بـا ما برخورد کن. صحیفهٔ اعمالِ ما را که «نعوذبالله»، به خطاهایمان آلوده شده است پاک و تمیز کن، تا روی اینکه برای سال آینده تقاضا کنیم را داشـته باشـیم. اوّل باید تقاضای ترمیم گذشـته را داشته باشیم؛ همان تعبیری که در روایات و از پیغمبراکرم برای لیلهٔ قدر وجود دارد: از خدا طلب عفو کنید و به تعبیر اهل معرفت ستّاریّتِ ناشی از غفّاریّتِ خدا را بخواهیم. به طوری که هیچ گونه تبعاتی نسبت به خطاهای گذشته مان برای ما نباشد.

چه مقدار از گناهانم بخشیده می شود؟

بعد آن وقت سـراغ ترسـیم می آییم. به این معنا که: خدایا! سال آینده را سال خوبی برای ما ترسـیم کن، یعنی امر کن که سال خوبی باشـد. در اینجـا مطلب مهمّی است و به ذهن همه مـان می آیـد که: مـا ترمیم را از خـدا تقاضا می کنیم و طلب عفو می کنیم؛ حالا سؤال پیش می آید: چون من یک موجود کوچک و محدود و کوته نظر هسـتم، پس تا چه حد خدا عفو می کند؟ بنابراین اوّل سؤال این است که آیا عفو می کند یا نه؟ و دوّم هم چقدر؟

سؤال: چرا خدا به دعا پاسخ نمی دهد؟

روایتی است که عثمان بن عیسـی از امام صادق(علیه السّلام) نقل می کند.(۱) راوی می گوید: «قُلتُ»؛ یعنی به حضرت عرض کردم: «آيَتَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَطْلُبُهُمَا فَلَا أَجِـدُهُمَا»؛ دو آیه در قرآن است که می خواهم ببینم مصداقی در خارج دارند یا ندارنـد؟ گشـتم و مصـداقی هم پیدا نکردم، «قَالَ وَ مَا هُمَا»؛ حضـرت به او می گوید: آن دو آیه کدام است؟ در نقلی اسـت که، «لا ـ اَدری مـا تَأویلُه»؛ نمی دانم که تأویل این دو آیه چیست؟ «وَ مَا هُمَا قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ این آیه که من را بخوانید، از من درخواست کنید و من جوابگوی درخواست شـما هسـتم، «فَنَدْعُوهُ وَ لَا نَرَى إِجَابَةً»؛ از خدا حاجت می خواهم امّـا از اجـابت خبری نیست و به تعبیر مـا می خوانم ولی پاسـخی نیست. امـام صـادق(علیه السّـلام) فرمود: «قالَ(علیه السّـلام) أَ فَتَرَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَخْلَفَ وَعْـدَهُ»؛ تو فکر می کنی که خـدا خلف وعـده می کنـد؟ یعنی وعده می کند و بعد به آن عمل نمی کنـد؟ «قُلْتُ لَا»، نه! چنین چیزی نیست، «قَالَ فَمِمَ ذَلِکَ»؛ بگو پس چه طور شده که می خواهی و بعد هم می بینی به اجابت نرسـید و می گویی چنین چیزی نیست؟ علّت آن چیست؟ حضرت به او می گوید: من علّت آن را به تو می گویم. «قَالَ لَكِنِّى أُخْبِرُكَ»؛ به تو خبر می دهم.

۱- (۲). در جایی از راوی نام می برد و در جای دیگر به نحو «عَمَّنْ حَدَّثَ» مطرح می کند.

استجابت دعای مطیعین

در اینجا حضرت انسان ها را دو گروه می کند، «مطیع ها» و «عاصی ها». گروه اوّل: «مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِيمَا أَمَرَهُ ثُمَّ دَعَاهُ مِنْ جِهَهِ الدُّعَاءِ أَجَابَهُ»؛ حضرت فرمودند: کسی که خدا را در آن امری که کرده اطاعت کند و بعد از خدا در آن جهتی که با او هم سو باشد تقاضا کند، خدا جوابش را می دهد. «قُلْتُ وَ مَا جِهَهِ الدُّعَاءِ»؛ امّا جهت دعا چیست؟

برای اجابت دعا چه کنیم؟

حضرت در اینجا مطیعین را کنار می گذارد و آن چیزی را که مبتلا به همه است و مربوط به عاصین است وسط می کشد. حضرت می فرماید: «تَبْدَأُ فَتَحْمَدُ اللَّهَ وَ تَذْكُرُ نِعَمَهُ عِنْدَكَ»؛ ابتدا نسبت به نعمت هایی که به تو عنایت کرده ثناگو باش، «ثُمَّ تَشْكُرُهُ ثُمَّ تُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ(صلّی الله علیه و آله و سلّم)»؛ از خدا نسبت به نعمت هایش تشکّر کن و به پیغمبر درود بفرست، «ثُمَّ تَذْكُرُ ذُنُوبَكَ». مهم اینجا است. سراغ گناهانی که کردی برو، «فَتُقِرُّ بِهَا»؛ اعتراف کن. بگو: خدا! بد کرد. تک تکِ معصیت ها را در ذهن خود بیاور، «ثُمَّ تَسْتَعِيذُ مِنْهَا»؛ پس با این خطاهایت به خدا پناه ببر، «فَهَذَا جِهَهُ الدُّعَاءِ». بعد دارد: «تَعْتَرِفُ بِذُنُوبِكَ»؛ تک تکِ گناهانی که به یادت می آید، «أَوْ بِمَا ذَكَرْتَ مِنْهَا»؛ هر چقدر که یادت آمد، «وَ تُجْمِلُ مَا خَفِيَ عَلَيْكَ مِنْهَا»؛ و اجمالاً آن هایی که در نظرت نیست، «فَتَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَعَاصِيكَ»؛ و بعد هم از تمام گناهانت توبه کن.

گناهانت را به ذهن بیاور نه زبان!

«وَ أَنْتَ تَنْوِي أَلَّا تَعُودَ»؛ گناهانی که کرده ای و یادت است به ذهن بیاور، نه اینکه به زبانت بیاوری و بعد در مورد آن هایی هم که یادت نیامد بگو: خدایا! همهٔ خطاهایم را در نظر بیاور و بعد در مقابل خدا بنا را بر این بگذار که دیگر این کارها را نکنی. «وَ أَنْتَ تَنْوِي أَلَّا تَعُودَ»؛ نیّت کن که دیگر این کارها را نمی کنم، «وَ تَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهَا بِنَدَامَهٍ»؛ از گناهانت به خاطر پشیمانی واقعی ات پوزش بطلب. «وَ صِدْقِ نِيَّهٍ وَ خَوْفٍ وَ رَجَاءٍ وَ يَكُونُ مِنْ قَوْلِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِنْ ذُنُوبِي وَ أَسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ فَأَعِنِّي عَلَى طَاعَتِكَ».(۱)

ص: ۱۶۸۴۴

۱- (۳).بحارالأنوار، ج ۹۰، ص۳۱۹؛ الکافی، ج ۲، ص۴۸۶

دیگر اشتباه نمی کنم!

«ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ معنایش درست بر جای خود است، امّا این در صورتی است که جهت دعا هم فراموش نشود. یعنی چه؟ یعنی وقتی می خواهی از خدا تقاضا کنی، نگاهی هم به سوابق گذشته ات بکن. اگر اشتباه کرده ای، اوّل معذرت خواهی بکن و بگو: خدایا! من را ببخش و بعد هم وقتی که می گویی بد کرده ام، نیّتت این باشد که دیگر خطایی مرتکب نشوی و بعد با صدق نیّت، استغفار کن.

خدا از دل من آگاه است

خدا می فهمد که من از ته دل طلب بخشش می کنم یا نه؟ او شرمندگی من را بهتر از خودم درک می کند. حتّی در روایت است که وقتی هنوز استغفار نکردی هم تو را می آمرزد. مهم این است که امشب خدا به دل من و تو نگاه می کند. این متن روایت است که: هنوز که استغفرالله را نگفته ای، صحیفه را پاک و تطهیرمان می کند. خدا این است.

پذیرش آنی توبه در ماه رمضان

امّا باید اشاره کنم امتیازهای بسیار مثبت دیگری برای جواب گویی خداوند نسبت به غفران گناهانمان یعنی ترمیم گذشته و ترسیم خوب آینده هم داریم. چند روایت را می خوانم. یکی از آن ها را شب نوزدهم خواندم که این امتیازها را در امشب هم است. اوّل: روایتی از پیغمبراکرم که: «يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي كُلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِيَهُ سُؤْلَهُ»؛ هر شب از ماه رمضان خدا سه بار می فرماید: آیا کسی هست که از من درخواستی کند تا به او بدهم؟ «هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَيْهِ»؛ آیا کسی هست توبه و رجوع به من بکند تا بپذیرم؟ «هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ»؛(۱) کسی هست که از من پوزش طلبد؟ اینکه لااقل بگوید: خدایا! من بد کردم. همین که بگوید بد کردم، بلافاصله می آمرزد.

۱- (۴). بحارالأنوار، ج۹۳، ص۳۳۸

خداوند از هیچ چیز فروگذار نمی کند

امتیاز دیگری که به خصوص برای امشب داریم اینکه شبِ جمعه است. نسبت به شب جمعه مسائل خاص خود را دارد. از امام باقر(علیه السّلام) است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَیُنَادِی کُلَّ لَیْلَهِ جُمُعَهٍ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ مِنْ أَوَّلِ اللَّیْلِ إِلَی آخِرِهِ» امام باقر(علیه السّلام) فرمودند: خداوند متعال، خودش، هر شبِ جمعه از فوق عرش، از اوّل شب تا آخر ندا می دهد، «أَ لَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ یَدْعُونِی لِدِینِهِ أَوْ دُنْیَاهُ»؛ آیا عبد و بندهٔ مؤمنی که به من ایمان دارد وجود دارد تا از من برای دین و دنیای خود درخواست کند که من جوابش را بدهم؟ «قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَأُجِیبَهُ»، اگر تا وقتی که طلوع فجر نشده از من درخواست کند، من هم جوابش را می دهم. چه برای دنیایش بخواهد و چه برای آخرتش. خداوند هیچ چیزی فروگذار نمی کند. «أَ لَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ یَتُوبُ إِلَیَّ مِنْ ذُنُوبِهِ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَأَتُوبَ عَلَیْهِ» آیا بندهٔ مؤمنی هست که تا قبل از طلوع فجر توبه کند و من توبه اش را قبول کنم؟ روایت مفصّل است تا اینجا که: «فَلَا یَزَالُ یُنَادِی بِهَذَا حَتَّی یَطْلُعَ الْفَجْرُ»؛(۱) یعنی از سر شب تا طلوع فجر خدا این ندا را می دهد.

امتیازات امشب چیست؟

شب جمعه بودن یکی از امتیازات امشب است. یعنی هم ماه مبارک رمضان است و هم شب جمعه و هم از لیالی قدر است.

نیمه شب دعا کن

الآن، از نظر موقعیّتی یکی از مواقعی است که دعا مستجاب می شود و آن ثلث آخر شب است. اگر وقت را سه قسمت کنیم، الآن ثلث آخر شب. از پیغمبراکرم است که: « قالَ رَسول الله(صلّی الله علیه وآله وسلّم): اِذا بَقِیَ ثُلثُ اللَیلِ قالَ الله تَبارَکَ وَ تَعالی»؛ وقتی ثلث آخر شب می شود خدا می گوید: «مَنْ ذَا الَّذِی یَسْتَکْشِفُ الضُّرَّ»؛ چه کسی است که طلب کند تا من گره او را باز کنم؟ «أَکْشِفْ عَنْهُ»؛ گره ات را خودم باز می کنم، «مَنْ ذَا الَّذِی یَسْتَرْزِقُنِی»؛ چه کسی است که از من طلب روزی کند تا به او بدهم، «مَنْ ذَا الَّذِی یَسْأَلُنِی»؛ و بعد دارد، «أُعْطِهِ»؛(۲) همین که از من درخواست کند، به او می دهم.

ص: ۱۶۸۴۶

۱- (۵). بحارالأنوار، ج ۸۴، ص ۱۶۶

۲- (۶).کنزالعمال، ج ۲، ص ۱۱۳

به دوستیِ علی(علیه السّلام) امیدوارم

خواستم این را به دوستانمان بگویم که به عمل خودم هیچ امیّدوار نیستم، بلکه فقط امیّدم به همین ها است یعنی به وعده هایی که در این روایات و آیات به ما داده شده است. البتّه دست خالی هم نیستم. روایتی عرض می کنم: «رُوِیَ عَن رسول الله(صلّی الله علیه واله وسلّم) قال: مَنْ أَحَبَ عَلِیّاً قَبِلَ اللَّهُ تَعَالَی مِنْهُ صَلَاتَهُ»؛ پیغمبر فرمودند: کسی که علی را دوست داشته باشد، خدا نمازش را قبول می کند، «وَ صِیَامَهُ» روزه هایش را هم قبول می کند، «وَ قِیَامَهُ» شب زنده داری هایش را هم قبول می کند. امشب، احیا گرفته ای؟ این را هم قبول می کند، چون تو علی را دوست داری؛ و بالاتر از همه: «وَ اسْتَجَابَ دُعَاءَهُ»؛(۱) یعنی دعا که بکند دعایش را هم قبول می کند. پس بنابراین امشب ما همه چیز داریم.

آن چه صحنه ای بود؟

به خانۀ علی(علیه السّلام) برویم. علی(علیه السّلام) در بستر بود و اطراف بستر را فرزندانش گرفته بودند. ابتدا به امام حسن(علیه السّلام) رو کرد و با او سخن گفت و سفارشاتی کرد. بعد رو کرد به همۀ فرزندانش و گفت: بعد از من از هر سو به سوی شما فتنه ها می آید. منافقین این امّت کینۀ دیرینۀ خود را از شما طلب می کنند و می خواهند از شما انتقام بگیرند، بر شما باد به صبر. بعد علی ساکت شد. یک مرتبه نگاهی به چهرۀ حسین(علیه السّلام) کرد. گفت: به خصوص نسبت به شما، که فتنه ها از هر سو می آید، بر شما باد به صبر. دوباره ساکت شد. دو مرتبه نگاهی به حسین کرد. گفت: یا ابا عبدالله! این امّت تو را شهید می کنند، برتو باد به تقوی و صبر. می نویسند: علی(علیه السّلام) این جمله را که گفت بی هوش شد. به ذهن من این است که باید صحنۀ دردناکی در پیش چشم علی(علیه السّلام) از روز عاشورا تمثّل کرده باشد که دیدن آن بی هوش بشود. آن چه صحنه ای بود؟

۱- (۷).بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۱۲۰ منبع:پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی

عباس(علیه السّلام) متحیّر است!

امشب شب جمعه و متعلّق به امـام زمـان(صـلوات الله علیه) است. شـنیده ام که امام زمان(صـلوات الله علیه) توسّل به عمویش را دوست دارد، پس من هم توسّل به او می جویم. ده ها سال است که من و شما به گوشمان خورد که عبّاس باب الحوائج است، بنابراین می رویم آنجا. می نویسـند: «فَوَقَفَ العَبّاس مُتَحَيِّرا»؛ یعنی یک وقت دیدند که اباالفضل سوار مرکب ایستاده، امّا متحیّر است. این چه وقت بـود؟ مـوقعی بود که از شـریعه بیرون آمـده بود، هر دو دست را قطع کرده بودنـد؛ تیری آمـده و به مشـک خورده بود. آب سـرازیر شـده بود و عبّاس متحیّر است چه کنـد؟ دستی نـدارد تا بجنگد و آبی ندارد تا به خیمه ها برساند. چه کند؟ می نویسـند: تیری آمد و به چشم عبّاس اصابت کرد. دست نداشت تا تیر را در بیاورد. می گویند: خم شد، زانوها را بالا آورد و تیر را بین دو زانو گـذاشت تـا تیر را در بیـاورد. اینجـا بود که عمود آهن آمـد، «فَنقَلَبَ العَبّاس مِن فَرسِه»؛ اباالفضل از مرکب به زمین آمد، «فَنادا یا أخَاه أدْرِكْ أخَاك»...

تقوا (۲۰)

تقوا و آثار آن

تقوا و آثار آن

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

۱ – معنای تقوا

۲ – تقوا مصونیت است نه محدودیت

۳ – راه رسیدن به تقوا

تقوا از وقی می باشـد، وقایه یعنی حفظ. می گوینـد: «رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ»(بقره/۲۰۱) این «ق» همـان وقی می باشـد. یعنی خـدایا حفـظ کن مـارا «نـا». مـا دو نوع اسـتکان داریم، بشـکن و نشـکن. آدم بـا تقوا یعنی مسلمان نشکن. کسی که حوادث و پول و مقام او را نمی شکند و تغییر نمی دهد.

ص: ۱۷۰۳۱

اگر یک جایی آب ترشح می شود، کنار می کشید که آب به شما نریزد و اگر تیغ است لباستان را جمع می کنید تا به لباستان گیر نکند. یعنی خودش را حفظ می کند. وقتی حرف می زند و در مورد چیزی مطمئن نیست، می گوید: شاید این طور باشد، فکر کنم و. . . و سعی می کند با کم و زیاد بگوید. یک دفعه ای نمی گوید: مثلاً بیست هزار جمعیت بود، و این تقوا ندارد. اگر تقوا داشت می گفت: حدود بیست هزار نفر وبا کم و زیاد می گوید. و او می ترسد که، بدون شاید و فکر می کنم، بگوید. و در مورد مال به مال شبهه ناک نگاه نکرده ودنبالش نمی رود و به جایی که نباید نگاه کند، نگاه نمی کند. تقوا یعنی انسان به حالتی برسد که وقتی به گناه رسیدخودش را کنترل کند.

بعضی ها می گویند اگر تقوا داشته باشیم، جانمان در می اید و محدودیت است. آقای شهید مطهری می فرمودند: تقوامصونیت است نه محدودیت. مثل پا که اگر در کفش رفت محدود نمی شود ولی مصون از گل و شیشه و خاک می شودو نیز مثل سر در کلاه گذاشتن که آزاد نیست ولی مصون است. انسان با تقوا به خاطر حالت روحیش مصونیت دارد و به خلاف که رسید، خودش را کنترل می کند. همه ی انبیاء الهی به گفته ی قرآن به خاطر با تقوا کردن مردم آمدند وبسیاری از دستورات اسلامی بر تقوا می باشد. مثلاً روزه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»(بقره/۱۸۳) روزه را بر شما واجب کردیم تا روح تقوا در شما زیاد شود.

تقوا در مالیات

تقوا در مالیات «وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ»(بقره/۲۸۲) ولی این که می گویند: از خدا بترسید، خدا ارحم الراحمین است و کسی نباید از خدابترسد، وقتی می گویند: از خدا بترس، یعنی از عمل خودت بترس و از مقام خدا بترس «و اما من خاف مقام ربه».

ص: ۱۷۰۳۲

دزدی که پیش دادستان می رود، از او نمی ترسد از عملش می ترسد. اگر دزدی نکرده بود، پهلوی دادستان بستنی می خورد، زیرا دادستان نیز مثل بقیه ی انسان هاست(یک سر و دو گوش و زبان و. .) پس خوف خدا یعنی خوف از مخالفت با خدا، که نافرمانی خدا بکند. یا خوف از مقام عدالت خدا. یعنی خدا آنچنان ما را می بخشد که مادر حاضر نیست ما را ببخشد. «یا سریع الرضا»(مصباح المتهجد، ص ۸۴۹) زود از انسان راضی می شود.

« لا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئاً»(بقره/۲۸۲) کم فروشی نکنید و مال کسی را اگر تقوا داشته باشید از بین نمی برید. ی مسئولین مملکت در اداره ها، اگر تقوا داشته باشند یک فلز بودجه مملکت از بین نمی رود. و اگر جلوی اسراف کاری ها و خلاف کاری ها گرفته شودسر از جای بزرگی در می آورد. امام صادق فرمودند: مال حرام در نسل شما اثر می گذارد زیرا مال حرام رشد و نمو نمی کند، برکت ندارد. خداوند به رباگیری، که مثل به جای ده هزار تومان، یازده هزار تومان گرفته، می گوید: فکر می کنید مالتان رشد کرده و گرنه «فَلا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ»(روم/۳۹) پیش خدا رشدی نکرده. تقوا این است که انسان در مقابل غریزه خودش را نگه دارد. حوادث او را تغییر ندهد. اگر کسی فوت کرد و مصیبتی دید پیش خدا گله و زاری(که حالا_زود بود) نکند. شایدواقعاً آن طور که او فکر می کند نبوده است.

اگر جوانی مرد، همه می گویند زود بود، ولی معلوم نیست. امام در دعا می فرمایند: خدایا به من ایمانی بده که هر کاری کردی چون و چرا نیاورم(دیر و زود نیاورم) وقتی پسر پیامبر اکرم مرد، ایشان گریه کردند، مردم گفتند: چرا گریه می کنید؟ پیامبر گفت: گریه اشکالی ندارد. اشکال آن جاست که حرفی بزند که بی تقوایی در آن باشد و خلاف قضای خدا.

در بحث گفتار «فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً»(نساء/۹) انسان با تقوا حرف بی سند نمی زند و گواهی ناحق نمی دهد. آدم با تقواسوءظن به کسی نمی برد. از امیرالمؤمنین پرسیدند چطور به این مقام رسیدی؟ فرمودند: من تقوای گوش داشتم. یعنی «کنت بواباً علی اذنیه» یعنی دروازه بان گوش هایم بودم. یعنی اجازه ی شنیدن هر حرفی را نمی دادم. حتی در سخت ترین حرف ها حرف حق را می گوید، به اسم دروغ «مصلحت آمیز» هر چیزی را نمی گوید.

قرآن در مورد مؤمن می فرماید: «إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»(انفال/۲) انسان مؤمن وقتی به یاد خدا آمد می ترسد. وقتی نماز می شود، ناراحت نماز نخواندن(به شکل غلط) است و بازاری ناراحت انسان محروم است، حج نرفته ناراحت است.

و کسی که مال محروم در مالش است و شب راحت می خوابد و می بیند برایش مسئله ای نیست و محرومی می بیند ناراحت نمی شود و بی تفاوت است، خرف شده است. آدم با تقوا وقتی کار خلافی هم کرد عذرخواهی می کند.

تقوا در سیاست

در مسائل سیاسی قرآن می فرماید: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لا تُطِعِ الْكافِرِينَ وَ الْمُنافِقِين»(احزاب/۱)ای پیامبر تقوا داشته باش و پیرو کفار ومنافقین نباش. آدم با تقوا محال است با گروهک ها رابطه داشته باشد زیرا از خدا می ترسد و ما انسان هایی را داشتیم که تقوا داشتند و کوچک ترین ضرری به انقلاب نزدند و سیاست مدارانی که تقوا نداشتند و بزرگ ترین جنایات را کردند. پیرمردهایی که در شهرها و دهات هستند، اگر از آن ها درمورد مسئله یا قراردادی بپرسی اگر بلد بود، جواب می دهدولی اگر بلد نبود می گوید: من بنده ی خدا هستم، هر چه که خدا گفته. این پیرمرد یا پیرزن، تحلیل سیاسی بلد نیست ولی به خاطر خوف خدا می گوید: هر چه خدا و نماینده ی او بگوید، همان است. زیرا برایش تقوا مطرح است و این فرد برای پشت جبهه نان هم می پزد و نوه و پسرش را برای جبهه می دهد. و برای امام حسین اشک می ریزد و برای انقلاب پول می دهد، خون و جان می دهد و ضرری هم ندارد و روشن فکر نیستند.

ص: ۱۷۰۳۴

ولی این روشن فکرهای مزدور که همه کاری بلد هستند، هر جنایتی می کنند و درآخر هم فرار می کنند. ما کمبود علم نداریم کمبود تقوا داریم. تقوا نبودکه علی(ع) خانه نشین شد. تقوا نبود که دین دستخوش تحریفات شد. دانشمندان و علمای بی تقوا که قرآن از آن ها نقل می کند، که این ها با دست خود چیزی نوشته و به مردم نشان می دادند، که این خدایی است.

«فَوَیْلٌ لِلَّذینَ یَکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیْدیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِیَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلیلاً»(بقره/۷۹) با دست خود می نوشتند و می گفتند این از خداست. برای ارزش و پول ناچیزی که اگر بی تقوایی نبود خودفروشی می کند. و به خاطر اهمیت تقوا گفته اند که تمام امام جمعه ها باید در خطبه هایشان سفارش به تقوا بکنند، هم باید مسائل سیاسی روز باشد و هم تقوا.

«أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَ اتَّقِ اللَّهَ»(احزاب/۳۷)(در زن داری) مرد با تقوا در خانه زن دار خوبی می شود، یا ظلم نمی کند و اگر کردعذرخواهی می کند. حتی به بچه اش هم توهین نمی کند و این فرد خیلی مواظب است.

در مسائل اجتماعی: «وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللَّهَ»(بقره/۱۸۹) روابط حکم فرما نمی شود. مثلاًـ اقوامشان را به خاطر روابط نصب وعزل نمی کنند. به خاطر رسیدن به مقامی(معاون، رئیس و. .) و با تقوا نصب و عزل ها الهی می شود. به حضرت علی گفتند: حالا که بعد از قتل عثمان به حکومت رسیدی، حکومت شام را به فلانی بده. فرمودند: او را متقی نمی دانم.

به امیرالمؤمنین بعد از عمر گفتند: خلیفه باش به سه شرط، اما امام دو شرط اول را پذیرفت و سومی را نپذیرفتند و برای همین خلافت را به عثمان دادند. معلم با تقوا دیر سر کلاس نمی آید زیرا می ترسد «وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفینَ»(مطففین/۱) وای بر کم فروش ها.

معلمی که پنج دقیقه دیر سر کلاس می اید کم فروش است. آدم اداره ای هم که دیر می رود مطفف است. کارمند اداره اگر با تقوا بود از تلفن اداره تلفن خصوصی نمی زند. با خودکار اداره برای بچه اش نامه نمی نویسد. ساعات کار مردم راصرف کار خصوصی نمی کند. مثلاً ما ده هزار پزشک در مملکت داریم. شما پیش پزشک می روی و او مرض تو راتشخیص نمی دهد. اگر آدم با تقوایی باشد؛

۱ - می گوید: تشخیص ندادم، پول ویزیت را پس می دهد.

۲- دکترمتخصص این مریضی را معرفی می کند.

ولی کمبود تقوا داریم. کارگر نیز همین گونه می باشد. اگر کار بلد نیست نباید قبول کند. اگر کسی حرف زد و اشتباه کرد باید قطع کند و به حرف مردم کاری نداشته باشند(چطور حرفت را قطع کردی؟) خودش را کاندیدای مقامی کرده ولی وقتی فهمید نمی تواند، کنار بکشد.

امام صادق فرمودند: اگر کسی خودش را کاندید کرد و دید بین خودش و خدا فرد بهتری وجود دارد، اگر کنار نکشد، آدم بی تقوایی است.

استاد ما در قم خاطره ای نقل می کرد. پیش نماز اگر دیدکه دیگری از نظر اطلاعات و مسائل روز و خوش بیانی و قد و. . . از او بهتر است و اگر او بیاید، اگر برای او صد نفر می آیند، برای آن یکی هشت صد نفر می آیند، باید از او دعوت به عمل آورد و به مردم بگوید: به خاطر این دلایل این فرد شایسته تر از من است و این فرد با تقوایی است. یا مثلاً یک نفرشغل غیر خدایی دارد به خاطر این که در آن کار سابقه داشته آن را رها نکند و ادامه دهد این هم بی تقوایی است و بایددر درآمد و شغل و مکتب و مدرسه تقوا رعایت شود.

ص: ۱۷۰۳۶

حمالی بود(گاهی این حمال ها، رفوگرهاو سپورها دارای مقام های انسانی هستند که ما دعا می کنیم خدا نصیب ما هم بکند) در بازار تهران که حمل فرش می کرد ما او را صدا کردیم که احمد آقا این فرش را ببر، گفت لطفاً به این یکی بگویید. من از صبح تا حالا سه قالی برده ام ولی کسی این مرد را برای قالی بردن صدا نمی کند! شما او را صدا بزنید وزیادتر به او بدهید، شاید به ما برسد. و اسلام همین روحیه را می خواهد.

قرآن تمام امتیازات را کوبیده است: امتیازات نژادی، مثلاً در آمریکای متمدن، بدترین توحش ها و مسئله ی سیاه و سفید هنوز مطرح است. آمریکا درتوحش زندگی می کند اما در صنعت پیشرفته است. شکل و زیبایی در همه ی دنیا مطرح است(در استخدام ها)مسئله ی زبان مطرح است(عرب، فارس، ترک، کرد، لر، عجم)مسئله ی منطقه مطرح است(ده، شهر) مسئله ی نصب و فامیل مطرح است(کدام طبقه) و اسلام فقط می گوید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ»(حجرات/۱۳) افراد با سوادتر نیاز به تقوای بیش تری دارند. اگر کاسبی با تقوا نبود، انگور خوب را رو و انگور بد را زیر می گذارد. اگر گیوه دوز با تقوا بود، کوک ها را ریز می زندو اگر دزد بود درشت می زند. دزدی گیوه دوز و بقال در سطح پایین است اما اگر آیت الله و دکتر و مهندس بی تقوا بود «اذا فسد العالم فسد العالم» مادر هر چه بیش تر بچه داشته باشد مهم تر است. اثر تربیتش بیش تر است و اگر پدر و مادرگناهی جلوی بچه بکنند، بسیار مهم است. بسیاری از گناهانی که بچه ها می کنند از پدر و مادرشان گرفتند. و پدر و مادردر قیامت هم باید گناهان خود و هم گناهانی را که به بچه هایشان تزریق کردند حمل بکنند. پدری که روبروی پسرش به مادر او توهین می کند و چه اهانت(توهین از وهن و اهانت از هون است) اثرش را این پسر وقتی بزرگ شد چون در آن موقع این ها را فیلم برداری کرده می بیند و همین توهین ها انجام می شود. مکتب ما «قدموا و آثارهم» کارها و آثار کارهای شما را می نویسیم. اگر برق اتاق را خاموش کردید، فقط یک سیلی نمی زنند نگه می دارند تا ببینید این آثارش چیست؟ به خاطر برق سری به آهن خورده است و یا کفش و کلاهی گم شده است، یا آتشی روی قالی افتاده و سوخته است.

ص: ۱۷۰۳۷

گاهی انسان یک کلمه بیش تر نمی زند ولی این کلمه در عصرها و نسل ها اثر می گذارد و لذا می گویند: اگر زن و مردی جلوی فرزندشان حتی اگر در قنداق باشد وقتی آمیزش جنسی بکنند، آن ها که بزرگ شدند زناکار می شوند و اگر این پدر و مادر بی تقوایی کردند، همین مقدار جنایتی را در آینده به همراه دارد که پای آن ها نوشته می شود.

«من سن سنه سیئه» کسی که خط انحرافی را تأسیس کند «فله وزر من عمل بها» کسانی که گروهک منافقین را تأسیس می کنند ویا تأسیسات خلافی دارند، هر جنایتی که هواداران آن ها بکنند، علاوه بر این که بر گردن آن هاست بر گردن رئسایشان نیز می باشد.

«أَوَ عَجِبْتُمْ أَنْ جاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»(اعراف/۶۳) از آمدن انبیائی از جنس خودتان تعجب می کنید و هدف ازبعثت، تقوا آوردن شما بود. انسان چه کند که روح تقوا را در خود زنده کرده و با تقوا باشد. راه تقوا را قرآن چنین فرموده که دید الهی به ما تقوامی دهد.

راه رسیدن به تقوا:

۱- توجه به جهان بینی الهی«إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصادِ»(فجر/۱۴) خدا در کمین تو است «يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ»(غافر/۱۹)شما نگاه می کنید و خدا می داند که این نگاه تقوا دارد یا نه! گاهی انسان به کسی نگاه می کند زیرا او خوشگل است، بعد اگر دلیلش را بپرسند می گوید: خواهر و برادریم. یعنی خیانت های چشم و هدف های قلبی را خدا می داند و وقتی گناه کرد خودش و وجدانش می داند «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ»(زلزال/۷) آیه هایی که مثقال کارهای شما حساب می شود. «ما يلفظ من قول» هر لفظی که می گویید، یا هر که بر می دارید و شعاری که می دهید حساب می شود.

ص: ۱۷۰۳۸

«أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى»(علق/۱۴) آیا نمی داند انسان که خدا او را دید. صاحبش ندید ولی خدا که دید. گاهی بچه ی پنج ساله است، گناه نمی کند. زنی عاشق جوانی شد که شاگرد بزاز بود و پارچه هایی خرید و گفت: نمی توانم ببرم. قرار شد شاگرد بزاز برایش ببرد. وقتی برد خانه در خانه را بست و جوان را به دام انداخت و خواست که جوان را به گناه بکشاند. ولی جوان با یک تردستی خودش را آلوده کرد، خودش را به لجن زد تا زن از دیدن او نفرت ببرد و بدین وسیله از خانه فرار کرد. گفت آلودگی ظاهر با آب و صابون پاک می شود، ولی اگر دامن آلوده شده بود چه؟

تقوا سعی بر گناه نکردن است و اگر گناه کرد، برگردد. یک سری گناهان چون اگر آدم نزدیکش شد، دیگر دست خودش نیست، پس باید جلوی مقدمات گناه را بگیرد و یک سری گناهان هست که اصلاً نباید نزدیکش شد، مثل بنزین که از دو متری آتش می گیرد. اگر می دانی به این شهر بروی آلوده می شوی، به مسافرت نرو. اگر می دانی دوست وخانه و این گروه و سازمان تو را منحرف می کند، اصلاً اطرافش نرو که بگویی سعی می کنم، آلوده نشوم. حالا اگر منحرف شدی زود برگرد و اگر دوباره منحرف شدی، دوباره فوراً برگرد. هر بار که منحرف شدی باز برگرد و. . . ولی خط سیر رارها نکنید «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»(ص/۳۰) در هر انحرافی بر می گردد. نگو توبه شکستم، برگرد، خدا توبه را دوست دارد «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابينَ»(بقره/۲۲۲) اگر کسی که لغزش داشت فوراً برگشت، خدا او را دوست دارد و می بخشد. یک موقع پدری پسرش را از خانه بیرون می کند ولی با توصیه ی همسایه ها، با ناراحتی او را راه می دهد. ولی خدا این گونه نیست، راه می دهد و در ضمن دوست هم، دارد.

گناه لـذتی دارد، ولی وقـتی انسـان به یـاد عقوبت آن می افتـد، لـذتش از بین می رود. یـک نفر کسـی را گول می زنـد ولی وجـدانش می گویـد: آیا اگر خودت را، برادرت را، یا خواهرت را گول می زدنـد، راضـی بودی؟ اگر وجـدان آگاه باشـد، ۵ دقیقه لذت برده ولی عمری وجدانش می سوزد. اما اگر ۵ دقیقه تحمل کرد، عمری دلش خوش می باشد. لذت می برد که به گناه رسـیده است اما گناه نکرده است. تقوا، نه این که تلخ ترین چیزها را تحمل کند، بلکه لذت های شـیرین نصـیبش خواهد شـد. و لـذا کارهای ما را، هم خـدا و هم اولیاء خدا می دانند و مثل دوربین که پیشانی خواراندن و چونه گرفتن و همه چیز در آن ضبط می شود. تمام کارهای ما در همه عالم، ضبط می شود و امام زمان(ع) بر کارهای ما دانا و بیناست.

در روز قیامت جلوی انسان لایه ای باز می شود که انسان می بیند، تمام جزئیات و کلیات او ضـبط شده است. قرآن می گوید: «کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسیباً»(اسراء/۱۴) ما به حساب تو رسـیدگی نمی کنیم، خودت برای حساب رسی کافی هستی. می بینـد روزی نبوده که گناه نکرده باشـد. یا شبی خلاف شـرع نکرده باشـد. می بینـد که در تمام عمرش دو رکعت نماز با توجه نخوانـده است. بله قربـان، هر کس ونـاکس را گفته، ولی تسـلیم خـدا نشـد. به قـدری شـرمنده می شـود که. . . بعضـی هـا در بازجویی می گوینـد: خـدایا ما را به جهنم بفرست و بیش از این شـرمنده مان نکن. خجالت می کشـند. قرآن می گویـد: وقتی انسان به وضـعش نگاه کرد و «وَ وُضِعَ الْکِتابُ فَتَرَی الْمُجْرِمینَ مُشْفِقینَ مِمَّا فیه»(کهف/۴۹) وقتی کتاب باز شـد، مجرمین وقتی کتاب را دیدنـد، می لرزند. و اگر یک نفر در دادگاه معلوم شود که این چهره ی محبوب، آمریکایی بوده، چقدر شـرمنده می شود و این مرگ سیاسی است و لذا رهبر انقلاب می گوید: توبه کرده و برگردید، ولی چاره ای ندارند.

ص: ۱۷۰۴۰

و در قرآن داریم می گوینـد: خـدایا ما را برگردان ولی دیگر برگشتی در کار نیست. در آن دنیا باید بر می گشتید و دوسـتان می داشتیم و حالا کار از کار گذشـته است. قرآن می گویـد: انسان های بی تقوا وقتی می خواهند بمیرند، فریاد می زنند «رَبِّ ارْجِعُونِ»(مومنون/۹۹) خـدایا مرا برگردان «لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فیما تَرَكْتُ كَلاَّ إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها»(مومنون/۱۰۰) شاید که عمل صالـح انجـام دهم «كَلَّا إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها» این حرف می زنـد و گرنه مهلت داشت. انسان با تقوا اگر خارج نوبت نان بگیرد، می لرزد(اگر نـانوا بـا او آشـنا بود) اگر انسانی دیـد که حقوقش ده هزار تومان است ولی ماهی ده هزار تومان برای جامعه اش خـدمت نمی کنـد، ناراحت است. و اگر این تقوا بود، مـدد خـدا هم می آمد. موفقیت های رهبر انقلاب و شـهید و رزمنده، به خـاطر تقـوای اوسـت. پیش آقـای حـائری در قـم رفتـم. پـدرایشان حـاج عبـدالکریم حـائری، مؤسـس حـوزه ی علمیـه ی قم است(حدود ۵۵ سـال پیش تأسـیس کرد) که همه ی رهبر انقلـاب ها، مطهری ها، منتظری ها و گوینـده ها همه از این مؤسسـه هسـتند و سالی صدها کتاب تألیف می کنند. من پرسـیدم پدر شـما چه کرد که چنین توفیقی نصـیبش شد؟ و از تقوای پدرش صحبت کرد. کسانی که تقوا دارنـد، در زندگی شان برکت دارند، ولی کسانی که به خوراک و پوشاک و مسـکن و... خوش هسـتند، زنـدگیشان برکت نـدارد. گـامی درراه حق، ظـالم کوبی، نجات مظلوم و مظلوم یابی، همه باعث تقوا و لطف و برکت خداست.

تقوا باعث می شود که خدا دید نور و فرقان و بینش به ما بدهد.

خدا به حقیقت محمد و آل محمد روح تقوا و دوری از گناه و خوف خدا، به همه ی ما مرحمت کند،

ص: ۱۷۰۴۱

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

تقوا در مقابل گناه

تقوا در مقابل گناه

بسم الله الرحمن الرحیم «الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی»

بحث ما در این جلسه راجع به تقواست. تقوا یعنی آدم خودش را حفظ کند. تقوا از «وَقَیَ» که می گوییم: «و قنا عذاب النار» «ق» یعنی حفظ کن.«ق» یعنی حفظ کن. «قنا» یعنی ما را از عذاب حفظ کن. تقوا از همان «وقایه» یعنی آدم خودش را حفظ کند. کنترل خود، نظارت بر خود، ما الآن مالمان را حفظ می کنیم. ناموسمان را حفظ می کنیم، خودمان را هم حفظ کنیم. یعنی هرچه می خواهیم نگوییم، خودت را نگه دار، این کلمه را نباید بگویی. هر تصمیمی را نگیر، هر طوری موضع گیری نکن.

تقوا آثاری دارد، معنای تقوا را گفتیم، یعنی کنترل خود، حفاظت از خود، آثار تقوا و بعداً راه بدست آوردن تقوا را می گویم.

آثار تقوا را در این جلسه ببینیم به کجا می رسیم، بحث کنیم. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم»، تقوا، آثار تقوا، و بعد راه بدست آوردن تقوا، معنای تقوا یعنی حفاظت از خود، حفاظت، اما آثار تقوا،

۱- مغفرت

۲-هدایت

۳- رحمت

۴ -کرامت

۵- بصیرت

۶- وسعت، توسعه

۷- بیعت با پیغمبر

۸- برکت.

اینها آثار تقواست. یک تابلو است. همه از قرآن است. هیچی از خودم نیست. اما مغفرت.

۱– تقوا، بستر مغفرت الهی

قرآن در سوره ی نساء آیه ی ۳۱ می فرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ» شما اگر تقوا داشته باشید، گناهان کبیره را انجام ندهید، «نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ» گناهان کوچک را ما می بخشیم. مثل یک آدمی که یک چیزی خریده، ۱۱۷۴ تومان. می گوید: هزار تومانش را بده، ۱۷۴ تومانش را نمی خواهد، می بخشد. «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ» گناهان کبیره، گناهان کبیره گناهانی است که وعده ی عذاب داده شده. اگر شما از گناهان کبیره دوری کنید، گناهان کوچک را خدا می بخشد. این یک مورد. پس آدم در سایه ی تقوا، یعنی اجتناب از گناه کبیره، گناهان کوچک...

ص: ۱۷۰۴۲

هدایت، قرآن در سوره ی انعام آیه ی ۱۵۳ می فرماید: «لا تَقْرَبُوا الْفَواحِش» فاحشه یعنی گناهان زشت. اگر از گناهان زشت دوری کنید، آخرش می گوید: «وَ أَنَّ هَاذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا» (انعام/۱۵۳) راه مستقیم این است. یعنی هدایتتان می کند. اگر کسی از گناهان دوری کند، گناهان رسوا و زشت را انجام ندهد، خدا به راه مستقیم هدایتش می کند.

رحمت، در سوره ی یس آیه ی ۴۵ می گوید: «اتَّقُوا» آخرش می گوید: «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»، اگر می خواهی خدا به تو رحم کند، تقوا داشته باش.

کرامت، قرآن می فرماید: «وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا» (آل عمران/۱۳۵) حالا یک دسته گلی هم آب دادی، دیگر تکرار نکن. اگر کسی خلافی کرد، چون معصوم که نیستیم، ممکن است یکبار انسان از دستش دربرود و یک حرفی را بزند. یک عملی را انجام بدهد. اگر اصرار نکنی، یعنی در دفعه ی دوم خودت را نگه داری، بعد می گوید: «نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً» (نساء/۳۱) «مُدْخَلًا كَرِيماً» یعنی کرامت. یک جایگاه در شأن به شما می دهم.

۲- بصیرت، در سایه تقوا

بصیرت، می گوید اگر تقوا داشته باشید، «يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» (طلاق/۲) در بن بست قرارتان نمی دهم. هروقت نمی دانید چه کنید، اگر تقوا داشته باشید، در بن بست هایی که نمی دانید و متحیر هستید، به شما می گوییم چه کن. راهنمایی ات می کنیم. نمونه های راهنمایی هست. گاهی وقت ها انسان واقعاً می فهمد که خدا کمکش کرده است.

وسعت، می گوید اگر تقوا داشته باشی، از راه هایی که تو به حساب نیاوردی زندگی ات را توسعه می دهیم. «وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِب» (طلاق/۳) آدم اگر خودش را وقت گناه، نگه دارد، از راه بی گمان خدا روزی می دهد. شما فکر می کردی چنین کنی، چنین کنی، چنین کنی، هر برنامه ریزی می کردی که زندگی ات توسعه پیدا کند. ما از راهی که شما برنامه ریزی نکردی، مربوط به مال هم نیست. شاعر گاهی هرچه فکر می کند برای یک قافیه، چیزی یادش نمی آید. گاهی وقت ها می بینی بیست بیت پشت سر هم آمد. گاهی وقت ها صبح تا شب در مغازه باز است، مشتری نمی آید. آخر شب داری می روی خانه، در راه می گوید: آقا این را می فروشی؟ خوب بنا نداشتی بفروشی اما می گویی حالا که مشتری است، آره. چند؟ اینقدر. می بینی در راه رفتن که هیچ در فکر مشتری هم نبودی، یک چیزی را خیلی شیرین فروختی. آنوقت صبح تا شب که هی نگاه کردی و به همه هم گفتی: سلام علیکم، حال شما خوب است، مخلصم، چاکرم، قربونت برم. دلتنگت هستم. جیرجیرکتم! همه تملق ها را می گویی، آخرش هم از تو نمی خرند. اگر شما وقت گناه خودت را نگه داری، یک جاهایی که برنامه نریختی خدا کمکت می کند. برعکسش هم می شود. بی تقوایی کنی، کل مطلب را حفظ کنی، سر امتحان یادت می رود. دم بزنگاه یادت می رود. خدا قول داده که اگر تو تقوا داشته باشی، یک جایی که در حساب تو نبود، ما کمکت می کنیم.

اگر تقـوا داشـــته باشـــی، دریـــافت بهـــتر. هرچـه بدهـــد، بیشـــترش را می دهیـــم. می گویـــد: «وَ یَجْزِیَ الَّذِیـنَ أَحْسَـنُوا بِالْحُسْنَی» (نجم/۳۱) شـما«احسـنوا» احسان کن، نمی گوید من هم محسن هستم. می گوید: «حسنی»، «حسنی» یعنی احسنش را به شـما می دهم. شـما اگر چیز خوبی را تحویل دادی، خدا گفته: اگر کسـی گفت: «سَـلَام»، بگو: «سَـلَامٌ عَلَیْکُمْ»! گفت: «سَلَامٌ عَلَیْکُمْ»، بگو: «سَـلَامٌ عَلَیْکُمْ وَ رَحمَهُ اللهِ»! گفت: «سَـلَامٌ عَلَیْکُمْ وَ رَحمَهُ اللهِ»! بگو: «سَـلَامٌ عَلَیْکُمْ وَ رَحمَهُ اللهِ وَ بَرَکَاتُه»! خدا به ما سفـارش کرده اگر کسـی به تو هـدیه داد، ربع سـکه آورد، نیم سـکه ببر. نیم سـکه آورد، سـکه تمـام ببر. یک کادوی بیسـت تومانی آورد، تو یک کادوی سی تومانی برایش ببر. به ما خدا دستور داده که اگر کسی به شما محبت کرد، شما جزای بهتری به او بدهیـد. شـد؟ خـدا هم اینطور است. می گویـد: اگر شـما کـار حسـنه انجـام دادی من به شـما «حسـنی» می دهم. حسـنی یعنی پاداش برتر.

عـده ای از زن هـا نزد پیغمبر آمدنـد، که یـا رسول الله! می خواهیم با تو بیعت کنیم. فرمود: اگر تقوا داشـته باشـید، من با شـما بیعـت می کنیـم.«لاـ یَزْنِینَ» (ممتحنه/۱۲) اهـل زنـا نباشـید. «وَ لاـ یَقْتُلْنَ أَوْلاـدَهُنَّ» کورتـاژ نکنیـد، سـقط نکنیـد، بچه هایتان را نکشـید. «وَ لا یَأْتِینَ بِبُهْتانٍ»تهمت به کسـی نزنیـد.«وَ لا یَعْصِینَکَ فی مَعْرُوفٍ» در دسـتورهایی که می دهم، یعنی اگر شـما تقوا داشتیـد، واجبات را انجام دادیـد، محرمات را ترک کردیـد، می گویـد: «فَبایِعْهُنَّ» پیغمبر با این خانم ها بیعت کن. بیعت کردن دست دادن نیست. نقـل شـد پیغمبر دسـتش را در یک آبی گـذاشت و بعـد گفت: باقی زن ها هم نوک انگشـتشان را در آب بگذارند. یا دستشان را در آب بزنند. بیعت!

۳- لذت گناه، لحظه ای و زود گذر

گاهی وقت ها یک چیزی در یک لحظه خوشمزه است. مثل لیمو شیرین! لیمو شیرین در یک لحظه خوشمزه است. یک خرده بـاد به آن می خورد، تلخ می شود. گنـاه هم همینطور است. در یـک لحظه گنـاه شـیرین است. آدم یـک گناه می کنـد، یک چیزی می گوید، یک عملی را انجام می دهد، فکر می کند شیرین بود. اما بعد این تلخی گناه همینطور تا آخر عمر در ذهنش می مانـــد. یـــک شـــیرینی هـــایی لحظـــه ای اســت. امیرالمـؤمنین می فرمایـــد: «لاـ خیر فی لـــذه مـن بعـدها النـار» (نهج البلاغه/ج۱۸/ص۳۱۰)

ص: ۱۷۰۴۴

یادم هست حدود چهل سال پیش، من کاشان جلسه داشتم. این را نوشتم و بچه های کاشان می خواندند. جلسه ی من اینطور بود. اول پنج دقیقه اصول دین بود. بعد تفسیر بود، یک آیه را می نوشتم تفسیر می کردم، پنج دقیقه. بعد قصه بود، یک قصه می گفتم پنج دقیقه. بعد سؤال شرعی بود، مسأله ی شرعی بود. احکام بود، و احکام... آخرش هم می گفتم: شعار. یعنی آن نیم ساعت، چهل دقیقه که صحبت کردم، هر چند دقیقه اش یکی بود. این شیوه ی کلاسداری من بود. تنوع! آنوقت الآن که می خواستم بنویسم یادم آمد. یک روز شعار ما این بود، «لا خیر...» می گفتیم این را حفظ کنند. «لا خیر فی لذه» خیر نیست در لذت هایی که «من بعدها النار» بعدش آتش است. آدم گاهی یک فحش به کسی می دهد، به نظر اینها لهش کردم. داغونش کردم. یک متلکی به او گفتم، سوخت. خیلی خوب، در یک لحظه او را سوزاندی. اما تا آخر عمر او کینه ی تو را در دل دارد. این لذت نیست.

(نذر می کند آقا چقدر می دهی این فلفل را بخورم؟ تمام این فلفل تند را بخورم چند؟ می گوید: اگر خوردی صد هزار تومان می دهم. دویست هزار تومان می دهم. من چنین جوانی را دیدم. گفت: چقدر می دهی این فلفل را بخورم؟گفت: اینقدر. گفت: بده بخورم. آقا خورد، همانطور تا شب می سوخت. حالا که چه؟ که چه؟ چقدر می دهی از اینجا پایین بپرم؟ چه می کنی مثلاً‌ـ چنین کاری کنم؟ در یک لحظه جوانی، خل گری، چشم و هم چشمی، آقا من یک شیشه آبغوره را، سه کیلو آبغوره را با یک نفس می خورم. حالا گاهی وقت ها از این کارهای حماقتی و احمقی، در خیابان ها تابلو هم می زنند.

ص: ۱۷۰۴۵

در یکی از شـهرها یـک تابلویی دیـدم که هر کس یک ساندویـچ چنـد کیلویی را در یک ربع بخورد، یک ماشـین می گیرد. حالا آن کسـی که طراحش بوده احمق بوده. آن کسی که تابلو زده، احمق بوده. ان کسی که این ساندویچ به این چند کیلویی را یـک ربـع بخـورد، احمـق است. آن کسـی که جـایزه اش را هم تعیین کنـد احمق است. یعنی احمق ضـربدر احمق، ضـربدر احمق، ضـربدر احمق! جمهوری اسـلامی که نباید این حماقت ها درونش باشد. چرا تابلو می زنی؟ توجه توجه! سرکشیدن سه کیلو آبغوره در سی ثانیه! آخر این هم شد کار؟

گـاهی وقت هـا کمال که نیست، آدم اگر کمال داشـته باشـد، روی خـدمتش، روی سوادش، رو خوبی هایش مردم احترام می کنند. این آقا هیچ کمالی ندارد، روی آروق زدن و سرکه سر کشیدن و فلفل خوردن و ساندویچ چند کیلویی را خوردن و می خواهـد مردم نگـاهش کننـد. چون کمالی نـدارد که مردم نگاهش کننـد، از راه بی کمالی می خواهـد نظر مردم را به خودش جلب کنـد. هیـچ کمالی نـدارد، زنگ موبایلش را صدای الاغ می گذارد. خوب بابا این همه، می خواهد... این همه صدا بود، صـدای خر روی تلفنت گـذاشتی؟! مریض است. دلش می خواهـد مردم نگـاهش کننـد. تمـام کسانی که کارهای ناهنجار می کننـد، امام فرمود: اینها یک بیماری درونی دارنـد، می خواهنـد خودشان را مطرح کنند. چه کند خودش را مطرح کند؟ با این کارها خودش را مطرح می کنـد. تا همه کانادا می خورند، می گوید: برای من پپسـی بیاورید. می گویم: بیا، تو را به حضـرت عباس می فهمی فرق بین کانادا و پپسی چیه؟ به حضرت عباس نمی فهمد. فقط مریض است می خواهد با همه فرق کند. حالا اگر همه پپسـی می خوردنـد، می گفت... تـا چـای می خورنـد، می گویـد: برای من آبجوش بریز. تـا آبجوش می خورنـد می گوید... دلش می خواهد خانه ای که می سازد، هیچ کس، دلش می خواهد جهازیه اش را هیچ کس... دلش می خواهد قیافه اش را هیچ کس، دست به یک کارهای وحشی گری می کند. «لا خیر فی لذه من بعدها النار» این لذت های لحظه ای، ممکن است چهار نفر هم نگاهت کنند، ولی اگر هرکدام اینها بعد که نگاهت کردند بگویند: آقا از رادیو و تلویزیون بیاید، ببخشـید! شما این آقایی که یک ساندویـچ چنـد کیلویی را چنـد دقیقه خورد، نظرتان چیه؟ می گویـد: خیلی آدم خری بود. نگاهت می کند، ولی قضاوتش این است که خیلی آدم خری است. اینطور نیست که هرکس نگاهت کند تو را عظمت شمارد.

ص: ۱۷۰۴۶

بعضـی از دخترها و زن ها به قـدری بـد حجابی می کننـد، این وقتی راه می رود مردم هم نگاهش می کننـد، منتها بایـد بـداند اینکه نگاهش می کند نه اینکه آدم محترمی است. این مشکل دارد. این قیافه یعنی چه؟ این مشکل دارد. با همه ی آنها هم که او را نگاه کردند، اگر مصاحبه کنیم، که این خانم چرا با این قیافه آمد، یا این جوان دو پشـته سوار می شود و چرخ جلو را هم بلند می کند و بعد هم با یک دستش می رقصد. فکر هم می کند همه نگاهش می کنند و فکر می کند محترم شد. بعد به همه ی اینهـایی که نگـاه کردنـد می گـویی: آقـا نظرت راجع به این موتور سوار چه بود؟ می گویـد: می خواست خودش را نشـان بدهـد. کمبود دارد. احساس حقارت می کنـد، می خواهـد آن کمبودش را به نحوی جبران کند. مواظب باشـیم طبیعی باشـیم. صـدایمان، مهمـانی مـان، بنایی مان، طبیعی باشـد، حرف زدنمان، زنگمان، لباسـمان، فُکلمان، هرچه طبیعی باشـد، علامت این است که اصـلاً مریض نیست، مشـکل نـدارد. «لا خیر فی لذه من بعدها النار». بخوانید ببینم. یک، دو، سه... «لا خیر فی لذه من بعـدها النار» (حضار با هم می خواننـد.) (نه بلنـد بخوانیـد.) «لا خیر فی لـذه من بعـدها النار»، (یکبار دیگر) «لا خیر فی لـذه من بعدها النار» این را تابلویش کنیم. لذت های لحظه ای که بعدش آتش است، این خیر ندارد.

برکت، گوسفند یک قلو می زاید و گاهی هم دو قلو می زاید. حالا اگر یک گوسفندی چند قلو بزاید این را باید ۲۰:۳۰ نشان بدهد. این دیدنی هاست. گوسـفند یکی می زاید. گاهی هم دوتا! اما سگ چند قلو، چند قلو می زاید. شما هزارها بار با کم و زیادش گله ی گوسـفند را دیـدی، یکبار یک گله ی سگ دیـدی؟ با اینکه هفت تا هفت تا و شـش تا شـش تا می زاید، ولی نسلش برکت ندارد. گوسفند با اینکه یکی یکی می زاید، برکت دارد. شما گله ی سگ دیدید؟ گله ی گوسفند را مرتب می بینید.)

ص: ۱۷۰۴۷

۴– برکت در مال و عمر، در سایه تقوا

قرآن می گوید: اگر تقوا داشته باشید، «لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ» (اعراف/۹۶) اگر تقوا داشته باشید، به شما برکت می دهم. برکت غیر از داشتن است. ممکن است آدم یک خودکار داشته باشد ولی با برکت باشد. با این خودکار هزارها کلمه ی خوب بنویسد. ممکن است یک خودنویس گران داشته باشد، بی برکت باشد. چهار تا کلمه حرف حسابی با این خودنویس گران ننوشته. برکت غیر از سرمایه است. افرادی سرمایه شان کم است، مالشان مبارک است. افرادی سرمایه شان زیاد است، مالشان برکت ندارد. قرآن گفته: اگر می خواهی به مالت برکت بدهم، تقوا داشته باش. وقت گناه خودت را حفظ کن. حفظ هم معنایش این نیست که بگویی: «أَعُوذ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیم»، باید بلند شوی بروی. وگرنه یک جوان راست یک دختر بنشیند، بگوید: «أَعُوذ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیم»!

امام رضا فرمود: اگر استغفار کنی، ولی تکان نخوری، تصمیم نگیری، خدا را مسخره کرده ای. وقتی دیدیم اینجا گناه است، باید بلند شویم برویم. (من با این منشی گناه می کنم.) من با این شغل گناه می کنم. من با این تلفن گناه می کنم. تلفن را قطع کنیم. تلفن را پاک کنیم. من را به گناه می کشد.

به امیرالمؤمنین گفتند: چرا به زن های جوان سلام نمی کنی؟ پیغمبر سلام می کند. چرا شما سلام نمی کنید؟ فرمود: پیغمبر سنش از من ۳۰ سال بیشتر است. (او طوری اش نمی شود. من جوان هستم. نگران هستم یک خانمی را سلام کنم، او یک جواب به من بدهد، جواب خانم دل علی را تکان بدهد.) امیرالمؤمنین وحشت می کند که دلش بلرزد. آنوقت ما راحت می گوییم نه، ما دیگر از این حرف ها گذشته آقای قرائتی. یعنی چه؟ یعنی ما ایمانمان از علی بیشتر است. او علی بود که دلش تکان می خورد. ما طوری مان نمی شود. اینطور نیست. گاهی شغل ها، گاهی مکان ها، گاهی تلفن ها، گاهی و گاهی و گاهی...

ص: ۱۷۰۴۸

قرآن می گوید: اگر می خواهید به مالتان برکت بدهیم، «لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ» یعنی برکات را باز کنیم. «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا» (اعراف/۹۶) ایمان و تقوا در آن باشد.

۵- توفیق الهی، در گرو تقوای الهی

آدم با تقوا هیچ وقت گیر نمی کند. «يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً» (طلاق/۴) عربی هایی که می خوانم قرآن است. یعنی آدم با تقوا وقتی نمی داند چه کند «یُسر» راه پیدا می کند.

در دنیا، موفق می شود. یعنی شما نگاه کن بی تقواها که بودند. قرآن می گوید: تمام رفاقت های افراد بی تقوا، تبدیل به کینه می شود. زمانی که می خواستند هویدا را اعدام کنند. هویدا را گرفتند و خواستند او را بکشند، قبل از مرگش به شاه فحش داد. که چرا خودش و سگ های خانه اش و خانواده اش را فراری داد، من را فراری نداد. قرآن هم همین را می گوید. قرآن هم همین را می گوید. می گوید: تمام رفیق های جون جونی تبدیل به دشمنی می شود. « الْأَخِلاَّءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُو» (زخرف/۶۷) «الْأَخِلاَّءُ» خلیل، خلیل یعنی دوست. دوست های داغ داغ به هم فحش می دهند، «إِلاَّ الْمُتَّقين» (زخرف/۶۷) رفاقت هایی که براساس تقواست، ماندگار هستند. تا قیامت ماندنی هستند. اما رفاقت هایی که براساس انتخابات و شورای شهر و وکیل و وزیر و رئیس جمهور و کابینه ی فلان و این رفاقت هایی که به خاطر پول و پلو و پست است، اینها به کینه تبدیل می شود. بشکند این دست، بشکند، ما این همه پوسترش را چسباندیم، آخرش هم رفتیم، برای ما یک پستی قرار نداد. بله! این دست بشکند. چون تو به خاطر این پست رفتی پوسترش را چسباندی. نه به خاطر اینکه لایق بود. به خاطر اینکه همشهری ات بود، هم محله بود. شیر را در پستان تقسیم کردید. گفتید: من چنین می کنم، تو چنین کن. قرارهایی که گذاشتی برای خدا نبود. برای دنیا بود. قرآن می گوید: «الْأَخِلاَّءُ» یعنی دوستان، همه ی دوست ها به دشمن تبدیل می شود. گاهی وقت ها یک کاری که خیلی خوشت می آید، قرآن می گوید: روز قیامت «يا لَيْتَ بَيْني وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ» (زخرف/۳۸) کاش من یک سمت دنیا بودم، او یک سمت دیگر دنیا بود. کاش او را نمی دیدم. کاش او را نمی شناختم. «بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ» یعنی من آن طرف دنیا بودم، او نقطه ی مقابل بود. خیلی چیزهایی که دوست داریم به دشمنی تبدیل خواهد شد.

ص: ۱۷۰۴۹

در دنیا هم آثار تبـدیل را می بینیـد. اینکه عزیزش است، قربونش می رود. از دنیا که می رود می گوید:نه من می ترسم. ببرید او را بیرون. ببریـد او را در سـردخانه بیاندازیـد. حالاـ بابـا، خانم این باشـد تا صـبح. من می ترسم، من سـکته می کنم. دیشب کنارش خوابیـده بود، امشب می گویـد: سـردخانه! یک نفس قطع شود، در همین دنیا هم وحشت می کنـد. قرآن می گوید: تا قیامت را می بینند می گویند: «وَ اللَّهِ رَبِّنا ما کُنَّا مُشْرِکینَ» (انعام/۲۳) به خدا ما مشرک نبودیم. ما موحد بودیم. می گوید: نه، مشرک بودی. اینجا قاطی کردی.

۶- خداوند، بهترین دوست و رفیق

(یکوقت صـدام تصـمیم گرفت نمـاز بخوانـد. نمـاز بی رکوع و سـجود خوانـد. یعنی چون او نماز نمی خوانـد، یکبار هم رفت بخوانـد، قـاطی کرد.) بایـد مـواظب باشـیم، در مـاه رمضـان یـک دعـای جوشن داریم می گویـد: «یـا نعم الرفیق». رفیق اصـلی خـداست. با خـدا رفیق شوید. قانونش را، رفیقش را، راهش را، راه های دیگر ما را دوست ندارند. دیگران ما را برای خودشان می خواهنـد، خـدا ما را برای خودمان می خواهد. دیگران رفاقتشان لحظه ای است. تا عروس خوشـگل است، دوسـتش دارید. یک خرده عروس زشت شـد، دوسـتش نداریـد. تا این آقا پولدار است، دوسـتش دارید. پول هایش کم شود دوسـتش ندارید. رفـاقت هـای دیگران مثـل رنـگ کردن تخم مرغ است. بـا یـک خرده آب دهـان پـاک می شود. رفاقت با خـدا مثل رنگ دم طاووس است. شـیلنگ هم بگیری، پاک نمی شود. حتی رفاقت های پدر و مادر. کسـی بیاید نزد شما بگوید: آقاجان، جد نهم شما ۷۳۲ سال پیش مرحوم شده است. چه چه؟ جد نهم من ۷۳۲ سال پیش مرحوم شده. خوب! غرض شما؟ یک پولی بده می خواهیم سالگرد بگیریم. برو خدا یک جو عقلت بدهد! شما برای پدر بزرگت دیگر سالگرد نمی گیری. (بله اگر پدرت باشد، سـال اول طوری نیست. هفته و چهـل و سـال. ۷۳۲ سـال پیش جـد نهم!) اما برای امام حسـین که می گوینـد: ۱۴۰۰ سال پیش شهید شده پول می دهیم. چون امام حسین را برای خدا دوست داریم، پدر و مادر دوستی برای خدا نیست، عاطفه است. عاطفه هم بـد نیست. ولی آن قـداستی که دوستی خـدا دارد، دوستی پـدر و مادر نـدارد. (پـدر و مادر هم، من گاهی فکر می کنم از الطاف خـدا این است که پـدر و مادرها گاهی می میرنـد. وگرنه اگر همین مرگ نباشـد، انسان بیـدار می شود، بلند می شود، خوب پدرش هشتاد سال است که زنده است. پدر بزرگش هم ۱۱۰ ساله است. یک چایی هم به او بده. پدر بزرگش هم ۱۷۰ ساله است، یک چای هم به او بـده. پـدر بزرگ پدر بزرگش هم ۱۹۰ ساله است، یعنی اگر ۶۴ پدر بزرگ، من یک بار چای به اینها بدهم شب می شود. زندگی چه می شود؟! لطف خداست که مرگ و میرها هم لطف خداست.)

ص: ۱۷۰۵۰

۷– سعادت دنیا و آخرت، در گرو تقوا

خوب، در همین دنیا، قرآن می گوید: «فَأَوْحَی إِلَیهِمْ رَبهُّمْ لَنهُلِکَنَّ الظَّلِمِینَ، وَ لَنسْکِنَنَّکُمُ الْأَرْضَ مِن بَعْدِهِمْ ذَالِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِی»(ابراهیم/۱۳ و ۱۴) اگر کسی تقوا داشته باشد، از خدا بترسد، از مقام خدا بترسد، «لَنُسْکِنَنَّکُمُ الْأَرْضَ» در همین زمین به حکومت می رسد. «وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الهَوَی، فَإِنَّ الجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوَی» (نازعات/۴۰ و ۴۱) در دنیا، «لَنُسْکِنَنَّکُمُ» در آخرت«فَإِنَّ الجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوَی» برای چه کسی؟ برای کسی که «خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ» این بالاترین مقامی است که خدا به تقوا داده است.

تقوا چیست؟ به گناه رسیدیم خودمان را نگه داریم. این حرف را می خواهی بزنی، نزن. اگر یک کلمه می خواهی بگویی، بگو: بعضی... مثلاً می خواهی بگویی: رشتی ها، مازندرانی ها، کاشانی ها، شیرازی ها، تبریزی ها، هرچه می خواهی بگویی، مثلاً بگو بعضی. بگویی: بعضی غیبت نیست. اما کلمه ی بعضی را نگویی، غیبت است. یکوقت می گویی: کاشی ها ترسو هستند. غیبت همه شد. اما گفتی: بعضی کاشی ها ترسو هستند، خوب بله بعضی از کاشی ها ترسو هستند. (عرب ها کثیف هستند، غیبت همه را کردی. اما اگر گفتی بعضی از عرب ها،) یک کلمه ی بعضی را بگو، می شود تقوا. کلمه ی شاید را بگو، تقوا می شود. شاید، شاید را که گفتی... یک کلمه ی به نظرم بگوید، دیگر تقوا می شود. همینطور اگر صاف گفتی بی تقوایی است. گفتی: به نظر من همانطور است. این هندوانه شیرین است. پاره می کنیم می بینیم شیرین نیست، دروغ است. به نظر من شیرین است. به نظرم بگویی، دیگر دروغ نیست.

یک کسی می گفت: هندوانه به شرط چاقو! به شرط چاقو هندوانه! گفت: یکی را بده. یک هندوانه خرید و گفت: چاقو را بزنم؟ چاقو را در شکم هندوانه زد، پاره کرد دید نرسیده است. گفت: اینکه نرسیده سفید است. گفت: بابا این قرمز بود، چاقو در شکمش رفت رنگش پرید. (خنده حضار)

(آدمی که تقوا دارد، نگاه به خانمی کردی، دیدی شکلش خوب است. نگاه به آقایی کردی، دیدی شکلش خوب است. نگاه دومی را دیگر نگاه نکن. نگاه اولی، چون نگاه می افتد طوری نیست. اما اگر افتاد، دیدی آب و رنگش خوب است، دیگر ادامه نده.)

۸– فهم درست دستورات دین

یک کسی به یک نفر نگاه کرد، دید خیلی خوشگل است. دیگر نگاهش را برنداشت و همینطور نگاه کرد. گفتند: چیه؟ گفت: اسلام گفته یک نظر حلال است. منتها من یک نظر را طول می دهم. بابا آنکه گفته یک نظر حلال است، یعنی یک نظر افتادن، نه اینکه یک نظر داشتن. فهمیدن هم مهم است.

یک کسی مفاتیح را آورد، مسخره کرد. گفت: ببین شما آخوندها چه دینی را آوردید؟ آخر اول مفاتیح را لابد دیدید. نوشته دعای ساعات اول روز، دعای ساعت دوم، دعای ساعت سوم، دعای ساعت چهارم. گفت: ببین مردم هواپیمای اف ۱۶ ساختند فضا را تسخیر کردند، انرژی هسته ای چنین شد. نمی دانم زیر دریا پل زدند، بالای دریا چه کردند. شما آخوندها هی نشستید گفتید: دعا کن. این دین است شما دارید؟ دنیا پیش رفت و شما عقب ماندید. حرف هایش که تمام شد گفتم:آقاجان! اگر گفتند: تهران– قم ساعت هشت، تهران– قم ساعت نه، تهران– قم ساعت ده، تهران– قم ساعت یازده، این معنایش این نیست که هی قم برو و برگرد تهران. یعنی هر ساعتی خواستی بروی، ماشین هست. اگر گفتند: داروخانه ی شبانه روزی یعنی چه؟ یعنی شبانه روز دارو بخرند. می خواهند چه کنند؟ یعنی هر ساعتی خواستی دارو بخری، داروخانه باز است. اینکه می گویند: دعای ساعت چهارم روز، یعنی چه؟ یعنی یک کسی از سحر تا ساعت چهارم وقت دعا ندارد. مثل خمیرگیرها، خمیرگیرها سحر باید بلند شوند بروند خمیر کنند، یا کله پاچه فروش ها! اینها از سحر که بلند می شوند دیگر وقت دعا ندارند، جز مثلاً ساعت نه. می گوید: ساعت نه بیکار شدی، ساعت نه دعا داریم، دعای ساعت نه را بخوان. یعنی هر ساعتی بخواهی دعا بخوانی، دعایش هست. نه اینکه صبح تا شب دعا بخوان. مگر امامان ما کار نمی کردند؟ مگر مراجع ما صبح تا شب دعا می خوانند؟ این فهم دین مسأله ی مهمی است.

ص: ۱۷۰۵۲

از چیزهایی که ما را به تقوا یاد می کند، رفیق خوب است. بخشی از گناهان ما به خاطر رفیق است. این رفیق است که ما را سیگاری می کند. (سکس می دهد، سی دی می دهد، نوار می دهد.) این رفیق های بد هستند از طریق ماهواره، از طریق سی دی، از طریق مجله، از طریق آشنایی، از طریق... تمام تریاکی های ما، معتادهای ما از طریق رفیق هستند.

آخرین سوره قرآن سوره ناس است. آخرین کلمه ی این سوره هم ناس است. «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» (ناس/۱) آخرش هم می گوید:«مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» (ناس/۶) این ناسی که آخرین کلمه ی قرآن است چیست؟ آخرین کلمه ی قرآن آدم بد است. «مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ، الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ، مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» ناس یعنی مردم. آخرین کلمه ی قرآن این است که از شر مردم، این هم به چه؟ «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ» به همه ی اینها گره بخور، که چه؟ از دست آدم بد.

اما تمام شرور عالم، تمام شرها، یعنی تمام شرها به یک «بِرَبِّ الْفَلَقِ» (فلق/۱) با نخ «بِرَبِّ الْفَلَقِ»، نخ «بِرَبِّ الْفَلَقِ» را بگیر، از همه شرها نجات پیدا می کنی. اما اگر خواستی از آدم بدجنس فرار کنی، سه تا نخ را باید بگیری. «بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ» یعنی به سه صفت خدا باید بچسبی، تا از شر مردم نجات پیدا کنی. از شر مردم سه تا طناب می خواهد تا نجاتت بدهد. اما از تمام شرهای هستی یک طناب بس است. گرفتید چه می گویم؟

تکرار می کنم. نصفش را من می گویم، نصفش را شما بگویید. با یک طناب از شر همه ی شرها می شود نجات پیدا کرد. اما از شر آدم بد و رفیق بد، یک طناب کافی نیست. «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ». سه تا طناب باید بگیری، تا از رفیق بد نجات یابی. عامل بی تقوایی رفیق بد است. آن دختر بی حجاب است، این هم بی حجاب می شود. او سیگاری است، این هم سیگاری می شود. او نمی دانم چنین است، او چنان است... یکی از عوامل مهم رفاقت ها است.

خدایا، خودت ما را از همه ی خطرها حفظ بفرما. ایمانی به ما بده که در سایه ی آن ایمان ما همه اهل تقوا باشیم. همه ی ما را از همه ی برکات تقوا برخوردار بفرما.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

تقوی در قرآن

تقوی در قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی

موضوع امروز بحث تقوی در قرآن است.

در این تقوی مسایلی که هست:

۱" معنای تقوی

۲" اهمیت تقوی

۳_ نشانه های تقوی

۴" راه پیدا کردن تقوی

تقوی وقایه یعنی حفاظت، تقوی ینی جنه، منتها جنه ای است که به جنه متصل می شود. جنه یعنی سپر یک کسی که سبد دستش است دستش خسته می شود اما اگر سپر نباشد شمشیرها به صورتش ضربه وارد می کنند حفظ کردن سپر مشکل است اما دست هر کس باشد محفوظ است. کفش سنگین است اما در عوض پا را از تیغ ها حفظ می کند. گاهی حجاب ممکن است سختید اشته باشد مثلاً برای بچه بغل کردن. اصولاً هر کاری ممکن است مشکلاتی هم داشته باشد اما حفاظت ارزش این سختی ها را دارد معنای تقوی اسن است، یک حالت روحی است تصنفی هم نیست ممکن است آدم بر حسب ظاهر یک مدت آدم خودش را نگه دارد ولی توقی یک حالت ملکه است یعنی کم کم باید جز ذات باشد.

شما وقتی خانه ای می سازید این دیوارها شما را محدود می کند اما در عوض محفوظ هم می کند، به قیمت محفوظ کردن ارزش دارد که آدم خودش را محدود کند.

آیا تقوی یعنی وارفتگی یا وارستگی؟

ص: ۱۷۰۵۴

بعضی که می گویند فلانی آدم با تقوی این هست یعنی وارفته است تقوی به معنی وارستگی است نه وارفتگی چند وقت پیش یک گروهی آمدند پهلوی من همه می گفتند و می خندیدند یک نفر ساکت و بی سر و صدا نشسته بود من گفتم ایشون چه کسی است؟ گفتند ایشون خودسازی می کند این بنده خدا فکر کرده خودسازی ینی از دیگران دور شو، با کسی حرف نزن، یک نفر توی خیابان راه می رفت و به شکمش نگاه می کرد گفتند چرا اینقدر به شکمت نگاه می کنی، گفت دکتر گفته مواظب شکمت باش، معنایی که دکتر گفته مواظب شکمت باش را نفهمیده بود یعنی چه؟ بعضی ها خیال می کنند دختر با تقوی یعنی دختر عبوس و بداخلاق، منزوی، ه معنی تقوی این نیست که آدم اجتماعی نباشد.

سوره آل عمران ۱۸۶ تقوی یعنی مقاومت تقوی همراه با قیام است. خلاصه معنای تقوی این ات که انسان قاومت هم داشته باشد «وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» آل عمران/۱۸۶.

قرآن تقوی وصبر را در نار هم گذاشته است، آدم هایی هستند که انگشتر دارند غسل جمعه می کنند گریه می کنند اما هیچ تحملی ندارند تا یک چیز بشود داد می زنند. پس صبر و تقوی با هم است.

آیه بعد تقوی یعنی کار خوب انجام دادن. بعضی ها تقوی دارند نه به دیگران کمک می کنند نه وام می دهند معنای تقوی این نیست که فقط به یاد خدا باشی باید یک سری کارهای دیگر هم انجام دهیم.

تقوی در کنار احسان گفته شده سوره نسا ۱۲۸ «وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً» نساء/۱۲۸.

ص: ۱۷۰۵۵

تقوی و احسان کردن در کنار یکدیگر است.

تقوی و اصلاح، اگر اهل تقوی هستی باید اهل اصلاح هم باشی، نساء ۱۲۹، بیا بیرون دو نفر را با هم آشتی بده. تقوا یعنی مفاسد را اصلاح کن، «وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحيماً» نساء/۱۲۹.

در این چند دقیقه گفتم تقوا باید با پشتکار باشد تقوای باید با کارهای خیر باشد. تقوا باید با اصلاح باشد. پس تقوی به معنای کناره رفتن نیست.

اهمیت تقوا:

آدم با تقوا آزاد است ون حدث داریم «فان التقوی اتق من کل ملکه» آدم با تقوا آزاد است. چرا؟ چون آدم با تقوا چشم به جیب کسی ندارد. راحت حرفش را به همه کس می زند من اگر از تلویزیون پول بگیرم شبی که می خواهد خورشید بگیرد نمی توانم زنگ بزنم الو صدا وسیما، من امشب بیایم نماز آیات را برای مردم بگویم، می گویند: باز می خواد بیاید ده دقیقه خودش را نشان دهد ۲ و ۳ تومان بگیرد.

وقتی من صحبت کردم و پول نگرفتم زبانم باز است یعنی زنگ می زنم و می گویم آقا این را پخش نکنید این را پخش بکنید.

تقوا هدف انبیا است

اعراف ۶۳، انبیا که آمدند تا ردم با توقا شوند.

«أَ وَ عَجِبْتُمْ أَنْ جاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» اعراف/۶۳.

پیغمبر برای شما آمدند برای تقوی.

هدف انبیان این است که مردم اهل تقوا شوند.

این آثار تقوا.

در سوره انفال آیه ۳۴ داریم متولی مسجدالحرام چه کی باشد خادم الحرمین یک نفر باشد یا گروه باشد. وقتی گروه باشد آن گروه چه کسی باشد قرآن در سوره انفال می فرماید، «إِنْ أَوْلِياؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ» انفال/۳۴ قرآن می گوید سرپرت مسجدالحرام بای گرهی باشد اهل تقوا یعنی آدم های بدسابقه حق ندارند سرپرست ماجد باشند ه برای اسلام شاخ و شانه بکشند. هسئت امنا باید آدم هایی باشند که برای اسلام شاخ وشانه بکشند. هیئت امنا باید از همه اقشار در آن باشد تاجر اشد معلم باشد خانم باشد دانشجو باشد بچه دبیرستانی باشد ایکه چون مرحوم پدرم آنجا راساخته بابا مسجد که ارث پدر نیست ممکن گاهی وقت ها آقازاده را مردم قبول نداشته باشند، باید چه کنیم، باید ببینیم مصلحت چیست، چه کسی پیش نماز باشد جمعیت بیشتر می شود، چه برنامه هایی مسجد را زنده می کند، چه برنامه هتایی مسجد را خواب می کند،

حیات مسجد به مسجدی هاست. اجازه بدهید که مسجد کانون رشد مسجدی ها باشد.

ص: ۱۷۰۵۶

خلاصه قرآن روی مسد عنایت دارد خادم مسجد چه کسانی بودند،

۱ــ زکریا

۲ــ ابراهیم

۳ــ ابراهیم و اسماعیل

مسجد خیلی کرامت دارد غبارروبی مسجد مهم است مادر مریم نذر کرد که خدایا بچه ای که متولد شد خادم مسجد شود، «إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فی بَطْنی مُحَرَّراً» آل عمران/۳۵.

تقوا چیست؟

هدف انبیا تقوا است، سرپرست مسجدالحرام را باید افراد با تقوا داشته باشند. اصلاً از آدم بی تقوا کار قبول نمی شود مائده ۲۷ «إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقینَ» مائده/۲۷ خمس نمی دهد زکات نمی دهد اما افطاری می دهد این افطاری قبول نیست نماز نمی خواند اما شاگرد اول دانشگاه شده است.

انفاق بی تقوا

می گویند یک کسی را می گفتند خیلی آدم خوبی است اما صادق(ع) ایشون را دید که به مغازه بقالی رفت و و تا انار دزدید. رفت مغازه نانوایی و دو ا نان هم برداشت و پول نداد و رفت، و همینطور که می رفت انار و نان را داد به یک فقیر. امام صادق دید و به او گفت: تو چه کار کردی؟ مرد گفت مومن باید زرنگ باشد. دو تا انار دزدیدم دو تا گناه شد. دو تا نان دزدیدم دو تا گناه. روی هم ۴ تا گناه شد، اما قرآن می گوید کمک به فقیر ضرب در ده می شود چهل تا پس چهل تا ثواب کردم چهار تا گناه از آن کم می شود می شود ۳۶ تا ثواب. امام فرمود: بله درست است که کسی کار خوب بکند ضرب در ده می شود اما فقط عمل با تقوا، اگر تقوا نباشد کار قبول نیست

ص: ۱۷۰۵۷

گاهی وقت ها یک حوض کوچک چون تمیز است آدم دوست دارد اما یک استخر چون لجن است با اینکه آب آن زیاد است اما استفاده نمی کنیم خلاصه مهم نیست که آب حوض چقدر است گاهی آب کم خوردنی است اما گاهی آب یک استخر بزرگ خوردنی نیست، افرادی هستند خیلی جان می کنند، اما روز قیامت چیزی دستشان را نمی گیرد، مثل کسی که جیبش سوارخ است و لذا یکی ازدعاها می گوید «اللَّهُمَّ وَ سَدِّدْنِي مَا يُرْضِيكَ عَنِّي»(بحارالأنوار، ج ۸۶، ص ۳۱۵) یعنی خدایا من را سدسازی کن

آیه بعد می گوید

تمام این هایی که با هم رفیق هستند با هم قهر می کنند. زحزف آیه ۶۷، همه دوستی ها یک بار مصرف است فقط متقین می مانند«الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» زخرف/۶۷، همه دوستی ها در روز قیامت تبدیل به دشمنی می شود مگر افراد با تقوا، چون یک چیزی را آدم به خاطر شکلش دوست دارد تا مریض شد و شکلش برگشت خلاص، لذا حدیث داریم که اگر می خواهید ازدواج کنید دختری را به خاطر شکلش قبول نکنید چون شکل دختر با یک زایمان یا با یک مریضی برمی گردد. به خاطر جهیزیه اش ازدواج نکنید چون مد جهیزیه عوض می شود به کمال نگاه کنید.

پسر نوح بی دین بود ر چه پدرش گفت، گوش نداد و گفت من می روم قله کوه، هر چه پدرش می گفت خدا می گفت نه کوه نجاتم می دهد.

کسی که به غیر خدا تکیه کند به زمین می افتد.

شاه به بالای ۹۰ کشور تکیه کرد و یک کشور هم حامی امام نبود امام بدون حامی کشورها پیروز شد اما شاه با بالای ۹۰ کشور سقوط کرد. «دُونِ اللَّه» تار عنکبوت است.

ص: ۱۷۰۵۸

تمام دوستی ها دشـمنی می شود به غیر از دوستی که برای خداباشد. امام وارد ایران شد پنج میلیون استقبال کننده از دنیا رفت ده میلیون تشییع جنازه. این علاقه به امام علاقه خدایی است.

اگر دوستی برای خداباشد از بین نمی رود.

و بالاخره بهترین زاد و توشه تقوا است،

بقره ۱۹۷ و «وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى وَ اتَّقُونِ يا أُولِي الْأَلْبابِ» بقره/۱۹۷ بهترین توشه تقوا است. افرادی مال زیاد دارنـد. بعضـی کتاب زیاد دارنـد افرادی علم زیاد دارند بهترین توشه تقوااست. در سواره حجرات داریم «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ» حجرات/۱۳، گرامی ترین شـما نزد خـدا کسـی است که تقوا داشـته باشد. و کرامت هم خیلی مهم است خدا کریم است کریم صفت خـداست قرآن کریم است رسـول کریم است کریم لقب فرشـتگان است گرامت یعنی بزرگواری «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ».

ابعاد تقوی،

تقوی در مسایل مالی هست در سوراه بقره می فرمایـد: «وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئاً» بقره/۲۸۲ ملل مردم را بدهید لقمه حرام خیلی مهم است برادرهـا و خواهرهـا مـاه رمضـان با لقمه حرام افطار نکنیـد امام حسـین روز عاشورا چنـد بار موعظه کرد گوش ندادند فرمود لقمه حرام در شکمتان است شکمتان از لقمه حرام پر شده، ربا حرام است، ربا زنا با مادر است.

پس تقوی در مسایـل مـالی، تقوی د مسایل خانوادگی، تقوی در مسـیال سیاسـی، انتخابات پیش می آیـد اگر کی به فردی که نمره اش مثلاًـ شانزده است اما چون هم محلی و دوسـتش است رای بدهـد حـدیث داریم: به خـدا و رسول خـدا و همه مومنین خیانت کرده است.

ص: ۱۷۰۵۹

تقوی در مسایل خانوادگی،

می گفت وارد خانه امام صادق شدم رنگ امام پریده بود گفتم آقا ناراحت هستی، گفت بله خیلی ناراحت هستم، برای اینکه به زن ها گفته بودم کسی نرود پشت بام، امام دیدم که خانم بچه را بغل کرده و از نردبان بالا می رود، تا من وارد خانه شدم زن ترسید و بچه از دستش افتاد و مرد. امام فرمود از مرگ بچه ام ناراحت نیستم، از ای ناراحت هستم که چرا خانم خودم را ترساندم.

خدایا هر چه به عمر ما اضافه می کنی به ایمان و علم و عقل و تقوای ما بیفزا.

وقت بی تقوایی خودت دست ما را بگیر و ما را حفظ کن.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

روزه فتح قله تقوا

روزه فتح قله تقوا

بار دیگر ماه مبارک رمضان فرا رسید ماهی که سراسر مهر و رحمت و امید و نعمت است. عید اولیای الهی و بهار قرآن، گلستان دعا و بوستان مناجات با معبود. ماهی که شب قدرش ظرف نزول قرآن است. شب نور و برکت، شب عفو و رحمت، شب آزادی و حریت و شب بیداری و سعادت و ا گر چنین ماه و چنین شبی نبود چگونه انسان غفلت زده و آلوده و در بند هواها و هوس های نفسانی را امید به بیداری و بازگشت به خویش بود.

عاشقان کوی دوست ماه هاست که در انتظار فرارسیدن این ماه اند و از رجب به استقبالش شتافتند تا با زلال عطوفت الهی غبار از جان و زنگار از قلب خویش بزدایند.

و ما نیز قلم به کف گرفتیم تا با نگارش ذره ای از بی کران فضیلت و آثار و ثمرات روزه، پندی به خویش و تذکری به دوستان اهل معرفت دهیم.

ص: ۱۷۰۶۰

فضیلت ماه مبارک رمضان

براساس آیات و روایات، ماه مبارک رمضان ماهی است ممتاز از دیگر ماهها و از حیث فضیلت بسیار برتر از آنها که نه فقط در امت پیامبر بلکه در امم سابق نیز چنین بوده است. قران نزول خود را در این ماه عظیم می داند: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیهِ الْقُرْءَانُ» براساس روایات، دیگر کتب آسمانی نیز در این ماه نازل شده از جمله طبق روایتی از امام صادق(ع) «تورات» در ششم ماه مبارک رمضان، «انجیل» در دوازدهم، «زبور» در هجدهم و قرآن در شب قدر نازل گردیده است.۱

ماه رمضان «شهر اللّه»۲ لقب گرفته است. براساس این قول رمضان اسمی از اسماء الهی است۳ و از این رو در حدیثی از امام علی(ع) آمده است که فرمودند: «لاتقولوا رمضان و لکن قولوا شهر رمضان فانکم لاتدرون ما رمضان؛ نگویید رمضان، بلکه بگویید ماه رمضان. همانا شما نمی دانید رمضان چیست؟»۴

درباره معنای «رمضان»

علاوه بر قول نقل شده در بالا دو معنای دیگر نیز بیان شده است که نظر به ارتباط معنای لغوی با فضیلت این ماه ذکر آن خالی از فایده نیست. و ما این دو معنی را از تفسیر لطیف کشف الاسرار نقل می کنیم: «اینک ماه رمضان اقبال کرد بر دوستان، ماهی که هم بشوید و هم بسوزد. بشوید به آب توبه دلهای مجرمان، بسوزد به آتش گرسنگی تنهای بندگان، اشتقاق رمضان از «رَمْضا» است یا از «رَمَض» اگر از «رمضا» است آن سنگ گرم باشد که هر چه بر آن نهند بسوزد و اگر از «رمض» است باران باشد که به هر چه رسد آن را بشوید.»۵ در ابتدای خطبه طولانی پیامبر اکرم(ص)نیز که در آخرین جمعه ماه شعبان ایراد شده است گوشه ای از فضیلت این ماه بیان شده و آمده است: «ای مردم بدرستی که رو کرده به سوی شما ماه خدا و رحمت و آمرزش الهی، ماهی که نزد خدا بهترین ماهها و روزهایش بهترین روزها و شبهای ش بهترین شب ها.... ای مردم! درهای بهشت در این ماه گشوده است.... و درهای آتش بسته... و شیاطین در بندند...»۶

سخن در باب فضیلت این ماه بسیار است و مجال اندک. اما برای ورود به بحث حقیقت روزه و آثار و ثمرات آن لازم بود شناختی هر چند اندک از فضیلت این ماه داشته باشیم چرا که درخت عمل در سرزمین معرفت می روید اگر این معرفت درست باشد عمل صالح نیز درست و در غیر این صور ت عمل ما آفت پذیر خواهد بود.

حقیقت روزه

قرآن کریم در اشاره ای بسیار کوتاه اما پر مغز و پر معنی حقیقت روزه و هدف از آن را بیان فرموده است در آیه ۱۸۳ سوره بقره می خوانیم: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَى الَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما واجب شد همانگونه که بر پیشینیان شما واجب گردید باشد که پرهیزکار شوید.»

خداوند این آیه را با خطاب خاص خود به دوستانش آغاز می کند و چه خطابی برتر از خطاب معبود با انسان، که چنین نوای گوش نوازی قبل از هر چیز تمامی سختی های روزه را از یاد انسان می برد. امام صادق (ع) درباره این خطاب الهی می فرمایند: «لذّه ما فی النداء اَزال تَعَبَ العباده و العناء؛۷لذت آنچه در این خطاب است رنج و سختی عبادت را از بین می برد».

در ادامه آیه خداوند فلسفه تشریع روزه را که در اُمم گذشته نیز جریان داشته بیان می کند و می فرماید: «لعلّکم تتقون» رسیدن به مرحله تقوا هدف روزه و حقیقت آن است. از این عبارت کوتاه می توان دنیایی از معنا را فهمید چرا که تقوا «خیر دنیا و آخرت»۸ و «سرآمد همه کارهاست»۹ و رسیدن به این مهم یعنی نهایت کمال آدمی و سعادت دنیا و آخرت.

ص: ۱۷۰۶۲

چنانکه تقوا همه جانبه است و فقط به تقوای قلب یا عضو خاص یا حوزه معین اعم از فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، محدود نمی شود و شامل همه این ابعاد می گردد. روزه نیز فقط امساک از خوردن و آشامیدن نیست بلکه روزه دل، روزه چشم، روزه زبان، روزه قلب را شا مل می شود و در یک کلام آنکه تمامی وجود آدمی در اختیار احکام و فرائض الهی باشد.

ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما واجب شد همانگونه که بر پیشینیان شما واجب گردید باشد که پرهیزکار شوید

چنین روزه ای سپر آدمی است۱۰ در برابر آتش، بهشت را واجب می کند۱۱ و خالص شدن آدمی را به همراه می آورد۱۲ و به

میراث روزه که همان یقین به ذات اقدس الهی است نایل می کند. در حدیث معراج آمده است که پیامبر(ص) فرمود: «پروردگارا! میراث روزه چیست؟ خداوند فرمود: روزه حکمت به ارث می نهد و حکمت معرفت و معرفت یقین می آورد و چون بنده به یقین رسید دیگر برای او اهمیتی ندارد که چگونه شب و روز خود را بگذراند. به سختی یا به آسانی».۱۳

اما روزه ای که فقط امساک از خوردن و آشامیدن بدون توجه به محرمات الهی و واجبات خداوندی باشد بهره آن همان گرسنگی و تشنگی و رفع تکلیفی بیش نخواهد بود. چنانکه پیامبر خدا(ص) می فرمایند: «بسا روزه داری که بهره او از روزه اش گرسنگی و تشنگی است و بسا شب زنده دا ری که بهره او از عبادت شبانه اش فقط بی خوابی است.»۱۴ چه خسران زده ایم اگر تشنگی و گرسنگی را تحمل کنیم و دست خالی این ماه را پشت سر بگذاریم در این صورت سپر آتش را که همان اصل روزه است به همراه داریم اما با اعمال ناشایستمان آن سپر را پاره کرده ایم سپری ک ه از ما در برابر آتش محافظت نمی کند. این سپر را چه فایده و این روزه را چه سود که پیامبر عظیم می فرماید: «الصُّوُم جُنَّهٌ مالَمْ یَخْرِقْها»۱۵ روزه سپر است تا زمانی که (آدمی با اعمال ناشایست) آن را ندرد»

ص: ۱۷۰۶۳

مراتب روزه

چنانکه تقوا را مراتبی است و انسانها در بهره مندی از آن یکسان نیستند روزه هم که ابزاری برای رسیدن به تقوا است درجات و مراتبی دارد. اهل معرفت در بیان درجات روزه همانند تقوا سه مرتبه و درجه برای آن قایل شده اند.

۱) روزه عوام که همان پرهیز از خوردن و آشامیدن و سایر مبطلات روزه است و از آدمی دفع تکلیف می کند.

۲) روزه خواص: که علاوه بر آنچه عوام از آن پرهیز می کنند سایر اعضای بدن نظیر چشم و گوش و دهان و... از گناهان دوری می کنند که افطار چنین روزه ای، ارتکاب گناه و انجام معصیت است.

امام علی (ع) چنین مرتبه ای را این گونه معرفی می فرمایند: «روزه داری، پرهیز از حرام هاست، چنانکه انسان از خوردن و آشامیدن خودداری می کند».۱۶

۳) روزه خواص خواص: که علاوه بر آنچه در دو مرحله پیش گذشت روزه دار، دل را از مشغول شدن به افکار دنیوی و اخلاق رذیله و هر آنچه غیر خداست محافظت کند و افطار این نوع از روزه به یاد غیر خدا و روز قیامت بودن است و حاصل این روزه روگردانیدن از غیر خداست چنانکه خداوند فرمود: «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ؛۱۷ بگو خدا و هر چه غیر اوست واگذار».

این مرتبه از روزه اختصاص به انبیاء و صدیقین و مقرّبین دارد و ثمره این روزه نایل شدن به مشاهده جمال لقای الهی است و رسیدن به چیزی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده، و به خاطر احدی خطور نکرده است.۱۸

رشیدالدین میبدی در تفسیر گرانسنگ کشف الاسرار با بیانی لطیف این مرتبه از روزه را چنین بیان می دارد: «روزه جوانمردان به زبان اهل حقیقت بشو و ثمره و سرانجام آن بدان، چنانکه تو تن را به روزه داری و از طعام و شراب بازداری ایشان دل را به روزه در آرند و از جمل ه مخلوقات باز دارند. تو از بامداد تا شبانگاه روزه داری. ایشان از اول عمر تا آخر عمر روزه دارند. میدان روزه تو یک روز است، میدان روزه ایشان یک عمر»۱۹

ص: ۱۷۰۶۴

منبع: هدهدی، گروه دین و اندیشه تبیان

علامت قبولی روزه

علامت قبولی روزه

ما دو مرحله از تسلط را در این جلسه عرض کردیم. یک درجه ی از تسلط که اقل درجه ی تسلط است و اگر این برای انسان پیدا نشود باید انسان یقین داشته باشد عبادتهایش مقبول درگاه الهی نیست، تسلط بر نفس است،همان چیزی است که قرآن در باب نماز می گوید:

اِنَّ الصَّلوهَ تَنهی عَنِ الفَحشاءِ و المنکرِ

نماز جلو فحشاء و منکر را می گیرد. نماز چگونه جلو فحشاء و منکر را می گیرد؟ نماز مگر پلیس است که وقتی شما می خواهید بروید دنبال یک کار زشت بیاید با باتومش جلو شما را بگیرد؟ نه،

نماز عبودیت و بندگی است. نتیجه ی این عبودیت، ربوبیت و تسلط است و اقلّ درجه ی تسلط، تسلط بر نفس است.

تقوا یعنی چه؟ یعنی خود نگهداری. خودنگهداری یعنی چه؟ .

تقوا

تقوا یعنی چه؟ یعنی خود نگهداری. خودنگهداری یعنی چه؟ یعنی تسلط بر نفس.

اِنَّ تقوی اللهِ حَمَت اَولیاءَ اللهِ مَحارمَه و اَلزَمَت قُلوبَهم مخافَتَه.

علی علیه السلام می فرماید تقوا الهی یک خاصیتش این است که انسان را از محرمات الهی نگهداری می کند. خاصیت دیگرش این است که خوف خدا را در دل انسان جایگزین می سازد.

قرآن در باب روزه می گوید:

یا اَیُّهَا الَّذینَ امنوا کُتِبَ علیکم الصِّیامُ کما کُتِبَ عَلَی الَّذینَ مِن قَبلِکُم لَعَلَّکُم تتَّقونَ

از مردم با ایمان، برای شما روزه فرض شده است همچنان که برای پیشینیان شما فرض شده بود، چرا؟ قرآن فلسفه را هم ذکر می کند:

ص: ۱۷۰۶۵

لَعَلَّكُم تَتَّقونَ برای اینکه در شما روح تقوا و ملکه ی تقوا پیدا بشود. ملکه ی تقوا یعنی چه؟ یعنی تسلط بر نفس. تسلط بر نفس همان است که امام صادق فرمود ربوبیت

(اَلعُبودِیّهُ جَوهَرَهٌ کُنهُهَا الرُّبوبِیَّه).

پس اگر ما ماه رمضانی را گذراندیم، شبهای احیایی را گذراندیم، روزه های متوالی را گذراندیم و بعد از ماه رمضان در دل خودمان احساس کردیم که بر شهوات خودمان بیش از پیش از ماه رمضان مسلط هستیم، بر عصبانیت خودمان از سابق بیشتر مسلط هستیم، بر چشم خودمان بیشتر مسلط هستیم، بر زبان خودمان بیشتر مسلط هستیم، بر اعضا و جوارح خودمان بیشتر مسلط هستیم، و بالاخره بر نفس خودمان بیشتر مسلط هستیم و می توانیم جلو نفس امّاره را بگیریم، این علامت قبولی روزه ی ماست.

اما اگر ماه رمضانی گذشت و تمام شد و حظّ ما از ماه رمضان – آن طور که پیغمبر اکرم فرمود که بعضی ازمردم حظّشان از روزه فقط گرسنگی و تشنگی است – فقط این بوده که یک ماه یک گرسنگیهایی و یک تشنگیهایی کشیدیم (اغلب هم از بس که سحر و افطار می خوریم تشنه و گرسنه هم نمی شویم ولی لااقل بدحال می شویم)، یک بد حالی پیدا کردیم و در نتیجه ی این بد حالی قدرت ما بر کار کردن کمتر شد و بعد آمدیم روزه را متهم کردیم که روزه هم شد کار در دنیا؟! (آن که محصل و دانشجوست گفت قدرت فلان کار من کم شد، پس روزه بد چیزی است)،

از مردم با ایمان، برای شما روزه فرض شده است همچنان که برای پیشینیان شما فرض شده بود، چرا؟ قرآن فلسفه را هم ذکر می کند: لَعَلَّکُم تَتَّقونَ برای اینکه در شما روح تقوا و ملکه ی تقوا پیدا بشود

ص: ۱۷۰۶۶

علامت قبول نشدن روزه

این علامت قبول نشدن روزه ی ماست؛ در صورتی که اگر انسان در ماه رمضان روزه گیر واقعی باشد، اگر واقعاً به خودش گرسنگی بدهد و همین طور که گفته شده است سه وعده غذا را تبدیل به دو وعده کند، یعنی قبلاً یک صبحانه و یک ناهار و یک شام می خورد، حالا دیگر ناهار نداشته باشد، افطارش فقط به اندازه ی یک صبحانه ی مختصر باشد، بعد هم سحر نه خیلی زیاد بر معده تحمیل کند بلکه یک غذای متعارف بخورد، بعد احساس می کند که هم نیروی بدنی اش بر کار افزایش پیدا کرده است و هم نیروی روحی اش بر کار خیر و برای تسلط بر نفس. این حداقل عبادت است.

آیه ای در ابتدای سخنم خواندم، این آیه را برایتان ترجمه کنم که مفادش همین مطلب است. قرآن و نهج البلاغه و امام جعفر صادق و امام زین العابدین هرچه که کلمات را متفرق و به زبانهای مختلف گفته باشند ولی وقتی که شما نگاه می کنید می بینید همه یک حقیقت را دریافته اند و یک حقیقت را ذکر می کنند. ما در دو آیه از آیات قرآن اینچنین می خوانیم، یعنی در دو جا این آیه تکرار شده است:

یا اَیُّهَا الَّذینَ امنوا استَعینوا بّالصَّبرِ و الصَّلوهِ

ای اهل ایمان! از نماز و از صبر — که به روزه تفسیر شده است — کمک بگیرید. این تعبیر خیلی عجیب است! به ما می گویند از نماز استمداد کن، از روزه استمداد کن، یعنی تو نمی دانی که این نماز چه منبع نیرویی است! این روزه چه منبع نیرویی است! اگر به شما گفتند نماز بخوانید، شما را به یک منبع نیرو هدایت کرده اند و اگر گفته اند روزه بگیرید شما را به یک منبع نیرو هدایت کرده اند. برای اینکه بر نفس و روح خودتان مسلط بشوید نماز بخوانید، روزه بگیرید.

ص: ۱۷۰۶۷

اَلعُبودیّهُ جَوهَرَهٌ کُنهُ هَا اَلرُّبوبیَّهُ.

برترین اعمال در ماه رمضان چیست؟

اشاره

نویسنده:محمود مهدی پور

برترین اعمال در ماه رمضان چیست؟

بسم الله الرحمن الرحیم

البته این دغدغه ویژهٔ ماه مبارک رمضان نیست، همیشه انسان در برابر آن قرار دارد، ولی گاهی به دلیل حساسیت زمان یا مکان خاص، این پرسش بیش تر خود نمایی می کند.

هر کس در ذهن یا زبان خویش به این پرسش که امروز یا این هفته و یا ماه جاری و امسال بهترین کارها چیست؟ جوابی خاص می دهد و گویی همین سؤال همچون قطب نمای زندگی، جهت گیری انسان را تعیین می کند. مبلّغان گرامی هم می توانند با طرح این پرسش فعالیتها و اقدامات خویش و برنامه های کاری خود را تنظیم کنند. و این سؤال را از مخاطبان خویش بپرسند و در یافتن بهترین پاسخ به آنان کمک کنند.

اگر سؤال فوق را در برابر مخاطبان قرار دهیم، با جوابهای گوناگونی مواجه می شویم.

یکی می گوید: برترین اعمال نماز است و دیگری می گوید: برترین اعمال خدمت به خلق است.

یکی می گوید: برترین اعمال جهاد است. یکی، امر به معروف و نهی از منکر را برترین فرائض می شمارد.

یکی پاسخ می دهد: انفاق و پرداخت زکات برترین اعمال است.

یکی در جواب می گوید: برترین اعمال اطاعت از والدین یا نیکی به بستگان و خانواده است.

برخی، برترین اعمال را زیارت خانه خدا می دانند.

گروهی زیارت سید الشهداء علیه السلام را برترین یا از برترین عبادات می شمرند.

ص: ۱۷۰۶۸

جمعی تفکر و اندیشه دربارهٔ انسان و جهان را از افضل اعمال می دانند.

هر کدام از این پاسخها در جایگاه خود درست است؛ ولی یافتن پاسخ جامع و دقیق و مطمئن برای این پرسش به دلایل فراوان آسان نیست و برای همه نمی توان به یک پاسخ واحد و یکسان بسنده کرد؛ زیرا:

اولاً

برترین اعمال برای اشخاص گوناگون متفاوت است. برترین عمل برای یک نوجوان و برترین عمل برای یک مادر، و بهترین کار برای یک روحانی و مبلّغ و برترین عمل برای یک مدیر و مسئول اجرایی در سطح کشور یا استان و شهرستان، بسیار متفاوت است و هر کس با توجه به ویژگیهای خویش باید پاسخ این پرسش را جستجو کند.

ثانیا

برترین اعمال در شرایط و اوضاع و احوال متفاوت، فرق می کند؛ برای کسی که خانه اش به اشغال دشمن درآمده و نیروهای بیگانه در آنجا لانه کرده اند (مثلاً بحرین و افغانستان و بسیاری کشورهای اسلامی) برترین اعمال، اشتغال به ذکر و دعا و انجام عبادات و نمازهای نافله و روزه های مستحب و اکتفا به نماز و روزه های واجب نیست. برترین عبادات برای او بیرون راندن دشمن از خانه و زندگی و دفاع از جان و مال و نوامیس امّت اسلامی است.

ثالثاً

برخی کارها پیش نیاز کارهای دیگر است و بدون انجام آن نمی توان به فعالیتهای بعدی پرداخت و گامهای اساسی تر و بلندتر برداشت. برای کسی که مراحل قبل را نگذرانده، برترین اعمال برداشتن گامهای نخستین و آماده شدن برای قیام نهایی است. شاید مفهوم حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله که فرمود:

«أَفْضَلُ أَعْمَالِ أَمَّتِی انْتِظَارُ الْفَرَجِ»۱

همین باشد که انتظار توأم با اقدام به خود سازی و نشر فرهنگ قرآن و اهل بیت علیهم السلام و بیداری اسلامی افضل اعمال است.

رابعاً

کارها با توجه به انگیزه ها و اهداف و جهت گیریها ارزیابی می شود، اگر در ورای ظاهر یک عمل هدفی مقدس و مقصدی الهی و معنوی منظور نظر باشد، یک کار عبادت یا عبادت برتر شناخته می شود، ولی همان کار بدون انگیزه الهی و قصد قربت، گاهی مصداق لهو و لعب و یا نمونه ای از جرم و جنایت به حساب می آید. به قول معروف یکی چاه می کند که آبرسانی کند، دیگری چاه می کند که رهگذری را درون چاه بیافکند.

با توجه به تفاوت اشخاص و احوال و انگیزه ها و ارتباط و وابستگی برخی فعالیتها به پیش نیازها هرگز نمی توان «برترین اعمال» را یک عمل خاص معرفی کرد.

البته فعالیتهایی وجود دارد که همه، در همه احوال و شرایط بدان نیاز دارند و هرکس در هر جایگاه و هر شغل و تلاش فردی و اجتماعی باید آن را رعایت کند. خود سازی و گسترش فرهنگ توحید و عدالت و امامت از این نمونه هاست.

رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرموده است:

«إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَى اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ أَكْثَرُكُمْ ذِكْراً لَهُ وَ أَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَتْقَاكُمْ لَهُ؛۲

به راستی محبوب ترین شما نزد خداوند کسی است که بیش تر به یاد خداست و گرامی ترین شما نزد خداوند عزّوجل کسی است که با تقواتر باشد.»

بـدون تردید، یاد خدا و محبّت الهی همیشه و همه جا کاربرد دارد و در هر گونه فعالیت ارزشـی جهت بخش تلاشـها و موتور محرّک زنـدگی است و تقوای الهی در تمـام اوضـاع و احوال و برای همه سـنین و مشاغـل کارساز و ترمزی در برابر سـقوط و انحراف است و یکی از دستاوردهای بزرگ روزه محسوب می شود.

امیر المؤمنین علی علیه السلام در زمینهٔ برترین اعمال فرموده است:

«أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ الدُّعَاءُ؛۳محبوب ترین اعمال در پیشگاه خدا در کل زمین، دعاست.»

دعا و نیایش و خواستن از خداونـد، از عباداتی است که فرا زمانی و فرامکانی است و در همه احوال و شـرائط انسان بدان نیاز دارد و همیشه امکان پذیر است و به مشاغل خاص و سنین و جنسیت ارتباط ندارد.

در مورد دیگر از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛۴برترین اعمال مهر ورزی برای خدا و خشم و کینه در راه خداست.»

این گونه عبادات هم زمان و مکان ندارد و بخش خصوصـی و دولتی نمی شـناسد و شرایط گوناگون را در می گیرد و راه آن هرگز بسته نمی شود.

امّا همه عبـادات و تلاشـهای معنوی و الهی این گونه نیست، گـاهی برخی عبادات از برخی دیگر باز می دارد. برخی کارهای جایز مزاحم فرائض می شود، برخی مستحبات مزاحم واجبات می گردد و یا برخی مستحبات با برخی دیگر ناسازگار است.

مثلاًـ درست است که زیارت خانه خـدا یا زیارت حضـرت سـید الشـهداء علیه السـلام از افضل اعمال است، ولی آیا مـدیران و مسئولان بخشهای مختلف اقتصادی و سیاسی و فرهنگی حق دارند، وظایف اجتماعی و فردی و خانوادگی و تعهّدات اجتماعی و قانونی و اخلاقی خویش را رها کنند و به زیارت و عبادت و تلاوت قرآن و خواندن نمازهای مستحب بپردازند.

بدون تردید ترک معاصی و گناهان بر انجام اعمال واجب و مستحبی مقدّم است.

موانع تقوا و روزه داری

در تمام ایام سال و به ویژه ماه رمضان ترک معاصی و گناهان کوچک و بزرگ بر انجام عبادات مقدم است. ترک گناهان و انجام واجبات الهی و رعایت حقوق اجتماعی گام اول در خود سازی و شرط تکامل معنوی و اخلاقی است.

برای کسانی که واجبات الهی را نمی دانند یا انجام نمی دهند یا محرّمات الهی را مرتکب می شوند، سخن از «منشور اخلاقی» گفتن و احکام آداب و مستحبات دینی را بر شمردن سخنی بیهوده و آب در هاون کوبیدن است.

خانه از پای بست ویران است   خواجه در فکر نقش ایوان است

شب زنده داری و سینه زنی و دعا و نیایشهای مستحبی اگر سبب قضا شدن فرائض و نمازهای واجب شود، مجاز نیست، حال تکلیف بازی و ورزش و تماشای مسابقات ورزشی روشن است؛ گرچه به دروغ یادواره شهدا و جام رمضان نام گیرد.

مسابقات ورزشی که مانع روزه شود، مسابقات ورزشی که از حضور در نماز جماعتها و نماز جمعه ها باز دارد، مسابقات ورزشی که با پول حرام برگزار شود و شرط بندی و برد و باخت در آن صورت گیرد، مسابقاتی که به جای مسابقه در دانش و خدمت و تولید، مسابقه در مصرف گرایی و تن نمایی و فساد و دنیازدگی باشد، رجس و پلید و شیطانی است، گرچه به بهانه نشاط و شادی و سلامت و عزّت و پرکردن اوقات فراغت برگزار شود. و هرچند نام شهیدان و عنوان جام رمضان را دستاویز قرار دهد.

برترین اعمال «ایمان»، «دانش اندوزی»، «پارسایی»، «جهاد و کار و تلاش» و «خدمت رسانی» به محرومان و گره گشایی از کار امت مسلمان است. تبلیغ بی اندازه و سرگرم کردن نسل جوان به انواع مسابقات ورزشی و غفلت آفرینی از نیازهای فرهنگی، اقتصادی و مبارزات دنیای اسلام با کفر جهانی، با بودجه بیت المال و امکانات عمومی، منکری بزرگ است که سکوت و سازش با آن دلایل دیگری دارد.

ورزش برای جهاد و دفاع، ورزش برای سلامت و بهداشت، ورزش برای کودکان و نوجوانان با رعایت موازین اسلامی و ورزش با بودجه شخصی با ورزش برای منافع تجاری و اقتصادی و سیاسی دشمنان اسلام تفاوت بنیادی دارد و حداقل عالمان دین و مبلّغان اسلام این حقیقت را می فهمند.

قرآن صریحاً هشدار می دهد و بسیاری از ائمه محترم جمعه در نماز جمعه ها هر هفته این آیه را بلند می خوانند:

«وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَ تَرَكُوكَ قائِماً قُلْ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»؛۵

«و چون تجارت و سرگرمی را ببینند، پراکنده می شوند و به سوی آن می روند و تو را ایستاده رها می کنند. بگو آنچه نزد خداست از لهو و تجارت بهتر است و خدا بهترین روزی دهندگان است.»

تمام حمایتها و تشویق و تقدیرها و تجلیل و بزرگداشتها و هدایا و مدالها و جایزه ها در جامعه اسلامی حقّ کسانی است که در میدان "دانش" و "جهاد" و "کار و تولید" و "خدمت" و "ایمان" و "عدالت" و "ابتکار" و "ایثار" گام بر می دارند و دردی از مشکلات امّت اسلامی را درمان می کنند و حرّاج بیت المال در ورزشهای کنونی از بزرگ ترین غفلتهای برخی مدیران و مسئولان کشور است که همه باید از آن در پیشگاه خدا و ماه خدا توبه کنیم.

افضل اعمال از نگاه نبوی

وقتی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در آخرین جمعه ماه شعبان خطبه ای خواند و فضیلت و عظمت و پاداشهای فراوان الهی در این ماه را یادآور شد و فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَهِ وَ الرَّحْمَهِ وَ الْمَغْفِرَهِ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَ أَيَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَ لَيَالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِي وَ سَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ؛۶

هان مردم، ماه خدا به سوی شما همراه با برکت و رحمت و آمرزش روی آورده است، ماهی است که نزد خدا برترین ماهها، روزهایش برترین روزها و شبهایش بهترین شبها و ساعتهایش بهترین ساعات است.»

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

در حین این سخنرانی رسول گرامی بپا خاستم و گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله برترین اعمال در این ماه چیست؟

رسول اعظم صلی الله علیه و آله با احترام فرمود: ای ابوالحسن، برترین اعمال در این ماه پارسایی و دوری از محرمات الهی و کارهای حرام است. پیامبر گرامی پس از این پاسخ، گریه کرد.

گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چرا گریستی؟

فرمود: یا علی! چون حرمت و حق تو را دراین ماه پاس نمی دارند و گویا می بینم در حالی که در برابر پروردگارت به نماز ایستاده ای شقی ترین اولین و آخرین همتای کسی که ناقه ثمود را کشت، ضربتی بر فرق تو می زند، بدانگونه که محاسنت از آن رنگین می شود.

پرسیدم: آیا در آن روز دین من سلامت خواهد بود؟ فرمود: آری «فِی سَلَامهٍ مِن دِینِکَ».

سپس رسول گرامی فرمود:

«يَا عَلِيٌّ مَنْ قَتَلَكَ فَقَدْ قَتَلَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّنِي لِأَنَّكَ مِنِّي كَنَفْسِي رُوحُكَ مِنْ رُوحِي وَ طِينَتُكَ مِنْ طِينَتِي إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَنِي وَ إِيَّاكَ وَ اصْطَفَانِي وَ إِيَّاكَ وَ اخْتَارَنِي لِلنُّبُوَّهِ وَ اخْتَارَكَ لِلْإِمَامَهِ فَمَنْ أَنْكَرَ إِمَامَتَكَ فَقَدْ أَنْكَرَ نُبُوَّتِي؛۷

یا علی هر کس تو را بکشد گویا مرا کشته است، هر کس با تو دشمنی ورزد، با من دشمنی ورزیده است، هر کس تو را دشنام دهد، به راستی به من دشنام داده است، تو از من و جان منی، روحت روح من و سرشت تو، سرشت من است، براستی خدای تبارک و تعالی من و تو را با هم آفرید و با هم برگزید، مرا برای نبوت و تو را برای امامت. هر کس امامت تو را انکار کند، پیامبری مرا انکار کرده است.»

امروز عالمان دین و مبلّغان گرامی و نسل مؤمن کشور دغدغه سلامت دین، ایمان خود و فرزندان خویش دارند و از امیرالمؤمنین علیه السلام آموخته اند که در دشوارترین شرائط و در برابر بزرگ ترین خطر، باید به ایمان و عزّت و سلامت دین خود بیاندیشند. ماه رمضان فرصتی الهی برای بازگشت به فطرت خدایی و فرهنگ قرآنی است.

بیایید در صحنه های ورزش و اقتصاد و هنر و در همه بخشها، بیش از آنچه به رفاه و سلامت و تیپ و لباس فرزندانمان می اندیشیم، به فکر ایمان و اخلاق و شخصیت معنوی نسل جوان باشیم و با استفادهٔ بهتر و بیش تر از مساجد و قرآن و روحانیت، پنجره ها را فرا روی «نسیم بهار» باز کنیم.

ص: ۱۷۰۷۵

حفظ آبروی خود و دیگران ۲

حفظ آبروی خود و دیگران۲

آیه:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا (حجرات/۱۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان ها گناه است و هرگز (در کاردیگران) تجسّس نکنید.

واژه آبرو : آبرو به معنای اعتبار، قدر، جاه، شرف، عِرض و ناموس است.

توضیح کوتاه:

طبق روایات متعدد از وظایفِ دینیِ هر انسانی این است که همواره مراقبِ عزّتِ خویش و عزّتِ برادرانِ ایمانی خودباشد، نه قدمی بردارد که مایه ذلّتِ خودش شود و نه به آبرویِ برادرانِ دینی خود آسیب برساند.

در اهمیت حفظ آبروی دیگران همین بس که، اسلام برای اثبات زنا، چهار شاهد مقرّر کرده است، و حتّی اگر سه شاهد گواهی دهند و نفر چهارمی برای شهادت پیدا نشود هر سه شلّاق می خورند، چراکه تا امکان دارد نباید آبروی شخص گناهکار برود ولی برای اثبات قتل، دو شاهد کافی است. بازار شایعات را داغ نکنیم و با نقل شنیده های بی اساس، آبرو و حقوق افراد را از بین نبریم. آبروی زن و مرد مومن، محترم و لطمه زدن به آن گناه بزرگی است.

حسابِ شخصیّت های مذهبی را از حساب خانواده و نزدیکان آنها جدا کنیم. چرا که در خانواده انبیا نیز،مسایل ضد اخلاقی همچون حسد و حیله میان فرزندان بوده است. عیوب مردم را به بهانه ی دلسوزی و همدردی بازگو نکنیم و در مجالس و دور هم نشینی ها اجازه ندهیم علاوه بر غیبت و تهمت آبروی شخصی از بین برود خصوصا شخص غایب.

ص: ۱۷۰۷۶

حدیث:

قال الصادق (علیه السلام) : مَنْ رَوَى عَلَى مُومِنٍ رِوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَ هَدْمَ مُرُوءَتِهِ لِيَسْقُطَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَلَايَتِهِ إِلَى وَلَايَهِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ. (الکافی/ ج۲)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هر کس به زیان مومنی سخن بگوید و از آن رسوایی او و از بین بردن مردانگی اش را بخواهد تا از چشم مردمان بیفتد، خداوند او را از ولایت خودش به ولایت شیطان می اندازد ولی شیطان هم او را نمی پذیرد.

داستان:

یکی ازاساتید دانشگاه اصفهان که شاگرد آیه الله جوادی (دامت برکاته) بوده است اظهار داشت یکی از شهداء انقلاب جمهوری اسلامی را در خواب دیدم، گفت برائت نامه ام را به دستم دادند دیدم روی آن ضربدر کشیده و آن را باطل ساخته اند، گفتم به چه مناسبت ضربدر بطلان خورده است؟ گفتند شما موقعی که درآموزش و پرورش بودی خانمی را بی جهت از کار بر کنار کردی واین مظلمه است که برائت نامه شما را باطل ساخته است و از من خواست که درباره ی استحلال ازآن خانم تلاش کنم. من از خواب بیدار شدم به سراغ برادر آن شهید رفتم و با هم به سراغ آن خانم رفتیم و مطلب را اظهار کردیم آن خانم گفت اوحیثیت و آبروی مرا از بین برد و مرا بیچاره کرد من راضی نمی شوم گفتیم نصف اموال او را به شما می دهیم راضی شو راضی نشد.

آبی است آبرو که نیاید به جوی باز　　　از تشنگی بمیر و مریز آبروی

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ، وَ لَا تَبْتَذِلْ جَاهِي بِالْإِقْتَارِ (الصحیفه السجادیه)

ص: ۱۷۰۷۷

بـار الهـا! آبرویِ مرا در جـامعه بـا معیشت سـهل و آسـان حفـظ فرمـا! و قـدر و منزلتم را نزد مردم با تنگـدستی سـبک و خوار مگردان!

نمونه ای از آبرو داری امام رضا علیه السلام

خلاصه داستان:

کمک امام به شخص در راه مانده با حفظ شان و حیثیت آن فرد.

متن کامل:

یسع بن حمزه می گویـد: در مجلس حضـرت رضـا (علیه السـلام) بـودم و جمعیّت بسـیاری در مجلس حضور داشـتند و از آن حضـرت سؤال می کردند و از احکام حلال و حرام می پرسیدند و امام رضا (علیه السلام) پاسخ آنها را می دادند، در این میان ناگهان مردی بلنـد قامت و گندمگون وارد مجلس شد و سـلام کرد و به امامِ هشـتم (علیه السـلام) عرض نمود: من از دوسـتان شما و دوستان پدر و اجداد پاک شما هستم. در سفر حج، پولم تمام شد و خرجی راه ندارم تا به وطنم برسم. اگر امکان دارد، خرجی راه را به من بدهیـد تـا به وطنم برسم. خداونـد مرا از نعمتهایش برخوردار نموده است وقتی به وطن رسـیدم، آن چه به من داده اید معادل آن را از جانب شما صدقه می دهم، چون خودم مستحق صدقه نیستم.

امام رضا (علیه السـلام) به او فرمود: بنشـین، خدا به تو لطف کند. سـپس امام(علیه السلام) رو به مردم کرد و به پاسخ سؤالهای آنها پرداخت. سـپس مردم همه رفتنـد و تنها آن مرد مسافر و من و سـلیمان جعفری و خثیمه در خـدمت امام ماندیم. امام (علیه السـلام) به ما فرمود: اجازه می دهیـد به خانه انـدرون بروم؟ سـلیمان عرض کرد: خداونـد امر و اذن شـما را بر ما مقـدّم داشـته است. حضـرت برخـاست و وارد حجره ای شـد و پس از چنـد دقیقه بـازگشت و از پشت در فرمـود: «آن مرد مسـافر خراسـانی کجـاست؟» خراسـانی برخـاست و گفت: «این جا هسـتم.» امام (علیه السـلام) از بالای در دسـتش را به سوی مسافر دراز کرد و فرمود: «این مقـدار دینـار را بگیر و خرجیِ راهِ خود را بـا آن تأمین کن و این مبلغ مال خودت باشـد. دیگر لازم نیست از ناحیه من، معادل آن را صدقه بدهی، برو که نه تو مرا ببینی و نه من تو را ببینم.

ص: ۱۷۰۷۸

مسافر خراسانی پول را گرفت و رفت. سلیمان به امام رضا (علیه السلام) عرض کرد: فدایت گردم که عطا کردی و مهربانی فرمودی، ولی چرا هنگام پول دادن به مسافر خود را نشان ندادی و پشت در خود را مستور نمودی؟! امام رضا (علیه السلام) در پاسخ فرمود: مَخافَه اَن اَری ذل السُّوالِ فی وَجْهِهِ لِقَضَایی حاجتَه از آن ترسیدم که شرمندگی سؤال را در چهره او بنگرم، از این رو که حاجتش را برآورم.

کمک به دیگران و حفظ آبرویشان

خلاصه داستان:

خریدن کاهوی نامرغوب از فروشنده به خاطر کمک و حفظ آبرویش

متن کامل:

از طلبه ای نقل شده که گفت: روزی به مغازه سبزی فروشی رفته بودم، دیدم مرحوم حاج میرزاعلی قاضی (استادِ عرفانِ علّامه طباطبایی و خیلی از بزرگان) خم شده و مشغول جدا کردنِ کاهو می باشد، ولی بر خلافِ معمول کاهوهایِ پلاسیده و خشن را بر می دارد. بعد از خرید، به دنبالِ او رفتم و علّتِ این کار غیرِ عادّی را سؤال نمودم. مرحومِ قاضی رحمه الله فرمودند:

آقا جان من! این مردِ فروشنده انسانِ شریف و محتاجی است و من چون نمی خواهم چیزی بلا عوض به او بدهم تا عزّت و شرفِ او پایمال شود و نیز برای این که به کمک بلا عوض عادت نکند از این کاهوهایی که خریداری ندارد و در نهایت برای فروشنده ضرر است بر می دارم تا هم از ضررِ او جلوگیری کرده و هم بدین وسیله کمکی به وی نموده باشم. در ضمن برای ما هم فرقی ندارد که کاهویِ لطیف و نازک بخوریم یا کاهوی پلاسیده و کلفت.

برگرفته از سایت تخصصی تبلیغ (لسان حق)

ص: ۱۷۰۷۹

حفظ آبروی خود و دیگران ۱

حفظ آبروی خود و دیگران۱

آیه:

وَمَن يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (نساء/۱۱۲)

هر کس خطا یا گناهی را مرتکب شود و آن را به گردن بی گناهی بیفکند بهتان و گناه آشکاری را انجام داده است.

توضیح کوتاه:

مسئله آبرو مسئله مهمی است.آبروی یک فرد محصول یک عمر زندگی،تلاش و سختی و تمام سرمایه ی اوست متاسفانه گاهی می بینیم که نخود و لپه و گوشت گران شده است ولی آبروی مردم ارزان است و به راحتی اسم اشخاص را می آوریم. همانطور که آب مایه حیات است آبروی انسان نیز مایه حیات شخصیّت او است.

خدا گناه شخص آبرو ریز را نمی بخشد. روایت داریم اغلب جهنمی ها، جهنمی زبان هستند. فکر نکنید همه شراب می خورند و از دیوار مردم بالا می روند. یک مشت مومن مقدس را می آورند جهنم،ای آقا تو که همیشه هیئت بودی! مسجد بودی! بله توی صفوف جماعت می نشینند آبرو می برند. الان در زمان ما هیئتی ها، مسجدی ها و مقدس ها آبرو می برند.

ریختن آبروی مؤمن از گناهان کبیره و عملی حرام است.المومن اعظم حرمه من الکعبه: احترام مومن از احترام کعبه نیز بالاتر است. حفظ آبروی مومن بقدری اهمیت دارد که خداوند در پاره ای اوقات، خطاهای انسان مومن را از ملائکه نیز پوشیده می دارد. البته این هنگامی است که ما حدود الهی را شناخته و حقوق او را رعایت کنیم.

بی وفایی به قول، اشرافی گری، اسراف، تکلّف و تفاخر،عقده، بی دعوت جایی رفتن، توقع نابجا و فرار از کار، گدایی و اظهار فقر ،پر حرفی و جدل،تهمت ،خود برتر بینی ،دروغ ،انتقام ،حسادت ،سوء ظن از عوامل بی آبرویی می باشد. و در مقابل سخاوت ، سکوت و ادب و تقوا باعث آبرومندی می شود.

ص: ۱۷۰۸۰

حدیث:

قال رسول الله (ص): لَا تَطْلُبُوا عَثَرَاتِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ مَنْ تَتَبَّعَ عَثَرَاتِ أَخِيهِ تَتَبَّعَ اللَّهُ عَثَرَاتِهِ وَ مَنْ تَتَبَّعَ اللَّهُ عَثَرَاتِهِ يَفْضَحْهُ وَ لَوْ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ (کافی/ج۴)

پیغمبراکرم (ص) فرمودند: لغزشهای مؤ منین را جستجو نکنید، زیرا هر که لغزشهای برادرش را جستجو کند، خداوند لغزشهایش را دنبال کند، و هر که را خداوند لغزشهایش را دنبال کند رسوایش سازد گر چه در درون خانه اش باشد.

و هم فرمودند: الرِّبا ثَلاثَةٌ وَ سَبعونَ باباً اَیسَرُها مِثلُ اَن یَنکِحَ الرَّجُلُ اُمَّهُ وَ اِنَّ اَربَی الرِّبا عِرضُ الرَّجُلِ المُسلِم.

یعنی ربا هفتاد و سه قسم است و آسانتر از همه چنانست که کسی با مادر خود زنا کند و بدتر از همه رباها تجاوز به آبروی مسلمان است.

داستان:

امیرِمؤمنان علی (علیه السلام) مقدار پنج وَسَق (حدود پنج بار) خرما برایِ مردی فرستاد. آن مرد شخصی آبرومند بود و از کسی تقاضایِ کمک نمی کرد، شخصی در آنجا بود به علی (علیه السلام) گفت: «آن مرد که تقاضایِ کمک نکرد، چرا برایِ او خرما فرستادی؟ به علاوه یک وَسَق برایِ او کافی بود.» حضرت به او فرمود: خداوند امثالِ تو را در جامعه ما زیاد نکند، من می دهم، تو بخل می ورزی، اگر من آنچه را که موردِ حاجتِ او است، پس از سؤالِ او به او بدهم، چیزی به او نداده ام، بلکه قیمتِ آبرویی را که به من داده، به او داده ام. زیرا اگر صبر کنم تا او سؤال کند، در حقیقت او را وادار کرده ام که آبرویَش را به من بدهد، آن رویی را که در هنگامِ عبادت و پرستشِ خدایِ خود و خدایِ من، به خاک می سایید. (وسائل الشّیعه، ج۲)

ص: ۱۷۰۸۱

آبروی مومنان

خلاصه داستان:

آقای قرائتی، اسنادی را از بین بردند تا پس از فوت شان، آبروی کسی نرود.

متن کامل:

اسناد محرمانه ی شخصی دست من بود که اگر افشا می شد آبرویش می ریخت، در ضمن هیچ کس غیر از من اطلاعی از آنها نداشت. شبی فکر کردم که اگر من بمیرم، این اوراق دست افرادی خواهد افتاد و آبروی مؤمنی خواهد ریخت. لذا اسناد را محو کردم. امّا متاسفانه بعضی دنبال جمع آوری اسناد هستند، برای روز مبادا.

خاطرات قرائتی-بهشتی

کرم امام حسین (علیه السّلام)

خلاصه داستان:

امام حسین علیه السلام به مردی که اظهار نیاز به ایشان کرد فرمود که آبروی خود رامریز و خواسته ات را جز به سه گروه از انسان ها بیان مکن .

متن کامل:

ابن شیبه حرّانی در تحف العقول می نویسد: مردی از انصار، به حضور امام حسین (علیه السّلام) رسید و اظهار حاجت نمود. امام به او فرمود:« ای برادر انصاری، آبروی خود را برای بیان نیازت مریز و آنچه را می خواهی در رقعه ای بنویس و به من تسلیم کن. انشاء الله من تمام خواسته تو را برخواهم آورد و تو خشنود خواهی شد.» مرد انصاری نوشت:« ای اباعبدالله! من مبلغ پانصد دینار به فلان کس بدهکارم و او پیوسته از من مطالبه می کند. اگر ممکن است شما از او بخواهد به من مهلت دهد تا قدری توانایی مالی بیابم و سپس آن را بپردازم.» امام علیه السّلام به محض خواندن نامه داخل خانه شدند و کیسه ای پول حاوی هزار دینار برداشته، به وی دادند و فرمودند:« پانصد دینار آن برای پرداخت بدهی و پانصد دینار دیگر برای اداره معیشت. ای برادر انصاری، هیچ گاه حاجت خود را جز برای سه نفر اظهار منما: انسان دیندار، جوانمرد و کسی که دارای شخصیت خانوادگی باشد. امّا فرد دیندار به خاطر دینش خواسته تو را برآورده می سازد؛ امّا انسان جوانمرد از مردانگیش شرم می کند که تو را بی جواب بگذارد و و امّا کسی که شخصیت خانوادگی دارد، می داند که تو از روی رغبت، آبروی خود را برای اظهار نیاز از دست نمی دهی، لذا آبروی تو را حفظ می کند و نیاز تو را برطرف می نماید.»

ص: ۱۷۰۸۲

منبع: کرامات امام حسین (ع)- محمدی

نمایندهٔ بی حیاء

خلاصه داستان:

آقای قرائتی به نمایندهٔ محبوب خود رأی نداد چون به خاطر انتخاب نشدن،صحت انتخابات را زیر سؤال برده بود.

متن کامل:

به نماینده ای خیلی علاقه داشتم و در نوبت اوّل به او رأی دادم، امّا دیگر به او رأی نمی دهم، چون پس از اینکه در نوبت دوّم رأی نیاورد، با کمال بی حیایی گفت: انتخابات آزاد نبود! یعنی حاضر شد برای آبروی خودش. میلیون ها رأی را بی اعتبار کند!

(حجه الاسلام قرائتی)

حفظ آبروی خطاکار

خلاصه داستان:

شیخ حسنعلی اصفهانی در ایام تحصیل ، با عمل به توصیه استادش کتاب گم شده خود را یافت .

متن کامل:

مرحوم پدرم، حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رحمه الله علیه، فرمودند: در ایّام جوانی که مشغول تحصیل بودم، کتابی به امانت نزد من بود که مفقود شد. خدمت استادم عرض کردم: کتابی نزد من امانت بوده است گم شده و ممکن است صاحب آن ادعای مرا قبول نکنند و خیال کند که نمی خواهم کتاب را پس بدهم. استادم فرمودند: دستوری به تو می دهم که اگر عمل کنی جای کتاب را در خواب خواهی دید. به دستور استادم عمل کردم و شب در عالم رؤیا دیدم که کتاب مزبور در زیر کتابهای یکی از طلبه ها در یکی از اطاقهای مدرسه است. هنگام صبح رؤیای خود را خدمت استادم عرض کردم. ایشان فرمودند: مراقب باش هر وقت آن طلبه از اطاق خارج شد، به اطاقش برو و کتاب را بردار، امّا به کسی اظهار مکن که آبرویش نریزد، و من نیز آنچنان کردم.

ص: ۱۷۰۸۳

منبع: نشان از بی نشانها- مقدادی

تذکر آیت الله بهاءالدینی درباره حفظ آبروی مردم

خلاصه داستان:

خاطره ای از آیت الله بهاء الدینی و نهی ایشان از بردن آبروی مردم و راز سید سکوت.

متن کامل:

چیزهایی هست که در نظر ما شاید بی اهمیت باشد اما در ملکوت و عالم آخرت و روز قیامت و حساب پس دادن اوضاع فرق دارد. یکی از آنها عرض و آبروی مؤمن است که حرمتش از کعبه بالاتر است (وچرا نباشد که قلب مؤمن عرش الله است) همه ما تجربه تلخ تهمت و بی آبرو شدن توسط افراد جاهل و فریب خورده و یا حسود و یا دشمن آگاه را داریم. برای جابجایی و یا عزل یک مسئول راحت حرف درست می کنیم ، آسان حکم به قتل (ترور شخصیت نه صرف ترور فیزیکی) می دهیم و کسی را بی مدرک کج دست و دزد و... می خوانیم. از سنگینی جرم شکستن دل مؤمن خبرنداریم و نمی دانیم که "آه" مغناطیس "بلا" است. خدا هم با دلشکستگان است (انا عندالمنکسره قلوبهم) و این همراهی خدا و آن مغناطیس چه برسرما آورده و خواهد آورد خدا داند و بس! خوبست درمورد اعراض مؤمنان یعنی آبروی آنها احتیاط پیشه کنیم و راحت حرف نزنیم وغیبت نکنیم چه رسد به تهمت و بهتان.

از استاد فاطمی نیا نقل شده که خدمت آیت الله بهاالدینی رسیدم گفتم آقا راز مقام و رتبه سید سکوت

برگرفته از سایت تخصصی (لسان حق)

آبروی کسی را نبر!

الان در زمان ما حتی هیئتی ها، مسجدی ها و مقدس ها آبرو می برند. عزیز من اسلام می خواهد آبروی فرد حفظ شود. شما با این مشکل داری؟ دقت کنید که بعضی ها با زبانشان می روند جهنم.

روایت داریم که می فرماید اغلب جهنمی ها، جهنمی زبان هستند. فکر نکنید همه شراب می خورند و از دیوار مردم بالا می روند. یک مشت مومن مقدس را می آورند جهنم ، ای آقا تو که همیشه هیئت بودی! مسجد بودی! بله توی صفوف جماعت می نشینند آبرو می برند.

امیرالمؤمنین به حارث همدانی می فرماید: اگر هر چه را که می شنوی بگویی؛ دروغگو هستی.

مسلمان واقعی

مسلمان واقعی

بسم الله رحمن الرحیم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ وصلی الله علی سیدنا ونبینا حبیب الهی العالمین ابی القاسم المصطفی محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) وعلی ال الطیبین الطاهرین ولعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

ص: ۱۷۰۸۵

«اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فی هذِهِ السّاعَهِ وَ فی کُلِّ ساعَهٍ وَلیّاً وَ حافِظاً وَ قائِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلًا وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً»

السلام علیك یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائك علیك منی سلام الله ابداً ما بقیت وبقی اللیل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزیارتكم. السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین.

عن مولانا علی ابن الحسین (علیه السلام) «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ نَبِّهْنِی لِذِکْرِکَ فِی أَوْقَاتِ الْغَفْلَهِ، وَ اسْتَعْمِلْنِی بِطَاعَتِکَ فِی أَیَّامِ الْمُهْلَهِ، وَ انْهَجْ لِی إِلَی مَحَبَّتِکَ سَبِیلًا سَهْلَهً، أَکْمِلْ لِی بِهَا خَیْرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ» (صحیفه سجادیه، ص۱۰۲)

خداوند متعال دلهایمان را به نور ایمان و معرفت ولایت اهلبیت (علیهم السلام) نورانی بفرماید به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

در روایت داریم جبرئیل امین به پیغمبر خدا نازل شدند بشارت برای کسانی که به پیغمبر خدا درود و صلوات میفرستد عرض کرد «مَنْ صَلَّی عَلَیک صلاه واحده صَلَّی عَلَیْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ» اللهم صل علی محمد وآل محمد. عرض کرد هر کس از شما یک بار درود و صلوات بفرستد هفتاد هزار فرشته بر او صلوات میفرستد. اللهم صل علی محمد وآل محمد

و بعد هم بشارت داد «وَ مَنْ صَلَّی عَلَیْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ کَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ» (بحار الأنوار، ج۹۱، ص۶۴)

از این روایت استفاده میشود افرادی که مداومت بر این ذکر بکنند هم هزاران فرشته بر آنها درود و صلوات میفرستد و طبق وعده جبرئیل امین از طرف خدای متعال قطعاً اهل بهشت خواهد بود. انشاءالله امیدواریم که به برکت این روایات و سفارشاتی که شده هم این ذکر را فراموش نکنیم و هم مداومت بکنیم آنهایی که دوست دارند انشاءالله عاقبت بخیر و اهل بهشت شوند دل و جانشان را نورانی کنند بر صلوات بر محمد و آل محمد.اللهم صل علی محمد وآل محمد.

ص: ۱۷۰۸۶

مولا امیر المؤمنین (علیه السلام) در روزهای پایانی عمر شریفشان چند تا وصیت دارند که در نهج البلاغه چند تا از آن وصیت ها آمده است:

یکی از آن وصایا بعد از آن ضربت خوردن مولا امیر المؤمنین (علیه السلام) که به امام حسن و امام حسین و من بلغ کتابه و هر کس که پیام من به او برسد حضرت سفارشاتی دارند «أُوصِیکُمْ بِتَقْوَی اللَّهِ ونظم أمرکم» تا اینکه میفرماید «اللَّهَ اللَّهَ فِی الْقُرْآنِ لَا یَسْبِقُکُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَیْرُکُمْ» (نهج البلاغه، ص۴۲۲) میفرماید خدا را در نظر بگیرید خدا را در نظر بگیرید در عمل کردن به قرآن دیگران بر شما سبقت نگیرند.

این پیام نورانی هم قابل توجه است که اولاً سفارش به قرآن دو بار نام خدا را میبرند الله فی القرآن و جمله بعدی که میفرماید لایسبقکم بالعمل به غیرکم یعنی مواظب باشیم در عمل کردن به قرآن دیگران از شما پیشی سبقت نگیرند. این چه اشارهای است؟ حضرت امیر نگرانی و دغدغه اش چه بوده است؟

معلوم می شود از این تعبیری که حضرت امیر میفرماید ممکن است که دیگران بیایند از قرآن ما بهره مند شود و عمل کنند یا بیشتر به قرآن پایبند باشند ولی ما که مدعی هستیم والقرآن کتابی والکعبه قبلتی و علی امامی. یک وقت از قرآن فاصله بگیریم. یعنی افرادی که مدعی اسلام و قرآن و پیغمبر و امام را ادعا میکنند که اینها ما اعتقاد داریم عمل به قرآن فاصله بگیرند از عمل کردن به قرآن و به قرآن اهمیت ندهند ولی دیگران که دیگران که قرآن را قبول ندارند بیش از ما یک وقت به قرآن عمل کنند دیگه این پیام مفهومش خیلی واضح است.

ص: ۱۷۰۸۷

الله الله فی القرآن. یعنی یک غذا جلوی شماست شما استفاده نکنید و دیگران بیاید از گنجهای شما و ذخایر شما و غذاهای شما سرمایههایی که خدا جلوی شما گذاشته از این سرمایهها دیگران استفاده کنند، الله الله فی القرآن لایسبقکم بالعمل غیرکم در عمل کردن به قرآن دیگران از شما سبقت نگیرند. این خیلی اشاره مهمی است.

حالا من برای اینکه مساله جا بیافتد و روشن شود که ما دیدیم که بعضیها اسم اسلام را ندارند گاهی مسلمان نیستند شیعه نیستند ولی خیلی پایبند هستند به بعضی از آیات قرآن. آقا مسلمان نیست ولی در عمرش اهل دروغ نیست. ولی کسی که ادعای اسلام و تشیع میکند مثل آب خوردن دروغ میگوید. ما دوستانی داریم که جاهای مختلف سفر کردم بنده خودم هم چندین کشور رفتم بعضی از کارهای خوب دیگران را باید قبول کنیم کار خوب خوبه که هر کسی انجام بدهد. بعضی از کشورها ما میرویم واقعاً دروغ بسیار کم تویش. ببینید بافت زندگی شان فکرشان محیط شان میبینند دروغ بگویند کار پیش نمیرود و چیزی که پیش میرود کار راست است عمل راست چرا جنس های ما ایرانیها گاهی هزار و یک عیب دارد یا بنجول یا درست استاندارد نیست ولی جنس های خارجی خیلی قرص و محکم و استاندارد است. در صورتی که ما باید بیش از آنها عامل به این مسائل باشیم. چرا شما من یک مثل خیلی ساده بگویم. شما برید توی بازار میوه فروشی ما میدان تره و بار ما چند تا جعبه میوه بخرید ببینید زیر و رویش همه یک جوره. مثل خیلی ساده ای است که همه جا پیداست. میوه رده بالا همه درشت و خوب و براق هر چه پایین تر میرویم خرابتر آن زیرش که چه خبره دیگه پناه بر خدا.

ص: ۱۷۰۸۸

ولی شما با همدیگر در کشورهای خلیج در کشورهای دیگر که ما مدعی هستیم که خیلی شیعه نابی هستیم چنین و چنان، تمام این به اصطلاح بسته بندی ها زیر و رویش یکی است خیلی از این بسته بندی ها را ممکن است که کفار کرده باشد. کجای ما میلنگد اشکال کار کجاست این واقعاً درد بزرگی است.

عرض کردم امیر المؤمنین میفرماید که مواظب باشید که در عمل کردن به قرآن دیگران از شما سبقت نگیرند. یعنی راست و حسینی که ما باشیم که باید باشیم راستی دنبال مولا امیر المؤمنین میریم نکنه که اشتباه میریم. شعارمان خوبه، شعار خیلی خوبه ولی در مقام عمل کمیت ما لنگه. واقعاً یکی از دوستان من ۱۴ سال در یکی از کشورهای خارج نماینده مقام معظم رهبری در آن کشور بوده گاهی میآمد ایران میگفت حاج آقا کشور ایران از نظر وضع مردم خیلی وضعش بهتر است. ببین شما خودتان بگذار کنار عزیزانی که در افغانستان هست بسیاری از خواهران و برادران افغانی تو کشورهای مختلف مهاجرت کردند مشکلاتی که در افغانستان است جنگهایی که در طول سالیان بوده شوروی و... آمریکا و طالبان و القاعده، ناامنی و بعد هم مشکلات فراوانی که دارند خیلی هم گلایه میکنند برادران و خواهران افغانی که بعضی از کشورها مثلاً به ما اهانت میشود که نباید بشود قطعاً اینها هم انسان هستند بالاخره پناهنده شده اند آواره شده اند. خب این سرمایه هایی که در ایران هست در افغانستان نیست سرمایههایی که در ایران است در سوریه نیست و در خیلی از کشورهای دیگر نیست در خیلی از کشورهای دیگر نیست یعنی وضع زندگی و سطح زندگی شان خیلی پایین است.

ص: ۱۷۰۸۹

این بزرگوار میفرماید من ۱۴ سال آنجا بودم ایامی که آنجا بودم در آن کشور پرجمیعت، این کشورهای آسیای شرقی بوده میگفت بعضیها در کپر زندگی میکنند توی خیمه زندگی میکنند توی اتاقک زندگی میکنند توی خونه ۴۰ متری زندگی میکنند ولی همه میگویند الحمدلله الهی شکر مسلمان هم هست. میگفت وقتی میآیم ایران هر خانه ای که مهمان میشویم هر کدام وضع بده چقدر ناجور چقدر چنان است. همش ناشکری و کفران نعمت و همش زیر پای همدیگر را خالی کردن رقیب را تحمل نکردن این آقا میخواهد زیر پای اون آقا را خالی کنه و او هم زیر پای دیگری. آنها سرشان به کار خودشان هست کارخوشان را به خوبی انجام میدهند کارگر هست مسئول کاری به کار کسی ندارند ما خیلی در کار هم دخالت میکنیم. واقعا آدم میرود بیرون و میآید از بیرون که نگاه کنیم بهتر نشان میدهد. چرا اینقدر حسادت زیاد است چرا نمیتوانند بعضیها همدیگر را ببینند. چرا این اشکال کارش کجاست؟ چرا ما مقید نیستیم به عمل به قرآن.

اسراف و تبذیر از نگاه قرآن

قرآن میگوید من خیلی میتونم مثال بزنم از قرآن. اسراف چقدر «کلوا اشربوا ولا تسرفوا» «ان المبذلین کانوا اخوان الشیطاین» اسراف یعنی زیاده روی در مصرف یک چیزی تبذیر یعنی بی جا مصرف کردن پولت را آتش زدن این میشود تبذیر. مثلاً مصرف بیخودی کنید. اسراف این است که مثلاً شما یک لباس صد هزار تومانی کافی است، برید لباس سیصد هزار تومانی بخری پول اضافی و بیخودی از تشریفات و تجملات زیادی بیخودی ولی تبذیر این است که لباست اصلاً آتش بزنی دور بریزی هر دوتاش بد است .

ص: ۱۷۰۹۰

شما میدانید در خیلی از کشورها یک تیکه نان دور ریخته نمیشود در بسیاری از کشورها یک تکه کاغذ شیشه مقوا چوب نمیدانم جعبه به قول ما زباله خشک تمام اینها صندوقهایی جدا هست اینها را میگذارند توی آن صندوقها یا شهرداریها میآیند از خانهها جمع میکنند اینها را بازیافت میکنند و همه اینها دوباره استفاده میشود یعنی یک تیکه شیشه مقوا و کاغذ دور ریخته نمیشود. ما پولهایمان را که سرمایه ملی ماست که حفظش و نگهداریش لازم است روی پولها همش مینویسیم. پولی که دست هر بی وضویی بهش میخورد متأسفانه خیلی فرهنگ غلطی است. بعضی مثلاً ما را میبینند میگویند حاج آقا این پول را روش امضا بزن یادگاری داشته باشیم میگوییم حرام است اشکال دارد این مال بیت المال است نمیشود تو اسکناس چیزی نوشت. شما عید غدیر را ببینید چقدر مهر علی ابن ابیطالب تبریک عید میزنن مهر میزنن بابا این کار خلافی است. امیر المؤمنین راضی نیست که در بیت المال تصرف شود. امیر المؤمنین راضی نیست دست بی وضو به پولها چقدر میخورد. اکثر فقهای ما اجازه نمیدهند بسیاری از فقهای ما که بی وضو دست به نام اهلبیت بزنند. یعنی یک کارهایی که خیلی جزئی است ولی چرا ما مواظب نیستیم مقید نیستیم آیه قرآن یا اسم اهلبیت را یا حدیث را روی مثلاً پول اسکناس بزنیم و بدیم دست مردم. در خارج بسیاری از کشورها مقید هستند به این مسائل مقیدند. اسراف تبذیر.

شما همین مثال میوه که زدم برید آمارها را بگیرید از زمانی که میوه تولید میشود روی درختان و زمانی که وقت برداشت هست و زمانی که در جعبهها بسته بندی میشود که عرض کردم که خیلی خلاف مروت زیر و رویش خیلی فرق میکند گاهی ما میآییم یک کیسه خیار را میبینیم دورش را خیارهای قلمی چیده وسطش که پیدا نیست همش خیارهای کلفت و قلمبه میگویم آقا این را چطوری چیندهان میگوید وسطش یک به اصطلاح لوله یا قیف میگذارن وسطش خیارهای درشت میگذارد اگه بلد نیستی یاد بگیرید. خیلی عجیب چرا اینقدر کلک. نمیدانم از حقه بازی کجا آدم میرسد این است که بیبرکتی میشود این است که باران نمیآید کم میآید برکت نیست. خیانت ما چقدر داریم. خیانت برکت را میبرد رزق و روزی را میبرد کم میکند.

ص: ۱۷۰۹۱

راست خیلی موقع به هم حرف نمیزنیم. وعده هایمان سر خرمنی است. در بسیاری از کشورها آمار دادگاه و قوه قضاییه شان خیلی کم است ولی در مملکت ما سالی ۵ الی ۷ میلیون پرونـدههای قضایی. این چه پیامی برای ما دارد این هشدار است واقعا آمار طلاق چرا میرود سن ازدواج چرا میرود بالا ـ من نمیخواهم خدای ناکرده سیاه نمایی کنم. ولی میگویم بیاییم به داد خودمان برسیم به داد نزدیکانمان برسیم به داد خانواده ها برسیم به داد ملت و مردم ما برسیم یک کمی برگردیم به قرآن. برگردیم به اهلبیت. این جمله زیبای زیارت جامعه کبیره من خیلی وقت بود توفیق نداشتم حرم عرض ادب کنم بعد از دو ماه توفیق پیدا کردم. خوشحال شدم که هر شب زیارت حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) تلاوت میشود. پنج دقیقه چون جای خیلی تأسف است بعضیها میآیند حرم نماز یا درس یا به عنوان خدمتگزاری به هر شکلی خلاصه در حرم کاری دارند یا شغلی دارند یادشان میرود که زیارت حضرت معصومه را بخوانند. باز این خوبه یک یادآوری میشود. میآیند نماز اصلاً کاری به حضرت معصومه ندارند بابا یک سلام بده یک عرض ادب بکن زیارت بی بی پنج دقیقه است. نمیخواهید از شما شفاعت بکند نمیخواهید اسمت ثبت شود. سلام کنی جواب بدهند. یعنی ما غفلت داریم توجه هم گاهی نداریم مسائلی ریزی است ولی توجه نداریم. و آن وقت راه های دور میآیند اینجا از محضر بی بی استفاده کنند بهره ببرند.

اصلاح فساد بوسیله ولایت

در جامعه زیارت کبیره که از امام هادی (علیه السلام) به دست ما رسیده میفرماید: «بِمُوَالاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَأَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا» یعنی موالات شما اهل بیت ولایت و محبت و پیوند با شما اهلبیت باعث میشود خدا معالم دین را به ما یاد بدهد. یعنی خدا میشود معلم ما به طریق شما با معالم دین مسائل دین نیازهای دینی مان را به برکت ولایت شما برطرف میکنیم یاد میگیریم. راه و روش زندگی عبادت کار معرفت فهم درک معالم دین را به ولایت شما به ما انتقال داده میشود. بعدش چی؟

ص: ۱۷۰۹۲

«وَأَصْـلَحَ مَا کَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْیَانَا» یعنی به برکت شـما ولایت شما اهلبیت یعنی پیوند با شما باعث میشود تمام فسادهای دنیایی ما اصـلاح شود. پس اگر ما فسادی در مسائل دنیایی مان دیدیم طبق فرموده امام هادی (علیه السـلام) مال فاصله گرفتن از اهلبیت است. به موالاـتکم اصـلح مـا کـان فسـد من دنیانـا. اگر دسـتمان تو دست اهلـبیت بود راه اهلبیت روش اهلبیت و مسـیر اهلبیت دنیایمان هم هیچ شک نکنید به بحران نمیخورد. فرموده آقاست.

تمام فسادها به ولایت شما اصلاح میشود. اگر دیدی فساد است ببین کجا از اهلبیت زاویه گرفتی؟ ازدواج هایمان، برنامه ریزی هایمـان زنـدگیمان همسـرداری مان بچه داری مان روابط فامیل و همسایه ارباب رجوع راه و روشـی است که قرآن میگویـد و اهلبیت میگوید. شـما تمام فسادهایتان اصـلاح میشود ولی اگر فاصـله گرفتید بیراهه است. اصلاح ها تبدیل به فساد میشود. اگر میبینیـد آمـار طلاق زیاد شـده اگر میبینیـد بی برکتی پیـدا میشود رزق و روزی تان دیر میرسـد باران رحمت که بایـد تو همین رودخـانه بغـل حرم بنـده خودم شاهـد بودم تـا نزدیـک لبه پر از آب چنـدین مـاه، زیـادی آب نمیدانسـتند چه کـار کننـد الآن پارکینگ شده محل رفت وآمد شده این کجای کار میلنگه من معتقدم از قرآن و روایات فاصله گرفتیم.

عمل به قرآن و اهل بیت

از اهلبیت از قرآن فاصـله افتـاده اگر این فاصـله را برگردیم تمـام این مسائـل مـا حل میشود دنیای ما آخرت ما آرامش ما حتی میخواهم بگویم بسـیاری از مریضـیهای حـادی که پیش آمـده یـک روایتی از امـام هشـتم (علیه السـلام) فرمود: اگر مردم گناه جدیـد اختراع کننـد انجام بدهنـد کشف کننـد انجام بدهنـد خـدا هم مرض جدید و بلای جدید هم به شـما میدهد. مرضـهای ناشـناخته گاهی پیـدا میشود هیچ آزمایشـگاهی هیچ دکتری نمیدانند چی هست این جدید است. خدا همان خداست، کم بنده هایش نمیگـذارد ولی همان خدا میگوید «إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِـهِمْ» (رعد/۱۱) میفرماید من تغییر نمیدهم مگر اینکه خودتان خودتان را عوض کنید و تغیر کنید.

ص: ۱۷۰۹۳

ما در بازارمان کسب و کارمان کسبه و بازارمان میرفتیم عبور میکردیم میدیدیم قرآن و مفاتیح میخوانه کتاب حلیه المتقین میخواند آداب زندگی که در روایات ما از کتب اهلبیت و روایات رسیده کتابهای مذهبی باز کرده میخواند محل کارش الآن هم همانطور هست؟ واقعاً همانطوره؟ نمیخواهم پرده برداری کنم که چه خبره، ولی خیلی فرق کرده.

یک بزرگواری میگفت من تو همین بازار قم رفتم یک شالگردن بخرم هوا سرد بود، شالگردن خیلی قشنگ و لطیف بافتش خیلی خوب بود بهش گفتم به صاحب مغازه این شال چند هست؟ تقریباً پنجاه سال قبل. گفت این شال گردن زده دارد تومان میدهم. اول عیبش را گفت متوجه هستی چه گفتم. گفت این شالگردنی که دستت هست میخواهی بخری از من این خوب بافته نشده خراب است عیب دارد چون زده دارد معیوب است من دو تومان میفروشم. خب من هر چقدر بالا ـ و پایینش نگاه کردم بافتش خوبه زده نداره. گفت تو متوجه نمیشی ببین اینجاش را خوب نبافته خرابه. یک آدم متخصص میخواهد که این فرش عیب دارد این ماشین عیب دارد این لباس عیبش کجاست. ما که متوجه نمیشویم خیلی مواقع. اول عیبش را گفت چقدر حلال خور بودند چقدر از ربا و نزول فرار میکردند. یک ربا خور نزول خورد مورد اشاره بود همه بر علیه اش قیام میکردند که نکنه این کارها را انجام بده ولی خیلی فرق کرده. خدا عوض نشده ما عوض شدیم خدا همان خداست. ارحم الراحمین است رزاق است خلاق است. بیایید برگردیم از خدا کمک بخواهیم راههای اشتباهی که شیطان درست کرده اینها را ببندیم برگردیم در عمل کردن به قرآن عمل کردن به دستورات پیغمبر به دستورات اهل بیت (علیهم السلام) .

ص: ۱۷۰۹۴

یک موقعی بنده رفتم جمکران برای سخنرانی شب چهارشنبه ای بود یک کتابی انتشارات جمکران چاپ کرده بود به نام صحیفه المهدویه یعنی دعاهایی که مال امام زمان (علیه السلام) است. میدانید ما از امام زمان دعا زیاد داریم مثل زیارت آل یاسین، دعای افتتاح، اللهم ارزقنی توفیق الطاعه و... این دعا مال امام زمان است. چقدر دعاهای ماه رجب و رمضان زیارتها صلوات ابو الحسن ضراب غروب جمعه خوانده میشود اینها همه مال حضرت است که مجموعه اش میشود یک کتاب یک صحیفه مثل صحیفه سجادیه. این کتاب را به ما دادن دعاهای امام زمان جمع آوری شده چاپ شده من مقدمهاش را نگاه کردم یکی از علمای تبریز نوشته از شاگردان مرحوم علامه طباطبایی (ره). در مقدمه این کتاب این جریان را نقل کرده است که علت جمع آوری دعاهای امام زمان (علیه السلام) به نام صحیفه مهدویه دعاهایی که از حضرت نوشته این بود که من در تبریز که زندگی میکردم یک موقعی مرحوم علامه طباطبایی(ره) آمدند تبریز چون وطنش بود منم چون شاگردش بودم یک شب ایشان را دعوت کردم منزل افتخار دادن آمدند مهمان ما شدند. ایامی که ایشان مهمان ما بودند منزل ما از هر جایی گفتگویی میشد از جمله ایشان این را نقل کردند فرمودند یک استاد دانشگاهی به نام پرفسور کربن که معروف بوده استاد دانشگاه فرانسه بوده ایشان در رشته معارف و عرفان و فلسفه خیلی کار کرده بوده و دنبال تحقیقات فلسفی و علمی بوده مدتها ایشان میآمد ایران با مرحوم علامه طباطبایی رفت وآمد داشت و مباحثات و مناظرات و گفتگوها. هر دو بزرگوار از هم بهره میگرفتن مخصوصاً پرفسور خیلی استفاده میکرد مسیحی هم بود البته بعد مؤمن شد شیعه شد و دوست اهلبیت شد پایان کارش به هدایت پیدا کرد چون غرض و عناد نداشت خدا دستش را گرفت و هدایت شد.

ص: ۱۷۰۹۵

مرحوم علامه فرمود من ایامی که با ایشان صحبت میکردم و گفتگو داشتیم در مسائل مختلف فلسفی علمی ایشان هم مسیحی بود بهش گفتم مسلک شما مسیحیها ایراد دارد یک ایراد این است که در مسیحیت همه وقت و همه جا نمیشود آدم عبادت کند یا با خدا راز و نیاز کند فقط یک شنبه ها در کلیسا را باز میکنند باید برید کلیسا با خدا صحبت کنید. خب اگر روز سه شنبه من دلم برای خدا تنگ شد خواستم با خدا صحبت کنم عبادت کنم میگویند نه باید صبر کنی تا یکشنبه شود. بعد یکشنبه نمیتوانم بروم کلیسا باید از خانه با خدا صحبت کنم. گفت بله عموم مسیحیان اعتقادش همین است. کاتولیکها که باید عبادت در کلیسا باشد روز یکشنبه باشد محدود است ولی ما جزء فرقه اقلیتی هستیم که اجازه میدهد که در جاهای دیگر و مکانهای دیگر خدا را پرستش کنیم.

مرحوم علامه فرمود که به ایشان گفتم که خب الآن شما میخواهید مثلاً با خدا صحبت کنید صحبت کردن با خدا غیر از صحبت کردن با بقیه است یا دعا میخواهی بخوانی باید خدا را بشناسی اوصافی که زیبنده خداست بگی چطوری با خدا صحبت کنی چی بگی؟ این خودش خیلی مهم است. خیلی جالب است یک مسیحی استاد دانشگاه فرانسه است میگوید من در کتابخانه ها گشتم که به نحوی عبارتهای زیبایی پیدا کنم تا با خدا گپ و گفتگو داشته باشند مناجات داشته باشند دعا بخوانند. تو کتابها گشتم کتابهایی پیدا کردم دعاهایی از امام دوازدهم شما شیعه ها پیدا کردم اینها را به زبان فرانسه ترجمه کردم با این دعاها با خدا صحبت کنیم. خیلی عجیب است. این مثلاً مال شصت سال قبل است. الآن شبکه های اینترنتی دسترسی خیلی راحت شده. آن زمان در کتابخانه ها گشته دعاهایی که مال امام زمان است مثل همین اللهم ارزقنی توفیق الطاعه و... اینها را با زبان خودمان با خدا صحبت میکنیم. این آقا میگوید من شک بهم وارد شد که یک نفر بیگانه دعاهای ما را در بیاورد و ترجمه کند و با خدا گفتگو کند ما اصلاً خبر نداریم که امام زمان یک صحیفه مهدویه دارد. چقدر دعا از امام زمان به ما رسیده از فلان امام چقدر دعا به ما رسیده صحیفه سجادیه فقط یک کتاب از یک کتاب دعا از امام سجاد هست چهار تای دیگر هم حضرت دارد. مرحوم آقای سید محمد باقر ابطحی دو سه سال قبل فوت کردند خدا رحمتش کند ۵ تا صحیفه از امام سجاد چاپ کردند یکش صحیفه سجادیه معروف است چهار تا صحیفه دیگر ایشان از کتابهای مختلف در آوردن ذخائر ارزشمندی از اهلبیت به ما رسیده ولی تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی.

ص: ۱۷۰۹۶

ما از نهج البلاغه امیر المؤمنین استفاده میکنیم؟ از صحیفه سجاده استفاده میکنیم؟ از این دعاها استفاده میکنیم؟ خیلی عذر میخواهم فاصله گرفتیم کم بهره میبریم گاهی میبینیم مثلاً فلان روزنامه و مجله یا فیلم و سریال یک ورزش طولانی یک فوتبال فلانی را دو ساعت وقت میگذاریم خیلی هم هیجانی هم نگاه میکنیم عکس العمل نشان میدهیم. ولی در عمرمان وقت نمیکنیم صحیفه سجادیه بخوانیم یک دور صحیفه مهدویه دعاهای امام زمان را بخوانیم. خارجی میآید پیدا میکنه و میخواند ما در کنار آب و تشنه لب باشیم.

عرضم تمام حالا دنباله بحث را شبهای دیگر انشاءالله خدمتتان خواهیم بود.

باید برگردیم به قرآن و اهلبیت و برگردیم به نهج البلاغه و صحیفه سجادیه. هویت و شخصیت مان گره خرده با اهلبیت این پیوند را محکم کنیم اگر با معرفت و محبت و عمل دنبال این بزرگواران برویم حتماً بدانیم بلا شک مشکلات دنیایی و آخرتیمان انشاءالله حل خواهد شد.

روضه

روز اول ماه صفر بوده امروز و بنا بر نقل بعضی از تواریخ و مقاتل روز ورود اهلبیت به سرزمین شام و دمشق است. من معتقدم اساراتی که بر اهلبیت پیش آمد بعد از عاشورا و واقعه کربلا کمتر از شهادت شهدای کربلا نیست اگر نگوییم از نظر مصیبت و ابتلا بیشتر است و اجرش هم به یک معنا ممکن است بیشتر باشد. حالا امام حسین مقام امامت دارد حسابش جداست. شهدا یک یک روز به شهادت رسیدند به ملاقات خدا رفتند ولی عزیزان و دردانه هایی که در این مدت اسیر بودند و این همه آزار و شکنجه و زخم زبان به نظر من از تیر و نیزه سختتر است. بعید نیست آنچه که نقل شده از امام سجاد (علیه السلام) بعضی نقل کردند آقا کجا به شما خیلی سخت گذشته؟ نفرمود روز عاشورا و کربلا. فرمود الشام الشام الشام.

یعنی اینکه اهل بیت بیرون دروازه دمشق نگه دارند اینها خارجی است. سرهای عزیزانشان را روی نیزه ها بگیرند و هلهله کنند جشن بگیرند و شادی کنند بچه های پیغمبر را اسیر کردند زخم زبان بزنن شما خارجی هستید شما از دین بیرون رفتید شما اصلاً مسلمان نیستید که امام سجاد (علیه السلام) به قدری در بعضی از مقاتل نقل شده که شکنجه روحی دیدن این تعبیر از حضرت نقل شده که وقتی دیدن زینب کبری خواهرها عزیزانشان کنار این سرهای شهداء مردم هی نگاه میکنند حمله میکنند فحش و جسارت میکنند تعبیری دارد که «فـیالیت أمی لم تلدنی ولم یکنیزیدٌیرانی فی البلاد أسیر» (معالی السبطین عن بعض الخطباء) کلام عجیبی است که ای کاش مادر مرا نزاییده بود من را به این حالت با طناب و ریسمان ببندد با عمههایم با عزیزانم با خواهرانم در بین مردم بگردانن توی کوچه و خیابانهای دمشق راه را طولانی کردند اینقدر گرداندن اینقدر جسارت و اهانت کردند خاکستر به سر بچه های امام حسین و اهلبیت بریزند. اینها را در مجلس یزید وارد کردند اینها را به طناب بسته بودند سر مقدس ابا عبد الله را در طشت گذاشتند داشتند شادی میکردند اما اینجا بود که سر مقدس آقا ابا عبد الله شروع کرد به تلاوت قرآن، سر امام حسین هم دارد قرآن را حمایت میکند تلاوت قرآن میکند. همه جا از قاری قرآن تجلیل و تکریم میکنند ولی نانجیب یزید به جای تکریم دست برد با چوب خیزران جسارتی کرد به سر مقدس ابا عبد الله جلوی چشم بچه ها خواهرها اینجا بود عقیله بنی هاشم از جا بلند شد دست برد و گریبان چاک وا حسینا وا حبیب قلب رسول الله.

ص: ۱۷۰۹۸

سیمای رستگاران در قرآن

سیمای رستگاران در قرآن

تقوا و رستگاری در آموزه های روح بخش قرآن کریم، به موضوع «تقوا» و پارسایی توجه ویژه ای شده و بارها از ارزش و اهمیت آن یاد شده است. به عنوان نمونه، در قرآن کریم معیار ارزش و بزرگ منشی انسان میزان بهره مندی او از عنصر تقوا معرفی شده و آمده است: «اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدِاللّهِ اَتْقیکُمْ؛ به درستی که با کرامت ترین شما نزد خدا، باتقواترین شماست». (حجرات: ۱۳)

خداوند در آیه ای دیگر، تقوا را برترین زاد و توشه (برای سرای آخرت) می داند و می فرماید: «وَتَزَوَّدِوا فَاِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی؛) برای جهان آخرت (توشه بردارید. پس همانا که بهترین زادها، تقواست». (بقره: ۱۹۷)

در بسیاری از آیه های قرآن، به انسان های پارسا و پرهیزکار مژده به روزی و رستگاری در دنیا و آخرت داده شده است. بدین منظور، خداوند متعال در آیه ۱۸۹ سوره بقره و آیه ۱۳۰ سوره آل عمران می فرماید: «وَاتَّقُواللّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون؛ پرهیزکار باشید، باشد که رستگار شوید.» یا در آیه ۱۰۰ سوره مائده، صاحبان خرد و اندیشه را این گونه خطاب قرار می دهد: «فَاتَّقُواللّهَ یا اُولِی الْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ؛ پس تقوا پیشه کنید ای صاحبان خرد، باشد که رستگار شوید».

پیام متن: عنصر تقوا، از مهم ترین عوامل سعادت و رستگاری بشر است و بدون آن، رستگاری ممکن نیست.

پرهیز از سخنان بیهوده؛ از ویژگی های رستگاران زبان منشأ شکل گیری بسیاری از گناهان صغیره و کبیره است. از همین رو، درباره زبان گفته اند: «جِرمش اندک و جُرمش بزرگ است.» همچنین برخی از سخنان اگرچه گناه و معصیت به شمار نمی آیند، از آنجا که بیهوده اند و هیچ سود دنیوی و اخروی در پی ندارند، سبب کدورت قلب و سنگ دلی می شوند. پس مؤمنان هم برای رهایی از گزند گناهان و هم برای در امان ماندن از تیرگی قلب، از سخنان بیهوده و تباه کننده می پرهیزند و حتی در برابر سخنان پوچ و بی ارزش دیگران نیز به شایستگی برخورد می کنند. خداوند متعال در توصیف این گروه از اهل ایمان می فرماید: «وَ اِذا سَمِعُوا بِاللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ؛ و هنگامی که سخن بیهوده ای می شنوند، از آن روی برمی گردانند.» (قصص: ۵۵) در جای دیگر می فرماید: «وَ اِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرّوا کِراما؛ و هنگامی که با بیهوده ای روبه رو می شوند، با بزرگواری از آن درمی گذرند.» (فرقان: ۷۲)

ص: ۱۷۰۹۹

پس در سوره مؤمنون، به چنین انسان هایی مژده رستگاری داده شده است:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُوْمِنُونَ _ وَ الَّذینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ. (مؤمنون: ۱ و ۳)

به تحقیق، مؤمنان رستگار شدند _ آنها که در نمازشان فروتنند _ و آنها که از (کارهای) بیهوده روی برمی گردانند.

همان گونه که گاهی یک سخن ناپخته و ناپسند، اسباب بدبختی انسان را فراهم می کند، کنترل زبان نیز می تواند بستر مناسبی را برای رسیدن به رستگاری ابدی آماده سازد.

پیام متن: با توجه به اینکه بسیاری از گناهان و تیره روزی ها از ناحیه زبان نصیب انسان می شود، مراقبت همیشگی از زبان می تواند در رستگاری انسان تأثیر بسزایی داشته باشد.

انفاق و رستگاری انفاق و دست گیری از محرومان و بیچارگان، یکی از برترین کارهاست که خیر و پاداش فراوان به همراه دارد. خداوند متعال در سوره مبارکه «سجده» نماز شب و انفاق در راه خدا را دو عملی می داند که پاداش آن، از تصور انسان خارج است:

تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ _ فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ أَعْیُنٍ جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ. (سجده: ۱۶ و ۱۷)

پهلوهایشان از بسترها جدا شود (و به نیایش شبانه برخیزند) و با بیم و امید، خدای خویش را می خوانند و از آنچه به آنها روزی کرده ایم، انفاق می کنند. هیچ کس نمی داند چه بسیار نعمت هایی که روشنی بخش چشم است، به عنوان پاداش کارهایشان در عالم غیب برایشان ذخیره شده است.

ص: ۱۷۱۰۰

در آیه ۳۸ سوره مبارکه روم، نیز به اهل انفاق این گونه وعده رستگاری داده شده است:

فَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسْکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ ذلِکَ خَیْرٌ لِلَّذینَ یُریدُونَ وَجْهَ اللّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

پس حق خویشان خود و بیچارگان و در راه ماندگان را بپرداز که این کار برای کسانی که خشنودی خداوند را طلب می کنند، مایه خیر و برکت است و آنها، کسانی هستند که رستگار خواهند شد.

«در این آیه شریفه، دو نکته قابل تأمل وجود دارد: نکته نخست اینکه انفاقی به رستگاری انسان می انجامد که از عنصر «اخلاص» برخوردار و تنها برای کسب خشنودی پروردگار صورت گرفته باشد. نکته دیگر در عبارت «فات ذالقربی حقه» و لفظ «حقه» نهفته است و آن اینکه خویشاوندان، در اموال انسان شریکند و اگر انسان مالی به آنها می بخشد، در حقیقت، حق آنان را ادا می کند و منتی بر گردن آنها ندارد».

پیام متن: رستگاری به آسانی به دست نمی آید. برای رستگار شدن، در کنار ده ها کار نیک باید به فکر تهی دستان نیز بود و به آنها انفاق کرد.

پرهیز از دوستی با دشمنان خدا؛ ویژگی رستگاران یکی از آشکارترین نشانه های دوستی خدا، دوستی با دوستان او و دشمنی با دشمنان اوست. جمع میان محبت خدا و محبت دشمنان خدا در یک دل نیز ممکن نیست. خداوند متعال، مؤمنان را از دوستی با دشمنان خدا برحذر داشته و فرموده است:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ. (ممتحنه: ۱)

ای مؤمنان! دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی نگیرید

ص: ۱۷۱۰۱

و حتی اهل ایمان را به مجهز شدن به ابزار جنگی برای رویارویی با دشمنان تشویق می کند:

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّهِ وَ عَدُوَّكُمْ. (انفال: ۶۰)

برای مبارزه با کافران خود را فراهم کنید و تا آنجا که می توانید، ابزار جنگی و اسبان سواری را برای ترساندن دشمنان خدا و دشمنان خودتان آماده سازید.

خداوند در قرآن کریم، سازش ناپذیری با دشمنان خدا را از ویژگی های بارز رستگاران برشمرده و فرموده است: «لاتَجِدْ قَوما يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَن حادّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَلَوْ كانُوا آباءَهُمْ اَوْ اَبْناءَهُمْ اَوْ اِخْوانَهُمْ اَوْ عَشيرَتَهُمْ... اُولئكَ حِزْبُ اللّهِ أَلا اِنَّ حِزْبَ اللّه هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (مجادله: ۲۲)

ای پیامبر! هرگز مردمی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، چنین نخواهی یافت که با دشمنان خدا و رسول دوستی کنند؛ اگرچه آن دشمنان، پدران و فرزندان و برادران و خویشان آنها باشند... اینان، به حقیقت، حزب خدا هستند. پس بدانید که حزب خدا، رستگاران جهانند.

«این آیه به مؤمنان هشدار می دهد که اگرچه محبت پدران و فرزندان و برادران، بسیار شایسته و نشانه زنده بودن عواطف انسانی است، هنگامی که این محبت، رو در روی محبت خدا و در تقابل با آن قرار گیرد، ارزش خود را از دست می دهد».

پیام متن: یکی از نشانه های دوستان خدا، سازش ناپذیری آنان با دشمنان خداست و در قرآن کریم، به چنین مؤمنانی مژده رستگاری و به روزی داده شده است.

مواظبت بر نماز نگاه اسلام به موضوع نماز، از اهتمام ویژه و جدی به فریضه نماز خبر می دهد. در بسیاری از روایت ها، ترک عمدی نماز، معادل کفر دانسته شده و این عمل مهم عبادی، در هیچ شرایطی تعطیل بردار نیست تا آنجا که حتی برای شخص در حال غرق شدن نیز احکام «نماز غریق» وضع شده است. پروردگار رحمان در قرآن کریم، مؤمنان را به مراقبت همیشگی از امر نماز سفارش می کند و می فرماید:

حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الْوُسْطی وَ قُومُوا لِلّهِ قانِتِینَ. (بقره: ۲۳۸)

بر نمازها(ی پنجگانه) مواظبت کنید، به ویژه نماز میانه و فروتنانه در برابر خدا به نماز بایستید.

باز در جای دیگر، محافظت از نماز را از نشانه های ایمان به آخرت معرفی می کند:

وَ الَّذینَ یُوءْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ یُوءْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ. (انعام: ۹۲)

و کسانی که به آخرت ایمان دارند، به قرآن ایمان می آورند و از نماز خود محافظت می کنند.

خداوند چنین انسان هایی را در زمره رستگاران می داند و می فرماید:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُوءْمِنُونَ ـ الَّذینَ هُمْ عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ. (مؤمنون: ۱ و ۹)

همانا مؤمنان، رستگار شدند... آنها که از نماز خود محافظت می کنند.

از سوی دیگر، به کسانی که زیر بار این امانت بزرگ الهی نمی روند، وعده عذاب دردناک داده می شود:

فی جَنّاتٍ یَتَساءَلُونَ ـ عَنِ الْمُجْرِمینَ ـ ما سَلَکَکُمْ فی سَقَرَ ـ قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ. (مدثر: ۴۰، ۴۱، ۴۲ و ۴۳)

بهشتیان از مجرمان می پرسند: چه چیزی شما را به عذاب دوزخ گرفتار ساخت؟ می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم.

پیام متن: بین نماز و رسیدن به رستگاری ارتباط تنگاتنگی وجود دارد.

یاد خدا و رستگاری انسان می تواند با یاد کرد همیشگی خداوند، شیطان را از صحنه جان خود بیرون و زمینه را برای رستگاری خویش آماده کند. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «ذِکرُ اللّه ِ مَطْرَدَهُ الشَّیطان؛ یاد خداوند، سبب رانده شدن شیطان است».

همچنین خداوند در قرآن کریم، یاد خدا را به عنوان یکی از ابزارهای رسیدن به رستگاری معرفی می کند و می فرماید: «وَاذْکُرُوا اللّه َ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ؛ خدا را فراوان یاد کنید، باشد که رستگار شوید». (جمعه: ۱۰)

ص: ۱۷۱۰۳

پیـام متن: یاد خداونـد، از آنجا که اسـباب خروج هوا و هوس و وسوسه های شـیطانی را از قلب و جان انسان مهیا می سازد، از عوامل مهم رستگاری انسان به شمار می رود.

تزکیه نفس و رستگاری در دو آیه از آیات قرآن کریم، تزکیه نفس، به عنوان یکی از عوامل رسیدن به رستگاری معرفی شده است. در سوره مبارکه شمس، خداوند پس از یازده سوگندی که یاد می کند، می فرماید:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکّاها ـ وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّاها. (شمس: ۹ و ۱۰)

هر کس نفس خویش را پاکیزه ساخت، به یقین رستگار شد و هر کس نفس خود را با گناه آلوده ساخت، زیانکار شد.

همچنین در آیه های ۱۴ و ۱۵ سوره أعلی می خوانیم:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکّی ـ وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّی.

به تحقیق آن که (جانش را) پاکیزه کرد، رستگار شد و نیز کسی که اسم پروردگارش را برد، پس نماز خواند.

بی گمان، خداوند در قلبی مصور دارد که پاکیزه و از ویژگی های ناشایست به دور باشد و چه رستگاری از این بالاتر که جان انسان، پاکیزه و خدا در آن حاضر باشد.

پیام متن: پاک سازی و تزکیه نفس از آلودگی ها و پستی ها، هدف اصـلی بعثت پیامبران و از مؤثرترین عوامل سـعادت مندی و رستگاری اَبَدی است.

صبر، پلی به سوی رسـتگاری جایگاه صبر در آموزه های دین اسـلام، ویژه و ممتاز است و آن گاه که از پیامبر بزرگوار اسـلام درباره ایمان می پرسند می فرماید: «آن، صبر است».

ص: ۱۷۱۰۴

بشارت هایی که خداوند در قرآن کریم به صابران می دهد، نویدهایی امیدآفرین و حرکت بخش است. خداوند متعال در سوره بقره، صلوات و درود و رحمت خویش را نثار صابران می کند و می فرماید: «أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوَاتٌ مِن رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ؛ بر اینان درود پروردگارشان و رحمت او باد.» (بقره: ۱۵۷)

نیز در سوره زمر، به آنان مژده اجر بی حساب می دهد:

إِنَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَیْرِ حِسَابٍ. (زمر: ۱۰)

همانا پاداش شکیبایان، بی حساب و کامل به آنان داده خواهد شد.

صبر تلخ آمد ولیکن عاقبت میوه شیرین دهد پر منفعت پس در آیه ای دیگر، خداوند به صابران مژده «همراهی خود با آنان را» داده است: «وَاصْبِرُوا إِنَّ اللّه َ مَعَ الصَّابِرِینَ؛ شکیبایی پیشه کنید که خدا با شکیبایان است.» (انفال: ۴۶)

بنا بر مفهوم این آیه ها، فرد مؤمن در سایه صبر و استقامت همه جانبه می تواند رستگاری ابدی را برای خویش به ارمغان آورد. خداوند متعال در آیه پایانی سوره آل عمران می فرماید:

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللّه َ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.

ای مؤمنان! شکیبایی و پایداری ورزید و آماده جهاد (و دیگر عبادت ها (باشید و از خداوند پروا کنید، باشد که رستگار شوید.

پیام متن: پیام متن: صابران، در دنیا مشمول عنایت های ویژه الهی و در آخرت در زمره رستگارانند.

کارهای شایسته و رستگاری توفیق بهره مندی از بهشت و رضوان الهی، بدون انجام دادن کارهای شایسته نامکن است. خداوند متعال در این باره می فرماید:

فَمَن کَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحا. (کهف: ۱۱۰)

ص: ۱۷۱۰۵

پس هر که آرزومند دیدار پروردگار خویش است، باید عمل صالح انجام دهد.

در آیه ۶۷ سوره مبارکه قصص نیز عمل صالح را به عنوان یکی از راه های رسیدن به رستگاری برمی شمارد و می فرماید:

فَأَمَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَعَسَى أَن يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ.

پس کسی که توبه کند و ایمان آورد و اعمال شایسته انجام دهد، پس امید می رود که در شمار رستگاران باشد.

تعبیر «عَسی» در این آیه شریفه، ممکن است بیانگر این نکته باشد که این رستگاری، مشروط به ماندگاری و دوام این حالت ها، یعنی توبه، ایمان و عمل صالح است. برخی از مفسران نیز گفته اند: این تعبیر، هنگامی که از شخص کریمی صادر شود، به معنای قطعی بودن مطلب است و از آنجا که خداوند متعال، اکرم الأکرمین است، تعبیر «عَسی» رستگاری قطعی را برای عاملان کارهای شایسته بشارت و نوید می دهد.

پیام متن: انجام دادن کارهای شایسته، از شرط های مهم رسیدن به توفیق دیدار خداوند و یکی از عوامل رستگاری آدمی است.

یادآوری نعمت های الهی و رستگاری دامنه نعمت های الهی به قدری گسترده است که به تعبیر قرآن کریم، به شمارش در نمی آید:

وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّه ِ لاَ تُحْصُوهَا. (نحل: ۱۸)

و اگر نعمت الهی را بشمارید، نمی توانید آن را (چنان که هست) شمارش کنید.

پروردگار رحیم، در آیه های فراوان از قرآن کریم، اهل ایمان را به یادآوری نعمت ها فرا می خواند. برای نمونه در آیه سوم فاطر می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّه ِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللّه ِ، ای مردم نعمت های خداوند بر شما را یاد کنید. آیا غیر از خداوند آفریدگاری هست.

ص: ۱۷۱۰۶

در سوره «الرّحمن» نیز بارها خطر تکذیب نعمت های الهی را گوشزد می کند و می فرماید: «فَبِأَیِّ آلاَءِ رَبِّکَمَا تُکَذِّبَانِ؛ ای گروه جن و انس! کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟»

یادآوری نعمت ها، حس شکرگزاری انسان را برمی انگیزد و توجه انسان را به خالق هستی بخش معطوف می سازد. بدین ترتیب، آثار و برکت های فراوانی به دنبال دارد.

در قرآن کریم، یکی از ثمره های یادآوری نعمت های الهی، سعادت مندی و رستگاری معرفی می شود. خداوند در آیه ۶۹ سوره اعراف در این باره می فرماید: «فَاذْکُرُوا آلاَءَ اللّه ِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ؛ نعمت های خداوند را به یاد آورید؛ باشد که رستگار شوید.»

پیام متن: یادآوری نعمت های خداوندی، یکی از دستورهای مهم قرآن و از عوامل رسیدن به رستگاری ابدی است.

منبع : طوبی – آذر ۱۳۸۶، شماره ۲۴ (به نقل از حوزه نت)

غیرت (۲)

غیرت ۲

غیرت (۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْمَرْءَ یَحْتَاجُ فِی مَنْزِلِهِ وَ عِیَالِهِ إِلَی ثَلَاثِ خِلَالٍ یَتَکَلَّفُهَا وَ إِنْ لَمْ یَکُنْ فِی طَبْعِهِ ذَلِکَ مُعَاشَرَهٌ جَمِیلَهٌ وَ سَعَهٌ بِتَقْدِیرٍ وَ غَیْرَهٌ بِتَحَصُّن.(۱)

امروزه در جوامع اسلامی رواج انواع بی غیرتیها را داریم، در زمینه اقتصاد، خیلی راحت ربا می کنیم؛ در زمینه اخلاق، خیلی راحت مسائل اخلاقی را زیر پا می گذاریم، در نظام خانوادگی مسائل شرع را فراموش می کنیم. تمامی اینها نوعی بی توجهی به دین است؛ و به نوعی بی غیرتی است. نکته ای که اکنون مطرح می کنیم این است که کجا باید غیرت به خرج داد؛ و کجا غیرت ضرورت ندارد و بعد به نقش و ثمرات غیرت در حفظ اجتماع و خانواده و اساساً چه تأثیری غیرت در نظام اجتماعی ایفا می کند و چه کنیم که به غیرت و شکوفایی دینی برسیم، و از کجا باید آغاز کرد؟

۱- (۱). ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ترجمه: غفاری، علی اکبر، ناشر: جامعه مدرسین، نوبت دوم، ۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ ق، ص۳۲۲.

کجا باید غیرت به خرج داد و چه جاهایی باید غیرتمند بود؟

فتوای امام درباره سلمان رشدی یک غیرت دینی است. اگر مقدسات دینی را زیر سؤال برند، بی تفاوت باشی در مسلمان بودن خود باید تردید کنی. اگر کسانی، دین را لگدمال کنند و ما رعایت آنها را در باطلشان کنیم،بی غیرت است. متأسفانه قرابتها و رفاقتها برای بعضی از مردم مهمتر از رضایت خدا ست؛ آنقدر که دست و پا می زنند رفیقشان را از دست ندهند؛ دست و پا نمی زنند امام زمان را از دست ندهند. باید از روش حضرت نوح علیه السلام بهره گرفت؛ یعنی ابتدا نصیحت، اگر در مسیر نیاند

إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ(۱)

دیگر او را رها کرد. متأسفانه برخی دین و ایمانشان را روی فرزندان خود می دهند، از این رو بعضی ها به خاطر فرزندانشان جهنمی می شوند.

باید فرزندان خود را قبل از سن تکلیف آموزش داد تا زیرا در هنگام رسیدن به سن تکلیف، یک شبه با تکالیف دینی مأنوس نمی شوند. پیامبرصلی الله و آله و سلم فرمودند: دخترانتان را وقتی به سن تمیز می رسند نه سن تکلیف، پدران دخترها را در بغل نگیرید و به گرمی فشار ندهید؛ اینها بذر فساد ایجاد می کند.

حدود غیرت کجاست؟

پیغمبر صلی الله و آله و سلم می فرماید:

من الغیره ما یحب الله و منها ما یکره الله،فاما ما یحب فالغیره فی الریبه و اما ما یکره فالغیره فی غیر الریبه.(۲)

پیامبر صلی الله و آله و سلم می فرماید:

۱- (۲). سوره هود،آیه ۴۶.

۲- (۳). کنزالعمال، ج ۳، ص ۵۸۳، ح ۷۶۰۷.

بعضی از موارد غیرت را، خدا دوست می دارد و بعضی را خدا دوست ندارد. اما ما یحب الله فالغیره فی الریبه. در مواردی که احتمال شک می دهید اینجا فساد اخلاقی است، فساد اعتقادی است، فساد اقتصادی است غیرت به خرج دهید.

پیغمبر صلی الله و آله و سلم می فرماید:

غیرتی را که خدا دوست دارد که موارد ریبه است،از موارد مشکوک است. و اما مایکره رسول الله صلی الله و آله و سلم می فرماید بعضی جا هم غیرت خوب نیست؛ هر جا اختلاف هست به این دلیل است که ما دین را نشناخته ایم. یک انسان دیندار در هر عرصه ای از زندگی قرار گیرد خلاف نمی کند.

در مواردی که ما می دانیم طرفمان پاک هست اگر غیرت به خرج دادیم تعصب به خرج دادیم باعث آلوده شدن فرد مقابل می شویم. پیغمبر صلی الله و آله و سلم می فرماید: از مواردی که خدا غیرت را دوست ندارد زمانی است که می دانید طرفتان انسان پاکی است و نباید او را زیر حساب و کتاب کشید.

آثار غیرت

بیان چند مطلب درباره آثار غیرت. اگر جامعه، جامعه غیرتمند شد در تمام ابعاد زندگی اجتماعی، سیاسی، خانوادگی، فردی، اقتصادی غیرت را به خرج داده شود؛این به معنای رضایت خدا ست.

امام صادق علیه السلام می فرماید: خدا غیور است و هر انسان با غیرتی را دوست دارد.

إِنَّ اللَّهَ- تَبَارَکَ وَ تَعَالَی- غَیُورٌ یُحِبُّ کُلَّ غَیُورٍ، وَ لِغَیْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ ظَاهِرَهَا وَ بَاطِنَهَا.(۱)

خدا چون غیرتمند است حرام و فواحش را حرام کرد، اینها غیرت خدا ست. خدای غیور می فرماید: در محضر من گناه نکن، دروغ نگو، معصیت مرتکب نشو. حال اگر در جامعه ای غیرت به کار گرفته شود، آثارش چیست؟

ص: ۱۷۱۸۴

۱- (۴). کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق،کافی(ط- دارالحدیث)، ج۱۱، ناشر: دار الحدیث، نوبت اول، سال ق ۱۴۲۹، ص۲۲۹.

اکنون چند اثر کلی را از دیدگاه علمای علم اخلاق بیان می کنم:

اولین اثر غیرت در زندگی،

در روایات داریم، غیرت نیروی عظیم دفاعی در انسان ایجاد می کند. ما دو نوع دشمن داریم، یک دشمن باطنی و یک دشمن خارجی و ظاهری.

غیرت انسان را در برابر دشمن محافظت می کند. در هشت سال دفاع مقدس مملکت ما به برکت خون شهدا، مجاهدت بسیجی ها، جانبازها، رزمنده ها حفظ شد. زیرا غیرت آنها اجازه نداد آب و خاک و نوامیس این میهن اسلامی، عقاید و منویات دینی این مردم لگدمال دشمن شود.

انقلاب ما ثمره دو چیز بود، توجه به اسلام و وحدت کلمه. توجه به اسلام یعنی غیرت دینی داشتن. اگر انسان در دین خود محکم باشد، او را در برابر دشمن محافظت می کند. از این رو این مملکت تا زمانی مصون است که مردم در مسائل دینی خود غیرت داشته باشند زیرا جایی که غیرت دینی تضعیف شود، دشمن راه نفوذ پیدا می کند.

دوم، مهمتر از دشمن خارجی، دشمن باطنی است.

پیغمبر صلی الله و آله و سلم می فرماید جهاد اکبر است.کسانی که غیرت دینی دارند هوا و هوس آنها را ضربه فنی نمی کند و شیطان آنها را زمین نمی زند.

در روایت داریم با زنان مردم با عفت بر خورد کنید تا با زنان شما با عفت برخورد کنند.(۱) یک مرد با ایمان ناموس مردم را ناموس خود حساب می کند.

ص: ۱۷۱۸۵

۱- (۵). ابن شعبه، حسن بن علی- ترجمه جعفری، بهراد، تحف العقول، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، نوبت اول، ۱۳۸۱ ش، ص ۳۳۸.

امام صادق علیه السلام در فضایل مؤمن می فرماید:

دو صفت از صفات مؤمن این است

بَدَنُهُ مِنْهُ فِی تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِی رَاحَه(۱)

بدین معنی است که مؤمن واقعی بدنش در تعب است؛ آرامش ندارد چون غیرت دارد چون تعهد دارد، نمی تواند درد کسی را ببیند و بی توجه باشد. مردم از او در راحت به سر می برند ولی بدن او از دست او در تعب است؛ یعنی بدن او در خدمت به جامعه است.

بنابراین یکی از آثار مهم غیرت مصون ماندن انسان در برابر دشمن است چه دشمن داخلی و چه دشمن خارجی.

از دیگر آثار غیرت،

رعایت غیرت است که سبب حفظ ارزشهای اخلاقی در جامعه می شود. یکی از ارزشهای اخلاقی نماز است. وقتی غیرت داشته باشیم مساجد ما پر از نمازگزار می شود. نماز باید شاقول باشد، واجبات باید اساس کار باشد. رضایت پروردگار باید اساس باشد.

اگر رعایت غیرت را بکنیم ارزشهای اخلاقی در جامعه توسعه پیدا می کند؛ از جمله ارزشهای اخلاقی اقتصاد سالم است. امروز در اقتصاد ما، در بازار ما، ربا، احتکار و اجحاف غوغا می کند؛ زیرا ایمانها ضعیف است. در بحث اقتصاد داریم ، مستحب است اگر کسی خرج روزانش را در آورد یا تامین است به روی اجناسش نکشد، حال به این مستحبات که عمل نمی شود هیچ عده ای از آن طرف عمل می کنند.

ارزشهای اخلاقی به سبب رعایت نکردن به باورها و غیرت دین اُفت کرده است. اگر ما بخواهیم حریم ارزشهای اخلاقی محفوظ بماند باید رعایت غیرت دینی را بکنیم رضایت الهی را محور قرار بدهیم.

۱- (۶). کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی(ط- الإسلامیه)،ج۲، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، نوبت چهارم، ۱۴۰۷ ق، ص۲۳۱.

نکته دیگر از برکات غیرت دینی،

امنیت جامعه و ریشه کن شدن مفاسد است. هرچه فساد بیشتر امنیت پایین تر .

الْخَائِنُ خَائِف.(۱)

وقتی خیانت کردی امنیت از بین می رود امنیت روانی جامعه از بین می رود. امروز در جامعه اگر کسی به چیزی نیاز دارد؛ گاهی اوقات صدها قسم هم بخورد انسان باور نمی کند زیرا آن غیرتی و واقعیتی که باید در گفتار باشد نیست. از برکات غیرت این است که امنیت جامعه توسعه پیدا می کند و مفاسد ریشه کن می شود.

قرآن در جریان حضرت لوط، قوم ایشان را قومی همجنس باز معرفی می کند همین که اکنون انگلستان و آلمان به آن افتخار می کنند. بشریت در گناه مرز نمی شناسد هر چه گناه کند خراب و خرابتر می شود. دو الی سه مهمان برای حضرت لوط آمد که مهمانها فرشته های زیبا چهره بودند؛ قوم لوط تا مهمان ها را دیدند آمدند در خانه لوط و گفتند ما به مهمانهای شما کار داریم قرآن می فرماید:

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تُخْزُون.(۲)

تقوا پیشه کنید من را نزد مهمانها شرمنده نکنید . چشم گناه و فساد به مهمانهای ما دوختید.

أَ لَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشيدٌ.(۳)

آیا بین شما یک انسان رشید پیدا نمی شود یک آدم با غیرت پیدا نمی شود. قوم لوط بلایی که بر سرشان آمد به خاطر بی غیرتیشان بود. عذاب آمد و همه را نابود کرد. حضرت لوط برای اینکه جلو گناه اینها را بگیرد فرمود من دو دختر دارم آنها را به عقدتان در می آورم که حرام خدا انجام ندهید.

ص: ۱۷۱۸۷

۱- (۷). حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر، نزهه الناظر و تنبیه الخاطر، ناشر: مدرسه الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، نوبت اول، ۱۴۰۸ ق، ص۸۴.

۲- (۸). سوره حجر، آیه ۶۹.

۳- (۹). سورهود، آیه ۷۸.

در روایت داریم اگر برای خـدا از چیزی گذشتیـد خدا بهتر و خوبترش را در حلال به شـما می دهد. برای خدا از یک مشتری بی دین گذشتی، کسی که به مقدسات دینی توهین می کند ، خدا خوبتر و بهترش را از حلال به تو عنایت می کند.

غیرت ۱

غیرت (۱)

یکی از فضائـل اخلاـقی در قرآن، غیرت دینی و یکی از رذائـل اخلاقی بی غیرتی است. تفکیک بین مرز غیرت و بی غیرتی و این که اساساً غیرت چیست و در قرآن در چه مواردی به غیرت اشاره شـده و غیرت چه قدر اهمیت دارد و جایگاه غیرت دینی در روایات و احادیث ما چیست؟ موضوعی است که به آن می پردازیم.

جایگاه غیرت در قرآن و روایات:

لَّئـِن لَّمْ یَنتَـهِ الْمُنَـافِقُونَ وَ الَّذِیـنَ فِی قُلُـوبِهِم مَّرَضٌ وَ الْمُرْجِفُـونَ فِی الْمَـدِینَهِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِـمْ ثُـمَّ لَـا یجُاوِرُونَـکَ فِیهَـا إِلَّا قَلِیلًـا* مَّلْعُونِینَ أَیْنَمَا ثُقِفُواْ أُخِذُواْ وَ قُتِّلُواْ تَقْتِیلًا* سُنَّهَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْاْ مِن قَبْلُ وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِیلًا.(۱)

رسول ما اگر منافق ها افرادی که نفاق دارنـد، دشـمنان دین اند، و کسانی که در قلبشان مرض است، یعنی افراد لاابالی، بی بند و بار و افراد هوسـران، وَ الْمُرْجِفُونَ فِی الْمَـدِینَهِ و آنهایی که در صـدد ایجاد آشوب و بلوا و فساد در شـهر هسـتند اگر این سه دسته دست از کارشان بر نداشتند، ما تو را امر می کنیم که بر علیه اینها اقدام کنی. این غیرت دینی است.

اگر ببینیم به دین دارد توهین می شود بی تفـاوت باشـیم؛ مسـلمان نیستیم. اگر ببینم که به خـدا دارد اهانت می شود و سـکوت کنیم؛ انسان بی غیرتی هسـتم. بعضـی ها می گویند شـما چه کار دارید که فلانی کفر می گوید، اگر کفر دیگران را بشنویم و کاری از دستمان بر بیاید و نکنیم، باید در اسلام خودمان تجدید نظر بکنیم.

۱- (۱). سوره احزاب، آیات ۶۰-۶۲.

مطرح کردن خشونت در اسلام

کسانی بر این عقیده اند که اگر کسی مرتکب قتل شد، نباید او را کشت، زیرا با کشتن او مرتکب جنایت شده اید.

پیامبر اسلام(ص) تا آنجا که جا داشت با این منحرفین کنار آمد و با آنها مدارا کرد، خدا به پیامبر فرمود اگر منافقین دست از کارهایشان برنداشتند، تبعیت نکردند با اینها برخورد کن و از مدینه بران.

اگر دشمن از دیوار منزل شما بالا رود و بخواهد منزل شما را به یغما برد، می نشینید و به او نگاه می کنید به این می گویند آدم خوب یا برخوردمی کنید.

تمام قوانین اسلام در راستای کنترل خشونت است اگر ما امروز در جامعه اسلامی هم خشونت می بنیم به علت عمل نکردن به احکام اسلام است.

یکی از راهکارهای جامعه پاک داشتن، سالم سازی چهره جامعه است؛ اگر چهره اجتماع ما سالم نیست علل مختلفی دارد و افراد مختلفی مسئولند تا چهره جامعه سالم نشود.

نسبت به حجاب، نماز و اخلاق اسلامی باید غیرت دینی داشت، اصلاً منشأ اول غیرت، اول غیرتمند هستی، خدا ست، اولین غیور در نظام هستی پیغمبر است و پیامبر می فرماید: از من غیرتمندتر خدا ست. علت این که حلال را حلال کردند و حرام را حرام، غیرت خدا ست. خدا اگر می گوید عمل منافی عفت حرام است بر می گرد به غیرت الهی.

امروز می گویند

در اسلام آزادی نیست، اصلاً تعریف اسلام یعنی تسلیم خدا بودن. کسی که تسلیم خداست، آزاد از شیطان است. برخی فکر می کنند آزادی یعنی هر کاری دلتان می خواهد بکنید، هر فسادی را دلتان خواست انجام دهید. این عین اسارت است. آزادی در قالب دین یعنی تسلیم خدا بودن، آزاد از شیطان بودن. کسی که می گوید من آزاد از خدا هستم یعنی با خدا بیگانه ام و تسلیم شیطانم این محترم نیست؛ مسلمان جانش،مالش محترم است کسی که بر علیه مسلمین شیطنت می کند دیگر احترام ندارد.

ص: ۱۷۱۸۹

حضرت یوسف(ع) پس ازآن ماجرهای که داشتند سر از زندان مصر درآورد قرآن می فرماید حضرت یوسف(ع) قبل از زندانی شدن این را گفت

قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنی إِلَیْه(۱)

خدایا زندان برای من بهتر از این کاری که زلیخا از من می خواهد است. این غیرت است خدایا حاضرم زندانی شوم ولی حاضر نیستم گناه کنم. حضرت یوسف(ع) زندانی شدن را به جان می خرد ولی بی غیرتی را نه

وَ إِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَ أَکُنْ مِنَ الْجاهِلین(۲)

حضرت یوسف عرض می کند خدایا اگر کمک نکنی و کید آنها را از من دفع نکنی اینها بسیج شدند که من را به گناه بکشند، اگر مرا یاری نکنی و کید آنها را دفع نکنی من هم به اینها گرایش پیدا می کنم.

این نکته در این کلام است که انبیاء هم در پاکی خودشان وابسته به خدا هستند.

پیامبر و ائمه در دعاهایشان از خدا تقاضا می کردند پروردگارا! لَا تَکِلْنِی إِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ أَبَدا خدایا به چشم بر هم زدن من را به حال خود رها نکن. یوسف با آن عظمت در آن امتحان سخت زلیخا سر بلند بیرون می آید به خدا عرض می کند که خدایا اگر دستم را نگیری من هم مثل آنها می شوم، من هم آلوده می شوم، من هم مثل آنها گمراه می شوم..

وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلیَ جُیُوبِهِنَّ وَ لَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ ءَابَائهِنَّ أَوْ ءَابَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنیِ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنیِ أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائهِنَّ أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِینَ غَیرِْ أُوْلیِ الْارْبَهِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْ یَظْهَرُواْ عَلیَ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَ لَا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ مَا یخُْفِینَ مِن زِینَتِهِنَّ (۳)

ص: ۱۷۱۹۰

۱- (۲). سوره یوسف،آیه ۳۳.

۲- (۳). سوره یوسف،آیه ۳۳.

۳- (۴). سوره نور، آیه ۳۱.

خانمها وقتی راه می روند باید غیرتمندانه را بروند، با راه رفتنشان نظر نامحرمان را به خود جلب نکنند. قرآن می فرماید رسول ما به زنها بگو لَا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ راه می روید طوری راه بروید که آنچه در پاهایتان است صدا بکند که مردها بفهمند زن دارد حرکت می کند.

ارزش و ضدارزش

امروز ارزش شده ضد ارزش، سلامت شده بیماری، بیماری شده سلامت. قرآن می فرماید به گونه ای باشید که کسانی که مرض دارند به شما طمع نکنند. در جای دیگر داریم حتی در صحبت کردن

فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِهِ مَرَضٌ(۱)

طوری حرف نزنید که کسانی که در قلبشان مرض هست به شما طمع کنند. از این چند آیه قرآن استفاده می شود که مسلمان باید غیرت دینی داشته باشد.

اسلام می گوید غیرتمند عمل کنید اما معنای غیرت چیست، حد و مرزش کجا ست. چند روایت تقدیم کنم. اول معنای غیرت چیست غیرت یعنی دفاع شدید از عِرض، آبرو، مال،دین، مملکت، و آئین.

اسلام می فرماید صلح کردی به مسائل اسلامی اهمیت ندادی مسلمان نیستی.

مَنْ أَصْبَحَ لَا یَهْتَمُ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِینَ فَلَیْسَ مِنْهُم (۲)

از این رو غیرت یعنی دفاع شدید از مجموعه اماناتی که خدا به شما داده است.

امام صادق(ع) می فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ- تَبَارَکَ وَ تَعَالی- غَیُورٌ یُحِبُّ کُلَّ غَیُورٍ

خدا با غیرت است و با غیرت را دوست می دارد.

وَ لِغَیْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ: ظَاهِرَهَا وَ بَاطِنَهَا.

ص: ۱۷۱۹۱

۱- (۵). سوره احزاب،آیه ۳۲.

۲- (۶). کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی(ط- الإسلامیه)، ج۲، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، نوبت چهارم، سال ۱۴۰۷ ق، ص۱۶۴.

امام صادق(ع) می فرمایند به خاطر غیرت خدا ست که خدا فواحش را حرام کرد. جای دیگر حضرت می فرماید:

إِذَا لَمْ یَغَرِ الرَّجُلُ، فَهُوَ مَنْکُوسُ الْقَلْب (۱)

اگر مردی غیرت نداشت قلب او وارونه ست. اگر قلب کسی وارونه شد دیگر موعظه در آن اثر نمی کند.

رسول خدا (ص) فرمود:

کَانَ إِبْرَاهِیمُ غَیُوراً وَ أَنَا أَغْیَرُ مِنْهُ وَ جَدَعَ اللَّهُ أَنْفَ مَنْ لَا یَغَارُ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُسْلِمِینَ.(۲)

ابراهیم صلوات اللّه علیه غیور بود و من از وی غیورترم خداوند دماغ مؤمنی را که غیور نباشد خرد می کند.(۳) یعنی غیرت من از ابراهیم خلیل الرحمان بیشتر است. رسول الله می فرماید:

وَ اللَّهُ أَغْیَرُ مِنِّی (۴)

خدا از من با غیرت تر است. و خدا انسان غیرتمند را دوست می دارد

آقا امام حسین (ع) روز عاشورا وقتی افتاد در گودی قتلگاه و این نامردها حمله کردند به طرف خیمه ها حضرت نگاهی کردند دیدند دشمن دارد به سمت زن وبجه ها هجوم می آورد، فرمودند:

وَیْلَکُمْ یَا شِیعَهَ آلِ أَبِی سُفْیَانَ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دِینٌ وَ کُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَکُونُوا أَحْرَاراً فِی دُنْیَاکُمْ هَذِه (۵)

ص: ۱۷۱۹۲

۱- (۷). کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی(ط- دارالحدیث)، ج۱۱، ناشر: دار الحدیث، نوبت اول، سال ۱۴۲۹ق،ص ۲۲۹.

۲- (۸). کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی(ط- الإسلامیه)، ج۵، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، نوبت چهارم، سال ۱۴۰۷ ق، ص ۵۳۶.

۳- (۹). طبرسی، علی بن حسن- عطاردی قوچانی، عزیز الله، مشکاه الأنوار، ترجمه عطاردی،ناشر: عطارد، نوبت اول، سال ۱۳۷۴ ش، ص ۲۲۱.

۴- (۱۰). ابن طاووس، علی بن موسی، الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف،ج۱، ناشر: خیام، نوبت اول، سال ۱۴۰۰ ق، ص۲۲۳.

۵- (۱۱). ابن طاووس، علی بن موسی- فهری زنجانی، احمد، اللهوف علی قتلی الطفوف / ترجمه فهری، ناشر: جهان، نوبت اول، ۱۳۴۸ ش، ص ۱۲۰.

وای بر شما ای پیروان ابوسفیان اگر به قیامت اعتقاد ندارید اگر دین ندارید مرد باشید. در زندگی غیرت داشته باشید تا من حسین هستم، به زن و بچه حسین دست درازی نکنید.

حضرت زینب(س)

در این چهل روز اسارت هیچگاه از گرسنگی، کتک خوردن، تازیانه خوردن، سرزنش کردن، پای برهنه دویدن بچه ها و شهادت گله نکرد. اما در دو جا حضرت زینب گله کرد یک در مجلس ابن زیاد و دیگری در مجلس یزید و هر دو جا برای حجاب بود گله زینب این بود یزید حیا نمی کنی ناموس خودت را پشت پرده نشاندی و دختران پیغمبر و امیرالمومنین در جلو نامحرم. آنچه آتش به دل زینب زده است حریم شکنی دشمن است. والا شهادت را حضرت زینب زیبایی می داند.

ابو عبیده حذّاء، از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود:

اسیرانی نزد پیامبر آوردند، او دستور داد که همه را بکشند ولی از میان آنها یک نفر را آزاد کرد. آن مرد گفت: ای پیامبر خدا، چگونه از میان آنها مرا آزاد کردی؟ فرمود: جبرئیل از سوی خداوند به من خبر داد که در تو پنج خصلت است که خدا و پیامبرش آنها را دوست دارند: غیرت شدید بر خانواده ات و سخاوت و اخلاق نیکو و راستگویی و شجاعت. چون آن مرد این سخن را شنید مسلمان شد و اسلام نیکویی یافت و همراه با پیامبر خدا (ص) به سختی جنگید تا شهید شد.(۱)

حال کجا باید غیرت به خرج داد؟ در حدیث از امام صادق(ع) داریم آنجایی که جنبه ریب است غیرت به خرج دهید جایی که می بینید مسیر گناه است، باید غیرتمند بود اما بعضی تغایر به خرج می دهند یعنی زیاده روی می کنند. گاهی مواقع ما مرز غیرت را نمی دانیم، زیاده روی می کنیم. تغایر یعنی افراط در غیرت.

ص: ۱۷۱۹۳

۱- (۱۲) ابن بابویه، محمد بن علی- جعفری، یعقوب،الخصال، ج۱، ناشر: نسیم کوثر، نوبت اول، سال ۱۳۸۲ ش، ص۴۱۱.

حضرت علی (ع) می فرماید:

إِیَّاکَ وَ التَّغَایُرَ فِی غَیْرِ مَوْضِعِ الْغَیْرَهِ فَإِنَّ ذَلِکَ یَدْعُو الصَّحِیحَهَ مِنْهُنَّ إِلَی السَّقَم.(۱)

حسن جان بپرهیز از غیرت زیادی به خرج دادن در غیر جای خودش کسانی که تغایر به خرج می دهند سالم را بیمار می کنند. و فردی را که پاک است به گناه می اندازند.

خمس (۱)

خمس

خمس

در سوره انفال آیه ای است که صریحاً در آن موضوع خمس مطرح شده است و شأن نزول این آیه به بعد از اتمام جنگ بدر برمی گردد، جنگ بدر اولین جنگی که مسلمین در آن با کفار روبرو شدند نزول این آیه بعد از اتمام جنگ بدر و به سبب اختلافی است که بین بخشی از مسلمانان در تقسیم غنائم جنگی رخ داد. پس از پایان جنگ در توزیع غنائم و تقسیم آن اختلافی بین مسلمانها واقع شد. و این آیه نازل گردید:

وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینِ وَ ابْنِ السَّبیلِ إِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلی عَبْدِنا یَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ.

۱- (۱۳). کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی(ط- الإسلامیه)، ج۵، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، نوبت چهارم، سال ۱۴۰۷ ق، ص ۵۳۷.

(۷). سوره توبه، آیه ۶۰.

(۸). مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی- روحانی علی آبادی، محمد، زندگانی حضرت زهرا علیها السلام(ترجمه بحار الأنوار)، ناشر: انتشارات مهام، نوبت اول،۱۳۷۹ ش، ص۶۹۷.(۹).سوره طلاق،آیات ۲،۳.

در این آیه قرآن می فرماید:

رسول ما به مسلمانها بگو

وَ اعْلَمُوا بدانید أَنَّما غَنِمْتُمْ ... شیء

هر چیزی که شما منفعتی از آن نصیبتان شد و غنیمتی به شما رسید خمسش را بپردازید، وخمس آن باید شش قسمت بشود. یک حق خداوند و لِلرَّسُولِ حق پیامبر وَ لِذِی الْقُرْبی حق منسوبین پیامبر که این را هم عرض خواهیم کرد که چه کسانی هستند و وَ الْیَتامی کدام یتیم؟ وَ الْمَساکِینِ کدام مسکین؟ و وَ ابْنِ السَّبِیلِ که ششمین مورد است. یعنی بیست درصد منافع کسب را بین این شش مورد تقسیم کنید. حال سه قسمت تحت عنوان سهم مبارک امام مطرح است و سه قسمت هم تحت عنوان سهم سادات . اگر منفعتی نصیب شما شد تقسیم کنید و خمسش را در این موارد بدهید

إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ

اگر به خدا ایمان دارید. در جنگ بدر مسلمان ها در یک قلت و از نظر وضعیت نظامی و نفرات عدّه و عُدّه در اقلیت، و کفار در اکثریت. از این رو کسانی که در صف اسلام ایستادن واقعاً مسلمان بودند و کفار در طرف دیگر و در جنگ بدر فرق بین حق و باطل تمیز داده شد

یَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعان

روزی که دو جمعیت با هم التقاء پیدا کردن.

اهمیت این نکته در این است که

نشانه ایمان فقط ادعای ایمان نیست، کسی بگوید من نماز شب می خوانم من مؤمن هستم، قرآن را قبول دارم اهل بیت را قبول دارم حتی نشانه ایمان حضور در جبهه هم نیست. گروهی در زمانی یک در جبهه حاضرند اما به مقاصد دیگر، قرآن در این آیه شریفه پرداخت دین واجب را نشان ایمان نام می برد؛ دقت کنید، قرآن می فرماید

إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلى عَبْدِنا

اگر ایمان دارید به خداوند و به قرآن و به پیغمبر خمستان را بدهید. این آیه برای کسانی است که در جنگ بدر شرکت کردند. خداوند به مجاهدین فی سبیل الله جنگ بدر را می فرماید: اگر راست می گوید ایمان دارید خمستان را بدهید بدر آمدن هنر نیست ادعای اینکه پیغمبر ما رسول الله است هنر نیست؛ اگر تبعیت از خدا می کنید در عمل باید نشان بدهید

إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ

اگر ایمان دارید از آن منافعی که بدست آوردی خمسش را بپرداز.

پیغمبر فرمود:

یا علی وقتی دیدی مردم به مستحبات می پردازند تو به واجبات بپرداز.

إذا رأیت النّاس یشتغلون بالفضائل فاشتغل أنت باتمام الفرائض.(۲)

واجبات را انجام بدهید اگر انجام دادی و توفیق پیدا کردی مستحبات را انجام بدهید.

مواردی که مشمول خمس می شود شامل: منفعت کسب، معدن، گنج، مال مخلوط به حرام، برای تطهیرش باید خمسش را بدهید، جواهر و گوهرهای که به واسطه غواصی افراد بدست می آورند، غنائم جنگی و زمینی که کافر از مسلمان بخرد.

در قرآن آیاتی است که در رابطه با موضوع خاصی است اما آیه عمومیت پیدا کرده است و در مصادیق مختلفی از این نموونه در قرآن است:

وَ أَقیمُوا الصَّلاهَ(۳)

نماز بخوانید. صریح نماز آیات را در قرآن نداریم، و این در حالی است که شیعه و سنی معتقد به نماز آیات هستند. نماز آیات را از سنت، از روایات استخراج کرده اند

وَ مَا ءَاتَئکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَئکُمْ عَنْهُ فَانتَهُواْ وَ اتَّقُواْ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقَاب(۴)

این یک دستور کلی است که هر چه پیغمبر می فرماید بگیرید و هر چه پیغمبر نهی می کند ترک کنید؛ اما این آیه مورد نزولش به اتفاق شیعه و سنی نسبت به پیروی از دستور پیامبر اکرم در خصوص فیء غنائمی که مسلمانها از کفار بدون زحمت می گرفتند. قرآن می فرماید: هر چه پیغمبر فرموده است عمل کنید. آیه عمومیت پیدا کرد در تمام زوایای زندگی مسلمانان یعنی در هر مسأله ای پیغمبر هر چه فرمود شما باید تابع او باشید. در آیه دیگری می فرماید:

لا تُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلاّ وُسْعَها(۵)

از این آیه استفاده می شود که، کسی که توانایی ندارد، تکلیفی هم ندارد، یکی از شرایط تکلیف توان فرد است اما نزول این آیه نسبت به زنان شیرده است اما جریان پیدا کرد در تمام مصادیق به عنوان حکم کلی و عدم تکلیف به مالا یطاق. آیه خمس نزولش بعد از جنگ بدر بود ولی عمومیت پیدا کرد در تمام مواردی که مصادیق خمس بر آنها مترتب می شود.

حال اشاره ای به تقسیمات خمس می کنیم.

قرآن خمس را شش قسمت می کند:

حق خداوند، حق پیامبر، حق ذوالقربی، حق یتیم، حق مسکین، حق ابن السبیل. حق خداوند و حق پیامبر و حق ذوالقری اینها می آید در دایره سهم مبارک امام علیه السلام. خداوند حقی را معین فرموده که این حق را در اختیار ولی خودش رسول، و امام معصوم قرار می دهد. ذوالقربی چه کسانی هستند ذوالقربی منسوبین پیغمبرند اما نه همه منسوبین بلکه ائمه ذو القربی هستند؛ یعنی آقا امیرالمؤمنین، امام حسن مجتبی و... امروز ذوالقربی وجود مقدس امام عصر عج الله است پس عموم سادات در ذوالقربی نیستند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

ذوالقربی ما اهل البیتیم(۶)،

ما هستیم که ولایت الهی خدا به عهدی ماست؛ پس نیمی از این خمس متعلق به این سه حق است و نیم دیگر مربوط به مساکین، ابن سبیل و یتامی از سادات محترم نه غیر سادات.

چرا خدا برای سادات حق ویژه ای قرار داده است؟ خداوند در قرآن سهم سادات را به سه گروه از سادات متعلق می داند سیدی که مسکین است؛ فقیری که وضع مالی و اقتصادی او دچار بحران شده است و یا یتیمی که سرپرست ندارد و ابن السبیل وضعش خوب است اما در سفر اموالش را برده اند و گرفتار شده و پولی ندارد. خداوند دو صندوق معین کرده است برای فقرای جامعه، یک صندوق زکات و دیگری صندوق خمس است. زکات را برای فقراء غیر سید و خمس سهم سادات و فقرا سید است. نیاز فقرای غیر سید را از پول زکات تأمین می کنند و فقرای سید را از پول سهم سادات تأمین می کنند. هیچ تبعیضی نیست از این رو زکات برای سادات حرام است.

ص: ۱۷۱۹۸

یک تفاوت عمده ای زکات با خمس دارد.

زکات صرف اموال عمومی مردم هم می شود از این رو افراد خودشان نیز می توانند زکاتشان را بدهند. هشت مورد زکات را خداوند در قرآن(۷) نام می برد، که این زکات ها را می شود صرف ساخت مسجد، راه سازی، پل سازی، حسینیه و ... کرد؛ می توان صرف ساخت اموال عمومی در جامعه کرد. مسأله خمس مربوط به حکومت اسلامی است این اشتباهی که بعضی از مردم می کنند بعضیها می روند خودشان خمس را می دهند؛ خمس جزء مناصب فقیه است و بدون اذن فقیه کسی نمی تواند تصرف در خمس کند. از این رو بعضی ها می گویند من خمس خودم را خودم می دهم. زکات جزء اموال عمومی است می توانید بروید و بدهید با مسئولیت خودتان ولی خمس اینگونه نیست. خمس از مناصب حکومت اسلامی است در زمان ظهور امام باید عرضه به امام بشود و در زمان غیبت باید زیر نظر فقیه جامع الشرایط، مرجع تقلید یا نمایندگان محترم مرجع شما به مصارف شرعیه خودش برسد.

نکته دیگری در رابطه با خمس

آثار و فوائد دنیوی و اخروی خمس است. اصلاً خمس برای پول دار شدن است یکی از برکات انفاق مالی، خوب شدن وضع مالیتان است. شخصی خدمت پیامبر رسید و عرض کرد یا رسول الله وضعم خوب نیست پیغمبر فرمودند برو صدقه بده و انفاق کن، دوباره فردا آمد یا رسول الله وضعم خوب نیست. چه کار کنم گفتند برو صدقه بده روز سوم آمد رسول الله فرمودند می دانم وضعت خوب نیست برو صدقه بده اگر چیزی هم نداری چیزی قرض بگیر و در راه خدا بده، ده برابر به تو می دهد.

ص: ۱۷۱۹۹

در بحث زکات فاطمه می فرماید:

الزَّکَاهَ تَزْکِیَهً لِلنَّفْسِ، وَ نَمَاءً فِی الرِّزْق.(۸)

خداوند می فرماید:

وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً *وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ.(۹)

نمی توانی حساب کنی چگونه مالت افزایش می یابد زیرا قرآن می فرماید لا یَحْتَسِبُ اگر می توانستی حسابش را بکنی نمی فرمود لا یَحْتَسِبُ. اگر کسی لذت پول خرج کردن برای خدا را چشید دیگر لذت تکاثر اموال برایش لذت نیست، این جزء منافع هم دنیا ست و هم آخرت. زندگی ها پاک می شود تربیت ها صالح می شود. از برکات و آثار ارزشمند مال پاک و خمس داده است. خمس ضمانت نامه اجرایی خدا ست برای حفظ اموال.

دنیا و آخرت (۸)

حب دنیا

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

حب دنیا

«سَیِّدِی أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْیا مِنْ قَلْبِی» (دعای ابوحمزه ثمالی)

ایجاد انگیزه(۱)

روزی جابر بن عبدالله انصاری خدمت امام علی (ع) بود و آه عمیقی کشید. امام (ع) فرمودند: گویا برای دنیا، این گونه نفس عمیق و آه طولانی کشیدی؟

جابر عرض کرد: آری به یاد روزگار و دنیا افتادم و از ته قلبم آه کشیدم. امام فرمودند: ای جابر! تمام لذت ها و عیش ها و خوشی های دنیا در هفت چیز است: «خوردنی ها» و «آشامیدنی ها» و «شنیدنی ها» «بوئیدنی ها» و «آمیزش جنسی» و «سواری» و «لباس»

اما لذیذترین خوردنی عسل است که آب دهان حشره ای به نام زنبور است؛

گواراترین نوشیدنی ها آب است که در همه جا فراوان است؛

بهترین شنیدنی ها غناء و ترنم است که آن هم گناه است؛

لذیذترین بوئیدنی ها بوی مشک است که آن خون خشک و خورده شده از ناف یک حیوان (آهو) تولید می شود؛

عالی ترین آمیزش، با همسران است و آن هم نزدیک شدن دو عضو پست است؛

بهترین مرکب سواری اسب است که آن هم (گاهی) کشنده است؛

بهترین لباس ابریشم است که از کرم ابریشم به دست می آید.

دنیایی که لذیذترین متاعش این طور باشد، انسان خردمند برای آن آه عمیق نمی کشد!

جابر گوید: «فَوَ اللَّهِ مَا خَطَرَتِ الدُّنْیا بَعْدَهَا عَلَی قَلْبِی؛

سوگند به خدا بعد از این موعظه، دنیا در قلبم راه نیافت.»(۲)

متن و محتوا

عالم دنیا، یکی از عوالمی است که خداوند متعال بنا به مصلحت و از روی حکمتش در سر راه انسان قرار داده است.

این عالم را هیچ کسی بهتر از خداوند نمی شناسد. خداوند نظام دنیا را «نظام راستین»(۱) و «نظام حق»(۲) می داند و در آیاتی به موجودات و مخلوقات این عالم از جماد و نبات و حیوان گرفته تا خورشید و ماه و شب و روز، سوگند یاد می کند.(۳) این نشان دهنده ارزش و اعتباری است که خدا برای آن ها قائل است.

خداوند متعال در آیه ای ما را به سوی بهره بردن از دنیا راهنمایی کرده است:

«وَ لا تَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ(۴)؛ و سهم خود را از دنیا فراموش مکن، و هم چنان که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن.»

ص: ۱۷۲۰۱

۱- (۳) . ص/۲۷: «وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما باطِلًا»

۲- (۴) . ابراهیم/۱۹: «اَلَم تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ»

۳- (۵) . سوره شمس؛ سوره تکویر و ...

۴- (۶) . قصص/۷۷.

پیامبر اسلام (ص) دنیا را مزرعه آخرت معرفی کرده که انسان می توانـد با کشت در این مزرعه در زمان نیاز برداشت کنـد و استفاده کند. «الدُّنْیا مَزْرَعَهُ الْآخِرَه»(۱)

برخی از روایات بر استفاده از لحظه به لحظه این عالم، حتی تا لحظه مرگ از دنیا و نعمت های آن سفارش کرده انـد. «اعْمَلْ لِدُنْیاکَ کَأَنَّکَ تَعِیشُ أَبَداً(۲)؛ برای دنیای خود چنان کار کن که گویی همیشه زنده خواهی ماند.»

بنابراین اصل وجود عالم دنیا مورد پسند و بر اساس ضرورت و حکمت الهی و هدف خلقت شکل گرفته است.

از سوی دیگر، دوستی نسبت به دنیا و متعلقات آن، از فطرت درونی انسان سرچشمه می گیرد و همین محبت فطری، زمینه ای برای کار و تلاش و تحرک در زنـدگی می شود، از این رو، محبت فطری و ابتدایی نسبت به دنیا و متعلقات دنیایی نهی نشده است.

از طرفی نیز دنیا، عالمی پر زرق و برق است که هر گوشه ای از آن، دل می برد، دیدگان را به خود مشغول می دارد و انگیزه هـای مختلف را در درون آدمی بیـدار می کنـد، تا در کشاکش این انگیزه ها و درخشش این زرق و برق ها و چهره های دل انگیز و دلربا، افراد را فریب دهد.

از این رو در بیان قرآن و روایات، دنیا به دو قسم تقسیم شده است: دنیای «مذموم» و دنیای «ممدوح».

قرآن در آیـات متعـددی، زنـدگی دنیـا را عامل غرور و فریب می دانـد و به انسان هشـدار می دهـد تا متاع و زرق و برق های فریبنده این جهان او را غافل نکند.»(۳) گاه زندگی دنیا به «لعب و لهو» توصیف شده است.(۴)

ص: ۱۷۲۰۲

۱- (۷) . مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۸۳.
۲- (۸) . مستدرک الوسائل و مستبط المسائل، ج ۱، ص ۱۴۶.
۳- (۹) . حدید/۲۰: «وَ مَا الْحَیاهُ الدُّنْیا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُورِ» و لقمان/۳۳: «فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاهُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُور»
۴- (۱۰) . محمد/۳۶: «إِنَّمَا الْحَیاهُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْو»

از نظر اسلام، رابطه با دنیا نهی شده و آنچه اسلام در تعلیمات خود مبارزه ای بی امان با آن دارد، «وابستگی» و «علاقه شدید» به دنیا و مظاهر آن است. زیرا اگر رابطه و علاقه بین انسان و دنیا به صورت وابستگی انسان و طفیلی بودنش درآید، موجب محو و نابودی تمام ارزش های عالی انسان می گردد و پیامدهای شوم و ناگواری را هم در جنبه فردی و هم از جنبه اجتماعی در پی دارد.

پیامبر اسلام (ص) مردم را در رابطه با دنیا دو گروه معرفی کرده است:

«اَلدُّنیا دارُ بَلاءٍ وَ مَنزِلُ بُلغَهٍ وَ عَناءٍ قَد نَزَعَتْ عَنها نُفُوسُ السُّعَداءِ وَ انتَزَعَت بالْکُرهِ مِن أیدِی الْأشْقیاءِ فَأَسعَدُ النّاسِ بِها أرغَبُهُم عَنها و أشقاهُم بِها أرغَبُهُم فیها(۱)؛

دنیا سرای بلا و گرفتاری و محل گذران زندگی و زحمت است: خوشبختان از آن دل کنده اند و بدبختان آن را به زور می گیرند؛ پس خوشبخت ترین مردم، بی میل ترین آنان به دنیا و بدبخت ترین مردم، مایل ترین آنان به دنیاست.»

امام سجاد (ع) در دعای ابوحمزه ثمالی این چنین از خدا رهایی از حب دنیا را طلب می کند:

«سَیِّدِی أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْیا مِنْ قَلْبِی وَ اجْمَعْ بَیْنِی وَ بَیْنَ الْمُصْطَفَی وَ آلِهِ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَ خَاتَمِ النَّبِیِّینَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه؛

ای آقای من! محبت دنیا را از دلم بیرون کن، و میان من و مصطفی پیامبرت و خاندانش، بهترین برگزیدگان از آفریدگانت و پایان بخش پیامبران محمّد (درود خدا بر او و خاندانش) جمع کن!»

بنابراین عالم دنیا، ذاتاً عالم فساد تباهی و شر نیست، بلکه افراط در علاقه و دوستی با دنیا مذموم است و باید به دنبال راه هایی برای رهایی از حب دنیا باشیم.

۱- (۱۱) . بحارالانوار، ج۷۴، ص ۱۸۵.

عوامل رهایی از حب دنیا

الف) شناخت خود و رابطه انسان با جهان

انسان بایـد خود را به خوبی بشـناسد و بدانـد موجودی است، آسـیب پذیر که فاصـله میان مرگ و زندگی او بسـیار کم است، امروز سالم است و پرنشاط، فردا ممکن است گرفتار سـخت ترین بیماری ها یا اندوه بارترین مصایب گردد، امروز قوی و غنی و قدرتمنـد است، فردا ممکن است از ضـعیف ترین و فقیرترین افراد باشد و نمونه های آن صـفحات تاریخ بشـریّت را پر کرده است.

از طرف دیگر انسـان بایـد بدانـد در قلب و دل او محبت دو نفر جمع نمی شود؛ و دل او ظرفیت و قابلیت همزمان محبت دنیا و محبت خدا را ندارد. در قرآن چنین آمده:

«ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فی جَوْفِه(۱)؛

خداوند برای هیچ کسی دو دل در درونش نیافریده است.»

علاوه بر شـناخت های گذشته، انسان باید بداند برای عالم دنیا خلق نشده و زندگی او در عالم دنیا، همچون عبور از پلی است برای رسـیدن به مقصد اصلی که عالم آخرت است و علاقه شدید به دنیا و مظاهر آن، انسان را از آخرت و سرای ابدی باز می دارد. او باید بفهمد هر نفسی که می کشد، قدمی به سوی مرگ نزدیک تر می شود.

حضـرت علی (ع) در نامه ای خطاب به فرزنـدش امام حسن(ع) چنین می نویسد: «پسـرم! بدان که تو برای آخرت آفریده شده ای نـه برای دنیـا، و برای رفتـن نـه مانـدن، و برای مرگ نه زنـدگی جـاودانه، که هرلحظه ممکن است از دنیـا کـوچ کنی و به آخرت درآیی.»(۲)

همه سود دنیا زیان است و بس　　　جهان است از بهر مؤمن قفس

ص: ۱۷۲۰۴

۱- (۱۲) . احزاب/۴.

۲- (۱۳) . نهج البلاغه، نامه ۳۱.

به مردن رها گردد از بند خویش بود نوش در آخرت جای نیش(۱)

حکایت:

روزی بهلول در وسط پلی نشسته بود. از قضا هارون الرشید از آنجا می گذشت. بهلول با بی اعتنایی، سرش را پایین انداخت! آنگاه که هارون الرشید نزدیک وی رسید، گفت: ای بهلول دیوانه! چرا وسط پل نشسته ای و راه را بسته ای؟ از اینجا برخیز!

بهلول در جواب او گفت: ای هارون! این حرف ها را به خودت بگو که این چنین روی پل قرار گرفته ای و مسکن گزیده ای، دنیایی که خودت را به آن وابسته کرده ای و نسبت به آن عشق می ورزی، گذرگاه است. تو خود بر روی آن مانده ای آنچنان به دنیا مشغول شده ای که آن طرف را فراموش کرده ای. ای هارون! بدان که این پل چندان دوام نخواهد داشت و همه آمال و آرزوهایت در کامت تلخ خواهد شد.(۲)

اگر انسان خود را شناخت و رابطه خویش با جهان را درک کند، در زندگی هدفی سازگار با غایت آفرینش خود در نظر می گیرد و آن هدف، تنها حیات جاودان است.

ب) شناخت دنیا و عواقب سوء حب دنیا

اگر انسان بداند و به این باور برسد که دنیا بی اعتبار و فانی است، از دام وابستگی به دنیا رها می شود. از این رو خداوند در قرآن کریم، بندگانش را از دام وابستگی به دنیا بر حذر داشته و دنیا را بازیچه و بیهوده معرفی کرده است.(۳)

امام علی (ع) می فرماید: «در عزت و ارجمندی دنیا رغبت نکنید. فخر دنیا بریده شدنی و آرایش و نعمتش تمام شدنی است.»(۴)

ص: ۱۷۲۰۵

۱- (۱۴) . عطاء الله مجدی.

۲- (۱۵) . حکایت های شهر عشق، ص ۲۲ و آینه عبرت، ص ۲۸.

۳- (۱۶) . حدید/۲۰.

۴- (۱۷) . نهج البلاغه، خ ۹۸.

امام علی (ع) در روایت دیگری می فرماید:

«مَنْ لَهِجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا الْتَاطَ مِنْهَا بِثَلَاثٍ هَمٍّ لَا يُغِبُّهُ وَ حِرْصٍ لَا يَتْرُكُهُ وَ أَمَلٍ لَا يُدْرِكُه (۱)؛

هر که دل به دنیا بنـدد، به سه خصلت دل بسته است: انـدوهی که پایان نـدارد و آرزویی که به چنگ نیاید و امیدی که بدان نرسد»

خسرو پرویز از شاهنشاهان بزرگ ساسانی بود که همواره در غرور و تکبر غوطه می خورد. روزی به همسرش شیرین گفت: «پادشاهی خوش است؛ اما ای کاش دائمی بود!

همسرش پاسخ عبرت آمیزی به او داد. به او گفت: «اگر دائمی بود، به تو نمی رسید.!»(۲)

منسوب به امام صادق (ع) است که در روایتی فرمودنـد: «دنیـا همچون انـدامی است که سر آن کبر، چشم آن آز، گوش آن ولع، زبان آن ریا و خودنمایی، دست آن شهوت، پای آن عجب، قلب آن غفلت و بی خبری، بودش نیستی و ثمره اش زوال است. پس هر کسی آن را دوست گیرد، کبر و خود بینی به او دهـد، و به هر که نیکوش پنـدارد حرص و ولع ارزانی کنـد، و کسی را که طالب او گردد، به آز و طمع در اندازد، و بر کسی که او را بستاید جامه ریا پوشاند، و کسی را که اراده آن کند گرفتار عجب و خودبینی کنـد، و کسی را که به او اعتمـاد کنـد غافل سازد، و کسی را که متاع های او پسند وی افتد نابود سازد، و کسی را که متاع های دنیوی جمع کند و بخل بورزد به جایگاه و قرارگاهش، آتش، روانه کند.»(۳)

ص: ۱۷۲۰۶

۱- (۱۸) . بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۰.

۲- (۱۹) . حکایت های شیرین، ص ۴۴۸.

۳- (۲۰) . مصباح الشریعه، ص ۱۳۹.

فریبنده دامی است، دام جهان		نباشد از آن هیچ کس در امان

جز آن کس که بشناسد از دانه دام		کند توسن نفس اماره رام(۱)

خود دنیا هم بی وفائیش را به شیوه های متعددی برای ما ثابت کرده است. از مرگ عزیزان و مصیبت ها گرفته تا فقر و نداری ثروتمندان و قربت و تنهایی افراد نامدار و پرآوازه!

حکایت شده

هنگامی که اسکندر مقدونی خود را در آستانه مرگ دید، به مادرش گفت: بعد از مرگم سفره طعامی پهن کنید و همه مردم کشور را به آن دعوت نمایند و اعلام کنید که همگان این دعوت را بپذیرند، مگر کسانی که عزیز و دوستی را از دست داده اند. و کسانی که عزیز از دست داده اند هرگز در مجلس شرکت نکنند تا شرکت کنندگان در عزای اسکندر خوشحالی خوشحالی کنند و مجلس عزای اسکندر مانند مجلس عزای دیگران با حزن و غم توأم نباشد.

وقتی که اسکندر از دنیا رفت، مطابق وصیت اسکندر، به همه مردم کشور، اعلام کردند که در مراسم عزا و اطعام شرکت کنند، به شرط اینکه شرکت کنندگان، به مصیبت مرگ دوست و عزیزی گرفتار نشده باشند! مادر اسکندر و دیگر اعضای خانواده، ساعت ها در انتظار نشستند؛ ولی هیچ کسی دعوت آنان را اجابت نکرد، از خدمت گذاران مجلس از علت این امر جویا شدند.

در پاسخ گفتند: شما خود آنان را از اجابت این دعوت منع کرده اید؛ پرسیدند: چطور؟ «گفتند: شما امر کردید که همه شرکت کنند، به شرط آنکه عزیز و محبوبی را از دست نداده باشند! در میان این همه مردم کسی نیست که دارای این شرط باشد. وقتی که مادر اسکندر این مطلب را شنید به اصل ماجرا پی برد و گفت: «فرزندم با بهترین راه تسلیت مرا تسلی خاطر داد.»(۲)

ص: ۱۷۲۰۷

۱- (۲۱) . عطاء الله مجدی.

۲- (۲۲) . داستان های باستان، ص ۱۳.

شناخت عواقب و پیامدهای ناگوار دل بستگی به دنیا نیز می تواند انسان را از این رذیله بازدارد. پیامبر (ص) حب دنیا را منشأ گناهان و نابودکننده نیکی ها می داند:

«حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَهٍ وَ مِفْتَاحُ کُلِّ سَیِّئَهٍ وَ سَبَبُ إِحْبَاطِ کُلِّ حَسَنَه(۱)؛

حب دنیا رأس هر خطا و اشتباهی، و کلید هر زشتی و گناهی و سبب نابودی هر کار خیری می باشد.»

آری کسی که اعتقاد دارد:«کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ(۲)؛

همه کسانی که روی زمین هستند فانی می شوند» و نیز اعتقاد دارد:«ما عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اَللَّهِ باقٍ(۳)؛

آنچه نزد شماست، از بین می رود و آنچه نزد خداست باقی می باشد.» هرگز به این دنیا و متعلقات آن دل نمی بندد و حب و دلبستگی به آن را از دل خود بیرون می کند و همواره با نفس خود چنین نجوا می کند:

دل بر این پیرزن عشوه گر ده مَبند کاین عروسی است که در عقد بسی داماد است

خیمه اُنس مزن بر سر این کهنه رُباط که اساسش همه بی موقع و بی بنیاد است(۴)

ج) یاد مرگ و سرای آخرت

با تفکر و تأمل در مرگ و یاد آن، به تدریج دیدگاه انسان نسبت به دنیا تغییر می کند؛ به طوری که به مقدار اندکی از آن راضی می گردد و دل بستگی بین او و دنیا ایجاد نخواهد شد.

حضرت علی (ع) می فرماید:

«مَنْ أَکْثَرَ مِنْ ذِکْرِ الْمَوْتِ رَضِیَ مِنَ الدُّنْیا بِالْیَسِیر(۵)؛آنکه یاد مرگ بسیار کند، از دنیا به اندك خشنود شود»

ص: ۱۷۲۰۸

۱- (۲۳) . ارشادالقلوب، ج۱، ص ۲۱.

۲- (۲۴) . الرحمن/۲۶.

۳- (۲۵) . نحل/۹۶.

۴- (۲۶) . خواجوی کرمانی.

۵- (۲۷) . نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹.

ابوعبیده می گوید

به امام محمد باقر (ع) عرض کردم: مرا موعظه کن و سخنی به من بفرما تا به سبب آن بهره مند گردم. حضرت فرمودند:

«یَا أَبَا عُبَیْدَهَ أَکْثِرْ ذِکْرَ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ لَمْ یُکْثِرْ إِنْسَانٌ ذِکْرَ الْمَوْتِ إِلَّا زَهِدَ فِی الدُّنْیَا(۱)؛

ای ابو عبیده! زیاد مرگ را یاد کن! زیرا هر انسانی آن را بسیار یاد کند، نسبت به دنیا بی رغبت می شود.»

ای کرده شراب حبّ دنیا مستت	هشیار نشین که چرخ سازد پَستت
مغرور جهان مشو که مانند حَنا	بیش از دو سه روزی نبود در دستت

حکایت شده

مرد صالحی مقداری زرِ در خانه داشت، آن ها در خانه وزن کرد و به بازار رفت تا چیزی بخرد. صرّاف رفت، صراف زرهای او را وزن کرد و گفت به اندازه یک دینار وزن آن کم است. مرد نیکوکار آهی کشید و ناله ای از دل برآورد! صرّاف گفت: چرا در بازار چنین زاری می کنی؟ گفت: زاری من از آن است که در بازار قیامت، روز جزا که حسنات من ناقص آید حال من چگونه خواهد بود؟!

آری یاد مرگ و قیامت انسان را از تعلقات دنیایی رها می کند.

حکایت شده

اسکندر ذوالقرنین وارد شهری شد و چیزهای عجیب دید. او دید مغازه ها و خانه ها درب ندارند. شب ها مغازه دارها مغازه ها را رها کره و به خانه می روند.

چند روزی در آن شهر ماند و جز مهر و محبت و مهربانی چیزی ندید. از امور عجیب دیگر آن شهر این بود که قبرها را در جلوی خانه ها قرار داده بودند. دیگر اینکه روی قبرها سنین ۱۵ تا ۳۰ سالگی نوشته شده بود.

۱- (۲۸) . کافی، ج۲، ص ۱۳۱.

یکی از پیرمردان شهر را دید و جریان این عجایب را از او پرسید. پیرمرد گفت: اولاً در و دربان برای دزد است و اینجا کسی دزدی نمی کند و هر کس به آنچه دارد، قانع است. ثانیاً دلیل دیگر اینکه قبرها در جلوی خانه ها است و هر کس مردگان خود را در جلوی خانه خود دفن می کند. علتش هم آن است که هر روز صبح که از خانه بیرون می آییم، چشمانمان به قبر گذشتگان و دوستانمان بیفتد به یاد مرگ بیفتیم و به دنیا دل نبندیم؛ اما علت اینکه روی قبرها سنین ۱۵ تا ۳۰ سالگی نوشته شده، به خاطر این است که نصف عمر خود را در خواب می گذرانیم و ما آن ها را جزء عمر به حساب نمی آوریم.(۱)

نظارت خداوند بر گفتار و رفتار انسان

نظارت خداوند بر گفتار و رفتار انسان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین بعدد ما احاط به علمه. اللهم صل علی محمد و آل محمد.

«الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی»

بحث جلسه قبل راجع به این بود که این هستی که ما فکر می کنیم خبری نیست، انگار همه دوربین مخفی است. همه چیز زیر نظر است. قرآن یک آیه دارد می گوید: «وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ، یَوْمَ لا یَنْفَعُ الظَّالِمِینَ مَعْذِرَتُهُم» (غافر/۵۱ و ۵۲)

اشهاد یعنی شاهدها. روز قیامت همه شاهدها به پا می خیزند. این معلوم می شود شاهد یکی و دو تا نیست. گفتیم: خدا شاهد است. آیاتش را دیشب گفتیم. فرشته ها شاهد هستند، آیاتش را گفتیم. پیغمبر شاهد است. امام معصوم شاهد است. زمین شاهد است. دیشب گفتیم. زمان شاهد است. اعضای بدن شاهد است. یعنی این دست شهادت می دهد که من با سیلی در گوش چه کسی زدم. پا شهادت می دهد که کجا رفتم. قرآن یک آیه دارد که مجرم روز قیا مت گله می کند و می گوید: که چرا علیه من شهادت می دهی؟ «یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ» (نور/۲۴) نگران هستم بعضی آیه ها یک کلمه کم و زیاد شود.

ص: ۱۷۲۱۰

۱- (۲۹) . داستان ها و حکایت ها، ص ۱۵۸. منبع:www.masjed.ir

۱- گواهی اعضای بدن انسان در قیامت

عرض کنم به حضور شما که روز قیامت همه چیز شهادت می دهد. «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلا» (اسراء/۳۶) سمع به معنی گوش است. می گویند: مستمعین محترم، یعنی شنوندگان. «والبصر» یعنی چشم. «والفؤاد» یعنی قلب. بعد نگفته: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ» گواهی می دهند. می گوید: «کُلُّ أُولئِکَ» این یعنی اینها را از باب نمونه گفتم. ببین مثلاً می گویم: حسن آقا، حسین آقا، جعفر آقا کلشان، نه یعنی کل این سه نفر، یعنی این سه نفر را از باب نمونه گفتم. گوش، چشم، دل، بعد می گوید: «کل اولئک» یعنی پا، دست، دماغ، سر، کمر، سه مورد را می گوید، بعد از این سه تا می گوید: «کل اولئک» یعنی این سه مورد از باب نمونه بود. «کانَ عَنْهُ مَسْؤُلا»

حالا ـ اینها را دیشب گفتیم. امشب چه می خواهیم بگوییم؟ این بحث نظارت اگر درست شود، اصلاً مملکت ما آباد می شود. در کتاب ها حرف های غلط می نویسند. مشکلش چیست؟ ارشاد اگر نظارتش قوی باشد، چیز باطل در کشور ما چاپ نمی شود. این نظارت است. هرچه نظارت ارشاد بهتر باشد، کشور از نظر فرهنگی سالم تر است. پروازهای هواپیما گاهی نماز صبح قضا می شود. قبل از اذان صبح مسافر سوار می کند. وقتی هم رسید مثلاً بندرعباس و بوشهر و جای دیگر، آفتاب زده است. این بخاطر این است که مسافران بر این سفر نظارت نمی کنند. اعتصاب کنند و بگویند: آقا چون نمازمان قضا می شود ما سوار نمی شویم. پنج دقیقه بایستید. چطور اگر یکی از این خدمه هواپیما دیر کند، می گویید: پرواز تأخیر دارد؟ همه نماز مسافرها به اندازه یک تأخیر یکی از زحمت کش های هواپیما. اجازه بدهید نماز صبح را بخوانند. نماز صبح دو رکعت است و پنج دقیقه طول می کشد. همه چیز باید نظارت بشود.

ص: ۱۷۲۱۱

۲- لزوم آگاهی مسؤولان از اوضاع جامعه

چرا پیغمبر را در قرآن می گوید: «وَ یَمْشِی فِی الْأَسْواقِ لَوْ لا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیراً» (فرقان/۷)، «یمشی فی الاسواق» یعنی پیغمبر در بازار راه می رود. نه پیغمبر ما، آیه دیگر می گوید: «وَ یَمْشُونَ فِی الْأَسْواقِ» (فرقان/۲۰) یعنی همه پیغمبرها راه می رفتند. این راه رفتن پیغمبر در بازار یعنی چه؟ یعنی ولی مسلمین باید بر همه مسائل اقتصادی و روابط اجتماعی مردم نظارت کند. چه کسی با چه کسی است؟ امروز جنس چیست؟ شاید یکی از دلیل هایی که می گویند: خمس را به مرجع تقلید بدهید، معنایش این باشد که مرجع تقلید باید از وضع اقتصاد با خبر باشد. این آقا پارسال خمسش پنج میلیون بود. امسال یک میلیون خمسش است. پارسال تا به حال عوض اینکه رشد کند، ضعیف شده است. اگر مرجع تقلید از مردم با خبر باشد، اقتصاد در دستش است.

بابا معامله می کنیم، می گوید: اگر معامله می کنید دو شاهد بگیرید. «وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُم» (بقره/۲۸۲) معامله می کنیم دو شاهد باشند. فردا ممکن است یادم برود، شما بگو من شاهد بودم. این شاهد آرامش روانی دارد. به عدالت نزدیک تر است. آرامبخش است. «ذلک ادنی»، «اقسط» یعنی... به هر حال... بر همدیگر نظارت کنیم.

اگر قد قامت الصلاه گفتند، همه مردم به مسجد بیایند، خوب در مسجد فقرا و پولدارها جمع می شوند و همه همدیگر را می بینند. کار همدیگر را می شناسند. فلانی دختر دارد. فلانی در جهیزیه اش مانده است. فلانی وام می خواهد. وقتی آدم همدیگر را دید، احوال همدیگر را پرسید. بالاخره مشکلات را در خودمان حل می کنیم. این افطاری که مقام معظم رهبری سالی یکبار به مسئولین مملکتی می دهد، افطارش نیم ساعت طول می کشد. سه چهار ساعت مسئولین مشکلاتشان را در همان حسینیه امام حل می کنند. رئیس اوقاف کاری به استانداری دارد. استانداری کاری به وکیل دارد. وکیل کاری به وزیر دارد. همه آنجا همدیگر را می بینند. چون هریک از اینها خواسته باشد بعداً همدیگر را ببینیم، شاید مدت ها طول بکشد. ولی همه مسئولین یکجا جمع هستند. همه حرف هایشان را ایستاده به هم می گویند. اگر فقرا و اغنیا همه در مسجد جمع شوند، نیاز به کمیته امداد نداریم. به بهزیستی و بنیاد پانزده خرداد نداریم. که بازرس بفرستیم ایشان دختر دارد یا ندارد. عقد بسته یا ندارد. پسر دارد. راست می گوید یا دروغ می گوید. مشکلات همدیگر را خبر نداریم. این بسیجی که در مسجدها هست، این غیر از مسأله امنیتی نگاه کند در این مسجد چند پیرزن هست؟ در این محله شانزده پیرزن است یا شانزده پیرمرد است. صبح به صبح بسیج شانزده تا نان بگیرد و در خانه این پیرمردها بدهد. این پیرمرد برای یک عدد نان، در برف و یخ نماند. یا تابستان بیرون نیاید. این پیرمرد هم اگر خواست بمیرد، وصیت می کند خانه من وقف بسیج باشد. چند خانه برف می آید که صاحبش پیر است و نمی تواند برود برف ها را بروبد؟ بسیج می گوید: ما برف خانه شما را پایین می ریزیم. بده و بستان شود برکاتش زیاد است. تو نیکی کن و در دجله انداز. برمی گردد! قرآن بخوانم. قرآن می گوید: خیر برسانی، خیر می بینی. « إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِکُم» (اسراء/۷) خیر رساندی، خیر می بینی. «وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها» بد کنی، بد می بینی. نگو: مگر من نوکرش هستم؟ به من چه! ناظر کار همدیگر باشیم.

ص: ۱۷۲۱۲

من صحبت می کنم از چند نفر می پرسم: آقا بحث من چطور بود؟ خدا رحمت کند. ما با شما برادر هستیم. حتی ما که شاگرد مطهری هم حساب نمی شدیم، بارها مرحوم مطهری بعد از سخنرانی اش از من می پرسید: آقای قرائتی نمره من چند است؟ من شاگردش هم حساب نمی شدم ولی می پرسید: نمره من چند است؟ پیشنماز از بچه های محله بپرسد: آقا مسجد چطور است؟ می گوید: آقا طولش دادی. یکی می گوید: آقا قربانت بروم تند نماز می خوانی. کند نماز می خوانی. این «یمشی فی الاسواق» یعنی ناظر بر همدیگر باشیم. از دل همدیگر خبر داشته باشیم. این احوالپرسی ها خیلی مهم است.

نمی دانم حرف من به گوش امام جمعه ها می رسد یا نه؟ حتماً عده ای از آنها پای تلویزیون هستند. امام جمعه ها مسئول زکات در کشور هستند. گرچه مجری کمیته امداد است. کمیته امداد زکات را جمع می کند و پخش می کند، اما امام جمعه باید نظارت کند. بعضی از امام جمعه ها نظارت نمی کنند. پول های زکات بی جا خرج می شود. بی جا نه اینکه حرام باشد. خرج چیزهایی می شود که واجب نیست. نسل نو سالن می خواهند، نماز می خوانند در مدرسه شان سالن نمازخانه نیست. پول زکات را برمی دارند مرده شوی خانه می سازند. حالا در سال چند نفر می میرند. پنج نفر پیر می میرند، برایشان غسالخانه می سازند، دویست بچه نسل نو که می خواهد نماز بخوانند، جا ندارند. یعنی برای دویست نسل نو سالن نمی سازند، برای پنج تا پیرمرد و پیرزنی که می میرند غسالخانه می سازند. این بخاطر این است که ما اولویت را حساب کنیم.

نظارت امام جمعه ها، مقام معظم رهبری فرمود: زکات از بودجه ولایت فقیه است و نمایندگان ولایت فقیه امام جمعه ها هستند و باید حساب کنند. بعضی هایشان همینطور می آیند در رودروایسی کمیته امداد یک ورقه می دهد، می گوید: امضاء کن، آنها هم امضاء می کنند. رودروایسی ندارد، خوب برای چه این پول را گرفتی؟ ۴۵۰ میلیارد تومان امسال خیلی پول است. تا جوان ها همسر ندارند، تا دخترها جهیزیه ندارند، تا مسأله نماز مانده است، مسأله زکات مانده و مسأله واجبات مانده، ما وقت حسینیه نداریم. چه کسی اجازه می دهد جایی که مسجد ندارند، شما حسینیه بسازید؟ خود امام حسین پول داشته باشد، حسینیه می سازد یا مسجد؟ حسینیه در سال ده روز درش باز است. البته قدیم ده روز بود. الآن دیگر از پنجم محرم شروع به روضه می کند. قدیم ها از اول محرم شروع می کردند. حسینیه سالی ده روز باز است. مسجد در طول سال باز است. وقتی یک منطقه ای مسجد ندارد، شما به چه اجازه ای حسینیه می سازی؟ آخر مردم می گفتند: ما به شرطی زکات می دهیم که حسینیه بسازند. مردم حق ندارند چنین دخالتی کنند. من نزد مرجع تقلید بروم و بگویم: من به شرطی به تو سهم امام می دهم که تو اختیار سهم امام را به خودم بدهی. پول امام زمان است به ما چه. نظارت خیلی ضعیف است. نظارت بر کتاب ها، نظارت بر...

ای کاش مقام معظم رهبری یک تیم ناظر در آموزش و پرورش داشت. سه تا اسلام شناس، مردم شناس، هنر شناس در کتاب های درسی بودند. چه چیزی می خوانند و اینکه می خوانند چقدر ضرورت دارد؟ اینقدر حرف هایی در دانشگاه و در آموزش و پرورش می خوانند که واجب نیست، مستحب هم نیست. نیاز افراد هم نیست، فقط اطلاعات است. آنوقت دیپلم ما هنر ندارد، دانشجوی ما هنر ندارد، همه می خواهند استخدام شوند، دولت هم جا ندارد. غصه می خورد. معتاد می شود، ازدواجش عقب می افتاد. ازدواجش عقب افتاد، دیر زمین می گیرد. بهانه می گیرد، حالا هم که عقد کرد، زود طلاق می دهد. همه اینها به هم بند است برای اینکه دیپلم ما بی هنر است. لیسانس ما بی هنر است. تیم نظارت...

۳– نظارت والدین بر امور فرزندان

باید حوزه علمیه بر من نظارت کند. قرائتی تو طلبه قم هستی. در تلویزیون چه می گویی؟ خوب می گویی، بد می گویی. تشکری، توبیخی، همینطور می گوییم: بابا بچه هستند. ولشان کن آزاد باشند. خوب وقتی بچه ات را آزاد کردی، نظارت بر بچه نداشتی، نظارت غیر جاسوسی است. نظارت غیر از سوء ظن است. من نمی گویم به دختر و پسرتان سوء ظن داشته باشید. جاسوسی کنید. اما ولشان هم نکنید. ولش کردی اصلاً دیگر بچه شما، بچه شما نیست. می رود به چیز دیگری فکر می کند. در همین مشهد، نوار از دست بچه جوان افتاد. آقایی که کنارش بود نوار را بلند کرد دید عکس مداح روی آن است. گفت: الحمدلله! این جوان چقدر مذهبی است. رفت در کامپیوتر گذاشت و گفت: اوه اوه اوه!چه فیلم هایی! برای اینکه سر پدرش کلاه بگذارد عکس یک مداح روی آن چسبانده بود. بچه های الآن سر پدر کلاه می گذارند. حالا بچه ها که آدم هستند، طوری نیست. گاهی حیوان ها هم سر آدم ها کلاه می گذارند.

یک کسی می گفت: یک الاغ داشتم هرجا می کوبیدم فرار می کرد. گفتم: من حریف تو که می شوم. یک میخ طویله بزرگ گرفت و رفت روی یک زمین سفت میخ را تا آخر کوبید که دیگر خاطر جمع باشد که الاغ نمی تواند این را بکشد. گفت: حالا می خواهی بکش، بکش! رفت و برگشت و دید الاغ میخ را کشیده است. گفت: این زمین سفت بود، بعد فهمید که الاغ با سُم اش خاک ها را دور میخ جمع کرده است. تا جایی که این میخ مثل فواره شده است. بعد خوابیده و در آن ادرار کرده است. زمین شل شده و میخ را کشیده است. وقتی الاغ سر آدم کلاه می گذارد...

همین کار را الآن آمریکا می کند. می گوید: حقوق بشر! یمنی ها بشر نیستند؟ افغانی ها بشر نیستند؟ مسلمان ها بشر نیستند؟ این حقوق بشر چیست؟ من نمی دانم اینها فکر می کنند... نظارت! این سازمان ملل واقعاً بر حقوق بشر نظارت می کند؟ هشت سال شما بمباران شدید. کجای کره زمین یک آخ برای شما گفت؟ نظارتی نیست. بشری نیست. اصلاً تمدنی نیست که بگوییم: گفتگوی تمدن ها! دنیا باغ وحش است. هرکس زور دارد، زور می گوید. تمدنی نیست تا ما با هم گفتگو کنیم. هشت سال بمباران شدید، کجاست تمدنی که مسلمان های ایران، غیر مسلمان های ایران، نه سازمان ملل نظارت دارد، نه بر کتاب ها نظارت است. نه بر آموزش و پرورش نظارت است. یک گروه تحقیق مجلس فرستاد، یکی دو بار یک چیزی را بررسی می کند. خود ناظرها را مگر نمی شود خرید؟

دختر من مهندس تغذیه است. پروژه ای برای یک جایی فرستادند نظارت کند. استخدامی نه! در یک دامداری شیر و گاو و اینها رفت. فوری آن کسی که مسئول شیر و تغذیه بود یک چک سنگین در پاکت گذاشت، البته نمی دانست دختر من است. که آقا این عیدی شما است. دو میلیون به ناظر می دهید، ناظر هم هرچه کار خلاف بهداشت هم دید، ساکت می شود. حق السکوت! ناظر می شود خرید. ناظر واقعی دین است. ما اگر دین نداشته باشیم، هیچ کامپیوتری نمی تواند غلط های ما را ضبط کند.

ص: ۱۷۲۱۵

در وزارت بازرگانی چند هزار کامپیوتر با کم و زیاد هست. آخر هم کشتی آهن در دریا گم می شود. میدان سبزی تابه حال یک گونی سیب زمینی گم نشده است. کامپیوتر آدم درست کن، نیست. نظارت خدا... «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصادِ» (فجر/۱۴) در این زمینه من مقداری حرف دارم.

۴- عالم در محضر خداوند

قرآن می گوید: «أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ» (بلد/۷) بشر فکر کردی کسی تو را ندید؟ کلاه سر مشتری گذاشتی. مشتری نفهمید. خدا هم نفهمید؟ تو فکر کردی با این کلاهبرداری رزقت زیاد شد؟یک چیزی می گویم دقت کنید. اگر ما جنس خوب به مردم بدهیم، با سود کم، مشتری کم می شود یا زیاد؟ مشتری که زیاد شد،سود زیاد می شود یا کم؟ پس سود کم مشتری را زیاد می کند. مشتری که زیاد شد، سود هم زیاد می شود. پس از سود کم ما به سود زیاد می رسیم. اما برعکس! اگر جنس نامرغوب بود و متوسط بدهی سود بالا است. اگر سود زیاد شد، مشتری کم می شود. مشتری که کم شد، سود هم کم می شود. پس از سود زیاد به سود کم می رسیم. از سود کم به سود زیاد می رسیم. ما اشتباه می کنیم فکر می کنیم که با دروغ توانستیم به هم ببندیم.

جوان خواستگاری دختری آمد، من هم او را می شناسم. گفت: شغل؟ من تاجر سنگ هستم، سنگ به کشورهای خلیج صادر می کنم. سی سؤال با کم و زیاد کردم، هر سی سؤال را دروغ گفت. نکرد مثلاً ۲۹ سؤال را دروغ بگوید. نتیجه: ازدواج به هم خورد، از خانه طرد شد، پودر شد. در خانه ها را می زد کسی راهش نمی داد.

ص: ۱۷۲۱۶

فکر می کنـد بـا دروغ کـارش راه افتـاده است. نابود می کنیم با دروغ. عزت دست خـداست. آدم با دروغ عزیز نمی شود. من اگر حجت الاسـلام بـاشم، به من بگوینـد: آیت الله، و من نگـویم: مردم من آیت الله نیسـتم، قرآن می گـویـد: کسـانی که لقب مهنـدس، آقا تو که مهنـدس نیستی. خوب در آینده خواهم شد. آقای دکتر! آقا این هنوز دکتر نشده است. خوب دکتر خواهد شد. اگر کسـی یک لقبی را به او دادند که می داند اهل این لقب نیست. اگر چیزی نگفت، قرآن می گوید: این شـخص قطعاً جهنمی است. یکبـار دیگر «يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِما لَمْ يَفْعَلُوا فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَه» (آل عمران/۱۸۸) این آیه قرآن بود. معنـای «يُحِبُّون» را می فهمیـد. یعنی محبت دارنـد. علاـقه دارنـد. به چه چیزی علاقه دارنـد؟ «أَنْ يُحْمَدُوا» سـتایش شونـد. علاقه دارد ستایش شود، انقلابی است، حزب اللهی است. دکتر است، مهندس است. آیت الله است. دوست دارد سـتایش شود به لقبی که وجـود نـدارد. سـید نیست، می گـویـد: من سـید هسـتم. اگر کسـی خوشـش بیایـد، سـتایش شود به لقـبی که در او نیست، «فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَه» احتمال نده که اینها اهل فوز و رسـتگاری شوند. اینها قطعاً جهنمی هستند. ما اگر بدانیم زیر نظر خدا هستیم، آیه دیگر...

«أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى» (علق/۱۴) قرآن می گـویـد:نمی دانی خـدا دیـد. ریشه طغیـان انسـان دو چیز است. یکی «إِنَّ الْإِنْسـانَ لَيَطْغى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى» (علق/۶ و۷) انسان دلیل اینکه گردن کلفتی می کنـد، یکی طغیان است. «أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى» یکی هم فکر می کند خدا او را نمی بیند. فکر می کند وضعش خوب است و خدا هم او را نمی بیند، گردن کلفت می شود.

در قرآن ۱۲ مرتبه گفته: «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُور» (آل عمران/۱۱۹) یعنی اینکه خـدا نه اینکه کارت را می داند، ریشه کار را هم می داند. یک آیه در قرآن داریم خیلی عجیب است. می گوید: «لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِم» (احزاب/۸) یعنی هر کس هم صداقت دارد آدم خوبی نیست. ممکن است صداقتش حقه بازی باشد.

من این مثل را یکوقت دیگر هم زدم، بگذارید دوبار بزنم. اگر شنیدید دو بار بشنوید. بنده پیشنماز مسجد هستم. یک دخترزیبا می آید با من صحبت می کند. مریدهای مسجد هم درمی آیند می گویند: بگذارید ببینیم آقا به این دختر نگاه می کند یا نه. من نگاه می کنم می بینم اوه همه مسجدی ها دارند نگاه می کنند و من اگر به این دختر نگاه کنم، خواهندگفت: شیخ هم یک نگاهی کرد. سرم را پایین می اندازم، بله خانم! بله، بله! اینجا به خانم نگاه نکردم، اما نه بخاطر اینکه خدا گفته است. بخاطر اینکه مریدهایم را از دست می دهم. قرآن می گوید: حتی بعضی ها صداقت دارند. این صداقتشان کلکشان است. «لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِم» یعنی خدا از صادق ها می پرسد: ریشه صداقت تو راست بود یا دروغ؟ یک بنده خدایی جنسی را در بازار فروخت. بعد از مدتی عقب مشتری دوید که آقا برگرد. گفت: چه شده؟ گفت: شما چند ریال به من اضافه دادی. پس داد. گفت: چه بازاری خوبی بود. چند ریال اضافه بود، کلی دوید به ما پس داد. پس ما باقی جنس هایمان را هم از او بخریم. برگشت باقی جنس هایش را بخرد، سرش کلاه گذاشت. گرفتید چه شد؟ یکبار دیگر... اول چند ریال زیاد بود، صدایش زد و پس داد و گفت: زیادی داده ای. وقتی مشتری را جذب کرد که این چقدر آدم متدینی است که پول زیادی را پس داد، گفت: پس ما همه جنس هایمان را از این بخریم. برگشت جنس هایش را بخرد، سرش کلاه گذاشت. هرکس هم صادق است...

یک خانمی بود خدا بیامرزد. فامیل های مختلفی داشت. چند رقم چادر در ساکش بود. خانه ی مذهبی می رفت با چادر مشکی و کلفت می رفت. خانه متوسط که می رفت چادرش نازک می شد. خانه گروه دیگر که می رفت، اصلاً چادرش را برمی داشت. یعنی طبق... بنابراین هر حجابی هم...

اگر شما در حرم امام رضا آمدی و چادری بودی که هنر نیست. در حرم امام رضا هم می خواستی بی چادر باشی؟ زن شاه هم که بی چـادر بود، روز عـاشورا چادر سـر می کرد. چادر زن شاه روز عاشورا دلیل بر حجاب نیست. واقعاً جلوی برادر شوهرت هم همینطور رو می گیری که جلوی من می گیری؟ بعضـی ها هم فکر می کنند آخوند نامحرم است. تا آخوند می بینند، پهن می کننـد. آخونـد که رفت باز می کنند. بابا آخوند نامحرم نیست، همه نامحرم هسـتند. خدا می داند همینطور بعضـی ها روی عادت یک کاری می کنند.

همین شب جمعه دعا که می خوانیم، این گریه ما چقـدر صداقت دارد؟ اگر بفهمیم و گریه کنیم خیلی ارزش دارد. بعضـی ها همینطوری گریه می کنند. یک کسـی بود مفاتیح که دستش می دادند، می دید پشتش نوشته: چاپ افست. گریه می کرد! بابا چاپ افست که گریه ندارد. بخوان وسطش گریه کن. این از چاپ افست گریه می کند.

۵- آگاهی خداوند از نیّت و انگیزه کارها

«عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُور» یعنی من پشت گریه را هم می دانم. بعضـی مـداح هـا وقتی می خواهنـد روضه بخواننـد، در حاجی ها و کـاروان هـا می بیننـد اشـکی جـاری نمی شود، می گویـد: یادت هست وقتی می خواستی حرکت کنی زن و بچه و همه فامیل آمدنـد و گفتنـد: التماس دعا! اینها را یاد بـدرقه می انـدازد و اشـکش را درمی آورد. درسـی که می خوانم برای نمره است یا برای خدا؟ هر درسـی ارزش ندارد. درسـی که برای مدرک بخوانیم. ارزشـش خیلی پایین است. من این مثال را خیلی زدم. از بس این مثل را زدم خسته شدم. ولی همه مردم ایران باید این مثال را بشنوند.

فرق بیـن تعلیـم و تربیت چیست؟ تعلیم یکبـار که گفـتی یـاد گرفت، دیگر نبایـد تکرار کرد. این تعلیم است. تربیت یعنی بـاید اینقدر گفت و گفت تا این در ذهنش نهادینه شود. مثال را توجه کنید.

ص: ۱۷۲۱۹

من یک لیوان آب را به سه نفر می دهم می گویم: بخور. گروه یک نمی خورند. چرا نمی خورید؟ ما با تو قهر هستیم. از تو ناراحت شدیم، آب از دست تو نمی گیریم. خوب یک عده قهر کردند.

۲- بفرمایید. نمی خواهم. شما دیگر چرا؟ می گویند: ما تشنه نیستیم. خوب یک عده نمی خورند، قهر کردند. یک عده نمی خورند تشنه نیستند. می گوییم: آقای گروه سه شما بفرما. می گوید: ما هم نمی خواهیم. می گوییم: شما دیگر چرا؟ می گوید: چهارمی تشنه تر است. ببین سه نفر نخوردند. یکی نمی خورد قهر کرده است. گروه دوم نمی خورند چون تشنه نیستند. گروه سوم می گوید: نمی خورم چون چهارمی تشنه تر است. زنده باد یک یا دو یا سه؟ زنده باد چهار... چهار کدام است؟ زنده باد سه. چهار نداشتیم. «رابِعُهُمْ كَلْبُهُم» (کهف/۲۲) گروه چهار... گروه سه... بنابراین هرکس آب نخورد دلیل بر این نیست که.

بعضی ها را دکتر گفته: روزه ات را بخور. این روز بیست و یکم می گیرد، می گوییم: بابا اگر دکتر گفته بخور، روز بیست و یکم هم باید بخوری. می گوید: آخر امروز شهادت است. اگر وظیفه ات روزه خوردن است، روز شهادت هم وظیفه توست که روزه بخوری. اگر وظیفه ات این است که بگیری، غیر از شهادت هم باید بگیری. من نمی دانم ما چه دینی داریم؟ نزد خودمان یک محاسباتی می کنیم. نزد خودمان تحلیل می کنیم و به هم می بافیم. فرش های مسجد را به هیأت ابالفضل برد سینه بزنند. آخوند محل گفت: این فرش ها وقف مسجد است. چیزی که وقف مسجد است شما حق نداری از مسجد جای دیگر ببری. خودکار بانک ملت را به بانک صادرات ببری، یا خودکار بانک صادرات را به بانک ملت ببری، تخلف است. این خودکار برای این بانک است. مهر این مسجد است در مسجد دیگر نمی شود نماز خواند. فرش ها وقف حسینیه است. نمی توانی به مسجد ببری. ببخشید... فرش ها وقف مسجد است نمی توانی حسینیه ببری. گفت: آقا در کربلا ابالفضل دو دستش را در راه خدا داد. حالا خدا دو زیلویش را به اباالفضل نمی دهد. ببینید آدم نمی داند چه بگوید؟ این کجایش دین است؟ خیلی چیز داریم که نه در قرآن است و نه در حدیث است. من نمی فهمم از کجا پیدا شد. ریشه اش کجاست؟ نمی دانم از کجا پیدا شد.

این ختم انعام در زن ها از کجا پیدا شد؟ فرق بین سوره انعام و اعراف چیست؟ یک دلیلی پیدا کنید که ختم انعام ثوابش بیش از ختم اعراف است؟ «أَمَّنْ يُجِيب» (نمل/۶۲) آیه قرآن است. با بسم الله الرحمن الرحیم یکسان است. چطور ختم «أَمَّنْ يُجِيب» بگیریم، ختم بسم الله می گیریم. ده مرتبه بگوییم: «بسم الله الرحمن الرحیم، قل هو الله احد». این «أَمَّنْ يُجِيب» با باقی آیه ها فرق نمی کند. من به تفسیر این که رسیدم، هرچه کتاب بود دیدم. به اسلام شناس ها تلفن کردم.

این صلواتی که قاریان می فرستند کجای دین است؟ اللهم صل و سلم و زد و بارک علی رسول الله... این کجای دین است؟ نه شیعه نقل کرده و نه سنی. ولی آن صلواتی که شیعه و سنی نقل کردند این است. وقتی آیه نازل شد: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً» (احزاب/۵۶) (صلوات حضار) با همین دو چشم صحیح بخاری را دیدم، صحیح مسلم را دیدم. سنن ابن داود را دیدم، سنن ابن ماجد را دیدم. تمام کتاب های درجه یک سنی ها را دیدم. و تمام درجه یک شیعه ها که در دست داشتم دیدم. دیدم همه پرسیدند. شیعه و سنی نقل می کنند که به پیغمبر گفتند: یا رسول الله؟ «کیف نصلی» این آیه که می گوید: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» خدا و ملائکه صلوات می فرستند، «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً» شما هم صلوات بفرستید. «کیف نصلی» چطور صلوات بفرستیم؟ فرمود: اینطور بگویید. «اللهم صل علی محمد و آل محمد» (صلوات حضار)

حالا یک چیزی بگویم، خوشمزه. همان تمام درجه یک ها، بهترین و مهمترین کتاب اهل سنت، که می گوید، بگویید: اللهم صل علی محمد و آل محمد. همان حدیثی که می گوید: بگو «و آل محمد». در همان حدیث «آل» را حذف کرده است. نوشته از پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) آل را حذف کرده است. (صلی الله علیه و سلم) پرسیدند چطور بگوییم؟ گفت، بگویید: اللهم صل علی محمد و آل محمد! یعنی همان حدیثی که پیغمبر گفت: آل را بگویید، در همان حدیث آل، آل را حذف کردند. یکبار دیگر بگویم. از پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) آل را برداشتند. از پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) پرسیدند: چطور؟ فرمود بگویید: اللهم صل علی محمد و آل محمد! یعنی در همان حدیث...

بـد نیست یک خاطره بگویم. زمان شاه بخشـنامه به یکی از شـهرهای ترک شد. که در دبیرسـتان ها فارسـی حرف بزنید. چون ترک هـا در خـانه با پـدر و مادرشان بلـد هسـتند ترکی حرف بزننـد. در مـدرسه فارسـی حرف بزنیـد که ترک ها دو زبان بلد باشند. رئیس دبیرستان تبریز، به من می گفت: من بخشنامه شاه را که گفته بود: در مدارس حرف بزنید. من همان بخشنامه شاه را که گفته بود: در مـدارس فارسـی حرف بزنیـد، به زبان ترکی گفتم. حالا در همان حـدیثی که می گویـد: «و آل محمد» در همان حدیث ما «آل» را حذف می کنیم.

ببینیـد آقـا مـا نه شـرقی هستیم، نه غربی هستیم و نه مسـلمان درست و حسـابی هستیم. همه شـما بایـد کارهایتان براساس یک اسـلام شـناس باشد. اسـلام شناس هم با این خاک شناس و میکروب شناس و اتم شناس فرق می کند. اسلام شناس یک کسی است که پنجاه سال درس خوانده باشد. یا مرجع تقلید باشد، یا یک فقیه باشد. همه شـما یک شماره تلفن از یک اسلام شناس داشـته باشـید. کارتان را بپرسـید. چون بعضـی ها خیلی زحمت می کشند، ولی آخرش هم جهنم می روند. یک آیه داریم که خیلی زحمت می کشـند، ولی آخرش هم جهنمی هسـتند، آیه اش این است. «عـامِلَهٌ ناصِبَهٌ، تَصْلی ناراً حامِیَهً» (غاشـیه/۳ و۴)، «عـامِلَهٌ» یعنی اهـل عمـل است. واقعاً جان کنـده است. «ناصِبَهٌ» سـختکوش بوده ولی جهنم می رود. چرا؟ برای اینکه روی فرم نبوده است.

یـک کسـی نزد من آمـد و گفت: آقـای قرائتی! چه مـاه رمضـانی، چه ماه رمضانی، چه ماه رمضانی، لـذت دنیا را بردم. گفتم: خبری شـده؟ گفت: من مکه رفتم.گفتم: الحمـدلله! گفت: نه، شب ها نماز تراویـح می خواندم. گفتم: نماز تراویح حرام است. گفت: آنهـا هم می خواندنـد. گفتم: خوب آنهـا بخواننـد. شـیعه حرام می دانـد. بـدعت است. گفت: پس دو سه سـاعت نمـاز خواندیم. گفتم: کشک! گفتم: دیگر چه کردی؟ گفت: در مسـجدالاحرام افطار می انداختند، هرشب افطار می کردیم. گفتم: افطار آنها غروب است. افطار ما مغرب است. بین غروب و مغرب یک ربع فاصله است. آنها خورشـید که پیدا نیست افطار می کنند. ما نه، خورشید که رفت باید سرخی اش هم برود. طاووس که رفت باید دُمش هم برود. دیدم این سی روز هم روزه اش را خورده، هم نمازش باطل بوده، حالا آمده به عنوان بهترین سال

ص: ۱۷۲۲۲

۶- خطر کارهای بدون انگیزه درست

این را می گوینـد: «عـامِلَةٌ» یعنی عمـل کرده «ناصِبَةٌ» جـان کنـده، اما «تَصْلی ناراً حامِيَةً» بابا اتاق دکمه دارد. روی دکمه فشار بدهی، اتاق روشن می شود. ما به جای اینکه دکمه را فشار بدهیم، هی دیوارها را فشار می دهیم. آخرش هم می بینیم هم زور زدیم، هم اتاق تاریک است. این آیه را امشب یاد بگیرید. «عامِلَةٌ ناصِبَةٌ، تَصْلی ناراً حامِيَةً» مثل شهرداری.

شهرداری می آیـد خانه شـما را خراب می کنـد. می گویی: بابا میل گرد، سیمان، آهن، بنا، نقشه،کلی پول دادم. خراب نکن! می گوید:زحمت کشـیدی، اما چون پروانه ساختمان نداری، یا ساختمان تو روی خط زلزله است، یا اینجا در مسیر سیل است، زحمت کشـیدی امـا چون روی فرم مهندسـی نبوده، می زننـد خراب می کننـد. خیلی ها جان می کننـد و دسـتشان روز قیامت خالی است. بعضـی ها هم هسـتند جان نمی کنند. اصـلاً هرشب در خانه می خوابد، خدا او را می بخشد. آدم هایی هم هسـتند شـبی دو لیـتر گریه می کننـد، خـدا آنهـا را نمی بخشـد. چرا؟ قرآن می گویـد: اگر می خـواهی تـو را ببخشم، تـو هم مردم را ببخش. «وَ لْيَعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا أَ لاٰ تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّه لکم» (نور/۲۲) آیه قرآن است. «یعفوا» عفو کنیـد یـک دیگر را. بابا تو را فحش داده، ببخش. غیبت کرده، ببخش. هرکس به تـو ظلم کرده ببخش. «وَ لْيَعْفُـوا» امر کنـد، بایـد همـدیگر را عفو کننـد. «وَ لْيَصْفَحُوا» صفحه را برگردان. شتر دیدی، ندیدی! «أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّه لكم» مگر نمی خواهی خدا تو را ببخشد؟شما مردم را ببخش و برو بخواب. دعـای کمیـل را هم نخوان. اما اگر دعای کمیل و نـدبه و نماز جعفر بخوانی، ختم صـلوات بگیری، دو لیتر گریه کنی اما کینه مسلمان در دلت باشد، معلوم نیست خدا تو را ببخشد. اگر مردم را ببخشی قطعاً خدا تو را می بخشد. اما اگر کینه کسی در دلت باشد و دو لیتر هم گریه کنی، معلوم نیست خدا تو را ببخشد.

ص: ۱۷۲۲۳

۷– قهر و کینه، عامل دوری از رحمت الهی

من اگر گفتم: این لیوان را آب کن. شما اگر ببینی در لیوان سوسک است، پشه است، در لیوانی که سوسک و پشه و خاک است، آب نمی ریزی. در قلبی که کینه مؤمن است، خدا لطف نمی کند. ما باید بلد باشیم. راه بخشش چیست؟ البته گریه سر جایش است. اشک خیلی مهم است. دعا خیلی مهم است. این را برای کسانی می گویم که دعا می خوانند، ختم صلوات هم می گیرند، اما با خواهرش شش ماه قهر است. شش ماه با خواهر قهر است. پیغمبر فرمود: اگر دو مسلمان با هم سه روز قهر کنند و روز چهارم با هم آشتی نکنند اینها مسلمان نیستند. کینه برای چه؟ حالا یک فحشی داده، داده که داده. مگر مقوا هستی که با یک قطره آب ول شوی و شل شوی؟ انسان هستی بگو: تو را بخشیدم. ببخش تو را می بخشند.

حالا شب جمعه است. یکی از کارهای شب جمعه زیارت امام حسین است. از همین جا که رو به قبله نشستید، یک سلامی به امام حسین بدهیم و چند دعا هم بکنیم.

السلام علیك یا اباعبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائك، علیك منی سلام الله ابدا ما بقیت و بقی اللیل و النهار، و لا جعله الله آخر العهد منی لزیارتک، السلام علی الحسین و علی علی ابن الحسین و علی اولاد الحسین، و علی اصحاب الحسین و رحمه الله و برکاته.

حدیث داریم اگر دست بالا بیاید، نه اینکه بالا بیاید، مقابل صورت، آخر بعضی ها اینطور می کنند. اگر دست مقابل صورت بیاید. خدا می گوید: دستی که بالا می آید من محروم نمی کنم. یا همین را که می خواهد به او می دهم. یا اگر صلاحش نباشد، مشابه آن را به او می دهم. یا اگر اصلاً صلاحش نباشد، عوض اینکه دستش را بالا بیاورد، دعایش را مستجاب نمی کنم چون به صلاحش نیست. ولی یک بلا از او دور می کنم. یا برای نسلش می گذارم. یا برای قیامتش می گذارم. دست بالا بیاید محروم نیست. یک چیزی به او می دهم. حدیث داریم اگر ده مرتبه «یا رب» بگویید، خدا می گوید: «لبیک» چه می خواهی؟ دعای قرآن معمولاً با کلمه «یا رب» هست.

ص: ۱۷۲۲۴

مهمـان امـام رضـا هستیم. یا امام رضا ما نمی گوییم: مؤمن و متقی هستیم و شـیعه واقعی هستیم. مخلص هستیم. ولی سؤال من این است: آیـا مـا مهمـان تو هستیم؟ آیـا اینجـا خـانه تو هست؟آیـا ما در خانه تو آمـدیم؟ آیا ماه، ماه خـدا هست؟ شب جمعه هست؟ مگر نگفتنـد: اگر چهل نفر به بالا دعا کننـد و آمین بگویند مسـتجاب است؟ ده مرتبه، یا رب، یا رب، یا رب، یا رب، یا رب،یا رب، یا رب، یا رب،یا رب، یا رب، یا رب، یا رب! اللهم صل علی محمد و آل محمد. میلیون ها آدم زیر خاک هسـتند. همه را بیامرز. کسانی که به گردن ما حق دارند، بیامرز. میلیون ها آدم مریض هستند، همه را شفا بده. میلیون ها آدم بی همسر هستند، به همه بی همسـرها، همسر خوب و به همه بی مسکن ها، مسکن خوب. به همه بیکارها شغل حلال، به همه کدورت ها صفا، مرحمت بفرما. طاغوت ایران را شـکستی، طاغوت های جهان یکی پس از دیگری را بشکن. بالاترین کیفر را بر آل خلیفه و آل سعود و متجاوزینی که مثل دم سگ در اختیار آمریکا هسـتند، هرطور آمریکا بخواهد اینها را تکان می دهد، خدایا جنایتکارانی که به جای آنکه بگوینـد: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُم» (فتـح/۲۹) «اشـداء علی المسـلمین رحما بین اسـرائیل»! صد در صد ضـد اسـلام، صد در صد... خدایا هر گناهی کردیم که باید سیلی بخوریم، آن گناه را از ما ببخش. اگر امتحان است خدایا نقشه ها را بر علیه اسـلام و مسلمین نقش بر آب و طراحانشان را نابود بفرما. خدایا هرچه در این ماه رمضان و ماه رمضان های دیگر به بندگان خوبت می دهی، به آبروی همان خوب ها همان نعمت ها را به همه ما مرحمت بفرما.

خدایا پدران و مادرانی که در اسلام و تشیع ما، در تعلیم و تربیت و وجود ما اثری داشتند و الآن نیستند، جزای خیر مرحمت کن. نسل ما را تا آخر تاریخ بهترین شیعه قرار بده. ما اینجا مسلمان هستیم. میلیاردها آدم روی کره زمین منحرف هستند. یک میلیارد چین، یک میلیارد هند، صدها میلیون منحرف روی کره زمین است. خدایا وسیله هدایت تک تک آنها را هرچه سریعتر فراهم کن و هرکس را هدایت کردی از هر رقم خطر انحراف حفظ بفرما. در دلتان کینه نباشد. همین الآن بگویید: خدایا هرکس به من ظلمی کرده، فحشی، غیبتی، کتکی، بالاخره حق مرا خورده است. ماه رحمت است. به احترام اینکه به من سلامتی دادی و من اینها را درک کردم، من هم اینها را بخشیدم. ببخشید تا ببخشند.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

منبع: http://qaraati.ir

راضی بودن به تقدیر الهی سبب آرامش روان

راضی بودن به تقدیر الهی سبب آرامش روان

دنیا متحول است و ثبات و قرار ندارد

روِیَ عَن رسولِ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:الدُّنْیا دُوَلٌ فَمَا کَانَ لَکَ أَتَاکَ عَلَی ضَعْفِکَ وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ وَ مَنْ رَضِیَ بِمَا قَسَمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَیْنُهُ.(۱)

ترجمه حدیث

از رسول خدا (صلی اللَّه علیه و آله) منقول است که فرمود: دنیا متحول است و ثبات و قرار ندارد. آنچه که برای تو مقرّر شده است به تو خواهد رسید، گرچه در نهایت ضعف و ناتوانی باشی؛ و آنچه که به ضرر و زیان تو باشد باز هم به تو خواهد رسید، گرچه در کمال قدرت و نیرومندی باشی و هرگز جلوی آن را نتوانی گرفت. و هر کس که امید خود را از آنچه که از دست رفته قطع کند، بدنش آسایش خواهد داشت و آن کس که راضی باشد به آنچه که خدا روزی او نموده دل و چشمش روشن خواهد شد.

ص: ۱۷۲۲۶

۱- (۱). بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۵ منبع:mojtabatehrani.ir

شرح حدیث: «الدُّنْیَا دُوَلٌ»

حضرت در ابتدا وضع دنیا را بیان می‌فرمایند. دنیا در گردش است. یعنی دنیا هیچ‌گاه برای هیچ کس ثابت نیست. دنیا هیچ ثبوت و قراری برای هیچ کس ندارد. این وضع دنیا است.

«فَمَا كَانَ لَكَ أَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ». آنچه که خدا تقدیر کرده به تو خواهد رسید گرچه در نهایت ضعف و ناتوانی باشی. چه بسا انسان فکر می‌کند که از نظر امور دنیایی توان به دست آوردن فلان منفعت را ندارد، ولی چون مقدّر شده است به او خواهد رسید.

«وَ مَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِكَ» در جایی هم که مواردی به ضرر و زیان تو باشد باز به تو خواهد رسید هر چند تو در کمال قدرت و نیرومندی باشی؛ هرگز نمی‌توانی آنها را از خودت دفع کنی. بنابر این، تو نه می توانی برای خودت جلب منفعت کنی و نه می‌توانی از خودت دفع ضرر کنی.

«وَ مَنِ انْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فَاتَ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ». اگر انسان از چیزهایی که دلش می‌خواسته به دست بیاورد امّا به دست نیاورده قطع امید کند، بدنش راحت می‌شود. به عبارت ساده ضعف اعصاب نمی گیرد! یعنی در فکر این نباش که ای کاش به دست می... آوردم! ای وای که فلان چیز از دستم رفت!... این افکار و خیالات، باعث فشار عصبی و روحی برای تو می شود. این به نفع تو است که به چیزهایی که به آن دست پیدا نکردی امید نبندی. به دست نیامده که نیامده! نشد که نشد!

«وَ مَنْ رَضِيَ بِمَا قَسَمَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَيْنُهُ». اگر کسی به آنچه که خدا داده است خشنود باشد، چشمش روشن می شود. چون خدا داده است خوشحال هم می‌شود

هسته مرکزی این جملات چیست؟

این است که خیال نکن که تو می توانی کاری انجام بدهی. نافع خدا است، ضارّ هم خدا است. او است که امور را برای تو تقدیر می کند. بی‌جهت خودت نقشه نکش. اگر نقشه بکشی، خدا به نقشه ات ضربه می‌زند. بنابر این، تو برو به وظیفه ات عمل کن. این چیزها را به او واگذار کن. برو سراغ خودش که سرنخ منافع و مضارّ به دست او است. این را بدان که تو هیچ کاره ای. او گفته در محدوده شرع بلند شو و به دنبال روزی برو، تو هم بگو چشم! بقیه اش را به او واگذار کن. نفع مال او است، دفع ضرر هم از او است. منافع را از او بخواه، از او این را هم بخواه که ضررها را از تو دفع کند.

روی خودت، توانت و فکرت هیچ وقت تکیه نکن. هنگامی هم که او برای تو تدبیر کرد و به دستت رسید، آن را که به تو داده قبول کن، خوشحال شو و راضی شو. اگر این رضایت باشد، آن وقت یک زندگی شیرین پیدا می کنی؛ نه ضعف اعصاب می‌گیری، نه بی‌جهت دنبال دنیا می‌دوی، بی‌جهت خودت را، فکرت را و بدنت را هم ناراحت نمی‌کنی. هم روحت راحت است هم بدنت. در آخر هم خوشحال و راضی هستی و چشمت روشن می‌شود.

اینها همه در صورتی است که به او اتکا کرده باشی. از او خواستی، او هم به تو عطا کرده است. و آنچه را هم که به تو نداده صلاحت نبوده است. اگر این حالت در تو باشد زندگی تو در همین نشئه دنیایت، همراه با خوشی درونی و حتی خوشی بیرونی خواهد بود و ناخوشی بیرونی هم به سراغ تو نمی‌آید.

ص: ۱۷۲۲۸

انتخاب انسان، دنیا یا آخرت

انتخاب انسان، دنیا یا آخرت

أعوذ بـالله من الشَّیطانِ الرَّجیم. بسم اللهِ الرَّحمن الرَّحیم. الحَمـدُ للهِ رَبِّ العالمین وَ لا حَولَ وَ لا قوَه إلا بالله العَلیِّ العَظیم وَ الصَّلاه وَ السَّلام عَلی سَـیِّدِنا وَ نبیِّنا خاتم الأنبیاء وَ المُرسَـلین أبِی القاسِم مُحمَّد وَ عَلی آلِهِ الطیبینَ الطاهِرینَ المَعصومین سِیَّما بَقیه اللهِ فِی الأرَضین أرواحُنا وَ أرواحُ العالمینَ لِتراب مَقدَمِهِ الفِداء وَ لعنه الله عَلی أعدائِهِم أجمَعین من الانِ إلی قیام یَوم الدّین

(در آیه ۱۸ و ۱۹ سوره اسراء می فرماید:) اَعوذُ بالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم. مَّن کَانَ یُرِیدُ الْعَاجِلَهَ عَجَّلْنَا لَهُ فِیهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِیدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ یَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَهَ وَسَعَی لَهَا سَعْیَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِکَ کَانَ سَعْیُهُم مَّشْکُورًا.

هرکس که این نزدیـک را می خواهـد، مـا هم برای او آنچه که می خواهیم، بر آن کس که می خواهیم، عَجَّلْنَا لَهُ فِیهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِیـدُ، هرکس که این نزدیـک را می خواهـد، دنیـا را می خواهـد، ما برای او، برای همه کس هم نه، عَجَّلْنَا لَهُ فِیهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِیدُ. برای او آن مقدار از آن چیزی که می خواهیم، بر آن کس که می خواهیم قرار می دهیم.

ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ. بعـد هم برایش جهنم است. وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَهَ. آن بحث اصـلی مـان نبود. ان شاء الله به امیـد خـدا این یکی است. وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَهَ وَسَعَی لَهَا سَعْیَهَا هرکس که آخرت را می خواهد. به اصطلاح این درس ماست.

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَهَ. هرکس که آخرت را می خواهـد. وَسَـعَی لَهَا سَـعْیَهَا. و برای آن سـعی می کند، سـعیی در خور آخرت. وَهُوَ مُؤْمِنٌ. هرچه می کنـد، بر اساس ایمان می کند. فَأُولَئِکَ کَانَ سَـعْیُهُم مَّشْـکُورًا. این گروه سـعی شان مشـکور است. یعنی مورد شکر گزاری قرار می گیرد. قبول است. سعیش قبول است. هرکس که آخرت را می خواهد، و سعیی در خور آخرت می کند. اینگونه کسان سعی شان مقبول است. مشکور است.

بحث مان این آیه است. اگر خدا کمک کند. در آیه بعد هم می فرماید که ما هر دو دسته را کمک می کنیم. کُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ. ما هم آن دسته و هم آن دسته را امداد می کنیم. مِنْ عَطَاءِ رَبِّکَ. این امدادی است از عطای پروردگار تو. وَمَا کَانَ عَطَاءُ رَبِّکَ مَحْظُورًا. عطای پروردگار تو ممنوع نیست. بسته نیست. هرکس را آنطور که خود او می خواهد، به او عطا می رسد. حالا- این در حد یک ترجمه ناقصی از این آیه است. ما یک راهی را در پیش داریم. ما یک راهی را در پیش داریم. برای رسیدن به هدف آن کاری و زحمتی در خور آن باید بکنیم.

نسبت آسمان اول به آسمان دوم

حرف این است. ببینید یک چیزی در روایات ما گفته اند. فرموده اند که آسمان اول نسبت به آسمان دوم، من این مثال را مکرر عرض کرده ام؛ آسمان اول در مقایسه با آسمان دوم مثل این است که شما دستت را در آب یک دریای بزرگ بزنی. نوک انگشتت چقدر آب برمی دارد؟ مقایسه آن دریا با این آب چقدر است؟ آب انگشت تان که اندکی به دریا خورد و خیس شد نسبت به آن دریا چقدر است؟ این مثال ها را می زنند که بزرگی و عظمت مفهوم شود بدون اینکه عدد معین کنند. یا مثال دیگری زدند. فرمودند یک حلقه ای، یک حلقه ای که دست همه ماها هست، یک انگشتر در یک صحرای وسیع مثلا مثل صحرای مرکزی آفریقا که میلیون ها کیلومتر بزرگی آن است، بیفتد. یک حلقه در این صحرا بیفتد و گم شود. مقدار این حلقه در مقایسه با بزرگی آن صحرا چقدر است؟

ص: ۱۷۲۳۰

اگر بخواهند بزرگی یک آسمان نسبت به آسمان پایین تر را به ما بفهمانند، یک چیزهایی غریب به بی نهایت است. این جهان نسبت به آسمان اول. آسمان اول نسبت به آسمان دوم. می خواستم این را عرض کنم. این مثال را که عرض کردم برای این بود که بفهمیم بزرگی آنچه که ما به سوی آن خواهیم رفت، که آخرت است، چقدر است. آن چقدر بزرگ تر است. آن وقت حرف این است که کاری درخور بکنیم. کاری درخور آنجا. شما خیلی زحمت می کشید و درس می خوانید. حتی فرض کن تا سطح دکتری هم درس می خوانید. بعد هم حداکثر استاد دانشگاه می شوید. یا مثلا معاون وزیر می شوید. دیگر حداکثر هایش این است. خب چند سال زحمت کشیدید؟ تقریبا بیست سال. بیست و چند سال زحمت درس کشیدید برای اینکه حقوق چقدر بگیرید. این حقوق چقدر برای چند سال است؟ خب سی سال کار می کنید و بقیه اش هم بازنشسته اید. کل زندگی آدم بعد از تحصیلاتش چقدر است؟ بعد از اینکه شما تحصیلاتتان را به آخر رساندید، چقدر می ماند؟ چهل سال. چهل سال. برای چهل سال، بیست سال زحمت کشیدید. برای اینکه در چهل سال آینده راحت باشید، بیست سال زحمت کشیدید. حالا می خواهید برای یک سرزمینی به وسعت بی نهایت، در زمان و تاریخی به وسعت بی نهایت، یعنی وسعت مکانی و زمانی اش بی نهایت است. حالا اگر برایش زمان و مکان فرض کنیم. برای بینهایت در بینهایت، باید کاری درخور بکنید.

حرف این است. وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا. هرکس که آخرت را می خواهد و سعیی درخور آن می کند. درخور چه؟ آخرت. آخرت چیست؟ یک جایگاهی است به وسعت بینهایت. و حالا عرض می کنم. با تاریخی بینهایت. کاری در خور آن. کاری در خور آخرت. ما چقدر برای این کار وقت داریم؟ یعنی این سعیی که درخور آخرت باشد؟ فرض می کنیم پانزده سالگی، دوازده سالگی، چهارده سالگی، هرچه؛ بلوغ است. از آن لحظه تا لحظه مرگ که حداکثر هفتاد، هشتاد، نود سال است، من باید کاری درخور آن بینهایت ها بکنم. ببینید کدام یکی از این نکات ابعاد که عرض کردیم جای شک و شبهه دارد؟ بزرگی آخرت که جای شک و شبهه ندارد. عبارت قرآن (در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران) این است که: وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ. بهشتی که عرض آن، حالا نمی فهمیم این عرضش یعنی چه؟ طولش یعنی چه؟ حالا می فهمیم دارد از یک جغرافیایی سخن می گوید. وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ. بهشتی که عرض آن به عرض آسمان ها و زمین است. همان آسمان هایی که مثالش را عرض کردیم. آسمان نه. آسمان ها. وسعت آسمان ها چقدر است؟ یک بینهایت. حالا بینهایت به معنای دقیق کلمه نه. یک بینهایت. زمانش کِی است؟ زمان پایان ناپذیر. البته آنجا مثل اینجا حرکت وجود ندارد که من صبح از خواب بلند شوم و یک روز و یک شب گذشته باشد و فردا صبح دیگری باشد. اینجوری نه. یک جور دیگری. فوق زمان های اینجایی ما.

من برای یک وسعتی به وسعت بینهایت، بینهایت که می گوییم یعنی چیزی مثل بی نهایت؛ و برای زمانی به وسعت بینهایت، من در طول پنجاه سال باید کاری بکنم و می توانم کاری بکنم در خور. اینجا فرموده باید کاری درخور بکنم. من می توانم کاری درخور بکنم. من می توانم درخور چنین وسعت هایی کار کنم. آقا چقدر وقت دارم؟ پنجاه سال. خب در پنجاه سال چطور می توانم؟ وقتی گفتند که هرکس بخواهد چنین کاری بکند، بکند، معلوم می شود یک توانایی در من هست. آدمیزاد خیلی تواناست. آدمیزاد خیلی تواناست. ما به حداقل های خیلی حداقل از توانایی های خودمان می رسیم و آن را نقد می کنیم. شما دارید برای به دست آوردن این توانایی درس می خوانید. بله؟ برای به دست آوردن توانایی. این چقدر از توانایی من است؟ بسیار کمتر است. یک چیزی در حد نزدیک صفر. انسان چقدر توانایی دارد؟ کسی که می تواند به آن بینهایت ها برسد، یک بینهایت توانایی دارد. یعنی آدم به جایی می رسد که از آن وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ بزرگ تر می شود.

در روایات ما دارد که بهشت مشتاق است.

چند نفر را اسم می برند و می گویند بهشت مشتاق این چند نفر است. بهشت مشتاق این چند نفر است یعنی چه؟ اینها یک چیزی هستند که بهشت آرزو می کند اینها بیایند درونش. مثلا حضرت سلمان. بهشت مشتاق حضرت سلمان است. سلمان یک چیزی دارد که او عاشق سلمان است. سلمان عاشق بهشت نیست. بهشت عاشق سلمان است. آن بینهایت ها عاشق یک انسان اند. انسان انقدر بزرگ است و می تواند. ببینید آن چیزهایی که ما آرزو داریم. قد و قامت من به اندازه آرزوی من است. من چه آرزویی دارم؟ آدم می تواند زود بنویسد. چهارپنج تا. یک کار خوب. یک خانه خوب. یک ماشین خوب. و بعدی هایش. همه آرزوی من این قدر است. در آن تکه قبلی بحث عرض کردیم که این حداقل من است. وقتی پرواز من تا حداقل من است خب خیلی بد است.

ص: ۱۷۲۳۲

نمی دانم این را در روضه ها زیاد شنیده اید. حداکثر آرزویی که گفته می شود این است که من به زیارت امام حسین بروم. زیارت امام حسین خیلی خوب است. البته یعنی زیارت قبر. زیارت قبر هم یعنی زیارت در و دیوارش. آن هم خیلی خوب است. اما از آنجا تا آنجا که انسان می تواند باشد و برود و به دست بیاورد... یک داستان می گویم. یک عده ای به کربلا مشرف شده بودند. یکی از رفقایشان به حرم نمی آمد. هِی اصرار می کردند. ما داریم می رویم حرم. مثلا امروز روز یک شنبه است. روز یک شنبه روز زیارت ... مثلاها. مثلا. امشب، شب جمعه است. نمی آمد. خیلی اصرار کردند. نمی شود. ما داریم برمی گردیم. تو یک بار هم به حرم نیامدی. بردند و دیگر ناگزیر رفت. دیگر چاره ای نداشت. مثلا تا رسید به حرم یک ناله کرد و افتاد. تو چقدر رسیدی؟ چقدر از کربلا را رسیدی؟ آقایی که یک ناله کردی و... خب امام زمان علیه الصلاه و السلام هرشب جمعه برای زیارت به آنجا تشریف می آورند. نه ناله می کنند و نه می افتند. او از این زیارت به کجا می رسد؟ تو به چقدرش رسیدی؟ به یک اندکی رسیدی دیگر. من که به اندک هم نمی رسم. چون ما همان در و دیوار را زیارت می کنیم. عرض کردم همان در و دیوار زیارت کردن هم خیلی خوب است. خیلی خوب است ها. در برابر همین در و دیوار زیارت کردن بهشت می دهند. اما آقا خیلی جا هست. جایی که می توان به دست آورد. اگر شما مثلا از زیارت امام حسین، از علاقه و عشق به امام حسین، از فداکاری برای امام حسین به خود امام حسین برسی چه؟ این را هم مدام در جمع دوستان عرض می کنم. روایاتی که در ساختمان اولیه جهان است،

گفته می شود که بهشت از نور حضرت حسین علیه السلام ساخته شده. خلقت بهشت از نور حضرت حسین است. خب نور حضرت حسین نسبت به حضرت حسین چیست؟ دقت کنید از حضرت حسین نوری صادر می شود که بهشت از آن خلق می شود. یعنی آن نور از حضرت حسین خلق می شود و بهشت از آن نور خلق می شود. خلق دوم است. فقط می خواهم بگویم که فرق و فاصله بین امام حسین و بهشت چقدر است؟ نمی فهمیم. نمی دانیم. یک بینهایت.

با گذشت از بی نهایت ها به امام حسین علیه السلام می رسی

اگر شما بتوانی یک کاری بکنی که به امام حسین برسی، از همان بی نهایت ها که عرض کردم گذشتی. به یک چیزی رسیدی که آن بی نهایت درونش گم است. اصلا گم است. هیچ نیست. آدم انقدر است. آرزویش را عوض کند. واقعا هم آرزوی من... خودم دارم فکر می کنم آرزوی من چیست؟ فکر کنید. آرزوی های معنوی خیلی خوب ما این است که درس مان به آخر برسد. خیلی خوب است. اما اگر درس به آخر برسد چه می شود؟ شما دکتری می گیری. اگر دکتری گرفتی چه می شود؟ استاد دانشگاه می شوی. استاد دانشگاه شوی، چه می شود؟ یک مقدار احترام داری. البته داخل دانشگاه. برای دانشجویان خودت محترمی. بیرون دانشگاه خب هیچی. مثل همه. فرض کن معاون وزیر شدی. کجا محترم هستی؟ درون وزارت خانه. بیرون مثل همه. خب حالا این احترامش. فرض کن حقوقش چندین تومان است. مثلا. بعد هم یک ماشین خوب داری. باز همان. یک، دو، سه ، چهار. کل آرزوها. یک آرزوی معنوی بود. آرزوی دانش و علم بود که من در دانش و علم... من خیلی برای خودم حساب باز می کنم. می خواستم این را عرض کنم. یک شب جمعه که من جلسه داشتم، دو نفر از اینها آمده بودند. می خواستند بگویند برای آینده چکار کنیم؟ گفتم آقا شما برو دنبال خدمت به مردم. راضی شدند و رفتند. خیلی است. شما تحصیل کنی برای اینکه به مردم بهتر خدمت کنی. خوب است. این می رود در راستای وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا. یک سعیی در خور آخرت. من بیست سی سال درس خواندم و زحمت کشیدم و آزمایشگاه رفتم و بالا پایین کردم برای اینکه به مردم کشورم خدمت بهتری بکنم. کشورم، کشور مسلمان است. به عنوان یک کشور اسلامی خدمت بهتری بکنم. خدمت بیشتری بکنم. این چیز خوبی است. فکر خوبی است. از آن قبلی که می کوشم استاد دانشگاه شوم، که چه بشود؟ اندکی احترام داشته باشم. که چه بشود؟ حقوق بهتری بگیرم و مثلا خانه بهتر و ماشین بهتری و چندتا از این بهتر ها. همه اش در حیطه حداقل های ممکن. حداقل ممکن. اما وقتی که من به نیت خدمت به مردم درس بخوانم، عوض شد. فرق کرد. این چیزی شد که در همان راستای وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا است. می شود آنجا حسابش کرد. وقتی شما هرچه درس می خوانی و هرچه کار می کنی و کار می کنی و زحمت می کشی و روزی ده دوازده ساعت درس می خوانی و کار می کنی و مثلا آزمایشگاه می روی، همین کارهای درسی. اما همه اش برای خدمت به مردم است همه اش عبادت می شود و در آن راستا. همه اش قابل محاسبه است. حالا- آن را عرض کردیم که ما چکار کنیم؟ چکار کنیم؟ چکار کنیم که کاری در خور آن آخرت باشد. احادیث زیادی که شما مکرر شنیدید. فرمودند یک قومی خدا را از ترس، بندگی می کنند. اینها عبادات بردگان است. یک عده ای از سر امید به بهشت خدا را عبادت می کنند. این عبادت تجار است. یک عده ای خدا را عبادت می کنند. اصطلاح یک روایتش احرار است. یک عده احرار اند. یعنی از بند بهشت و جهنم آزاداند. به این نیت آدم به آن بینهایت ها می رسد. با آن نیت و این نیت. اصلا این نیت جایگاهی بزرگ تر از بهشت و جهنم و آخرت (دارد.) قرآن (در آیه ۴ سوره ضحی) دارد: وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى. بارها چندین بار این را گفته اند. یک جای دیگر می فرماید که خدا بهتر است. حالا- آیه اش یادم نیست. خدا بهتر است. خب خدا بهتر است. بهشت بهتر است. خب بهشت بهتر

است. اما چقـدر فاصـله است؟ هیچی. اصـلا نمی شود فاصـله اش را حساب کرد. این برای خـدا می کنـد. این به آن خـدا بهتر است، می رسـد. یک کسـی برای بهشت کار می کند. اما باز هم باید کاری درخور بهشت بکند دیگر. خب بهشت بهتر است. وَلَلْآخِرَةُ خَیْرٌ لَّکَ مِنَ الْأُولَی. آخرت بهتر از این دنیـاست. چقـدر بهتر است؟ مثلاـ بینهایت. پس اگر آدم با آن نیت خـدا بهتر است کار کند، فقط آن می تواند آدم ار به آن بینهایت های فوق آن بینهایت ها برساند. یک صلواتی لطف کنید.

ص: ۱۷۲۳۴

منبع: www.javedan.ir

مرگ و فرصتها – جلسه دوم

مرگ و فرصتها – جلسه دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

مردی به محضر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: «أتأذن لی أن أتمنّی الموت» به من اجازه می دهید که از خدا درخواست مرگ کنم؟ که خدا مرگ مرا برساند؟ چه انسان با ارزشی از نظر عقلی بوده است که حتی آووز و درخواستش را از خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه گرفته است. خیلی خوب است که انسان در زندگی، به خصوص در امور مهم، به تنهایی و خودسر تصمیم نگیرد. هر انسانی باید بداند که عاقل تر و بصیرتر از خودش نیز در دنیا هست. در این باره قرآن کریم می فرماید:«وَ فَوْقَ کُلّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ»

اگر کسی صاحب دانش و علم است، خیال نکند که در کلاس آخر قرار دارد و فوق همه است، یا این که چون دارای علم است، هر تصمیمی که بگیرد، درست و هر نقشه ای که بکشد، صحیح است.

این آیه درباره عالمان است که خدا می فرماید: «وَ فَوْقَ کُلّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ» هر عالمی باید بداند که برتر از خودش نیز در دانش و علم وجود دارد. در عصر هر پیغمبری، فوق همه عالمان، همان پیغمبر است، ولی پیغمبر، کلاس آخر و فرد آخر نبود، بلکه فوق پیغمبر نیز پروردگار عالم است، چه برسد به توده مردم که از سواد بالایی برخوردار نیستند و دانش فراوانی را کسب نکردند. کسانی که در زندگی، به خصوص در امور بسیار مهم زندگی خودشان مستقلًا تصمیم بگیرند، اکثر این تصمیم ها عملًا به ضرر و زیان برمی خورد.

ص: ۱۷۲۳۵

این است که قرآن مجید مسأله در میان گذاشتن خواسته ها، تصمیمات و تدبیرات با اهلش را به مردم امر می کند. بالاتر از این نمی شود که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سوره آل عمران می فرماید: ای پیامبر صلی الله علیه و آله! تو نیز در امور با عقلای قومت مشورت کن. «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»

بعد از مشورت اگر تصمیم گرفتی که کاری را انجام دهی، انجام نده مگر با توکل به پروردگار، خیال نکنید که علم و تصمیم شما واقعاً در هر جایگاهی شما را به نتیجه می رساند، این طور نیست، چرا که اگر من نخواهم، علم، عقل، مشورت و دست به دست دادن شما به نتیجه نمی رسد. خداوند عز و جل در قرآن مجید می فرماید: «وَ إِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَآدَّ لِفَضْلِهِ» به پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر من بخواهم خیری را به تو برسانم، اگر کل عالم جمع شوند تا جلوی آن را بگیرند، نمی توانند و اگر در زندگیت مشکلی ایجاد کنم، جز من، کسی نمی تواند این گره را باز کند. این آیات قرآن، مردم را راهنمایی می کند که خودسر عمل نکنید، مغرور به فکر، نفرات، جمعیت و عقل خود نشوید. مگر ندیدید که بعد از جنگ بدر، مؤمنین واقعی مغرور شدند و بعد از جنگ، دیگر حرف خدا را نزدند، بلکه از خودشان حرف زدند. «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»

اگر تصمیم گرفتید و بعد از مشورت تدبیر کردید، به خدا تکیه کنید که دست خدا در کار شما باشد، والا اگر خدا را کنار بگذارید، همان عقل، مشورت و تصمیم تان نیز شکست می خورد. چنانچه در جنگ احد، دشمن کمرتان را شکست، هفتاد نفر از شما را کشت، شیرازه لشکرتان از هم پاشید، با این که فرمانده لشکرتان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، اما خیال نکنید که چون پیامبر در میان شما است، در هر کاری برنده هستید، بلکه خدا باید به شما کمک کند.

ص: ۱۷۲۳۶

تمهید شرایط سفر به آخرت

آفرین به این مرد که آمد و تصمیمش را با پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان گذاشت؛ «أتأذن لی أن أتمنّی الموت» به من اجازه می دهید که از خدا درخواست مرگ کنم؟ آدم خسته ای نبود که بگوییم از زندگی خسته شده، یا مشکلات به او فشار آورده که دیگر دلش نمی خواهد در دنیا بماند. حال و زندگی طبیعی داشته است. با خود گفته بود که عمری خوردیم و خوابیدیم و عبادت کردیم، این چند سال باقیمانده را از خدا بخواهم که به عمرم خاتمه دهد و مرا به عالم بعد منتقل نماید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مرگ امری قطعی است، بخواهی یا نخواهی از راه می رسد، راهش نیز راهی طولانی است؛ «سفر طویل» اما من به تو اجازه می دهم که درخواست مرگ کنی، ولی قبل از رفتنت، برای ده نفر هدیه بفرست، بعد از این که این هدایا را فرستادی، مطمئن شدی که به دست همه رسیده است، آن گاه اگر آرزوی مرگ کنی عیبی ندارد.

بعد فرمودند: هدیه هایی را باید برای ملک الموت، قبر، دو ملکی که سؤال کننده در عالم برزخ هستند، ترازوی خدا در قیامت، صراط و مسیر، جبرئیل، پیغمبر و خدا بفرستی، مضمون فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود که اول آن طرف را آباد کن تا زندگی خوبی در آنجا داشته باشی و بعد بگویی: خدایا! مرا ببر.

اما اگر اثاث زندگی، یار، شفیع، نجات دهنده و جایگاه خوبی در آنجا نداشته باشی، می خواهی کجا بروی؟ چون انسان اگر این ها را نداشته باشد، به قول قرآن مجید: هیچ چاره ای جز دوزخ ندارد.

ص: ۱۷۲۳۷

هدایای ارسالی به ملک الموت

اما چهار هدیه برای ملک الموت، فرمودند: «رضا الخَصْمَاءَ وَ قَضَاء الفَوائِتِ وَ الشُّوْقُ الی اللّهِ وَ التَمَنّی لِلْمَوْتِ»

این چهار هدیه ملک الموت است.

«رضا الخصماء» به هر کسی که مدیون هستید، دَین خود را ادا کن و حتی یک طلبکار مالی نیز باقی نگذارید. طلبکار مالی یعنی تمام کسانی که از شما پول طلب دارند، حتی کسانی که به آنها بدهکارید و خود آنها نمی دانند، باید همه این ها پرداخت شود. «۱» اسلام می گوید: آنهایی را که می شناسی، برو و پول آنها را بده. اما آنهایی که نمی شناسی، هر چقدر پولش شد، از عالم بزرگی مانند مراجع تقلید یا وکیل آنها اجازه می گیری و به عنوان ردّ مظالم، به خانواده های مستحق و آبرودار به نیّت صاحب پول و به عنوان صدقه می پردازی وگرنه، اگر خانواده مستحق شرعی سراغ نداری، برای این که خدا این بدهی را از پرونده تو پاک کند، پول را به مراجع تقلید یا وکیلش می دهی، که از گردن تو رد می شود و به گردن آنها می افتد، آنها نیز می دانند که به کجا برسانند. این رحمت خداست که این راه را گذاشته است تا مردم در عالم برزخ و قیامت مبتلا نباشند.

حکایتی عجیب از امیرالمؤمنین علیه السلام

شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، عرض کرد: علی جان! هزار دینار در این شهر نزد فلان شخص گذاشتم و به مدینه آمدم، اکنون می گویند که او مرده است. به پسرش مراجعه کردم، گفتم: من نزد پدر شما هزار دینار امانت گذاشتم، آمده ام بگیرم. پسرش گفت: والله پدر ما در هیچ کجا، نه در دفتری و نه در وصیتش، چیزی نگفته است.

ص: ۱۷۲۳۸

طلبکار گفت: علی جان! من واقعاً به این پول نیاز دارم، چه کنم؟ حضرت فرمودند: من نمی گذارم که حق تو پایمال شود. به پسر بدهکار فرمود: بیرون مدینه، پشت تپه ای می روی و آنجا می ایستی، تعداد سگ می آیند که یکی از سگها از همه زشت تر و بدترکیب تر است، به او بگو: چنین کسی آمده و می گوید که من هزار دینار نزد تو امانت گذاشته ام، آن را کجا گذاشته ای؟

امیرالمؤمنین علیه السلام این قدرت را دارد که گوشه پرده برزخ را کنار بزند و به پسر میّت بگوید که پدرت را ببین. نه این که حضرت آنها را به دنیا آورده باشد، چون عالم برزخ، عالمی بین دنیا و آخرت است.

سند وجود برزخ بین دنیا و آخرت در قرآن است: «وَ مِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ»

یعنی شما چهار دنیا را باید طی کنید؛ رحم مادر، دنیا، برزخ و قیامت. قیامت آخرین مرز است که دیگر بعد از آن دنیایی وجود ندارد.

نه این که امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را از برزخ به دنیا آورده باشند، بلکه پسر را فرستاد و گوشه پرده را کنار زد که آن دنیای برزخ را ببیند.

پسر رفت، بین آن چند سگ، به سگی که از همه سیاه تر، بدتر و زشت تر بود، گفت: پدر! چنین داستانی است، آیا این طلبکار راست می گوید؟ گفت: این هزار دینارش، در خانه و زیر فلان دیوار است. آدرس داد، گفت: برو بردار و به او بده. ای پسر! این را نیز به تو بگویم که تنها راهی که در این عالم درست است، راه علی علیه السلام است و ما بی راهه رفتیم و گرفتار شدیم. این راه ما راه علی علیه السلام نیست، بلکه راه ضدّ علی علیه السلام است و روندگان در راه ضدّ علی علیه السلام، بعد از مرگ، به همین صورت محشور می شوند.

در قرآن می خوانید: «وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ»

خدا حیوان ها را نیز محشور می کند، یعنی همین حیوان ها، والّا پروردگار که حیوان دیگری را در قیامت نمی آورد. آنهایی که انسان آفریده شدند، ولی «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ»

سگ هار شدند و به همه می پرند اگر چه شکل فعلی او شکل انسان دو پا است، ولی در قیامت مانند چهار پا محشور می شوند.

گفت: پسرم! ما که دیگر تمام دربها به رویمان بسته شده است. ولی به تو بگویم که راه سالم فقط راه علی علیه السلام است. جالب این است که علمای اهل تسنن نیز این معنا را می دانند، نه عوام آنان.

تفسیری از تفاسیر علمی، به نام تفسیر «مفاتیح الغیب» است که نویسنده اش اهل شهری بوده، به نام فخر رازی، «۳» که رازی یعنی اهل ری. ای فخر رازی از علمای رده اول اهل تسنن است. او در تفسیر سوره فاتحه الکتاب بحث می کند که آیا ترک وی در عصر خوارزمشاهیان می زیست و جاه و منزلت و نفوذ کلام او در نزد سلطان محمد خوارزمشاه بسیار بود.

وی در علم کلام و معقولات سرآمد عصر بود و در فنون مختلف تالیفات دارد. فخر رازی در غالب اصول مسلم فلسفی شک کرده و بر فلاسفه مقدم ایراداتی وارد آورده به سبب همین قدرت در تشکیک وی را امام المشککین لقب داده اند. از آثار او نهایه العقول؛ کتاب الاربعین؛ المطالب العالیه؛ محصل افکار المتقدمین والمتاخرین؛ مفاتیح الغیب و ...

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» سوره فاتحه نمازِ واجب، جایز است؟ اگر نگوید، نمازش صحیح است یا نه؟ آنهایی که مکّه رفته اند، دیدند که امام جماعت مکه، وقتی «اللّه اکبر» می گوید، مقداری مکث می کند، بعد می گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَلَمِينَ» یعنی «بِسْمِ اللَّه» آن را می دزدد و نمی گوید. فخر می نویسد: آیا ترک «بِسْمِ اللَّه» جایز است؟ و آیا «بِسْمِ اللَّه» را آهسته باید گفت- مانند علمای مدینه، چون مذهب علمای مدینه با علمای مکه فرق می کند- یا باید بلند گفت؟ می گوید: بسیاری از علمای بزرگ «بِسْمِ اللَّه» را نمی گویند، ما از آنها پیروی کنیم و نگوییم؟ بسیاری «بِسْمِ اللَّه» را آهسته می گویند، ما نیز آهسته بگوییم؟ چه باید کرد؟

ص: ۱۷۲۴۰

می گوید: من جستجو و تحقیق کردم که در امت پیامبر صلی الله علیه و آله- حرف انسان سگ نما را یادتان نرود که به پسرش گفت: راه علی علیه السلام درست است- گفت: من دقت کردم، یقین پیدا کردم که علی بن ابی طالب علیه السلام در تمام نمازها «بِسْمِ اللَّه» را بلند می گفت و من در این مسأله به علی علیه السلام اقتدا می کنم، چون راه او حق است؛ یعنی نمازهایم را با «بِسْمِ اللَّه» می خوانم و بلند می گویم.

مرحوم فیض کاشانی نوشته است: در حروف مقطعه قرآن، اگر حروف تکراری مقطعه را حذف کنید و تمام آنها را ترکیب کنید و جمله بسازید، این جمله در می آید: «صراط علی حق نمسکه»؛ در این دنیا فقط راه علی علیه السلام حق است. فقط در این راه حرکت کن! ما نیز به آن راه چنگ انداخته ایم. این حروف مقطعه قرآن است که حرف خداست. «۲» اهل سنت می گویند: ما در راه پیغمبر هستیم، ولی ما با هزار دلیل ثابت کردیم که در راه پیغمبر صلی الله علیه و آله نیستند. یک دلیلش این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرمودند: علی بر شما ولایت دارد. دو ماه بعد، پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، شما ابوبکر را ولیّ خودتان کردید. شما کجا در راه پیغمبر هستید؟

این هدیه برای ملک الموت؛ «رضا الخصماء» که تمام طلبکارها را تا نمرده ای از خودت راضی کنی. اگر راضی نکنی چه می شود؟ این را باید از قرآن و روایات بررسی کنیم تا ببینید در قیامت چه افتضاحی به بار می آید؟ مال مردم خوردن آسان نیست.

سفارش ابی عبداللّه علیه السلام به فرزندش

آخرین فرمایش ابی عبـداللّه علیه السـلام در روز عاشورا به حضـرت زین العابـدین علیه السـلام این بود: پسـرم! باغی در مدینه دارم که ملک من است. بعد از سـفر مکه برنامه هایی داشتم، که سه هزار درهم یعنی سیصد دینار طلا می شود، علی جان! من آن سیصد دینار را بدهکارم، از شام که برگشتی، به مدینه که رسیدی، اول قرض مرا ادا کن که من در برزخ ناراحت نباشم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

منبع:http://www.kalam۱۴.ir/

دنیا و دنیا پرستی

دنیا و دنیا پرستی

مَن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَهَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاَهَا مَذْمُوماً مَّدْحُوراً (سوره اسرا آیه ۱۸)وَمَنْ أَرَادَ الْأَخِرَه وَسَعَی لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَئِکَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُوراً (سوره اسرا آیه ۱۹)

هر کس پیوسـته زندگی دنیای زودگذر را بخواهد، به مقداری که بخواهیم و برای هرکه اراده کنیم، در این دنیا بشتاب فراهم می کنیم، سپس جهنّم را برایش قرار می دهیم که با شرمندگی وطردشدگی، وارد آن خواهد شد. و هر کس خواهان آخرت باشـد و برای آن تلاـش شایسـته و درخـور کنـد، و مؤمن باشـد، پس تلاـش آنـان سـپاس گزارده می شود. و هر کس خواهان آخرت باشد و برای آن تلاش شایسته و در خور کند، و مؤمن باشد، پس تلاش آنان سپاس گزارده می شود.

موضوع دنیا پرستی و آخرت در قرآن کریم و روایات ائمه اطهار (علیهم السلام) بسیار مطرح شده است.

این بحث دامنه بسـیار گسترده ای دارد ، مفهوم دنیا وآخرت ، دنیای مذموم و دنیای ممدوح چیست؟، دنیا و آخرت از دیدگاه قرآن و .... و بسیاری دیگر از موضوعاتی که مرتبط با این بحث است.

ص: ۱۷۲۴۲

آنچه در اینجا آمده اشاره ای کوتاه به مفهوم دنیا و آخرت و همچنین چرایی گرایش انسان به دنیای مذموم است .این بحث از تفسیر نور حجت الاسلام والمسلمین قرائتی و آثار آیت الله مکارم شیرازی ارائه میشود.

نکته ها:

از دیدگاه قرآن، دنیاطلبی و دنیاگرایی اگر سبب غفلت از آخرت و انحصار خواسته ها در دنیا باشد، نکوهیده است. این نکته در آیات فراوانی مطرح شده است، از جمله: «یَعلمون ظاهِراً مِن الحَیاه الدّنیا و هم عَن الاخره هم غافِلون»(۱)، «فأعرض عن مَن تَولّی عن ذکرِنا و لم یُرِد الاّ الحیاهَ الدّنیا»(۲) و «أرَضیتُم بالحَیاه الدّنیا»(۳)

در جهان مادیّات نزاع و درگیری زیاد است و همه کس به همه آرزوهایش نمی رسد، پس باید اندازه و سهمیه ای باشد که چه کسی چه مقدار داشته باشد: «عجّلنا له فیها ما نشاء لمن نرید»، امّا در دنیای معنویات، چون تزاحم و محدودیّتی نیست، همه صد درصد کامیاب می شوند و راه برای بیشتر هم باز است. «کان سعیهم مشکورا»(۴)

پیام ها:

۱- دنیا زودگذر است. «العاجله»

۲- انسان، با اراده خلق شده ودر انتخاب آزاد است، ولی اراده ی الهی اصل است. «یرید... لمن نرید»

۳- آنچه زشت است، خصلت دنیاگرایی است، نه اصل دنیا. «کان یرید العاجله»

۴- خواست انسان بی حدّ و حصر است، پس باید در چهارچوب اراده ی الهی محدود شود. «ما نشاء»

۵ - همه ی دنیاخواهان به دنیا نمی رسند. «لمن نرید»

۶- دنیاطلبان دو دسته اند: برخی دنیا و آخرت را می بازند، «خسر الدنیا و الاخره» بعضی به بخشی از خواسته های دنیایی شان می رسند. «عجّلنا له فیها ما نشاء»

۷- دنیاطلبان و صاحبان اهداف مادّی، شاید به مقداری از نام و نان برسند، ولی قیامتشان تباه است. «جعلنا له جهنّم»

۸ - پایان دنیاطلبی، پشیمانی و دوزخ است. «جعلنا له جهنّم»

۹- دنیاطلبان، هم در آتش می سوزند (عذاب جسمی)، هم تحقیر می شوند (عذاب روحی). «یصلاها مذموماً مدحوراً»

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُوراً (سوره اسرا آیه ۱۹) و هر کس خواهان آخرت باشد و برای آن تلاش شایسته و در خور کند، و مؤمن باشد، پس تلاش آنان سپاس گزارده می شود.

پیام ها:

۱- انسان، آزاد ودارای اراده است. «مَن اراد»

۲- آخرت، بدون تلاش به دست نمی آید. «سَعی لها»

۳- برای سعادت اخروی، تلاش ویژه ای لازم است. «سَعی لها سَعیَها»

۴- ایمان، شرط نتیجه گیری از تلاش های دنیوی است. «و هو مؤمن»

۵ - شرط سعادت اخروی، ایمان و تلاش است. «کان سعیهم مشکوراً»

۶- تلاش مؤمنان مورد تقدیر است، چه به نتیجه برسد یا نرسد. «کان سعیهم مشکورا»

۷- دست یابی دنیاگرایان به دنیا، احتمالی است، «عجّلنا... لِمَن نرید» ولی دست یابی مؤمنان آخرت گرا به پاداش، قطعی است. «کان سعیهم مشکورا»

۸ - اراده وتلاش انسان در سعادت او نقش دارد. «اراد... سعی... کان سعیهم مشکورا»

۹- تشکّر از تلاش دیگران، کاری الهی است. «کان سعیهم مشکورا»

۱۰- سپاس خدا از مؤمنان، بالاتر از باغ بهشت است، چون تشکّر هر کس، به اندازه ی شعاع وجودی اوست. «کان سعیهم مشکورا»

۱۱- هر سعی و تلاشی مورد تقدیر و ستایش خدا نیست. «من اراد الاخره و سعی لها... کان سعیهم مشکورا»

(تفسیر نور)

حب دنیا سرچشمه تمامی گناهان

پرسش

با این که انسان می داند، آخرت بهتر و پایدارتر است، پس چرا خود را آلوده گناهان و جرائم می کند؟ پاسخ اجمالی: پاسخ تفصیلی: مسلماً برای افراد مؤمن، این محاسبه قرآنی که در آیه ۱۷ سوره «اعلی» آمده که در مقایسه دنیا با آخرت می گوید: (آخرت بهتر و پایدارتر است)؛ «وَالآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أبْقى» کاملاً روشن است، اما با این حال، چگونه انسان مؤمن در بسیاری از اوقات این علم و آگاهی خود را زیر پا می گذارد و آلوده گناهان و جرائمی می شود؟!

پاسخ

این سؤال یک جمله است، و آن غلبه شهوات بر وجود انسان، و سرچشمه غلبه شهوات نیز حبّ دنیا است.

حبّ دنیا، اعم از حبّ مال، مقام، شهوت جنسی، تفوق طلبی، برتری جوئی، تن پروری، انتقام جوئی، و مانند اینها، گاه، چنان طوفانی در روح انسان ایجاد می کند که تمام معلومات او را بر باد می دهد، و حتی گاه، حس تشخیص او را از میان می برد، و در نتیجه، حیات دنیا را بر آخرت مقدم می دارد.

این که در روایات اسلامی کراراً حبّ دنیا به عنوان سرچشمه تمام گناهان شمرده شده است، یک واقعیت عینی و محسوس است که در زندگی خود و دیگران بارها آن را آزموده ایم.

بنابراین، برای قطع ریشه های گناه، راهی جز این نیست که حبّ و عشق دنیا را از دل بیرون کنیم.

باید به دنیا همچون وسیله ای، گذرگاهی، پلی، و یا همچون مزرعه ای بنگریم.

ص: ۱۷۲۴۵

ممکن نیست عاشقان دنیا بر سر دو راهی «وصول به متاع این جهان و نیل به رضای خدا»، دومی را مقدم شمرند.

اگر پرونده های جنائی را بنگریم، واقعیت حدیث فوق را در آنها به خوبی مشاهده می کنیم.

هنگامی که علل جنگ ها، خونریزی ها، کشت و کشتارها (حتی میان برادران و دوستان) را مورد توجه قرار می دهیم، جای پای حبّ دنیا در همه آنها مشهود و نمایان است.

اما، چگونه می توان حبّ دنیا را از دل بیرون کرد، با این که ما همه فرزند دنیائیم، و علاقه فرزند به مادر، یک امر طبیعی است؟!

این نیاز به آموزش فکری، فرهنگی و عقیدتی، و سپس تهذیب نفس دارد.

و از جمله اموری که می تواند بالاترین کمک را به سالکان راه در این مسیر کند، ملاحظه عاقبت کار دنیاپرستان است.

فراعنه با آن همه قدرت و امکانات مالی، سرانجام چه کردند؟

قارون از این همه گنج هائی که کلید آنها را چندین انسان نیرومند به زحمت می کشیدند، چه اندازه با خود برد؟!

قدرت های عظیمی را که در عصر و زمان خود به چشم خود دیدیم، که با نسیمی دفتر زندگانیشان بر هم خورد، و با یک گردش لیل و نهار از تخت قدرت فرو افتادند، و کاخ ها و ثروت هایشان را گذاردند و گریختند، و یا زیر خاک پنهان شدند، خود بهترین واعظ و معلم ماست.

این سخن دامنه دار را با حدیثی از امام علی بن الحسین(علیهما السلام) که بسیار رسا و گویا است پایان می دهیم:

از حضرتش پرسیدند: افضل اعمال نزد خدا چیست؟

ص: ۱۷۲۴۶

فرمود: «ما مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَهِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَعْرِفَهِ رَسُولِهِ أَفْضَلُ مِنْ بُغْضِ الدُّنْی»؛ (هیچ عملی بعد از معرفت خداوند و رسولش افضل از دشمنی با دنیا نیست)!

آنگاه افزود: زیرا برای حبّ دنیا شعب بسیاری است، و معاصی نیز شعب بسیاری دارد،

اولین چیزی که با آن معصیت خدا شد، تکبر ابلیس بود، در آن زمان که ابا کرد، «تکبّر» ورزید و از کافران شد.

سپس «حرص» بود که سرچشمه معصیت (و ترک اولای) آدم و حوا گشت، در آن زمان که خداوند متعال به آنها فرمود: «از هر جای بهشت می خواهید بخورید، ولی نزدیک این درخت (ممنوع) نشوید که از ستمکاران خواهید بود» ولی آنها به سراغ چیزی رفتند که به آن نیاز نداشتند! و همین برای فرزندان آنها تا روز قیامت باقی ماند; چرا که غالب چیزهائی را که انسان می طلبد به آن نیازی ندارد (نیازها غالباً منشأ گناه نیستند، آنچه منشأ گناه است، هوس ها و امور زائد بر نیاز است)، سپس «حسد» بود که سرچشمه گناه فرزند آدم شد، نسبت به برادرش حسد ورزید و او را به قتل رساند.

و از شعب آن، حبّ زنان، حبّ دنیا،(۵) حبّ ریاست، حبّ راحتی، حبّ سخن، حبّ برتری، و حبّ ثروت است، اینها هفت خصلتند که همگی در حبّ دنیا جمع اند، و لذا، پیامبران و دانشمندان بعد از آگاهی بر این حقیقت، گفته اند: «حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَه».(۶)، (۷)

نکته جالب سخن امام خمینی (ره) در مورد حب دنیا

در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای بنی صدر در بیمارستان قلب ، حضرت امام خمینی فرمودند: «من یک کلمه به آقای بنی صدر تذکر می دهم، که آن یک کلمه تذکر برای همه است: «حبّ الدنیا رأس کلّ خطیئه» هر مقامی که برای بشر حاصل می شود، چه مقامهای معنوی و چه مقامهای مادی روزی گرفته خواهد شد و آن روز هم نامعلوم است. توجه داشته باشند همه... که مقامْ آنها را مغرور نکند. مقام رفتنی است و انسان در حضور خدای تبارک و تعالی ماندنی است. من از آقای بنی صدر می خواهم که مابین قبل از ریاست جمهور و بعد از ریاست جمهور در اخلاق روحی شان تفاوتی نباشد. تفاوت بودن دلیل بر ضعف نفس است.»(۸)شاید حضرت امام (ره) این روحیه را در بنی صدر دیده بود که این چنین تذکر میدهند.حضرت رسول اکرم (صلوات الله علیه)فرمود :اِتَّقوا فِراسَهَ المؤمنِ ، فإنّهُ یَنظُرُ بنُورِ اللّه ِ.(۹)

ص: ۱۷۲۴۷

دنیا پرستی عامل شهادت امام حسین (علیه السلام)

سوال

وقوع چه تحولی در جامعه ی مؤمنین باعث شد تا واقعه ی عاشورا به دست مسلمان ها رقم بخورد؟

واضح است که محبت به دنیا بالاخره راه انسان را از ولی خدا جدا می کند و به تدریج او را در مقابل ولی خدا قرار می دهد.

بزرگی می فرمود: محرم که می شود یکی از گریه های جدی من این است که نکند روز عاشورا دنیای من، مرا مقابل سیدالشهداء(ع) قرار دهد؛ این گریه ی خوف است. بسیاری از لشکریان عمرسعد کسانی بودند که برای حضرت نامه ی دعوت نوشته بودند. حضرت نامه ها را نشان می دادند و می فرمودند: مگر شما این نامه ها را ننوشته اید؟ با این وجود چه شد که همین دعوت کنندگان وقتی مطامع دنیایی شان به خطر افتاد راهشان تغییر کرد؛ ابتداء مسلم را تنها گذاشتند و بعد هم در کربلا مقابل حضرت ایستادند.

تعلق به دنیا اساس این انحراف است. نفس پرستی نه تنها انسان را از اولیاء خدا جدا می کند، بلکه آدمی را در مقابل اولیاء خدا قرار می دهد تا آنجا که حتی ممکن است انسان برای کسب مطامع دنیا، خیمه های سیدالشهداء(ع) را به آتش بکشد و اهل بیت ایشان را هم به اسارت ببرد. مگر اینها همان کسانی نبودند که خون خود را در رکاب رسول الله(ص) نثار می کردند؟ پس چگونه دنیاپرستی در آنها رسوخ کرد؟ چه شد که امت رسول الله(ص) به دنیا چنان تعلقی پیدا کرد که حاضر شد برای آن، این ننگ را به جان بخرد و این رسوایی را به بار آورد؟(۱۰)

پی نوشت:

۱. سوره روم آیه ۷

۲. سوره نجم آیه ۲۹

ص: ۱۷۲۴۸

۳.سوره توبه آیه ۳۸

۴.سوره اسرا آیه ۱۹ (منبع :gharaati.ir)

۵. به نظر می رسـد: منظور از «حبّ دنیـا» در اینجـا «حبّ بقـاء در دنیا» بوده باشـد، که آن یکی از شـعب هفت گانه محسوب می شود و معمولاً در شکل «طول امل و درازی آرزوها» ظاهر می گردد .

۶. «اصول کافی»، جلـد ۲، بـاب «حبّ الـدنیا و الحرص علیها»، حـدیث ۸؛ در همین بـاب از «اصـول کـافی»، ۱۷ روایت در این زمینه نقل شده است که بسیار آموزنده است.

۷. گرد آوری از کتاب: تفسیر نمونه، آیت الله العظمی مکارم شیرازی، دارالکتب الإسلامیه، چاپ سی و سوم، ج ۲۶، ص ۴۲۱. (منبع: makarem.ir)

۸.صحیفه امام. ج ۱۲. ص ۱۴۱

۹.المیزان فی تفسیر القرآن : جلد ۱۲ صفحه۱۸۶

۱۰. حجت الاسـلام والمسـلمین میرباقری (ماهن___امه فرهن_گی تحلی_لی سوره اندیشه ح___وزه هن___ری س___ازم_ان ت_ب_ل_ی_غ_ات اس_لام_ی)(منبع:sooremag.ir)

هزینه پاک ماندن

هزینه پاک ماندن

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلوه و السلام علی سید الانبیاء و المرسلین حبیب الهنا وطبیب نفوسنا ابی القاسم محمد صلی الله علیه و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین المکرمین.

وابستگی در دنیا و آخرت

خدای متعال در آیه نوزدهم سوره رعد می فرماید:

أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّ بِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ

« آیا کسـی که می دانـد آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسـی است که نابیناست؟! تنها صاحبان اندیشه متذکّر می شوند.»

آنهایی که حق بودن قرآن را درک کردند، پیرو قرآنند و بخاطر پیرویشان از قرآن، دنیای پاکی دارند و دارای آخرت آبادی هستند؛ اما کوردلانی که پیرو هوای نفس خودشان هستند یا پیرو هوای نفس دیگران، نه دنیای پاکی دارند و نه آخرت آبادی.

ص: ۱۷۲۴۹

البته شما که با مسجد و عبادت و علم و دین خدا آشنا هستید می دانید که آخرت آباد، صد در صد محصول دنیای پاک است، چون بین دنیا و بین آخرت ماهیتاً و ذاتاً جدایی نیست؛ یعنی این طور نیست که دنیا جایی باشد و آخرت هم جایی دیگر.

زیباترین حرفی که در زمینه ارتباط دنیا و آخرت داریم، کلام نورانی پیغمبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه وآله وسلم است که فرمودند:

«الدنیا مزرعه الآخره(۱)»

هیچ وقت محصول، زراعت و کشت از زمینش جدایی ندارد.

تمام درختان در باغها، صیفی جات و حبوبات در زمینها نتیجه همان خاک هستند، هر قدر خاک مستعدتر و پاکتر باشد محصول پاکتری خواهد داد

سرزمین وجود انسان در قرآن

قرآن مجید آیه ای دارد که در این قسمت از گفتار، ذکر آن خیلی بجاست، می فرماید:

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِى خَبُثَ لا يَخْرُجُ إِلا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ(۲) »

سرزمینی که پاک است، سالم است و محصولی را که بیرون می دهد، یک محصول الهی و درست و سالم است.

سرزمین پاک و مستعد زمینی است که یک عدد گندم به او می دهند، پروردگار می فرماید: تا هفتصد عدد مثل خودش را بیرون می دهد.

در اواخر سوره مبارکه «بقره» می فرماید:

«كَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِى كُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ(۳)»

یا یک دانه سیب را در یک سرزمین پاک می کارند، تبدیل به یک درخت می شود، سالی چند صد آسیب می دهد، در حالی که این درخت با سالی چند صد سیب، یک روز همان دانه سیاه و کم وزن بوده؛ یعنی بخاطر استعداد زمین و سلامت زمین و پاکی زمین، به یک درخت پر محصولی تبدیل شده است که همه مردم با رغبت پول برای آن محصول می دهند، وقتی هم که می خورند هم لذت می برند و هم کسب انرژی می کنند.

ص: ۱۷۲۵۰

۱- (۱) عوالی اللآلی : ۱/۲۶۷/۶۶ (۲) سوره اعراف آیه ۵۸(۳) سوره بقره آیه ۲۶۱(۴) سوره الغاشیه آیه ۷(۵) سوره الغاشیه

آیه ۵(۶) سوره النحل آیه ۹۷(۷) من لایحضره الفقیه ج : ۳ ص : ۲۷۳

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ»

خیلی این آیه زیباست، می فرماید: زمین پاک و مستعد و آماده آنچه را که می رویاند به اذن پروردگار است؛ یعنی این گیاه محصول اراده الهی است، یک درخت خدایی است و یک محصول با منفعت است.

«وَالَّذِی خَبُثَ لا یَخْرُجُ إِلا نَکِدًا»

اما زمینی که استعداد و آمادگی ندارد، شوره زار است، به فرموده قرآن مجید، خبیث و آلوده و ناپاک است، آنچه که از این زمین بیرون می آید هم خیلی کم است و هم یک محصول بی فایده؛ یک محصول پوکی است که هم صاحبش از کاشتن آن ضرر کرده و هم مردم رغبتی به خریدن ندارند.

آنچه مهم است این است که قرآن هم می فرماید: «نکداً»؛ یعنی این قدر هم این محصول پوک، پر نیست که بتوان چند تا گاو و گوسفند را در آن بچرانند، به درد گوسفند و گاو هم نمی خورد، در هر دو سه وجب آن، چیز بیخودی سر از خاک در آورده که نه سبز است، نه زیباست و نه فایده ای دارد.

نقش دنیا در آبادی آخرت

قرآن مجید در سوره «شوری» و پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلّم در این روایت می فرمایند: دنیا مزرعه آخرت است. حالا اگر شما این دنیایتان را پاک بالا بیاورید، پاک برقرار کنید، این دنیای شما دنیای درستی باشد و به عبارت روشن تر، اگر اهل ایمان باشید، اهل عمل صالح باشید، این می شود سرزمین پاک و در روز قیامت، شما از این کشتتان که همان ایمان و اخلاق و عمل صالح است نتایج ارزشمندی مانند رضوان الهی و بهشت را به دست خواهید آورد؛ اما اگر دنیای خود را آلوده کنید، نجس کنید و زمین زندگی را خبیث کنید، وارد قیامت می شوید می بینید دست خیلی ها پر است، دست شما خالی است. خیلی ها سزاوار شفاعت هستند، می بینید که شما نیستید! خیلی ها مورد نظر رحمت حق هستند و شما نیستید.

ص: ۱۷۲۵۱

بعد هم می بینید که این زمین نجس که نکد از آن بیرون آمده، گیاه دارد؛ ولی به قول قرآن مجید گیاه آن «ضریع» است.

حال گنهکاران جهنمی

خدای متعال در سوره «غاشیه» می فرماید: خوراك اهل جهنم همان است که خودشان در دنیا کاشته اند:

«لَیْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلا مِنْ ضَرِیعٍ»

، در اصطلاع قرآن کریم «ضریع» به گیاهی گفته می شود که شتر با آن قدرت دندان و دو فکش نمی تواند بخورد؛ ولی قرآن می فرماید: اهل جهنم باید از علفی که خودشان در دنیا کاشته اند را در آخرت بخورند، که البته باید بخورند، یعنی این طور نیست که دهانشان را ببندند و به کارگران جهنم بگویند ما میل نداریم! همین گیاه را در دهانشان فشار می دهند و می گویند: باید بخوری! قرآن می گوید:

«لا یُسْمِنُ وَلا یُغْنِی مِنْ جُوعٍ(۴)»

این گیاه را شب و روز در جهنم به خورد آنها می دهند؛ اما نه چاقشان می کند و نه نیرومند، و نه گرسنگی آنها را برطرف می کنند.

آبی را هم که برای رفع تشنگی به خوردشان می دهند، پروردگار می فرماید:

« تُسْقَی مِنْ عَیْنٍ آنِیَهٍ(۵)»

یك چشمه بغل دستشان است که از شدت حرارت می جوشد، این را نمی خواهند بخورند؛ ولی کارگران جهنم در حلقشان می ریزند. این آب محصول همان اشکی است که به ظلم از چشم مردم درآوردند، و دلهایی است که سوزاندند، و موانعی است که بین حق و بین مردم ایجاد کردند. این سخن پروردگار است. ببینید همه آیات قرآن، همدیگر را معنی می کنند و به همدیگر ارتباط دارند. ما اگر دنیایمان دنیای پاکی باشد که پروردگار می فرماید:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً(۶)»

حیات پاک، یا به قول آیه مورد بحث، سرزمین پاک، خوب، هر چه در این سرزمین پاک کاشته شود محصول زیبا و با منفعتی به دست می دهد.

عنایت داشته باشید برادرانم! دنیا از آخرت ماهیتاً جدایی ندارد، هر دو یک حقیقت است، یک پرده اش به این قیافه است که ما می بینیم و همین دنیا پرده ملکوتی اش به آن قیافه ای است که در قرآن کریم بیان شده است؛ بنابراین مردم در دنیا بهشت و جهنم را می سازند و آنجا که رفتند پای محصول خودشان هستند.

وارثان الهی

در آیه دهم و یازدهم سوره مؤمنون پروردگار می فرماید:

«أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ *

الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُون».

اهل ایمان ارث می برند، چه چیزی را ارث می برند؟ بهشت را، از چه کسی این بهشت را ارث می برند؟ از دین، چون با دین نسبت دارند بهشت را از دین ارث می برند.

هزینه پاک ماندن

مشکل هم نیست که آدم دنیایش را پاک نگه دارد، آدم باید برای پاک نگاه داشتن دنیایش یک مقدار «نه» در دهانش باشد، «نه» جدی؛ یعنی انسان وقتی در مقابل دعوت ضد خدا قرار گرفت بگوید «نه».

اگر به شخص کاسبی بگویند: اگر این کار را انجام دهی، ده برابر سود می بری، کاسب هم می داند که آن ده برابر سود حرام است بگوید«نه!»، یا اینکه در این جنس تقلب کند. او بگوید«نه!»، چرا که پیغمبراسلام صلی الله علیه وله وسلم فرمود:

«لَيسَ مِنّا مَن غَشَّ مُسلِماً(۷)»کسی که در جنس مردم مسلمان تقلب می کند از ما نیست و خائن است.

وقتی به انسـان می گوینـد: که صـد کیلو برنـج صـد در صـد ایرانی ده هزار تومان سود دارد؛ اما اگر هفتاد کیلو خارجی با آن مخلوط کنی، هفتاد هزار تومان در صد کیلو می توانی سود ببری! بگوید «نه!». پاک نگه داشـتن زندگی فقط به «نه» گفتن در برابر دعوت های شیطان است.

آسیه نمونه ای از انسان های پاک

در تاریـخ هم بودند کسانی که در مقابل دعوت هوای نفس خودشان و دعوت هوای نفس دیگران گفتند «نه»! و به کمالات و مقام های والائی رسیدند؛ البته ممکن است سختی هائی هم کشیده باشند، ولی ما آن سختی ها را هم نداریم!

«آسـیه» که (در برابر خواسـته های فرعون) گفت «نه»، او را به چهار میخ کشـیدند و بعد هم یک سـنگ هشتاد، نود کیلویی را رها کردند روی بدنش که کل سر و استخوان های بدنش را خورد کرد.

یوسف اسوه پاکی

حضـرت یوسـف(ع) در برابر دعوت هـای زن بی شخصـیتی گفت: «نه!» ، و ۹ سـال او را به زنـدان انداختنـد! ولی در مورد ما اینگونه نیست، اگر ما در برابر دعوت های شیطان بگوئیم نه به زندان نمی رویم و ما را به چهار میخ نمی کشند!

جوانی که نامحرمی راه او را سد کرده باشد و تقاضای حرام کند این جوان بگوید «نه»، یقیناً نه افسر شـهربانی با او کار دارد و نه دادگستری، مردم هم که بفهمنـد این جوان خوش قیافه به چنـد نفر نامحرم گفته نه، همه از طریق فطرت می گوینـد: آفرین! در این دوره پر از لجن گناه، عجب گوهرهایی در دریای خـدا پیـدا می شود! تازه تعریفش را هم می کننـد، التماس دعا هم به او می گویند.

ص: ۱۷۲۵۴

بله! یـک روزگاری «نه» گفتن زنـدان و یا به چهار میـخ کشـیده شـدن داشت و با شـکنجه همراه بود؛ اما در این روزگار چنین نیست.

خاطره ای از دوران ستم

زمان شاه، عده کمی در کشور می گفتند «نه»، که آنها را به زندان می انداختند.

یـک وقت من یادم است، ساواک شاه به من گفت: درآمـد تو مثلاً از محرم و صـفر چقـدر است؟ من مثلاً گفتم: یک محرم و صفر که منبر بروم، حـدود هشت هزار تومـان، گفتنـد: مـا یـک شـغل در دادگستری یا در جایی دیگر به تو می دهیم و ماهیانه چهار هزار تومان می دهیم، منبرت را هم برو ولی حرف ما را نزن، نگو مملکت فاسد است، نگو دین دارد از بین می رود، نگو بی حجـابی بـد است، منبر هم برو، پول محرم و صـفر را هم بگیر، مـا هم ماهیـانه چهار هزار تومان به تو می دهیم! گفتم: «نه»، گفتند: خوب برو زندان، گفتم: خوب باشد می رویم زندان!.

اتفاقاً زنـدان خوبی هم بود؛ چون من تـک و تنهـا بودم و هیـچ کس هم کنارم نبود، مخفیانه یک مهر(نماز) برده بودم، دیـدم بیرون که نمی توانستم این کار را بکنم چون کار داشتم، از صبح تا شب یا نماز می خواندم یا راه می رفتم در آن اتاق و قرآن می خوانـدم، یا به تعـداد مرده هایی که می شـناختم یک حمـد و دوازده سوره توحیـد برای آنها می خوانـدم تا بیست و چهار ساعت تمام شود.

این قـدر جوانهـا به خودشـان سـخت می گیرنـد که نمی شود گفت «نه»، بالاـخره جـاذبه گناه زیاد است، امکان خلاف وجود دارد، پولی هم که نمی خواهـد، خیلی سـخت است بگویم «نه»، اینطور نیست سـختی ندارد، فقط باید بخواهی، خواسـتن خیلی مهم است.

ص: ۱۷۲۵۵

هزینه بهشتی شدن

به خدا قسم بهشت رفتن هیچ خرجی ندارد، جهنم رفتن خرجش خیلی سنگین است. فقط با نه گفتن آدم جهنم نمی رود، اما با بله گفتن، چقدر ترس و لرز دارد، من با نامحرمی راه می روم پدرم نبیند، بستگانم نبینند؛ حالا برنج را مخلوط می کنم کسی نفهمد، نیروی انتظامی نفهمد، پرده جلوی مغازه ام نزنند که این مکان به علت تخلّف یک ماه تعطیل است!....

جهنم رفتن ترس و لرز دارد، وحشت دارد؛ اما بهشت رفتن ندارد.

توصیه

اگر یادتان بماند بعد از منبر و نماز جماعت قبل از اینکه به خانه بروید یک قرآن بردارید، چند آیه اول سوره مبارکه بروج را بخوانید:

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ *

وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ *

وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ *

قُتِلَ أَصْحَابُ الأُخْدُودِ *

النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ *

إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ *

وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ *

وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ *

گذشت از جان برای حفظ دین

پادشاهی بود به نام «ذونواس» که یهودی متعصبی بود. عیسی بن مریم (ع) مبعوث شده، دین درست آورده، چون دین یهود را خراب کرده بودند. در شهر نجران، عده ای زن و مرد به عیسی بن مریم ایمان آورده بودند، ذونواس دستور داد که اینها را بگیرید، مردها، زنها، جوانان و بچه ها را گرفتند.

قرآن نمی گوید چند نفر بودند، همه را آوردند، ذونواس دستور داد: در یک گودالی مواد آتش زا ریختند که قرآن می گوید: آتش به آسمان شعله می کشید، به این مردان و زنان مؤمن گفت: یا از دین عیسی بن مریم برگردید و یهودی شوید، و یا زنده زنده شما را در آتش می اندازم تا خاکستر شوید!! همه آنها گفتند: «نه» گفت: آنها را در آتش بریزید!.

این را قرآن می گوید، داستان و روایت و قصه نیست! این را خدا تعریف می کند، همه را در آتش ریختند.

قرآن می فرماید: ظالمان هم نشسته بودند دور آتش و شاهد بلایی که بر سر بندگان مؤمن می آوردند بودند!، جرم بندگان مؤمن هم همین بود که به خدا ایمان داشتند. این اراده قوی یک انسان مؤمن است!.

ما که می گوییم «نه» ارزش و اعتبارمان بالا می رود، نه زندانمان می کنند، نه ما را زنده زنده در آتش می سوزانند!

«نه» گفتن به قیمت اینکه زنده زنده آنها را بسوزانند تمام شد؛ اما امروز ما «نه» که می گوییم آبرویمان بیشتر می شود. می گویند: این جوان چقدر پاک است، من می دانم نامحرم سر راهش قرار گرفته! یا این کاسب از اولیاء خداست، صد جور تقلب می تواند بکند؛ اما زیر بار تقلب نمی رود.

امام صادق علیه السلام بعد از نقل آتش سوزی اصحاب «اخدود» در یک روایتی می فرمایند: عده ای از مؤمنین را در یک روزگاری گرفتند و گفتند از دین برگردید! گفتند: «نه» زنده زنده با اره دو سر، آنها را اره کردند!. شما ببینید آدم را زنده بیاورند، دست و پایش را ببندند، اره دو سر را بگذارند روی سرش، یک طرف آن را این مأمور و یک طرف دیگر را آن مأمور، بکشند این سو گردن و سینه را اره کنند، ولی باز گفتند «نه».

قیامت ما جواب اینها را چگونه می توانیم بدهیم، اگر در برابر خواسته های نفسانی نگوییم «نه» مثلاً به خدا بگوییم نمی شد بگوییم «نه» خدای متعال در پاسخ این بهانه تراشی ما اصحاب اخدود را می آورد، این اره شده ها را هم می آورند، می فرماید: چطور اینها توانستند بگویند «نه»؟ تو برای دو روز زندگی کثیف و برای شهوت حیوانی، برای چند ریال پول که از تقلب در جنس گیر می آوری، نتوانستی بگویی «نه»؟ عذرت قابل قبول نیست.!!

ص: ۱۷۲۵۷

نمونه ای دیگراز انسان پاک

احیاناً نـام «ابن بطـوطه» را شـنیده ایـد. او اصالتـاً اهـل «آنـدلس» بـوده که الآـن معروف به «اسـپانیا» است. شـغل این دانشـمند، جهـانگردی بوده، همیشه یک قلم و دفتر حاضـر داشت و در هر شـهری که وارد می شـد همه چیز آن شـهر را می نوشت مثل: آب و هوای اینجا خشک بود، اینجا مرطوب بود، اینجا خوب بود و بعد شـرح حال و دین مردم را و ... می نوشـته که چاپ هم شده و اسم آن «سفرنامه ابن بطوطه» است.

ابن بطوطه سـفری به ایران می آیـد، شـهرهای ایران را یکی پس از دیگری می دیـده و جغرافیا، آب و هوا، تعـداد دروازه ها و اوضاع مردم و ... را می نوشته، تا به شهر «ساوه» می رسد.

می نویسد: من در منطقه ساوه، بعضـی از جوانها را با یک قیافه خاصـی دیدم که قیافه آنها، شـکل سـر و صورت، ادب و لباس پوشیدنشان جلب نظر می کرد، انگار اینها یک جمعیت و دار و دسته خاصی بودند که در ساوه زندگی می کردند.

از شخصـی پرسیدم: اینها که قیافه خاص و لباس های مخصوصی دارند، اهل همین شهر هستند؟ گفت: بله. گفتم: اینها دینشان چه دینی است؟ گفت: مسلمانند. گفتم: اینها چه کسانی هستند؟ گفت: اینها اسمشان طایفه «جمالیه» است. گفتم: طایفه جمالیه یعنی چه؟

گفت: اینها همه مرید و تربیت شده «شیخ جمال ساوه ای» هستند که به آنها می گویند جمالیه! گفتم: شیخ جمال کیست؟

آن وقت ابن بطوطه شرح حال شیخ جمال را که از زبان مردم شنیده این چنین نوشته است.

شیـخ جمـال آخونـدی بـود جـوان، درس خوانـده و بـا سواد، هر روز صـبح برای درس دادن به طلبه هـا، به طرف محـل درس حرکت می کرد، کاری هم به کار کسـی نداشـته، از آن مسـیری که نزدیک به مـدرسه بوده رد می شـده تا به مـدرسه برسد و درس را شروع کند.

ص: ۱۷۲۵۸

خانه ای در مسیر راهش بود که خانه زن جوانی بود. زن شوهر داشت، شوهر زن به سفر رفته بود، چند ماه می کشید تا برگردد. این زن گاهی که جلوی در بوده، یا کنار پنجره نشسته بوده، این شیخ جمال را می دیده و از آنجا که این شیخ خوش قیافه بوده، عاشق او می شود؛ ولی هر چه فکر می کند که ما این شیخ را چگونه به دام بیندازیم، چیزی به نظرش نمی آمد، فکر هم می کرد که اگر یک روز در خانه را باز کند و جلوی شیخ را بگیرد و بگوید بفرمایید داخل، شیخ با این تدینی که دارد می گوید: برو گمشو! بنابراین باید نقشه کشید.

نقشه شیطانی

وای به روزی که مرد و زن فکرشان فکر شیطانی شود، و بخواهند علیه یک انسان طرح بریزند. آن زن هوسباز یک پیرزنی را در محل صدا کرد، گفت: من یک کاغذ به دستت می دهم و مثلاً ـ ده تومان هم به تو می دهم که این کار را بکنی! تو این کاغذ در دستت باشد، برو جلوی در بنشین، شیخ جمال که رسید، با صدای محزون به او بگو: مادر! جوان من دو سه سال است که به سفر رفته، خبر از او نداشته ام، دیشب نامه اش آمده، سواد خواندن ندارم، شما بیا در دالان این خانه و این نامه را بخوان تا خواهرش هم بفهمد برادرش چه نوشته است!. با گردن کج و صدای محزون، به شیخ گفت: از پسرم نامه آمده، برای خاطر خدا بیا داخل دالان برای من بخوان تا خواهرش نیز بشنود.

شیخ جمال که وارد دالان شد، زن پشت در را قفل زد، به شیخ جمال گفت: اگر صدایت در بیاید می روم روی پشت بام و فریاد می زنم و مردم را جمع می کنم به آنها می گویم شیخ جمال آمده با من شوهر دار زنای محصنه کند! صدایت در نیاید! گفت: چشم خانم! بیا برویم داخل اتاق! بفرمایید! گفت: من مدتی است که عاشق تو هستم باید آنچه که می گویم انجام بگیرد.

ص: ۱۷۲۵۹

شیخ گفت: چشم، من هم شما را بیک نظر دیدم و عاشقت شدم، من هم هیچ حرفی ندارم، اما من که می روم مدرسه به طلبه ها درس بدهم اول یک دستشویی می روم و بعد وضو می گیرم و بعد درس می دهم! حالا ـ اینجا فقط یک دستشویی می خواهم بروم، وضو که نمی توانم بگیرم، برای زنا که آدم وضو نمی گیرد. گفت: برو دستشویی، اما دستشویی بالای پله هاست. گفت عیبی ندارد. رفت توی دستشویی، گفت: خدایا من که نیازی به دستشویی نداشتم، من می خواهم از دام این شیطان فرار کنم، من با این قیافه خوشگلم، خودم را زشت می کنم برای تو!.

تیغی که به همراه داشت و برای تراشیدن قلم از آن استفاده می کرد را در آورد، اول با آفتابه آب ریخت روی سر خود، و کل این موهای زیبایش را تیغ زد، ابروهایش را با تیغ زد، محاسنش را با تیغ زد، قیافه بسیار زشتی پیدا کرد، با آن قیافه زشت و بد و سر و صورت خون آلود آمد جلو اتاق و گفت: خانم ما آماده ایم!.

زن وقتی در را باز کرد و چشمش به او افتاد، دید عجب آدم زشت و بدگلی! چنان ناراحت شد که گفت: سریع بیا من در را باز کنم، برو گورت را گم کن! در حیاط را باز کرد و شیخ آمد بیرون.

از آن روز خدا زبان شیخ، گلوی شیخ و طنین صدای شیخ را عوض کرد و مردم عاشقش شدند، جوانها آمدند دست به دامنش شدند. گفت: این جوانهایی که می بینی تربیت شده های شیخ جمال هستند! با «نه» گفتن زمین زندگی پاک می شود، از این زمین پاک زندگی دنیا، بهشت در می آید.

ص: ۱۷۲۶۰

«الدُّنیَا مَزرَعَه الآخِرَه»

امام حسین علیه السلام و نپذیرفتن دعوت های باطل

در حادثه کربلا نیز یک «نه» بوده! معنای «نه» به عربی می شود «لا» این عربی را حضرت سیدالشهداء علیه السلام با کلمه الله همراه کرده است.

عمرسعد، خولی، سران لشکر، سه چهار بار با حضرت حسین علیه السلام بین دو لشکر در یک چادر ملاقات کردند، به او گفتند: آقا اگر بخواهی مقاومت کنی، جنگ سختی شعله ور می شود، بچه هایت کشته می شوند، برادرانت کشته می شوند، خودت کشته می شوی، دستها از بدن قطع می شود، سرها از بدن جدا می شود؛ آقا بیا جلوی این همه داغ را با بیعت کردن با یزید بگیر، نیاز هم نیست که با ما به شهر شام بیایی، به ما هم نگفته اند که تو را دست بسته ببریم، ما نماینده یزید هستیم، همین جا دست در دست ما بگذار و بگو من به مدینه می روم و مشغول کشاورزی می شوم و کاری به کار یزید ندارم، برو راحت زندگی کن و هر چه پول هم خواستی ما برای تو می فرستیم مدینه!! امام فقط فرمود: «لا والله» به خدا قسم نه!.

هزینه مقاومت امام حسین علیه السلام

این «نه» به چه قیمتی تمام شد؟! می دانید که نزدیک به هزار و چهارصد سال است دیوارها را سیاه پوش می کنیم، خودمان لباس سیاه می پوشیم، نسل به نسل آمده ایم سینه زدیم، زنجیر زدیم، باز هم این کارها را می کنیم، بعد از ما هم دیگران این کارها را می کنند! چرا؟ بخاطر اینکه قیمت «نه» گفتن ابی عبدالله علیه السلام با قطعه قطعه شدن خودش و بچه هایش و حتی بچه شیرخواره اش تمام شد؛ اما ما در روزگاری هستیم که اگر بگوییم «نه» کسی با ما کاری ندارد.

ص: ۱۷۲۶۱

عجب حرف دلسوزی ابی عبدالله علیه السلام زدند.

البته از قول حضرت علیه السلام نقل می کنند که مضمونش این است: شیعیان من! هر کسی با هر زبانی برای شما بگوید، برای شما معلوم نمی شود که چه شده، خودتان کتاب بردارید بخوانید، نمی فهمید چه شده، آن وقت می فرماید: (چه آرزویی کرده ابی عبدالله علیه السلام) می گوید: چه کسی برای شما بگوید، چه کسی برای شما بنویسد:

«لَیتَ کُم فِی یَومِ عَاشُورا جَمیعاً تَنظُرُونِی»

«ای کاش! همهٔ شما در روز عاشورا بودید و می دیدید که بر من چه گذشت».

انسان وقتی وارد بهشت می شود چه می کند؟

اشاره

آیت الله جوادی آملی در جلسه درس تفسیر روز گذشته خود (۹۳/۸/۱۹) در تفسیر آیات ۱۹ تا ۲۲ سوره «زمر» به نکاتی درباره بهشت اشاره کرده است.

آیت الله جوادی آملی بیان کرد: «برای پاسخ به این سؤالات باید فرق بین ثبات و سکون را تشریح کنیم. وقتی روح انسان به مقام ثبات می رسد مانند علم و قوانینی مانند ۴=۲×۲ که زمین و زمان ندارند که ساکن باشند و بخواهند خسته شوند.»

خلاصه سخنان وی را در ادامه می خوانید.

* تعابیر مختلفی در مورد بهشت رفتن وجود دارد در برخی از تعبیرات آمده است که مومنان را به بهشت می برند در برخی دیگر از تعبیرات در قرآن آمده است که بهشت برای آن هاست این دو تعبیر با هم دیگر متفاوت است در مورد غرفه هم همین معنا مطرح است یعنی اینکه برخی را وارد این غرفه ها می کنند اما برخی صاحب این غرفه ها هستن و غرفه ها برای آن هاست.

* مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان ذیل این آیه روایتی نقل می کند و بیان می کند که جریان بهشت مانند جریان دنیا نیست که هر جا چشمه و نحر بود انسان ها آنجا جمع می شدند و خیمه می زنند. در بهشت جریان عکس است یعنی هر جا انسان است چشمه و نحر می جوشد. به عبارت دیگر هر جا بهشتی ها اراده کنند چشمه و نحر می جوشد.

ص: ۱۷۲۶۲

* حال در اینجا سوالی مطرح است که انسان وقتی وارد بهشت می شود چه می کند؟

خواب که نیست یعنی همه اش می خورد و می خورد؟ ما تا زمانی که بین ثبات و سکون نتوانیم فرق قائل شویم نمی توانیم به این گونه سؤالات پاسخ دهیم. اگر از ما در مورد عمر زمین، خورشید، منظومه شمسی یا راه شیری یا هر جسم مادی سؤال شود می توانیم پاسخ بدهیم چرا که به هر حال این ها ماده انـد و از جایی آغاز شده اند و به جایی ختم می شوند با آزمایشات می توان عمرشان را تشخیص داد. اما اگر از کسی سؤال شود عمر ۴=۲×۲ چقدر است چگونه می توانیم به این سؤال پاسخ دهیم. باید بدانیم که این ثابت است بر خلاف آن ها که ساکن هستند چرا که آن چیزی که ثابت است خسته نمی شود اما آن چیزی که ساکن است خسته می شود. قوانینی مانند علیت و امثال آن ها سال و ماه بر نمی دارد نه متزمن است و نه متمکن.

* روح در بهشت به نشئه ای می رسد که ثابت می شود و تعبیر نمکین «دار القرار» همین است یعنی روح در آن مرحله قرار پیدا می کنید وقتی ما بین سکون و ثبات فرق گذاشتیم دیگر این سؤال اصلاً مطرح نمی شود. چرا که ساکن است که خسته می شود اما ثابت خسته نمی شود بالاخره این ها مسائلی است که اهل بیت به ما بیان کرده انـد و ما آن ها را قبول می کنیم. انسان در انجا به جایی می رسد که اصلاً به هیچ چیز طمع نمی کند و بر هر چیزی که خداوند به او داده است راضی است. و چون انسان طمع نمی کند همیشه راحت است. اگر چنانچه طمع و آرزو در آنجا باشد اول عذاب است چرا که آنجا یک روز و دو روز نیست همیشه برتر از خودش را می بیند و می گوید ای کاش من در مقام او بودم. اگر انسان برتر از خودش را ببیند و آهی بکشد این یک عذابی است.

ص: ۱۷۲۶۳

منبع: شفغنا

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹